

پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



لنین

آثار منتخب

در
دوازده جلد

۱

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از: م. پور هرمزان و ع. بیات

В. И. Ленин
ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ
Том I
На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

Л $\frac{10102\text{-}198}{014(01)\text{-}83}$ 259-83   0101020000

پیشگفتار

در این چاپ دوازده‌جلدی فقط بخشی از آثار از میراث تئوریک و. ای. لنین وارد شده است، ولی همین‌ها تصوری از لنینیسم بعنوان تئوری واحد و موزون عصر حاضر، تصوری دربارهٔ سهم جدید لنین در تئوری مارکسیستی که امکان می‌دهد لنینیسم بمثابهٔ مرحله جدید تکامل مارکسیسم شمرده شود، بوجود می‌آورد.

ولادیمیر لنین (اولیانف) — ادامه‌دهنده داهی آموزش انقلابی کارل مارکس و فریدریش انگلس، یکی از بنیادگذاران سوسیالیسم علمی معاصر — مارکسیسم-لنینیسم است که آموزش کبیر مارکسیسم را در شرایط جدید تاریخی — در دوران امپریالیسم و انقلابهای اجتماعی، در دوران گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم بطور خلاق بسط و تکامل داد.

آثار لنین شامل ثروت مسلکی و عقیدتی بسیار ارزنده است و منبع معلومات تمام‌نشدنی دربارهٔ قوانین رشد اجتماعی، دربارهٔ تئوری انقلاب سوسیالیستی، دربارهٔ طرق ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم بشمار می‌رود. لنین توانست آنچنان نیازهای مبرم دوران خود را درک کرده و بیان دارد که ایده‌ها و اندیشه‌های وی در حال حاضر هم، حربهٔ نیرومندی در دست مبارزان راه سعادت ملتهاست. لنین آموزش مارکسیستی را با نتیجه‌گیریها و احکام جدید غنی‌تر ساخت، و در آثار جاویدان خود به بسیاری از مسائلی که دوران جدید تاریخی در برابر زحمتکشان و مقدم بر همه در برابر پرولتاریای جهان مطرح ساخته بود، پاسخ داد.

آثار لنین درمیان مطبوعات جهان از لحاظ میزان چاپ و انتشار جای اول را می‌گیرد. آثار وی به بیش از صد زبان ملل جهان با تیراژ کل صدها ملیون نسخه چاپ شده است.

آثار بی‌نظیر و کلاسیک و. ای. لنین: «چه باید کرد؟»، «امپریالیسم — بالاترین مرحله سرمایه‌داری»، «دولت و انقلاب»، «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»، «بیماری کودکی «چپگرائی» در کمونیسم» و آثار دیگر، مهمترین سهمی است که در تئوری مارکسیسم-لنینیسم اداء شده است. کلید درک و حل مسائل بنیادی قرن بیستم در این آثار نهفته است.

* * *

لنینیسم — مارکسیسم دوران حاضر و بسط و تکامل خلاق مارکسیسم برپایهٔ تعمیم تجربه و آزمون تاریخی مبارزه طبقه کارگر جهان و جنبش ملی رهائیبخش ملتهاست. مارکسیسم-لنینیسم که آموزش زنده و خلاق است و با زندگی و پراتیک پیوند ناگسستنی دارد، دائماً بر اساس تعمیم دستاوردهای علمی، پدیده‌های جدید تاریخی و مبارزهٔ طبقاتی رشد و تکامل می‌یابد. تجربه رشد تاریخی جامعه، اطلاعات جدید دربارهٔ پیشرفت و تکامل زندگی سیاسی و اقتصادی جامعه، کشفیات مهم در ساحهٔ علوم طبیعی و علوم دیگر، تئوری مارکسیسم-لنینیسم را غنی‌تر می‌سازند.

تعالیم لنین بطور مداوم با تجربه و آزمون ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم، با تجربیات مبارزه انقلابی زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری و جنبش ملی رهائیبخش سرشارتر می‌شود. لنینیسم همانا به این جهت ضمن اینکه ایدئولوژی طبقه کارگر بوده و هست، در شرایط کنونی بعنوان ایدئولوژی همهٔ بشریت ترقیخواه هم، اهمیت پیدا می‌کند و در همهٔ متحدین طبقهٔ کارگر، در همهٔ قشرهای ترقیخواه جامعه هم، تأثیر می‌بخشد.

تمامی تجربهٔ سوسیالیسم جهانی و جنبش کارگری و رهائی-بخش ملی حاکی از اهمیت انترناسیونالیستی آموزش مارکسیستی-لنینی

است. پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، و سپس در عده‌ای از کشورهای دیگر، پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم، دستاوردهای جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری، آغاز فعالیت مستقل اجتماعی و سیاسی ملتهای ساکن مستعمرات و نیمه‌مستعمرات سابق، اعتلای بیسابقهٔ مبارزه ضدامپریالیستی — عموماً گواه بر صحت تاریخی لنینیسم است که بیانگر نیازهای بنیادی دوران حاضر است.

و. ای. لنین با اشاره به این نکته که مارکسیسم فقط رهنمودهای کلی می‌کند، همواره ماهیت خلاق آنرا خاطرنشان می‌ساخت. لنین می‌گفت مارکسیسم دگم و شریعت جامد نیست بلکه راهنمای عمل است. لنین در اواخر قرن ۱۹ نوشت: «ما تئوری مارکس را ابداً یک چیز پایان‌یافته و دست‌نخوردنی نمی‌شماریم بلکه بر عکس بر این عقیده‌ایم که مارکسیسم فقط سنگ زیربنای آن دانشی را گذاشته است که سوسیالیستها اگر نخواهند از زندگی عقب بمانند باید آنرا از هر طرف پیش ببرند. بنظر ما برای سوسیالیستهای روس مخصوصاً لازم است که بطور مستقل روی تئوری مارکس، بررسی و مداقه کنند، چونکه این تئوری فقط رهنمودهای کلی می‌کند که مثلا در انگلستان غیر از آنچه در فرانسه، در فرانسه غیرآنچه در آلمان، و در آلمان غیر از آنچه در روسیه بکار برده می‌شوند»*.

جعل‌کنندگان معاصر بورژوایی و رویزیونیستها می‌کوشند لنینیسم را در برابر مارکسیسم، لنین را در برابر مارکس قرار دهند، و سعی دارند ثابت کنند که لنینیسم — مختص روس و یک پدیدهٔ ملی است. دشمنان سوسیالیسم می‌کوشند اهمیت بین‌المللی لنینیسم را کم کنند و «ثابت کنند» که در کشورهای دیگر قابل پیاده کردن نیست. آنها مدعی هستند که لنینیسم توانست تنها در «زمینه و شرایط خاص روسیه» بوجود آید و گویا اینکه با شرایط «استثنائی» واقعیت زندگی روسیه ارتباط دارد.

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ٤، ص ۱۸٤.

و. ای. لنین خاطرنشان می‌ساخت که هر کشوری شرایط خودویژه‌ای دارد و مارکسیستها در فعالیت خود باید حتماً آنها را در نظر بگیرند. اما احکام کلی تئوری مارکسیستی در همه‌ٔ کشورها قابل اجراست. لنین نوشته است، در روسیه هم «...ما همان پروسه‌های اصلی رشد سرمایه‌داری، همان وظایف اصلی سوسیالیستها و طبقه کارگر را مشاهده می‌کنیم...»*. لنین می‌گفت شرایط خودویژه‌ای که در این یا آن کشور بوجود می‌آید، قانونمندیهای اصلی رشد انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را لغو نمی‌کند.

تئوری مارکسیستی-لنینی برای عمل و اقدام انقلابی پایه‌ٔ علمی می‌دهد. لنین نوشته است: «بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمی‌تواند باشد»**.

تئوری مارکسیستی-لنینی که از تجربه انقلابی و افکار انقلابی همه‌ٔ کشورها بوجود آمده و نمو کرده، رسالت تاریخی طبقه‌ٔ کارگر را که باید نقش دسته پیشرو و رهبر جنبش کبیر رهائیبخش همه‌ٔ ستمکشان و استثمارشوندگان را ایفا کند، مدلل می‌سازد.

لنینیسم پیچیده‌ترین و پرتضادترین دوران تاریخ بشریت را مورد پژوهش قرار می‌دهد که در آن سه بزرگترین انقلاب: انقلاب اجتماعی در جهت امحاء سرمایه‌داری — این آخرین نظام استثماری؛ مبارزه رهائیبخش ملی در جهت محو سیستم انقیاد ملی اکثریت ملل جهان توسط امپریالیسم؛ و انقلاب علمی و فنی که درجه سلطه‌ٔ انسان را بر طبیعت تا سطح بیسابقه بالا می‌برد و قادر است وفور نعمات مادی و معنوی برای همه بشریت تأمین نماید گسترش یافتند. ادغام و درهم‌آمیختگی این سه انقلاب دوران حاضر را به انقلابی‌ترین و در عین حال به بغرنجترین دوران تاریخ بشریت مبدل کرده است.

هر دوران تحول — پیچیده‌ترین موضوع پژوهش است و این نکته بویژه در مورد دوران گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم، دوران

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ٤، ص ۲۲۰.

** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ٦، ص ٢٤.

مسابقه تاریخی دو سیستم آشتی‌ناپذیر جهان، دوران مبارزه‌ای که در آن پیکارهای مختلف طبقاتی، و تضادهائی در مقیاس جهانی درهم آمیخته است، صدق می‌کند. اما این مسئله بغرنج توسط و. ای. لنین برپایهٔ بسط و تکامل خلاق و کاربرد تئوری مارکسیستی شناخت — دیالکتیک ماتریالیستی که لنین آنرا «روح دوران مارکسیسم» نامیده است در شرایط جدید حل شده است.

در دوران مارکس و انگلس همهٔ گرایش‌های رشد آتی سرمایه‌داری کاملا بروز نکرده، و جریان زندگی هنوز خمیرمایه‌ای برای روشن ساختن دورنمای مشخص تاریخی توسعه آتی شیوه تولید سرمایه‌داری در مقیاس جهانی، برای پیش‌بینی مراحل بعدی آن و مشخصات و خودویژگیهای آن‌ها بدست نداده بود.

در اوضاع و احوالی که اکثریت قریب به اتفاق رهبران سوسیال‌دمکراسی راست در اروپای باختری، روند آتی‌تاریخ را بمثابهٔ گسترش سادهٔ مکانیکی پروسه‌ها و تضادهای سرمایه‌داری ماقبل دوران انحصاری می‌دیدند که مارکس و انگلس کشف کرده بودند، بزرگترین شجاعت علمی لازم بود تا برضد این جریان مسلط و برتر دگماتیستی که حقایق رشد واقعی را ملحوظ نمی‌داشت، قد علم کرد. ضمناً مختصات و خودویژگیها و قانونمندیهای رشد مرحله عالی سرمایه‌داری ایجاب می‌کرد در یکسلسله کامل از ارزیابیهای سابق نیروی بالقوهٔ تاریخی سرمایه‌داری و دورنماهای رشد انقلاب سوسیالیستی و در ابعاد و مکانیسم و نیروهای محرک آن و در استقرار نظام سوسیالیسم هم در کشورهائی و هم در مقیاس جهانی تجدید نظر بعمل آید.

با این ترتیب مطلب، دیگر بر سر تغییر مواعد اجرای پیشگوئیهای مشخص مارکس و انگلس در باره نابودی سرمایه‌داری نبوده بلکه بر سر ورود سرمایه‌داری بمرحله جدید و عالی بود که از خیلی لحاظ با مرحله پیشین فرق بنیادی دارد و نسبت به آن دارای وضع کیفی جدیدی در تمام سیستم سرمایه‌داری است.

خدمت تاریخی و. ای. لنین، همانا تنظیم تئوری علمی امپریالیسم و پژوهش طبیعت و تضادها و قانونمندی‌های آنست. تحلیل

امپریالیسم در اثر لنین «امپریالیسم — بالاترین مرحله سرمایه‌داری» و در آثار دیگر وی ادامه مستقیم و بسط و تکامل بیشتر اندیشه‌های مصرحه در کتاب «سرمایه» («کاپیتال») ک. مارکس است.

لنین ضمن ادامه کاری که مارکس و انگلس آغاز کرده بودند، مطالب بسیار زیاد واقعی دربارهٔ مسائل مختلف اقتصاد و سیاست دوران امپریالیسم بررسی کرد و از لحاظ تئوری تعمیم داد و مطالب صدها کتاب و مقاله و نشریه و ارقام آماری منتشره در کشورهای مختلف بزبانهای متعدد را نقادانه مورد مطالعه قرار داد. تنها مطالب مقدماتی برای تالیف کتاب («دفترهای مربوط به امپریالیسم») قریب پنجاه فرم چاپی را تشکیل می‌دهند.

و. ای. لنین نشان داد که سرمایه‌داری بمرحله امپریالیسم رسیده که در آن برخی از صفات اصلی سرمایه‌داری به ضد خود مبدل گشته‌اند. مثلا رقابت آزاد بنگاههای داخل کشورها و در مناسبات بین آنها جای خود را به اتحادهای انحصاری بزرگترین سرمایه‌داران — به کارتلها و تراستها و سندیکاتها داده است. انحصارات نشانه بارز و تعیین‌کنندهٔ امپریالیسم است، و به این جهت لنین امپریالیسم را مرحله انحصاری سرمایه‌داری نامید*.

لنین نشان داده است که صفت مشخصه امپریالیسم همانا درآمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر پایهٔ این اتحاد است که دولت سرمایه‌داری هم کمر به خدمت آن می‌بندد.

صدور سرمایه در دوران امپریالیسم بکشورهای عقب‌مانده موجب انقیاد اقتصادی آنها توسط کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌شود.

تا آغاز دوران امپریالیسم تقسیم جهان بطور کلی پایان یافته بود و مبارزه میان دولتها جنبهٔ جدید بخود گرفت و بمبارزه برای تقسیم مجدد جهان تقسیم‌شده، مبدل گردید. تشدید مبارزه میان دول مستعمره‌دار و رقابت آنها موجب تشدید میلیتاریسم و اختلافهای

---

* رجوع شود به مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، جلد ۲۷، ص ۳۸۶.

بین‌المللی، و موجب جنگهای امپریالیستی شد که بیش از پیش وضع زحمتکشان را در کشورهای مستعمره‌دار و در کشورهای وابسته بدتر کرد و بر تضادهای طبقاتی و ملی-استعماری شدت داد.

لنین نتیجه گیری کرده می‌نویسد با این ترتیب «امپریالیسم — سرمایه‌داری در آن مرحله رشد است که سلطه انحصارات و سرمایه مالی برقرار شده و صدور سرمایه اهمیت بارز پیدا کرده و پروسه تقسیم جهان میان تراستهای بین‌المللی آغاز گشته، و تقسیم تمام سرزمینهای جهان توسط بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری بپایان رسیده باشد»*.

لنین ضمن توصیف امپریالیسم بمثابه سرمایه‌داری در حال مرگ جنبهٔ طفیلیگرانه و پوسیدگی آنرا افشاء ساخت.

لنین ثروتمندتر شدن انحصارگران و الیگارشی مالی را که بحساب کشورهای مستعمره و وابسته سودهای کلانی دریافت می‌دارند، «طفیلیگری بقوهٔ دو» نامید.

استثمار ملتهای ستمکش توسط «دول بزرگ» یکسلسلهٔ کامل از کشورها را «بکشورهای رباخوار»، و تمام جهان امپریالیستی را به انگلی در بدن ملل مستعمرات مبدل ساخته است.

تحلیل لنینی امپریالیسم، حلقه مرکزی تعریف کامل و تمام‌عیار فرماسیون اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری، از مراحل ابتدایی تا مراحل نهایی، توصیف کامل و تمام‌عیار همهٔ دوران حاضر، پروسهٔ انقلابی جهان و دورنماهای پیروزی سوسیالیسم بود.

لنین قوانین اقتصادی کارکرد و رشد امپریالیسم را که گذار به سوسیالیسم را ضرورت عینی و مطلق می‌سازند، موجبات رشد همهٔ محملهای عینی و ذهنی تحول سوسیالیستی جامعه را فراهم می‌کنند، مورد پژوهش قرار داد و جنبهٔ گذرای تاریخی امپریالیسم و ضرورت تبدیل آنرا بضد خود — بسوسیالیسم نشان داد.

لنین ماهیت و اهمیت اجتماعی رشد سرمایه‌داری انحصاری و

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۷، ص ۳۸۷.

تبدیل آن بسرمایه‌داری انحصاری دولتی را بعنوان تلاشی در جهت رفع تضادهای امپریالیسم از راه درآمیختن سلطه انحصارات با سلطه دولت از راه سرکوب اراده و اعتراض توده‌های زحمتکش بوسیله ماشین دولتی که حالا دیگر مستقیماً از اجزای ترکیبی مکانیسم کلی استثمار همهٔ ملت بوسیله الیگارشی مالی می‌شود، در نطفه، درک کرد. در عین حال و. ای. لنین خاطرنشان می‌ساخت که تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی «بشریت را فوق‌العاده به سوسیالیسم نزدیک می‌سازد» و بطور عینی به نضج اقتصادی آن کمک می کند و با این ترتیب «سرمایه‌داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم و آستانه آنست»*. اما محکوم به فنا بودن سرمایه‌داری انحصاری بمعنای زوال خودبخودی آن نیست و برای اینکار فعالیت آگاهانه پرولتاریا، زحمتکشان در جهت سرنگونی حکومت بورژوازی لازم و ضرور است.

تحلیل علمی امپریالیسم به لنین امکان داد تئوری انقلاب سوسیالیستی را تنظیم کند که بزرگترین سهم در مارکسیسم-لنینیسم شمرده شده است. اصول عمده تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی در یکعده از آثار وی تشریح گردیده است که از آن جمله مقدم بر همه باید «دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک»، «دربارهٔ شعار ایالات متحده اروپا»، «برنامهٔ جنگی انقلاب پرولتری»، «دربارهٔ وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، «دولت و انقلاب»، «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»، «بیماری کودکی «چپگرائی» در کمونیسم» و آثار دیگر را نام برد. و. ای. لنین دربارهٔ امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی ابتدا در تعداد قلیل ویا حتی در یک کشور سرمایه‌داری نتیجه مهم مستدل علمی گرفت.

میدانیم که مارکس و انگلس بر پایهٔ تحلیل جامعهٔ سرمایه‌داری در دوران قبل از انحصار بر آن بودند که پیروزی انقلاب سوسیالیستی فقط در یک زمان در همه ویا در اکثر کشورهای بسیار پیشرفته

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۴، ص ۱۹۳.

سرمایه‌داری امکان‌پذیر است. این نتیجه‌گیری برای آن دوران صحیح و از لحاظ علمی مدلل بود.

اما بمرور زمان شرایط تاریخی تغییر یافت: بجای سرمایه‌داری قبل از انحصاری، امپریالیسم با رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی آمد، و تناسب نیروهای انقلابی هم، تغییر یافت. ضمناً لیدرهای اپورتونیست و سازشکار انترناسیونال دوم نه فقط در مواضع دگماتیستی ایستاده بودند بلکه آشکاراً احکام مارکس و انگلس درباره انقلاب سوسیالیستی را تحریف می‌کردند و مدعی بودند که پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به تنهایی، بدون متحدان، انجام دهد. بدین مناسبت نکته ضد مارکسیستی بمیان میکشیدند که بموجب آن انقلاب ابتداء فقط در آن کشورهای سرمایه‌داری که ببالاترین درجه رشد و ترقی رسیده‌اند و پرولتاریا در آنها اکثریت اهالی را تشکیل می‌دهد، می‌تواند انجام گیرد. با این ترتیب اپورتونیستها طرفدار «انقلاب خالص پرولتری» بودند و متحدان طبیعی پرولتاریا — دهقانان زحمتکش و جنبش ملی رهائیبخش ملل ستمدیده را نادیده می‌گرفتند، و از این راه پرولتاریا را بشکست محکوم می‌کردند.

و. ای. لنین در آثار خود مهمترین نکات تئوری مارکس را دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی، بطور خلاق رشد و تکامل بیشتر داد و از آن در برابر تجدیدنظر اپورتونیستها دفاع نمود. لنین با تحلیل عمیق علمی امپریالیسم توانست نشان بدهد که تشدید بی‌نهایت همه تضادهای سرمایه‌داری در آخرین مرحله آن اختلافات و تزلزلات اقتصادی و سیاسی و ملی بوجود می‌آورد. و بدین مناسبت میزان احتیاج و فلاکت صدها ملیون زحمتکش خیلی افزایش می‌یابد و بر نارضائی آنها از نظام استثماری موجود افزوده می‌شود. و این وضع امپریالیسم را بضعف و فتوری می‌کشاند و برای شکستن زنجیر جبهه امپریالیستی در ضعیف‌ترین حلقه آن، امکان واقعی بوجود می‌آورد. لنین حلقه ضعیف را آن کشور یا گروه کشورها می‌شمرد که در آنها تضادهای طبقاتی بحادترین میزان رسیده و نیروهای انقلاب به بهترین وجهی متشکل و متحد شده، و نیروهای ضدانقلاب

ضعیف و متفرق گشته‌اند، در آنجائیکه اتحاد طبقه کارگر با قشرهای دیگر توده‌های زحمتکش صورت گرفته و حزب مارکسیستی هست و مبارزهٔ همه ستمکشان را برای دمکراسی و سوسیالیسم رهبری می کند.

لنین بر آن بود که برای شکستن حلقه ضعیف در زنجیر کلی امپریالیسم لازم و حتمی نیست که سطح رشد اقتصادی این کشور (یا گروه کشورها) بیالاترین درجه رسیده باشد، برای اینکار فقط سطح معین رشد سرمایه‌داری و نضج و قوام اقتصادی آن، لازم و ضرور است.

لنین با اتکاء به احکام مارکسیسم درباره قانونمندیهای رشد سرمایه‌داری و ناگزیری انقلاب سوسیالیستی، ضمن بررسی عمیق امپریالیسم و وضع جنبش انقلابی در کشورهای مختلف، برای نخستین بار در مقاله‌ای زیر عنوان: «دربارهٔ شعار ایالات متحده اروپا» (۱۹۱۵) به این نتیجه داهیانه رسید که «ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی مسلماً قانون سرمایه‌داری است. پس پیروزی سوسیالیسم ابتداء در تعداد قلیلی از کشورها یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری، امکان دارد»*.

لنین در مقاله دیگر «دربارهٔ کاریکاتور مارکسیسم و «اکونومیسم امپریالیستی»» که در سال ۱۹۱۶ نوشته شده است، خاطرنشان ساخت که «تحول اجتماعی به این علت ساده نمی‌تواند با اقدام مشترک پرولترهای همهٔ کشورها صورت گیرد که اکثر کشورها و اکثریت جهانیان هنوز حتی در مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری نیستند یا تنها در اول مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری قرار دارند»**. سپس و. ای. لنین خاطرنشان می‌ساخت که انقلاب اجتماعی نمی‌تواند جز «بشکل دوران اتحاد جنگ داخلی پرولتاریا با بورژوازی در کشورهای پیشرفته و یکسلسلهٔ کامل از جنبشهای دمکراتیک و انقلابی، از جمله جنبشهای ملی رهائیبخش خلقهای کم‌رشد و عقب‌مانده و ستمدیده، انجام گیرد»***.

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۶، ص ۳۵۴.

** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، ص ۱۱۰.

*** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، ص ۱۱۲.

لنین در مقاله‌ٔ «برنامه‌ٔ جنگی انقلاب پرولتری» (سال ۱۹۱۶) نتیجه‌گیری خود را بشکل تعمیم‌یافته در آورد و نوشت: «رشد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف بناموزون‌ترین وجهی صورت می‌گیرد. در شرایط تولید کالائی جور دیگر هم نمی‌تواند باشد. از اینجا این نتیجه قطعی و مسلم حاصل می‌شود که سوسیالیسم نمی‌تواند در یک موقع در همه‌ٔ کشورها پیروز شود. سوسیالیسم ابتداء در یک یا در چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه کشورها طی دورانی بحال بورژوازی یا ماقبل بورژوازی خواهند ماند»*.

در شرایط امپریالیسم موفقیت انقلابهای اجتماعی بسته بشرکت همه‌ٔ توده‌های زحمتکش از جمله ملل ستمدیده کشورهای وابسته و مستعمره در آنهاست. پایه‌ٔ اجتماعی پرولتاریا وسیعتر می‌شود، چونکه حتی قشرهای متوسط اهالی شهر و روستا در کشورهای پیشرفته‌ٔ سرمایه‌داری و همه ملل مستعمرات و وابسته به امپریالیسم دارند از ذخیره سرمایه‌داری بذخیرهٔ انقلاب سوسیالیستی، بمتحدان طبیعی پرولتاریای جهان که نیروی عمده در مبارزه بشریت بخاطر سوسیالیسم و دمکراسی و رهائی ملی و صلح همگانی است، مبدل می‌گردند. سرمایه‌داری که ضمن رشد به سیستم جهانی انقیاد استعماری و اختناق مالی اکثریت عظیم جهانیان توسط مشتی کشورهای «پیشرفته» مبدل گشته، دشمن تمام بشریت ترقیخواه شده است. از این رو، دیر یا زود در مبارزه با امپریالیسم باید همه‌ٔ توده‌های ستمکش شرکت جویند.

و. ای. لنین در دومین کنگرهٔ کشوری سازمان‌های کمونیستی ملل خاور (نوامبر سال ۱۹۱۹) می‌گفت: «این اکثریتی که تا کنون بکلی خارج از پروسه‌ٔ تاریخی بود، چونکه نمی‌توانست نیروی مستقل انقلابی ارائه دهد، می‌دانیم که در اوایل قرن بیستم از ایفای چنین نقش غیرفعال دست برداشت. میدانیم که پس از سال ۱۹۰۵ انقلابهایی در ترکیه و ایران و چین روی داد و در

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، ص ۱۳۳.

هندوستان هم جنبش انقلابی گسترش یافت. جنگ امپریالیستی هم به رشد جنبش انقلابی کمک می‌کرد، چونکه هنگهای کاملی از ملل مستعمرات ناگزیر بمبارزهٔ امپریالیستهای اروپا جلب می‌شدند. جنگ امپریالیستی خاور را هم بیدار کرد و ملل آنرا بسیاست بین‌المللی جلب نمود»*.

و. ای. لنین همین نکته را در سایر نطقهای خود (در سومین کنگره انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۱ و در نطقهای دیگر) بیان داشته است**.

لنین می‌گفت موفقیت انقلابهای سوسیالیستی و ضدامپریالیستی بر اساس تشدید حمله و فشار عمومی انقلابی بر امپریالیسم در سراسر جهان، برپایه اتحاد جریانهای مختلف روند انقلابی جهان، ممکن و میسر است. «...انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمده مبارزه پرولترهای انقلابی در هر کشور علیه بورژوازی خود نخواهد بود، — نخیر، انقلاب سوسیالیستی، مبارزه همهٔ مستعمرات و کشورهای زیر ستم امپریالیسم، همه کشورهای وابسته علیه امپریالیسم بین‌المللی خواهد بود»***.

در عین حال لنین با قطعیت تمام با تشدید مصنوعی و تازاندن روند انقلاب مخالفت می‌کرد و نظریات ماجراجویانه گوناگون درباره «صدور» انقلاب را جداً محکوم می‌شمرد و خاطرنشان می‌ساخت که انقلاب از بحرانهای قوام‌یافته و تضادهای طبقاتی جامعه سرمایه‌داری که بطور عینی و صرفنظر از ارادهٔ احزاب و طبقات پدیدار می‌گردند، سرچشمه می‌گیرد. لنین می‌گفت: «البته هستند اشخاصی که تصور می‌کنند انقلاب می‌تواند بنا بسفارش و توافق در کشور بیگانه صورت گیرد. این اشخاص یا از عقل بدورند ویا مفتن و مفسده‌جو. ما طی ۱۲ سال اخیر دو انقلاب را از سرگذرانده‌ایم و میدانیم که

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۹، ص ۳۲۸.

** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ٤٤، ص ٤ — ٥.

*** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۹، ص ۳۲۷.

انقلاب‌ها را نباید نه بنابه سفارش انجام داد و نه بنابه توافق، بلکه انقلابها وقتی برپا می‌شوند که ده‌ها ملیون نفر به این نتیجه برسند که نباید دیگر اینطور زندگی کرد»*.

با این ترتیب برای آنکه انقلاب صورت گیرد، باید وضع و حالت انقلابی موجود باشد که نشانه‌های اصلی آنرا لنین چنین می‌شمارد: الف) طبقات حاکمه بعلت بروز بحران در سیاستشان نتوانند سلطه خود را بشکل سابق نگهدارند؛ ب) فقر و فلاکت طبقات ستمکش بیش از معمول شدت یابد؛ ج) بنا بعلل مذکور، سطح فعالیت توده‌ها که در نتیجه بروز حالت بحرانی به اقدام مستقل سیاسی تحریک شده‌اند، خیلی بالا رود**. لنین می گفت اما برای تبدیل وضع انقلابی به انقلاب باید به این عوامل عینی، عامل ذهنی هم اضافه شود که عبارتست از استعداد و آمادگی طبقهٔ انقلابی برای اقدامات گستردهٔ انقلابی که بقدر کافی نیرومند است تا بتواند حکومت کهنه را سرنگون سازد***. همچنین لازم است که همهٔ گروههای اجتماعی ستمدیده از طبقه پیشرو پشتیبانی کنند.

و. ای. لنین در آثار خود از اندیشهٔ مارکسیستی دربارهٔ اتحاد جنبش پرولتری با جنبش رهائی‌بخش ملی دفاع کرد و خصایل و امکانات جدید این جنبش را که از جمله عبارتست از تغییرات کیفی که در دوران امپریالیسم در جنبش رهائی‌بخش ملی رویداده است، نشان داد. مثلا اگر در دوران سرمایه‌داری ماقبل انحصاری بعلت سطح نازل رشد اقتصادی و سیاسی کشورهای مستعمره، بعلت قلت و ضعف طبقه کارگر، بورژوازی ملی پیشوا و رهبر جنبش‌های رهائیبخش بود ـ و زحمتکشان بدنبال آن می‌رفتند، در دوران امپریالیسم وضع تغییر کرده است. صدور سرمایه از کشورهای مستعمره‌دار به مستعمرات، برشد و توسعهٔ برخی از رشته‌های صنعتی و حمل و

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۶، ص ۴۵۷.
** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۶، ص ۲۱۸.
*** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۲۶، ص ۲۱۹.

نقل در مستعمرات، به پیدایش واحدهای ملی پرولتاریا کمک کرده است.

ملل ستمدیده در سیمای پرولتاریای مستعمرات پیشوای پیگیر انقلابی در مبارزه بخاطر آزادی ملی خود، پیدا کرده‌اند. طبقه کارگر ملی به نیروئی مبدل می‌گردد که نه فقط برای مبارزهٔ آشتی‌ناپذیر با استعمارگران آماده است، بلکه در شرایط معین مساعد می‌تواند بورژوازی ملی را از رهبری برکنار کرده و در رأس این مبارزه قرار گیرد.

گسترش سطحی و عمقی جنبش رهائی‌بخش ملی در دوران امپریالیسم، بمبارزهٔ پرولتاریای کشورهای مستعمره‌دار علیه بورژوازی «خودی» تسهیل می‌بخشد. در عین حال مبارزه پرولتاریای کشورهای مستعمره‌دار مواضع بورژوازی امپریالیستی را تضعیف می‌کند و برهائی ملل مستعمرات خیلی کمک می‌رساند. بر این اساس لنین در آثار خود اصول و مبانی تاکتیک احزاب مارکسیستی را درباره جنبش رهائی‌بخش ملی تنظیم کرده است. طبقه کارگر و احزاب آن در کشورهای مستعمره‌دار باید از جنبش رهائی‌بخش ملی، از مبارزه ملل ستمدیده در راه آزادی خویش و دمکراسی و حق تعیین سرنوشت خود پشتیبانی کنند و بمبارزه آنها بر ضد بورژوازی تا انقلاب سوسیالیستی کمک نمایند*.

لنین اتحاد پرولتاریای کشورهای پیشرفته با ملل کشورهای تحت ستم را ضامن و وثیقه‌ای علیه تلاشهای امپریالیستها در جهت تشکیل اتحاد ضد انقلابی با نیروهای ارتجاعی در کشورهای مستعمره می‌شمرد. لنین از خطر چنین اتحادی برحذر می‌داشت و می‌گفت که «در دوران مسابقات امپریالیستی بر سر تسلط بر ملتها اتحادهای آشکار و نهان میان بورژوازی کشورهای زیر ستم و یکی از کشورهای ستمگر امکان دارد»**.

---

* رجوع شود به مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، جلد ۲۷، ص ۲۵۴ — ۲۵۵، ۲۵۷ — ۲۵۸.

** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، ص ۳۶۹.

لنین با بمیان کشیدن اتحاد جنبش پرولتری و رهائی‌بخش ملی، خاطر نشان می‌ساخت که آزادی مستعمرات مقدم بر همه در رابطه با انقلاب سوسیالیستی، عملی است. و البته این سخن بمعنای انتقال مستقیم کشورهای مستعمره براه رشد سوسیالیستی نیست. نیروها و احزاب انقلابی باید در فعالیت خود، خودویژگی بزرگ تاریخی رشد آنها را در نظر بگیرند. و. ای. لنین می گفت «مهمترین خصلت ویژهٔ این کشورها، آنست که هنوز مناسبات ماقبل سرمایه‌داری در آنها حکمفرماست و بدین جهت در آنجا از جنبش خالص پرولتری حرفی هم نمی‌تواند درمیان باشد»*. پراکندگی اقتصاد و عدم انجام پروسه تشکیل ملیتها و طبقات در بسیاری از کشورهای مستعمره، دشواریهای بیشتری در راه رشد آنها ایجاد می کند. در این شرایط، مهارت در کاربرد صحیح اصول کلی استراتژی انقلابی، اهمیت زیاد پیدا می کند. لنین در کنگره دوم کمینترن (سال ۱۹۲۰) گفت: «...این تصور نادرست است که مرحله رشد سرمایه‌داری برای ملیتهای عقب‌مانده ناگزیر و حتمی است»**.

روند تاریخ این پیشگوئی لنین‌را کاملا تأیید کرده است. در دوران حاضر، ملتهائی که یوغ استعمار را از گردهٔ خود بدور انداخته‌اند، اگر نیروهای انقلابی در رأس آنها قرار گیرند و اگر به پشتیبانی جهان سوسیالیسم متکی باشند، می‌توانند بدون گذراندن دوران رشد سرمایه‌داری، در راه پیشرفت اجتماعی گام بردارند. البته در راه پیروزی سوسیالیسم در کشورهای نو استقلال ملی مرحله کامل تاریخی پله‌های انتقالی رشد اجتماعی وجود دارد که در آن، محمل‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم بتدریج فراهم می گردد و طبقه کارگر ملی شکل میگیرد.

نتیجه گیریهای لنین درباره اینکه موفقیت جنبش رهائی‌بخش ملی و انقلابهای رهائی‌بخش ملی بسته بشرکت مجدانهٔ توده‌ها و مقدم

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ٤١، ص ٢٤٤.

** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ٤١، ص ٢٤٦.

بر همه طبقه کارگر در حال رشد در رهبری جامعه است، برای پراتیک و اقدام انقلابی اهمیت بزرگ دارد. برای موفقیت انقلاب‌های رهائی-بخش ملی اتحاد طبقه کارگر و دهقانان، گسترش پردامنه‌ٔ دمکراسی، پشتیبانی جهان سوسیالیسم و جنبش بین‌المللی کارگری، ضرورت دارد.

ایده و اندیشه انترناسیونالیسم پرولتری در تمام آثار لنین مشاهده و احساس می‌شود. لنین تلفیق صحیح منافع ملی و انترناسیونالی را لازم می‌شمرد و با قطعیت تمام مخالف هر گونه نهلیسم ملی بود. لنین از انقلابیون می‌خواست منافع ملی‌را در نظر گیرند و از اصول برابری همه‌ٔ ملتها، و از حق استقلال و تعیین سرنوشت خویش، دفاع نمایند. در عین حال لنین خاطرنشان می‌ساخت که مبارزه در راه آزادی ملی و اجتماعی کشور خود، مقدمه و محمل لازم برای مبارزه در راه منافع عمومی و مشترک پرولتاریاست. وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری بمعنای اتحاد همه‌ٔ واحدهای ملی انقلابی در سازمان واحد برای پیروزی بر امپریالیسم جهانی است.

لنین می‌گفت، پرولتاریای همه‌ٔ کشورها ضمن مبارزه در راه منافع و علایق ملی خود نباید وظیفه‌ٔ خود، «مبارزه علیه محدودیت تنگ‌نظرانه ملی، گوشه‌گیری و عزلت، مبارزه بخاطر کل و همگانی، بخاطر تابعیت منافع خصوصی از منافع عمومی»* را فراموش کند. این نکته در شرایط حاضر هم، اهمیت فراوان دارد؛ انترناسیونالیسم پرولتری، مهمترین محمل و شرط همپیوستگی همه‌ٔ نیروهای انقلابی در مبارزه علیه امپریالیسم میشود.

لنین در کتاب «بیماری کودکی «چپگرائی» در کمونیسم» (سال ۱۹۲۰) تجربه و آزمون انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه را تعمیم داده نوشت وظیفه کمونیستها «آنست که بتوانند اصول کلی و اصلی کمونیسم را در آن خودویژگی مناسبات موجود میان طبقات و احزاب، در آن خودویژگی در رشد عینی بسوی کمونیسم که

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، ص ٤٥.

مختص هر کشوری است و باید بلد بود آنرا بررسی و پیدا کرد و حدس زد، بکار برند»*.

لنین نوشت مشخصات اصلی انقلاب اکتبر مفهوم و اهمیت محلی و ملی خاص و صرفاً روسی نداشته بلکه اهمیت بین‌المللی و انترناسیونالی دارد**. قانونمندی‌های عمدهٔ گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم در جریان انقلاب‌های پرولتری و ساختمان سوسیالیسم، در همهٔ کشورها متظاهر می‌شود.

این قانونمندی‌ها از اینقرارند:

— راه سوسیالیسم از انقلاب سوسیالیستی می گذرد؛

— پیروزی زحمتکشان بر استثمارگران فقط در صورت هژمونی پرولتاریا در انقلاب، میسر و امکان‌پذیر است؛

— پیروزی با ایجاد اتحاد محکم پرولتاریا و فقیرترین دهقانان بدست می‌آید؛

— شرط قطعی پیروزی انقلاب سوسیالیستی، رهبری حزب مارکسیستی است؛

— برای پیروزی انقلاب در کشورهای کثیرالمله اتفاق و اتحاد جریان مبارزه انقلابی پرولتاریا و جنبش رهائی‌بخش ملی ضروری است؛

— پیروزی انقلاب و تحکیم پایه‌های آن، بدون دیکتاتوری پرولتاریا که برای سرکوب و از بین بردن مقاومت طبقات سرنگون‌شده و برای ساختمان سوسیالیسم لازم است، امکان‌پذیر نیست؛

— برقراری نظام جدید مستلزم شکستن دستگاه کهنه دولتی است؛

— دفاع از دستاوردهای انقلاب ایجاب می کند که نیروهای مسلح دولت سوسیالیستی تشکیل داده شوند.

لنین خاطرنشان می‌ساخت که رعایت قانونمندیهای عینی انقلاب سوسیالیستی برای پیروزی آن اهمیت قاطع دارد، و کم‌بها دادن به

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، ص ۷۴.

** و. ای. لنین مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، ص ۳.

آنها به تصور نادرست دربارهٔ ماهیت روند انقلابی منجر می‌شود. برخورد علمی به ارزیابی شرایط تاریخی و قانونمندی‌های عینی، انقلابیون همهٔ کشورها را از اقدامات زودرس و نسنجیده برحذر می‌دارد و بدرک ماجراجوئی عناصر چپگرا که اوضاع تاریخی را نادیده می گیرند، کمک می کند.

لنین با اشاره به این نکته که همهٔ کشورها بسوسیالیسم خواهند رسید، خاطرنشان می‌ساخت که هر کدام از آنها خودویژگی در شکل اجرای این روند انقلابی ارائه خواهند داد. لنین حتی در سال ۱۹۱۶ نوشت: «همه ملتها بسوسیالیسم خواهند رسید و این امر حتمی و ناگزیر است، اما همه‌شان کاملا یکسان نخواهند آمد و هر کدام ویژگی خود را به این یا آن شکل دمکراسی، به این یا آن نحوه دیکتاتوری پرولتاریا، به این یا آن سرعت تحولات سوسیالیستی جوانب مختلف زندگی اجتماعی خواهند آورد»*. و این امر بسته به شرایط سطح رشد اجتماعی و اقتصادی این یا آن کشور، بسته به خصوصیات و سنن ملی و غیره خواهد بود. اما با وجود این، راه گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم بطور کلی همان و یکی است — و از مسیر انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا می گذرد.

لنین، هم در کتاب «بیماری کودکی «چپگرائی» در کمونیسم» و هم در یکعده دیگر از آثار خود، آموزش مربوط بحزب پرولتری بعنوان نیروی رهبری در مبارزه بخاطر استقرار حکومت زحمتکشان و در ساختمان سوسیالیسم را بیشتر بسط و تکامل می‌دهد و می‌نویسد: «بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده و از اعتماد همهٔ افراد شرافتمند طبقه معین برخوردار باشد، بدون حزبی که بتواند مراقب روحیه توده باشد و در آن تأثیر بخشد، چنین مبارزه‌ای را با موفقیت نمی‌توان انجام داد»**. در ارتباط با این امر، لنین بتوضیح اهمیت بین‌المللی تجربهٔ حزب کمونیست روسیه، توجه فراوان

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۰، ص ۱۲۳.
** و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۴۱، ص ۲۷.

کارل مارکس

(زندگینامه مختصر با شرح فشرده مارکسیسم) (۱)

پیشگفتار

مقاله درباره کارل مارکس را که اینک علیحده چاپ می‌شود، (تا آنجاییکه بخاطر دارم) در سال ۱۹۱۳ برای فرهنگ گرانات نوشته بودم. فهرست بسیار مبسوطی از کتابهایی درباره مارکس که بطور عمده خارجی بود، ضمیمه پایان این مقاله شده بود. این فهرست در این چاپ* نیست. علاوه بر این هیئت تحریریه فرهنگ بنوبه خود بملاحظات سانسوری، پایان مقاله دربارهٔ مارکس را که مربوط به تشریح تاکتیک انقلابی او بود، دور انداخته است. متأسفانه حالا دیگر امکان آنرا ندارم که آن پایان مقاله را تجدید کنم، چونکه پیش‌نویس آن توی «کاغذهایم» در «کراکوی» یا در سوئیس مانده است. فقط بیاد دارم که در این پایان مقاله، ضمناً آن قسمت از نامه* مورخ ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ مارکس به انگلس را نقل کرده‌ام که در آن مارکس نوشته است: «تمامی کار در آلمان بسته به امکان تقویت انقلاب پرولتری با نوعی تجدید جنگ دهقانی خواهد بود. آنوقت بسیار عالی خواهد بود». منشویکهای (۲) ما که حالا تا خیانت کامل بسوسیالیسم، تا انتقال بطرف بورژوازی غلطیده‌اند، از سال ۱۹۰۵ همین نکته را نفهمیده‌اند.

ن. لنین

مسکو، ۱٤ ماه مه، ۱۹۱۸.

مارکس کارل پنجم ماه مه ۱۸۱۸ بتقویم جدید در شهر تریر (حوضه رین پروس) بدنیا آمد. پدرش وکیل دادگستری و یهودی بود که در سال ۱۸۲٤ مذهب پروتستان را پذیرا شد. خانوادهٔ مارکس از رفاه و فرهنگ برخوردار بود، ولی انقلابی نبود. مارکس دورهٔ دبیرستان را در تریر بپایان رسانید و وارد دانشگاه شد، ابتداء در بن و سپس در برلن، به بررسی علم حقوق و بیشتر به بررسی تاریخ و فلسفه پرداخت. در سال ۱۸٤۱ از تز و رسالهٔ دانشگاهی خود دربارهٔ فلسفه اپیکور دفاع کرد و فارغ التحصیل شد. مارکس در آن زمان از نظر عقیدتی هگلیست و ایدآلیست بود و در برلن بمحفل «هگلیست‌های چپ» (۳) برونو باوئر و دیگران) که میکوشیدند از فلسفهٔ هگل نتیجه‌گیریهای آته‌ایستی و انقلابی بکنند، گروید.

مارکس پس از پایان تحصیل دانشگاهی باین امید که استاد دانشگاه شود، به بن رفت. اما سیاست ارتجاعی دولت که در سال ۱۸۳۲ کرسی استادی را از لودویگ فویرباخ گرفت و در سال ۱۸۳٦ برای بار دوم او را به دانشگاه راه نداد و در سال ۱۸٤۱ تدریس را از پروفسور جوان برونو باوئر سلب نمود، مارکس را بر آن داشت که از مقام و شهرت دانشمندی منصرف شود. در این هنگام نظریات هگلیست‌های چپ در آلمان بسرعت رشد و تکامل می‌یافت. لودویگ فویرباخ بویژه از سال ۱۸۳٦ انتقاد از الهیات را آغاز می‌کند و بماتریالیسم روی می‌آورد که در سال ۱۸٤۱ نظریه مسلط او می‌شود («ماهیت مسیحیت»)؛ در سال ۱۸٤۳ اثر

مبذول می‌داشت. لنین با اشاره به اهمیت جهانشمول تاریخی تجربه و آزمون کمونیست‌های روس، از کاربرد مکانیکی آن برحذر می‌داشت و ضرورت برخورد خلاق را با توجه بشرایط این یا آن کشور و با توجه بواقعیت تاریخی، خاطرنشان می‌ساخت. این دستور لنین در حال حاضر هم، حایز اهمیت است.

اثر لنین «بیماری کودکی «چپگرائی» در کمونیسم» حالا هم هنر مبارزه سیاسی را به انقلابیون یاد می‌دهد و ایمان به پیروزی امر خطیر آزادی زحمتکشان را در آنها بوجود می‌آورد.

پرولتاریای روسیه با مجهز شدن به تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی به اتفاق فقیرترین دهقانان و تحت رهبری حزب بلشویک، در اکتبر سال ۱۹۱۷ برای نخستین بار در تاریخ بشریت انقلاب ظفرنمون سوسیالیستی را انجام داد. انقلاب اکتبر سرمشق و نمونه حل مسائل بنیادی اجتماعی: سرنگونی حکومت استثمارگران و برقراری حکومت زحمتکشان، تبدیل مالکیت خصوصی بمالکیت همگانی، حل عادلانهٔ مسئله ارضی بنفع دهقانان، آزادی ملل وابسته از شر مظالم استعماری و ملی، ایجاد محملهای سیاسی و اقتصادی ساختمان سوسیالیسم را بهمهٔ جهانیان نشان داد. انقلاب اکتبر سیمای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روسیه را از بیخ و بن تغییر داد و در جنبش رهائی‌بخش جهان که بسطح جدید و عالیتری ارتقاء یافته، تأثیر قطعی کرد و بگفته لنین «راه سوسیالیسم را بهمه جهانیان نشان داد و به بورژوازی خاطرنشان کرد که پایان دوران پیروزی آن نزدیک می‌شود»*. عصر تازه‌ای در تاریخ بشریت آغاز شد.

روند زندگی، آموزش لنینی دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی بمثابه دوران کامل مبارزه نیروهای متحد انقلابی علیه امپریالیسم را تأیید کرد: در دورانی از سال ۱۹۱۷ سرمایه‌داری در سرزمین امپراتوری روسیه و سپس در کشورهائی در اروپا و آسیا و آمریکای لاتین نابود گردیده و سوسیالیسم در این کشورها برقرار شده، و در نتیجه سیستم

---

* و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ۳۷، ص ۳۰.

جهانی سوسیالیسم بوجود آمده و بمرکز همهٔ نیروهای ترقیخواه مبدل گشته است و امروزه در روند آتی تاریخ جهانی تاثیر قاطع دارد.

بر پایهٔ وارد شدن این ضربت درهم‌شکننده و غیرقابل جبران به امپریالیسم، انقلاب ملی رهائی‌بخش ملل کشورهای تحت انقیاد امپریالیسم دامنه گرفت و در نتیجه آن امپراتوری‌های استعماری که در سال ۱۹۱۹، ۷۲ درصد خاک و قریب ۷۰ درصد جمعیت جهان را در برمی‌گرفتند، متلاشی شدند و بجای مستعمرات و نیمه‌ـ مستعمرات سابق، کشورهای مستقل نوبنیاد بوجود آمدند که برخی از آنها هم در راه رشد غیر سرمایه‌داری گام نهاده‌اند.

در نتیجه وارد شدن این ضربات انترناسیونالیستی دارای اهمیت عظیم تاریخی بسیستم امپریالیسم، تحول عمیق و قطعی در زندگی همهٔ بشریت ایجاد گردید — تناسب نیروهای جهان از بیخ و بن و بطور قطعی بنفع صلح و سوسیالیسم تغییر یافت، و امپریالیسم برای همیشه ابتکار تاریخی را از دست داد و دیگر قادر نیست روند رشد و پیشرفت جهان معاصر را بعقب برگرداند. لنینیسم — پرچم مبارزهٔ ملتها علیه امپریالیسم در راه نوسازی انقلابی جهان شده است. پیشگوئی داهیانهٔ لنین در این باره که آینده متعلق به سوسیالیسم است، و همهٔ کشورها و ملتها دیر یا زود به پیروزی سوسیالیسم نایل خواهند شد، جامهٔ عمل می‌پوشد.

بلژیک تبعید شد. او باز هم بپاریس آمد و پس از انقلاب مارس (۱۳) به آلمان، همانا بکلن رفت. در آنجا از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه سال ۱۸۴۹ «روزنامه جدید رین» (۱۴) منتشر شد که مارکس سردبیر آن بود. سیر رویدادهای انقلابی سالهای ۱۸۴۸ — ۱۸۴۹ تئوری نوین را بطور درخشانی تائید کرد، همچنانکه از آن پس نیز همه جنبشهای پرولتری و دمکراتیک همهٔ کشورهای جهان صحت آنرا بثبوت رسانده‌اند. ضدانقلاب که پیروز شد، نخست مارکس را بمحاکمه کشید (که در ۹ فوریه سال ۱۸۴۹ تبرئه شد) و سپس او را از آلمان تبعید کرد (۱۶ ماه مه سال ۱۸۴۹). مارکس ابتداء رهسپار پاریس شد و پس از تظاهرات ۱۳ ژوئن سال ۱۸۴۹ (۱۵) از آنجا نیز تبعید گردید و به لندن رفت و تا پایان زندگی خود در آنجا بسر برد.

شرایط زندگی مهاجرت که بویژه در مکاتبات مارکس و انگلس بروشنی تشریح گردیده (این نامه‌ها در سال ۱۹۱۳ انتشار یافت) (۱۶) بی‌نهایت سخت و دشوار بود. نیاز و احتیاج واقعاً مارکس و خانواده‌اش را بجان می‌آورد و اگر کمکهای مالی دائمی و فداکارانه انگلس نبود، مارکس نه تنها موفق نمی‌شد «کاپیتال» (کتاب «سرمایه» — م.) را بپایان رساند، بلکه قطعاً زیر بار فقر جان می‌سپرد. علاوه بر این آموزش‌ها و جریانهای سوسیالیسم خرده‌بورژوایی و بطور کلی غیرپرولتری که مسلط و فایق بودند، مارکس را بمبارزهٔ بی‌امان دائمی و گاهی بدفع حملات شخصی بسیار هار و وحشیانه وا می‌داشت («Herr Vogt» (۱۷)). مارکس با کناره‌گیری از محافل مهاجرت، در یکسلسله از آثار تاریخی (رجوع شود بکتابنامه)، تئوری ماتریالیستی خود را می‌پرورانید و نیروی خود را بطور عمده بمطالعهٔ اقتصاد سیاسی مصروف می‌داشت و در آثار خود: «پیرامون انتقاد اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۹) و در «کاپیتال» (جلد اول، ۱۸۶۷) باین علم جنبهٔ انقلابی داد (به آموزش مارکس که ذیلا می‌آوریم رجوع کنید).

دوران رونق جنبش‌های دمکراتیک در اواخر دهه ۵۰ و در دههٔ ۶۰، بار دیگر مارکس را به فعالیت عملی فرا خواند. در سال

۱۸۶۴ (۲۸ سپتامبر) سازمان معروف انترناسیونال اول: «جمعیت رفاقت بین‌المللی کارگران» در لندن پایه‌گذاری شد. مارکس روح و روان این سازمان بود و نخستین «پیام» (۱۸) و انبوهی قطعنامه و اعلامیه و بیانیهٔ این سازمان را تنظیم کرد. مارکس با متحد کردن جنبش کارگری کشورهای مختلف و کوشش برای هدایت اشکال گوناگون سوسیالیسم غیر پرولتری و قبل از مارکس (مادزینی، پرودون، باکونین، تریدیونیونیسم لیبرال انگلیس، نوسانهای راستگرایانه لاسالی در آلمان و غیره و غیره)، ضمن مبارزه علیه تئوریهای همهٔ این فرقه‌ها و مکتب‌ها تاکتیک واحد مبارزهٔ پرولتری طبقهٔ کارگر در کشورهای مختلف را شالوده‌ریزی میکرد. پس از سقوط کمون پاریس (۱۸۷۱) (۱۹) که مارکس آنرا چنان عمیق و دقیق و درخشان و موثر و انقلابی ارزشیابی کرد («جنگ داخلی فرانسه» ۱۸۷۱) و پس از انشعاب انترناسیونال توسط باکونیست‌ها (۲۰) دوام موجودیت این سازمان در اروپا غیرممکن گردید. مارکس پس از کنگره انترناسیونال در لاهه (۱۸۷۲) انتقال شورای کل انترناسیونال را به نیویورک عملی ساخت. انترناسیونال اول نقش تاریخی خود را بپایان رسانید و جا را بدوران اعتلای بسیار عظیم‌تر جنبش کارگری در تمام کشورهای جهان سپرد که همانا دوران گسترش آن در سطح و دوران تشکیل احزاب سوسیالیست کارگری فراگیر توده برپایه هر دولت ملی جداگانه بود.

کار زیاد در انترناسیونال و فعالیت زیادتر تئوریک بسلامتی مارکس کاملا لطمه زد. مارکس با جمع‌آوری مدارک جدید زیاد و ضمن فرا گرفتن زبانهائی (مثلا زبان روسی) بکار خود برای تکمیل اقتصاد سیاسی و نوشتن «کاپیتال» ادامه می‌داد، ولی بیماری نگذاشت که «کاپیتال» را به اتمام رساند.

دوم دسامبر سال ۱۸۸۱ همسر مارکس در گذشت و چهاردهم مارس ۱۸۸۳ هم خود وی روی صندلی راحتی‌اش آرام بخواب ابدی رفت و در گورستان هایگیت لندن در کنار همسرش بخاک سپرده شد. چند فرزند مارکس هنگامیکه خانواده‌اش در فقر شدید بسر

می‌برد، در کودکی در لندن مردند. سه دخترش: الئونورا اولینگ، لانورا لافارگ، ژنی لونگه با سوسیالیست‌های انگلیسی و فرانسوی ازدواج کردند. پسر ژنی لونگه عضو حزب سوسیالیست فرانسه است.

آموزش مارکس

مارکسیسم سیستم نظریات و آموزش مارکس است. مارکس ادامه‌دهنده و بپایان رسانندهٔ داهی سه جریان عمده عقیدتی قرن نوزدهم: فلسفه کلاسیک آلمان، اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلستان و سوسیالیسم فرانسه در ارتباط با آموزش‌های انقلابی فرانسه بطور کلی است که بسه کشور بسیار پیشرو بشریت تعلق داشتند. پیگیری و یکپارچگی شایان نظریات مارکس که حتی مورد اذعان دشمنان اوست، نظریاتی که مجموعاً ماتریالیسم معاصر و سوسیالیسم علمی معاصر بمثابه تئوری و برنامهٔ جنبش کارگری همه کشورهای متمدن جهان را تشکیل می‌دهد، ما را بر آن می‌دارد که پیش از تشریح مضمون اصلی مارکسیسم که همانا آموزش اقتصادی مارکس است بطور کلی جهان‌بینی او را به اختصار شرح دهیم.

ماتریالیسم فلسفی

مارکس از سالهای ۱۸۴۴ — ۱۸۴۵ که نظریاتش شکل معین بخود گرفت ماتریالیست و از جمله، هوادار ل. فوئرباخ بود و بعدها نیز نکات ضعیف او را فقط در این می‌دانست که ماتریالیسم او بحد کافی پیگیر و همه‌جانبه نیست. مارکس اهمیت جهانشمول تاریخی و «دورانساز» فوئرباخ را همانا در این می‌دید که با قاطعیت تمام از ایدآلیسم هگل گسست و ماتریالیسم را اعلام کرد، ماتریالیسمی که حتی «در قرن ۱۸ بویژه در فرانسه مبارزه‌ای بود نه تنها علیه نظامات سیاسی موجود و بهمراه آن علیه دین و الهیات بلکه همچنین

۱) این ماتریالیسم «بطور عمده مکانیکی» بود و جدیدترین پیشرفت‌های شیمی و زیست‌شناسی را بحساب نمی‌آورد (در زمان ما جا دارد تئوری الکتریکی ماده را هم بر آنها بیفزائیم)؛ ۲) ماتریالیسم کهنه غیرتاریخی و غیر دیالکتیکی بود (متافیزیکی بمعنای ضددیالکتیکی بود) و نظریهٔ رشد و تکامل را پیگیرانه و همه‌جانبه دنبال نمی‌کرد؛ ۳) آنها «ماهیت انسان» را «مفهوم مجردی میدانستند و نه «مجموعه» کلیه مناسبات اجتماعی» (تعیین‌شده بطور مشخص و تاریخی) و بنابر این دنیا را فقط «تفسیر می‌کردند» در صورتیکه مطلب برسر «تغییر» آنست یعنی اهمیت «فعالیت عملی انقلابی» را درک نمی‌کردند.

دیالکتیک

مارکس و انگلس دیالکتیک هگل را که همه‌جانبه‌ترین و از نظر محتوی غنی‌ترین و عمیق‌ترین آموزش دربارهٔ رشد و تکامل است، بزرگترین دستاورد فلسفه کلاسیک آلمان می‌شمردند و هر فورمولبندی دیگر اصل تکامل و تحول را یکجانبه و فقیر از لحاظ مضمون و بدقواره و مسخ کنندهٔ سیر واقعی تکامل در طبیعت و جامعه (تکاملی که غالباً توأم با جهشها و فلاکتها و انقلابهاست)، می‌دانستند. انگلس می‌نویسد: «من و مارکس شاید تنها کسانی بودیم که وظیفه نجات دیالکتیک آگاه» (از شر قلع و قمع ایدآلیسم و از جمله هگل گرائی) «و انتقال آنرا بدرک ماتریالیستی طبیعت، بعهده گرفتیم». «طبیعت دلیل و مؤید دیالکتیک است و همانا علوم طبیعی امروزین نشان می‌دهد که این دلیل فوق‌العاده غنی است» (اینها حتی قبل از کشف رادیوم، الکترونها و تبدیل عناصر و غیره نوشته شده است!)؛ «همه روزه انبوهی کارمایه (اطلاعات و مدارک — م.) حاکی از اینکه امور طبیعت در آخرین تحلیل بر مدار دیالکتیکی است نه متافیزیکی، بدست می‌دهد» (۲۵).

انگلس می‌نویسد: «اندیشه بزرگ و اصلی که جهان از اشیاء آماده و بحد کمال رسیده‌ای، تشکیل نشده بلکه مجموعه‌ای از روندهائی

است که در آن اشیائی که بنظر تغییرناپذیر می‌آیند و همچنین عکس‌های فکری که مغز ما از این اشیاء می‌گیرد و مفاهیمی که می‌سازد مدام در تغییرند، گاه پدید می‌آیند و گاه نابود می‌شوند — این اندیشه بزرگ و اصلی از زمان هگل آنچنان در اذهان عمومی جا گرفته که بعید است کسی بصورت کلی آنرا انکار کند. اما قبول آن در گفتار یک چیز است و بکار بردن آن در هر مورد مشخص و در هر عرصه* مفروض بررسی، چیز دیگر». «برای فلسفه دیالکتیکی چیزی که یکبار برای همیشه مستقر شده و بدون قید و شرط و مقدس باشد، وجود ندارد. این فلسفه مهر سقوط حتمی را در هر چیزی و بر هرچیزی می‌بیند و هیچ چیز جز روند مداوم پدید آمدن و نابود شدن و سیر صعودی بی‌انتها از پائین ببالا، در برابر آن، قدرت مقاومت ندارد. خود این فلسفه فقط بازتاب ساده این پروسه در مغز متفکر است». بنابر این بگفته مارکس دیالکتیک عبارتست از «دانش قوانین عام حرکت هم جهان خارج و هم تفکر انسانی» (۲۶).

مارکس این جانب انقلابی فلسفه هگل را گرفت و تکامل بخشید. ماتریالیسم دیالکتیک «بفلسفه‌ای که مافوق علوم دیگر قرار گرفته باشد، نیازی ندارد». از فلسفه قبلی «آموزش مربوط به تفکر و قوانین آن — منطق صوری و دیالکتیک باقی می‌ماند» (۲۷). اما دیالکتیک بنا بگفته مارکس و نیز بنابر نظریه هگل آنچه را که امروز تئوری شناخت، گنوسئولوژی نامیده میشود شامل میشود که باید موضوع خود را همچنین بطور تاریخی در نظر گیرد و منشاء و تکامل شناخت و گذار از عدم درک و شناخت به معرفت و ادراک را بررسی کند و تعمیم دهد.

در دوران ما فکر و نظریه رشد و تحول تدریجی تقریباً تمام و کمال در شعور اجتماعی وارد شده است البته نه از راه فلسفه هگل بلکه از طریق دیگر. اما این نظریه در آن فورمولبندی که مارکس و انگلس با تکیه به هگل داده‌اند از لحاظ مضمون و محتوی خیلی غنی‌تر و همه‌جانبه‌تر از نظریه رایج تحول است. رشد و

تکامل بمثابه تکرار پله‌های پیموده شده، تکرار بشکل دیگر و بر مبنائی بمراتب بالاتر («نفی نفی»)، رشد و تکامل باصطلاح مارپیچی نه مستقیم‌الخط؛ — تکامل جهشی و فاجعه‌آمیز و انقلابی؛ — «وقفه‌های تدریج»؛ تبدیل کمیت بکیفیت؛ — ضربانهای درونی تکامل بخش ناشی از تضاد و تصادم نیروها و گرایشهای مختلف که روی جسم مفروض ویا در چارچوب پدیده مفروض ویا در درون جامعه مفروض تأثیر می گذارند؛ — وابستگی متقابل و نزدیکترین پیوند ناگسستنی کلیه جوانب هر پدیده (ناگفته نماند که تاریخ جوانب هرچه تازه‌تری عرضه می‌دارد)، پیوندی که روند جهانی واحد و قانونمندی حرکت از آن ناشی می‌شود — چنین است برخی از خطوط دیالکتیک بمثابه آموزش با مضمون‌تر (از معمول) تکامل. (بنامه مورخ ۸ ژانویهٔ ۱۸۶۸ مارکس به انگلس مراجعه شود که در آن «جوانب ثلاثه چوبین» اشتین را مسخره میکند که یکی شمردن آنها با دیالکتیک ماتریالیستی ابلهانه است.)

درک ماتریالیستی تاریخ

آگاهی بر ناپیگیری، ناتمامی و یک‌جانبگی ماتریالیسم کهنه، مارکس را بضرورت «هماهنگ کردن دانش درباره جامعه با مبنای ماتریالیستی و نوسازی آن بر این مبنا» (۲۸) معتقد ساخت. حال که ماتریالیسم بطور کلی شعور را ناشی از هستی می‌شمارد، نه هستی را از شعور، پس در انطباق ماتریالیسم بر زندگی اجتماعی بشر باید شعور اجتماعی را ناشی از هستی اجتماعی شمرد. مارکس می گوید (کتاب «سرمایه»، جلد اول): «تکنولوژی نمایانگر رابطه فعال انسان با طبیعت و پروسه و روند مستقیم تولید زندگی انسان و بهمراه آن شرایط اجتماعی زندگی او و تصورات ذهنی ناشی از این شرایط است» (۲۹). مارکس فورمولبندی تمام و کمال از احکام اصلی ماتریالیسم را که جامعه بشری و تاریخ آنرا دربرمی گیرد، در مقدمه کتاب «پیرامون انتقاد اقتصاد سیاسی» با جملات زیر داده است:

«انسان‌ها در تولید اجتماعی زندگی خود وارد مناسبات تولیدی معین و ناگزیری می‌شوند که تابع ارادهٔ آنان نبوده بلکه متناسب با مرحلهٔ تکامل نیروهای مولده مادی آنان است.

مجموعهٔ این مناسبات تولیدی، ساخت و استروکتور اقتصادی جامعه، یعنی شالودهٔ واقعی را که بر روی آن روبنای حقوقی و سیاسی جامعه برپا می‌شود، تشکیل می‌دهد و اشکال معینی از شعور اجتماعی با آن مطابقت دارد. شیوه تولید زندگی مادی تعیین کنندهٔ عموماً پروسه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی انسانهاست. شعور انسان‌ها هستی آنان را تعیین نمی‌کند، بلکه بر عکس هستی اجتماعی انسانهاست که شعورشان را تعیین می‌کند. نیروهای مولده مادی جامعه در مرحلهٔ معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی ویا با مناسبات مالکیتی که تا کنون در درون آن تکامل می‌یافتند، تضاد پیدا می‌کنند (و مناسبات مالکیت، چیزی جز بیان حقوقی مناسبات تولیدی نیست). این مناسبات از شکل تکامل نیروهای مولده به پای‌بند تکامل آنها بدل می‌شوند و آنگاه دوران انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد. با تغییر پایهٔ اقتصادی، سرتاسر روبنای عظیم نیز دیر یا زود دگرگون می‌شود. هنگام بررسی این دگرگونی‌ها، همواره باید دگرگونی مادی در شرایط اقتصادی تولید را که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین است، از اشکال حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری و یا فلسفی، خلاصه از اشکال مسلکی که انسانها این تصادم را در قالب آنها دریافته و علیه آنها مبارزه می‌کنند، تمیز داد.

همانطوریکه نمی‌توان راجع بیک فرد براساس آنچه او دربارهٔ خودش تصور می‌کند، قضاوت کرد، دربارهٔ چنین دوران تحول هم نمی‌توان براساس آگاهی از آن قضاوت نمود. برعکس، این آگاهی را باید برمبنای تضادهای زندگی مادی و بر اساس برخورد و نزاع بین نیروهای مولده جامعه و مناسبات تولیدی توضیح داد...» «شیوه‌های تولید آسیائی، باستانی، فئودالی و معاصر، بورژوایی را، می‌توان بطور کلی دورانهای مترقی فرماسیون اقتصادی اجتماعی شمرد». (با فورمولبندی فشرده‌ای که در نامهٔ مورخ هفتم ژوئیه سال ۱۸۶۶ مارکس به

انگلس داده شده است مقایسه کنید: «تئوری ما درباره تعیین سازماندهی کار توسط وسایل تولید».

کشف درک ماتریالیستی تاریخ و بعبارت دقیقتر، ادامه و گسترش پیگیر ماتریالیسم بر پدیده‌های اجتماعی، دو نقص عمده تئوریهای تاریخی پیشین را برطرف کرد. اولا، آنها در بهترین حالت فقط انگیزه‌های ایده‌ای فعالیت تاریخی انسانها را بررسی می‌کردند، بدون آنکه منشاء پیدایش این انگیزه‌ها را مورد مداقه قرار دهند و قانونمندی عینی را در رشد و تکامل سیستم مناسبات اجتماعی دریابند و ریشه‌های این مناسبات را در درجه تکامل تولید مادی بجویند؛ ثانیاً، تئوریهای پیشین همانا فعالیت توده مردم را دربرنمی‌گرفتند، در حالیکه ماتریالیسم تاریخی برای نخستین بار امکان داد شرایط اجتماعی زندگی توده و تغییر این شرایط با دقت تاریخی طبیعی بررسی شود. «جامعه‌شناسی» و تاریخ‌نگاری قبل از مارکس در بهترین حالت، فاکت‌های خام ازهم‌گسیخته را روی هم می‌انباشت و تصویری از برخی جوانب روند تاریخ بدست می‌داد. مارکسیسم با بررسی مجموعه گرایش‌های متضاد و رساندن آنها بشرایط دقیقاً قابل تعیین زندگی و تولید طبقات گوناگون جامعه و با دفع ذهنی‌گری و طرد خودسری در انتخاب برخی ایده‌های «مسلط» و یا در تعبیر و تفسیر این ایده‌ها و با کشف ریشه‌های بدون استثناء همهٔ ایده‌ها و همهٔ گرایشهای گوناگون در چگونگی نیروهای مولده مادی — راه پژوهش فراگیر و همه‌جانبه پروسهٔ پیدایش، تکامل و زوال فرماسیون‌های اجتماعی-اقتصادی را نشان داد. انسانها آفرینندهٔ تاریخ خویشند، اما منشاء انگیزه‌های انسانها و بویژه توده انسانها کجاست، برخورد میان ایده‌ها، کوششها و تمایلات متضاد از چیست، مجموعهٔ این برخوردها میان همه توده‌های جوامع بشری چگونه است، شرایط عینی تولید زندگی مادی که پایه و شالودهٔ همه فعالیت تاریخی انسانها را تشکیل میدهد، چگونه است، قانون تکامل این شرایط کدام است، — مارکس بتمام این نکات توجه کرده و راه پژوهش علمی تاریخ را که با آنهمه جوانب گوناگون و سیر متضادش، روند واحد و قانونمند است، نشان داده است.

مبارزه طبقاتی

اینکه امیال و مساعی برخی از اعضای جامعه با مساعی دیگران تناقض دارد و زندگی اجتماعی سرشار از تضادهاست و تاریخ، مبارزه میان خلقها و جوامع و همچنین مبارزه در درون آنها را بما نشان می‌دهد و اینکه علاوه بر این‌ها، تاریخ حاکی از تناوب ادوار انقلابی و ارتجاعی، جنگ و صلح، رکود و پیشرفت سریع و یا انحطاط است، امری است که همگان از آن اطلاع دارند. مارکسیسم سر نخ راهنمائی را بدست داد که امکان می‌دهد که در همین وضع بظاهر سردرگم و هرج و مرج قانونمندی کشف شود که همان: تئوری مبارزهٔ طبقاتی است. تنها از راه بررسی مجموعه مساعی و امیال تمام اعضای جامعهٔ معین ویا گروهی از جوامع، می‌توان نتیجه این مساعی را برپایهٔ علمی تعیین کرد. اما منشاء مساعی و امیال متضاد در تفاوت وضع و شرایط زندگی آن طبقاتی است که هر جامعه‌ای به آنها تقسیم می‌شود. مارکس در «مانیفست حزب کمونیست» می‌نویسد: «تاریخ همه جوامع تا این زمان (انگلس بعدها اضافه کرد، باستثنای تاریخ کمون اولیه) تاریخ مبارزه طبقاتی بود. آزاده و برده، پاتریسین و پلبین، ملاک و دهقان سرف، استادکار و شاگرد، خلاصه ستمگر و ستمکش، همیشه با هم تضاد آشتی‌ناپذیر داشتند و علیه یکدیگر پیاپی گاهی نهان و گاهی عیان مبارزه می کردند و این مبارزه همیشه به تغییر بنا و نوسازی انقلابی سراپای جامعه و یا بنابودی همه طبقات پیکارگر، انجامیده است... جامعهٔ امروزین بورژوایی که از درون جامعهٔ نابودشدهٔ فئودالی برخاسته، تضادهای طبقاتی را از بین نبرده، بلکه فقط طبقات تازه و شرایط تازه ستمگری و اشکال تازه مبارزه را جایگزین کهنه‌ها ساخته است. ولی دوران ما یعنی دوران بورژوازی وجه تمایزش آنست که تضادهای طبقاتی را ساده کرده است: جامعه بیش از پیش بدو اردوگاه بزرگ متخاصم، بدو طبقه بزرگ رویاروی هم یعنی بورژوازی و پرولتاریا تقسیم می‌شود». تاریخ اروپا از انقلاب کبیر فرانسه به بعد در یکعده

از کشورها پایهٔ واقعی حوادث را که مبارزه طبقاتی است، با روشنی خاصی نشان داده است. حتی دوران تجدید سلطنت (۳۰) در فرانسه، عده مورخ (تیری، گیزو، مینیه و تیر) را بمیان کشید که ضمن تعمیم رویدادها نمی‌توانستند تصدیق نکنند که مبارزه طبقاتی، کلید درک سرتاسر تاریخ فرانسه است. اما دوران کنونی، دوران پیروزی کامل بورژوازی، دوران ارگانهای انتخابی و حقوق انتخاباتی وسیع (اگر هم نه همگانی)، دوران مطبوعات روزانه ارزان‌قیمتی که بمیان توده‌ها راه می‌یابند و غیره، دوران اتحادیه‌های نیرومند و گسترده‌تر کارگران و اتحادیه‌های کارفرمایان و غیره — مبارزه طبقاتی را (اگرچه گاه بشکل بسیار یکجانبه، «مسالمت‌آمیز» و «در چارچوب قانون اساسی») بمثابه موتور حوادث بیش از پیش جلو چشم ما گذاشته است. نظری به جملات زیرین از «مانیفیست کمونیستی» مارکس نشان میدهد که مارکس برای تجزیه و تحلیل عینی وضع هر طبقه در جامعهٔ معاصر، در رابطه با تحلیل شرایط تکامل و رشد هر طبقه چه توقعاتی از دانش اجتماعی داشت: «از همه طبقاتی که اینک رویاروی بورژوازی ایستاده‌اند، تنها پرولتاریا طبقه واقعاً انقلابی است. همهٔ طبقات دیگر با پیشرفت صنایع بزرگ راه انحطاط در پیش گرفته و نابود می‌شوند. ولی پرولتاریا محصول خود آنست. قشرهای میانه: صنعتگر کوچک، کاسبکار، پیشه‌ور و دهقان — عموماً برای آن با بورژوازی مبارزه می‌کنند که موجودیت خود را بعنوان قشرهای میانه از نابودی نجات دهند، بنابر این انقلابی نبوده و محافظه‌کارند و حتی از آن هم بالاتر، ارتجاعی هستند، زیرا می‌کوشند چرخ تاریخ را بعقب بگردانند. اگر هم انقلابی هستند انقلابی بودن آنها در حدودی است که با گذار بصفوف پرولتاریا روبرو هستند، در حدودیست که نه از منافع کنونی خود بلکه از منافع آینده خویش دفاع می‌کنند یعنی در حدودیست که از نظریات خاص خود دست برمی‌دارند تا نظریات پرولتاریا را جایگزین آن سازند». مارکس در یکسلسله از آثار خود (رجوع شود به کتابنامه) نمونه‌های درخشان و عمیق تاریخ‌نگاری ماتریالیستی و تحلیل وضع هر طبقه‌ای،

و گاه گروهها ویا اقشار درون یک طبقه را بدست داده و برأی-العین نشان می‌دهد که چرا و چگونه «هر مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی است». قطعه‌ای که آوردیم نشان می‌دهد که مارکس چه شبکه بغرنجی از مناسبات اجتماعی و مراحل گذار از یک طبقه به طبقه دیگر، از گذشته به آینده را تحلیل می‌کند تا تمام منتجه تکامل تاریخی را بدست آورد.

ژرفترین، همه‌جانبه‌ترین و موشکافانه‌ترین کاربرد تئوری مارکس و دلیل صحت آن آموزش اقتصادی اوست.

آموزش اقتصادی مارکس

مارکس در پیشگفتار «کاپیتال» می‌گوید: «هدف نهایی این اثر من کشف قانون اقتصادی حرکت جامعه معاصر» یعنی جامعه سرمایه‌داری بورژوایی است. پژوهش پیدایش، رشد و تکامل و رکود و زوال مناسبات تولیدی جامعه مفروض، جامعه معین از لحاظ تاریخی — مضمون و محتوی آموزش اقتصادی مارکس است. در جامعهٔ سرمایه-داری تولید کالا مسلط و حکمفرماست و به این جهت تحلیل مارکس هم از تجزیه و تحلیل کالا آغاز می‌شود.

ارزش

کالا عبارتست از اولا شیٔ که یکی از نیازهای انسان را بر-آورده می‌سازد؛ ثانیاً شیٔ که با شیٔ دیگر مبادله می‌شود. سودمندی شیٔ، آنرا ارزش مصرف می‌کند. و ارزش مبادله (یا بطور ساده ارزش) قبل از هر چیز عبارتست از رابطه و تناسبی که هنگام مبادله میان تعداد ارزشهای مصرف از نوعی، با ارزشهای مصرف از نوع دیگر برقرار می‌شود. تجربه روزمره نشان می‌دهد که دائماً در ملیونها و میلیاردها از این قبیل مبادلات انواع ارزشهای مصرف کاملا گونا-

گون و غیر قابل قیاس برابر و یکسان شمرده می‌شوند. میان این اشیاء گوناگون که در سیستم مناسبات اجتماعی معین دائماً برابر و یکسان شمرده می‌شوند، چه وجه مشترکی هست؟ وجه مشترک آنها اینست که محصول کارند. مردم هنگام مبادله محصولات، انواع کاملا متفاوت کار را با هم برابر می‌کنند. تولید کالا آنچنان سیستم مناسبات اجتماعی است که در آن تولیدکنندگان مختلف محصولات مختلفی می‌سازند (تقسیم اجتماعی کار) و همهٔ این محصولات بهنگام مبادله با هم برابر می‌شوند. بنابر این وجه مشترکی که در همه کالاها هست، کار مشخص رشته معینی از تولید و نوع معینی از کار نیست، بلکه کار مجرد انسانی، کار انسانی بطور کلی است. تمام نیروی کار جامعه مفروض وقتی جمع کل ارزش کلیه کالاها در نظر گرفته شود، همان نیروی کار انسانی است: میلیاردها مبادله این مطلب را به ثبوت می‌رساند. پس بنابر این هر کالائی فقط جزء معینی از زمان کار لازم اجتماعی است. میزان ارزش از روی مقدار کار لازم اجتماعی و یا مدت کاری که جامعه برای تولید کالای معین، ارزش مصرف معین لازم دارد، تعیین می‌شود. «هنگامی که مردم در مبادله، محصولات گوناگون خود را از لحاظ ارزش برابر می‌شمارند، انواع مختلف کارهای خویش را برابر می‌شمارند. آنها این نکته را نمی‌فهمند، ولی چنین می‌کنند» (۳۱). بطوریکه یک اقتصاددان قدیمی گفته است: ارزش عبارت است از رابطه میان دو شخص. او می‌بایست فقط اضافه می‌کرد که این رابطه در زیر پوششی از اشیاء پنهان شده است. تنها از دیدگاه سیستم مناسبات اجتماعی تولیدی یک فرماسیون معین تاریخی جامعه، آنهم مناسباتی که در پدیده‌های توده‌ای و میلیاردها بار تکرارشوندهٔ مبادله تجلی می‌کنند می‌توان فهمید که ارزش چیست. «کالاها بمثابه ارزش فقط مقدار معینی از زمان کار منجمدشده است» (۳۲). مارکس پس از تجزیه و تحلیل دقیق خصلت دوگانه کار تجسم‌یافته در کالاها، به تحلیل شکل ارزش و پول می‌پردازد. در اینجا وظیفه عمده مارکس عبارتست از بررسی منشاء شکل پولی ارزش، بررسی روند تاریخی

گسترش مبادله از زمانیکه مبادله‌ها رویدادهای جداگانه و تصادفی بودند («شکل ساده و جداگانه ویا تصادفی ارزش»: مقدار معین از یک کالا با مقدار معین از کالای دیگر مبادله می‌شود) تا شکل عام ارزش وقتی چندین کالای مختلف با یک کالای معین و تا شکل پولی ارزش که در آن طلا همان کالای معین یا معادل عام است مبادله می‌شود. پول که عالیترین محصول رشد و تکامل مبادله و تولید کالائی است، خصلت اجتماعی کار فردی و پیوند اجتماعی موجود میان تولیدکنندگانی را که بوسیله بازار متحد و بهم بسته شده‌اند پنهان می‌کند و از نظرها دور می‌دارد. مارکس وظایف گوناگون پول را با دقت فوق‌العاده بررسی می‌کند و ضمناً هم در اینجا (و بطور کلی در کلیه فصول اولیه «کاپیتال») بویژه ذکر این نقطه مهم است که شکل تجریدی بیان که در ظاهر کاملا شبیه ددوکسیون است، ولی در واقع امر، بیان انبوه بسیار عظیمی از فاکتها و مدارک و اطلاعات مربوط به تاریخ رشد و تکامل مبادله و تولید کالائی است. «پیدایش پول مستلزم سطح بالای معینی از تکامل مبادله کالائی است. اشکال گوناگون پول: معادل ساده کالائی، یا وسیله گردش و یا وسیله پرداخت، ذخیره و پول جهانی، بسته باینکه پول، بیشتر برای کدامیک از وظایفش بکار می‌رود، و کدامیک از این وظایف تسلط نسبی دارد، بر پله‌های بسیار متفاوت روند تولید اجتماعی دلالت دارد» («کاپیتال»، جلد اول) (۳۳).

اضافه‌ارزش

در پلهٔ معینی از تکامل تولید کالائی پول بسرمایه بدل می‌شود. فورمول گردش کالائی چنین بود: ک (کالا) — پ (پول) — ک (کالا)، یعنی فروش یک کالا برای خرید کالای دیگر. اما فورمول عام سرمایه، برعکس چنین است: — پ — ک — پ، یعنی خرید بقصد فروش (با سود). مارکس این افزایش ارزش اولیه پولی را که بکار انداخته شده است، اضافه‌ارزش می‌نامد. همه میدانند که پول بهنگام

گردش سرمایه «افزایش» می‌یابد و همین «افزایش» است که پول را به سرمایه یعنی برابطه ویژه و معین تاریخی تولید اجتماعی بدل می‌کند. اضافه‌ارزش نمی‌تواند از گردش کالا پدید آید، چونکه در این گردش تنها معادل‌ها مبادله می‌شوند. اضافه‌ارزش از گرانفروشی نیز نمی‌تواند پدید آید، چونکه برد و باخت متقابل فروشنده‌ها و خریداران سرانجام همدیگر را خنثی خواهد کرد. بعلاوه مطلب بر سر یک پدیده توده‌ای متوسط و اجتماعی است نه یک پدیده منفرد. «صاحب پول» برای اینکه اضافه‌ارزش بدست آورد «باید در بازار کالائی با این خصوصیت بدست آورد که ارزش مصرفش، سرچشمه ارزش باشد» (۳۴) — کالائی که روند مصرف آن در عین حال روند ایجاد ارزش باشد. چنین کالایی وجود دارد. این نیروی کار انسان است. مصرف این کالا، کار است و کار موجد ارزش است. صاحب پول، نیروی کار را به ارزش آن که مانند ارزش هر کالای دیگری از روی زمان کار اجتماعی لازم یعنی لازم برای تولید آن (یعنی ارزش نگاهداری کارگر و خانواده‌اش) تعیین می‌شود، خریداری می‌کند. صاحب پول که نیروی کار را خریده است حق دارد آنرا مصرف کند، یعنی حق دارد کارگر را وادار نماید که یک روز تمام مثلا ۱۲ ساعت کار کند. کارگر طی شش ساعت (زمان «لازم» کار) محصولی می‌سازد که جبران‌کننده هزینه نگهداری اوست، و طی شش ساعت دیگر (زمان «اضافی» کار) «اضافه» محصول یا اضافه‌ارزش می‌سازد که سرمایه‌دار بابت آن چیزی نپرداخته است. بنابر این باید در سرمایه دو جزء را از نقطه نظر روند تولید از هم تمیز داد: یکی— سرمایه ثابت است که صرف خرید وسایل تولید (یعنی ماشین‌آلات، ابزار کار، مواد خام و غیره) شده و ارزش آن بی تغییر (یکباره یا به اقساط) به محصول آماده منتقل می‌شود، دیگری— سرمایه متغیر که صرف خرید نیروی کار شده است. ارزش این سرمایه بدون تغییر نمی‌ماند، بلکه در جریان کار افزایش یافته و اضافه‌ارزش می‌سازد. باین دلیل برای آگاهی از درجه استثمار نیروی کار توسط سرمایه باید اضافه‌ارزش را نه با سرمایه کل، بلکه

فقط با سرمایه متغیر سنجید . در مثال ما نرخ اضافه‌ارزش — نامی که مارکس باین نسبت می‌دهد، $\frac{۶}{۱}$ یعنی ۱۰۰٪ خواهد بود.
محملهای تاریخی پیدایش سرمایه عبارتند از: اولا — انباشت مقدار معینی پول در دست اشخاصی در زمانیکه بطور کلی تولید کالائی بسطح توسعهٔ نسبتاً بالائی رسیده باشد و ثانیاً — وجود کارگری که بدو معنا «آزاد» است: آزاد از هر گونه مانع یا محدودیتی در فروش نیروی کار خویش و آزاد از زمین و بطور کلی از هر وسیلهٔ تولید، یعنی کارگر بدون ارباب، کارگر «پرولتر» که برای ادامهٔ زندگی چاره‌ای جز فروش نیروی کار خود ندارد.
اضافه‌ارزش را با بکار بردن دو شیوه اصلی می‌توان افزایش داد: از راه تمدید مدت کار روزانه («اضافه‌ارزش مطلق») و از راه کوتاه کردن مدت کار لازم («اضافه‌ارزش نسبی»). مارکس با تجزیه و تحلیل شیوه اول تابلوی عظیمی از مبارزهٔ طبقه کارگر را در راه کوتاه کردن مدت کار روزانه و دخالت دولت ابتداء بمنظور تمدید مدت کار روزانه (قرن ۱۴ تا ۱۷) و سپس بمنظور کوتاه کردن آن (قوانین کار قرن ۱۹) نشان می‌دهد. تاریخ جنبش کارگری تمام کشورهای متمدن جهان از هنگام پیدایش «کاپیتال» ببعد، این تابلو را باهزاران و هزاران فاکت و سند تازه تکمیل کرده است.
مارکس ضمن تجزیه و تحلیل اضافه‌ارزش نسبی سه مرحله اصلی تاریخی افزایش باروری کار را توسط سرمایه‌داری بررسی می‌کند: ۱— همکاری ساده؛ ۲— تقسیم کار و مانوفاکتور؛ ۳— ماشین‌ها و صنعت بزرگ. اینکه مارکس تا چه پایه عمیق مشخصات اساسی و تیپیک رشد سرمایه‌داری را کشف و بیان کرده، از جمله از اینجا پیداست که پژوهش صنایع باصطلاح «دستی» روسیه غنی‌ترین مدارک و اطلاعات را برای تمثیل دو مرحله اول از سه مرحله مذکور بدست می‌دهد. تأثیر انقلابی بخش صنایع بزرگ ماشینی که مارکس در سال ۱۸۶۷ بیان کرده طی نیمقرنی که از آن تاریخ می‌گذرد در چندین کشور «جدید» (روسیه، ژاپن و غیره) آشکار شده است.
و اما بعد. تجزیه و تحلیل انباشت سرمایه توسط مارکس یعنی

تبدیل بخشی از اضافه‌ارزش بسرمایه و صرف آن نه برای رفع نیازمندیهای شخصی و یا هوا و هوس سرمایه‌دار بلکه برای تولید جدید نیز بی‌نهایت مهم است و تازگی دارد. مارکس اشتباه اقتصاد سیاسی کلاسیک سابق (از آدام اسمیت به بعد) را فاش ساخت که تصور می‌کرد همه اضافه‌ارزش که بسرمایه تبدیل می‌شود بسرمایه متغیر مبدل می‌گردد. اما در واقع اضافه‌ارزش میان وسایل تولید و سرمایه متغیر تقسیم می‌شود. افزایش سریعتر سهم سرمایه ثابت (در جمع کل سرمایه) به نسبت سهم سرمایه متغیر، در روند تکامل سرمایه‌داری و تبدیل آن بسوسیالیسم اهمیت عظیمی دارد.

انباشت سرمایه موجب می‌شود که ماشین سریعتر عرصه را بر کارگر تنگ کند، در یک قطب ثروت، در قطب دیگر فقر بوجود می‌آورد و از این راه باصطلاح «ارتش ذخیره کارگر»، «زاید بودن نسبی» کارگران و یا «اضافه جمعیت سرمایه‌داری» را پدید می‌آورد که اشکال فوق‌العاده گوناگونی بخود می‌گیرد و بسرمایه امکان می‌دهد دامنه تولید را با سرعت فوق‌العاده گسترش دهد. ضمناً همین امکان در رابطه با اعتبار و انباشت سرمایه در وسایل تولید، کلید درک بحرانهای اضافه‌تولید را بدست می‌دهد — بحرانهائی که در کشورهای سرمایه‌داری متناوباً ابتداء بطور متوسط هر ده سال یکبار و سپس در فواصل طولانی‌تر و نامعلوم‌تری فرا می‌رسد. باید انباشت سرمایه را بر پایهٔ سرمایه‌داری از باصطلاح انباشت ابتدائی: جدا کردن قهری کارکن از وسایل تولید، راندن دهقان از زمین، دزدیدن و غصب زمین‌های ابشین‌ها (جوامع دهقانی — م.)، سیستم مستعمراتی و وامهای دولتی، تعرفه‌های حمایتی و غیره، تمیز داد. «انباشت ابتدائی» در یک قطب پرولتر «آزاد» و در قطب دیگر صاحب پول یعنی سرمایه‌دار می‌سازد.

مارکس «گرایش تاریخی انباشت برپایهٔ سرمایه‌داری» را با کلمات معروف زیر توصیف می‌کند: «سلب مالکیت و مصادره مایملک تولیدکنندگان بلاواسطه، با بیرحمانه‌ترین واندالیسم و تحت تأثیر ننگین‌ترین و کثیفترین و رذیلانه‌ترین و سرسام‌آورترین شهوات انجام گرفته است. مالکیت خصوصی که با زحمت صاحب آن بدست آمده»

(دهقان و پیشه‌ور)، «مالکیتی که می‌توان گفت بر پیوند کارکن مستقل منفرد با وسایل و ابزار کارش استوار است، بوسیله مالکیت خصوصی سرمایه‌داری که برپایهٔ استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار ظاهراً آزاد متکی است، از میدان طرد می‌شود... آنگاه دیگر سلب مالکیت از کارگر مطرح نیست که اقتصاد مستقل را اداره میکند بلکه نوبت سلب مالکیت از سرمایه‌دار می‌رسد که تعداد زیادی کارگر را استثمار می‌کند. این سلب مالکیت از راه بازی قوانین خود تولید سرمایه‌داری، از راه تمرکز سرمایه‌ها انجام می‌گیرد. یک سرمایه‌دار بسیاری دیگر از سرمایه‌داران را از پا می‌اندازد. همراه با این تمرکز یعنی همراه با سلب مالکیت از بسیاری سرمایه‌داران توسط عده قلیلی از آنها، روند کار نیز بشکل همکاری بمقیاس همواره بزرگتر و وسیعتری گسترش می‌یابد و کاربرد آگاهانه دانش در امور فنی، بهره‌برداری منظم از زمین، تبدیل وسایل کار بچنان وسایلی که تنها با کار جمعی می‌توان از آنها استفاده کرد، صرفه‌جوئی در کلیه وسایل تولید از طریق استفاده ازآنها بمثابه وسایل تولید کار بهم‌بسته اجتماعی، بهم‌پیوستگی همه خلقها در شبکه بازار جهانی و بدنبال آن خصلت بین‌المللی رژیم سرمایه‌داری، تکامل می‌یابد. با کاهش مداوم تعداد سرمایه‌داران کلان که تمام فواید این روند و پروسه تحول را غصب کرده و منحصر خود می‌سازند، حجم فقر، ستم، بردگی، فساد، استثمار ولی همچنین خشم طبقهٔ کارگر نیز افزایش می‌یابد که مکانیسم خود روند تولید سرمایه‌داری آنرا آموزش داده، متحد و متشکل می‌کند. انحصار سرمایه به پای‌بند آن روند تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن پدید آمده و رشد کرده است، بدل می‌شود. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی شدن کار به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پوسته سرمایه‌داری خود سازگار نیست. این پوسته می‌ترکد و ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری فرا می‌رسد. از سلب کنندگان سلب مالکیت می‌کنند» («کاپیتال»، جلد اول) (۳۰).

و اما بعد، تجزیه و تحلیل هم که مارکس در جلد دوم «کاپیتال» از بازتولید سرمایهٔ اجتماعی در مجموع خود بدست می‌دهد تازگی و اهمیت بسیار زیادی دارد. در اینجا هم مارکس پدیدهٔ منفرد یا جزء

کوچکی از اقتصاد جامعه را در نظر نمی گیرد، بلکه پدیدهٔ توده‌ای و سرتاپای اقتصاد جامعه را در مجموع آن می گیرد. و ضمن اصلاح اشتباه کلاسیک‌ها که از آن یاد کردیم، مارکس تمام تولید اجتماعی را بدو بخش بزرگ تقسیم می کند: ۱ — تولید وسایل تولید، ۲ — تولید اجناس مصرفی. مارکس با ارقامی که بعنوان مثال آورده است گردش سرمایه کل اجتماعی را در مجموع خود، هم در حالتی که بازتولید در حجم سابق باقی بماند و هم در حالتی که سرمایه انباشته شود، به تفصیل بررسی می کند. در جلد سوم «کاپیتال» مسئلهٔ تشکیل نرخ متوسط سود براساس قانون ارزش حل شده است. اینکه تحلیل و بررسیهای مزبور از نقطهٔ نظر پدیده‌های اقتصادی توده‌ای و در مجموع اقتصاد جامعه انجام گرفته نه از نقطه نظر رویدادهای منفرد و نادر ویا ظواهر سطحی رقابت که اقتصاد سیاسی عامیانه ویا «تئوری» معاصر «سودمندی حداکثر» (۳۶) اغلب بآن اکتفا می کنند، گام عظیمی است که علم اقتصاد در سیمای مارکس بجلو برداشته است. مارکس ابتداء منشاء اضافه‌ارزش را بررسی میکند و سپس به بررسی چگونگی تقسیم اضافه‌ارزش میان سود، بهره وام و بهره زمین می‌پردازد. سود عبارتست از نسبت اضافه‌ارزش بکل سرمایه‌ای که در مؤسسه گذاشته شده است. سرمایه‌ایکه «ترکیب اورگانیک آن بالاست» (یعنی فزونی سرمایهٔ ثابت بر سرمایه متغیر در آن، بیش از حد متوسط اجتماعی است) نرخ سودش کمتر از نرخ متوسط است و سرمایه‌ایکه «ترکیب اورگانیک آن پائین است»، نرخ سودش بیش از نرخ متوسط است. ولی رقابت میان سرمایه‌ها و انتقال آزاد آنها از یکرشته برشته دیگر نرخ سود را در هر دو حالت بسوی نرخ متوسط می کشد. جمع کل ارزش تمام کالاهای جامعه مفروض با جمع کل بهای آنها تطبیق می کند، اما کالاها در مؤسساتی و رشته هائی از تولید در اثر رقابت، موافق ارزش خود فروخته نمی‌شوند بلکه بهای تولید (یا بهای تولیدی) فروخته می‌شوند که برابر است با سرمایهٔ مصرف‌شده باضافه سود متوسط.

به این ترتیب مارکس این واقعیت بر همه روشن و غیر قابل انکار را که قیمتها با ارزشها مطابقت ندارند و سودها برابرند، بطور کامل

بر اساس قانون ارزش توضیح می‌دهد، زیرا جمع کل ارزش‌ها با جمع کل قیمتها مطابقت دارد. اما ارزشهای (اجتماعی) بسادگی و بلاواسطه به قیمتهای (انفرادی) بدل نمی‌شوند بلکه راه بسیار بغرنجی را می‌پیمایند: کاملا طبیعی است که در جامعه تولیدکنندگان پراکنده که تنها بوسیله بازار با هم مربوط شده‌اند قانونمندی نمی‌تواند جز بصورت قانونمندی متوسط، اجتماعی، توده‌ای، و از راه خنثی کردن متقابل انحرافهای فردی به این سو و آن سو، تجلی کند.

افزایش باروری کار ایجاب می‌کند که سرمایه ثابت نسبت بسرمایه متغیر با سرعت بیشتری افزایش یابد. و چون تولید اضافه‌ارزش تنها بعهده سرمایه متغیر است، پس بدیهی است که نرخ سود (نسبت اضافه‌ارزش بکل سرمایه و نه نسبت به بخش متغیر آن) گرایش بسوی کاهش دارد. مارکس این گرایش و برخی موجبات پنهان‌کننده و یا بازدارنده آنرا به تفصیل تجزیه و تحلیل می‌کند. ما از تشریح بخشهای فوق‌العاده جالب جلد سوم «کاپیتال» که بسرمایه ربائی و تجاری و پولی اختصاص دارد، می‌گذریم و بعمده‌ترین آنها: بتئوری بهره زمین می‌پردازیم. محدود بودن مساحت زمین که در کشورهای سرمایه‌داری همه آنرا صاحبان جداگانه‌ای اشغال و تصاحب کرده‌اند، سبب می‌شود که بهای تولید محصولات کشاورزی نه بر مبنای هزینه تولید در خاک متوسط و شرایط متوسط حمل آن‌ها ببازار، بلکه از روی هزینه تولید در بدترین خاک و از روی بدترین شرایط حمل محصول ببازار تعیین شود. تفاوت میان این بها و بهای تولید در خاکهای بهتر (و یا با شرایط بهتر) بهره تفضیلی یا دیفرانسیل است. مارکس این بهره را هم در حالتیکه حاصلخیزی قطعات مختلف زمین متفاوت است و هم در حالتیکه میزان سرمایه گذاری در زمین، تفاوت دارد بدقت بررسی کرد و منشاء پیدایش آنرا نشان داد و این اشتباه ریکاردو را که گویا بهرهٔ تفضیلی فقط وقتی بدست می‌آید که دائماً از زمینهای بهتر بزمینهای بدتر بگذریم، کاملا فاش ساخت (به «تئوریهای اضافه‌ارزش» هم که در آن بویژه انتقاد از رودبرتوس شایان توجه است، مراجعه کنید). در واقع روند وارونه نیز پیش می‌آید و چه بسا زمینهائی که از زمره معین بزمره

دیگر منتقل می‌شوند (بر اثر ترقی تکنیک کشاورزی و رشد و توسعه شهرها و غیره) و قانون کذائی «قانون کاهش حاصلخیزی زمین» که نقائص، محدودیتها و تضادهای سرمایه‌داری را بگردن طبیعت می‌اندازد عمیقاً اشتباه‌آمیز است. بعلاوه برابری سود در همه رشته‌های صنعتی و بطور کلی در اقتصاد ملی آزادی کامل رقابت و آزادی انتقال سرمایه از رشته‌ای برشته دیگر را ایجاب می‌کند، در حالیکه مالکیت خصوصی بر زمین موجد انحصار است که از انتقال آزاد سرمایه جلوگیری می‌کند. بر اثر این انحصار، فرآورده‌های رشته کشاورزی که از لحاظ سطح ترکیب سرمایه پائین‌تر و بنابر این نرخ سود بالاتر است، روند هم‌سطح کردن نرخ سود کاملا آزادانه جریان پیدا نمی‌کند و صاحب زمین بعنوان صاحب انحصار، امکان پیدا می‌کند که قیمت را در سطحی بالاتر از سطح متوسط نگهدارد و از همین بهای انحصاری، بهره مطلق بوجود می‌آید. محو بهره دیفرانسیل در شرایط سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست، اما بهره مطلق را می‌توان از بین برد — مثلا از راه ملی کردن زمین و واگذاری مالکیت آن بدولت. این واگذاری بدان معناست که انحصار مالکان خصوصی بشکنند و برقابت آزاد در کشاورزی بطور پیگیرتر و کاملتری میدان داده شود. و بهمین دلیل چنانکه مارکس یادآوری می‌کند، بورژواهای رادیکال بارها در تاریخ این خواست مترقی بورژوایی ملی کردن زمین را مطرح کرده‌اند، اما چنین خواستی اکثریت بورژواها را می‌ترساند زیرا به انحصار دیگر که در دوران ما بویژه مهم و «حساس» است یعنی بطور کلی به انحصار وسایل تولید خیلی از نزدیک «برمیخورد». (مارکس تئوری خود را درباره سود متوسط سرمایه و بهره مطلق زمین در نامهٔ مورخ دوم اوت سال ۱۸۶۲ به انگلس، بسیار عامه‌فهم، فشرده و روشن بیان می‌کند. رجوع شود به «مکاتبات»، جلد سوم، ص ۷۷ — ۸۱ و همچنین با نامه مورخ نهم اوت سال ۱۸۶۲، در همانجا، ص ۸۶ — ۸۷ مقایسه کنید). در مسئله تاریخ بهره زمین همچنین اشاره به تحلیل مارکس مهم است که در آن جریان بدل شدن بهره بیگاری (وقتیکه دهقان با کار خود در زمین ارباب اضافه‌محصول تولید میکند) به بهره جنسی یا بهره طبیعی (وقتیکه دهقان اضافه‌محصول را در زمین خود تولید

می‌کند و بر اثر «اجبار غیراقتصادی» به ارباب تحویل می‌دهد)، سپس به بهره پولی (همان بهره طبیعی که بر اثر تکامل تولید کالائی پول، «ابروک» روس قدیم مبدل شده) و بالاخره به بهره سرمایه‌داری که در آن کارفرمای کشاورزی جای دهقان را گرفته و با کمک کار مزدوری کشت می‌کند، نشان داده می‌شود. در رابطه با این تحلیل «تکوین بهره سرمایه‌داری زمین» باید به چندین اندیشه بسیار عمیق مارکس دربارهٔ تحول سرمایه‌داری در کشاورزی (که بویژه برای کشورهای عقب‌مانده‌ای نظیر روسیه اهمیت دارد) اشاره کرد. «تشکیل طبقه روزمزدان ندار که با پول اجیر می‌شوند نه تنها بطور ناگزیر با تبدیل بهرهٔ طبیعی به بهره پولی همراه است بلکه حتی قبل از آن صورت می‌گیرد. در دوران پیدایش این طبقه، هنگامیکه هنوز بطور جسته گریخته پدید آمده، در جرگه° دهقانان مرفه‌تری که خود متعهد به پرداخت بهرهٔ مالکانه هستند، طبعاً این عادت رواج پیدا می‌کند که کارگران مزدور روستا را بنفع خود استثمار کنند — کاملا شبیه بآنست که در دوران فئودالیته دهقانان سرف مرفهی خودشان بنوبه خود دهقانان سرف و وابسته داشتند. با این ترتیب این دهقانان بتدریج امکان می‌یابند ثروتی بیاندوزند و در آینده به سرمایه‌داران مبدل شوند. در نتیجه، میان صاحبان پیشین اراضی که اقتصاد مستقلی دارند، خزانه‌نشای اجاره‌داران سرمایه‌دار که رشد عمومی تولید سرمایه‌داری خارج از کشاورزی نیز باعث رشد آنهاست، پدید می‌آید» (کتاب «سرمایه»، جلد سوم، ۲، ص ۳۲۲ (۲۷)... «سلب مالکیت از بخشی روستائیان و طرد آنها از روستا نه تنها کارگران و وسایل زندگی و ابزار کار آنها را برای سرمایه صنعتی «آزاد می‌کند»، بلکه بازار داخلی نیز بوجود می‌آورد» (کتاب «سرمایه» جلد اول، ۲، ص ۷۷۸) (۳۸). فقیر و ورشکسته شدن روستائیان بنوبه خود در ایجاد ارتش ذخیرهٔ کارگری برای سرمایه، نقشی ایفا می‌کند. و «به این دلیل» در هر کشور سرمایه‌داری «بخشی از اهالی روستاها همواره در حال گذار و تبدیل به جمعیت شهری یا مانوفاکتوری (یعنی غیر کشاورزی) است. این سرچشمه اضافه‌جمعیت نسبی دائماً جاری است... دستمزد کارگر کشاورزی را بپائین‌ترین سطح می‌رساند و او همواره

یک پا در باطلاق فقر و نیازمندی دارد» (کتاب «سرمایه»، جلد اول، ۲، ص ۶۹۸) (۳۹). مالکیت خصوصی دهقان بر زمینی که روی آن کار می‌کند، پایه تولید کوچک و شرط شکوفائی و گرفتن شکل کلاسیک آنست. اما این تولید کوچک تنها با چارچوب تنگ ابتدائی تولید و جامعه سازگار است. در جامعه سرمایه‌داری «استثمار دهقانان تنها از لحاظ شکل با استثمار کارگر صنعتی تفاوت دارد. استثمارگر یکی است — سرمایه. سرمایه‌داران تک‌تک، دهقانان تک‌تک را از طریق رهن و رباخواری، استثمار می‌کنند؛ طبقه سرمایه‌دار طبقه دهقان را بوسیله مالیات دولتی استثمار می‌کند» («مبارزه طبقاتی در فرانسه») (۴۰). «پارسل (قطعه زمین کوچک) دهقان فقط بهانه‌ای است که به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد از زمین سود، بهرهٔ وام و بهره مالکانه بیرون کشد و زارع را بحال خود رها کند تا هر طور خواسته باشد مزد خود را درآورد» («هجدهم برومر») (۴۱). معمولا دهقان حتی بخشی از دستمزد خود را هم بجامعهٔ سرمایه‌داری یعنی به طبقه سرمایه‌دار تحویل می‌دهد و «بسطح اجاره‌دار ایرلندی که ظاهراً مالکیت خصوصی دارد» تنزل می‌کند («مبارزه طبقاتی در فرانسه») (۴۲). بچه دلیل «در کشورهائیکه خرده‌مالکی دهقانی در آنها مسلط است، نان ارزانتر از کشورهائی است که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری دارند»؟ (کتاب «سرمایه»، جلد سوم، ۲، ص ۳۴۰) (۴۳). یکی از دلایل اینست که دهقان بخشی از اضافه‌محصول خود را برایگان بجامعه (یعنی بطبقه سرمایه‌دار) تحویل می‌دهد. «بنابر این چنین بهای نازل (نان و سایر محصولات کشاورزی) بهیچوجه حاصل باروری کار تولیدکنندگان نیست بلکه نتیجه فقر آنهاست» (کتاب «سرمایه»، جلد سوم، ۲، ص ۳۴۰) (۴۴). مالکیت کوچک ارضی که شکل عادی تولید کوچک است در شرایط سرمایه‌داری تنزل می‌کند، نابود می‌شود و می‌میرد. «مالکیت کوچک ارضی بنابماهیت خود با رشد نیروهای مولده اجتماعی کار، اشکال اجتماعی کار، تمرکز اجتماعی سرمایه‌ها، دامداری بمقیاس بزرگ و با بکار بردن هر چه بیشتر علم منافات دارد. رباخواری و سیستم مالیاتی در همه‌جا آنرا ناگزیر بسوی فقر می‌برد. صرف کردن سرمایه برای خرید زمین، مانع می‌شود که این سرمایه برای کشت و

عمران زمین بکار رود. تقسیم بی‌پایان وسایل تولید بقطعات کوچک، پراکندگی خود تولیدکنندگان». (تعاونیها یعنی همیاری دهقانان خرده‌پا که نقش بورژوایی بسیار مترقی دارند، این گرایش را فقط تضعیف می‌کنند، ولی آنرا از میان نمی‌برند؛ همچنین نباید فراموش کرد که این تعاونیها برای دهقانان مرفه بسیار سودمند هستند، ولی برای توده دهقانان فقیر بسیار کم‌سودند، تقریباً سودی ندارند. خود این سازمانهای همیاری بعداً به استثمارکنندگان کار مزدوری بدل می‌شوند.) «اتلاف عظیم نیروی انسانی. بدتر و بدتر شدن شرایط تولید و گران شدن وسایل تولید قانون مالکیت پارسلی (کوچک) است» (۴۵). سرمایه‌داری در کشاورزی نیز نظیر صنعت، روند تولید را تنها ببهای «قربانی کردن تولیدکنندگان» دگرگون می‌سازد. «پراکندگی کارگران کشاورزی در عرصهٔ گسترده نیروی مقاومت آنانرا درهم می‌شکند، در حالیکه تمرکز کارگران شهری بر این نیرو می‌افزاید. در کشاورزی معاصر یعنی کشاورزی سرمایه‌داری نیز مانند صنعت معاصر افزایش باروری نیروی کار و سرعت بیشتر تحرک آن به قیمت تقلیل و انهدام خود نیروی کار بدست می‌آید. علاوه بر این هر پیشرفتی در کشاورزی سرمایه‌داری نه تنها پیشرفت در هنر غارت کارگران است، بلکه همچنین پیشرفت در هنر تاراج زمین بشمار می‌رود... بنابر این تولید سرمایه‌داری تکنیک و سازماندهی روند اجتماعی تولید را بطریقی رشد می‌دهد که در عین حال سرچشمه هر ثروتی یعنی زمین و کارگر را ویران می‌سازد» («کاپیتال»، جلد یکم، آخر فصل ۱۳).

سوسیالیسم

از آنچه گفته شد پیداست که مارکس ناگزیری تبدیل جامعهٔ سرمایه‌داری را بسوسیالیستی، تماماً و صرفاً از قانون اقتصادی حرکت جامعهٔ معاصر نتیجه می‌گیرد. اجتماعی شدن کار که بهزاران شکل و با سرعت روزافزون پیش می‌رود و در نیمقرن پس از درگذشت مارکس بویژه در افزایش تولید بزرگ، کارتلها، سندیکاتها و تراستهای

سرمایه‌داران و همچنین در افزایش عظیم حجم و قدرت سرمایه مالی، بطور چشمگیر جلوه‌گر است، پایه عمده مادی فرا رسیدن ناگزیر سوسیالیسم شمرده میشود. پرولتاریا که پروردهٔ خود سرمایه‌داری است، محرک انتلکتوئل و اخلاقی و انجام‌دهنده عملی این تبدیل بشمار می‌رود. مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در اشکال مختلف و با مضمون بیش از پیش غنی‌تری هویدا می‌شود و ناگزیر بمبارزه سیاسی مبدل می‌گردد که در جهت بدست آوردن قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست («دیکتاتوری پرولتاریا»). اجتماعی شدن تولید نمی‌تواند به انتقال وسایل تولید بمالکیت جامعه یعنی «بسلب مالکیت از سلب‌کنندگان مالکیت» منجر نشود. افزایش عظیم باروری کار، کاهش مدت کار روزانه و تعویض بقایای ویرانه‌های تولید کوچک ابتدائی و پراکنده با کار دسته‌جمعی و تکامل‌یافته، نتایج مستقیم چنین انتقالی است. سرمایه‌داری رابطه کشاورزی را با صنعت بکلی قطع می‌کند، ولی در عین حال با رشد عالی خود عناصر جدیدی برای برقراری این رابطه، برای بهم پیوستن صنعت و کشاورزی برپایه کاربرد آگاهانه علم و سازماندادن کار جمعی و برپایه اسکان جدید جمعیت (هم روستای متروک و جدا از دنیا، و وحشی از میان می‌رود و هم تراکم غیرطبیعی توده‌های عظیم در شهرهای بزرگ) فراهم می‌آورد. شکل نوینی برای خانواده و وضع نوینی برای زنان و شرایط نوینی برای پرورش نسل نوجوان و بالنده بوسیله اشکال عالی سرمایه‌داری معاصر فراهم می‌شود: کار زنان و کودکان و فرو پاشیدن خانواده پدرشاهی بوسیله سرمایه‌داری ناگزیر در جامعهٔ معاصر وحشتناکترین و فقرآورترین و نفرت‌بارترین اشکال را بخود می‌گیرد. اما با این حال «صنعت بزرگ با نقش قاطعی که بزنان، بنوجوانان و کودکان از هر دو جنس در روند اجتماعی و سازمان‌یافته تولید در خارج از محیط خانواد-گی می‌دهد، پایهٔ اقتصادی نوینی برای شکل عالیتر خانواده و مناسبات دو جنس بوجود می‌آورد. بدیهی است که مطلق شمردن شکل ژرمانو-مسیحی خانواده همانقدر غیرمنطقی و باطل است که مطلق شمردن شکل باستانی رومی یا یونانی و یا شکل شرقی خانواده که در ارتباط با هم سلسله تاریخی واحدی از تکامل را تشکیل می‌دهند. بدیهی است

که ایجاد پرسنل کار جمعی از افراد هر دو جنس و از سنین مختلف اگرچه در شکل خودانگیخته و خشن سرمایه‌داری‌اش که در آن کارگر برای پروسه تولید است نه پروسه تولید برای کارگر، سرچشمه زهرآلود هلاکت و بندگی است، در شرایط مساعد باید برعکس بسرچشمه تکامل انسان‌منشانه بدل شود» («کاپیتال»، جلد ۱، آخر فصل ۱۳). سیستم فابریک «نطفه پرورش دوران آینده را» بما نشان می‌دهد «که برای کلیه کودکان بالاتر از سن معین کار مولد را با آموزش و ورزش توأم می‌کند که نه تنها یکی از وسایل افزایش تولید اجتماعی، بلکه همچنین یگانه وسیله برای پرورش افراد از هر جهت تکامل یافته است» (همانجا). سوسیالیسم مارکس مسائل مربوط به ملیت و دولت را نیز بر همین پایه تاریخی نه بمعنای فقط توضیح گذشته، بلکه همچنین بمعنای پیش‌بینی متهورانه آینده و فعالیت عملی شجاعانه برای تحقق آن مطرح می‌کند. ملیت‌ها محصول ناگزیر و شکل ناگزیر رشد اجتماعی دوران بورژوایی هستند. و طبقه کارگر نیز اگر «در مرزهای ملی جا نمی‌گرفت» و «ملی» نمی‌بود («ولی بهیچوجه نه بدان مفهومی که بورژوازی از این درمی‌یابد») نمی‌توانست جان بگیرد، بالغ شود و شکل پذیرد. اما رشد و تکامل سرمایه‌داری بیش از پیش حصارهای ملی را می‌شکند و انزوای ملیت‌ها را از بین می‌برد، تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقاتی را جانشین آشتی‌ناپذیری ملی می‌سازد. باین دلیل در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عین حقیقت است که «کارگران میهن ندارند» و «تشریک مساعی» کارگران، حداقل کارگران کشورهای متمدن «یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست» («مانیفست کمونیستی»). دولت قهر سازمان یافته است که در پله معینی از رشد جامعه، هنگامیکه جامعه به طبقات آشتی‌ناپذیر تقسیم شد و دیگر نمیتوانست بدون «قدرت حاکمه» که ظاهراً مافوق آن قرار گرفته و تا حدودی از آن جدا باشد بزندگی خود ادامه دهد، ناگزیر پدید آمد. دولت که از درون تضادهای طبقاتی بیرون می‌آید «دولت نیرومندترین طبقه‌ای می‌شود که سلطه اقتصادی دارد و بیاری دولت از نظر سیاسی نیز تسلط یافته و از این راه وسایل جدیدی برای مطیع کردن و استثمار طبقه ستمکش بدست می‌آورد.

دولت دوران باستان، مقدم بر هر چیز، دولت برده‌داران بود برای مطیع کردن بردگان، دولت فئودالی – ارگان ملاکین اعیان برای مطیع کردن دهقانان سرف، و دولت انتخابی کنونی نیز وسیله استثمار کارگران مزدور توسط سرمایه‌داران است» (انگلس «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» که در آن نظریات خود و نظریات مارکس را توضیح می‌دهد). حتی آزادترین و مترقی‌ترین شکل دولت بورژوایی یعنی جمهوری دمکراتیک نیز بهیچوجه این واقعیت را از بین نمی‌برد، بلکه فقط شکل آنرا تغییر می‌دهد (پیوند حکومت با بورس، رشوه‌خواری مستقیم و غیر مستقیم دیوانسالاران و مطبوعات و غیره). سوسیالیسم با حرکت خود بسوی نابودی طبقات، دولت را نیز بسوی نابودی می‌برد. انگلس در «آنتی-دورینگ» می‌نویسد: «نخستین اقدامی که دولت واقعاً بعنوان نماینده تمام جامعه عمل می‌کند مصادره وسایل تولید بنفع تمام جامعه، در عین‌حال آخرین اقدام مستقل آن مشابه دولت خواهد بود. از آن پس دخالت قدرت دولتی در رشته‌های مختلف مناسبات اجتماعی یکی پس از دیگری زاید شده و بخودی خود قطع خواهد گردید. رهبری انسانها جای خود را برهبری اشیاء و تنظیم روند تولید خواهد داد. دولت «لغو» نخواهد شد، بلکه زوال خواهد یافت» (۴۶). «جامعه‌ای که تولید را بر پایهٔ اشتراک آزاد و برابر تولیدکنندگان سازمان می‌دهد، ماشین دولتی را در جائی که سزاوار آنست: در موزه آثار باستانی، در کنار دوک نخریسی و تبر مفرغی جای خواهد داد» (انگلس «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»).

بالاخره دربارهٔ برخورد سوسیالیسم مارکس بدهقانان کوچک و خرده‌پا که در دوران سلب مالکیت از سلب‌کنندگان مالکیت باقی می‌مانند باید بگفته انگلس اشاره کنیم که نظریات مارکس را بیان می‌کند و می‌گوید: «وقتی ما قدرت دولتی را بدست آوردیم حتی بخاطرمان خطور نخواهد کرد که با توسل بزور از دهقانان کوچک (فرق نمی‌کند چه با جبران خسارت و چه بدون جبران خسارت) سلب مالکیت کنیم بطوریکه این کار را الزاماً در حق زمینداران بزرگ خواهیم کرد. وظیفه ما در قبال دهقانان کوچک و خرده‌پا قبل از هرچیز، عبارت

از آن خواهد بود که تولید خصوصی و مالکیت خصوصی آنان را به تولید و مالکیت تعاونی و همیارانه بدل کنیم، ولی نه از راه توسل بزور، بلکه با نشان دادن سرمشق و نمونه و پیشنهاد کمک اجتماعی بمنظور تحقق این هدف. البته ما آنوقت وسایل کافی در اختیار خواهیم داشت تا تمام برتریهای چنین گذاری را بدهقان ثابت کنیم. این برتری‌ها از هم اکنون باید به او توضیح داده شود» (انگلس: «پیراسون مسئله ارضی در باختر» (۴۷)، انتشارات آلکسییوا، ص ۱۷، ترجمه روسی اشتباهاتی دارد. متن اصلی در «Neue Zeit») (۴۸).

تاکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا

مارکس که از سالهای ۱۸۴۴ — ۱۸۴۵ یکی از نارسائیهای اصلی ماتریالیسم کهنه را که نتوانسته شرایط فعالیت عملی انقلابی را درک کرده و به اهمیت آن پی ببرد، روشن ساخته بود، در تمام زندگی خود علاوه بر کار تئوریک، بمسائل تاکتیک مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا نیز توجه کاهش‌ناپذیری مبذول می‌داشت. تمام آثار مارکس و بویژه مکاتبات وی با انگلس که در سال ۱۹۱۳ در چهار جلد چاپ گردیده، کارمایه و اطلاعات زیادی در این باره بدست می‌دهد. این کارمایه هنوز بهیچوجه جمع‌آوری و جمع‌بندی نشده و مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. لذا ما نیز مجبوریم در اینجا بملاحظات کاملا کلی و کوتاه اکتفا کنیم، ولی تاکید می‌نمائیم که مارکس ماتریالیسم را بدون این جانب آن بحق نیمه‌کاره، یکطرفه و مرده می‌شمرد. مارکس وظیفه اصلی تاکتیک پرولتاریا را در انطباق کامل با تمام خطوط اصلی جهان‌بینی ماتریالیستی دیالکتیکی‌اش تعیین می‌کرد. تنها احتساب بیطرفانه مجموعه مناسبات متقابل بدون استثناء کلیه طبقات جامعهٔ معین و بالنتیجه احتساب مرحله عینی رشد این جامعه و مناسبات متقابل موجود میان این جامعه و سایر جوامع، می‌تواند پایه تاکتیک راستین طبقه پیشرو قرار گیرد. ضمناً همه طبقات و همه کشورها نه بحالت ثابت، بلکه متغیر، یعنی نه

در حال سکون، بلکه در حال حرکت (که قوانین آن از شرایط اقتصادی زندگی هر یک از طبقات ناشی می‌شود) در نظر گرفته می‌شوند. حرکت نیز بنوبه خود نه تنها از نقطهٔ نظر گذشته، بلکه همچنین از دیدگاه آینده و در عین حال نه بمفهوم مبتذل «اولوسیونیستها» که فقط تغییرات کند را می‌بینند، بلکه بمفهوم دیالکتیکی بررسی می‌شود که بنابر آن چنانکه مارکس به انگلس می‌نویسد: «در جریانهای سترگ رشد و تکامل تاریخی هر بیست سال یکروز است، اگرچه سپس ممکن است چنان روزهائی فرا رسد که هر روز آن درحکم بیست سال باشد» (جلد سوم، ص ۱۲۷ «مکاتبات») (۴۹). تاکتیک پرولتاریا باید در هر پله رشد و تکامل و در هر لحظه، این دیالکتیک تاریخ بشری را که از لحاظ عینی ناگزیر است در نظر بگیرد، از یکسو از دورانهای رکود سیاسی ویا تکامل لاک‌پشتی و باصطلاح «مسالمت‌آمیز» برای بالا بردن سطح آگاهی و افزایش قدرت و استعداد رزمی طبقه پیشرو بهره گیرد و از سوی دیگر این بهره‌گیری را چنان سازمان دهد که در جهت «هدف نهایی» جنبش طبقه معین بوده و استعداد این طبقه را برای عملی ساختن وظایف بزرگ در روزهای سترگی که «هر روز آن تراکم بیست سال است» بپروراند. دراین مسئله دو اندیشه مارکس: یکی از «فقر فلسفه» دربارهٔ مبارزه اقتصادی و سازمانهای اقتصادی پرولتاریا و دیگری از «مانیفست کمونیستی» دربارهٔ وظایف سیاسی آن، بویژه حایز اهمیت است. اولی می‌گوید: «صنعت بزرگ انبوهی از افرادی را که همدیگر را نمی‌شناسند در یک محل جمع می‌کند. رقابت، منافع آنان را از هم جدا می‌کند. ولی دفاع از دستمزد — نفع مشترک در مقابل ارباب، آنان را بر پایه فکر مشترک مقاومت و ائتلاف با هم متحد می‌سازد... ائتلافها که ابتداء از هم جدا هستند بهم پیوسته گروههائی تشکیل می‌دهند و برای کارگران دفاع از اتحادیه‌هایشان در برابر سرمایه که همواره متحد است، ضروری‌تر از دفاع از دستمزد می‌شود... در این مبارزه که جنگ داخلی واقعی است، همه عناصر برای نبرد آینده بهم می‌پیوندند و رشد پیدا می‌کنند. وقتی ائتلاف باین نقطه رسید جنبهٔ سیاسی بخود می‌گیرد» (۵۰). در اینجا برنامه و تاکتیک مبارزه اقتصادی و جنبش سندیکائی برای

چندین دهسال و برای سرتاسر دوران طولانی آماده کردن نیروی پرولتاریا برای «نبرد آینده» در برابر ماست. باید رهنمون‌های فراوان مارکس و انگلس را در نمونه جنبش کارگری انگلستان، با این برنامه و تاکتیک مقایسه کرد که چگونه «رونق و شکوفائی» صنعتی برای «خریدن کارگران» (جلد۱، ص ۱۳۶، «مکاتبات با انگلس») (۵۱) و برای منصرف کردن آنان از مبارزه، زمینه تلاش‌هائی را فراهم می‌آورد و چگونه این رونق بطور کلی «روحیه کارگران را می‌شکند» (جلد دوم، ص ۲۱۸) (۵۲)؛ چگونه پرولتاریای انگلیس «بورژوایی می‌شود» — «بورژوائی‌ترین ملت از همهٔ ملتها» (ملت انگلیس) «از قرار معلوم می‌خواهد کار را بدانجا بکشاند که در کنار بورژوازی، اشرافیت بورژوائی و پرولتاریای بورژوایی هم داشته باشد» (جلد دوم، ص ۲۹۰) (۵۳)؛ چگونه «انرژی انقلابی» این طبقه از بین می‌رود (جلد ۳، ص ۱۲۴) (۵۴)؛ چگونه مجبوریم مدت کم و بیش طولانی صبر کنیم تا «کارگران انگلیس از شر آنچه فساد بورژوایی بنظر می‌آید، نجات یابند» (جلد ۳، ص ۱۲۷) (۵۵)؛ چگونه جنبش کارگری انگلیس «شور چارتیستها» (۵۶) را کم دارد (۱۸۶۶، جلد سوم، ص ۳۰۵) (۵۷)؛ چگونه رهبران کارگران انگلیس از نوع عناصری «بین بورژوای رادیکال و کارگر» از آب بیرون می‌آیند (درباره هولیئوک، جلد ۴، ص ۲۰۹)؛ چگونه بعلت موقعیت انحصاری انگلستان و تا وقتی که این انحصار نشکسته «با کارگران انگلیس کاری نمی‌شود کرد» (جلد ۴، ص ۴۳۳) (۵۸). تاکتیک مبارزهٔ اقتصادی در ارتباط با سیر عمومی جنبش کارگری (و فرجام آن) در اینجا با وسعت نظر بسیار عالی، همه‌جانبه، دیالکتیکی و واقعاً انقلابی بررسی شده است.

«مانیفست کمونیستی» حکم اصلی مارکسیسم را دربارهٔ تاکتیک مبارزه سیاسی مطرح ساخت: «کمونیست‌ها در راه تحقق یافتن نزدیکترین هدفها و منافع طبقه کارگر مبارزه می‌کنند، ولی در عین حال از آیندهٔ جنبش نیز دفاع می‌کنند». بخاطر این بود که مارکس در سال ۱۸۴۸ در لهستان از حزب «انقلاب ارضی»، از «همان حزبی که قیام کراکوی را در سال ۱۸۴۶ برپا نمود» (۵۹) پشتیبانی می‌کرد. در آلمان سالهای ۱۸۴۸ — ۱۸۴۹ مارکس از

انقلابی‌ترین دمکراسی پشتیبانی می‌کرد و بعدها نیز هرگز سخنانی را که در آن زمان دربارهٔ تاکتیک گفته بود پس نگرفت. او بورژوازی آلمان بمثابه عنصری می‌نگریست که از «همان ابتدا، بخیانت نسبت بخلق» «و بسازش با نمایندگان تاجدار جامعه کهنه گرایش داشت» (تنها اتحاد با دهقانان می‌توانست ببورژوازی امکان دهد وظایف خود را بطور کامل انجام دهد). تحلیل و جمع‌بست مارکس از وضع طبقاتی بورژوازی آلمان در دوران انقلاب بورژوا-دمکراتیک، تحلیلی که در عین حال نمونه‌ای از ماتریالیسمی است که جامعه را در حال حرکت بررسی می‌کند و ضمناً تنها بآن جانب از حرکت که بعقب متوجه است، اکتفا نمی‌ورزد چنین است: «... بدون ایمان بخود و بدون باوری بخلق؛ لندلندکنان در برابر بالائیها و لرزان در برابر پائینیها؛... هراسان از طوفان جهانی؛ هیچ‌جا انرژی نشان نمی‌دهد و همه‌جا دزد اندیشه دیگران است؛... فاقد ابتکار؛... پیر لعنت‌شده‌ای که محکوم است نخستین شور جوانی خلق جوان و تندرستی را در جهت منافع پیرانهٔ خویش رهبری کند...» («روزنامهٔ جدید رین» سال ۱۸۴۸، رجوع شود به «میراث قلمی»، جلد سوم، ص ۲۱۲) (۶۰). پس از قریب بیست سال مارکس در نامه به انگلس (جلد سوم، ص ۲۲۴) علت عدم موفقیت انقلاب ۱۸۴۸ را چنین اعلام می‌کند که بورژوازی صلح با بردگی را، حتی بر چشم‌انداز نبرد در راه آزادی، ترجیح داد. وقتی دوران انقلابهای سالهای ۱۸۴۸ — ۱۸۴۹ پایان یافت، مارکس علیه هر گونه انقلاب‌بازی (شاپر — ویلیخ و مبارزه با آنان) بپا خاست و طلب کرد که باید بلد بود تا در دوران و مرحلهٔ جدیدی که گوئی بطور «مسالمت‌آمیز» انقلاب‌های جدید را تدارک می‌بینند، کار کرد. شیوه انجام کاری را که مارکس طلب می‌کرد میتوان از ارزیابی زیرین وضع آلمان که در ظلمانی‌ترین روزهای ارتجاعی در سال ۱۸۵۶ بعمل آورده است، دریافت: «در آلمان همه چیز بسته به امکان پشتیبانی از انقلاب پرولتری با چاپ دوم جنگ دهقانی خواهد بود» («مکاتبات با انگلس»، جلد ۲، ص ۱۰۸) (۶۱). تا وقتی انقلاب دمکراتیک (بورژوایی) در آلمان پایان نیافته بود، مارکس تمام توجه خود را در تاکتیک پرولتاریای سوسیالیستی

به افزایش انرژی دمکراتیک دهقانان معطوف می‌داشت. مارکس لاسال را «بطور عینی بخیانت نسبت بجنبش کارگری بنفع پروس» متهم می‌کرد (جلد سوم، ص ۲۱۰) (۶۲)، ازجمله به این دلیل که وی نسبت به مالکین و ناسیونالیسم پروس اغماض می‌نمود. در سال ۱۸۶۵ انگلس ضمن تبادل نظر با مارکس دربارهٔ بیانیه‌ای که می‌خواستند مشترکا منتشر کنند می‌نویسد: «فرومایگی و رذالت است که در یک کشور کشاورزی بنام کارگران صنعتی فقط ببورژوا حمله شود و «استثمار» پدرسالاری «توأم با چوب زدن» کارگران روستا از جانب اشراف فئودال، فراموش گردد» («مکاتبات»، جلد سوم، ص ۲۱۷) (۶۳). در سالهای ۱۸۶۴ — ۱۸۷۰ که دوران انقلاب بورژوا-دمکراتیک در آلمان که در آن طبقات استثمارگر پروس و اتریش برای این یا آن شیوه بپایان رساندن این انقلاب از بالا باهم در مبارزه بودند بپایان خود نزدیک می‌شد، مارکس نه تنها لاسال را که با بیسمارک مغازله می‌کرد، محکوم می‌ساخت، بلکه لیبکنخت را نیز که به «اتریش‌پرستی» مبتلا شده و از پارتیکولاریسم دفاع می‌کرد اصلاح می‌نمود و خواستار چنان تاکتیک انقلابی بود که بی‌امان هم علیه بیسمارک و هم علیه هواداران اتریش مبارزه کند — تاکتیکی که با «فاتح» یعنی یونکر (۶۴) زمیندار پروس دمساز نشود، بلکه بیدرنگ و حتی بر زمینه‌ای هم که از پیروزیهای نظامی پروس فراهم آمده است، مبارزه انقلابی را با او از سر بگیرد («مکاتبات با انگلس»، جلد ۳، صفحات ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۴۱۸، ۴۳۷، ۴۴۰ — ۴۴۱) (۶۵). در پیام مشهور انترناسیونال مورخ نهم سپتامبر سال ۱۸۷۰ مارکس به پرولتاریای فرانسه علیه قیام بیموقع هشدار داد، اما وقتی بهر حال موقع قیام فرا رسید (سال ۱۸۷۱) او به ابتکار انقلابی توده‌هائی که «بعرش یورش می‌برند» با وجد و شعف تهنیت گفت (نامه مارکس به کوگلمان) (۶۶). شکست تظاهرات انقلابی در چنین شرایطی و نیز در بسیاری از موارد دیگر از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در سیر عمومی و فرجام نهائی مبارزه پرولتری شر کمتری از دست کشیدن از موضع اتخاذشده و تسلیم بدون نبرد است: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می‌شکند و قدرت پیکار را از او سلب

می‌کند. مارکس که باستفاده از وسایل قانونی مبارزه در دوران رکود سیاسی و حکمفرمائی آزادیهای قانونی بورژوازی کاملا ارج می‌نهاد در سالهای ۱۸۷۷—۱۸۷۸ پس از آنکه قانون فوق‌العاده بر ضد سوسیالیست‌ها وضع گردید (۶۷)، «جمله‌پردازی انقلابی» موست را شدیداً محکوم و نکوهش می‌کرد، ولی با شدتی نه کمتر بلکه چه بسا بیشتر به اپورتونیسم می‌تاخت که در آنزمان موقتاً حزب رسمی سوسیال‌دمکرات را فرا گرفته بود و این حزب فوراً استواری، قاطعیت، روحیه انقلابی و آمادگی گذار بمرحله مبارزهٔ پنهانی را در قبال قانون فوق‌العاده از خود نشان نداد («نامه‌های مارکس به انگلس»، جلد چهارم، صفحات ۲۹۷، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۲۲ و ۴۲۴ (۶۸). همچنین بنامه‌های خطاب به زورگه مراجعه شود).

در ماههای ژوئیه — نوامبر سال ۱۹۱۴ نوشته شده است.

با اختصار در سال ۱۹۱۵ در دایره‌المعارف «گرانات»، چاپ ۷، جلد ۲۸ چاپ شده است.

پیشگفتار در سال ۱۹۱۸ در جزوه: ن. لنین «کارل مارکس»، مسکو، اداره نشریات «پریبوی» چاپ شده است.

از روی مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲۶ صفحات ۴۳—۹۳ ترجمه شده است

سه منبع و سه جزءِ مارکسیسم (۶۹)

آموزش مارکس در سراسر جهان متمدن شدیدترین دشمنی و کین تمام علم بورژوایی (اعم از رسمی و لیبرالی) را که در مارکسیسم چیزی شبیه بیک «سکت (فرقه ـ م.) مضر» می‌بینند، علیه خود برمی‌انگیزد. انتظار برخورد دیگری هم نباید داشت، زیرا در جامعه مبتنی بر مبارزهٔ طبقاتی علم اجتماعی «بیغرض» نمیتواند وجود داشته باشد. تمام علم رسمی و لیبرالی، بنحوی از انحاء، از بردگی مزدوری دفاع میکند، و حال آنکه مارکسیسم علیه این بردگی جنگ بی‌امان اعلام کرده است. در جامعهٔ مبتنی بر بردگی مزدوری، انتظار علم بیغرض داشتن، بهمان اندازه ساده‌پنداری و ساده‌لوحی است که انتظار بیغرضی از کارفرمایان در مورد این مسئله که آیا نباید از سود سرمایه کاست و بر مزد کارگران افزود.

ولی مطلب بدینجا پایان نمیپذیرد. تاریخ فلسفه و تاریخ علم اجتماعی با روشنی کامل نشان میدهد که در مارکسیسم هیچ چیز شبیه به «سکتاریسم» یعنی بمفهوم یک آیین در خود فرورفته و تحجریافته که برکنار از بزرگ‌راه گسترش تمدن جهانی پدید آمده باشد، وجود ندارد. برعکس، تمام نبوغ مارکس درست در این است که به مسائلی پاسخ داده است که فکر پیشرفتهٔ بشریت قبلا مطرح ساخته بود. آموزش مارکس بعنوان ادامهٔ مستقیم و پیوستهٔ آموزش بزرگترین بیانگران فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم، پدید آمد.

آموزش مارکس قدرقدرت است، زیرا درست است. این آموزش جامع و کامل و هماهنگ است و جهان‌بینی یکپارچه‌ای به انسانها میدهد که با هیچ نوع موهوم‌پرستی، با هیچ نوع ارتجاع و هیچ نوع مدافعه‌ای

از ستمگری بورژوایی آشتی‌پذیر نیست. این آموزش وارث قانونی بهترین آفریده‌هایی است که جامعهٔ انسانی طی قرن نوزدهم در وجود فلسفه آلمان، اقتصاد سیاسی انگلستان و سوسیالیسم فرانسه، عرضه داشته است.

ما نیز میخواهیم این سه منبع و در عین حال سه جزء مارکسیسم را باختصار بررسی کنیم.

١

فلسفه مارکسیسم، ماتریالیسم است. در طول سراسر تاریخ جدید اروپا و بویژه در پایان سدهٔ هجدهم در فرانسه که در آن پیکاری قطعی علیه تمام آشغال‌های قرون وسطایی، علیه سوواژ موجود در نهادهای (institutions — م.) اجتماعی و در افکار صورت گرفت، ماتریالیسم یگانه فلسفهٔ پیگیری بود که نسبت بتمام تئوریهای علوم طبیعی وفادار و در قبال هرگونه موهوم‌پرستی و ریاکاری و غیره دشمن ماند. بدینجهت دشمنان دمکراسی برای «رد» ماتریالیسم و بی‌اعتبار ساختن آن و افترا زدن بر آن، باتمام قوا میکوشیدند و بدفاع از اشکال گوناگون ایدآلیسم فلسفی که همیشه بنحوی از انحاء بدفاع یا پشتیبانی از مذهب می‌انجامد، برمیخاستند.

مارکس و انگلس با قاطعیت تمام از ماتریالیسم فلسفی دفاع کرده و بارها توضیح داده‌اند که هرگونه انحرافی از این بنیاد، اشتباهی عمیق ببار می‌آورد. نظریات آنان روشنتر و مشروحتر از هر جا در تألیفات انگلس تحت عنوان «لودویگ فویرباخ» و «آنتی‌ـدورینگ» (٧٠) که مانند «مانیفست کمونیستی» کتاب دم‌دستی هر کارگر آگاه است، بیان شده است.

ولی مارکس در موضع ماتریالیسم قرن هیجدهم نایستاد، بلکه فلسفه را به پیش راند. او فلسفه را با دستاوردهای فلسفهٔ کلاسیک آلمان، خاصه سیستم هگل که بنوبهٔ خود موجب پیدایش ماتریالیسم فویرباخ شده بود، غنی ساخت. مهمترین این دستاوردها عبارتست از دیالکتیک یعنی آموزش مربوط به تکامل به کاملترین و عمیقترین شکل آن که از یکسوگرایی فارغ است، آموزش مربوط به نسبیت دانش انسان که بازتابی

از مادهٔ مدام در حال تکامل است. تازه‌ترین کشفیات علوم طبیعی یعنی رادیوم، الکترون و تبدل عناصر صحت ماتریالیسم دیالکتیک مارکس را، برغم تئوریهای فلاسفهٔ بورژوایی و بازگشت‌های «نوین» آنان بسوی ایدآلیسم کهنه و پوسیده، بطرز درخشانی تأیید کرده است.

مارکس با تعمیق و تکامل ماتریالیسم فلسفی، آنرا به فرجام خود رساند و دامنهٔ شناخت این ماتریالیسم را از عرصهٔ طبیعت به عرصهٔ جامعهٔ انسانی کشاند. ماتریالیسم تاریخی مارکس بزرگترین دستاورد اندیشهٔ علمی بود. هرج و مرج و خودسری که تا آنزمان در نظریات مربوط به تاریخ و سیاست فرمانروا بود، جای خود را به تئوری علمی کاملا یکپارچه و هماهنگی داد، دال براینکه چگونه در نتیجهٔ رشد نیروهای مولده، از یک نظام اجتماعی نظام دیگری عالیتر از آن پدید می‌آید و مثلا از فئودالیسم نظام سرمایه‌داری، میروید.

همانگونه که شناخت انسان بازتاب طبیعی است که مستقل از او وجود دارد و به بیان دیگر بازتاب مادهٔ در حال تکامل است، بهمانگونه نیز شناخت اجتماعی انسان (یعنی نظریات و تئوریهای گوناگون فلسفی، دینی، سیاسی و غیره) بازتاب نظام اقتصادی جامعه است. نهادهای سیاسی، روبنایی بر بنیاد اقتصادی هستند. مثلا ما می‌بینیم که از اشکال سیاسی گوناگون دولت‌های اروپایی امروزین چگونه برای تحکیم فرمانروایی بورژوازی بر پرولتاریا، استفاده میشود.

فلسفهٔ مارکس ماتریالیسم فلسفی به کمال رسیده‌ایست که جامعهٔ بشری و بویژه طبقهٔ کارگر را به سلاح نیرومند شناخت مجهز ساخته است.

۲

مارکس پس از پی‌بردن به این نکته که نظام اقتصادی بنیادی است که روبنای سیاسی بر آن جای دارد، توجه خود را بیش از هر چیز به بررسی این نظام اقتصادی معطوف داشت. اثر عمدهٔ مارکس — کتاب «سرمایه» به بررسی نظام اقتصادی جامعهٔ امروزین یعنی جامعهٔ سرمایه‌داری اختصاص یافته است.

اقتصاد سیاسی کلاسیک پیش از مارکس در انگلستان که پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داریست، پدید آمده بود. آدام اسمیت و داوید ریکاردو ضمن پژوهش نظام اقتصادی، تئوری ارزش کار را شالوده ریختند. مارکس کار آنها را ادامه داد. او این تئوری را بطور علمی دقیق مستدل ساخت و آنرا بطور پیگیر تکامل بخشید. مارکس نشان داد که ارزش هر کالا برحسب مقدار زمان کار لازمی که در جامعه صرف تولید آن شده است، تعیین میشود.

آنجا که اکونومیست‌های بورژوا رابطهٔ میان اشیاء را میدیدند (مبادله کالا با کالا)، مارکس رابطهٔ میان انسانها را کشف کرد. مبادلهٔ کالا نمایانگر رابطه‌ایست که از طریق بازار میان تولید کنندگانی برقرار میگیرد. پول مقید براین معنی است که این رابطهٔ میان آنان نزدیکتر میشود و تمام زندگی اقتصادی تولید کنندگانی را بطور ناگسستنی در یک کل واحد بهم میپیوندد. سرمایه نشانگر گسترش بازهم بیشتر این رابطه است: نیروی کار انسان نیز بکالا بدل میگردد. کارگر مزدور نیروی کار خود را به صاحب زمین، صاحب کارخانه و دارندهٔ افزار کار میفروشد. کارگر بخشی از زمان کار روزانهٔ خود را صرف تأمین هزینهٔ معاش خود و خانواده‌اش (دستمزد) میکند و بخش دیگر زمان کار روزانه را مفت کار میکند و بدینسان برای سرمایه‌دار اضافه‌ارزش پدید می‌آورد که همان منشاء سود، منشاء ثروت طبقهٔ سرمایه‌داران است.

تئوری اضافه‌ارزش پی ستون تئوری اقتصادی مارکس است.

سرمایه که آفریدهٔ کار کارگر است، کارگر را زیر فشار قرار میدهد، کارفرمایان خرده‌پا را به ورشکستگی میکشاند و سپاه بیکاران را پدید می‌آورد. در عرصهٔ صنعت پیروزی تولید بزرگ بیک نظر پیداست، ولی در عرصهٔ کشاورزی نیز ما همین پدیده را می‌بینیم: برتری کشاورزی بزرگ سرمایه‌داری فزونی میپذیرد، کاربرد ماشین گسترش می‌یابد، اقتصاد دهقانی حلقهٔ طناب سرمایهٔ پولی را بدور گردن خود فشرده می‌بیند، سقوط میکند و در تنگنای تکنیک عقب‌مانده به ورشکستگی میگراید. سقوط تولید کوچک در کشاورزی اشکال دیگری دارد، ولی خود سقوط واقعیتی است انکارناپذیر.

سرمایه با درهم کوفتن تولید کوچک، موجب فزونی بهره‌دهی کار و پیدایش موقعیت انحصاری اتحادهای متشکل از بزرگترین سرمایه‌داران میگردد. خود تولید نیز بیش از پیش اجتماعی میشود: صدها هزار و ملیون‌ها کارگر در یک ارگانیسم اقتصادی دارای نظم بهم می‌پیوندند، ولی محصول کار جمعی آنان را گروه ناچیزی از سرمایه‌داران تصاحب میکند. هرج و مرج تولید، بحران‌ها، تلاش‌های دیوانه‌وار برای تأمین بازار، نابسامانی زندگی توده‌های انبوه مردم، فزونی میگیرد.

نظام سرمایه‌داری با تشدید وابستگی کارگران به سرمایه قدرت عظیم کار متحد را پدید می‌آورد.

مارکس جریان گسترش سرمایه‌داری را از هنگام پیدایش نطفه‌های اولیهٔ اقتصادی کالایی و مبادلهٔ ساده تا پیدایش اشکال عالی آن یعنی تولید بزرگ، تعقیب کرده است.

و تجربهٔ تمام کشورهای سرمایه‌داری، اعم از کشورهای قدیم و جدید سرمایه‌داری صحت این آموزش مارکس را سال بسال با وضوح کامل به شمار هر چه بیشتری از کارگران مینمایاند.

سرمایه‌داری در سراسر جهان پیروز شده است، ولی این پیروزی فقط پیش‌درآمد پیروزی کار بر سرمایه است.

۳

وقتی فئودالیسم سرنگون شد و جامعهٔ «آزاد» سرمایه‌داری پای بعرصهٔ وجود نهاد، بلافاصله آشکار شد که این آزادی بمعنای سیستم جدید ستمگری و استثمار زحمتکشان است. در نتیجهٔ این امر پیدایش انواع آموزش‌های سوسیالیستی بعنوان بازتابی از این ستمگری و اعتراض بدان، بیدرنگ آغاز گردید. ولی سوسیالیسم اولیه، سوسیالیسم اوتوپی (تخیلی — م.) بود. این سوسیالیسم جامعهٔ سرمایه‌داری را انتقاد میکرد، محکوم میکرد، نفرین میکرد، فنای آنرا آرزو میکرد، نظام بهتری را در دیگ خیال میپخت و میکوشید تا توانگران را به مباینت مبانی اخلاق با استثمار، متقاعد سازد.

ولی سوسیالیسم تخیلی نمیتوانست راه چاره واقعی را نشان بدهد: نه ماهیت بردگی مزدوری در نظام سرمایه‌داری را تشریح کند، نه قوانین تکامل سرمایه‌داری را مکشوف سازد و نه آن نیروی اجتماعی را که میتواند خلاق جامعهٔ نوین باشد بیابد.

در این میان انقلاب‌های طوفان‌زایی که با سقوط فئودالیسم، با سقوط نظام خاوندی (سرواژ. م.) در همهٔ کشورهای اروپا و بویژه در فرانسه همراه بودند، با وضوح روزافزون آشکار میساختند که مبارزه طبقات بنیاد تمام تکامل و نیروی محرکهٔ تکامل است.

هیچ یک از پیروزی‌های پیکار در راه آزادی سیاسی از چنگ طبقهٔ فئودال‌ها بدون مقاومت جانانهٔ این طبقه، بدست نیامده است. هیچ کشور سرمایه‌داری بدون پیکار حیات و ممات میان طبقات گوناگون جامعهٔ سرمایه‌داری، بربنیاد کم و بیش آزاد و دمکراتیک استوار نشده است.

نبوغ مارکس در این است که توانست پیش از هرکس از اینجا به نتیجه‌ای که تاریخ جهانی بما می‌آموزد، برسد و آنرا با پیگیری بکار بندد. این نتیجه‌گیری عبارتست از آموزش مربوط به مبارزهٔ طبقاتی.

انسانها تا زمانی که نتوانند در پس هر لفظ و گفته و وعدهٔ اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقات را تمیز دهند، همواره قربانی ساده‌لوح فریبگری و خودفریبی بوده‌اند و خواهند بود. هواداران رفرم و بهسازی تا زمانیکه نفهمند که هر نهاد اجتماعی کهنه، هر اندازه هم که وحشیانه و پوسیده بنماید، به نیروی این یا آن طبقات فرمانروا برپا ایستاده است، همواره دستخوش تحمیق مدافعان نظام کهنه خواهند بود. و اما برای درهم شکستن مقاومت این طبقات فقط یک وسیله وجود دارد: باید در همان جامعه‌ایکه ما را دربر دارد، چنان نیروهایی را یافت و ذهنشان را روشن ساخت و برای پیکار سازمان داد که بتوانند — و بحکم وضع اجتماعی خویش مجبور باشند — به قدرتی که از عهده بر انداختن کهنه و آفرینش نو برآید، بدل گردند.

فقط ماتریالیسم فلسفی مارکس راه برونرفت از تنگنای بردگی معنوی را که تمام طبقات ستمزده تا آن لحظه در آن گرفتار بودند، به پرولتاریا

نشان داد. فقط تئوری اقتصادی مارکس وضع واقعی پرولتاریا را در چارچوب عمومی نظام سرمایه‌داری تشریح کرد.

در سراسر گیتی، از آمریکا گرفته تا ژاپن و از سوئد گرفته تا افریقای جنوبی شمار سازمانهای مستقل پرولتاریا فزونی می‌یابد. پرولتاریا در رهگذر مبارزهٔ طبقاتی خویش ذهنش روشن میگردد، تربیت میشود، از بند موهومات جامعهٔ بورژوایی میرهد، صفوف خود را هرچه بیشتر بهم میفشرد و می‌آموزد که برای سنجش کامیابی‌های خود ملاک صحیح بکار برد، نیروهای خود را آبدیده میکند و پیوسته و بی‌وقفه راه رشد میپوید.

در ماه مارس سال ۱۹۱۳ در مجلهٔ «پروسوشچنیه» شماره ۳ بچاپ رسید.

از روی مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲۳، ص ۴۰—۴۸ ترجمه شده است.

مارکسیسم و رویزیونیسم

گفتهٔ معروفی است که اگر قضایای بدیهیهٔ هندسی هم با منافع افراد برخورد مینمود، محققاً آنرا رد میکردند. تئوریهای علوم طبیعی تاریخی که با موهومات کهنهٔ الهیات برخورد میکرد همیشه موجب یک مبارزهٔ کاملاً سبعانه‌ای شده و هنوز هم میشود. تعجب‌آور نیست که آموزش مارکس که مستقیماً برای روشنگری طبقه پیشرو جامعهٔ معاصر و سازماندهی آن بکار میرود، وظایف این طبقه را معین میکند و — بحکم تکامل اقتصادی — تغییر اجتناب‌ناپذیر رژیم معاصر را به نظام و مقررات جدید به ثبوت میرساند، تعجب‌آور نیست که این آموزش مجبور بوده است هر قدم خود را در راه زندگی نبردکنان بردارد.

در باره علم و فلسفه بورژوازی که بطور فرمایشی از طرف پروفسورهای فرمایشی برای‌تحمیق نسل جوان طبقات ثروتمند و برای «برانگیختن» آنان علیه دشمنان خارجی و داخلی تعلیم داده میشود حاجتی بتذکر نیست. این علم حتی سخنی هم دربارهٔ مارکسیسم نمیخواهد بشنود و آنرا مردود و معدوم اعلام مینماید. هم دانشمندان جوان که ابطال سوسیالیسم را نردبان ترقی خود ساخته‌اند و هم پیران کهنسال که قیم هرگونه «سیستمهای» پوسیده هستند با حرارتی یکسان بر مارکس میتازند. رشد مارکسیسم و بسط و تحکیم اندیشه‌های آن دربین طبقه کارگر ناگزیر موجب آن می‌شود که این حملات بورژوازی برضد مارکسیسم است که پس از هر بار «معدوم شدن» از طرف علم فرمایشی* — محکمتر، آبدیده‌تر و جاندارتر از سابق میشود — زیادتر و شدیدتر گردد.

---

* منظور نظریات «دانشمندان» وابسته به نظام حاکم. (م.)

ولی در بین این آموزشهایی هم که مربوط بمبارزه طبقه کارگر میباشد و اکثراً در بین پرولتاریا رواج دارد مارکسیسم ابداً و بهیچوجه دفعتاً وضع خود را مستحکم نکرد. مارکسیسم طی نیم‌قرن اول موجودیت خود (از سالهای چهل سدهٔ نوزدهم) با تئوریهائیکه از اساس با آن دشمن بودند مبارزه میکرد. در نیمهٔ یکم سالهای چهل مارکس و انگلس با هگلیست‌های جوان‌رادیکال (۷۱) که پیرو نظر ایدآلیسم فلسفی بودند تصفیه حساب نمودند. در اواخر سالهای چهل در رشتهٔ آموزشهای اقتصادی مبارزه‌ای — علیه پرودونیسم (۷۲) — آغاز میگردد. سالهای پنجاه این مبارزه را سرانجام میدهد: انتقاد از احزاب و آموزشهائیکه در خلال سال طوفانی ۱۸۴۸ متظاهر شده بودند. در سالهای شصت مبارزه از عرصهٔ تئوری عمومی قدم به عرصه‌ای میگذارد که بنهضت مستقیم کارگری نزدیکتر است: باکونیسم (۷۳) از انترناسیونال طرد میشود. در آغاز سالهای هفتاد در آلمان برای مدت کوتاهی مولبرگر پرودونیست بمیدان می‌آید؛ در پایان سالهای هفتاد هم دورینگ پوزیتیویست ظهور میکند. ولی هم نفوذ این و هم نفوذ آن درمیان پرولتاریا دیگر بکلی ناچیز است. اکنون دیگر مارکسیسم بدون چون و چرا بر کلیهٔ ایدئولوژیهای دیگر نهضت کارگری غلبه میکند.

در اوان سالهای ۹۰ قرن گذشته این پیروزی بطور کلی به انجام رسیده بود. حتی در کشورهای لاتن هم که سنت‌های پرودونیسم در آنجا مدت بیشتری دوام کرده بود، احزاب کارگر در حقیقت شالودهٔ برنامه‌ها و تاکتیک خود را بر اساس مارکسیستی ریختند. تشکیلات بین‌المللی جنبش کارگری که بصورت کنگره‌های متناوب بین‌المللی تجدید حیات نمود، بلافاصله و تقریباً بدون مبارزه، در تمام مسائل اساسی بر زمینهٔ مارکسیسم قرار گرفت. ولی هنگامیکه مارکسیسم عرصه را بر تمام آموزشهای کم و بیش جامع خصم تنگ نمود، — آن تمایلاتی که درون این آموزشها قرار داشتند به جستجوی راه‌های دیگری برای خود افتادند. شکلها و انگیزه‌های مبارزه تغییر کرد، ولی مبارزه ادامه داشت. باین ترتیب نیم‌قرن دوم موجودیت مارکسیسم (سالهای نود قرن گذشته) با مبارزهٔ جریان ضدمارکسیستی درون مارکسیسم آغاز گردید.

برنشتین که سابقاً یکی از مارکسیستهای ارتدکس بود با هیاهوی زیاد و با جامع‌ترین بیان اصلاح آموزش مارکس و تجدید نظر در آموزش مارکس به رویزیونیسم پرداخت و با این ترتیب نامی روی این جریان (۷۴) گذاشته شد. حتی در روسیه که سوسیالیسم غیر مارکسیستی در آن طبعاً بحکم عقب‌ماندگی اقتصادی کشور، و برتری کمی دهقانان که با بقایای نظام سرواژ لگدمال و بیچاره شده‌اند، دوام زیاد پیدا کرده است، حتی در روسیه این سوسیالیسم غیر مارکسیستی آشکارا جلوی چشم ما به رویزونیسم مبدل می گردد. چه در مسئلهٔ ارضی (برنامهٔ مونیسیپالیزاسیون تمام اراضی) و چه در مسائل عمومی برنامه و تاکتیک، سوسیال‌ـنارودنیکهای ما بیش از پیش «اصلاحات» در آموزش مارکس را جایگزین بقایای در حال زوال و انحطاط سیستم فرتوتی که بشیوهٔ خاص خود جامع و اساساً دشمن مارکسیسم است، میسازند.

سوسیالیسم ماقبل مارکس شکست خورده است. این سوسیالیسم حالا دیگر نه در زمینهٔ خاص خود، بلکه بعنوان رویزیونیسم در زمینهٔ عمومی مارکسیسم به مبارزه ادامه میدهد. حال ببینیم مضمون ایدئولوژیک رویزیونیسم چیست.

رویزیونیسم در رشتهٔ فلسفه بدنبال «علم» پروفسورمآبانهٔ بورژوازی میرفت. پروفسورها «بسوی کانت رجعت» میکردند، — رویزیونیسم هم بدنبال نئوکانتیست‌ها (۷۵) کشیده میشد، پروفسورها هزار بار ابتذال کشیشی را علیه ماتریالیسم فلسفی تکرار میکردند، — رویزیونیستها هم با تبسمی اغماض‌آمیز زیر لب (کلمه به کلمه طبق آخرین هاندبوک*) زمزمه میکردند که ماتریالیسم مدتها است «رد شده است»؛ پروفسورها با دادن نسبت «سگ مرده» (۷۶) به هگل او را مورد تحقیر قرار میدادند و در حالیکه خودشان ایدآلیسمی را ترویج میکردند که هزار بار پست‌تر و مبتذلتر از ایدآلیسم هگل بود — با نظر حقارت به دیالکتیک مینگریستند، — رویزیونیستها هم از پی آنها در منجلاب ابتذال فلسفی علم غوطه‌ور شده «اولوسیون» «ساده» (و آرام) را جایگزین دیالکتیک

---

* کتاب راهنما. (م.)

«بغرنج» (و انقلابی) میکردند؛ پروفسورها در مقابل دریافت مقرری دولتی خود هم سیستمهای ایدآلیستی و هم سیستمهای «انتقادی» خود را با «فلسفهٔ» رایج قرون وسطایی (یعنی با الهیات) دمساز میکردند، — رویزیونیستها هم خود را به آنها نزدیک کرده کوشش داشتند مذهب را «کار خصوصی» اشخاص کنند منتها نه در مورد دولت معاصر، بلکه در مورد حزب طبقهٔ پیشرو.

حال اینگونه «اصلاحات» در آموزش مارکس چه مفهوم واقعی طبقاتی داشت موضوعیست که دربارهٔ آن احتیاجی بتذکر نیست — موضوع بخودی خود واضح است. ما فقط خاطرنشان میکنیم که در سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی یگانه مارکسیستی که عامیگرایی‌های عجیب رویزیونیستها را در این مورد از نقطهٔ نظر ماتریالیسم دیالکتیک پیگیر مورد انتقاد قرار داد پلخانف بود. اینموضوع را بخصوص از این نظر باید بطرزی قطعی خاطرنشان کرد که در زمان ما تلاشهای کاملا باطل و غلطی بعمل می‌آید برای اینکه تحت لوای انتقاد از اپورتونیسم تاکتیکی پلخانف، آل‌آشغالهای ارتجاعی فلسفی را جا بزنند*.

ضمن پرداختن به موضوع علم اقتصاد سیاسی مقدمتا باید متذکر شویم که «اصلاحات» رویزیونیست‌ها در آن مبحث بمراتب متنوعتر و مبسوطتر بود؛ آنها میکوشیدند تا با «اطلاعات جدید تکامل اقتصادی» مردم را تحت تأثیر بگیرند. میگفتند که در رشتهٔ کشاورزی بهیچوجه عمل تمرکز و طرد تولید کوچک بتوسط تولید بزرگ، وجود ندارد و در

---

* به کتاب «رسالاتی دربارهٔ فلسفهٔ مارکسیسم» تألیف باگدانف، بازارف و دیگران رجوع شود. اینجا جای تجزیه و تحلیل این کتاب نیست و من مجبورم فعلا به این اظهار اکتفا کنم که در آتیهٔ نزدیکی در یک رشته مقاله ویا در یک رسالهٔ مخصوص نشان خواهم داد که تمام مطالب مذکور در متن در خصوص رویزیونیست‌های نئوکانتیست در حقیقت امر به این رویزیونیست‌های «نوظهور» نئوهیومیست و نئوبرکلیست هم مربوط میشود (۷۷). (رجوع شود به اثر لنین «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» — ه. ت.)

رشته‌ٔ بازرگانی و صنایع هم این عمل با حد اکثر کندی انجام میگیرد. میگفتند بحرانها اکنون نادرتر و ضعیفتر شده است و احتمال دارد کارتلها و تراستها بسرمایه امکان بدهند که بکلی بحرانها را برطرف سازد. میگفتند «تئوری ورشکستگی» یعنی اینکه سرمایه‌داری بسوی ورشکستگی میرود، بی‌پروپا است چونکه حدت و شدت تضادهای طبقاتی رو به کاستن است. بالاخره میگفتند که عیبی ندارد تئوری ارزش مارکس هم طبق نظر بم-باورک اصلاح گردد.

مبارزه با رویزیونیست‌ها در این مسائل همان جنب و جوش پرثمر را در رشته‌ٔ اندیشه‌ٔ تئوریک سوسیالیسم جهانی ببار آورد که جر و بحث انگلس با دورینگ بیست سال قبل از این ببار آورده بود. براهین رویزیونیستها با مدارک و ارقامیکه در دست موجود بود مورد بررسی قرار میگرفت. به ثبوت رسید که رویزیونیست‌ها منظماً تولید کوچک معاصر را رنگ و جلا میدهند. مدارک غیرقابل انکاری واقعیت تفوق فنی و بازرگانی تولید بزرگ بر تولید کوچک را نه تنها در صنایع بلکه در زراعت نیز ثابت میکند. ولی در زراعت، رشد و تکامل تولید کالایی بمراتب ضعیفتر است و آمارگران و اقتصاددانان معاصر معمولاً آن رشته های مخصوص (گاهی حتی معاملات) زراعت را که جلب روزافزون زراعت را بمیدان مبادله‌ٔ اقتصاد جهانی نشان میدهد بد مشخص مینمایند. تولید کوچک که بر روی ویرانه های اقتصاد جنسی قرار گرفته است موجودیت خود را بقیمت بدی دائم‌التزاید تغذیه، گرسنگی مزمن، تمدید روز کار، خرابی کیفیت دامها و شرایط نگاهداری آنها و بعبارت اخری بهمان وسائلی حفظ مینماید که تولید خانگی میکوشید موجودیت خود را در برابر مانوفاکتور سرمایه‌داری حفظ نماید. هر قدمیکه علم و فن بجلو برمیدارد بطور ناگزیر و بی‌امانی به ارکان تولید کوچک در جامعه سرمایه‌داری خدشه وارد میشود و وظیفه علم اقتصاد سوسیالیستی است که این جریان را در تمام شکلهای آن که غالباً بغرنج و پیچیده است مورد تدقیق قرار دهد، بتولید کننده کوچک ثابت کند که بقاء در شرایط سرمایه‌داری امکان‌ناپذیر است، اقتصاد روستایی در شرایط سرمایه‌داری در بن‌بست قرار دارد و دهقان ناگزیر باید نقطه نظر

پرولتر را قبول کند. در مسئله مورد بحث گناه رویزیونیست‌ها از نظرگاه علمی این بود که حقایقی را بطور یکجانبه انتخاب و بطور سطحی تعمیم میدادند بدون اینکه ارتباط آنها را با کلیهٔ رژیم سرمایه‌داری در نظر بگیرند، — از نظرگاه سیاسی هم گناه آنها این بود که ناگزیر، بطور ارادی یا غیرارادی، دهقان را، بجای اینکه دعوت به نقطه نظر پرولتر انقلابی کنند، به قبول نقطه نظر صاحب‌کار (یعنی نقطه نظر بورژوازی) دعوت میکردند.

در مورد تئوری بحرانها و تئوری ورشکستگی، کار رویزیونیسم از اینهم بدتر بود. فقط در یک زمان خیلی کوتاه و آن هم اشخاص خیلی نزدیکبین ممکن بود، تحت تأثیر رونق و شکوفائی چندسالهٔ صنایع بفکر تغییر اصول آموزش مارکس بیفتند. واقعیت خیلی زود به رویزیونیست‌ها نشان داد که دوران بحرانها منقضی نشده است: بلافاصله پس از شکوفائی بحران فرا رسید. شکلها و تواتر و منظرهٔ بعضی بحرانها تغییر کرد، ولی بحرانها بمنزلهٔ جزء لاینفک و ناگزیر رژیم سرمایه‌داری برجای باقی ماندند. کارتلها و تراستها، ضمن تجمع و تمرکز تولید، در عین حال در برابر چشم عموم هرج و مرج تولید، نابسامانی پرولتاریا و فشار سرمایه را تشدید میکردند و بدینطریق بر حدت تضادهای طبقاتی بنحوی بیسابقه می‌افزودند. این موضوع را که سرمایه‌داری — چه از نقطه نظر بحرانهایی اعم از سیاسی و اقتصادی و چه از نقطه نظر افلاس تام همهٔ رژیم سرمایه‌داری — بسوی ورشکستگی میرود تازه‌ترین تراستهای عظیم با کمال وضوح و بمقیاس بسیار وسیعی نشان دادند. بحران اخیر مالی در آمریکا، حدت دهشتناک بیکاری در سراسر اروپا، صرف نظر از بحران قریب‌الوقوع صنعتی که علائم و امارات زیادی بر آن دلالت میکند، — همهٔ اینها منجر باین شد که «تئوریهای» اخیر رویزیونیست‌ها را همه، و از قرار معلوم بسیاری از خود آنان نیز، فراموش کردند. فقط آن درسهایی را که این ناستواری روشنفکری به طبقهٔ کارگر داده است نباید فراموش کرد.

در باره تئوری ارزش فقط باید متذکر شد که در این مورد رویزیونیست‌ها غیر از کنایه به بم‌باورک و آههای حسرت‌بار که

بسیار مبهم است، مطلقاً چیزی از خود نیاورده‌اند و بهمین سبب هم هیچ اثری در سیر تکامل اندیشه علمی باقی نگذارده‌اند.

در رشته سیاست، رویزیونیسم تلاش میکرد همان مهمترین مطلب مارکسیسم یعنی آموزش مبارزهٔ طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار دهد. بما میگفتند — آزادی سیاسی، دمکراسی، حق انتخاب همگانی زمینهٔ مبارزه طبقاتی را از بین میبرد و اصل قدیمی «مانیفست کمونیستی» را که میگوید: کارگران میهن ندارند، باطل میسازد. و در دمکراسی که «اراده اکثریت» حکمفرمایی میکند، دیگر باصطلاح نه میتوان بدولت مانند ارگان حکمرانی طبقاتی نگریست و نه اینکه از اتحاد با بورژوازی مترقی سوسیال‌رفرمیست علیه مرتجعین چشم پوشید.

مسلمست که این اعتراضات رویزیونیستها در سیستم کاملا موزونی از نظریات یعنی نظریات بورژوا‌ـلیبرال که دیرزمانی است معروف است — خلاصه میشد. لیبرالها همیشه میگفتند که پارلمانتاریسم بورژوازی، طبقات و تقسیمات طبقاتی را از بین میبرد، چون کلیهٔ افراد بدون هیچ فرقی حق رأی و حق شرکت در امور دولتی دارند. تمام تاریخ اروپا در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و تمام تاریخ انقلاب روسیه در آغاز قرن بیستم آشکارا نشان میدهد که این نظریات تا چه حد پوچ و بی‌معنی است. با وجود آزادی سرمایه‌داری «دمکراتیک» تناقضات اقتصادی ضعیف نگردیده، بلکه حدت می‌یابد. پارلمانتاریسم ماهیت واقعی دمکراتیکترین جمهوری‌های بورژوازی را که ارگان فشار و ظلم طبقاتی هستند ازمیان نمیبرد بلکه این ماهیت را بی‌پرده جلوه‌گر میسازد. پارلمانتاریسم که کمک میکند تا توده‌هایی از اهالی که بمراتب وسیعتر از آنهایی بودند که سابقاً بطور فعال در حوادث سیاسی شرکت میکردند روشن و متشکل شوند، با این عمل خود مقدمات رفع بحرانها و انقلابهای سیاسی را فراهم نمیکند بلکه مقدمات حداکثر حدت جنگ داخلی را هنگام این انقلابها فراهم میسازد. حوادث پاریس در بهار سال ۱۸۷۱ و حوادث روسیه در زمستان سال ۱۹۰۵ واضح‌تر از واضح نشان دادند که چگونه چنین حدتی ناگزیر فرا میرسد. بورژوازی فرانسه، برای سرکوبی جنبش پرولتری، بدون لحظه‌ای تردید، با دشمن تمام ملت خود یعنی با ارتش

اجنبی که میهن او را ویران کرده بود وارد بند و بست شد. کسیکه دیالکتیک درونی ناگزیر پارلمانتاریسم و دمکراتیسم بورژوازی یعنی نکته‌ای را که حل مشاجرات را بوسیلهٔ اعمال زور توده‌ای بیش از پیش حدت میدهد نفهمد، هیچگاه قادر نخواهد بود یک پروپاگاند و تبلیغات مطابق با اصولی که توده‌های کارگر را برای شرکت پیروزمندانه در اینگونه «مشاجرات» واقعاً آماده کند، بر زمینهٔ این پارلمانتاریسم اجراء نماید. تجربهٔ اتحادها، سازشها و ائتلافهائیکه در باختر با لیبرالیسم سوسیال-رفرمیست و در انقلاب روسیه با رفرمیسم لیبرال (کادت‌ها) (۷۸) شده است بطور مقنعی نشان داد که این سازشها فقط ذهن توده ها را مشوب میسازد و بجای آنکه اهمیت واقعی مبارزه آنان را بالا ببرد از آن میکاهد زیرا مبارزین را با عناصری مربوط میسازد که استعدادشان برای مبارزه بمراتب کمتر بوده بمراتب متزلزلتر و خیانت‌کارترند. میلرانیسم (۷۹) فرانسه که بزرگترین آزمایش بکار بردن تاکتیک سیاسی رویزیونیستی در یک مقیاس وسیع حقیقتاً ملی بود — بطوری ارزش عملی رویزیونیسم را معلوم کرد که پرولتاریای تمام جهان هیچگاه آنرا فراموش[1] نخواهد نمود.

رویهٔ رویزیونیسم نسبت به هدف نهایی نهضت سوسیالیستی مکمل طبیعی تمایلات اقتصادی و سیاسی آن شد. «هدف نهایی — هیچ ولی جنبش — همه چیز» — این باصطلاح کلام قصار برنشتین ماهیت رویزیونیسم را بهتر از بسیاری مباحثات طولانی بیان مینماید. سیاست رویزیونیستی عبارتست از تعیین روش خود از واقعه‌ای تا واقعهٔ دیگر، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصایص اصلی کلیه رژیم سرمایه‌داری و کلیهٔ تکامل تدریجی سرمایه‌داری، فدا کردن این منافع اساسی در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی. و از خود ماهیت این سیاست هم آشکارا برمیاید که میتواند شکلهای بینهایت گوناگونی بخود بگیرد و هر مسئله‌ای که تا حدی «تازگی» داشته باشد و هر تغییری در حوادث که تا حدی غیر منتظره و پیش‌بینی‌نشده باشد، ولو فقط

سرموئی و برای مدت کاملا کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد، — ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید.

اجتناب‌ناپذیر بودن رویزیونیسم معلول ریشه‌های طبقاتی آن در جامعهٔ معاصر میباشد. رویزیونیسم یک پدیدهٔ بین‌المللی است. هر سوسیالیستی که کمی مطلع و فکور باشد ممکن نیست کوچک‌ترین تردیدی در اینمورد داشته باشد که مناسبات بین ارتدکس‌ها و برنشتینیست‌ها در آلمان، گدیست‌ها و ژورسیست‌ها (اکنون بخصوص بروسیست‌ها) در فرانسه (۸۰)، فدراسیون سوسیال دمکرات (۸۱) و حزب مستقل کارگر در انگلستان (۸۲)، بروکر و واندرولده در بلژیک (۸۳)، انتگرالیست‌ها و رفرمیست‌ها در ایتالیا (۸٤)، بلشویک‌ها و منشویک‌ها در روسیه، با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع فعلی کلیه این کشورها وجود دارد، باز همه‌جا از لحاظ ماهیت خود یکسان است. «تقسیم‌بندی» در داخل سوسیالیسم جهانی معاصر، در حقیقت امر، اکنون دیگر در کشورهای مختلف جهان در صراط واحدی انجام می‌یابد و بدینطریق مدلل مینماید که نسبت به ۳۰ — ٤۰ سال قبل، یعنی هنگامیکه در کشورهای مختلف، تمایلات ناهمگونی درون سوسیالیسم واحد جهانی مبارزه میکردند، قدم بزرگی بجلو برداشته شده است. حتی آن «رویزیونیسم چپ» هم که اکنون در کشورهای لاتن بمثابه «سندیکالیسم انقلابی» (۸۵) ظاهر شده است، با «اصلاح» در مارکسیسم خود را با آن تطبیق میدهد: لابریولا در ایتالیا، لاگاردل در فرانسه، چپ و راست از مارکس که غلط درک شده است به مارکس که درست درک میشود مراجعه مینمایند.

ما در اینجا نمیتوانیم در روی تجزیه و تحلیل مضمون ایدئولوژیک این رویزیونیسم که هنوز خیلی مانده است تا مانند رویزیونیسم اپورتونیستی تکامل یابد و هنوز جنبه بین‌المللی بخود نگرفته و عملا دست و پنجهٔ مهمی با حزب سوسیالیستی ولو در یک کشور نرم نکرده است مکث

نمائیم. از اینرو ما به «رویزیونیسم راست» که فوقاً تصویر گردید اکتفا می کنیم.

چه عاملی رویزیونیسم را در جامعهٔ سرمایه‌داری ناگزیر مینماید؟ چرا رویزیونیسم عمیقتر از فرق بین خصوصیات ملی و مدارج تکامل سرمایه‌داری است؟ زیرا در هر کشور سرمایه‌داری در ردیف پرولتاریا همواره قشرهای وسیع خرده‌بورژوازی، صاحبکاران کوچک قرار دارند. سرمایه‌داری از تولید کوچک بوجود آمده است و دائماً بوجود می‌آید. یک سلسلهٔ «قشرهای متوسط» ناگزیر مجدداً بوسیله سرمایه‌داری بوجود میایند (ضمائم فابریکها، کار در خانه و کارگاههای کوچک که بعلت تقاضای صناعت بزرگ، مثلا دوچرخه‌سازی و اتومبیل‌سازی، در سراسر کشور پراکنده است و غیره و غیره). این تولیدکنندگان کوچک جدید هم ناگزیر مجدداً بصفوف پرولتاریا پرتاب میگردند. کاملا طبیعی است که جهان‌بینی خرده‌بورژوازی باز و باز در صفوف احزاب وسیع کارگری رخنه مینماید. کاملا طبیعی است که این موضوع باید اینطور باشد و تا لحظهٔ جهشی انقلاب پرولتری همواره اینطور خواهد بود، زیرا اشتباه عمیقی بود اگر تصور میشد که برای عملی شدن چنین انقلابی پرولتر شدن «تام و تمام» اکثریت اهالی ضرور میباشد. آنچه را که اکنون غالباً فقط از لحاظ ایدئولوژیک تحمل میکنیم، یعنی: مشاجره با اصلاحات تئوریک در آموزش مارکس، — آنچه که اکنون فقط در اطراف پاره‌ای از مسائل خصوصی جنبش کارگری مانند اختلافات تاکتیکی با رویزیونیستها و انشعاب ناشی از این اختلافات — در کار عملی بروز میکند، — همهٔ اینها را طبقهٔ کارگر باز هم باید بمقیاس بینهایت بزرگتری تحمل نماید و این هنگامی خواهد بود که انقلاب پرولتری کلیه مسائل مورد مشاجره را حدت دهد و کلیه اختلافات را در نکاتی تمرکز دهد که برای تعیین روش توده‌ها بلاواسطه‌ترین اهمیت را دارا است و وادار کند که در بحبوحهٔ مبارزه دشمن از دوست جدا شده و بمنظور وارد ساختن ضربات قطعی به دشمن از شر متفقین بد رها گردند.

مبارزهٔ عقیدتی مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم در پایان قرن نوزدهم فقط پیش‌درآمد پیکارهای عظیم انقلابی پرولتاریاست که علی رغم

تمام تزلزلات و ضعف عناصر خرده‌بورژوآ در راه پیروزی کامل هدف خود به پیش میرود.

در نیمهٔ دوم مارس — نه دیرتر از ۳ (۱۶) آوریل سال ۱۹۰۸ نوشته شده است.

از روی مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۱۷، ص ۱۵—۲۶ ترجمه شده است.

در فاصله بین ۲۵ سپتامبر و ۲ اکتبر (۸ و ۱۰ اکتبر) سال ۱۹۰۸ در مجموعه‌ای بنام: «کارل مارکس (۱۸۱۸ — ۱۸۸۳)». س.-پتربورگ، نشریات او. و م. کدروف چاپ شده است.

از چه میراثی صرفنظر می‌کنیم؟

آقای میخایلوفسکی در شماره دهم مجله «روسکویه بوگاتستوو» (۸۶) سال ۱۸۹۷ ضمن بازگو کردن عقیدهٔ آقای مینسکی دربارهٔ «ماتریالیستهای دیالکتیک» می‌نویسد: «او (آقای مینسکی) باید بداند که این افراد نمی‌خواهند با هیچ تداومی با گذشته رابطه داشته باشند و با قاطعیت تمام از میراث صرفنظر می‌کنند» (ص ۱۷۹) یعنی از «میراث سال‌های دهه ۶۰ — ۷۰»، از همان میراثی که آقای و. روزانف در سال ۱۸۹۱ در روزنامه «مسکوسکیه ودوموستی» (۸۷) (ص ۱۷۸) رسماً صرفنظر میکرد.

در این رأی و عقیده آقای میخایلوفسکی درباره «شاگردان روسی» یک دنیا تقلب و تزویر است. البته آقای میخایلوفسکی بانی یگانه و مستقل این تقلب و تزویر درباره «انصراف شاگردان روسی از میراث» نیست، و آنرا مدتهاست که تقریباً همهٔ نمایندگان مطبوعات لیبرال ـ نارودنیک (۸۸) ضمن مبارزه علیه «شاگردان» (۸۹) تکرار می‌کنند. آقای میخایلوفسکی در آغاز جنگ شدید و خشماگین خود با «شاگردان» تا آنجائیکه بیاد دارم هنوز این تقلب و تزویر بفکرش نرسیده بود، و دیگران قبل از وی، فکر آنرا کرده بودند. بعداً او لازم شمرد به آن هم بچسبد. «شاگردان» هر چه بیشتر به نظریات خود در مطبوعات روس تکامل می‌بخشیدند و هرچه مبسوط‌تر و مستدل‌تر دربارهٔ سلسلهٔ کاملی از مسائل تئوریک و پراتیک اظهار نظر می‌کردند به همان اندازه در مطبوعاتی که دشمنی داشتند علیه نکات اصلی جریان جدید، بر ضد نظریه درباره مترقی بودن سرمایه‌داری روسیه، و نادرستی ایده‌آلیزه کردن مولد کوچک از طرف نارودنیکها و علیه ضرورت تجسس راه توضیح به جریانات افکار عمومی و مؤسسات حقوقی و سیاسی در منافع مادی طبقات مختلف

جامعهٔ روس، مخالفت واقعی کمتر مشاهده می‌شد. این نکات اصلی را سکوت می‌گذاشتند و ترجیح داده و می‌دهند که از آنها سخنی بمیان نیاورند ولی در مقابل هرچه بیشتر ترهات و افسانه‌هایی می‌ساختند که میبایست جریان جدید را مفتضح و بی‌اعتبار سازند. و این عبارت رایج دربارهٔ «انصراف شاگردان روسی از میراث»، درباره قطع رابطه آنان با بهترین سنن بهترین بخش مترقی جامعه روس، درباره قطع رشته دمکراتیک توسط آنان و نظایر آنها و قس علیهذا بهر نحوی که بیان شود، از جمله* این ترهات، «ترهات بد» است. رواج فوق‌العاده چنین عباراتی ما را بر آن می‌دارد، آنها را به تفصیل بررسی و رد کنیم. و اما برای آنکه توضیحات ما بدون مدرک و دلیل نباشد از یک مقایسه تاریخی ـ ادبی میان دو «پوپلیسیست روستا» که برای تعریف «میراث» گرفته شده است، آغاز می‌کنیم. ضمناً متذکر می‌شویم که ما فقط بمسائل اقتصادی و پوپلیسیستی پسنده می‌کنیم و از همه «میراث» فقط این مسائل را مورد بررسی قرار می‌دهیم و مسائل فلسفی و ادبی و استتیک و غیره را کنار می‌گذاریم.

۱

یکی از نمایندگان «میراث»

سی سال پیش، در سال ۱۸٦۷ چاپ سلسله مقالات اسکالدین در مجله «اتچستونیه زاپیسکی» (۹۰) زیر عنوان: «در نقاط دورافتاده و در پایتخت» آغاز گردید. این سلسله مقالات طی سه سال، سالهای ۱۸٦۷ — ۱۸٦۹ چاپ می‌شد. نویسنده مقالات در سال ۱۸۷۰ آنها را جمع کرد و کتابی با همین عنوان* چاپ و منتشر کرد. آشنایی با این کتاب که در حال حاضر تقریباً بکلی فراموش شده است، کتابی که مسئله مورد علاقه ما یعنی مسئله برخورد نمایند-

---

* اسکالدین. «در نقاط دورافتاده و در پایتخت»، سانکت‌پتربورگ، ۱۸۷۰ (ص ٤٥۱). ما نتوانستیم «اتچستونیه زاپیسکی» سالهای نامبرده را پیدا کنیم و فقط از این کتاب استفاده کردیم.

گان «میراث» به نارودنیکها و به «شاگردان روسی» در آن مطرح شده فوق‌العاده آموزنده است. عنوان کتاب دقیق نیست و خود مؤلف متوجه این نکته شده و در مقدمه کتابش توضیح می‌دهد که موضوع کتاب وی — رفتار «پایتخت» با «روستا» یعنی مقالات پوبلیسیستی دربارهٔ روستاست و درباره پایتخت قصد صحبت خاصی ندارد. یعنی شاید هم چنین قصدی داشت، ولی آنرا بیمورد و نامناسب می‌شمارد. اسکالدین در توضیح این عدم مناسبت از یک نویسندهٔ یونانی نقل قول می‌کند و می‌نویسد:

ὡς δύναμαι — οὐ βούλομαι,
ὡς δὲ βούλομαι — οὐ δύναμαι,

(آنطور که می‌توانستم نمی‌خواهم و آنطور که می‌خواستم نمی‌توانم).

نظریات اسکالدین را به اختصار تشریح کنیم.

از اصلاحات دهقانی (۹۱) شروع می‌کنیم که مبداء شمرده می‌شود و تا کنون هم هر کسی که بخواهد نظریات کلی خودرا در باره مسائل اقتصادی و پوبلیسیستی تشریح نماید باید از همین جا شروع کند. در کتاب اسکالدین به اصلاحات دهقانی جای بسیار زیاد اختصاص یافته است. اسکالدین تقریباً نخستین نویسنده است که بطور منظم برپایه حقایق مبسوط و بررسی مفصل، تمامی زندگی روستا، وضع فلاکتبار دهقانان را پس از اصلاحات و بدتر شدن شرایط هستی آنان، اشکال جدید وابستگی اقتصادی و حقوقی و معیشتی آنها، — خلاصه همه آن چیزهایی را نشان داده که از آن زمان تا حال بطور مستدل و مفصل در پژوهشها و تشریحات متعدد، نشان داده شده، به ثبوت رسیده است. حالا این حقایق عموماً تازگی ندارند. در آنهنگام نه تنها تازگی داشتند، بلکه موجب عدم اعتماد جامعه لیبرال می‌شدند که می‌ترسید که مبادا در زیر این اشارات به اصطلاح «نارسائیهای اصلاحات»، نکوهش آن و سرواژ پنهانی، مخفی شده باشد. توجه به نظریات اسکالدین از آن جهت هم افزایش می‌یابد که مؤلف کتاب، معاصر اصلاحات بود (شاید حتی در آن شرکت داشت. ما هیچگونه نشریه تاریخی در دسترس نداریم که اطلاعاتی دربارهٔ اسکالدین و بیوگرافی او بدهد). پس نظریات وی مبتنی

بر مشاهدات عینی از «پایتخت» آنروز و «روستای» آنروز است، نه بر بررسی مطالب کتابها در اتاق کار.

در نظریات اسکالدین درباره اصلاحات دهقانی مقدم بر هر چیز فراست و هوشمندی فوق‌العاده مؤلف توجه خوانندهٔ معاصر را که به شنیدن حکایات شیرین نارودنیکی در این باره عادت کرده است، بخود جلب می‌کند. اسکالدین بدون هیچگونه خودفریبی، بدون هیچگونه ایده‌آلیزه کردن، به اصلاحات نگاه می‌کند و آنرا معامله‌ای میان دو طرف — ملاکین و دهقانان می‌شمارد که تا کنون با هم بر طبق شرایط معین از زمین استفاده می‌کردند و حالا دیگر جدا شده‌اند، و ضمناً در این جدا شدن وضع هر دو طرف، از لحاظ حقوقی هم تغییر کرده است. منافع طرفین، عامل تعیین‌کنندهٔ شیوه این تقسیم و میزان سهم دریافتی هرکدام از طرفین بود. این منافع بیانگر تمایل هر دو طرف بشمار می‌رفت و امکان یکطرف برای شرکت مستقیم در خود اصلاحات و بسط عملی مسائل مختلف انجام آن ضمناً عامل تعیین‌کنندهٔ تفوق همان طرف شد. اسکالدین اصلاحات را همانا چنین می‌فهمید. اسکالدین روی مسئلهٔ عمدهٔ اصلاحات، روی میزان سهم‌های ارضی و پرداختها، بخصوص مفصل صحبت کرده و بارها در مقالات خود به این مسئله برگشته است. (کتاب اسکالدین بیازده مقاله تقسیم می‌شود که مضمون مستقل دارند و از لحاظ شکل نامه‌هایی از روستا را بیاد می‌آورند. مقاله اول سال ۱۸٦٦ و مقاله آخر سال ۱۸٦۹ تاریخ گذاری شده است). در کتاب اسکالدین درباره به اصطلاح دهقانان «کم‌زمین» مطلب تازه‌ای برای خوانندهٔ معاصر نیست، اما استدلال وی برای سالهای آخر دهه ٦۰ تازگی داشت و ارزنده بود. البته ما آنها را در اینجا تکرار نمی‌کنیم و فقط خودویژگی آن تعریفی از پدیده را که اسکالدین می‌کند — خودویژگی که او را بطور مثبت از نارودنیکها متمایز می‌سازد، خاطرنشان می‌سازیم. اسکالدین نه از «کم زمینی» بلکه درباره «بریدن خیلی زیاد از سهم ارضی دهقانان (ص ۲۱۳ و همچنین ص ۲۱٤ و صفحات بسیار دیگر؛ با مطالب زیر عنوان مقاله سوم مقایسه کنید) و

با ذکر نظریات و عقاید فوق‌العاده خودویژه و تیپیک دهقانان در مورد این جانب اصلاحات می‌گوید که بیشترین سهمهایی که طبق مقررات معین گردیده کمتر از سهم‌های حقیقی موجود است (ص ۲۰۷)*. توضیحات و استدلالات اسکالدین درباره این نکته فوق‌العاده مدلل و قوی و حتی برای نویسنده‌ای که بطور کلی فوق‌العاده اعتدالی و هوشمند و در مجموع نظریات خویش حتماً بورژوایی است، خیلی شدید است. پس این پدیده خیلی چشمگیر بود حتی اگر نویسنده‌ای نظیر اسکالدین درباره آن، چنین باانرژی حرف می‌زند. همچنین درباره سنگینی پرداختها، اسکالدین فوق‌العاده با انرژی و مدلل حرف می‌زند و نظریات خود را با انبوه فاکتها به ثبوت می‌رساند. در بخشی زیر عنوان فرعی مقالهٔ سوم (۱۸۶۷) می‌خوانیم: «مالیاتهای طاقت‌فرسا علت عمدهٔ فقر آنها (دهقانان) است» و اسکالدین نشان می‌دهد که مالیاتها بیش از درآمد دهقانان از زمین است و از «نوشته‌های کمیسیون مالیاتی» اطلاعاتی دربارهٔ تقسیم مالیاتهای روسی دریافتی از طبقات بالا و پایین ذکر می‌کند و ضمناً معلوم می‌شود که طبقات پایین ۷۶ درصد همهٔ مالیاتها و طبقات بالا ۱۷ درصد آنرا تأدیه می‌کنند، در حالیکه در اروپای باختری این نسبت بطور غیر قابل قیاسی بنفع طبقات پایین است. در بخشی زیر عنوان فرعی مقاله هفتم (۱۸۶۸) می‌خوانیم: «پرداخت اجباری مبالغ فوق‌العاده

---

* «او (تأکید از مؤلف است) زمین ما را چنان برید که بدون آن نمی‌توانیم زندگی کنیم؛ ما را از همه طرف با مزارع خود محاصره کرده است، بطوریکه چراگاهی برای دامهای ما نیست؛ با این اوضاع و احوال باید علیحده، هم بابت سهم ارضی بپردازی و هم بابت زمینی که بریده و از تو گرفته است، آنهم هر قدر بخواهد». یک دهقان باسواد و دنیادیده که سابقاً مقادیری از محصول زمین را بملاک می‌داد بمن می‌گفت: «این چه بهبود زندگی است! ابروک (محصولات و پولهایی که مالک از دهقان سرف می‌گرفت. م.) دهقان بعهده‌اش باقی است ولی زمینش را گرفته‌اند».

وجه نقد، یکی از علل عمدهٔ فقر و فاقهٔ دهقانان است» و مؤلف نشان می‌دهد که چگونه شرایط جدید زندگی فوراً از دهقانان پول، پول و باز هم پول طلب کردند و چگونه برطبق «مقررات» برسم معمول بملاکین، هم در ازاء حق سرواژی (۲۵۲) جایزه و انعام داده می‌شد و میزان ابروک «بر اساس اظهارات خود ملاکین و مباشران و کدخدایان آنها یعنی بر اساس اطلاعاتی که کاملا بی‌پایه و خودسرانه است و کوچکترین اعتباری ندارد» تعیین شده بود (۲۵۵) که در نتیجه آن میانگین ابروک تعیین شده توسط کمیسیونها بیش از سهم میانگین واقعی آن شد. «دهقانان علاوه بر پرداخت مالیات‌های سنگین، زمینهایی را که طی قرون و اعصار از آنها استفاده می‌کردند از دست دادند» (۲۵۸). «اگر ارزیابی زمین برای بازخرید نه بشیوه سرمایه‌داری کردن ابروک بلکه به بهای واقعی آن در دوران آزادی صورت می‌گرفت، آنوقت بازخرید زمین می‌توانست کاملا به آسانی انجام گیرد و حتی احتیاجی به کمک دولت و انتشار اسکناس نبود» (۲٦٤). «بازخرید که بنابه مضمون مقررات ۱۹ فوریه می‌بایستی بار دوش دهقانان را سبک نماید و روند بهبود زندگی آنانرا به انجام رساند در واقع اغلب بکرات برای آنها دشواریهای بیشتر ایجاد می‌کند» (۲٦۹). ما همهٔ این نوشته‌ها را که چندان جالب نیستند و تا اندازه‌ای کهنه هم شده‌اند نقل می‌کنیم تا نشان بدهیم مؤلف که به ابشین (۹٤) با نظر دشمنی و مخالفت می‌نگریست و در یکسلسله کامل از مسائل بعنوان یک نماینده مکتب منچستری (۹۲) اظهار نظر می‌کرد، با چه انرژی و جدیتی بنفع دهقانان سخن گفته است. ذکر این نکته که تقریباً همهٔ نکات و نظریات مفید و غیرارتجاعی نارودنیکی با نظریات این نماینده مکتب منچستری کاملا وفق می‌دهد، بسیار آموزنده است. بدیهی است که اسکالدین با چنین نظریاتی درباره اصلاحات بهیچوجه نمی‌توانست مجذوب آن ایده‌آلیزاسیون شیرین اصلاحات شود که نارودنیکها با ذکر این نکته که این اصلاحات، تولید ملی را تجویز کرده و بالاتر از اصلاحات دهقانی اروپای باختری بود و

از روسیه گویی tabula rasa * و غیره و غیره کرده است، مجذوب آن شده و می‌شوند. اسکالدین نه فقط چنین چیزی نگفته و نمی‌توانست بگوید، بلکه حتی صریحاً می‌گفت در کشور ما اصلاحات دهقانی با شرایطی صورت گرفت که کمتر بنفع دهقانان بود و کمتر از اصلاحات در باختر، مفید واقع شد. اسکالدین نوشته است: «مسئله، صریح مطرح خواهد شد، اگر ما از خود بپرسیم: علت چیست که فواید آزادی در کشور ما با چنان سرعت و افزایش تصاعدی که مثلا در پروس و ساکسونی در ربع اول سده جاری داشت بمنصه ظهور نرسید؟» (۲۲۱). «در پروس و همچنین در سراسر آلمان نه سهم‌های ارضی دهقانان که از مدتها پیش برطبق قانون به آنها تعلق گرفته بود، بلکه تعهدات اجباری دهقانان در برابر ملاکین بازخرید شد» (۲۷۲).

حالا از ارزیابی اقتصادی اصلاحات توسط اسکالدین به ارزیابی حقوقی بپردازیم. اسکالدین دشمن جانی مسئولیت جمعی (۹۳) و سیستم پاسپورت و سلطه پدرشاهی «جوامع دهقانی» بر دهقانان (و جامعهٔ خرده‌ـ بورژوایی) بر اعضای آنها است و در مقاله سوم (سال ۱۸۶۷) اصرار می‌ورزد که مسئولیت جمعی، مالیات‌سرانه و سیستم پاسپورت لغو شود، مالیات الزاماً ایکسان بر ثروت برقرار گردد، بجای پاسپورت گواهینامه برایگان و بدون مدت داده شود و می‌نویسد: «در هیچ کشور دیگر متمدن، بابت پاسپورت داخلی مالیات اخذ نمی‌شود» (۱۰۹). میدانیم که این مالیات فقط در سال ۱۸۹۷ لغو شده است. در بخشی زیرعنوان مقالهٔ چهارم می‌خوانیم: «خودسری جوامع روستایی و دوماهای شهری در امر ارسال پاسپورتها، و اخذ مالیاتها از مؤدیان غایب...». «مسئولیت جمعی — یوغ سنگینی است که دهقانان خوب و کاردان مجبور بودند بدوش بکشند و وبال ولگردها و تنبلها را بگردن گیرند» (۱۲۶). اسکالدین متلاشی شدن جامعهٔ دهقانی را که در آن هنگام مشاهده می‌شد می‌خواهد با خصایل شخصی که

---

* جای تمیز و پاکیزه. ه. ت.

بالا می‌رود و شخصی که سقوط میکند توضیح دهد. — موءلف دشواریهایی را که دهقانان ساکن حومهٔ سانکت‌پتربورگ در گرفتن پاسپورت و تمدید مدت اعتبار آن با آنها مواجه می‌شوند به تفصیل شرح می‌دهد و اعتراض کسانی را که خواهند گفت: «فرمودهٔ خداست که همهٔ این توده دهقانان بی‌زمین در شهرها سکونت نکنند و تعداد سکنه فاقد دارایی غیر منقول شهرها افزایش نیابد...» مردود می‌شمارد (۱۳۰). و می‌گوید: «مسئولیت جمعی وحشیگری است...» (۱۳۱)... «سئوال می‌شود، آیا می‌توان افرادی را که چنین وضعی دارند از لحاظ اجتماعی آزاد شمرد؟ مگر اینها همانند glebae adscripti نیستند؟»* (۱۲۲). اصلاحات دهقانی را مقصر می‌شمارند. «اما مگر اصلاحات دهقانی مقصر است که قانونی که دهقانان را از شر وابستگی سرواژی بمالک، آزاد کرده، فکری برای نجات وی از شر وابستگی سرواژی بجامعه و بمحلی که نامش در آنجا ثبت شده، نکرده است... وقتی دهقان اختیار گزینش محل اقامت و نوع شغل خود را ندارد، پس علایم و نشانه‌های آزادی اجتماعی کجاست؟» (۱۲۲). اسکالدین دهقان ما را به صحیحترین و دقیق‌ترین وجهی «پرولتر اسکان‌یافته» نامیده است (۲۲۱)**. در عنوان مقاله هشتم (سال

---

* دهقانان دوران امپراتوری روم قدیم که وابسته قطعات زمین بودند هر قدر هم از این قطعات زمین ضرر می‌دیدند نمی‌توانستند آنها را رها کرده بروند. ه. ت.

** اسکالدین درستی نه تنها بخش اول بلکه بخش دوم این تعریف (پرولتر را) بتفصیل نشان داده است و در مقالات خود برای تشریح وضع وابسته دهقانان و فقر آنان، برای توصیف وضع سخت دهقانان مزدور، برای «توصیف قحطی و گرسنگی سال ۱۸۶۸» (عنوان مقاله پنجم) و برای توصیف هر گونه اشکال اسارت و تحقیر دهقانان جای زیاد اختصاص داده است. هم در سالهای ۶۰ و هم در سالهای ۹۰ اشخاصی بودند که درباره قحطی سکوت کرده و آنرا انکار می‌نمودند. اسکالدین با حرارت تمام علیه آنها قد علم می‌کند. بدیهی است نقل مبسوط نوشته‌ها در این باره، بیجا خواهد بود.

۱۸۶۸) می‌خوانیم: «بستن دهقانان بجوامع و سهم‌های ارضی‌شان از بهبود زندگی آنها جلوگیری می‌کند... از توسعه اشتغال دهقانان بکارهای موسمی ممانعت بعمل می‌آورد». «پس از جهالت دهقانان و درهم شکستن آنان زیر بار مالیاتهای تصاعدی، یکی از عللی که از رشد کار دهقانی و بالنتیجه از ارتقاء سطح زندگی آنان جلوگیری می‌کند وابستگی دهقانان به جوامع آنها و به سهم ارضی‌شان است. اگر دست کارگر بیک جای کار بسته باشد و ابشین ارضی با رشته‌های غیرقابل فسخ پای‌بند آنها گردد، در واقع نامساعدترین شرایط برای رشد کار و ابتکار شخصی و خرده‌مالکی زمین فراهم است» (۲۸٤). «دهقانان وابسته بسهم ارضی و بجوامع دهقانی از امکان بکار بردن نیروی کار خود در آنجاییکه بازده بیشتر دارد و برای آنان باصرفه‌تر است، محرومند و گویی در آن شکل هستی متراکم و گله‌وار و کم‌باری که با آن از دست حقوق سرواژی رها شده‌اند، خشک شده و مانده‌اند» (۲۸٥). پس نویسنده کتاب به این مسائل زندگی دهقانی، از نقطه‌نظر صرفاً بورژوایی نگاه می‌کند، ولی با وجود این (بعبارت صحیحتر همانا در پرتو آن) زیانی را که وابستگی دهقانان برای تمامی رشد و ترقی اجتماعی و برای خود دهقانان دارد فوق‌العاده درست ارزیابی می‌کند. این زیان با نیروی خاصی (از خود اضافه می‌کنیم) در پایین‌ترین گروههای دهقانی، در پرولتاریای روستا تأثیر دارد. اسکالدین خیلی دقیق و بجا می‌گوید: «توجه قانون به این نکته که دهقانان بدون زمین نمانند، بسیار عالی است؛ ولی نباید فراموش کرد که علاقه و توجه دهقانان به این نکته بطور غیرقابل قیاس، قوی‌تر از هر قانونگذار است» (۲۸٦). «علاوه بر بستن دهقانان به سهم ارضی و بجوامع آنان، حتی غیبت موقتی آنان برای کار مزدوری بموجب مسئولیت جمعی و سیستم پاسپورت سبب تحمیل تضییقات و هزینه‌های زیاد بر ایشان می‌شود» (۲۹۸). «اگر چنانکه اقداماتی... در جهت تسهیل انصراف دهقانان از زمین بعمل می‌آمد بنظرم برای بسیاری از دهقانان راه نجات از وضع سخت کنونی پیدا می‌شد» (۲۹٤). در اینجا اسکالدین نکته‌ای

را بیان می‌دارد که با طرحهای نارودنیکها که عموماً عکس آنست و حاکی از تقویت ابشین‌ها و تفکیک‌ناپذیری سهم‌های ارضی و امثال آنهاست، تضاد شدید دارد. حقایق زیاد تا کنون کاملا ثابت کرده است که حق کاملا بجانب اسکالدین بود: حفظ وابستگی دهقانان بزمین و محدودیت قشری ابشین دهقانان فقط موجب بدتر شدن وضع پرولتاریای روستا می‌شود و از رشد اقتصادی کشور جلوگیری میکند و قادر بدفاع از «پرولتر اسکان‌یافته» در برابر بدترین اقسام انقیاد و وابستگی و در برابر شدیدترین تنزل دستمزد و سطح زندگی نیست.

حالا خواننده از نقل‌قولهایی که در بالا کردیم می‌تواند به این نکته پی ببرد که اسکالدین دشمن ابشین است و برضد ابشین و تجدید تقسیم زمین از نقطهٔ‌نظر مالکیت خصوصی و ابتکار شخصی و غیره (ص ۱۴۲ و بعدی) قدعلم می‌کند. اسکالدین به مدافعان ابشین میتازد و اعتراض می‌کند که «دوران حقوق مرسوم قرون و اعصار» سپری شده است: «در همهٔ کشورها بموازات نزدیکی روستانشینان با محیط تمدن، حقوق مرسوم آنها پاکیزگی اصیل خود را از دست داده فاسد و تحریف شده است. در کشور ما هم همین پدیده بچشم می‌خورد: قدرت جوامع دهقانی کم کم بسلطهٔ استثمار-گران آنها و اولیای امور روستاها مبدل می‌شود و بجای اینکه شخصیت دهقان را حفظ کند یوغ سنگینی بر گردن اوست» (۱۴۳) — این سخن بسیار درست است و طی این سی سال با حقایق بیشمار تایید شده است. بعقیده اسکالدین «خانوادهٔ پدرشاهی و مالکیت مشاع زمین و حقوق مرسوم» برای همیشه مورد تقبیح و نکوهش تاریخ قرار گرفته است. «آنهاییکه میخواستند برای همیشه این آثار مورد احترام قرون و اعصار را برای ما نگهدارند، با این نیت ثابت می‌کنند که بیش از آنکه بواقعیت پی ببرند و بفهمند که نمی‌توان از روند تاریخ جلوگیری کرد، قادرند سرگرم ایده شوند» (۱۶۲)، و اسکالدین، به این تذکر واقعاً درست — افشاگری آتشین منچستری را اضافه می‌کند و در جای دیگر می‌گوید: «استفاده مشاع از زمین

هر دهقانی را بوابستگی برده‌وار از همه جامعه می‌کشد» (۲۲۲). با این ترتیب خصومت بدون قید و شرط نسبت به ابشین از نقطه‌ٔ نظر صرفاً بورژوایی در اسکالدین با دفاع محتاطانه از منافع دهقانان توأم می‌گردد. در اسکالدین دشمنی نسبت به ابشین اصلا با آن طرحهای احمقانه امحای قهری ابشین، و برقراری قهری سیستم دیگر مالکیت زمین توأم نمی‌شود، — طرحهایی که معمولا مخالفان کنونی ابشین، طرفداران مداخله ناهنجار در زندگی دهقانان که اصلا نه از نقطه‌ٔ نظر منافع دهقانان مخالف ابشین هستند، تنظیم می‌کنند. اسکالدین برعکس، با شدت به شمردن وی از زمرهٔ طرفداران «امحای قهری استفاده مشاع از زمین» اعتراض می‌کند (۱٤٤). او می‌گوید: «مقررات ۱۹ فوریه خیلی معقولانه بخود دهقانان راه داده... که از شیوه استفاده مشاع بشیوهٔ استفاده خانواده‌ای از زمین بپردازند. واقعاً هم کسی جز خود دهقان نمی‌تواند مسئله زمان و موعد چنین انتقالی را بطور قاطع حل نماید». پس اسکالدین با ابشین مخالف است فقط از این لحاظ که ابشین جلوی رشد اقتصادی و جلوی خروج دهقانان از ابشین و جلوی انصراف آنان از زمین را، می‌گیرد، یعنی از این لحاظ که حالا «شاگردان روسی» با آن دشمنی می‌ورزند. این دشمنی با دفاع از منافع مغرضانه ملاکین و دفاع از بقایا و روح حق سرواژی، با دفاع از مداخله در زندگی دهقانان، — هیچ وجه مشترکی ندارد. بسیار مهم است که این فرق را در نظر داشت، زیرا نارودنیکهای معاصر که عادت کرده‌اند دشمنان ابشین را فقط در اردوگاه «مسکوسکیه ودوموستی» و نظایر آن ببینند، با میل و رغبت فراوان چنین وانمود می‌سازند که دشمنی دیگری نسبت به ابشین نمی‌شناسند.

نظر کلی اسکالدین درباره علل وضع فلاکتبار دهقانان به این نتیجه می‌رسد که همه این علتها بر بقایای حقوق سرواژی متکی است. اسکالدین ضمن تشریح قحطی سال ۱۸۶۸ می‌نویسد: صاحبان حقوق سرواژی با نیشخند به این قحطی اشاره می‌کردند و علت قحطی را لجام گسیختگی دهقانان، الغای قیمومت ملاکان و نظیر آنها

می‌شمردند. اسکالدین با حرارت تمام برضد این نظریات قدعلم می‌کند و می‌گوید: «فقیر شدن دهقانان علتش میراث حقوق سرواژی است (۲۱۲)، نه نتیجه الغای آن. این‌ها ــ همان علل عمومی هستند که اکثر دهقانان ما را در سطحی نزدیک به پرولتاریا نگهمیدارند» و اسکالدین اظهار نظر مربوط به اصلاحات را که در بالا به آن اشاره شده است، تکرار می‌کند و می‌گوید: حمله به تقسیم زمین میان خانواده‌های دهقانی، ابلهانه است: «اگر هم تقسیم زمین‌ها! موقتاً به منافع مادی دهقانان لطمه می‌زند در مقابل آزادی شخصی و شئون اخلاقی خانواده دهقانی یعنی آن نعمت عالی انسان را نجات می‌دهد که بدون آنها هیچگونه موفقیت شهروندی، ممکن و میسر نیست» (۲۱۷). و اسکالدین بحق و بجا به علل واقعی حمله علیه تقسیم زمین اشاره می‌کند و می‌گوید: «بسیاری از ملاکان زیان حاصله از تقسیم زمین‌ها را خیلی بزرگ می‌کنند و گناه همه پیامدهای این یا آن علل فقر دهقانان را که ملاکان نمی‌خواهند به آن‌ها اذعان نمایند، به تقسیم زمین‌ها و همچنین عیناً به مست‌بازی نسبت می‌دهند» (۲۱۸). اسکالدین به آنهاییکه میگویند حالا درباره فقر و فلاکت دهقانان زیاد می‌نویسند ولی سابق بر این نمی‌نوشتند، پس وضع دهقانان بدتر شده است، چنین پاسخ می‌دهد: «برای آنکه از روی مقایسه وضع کنونی و سابق دهقانان بتوان دربارهٔ نتایج رهایی آنها از شر سلطه ملاکان قضاوت کرد می‌بایست در دوران سلطه حق سرواژی از سهم زمین دهقانان مانند حالا برید و انجام تکالیف و کارهای اجباری را که بعد از رهایی بگردن آنها نهاده شده مقرر ساخت و آنوقت دید که دهقانان چگونه می‌توانستند چنین وضعی را تحمل کنند» (۲۱۹). این جالب‌ترین نکته و خصلت مهم نظریات اسکالدین است که تمام علل بدتر شدن وضع دهقانان را ناشی از بقایای حقوق سرواژی می‌داند که میراث آن بیگاری و ابروک و کم‌کردن سهم ارضی دهقانان و بی‌حقوقی شخصی و پای‌بندی دهقانان است. آنچه را که علل فقیر شدن دهقانان ممکن است در خود نظام مناسبات جدید اجتماعی ـ اقتصادی و در خود نظام اقتصاد بعد از اصلاحت باشد،

اسکالدین نه تنها نمی‌بیند بلکه حتی چنین فکری را بذهن خود راه نمی‌دهد، و از ته‌دل یقین دارد که با الغای کامل همه این بقایای حقوق سرواژی، دوران رفاه همگانی فرا خواهد رسید. نظر او همانا منفی است و می‌گوید: موانع رشد آزاد دهقانان را رفع کنید، قیودی را که از حقوق سرواژی به ارث مانده است، از بین ببرید، آنوقت تمام کارها در این بهترین جهان به بهترین وجهی اصلاح خواهد شد. اسکالدین می‌گوید: «در اینجا (یعنی در مورد دهقانان) از جانب حکومت تنها یک راه می‌تواند باشد و آن — رفع تدریجی و خستگی‌ناپذیر آن عللی است که دهقان ما را بچنین سستی و فقر و فلاکت کشانده و بوی امکان نمی‌دهد بلند شود و سر پای خود به ایستد (۲۲٤، تأکید از من است). در این مورد پاسخ اسکالدین بکسانی که از «ابشین» (یعنی از بستن دهقانان بجوامع و سهم‌های ارضی) دفاع میکنند، بسیار جالب است و میگوید در غیر این صورت «پرولتاریای روستا بوجود میاید». اسکالدین می‌گوید: «وقتی ما بیاد می‌آوریم که چه زمین‌های بیکرانی در کشور ما بایر مانده‌اند و کسی نیست روی آنها کار کند، این اعتراض بخودیخود منتفی می‌شود. اگر قانون در کشور ما تقسیم طبیعی نیروی کار را محدود نسازد، آنوقت در روسیه فقط کسانی از پیشه‌وران فقیر یا افراد فاسد غیرقابل اصلاح و بدمست می‌توانند پرولتاریای واقعی شوند» (۱٤٤) — نظریه تیپیک اکونومیست‌ها و «روشنگران» قرن ۱۸ که بر این باور بودند که الغای حقوق سرواژی و امحای همه بقایای آن در جهان رفاه همگانی را بوجود خواهد آورد. — لابد نارودنیک از بالا به اسکالدین نظر انداخته و می‌گفت که او صرفاً بورژواست. — راستی هم که البته اسکالدین بورژوا است ولی نماینده ایدئولوژی مترقی بورژوازی است که بجای آن، در نارودنیک — ایدئولوژی خرده‌بورژوازی پیدا می‌شود که از لحاظ نکاتی ارتجاعی است. اما این «بورژوا» آن منافع عملی و واقعی دهقانان که با خواستهای همه

رشد و ترقی اجتماعی وفق‌داده و می‌دهد توانست حتی بهتر از نارودنیک دفاع کند!*

در پایان تشریح نظریات اسکالدین اضافه می‌کنیم که او مخالف و دشمن همه گونه قشربندی است و مدافع وحدت محاکمات برای همهٔ قشرها، و «تئوریمان» طرفدار ولایت بدون قشرها و طرفدار پرشور آموزش ملی، بویژه آموزش همگانی، طرفدار سیستم خودداری و مؤسسات زمستوو (۹۰)، طرفدار اعتبارات گسترده در برابر وثیقه زمین، بویژه زمین‌های کوچک است، چونکه میان دهقانان تقاضا برای خرید زمین زیاد است. «منچسترمآبی» در اینجا هم خود را نشان می‌دهد: اسکالدین مثلا می‌گوید: بانکهای زمستوویی و شهری — «شکل پدرشاهی یا شکل بدوی بانکها است» که باید جای خود را به بانکهای خصوصی بدهند که «همهٔ برتری‌ها» را دارند (۸۰). دادن ارزش بزمین «ممکن است از راه رونق فعالیتهای صنعتی و بازرگانی در ایالات ما بدست آید» (۷۱) و از این قبیل حرفها.

حالا نتیجه‌گیری کنیم. اسکالدین را از روی ماهیت نظریاتش می‌توان بورژوا-روشنگر نامید. نظریات وی فوق‌العاده انسان را بیاد نظریات اقتصاددانان قرن ۱۸ می‌اندازد (البته با توجه به آنها در شرایط روسی)، و ماهیت عمومی «روشنگری» «میراث» سالهای دهه ۶۰ بروشنی کافی در آنها بیان گردیده است. اسکالدین مانند روشنگران اروپای باختری و اکثر نمایندگان نشریات ادبی سالهای ۶۰ از دشمنی آشتی‌ناپذیر نسبت بحقوق سرواژی و از همه پدیده‌های آن در

---

* و بر عکس، همه آن اقدامات ترقیخواهانه عملی که ما در نارودنیک‌ها مشاهده می‌کنیم از لحاظ مضمون خود کاملا بورژوایی هستند، یعنی بنفع همانا رشد سرمایه‌داری می‌روند، نه رشد دیگر. تنها خرده‌بورژواها می‌توانستند این تئوری را ببافند که گویا توسعه زمینداری دهقانی، کاهش میزان باجها، نقل مکان و اعتبارات و ارتقاء سطح فنی و سروسامان‌دهی ببازار فروش و نظایر آنها اقدـ اماتی بنفع به اصطلاح «تولید ملی» بشمار می‌روند.

ساحهٔ اقتصادی و اجتماعی و حقوقی الهام گرفته است. و این نخستین خصلت مختص «روشنگر» است. خصلت دوم، خصلت مشترک همهٔ روشنگران روس عبارتست از دفاع پرشور از معارف (فرهنگ و آموزش — م.) و از سیستم خودداری و از آزادی و از اشکال اروپایی زندگی و بطور کلی اروپایی کردن همه‌جانبهٔ روسیه است. و بالاخره خصلت سوم «روشنگر» — دفاع از منافع توده‌های مردم و بطور عمده دهقانان است (که هنوز کاملا آزاد نشده ویا فقط در دوران روشنگران داشتند آزاد میشدند)، ایمان صادقانه به این نکته که الغای حقوق سرواژی و محو بقایای آن رفاه همگانی ببار خواهد آورد و مایهٔ اشتیاق صادقانه برای کمک به این امر خواهد بود. این سه خصیصه ماهیت آنچه را که در کشور ما «میراث سالهای ۶۰» نامیده می‌شود تشکیل می‌دهد و ذکر این نکته مهم است که در این میراث هیچ چیز نارودنیکی وجود ندارد. در روسیه نویسندگان زیادی هستند که از لحاظ نظریاتشان دارای خصایل مذکورند و هرگز هیچ گونه وجه مشترکی با نارودنیچستوو نداشتند. با وجود خصیصه‌های نامبرده در جهان‌بینی نویسنده، کاملا صرفنظر از اینکه چه برخوردی با نارودنیچستوو دارد او را همه همواره «نگهدارندهٔ سنن سالهای ۶۰ می‌شمارند». کسی البته فکرش را هم نمی‌کند مثلا آقای م. استاسیولویچ که اخیراً سالگرد تولدش برگزار شد به این دلیل که دشمن نارودنیچستوو بود یا نسبت بمسائل مطروحه از طرف نارودنیکها اعتنایی نداشت، بگوید که او «از میراث دست کشیده و از آن حاشا کرده است». ما اسکالدین* را همانا به

* شاید بما اعتراض کنند که اسکالدین از لحاظ دشمنی خود نسبت به ابشین و از لحاظ لحن خود، برای سالهای ۶۰ جنبهٔ تیپیک ندارد. اما در اینجا مطلب بر سر تنها ابشین نیست بلکه بر سر نظریات مشترک همه روشنگران است که اسکالدین هم با آنها موافق است. اما درباره لحن وی باید گفت که راستی آن شاید از لحاظ عقل سلیم آرام و روش اعتدالی و تدریجی خود و غیره، تیپیک

این علت مثال آوردیم که بعنوان نمایندهٔ مسلم «میراث» در عین حال دشمن مسلم آن آئین‌های قدیمی است که نارودنیچستوو از آنها دفاع می‌کند.

قبلا گفتیم که اسکالدین بورژواست و در بالا دلایل کافی برای اثبات این خصیصه وی آوردیم، اما باید گفت که در کشور ما اغلب این کلمه را در رابطه (بدون توجه به وجوه تمایز ادوار تاریخی) با دفاع مغرضانه از منافع اقلیت را، خیلی نادرست و محدود و برخلاف موازین تاریخی می‌فهمند. نباید فراموش کرد که در آن دورانی که روشنگران قرن ۱۸ (روشنگرانی که افکار عمومی، آنها را از زمره پیشقدمان بورژوازی می‌شمارد)، هنگامیکه روشنگران سالهای ۴۰ تا ۶۰ ما می‌نوشتند، تمام مسائل اجتماعی عبارت از مبارزه با حقوق سرواژی و بقایای آن بود و مناسبات جدید اجتماعی-اقتصادی و تضادهای آنها هنوز در حالت جنینی بود. به این جهت در آن هنگام در ایدئولوگهای بورژوازی هیچگونه غل و غشی مشاهده نمی‌شد؛ بلکه برعکس هم در باختر و هم در روسیه کاملا از صمیم دل برفاه همگانی باور داشتند و صادقانه آنرا آرزو می‌کردند و تضادهای نظامی را که از درون سرواژ رشد می‌کرد راستی نمی‌دیدند (تا حدودی هنوز نمی‌توانستند ببینند). بیخود نیست که اسکالدین

نباشد. بیخود نیست که انگلس اسکالدین را *liberalkonservatio* (۹۶) (محافظه‌کار اعتدالی — ه. ت.) نامیده است. اما اگر نماینده میراث را با لحن بیشتر تیپیک می‌گرفتیم، اولا بعلل مختلف نامناسب بود و ثانیاً هنگام مقایسه با نارودنیچستووی معاصر (۹۷) ممکن بود سوءتفاهم ایجاد نماید. در وظایف ما بنابه ماهیت خود، لحن (برخلاف ضرب‌المثل) آهنگ درست نمی‌کند و لحن غیر تیپیک اسکالدین هرچه شدیدتر «آهنگ» او یعنی مضمون نظریات او را نمایان می‌سازد و ما فقط به این مضمون علاقمندیم. تنها از روی مضمون نظریات (ابدا نه از روی لحن نویسنده) قصد داریم نمایندگان میراث و نارودنیکهای دوران حاضر را با هم مقایسه نماییم.

در جایی از کتاب خود از آدام اسمیت نقل قول می کند: ما دیدیم که هم نظریات او و هم ماهیت استدلالش از خیلی لحاظ تزهای این ایدئولوگ کبیر بورژوازی ترقیخواه را تکرار می کند.

و اگر خواستهای عملی اسکالدین را از یک طرف با نظریات نارودنیکهای معاصر، و از طرف دیگر با برخورد «شاگردان روسی» به آنها مقایسه کنیم می‌بینیم که «شاگردان» همواره از خواستهای اسکالدین پشتیبانی خواهند کرد چونکه این خواستها بیانگر منافع طبقات اجتماعی مترقی و علایق حیاتی همه رشد اجتماعی در راه کنونی یعنی راه سرمایه‌داری است. آنچه نارودنیکها در این خواستهای عملی اسکالدین یا در طرح مسائل وی تغییر داده‌اند، منفی شمرده می‌شود و «شاگردان» آنرا رد می کنند. شاگردان به «میراث» حمله نمی کنند» (این حرف مزخرفی است) بلکه به ملحقات رمانتیک و احساسی و خرده‌بورژوایی که نارودنیکها به میراث بسته‌اند حمله می‌برند. حالا به این ملحقات می‌پردازیم.

۲

ملحقات نارودنیچستوو به « میراث »

از اسکالدین می‌رسیم به انگلگاردت. نامه‌های وی «از روستا» (۹۸) — هم مقالات پوبلیسیستی درباره اوضاع روستاست و مضمون و حتی شکل کتاب وی خیلی بکتاب اسکالدین شباهت دارد. انگلگاردت خیلی بااستعدادتر از اسکالدین است و نامه‌های او از روستا بطور غیرقابل قیاس زنده‌تر و جالبتر نوشته شده است. او بحث‌های طولانی مؤلف معتبر کتاب «در نقاط دور افتاده و در پایتخت» را ندارد، اما در مقابل، وصف‌ها و صورتگریهای بمراتب ماهرانه‌تری دارد. جای تعجب نیست که کتاب انگلگاردت چنین مورد علاقه محکم اهل مطالعه است و اخیراً باز هم تجدید چاپ شده است، در حالیکه کتاب اسکالدین تقریباً بکلی فراموش گردیده با وجود اینکه چاپ نامه‌های انگلگاردت جمعاً دو سال پس از انتشار کتاب

اسکالدین در «اتچستونیه زاپیسکی» آغاز شده است. به این جهت ما لازم نمی‌دانیم که خواننده را با مضمون کتاب انگلگاردت آشنا کنیم و فقط بمعرفی و تشریح مختصر دو جانب نظریات وی بسنده می کنیم: اولاً نظریات مختص «میراث» بطور کلی و بخصوص نظریات مشترک انگلگاردت و اسکالدین؛ ثانیاً نظریات مختص نارودنیکی. انگلگاردت — او دیگر نارودنیک است، ولی آنقدر نکات مشترک زیادی با روشنگران، آنقدر نکات زیادی که نارودنیچستووی معاصر دور انداخته یا تغییر داده است، در نظریات وی هست که مشکل می‌توان او را بعنوان نماینده «میراث» بطور کلی بدون رنگ و روغن نارود- نیکی یا نمایندهٔ نارودنیکها، بشمار آورد.

انگلگاردت با اولیها مقدم بر هر چیز بوسیله فراست عالی در نظریاتش، سادگی و صراحت در تشریح واقعیت، افشای بیرحمانه همه صفات و کیفیات منفی، «نهادها» بطور کلی و «نهادهای» دهقانی بالاخص — آن «نهادهایی» که ایدآلیزاسیون جعلی و روغنکاری آنها جزو لاینفک و ضروری نارودنیچستوو است نزدیک می‌شود. نارودنیچستووی انگلگاردت، فوق‌العاده ضعیف و با ترس و لرز بیان گردیده و به این جهت با آن تصویر واقعیت روستا که او با آن قریحه زیاد آنرا کشیده است، تضاد مستقیم و فاحش دارد، و اگر اقتصاددانی یا پوبلیسیستی اطلاعات و مشاهدات مطروحه انگلگاردت را اساس قضاوتهای خود درباره روستا قرار می‌داد* آنوقت نتیجه گیریهای نارودنیکی از چنین ماتریال و

---

* ضمناً باید گفت این کار نه تنها فوق العاده جالب و آموزنده می‌بود بلکه شیوه کاملا قانونی اقتصاددان - پژوهنده بشمار می‌رفت. اگر دانشمندان بمندرجات پرسشنامه — بپاسخها و ملاحظات و نظریات بسیاری از اربابان که اغلب متعصب و مغرض و کم‌اطلاعند و عقیده کاملی ندارند و در نظریات خود غور نکرده‌اند باور می کنند پس چرا نباید به مشاهداتی که طی یازده سال تمام توسط یک شخص بسیار تیزبین و مسلماً صادق و بیغرض صورت گرفته، — کسی که پیرامون آنچه می گوید بخوبی مطالعه نموده است، باور نمود.

خمیرمایه‌ای محال می‌بود. ایدآلیزاسیون دهقان و ابشین او — یکی از بخشهای لاینفک و ضروری نارودنیچستوو است و نارودنیکهای رنگارنگ از آقای و. و. گرفته تا آقای میخایلوفسکی در راه ایدآلیزاسیون و رنگ و روغنکاری «ابشین» باج فراوان داده‌اند. در انگلگاردت اثری از چنین رنگ و روغنکاری نیست. انگلگاردت بر خلاف جملات رایج دربارهٔ ابشینی بودن دهقانان ما و تقابل رایج آن با اندیویدوآلیسم شهرها و با رقابت در اقتصاد سرمایه‌داری و غیره، اندیویدوآلیسم حیرتبخش خرده‌مالک را با بیرحمی تمام برملاء می‌سازد و بطور مبسوط نشان می‌دهد که «دهقانان ما در مسائل مربوط بمالکیت، دوآتشه‌ترین مدافع مالکیت هستند» (ص ۶۲، نقل از چاپ سال ۱۸۸۵) و «کار متفقانه و دستجمعی» را نمی‌توانند تحمل کنند و بعلل تنگ‌نظری و خودخواهی از آن نفرت دارند: در کار متفقانه و دستجمعی هرکدام می‌ترسد که مبادا زیادتر کار کند» (ص ۲۰۶). این ترس از انجام کار اضافی، ببالاترین درجه خنده‌آور است (شاید حتی مایهٔ زهرخند باشد)، وقتی مؤلف کتاب تعریف می‌کند که چگونه زنان ساکنان یک خانه با داشتن اقتصادیات مشترک و رابطهٔ خویشاوندی هرکدام سهم خود را از میزی که روی آن ناهار می‌خورند، پاک می‌کنند و یا بنوبت ماده‌گاو را می‌دوشند و شیر برای بچه خود جمع می‌کنند (می‌ترسند شیر را از آنها کتمان نمایند) و هر کدامشان علیحده برای بچهٔ خود شیربرنج درست می‌کنند (ص ۲۲۲). انگلگاردت این خصوصیات را چنان بطور مبسوط شرح می‌دهد و آنها را با ذکر آنچنان مثالهای فراوان تأیید می‌کند که از تصادفی بودن این حقایق حتی حرفی هم نمی‌تواند درمیان باشد. از دو حال خارج نیست: یا انگلگاردت بعنوان ناظر ابداً بدرد نمی‌خورد و شایسته اعتماد نیست، و یا اینکه افسانه درباره ابشینی بودن و خصوصیات ابشینی دهقان ما، خیال پوچ و باطلی است و خصوصیات انحرافی از اشکال زمینداری را وارد اقتصادیات کشاورزی کرده (ضمناً از این اشکال زمینداری همچنین کلیه جوانب مالی و اداری آن جدا شده) است. انگلگاردت نشان می‌دهد

که گرایش دهقان در فعالیت کشاورزی ــ گرایش کولاکی است: «هر دهقانی به اندازه معینی کولاک است» (ص ۴۹۱)، «ایدآلهای کولاکی در محیط دهقانی حکمفرماست»... «من بارها متذکر شده‌ام که اندیویدوآلیسم، خودخواهی و تمایل به استثمار در دهقانان خیلی شدید است»... «هر کدام از آنها افتخار می‌کند که اردک‌ماهی شود و ماهی قزل‌آلا را بخورد». انگلگاردت بعالیترین وجهی نشان داده است که دهقانان بهیچوجه نه به نظام «ابشینی» گرایش دارند و نه «بتولید ملی» بلکه بنظام معمولی خرده‌بورژوازی گرایش دارند که مختص تمام جوامع سرمایه‌داری است. انگلگاردت تلاش دهقان مرفه در جهت فعالیت بازرگانی (۳۶۳)، تحویل غله در ازاء کار و خرید نیروی کار دهقان فقیر را (ص ۴۵۷ و ۴۹۲ و غیره) که بزبان اقتصادی بمعنای تبدیل شدن دهقانان مرفه به بورژوازی روستا است، توصیف کرده و بطور مسلم به اثبات رسانده است. انگلگاردت می‌گوید: «اگر دهقانان به اقتصادیات آرتلی نیایند و هر خانوار بطور منفرد بکشاورزی بپردازد، آنوقت با وجود وفور زمین، میان دهقانان زمیندار، دهقانان بی‌زمین و مزدور هم خواهند بود. از اینهم بالاتر: تصور می‌کنم که تفاوت در میزان دارایی دهقانان خیلی بیشتر از حالا خواهد بود. با وجود مالکیت ابشینی بر زمین در کنار «ثروتمندان» تعداد زیادی دهقان مزدور واقعاً بی‌زمین خواهد بود. برای من و فرزندانم چه سودی دارد که حقی بر زمین دارم در حالیکه نه صاحب سرمایه‌ام و نه صاحب وسایل کشت؟ و این مانند آنست که زمین را در اختیار کور بگذاری ــ چه کند، آنرا بخورد!» (ص ۳۷۰). «اقتصاد آرتلی» با یکنوع نیشخند اندوهبار بعنوان یگانه آرزوی نیک و معصومانه ــ آرزویی که نه تنها از ارقام و آمار مربوط بزندگی دهقانی سرچشمه نمی‌گیرد بلکه حتی مستقیماً با این ارقام و آمار مردود و تحریف می‌شود، در اینجا قد برافراشته است.

خصیصهٔ دیگری که انگلگاردت را بدون هر گونه رنگکاری نارودنیکی با نمایندگان میراث نزدیک می‌سازد ــ ایمان راسخ وی به این نکته است که علت عمده و اساسی وضع فلاکتبار دهقانان ــ

بقایای حقوق سرواژی و مقررات مخصوص آن است. اگر این بقایا و مقررات را برطرف کنید، کارها سامان می‌یابد و براه می‌افتد. مسلماً برخورد منفی انگلگاردت به این مقررات و نیشخند وی بهر گونه تلاش و تقلا از راه تعیین مقررات از بالا برای خوشبختی دهقانان، درست نقطه‌ٔ مقابل امیدواری‌های نارودنیکی به «عقل سلیم و وجدان و دانش و میهن‌پرستی طبقات زمامدار» (سخنان آقای یوژاکف در «روسکویه بوگاتستوو»، سال ۱۸۹۶، شماره ۱۲، ص ۱۰۶)، نقطه مقابل خیال‌پردازی نارودنیکی درباره «سازماندهی تولید» و نظایر آنهاست. بیاد بیاوریم، انگلگاردت به این دستور که در آسیاب نباید ودکا فروخته شود، دستوری که ظاهراً بنفع دهقان است، با چه طعنه و تمسخر حمله میکند؛ او درباره مصوبات حتمی و اجباری زمستووهایی در سال ۱۸۸۰ درباره اینکه چاودار را قبل از ۱۵ اوت نباید کاشت، درباره این تصمیم که ایضاً بخیال حفظ منافع دهقان اتخاذ شده و دخالت ناهنجار «دانشمندان» کابینه‌نشین در امور کشاورزی «میلیونها زمیندار» بود با چه خشم شدیدی سخن میگوید (۴۲۴). انگلگاردت با اشاره به این مقررات و صدور دستور درباره منع صرف دخانیات در جنگل کاج، صید اردک‌ماهی در بهار، قطع درختان توس در ماه «مه»، خراب کردن آشیانه پرندگان و غیره و غیره، از روی طعنه و تمسخر می‌گوید: «... وضع دهقان همواره مورد توجه عمده و مایه اندوه فراوان روشنفکران بوده و هست. چه کسی برای خود زندگی می‌کند؟ همه برای خاطر دهقان زندگی می‌کنند!.. دهقان ابله و هالو است و نمی‌تواند زندگی خود را روبراه کند. اگر کسی بفکر دهقان نباشد، او تمام جنگل را آتش می‌زند، تمام پرندگان را شکار می‌کند و همه ماهیها را صید می‌کند، زمین را خراب می‌کند و خودش را به تباهی می‌کشد» (۳۹۸). خود خواننده قضاوت کند که مگر این نویسنده می‌توانست با قوانین غیرقابل تفکیک بودن سهم ارضی که مطلوب خاطر نارودنیکهاست موافق باشد؟ مگر می‌توانست نظیر جمله فوق‌الذکر یکی از ارکان «روسکویه بوگاتستوو» بگوید؟ مگر او می‌توانست با نقطه‌ٔ نظر رکن دیگر همان مجله آقای

ن. کاریشف که زمستووهای ایالتی ما (در سالهای ۹۰!) را به این علت که «جایی برای هزینه‌های منظم و بزرگ و جدی در سازمان‌دهی کار زارعین پیدا نمی‌کنند» ملامت و سرزنش می‌کند، روی موافقت نشان دهد؟*

به یک خصیصهٔ دیگر نزدیکی انگلگاردت با اسکالدین اشاره می‌کنیم که برخورد ناآگاهانه انگلگاردت به بسیاری از آرزوها و اقدامات صرفاً بورژوازی است. البته نه بدان معنا که انگلگاردت می‌کوشد خرده‌بورژوا را رنگ‌وروغن بزند و بهانه‌هایی (** à la آقای و. و.) علیه استفاده از این تشخیص به این یا آن کارفرما بتراشد، — ابداً اینطور نیست. انگلگاردت بعنوان ارباب پراتیسین شیفته هر گونه پدیده‌های مترقی و بهبود در کشاورزی می‌شود بدون اینکه اصلاً توجه داشته باشد که شکل اجتماعی این بهبودها به بهترین وجهی تئوریهای خود او را دربارهٔ عدم امکان رشد سرمایه‌داری در کشور ما، رد می‌کند. مثلاً بخاطر بیاوریم که چگونه او شیفته موفقیتهای حاصله در اقتصادیات خود می‌شود که در نتیجه سیستم پرداخت دستمزد بر حسب مقدار کالای تولیدشده بکارگران (برای نرم کردن کتان و خرمن کوبی و نظایر آن) بدست آورده است. انگلگاردت شاید حتی احتمال نمی‌دهد که پرداخت دستمزد بر حسب مقدار کالای تولیدشده بجای دستمزد بر حسب مدت کار یکی از رایجترین شیوه‌های اقتصاد در حال توسعه سرمایه‌داری است که با این شیوه شدت کار بیشتر می‌شود و میزان اضافه‌ارزش افزایش می‌یابد. مثال دیگر. انگلگاردت برنامه «زملدلچسکایا گازتا» را (۹۹): «قطع واگذاری مزارع برای موسم زراعتی، ایجاد اقتصادیات بر پایه استفاده از کار باتراکها (دهقانان مزدور م.)، کاربرد ماشین‌ها و وسایل

---

* «روسکویه بوگاتستوو» سال ۱۸۹۶، شماره ۵، ماه مه. مقاله آقای کاریشف درباره هزینه‌های زمستووهای ایالتی برای کارهای اقتصادی. ص ۲۰.

** مانند. ه.ت.

فنی کامل و نژاد اصیل دامها و سیستم آبش‌بندی و بهبود مراتع و چراگاهها و غیر و غیره» مورد تمسخر قرار می‌دهد و می گوید: «اینها که عموماً حرفهای کلی است!» (۱۲۸). ولی انگلگاردت همانا این برنامه را در کارهای کشاورزی خود عملی ساخت و در اقتصادیات خود همانا برپایه استفاده از کار دهقانان مزدور به پیشرفت فنی نایل آمد. یک مثال دیگر: ما دیدیم که چگونه انگلگاردت صریح و آشکار و بدرستی گرایشهای کنونی دهقان چیزدار و مرفه را برملاء ساخت؛ ولی این افشاگری ابداً مانع او نبود که ادعا کند «کارخانه و فابریک لازم نیست بلکه کارگاه‌های کوچک (تأکید از انگلگاردت است) شرابسازی و روغن‌کش» و نظایر آنها «مورد نیاز است» (ص ۳۳۶) یعنی «لازم است» که بورژوازی روستا به تولید فنی کشاورزی بپردازد — انتقالی که در همه‌جا و همیشه یکی از مهمترین علایم سرمایه‌داری زراعتی بشمار می‌رفت. آنچه که انگلگاردت تئوریسین نبوده بلکه یک ارباب پراتیسین بود در اظهارات وی تأثیر داشت. قضاوت دربارهٔ امکان ترقی و پیشرفت بدون سرمایه‌داری یک چیز است، و عمل کردن بعنوان یک ارباب، یک چیز دیگر. انگلگاردت بمنظور سروسامان دادن بهتر به اقتصادیات خود ناگزیر بود تحت تأثیر اوضاع و احوال موجود، با شیوه‌های صرفاً سرمایه‌داری به این هدف خود برسد و تمام تردیدهای نظری و تجریدی خود درباره استفاده از باتراکها را کنار بگذارد. اسکالدین در تئوری بعنوان منچستریست تیپیک قضاوت می کرد و ابداً نه به این ماهیت قضاوتهای خود توجه داشت و نه به تطابق آنها با نیازهای تحول و تطور سرمایه‌داری روسیه. انگلگاردت در عمل مجبور بود بعنوان منچستریست تیپیک و برخلاف اعتراض تئوریک خود به سرمایه‌داری و برخلاف میل و عقیده خود به راه‌های خاص میهن، اقدام نماید.

و انگلگاردت چنین عقیده‌ای داشت که ما را وادار می کند او را نارودنیک بنامیم. انگلگاردت دیگر گرایش واقعی رشد اقتصادی روسیه را آشکارا می‌بیند و دارد از تضادهای این رشد بهانه‌تراشی میکند و کوشش دارد ثابت کند که سرمایه‌داری زراعتی در روسیه

غیرممکن است، ثابت کند که «در کشور ما کنخت* نیست» (ص ۵۵۶)، — با وجود این به مفصل‌ترین وجهی افسانه‌های مربوط بگرانی کارگران ما را رد کرده و خودش نشان داده است که پتر سرپرست دامهای او در ازاء چه مزد ناچیزی برای وی کار می‌کند و با خانواده‌اش علاوه بر خرج شکم‌شان شش روبل در سال «برای خرید نمک و روغن نباتی و پوشاک» برای‌شان باقی می‌ماند (ص ۱۰). «و تازه بحال او غبطه می‌خورند و اگر حالا او را اخراج کنم پنجاه نفر حاضرند جای او را بگیرند» (ص ۱۱). انگلگاردت با اشاره به موفقیت اقتصادیات خود و مهارت کارگران در بکار بردن گاوآهن پیروزمندانه می‌گوید: «شخم کنندگان زمین کیها هستند؟ دهقانان جاهل و بی‌وجدان روس» (ص ۲۲۵).

انگلگاردت که با اعمال خود بعنوان ارباب و با افشاگری خود درباره اندیویدوآلیسم دهقانی هرگونه خیال را درباره «اشتینی بودن» دهقانان رد می‌کند، در عین حال نه تنها به امکان انتقال دهقانان به اقتصاد آرتلی باور داشت بلکه با «اطمینان تمام» می‌گفت، چنین خواهد بود، و ما روسها این کار بزرگ و خطیر را انجام خواهیم داد و شیوه‌های جدید اداره امور کشاورزی را بکار خواهیم برد. «اصالت ما و خودویژگی اقتصاد کشاورزی ما هم در همین است» (ص ۳۴۹). انگلگاردت واقع‌بین و رئالیست، به انگلگاردت رومانتیک مبدل می‌شود که فقدان کامل «اصالت و خودویژگی» شیوه‌های اقتصاد کشاورزی خود و پژوهشهایش در شیوه‌های اقتصاد دهقانی را — با «ایمان و باور» به «اصالت و خودویژگی» آینده جبران می‌کند! از این ایمان و باور تا خصوصیات اولترانارودنیکی که با وجود تعداد کم در انگلگاردت مشاهده می‌شود، تا ناسیونالیسم محدود و تنگ‌نظرانه هممرز با شوینیسم (انگلگاردت ضمن اثبات نظریات خود درباره جنگ بیک ملاک می‌گوید: «هم اروپا را خرد می‌کنیم»، «و هم دهقان اروپایی از ما طرفداری خواهد کرد» (ص ۳۸۷)) و حتی تا

---

* باتراک — دهقان مزدور. (مترجم)

ایدآلیزاسیون بیگاری چندان فاصله‌ای نیست. راستی، همین انگلگاردت که اینهمه صفحات درخشان از کتاب خودرا به تشریح وضع فلاکتبار و سوهن دهقان وقف کرده — دهقانی که پول یا غله قرض کرده که در برابرش باید کار کند، و مجبور است تقریباً مفت و در بدترین شرایط وابستگی شخصی* کار کند — همین انگلگاردت حرفش را به آنجا رسانده و گفته است که «چه خوب بود اگر دکتر (صحبت از فایده و ضرورت وجود پزشک در روستاست. و. ای.) اقتصادیات کشاورزی داشت تا اینکه دهقان می‌توانست در مقابل معالجه و مداوا بیگاری بدهد» (ص ۴۱). این سخن احتیاج به تفسیر و تشریح ندارد.

— بطور کلی ضمن مقایسه نکات مثبت نظریات انگلگاردت (یعنی خصیصه‌های مشترک وی با نمایندگان «میراث» بدون هرگونه رنگکاری نارودنیکی) و خصیصه‌های منفی (یعنی نارودنیکی) که قبلاً تشریح کردیم باید اذعان کنیم که بی‌شک نخستین خصیصه‌ها در مؤلف کتاب «از روستا» برتری دارد، در حالیکه خصیصه‌های دومی گویی ملحقات جنبی و تصادفی و غیرذاتی است و با لحن اصلی کتاب جور نمی‌آید.

۳

آیا ارتباط با نارودنیچستوو بنفع «میراث» بود؟

لابد خواننده خواهد پرسید: — راستی منظورتان از نارودنیچستوو چیست؟ تعریف آنچه در مفهوم «میراث» چه مضمونی نهفته است، قبلا شده و مفهوم «نارودنیچستوو» هیچگونه تعریفی نشده است.

---

* آن منظره را بیاد بیاورید که چگونه کدخدا (یعنی مباشر ملاک) در حالیکه غله در زمین خود دهقان بزمین می‌ریزد با یادآوری تنبیهات بدنی در مرکز بخش او را مجبور می‌سازد بکار در زمین ملاک بپردازد.

— ما نارودنیچستوو را، سیستم نظریاتی می‌شماریم که سه خصیصهٔ زیرین را داشته باشد: ۱) اذعان به این نکته که سرمایه‌داری در روسیه در حکم انحطاط و سیر قهقرایی است. و از این رو تمایل و کوشش در راه «جلوگیری» و «متوقف ساختن» و «قطع روند شکستن» نهادهای دیرین توسط سرمایه‌داری و نعره‌های ارتجاعی نظیر آن. ۲) اذعان به اصالت و خودویژگی نظام اقتصادی روسیه بطور اعم، و دهقان با ابشین و آرتلش و نظایر آن بطور اخص. می‌گویند احتیاجی نیست که مفاهیم علمی معاصر درباره طبقات مختلف اجتماعی و اختلافات آنها در مناسبات اقتصادی روسیه بکار برده شود. اقتصاد ایشینی دهقانی نسبت بسرمایه‌داری یک چیز برتر و بهتر شمرده می‌شود و از اینجا ایدآلیزاسیون «نهادها» پیدا می‌شود. همان تضادهایی که مختص هر گونه اقتصاد کالایی و سرمایه‌داری است در میان اقتصاد دهقانی نفی و خاموش می‌شود، ارتباط این تضادها با شکل پیشرفتهٔ آنها در صنایع سرمایه‌داری و در کشاورزی سرمایه‌داری انکار می‌گردد. ۳) نادیده گرفتن رابطه «روشنفکران» و مؤسسات حقوقی‌ـسیاسی کشور با منافع و علایق مادی طبقات معین اجتماعی است. نفی این رابطه، عدم توضیح ماتریالیستی این عوامل اجتماعی، ما را وادار می‌کند نیرویی را در آن‌ها به‌بینیم که قادر است «تاریخ را براه دیگر بکشد» (آقای و. و.)، «از راه خود منحرف سازد» (آقای ن. — اون، آقای یوژاکف و غیره) و قس علیهذا.

ما برای «نارودنیچستوو» چنین مفهومی قائلیم. پس خواننده می‌بیند که ما این اصطلاح را بمعنای وسیع کلمه بکار می‌بریم همانطوریکه همهٔ «شاگردان روسی» که مخالف تمامی سیستم نظریات هستند نه مخالف برخی از نمایندگان آن، بکار می‌برند. البته برخی از این نمایندگان با هم فرق‌هایی دارند و گاهی این فرق‌ها کم هم نیست، ولی هیچکس این فرق‌ها را نادیده نمی‌گیرد. اما خصیصه‌های مذکور جهان‌بینی برای همهٔ نمایندگان متفاوت نارودنیچستوو — از مثلاً آقای یوزوف گرفته تا آقای میخایلوفسکی — یکی است. آقایان یوزوف‌ها، سازونف‌ها، و. و. ها و نظایر آنها خصیصه‌های منفی که مثلاً در میخایلوفسکی

و در دیگر کارکنان مجله کنونی «روسکویه بوگاتستوو» نیست، به خصیصه‌های منفی مذکور در نظریات خود اضافه می‌کنند. نفی این تفاوتهای موجود میان نارودنیکها بمعنای محدود کلمه و نارودنیکها بطور کلی البته نادرست خواهد بود، ولی نادرست‌تر خواهد بود اگر این نکته نادیده گرفته شود که نظریات اجتماعی اقتصادی اصلی تمام و هرگونه نارودنیک‌ها در نکات عمده مذکور با هم مطابقت دارد. و چون «شاگردان روسی» همانا این نظریات اصلی را مردود می‌شمارند، و نه تنها «انحرافهای شوم» آنها بطرف بدتر را، پس آنها از قرار معلوم کاملاً حق دارند مفهوم «نارودنیچستوو» را بمعنای وسیع کلمه بکار برند. نه تنها حق دارند بلکه نمیتوانند جور دیگر عمل کنند.

ما ضمن اشاره به نظریات اصلی مذکور نارودنیچستوو مقدم بر هر مطلبی باید متذکر شویم که «میراث» در این نظریات ابداً دخالتی ندارد. سلسله کاملی از نمایندگان مسلم و حارسان «میراث» هستند که کوچکترین وجه مشترکی با نارودنیچستوو ندارند و مسئله سرمایه‌داری را اصلاً مطرح نمی‌سازند و به اصالت و خودویژگی روسیه، ابشین دهقانی و نظایر آنها ابداً معتقد نیستند و به روشنفکران و به مؤسسات حقوقی‌سیاسی بعنوان عاملی که قادر است، «از راه خود منحرف سازد» نگاه نمی‌کنند. ما قبلاً بعنوان مثال ناشر و سردبیر «وستنیک یوروپی» (۱۰۰) را نام بردیم که او را بهرچه بخواهید اما به نقض سنن میراث نمی‌توان متهم ساخت. برعکس، هستند کسانی که از احاظ نظریات خود با اصول عمده نامبرده نارودنیچستوو، مناسب هستند و ضمناً صریح و آشکار «از میراث حاشا می‌کنند»، مثلاً همان آقای یا. آبراموف را نام می‌بریم که آقای میخایلوفسکی هم بوی اشاره می‌کند یا آقای یوزوف را. آن نارودنیچستوو که «شاگردان روسی» علیه آن می‌جنگند، اصلاً در آن زمانی که (باصطلاح حقوقی) میراث «کشف شد» یعنی در سالهای ۶۰ وجود نداشت. البته جنین‌ها و نطفه‌های نارودنیچستوو نه فقط در سالهای ۶۰ بلکه همچنین در

سالهای ۴۰، و حتی قبل از آن هم وجود داشت* ــ اما تاریخ نارودنیچستوو حالا اصلاً مورد بحث ما نیست و برای ما فقط مهم آنست بار دیگر تکرار می‌کنیم که روشن سازیم «میراث» سالهای دهه ۶۰ به آن معنی که قبلا خاطرنشان کردیم، هیچ وجه مشترکی با نارودنیچستوو ندارد، یعنی در اصل نظریات هیچ وجه مشترک میان آنها نیست و آنها مسائل مختلفی را مطرح می‌سازند. حارسان «میراث» هستند که نارودنیک شمرده نمی‌شوند، و نارودنیکهایی هستند که «از میراث حاشا کرده‌اند». بدیهی است که نارودنیکها محافظ «میراث» یا مدعی حراست آن هستند. از این رو ما درباره 'رتباط میراث با نارودنیچستوو صحبت می‌کنیم. حال ببینیم این ارتباط چه نتیجه‌ای داشت.

اولاً نارودنیچستوو با طرح مسائلی در برابر افکار عمومی برای حل آنها، مسائلی که حارسان میراث قسماً نمی‌توانستند (در زمان خود) مطرح سازند و قسماً از روی محدودیت و تنگی شعاع دید خود، مطرح نمی‌کردند و نمی‌کنند، بر ضد میراث گام بزرگ برداشت. طرح این مسائل خدمت بزرگ تاریخی نارودنیچستوو است و کاملاً طبیعی و روشن است که نارودنیچستوو که این مسائل را (بهر نحوی) حل کرده، با این ترتیب جای مقدم را در میان جریانات ترقیخواه افکار عمومی روس اشغال نموده است.

اما حل این مسائل توسط نارودنیچستوو هیچ بدرد نمی‌خورد و بر تئوریهای کهنه‌ای مبتنی است که از مدتها پیش اروپای باختری آنها را دور انداخته است، بر انتقاد رمانتیک و خرده‌بورژوایی سرمایه‌داری، بر بی‌اعتنایی به بزرگترین حقایق تاریخ و واقعیت زندگی روس مبتنی است. زمانی که رشد سرمایه‌داری در روسیه و تضادهای مختص آن هنوز خیلی ضعیف بود، این انتقاد ساده و مبتدیانه* سرمایه‌داری میتوانست دوام بیاورد. بدون شک، نارودنیچستوو با رشد کنونی سرمایه‌داری در روسیه و با وضع و کیفیت

---

* حالا با کتاب توگان‌ـبارانوفسکی: «روسکایا فابریکا» (سانکت‌ـپتربورگ، سال ۱۸۹۸) مقایسه کنید.

اطلاعات ما درباره تاریخ اقتصادی و واقعیت زندگی روس، با خواستهای کنونی از تئوری جامعه‌شناسی وفق نمی‌دهد. نارودنیچستوو پدیده‌ای که زمانی مترقی بود، مانند طرح نخستین مسئله سرمایه‌داری، حالا دیگر تئوری ارتجاعی و زیانبخش است که افکار عمومی را از راه بدر می‌کند و بنفع رکود و هر گونه آسیاآبی است. ماهیت ارتجاعی انتقاد نارودنیکی از سرمایه‌داری در حال حاضر حتی خصایلی به نارودنیچستوو داده است که آنرا پایین‌تر از آن جهان‌بینی قرار می‌دهد که به حراست صادقانه میراث محدود می‌شود*. و اما برای تشریح این مطلب سعی می‌کنیم حالا به تفصیل هر یک از این سه خصیصهٔ اصلی جهان‌بینی نارودنیکی را نشان دهیم.

خصیصهٔ اول — اذعان به این نکته که سرمایه‌داری در روسیه، در حکم انحطاط و سیر قهقرایی است. بمحض اینکه مسئله سرمایه‌داری در روسیه مطرح شد، خیلی زود معلوم گردید که رشد اقتصادی ما، رشد سرمایه‌داری است و نارودنیکها این رشد را سیر قهقرایی و خطا و اشتباه، و انحراف از راهی اعلام نمودند که گویا تمام زندگی تاریخی ملت آنرا معین نموده، انحراف از راهی که نهادهای دیرین و نظایر آن و قس علیهذا آنرا مقدس کرده است. بجای ایمان پرشور روشنگران به این رشد اجتماعی، عدم اعتماد به آن بوجود آمد، بجای خوش‌بینی تاریخی و شادابی روح، بدبینی و افسردگی مبتنی بر اینکه هر چه کارها همین طوریکه بپیش می‌رود، پیش برود، معضلاتی که جریان رشد جدید بمیان می‌کشد بدتر و سخت‌تر حل خواهد شد؛ دعوتهایی برای «جلوگیری» و «متوقف ساختن» این رشد پیدا می‌شود، این تئوری بوجود می‌آید که عقب‌ماندگی — سعادت

---

* قبلا ضمن مقاله‌ای درباره رمانتیسم اقتصادی متذکر شده‌ام که مخالفان ما با شمردن اصطلاحات: ارتجاعی و خرده بورژوایی بعنوان اظهارات جدلی، کوته‌بینی عجیبی از خود نشان می‌دهند، در حالیکه این اصطلاحات مفهوم کاملاً معین تاریخی و فلسفی دارند. (رجوع شود به مجموعهٔ کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲، ص ۲۱۱).

روسیه است و قس علیهذا. تمام این خصیصه‌های جهان‌بینی نارودنیچستوو با «میراث» نه تنها هیچ وجه مشترکی ندارد، ولی علناً مغایر با آن است. شمردن سرمایه‌داری روس بعنوان «انحراف از راه»، بعنوان انحطاط و نظایر آن، تحریف تمامی رشد تدریجی و تطور اقتصادی روسیه، تحریف آن «تغییری» است که در جلوی انظار ما روی می‌دهد. نارودنیک که سرگرم و مشتاق جلوگیری و قطع روند شکستن نهادهای دیرین بوسیله سرمایه‌داری است، عدم نزاکت تاریخی عجیبی از خود نشان می‌دهد و فراموش می‌کند که پشت این سرمایه‌داری، جز چنین استثمار به انضمام اشکال بیشمار اسارت و بردگی و وابستگی شخصی که وضع زحمتکشان را طاقت‌فرساتر می‌کرد و جز رکود و خمود در تولید اجتماعی و بالنتیجه در تمام ساحه‌های زندگی اجتماعی هم چیزی دیگر نیست. نارودنیک با نظریات رمانتیستی و خرده‌بورژوایی خود ضمن پیکار علیه سرمایه‌داری، هر گونه رئالیسم و واقع بینی تاریخی را با مقایسه واقعیت سرمایه‌داری با خیالاتی دربارهٔ نظام ماقبل سرمایه‌داری، دور می‌اندازد. «میراث» سالهای ۶۰ با ایمان پرشور آنها به مترقی بودن رشد اجتماعی مفروض و با دشمنی بیرحمانه که تماماً و صرفاً علیه بقایای نظام کهنه متوجه است، و با اعتقاد آنها به اینکه کافی است اگر تنها این بقایا بکلی ازبین برده شود کار به بهترین وجهی پیش خواهد رفت، — این «میراث» نه تنها با نظریات مذکور نارودنیچستوو ربطی ندارد بلکه درست مغایر با آنهاست.

خصیصهٔ دوم نارودنیچستوو — اذعان به اصالت و خودویژگی روسیه، ایدآلیزه کردن دهقان و ابشین و نظایر آن است. آموزش دربارهٔ اصالت و خودویژگی روسیه نارودنیکها را مجبور کرده است به تئوریهای کهنه اروپای باختری بچسبند، آنها را برانگیخته‌است به بسیاری از دستاوردهای فرهنگی اروپای باختری با سبکسری عجیب برخورد کنند: نارودنیکها خود را چنین تسلی می‌دادند که اگر ما این یا آن خصلت بشریت متمدن را نداریم، در مقابل «ما باید» شیوه‌های جدید اداره امور اقتصادی را بجهان نشان دهیم و قس علیهذا.

آن تجزیه و تحلیل سرمایه‌داری و همه مظاهر آن که افکار مترقی اروپای باختری عرضه داشتند نه فقط در مورد روسیه مقدس در نظر گرفته نمی‌شد بلکه برعکس تمام کوشش و تلاش صرف آن شده که قیودی تراشیده شود که بتوان دربارهٔ سرمایه‌داری روسیه از نتیجه‌گیری مربوط به سرمایه‌داری اروپای باختری اجتناب ورزید. نارودنیکها در برابر این تحلیل‌گران تعظیم کردند و... و همچنان با آرامی و تأنی رمانتیکهایی باقی ماندند که این تحلیل‌گران در تمام زندگی علیه آنها مبارزه می‌کردند. این آموزش مشترک برای همهٔ نارودنیکها ــ آموزش درباره خودویژگی و اصالت روسیه در هر حال نه تنها هیچ وجه مشترکی با «میراث» ندارد، بلکه حتی صرفاً مغایر با آن است. «سالهای شصت» بر عکس کوشش می‌کردند روسیه را اروپایی کنند و یقین داشتند که روسیه می‌تواند با فرهنگ عمومی اروپا مأنوس گردد و مراقب بودند که نهادهای این فرهنگ بر زمینه کشور ما انتقال یابند که اصلیت و خودویژگی نداشت. هر آموزش دربارهٔ خودویژگی روسیه با روح سالهای ۶۰ و سنن آنها مغایرت کامل دارد. ایدآلیزه و رنگ و روغن کردن روستا بدست نارودنیکها بیشتر با این سنن مغایرت دارد. این ایدآلیزاسیون قلابی که می‌خواست بهر قیمتی شده، در روستای ما چیز خاصی ببیند که به نظام روستای دیگر در هر کشور دیگر در دوران سلطه مناسبات ماقبل سرمایه‌داری شباهتی نداشته باشد با سنن و شعایر میراث هوشیار و واقع‌بین فاحش‌ترین تضاد را دارد. سرمایه‌داری هرچه بیشتر و عمیق‌تر رشد پیدا می‌کرد، و آن تضادهایی که برای همه جوامع تولید کالایی و سرمایه‌داری مشترک است شدیدتر بروز می‌نمود، بهمان اندازه تضادهای موجود میان افسانه‌های شیرین نارودنیکها در باره «ابشینی بودن» و «آرتلی بودن» دهقانان و نظایر آنها از یکطرف ــ و تجزیهٔ واقعی دهقانان به بورژوازی روستا و پرولتاریای روستا از طرف دیگر، شدیدتر و شدیدتر نمایان می‌شد و نارودنیکهایی که کماکان با نظر دهقان بواقعیات نگاه می‌کردند، هر چه سریعتر از رمانتیک‌های احساساتی به ایدئولوگهای خرده‌بورژوازی مبدل می‌شدند، چونکه تولیدکننده خرده‌پا در

جامعهٔ کنونی به تولیدکننده کالا مبدل می‌گردد. ایدآلیزاسیون قلابی روستا و خیالپرستی‌های رمانتیک درباره «ابشینی بودن» به آنجا منجر گردیده که نارودنیکها به نیازهای واقعی دهقانان که ناشی از این رشد اقتصادی است، با حداکثر سبکسری برخورد می کردند. در تئوری ممکن بود هر قدر بخواهی درباره نیروی نهادها حرف زد، ولی در عمل و پراتیک هر نارودنیک بخوبی احساس می‌کرد که رفع بقایای دوران قدیم، بقایای نظام ماقبل اصلاحات که تا کنون دست و پای دهقانان ما را بسته است راه را همانا برای رشد سرمایه‌داری باز خواهد کرد نه برای رشد دیگر. رکود، بهتر از پیشرفت سرمایه‌داری — چنین است، در واقع، نقطهٔ نظر هر نارودنیک درباره روستا، گرچه البته هر نارودنیک با بی‌ریایی ساده‌لوحانهٔ آقای و. و. جرئت نمی کند صریح و آشکار این نکته را بگوید. «دهقانان که پای‌بند سهم ارضی و جامعه دهقانی هستند، و از امکان استفاده از کار خود در آنجاییکه پربارتر، و بیشتر بنفع‌شان است محرومند مثل آنست که در همان شکل زندگی مجتمع و گله‌وار و بی‌باری که از شر حقوق سرواژی خارج شده‌اند، مانده باشند». یکی از نمایندگان «میراث» با نظر جالب خود بعنوان «روشنگر» (۱۰۱) چنین اظهار نظر می کرد. — «بهتر است بگذار دهقانان کماکان در شکل کهنه و پدرشاهی زندگی خود، خشک‌شان بزنند تا راه را برای رشد سرمایه‌داری در روستا پاک و هموار سازند» — در واقع هر نارودنیک چنین نظری دارد. در واقع لابد هیچ نارودنیکی پیدا نمی‌شود که جرئت کند این نکته را انکار نماید که محدودیت قشری ابشین دهقانی با مسئولیت جمعی آن و با منع فروش زمین و انصراف از سهم ارضی با واقعیت اقتصادی معاصر و با مناسبات کنونی کالایی و سرمایه‌داری و رشد آنها، شدیدترین تضاد را دارد. نفی این تضاد محالست، ولی تمام مطلب بر سر آنست که نارودنیکها از چنین طرح مسئله، از چنین مقایسه وضع حقوقی دهقانان با واقعیت اقتصادی، با رشد کنونی اقتصادی خیلی می‌ترسند. نارودنیک مصرانه می‌خواهد، برشد و ترقی بدون سرمایه‌داری که وجود ندارد و از روی احساسات و بطور رمانتیک

در خیال خود پرورده است، یقین حاصل کند، و از این رو... و به این جهت حاضر است از رشد کنونی که از راه سرمایه‌داری پیش می‌رود، جلوگیری نماید. نارودنیک به مسائل محدودیت قشری ابشین دهقانی، مسئولیت‌جمعی، حق دهانان در فروش زمین، و انصراف از سهم ارضی، نه تنها با احتیاط بسیار زیاد و ترس و لرز از سرنوشت «نهادها» (نهادهای کهنه‌پرستی و رکود)، برخورد می‌کند؛ بلکه نارودنیک حتی آنچنان تنزل می‌کند که از منع پلیسی فروش زمین توسط دهقانان خوشوقت و خوشحال است. می‌توان با حرفهای انگلگاردت به چنین نارودنیک گفت: «دهقان ابله و هالو است و نمی‌تواند زندگی خود را روبراه کند. اگر کسی بفکر دهقان نباشد، او تمام جنگل‌ها را آتش می‌زند، تمام پرندگان را شکار می‌کند، و همه ماهیها را صید می‌کند، زمین را خراب می‌کند و خودش را به تباهی می‌کشد». در اینجا دیگر نارودنیک علناً «از میراث صرفنظر می‌کند»، و مرتجع می‌شود. و ضمناً بخاطر داشته باشید که این تخریب محدودیت قشری ابشین دهقانی بموازات رشد اقتصادی ضرورت مبرم هر چه بیشتر و بیشتری برای پرولتاریای روستا پیدا می‌کند در حالیکه برای بورژوازی دهقانی ناراحتی‌هایی ناشی از آن که بطور کلی چندان زیاد نیست ایجاد می‌کند. «دهقان چیزدار و مرفه» به آسانی می‌تواند زمین را در جای دیگری اجاره کند و در روستای دیگر دکان باز کند و هر وقت هر جا بخواهد برای دادوستد برود. ولی برای «دهقان» که بطور عمده از راه فروش نیروی کار خود زندگی می‌کند، وابستگی به سهم ارضی و بجامعه دهقانی بمعنای تضییق عظیم دامنه فعالیت کشاورزی وی، بمعنای اینست که نمی‌تواند با شرایط بهتری اجیر شود، بمعنای الزام فروش نیروی کار خود همانا به خریداران محلی آن است که همواره ارزانتر می‌خرند و بهرگونه شیوه‌های اسارتبار دست می‌زنند. — نارودنیک که تحت سیطره خیالبافیهای رمانتیک قرار گرفته و هدفش علیرغم رشد اقتصادی، حمایت و حراست نهادهاست، بدون آنکه خودش بفهمد تا جایی در سراشیبی غلطیده که با طرفدار راه رشد فلاحتی که از

صمیم قلب خواهان حفظ و تحکیم «ارتباط دهقان با زمین» است در یک ردیف قرار می‌گیرد. جا دارد اقلا به این نکته اشاره شود که چگونه این محدودیت قشری ابشین دهقانی شیوه‌های خاصی برای اجیر کردن کارگران بوجود آورده است: اعزام مباشران توسط صاحبان کارخانه‌ها و مؤسسات کشاورزی به دهات بویژه بدهات بدهکار برای اجیر کردن کارگران به باصرفه‌ترین وجه. خوشبختانه رشد سرمایه‌داری فلاحتی ضمن برهم زدن «حضارت» پرولترها (چنین است تأثیر باصطلاح کارهای موسمی زارعین) دائماً عرصه‌ٔ این انقیاد را با مزدوری آزاد تنگ می‌کند.

این حقیقت که ایدآلیزه کردن کار اجباری روی زمین ملاک، درمیان نارودنیکها یک پدیده معمولی است مؤید دیگر نظریهٔ ما دربارهٔ زیان تئوریهای کنونی نارودنیکی است — مؤیدی که وضوح و درخشندگی کمتری ندارد. ما قبلا بعنوان مثال گفتیم که چگونه انگلگاردت ضمن ارتکاب گناه نارودنیکی پارا تا آنجا فراتر نهاد که نوشت «خوب بود اگر» دامنه کار روی زمین ملاک گسترش می‌یافت! همین نکته را در طرح معروف آقای یوژاکف درباره مدارس فلاحتی مشاهده می‌کردیم («روسکویه بوگاتستوو»، ۱۸۹۵، شماره ۵). چنین ایدآلیزاسیونی در مقالات جدی اقتصادی کارمند انگلگاردت در مجله — آقای و. و. بود که ادعا می‌کرد دهقان بر ملاک که گویا میل داشت سرمایه‌داری را رواج دهد، فایق آمد؛ اما بدبختی در آن بود که دهقان با دریافت زمین مالک «بعنوان اجاره» بکار روی زمین او می‌پرداخت یعنی همان روابط اقتصادی را که در دوران سلطه حقوق سروازی بود، احیاء می‌کرد. این بارزترین نمونه برخورد ارتجاعی نارودنیکها بمسائل زراعتی ماست. این فکر را در شکل بارز کمتری میتوانید در هر نارودنیک مشاهده کنید. هر نارودنیک درباره زیان و خطر سرمایه‌داری در کشاورزی ما سخن می‌گوید چونکه سرمایه‌داری ملاحظه بفرمایید که باتراک را جایگزین دهقان مستقل می‌کند. واقعیت سرمایه‌داری («باتراک») در برابر خیال‌واهی دربارهٔ دهقان «مستقل» قرار می‌گیرد: این خیال‌واهی مبتنی بر آن است که دهقان دوران

قبل از سرمایه‌داری صاحب وسایل تولید است و ضمناً ناگفته نماند که با فروتنی در این باره سکوت می‌کنند که در ازاء این وسایل تولید باید دو برابر بهای آنها را پرداخت؛ و این وسایل تولید برای کار روی زمین مالک است؛ و سطح زندگی این دهقان «مستقل» بقدری پایین است که در هر کشور سرمایه‌داری او را از جمله فقیران می‌شمارند؛ وابستگی شخصی هم به فقر ظلمانی و لاقیدی فکری این دهقان «مستقل» اضافه می‌شود که همراه ناگزیر و حتمی اشکال کشاورزی ماقبل سرمایه‌داری است.

سومین خصلت مخصوص نارودنیچستوو — نادیده گرفتن رابطه «روشنفکران» و مؤسسات حقوقی ـ سیاسی کشور با منافع و علایق مادی طبقات معین اجتماعی است که پیوند بسیار ناگسستنی با خصایل پیشین دارد: تنها فقدان حس واقع‌بینی در مسائل جامعه‌شناسی می‌توانست آموزشی در بارهٔ «خطا و اشتباه بودن» سرمایه‌داری روس و دربارهٔ امکان «از راه خود منحرف ساختن» بوجود آورد. این نظریه نارودنیچستوو هم، هیچگونه رابطه‌ای با «میراث» و سنن سالهای ۶۰ ندارد و برعکس، مستقیماً مغایر با این سنن است. از این نظریه طبعاً چنین برخوردی از جانب نارودنیکها نسبت به بقایای کثیر‌العده مقررات قبل از اصلاحات در زندگی روس ناشی می‌شود که نمایندگان «میراث» بهیچوجه نمی‌توانستند با آن موافق باشند. برای تعریف این برخورد بخود اجازه می‌دهیم از ملاحظات بسیار عالی آقای و. ایوانف در مقالهٔ «خیال بد» («نوویه اسلوو» (۱۰۲)، ماه سپتامبر سال ۱۸۹۷) استفاده کنیم. نویسنده مقاله دربارهٔ رمان معروف آقای بوبوریکین زیر عنوان «بشیوه دیگر» سخن می‌گوید و از روی این نکته پرده برمی‌دارد که او بحث و جدل نارودنیکها با «شاگردان» را نمی‌فهمد. آقای بوبوریکین از زبان نارودنیک، قهرمان رمان خود «شاگردان» را سرزنش و ملامت می‌کند که گویا در آرزوی «سربازخانه‌ای هستند که استبداد طاقت‌فرسای ترتیبات و مقررات بر آن حکمفرما باشد». آقای و. ایوانف بدین مناسبت می‌نویسد:

«آنها (نارودنیکها) درباره استبداد طاقت‌فرسای «مقررات» بعنوان

«آرزوی» مخالفان خود، نه تنها حرفی نزدند بلکه اگر بخواهند نارود-نیک بمانند نمی‌توانند هم حرفی بزنند و نخواهند زد. اصل بحث آنها با «ماتریالیستهای اقتصادی» در این باره همانا این است که بقایای مقررات کهنه که در کشور ما حفظ شده، بعقیده نارودنیکها ممکن است پایه‌ای برای رشد آتی آن مقررات باشد. طاقت‌فرسایی این مقررات کهنه از یکطرف با تصور اینکه گویا خود «دهقان رعیت (واحد و غیرقابل تقسیم)» بطرف مقررات «تحول تدریجی پیدا می کند» و از طرف دیگر با اعتقاد بزیبایی اخلاقی «روشنفکران»، «جامعه» یا بطور کلی «طبقات زامدار» که وجود دارد ویا وجود پیدا خواهد کرد، جلوی چشم آنها را می گیرد. آنها ماتریالیستهای اقتصادی را به اشتیاق نه به «مقررات» بلکه برعکس به نظامات اروپای باختری متهم می کنند که مبتنی بر فقدان مقررات است. ماتریالیست-های اقتصادی هم واقعاً ادعا میکنند که بقایای مقررات کهنه که برپایه اقتصاد جنسی بوجود آمده‌اند، در کشوریکه وارد مرحله اقتصاد پولی شده که هم در وضع واقعی و هم در سیمای عقلانی و اخلاقی قشرهای مختلف اهالی آن تغییرات بیشمار بوجود آورده است، روز بروز «طاقت فرساتر» می‌شود. به این جهت آنها یقین دارند که شرایط لازم برای پیدایش «مقررات» جدید ثمربخش زندگی اقتصادی کشور نه از بقایای مقررات موافق با اقتصاد جنسی و حقوق سرواژی بلکه فقط در محیط آنچنان فقدان وسیع و همه‌جانبه این مقررات کهنه نظیر آنچه در کشورهای پیشرو اروپای باختری و آمریکا هست، امکان‌پذیر است. مسئله «مقررات» در بحث میان نارودنیکها و مخالفان آنها، چنین وضعی دارد» (ص ۱۱ — ۱۲، l. c. *). این برخورد نارودنیکها به «بقایای مقررات کهنه» شاید فاحش‌ترین عدول نارود-نیچستوو از سنن «میراث» باشد. بطوریکه دیدیم نمایندگان این میراث با نکوهش قطعی و شدید همه و هر گونه بقایای مقررات کهنه

---

* loco citato — در محل نقل قول شده. هـ.ت.

متمایز بودند. پس، از این بابت، «شاگردان» بطور غیر قابل قیاس به «سنن» و «میراث» سالهای ۶۰ نزدیکتر از نارودنیکها هستند.

فقدان رئالیسم در جامعه‌شناسی، علاوه بر اشتباه بسیار مهم نامبردهٔ نارودنیکها، به آن شیوه خاص تفکر و مباحثه آنها درباره امور و مسائل اجتماعی — به اشتباهی منجر می‌شود که می‌توان آنرا خودخواهی روشنفکرانه تنگ‌نظرانه یا شاید تفکر بوروکراتیک نامید. نارودنیک همواره فکر می‌کند که «ما» چه راهی برای میهن باید برگزینیم، و اگر «ما» میهن را در آن راه راهنمایی کنیم چه مصیبتهایی ببار خواهد آمد، اگر چنانکه از خطرهای راهی که اروپای پیر رفته است، دوری گزینیم و اگر «چیزهای خوب» را، هم از اروپا و هم از ابشین دیرین خود «بگیریم» هکذا و قس علیهذا، چه نتایجی را «ما» خواهیم توانست برای خود تأمین نماییم. بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی کامل نارودنیک بگرایشهای مستقل طبقات علیحده اجتماعی که تاریخ را مطابق با منافع و علایق خود می‌سازند از همین‌جا ناشی می‌شود. آن سبکسری عجیب که نارودنیک (با فراموش کردن اوضاع و احوال محیط خود) تسلیم انواع خیالپردازی‌های اجتماعی از «سازماندهی کار زراعتی» گرفته تا «تولید جمعی» با تلاش و تکاپوی «جامعه» ما می‌شود، از همین‌جا ناشی می‌گردد «Mit der Gründlichkeit der geschichtlichen Action wird der Umfang der Masse zunehmen, deren Action sie ist»*

در این سخنان** یکی از عمیق‌ترین و مهمترین نکات آن تئوری تاریخی و فلسفی که نارودنیکها آنرا بهیچ‌وجه نمی‌خواهند و نمی‌توانند بفهمند، بیان گردیده است. بموازات توسعه و تحکیم خلاقیت

---

* Marx. «Die heilige Familie» (مارکس. «خانوادهٔ مقدس» ه.ت.) ص ۱۲۰ (۱۰۳). بگفته بلتوف (۱۰۴)، ص ۲۳۵.

** «بموازات پایه‌ٔ اقدام تاریخی حجم توده مردم که آن فعالیت کار آنهاست، افزایش خواهد یافت». ه.ت.

تاریخی مردم، باید آن تودهٔ مردم که فعال آگاه تاریخی است افزایش یابد. نارودنیک همواره درباره مردم بطور اعم و دربارهٔ زحمتکشان بطور اخص بعنوان موضوع این یا آن اقدامات کم و بیش عاقلانه، بعنوان موردی که میبایست آنرا به این یا آن سمت راهنمایی نمود قضاوت می‌کرد و هرگز بطبقات مختلف مردم بمثابه فعالین مستقل تاریخ در راه مفروض نگاه نکرده و هرگز مسئله آن شرایط راه مفروض، شرایطی را که می‌توانند فعالیت مستقل و آگاهانه این سازندگان تاریخ را توسعه دهد (یا ـ برعکس فلج نماید) مطرح نساخته است.

پس، با وجود اینکه نارودنیچستوو با طرح مسئله سرمایه‌داری در روسیه گام بزرگ علیه «میراث» روشنگران برداشته است، ولی راه حلی که برای این مسئله داده در نتیجهٔ نظریه خرده‌بورژوایی و انتقاد احساساتی سرمایه‌داری بقدری غیر مقنع است که نارودنیچستوو از لحاظ یکسلسله مسائل بسیار مهم زندگی اجتماعی از «روشنگران» عقب‌تر مانده است. الحاق نارودنیچستوو به میراث و سنن روشنگران ما سرانجام منفی از آب درآمد: نارودنیچستوو آن مسائل جدیدی را که رشد اقتصادی روسیه پس از اصلاحات در برابر افکار عمومی روسیه گذاشته است، حل نکرده و درباره آنها به شکایت احساساتی و ارتجاعی اکتفاء نموده است و آن مسائل سابق را که روشنگران در زمان خود مطرح کرده بودند، با رمانتیک خود رویهم ریخته و حل کامل آنها را به تعویق انداخته است.

٤

«روشنگران»، نارودنیکها و «شاگردان»

حالا ما می‌توانیم از مقایسه‌های خود نتیجه‌گیری کنیم. سعی می‌کنیم به اختصار برخورد هر کدام از جریانات فکری اجتماعی نامبرده در بالا را نسبت بیکدیگر تشریح نماییم.

روشنگر برشد اجتماعی مفروض باور دارد چونکه تضادهای مختص آنرا نمی‌بیند. نارودنیک از این رشد اجتماعی می‌ترسد، چونکه او دیگر این تضادها را دیده است. «شاگرد» به این رشد اجتماعی یقین دارد، چونکه ضامن آیندهٔ بهتر را فقط در رشد کامل این تضادها می‌بیند. جریان اولی و آخری می‌کوشد به این رشد کمک کند و آنرا در راه خود تسریع و تسهیل نماید و همه موانعی را که سد راه این رشد هستند و جلوی آنرا می‌گیرند، برطرف سازد. نارودنیچستوو، برعکس آن دو جریان، در صدد جلوگیری و متوقف ساختن این روند رشد است و از انهدام برخی از موانع رشد سرمایه‌داری، واهمه دارد. جریان اولی و آخری معرف و بیانگر خصلتی است که می‌توان آنرا خوش‌بینی تاریخی نامید: کارها بر روال خود هر چه پیشتر و هر چه سریعتر پیش برود، بهتر خواهد بود. نارودنیچستوو، برعکس طبعاً به بدبینی تاریخی منجر می‌گردد: هر چه کارها همینطور ادامه یابد بدتر خواهد بود. «روشنگران» اصلا مسائل مربوط به خصلت رشد پس از اصلاحات را مطرح نساخته صرفاً بجنگ با بقایای نظام ماقبل اصلاحات و به مسائل منفی پاک کردن راه برای رشد اروپایی روسیه اکتفا کرده‌اند. نارودنیچستوو، مسئله سرمایه‌داری در روسیه را مطرح کرده، اما آنرا بمعنای ارتجاعی بودن سرمایه‌داری حل نموده و از این رو نتوانسته است میراث روشنگران را کاملا بپذیرد: نارودنیکها همواره علیه افرادی که در راه اروپایی کردن روسیه بطور کلی از نقطهٔ نظر «وحدت تمدن» می‌کوشیدند جنگ کرده‌اند اما این جنگ فقط نه بدین جهت بود که آنها نمی‌توانستند به ایدآلهای این افراد بسنده کنند (چنین جنگی بحق و عادلانه می‌بود) بلکه بدین جهت که آنها نمی‌خواستند در رشد این تمدن یعنی تمدن سرمایه‌داری چنین دور بروند. «شاگردان» مسئله سرمایه‌داری در روسیه را بمعنای مترقی بودن آن حل می‌کنند و از این رو نه تنها می‌توانند، بلکه باید میراث روشنگران را کاملا بپذیرند و این میراث را با تحلیل تضادهای سرمایه‌داری از نقطهٔ نظر تولیدکنندگان بی‌چیز تکمیل نمایند. روشنگران هیچ طبقه‌ای از اهالی را مورد توجه خاص خود قرار ندادند و تنها درباره مردم بطور کلی و حتی درباره ملیت بطور کلی سخن می‌گفتند. نارودنیکها

می‌خواستند نماینده منافع کار باشند، ولی بدون اینکه از گروه معینی در سیستم اقتصاد معاصر نام ببرند، در عمل آنها همواره از نقطه‌ٔ نظر مولد خرده‌پا که سرمایه‌داری آنرا بمولد کالا مبدل می‌کند، پشتیبانی می‌کردند. «شاگردان» نه فقط منافع کار را بعنوان معیار می‌گیرند بلکه ضمناً بگروه‌های اقتصادی کاملا معین اقتصاد سرمایه‌داری همانا به مولدین بی‌چیز اشاره می‌کنند. جریان اولی و آخری از لحاظ مضمون خواستهای خود با منافع و علایق آن طبقاتی که توسط سرمایه‌داری بوجود می‌آیند و رشد می‌یابند مطابقت دارند؛ نارودنیچستوو از لحاظ مضمون خود با منافع طبقه‌ٔ مولدی خرده‌پا و خرده‌بورژوازی که وسط طبقات دیگر جامعه کنونی جا دارد، وفق می‌دهد. به این جهت برخورد متضاد نارودنیچستوو به «میراث» اصلا جنبه‌ٔ تصادفی ندارد و نتیجه‌ٔ لازم خود مضمون نظریات نارودنیکی است: ما دیدیم که یکی از خصیصه‌های اصلی نظریات روشنگران، تلاش پرشور در راه اروپایی کردن روسیه بود، ولی نارودنیکها اگر بخواهند نارودنیک باقی بمانند بهیچوجه نمیتوانند کاملا با این تلاش موافقت نمایند.

با این تفصیل بالاخره ما به نتیجه‌ای که بارها قبلا در مواردی به آن اشاره کرده بودیم — همانا به این نتیجه که شاگردان خیلی پیگیرتر، و خیلی صادق‌تر از نارودنیکها حافظ میراث هستند، رسیدیم. آنها نه فقط از میراث تحاشی نمی‌جویند، بلکه برعکس تکذیب آن بیمهای رمانتیک و خرده‌بورژوایی را که نارودنیکها را وادار می‌کند در موارد خیلی زیاد و بسیار مهم از ایدآلهای اروپایی روشنگران امتناع ورزند، یکی از مهمترین وظایف خود می‌شمارند. اما مسلم است که حراست میراث توسط «شاگردان» مانند بایگانی کاغذ کهنه در آرشیو نیست. حراست میراث هرگز بمعنای اکتفا کردن به میراث نیست، «شاگردان» تحلیل آن تضادهایی را که رشد سرمایه‌داری کشور ما در خود دارد، و ارزیابی این رشد را از نقطه‌ٔ نظر مختص پیش گفته‌شده، به دفاع از ایدآلهای عمومی اروپایی شدن، ملحق میسازند.

۵

آقای میخایلوفسکی درباره انصراف «شاگردان» از میراث

در پایان باز هم برگردیم به آقای میخایلوفسکی و میپردازیم به بررسی ادعای ایشان درباره مسئله‌ای که مورد علاقه ماست. آقای میخایلوفسکی نه فقط می‌گوید که این عده (شاگردان) «نمی‌خواهند هیچگونه رابطه تداومی با گذشته داشته و با قاطعیت تمام از میراث صرفنظر می‌کنند» (ر. ا.، ۱۷۹) بلکه علاوه بر این «آنها» (در ردیف افراد دیگری از جریانات بسیار مختلف، تا آقای آبراموف، آقای ولینسکی، آقای روزانف هم) «بمیراث با خشم فوق‌العاده حمله می‌برند» (۱۸۰). — آقای میخایلوفسکی از کدام میراث حرف می‌زند؟ — از میراث سالهای ۶۰ — ۷۰، از آن میراثی که «مسکوسکیه ودوموستی» رسماً از آن صرفنظر کرده و می‌کند (۱۷۸).

ما قبلا نشان دادیم که اگر سخن بر سر «میراث» باشد که برای افراد معاصر مانده است، باید دو میراث را از هم تمیز داد: یکی— میراث روشنگران بطور کلی، میراث اشخاصی که مسلماً دشمن هر چه قبل از اصلاحات بود، اشخاصی که طرفدار آیدآلهای اروپایی و منافع توده‌های وسیع مردم بودند. میراث دیگر — میراث نارودنیکی است. ما قبلا نشان دادیم مخلوط کردن این دو چیز مختلف، اشتباه فاحش خواهد بود چونکه هرکس می‌داند، کسانی بوده و هستند که «سنن سالهای ۶۰» را حفظ می‌کنند و هیچ وجه مشترکی با نارودنیچستوو ندارند. همه ایرادات و ملاحظات آقای میخایلوفسکی تمام و کمال و صرفاً بر اختلاط این میراثهای کاملا متفاوت مبتنی است. و چون آقای میخایلوفسکی نمی‌تواند از این تفاوت بی‌اطلاع باشد، عمل ناشایسته وی جنبه کاملا معین نه تنها پوچ و یاوه بلکه تهمت و افتراء بخود می‌گیرد. آیا «مسکوسکیه ودوموستی» مخصوصاً به نارودنیچستوو حمله کرده‌است؟ —

ابداً اینطور نیست: «مسکوسکیه ودوموستی» نه کمتر اگر نه بیشتر، بروشنگران بطورکلی حمله کرده است، و «وستنیک یوروپی» که با ناروودنیچستوو کاملا بیگانه است نسبت به آنها دشمنی کمتر از «روسکویه بوگاتستوو» ی ناروودنیکی ندارد. با آن ناروودنیکها که از حراست میراث بقطعی‌ترین وجهی امتناع می کردند مثلا با یوزوف، «مسکوسکیه ودوموستی» البته از خیلی لحاظ جور نمی‌آمد، ولی گمان نمی‌رود که حمله کین‌توزانه به وی کرده باشد و در هر حال بخاطر آنچه که او را از ناروودنیکهای هوادار حراست میراث متمایز سازد، تعریف خواهند کرد. — آیا آقای آبراسوف یا آقای ولینسکی به ناروودنیچستوو حمله کرده است؟ — ابداً اینطور نیست. اولی، خودش ناروودنیک است و هر دوی آنها بروشنگران بطور کلی حمله کرده‌اند. — آیا «شاگردان روسی» به روشنگران روسی حمله کرده‌اند؟ آیا آنها یک وقتی از میراث که دشمنی مسلم نسبت به زندگی دوران قبل از اصلاحات و بقایای آن را وصیت کرده است، انصراف ورزیده‌اند؟ — نه فقط حمله نمیکردند بلکه برعکس ناروودنیکها را بعلت تلاش در جهت حفاظت برخی از این بقایا از ترس خرده‌بورژوایی در برابر سرمایه‌داری افشاء مینمودند. — آیا آنها یک وقتی بمیراث که ایده‌آلهای اروپایی را بطور کلی بما توصیه نموده حمله کرده‌اند؟ — نه تنها حمله نکرده‌اند بلکه برعکس ناروودنیکها را افشاء نموده‌اند که بجای ایده‌آلهای مشترک اروپایی درباره خیلی از مسائل بسیار مهم با حسن نیت انواع مزخرفات می‌سازند. — آیا آنها یک وقتی به میراث که توجه بمنافع و علایق توده‌های زحمتکش مردم را بما توصیه کرده است، حمله کرده‌اند؟ — نه تنها حمله نکرده‌اند بلکه برعکس، ناروودنیکها را افشاء نموده‌اند بعلت اینکه توجه آنها به این منافع و علایق ناپیگیر است (چونکه آنها شدیداً بورژوازی روستا را با پرولتاریای روستا مخلوط می کنند) و فایده این توجه با آرزوهایی دربارهٔ آنچه می‌تواند باشد بجای بذل توجه به آنچه هست کاهش می‌یابد؛ و اینکه توجه آنها بی‌نهایت محدود است، چونکه آن شرایط (اقتصادی و غیره) را که مایه تسهیل یا تضییق امکان بفکر خود بودن برای این افراد است هرگز نتوانسته‌اند بنحوی شایسته ارزیابی کنند.

آقای میخایلوفسکی می‌تواند با صحت این افشاگری موافق نباشد و بعنوان نارودنیک بدیهی است که با آنها موافقت نخواهد کرد، — اما سخن گفتن درباره حملات «کین‌توزانه» به «میراث سالهای ۶۰ — ۷۰» از جانب کسانی که در واقع «کین‌توزانه» فقط به نارودنیچستوو حمله می کنند و به این علت حمله می کنند که نارودنیچستوو نتوانسته است مسائل جدید مطروحه تاریخ پس از اصلاحات را با روح این میراث و بدون تضاد با آن حل نماید، چنین حرفی بمعنای تحریف آشکار مطلب است.

آقای میخایلوفسکی خیلی عجیب و مضحک عصبانی است که «شاگردان» با کمال میل «ما» (یعنی پوبلیسیستهای «روسکویه بوگاتستوو») را با «نارودنیکها» و دیگر افرادی که در «روسکویه بوگاتستوو» شرکتی ندارند» اشتباه می کنند (ص ۱۸۰). این تلاش و تقلای عجیب و مضحک در جهت جدا کردن خود از «نارودنیک‌ها» در عین حالیکه همهٔ نظریات اصلی نارودنیچستوو حفظ میشود فقط می‌تواند مایه خنده باشد. هرکس می‌داند که همهٔ «شاگردان روسی» کلمات «نارودنیک» و «نارودنیچستوو» را بمعنای وسیع آنها بکار می‌برند. کسی فراموش و انکار نمی کرد که میان نارودنیک‌ها تفاوتهای زیادی هست: مثلا نه پ. استرووه و نه ن. بلتوف در کتابهای خود آقای ن. میخایلوفسکی را نه تنها با آقای و. و. بلکه حتی با آقای یوژاکف اشتباه نکرده یعنی تفاوتهای موجود در نظریات آنها را کم نگرفته‌اند و نظریات یکی را بدیگری نسبت نداده‌اند. پ. ب. استرووه حتی صریحاً به تفاوتهای موجود میان نظریات آقای یوژاکف و آقای میخایلوفسکی اشاره کرده است. قاطی کردن نظریات مختلف یک چیزی است و تعمیم و در یک ردیف قرار دادن نویسندگانی که باوجود داشتن اختلاف نظر در بسیاری از مسائل، دربارهٔ آن نکات اصلی و عمده که «شاگردان» علیه آنها قدعلم می کنند، همبستگی دارند، یک چیز دیگر. برای «شاگرد» مهم اصلا آن نیست که مثلا بیخود و بیفایده بودن نظریات متمایز کسی نظیر آقای یوزوف را از نظریات نارودنیکهای دیگر نشان دهد: برای وی مهم آن است که نظریات مشترک هم آقای یوزوف و هم آقای میخایلوفسکی و هم همهٔ نارودنیکها را بطور کلی

یعنی برخورد آنان به تحول تدریجی روسیه از راه رشد سرمایه‌داری و بررسی مسائل اقتصادی و پوبلیسیستی‌شان را، از زاویه دید تولیدکننده خرده‌پا و این نکته را که آنها ماتریالیسم اجتماعی (یا تاریخی) را نمی‌فهمند، رد کنند. این خصوصیات دستاورد مشترک جریان کامل افکار عمومی است که نقش بزرگ تاریخی ایفا کرده است. در این جریان گسترده، گرایشهای بسیار گوناگون، جناحهای راست و چپ، و افرادی هستند که تا ناسیونالیسم و آنتی‌سمیتیسم و نظایر آنها تنزل کرده‌اند و افرادی هم هستند که تقصیری در این باره ندارند؛ اشخاصی هستند که نسبت به بسیاری از وصایای «میراث» لاقید و بی‌اعتناء می‌باشند و افرادی هم هستند که می‌کوشند بقدر امکان (یعنی بقدر امکان برای نارودنیک) این وصایا را رعایت نمایند. هیچ یک از «شاگردان روسی» این تفاوتهای موجود میان گرایشها را نفی نکرده و آقای میخایلوفسکی نمی‌توانست هیچکدام از آنها را از بابت نسبت دادن نظریات نارودنیک دارای یک گرایش به نارودنیک دارای گرایش دیگر افشاء سازد. اما چون ما با نظریات اصلی که مشترک همه* این گرایشهای مختلف است مخالفیم، پس بچه دلیلی باید از تفاوتهای خصوصی جریان مشترک سخن بگوییم؟ اینکه خواست کاملا بی‌معناست! اشتراک نظریات دربارهٔ سرمایه‌داری روس، دربارهٔ «ابشین» دهقانی، دربارهٔ ابرقدرت بودن به اصطلاح «جامعه» نویسندگان که بهیچ وجه در همهٔ مسائل همبستگی ندارند، بارها در نشریات ما حتی مدتها قبل از پیدایش «شاگردان» خاطرنشان شده و نه فقط خاطرنشان شده بلکه بعنوان خودویژگی سعادتبار روسیه مورد مدح و ستایش قرار گرفته است. اصطلاح «نارودنیچستوو» بمعنای وسیع بهر حال در نشریات ما مدتها قبل از پیدایش «شاگردان» بکار می‌رفت. آقای میخایلوفسکی سالهای متمادی نه فقط در یک مجله با آقای و. و. «نارودنیک» (بمعنای محدود کلمه) همکاری داشت، بلکه حتی در خصوصیات اصلی پیش گفته نظریات، با وی شریک بود. آقای میخایلوفسکی در سالهای ۸۰ و ۹۰ ضمن اعتراض به برخی از نتیجه‌گیریهای آقای و. و. و با رد صحت بررسیهای وی در ساحهٔ جامعه‌شناسی تجریدی، اما هم در سالهای ۸۰ و هم در

سالهای ۹۰ یادآور شده است که انتقاد وی، بهیچوجه علیه آثار اقتصادی آقای و. و. نبوده و در نظریات اصلی درباره سرمایه‌داری روس با وی موافق و هماواز است. از این رو اگر حالا ارکان «روسکویه بوگاتستوو» که اینهمه برای تکامل و قوام و رواج نظریات نارودنیکی (بمعنای وسیع کلمه) زحمت کشیده اند، میخواهند با اظهار ساده که آنها «نارودنیک» (بمعنی محدود کلمه) نیستند و «مکتب اخلاقیات و جامعه‌شناسی» خاصی بشمار می‌روند از انتقاد «شاگردان روسی» خلاص شوند، بدیهی است که چنین نیرنگهایی فقط باعث تمسخر بجای اشخاصی خواهد بود که آنهمه شجاع و دلاور، و در عین حال سیاستمدارند.

آقای میخایلوفسکی در صفحه ۱۸۲ مقاله خود دلیل خارق‌العاده زیر را برعلیه «شاگردان» اقامه می کند و می گوید آقای کامنسکی به نارودنیکها حمله زهرآلود می کند (۱۰۵)؛ بفرمایید و این «گواه بر عصبانیت اوست و او نباید عصبانیت بخرج بدهد (sic!!*). ما «پیرمردان ذهنیگرا» عیناً مانند «نوجوانان ذهنیگرا» بدون نقیض گویی این ضعف را بر خود روا می‌داریم. اما نمایندگان آموزش که «بحق و بجا به بیغرضی و عینیگرایی قاطع خود مفتخرند» (گفته یکی از «شاگردان») وضع دیگری دارند».

یعنی چه؟! اگر مردم می‌خواهند که نظریات درباره پدیده‌های اجتماعی بر تحلیل عینی و بیغرضانه قاطع واقعیت و رشد واقعی مبتنی باشد — پس نباید آنها عصبانی شوند؟! آخر، این حرف چرند و مزخرف است! آقای میخایلوفسکی، مگر شما نشنیده‌اید که رساله معروف درباره «کاپیتال» (کتاب «سرمایه» — م.) را بحق و بجا یکی از عالیترین نمونه‌های عینیگرایی قاطع در پژوهش پدیده‌های اجتماعی می‌شمارند؟ سلسلهٔ کاملی از دانشمندان و اقتصاددانان، همانا عینیگرایی قاطع را نارسایی عمده و اصلی این رساله می‌شمارند. اما با وجود این در رسالهٔ علمی نادری اینهمه «خلوص نیت»، اینهمه رفتار آتشین و خشن در بحث علیه نمایندگان نظریات عقب‌مانده، علیه نمایندگان آن طبقات جامعه که به اعتقاد مؤلف رشد اجتماعی را ترمز می کنند، پیدا خواهید کرد. نویسنده‌ایکه

---

* همینطور! هـ. ت.

با عینیگرایی قاطع نشان داده است که نظریات مثلا پرودون انعکاس طبیعی و بدیهی و ناگزیر و حتمی نظریات و روحیه petit bourgeois * فرانسه است، ــ باوجود این با اشتیاق عظیم و با خشم آتشین به این ایدئولوگ خرده‌بورژوازی «حمله» میکند. آیا بنظر آقای میخایلوفسکی مارکس «ضد و نقیض می گوید»؟ اگر آموزش معین از هر شخصیت اجتماعی تحلیل عینی قاطع واقعیت و مناسبات موجود میان طبقات مختلف را که برپایه همین واقعیت برقرار می‌شود، طلب می کند، آنوقت با چه معجزه‌ایی می‌توان از اینجا چنین نتیجه گرفت که شخصیت اجتماعی نباید به این یا آن طبقه سمپاتی داشته باشد و این کار «شایسته او نیست»؟ در اینجا صحبت از وظیفه هم خنده‌دار است، چونکه هیچ انسان زنده نمی‌تواند طرفدار این یا آن طبقه نباشد (وقتی بمناسبات متقابل آنها پی ببرد) و نمی‌تواند از موفقیت طبقه مفروض ابراز خوشحالی نکند، نمی‌تواند از عدم موفقیت آن اوقاتش تلخ نگردد، نمی‌تواند بر آنهایی که دشمن این طبقه هستند، بر آنهایی که با ترویج و اشاعه نظریات عقب‌مانده و غیره و قس علیهذا مانع رشد آن می‌شوند، خشم نگیرد. رفتار بی‌معنی آقای میخایلوفسکی تنها نشانگر آنست که او تا کنون مسئله بسیار ابتدایی درباره تفاوت دترمینیسم و فاتالیسم را نفهمیده است.

آقای میخایلوفسکی می‌نویسد: «سرمایه پیش می‌رود!» — در این شک و تردیدی نیست، اما (sic!) مطلب برسر آن است که چگونه باید از آن استقبال کرد» (ص ۱۸۹).

آقای میخایلوفسکی آمریکا را کشف می کند و «بمسئله‌ای» اشاره می کند که «شاگردان روسی» اصلا از قرار معلوم درباره‌اش فکر نکرده‌اند! از قرار معلوم اختلاف «شاگردان روسی» با نارودنیکها اصلا در بارهٔ این مسئله نباید باشد! از سرمایه‌داری رشدیابنده در روسیه تنها بدو نحو می‌توان «استقبال کرد»: یا آنرا پدیده مترقی شمرد یا پدیده قهقرایی و ارتجاعی؛ یا گامی به پیش در راه واقعی، یا انحراف از راه واقعی؛ می‌توان آنرا یا از نقطه نظر طبقه مولدین خرده‌پا ارزیابی کرد که

---

* خرده بورژوا. هـ. ت.

بوسیله سرمایه‌داری خانه خراب می‌شود، یا از نقطهٔ نظر طبقه مولدین بی‌چیز که سرمایه‌داری بوجود می‌آورد. حد وسطی وجود ندارد *. پس اگر آقای میخائلوفسکی آن برخورد به سرمایه‌داری را که «شاگردان» روی آن اصرار می‌ورزند صحیح نمی‌شمارد آنوقت برخورد نارودنیچستوو را می‌پذیرد که بارها در مقالات قبلی خود با صراحت کامل بیان داشته است. آقای میخایلوفسکی در نظریات سابق خود در این باره هیچگونه حک و اصلاحی نکرده و نمی‌کند و کماکان نارودنیک می‌ماند. — اصلا اینطور نیست! پناه برخدا، او نارودنیک نیست! او نماینده «مکتب اخلاقیات و جامعه‌شناسی» است...

آقای میخایلوفسکی سپس ادامه می‌دهد و می‌نویسد: «بگذار دربارهٔ آن نعمات آینده‌ای (؟؟) که رشد آتی سرمایه‌داری ببار خواهد آورد (؟)، حرف نزنند».

آقای میخایلوفسکی نارودنیک نیست. او فقط اشتباهات نارودنیکها و شیوه‌های نادرست قضاوت آنها را تماماً تکرار می‌کند. بارها به نارودنیکها گوشزد شده است که چنین طرح مسئله «درباره آینده» نادرست است و مطلب بر سر «آینده» نبوده بلکه درباره تغییرات واقعی و موجود و مترقی مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، — دربارهٔ تغییراتی است که رشد سرمایه‌داری در روسیه ببار می‌آورد (نه اینکه ببار خواهد آورد). آقای میخایلوفسکی ضمن نسبت دادن مسئله به «آینده»، در واقع بدین وسیله به آن نکات اثبات‌شده که «شاگردان» قبول ندارند، اذعان می‌کند. او این حقیقت را مسلم می‌شمارد آنچه جلوی چشمان ما می‌گذرد نشان می‌دهد رشد سرمایه‌داری هیچگونه تغییرات مترقی در مناسبات

---

* بدیهی است که ما دربارهٔ آن ملاقاتی که بهیچوجه لازم نمی‌شمارد منافع کار را در نظر بگیرد ویا برای آن خود تعمیم بیان شده با اصطلاح «سرمایه‌داری» نامفهوم و غیر قابل درک است حرفی نداریم. جریانات افکار اجتماعی مربوطه هر قدر هم در زندگی روس مهم باشد، به مباحثه و جدل میان نارودنیکها و مخالفین آنها ابداً ربطی ندارد و نباید پای آنرا به اینجا کشید.

اجتماعی و اقتصادی قدیم ببار نمی‌آورد. نظریه نارودنیکی همانا چنین است و «شاگردان روسی» همانا برضد آن بحث می‌کنند و عکس آنرا به ثبوت می‌رسانند. هیچ کتابی نیست که «شاگردان روسی» منتشر کرده و در آن نگفته و نشان نداده باشند که جایگزین ساختن کار آزاد بجای کار اجباری دهقان در زمین ملاک و برقراری صنعت ماشینی بجای باصطلاح صنعت «دستی» یک پدیده واقعی است که (با سرعت زیاد) جلوی چشمان ما جریان دارد و تنها «مربوط به آینده» نیست؛ و این تغییر و تعویض از هر جهت جنبه مترقی دارد و پایه‌های تولید کهنه را که طی قرون و اعصار غیر متحرک و راکد و پراکنده و خرده‌پا و دستی بود، بر باد می‌دهد و سطح بهره‌دهی تولید اجتماعی را بالا می‌برد و با این ترتیب امکانی برای ارتقاء سطح زندگی زحمتکشان فراهم می‌سازد و شرایطی برای تبدیل این امکان به ضرورت، فراهم می‌سازد، شرایطی که همانا «پرولتر امکان‌یافته» در نقاط دورافتاده — امکان‌یافته بمعنای فیزیکی و معنوی را به پرولتر متحرک، و شکلهای آسیایی کار توأم با انقیاد بی‌نهایت گسترده، با همه گونه اشکال وابستگی شخصی را، به شکلهای اروپایی مبدل می‌سازد و «نحوهٔ تفکر واحساس اروپایی برای بهره برداری از ماشین‌ها ضرورتش (ملاحظه بفرمائید: ضرورتش. و. ای.) کمتر از بخار و زغال و تکنیک و غیره نیست» *. تکرار می کنیم همه این نکات توسط هر «شاگردی» گفته می‌شود و به اثبات می‌رسد، ولی همه این نکات شاید کوچکترین ربطی به آقای میخایلوفسکی و «رفقایش» نداشته باشد: همه این مطالب فقط برضد «نارودنیکها» که در «روسکویه بوگاتستوو» «شرکت ندارند» نوشته می‌شود. «روسکویه بوگاتستوو» که «مکتب اخلاقیات و جامعه‌شناسی» است با این ماهیت که زیر پرچم جدید خرت و پرت کهنه حمل نماید.

همانطوریکه قبلا گفتیم هدف مقاله ما تکذیب مهملات ساختگی

---

* سخنان شولتسه ـ گاورنیتس از کتاب (۱۰۶) «Schmollers Jahrbuch»، سال ۱۸۹۶، در مقاله او درباره صنایع چیت‌سازی مسکو و ولادیمیر است.

بسیار رایج در مطبوعات لیبرال نارودنیکی در باره این است که گویا «شاگردان روسی» از «میراث» صرفنظر می‌کنند و با بهترین سنن بهترین بخش جامعه روس و غیره قطع رابطه می‌نمایند. جالب خواهد بود خاطرنشان گردد که آقای میخایلوفسکی ضمن تکرار این جملات مبتذل در واقع همان حرفها را زده که آقای و. و. «نارودنیک» که در «روسکویه بوگاتستوو» «شرکت ندارد» مدتها پیش و خیلی قاطع‌تر بیان داشته است. آیا خواننده با آن مقالات همین نویسنده در «نیدلیا» (۱۰۷) که سه سال پیش در اواخر سال ۱۸۹۴ در جواب کتاب پ. ب. استرووه چاپ کرده بود، آشناست؟ باید اذعان کنم که بنظر من اگر با آنها آشنا نشده‌اید، چیزی هم گم نکرده‌اید. فکر اصلی در این مقالات، این است که «شاگردان روسی» رشته دمکراتیک را که از تمام جریانات ترقیخواهانه تفکر اجتماعی روس می گذرد، پاره می کنند. آیا حالا آقای میخایلوفسکی ضمن متهم کردن «شاگردان» به تحاشی از «میراث» که «مسکوسکیه ودوموستی» کین‌توزانه بر آن حمله می کند، همین مطلب را قدری به بیان دیگر تکرار نمی کند؟ در واقع همانطوریکه ملاحظه گردید سازندگان این مهملات با ادعای اینکه گویا قطع حتمی رابطه «شاگردان» با <u>نارودنیچستوو</u> در حکم قطع رابطه با بهترین سنن بهترین بخش جامعه* روس است، گناه خود را بگردن دیگران می‌اندازند. آقایان، مگر قضیه برعکس نیست؟ آیا این قطع رابطه بمعنای <u>تطهیر و تنزیه</u> این بهترین سنن از <u>نارودنیچستوو</u> نیست؟

در تبعیدگاه اواخر سال ۱۸۹۷ نوشته شده است. برای نخستین بار در سال ۱۸۹۸ در مجموعه آثار ولادیمیر ایلین «بررسیها و مقالات اقتصادی» بچاپ رسیده است.

از روی متن آثار و. ای لنین، چاپ ۵، جلد ۲، ص ۵۰۵ — ۵۵۰ ترجمه و چاپ شده است.

چه باید کرد؟

مسائل حاد جنبش ما (۱۰۸)

«... مبارزۀ درونی حزب به حزب نیرو و توان زندگی میبخشد، بزرگترین گواه ناتوانی حزب، موضعگیری مبهم آن و ستردگی خطوط مرزی دقیق و روشن آنست. حزب با تصفیه خویش است که تقویت مییابد...»

(از نامه لاسال به مارکس، بتاریخ ۲۴ ژوئن سال ۱۸۵۲)

پیشگفتار

کتابی که اینک در دسترس خواننده قرار میگیرد بنابر طرح اولیه‌ای که مؤلف برای آن ریخته بود، میبایست به بسط بیشتر اندیشه‌هایی که در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» (۱۰۹) («ایسکرا»، (۱۱۰) شماره ٤، مه سال ۱۹۰۱) بیان شده است، اختصاص یابد. و اما پیش از هر چیز ما باید از خواننده بمناسبت دیرکرد در انجام وعده‌ای که در آن مقاله داده بودیم (وعده‌ای که ضمن پاسخ به بسیاری از پرسشها و نامه‌های خصوصی تکرار شده است)، پوزش بخواهیم. یکی از علل این دیرکرد، کوششی بود که در ژوئن سال گذشته (سال ۱۹۰۱) برای متحد ساختن تمام سازمان‌های سوسیال‌دمکرات مقیم خارجه بکار رفت (۱۱۱). طبیعی بود که میبایست تا روشن شدن نتایج این کوشش در انتظار ماند، زیرا چنانچه این کوشش به کامیابی می‌انجامید، چه بسا لازم می‌آمد که نظریات سازمانی «ایسکرا» تا اندازه‌ای از زاویه دیگر تشریح گردد و بهرحال حصول این کامیابی، نویدی بود برای آنکه به

وجود دو جریان در سوسیال‌دمکراسی روسیه با سرعت بسیار پایان داده شود. بطوریکه خواننده میداند این کوشش به ناکامی انجامید و همانگونه که سعی میکنیم در پایین ثابت نماییم پس از آنکه مجله «رابوچیه دلو» (۱۱۲) در شماره ۱۰ به «اکونومیسم» (۱۱۳) روی آورد، نمیتوانست هم به ناکامی نیانجامد. مبارزه علیه این مشی مبهم و ناروشن که بهمین جهت پایدارترست و میتواند به صور گوناگون تجدید حیات کند، ضرورت بی‌چون و چرا کسب کرد. با توجه به این نکات طرح اولیه‌ٔ کتاب تغییر شکل یافت و بسی گسترش پذیرفت.

موضوع عمده کتاب میبایست همان سه مسئله‌ای باشد که در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» مطرح شده بود یعنی: خصلت و محتوی عمده تبلیغات سیاسی ما، وظایف سازمانی ما و نقشه‌ٔ پی‌ریزی یک سازمان پیکارجو در سراسر روسیه که باید از تمام جوانب بطور همزمان انجام گیرد. این مسائل از دیرباز فکر نگارنده را بخود مشغول میدارند و نگارنده در همان هنگامیکه برای تجدید انتشار روزنامه «رابوچایا گازتا» (۱۱٤) تلاشهایی بعمل می‌آورد که به کامیابی نیانجامید، قصد داشت این مسائل را در صفحات آن روزنامه مطرح سازد (رجوع شود به فصل پنجم این کتاب). ولی تصمیم نخستین من که میخواستم در کتاب تنها به تحلیل همین سه مسئله اکتفا ورزم و نظریات خویش را به شکل حتی‌المقدور اثباتی یعنی بدون پرداختن به هیچ یا تقریباً به هیچ مباحثه‌ای تشریح کنم، به دو دلیل به تحقق نپیوست. از یکسو «اکونومیسم» * خود را بمراتب جان‌سخت‌تر از آنچه ما می‌پنداشتیم نشان داد (ما واژه «اکونومیسم» را به همان مفهوم وسیعی که در شماره ۱۲ «ایسکرا» (دسامبر سال ۱۹۰۱) ضمن مقاله «گفتگو با مدافعان اکونومیسم» بیان داشتیم، بکار میبریم، این مقاله باصطلاح ملخص کتابی است که اینک به خواننده عرضه میگردد). تردیدی نماند که نظریات مختلف پیرامون چگونگی حل این سه مسئله بسی بیش از آنکه ناشی از اختلاف بر سر جزئیات باشند، از تضاد بنیادی میان دو جریان سوسیال دمکراسی

---

* «اکونومیسم» — اقتصادگرایی. مترجم.

روسیه ناشی میشوند. از سوی دیگر تعجب «اکونومیستها» از اینکه نظریات ما در «ایسکرا» بحقیقت می‌پیوندد به روشنی نشان می‌داد که اغلب به زبانهای واقعاً گوناگون سخن میگوییم و بدینجهت در هیچ مطلبی نمیتوانیم به توافق برسیم، مگر اینکه آنرا ab ovo * آغاز کنیم و لذا باید بکوشیم تمام نکات اساسی اختلاف نظرهایی را که با همهٔ «اکونومیست‌ها» داریم با بیانی حتی‌المقدور ساده‌تر و بکمک امثله عدیده و مشخص و به شیوه منظم «توضیح دهیم». من بر آن شدم تا چنین تلاشی را برای این «توضیح» بکار برم و کاملا میدانستم که این امر بر حجم کتاب سخت خواهد افزود و انتشار آنرا بتأخیر خواهد انداخت، ولی در عین حال برای انجام وعده‌ای که در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» داده بودم چاره‌ای جز این نداشتم. بدینسان علاوه بر پوزش دیرکرد در انتشار کتاب، باید بمناسبت نارسایی‌های فراوانی هم که در سبک انشاء این کتاب وجود دارد، پوزش بخواهم: من ناچار بودم با حداعلای شتاب کار کنم و همزمان با آن به انواع کارهای دیگر نیز بپردازم.

تحلیل سه مسئله یادشده در بالا، همچنان موضوع عمده این کتاب را تشکیل میدهد، ولی من ناچار شدم مطلب را از دو مسئله کلی‌تر آغاز کنم: یکی آنکه چرا شعار «طبیعی» و «بی‌آزاری» چون «آزادی انتقاد» برای ما در حکم اعلام واقعی پیکارست؟ و دیگر آنکه چرا ما نمیتوانیم حتی بر سر مسئله اساسی چگونگی نقش سوسیال‌دمکراسی در قبال جنبش خودانگیخته توده‌ها با یکدیگر بتوافق برسیم؟ علاوه بر این، تشریح نظریات مربوط به خصلت و محتوی تبلیغات (آژیتاسیون. م.) سیاسی به توضیح تفاوت میان سیاست تریدیونیونیستی و سیاست سوسیال‌دمکراتیک بدل گردید و تشریح نظریات مربوط به وظایف سازمانی به توضیح تفاوت میان خرده‌کاری که «اکونومیست‌ها» را اقناع میکند و ایجاد سازمان انقلابیون که بنظر ما امری ضروریست، تبدیل شد. از این گذشته به همان اندازه که ایراد به «نقشه» ایجاد یک روزنامه سیاسی برای سراسر

---

* من البدو، از همان ابتدا. مترجم.

روسیه بی‌پایه‌تر بوده و پاسخ به مسئله‌ای که من در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» مطرح ساخته و پرسیده‌ام چگونه ما میتوانیم از تمام جوانب بطور همزمان دست بکار پی‌ریزی سازمان مورد لزوم خود شویم، کمتر بوده است، بهمان اندازه نیز پافشاری من روی این «نقشه» بیشتر شده است. سرانجام امیدوارم که در بخش پایانسخن کتاب نشان دهم که ما مساعی لازم را تا آنجا که در حیطه امکانمان بود بکار بردیم تا جلوی قطع رابطه کامل با «اکونومیست‌ها» را که مع‌الوصف ناگزیر از کار در آمد، بگیریم و نیز امیدوارم ثابت کنم که «رابوچیه دلو» از آنجهت اهمیت خاص و چه بسا «تاریخی» کسب کرده که آنچه را که کاملتر و برجسته‌تر از همه نمودار ساخته، «اکونومیسم» پیگیر نیست، بلکه تشتت‌ها و نوساناتی است که صفت مشخصه یک دوران تام و تمام را در تاریخ سوسیال‌دمکراسی روسیه تشکیل میدهد و بنابر این مباحثه با «رابوچیه دلو» نیز که در نظر اول بیش از اندازه مفصل مینماید، کسب اهمیت میکند، زیرا اگر ما به این دوران بطور قطعی پایان ندهیم، امکان پیشروی نخواهیم داشت.

ن. لنین

فوریه سال ۱۹۰۲.

۱

دگماتیسم و «آزادی انتقاد»

الف) «آزادی انتقاد» یعنی چه؟

«آزادی انتقاد» امروز بیشک رایجترین شعاری است که بیش از همه در مباحثات میان سوسیالیست‌ها و دمکرات‌های تمام کشورها بکار میرود. در نظر اول تصور چیزی عجیب‌تر از این استناد پرآب‌وتاب یکی از طرفین مباحثه به آزادی انتقاد، دشوار است. آیا براستی بانگ مخالفت با این اصل مصرحه در قانون اساسی اکثریت کشورهای اروپایی که آزادی علم و پژوهش علمی را تأمین میکند، از محیط احزاب پیشرو

برخاسته است؟ هر شخص غیرواردی که این شعار مد و شایع در هر کوی و برزن را بشنود، ولی هنوز در کنه اختلاف نظر میان طرفین مباحثه تعمق نکرده باشد، باید بخود بگوید: «نه، مطلب نباید چنین باشد! این شعار لابد یکی از آن الفاظ شرطی است که نظیر القاب در اثر کثرت استعمال متداول میشود و تقریباً به اسم عام بدل میگردد».

در واقع بر هیچ کس پوشیده نیست که در سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی * امروزین دو مشی پدید آمده است که آتش مبارزه میان آنها گاه گر میگیرد و با شعله‌های تابان زبانه میکشد و گاه فرو می‌نشیند و در زیر خاکستر «قطعنامه‌ها»ی پرابهت درباره «آتش‌بس» نهان میگردد. چگونگی مشی «جدیدی» را که به مارکسیسم «کهنه و دگماتیک» به

---

* ناگفته نماند که در تاریخ سوسیالیسم امروزین این یکتا پدیده و در نوع خود پدیده بسیار تسلی‌بخش است که ستیز میان مشی‌های گوناگون درون سوسیالیسم برای نخستین بار از چارچوب داخلی کشور خارج میشود و به ستیز بین‌المللی بدل میگردد. در ادوار پیشین مناقشات میان لاسالین‌ها و ایزناخیست‌ها (۱۱۵)، میان گدیست‌ها و پسیبیلیست‌ها، میان فابیان‌ها (۱۱۶) و سوسیال‌دمکرات‌ها (۱۱۷)، میان نارودوولتسی‌ها (۱۱۸) و سوسیال‌دمکرات‌ها مناقشات صرفاً داخلی کشور باقی میماندند، بازتاب ویژگی‌های صرفاً داخلی کشور بودند و باصطلاح در جوها و محیط‌های گوناگون انجام میگرفتند. در حال حاضر (اکنون این امر بروشنی دیده میشود) فابیان‌های انگلستان، مینیستریالیستهای (۱۱۹) فرانسه، پیروان برنشتین در آلمان و منتقدین روسی (۱۲۰) — همه اعضای یک خانداند، همه یکدیگر را می‌ستایند، از هم درس میگیرند و باتفاق، برای یورش بر مارکسیسم «دگماتیک» (جامداندیش. م.) صف‌آرایی میکنند. آیا امکان آن هست که سوسیال‌دمکراسی انقلابی بین‌المللی در این نخستین درگیری واقعاً بین‌المللی خود علیه اپورتونیسم سوسیالیستی تا بدان درجه تحکیم پذیرد که به ارتجاع سیاسی که دیریست بر اروپا چیره است، پایان بخشد؟

دیده «انتقاد» مینگرد، برنشتین با صراحت کافی بیان داشته و میلران در عمل نشان داده است.

سوسیال‌دمکراسی باید از حزب هوادار انقلاب اجتماعی به حزب دمکرات هوادار رفرم‌های اجتماعی بدل گردد. برنشتین آتشبار کاملی از براهین و نکات «نوین» را که به شیوه موزون با یکدیگر هماهنگی دارند به دفاع از این خواست سیاسی اختصاص داده است. امکان اثبات علمی سوسیالیسم و ثابت کردن ضرورت و ناگزیری آن بر پایه مفهوم ماتریالیستی تاریخ نفی شده است؛ واقعیت فقر روزافزون، روند پرولتریزه شدن و تشدید تضادهای سرمایه‌داری نفی شده‌است؛ حتی مفهوم «هدف نهایی» بی‌پایه اعلام گردیده و اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا بی‌چون و چرا مردود خوانده میشد؛ تضاد اصولی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم نفی گردیده است؛ تئوری مبارزه طبقاتی با دعوی کاربردناپذیر بودن آن در جامعه کاملا دمکراتیکی که اداره امور آن بر وفق اراده اکثریت انجام گیرد، نفی شده است و هکذا و قس‌علیهذا.

بدینسان طرح خواست مربوط به چرخش قطعی از سوی سوسیال‌دمکراسی انقلابی بسوی سوسیال‌رفرمیسم بورژوایی با چرخشی بهمین اندازه قطعی بسوی انتقاد بورژوایی از کلیه اندیشه‌های بنیادی مارکسیسم همراه شد. ضمناً چون این انتقاد از دیرباز، هم از تریبون سیاسی و کرسی دانشگاه و هم در انبوهی از جزوه‌ها و یک سلسله رساله‌های علمی علیه مارکسیسم انجام گرفته و چون تمام نسل جوان طبقات باسواد طی ده‌ها سال بطور سیستماتیک با روح این انتقاد تربیت شده است، جای شگفتی نیست که مشی «انتقادی نو» دفعتاً، درست بدانسان که مینرو از مغز ژوپیتر (۱۲۱) مجهز بیرون آمد، سراپا ساخته و پرداخته در جنبش سوسیال‌دمکراتیک پدید گردید. این مشی از نظر محتوی نیازی به تکوین و تکامل نداشت، زیرا یکراست از نشریات بورژوایی به نشریات سوسیالیستی نقل مکان یافت.

و اما بعد. اگر انتقاد تئوریک برنشتین و مطامع سیاسی او هنوز برای کسانی مبهم مانده بود، فرانسویان همت گماشتند و «اسلوب نو» را در عرصه عمل به نمایش گذاشتند. فرانسه این بار نیز صحت شهرت قدیمی

خود را بعنوان «کشوری که مبارزه طبقات در تاریخ آن بیش از هر کشور دیگری به فرجام قطعی رسیده است» (انگلس، از پیشگفتار بر کتاب مارکس: «Der 18 Brumaire») به ثبوت رسانید. سوسیالیست‌های فرانسه به تئوری‌بافی نپرداختند، بلکه مستقیماً دست به عمل زدند. محیط سیاسی فرانسه که از نظر دمکراسی رشدیافته‌تر بود، به آنها امکان داد تا بلافاصله به «برنشتینیسم عملی» با تمام پی‌آمدهای آن بپردازند. میلران نمونه درخشانی از این برنشتینیسم عملی را عرضه داشته است، بیهوده نیست که هم برنشتین و هم فولمار با آن حرارت به دفاع و ستایش از او برخاستند! در واقع هم: وقتی سوسیال‌دمکراسی در ماهیت امر چیزی جز یک حزب هوادار رفرم نباشد و می‌باید شهامت آنرا داشته باشد که آشکارا بدان اعتراف کند، پس یک سوسیالیست نه تنها حق دارد وارد کابینه بورژوایی شود، بلکه حتی وظیفه دارد همیشه در این راه مجاهدت ورزد. وقتی دمکراسی در ماهیت امر بمعنای برانداختن تسلط طبقاتی باشد پس چرا یک وزیر سوسیالیست نباید با سخنرانی‌های خود درباره همکاری طبقات، تمام جهان بورژوایی را مفتون خویش سازد؟ چرا نباید حتی پس از آنکه کشتار کارگران بدست ژاندارم‌ها برای صدمین و هزارمین بار خصلت حقیقی همکاری دمکراتیک طبقات را آشکار ساخته است، در چنین کابینه‌ای باقی بماند؟ چرا نباید شخصاً در شادباش گویی به تزار که سوسیالیستهای فرانسه اکنون او را بنام دیگری جز قهرمان دار و تازیانه و تبعید (knouteur, pendeur et déportateur) نمیخوانند، شرکت ورزد؟ آنوقت در ازاء این خفت بی‌پایان و تحقیری که سوسیالیسم خود در انظار تمام جهانیان به خویشتن روا میدارد، در ازاء افساد شعور سوسیالیستی توده‌های کارگر یعنی تخریب این یگانه پایگاهی که میتواند پیروزی را برای ما تأمین کند، طرح‌های پرسروصدا برای رفرم‌های بیمقدار عرضه میدارند، آنچنان بیمقدار که از خود دولت‌های بورژوایی بیش از آن میشد گرفت!

کسی که عمداً چشم فرو نبسته باشد، نمیتواند نبیند که مشی «انتقادی» نو در سوسیالیسم جز گونه‌ٔ نوینی از اپورتونیسم، چیز دیگری نیست. اگر درباره‌ٔ اشخاص، نه از روی جامه‌ٔ پرزرق و برقی که خویشتن

را بدان آراسته‌اند ویا از روی القاب پر آب و تابی که خود به خویشتن بسته‌اند، بلکه از روی چگونگی رفتار آنها و از روی آنچه که واقعاً تبلیغ میکنند، داوری شود، بروشنی دیده خواهد شد که «آزادی انتقاد» چیزی نیست جز آزادی مشی اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی، آزادی تبدیل سوسیال‌دمکراسی به حزب دمکرات رفرم‌طلب و آزادی رسوخ اندیشه‌های بورژوایی و عناصر بورژوایی در سوسیالیسم.

آزادی، کلام سترگی است، ولی در زیر لوای آزادی صنعت، راهزنانه‌ترین جنگها را بپا داشته و در زیر لوای آزادی کار، زحمتکشان را تاراج کرده‌اند. استعمال کنونی لفظ «آزادی انتقاد» نیز همین کذب را در خود نهفته دارد. کسانی که واقعاً ایمان داشته باشند علم را به پیش رانده‌اند، خواستار آزادی نظریات نو در کنار نظریات کهنه نخواهند شد، بلکه خواهند خواست که نظریات نو جایگزین نظریات کهنه شود. ولی فریادهای کنونی «زنده باد آزادی انتقاد!» شباهت بسیار به افسانه «بشکه خالی» * دارد.

ما بصورت گروه کوچک بهم‌فشرده‌ای از راهی دشوار و پر از پرتگاه، دست هم را محکم گرفته به پیش میرویم. ما از هر سو در محاصره دشمنان هستیم و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنان بگذریم. ما طبق تصمیمی که آزادانه اتخاذ گردیده بود، درست باین قصد باهم متحد شده بودیم که علیه دشمن پیکار کنیم و به باتلاق‌مجاوری که ساکنانش از همان آغاز کار بدان سبب بر ما میتاختند که گروهی خاص تشکیل داده و راه مبارزه را بجای مصالحه برگزیده‌ایم، نلغزیم. ولی اینک برخی از ما بانگ میزنند که بیایید به این باتلاق برویم! و وقتی بآنها میگویند که خجالت بکشید، زبان به اعتراض میگشایند که شما عجب مردمان عقب‌مانده‌ای هستید! چگونه وجدانتان اجازه میدهد این آزادی را برای ما منکر شوید که شما را به راه بهتر، دعوت کنیم! — اوه، بفرمایید آقایان، شما آزادید نه تنها دعوت کنید، بلکه

---

* «بشکه خالی» — عنوان یکی از افسانه‌های منظوم کریلف افسانه‌سرای نامی روس (۱۷۶۹ — ۱۸٤٤) است. مترجم.

بروید به هر جا که دلتان میخواهد، ولو به باتلاق؛ ما حتی معتقدیم که جای حقیقی شما درست در همین باتلاق است و ما آماده‌ایم برای انتقال شما بدانجا در حد توانایی خود بشما کمک کنیم. ولی در این صورت دست ما را ول کنید، به ما نچسبید و کلام سترگ آزادی را تپالایید، زیرا ما نیز «آزادیم» به هر جا که دلمان میخواهد برویم، آزادیم نه تنها علیه باتلاق، بلکه علیه کسانی‌هم که به سوی باتلاق می‌پیچند، مبارزه کنیم!

ب) مدافعین جدید «آزادی انتقاد»

و اینک همین شعار («آزادی انتقاد») را بتازگی مجله «رابوچیه دلو» (شماره ۱۰)، ارگان «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روس» (۱۲۲) در خارجه، با آب و تاب بمیان کشیده است، ولی نه بعنوان یک اصل تئوریک، بلکه بعنوان یک خواست سیاسی و پاسخی به این پرسش که: «آیا اتحاد میان سازمان‌های سوسیال‌دمکرات روس که در خارجه فعالیت میکنند، امکان‌پذیر هست؟» — «لازمه اتحاد استوار، آزادی انتقاد است» (ص — ۳۶).

از این گفته دو نتیجه کاملاً روشن بدست می‌آید: ۱ — «ر. دلو» دفاع از مشی اپورتونیستی را در مجموع سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی، بعهده خود میگیرد و ۲ — «ر. دلو» خواستار آزادی اپورتونیسم در سوسیال‌دمکراسی روس است. این هر دو نتیجه را بررسی کنیم.

نکته‌ای که «ر. ددلو» «بخصوص» آنرا نمی‌پسندد، «تمایل «ایسکرا» و «زاریا» (۱۲۳) به پیشگویی درباره قطع رابطه میان سونتانی و ژیروند (۱۲٤) در سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی» است»*.

---

* مقایسه میان دو جریان درون پرولتاریای انقلابی (جریان انقلابی و جریان اپورتونیستی) با دو جریانی که درون بورژوازی انقلابی قرن هجدهم وجود داشت، (جریان ژاکوبین یا «مونتانی» و جریان ژیروند) در سرمقاله شماره ۲ «ایسکرا» (فوریه سال ۱۹۰۱) انجام گرفت. نگارنده این مقاله

ب. کریچفسکی (Kritchevski) سردبیر مجله «ر. دلو» مینویسد:

«اصولا صحبت از وجود مونتانی و ژیروند در صفوف سوسیال‌دمکراسی بنظر ما یک قیاس تاریخی سطحی مینماید و استناد بدان از جانب یک مارکسیست عجیب است: مونتانی و ژیروند، برخلاف آنچه که ممکن است در نظر پژوهشگران تاریخ ایدئولوژی‌ها بنماید، بیانگر طبایع یا جریانهای فکری گوناگون نبودند، بلکه بیانگر طبقات یا قشرهای گوناگون یعنی از یکسو بورژوازی متوسط و از سوی دیگر خرده‌بورژوازی و پرولتاریا بودند. ولی در جنبش سوسیالیستی امروزین تصادم میان منافع طبقات وجود ندارد، این جنبش سراپا و در کلیهٔ (تکیه روی کلام از ب. کریچفسکی) صور خود که دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها را نیز در بر دارد، برپایگاه منافع طبقاتی پرولتاریا و مبارزه طبقاتی آن در راه رهایی سیاسی و اقتصادی ایستاده است» (ص ۲۲ — ۲۳).

دعوی جسورانه‌ای است! آیا ب. کریچفسکی از واقعیتی که دیرزمانی است مورد توجه قرار گرفته، چیزی نشنیده یعنی خبر ندارد که درست بسبب شرکت وسیع قشر «آکادمیسین‌ها» در جنبش سوسیالیستی سالهای اخیر است که برنشتینیسم چنین اشاعه سریعی یافته‌است؟ مهمتر از آن: نگارنده ما نظر خود را دربارهٔ اینکه «دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها» بر پایگاه مبارزه طبقاتی در راه رهایی سیاسی و اقتصادی پرولتاریا ایستاده‌اند، چگونه ثابت میکند؟ معلوم نیست. برای توجیه دفاع قاطع از دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها هیچگونه دلیل و نظری بیان نمیشود. لابد

پلخانف بود. استناد به وجود «ژاکوبینیسم» در سوسیال‌دمکراسی روس تا کنون نیز موضوعی است که هم کادت‌ها، هم «بزاگلاوتس‌ها» (۱۲۵) و هم منشویک‌ها علاقه فراوان بدان نشان میدهند. ولی درباره اینکه پلخانف نخستین بار این مفهوم را علیه جناح راست سوسیال‌دمکراسی بمیان کشید، ترجیح میدهند یا سکوت کنند ویا... آنرا بدست فراموشی سپارند. (تبصره مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷ کتاب. ه. ت.)

او گمان میکند که اگر مطالبی را که دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها خود درباره خویش میگویند تکرار کند، دعویش دیگر نیازی به اثبات نخواهد داشت. ولی آیا «سطحی»تر از این چیزی قابل تصور هست که انسان حکم خود را دربارهٔ یک مشی کامل برپایهٔ اقوالی که بیانگران آن مشی خود دربارهٔ خویش میدارند، مستند سازد؟ آیا چیزی سطحی‌تر از آن «پند بعدی اخلاقی» درباره دو نوع متفاوت یا دو راه متفاوت و حتی کاملاً متناقض تکامل حزب گرفته شده تصورپذیر هست (ص ۳۴ — ۲۵ «رابوچیه دلو»)؟ ملاحظه میکنید که سوسیال‌دمکرات‌های آلمانی آزادی کامل انتقاد را می‌پذیرند، ولی فرانسوی‌ها نمی‌پذیرند و همین نمونه، نمایانگر تمام «زیان ناشی از عدم تحمل عقاید مخالف» است.

ما در پاسخ میگوییم: همین نمونه ب. کریچفسکی نشان میدهد که گاه کسانی نام مارکسیست بر خود میگذارند که از هر جهت «بدیده ایلووایسکی» به تاریخ مینگرند. بزعم آنان برای توضیح علت وحدت حزب آلمان و علت پراکندگی حزب سوسیالیست فرانسه هیچ نیازی نیست که ویژگی‌های تاریخ این دو کشور مورد پژوهش قرار گیرد، رژیم نظامی نیمه‌استبدادی و رژیم جمهوری پارلمانی با هم مقایسه گردد، پی‌آمدهای کمون و پی‌آمدهای قانون فوق‌العاده علیه سوسیالیستها بررسی شود، چگونگی وضع اقتصادی و تکامل اقتصادی این دو کشور با یکدیگر مقایسه گردد، بیاد آورده شود که «رشد بی‌همتای سوسیال‌دمکراسی آلمان» با چه مبارزه نیرومند بی‌همتایی در تاریخ سوسیالیسم همراه بوده است — مبارزه‌ای که نه تنها علیه کجرویهای تئوریک (مولبرگر، دورینگ * و کاته‌در-سوسیالیست‌ها (۱۲۸)) بلکه همچنین علیه کجرویهای تاکتیکی (لاسال) انجام گرفته است و هکذا وقس علیهذا. همه اینها زاید است! فرانسوی‌ها از آنجهت با هم در مناقشه‌اند که

---

* وقتی انگلس بر دورینگ که عده زیادی از نمایندگان سوسیال‌دمکراسی آلمان هوادار نظریاتش بودند حمله کرد، او را از هر سو و حتی بطور آشکار در کنگره حزب، به خشونت، عدم تحمل عقاید مخالف، مباحثه غیررفیقانه و غیره متهم ساختند. موست (Most) به

تحمل عقاید مخالف را ندارند و آلمانی‌ها از آنجهت با هم متحدند که بچه‌های عاقلی هستند.

ضمناً توجه داشته باشید که بکمک این ژرف‌اندیشی بیمانند، واقعیتی که کاملاً بر رد دفاع از برنشتینیست‌ها حکم می‌کند «لوث میشود». اینکه برنشتینیست‌ها بر پایگاه مبارزه طبقاتی پرولتاریا ایستاده‌اند یا نه، مسئله‌ای است که حل کامل و قطعی آن به کمک تجربه تاریخی میسر خواهد بود. لذا در این زمینه همان نمونه فرانسه است که بزرگترین اهمیت را دربردارد، زیرا فرانسه تنها کشوری است که برنشتینیست‌های آنجا، با تأیید و موافقت پرشور همفکران آلمانی خویش (و تا حدودی هم اپورتونیست‌های روسی، رجوع شود به «ر. دلو»، شماره ۲ — ۳، ص ۸۳ — ۸۴)، در صدد برآمدند مستقلاً روی پا بایستند. استناد به وجود «روحیه عدم تحمل عقاید مخالف» در فرانسوی‌ها — صرفنظر از جنبه «جنجالی» (بشیوه نزدریوف (۱۲۹)) این استناد — صرفاً تلاشی است برای لوث واقعیات بسیار ناگوار بکمک الفاظ تندوتیز.

و انگهی ما هنوز بهیچوجه قصد نداریم آلمانی‌ها را هم به ب. کریچفسکی و سایر مدافعان عدیدهٔ «آزادی انتقاد» هدیه کنیم. اگر هم

اتفاق رفقایش پیشنهاد کرد (در کنگره سال ۱۸۷۷ (۱۲۶)) که مقالات انگلس بعلت «عدم علاقه اکثریت عظیم خوانندگان به این مقالات» دیگر در روزنامه «Vorwärts» (۱۲۷) («به پیش». م.) درج نشود. والتایش (Vahlteich) اعلام کرد که درج این مقالات به حزب زیان فراوان میرساند و افزود که دورینگ هم به سوسیال‌دمکراسی خدماتی کرده است و «ما باید از همه کس بسود حزب استفاده کنیم و اگر پرفسورها با هم مشاجره دارند، صفحات «Vorwärts» بهیچوجه جای چنین مشاجراتی نیست» (روزنامه «Vorwärts» شماره ۶۵، ۶ ژوئن سال ۱۸۷۷).

بطوریکه می‌بینید اینهم یکی از نمونه‌های دفاع از «آزادی انتقاد» است و بد نبود اگر منتقدین علنی و اپورتونیست‌های غیرعلنی ما که برای استناد به نمونه آلمانیها علاقه بسیار از خود نشان میدهند، در کنه این نمونه نیز تعمق میکردند.

در صفوف حزب آلمان وجود «دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها» هنوز تحمل میشود، فقط در حدودی است که این عناصر، هم از قطعنامه هانور که «اصلاحات» پیشنهادی برنشتین (۱۲۰) را رد کرده و هم از قطعنامه لوبک که (با وجود تمام جنبه دیپلماتیک آن) حاوی اخطار صریح به برنشتین (۱۲۱) است، تبعیت میکنند. میتوان درباره این مطلب که بکار بردن شیوه دیپلماتیک از نظر مصالح حزب آلمان تا چه اندازه بجا بوده و در باره اینکه آیا ضرب‌المثل «صلح بد به از جنگ نیک است» در این مورد نیز مصداق داشته است یا نه، بحث کرد و بیک سخن میتوان در مورد چگونگی این یا آن شیوه رد برنشتینیسم اختلاف نظر داشت، ولی نمیتوان این واقعیت را نادیده انگاشت که حزب آلمان برنشتینیسم را دو بار مردود اعلام کرده است. بدینجهت، تصور اینکه نمونه آلمانی‌ها مؤید صحت این دعویست که: «دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها بر پایگاه مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه رهایی اقتصادی و سیاسی خویش ایستاده‌اند»، معنایش آنست که از آنچه در برابر انظار همگان میگذرد، مطلقاً هیچ چیز فهمیده نشده‌است*.

مطلب بدینجا پایان نمی‌پذیرد. «ر. دلو» چنانکه قبلاً متذکر

---

* شایان ذکر است که «ر. دلو» در مورد جریان برنشتینیسم در حزب آلمان همیشه به بازگویی خشک و خالی فاکت‌ها بسنده کرده و خود از ارزیابی درباره آنها بکلی «پرهیز» جسته است. برای نمونه رجوع شود به صفحه ۶۶ شماره ۲ — ۳ این مجله که در آن از کنگره اشتوتگارت (۱۲۲) سخن میرود. تمام اختلاف‌نظرها به مسئله «تاکتیک» محدود گردیده و فقط تصدیق شده است که اکثریت عظیم نمایندگان کنگره به تاکتیک انقلابی پیشین وفادارند. یا رجوع شود به صفحه ۲۵ و صفحات بعدی شماره ۴ — ۵ این مجله: در آنجا نیز به بازگویی ساده سخنرانی‌های کنگره هانور و نقل متن قطعنامه ببل بسنده شده و باز هم تشریح نظریات برنشتین و انتقاد از آن (مانند شماره ۲ — ۳) به «مقاله خاص» موکول گردیده است. عجیب اینجاست که در صفحه ۳۳ شماره ۴ — ۵ میخوانیم: «...نظریاتی که ببل بیان داشته مورد پشتیبانی

شدیم، از سوسیال‌دمکراسی روسیه خواستار «آزادی انتقاد» است و به دفاع از برنشتینیسم برسیخیزد. لابد باید برای این مجله یقین حاصل شده باشد که «منتقدین» ما و برنشتینیست‌های ما را ناروا رنجانده‌اند. اما کدامیک از آنها را رنجانده‌اند؟ چه کسی؟ کجا؟ چه وقت؟ ناروایی در چه بوده است؟ — «ر. دلو» در این باره خاموش است و حتی یک بار هم از یک منتقد و یک برنشتینیست روسی نام نمیبرد! آنچه برای ما باقی میماند یکی از این دو فرض محتمل است: یا طرفی که ناروا رنجانده شده کسی جز خود «ر. دلو» نیست (واقعیتی هم که صحت این فرض را تأیید میکند آنست که در هر دو مقاله منتشرشده در شماره دهم مجله، فقط از مواردی که «زاریا» و «ایسکرا» موجبات رنجش «ر. دلو» را فراهم آورده‌اند، سخن رفته است). در چنین صورتی این پدیده عجیب چه توضیحی میتواند داشته باشد که «ر. دلو» با آنکه همیشه از هرگونه همبستگی با برنشتینیسم جدا تبری میجست، نتوانسته است بدون افزودن لفظی بسود «دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها» و بر له آزادی انتقاد از خود دفاع کند؟ و یا اینکه ناروا رنجانده‌شدگان کسان دیگری هستند. در چنین صورتی سکوت درباره آنها چه انگیزه‌هایی میتواند داشته باشد؟

پس می‌بینیم که «ر. دلو» به همان قایم موشک‌بازی که از آغاز پیدایش خود بدان مشغول بوده است (و ما پایین تر آنرا ثابت خواهیم کرد)، ادامه میدهد. و سپس به این نخستین کاربرد عملی «آزادی انتقاد» ممدوح توجه کنید. این «آزادی انتقاد» در عرصه عمل نه تنها

اکثریت عظیم نمایندگان کنگره است» و کمی پایین‌تر نوشته شده است: «... داوید از نظریات برنشتین دفاع میکرد... و پیش از هر چیز میکوشید نشان دهد که... برنشتین و دوستانش با تمام این احوال (sic!!) (کذا فی‌الاصل! م.) بر پایگاه مبارزه طبقاتی ایستاده‌اند...». این مطلب در دسامبر سال ۱۸۹۹ نوشته شده بود، ولی در سپتامبر سال ۱۹۰۱ «ر. دلو» از قرار معلوم نسبت به حقانیت ببل بی‌اعتقاد شده، زیرا نظر داوید را بعنوان نظر خود تکرار کرده است!

بلافاصله به فقدان هر گونه انتقاد، بلکه اصولاً به فقدان اظهار نظر مستقل انجامید. همان «ر. دلو» که درباره وجود برنشتینیسم روسی چنان مهر سکوت برلب زده که گویی با یک بیماری سری (طبق اصطلاح صائب استاروور (۱۳۳)) روبروست، حالا پیشنهاد میکند برای درمان این بیماری تازه‌ترین نسخه آلمانی مخصوص دفع شکل آلمانی این بیماری، صاف و ساده رونویس شود! بجای آزادی انتقاد — تقلید برده‌وار... و از آنهم بدتر: بوزینه‌وار! اپورتونیسم بین‌المللی امروزین که همه‌جا دارای محتوی اجتماعی ـ سیاسی یکسان است، طبق ویژگی‌های ملی هر کشور به چهره‌های گوناگون نمودار میگردد. در یک کشور گروه اپورتونیست‌ها از دیرزمان زیر لوای ویژه‌ای گردآمده‌اند، در کشور دیگر اپورتونیست‌ها به تئوری بی‌اعتنا بوده عملاً از سیاست رادیکال ـ سوسیالیست‌ها پیروی کرده‌اند، در کشور سوم چند عضو حزب انقلابی به اردوگاه اپورتونیسم گریخته میکوشند هدفهای خود را، نه از طریق مبارزه آشکار در راه اصول و تاکتیک نو، بلکه از طریق آلودن حزب خویش به فساد تدریجی و نامشهود، و اگر بتوان چنین اصطلاحی را بکار برد، بدون ترس از مکافات، تحقق بخشند، در کشور چهارم همین گریزپایان همان شیوه‌ها را در ظلمت بردگی سیاسی و در محیطی که میان فعالیت «قانوناً مجاز» و «قانوناً غیرمجاز» ارتباطی کاملاً منحصر به فرد وجود دارد، بکار میبرند و غیره. با چنین توصیفی سخن گفتن از آزادی انتقاد و آزادی برنشتینیسم و مطالبه این آزادی بعنوان شرط اتحاد سوسیال دمکرات‌های روسیه، آنهم بدون تحلیل این نکته که برنشتینیسم روسی به چه شکل مشخصی بروز کرده و چه نتایج ویژه‌ای ببار آورده است، معنایش گفتن برای هیچ نگفتن است.

حال میکوشیم آنچه را که «ر. دلو» نخواسته است بگوید (یا شاید حتی نتوانسته است دریابد) خودمان، ولو در چند کلمه هم باشد، بیان داریم.

ج) انتقاد در روسیه

ویژگی اساسی روسیه در این زمینه آنست که جنبش خودانگیخته کارگری از یکسو و اقبال افکار عمومی مترقی به مارکسیسم از سوی

دیگر از همان آغاز با گردآمدن عناصری بکلی ناهمگون در زیر لوای مشترک و برای مبارزه با دشمن مشترک (یعنی جهان‌بینی اجتماعی ـ سیاسی کهنه) همراه بود. منظور ما ماه عسل «مارکسیسم مجاز» است. این امر بطور کلی یک پدیده بغایت نوظهور بود که در سالهای هشتاد یا آغاز سالهای نود حتی امکان آنرا نیز کسی نمیتوانست به ذهن خود خطور دهد. در کشوری با سلطنت استبدادی که مطبوعات آن در اسارت کامل بود، در دوران! تسلط یک ارتجاع سیاسی لگام گسیخته که کوچکترین نشانه نارضایی و اعتراض سیاسی مورد پیگرد قرار میگرفت، ـ ناگهان تئوری مارکسیسم انقلابی با زبان ازوپ (Esop) *، ولی برای تمام «علاقمندان» مفهوم، به مطبوعات در بند سانسور راه می‌یابد. دولت عادت کرده بود که فقط تئوری «نارودنایا ولیا» (انقلابی) را خطرناک بداند و چون طبق معمول سیر تدریجی تحول درونی این تئوری را درنمی‌یافت، از هر گونه انتقادی علیه آن شاد بود. پیش از آنکه دولت به صرافت افتد و سپاه سنگین و دیرجنب سانسورچیان و ژاندارم‌ها به تجسس دشمن تازه برخیزند و بر آن بتازند، زمانی دراز (به مقیاس روسی ما) گذشت. در این رهگذر کتب مارکسیسی یکی پس از دیگری بچاپ میرسیدند، مجلات و روزنامه‌های مارکسیستی پدید می‌آمدند، همه از دم مارکسیست‌ها با لحنی خوشایند سخن میگفتند، مارکسیست‌ها را ناز میکردند و ناشران کتاب از رواج فوق‌العاده بازارفروش کتب مارکسیستی غرق شعف بودند. کاملاً مفهوم است که از میان مارکسیست‌های مبتدی که در این مه دودآگین غوطه‌ور بودند، «نویسنده بخود غره‌شده» (۱۳٤) منحصر به فرد نماند...

امروز با آرامش تمام میتوان از این مرحله بعنوان زمان ماضی سخن گفت. بر هیچکس پوشیده نیست که شکوفایی کوتاه مدت مارکسیسم بر سطح نشریات ما ناشی از ائتلاف و اتحاد افراد تندرو با افراد بسیار میانه‌رو بود. افراد اخیر در ماهیت امر دمکرات‌های بورژوا بودند و

---

* ازوپ ـ نام افسانه‌پرداز یونان باستان و بروایتی برده فنیقی که افسانه‌های خود را به زبان رمز و کنایه بیان میداشت. مترجم.

این استنتاج (که صحت آن در جریان تکامل «انتقادی» بعدی آنان بروشنی ثابت شد)، در همان دورانی که این «اتحاد» یکپارچه بود به ذهن برخی کسان خطور کرده بود *.

ولی در چنین صورتی آیا مسئولیت عمده «آشفتگی» بعدی به گردن سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی که با «منتقدین» آینده وارد این اتحاد شدند، نمی‌افتد؟ این سئوال همراه با پاسخ مثبت بدان، گاه از زبان کسانی که خیلی سر راست به مسئله مینگرند، شنیده میشود. اما این افراد بهیچوجه محق نیستند. فقط کسانی از ائتلاف‌ها و اتحادهای موقت، ولو با عناصر نامطمئن، میترسند که خود به خویشتن اطمینان ندارند. هیچ حزب سیاسی بدون این اتحادها نخواهد توانست به موجودیت خود ادامه دهد. اتحاد با مارکسیست‌های مجاز نیز در نوع خود نخستین اتحاد واقعاً سیاسی سوسیال‌دمکراسی روسیه بود. در پرتو این اتحاد پیروزی بر مشی نارودنیچستوو (خلق گرایی — م.) با سرعتی شگرف میسر گردید و اندیشه‌های مارکسیسم با دامنه‌ای وسیع (اگر چه بصورت مبتذل) در سطح گسترش یافت. ضمناً این اتحاد چندان هم بی «قید و شرط» نبود. گواه آن: نشریه مارکسیستی تحت عنوان مجموعه «اسناد و مدارک مربوط به روند رشد اقتصادی روسیه» است که در سال ۱۸۹۵ سانسورچیان نسخه‌های آنرا سوزاندند. اگر توافق نشریاتی با مارکسیستهای مجاز را بتوان با یک اتحاد سیاسی قابل قیاس دانست، این کتاب را میتوان با یک قرارداد سیاسی قابل قیاس دانست.

علت قطع رابطه البته این نبود که «متحدان» — دمکرات‌های بورژوا از کار درآمدند. برعکس، بیانگران این مشی اخیر تا جایی

---

* اشاره‌ایست به مقاله ک.تولین علیه استرووه (منظور مقاله و. ای. لنین زیر عنوان «مضمون اقتصادی نارودنیچستوو و انتقاد آن در کتاب آقای استرووه» است. — ه. ت.) که برپایه شرحی تحت عنوان «چگونگی بازتاب مارکسیسم در مطبوعات بورژوایی» نگارش یافته است. رجوع شود به مقدمه این گزیده آثار (۱۳۵). (تبصره مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷ کتاب. ه. ت.)

که سخن بر سر وظایف دمکراتیک سوسیال دمکراسی یعنی وظایفی است که اوضاع و احوال کنونی روسیه آنها را در رده اول قرار میدهد، متحدان طبیعی و مطلوب سوسیال‌دمکراسی هستند. اما شرط ضرور چنین اتحادی آنست که سوسیالیست‌ها امکان کامل داشته باشند تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع طبقه کارگر و منافع بورژوازی را به طبقه کارگر توضیح دهند. و حال آنکه برنشتینیسم و مشی «انتقادی» که اکثریت مارکسیست‌های مجاز جمعاً بدان روی آوردند، این امکان را ازمیان میبرد و شعور سوسیالیستی را به فساد میکشانید، زیرا مارکسیسم را مبتذل میساخت، تئوری برانداختن برندگی تضادهای اجتماعی را تبلیغ میکرد، اندیشه انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا را باطل مینامید و جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را به سطح یک تریدیونیونیسم محدود تنگ‌نگر و مبارزه «واقع‌بینانه» در راه رفرم‌های تدریجی و ناچیز تنزل میداد. این کاملاً به معنای انکار حق استقلال سوسیالیسم توسط دمکراسی بورژوازی و بالنتیجه انکار حق حیات آنست؛ عملاً در حکم تلاشی بود برای تبدیل جنبش کارگری نوپا به دنباله‌رو لیبرال‌ها.

طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی قطع رابطه ضروری بود. ولی ویژگی «منحصر به فرد» روسیه موجب شد که قطع رابطه به طرد ساده سوسیال‌دمکرات‌ها از نشریات «مجازی» که در مقیاسی وسیع انتشار مییافت و بیش از همه در دسترس عموم قرار داشت، منجر گردید. «مارکسیست‌های پیشین» که «زیر لوای انتقاد» گرد آمده و تقریباً انحصار «درهم کوفتن» مارکسیسم را بدست آورده بودند، در این نشریات سنگر گرفتند. شعارهای «مرده‌باد ارتدکسی» (آیین پرستی — م.) و «زنده‌باد آزادی انتقاد» (که اکنون «ر. دلو» آنها را تکرار میکند) یکباره به الفاظ مد بدل شدند. و اما فاکت‌هایی چون انتشار سه ترجمه روسی از کتاب برنشتین نامدار (۱۳۶) (نامدار بکردار هروسترات) و نیز توصیه کتابهای برنشتین و آقای پروکوپوویچ و غیره توسط زوباتف (رجوع شود به شماره ۱۰ «ایسکرا»)، نشان میدهد که دستگاه سانسور و ژاندارم‌ها نیز نتوانستند در برابر

این مد ایستادگی کنند. حال سوسیال‌دمکرات‌ها وظیفه داشتند علیه این جریان تازه به مبارزه برخیزند، وظیفه‌ای که بخودی خود دشوار بود و موانع صرفاً خارجی نیز انجام آنرا بی‌نهایت دشوار میساخت. ضمناً این جریان تنها به عرصه نشریات محدود نبود. چرخش بسوی «انتقاد» با کشش سوسیال‌دمکرات‌های پراتیسین بسوی «اکونومیسم» همراه شد.

چگونگی پیدایش و گسترش رابطه میان انتقاد علنی و «اکونومیسم» غیرعلنی و وابستگی آنها به یکدیگر، مطلب شایان توجهی است که میتوانست موضوع مقاله مستقلی باشد. در اینجا فقط اشاره‌ای به وجود بی‌چون و چرای این رابطه برای ما کافیست. «Credo»* مشهور از آنجهت به چنین اشتهار سزاوار رسید که این رابطه را آشکار بیان داشت و این گرایش سیاسی اصلی «اکونومیسم» را لو داد: بگذار کارگران به مبارزه اقتصادی بپردازند (دقیقتر بود اگر گفته میشد: مبارزه تریدیونیونیستی، زیرا این مبارزه سیاست صرفاً کارگری را نیز در بردارد) و روشنفکران مارکسیست برای «مبارزه» سیاسی به لیبرال‌ها بپیوندند. فعالیت تریدیونیونیستی «درمیان خلق» انجام نیمه اول این وظیفه و انتقاد علنی، انجام نیمه دوم آن از کار درآمد. اعلام این مطلب چنان سلاح برنده‌ای علیه «اکونومیسم» بود که اگر «Credo» وجود نمیداشت، میبایست آنرا اختراع کرد.

«Credo» اختراعی نبود، ولی انتشار آن مستقل از اراده و حتی برخلاف اراده تنظیم‌کنندگانش انجام گرفت. بهرحال برای نویسنده این سطور که خود در پدید آوردن «برنامه» جدید** شرکت داشته، پیش‌آمد کرده‌است که شکوه‌ها و سرزنش‌هایی بشنود حاکی از اینکه چرا مطالبی که سخنرانان بعنوان ملخص نظریات خویش تنظیم

---

* مظهر آیین، اصول آیین، برنامه، شرح جهان‌بینی. مترجم.

** سخن بر سر اعتراض ۱۷ نفری علیه «Credo» است. نگارنده این سطور در تنظیم این اعتراض شرکت داشت (پایان سال ۱۸۹۹). متن اعتراض همراه با متن «Credo» در بهار ۱۹۰۰ (۱۳۷) در

کرده بودند، بصورت نسخه‌های کپیه تکثیر گردیده و لقب «Credo» بدان اطلاق شده و حتی همراه با متن اعتراض به صفحات مطبوعات راه یافته است! اگر ما این واقعه فرعی را یادآور میشویم از آنجهت است که یکی از خصایص بس شایان توجه «اکونومیسم» ما یعنی بیم آن را از انتشار، آشکار میسازد. تنها نگارندگان «Credo» نیستند که این خصیصه را بروز میدهند، «اکونومیسم» بطور کلی دارای چنین خصیصه‌ایست: هم «رابوچایا میسل» (۱۳۹) که صریحترین و درستکارترین هوادار «اکونومیسم» است، هم «رابوچیه دلو» (که از انتشار اسناد «اکونومیستی» در نشریه «Vademecum»* برآشفته است)، هم کمیته کییف که در حدود دو سال پیش نخواست اجازه بدهد تا سندی که تحت عنوان «Profession de foi» (۱۴۱) تهیه کرده بود** بهمراه تکذیب‌نامه‌ای که علیه آن نگاشته شده بود، انتشار یابد و هم عده بسیار و بسیاری از بیانگران دیگر «اکونومیسم» چنین خصیصه‌ای را بروز داده‌اند.

این بیم از انتقاد را که هواداران آزادی انتقاد بروز میدهند، نمیتوان تنها به خدعه و مکر تعبیر کرد (اگرچه گاهگاه خدعه و مکر هم بیشک در کار هست: گشودن جوانه‌های نورسته و هنوز جان نگرفتهٔ یک مشی جدید و قرار دادن آنها در معرض حملات دشمنان کار عاقلانه نیست!). نخیر، اکثریت «اکونومیستها»

خارجه بچاپ رسید. اکنون از مقاله بانو کوسکووا (که تصور میکنم در مجله «بیلویه» (۱۳۸) بچاپ رسیده باشد)، پیداست که نگارنده «Credo» او بوده و آقای پروکوپویچ برجسته‌ترین نقش را درمیان «اکونومیست‌های» مقیم خارجه آنزمان بازی میکرده است. (تبصره مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷ این کتاب. ه. ت.)

* «راهنما» (۱۴۰). ه. ت.

** تا جایی که ما اطلاع داریم ترکیب اعضای کمیته کییف از آنزمان ببعد تغییر کرده است.

در کمال صداقت هرگونه مباحثه تئوریک، اختلاف نظر فراکسیونی، مسائل سیاسی گسترده، طرح‌های مربوط به متشکل ساختن انقلابیون در یک سازمان و غیره را با ناخرسندی تلقی میکنند (و طبق سرشت «اکونومیسم» باید هم تلقی کنند). روزی یکی از «اکونومیست‌های» بسیار پیگیر بمن گفت: «بهتراست همه اینها به خارجه احاله شود!» و با این حرف این نظریه بسیار رایج (و باز هم صرفاً تریدیونیونیستی) را بیان داشت که: کار ما، جنبش کارگری و ایجاد سازمان‌های کارگری در همین محل زندگی خودمان است، بقیه مطالب ساخته اصول‌پرستان سطحی ویا آنطور که نگارندگان نامه مندرج در شماره ۱۲ «ایسکرا» هم‌آوا با شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» بیان داشته‌اند — «پربها دادن به ایدئولوژی» است.

حال این سئوال پیش می‌آید: با توجه به این ویژگی‌های «انتقاد» روسی و برنشتینیسم روسی، کسانی که میخواستند نه فقط در حرف، بلکه در عمل نیز مخالف اپورتونیسم باشند، چه وظیفه‌ای میبایست انجام دهند؟ اولا، میبایست برای تجدید آن فعالیت تئوریک که در دوران مارکسیسم مجاز تازه آغاز شده بود و حالا باز بدوش مبارزان مخفی افتاده بود، به تلاش برخاست، زیرا بدون چنین فعالیتی رشد موفقیت‌آمیز جنبش امکان نداشت. ثانیاً، میبایست علیه «انتقاد» قانوناً مجاز که اذهان را بکلی خراب میکرد، به مبارزه فعالانه دست زد. ثالثاً، میبایست علیه تشتت و نوسانی که در جنبش عملی وجود داشت، جداً اقدام کرد و هر تلاشی را که آگاهانه یا ناآگاهانه در جهت پایین آوردن سطح برنامه و تاکتیک ما بعمل می‌آمد، فاش ساخت و به دفع آن برخاست.

اینکه «ر. دلو» نه وظیفه اول را انجام داد و نه وظیفه دوم و نه سوم‌را، مطلبی است روشن و ما کمی بعد بناچار این حقیقت روشن را از جوانب گوناگون آن بتفصیل تشریح خواهیم کرد. ولی اکنون میخواهیم فقط نشان دهیم که میان خواست «آزادی انتقاد» از یکسو و ویژگی‌های انتقاد روسی ما و «اکونومیسم» روسی ما از سوی دیگر چه تضاد فاحشی وجود دارد. واقعاً هم به متن

قطعنامه‌ای که «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روسیه در خارجه»، نظر «ر. دلو» را در آن تأیید کرده است، نگاهی بیفکنید:

«ما بخاطر تأمین رشد مستمر ایدئولوژیک سوسیال‌دمکراسی، برای آزادی انتقاد از تئوری سوسیال‌دمکراتیک در نشریات حزبی، تا آنجا که این انتقاد با خصلت طبقاتی و انقلابی این تئوری مغایرت نداشته باشد، ضرورت بی چون و چرا قائلیم» («دو کنگره»، ص ۱۰).

و اما دلیل آن: قطعنامه «در بخش نخستین خود با قطعنامه کنگره حزبی لوبک درباره برنشتین مطابقت دارد»... «متحدان» در عالم سادگی متوجه نیستند که با این رونویس کردن چگونه testimonium paupertatis (گواهینامه افلاس) خود را امضاء میکنند!.. «ولی... در بخش دوم خود، برای آزادی انتقاد بیش از قطعنامه کنگره حزبی لوبک محدودیت قائل میشود».

پس لابد قطعنامه «اتحاد» علیه برنشتینیست‌های روسی متوجه است؟ در غیر اینصورت استناد به لوبک بکلی بیمعنی از کار درمی‌آمد! ولی این درست نیست که قطعنامه «برای آزادی انتقاد محدودیت بیشتر قائل میشود». آلمانیها در قطعنامه هانور خود درست همان تغییراتی را که برنشتین پیشنهاد میکرد، ماده به ماده رد کردند و در قطعنامه لوبک به شخص برنشتین تذکر دادند و نامش را هم در قطعنامه قید کردند. ولی مقلدین «آزاد» ما به هیچیک از مظاهر «انتقاد» اختصاصاً روسی و «اکونومیسم» روسی کوچکترین اشاره‌ای نمیکنند. با چنین سکوتی، استناد خشک و خالی به خصلت طبقاتی و انقلابی تئوری جای بس بیشتری برای تعبیر غلط باقی میگذارد، خاصه اگر «اتحاد سوسیال دمکرات‌های روسیه در خارجه» نخواهد «باصطلاح اکونومیسم» را اپورتونیسم بشمار آرد («دو کنگره»، ص ۸، ماده ۱). ولی این نکته بر سبیل حاشیه بود. اصل مطلب آنست که موضعگیری اپورتونیست‌ها در قبال سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی در آلمان و روسیه در دو قطب کاملاً مخالف هم قرار دارد. در آلمان بطوریکه میدانیم،

سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی حفظ آنچیزی را میخواهند که هست: آنها خواستار حفظ همان برنامه و تاکتیک قدیمی هستند که همه از آن آگاهند و تجربه دهها سال تمام جزئیات آنرا روشن ساخته است. ولی «منتقدین» میخواهند در این برنامه و تاکتیک تغییراتی وارد سازند و از آنجا که اقلیت ناچیزی هستند و تلاشهای رویزیونیستی آنان نیز با ترس و لرز بسیار انجام میگیرد، انگیزه اکثریت که فقط به رد خشک «نوآوری» آنها بسنده میکند، قابل درک است. ولی در روسیه ما، منتقدین و «اکونومیست‌ها» حفظ آنچیزی را میخواهند که هست: «منتقدین» میخواهند که آنها را همچنان مارکسیست بشمار آرند و «آزادی انتقادی» را که در جمیع موارد، از آن برخوردار بوده‌اند، برایشان تأمین کنند (زیرا آنها در ماهیت امر هیچگاه هیچگونه وابستگی حزبی را برسمیت نشناخته‌اند*)، وانگهی ما نیز

* همین فقدان ارتباط آشکار حزبی و فقدان سنت حزبی نمایانگر چنان تمایز فاحشی میان روسیه و آلمان است که میبایست هر سوسیالیست هوشمندی را از تقلید کورکورانه برحذر دارد. اینک مثالی که نشان میدهد کار «آزادی انتقاد» در روسیه بکجا رسیده است. آقای بولگاکف منتقد روسی ضمن سرزنش هرتس منتقد اتریشی، مینویسد: «هرتس با تمام استقلالی که در نتیجه‌گیری‌ها از خود نشان میدهد، در این ماده (درباره شرکتهای تعاونی) ظاهراً بیش از اندازه به عقاید حزب خویش وابسته مانده است و با آنکه او در جزئیات نظر دیگری دارد، جرأت عدول از اصل عام را در خود نمی‌بیند» («سرمایه‌داری و کشاورزی»، جلد — ۲، ص ۲۸۷). تبعه یک کشور در بند اسارت سیاسی که ۹۹۹ هزارم جمعیتش در نتیجه بردگی سیاسی و بی‌خبری کامل از شرف حزبی و وابستگی حزبی تا مغز استخوان فاسد شده است، شهروند یک کشور متکی به قانون اساسی را به سبب بیش از اندازه «وابسته بودن به عقاید حزب خویش»، بزرگوارانه سرزنش میکند! براستی هم که برای سازمانهای قانوناً غیرمجاز ما کار دیگری جز تنظیم قطعنامه درباره آزادی انتقاد نمانده است...

دارای آنچنان ارگان حزبی مورد قبول همگان نبودیم که بتواند آزادی انتقاد را، ولو با توصیه و نصیحت، «محدود سازد»؛ «اکونومیست‌ها» میخواهند که انقلابیون «حقوق تام و تمام جنبش در وضع کنونی» («ر. دلو»، شماره ۱۰، ص — ۲۵) یعنی «مشروعیت» هستی هرآنچه را که هست، برسمیت بشناسند و «ایدئولوگ‌ها» برای «بازداشتن» جنبش از راهی که «عامل تعیین‌کننده آن چگونگی تأثیر عناصر مادی و محیط مادی در یکدیگر است»، تلاش نورزند (از «نامه» منتشره در شماره ۱۲ «ایسکرا») و مبارزه‌ای مطلوب شناخته شود که «انجام آن فقط در اوضاع و احوال حاضر برای کارگران ممکن است» و مبارزه‌ای ممکن شناخته شود که «آنها در لحظه حاضر عملا انجام میدهند» («ضمیمه جداگانه «رابوچایا میسل»»، ص — ۱۴). ما سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی، برعکس، از این جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته یعنی در برابر آنچه که «در لحظه حاضر» وجود دارد، ناراضی هستیم و تغییر تاکتیک مسلط سالهای اخیر را خواستاریم و اعلام میداریم که «پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد شویم، لازمست که نخست مرزها را با قاطعیت و صراحت تمام مشخص کنیم» (از اطلاعیه مربوط به انتشار «ایسکرا»)*. خلاصه کلام اینکه: آلمانی‌ها طرفدار وضع حاضرند و تغییرات را رد میکنند، ولی ما خواستار تغییر وضع حاضریم و جبهه‌سایی در برابر این وضع حاضر و آشتی با آن را رد میکنیم.

رونویس‌کنندگان «آزاد» ما که از قطعنامه های آلمانی نسخه برمیدارند، همین «جزئی» تفاوت را متوجه نشده‌اند!

د) سخنان انگلس درباره اهمیت مبارزه تئوریک

«دگماتیسم، اصول‌پرستی سطحی»، «تحجر حزب — مکافات ناگزیر به بند کشیدن قهری اندیشه» — اینها هستند دشمنانی که مخاهدان

---

* متن این اطلاعیه در مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ٤، ص ۳۵۸ درج است. ه. ت.

راه «آزادی انتقاد» در صفحات مجله «ر. دلو» دلاورانه علیه آنها به پیکار برخاسته‌اند. — ما از قید این مسئله در دستور روز بسیار خرسندیم و تنها پیشنهادمان آنست که این مسئله با یک پرسش تکمیل شود:

داوران کیانند؟

در برابر ما دو اطلاعیه درباره چاپ نشریه قرار دارد. یکی مربوط به «برنامه «رابوچیه دلو» — ارگان ادواری اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روسیه» (صفحات چاپی از روی شماره اول «ر. دلو»). دیگری «اطلاعیه مربوط به تجدید چاپ نشریات گروه «آزادی کار»» (۱۴۲). تاریخ هر دو اطلاعیه سال ۱۸۹۹ است که از مدتها پیش از آن، «بحران مارکسیسم» در دستور روز قرار داشت. ولی در آنها چه می‌بینیم؟ در نشریه اول جستجوی شما برای یافتن اشاره‌ای به این پدیده و توضیح روشن چگونگی موضعی که ارگان جدید قصد دارد در این زمینه اتخاذ کند، جستجوی بیهوده‌ایست. درباره فعالیت تئوریک و هدف‌های اساسی این فعالیت در زمان حاضر، نه در این برنامه و نه در ملحقات آن که در سال ۱۹۰۱ به تصویب کنگره سوم «اتحاد» (۱۴۳) رسیده است («دو کنگره»، ص ۱۵ — ۱۸) کلمه‌ای یافت نمیشود. طی تمام این مدت، هیئت تحریریه «ر. دلو» به مسائل تئوریک بی‌اعتنا مانده است و حال آنکه این مسائل افکار تمام سوسیال‌دمکراتهای سراسر جهان را بخود مشغول میداشته است.

اطلاعیه دیگر، برعکس، پیش از هر چیز تضعیف توجه به تئوری را طی سالهای اخیر خاطرنشان میسازد و جداً خواستار «توجه عمیق به جانب تئوریک جنبش انقلابی پرولتاریا» و نیز دعوت به «انتقاد بیرحمانه از گرایشهای برنشتینیستی و دیگر گرایشهای ضدانقلابی» در جنبش ما است. شماره‌های منتشره مجله «زاریا» نمایانگر چگونگی اجرای این برنامه است.

بدینسان ما می‌بینیم که جملات پرطمطراق درباره تحجر اندیشه و غیره پرده‌ایست برای پوشش ولنگاری و ناتوانی در پیشبرد اندیشه

تئوریک. نمونه سوسیال‌دمکرات‌های روس پدیده‌ای را که برای سراسر اروپا عمومیت دارد (و مارکسیست‌های آلمانی نیز دیرزمانی است به آن متوجه شده‌اند)، با وضوحی خاص تصویر میکند و نشان میدهد که غرض از آزادی کذایی انتقاد، تبدیل یک تئوری به تئوری دیگر نیست، بلکه آزادی از هرگونه تئوری یکپارچه و تعمق سنجیده، توسل به شیوه التقاط* و نداشتن هیچگونه عقیده و اصول راسخ است. هرکس که با وضع واقعی جنبش ما اندک آشنایی داشته باشد نمیتواند این واقعیت را نبیند که رواج وسیع مارکسیسم با تنزل معین سطح تئوریک همراه بوده است. بسیار کسان با آمادگی تئوریک ناچیز و حتی بدون هیچگونه آمادگی تئوریک، تنها بخاطر اهمیت عملی و پراتیک و کامیابی‌های پراتیک جنبش بدان پیوسته‌اند. از اینجا میتوان دریافت که وقتی «رابوچیه دلو» با قیافه پیروزمند بدین کلام مشهور مارکس استناد میورزد که «هر گام جنبش واقعی مهمتر از یک دوجین برنامه (۱۴۴) است»، چقدر ناسنجیده عمل میکند. تکرار این کلام در دوران تشتت تئوریک بدان ماند که انسان با دیدن تشییع جنازه بانگ برآورد: «کارتان را پایان مباد!»، وانگهی این سخنان مارکس از نامه او درباره برنامه گتا (۱۴۵) برداشته شده است که مارکس در آن توسل به شیوه التقاط را در تدوین اصول سخت نکوهش میکند. مارکس به سران حزب نوشته بود: اگر هم اتحاد واقعاً لازم است، قراردادهایی برای تحقق هدفهای پراتیک جنبش منعقد سازید، ولی سوداگری با اصول را روا ندانید و به «عقب‌نشینی-ها»ی تئوریک تن در ندهید. این بود اندیشه مارکس و حال آنکه درمیان ما کسانی یافت میشوند که با استناد به نام او میکوشند از اعتبار تئوری بکاهند!

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز ممکن نیست. در این

* التقاط — اکلکتیسم (eclectisme) — دستچینی مکانیکی و دلخواه عقاید و نظریات ناهمگون بدون پایداری روی اصول معین و مشخص.
مترجم.

هنگام که دلبستگی به اشکال بسیار محدود فعالیت عملی با تبلیغ مدشده و رایج اپورتونیسم هم‌آغوش است، هر اندازه روی این اندیشه پافشاری شود، کم است. ضمناً تئوری برای سوسیال‌دمکرات‌های روسیه به سه حکم عامل زیرین نیز که غالباً آنرا از یاد میبرند، اهمیت بیشتری کسب میکند: نخست آنکه حزب ما هنوز فقط در حال تکوین است و دارد سیمای خود را مشخص میسازد و هنوز بهیچوجه حسابش را با دیگر مشی‌های اندیشه انقلابی که جنبش را به انحراف از راه صحیح تهدید میکنند، پاک نکرده است. برعکس، درست در این اواخر (همانگونه که آکسلرود (۱٤٦) از مدتها پیش در مورد «اکونومیست‌ها» پیش‌بینی کرده بود)، ما ناظر جان گرفتن مشی‌های انقلابی غیرسوسیال‌دمکراتیک هستیم. در چنین اوضاع و احوالی یک اشتباه که در نظر اول «بی اهمیت» مینماید ممکن است اسفناکترین عواقب را ببار آورد، و تنها افراد نزدیک‌بین میتوانند مناقشات فراکسیونی و مرزبندی دقیق میان خرده‌اختلاف‌ها را، بیموقع یا زاید بشمارند. آینده سوسیال‌دمکراسی روسیه برای سالیانی دراز ممکن است به تحکیم این یا آن «خرده اختلاف» بستگی پیدا کند.

دوم آنکه جنبش سوسیال‌دمکراتیک از نظر ماهیت خود بین‌المللی است. معنی این سخن تنها آن نیست که ما باید علیه شوینیسم ملی مبارزه کنیم، بلکه این نیز هست که جنبشی که در یک کشور جوان آغاز میشود، فقط در صورتی میتواند کامیاب باشد که تجارب کشورهای دیگر را فرا گیرد و برای این فراگیری هم آشنایی ساده با این تجارب ویا رونویس کردن ساده آخرین قطعنامه‌ها کافی نیست. برای این کار باید شیوه برخورد انتقادی به این تجارب را بلد بود و مستقلاً آنها را وارسی کرد. هرکس فقط در نظر مجسم کند که رشد جنبش کارگری دوران کنونی چه گسترش سترگی یافته و چه اندازه پرشاخه شده است، در خواهد یافت که برای انجام این وظیفه چه توشه‌ای از نیروی تئوریک و تجربه سیاسی (و نیز انقلابی) ضرور است.

سوم آنکه، وظایف ملی سوسیال‌دمکراسی روسیه به گونه‌ایست

که نظیر آن تا کنون در برابر هیچیک از احزاب سوسیالیست جهان قرار نداشته است. ما از آن وظایف سیاسی و سازمانی که امر خطیر آزاد ساختن تمام خلق از یوغ سلطنت مستبده بعهده ما میگذارد، پایین‌تر سخن خواهیم گفت. اکنون فقط میخواهیم بدین نکته اشاره کنیم که نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد، میتواند ایفا کند. و اما برای آنکه بتوان درباره این سخن، ولو اندکی هم شده، تصور مشخصی بدست آورد، بجاست که خواننده، اسلاف سوسیال‌دمکراسی روسیه یعنی کسانی چون گرتسن، بلینسکی، چرنیشفسکی و سلاله درخشان انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته را بیاد آورد، بجاست درباره اهمیت جهانی خاصی که اکنون ادبیات روس کسب میکند، بیاندیشد و بجاست... گرچه همین هم کافیست.

نکاتی را که انگلس بسال ۱۸۷٤ پیرامون اهمیت تئوری در جنبش سوسیال‌دمکراتیک بیان داشته است، نقل میکنیم. انگلس برخلاف آنچه که درمیان ما معمول است، برای مبارزه سترگ سوسیال‌دمکراسی نه دو شکل (سیاسی و اقتصادی)، بلکه سه شکل قائل است بدین معنی که مبارزه تئوریک را نیز در ردیف آنها قرار میدهد. توصیه او به جنبش کارگری آلمان که آن هنگام دیگر در زمینه‌های پراتیک و سیاسی تحکیم یافته بود، از نظر مسائل و مباحثات دوران کنونی چنان آموزنده است که امیدواریم، نقل بخش بزرگی از پیشگفتار کتاب او تحت عنوان «Der deutsche «Bauernkrieg*» که دیریست از طرفه‌های بس گرانبهای عالم کتاب شده است، موجب شکوه خواننده از ما نگردد. انگلس در این پیشگفتار مینویسد:

«کارگران آلمانی در قیاس با کارگران کشورهای دیگر اروپا دارای دو برتری اساسی هستند: نخست آنکه به تئوری‌دان‌ترین خلق اروپا تعلق دارند و ضمناً فهم تئوریکی را که در باصطلاح طبقات

---

* Dritter Abdruck, Leipzig, 1875. Verlag der Genossenschaftsbuchdruckerei («جنگ دهقانی در آلمان». چاپ سوم. لیپزیگ، سال ۱۸۷۵، بنگاه تعاونی نشر کتاب. هـ. ت).

«باسواد» آلمان تقریباً پاک از میان رفته است، حفظ کرده‌اند. سوسیالیسم علمی آلمانی — این یگانه سوسیالیسم علمی که تا کنون وجود داشته است، بدون فلسفه آلمانی ماقبل خود، بویژه فلسفه هگل، هرگز پدید نمیآمد. و بدون وجود فهم تئوریک در کارگران، این سوسیالیسم علمی هرگز نمیتوانست بدرجه‌ای که ما اکنون ناظر آنیم، در جسم و جان آنان رسوخ کند. نشانگر این برتری بی‌پایان، از یکسو بیقیدی جنبش کارگری انگلستان به هر گونه تئوری است که یکی از علل عمده کندروی این جنبش را، علیرغم سازمان شگرف اصناف گوناگون، تشکیل میدهد و از سوی دیگر آشفتگی و تشتتی است که پرودونیسم در شکل اولیه خود میان فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها — و سپس بشکل کاریکاتوری که باکونین از آن ساخته، درمیان اسپانیایی‌ها و ایتالیایی‌ها، پدید آورده است.

برتری دوم آنست که آلمانی‌ها تقریباً از همه دیرتر به شرکت در جنبش کارگری پرداختند. همانگونه که سوسیالیسم تئوریک آلمانی هرگز فراموش نخواهد کرد که بر دوش سن‌سیمون، فوریه و اوئن یعنی سه اندیشمندی استوار است که با وجود تمام خصلت خیالپرورانه و پندارگرایانه آموزش‌هایشان، از بزرگترین عقول تمام ادوار بشمار میروند و بطور داهیانه حقایق بسیار زیادی را از پیش دریافتند که صحت آنها را ما اکنون بر بنیاد علمی به ثبوت میرسانیم، — همانگونه نیز جنبش عملی کارگری آلمان هرگز نباید فراموش کند که بر دوش جنبش انگلیسی و فرانسوی رشد یافته و امکان داشته است از تجاربی که آنها به بهای گران اندوخته‌اند، بسادگی بهره گیرد و از اشتباهاتی که ارتکاب اکثر آنها در آن زمان پرهیزناپذیر بوده است، اکنون بپرهیزد. بدون گذشته‌ی تریدیونیون‌های انگلیسی و مبارزه سیاسی کارگران فرانسوی و خاصه بدون تکان نیرومند کمون پاریس، ما امروز کجا بودیم؟

باید انصاف داد که کارگران آلمانی از برتری‌های وضع خود با هوشمندی کمیابی بهره گرفته‌اند. از هنگام پیدایش جنبش کارگری، این نخستین بار است که مبارزه در هر سه جهت: تئوریک، سیاسی

و اقتصادی ـ پراتیک (مقاومت در برابر سرمایه‌داران) خود، با وجود هماهنگی و ارتباط میان آنها، بصورت منظم انجام میگیرد. نیرومندی و شکست‌ناپذیری جنبش آلمان نیز ناشی از همین هجوم باصطلاح متمرکز است.

کارگران آلمانی از یکسو بسبب این موضع برتر خویش و از سوی دیگر بسبب ویژگی‌های جزیره‌ای جنبش انگلیسی و نیز بسبب سرکوب قهرآمیز جنبش فرانسوی، اکنون در صف مقدم پیکار پرولتری جای گرفته‌اند. اینکه سیر حوادث تا کی به آنها اجازه خواهد داد در این جای پرافتخار باقی مانند، مطلبی است که پیشگویی آن امکان ندارد. ولی تا زمانی که در این جای باقی هستند، باید امیدوار بود که وظایف خود را چنانکه باید و شاید انجام خواهند داد. تحقق این امر مستلزم صرف نیروی مضاعف در تمام عرصه‌های مبارزه و تبلیغات است. بویژه وظیفه رهبران است که تمام مسائل تئوریک را بیش از پیش برای خود روشن سازند، بیش از پیش از زیر نفوذ جملات سنتی متعلق به جهان‌بینی کهنه آزاد گردند و همیشه بیاد داشته باشند که سوسیالیسم از هنگامیکه علم شده، خواستار آنست که بمثابه یک علم با آن رفتار کنند یعنی آنرا بیاموزند. آگاهی بدینسان کسب‌شده‌ای را که روزبروز روشنتر میشود، باید با جهدی روزافزون میان توده‌های کارگر رواج داد و اتحاد صفوف سازمان حزب و سازمان اتحادیه‌های صنفی را بیش از پیش مستحکم ساخت...

...اگر کارگران آلمانی بهمین روال پیش روند، آنگاه آنها ــ نمیخواهم بگویم در رأس جنبش گام برخواهند داشت، زیرا این بهیچوجه به مصلحت جنبش نیست که کارگران یک ملت در رأس جنبش گام بردارند، ــ بلکه در صف مبارزان جای پرافتخار احراز خواهند کرد و چنانچه ناگهان محک آزمایش‌های سخت یا رخدادهای سترگ دلاوری بس افزونتر، نیروی عزم و قدرت عمل بس بیشتری را از آنان بخواهد، سراپا مجهز و آماده خواهند بود».

سخنان انگلس وخشورانه از کار درآمد. چند سالی نگذشت که

کارگران آلمانی ناگهان در محک آزمایش‌های سخت ناشی از قانون فوق‌العاده ضد سوسیالیست‌ها قرار گرفتند و کارگران آلمانی این آزمایش‌ها را واقعاً هم سراپا مجهز و آماده استقبال کردند و توانستند از آن پیروز در آیند.

پرولتاریای روسیه. آزمایش‌هایی بمراتب سخت‌تر در پیش دارد، پیکار با تره‌غول مهیبی را در پیش دارد که قانون فوق‌العاده یک کشور دارای قانون اساسی در قیاس با آن، جغله‌ای بیش نمی‌نماید. تاریخ اکنون وظیفه عاجلی در برابر ما نهاده است که از تمام وظایف عاجل پرولتاریای هر کشور دیگری انقلابی‌تر است. انجام این وظیفه یعنی تخریب نیرومندترین تکیه‌گاه ارتجاع که نه تنها در اروپا، بلکه (اکنون میتوانیم بگوییم) در آسیا نیز نیرومندترین تکیه‌گاه ارتجاع است، پرولتاریای روسیه را به پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی جهان تبدیل خواهد کرد. و ما حق داریم به دریافت این عنوان پرافتخار که اسلاف ما یعنی انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته اینک شایستگی آنرا بدست آورده‌اند، امیدوار باشیم، در صورتی که بتوانیم در جنبش خویش که هزار بار گسترده‌تر و ژرف‌تر است، همان نیروی عزم و همان قدرت عمل جانبازانه را برانگیزیم.

۲

خودانگیختگی توده‌ها و آگاهی سوسیال دمکراسی

گفتیم که در جنبش ما، که بسی گسترده‌تر و ژرفتر از جنبش سالهای هفتاد قرن گذشته است، باید همان نیروی عزم و همان قدرت عمل جانبازانه را برانگیخت. واقعاً هم چنین مینماید که تا کنون کسی شک نداشته است که توان جنبش کنونی، ناشی از

بیداری توده‌ها (و بطور عمده پرولتاریای صنعتی) و ناتوانی آن ناشی از کمبود آگاهی و کمبود روح ابتکار در رهبران انقلابی است.

ولی همین چندی پیش کشف شگفت‌انگیزی صورت گرفته که تمام نظریاتی را که تا کنون در این زمینه حکمفرما بوده است، به زیر و رو شدن تهدید میکند. این کشف را «رابوچیه دلو» انجام داده است بدینمعنی که ضمن مباحثه با روزنامه «ایسکرا» و مجله «زاریا» تنها به ایرادهای جزئی بسنده نکرده، بلکه کوشیده است تا «اختلاف‌نظر کلی» را به ریشه عمیق‌تر یعنی به «اختلاف در ارزیابی اهمیت نسبی عنصر خودانگیخته و عنصر آگاه «منظم‌شده»» برساند. تز اتهامی «رابوچیه دلو» چنین است: «کم بها دادن به اهمیت عنصر عینی یا عنصر خودانگیخته تکامل»*. ما در پاسخ به این اتهام میگوییم: اگر مباحثات «ایسکرا» و «زاریا» اصلاً هیچ نتیجه دیگری هم بجز این نتیجه که «ر. دلو» را به کشف این «اختلاف‌نظر کلی» برانگیخت، ببار نمی‌آورد، همین یک نتیجه نیز برای ما موجب خرسندی فراوان بود، زیرا این تز بسیار پرمعنی است و تمام ماهیت اختلاف نظرهای تئوریک و سیاسی کنونی میان سوسیال‌دمکرات‌های روسیه را با فروغ بسیار روشن میسازد.

بهمین جهت رابطه میان عنصر آگاه و خودانگیختگی اهمیت عام عظیمی دارد و بجاست که تمام اجزای این مسئله بطور مشروح بررسی شود.

الف) سرآغاز اوج‌گیری جنبش خودانگیخته

در فصل پیشین دلبستگی همگانی جوانان باسواد روسیه را در اواسط سالهای نود، به تئوری مارکسیسم، خاطرنشان ساختیم. اعتصاب‌های کارگری پس از جنگ صنعتی معروف سال ۱۸۹۶ که تقریباً

* «رابوچیه دلو» شماره ۱۰، سپتامبر سال ۱۹۰۱، ص ۱۷ و ۱۸. تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلو» است.

در همان زمان در پتربورگ (۱۸۹۷) روی داد نیز همین خصلت همگانی را بخود گرفت. شیوع این اعتصابها در سراسر روسیه، گواه بارزی بود بر ژرفای جنبش خلق که بار دیگر اوج میگرفت و بدینجهت اگر بخواهیم از «عنصر خودانگیخته» سخن گوییم، البته پیش از همه باید همین جنبش اعتصابی را خودانگیخته نامید. ولی جریان‌های خودانگیخته نیز با یکدیگر فرق دارند. هم در سالهای هفتاد و هم در سالهای شصت (و حتی در نیمه اول قرن نوزدهم)، در روسیه اعتصابهایی روی میداد که با اقدام «خودانگیخته» درهم شکستن ماشین و اعمال دیگر همراه بود. اعتصابهای سالهای نود را در قیاس با این «عصیان‌ها» میتوان حتی «آگاهانه» نامید — گامی که جنبش کارگری طی این مدت برداشته بود تا بدین درجه مهم بود. این جریان به ما نشان میدهد که «عنصر خودانگیخته» در ماهیت امر چیزی جز شکل نطفه‌ای آگاهی نیست. عصیان‌های ابتدایی آن دوران نیز نمایانگر بیداری نسبی روح آگاهی بودند: کارگران اعتقاد دیرین خود را به خلل‌ناپذیری نظامی که آنها را زیر فشار خود له میکرد، از دست میدادند و ضرورت مقابله جمعی را اندک اندک داشتند... نمیگویم در می‌یافتند، ولی احساس میکردند و از اطاعت برده‌وار از رؤسای خویش جداً سر بر می‌تافتند. ولی با اینهمه این اعمال به میزانی بس بیشتر نمودار نومیدی و انتقامجویی بود تا مبارزه. اعتصابهای سالهای نود به میزانی بس بیشتر بازتاب آگاهی را به ما مینمایانند: خواستهای مشخصی عرضه میگردد، از پیش حساب میشود که چه لحظه‌ای برای اقدام مناسبترست، موارد و نمونه‌های معینی که در نقاط دیگر مشاهده شده است، مورد بحث قرار میگیرد و غیره و غیره. آن عصیانها قیام انسان‌های صرفاً ستمدیده بود و حال آنکه اعتصابهای سیستماتیک مظاهری از نطفه‌های مبارزه طبقاتی بودند، ولی فقط نطفه‌های آن. این اعتصابها بخودی خود هنوز مبارزه سوسیال‌دمکراتیک نبودند، بلکه مبارزه تریدیونیونیستی بودند و از بروز تضاد میان کارگران و کارفرمایان خبر میدادند. ولی خود کارگران به تناقض آشتی‌ناپذیر میان منافع خویش و سراپای

نظام سیاسی و اجتماعی امروزین پی نمیبردند و اصولاً هم نمیتوانستند پی ببرند و به بیان دیگر آگاهی سوسیال‌دمکراتیک نداشتند. در چنین مفهومی اعتصابات سالهای نود، علیرغم پیشرفت عظیم خود در قیاس با «عصیان‌ها»ی پیشین همچنان بصورت جنبش صرفاً خودانگیخته باقی ماندند.

گفتیم که آگاهی سوسیال‌دمکراتیک در کارگران اصولاً نمیتوانست وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج محیط کارگری میتوانست بدان محیط برده شود. تاریخ تمام کشورها گواه برآنستکه طبقه کارگر تنها با نیروی خودش به چیزی جز به آگاهی تریدیونیونیستی یعنی اعتقاد به ضرورت گردآمدن در اتحادیه‌ها و مبارزه با کارفرمایان و وا داشتن دولت‌ها به وضع این یا آن قانون مورد نیاز کارگران و غیره، نمیتواند برسد*. ولی آموزش سوسیالیسم زاییده آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی است که نمایندگان باسواد طبقات توانگر یعنی روشنفکران تدوین کرده‌اند. بنیادگذاران سوسیالیسم علمی عصر ما — مارکس و انگلس — خودشان هم، از نظر وضع اجتماعی، به روشنفکران بورژوا تعلق داشتند. در روسیه نیز بهمین گونه، آموزش تئوریک سوسیال‌دمکراسی کاملاً مستقل از رشد خودانگیخته جنبش کارگری و بصورت نتیجه طبیعی و ناگزیر سیر تکامل اندیشه در محیط روشنفکران انقلابی سوسیالیست پدید آمده است. مقارن زمانی که ما از آن سخن میگوییم یعنی اواسط سالهای نود قرن گذشته این آموزش علاوه بر آنکه برنامه کاملاً مدون گروه «آزادی کار» شده بود، اکثریت جوانان انقلابی روسیه را نیز بسوی خود میکشانید. بدینسان در آن هنگام، هم بیداری خودانگیخته توده‌های کارگر

---

* تریدیونیونیسم بر خلاف آنچه که گاه تصور میشود، بهیچوجه هر گونه «سیاست» را نفی نمیکند. تریدیونیون‌ها همیشه تبلیغات و مبارزه سیاسی معینی (ولی نه سوسیال‌دمکراتیک) انجام داده‌اند. ما در فصل بعد درباره تفاوت میان سیاست تریدیونیونیستی و سیاست سوسیال‌دمکراتیک سخن خواهیم گفت.

یعنی بیداری برای زندگی آگاهانه و مبارزه آگاهانه وجود داشت و هم جوانان انقلابی مجهز به تئوری سوسیال‌دمکراتیک به میدان آمده بودند که شوق سوزانی برای نزدیک شدن به کارگران در سر داشتند. در این زمینه نکته دارای اهمیت خاص تصریح واقعیتی است که اغلب از یاد میرود (و نسبتاً هم از آن کم خبر دارند) و آن اینکه: نخستین سوسیال‌دمکرات‌های آنزمان در همانحال که با جدیت به تبلیغات اقتصادی می‌پرداختند — (و در این زمینه رهنمود-های واقعاً سودمند جزوه تحت عنوان «درباره تبلیغات» (۱٤۸) را که آن زمان هنوز بصورت دستنویس بود، کاملاً مراعات میکردند) — نه تنها این تبلیغات را یگانه وظیفه خود بشمار نمی‌آوردند، بلکه برعکس، از همان آغاز، هم گسترده‌ترین وظایف تاریخی سوسیال‌دمکراسی روسیه عموماً و هم وظیفه سرنگونی سلطنت مستبده خصوصاً را مطرح میساختند. مثلاً گروه سوسیال‌دمکرات‌های پتربورگ که «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» (۱٤۹) را بنیاد گذاردند، حتی در پایان سال ۱۸۹۵ نخستین شماره روزنامه‌ای تحت عنوان «رابوچیه دلو» را تنظیم کردند. این شماره که کاملاً برای چاپ آماده بود، هنگام هجوم ژاندارم‌ها در شب بین ۸ و ۹ دسامبر سال ۱۸۹۵ پیش یکی از اعضای گروه بنام آناتولی آلکساندرویچ وانه‌یف* کشف و ضبط شد و بدینسان قسمت نبود که روزنامه «رابوچیه دلو» در نخستین شکل صفحه‌بندی خود، روی انتشار بیبند. سرمقاله این روزنامه (که شاید پس از گذشت سی سال یک مجله «روسکایا استارینا» «Rouskaia Starina» م.) پیدا شود و آنرا از بایگانی اداره شهربانی بیرون بکشد)، وظایف تاریخی طبقه کارگر را در روسیه تشریح

* آ. وانه‌یف بسال ۱۸۹۹ در سیبری خاوری از بیماری سل، که آنرا از زندان انفرادی موقت با خود برده بود، درگذشت. بهمین جهت ما انتشار اطلاعاتی را که در متن نقل شده است، ممکن دانستیم و صحت آنرا هم تضمین میکنیم، زیرا این اطلاعات را کسانی داده-اند که با وانه‌یف آشنایی مستقیم و بسیار نزدیک داشتند.

میکرد و به چنگ آوردن آزادی سیاسی را در رأس این وظایف قرار میداد (۱۵۰). سپس در آن، مقاله‌ای بود تحت عنوان «وزیران ما چه اندیشه‌هایی در سر دارند؟» که به هجوم پلیس بر کمیته‌های سوادآموزی و تارومار ساختن آنها اختصاص داشت و نیز یک سلسله گزارش و خبر که نه تنها به پتربورگ بلکه به نقاط دیگر روسیه نیز مربوط میشد (از جمله شرحی پیرامون کشتار کارگران در استان یاروسلاول (۱۵۱)). بدین‌سان این آزمایش، اگر اشتباه نکنیم «نخستین آزمایش» سوسیال‌دمکرات‌های روس در سال‌های ۱۸۹۰ — ۱۹۰۰ بصورت اقدام به انتشار روزنامه‌ای انجام گرفت که خصلت محدود محلی و بطریق اولی خصلت «اقتصادی» نداشت، بلکه میکوشید مبارزه اعتصابی را با جنبش انقلابی ضد سلطنت مستبده درآمیزد و تمام ستمدیدگان از سیاست ظلمت‌گستری ارتجاع را به پشتیبانی از سوسیال‌دمکراسی برانگیزد. هرکس، ولو اندکی با وضع جنبش در آن زمان آشنا باشد، تردید نخواهد کرد که چنین روزنامه‌ای در صورت انتشار، هم از جانب کارگران پایتخت و هم از جانب روشنفکران انقلابی مورد پشتیبانی کامل قرار میگرفت و رواج بسیار وسیع مییافت. عقیم ماندن این اقدام فقط ثابت کرد که سوسیال‌دمکرات‌های آن زمان بسبب کمبود تجربه انقلابی و کمبود آمادگی پراتیک از عهده پاسخ گویی به توقعات مهم روز برنیامدند. در مورد «سانکت‌پتر-بورگسکی رابوچی لیستوک» (۱۵۲) و بویژه در مورد «رابوچایا گازتا» و «بیان‌نامه» حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که در بهار سال ۱۸۹۸ تأسیس شد، نیز عین همین مطلب صادق است. روشن است که ما چنین فکری را حتی بذهن خویش نیز خطور نمیدهیم که این فقدان آمادگی را گناهی برای رهبران آنزمان بشمار آریم. ولی برای استفاده از تجربه جنبش و گرفتن درس‌های عملی از این تجربه باید علل و نتایج این یا آن کمبود را کاملاً روشن ساخت. بدینجهت نکته بسیار مهم تصریح این واقعیت است که بخشی از سوسیال‌دمکرات‌ها که در سالهای ۱۸۹۵ — ۱۸۹۸ فعالیت میکردند (و حتی شاید بتوان گفت اکثریت آنان)، همان زمان یعنی در همان

آغاز پیدایش جنبش «خودانگیخته» طرح وسیعترین برنامه و تاکتیک پیکارجو را ممکن میشمردند و حق هم کاملاً بجانب آنها بود*. و حال آنکه فقدان آمادگی اکثریت انقلابیون، از آنجا که یک پدیده کاملاً طبیعی بود، نمیتوانست مایه هیچگونه نگرانی خاصی باشد. چون طرح‌ریزی وظایف صحیح بود و چون برای تلاش‌های مکرر در راه انجام این وظایف نیز قدرت عمل لازم وجود داشت، ناکامیهای موقت نیم‌بدبختی بود. آزمودگی انقلابی و مهارت سازمانگری خصال اکتسابی هستند. فقط کافیست که انسان بخواهد خصال لازم را در خود بپروراند! فقط کافیست که انسان از آگاهی به چگونگی کمبودهای خویش که در کار انقلابی همسنگ رفع بیش از نیمی از آنهاست، برخوردار باشد!

---

* «اکونومیست‌ها» در «نامه به ارگان‌های سوسیال‌دمکراتیک روسیه» («ایسکرا»، شماره ۱۲) مینویسند: ««ایسکرا» که به فعالیت سوسیال‌دمکرات‌های پایان سالهای نود با نظر منفی مینگرد، این نکته را نادیده می‌انگارد که آنزمان سوای مبارزه در راه خواستهای خردوریز برای هیچ کار دیگر شرایط لازم فراهم نبود». واقعیت‌هایی که در متن از آنها سخن رفت ثابت میکنند که دعوی «فراهم نبودن شرایط» با حقیقت تعارض مطلق دارد. نه تنها در پایان سالهای نود، بلکه در نیمه سالهای این دهه نیز علاوه بر مبارزه در راه خواستهای خردوریز برای کارهای دیگر نیز تمام شرایط لازم فراهم بود — تمام شرایط بجز آمادگی کافی رهبران. حال «اکونومیستها» بجای آنکه به این کمبود آمادگی ما، ایدئولوگ‌ها و رهبران، آشکارا اعتراف کنند، میخواهند گناه همه چیز را ناشی از «فراهم نبودن شرایط» و ناشی از تأثیر محیط مادی تعیین‌کننده راهی، جلوه دهند، راهی که بزعم آنان هیچیک از ایدئولوگ‌ها نمی‌تواند جنبش را از سیر در آن باز دارد. این دعوی چه معنایی جز چاکری در برابر جریان خودانگیخته و دلبستگی «ایدئولوگ‌ها» به کمبودهای خویش، میتواند داشته باشد؟

ولی هنگامیکه فروغ این آگاهی (که اعضای گروه نامبرده از آن مایه بسیار داشتند) رو به افول نهاد و کسانی — حتی ارگان‌های مطبوعاتی سوسیال‌دمکراتیک — پدید آمدند که حاضر شدند کمبود را به پایه فضیلت برسانند و حتی کوشیدند تا به چاکری و جبهه‌سایی خویش در برابر جریان خودانگیخته محمل تئوریک بدهند، این نیم‌بدبختی به بدبختی تمام عیار بدل شد. وقت آنست که این مشی جمع‌بندی شود. اصطلاح بسیار تنگ «اکونومیسم» که برای توصیف این مشی بکار گرفته شده است، مضمون آنرا بس نادقیق بیان می کند.

ب) جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته. روزنامه «رابوچایا میسل»

پیش از پرداختن به بررسی چگونگی بازتاب این جبهه‌سایی در نشریات، نقل واقعه شاخص زیرین را (که خبر آن از منبع یادشده در بالا به ما رسیده است) لازم میدانیم. این واقعه تا حدودی روشن میکند که چگونه میان رفقایی که در پتربورگ فعالیت میکردند، اختلاف میان دو مشی آینده سوسیال‌دمکراسی روسیه پدید آمد و شدت گرفت. در آغاز سال ۱۸۹۷ وانه‌یف و برخی از رفقایش، پیش از اعزام به تبعیدگاه، در یک جلسه خصوصی که اعضای «پیر» و «جوان» (۱۰۳) «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در آن گردآمده بودند، شرکت کردند. گفتگو بطور عمده پیراسون سازمان و از جمله پیراسون همان «اساسنامه صندوق کارگری» که بشکل نهایی خود در شماره ۹ — ۱۰ (صفحه ٤٦) نشریه «لیستوک «رابوتنیکا»»* (۱۰٤) بچاپ رسید، دور میزد. میان «پیران» (که سوسیال‌دمکرات‌های پتربورگ به شوخی آنها را «دکابریست» مینامیدند) و برخی از «جوانان» (که بعدها با «رابوچایا میسل» به همکاری نزدیک

* «Listok «Rabotnica»» «ورق «کارگر»». مترجم.

پرداختند)، بلافاصله اختلاف نظر فاحشی پدید آمد و بحث داغی در گرفت. «جوانان» از اصول عمده اساسنامه بهمان صورتی که سپس انتشار یافت، دفاع میکردند. «پیران» می‌گفتند که آنچه ما در درجه اول لازم داریم، بهیچوجه این نیست، بلکه تحکیم «اتحاد مبارزه» و تبدیل آن به یک سازمان انقلابیون است که صندوق‌های کارگری مختلف و محفل‌های ترویج تئوری درمیان محصلین جوان و غیره باید تابع آن باشند. روشن است که مباحثه کنندگان این اختلاف نظر را بهیچوجه سر آغاز جدایی تلقی نمیکردند، بلکه برعکس آنرا پدیده‌ای استثنایی و تصادفی میشمردند. ولی این واقعه نشان میدهد که در روسیه نیز پیدایش و اشاعه «اکونومیسم» بهیچوجه از مبارزه علیه سوسیال‌دمکرات‌های «پیر» فارغ نبوده است («اکونومیست‌های» کنونی این مطلب را اغلب فراموش میکنند). و اگر می‌بینیم که این مبارزه در غالب موارد رد و اثری بصورت «سند» از خود بر جای نگذاشته، علتش فقط آنست که اعضای محفل‌هایی که به فعالیت مشغول بودند، خیلی زودبزود عوض میشدند و هیچگونه ادامه‌کاری و تداومی میسر نمیگردید و بهمین جهت نیز اختلاف نظرها در هیچ سندی به ثبت نمیرسید.

پیدایش روزنامه «رابوچایا میسل» «اکونومیسم» را آفتابی کرد، ولی نه یکباره. باید درباره چگونگی شرایط کار جملگی محفل‌های روسی و کوتاهی دوران عمر آنها تصور مشخص داشت (و در این باره هم فقط کسانی تصور مشخص دارند که خود از نزدیک ناظر آن بوده‌اند) تا این نکته را دریافت که در کامیابی یا ناکامی مشی نو در شهرهای گوناگون، موارد تصادف چه اندازه زیاد بوده است و چگونه طی مدتی مدید نه هواداران این مشی «نو» میتوانستند و نه مخالفان آن و به معنی حقیقی کلمه کوچکترین امکانی نداشتند تا تشخیص دهند که آیا واقعاً این یک مشی ویژه است یا فقط بازتابی از فقدان آمادگی افراد جداگانه. مثلاً وجود نخستین شماره‌های «رابوچایا میسل» که با چاپ ژلاتین آماده شده بود، برای اکثریت عظیمی

از سوسیال‌دمکرات‌ها حتی بکلی مجهول ماند و اگر ما اکنون میتوانیم به سرمقاله شماره اول آن استناد کنیم فقط به برکت تجدید چاپ آن در مقاله‌ایست که بقلم و. ای. انتشار یافت (رجوع شود به «لیستوک «رابوتنیکا»»، شماره ۹ — ۱۰، ص — ۴۷ و صفحات بعد). نگارنده این مقاله البته غافل نماند از اینکه روزنامه جدید را، بعلت تفاوت فاحش آن با روزنامه‌ها و طرح‌های روزنامه‌هایی که در بالا بدانها اشاره شد با جدیت — جدیتی ناسنجیده — بستاید*. و اما سرمقاله دارای کیفیتی است که جا دارد روی آن مکث شود، زیرا تمام روح «رابوچایا میسل» و بطور کلی «اکونومیسم» را با برجستگی خاصی منعکس میسازد.

در سرمقاله پس از تأکید این مطلب که دست سرآستین کبود (۱۵۵) — نخواهد توانست از گسترش جنبش کارگری جلوگیری کند، چنین گفته میشود: «...جنبش کارگری این نیروی حیاتی را مرهون آنست که کارگر سرانجام زمام سرنوشت خویش را بدست خود میگیرد و آنرا از چنگ رهبران می‌رباید». سرمقاله سپس به شرح مبسوط این حکم اساسی خود میپردازد. در واقعیت امر میتوان گفت که این پلیس بود که رهبران (یعنی سوسیال‌دمکرات‌های سازمانگر «اتحاد مبارزه») را از چنگ کارگران ربود** و حال آنکه مطلب را

* ناگفته نماند که این ستایش از «رابوچایا میسل» در ماه نوامبر سال ۱۸۹۸، یعنی هنگامیکه «اکونومیسم» بویژه در خارجه کاملاً شکل گرفته بود، توسط همان و. ای. که اندکی بعد یکی از نگارندگان مجله «ر. دلو» شد، انجام گرفته است. در آن هنگام «ر. دلو» هنوز منکر وجود دو مشی در سوسیال‌دمکراسی روسیه بود، همانگونه که اکنون نیز همچنان آنرا انکار میکند!

** واقعه شاخص زیرین بر صحت این قیاس گواهی میدهد. وقتی پس از بازداشت «دکابریست‌ها» در میان کارگران جاده اشلوسلبورگ (Schlüsselbourg) شایع شد که عنصر مفسده‌جویی بنام ن. ن. میخایف (دندان پزشک) با استفاده از نزدیکی خود به یکی از گروههایی که

طوری جلوه میدهند که گویا کارگران با این رهبران مبارزه کرده و از یوغ آنها رها شده بودند! بجای آنکه نیروها را برای تحکیم سازمان انقلابی و گسترش فعالیت سیاسی به پیشروی دعوت کنند، آنها را برای مبارزه صرفاً تریدیونیونیستی، به واپس‌روی دعوت میکردند. اعلام داشتند که «تلاشی که بکار میرود تا افکار پیوسته «توجه آرمان سیاسی باشد، روی پایه اقتصادی جنبش پرده میکشد» و «شعار جنبش کارگری عبارتست از «مبارزه در راه بهبود وضع اقتصادی» (!) یا از آنهم بهتر — «کارگران برای کارگران». بانگ برآوردند که صندوق‌های اعتصاب «برای جنبش از صد سازمان دیگر، گرانبهاتراست» (این دعوی را که مربوط به اکتبر سال ۱۸۹۷ است، با مباحثه میان «دکابریست‌ها» و «جوانان» در آغاز همان سال ۱۸۹۷ مقایسه کنید) و غیره. الفاظی از اینگونه که باید کارگر «متوسط» و کارگر عادی را بر «نخبه» کارگران مرجح شمرد و «سیاست همیشه گوش بفرمان اقتصاد دارد»* و هکذا و قس علیهذا، رواج یافت و در توده جوانانی که به جنبش روی می‌آوردند و در اکثر موارد فقط با تکه‌پاره‌هایی از مارکسیسم و آنهم بشیوه‌ای که در نشریات علنی تشریح میشد، آشنایی داشتند، تأثیری بسیار شدید بخشید.

این امر در حکم سرکوب کامل روح آگاهی بوسیله جریان

با «دکابریست‌ها» تماس داشتند، به لو رفتن آنها کمک کرده است، کارگرن چنان بخشم آمدند که تصمیم به کشتن میخایلف گرفتند.

* بنقل از همان سرمقاله شماره اول «رابوچایا میسل». از این دعوی میتوان دریافت که آمادگی تئوریک این «و. و. های سوسیال‌دمکراسی روسیه» (۱۵۶) برچه پایه‌ای بوده است. اینان درهمان هنگامی به تکرار مطالب مبتذل ناهنجار درباره «ماتریالیسم اقتصادی» میپرداختند که مارکسیست‌ها در عرصه نشریات، علیه آقای و. و. حقیقی یعنی کسی که از دیرباز بسبب داشتن همین نظریه درباره چگونگی رابطه میان سیاست و اقتصاد، به «استاد امورارتجاعی» ملقب شده بود، میجنگیدند!

خودانگیخته بود — جریان خودانگیخته «سوسیال‌دمکرات‌ها»یی که «اندیشه‌های» آقای و. و. را تکرار میکردند، جریان خودانگیخته کارگرانی که تسلیم این استدلال میشدند که حتی افزایش یک کوپک* به یک روبل از هر سوسیالیسم و هر سیاستی دلپذیرتر و گرانبهاترست، بدینجهت کارگران باید «مبارزه را با علم اینکه برای خود و فرزندان خویش مبارزه میکنند، نه برای نسل‌های آینده»، انجام دهند (از سرمقاله شماره اول «ر. میسل»). این قبیل جملات همیشه سلاح دلپسند آن بورژواهای اروپای غربی بوده است که بسبب نفرت از سوسیالیسم، خود برای غرس نهال تریدیونیونیسم انگلیسی در زمین کشور خویش میکوشیدند (نظیر هیرش «سوسیال‌سیاستمدار» آلمانی) و به کارگران میگفتند مبارزه صرفاً سندیکایی** همان مبارزه‌ایست که برای خود و فرزندانتان انجام میگیرد و نه برای فلان نسلهای آینده با فلان سوسیالیسم آینده» — و اینک «و. و. های سوسیال‌دمکراسی روسیه» نیز به تکرار این جملات بورژوایی پرداخته‌اند. در این زمینه ذکر سه نکته را که در تجزیه و تحلیل بعدی اختلاف نظرهای کنونی خیلی بدرد ما خواهد خورد، لازم میدانیم***.

---

* کوپک — Kopek — کوچکترین واحد پولی برابر با یک صدم روبل. مترجم.

** آلمانیها حتی واژه خاصی تحت عنوان «Nur-Gewerkschaftler» یعنی «صرفاً سندیکایی» دارند که به هواداران مبارزه «صرفاً سندیکایی» اطلاق میگردد.

*** ما روی لفظ کنونی برای جلب توجه کسانی تکیه میکنیم که ممکن است سالوسانه شانه بالا اندازند و بگویند: البته حالا تاختن بر «رابوچایا میسل» کار آسانی است، ولی از این داستان زمان درازی گذشته و دیگر کهنه شده است! Mutato nomine de te fabula narratur! (در این داستان از تو بنام دیگر سخن میرود. مترجم) — چنین است پاسخ ما به این سالوسان کنونی که اسارت کامل آنها در چنگ اندیشه‌های «ر. میسل» در صفحات بعد ثابت خواهد شد.

نخست اینکه سرکوب روح آگاهی بوسیله جریان خودانگیخته که در بالا بدان اشاره شد، نیز بطریق خودانگیخته انجام گرفت. ظاهراً این مطلب به جناس لفظی مینماید، ولی — هیهات! — که حقیقت تلخی را دربردارد. سرکوب، نه از طریق مبارزه آشکار میان این دو بینش کاملاً متناقض و پیروزی یکی بر دیگری، بلکه از طریق «ربوده شدن» عده روزبروز بیشتری از انقلابیون «پیر» بدست ژاندارم‌ها و به صحنه آمدن روز بروز بیشتر «و. و. های» «جوان» «سوسیال-دمکراسی روسیه»، صورت گرفت. هر کس که در جنبش کنونی روسیه حتی شرکت هم نکرده، بلکه فقط دمی از هوای آن را استنشاق کرده باشد، نیک میداند که وضع درست برهمین منوال بوده است. و اگر ما با تمام این احوال اصرار خاصی داریم که خواننده، این واقعیت بر همه عیان را برای خود کاملاً روشن سازد، اگر ما برای روشن شدن بیشتر مطلب، مدارکی درباره نخستین شکل صفحه‌بندی روزنامه «رابوچیه دلو» و درباره مباحثه آغاز سال ۱۸۹۷ میان «پیران» و «جوانان» ذکر میکنیم، علتش آنست که عناصری که به «دمکراتیسم» خود میبالند، از بیخبری محافل وسیع (یا جوانان نورس) از این واقعیت سوءاستفاده میکنند. در صفحات بعد ما باز بدین مطلب خواهیم پرداخت.

دوم آنکه ما از همان نخستین لحظه پیدایش «اکونومیسم» در نشریات، پدیده بسیار ویژه‌ای را مشاهده میکنیم که برای درک تمام اختلاف نظرهای موجود در محیط سوسیال‌دمکرات‌های کنونی بینهایت اهمیت دارد و آن اینکه هواداران «جنبش کارگری ناب» یعنی مشتاقان رابطه کاملاً نزدیک و کاملاً «ارگانیک»* (اصطلاحی که مجله «ر. دلو» بکار برده است) با مبارزه پرولتری و مخالفان کلیه روشنفکران غیرکارگری (ولو روشنفکران سوسیالیست باشند) برای دفاع از موضع خویش مجبور شده‌اند به براهینی که «صرفاً تریدیونیونیست-های» بورژوایی عرضه میدارند، توسل جویند. این امر نشان میدهد

---

* organique — ناگسستنی (م.)

که «ر. میسل» از همان آغاز پیدایش خویش، بی آنکه خود آگاه باشد، به اجرای برنامه «Credo» پرداخت. این امر نشان میدهد (مطلبی که «ر. دلو» بهیچوجه نمیتواند آنرا دریابد) که هرگونه جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته جنبش کارگری و هرگونه کم بها دادن به نقش «عنصر آگاه» یعنی به نقش سوسیال‌دمکراسی، معنایش — اعم از اینکه شخص بخواهد یا نخواهد — تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوایی درمیان کارگران است. همه کسانی که از «پر بها دادن به ایدئولوژی»* و مبالغه در نقش عنصر آگاه** و مطالبی از این نوع دم میزنند، چنین می‌پندارند که جنبش کارگری ناب بخودی خود میتواند ایدئولوژی مستقل برای خود ایجاد کند و ایجاد هم خواهد کرد، فقط بشرط آنکه کارگران «زمام سرنوشت خویش را از چنگ رهبران بربایند». ولی این پندار اشتباه عمیقی است. در تکمیل مطالب پیشگفته نقل سخنان زیرین کارل کائوتسکی را نیز که بسیار صحیح و پرمعنی است و درباره طرح برنامه جدید حزب سوسیال‌دمکرات اتریش گفته شده است*** لازم میدانیم:

«بسیاری از منتقدین رویزیونیست ما می‌پندارند که گویا مارکس بر این عقیده بوده است که رشد اقتصادی و مبارزه طبقاتی علاوه بر شرایط لازم برای تولید سوسیالیستی، آگاهی (تکیه روی کلمه از کارل کائوتسکی است) به ضرورت این تولید را نیز مستقیماً پدید می‌آورد. آنگاه این منتقدین بر سبیل ایراد

---

* از نامه «اکونومیست‌ها» که در شماره ۱۲ «ایسکرا» درج شده است.

** از شماره ۱۰ «ر. دلو».

*** رجوع شود به مجله «Neue Zeit»، سال ۱۹۰۱-۱۹۰۲، XX، I، شماره ۳، ص ۷۹. طرح پیشنهادی کمیسیون که کارل کائوتسکی از آن سخن میگوید، با کمی تغییر شکل در کنگره وین (در پایان سال گذشته) بتصویب رسید (۱۰۷).

میگویند که کشوری چون انگلستان که سطح رشد سرمایه‌داری در آن از همه جا بالاتر است، بیش از همه از این آگاهی بدورست. طرح برنامه چنین مینمایاند که کمیسیون تهیه کننده برنامه اتریش نیز با این نظریه‌ی باصطلاح مارکسیستی پیگیر که با مثال پیشگفته رد میشود، موافقت دارد. در طرح چنین آمده است: «هر قدر رشد سرمایه‌داری شمار پرولتاریا را زیادتر میکند، همانقدر هم پرولتاریا بیشتر مجبور میشود و امکان مییابد علیه سرمایه‌داری به مبارزه برخیزد. پرولتاریا بدین نکته آگاهی مییابد» که سوسیالیسم امریست ممکن و لازم. در چنین رابطه‌ای آگاهی سوسیالیستی نتیجه الزامی مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا بنظر میاید. ولی این نظر بکلی نادرست است. سوسیالیسم بعنوان یک آموزش البته بهمان اندازه در مناسبات اقتصادی امروزین ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بهمان اندازه از مبارزه علیه واقعیت زاییده سرمایه‌داری یعنی از مبارزه علیه فقر و فاقه توده‌ها منشاء میگیرد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا، ولی سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی به موازات هم پدید می‌آیند، نه یکی از دیگری، هر یک از آنها از شرایط و مقدمات گوناگون پدید می‌آیند. آگاهی سوسیالیستی امروزین فقط بر بنیاد شناخت ژرف علمی میتواند پدید آید. در واقعیت امر، علم اقتصاد امروزین بهمان اندازه برای تولید سوسیالیستی ضرورست که مثلاً تکنیک امروزین، و پرولتاریا با وجود تمام میل خود، نمیتواند نه این و نه آن را خلق کند، هر دوی آنها از روند اجتماعی امروزین پدید میایند. حامل علم نیز پرولتاریا نیست، بلکه روشنفکران بورژوایی (تکیه روی کلمات از کارل کائوتسکی) هستند: مگر نه اینست که سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پدید آمد و توسط آنها به مغز پرولترهای دارای رشد فکری برجسته انتقال یافت و اکنون این پرولترها آنرا در هرجا که اوضاع و احوال امکان دهد، وارد مبارزه طبقاتی خویش میکنند. بدینسان آگاهی سوسیالیستی عنصری است که

از برون وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده است (von außen Hineingetragenes)، نه اینکه بطور طبیعی و خودانگیخته (urwüchsig) از آن پدید آمده باشد. با توجه به همین نکته بود که برنامه پیشین هاینفلد با حقانیت کامل خاطرنشان میساخت که وظیفه سوسیال‌دمکراسی آنست که پرولتاریا را به وضع و رسالت خویش آگاه سازد (تحت اللفظی آن: پرولتاریا را از این آگاهی سرشار سازد). اگر این آگاهی خودبخود از مبارزه طبقاتی پدید می‌آمد، دیگر نیازی به این کار نمیبود. اما در طرح جدید، این حکم از برنامه پیشین اخذ شده و به حکم پیشگفته الصاق گردیده است. ولی با این عمل رشته اندیشه بکلی از هم گسسته است...»

حال که از ایدئولوژی مستقلی که توسط خود توده‌های کارگر در جریان خود جنبش آنان طرح‌ریزی شده باشد، نمیتواند سخنی در میان باشد*، مسئله فقط بدینسان میتواند مطرح باشد: یا ایدئولوژی بورژوایی ویا ایدئولوژی سوسیالیستی. میان این دو چیزی وجود ندارد (زیرا جامعه بشری هیچگونه ایدئولوژی «ثالث» طرح نریخته است

---

* البته معنای این سخن آن نیست که کارگران در طرح‌ریزی این ایدئولوژی شرکت ندارند. ولی آنها نه در نقش کارگر، بلکه در نقش تئوریسین سوسیالیسم، در نقش پرودون‌ها و وایتلینگها در این کار شرکت میکنند، به بیان دیگر فقط زمانی و در حدودی شرکت میکنند که کم و بیش توفیق یابند دانش قرن خویش را فرا گیرند و این دانش را به پیش برند. و اما برای آنکه کارگران در موارد بیشتری در این امر توفیق یابند، باید برای بالا بردن سطح آگاهی عموم کارگران تلاش هرچه بیشتری بکار رود، برای این کار لازم است که کارگران در چارچوب عمداً تنگ‌شده «نشریات برای کارگران» محدود نمانند، بلکه بتوانند نشریات برای همه را بیش از پیش فرا گیرند. حتی صحیحتر بود اگر بجای «محدود نمانند»

و اصولاً در جامعه‌ای که تضادهای طبقاتی در آن لانه کرده و آنرا از درون میخورد، ایدئولوژی برون از طبقات یا مافوق طبقات هرگز نمیتواند وجود داشته باشد). بدینجهت هرگونه کم‌بها دادن به ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری جستن از آن معنایش تقویت ایدئولوژی بورژوایی است. از اهمیت جریان خودانگیخته سخن میگویند. ولی رشد خودانگیخته جنبش کارگری درست به برقراری تسلط ایدئولوژی بورژوایی بر این جنبش میانجامد و آنهم درست طبق برنامه «Credo» بدین نتیجه میانجامد، زیرا جنبش کارگری خودانگیخته، تریدیونیونیسم و همان «Nur-Gewerkschaftlerei» * است و تریدیونیونیسم هم درست در حکم اسارت ایدئولوژیک کارگران بدست بورژوازی است. بهمین جهت وظیفه ما، وظیفه سوسیال‌دمکراسی آنست که علیه جریان خودانگیخته مبارزه کنیم و جنبش کارگری را از این گرایش خودانگیخته تریدیونیونیسم برای رفتن بزیر بال بورژوازی، باز داریم و آن را بزیر بال سوسیال‌دمکراسی انقلابی بکشانیم. بنابر این، دعوی نگارندگان نامه «اکونومیستی» منتشره در شماره ۱۲ «ایسکرا» مبنی بر اینکه پرشورترین ایدئولوگ‌ها نیز با هیچ تلاشی نمیتوانند جنبش کارگری را از راهی که بوسیله تأثیر متقابل عناصر مادی و محیط مادی در یکدیگر تعیین میشود، باز دارند، بتمام معنی همسنگ عدول از سوسیالیسم است و اگر این نگارندگان توان آنرا داشتند که در کنه آنچه میگویند تا آخر بدون ترس و بطور پیگیر بیاندیشند یعنی بکردار تمام کسانی که به عرصه فعالیت نشریاتی و اجتماعی گام می‌نهند، عمل کنند، آنگاه

گفته میشد محدودشان نگاه ندارند، زیرا کارگران خود هرآنچه را هم که برای روشنفکران نوشته میشود، میخوانند و میخواهند بخوانند و فقط برخی از روشنفکران (بد) میپندارند که صحبت از وضع کارخانه و واگو و نشخوار مطالبی که از دیرباز بر همه معلوم است «برای کارگران» کافیست.

* صرفاً سندیکالیسم. (م.)

برایشان کار دیگری نمیماند جز آنکه «دستهای بیمصرف خویش را صلیب‌وار بر سینه خالی گذارند» و... و عرصه عمل را یا به حضرات استرووه‌ها و پروکوپویچ‌ها که جنبش کارگری را «براه کمترین مقاومت» یعنی براه تریدیونیونیسم بورژوایی میرانند، واگذارند ویا به حضرات زوباتف‌ها که این جنبش را براه «ایدئولوژی» (۱۵۸) کشیشان و ژاندارم‌ها میکشانند.

نمونه آلمان را بیاد بیاورید. خدمت تاریخی لاسال در قبال جنبش کارگری آلمان چه بود؟ این بود که جنبش مزبور را از راه تریدیونیونیسم و کئوپراتیویسم* پروگرسیست‌های آلمان یعنی از راهی که جنبش بطور خودانگیخته در آن سیر میکرد (بیاری نیکخواهانه شولتسه-دلیچ‌ها و امثالهم) باز داشت. برای انجام این وظیفه چیزی بکلی غیر از گپ زدن درباره کم‌بها دادن به عنصر خودانگیخته و «تاکتیک - پروسه»** و تأثیر متقابل عناصر و محیط و غیره لازم بود. انجام این وظیفه مستلزم مبارزه بسیار شدید علیه جریان خودانگیخته بود، و فقط در نتیجه این مبارزه که سالیان دراز بطول انجامید، این کامیابی بدست آمد که مثلا زحمتکشان برلن از تکیه‌گاه حزب پروگرسیست به یکی از نیرومندترین دژهای سوسیال‌دمکراسی بدل شدند. ضمناً این مبارزه هنوز هم بهیچوجه پایان نیافته است (برخلاف تصور کسانی که تاریخ جنبش آلمان را از روی نوشته‌های پروکوپویچ و فلسفه

---

* تعاونی گرایی. (م.)

** «تاکتیک - پروسه» — منظور تاکتیک رویزیونیستی و رفرمیستی ادوارد برنشتین است که مبارزه طبقاتی را نفی میکرد و برای طبقه کارگر سوای مبارزه در راه رفرم‌های فرعی در چارچوب نظام سرمایه‌داری رسالت دیگری قایل نبود و میگفت: «جنبش همه چیز و هدف نهایی هیچ!» یعنی جنبش کارگری باید به جریان خودانگیخته یا مبارزه صنفی و صرفاً اقتصادی ادامه دهد و هدف نهایی خویش یعنی سوسیالیسم را به هیچ انگارد. مترجم.

آنرا از روی نوشته های استرووه بررسی میکنند). طبقه کارگر آلمان هنوز هم، اگر بتوان چنین عبارتی را بکار برد، تکه تکه میان چند ایدئولوژی تقسیم شده است: بخشی از کارگران در اتحادهای کارگری کاتولیک و سلطنت‌طلب، بخش دیگر در اتحادهای هیرش-دونکر (۱۰۹) که توسط ستایشگران بورژوازی تریدیونیونیسم انگلیسی تأسیس شده‌اند و بخش سوم در اتحادیه‌های سوسیال‌دمکراتیک، گرد آمده‌اند. بخش اخیر بمراتب از بخشهای دیگر بزرگترست، ولی ایدئولوژی سوسیال‌دمکراتیک این برتری را فقط از طریق مبارزه پیگیر علیه تمام ایدئولوژیهای دیگر توانسته است بدست آورد و فقط از این طریق میتواند آنرا حفظ کند.

برای خواننده ممکنست این سئوال پیش آید که: چرا جنبش خودانگیخته یعنی جنبش از راه کمترین مقاومت، درست به برقراری تسلط ایدئولوژی بورژوایی بر آن، میانجامد؟ به این علت ساده که ایدئولوژی بورژوایی، از نظر تاریخ پیدایش خود، بسی دیرینه‌تر از ایدئولوژی سوسیالیستی است، جامع طرح‌ریزی شده است و وسایل بمراتب بیشتری برای پخش دارد*. بدینجهت هر اندازه جنبش

---

* اغلب میگویند که طبقه کارگر بطور خودانگیخته به سوسیالیسم میگراید. این نکته به این مفهوم که تئوری سوسیالیستی علل بدبختی‌های طبقه کارگر را از هر تئوری دیگری عمیقتر و صحیحتر بیان میدارد، کاملاً درست است و بهمین جهت هم اگر این تئوری خود در برابر جریان خودانگیخته تسلیم نشود و اگر جریان خودانگیخته را تابع خویش سازد، کارگران با سهولت فراوان آنرا فرا میگیرند. این نکته معمولاً بدیهی تلقی میشود، ولی «ر. دلو» اتفاقاً همین نکته بدیهی را یا از یاد میبرد ویا آنرا تحریف میکند. طبقه کارگر با پویه خودانگیخته به سوسیالیسم میگراید، ولی با وجود این، ایدئولوژی بورژوایی که بیشترین رواج را دارد (و پیوسته بصور گوناگون تجدید حیات میکند)، بطور خودانگیخته بیشتر از همه به کارگر تحمیل میشود.

سوسیالیستی در یک کشور جوانتر باشد، بهمان درجه نیز باید با شدت بیشتری علیه کلیه تلاشهایی که برای تحکیم ایدئولوژی غیرسوسیالیستی بکار میرود، به مبارزه برخاست، و کارگران را باقاطعیت بیشتری از ناصحان بدی که هوارکشان بر «پر بها دادن به عنصر آگاه» و غیره میتازند، برحذر داشت. نگارندگان نامه «اکونومیستی» هم‌آوا با مجله «ر. دلو» روش عدم تحمل عقاید مخالف را که بزعم آنان خصیصه دوران کودکی جنبش است، میگویند. ما در پاسخ آنها میگوییم: آری، جنبش ما براستی هم دوران کودکی خود را میگذراند و بهمین جهت برای آنکه زودتر بالغ شود باید نسبت به عقاید کسانیکه با جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته از رشد آن جلوگیری میکنند، بی تحمل باشد. هیچ چیز خنده‌آورتر و زیانبارتر از آن نیست که شخص خود را پیری که از دیرباز تمام مراحل قطعی مبارزه را پشت سر گذارده است، جلوه دهد!

سوم آنکه شماره اول «ر. میسل» به ما نشان میدهد که عنوان «اکونومیسم» (که ما البته قصد نداریم از بکار بردن آن صرف نظر کنیم، زیرا بهر تقدیر این عنوان دیگر متداول شده است) ماهیت مشی جدید را با دقت کافی بیان نمیدارد. «ر. میسل» مبارزه سیاسی را بکلی نفی نمیکند: در اساسنامه صندوق که در شماره اول «ر. میسل» بچاپ رسید، از مبارزه علیه دولت سخن رفته است. «ر. میسل» فقط بر آنست که «سیاست همیشه گوش بفرمان اقتصاد دارد» (و «رابوچیه دلو» این حکم را بصورت دیگری بیان میدارد و در برنامه خود تاکید میکند که «مبارزه اقتصادی در روسیه از هر کشور دیگری بیشتر با مبارزه سیاسی پیوند ناگسستنی دارد»). این احکام «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» چنانچه سیاست به مفهوم سیاست سوسیال-دمکراتیک تلقی گردد، بکلی نادرست از کار درمی‌آید. مبارزه اقتصادی کارگران، همانگونه که دیدیم، در موارد بسیار زیادی به سیاست بورژوایی، مذهبی و غیره پیوند دارد (اگرچه این پیوند ناگسستنی هم نیست). احکام «ر. دلو» در صورتی درست خواهد بود که سیاست به مفهوم سیاست تریدیونیونیستی یعنی تلاش عمومی کارگران

به واداشتن دولت به اتخاذ تدابیری برای رفع بدبختی‌های خاص وضع آنان تلقی گردد، ولی خود این وضع را از میان نمیبرد یعنی به تسلط سرمایه بر کار پایان نمیدهد. در واقع نیز این تمایل، هم در تریدیونیونیست‌های انگلیسی که به سوسیالیسم برخورد خصمانه دارند، هم در کارگران کاتولیک، هم در کارگران «پیرو زوباتف» و هم در سایر کارگران مشترک است. سیاست‌ها با هم فرق دارند. بدینسان ما می‌بینیم که «ر. میسل» در زمینه مبارزه سیاسی نیز، بیش از آنکه آنرا نفی کند، در برابر جریان خودانگیخته آن یعنی در برابر روح ناخودآگاه آن به جبهه‌سایی میپردازد. «ر. میسل» در عین تصدیق کامل این مطلب که مبارزه سیاسی (و به بیان صحیحتر: امیال و خواستهای سیاسی کارگران) بطور خودانگیخته از درون خود جنبش کارگری پدید می‌آید، از طرح‌ریزی مستقل یک سیاست ویژه سوسیال دمکراتیک که پاسخگوی وظایف عام سوسیالیسم و اوضاع و احوال کنونی روسیه باشد، بکلی سر باز میزند. در صفحات بعد نشان خواهیم داد که «ر. دلو» نیز همین اشتباه را مرتکب میشود.

ج) «گروه ساموآوسو بوژدنیه» (خودرهانی — م.) (۱۶۰) و «رابوچیه دلو»

ما سرمقاله کم‌شناخته‌شده و اکنون تقریباً از یاد رفته شماره اول «ر. میسل» را از آن جهت با چنین تفصیل بررسی کردیم که این سرمقاله آن جریان عمومی را که سپس بصورت جویبارهای خرد و ریز بیشمار درآمد، زودتر و برجسته‌تر از همه منعکس ساخت. و.ای. کاملاً حق داشت که ضمن تعریف و تمجید از شماره اول «ر. میسل» و از سرمقاله آن گفت که این سرمقاله «تند و تیز و با حرارت» نوشته شده است (رجوع شود به مجله «لیستوک «رابوتنیکا»» شماره ۹ — ۱۰، صفحه ۴۹). هر شخصی که به صحت عقیده خویش ایمان دارد و بر آنست که نظریه تازه‌ای عرضه میدارد، مطالب خود را

«با حرارت» و بشیوه‌ای مینویسد که نظریاتش برجسته بیان شود. فقط کسانی که به تکیه بر دو سوضع خو گرفته‌اند، هیچگونه «حرارتی» ندارند و فقط چنین عناصری میتوانند، علیرغم آنکه دیروز حرارت «ر. میسل» را ستوده‌اند، امروز بسبب «حرارت بحث» بر مخالفین آن بتازند.

ما بدون مکث برای بررسی نشریه «ضمیمه مخصوص «ر. میسل»» (در صفحات بعد به علل گوناگون ناچاریم به این نشریه که اندیشه‌های «اکونومیست‌ها» را پیگیرتر از همه بیان میدارد، استناد ورزیم) فقط نکاتی از «پیام گروه خودرهائی کارگران» را (که در مارس سال ۱۸۹۹ بچاپ رسید و در ژوئیه همانسال در شماره ۷ مجله «ناکانونه» (۱۶۱) در لندن تجدید چاپ شد) باختصار یادآور میشویم. نگارندگان این پیام با حقانیت کامل خاطرنشان میسازند که «روسیه کارگری تازه از خواب برمیخیزد و تازه دارد به پیرامون خود مینگرد و با نیروی غریزی به نخستین وسایلی که برای مبارزه در دسترس قرار میگیرد چنگ می‌افکند»، ولی از این حکم به همان نتیجه نادرستی میرسند که «ر. میسل» به آن رسیده است یعنی فراموش میکنند که نیروی غریزی همان ناآگاهی (خودانگیختگی) است که سوسیالیست‌ها موظفند بیاری آن بشتابند، و فراموش میکنند که در جامعه کنونی «نخستین» وسایلی که برای مبارزه «در دسترس قرار میگیرد»، همیشه وسایل تریدیونیونیستی مبارزه و «نخستین» ایدئولوژی که «در دسترس قرار میگیرد» همان ایدئولوژی بورژوایی (تریدیونیونیستی) خواهد بود. نگارندگان پیام، سیاست را نیز «نفی نمیکنند»، بلکه فقط (فقط!) به پیروی از آقای و. و. میگویند که سیاست روبناست و بدینجهت «تبلیغات سیاسی نیز باید روبنای تبلیغات بسود مبارزه اقتصادی باشد و بر بنیاد این مبارزه استوار گردد و از پی آن گام بردارد».

و اما «ر. دلو» فعالیت خویش را یکراست با «دفاع» از «اکونومیست‌ها» آغاز کرد. «ر. دلو» در همان نخستین شمارهٔ خود (شماره ۱، ص — ۱۴۱ — ۱۴۲) پس از توسل به این دروغ آشکار که

گویا «نمیداند که آکسلرود» در جزوه مشهور خود*، ضمن هشدار-باش به «اکونومیست‌ها» «از کدام رفقای جوان سخن گفته است»، در گرماگرم بحثی که پیرامون این دروغ با آکسلرود و پلخانف در گرفت، مجبور شد اعتراف کند که «قصدش آن بوده است که در پرده بی‌خبری از تمام سوسیال‌دمکرات‌های جوانتر مقیم خارجه درقبال این اتهام ناروا دفاع کند» (اتهام تنگ‌نگری که آکسلرود بر «اکونومیست‌ها» وارد ساخته بود) (۱۶۲). ولی در واقع این اتهام کاملاً روا بود و «ر.دلو»، بخوبی میدانست که این اتهام از جمله بر و. ای. عضو هیئت تحریریه آن نیز وارد است. بجاست تصریح کنم که در مباحثه یادشده حق کاملاً بجانب آکسلرود بود و تفسیر «ر. دلو» از جزوه من تحت عنوان «وظایف سوسیال‌دمکرات‌های روسیه» بکلی نادرست بود. این جزوه در سال ۱۸۹۷ یعنی هنگامی نگاشته شده که «ر. میسل» هنوز پدید نیامده بود و من مشی اولیه «اتحاد مبارزه» سانکت‌پتربورگ را که در صفحات پیشین خصایص آنرا ذکر کردم، مشی حاکم میدانستم و کاملاً هم حق داشتم چنین بدانم. این مشی دست کم تا نیمه سال ۱۸۹۸ براستی مشی حاکم بود. بنابر این «ر.دلو» کوچکترین حقی نداشت که برای تکذیب وجود «اکونومیسم» و خطر ناشی از آن به جزوه بیانگر نظریاتی استناد ورزد که نظریات «اکونومیستی» در سالهای ۱۸۹۷ — ۱۸۹۸ در سانکت‌پتربورگ عرصه را بر آنها تنگ کرده بود**.

---

* این جزوه تحت عنوان «پیرامون وظایف کنونی و تاکتیک سوسیال‌دمکراتهای روسیه» بصورت دو نامه برای «رابوچایا گازتا» در سال ۱۸۹۷ نگاشته شد و در سال ۱۸۹۸ در ژنو بچاپ رسید.

** «ر. دلو» دروغ اول خود را (درباره اینکه «ما نمیدانیم که پ. ب.آکسلرود از کدام رفقای جوان سخن گفته است»)، در جریان دفاع از خود با دروغ دیگری تکمیل کرد، بدین معنی که در جزوه تحت عنوان «پاسخ» نوشت: «از هنگام نگارش تقریظ در باره جزوه «وظایف» درمیان برخی از سوسیال‌دمکرات‌های روسیه گرایشی در جهت

ولی «ر.دلو» تنها به «دفاع» از «اکونومیست‌ها» بسنده نمیکرد، بلکه خود نیز پیوسته به کجراه اشتباهات بنیادی آنان می‌افتاد و این کجراهی از مفهوم دوپهلوی حکم زیرین برنامه «ر. دلو» منشاء میگرفت: «مهمترین پدیده زندگی روسیه که عامل عمده تعیین کننده وظایف و خصلت فعالیت نشریاتی اتحاد خواهد بود (تکیه روی کلمات از ماست)، بنظر ما عبارتست از جنبش کارگری گسترده (تکیه روی کلمات از «ر.دلو») که طی سالهای اخیر پدید آمده است». در اینکه جنبش گسترده مهمترین پدیده است، جای بحث نمیتواند باشد. ولی تمام مطلب در اینستکه «تعیین کردن وظایف» بوسیله این جنبش گسترده به چه معنی فهمیده شود. آنرا به دو معنی میتوان فهمید: یا به معنی جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته این جنبش یعنی پایین آوردن نقش سوسیال‌دمکراسی تا درجه چاکری محض در برابر جنبش کارگری (همانگونه که «ر. میسل» و «گروه خودرهانی» و «اکونومیست‌های» دیگر میفهمند) و یا به این معنی که جنبش گسترده وظایف تئوریک، سیاسی و سازمانی جدیدی بمراتب بغرنجتر از آنچه که در دوران پیش از پیدایش جنبش گسترده میشد بدان بسنده کرد، در برابر ما قرار میدهد. «ر. دلو» همیشه مطلب را درست بهمان معنی اول فهمیده

یکسوگرایی اقتصادی پدیده آمده یا کم و بیش شکل روشن بخود گرفته است که در قیاس با وضعی که جزوه «وظایف» از جنبش ما تصویر کرده‌است، باید آنرا گامی به عقب دانست» (ص — ۹). در جزوه «پاسخ» که بسال ۱۹۰۰ انتشار یافته‌است، چنین گفته میشود. و حال آنکه شماره اول «ر. دلو» (همراه با تقریظ) در آوریل سال ۱۸۹۹ انتشار یافته بود. مگر «اکونومیسم» فقط در سال ۱۸۹۹ پدید آمد؟ نه، در سال ۱۸۹۹ نخستین بانگ اعتراض سوسیال‌دمکرات‌های روسیه علیه «اکونومیسم» برخاست (اعتراض به «Credo»). ولی «اکونومیسم»، همانگونه که «ر. دلو» بخوبی از آن باخبرست، در سال ۱۸۹۷ پدید آمده بود، زیرا و.ای. در نوامبر سال ۱۸۹۸ (یعنی در شماره ۹ — ۱۰ «لیستوک «رابوتنیکا»») به ستایش «ر.میسل» پرداخته بود.

و میفهمد، زیرا درباره هیچ وظیفه جدیدی بطور مشخص سخنی نگفته، بلکه همیشه درست بر این نظر بوده است که گویا این «جنبش گسترده» ما را از لزوم فهم روشن وظایف ناشی از این جنبش و انجام آنها معاف میدارد. کافیست یادآور شویم که «ر. دلو» این امر را که سرنگونی سلطنت مستبده بعنوان نخستین وظیفه در برابر جنبش کارگری گسترده قرار داده شود، غیر ممکن شمرده و این وظیفه را (بخاطر جنبش گسترده) تا سطح وظیفه مبارزه در راه خواستهای سیاسی عاجل پایین آورده است (جزوه «پاسخ»، ص — ۲۵).

ما از مقاله‌ای که ب. کریچفسکی سردبیر «ر. دلو» در شماره ۷ این مجله تحت عنوان «چگونگی مبارزه اقتصادی و سیاسی در جنبش روسیه»، نگاشته و در آن همان اشتباهات* را تکرار کرده است،

---

* در این مقاله مثلاً «تئوری مراحل» یا تئوری «پیچ و خم احتیاط آمیز» در مبارزهٔ سیاسی چنین تعریف شده است: «با آنکه خواستهای سیاسی برای سراسر روسیه خصلت مشترک دارند، مع‌الوصف این خواستها باید در مراحل نخست» (دقت کنید که این مطالب در اوت سال ۱۹۰۰ نوشته شده‌است!) «با تجربه‌ای که قشر معین (کذافی‌الاصل!) کارگران از مبارزه اقتصادی بدست آورده‌اند، هماهنگ باشند. فقط (!) برپایه چنین تجربه‌ای میتوان و باید به تبلیغات سیاسی پرداخت» وهکذا و قس علیهذا (ص — ۱۱). نگارنده مقاله در صفحه ۴ علیه اتهامات مربوط به کفرگویی اقتصادی که بزعم او اتهامات بکلی بی‌اساسی هستند، بپا میخیزد و با هیجان تمام بانگ برمی‌آورد: «آخر کدام سوسیال‌دمکرات است که نداند بموجب آموزش مارکس و انگلس، منافع اقتصادی طبقات گوناگون، نقش قاطع در تاریخ ایفا میکنند و بالنتیجه، از آنجمله مبارزه پرولتاریا در راه تأمین منافع اقتصادیش نیز باید برای تکامل طبقاتی و مبارزه آزادیبخش پرولتاریا اهمیت درجه اول داشته باشد؟» (تکیه روی کلمات از ماست). ذکر این «بالنتیجه» کاملاً بیمورد است. از این حکم که منافع اقتصادی نقش قاطع دارند، بهیچوجه نتیجه نمی‌شود که مبارزه اقتصادی (= صنفی) باید اهمیت درجه اول داشته باشد، زیرا منافع بسیار

میگذریم و مستقیماً به شماره ۱۰ «ر. دلو» میپردازیم. البته ما به تحلیل یکایک ایرادهای ب. کریچفسکی و مارتینف از «زاریا» و «ایسکرا» نخواهیم پرداخت. ما در اینجا فقط به آن موضع اصولی که «ر.دلو» در شماره ۱۰ خود گرفته است، توجه داریم. مثلا ما از بررسی چگونگی دعوی مضحک «ر. دلو» در برابر اینکه گویا میان دو حکم زیر «تضاد فاحش» وجود دارد، احتراز خواهیم کرد.

حکم اول:

«سوسیال دمکراسی دست خود را نمی‌بندد یعنی دامنه فعالیت خود را تنها به یک نقشه از پیش طرح‌شده یا شیوه عمل از پیش ابداع‌شده مبارزه سیاسی محدود نمیسازد، بلکه هر وسیله و شیوه‌ای برای مبارزه فقط به شرط آنکه با نیروی دست به نقد حزب مطابقت داشته باشد، می‌پذیرد» و الی آخر («ایسکرا»، شماره ۱) *.

حکم دوم:

«بدون سازمان ورزیده و آزموده‌ای که برای مبارزه سیاسی در هر اوضاع و احوال و هر دوران آماده باشد، بهیچوجه نمیتوان از یک نقشه عمل سیستماتیک مبتنی بر اصول استوار که بطور مستمر و

حیاتی و دارای اهمیت «قاطع» طبقات، عموماً فقط از طریق دگرگونی‌های سیاسی بنیادی — و از آنجمله منافع اقتصادی اساسی پرولتاریا فقط از طریق انقلاب سیاسی که دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی میسازد، — میتوانند تحقق یابند. ب. کریچفسکی در این زمینه نظریه «و.و.های سوسیال‌دمکراسی روسیه» (— سیاست پیرو اقتصاد است و غیره) و برنشتینیست های سوسیال‌دمکراسی آلمان را تکرار میکند (مثلا ولتمان بر پایه همین نظریه میخواست ثابت کند که کارگران پیش از آنکه در اندیشه انقلاب سیاسی باشند، باید «نیروی اقتصادی» بدست آرند).

* مجموعه کامل آثار لنین، جلد ٤، ص ۳۷٦. ه. ت.

پیگیر اجراشدنی باشد، سخن گفت و حال آنکه فقط چنین نقشه‌ای در-خور عنوان تاکتیک است» («ایسکرا»، شماره ٤) *

خلط دو مطلب زیرین: یکی پذیرفته بودن علی الاصول هر وسیله و هر نقشه و شیوه‌ای برای مبارزه، فقط به شرط آنکه مقرون به صلاح باشد، و دیگری لزوم این امر که در لحظه سیاسی معین، چنانچه سخن موضوع تاکتیک در میان باشد، نقشه‌ای که بطور مستمر و پیگیر اجراشدنی باشد، رهنمون عمل قرار گیرد، درست در حکم آنستکه پذیرفته بودن هر سیستم درمانی از طرف طب با لزوم پیروی از یک سیستم معین برای درمان بیماری معین، خلط گردد. ولی جان کلام در آنست که «ر. دلو» در عین دچار بودن به بیماری معینی که ما آنرا جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته نام نهاده‌ایم، حاضر نیست هیچ «سیستمی را برای درمان» این بیماری بپذیرد. بهمین جهت کشف شایان توجهی کرده است حاکی از اینکه «تاکتیک-نقشه با روح اصلی مارکسیسم منافات دارد» (شماره ۱۰، ص ۱۸)، و تاکتیک عبارتست از «فرایند افزایش وظایف حزبی که همپای رشد حزب افزایش می‌پذیرند» (ص ۱۱، تکیه روی کلمات از «ر. دلو»). کلام قصار اخیر شانس کامل دارد برای آنکه به کلامی شهیر و به یادگار خلل‌ناپذیر «مشی» «ر. دلو» بدل گردد. این ارگان رهنما به این پرسش که «در چه سمتی باید حرکت کرد؟» چنین پاسخ میدهد: حرکت عبارتست از فرایند تغییر فاصله میان نقطه مبداء و نقطه بعدی حرکت. ولی این ژرف‌اندیشی پیمانند تنها مضحک نیست (زیرا در آن صورت ارزش آنرا نداشت که مورد بررسی خاص قرار گیرد)، بلکه در عین حال نمودار برنامه یک مشی تام و تمام یعنی همان برنامه‌ایست که آقای ر. م. (در «ضمیمه مخصوص «ر. میسل»») آنرا چنین بیان کرده است: مبارزه‌ای مطلوب است که ممکن باشد و ممکن نیز همان مبارزه‌ایست که

---

* مجموعه کامل آثار لنین، جلد ٥، ص ٦ — ٧، مقاله «از چه باید شروع کرد؟» ه. ت.

در این لحظه جریان دارد. این درست همان مشی اپورتونیسم بی‌حدود و ثغور است که بطور پاسیف خود را با جریان خودانگیخته دمساز میکند.

«تاکتیک‌ـنقشه با روح اصلی مارکسیسم منافات دارد!» این افترایی است به مارکسیسم و تبدیل آن به همان کاریکاتوری که نارودنیک‌ها از آن میساختند و هنگام جنگ علیه ما بدان استناد میورزیدند. این همان کم‌بها دادن به ابتکار و نیروی عمل مبارزان آگاه است و حال آنکه مارکسیسم برعکس انگیزه نیرومندی برای ابتکار و قدرت عمل سوسیال‌دمکرات پدید میاورد، زیرا گسترده‌ترین چشم‌اندازها را در برابرش میگشاید و نیروی پرتوان ملیونها و ملیونها تن از افراد طبقه کارگر را که «خودانگیخته» برای مبارزه بپا میخیزند (اگر چنین بیانی مجاز باشد) در اختیارش میگذارد! سراسر تاریخ سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی سرشار از نقشه‌هایی است که گاه این و گاه آن رهبر سیاسی عرضه داشته و چگونگی آنها دورنگری و صحت نظریات سیاسی و سازمانی یکی و کوته‌نگری و اشتباهات سیاسی آن دیگری را آشکار ساخته است. وقتی آلمان دستخوش یکی از بزرگترین تحولات تاریخی خود یعنی تشکیل امپراتوری، گشایش مجلس رایشتاگ و اعطای حق انتخاباتی همگانی بود، لیبکنخت برای سیاست سوسیال‌دمکراتیک و بطور کلی برای فعالیت سوسیال‌دمکراتیک یک نقشه داشت و شوایتسر — نقشه دیگر. وقتی قانون فوق‌العاده بر سر سوسیالیست‌های آلمان فرود آمد موست و هاسلمان که برای دعوت صاف و ساده به عملیات قهرآمیز و ترور آماده بودند، یک نقشه داشتند و هشبرگ و اشرام و (تا حدودی) برنشتین نقشه دیگری که در برابر سوسیال‌دمکرات‌ها باین موعظه پرداخته بودند که خودشان با خشونت عمل نابخردانه و انقلابی‌گری خویش موجب پیدایش این قانون شده‌اند و اکنون باید با رفتار نمونه‌وارشان خود را شایسته بخشایش نشان دهند، و کسانی که انتشار ارگان قانوناً غیرمجاز (۱۶۳) را تدارک میدیدند و بدان تحقق می‌بخشیدند، نقشه ثالثی. اکنون که سالیان درازیست مبارزه بر سر انتخاب راه بپایان رسیده و تاریخ رأی نهایی خود را درباره صلاح بودن راه انتخاب‌شده، صادر کرده است، به عقب نگریستن و با بیان کلام قصار درباره افزایش وظایف حزبی که

همپای حزب افزایش می‌پذیرند، به ژرف‌اندیشی پرداختن، البته کار دشواری نیست. ولی در لحظه آشفتگی* که «منتقدین» و «اکونومیست»-های روسی، سوسیال‌دمکراسی را تا سطح تریدیونیونیسم پایین میاورند و تروریست‌ها برای قبولاندن «تاکتیک‌ـ‌نقشه»‌ای که اشتباهات پیشین را تکرار میکند، سخت به تبلیغ مشغولند، بسنده کردن به چنین ژرف‌اندیشی‌هایی در حکم صدور «گواهینامه افلاس» برای خویشتن است. در لحظه‌ای که بسیاری از سوسیال‌دمکرات‌های روسیه به کمبود ابتکار و قدرت عمل، به کمبود «وسعت میدان ترویج و تبلیغ و تشکل سیاسی»** و به کمبود «نقشه‌های» لازم برای گسترش بیشتر دامنه فعالیت انقلابی دچارند، گفتن اینکه: «تاکتیک‌ـ‌نقشه با روح اصلی مارکسیسم منافات دارد»، معنایش علاوه بر مبتذل ساختن مارکسیسم در زمینه تئوریک، به واپس کشاندن حزب در زمینه پراتیک نیز هست.

«ر. دلو» سپس به ما یاد میدهد که: «سوسیال‌دمکرات انقلابی وظیفه دارد با فعالیت آگاهانه خویش روند رشد عینی را فقط تسریع کند، نه اینکه با نقشه‌های ذهنی آنرا عقیم گذارد یا چنین نقشه‌هایی را جایگزین آن سازد. «ایسکرا» در تئوری همه اینها را میداند. ولی اهمیت عظیمی که مارکسیسم بحق برای فعالیت آگاهانه انقلابی قائل است، «ایسکرا» را، بسبب بینش اصول‌پرستانه‌اش در زمینه تاکتیک، عملا بسوی کم بهادادن به اهمیت عنصر عینی یا خودانگیخته رشد میکشاند» (ص — ۱۸).

---

* Ein Jahr der Verwirrung (سال آشفتگی) — این عنوان را مرینگ (Mehring .م.) برای فصلی از کتاب خود بنام «تاریخ سوسیال‌دمکراسی آلمان» برگزیده و در آن تزلزل و عدم قاطعیتی را که سوسیالیست‌ها در بدو امر در مورد انتخاب «تاکتیک‌ـ‌نقشه»‌ی مطابق با اوضاع جدید از خود نشان داده بودند، توصیف کرده است.

** از سرمقاله شماره ۱ «ایسکرا» (رجوع شود به مجموعه کامل آثار لنین، جلد — ٤، ص ۳۷٤ . ه. ت.)

باز هم بزرگترین درهم‌اندیشی تئوریک که درخور آقای و. و. و یاران اوست. ما میخواهیم از فیلسوف خود بپرسیم که: «کم بها دادن» به رشد عینی توسط تنظیم کننده نقشه‌های ذهنی، چه معنایی میتواند داشته باشد؟ ظاهراً این معنی را که او از نظر دور میدارد که این روند رشد عینی به پیدایش یا تحکیم، نابودی یا تضعیف فلان طبقه و قشر و گروه، فلان ملت یا گروهی از ملت‌ها و غیره می‌انجامد و با این عمل موجب پیدایش این یا آن گروهبندی سیاسی نیروها در عرصه بین‌المللی، این یا آن موضعگیری احزاب انقلابی و غیره میگردد. ولی در چنین صورتی گناه کسی که چنین نقشه‌هایی تنظیم میکند کم‌بها دادن به عنصر خودانگیخته نخواهد بود، بلکه برعکس کم‌بها دادن به عنصر آگاه خواهد بود، زیرا برای دریافت صحیح چگونگی روند رشد عینی بحد کافی «آگاهی» نداشته است. بدینجهت تنها همان صحبت از «ارزیابی اهمیت نسبی» (تکیه روی کلمه از «ر. دلو») جریان خودانگیخته و آگاهی، — نمایانگر فقدان کامل «آگاهی» است. اگر «عناصر خودانگیخته رشد» اصولا برای شعور انسانی قابل فهم باشند، ارزیابی نادرست آنها همسنگ با «کم‌بها دادن به عنصر آگاه» خواهد بود. ولی اگر این عناصر برای شعور قابل فهم نباشند، ما نیز آنها را نمیشناسیم و نمیتوانیم درباره آنها سخن گوییم. حرف ب. کریچفسکی چیست؟ اگر او «نقشه‌های ذهنی» «ایسکرا» را نادرست میشمارد (و او همانا آنهارا نادرست اعلام میدارد)، در اینصورت میبایست نشان دهد که کدامیک از واقعیات عینی در این نقشه‌ها نادیده انگاشته شده‌اند و آنگاه «ایسکرا» را بسبب نادیده انگاشتن آنها به کمبود آگاهی ویا به اصطلاح خود به «کم‌بها دادن به عنصر آگاه»، متهم سازد. ولی اگر او برای ناخرسندی از نقشه‌های ذهنی، دلیلی جز دعوی «کم‌بها دادن به عنصر خودانگیخته» (!!) نداشته باشد، آنوقت بدینسان فقط ثابت میکند که (۱) در زمینه تئوری، مارکسیسم را à la * کاره‌یف‌ها و میخایلوفسکی‌ها که بلتوف بحدکافی آنها را مورد استهزاء قرار داده است، درک میکند و (۲) در زمینه

* à la (فرانسه) — به شیوه، به سبک. (م.)

عملی — از آن «عناصر خودانگیخته رشد» که مارکسیست‌های مجاز ما را به برنشتینیسم و سوسیال‌دمکرات‌های ما را به «اکونومیسم» دلبسته ساخت، کاملا خرسند و از کسانی که تصمیم دارند بهر قیمتی شده سوسیال‌دمکراسی روسیه را از راه رشد «خودانگیخته» برکنار دارند، «بغایت خشمگین» است.

و اما مطالبی که بدنبال نقل قول بالا می‌آید، دیگر بسیار بامزه است: «همانگونه که زاد و ولد انسان‌ها، علیرغم تمام دست‌آوردهای علوم طبیعی، همچنان بشیوه قدیمی آباء و اجدادی ادامه خواهد یافت، بهمانگونه تولید نظام اجتماعی نوین، علیرغم تمام دستاوردهای علوم اجتماعی و رشد مبارزان آگاه، در آینده نیز بطور عمده، همچنان نتیجه انفجارهای خودانگیخته خواهد بود» (ص ۱۹). همانگونه که حکمت آباء و اجدادی میگوید: کیست که عقلش برای بچه پس انداختن کافی نباشد؟ — بهمانگونه نیز حکمت «سوسیالیست‌های امروزین» (à la نارسیس توپوربلف (۱٦٤)) میگوید: برای شرکت در تولد خودانگیخته نظام اجتماعی نوین، هرکس عقل کافی دارد. ما هم برآنیم که در این زمینه هرکس عقل کافی دارد. برای چنین شرکتی کافی است که انسان هنگامی که «اکونومیسم» چیره است، به «اکونومیسم» و هنگامی که تروریسم پدید میآید، به تروریسم تن در دهد. مثلا «ر. دلو» در بهار امسال هنگامی که برحذر داشتن از دلبستگی به ترور اهمیت فراوان داشت، در قبال این مسئله که برایش «نو» مینمود، حیران مانده بود. ولی اکنون که شش ماه از آن تاریخ میگذرد و مسئله حدت پیشین خود را از دست داده است، در آن واحد از یکسو بما میگوید: «ما بر آنیم که وظیفه سوسیال‌دمکراسی نمیتواند و نباید مخالفت با اوج گیری روحیات تروریستی باشد» («ر. دلو»، شماره ۱۰، ص ۲۳) و از سوی دیگر قطعنامه کنگره را به ما عرضه میدارد که در آن گفته میشود: «کنگره ترور تعرضی سیستماتیک را بیموقع میداند» («دو کنگره»، ص ۱۸). واقعاً که چقدر روشن و بهم مربوط است! مخالفت نمیکنیم، ولی بیموقع اعلام میداریم و آنهم طوری اعلام میداریم که «قطعنامه» ترور غیرسیستماتیک و تدافعی را در بر نمیگیرد. باید اذعان کرد که چنین

قطعنامه‌ای بسیار بی‌خطر و کاملا مصون از خطاست – همانگونه که وقتی شخص برای آن سخن میگوید که چیزی نگفته باشد، از خطا مصون میماند! برای تنظیم چنین قطعنامه‌ای فقط یک هنر لازم است و آنهم هنر چسبیدن به دم جنبش است. وقتی «ایسکرا» بسبب آنکه «ر. دلو» ترور را یک مسئله نو اعلام داشته بود، با لحنی تمسخرآمیز از آن سخن گفت* – «ر. دلو» به خشم آمد و «ایسکرا» را متهم ساخت که با «ادعایی براستی عجیب میخواهد در زمینه مسائل تاکتیکی، همان راه حلی را به سازمان حزب تحمیل کند که گروهی از نویسندگان مهاجر بیش از ۱۰ سال پیش آنرا عرضه داشتند» (ص ۲۴). براستی هم که اینجا چقدر ادعا بود و چه اندازه به عنصر آگاه پربها داده میشد: میگفت: مسائل باید قبلا بربنیاد تئوریک حل و فصل شوند تا سپس بتوان هم سازمان، هم حزب و هم توده را به صحت آنها متقاعد ساخت!** البته این فرق دارد با آنکه گفته‌های سابق بطور ساده تکرار شود و بدون «تحمیل» هیچ چیز به هیچکس، از هر «چرخشی» چه بسوی «اکونومیسم»، چه بسوی تروریسم، تبعیت گردد. «ر. دلو» این تجویز سترگ حکمت عامیانه را حتی تعمیم میدهد و «ایسکرا» و «زاریا» را متهم میکند که اینان «برنامه خود را بسان روحی که مافوق توده سحابی بی‌شکل جای دارد، در نقطه مقابل جنبش قرار میدهد» (ص ۲۹). مگر نقش سوسیال‌دمکراسی چیست جز آنکه «روحی» باشد که نه تنها مافوق جنبش خودانگیخته جای داشته باشد، بلکه بکوشد تا این جنبش را به سطح «برنامه خویش» برکشد؟ آخر نقش سوسیال‌دمکراسی این نیست که دم جنبش را بگیرد و از پی آن گام بردارد: چنین عملی در بهترین حالت برای جنبش بیفایده و در بدترین حالت، بسیار و بسیار زیانبارست. ولی «رابوچیه دلو» نه تنها از این «تاکتیک-پروسه» پیروی میکند،

---

* رجوع شود به مقاله مشهور لنین تحت عنوان «از چه باید شروع کرد؟». مترجم. مجموعه کامل آثار لنین، جلد ۵، ص ۷ – ۸. ه. ت.

** این نکته را هم نباید فراموش کرد که گروه «آزادی کار» ضمن حل «تئوریک» مسئله ترور، تجربه جنبش انقلابی پیشین را تعمیم داده است.

بلکه اعتبار یک اصل (پرنسیپ. م.) برای آن قائل میشود، بقسمی که مشی آن نیز صحیحتر آنستکه نه اپورتونیسم، بلکه دنباله‌روی (ماخوذ از واژه دم) نامیده شود. و باید تصدیق کرد که کسانیکه عزم جزم کرده‌اند تا همیشه بعنوان دنباله جنبش از پی آن گام بردارند، برای همیشه و بطور مطلق از «کم بها دادن به عنصر خودانگیخته رشد» مصون خواهند بود.

* * *

پس بر ما یقین شد که اشتباه بنیادی «مشی نو» در سوسیال‌دمکراسی روسیه جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته و پی نبردن به این حقیقت است که جریان خودانگیخته‌ی توده‌ها ما سوسیال‌دمکرات‌ها را به داشتن آگاهی زیاد موظف میسازد. هر اندازه که اوج گیری جنبش توده‌ها بیشتر خصلت خودانگیخته داشته باشد و هر اندازه که جنبش گسترده‌تر گردد، نیاز به آگاهی زیاد، هم درکار تئوریک، هم در کار سیاسی و هم در کار سازمانی سوسیال‌دمکراسی، با سرعتی بمراتب بیش از آن فزونی می‌پذیرد.

اوج گیری جنبش خودانگیخته توده‌ها در روسیه با چنان سرعتی انجام گرفت (و اکنون نیز انجام میگیرد) که جوانان سوسیال‌دمکرات نتوانستند برای انجام وظایف عظیم، آمادگی لازم کسب کنند. این کمبود آمادگی یک بلای عمومی است، بلایی است، برای همه سوسیال‌دمکرات‌های روسیه. اوج گیری جنبش توده‌ها بطور مداوم و مستمر صورت گرفت و دامن گستر شد، بدینمعنی که هرجا آغاز شد نه تنها باز نایستاد، بلکه مناطق تازه و قشرهای تازه‌ای از اهالی را فرا گرفت (تحت تأثیر جنبش کارگری غلیان محیط جوانان محصل و بطور کلی روشنفکران و حتی دهقانان نیز شدت پذیرفت). ولی انقلابیون، چه در «تئوری‌های» خود و چه در کار پراتیک خویش، از این اوج جنبش عقب می‌ماندند و نتوانستند سازمانی با فعالیت مداوم و مستمر پدید آورند که قادر به رهبری سراسر جنبش باشد.

در فصل اول معلوم کردیم که «ر.دلو» چگونه سطح وظایف تئوریک ما را پایین میاورد و به تکرار «خودانگیخته» شعار مدشده

«آزادی انتقاد» می‌پردازد: سطح «آگاهی» تکرارکنندگان این شعار به پایه‌ای نبود که به تناقض قطعی میان موضعگیری اپورتونیست‌های «منتقد» و موضعگیری انقلابیون آلمان و روسیه پی ببرند.

در فصول بعد نشان میدهیم که این جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته چه بازتابی در وظایف سیاسی و فعالیت سازمانی سوسیال‌دمکراسی داشته است.

۳

سیاست تریدیونیونیستی و سیاست سوسیال دمکراتیک

باز هم مطلب را با مدح «ر. دلو» آغاز میکنیم. «نشریات افشاگر و مبارزه پرولتری»، — عنوان مقاله ایست که مارتینف در شماره ۱۰ «ر. دلو» پیرامون موارد اختلاف نظر با «ایسکرا» نگاشته است. او ماهیت این اختلاف نظرها را چنین بیان داشته است: «ما نمیتوانیم تنها به افشای نظامی که راه رشد آنرا (حزب کارگری را) مسدود ساخته است، بسنده کنیم، بلکه باید منافع فوری و جاری پرولتاریا را نیز منعکس سازیم» (ص — ۶۳) «...«ایسکرا»... عملا ارگان اپوزیسیون انقلابی، افشاگر نظام ما و بطور عمده نظام سیاسی ماست... ولی ما در پیوند استوار و ناگسستنی با مبارزه پرولتری برای آرمان کارگر میکوشیم و خواهیم کوشید» (همانجا). در قبال این فرمولبندی نمیتوان از مارتینف تشکر نکرد. این فرمولبندی اهمیت عام و چشمگیری کسب میکند، زیرا در ماهیت امر نه تنها اختلاف نظرهای ما و «ر. دلو»، بلکه بطور کلی تمام اختلاف نظرهای موجود میان ما و «اکونومیست‌ها» را نیز در زمینه مبارزه سیاسی در بر میگیرد. ما نشان دادیم که «اکونومیستها» «سیاست» را بطور مطلق نفی نمیکنند، بلکه فقط مفهوم سوسیال‌دمکراتیک سیاست را همیشه با مفهوم تریدیونیونیستی آن اشتباه

میکنند. مارتینف نیز این دو مفهوم را درست بهمین گونه با هم اشتباه میکند و بدینجهت ما میخواهیم بویژه نظریات او را بعنوان نمونه‌ای از گمراهی‌های «اکونومیستی» در زمینه این مسئله مورد بررسی قرار دهیم. ما میکوشیم نشان دهیم که در قبال این انتخاب، نه نگارندگان «ضمیمه مخصوص «رابوچایا میسل»»، نه نگارندگان پیام «گروه خودرهانی» حق دارند از ما شاکی باشند و نه نگارندگان نامه «اکونومیستی» مندرج در شماره ۱۲ «ایسکرا».

الف) تبلیغات سیاسی و تنگ شدن عرصه آن توسط اکونومیست‌ها

همه میدانند که شیوع و شدت مبارزه اقتصادی * کارگران روسیه با پیدایش «نشریات» مربوط به افشاگری‌های اقتصادی (در باره وضع کارخانه‌ها و حرفه‌های گوناگون) همراه بوده است. محتوی عمده «اوراق»، افشای نظام حاکم بر کارخانه‌ها بود و دیری نگذشت که درمیان کارگران شور و شوق واقعی برای افشاگری پدید آمد. همینکه کارگران دیدند که محفل‌های سوسیال‌دمکرات‌ها میخواهند و میتوانند اوراقی از نوع تازه در اختیارشان بگذارند که تمام حقایق مربوط به گذران فقیرانه و کار سنگین جانکاه و محرومیت آنان از حقوق حقه را دربرداشته باشد، میتوان گفت که سیلی از نامه‌ها و اخبار از کارخانه‌ها بسوی آنان روان ساختند. این «نشریات افشاگر» نه تنها در کارخانه‌ای که ورقه پخش‌شده، نظام حاکم بر آن را میکوبید، بلکه در تمام کارخانه‌های

---

* برای جلوگیری از سوءتفاهم یادآور میشویم که در شرح بعدی منظور ما از مبارزه اقتصادی همه‌جا (بدانسان که در قاموس ما مصطلح شده است) همان «مبارزه اقتصادی پراتیک» است که انگلس آنرا در بخشی که از پیشگفتار کتابش نقل کردیم «مقاومت در برابر سرمایه‌داران» نامیده است و در کشورهای آزاد مبارزه صنفی یا سندیکایی ویا تریدیونیونیستی نامیده میشود.

دیگر هم که از این افشاگری‌ها چیزی به گوششان میرسید، غوغا بپا میکرد. و چون نیازمندیها و فقر و تنگدستی کارگران مؤسسات و حرفه‌های گوناگون وجوه مشترک بسیار با یکدیگر دارند، «حقیقت زندگی کارگری» شور فراوان همگان را بر می‌انگیخت. درمیان عقب‌مانده‌ترین کارگران نیز شور و شوق واقعی برای «چاپ» نوشته هایشان پدید آمد — شور و شوقی گرانقدر برای این شکل نطفه‌ای جنگ علیه مجموعه نظام اجتماعی امروزین که بنیاد آن بر غارت و ستم استوارست. این «اوراق» در اکثر موارد واقعاً اعلان جنگ بودند، زیرا افشاگریها تأثیری بسیار هیجان‌بخش داشتند و موجب میشدند که کارگران برای برانداختن فاحش‌ترین بدرفتاری‌ها خواستهای مشترک بمیان کشند و آمادگی خود را برای اعتصاب، پشتوانه این خواستها قرار دهند. سرانجام حتی خود کارخانه‌داران اهمیت این اوراق را بعنوان یک اعلان جنگ تا بدانجا در یافتند که غالباً نمیخواستند در انتظار بمانند تا خود جنگ فرا رسد. افشاگری‌ها مثل همیشه تنها با همان ظهور خود سخت مؤثر واقع میشدند و فشار معنوی شدید اعمال میکردند. بارها اتفاق می‌افتاد که فقط ظهور ورقه برای ارضای تمام خواست‌ها یا بخشی از خواست‌ها کافی از کار در می‌آمد. بیک سخن، افشاگری‌های اقتصادی (در باره وضع کارخانه‌ها) اهرم مهمی برای مبارزه اقتصادی بودند و هنوز هم هستند و تا زمانی که سرمایه‌داری یعنی نظامی که کارگران را جبراً به دفاع از خویش وا میدارد، برجاست این افشاگری‌ها نیز اهمیت خود را حفظ خواهند کرد. در پیشرفته‌ترین کشورهای اروپایی هنوز هم میتوان مواردی را مشاهده کرد که چگونه افشای بیدادگری‌ها در فلان «کارگاه» دورافتاده یا در فلان رشته فراموش‌شده تولید خانگی، به سرآغازی برای بیداری و پیدایش شعور طبقاتی و مبارزه صنفی و اشاعه اندیشه های سوسیالیسم بدل میگردد * .

---

* در این فصل ما فقط از مبارزه سیاسی و از مفهوم وسیعتر یا محدودتر آن سخن میگوییم. بدینجهت فقط بطور گذرا و صرفاً بعنوان یک نکته عجیب‌شنیدنی یادآور میشویم که «ر. دلو» «ایسکرا» را به «پرهیز زیاده از اندازه» از مبارزه اقتصادی متهم میسازد («دو کنگره»،

اکثریت بزرگی از سوسیال‌دمکرات‌های روس طی دوران اخیر تقریباً سراپا غرق در کار افشای اجحافات در کارخانه‌ها بودند. کافیست نظری به صفحات «ر.میسل» بیفکنیم تا ببینیم که استغراق در این کار به چه پایه‌ای رسیده بود و در جریان آن چگونه فراموش میشد که اصولا این کار بخودی خود هنوز فعالیت سوسیال‌دمکراتیک نیست، بلکه فقط فعالیت تریدیونیونیستی است. افشاگری‌ها در ماهیت خود فقط روابط میان کارگران صنف معین و کارفرمایان آنها را دربرمیگرفتند و تنها نتیجه‌ای که از آنها حاصل میشد این بود که فروشندگان توان کار (نیروی کار. م.) یاد میگرفتند این «کالا» را به بهای بهتری بفروشند و با خریدار در زمینه معامله صرفاً تجارتی به مبارزه برخیزند. این افشاگری‌ها میتوانستند (در صورت استفاده معین سازمان انقلابیون از آنها) به سرآغازی برای فعالیت سوسیال دمکراتیک و به بخشی از این فعالیت بدل گردند، ولی در عین حال میتوانستند (و در صورت جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته، ناچار میبایست) مبارزه «صرفاً سندیکایی» و جنبش کارگری غیر سوسیال‌دمکرات از کار درآیند. هدف سوسیال‌دمکراسی از رهبری مبارزه طبقه کارگر فقط تأمین شرایط بهتر برای فروش نیروی کار نیست،

ص — ۲۷. مارتینف نیز در جزوه خود تحت عنوان «سوسیال‌دمکراسی و طبقه کارگر» همین اتهام را بازگو میکند). اگر این حضرات متهم کننده، بخش مبارزه اقتصادی «ایسکرا» را در طول یکسال ولو برحسب وزن یا برحسب تعداد اوراق چاپی آن، میسنجیدند (کاری که به آن علاقه فراوان دارند) و سپس آنرا با کل همین بخش در هر دو نشریه «ر. دلو» و «ر.میسل» مقایسه میکردند، به آسانی میدیدند که حتی در این زمینه نیز عقب مانده‌اند. لابد درک همین حقیقت ساده است که آنها را به استدلالاتی وا میدارد که نمایانگر روشن سردرگمی آنهاست. آنها مینویسند: «ایسکرا» «خواه ناخواه (!) مجبور است (!) به خواستهای آمرانه زندگی ترتیب اثر دهد و دست کم (!!) اخبار مربوط به جنبش کارگری را منتشر سازد» («دو کنگره»، ص — ۲۷). براستی هم که این فتوی، دیگر سنگی بر سنگ باقی نمیگذارد!

بلکه علاوه بر آن برانداختن نظام اجتماعی بیدادگری که تهیدستان را وا میدارد تا خود را به توانگران بفروشند، نیز هست. سوسیال‌دمکراسی نمایندگی طبقه کارگر را، نه فقط در مناسبات این طبقه با گروه معینی از کارفرمایان، بلکه در مناسبات آن با تمام طبقات جامعه امروزین و با دولت که نیروی سیاسی متشکل است، نیز بعهده دارد. بهمین جهت روشن است که سوسیال‌دمکرات‌ها، نه تنها نمیتوانند به مبارزه اقتصادی بسنده کنند، بلکه همچنین نمیتوانند اجازه دهند که فعالیت عمده آنها سازماندهی افشاگری‌های اقتصادی باشد. ما باید بطور فعال به کار تربیت سیاسی طبقه کارگر و ترفیع سطح آگاهی سیاسی این طبقه بپردازیم. پس از نخستین تعرض «زاریا» و «ایسکرا» بر «اکونومیسم»، حالا دیگر با این مطلب «همه موافقند» (گرچه بطوریکه هم اکنون خواهیم دید، برخی‌ها فقط در گفتار موافقند).

حال این سئوال پیش می‌آید که تربیت سیاسی باید چگونه باشد؟ آیا میتوان فقط به ترویج (پروپاگاند. م.) این اندیشه که طبقه کارگر خصم سلطنت مستبده است، بسنده کرد؟ البته نه. توضیح ستمگری سیاسی بر کارگران کافی نیست (همانگونه که توضیح تناقض منافع آنان با منافع کارفرمایان برای کارگران کافی نبود). باید درباره هر یک از مظاهر مشخص این ستمگری به تبلیغ پرداخت (همانگونه که ما درباره مظاهر مشخص ستم اقتصادی به تبلیغ پرداختیم). و اما چون این ستمگری دامنگیر طبقات گوناگون جامعه است و مظاهر آن در عرصه‌های گوناگون زندگی و فعالیت اعم از صنفی، اجتماعی، فردی، خانوادگی، مذهبی، علمی و غیره و غیره مشاهده میشود، آیا روشن نیست که اگر ما سازماندهی کار افشای سیاسی همه‌جانبه سلطنت مستبده را بعهده خود نگیریم، وظیفه خود را در زمینه ترفیع سطح آگاهی سیاسی کارگران انجام نخواهیم داد؟ زیرا برای آنکه بتوان در باره مظاهر مشخص ستمگری به تبلیغ پرداخت، باید این مظاهر را فاش ساخت (همانگونه که برای انجام تبلیغات اقتصادی میبایست تعدیاتی را که در کارخانه‌ها روا میدارند، فاش ساخت)؟

بنظر میرسد که مطلب روشن باشد؟ ولی همین جاست که کاشف

بعمل می آید که موافقت «همه» با ضرورت ترفیع همه‌جانبه سطح آگاهی سیاسی، فقط در گفتار است. همین جاست که کاشف بعمل می‌آید که فی‌المثل «ر. دلو» نه فقط وظیفه سازمانگری (یا ابتکار سازمانگری) افشای سیاسی همه‌جانبه را بعهده نگرفت، بلکه در صدد برآمد «ایسکرا» را هم که به انجام این وظیفه پرداخته بود، از این کار باز دارد. گوش کنید: «مبارزه سیاسی طبقه کارگر چیز دیگری نیست جز» (درست برعکس: چیز دیگری است جز) «رشد یافته‌ترین، گسترده‌ترین و واقعی‌ترین شکل مبارزه اقتصادی» (از برنامه «رابوچیه دلو»، «ر. دلو» شماره ۱، ص — ۳). «وظیفه‌ای که اکنون در برابر سوسیال‌دمکرات‌ها قرار دارد آنست که چگونه باید حتی‌الامکان بهمان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهند» (از مقاله مارتینف در شماره ۱۰ «ر.دلو» ص — ۴۲). «مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که برای جلب توده‌ها به مبارزه سیاسی فعال در گسترده‌ترین عرصه‌ها قابل کاربرد است» (از قطعنامه کنگرهٔ «اتحاد» (۱۶۵) و «اصلاحات» آن: «دو کنگره»، ص — ۱۱ و ۱۷). بطوریکه خواننده مشاهده میکند تمام این احکام از بدو پیدایش «ر.دلو» تا آخرین «رهنمودها برای کار هیئت تحریریه»، دراین مجله نفوذ داشته و همه این احکام از قرار معلوم بیانگر نظریه واحدی درباره تبلیغات سیاسی و مبارزه سیاسی هستند. حال این نظریه را با توجه به عقیده‌ای که درمیان تمام «اکونومیست‌ها» حکمفرماست و بموجب آن تبلیغات سیاسی باید پیرو تبلیغات اقتصادی باشد، در نظر بگیرید. آیا این دعوی صحیح است که مبارزه اقتصادی بطورکلی* برای جلب توده‌ها به مبارزه سیاسی

* میگوییم «بطور کلی»، زیرا «ر. دلو» از اصول عام و وظایف عام تمام حزب سخن میگوید. تردید نیست که گاه در کار عملی موارد پیش می‌آید که سیاست واقعاً هم باید پیرو اقتصاد باشد، ولی تصریح این نکته درقطعنامه‌ای که برای سراسر روسیه در نظر گرفته شده، کاریست که فقط از عهده «اکونومیست‌ها» برمی‌آید. مواردی هم پیش می‌آید که تبلیغات سیاسی را «از همان آغاز» میتوان «فقط در زمینه اقتصادی» انجام داد و با تمام این احوال «ر. دلو» سرانجام دریافت که این کار

«وسیله ایست که در گسترده‌ترین عرصه‌ها قابل کاربردست؟» نه، بهیچوجه صحیح نیست. هیچیک و هیچ نوع از مظاهر ستم پلیسی و بیدادگری سلطنت مستبده، بعنوان وسیله‌ای برای «جلب» توده‌ها به این مبارزه، از نظر «گستردگی عرصه کاربرد»، بهیچوجه دست کمی از مظاهر مربوط به مبارزه اقتصادی ندارند. چرا رؤسای زمستووها (۱۶۶) و کتک زدن دهقانان، رشوه‌خواری منصبداران و نحوه رفتار پلیس با «عوام» شهری، مبارزه علیه قحطی‌زدگان و تحریکات علیه تمایل خلق به روشنگری و کسب دانش، اخذ انواع مالیات و عوارض، اذیت و آزار اقلیت‌های مذهبی، سختگیری و خشونت نسبت بسربازان و رفتار سربازی با دانشجویان و روشنفکران آزادیخواه و مظاهر بیشمار دیگری از این گونه ستمگری‌ها که مستقیماً با مبارزه «اقتصادی» ارتباط پیدا نمیکنند، بطور کلی وسائل و موجباتی هستند که «گستردگی عرصه کاربرد» آنها برای تبلیغات سیاسی و جلب توده‌ها به مبارزه سیاسی کمتر است؟ درست برعکس: از مجموع مواردی که کارگر در زندگی روزمره بسبب محرومیت از حقوق، تعدیات و زورگویی‌ها (نسبت به خود یا نزدیکانش) رنج میبرد، مواردی که او بسبب شرکت در مبارزات صنفی در معرض ستم پلیسی قرار میگیرد، فقط بخش کوچکی را تشکیل میدهد. با این وضع به چه علت باید عرصه تبلیغات سیاسی را از پیش تنگ کرد و فقط یکی از وسائل را «قابل کاربرد در گسترده‌ترین عرصه‌ها» اعلام داشت و حال آنکه از نظر یک مبارز سوسیال‌دمکرات، «گستردگی عرصه کاربرد» وسایل دیگر نباید از آن کمتر پنداشته شود؟

در گذشته بسیار بسیار دور (یکسال پیش!..) «ر. دلو» نوشته بود: «خواست‌های سیاسی فوری پس از یک یا حد اکثر چند اعتصاب»، «همینکه دولت پلیس و ژاندارمری را بکار انداخت» «برای توده‌ها قابل

«هیچ ضرورتی ندارد» («دو کنگره»، ص — ۱۱). ما در فصل بعد نشان خواهیم داد که تاکتیک «سیاست گرایان» و انقلابیون نه تنها وظایف تریدیونیونیستی سوسیال‌دمکراسی را نادیده نمی‌انگارد، بلکه برعکس، تنها همین تاکتیک است که تحقق پیگیر این وظایف را تامین میکند.

درک میگردد» (شماره ۷، ص— ۱۰، اوت سال ۱۹۰۰). این تئوری اپورتونیستی مراحل مبارزه را «اتحاد» اکنون مردود شناخته و ضمن یک عقب‌نشینی در برابر ما، اعلام داشته است که: «هیچ ضرورتی ندارد تبلیغات سیاسی از همان آغاز فقط در زمینه اقتصادی انجام گیرد» («دو کنگره»، ص— ۱۱). همین یک مورد عدول «اتحاد» از بخشی از اشتباهات سابقش بهتر از هر بحث طولانی دیگر به پژوهشگر آتی تاریخ سوسیال‌دمکراسی روس نشان خواهد داد که «اکونومیست‌های» ما سوسیالیسم را به چه سطحی تنزل بیدادند! ولی «اتحاد» چه مایه‌ای از خامی از خود نشان داد که پنداشت با این عدول از یکی از اشکال تنگ کردن عرصه سیاست میتوان ما را به موافقت با شکل دیگر تنگ کردن آن وا داشت! آیا منطقی‌تر نبود که در این مورد نیز گفته میشد: مبارزه اقتصادی را باید در عرصه حتی‌الامکان گسترده‌تر انجام داد و آنرا همیشه برای تبلیغات سیاسی بکار برد، ولی «هیچ ضرورتی ندارد» که مبارزه اقتصادی وسیله قابل کاربرد در گسترده‌ترین عرصه‌ها برای جلب توده‌ها به مبارزه سیاسی فعال پنداشته شود؟

«اتحاد» برای این مطلب که بجای عبارت «بهترین وسیله» که در قطعنامه چهارمین کنگره «اتحاد کارگران یهودی» (بوند) (۱۶۷) وجود دارد، عبارت «وسیله قابل کاربرد در گسترده‌ترین عرصه‌ها» را ذکر کرده، اهمیت قائل است. ولی راستی برای ما دشوار است بگوییم کدامیک از این دو قطعنامه بهتر است: بنظر ما هر دو بدترند. هم «اتحاد» و هم «بوند» در این زمینه به راه تفسیر اقتصادی یا تریدیونیونیستی سیاست افتاده‌اند (شاید هم حتی تا حدودی ناخودآگاه و تحت تأثیر سنت دیرین). از اینکه این تفسیر بکمک لفظ «بهترین» انجام گیرد یا بکمک عبارت «قابل کاربرد در گسترده‌ترین عرصه‌ها»، ماهیت مطلب بهیچوجه عوض نمیشود. اگر «اتحاد» میگفت: «تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی» وسیله‌ایست که در گسترده‌ترین عرصه‌ها به کار برده شده است (نه اینکه «قابل کاربرد است»)، سخنش در مورد دوران معینی از تکامل جنبش سوسیال‌دمکراتیک، خاصه در مورد «اکونومیست‌ها» و بسیاری از پراتیسین‌های سالهای ۱۸۹۸—۱۹۰۱ (و چه بسا در مورد اکثریت آنان)

صحیح از کار درمی‌آمد، زیرا این «اکونومیست‌های» پراتیسین براستی هم تبلیغات سیاسی را تقریباً فقط و فقط در زمینه اقتصادی به کار برده‌اند (تا جایی که اصولا به کار برده‌اند). چنانکه دیدیم «ر. میسل» و «گروه خودرهانی» نیز یک چنین تبلیغات سیاسی را قبول داشتند و حتی آنرا توصیه میکردند! «ر. دلو» میبایست این وضع را که کار سودمند تبلیغات اقتصادی با کار زیانبار تنگ کردن عرصه به مبارزه سیاسی همراه بوده است، جداً محکوم کند، ولی بجای آن، وسیله‌ای را که در گسترده‌ترین عرصه‌ها به کار برده شده است (توسط «اکونومیست‌ها»)، وسیله‌ای که در گسترده‌ترین عرصه‌ها قابل کاربرد است، اعلام میدارد! بدینجهت شگفت‌آور نیست که وقتی ما این اشخاص را «اکونومیست» مینامیم، کار دیگری برایشان نمیماند جز آنکه دشنام‌های آبدار نثار ما کنند و ما را «فریبگر»، «سازمان شکن»، «ایلچی پاپ» و «مفتری» * بنامند و نزد هر کس مویه کنند که سخت‌ترین اهانت‌ها را بر آنها روا داشته‌ایم ویا آنکه تقریباً با قسم و آیه اعلام کنند که: «اکنون حتی یک سازمان سوسیال‌دمکراتیک هم به «اکونومیسم» آلوده نیست» **. آه از این مفتریان شریر — آه از این سیاستمداران! آیا آنها تمام این داستان «اکونومیسم» را عمداً نساخته‌اند تا صرفاً بعلت نفرتی که از آدمی دارند، آدمیان را سخت بیازارند؟

این وظیفه «خصلت سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» که برای سوسیال‌دمکراسی معین میشود، در گفتار مارتینف چه معنا و مفهوم واقعی و مشخص دارد؟ مبارزه اقتصادی عبارتست از مبارزه جمعی کارگران علیه کارفرمایان برای تأمین شرایط بهتر فروش نیروی کار، برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران. این مبارزه الزاماً مبارزه‌ایست صنفی، زیرا شرایط کار در صنف‌های گوناگون بکلی متفاوت است و بالنتیجه مبارزه برای بهبود این شرایط بناچار باید برحسب صنف‌ها انجام گیرد

* این الفاظ عیناً در جزوه «دو کنگره» بکار رفته است. به ترتیب در صفحات: ۳۱، ۳۲، ۲۸، ۳۰.

** «دو کنگره»، ص — ۳۲.

(در کشورهای غربی توسط سندیکاها، در روسیه توسط اتحادیه‌های موقت صنفی و از طریق پخش اوراق و در کشورهای دیگر به طرق دیگر). بنابر این «خصلت سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی»، کوششی است برای تحقق همان خواست‌های صنفی و همان بهبود شرایط کار در هر صنف از طریق انجام «اقداماتی در زمینه قانونگذاری و اداری» (طبق عبارتی که مارتینف در صفحه بعدی یعنی در صفحه ۴۳ مقاله خود بکار برده است). تمام سندیکاهای کارگری همین کار را میکنند و همیشه هم بهمین گونه عمل کرده‌اند. اگر به کتاب زوجین وب (Webb) دو تن از دانشمندان پروپاقرص (و اپورتونیست‌های «پروپاقرص»)، نظری بیفکنید، خواهید دید که اتحادیه‌های کارگری انگلیسی دیرزمانی است که وظیفه «خصلت سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» را دریافته‌اند و بدان عمل میکنند، دیرزمانی است که آنها برای آزادی اعتصاب، برای برانداختن هرگونه موانع حقوقی از سر راه جنبش تعاونی و صنفی، برای وضع قوانینی در باره دفاع از زنان و کودکان، برای بهبود شرایط کار از طریق قانونگذاری در زمینه بهداشت و امور کارخانه‌ها و غیره، به مبارزه مشغولند.

بدینسان در پس جمله پرطمطراق «خصلت سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» که بنحو «دهشتناکی» ژرف‌اندیشانه و انقلابی مینماید، عملا همان گرایش سنتی به پایین آوردن سطح سیاست سوسیال‌دمکراتیک تا سطح سیاست تریدیونیونیستی نهفته است! در پرده اصلاح یکسوگرایی «ایسکرا» که گویا «انقلابی کردن حکم جزمی را بر انقلابی کردن زندگی» * مرجح میشمارد، مبارزه در راه رفرم‌های اقتصادی را بعنوان

---

* «ر. دلو»، شماره ۱۰، ص — ۶۰. این همان شیوه‌ایست که مارتینف برای پیاده کردن تز «هر گام جنبش واقعی مهمتر از یک دوجین برنامه است» در وضع پر هرج و مرج کنونی جنبش ما بکار میبرد و ما قبلا آنرا ارزیابی کرده‌ایم. در ماهیت امر این فقط ترجمه روسی همان عبارت کذایی معروف برنشتین است که میگوید: «جنبش همه چیز و هدف نهایی هیچ است».

یک مطلب تازه برای ما عرضه میدارند. واقعاً هم جملهٔ «خصلت سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» بجز مبارزه در راه رفرمهای اقتصادی هیچ چیز دیگری در بر ندارد. و اگر مارتینف در معنی سخنان خود خوب تعمق میکرد، خودش هم میتوانست به این نتیجه ساده برسد. اما او با بکار انداختن سنگین‌ترین سلاح خود علیه «ایسکرا» مینویسد: «حزب ما میتوانست و میبایست خواست‌های مشخصی برای انجام اقداماتی در زمینه قانونگذاری و اداری علیه استثمار اقتصادی و بیکاری و گرسنگی و غیره در برابر دولت مطرح سازد» (ص ۴۲ — ۴۳، شماره ۱۰ «ر. دلو»). مگر طرح خواست‌های مشخص برای انجام این اقدامات، همان مطالبه رفرم‌های اجتماعی نیست؟ حال ما بار دیگر از خوانندگان بیغرض میپرسیم که وقتی رابوچیه‌دلویی‌ها (باید مرا ببخشید که این واژه ثقیل را بکار میبرم) ضرورت مبارزه در راه رفرم‌های اقتصادی را بعنوان تز مورد اختلاف نظر خود با «ایسکرا» بمیان میکشند، آیا این افتراست که ما آنها را برنشتینیست‌های نهان مینامیم؟

سوسیال‌دمکراسی انقلابی مبارزه در راه رفرم را همیشه در فعالیت خود منظور داشته و میدارد. ولی از تبلیغات «اقتصادی» خود نه فقط برای طرح خواست انجام اقدامات گوناگون در برابر دولت، بلکه درعین حال (و در درجه اول) برای طرح خواست پایان بخشیدن به خصلت استبدادی دولت استفاده میکند. علاوه براین سوسیال‌دمکراسی انقلابی وظیفه خود میداند که این خواست نه فقط در عرصه مبارزه اقتصادی، بلکه عموماً در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی ـ سیاسی در برابر دولت مطرح سازد. بیک سخن، سوسیال‌دمکراسی انقلابی مبارزه در راه رفرم را بعنوان جزیی از کل تابع مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم میسازد. ولی مارتینف تئوری مراحل را بشکل دیگری احیا میکند بدینمعنی که میکوشد حتماً باصطلاح راه رشد اقتصادی را برای مبارزه سیاسی تجویز کند. او در لحظه اوج گیری انقلاب، مبارزه در راه رفرم را گویی بعنوان یک «وظیفه» خاص توصیه میکند و بدینسان حزب را به واپس میکشاند و به سود اپورتونیسم هم «اکونومیستی» و هم لیبرالی عمل میکند.

و اما بعد. مارتینف پس از آنکه مبارزه در راه رفرم را شرمسارانه در

پس جمله پر طمطراق «خصلت سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی»، پنهان میسازد رفرم‌های فقط اقتصادی (و حتی رفرمهای فقط کارخانه‌ای) را بعنوان تحفه خاص عرضه میدارد. حال چرا چنین کرده، بر ما مجهول است. شاید علتش بی‌توجهی باشد؟ ولی اگر او رفرم‌های فقط خاص «کارخانه‌ای» را در نظر نداشته باشد، آنوقت سراپای تزی که هم اکنون از او نقل کردیم، هر گونه مفهومی را از دست خواهد داد. یا شاید علتش آن باشد که مارتینف فقط در عرصه اقتصادی «عقب‌نشینی‌هایی» را از جانب دولت ممکن و محتمل میشمارد؟ * اگر چنین باشد گمراهی عجیبی خواهد بود، زیرا در زمینه قوانین مربوط به شلاق زدن، صدور شناسنامه، اقساطی که دهقانان بابت قطعه‌زمین و بازخرید حقوق خاوندی (سرواژ. م.) به مالکان میپردازند (۱۶۸)، فرقه‌های مذهبی، سانسور و غیره و غیره نیز عقب‌نشینی ممکن است و چنین عقب‌نشینی صورت میگیرد. عقب‌نشینی‌های «اقتصادی» (یا عقب‌نشینی‌های دروغین) البته برای دولت از همه ارزان‌تر و باصرفه‌تر است، زیرا امیدوار است بدینوسیله اعتماد توده‌های کارگر را بسوی خود جلب کند. ولی درست بهمین علت ما سوسیال‌دمکرات‌ها بهیچوجه و مطلقاً در هیچ مورد نباید جایی برای این عقیده (یا این سوء تعبیر) باقی گذاریم که گویا رفرم‌های اقتصادی برای ما ارزنده‌تر است و گویا ما برای این رفرم‌ها اهمیت خاص قائلیم و غیره. مارتینف ضمن صحبت درباره خواست‌های مشخص مربوط به اقداماتی در زمینه قانونگذاری و اداری که در بالا بدان اشاره شد، میگوید: «این خواست‌ها بانگ پوچ نخواهد بود، زیرا چون نتایج ملموس معین نوید میدهند، میتوانند مورد پشتیبانی فعال توده کارگر قرار گیرند»... نه، ما «اکونومیست» نیستیم، معاذالله! اما فقط به کردار

---

* صفحه ٤۳: «اینکه ما به کارگران توصیه میکنیم خواستهای اقتصادی معینی در برابر دولت مطرح سازند، البته بدان علت است که رژیم استبدادی از روی ناچاری آماده است در زمینه اقتصادی به عقب‌نشینی معینی تن در دهد».

حضرات برنشتین ها، پروکوپویچ ها، استرووه‌ها، ر. م.ها و tutti quanti! * در برابر «ملموس بودن» نتایج مشخص، برده‌وار جبهه بر زمین میسائیم! ما فقط میفهمانیم (هم‌آوا با نارسیس توپوریلف) که هر آنچه «نتایج ملموس نوید ندهد» «بانگ پوچ» است! ما فقط مطلب خود را طوری بیان میداریم که انگار توده کارگر استعداد آنرا ندارد (و انگار علیرغم کسانی که عامیگری خرده‌بورژوایی خود را به این توده نسبت میدهند، هم اکنون استعداد خود را ثابت نکرده است) که از هر اعتراضی علیه سلطنت مستبده، حتی درصورتی هم که این اعتراض مطلقاً هیچگونه نتایج ملموس بوی نوید ندهد، به پشتیبانی فعال برخیزد!

برای مثال همان نمونه‌هایی را که خود مارتینف درباره «اقدامات» ضدبیکاری و گرسنگی ذکر کرده است، در نظر بگیرید. در همان حال که «ر. دلو»، طبق وعده خود، به طرح‌ریزی و تدوین «خواست‌های مشخص (بصورت لوایح قانونی؟) برای اقداماتی در زمینه قانونگذاری و اداری» که «نتایج ملموس نوید میدهند» مشغول بود، — «ایسکرا» که «همواره انقلابی کردن حکم جزمی را بر انقلابی کردن زندگی مرجح میشمارد»، میکوشید چگونگی پیوند ناگسستنی میان بیکاری و سراپای نظام سرمایه‌داری را توضیح دهد، و اخطار میکرد که «قحطی فرا میرسد» و عملیات پلیس را در زمینه «مبارزه علیه قحطی‌زدگان» و نیز قانون نفرت‌انگیز مربوط به «مقررات موقت اعمال شاقه» (۱۶۹) را فاش میساخت و در این موقع «زاریا» بخشی از «بررسی سیاست داخلی» خود را که به قحطی اختصاص داشت، جداگانه بصورت یک جزوه تبلیغاتی تکثیر میکرد **. ولی، پروردگارا، این ارتدکس‌های تنگ‌نگر اصلاح‌ناپذیر و این دگماتیکها که گوش بر «ندای زندگی» بسته‌اند، چه اندازه در این زمینه «یکسوگرا» بوده‌اند! در هیچیک از مقالات آنان — واویلا! — حتی یک، واقعاً تصورش را

---

* امثال و اقران آنان! مترجم.

** این بخش و سایر بخش‌های «بررسی سیاست داخلی» (جمعاً مشتمل بر ۴ بخش) توسط ولادیمیر ایلیچ لنین نگارش یافته و در جلد ۵ مجموعه کامل آثار لنین، ص ۲۹۷ — ۳۱۹ بچاپ رسیده است. مترجم.

بکنید، مطلقاً یک «خواست مشخص» که «نتایج ملموس نوید دهد»، وجود نداشت! ای دگماتیک‌های بدبخت! باید آنها را برای علم‌آموزی به مکتب کریچفسکی‌ها و مارتینف‌ها فرستاد تا یقین حاصل کنند که تاکتیک عبارتست از فرایند رشد، پدیدهٔ دایم‌التوسعه و غیره و نیز متوجه شوند که باید به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی داد!

«مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و دولت («مبارزه اقتصادی علیه دولت»!!) سوای اهمیت انقلابی مستقیم خود این اهمیت را هم دارد که کارگران را پیوسته برمیانگیزد تا درباره محروم بودن از حقوق سیاسی خویش بیاندیشند» (مارتینف، ص — ۴۴). ما با این نقل‌قول قصد نداریم مطالب پیشگفته را برای صدمین و هزارمین بار تکرار کنیم، بلکه میخواهیم در قبال فرمول تازه و عالی «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و دولت» مراتب تشکر خاص خود را نسبت به مارتینف ابراز داریم. چقدر شیوا و شگرف است! با چه استعداد بی‌همتا و با کاربرد چه شیوه استادانه‌ای برای رفع تمام اختلاف نظرهای فرعی و تفاوت‌های جزیی موجود میان «اکونومیست‌ها»، تمام کنه «اکونومیسم»، از دعوت کارگران به «مبارزه سیاسی در راه منافع عمومی یعنی در راه بهبود وضع همه کارگران»* گرفته تا تئوری مراحل و قطعنامه کنگره درباره «وسیله قابل کاربرد در گسترده‌ترین عرصه‌ها» و غیره، در قالب یک عبارتی کوتاه و روشن بیان شده است! «مبارزه اقتصادی علیه دولت» همان سیاست تریدیونیونیستی است که از آن تا سیاست سوسیال‌دمکراتیک هنوز بسیار و بسیار دور است.

ب) حکایت چگونگی ژرفسازی اندیشه پلخانف توسط مارتینف

روزی رفیقی گفت: «این اواخر چقدر لومونوسف‌های سوسیال‌دمکرات درمیان ما پیدا شده‌اند!» منظور او از این سخن تمایل شگفت‌انگیزی بود که بسیاری از عناصر متمایل به «اکونومیسم» از خود نشان میدهند تا

---

* «رابوچایا میسل»، «ضمیمه مخصوص» ص — ۱۴.

حتماً با «عقل خود» به حقایق سترگ (مثلا حقایقی از این نوع که مبارزه اقتصادی، فکر کارگران را به درک محرومیت از حقوق خویش برمیانگیزد) دست یابند و ضمناً هر آنچه را که تکامل پیشین اندیشه انقلابی و جنبش انقلابی عرضه داشته است، با بی‌اعتنایی بزرگوارانه نوابغ خودرو نادیده انگارند. لومونوسف ـ مارتینف در شمار همین نوابغ خودروست. به مقاله او تحت عنوان «مسائل درجه اول» نظری بیافکنید تا ببینید که او چگونه با «عقل خود» به درک حقایقی نزدیک میشود که آکسلرود مدتها پیش آنها را بیان داشته است (بدیهی است که لومونوسف ما در این باره سکوت کامل اختیار میکند) و چگونه او مثلا تازه شروع کرده است این نکته را دریابد که ما نمیتوانیم به روحیات اپوزیسیون درمیان این یا آن قشر از بورژوازی بی‌اعتنا باشیم («ر. دلو»، شماره ۹، ص ۶۱ — ۶۲ و ۷۱ — این مطلب را با «پاسخ» هیئت تحریریه «ر.دلو» به آکسلرود مقایسه کنید، ص — ۲۲، ۲۳، ۲۴) و غیره. ولی — هیهات! — فقط «دارد نزدیک میشود» و فقط «تازه شروع کرده است»، همین و بس، زیرا با تمام این احوال هنوز آنقدر از دریافت اندیشه‌های آکسلرود دور است که از «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» سخن میگوید. «ر. دلو» سه سال آزگار (از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۱) برای دریافت اندیشه‌های آکسلرود تلاش بکار برد و آخر هم آنها را درنیافت! شاید علتش هم آن باشد که سوسیال‌دمکراسی «به کردار جامعه بشری» همیشه فقط وظایفی را که تحقق‌پذیرند در برابر خود قرار میدهد؟

ولی خصیصه لومونوسف‌ها تنها آن نیست که خیلی چیزها را نمیدانند (اگر چنین میبود نیم بدبختی بود!)، بلکه این نیز هست که نمیدانند که نادانند و این دیگر بدبختی کامل است و همین بدبختی است که آنها را برمی‌انگیزد تا بی‌مقدمه برای «ژرف‌سازی» اندیشه‌های پلخانف دست بکار شوند.

لومونوسف ـ مارتینف چنین حکایت میکند: «از هنگامیکه پلخانف کتاب نامبرده («پیرامون وظایف سوسیالیست‌ها در مبارزه علیه قحطی در روسیه») را نوشته، آب بسیار از جویبار

گذشته است. سوسیال‌دمکرات‌ها که طی ده سال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را رهبری کرده‌اند... هنوز فرصت نکرده‌اند پایه تئوریک گسترده‌ای برای تاکتیک حزب عرضه دارند. اکنون این مسئله پخته شده است و اگر ما بخواهیم چنین پایه تئوریکی عرضه داریم، بی‌گمان باید اصولی را که پلخانف در گذشته برای تاکتیک وضع کرده است، بمیزان قابل ملاحظه‌ای ژرف سازیم... اکنون باید فرق میان ترویج (پروپاگاند. م.) و تبلیغ (آژیتاسیون. م.) را بنحوی غیر از آنچه که پلخانف تعریف کرده است، تعریف کنیم» (مارتینف پیش از این جمله سخنان زیرین را از پلخانف نقل کرده است: «مروج، اندیشه‌های بسیاری را برای یک یا چند تن تشریح میکند، اما مبلغ فقط یک یا چند اندیشه بیان میدارد، ولی آنها را به توده بزرگی از افراد عرضه میدارد»). «ما ترویج را به معنی تشریح انقلابی کل نظام موجود یا مظاهری از اجزای آن میفهمیم، اعم از اینکه این کار به شکلی انجام گیرد که برای آحاد افراد مفهوم باشد یا برای توده بزرگی از افراد. تبلیغ را به معنی دقیق کلمه (sic) * که دعوت توده‌ها به برخی اقدامات مشخص و مساعدت به تأمین مداخله مستقیم انقلابی پرولتاریا در حیات اجتماعی است، میفهمیم».

ما به سوسیال‌دمکراسی روسیه — و نیز به سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی — بمناسبت پیدایش این اصطلاح نوین دقیقتر و عمیقتر که مارتینف عرضه داشته است، شادباش میگوییم. تا کنون ما (باتفاق پلخانف و تمام رهبران جنبش بین‌المللی کارگری) می‌پنداشتیم که یک مروج وقتی فی‌المثل از مسئله بیکاری سخن میگوید، باید چگونگی سرشت سرمایه‌داری بحران‌ها را توضیح دهد، علت ناگزیری آنها را در جامعه معاصر روشن سازد، ضرورت دگرگونی این جامعه و تبدیل آن به جامعه سوسیالیستی را

* (کذا فی‌الاصل!) مترجم.

تشریح کند و غیره. یک سخن او باید «اندیشه های بسیار» عرضه دارد، آنقدر زیاد که فقط عده (بالنسبه) اندکی از افراد خواهند توانست جمع تمام آنها را بلافاصله فرا گیرند. ولی یک مبلغ وقتی از همان مسئله سخن میگوید، چشمگیرترین نمونه را که همه مستمعین کاملا از آن آگاهند، مثلا مرگ یک خانواده بیکار در اثر گرسنگی یا تشدید فقر و غیره را یادآور میشود و آنگاه تمام کوشش خود را بکار میبرد تا با استفاده از این واقعیت که همه از آن آگاهند، یک اندیشه یعنی نامعقول بودن تضاد میان افزایش ثروت و افزایش فقر را به ذهن «توده» خطور دهد و احساس ناخرسندی و برآشفتگی از این بیعدالتی فاحش را در توده برانگیزد، ولی توضیح جامع و کامل این تضاد را به مروج وا میگذارد. بدینجهت فعالیت مروج بطور عمده باقلم و فعالیت مبلغ با کلام زنده انجام میگیرد. از مروج و مبلغ صفات متفاوتی توقع دارند. مثلا ما کائوتسکی و لافارگ را مروج و ببل و گد را مبلغ مینامیم. ولی قائل شدن عرصه سوم یا وظیفه سوم برای فعالیت پراتیک و «دعوت توده‌ها به اقدامات مشخص» را چنین وظیفه‌ای شمردن، بزرگترین یاوه‌سرایی است، زیرا «دعوت» بعنوان یک اقدام تک، یا مکمل طبیعی و ناگزیر یک رساله تئوریک و یک جزوه ترویجی و یک سخنرانی تبلیغی است و یا یک وظیفه صرفاً اجرایی. واقعاً هم برای نمونه، مبارزه کنونی سوسیال‌دمکرات‌های آلمان را علیه افزایش نرخ گمرک غله در نظر بگیرید. تئوریسین‌های آنان رسالتی پژوهشی درباره سیاست گمرکی می‌نویسند و ضمن آنها «دعوت میکنند» که فرضاً برای انعقاد قراردادهای بازرگانی و آزادی بازرگانی مبارزه انجام گیرد. مروج همین کار را در صفحات مجله و مبلغ در سخنرانی‌های خود برای توده مردم انجام میدهد. «اقدام مشخص» توده در این مورد عبارتست از امضای نامه‌هایی خطاب به مجلس رایشتاگ برای جلوگیری از افزایش گمرک غله. دعوت به این اقدام بطور غیرمستقیم توسط تئوریسین‌ها، مروجین و مبلغین و بطور مستقیم توسط کارگرانی انجام میگیرد که نامه‌ها را برای امضا به کارخانه‌ها و منازل میرسانند. ولی از «اصطلاح مارتینف» چنین برمی‌آید که کائوتسکی و ببل هر دو مروج و حاملین نامه‌ها، مبلغ هستند، اینطور نیست؟

نمونه‌ای که در مورد آلمانی‌ها ذکر شد، مرا بیاد واژه آلمانی Verballhornung انداخت که ترجمه تحت‌اللفظی آن: بشیوه بالهورن عمل کردن است. یوهان بالهورن درقرن شانزدهم مطبعه‌ای در شهر لیپزیگ داشت. او کتاب الفبایی انتشار داد و طبق معمول آنرا به تصویر خروسی آراست، منتها بجای تصویر عادی خروس با پاهای سیخک‌دار، خروسی با پاهای بدون سیخک، ولی با یک جفت تخم‌مرغ در کنارش تصویر کرد و روی جلد کتاب هم افزود: «چاپ تصحیح شده بهمت یوهان بالهورن». از آن پس آلمانی‌ها در مورد هر «تصحیحی» که عملا تحریف از کار درمی‌آید، اصطلاح Verballhornung را بکار میبرند. مشاهده شیوه‌ای که مارتینف‌ها برای «ژرفسازی» اندیشه پلخانف بکار میبرند، انسان را بی‌اختیار بیاد بالهورن می‌اندازد...

لومونوسف ما این اصطلاحات مبهم را برای چه «اختراع کرده است؟» برای آنکه نشان دهد: «ایسکرا» «همانند پلخانف در پانزده سال پیش، فقط به یکسوی مطلب توجه دارد» (ص — ۳۹). «در «ایسکرا»، لااقل در زمان حاضر وظایف ترویجی وظایف تبلیغی را تحت‌الشعاع خود قرار میدهند» (ص — ۵۲). اگر فتوای اخیر را از زبان مارتینف به زبان عمومی بشر ترجمه کنیم (زیرا جامعه بشری هنوز فرصت پذیرش اصطلاحات تازه کشف‌شده را نداشته است)، معنی آن چنین میشود: در «ایسکرا» وظایف مربوط به ترویج سیاسی و تبلیغ سیاسی وظیفه مربوط به «طرح خواستهای مشخص در برابر دولت برای انجام اقداماتی در زمینه قانونگذاری و اداری» را که «نتایج ملموس نوید میدهند» (یا خواستهای مربوط به رفرم‌های اجتماعی را، چنانچه اجازه داشته باشیم لااقل یکبار دیگر این اصطلاح قدیمی جامعه بشری قدیمی را که هنوز به سطح رشد مارتینف نرسیده است، بکار ببریم) تحت‌الشعاع خود قرار میدهند. حال به خواننده پیشنهاد میکنیم قطعه زیرین را با فتوای بالا مقایسه کند:

«آنچه در این برنامه‌ها» (برنامه‌های سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی) «ما را متعجب میسازد، اینستکه مزایای فعالیت کارگران را در پارلمان (که در کشورما وجود ندارد) همیشه

در جای اول قرار میدهند و در همانحال اهمیت شرکت کارگران را در مجالس مقننه کارخانه‌داران که مختص امور کارخانه‌ها هستند و در کشور ما وجود دارند... و حتی اهمیت شرکت کارگران در انجمن‌های شهر را بکلی نادیده می‌انگارند (بسبب نیهیلیسم انقلابی خود)...»

نگارنده این قطعه همان اندیشه‌ای را که لوموفوسف-مارتینف با عقل خود بدان دست یافته است، کمی صریحتر و روشن‌تر و بی‌پرده‌تر بیان میدارد. نگارنده هم ر. م. یکی از نویسندگان نشریه «ضمیمه مخصوص «رابوچایا میسل»» است. (ص — ۱۰).

ج) افشاگری‌های سیاسی و «پرورش برای فعالیت انقلابی»

مارتینف که با «تئوری» خود درباره «بالا بردن سطح فعالیت توده کارگر» به مقابله با «ایسکرا» برخاسته است با این عمل در واقع تمایل خود را به پایین آوردن سطح این فعالیت آشکار ساخته است، زیرا وسیله برتر و بویژه مهمی را که «در گسترده‌ترین عرصه‌ها» برای بیداری توده‌ها «قابل کاربردست» و نیز عرصه این فعالیت‌را همان مبارزه اقتصادی اعلام داشته است که تمام «اکونومیست‌ها» نیز در برابر آن بزانو درمیامدند. بهمین جهت این گمراهی خصلت‌نماست و بهیچوجه هم خاص تنها مارتینف نیست. «بالا بردن سطح فعالیت توده کارگر» در واقعیت امر فقط در صورتی میسر خواهد بود که ما به «تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی» بسنده نکنیم. اما یکی از شرایط اساسی گسترش واجب دامنه تبلیغات سیاسی، سازماندهی افشاگری‌های سیاسی در همه زمینه‌هاست. فقط این افشاگری‌ها میتواند در توده‌ها آگاهی سیاسی پدید آورد و آنها را به فعالیت انقلابی برانگیزد. بدینجهت فعالیت در این زمینه یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی است، زیرا حتی دستیابی به آزادی سیاسی نیز بهیچوجه ضرورت این افشاگری‌ها را منتفی نمیسازد،

بلکه فقط بدانها اندکی تغییر سمت میدهد. مثلا حزب آلمان در پرتو تلاش مستمر خود در راه افشاگری‌های سیاسی، مواضع خویش را بسی تحکیم میبخشد و نفوذ خود را گسترش میدهد. اگر کارگران عادت نکرده باشند در قبال یکایک موارد خودسری و ستمگری، اعمال قهر و بیدادگری، صرفنظر از اینکه چه طبقه‌ای آماج آنست، واکنش و آنهم واکنش کاملا مطابق با نظر سوسیال‌دمکراتیک و نه جز آن، از خود نشان دهند، آگاهی طبقه کارگر نمیتواند آگاهی سیاسی حقیقی باشد. اگر کارگران نیاموزند که از روی فاکت‌ها و رویدادهای سیاسی مشخصی که حتماً جنبه داغ روز داشته باشد (یعنی آکتوئل باشد)، رفتار هر یک از طبقات اجتماعی دیگر را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی آنان، زیر نظر گیرند، — اگر آنها یاد نگیرند که تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و گروههای جامعه را در عرصه عمل با دید ماتریالیستی تحلیل و ارزیابی کنند، آگاهی توده‌های کارگر نمیتواند آگاهی طبقاتی حقیقی باشد. کسی که دقت و مراقبت و آگاهی طبقه کارگر را فقط ویا حتی بطور عمده، بسوی خود این طبقه جلب کند، سوسیال‌دمکرات نیست، زیرا خودشناسی طبقه کارگر با تصورات کاملا روشن این طبقه از چگونگی مناسبات میان همهٔ طبقات جامعه امروزین پیوند ناگسستنی دارد، ضمناً این تصورات نباید فقط تئوریک باشد... و حتی به بیان دقیقتر باید بیشتر بر پایه تجربه زندگی سیاسی استوار باشد تا بر پایه تئوریک. بهمین جهت موعظه «اکونومیست‌های» ما درباره اینکه مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که برای جلب توده‌ها به جنبش سیاسی در گسترده‌ترین عرصه‌ها قابل کاربرد است، از نظر نتایج عملی خود عمیقاً زیانبار و عمیقاً ارتجاعی است. کارگر برای آنکه سوسیال‌دمکرات شود باید درباره سرشت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی ملاک و کشیش، منصبدار و دهقان، دانشجو و ولگرد، تصور روشن داشته باشد، جنبه‌های قوی و نقاط ضعف آنها را بشناسد، به کنه جملات رایج و سفسطه‌های گوناگونی که هر طبقه و هر قشر بکار میبرد تا نیات خودخواهانه و «سرشت»

حقیقی خویش را پنهان نگاهدارد، پی ببرد و تمیز دهد که چه نهادهایی و چه قوانینی این یا آن منافع را منعکس میسازند و چگونه منعکس میسازند. چنین «تصور روشنی» را از هیچ کتابی نمیتوان بدست آورد: این تصور را فقط از مناظر زنده و از طریق افشای تروچسب جریانهایی که در لحظه معین پیرامون ما می گذرد، از مطالبی که همه و هر کس بنوعی، از آن سخن میگوید یا اقلا درباره آن با هم پچپچ میکنند، از آنچه که در فلان حادثه و فلان آمار و رقم و فلان رأی دادگاه و غیره و غیره منعکس است، میتوان بدست آورد. این افشاگری‌های سیاسی همه‌جانبه شرط ضروری و بنیادی پرورش توده‌ها برای فعالیت انقلابی است.

چرا کارگر روس در قبال رفتار ددمنشانه پلیس با مردم، در قبال بر انگیختن افکار علیه اقلیت‌های مذهبی، کتک زدن دهقانان، اقدامات رسوای مأموران سانسور، زجر و شکنجه سربازان، تحریکات علیه بی‌آزارترین ابتکارات فرهنگی و غیره، هنوز فعالیت انقلابی کمی از خود نشان میدهد؟ آیا این بدان علت نیست که «مبارزه اقتصادی» او را بدین فعالیت «برنمیانگیزد» و چنین فعالیتی «نتایج ملموس» کمی به او «نوید میدهد» و جنبه‌های «مثبت» اندک دربر دارد؟ نه، تکرار میکنیم که چنین ادعایی کوشش است برای انداختن گناه خود به گردن دیگران و نسبت دادن عامیگری خرده‌بورژوایی خود (و نیز برنشتینیسم خود) به توده کارگر. اگر ما هنوز نتوانسته‌ایم در قبال تمام این پلیدی‌ها به افشاگری‌های بس وسیع، سریع و چشمگیر دست بزنیم، گناهش به گردن خود ما و واپس‌ماندگی ما از جنبش توده‌ها است. اگر ما این افشاگری‌ها را انجام دهیم (این کار را ما باید انجام دهیم و امکان انجام آنرا هم داریم)، آنوقت پس‌مانده‌ترین کارگر هم خواهد فهمید ویا حس خواهد کرد که دانشجو و افراد اقلیت‌های مذهبی، دهقان و نویسنده نیز دستخوش آزار و بیداد همان نیروی سیاهی است که بر خود او و در هر گام از زندگیش چنین بیرحمانه ستم روا میدارد و او را زیر فشار قرار میدهد، و پس از احساس این امر راغب میشود، و جداً هم راغب

خواهد شد که خود نیز به واکنش برخیزد و آنگاه خواهد توانست امروز سانسورچی‌ها را هو کند، فردا جلوی خانه استانداری که عصیان دهقانان را سرکوب کرده‌است، به تظاهرات دست زند و پس‌فردا ژاندارم‌های ردا بدوش* را که به کار تفتیش عقاید مشغولند، گوشمالی دهد و غیره. ما برای سرازیر کردن افشاگری‌های همه‌جانبه و تروتازه بسوی توده‌های کارگر هنوز خیلی کم کار انجام داده‌ایم و میتوان گفت که تقریباً هیچ کاری انجام نداده‌ایم. بسیاری از افراد ما هنوز به این وظیفه خود آگاه نیستند و کورکورانه دنبال «مبارزه بیرنگ روزمره» در محیط تنگ زندگی کارخانه را گرفته‌اند. در قبال چنین وضعی گفتن اینکه: ««ایسکرا» گرایشی در جهت پایین آوردن اهمیت پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره در قیاس با ترویج اندیشه‌های درخشان و به کمال رسیده، از خود نشان میدهد» (مارتینف، ص — ۶۱)، معنایش به واپس کشاندن حزب، دفاع از عدم آمادگی و از واپس ماندن ما و ستایش این عیوب است.

و اما درباره دعوت توده‌ها به عمل، باید گفت که در صورت انجام تبلیغات سیاسی پرتوان و افشاگریهای زنده و چشمگیر، این دعوت نیز بخودی‌خود تحقق خواهد پذیرفت. گرفتن مچ یک تبهکار در حین ارتکاب جرم و رسوا کردن ترو‌چسب او در انظار همگان و در همه‌جا، بخودی‌خود بیش از «دعوتی» تأثیر میبخشد و اثربخشی آنهم غالباً بصورتی است که سپس اصولا نمیتوان معلوم داشت که چه کسی جماعت را «دعوت کرده» و این یا آن نقشه را برای تظاهرات عرضه داشته است و غیره. دعوت را — نه به مفهوم کلی، بلکه به مفهوم مشخص کلمه — فقط در محل عمل میتوان انجام داد، زیرا فقط کسی میتواند دیگران را به عمل دعوت کند که خود نیز دست به عمل زند. بر ما نگارندگان رسالات و مقالات سوسیال‌دمکرات است که افشاگریهای سیاسی و تبلیغات سیاسی را ژرف سازیم، گسترده سازیم و تقویت بخشیم.

---

* ژاندارم‌های ردا بدوش — کشیشان. (م.)

یک نکته هم در باره «دعوت‌ها». یگانه ارگانی که پیش از رویدادهای بهار (۱۷۰)، کارگران را دعوت کرد که در مسئله چون مسئله تحویل دانشجویان به سربازی، که مطلقا هیچگونه نتیجه ملموسی به کارگران نوید نمیداد، به مداخله فعال برخیزند، «ایسکرا» بود. پس از انتشار فرمان ۱۱ ژانویه درباره «تحویل ۱۸۳ دانشجو برای خدمت سربازی»، «ایسکرا» بلافاصله مقاله‌ای در این باره انتشار داد (شماره ۲، فوریه) و پیش از آغاز هر گونه تظاهراتی آشکارا دعوت می‌کرد که «کارگر بیاری دانشجو برخیزد»، که «خلق» در قبال ناوردطلبی گستاخانه دولت به مقابله آشکار برخیزد. حال ما از همه و از هرکس میپرسیم: این رفتار چشمگیر مارتینف را که آنهمه از «دعوت‌ها» سخن گفته و حتی برای «دعوت‌ها» اعتبار نوع خاصی از فعالیت قائل شده ولی کلمه‌ای به این دعوت اشاره نکرده است، چگونه و به چه چیز باید تعبیر کرد؟ پس از چنین رفتاری دعوی مارتینف درباره اینکه «ایسکرا» یکسوگرانه است، زیرا مردم را بحد کافی به مبارزه در راه خواستهایی که «نتایج ملموس نوید میدهند»، «دعوت نمیکنند»، جز عامیگری خرده‌بورژوایی چه چیز دیگری میتواند باشد؟

«اکونومیست‌ها»ی ما و از آنجمله «رابوچیه دلو» بدانجهت کامیابی بدست میاوردند که همرنگ کارگران عقب‌مانده میشدند. ولی کارگر سوسیال‌دمکرات، کارگر انقلابی (که ضمناً شمار آنان روزافزون است)، همه احتجاجات مربوط به مبارزه در راه خواستهایی که «نتایج ملموس نوید میدهند» و غیره را با خشم تمام مردود اعلام خواهد کرد، زیرا در خواهد یافت که اینها فقط نواهایی از همان نغمه کهنه افزایش یک کوپک به هر روبل است. چنین کارگری به ناصحان خود از «ر. میسل» و «ر. دلو» خواهد گفت: آقایان، تقلای شما بیهوده است زیرا شما برای مداخله در کاری که ما خود از عهده آن برمیاییم، جهد بیش از حد به خرج میدهید و در عین حال از انجام وظایف حقیقی خودتان طفره میروید. آخر این بهیچوجه عاقلانه نیست که شما میگویید وظیفه سوسیال‌دمکرات‌ها آنست که به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهند. این فقط

سرآغاز کارست و بهیچوجه هم وظیفه عمده سوسیال‌دمکرات‌ها نیست، زیرا در تمام جهان و از آنجمله در روسیه این پلیس است که در بسیاری موارد خودش دارد به مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی میدهد و کارگران خودشان با تجربه خویش به این نکته پی میبرند که دولت پشتیبان کیست*. آخر آن «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و دولت» که شما انگار کشف آمریکا کرده باشید، هی از آن دم میزنید، در بسیاری از مناطق دورافتاده روسیه توسط خود کارگرانی که از اعتصاب چیزهایی شنیده ولی از سوسیالیسم تقریباً هیچ چیز نشنیده‌اند، انجام میگیرد. آخر آن «فعالیت» ما، کارگران،

---

* این خواست که باید «به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی داد»، بارزترین نمودار جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته در زمینه فعالیت سیاسی است. مبارزه اقتصادی غالباً بطور خودانگیخته و به بیان دیگر بدون مداخله «باکتری انقلابی یعنی روشنفکران»، بدون مداخله سوسیال‌دمکرات‌های آگاه، خصلت سیاسی بخود میگیرد. مثلا مبارزه اقتصادی کارگران انگلستان بدون هیچگونه شرکت سوسیالیست‌ها، خصلت سیاسی بخود گرفت. ولی وظیفه سوسیال‌دمکرات‌ها به تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی محدود نمیشود، وظیفه آنها اینست که این سیاست تردیونیونیستی را به مبارزه سیاسی سوسیال‌دمکراتیک بدل سازند و از آن پرتو ضعیف آگاهی سیاسی که مبارزه اقتصادی در ذهن کارگران پدید آورده است، برای بالا بردن سطح آگاهی کارگران و رساندن آنها به سطح آگاهی سیاسی سوسیال‌دمکراتیک، استفاده کنند. ولی مارتینف‌ها بجای بالابردن و پیش راندن آگاهی سیاسی که خودانگیخته پدید میاید در برابر جریان خودانگیخته به سجده درمی‌آیند و تا آنجا که غالباً تهوع‌آور میشود تکرار میکنند که مبارزه اقتصادی، کارگران را به فکر محروم بودن از حقوق سیاسی خویش «بر می‌انگیزد». جای تأسف است که این بیداری خودانگیخته آگاهی سیاسی تردیونیونیستی فکر شما آقایان را به درک چگونگی وظایف سوسیال‌دمکراتیک خودتان «برنمی‌انگیزد!»

که شما همه میخواهید با طرح خواست‌های مشخصی که نتایج ملموس نوید میدهند، از آن پشتیبانی کنید، هم اکنون در میان ما وجود دارد و این خواست‌های مشخص را هم ما خودمان غالباً بدون هیچگونه کمکی از جانب روشنفکران، در فعالیت روزمره حرفه‌ای ناچیزمان مطرح میسازیم. ولی چنین فعالیتی ما را کم است؛ ما بچه نیستیم که بتوان فقط با آش سیاست «اقتصادی» سیرمان کرد؛ ما میخواهیم هر آنچه را که دیگران میدانند، بدانیم، میخواهیم با تمام جوانب زندگی سیاسی آشنا شویم و در همه و هر رویداد سیاسی شرکت فعال داشته باشیم. و اما لازمه این کار آنست که روشنفکران مطالبی را که ما خود نیز از آن آگاهیم کمتر تکرار کنند* و بیشتر در باره مطالبی که ما هنوز از آن آگاه نیستیم و با تجربه

---

* برای اثبات اینکه ما هیچیک از این سخنان کارگران را در خطاب به «اکونومیست‌ها» بی‌پایه بیان نکرده‌ایم، به اقوال دو گواه استناد میورزیم که بیشک با جنبش کارگری آشنایی مستقیم دارند و کمتر از همه مایلند جانبدار ما «دگماتیک‌ها» باشند، زیرا یکی از این گواهان — «اکونومیست» است (که حتی «رابوچیه دلو» را ارگان سیاسی میداند!) و دیگری تروریست. گواه اول، نگارنده‌ی مقاله‌ایست تحت عنوان: «جنبش کارگری پتربورگ و وظایف عملی سوسیال‌دمکراسی»، مندرج در شماره ۶ «ر. دلو» که از نظر حقیقت‌گویی و زنده بودن مطالب، بسیار شایان توجه است. این نگارنده کارگران را به سه گروه تقسیم میکند: ۱) انقلابیون آگاه، ۲) لایه میانه و ۳) بقیه توده کارگر. مینویسد: لایه میانه «غالباً به مسائل زندگی سیاسی بیش از منافع اقتصادی مستقیم خویش که پیوند آنها با شرایط اجتماعی عمومی از دیرباز درک شده است، علاقه نشان میدهد»... «ر. میسل» را «سخت انتقاد میکنند»: و میگویند: «مطالبش یکنواخت و از دیرباز بر همه معلوم است، همه این مطالب را مدتها پیش خوانده‌ایم» «در بخش بررسی‌های سیاسی هم هیچ چیزی ندارد» (ص — ۳۰ — ۳۱). ولی حتی لایه سوم یعنی

«اقتصادی» و تجربه خود در کارخانه هرگز نمیتوانیم از آن آگاه گردیم یعنی در باره دانش سیاسی برای ما سخن گویند. این دانش را شما روشنفکران میتوانید کسب کنید و شما موظفید آنرا صد و هزار بار بیش از آنکه تا کنون میکردید، در دسترس ما قرار دهید و آنهم نه فقط بصورت بحث و جزوه و مقاله (که غالباً — خیلی ببخشید که رک سخن میگوییم! — خسته کننده است)، بلکه بصورت افشای زنده اعمال که درست همین‌حالا از دولت ما و طبقات فرمانروای ما در کلیه شئون زندگی، سر میزند. لطفاً این وظیفه خودتان را با جهد بیشتر انجام دهید و کمتر از «بالا بردن سطح فعالیت توده کارگر» حرف بزنید. سطح فعالیت ما بمراتب بالاتر از آنست که شما می‌پندارید و ما میتوانیم با مبارزات آشکار و خیابانی خویش حتی از خواست‌هایی هم که هیچگونه «نتایج ملموس نوید نمیدهند»، پشتیبانی کنیم! و این را هم بگوییم که بر شما نیامده است که سطح فعالیت ما را «بالا برید»، زیرا آنچه خود شما کم دارید، همان فعالیت است. آقایان، بفرمائید، در برابر جریان خودانگیخته کمتر جبهه بر زمین سایید و بیشتر به فکر بالا بردن سطح فعالیت خودتان باشید!

«توده کارگر نیز که حساس‌تر و جوانترست و میکده و کلیسا کمتر فاسدش کرده و تقریباً هیچگاه امکان نداشته است کتابی با محتوی سیاسی گیر بیاورد، و کج وکوله از پدیده‌های زندگی سیاسی سخن میگوید و پیرامون اخبار جسته گریخته‌ای که درباره عصیان دانشجویان بدستش میرسد، تعمق میکند» و غیره. و اما تروریست چنین مینویسد: «...اخبار مربوط به مطالب جزیی زندگی محیط کارخانه‌ای شهرهای دیگر را، یکی دو بار میخوانند و سپس از خواندن آنها دست میکشند... چقدر خسته کننده است... در یک روزنامه کارگری از دولت سخن نگفتن... معنایش کارگر را کودک صغیر تلقی کردن است... کارگر کودک نیست» (مجله «سوابودا» (۱۷۱)، ارگان گروه سوسیالیست انقلابی، ص — ۶۹ و ۷۰).

د) وجه مشترک میان «اکونومیسم» و تروریسم چیست؟

در حاشیه پیشین، ما گفته‌های یک «اکونومیست» و یک تروریست غیرسوسیال‌دمکرات را که تصادفاً هم‌آوا در آمده بودند، با یکدیگر مقایسه کردیم. ولی بطور کلی پیوند درونی میان این دو جریان، تصادفی نیست، بلکه جبری است و ما پایین‌تر به بررسی چگونگی آن خواهیم پرداخت، زیرا این کار درست از نظر پرورش توده‌ها برای فعالیت انقلابی ضرور است. میان «اکونومیستها» و تروریست‌های کنونی یک ریشه مشترک وجود دارد و آنهم جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته است که ما در فصل پیشین از آن بعنوان یک پدیده عمومی سخن گفته‌ایم و اکنون آنرا از نظر چگونگی تأثیرش در عرصه فعالیت سیاسی و مبارزه سیاسی بررسی میکنیم. دعوی ما در نظر اول ممکنست نقیض‌گویی جلوه کند، زیرا تفاوت میان کسانیکه روی «مبارزه بیرنگ روزمره» تکیه میکنند و کسانیکه افراد جداگانه را به جانبازانه‌ترین مبارزات دعوت میکنند، بسیار فاحش سینماید. ولی این عجیب نیست. «اکونومیست‌ها» و تروریست‌ها در برابر دو قطب مختلف جریان خودانگیخته جبهه بر زمین میسایند: «اکونومیست‌ها» در برابر جریان خودانگیخته «جنبش کارگری ناب» و تروریست‌ها در برابر جریان خودانگیخته برآشفتگی بسیار سوزان روشنفکرانی که بلد نیستند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی و جنبش کارگری را بهم پیوند دهند. کسی که ایمان خود را به این امکان از دست داده یا هیچگاه بدان ایمان نداشته، واقعاً هم برایش دشوار است که احساس برآشفتگی و نیروی انقلابی خود را در راهی جز ترور بکار برد. بدینسان جبهه‌سایی این هر دوجریان در برابر جریان خودانگیخته چیز دیگری نیست جز همان آغاز تحقق برنامه مشهور «Credo» یعنی کارگران برای خودشان به «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» سپردازند (مؤلف «Credo» باید بر ما ببخشد که اندیشه‌اش را با سخنان مارتینف بیان میداریم! ما بر آنیم که حق داریم چنین کنیم، زیرا در «Credo»

نیز گفته میشود که مبارزه اقتصادی کارگران را «به فکر درباره چگونگی رژیم سیاسی برمیانگیزد») و روشنفکران نیز با نیروی خود و البته بکمک ترور برای خودشان مبارزه سیاسی انجام میدهند! این یک نتیجه‌گیری کاملا منطقی و ناگزیرست که ولو کسانی هم که دارند در راه تحقق این برنامه گام میگذارند، خودشان به ناگزیر بودن آن پی نبرده باشند، باید جداً روی آن اصرار ورزید. فعالیت سیاسی دارای منطقی است مستقل از شعور کسانی که افراد را با بهترین نیات یا به ترور دعوت میکنند ویا میگویند باید به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی داد. راه دوزخ هم با نیات حسنه مفروش است، و در چنین موردی نیات حسنه مانع کشش خودانگیخته بسوی «راه کمترین مقاومت» و بسوی مشی برنامه بورژوایی ناب «Credo» نمیشود. تصادفی هم نیست که بسیاری از لیبرالهای روسی — هم لیبرال‌های عیان و هم لیبرال‌هایی که نقاب مارکسیستی بر خود میزنند — از جان و دل هواخواه ترور هستند و از اوج گرفتن روحیات تروریستی در لحظه حاضر پشتیبانی مجدانه بعمل می‌آورند.

وقتی «گروه سوسیالیست انقلابی سوابودا» پدید آمد و کمک همه‌جانبه به جنبش کارگری را وظیفه خود قرار داد، ولی ضرورت ترور را در برنامه‌اش قید کرد و باصطلاح رهایی خویش را از بند سوسیال‌دمکراسی اعلام داشت، بار دیگر صحت دوراندیشی شگرف پ. ب. آکسلرود به ثبوت رسید، زیرا او مدتها پیش یعنی در اواخر سال ۱۸۹۷ (ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «پیرامون وظایف کنونی و مسئله تاکتیک») این نتایج نوسانات سوسیال‌دمکراتیک را تمام و کمال پیشگویی کرده و «دو دورنمای» معروف خود را طرح ریخته بود. تمام مباحثات و اختلاف‌نظرهای بعدی میان سوسیال‌دمکرات‌های روسیه، بسان نطفه گیاه در درون بذر، در این دو دورنما مستترست*.

---

* مارتینف «دو دورنمای دیگر واقع‌بینانه‌تری (؟) را متصور میداند» («سوسیال‌دمکراسی و طبقه کارگر»، ص — ۱۹) : «یا سوسیال‌

با توجه باین مطلب روشن میشود که چرا «ر. دلو» که در برابر خودانگیختگی «اکونومیسم» ایستادگی نکرد، در برابر خود-انگیختگی تروریسم نیز نتوانست ایستادگی کند. در این زمینه توجه به استدلال خاص مجله «سوابودا» در دفاع از ترور، بسیار جالب است. این مجله نقش مرعوب کننده ترور را «بکلی نفی میکند» («رستاخیز انقلابی گرایی»، ص — ٦٤)، ولی در عوض «نقش تهییجی» آنرا برجسته میسازد. این امر اولا بعنوان یکی از مراحل فروپاشی و انحطاط مجموعه آن عقاید سنتی (عقاید ماقبل سوسیال‌دمکراتیک) که پیروی از تروریسم را موجب میشد، جنبه شاخص دارد. قبول این امر که اکنون دولت را با ترور نمیتوان «مرعوب کرد» — و بالنتیجه نظم آنرا مختل ساخت — در ماهیت امر به معنی آنستکه ترور بعنوان یک سیستم مبارزه، بعنوان رشته‌ای از فعالیت که مهر برنامه بر آن خورده باشد، بکلی محکوم شناخته میشود. ثانیاً این امر بعنوان

دمکراسی رهبری مستقیم مبارزه اقتصادی پرولتاریا را بدست خود میگیرد و از این راه (!) آنرا به مبارزه طبقاتی انقلابی تبدیل میکند»... «از این راه» — لابد یعنی از راه رهبری مستقیم مبارزه اقتصادی. بگذار مارتینف به ما نشان دهد که کجا دیده شده است که یک جنبش تریدیونیونیستی تنها از راه رهبری مبارزه صنفی، به جنبش طبقاتی انقلابی تبدیل شده باشد؟ مگر او نمیفهمد که برای تحقق این «تبدیل» ما باید بطور فعال دست بکار «رهبری مستقیم» تبلیغات سیاسی همه‌جانبه شویم؟.. «ویا دورنمای دیگری پدید خواهد آمد، بدینمعنی که: سوسیال‌دمکراسی از رهبری مبارزه اقتصادی کارگران کنار میرود و بدینسان.. بال‌های خود را میچیند»... طبق نظر «ر. دلو» که در بالا بدان اشاره شد، این «ایسکرا» است که «کنار میرود». ولی ما دیدیدم که «ایسکرا» برای رهبری مبارزه اقتصادی بمراتب بیش‌از «ر. دلو» فعالیت میکند، بی آنکه تنها به این رهبری بسنده کند و بخاطر این رهبری دامنه وظایف سیاسی خویش را محدود سازد.

نمونه‌ای از عدم درک وظایف فوری ما در زمینه «پرورش توده‌ها برای فعالیت انقلابی» — از آنهم بیشتر جنبه شاخص دارد. مجله «سوابودا» ترور را بعنوان وسیله «تهییج» جنبش کارگری و دادن «تکان نیرومند» به این جنبش، تبلیغ میکند. مشکل بتوان استدلالی را تصور کرد که با وضوحی بیش از این، خود بر رد خویش حکم کند! ما سئوال میکنیم که: مگر در این محیط زندگی روسیه پلیدی‌ها آنقدر کم است که باید به ابداع وسائل «تهییجی» خاص پرداخت؟ وانگهی اگر کسی را هیچ چیز و حتی خودسری‌های رژیم استبدادی روسیه نیز نتواند تهییج کند، آنوقت مگر روشن نیست که او به جنگ تن به تن میان دولت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کسی که «انگشت به بینی کرده است»، خواهد نگریست؟ جان کلام در همین است که پلیدی‌های محیط زندگی روسیه توده‌های کارگر را سخت به هیجان می‌آورد، ولی ما نمیتوانیم تمام قطرات و جریان‌های خرد و ریز هیجان‌های مردم را که بمراتب بیش از آنکه ما می‌انگاریم و می‌پنداریم از محیط زندگی روسیه برون میتراود، جمع کنیم و آنها را، اگر چنین بیانی مجاز باشد، متمرکز سازیم و حال آنکه وظیفه ما درست همین است که آنها را جمع کنیم و بصورت یک سیل عظیم درآوریم. عاملی هم که تحقق‌پذیر بودن این وظیفه را بطور انکارناپذیر ثابت میکند، رشد عظیم جنبش کارگری و ولعی است که کارگران نسبت به نشریات سیاسی از خود نشان میدهند و ما در صفحات پیشین آنرا خاطرنشان ساختیم. ولی دعوت به ترور و نیز دعوت به اینکه بهمان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی داده شود، فقط بهانه‌های گوناگونی هستند برای طفره رفتن از زیر بار فوری‌ترین وظیفه انقلابیون روسیه یعنی سازماندهی کار تبلیغات سیاسی همه‌جانبه. «سوابودا» با قبول آشکار این مطلب که «همینکه تبلیغات شدید جدی در میان توده‌ها آغاز میشود، فاتحه نقش تهییجی ترور خوانده است» («رستاخیز انقلابی‌گرایی»، ص ۶۸)، میخواهد ترور را جایگزین تبلیغات سازد و همین نکته درست نشان میدهد که هم تروریست‌ها و هم «اکونومیست‌ها»، علیرغم واقعیت عیان حوادث

بهار*»، به فعالیت انقلابی توده‌ها کم‌بها میدهند، وانگهی گروه اول برای یافتن «عوامل تهییجی» مصنوعی تلاش میورزد و گروه دوم از «خواست‌های مشخص» سخن میگوید. نه این گروه به گسترش دامنه فعالیت خویش در زمینه تبلیغات سیاسی و سازماندهی کار افشاگری‌های سیاسی توجه کافی دارد و نه آن گروه. و حال آنکه نه امروز و نه در هیچ زمان دیگری، هیچ کار دیگری را نمیتوان جایگزین این فعالیت ساخت.

ه) طبقه کارگر — مبارز پیشگام راه دمکراسی

ما دیدیم که تبلیغات سیاسی بسیار گسترده و بالنتیجه سازماندهی کار افشاگری‌های سیاسی همه‌جانبه برای فعالیتی که واقعاً سوسیال‌دمکراتیک باشد، وظیفه‌ایست مطلقاً ضروری و از هر وظیفه دیگری دارای ضرورت حیاتی بیشتر. ولی ما فقط با توجه به حیاتی‌ترین نیازی که طبقه کارگر به دانش سیاسی و تربیت سیاسی دارد، به چنین نتیجه‌ای رسیده‌ایم. و حال آنکه اگر مسئله فقط بدینسان مطرح گردد، دامنه آن بسیار تنگ خواهد شد، زیرا وظایف کلی دمکراتیک هر جنبش سوسیال‌دمکراتیک عموماً و سوسیال‌دمکراتیک امروزین روسیه خصوصاً، از نظر دور خواهد ماند. برای آنکه این حکم را تا آنجا که ممکنست مشخص‌تر توضیح داده باشیم، میکوشیم از جانبی که برای یک «اکونومیست» «دلپذیرتر» از همه است یعنی از جانب پراتیک به مطلب نزدیک شویم. «همه موافقند» که سطح آگاهی سیاسی طبقه کارگر را باید بالا برد. حال این پرسش مطرح میشود که این کار را چگونه باید انجام داد و برای انجام آن

---

* سخن بر سر حوادث بهار سال ۱۹۰۱ است که سرآغاز تظاهرات بزرگ خیابانی بود. (تبصره مؤلف برای چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

چه وسایلی لازم است؟ مبارزه اقتصادی، کارگران را فقط درباره مسائل مربوط به رفتار دولت با طبقه کارگر «به فکر میاندازد» و بدینجهت هر قدر هم که ما بکوشیم تا «بهمان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهیم»، در چارچوب چنین وظیفه‌ای هرگز نخواهیم توانست سطح آگاهی سیاسی کارگران را بالا بریم (یعنی آنرا به سطح آگاهی سیاسی سوسیال‌دمکراتیک برسانیم)، زیرا خود این چارچوب تنگ است. اگر ما برای فرمول مارتینف ارزش قائل میشویم، علتش بهیچوجه آن نیست که این فرمول تصویر روشنی از استعداد مارتینف در خلط مبحث بدست میدهد، بلکه آنستکه این فرمول اشتباه بنیادی تمام «اکونومیست‌ها» است یعنی نشان میدهد که آنها چنین اعتقاد دارند که گویا سطح آگاهی سیاسی طبقاتی کارگران را میتوان باصطلاح از درون مبارزه اقتصادی آنان یعنی فقط (یا حتی بطور عمده) بر پایه این مبارزه و فقط (یا حتی بطور عمده) با تکیه بر این مبارزه بالا برد. چنین نظریه‌ای از بیخ و بن خطاست و آنهم درست بدانجهت که «اکونومیست‌ها» بسبب برآشفتگی از بحث‌هایی که ما علیه آنها انجام میدهیم، نمیخواهند درباره منشاء اختلاف نظرها چنانکه باید و شاید بیاندیشند و نتیجه‌اش آن میشود که ما بهیچوجه حرفهای هم را نمی‌فهمیم و به زبانهای مختلف سخن میگوییم.

آگاهی سیاسی طبقاتی را فقط از برون میتوان برای کارگر برد، یعنی از برون مبارزه اقتصادی و از برون محیط مناسبات میان کارگر و کارفرما. تنها عرصه‌ای هم که این دانش را میتوان از آن بدست آورد، عرصه مناسبات تمام طبقات و قشرها با دستگاه حاکمه و دولت یعنی عرصه مناسبات تمام طبقات با یکدیگر است. بدینجهت در قبال پرسش چه باید کرد تا دانش سیاسی برای کارگر برد؟ نمیتوان فقط بیک پاسخ که پراتیسین‌ها و بویژه پراتیسین‌های متمایل به «اکونومیسم» غالباً بدان اکتفا میورزند، بسنده کرد یعنی گفت: «باید میان کارگران رفت». برای رساندن دانش سیاسی به کارگران، سوسیال‌دمکراتها باید به میان تمام طبقات اهالی بروند و واحدهای سپاه خود را به هر سو گسیل دارند.

ما عمداً چنین فرمول ناهمواری را برگزیده‌ایم و مطلب خود را عمداً چنین ساده بیان میداریم و این بهیچوجه ناشی از تمایل به نقیض‌گویی نیست، بلکه برای آنست که میخواهیم «اکونومیست‌ها» را، چنانکه باید و شاید، به انجام وظایفی که بطور نابخشودنی بدان بی‌اعتنا هستند و به تشخیص تمایزی که میان سیاست تریدیونیونیستی و سیاست سوسیال‌دمکراتیک وجود دارد و آنها نمیخواهند آنرا دریابند، «برانگیزیم». بهمین جهت از خواننده تقاضا داریم برآشفته نشود و حرف‌های ما را تا آخر بدقت بشنود.

برای مثال رایج‌ترین نوع محفل سوسیال‌دمکرات‌ها را که در سالهای اخیر پدید آمده است در نظر بگیرید و چگونگی فعالیت آنرا بررسی کنید. این محفل «با کارگران ارتباط» دارد و کارش فقط پخش اوراقی است که در آنها سوءاستفاده و بدرفتاری در کارخانه‌ها و هواداری دولت از سرمایه‌داران و بیدادگری‌های پلیس فاش میگردد؛ در جلساتی که با کارگران تشکیل میشود، گفتگوها معمولا پیرامون همین مسائل دور میزند و تقریباً از این حدود فراتر نمیرود. رسالات و سخنرانی‌های مربوط به تاریخ جنبش انقلابی، مسائل سیاست داخلی و خارجی دولت ما، تحولات اقتصادی روسیه و اروپا، وضع این یا آن طبقه در جامعه امروزین و غیره از پدیده‌های بسیار کمیابست و هیچکس حتی به فکر برقراری و گسترش منظم روابط با سایر طبقات جامعه نیست. اصولا رهبر کمال مطلوب در نظر اعضای چنین محفلی غالباً به دبیر تریدیونیون شباهت بمراتب بیشتری دارد تا به یک رهبر سیاسی سوسیالیست، زیرا چنین دبیری مثلا در تریدیونیون انگلیسی نیز همیشه در کار مبارزه اقتصادی به کارگران کمک میکند، افشاگری‌های مربوط به کارخانه‌ها را سازمان میدهد، غیرعادلانه بودن قوانین و اقداماتی را که مانع آزادی اعتصابات و استقرار پست‌های نگهبانی جلوی کارخانه‌ها (برای باخبر ساختن همگان از اعلام اعتصاب در کارخانه) است، تشریح میکند، غرض‌ورزی‌های داور منتسب به طبقات بورژوای ملت را که برای حکمیت مأمور میشود، فاش میسازد و غیره و غیره. خلاصه کلام هر دبیر تریدیونیون، هم خودش

به «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» میپردازد و هم در این زمینه به دیگران یاری میدهد. باید مکرر در مکرر خاطرنشان ساخت که این مبارزه هنوز مبارزه سوسیال‌دمکراتیک نیست و کمال مطلوب یک مبارز سوسیال‌دمکرات نیز نباید دبیر تردیونیون باشد، بلکه باید تریبون خلق باشد که بتواند در برابر هر یک از مظاهر خودسری و ستمگری در هر عرصه‌ای که روی دهد و علیه هر قشر و هر طبقه‌ای که اعمال شود، به واکنش برخیزد و بتواند مجموعه این مظاهر را در قالب تصویر واحدی از تعدیات پلیسی و استثمار سرمایه‌داری تعمیم دهد و از هر پدیده و رویداد ناچیزی برای بیان معتقدات سوسیالیستی و خواست‌های دمکراتیک خود در برابر همگان و برای توضیح اهمیت تاریخی جهانی پیکار آزادیبخش پرولتاریا به همگان، استفاده کند. برای مثال رهبرانی چون روبرت نایت (دبیر و رهبر مشهور جمعیت کارگران دیگساز که یکی از نیرومندترین تردیونیون‌های انگلیسی است) و ویلهلم لیبکنخت را با یکدیگر مقایسه کنید و بکوشید تا اختلاف نظرهایی را که مارتینف با «ایسکرا» دارد برتضاد میان نظریات آنها منطبق سازید. برای اینکار ما اینک به ورق زدن صفحات مقاله مارتینف میپردازیم که شما مقابله‌های زیرین را در آنها خواهید دید: ر. نایت بیشتر «توده‌ها را به این یا آن اقدام مشخص دعوت میکرد» (ص — ۳۹)، ولی و. لیبکنخت بیشتر به «تشریح انقلابی کل نظام موجود یا مظاهری از اجزاء آن» میپرداخت (ص — ۳۸ — ۳۹)؛ ر. نایت «خواستهای فوری پرولتاریا را فرمولبندی میکرد و وسایل لازم برای تحقق آنها را نشان میداد» (ص ۴۱)، ولی لیبکنخت، ضمن انجام همین کار «در عین حال از رهبری فعالیت جدی قشرهای گوناگون «اپوزیسیون» و «دیکته کردن برنامه عمل مثبت به آنها»* (ص — ۴۱) دست برنمیداشت؛ ر. نایت

---

* لیبکنخت مثلا در دوران جنگ پروس و فرانسه به تمام جنبش دمکراتیک برنامه عمل دیکته میکرد. مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ از اینهم بیشتر به چنین کاری میپرداختند.

میکوشید تا «حتی الامکان بهمان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهد» (ص — ۴۲) و بنحوی عالی میتوانست «خواست‌های مشخصی که نتایج ملموس معین نوید میدهند، در برابر دولت مطرح سازد» (ص — ۴۳) و حال آنکه و. لیبکنخت بمراتب بیشتر به «افشاگری‌های یکجانبه» (ص — ۴۰) میپرداخت؛ ر. نایت بیشتر برای «پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره» (ص — ۶۱) اهمیت قائل بود، ولی و. لیبکنخت برای «ترویج اندیشه‌های درخشان و بحد کمال رسیده» (ص — ۶۱)؛ و. لیبکنخت روزنامه‌ٔ تحت رهبری خود را به یک «ارگان اپوزیسیون انقلابی» مبدل کرد که «نظام ما و بطور عمده نظام سیاسی را، تا آنجا که با منافع قشرهای گوناگون اهالی تصادم دارد، فاش میسازد» (ص ۶۳)، و حال آنکه ر. نایت «در پیوند استوار و ناگسستنی با مبارزه پرولتری»، برای امر واجب کارگر میکوشید» (ص — ۶۳) — البته اگر برای «پیوند استوار و ناگسستنی» مفهوم جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته که نمونه‌های آنرا قبلا بر پایه نظریات کریچفسکی و مارتینف بررسی کردیم، قائل شویم — و «عرصه نفوذ خود را تنگ میساخت» — و البته همانند مارتینف اطمینان داشت که «بدینسان این نفوذ را تشدید میکند» (ص — ۶۳). خلاصه کلام شما خواهید دید که مارتینف de facto * سوسیال‌دمکراسی را تا سطح تریدیونیونیسم پایین میاورد، اگرچه این عمل او البته بهیچوجه ناشی از آن نیست که خیر و صلاح سوسیال‌دمکراسی را نمیخواهد، بلکه ناشی از آنست که او بجای آنکه برای دریافت اندیشه‌های پلخانف بخود زحمت دهد، در ژرفسازی اندیشه‌های او کمی شتاب ورزیده است.

باری، به شرح مطلب خود باز گردیم. گفتیم که سوسیال‌دمکرات، چنانچه ضرورت بالابردن همه‌جانبه سطح آگاهی سیاسی پرولتاریا را فقط در گفتار قبول نداشته باشد، باید «بمیان تمام طبقات اهالی برود». در اینجا این پرسش‌ها مطرح میشود: این کار را چگونه

---

* عملا، در واقع. (م.)

باید انجام داد؟ آیا ما برای این کار نیرو داریم؟ آیا برای چنین فعالیتی در میان تمام طبقات دیگر، زمینه وجود دارد؟ آیا این عمل بمعنای عدول از نظریه طبقاتی نخواهد بود و یا به عدول از این نظریه نخواهد انجامید؟ روی این پرسشها مکث میکنیم.

ما باید هم بعنوان تئوریسین، هم بعنوان مروج و هم بعنوان مبلغ و هم بعنوان سازمانگر «میان تمام طبقات اهالی برویم». هیچکس در این باره تردید ندارد که هدف فعالیت تئوریک سوسیال‌دمکرات‌ها باید پژوهش تمام ویژگی‌های وضع اجتماعی و سیاسی طبقات گوناگون باشد. ولی کاری که در این زمینه انجام میگیرد بسیار و بسیار کم است و با کاری که برای پژوهش ویژگی‌های زندگی کارخانه‌ها صورت میگیرد هیچ تناسبی ندارد. شما در کمیته‌ها و محفل‌ها به کسانی برمیخورید که حتی برای تخصص پیدا کردن در پژوهش فلان رشته از آهن‌سازی غرق مطالعه هستند، ولی تقریباً هیچ‌جا نمی‌بینید که اعضای سازمان‌ها (که غالباً بعلل گوناگون، مجبور میشوند از فعالیت عملی دست بکشند) اختصاصاً به گردآوری مدارک درباره فلان مسئله حاد زندگی اجتماعی و سیاسی ما که بتواند بعنوان پایه‌ای برای فعالیت سوسیال‌دمکراتیک در میان قشرهای دیگر اهالی مورد استفاده قرار گیرد، مشغول باشند. حال که از کمبود آمادگی اکثریت رهبران کنونی جنبش کارگری سخن بمیان آمد، نمیتوان از یادآوری چگونگی آمادگی در این زمینه خودداری کرد، زیرا این مطلب نیز با استنباط «اکونومیستی» از «پیوند استوار و ناگسستنی با مبارزه پرولتری» ارتباط دارد. ولی نکته عمده البته ترویج و تبلیغ در میان تمام قشرهای مردم است. کار سوسیال‌دمکرات اروپای غربی را در انجام این وظیفه، وجود جلسات عمومی و اجتماعاتی که هرکس مایل باشد میتواند در آنها حضور یابد، آسان میسازد، کار او را در این زمینه وجود پارلمان که او در آن از جانب تمام طبقات در برابر نمایندگان سخن میگوید، آسان میسازد. در کشور ما نه پارلمان هست و نه آزادی اجتماعات، ولی با وجود این ما میتوانیم با کارگرانی که خواستار شنیدن سخنان سوسیال-

دمکرات هستند، جلساتی تشکیل دهیم. علاوه بر این ما باید بتوانیم با نمایندگان هر یک از طبقات دیگر اهالی نیز همینقدر که خواستار شنیدن سخنان یک مبارز دمکرات باشند، جلساتی بپا داریم. زیرا کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیست‌ها از هر جنبش انقلابی پشتیبانی میکنند» (۱۷۲) و بدینجهت ما موظفیم وظایف دمکراتیک عمومی را در برابر تمام مردم بیان داریم و روی آنها تکیه کنیم، بی‌آنکه حتی برای یک لحظه معتقدات سوسیالیستی خود را پنهان داریم، سوسیال‌دمکرات نخواهد بود. کسی که در عمل فراموش کند که هر مسئله دمکراتیکی را باید پیش از دیگران طرح کند، برجسته سازد و حل کند، سوسیال‌دمکرات نخواهد بود.

خواننده ناشکیبا ممکنست سخن ما را قطع کند و بگوید: «همه بدون استثناء با این مطلب موافقند!». و در رهنمود جدید برای کار هیئت تحریریه «ر. دلو» نیز که در کنگره اخیر اتحاد بتصویب رسیده است، صریحاً گفته میشود: «تمام پدیده‌ها و رویدادهای زندگی اجتماعی و سیاسی که با منافع پرولتاریا خواه مستقیماً بعنوان یک طبقه خاص و خواه بعنوان پیشاهنگ تمام نیروهای انقلابی در مبارزه برای آزادی، تماس پیدا میکنند، باید در کار ترویج و تبلیغ سیاسی مورد استفاده قرار گیرند» («دو کنگره»، ص — ۱۷. تکیه روی کلمات از ماست). آری، این سخنان بسیار صحیح و بسیار عالی هستند و ما کاملا راضی بودیم اگر «ر. دلو» آنها را درک میکرد و اگر همراه با این سخنان مطالبی مغایر با آنها بیان نمیداشت. این کافی نیست که خود را «پیشاهنگ» و واحد پیشرو بنامیم، بلکه باید عمل ما نیز به گونه‌ای باشد که تمام واحدهای دیگر ببینند و مجبور شوند اعتراف کنند که ما در پیشاپیش همه گام برمیداریم. ما از خواننده میپرسیم: آیا براستی نمایندگان «واحدهای» دیگر چنان احمق‌هایی هستند که با حرف ما «پیشاهنگ» بودن ما را باور کنند؟ برای مثال این منظره را بطور مشخص در نظر مجسم کنید. یک سوسیال‌دمکرات در «ستاد» رادیکال‌های بامعلومات و فاضل یا مشروطه‌خواهان لیبرال روس حضور می‌یابد و میگوید: ما پیشاهنگ هستیم

و «وظیفه‌ای که اکنون در برابر ما قرار دارد اینست که چگونه به همان مبارزه اقتصادی حتی‌الامکان خصلت سیاسی بدهیم». رادیکال یا مشروطه‌خواه کم و بیش عاقل (در میان رادیکال‌ها و مشروطه‌خواهان روس نیز افراد عاقل زیادند) از شنیدن این حرف فقط پوزخند خواهد زد و خواهد گفت (البته در دل خواهد گفت، زیرا چنین شخصی غالباً دیپلمات ورزیده‌ایست) : «این «پیشاهنگ» عجب ساده‌لوح است! او حتی نمیفهمد که خصلت سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی کارگران وظیفه ما، بیانگران پیشرو دمکراسی بورژوایی است، زیرا ما نیز بکردار تمام بورژواهای اروپای غربی میخواهیم کارگران را به سیاست جلب کنیم، ولی فقط به سیاست تریدیونیونیستی، نه سیاست سوسیال‌دمکراتیک. سیاست تریدیونیونیستی طبقه کارگر همان سیاست بورژوایی طبقه کارگر است. فرمولی که این «پیشاهنگ» برای وظیفه خود بیان میدارد، همان فرمول سیاست تریدیونیونیستی است! پس بگذار آنها هر قدر دلشان میخواهد خود را سوسیال‌دمکرات بنامند. من بچه نیستم که بخاطر عنوان برآشفته شوم! فقط نباید گذاشت که کسی تحت تاثیر این دگماتیک‌های متعصب خبیث قرار گیرد و بهمین جهت حق «آزادی انتقاد» باید برای کسانی که سوسیال‌دمکراسی را ناآگاه به‌راه تریدیونیونیسم میکشانند محفوظ ماند!»

و اما وقتی مشروطه‌خواه ما مطلع میشود که سوسیال‌دمکرات‌های مدعی پیشاهنگی سوسیال‌دمکراسی، در این دوران چیرگی تقریباً کامل خودانگیختگی در جنبش ما، بیش از هر چیز در عالم از «کم بها دادن به عنصر خودانگیخته» و «کم‌بها دادن به پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره در قیاس با ترویج اندیشه‌های درخشان و بحد کمال رسیده» و هکذا و قس علیهذا، بیمنا کند، پوزخند ملایمش به قاه قاه خنده بدل میگردد! و میگوید: بنازم به این گردان «پیشرو» که میترسد مبادا عنصر آگاه از جریان خودانگیخته پیش افتد و بیم دارد از اینکه «نقشه» جسورانه‌ای طرح ریزد که حتی مخالفان را

نیز به تصدیق عمومی وادارد! نکند که آنها پیشاهنگ را با لفظ پس‌آهنگ اشتباه کرده باشند؟

واقعاً هم در استدلال زیرین مارتینف تعمق کنید. او در صفحه ۴۰ مقاله خود میگوید: تاکتیک افشاگرانه «ایسکرا» یکسوگرانه است، «هر قدر هم که ما نسبت به دولت حس عدم اعتماد و بیزاری برا- نگیزیم، تا زمانیکه نتوانیم برای سرنگون ساختن آن بحد کافی نیروی اجتماعی فعال پدید آریم، به هدف دست نخواهیم یافت». بر سبیل حاشیه یادآور میشویم که این غمخواری که ما با آن آشنایی داریم همان اهتمام برای بالا بردن سطح فعالیت توده‌ها در عین تمایل به پایین آوردن سطح فعالیت خویش است. ولی این مطلب اکنون مورد بررسی ما نیست. پس مارتینف در اینجا از نیروی انقلابی («برای سرنگون ساختن») سخن میگوید. اما به چه نتیجه‌ای میرسد؟ از آنجا که قشرهای اجتماعی گوناگون در ادوار عادی ناگزیر پراکنده هستند و هر یک براهی میروند، «لذا روشن است که ما سوسیال- دمکرات‌ها نمیتوانیم در آن واحد مبارزه فعال تمام قشرهای گوناگون اپوزیسیون را رهبری کنیم، نمیتوانیم برنامه عمل مثبت به آنها دیکته کنیم و نمیتوانیم به آنها رهنمود دهیم که برای مبارزه همه‌روزه در راه منافع خویش چه شیوه‌هایی باید بکار برند... قشرهای لیبرال خودشان برای مبارزه فعال در راه تأمین منافع عاجل خویش یعنی مبارزه‌ای که آنها را با رژیم سیاسی ما رویارو خواهد ساخت، اهتمام خواهند ورزید» (ص — ۴۱). بدینسان مارتینف پس از آغاز سخن درباره نیروی انقلابی یعنی مبارزه فعال در راه سرنگون ساختن سلطنت مستبده، بلافاصله به نیروی مبارزه صنفی یعنی مبارزه فعال در راه منافع آنی، روی آورد! این مطلب بخودی خود روشن است که ما نمیتوانیم مبارزه دانشجویان و لیبرال‌ها و غیره را در راه «منافع آنی» آنان رهبری کنیم، ولی «اکونومیست» بزرگوار، بحث ما که بر سر این مطلب نبود! بحث بر سر شرکت ممکن و واجب قشرهای اجتماعی گوناگون در سرنگون ساختن سلطنت مستبده بود و این «مبارزه فعال قشرهای گوناگون اپوزیسیون» را ما نه تنها

میتوانیم رهبری کنیم، بلکه اگر بخواهیم «پیشاهنگ» باشیم، باید حتماً رهبری کنیم. برای آنکه دانشجویان ما و لیبرال‌های ما و غیره و غیره «با رژیم سیاسی ما رو در رو شوند»، نه تنها خود آنان، بلکه پیش از همه و بیش از همه خود پلیس و خود مأموران رژیم استبداد، اهتمام خواهند ورزید. ولی «ما» اگر بخواهیم دمکراتهای پیشرو باشیم، باید بکوشیم تا کسانی را که فقط از رژیم حاکم بر دانشگاه‌ها یا زمستووها و غیره ناراضی هستند درباره بیمصرفی و بیهودگی مجموعه رژیم سیاسی موجود به فکر بیاندازیم. ما باید این مبارزه سیاسی همه‌جانبه را به رهبری حزب خود چنان سازمان دهیم که تمام قشرهای اپوزیسیون بتوانند تا آنجا که در قوه دارند به این مبارزه و این حزب کمک کنند و واقعاً هم دارند کمک می‌کنند. ما باید از پراتیسین‌های سوسیال‌دمکرات چنان رهبران سیاسی ورزیده‌ای پرورش دهیم که بتوانند تمام مظاهر این مبارزه همه‌جانبه را رهبری کنند و در لحظه لازم، هم به دانشجویان خشمگین و خروشان، هم به نمایندگان ناراضی زمستووها، هم به افراد برآشفته اقلیت‌های مذهبی و هم به معلمان رنجیده‌خاطر و غیره و غیره «برنامه عمل مثبت دیکته کنند». بدینجهت این دعوی مارتینف بکلی نادرست است که: «ما در قبال آنان فقط میتوانیم نقش نفی کننده یعنی نقش افشاگر رژیم را ایفا کنیم... ما فقط میتوانیم موجب قطع امید آنان از انواع کمیسیون‌های دولتی گردیم» (تکیه روی کلمات از ماست). مارتینف با این دعوی نشان میدهد که مسئله نقش واقعی «پیشاهنگ» انقلابی را بهیچوجه من الوجوه درک نمیکند. اگر خواننده این نکته را در نظر گیرد مفهوم واقعی نتیجه‌گیری زیرین مارتینف برایش روشن خواهد شد: ««ایسکرا» ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظام ما و بطور عمده نظام سیاسی را تا آنجا که با منافع قشرهای گوناگون اهالی تصادم میکند، فاش میسازد. ولی ما در پیوند استوار و ناگسستنی با مبارزه پرولتری برای امر کارگر فعالیت میکنیم و خواهیم کرد. ما که عرصه نفوذ خویش را تنگ میسازیم،

بدینسان این نفوذ را تشدید میکنیم» (ص — ۶۳). مفهوم واقعی این نتیجه‌گیری چنین است: «ایسکرا» میخواهد سیاست تریدیونیونیستی طبقه کارگر را (سیاستی را که پراتیسین‌های ما بسبب موءتفاهم یا عدم آمادگی ویا از روی اعتقاد، غالباً بدان اکتفا میورزند) به سطح سیاست سوسیال‌دمکراتیک بالا برد. ولی «ر. دلو» میخواهد سیاست سوسیال‌دمکراتیک را به سطح سیاست تریدیونیونیستی پایین آورد. و با چنین وضعی هنوز هم به همه اطمینان میدهد که «این دو موضع از لحاظ امر عمومی، مواضعی کاملا هماهنگ» هستند (ص — ۶۳). *O, sancta simplicitas!

باری، به مطلب ادامه دهیم. آیا ما برای گسترش فعالیت ترویجی و تبلیغی خود در میان همه طبقات مردم نیروی کافی داریم؟ البته که داریم. «اکونومیست‌ها»ی ما که در بسیاری موارد مایلند به این سئوال پاسخ منفی دهند، گام عظیمی‌را که جنبش ما از سال ۱۸۹۴ (تقریباً) تا سال ۱۹۰۱ به پیش برداشته است، از نظر دور میدارند. اینان که «دنباله‌روهای» حقیقی هستند، غالباً در تنگنای همان تصورات دوران آغاز جنبش ما که دیرزمانی است سپری شده، باقی مانده‌اند. در آن دوران ما واقعاً هم نیروی بسیار ناچیزی داشتیم و تصمیم قاطع ما به تخصیص تام و تمام نیروی خویش برای فعالیت در میان کارگران و تقبیح شدید هرگونه انحرافی از آن، تصمیمی طبیعی و صحیح بود. آنزمان تمام هم ما مصروف بدان بود که پایگاه خود را درمیان طبقه کارگر استوار سازیم. ولی اکنون نیروی عظیمی به جنبش جلب شده و بهترین نمایندگان نسل جوان طبقات باسواد به ما رو میاورند و کار بجایی رسیده است که کسانیکه در جنبش ما شرکت دارند ویا مایل به شرکت در آن هستند و جاذبه سوسیال‌دمکراسی آنها را به سوی خود میکشد، در تمام استان‌ها مجبورند دست روی دست بگذارند و بیکار بنشینند (و حال آنکه در سال ۱۸۹۴ سوسیال‌دمکرات‌های روسیه انگشت‌شمار بودند).

---

* — وای از این ساده‌لوحی مقدس! ه. ت.

یکی از نقایص اساسی سیاسی و سازمانی جنبش ما آنست که ما بلد نیستیم تمام این نیروها را بکار اندازیم و به هر یک کاری که در خور او باشد بدهیم (در فصل بعد با تفصیل بیشتری به این مطلب خواهیم پرداخت). اکثریت عظیم این نیروها از امکان «رفتن میان کارگران» بکلی محرومند و با چنین وضعی درباره بیم انصراف توجه نیروها از هدف اصلی ما، جای سخنی هم باقی نمی‌ماند. و اما برای برخودار ساختن کارگران از دانش سیاسی واقعی، همه‌جانبه و زنده لازم است که در همه‌جا، در میان تمام قشرهای اجتماعی و در هر موضعی که شناخت فنرهای درونی ماشین دولتی ما را ممکن سازد، «افرادی از خود ما» یعنی افراد سوسیال‌دمکرات وجود داشته باشند. ضمناً وجود این افراد نه فقط برای فعالیت ترویجی و تبلیغی، بلکه از آنهم بیشتر برای فعالیت سازمانی لازم است.

آیا برای فعالیت در میان تمام طبقات اهالی زمینه‌ای وجود دارد؟ کسی که چنین زمینه‌ای را نبیند، باز هم نشان میدهد که آگاهی‌اش از جریان اوج‌گیری جنبش خودانگیخته، عقب‌مانده است. جنبش کارگری در جمعی احساس نارضایی، در برخی امید به پشتیبانی از طرف اپوزیسیون و در گروهی درک عدم امکان بقاء سلطنت مستبده و ناگزیری سقوط آن را پدید آورده و پدید می‌آورد. اگر ما به وظیفه خود در زمینه استفاده از تمام مظاهر نارضایی‌ها و جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل تمام ذرات اعتراض‌ها، ولو اعتراض‌هایی که در حالت تکوین هستند، پی نبریم، فقط در گفتار «سیاستمدار» و سوسیال‌دمکرات خواهیم بود (و نمونه‌های آنهم در زندگی واقعی بسیار و بسیار مشاهده میشود). ما دیگر لزومی به توضیح این مطلب نمی‌بینیم که توده‌های دهها ملیونی دهقانان زحمتکش و پیشه‌وران و افزارمندان کوچک و غیره همیشه با ولع تمام حاضرند به تبلیغات یک سوسیال‌دمکرات کم و بیش کاردان، گوش فرا دهند. ولی مگر میتوان حتی یک طبقه از اهالی را نشان داد که درمیان آن، افراد، گروهها و محافل ناراضی از بیدادگری‌ها و خودسری‌ها و بهمین جهت آماده برای شنیدن تبلیغات یک مبارز

سوسیال‌دمکرات بیانگر حادترین نیازمندی‌های دمکراتیک عمومی، وجود نداشته باشد؟ ما به کسانی که خواسته باشند درباره این تبلیغات سیاسی یک مبارز سوسیال‌دمکرات در میان تمام طبقات و قشرهای اهالی تصور مشخصی بدست آورند، توجه به افشاگری‌های سیاسی، به معنی وسیع کلمه را بعنوان وسیله عمده این تبلیغات (که البته نباید یگانه وسیله آن تلقی شود)، خاطرنشان خواهیم ساخت.

من ضمن مقاله «از چه باید شروع کرد؟» («ایسکرا»، شماره — ۴ ماه مه سال ۱۹۰۱) که ناچارم در صفحات بعد بتفصیل از آن سخن گویم، نوشته‌ام: «ما باید درمیان همهٔ قشرهای کم و بیش آگاه مردم شور و شوق افشاگری‌های سیاسی برانگیزیم. از اینکه بانگ افشاگری‌های سیاسی در حال حاضر چنین ضعیف و نادر و آمیخته با ترس و لرز انجام میگیرد، نباید ناراحت شد. علت این امر بهیچوجه سازگاری همگانی با خودسری‌های پلیس نیست، بلکه آنست که افراد مستعد و حاضر به افشاگری، تریبونی که بتوانند از پشت آن سخن گویند، در اختیار ندارند، مستمعینی که سخنان آنها را با شور و شوق بشنوند و مشوق سخنران باشند، ندارند و درمیان مردم هیچ‌جا چنان نیرویی نمی‌بینند که ارزش زحمت مراجعه بآنان برای شکایت از مظالم دولت «قدرقدرت» روس را داشته باشد... ما اکنون قادریم و موظفیم برای افشای اعمال دولت تزاری در برابر همه مردم، یک تریبون ایجاد کنیم، — این تریبون هم باید روزنامه سوسیال‌دمکراتیک باشد».

این مستمع کمال مطلوب برای افشاگری‌های سیاسی همان طبقه کارگرست که دانش سیاسی همه‌جانبه و زنده را پیش از هر چیز و بیش از هر چیز لازم دارد و بیش از همه مستعد آنست که این دانش را در مبارزه فعال، ولو آنکه هیچگونه «نتایج ملموس» هم نوید ندهد، بکار بندد. تریبون افشاگری در برابر همه مردم نیز فقط روزنامه واحد برای سراسر روسیه میتواند باشد. «بدون یک ارگان سیاسی، جنبش شایسته عنوان سیاسی، در اروپای امروز تصورپذیر نیست» و روسیه نیز از این لحاظ بیشک جزو اروپای کنونی است.

دیرزمانیست که مطبوعات در کشور ما به نیرو بدل شده‌اند و اگر جز این بود، دولت برای جلب آنها بخدمت خود و کمک مالی به عناصری از نوع کاتکف‌ها و مشرسکی‌ها دهها هزار روبل خرج نمیکرد. و اما این امر که در روسیه استبدادی نشریات غیرمجاز بتوانند سد سانسور را در هم شکسته و مطبوعات مجاز و محافظه‌کار را به سخن گفتن آشکار از آن وا داشته‌اند، تازگی ندارد. در سالهای هفتاد و حتی در سالهای پنجاه نیز وضع بر همین منوال بود. و حال آنکه اکنون وسعت و عمق قشرهایی از مردم که حاضر به خواندن نشریات غیرمجاز هستند و بنابگفته کارگری که به «ایسکرا» نامه نوشته بود (در شماره ۷ آن) (۱۷۳)، با خواندن آنها میخواهند یاد بگیرند که «چگونه باید زندگی کرد و چگونه باید مرد»، بمراتب بیشتر شده است. همانگونه که افشاگری‌های اقتصادی در حکم اعلان جنگ به کارخانه‌دار است، افشاگریهای سیاسی نیز اعلان جنگ به دولت است. ضمناً هر اندازه که فعالیت افشاگرانه گسترده‌تر و شدیدتر و آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ میدهد تا جنگ را آغاز کند، پرشمارتر و قاطع‌تر باشد، این اعلان جنگ نیز اهمیت معنوی بیشتری کسب میکند. بدینجهت افشاگری‌های سیاسی بخودی خود یکی از وسایل نیرومند فروپاشاندن رژیم خصم، یکی از وسایل جدا کردن متحدان تصادفی یا موقتی خصم از آن و یکی از وسایل ایجاد خصومت و عدم اعتماد میان شرکت‌کنندگان دائمی در دستگاه قدرت استبدادی است.

در دوران ما فقط حزبی که افشاگری واقعاً برای همه مردم را سازمان میدهد، میتواند پیشاهنگ نیروهای انقلابی باشد. عبارت «برای همه مردم» محتوی بسیار وسیع دارد. اکثریت بزرگ افشاگرانی که به طبقه کارگر تعلق ندارند (و برای پیشاهنگ شدن هم اتفاقاً باید طبقات دیگر را به سوی خود جلب کرد)، سیاستمداران هشیار و افراد خونسردی هستند که حساب کار خود را خوب میدانند و کاملاً متوجه هستند که «شکایت» حتی از دست یک کارمند دون‌پایه نیز بی‌خطر نیست تا چه رسد به شکایت از دولت «قدرقدرت» روس.

بهمین جهت آنها فقط زمانی برای شکایت پیش ما خواهند آمد که ببینند این شکایت واقعاً اثربخش خواهد بود یعنی ببینند که ما واقعاً یک قدرت سیاسی هستیم. برای آنکه بتوانیم در انظار دیگران به چنین نیرویی بدل شویم، باید خیلی زیاد و با سرسختی کار کنیم تا سطح آگاهی و ابتکار و توان کارمان را بالا بریم؛ برای این کار زدن مهر «پیشاهنگ» بر تئوری و پراتیک پس‌آهنگ، کافی نیست.

ستایشگر غیور و شیدای «پیوند استوار و ناگسستنی با مبارزه پرولتری»، از ما خواهد پرسید و هم اکنون میپرسد: ولی اگر ما باید سازماندهی افشاگری واقعاً برای همه مردم را علیه دولت بعهده گیریم، پس خصلت طبقاتی جنبش ما چگونه تجلی خواهد یافت؟ — درست بدین گونه که این افشاگری برای همه مردم را ما سوسیال‌دمکرات‌ها سازمان خواهیم داد، بدین گونه که تمام مسائلی که از طریق تبلیغات طرح شده‌اند، با روح سوسیال‌دمکراتیک پیگیر و بدون کوچکترین گذشت در قبال تحریف عمدی و غیر عمدی در مارکسیسم، تشریح خواهند شد و بدین گونه که این تبلیغات سیاسی همه‌جانبه را حزبی انجام خواهد داد که حمله بر دولت بنام عموم خلق و پرورش انقلابی پرولتاریا را همراه با حفظ استقلال سیاسی آن و نیز رهبری مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و بهره‌گیری لازم از تصادمات خودانگیخته آن با استثمارگران را که پیوسته قشرهای تازه‌ای از پرولتاریا را بپا میدارد و به اردوگاه ما میکشاند، بهم پیوند میدهد و یک کل واحد و ناگسستنی از آن بوجود میآورد!

ولی یکی از بارزترین مشخصات صفات معرف «اکونومیسم» همانا عدم درک این پیوند و از آنهم بیشتر عدم درک هماهنگی کامل این حیاتی‌ترین نیازمندی پرولتاریا (یعنی تربیت سیاسی همه جانبه از طریق تبلیغات سیاسی و افشاگری‌های سیاسی) با نیازمندی جنبش دمکراتیک عمومی مردم است. بازتاب این عدم درک نه تنها در جملات «مارتینف‌مآبانه»، بلکه در استفاده‌یی هم که به نظریه باصطلاح طبقاتی میشود و مفهومی عین همین جملات دارد، مشاهده میگردد. مثلا نگارندگان آن نامه «اکونومیستی» که در شماره ۱۲

«ایسکرا» انتشار یافت، نظر خود را در این مورد چنین بیان داشته‌اند*:
«همان نقص بنیادی «ایسکرا» (پربها دادن به ایدئولوژی)، ناپیگیری آنرا در مسائل مربوط به روش سوسیال‌دمکراسی در قبال طبقات و جریان‌های اجتماعی گوناگون موجب میشود. «ایسکرا» که معضل گذار بیدرنگ به مرحله مبارزه علیه سلطنت مستبده را از طریق محاسبات تئوریک... حل کرده است» (و نه از طریق «افزایش وظایف حزبی که همپای حزب افزایش می‌پذیرند...») «و احتمالا تمام دشواری‌هایی را که این وظیفه در وضع کنونی برای کارگران دربردارد، احساس میکند»... (و نه فقط احساس میکند، بلکه بخوبی میداند که این وظیفه بر کارگران کمتر دشوار مینماید تا بر روشنفکران «اکونومیست» که از کودکان صغیر سرپرستی میکنند، زیرا کارگران آماده‌اند حتی برای تحقق خواستهایی هم که، طبق اصطلاح مارتینف از یادنرفتنی، هیچگونه «نتایج ملموس» نوید نمیدهند، به پیکار برخیزند)... «ولی تحمل انتظار انباشت نیروی لازم برای این مبارزه را ندارد، حالا در صفوف لیبرال‌ها و روشنفکران به جستجوی متحد پرداخته است...».

آری، آری، واقعاً هم ما هرگونه «تحملی» را برای «انتظار» ساعت فرخنده‌ای که «آشتی‌دهندگان» رنگارنگ دیرزمانی است به ما وعده میدهند تا با فرا رسیدن آن «اکونومیست‌های» ما دیگر گناه واپس‌ماندگی خود را به گردن کارگران نیاندازند و کمبود توان کار خود را با نسبت دادن

---

* کمبود جا در «ایسکرا» به ما امکان نداد تا به این نامه که به حداعلی معرف «اکونومیست‌ها» است پاسخ مشروح بدهیم. ما از انتشار آن بسیار خرسند شدیم، زیرا دیری بود که از هر گوشه و کنار میشنیدیم که میگویند «ایسکرا» در زمینه نظریه طبقاتی پیگیر نیست، و ما فقط در انتظار فرصت مناسب یا یافتن بیان صریحی از این اتهام رایج بودیم تا بدان پاسخ دهیم و عادتمان هم این است که حملات را نه با دفاع، بلکه با حمله متقابل پاسخ دهیم.

15*

کمبود نیرو به کارگران، توجیه نکنند، از دست داده‌ایم. ما از «اکونومیست‌های» خود میپرسیم: «انباشت نیروی لازم برای این مبارزه در کارگران» از چه طریقی باید انجام گیرد؟ مگر روشن نیست که از طریق تربیت سیاسی کارگران و افشای تمام جوانب سلطنت پلید مستبده در برابر آنان؟ و مگر روشن نیست که ما درست برای همین کار، «در صفوف لیبرال‌ها و روشنفکران متحدانی» لازم داریم که حاضر باشند در فعالیت خود برای افشای یورش سیاسی دولت بر نمایندگان فعال زمستووها، معلمان، آمارگران، دانشجویان و غیره با ما تشریک مساعی کنند؟ آیا کشف این «رمز پیچیده» واقعا چنین دشوار است؟ و مگر پ. ب. آکسلرود از سال ۱۸۹۷ تا کنون پیوسته به شما تأکید نمیکند که «عاملی که به سوسیال دمکرات‌های روسیه امکان میدهد تا در میان طبقات غیر پرولتر هواداران و متحدان مستقیم یا غیر مستقیم برای خود تأمین کنند، پیش از هر چیز و بطور عمده خصلت فعالیت ترویجی درمیان خود پرولتاریاست»؟ ولی مارتینف‌ها و سایر «اکونومیست‌ها» باز هم بر این پندارند که کارگران نخست باید از طریق «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت»، نیروی لازم را در خود تأمین کنند (برای تحقق سیاست تریدیونیونیستی) و فقط پس از آن، «گذار» — لابد از مرحله «پرورش برای فعالیت» تریدیونیونیستی، — به مرحله فعالیت سوسیال ـ دمکراتیک را انجام دهند!

«اکونومیست‌ها» به گفتار خود چنین ادامه میدهند: «...«ایسکرا» در جریان این جستجوها غالباً از نظریه طبقاتی عدول میورزد، بر تضادهای طبقاتی پرده میکشد و وجوه مشترک نارضایی از دولت را برجسته میکند و حال آنکه علل و شدت این نارضایی درمیان «متحدان» بسیار متفاوت است. مثلا چنین است روش «ایسکرا» در قبال زمستوو»... طبق ادعای آنها گویا «ایسکرا» «به گروههایی از اعیان و نجبا که از میزان صدقات دولتی ناخرسندند، یاری طبقه کارگر را وعده میدهد بی‌آنکه کلمه‌ای درباره تضاد طبقاتی میان این دو قشر از اهالی را بیان دارد». اگر خواننده به مقالاتی که تحت عنوان «سلطنت مستبده و زمستوو» درج شده‌است (در شماره‌های ۲ و ۴ «ایسکرا») و نگارندگان «نامه» نیز لابد همین

مقالات را در نظر دارند، مراجعه کند، خواهد دید که این مقالات* به روش دولت در قبال «تبلیغات ملایم زمستووی دیوانی ـ صنفی» و در قبال «ابتکاراتی که حتی طبقات توانگر از خود نشان میدهند» اختصاص داشتند. در یکی از این مقالات گفته میشد که کارگر نباید در قبال مبارزه دولت علیه زمستوو لاقید بماند و از نمایندگان فعال زمستوو نیز دعوت میشد از نطق‌های ملایم دست بردارند و هنگامیکه سوسیال‌ـ دمکراسی انقلابی در برابر دولت قد برافرازد، کوبنده و قاطع سخن گویند. نگارندگان «نامه» به کجای این مطالب ایراد دارند؟ — روشن نیست. شاید می‌پندارند که کارگر به معنای سخنان «طبقات توانگر» و «زمستووی دیوانی ـ صنفی» «پی نخواهد برد»؟ ویا خیال میکنند که ترغیب نمایندگان زمستوو به دست برداشتن از نطق‌های ملایم و پرداختن به نطقهای کوبنده معنایش «پربها دادن به ایدئولوژی» است؟ شاید تصور میکنند که اگر کارگران حتی از اسری چون واکنش رژیم سلطنت‌مطلقه در قبال زمستوو نیز بی‌خبر مانند، میتوانند برای مبارزه علیه سلطنت مطلقه «نیروی لازم را در خود تأمین کنند»؟ باز هم هیچیک از این نکات روشن نیست. فقط یک نکته روشن است و آن اینکه نگارندگان «نامه» از وظایف سیاسی سوسیال‌دمکراسی تصور بسیار درهم و برهمی دارند. جمله زیرین آنها مطلب را روشن‌تر میسازد: «روش «ایسکرا» در قبال جنبش دانشجویی نیز چنین است» (یعنی باز هم «بر تضادهای طبقاتی پرده میکشد»). لابد ما بجای آنکه کارگران را دعوت کنیم تا با تظاهرات عمومی خود اعلام دارند که کانون حقیقی اعمال قهر و اغتشاش و لجام گسیختگی — دانشجویان نیستند بلکه دولت روسیه است (شماره ۲ «ایسکرا»)، میبایست به درج مطالبی مطابق با روح «رابوچایا میسل» میپرداختیم! چنین نظریاتی را سوسیال‌دمکرات‌ها در پاییز سال ۱۹۰۱، پس از حوادث فوریه و مارس و در آستان اوج گیری جدید جنبش دانشجویی بیان داشتند و این اوج گیری جدید نشان داد که در

---

* ضمناً درمیان این مقالات مقاله‌ای هم اختصاصاً درباره تضادهای طبقاتی در دهات ما درج شده بود (شماره ۳ «ایسکرا»).

این زمینه نیز «خودانگیختگی» اعتراضات ضد سلطنت مستبده بر رهبری آگاهانه جنبش از سوی سوسیال‌دمکراسی، پیشی میگیرد. شور خودانگیخته کارگران برای هواداری از دانشجویانی که بدست نیروهای پلیس و قزاق، سرکوب میشدند، بر فعالیت آگاهانه سازمان سوسیال‌دمکرات پیشی میگیرد!

نگارندگان «نامه» سپس مینویسند: «و حال آنکه «ایسکرا» در مقالات دیگر خود هرگونه سازشی را بشدت محکوم میکند و مثلا به دفاع از رفتار گدیست‌ها که تحمل عقاید مخالف را ندارند، برمیخیزد». ما به کسانی که طبق معمول همیشگی خود با چنین خودپسندی و چنین سبک‌مغزی اعلام میدارند که اختلاف نظرهای موجود در صفوف سوسیال‌دمکرات‌های امروزین جنبه ماهوی ندارد و توجیه‌کننده انشعاب نیست، توصیه میکنیم که در کنه این سخنان خوب بیاندیشند. آیا افرادی که میگویند ما در زمینه توضیح خصومت سلطنت مستبده با طبقات گوناگون مردم و در زمینه آشنا ساختن کارگران با مخالفت قشرهای گوناگون مردم با سلطنت مستبده، هنوز بحد شگفت‌آوری کم کار کرده‌ایم، از یک سو، و افرادی که این امر را «سازش» می‌پندارند و آنهم لابد سازش با تئوری «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» — از سوی دیگر، میتوانند با هم در یک سازمان، کار موفقیت‌آمیز انجام دهند؟

ما بمناسبت چهلمین سالگرد رهایی دهقانان از نظام خاوندی (سرواژ. م.)، از ضرورت مبارزه طبقاتی در ده (شماره ۳ «ایسکرا») (۱۷٤) و بمناسبت یادداشت محرمانه ویته (۱۷۵) از ناسازگاری شیوه خودگردانی با سلطنت مستبده (شمارهٔ ٤) سخن گفته‌ایم، ما بمناسبت وضع قانون جدید به نظام خاوندی زمینداران و به دولت خدمتگزار آنان تاخته‌ایم (شماره ۸) (۱۷٦) و به کنگره مخفی نمایندگان زمستووها شادباش گفته آنها را ترغیب کرده‌ایم که از تقاضاهای موهن دست بردارند و به مبارزه بپردازند (شماره ۸)؛ ما دانشجویانی را که رفته رفته به ضرورت مبارزه سیاسی پی برده به چنین مبارزه‌ای دست زده بودند، تشویق کرده‌ایم (شماره ۳) و در عین حال «نافهمی عجیبی» را که هواداران جنبش «صرفاً دانشجویی» از خود نشان

میدادند و دانشجویان را به پرهیز از شرکت در تظاهرات خیابانی دعوت میکردند، کوبیده‌ایم (شماره ۳، درباره پیام کمیته اجرایی دانشجویان مسکو ـ بتاریخ ۲۵ فوریه)؛ ما «یاوه‌پنداری‌ها» و «دروغ و تزویر» خدعه‌گران لیبرال روزنامه «راسیا» (۱۷۷) را فاش ساخته (شماره ۵) و در عین حال درنده‌خویی زندان دولت را نیز که «در حق ادبا و نویسندگان بی‌آزار، استادان و دانشمندان سالخورده و نمایندگان لیبرال مشهور زمستووها بیداد کرده است»، یادآور شده‌ایم (شماره ۵: «تاخت و تاز پلیسی بر ادبیات»)؛ ما ماهیت واقعی برنامه «سرپرستی دولت در امر تأمین زندگی مرفه برای کارگران» را فاش ساخته به این «اعتراف ارزنده» که «اقدام به اصلاحات از بالا و پیشگیری مطالبه آن از پایین، بهتر از صبر کردن تا لحظه طرح این مطالبه از پایین است»، ــ تهنیت گفتیم (شماره ٦)، ما آمارگرانی را که به اعتراض پرداخته بودند ستودیم (شماره ۷) و آمارگران اعتصاب‌شکن را سرزنش کردیم (شماره ۹). کسی که این تاکتیک را تاریک ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا و سازش با لیبرالیسم تلقی کند، نشان میدهد که مفهوم واقعی برنامه «Credo» را بهیچوجه در نیافته است و هر اندازه هم که از این برنامه تبری جوید، de facto همین برنامه را اجرا میکند! زیرا بدینسان سوسیال دمکراسی را بسوی «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» میکشاند و بعلت امتناع از مداخله فعال در هر مسئله «لیبرالی» و از مشخص کردن موضع سوسیال دمکراتیک خود در این مسئله، در برابر لیبرالیسم تسلیم میشود.

و) باز هم «مفتریان»، باز هم «فریبگران»

این الفاظ محبت‌آمیز، چنانکه خواننده بیاد دارد متعلق به «ر. دلو» است که بدینسان به ما پاسخ میگوید که ویرا به «زمینه‌سازی غیرمستقیم برای تبدیل جنبش کارگری به افزار دمکراسی بورژوایی»، متهم کرده بودیم. «ر. دلو» با ساده‌دلی چنین نتیجه گرفت که این

اتهام چیزی جز یک شگرد جدل نیست و این دگماتیک‌های شریر تصمیم گرفته‌اند از هیچ سخن ناگواری به ما خودداری نکنند: آخر چه چیزی ممکن است از تبدیل شدن به افزار دمکراسی بورژوایی ناگوارتر باشد؟ آنگاه «تکذیب» زیر با حروف برجسته بچاپ رسید: «افترای بی‌پرده» («دو کنگره»، ص — ۳۰)، «فریبگری» (ص — ۳۱)، «بالماسکه» (ص — ۳۳). «ر. دلو» بکردار ژوپیتر (گرچه هیچ شباهتی هم به ژوپیتر ندارد)، درست از آنجهت خشمناک است که حق به جانبش نیست. این مجله با دشنام‌های شتابزده‌اش ثابت میکند که توانایی تعمق در سیر تفکر مخالفان خویش را ندارد. و حال آنکه تعمق زیاد نمیخواست تا این نکته درک شود که چرا هر گونه جبهه‌سایی در برابر خودانگیختگی جنبش توده‌ای و هرگونه پایین آوردن سطح سیاست سوسیال‌دمکراتیک تا سطح سیاست تریدیونیونیستی، معنایش همان فراهم ساختن زمینه تبدیل جنبش کارگری به افزار دمکراسی بورژوایی است. جنبش کارگری خودانگیخته، بخودی خود فقط میتواند تریدیونیونیسم پدید آورد (و ناگزیر پدید می‌آورد) و سیاست تریدیونیونیستی طبقه کارگر درست سیاست بورژوایی طبقه کارگر است. شرکت طبقه کارگر در مبارزات سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز بهیچوجه سیاست آنرا به سیاست سوسیال‌دمکراتیک مبدل نمیکند. آیا «ر. دلو» خیال ندارد این مطلب را نفی کند؟ آیا خیال ندارد سرانجام نظر خود را درباره مسائل حاد سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی و روسیه، صریح و بی‌چم و خم در برابر عموم بیان دارد؟ — اوه نه، «ر. دلو» هرگز چنین خیالی ندارد، زیرا پیرو سفت و سخت شیوه‌ایست که آنرا میتوان شیوه «خود پنهان کردن» نامید: من خودم نیستم، خر مال من نیست و مطلب بمن ربطی ندارد. ما «اکونومیست» نیستیم، «رابوچایا میسل» «اکونومیسم» نیست و در روسیه اصلا «اکونومیسم» وجود ندارد. این شیوه بسیار ماهرانه و «سیاستمدارانه» است، ولی فقط با این عیب کوچک که بر ارگان‌هائی که چنین شیوه‌ای بکار میبرند، معمولا مهر: «میل مبارک چیست؟» (۱۷۸) میزنند.

در نظر «ر. دلو» دمکراسی بورژوایی در روسیه اصلا چیزی جز

«شبح» نمی‌نماید («دو کنگره»، ص ۳۲)*. خوشا بحال این افراد! اینان بکردار شترمرغ سر بزیر بال برده‌اند و میپندارند که با این عمل هر آنچه در پیرامونشان هست ناپدید میگردد. این نگارندگان لیبرال که هر ماه خبر فروپاشی و حتی نابودی مارکسیسم را پیروزمندانه به آگاهی همگان میرسانند، این روزنامه های لیبرال (روزنامه «سانکت پتربورگسکیه ودوموستی»، روزنامه «روسکیه ودوموستی» و بسیاری از روزنامه‌های دیگر) که مشوق لیبرالهایی هستند که مبارزه طبقاتی را طبق نظریه برنتانو (۱۷۹) و سیاست را به مفهوم تریدیونیونیستی آن به کارگران عرضه میدارند، این سلاله منتقدین مارکسیسم که گرایش‌های واقعی آنانرا «Credo» با بیانی چنان رسا تشریح کرده است و فقط کالاهای مطبوعاتی آنهاست که بدون باج و خراج در سراسر روسیه رواج دارد، این جریان‌های انقلابی غیر سوسیال دمکراتیک که بویژه پس از حوادث فوریه و مارس از نو جان گرفته‌اند، اینها عموماً باید شبحی بیش نباشد! لابد هیچیک از آنها کوچکترین ارتباطی با دمکراسی بورژوایی ندارد!

«ر. دلو» و نگارندگان نامه «اکونومیستی» مندرج در شماره ۱۲ «ایسکرا» میبایست «در این باره تعمق میکردند که چرا حوادث بهار بجای آنکه موجب تقویت اعتبار و حیثیت سوسیال دمکراسی گردد، جریان‌های انقلابی غیر سوسیال‌دمکراتیک را اینچنین به جنب و جوش آورد؟» — علت این امر آن بود که ما در سطح لازم برای انجام

---

* همانجا استنادیست به «شرایط مشخص روسیه که جنبش کارگری را بطور جبری و ناگزیر به سیر در راه انقلابی برمیانگیزد». این اشخاص نمیخواهند بدین نکته پی ببرند که راه انقلابی جنبش کارگری راهی غیر از راه سوسیال دمکراتیک نیز میتواند باشد! تمام بورژوازی اروپای غربی در دوران تسلط سلطنت مطلقه، کارگران را به راه انقلابی «برمیانگیخت» و آگاهانه هم برمیانگیخت. ولی ما سوسیال‌دمکرات‌ها نمیتوانیم بدان اکتفا ورزیم. اگر ما سیاست سوسیال دمکراتیک را بهر نحوی از انحاء تا سطح سیاست خودانگیخته یعنی سیاست تریدیونیونیستی پایین آوریم، آنوقت با این کار، درست به سود دمکراسی بورژوایی عمل کرده‌ایم.

وظیفه خویش قرار نداشتیم و سطح فعالیت توده‌های کارگر از سطح فعالیت ما بالاتر از کار در آمد و ما رهبران و سازمانگران انقلابی بحدکافی آماده‌ای که از روحیات تمام قشرهای اپوزیسیون بخوبی آگاه باشند و بتوانند در رأس جنبش قرار گیرند و تظاهرات خودانگیخته را به تظاهرات سیاسی تبدیل کنند و خصلت سیاسی آنرا گسترده‌تر سازند و غیره، نداشتیم. تا زمانی که حال بر این منوال باشد، انقلابیون غیرسوسیال‌ـ دمکراتی که از ما پویاتر و کوشاتر باشند ناگزیر از عقب‌ماندگی ما استفاده خواهند کرد و کارگران، هرقدر هم که در پیکار علیه پلیس و نیروهای نظامی سخت‌کوش و ازخودگذشته باشند و هر اندازه که انقلابی عمل کنند، جز نیروی پشتیبان این انقلابیون نقش دیگری نخواهند داشت یعنی پس‌آهنگ دمکراسی بورژوایی خواهند بود، نه پیشاهنگ سوسیال‌دمکراسی. برای مثال سوسیال‌دمکراسی آلمان را که «اکونومیست‌های» ما فقط علاقمند به تقلید از جوانب ضعیف آن هستند، در نظر بگیرید. چرا هر حادثه سیاسی که در آلمان روی میدهد اعتبار و حیثیت سوسیال‌دمکراسی را بیش از پیش تقویت میبخشد؟ زیرا این سوسیال‌دمکراسی همیشه پیشاپیش همه نیروهای دیگر این حوادث را با روح عمیقاً انقلابی مورد ارزیابی قرار میدهد و از هر اعتراضی به خودسری و فعال‌مایشایی، پشتیبانی میکند. سوسیال‌دمکراسی آلمان به این پندارها دل‌خوش نمیدارد که مبارزه اقتصادی، کارگران را به مسئله محروم بودن از حقوق خویش متوجه میسازد و اوضاع و احوال مشخص، جنبش کارگری را بطور جبری و ناگزیر به سیر در راه انقلابی برمیانگیزد. این سوسیال‌دمکراسی در تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و در تمام مسائل آن مداخله میکند: هم در مسئله امتناع ویلهلم از تایید انتخاب یکی از اعضای حزب بورژوایی پروگرسیست به ریاست انجمن شهر («اکونومیست‌های» ما هنوز فرصت نکرده‌اند ذهن آلمانیها را روشن کنند که چنین دخالتی در ماهیت امر سازش با لیبرالیسم است!)، هم در مسئله وضع قانون علیه کتب و تصاویر «منافی‌اخلاق»، هم در مسئله اعمال نفوذ دولت در انتخاب استادان و هکذا و قس علیهذا. سوسیال دمکرات‌های آلمانی همه‌جا در پیشاپیش تمام نیروهای دیگر قرار

دارند، درمیان تمام طبقات، نارضایی سیاسی برمی‌انگیزند، خفتگان را تکان میدهند، دست عقب‌ماندگان را میگیرند و به پیش میکشند و برای تقویت آگاهی سیاسی و فعالیت سیاسی پرولتاریا اسناد و مدارک جامع عرضه میدارند. و نتیجه آن چنین میشود که یک مبارز سیاسی پیشرو حتی احترام دشمنان آگاه سوسیالیسم را بسوی خود جلب میکند و چه بسا سند مهمی، نه فقط متعلق به محافل بورژوایی، بلکه حتی متعلق به دوایر دولتی و محافل درباری، بطرزی معجزه‌آسا به اتاق هیئت تحریریه روزنامه «Vorwärts» راه می‌یابد.

اینجاست کلید حل معمای آن «تضاد» کاذبی که از سطح فهم «ر. دلو» آنقدر بالاتر است که در قبال آن مجبور است فقط دست به سوی آسمان بردارد و فریاد برآورد: «بالماسکه!» واقعاً هم تصورش را بکنید: ما، «رابوچیه دلو»، جنبش کارگری گسترده را در رده اول قرار میدهیم (و این مطلب را با حروف برجسته به چاپ میرسانیم!)، ما همگان را از کم بهادادن به نقش عنصر خودانگیخته برحذر میداریم، ما میخواهیم به همان، به همان، به‌همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهیم، ما میخواهیم پیوند استوار و ناگسستنی خود را با مبارزه پرولتری حفظ کنیم! و آنوقت میگویند که ما زمینه را برای تبدیل جنبش کارگری به افزار دمکراسی بورژوایی فراهم میسازیم. چه کسانی هم این تهمت را به ما میزنند؟ کسانی که با لیبرالیسم وارد «سازش» میشوند و بر این اساس در هر مسئله «لیبرالی» دخالت میکنند (راستی که چه اندازه از درک «پیوند ناگسستنی با مبارزه پرولتری» بدورند!) و اینهمه به دانشجویان و حتی (وای، وای!) به نمایندگان زمستووها توجه دارند! کسانی که اصولا میخواهند درصد بیشتری از نیروی خود را (در قیاس با «اکونومیستها») برای فعالیت درمیان قشرهای غیر پرولتر اهالی بکار برند! مگر این «بالماسکه» نیست؟؟

بیچاره «ر. دلو»! آیا سرانجام روزی به کشف این رمز پیچیده موفق خواهد شد؟

۴

خرده‌کاری اکونومیستها و سازمان انقلابیون

دعاوی «ر. دلو» درباره اینکه مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که برای تبلیغات سیاسی در گسترده‌ترین عرصه‌ها قابل کاربرد است و وظیفه ما اکنون آنست که به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهیم و غیره، این دعاوی که ما در صفحات پیشین آنها را بررسی کردیم، بازتابی است از درک محدود وظایف ما، نه تنها در زمینه سیاسی، بلکه همچنین در زمینه سازمانی. برای «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» هیچ نیازی نیست سازمان متمرکزی در سراسر روسیه برپا شود که کلیه مظاهر مخالفت‌های سیاسی و اعتراضات و برآشفتگی‌ها را با یکدیگر درآمیزد و بصورت یک جریان واحد برای یورش همگانی در آورد، سازمانی که از انقلابیون حرفه‌ای متشکل باشد و توسط رهبران سیاسی واقعی تمام خلق رهبری شود. و اصولا برپایه چنان مبارزه‌ای چنین سازمانی نمیتواند پدید آید. علت آنهم روشن است. خصلت هر سازمانی را بطور طبیعی و ناگزیر محتوی فعالیت آن معین میکند. بدینجهت «ر. دلو» با آن دعاوی خود نه تنها بر چارچوب تنگ فعالیت سیاسی، بلکه بر چارچوب تنگ فعالیت سازمانی نیز مهر تقدیس میزند و اعتبار قانونی به آن میدهد. «ر. دلو» در این مورد نیز مثل تمام موارد دیگر ارگانی است که آگاهی‌اش در برابر خودانگیختگی تسلیم میشود. و حال آنکه جبهه‌سایی در برابر اشکالی از سازمان که خود-انگیخته پدید می‌آیند و فقدان آگاهی از این امر که فعالیت سازمانی ما چه اندازه محدود و ابتدایی است و ما در این عرصه مهم تا چه اندازه «خرده‌کار» هستیم، — این فقدان آگاهی، بنظر من، بیماری واقعی جنبش ما است. این بیماری البته بیماری افت جنبش نیست، بلکه بیماری رشد آنست، ولی درست اکنون که میتوان گفت ضربات امواج برآشفتگی

خودانگیخته بر ما رهبران و سازمانگران جنبش فرود می‌آید، بویژه باید علیه هر گونه دفاع از واپس‌ماندگی و توجیه و تجویز محدودیت فعالیت در این عرصه، به مبارزه‌ای سخت آشتی‌ناپذیر بر خاست و هر کس را که به فعالیت پراتیک مشغول است و یا قصد شرکت در آن دارد، به ابراز نارضایی از خرده‌کاری که درمیان ما تسلط دارد و اتخاذ تصمیم قاطع برای رهایی از آن واداشت.

الف) خرده‌کاری چیست؟

میکوشیم به این پرسش با تصویر کوچکی از فعالیت یکی از محفل‌های سوسیال‌دمکرات سالهای ۱۸۹٤ — ۱۹۰۱ که نمونه کاملی از این نوع است، پاسخ دهیم. در صفحات پیشین دلبستگی همگانی جوانان محصل این دوران را به مارکسیسم یادآور شدیم. بدیهیست که این دلبستگی فقط و حتی بطور عمده متوجه مارکسیسم بعنوان یک تئوری نبود، بلکه بیشتر بعنوان پاسخی به سئوال: «چه باید کرد؟» و دعوتی برای یورش بر دشمن تلقی میشد. رزمندگان نوخاسته با تدارک و ساز و برگی بسیار ابتدایی به آهنگ یورش گام در راه مینهادند. در بسیاری از موارد تقریباً هیچ تدارک و ساز و برگی هم در کار نبود. بسان دهقانانی که از سر شخم آمده باشند، فقط چماقی بدست میگرفتند و به جنگ میرفتند. یک محفل دانشجویی، بدون هیچگونه ارتباط با مبارزان سابقه‌دار جنبش، بدون هیچگونه ارتباط با محفلهای مناطق دیگر کشور یا حتی بخش‌های دیگر شهر (ویا مؤسسات آموزشی دیگر)، بدون دادن هیچگونه سازمانی به بخش‌های مختلف کار انقلابی و بدون هیچگونه نقشه منظم فعالیت که برای یک دوران فعالیت کم و بیش طولانی طرح‌ریزی شده باشد، با کارگران رابطه میگیرد و به کار میپردازد. این محفل اندک اندک به فعالیت ترویجی و تبلیغی خود دامنه هرچه گسترده‌تری میدهد و در پرتو واقعیت وجود و فعالیت خود، هواداری قشرهای بالنسبه وسیعی از کارگران و نیز بخشی از جامعه تحصیل‌کرده را به سوی خود جلب میکند و این بخش از جامعه تحصیل‌کرده برای

این محفل که عنوان «کمیته» به آن داده شده بود، پول فراهم می‌آورد و پیوسته گروههای تازه‌ای از جوانان را در اختیارش میگذارد. اعتبار کمیته (یا کانون پیکار) بالا میرود، دامنه فعالیتش گسترش میپذیرد، ولی کمیته این فعالیت را به شیوه کاملا خودانگیخته گسترش میدهد: همان کسانی که یکسال پیش یا چند ماه پیش در محفل‌های دانشجویی سخن میگفتند و میکوشیدند برای سئوال «در چه سمتی باید حرکت کرد؟» پاسخی بیابند، همان کسانی که با کارگران وارد تماس میشدند و ارتباط برقرار میساختند و به تهیه و پخش شبنامه‌ها و اوراق میپرداختند، حالا با سایر گروههای انقلابیون تماس برقرار میسازند، مطبوعات بدست می‌آورند، برای انتشار روزنامه محلی دست بکار میشوند، از برپا داشتن تظاهرات سخن به میان می‌آورند و سرانجام به عملیات جنگی آشکار میپردازند (ضمناً این عملیات جنگی آشکار، بنابر چگونگی اوضاع و احوال، همان نخستین شبنامه‌ها و اوراق تبلیغاتی، همان نخستین شماره روزنامه و همان نخستین تظاهرات است). این عملیات معمولا از همان آغاز به شکست فوری و کامل می‌انجامید. آری، فوری و کامل، زیرا اولا این عملیات جنگی نتیجه یک نقشه منظم از پیش فکر شده‌ای که سر فرصت و بتدریج برای یک مبارزه طولانی و سرسخت طرح‌ریزی شده باشد، نبود، بلکه نتیجه گسترش خودانگیخته دامنه همان کارهایی بود که محفل با روش سنتی انجام میداد، ثانیاً پلیس، بدلایل روشن، تقریباً همیشه تمام فعالین عمده جنبش را که از همان دوران دانشجویی «اسم در کرده بودند»، میشناخت و برای دستگیری آنها فقط در انتظار فرارسیدن مساعدترین لحظه بود بدین معنی که به محفل عمداً امکان میداد بحد کافی پر و بال گیرد و دامنه فعالیت خود را گسترش دهد تا corpus delicti* دندان گیری فراهم شود و عمداً همیشه چندین تن از کسانی را که برایش شناخته شده بودند بعنوان «انبردست» (این اصطلاح فنی را تا آنجا که من اطلاع دارم هم افراد ما و هم ژاندارمها بکار میبرند)، آزاد میگذاشت. چنین جنگی را ناچار باید با یورش دسته‌های دهقانان

---

* Corpus delicti — پرونده جرم. (ه. ت.)

چماق بدست بر ارتش امروزی قیاس کرد. فقط باید از نیروی حیاتی جنبش متعجب بود که با وجود فقدان کامل آمادگی رزمندگانش پر و بال میگرفت و گسترش می‌یافت و پیروزی‌هایی بدست می‌آورد. البته ابتدایی بودن ساز و برگ در آغاز کار از نظر تاریخی نه تنها ناگزیر بود، بلکه توجیه قانونی داشت زیرا توده‌های بزرگی از رزمندگان را به پیکار جلب میکرد. ولی همینکه عملیات جنگی جدی آغاز شد (این عملیات در واقع از همان زمان اعتصابات تابستانی سال ۱۸۹۶ آغاز شده بود)، نقایص سازمان جنگی ما با شدتی بیش از پیش نمودار گردید. دولت که در آغاز به علت غافلگیری هراسان شده و یک سلسله اشتباه مرتکب گردیده بود (نظیر پیام خطاب به محافل اجتماعی همراه با تشریح تبهکاری‌های سوسیالیست‌ها ویا تبعید کارگران از پایتخت به مراکز صنعتی استان‌ها)، دیری نگذشت که با وضع جدید مبارزه دمساز شد و توانست دسته‌های سراپا مجهزی از مفسده‌جویان و جاسوسان و ژاندارم‌های خود را در نقاط لازم مستقر سازد و به هجوم پردازد. هجومها چنان پی اندر پی بود و چنان تعداد بزرگی از افراد را در برمیگرفت و محفل‌های محلی را چنان پاک میروفت که توده کارگر بتمام معنی همه رهبران خود را از دست می‌داد و جنبش به چنان گسیختگی و ازهم‌پاشیدگی تصورناپذیری دچار می‌شد که هرگونه ادامه‌کاری و پیوستگی در کار مطلقاً ازمیان می‌رفت. پراکندگی عجیب فعالین محلی، تصادفی بودن ترکیب محفل‌ها، فقدان آمادگی و داشتن دید محدود در مسائل تئوریک، سیاسی و سازمانی نتیجه ناگزیر اوضاع و احوالی بود که شرح آن رفت. کار بجایی رسید که کارگران در پاره‌ای نقاط از مشاهده نقص پایداری و نقص اصول پنهانکاری در میان ما، اعتمادشان از روشنفکران سلب میشود و از آنها دوری میجویند و میگویند: روشنفکران با بی‌فکری بیش از اندازه خود، کار را به شکست میکشانند!

اینکه تمام سوسیال‌دمکرات‌های فکور سرانجام این خرده‌کاری را بعنوان یک بیماری واقعی تلقی کردند، مطلبی است که هرکس اندکی با وضع جنبش آشنا باشد، از آن آگاه است. ولی برای آنکه در خواننده نا-آشنا با وضع جنبش تصوری پدید نیاید که ما مصنوعاً یک مرحله خاص

یا یک بیماری خاص برای جنبش «ابداع میکنیم»، به گواهی که یکبار به او اشاره شده است، استناد میورزیم. باشد که بمناسبت این نقل قول طولانی بر ما خرده نگیرند.

ب—و در شماره ۶ «ر. دلو» چنین مینویسد: «البته گذار تدریجی به مرحله فعالیت عملی گسترده‌تر یعنی گذاری که به دوران گذار عمومی کنونی جنبش کارگری روسیه بستگی مستقیم دارد، خصیصه مشخص است...»، ولی خصیصه دیگری هم در مکانیسم عمومی انقلاب روسیه وجود دارد که کمتر از آن شایان توجه نیست. منظور ما کمبود عمومی نیروهای انقلابی بدرد خور برای کار* است که نه تنها در پتربورگ، بلکه در سراسر روسیه احساس میشود. با تقویت عمومی جنبش کارگری، با رشد عمومی توده کارگر، با افزایش بیش از پیش اعتصاب‌ها و با مبارزه توده‌ای بیش از پیش آشکار کارگران که تشدید پیگردهای دولتی، بازداشت‌ها، تبعیدها و نفی بلدها را از پی می‌آورد این کمبود نیروهای انقلابی دارای کیفیت عالی بیش از پیش مشهود میگردد و بیشک در عمق و خصلت عمومی جنبش بی‌تأثیر نمی‌ماند. اعتصاب‌های بسیاری روی میدهد بی آنکه سازمانهای انقلابی در آنها تأثیر جدی و مستقیم داشته باشند... کمبود شبنامه‌ها و اوراق تبلیغاتی و نشریات قانوناً غیرمجاز محسوس است... محفل‌های کارگری بدون مبلغ مانده‌اند... بعلاوه نیاز دائمی به پول مشاهده میشود. خلاصه آنکه رشد جنش کارگری بر رشد و تکامل سازمانهای انقلابی پیشی دارد. شمار انقلابیون واردکار بمراتب کمتر از آنست که بتوانند کار نفوذ میان توده کارگری به غلیان آمده را، در دست خود متمرکز سازند و بتمام این غلیان‌ها لااقل رنگ یکپارچگی و تشکل بدهند...

* تکیه روی کلمات این نقل قول همه‌جا از ما است.

برخی از محفل‌ها و مبارزان انقلابی جمع و متحد نشده‌اند و سازمان واحد، نیرومند و باانضباطی را که بخش‌های مختلف آن بر اساس نقشه معین گسترش یافته باشند، تشکیل نمیدهند»... نگارنده پس از تأکید این مطلب که پیدایش فوری محفل‌های جدید بجای محفل‌های درهم کوفته «فقط نیروی حیاتی جنبش را ثابت میکند... ولی هنوز وجود تعداد کافی انقلابیون کاملا ورزیده را نشان نمیدهد»، چنین نتیجه میگیرد: «فقدان ورزیدگی عملی انقلابیون پتربورگ در نتایج کار آنان نیز تأثیر میبخشد. محاکمات اخیر، بویژه محاکمه گروه «خودرهانی» و گروه «پیکار کار علیه سرمایه» (۱۸۰)، بروشنی نشان داد که مبلغ جوانی که با جزئیات شرایط کار در یک کارخانه و بالنتیجه با شرایط تبلیغ در این کارخانه آشنا نیست، از اصول پنهانکاری اطلاع ندارد و «فقط نظریات عمومی سوسیال‌دمکراسی را فرا گرفته است» (آیا فرا گرفته است؟)، «بیش از ۴، ۵، ۶ ماه نمیتواند کار کند و سپس بازداشت در انتظارش خواهد بود که چه بسا تار و مار شدن تمام سازمان ویا دست کم بخش‌هایی از آنرا در پی خواهد داشت. حال سئوال میشود که آیا فعالیت یک گروه که دوران حیاتش از چند ماه تجاوز نمیکند، اصولا میتواند موفقیت‌آمیز و ثمربخش باشد؟ بدیهی است که نقایص سازمان‌های موجود را نمیتوان تمام و کمال به حساب دوران گذار گذاشت... بدیهی است که کمیت و خاصه کیفیت اعضای سازمان‌های دست اندر کار در این زمینه نقش کم‌اهمیتی ایفا نمیکند و نخستین وظیفه سوسیال‌دمکرات‌های ما... باید تأمین اتحاد واقعی سازمان‌ها در عین انتخاب دقیق اعضای آنها باشد».

ب) خرده‌کاری و اکونومیسم

حال باید به بررسی مسئله‌ای پرداخت که قطعاً به فکر هر خواننده‌ای خطور کرده است. آیا میتوان این خرده‌کاری یعنی بیماری رشد را که

تمام جنبش بدان مبتلاست به «اکونومیسم» که فقط یکی از جریان‌های موجود در سوسیال دمکراسی روسیه است، مربوط ساخت؟ ما بر آنیم که میتوان. فقدان آمادگی برای فعالیت عملی و ناشیگری در کار سازمانی، واقعاً هم خصیصه عمومی همه ما و از جمله کسانی است که از همان آغاز پیوسته بر موضع مارکسیسم انقلابی استوار بوده‌اند. البته هیچکس نمیتواند بسبب این فقدان آمادگی بر پراتیسین ها خرده گیرد. ولی مفهوم «خرده‌کاری» علاوه بر فقدان آمادگی جوانب دیگری هم دارد که از آن جمله است: دامنه محدود مجموع فعالیت انقلابی بطور کلی، پی نبردن به این حقیقت که بر پایه چنین فعالیت محدودی نمیتوان سازمان خوبی از انقلابیون پی ریخت و سرانجام — و از همه مهمتر — تلاش برای توجیه این محدودیت و قائل شدن اعتبار یک «تئوری» ویژه برای آن و به بیان دیگر در این عرصه نیز جبهه‌سایی در برابر جنبش خودانگیخته. از همان هنگامیکه نخستین تلاش‌ها در این زمینه بکار رفت، مسلم شد که میان خرده‌کاری و «اکونومیسم» ارتباط وجود دارد و تا زمانیکه ما از چنگ «اکونومیسم» بطور کلی (یعنی داشتن درک محدود در زمینه تئوری مارکسیسم و نقش سوسیال دمکراسی و وظایف سیاسی آن) رهایی نیابیم، به محدودیت فعالیت سازمانی خود نیز نمیتوانیم پایان دهیم. و اما این تلاش‌ها در دو جهت بکار رفت. یک عده شروع به گفتن این مطلب کردند که توده کارگر وظایف سیاسی گسترده و پیکارجویانه‌ای را که انقلابیون به آن «تحمیل میکنند» هنوز خودش به میان نکشیده است و هنوز باید در راه خواستهای سیاسی آنی مبارزه کند و به «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» مشغول باشد* (و با این مبارزه نیز که برای جنبش گسترده توده‌ای «دسترس‌پذیر» است طبعاً سازمانی جور می‌آید که حتی برای جوانانی هم که هیچگونه آمادگی نداشته باشند، «دسترس‌پذیر» باشد). گروه دیگر که با هر گونه «حرکت گام به گام» مخالفند، شروع به گفتن این مطلب کردند که: «تحقق انقلاب سیاسی» امریست ممکن و لازم، ولی این کار هیچ

---

* «ر. میسل» و «ر. دلو» و بویژه جزوه «پاسخ» به پلخانف.

نیازی به ایجاد یک سازمان انقلابی پروپاقرص برای تربیت پرولتاریا در طول مبارزه‌ای سرسخت و پیگیر، ندارد و برای این کار کافیست ما همان چماق آشنایی را که «دسترس‌پذیر» است، بدست گیریم و به بیان صریحتر و بدون استعاره، کافی است که ما اعتصاب عمومی بپا داریم* ویا به نیروی «ترور تهییج کننده»**، جنبش کارگری «پژمرده و بیحال» را به اقدام برانگیزیم. هر دوی این جریان‌ها: هم اپورتونیستها و هم «انقلابی‌نماها» در برابر خرده‌کاری چیره‌شده تسلیم میشوند، زیرا به امکان رهایی از چنگ آن باور ندارند و نمی‌فهمند که نخستین و حیاتی‌ترین وظیفه عملی ما عبارتست از: ایجاد چنان سازمانی از انقلابیون که بتواند توان کار لازم و پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی را تأمین کند.

ما هم اکنون سخنان ب—و را درباره اینکه: «رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمانهای انقلابی پیشی دارد»، نقل کردیم. این «گزارش ارزنده شخصی که از نزدیک ناظر جریان است» (ارزیابی هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» درباره مقاله ب—و) برای ما از دو جهت ارزش دارد: از یکسو نشان میدهد که ما حق داشتیم علت اساسی بحران کنونی سوسیال‌دمکراسی روسیه را واپس‌ماندگی رهبران (یعنی «ایدئولوگ‌ها»، انقلابیون، سوسیال‌دمکرات‌ها) از اوج‌گیری خودانگیخته جنبش توده‌ها، بدانیم و از سوی دیگر نشان میدهد که تمام دعاوی نگارندگان نامه «اکونومیستی» (منتشره در شماره ۱۲ «ایسکرا»)، دعاوی ب. کریچفسکی و مارتینف درباره خطر کم بها دادن به عنصر خودانگیخته و مبارزه بیرنگ روزمره و دعاوی آنها درباره تاکتیک ـ پروسه و غیره، چیزی جز مدح خرده‌کاری و دفاع از آن نیست. این اشخاص که نمیتوانند لفظ «تئوریسین» را بدون روی‌ترش کردن و قیافه تحقیرآمیز بخود گرفتن،

---

* جزوه تحت عنوان «چه کسی به انقلاب سیاسی تحقق خواهد بخشید؟». متن این جزوه در مجموعه‌ای تحت عنوان «پیکار پرولتری» در روسیه بچاپ رسیده و کمیته کییف آنرا تجدید چاپ کرده است.

** از جزوه «رستاخیز انقلابیگرایی» و مجله «سوابودا».

بر زبان رانند و کرنش‌های خود را در برابر فقدان آمادگی برای برخورد به پدیده‌های زندگی و در برابر فقدان رشد، «شم زندگی» مینامند عملاً نشان میدهند که از درک حیاتی‌ترین وظایف کار پراتیک ما عاجزند. اینان خطاب به واپس‌ماندگان بانگ میزنند: پاپای هم بیایید! جلو نیفتید! به کسانی که به درد کمبود توان کار و کمبود ابتکار در فعالیت سازمانی و فقدان «برنامه‌ها»ی لازم برای فعالیت گسترده و دلیرانه مبتلا هستند، از «تاکتیک ـ پروسه» سخن میگویند! گناه عمده ما اینست که وظایف سیاسی و سازمانی خود را تا سطح منافع آنی، «ملموس» و «مشخص» مبارزه اقتصادی روزمره پایین میاوریم و آنوقت مدام این نغمه کهنه را بگوش ما میخوانند که: باید به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی داد! بار دیگر تصریح میکنیم که این درست همان «شم زندگی» قهرمان افسانه‌ای ماست که هنگام مشاهده تشییع جنازه بانگ برمی‌آورد: «کارتان را پایان مباد!»

بیاد بیاورید که این عقلا با چه نخوت بی‌نظیر و براستی «نارسیس مآبانه‌ای» (۱۸۱) به پلخانف تعلیم میدادند که: «وظایف سیاسی به مفهوم واقعی یا پراتیک این کلمه یعنی به مفهوم مبارزه عملی مصلحت‌آمیز و کامیاب در راه تحقق خواست‌های سیاسی، برای محفل‌های کارگری علی‌العموم (sic!) غیرقابل درک است» («پاسخ هیئت تحریریه «ر. دلو»، ص — ۲٤). آقایان، محفل داریم تا محفل! وظایف سیاسی برای محفل «خرده کاران»، تا زمانی که این خرده‌کاران به خرده کاری خود پی نبرده و از آن رهایی نیافته‌اند، البته غیر قابل درک است. و اگر این خرده کاران علاوه بر این، شیفته خرده کاری خود نیز باشند و لفظ «پراتیک» را حتماً با حروف برجسته بنویسند و بر این پندار باشند که لازمه پراتیک بودن، پایین آوردن سطح وظایف خویش تا سطح فهم واپس‌مانده‌ترین قشرهای توده است، در آن صورت البته خرده‌کاران درمان‌ناپذیری هستند و براستی هم وظایف سیاسی برای همه آنها علی العموم غیرقابل درک است. ولی برای محفل سرآمدانی چون آلکسییف و میشکین، خالتورین و ژلیابف، وظایف سیاسی بتمام معنی حقیقی یعنی پراتیک این کلمه قابل

درک است و دوست بدان علت و تا آنجا قابل درک است که تبلیغات آتشین آنان درمیان توده‌ای که خودانگیخته بیدار میشود، بازتاب می‌یابد و انرژی جوشان آنها با انرژی طبقه انقلابی درمی‌آمیزد و مورد پشتیبانی این طبقه قرار میگیرد. پلخانف هزار بار حق داشت که نه تنها توجه را بسوی این طبقه انقلابی جلب کرد و نه تنها حتمی و قطعی بودن بیداری خودانگیخته این طبقه را به ثبوت رسانید، بلکه حتی یک وظیفه بلندپایه و سترگ سیاسی در برابر «محفل‌های کارگری» قرار داد. اما استناد شما به جنبش توده‌ای گسترده‌ای که از آن هنگام پدید آمده برای آنست که سطح این وظیفه را پایین آورید و دامنه عمل و انرژی «محفل‌های کارگری» را محدود سازید. آیا برای این امر بجز دلبستگی یک عنصر خرده‌کار به خرده‌کاری خود، میتوان معنای دیگری قائل شد؟ شما به پراتیک بودن خود میبالید، ولی یک واقعیت را که بر هر پراتیسین روس روشن است، نمیبینید یعنی توجه ندارید که در کار انقلابی نه تنها انرژی یک محفل، بلکه حتی انرژی یک فرد، قادر به چه اعجازی است. یا شاید شما می‌پندارید که در جنبش ما سرآمدانی از طراز سرآمدان سالهای هفتاد قرن گذشته نمیتوانند وجود داشته باشند؟ چرا باید چنین باشد؟ برای آنکه آمادگی ما کم است؟ ولی ما خود را آماده میکنیم، آماده خواهیم کرد و آماده خواهیم شد! این راست است که بدبختانه در کشور ما بر روی آب راکد «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» خزه بسته یعنی کسانی پدید آمده‌اند که در برابر جنبش خودانگیخته زانو بر زمین میزنند و دست دعا به درگاه آن بلند میکنند و با توقیر و تکریم چشم به «دم» (طبق اصطلاح پلخانف) پرولتاریای روسیه میدوزند. ولی ما میتوانیم از بند این خزه‌ها برهیم. اتفاقاً همین حالاست که مبارز انقلابی روس به رهنمونی تئوری واقعاً انقلابی و با تکیه بر طبقه واقعاً انقلابی که خودانگیخته در حال بیدار شدن است، میتواند سرانجام — سرانجام! — قد برافرازد و تمام زور پهلوانی خود را بکار اندازد. لازمه این کار فقط آنست که توده پراتیسین‌ها و توده انبوه‌تر کسانی که از همان

دوران دبستان آرزوی فعالیت پراتیک داشته‌اند، هرگونه تلاشی را که بقصد پایین آوردن سطح وظایف سیاسی ما و محدود ساختن دامنه فعالیت سازمانی ما بکار رود، به سخره گیرند و به دیده حقارت بدان بنگرند. و ما به این مقصود خواهیم رسید، خاطرجمع باشید، آقایان!

من در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» نکات زیر را علیه «رابوچیه دلو» نوشته بودم: «تاکتیک خود را برای تبلیغات در زمینه فلان مسئله خاص ویا تاکتیک خود را برای اجرای فلان جزء از کار سازمانی حزب میتوان در ظرف ۲٤ ساعت تغییر داد، ولی نه تنها در ظرف ۲٤ ساعت، بلکه حتی در ظرف ۲٤ ماه نیز نمیتوان نظریات خود را درباره اینکه آیا وجود یک سازمان پیکارجو و انجام تبلیغات سیاسی درمیان توده‌ها بطور کلی و همیشه و بطور قطعی لازم است یا نه، تغییر داد و فقط کسانی که پای‌بند به هیچ اصولی نباشند، میتوانند تغییر دهند». «رابوچیه دلو» در پاسخ چنین نوشت: «این اتهام که درمیان تمام اتهامات دیگر «ایسکرا» یگانه اتهام مدعی تکیه بر فاکت است، بر هیچ پایه‌ای استوار نیست. خوانندگان «ر. دلو» بخوبی آگاهند که ما از همان آغاز بی آنکه در انتظار پیدایش «ایسکرا» بمانیم، نه تنها ضرورت تبلیغات سیاسی را خاطر-نشان میساختیم»... (و ضمن آن میگفتید که نه تنها در برابر محفل‌های کارگری، «بلکه در برابر جنبش کارگری گسترده نیز نمیتوان سرنگونی سلطنت مطلقه را بعنوان نخستین وظیفه سیاسی قرار داد» و فقط میتوان مبارزه در راه تحقق خواست‌های سیاسی آنی را چنین وظیفه‌ای اعلام داشت و «خواست‌های سیاسی آنی پس از یک یا حد اکثر چند اعتصاب برای توده قابل درک میگردد»)... «بلکه با نشریات خود نیز یگانه اسناد سیاسی و تبلیغاتی سوسیال-دمکراتیک را از خارجه در دسترس رفقایی که در داخل روسیه فعالیت میکردند، قرار میدادیم»... (ضمناً شما در این یگانه اسناد نه تنها تبلیغات سیاسی را فقط بر بنیاد مبارزه اقتصادی در گسترده-ترین عرصه انجام میدادید، بلکه سرانجام رشته سخن را بدانجا کشاندید که این تبلیغات محدود را «قابل کاربرد در گسترده‌ترین عرصه»

اعلام داشتید. آقایان، مگر متوجه نیستید که استدلال‌های شما ثابت میکند که «ایسکرا» — درست بعلت وجود چنین یگانه اسنادی ـ حتماً میبایست پدید آید و حتماً میبایست به مبارزه علیه «رابوچیه دلو» برخیزد؟)... «از سوی دیگر، فعالیت نشریاتی ما عملاً زمینه را برای تأمین وحدت تاکتیکی حزب»... (وحدت نظر درباره اینکه تاکتیک عبارتست از فرایند رشد وظایف حزبی که همپای حزب افزایش می‌پذیرند؟ چه وحدت ارزنده‌ای!)... «و بدینسان امکان لازم را برای ایجاد یک «سازمان پیکارجو» فراهم ساخت، سازمانی که اتحاد برای ایجاد آن هر آنچه را که یک سازمان مقیم خارجه اصولاً میتوانست در دسترس داشته باشد، به کار برد» («ر. دلو»، شماره ۱۰، ص — ۱۵). چه تلاش عبثی برای برون رفت از تنگنا! من هیچگاه در صدد انکار این مطلب نبوده‌ام که شما هر آنچه را که در دسترس داشته‌اید، به کار برده‌اید. ولی من دعوی داشته و دارم که برد کوتاه درک شما، چارچوب آنچه را که میتواند «در دسترس» شما قرار گیرد، محدود میسازد. خنده‌آور است که برای مبارزه در راه «خواستهای سیاسی آنی» یا برای «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت»، از «سازمان پیکارجو» سخن گفته شود.

ولی اگر خواننده خواستار دیدن شاهکارهای دلبستگی «اکونو- میستی» به خرده‌کاری باشد، البته باید بجای «ر. دلوی» اکلکتیک و ناپایدار به «رابوچایا میسل» پیگیر و قاطع مراجعه کند. ر.م. در صفحه ۱۳ نشریه «ضمیمه مخصوص» «ر. میسل» نوشته است: «حال دو کلمه در باره باصطلاح روشنفکران انقلابی: براستی هم این روشنفکران بارها در عمل آمادگی کامل خود را برای «اقدام به پیکار قطعی علیه تزاریسم» نشان داده‌اند. فقط تمام بدبختی در این است که روشنفکران انقلابی ما که مورد تعقیب شدید پلیس سیاسی هستند، مبارزه علیه این پلیس سیاسی را بجای مبارزه سیاسی علیه سلطنت مستبده گرفته‌اند و بهمین جهت این مسئله که «برای مبارزه عیله سلطنت مستبده از کجا باید نیرو گرفت؟»، تا کنون برایشان مبهم مانده است».

براستی هم مگر این بی‌اعتنایی بزرگوارانه ستایشگر (ستا-

یشگر به مفهوم زشت) جنبش خودانگیخته به مبارزه علیه پلیس، بی همتا نیست؟ او میخواهد ناشیگری ما را در زمینه پنهانکاری، با این استدلال که در جنبش توده‌ای خودانگیخته اصولاً مبارزه علیه پلیس سیاسی آنقدرها هم مهم نیست، توجیه کند! نقایص سازمان‌های انقلابی ما اکنون برای همه به چنان مسئله حادی بدل شده است که عده بسیار و بسیار اندکی حاضر خواهند شد پای چنین حکم عجیب و غریبی صحه گذارند. ولی اگر میبینیم که فی‌المثل مارتینف پای این حکم را صحه نمیگذارد، علتش فقط آنست که یا بلد نیست ویا شهامت آنرا ندارد که درباره آنچه میگوید تا آخر بیاندیشد. واقعاً مگر «وظیفه»‌ای نظیر اینکه توده خواست‌های مشخصی عرضه دارد که نتایج ملموس نوید دهد نیاز خاصی به ایجاد سازمان استوار، متمرکز و پیکارجوی انقلابیون دارد؟ مگر این «وظیفه» را توده‌ای هم که هیچ «مبارزه‌ای علیه پلیس سیاسی نمیکنند»، انجام نمیدهد؟ وانگهی، آیا اگر علاوه بر شمار اندک رهبران، کارگرانی هم که بهیچوجه قادر نیستند (در اکثریت خود قادر نیستند) «علیه پلیس سیاسی مبارزه کنند»، برای انجام این وظیفه مبارزه نمیکردند، این وظیفه تحقق‌پذیر بود؟ این کارگران و لایه‌های میانه توده قادرند در یک اعتصاب یا دریک مبارزه خیابانی علیه پلیس و نیروهای نظامی با انرژی عظیم و ازخودگذشتگی عمل کنند. آنها قادرند (و فقط آنها میتوانند) فرجام تمام جنبش ما را معین کنند، اما مبارزه علیه پلیس سیاسی به صفات خاص، به انقلابیون حرفه‌ای احتیاج دارد. ما نباید فقط در پی آن باشیم که توده خواستهای مشخص «عرضه دارد»، بلکه علاوه بر آن باید بکوشیم تا تودهٔ کارگران، بیش از پیش یک چنین انقلابیون حرفه‌ای «عرضه دارد». در اینجا ما به مسئله رابطه میان سازمان انقلابیون حرفه‌ای و جنبش کارگری ناب میرسیم. این مسئله در نشریات کم‌بازتاب یافته، ولی گفتگوها و بحث‌های فراوانی را میان ما «سیاست‌گرایان» و رفقایی که بدرجات کم و بیش به «اکونومیسم» گرایش دارند، موجب شده است. بجاست که این مسئله مورد بررسی خاص قرار گیرد. ولی نخست با یک نقل قول

دیگر به توضیح نظریه خود درباره ارتباط میان خرده کاری و «اکونو-میسم» پایان دهیم.

آقای .N. N ضمن «پاسخ» (۱۸۲) خود نوشته است: «گروه «آزادی کار» خواستار مبارزه مستقیم علیه دولت است، بی آنکه سنجیده باشد که نیروی مادی لازم برای این مبارزه کجاست و بی‌آنکه نشان دهد چه راههایی برای این مبارزه وجود دارد». نگارنده پس از تکیه روی کلمات اخیر، در مورد کلمه «راه‌ها» چنین تذکر میدهد: «این نکته را نمیتوان ناشی از مقاصد پنهانکاری دانست، زیرا در برنامه سخن بر سر توطئه نیست، بلکه بر سر جنبش توده‌ای است. توده هم نمیتواند در راههای پنهانی گام بردارد. مگر اعتصاب پنهانی ممکن است؟ مگر تظاهرات و درخواستهای جمعی پنهانی ممکن است؟» («Vademecum»، ص — ۵۹). با آنکه نگارنده، هم به این «نیروی مادی» (برپا کنندگان اعتصابات و تظاهرات) و هم به «راههای» مبارزه کاملاً نزدیک شده، در برابر آن حیران و درمانده است، زیرا در برابر جنبش توده‌ای «جبهه بر زمین میساید» یعنی آنرا عاملی که گویا ما را از فعالیت انقلابی معاف میدارد، می‌انگارد، نه عاملی که باید مشوق و محرک فعالیت انقلابی ما باشد. اعتصاب پنهانی برای شرکت کنندگان آن و برای کسانی که با آن تماس مستقیم دارند، ممکن نیست. ولی این اعتصاب برای توده کارگران روسیه ممکن است «پنهان» بماند (و غالباً هم میماند)، زیرا دولت میکوشد هرگونه رابطه‌ای را با اعتصاب کنندگان قطع کند و پخش هرگونه خبری را درباره اعتصاب غیر ممکن سازد. اینجاست که «مبارزه» خاصی «علیه پلیس سیاسی» ضرور میشود و این مبارزه را نیز همان توده گسترده‌ای که در اعتصاب‌ها شرکت میکند، نمیتواند بطور فعال انجام دهد. این مبارزه را باید کسانی که فعالیت انقلابی به حرفه آنها بدل شده است «طبق تمام قواعد فنی» آن سازمان دهند. از اینکه توده اکنون خودانگیخته به جنبش روی می‌آورد، ضرورت سازماندهی این مبارزه کمتر نشده است. برعکس در نتیجه این امر ضرورت سازماندهی بیشتر میشود، زیرا ما سوسیالیست‌ها اگر نتوانیم تلاش پلیس را برای پنهان نگاهداشتن هر گونه اعتصاب و هرگونه تظاهرات عقیم گذاریم

(و گاه خودمان نیز اعتصاب‌ها و تظاهرات را پنهانی تدارک ببینیم)، وظایف مستقیم خود را در برابر توده‌ها انجام نداده‌ایم. ولی ما توانایی انجام این کار را داریم، زیرا توده‌هایی که خودانگیخته بپا میخیزند، از میان خود نیز به تعدادی روزافزون «انقلابیون حرفه‌ای» بیرون خواهند داد (بشرط آنکه ما با ساز کردن نغمه‌های گوناگون، کارگران را به در جا زدن دعوت نکنیم).

ج) سازمان کارگران و سازمان انقلابیون

وقتی مفهوم مبارزه سیاسی در نظر یک سوسیال‌دمکرات با مفهوم «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» یکسان جلوه‌گر شود، طبعاً باید انتظار داشت که مفهوم «سازمان انقلابیون» نیز در نظر او با مفهوم «سازمان کارگران» کم و بیش یکسان بنماید. در واقع نیز حال بر همین منوال است، بطوریکه وقتی از سازمان سخن به میان می‌آید، ما حالت کسانی را پیدا میکنیم که به زبانهای کاملاً مختلف سخن میگویند. مثلاً من اکنون گفتگوی خود را با یک «اکونومیست» بسیار پیگیر که پیش از آن او را نشناخته بودم، بیاد می‌آورم (۱۸۳). سر صحبت به جزوه تحت عنوان «چه کسی به انقلاب سیاسی تحقق خواهد بخشید؟» کشیده شد و ما بزودی در این نکته همعقیده شدیم که نقص اساسی جزوه آنست که مسئله سازمان را نادیده می‌انگارد. ما میپنداشتیم که دیگر با هم به توافق رسیده‌ایم، ولی... گفتگو ادامه یافت و کاشف بعمل آمد که ما درباره مطالب مختلفی سخن میگوییم. مصاحب من نگارنده جزوه را به نادیده انگاشتن صندوقهای اعتصاب و انجمن‌های همیاری و غیره متهم میکرد و حال آنکه من سازمان انقلابیون را که برای «تحقق» انقلاب سیاسی ضرورست، در نظر داشتم. از همان هنگامیکه این اختلاف نظر آشکار شد، دیگر من بیاد ندارم که بطور کلی در هیچ مسئله اصولی با این «اکونومیست» توافق داشته باشم!

اختلاف نظرهای ما از کجا منشاء میگرفت؟ از آنجا که «اکونو-

میست‌ها، در زمینه وظایف سازمانی نیز مانند وظایف سیاسی پیوسته از راه سوسیال دمکراتیسم منحرف میشوند و به تریدیونیونیسم میگرایند. مبارزه سیاسی سوسیال‌دمکراسی بسی گسترده‌تر و بغرنجتر از مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و دولت است. بهمین سان (و بهمین علت) سازمان حزب انقلابی سوسیال‌دمکرات ناگزیر باید از نوعی غیر از سازمانی باشد که کارگران برای چنین مبارزه‌ای لازم دارند. سازمان کارگران باید اولاً صنفی باشد، ثانیاً حتی‌الامکان بیشتر گسترده باشد و ثالثاً حتی الامکان کمتر پنهانکار باشد (بدیهی است که من در اینجا و پایین‌تر فقط روسیه استبدادی را در نظر دارم). برعکس سازمان انقلابیون باید پیش از هر چیز و بطور عمده کسانیرا که فعالیت انقلابی حرفه آنهاست، دربرداشته باشد (و بهمین جهت من از سازمان انقلابیون سخن میگویم و منظورم هم انقلابیون سو-سیال‌دمکرات هستند). در برابر این وجه مشترک اعضای چنین سازمانی، باید هر گونه تمایزی میان کارگران و روشنفکران و بطریق اولی تمایز میان حرفه‌های مختلف هر یک از آنان، بکلی از بین برود. این سازمان الزاما باید نه چندان گسترده و حتی‌الامکان بیشتر پنهانکار باشد. این وجه تمایز سه‌گانه را بررسی کنیم.

در کشورهای برخوردار از آزادی سیاسی تمایز میان سازمان صنفی و سازمان سیاسی کاملاً روشن است، همانگونه که تمایز میان تریدیونیون‌ها و سوسیال‌دمکراسی روشن است. طبیعی است که شکل مناسبات میان سوسیال‌دمکراسی و سازمان صنفی درکشورهای گوناگون بر حسب چگونگی شرایط تاریخی، حقوقی و قضایی و غیره این کشورها، ناگزیر متفاوت است. این مناسبات ممکن است کمتر یا بیشتر نزدیک، بغرنج و غیره باشند (ما برآنیم که این مناسبات باید حتی الامکان بیشتر نزدیک و حتی‌الامکان کمتر بغرنج باشند)، ولی سازمان اتحادیه‌های صنفی و سازمان حزب سوسیال‌دمکرات در کشورهای آزاد، بهیچوجه سازمان واحد نیستند. اما در روسیه تحت فشار رژیم سلطنت مستبده هرگونه تمایز میان سازمان سوسیال دمکرات و اتحادیه کارگری در نظر اول از میان میرود، زیرا هرگونه اتحادیه

کارگری و هر گونه حوزه و محفلی ممنوع است و اعتصاب یعنی نمودار و افزار عمده مبارزه اقتصادی کارگران بطور کلی جرم جنایی (و گاه حتی سیاسی!) شناخته میشود. بدینسان شرایط موجود در کشور ما از یکسو کارگرانی را که به مبارزه اقتصادی مشغولند، سخت به تفکر درباره مسائل سیاسی «برمیانگیزد» و از سوی دیگر سوسیال‌دمکرات‌ها را به تفکر برای درآمیزی تریدیونیونیسم و سوسیال‌ـ دمکراتیسم «برمیانگیزد» (و کریچفسکی‌ها و مارتینف‌های ما و شرکاء که با حرارت تمام از «برانگیختن» نوع اول سخن میگویند، از «برانگیختن» نوع دوم غافل میمانند). واقعاً هم وضع کسانی را که تا ۹۹ درصد غرق در «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» هستند، در نظر مجسم کنید. گروهی از آنها طی تمام دوران فعالیت خود (از ۴ تا ۶ ماه) حتی یکبار هم فکرشان برای توجه به ضرورت ایجاد سازمان بغرنجتر انقلابیون برانگیخته نمیشود. گروه دیگر شاید بتوان گفت، فکرشان برای توجه به نوشته‌های برنشتینیستی نسبتاً رایجی «برانگیخته میشود» که با مطالعه آنها به این اعتقاد میرسند که «پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره»، اهمیت فوق العاده دارد. سرانجام گروه سوم شاید به این اندیشه وسوسه‌انگیز دلبسته شوند که نمونه جدیدی از «پیوند استوار و ناگسستنی با مبارزه پرولتری» یعنی پیوند میان جنبش صنفی و جنبش سوسیال‌دمکراتیک را به جهانیان عرضه دارند. این اشخاص ممکن است بگویند: هر قدر کشور دیرتر به عرصه سرمایه‌داری و بالنتیجه به جنبش کارگری گام نهد، بهمان نسبت سوسیالیست‌ها بیشتر میتوانند در جنبش صنفی شرکت ورزند و از آن پشتیبانی کنند و بهمان نسبت تعداد اتحادیه‌ـ های صنفی غیر سوسیال‌دمکراتیک میتواند و باید کمتر باشد. تا اینجای این حرف کاملاً صحیح است، ولی بدبختی در اینستکه افراد مزبور از این حد فراتر میروند و آرزوی درآمیزی کامل سوسیال‌ـ دمکراتیسم و تریدیونیونیسم را دارند. ما هم اکنون از روی «اساسنامه اتحاد مبارزه سانکت‌پتربورگ» خواهیم دید که این آرزوها در نقشه‌های سازمانی ما چه تأثیر زیانباری اعمال میکنند.

سازمان‌های کارگری خاص مبارزه اقتصادی باید سازمان‌های صنفی باشند. هر کارگر سوسیال‌دمکرات باید در حدود امکان خود به این سازمان‌ها یاری رساند و مجدانه در آنها فعالیت کند. بسیار خوب. ولی این بهیچوجه بنفع ما نیست که طلب کنیم اعضای اتحادیه های «صنفی» فقط از سوسیال‌دمکرات‌ها باشند، زیرا این امر دامنه نفوذ ما را در میان توده‌ها محدود خواهد کرد. بگذار هر کارگری که به ضرورت اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و دولت پی میبرد، در اتحادیه صنفی شرکت ورزد. اگر اتحادیه های صنفی تمام کسانی را که سطح فکرشان حتی فقط به این پایه ابتدایی رسیده باشد، در برنگیرند و اگر این اتحادیه‌های صنفی سازمان‌های بسیار گسترده نباشند، اصولاً هدف اتحادیه‌های صنفی به تحقق نخواهد پیوست. هر قدر این سازمان‌ها گسترده‌تر باشند دامنه نفوذ ما نیز در میان آنها گسترده‌تر خواهد بود و آنهم نفوذی که نه تنها از طریق گسترش «خودانگیخته» مبارزه اقتصادی، بلکه از طریق تأثیر مستقیم و آگاهانه اعضای سوسیال‌دمکرات اتحادیه در رفقای خویش نیز، اعمال میگردد. ولی در صورت گسترده بودن سازمان و کثرت اعضای آن، پنهانکاری اکید (که مراعات آن بمیزانی بمراتب بیش از شرکت در مبارزه اقتصادی، ورزیدگی لازم دارد) غیر ممکن خواهد شد. این تضاد میان ضرورت گسترده بودن و پنهانکاری اکید را چگونه باید حل کرد؟ چه باید کرد که سازمانهای صنفي هر چه کمتر پنهانکار باشند؟ برای حصول این مقصود بطور کلی فقط دو راه وجود دارد: یا مجاز شدن قانونی این اتحادیه های صنفی (که در برخی از کشورها پیش از اتحادیه های سوسیالیستی و سیاسی مجاز شده‌اند) ویا حفظ سازمان بصورت پنهانی آن، ولی بشرطی که این سازمان آنقدر «آزاد» و بدون شکل مشخص و معین و باصطلاح آلمانی‌ها lose باشد که لزوم پنهانکاری برای توده اعضای آن تقریباً به صفر برسد.

جریان مجاز شدن فعالیت اتحادیه‌های کارگری غیرسوسیالیستی و غیرسیاسی اکنون دیگر در روسیه آغاز گردیده است و هیچ

تردیدی نیست که هر گام جنبش کارگری سوسیال‌دمکراتیک ما که سریعاً در حال رشد است، تلاش‌هایی را که برای مجاز شدن قانونی آنها بکار میرود، تکثیر و تشویق خواهد کرد. این تلاش‌ها را بطور عمده هواداران رژیم موجود، ولی تا حدودی نیز خود کارگران و روشنفکران لیبرال بکار میبرند. هم اکنون واسیلیف‌ها و زوباتف‌ها برای مجازشدن قانونی فعالیت این اتحادیه‌ها پرچم برافراشته‌اند و حضرات اوزه‌روف‌ها و ورمس‌ها وعده کمک به آن را داده و از آن پشتیبانی کرده‌اند. پیروان این جریان جدید، هم اکنون میان کارگران نیز وجود دارند و ما از این پس نمیتوانیم این جریان را به حساب نیاوریم و درباره چگونگی به حساب آوردن آنهم تصور نمیرود در میان سوسیال‌دمکرات‌ها دو عقیده وجود داشته باشد. ما موظفیم هرگونه شرکت زوباتف‌ها و واسیلیف‌ها، ژاندارم‌ها و کشیشان را در این جریان، پیوسته افشاء کنیم و نیات حقیقی این شرکت‌کنندگان را برای کارگران روشن سازیم. علاوه بر این ما موظفیم هر نغمه‌ای را که لیبرال‌ها ضمن سخنرانی‌های خود در جلسات علنی کارگران درباره آشتی و «هماهنگی» ساز کنند، فاش سازیم، خواه این نغمه‌ها از روی اعتقاد صادقانه آنها به مطلوب بودن همکاری صلح‌آمیز طبقات سازگردد و خواه به سبب تمایل به خوش‌خدمتی در قبال رؤساء ویا صرفاً بعلت ناشیگری. سرانجام ما موظفیم کارگران را از افتادن به دامی که پلیس غالباً با نشان کردن «افراد پرشور» در جلسات علنی و مجامع مجاز در راه آنها میگسترد و با استفاده از سازمان‌های قانوناً مجاز میکوشد جاسوسان و خرابکاران خود را به درون سازمان‌های غیرمجاز نیز رخنه دهد، برحذر داریم.

ولی انجام این اقدامات معنایش بهیچوجه فراموش کردن این نکته نیست که مجاز شدن جنبش کارگری در آخرین تحلیل درست برای ما فایده دارد، نه برای زوباتف‌ها. برعکس، ما درست با کارزار تبلیغاتی افشاگرانه خود علف‌های هرز موذی را ازمیان گندم وجین میکنیم. علف‌های هرز موذی را ما در بالا بر شمردیم. و اما گندم عبارتست از جلب توجه قشرهای باز هم وسیعتر و بکلی عقب‌مانده

کارگران به مسائل اجتماعی و سیاسی و آزاد شدن ما انقلابیون از کارهایی که عملاً مجاز است (نظیر پخش کتب قانوناً مجاز، جمع‌آوری اعانه و همیاری) و توسعه آنها حتماً مدارک روزافزون برای تبلیغات در اختیار ما قرار خواهد داد. در این زمینه ما میتوانیم به زوباتف‌ها و اوزه‌روف‌ها بگوییم: بکوشید، آقایان، بکوشید! هر جا شما در راه کارگران دام بگسترید (از طریق جاسوسی و خرابکاری مستقیم یا از طریق «استروویسم» (۱۸۴) یعنی اقدام «شرافتمندانه» به گمراه ساختن کارگران)، ما به افشای شما همت خواهیم گماشت. هر جا شما یک گام واقعی به پیش بردارید — ولو اینکه بصورت «پیچ و خم آمیخته با ترس و لرز» باشد، همینقدر که ببینیم گامی به پیش است، خواهیم گفت: لطف بفرمایید! گام واقعی به پیش هم فقط عبارتست از گسترش واقعی، ولو جزیی عرصه فعالیت کارگران. هرگونه گسترش این عرصه برای ما سودمند خواهد بود و موجب تسریع در پیدایش مجامع مجازی خواهد شد که در آن بجای آنکه جاسوسان و خرابکاران سوسیالیست‌ها را بدام اندازند، سوسیالیست‌ها برای خود هوادار گردآورند. بیک سخن، کار ما اکنون مبارزه علیه علف‌های هرز موذی است، نه اینکه رویاندن گندم در گلدان‌های توی اتاق. با ریشه‌کن ساختن علف‌های هرز موذی، زمین را برای نمو بذر گندم پاک میکنیم. بنابراین طی مدتی که آفاناسی ایوانوویچ‌ها و بانوانشان پولخریا ایوانونا (۱۸۵) به گیاه‌پروری در گلدان‌های توی اتاق مشغولند، ما باید دروگرانی بپرورانیم که بتوانند هم علفهای هرز موذی امروز را براندازند و هم گندم فردا را درو کنند*.

* مبارزه «ایسکرا» علیه علفهای هرز موذی، «ر. دلو» را به این پرخاش خشم‌آگین واداشت: «اما بنظر «ایسکرا» تلاشهای مذبوحانه عمال زوباتف در زمینه «مجاز ساختن قانونی» جنبش کارگری، بیشتر شاخص زمانست تا این رویدادهای بزرگ (حوادث بهار). «ایسکرا» توجه ندارد که این وقایع درست علیه او حکم میکنند و گواه برآنند که جنبش کارگری در نظر دولت ابعاد تهدیدآمیزی

پس ما از طریق مجاز شدن فعالیت اتحادیه‌ها نمیتوانیم مسئله ایجاد سازمان صنفی هرچه کمتر پنهانکار و هرچه بیشتر گسترده را حل کنیم (ولی بسیار خرسند میشدیم اگر زوباتف‌ها و اوزه‌روف‌ها امکان حل این مسئله، ولو جزیی از آنرا، برای ما فراهم میساختند، برای این کار هم ما باید با شدتی هرچه بیشتر علیه آنها مبارزه کنیم!). راهی که باقی میماند، سازمانهای صنفی پنهانی است و بدینجهت ما باید به کارگرانی که هم اکنون در این راه گام می‌نهند (و ما از آن اطلاع موثق داریم) از هر جهت کمک کنیم. سازمانهای صنفی نه تنها میتوانند برای گسترش و تقویت مبارزه اقتصادی بحداعلا سودمند باشند، بلکه میتوانند برای تبلیغات سیاسی و سازمانگری انقلابی نیز به دستیار بسیار ارزنده‌ای مبدل گردند. برای نیل به این نتیجه و سوق جنبش صنفی نوپا به راهی که مطلوب سوسیال‌دمکراسی باشد، پیش از هر چیز باید پوچ بودن نقشه ایجاد سازمانی را که «اکونومیست‌های» پتربورگ اکنون تقریباً پنج سال است با آن سروکله میزنند، بروشنی درک کرد. این نقشه، هم در «اساسنامه صندوق کارگری» که در ژوییه سال ۱۸۹۷ انتشار یافت («لیستوک «رابوتنیکا»»، شماره ۹ — ۱۰، ص ٤٦، از شماره ۱ «ر. میسل») و هم در «اساسنامه سازمان صنفی کارگری» منتشره در اکتبر سال ۱۹۰۰ (بصورت ورقه جداگانه‌ای که در پتربورگ بچاپ رسیده و در شماره ۱ «ایسکرا» بدان اشاره شده)، تشریح گردیده است. نقص اساسی هر دو اساسنامه، طرح‌ریزی مفصل و مشروح شکل سازمان کارگری گسترده و درآمیختن سازمان انقلابیون با چنین

پیدا کرده است» («دو کنگره»، ص — ۲۷). همه اینها ناشی از «دگماتیسم» این متعصبان است که «گوش بر ندای آمرانه زندگی بسته‌اند». این افراد که با سماجت تمام میخواهند بوته‌های یک‌گزی گندم را نادیده انگارند، علیه علف‌های هرز یکوجبی به جنگ برمیخیزند! آیا این نشانه «کج‌اندیشی درباره جنبش کارگری روسیه» نیست (همانجا، ص — ۲۷)؟

سازمانی است. به اساسنامه دوم که با دقت بیشتری طرح‌ریزی شده است، نظری بیفکنیم. بخش اصلی آن از پنجاه و دو ماده تشکیل شده است: ۲۳ ماده آن به شرح چگونگی سازمان و طرز کار و حدود صلاحیت «محفل‌های کارگری» اختصاص دارد که در هر کارخانه تشکیل میشوند («شماره اعضای هر محفل نباید از ۱۰ نفر بیشتر باشد») و «گروههای مرکزی (برای هر کارخانه)» را انتخاب میکنند. در ماده ۲ گفته میشود: «گروه مرکزی تمام جریانی را که در کارخانه‌اش میگذرد زیر نظر میگیرد و حوادثی را که در آن روی میدهد، روزانه ثبت میکند». «گروه مرکزی هر ماه درباره وضع صندوق به تمام کسانی که حق عضویت میپردازند، گزارش میدهد» (ماده ۱۷) و غیره. ۱۰ ماده به «سازمان بخش» و ۱۹ ماده به درآمیزی بسیار پیچیده «کمیته سازمان کارگری» و «کمیته اتحاد مبارزه سانکت‌پتربورگ» اختصاص دارد (این کمیته‌ها از طرف هر بخش و از طرف «گروههای اجرایی» یعنی «گروههای مروجین برای تماس با استان، تماس با خارجه، اداره انبارها، امور نشریاتی و صندوق‌ها»، انتخاب میشوند).

بدینسان سوسیال‌دمکراسی مساوی میشود با «گروههای اجرایی» مخصوص مبارزه اقتصادی کارگران! مشکل بتوان به طرزی نمایان‌تر از این نشان داد که چگونه اندیشه یک «اکونومیست» از سوسیال‌دمکراتیسم بسوی تریدیونیونیسم انحراف پیدا میکند و چگونه او کوچکترین تصوری در این باره ندارد که یک مبارز سوسیال‌دمکرات پیش از هر چیز باید در فکر ایجاد سازمان انقلابیونی باشد که بتوانند تمام مبارزه آزادیبخش پرولتاریا را رهبری کنند. صحبت از «آزادی سیاسی طبقه کارگر» و صحبت از مبارزه علیه «خودکامگی تزاری» و در عین حال نگاشتن چنین اساسنامه‌هایی برای سازمان، نمایانگر بی‌اطلاعی کامل از وظایف سیاسی واقعی سوسیال‌دمکراسی است. در هیچیک از این پنجاه و چند ماده اثری از درک این نکته به چشم نمیخورد که انجام تبلیغات سیاسی بسیار گسترده در میان توده‌ها، یعنی تبلیغاتی که تمام جوانب سلطنت مطلقه روسیه

و تمام سیمای طبقات گوناگون جامعه روسیه را روشن سازد، ضرورت مبرم دارد. با چنین اساسنامه‌ای نه تنها هدف‌های سیاسی، بلکه حتی هدف‌های تریدیونیونیستی نیز به تحقق نخواهد پیوست، زیرا لازمه تحقق هدف‌های اخیر وجود سازمان مبتنی بر حرفه‌های گوناگون است که در اساسنامه هیچ اشاره‌ای بدان نشده است.

اما شاید بتوان گفت که شاخصتر از هر چیز سنگینی عجیب این «سیستم» است که میکوشد با رشته‌ای از قواعد یکشکل که بحد مضحکی خرده‌پرداز است و با سیستمی از انتخابات سه‌پله‌ای — میان یکایک کارخانه‌ها و «کمیته» ارتباط دائمی برقرار سازد. اندیشه محصور در چارچوب تنگ «اکونومیسم»، به جزئیاتی میپردازد که بوی تند بوروکراتیسم و قرطاس‌بازی از آن برمیخیزد. البته سه چهارم تمام این مواد در عمل هیچگاه بکار نخواهد رفت، ولی در عوض وجود چنین سازمان «پنهانکاری» که در هر کارخانه یک گروه مرکزی دارد، کار ژاندارم‌ها را برای دستگیری گروههای بزرگی از افراد آسان خواهد ساخت. رفقای لهستانی چنین مرحله‌ای از جنبش را گذرانده‌اند. زمانی همه آنها به ایجاد شبکه وسیعی از صندوق‌های کارگری دلبستگی پیدا کرده بودند، ولی خیلی زود از این فکر دست کشیدند، زیرا یقین حاصل کردند که با این عمل فقط برای ژاندارم‌ها محصول فراوان ببار می‌آورند. اگر ما بخواهیم سازمانهای کارگری گسترده داشته باشیم و نخواهیم که گروههای بزرگی از افراد دستگیر شوند و نخواهیم که ژاندارم‌ها را دلشاد کنیم، باید بکوشیم تا این سازمان‌ها بهیچوجه شکل معین و مشخصی نداشته باشند. ولی آیا در چنین صورتی انجام وظیفه برای آنها میسر خواهد بود؟ به این وظایف توجه کنید: «...زیر نظر گرفتن تمام جریانی که در کارخانه میگذرد و ثبت حوادثی که در آن روی میدهد» (ماده ۲ اساسنامه). ولی چه لزومی دارد که به این کار حتماً شکل سازمانی مشخص داده شود؟ آیا همین کار را با فرستادن اخبار برای روزنامه‌های غیرمجاز، بی آنکه گروههای خاص برای آن تشکیل شده باشد، خیلی بهتر نمیتوان انجام داد؟ «...رهبری مبارزه کارگران در راه بهبود وضع آنان در کارخانه»

(ماده ۳). به این کار هم هیچ لزومی ندارد شکل مشخص سازمانی داده شود. هر مبلغی که ولو اندکی فهیم باشد با یک گفتگوی ساده میتواند بدقت دریابد که کارگران قصد پیش کشیدن چه خواستهایی را دارند و پس از دریافت میتواند آنرا به سازمان انقلابیون که محدود است نه گسترده، اطلاع دهد تا شبنامه‌ها و اوراقی در این باره منتشر سازد. «...تأسیس صندوق... با دریافت حق عضویتی به میزان ۲ کوپک از هر روبل دستمزد» (ماده ۹) و سپس دادن گزارش ماهانه به همه درباره وضع صندوق (ماده ۱۷) و اخراج اعضایی که حق عضویت نمیپردازند (ماده ۱۰) و غیره. اینجاست که دیگر بهشت برین را به پلیس میدهند، زیرا برای پلیس کاری از این آسانتر نیست که در تمام امور پنهانی «صندوق مرکزی کارخانه» رخنه کند، پول‌ها را ضبط نماید و بهترین افراد را دستگیر کند. آیا ساده‌تر نخواهد بود که تمبرهای یک کوپکی یا دو کوپکی با مهر مخصوص سازمان معین (بسیار محدود و بسیار پنهانکار) انتشار یابد یا بدون هیچ تمبری پول جمع‌آوری شود و گزارش جریان امر به زبان رمز در روزنامه قانوناً غیر مجاز به چاپ رسد؟ بدینسان همان نتیجه بدست خواهد آمد و کشف سرنخ هم برای ژاندارم‌ها صد بار دشوارتر خواهد شد.

من میتوانستم تجزیه و تحلیل این اساسنامه را که بعنوان یک نمونه برگزیده شده بود، ادامه دهم، ولی تصور میکنم همین نکاتی هم که گفته شد کافی باشد. هسته کوچک بهم‌فشرده‌ای از مطمئن‌ترین، مجرب‌ترین و ورزیده‌ترین کارگران که در مناطق عمده، افراد مورد اعتماد داشته باشند و طبق تمام قواعد پنهانکاری دقیق با سازمان انقلابیون مربوط باشند، کاملاً میتواند تمام وظایفی را که یک سازمان صنفی بعهده دارد، با استفاده از کمک‌های بسیار وسیع توده‌ها و بدون هیچگونه شکل سازمانی مشخص انجام دهد و آنهم درست به نحوی که انجام آن برای سوسیال‌دمکراسی مطلوب باشد. فقط از این راه میتوان، برغم تمام ژاندارم‌ها، به تحکیم و گسترش جنبش صنفی سوسیال‌دمکراتیک نائل آمد.

به من ایراد خواهند گرفت سازمانی به این اندازه lose که دارای هیچگونه شکل مشخص و معینی نیست و حتی هیچگونه عضو معرفی شده و به ثبت رسیده ندارد، اصلاً نمیتواند سازمان نامیده شود. شاید چنین باشد. من پی نام نمیروم. اما این «سازمان بی‌عضو» هر آنچه را که لازم است انجام خواهد داد و از همان آغاز کار، ارتباط محکمی میان تریدیونیون‌های آینده ما و سوسیالیسم برقرار خواهد کرد. کسی که در رژیم سلطنت مطلقه خواستار سازمان کارگری گسترده‌ای با انتخابات و گزارش‌دهی و رأی‌گیری عمومی و غیره باشد، صاف و ساده پندارگرای درمان‌ناپذیر است.

نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید روشن است: اگر ما کار را از پایه‌گذاری سازمان استوار انقلابیون آغاز کنیم، خواهیم توانست استواری مجموع جنبش را تأمین کنیم و در عین حال، هم به هدف‌های سوسیال‌دمکراتیک و هم به هدف‌های صرفاً تریدیونیونیستی، تحقق بخشیم. ولی اگر کار را از سازمان کارگری گسترده‌ای آغاز کنیم که برای توده، حداکثر به اصطلاح «دسترس‌پذیری» را داشته باشد (که عملاً برای ژاندارم‌ها بحد اکثر دسترس‌پذیر خواهد بود و انقلابیون را بحداکثر در دسترس پلیس قرار خواهد داد)، آنوقت نه به این هدف‌ها خواهیم رسید و نه به آن هدف‌ها، از خرده‌کاری خلاص نخواهیم شد و در نتیجه پراکندگی و سرکوب و تارومار دائمی، فقط تریدیونیون‌های نوع زوباتفی و اوزه‌روفی را بحد اکثر برای توده‌ها دسترس‌پذیر خواهیم ساخت.

وظایف این سازمان انقلابیون چه باید باشد؟ در این باره ما هم اکنون به تفصیل سخن خواهیم گفت. ولی نخست گفتار بسیار نمونه‌وار دیگری از تروریست خودمان را که باز هم در همسایگی کاملاً نزدیک با «اکونومیست» قرار میگیرد (چه سرنوشت غم‌انگیزی!)، تجزیه و تحلیل کنیم. در مجله «سوابودا» (شماره ۱) که برای کارگران انتشار می‌یابد، مقاله‌ای تحت عنوان «سازمان» درج است که نگارنده آن میخواهد از دوستان «اکونومیست» خود درمیان کارگران شهر ایوانوو-وازنسنسک دفاع کند. او مینویسد:

«چقدر بد است وقتی توده مردم زبان‌بریده و ناآگاهند و جنبش از پایین برنمیخیزد. ملاحظه کنید: همینکه دانشجویان برای گذراندن ایام عید یا فصل تابستان، شهر محل دانشگاه را ترک میگویند و به خانه‌های خود میروند، جنبش کارگری متوقف میشود. مگر یک چنین جنبش کارگری که آنرا از کنار بحرکت برمیانگیزند، میتواند نیروی واقعی باشد؟ اصلاً و ابدا... این جنبش هنوز با پای خود راه رفتن نیاموخته است و دستش را میگیرند و راه میبرند. در همه موارد وضع برهمین منوال است: دانشجویان که میروند، جنبش هم می‌ایستد. افراد زبده را که میگیرند یعنی سرشیر را که از روی شیر برمیدارند شیر میترشد. «کمیته» را که دستگیر میکنند، تا «کمیته» جدیدی روی کار آید، خاموشی برقرار میشود و تازه معلوم نیست که «کمیته» جدید چگونه خواهد بود — شاید هیچ شباهتی به قبلی نداشته باشد: قبلی یک چیز میگفت و این یکی عکسش را خواهد گفت. رشته ارتباط میان امروز و فردا از هم میگسلد و تجربه گذشته برای آینده درس نمیشود. علت همه اینها هم آنستکه جنبش در عمق، در میان توده ریشه ندارد و نه صد ابله، بلکه ده هوشمند کار میکنند. ده تن را همیشه میتوان بدام انداخت، اما وقتی سازمان، توده مردم را در برگیرد و همه چیز از توده برخیزد، آنوقت هیچکس با هیچ تلاشی نمیتواند جنبش را نابود سازد» (ص — ۶۳).

واقعیات درست توصیف شده و خرده‌کاری ما بد تصویر نشده است. ولی نتیجه‌گیریها، هم از نظر نابخردانه بودن و هم از نظر ناسنجیدگی سیاسی آن درخور همان «رابوچایا میسل» است. این قله نابخردی است، زیرا نگارنده، مسئله فلسفی و اجتماعی و تاریخی مربوط به «ریشه» جنبش در «عمق» را با مسئله فنی و سازمانی مربوط

Что дѣлать?

Наболѣвшіе вопросы нашего движенія

Н. ЛЕНИНА.

> ... „Партійная борьба придаетъ партіи силу и жизненность, величайшимъ доказательствомъ слабости партіи является ея расплывчатость и притупленіе рѣзко обозначенныхъ границъ, партія укрѣпляется тѣмъ, что очищаетъ себя" ... (Изъ письма Лассаля къ Марксу отъ 24 іюня 1852 г.).

Цѣна 1 руб.

Preis 2 Mark = 2.50 Francs.

STUTTGART

Verlag von J. H. W. Dietz Nachf. (G. m. b. H.)

1902

روجلد کتاب «چه باید کرد؟». اثر و. ای. لنین. ۱۹۰۲

به مبارزه بهتر علیه ژاندارم‌ها خلط میکند. این قله ناسنجیدگی سیاسی است، زیرا نگارنده بجای آنکه از رهبران بد روی برگرداند و به رهبران خوب روی آورد، بطور کلی از رهبران روی برمیگرداند و به «توده» روی می‌آورد. این نیز تلاشی است برای عقب کشاندن ما در زمینه سازمانی، همانگونه که در زمینه سیاسی میخواهند ما را از طریق نفی تبلیغات سیاسی و تجویز ترور تهییجی بجای آن، عقب بکشانند. راستش اینست که من یک نوع embarras de richesses* واقعی احساس میکنم و نمیدانم تجزیه و تحلیل اندیشه در-هم و برهمی را که «سوابودا» به ما عرضه میدارد از کجا آغاز کنم. برای توضیح مطلب ابتداء مثالی می‌زنم. آلمانی‌ها را در نظر بگیرید. امیدوارم منکر این امر نباشید که سازمان آنها توده را در بر میگیرد و همه چیز آنها از توده برمیخیزد و جنبش کارگری آلمان راه رفتن با پای خود را آموخته است؟ مع‌الوصف این توده ملیونی برای آن «ده تن» رهبر سیاسی آزموده خود چه ارزشی قائل است و چه سفت و سخت به آنها چسبیده است! بارها اتفاق افتاده است که نمایندگان احزاب دشمن در پارلمان خطاب به سوسیالیست‌ها طعنه‌زنان گفته‌اند: «زهی به این دمکرات‌ها! شما فقط در حرف از جنبش طبقه کارگر دم میزنید، ولی در عمل همیشه همان یک مشت سرکرده وارد میدان هستند. سالهای پیاپی و دهه پشت دهه همیشه همان ببل و همان لیبکنخت بر سر کارند. این نمایندگان شما که باصطلاح از طرف کارگران انتخاب شده‌اند از منصبداران منصوب امپراتور هم عزل ناپذیرترند!» ولی آلمانی‌ها این تلاشهای عوامفریبانه را که هدف آن قرار دادن «توده» در جبهه مخالف «سرکرده‌ها» و برانگیختن غرایز ناپسند، غرایز خودپسندی در میان «توده» و ناستوار ساختن و بی‌ثبات کردن جنبش از طریق بی اعتماد ساختن توده نسبت به «ده هوشمند» است همیشه فقط با پوزخندهای تحقیرآمیز تلقی کرده‌اند. فکر سیاسی آلمانیها بحد کافی رشد یافته است و آنها بحد کافی تجربه سیاسی اندوخته‌اند

---

* دشواری ناشی از وفور. ه. ت.

که بفهمند در جامعه کنونی مبارزه پایدار هیچ طبقه‌ای بدون «ده تن» رهبر دارای استعداد برجسته (افراد دارای استعداد برجسته هم صد صد به دنیا نمی‌آیند) و آزموده‌ای که آمادگی و ورزیدگی حرفه‌ای انقلابی لازم کسب کرده، زمانی طولانی تعلیم یافته و با یکدیگر هماهنگی کامل داشته باشند، میسر نخواهد بود. آلمانی‌ها درمیان خود عوامفریبانی هم دیده‌اند که به «صدها ابله» تملق میگفتند، آنها را برتر از «ده هوشمند» قرار میدادند، از «مشت نیرومند» توده با تملق سخن میگفتند، توده را (بکردار موست یا هاسلمان) به اقدامات «انقلابی» ناسنجیده برمی‌انگیختند و نسبت به رهبران پایدار و ثابت‌قدم عدم اعتماد ایجاد میکردند. سوسیالیسم آلمان فقط در پرتو مبارزه پیگیر و آشتی‌ناپذیر علیه انواع عناصر عوامفریب در درون جنبش سوسیالیستی بود که چنین رشد کرد و تحکیم پذیرفت. آنوقت عقلای ما در چنین دورانی که توده‌ها خودانگیخته به جنبش برخاسته‌اند و تمام بحران سوسیال‌دمکراسی روسیه ناشی از آنست که این توده‌ها رهبران بحدکافی آماده و رشد یافته و تجربه اندوخته ندارند، با ژرف‌اندیشی ساده‌لوحانه خود اعلام میکنند: «چقدر بد است، وقتی جنبش از پایین برنمی‌خیزد!»

«کمیته مرکب از دانشجویان بدرد ما نمیخورد و بی ثبات است». این حرف کاملا صحیح است. ولی نتیجه‌ای که از اینجا باید گرفت آنست که کمیته‌ای مرکب از انقلابیون حرفه‌ای لازم است، اعم از اینکه کسی که خصال لازم برای یک مبارز انقلابی حرفه‌ای را در خود می‌پروراند دانشجو باشد یا کارگر. و حال آنکه شما چنین نتیجه میگیرید که جنبش کارگری را نباید از کنار بحرکت برانگیخت! شما با ساده‌لوحی سیاسی خود هیچ توجه ندارید که بدینسان بسود «اکونومیست‌ها»ی ما و خرده‌کاری ما عمل میکنید. اجازه بفرمایید این نکته را از شما سئوال کنیم: دانشجویان ما چگونه کارگران ما را «بحرکت برانگیخته‌اند»؟ تنها از این طریق که دانشجو معلومات سیاسی جسته گریخته‌ای را که خود داشته و ریزه‌هایی از اندیشه‌های سوسیالیستی را که گردآورده برای کارگر برده است (زیرا

مارکسیسم قانوناً مجاز که غذای فکری عمده دانشجوی امروز است اصولا چیزی جز الفبا و جز همین ریزه‌ها نمیتواند عرضه دارد). مواردی که ما جنبش خود را بدینسان «از کنار بحرکت بر انگیخته‌ایم» نه تنها خیلی زیاد نبوده، بلکه برعکس، خیلی کم و بطور رسوایی‌آور و شرم‌آوری هم کم بوده است، زیرا ما زیاده از هر حد و اندازه‌ای در شیره خود جوشیده و برده‌وار در برابر «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» که یک مبارزه ابتدایی است، جبهه بر زمین ساییده‌ایم. ما انقلابیون حرفه‌ای باید صد بار بیش از اینها به چنین عملی برای «برانگیختن» توده‌ها مبادرت ورزیم و همین کار را هم خواهیم کرد. ولی شما درست بسبب انتخاب همین لفظ کریه «از کنار بحرکت برانگیختن» که ناگزیر کارگر را (دست کم کارگری را که به اندازه خود شما رشد نیافته باشد) نسبت به همه کسانی که از کنار دانش سیاسی و تجربه انقلابی برایش میبرند، بی‌اعتماد میسازد و این تمایل غریزی را در وی پدید می‌آورد که همه این گونه افراد را از خود براند، عوامفریب از کار در می‌آیید و عوامفریبان هم بدترین دشمنان طبقه کارگر هستند.

بله، بله! اما برای داد و فریاد براه انداختن درباره «شیوه‌های غیر رفیقانه» مباحثه من، شتاب نکنید! من حتی چنین فکری را هم به خاطر خود خطور نمیدهم که درباره پاکی نیات شما تردید کنم، من قبلا گفته بودم که انسان بسبب ساده‌لوحی سیاسی نیز میتواند عوامفریب از کار در آید. ولی من نشان دادم که شما به سراشیب عوامفریبی سقوط کرده‌اید و من از تکرار این سخن که عوامفریبان بدترین دشمنان طبقه کارگر هستند، خسته نخواهم شد. میگوییم بدترین دشمنان، زیرا عوامفریبان غرایز ناپسند جماعت را تحریک میکنند و کارگران رشدنیافته امکان ندارند این دشمنان را که با دعوی دوست بودن گاهی هم صادقانه با این دعوی به میدان می‌آیند، بدرستی بشناسند. اینها بدترین دشمنان طبقه کارگر هستند، زیرا در دوران تشتت و پراکندگی، در دورانی که سیمای جنبش ما تازه در حال تکوین است، هیچ چیز آسانتر از آن نیست که جماعت

با عوامفریبی چنان منحرف شود که بعدها فقط آزمایشهای بسیار تلخ بتواند او را به اشتباهش متقاعد سازد. بهمین جهت شعار یک مبارز سوسیال‌دمکرات روس اکنون باید مبارزه قاطع، هم علیه «سوابودا» باشد که به سراشیب عوامفریبی در میغلتد و هم علیه «رابوچیه دلو» که به سراشیب عوامفریبی در میغلتد (ما در صفحات بعد بتفصیل در این زمینه سخن خواهیم گفت*).

«ده تن هوشمند را آسانتر از صد ابله میتوان بدام انداخت». این حقیقت درخشان (که با عرضه کردن آن همیشه صد ابله برایتان کف خواهند زد) فقط از آنجهت بدیهی مینماید که شما در جریان بحث از یک شاخ به شاخ دیگر پریدید. شما صحبت خود را از بدام افتادن «کمیته» و بدام افتادن «سازمان» آغاز کردید و به آن ادامه میدهید، ولی حالا به شاخ دیگر پریده از بدام افتادن «ریشه‌های» جنبش «در عمق» سخن میگویید. البته جنبش ما را نمیتوان بدام انداخت و آنهم فقط بدانجهت که این جنبش صدها هزار ریشه در عمق دارد، ولی صحبت که اصلاً در این باره نبود. در مورد «ریشه‌های جنبش در عمق» باید گفت که حالا هم علیرغم تمام خرده‌کاری ما، نمیتوانند ما را «بدام اندازند»، ولی با وجود این ما از بدام افتادن «سازمان‌ها» که در نتیجه آن هر گونه ادامه‌کاری در جنبش از بین میرود، مینالیم و نمیتوانیم نناليم. لیکن چون شما مسئله بدام افتادن سازمان‌ها را به میان میکشید و پیوسته از آن سخن میگویید، بشما میگوییم که بدام انداختن ده هوشمند بمراتب

---

* اینجا فقط خاطرنشان میسازیم که همه نکاتی که ما درباره «از کنار بحرکت برانگیختن» و همه اظهارات بعدی «سوابودا» در زمینه سازمان بیان داشتیم، درباره همه «اکونومیست‌ها» و از آنجمله درباره نگارندگان «رابوچیه دلو» نیز تمام و کمال صادق است، زیرا بخشی از آنان همین نظریات را درباره مسائل سازمان بشدت تبلیغ کرده و به دفاع از آن برخاسته‌اند و بخشی هم در مورد این نظریات به گمراهی افتاده‌اند.

دشوارتر از بدام انداختن صد ابله است. و هر اندازه هم که شما جماعت را بعلت «موضع ضد دمکراتیک» من و غیره علیه من برانگیزید، باز هم از این نظر دفاع خواهم کرد. عنوان «هوشمند» را در عرصه سازمانی، همانگونه که بارها یادآور شده‌ام، فقط باید به مفهوم انقلابی حرفه‌ای تلقی کرد، اعم از اینکه یک چنین انقلابی حرفه‌ای دانشجو باشد یا کارگر. بدین جهت تأکید میکنم که: ۱) هیچ جنبش انقلابی بدون داشتن سازمان استواری از رهبران که ادامه‌کاری در آن تأمین گردد، نمیتواند پایدار باشد. ۲) هر قدر توده‌ای که خودانگیخته به مبارزه کشیده میشود و بنیاد جنبش را تشکیل میدهد و در جنبش شرکت میورزد، گسترده‌تر باشد، همان قدر هم نیاز به چنین سازمانی بیشتر میشود و همان قدر هم این سازمان باید پایدارتر باشد (زیرا در غیر اینصورت جلب لایه‌های عقب‌مانده توده برای هر عوامفریب آسانتر خواهد بود). ۳) چنین سازمانی باید بطور عمده از کسانی تشکیل شود که فعالیت انقلابی حرفه آنها باشد. ٤) در کشوری که رژیم استبداد سلطنتی برآن چیره است، هر قدر ما عده اعضای چنین سازمانی را بیشتر محدود کنیم تا جایی که فقط کسانی در آن شرکت ورزند که فعالیت انقلابی حرفه آنها باشد و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی و ورزیدگی حرفه‌ای کسب کرده باشند، همانقدر هم «بدام انداختن» چنین سازمانی دشوارتر خواهد بود و ٥) همانقدر هم عده افرادی از طبقه کارگر و نیز از طبقات دیگر جامعه که امکان شرکت در جنبش و فعالیت مجدانه در آنرا خواهند داشت، بیشتر خواهد شد.

به «اکونومیست‌ها» و تروریست‌ها و «اکونومیست - تروریست‌های»*

---

* شاید کاربرد این اصطلاح در مورد «سوابودا» از اصطلاح قبلی صحیحتر باشد، زیرا در جزوه «رستاخیز انقلابی گرایی» از تروریسم دفاع میشود و در مقاله مورد بحث کنونی ما از «اکونومیسم». درباره گرایش «سوابودا» به تروریسم میتوان گفت که وی آنچه سعی است در طلبش بکار میبرد، ولی بخت یاری نمیکند! بهترین

خودمان پیشنهاد میکنم این احکام را که هم اکنون پیرامون دو حکم اخیر آن به توضیح بیشتر خواهم پرداخت، رد کنند. تأویل این مطلب که بدام انداختن «ده هوشمند» از بدام انداختن «صد ابله» آسانترست، همانست که قبلا بررسی کردیم یعنی اینکه در صورت الزام به مراعات پنهانکاری اکید، آیا ایجاد یک سازمان توده‌ای گسترده ممکن خواهد بود. سازمان گسترده را ما هیچگاه نمیتوانیم در آن سطحی از پنهانکاری نگاه داریم که برای یک مبارزه پایدار و مستمر علیه دولت لازم است. و تمرکز تمام وظایف ناشی از پنهانکاری در دست عده هرچه کمتری از انقلابیون حرفه‌ای هم، بهیچوجه دال برآن نیست که این انقلابیون «بجای همه فکر خواهند کرد» و توده در جنبش شرکت فعال نخواهد داشت. برعکس، توده روزبروز عده بیشتر انقلابی حرفه‌ای ازمیان خود بیرون خواهد داد، زیرا در آنهنگام خواهد فهمید که برای تشکیل یک «کمیته»، گردهم‌آیی چند دانشجو و چند کارگر سرگرم مبارزه اقتصادی کافی نیست، بلکه باید سالها کوشید تا از خود یک انقلابی حرفه‌ای پرورش داد، و وقتی این مطلب را فهمید، دیگر فقط «به فکر» خرده‌کاری نخواهد بود، بلکه درست به فکر چنین پرورش خواهد افتاد. تمرکز وظایف ناشی از پنهانکاری سازمان در دست عده معدود بهیچوجه دال بر

ذوق‌ها و بهترین نیات، ولی نتیجه‌ای جز درهم‌اندیشی از آن ببار نمی‌آید. و علت عمده این درهم‌اندیشی آنست که «سوابودا» ضمن دفاع از ضرورت ادامه‌کاری سازمان، نمیخواهد تداوم اندیشه انقلابی و تئوری سوسیال‌دمکراتیک را دریابد. کوشش برای تجدید زندگی مبارز انقلابی حرفه‌ای («رستاخیز انقلابی‌گرایی») و برای این کار پیشنهاد کردن اولا ترور تهییج‌کننده و ثانیاً ایجاد «سازمانی از کارگران میانه‌حال» («سوابودا»، شماره ۱، ص — ۶۶ و صفحه بعد) که هرچه کمتر آنها را «از کنار بحرکت برانگیزند»، در حقیقت بدانمعنی است که برای گرم کردن خانه چوب‌هایی را که در ساختمان آن بکار رفته است، بشکنند و بسوزانند.

تمرکز تمام کارهای جنبش در دست این عده نیست. از اینکه «ده تن» انقلابی حرفه‌ای وظایف پنهانکاری را در زمینه تهیه نشریات غیرمجاز در دست خود متمرکز سازند، همکاری فعال گسترده‌ترین توده‌ها با این نشریات کمتر نخواهد شد، بلکه ده بار بیشتر خواهد شد. بدینوسیله و فقط بدینوسیله است که ما موفق خواهیم شد که نشریات غیرمجاز و همکاری با این نشریات و حتی تا حدودی پخش آن از صورت یک کار پنهانی تقریباً خارج شود، زیرا پلیس بزودی خواهد فهمید که تعقیبهای دادگاهی و اداری بی‌پایان بخاطر هر نسخه از نشریاتی که هزار هزار پخش میشود، کاریست بیهوده و محال. این مطلب نه تنها در مورد نشریات، بلکه در مورد تمام اقدامات جنبش و حتی تظاهرات نیز صادق است. اینکه «ده تن» مبارز انقلابی آزموده که ورزیدگی حرفه‌ای آنان از ورزیدگی حرفه‌ای پلیس ما کمتر نباشد، تمام امور پنهانکاری را در زمینه تهیه اوراق و شبنامه‌ها، تنظیم نقشه تقریبی کار و تعیین هیئتی از رهبران برای هر بخش شهر و هر کوی کارگری و هر آموزشگاه و غیره در دست خود متمرکز سازند، نه تنها به شرکت بسیار فعال و بسیار گسترده توده‌ها در این اقدامات زیانی نخواهد رساند، بلکه برعکس، بسیار هم برای آن سودمند خواهد بود (میدانم که به «خصلت غیر دمکراتیک» نظریات من اعتراض خواهند کرد، ولی من کمی پایینتر به این اعتراض کاملا نابخردانه بتفصیل پاسخ خواهم گفت). تمرکز پنهانی‌ترین وظایف در دست سازمان انقلابیون میدان عمل و محتوی فعالیت گروه بزرگ سازمان‌های دیگر را که برای جمعیت‌های وسیع در نظر گرفته شده‌اند و لذا حتی‌الامکان کمتر شکل گرفته و کمتر پنهانکارند، نه تنها محدود نمیکند، بلکه آنرا گسترده‌تر و متنوع‌تر میسازد. از آنجمله‌اند: اتحادیه‌های صنفی کارگران، محفل‌های کارگری خاص خودآموزی و مطالعه نشریات غیرمجاز، محفل‌های سوسیالیست‌ها و نیز محفل‌های دمکرات‌های متعلق به تمام قشرهای دیگر اهالی و غیره و غیره. این قبیل محفل‌ها، اتحادیه‌ها و سازمان‌ها همه‌جا به تعداد بسیار زیاد و با وظایفی بسیار

متنوع ضرورند، ولی بی‌معنی و زیانبارست که آنها را با سازمان انقلا-بیون درآمیزیم، حد فاصل میان آنها را برداریم و امکان این آگاهی و ادراک را که هم اکنون نیز سخت ضعیف و رنگ‌پریده است یعنی امکان فهم این مطلب را از توده‌ها سلب کنیم که برای «خد-متگزاری» به جنبش توده‌ای گسترده افرادی لازمند که تمام نیروی خود را اختصاصاً وقف فعالیت سوسیال‌دمکراتیک کنند و خصال لازم برای انقلابیون حرفه‌ای را با شکیبایی و سرسختی در خود بپرورانند.

آری، این آگاهی و ادراک سخت ضعیف و رنگ‌پریده شده است. گناه اساسی ما در زمینه سازمانی آنست که ما با خرده‌کاری خویش قدر و منزلت مبارز انقلابی‌را در روسیه پایین آورده‌ایم. کسی که در مسائل تئوریک شل و ول و دودل و افق فکرش محدودست، کسی که برای توجیه واماندگی و بیحالی خود به خود-انگیخته بودن توده‌ها استناد میورزد، بیشتر به منشی تریدیونیون میماند تا به سخنور (tribun م.) خلق، کسی که قادر نیست نقشه گسترده و دلیرانه‌ای عرضه کند که حتی در دشمن نیز حس احترام برانگیزد و در فن حرفه‌ای خود یعنی در مبارزه علیه پلیس سیاسی، بی‌تجربه و بی‌جربزه است، چنین کسی — استغفراله! — انقلابی نیست، بلکه خرده‌کار بی‌مقدار است.

امید است که هیچ پراتیسینی در قبال این لفظ تند از من نرنجد، زیرا تا آنجا که سخن از عدم آمادگی در میان است، من این لفظ را پیش از هر کس در مورد شخص خودم روا میدانم. من در محفلی کار میکردم (۱۸۶) که وظایف بسیار گسترده و همه گیری در برابر خود قرار داده بود و همه ما اعضای این محفل از احساس خرده کاری خود در آن لحظه تاریخی که با مختصر تغییر در کلام مشهور میشد گفت: سازمانی از انقلابیون به ما بدهید تا روسیه را دگرگون سازیم! — رنج میبردیم و زجر میکشیدیم. از آن پس من هرچه بیشتر سوزش شرمی را که آن هنگام در خود احساس میکردم، بیاد آورده‌ام، نسبت به آن سوسیال‌دمکرات‌های دروغینی که با مواعظ خود «نام پرافتخار مبارز انقلابی» را لکه‌دار میسازند» و نمیفهمند

که وظیفه ما ترفیع خرده کاران به سطح انقلابیون است، نه دفاع از تنزل دادن انقلابیون به سطح خرده کاران، بیشتر احساس خشم کرده‌ام.

د) دامنه فعالیت سازمانی

بطوریکه در صفحات پیشین دیدیم ب — و از «کمبود نیروهای انقلابی بدردخور برای کار که نه تنها در پتربورگ، بلکه در سراسر روسیه احساس میشود»، سخن گفته است. تصور نمیرود کسی این واقعیت را نفی کند. اما مطلب در آنست که این واقعیت را چگونه باید توضیح داد؟

ب — و مینویسد:

«ما قصد تشریح علل تاریخی این پدیده را نداریم و فقط میخواهیم بگوییم که جامعه‌ای که ارتجاع سیاسی طولانی آنرا به ضعف اخلاقی دچار ساخته و تغییرات اقتصادی انجام‌یافته و در حال انجام، آنرا متلاشی ساخته است، عده بسیار اندکی افراد بدردخور برای کار انقلابی، عرضه میدارد؛ طبقه کارگر با عرضه کردن کارگران انقلابی صفوف سازمان‌های غیرمجاز را تا حدودی پر میکند، ولی شمار این انقلابیون به آن اندازه نیست که پاسخگوی نیازهای زمان باشد. خاصه آنکه کارگری که هر روز یازده ساعت و نیم در کارخانه کار میکند، بحکم وضع خود بیشتر میتواند وظایف یک مبلغ را انجام دهد و بالنتیجه سنگینی عمده کار ترویج و سازماندهی و توزیع و تکثیر نشریات غیرمجاز و طبع و نشر اوراق مخفی و غیره اجبارا به دوش نیروی بسیار ناچیز روشنفکران خواهد افتاد» («ر. دلو»، شماره ٦، ص — ۳۸ — ۳۹).

ما با این عقیدهٔ ب — و در بسیاری از نکات آن، خاصه با سخنانی که روی آن تکیه کرده‌ایم، موافق نیستیم. این سخنان با

وضوحی خاص نشان میدهد که ب ـ و در همان حال که (مانند هر پراتیسین اندک فکوری) از خرده‌کاری ما بجان آمده است، چون زیر فشار شدید «اکونومیسم» قرار دارد، نمیتواند راهی برای برون رفت از این وضع توانفرسا بیابد. نه، موافقت نداریم، زیرا جامعه افرادی که به درد «کار» بخورند، بتعداد بسیار زیاد عرضه میدارد، ولی ما نمیتوانیم از تمام آنها استفاده کنیم. وضع بحرانی و گذرای جنبش ما را در زمینه مورد بحث، با این عبارت میتوان توصیف کرد: آدم نیست و آدم خیلی زیاد هست. آدم خیلی زیاد هست، زیرا هم طبقه کارگر و هم قشرهای روزبروز متنوع‌تری در جامعه، هر سال بیش از پیش افراد ناراضی مایل به اعتراض عرضه میدارند که آماده‌اند بقدر توان خویش به پیکار علیه سلطنت مطلقه که تحمل‌ناپذیری بودن آن هنوز بر همگان روشن نیست، ولی توده‌های روز بروز انبوه‌تری از افراد با شدتی روزافزون آنرا احساس میکنند، یاری رسانند. در عین حال آدم نیست، زیرا رهبر نیست، رهبر سیاسی نیست، سازمانگر بااستعداد نیست که بتواند کارها را در عرصه‌ای چنان گسترده و در عین حال چنان یکپارچه و موزون سازمان دهد که موجبات استفاده از هر نیرویی، ولو بسیار ناچیز را فراهم سازد. «رشد و تکامل سازمان‌های انقلابی» نه فقط از رشد جنبش کارگری که مورد قبول ب ـ و نیز هست، بلکه از رشد جنبش دمکراتیک تمام قشرهای مردم هم عقب مانده است. (ضمناً شاید ب ـ و اکنون این مطلب را هم بعنوان مکملی برای نتیجه‌گیری خود، قبول داشته باشد). فعالیت انقلابی در قیاس با زیربنای گسترده خودانگیخته جنبش چارچوب بسیار تنگی دارد و در تنگنای تئوری بی‌مایه «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» سخت تحت فشار است. و حال آنکه اکنون نه تنها مبلغین سیاسی، بلکه سازمانگران سوسیال‌دمکرات هم باید «میان تمام طبقات اهالی بروند»*. تصور نمیرود هیچ پراتیسینی تردید داشته باشد که سوسیال‌دمکرات‌ها میتوانند هزاران کار خرد و ریز را در زمینه فعالیت

---

* مثلا این اواخر غلیان‌های مسلماً دمکراتیکی در محیط ارتشی

سازمانی خویش میان نمایندگان طبقات گوناگون تقسیم کنند. نقص تخصص‌یابی در کارها (Specialisation م.) یکی از بزرگترین نقایص فنی ماست که ب — و نیز با تلخکامی و بحق از آن مینالد. هر اندازه که «عملیات» جداگانه لازم برای انجام کارهای کلی، بیشتر خرد و ریز باشد، بهمان اندازه بیشتر میتوان افرادی را یافت که از عهده انجام چنین کارهایی برمیآیند (ولی اکثراً نمیتوانند به انقلابیون حرفه‌ای بدل گردند)، و بهمان اندازه برای پلیس دشوارتر خواهد بود که تمام این «مجریان کارهای جزیی» را «بدام اندازد» و علیه شخصی که در قبال عمل بی‌اهمیت و ناچیز دستگیر شده است، «پرونده»‌ای بسازد که به هزینه‌ای که از خزانه دولت صرف «دستگاه امنیتی» میشود، بیارزد. در مورد کسانی که آماده‌اند به ما یاری رسانند، در فصل پیش نیز ما تغییرات عظیمی را که طی کمتر از پنج سال در این زمینه پدید آمده است، خاطرنشان ساختیم. ولی از سوی دیگر برای آنکه بتوان تمام تکه‌های خرد و ریز را بهم وصل کرد و کل واحدی پدید آورد، برای آنکه با خرد و ریز کردن کارها خود جنبش خرد و ریز نشود و نیز برای آنکه مجری کارهای خرد و ریز به ضرورت و اهمیت کار خود ایمان داشته باشد، زیرا بدون چنین ایمانی هرگز کار نخواهد کرد* — برای همه اینها همان سازمان پروپاقرص انقلابیون آزموده لازم است. با چنین سازمانی،

مشاهده میشود که قسمتی از آن ناشی از وقوع مکرر پیکار خیابانی علیه «دشمنانی» چون کارگران و دانشجویان است. بدین جهت همینکه نیروهای دست بنقد ما اجازه دهد، ما حتماً باید به کار ترویج و تبلیغ درمیان سربازان و افسران و به ایجاد «سازمانهای نظامی» که به حزب ما تعلق داشته باشند، توجه بسیار جدی معطوف داریم.

* بیادم هست رفیقی برای من تعریف میکرد که چگونه یک بازرس کارخانه که آماده کمک به سوسیال‌دمکراسی بود و کمک هم میکرد، سخت مینالید از اینکه نمیداند آیا «اخباری» که میفرستد به مرکز واقعی انقلابی میرسد یا نه و کمک او چه اندازه لازم

هر اندازه که پنهانکاری آن بیشتر باشد ایمان به نیروی حزب محکمتر میشود و دامنه وسیعتری کسب میکند. ضمناً میدانیم که در جنگ مهمتر از هر چیز آنست که بتوان ایمان به نیرومندی خویش را، نه تنها به ارتش خود، بلکه به دشمن و به تمام عناصر بیطرف نیز تلقین کرد، بیطرفی نیکخواهانه گاه میتواند کار را بسامان برساند. در صورت وجود چنین سازمانی که بنیاد تئوریک استوار داشته و ارگان سوسیال‌دمکراتیک در اختیار آن باشد، دیگر نباید بیم داشت که عناصر «غریبه»* بیشماری که به جنبش جلب شده‌اند، آنرا از راه خود منحرف سازند (برعکس، اتفاقاً حالا که خرده‌کاری چیره

است و برای استفاده از خدمات کوچک و ناچیز او چه اندازه امکان وجود دارد. هر پراتیسینی البته با موارد بسیاری از این نوع روبرو شده و دیده است که چگونه خرده‌کاری ما، متحدان را از چنگ ما ربوده است. و حال آنکه این خدمات را که بطور تک‌تک «ناچیز»، و در مجموع بینهایت گرانبهاست، نه تنها کارکنان و خدمتگزاران کارخانه‌ها، بلکه کارمندان پست و راه آهن و گمرک و افرادی از قشر اعیان و اشراف و روحانیون و هر یک از قشرهای دیگر جامعه و حتی افرادی از پلیس و خدمتگزاران دربار نیز میتوانستند و حاضر بودند برای ما انجام دهند! اگر هم اکنون ما یک حزب واقعی، یک سازمان واقعاً پیکارجو از انقلابیون میداشتیم، نیازی نبود که همه این «دستیاران» را یکباره به صحنه بیاوریم، شتاب نمیکردیم که آنها را همیشه و بی‌چون و چرا به قلب «جبهه کار مخفی» بکشانیم، بلکه برعکس، با دقت خاصی آنها را حفظ میکردیم و حتی افرادی از آنها را اختصاصاً برای انجام این قبیل کارها تعلیم میدادیم و در نظر میگرفتیم که بسیاری از دانشجویان در مقام کارمند دولتی — «دستیار» ما بیشتر میتوانستند برای حزب سودمند باشند تا در نقش یک مبارز انقلابی «کوتاه مدت». ولی باز هم تکرار میکنم که این تاکتیک را فقط یک سازمان کاملا پایدار که دچار کمبود نیروی فعال نباشد، حق دارد بکار برد.

است، ما می‌بینیم چگونه بسیاری از سوسیال‌دمکرات‌ها به راه «Credo» گرایش نشان میدهند و در همان حال می‌پندارند که فقط آنها سوسیال‌دمکرات هستند). بیک سخن، شرط لازم برای تخصص‌یابی، مرکزیت است و بنوبه خود مرکزیت را بطور مطلق ایجاب میکند.

اما ب— و که خودش تمام لزوم تخصص‌یابی را به آن خوبی تشریح کرده است، در بخش دوم سخنرانی که از او نقل شد، برای تخصص‌یابی، بعقیده ما، ارزش کافی قائل نمیشود. او میگوید عده انقلابیونی که از میان کارگران برخاسته‌اند، کافی نیست. این حرف کاملا درست است و ما بار دیگر تأکید میکنیم که «گزارش ارزنده شخصی که از نزدیک ناظر جریان است»، نظر ما را درباره علل بحران کنونی سوسیال‌دمکراسی و بالنتیجه در باره وسایل درمان آن نیز، تمام و کمال تأیید میکند. این فقط انقلابیون بطور کلی نیستند که از اوج‌گیری جنبش خودانگیخته توده‌ها واپس مانده‌اند، حتی کارگران انقلابی نیز از اوج‌گیری جنبش خودانگیخته توده‌های کارگر واپس مانده‌اند. و این واقعیت به روشن‌ترین وجهی مؤید آنست که «آموزش و پرورشی» که هنگام بحث پیرامون وظایف ما نسبت به کارگران، چپ و راست به ما تعارف میکنند، حتی از نظر «پراتیک» علاوه بر یاوه بودن، دارای ماهیت ارتجاعی سیاسی نیز هست. این واقعیت نشان میدهد که نخستین و فوری‌ترین وظیفه ما کمک به پرورش مبارز انقلابی از میان کارگرانی است که در زمینه فعالیت حزبی با روشنفکران انقلابی در یک سطح قرار داشته باشند (ما روی کلمات: در زمینه فعالیت حزبی تکیه میکنیم، زیرا در زمینه‌های دیگر رسیدن کارگران به همین سطح، اگر چه ضرور است، ولی بهیچوجه چنین آسان نیست و به این اندازه هم جنبه فوری ندارد). بدینجهت توجه عمده باید معطوف بدان باشد که سطح کارگران را تا سطح انقلابیون بالا بریم، نه اینکه خود حتماً به سطح «توده کارگر» که «اکونومیست‌ها» خواستار آنند ویا حتماً به سطح «کارگران میانه‌حال» که «سوابودا» خواستار آنست (و در این زمینه به پله دوم «آموزش و پرورش» اکونومیستی صعود میکند)، پایین

آوریم. من بهیچوجه نمیخواهم ضرورت نشریات عامه‌فهم را برای کارگران و ضرورت نشریات بسیار عامه‌فهم (ولی نه نشریات سطحی و بی‌پایه) را برای کارگران بسیار عقب‌مانده نفی کنم. ولی آنچه مرا برآشفته میسازد قاتی کردن دائمی آموزش و پرورش با مسائل سیاست و سازمان است. شما آقایان مدافع «کارگر میانه‌حال» که پیش از آغاز سخن درباره سیاست کارگری یا سازمان کارگری میل دارید حتماً معلم‌وار بسوی کارگران خم شوید، با این عمل در واقع به آنها توهین میکنید. درباره مطالب جدی با قامت راست سخن بگویید و کار آموزش و پرورش را به معلمان واگذارید، نه به سیاسیون و سازمانگران! مگر میان روشنفکران نیز عناصر پیشگام، عناصر «میانه‌حال» و «توده» وجود ندارند؟ مگر ضرورت نشریات عامه‌فهم را برای روشنفکران نیز همه قبول ندارند و مگر چنین نشریاتی نوشته نمیشود؟ ولی این وضع را در نظر مجسم کنید که نگارنده مقاله مربوط به سازمان دانشجویان یا دانش‌آموزان، انگار به کشفی رسیده باشد، به تکرار این مطلب بپردازد که بیش از هر چیز سازمان «دانشجویان میانه‌حال» لازم است. یقیناً به ریش چنین نگارنده‌ای خواهند خندید و حق هم همین است. به او خواهند گفت: شما اندیشه‌های سازمانی خود را، اگر دارید، به ما بدهید، ما خودمان معلوم میکنیم که کدام یک از ما «میانه‌حال»، کی بالاتر و کی پایین‌تر است. اما اگر شما از خودتان اندیشه‌های سازمانی نداشته باشید، آنوقت همه حرفهایتان درباره «توده» و «میانه‌حال» مایه ملال خواهد بود. این را بفهمید که مسائل «سیاست» و «سازمان» بخودی خود بقدری جدیست که درباره آنها جز بنحو کاملا جدی طور دیگری نباید حرف زد: کارگران (و نیز دانشجویان و دانش‌آموزان) را میتوان و باید طوری تعلیم داد که بتوان با آنها درباره این مسائل صحبت کرد، ولی وقتی صحبت را درباره این مسائل آغاز کردید،

پاسخ های واقعی بدهید، بسوی «میانه‌حالان» یا «توده» عقب نزنید و با بذله‌گویی یا جمله‌پردازی* مسائل را ماستمالی نکنید.

کارگر انقلابی نیز برای آنکه در کار خود ورزیدگی کامل داشته باشد، باید به انقلابی حرفه‌ای بدل گردد. بدینجهت این گفته ب—و نادرست است که: چون کارگر هر روز یازده ساعت و نیم در کارخانه کار میکند، سایر وظایف انقلابی (بجز تبلیغات) «سنگینی عمده‌اش — اجباراً به دوش نیروی بسیار ناچیز روشنفکران خواهد افتاد». این امر بهیچوجه از روی «اجبار» انجام نمیگیرد، بلکه واپس‌ماندگی ما موجب آن میشود، زیرا ما به وظیفه خود در مورد کمک به هر کارگر دارای استعداد برجسته برای تبدیل او به مبلغ، سازمانگر، مروج و موزع حرفه‌ای و غیره و غیره آگاه نیستیم. در این زمینه ما بطور واقعاً شرم‌آوری نیروهای خود را تلف میکنیم و بلد نیستیم آنچه را که باید با دقت و مواظبت خاص رشد و پرورش داد، حفظ کنیم. آلمانی‌ها را ببینید: نیروی آنها صد بار از ما بیشتر است، ولی این نکته را بخوبی درک میکنند که مبلغین واقعاً بااستعداد و غیره هرگز پشت هم و زود زود میان کارگران

---

* «سوابودا» در شماره ۱، در مقاله «سازمان»، ص — ۶۶، چنین مینویسد: «جهان پهلوان کارگر با گامهای سنگین خود راه را برای تحقق تمام خواستهایی که بنام اصحاب کار روس پیش کشیده شود، هموار خواهد ساخت»، — واژه کار حتماً باید با حروف درشت نوشته شود! همین نگارنده بانگ برمی‌آورد که: «من بهیچوجه نسبت به روشنفکران نظر خصمانه ندارم، اما»... (این همان امایی است که شچدرین ترجمه آنرا چنین بیان داشته است: هر چه میگویید بگویید، اما گوش از پیشانی بالاتر نمیرود!)... «اما همیشه سخت لجم میگیرد وقتی می‌بینم شخصی می‌آید و مشتی سخنان بسیار زیبا و شیوا بر زبان میراند و توقع دارد که این سخنان بپای زیبایی و سایر محاسن خودش (خود او؟) گذاشته شود» (ص — ۶۲). آری، من نیز از این حرفها «همیشه سخت لجم میگیرد»...

«میانه‌حال» نمیرویند. بهمین جهت فوراً میکوشند برای هر کارگر بااستعداد شرایطی فراهم آورند که بتواند استعداد خود را کاملا رشد دهد و تمام وکمال بکار بندد: از او مبلغ حرفه‌ای میسازند، تشویقش میکنند تا میدان عمل خود را وسیع کند و دامنه آنرا از چارچوب کارخانه به سراسر صنعت و از یک محل به سراسر کشور بسط دهد. بدینسان او در حرفه خود تجربه و مهارت کسب میکند، افق دید و دانش خود را وسعت میدهد، امکان مییابد وضع رهبران سیاسی برجسته مناطق دیگر و احزاب دیگر را از نزدیک مشاهده کند و میکوشد خود نیز به همان سطح دست یابد و معلومات محیط کارگری و معتقدات سوسیالیستی تروتازه خود را با آموزش حرفه‌ای که بدون آن پرولتاریا نمیتواند علیه دشمنان کاملا تعلیم‌یافته خویش مبارزه سرسخت انجام دهد، درآمیزد. بدینسان و فقط بدینسان است که ببل‌ها و آئوئرها از میان توده کارگر برمیخیزند. اما آنچه که در یک کشور از نظر سیاسی آزاد تا حدود زیادی خودبخود انجام میگیرد، در کشور ما آنرا باید سازمان‌های ما با نظم و ترتیب معین انجام دهند. کارگر مبلغ کم و بیش بااستعداد و دارای «آینده امیدبخش» نباید روزی یازده ساعت در کارخانه کار کند. ما باید بکوشیم تا او به خرج حزب زندگی کند و بتواند بموقع مخفی شود و محل فعالیت خود را هرچند یکبار تغییر دهد، زیرا در غیر اینصورت نخواهد توانست تجربه زیاد کسب کند، افق دید خود را وسعت دهد و در مبارزه علیه ژاندارم‌ها لااقل چند سال محفوظ بماند. هرچه اوج گیری خودانگیخته توده‌های کارگر برمبنای گسترده‌تر و ژرف‌تر استوار شود، ازمیان آنها عده بیشتری، نه فقط مبلغ بااستعداد، بلکه همچنین سازمانگر و مروج بااستعداد و «پراتیسین» به مفهوم مثبت (که تعدادشان درمیان روشنفکران ما که اکثراً کمی به شیوه روسی لاقید و بیحالند، اینقدر اندک است)، پدید خواهد آمد. وقتی ما گردان‌هایی از کارگران انقلابی تعلیم‌یافته متخصصی که مکتب طولانی مبارزه را گذرانده (و طبعاً با «هرگونه سلاح» پیکار انقلابی آشنا شده باشند)، فراهم آوریم، دیگر

هیچ پلیس سیاسی در جهان نمیتواند بر آنها فایق آید، زیرا این گردان‌ها که افراد آن نسبت به انقلاب وفاداری بی‌پایان دارند، خود نیز از اعتماد بی‌پایان بزرگترین توده‌های کارگر برخوردار خواهند بود. این گناه مستقیم ماست که کارگران را خیلی کم به این راه کارآموزی حرفه‌ای انقلابی مشترک میان آنها و «روشنفکران» «میرانیم» و با سخنان نابخردانه خود درباره اینکه چه چیزی برای توده کارگر و «کارگران میانه‌حال» «دسترس‌پذیر» است و غیره آنها را به واپس میکشانیم.

در این عرصه نیز، مانند عرصه‌های دیگر، میان چارچوب تنگ فعالیت سازمانی ما و چارچوب تنگ‌شده تئوری و وظایف سیاسی ما پیوند ناگسستنی و تردیدناپذیر وجود دارد (که اکثریت بزرگی از «اکونومیست ها» و پراتیسین‌های تازه‌کار از آن آگاه نیستند). جبهه‌سایی در برابر جریان خودانگیخته این ترس را پدید می‌آورد که مبادا یک گام از حد آنچه که برای توده «دسترس‌پذیر» است فراتر برداشته شود و مبادا سطح فعالیت از حد لازم برای ارضای ساده خواست‌های عاجل و فوری توده بالاتر رود. آقایان، نترسید! بیاد داشته باشید که ما در زمینه سازمانی در چنان سطح پایینی قرار داریم که حتی فکر این که بتوانیم از حد لازم بالاتر رویم، فکر پوچی است!

ه) سازمان «توطئه‌گر» و «دمکراتیسم»

ولی در میان ما بسیارند کسانی که نسبت به «ندای زندگی» چنان گوش حساسی دارند که بیش از هر چیز درست از همین امر میترسند و صاحبان نظریات مورد بحث را به پیروی از مشی «نارودنایا ولیا» و پی نبردن به «دمکراتیسم» و غیره متهم میسازند. این اتهامات را که «رابوچیه دلو» نیز طبعاً از آنها بهره‌گیری کرده است، ناچار باید مورد بررسی قرار داد.

نگارنده این سطور بخوبی آگاهست که «اکونومیست‌های» پتربورگ روزنامه* «رابوچایا گازتا» را هم به پیروی از مشی «نارودنایا ولیا»

متهم میساختند (و علت آنهم، اگر آن روزنامه را با «رابوچایا میسل» مقایسه کنیم، کاملاً روشن است). بدینجهت وقتی کمی پس از پیدایش «ایسکرا» رفیقی به ما اطلاع داد که سوسیال‌دمکرات‌های شهر «X»، «ایسکرا» را ارگان «نارودنایا ولیا» مینامند، ما هیچ تعجبی نکردیم. این اتهام طبعاً برای ما خوشایند بود، زیرا کدام سوسیال‌دمکرات اصیلی را میتوان یافت که «اکونومیست‌ها» او را به پیروی از مشی «نارودنایا ولیا» متهم نساخته باشند؟

این اتهامات از دو نوع سوءتفاهم ناشی میشوند. نخست آنکه در کشور ما از تاریخ جنبش انقلابی بقدری کم اطلاع دارند که هرگونه نظریه‌ای را درباره ایجاد یک سازمان متمرکز پیکارجو که علیه تزاریسم جنگ آشتی‌ناپذیر اعلان کند، «مشی نارودنایا ولیا» مینامند. ولی آن سازمان شگرفی را که انقلابیون سالهای هفتاد داشتند و شایسته آنست که برای همه ما سرمشق قرار گیرد، بهیچوجه گروه «نارودنایا ولیا» پایه‌گذاری نکرد، بلکه گروه «زملیا ای ولیا» («زمین و آزادی». م.) که سپس به دو سازمان «چرنی پره‌دل» — (یعنی «تقسیم سیاه». م.) و «نارودنایا ولیا» (۱۸۷) منشعب شد، بنیاد نهاد. بدینسان گفتن اینکه در یک سازمان انقلابی پیکارجو میراث خاصی از «نارودنایا ولیا» وجود دارد، هم از نظر تاریخی و هم از نظر منطقی بی‌ربط است، زیرا هیچ جریان انقلابی چنانچه واقعاً قصد مبارزه جدی داشته باشد، بدون چنین سازمانی نمیتواند سر کند. اشتباه اعضای «نارودنایا ولیا» در آن نبود که کوشیدند تا تمام ناراضیان را به سازمان خود جلب کنند و این سازمان را به راه پیکار قطعی علیه سلطنت مستبده سوق دهند. برعکس، خدمت تاریخی بزرگ آنان در همین بود. اشتباه اعضای این گروه در آن بود که بر تئوری خاصی که در ماهیت امر بهیچوجه تئوری انقلابی نبود، تکیه داشتند و بلد نبودند یا نمیتوانستند جنبش خویش و مبارزه طبقاتی درون جامعه سرمایه‌داری در حال رشد را بطور ناگسستنی بهم پیوند دهند. فقط حداعلای ناتوانی در درک مارکسیسم (یا «درک» آن با روح «استرو-ویسم») میتوانست چنین پنداری پدید آورد که گویا پیدایش جنبش

گسترده خودانگیخته کارگری، ما را از وظیفه پی‌ریزی یک سازمان انقلابی بهمان خوبی سازمان گروه «زملیا ای ولیا» و از آنهم بمراتب بهتر، معاف میدارد. برعکس، چنین جنبش درست ما را به ایجاد چنین سازمانی موظف میدارد، زیرا مبارزه خودانگیخته پرولتاریا تا زمانی که سازمان استوار و پایدار انقلابیون آنرا رهبری نکند، اصولاً «مبارزه طبقاتی» واقعی پرولتاریا نخواهد شد.

دوم آنکه، خیلی‌ها و از آنجمله ظاهراً کریچفسکی («ر. دلو»، شماره ۱۰، ص ۱۸) مباحثاتی را که سوسیال‌دمکرات‌ها همواره علیه نظریه «توطئه‌گرانه» در زمینه مبارزه سیاسی، انجام داده‌اند نادرست تلقی میکنند. ما با محدود کردن مبارزه سیاسی به توطئه، مخالفت کرده‌ایم* و البته همیشه هم مخالفت خواهیم کرد، ولی این بهیچوجه به معنای نفی ضرورت یک سازمان انقلابی استوار و پایدار نیست. مثلاً در همان جزوه‌ای که ذیل این صفحه از آن نام برده شده، ضمن بحثی که علیه پایین آوردن سطح مبارزه سیاسی تا سطح توطئه انجام میگیرد، از ضرورت ایجاد سازمانی (بعنوان کمال مطلوب سوسیال‌دمکراسی) سخن میرود که باید چنان استوار و پایدار باشد که بتواند «برای وارد ساختن ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه»، هم به «قیام» «متوسل شود» و هم به هر «شیوه دیگر حمله»**. این سازمان

---

* رجوع شود به جزوه تحت عنوان «وظایف سوسیال‌دمکرات‌های روسیه»، ص ۲۱، آنجا که علیه نظریات پ. ل. لاوروف بحث میشود (رجوع شود به مجموعه کامل آثار لنین، جلد ۲، ص ۴۵۹ — ۴۶۰. ه. ت.).

** از جزوه «وظایف سوسیال‌دمکرات‌های روسیه»، ص ۲۳. یک نمونه دیگر که نشان میدهد «ر. دلو» یا به مفهوم آنچه که میگوید پی نمیبرد ویا نظریات خود را «در جهت باد» تغییر میدهد. در شماره اول «ر. دلو» این عبارت با حروف برجسته بچاپ رسیده است: «ماهیت نظریاتی که در جزوه تشریح شده است تمام و کمال با برنامه هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» تطبیق میکند» (ص ۱۴۲).

انقلابی استوار و پایدار از نظر شکل خود در کشوری که رژیم استبدادی برآن چیره است، میتواند سازمان «توطئه‌گر» هم نامیده شود، زیرا واژه فرانسه «Conspiration» (پنهانکاری. م.) معادل واژه روسی «заговор» (توطئه. م.) است و پنهانکاری برای چنین سازمانی نهایت ضرورت را دارد. پنهانکاری بعنوان تک شرط بقدری برای چنین سازمانی لازمست که تمام شرایط دیگر (عده اعضاء، گزین کردن آنها، وظایف سازمان و غیره) باید با این شرط مطابقت داشته باشد. بدینجهت ترس از این اتهام که ما سوسیال‌دمکرات‌ها میخواهیم یک سازمان توطئه‌گر ایجاد کنیم، نهایت ساده‌لوحی خواهد بود. این اتهام هم مانند اتهام پیروی از «مشی نارودنایا ولیا» باید برای هر دشمن «اکونومیسم» خوشایند باشد.

به ما ایراد خواهند گرفت که: سازمانی چنین نیرومند و سری که تمام سرنخ های فعالیت پنهانی را در دست خود متمرکز میسازد و بالضروره متمرکز است، با سهولت بسیار ممکن است به حمله پیش از موقع دست بزند و آتش جنبش را بطور ناسنجیده و پیش از آنکه تشدید نارضایی سیاسی و جوش و خروش و خشم طبقه کارگر و غیره آنرا میسر و لازم کرده باشد، تیز کند. در پاسخ به چنین ایرادی، ما میگوییم: اگر مسئله بطور تجریدی در نظر گرفته شود، البته نمیتوان نفی کرد که یک سازمان پیکارجو ممکن است به نبردی ناسنجیده دست زند و ممکن است این نبرد به شکستی بیانجامد که در اوضاع و احوال دیگر بهیچوجه حتمی نباشد. ولی

واقعاً؟ آیا این نظریه که سرنگون ساختن سلطنت مستبده را نمیتوان بعنوان وظیفه درجه اول دربرابر جنبش توده‌ای گسترده قرار داد، با نظریات تشریح‌شده در جزوه «وظایف» تطبیق میکند؟ تئوری «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» با آن تطبیق میکند؟ تئوری مراحل با آن تطبیق میکند؟ ما داوری درباره این امر را به خواننده واگذار میکنیم: آیا ارگانی که «تطبیق کردن» را با چنین مفهوم بکری درک میکند، میتواند ذره‌ای استواری اصولی داشته باشد؟

در مورد این مسئله نمیتوان به ملاحظات تجریدی بسنده کرد، زیرا در هر نبردی بطور تجریدی امکان شکست وجود دارد و برای کاهش این امکان نیز وسیله دیگری بجز تدارک منظم نبرد یافت نمیشود. اما اگر مسئله بطور مشخص یعنی با توجه به اوضاع و احوال کنونی روسیه مطرح شود، این نتیجه مثبت بدست خواهد آمد که سازمان انقلابی استوار و پایدار درست بدانجهت ضرورت بی چون و چرا دارد که به جنبش ثبات دهد و آنرا از امکان دست زدن به حملات ناسنجیده مصون دارد. درست در وضع کنونی است که به علت فقدان یک چنین سازمان و گسترش خودانگیخته سریع جنبش انقلابی، دو مشی افراطی در دو قطب متضاد (که به اقتضای وضع خویش «با هم تلاقی میکنند»)، مشاهده میشود: یکی «اکونومیسم» بکلی بی‌پایه و اساس و موعظه اعتدال و دیگری «ترور تهییج کننده»ای که بهمان اندازه بی‌پایه و اساس است و میکوشد «در جنبشی که در حال رشد و تحکیم است، ولی هنوز به نقطه آغاز نزدیکتر است تا به نقطه پایان، مصنوعاً نمودهای (symptome م.) پایان جنبش بر انگیزد» (رجوع شود به مقاله بانو ورا زاسولیچ در مجله «زاریا»، شماره ۲ — ۳، ص ۳۵۳). نمونه «ر. دلو» نشان میدهد که هم اکنون سوسیال‌دمکرات‌هایی وجود دارند که در برابر هر دو مشی افراطی حالت تسلیم و رضاء بخود گرفته‌اند. این پدیده صرفنظر از علل دیگر بدینجهت هم که «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت»، یک مبارز انقلابی را هرگز ارضاء نخواهد کرد و مشی‌های افراطی متضاد ناچار همیشه یا در این قطب یا در آن قطب پدیدار خواهند شد تعجب‌آور نیست. فقط سازمان پیکارجوی متمرکزی که سیاست سوسیال‌دمکراتیک را با پیگیری بکار بندد و باصطلاح تمام غرایز و تمایلات انقلابی را ارضاء کند، میتواند جنبش را از دست زدن به حملات ناسنجیده مصون دارد و حملاتی را که امید کامیابی داشته باشد، تدارک ببیند.

سپس به ما ایراد خواهند گرفت که نظریه‌ای که درباره سازمان بیان شد با «اصل دمکراسی» تعارض دارد. همان اندازه که اتهام

پیشین منشاء اختصاصاً روسی داشت، این یک خصلت اختصاصاً خارجی دارد. فقط یک سازمان مقیم خارجه («اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روسیه») میتوانست به هیئت تحریریه خود ضمن رهنمودهای دیگر رهنمود زیر را بدهد:

«اصل سازمانی. بخاطر پیشرفت موفقیت‌آمیز سوسیال-دمکراسی و برای تأمین وحدت آن، مقتضی است که اصل دمکراسی گسترده سازمان حزبی آن تأکید شود و تکامل یابد و برای تحقق آن مبارزه انجام گیرد. و این امر به سبب گرایش‌های ضد دمکراتیکی که در صفوف حزب ما بروز کرده است، ضرورت خاص دارد» («دو کنگره»، ص ۱۸).

ما در فصل بعدی خواهیم دید که «ر. دلو» چگونه علیه «گرایش‌های ضد دمکراتیک» «ایسکرا» مبارزه میکند. اکنون این «اصل» را که «اکونومیست‌ها» به میان میکشند، از نزدیک مورد بررسی قرار میدهیم. لابد هر کسی با این نکته موافق است که «اصل دمکراسی گسترده» دو شرط لازم زیرین را در بر دارد: اولاً علنی بودن کامل و ثانیاً انتخابی بودن تمام مقامات. بدون علنی بودن و آنهم بصورتی که فقط به علنی بودن اعضای سازمان محدود نباشد، سخن گفتن از اصل دمکراسی خنده‌آور است. ما سازمان حزب سوسیالیست آلمان را دمکراتیک مینامیم، زیرا در آن همه کارها و حتی جلسات کنگره حزب علنی است، ولی هیچکس سازمانی را که برای تمام اشخاص غیر عضو در پس پرده سریت نهان باشد، سازمان دمکراتیک نمینامد. سئوال میشود: مطرح کردن «اصل دمکراسی گسترده»، هنگامیکه شرط اساسی این اصل برای سازمان نهان غیرقابل اجراست، چه مفهومی دارد؟ این «اصل گسترده» یک لفظ پرصدا در باطن هیچ از کار درمی‌آید. از این گذشته، این لفظ گواهی است بر عدم درک کامل وظایف مبرم کنونی در زمینه سازمانی. همه میدانند که فقدان پنهانکاری در میان توده «گسترده» انقلابیون ما چه دامنه گسترده‌ای دارد. ما دیدیم که ب—و با چه سوزی از این وضع

مینالد. او با حقانیت کامل خواستار «نهایت دقت در گزینش اعضاء» است («ر. دلو»، شماره ۶، ص ٤۲). آنوقت کسانی که به «شم زندگی» خود میبالند در چنین اوضاع و احوالی بجای تأکید ضرورت حد اعلای پنهانکاری و گزینش هرچه دقیقتر (و بالنتیجه هر چه محدودتر) اعضاء، «اصل دمکراسی گسترده» را تأکید میکنند! این همان تیر به هوا خالی کردن است.

در مورد شرط دوم اصل دمکراتیک یعنی انتخابی بودن نیز وضع از این بهتر نیست. در کشورهای دارای آزادی سیاسی این شرط بخودی خود روشن است. در ماده اول اساسنامه سازمانی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان گفته میشود: «هر کس اصول برنامه حزب را بپذیرد و در حدود توانایی خویش از حزب پشتیبانی کند، عضو حزب شناخته میشود». و چون عرصه سیاسی به روی همگان، بسان صحنه تاتر در برابر تماشاگران، گشوده است، این پذیرش یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت، چه از طریق روزنامه‌ها و چه از طریق مجالس عمومی، بر همگان معلوم است. همه میدانند که فلان شخصیت سیاسی کار را از کجا آغاز کرده، چه تحولی در او صورت گرفته، در فلان لحظه دشوار زندگی، رفتارش چگونه بوده است و چه خصالی دارد و بهمین جهت با اطلاع کاملی که تمام اعضای حزب بر احوال چنین شخصیتی دارند، طبعاً میتوانند او را برای فلان مقام حزبی انتخاب کنند یا نکنند. نظارت همگانی (به مفهوم واقعی کلمه) که بر هر گام عضو حزب در عرصه فعالیت سیاسی او برقرار است، دستگاه خودکاری پدید می‌آورد که از آن همان نتیجه‌ای که در زیست‌شناسی «بقای انسب» نامیده میشود، ببار می‌آید. این «انتخاب طبیعی» که در نتیجه علنی بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی انجام میگیرد، موجب میشود که هر عضو فعال حزب سرانجام «در جای خود قرار گیرد»، به کاری که بیش از همه در حدود توانایی و استعدادش باشد، بپردازد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر گرده خود احساس کند و در برابر انظار عموم ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را دریابد و از آن‌ها بپرهیزد.

حال سعی کنید این تابلو را در چارچوب رژیم سلطنت مستبده ما جای دهید! آیا در وضع کشور ما قابل تصور است که همه «کسانی که اصول برنامه حزب را بپذیرند و در حدود توانایی خویش از حزب پشتیبانی کنند»، بر هر گام مبارز انقلابی پنهانکار نظارت داشته باشند؟ و همه آنها ازمیان انقلابیون پنهانکار این یا آن را انتخاب کنند و حال آنکه مبارز انقلابی بخاطر مصالح کار موظف است از نه دهم این «همه» پنهان کند که کیست؟ در مفهوم واقعی الفاظ پرصدایی که «ر. دلو» بکار میبرد، کمی تعمق کنید تا دریابید که «دمکراتیسم گسترده» سازمان حزبی در محیط ظلمانی رژیم سلطنت مستبده که در آن انتخاب توسط ژاندام‌ها انجام میگیرد، فقط یک بازیچه پوچ و زیانمند است. بازیچه پوچ است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هیچگاه دمکراتیسم گسترده بکار نبرده است و حتی با وجود تمام تمایل خود نمیتواند بکار برد. بازیچه زیانمند است، زیرا تلاش برای بکار بردن «اصل دمکراسی گسترده» فقط کار پلیس را برای دستگیری گروههای بزرگ آسان میسازد و موجب ادامه بی‌پایان چیرگی خرده کاری میگردد و فکر پراتیسین‌ها را از وظیفه جدی و فوری پرورش خویش برای ایفای نقش انقلابیون حرفه‌ای به سوی تدوین اساسنامه‌های «کاغذی» عریض و طویل درباره سیستم‌های انتخاباتی، منحرف میکند. این «بازی دمکراتیسم» فقط در خارجه که غالباً افرادی در آنجا گرد هم می‌آیند که امکان یافتن کار حسابی و زنده برای خود ندارند، میتوانست اینجا و آنجا و خاصه در میان انواع گروهک‌های خردوریز گسترش یابد.

برای آنکه تمام زشتی شیوه دلپسند «ر. دلو» را در مورد طرح «اصل» بظاهر آراسته‌ای چون دمکراتیسم در کار انقلابی، به خواننده نشان دهیم، بار دیگر به حرفهای یک گواه استناد میورزیم. این گواه ی. سریبریاکف نگارنده مجله «ناکانونه» چاپ لندن است که ضعف آشکار نسبت به «ر. دلو» و نفرت بسیار از پلخانف و «پلخانفیست‌ها» دارد. «ناکانونه» ضمن مقالاتی پیرامون انشعاب «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روسیه» در خارجه با قاطعیت تمام

جانب «ر. دلو» را گرفته و سیلی از سخنان بیمقدار نثار پلخانف کرده است. بدینجهت حرفهای این گواه در مورد این مسئله بطریق اولی برای ما ارزشمند است. ی. سریبریاکف در شماره ۷ «ناکانونه» (ژوئیه سال ۱۸۹۹) ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «پیرامون پیام گروه خودرهانی کارگران»، به «ناشایستگی» طرح مسائل مربوط به «خود-شیفتگی، سرکردگی و باصطلاح دیوان عالی داوری (areopage م.) در یک جنبش جدی انقلابی» اشاره کرده و از جمله چنین نگاشته است:

«میشکین، روگاچف، ژلیابف، میخایلف، بانو پروفسکایا، فیگنر و غیره، هرگز خود را سرکرده بحساب نمی‌آوردند و هیچکس هم آنها را انتخاب و انتصاب نکرده بود، اگرچه در واقعیت امر سرکرده بودند، زیرا چه در دوران ترویج و چه در دوران مبارزه علیه دولت، سنگینی عمده کار را به عهده خود میگرفتند، به خطرناکترین نقاط میشتافتند و فعالیتشان هم از همه پرثمرتر بود. سرکردگی آنها هم ناشی از تمایل آنها نبود، بلکه نتیجه اعتماد رفقای اطرافشان به خرد، انرژی و ازخودگذشتگی آنان بود. و اما ترس از فلان دیوان عالی داوری (زیرا اگر در این زمینه ترسی درمیان نیست، دیگر نوشتن درباره آن چه لزومی دارد؟) که مبادا این دیوان بشیوه مطلق العنان جنبش را رهبری کند، دیگر بسیار ساده‌لوحانه است. چه کسی به حرفش گوش خواهد داد؟»

ما از خواننده میپرسیم: چه فرق است میان «دیوان عالی داوری» و «گرایش‌های ضد دمکراتیک»؟ و مگر روشن نیست که اصل سازمانی بظاهر آراسته «ر. دلو» نیز بهمین سان، ساده‌لوحانه و ناشایسته است؟ ساده‌لوحانه است، زیرا به حرف «دیوان عالی داوری» یا افراد دارای «گرایش‌های ضد دمکراتیک»، چنانچه «رفقای اطرافشان به خردمندی، انرژی و ازخودگذشتگی آنان اعتماد» نداشته باشند، هیچکس گوش نخواهد داد. ناشایسته است، زیرا شیوه عوامفریبانه‌ای

است که از شهرت‌طلبی یک عده، از ناآشنایی عده دیگر به وضع واقعی جنبش ما و از فقدان معلومات و بی‌اطلاعی گروه سوم از تاریخ جنبش انقلابی سوءاستفاده میکنند. یگانه اصل جدی سازمانی برای رزمندگان جنبش ما باید حداعلای پنهانکاری، نهایت دقت در گزینش اعضاء و تربیت انقلابیون حرفه‌ای باشد. وقتی چنین شرایطی فراهم باشد، چیزی بیش از «دمکراتیسم» یعنی: اعتماد رفیقانه کامل میان انقلابیون نیز تأمین خواهد بود. و این چیز بیشتر بی گفتگو برای ما ضرور است، زیرا در این زمینه که نظارت دمکراتیک همگانی در روسیه ما جایگزین این اعتماد گردد، سخنی هم نمیتواند در میان باشد. اشتباهی بزرگ است اگر تصور شود که عدم امکان نظارت واقعاً «دمکراتیک»، اعضای سازمان انقلابی را بدون نظارت خواهد گذاشت: آنها فرصت پرداختن به اشکال بازیچه‌ای دمکراتیسم را ندارند (دمکراتیسم درون هسته بهم‌فشرده رفقایی که از اعتماد کامل یکدیگر برخوردارند)، ولی مسئولیت خود را بسیار خوب احساس میکنند و ضمناً به تجربه میدانند که سازمان انقلابیون راستین برای خلاصی از عضو نالایق از بکار بردن هیچ وسیله‌ای روی گردان نخواهد بود. وانگهی در محیط انقلابی روسیه (و بین‌المللی) افکار عمومی بس رشدیافته و دارای تاریخ طولانی وجود دارد که هرگونه عدول از رعایت اصول رفاقت را (زیرا «دمکراتیسم»، دمکراتیسم واقعی نه بازیچه‌ای، جزئی از کل این مفهوم رفاقت است!) با خشونت بی‌امان کیفر میدهد. با توجه به تمام این نکات، معلوم میشود که از این گفتگوها و قطعنامه‌های مربوط به «گرایش‌های ضد دمکراتیک» تا چه اندازه بوی نای محیط دربسته مهاجرت که سرگرم ژنرال‌بازی است، برمیخیزد!

علاوه بر این باید در نظر داشت که ساده‌لوحی یعنی منشاء دیگر این گفتگوها از درهم برهمی تصورات مربوط به مفهوم دمکراسی نیز غذا میگیرد. در کتاب زوجین وب درباره تریدیونیون‌های انگلیسی فصل شایان توجهی تحت عنوان «دمکراسی ابتدایی» وجود دارد. مولفین در این کتاب حکایت میکنند که چگونه کارگران انگلیسی

در نخستین دوران موجودیت اتحادیه‌های خود شرط لازم دمکراسی را در آن میدانستند که همه کارهای مربوط به اداره اتحادیه‌ها توسط همه اعضای آنها انجام گیرد: نه تنها حل همه مسائل با رأی همه اعضاء انجام میگرفت، بلکه مشاغل را نیز همه اعضاء بنوبت عهده‌دار میشدند. تجربه تاریخی درازمدتی لازم بود تا کارگران بی‌معنی بودن چنین تصوری درباره دمکراسی و ضرورت ارگان‌های انتخابی از یکسو و ضرورت وجود متصدیان حرفه‌ای را از سوی دیگر دریابند. چند بار ورشکستگی مالی صندوق‌های اتحادیه لازم بود تا کارگران دریابند که مسئله تناسب میان پرداخت حق عضویت و دریافت اعانه را نمیتوان فقط با رأی‌گیری دمکراتیک حل کرد، بلکه حل این مسئله به نظر کارشناس امور بیمه نیز نیازمند است. اگر به کتاب کائوتسکی درباره پارلمانتاریسم و قانونگذاری خلق نیز نظری بیفکنید، خواهید دید که نتیجه‌گیری‌های این تئوریسین مارکسیست با درسهایی ناشی از فعالیت چندین‌ساله کارگرانی که «خودانگیخته» متحد میشدند، جور درمی‌آید. کائوتسکی با درک ساده‌پندارانه‌ای که ریتینگهاوزن از دمکراسی دارد، سخت به مخالفت برمیخیزد و کسانی را که بنام این دمکراسی آماده‌اند طلب کنند تا «مدیریت امور تحریری روزنامه‌های خلقی مستقیماً توسط خلق، انجام گیرد»، مورد تمسخر قرار میدهد و ضرورت وجود روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و نمایندگان پارلمان و غیره را برای رهبری سوسیال‌دمکراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا ثابت میکند و بر «سوسیالیسم آنارشیست‌ها و ادبا» که «برای کسب وجهه» به ستایش قانونگذاری خلق میپردازند و به قابل استفاده بودن کاملاً مشروط آن در جامعه امروزین پی نمیبرند، میتازد.

کسانی که در جنبش ما کار پراتیک انجام داده‌اند، میدانند که نظریه «ساده‌پندارانه» درباره دمکراسی درمیان توده جوانان محصل و کارگر چه شیوع وسیعی دارد. شگفت‌آور نیست که این نظریه به اساسنامه‌ها و نشریات نیز راه می‌یابد. «اکونومیست‌های» نوع برنشتینیست در اساسنامه خود چنین نوشته بودند: «ماده ۱۰ — حل

تمام مسائل مربوط به منافع مجموعه سازمان اتحادیه با اکثریت آراء تمام اعضای آن انجام میگیرد». «اکونومیست‌های» نوع تروریست، هم‌آوا با آنان مینویسند: «تصمیمات کمیته باید از نظر تمام محفل‌ها بگذرد و فقط پس از آن معتبر شناخته میشود» («سوابودا»، شماره ۱، ص ٦٧). توجه داشته باشید که این خواست کاربرد وسیع همه‌پرسی علاوه بر خواست مربوط به پی‌ریزی تمام سازمان برپایه اصل انتخاب، مطرح میشود! البته ما از این فکر به دوریم که پراتیسین‌هایی را که امکان بسیار محدودی برای آشنایی با تئوری و عمل سازمانهای واقعاً دمکراتیک داشته‌اند، بخاطر این امر سرزنش کنیم. ولی وقتی «ر. دلوی» مدعی نقش رهبری، در چنین اوضاع و احوالی به قطعنامه مربوط به اصل دمکراسی گسترده بسنده میکند، چگونه میتوانیم نگوییم که این امر صرفاً «برای کسب وجهه» است؟

و) فعالیت محلی و فعالیت در سراسر روسیه

پس ایراد به فقدان دمکراتیسم و به خصلت توطئه‌گرانه سازمانی که نقشه آن در اینجا تشریح میشود، بکلی بی‌اساس است و حال مسئله دیگری باقی میماند که غالباً پیش کشیده میشود و درخور آنست که مشروحاً مورد بررسی قرار گیرد. این مسئله مربوط به رابطه میان فعالیت محلی و فعالیت در سراسر روسیه است. با ابراز نگرانی میپرسند که آیا تشکیل یک سازمان متمرکز به انتقال مرکز ثقل از عرصه اول به عرصه دوم نخواهد انجامید؟ آیا این امر، از آنجا که دوام پیوند ما را با توده کارگر و بطور کلی ثبات تبلیغات محلی ما را تضعیف خواهد کرد، به جنبش زیان نخواهد رساند؟ پاسخ ما به این پرسشها اینست که جنبش ما در سالهای اخیر درست از این وضع که کارکنان محلی زیاده از حد در فعالیت محلی خود غرق شده‌اند، آسیب می‌بینند و بهمین جهت ضرورت مطلق دارد که مرکز ثقل کمی به عرصه فعالیت در سراسر روسیه انتقال یابد و این انتقال، دوام پیوند ما را با توده و ثبات تبلیغات محلی ما را تضعیف نخواهد کرد، بلکه برعکس موجب تقویت آن خواهد شد. ارگان مرکزی و ارگان‌های محلی را در نظر میگیریم و از خواننده تقاضا داریم

فراموش نکنند که روزنامه برای ما فقط نمونه‌ایست که یک تصویر کلی از چگونگی فعالیت انقلابی بمراتب گسترده‌تر و متنوع‌تر بدست میدهد.

در دوران اول جنبش توده‌ای (سالهای ۱۸۹۶ — ۱۸۹۸) فعالین محلی میکوشند ارگانی تحت عنوان روزنامه «رابوچایا گازتا» برای سراسر روسیه انتشار دهند. در دوران بعد (سالهای ۱۸۹۸ — ۱۹۰۰) جنبش گامی بلند به پیش برمیدارد، ولی توجه رهبران تمام و کمال به ارگانهای محلی معطوف است. اگر تمام این ارگان‌های محلی را برشماریم، معلوم میشود که به حساب سر راست به هر یک ماه فقط یک شماره روزنامه تعلق میگیرد *. مگر این امر تصویر روشنی از خرده‌کاری ما نیست؟ و مگر واپس ماندن سازمان انقلابی ما را از جریان اوج گیری خودانگیخته جنبش با وضوح کامل نشان نمیدهد؟ اگر همین تعداد شماره روزنامه را بجای گروههای محلی پراکنده، یک سازمان واحد منتشر میساخت، ما نه تنها نیروی هنگفتی صرفه‌جویی میکردیم، بلکه دوام و ادامه‌کاری فعالیت ما نیز بمراتب بیشتر میشد. این نکته ساده را، هم آن پراتیسین‌هایی که تقریباً بدون استثناء فقط برای ارگان‌های محلی بطور فعال کار میکنند (و متأسفانه در اکثریت عظیمی از موارد اکنون نیز وضع بر همین منوال است) و هم آن نگارندگانی که در این زمینه دن کیشوتیسم عجیبی از خود نشان میدهند، غالباً از نظر دور میدارند. پراتیسین ها معمولاً فقط به این سخن بسنده میکنند که پرداختن به کار پایه گذاری روزنامه خاص سراسر روسیه برای فعالان محلی «دشوار است» ** و داشتن روزنامه‌های محلی به از هیچ نداشتن است. این مطلب البته کاملاً درست است و ما

* رجوع شود به «گزارش به کنگره پاریس» (۱۸۸)، ص ۱٤. در آن گفته میشود: «از آن هنگام (سال ۱۸۹۷) تا بهار سال ۱۹۰۰ در مناطق مختلف ۳۰ شماره روزنامه مختلف انتشار یافت... بطور متوسط هر ماه بیش از یک شماره».

** این کار فقط در ظاهر دشوار بنماید. در واقعیت امر هیچ محفل محلی نیست که امکان شرکت فعالاً در یکی از بخش‌های فعالیت مربوط به سراسر روسیه را نداشته باشد. «نگو نمیتوانم، بگو نمیخواهم».

نیز در تصدیق اهمیت عظیم و فواید عظیم روزنامه‌های محلی بطور کلی، از هیچ پراتیسینی باز نمیمانیم. ولی اصولاً بحث ما مربوط به این نیست، بلکه مربوط به آنست که آیا نمیشود از پراکندگی و خرده‌کاری که انتشار فقط سی شماره روزنامه محلی طی دو سال و نیم در سراسر روسیه، نمودار بارز آنست، رهایی یافت. به حکم مسلم، ولی بسیار کلی درباره فواید روزنامه‌های محلی بطور کلی بسنده نکنید، بلکه این شهامت را هم داشته باشید که به جوانب منفی آنها که طی آزمایش دو سال و نیم آشکار شده است، بی‌پرده اعتراف کنید. این آزمایش نشان میدهد که روزنامه‌های محلی در وضعی که ما داریم اکثراً از نظر اصولی نااستوار و از نظر سیاسی فاقد اهمیت هستند، از نظر صرف نیروی انقلابی بسیار گران تمام میشوند و از نظر فنی بهیچوجه رضایت‌بخش نیستند (منظور من از فنی البته طرز چاپ آنها نیست، بلکه تداوم و نظم انتشار آنهاست). هیچیک از این نقایص هم تصادفی نیست، بلکه نتیجه ناگزیر فعالیت پراکنده‌ای است که از یکسو علتی است برای تسلط روزنامه‌های محلی در دوران مورد بررسی و از سوی دیگر بعلت این تسلط پا برجا میماند. یک سازمان محلی بهیچوجه توان آنرا ندارد که ثبات اصولی روزنامه خود را تأمین کند و آنرا در سطح لازم برای ارگان سیاسی قرار دهد، توان آنرا ندارد که اسناد و مدارک کافی برای روشن ساختن مجموعه زندگی سیاسی ما فراهم آورد و از آن بهره گیری کند. و اما دلیلی که معمولاً برای توجیه ضرورت انتشار جراید متعدد محلی در کشورهای آزاد، آورده میشود یعنی ارزانی چاپ آنها بکمک کارگران محلی و جامعیت بیشتر اخبار و سرعت بیشتر پخش آنها درمیان اهالی محل، — این دلیل، همانگونه که تجربه نشان میدهد، در اوضاع و احوال کشور ما ضد روزنامه‌های محلی حکم میکند. این روزنامه‌ها از نظر صرف نیروی انقلابی بی‌اندازه گران تمام میشوند و چاپ آنها با فواصل بسیار طولانی انجام میگیرد و آنهم به این علت ساده که برای یک روزنامه قانوناً غیر مجاز، هر قدر هم که کوچک باشد، دستگاه پنهانکار عظیمی لازم است که استفاده از صنعت بزرگ را ایجاب میکند، زیرا چنین دستگاهی را برپایه کارگاه دستی نمیتوان ایجاد کرد. دستگاه پنهانکار

مجهز به وسایل ابتدایی غالباً به پلیس امکان میدهد (هر پراتیسینی با نمونه‌های فراوانی از این نوع آشنایی دارد) تا از چاپ و پخش یکی دو شماره برای دستگیری جمع کثیری استفاده کند و آنوقت همه چیز را چنان پاک میروبد که کار باید بکلی از سر گرفته شود. یک دستگاه پنهانکار خوب، به کارآموزی حرفه‌ای خوب انقلابیون و به تقسیم کار بسیار منظم نیاز دارد، ولی هیچ یک از این دو شرط از عهده یک سازمان محلی، هر اندازه هم که در لحظه کنونی نیرومند باشد، ساخته نیست. ارگان‌های غیر محلی نه تنها از منافع عمومی مجموعه جنبش ما (تربیت سوسیالیستی و سیاسی کارگران بر بنیاد اصولی استوار)، بلکه از منافع اختصاصاً محلی نیز بهتر از ارگان‌های محلی میتوانند دفاع کنند: این امر فقط در نظر اول عجیب مینماید، ولی در واقعیت امر تجربه دو سال و نیمه‌ای که بدان اشاره کردیم، صحت این امر را بنحو انکارناپذیر به ثبوت میرساند. هر کسی با این مطلب موافقت خواهد داشت که اگر تمام آن نیروهای محلی که سی شماره روزنامه بیرون داده‌اند، برای یک روزنامه کار میکردند، به آسانی میشد شصت و چه بسا صد شماره از آن بیرون داد و بالنتیجه تمام ویژگی‌های جنبش صرفاً محلی را نیز کاملتر منعکس ساخت. رسیدن به این درجه از تشکل، بی‌شک آسان نیست، ولی ما هم سرانجام باید ضرورت این امر را دریابیم و هر محفل محلی باید درباره آن بیاندیشد و برای تحقق آن بطور فعال تلاش ورزد و آنهم بدون انتظار کمک از خارج و بدون دلبستگی به دسترس‌پذیری و نزدیکی ارگان محلی که همانگونه که تجربه انقلابی ما نشان میدهد، غالباً پندار باطل از کار درمی‌آید.

آن نگارندگان و محققینی که خود را به پراتیسین‌ها بسیار نزدیک می‌پندارند و به باطل بودن این پندار پی نمیبرند و با سخنانی بسیار بیمقدار و بکلی پوچ در باره اینکه: روزنامه‌های محلی لازم است، روزنامه‌های منطقه‌ای هم لازم است و روزنامه‌های خاص سراسر روسیه نیز لازم است، گریبان خود را خلاص میکنند، بجای خدمت به فعالیت عملی، زیان بدان میرسانند. البته همه اینها، اگر بخواهیم کلی گویی کنیم، لازم است، ولی وقتی انسان به حل یک مسئله سازمانی مشخص

سپیرداژد»، تعمق درباره شرایط محیط و زمان نیز برایش لازم است. واقعاً هم مگر این دن کیشوتیسم نیست که وقتی «سوابودا» (شماره ۱، ص ۶۸) اختصاصاً «به بررسی مسئله روزنامه سپیرداژد»، مینویسد: «بنظر ما در هر محل اندک بااهمیت تمرکز کارگران باید روزنامه خاص کارگری همان محل وجود داشته باشد. نه روزنامه‌ای که از جای دیگر آورده باشند، بلکه درست روزنامه خاص خود آن محل». حال که این نگارنده خود نمیخواهد به مفهوم سخنان خویش بیاندیشد، شما خواننده بجای او بیاندیشید: در سراسر روسیه دهها و بلکه صدها «محل اندک بااهمیت تمرکز کارگران» وجود دارد و اگر واقعاً هر سازمان محلی به انتشار روزنامه خاص محل خود مبادرت ورزد، خرده‌کاری ما چه راه بی‌پایانی در پیش خواهد گرفت! این پراکندگی، کار ژاندارم‌های ما را چقدر آسان خواهد کرد تا کارکنان محلی را — آنهم بدون دشواری «اندک بااهمیت» — در همان آغاز فعالیتشان دستگیر کنند و فرصت ندهند که آنها به انقلابیون واقعی بدل شوند! نگارنده به سخن ادامه میدهد و مینویسد در روزنامه خاص سراسر روسیه توصیف دوزوکلک‌های کارخانه‌داران و شرح «جزئیات زندگی کارخانه‌های شهرهای مختلف غیر محلی» برای خواننده محلی جالب نخواهد بود و حال آنکه «برای ساکن شهر اوریول خواندن اخبار مربوط به اوریول بهیچوجه ملال‌آور نیست. او هر بار آگاه میشود که چه کسی را «گزیده‌اند» و به چه کسی «پریده‌اند» و روحش از شادی بال میگسترد» (ص ۶۹). آری، آری، روح خواننده اوریولی بال میگسترد، ولی فکر نگارنده ما هم بیش از حد «بال میگسترد». او میبایست در این باره بیاندیشد که: آیا دفاع از چنین خرده‌پردازی شایسته است؟ ما در زمینه تصدیق ضرورت و اهمیت افشای وضع کارخانه‌ها از هیچکس باز نمیمانیم، ولی این نکته را هم باید بخاطر داشت که کار ما هم اکنون بجایی رسیده است که خواندن اخبار مربوط به پتربورگ در روزنامه پتربورگی «رابوچایا میسل» برای خوانندگان پتربورگ ملال‌آور شده است. ما برای افشای وضع کارخانه‌های محلی همیشه تراکت داشته‌ایم و این تراکت‌ها همیشه باید باقی بمانند، ولی ما باید سطح نشریه‌ای از نوع روزنامه را بالا بریم نه اینکه آنرا تا سطح تراکت کارخانه‌ها پایین

بیاوریم. برای «روزنامه» هم ما بیش از آنکه به افشای «جزئیات» نیاز داشته باشیم به افشای نقایص بزرگ و شاخص (تیپیک. م.) زندگی کارخانه‌ها یعنی به افشاگری‌هایی نیاز داریم که بر پایه نمونه‌های کاملاً چشمگیر انجام گیرد و بهمین جهت بتواند توجه تمام کارگران و تمام رهبران جنبش را بخود جلب کند، بر اطلاعات آنها واقعاً بیافزاید، افق دید آنها را گسترش دهد و به سرآغازی برای بیداری یک منطقه تازه و قشر تازه‌ای از کارگران بدل گردد.

«سپس در روزنامه محلی میتوان مچ رؤسای کارخانه‌ها یا مقامات دیگر را در مورد تمام دوزوکلک‌هایشان بلافاصله و در همان گرماگرم کار گرفت. و حال آنکه تا این خبر به روزنامه مرکزی دوردست برسد، در خود محل مدتهاست واقعه را فراموش کرده‌اند و وقتی شرح آنرا بخوانند خواهند گفت: «راستی این واقعه کی رخ داده بود، من که یادم نیست، مگر خدا به حافظه یاری کند!»» (همانجا). درست همینطور است: مگر خدا به حافظه یاری کند! سی شماره روزنامه‌ای که طی دو سال و نیم انتشار یافت، طبق اطلاعی که از همان منبع کسب میکنیم، در شش شهر توزیع شده است. یعنی بطور متوسط هر شش ماه یک شماره روزنامه به هر شهر رسیده است! حال اگر حتی نگارنده سبکسر ما بازده کار محلی را در عالم پندار خود حتی سه برابر کند (که بی‌شک برای یک شهر متوسط نادرست خواهد بود، زیرا افزایش قابل ملاحظه بازده کار در چارچوب تنگ خرده‌کاری غیر ممکن است)، باز هم در هر دو ماه فقط یک شماره روزنامه بدست ما خواهد رسید، آنهم هیچ وجه شباهتی با «مچ گرفتن در همان گرماگرم کار» نخواهد داشت. و حال آنکه کافی است ده سازمان محلی با هم متحد شوند و کار جدی پایه‌گذاری یک روزنامه عمومی را به نمایندگان خود بسپارند تا بتوان در سراسر روسیه هر دو هفته یکبار «مچ گرفت» و آنهم نه درباره جزئیات، بلکه درباره نابسامانی‌های واقعاً چشمگیر و شاخص. هیچ فرد آشنا با وضع سازمان‌های ما در صحت این امر تردیدی نخواهد داشت. و اما گرفتن مچ دشمن در همان محل ارتکاب جرم، اگر بخواهیم جدی سخن گوییم و منظور فقط بکار بردن لفظ قشنگ نباشد، برای روزنامه غیر مجاز اصولاً غیر ممکن

است: این کار را فقط با شبنامه میتوان انجام داد، زیرا در این قبیل موارد حداکثر مهلت غالباً از یک دو روز تجاوز نخواهد کرد (برای مثال اعتصاب معمولی کوتاه‌مدت یا زدوخورد در کارخانه و یا تظاهرات و غیره را در نظر بگیرید).

نگارنده ما در ادامه سخن میگوید: «کارگر نه فقط در کارخانه، بلکه در شهر هم زندگی میکند». در اینجا او با چنان پیگیری سفت و سختی از جزء به کل میپردازد که حتی برای شخص بوریس کریچفسکی نیز میتوانست مایه افتخار باشد. نگارنده ضمن اشاره به مسائل مربوط به انجمن‌های شهر و بیمارستانهای شهری و مدارس شهری اعلام میکند که روزنامه کارگری نباید امور شهری را بکلی مسکوت گذارد. این توقع که بخودی خود بسیار عالی است، تصویر بسیار روشنی از نظریات تجریدی بی‌محتوی که هنگام بحث درباره روزنامه‌های محلی غالباً بدان بسنده میکنند، بدست میدهد. اولاً اگر براستی «در هر محل اندک بااهمیت تمرکز کارگران» روزنامه‌هایی با بخش مفصلی از اخبار شهری که «سوابودا» خواستار آنست پدید آید، این امر در وضع کنونی روسیه، بطور اجتناب‌ناپذیر، خرده‌پردازی واقعی از کار در خواهد آمد، اعتقاد به اهمیت خطیر فشار نیروهای انقلابی سراسر روسیه بر سلطنت تزاری را سست خواهد کرد و به جوانه‌های بسیار سخت‌جان و بیشتر نهان یا زخم‌خورده ولی ریشه‌کن نشده‌ی همان جریانی قوت خواهد داد که با کلام قصار مشهور خود درباره انقلابیونی که از پارلمان غیر موجود بسیار زیاد و از انجمن‌های شهری (۱۸۹) موجود بسیار کم سخن میگویند، به اوج شهرت رسیده است. ما میگوییم: بطور اجتناب‌ناپذیر و بدینسان میخواهیم تصریح کنیم که «سوابودا» بی‌شک چنین نیتی ندارد، بلکه خواستار عکس آنست. ولی فقط حسن‌نیت کافی نیست. برای آنکه تشریح امور شهری با توجه به دورنمای مطلوب برای مجموعه فعالیت ما انجام گیرد، نخست باید کوشید تا این دورنما کاملاً روشن باشد و نه فقط با استدلال، بلکه با ارائه انبوهی از نمونه‌های مشخص، کاملاً تثبیت گردد و استواری یک سنت کسب کند. ما هنوز از این امر خیلی دوریم و حال آنکه این امر از همان نخست و پیش از

آنکه فکر و بحث درباره وفور روزنامه‌های محلی، مجاز باشد، لازم است.

ثانیاً برای آنکه بتوان مطالب مربوط به امور شهری را واقعاً خوب و جالب نوشت، باید از این امور خوب و آنهم نه فقط از روی کتاب، مطلع بود. و حال آنکه تعداد سوسیال‌دمکرات‌هایی که چنین اطلاعاتی داشته باشند، در سراسر روسیه تقریباً هیچ است. برای نگارش مطالب مربوط به امور شهر و دولت در یک روزنامه (و نه در یک جزوه عامه‌فهم)، باید مدارک تازه و متنوعی که شخص کاردان جمع‌آوری و تنظیم کرده باشد، در اختیار داشت. برای جمع‌آوری و تنظیم این مدارک هم «دمکراسی عامیانه» یک محفل عامیانه که در آن همه کارها را همه انجام میدهند و خود را به بازی همه‌پرسی مشغول میدارند، کافی نیست. برای این کار ستادی از نگارندگان متخصص، خبرنگاران متخصص و سپاهی از گزارشگران سوسیال‌دمکرات لازم است که با همه‌جا ارتباط برقرار سازند، بتوانند از هر گونه «اسرار دولتی» (که کارمند روسی اینقدر بدان میبالد و اینقدر آسان آنرا لو میدهد) باخبر شوند و بتمام «سوراخ‌سنبه‌ها» راه یابند، برای این کار سپاه افرادی لازم است که «بر حسب شغل خود» موظف باشند همه‌جا حاضر و از همه چیز آگاه باشند. و ما حزب پیشگام مبارزه علیه هرگونه ستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و محلی میتوانیم و باید چنین سپاهی از افراد از همه چیز آگاه گرد آوریم، تعلیم دهیم، بسیج کنیم و به عرصه پیکار گسیل داریم، ولی انجام همه این کارها هنوز در پیش است! و ما هنوز در اکثریت عظیمی از مناطق نه تنها گامی در این راه برنداشته‌ایم، بلکه غالباً حتی به مرحله درک ضرورت آنهم نرسیده‌ایم. اگر روزنامه‌های سوسیال‌دمکراتیک ما را برای یافتن مقالات، اخبار و افشاگری‌های زنده و جالب درباره مسائل و امور دیپلماتیک، نظامی، مذهبی، شهری، مالی و غیره بکاوید، چنین مطالبی را تقریباً هیچ یا بسیار کم خواهید یافت*. بهمین

---

* بهمین جهت حتی نمونه ارگان‌های محلی بسیار خوب نیز مؤید کامل صحت نظر ما است. مثلا «یوژنی رابوچی» («کارگر جنوب». م.) (۱۹۰) — روزنامه‌ایست عالی که بهیچوجه نمیتوان نسبت

جهت است که من «همیشه سخت لجم میگیرد وقتی می‌بینم شخص می‌آید و مشتی سخنان بسیار زیبا و شیوا بزبان میراند» و میگوید باید در «هر محل نسبتاً مهم تمرکز کارگران» به تأسیس روزنامه‌هایی پرداخت که نابسامانی‌هایی را که هم در کارخانه‌ها، هم در شهرها و هم در امور دولتی وجود دارد، فاش سازند!

تسلط روزنامه‌های محلی بر مرکزی یا نشان فقر است و یا تجمل. نشان فقر است، وقتی جنبش هنوز نیروی لازم برای تولید بزرگ فراهم نیاورده است و هنوز در خرده‌کاری بسر میبرد و تقریباً سراپا غرق در «جزئیات زندگی کارخانه‌ها» است. نشان تجمل است، وقتی جنبش به وظیفه خود در زمینه افشاگری‌های همه‌جانبه و تبلیغات همه‌جانبه به چنان درجه‌ای از کمال تحقق بخشیده است که حال دیگر علاوه بر ارگان مرکزی، روزنامه‌های محلی متعدد نیز ضرورت پیدا کرده است. حال بگذار هرکس پیش خود داوری کند که تسلط روزنامه‌های محلی ما در لحظه کنونی نشان چیست؟ من نیز در اینجا به بیان دقیق نتیجه‌گیری خود بسنده میکنم تا جایی برای سوءتفاهم باقی نماند. تا کنون اکثریت سازمان‌های محلی ما تقریباً فقط و فقط به ارگان‌های محلی می‌اندیشند و تقریباً فقط برای آنها بطور فعال کار میکنند. این وضع عادی نیست. باید عکس آن باشد، یعنی اکثریت سازمان‌های محلی باید بطور عمده

نااستواری اصولی به آن داد. ولی به سبب ندرت انتشار و کثرت دستگیری‌ها نتوانست به آنچه برای جنبش محلی در نظر داشت، تحقق بخشد. معلوم شد تحقق آنچه که در لحظه کنونی برای حزب بیش از هر چیز ضرورت فوری دارد یعنی طرح ریزی اصولی مسائل بنیادی جنبش و تبلیغات همه‌جانبه سیاسی — از توان یک ارگان محلی خارج است. آنچه هم که این ارگان بنحو بسیار خوب از عهده آن برآمد، مثلاً انتشار مقالاتی درباره کنگره صاحبان صنایع معادن و بیکاری و غیره، مطالب صرفاً مورد علاقه خوانندگان محلی نبود، یعنی برای سراسر روسیه لازم بود، نه اینکه فقط برای جنوب. در هیچیک از روزنامه‌های دیگر سوسیال‌دمکراتیک ما نظیر چنین مقالاتی وجود نداشت.

به ارگان خاص سراسر روسیه بیاندیشند و بطور عمده برای آن بطور فعال کار کنند. تا این مقصود حاصل نشود ما نمیتوانیم حتی یک روزنامه تأسیس کنیم که ولو اندکی هم شده قادر باشد با تبلیغات همه‌جانبه خود از طریق نشریات خدمت واقعی به جنبش انجام دهد. ولی وقتی این مقصود حاصل گردد، میان ارگان مرکزی واجب و ارگانهای محلی واجب خودبخود تناسب عادی برقرار خواهد شد.

* * *

در نظر اول ممکن است چنین بنماید که نتیجه‌گیری مربوط به ضرورت انتقال مرکز ثقل از فعالیت محلی به فعالیت سراسر روسیه را نمیتوان در عرصه مبارزه اختصاصاً اقتصادی بکار بست، زیرا دشمن مستقیم کارگران در این عرصه، کارفرمایان جدا جدا یا گروه‌هایی از کارفرمایان هستند و آنها را سازمانی به هم پیوند نمیدهد که با سازمان سراپا نظامی، کاملاً متمرکز و تا جزئی‌ترین امور خود تحت رهبری یک اراده واحد یعنی با سازمان دولت روسیه — دشمن مستقیم ما در عرصه مبارزه سیاسی — حتی شباهت بسیار دور داشته باشد.

ولی مطلب چنین نیست. مبارزه اقتصادی، چنانکه بارها خاطرنشان ساخته‌ایم، یک مبارزه صنفی است و بدینجهت اتحاد صنفی کارگران را ایجاب میکند، نه اینکه فقط اتحاد کارگرانی را که در یک محل کار میکنند. هر قدر اتحاد کارفرمایان ما در انواع جمعیت‌ها و سندیکاها سرعت بیشتری بخود میگیرد، این اتحاد صنفی نیز ضرورت فوری‌تری کسب میکند. پراکندگی و خرده‌کاری ما مانع مستقیم این اتحاد است، زیرا برای تحقق آن، سازمان واحدی از انقلابیون سراسر روسیه ضرور است که بتواند رهبری اتحادیه‌های صنفی کارگران سراسر روسیه را به عهده خود گیرد. ما در صفحات پیشین گفتیم که چه نوع سازمانی برای این هدف مطلوب است و اکنون فقط چند کلمه بمناسبت طرح مسئله روزنامه‌های ما بدان میافزاییم.

تصور نمیرود کسی تردید داشته باشد که هر روزنامه سوسیال‌دمکراتیک به یک بخش مبارزه صنفی (اقتصادی) نیازمند است. ولی

رشد جنبش صنفی ما را درباره روزنامه‌های صنفی نیز به فکر وامیدارد. با وجود این، بنظر ما در وضع کنونی روسیه درباره روزنامه‌های صنفی، بجز موارد بسیار استثنایی، سخنی هم نمیتواند درمیان باشد: این تجمل‌طلبی است و حال آنکه ما غالباً نان خالی هم نداریم. شکلی از نشریات صنفی که با شرایط فعالیت قانوناً غیر مجاز ما (illegal م.) جور می‌آید و حال دیگر ضرورت پیدا کرده، انتشار جزوه‌های صنفی است. در این جزوه‌ها باید درباره شرایط کار در رشته صنعتی معین، درباره تفاوت‌هایی که در این زمینه میان مناطق گوناگون روسیه وجود دارد، درباره خواست‌های عمده کارگران هر صنف، درباره نقایص قوانین کار مربوط به هر یک از آنها، درباره موارد عمده مبارزه اقتصادی کارگران هر صنف و درباره مبانی و وضع کنونی و نیازمندی‌های سازمان صنفی آنان و غیره، مدارک قانوناً مجاز (legal م.) * و غیرمجاز گرد آورد و بطور منظم

* مدارک مجاز در این زمینه اهمیت خاص دارد و ما در امر جمع‌آوری منظم و استفاده از این مدارک بسیار عقب مانده‌ایم. مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم که تنها برپایه مدارک مجاز میتوان بهر نحو شده یک جزوه صنفی نوشت، ولی تنها با مدارک غیرمجاز نمیتوان چنین جزوه‌ای را نوشت. ما برای بدست آوردن مدارک و اطلاعات غیر مجاز از کارگران، درباره مسائلی نظیر آنچه که «رابوچایا میسل» (۱۹۱) انتشار داده است، مقدار زیادی از نیروی مبارز انقلابی را (که در این مورد یکی از فعالان علنی به آسانی میتوانست بجای او کار کند)، بیهوده تلف خواهیم کرد و هرگز هم مدارک خوبی دریافت نخواهیم کرد، زیرا کارگرانی که غالباً فقط از وضع یک شعبه یک کارخانه بزرگ آگاهند و تقریبا همیشه از نتایج اقتصادی کار خود باخبرند، نه از شرایط و ضوابط عمومی آن، اصلاً نمیتوانند اطلاعاتی را که کارمندان کارخانه و بازرسان و پزشکان و غیره در اختیار دارند و بحد وفور درمیان خبرهای کوچک جراید و در نشریات اختصاصی صنعتی، بهداشتی، زمستووها و غیره پراکنده است، بدست‌آورند.

من اکنون «نخستین آزمونی» را که به کار بردم و دیگر هرگز آنرا

آنها را رده‌بندی کرد. انتشار چنین جزواتی اولاً روزنامه‌های سوسیال‌دمکراتیک ما را از پرداختن به بسیاری از جزئیات صنفی که فقط مورد علاقه خاص کارگران رشته معینی است، خلاص میسازد. ثانیاً این جزوه‌ها نتایج تجارب ما را در زمینه مبارزات صنفی ثبت میکنند و مدارک جمع‌شده را که در حال حاضر درمیان انبوهی از شبنامه‌ها و اخبار جدا جدا به تمام معنی گم هستند، محفوظ میدارند و آنها را تعمیم میدهند. ثالثاً این جزوات میتوانند یک نوع راهنما برای مبلغان باشند، زیرا شرایط کار نسبتاً کند تغییر میکند و خواست‌های اساسی کارگران رشته صنعتی معین بسیار ثابت است (خواست‌های بافندگان استان مسکو در سال ۱۸۸۵ (۱۹۲) و بافندگان استان پتربورگ در سال ۱۸۹۶ (۱۹۳) با هم مقایسه کنید). مجموعه‌ای از این خواست‌ها و نیازمندی‌ها طی سالها دستمایه بسیار خوبی برای تبلیغات اقتصادی در مناطق عقب‌مانده یا در میان قشرهای عقب‌مانده کارگران خواهد بود. نمونه‌های اعتصابات موفقیت‌آمیز یک ناحیه و آمارهای نمایانگر سطح زندگی بالاتر و شرایط بهتر کار در یک محل، کارگران مناطق دیگر را برای اقدام به مبارزات تازه و تازه تشویق خواهد کرد. رابعاً سوسیال‌دمکراسی در همان حال که ابتکار تعمیم مبارزات صنفی را بدست خود میگیرد و بدینسان پیوند میان جنبش صنفی کارگران روسیه و سوسیالیسم را تقویت می‌بخشد، خواهد

تکرار نخواهم کرد، بیاد می‌آورم. طی چندین هفته با کارگری که نزد من می‌آمد سروکله میزدم و درباره جزئی‌ترین امور کارخانه بزرگی که او در آن کار میکرد، «بازجوئی مصرانه» از او بعمل می‌آوردم. البته من با هر زحمتی بود سرانجام موفق شدم شرحی (فقط درباره یک کارخانه!) تنظیم کنم، ولی در عوض کارگر گاه در پایان گفتگوی ما، در حالیکه عرق از جبین میسترد، تبسم‌کنان میگفت: «ساعتها اضافه کار برای من آسانتر از جواب دادن به سئوالات شماست!».

هر قدر ما فعالیت انقلابی را مجدانه‌تر انجام دهیم، دولت بیشتر مجبور خواهد شد بخشی از فعالیت «حرفه‌ای» را مجاز کند و بدینسان قسمتی از بار را از دوش ما بردارد.

کوشید تا فعالیت تریدیونیونیستی ما سهم بسیار کوچک یا بسیار بزرگ در مجموع فعالیت سوسیال‌دمکراتیک ما نداشته باشد. حفظ تناسب صحیح در این زمینه برای سازمان محلی، در صورت گسیختگی پیوند آن با سازمانهای شهرهای دیگر بسیار دشوار و گاه حتی تقریباً غیر ممکن است (و نمونه «رابوچایا میسل» نشان میدهد که در این زمینه کار به چه زیاده‌روی عجیبی در جهت گرایش به تریدیونیونیسم ممکن است بیانجامد). ولی تعیین این نسبت صحیح برای سازمان انقلابیون سراسر روسیه که بطور پیگیر بر موضع مارکسیسم استوار باشد، تمامی مبارزه سیاسی را رهبری کند و ستادی از مبلغین حرفه‌ای در اختیار داشته باشد، هیچگاه دشوار نخواهد بود.

۵

« نقشه »روزنامه سیاسی خاص سراسر روسیه

ب. کریچفسکی ضمن متهم ساختن ما به داشتن گرایش «تبدیل تئوری به دکترین مرده از طریق مجزا کردن آن از پراتیک» مینویسد (در «ر. دلو»، شماره ۱۰، ص — ۳۰): «بزرگترین خطای «ایسکرا» در این زمینه «نقشه»ایست که برای سازمان سراسر حزب طرح ریخته است» (یعنی مقاله «از چه باید شروع کرد؟»). مارتینف نیز هم‌آوا با او اعلام میدارد: «گرایش «ایسکرا» در جهت کم‌بها دادن به پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره در قیاس با ترویج اندیشه‌های درخشان و به کمال رسیده... به طرح ریزی نقشه‌ای انجامیده است که در شماره ۴ این روزنامه ضمن مقاله «از چه باید شروع کرد؟» برای سازمان حزب پیشنهاد میشود» (همانجا، ص — ۶۱). سرانجام همین چندی پیش ل. نادژدین نیز در جزوه تحت عنوان «آستان انقلاب» که تازه بدست ما رسیده (و از انتشارات همان «گروه سوسیالیست انقلابی» سوابودای آشنای ماست)، به جمع کسانی

پیوسته است که از این «نقشه» (گویه نشانگر برخورد تمسخرآمیز به آنست)، بر آشفته‌اند. در این جزوه خاطرنشان میشود که «اکنون سخن گفتن از سازمانی که در آن تمام سرنخ ها به یک روزنامه خاص سراسر روسیه وصل باشد، معنایش اندیشه‌زایی در کنج اتاق و فعالیت در چهار دیوار اتاق است» (ص ۱۲۶) و این نموداری است از «انشاءپردازی» و غیره.

هم‌آوایی تروریست ما با مدافعان «پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره» پس از آنکه ما در فصول مربوط به سیاست و سازمان ریشه های خویشاوندی میان آنها را روشن ساختیم، نمیتواند مایه تعجب ما باشد. ولی هم اکنون باید تصریح کنیم که ل. نادژدین و فقط او، برای تعمق در سیر اندیشه طرح شده در مقاله‌ای که مورد پسند وی قرار نگرفته است، کوشش شرافتمندانه بکار برده و فقط او کوشیده است به آن پاسخی بدهد که به ماهیت مطلب مربوط باشد و حال آنکه «ر. دلو» ذره‌ای به ماهیت مطلب نپرداخته و فقط کوشیده است با یک مشت الفاظ ناپسند و عوامفریبانه خلط مبحث کند. بنابر این هر قدر هم نامطبوع باشد، مجبوریم نخست مدتی ازوقت را برای پاک کردن اصطبل اژیاس (۱۹۴) صرف کنیم.

الف) چه کسي از مقاله «از چه باید شروع کرد؟» بر آشفته است؟

دسته گلی از عتاب و خطاب‌هایی را که «ر. دلو» برای حمله علیه ما بکار برده‌است، در اینجا یادآور میشویم: «روزنامه نمیتواند سازمان حزبی پدید آورد، بلکه برعکس»... «روزنامه‌ای که مافوق حزب و خارج از کنترل آن قرار دارد و به برکت شبکه خاصی از عمال خویش مستقل از حزب است»... «ایسکرا» با چه معجزه‌ای توانسته است سازمان‌های سوسیال دمکراتیک عملاً موجود حزبی را که خود بدان تعلق دارد، از یاد ببرد؟»... «ارباب اصول استوار و طراحان نقشه مبتنی بر این اصول در عین حال رهبری عالیه رتق و فتق امور مبارزه واقعی حزب را نیز به

خود اختصاص میدهند و اجرای نقشه خود را به حزب تحمیل میکنند»... «این نقشه سازمان‌های زنده و جاندار ما را به عالم اشباح میراند و بجای آنها میخواهد در شبکه موهوم کارگزاران روح زندگی بدمد»... «اگر نقشه «ایسکرا» تحقق پذیرد، اثری از آثار حزب کارگری سوسیال‌دمکرات روسیه که هم اکنون در حال پیدایش است، بر جای نخواهد ماند»... «ارگان ترویج به قانونگذار بی کنترل و مطلق‌العنان تمام مبارزه پراتیک انقلابی بدل میگردد»... «حزب ما در قبال مسئله فرمان‌بری کامل خود از یک هیئت تحریریه خودمختار چه روشی باید اتخاذ کند» و هکذا و قس علیهذا.

همانطور که خواننده از محتوی و لحن این گفته‌ها در می‌یابد، «ر. دلو» برآشفته‌است. ولی این برآشفتگی بخاطر خودش نیست، بلکه بخاطر سازمان‌ها و کمیته‌های حزب ماست که گویا «ایسکرا» میخواهد آنها را به عالم اشباح براند و حتی اثری از آثارشان برجای نگذارد. راستی که چقدر وحشتناک است! فقط یک چیز عجیب است. مقاله «از چه باید شروع کرد؟» در ماه مه سال ۱۹۰۱ و مقالات «ر. دلو» در سپتامبر سال ۱۹۰۱ انتشار یافته و اکنون نیمه ماه ژانویه سال ۱۹۰۲ است. طی تمام این پنج ماه (چه پیش از سپتامبر و چه پس از آن) هیچیک از کمیته‌ها و هیچیک از سازمان‌های حزب علیه این هیولای مهیب که میخواهد کمیته‌ها و سازمان‌ها را به عالم اشباح براند، به اعتراض رسمی برنخاسته است! و حال آنکه طی این مدت هم در «ایسکرا» و هم در انبوهی از نشریات دیگر محلی و غیر محلی دهها و صدها اطلاعیه و خبر از اطراف و اکناف روسیه انتشار یافته است. پس چه شد که کسانی که در معرض خطر رانده شدن به عالم اشباح هستند، این مطلب را در نیافتند و از آن برآشفته نشدند، ولی طرف ثالث برآشفته شد؟

علت این امر آن بود که کمیته‌ها و دیگر سازمان‌ها به فعالیت واقعی مشغولند نه به بازی با «دمکراتیسم». کمیته‌ها مقاله «از چه باید شروع کرد؟» را خواندند و دیدند که این مقاله تلاشی است برای «تنظیم نقشه چنان سازمانی که بتوان از تمام جوانب به ساختمان آن پرداخت» و چون این کمیته‌ها بخوبی میدانستند و میدیدند که هیچیک

از این «تمام جوانب» تا زمانی که به ضرورت این ساختمان و صحت نقشه معماری آن یقین حاصل نکند، «به ساختمان آن نخواهد پرداخت»، طبعاً به خاطرشان هم خطور نکرد تا از گستاخی کسانی «برآشفته شوند» که در «ایسکرا» نوشته بودند: «نظر به اهمیت و فوریت این مسئله ما تصمیم داریم از جانب خود طرح اولیه نقشه‌ای را در دسترس رفقا قرار دهیم که ضمن جزوه‌ای که برای چاپ آماده میشود، با تفصیل بیشتری به تشریح آن خواهیم پرداخت». در صورت برخورد شرافتمندانه به مطلب چگونه ممکن بود این نکته درک نشود که اگر رفقا نقشه پیشنهادی را بپذیرند، آنوقت نه از روی «فرمان‌بری»، بلکه در نتیجه اعتقاد به ضرورت آن برای امر مشترک ما، اقدام به اجرای آن خواهند کرد و اگر هم آنرا نپذیرند — «طرح اولیه» آن (چه لفظ خودپسندانه‌ای، اینطور نیست؟) بصورت یک طرح ساده برجای خواهد ماند؟ وقتی ضمن جنگیدن علیه طرح اولیه یک نقشه، نه فقط در «تخریب آن از بنیاد» میکوشند و رد این نقشه را به رفقا توصیه میکنند، بلکه افرادی را هم که در کار انقلابی ناپخته‌اند، فقط بخاطر آنکه تهیه کنندگان طرح جرأت کرده‌اند «قانون گذاری کنند» و «رهبری عالیه رتق و فتق امور مبارزه» را به عهده گیرند یعنی جرأت کرده‌اند طرح اولیه یک نقشه را پیشنهاد کنند، علیه آنها سر بلند می کنند، آیا این عمل جز عوامفریبی معنای دیگری دارد؟؟ اگر قرار باشد در قبال تلاش برای ارتقاء مبارزان محلی به سطح نظریات، وظایف و نقشه‌های گسترده‌تر و غیره، اعتراض‌هایی انجام گیرد که فقط بخاطر نادرستی این نظریات نباشد، بلکه بخاطر «برآشفتگی» از این امر باشد که چرا «میخواهند» ما را به سطح بالاتری «ارتقاء دهند»، حزب ما چگونه میتواند به پیش رود و راه تکامل پوید؟ ل. نادژدین هم در «تخریب بنیاد» نقشه ما کوشیده، ولی به این درجه از عوامفریبی که دیگر نمیتوان آنرا ناشی از ساده‌لوحی یا ابتدایی بودن نظریات سیاسی دانست، سقوط نکرده و اتهام «ناظم حزب شدن» را از همان آغاز با قاطعیت رد کرده است. بهمین جهت به نادژدین در قبال انتقادی که از نقشه کرده است میتوان و باید جوابی داد که به ماهیت امر مربوط باشد، اما جواب «ر. دلو» ممکن است توأم با تحقیر باشد.

ولی تحقیر نگارنده‌ای که تا حد هوچی گری درباره «مطلق العنانی» و «فرمان‌بری» سقوط میکند، ما را از وظیفه گشودن کلاف پیچیده و سردرگمی که این افراد به خواننده عرضه میدارند، معاف نمیکند. درست در همین زمینه است که ما میتوانیم عیار واقعی جملات پیش‌پاافتاده‌ای را که درباره «دمکراتیسم گسترده» بکار میبرند، با وضوح تمام به همه نشان دهیم. ما را به فراموش کردن وجود کمیته ها و به تمایل یا تلاش برای راندن آنها به عالم اشباح و غیره متهم میسازند. ولی وقتی ما به ملاحظات ناشی از پنهانکاری نمیتوانیم خواننده را تقریباً از هیچ واقعیتی درباره مناسبات واقعی خود با کمیته ها آگاه سازیم، به این اتهامات چگونه پاسخ دهیم؟ کسانی که با اتهامات کوبنده و تحریک کنندهٔ جماعت بر ما میتازند، بعلت لاابالیگری و بی‌اعتنایی به وظایفی که یک مبارز انقلابی بر عهده دارد و به حکم این وظایف باید مناسبات و روابطی را که برقرار ساخته و میسازد یا برای برقراری آنها میکوشد، با نهایت دقت از انظار همگان پنهان دارد، — طبعاً از ما پیش می‌افتند. روشن است که ما رقابت با چنین کسانی را در عرصه «دمکراتیسم» بکلی رد میکنیم. و اما برای انجام وظیفه خویش در قبال خواننده‌ای که بر تمام امور حزب واقف نیست، یگانه امکانی که باقی میماند آنست که با مسکوت گذاشتن امور جاری یا اموری که im Werden * است، شمه‌ای از آنچه را که گذشته و سخن گفتن از آن بعنوان واقعه گذشته مجاز است، بیان داریم.

بوند به ما کنایه میزند و ما را «غاصب» ** مینامد، «اتحاد» مقیم خارجه ما را متهم میکند که قصد داریم اثری از آثار حزب بر جا نگذاریم. دست نگاه دارید، آقایان. ما با ذکر چهار واقعه از وقایع گذشته برای آگاهی همگان، رضایت خاطر کامل شما را فراهم میسازیم.

---

* — واژه آلمانی: در حال تکوین. (ه. ت.)

* * «ایسکرا» شماره ۸، پاسخ کمیته مرکزی اتحاد کل یهودیان روسیه و لهستان (بوند. م.) به مقالات ما درباره مسئله ملی.

واقعه اول *. اعضای یکی از «اتحادهای مبارزه» که در تشکیل حزب ما و اعزام نماینده به کنگره حزبی موسسان آن، شرکت مستقیم داشتند با یکی از اعضای گروه «ایسکرا» درباره تأسیس یک کتابخانه کارگری خاص برای رفع نیازمندی‌های تمام جنبش، قرار و مدار میگذارند. تأسیس کتابخانه کارگری میسر نمیگردد و جزوه‌هایی که تحت عناوین «وظایف سوسیال دمکرات‌های روسیه» و «قانون جدید کار در کارخانه‌ها» برای این کتابخانه نگاشته شده بود، از راه غیر مستقیم و توسط اشخاص ثالث به خارجه میرود و همانجا به چاپ میرسد.

واقعه دوم. اعضای کمیته مرکزی بوند با یکی از اعضای گروه «ایسکرا» تماس میگیرند و تشکیل ارگانی را که باصطلاح آن زمان بوند «دارالانشاء» مینامند، پیشنهاد میکنند. ضمناً متذکر میشوند که اگر این کار سرنگیرد جنبش ما ممکن است جدا از پیشرفت باز ماند و به قهقرا گراید. نتیجه این مذاکرات انتشار جزوه‌ای تحت عنوان «امر خطیر کارگری در روسیه» بود **.

واقعه سوم. کمیته مرکزی بوند از طریق یکی از شهرهای کوچک ایالتی با یکی از اعضای هیئت تحریریه «ایسکرا» تماس میگیرد و به او پیشنهاد میکند که سردبیری روزنامه «رابوچایا گازتا» را که برای تجدید انتشار آن تدارک دیده میشد، به عهده گیرد و البته با این پیشنهاد موافقت میشود. سپس این پیشنهاد تغییر میکند: بعلت ترکیب جدید هیئت تحریریه، همکاری با روزنامه را پیشنهاد میکنند. این پیشنهاد

---

* ما این وقایع را عمداً پس و پیش و به ترتیبی که با زمان وقوع آنها مطابقت ندارد، ذکر میکنیم. (۱۹۵)

** ضمناً نگارنده این جزوه از من خواهش کرده است اعلام کنم که این جزوه نیز مانند جزوه‌های پیشین او و با این تصور که ناشر آن گروه «آزادی کار» خواهد بود، به «اتحاد» فرستاده شد (او آنهنگام یعنی در فوریه سال ۱۸۹۹ بعللی نمیتوانست از تغییر و تبدیل اعضای هیئت تحریریه آگاه باشد). این جزوه بزودی توسط «جمعیت» (۱۹۶) انتشار خواهد یافت.

نیز مورد موافقت قرار میگیرد و مقالات زیر (که حفظ آنها میسر گردیده است) فرستاده میشود: «برنامه ما» — حاوی اعتراض مستقیم به برنشتینیسم و به چرخش و تغییر سمتی که در مطبوعات مجاز و در «رابوچایا میسل» روی داده بود؛ «وظیفه عاجل ما» (پیرامون «تأسیس روزنامه ارگان حزب، روزنامه‌ای که بطور منظم انتشار یابد و با تمام گروههای محلی رابطه نزدیک داشته باشد»؛ عیوب «خرده‌کاری» رایج)؛ «مسئله مبرم» (بررسی ایراد کسانی که میگویند پیش از اقدام به ایجاد ارگان عمومی، نخست باید دامنه فعالیت گروههای محلی را گسترش داد؛ تأکید اهمیت درجه اول «سازمان انقلابی» و ضرورت «رساندن سازمان و انضباط و فن پنهانکاری به ذروه کمال»). پیشنهاد تجدید انتشار «رابوچایا گازتا» به تحقق نپیوست و مقالات چاپ نشده ماندند.

واقعه چهارم. یکی از اعضای کمیته که دومین کنگره حزب ما را تدارک میدید برنامه کنگره را به یکی از اعضای گروه «ایسکرا» اطلاع میدهد و نامزدی این گروه را بعنوان هیئت تحریریه روزنامه «رابوچایا گازتا» که میبایست مجدداً انتشار یابد، مطرح میسازد. این اقدام باصطلاح مقدماتی او را سپس هم کمیته‌ای که او عضو آن بود و هم کمیته مرکزی بوند تصویب میکنند. گروه «ایسکرا» اطلاعیه‌ای درباره محل و زمان تشکیل کنگره دریافت میدارد، ولی (چون به عللی مطمئن نیست که خواهد توانست نماینده به این کنگره بفرستد یا نه) یک گزارش کتبی هم برای کنگره تنظیم میکند. در گزارش، این اندیشه بیان میشود که با توجه به پراکندگی کاملی که ما اکنون در آن بسر میبریم، با انتخاب یک کمیته مرکزی نه فقط معضل اتحاد را حل نخواهیم کرد، بلکه در صورت وارد آمدن ضربت سریع و تازه که با فقدان پنهانکاری در میان ما کاملاً محتمل است — بیم آن میرود که اندیشه سترگ بنیادگذاری حزب بی‌اعتبار شود و بهمین جهت کار را باید از دعوت تمام کمیته‌ها و همه سازمان‌های دیگر به پشتیبانی از ارگان عمومی احیاشده‌ای آغاز کرد، که عملاً میان تمام کمیته‌ها پیوند واقعی برقرار خواهد ساخت و عملاً گروهی برای رهبری تمام جنبش آماده خواهد کرد. پس از رشد و تحکیم چنین گروهی که کمیته‌ها آنرا

تشکیل داده‌اند، دیگر تبدیل آن به کمیته مرکزی برای کمیته‌ها و حزب آسان خواهد بود. اما کنگره در نتیجه یک سلسله ضربات وارده بر کمیته‌ها و سازمان‌ها تشکیل نشد و گزارش بملاحظات ناشی از پنهانکاری نابود گردید، در حالیکه آنرا فقط چند تن از رفقا و از آنجمله نمایندگان دارای ماموریت از جانب یکی از کمیته‌ها خوانده بودند.

حال بگذار خواننده خود قضاوت کند که شیوه‌هایی نظیر کنایه بوند درباره غاصب بودن یا دعاوی «ر. دلو» درباره اینکه ما میخواهیم کمیته‌ها را به عالم اشباح برانیم و سازمان پخش نظریات یک روزنامه را «جایگزین» سازمان حزب سازیم، چه خصلتی دارد. آری، ما درست برای کمیته‌ها و در پاسخ دعوت‌های مکرر آنها بود که گزارشی درباره ضرورت پذیرفتن نقشه مشخص فعالیت عمومی تهیه کردیم. درست برای سازمان حزب بود که ما این نقشه را در مقالات ارسالی به روزنامه «رابوچایا گازتا» و در گزارش به کنگره حزب تشریح کردیم و بعلاوه این کار را هم به دعوت کسانی انجام دادیم که در حزب چنان نفوذ و اعتباری داشتند که ابتکار احیای (عملی) حزب را به عهده خود گرفته بودند. فقط پس از آنکه سازمان حزب دوبار کوشید تا به اتفاق ما ارگان مرکزی حزب را رسماً احیا کند و کوشش‌هایش عقیم ماند، ما وظیفه مستقیم خود دانستیم با یک ارگان غیررسمی به کار پردازیم تا در صورتیکه رفقا برای بار سوم به کوشش برخیزند نتایج معینی از تجارب پیشین در برابر خود داشته باشند و فقط با فرضیات و حدسیات روبرو نباشند. اکنون بعضی از نتایج این تجارب در برابر انظار همگان است و همه رفقا میتوانند قضاوت کنند که آیا ما به وظیفه خود درست پی برده‌ایم یا نه و بگویند چه نظری باید داشت درباره کسانی که از غیظ اینکه ما ناپیگیری بعضی از آنان را در زمینه مسئله «ملی» و نوسانات ناشی از بی‌پرنسیپی عده دیگرشان را ثابت کرده‌ایم، میکوشند افراد بی‌اطلاع از گذشته نزدیک را گمراه سازند.

ب) آیا روزنامه میتواند سازمانگر جمعی باشد؟

لب کلام مقاله «از چه باید شروع کرد؟» در طرح همین مسئله و حل آن برپایه پاسخ مثبت به آنست. تا آنجا که ما اطلاع داریم یگانه کسی که کوشیده است این مسئله را از نظر ماهوی تحلیل کند و ضرورت دادن پاسخ منفی به آن را به ثبوت رساند، ل. نادژدین است که ما نیز براهین او را بی کم و کاست نقل میکنیم:

«...طرح مسئله ضرورت ایجاد روزنامه خاص سراسر روسیه در «ایسکرا» (شماره ۴) برای ما بسیار خوشایند است، ولی ما بهیچوجه نمیتوانیم موافقت کنیم که این طرح با عنوان مقاله «از چه باید شروع کرد؟» تناسبی داشته باشد. تحقق این طرح بی‌شک یکی از کارهایی است که نهایت اهمیت را دارد. ولی نه با این روزنامه، نه با سلسله دور و دراز نشریات عامه فهم میتوان یک سازمان پیکارجو برای این لحظه انقلابی شالوده ریخت و نه با پشته پشته اوراق مخفی. باید در هر محل دست بکار ایجاد سازمان‌های سیاسی نیرومند شد. ما چنین سازمان‌هایی نداریم. ما بطور عمده درمیان کارگران روشنفکر فعالیت کرده‌ایم و توده‌ها هم تقریباً فقط به مبارزه اقتصادی خود مشغول بوده‌اند. اگر سازمان‌های سیاسی محلی نیرومند پرورده نشوند، روزنامه خاص سراسر روسیه، هراندازه هم که عالی سازمان یافته باشد، چه اهمیتی‌خواهد داشت؟ چنین روزنامه‌ای شجراخضر است که شعله میکشد، ولی نه خود میسوزد و نه کسی را میسوزاند! «ایسکرا» می‌پندارد که مردم برای کار در راه این روزنامه پیرامون آن گرد خواهند آمد و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم بمراتب دلپذیرتر است که پیرامون امر مشخص‌تری گرد آیند و متشکل شوند! امری هم که میتواند و باید تحقق این هدف را میسر سازد، عبارت

است از ایجاد روزنامه‌های محلی در مقیاس وسیع، آماده کردن بیدرنگ کارگران برای تظاهرات و فعالیت دائم سازمان‌های محلی درمیان بیکاران (پخش مداوم اوراق مخفی و تراکت درمیان آنان، دعوت آنها به اجتماعات و به اعتراض علیه دولت و غیره). باید در خود محل‌ها بکار جدی سیاسی دست زد وچنین بنیاد واقعی، وقتی اتحاد ضرور گردد، دیگر اتحاد مصنوعی و روی کاغذ نخواهد بود. برقراری پیوند میان فعالیت‌های محلی و تبدیل آن به فعالیت واحد در سراسر روسیه کاری نیست که از طریق روزنامه تحقق‌پذیر باشد!» («آستان انقلاب»، ص — ٥٤).

ما روی برخی از عبارات این قطعه فصیح تکیه کرده‌ایم. این عبارات، هم نادرستی ارزیابی نگارنده‌اش را درباره نقشه ما و هم بطور کلی نادرستی نظریه‌ای را که او در مقابل نظریه «ایسکرا» عرضه داشته است، با برجستگی خاصی نشان میدهد. اگر در هر محل سازمان‌های سیاسی نیرومند پرورده نشوند، عالیترین روزنامه خاص سراسر روسیه نیز واجد هیچگونه اهمیتی نخواهد بود. — مطلبی است کاملاً صحیح، ولی جان کلام در همین است که برای پروردن سازمان‌های سیاسی نیرومند جز روزنامه خاص سراسر روسیه هیچ وسیله دیگری وجود ندارد. نگارنده، اساسی‌ترین مطلبی را که «ایسکرا» پیش از پرداختن به تشریح «نقشه» خود بیان داشته، از نظر انداخته است: باید «همه را به پی‌ریزی آنچنان سازمان انقلابی دعوت کرد که بتواند تمام نیروها را متحد سازد و رهبری جنبش را نه فقط اسماً، بلکه واقعاً نیز در دست گیرد و به بیان دیگر همیشه برای پشتیبانی از هر اعتراض و هر طغیانی آماده باشد و از آن برای افزایش و تقویت نیروهای جنگی مستعد نبرد قطعی استفاده کند». «ایسکرا» در ادامه سخن مینویسد: پس از حوادث فوریه و مارس، اکنون همه علی‌الاصول با این نظر موافقت خواهند داشت، ولی آنچه ما بدان نیاز داریم حل عملی مسئله است، نه حل علی‌الاصول آن. باید بیدرنگ چنان نقشه مشخصی برای ساختمان طرح ریخت که هم اکنون همه بتوانند

از جوانب گوناگون دست بکار آن شوند. ولی حالا باز میخواهند ما را به واپس بکشانند یعنی از حل عملی باز دارند و به سوی حقیقت سترگ ضرورت «پروردن سازمان‌های سیاسی نیرومند» که علی‌الاصول صحیح و مسلم، ولی برای توده گسترده زحمتکشان بکلی غیرکافی و بکلی غیرمفهوم است، بکشانند! نگارنده بزرگوار، مسئله‌ای که اکنون مطرح است، دیگر این نیست، بلکه درست همان چگونگی پروردن و بار آوردن است!

این صحیح نیست که «ما بطور عمده درمیان کارگران روشنفکر فعالیت کرده‌ایم و توده‌ها هم تقریباً فقط به مبارزه اقتصادی خود مشغول بوده‌اند». این حکم با چنین شکلی، همان نظریه معمولی و از بنیاد نادرست «سوابودا» از کار در می‌آید که کارگران روشنفکر را در نقطه مقابل «توده» قرار میدهد. در سالهای اخیر کارگران روشنفکر ما هم «تقریباً فقط به مبارزه اقتصادی مشغول بوده‌اند». این از یکسو. از سوی دیگر توده‌ها نیز تا زمانی که ما به پرورش رهبرانی برای مبارزه سیاسی، هم ازمیان کارگران روشنفکر و هم ازمیان روشنفکران کمک نکنیم، فن این مبارزه را هرگز نخواهند آموخت. چنین رهبرانی فقط از این طریق میتوانند پرورش یابند که تمام جوانب زندگی سیاسی ما و تمام مواردی را که طبقات گوناگون با انگیزه‌های گوناگون به اعتراض و مبارزه برمیخیزند، بطور منظم و مداوم ارزیابی کنند. بدین جهت سخن گفتن از «پروردن سازمان‌های سیاسی» و در عین حال تعارض قائل شدن میان «فعالیت پوشالی» روزنامه سیاسی و «فعالیت سیاسی زنده در هر محل»، بکلی خنده‌آور است! مگر «ایسکرا» «نقشه» خود را درباره روزنامه با «نقشه» تحقق چنان درجه‌ای از «آمادگی جنگی» تلفیق نمیدهد که در پرتو آن بتوان هم از جنبش بیکاران، هم از عصیان‌های دهقانان، هم از نارضایی نمایندگان زمستووها و هم از «برآشفتگی مردم از بیداد دژخیمان لجام گسیخته تزاری» و غیره پشتیبانی کرد. هر فرد آشنا با وضع جنبش، بخوبی میداند که اکثریت عظیمی از سازمان‌های محلی حتی در فکر این موضوع هم نیستند و در مورد بسیاری از جوانب «فعالیت سیاسی زنده»ای که اینجا از آن سخن میرود هنوز یکبار هم توسط هیچ سازمانی اقدامی انجام نگرفته است و مثلاً کوشش برای جلب توجه به تشدید

نارضایی و اعتراض درمیان روشنفکران زمستووها، هم نادژدین را متعجب میسازد («خداوندا، نکند این ارگان برای نمایندگان زمستوو باشد؟»، «آستان انقلاب» ص — ۱۲۹) و هم «اکونومیست‌ها» (نامه منتشره در شماره ۱۲ «ایسکرا») و هم بسیاری از پراتیسین‌ها را. در چنین وضعی کار را فقط از کوشش برای واداشتن افراد به تعمق درباره تمام این نکات و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از کوچکترین نشانه‌های غلیان و هیجان و مبارزه فعال، میتوان «آغاز کرد». «فعالیت سیاسی زنده» را در این ایام که سطح وظایف سوسیال دمکراتیک تنزل کرده است، فقط با تبلیغات سیاسی زنده میتوان آغاز کرد که آنهم بدون روزنامه خاص سراسر روسیه که در فواصل زمانی کوتاه از چاپ خارج گردد و بطور منظم پخش شود، میسر نخواهد بود.

کسانی که «نقشه» «ایسکرا» را نمودار «انشاء پردازی» می‌پندارند بهیچوجه به ماهیت آن پی نبرده‌اند، زیرا آنچه را که در لحظه کنونی بعنوان مناسب‌ترین وسیله توصیه شده است، هدف تلقی کرده‌اند. این افراد بخود زحمت نداده‌اند درباره دو مقایسه‌ای که برای بدست دادن تصویر روشنی از نقشه پیشنهادی انجام گرفته است، تعمق کنند. در «ایسکرا» گفته شده است که ایجاد روزنامه سیاسی خاص سراسر روسیه باید نقش نخ راهنمایی داشته باشد که با در دست داشتن آن ما بتوانیم این سازمان (یعنی سازمان انقلابی همیشه آماده برای پشتیبانی از هرگونه اعتراض و هر گونه طغیان) را پیوسته گسترش دهیم و بر مبنای ژرف‌تر و گسترده‌تر استوار سازیم. بفرمایید ببینم: وقتی بناها برای پی‌ریزی یک بنای عظیم و بکلی بیسابقه به آجر گذاری در نقاط مختلف میپردازند، مگر آن نخی را که میکشند تا به یافتن جای صحیح آجرها کمک کند و مقصد نهایی مجموعه کار را بنمایاند و امکان دهد که نه تنها هر قطعه آجر، بلکه هر خرده آجر نیز بکار رود و با متصل ساختن قطعات قبلی و بعدی به یکدیگر جاهای خالی را پر کند و ضلع کامل و یکپارچه‌ای پدید آرد، — به کار «روی کاغذ» شبیه نیست؟ و مگر ما اکنون در زندگی حزبی خود درست با این وضع روبرو نیستیم که هم آجر داریم و هم بنا و آنچه کم داریم همان نخ قابل رؤیت برای عموم است

که همه بتوانند آنرا بدست گیرند؟ بگذار فریاد برآورند که ما با کشیدن این نخ قصد فرماندهی داریم: آقایان، اگر ما میخواستیم فرماندهی کنیم، بجای آنکه به روزنامه خود عنوان «ایسکرا شماره ۱» بدهیم، همانگونه که برخی از رفقا پیشنهاد میکردند، بالای آن مینوشتیم: «رابوچایا گازتا شماره ۳» و پس از وقایعی که در بالا ذکر آن رفت کاملاً هم حق این کار را داشتیم. اما ما این کار را نکردیم، زیرا میخواستیم دست خود را برای مبارزه آشتی‌ناپذیر علیه انواع سوسیال‌دمکرات‌های دروغین باز نگاهداریم و طوری رفتار کنیم که نخ ما، چنانچه صحیح کشیده شده باشد، بخاطر صحت آن مورد احترام قرار گیرد، نه بخاطر آنکه یک ارگان رسمی آنرا کشیده است.

ل. نادژدین به ما می‌آموزد که: «برقراری پیوند میان فعالیت‌های محلی از طریق ارگانهای مرکزی گرفتار دور و تسلسل است، زیرا برقراری چنین پیوندی، همگونی عناصر را ایجاب میکند و این همگونی را فقط به کمک یک مرکز پیونددهنده میتوان پدید آورد، ولی این مرکز پیونددهنده میتواند محصول سازمان‌های محلی نیرومند باشد که خود اکنون بهیچوجه همگون نیستند». این حقیقت نیز مانند حقیقت مربوط به ضرورت پروردن سازمان‌های سیاسی نیرومند بهمان اندازه قابل احترام و مسلم و بهمان اندازه هم سترون است. «دور و تسلسل» در مورد هر مسئله‌ای صادق است، زیرا هر زندگی سیاسی زنجیر بی‌پایانی از حلقه‌های بی‌پایان است. تمام هنر یک مبارز سیاسی نیز در همین است که بتواند درمیان این حلقه‌ها حلقه‌ای را بیابد و آنرا محکم بدست گیرد که امکان از کف دادن آن از همه کمتر و اهمیتش در لحظه کنونی از همه بیشتر باشد و در دست داشتن آن تصرف تمام زنجیر را برای دارنده‌اش بیش از همه تضمین کند*. اگر ما یک گروه بنای

---

* رفیق کریچفسکی و رفیق مارتینف! توجه شما را به این نمودار نفرت‌انگیز «مطلق‌العنانی»، «قدرت بی کنترل»، «رتق و فتق عالیه امور»

آزموده داشتیم که آنقدر در کار با یکدیگر هماهنگ بودند که میتوانستند بدون نخ آجرها را در جای لازم قرار دهند (اگر بخواهیم بطور تجریدی سخن گوییم، این کار بهیچوجه غیر ممکن نخواهد بود)، آنوقت شاید میتوانستیم حلقه دیگری را بدست گیریم. ولی تمام بدبختی در اینست که ما هنوز بناهای آزمودهای که در کار با یکدیگر هماهنگ باشند، نداریم، آجرها غالباً بکلی پرت کار گذاشته میشوند، با هدایت یک نخ عمومی کار گذاشته نمیشوند و بقدری پراکنده هستند که دشمن آنها را با یک فوت و گویی آجر نیستند، بلکه دانه‌های شن هستند، درهم میریزد.

مقایسه دیگر: در «ایسکرا» گفته شده است: «روزنامه فقط مروج جمعی و مبلغ جمعی نیست، بلکه سازمانگر جمعی هم هست. در نقش اخیر، آنرا میتوان با چوب‌بست پیرامون بنای در حال ساختمان مقایسه کرد. این چوب‌بست قالب عمومی ساختمان را نشان میدهد، ارتباط میان سازندگان را آسان میکند و در تقسیم کار و مشاهده نتایج عمومی حاصله از کار متشکل، بآنها کمک میکند»*. راستی هم که این چقدر به مبالغه یک انشاء پرداز و پربها دادن به نقش کاری که در تنگنای اتاق انجام میدهد، شباهت دارد! چوب‌بست بهیچوجه برای خود بنا لازم نیست، چوب‌بست را از بدترین مصالح و آنهم برای مدتی کوتاه میسازند و همینکه ساختمان، ولو قالب کلی‌اش، بپایان رسید، این چوب‌ها را برای گرم کردن در بخاری میریزند. در مورد ساختمان سازمان‌های انقلابی باید گفت که آنها را، بطوریکه تجربه نشان میدهد،

و غیره جلب میکنم. ملاحظه میفرمایید: میخواهد تمام زنجیر را تصرف کند!! قلم بردارید و هرچه زودتر شکایت بنویسید. اینهم یک موضوع حاضر و آماده برای دو سرمقاله در شماره ۱۲ «رابوچیه دلو»!

* مارتینف جمله اول این عبارت را در «ر. دلو» (شماره — ۱۰، ص — ۶۲) نقل کرده و درست جمله دوم را از قلم انداخته و با این عمل گویی خاطرنشان ساخته است که یا نمیخواهد به ماهیت مطلب بپردازد ویا اصولاً توان درک ماهیت آنرا ندارد.

که بدون چوب‌بست هم میتوان ساخت، برای نمونه سالهای هفتاد قرن گذشته را در نظر بگیرید. ولی اکنون حتی قابل تصور هم نیست که ساختمانی را که ما بدان نیاز داریم بتوان بدون چوب‌بست بالا برد.

نادژدین با این امر موافق نیست و میگوید: «ایسکرا» می‌پندارد که مردم برای کار در راه این روزنامه پیرامون آن گرد خواهند آمد و متشکل خواهند شد. ولی برای مردم بمراتب دلپذیرتر است که پیرامون امر مشخص‌تری گرد آیند و متشکل شوند!» که اینطور: «پیرامون امر مشخص‌تر بمراتب دلپذیرتر است»... یک ضرب‌المثل روسی میگوید: در چاه تف نیانداز، شاید خودت مجبور شوی از آن، آب بخوری. ولی کسانی هستند که از خوردن آب چاهی که در آن تف انداخته شده است، اکراه ندارند. «منتقدین» علنی بزرگوار «مارکسیسم» و ستایشگران غیر علنی «رابوچایا میسل»، بخاطر این امر مشخص‌تر، رشته سخن را به چه فضاحت‌ها که نکشاندند! در نتیجه تنگ‌نگری، بی‌ابتکاری و بی‌شهامتی ما که برای توجیه آن به این براهین سنتی استناد میشود که «گرد آمدن پیرامون امر مشخص‌تر بمراتب دلپذیرترست»، چه فشار درهم‌شکنی بر سراسر جنبش ما وارد می‌آید! و آنوقت نادژدین که مدعی است گوش بسیار حساسی برای شنیدن ندای «زندگی» دارد، او که افراد «محصور در چار دیوار اتاق» را با شدت خاصی محکوم میسازد و «ایسکرا» را (با دعوی طنزگویی) به این ضعف متهم میکند که همه‌جا «لولوی اکونومیسم» می‌بیند، او که می‌پندارد خودش بمراتب بالاتر از این تقسیم‌بندی به متعصبان (ارتدکس‌ها. م.) و منتقدین قرار دارد، ملتفت نیست که با این سخنان خود چگونه به همان تنگ‌نگری که از آن برآشفته است، کمک میکند و از همان چاهی که بیش از همه در آن تف انداخته‌اند، آب میخورد! آری صادقانه‌ترین برآشفتگی از تنگ‌نگری و پرشورترین تمایلات برای باز کردن چشم کسانی که به این تنگ‌نگری گرفتارند، هنوز بهیچوجه کافی نخواهد بود، اگر شخصی برآشفته بی‌سکان و بی‌بادبان دل به دریا زند و مانند انقلابیون سالهای هفتاد قرن گذشته، به شیوه «خودانگیخته» به «ترور تهییجی» و «ترور ارضی» و «ناقوس آشوب» و غیره توسل جوید. واقعاً هم به این «امر مشخص‌تر» که

نادژدین می‌پندارد گرد آمدن و متشکل شدن پیرامون آن «بمراتب دلپذیرتر» خواهد بود، نظری بیفکنید: ۱ — روزنامه‌های محلی، ۲ — آماده کردن برای تظاهرات و ۳ — فعالیت درمیان بیکاران. از همان نظر اول دیده میشود که انتخاب این هر سه کار کاملاً تصادفی، الله‌بختی و فقط برای خالی نبودن عریضه، انجام گرفته است، زیرا با هر دیدی هم که به آنها بنگریم به عقل نمی‌گنجد که بتوان در آنها چیزی یافت که برای کار خاص «گرد آوردن و متشکل ساختن» بدردخور باشد. وانگهی خود نادژدین در یکی دو صفحه پس از آن میگوید: «وقت آنست که صاف و ساده این واقعیت را تصریح کنیم که: در سازمان‌های محلی کارهای بکلی بیمقداری انجام میگیرد و کمیته‌ها یک دهم کاری را هم که از دستشان ساخته است، انجام نمیدهند... آن مراکز پیونددهنده‌ای هم که ما اکنون داریم، پوچ و موهومند، به دیوان‌سالاری انقلابی و اعطای درجه ژنرالی بیکدیگر مشغولند و تا زمانی که سازمان‌های محلی نیرومند پدید نیایند، حال بر همین منوال خواهد بود». این سخنان درعین مبالغه‌آمیز بودن، بی‌شک سهم بزرگی از یک حقیقت تلخ را دربردارد. ولی آیا براستی نادژدین میان کار بیمقدار سازمان‌های محلی و تنگ‌نگری و محدودیت دامنه فعالیت مبارزان که به سبب عدم آمادگی و فقدان ورزیدگی این مبارزان و محصور بودن آنان در چارچوب تنگ سازمان‌های محلی، اجتناب ناپذیر است، رابطه‌ای نمی‌بیند؟ آیا براستی او هم مانند نگارنده مقاله مربوط به سازمان که در «سوابودا» انتشار یافت، این مطلب را فراموش کرده است که آغاز انتشار وسیع روزنامه‌های محلی (از سال ۱۸۹۸) با رواج خاص «اکونومیسم» و «خرده‌کاری» همراه بوده است؟ وانگهی اگر اقدام به «انتشار وسیع روزنامه‌های محلی» بنحوی کم و بیش رضایت‌بخش حتی امکان‌پذیر هم میبود (و حال آنکه ما در صفحات پیشین ثابت کردیم که این امر جز در موارد بکلی استثنایی، امکان‌پذیر نیست)، باز روزنامه‌های محلی نمیتوانستند تمام نیروهای انقلابی را برای حمله مشترک علیه سلطنت مستبده و برای رهبری مبارزه واحد «گرد آورند و متشکل سازند». فراموش نکنید که اینجا سخن فقط بر سر نقشی است که روزنامه در زمینه «گرد آوردن» و سازمان دادن نیروها ایفا

میکند و بهمین جهت ما میتوانستیم سئوال تمسخرآمیز نادژدین را که مدافع پراکندگی است در برابر خودش مطرح سازیم و بپرسیم: «مگر ما از جایی ۲۰۰ هزار سازمانگر انقلابی به ارث برده‌ایم؟». از این گذشته، «آماده کردن برای تظاهرات» را هم نمیتوان در نقطه مقابل نقشه «ایسکرا» قرار داد، و آنهم حداقل بعلت آنکه این نقشه وسیعترین تظاهرات را نیز بعنوان یکی از هدف‌ها پیش‌بینی کرده است، ولی سخن بر سر انتخاب وسیله عملی تحقق این هدف است. نادژدین اینجا هم به آشفته فکری دچار شده، زیرا از نظر دور داشته است که «آماده کردن» برای تظاهرات (که در اکثریت عظیمی از موارد تا کنون کاملاً خودبخود صورت گرفته است)، فقط از عهده یک سپاه «گردآمده و متشکل‌شده» ساخته است و حال آنکه ما درست همین گرد آوردن و متشکل ساختن را بلد نیستیم. «فعالیت در میان بیکاران». باز هم همان آشفته فکری، زیرا اینهم یکی از عملیات جنگی سپاه بسیج‌شده است، نه نقشه بسیج سپاه. مثال زیرین نشان میدهد که نادژدین در این زمینه نیز تا چه اندازه به زیان ناشی از پراکندگی ما و نبودن «۲۰۰ هزار سازمانگر» در اختیار ما، کم‌بها میدهد. بسیار کسان (و از آنجمله نادژدین) «ایسکرا» را بعلت فقر خبر درباره بیکاری و تصادفی بودن اخبار مربوط به پدیده‌های بسیار عادی و روزمره زندگی دهات سرزنش کرده‌اند. این سرزنش وارد است، ولی «ایسکرا» در اینجا «گناهکار بی‌گناه» است. ما میکوشیم به دهات هم «نخ‌کشی کنیم»، ولی تقریباً در هیچیک از دهات بنا وجود ندارد، و ما مجبوریم هر کسی را که حتی درباره یکی از پدیده‌های عادی و روزمره برای ما خبری بفرستد، تشویق کنیم، به این امید که این تشویق عده همکاران روزنامه را در این زمینه افزایش دهد و شیوه گزینش پدیده‌های واقعاً چشمگیر را نیز سرانجام به همه ما بیاموزد. ولی مدارکی که میرسد، برای کارآموزی آنقدر کم است که اگر همین مدارک اندک را تعمیم ندهیم و برای سراسر روسیه از آنها نتیجه گیری نکنیم، هیچ چیز دیگری برای کارآموزی موجود نخواهیم داشت. البته کسی که ولو بطور تقریب از استعداد تبلیغاتی و آگاهی نادژدین از زندگی پابرهنگان برخوردار باشد، بی‌شک میتواند با

تبلیغات خود در میان بیکاران، خدمات بسیار گرانبها به جنبش انجام دهد، ولی اگر این شخص نکوشد تا تمام رفقای روس خویش را از هر پیشرفتی در کار خود آگاه سازد و بدینوسیله برای کسانی که اکثراً هنوز شیوه فعالیت جدید را بلد نیستند، نمونه و سرمشق قرار گیرد، مثل آنست که استعداد خود را در دل خاک مدفون ساخته باشد.

اکنون همه بدون استثناء از اهمیت اتحاد و ضرورت «گردآوردن و متشکل ساختن» نیروها سخن میگویند، ولی غالباً کوچکترین تصوری در این باره ندارند که کار این اتحاد را از چه باید آغاز کرد و چگونه باید آنرا از پیش برد. همه لابد تصدیق خواهند کرد که اگر ما بخواهیم فرضاً محفل‌های مختلف بخش‌های یک شهر را «متحد سازیم»، این کار به نهادهای مشترک نیاز خواهد داشت، یعنی نه فقط به عنوان مشترک «اتحادیه»، بلکه به فعالیت واقعاً مشترک، به مبادله مدارک و تجارب و نیروها و به تقسیم وظایف، آنهم نه تنها تقسیم برحسب بخش‌ها، بلکه همچنین به تقسیم وظایف بر حسب تخصص‌های لازم برای فعالیت در سراسر شهر. همه تصدیق خواهند کرد که یک دستگاه پنهانکار پروپاقرص نمیتواند تنها با «وسایل و منافع» (البته هم مادی و هم انسانی) یک بخش شهر خرج و دخل کند (اگر بکار بردن این اصطلاح بازرگانی در اینجا جایز باشد) و استعداد یک متخصص در این عرصه محدود شکفته نخواهد شد. همین مطلب در مورد اتحاد شهرهای مختلف نیز صادق است، زیرا عرصه یک منطقه مجزا نیز، همانگونه که تاریخ جنبش سوسیال دمکراتیک ما در گذشته نشان داده و اکنون هم نشان میدهد، بسیار محدودست: در صفحات پیشین ما این مطلب را، هم در زمینه تبلیغات سیاسی و هم در زمینه فعالیت سازمانی بطور مشروح ثابت کردیم. باید، حتماً باید و پیش از هر چیز باید این عرصه را گسترش داد و میان شهرها برپایه فعالیت مشترک و منظم پیوند واقعی برقرار ساخت، زیرا پراکندگی بر افرادی که «گویی ته چاه نشسته‌اند» (طبق اصطلاح نگارنده یک نامه به «ایسکرا») و نمیدانند در این عالم چه میگذرد و از چه کسی باید چیز یاد بگیرند و چگونه تجربه کسب کنند و به آرزوی خود برای یک فعالیت گسترده تحقق

بخشند، فشار روحی شدید وارد میسازد. در چنین اوضاع و احوالی من همچنان به اصرار خود ادامه میدهم که کار برقراری پیوند واقعی را فقط میتوان از تأسیس یک روزنامه عمومی آغاز کرد و این روزنامه باید یگانه مرکز رتق و فتق و تنظیم امور مربوط به سراسر روسیه باشد و با تجزیه و تحلیل انواع گوناگون فعالیت‌ها افراد را برانگیزد تا از تمام راه‌های بی‌شماری نظیر راههایی که در عهد باستان به رم ختم میشدند، اکنون به انقلاب ختم میشوند، با پیگیری خستگی‌ناپذیر به پیش روند. اگر ما تنها در گفتار خواستار اتحاد نیستیم، باید هممان مصروف بر آن باشد که هر محفل محلی هم‌اکنون بیدرنگ در حدود یک چهارم نیروی خود را به شرکت فعال در امر مشترک تخصیص دهد و در این زمینه روزنامه طرح عمومی، ابعاد و خصلت این امر مشترک را بیدرنگ به محفل مینمایاند* و نشان میدهد که در فعالیت مربوط به سراسر روسیه چه نقایص خاصی شدیدتر از همه محسوس است، کجا تبلیغات انجام نمیگیرد، کجا پیوندها ضعیف است و این محفل کدامیک از چرخ‌دنده‌های این دستگاه عمومی عظیم را میتواند تعمیر کند و یا چرخ‌دنده بهتری جایگزین آن سازد. بدینسان محفلی که هنوز به کار نپرداخته و فقط در جستجوی کار است، خواهد توانست کار را نه به کردار پیشه‌وری که در کارگاه کوچک خود نشسته است و از تکامل پیشین «صنعت» و از وضع عمومی وسایل تولید صنعتی امروز بکلی بی خبر است، بلکه بعنوان شرکت‌کننده در یک مؤسسه وسیع که تمام یورش انقلابی بر سلطنت مستبده را آینه‌وار در خود منعکس میسازد،

---

* یک شرط: اگر این محفل با مشی این روزنامه همراه باشد و همکاری با آن را برای امر مشترک سودمند بشمارد و این همکاری را نه فقط همکاری نشریاتی، بلکه هر گونه همکاری انقلابی تلقی کند. یک تبصره هم برای «رابوچیه دلو»: انقلابیونی که برای امر مشترک ارزش قائلند نه برای بازی کردن با دمکراتیسم، انقلابیونی که «همراهی» را از شرکت کاملاً فعال و زنده جدا نمی‌سازند، این شرط را بدیهی تلقی میکنند.

آغاز کند. هر اندازه که ساخت هر یک از چرخ دنده‌ها کاملتر و شمار کارکنانی که در ساختن اجزاء و قطعات دستگاه این امر مشترک و همگانی تخصص دارند، فزونتر باشد، شبکه‌ها انبوه‌تر و فشرده‌تر خواهد شد و ناکامی‌های ناشی از ضربات ناگزیر پلیس آشفتگی و سراسیمگی کمتری در صفوف عمومی ما پدید خواهد آورد.

تنها همان اقدام به پخش روزنامه (چنانچه شایستگی عنوان روزنامه را داشته باشد یعنی بطور منظم و نه مانند مجلات قطور یکبار در ماه، بلکه چهار بار در ماه انتشار یابد) سرآغازی برای برقراری پیوند واقعی خواهد بود. اکنون ارتباط میان شهرها برای نیازمندی‌های انقلابی، بسیار نادر است و یا دست کم جنبه استثناء دارد، ولی در آنصورت این ارتباط قاعده عمومی خواهد شد و طبعاً نه تنها پخش روزنامه، بلکه مبادله تجارب و مدارک و نیروها و وسایل و منابع را نیز (که دارای اهمیت بمراتب بیشتری هستند) تأمین خواهد کرد. وسعت میدان فعالیت سازمانی بلافاصله چندین برابر خواهد شد، کامیابی یک سازمان محلی پیوسته مشوقی برای بهبود بیشتر کار خواهد بود و تمایل به استفاده از تجربه حاضر و آماده رفیقی را که در گوشه دیگر کشور به فعالیت مشغول است، پدید خواهد آورد. فعالیت محلی بس غنی‌تر و متنوع‌تر از حالا خواهد شد، زیرا افشاگریهای سیاسی و اقتصادی که مدارک آن از سراسر روسیه فراهم خواهد آمد، به کارگران تمام حرفه‌ها که در مدارج گوناگون رشد قرار دارند، غذای فکری خواهد داد و برای گفتگو و بررسی در زمینه مسائل گوناگونی که هم از طریق اشارات و کنایات مطبوعات مجاز و هم از طریق صحبت‌هایی که در مجامع میشود و یا اخباری که دولت «شرمسارانه» انتشار میدهد، مطرح میگردد، مدارک و انگیزه‌های لازم فراهم خواهد آورد. هر طغیان و هریک از تظاهرات از تمام جوانب آن در سراسر روسیه مورد بحث و ارزیابی قرار خواهد گرفت و در هرجا این شوق را پدید خواهد آورد که از دیگران عقب نمانند، بهتر از دیگران کار کنند — (ما سوسیالیست‌ها بهیچوجه با هیچ گونه مسابقه و با هیچ گونه «رقابتی» مخالف نیستیم!)، — آنچه را که بار اول یکنوع حالت خودبخودی پیدا کرده بود، آگاهانه تدارک ببینند و از شرایط

مساعد مکانی یا زمانی برای تغییر شکل نقشه حمله استفاده کنند و غیره و غیره. در عین حال این شکفتگی فعالیت محلی برخلاف آنچه که اکنون غالباً مشاهده میشود، موجب نخواهد شد که برای هر یک از تظاهرات و هر شماره روزنامه محلی تمام قوا با چنین فشار شدیدی «تا آخرین نفس» بکار رود و تمام افراد به خطر انداخته شوند، زیرا از یکسو کشف «ریشه‌ها» برای پلیس بسی دشوارتر خواهد شد، چون نمیداند در کدام محل باید به جستجوی آنها بپردازد و از سوی دیگر فعالیت مشترک و منظم اولاً افراد را عادت خواهد داد که نیروی لازم برای اقدام به یک حمله معین را با وضع نیروی گردان معینی از ارتش عمومی که برای این حمله در نظر گرفته میشود، بسنجند (اکنون تقریباً هیچکس به چنین سنجشی نمی‌اندیشد، زیرا از هر ده مورد این حملات نه مورد آن خودبخودی صورت میگیرد) و ثانیاً به آنها امکان خواهد داد که نه فقط نشریات، بلکه نیروهای انقلابی را نیز با سهولت بیشتری از یک محل به محل دیگر «انتقال دهند».

اکنون این نیروها در اکثر موارد تمام و کمال برای فعالیت محدود محلی صرف میشوند و حال آنکه در آن هنگام این امکان وجود خواهد داشت و همیشه سبب و علتی پیدا خواهد شد که یک مبلغ یا سازمانگر کم و بیش کاردان از گوشه‌ای به گوشه دیگر کشور اعزام گردد. این اشخاص که کار را با سفرهای کوچک برای انجام مأموریت‌های حزبی به خرج حزب آغاز میکنند، رفته رفته عادت خواهند کرد که فقط با همان مقرری دریافتی از حزب زندگی کنند، انقلابی حرفه‌ای باشند و خود را برای ایفای نقش رهبران سیاسی واقعی آماده سازند.

اگر ما واقعاً بتوانیم به این مقصود نایل آییم که همه یا اکثریت قابل ملاحظه‌ای از کمیته‌ها و گروهها و محفل‌های محلی بطور فعال در امر همگانی شرکت ورزند، آنوقت در آینده‌ای بسیار نزدیک خواهیم توانست هر هفته روزنامه‌ای بیرون دهیم که بطور منظم با تیراژ دهها هزار نسخه در سراسر روسیه پخش شود. این روزنامه حکم جزئی از آن دم آهنگری عظیمی را خواهد داشت که هر اخگر مبارزه طبقاتی و هر جرقه خشم خلق را به حریقی همه‌گیر بدل میسازد. پیرامون این

امر که بخودی‌خود هنوز بسیار معصوم و بسیار کوچک، ولی منظم و به مفهوم کامل کلمه همگانی خواهد بود، ارتش منظمی از مبارزان آزموده بطور سیستماتیک گرد خواهد آمد و به کارآموزی خواهد پرداخت. آنگاه دیری نخواهد گذشت که روی چوب‌بست یا سکوهای این بنای سازمانی همگانی ازمیان انقلابیون ما ژلیابف‌های سوسیال دمکرات و ازمیان کارگران ما بیل‌های روسی پدید خواهند آمد و در رأس سپاه بسیج‌شده قرار خواهند گرفت و تمام مردم را برای برانداختن داغ ننگ و لعنت روسیه بپا خواهند داشت.

اینست آنچه که باید آرزو کنیم!

* * *

«باید آرزو کرد!» این سخنان را نوشتم و به وحشت افتادم. در نظر مجسم کردم که در «کنگره متحد کننده» نشسته‌ام و نگارندگان و کارکنان «رابوچیه دلو» روبروی من نشسته‌اند. بناگاه رفیق مارتینف از جا برمیخیزد و با نهیبی مهیب بر من بانگ میزند: «اجازه بدهید از شما بپرسم: مگر یک هیئت تحریریه خودمختار حق دارد بدون مراجعه قبلی به کمیته‌های حزب، آرزو کند؟». از پی او رفیق کریچفسکی از جا برمیخیزد و (ضمن ژرف‌سازی فلسفی گفته رفیق مارتینف که بنوبه خود دیر زمانیست اندیشه‌های رفیق پلخانف را ژرف ساخته است) با نهیبی مهیب‌تر میگوید: «من از اینهم جلوتر میروم و میپرسم: آیا یک مارکسیست، چنانچه این حکم مارکس را فراموش نکرده باشد که جامعه بشری همیشه وظایف تحقق‌پذیر در برابر خویش مطرح میسازد و تاکتیک عبارتست از فرایند افزایش وظایفی که همپای حزب افزایش می‌پذیرند، اصولاً حق دارد آرزو کند؟».

تنها از فکر این سئوالات مهیب عرق سرد بر تنم می‌نشیند و اندیشه‌ای جز این ندارم که جایی بیابم و خود را در آن پنهان کنم. میکوشم خود را در پشت سر پیسارف پنهان سازم.

پیسارف درباره اختلاف میان آرزو و واقعیت چنین نوشته است:

«اختلاف داریم تا اختلاف. آرزوی من ممکن است یا بر پویه طبیعی رخدادها پیشی گیرد ویا بکلی از راه منحرف شود و بسویی رود که پویه طبیعی رخدادها هرگز بدانجا نیانجامد. در حالت اول آرزو هیچ زیانی ببار نخواهد آورد و حتی میتواند پشتیبان و تقویت کننده نیروی انسان زحمتکش باشد... در چنین آرزوهایی هیچ چیز وجود ندارد که توان کار را تباه یا فلج سازد. حتی میتوان گفت که درست عکس این مطلب صادق است. اگر انسان از استعداد این نوع آرزو کردن بکلی بی بهره باشد و نتواند گاهگاه به پیش بتازد و در عالم خیال به نظاره تصویر جامع و کاملی از آنچه که تازه به آفرینش آن پرداخته است و زیر دستش تکوین میپذیرد، مشغول گردد، در آنصورت برای من بهیچوجه قابل تصور نخواهد بود که چه انگیزه‌ای انسان را وامیدارد تا در عرصه هنر و دانش و زندگی عملی به کارهای بزرگ و توانفرسا دست زند و آنرا به فرجام رساند... اختلاف میان آرزو و واقعیت هیچ زیانی ببار نخواهد آورد، مشروط بر آنکه فرد آرزومند به آرزوی خود ایمان جدی داشته باشد، با نظری تیزبین به زندگی بنگرد، دیده‌های خود را با کاخ‌های خیالی خویش مقایسه کند و بطور کلی برای تحقق پندار خویش از صدق‌دل تلاش ورزد. هروقت میان آرزو و زندگی نقطه تماسی وجود داشته باشد، همه چیز روبراه است» (۱۹۷).

آرزوهایی از این گونه متأسفانه در جنبش ما بسیار کمیاب است و گناه آنهم بیش از همه به گردن بیانگران انتقاد علنی و «دنباله‌روی» غیرعلنی است که به هشیاری خویش و «پیوند نزدیک» خود با «امر مشخص» میبالند.

ج) چگونه سازمانی برای ما لازم است؟

از مطالب پیشگفته خواننده درمی‌یابد که «تاکتیک ـ نقشه» ما دعوت بیدرنگ به یورش را نفی میکند و خواستار تدارک لازم برای «محاصره صحیح دژ دشمن» و به بیان دیگر خواستار آنست که تمام مساعی در راه گردآوری، سازمانگری و بسیج یک ارتش

منظم بکار رود. وقتی ما «رابوچیه دلو» را به سبب آنکه ناگهان از موضع «اکونومیسم» فرا جهید و به فریاد درباره یورش پرداخت (در آوریل سال ۱۹۰۱، در شماره ۶ «ضمیمه «رابوچیه دلو»» (۱۹۸)) مورد استهزاء قرار دادیم، طبعاً بر ما تاخت و ما را به «آیین پرستی» و عدم درک وظیفه انقلابی و دعوت به احتیاط کاری و غیره متهم ساخت. البته ایراد این اتهامات از جانب کسانی که بر هیچگونه اصول ثابتی پای‌بند نیستند و با تکیه برپایه ژرف‌اندیشی «تاکتیک ـ پروسه» گریبان خود را خلاص میکنند، بهیچوجه ما را متعجب نساخت، بهمین گونه نیز تکرار این اتهامات از جانب نادژدین که اصولاً به مبانی استوار برنامه و تاکتیک با نظر تحقیر بسیار عالیجنابانه مینگرد، موجب تعجب ما نگردید.

میگویند تاریخ تکرار نمیشود. ولی نادژدین با تمام قوا میکوشد آنرا تکرار کند بدینمعنی که با حملات خود بر «فرهنگ پروری انقلابی» و با فریادهای خود برای «به صدا در آوردن ناقوس آشوب» و دعوی «نظریه خاص در آستان انقلاب» و غیره بشدت از تکاچف تقلید میکند. ظاهراً او این کلام قصار مشهور را فراموش میکند که اگر اصل یک رویداد تاریخی بصورت تراژدی ظهور میکند، تقلید آن فقط کمدی مسخره از کار درمی‌آید (۱۹۹). تلاش برای تصرف قدرت دولتی که با تبلیغات تکاچف تدارک دیده شد و با ترور «دهشت‌انگیز» که براستی هم دهشت‌انگیز بود مورد آزمایش قرار گرفت، تلاشی با عظمت بود، ولی ترور «تهییجی» تکاچف صغیر فقط مضحکه است و بخصوص وقتی با نظریه مربوط به سازمان کارگران میانه‌حال تکمیل میشود بیش از پیش مضحک از کار درمی‌آید.

نادژدین مینویسد: «اگر «ایسکرا» از محیط «انشاءپردازی» خود گام بیرون مینهاد، میدید که این پدیده‌ها (پدیده‌هایی چون نامه آن کارگر در شماره ۷ «ایسکرا» و غیره) نشانه‌هایی هستند از اینکه در آینده‌ای بسیار و بسیار نزدیک «یورش» آغاز خواهد شد و اکنون (کذافی‌الاصل!) سخن گفتن از سازمانی که در آن تمام سرنخ ها به یک روزنامه خاص سراسر روسیه وصل باشد، معنایش اندیشه‌زایی در

کنج اتاق و فعالیت در چهار دیوار اتاق است». ببینید در این دعوی چه آشفته‌فکری عجیبی وجود دارد: از یکسو ترور تهییجی و «سازمان کارگران میانه‌حال» همراه با این عقیده که گردآمدن پیرامون «امر مشخص‌تری» چون روزنامه‌های محلی «بمراتب دلپذیرتر است» و از سوی دیگر: «اکنون» سخن گفتن از سازمان خاص سراسر روسیه معنایش اندیشه‌زایی در کنج اتاق است و به بیان صریحتر و ساده‌تر یعنی «اکنون» دیگر دیر است! ولی نادژدین بزرگوار، پس چرا «ایجاد روزنامه‌های محلی در مقیاس وسیع»، اکنون دیر نیست؟ حال نظریه و تاکتیک «ایسکرا» را با این دعاوی مقایسه کنید: ترور تهییجی کار بیهوده‌ایست، سخن گفتن از سازمان خاص کارگران میانه‌حال و ایجاد روزنامه‌های محلی در مقیاس وسیع معنایش گشودن در و دروازه به روی «اکونومیسم» است. باید از سازمان واحد انقلابیون سراسر روسیه سخن گفت و سخن گفتن از آنهم تا زمانیکه یورش واقعی، نه یورش روی کاغذ آغاز شود، دیر نیست.

نادژدین به سخن خود چنین ادامه میدهد:

«آری از لحاظ سازمان وضع ما بهیچوجه درخشان نیست و «ایسکرا» کاملاً حق دارد که میگوید توده عمده قوای جنگی ما را داوطلبان و عصیانگران تشکیل میدهند... این که شما وضع نیروهای ما را هشیارانه در نظر میگیرید، کار بسیار خوبیست، اما چرا در عین حال فراموش میکنید که جماعت توده بهیچوجه با ما نیست و بدین جهت از ما نخواهد پرسید که عملیات جنگی را چه وقت باید آغاز کرد و خود دست به «عصیان» خواهد زد... وقتی هم که جماعت توده خود با نیروی خودانگیخته خویش به حرکت در آید، ممکن است «ارتش منظمی» را که مدتها قصد داشتند یک سازمان بسیار منظم بدان بدهند، ولی فرصت نیافتند به این کار برسند، در هم ریزد و از سر راه خود دور کند». (تکیه روی کلمات از ماست).

منطق عجیبی است! درست بهمان جهت که «جماعت توده با ما نیست» فریاد برای «یورش» بیدرنگ نامعقول و ناشایسته است، زیرا یورش، حمله یک ارتش منظم است، نه انفجار خودانگیخته جماعت توده. درست بهمان جهت که جماعت توده ممکن است ارتش منظم را درهم ریزد و از سر راه خود دور کند، ما باید با کوشش برای «دادن یک سازمان بسیار منظم» به ارتش منظم، حتماً «فرصت یابیم» خود را به جریان اوج گیری خودانگیخته برسانیم، زیرا هر اندازه که ما بیشتر «فرصت یابیم» چنین سازمانی پدید آوریم، احتمال اینکه ارتش منظم بوسیله جماعت توده درهم نریزد و برعکس در رده اول و در رأس جماعت قرار گیرد، بیشتر خواهد شد. نادژدین فکرش به خطا میرود، زیرا می‌پندارد که گویا این ارتش که منظم سازمان یافته است، به کاری میپردازد که آنرا از جماعت توده جدا میسازد و حال آنکه در واقعیت امر این ارتش به کاری جز تبلیغات سیاسی همه‌جانبه و همه گیر نمی‌پردازد، یعنی درست به همان کاری می‌پردازد که نیروی ویرانگر خودانگیخته جماعت توده و نیروی ویرانگر آگاه سازمان انقلابیون را به یکدیگر نزدیک میسازد و در یک واحد بهم پیوند میدهد. شما آقایان، گناه خود را به گردن دیگران می‌اندازید، زیرا این درست گروه «سوابودا» است که با پذیرفتن ترور در برنامه، ایجاد سازمانی از تروریست‌ها را خواستار میشود و حال آنکه چنین سازمانی ارتش ما را از نزدیک شدن به توده جماعت واقعاً باز خواهد داشت، زیرا این جماعت متأسفانه هنوز با ما نیست و متأسفانه هنوز از ما نمیپرسد یا بندرت میپرسد که عملیات جنگی را چه وقت باید آغاز کرد.

نادژدین به ارعاب «ایسکرا» ادامه میدهد و مینویسد: «ما حتی از خود انقلاب هم غافل خواهیم ماند، همانگونه که از حوادث کنونی، انگار صاعقه‌ای بود که ناگهان بر سر ما فرود آمد، غافل ماندیم». این عبارت در پیوندش با اقوالی که پیش از آن نقل شد، بی‌ربط بودن «نظریه خاص آستان انقلاب»* را که «سوابودا»

---

* رجوع شود به جزوه تحت عنوان «آستان انقلاب» ص — ۶۲.

ابداع کرده است، آشکارا به ما نشان میدهد. این «نظریه خاص» اگر بخواهیم صریح سخن گوییم در این نکته خلاصه میشود که «اکنون» دیگر دیر است و زمان استدلال و آماده شدن گذشته است. اگر چنین است، پس دشمن بزرگوار «انشاء پردازی»، دیگر ۱۳۲ صفحه درباره «مسائل تئوری* و تاکتیک» نوشتن چه لزومی داشت؟ آیا شما عقیده ندارید که برای این «نظریه آستان انقلاب» بیشتر زیبنده بود ۱۳۲ هزار صفحه با یک دعوت کوتاه «بزن، بکش!» انتشار یابد؟

برای کسانی که مانند «ایسکرا» تبلیغات سیاسی میان همه قشرهای مردم را مبنای تمام برنامه، تاکتیک و فعالیت سازمانی خود قرار دهند، خطر غافل ماندن از انقلاب از هر چیز کمتر است. کسانی که اکنون در سرتاسر روسیه به تنیدن تارها و نخ های

---

* ضمناً باید گفت که نادژدین ضمن «سیری در مسائل تئوری»، سوای قطعه زیر که از لحاظ «نظریه آستان انقلاب» بسیار شایان دقت است، تقریباً هیچ نکته‌ای درباره مسائل تئوری بیان نداشته است: «برنشتینیسم در مجموع، حدت و شدت خود را در لحظه کنونی برای ما از دست میدهد، همانگونه که اکنون این موضوع که آیا آقای آداموویچ ثابت خواهد کرد که آقای استرووه شایستگی استعفای محترمانه و ترک صحنه را بدست آورده است یا برعکس آقای استرووه بطلان دعوی آقای آداموویچ را ثابت خواهد کرد و حاضر به ترک صحنه نخواهد شد، برای ما کاملاً یکسان است، زیرا «ساعت قطعی» انقلاب فرا میرسد» (ص — ۱۱۰). تصویری از این روشن‌تر برای نشان دادن لاقیدی بی‌پایان نادژدین نسبت به تئوری دشوار بود. ما فرا رسیدن «آستان انقلاب» را اعلام کرده‌ایم و بدینجهت برای ما «کاملا یکسان است» که آیا ارتدکس‌ها خواهند توانست منتقدین را بکلی از موضع خود بیرون رانند یا نه!! مگر این مرد خردمند متوجه نیست که ما درست در لحظه انقلاب به نتایج پیکار تئوریک خود علیه منتقدین برای انجام پیکار نهایی و قطعی علیه مواضع عملی آنان نیازمندیم!

سازمانی که از یک روزنامه خاص سراسر روسیه منشاء میگیرد، مشغولند، نه تنها از حوادث بهار غافل نماندند، بلکه برعکس به ما امکان دادند این حوادث را پیش‌بینی کنیم. آنها از تظاهراتی هم که در شماره‌های ۱۳ و ۱٤ «ایسکرا» (۲۰۰) تشریح شده است، غافل نماندند، بلکه برعکس با درک سریع وظیفه خویش برای یاری رساندن به اعتلای جنبش خودانگیخته جماعت توده، در این تظاهرات شرکت جستند و در عین‌حال از طریق روزنامه به تمام رفقای روس کمک کردند تا از این تظاهرات آگاه شوند و تجارب ناشی از آنرا مورد استفاده قرار دهند. اگر عمر آنها کفاف دهد از انقلاب هم غافل نخواهند ماند، انقلابی که پیش و بیش از هرچیز خواستار آنست که ما در کار تبلیغات مجرب باشیم، شیوه پشتیبانی (پشتیبانی به شیوه سوسیال‌ـ دمکراسی) از هر اعتراضی را بلد باشیم و بتوانیم جنبش خودانگیخته را هدایت کنیم و آنرا از اشتباهات دوستان و از دام دشمنان مصون داریم!

در اینجا به آخرین نکته‌ای میرسیم که ما را وامیدارد بویژه روی نقشه ایجاد یک سازمان پیرامون روزنامه خاص سراسر روسیه که باید از طریق کار مشترک برای این روزنامه عمومی تحقق پذیرد، پافشاری کنیم. فقط چنین سازمانی نرمش ضرور برای یک سازمان پیکارجوی سوسیال‌دمکرات یعنی توانایی دمسازی با شرایط بسیار متنوع و سریعاً تغییریابنده مبارزه را تأمین میکند و این هنر را به آن می‌آموزد که «از یک سو از نبرد رویارو با دشمنی که تمام نیروی خود را در یک نقطه متمرکز ساخته است و تفوق قوا دارد، اجتناب گردد و از سوی دیگر از لختی و دیرجنبی این دشمن استفاده بعمل آید و در مکان و زمانی که دشمن کمتر از همه انتظار حمله دارد، بر آن حمله شود»*. اشتباه بزرگی خواهد بود

---

* «ایسکرا» شماره ٤، مقاله «از چه باید شروع کرد؟». نادژدین مینویسد: «فرهنگ‌پروران انقلابی که نظریه آستان انقلاب را قبول ندارند، از طولانی بودن کار، کمترین دغدغه‌ای بدل راه نمیدهند»

اگر پی‌ریزی سازمان حزب فقط با حساب روی انفجار و مبارزهٔ خیابانی یا فقط با حساب روی «پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره» انجام گیرد. ما فعالیت روزمره خود را همیشه باید انجام دهیم و همیشه هم باید برای هر اقدامی آماده باشیم، زیرا پیشبینی تبدیل ادوار آرامش به ادوار انفجار در موارد بسیار زیاد تقریباً غیر ممکن است و در مواردی که ممکن است، نمیتوان از این پیشبینی برای تجدید آرایش سازمان استفاده کرد، زیرا در کشوری که رژیم سلطنت مستبده بر آن چیره است، این تغییر و تبدیل با سرعتی برق‌آسا انجام میگیرد و گاه فقط به یک تاخت و تاز شبانه یانیچارهای تزاری (۲۰۱) بسته است. انقلاب را هم باید نه به صورت یک عمل منفرد (آنطور که ظاهراً نادژدین گمان میبرد)، بلکه به صورت چند تغییر و تبدیل سریع انفجار کم و بیش شدید به آرامش کم و بیش کامل، در نظر مجسم ساخت. بدین جهت محتوی اساسی فعالیت سازمان حزبی ما، و محور این فعالیت باید امری باشد که هم در دوران شدیدترین انفجارها و هم در دوران آرامش کامل ممکن و ضرور است، یعنی تبلیغات سیاسی واحدی که سراسر روسیه را دربرگیرد، تمام جوانب زندگی را روشن سازد و به سوی انبوه‌ترین توده‌ها متوجه باشد. چنین امری

(ص — ٦۲). در این باره یادآور میشویم که: اگر ما نتوانیم آنچنان تاکتیک سیاسی و آنچنان نقشه سازمانی طرح ریزیم که حتماً برای کار بسیار طولانی در نظر گرفته شده باشد و در عین حال حزب ما را در همان جریان انجام این کار چنان آماده سازد که بتواند در هر پیش‌آمد ناگهانی و در هر حادثه‌ای هر اندازه سریع روی دهد، در پاسگاه خود حاضر باشد و وظیفه خودرا انجام دهد، — در آنصورت ماجراجویان سیاسی حقیری بیش نخواهیم بود. فقط نادژدین که از دیروز نام سوسیال‌دمکرات بر خود نهاده است میتواند این نکته را فراموش کند که هدف سوسیال‌دمکراسی، دگرگونی بنیادی شرایط زندگی سراسر جامعه بشری است و بدین جهت مبارز سوسیال-دمکرات حق ندارد از طولانی بودن کار «دغدغه بدل راه دهد».

هم در روسیه کنونی بدون روزنامه‌ای که پی در پی در سراسر روسیه انتشار یابد، تصورناپذیر است. سازمانی که طبعاً پیرامون این روزنامه پدید می‌آید یعنی سازمان کارکنان آن (کارکنان به مفهوم وسیع کلمه یعنی تمام کسانی که برای آن کار میکنند)، درست همان سازمانی است که برای هر اقدامی آماده خواهد بود: از حفظ شرف و اعتبار و ادامه کاری حزب در لحظه‌ای که شدیدترین «فشار» بر انقلابیون وارد می‌آید گرفته تا تدارک و انتخاب لحظه و اجرای قیام مسلحانه همه خلق.

در واقع هم پدیده‌ای را که برای ما بسیار عادی است یعنی فروپاشیدگی کامل سازمان یک یا چند محل را در نظر مجسم کنید. این فروپاشیدگی‌ها بعلت فقدان یک امر مشترک و منظم که تمام سازمان‌های محلی‌را به یکدیگر پیوند دهد، اغلب طی ماهها موجب تعطیل کار میشوند، ولی اگر تمام سازمان‌ها به یک امر مشترک مشغول باشند، در صورتی هم که ضربات وارده شدیدترین فروپاشیدگی‌ها را در پی داشته باشد، چند هفته کار دو سه مبارز فعال کافیست تا ارتباط محفل‌های جدید جوانان را که حتی اکنون نیز بطوری که میدانیم بسیار سریع پدید می‌آیند، با مرکز عمومی برقرار سازند. ضمناً وقتی این امر مشترک که از ضربات وارده آسیب می‌بینند، بر همه معلوم باشد، محفل‌های جدید با سرعتی بیش از گذشته میتوانند پدید آیند و با مرکز ارتباط برقرار سازند.

از سوی دیگر قیام خلق را در نظر مجسم سازید. اکنون تصور میرود همه موافق باشند که ما باید در فکر قیام باشیم و خود را برای آن آماده سازیم. ولی چگونه آماده سازیم؟ کمیته مرکزی که نمیتواند همه جا برای تدارک قیام، کارگزارانی از خود بگمارد! اگر ما کمیتهٔ مرکزی هم داشتیم، در اوضاع و احوال کنونی روسیه با گماشتن چنین کارگزارانی، نمیتوانست هیچ نتیجه‌ای بدست آورد. برعکس، شبکه کارگزارانی* که ضمن فعالیت برای ایجاد

---

* افسوس، افسوس! باز این لفظ موحش «کارگزار» که به گوش

روزنامه عمومی و پخش آن بطور طبیعی پدید میگردد، نیازی ندارد که «بنشیند و منتظر بماند» تا شعار قیام اعلام شود، بلکه درست به کار و فعالیت منظمی که در صورت قیام حداعلای امکان کامیابی را برایش تضمین کند، خواهد پرداخت. چنین فعالیتی است که ارتباط با انبوه‌ترین توده‌های کارگر و نیز با تمام قشرهای ناراضی از سلطنت مستبده را تحکیم خواهد بخشید و این همان چیزیست که برای قیام اهمیت بسیار دارد. با چنین فعالیتی است که توانایی لازم برای ارزیابی صحیح وضع سیاسی عمومی و بنابر این توانایی انتخاب لحظه مناسب برای قیام، پدید میگردد. چنین فعالیتی است که تمام سازمان‌های محلی را عادت خواهد داد تا در قبال مسائل و رویدادها و پیش‌آمدهای سیاسی واحدی که سراسر روسیه را به حرکت وامیدارد، همزمان به واکنش برخیزند و به این «پیش‌آمدها» پاسخی هرچه جدی‌تر، هرچه یکدست‌تر و هرچه صحیح تر بدهند، زیرا قیام در ماهیت خود جدی‌ترین، یکدست‌ترین و صحیح‌ترین «پاسخ» تمام مردم به دولت است. سرانجام چنین فعالیتی است که

دمکرات مارتینف‌ها سخت زننده است، از دهان من بیرون پرید! برای من عجیب است که چرا این لفظ، سلاله مبارزان برجسته سالهای هفتاد قرن گذشته را برآشفته نمیساخت، ولی خرده کاران سالهای نود را برآشفته میسازد؟ من این لفظ را می‌پسندم، زیرا بیانگر صریح و روشن امر مشترکی است که تمام کارگزاران، اندیشه و عمل خود را تابع آن میسازند و اگر لازم باشد لفظ دیگری جایگزین آن گردد، من میتوانم فقط لفظ «همکاران» را، آنهم در صورتیکه به یکنوع انشاءپردازی و ابهام تعبیر نشود، بجای آن اختیار کنم. ولی آنچه که ما بدان نیاز داریم، سازمان جنگی کارگزاران است. حال آن جمع کثیر (خاصه در خارجه) مارتینف‌ها که دوست دارند «درجه ژنرالی به یکدیگر اعطا کنند»، میتوانند بجای «کارگزار شعبه گذرنامه» بگویند: «رئیس کل شعبه مخصوص تهیه گذرنامه برای انقلابیون» و غیره.

تمام سازمان‌های انقلابی را در سرتاسر روسیه به برقراری تماس‌های دائمی و در عین حال کاملاً پنهانی با یکدیگر که پدیدآورنده وحدت واقعی حزب خواهند بود، عادت میدهد. بدون چنین تماس‌هایی بحث جمعی پیرامون نقشه قیام و اتخاذ تدابیر تدارکی لازم در آستان آن که باید در اختفاء کامل بماند، امکان‌پذیر نخواهد بود.

بیک سخن، «نقشه ایجاد روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه» نه تنها ثمره کار دفتری کسانی نیست که در تنگنای اتاق به آیین‌پرستی و انشاءپردازی مبتلاء شده‌اند (بزعم اشخاصی که در این نقشه بدرستی تعمق نکرده‌اند)، بلکه برعکس عملی‌ترین نقشه‌ایست که با اجرای آن میتوان قیام را از تمام جوانب آغاز کرد و خود را بیدرنگ برای آن آماده ساخت و در عین حال کارهای مبرم روزمره خود را نیز حتی یک آن از یاد نبرد.

پایان گفتار

تاریخ سوسیال دمکراسی روسیه بطور روشن به سه دوران تقسیم میشود.

دوران اول در حدود دهسال را در بر میگیرد: تقریباً سالهای ۱۸۸۴ — ۱۸۹۴. این دوران، دوران پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال‌دمکراسی بود. شمار هواداران مشی جدید در روسیه از آحاد تجاوز نمیکرد. سوسیال‌دمکراسی بدون جنبش کارگری وجود داشت و بعنوان یک حزب سیاسی دوران تکوین جنینی خود را میگذراند.

دوران دوم سه تا چهار سال را دربر میگیرد: سالهای ۱۸۹۴ — ۱۸۹۸. سوسیال‌دمکراسی بعنوان یک جنبش اجتماعی، بعنوان نشانه اوج گیری جنبش توده‌های مردم و بعنوان یک حزب سیاسی پای به عرصه وجود مینهد. این دوران، دوران کودکی و بلوغ است. دلبستگی همگانی روشنفکران به مبارزه علیه مشی نارودنیک و به آمد و شد میان کارگران و دلبستگی همگانی کارگران به اعتصاب با سرعت یک بیماری همه گیر، شیوع می‌یابد. جنبش به پیشرفت‌های شگرف نائل میگردد. اکثریت رهبران افراد بسیار جوانی بودند که تا رسیدن به آن «سن سی و پنج سالگی» که در نظر آقای ن. میخایلوفسکی یکنوع مرز طبیعی مینمود، فاصله زیادی داشتند. این افراد به سبب جوانی دارای ورزیدگی لازم برای فعالیت عملی نبودند و با سرعتی عجیب صحنه را ترک میگفتند. ولی فعالیت آنها اغلب میدان بسیار وسیعی داشت. بسیاری از آنان بسان اعضای گروه «نارودنایا ولیا»

با شیوه تفکر انقلابی به فعالیت سپرداختند و تقریباً همه آنها در عنفوان جوانی با شور فراوان در برابر قهرمانان ترور سر تعظیم فرود می‌آوردند. رهایی از جذبه این سنت قهرمانانه، مبارزه لازم داشت و به قطع پیوند با کسانی می‌انجامید که میخواستند بهر قیمتی هست به «ناروودنایا ولیا» وفادار بمانند و سوسیال‌دمکرات‌های جوان برای آنها احترامی عمیق قائل بودند. مبارزه افراد را به آموزش و خواندن جزوات و کتب قانوناً غیرمجازی که به مشی‌های گونا- گون متعلق بود و به بررسی مجدانه مسائل مربوط به جریان قانوناً مجاز نارودنیک، وامیداشت. سوسیال‌دمکرات‌هایی که در مکتب این مبارزه پرورش یافته بودند به جنبش کارگری روی می‌آوردند، بی‌آنکه «ولو یک لحظه» تئوری مارکسیسم را که با پرتو فروزان خویش روشنی بخش راه آنان بود و نیز وظیفه سرنگون ساختن سلطنت مستبده را از یاد ببرند. تأسیس حزب در بهار سال ۱۸۹۸ برجسته- ترین و در عین حال آخرین عمل سوسیال‌دمکرات‌های این دوران بود.

دوران سوم چنانکه دیدیم مقدماتش در سال ۱۸۹۷ فراهم می‌آید و در سال ۱۸۹۸ (۱۸۹۸ — ؟) بطور قطعی جانشین دوران دوم میگردد. این دوران، دوران تشتت، تلاشی و نوسان از یکسو به سوی دیگرست. در دوران بلوغ زمانی میرسد که صدای شخص دورگه میشود. صدای سوسیال‌دمکراسی روسیه نیز در این دوران رفته رفته دورگه شد و از یکسو در تألیفات آقایان استرووه و پروکوپویچ، بولگاکف و بردیایف و از سوی دیگر در تألیفات و. ای — ن و ر. م.، ب. کریچفسکی و مارتینف، نغمه‌های ناساز از آن برخاست. ولی این فقط رهبران بودند که جدا از هم میرفتند و به واپس میگراییدند: جنبش همچنان راه رشد می‌پویید و گام‌های بلند به پیش برمیداشت. مبارزه پرولتری قشرهای جدیدی از کارگران را فرا میگرفت و در سراسر روسیه گسترش می‌یافت و در عین حال در بیداری روحیات دمکراتیک میان دانشجویان و قشرهای دیگر اهالی نیز بطور غیر مستقیم تأثیر می‌بخشید. ولی آگاهی رهبران در برابر وسعت و نیروی اوج گیری خودانگیخته جنبش زانو میزد

و تسلیم میشد. اکنون دیگر درمیان سوسیال‌دمکرات‌ها رده دیگر یعنی رده مبارزانی تفوق داشت که تنها برپایه نشریات مارکسیستی «قانوناً مجاز» پرورش یافته بودند و حال آنکه چنین نشریاتی بهیچو-جه کافی نبود، زیرا جنبش خودانگیخته توده‌ها بخصوص آگاهی بیشتری از مبارزان میطلبید. رهبران نه تنها در رشته تئوری («آزادی انتقاد») و پراتیک («خرده‌کاری») عقب مانده بودند، بلکه با توسل به انواع براهین پرطمطراق میکوشیدند واپس‌ماندگی خود را توجیه کنند. سوسیال-دمکراتیسم، هم بوسیله پیروان برنتانو در نشریات قانوناً مجاز و هم بوسیله دنباله‌روها در نشریات قانوناً غیرمجاز تا سطح تریدیونیونیسم پایین آورده میشد. برنامه «Credo» رفته رفته به تحقق میپیوست، خاصه زمانی که «خرده‌کاری» سوسیال‌دمکرات‌ها موجب جان گرفتن جریانهای انقلابی غیر سوسیال‌دمکراتیک شده بود.

حال اگر خواننده بر من خرده گیرد که چرا با این طول و تفصیل به بحث پیرامون مجله‌ای چون «ر. دلو» پرداخته‌ام، در پاسخ آن خواهم گفت: «ر. دلو» اهمیت «تاریخی» کسب کرده است، زیرا «روح» این دوران سوم را برجسته‌تر از همه منعکس ساخته است.* این ر. م. پیگیر نیست، بلکه همان کریچفسکی‌ها و مار-تینف‌های تابع وزش باد، هستند که توانسته‌اند تشتت و نوسان و آمادگی برای واپس‌نشینی را، هم در برابر «انتقاد»، هم در برابر

---

* من میتوانستم برای دادن پاسخ، به این ضرب‌المثل آلمانی نیز استناد ورزم: Den Sack schlägt man, den Esel meint man که معادل روسی آن چنین است: گربه را میزنند تا عروس حساب کارش را بداند (معنی تحت‌اللفظی این ضرب‌المثل آلمانی چنین است: جوال را میزنند، ولی خر را در نظر دارند. م). نه تنها «ر. دلو»، بلکه توده بزرگ از پراتیسین‌ها و تئوریسین‌ها شیفته و مجذوب «انتقاد» مد شده بودند، در مسئله خودانگیختگی سردرگم مانده بودند و وظایف سیاسی و سازمانی ما را نه به مفهوم سوسیال‌دمکراتیک، بلکه به مفهوم تریدیونیونیستی درک میکردند.

«اکونومیسم» و هم در برابر تروریسم، چنانکه باید و شاید منعکس سازند. صفت مشخصه این دوران، بی‌اعتنایی بزرگوارانه فلان ستایشگر «اندیشه مطلق» نسبت به پراتیک نیست، بلکه درآمیختگی پراتیسیسم (عمل گرایی. م.) خرده‌پرداز با حد اعلای ولنگاری تئوریک است. قهرمانان این دوران پیش از آنکه به نفی مستقیم «کلام‌های سترگ» بپردازند، به مبتذل ساختن آنها میپرداختند و در نتیجه سوسیالیسم علمی دیگر تئوری انقلابی یکپارچه از کار در نمی‌آمد، بلکه به آمیزه‌ای بدل میشد که از هر کتاب درسی آلمانی تازه‌ای «آزادانه» مقداری آب بر آن می‌افزودند، شعار «مبارزه طبقاتی» انگیزه‌ای برای پیشروی به سوی فعالیت هر چه گسترده‌تر و هر چه مجدانه‌تر نبود، بلکه وسیله‌ای بود برای آرام‌سازی، زیرا آخر «مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی پیوند ناگسستنی دارد». اندیشه حزب برای دعوت به ایجاد سازمان پیکارجوی انقلابیون بکار نمیرفت، بلکه نوعی «بورو-کراتیسم انقلابی» و بازی کودکانه با اشکال «دمکراتیک» را توجیه میکرد.

ما نمیدانیم دوران سوم چه وقت بپایان میرسد و دوران چهارم (که بهر حال علایم بسیاری بشارتگر آنست) آغاز میگردد. در اینجا ما از عرصه تاریخ به عرصه زمان حال و تا اندازه‌ای هم به عرصه آینده گام مینهیم، ولی ایمان راسخ داریم که دوران چهارم به تحکیم مارکسیسم پیکارجو خواهد انجامید و سوسیال‌دمکراسی روسیه از بحران، تواناتر و پخته‌تر بیرون خواهد آمد و پیشاهنگ واقعی انقلابی‌ترین طبقه، پس‌آهنگ اپورتونیست را «عوض» خواهد کرد.

ما با دعوت به این «تعویض» و تلخیص تمام مطالب پیشگفته، میتوانیم به سئوال: چه باید کرد؟ یک پاسخ کوتاه بدهیم:

باید به دوران سوم پایان داد.

تاریخ نگارش:
پاییز سال ۱۹۰۱ — فوریه سال ۱۹۰۲.
نخستین بار در ماه‌مارس سال ۱۹۰۲
در اشتوتگارت بصورت کتاب جداگانه
انتشار یافت.

از روی متن آثار و. ای. لنین،
چاپ ٥، جلد ٦، ص ۱—۱۹۲
ترجمه شده است.

کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا» با «رابوچیه دلو»

مطلبی که برای ما باقی میماند شرح تاکتیکی است که «ایسکرا» در روابط سازمانی با «ر. دلو» اتخاذ کرد و با پیگیری آنرا بکار برد. این تاکتیک ضمن مقاله منتشره در همان شماره اول «ایسکرا» تحت عنوان «انشعاب در اتحاد سوسیال دمکرات‌های روس در خارجه» مورد تشریح کامل قرار گرفته بود. ما بلافاصله بر این نظر قرار گرفتیم که سازمان واقعی «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روس در خارجه» که در کنگره اول حزب ما نماینده حزب در خارجه شناخته شده بود، به دو سازمان منشعب شده است و بنابر این مسئله نمایندگان حزب معلق مانده و فقط بطور موقت و مشروط بدینسان حل شده که در کنگره بین‌المللی پاریس از روسیه دو عضو یعنی از هر بخش «اتحاد» منشعب‌شده یک عضو برای بوروی دائمی بین‌المللی سوسیالیستی (۲۰۲) انتخاب گردیده است. ما اعلام داشتیم که «ر. دلو» در ماهیت امر ذیحق نیست و از نظر اصولی با قاطعیت تمام به طرفداری از گروه «آزادی کار» برخاستیم، ولی در عین حال از وارد شدن در جزئیات انشعاب خودداری کردیم و خدمات «اتحاد» را در زمینه فعالیت صرفاً عملی خاطرنشان ساختیم*. بدینسان موضع ما تا حدودی موضوع ترصد و انتظار بود: ما

---

* این ارزیابی درباره انشعاب علاوه بر آشنایی با نشریات، بر پایه مدارک استوار بود که برخی از اعضای سازمان ما هنگام مسافرت به خارجه، در آنجا گرد آورده بودند.

نسبت به عقیده‌ای که درمیان اکثریت سوسیال‌دمکرات‌های روسیه رواج داشت مبنی بر اینکه قاطع‌ترین مخالفان «اکونومیسم» نیز میتوانند دوش بدوش «اتحاد» فعالیت کنند، گذشت قائل شدیم، زیرا «اتحاد» بارها موافقت اصولی خود را با گروه «آزادی کار» اعلام کرده بود و در مسائل بنیادی تئوری و تاکتیک گویا دعوی حفظ سیمای مستقل نداشت. واقعه زیر صحت موضعگیری ما را بطور غیرمستقیم ثابت کرد: تقریباً همزمان با انتشار نخستین شماره «ایسکرا» (دسامبر سال ۱۹۰۰)، سه تن از اعضای «اتحاد» از آن جدا شدند و گروهی بنام «گروه مبتکرین» تشکیل دادند و با مراجعه به سازمان‌های زیر: ۱) به شعبه سازمان «ایسکرا» در خارجه، ۲) به سازمان انقلابی «سوسیال‌دمکرات» (۲۰۳)، ۳) به «اتحاد» — پیشنهاد کردند برای انجام مذاکرات درباره آشتی، نقش میانجی به عهده گیرند. دو سازمان اول بلافاصله پاسخ موافق دادند و سازمان سوم جواب رد داد. البته وقتی یکی از سخنرانان در کنگره «متحدکننده» که سال گذشته برگزار شد، این مطالب را بیان داشت، یکی از اعضای هیئت رهبری «اتحاد» توضیح داد که علت رد پیشنهاد، فقط عدم‌رضایت «اتحاد» از ترکیب گروه مبتکرین بود. من در همان حال که یادآوری این توضیح را وظیفه خود میشمارم، بنوبه خود نمیتوانم از ذکر این مطلب خودداری کنم که این توضیح را رضایت‌بخش نمیدانم، زیرا «اتحاد» که از موافقت دو سازمان برای مذاکرات آگاه بود، میتوانست یا توسط یک میانجی دیگر و یا خودش مستقیماً به آنها مراجعه کند.

بهار سال ۱۹۰۱، هم مجله «زاریا» (شماره یک، آوریل) و هم روزنامه «ایسکرا» (شماره ٤، ماه مه)* با «ر. دلو» مستقیماً وارد مباحثه شدند. «ایسکرا» بویژه مقاله «چرخش تاریخی» «ر. دلو» را که در ضمیمه شماره ماه آوریل خود یعنی پس از حوادث بهار در قبال دلبستگی به ترور و دعوت به «خونریزی»، نااستواری از

* رجوع شود به مقاله لنین «از چه باید شروع کرد؟» ه. ت.

خود نشان داده بود، بباد انتقاد گرفت. علیرغم این مباحثه «اتحاد» موافقت کرد که مذاکرات مربوط به آشتي با میانجیگری گروه تازه‌ای از «آشتي‌دهندگان» (۲۰۴) تجدید شود. کنفرانس مقدماتی نمایندگان سه سازمان نامبرده، در ماه ژوئن برگزار شد و طرح قراردادی را بر پایه «موافقتنامه اصولی» بسیار مفصلی که توسط «اتحاد» در جزوه «دو کنگره» و توسط «جمعیت» در جزوه‌ای تحت عنوان «اسناد کنگره «متحدکننده»» بچاپ رسیده است، تنظیم کرد.

محتوی این موافقتنامه اصولی (یا طبق عنوانی که غالباً به آن اطلاق میکنند: قطعنامه‌های کنفرانس ژوئن) با نهایت وضوح نشان میدهد که رد کاملا قاطع کلیه صور اپورتونیسم بطور کلی و از آن جمله اپورتونیسم روسی را، شرط حتمی اتحاد معین کرده بودیم. در ماده اول آن گفته میشود: «ما با هر گونه تلاشی برای وارد کردن اپورتونیسم به درون مبارزه طبقاتی پرولتاریا یعنی با تلاشهایی که تا کنون بصورت باصطلاح «اکونومیسم»، برنشتینیسم، میلرانیسم و غیره بروز کرده است، به مبارزه برمیخیزیم». «فعالیت سوسیال‌دمکراسی... مبارزه ایدئولوژیک علیه تمام دشمنان مارکسیسم انقلابی را در بر میگیرد» (ماده ٤، بند ج). «سوسیال‌دمکراسی در هیچیک از عرصه‌های فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود نباید وظیفه فوری پرولتاریای روسیه یعنی سرنگون ساختن سلطنت مستبده را ولو لحظه‌ای از نظر دور دارد» (۵، آ)... «تبلیغات نباید تنها بر بنیاد مبارزهٔ روزمره کار مزدی علیه سرمایه استوار باشد» (۵، ب)... «بدون آنکه... مرحله مبارزه صرفاً اقتصادی و مبارزه در راه خواستهای سیاسی جزیی محدود، برسمیت شناخته شود» (۵، ج)... «ما انتقاد از جریان‌هایی را که برای خصلت ابتدایی... و محدودیت اشکال خاص مراحل پایین جنبش... اعتبار یک اصل (پرنسیپ. م.) قائل میشود، برای جنبش بسیار مهم میدانیم» (۵، ه). حتی شخص بکلی غیرواردی که این قطعنامه‌ها را با اندک دقت مطالعه کند، از همان سبک نگارش آنها خواهد دید که لبه تیز آنها علیه کسانی متوجه است که اپورتونیست و «اکونومیست» باشند، وظیفه سرنگون ساختن سلطنت

مستبده را ولو لحظه‌ای از نظر دور دارند، تئوری مراحل را برسمیت بشناسند و برای محدودیت و غیره اعتبار یک اصل قائل شوند. کسی که با جریان مباحثات گروه «آزادی کار»، «زاریا» و «ایسکرا» علیه «ر. دلو» اندک آشنایی داشته باشد، لحظه‌ای تردید نخواهد کرد که این قطعنامه‌ها درست همان اشتباهاتی را که «ر. دلو» مرتکب شده بود، ماده به ماده رد میکند. بهمین جهت وقتی یکی از اعضای «اتحاد» در کنگره «متحدکننده» اعلام داشت که مقالات مندرجه در شماره ۱۰ «ر. دلو»، نه بعلت «چرخش تاریخی» جدید «اتحاد»، بلک بعلت خصلت بسیار «تجریدی»* قطعنامه‌ها نگاشته شده است، یکی از سخنرانان با حقانیت کامل، این دعوی را مورد استهزاء قرار داد و گفت قطعنامه‌ها نه تنها تجریدی نیستند، بلکه بحد اعلی مشخص هستند و یک نگاه به آنها کافی است تا دیده شود که در آنها «مچ کسی را گرفته‌اند».

عبارت اخیر واقعه‌ای را در کنگره موجب گردید که جنبه شاخص داشت. از یکسو ب. کریچفسکی به لفظ «مچ گرفته‌اند» چسبید و با این گمان که این لفظ از روی بی‌احتیاطی از دهان گوینده آن بیرون پریده و نیت زشت ما را («دام گستردن برای مچ گرفتن») لو داده است، با لحنی پرهیجان بانگ برآورد: «آخر چه کسی را، مچ چه کس بخصوصی را گرفته‌اند؟» پلخانف با لحنی استهزاءآمیز سخن او را تکرار کرد و پرسید: «واقعاً هم چه کسی را؟». ب. کریچفسکی گفت: «من به ذهن کندیاب رفیق پلخانف کمک میکنم و برایش توضیح میدهم که اینجا میخواستند مچ هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» را بگیرند (قهقهه عموم). ولی ما نگذاشتیم مچ‌مان را بگیرند!» (چند صدا از سمت چپ: بدا بحال خودتان!). از سوی دیگر یکی از اعضای گروه «بوربا» (گروه آشتی‌دهندگان) که با اصلاحات پیشنهادی «اتحاد» در قطعنامه‌ها مخالفت میورزید و میل داشت از

---

* این دعوی در صفحه ۲۵ جزوه «دو کنگره» تکرار شده است.

سخنران ما دفاعی کرده باشد، گفت عبارت «مچ کسی را گرفته‌اند»، ظاهراً در گرمای مباحثه سهواً از دهان گوینده بیرون پریده است.

ولی من شخصاً برآنم که چنین «دفاعی» نباید برای سخنرانی که آن عبارت را بکار برده بود، خوشایند باشد. بعقیده من عبارت «مچ کسی را گرفته‌اند»، «به شوخی گفته شده، ولی در آن بطور جدی تعمق شده است»: ما همیشه «ر. دلو» را به نااستواری و نوسان از یکسو به سوی دیگر متهم میساختیم و بدینجهت طبعاً میبایست بکوشیم مچش را بگیریم تا چنین نوساناتی را در آینده غیر ممکن سازیم. هیچگونه نیت زشتی در اینجا نمیتوانست وجود داشته باشد، زیرا سخن بر سر نااستواری اصولی بود و ما توانستیم «مچ» «اتحاد» را چنان رفیقانه* «بگیریم» که قطعنامه‌های ژوئن را خود ب. کریچفسکی و یکی دیگر از اعضای هیئت مدیره «اتحاد» امضاء کردند.

مقالات مندرجه در شماره ۱۰ «ر. دلو» (رفقای ما این شماره

---

* بدینسان: ما در مقدمه قطعنامه‌های ژوئن خاطرنشان ساختیم که سوسیال‌دمکراسی روسیه در مجموع خود همیشه بر بنیاد اصول گروه «آزادی کار» استوار بوده است و خدمت خاص «اتحاد» همان کار نشریاتی و فعالیت سازمانی‌اش بوده است. به بیان دیگر ما ابراز آمادگی کامل میکردیم تا تمام گذشته‌ها را بدست فراموشی بسپاریم و سودمندی اقدام رفقای خود را در «اتحاد» (برای پیشرفت کار) تصدیق کنیم، مشروط بر آنکه نوساناتی که ما برای «گرفتن مچ» عاملین آن میکوشیدیم، بکلی موقوف گردد. هر شخص بیغرضی که قطعنامه‌های ژوئن را بخواند، آنها را درست به همین مفهوم تلقی خواهد کرد. اما وقتی «اتحاد» پس از آنکه با چرخش جدید و تغییر سمت به سوی «اکونومیسم» (در مقالات مندرجه در شماره ۱۰ «ر. دلو» و در تصحیحات آن) کار را به جدایی کشانده است، اکنون بخاطر مطالبی که درباره خدماتش بیان شده است، با لحنی پرطمطراق ما را به خلاف گویی با حقیقت («دو کنگره»، ص ۳۰) متهم میسازد، اتهامش البته فقط میتواند موجب تبسم گردد.

را فقط وقتی دیدند که به کنگره آمده بودند و چند روز بیشتر به گشایش آن نمانده بود)، بروشنی نشان داد که در فاصله میان تابستان تا پائیز در «اتحاد» چرخش جدیدی صورت گرفته است بدین معنی که «اکونومیست‌ها» بار دیگر غالب آمده‌اند و هیئت تحریریه که از هر طرف «باد» بیاید، بادش میدهد، بار دیگر به دفاع از «دوآتشه‌ترین برنشتینیست‌ها» و از «آزادی انتقاد» و «جریان خودانگیخته» و توسط مارتینف به تبلیغ «تئوری محدود ساختن» عرصه نفوذ سیاسی ما (ظاهراً بصورت تشدید این نفوذ)، برخاسته است. بار دیگر صحت این گفته صائب پارووس به ثبوت رسید که گرفتن مچ یک اپورتونیست با استناد به فرمول‌ها، دشوارست: او هر فرمولی را به آسانی امضاء میکند و به آسانی هم از آن روی بر میتابد، زیرا اپورتونیسم درست به معنای فقدان هرگونه اصول مشخص و استوارست. امروز اپورتونیستها هر تلاشی را برای وارد ساختن اپورتونیسم رد میکنند، هر گونه محدودیت را مردود اعلام میدارند، با طمطراق تمام وعده میدهند که «سرنگون ساختن سلطنت مستبده را ولو یک لحظه از یاد نبرند»، «تبلیغات را تنها بر بنیاد مبارزه روزمره کار مزدی علیه سرمایه» انجام ندهند و غیره و غیره و فردا شیوه بیان را عوض میکنند و تحت عنوان دفاع از جریان خودانگیخته و پویه پیشرو مبارزه بیرنگ روزمره و بزرگداشت خواستهایی که نتایج ملموس نوید میدهند و غیره و غیره، کار کهنه را از سر میگیرند. «اتحاد» با ادامه این دعوی که گویا در مقالات مندرجه در شماره ۱۰ هیچگونه عدول ارتدادآمیزی از اصول عام طرح مصوبه کنفرانس تشخیص نداده و نمیدهد («دو کنگره»، ص ۲۶)، فقط ناتوانی کامل یا عدم تمایل خود را به درک ماهیت اختلاف‌نظرها، آشکار میسازد.

پس از انتشار شماره ۱۰ «ر. دلو» برای ما تنها یک آزمایش باقی مانده بود و آن اینکه به مباحثات عمومی بپردازیم تا ببینیم که آیا تمام «اتحاد» با این مقالات و با هیئت تحریریه خود همبستگی دارد یا نه. «اتحاد» بویژه از این اقدام ما ناراضی است و ما را به تلاش برای نفاق‌افکنی در «اتحاد» و مداخله در امور دیگران

و غیره متهم میسازد. این اتهامات بکلی بی‌اساس است، زیرا در هیئت تحریریه انتخاب‌شده‌ای که با وزش کوچکترین بادی «تغییر سمت میدهد»، همه چیز منوط به همان سمت باد است و ما نیز در جلسات محرمانه‌ای که در آنها جز اعضای سازمان‌های مأمور تأمین اتحاد، هیچکس دیگر وجود نداشت، همین سمت را معین میکردیم. تصحیحاتی که بنام «اتحاد» در قطعنامه‌های ژوئن وارد شد، آخرین امید ما را برای نیل به موافقت ازمیان برد. این تصحیحات بطور مستند بر یک تغییر سمت جدید به سوی «اکونومیسم» و همبستگی اکثریت «اتحاد» با شماره ۱۰ «ر. دلو» گواهی میداد. از مجموعه مظاهر اپورتونیسم کلمات «باصطلاح اکونومیسم» حذف میشد (ظاهراً بعلت وجود «ابهام در مفهوم» این کلمات، و حال آنکه از چنین استدلالی فقط ضرورت تعریف دقیقتر ماهیت اشتباهی که در مقیاس وسیع شیوع دارد، ناشی میشود)، «میلرانیسم» هم حذف میشد (و حال آنکه ب. کریچفسکی، هم در شماره ۲ — ۳ «ر. دلو»، ص ۸۳ — ۸٤ و هم صریحتر از آن در «Vorwärts» * از آن دفاع میکرد). با آنکه قطعنامه‌های ژوئن وظیفه سوسیال‌دمکراسی یعنی «رهبری تمام صور و مظاهر مبارزه پرولتاریا علیه کلیه اشکال ستمگری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» را — بطور مشخص معین میکرد و بدینسان خواستار آن بود که تمام صور و مظاهر این مبارزه طبق نقشه منظم انجام گیرد و وحدت در آنها حکمفرما باشد، «اتحاد» این کلمات بکلی زاید را به آنها می‌افزود که: «مبارزه اقتصادی انگیزه نیرومندیست برای جنبش توده‌ای گسترده» (این کلمات بخودی خود هیچگونه بحثی برنمی‌انگیزند، ولی با وجود «اکونومیسم» تنگ‌نگر نمیتوانستند بهانه‌ای برای سوءتعبیر بدست ندهند). از این گذشته

---

* در «Vorwärts» پیرامون این مسئله میان هیئت تحریریه کنونی آن از یکسو و کائوتسکی و مجله «زاریا» از سوی دیگر مباحثاتی آغاز شد. ما خوانندگان روس را حتماً با این مباحثات آشنا خواهیم کرد (۲۰۵).

در قطعنامه‌های ژوئن اصلاحاتی پیشنهاد میشد که به محدودیت مستقیم «سیاست» می‌انجامید، زیرا از یکسو کلمات «ولو لحظه‌ای» (نباید وظیفه سرنگون ساختن سلطنت مستبده را از یاد برد) حذف میگردید و از سوی دیگر این عبارت افزوده میشد: «مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که برای جلب توده‌ها به مبارزه سیاسی فعال، در گسترده‌ترین عرصه‌ها قابل کاربرد است». روشن است که پس از وارد کردن این تصحیحات، تمام سخنرانان ما یکی پس از دیگری از سخن گفتن استنکاف ورزیدند و مذاکره با کسانی را که بار دیگر تغییر سمت داده بسوی «اکونومیسم» روی آورده و آزادی نوسان را برای خود تأمین کرده‌اند، بکلی بی‌فایده دیدند.

««ایسکرا» درست همان عاملی را که «اتحاد» شرط sine qua non* برای پایداری موافقت آینده میدانست یعنی حفظ سیمای مستقل «ر. دلو» و خودمختاری آنرا — سنگ راه موافقت میشمرد» («دو کنگره»، ص — ۲۰). این ارزیابی بهیچوجه دقیق نیست. ما نسبت به خودمختاری «ر. دلو» هیچگاه سوءقصد نداشته‌ایم**. ولی استقلال سیمای آنرا چنانچه به مفهوم «سیمای مستقل» در مسائل اصولی تئوری و تاکتیک تلقی شود، واقعاً هم بی‌چون و چرا مردود دانسته‌ایم: قطعنامه‌های ژوئن درست حاوی مخالفت بی چون و چرا با چنین سیمای مستقلی است، زیرا تکرار میکنیم که این «استقلال سیما» همیشه عملاً به معنای انواع نوسانات بوده است و وجود این نوسانات نیز بنوبه خود از تشتت مسلط درمیان ما که از نظر حزبی تحمل‌ناپذیر است، پشتیبانی کرده است. «رابوچیه دلو» با مقالات مندرجه در شماره ۱۰ و با «تصحیحات» وارده در قطعنامه‌های ماه ژوئن، تمایل خود را به حفظ همین استقلال سیما بروشنی نشان داد و چنین تمایلی

---

* مطلقاً ضرور. (م.)

** اگر آن جلسات هیئت تحریریه که بمناسبت تأسیس شورای عالی عمومی سازمانهای متحد تشکیل میشد و «ر. دلو» هم در ژوئن با آن موافقت کرد، محدودیت خودمختاری تلقی نشود.

هم بطور طبیعی و ناگزیر به جدایی و اعلام جنگ انجامید. ولی ما همه حاضر بودیم «سیمای مستقل» «ر. دلو» را به مفهوم تمرکز نیروی آن برای انجام وظایف مطبوعاتی معین برسمیت بشناسیم. چگونگی تقسیم صحیح این وظایف بخودی خود روشن بود: ۱ــ مجله علمی، ۲ــ روزنامه سیاسی و ۳ــ مجموعه مقالات عامه‌فهم و جزوات عامه‌فهم. فقط موافقت «ر. دلو» با این تقسیم وظایف میتوانست تمایل صادقانه‌اش را برای تصفیه حساب قطعی با اشتباهاتی که قطعنامه‌های ژوئن علیه آنها متوجه بود، ثابت کند و فقط چنین تقسیم وظایف هر گونه امکان تصادم را ازمیان ببرد و پایداری موافقت را واقعاً تأمین کند و در عین حال پایه‌ای شود برای اوج گیری جدید جنبش ما و کامیابی‌های تازه آن.

اکنون دیگر هیچ مبارز سوسیال‌دمکرات روس نمیتواند تردید داشته باشد که جدایی قطعی جریان انقلابی از جریان اپورتونیستی ناشی از فلان عوامل «سازمانی» نبود، بلکه تمایل اپورتونیست‌ها به تثبیت سیمای مستقل اپورتونیسم و ادامه مشوب ساختن اذهان بکمک دعاوی کریچفسکی‌ها و مارتینف‌ها، موجب این جدایی گردید.

تصحیحی در «چه باید کرد؟»

«گروه مبتکرین» که من در صفحه ۱۴۱* کتاب «چه باید کرد؟» از آنها سخن میگویم، از من خواهش کرده‌اند در شرح مربوط به شرکت آنان در کوشش برای برقراری آشتی میان سازمان‌های سوسیال‌دمکرات مقیم خارجه، این تصحیح را وارد کنم: «از سه عضو این گروه فقط یک عضو در پایان سال ۱۹۰۰ از «اتحاد» خارج شده بود، ولی بقیه در سال ۱۹۰۱ از آن خارج شدند و این فقط زمانی بود که آنها به عدم امکان جلب موافقت «اتحاد» با تشکیل کنفرانسی

* رجوع شود به صفحه ۳۴۹ این کتاب. <u>ه. ت.</u>

به شرکت سازمان «ایسکرا» در خارجه و «سازمان انقلابی سوسیال-دمکرات» یقین حاصل کردند. ضمناً تشکیل این کنفرانس همان مطلبی بود که «گروه مبتکرین» پیشنهاد میکردند. هیئت رهبری «اتحاد» نخست این پیشنهاد را رد کرد و در توجیه امتناع خود از تشکیل کنفرانس به «عدم صلاحیت» افراد عضو «گروه مبتکرین» میانجی استناد ورزید و ضمناً ابراز تمایل کرد که با سازمان «ایسکرا» در خارجه تماس مستقیم برقرار سازد. ولی اندکی بعد، هیئت رهبری «اتحاد» به «گروه مبتکرین» اطلاع داد که پس از انتشار نخستین شماره «ایسکرا» که در آن مقاله‌ای در باره انشعاب در «اتحاد» به چاپ رسیده، تغییر رأی داده است و دیگر مایل نیست با «ایسکرا» تماس برقرار سازد. پس از این جریان، اظهارات عضو هیئت رهبری «اتحاد» درباره اینکه امتناع «اتحاد» از تشکیل کنفرانس فقط نارضایی آن از ترکیب «گروه مبتکرین» بوده است، چه تعبیری میتواند داشته باشد؟ البته علت موافقت هیئت رهبری «اتحاد» با تشکیل کنفرانس در ژوئن سال گذشته نیز روشن نیست، زیرا مقاله منتشره در شماره اول «ایسکرا» به قوت خود باقی بود، و نظر «منفی» «ایسکرا» نسبت به «اتحاد» در نخستین شماره «زاریا» و شماره ٤ «ایسکرا» که پیش از کنفرانس ژوئن انتشار یافته بودند، با وضوح بیشتری آشکار گردید».

ن. لنین

«ایسکرا»، شماره ۱۹،
اول آوریل ۱۹۰۲.

توضیحات

۱ — مقاله «کارل مارکس» (زندگینامه مختصر با شرح فشرده مارکسیسم) را و. ای. لنین برای لغت‌نامه دایره‌المعارف گرانات که در آن زمان در روسیه معروفترین لغت‌نامه بود نوشته است. لنین در پیشگفتار چاپ این مقاله بشکل جزوه علیحده در سال ۱۹۱۸ از روی حافظه، تاریخ نگارش مقاله را سال ۱۹۱۳ ذکر می‌کند، ولی در واقع در بهار سال ۱۹۱٤ در پارونین بنگارش آن پرداخت؛ چون در رهبری امور حزبی و در روزنامه «پراودا» کار فوق‌العاده زیاد داشت ناگزیر دست از ادامه نگارش آن برداشت و فقط در ماه سپتامبر پس از عزیمت به برن دو باره روی این مقاله بکار پرداخت و در نیمه اول نوامبر آنرا به اتمام رسانید.

مقاله «کارل مارکس» بطور ناتمام در سال ۱۹۱۵ در جلد ۲۸ دایره‌المعارف (چاپ هفتم) به امضای : و. ایلین درج شد. هیئت ناشرین لغت‌نامه از ترس سانسور دو بخش مقاله : «سوسیالیسم» و «تاکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا» را چاپ نکرد و تغییراتی در متن مقاله وارد آورد و در پایان مقاله «کتابنامه مارکسیسم» بعنوان ضمیمه چاپ شده بود.

این مقاله در سال ۱۹۱۸ توسط اداره نشریات «پریبوی» از روی متن دایره‌المعارف اما بدون «کتابنامه مارکسیسم» بشکل جزوهٔ علیحده چاپ و منتشر شد. نخستین بار متن کامل مقاله از روی دستنویس در سال ۱۹۲۵ در مجموعه‌ای بنام و. ای. لنین. «مارکس، انگلس، مارکسیسم» که توسط انستیتوی لنین وابسته به کمیته مرکزی

حزب کمونیست اتحاد شوروی، بچاپ رسیده منتشر شد. در این جلد مقاله بدون «کتابنامه مارکسیسم» چاپ می‌شود. ص — ۲۰

۲ — منشویکها — منشویسم — جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روسیه بود.

در سال ۱۹۰۳ در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی برهبری لنین اکثریت (بروسی — بلشینستوو) بدست آوردند، «بلشویکها» نامیده شدند و اپورتونیستها در اقلیت (یعنی در «منشینستوو») ماندند منشویکها نام گرفتند.

منشویکها در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ مخالف هژمونی طبقهٔ کارگر در انقلاب، مخالف اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بودند و طلب می‌کردند با بورژوازی لیبرال که بعقیده آنها می‌بایست رهبری انقلاب بدست آن داده شود، سازش شود. در سالهای ارتجاع که بدنبال شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ رسید اکثر منشویکها انحلال‌طلب شدند و طلب می‌کردند که حزب انقلابی غیر علنی طبقه کارگر منحل گردد. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷ منشویکها در دولت موقت بورژوازی شرکت کرده و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌نمودند و با انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد، مخالفت می‌ورزیدند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، منشویکها حزب آشکاراً ضد انقلابی شدند و بانی و شرکت‌کننده توطئه‌ها و شورشهائی در جهت سرنگون ساختن حکومت شوروی بودند. ص — ۲۰

۳ — هگلیستهای چپ یا هگلیستهای جوان — جریان ایدالیستی در فلسفه سالهای ۳۰ — ۴۰ قرن ۱۹ آلمان بود که سعی داشت از فلسفه هگل نتیجه‌گیریهای رادیکال کند و ضرورت تحول بورژوائی آلمان را مدلل سازد.

د. اشترائوس، ب. و ا. باوئر، م. اشتیرنر و دیگران — نمایندگان هگلیستهای جوان بودند و مدتی هم ل. فویرباخ و همچنین ک.

مارکس و ف. انگلس جوان که بعدها با هگلیستهای جوان قطع رابطه کردند و ماهیت ایدالیستی و خرده‌بورژوائی هگلیستهای جوان را در آثار خود: «خانواده مقدس» (۱۸٤٤) و در «ایدئولوژی آلمانی» (۱۸٤٥ — ۱۸٤٦) بباد انتقاد گرفتند، به آن پیوسته به‌ودند.» ص — ۲۶

٤ — ف. انگلس «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان». فصل ۱. ص — ۲۷

٥ — «Rheinische Zeitung für Politik, Handel und Gewerbe» («روزنامه مسائل سیاسی و بازرگانی و صنعتی رین») — روزنامه یومیه بود که از اول ژانویه سال ۱۸٤۲ تا ۳۱ مارس سال ۱۸٤۳ در کلن چاپ می‌شد. این روزنامه توسط نمایندگان بورژوازی رین با روحیه مخالف استبداد پروس تأسیس یافته بود. برخی از هگلیستهای چپ هم برای همکاری بروزنامه جلب می‌شدند. ک. مارکس از آوریل سال ۱۸٤۲ با «Rheinische Zeitung» همکاری داشت و در اکتبر همان سال عضو هیئت تحریریه آن شد. در این دوران، روزنامه ماهیت انقلابی‌ـدمکراتیک پیدا می‌کرد. در ماه ژانویه سال ۱۸٤۳ دولت پروس مقرر داشت که «Rheinische Zeitung» از اول آوریل ۱۸٤۳ تعطیل شود و در این مدت هم آنرا تحت سانسور شدید قرار داد. بمناسبت تصمیم سهامداران «Rheinische Zeitung» در باره اینکه جنبه اعتدالی به آن بدهند، مارکس ۱۷ مارس ۱۸٤۳ از عضویت هیئت تحریریه آن خارج شد. ص — ۲۷

٦ — منظور کتابنامه تنظیمی و. ای. لنین — ضمیمه مقاله «کارل مارکس» است (آن کتابنامه در این جلد حذف شده است — ه. ت.). ص — ۲۷

۷ — صحبت از مقاله ک. مارکس «تبرئه خبرنگار موزل» است. ص — ۲۷

۸ — منظور لنین مجله «Deutsch-Französische Jahrbücher» («سالنامه آلمانی‌ـفرانسوی») است که در پاریس بسردبیری ک. مارکس و آ. روگه بزبان آلمانی منتشر می‌شد. تنها شماره اول این سالنامه

در فوریه سال ۱۸۴٤ از چاپ خارج شد و تجدید چاپ گردید. در این شماره آثار ک. مارکس و ف. انگلس چاپ شده بود که حاکی از انتقال مارکس و انگلس به ماتریالیسم و کمونیسم بودند.
علت عمده قطع انتشار مجله اختلاف نظرهای اصولی مارکس با روگه رادیکال بورژوائی بود. ص — ۲۸

۹ — ک. مارکس «پیرامون انتقاد فلسفه حقوق هگل. پیشگفتار». ص — ۲۸

۱۰ — پرودونیسم — جریان ضدعلمی و دشمن مارکسیسم، جریان سوسیالیسم خرده‌بورژوائی که بنام ایدئولوگ آن — پرودون — آنارشیست فرانسوی نامیده شده است. پرودون ضمن انتقاد مالکیت بزرگ سرمایه‌داری از زاویه خرده‌بورژوائی آرزو داشت خرده‌مالکی خصوصی را جاویدان سازد و پیشنهاد می‌کرد بانکهای «خلقی» و «مبادله» تأسیس یابند که با کمک آنها گویا کارگران خواهند توانست وسایل تولید شخصی تهیه کنند و پیشه‌ور و صنعتگر شوند و موجبات فروش «عادلانه» فراورده‌های خود را فراهم سازند. پرودون نقش تاریخی پرولتاریا را درک نمی‌کرد، نسبت بمبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا نظر منفی داشت و از موضع آنارشیستی ضرورت وجود دولت را نفی می‌کرد. پرودونیسم در اثر مارکس بنام «فقر فلسفه» مورد انتقاد درهم‌شکننده قرار گرفت. ص — ۲۸

۱۱ — اتحاد کمونیستها — نخستین سازمان بین‌المللی کمونیستی پرولتاریا بود که تحت رهبری مارکس و انگلس در اوایل ژوئن سال ۱۸٤۷ در لندن تشکیل شد.
اصول برنامه‌ای و سازمانی این اتحاد با شرکت مستقیم مارکس و انگلس تنظیم شده بود و سند برنامه‌ای — «مانیفست حزب کمونیست» توسط آنها نوشته شد و در فوریه سال ۱۸٤۸ انتشار یافت.
اتحاد کمونیستها تا نوامبر سال ۱۸۵۲ بموجودیت خود ادامه داد و سلف سازمان بین‌المللی رفاقت کارگران (انترناسیونال اول) بود. معروفترین شخصیت‌های اتحاد کمونیستها بعداً نقش رهبری در انترناسیونال اول ایفاء می‌کردند. ص — ۲۸

۱۲ — منظور انقلاب بورژوازی فوریه سال ۱۸۴۸ در فرانسه است. ص — ۲۸

۱۳ — صحبت از انقلابهای بورژوازی آلمان و اتریش است که در ماه مارس سال ۱۸۴۸ آغاز شد. ص — ۲۹

۱۴ — «روزنامه جدید رین» («Neue Rheinische Zeitung») — از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ تا ۱۹ ماه مه ۱۸۴۹ در کلن چاپ و منتشر می‌شد. ک. مارکس و ف. انگلس رهبری روزنامه را بعهده داشتند و مارکس سردبیر آن بود. این روزنامه بگفته لنین «بهترین و بی‌نظیرترین ارگان پرولتاریای انقلابی بود». «روزنامه جدید رین» با وجود همه پیگردها و اشکالتراشیهای پلیس، مردانه از منافع دمکراسی انقلابی و علایق پرولتاریا دفاع می‌کرد. تبعید مارکس از پروس در ماه مه ۱۸۴۹ و تضییقات علیه اعضای دیگر هیئت تحریریه «روزنامه جدید رین»، علت قطع انتشار آن شد. ص — ۲۹

۱۵ — صحبت از تظاهرات مردم در پاریس است که حزب خرده‌بورژوازی («مونتانی») بعلامت اعتراض به نقض مقررات قانونی مسجل انقلاب سال ۱۸۴۸ توسط رئیس جمهور و اکثریت مجلس قانونگذاری سازمان داده بود. دولت این تظاهرات را برهم زد. ص — ۲۹

۱۶ — منظور و. ای. لنین چاپ مکاتبات ک. مارکس و ف. انگلس است که در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۳ در چهار جلد در آلمان چاپ شد. ص — ۲۹

۱۷ — منظور لنین اثر هجائی ک. مارکس بنام «آقای فوگت» است که در حکم پاسخ به جزوه افتراآمیز ک. فوگت — عامل بناپارتی بنام «محاکمه من برضد «Allgemeine Zeitung» بود. ص — ۲۹

۱۸ — منظور «بیانیه مؤسسان سازمان بین‌المللی رفاقت کارگران» است. ص — ۳۰

۱۹ — کمون پاریس — نخستین آزمون دیکتاتوری پرولتاریا، دولت

طبقه کارگر در تاریخ که در نتیجهٔ انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ در پاریس تشکیل شد. کمون ۷۲ روز تا ۲۸ ماه مه ۱۸۷۱ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۳۰

۲۰ — باکونیسم — جریانی که بنام م. آ. باکونین — ایدئولوگ آنارشیسم، دشمن مارکسیسم و سوسیالیسم علمی نامیده شده است. باکونیست‌ها بمبارزه شدید برضد تئوری و تاکتیک مارکسیستی جنبش کارگری دست میزدند. نکته اصلی [در باکونیسم، نفی هر گونه دولت، از جمله دیکتاتوری پرولتاریا، عدم درک نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریاست. بعقیده باکونیستها، جمعیت انقلابی مخفی مرکب از شخصیت‌های «برجسته» باید شورشها را رهبری کنند. تاکتیک توطئه‌گرانه و تروریستی آنها ماجراجویانه بود و با آموزش مارکسیستی دربارهٔ قیام مباینت داشت. ص — ۳۰

۲۱ — رجوع شود به اثر ک. مارکس و ف. انگلس «خانوادهٔ مقدس»، فصل ٦. ۳) تعرض سوم انتقاد مطلق. ص — ۳۲

۲۲ — ف. انگلس. «آنتی‌دورینگ». پیشگفتار. ۱. ملاحظات کلی. ص — ۳۲

۲۳ — آگنوستیسیسم — (از کلمات یونانی آ — یعنی نه و گنوسیس — یعنی دانش) — آموزش ایدالیستی که مدعی است، جهان قابل شناخت نیست و عقل انسانی محدود است و خارج از محدودهٔ احساسات چیزی نمی‌تواند بداند. آگنوستیسیسم به اشکال گوناگون ظاهر می‌شود: عده‌ای بوجود عینی جهان مادی معتقدند، ولی امکان شناخت آنرا نفی می‌کنند، عده دیگر از آگنوستیکها موجودیت جهان مادی را به این دلیل که انسان گویا نمی‌تواند بداند که آیا خارج از احساساتش چیزی هست، انکار می‌کنند.

کریتیسیسم — نامی است که کانت بفلسفه ایدالیستی خود داده و هدف اصلی آنرا انتقاد قدرت شناخت انسان می‌شمرد. کانت در نتیجه این «انتقاد» به نفی امکان عقل انسانی در شناخت ماهیت اشیاء رسید.

پوزیتیویسم — جریان بسیار رایج در فلسفه و جامعه‌شناسی بورژوازی است. کونت فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی (۱۷۹۸ — ۱۸۵۷) بنیادگذار پوزیتیویسم بود. پوزیتیویستها امکان شناخت قانونمندیهای درونی روابط و مناسبات و اهمیت فلسفه را بعنوان شیوه شناخت و تحول و تطور جهان عینی نفی می‌کنند و آنرا به جمع و بست اطلاعات حاصله از علوم علیحده و به توصیف ظاهری نتایج مشاهدات مستقیم (حقایق «پوزیتیوی» مثبت) می‌رسانند. پوزیتیویسم خود را «بالاتر» از ماتریالیسم و ایدالیسم می‌شمارد، ولی در واقع یکی از اشکال گوناگون ایدالیسم سوبژکتیوی (ذهنی) است. ص — ۳۳

۲٤ — ف. انگلس. «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» فصل دوم. ص — ۳۳

۲۵ — رجوع شود به ف. انگلس. «آنتی‌ـدورینگ» (پیشگفتار برای چاپ اول و دوم و سوم؛ ۱. ملاحظات عمومی). ص — ۳٤

۲٦ — ف. انگلس. «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» (فصل ٤، فصل ۱). ص — ۳۵

۲۷ — ف. انگلس. «آنتی‌ـدورینگ» (فصل اول. ملاحظات عمومی). ص — ۳۵

۲۸ — ف. انگلس. «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» (فصل ۲). ص — ۳٦

۲۹ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه» («کاپیتال»)، جلد اول (فصل ۱۳. ماشینیسم و صنعت بزرگ. ۱. تحول ماشینیسم). ص — ۳٦

۳۰ — تجدید سلطنت (رستاوراسیون — م.) — دورانی در تاریخ فرانسه از سال ۱۸۱٤ تا ۱۸۳۰ که طی آن حکومت در دست سلسله پادشاهی تجدیدشدهٔ بوربونها بود که انقلاب بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۹۲ آنرا سرنگون ساخته بود. ص — ٤۰

۳۱ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه» («کاپیتال»)، جلد اول (فصل ۱ — کالا. بند ٤. فتیشیسم کالا و سر آن). ص — ٤۲

۳۲ — ک. مارکس. «پیرامون انتقاد اقتصاد سیاسی» (فصل اول. کالا). ص — ۴۲

۳۳ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه» («کاپیتال»)، جلد اول (فصل ۴ — تبدیل پول بسرمایه. بند ۲. خرید و فروش نیروی کار). ص — ۴۳

۳۴ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه»، جلد اول (فصل ۴ — تبدیل پول بسرمایه. بند ۳. خرید و فروش نیروی کار). ص — ۴۴

۳۵ — ک. مارکس. «سرمایه»، جلد اول (فصل ۲۴ — آنچه انباشت بدوی خوانده می‌شود. بند ۷. گرایش تاریخی انباشت سرمایه‌داری). ص — ۴۷

۳۶ — تئوری «سودمندی حد اکثر» — تئوری اقتصادی بورژوا ـ ستایشی عامیانه است که در سالهای دهه ۷۰ قرن ۱۹ در مقابل تئوری ارزش بر مبنای کار تنظیمی مارکس پیدا شد. بر طبق این تئوری ارزش کالاها از روی میزان فایده آنها برای مردم تعیین می‌شود و به میزان کار اجتماعی که برای تولید آنها انجام گرفته بستگی ندارد. ص — ۴۸

۳۷ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه»، جلد سوم (فصل ۴۷. اصول تکوین بهره سرمایه‌داری زمین. بند ۴. بهره نقدی). ص — ۵۱

۳۸ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه»، جلد اول (فصل ۲۴ — آنچه انباشت بدوی خوانده می‌شود. ۵. واگرد انقلاب کشاورزی در صنعت). ص — ۵۱

۳۹ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه»، جلد اول (فصل ۲۰ — قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری . ۴. اشکال گوناگون وجود اضافه جمعیت نسبی). ص — ۵۲

۴۰ — ک. مارکس. «مبارزهٔ طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۸۵۰» (۲. پیامدهای ۱۳ ژوئن سال ۱۸۴۹). ص — ۵۲

۴۱ — ک. مارکس. «هجدهم برومر لوئی بناپارت» (فصل ۷). ص — ۵۲

۴۲ — ک. مارکس. «مبارزه طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۸۵۰» (۳. پیامدهای ۱۳ ژوئن سال ۱۸۴۹). ص — ۵۲

۴۳ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه»، جلد سوم (فصل ۴۷ — اصول تکوین بهره سرمایه‌داری زمین. بند ۶. تبدیل سود اضافی به بهره زمین). ص — ۵۲

۴۴ — رجوع شود بهمانجا. ص — ۵۲

۴۵ — ک. مارکس. کتاب «سرمایه»، جلد سوم (فصل ۴۷ — اصول تکوین بهره سرمایه‌داری زمین. ۵. سهم‌کاری و خرده‌مالکی دهقانی). ص — ۵۳

۴۶ — رجوع شود به «آنتی‌دورینگ» اثر ف. انگلس. بخش سوم. سوسیالیسم. فصل ۲. شرح تئوری. ص — ۵۶

۴۷ — رجوع شود به «مسئله دهقانی در فرانسه و آلمان» اثر ف. انگلس (فصل ۲). ص — ۵۷

۴۸ — «Die Neue Zeit» («عصر جدید») — مجله تئوریک حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۳ در اشتوتگارت چاپ می‌شد.

برخی از آثار بنیادگذاران مارکسیسم در «Die Neue Zeit» برای نخستین بار چاپ شد. انگلس با توصیه‌های خود به هیئت تحریریه مجله کمک می‌کرد و غالباً آنرا بعلت عدول از مارکسیسم در مجله، مورد انتقاد قرار می‌داد. از نیمه دوم دهه سالهای ۹۰ پس از درگذشت انگلس، این مجله مرتباً بدرج مقالات رویزیونیست‌ها پرداخت و در سالهای جنگ اول جهانی روش سنتریستی اتخاذ کرد و در واقع از سوسیال‌شووینیستها پشتیبانی می‌نمود. ص — ۵۷

۴۹ — رجوع شود به نامه مورخه نهم آوریل ۱۸۶۳ ک. مارکس به ف. انگلس. ص — ۵۸

۵۰ — ک. مارکس. «فقر فلسفه» (فصل ۲. متافیزیک اقتصاد سیاسی). ص — ۵۸

۵۱ — رجوع شود به نامهٔ ک. مارکس — ف. انگلس مورخه پنجم فوریه ۱۸۵۱. ص — ۵۹

۵۲ — رجوع شود بنامه مورخه ۱۷ دسامبر سال ۱۸۵۷ ف. انگلس به ک. مارکس. ص — ۵۹

۵۳ — رجوع شود به نامهٔ مورخه ۷ اکتبر ۱۸۵۸ ف. انگلس به ک. مارکس. ص — ۵۹

۵۴ — رجوع شود بنامهٔ مورخه ۸ آوریل ۱۸۶۳ ف. انگلس به ک. مارکس. ص — ۵۹

۵۵ — رجوع شود بنامهٔ مورخه نهم آوریل ۱۸۶۳ ک. مارکس به ف. انگلس. ص — ۵۹

۵۶ — چارتیستها — طرفداران نخستین جنبش انقلابی توده طبقه کارگر انگلیس در سالهای ۳۰ — ۴۰ قرن ۱۹ بودند. شرکت‌کنندگان این جنبش منشور خلق (به انگلیسی «charter») منتشر کردند (و از اینجا نام «چارتیست» گرفتند) و در راه تحقق خواستهای مصرحه در آن: حق انتخابات همگانی، لغو محدودیت ارضی برای نمایندگان پارلمان و خواستهای دیگر مبارزه می‌کردند. طی سالهای متوالی میتینگها و تظاهراتی در سراسر کشور برپا می‌شد و ملیونها کارگر و پیشه‌ور در آنها شرکت می‌جستند.

پارلمان انگلیس از تایید منشور خلق امتناع ورزید و تمام خواستهای چارتیستها را رد کرد.

دولت چارتیستها را بیرحمانه تحت فشار قرار داد و رهبران آنها را بازداشت کرد. جنبش سرکوب گردید، ولی چارتیسم در گسترش بعدی جنبش بین‌المللی کارگری تأثیر بسیار زیاد بجا گذاشت. ص — ۵۹

۵۷ — رجوع شود به نامه مورخه ۲ آوریل ۱۸۶۶ ک. مارکس به ف. انگلس. ص — ۵۹

۵۸ — رجوع شود به نامه‌های مورخه ۱۹ نوامبر سال ۱۸۶۹ و ۱۱ اوت سال ۱۸۸۱ ف. انگلس به ک. مارکس. ص — ۵۹

۵۹ — صحبت از قیام رهائیبخش ملی و دمکراتیک در جمهوری کراکوی است که از سال ۱۸۱۵ تحت نظارت مشترک اتریش، پروس و روسیه بود. قیام کنندگان در جریان این قیام، دولت ملی تشکیل دادند که درباره الغای تکالیف و بیگاری بنفع فئودالها، بیانیه‌ای صادر کرد و وعده داد بلاعوض بدهقانان زمین بدهد. این دولت در بیانیه‌های دیگر ایجاد کارگاههای ملی و افزایش دستمزد در آنها، برقراری برابری مدنی را اعلام کرد. اما چندی نگذشت که قیام سرکوب شد. ص — ۵۹

۶۰ — رجوع شود به اثر ک. مارکس. «بورژوازی و ضدانقلاب» (فصل ۲). ص — ۶۰

۶۱ — رجوع شود بنامه' مورخه' ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ ک. مارکس به ف. انگلس. ص — ۶۰

۶۲ — رجوع شود بنامه' مورخه ۲۷ ژانویه سال ۱۸۶۵ ف. انگلس به ک. مارکس. ص — ۶۱

۶۳ — رجوع شود بنامه' مورخه ۵ فوریه سال ۱۸۶۵ ف. انگلس به ک. مارکس. ص — ۶۱

۶۴ — یونکر — اصیل‌زاده ملاک پروس. ص — ۶۱

۶۵ — رجوع شود به نامه‌های مورخه ۱۱ ژوئن ۱۸۶۳، ۲۴ نوامبر ۱۸۶۳، ۴ سپتامبر ۱۸۶۴، ۲۷ ژانویه ۱۸۶۵، ۲۲ اکتبر ۱۸۶۷، ۶ دسامبر ۱۸۶۷ ف. انگلس به ک. مارکس و بنامه‌های مورخه' ۱۲ ژوئن ۱۸۶۳، ۱۰ دسامبر ۱۸۶۴، ۳ فوریه ۱۸۶۵، ۱۷ دسامبر سال ۱۸۶۷ ک. مارکس به ف. انگلس. ص — ۶۱

۶۶ — رجوع شود بنامهٔ مورخهٔ ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان. ص — ۶۱

۶۷ — قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیستها از سال ۱۸۷۸ تا سال ۱۸۹۰، در آلمان اجرا می‌شد. این قانون همهٔ سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات، سازمانهای کارگری و مطبوعات کارگری را ممنوع اعلام کرد؛ مطبوعات سوسیالیستی مصادره شد و خود سوسیال‌دمکراتها تحت پیگرد قرار می‌گرفتند و تبعید می‌شدند. اما حزب سوسیال‌دمکرات آلمان توانست به فعالیت غیرعلنی بپردازد و در عین حال از امکانات علنی برای تشیید روابط با مردم، وسیعاً استفاده نماید. در سال ۱۸۹۰ تحت فشار جنبش عظیم کارگری که قوت و توان فزاینده‌ای پیدا می‌کرد، قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیستها، ملغی شد. ص — ۶۲

۶۸ — رجوع شود بنامه‌های مورخه ۲۳ ژوئیه و اول اوت سال ۱۸۷۷ ک. مارکس به ف. انگلس، و بنامه‌های مورخه ۲۰ اوت و ۹ سپتامبر سال ۱۸۷۹ ف. انگلس به ک. مارکس. ص — ۶۲

۶۹ — مقالهٔ «سه منبع و سه جزء مارکسیسم» بمناسبت سی‌امین سالگرد درگذشت کارل مارکس توسط و. ای. لنین نوشته شد و در مجله «پروسوشچنیه» شماره ۳ سال ۱۹۱۳ بچاپ رسید.

«پروسوشچنیه» — مجله ماهانه علنی تئوریک بلشویکی بود که از دسامبر سال ۱۹۱۱ تا ژوئن سال ۱۹۱۴ در پتربورگ انتشار می‌یافت. تیراژ این مجله تا پنج هزار می‌رسید. لنین از پاریس و سپس از کراکو و پارونین این مجله را رهبری می‌کرد و مقالات آنرا اصلاح می‌نمود، با اعضای هیئت تحریریه مجله، مکاتبه منظم داشت.

مجلهٔ «پروسوشچنیه» در آستانه جنگ اول جهانی توسط دولت تزاری تعطیل شد. در پائیز سال ۱۹۱۷ چاپ مجله از سر گرفته شد، ولی فقط یک شماره (در دو جلد) انتشار یافت. ص — ۶۳

۷۰ — صحبت از اثر ف. انگلس «آنتی-دورینگ. تحول علمی آقای یوگنی دورینگ» است. ص — ٦٤

۷۱ — رجوع شود به توضیح شماره ۲. ص — ۷۱

۷۲ — رجوع شود به توضیح شماره ۱۰. ص — ۷۱

۷۳ — رجوع شود به توضیح شماره ۲۰. ص — ۷۱

۷٤ — صحبت از برنشتینیسم — جریان اپورتونیستی ضد مارکسیسم در سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی است که اواخر قرن ۱۹ در آلمان پیدا شد و بنام ا. برنشتین آشکارترین نماینده و بیانگر رویزیونیسم شهرت یافت. برنشتین پس از درگذشت ف. انگلس با روح لیبرالیسم بورژوایی به تجدید نظر در آموزش انقلابی مارکس پرداخت و کوشید حزب سوسیال‌دمکرات را بحزب خرده‌بورژوازی اصلاحات اجتماعی مبدل سازد.

در روسیه «مارکسیستهای علنی»، «اکونومیستها»، بوندیست‌ها و منشویک‌ها طرفدار برنشتینیسم بودند. ص — ۷۲

۷٥ — نئوکانتیستها — نمایندگان جریان ارتجاعی در فلسفه بورژوازی که در اواسط قرن ۱۹ در آلمان پیدا شد. نئوکانتیستها ارتجاعی‌ترین و ایدالیستی‌ترین احکام فلسفه کانت را قبول می‌کردند و عناصر ماتریالیستی آنرا رد می‌نمودند. نئوکانتیستها با شعار «بازگشت به کانت» رستاخیز ایدالیسم کانت را تبلیغ می‌کردند و علیه ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی مبارزه می‌نمودند.

لنین در کتاب «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیم» (۱۹۰۹) فلسفه نئوکانتیست را مورد انتقاد همه‌جانبه قرار داد. ص — ۷۲

۷٦ — رجوع شود به اثر ک. مارکس. پسگفتاری برای چاپ دوم کتاب «سرمایه». ص — ۷۲

۷۷ — و. ای. لنین قصد خود را عملی ساخت و کمی بعد کتاب «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» را برشتهٔ تحریر درآورد که در ماه مه سال ۱۹۰۹ از چاپ در آمد (رجوع شود به مجموعه کامل آثار، چاپ ٥، جلد ۱۸). ص — ۷۳

۷۸ — حزب دمکرات مشروطه‌خواه (کادتها) — حزب عمده بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب روسیه بود که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت و نمایندگان بورژوازی و شخصیت‌های زمستووها از ملاکین و روشنفکران بورژوازی در آن عضویت پیدا می‌کردند. کادتها بمنظور اغفال و فریب تودهٔ زحمتکشان نام قلابی «حزب آزادی خلق» روی خود گذاشتند، در حالیکه عملاً از خواست سلطنت مشروطه فراتر نرفتند. کادتها، پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی بودند و در همهٔ اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و در یورشهای مداخله‌گران مسلح بیگانه شرکت می‌جستند. کادت‌ها پس از قلع و قمع مداخله‌گران مسلح بیگانه و عناصر گارد سفید، در مهاجرت هم از فعالیت ضدشوروی و ضدانقلابی خود دست برنداشتند. ص — ۷۷

۷۹ — میلرانیسم — جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی بود که بنام آ. ا. میلران — سوسیالیست رفرمیست فرانسوی نامیده شده که در سال ۱۸۹۹ در هیئت دولت مرتجع بورژوازی فرانسه شرکت جست و از سیاست ضد ملی آن پشتیبانی کرد. ص — ۷۷

۸۰ — گدیستها — جریان انقلابی مارکسیستی در جنبش سوسیالیستی فرانسه در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ برهبری ژ. گد و پ. لافارگ بود. گدیستها در سال ۱۸۸۲ پس از انشعاب حزب کارگر فرانسه در کنگرهٔ سنت‌ـاتین، حزب مستقلی تشکیل دادند و نام قدیمی خود را حفظ کردند.

در سال ۱۹۰۱ طرفداران مبارزه انقلابی طبقاتی برهبری ژ. گد در حزب سوسیالیست فرانسه متحد شدند (اعضای این حزب را هم بنام رهبرشان — گدیست می‌نامیدند). گدیستها در سال ۱۹۰۵ با حزب رفرمیستی سوسیالیست فرانسه متحد شدند. در دوران جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ رهبران این حزب (گد، سامبا و دیگران) به آرمان طبقه کارگر خیانت کردند و موضع سوسیال‌شوینیستی گرفتند.

ژورسیستها — طرفداران ژ. ژورس — سوسیالیست فرانسوی که در سالهای ۹۰ به اتفاق آ. میلران گروه «سوسیالیستهای مستقل» را تشکیل دادند و در رأس جناح راستگرا و رفرمیستی جنبش سوسیالیستی

فرانسه قرار گرفتند. ژورسیستها به بهانه درخواست «آزادی انتقاد» احکام اصلی مارکسیسم را مورد تجدید نظر قرار داده، همکاری طبقاتی پرولتاریا را با بورژوازی موعظه و توصیه می‌کردند. ژورسیستها در سال ۱۹۰۲ حزب سوسیالیست فرانسه را تشکیل دادند که موضع رفرمیستی داشت.

بروسیستها (پوسیبلیستها) (پ. بروس، ب. مالون و دیگران) — جریان رفرمیستی خرده‌بورژوائی بود که در دههٔ سالهای ۸۰ قرن ۱۹ در جنبش سوسیالیستی فرانسه پیدا شد که توجه پرولتاریا را از شیوه‌های انقلابی مبارزه منحرف می‌ساخت. پوسیبلیستها «حزب سوسیال‌انقلابی کارگری» را تشکیل دادند و برنامهٔ انقلابی و تاکتیک انقلابی پرولتاریا را نفی می‌کردند و هدفهای سوسیالیستی جنبش کارگری را تضعیف می‌نمودند و پیشنهاد می‌کردند مبارزه کارگران در چارچوب «ممکن» (Possible) محدود گردد (نام حزب هم از این کلمه مشتق شده بود). پوسیبلیستها بطور عمده در بخشهای عقب‌مانده از لحاظ اقتصادی در فرانسه و در میان آن قشرهای طبقه کارگر که رشد کمتری داشتند، نفوذ می‌کردند.

بعدها اکثر پوسیبلیستها در سال ۱۹۰۲ به حزب رفرمیستی سوسیالیست فرانسه برهبری ژ. ژورس پیوستند. ص — ۷۸

۸۱ — فدراسیون سوسیال‌دمکرات انگلیس در سال ۱۸۸٤ تشکیل شد. علاوه بر رفرمیستها (هایندمان و دیگران) و آنارشیستها گروه سوسیال‌دمکراتهای انقلابی، طرفداران مارکسیسم (گ. کولچ، ت. مان، ا. اولینگ، الئونورا مارکس‌ـاولینگ و دیگران) که جناح چپ جنبش سوسیالیستی انگلستان را تشکیل می‌دادند در فدراسیون سوسیال‌دمکرات انگلیس عضویت داشتند. ف. انگلس فدراسیون سوسیال‌دمکرات را بعلت دگماتیسم و سکتاریسم و جدائی از جنبش توده‌ای کارگری انگلیس و عدم توجه به ویژگیهای آن، انتقاد می‌کرد. در سال ۱۹۰۷ فدراسیون سوسیال‌دمکرات، حزب سوسیال‌دمکرات نامیده شد، و این حزب در سال ۱۹۱۱ به اتفاق عناصر چپ حزب مستقل کارگر

حزب سوسیالیست بریتانیا را تشکیل داد؛ و این حزب در سال ۱۹۲۰ به اتفاق گروه سوسیالیستی وحدت، در تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر نقش عمده ایفاء کرد. ص — ۷۸

۸۲ — حزب مستقل کارگر انگلیس (Independent Labour Party) — سازمان رفرمیستی که توسط رهبران «تریدیونیون‌های جدید» در سال ۱۸۹۳ در شرایط تشدید مبارزه اعتصابی و اعتلای جنبش برای استقلال طبقه کارگر و عدم وابستگی آن به احزاب بورژوازی تشکیل شد. اعضای «تریدیونیون‌های جدید» و عده‌ای از اتحادیه‌های سابق، نمایندگان روشنفکران و خرده‌بورژوازی تحت نفوذ فابیانها در حزب مستقل کارگر عضویت پیدا کردند. قیر گاردی در رأس حزب قرار گرفت. این حزب مبارزه در راه مالکیت جمعی همه وسایل تولید و توزیع و مبادله، برقراری روز کار هشت‌ساعته، منع استفاده از کار کودکان، برقراری بیمه اجتماعی و پرداخت مستمری بیکاری را، برنامه خود اعلام کرد.

لنین ضمن تعریف حزب مستقل کارگر نوشت: «در واقع این حزب اپورتونیستی همیشه وابسته به بورژوازی است و فقط از سوسیالیسم «مستقل» است، اما خیلی وابسته به لیبرالیسم می‌باشد» (مجموعه کامل آثار، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۹۰؛ جلد ۲۲، ص ۱۲۲. ص — ۷۸

۸۳ — در حزب کارگر بلژیک بروکر و طرفدارانش با شرکت سوسیالیستها در دولت مرتجع بورژوازی مخالفت کردند و با واندرولده که در رأس رویزیونیستهای بلژیک قرار داشت بمبارزه بر خاستند. بعداً بروکر روش اپورتونیستی در پیش گرفت. ص — ۷۸

۸۴ — انتگرالیستها — طرفداران سوسیالیسم «انتگرالی» (تمام و کمال) بودند که یکی از اشکال سوسیالیسم خرده‌بورژوائی است. انریکو فری لیدر انتگرالیستها بود. انتگرالیستها که نمایندهٔ جریان سنتریستی در حزب سوسیالیست ایتالیا بودند در سالهای ۹۰۰ در مسائلی علیه رفرمیستها که روش بسیار اپورتونیستی در پیش گرفته و با بورژوازی ارتجاعی همکاری داشتند، مبارزه می کردند. ص — ۷۸

۸۵ — سندیکالیسم انقلابی، جریان نیمه‌آنارشیستی خرده‌بورژوائی بود که اواخر قرن ۱۹ در جنبش کارگری عده‌ای از کشورهای اروپای باختری پیدا شد.

سندیکالیستها ضرورت مبارزهٔ سیاسی طبقه کارگر و نقش رهبری حزب و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌کردند و بر این عقیده بودند که اتحادیه‌ها (سندیکاها) از راه سازماندهی اعتصابهای همگانی کارگران، بدون انقلاب می‌توانند سرمایه‌داری را سرنگون سازند و اداره امور تولید را بدست گیرند. ص — ۷۸

۸۶ — «روسکویه بوگاتستوو» — مجله ماهانه که از ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۸ در پتربورگ از چاپ خارج می‌شد؛ از اوایل دهه سالهای ۹۰ ارگان عمده نارودنیکها بود و در سال ۱۸۹۳ علیه سوسیال‌دمکراتهای روسیه بحمله پرداخت. «روسکویه بوگاتستوو» از سال ۱۹۰۶ ارگان حزب نیمه‌کادتی انسها («سوسیالیستهای ملی») شد. ص — ۸۱

۸۷ — «مسکوسکیه ودوموستی» — یکی از قدیمی‌ترین روزنامه‌های روسی بود که از سال ۱۷۵۶ توسط دانشگاه مسکو انتشار می‌یافت. در سالهای ۱۸۶۳ — ۱۸۸۷ م. ن. کاتکف — مرتجع و شوینیست افراطی و مخالف کوچکترین مظاهر اندیشه اجتماعی ترقیخواه، دبیر و ناشر «مسکوسکیه ودوموستی» بود و این روزنامه را به ارگان سلطنت‌طلب‌ناسیونالیستی مبدل ساخت که نظریات مرتجع‌ترین قشرهای ملاکین و روحانیون را رواج می‌داد؛ «مسکوسکیه ودوموستی» از سال ۱۹۰۵ — یکی از ارگانهای عمده چرنوسوتنیها (باند سیاه — م.) شد و در پایان سال ۱۹۱۷ تعطیل گردید. ص — ۸۱

۸۸ — نارودنیچستوو — جریان خرده‌بورژوائی در جنبش انقلابی روس که در سالهای ۶۰ — ۷۰ قرن ۱۹ پیدا شد. نارودنیکها در راه امحاء حکومت استبدادی و واگذاری زمینهای ملاکین بدهقانان، کوشش می‌کردند و خود را سوسیالیست می‌شمردند، ولی سوسیالیسم‌شان تخیلی بود.

نارودنیکها قانونمندی رشد مناسبات سرمایه‌داری را در روسیه نفی می‌کردند، و بر پایهٔ این، نه پرولتاریا، بلکه دهقانان را نیروی عمدهٔ

انقلاب و ابشین روستا را نطفه سوسیالیسم می‌شمردند. نارودنیکها نقش توده‌های مردم را در پویه* تاریخ نفی می‌کردند و مدعی بودند که شخصیت‌های بزرگ، «قهرمانان» سازندهٔ تاریخند و آنها را در مقابل توده لاقید از نقطه نظر نارودنیکی، قرار می‌دادند. نارودنیکها بمنظور برپاداشتن دهقانان برای مبارزه با حکومت استبدادی بروستا «بمیان مردم» می‌رفتند (نام‌شان هم از کلمه روسی «نارود» یعنی مردم مشتق شده بود)، ولی در آنجا مورد پشتیبانی قرار نمی‌گرفتند.

نارودنیچستوو مراحلی را از سرگذراند و دوران تحول تدریجی از دمکراتیسم انقلابی تا لیبرالیسم را پیمود.

نارودنیکها در سالهای ۸۰—۹۰ در راه آشتی با تزاریسم گام نهادند و مظهر منافع کولاکها شدند و با مارکسیسم بمبارزه برخاستند. ص — ۸۱

۸۹ — «شاگردان» — پیروان مارکس و انگلس بودند. این اصطلاح در دهه* سالهای ۹۰ قرن ۱۹ بعنوان وجه تسمیه علنی مارکسیستها، بکار می‌رفت. ص — ۸۱

۹۰ — «اتچستونیه زاپیسکی» — مجله ادبی و سیاسی که از سال ۱۸۲۰ در پتربورگ انتشار می‌یافت و از سال ۱۸۳۹ به بهترین و مترقی‌ترین مجله آن زمان مبدل شد و در دهه سالهای ۶۰ روشنفکران انقلابی دمکرات را دور خود جمع کرد.

این مجله مورد پیگردهای مداوم سانسوری قرار می‌گرفت و در ماه آوریل سال ۱۸۸٤ از طرف دولت تزاری تعطیل شد. ص — ۸۲

۹۱ — «اصلاحات دهقانی سال ۱۸۶۱» — این اصلاحات حقوق سرواژی را در روسیه لغو نمود. تمام جریان رشد اقتصادی کشور و اعتلای جنبش توده دهقانان بر ضد استثمار سرواژی این اصلاحات را ضروری ساخته بود. «اصلاحات دهقانی» گامی در راه تبدیل روسیه بکشور بورژوازی پادشاهی بود. نوزدهم فوریه سال ۱۸۶۱ آلکساندر دوم فرمان و «مقررات» مربوط به دهقانان را که از قید وابستگی سرواژی آزاد شده بودند، امضاء کرد. جمعاً ۲۲٫۵ ملیون دهقان سرف ملاکان «آزاد» شدند.

ولی زمینداری ملاکی حفظ شد و زمینهای دهقانی متعلق بملاکان اعلام شد. دهقان می‌توانست فقط مطابق میزان مقرر در قانون (آنهم با موافقت ملاک) در برابر بازخرید، زمین دریافت دارد. بازخرید را دهقانان بدولت تزاری می پرداختند که مبلغ مقرر را بملاکان پرداخت کرد. پس از انجام اصلاحات قریب ۷۱,۵ ملیون دسیاتین زمین متعلق بملاکین و ۳۳,۷ ملیون دسیاتین از آن دهقانان شد. در سایه اصلاحات ملاکین توانستند بیش از ۱/۵ و حتی ۲/۵ زمینهای دهقانان را بخود ملحق دهند.

سیستم قدیم بیگاری بوسیله اصلاحات فقط مختل گردید ولی از بین نرفت. بهترین سهم‌های ارضی دهقانی («زمین غصب‌شده» دهقانان، جنگل‌ها، چمن‌ها، آبشخورها، چراگاهها و غیره) که دهقانان بدون آن نمی‌توانستند به کشاورزی بپردازند، در دست ملاکین ماند. تا انجام معامله درباره بازخرید، دهقانان «موقتاً موظف» بودند و وظایف خود را در برابر ملاک بشکل ابروک (پرداخت حق مالکانه — م.) و بیگاری انجام می‌دادند. بازخرید سهم‌های ارضی توسط دهقانان در حکم غارت آشکار آنان توسط ملاکین و دولت تزاری بود.

و. ای. لنین «اصلاحات دهقانی سال ۱۸۶۱» را نخستین ستم و بیدادگری جمعی بر دهقانان بنفع سرمایه‌داری نوزاد در زراعت شمرد. ص — ۸۳

۹۲ — منچستریها — نمایندگان جریانی در سیاست اقتصادی بورژوازی بودند که آزادی بازرگانی و عدم مداخله دولت را در فعالیت اقتصاد خصوصی طلب می کردند. این جریان در اواخر قرن ۱۸ در انگلستان بعنوان آزادی بازرگانی معروف شد. در سالهای ۳۰ — ۴۰ قرن ۱۹ صاحبان صنایع شهر منچستر از این جریان در انگلستان حمایت کردند و از این رو نمایندگان آنرا «منچستریها» هم می‌نامیدند. کوبدن و برایت در رأس مکتب منچستری قرار داشتند. گرایشهای آزادی بازرگانی در سیاست فرانسه، آلمان، روسیه و دیگر کشورها هم مشاهده شد. این جریان در آثار آ. اسمیت و د. ریکاردو پایه تئوریک پیدا کرد. ص — ۷۶

۹۳ — مسئولیت جمعی — مسئولیت جمعی اجباری دهقانان هر ابشین روستائی در برابر تأدیه بموقع و کامل همه پرداختهای نقدی و انجام

هرگونه تکالیف بنفع دولت و ملاکان (مالیات و باج و خراج و بازخریدها و عوارض و اعزام عده‌ای برای سربازی و غیره) بود. این شکل انقیاد دهقانان که پس از الغای حقوق سرواژی هم در روسیه حفظ شده بود، فقط در سال ۱۹۰۶ لغو گردید. ص — ۸۷

۹۴ — ابشین (ارضی) در روسیه — شکل استفاده جمعی از زمین مشاع مبتنی بر آیش‌بندی اجباری و جنگلها و چراگاههای مشاع بود. مسئولیت جمعی و تجدید تقسیم منظم زمین و فقدان حق انصراف از زمین، منع خرید و فروش زمین — مهمترین نشانه های ابشین ارضی روس بشمار می‌رفت.

ابشین در روسیه از قدیم‌ترین ایام معروف بود و در جریان رشد تاریخی بتدریج یکی از پایه‌های فئودالیسم در روسیه مبدل گشت. ملاکان و دولت تزاری برای تشدید ستمگریهای سرواژی و برای اخذ مالیات‌ها و خراجهای سنگین و کلان از مردم، از ابشین استفاده می‌کردند.

در سال ۱۹۰۶ قانونی توسط استولیپین — وزیر تزاری بنفع کولاکها وضع گردید که بموجب آن خروج دهقانان از ابشین و فروش سهم ارضی‌شان، مجاز شمرده شد. طی نه سال پس از وضع این قانون که سرآغاز امحای رسمی سیستم ابشینی در روستا و تشدید قشربندی دهقانان بود، بیش از دو ملیون خانوار از ابشین خارج شدند. ص — ۸۶

۹۵ — زمستوو — سازمان محلی خودگردان تحت سرپرستی اصیل‌زادگان در استانهای مرکزی روسیه تزاری بود که در سال ۱۸۶۴ بوجود آمد. اختیارات زمستووها صرفاً محدود بمسائل اقتصادی محلی (ساختمان بیمارستانها، جاده‌سازی، آمارگیری و بیمه) بود و فعالیت آنها تحت نظر و کنترل استانداران و وزیران کشور جریان داشت که می‌توانستند اجرای مصوبات نامطلوب برای دولت را متوقف سازند. ص — ۹۴

۹۶ — انگلس در مقاله‌ای زیر عنوان «Soziales aus Russland» («پیرامون مناسبات اجتماعی در روسیه») اسکالدین را محافظه‌کار اعتدالی تعریف کرده است. ص — ۹۶

۹۷ — لنین با اشاره به «میراث» مسلکی سالهای ۶۰ قرن ۱۹ بملاحظات سانسوری، ناگزیر بود به اسکالدین استناد جوید. لنین در واقع ن. گ. چرنیشفسکی را نماینده عمدهٔ این «میراث» می‌شمرد. لنین در نامه مورخه ۲۶ ژانویه سال ۱۸۹۹ که از تبعیدگاه در سیبری برای آ. ن. پوترسوف فرستاده می‌نویسد: «...آخر من در هیچ جا پیشنهاد نمی‌کنم که از اسکالدین میراث پذیرفته شود. میراث را باید از دیگران دریافت نمود، و این نکته‌ای است مسلم. قبول می‌کنم که برای دفاع (در برابر حملات مخالفین) ملاحظاتی در ص ۲۳۷ برایم خواهد بود (رجوع شود به صفحه ۹۰) که در آنجا منظورم همانا چرنیشفسکی بود و صلاح ندانستم نام او را بعنوان مثال ذکر کنم» (مجموعه کامل آثار، چاپ پنجم، جلد ٤٦، ص ۱۸ — ۱۹). ص — ۹۶

۹۸ — منظور نامه‌های آ. ن. انگلگاردت پوبلیسیست نارودنیکی زیر عنوان «از روستا» است که شهرت فراوان یافت. یازده نامه در مجله «اتچستونیه زاپیسکی» طی سال‌های ۱۸۷۲ — ۱۸۸۱ چاپ شد و نامه دوازدهم در سال ۱۸۸۷ بچاپ رسید. ص — ۹۷

۹۹ — «زملدلچسکایا گازتا» — ارگان وزارت اموال دولتی (از سال ۱۸۹٤ — وزارت اموال دولتی و زمینهای خالصه) بود که از سال ۱۸۳٤ تا ۱۹۱۷ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۰۲

۱۰۰ «وستنیک یوروپی» — مجله ماهانه تاریخی و سیاسی و ادبی بورژوا-لیبرال‌مآب بود که از سال ۱۸۶۶ تا ۱۹۱۸ در پتربورگ چاپ و انتشار می‌یافت. مقالاتی برضد مارکسیستهای انقلابی در این مجله بچاپ می‌رسید. ص — ۱۰۷

۱۰۱ — منظور لنین اسکالدین است که کلماتی از کتاب وی نقل قول می‌کند. ص — ۱۱۲

۱۰۲ — «نوویه اسلوو» — مجله ماهانه علمی و ادبی و سیاسی بود که از سال ۱۸۹٤ توسط نارودنیکهای لیبرال و از اول سال ۱۸۹۷ توسط «مارکسیست‌های علنی» (پ. ب. استرووه، م. ای. توگان-بارانوفسکی

و دیگران) در پتربورگ انتشار می‌یافت. این مجله در دسامبر سال ۱۸۹۷ توسط دولت تزاری تعطیل شد. ص — ۱۱۵

۱۰۳ — رجوع شود به «خانوادهٔ مقدس» اثر ک. مارکس و ف. انگلس (فصل ۶. ۱. نخستین تعرض انتقاد مطلق). ص — ۱۱۷

۱۰۴ — گ. و. پلخانف با نام مستعار ن. بلتوف کتاب معروف: «پیرامون مسئله رشد و تکامل نظر مونیستی به تاریخ» در سال ۱۸۹۵ بطور علنی در پتربورگ منتشر ساخت. ص — ۱۱۷

۱۰۵ — منظور مقاله گ. و. پلخانف «دوباره درک ماتریالیستی تاریخ» است که در سال ۱۸۹۷ با امضای ن. کامنسکی در شماره ۱۲ (سپتامبر) مجله «نوویه اسلوو» چاپ شد. ص — ۱۲۵

۱۰۶ — «Schmollers Jahrbuch» («سالنامه اشمولر») که نام کامل آن «Jahrbuch für Gesetzgebung, Verwaltung und Volkwirtschaft im Deutschen Reich» («سالنامه قانونگذاری و اداره و اقتصاد ملی در امپراتوری آلمان») است، مجله اقتصاد سیاسی بود که از سال ۱۸۷۷ توسط اقتصاددانان بورژوازی آلمان بچاپ می‌رسید. ص — ۱۲۸

۱۰۷ «نیدلیا» — روزنامه لیبرال نارودنیک سیاسی و ادبی بود که از سال ۱۸۶۶ تا سال ۱۹۰۱ در پتربورگ بچاپ می‌رسید. این روزنامه مخالف مبارزه با حکومت استبدادی بود و باصطلاح تئوری «کارهای کوچک» را موعظه می‌کرد، یعنی روشنفکران را به انصراف از مبارزه انقلابی و پرداختن به «امور فرهنگی» دعوت می‌نمود. ص — ۱۲۹

۱۰۸ — کتاب «چه باید کرد؟ مسائل حاد جنبش ما» در بهار سال ۱۹۰۱ توسط و. ای. لنین طرح‌ریزی شده بود. ولی فقط در پائیز سال ۱۹۰۱ لنین بنوشتن این کتاب پرداخت. در ماه دسامبر در شماره ۱۲ «ایسکرا» مقاله لنین زیر عنوان «گفتگو با مدافعان اکونومیسم» چاپ شد که بعدها آنرا ملخص کتاب «چه باید کرد؟» نامید. لنین در ژانویه سال ۱۹۰۲ نگارش این کتاب را تمام می‌کند و در ماه فوریه پیشگفتاری

برای آن می‌نویسد. در اوایل ماه مارس کتاب «چه باید کرد؟» در اشتوتگارت توسط بنگاه نشریاتی دیتس از چاپ خارج شد.

کتاب «چه باید کرد؟» در مبارزه برای تشکیل حزب انقلابی مارکسیستی طبقه کارگر در روسیه، در پیروزی سمتگیری لنینی-ایسکرائی در کمیته‌ها و سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و سپس در سال ۱۹۰۳ در دومین کنگره آن، نقش برجسته ایفاء کرد.

این کتاب در سالهای ۱۹۰۲ — ۱۹۰۳ در سازمانهای سوسیال‌دمکراسی سراسر روسیه رواج گسترده یافت.

کتاب «چه باید کرد؟» توسط و. ای. لنین در مجموعه‌ای بنام «طی دوازده سال» (نوامبر سال ۱۹۰۷، روی جلد و صفحه اول، سال ۱۹۰۸ قید شده است) با تغییراتی، تجدید چاپ شد.

در این جلد، کتاب «چه باید کرد؟» از روی متن سال ۱۹۰۲ که با متن چاپ سال ۱۹۰۷ تطبیق شده است، چاپ می‌شود. ص — ۱۲۰

۱۰۹ — مقاله «از چه باید شروع کرد؟» بعنوان سرمقاله شماره ٤ روزنامه «ایسکرا» چاپ شده و شامل پاسخ های مهمترین مسائل آن دوران جنبش سوسیال‌دمکراسی در روسیه: درباره خصلت و مضمون عمده تبلیغ سیاسی، درباره مسائل سازمانی و برنامه ایجاد حزب رزمنده مارکسیستی سراسر روسیه است. این مقاله سند برنامه‌ای برای سوسیال‌دمکراسی انقلابی شد و وسیعاً در روسیه و در خارجه انتشار یافت. سازمانهای محلی سوسیال‌دمکرات آنرا در روزنامه «ایسکرا» خواندند و در جزوات علیحده تجدید چاپ کردند.

ایده‌های سازمانی و تاکتیکی که لنین در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» بمیان کشیده بود و مفصلاً در کتاب «چه باید کرد؟» تکامل بخشیده بود، رهنمای فعالیت روزمره در ایجاد حزب مارکسیستی در روسیه شد. ص — ۱۳۰

۱۱۰ — «ایسکرا» — نخستین روزنامه غیرعلنی مارکسیستی سراسری روسیه بود که و. ای. لنین در سال ۱۹۰۰ تأسیس نمود. این روزنامه در ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی طبقه کارگر نقش قاطع ایفاء کرد.

نخستین شماره «ایسکرای» لنینی در دسامبر سال ۱۹۰۰ در لیپزیگ و شماره‌های بعدی در مونیخ و از ژوئیه سال ۱۹۰۲ در لندن و از بهار سال ۱۹۰۳ در ژنو از چاپ خارج شد. و. ای. لنین، گ. و. پلخانف، یو. او. مارتف، پ. ب. اکسلرود، آ. ن. پوترسوف، و. ای. زاسولیچ عضو هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» بودند. لنین در واقع سردبیر و مدیر «ایسکرا» بود و مقالاتی دربارهٔ همهٔ مسائل اصلی ساختمان حزب و مبارزه طبقاتی پرولتاریای روسیه می‌نوشت.

«ایسکرا» بمرکز اتحاد نیروهای حزبی، بمجمع و محل تربیت کادرهای حزبی مبدل شد. در یکعده از شهرهای روسیه (پتربورگ، مسکو، سامارا و غیره) گروهها و کمیته‌های حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با سمتگیری لنینی-ایسکرائی تشکیل شده بود و در ژانویه سال ۱۹۰۲ در کنگرهٔ ایسکرائیها در سامارا سازمان روسی «ایسکرا» تشکیل گردید.

باپتکار لنین و با شرکت مستقیم وی، هیئت تحریریه «ایسکرا» طرح و پیش‌نویس برنامه حزب را تهیه کرد (در شماره ۲۱ «ایسکرا» بچاپ رسید) و مقدمات کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را فراهم کرد که در ماههای ژوئیه — اوت ۱۹۰۳ برپا گردید. در قرار ویژهٔ کنگره نقش فوق‌العاده «ایسکرا» در مبارزه بخاطر حزب و اعلام آن بعنوان ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، خاطرنشان شد. در کنگره دوم هیئت تحریریه مرکب از لنین، پلخانف، مارتف تائید شد. مارتف که اصرار داشت هر شش عضو سابق هیئت تحریریه در مقام خود بمانند، برخلاف تصمیم کنگره حزبی از عضویت در هیئت تحریریه استنکاف نمود، و شماره‌های ٤٦ — ٥١ «ایسکرا» تحت نظر لنین و پلخانف منتشر شد. بعداً پلخانف موضع منشویکی در پیش گرفت و طلب کرد که همه اعضای سابق هیئت تحریریه — منشویکها که توسط کنگره کنار گذاشته شده بودند بعضویت هیئت تحریریه «ایسکرا» درآیند. لنین نمی‌توانست با این نظر موافق باشد و ۱۹ اکتبر (اول نوامبر) ۱۹۰۳ از هیئت تحریریه «ایسکرا» خارج شد. او را بعضویت کمیته مرکزی کئوپته کردند و از آنجا با اپورتونیستهای منشویک بمبارزه پرداخت. شماره ٥۲ «ایسکرا» تحت نظر تنها پلخانف منتشر شد.

۱۳ (۲۶) نوامبر ۱۹۰۳ پلخانف خودسرانه تصمیم کنگره را نقض نمود، منشویکها ــ اعضای سابق هیئت تحریریه را به هیئت تحریریه آن کئوپته کرد. منشویکها «ایسکرا» را از شماره ۵۲ به ارگان خود مبدل کردند. ص ــ ۱۳۰

۱۱۱ ــ در بهار و تابستان سال ۱۹۰۱ میان سازمانهای سوسیال‌دمکراسی در خارجه: («اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس»، کمیته خارجی بوند، سازمان انقلابی «سوسیال‌دمکرات» و شعبه خارجی سازمان «ایسکرا» ــ «زاریا») با میانجیگری و به ابتکار گروه «بوربا» درباره توافق و اتحاد بگفتگو پرداختند. بمنظور تدارک کنگره که در آن می‌بایست اتحاد صورت گیرد، کنفرانس نمایندگان این سازمانها در ماه ژوئن ۱۹۰۱ در ژنو برپا گردید و بدین مناسبت کنفرانس «ژوئن» یا «ژنو» نامیده شد.

کنگره «متحده» سازمانهای خارجی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در روزهای ۲۱ ــ ۲۲ سپتامبر (۴ ــ ۵ اکتبر) سال ۱۹۰۱ در زوریخ جریان داشت. در این کنگره شش عضو سازمان «ایسکرا» ــ «زاریا» (و. ای. لنین، ن. ک. کروپسکایا، یو. او. مارتف و دیگران)، هشت نفر از اعضای سازمان انقلابی «سوسیال‌دمکرات» (از جمله سه عضو گروه «آزادی کار»: گ. و. پلخانف، پ. ب. آکسلرود، و. ای. زاسولیچ)، ۱۶ نفر از اعضای «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» (از جمله ۵ عضو کمیته خارجی بوند) و ۳ عضو گروه «بوربا» شرکت داشتند. در کنگره، اصلاحات و متمم‌های اپورتونیستی به قطعنامه ژوئن ــ مصوب کنگره سوم «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» وارد شد. بدین مناسبت بخش انقلابی کنگره ــ اعضای سازمانهای «ایسکرا» ــ «زاریا» و «سوسیال‌دمکرات» ــ اعلام داشتند که اتحاد غیرممکن است و کنگره را ترک کردند. این سازمانها به ابتکار و. ای. لنین در ماه اکتبر سال ۱۹۰۱ در «جمعیت سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس در خارجه» متحد شدند. ص ــ ۱۳۰

۱۱۲ ــ «رابوچیه دلو» ــ مجله ارگان «اتحاد سوسیال دمکراتهای روس در خارجه» بود که از آوریل سال ۱۸۹۹ تا فوریه سال ۱۹۰۲ در

ژنو از چاپ خارج شد و ۱۲ شماره (۹ کتاب) انتشار یافت. هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» مرکز «اکونومیستها» در خارجه بود. «رابوچیه دلو» از شعار برنشتینی «آزادی انتقاد» مارکسیسم پشتیبانی می‌کرد و در مسائل تاکتیک و وظایف سازمانی سوسیال‌دمکراسی روس موضع اپورتونیستی داشت و امکانات انقلابی دهقانان و غیره را نفی می‌کرد. «طرفداران رابوچیه دلو» در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه نماینده راستگراترین جناح اپورتونیستی حزب بودند. ص — ۱۳۱

۱۱۳ — «اکونومیسم» — جریان اپورتونیستی بود که در نیمه دوم سالهای دهه نود قرن گذشته میان بخشی از سوسیال دمکراتهای روس پیدا شد. «اکونومیستها» مدعی بودند وظیفه جنبش کارگری فقط مبارزه اقتصادی در راه بهبود وضع کارگران، در راه کاهش ساعات کار روزانه، مبارزه برای افزایش دستمزدها و غیره است. درباره مبارزه سیاسی علیه تزاریسم، اکونومیستها بر این عقیده بودند که نه کارگران بلکه بورژوازی لیبرال باید بآن دست بزند. اکونومیستها مخالف تشکیل حزب مستقل سیاسی طبقه کارگر بودند و اهمیت تئوری انقلابی را در جنبش کارگری نفی می‌کردند و از تبلیغ ایده‌های سوسیالیسم امتناع می‌ورزیدند. ص — ۱۳۱

۱۱۴ — «رابوچایا گازتا» — ارگان غیرعلنی سوسیال‌دمکراتهای کییف بود و فقط دو شماره منتشر شد.

کنگره اول حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (مارس ۱۸۹۸) «رابوچایا گازتا» را ارگان رسمی حزب شمرد. پس از کنگره در نتیجه بازداشت اعضای کمیته مرکزی و هیئت تحریریه «رابوچایا گازتا» و همچنین در نتیجه تارومار شدن چاپخانه، شماره سوم روزنامه که برای چاپ آماده شده بود، چاپ و منتشر نشد. در سال ۱۸۹۹ کوشش شد که چاپ و انتشار «رابوچایا گازتا» از سر گرفته شود. و. ای. لنین در بخش «الف» فصل پنجم کتاب «چه باید کرد؟» به این کوشش و تلاش اشاره کرده است (رجوع شود به همین کتاب، ص ۳۱۷). ص — ۱۳۱

۱۱۵ — لاسالین‌ها و ایزناخیست‌ها — اعضای دو حزب در جنبش

کارگری سالهای دهه ۶۰ و اوایل سالهای دهه ۷۰ قرن ۱۹ در آلمان بودند که میانشان بطور عمده دربارهٔ مسائل تاکتیک و مقدم بر همه دربارهٔ حادترین مسئله زندگی سیاسی آن سالهای آلمان: دربارهٔ راههای اتحاد آن مبارزه شدید جریان داشت.

لاسالین‌ها — طرفداران و پیروان ف. لاسال — سوسیالیست خرده‌بورژوامنش آلمانی، اعضای اتحاد کل کارگری آلمان بودند، اتحادی که در سال ۱۸۶۳ در کنگرهٔ جوامع کارگری در لیپزیگ تأسیس یافت. لاسال نخستین صدر اتحاد کل کارگری آلمان بود و برنامه و اصول تاکتیکی این اتحاد را تنظیم کرد. مبارزه در راه انتخاب همگانی — برنامه سیاسی اتحاد کل کارگری آلمان و ایجاد شرکت‌های تولیدی کارگری که دولت باید به آنها اعتبار دهد، — برنامه اقتصادی آن اعلام شد. لاسال و طرفدارانش در فعالیت عملی خود از سیاست عظمت‌طلبانه بیسمارک پشتیبانی می‌کردند. ک. مارکس و ف. انگلس بارها تئوری و تاکتیک و اصول سازمانی لاسالیانستوو را بعنوان یک جریان اپورتونیستی در جنبش کارگری آلمان، شدیداً انتقاد کردند.

ایزناخیست‌ها — اعضای حزب سوسیال‌دمکرات کارگری آلمان بودند که در سال ۱۸۶۹ در کنگره مؤسسان در ایزناخ تأسیس یافت. آ. ببل و و. لیبکنخت که تحت تاثیر مسلکی ک. مارکس و ف. انگلس بودند، پیشوایان ایزناخیست‌ها بشمار می‌رفتند. در برنامهٔ ایزناخیست‌ها گفته می‌شد که حزب سوسیال‌دمکرات کارگری آلمان خود را «شعبهٔ سازمان بین‌المللی رفاقت کارگران می‌شمارد و خود را در آرمانهای آن سهیم می‌داند». ایزناخیست‌ها در سایه توصیه‌ها و رهنمائیها و انتقاد مارکس و انگلس سیاست انقلابی پیگیرانه‌تر از اتحاد کل لاسالی کارگری آلمان تعقیب می‌کردند و از جمله در مسائل اتحاد آلمان «از راه دمکراتیک و پرولتری» دفاع می‌نمودند «و با کوچکترین عقب‌نشینی دربرابر پروساچستوو و بیسمارکسایی و ناسیونالیسم مبارزه می‌کردند» (و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، چاپ ۵، جلد ۲۳، ص ۳۶۶).

ایجاد امپراتوری آلمان در سال ۱۸۷۱ اختلاف عمده تاکتیکی میان لاسالین‌ها و ایزناخیست‌ها را رفع نمود و هر دو حزب در سال ۱۸۷۵

تحت تاثیر اعتلای جنبش کارگری و تشدید تضییقات و فشارهای دولتی در کنگره گتا در حزب واحد — حزب سوسیالیست کارگری آلمان (که بعدها حزب سوسیال‌دمکرات آلمان نامیده شد) متحد گشتند. دربارهٔ برنامهٔ مصوب کنگره گتا به توضیح شماره ۱۴۵ مراجعه کنید. ص-۱۳٤

۱۱۶ — فابیانها — اعضای جمعیت فابیانها — سازمان رفرمیستی انگلیسی که در سال ۱۸۸٤ تأسیس یافته بود. این سازمان بنام سردار رومی قرن سوم قبل از میلاد فابی ماکسیم معروف به کونکتاتور («کندکار») نامیده شده بود که بداشتن تاکتیک انتظار و اجتناب از نبردهای قطعی با هانیبال شهرت داشت. اعضای جمعیت فابیانها اکثراً نماینده روشنفکران بورژوازی — از دانشمندان و نویسندگان و شخصیت‌های سیاسی (مثلاً س. و ب. وب، ب. شو، ر. ماکدونالد و دیگران) بودند و ضرورت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و مدعی بودند که گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم تنها از راه اصلاحات و رفرمهای جزئی و تحول تدریجی جامعه میسر است. و. ای. لنین فابیانها را «جریانی بی‌نهایت اپورتونیستی» می‌شمرد (مجموعه کامل آثار، چاپ ٥، جلد ١٦، ص ٣٣٨). جمعیت فابیان‌ها در سال ۱۹۰۰ به حزب لیبوریست ملحق شد. ص-۱۳٤

۱۱۷ — صحبت از فدراسیون سوسیال‌دمکرات انگلیس است — رجوع شود بتوضیح شماره ۸۱. ص-۱۳٤

۱۱۸ — نارودوولتسی‌ها — اعضای «نارودنایا وولیا» — سازمان سیاسی غیرعلنی نارودنیکهای تروریست بودند که در اوت سال ۱۸۷۹ در نتیجه انشعاب سازمان نارودنیکی «زملیا ای وولیا» («زمین و اراده» — م.) بوجود آمد. نارودوولتسی‌ها با حفظ مواضع سوسیالیسم تخیلی نارودنیکی در راه مبارزه سیاسی گام نهادند و سرنگون ساختن حکومت استبدادی و کسب آزادی سیاسی را مهمترین وظیفه شمردند. نارودوولتسی‌ها بمبارزه قهرمانانه علیه استبداد تزاری پرداختند، ولی برمبنای تئوری اشتباه‌آمیز دربارهٔ «قهرمانان» فعال و «توده مردم» لاقید و پاسیف امیدوار بودند

که جامعه را بدون شرکت مردم، با نیروی خود، از راه ترور شخصی نوسازی کنند. پس از اول ماه مارس ۱۸۸۱ (قتل آلکساندر ۲)، دولت این سازمان را تارومار ساخت.

تلاشهای مکرر درباره احیای «نارودنایا وولیا» که طی سالهای دهه ۸۰ صورت گرفت بجائی نرسید. ص-۱۲۴

۱۱۹ — رجوع شود به توضیح شماره ۷۹. ص-۱۲۴

۱۲۰ — «منتقدین روسی» — باصطلاح «مارکسیستهای علنی».

«مارکسیسم علنی» — جریان اجتماعی و سیاسی که در سالهای دهه ۹۰ قرن گذشته در روسیه میان روشنفکران بورژوا-لیبرال پیدا شد. استرووه، بولگاکف، توگان-بارانوفسکی و دیگران خود را طرفدار مارکسیسم نامیده و از آموزش مارکس تنها تئوری ناگزیر بودن تعویض فرماسیون اجتماعی-اقتصادی فئودالی با فرماسیون سرمایه‌داری را گرفته و «روح و روان انقلابی» مارکسیسم — آموزش مربوط بنابودی حتمی و ناگزیر سرمایه‌داری، آموزش مربوط به انقلاب سوسیالیستی و گذار بسوسیالیسم را بکلی دور انداخته بودند. «مارکسیستهای علنی» در مطبوعات علنی خود، نارودنیکها را که منکر ناگزیری رشد سرمایه‌داری در روسیه بودند، انتقاد می‌کردند و نظام سرمایه‌داری را تعریف و ستایش می‌نمودند. بعداً «مارکسیستهای علنی» دشمن مارکسیسم شدند و بجرگه فعالین و رجال حزب بورژوائی کادتها پیوستند. ص-۱۲۴

۱۲۱ — ژوپیتر و مینرو — خدایان روم قدیم. ژوپیتر — خدای آسمان و رعدوبرق و خدای بزرگ دولت روم بود و مینرو — آلهه جنگ و حامی پیشه‌وران و دانشمندان و هنرمندان بشمار می‌رفت. ص-۱۲۵

۱۲۲ — «اتحاد سوسیال دمکراتهای روس در خارجه» در سال ۱۸۹۴ به ابتکار گروه «آزادی کار» در شرایط قبول برنامه‌ٔ گروه از طرف همهٔ اعضای «اتحاد» تشکیل شد. اصلاح و رداکتوری تمام انتشارات

«اتحاد» بگروه «آزادی کار» محول گردید. گروه در ماه مارس ۱۸۹۵ چاپخانه خود را برای استفاده در اختیار «اتحاد» گذاشت.

کنگره اول حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (مارس ۱۸۹۸) «اتحاد» را نمایندهٔ حزب در خارجه پذیرفت. بعدها در «اتحاد» عناصر اپورتونیستی — «اکونومیستها» یا باصطلاح «جوانان» برتری پیدا کردند. اکثریت اپورتونیستی کنگره اول «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس در خارجه» که در ماه نوامبر سال ۱۸۹۸ در زوریخ برپا شد، از اظهار همبستگی با «مانیفست» کنگره اول حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه امتناع ورزید. مبارزه درونی «اتحاد» تا کنگره دوم آن (آوریل سال ۱۹۰۰ در ژنو) و در خود کنگره ادامه داشت و در نتیجه این مبارزه گروه «آزادی کار» و همفکران آن کنگره را ترک کردند و سازمان مستقلی بنام «سوسیال‌دمکرات» تشکیل دادند.

در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، نمایندگان «اتحاد» مواضع بی‌نهایت اپورتونیستی اتخاذ کردند و پس از آنکه کنگره جمعیت سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس در خارجه را یگانه سازمان حزب در خارجه شمرد، کنگره را ترک گفتند. برطبق تصمیم کنگرهٔ دوم «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» منحل گردید. ص—۱۳۸

۱۲۳ — «زاریا» — مجله علمی و سیاسی مارکسیستی که در سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲ از طرف هیئت تحریریه «ایسکرا» در اشتوتگارت چاپ و منتشر می‌شد. جمعاً چهار شماره (سه کتاب) «زاریا» انتشار یافت.

مجله «زاریا» رویزیونیسم بین‌المللی و روسی را انتقاد می‌کرد و از اصول تئوریک مارکسیسم دفاع می‌نمود. ص—۱۳۸

۱۲۴ — مونتانی و ژیروند — نام دو گروهبندی سیاسی بورژوازی در دوران انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن ۱۸ بود. قاطع‌ترین نمایندگان طبقه انقلابی دوران خود — بورژوازی را مونتانی — ژاکوبین‌ها می‌نامیدند که از ضرورت محو حکومت استبدادی و فئودالیسم دفاع می‌کردند. ژیروندیستها برخلاف ژاکوبین‌ها میان انقلاب و ضدانقلاب در نوسان بودند و در راه بندوبست با سلطنت می‌کوشیدند.

و. ای. لنین جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی را «ژیروند سوسیالیستی»، و سوسیال‌دمکراتهای انقلابی را ژاکوبین‌ها، «موتانی» نامیده است. پس از انشعاب حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه به بلشویکها و منشویکها، لنین اغلب خاطرنشان می‌ساخت که منشویکها نماینده جریان ژیروندیستی در جنبش کارگری هستند. ص-۱۳۸

۱۲۵ — «بزاگلاوتس‌ها» — گروه نیمه‌کادتی و نیمه منشویکی روشنفکران بورژوا مسلک روس بود که در دوران کاهش شدت انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ تشکیل شد. این گروه نام خود را از هفته‌نامه سیاسی «بزاگلاویا» («بدون عنوان» — م.) که در ماههای ژانویه — مه سال ۱۹۰۶ زیر نظر پروکوپوویچ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد، گرفته است. «بزاگلاوتس‌ها» در زیر پوشش عدم حزبیت ظاهری خود، ایده‌های بورژوا-لیبرالیسم و اپورتونیسم را موعظه می‌کردند و از رویزیونیستهای سوسیال‌دمکراسی روس و بین‌المللی، پشتیبانی می‌نمودند. ص-۱۳۹

۱۲۶ — ۲۷ — ۲۹ ماه مه سال ۱۸۷۷ کنگره نوبتی حزب سوسیالیست کارگران آلمان در شهر گتا برپا بود. این کنگره ضمن بحث پیرامون مسئله مطبوعات حزبی، تلاشهای برخی از نمایندگان (موست، والتایش) را در جهت نکوهش روزنامه «Vorwärts»، ارگان مرکزی حزب، بعلت درج مقالات انگلس علیه دورینگ (که در سال ۱۸۷۸ بشکل کتاب علیحده: «آنتی-دورینگ. تحول علمی آقای یوگنی دورینگ» چاپ شد) و در جهت نکوهش خود انگلس بعلت شدت بحث و جدل را رد کرد. علاوه بر این، کنگره بملاحظات عملی تصمیم گرفت بحث دربارهٔ مسائل نظری و تئوریک نه در روزنامه بلکه در ضمیمه علمی آن، ادامه یابد. ص-۱٤۱

۱۲۷ — «Vorwärts» («به پیش» — م.) — روزنامه یومیه، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود که از سال ۱۸۹۱ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ف. انگلس در صفحات این روزنامه برضد هرگونه مظاهر اپورتونیسم مبارزه می‌کرد. از نیمه دوم دهه سالهای ۹۰، پس از درگذشت انگلس، هیئت تحریریه «Vorwärts» بدست جناح راستگرای حزب افتاد و منظماً مقالات اپورتونیستها را چاپ می‌کرد.

در سالهای جنگ امپریالیستی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) روزنامه «Vorwärts» موضع سوسیال شوینیستی گرفت و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ به تبلیغات ضد شوروی پرداخت و تا سال ۱۹۳۳ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص—۱۴۱

۱۲۸ — کاته‌در-سوسیالیستها — نمایندگان یکی از جریانات در اقتصاد سیاسی بورژوائی سالهای ۷۰ — ۸۰ قرن ۱۹ بودند که رفرمیسم بورژوا-لیبرالی را از کافدرهای دانشگاهی (به آلمانی Katheder گفته می‌شود) بعنوان سوسیالیسم موعظه می‌کردند و مدعی بودند که دولت بورژوازی «مافوق طبقات» است و می‌تواند طبقات متخاصم را آشتی دهد و جامعه را بدون دست زدن بمنافع سرمایه‌داری و حتی‌الامکان با رعایت خواستهای زحمتکشان «بسوسیالیسم» برساند. در روسیه «مارکسیستهای علنی» نظریات کاته‌در-سوسیالیستها را موعظه می‌کردند. ص—۱۴۰

۱۲۹ — نزدریوف — تیپ ملاک جنجالی و شیاد که از «ارواح مرده» — اثر ن. و. گوگول گرفته شده است. گوگول، نزدریوف را «آدم تاریخی» نامیده، چونکه بهر جایی که قدم می‌گذاشت «تاریخچه» و جنجالی بوجود می‌آمد. ص—۱۴۱

۱۳۰ — منظور و. ای. لنین قطعنامه‌ای بعنوان «حملاتی بنظریات اصلی و تاکتیک حزب» مصوب کنگره هانور حزب سوسیال‌دمکرات آلمان است که در روزهای ۹ — ۱۴ اکتبر سال ۱۸۹۹ برپا بود. در این قطعنامه تلاشهای جناح اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان که ا. برنشتین از لحاظ مسلکی آنرا رهبری می‌کرد، در جهت تجدیدنظر در احکام اصلی مارکسیسم و تغییر تاکتیک حزب سوسیال‌دمکرات و تبدیل آن بحزب اصلاحات دمکراتیک، مورد تقبیح و نکوهش قرار گرفت. اما فقدان انتقاد شدید رویزیونیسم و حاملین مشخص آن در قطعنامه، کنگره مایه نارضائی سوسیال‌دمکراتهای چپ (ر. لوکزامبورگ و دیگران) شد. طرفداران برنشتین برله این قطعنامه رأی دادند. ص—۱۴۲

۱۳۱ — منظور و. ای. لنین قطعنامه کنگرهٔ لوبک حزب

سوسیال‌دمکرات آلمان (۲۲ — ۲۸ سپتامبر سال ۱۹۰۱) علیه ا. برنشتین است که نه فقط پس از کنگره هانور در سال ۱۸۹۹، دست از حملات خود به برنامه و تاکتیک سوسیال دمکراسی برنداشت بلکه برعکس بر آن حملات شدت داد و حتی بمحیط خارج حزبی برد. در جریان بحث و گفتگو و در قطعنامه‌ٔ پیشنهادی ببل و مصوب اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان کنگره، صریحاً به برنشتین اخطار شد. اما در کنگرهٔ لوبک، این مسئله که تجدید نظر در مارکسیسم با حضور در صفوف حزب سوسیال‌دمکرات در یک جا نمی‌گنجد، بطور اصولی مطرح نشد. ص—۱٤۲

۱۳۲ — کنگره حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در اشتوتگارت از سوم تا هشتم اکتبر سال ۱۸۹۸ برپا بود و برای نخستین بار مسئله رویزیونیسم در سوسیال دمکراسی آلمان را بررسی کرد. در این کنگره بیانیه ویژه ا. برنشتین که در مهاجرت بسر می‌برد، قرائت شد. برنشتین در این بیانیه، نظریات اپورتونیستی خود را که قبلا طی مقالاتی اظهار داشته بود، تشریح کرده و از آنها دفاع نموده بود. مخالفان برنشتین در کنگره وحدت نداشتند: عده‌ای برهبری ببل و کائوتسکی از ترس اینکه مبادا در حزب انشعاب شود می‌خواستند مبارزه اصولی علیه برنشتینیسم را با تاکتیک محتاطانه درون حزب تلفیق دهند؛ و عدهٔ دیگر (ر. لوکزامبورگ، پارووس) که در اقلیت بودند روش شدیدتری داشتند، بدون ترس از انشعاب احتمالی، در جهت گسترش و عمیق شدن مباحثات می‌کوشیدند. کنگره دربارهٔ این مسئله هیچگونه قطعنامه‌ای صادر نکرد، ولی از جریان مباحثات و همچنین از تصمیمات دیگر معلوم بود که اکثریت کنگره وفاداری خود را به ایده‌های مارکسیسم انقلابی حفظ کرده است. ص—۱٤۲

۱۳۳ — منظور مقاله آ. ن. پوترسوف (استاروور) «چه اتفاق افتاد؟» است که در شماره اول آوریل سال ۱۹۰۱ مجله «زاریا» چاپ شده بود. ص—۱٤٤

۱۳٤ — «نویسنده بخود غره‌شده» — عنوان یکی از داستانهای آ. م. گورکی است. ص—۱٤٥

۱۳۵ — منظور و. ای. لنین مقاله‌ای است که خودش زیر عنوان «مضمون اقتصادی نارودنیچستوو و انتقاد آن در کتاب آقای استرووه (بازتاب مارکسیسم در کتابهای بورژوازی)» نوشته و در سال ۱۸۹۵ در مجموعه‌ای بنام «مطالب مربوط به تعریف چگونگی رشد اقتصادی ما» بچاپ رسانده است که در سال ۱۹۰۷ در مجموعه مقالات لنین بنام «طی دوازده سال» تجدید چاپ شده است و همچنین پیشگفتار مجموعه «طی دوازده سال» است که وضع و تاریخ نگارش این مقاله در آن تشریح گردیده است. ص-۱۴۶

۱۳۶ — کتاب ا. برنشتین «Die Voraussetzungen des Sozialismus und die Aufgaben der Sozialdemokratie» («محملهای سوسیالیسم و وظایف سوسیال دمکراسی») در سال ۱۹۰۱ بزبان روسی ترجمه و با عناوین مختلف: ۱) «ماتریالیسم تاریخی»؛ ۲) «مسائل اجتماعی»؛ ۳) «مسائل سوسیالیسم و وظایف سوسیال‌دمکراسی» انتشار یافته بود. ص-۱۴۷

۱۳۷ — «اعتراض‌نامه سوسیال‌دمکراتهای روسیه» را لنین در اوت سال ۱۸۹۹ در تبعیدگاه نوشت. این اعتراض‌نامه علیه بیانیه گروه «اکونومیستها» (س. ن. پروکوپویچ، ا. د. کوسکووا و دیگران) متوجه بود. «اعتراض‌نامه» در اجلاس مشاوره هفده مارکسیست تبعیدی سیاسی که لنین در قصبه یرماکوفسکی بخش مینوسینسک تشکیل داده بود مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به اتفاق آراء تأیید گردید. گروههای تبعیدی در تورخانسک و اورلوو (استان ویاتسکایا) به این «اعتراضنامه» ملحق شدند.

«اعتراض‌نامه سوسیال‌دمکراتهای روسیه» توسط لنین برای گروه «آزادی کار» در خارجه فرستاده شد. در اوایل سال ۱۹۰۰ توسط گ. و. پلخانف در مجموعه‌ای بنام «Vademecum» برای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» چاپ شد. ص-۱۴۸

۱۳۸ — «بیلویه» مجله بررسی‌های تاریخی که بطور عمده به بررسی تاریخ نارودنیچستوو و جنبش‌های اجتماعی قبل از آن می‌پرداخت و با وقفه‌های زیاد از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۲۶ چاپ و منتشر می‌شد. ص-۱۴۹

۱۳۹ — «رابوچایا میسل» — روزنامه، ارگان «اکونومیست ها» بود که از اکتبر سال ۱۸۹۷ تا دسامبر سال ۱۹۰۲ انتشار می‌یافت و جمعاً ۱۶ شماره منتشر شد. ک. م. تاختاریف و دیگران عضو هیئت تحریریهٔ آن بودند.

لنین در مقالات مندرجه در روزنامه «ایسکرا» و در کتاب «چه باید کرد؟» نظریات «رابوچایا میسل» را بعنوان شکلی از اپورتونیسم بین‌المللی مورد انتقاد قرار داد. ص-۱٤۹

۱٤۰ «راهنما» — «Vademecum» برای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» — مجموعه مطالب منتشره از طرف گروه «آزادی کار» با پیشگفتاری بقلم گ. پلخانف» (ژنو، فوریه سال ۱۹۰۰) علیه اپورتونیسم در صفوف حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه و بطور عمده علیه اکونومیسم «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» در خارجه و ارگان آن — مجلهٔ «رابوچیه دلو» متوجه بود. ص-۱٤۹

۱٤۱ — «Profession de foi» (سمبل ایمان، برنامه، شرح جهان‌بینی) — اعلامیه‌ای که در آن نظریات اپورتونیستی کمیته حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در کیف تشریح گردیده و در اواخر سال ۱۸۹۹ تنظیم گشته بود. مضمون اعلامیه از خیلی لحاظ با «Credo» معروف «اکونومیست ها» وفق می‌داد. ص-۱٤۹

۱٤۲ — گروه «آزادی کار» — نخستین گروه مارکسیستی روس که گ. و. پلخانف در سال ۱۸۸۳ آنرا در سویس تشکیل داد. گروه «آزادی کار» در راه تبلیغ مارکسیسم در روسیه کار بزرگی انجام داد و به نارودنیچستوو که مانع عمدهٔ مسلکی در راه رواج مارکسیسم و رشد و گسترش جنبش سوسیال‌دمکراسی در روسیه بود، ضربت جدی وارد ساخت. دو پیش‌نویس برنامهٔ سوسیال‌دمکراتهای روس (۱۸۸۳ و ۱۸۸۵) که بوسیله پلخانف نوشته شده و توسط گروه «آزادی کار» بچاپ رسیده بود، گام مهم در راه تدارک مقدمات و تشکیل حزب سوسیال‌دمکرات در روسیه بود. گروه «آزادی کار» با جنبش بین‌المللی

کارگران رابطه برقرار کرد و از نخستین کنگره انترناسیونال دوم در سال ۱۸۸۹ (در پاریس) طی تمام دوران موجودیت خود در کلیه کنگره‌های آن نماینده سوسیال دمکراسی روسیه بود. اما گروه «آزادی کار» اشتباهات جدی هم داشت: در ارزیابی بورژوازی لیبرال اغراق می‌کرد، بماهیت انقلابی دهقانان بعنوان ذخیره انقلاب پرولتری کم‌بهاء می‌داد. این اشتباهات نطفه نظریات منشویکی آینده پلخانف و اعضای دیگر گروه را تشکیل دادند. و. ای. لنین می‌گفت گروه «آزادی کار» «فقط از لحاظ تئوریک سوسیال‌دمکراسی را تشکیل داد و نخستین گام را بسوی جنبش کارگری برداشت» (مجموعه کامل آثار، چاپ ۵، جلد ۲۵، ص ۱۳۲).

«اعلامیه مربوط به آغاز مجدد انتشارات گروه «آزادی کار» که آکسلرود در دسامبر سال ۱۸۹۹ نوشته بود، در اوایل سال ۱۹۰۰ در صفحه علیحده و در «Vademecum» برای هیئت تحریریه روزنامه «رابوچیه دلو» منتشر شد. برنامه فعالیت قلمی گروه «آزادی کار» مصرحه در «اعلامیه» فقط از آغاز چاپ و انتشار «زاریا» و «ایسکرا» جامه عمل پوشید. ص-۱۵۴

۱۴۳ — کنگرهٔ سوم «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» در نیمه دوم سپتامبر سال ۱۹۰۱ در زوریخ برپا شد؛ تصمیمات این کنگره حاکی از پیروزی قطعی اپورتونیسم در صفوف این «اتحاد» بود. در این کنگره اصلاحات و تکمله‌هائی در پیش‌نویس‌های موافقتنامه و قرارداد سازمانهای سوسیال دمکراتهای روس در خارجه که در ژوئن سال ۱۹۰۱ کنفرانس ژنو تنظیم گشته و آشکارا جنبه اپورتونیستی داشت وارد شد و این امر عدم‌موفقیت کنگرهٔ «متحده» سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات روس در خارجه را که چند روز پس از کنگره سوم «اتحاد» برپا شد، پیشاپیش معین کرد. در این کنگره همچنین «دستورالعمل و رهنمود برای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو»» صادر شد که درواقع مشوق رویزیونیستها بود. ص-۱۵۴

۱۴۴ــ رجوع شود بنامه مورخه ۵ ماه مه سال ۱۸۷۵ ک. مارکس به و. براکه. ص-۱۰۵

۱۴۵ــ برنامهٔ گتا ــ برنامه حزب سوسیالیست کارگر آلمان که در سال ۱۸۷۵ در کنگره گتا هنگام اتحاد دو حزب علیحده سوسیالیست آلمان: ایزناخیست‌ها (برهبری آ. ببل و و. لیبکنخت که تحت تأثیر مسلکی و عقیدتی مارکس و انگلس بودند) و لاسالین‌ها تصویب شد. این برنامه با اکلکتیسم آلوده شده و اپورتونیستی بود، چونکه ایزناخیست‌ها در مهمترین مسائل در برابر لاسالین‌ها عقب‌نشینی کردند و فرمولبندیهای لاسالی را پذیرفتند. ک. مارکس و ف. انگلس پیش‌نویس برنامه گتا را بباد انتقاد درهم‌شکننده‌ای گرفتند و آنرا نسبت به برنامه ایزناخیست‌های سال ۱۸۶۹ گام بزرگی به عقب شمردند. ص-۱۰۵

۱۴۶ــ منظور جزوه پ. ب. آکسلرود بنام «پیرامون مسئله وظایف کنونی و تاکتیک سوسیال‌دمکراتهای روس» ژنو، سال ۱۸۹۸ است. ص-۱۰۶

۱۴۷ــ منظور و. ای. لنین از اشاره به «جنگ معروف صنعتی پتربورگ سال ۱۸۹۶»، اعتصاب عظیم کارگران صنایع نساجی پتربورگ است که برهبری «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» برپا شد که اعلامیه‌هائی پخش می‌کرد و کارگران را دعوت می‌نمود با اتحاد و پایداری از حقوق خود دفاع کنند. خواستهای اصلی کارگران («کارگران کارخانه‌های نخریسی پتربورگ چه می‌خواهند») توسط «اتحاد مبارزه» چاپ و پخش شد: تقلیل روز کار تا ده و نیم ساعت، افزایش نرخها و پرداخت بموقع دستمزدها و غیره. اعتصابات کارگران پتربورگ بگسترش جنبش اعتصابی در سراسر روسیه کمک کرد و دولت تزاری را وادار نمود در تجدیدنظر قوانین کارخانه تسریع کند و قانون دوم (۱۴) ژوئن سال ۱۸۹۷ را درباره تقلیل کار روزانه در فابریک‌ها و کارخانه‌ها تا یازده و نیم ساعت، وضع نماید. ص-۱۶۲

۱۴۸ــ جزوه «درباره تبلیغات» در سال ۱۸۹۴ در ویلنو بقلم آ. کرمر (که بعدها یکی از سازماندهان بوند شد) نگاشته شد. این جزوه

که تجربه و آزمون کار سوسیال‌دمکراسی را در ویلنو تعمیم داده بود، در سوسیال‌دمکراتهای روس تأثیر فراوان بخشید چونکه به انصراف از تبلیغات محدود در محافل و به آژیتاسیون گسترده میان کارگران بر زمینه نیازمندیها و خواستهای روزمره آنان دعوت می‌کرد. اما اغراق در نقش و اهمیت مبارزه اقتصادی بضرر آژیتاسیون سیاسی بر زمینه خواستهای عمومی دمکراتیک نطفه «اکونومیسم» آینده شد. ص—۱۶٤

۱٤۹ — «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» که توسط و. ای. لنین در پائیز سال ۱۸۹۵ تشکیل شد، قریب بیست محفل مارکسیستی پتربورگ را متحد می‌ساخت. «اتحاد مبارزه» برپایه اصول سنترالیسم (مرکزیت — م.) و انضباط اکید سازمان داده شده بود. گروه مرکزی برهبری و. ای. لنین در رأس «اتحاد مبارزه» قرار داشت.

در دسامبر سال ۱۸۹۵ دولت تزاری ضربت جدی به «اتحاد مبارزه» وارد آورد: شب نهم (۲۱) دسامبر سال ۱۸۹۵ بخش قابل ملاحظه از فعالین «اتحاد» و در رأس آنان و. ای. لنین بازداشت شدند و نخستین شماره روزنامه «رابوچیه دلو» که برای چاپ آماده شده بود، بدست مأمورین دولت افتاد.

و. ای. لنین در زندان هم فعالیت «اتحاد» را رهبری می‌کرد و با توصیه‌ها و راهنمائیهای خود کمک می‌نمود و نامه‌ها و اعلامیه‌هائی برمز از زندان بخارج می‌فرستاد و جزوه‌ای «درباره اعتصابها» که تا کنون پیدا نشده است، «طرح و شرح برنامه حزب سوسیال‌دمکرات» را نوشت.

اهمیت «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در این بود که این «اتحاد» بگفته لنین نطفه حزب انقلابی را تشکیل می‌داد که بجنبش کارگری اتکاء دارد و مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری می‌کند.

اعضای قدیم و باسابقه «اتحاد» که بازداشت نشده بودند، در امر تدارک و برپائی نخستین کنگره حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و در تنظیم «مانیفست» (بیانیه — م.) بنام کنگره، شرکت کردند. اما غیاب طولانی بنیادگذاران «اتحاد مبارزه» و در درجه اول و. ای. لنین

که در سیبری در تبعید بسر می‌بردند، تعقیب سیاست اپورتونیستی توسط «جوانان»، «اکونومیستها» که از سال ۱۸۹۷ ایده‌های تریدیونیونیسم و برنشتینیسم را در شرایط روسیه بوسیله روزنامه «رابوچایا میسل» می‌پروراندند تسهیل نمود. از نیمه دوم سال ۱۸۹۸ آشکارترین «اکونومیستها» — «رابوچه‌میسلیها» رهبری «اتحاد» را بدست گرفتند. ص—۱۶٤

۱۵۰ — سرمقاله‌ای زیر عنوان «بکارگران روس» که و. ای. لنین برای روزنامه «رابوچیه دلو» نوشته است، تا کنون پیدا نشده است.
«روسکایا استارینا» — مجله بررسیهای تاریخی که از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۱۸ بطور ماهانه در پتربورگ انتشار می‌یافت. ص—۱۶۵

۱۵۱ — منظور سرکوب کارگران اعتصابی بلشایا مانوفاکتورای شهر یاروسلاول در تاریخ ۲۷ آوریل (۹ ماه مه) سال ۱۸۹۵ است. علت اعتصاب که بیش از چهار هزار کارگر در آن شرکت کردند، این بود که مدیران صنایع نرخ جدیدی تعیین نموده بودند که سطح دستمزد کارگران را پائین می‌آورد. این اعتصاب بیرحمانه سرکوب شد.
مقاله‌ای که و. ای. لنین درباره اعتصاب سال ۱۸۹۵ یاروسلاول نوشته بود، تاکنون پیدا نشده است. ص—۱۶۵

۱۵۲ — «سانکت‌پتربورگسکی رابوچی لیستوک» — ارگان «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در پتربورگ بود و جمعاً دو شماره منتشر شد. این روزنامه مسئله تلفیق مبارزهٔ اقتصادی طبقهٔ کارگر با خواستهای گستردهٔ سیاسی را بمیان می‌کشید و ضرورت ایجاد حزب کارگری را خاطرنشان می‌ساخت. ص—۱۶۵

۱۵۳ — صحبت از جلسات مشاوره «پیران» — بنیادگذاران «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» پتربورگ — و. ای. لنین، آ.آ. وانه‌یف، گ. م. کرژیژانفسکی، یو. او. مارتف و دیگران با نمایندگان هیئت جدید «اتحاد مبارزه» است که در شهر پتربورگ در فاصله بین ۱٤ و ۱۷ فوریه (۲٦ فوریه و اول مارس) سال ۱۸۹۷، هنگامیکه اعضای قدیمی و باسابقه «اتحاد مبارزه» قبل از اعزام و تبعید به سیبری از

زندان آزاد شده و بخانه‌های خود رفته بودند، برپا شد. در این جلسات مشاوره در مسائل سازمانی و تاکتیکی اختلاف نظرهای جدی بروز کرد. ص — ۱۶۷

۱۵۴ — «لیستوک «رابوتنیکا»» — نشریه‌ٔ غیر متناوب «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روس در خارجه» بود که ازسال ۱۸۹۶ تا سال ۱۸۹۸ در ژنو انتشار می‌یافت. ده شماره «لیستوک» و از جمله شماره‌های اول تا هشتم تحت نظر گروه «آزادی کار» منتشر شد. در نتیجه چرخش اکثریت اعضای «اتحاد» بسوی «اکونومیسم»، گروه «آزادی کار» از قبول مسئولیت انتشارات «اتحاد» امتناع ورزید و شماره‌های ۹ — ۱۰ «لیستوک» (نوامبر سال ۱۸۹۸) تحت نظر «اکونومیست‌ها» انتشار یافت. ص—۱۶۷

۱۵۵ — ژاندارم‌های تزاری انیفورم سرمه‌ای بتن داشتند. ص—۱۶۹

۱۵۶ و. و. — تخلص و نام مستعار و. پ. ورونتسف — یکی از ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان نارودنیچستووی لیبرال سالهای ۸۰ — ۹۰ قرن ۱۹ بود. منظور لنین از «و. و. سوسیال‌دمکراسی روسیه» جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روسیه — «اکونومیست‌ها» است. ص—۱۷۰

۱۵۷ — کنگره وین حزب سوسیال دمکرات اتریش که از دوم تا ششم نوامبر سال ۱۹۰۱ برپا بود، برنامه‌ٔ جدید حزب را بجای برنامه پیشین — برنامه‌ٔ هاینفلد (۱۸۸۸) تصویب کرد. در پیش‌نویس برنامه‌ٔ جدید که کمیسیون ویژه (و. آدلر و دیگران) بدستور کنگره بریون منعقدهٔ سال ۱۸۹۹ آنرا تهیه کرده بود، عقب‌نشینی‌های جدی در برابر برنشتینیسم شده بود که موجب یکسلسله انتقادات شد. ص—۱۷۲

۱۵۸ — منظور شیوهٔ زوباتفی — تلاش ژاندارمهای تزاری در راه تشکیل «جمعیت‌های کارگری» است که توسط دست‌نشاندگان ژاندارمری اداره می‌شدند و هدفشان منحرف ساختن توجه کارگران از مبارزه سیاسی برضد حکومت استبدادی بود. س. و. زوباتف — سرهنگ ژاندارمری مبتکر تشکیل چنین سازمانهائی بود. نخستین سازمان زوباتفی در ماه مه

سال ۱۹۰۱ در مسکو تشکیل شد و بعداً در دیگر شهرها هم از این سازمان‌ها بوجود آمد.

سوسیال‌دمکراتهای انقلابی ضمن افشای ماهیت ارتجاعی شیوه زوباتفی، از سازمانهای کارگری برای جلب قشرهای وسیع طبقه کارگر به مبارزه با حکومت استبدادی استفاده می کردند. تحت تاثیر اعتلای جنبش انقلابی در سال ۱۹۰۳ دولت تزاری مجبور شد سازمانهای زوباتفی را از بین ببرد. ص-۱۷۷

۱۵۹ — اتحادیه‌ها هیرش-دونکر — اتحادیه‌های رفرمیستی آلمان که در سال ۱۸۶۸ توسط م. هیرش و ف. دونکر — شخصیت‌های حزب پروگرسیست بورژوازی بوجود آمدند. سازماندهان اتحادیه‌های هیرش-دونکر ضمن تبلیغ ایدهٔ «هماهنگی» منافع کار و سرمایه بر آن بودند که علاوه بر کارگران، سرمایه‌داران هم می‌توانند عضو اتحادیه باشند. آنها صلاح بودن مبارزهٔ اعتصابی را نفی می کردند و مدعی بودند که رهائی کارگران از ستم سرمایه در چارچوب جامعه سرمایه‌داری، بوسیله قوانین دولت بورژوازی، با کمک سازمان اتحادیه میسر است؛ آنها وظیفه عمده اتحادیه‌ها را میانجیگری بین کارگران و کارفرمایان و ذخیره پول می‌شمردند. فعالیت آنها عمدتاً بچارچوب صندوق تعاون و همیاری و سازمانهای فرهنگی و روشنگری محدود می‌شد. ص-۱۷۸

۱۶۰ — «گروه ساموآوسوبوژدنیه» («گروه خودرهانی» — م.) — گروه کوچکی از «اکونومیستها» که در پائیز سال ۱۸۹۸ در پتربورگ بوجود آمد و چند ماهی بموجودیت خود ادامه داد. این گروه پیامی با تشریح هدفهای خود، اساسنامه و چند بیانیه‌ای خطاب بکارگران صادر کرد. ص-۱۸۰

۱۶۱ — «ناکانونه» — مجله* ماهانه نارودنیکی‌مشرب که از ژانویه سال ۱۸۹۹ تا فوریه سال ۱۹۰۲ بزبان روسی در لندن منتشر می‌شد و جمعاً ۳۷ شماره بیرون آمد. این مجله نمایندگان احزاب و جریانهای مختلف خرده‌بورژوازی را پیرامون خود جمع کرد. ص-۱۸۱

۱۶۲ — بحث و جدل گروه «آزادی کار» و هیئت تحریریه*

«رابوچیه دلو» از تقریظی که «رابوچیه دلو» در آوریل سال ۱۸۹۹ در شماره اول خود برای جزوه و. ای. لنین «وظایف سوسیال‌دمکراتهای روسیه» (ژنو، ۱۸۹۸) چاپ کرد، آغاز شد. هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» ضمن نفی ماهیت اپورتونیستی «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» در خارجه و نفی تأثیر فزاینده «اکونومیستها» در سازمانهای سوسیال-دمکرات روسیه، در این تقریض مدعی بود که اصل موضوع مصرحه در جزوه کاملا با برنامه هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» وفق می‌دهد» و هیئت تحریریه «از رفقای «جوانی» که آکسلرود» در پیشگفتار جزوه «می‌گوید» ابداً اطلاعی ندارد.

پ. ب. آکسلرود در ماه اوت سال ۱۸۹۹ «نامه‌ای برای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو»» فرستاد و نادرستی تلاشهای «رابوچیه دلو» را که می‌کوشید موضع و روش سوسیال‌دمکراسی انقلابی را که توسط لنین در جزوه «وظایف سوسیال‌دمکراتهای روسیه» تشریح کرده و موضع و روش «اکونومیستهای» روسی و خارجی را یکسان و همگون قلمداد نماید، نشان داد. در فوریه سال ۱۹۰۰ گروه «آزادی کار» مجموعه «Vademecum» برای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» با مقدمه‌ای بقلم گ. و. پلخانف چاپ کرد. پلخانف ادعای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» را رد کرد و سلطه واقعی عناصر اپورتونیست و ایده‌های «اکونومیسم» را در جامعه مهاجران سوسیال‌دمکرات که پیرامون «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» و مجله «رابوچیه دلو» جمع شده‌اند، به اثبات رساند.

بعداً بحث و جدل علیه «رابوچیه دلو» در صفحات «ایسکرا» و «زاریا» صورت گرفت. ص-۱۸۲

۱۶۳ — منظور روزنامه «Der Sozialdemokrat» («سوسیال دمکرات») —ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات آلمان در دوران قانون فوق‌العاده علیه سوسیالیستها است که از ۲۸ سپتامبر ۱۸۷۹ تا ۲۲ سپتامبر ۱۸۸۸ در زوریخ و از اول اکتبر ۱۸۸۸ تا ۲۷ سپتامبر ۱۸۹۰ در لندن انتشار می‌یافت. این روزنامه در سالهای ۱۸۷۹ — ۱۸۸۰ زیر نظر

گ. فولمار و از ژانویه سال ۱۸۸۱ زیر نظر ا. برنشتین که در آن سالها تحت تأثیر شدید ف. انگلس بود، منتشر می‌شد. رهبری مسلکی و عقیدتی انگلس گرایش مارکسیستی «سوسیال‌دمکرات» را تأمین می‌نمود. پس از الغای قانون فوق‌العاده علیه سوسیالیستها انتشار «سوسیال‌دمکرات» قطع شد و روزنامه «Vorwärts» («به پیش») دوباره ارگان مرکزی حزب شد. ص — ۱۸۷

۱۶۴ — منظور طنز آمیز «سرود سوسیالیست نوپای روسی» است که در شماره اول «زاریا» در آوریل سال ۱۹۰۱ به امضای «نارسیس توپوریلف» چاپ شده بود. در این سرود «اکونومیستها» با سازگاربودنشان با جنبش خودجوش مسخره شده‌اند. یو. او. مارتف اشعار این سرود را ساخته بود. ص — ۱۹۰

۱۶۵ — منظور «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس در خارجه» است. رجوع شود به توضیح شماره ۱۲۲. ص—۱۹۸

۱۶۶ — در سال ۱۸۸۹ دولت تزاری بمنظور تحکیم پایه‌های سلطه ملاکین بر دهقانان رتبه‌های اداری — رؤسای زمستووها را معین کرد. رؤسای زمستووها که از اصیل‌زادگان‌ملاک محلی تعیین می‌شدند، علاوه بر حقوق گسترده اداری، حقوق قضائی در مورد دهقانان، حتی تا بازداشت و تنبیه بدنی آنان، بدست آوردند. ص—۱۹۹

۱۶۷ — «اتحاد همگانی کارگران یهودی در لیتوانی و لهستان و روسیه» (بوند) در سال ۱۸۹۷ در کنگرهٔ مؤسسان گروههای سوسیال‌دمکرات یهودی در ویلنو سازمان یافت که بطور عمده عناصر نیمه‌پرولتری پیشه‌وران یهودی استانهای باختری روسیه را متحد می‌ساخت. «بوند» در نخستین کنگره حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۸۹۸) بعنوان سازمان خودمختار که فقط در مسائل صرفاً مربوط به پرولتاریای یهودی استقلال داشت، جزو حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه شد. در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، پس از آنکه کنگره خواست «بوند» را دایر به اینکه آنرا یگانه نماینده پرولتری یهودی بشناسد رد کرد، «بوند» از حزب کنار رفت و در سال ۱۹۰۶

بموجب تصمیم کنگره چهارم (متحده) دوباره جزو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه شد.

بوندیست‌ها در داخل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه همواره از جناح اپورتونیستی حزب (از «اکونومیستها»، منشویکها، انحلال‌طلبان) پشتیبانی می‌کردند و برضد بلشویک‌ها و بلشویسم مبارزه می‌نمودند. در سال ۱۹۱۷ «بوند» از دولت موقت ضدانقلابی حمایت می‌کرد و بطرفداری از دشمنان انقلاب سوسیالیستی اکتبر مبارزه می‌نمود. در سالهای مداخله مسلحانه بیگانگان و جنگ داخلی رهبری «بوند» به نیروهای ضدانقلابی پیوست و در عین حال میان صفوف اعضای معمولی «بوند» چرخش بنفع همکاری با حکومت شوروی مشاهده شد. بوند در مارس ۱۹۲۱، انحلال خود را اعلام نمود و بخشی از اعضای آن برطبق مقروات عمومی به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه پیوستند. ص-۲۰۰

۱۶۸ — پرداخت‌ها بابت بازخرید — وجوهی که بموجب «مقررات» ۱۹ فوریه سال ۱۸۶۱ در باره الغای حق سرواژی در روسیه، دهقانان می‌بایست در ازاء دریافت سهم ارضی بنفع ملاکان بپردازند. مبلغ این پرداخت‌ها خیلی بیش از ارزش واقعی سهم‌های ارضی دهقانان بود و به حدود دو میلیارد روبل می‌رسید. دهقانان با پرداخت وجوه بازخرید در واقع نه تنها بابت زمینهائی که از قدیم الایام مورد استفاده‌شان بود بلکه بابت رهائی شخصی خود هم می‌پرداختند. این پرداختهای سنگین و طاقت‌فرسای دهقانان، موجب افلاس و ورشکستگی عده کثیری از دهقانان و فقر بیشتر آنها می‌شد.

جنبش دهقانی در دوران نخستین انقلاب روس — انقلاب ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ دولت تزاری را مجبور ساخت پرداخت وجوه بازخرید را از ژانویه سال ۱۹۰۷ لغو نماید. ص-۲۰۴

۱۶۹ — منظور «مقررات موقت» مورخه ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۰۱ دولت تزاری است که رؤسای زمستووها را موظف می‌ساخت دهقانان استانهای قحطی‌زده را برای کار در ساختمان راه‌آهن و برای کارهای دیگر اعزام دارند. بموجب این سند حقوق دهقانان که بدون آنهم بی‌حقوق بودند،

باز هم خیلی کم شد و کارگران آرتل‌ها را تحت نظارت مأمورین خاص نظیر آنچه زندانیان را به تبعیدگاه میفرستند بمحل کار می‌فرستادند. ص—۲۰۵

۱۷۰ — منظور تظاهرات گستردهٔ انقلابی دانشجویان و کارگران: تظاهرات سیاسی و اجتماعات و اعتصابات ماههای فوریه و مارس سال ۱۹۰۱ در پتربورگ و مسکو و کییف و در شهرهای دیگر روسیه است.
جنبش دانشجوئی سال تحصیلی ۱۹۰۰ — ۱۹۰۱ بر زمینه خواستهای آکادمیک آغاز شد و جنبه تظاهرات انقلابی و سیاسی علیه سیاست ارتجاعی حکومت استبدادی بخود گرفت و از جانب کارگران ترقیخواه پشتیبانی شد و در همهٔ قشرهای جامعه روس بازتاب پیدا کرد. اعزام ۱۸۳ دانشجوی دانشگاه کییف بسربازی بعلت شرکت در اجتماعات دانشجویان، انگیزهٔ مستقیم تظاهرات و اعتصابهای فوریه — مارس ۱۹۰۱ بود. ص—۲۱۵

۱۷۱ — «سوابودا»— مجله‌ای که از طرف گروه «سوسیالیست انقلابی» بنام «سوابودا» (آزادی — م.) در سوئیس انتشار می‌یافت. جمعاً دو شماره این مجله: شماره اول در سال ۱۹۰۱ و شمارهٔ دوم در سال ۱۹۰۲ منتشر شد. گروه «سوابودا» ایده‌های «اکونومیسم» و تروریسم را موعظه و تبلیغ می‌کرد و از گروه‌های ضدایسکرائی در روسیه پشتیبانی می‌کرد. گروه «سوابودا» در سال ۱۹۰۳ بموجودیت خود پایان داد. ص—۲۱۸

۱۷۲ — ک. مارکس و ف. انگلس. مانیفست حزب کمونیست. ص—۲۲۹

۱۷۳ — در «ایسکرا» شماره ۷، اوت سال ۱۹۰۱ در بخش «اخبار جنبش کارگری و نامه‌های واصله از کارخانه‌ها و فابریکها» نامهٔ یکی از کارگران بافنده پتربورگ چاپ شده بود که حاکی از نفوذ عظیم «ایسکرا» در میان کارگران پیشرو بود. نویسنده نامه نوشته بود: «ما می‌خواهیم به این «ایسکرای» شما بنویسیم که این روزنامه نه فقط آغاز کردن مبارزه را یاد داده، بلکه آموخته است که چگونه باید زندگی کرد و مرد». ص—۲۳۶

۱۷۴ — بیانیه تزار آلکساندر دوم دربارهٔ الغای حقوق سرواژی

در روسیه در تاریخ ۱۹ فوریه سال ۱۸٦۱ صادر شد. بمناسبت چهلمین سالگرد این واقعه در شمارهٔ سوم «ایسکرا» مقاله‌ای بقلم و. ای. لنین زیر عنوان «حزب کارگر و دهقانان» چاپ شد. ص-۲٤۱

۱۷۵ — صحبت از یادداشت محرمانه س. یو ویته — وزیر دارائی به تزار است که زیر عنوان «حکومت مطلقه و زمستوو» با مقدمه‌ای بقلم ر. ن. س. (اسم مستعار پ. ب. استرووه) توسط هیئت تحریریه مجله «زاریا» در اشتوتگارت در سال ۱۹۰۱ درج شده بود. در این «یادداشت» ویته نسبت به زمستوو خیلی خصومت ورزیده، خواسته است ثابت کند که موجودیت زمستووها با حکومت مطلقه در یکجا نمی‌گنجد. استرووه در مقدمه‌ای که نوشته، «یادداشت» را از زاویه لیبرالیسم بورژوایی انتقاد کرده بود. درباره «یادداشت» ویته و مقدمه استرووه، رجوع شود به مقالهٔ و. ای.لنین زیر عنوان «تعقیب کنندگان زمستوو و هانیبال‌های لیبرالیسم». ص-۲٤۱

۱۷٦ — منظور قانون هشتم ژوئن سال ۱۹۰۱ دولت تزاری درباره واگذاری زمینهای دولتی (خالصه. م.) در سیبری به افراد است. این قانون برای اشراف و اصیلزادگان که زمینهائی در سیبری خریده و اجاره می‌دادند، مزایای بزرگی قایل می‌شد. در شماره هشتم «ایسکرا» مقاله و. ای. لنین زیر عنوان «سرواژها مشغول کارند» درباره این قانون چاپ شده بود. ص-۲٤۱

۱۷۷ — «راسیا» — روزنامهٔ یومیه معتدل لیبرالی که در سال‌های ۱۸۹۹ — ۱۹۰۲ در پتربورگ انتشار می‌یافت. ص-۲٤۲

۱۷۸ — اصطلاح «سیل مبارک چیست؟» در ادبیات روسی بمعنای بی‌پرنسیبی و تملق و چاپلوسی و آمادگی چاکرمنشانه برای خدمت به افراد مافوق بکار می‌رود. ص-۲٤۳

۱۷۹ — درک مبارزه طبقاتی بشیوه برنتانو — «برنتانیسم» — «آموزش بورژوا-لیبرالی که معتقد به مبارزه «طبقاتی» غیر انقلابی پرولتاریاست»

(و. ای. لنین. مجموعه کامل آثار، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۲۳۷ — ۲۳۸)، که امکان حل مسئله کارگری را در چارچوب سرمایه‌داری از راه وضع قوانین ویژه کارخانه‌ها و سازماندهی کارگران در اتحادیه‌ها، موعظه می‌کند. این آموزش وجه‌تسمیه‌ٔ خود را از نام ل. برنتانو که یکی از نمایندگان عمده مکتب کاته‌در-سوسیالیسم در اقتصاد سیاسی بورژوازی است، گرفته است. ص-۲۴۴

۱۸۰ — منظور «گروه کارگران برای مبارزه با سرمایه» است که در بهار سال ۱۸۹۹ در پتربورگ تشکیل شد. این گروه از چند کارگر و روشنفکر ترکیب یافته بود و رابطهٔ محکمی با جنبش کارگری پتربورگ نداشت و پس از بازداشت شدن تقریباً همهٔ اعضایش در تابستان سال ۱۸۹۹ منحل گردید. این گروه از لحاظ نظریات به «اکونومیسم» نزدیک بود. ص-۲۵۲

۱۸۱ — نارسیس — در اساطیر یونانی جوان زیبائی که عکس خود را در آب دید و عاشق جمال خود شد. ص-۲۵۵

۱۸۲ — پاسخ .N. N (نام مستعار س. ن. پروکوپویچ) به جزوه آکسلرود «پیرامون مسائل مربوط بوظایف کنونی و تاکتیک سوسیال-دمکراتهای روس» که آکسلرود را از سوضع «اکونومیسم» انتقاد کرده بود. این پاسخ توسط گ. و. پلخانف در «Vademecum» برای «رابوچیه دلو» (۱۹۰۰) چاپ شد. ص-۲۶۰

۱۸۳ — از قرار معلوم صحبت بر سر نخستین ملاقات و. ای. لنین با آ. س. مارتینف است که در سال ۱۹۰۱ صورت گرفت. مارتینف در خاطرات خود این ملاقات را توصیف می‌کند. ص-۲۶۱

۱۸۴ — رجوع شود بتوضیح شماره ۱۲۰.

۱۸۵ — آفاناسی ایوانوویچ و پولخریا ایوانونا — خانواده پدرشاهی خرده‌مالکین که در داستان «ملاکان کهنه‌پرست» اثر ن. و. گوگول توصیف شده است. ص-۲۶۶

۱۸۶ — منظور و. ای. لنین محفل سوسیال‌دمکراتهای پتربورگ تحت رهبری وی بنام «پیران» است که بر پایه آن در سال ۱۸۹۵ «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» تشکیل شد. ص–۲۸۰

۱۸۷ — زملهولتسها — اعضای سازمان «زملیا ای ولیا» — سازمان غیرعلنی نارودنیکهای انقلابی که در پائیز سال ۱۸۷۶ در پتربورگ تشکیل شد.

زملهولتسها دهقانان را نیروی اصلی انقلاب در روسیه شمرده، می‌کوشیدند آنها را بقیام علیه تزاریسم برانگیزند. آنها در یکعده از ایالات روسیه: در تامبوفسکایا و وارونژسکایا و ایالات دیگر بکار انقلابی پرداخته بودند.

در نتیجه عدم موفقیت کار انقلابی میان دهقانان و تشدید فشارها و تضییقات دولت، در سال ۱۸۷۹ در داخل «زملیا ای ولیا» فراکسیون تروریست‌ها بوجود آمد که از تبلیغات انقلابی میان دهقانان امتناع ورزیدند و بر آن بودند که ترور علیه شخصیت‌های دولت تزاری — وسیله عمده مبارزه انقلابی با تزاریسم است. در کنگره‌ای که همان سال در وارونژ تشکیل شد، «زملیا ای ولیا» بدو سازمان: «نارودنایا ولیا» که شیوهٔ ترور را در پیش گرفت و «چرنی پره‌دل» که در مواضع «زملیا و ولیا» باقی ماند، تقسیم شد. بعداً بخشی از چرنی‌پره‌دلتسها — پلخانف، آکسلرود، زاسولیچ، دیچ، ایگناتف بموضع مارکسیسم گرویدند و در سال ۱۸۸۳ در خارجه نخستین سازمان مارکسیستی روس — گروه «آزادی کار» را تشکیل دادند. ص–۲۹۰

۱۸۸ — منظور جزوهٔ «گزارش درباره جنبش سوسیال‌دمکراسی روس به کنگره بین‌المللی سوسیالیستی در پاریس سال ۱۹۰۰» است که در سال ۱۹۰۱ توسط «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روس» در ژنو چاپ شده است. این گزارش بدستور «اتحاد» توسط هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» نوشته شده بود. ص–۳۰۱

۱۸۹ — منظور و. ای. لنین آن ملاحظات جدلی مقاله ر. م.

«واقعیت زندگی ما» است که در «ضمیمه جداگانه «رابوچایا میسل»» (سپتامبر سال ۱۸۹۹) چاپ شد و لنین در بند «ب» فصل سوم از آن نقل قول می‌کند (رجوع شود به همین کتاب، ص ۲۱۰). ص—۳۰۶

۱۹۰ — «یوژنی رابوچی» — روزنامه سوسیال‌دمکرات که بطور غیر علنی از ژانویه سال ۱۹۰۰ تا آوریل سال ۱۹۰۳ توسط گروهی بهمین نام انتشار می‌یافت و ۱۲ شماره منتشر شد.

«یوژنی رابوچی» مخالف «اکونومیسم» و تروریسم بود و از ضرورت گسترش دامنهٔ جنبش توده‌ای انقلابی دفاع می‌کرد. اما گروه «یوژنی رابوچی» در مقابل برنامهٔ ایسکرائی ایجاد حزب مرکزی مارکسیستی در روسیه پیرامون روزنامهٔ سیاسی سراسری روسیه، برنامهٔ احیای حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را از راه ایجاد سازمانهای ایالتی سوسیال‌دمکرات بمیان کشید.

گروه «یوژنی رابوچی» بکارهای بزرگ انقلابی در روسیه پرداخت ولی در عین حال در حل مسئلهٔ برخورد به بورژوازی لیبرال و به جنبش دهقانی گرایشهای اپورتونیستی از خود نشان داد و برنامهٔ جداگانه‌ای تأسیس روزنامهٔ سراسری روسیه بموازات «ایسکرا» بمیان کشید.

در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه گروه «یوژنی رابوچی» موضع سنتریسم اتخاذ نمود. کنگره دوم مقرر داشت که گروه «یوژنی رابوچی» مانند همه گروهها و سازمان‌های علیحده سوسیال‌دمکرات منحل گردد. ص—۳۰۷

۱۹۱ — منظور و. ای. لنین بیانیه «سئوالات مربوط بوضع طبقهٔ کارگر روسیه» (۱۸۹۸) و جزوه‌سئوالات بنام «سئوالاتی برای جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ وضع طبقهٔ کارگر روسیه» (۱۸۹۹) است که «رابوچایا میسل» انتشار داد. در اولی ۱۷ سئوال و در دومی ۱۵۸ سئوال دربارهٔ شرایط کار و زندگی کارگران مطرح شده بود. ص—۳۱۰

۱۹۲ — جنبش اعتصابی سال ۱۸۸۵ بنگاههای کثیری از صنایع نساجی ایالات ولادیمیرسکایا، مسکوسکایا، تورسکایا و ایالات دیگر مراکز صنعتی را در گرفت. اعتصاب کارگران مانوفاکتور نیکولسکایای

س. موروزوف در ژانویه سال ۱۸۸۵ معروف‌تر از همه بود. خواستهای عمدهٔ کارگران عبارت بود از: کاهش میزان جریمه ها، بهبود شرایط استخدام و غیره. کارگران پیشرو اعتصاب را رهبری کردند. اعتصاب کارگران مانوفاکتور موروزوف که قریب هشت هزار کارگر در آن شرکت کردند با کمک نیروهای نظامی سرکوب شد و ۳۳ کارگر شرکت‌کننده در این اعتصاب بمحاکمه کشیده شدند و بیش از ششصد کارگر تبعید گشتند. دولت تزاری تحت تأثیر جنبش اعتصابی سال‌های ۱۸۸۵ — ۱۸۸۶ مجبور شد قانون سوم (۱۵) ژوئن سال ۱۸۸۶ (بنام «قانون جریمه‌ها») را وضع نماید. ص—۳۱۱

۱۹۳ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۱۴۷.

۱۹۴ — «اصطبل اژیاس» — در اساطیر یونان اصطبل بسیار کثیف تزار اژیاس که قهرمان افسانه هراکل آن را در یک روز پاک کرد. ص—۳۱۳

۱۹۵ — این نکته را لنین بمنظور پنهانکاری ذکر کرده است. حقایق مذکوره در اینجا بهمان ترتیبی است که در واقع بودند. ص—۳۱۷

۱۹۶ — منظور جمعیت سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس در خارجه است که به ابتکار و. ای. لنین در ماه اکتبر سال ۱۹۰۱ تشکیل شد. شعبه خارجی سازمان «ایسکرا» و سازمان انقلابی «سوسیال‌دمکرات» که گروه «آزادی کار» هم جزو آن بود، در این جمعیت وارد شدند. وظیفهٔ جمعیت این بود که ایده‌های سوسیال دمکراسی انقلابی را رواج دهد و به ایجاد سازمان رزمنده سوسیال‌دمکراسی کمک نماید. جمعیت (بر طبق اساسنامه‌اش) شعبهٔ خارجی سازمان «ایسکرا» بود.

پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، منشویکها در جمعیت خارجی تقویت یافتند و علیه لنین و علیه بلشویک‌ها بمبارزه پرداختند. منشویک‌ها در کنگرهٔ دوم آن در اکتبر سال ۱۹۰۳ اساسنامهٔ جدیدی برای جمعیت تنظیم کردند که مخالف اساسنامه حزب مصوب کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود. از همین

هنگام جمعیت تکیه‌گاه منشویسم شد و تا سال ۱۹۰۵ بموجودیت خود ادامه داد. ص—۳۱۷

۱۹۷ — و. ای. لنین از مقاله د. ای. پیسارف بنام «لغزش های فکر ناپخته» نقل‌قول می کند. ص—۳۲۴

۱۹۸ — «لیستوک «رابوچیه دلو»» — ضمیمه غیر متناوب مجلهٔ «رابوچیه دلو» از ژوئن سال ۱۹۰۰ تا ژوئیه سال ۱۹۰۱ در ژنو انتشار می‌یافت. جمعا هشت شماره «لیستوک» منتشر شد. ص—۳۳۵

۱۹۹ — منظور و. ای. لنین نقطهٔ زیرین از اثر ک. مارکس: «هجدهم برومر لوئی بناپارت» است:

«هگل در جائی خاطرنشان می‌سازد که تمام رویدادها و شخصیت‌های بزرگ جهانشمول تاریخی باصطلاح دوبار ظهور می‌کنند. او فراموش کرده اضافه کند که یکبار بشکل تراژدی و بار دوم بشکل کمدی». ص—۳۳۵

۲۰۰ — در ماههای نوامبر — دسامبر سال ۱۹۰۱ موج تظاهرات دانشجوئی که مورد پشتیبانی کارگران بود، در روسیه بلند شد. ص—۲۳۹

۲۰۱ — یانیچارها — پیاده‌نظام ارتش منظم ترکیه پادشاهی که در قرن ۱۴ تشکیل شده بود. یانیچارها مهمترین نیروی پلیس رژیم پادشاهی بشمار می‌رفتند و از لحاظ قساوت و بیرحمی متمایز بودند. هنگهای یانیچار در سال ۱۸۲۶ منحل شدند. و. ای. لنین پلیس تزاری را یانیچار می‌نامید. ص—۲۴۰

۲۰۲ — بوروی بین‌المللی سوسیالیستی (ب. ب. س.) — ارگان اجرائی و اطلاعاتی دائمی انترناسیونال دوم بود؛ تصمیم مربوط به ایجاد بوروی بین‌المللی سوسیالیستی از نمایندگان احزاب سوسیالیست همهٔ کشورها در کنگرهٔ دوم انترناسیونال منعقدهٔ پاریس (سپتامبر سال ۱۹۰۰) اتخاذ شد. گ. و. پلخانف و ب. ن. کریچفسکی بعنوان نمایندهٔ سوسیال‌دمکرات‌های روس بعضویت در بوروی بین‌المللی سوسیالیستی انتخاب شدند. از سال ۱۹۰۵ و. ای. لنین بعنوان نماینده حزب سوسیال دمکرات کارگری

روسیه در بوروی بین‌المللی سوسیالیستی بود. این بورو در سال ۱۹۱۴ بفعالیت خود پایان داد. ص-۳۴۸

۲۰۳ — «سازمان انقلابی «سوسیال‌دمکرات»» توسط اعضای گروه «آزادی کار» و همفکران آن در ماه مه سال ۱۹۰۰ پس از انشعاب «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روس در خارجه» در کنگره دوم آن، تشکیل شد. این سازمان در اکتبر سال ۱۹۰۱ بنا به پیشنهاد و. ای. لنین با شعبهٔ خارجی سازمان «ایسکرا» در «جمعیت سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس در خارجه» متحد شد. ص-۳۴۹

۲۰۴ — منظور و. ای. لنین گروه سوسیال‌دمکراسی «بوربا» در خارجه است. این گروه در تابستان سال ۱۹۰۰ در پاریس تشکیل شد و در ماه مه سال ۱۹۰۱ بنام «گروه «بوربا»» نامیده شد. گروه «بوربا» ضمن کوشش در راه آشتی دادن جریان انقلابی و جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس برای تشکیل کنفرانس نمایندگان سازمان‌های سوسیال‌دمکراتیک در خارجه — هیئت تحریریه «ایسکرا» و «زاریا»، سازمان «سوسیال‌دمکرات»، و کمیته خارجی بوند و «اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روس» (ژوئن سال ۱۹۰۱) ابتکاری از خود نشان داد و در کار کنگره «متحده» (اکتبر ۱۹۰۱) شرکت جست. این گروه بمناسبت عدول از نظریات و تاکتیک سوسیال‌دمکراتیک و بمناسبت اقدامات ضدسازمانی و فقدان رابطه با سازمانهای سوسیال‌دمکراسی در روسیه، به کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه راه داده نشد و بنابه تصمیم کنگرهٔ دوم، گروه «بوربا» منحل گردید. ص-۳۵۰

۲۰۵ — در شماره ۱۸ دهم مارس ۱۹۰۲ «ایسکرا» در بخشی بنام «از حزب» شرحی زیر عنوان «بحث «زاریا» با هیئت تحریریه «Vorwärts» درج گردیده، و در آن نظریات هیئت تحریریه «ایسکرا» و «زاریا» در این بحث و جدل تشریح شده بود. ص-۳۵۴

فهرست نامها

قطعی پرداختند. باکونین در سال ۱۸۷۲ بعلت فعالیت انشعابگرانه از انترناسیونال اخراج شد. ص — ۳۰، ۱۵۸

باگدانف، آ. آ. (مالینوفسکی آ. آ.) (۱۸۷۳ — ۱۹۲۸) — سوسیال‌دمکرات، فیلسوف و جامعه‌شناس و اقتصاددان و پزشک بود. باگدانف پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) به بلشویکها پیوست. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) و در دوران اعتلای جدید جنبش انقلابی در رأس اتزویستها قرار گرفت. در مسائل فلسفی کوشید سیستم فلسفی خود «امپیریومونیسم» را (که یکی از اشکال فلسفه ایدآلیستی ذهنی ماخیستی است) تنظیم نماید. ص — ۷۳

بالهورن (Balhorn)، یوهان — ناشر آلمانی قرن ۱۶ بود. ص — ۲۱۰

باوئر (Bauer)، برونو (۱۸۰۹ — ۱۸۸۲) — فیلسوف ایدآلیست آلمانی و یکی از برجسته‌ترین نمایندگان هگلیستهای جوان بشمار می‌رفت. در آغاز فعالیت پوبلیسیستی خود، رادیکال بود و از سالهای ۶۰ طرفدار بیسمارک شد. نظریات ایدآلیستی باوئر در آثار ک. مارکس و ف. انگلس در کتاب «خانواده مقدس، یا انتقاد انتقاد انتقادی. برضد برونو باوئر و شرکاء» (۱۸۴۴) و در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» (۱۸۴۵ — ۱۸۴۶) بباد انتقاد گرفته شده است. ص — ۲۶، ۲۷

بوبوریکین، پتر دمیتریویچ (۱۸۳۶ — ۱۹۲۱) — نویسنده روس در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ بود. رمان وی «بشیوهٔ دیگر» (۱۸۹۷) که مبارزه نارودنیکها و مارکسیستها را بشکل تحریف‌شده‌ای نشان می‌داد، مورد اعتراض بحق و بجای محافل اجتماعی پیشرو و ترقیخواه شد. ص — ۱۱۵

ببل (Bebel)، اوگوست (۱۸۴۰ — ۱۹۱۳) — یکی از معروفترین شخصیت‌های سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بشمار می‌رفت و کارگر تراشکار بود. در سال ۱۸۶۹ به اتفاق و. لیبکنخت حزب

سوسیال‌دمکرات کارگری آلمان («ایزناخیستها») را تشکیل داد و مجدانه با رویزیونیسم و رفرمیسم مخالفت می‌کرد. ص — ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۷۲، ۲۸۸

بردیایف، نیکولای آلکساندرویچ (۱۸۷۴ — ۱۹۴۸) — فیلسوف ایدآلیست و صوفی مسلک بود و به «مارکسیسم علنی» پیوست و بعدها، دشمن آشکار مارکسیسم شد و از سال ۱۹۰۵ در جرگهٔ کادتها در آمد. ص — ۳۴۵

برکلی (Berkeley)، جورج (۱۶۸۵ — ۱۷۵۳) — فیلسوف انگلیسی، ایدآلیست ذهنیگرا، اسقف کلیسای پروتستان انگلیس بود. برکلی ضمن انکار وجود ماده، «جوهر وجود»، اشیاء را مجموعه حواس می‌شمرد. فلسفه برکلی یکی از منابع تئوری و نظری امپیریوکریتیسیسم و عدهٔ دیگر از جریانات فلسفه بورژوازی بود. ص — ۷۳

برنتانو (Brentano)، لویو (۱۸۴۴ — ۱۹۳۱) — اقتصاددان آلمانی، طرفدار «کاته‌در سوسیالیسم» بود که انصراف از مبارزه طبقاتی را موعظه و تبلیغ می‌کرد و بر آن بود که از راه سازماندهی اتحادیه‌های رفرمیستی و قوانین مربوط بکارخانه‌ها می‌توان تضادهای اجتماعی جامعه سرمایه‌داری را حل کرد و منافع کارگران و سرمایه‌داران را با هم سازگار نمود. ص — ۲۴۴، ۳۴۶

برنشتین (Bernstein)، ادوارد (۱۸۵۰ — ۱۹۳۲) — لیدر جناح بسیار اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، ایدئولوگ و نظریه‌ساز رفرمیسم و رویزیونیسم بود.

نظریات تئوریک برنشتین و پیروانش و همچنین فعالیت عملی اپورتونیستی آنها بخیانت مستقیم علیه منافع طبقه کارگر منجر شد و به ورشکستگی انترناسیونال دوم انجامید. ص — ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۰۲

بروس (Brousse)، پل لویی ماری (۱۸۴۴ — ۱۹۱۲) — سوسیالیست

تصور می کرد که طبقات در نتیجه استیلاء مللی بر ملل دیگر بوجود آمده‌اند. تیری آشتی‌ناپذیری تضادهای بورژوازی و پرولتاریا را نفی می کرد. ص — ۴۰

چرنیشفسکی، نیکولای گاوریلوویچ (۱۸۲۸ — ۱۸۸۹) — دمکرات‌انقلابی، سوسیالیست اوتوپیست، نویسنده و منتقد ادبی و فیلسوف ماتریالیست روس، پیشوای جنبش دمکراتیک انقلابی سالهای ۶۰ در روسیه بود.
چرنیشفسکی در سال ۱۸۶۲ بازداشت شد و بهفت سال زندان با اعمال شاقه و به تبعید ابدی به سیبری محکوم شد و فقط در سال ۱۸۸۳ از آنجا برگشت. ص — ۱۵۷

خالتورین، استپان نیکولایوبیچ (۱۸۵۶ — ۱۸۸۲) — یکی از نخستین کارگران انقلابی روس بود که در سال ۱۸۷۸ یکی از نخستین سازمانهای غیرعلنی انقلابی سیاسی کارگران روسیه بنام «اتحاد شمالی کارگران روس» را بنیاد نهاد. خالتورین پس از تارومار شدن «اتحاد» بحزب نارودنیکی «نارودنایا ولیا» نزدیک شد و در یکسلسله از اقدامات تروریستی شرکت جست، و در سال ۱۸۸۲ بازداشت شد و به اعدام محکوم گردید. ص — ۲۰۵

داوید (David)، ادوارد (۱۸۶۳ — ۱۹۳۰) — سوسیال‌دمکرات آلمانی و رویزیونیست بود که کتابی بنام «سوسیالیسم و کشاورزی» و آثار دیگر نوشته و در آنها تئوری ارضی مارکسیسم را انتقاد کرده و «استواری» اقتصادیات کوچک دهقانی در دوران سرمایه‌داری را ثابت می کرد. داوید پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان بارها در دولت بورژوازی جمهوری ویمار شرکت جست. ص — ۱۴۳

دورینگ (Dühring)، یوگنی (۱۸۳۳ — ۱۹۲۱) — فیلسوف و اقتصاددان آلمانی و ایدئولوگ خرده‌بورژوازی بود. نظریات فلسفی دورینگ مخلوط التقاطی پوزیتیویسم و ماتریالیسم متافیزیکی و ایدآلیسم بود. انگلس نظریات دورینگ را که مورد پشتیبانی بخشی از سوسیال‌دمکراسی

آلمان قرار گرفته بود در کتاب «آنتی‌ـدورینگ. تحولی که آقای یوگنی دورینگ در ساحه دانش انجام داده است» مورد انتقاد قرار داد. ص — ۷۴

دونکر (Duncker)، فرانتس (۱۸۲۲ — ۱۸۸۸) — شخصیت سیاسی و ناشر آلمانی که در سالهای ۶۰ یکی از بنیادگذاران اتحادیه‌های رفرمیستی بود. ص — ۱۷۸

رودبرتوس‌ـیاگتسوف (Rodbertus-Jagetzow)، یوهان کارل (۱۸۰۵ — ۱۸۷۵) — اقتصاددان عامیگرا و ملاک بزرگ پروسی که یکی از تئوریسین‌های «سوسیالیسم دولتی» بود. رودبرتوس بر این عقیده بود که تضادهای موجود میان کار و سرمایه را می‌توان در چارچوب نظام دولتی با کمک اصلاحاتی که توسط دولت یونکری پروس بعمل آمده بود، رفع نمود. ص — ۴۹

روزانف، و. و. (۱۸۵۶ — ۱۹۱۹) — فیلسوف و پوبلیسیست و منقد مرتجع بود. ص — ۸۱، ۱۲۱

روگاچف، دمیتری میخایلوویچ (۱۸۵۱ — ۱۸۸۴) — نارودنیک انقلابی روس و عضو برجسته حزب «نارودنایا ولیا» که در یکسلسله از عملیات تروریستی آن شرکت داشت و در سال ۱۸۷۶ بازداشت شد و به ده سال زندان با اعمال شاقه در قلاع محکوم گردید و در زندان مرد. ص — ۲۹۷

ر. م. — نویسندهٔ مقالهٔ «واقعیت ما» که در آن نظریات اپورتونیستی «اکونومیستها» صریحاً تشریح شده بود. ص — ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۵۸، ۳۴۵، ۳۴۶

روگه (Ruge)، آرنولد (۱۸۰۲ — ۱۸۸۰) — پوبلیسیست آلمانی از هگلیست‌های جوان و رادیکال بود و در سال ۱۸۴۴ در پاریس به اتفاق ک. مارکس مجلهٔ «Deutsch-Französische Jahrbücher» («سالنامه آلمانی‌ـ فرانسوی») را منتشر می‌ساخت. روگه در سال ۱۸۴۸

مجدانه شرکت می‌کرد. در ژوئیه سال ۱۸۵۰ به انگلستان مهاجرت کرد، عضو کمیته مرکزی اتحاد کمونیستها شد و در آن، به اتفاق آ. ویلیخ با اکثریت کمیته مرکزی که تحت رهبری ک. مارکس و ف. انگلس بود، بمخالفت برخاست و یکی از لیدرهای فراکسیون سکتاریستی و آوانتوریستی «اتحاد» شد. ص — ۶۰

شچدرین (سالتیکف ـ شچدرین، میخائیل یوگرافویچ) (۱۸۲۶ — ۱۸۸۹) — طنزنویس و دمکرات انقلابی روس. ص — ۲۸۷

شولتسه ـ دلیچ (Schulze-Delitzsch)، گرمان (۱۸۰۸ — ۱۸۸۳) — اقتصاددان عامیگرای آلمانی و از شخصیت‌های اجتماعی بود و هماهنگی منافع طبقاتی سرمایه‌داران و کارگران را موعظه می‌کرد، و از سال ۱۸۴۹ میان کارگران و پیشه‌وران آلمانی به تبلیغاتی در جهت تأسیس تعاونیهای رفیقانه و صندوقهای اعتبار و پس‌انداز پرداخت و آنها را راه تحقق صلح اجتماعی در جامعهٔ سرمایه‌داری می‌شمرد. ص — ۱۷۷

شولتسه ـ گاورنیتس (Schulze-Gävernitz)، گرهارت (۱۸۶۴ — ۱۹۴۳) — اقتصاددان آلمانی، استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه فریبورگ، سوسیالیست کاتدر بود. شولتسه ـ گورنیتس در سالهای ۱۸۹۲ — ۱۸۹۳ به بررسی صنایع نساجی و مناسبات ارضی در روسیه پرداخت و در دانشگاه مسکو، تدریس می‌کرد. شولتسه ـ گاورنیتس در آثار خود سعی می‌کرد امکان برقراری صلح اجتماعی، «هماهنگی اجتماعی» در جامعه سرمایه‌داری را برای بهبود وضع همهٔ طبقات: سرمایه‌داران و کارگران و دهقانان به ثبوت برساند. ص — ۱۲۸

فوگت (Vogt)، کارل (۱۸۱۷ — ۱۸۹۵) — طبیعی‌دان آلمانی، ماتریالیست عامیگرا بود. آثاری درباره حیوانشناسی، زمین‌شناسی و فیزیولوژی دارد. مخالف سوسیالیسم علمی بود و در پیگرد انقلابیون پرولتری شرکت می‌جست و درباره فعالیت ک. مارکس و ف. انگلس سخنرانیهای تهمت‌آمیز می‌کرد. ص — ۳۲

کاریشف ، نیکولای آلکساندرویچ (۱۸۵۵ — ۱۹۰۵) — اقتصاددان و آمارگر بود و مقالات زیادی پیرامون مسائل اقتصادی تولیدات دهقانی روسیه در مجلات می‌نوشت و در آنها از نظریات نارودنیکهای لیبرال دفاع می کرد . ص — ۱۰۲

کامنسکی — رجوع شود به پلخانف گ . و. ص — ۱۲۵

کانت (Kant) ، ایمانوئیل (۱۷۲۴ — ۱۸۰۴) — فیلسوف آلمانی ، نماینده ایدآلیسم کلاسیک آلمان بود . کانت ضمن اذعان به وجود «شئی فی‌نفسه» یعنی با اذعان به موجودیت ماده و جهان خارج در عین حال قابل شناخت بودن «شئی‌فی‌نفسه» را نفی می کرد . وجه تمایز فلسفه کانت دوالیسم بود و او تلاش می کرد جریانات مخالف فلسفی — ماتریالیسم و ایدآلیسم در سیستم فلسفی خود با هم تلفیق دهد. ص — ۲۳

کائوتسکی (Kaytsky) ، کارل (K.K.) (۱۸۵۴ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود و ابتدا مارکسیست بشمار می‌رفت و بعداً از مارکسیسم ارتداد پیدا کرد و ایدئولوگ خطرناکترین و زیانبارترین شکل اپورتونیسم یعنی سنتریسم (کائوتسکیانستوو) شد . سردبیر مجله تئوریک سوسیال‌دمکراسی آلمان «Die Neue Zeit» («عصر جدید») بود. ص—۱۷۳، ۱۸۴ ، ۲۰۹ ، ۲۹۹

کریچفسکی، بوریس نائوموویچ (۱۸۶۶ — ۱۹۱۹) — سوسیال‌دمکرات و پوبلیسیست و یکی از لیدرهای «اکونومیسم» بود . در اواخر دهه سالهای ۹۰ یکی از رهبران «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس در خارجه» شد و در سال ۱۸۹۹ سردبیر روزنامه «رابوچیه دلو» بود که در آن نظریات برنشتینی تبلیغ می‌شد . کریچفسکی بلافاصله پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از جنبش سوسیال‌دمکراسی

لابریولا (Labriola) ، آرتورو (۱۸۷۳ — ۱۹۵۹) — سیاستمدار و حقوقدان و اقتصاددان ایتالیایی و یکی از لیدرهای جنبش سندیکالیستی در ایتالیا بود و کتابهایی دربارهٔ تئوری سندیکالیسم دارد و در آنها سعی کرده است با «اصلاح» مارکسیسم ، برنامهٔ خود به اصطلاح «سندیکالیسم انقلابی» را با آن تطبیق دهد . ص — ۷۸

لاگاردل (Lagardelle) ، یوبر (۱۸۷۴ — ۱۹۵۸) — شخصیت سیاسی خرده‌بورژواماب فرانسوی که آنارشو-سندیکالیست بود و آثاری دربارهٔ تاریخ آنارشو — سندیکالیسم دارد . ص — ۷۸

لاسال (Lassalle) ، فردیناند (۱۸۲۵ — ۱۸۶۴) — سوسیالیست خرده‌بورژواماب آلمانی ، بنیادگذار یکی از اشکال اپورتونیسم در جنبش کارگری آلمان — لاسالیانستوو بود . لاسال یکی از بنیادگذاران اتحاد همگانی کارگری آلمان (۱۸۶۳) بود . تشکیل این اتحاد برای جنبش کارگری اهمیت مثبت داشت ولی لاسال که بمقام صدارت اتحاد برگزیده شده بود ، آنرا براه اپورتونیستی سوق داد . ص — ۳۰ ، ۶۱ ، ۱۳۴ ، ۱۷۷

لافارگ (Lafargue) ، پل (۱۸۴۲ — ۱۹۱۱) — رجل معروف جنبش کارگری جهان ، مبلغ برجستهٔ مارکسیسم و عضو انترناسیونال اول بود و در انترناسیونال دوم علیه اپورتونیسم مجدانه مبارزه می کرد و یکی از مؤسسان حزب کارگری فرانسه و شاگرد و همرزم مارکس و انگلس بود . ص — ۲۰۹

لافارگ (Lafargue) ، لائورا (۱۸۴۵ — ۱۹۱۱) — شخصیت جنبش کارگری فرانسه ، دختر مارکس و همسر پل لافارگ — سوسیالیست فرانسوی بود . ص — ۳۱

لاوروف ، پتر لاورویچ (۱۸۲۳ — ۱۹۰۰) — جامعه‌شناس و پوبلیسیست روس ، ایدئولوگ نامی ناروودنیچستوو و عضو جمعیت «زملیا ی ولیا» بود و سپس عضو حزب «نارودنایا ولیا» شد . در فلسفه

واسیلیف، نیکیتا واسیلویچ (متولد سال ۱۸۵۵) — سرهنگ ژاندارمری، طرفدار «سوسیالیسم پلیسی» زوباتفی بود. ص — ۲۶۵

والتایش (Vahlteich)، کارل یولیوس (۱۸۳۹ — ۱۹۱۵) — سوسیال‌دمکرات راستگرای آلمانی بود و شغل کفاشی داشت و یکی از بنیادگذاران و نخستین دبیر سازمان لاسالی اتحاد همگانی کارگری آلمان بود. والتایش بعدها عضو حزب ایزناخیستها شد و پس از تصویب قانون فوق‌العاده علیه سوسیالیست‌ها (۱۸۷۸) به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد و در جنبش کارگری آنجا شرکت جست. ص — ۱۴۱

واندرولده (Vandervelde)، امیل (۱۸۶۶ — ۱۹۳۸) — لیدر حزب کارگری بلژیک، صدر بوروی بین‌المللی سوسیالیستی انترناسیونال دوم که در مواضع بسیار اپورتونیستی قرار داشت. هنگام جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) — سوسیال‌شوینیست شد و در دولت بورژوازی شرکت جست. ص — ۷۸

وانه‌یف، آناتولی آلکسییویچ (۱۸۷۲ — ۱۸۹۹) — سوسیال‌دمکرات روس که در سال ۱۸۹۵ در تشکیل «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» پتربورگ مجدانه شرکت جست و تدارک مقدمات چاپ روزنامه «رابوچیه دلو» را از لحاظ فنی رهبری می‌کرد، و بمناسبت فعالیت در «اتحاد مبارزه» بازداشت شد و در سال ۱۸۹۷ به سیبری خاوری تبعید گردید. ص — ۱۶۴، ۱۶۷

وب‌ها (Webb)، (زن و شوهر) بیاتریس (۱۸۵۸— ۱۹۴۳) و سیدنی (۱۸۵۹ — ۱۹۴۷) — شخصیت‌های معروف اجتماعی انگلستان بودند. سیدنی وب — یکی از بنیادگذاران جمعیت رفرمیستی فابیانها بود. کتابهایی دربارهٔ تاریخ جنبش کارگری انگلستان نوشته‌اند. وب‌ها در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) — سوسیال‌شوینیست شدند و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سمپاتی زیاد به اتحاد شوروی داشتند. ص — ۲۹۸

ورسس، آلفونس ارنستویچ (۱۸۶۸ — ۱۹۳۷)، حقوقدان و استاد

فهرست

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،
مسکو، زوبوفسکی بولوار، ۱۷



خوانندگان گرامی

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،
مسکو، زوبوفسکی بولوار، ۱۷.

پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



تصویر و. ای. لنین. سال ۱۹۰۰

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۲

بنگاه نشریات پروگرس

مسکو

ترجمه از : م. پورهرمزان و علی بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 2

На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

Л $\frac{0101020000-507}{014(01)-83}$ 260-83

یک قدم به جلو،
دو قدم به عقب

(بحران در حزب ما) (۱)

پیشگفتار

وقتی مبارزه مداوم و سخت و آتشین جریان دارد معمولاً پس از مدتی، نکات عمده و اساسی مورد جر و بحث نمودار می‌شود که نتیجه قطعی مبارزه منوط بحل آنهاست و در مقایسه با آنها همه و هرگونه حوادث گذرا و کوچک و ناچیز مبارزه همواره هرچه بیشتر تحت الشعاع و در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد.

مبارزهٔ درونی حزب ما که اینک ششماه است توجه تمام اعضای آن را بخود معطوف داشته است چنین وضعی دارد. و همانا از این رو که مجبور شدم در این رساله که تمام جریان مبارزه را دربرمی گیرد و اینک از نظر خواننده می گذرد، از جزئیات بسیاری که اهمیت‌شان ناچیز است و از جنجالهای زیادی که در ماهیت امر هیچگونه اهمیتی ندارند، سخن بمیان آورم، لذا همانا میخواستم از همان ابتداء توجه خواننده را بدو نکته عمده و اساسی که بسیار شایان توجه است و اهمیت تاریخی مسلمی دارد و از مبرم‌ترین مسائل سیاسی روز در حزب ماست، معطوف دارم.

مسئلهٔ اول مربوط به اهمیت سیاسی تقسیم حزب ما به «اکثریت» و «اقلیت» است که در کنگرهٔ دوم آن (۲) صورت گرفت و تمام تقسیمات پیشین موجود درمیان سوسیال‌دمکراتهای روس را بکلی تحت‌الشعاع قرار داد.

مسئلهٔ دوم مربوط به اهمیت اصولی خطمشی «ایسکرای» نو (۳) در مورد مسائل سازمانی، در حدودی است که این خطمشی جنبهٔ واقعاً اصولی دارد.

مسئله اول عبارت از مسئله مربوط به مبداء آغاز مبارزۀ حزبی ما، سرچشمه و علل و جنبه اصلی سیاسی آن است. مسئله دوم عبارت از مسئله مربوط به نتایج نهائی این مبارزه و فرجام آن، و مربوط به آن نتیجهٔ اصولی است که از جمع تمام نکات مربوط به مبحث اصولی و تفریق تمام نکات مربوط به مبحث جنجالها بدست می‌آید. مسئله اول با تجزیه و تحلیل مبارزه در کنگرۀ حزبی و مسئلهٔ دوم با تجزیه و تحلیل مضمون جدید و اصولی «ایسکرای» نو حل می‌شود. این و آن تجزیه و تحلیل که نه دهم مضمون رسالهٔ مرا دربرمی گیرد به استنتاج می رسد که «اکثریت» — جناح انقلابی و «اقلیت» — جناح اپورتونیستی حزب ما را تشکیل می‌دهد؛ اختلافاتی که اکنون این دو جناح را از یکدیگر جدا می کند بطور کلی نه بمسائل برنامه مربوط است و نه بمسائل تاکتیکی، بلکه فقط مربوط بمسائل سازمانی است؛ آن سیستم جدید نظریات که هر قدر «ایسکرای» نو بیشتر می کوشد خطمشی خود را تکامل دهد و هر قدر این خطمشی از جنجالهای مربوط به کئوپتاسیون بیشتر پاک می‌شود بهمان قدر این سیستم نظریات در آن بشکل روشنتری هویدا می گردد — اپورتونیسم در مسائل سازمانی است.

نقص عمدۀ نوشته‌های موجود دربارۀ بحران حزبی ما در ساحه بررسی و تشریح حقایق عبارتست از فقدان تقریباً کامل تجزیه و تحلیل صورتجلسه‌های کنگرۀ حزب، و در ساحهٔ توضیح اصول اساسی مسئله سازمانی عبارت از فقدان تجزیه و تحلیل آن ارتباطی است که مسلماً بین اشتباه بنیادی رفیق مارتف و رفیق آکسلرد در فورمولبندی ماده اول اساسنامه و دفاع از این فورمولبندی از یکطرف و تمام «سیستم» (تا جائی است که کاربرد کلمهٔ سیستم در این مورد جایز باشد) نظریات اصولی کنونی «ایسکرا» در مسئله سازمانی از طرف دیگر وجود دارد. هیئت تحریریهٔ کنونی «ایسکرا» ظاهراً توجهی هم به این ارتباط نمی کند و حال آنکه مناقشات بر سر مادۀ اول تا کنون بارها در نشریات «اکثریت» خاطرنشان گردیده است. در واقع رفیق آکسلرد و رفیق‌مارتف حالا فقط به تعمیق و توسعه اشتباه اولیه خود در مورد مادۀ اول مشغولند. در حقیقت، تمام خطمشی اپورتونیست‌ها در مسئله سازمانی در همان

مناقشات مربوط بماده اول: هم در دفاع آنها از یک سازمان حزبی نامشخص با همپیوستگی نامحکم، هم در دشمنی آنها نسبت به ایدهٔ (ایدهٔ «بوروکراتیک») ساختمان حزب از بالا بپائین که از کنگرهٔ حزبی و سازمانهائی که بتوسط آن ایجاد شده است، منشاء می گیرد، هم در تلاش آنها برای رفتن از پائین ببالا بدین طریق که بهر پروفسور و هر دانشجو و «بهر اعتصابکننده» حق داده شود خود را عضو حزب بشمارد، هم در دشمنی آنها نسبت به «فرمالیسم» که برطبق آن از عضو حزب خواسته شود بیکی از سازمانهای مورد قبول حزب تعلق داشته باشد، هم در گرایش آنها بروحیات یک روشنفکر بورژوامسلک که حاضر است فقط «بشیوهٔ افلاطونی مناسبات سازمانی را بپذیرد»، هم در نرمش آنها در قبال شیوهٔ ژرف‌اندیشی و عبارات آنارشیستی، و هم در گرایش آنها بشیوهٔ خودمختاری در مقابل مرکزیت، خلاصه در تمام آنچه که اکنون در «ایسکرای» نو در بحبوحه شکوفائی است و بیش از پیش بروشن شدن کامل و عینی اشتباه اولیه کمک می کند، نمایان گردید.

و اما در مورد صورتجلسه‌های کنگرهٔ حزبی باید گفت که علت بی‌توجهی واقعاً ناروائی که نسبت به آن می‌شود فقط ممکن است آن باشد که مناقشات ما پر از جنجال است، علاوه بر این، وجود حقایق فوق‌العاده تلخی در این صورتجلسه‌ها شاید علت این امر باشد. صورتجلسه‌های کنگرهٔ حزبی تصویری از اوضاع و احوال واقعی حزب ما، تصویری از نظریات و گرایشها و نقشه‌هائی که خود شرکت کنندگان جنبش طرح کرده‌اند، تصویری از خرده‌اختلافهای سیاسی موجود در درون حزب بدست می‌دهد که نمودار نیروی نسبی، مناسبات متقابل و مبارزه آنهاست، و تصویری است که در نوع خود منحصر بفرد و از لحاظ دقیق بودن، از لحاظ کامل و جامع و غنی و موثق بودن بی همتاست. همانا صورتجلسه‌های کنگرهٔ حزبی و فقط این صورتجلسه‌هاست که بما نشان می‌دهد در حقیقت تا چه اندازه موفق شده‌ایم بقایای روابط کهنه و صرفاً محفلی را جارو کنیم و یک رابطه واحد عظیم حزبی را جایگزین آنها سازیم. هر فرد حزبی اگر بخواهد آگاهانه در امور حزب خود شرکت کرده باشد موظف است جریان کنگرهٔ حزبی ما را دقیقاً مورد

بررسی و مداقه قرار دهد — همانا مورد بررسی و مداقه قرار دهد، زیرا تنها خواندن یک بغل مدارک خام و خشک که صورتجلسه ها را تشکیل می‌دهند، نمی‌تواند منظرهٔ کنگره را مجسم سازد. فقط از راه بررسی دقیق و مستقل می‌توان موفقیت بدست آورد (و باید موجبات این موفقیت را فراهم نمود) که از شرح مختصر نطقها و از مستخرجات خشک و خالی مذاکرات و از برخوردهای کوچک بر سر مسائل کوچک (ظاهراً کوچک) یک واحد کل تشکیل گردد و شخصیت هر سخنران مبرز در برابر اعضای حزب بشکل جاندار مجسم شود و سیمای سیاسی هر گروهی از نمایندگان کنگرهٔ حزبی آشکار گردد. نویسندهٔ این سطور اگر بتواند ولو تکان کوچکی به بررسی وسیع و مستقل صورتجلسه‌های کنگرهٔ حزبی بدهد در اینصورت زحمات خود را بی‌ثمر و بیهوده نخواهد شمرد.

اینک سخنی هم خطاب بدشمنان سوسیال‌دمکراسی. آنها از ملاحظهٔ مناقشات ما نیشخند میزنند و دهن کجی می‌کنند و بدیهی است که خواهند کوشید از برخی قسمتهای رسالهٔ من که بکمبودها و نارسائیهای حزب ما مربوط می‌شود برای مقاصد خود استفاده کنند. ولی سوسیال‌دمکراتهای روس حالا دیگر بحد کافی در پیکارها آماج تیرها قرار گرفته‌اند که از این نیشها معذب نشوند و علیرغم این نیشها، در انتقاد از خود و افشای بیرحمانه کمبودهای خویش که رشد جنبش کارگری آنها را حتماً و ناگزیر برطرف خواهد نمود، بکار خود ادامه دهند. بگذار آقایان مخالفین هم ولو برای آزمایش هم شده تصویری از اوضاع و احوال واقعی «احزاب» خود بما نشان بدهند، تصویری که لااقل اندکی با آنچه که صورتجلسه‌های کنگره دوم ما می‌دهد، نزدیک باشد!

ن. لنین

ماه مه ۱۹۰٤.

ا) تهیهٔ مقدمات کنگره

مثلی است که می‌گویند: هر کسی حق دارد در ۲۴ ساعت قضات خود را مورد طعن و لعن قرار دهد. کنگرهٔ حزبی ما نیز مانند هر کنگرهٔ هر حزبی قاضی برخیها شد که دعوی مقام رهبری داشتند و با شکست و ناکامی روبرو گشتند. حالا این نمایندگان «اقلیت» با ساده‌لوحی خاصی که تأثرانگیز می‌شود «به قضات خود لعنت می‌فرستند» و می‌کوشند بهر وسیله‌ای شده کنگره را بدنام کنند و از اهمیت و اعتبار آن بکاهند. می‌توان گفت که این کوشش و تلاش از همه نمایان‌تر در مقاله‌ای به امضای پراکتیک در شماره ۵۷ «ایسکرا» مشهود گردید. نویسندهٔ این مقاله از ایدهٔ حاکمیت «خدائی» کنگره خشمگین است. در این، آنچنان صفت مشخص «ایسکرای» نو است که نباید دربارهٔ آن سکوت کرد. هیئت تحریریه‌ای که اکثریت آن از افرادی تشکیل شده است که کنگره دست رد بر سینه‌شان زده است، از یکطرف کماکان خود را هیئت تحریریهٔ «حزبی» می‌نامد و از طرف دیگر آغوش خود را بروی افرادی که تأکید می‌کنند کنگره حاکمیت خدائی ندارد، باز می‌کند. عجب! مگر رقت‌آور و تأثرانگیز نیست؟ آری، آقایان، کنگره البته که حاکمیت خدائی ندارد، ولی دربارهٔ کسانی که پس از شکست در کنگره آنرا بباد «لعن و ناسزا» می‌گیرند چگونه باید فکر کرد؟

راستی هم وقایع عمده دوران تدارک کنگره را بیاد آورید.

«ایسکرا» از همان ابتداء در اعلامیه سال ۱۹۰۰ خود که پیش از انتشار روزنامه داد، اعلام داشت که ما باید قبل از متحد شدن حدود

خود را تعیین و مشخص کنیم. «ایسکرا» کوشید که کنفرانس سال ۱۹۰۲ (٤) را بجای کنگره حزبی به اجلاس مشاورهٔ خصوصی مبدل کند *. «ایسکرا» در تابستان و پائیز سال ۱۹۰۲ یعنی هنگامیکه کمیته سازمانی منتخب این کنفراس را تجدید می کرد با کمال احتیاط عمل می‌نمود. بالاخره کار تعیین حدود بپایان رسید — یعنی بنابه اذعان همهٔ ماها بپایان رسید. کمیته سازمانی در پایان سال ۱۹۰۲ تشکیل شد و «ایسکرا» از تشکیل آن اظهار خوشوقتی کرد و در مقالهٔ اساسی شماره ۳۲ خود نوشت: دعوت کنگرهٔ حزبی ضرورت کاملاً مبرم دارد و غیرقابل تعویق است. با این ترتیب در مورد شتاب برای تشکیل دادن کنگره دوم، بر ما کمتر از همه می‌توان خرده گرفت. ما درست مطابق آن قاعده رفتار کردیم که می گوید: هفت بار گز کن، یک بار ببر؛ ما از نظر اخلاقی کاملاً حق داشتیم امیدوار باشیم که رفقا پس از بریدن، دیگر آه و زاری سر نخواهند داد و از نو به گز کردن نخواهند پرداخت.

کمیته سازمانی اساسنامهٔ کنگره را فوق العاده دقیق تنظیم کرد (بعضی‌ها ممکن است بگویند از روی فورمالیته و بطور بوروکراتیک، — کسانی چنین می گویند که حالا بی‌ارادگی سیاسی خود را با این حرفها پرده‌پوشی می کنند) و آنرا بتصدیق تمام کمیته‌ها رسانید و بالاخره آنرا تصویب نمود و ضمناً در مادهٔ ۱۸ مقرر داشت که «تمام قرارهای کنگره و تمام انتخاباتی که در آن بعمل آمده است تصمیم و ارادهٔ حزب است و برای تمام سازمانهای حزب حتمی‌الاجراست. این قرارها و انتخابات از طرف هیچکس و بهیچ عنوانی نمی‌تواند مورد اعتراض قرار گیرد و فقط کنگرهٔ بعدی حزب می‌تواند آنها را لغو کند و یا تغییر دهد **. راستی که این عبارات ماهیتاً معصوم که در موقع خود با سکوت و مانند یک امر مسلم تصویب شده است، اینک چه آهنگ عجیبی پیدا کرده که گوئی محکومیت «اقلیت» را اعلام می‌دارد! هدف از تنظیم چنین ماده‌ای چه

* به صورتجلسه های کنگرهٔ دوم مراجعه شود، ص ۲۰.

** رجوع شود به صورتجلسه های کنگرهٔ دوم، ص ۲۲ — ۲۳ و ۳۸۰.

بود؟ آیا فقط برای رعایت فورمالیته و حفظ ظاهر بود؟ البته که خیر. این قرار ضروری بنظر می‌رسید و واقعاً هم ضروری بود، زیرا حزب از یکسلسله گروههای پراکنده و مستقلی تشکیل می‌گردید و احتمال میرفت کنگره را برسمیت نشناسند. در این قرار همانا حسن نیت تمام انقلابیون منعکس بود (همان حسن‌نیتی که اکنون اینهمه و اینقدر بیجا از آن دم می‌زنند و اصطلاح حسن‌نیت را کنایه‌دار طوری اداء می‌کنند که بیشتر یادآور هوسبازی است). این قرار در حکم قول شرف متقابلی بود که همهٔ سوسیال‌دمکراتهای روس داده بودند و می‌بایستی تضمین کند که زحمات، مخاطرات و مخارج بسیاری که برای تشکیل کنگره تحمل شده است بهدر نرود و کنگره به کمدی مبدل نشود. این قرار پیشاپیش هرگونه عدم پذیرش تصمیمات و انتخابات کنگره را بمنزلهٔ عدم‌اعتماد نسبت به کنگره شمرده بود.

پس «ایسکرای» نو با کشف جدید خود دایر بر اینکه کنگره حاکمیت خدائی ندارد و تصمیمات آن احکام کتاب مقدس نیست — کی را می‌خواهد مسخره کند؟ آیا کشف آن، حاوی «نظریات سازمانی جدید» است یا اینکه فقط تلاش جدیدی است برای از بین بردن ردها و اثرهای سابق؟

ب) مفهوم گروهبندی‌ها در کنگره

با این ترتیب، کنگره پس از تدارک فوق‌العاده دقیق بر پایهٔ شیوه انتخابی بسیار کامل تشکیل شد. تأیید همگانی صحت اعتبارنامه نمایندگان کنگره و حتمی‌الاجرا بودن بی‌چون و چرای تصمیمات آن در بیانات رئیس جلسه (ص ٥٤ صورتجلسه‌ها) نیز پس از رسمیت یافتن کنگره، منعکس گردید.

اما وظیفهٔ عمدهٔ کنگره چه بود؟ ایجاد حزب واقعی بر طبق آن مبانی اصولی و سازمانی که «ایسکرا» مطرح و تنظیم نموده بود. فعالیت سه‌سالهٔ «ایسکرا» و تصدیق آن از جانب اکثر کمیته‌ها از پیش مؤید این نکته بود که کنگره می‌بایستی در این جهت عمل نماید.

برنامه و خطمشی ایسکرائی می‌بایستی برنامه و خطمشی حزب می‌شد و نقشه‌های سازمانی ایسکرائی می‌بایستی در آئیننامهٔ سازمانی حزب تسجیل می گردید. ولی پرواضح است که چنین نتیجه‌ای بدون مبارزه قابل حصول نبود، چونکه بهمهٔ سازمانها امکان اعزام نماینده بکنگره داده شده بود، هم سازمانهائی که با «ایسکرا» جداً مبارزه می کردند (بوند (۵) و «رابوچیه دلو» (۶)) و هم سازمانهائی که «ایسکرا» را در گفتار ارگان رهبری می‌شناختند، ولی در عمل مقاصد خصوصی خود را تعقیب می کردند و ناپایداری در مسائل اصولی صفت مشخصه آنها بود (گروه «یوژنی رابوچی» (۷) و هم نمایندگان برخی از کمیته‌ها که به آن گرایش داشتند) در آن حضور یافتند. در چنین شرایطی کنگره نمی‌توانست به عرصه مبارزه در راه پیروزی خطمشی ایسکرائی مبدل نشود. و اینکه کنگره در واقع هم عرصهٔ چنین مبارزه بود مسئله‌ای است که برای هر کسی که ولو با اندک دقتی صورتجلسه‌های کنگره را بخواند، فوراً روشن خواهد شد. ولی حالا ما وظیفه داریم عمده‌ترین گروهبندی‌ها را که در مورد مسائل مختلف در کنگره پیدا شدند بدقت مورد بررسی قرار دهیم و از روی مدارک دقیق صورتجلسه‌ها سیمای سیاسی هر یک از گروههای اصلی کنگره را روشن سازیم و ببینیم آن گروهها، خطمشی‌ها و خرده‌اختلافهائی که می‌بایستی در کنگره تحت رهبری «ایسکرا» در حزب واحدی متحد شوند چه ماهیتی داشتند؟ — این همان نکته‌ای است که ما باید با تجزیه و تحلیل مذاکرات و رأیگیریها نشان دهیم. روشن ساختن این نکته، هم برای بررسی ماهیت و شناخت سوسیال‌دمکراتهای ما و هم برای درک علل اختلافات، دارای اهمیت اساسی است. بهمین جهت، من چه طی نطق خود در کنگره لیگا (۸) و چه در نامهٔ خود به هیئت تحریریه «ایسکرای» نو به تجزیه و تحلیل گروهبندی‌های مختلف اولویت داده بودم. مخالفین من از میان نمایندگان «اقلیت» (و در رأس آنها — مارتف) بکنه مسئله ابداً پی نبرده‌اند. آنها در کنگره لیگا به اصلاحات جزئی اکتفاء کردند و کوشیدند خود را از اتهامی که در مورد چرخش بسوی اپورتونیسم به آنها زده شده بود، «تبرئه کنند» ، ولی حتی سعی هم نکردند در برابر من منظره‌ای از

گروهبندیهای موجود در کنگره را لااقل با اندکی تغییر شکل تصویر نمایند. حالا مارتف در «ایسکرا» (شماره ۵٦) می کوشد تمام تقلاهائی را که برای تعیین حدود دقیق گروهبندیهای کنگره بعمل آمده است بسادگی «سیاستبافی محفلی» وانمود سازد. رفیق مارتف، لحن سخن شدید است! ولی کلمات شدیداللحن «ایسکرای» نو یک جنبه نوظهور دارد: فقط کافی است تمام زیر و بم‌های اختلافات از آغاز کنگره را دقیقاً بخاطر آورد تا همهٔ این کلمات شدیداللحن تماماً و قبل از همه علیه هیئت تحریریه کنونی متوجه گردد. آقایان به اصطلاح رداکتورهای حزبی که مسئله «سیاستبافی محفلی» را بمیان کشیده‌اید، یک نظری هم بخودتان بیاندازید!

حقایق مبارزه ما در کنگره، اکنون بقدری برای مارتف ناگوار است که سعی دارد بکلی آنرا پرده‌پوشی نماید. مارتف می گوید: «ایسکرائی کسی است که در کنگره حزب و قبل از آن با «ایسکرا» همبستگی کامل داشت و از برنامه و نظریات سازمانی آن دفاع می کرد و از سیاست سازمانی آن پشتیبانی می‌نمود. در کنگره تعداد این قبیل ایسکرائیها بیش از چهل نفر بود، — و این همان تعداد آرائی است که بنفع برنامهٔ «ایسکرا» و قطعنامهٔ مربوط به قبول «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی حزب داده شد». صورتجلسه‌های کنگره را مطالعه کنید و ببینید که برنامه را به استثناء آکیموف که رأی ممتنع داد همه تأیید کرده‌اند (ص ۲۳۳). رفیق مارتف می‌خواهد بدین طریق ما را خاطرجمع نماید که هم بوندیست‌ها و هم بروکر و هم مارتینف «همبستگی کامل» خود را با «ایسکرا» بثبوت رسانده و از نظریات سازمانی آن دفاع می کردند! این حرف خیلی مضحک است. این مسئله تبدیل تمامی شرکت کنندگان کنگره پس از پایان آن به اعضای متساوی‌الحقوق حزب (آنهم نه همه، زیرا بوندیست‌ها خارج شده‌اند) با مسئله آن گروهبندی که موجب در گرفتن مبارزه در داخل کنگره بود، مخلوط می‌شود. بجای بررسی این نکته که پس از پایان کنگره «اکثریت» و «اقلیت» از چه عناصری تشکیل شده‌اند، یک عبارت رسمی و تشریفاتی بمعنای اینکه برنامه را پذیرفته‌اند — جا زده می‌شود!

بجریان رأیگیری دربارهٔ قبول «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی توجه

کنید و ببینید همین مارتینفی که رفیق مارتف با شهامتی که جا داشت در کار بهتری ابراز می‌شد، دفاع از نظریات سازمانی و سیاست سازمانی «ایسکرا» را بوی نسبت می‌دهد، اصرار دارد که قطعنامه بدو قسمت تقسیم شود: یکی قبول خشک و خالی «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی و دیگری — اذعان بخدمات آن. در رأیگیری برای قسمت اول قطعنامه (اذعان بخدمات «ایسکرا» و ابراز همبستگی با آن) موافق — فقط ۳۵ رأی، مخالف — ۲ رأی (آکیموف و بروکر) و ۱۱ نفر هم ممتنع بودند (مارتینف و ٥ بوندیست و ٥ رأی هیئت تحریریه: من و مارتف هرکدام دو رأی و پلخانف یک رأی). با این ترتیب ، گروه ضدایسکرائیها (٥ بوندیست و ۳ رابوچیه‌دلوئی) در اینجا هم با این مثالی که بیش از همه بنفع نظریات کنونی مارتف است و خود او انتخاب کرده است با وضوح کامل آشکار می‌شود. رأیگیری مربوط بقسمت دوم قطعنامه یعنی قبول «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی بدون هیچ استدلال و ابراز همبستگی را در نظر بگیرید (صفحه ۱٤۷ صورتجلسه‌ها): موافق — ٤٤ رأی، یعنی همان کسانیکه مارتف کنونی آنها را جزو ایسکرائیها قلمداد می‌کند. جمعاً ٥۱ رأی بود؛ با منها کردن ٥ رأی رداکتورهای ممتنع ٤٦ رأی باقی می‌ماند؛ دو نفر رأی مخالف دادند (آکیموف و بروکر)؛ بنابر این هر پنج بوندیست جزو ٤٤ رأی باقیمانده هستند. آنوقت با این وضع گفته می‌شود که بوندیست‌ها در کنگره «با «ایسکرا» ابراز همبستگی کامل میکردند» — چنین است طرز نگارش تاریخ رسمی توسط «ایسکرای» رسمی! ما کمی بجلو رفته انگیزه‌های حقیقی این واقعیت رسمی را بخواننده توضیح می‌دهیم: هیئت تحریریه فعلی «ایسکرا» می‌توانست هیئت تحریریه حزبی واقعی (نه *quasi -حزبی، چنانچه الآن هست) بشود و می‌شد، در صورتیکه اگر بوندیست ها و رابوچیه دلوئی‌ها از کنگره نرفته بودند؛ به این جهت ضرورت پیدا کرد که این وفادارترین پاسداران هیئت تحریریه فعلی به اصطلاح حزبی تا مقام «ایسکرائی» ارتقاء داده شوند. اما در این باره بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

---

* دروغین . هـ. ت.

آنگاه این سئوال پیش می‌آید که اگر کنگره عرصهٔ مبارزهٔ عناصر ایسکرائی و ضدایسکرائی بود، پس آیا در آنجا عناصر مردد و ناپایدار نبودند که بین این دو متزلزل مانده باشند؟ هر کسی که اندکی با حزب ما و با خاصیت عادی هر کنگره‌ای آشنائی داشته باشد a priori * مایل بدادن پاسخ مثبت به این سئوال خواهد بود. رفیق مارتف هیچ مایل نیست این عناصر ناپایدار را بیاد آورد و گروه «یوژنی رابوچی» و نمایندگانی را که به آن گرایش دارند، بعنوان ایسکرائیهای تیپیک، و اختلافات ما را با آنها ناچیز و بی‌اهمیت وانمود می‌سازد. خوشبختانه، اکنون متن کامل صورتجلسه‌ها در برابر ماست و ما می‌توانیم این مسئله — بدیهی است مسئله واقعیت را — برمبنای مدارکی که جنبهٔ سندیت دارند، حل نمائیم. آنچه که در بالا درباره گروهبندی کلی در کنگره گفتیم، البته نمی‌تواند مدعی حل این مسئله باشد بلکه فقط می‌تواند مدعی نشاندادن راه صحیحی برای حل مسئله باشد.

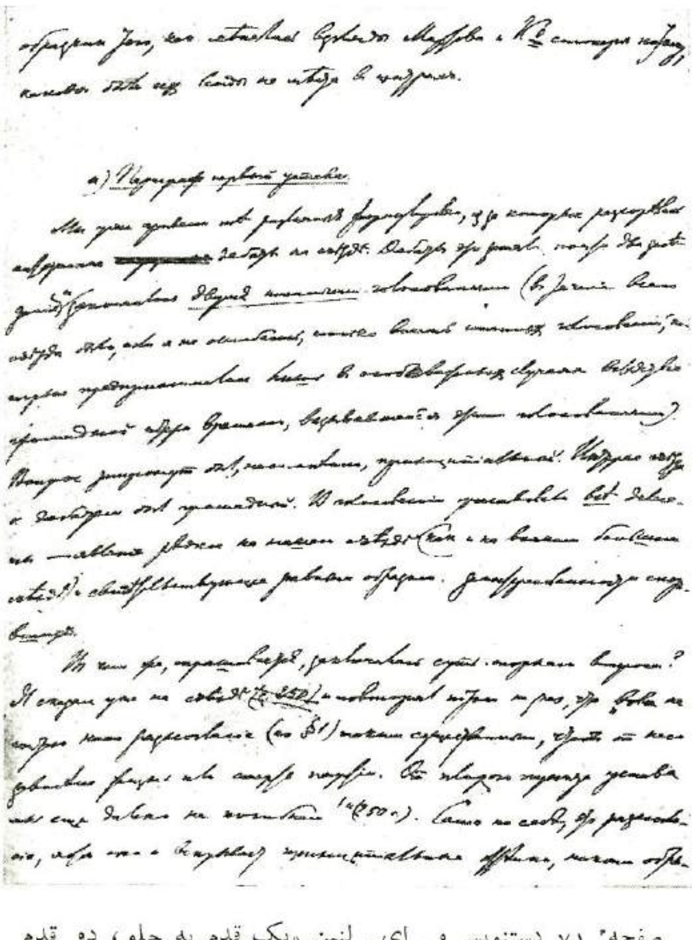
بدون تجزیه و تحلیل گروهبندیهای سیاسی، بدون تجسم منظرهٔ کنگره که عرصه مبارزه بین خرده‌اختلافهای معینی بود، نمی‌توان بکنه اختلاف نظرهای ما پی برد. تلاش مارتف که می‌خواهد تفاوت خرده‌اختلافها را ماستمالی کند حتی بوندیست‌ها را هم جزو ایسکرائیها قلمداد نماید صرفاً جز سرپیچی از پاسخگوئی چیز دیگری نیست. با در نظر گرفتن تاریخ ماقبل کنگرهٔ سوسیال‌دمکراسی روس a priori سه گروه عمده مشهود می‌گردد (که باید بعداً مورد تحقیق قرار گرفته و مفصلاً بررسی شوند): ایسکرائیها، ضدایسکرائیها و عناصر ناپایدار و متزلزل و مردد.

ج) آغاز کنگره. — قضیه مربوط به کمیتهٔ سازمانی

تجزیه و تحلیل مباحثات و رأیگیریها در کنگره به ترتیب تشکیل جلسات آن، بهترین شیوه تعیین خرده‌اختلافهای سیاسی است که بیش از

---

* ذاتاً و پیشاپیش. هـ. ت.


а) Параграф первый устава.

صفحهٔ ۷۱ دستنویس و. ای. لنین «یک قدم به جلو، دو قدم به عقب». سال ۱۹۰٤

رفیق ماخف روح «سیاست عملی» را خیلی خوب فرا گرفته است: از لحاظ اصولی او دیگر فدراسیون را رد کرده است و از این رو عملاً میل داشت برله مادهای از آئیننامه که این فدراسیون را عملی میسازد رأی بدهد! آنوقت این رفیق «اهل عمل» خطمشی عمیقاً اصولی خود را چنین توضیح میدهد: «اما (همان «امای» مشهور شچدرینی!) نظر به اینکه رأی من در هر حال فقط میتوانست جنبهٔ اصولی (!!) داشته باشد و نظر به اتفاق آراء تقریباً همه شرکتکنندگان دیگر کنگره نمیتوانست دارای جنبهٔ عملی باشد، لذا ترجیح دادم از دادن رأی امتناع ورزم تا از نظر اصولی»... (خدا ما را از اینگونه نظرهای اصولی مصون دارد!)... «فرقی را نشان دهم که در این مورد میان خط مشی من و خطمشی مورد دفاع نمایندگان بوند که برله این ماده رأی میدادند، وجود دارد. برعکس اگر نمایندگان بوند رأی ممتنع میدادند که قبلاً روی آن اصرار میورزیدند، آنوقت من برله این ماده رأی میدادم».
کیست که به این نکته پی ببرد! آدم اصولی از دادن نظر آشکار مثبت خودداری میکند، زیرا وقتی که همه مخالفند این کار عملاً بیفایده است.

بدنبال رأیگیری در مورد تعیین جای مسئله بوند، مسئله گروه «بوربا» (۹) در کنگره بمیان آمد که بنوبهٔ خود بگروهبندی فوقالعاده جالب منجر شد و مسئلهای بود که با «دردناک» ترین مسائل کنگره یعنی با چگونگی ترکیب اعضای مراکز ارتباط نزدیک داشت.
کمیسیون تعیین ترکیب کنگره بنا به تصمیمی که دوبار از طرف کمیتهٔ سازمانی اتخاذ شده بود (رجوع شود به ص ۲۸۳ و ص ۳۷۵ صورتجلسهها) و بنابگزارشی که نمایندگان این کمیته در کمیسیون دادند (ص ۳۵) با دعوت از گروه «بوربا» مخالفت میکند.

رفیق یگوروف عضو کمیتهٔ سازمانی میگوید: «مسئله «بوربا» (دقت کنید: مسئله «بوربا»، نه مسئله مربوط بیکی از اعضای آن) برای وی یک مسئله جدیدی است» و تقاضای اعلام تنفس میکند. اینکه چگونه مسئلهای که دوبار از طرف کمیتهٔ سازمانی در بارهٔ آن تصمیم گرفته شده است ممکن است برای عضو این کمیته مسئله جدید باشد،

مطلبی است که در تیرگی ابهام باقی می‌ماند. هنگام تنفس، جلسه کمیته‌ٔ سازمانی مرکب از اعضائی که تصادفاً در کنگره حضور داشتند (بعضی از اعضای کمیته‌ٔ سازمانی که از اعضای باسابقه سازمان «ایسکرا» بودند، در کنگره حضور نداشتند) تشکیل می‌گردد (ص ۴۰ صورتجلسه‌ها) *. بحث دربارهٔ «بوربا» آغاز می‌شود. «رابوچیه‌دلوئیها» (مارتینف، آکیموف و بروکر، ص ۳۶ — ۳۸) رأی موافق می‌دهند و ایسکرائیها (پاولویچ، ساروکین، لانگه، تروتسکی، مارتف و دیگران) — رأی مخالف. کنگره باز هم بهمان گروهبندی تقسیم می‌شود که ما حالا دیگر با آن آشنا هستیم. مبارزه سختی بر سر «بوربا» درمی‌گیرد و رفیق مارتف نطق بسیار جامع (ص ۳۸) و«پیکارجویانه‌ای» ایراد می‌کند و در آن بشکل منصفانه‌ای به «عدم مساوات نمایندگی» گروههای روسیه و مقیم خارجه اشاره کرده می‌گوید که «خوب» نیست که بگروه مقیم خارجه «مزیتی» داده شود (سخنان طلائی است که بویژه حالا با توجه برویدادهای بعد از کنگره آموزنده است!) و نباید «هرج و مرج سازمانی حزب را که صفت ممیزه‌اش پراکندگی و تفرقه‌ای است که معلول هیچگونه ملاحظات اصولی نیست»، ترغیب و تشویق کنیم (تیری است که درست بچشم... — «به اقلیت» کنگرهٔ حزبی ما می‌خورد!). تا هنگامیکه نام‌نویسی برای صحبت قطع شد، هیچکس جز طرفداران «رابوچیه دلو» بطور آشکار و با استدلال برله «بوربا» سخنی نمی‌گوید (ص ۴۰) : نباید از انصاف گذشت که رفیق آکیموف و یارانش لااقل دودلی و تردید نشان نمی‌دادند و خطمشی علنی داشتند و منویات خود را آشکارا بیان می‌کردند.

پس از اتمام نام‌نویسی سخنرانان یعنی وقتیکه دیگر اظهار نظر در ماهیت امر مجاز نیست رفیق یگوروف «جداً می‌خواهد که قرار کمیته‌ٔ سازمانی که تازه تصویب شده است به اطلاع کنگره برسد». جای

---

* دربارهٔ این جلسه رجوع شود به نامه پاولویچ — عضو کمیته‌ٔ سازمانی که قبل از تشکیل کنگره به اتفاق آراء بعنوان معتمد هیئت تحریریه، عضو هفتم آن انتخاب شده بود (ص ۴۴ صورتجلسه‌های لیگا).

تعجب نیست که اعضای کنگره از چنین رفتاری برآشفته می‌شوند و رفیق پلخانف بعنوان صدر جلسه «از این امر که چگونه رفیق یگوروف می‌تواند روی این خواست خود اصرار ورزد اظهار حیرت» می کند. از دو حال خارج نمیتوانست باشد: یا اینکه در برابر همهٔ اعضای کنگره صریح و آشکار دربارهٔ اصل مطلب اظهار نظر می‌شد ویا اصلاً صحبتی بمیان نمی‌آمد. ولی رساندن کار به آنجائیکه پس از قطع نام‌نویسی سخنرانان، به بهانه «پایانسخن» قرار جدیدی از طرف کمیتهٔ سازمانی — آنهم دربارهٔ مسئلهٔ مورد بحث تسلیم کنگره گردد، در حکم ضربتی از پشت است!

جلسه پس از ناهار تجدید می‌شود و هیئت رئیسه که همچنان در بهت و حیرت فرو رفته بود تصمیم می گیرد از «رسمیت» دور شود و به آخرین وسیله‌ای متشبث گردد که در کنگره‌ها فقط در موارد فوق العاده بدان متوسل می‌شوند — یعنی «بتوضیح رفیقانه» بپردازد. پوپوف — نمایندهٔ کمیتهٔ سازمانی قرار این کمیتهٔ سازمانی را که از طرف تمام اعضای کمیته با یک رأی مخالف پاولویچ (ص ۴۳) تصویب شده و خواستار دعوت ریازانف بکنگره است، باطلاع می‌رساند.

پاولویچ می گوید جلسهٔ کمیتهٔ سازمانی را قانونی نشمرده و نمی‌شمارد و قرار جدید این کمیته «با تصمیم سابقش مباینت دارد». این اظهارات، توفانی برپا می کند. رفیق یگوروف که هم عضو کمیته سازمانی و عضو گروه «یوژنی رابوچی» است از دادن پاسخ به اصل مطلب شانه خالی می کند و می کوشد مرکز ثقل را بمسئله انضباط بکشاند. رفیق پاولویچ گوئی مخالف انضباط حزبی (!) رفتار کرده است، زیرا کمیتهٔ سازمانی پس از بررسی اعتراض پاولویچ تصمیم گرفته است «عقیده جداگانه پاولویچ را به اطلاع کنگره نرساند». با این ترتیب مباحثات به مسئله انضباط حزبی کشیده می‌شود و پلخانف درمیان کفزدنهای پرشور حاضرین در کنگره از راه نصیحت برفیق یگوروف می گوید: «اعتبارنامه های محدود کننده در بین ما مرسوم نیست» (ص ۴۲، با صفحه ۳۷۹ که مربوط بمادهٔ ۷ آئیننامهٔ کنگره است مقایسه کنید که در آن گفته می‌شود: «اختیارات نمایندگان نباید با اعتبارنامه های محدود کننده،

محدود شود. نمایندگان در استفاده از اختیارات خود کاملاً آزاد و مستقلند»). «کنگره عالیترین مقام حزبی است» و بنابر این بویژه کسی که بنحوی از انحاء مانع مراجعه بلامانع و مستقیم هر نماینده‌ای در مورد هر مسئله مربوط بزندگی حزبی بکنگره شود عملش مخالف با انضباط حزبی و آئیننامهٔ کنگره است. بدین ترتیب، مسئله ما دو شق پیدا می‌کند: محفل‌بازی یا حزبیت؟ یا محدود کردن حقوق نمایندگان در کنگره بنام حقوق موهوم و آئیننامه‌های جمعیت‌ها و محفل‌های گوناگون ویا انحلال کامل همه مقامات پائین و گروههای قدیمی در برابر کنگره تا موقعی که مؤسسات رسمی واقعاً حزبی ایجاد شود، البته بشرط اینکه این کار عملاً انجام گیرد نه لفظاً. خواننده از همین جا دیگر پی می‌برد که این مناقشه در همان آغاز (اجلاس سوم) کنگره‌ای که هدفش احیای واقعی حزب بود چه اهمیت اصولی عظیمی در بر داشت. در حقیقت می‌توان گفت که رویاروئی محفلها و گروههای قدیمی (نظیر «یوژنی رابوچی») با حزبی که در حال جان گرفتن بود در این مناقشه متمرکز گشته بود. گروه ضدایسکرائیها هم فوراً خود را نشان می‌دهند: هم آبرامسون بوندیست، هم رفیق مارتینف متحد دوآتشه هیئت تحریریه فعلی «ایسکرا» و هم آشنای ما رفیق ماخف عموماً علیه پاولویچ و برله یگوروف و گروه «یوژنی رابوچی» اظهار نظر می‌کنند. رفیق مارتینف که اینک بنوبت با مارتف و آکسلرد «دمکراتیسم» سازمانی خود را برخ می‌کشد، حتی... ارتش را مثال می‌آورد که در آن فقط از طریق سلسله مراتب ممکن است بمقامات بالا مراجعه کرد!! مفهوم واقعی این اپوزیسیون «متراکم و فشرده» ضدایسکرائی برای هر کسی که در کنگره حضور داشت ویا جریان داخلی حزب ما را قبل از کنگره بدقت دنبال میکرد، کاملاً واضح بود. وظیفهٔ اوپوزیسیون (که شاید هم همیشه همهٔ نمایندگان اپوزیسیون بدان واقف نبودند و گاهی بلااراده از آن دفاع می‌کردند) این بود که استقلال و ویژگی و علایق محدود گروههای کوچک را در مقابل حزب وسیعی که برطبق اصول «ایسکرا» ایجاد شده و می‌بایستی آنها را در خود حل نماید، حراست کند.

رفیق مارتف هم که در آن موقع هنوز نتوانسته بود با مارتینف متحد شود همانا از همین نقطهٔ نظر بمسئله برخورد نمود و بکسانی که «تصورشان دربارهٔ انضباط حزبی از حدود وظایف فرد انقلابی نسبت به آن گروه سادونی که خود جزو آنست تجاوز می‌کرد، شدیداً حمله می‌کند و بجا هم حمله می‌کند و بطرفداران محفل‌بازی می‌گوید: «هیچگونه گروهبندی اجباری (تکیه روی کلمه از مارتف است) در داخل حزب واحد مجاز نیست»، بدون آنکه پیش‌بینی کند با این سخنان روش سیاسی را که خودش در پایان کار کنگره و پس از آن در پیش گرفت میکوبد... گروهبندی اجباری برای کمیته سازمانی مجاز نیست، ولی برای هیئت تحریریه کاملاً مجاز است. گروهبندی اجباری از جانب مارتفی که از دریچه چشم مرکز نگاه می‌کند محکوم می‌شود، ولی از همان لحظه‌ای که از ترکیب هیئت اعضای مرکز ناراضی می‌شود بدفاع از این گروهبندی می‌پردازد...

جالب است به این نکته اشاره شود که رفیق مارتف در سخنرانی خود علاوه بر «اشتباه عظیم» رفیق یگوروف، بویژه ناپایداری سیاسی را که کمیتهٔ سازمانی از خود نشان داده بود خاطر نشان نمود. مارتف بحق و بجا خشمگین شد و گفت: «از طرف کمیتهٔ سازمانی پیشنهادی داده شده است که با گزارش کمیسیون (ناگفته نماند که مبتنی بر گزارش اعضای کمیتهٔ سازمانی بود: ص ۴۳، گفته کولتسوف) و با پیشنهادهای پیشین کمیتهٔ سازمانی مغایرت دارد» (تکیه روی کلمات از من است). بطوریکه می‌بینید مارتف در آن هنگام یعنی قبل از «چرخش» خود بروشنی می‌فهمید که آمدن ریازانف بجای «بوربا» تضاد کامل و تزلزل اعمال کمیتهٔ سازمانی را ذره‌ای هم برطرف نمی‌کند (اعضای حزب از روی ص ۵۷ صورتجلسه‌های کنگره لیگا می‌توانند از این مطلب آگاه شوند که مارتف پس از چرخش خود با چه نظری به مسئله می‌نگریست). مارتف در آن موقع به بررسی مسئله انضباط اکتفا نکرد و مستقیماً از کمیتهٔ سازمانی هم چنین سئوال نمود: «چه اتفاق تازه روی داده است که این تغییر را ایجاب می‌کند؟» (تکیه روی کلمه از من است). در واقع هم کمیتهٔ سازمانی وقتی که پیشنهاد خود را می‌داد حتی شهامت کافی

نداشت که نظیر آکیموف و سایرین صریحاً از عقیده خود دفاع کند. مارتف این نکته را تکذیب می کند (صورتجلسه‌های لیگا، ص ٥٦)، ولی مطالعه کنندگان صورتجلسه ها خواهند دید که مارتف اشتباه می کند. پوپوف که بنام کمیتهٔ سازمانی پیشنهاد می‌دهد، کامه‌ای هم از انگیزه تسلیم این پیشنهاد حرفی نمی‌زند (ص ٤١ صورتجلسه‌های کنگرهٔ حزب). یگوروف مسئله را بماده مربوط به انضباط می کشاند و درباره ماهیت مطلب فقط می گوید: «برای کمیتهٔ سازمانی امکان داشت نظریات جدیدی پیدا شود»... (ولی آیا پیدا شد، چه پیدا شد؟ — معلوم نیست)... «کمیتهٔ سازمانی ممکن بود فراموش کند کسی را وارد نماید و قس علیهذا». (این «و قس علیهذا» یگانه پناهگاه ناطق است، زیرا کمیتهٔ سازمانی نمی‌توانست مسئله «بوربا» را که قبل از تشکیل کنگره دوبار، و قبل از تشکیل کمیسیون، یکبار، مورد بحث قرار گرفته بود فراموش کند). «کمیتهٔ سازمانی این تصمیم را بعلت تغییر رفتار خود نسبت بگروه «بوربا» اتخاذ نکرده است، بلکه چون می‌خواهد سنگهای زایدی را که در سر راه سازمان مرکزی آینده حزب قرار گرفته از همان نخستین گامهای فعالیت آن کنار بزند، چنین تصمیم گرفته است». این استدلال نیست بلکه فقط شانه خالی کردن از استدلال است. هر سوسیال‌دمکرات صدیق (و ما در صداقت هیچیک از شرکت کنندگان کنگره کوچکترین شکی نداریم) سعی دارد آنچه را که سنگ زیرآبی می‌شمارد از میان بردارد و با آن شیوه‌هائی که او صلاح می‌شمارد از میان بردارد. استدلال به این معناست که انسان عقیده خود را دربارهٔ پدیده‌ها توضیح داده و دقیقاً بیان نماید نه اینکه با توضیح واضحات گریبان خود را خلاص کند. بدون «تغییر روش خود نسبت به «بوربا»» هم، استدلال ممکن نبود، زیرا تصمیمات پیشین و ضد و نقیض کمیتهٔ سازمانی هم هدفش از میان برداشتن سنگهای زیرآبی بود، ولی این «سنگها» را درست معکوس می‌دیدند. از این رو بود که رفیق مارتف هم فوق‌العاده شدید و فوق‌العاده حسابی به این استدلال حمله کرد و آنرا «بیمقدار» و ناشی‌از میل «شانه خالی کردن» نامید و بکمیتهٔ سازمانی توصیه کرد که «از حرفهای مردم ترس نداشته باشد». رفیق مارتف با این کلمات ماهیت و

مفهوم آن خرده‌اختلاف سیاسی را که در کنگره نقش بزرگ بازی کرد و صفت مشخصه‌اش عدم‌استقلال، بیمقداری، نداشتن خط‌مشی خود، ترس از حرفهای مردم، تزلزل دائمی میان دو طرف معین، ترس از بیان آشکار credo* خود و خلاصه «باطلاق» ** بود، بطرزی بسیار عالی توصیف کرد.

ضمناً در نتیجه همین بی‌ارادگی سیاسی گروه ناپایدار بود که بجز یودین بوندیست (ص ۵۳) هیچکس دیگر قطعنامه‌ای دربارهٔ دعوت یکی از اعضای گروه «بوربا» بکنگره تسلیم نکرد. پنج رأی به قطعنامهٔ یودین داده شد که بدیهی است همه این رأی‌دهندگان بوندیست بودند: عناصر متزلزل باز هم تغییر جهت دادند! تعداد آراء گروه میانه‌رو را رأیگیری به قطعنامه‌های پیشنهادی کولتسوف و یودین نشان داد: ایسکرائیها ۳۲ رأی آوردند (ص ٤۷)، بوندیست‌ها — ۱٦ رأی یعنی غیر از ۸ ضدایسکرائیها، دو رأی رفیق ماخف (ص ٤٦) و چهار رأی اعضای گروه «یوژنی رابوچی» و دو رأی دیگر. حالا ما نشان خواهیم داد که چنین تقسیم آراء را بهیچوجه نباید تصادفی شمرد، ولی ابتداء به اجمال عقیده کنونی مارتف را نسبت به این واقعه که در کمیتهٔ سازمانی رویداده است متذکر می‌شویم. مارتف در لیگا مدعی بود که «پاولویچ

---

* اصول دین، برنامه، بیان جهان‌بینی. ه. ت.

** اینک در حزب ما کسانی یافت می‌شود که از شنیدن این کلمه وحشت می‌کنند و فریاد برمی‌آورند که این، شیوهٔ بحث و جدل دوستانه نیست. خیلی عجیب است که می‌خواهند شم اشخاصی را بزور آداب و رسوم... که آنهم بیمورد بکار برده می‌شود، تغییر دهند! تصور نمی‌رود که حتی یک حزب سیاسی که دوران مبارزه داخلی را از سر گذرانده باشد، بدون بکار بردن این اصطلاح که با آن همیشه عناصر ناپایداری را که میان طرفین مبارز در نوسانند توصیف می‌کنند، کارش از پیش برود. آلمانها هم که می‌توانند مبارزهٔ داخلی را در چارچوب‌های فوق‌العاده محکم محدود کنند از کلمه «versumpft» («باطلاقی» م.) نمی‌رنجند و وحشت نمی‌کنند، pruderie (نزاکت بیحد — م.) رسمی مضحک از خود نشان نمی‌دهند.

و دیگران حس تعصب اشخاص را تحریک می‌کردند». بررسی صورتجلسه‌های کنگره برای درک این مطلب کافی است که مفصلترین و پرحرارت‌ترین و شدیدترین نطقهائی که برضد «بوربا» و کمیتهٔ سازمانی شده، نطق‌های خود مارتف بوده است. مارتف با کوشش در جهت انداختن «گناه» بگردن پاولویچ فقط ناپایداری و تزلزل خود را نشان می‌دهد: قبل از تشکیل کنگره او همانا پاولویچ را عضو هفتم هیئت تحریریه انتخاب می‌کرد و در کنگره علیه یگوروف کاملاً به پاولویچ پیوست (ص ٤٤)، ولی پس از آنکه از پاولویچ شکست خورد بنای ایراد تهمت «تحریک حس تعصب» را بوی می گذارد. و این، فقط مضحک است.

مارتف در «ایسکرا» (شماره ٥٦) این نکته را که بدعوت فلان یا بهمان خیلی اهمیت داده شده است مورد استهزاء قرار می‌دهد. این استهزاء هم بخود مارتف باز می گردد، چونکه همان قضیه کمیتهٔ سازمانی بود که مقدمه مناقشه دربارهٔ مسئله «مهمی» نظیر دعوت فلان و بهمان بکمیتهٔ مرکزی و به ارگان مرکزی گردید. خوب نیست که ما بر حسب ارتباط کار به «گروه مادون» خودی (از لحاظ مناسبات خود با حزب) یا به غریبه باشد، دو معیار مختلف داشته باشیم. و این همان عامیگری و محفل‌بازی است نه روش حزبی در کار. مقایسه ساده نطق مارتف در لیگا (ص ٥٧) با بیانات وی در کنگره (ص ٤٤) چنانچه باید و شاید این نکته را ثابت می‌کند. مارتف ضمن نطق خود در لیگا گفت: «من نمی‌فهمم چگونه این اشخاص می‌توانند در آن واحد هم بهر قیمتی هست خود را ایسکرائی بشمارند و هم از ایسکرائی بودن خجالت بکشند». عجب است که انسان نتواند بفرق میان «خود شمردن» و «بودن» یعنی به فرق میان حرف و عمل پی ببرد. خود مارتف در کنگره خود را مخالف گروهبندیهای اجباری می‌شمرد، ولی پس از کنگره طرفدار آنها بود...

د) انحلال گروه «یوژنی رابوچی»

شاید تقسیم شدن نمایندگان در مسئله کمیتهٔ سازمانی تصادفی بنظر برسد. ولی چنین نظری، اشتباه خواهد بود و برای رفع آن از بررسی

واقعه به ترتیب تاریخ وقوع آن، منصرف می‌شویم و واقعه‌ای را که در پایان کنگره روی داده و با واقعه پیشین نزدیکترین ارتباط را دارد مورد بررسی و مداقه قرار می‌دهیم. این واقعه ــ انحلال گروه «یوژنی رابوچی» است. اینجا منافع یکی از گروه‌ها که در دوران فقدان حزب واقعی کارهای مفیدی می‌کرد، ولی پس از تمرکز یافتن کارها جنبهٔ زیادی پیدا نمود ــ بر ضد گرایشهای سازمانی ایسکرائی یعنی اتحاد کامل نیروهای حزبی و رفع آشفتگی که باعث پراکندگی نیروهاست عرض اندام نمود. گروه «یوژنی رابوچی» بنام حفظ منافع محفل می‌توانست با حقی نه کمتر از حق هیئت تحریریه سابق «ایسکرا» مدعی حفظ «تداوم» و مصونیت خود باشد. این گروه از لحاظ منافع حزب می‌بایستی به انتقال نیروهای خود «بسازمانهای مربوطهٔ حزبی» (ص ۳۱۳، پایان قطعنامه مصوب کنگره) تن دهد. از نظر منافع محفل و «عامیگری» انحلال گروه مفیدی که همانند هیئت تحریریه سابق «ایسکرا» مایل به این انحلال نبود نمی‌توانست «قلقلک‌دهنده» (اصطلاح رفیق روسف و رفیق دیچ) نباشد. از نظر منافع حزب انحلال و «تحلیل» آن (اصطلاح گوسف) درحزب یک امر ضروری بود. گروه «یوژنی رابوچی» علناً گفت: «لزومی نمی‌بیند» خود را منحل شده اعلام نماید و خواستار این است که «کنگره بطور قطعی عقیده خود را اظهار کند» و «فوراً نظر مثبت یا منفی خود را بیان دارد». گروه «یوژنی رابوچی» مستقیماً بهمان شیوه «تداوم» استناد می‌جست که هیئت تحریریهٔ سابق «ایسکرا»... پس از انحلال خود به آن استناد می‌کند! رفیق یگوروف گفت: «گرچه فرد فرد همهٔ ماها حزب واحدی را تشکیل می‌دهیم، ولی بهرحال این حزب از سلسله سازمانهائی تشکیل می‌شود که باید آنها را همچون واحدهای تاریخی بحساب آورد... اگر چنین سازمانی برای حزب مضر نباشد در اینصورت انحلال آن هیچ موجبی ندارد».

بدین ترتیب مسئله اصولی مهمی با صراحت تمام مطرح گردید، و تمام ایسکرائیها ــ تا حدی که منافع محفل‌بازی خاص آنها پیشی نمی‌گرفت ــ جداً علیه عناصر ناپایدار برخاستند (بوندیست‌ها و دو نفر از رابوچیه‌دلوئیها در این موقع دیگر در کنگره نبودند؛ اگر آنها

بودند بدون تردید با سرسختی از لزوم این نکته که «واحدهای تاریخی بحساب آورده شوند» دفاع می‌کردند). نتیجه رأیگیری از اینقرار بود — ۳۱ رأی موافق، ۵ رأی مخالف و ۵ رأی ممتنع (چهار رأی از اعضای گروه «یوژنی رابوچی» و یک رأی هم با در نظر گرفتن اظهارات سابق بلوف، لابد از وی بود، ص ۳۰۸). گروه شامل ده رأی که به نقشه سازمانی پیگیر «ایسکرا» با نظر فوق‌العاده منفی می‌نگریست و از محفل‌بازی در مقابل حزبیت دفاع میکرد با نهایت صراحت نمودار می‌شود. ایسکرائیها در مذاکرات خود این مسئله را بویژه از نظر اصولی مطرح می‌کنند (رجوع شود به نطق لانگه، ص ۳۱۵) و با خرده‌کاری و پراکندگی مخالفت می‌نمایند و «تمایلات» سازمانهائی را بحساب نمی‌آورند و رعایت نمی‌کنند و آشکارا می‌گویند: «اگر رفقای «یوژنی رابوچی» قبلاً یعنی یکی دو سال پیش روش اصولی‌تری اتخاذ می‌نمودند، آنوقت کار اتحاد حزب و پیروزی آن برنامه‌ای که ما اینجا تصویب کردیم، مدتها پیش انجام می‌گرفت». هم اورلوف، هم گوسف، هم لیادف و هم سوراویف و روسف و پاولویچ، هم گلبوف و هم گورین همه در همین زمینه اظهار نظر می‌کنند. ایسکرائیهای جزو «اقلیت» نه تنها بر علیه این اشارات صریحی که بارها در کنگره نسبت بعدم تکافوی جنبهٔ اصولی سیاست و «خط‌مشی» «یوژنی رابوچی» و ماخف و دیگران شده بود قیام نمی‌کنند و نه تنها هیچگونه قیدی در این مورد نمی‌کنند، بلکه برعکس در وجود شخص دیچ بطور قطعی به آنها می‌پیوندند و «هرج و مرج» را تقبیح می‌کنند و از «طرح صریح مسئله» (ص ۳۱۵) توسط رفیق روسف اظهار خوشوقتی می‌نمایند، همان رفیق روسفی که در همین جلسه جرئت کرد — امان از این جرئت! — مسئله هیئت تحریریه سابق را نیز برپایه صرفاً حزبی «صریحاً مطرح نماید» (ص ۳۲۵).

گروه «یوژنی رابوچی» مسئله انحلال خود را با خشم و نفرت دهشتناکی که آثارش در آن صورتجلسه‌ها نیز هست، تلقی نمود (نباید فراموش کرد که صورتجلسه‌ها فقط منظرهٔ مبهمی از مذاکرات را مجسم می‌سازند زیرا در آنها بجای نطقهای کامل مستخرجات و تلخیصات فوق‌العاده فشرده‌ای از مذاکرات درج شده است). رفیق یگوروف حتی

یادآوری سادهٔ نام «رابوچایا میسل» (۱۰) را در ردیف «یوژنی رابوچی» «اکاذیب» نامید — و این یک نمونه مشخصی است از اینکه در کنگره چه روشی نسبت به اکونومیسم پیگیر حکمفرما بود. یگوروف حتی مدتها بعد از آن، یعنی در جلسهٔ ۳۷ با کمال اکراه و اشمئزاز (ص ۳۰٦) از انحلال «یوژنی رابوچی» سخن بمیان می‌آورد و خواهش می کند در صورتجلسه قید شود که هنگام بحث پیرامون «یوژنی رابوچی» از اعضای این گروه نه دربارهٔ وجوه لازم برای انتشار روزنامه سئوال می‌شد و نه دربارهٔ بازرسی ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی. رفیق پوپوف هنگام مذاکره درباره «یوژنی رابوچی» به اکثریت فشرده‌ای که گوئی مسئله این گروه را از پیش حل کرده بود، گوشه می‌زند و می گوید (ص ۳۱٦) : «حالا دیگر پس از بیانات رفیق گوسف و اورلوف همه چیز واضح است».

معنای این کلمات روشن است: اکنون که ایسکرائیها نظر خود را بیان داشته و قطعنامه پیشنهاد کرده‌اند، همه چیز واضح و عیان است، یعنی واضح است که «یوژنی رابوچی» علیرغم اراده خود منحل خواهد شد. نمایندهٔ «یوژنی رابوچی» خودش در اینجا ایسکرائیها (و آنهم کسانی نظیر گوسف و اورلوف) را از طرفداران خود بعنوان نمایندگان «خطمشی های» گوناگون سیاست سازمانی جدا می کند. و وقتی «ایسکرای» کنونی گروه «یوژنی رابوچی» را (و یقیناً ماخف را هم؟) «ایسکرائیهای تیپیک» قلمداد می کند، آنوقت کاملاً معلوم می‌شود که مهمترین (از نقطهٔ نظر این گروه) وقایع کنگره فراموش شده است و هیئت تحریریه جدید می‌خواهد نشانه‌هائی را که نشان می‌دهد این به اصطلاح «اقلیت» از چه عناصری تشکیل شده است، ازمیان ببرد.

متأسفانه، در کنگره مسئله تأسیس ارگانی بزبان عامه‌فهم مطرح نشد. تمام ایسکرائیها با حرارت بسیار زیاد چه قبل از کنگره و چه هنگام کنگره در خارج از جلسات پیرامون این مسئله بحث می کردند و با این نکته موافق بودند که در لحظهٔ کنونی وضع حزبی اقدام به انتشار چنین ارگانی یا تبدیل یکی از ارگانهای موجود بچنین ارگانی فوق‌العاده نامعقول است. ضدایسکرائیها در کنگره بعنوان مخالف اظهار نظر کردند، گروه «یوژنی رابوچی» هم در گزارش خود همینطور اظهار

نظر کرد و فقط علت این امر را که قطعنامهٔ مربوط، به امضای ده نفر، تسلیم نشده، می‌توان تصادف یا عدم تمایل به طرح یک مسئله «بی‌سرانجام» دانست.

ه) قضیهٔ برابری حقوق زبان‌ها

برگردیم به ترتیب جلسات کنگره.

حالا دیگر یقین حاصل کردیم که هنوز قبل از آغاز بحث پیرامون ماهیت مسائل، در کنگره نه فقط گروه کاملاً مشخص ضدایسکرائیها (با هشت رأی) بلکه گروه عناصر بینابینی و ناپایداری هم که حاضر بودند از این گروه ۸ نفری پشتیبانی نمایند و تعداد آراء آنها را تا ۱۶ — ۱۸ رأی افزایش دهند آشکارا اظهار وجود کردند.

مسئله مربوط به مقام و موقعیت بوند در حزب که فوق‌العاده و بی اندازه مفصل در کنگره مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود، بحل یک تز اصولی منجر گردید و حل عملی آنهم به بعد تا بحث پیرامون روابط سازمانی موکول شد. نظر به اینکه در نشریات ما در دوران قبل از کنگره ستونهای نسبتاً زیادی بتوضیح مباحثی در این‌باره تخصیص یافته بود، لذا از بحث آن در کنگره مطلب زیاد نسبتاً تازه‌ای بدست نیامد. فقط این نکته را نباید نادیده گرفت که طرفداران «رابوچیه دلو» (مارتینف، آکیموف و بروکر) موافقت خود را با قطعنامهٔ مارتف مشروط به این می‌کردند که آنرا ناقص می‌شمارند و دربارهٔ نتیجه‌گیریهایش نظریات دیگری دارند (ص ۶۹، ۷۳، ۸۳، ۸۶).

کنگره پس از مسئله مربوط بمقام و موقعیت بوند، به بررسی برنامه پرداخت. در اینجا قسمت اعظم مذاکرات در حول اصلاحات جزئی و کم‌اهمیت دور می‌زد. اپوزیسیون ضدایسکرائیها از لحاظ اصولی فقط بشکل یورش رفیق مارتینف علیه طرح کذائی مسئله مربوط بجریان خودجوش و آگاهانه اظهار نظر و اظهار وجود کرد. بدیهی است که بوندیستها و رابوچیه‌دلوئیها تماماً به پشتیبانی از مارتینف برخاستند. مارتف و پلخانف ضمن بیانات خود بی‌پایه بودن اعتراضات او را نشان دادند. پدیده مضحک اینست که اکنون هیئت تحریریه «ایسکرا» (لابد پس از

مذاقه و تعمق) جانب مارتینف را گرفته است و خلاف آنچه را که در کنگره (۱۱) گفته است، می‌گوید! این نکته لابد با اصل مشهور «تداوم» تطبیق می‌کند... باید صبر کرد تا هیئت تحریریه کاملاً از مطلب سر در آورد و این مسئله را برای ما روشن نماید که تا چه حدودی با مارتینف موافقت حاصل کرده است، و این موافقت روی چه چیزی و از چه زمانی است. در انتظار روشن شدن این مسئله، حالا فقط می‌پرسیم در کجا یک چنین ارگان حزبی دیده شده است که هیئت تحریریه آن پس از کنگره درست عکس آنچه را که در کنگره گفته است بگوید؟

ما از ذکر مناقشات مربوط به قبول «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی (که قبلاً از آن سخن بمیان آوردیم) و از اشاره به آغاز مباحثات پیرامون آئین‌نامه صرف‌نظر می‌کنیم (آنها ضمن بحث و مذاکره پیرامون آئین‌نامه مفصلاً بررسی خواهند شد) و بذکر خرده‌اختلافهای اصولی که ضمن بحث پیرامون برنامه آشکار شده است، می‌پردازیم. مقدم بر همه یکی از جزئیات بسیار مشخص را ذکر می‌کنیم و آن مذاکرات مربوط به نمایندگی نسبی است. رفیق یگوروف عضو هیئت «یوژنی رابوچی» طرفدار قید آن در برنامه بود و چنان طرفداری می‌کرد که باعث شد پوسادفسکی (ایسکرائی جزو اقلیت) بحق و بجا متذکر شود که این «اختلاف نظر جدی است». رفیق پوسادفسکی گفت: «شک نیست که ما در مورد مسئله اساسی زیرین با هم توافق نداریم: آیا ما باید سیاست آتی خود را تابع این یا آن اصول اساسی دمکراتیک کنیم و برای آنها ارزش مطلق قایل شویم، یا اینکه همهٔ اصول دمکراتیک باید صرفاً تابع مصالح حزب ما باشد؟ من جداً طرفدار شق اخیر هستم». پلخانف «کاملاً» به پوسادفسکی «ملحق می‌شود» و با بیاناتی از این هم صریحتر و قطعی‌تر با «ارزش مطلق اصول دمکراتیک» و بررسی «تجریدی» این اصول مخالفت می‌ورزد و می‌گوید: «بعنوان فرضیه می‌توان تصور کرد که ما سوسیال‌دمکرات‌ها زمانی بر ضد حق انتخابات همگانی رأی بدهیم. بورژوازی جمهوریهای ایتالیا زمانی افرادی را که از اشراف بودند از حقوق سیاسی محروم می‌ساخت. پرولتاریای انقلابی می‌تواند حقوق سیاسی طبقات بالا را

محدود کند همانطوریکه زمانی طبقات بالا حقوق سیاسی آنرا محدود می‌کردند». نطق پلخانف با کفزدنها و در عین حال با سروصداهای مخالف مواجه شد و وقتی پلخانف در مقابل Zwischenruf * اعتراض می‌کند و می‌گوید: «شما نباید سروصدا راه بیندازید» و از رفقا خواهش می‌کند خجالت نکشند و مطالب خود را بگویند، رفیق یگوروف از جا برمیخیزد و می‌گوید: «وقتی که برای چنین نطق‌هائی کف می‌زنند، من خود را موظف می‌شمارم سروصدا راه بیندازم». رفیق یگوروف به اتفاق رفیق گلدبلات (نماینده بوند) با نظر پوسادفسکی و پلخانف مخالفت می‌کند. متأسفانه مذاکرات قطع شد و مسئله‌ای که بمناسبت این مذاکرات بمیان آمده بود فوراً از بین رفت. ولی حالا رفیق مارتف بیهوده می‌کوشد از اهمیت این مسئله بکاهد و حتی آنرا به هیچ برساند که در کنگره لیگا می‌گوید: «این گفته (گفتهٔ پلخانف) موجب خشم بخشی از نمایندگان شد در صورتیکه اگر رفیق پلخانف اضافه می‌کرد که بدیهی است نمی‌توان چنین اوضاع و احوال رقتباری را تصور نمود که در آن پرولتاریا برای تحکیم پایه‌های پیروزی خود مجبور شود چنین حقوق سیاسی نظیر آزادی مطبوعات را پایمال نماید، امکان داشت به آسانی از ایجاد این خشم اجتناب ورزید... (پلخانف: «merci») (ص ۵۸ صورتجلسه‌های لیگا). این تعبیر با اظهارات کاملاً اکید رفیق پوسادفسکی در کنگره مبنی بر وجود «اختلاف نظر جدی» و اختلاف در «مسئله اساسی» بکلی متضاد است. در مورد این مسئله اساسی تمام ایسکرائیها در کنگره بر علیه نمایندگان «راستگرای» ضدایسکرائی (گلدبلات) و نمایندگان «مرکز» کنگره (یگوروف) اظهار نظر کردند. این واقعیت است و می‌توان بجرئت تضمین کرد که اگر «مرکز» (امیدوارم این کلمه برای طرفداران «رسمی» شیوه نرمش کمتر از هر کلمهٔ دیگر زننده باشد...)، اگر «مرکز» مجبور می‌شد (در وجود شخص یگوروف یا ماخف) «بدون تکلف» دربارهٔ این مسئله یا مسائلی نظیر آن اظهار نظر نماید، آنوقت اختلاف نظر جدی فوراً آشکار می‌شد.

---

* تذکر یکی از حاضران ضمن صحبت سخنران. هـ. ت.

برعکس از آن زاویه‌ای که من بکنگره می‌نگرم و وظیفه خود می‌شمارم از آن بعنوان یک نظر معین سیاسی روی وقایع دفاع کنم ولو این نظر موجب رنجش هر کسی هم میخواهد باشد، — از آن نقطه نظر این تصادم و برخورد شدید و زننده‌ای که دارای جنبهٔ اصولی و سبب آن «ناچیز» بوده است، کاملاً مدلل و ناگزیر است. وقتی که در کنگرهٔ ما میان ایسکرائیها و ضدایسکرائیها دائماً مبارزه بود، وقتی که میان آنها عناصر ناپایداری بودند و وقتیکه این عناصر به اتفاق ضدایسکرائیها یک سوم آراء را تشکیل می‌دادند (۱۸ = ۱۰ + ۸ از ۵۱ مطابق حساب من که بدیهی است یک حساب تقریبی است)، — کاملاً واضح و طبیعی است که هر گونه روگردان شدن از ایسکرائیها ولو اقلیت کوچکی از آنها امکانی برای پیروزی خط‌مشی ضدایسکرائی بوجود می‌آورد و به این جهت باعث یک مبارزه «سبعانه» می گردد. این نتیجه رفتار و حملات زننده بیجا نیست بلکه نتیجه بند و بست‌های سیاسی است. علت ایجاد تصادم سیاسی زنندگی لحن نبوده بلکه برخورد و تصادم سیاسی در داخل گروهبندی کنگره باعث زنندگی لحن و حمله میگردید، — اساس اختلاف اصولی ما با مارتف در مورد ارزیابی اهمیت سیاسی کنگره و نتایج کنگره در همین تضاد نهفته است.

در تمام جریان کنگره سه مورد بسیار مهم بود که در آن عده ناچیزی از ایسکرائیها از اکثریت خود جدا شدند: در مورد برابری حقوق زبانها و ماده اول آئین‌نامه و در مورد انتخابات، — در هر سه این موارد مبارزه شدیدی در گرفت که اینک به بحران شدید کنونی حزب منجر شده است. برای درک این بحران و این مبارزه از لحاظ سیاسی، عبارت‌پردازی درباره طعنه‌های ناروا و زننده کافی نبوده، بلکه باید گروهبندیهای سیاسی مربوط به خرده‌اختلافهائی را که در کنگره با هم تصادم کردند مورد بررسی و مداقه قرار داد. از این رو مسئله «برابری حقوق زبانها» از لحاظ توضیح علت اختلاف اهمیت مضاعفی پیدا می کند، زیرا مارتف در اینجا هنوز ایسکرائی بود (هنوز بود!) و چه بسا بیش از همه با ضدایسکرائیها و «مرکز» می‌جنگید.

جنگ و جدال از مناقشه رفیق مارتف با رفیق لیبر — لیدر بوندیستها

آغاز شد (ص ۱۷۱ — ۱۷۲). مارتف در اینجا ثابت می کند که خواستن «برابری حقوق شهروندان» کافی است. «آزادی زبان» رد می‌شود و بلافاصله «برابری حقوق زبانها» بمیان کشیده می‌شود، و رفیق یگوروف به اتفاق لیبر برای نبرد مجهز می گردد. مارتف می گوید، این فتیشیسم است «که سخنرانان روی برابری حقوق ملیتها پافشاری می کنند و عدم‌برابری را بمسئله زبان می کشانند، و حال آنکه این مسئله را باید درست از جنبهٔ دیگر آن مورد بررسی قرار داد: میان ملیتها یک نابرابری حقوقی وجود دارد و یکی از موارد آن این است که افراد متعلق بملت معین از حق استفاده از زبان مادری محرومند» (ص ۱۷۲). در آن موقع حق کامل بجانب مارتف بود. راستی هم تلاش مطلقاً بیهوده‌ای که لیبر و یگوروف می کردند تا از صحت فورمول خود دفاع و عدم‌تمایل ویا عدم‌توانائی بگذراندن اصل برابری حقوق ملیتها در ما پیدا کنند، یک نوع فتیشیسم بود. در واقع، آنها مانند «فتیشیستها» روی کلمه اصرار می‌ورزیدند نه روی اصل، و نه از ترس ارتکاب فلان اشتباه اصولی بلکه از ترس گفته مردم عمل می کردند. درست همین روحیه عدم ثبات را (اگر «دیگران» ما را روی این امر متهم کنند چه خواهد شد؟)، — یعنی روحیه‌ای که ما در شرح مسئله کمیتهٔ سازمانی متذکر شدیم — در این مورد تمام اعضای «مرکز» با وضوح تمام از خود نشان دادند. نماینده دیگر «مرکز» — لووف که از طرف سازمان کارگران صنایع استخراجی (معادن — م.) نمایندگی داشت و با «یوژنی رابوچی» نزدیک بود، «مسئله اجحاف نسبت بزبانها را که توسط سازمانهای مناطق دور بمیان کشیده شده بود، مسئله بسیار جدی می‌شمارد. نکته مهم این است که ما با قید مادهٔ مربوط بزبان در برنامهٔ خود هر گونه تصوری را درباره روسی کردن که ممکن است سوسیال‌دمکراتها مظنون به آن باشند، ازبین ببریم». چه استدلال عالی در اثبات «جدی بودن» مسئله. مسئله به این جهت خیلی جدی است که باید سوظن احتمالی سازمانهای مناطق دور را از بین برد! سخنران چیزی درباره اصل مطلب نمی گوید و حرفی در رد اتهامات مربوط به فتیشیسم نمی‌زند بلکه با نشاندادن این وضع که هیچ دلیلی از خود ندارد، و با خلاص کردن گریبان خود بوسیله استناد به آنچه که سازمانهای

مناطق دور چه خواهند گفت، این اتهامات را تماماً تأیید می‌کند. بوی می‌گویند: هر چه آنها ممکن است بگویند نادرست است. ولی او بجای روشن ساختن این مطلب که درست است یا نادرست، می گوید: «ممکن است سوءظن پیدا کنند».

طرح مسئله به این شکل و ادعای جدی و مهم بودن آن واقعاً هم جنبه اصولی کسب می‌کند منتها نه آن جنبه‌ای که لیبرها و یگوروفها و لووف‌ها میخواستند در آن پیدا کنند. مسئله‌ای که جنبهٔ اصولی پیدا می‌کند این است که آیا ما باید بسازمانها و اعضای حزب امکان بدهیم که اصول کلی و اساسی برنامه را بکار بندند و در این راه شرایط مشخص را در نظر گیرند و این اصول را در جهتی چنین کاربردی بسط و توسعه دهند یا اینکه ما باید تنها از ترس ایجاد سوءظن برنامه را با جزئیات بی‌اهمیت، اشارات جزئی، با تکرار مکررات و سفسطه‌ها پر سازیم. مسئله‌ای که جنبهٔ اصولی پیدا می‌کند این است که چگونه سوسیال‌دمکراتها می‌توانند مبارزه با سفسطه‌جوئی را بمنزلهٔ تلاشی در جهت محدود ساختن حقوق و آزادی ابتدائی دمکراتیک تعبیر کنند («به آن سوءظن پیدا کنند»). بالاخره کی ما از این کرنش فتیشیستی در برابر سفسطه‌جوئی دست خواهیم کشید؟ — این فکری بود که هنگام مشاهده مبارزه بر سر «زبانها» از ذهن ما خطور می‌کرد.

گروهبندی نمایندگان در این مبارزه بویژه بعلت رأیگیریهای زیاد اسمی واضح است. از این رأیگیریها سه بار تمام صورت گرفت. و در تمام موارد همهٔ ضد ایسکرائیها (۸ رأی) و با اندک نوسانی تمام اعضای مرکز (ماخف، لووف، یگوروف، پوپوف، مدودف، ایوانف، تساروف، بلوف — فقط دو نفر اخیر ابتداء متزلزل بودند بدین طریق که گاهی ممتنع و گاهی بنفع ما رأی می‌دادند و فقط در سومین رأیگیری کاملاً مشخص شدند) مانند سدی بر ضد هستهٔ ایسکرائی می‌ایستند. از ایسکرائیها بخشی جدا می‌شود که عمدتاً قفقازیها (سه نفر با شش رأی) هستند — و در نتیجه این تغییر بالاخره کفهٔ «فتیشیسم» سنگین‌تر می‌شود. در سومین رأیگیری، وقتی که طرفداران هر دو گرایش خط‌مشی خود را کاملاً روشن ساختند، سه قفقازی با شش رأی از

ایسکرائیهای اکثریت جدا شده بطرف مخالف پیوستند؛ از ایسکرائیهای اقلیت دو نفر با دو رأی جدا شدند — پوسادفسکی و کوستیچ؛ در دو رأیگیری اول اشخاص زیر از طرفی بطرف دیگر می‌گرویدند ویا رأی ممتنع می‌دادند: لنسکی، استپانف و گورسکی از اکثریت ایسکرائیها و دیچ از اقلیت ایسکرائیها. کم‌شدن هشت رأی از ایسکرائیها (از مجموع ۳۳ رأی) کفه را بنفع ائتلاف ضدایسکرائیها و عناصر ناپایدار تغییر داد. چنین است آن واقعیت اساسی گروهبندی کنگره که (اگر دیگران را که صرفاً ایسکرائی بودند جدا کنیم) هم در رأیگیری بمادهٔ اول آئین‌نامه و هم در انتخابات تکرار شد. جای تعجب نیست که شکست‌خوردگان در انتخابات اکنون با کوشش تمام در مورد علل سیاسی این شکست و سر آغاز مبارزهٔ خرده‌اختلافها یعنی مبارزه‌ای که عناصر ناپایدار و بی‌اراده از لحاظ سیاسی را بطور فزاینده‌ای در برابر حزب آشکار می‌کرد و سیمای آنانرا با بیرحمی هر چه بیشتری افشا می‌ساخت دم فرو می‌بندند. رویداد مربوط به برابری حقوق زبانها این مبارزه را بخصوص از این جهت با وضوح تمام نشان می‌دهد که رفیق مارتف هم در آنموقع هنوز نتوانسته بود شایستگی تحسین آکیموف و ماخف را پیدا کند.

و) برنامهٔ ارضی

ناپایداری اصولی ضدایسکرائیها و «مرکز» در مباحثات آنها پیرامون برنامهٔ ارضی نیز که وقت زیادی از اوقات کنگره را گرفت (رجوع شود به ص ۱۹۰ — ۲۲۶ صورتجلسه‌ها) و تعداد زیادی مسئله فوق‌العاده جالبی مطرح نمود، بطور آشکار انعکاس یافت. همانطوریکه انتظار می‌رفت، یورش برعلیه برنامه را رفیق مارتینف (پس از تذکرات بی‌ارزش رفیق لیبر و رفیق یگوروف) آغاز می‌کند و برهان سابق خود را دربارهٔ اصلاح «این بیعدالتی تاریخی» بمیان می‌کشد، گوئی که ما با آن بطور ضمنی و غیر مستقیم «بی‌عدالتی‌های تاریخی دیگر را تقدیس می‌کنیم» و الخ. رفیق یگوروف هم بطرفداری از وی برمیخیزد در حالیکه حتی برایش «روشن نیست که اهمیت این برنامه در چیست. آیا این برنامه

برای ماست یعنی خواستهائی را معین می کند که ما بمیان می کشیم یا اینکه ما میخواهیم این برنامه مورد قبول عامه باشد» (!؟!؟). رفیق لیبر «می‌خواست همان تذکرات رفیق یگوروف را بدهد». رفیق ماخف با شیوه مصمم خاص خود بسخن می‌پردازد و می گوید: «اکثر (؟) کسانی که صحبت کردند بهیچوجه به این نکته پی نمی‌برند که ماهیت برنامهٔ مطروحه چیست و چه هدفهائی را تعقیب می کند». بنظر او برنامهٔ پیشنهادی را «مشکل می‌توان برنامهٔ ارضی سوسیال‌دمکراسی شمرد»؛ از این برنامه... «کمی بوی بازی با اصلاح بیعدالتی‌های تاریخی بمشام می‌رسد»، در آن «سایه‌روشنیهائی از عوام‌فریبی و ماجراجوئی» نهفته است. تأیید نظری و تئوریک این ژرف‌اندیشی را واژگونسازیهای پیش‌پاافتاده و ساده کردن مارکسیسم عامیانه تشکیل می‌دهد: گوئی ایسکرائیها «می‌خواهند نسبت بدهقانان بمثابه کل واحدی رفتار نمایند؛ ولی چون دهقانان مدتهاست (؟) بطبقات تقسیم شده‌اند، لذا پیشنهاد برنامهٔ واحد ناگزیر منجر به آن خواهد شد که برنامه در مجموع جنبهٔ عوامفریبانه بخود گیرد و پیاده کردن آن بشکل ماجراجوئی در آید» (ص ۲۰۲).

رفیق ماخف در اینجا دلیل واقعی رفتار منفی عده زیادی از سوسیال‌دمکراتها را که حاضرند «ایسکرا» را «قبول کنند» (همانگونه که خود ماخف هم آنرا قبول دارد)، ولی بهیچوجه در جهت آن و خط مشی تئوریک و تاکتیکی آن تعمق ننموده‌اند، «از دهن می‌پراند». آنچه که موجب عدم درک این برنامه شده و می‌شود همانا به ابتذال کشاندن مارکسیسم بهنگام تطبیق آن با پدیده بغرنج و چندجانبه‌ای نظیر سازمان کنونی اقتصاد دهقانی روس است، نه اختلاف بر سر نکاتی جزئی. لیدرهای عناصر ضدایسکرائی (لیبر و مارتینف) و اعضای «مرکز» — یگوروف و ماخف — با این نظریهٔ عامیانه‌مارکسیستی خیلی زود کنار آمدند. رفیق یگوروف یکی از صفات مشخصه «یوژنی رابوچی» و گروهها و محفلهای متمایل به آنرا نیز بی‌پرده بیان داشت که آنهم عدم درک اهمیت جنبش دهقانی و عدم درک این نکته است که آنچه در قیامهای اولیه مشهور دهقانان نقطهٔ ضعف سوسیال‌دمکراتهای ما را تشکیل می‌داد پربها دادن به اهمیت این جنبش نبوده بلکه برعکس بیشتر کم‌بهاء

دادن به آن (و عدم تکافوی قوا برای استفاده از جنبش) بود. رفیق یگوروف گفت: «من مثل هیئت تحریریه مجذوب جنبش دهقانی نمی‌شوم — همان مجذوب‌شدنی که پس از شورشهای دهقانی، عدهٔ زیادی از سوسیال‌دمکراتها را فرا گرفته است». رفیق یگوروف فقط متأسفانه بخود زحمت نداد که کنگره را کم و بیش دقیق با این مطلب آشنا کند که این مجذوبیت هیئت تحریریه در چه منعکس شده است، او بخود زحمت نداد که مدارک مشخصی را از مندرجات «ایسکرا» مثال بزند. علاوه بر این او فراموش کرد که تمام مواد اساسی برنامهٔ ارضی ما حتی در شماره سوم «ایسکرا» یعنی مدتها قبل از شورشهای دهقانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود. کسیکه «ایسکرا» را تنها نه در گفتار «قبول داشت» بهتر است نسبت به اصول نظری و عملی آن کمی توجه بیشتر مبذول دارد!

رفیق یگوروف فریاد برمی‌آورد که: «خیر، ما در بین دهقانان نمی‌توانیم کار زیادی انجام دهیم!» و سپس از توضیحی که در این باره می‌دهد معلوم می‌شود که منظور اعتراض به «مجذوب شدن»-هائی نبوده بلکه نفی تمام خط‌مشی ماست: «از اینجا چنین برمی‌آید که شعار ما نمی‌تواند با شعار ماجراجویانه رقابت کند». این یک فورمولبندی بی‌نهایت مشخص نشانه روش غیر اصولی در کار است، روشی که همه چیز را به «رقابت» بین شعارهای احزاب مختلف محدود می‌کند! و این نکته پس از آن گفته می‌شود که ناطق از توضیحات نظری و تئوریک، خود را «قانع‌شده» می‌شمارد. در توضیحات اشاره شده است که ما می‌کوشیم در تبلیغات به موفقیت پایداری برسیم و در این راه از عدم موفقیتهای آنی و گذرا متأثر نمی‌شویم و موفقیت پایدار (علیرغم جارو جنجال پر هیاهوی «رقابت کنندگان»... یک دقیقه هم) بدون شالوده‌ریزی استوار تئوریک برنامه ممکن نیست (ص ۱۹۶). با این اظهار اطمینان به «قانع شدن» و با این تکرار فوری اصول پیش‌پاافتاده و مبتذل، اصولی که از اکونومیسم سابق به ارث رسیده است که از نظر آن «رقابت شعارها» نه فقط مسائل مربوط به برنامهٔ ارضی بلکه مسائل مربوط بهمهٔ برنامه و همهٔ

تاکتیک مبارزه اقتصادی و سیاسی را نیز حل می‌کرد، چه‌آشفته‌فکریهائی هویدا می‌شود. رفیق یگوروف می‌گفت: «شما نمی‌توانید دهقان مزدور را وادار کنید در کنار دهقان ثروتمند بخاطر اترزک‌هائی (۱۲) که اکنون بخش بزرگی از آنها در دست این دهقان ثروتمند است مبارزه کند».

این سخن باز هم همان ساده کردن مطلب است که بدون شک با اکونومیسم اپورتونیستی ما که با اصرار می‌گفت ممکن نیست پرولتر را «وادار کرد» بخاطر آنچیزی که بخش بزرگی از آن در دست بورژوازی است و در آینده باز هم بخش بزرگتری از آن بدست او خواهد افتاد مبارزه کند — خویشاوندی دارد. این باز هم همان عامیگرائی است که خصوصیات سرمایه‌داری عمومی روس را در مورد مناسبات دهقان مزدور و ثروتمند فراموش می‌کند. قطعه‌زمینها اینک بدوش دهقان مزدور هم که هیچ لزومی ندارد او را بمبارزه در راه رهائی از قید اسارت «وادار نمایند» عملاً فشار می‌آورد. «وادار کردن» را باید در مورد بعضی روشنفکران بکار برد — آنها را باید وادار نمود با وسعت نظر بیشتری بوظایف خود بنگرند، وادار کرد که هنگام بحث پیرامون مسائل مشخص از کاربرد فورمولهای قالبی خودداری نمایند، وادار نمود اوضاع و احوال تاریخی را که باعث پیچیدگی و تغییر شکل هدف ما می‌گردد، بحساب آورند. تنها این پندار خرافی که موژیک (دهاتی — م.) احمق است، پنداری که طبق تذکر منصفانه رفیق مارتف (ص ۲۰۲) از سخنرانیهای رفیق ماخف و مخالفان دیگر برنامهٔ ارضی تراوش می‌کند — تنها این پندار خرافی است که موجب می‌شود این مخالفان، شرایط واقعی زندگی و گذران دهقان مزدور را فراموش کنند.

نمایندگان «مرکز» ما با ساده کردن مطلب تا حد مقایسه خشک و خالی: کارگر و سرمایه‌دار — می‌کوشند که طبق معمول محدودیت فکری خود را به موژیک نسبت دهند. رفیق ماخف می‌گفت: «چون من موژیک را در حدود نقطه نظر طبقاتی محدود خودش عاقل می‌دانم لذا برآنم که از آرمان خرده‌بورژوائی تصرف و تقسیم زمین

طرفداری خواهد کرد». اینجا دو مطلب آشکارا با هم مخلوط می‌شود: توصیف نقطهٔ نظر طبقاتی موژیک بمثابه خرده‌بورژوآ از یک طرف و محدود کردن مدار این نقطهٔ نظر و تنزل دادن آن تا «میزان محدود» از طرف دیگر. اشتباه یگوروف‌ها و ماخف‌ها در همین تنزل دادن است (همانطوریکه اشتباه مارتینف‌ها و آکیموف‌ها تنزل دادن نقطهٔ نظر پرولتر تا «میزان محدود» بود). و حال آنکه هم منطق و هم تاریخ بما می‌آموزند که نقطهٔ نظر طبقاتی خرده بورژوازی ممکن است کم و بیش محدود و کم و بیش مترقی باشد و علت آنهم اینست که وضعیت خرده‌بورژوآ دارای دو جنبه است. وظیفه ما هم بهیچوجه نمی‌تواند این باشد که بسبب محدودیت («هالو بودن») موژیک یا تسلط «پندارهای خرافی» بر وی مأیوس شویم، بلکه برعکس باید نقطه نظر او را بطور خستگی‌ناپذیر وسعت دهیم و کمکش کنیم تا ادراکش بر پندارهای خرافی او غلبه کند.

نظر عامیانه‌«مارکسیستی» در مورد مسئله ارضی روس در آخرین کلمات نطق اصولی رفیق ماخف — مدافع وفادار هیئت تحریریه قدیمی «ایسکرا» به نقطه اوج خود رسید. بیخود نبود که این سخنان او را با کفزدنها استقبال کردند... گرچه این کفزدنها از روی تمسخر و استهزاء بود. رفیق ماخف از اشاره پلخانف دایر بر اینکه ما از جنبش چرنی پردل (۱۳) کوچک‌ترین ترسی نداریم و وظیفهٔ ما نیست که از این جنبش مترقی (بورژوآ-مترقی) جلوگیری نمائیم، — خشمگین شده و می گوید: «البته نمی‌دانم چه چیزی را مصیبت بدانم. ولی این انقلاب، اگر بتوان چنین نامی روی آن گذاشت دیگر جنبهٔ انقلابی نخواهد داشت و بعبارت صحیحتر باید بگویم که این دیگر انقلاب نبوده بلکه ارتجاع خواهد بود (خنده حضار)، انقلابی نظیر یک عصیان خواهد بود... چنین انقلابی *ما* را بعقب خواهد انداخت و مدت معینی لازم است تا مجدداً بتوان بهمان وضعی که اکنون داریم برگشت. و حال آنکه ما حالا بمراتب بیش از دوران انقلاب فرانسه امکان داریم (کفزدنهای تمسخرآمیز)، ما اکنون حزب سوسیال-دمکرات داریم (خنده حضار)»... راستی، حزب سوسیال‌دمکراتیکه

بشیوه ماخف استدلال کند یا مؤسسات مرکزی متکی بر ماخف‌ها داشته باشد واقعاً فقط خنده دارد...

بدین ترتیب می‌بینیم که در مورد مسائل صرفاً اصولی نیز که بمناسبت برنامهٔ ارضی مطرح شده است، بلافاصله همان گروهبندی که دیگر با آن آشنا هستیم پیدا شد. ضدایسکرائیها (۸ رأی) بنام مارکسیسم عامیانه بحمله می‌پردازند و از پس آنها سران «مرکز» یعنی یگوروف‌ها و ماخف‌ها کشیده می‌شوند که همواره سردرگم و بسوی همان نقطه نظر محدود می‌روند. به این جهت کاملاً طبیعی است که رأیگیری درباره برخی از سواد برنامه ارضی ارقام ۳۰ و ۳۵ رأی موافق (ص ۲۲۵ و ۲۲۶) یعنی همان عدد تقریبی‌را بدست می‌دهد که ما هم در مورد مناقشه بر سر جای بحث مسئله بوند و هم در مسئله کمیتهٔ سازمانی و هم در مسئله تعطیل و انحلال «یوژنی رابوچی» شاهد آن بودیم. کافی است که پای مسئله‌ای بمیان آید که اندکی از دایرهٔ قالب معمولی و مقرر خارج گردد و کمی کاربرد مستقلانه تئوری مارکس را در مورد مناسبات اقتصادی و اجتماعی خاص و جدید (برای آلمانها ــ جدید) ایجاب نماید تا فوراً ایسکرائیهایی که قادرند بنحوی شایسته وظیفه‌شان را درک کنند تعداد آراءشان به سه پنجم می‌رسد و بلافاصله تمام «مرکز» بسوی لیبرها و مارتینف‌ها روی می‌آورد. آنوقت رفیق مارتف می‌کوشد بروی این واقعیت آشکار سایه بیفکند و جبونانه آن رأیگیری‌هائی را که خوده‌اختلاف‌ها در آن بوضوح بروز کرد، نادیده بگیرد!

از مباحثات پیرامون برنامهٔ ارضی، مبارزهٔ ایسکرائیها با دو پنجم تمام کنگره بوضوح دیده می‌شود. نمایندگان قفقاز در این مورد خط‌مشی کاملاً درستی در پیش گرفته بودند و علت عمده آن از قرار معلوم این بود که آشنائی نزدیک با اشکال محلی بقایای متعدد رژیم سرواژ آنها را از مقایسه‌های خشک و انتزاعی و دبستانی که ماخف‌ها را قانع می‌سازد، بر حذر می‌داشت. هم پلخانف، هم گوسف (که می‌گفت «با چنین نظر بدبینانه‌ای بکار ما در دهات»... مانند نظر رفیق یگوروف... «بارها در میان رفقائی که در روسیه کار

می‌کردند، برخورد نموده است»)، هم کاستروف، هم کارسکی و هم تروتسکی به مارتینف و لیبر، ماخف و یگوروف حمله می‌کردند. تروتسکی بجا و بحق متذکر می‌شود که «توصیه‌های نیکخواهانه» منقدین برنامهٔ ارضی «خیلی بوی فیلیستری (کوته‌نظری — م.) می‌دهد». فقط باید در مورد مسئله بررسی گروهبندیهای سیاسی در کنگره این نکته را خاطرنشان نمود که مشکل می‌توان گفت او در این بخش سخنرانی خود (ص ۲۰۸) که رفیق لانگه را در یک ردیف با یگوروف و ماخف قرار داد، درست عمل کرده باشد. هر کس که صورتجلسه‌ها را دقیقاً بررسی کند می‌بیند که لانگه و گورین بهیچوجه نظرشان با یگوروف و ماخف یکی نیست. لانگه و گورین فورمولبندی ماده مربوط به قطعه‌زمینها را نمی‌پسندند و به ایده اصلی برنامهٔ ارضی ما کاملاً پی برده می‌کوشند آنرا بطرز دیگر پیاده کنند و در جهت مثبت سعی دارند از نظریات خود فورمولبندی بی‌عیب و نقص‌تری بدست آورند و طرحهائی برای قطعنامه بکنگره تسلیم می‌کنند تا تنظیم‌کنندگان برنامه را قانع سازند یا اینکه از آنان برعلیه همهٔ غیرایسکرائیها جانبداری نمایند. مثلاً کافی است پیشنهاد ماخف درباره رد تمام برنامهٔ ارضی (ص ۲۱۲، موافق نه رأی، مخالف ۳۸ رأی) و موادی از آن (ص ۲۱۶ و صفحات دیگر) با خط‌مشی لانگه که اصلاحات مستقلی در مادهٔ مربوط به قطعه‌زمین‌ها (ص ۲۲۵) وارد کرده بود مقایسه شود تا بتفاوت اساسی میان آنها اطمینان حاصل گردد*.

سپس رفیق تروتسکی با اشاره به براهین و استدلالاتی که بوی «فیلیستری» می‌دهد، گفت: «در دورانی که انقلاب دارد فرا می‌رسد، ما باید با دهقانان ارتباط برقرار سازیم»... «در برابر این وظیفه شکاکی و «دوربینی» سیاسی ماخف و یگوروف زیانبخش‌تر از هر گونه نزدیک‌بینی است». رفیق کوستیچ — ایسکرائی دیگر از اقلیت بطرز بسیار صایب و دقیقی به این نکته اشاره کرد که رفیق ماخف «بخود

* رجوع شود به نطق گورین، ص ۲۱۳.

و به پایداری اصولی خود اطمینان ندارد» و این توصیف همچون تیری بر قلب «مرکز» ما نشست. رفیق کوستیچ چنین ادامه داد: «رفیق ماخف در بدبینی با رفیق یگوروف جور شده، صرفنظر از اینکه میان آنها خرده‌اختلافهائی هست. او فراموش می‌کند که در همین حال حاضر سوسیال‌دمکراتها میان دهقانان مشغول کار و فعالیتند و جنبش آنها را تا حد امکان رهبری می‌کنند. آنها با این بدبینی خود دامنهٔ عمل ما را محدود می‌کنند» (ص ۲۱۰).

برای پایان بخشیدن به بررسی مذاکرات مربوط به برنامه در کنگره، جا دارد شرح مختصری هم دربارهٔ مباحثات مربوط به پشتیبانی از جریانهای اپوزیسیون بدهیم. در برنامه ما با وضوح تمام گفته شده است که حزب سوسیال‌دمکرات «از هر گونه جنبش اپوزیسیون و انقلابی که برضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود در روسیه باشد» پشتیبانی می‌کند. چنین بنظر می‌آمد که این شرط اخیر بطور کاملاً دقیقی نشان می‌دهد که ما از کدامین جریانهای اپوزیسیون پشتیبانی کنیم. با وجود این تفاوت خرده‌اختلافهائی که مدتهاست در حزب ما بوجود آمده‌اند، در این مورد هم بلافاصله آشکار شد، گویا اینکه تصور وجود «ابهام و سوءتفاهم» در مورد مسئله‌ای که تا این درجه حلاجی شده است، بسیار مشکل بود! معلوم است که مطلب بر سر سوءتفاهم نبوده بلکه بر سر خرده‌اختلافهاست. ماخف، لیبر، مارتینف فوراً اعلام خطر کردند و باز هم در همان اقلیت «متراکم و فشرده‌ای» قرار گرفتند که چه بسا ممکن بود در اینجا هم رفیق مارتف مجبور شود آنرا دسیسه‌بازی، نیرنگ، دیپلماسی و مطالب دلپذیر دیگر بداند (رجوع شود به نطق وی در کنگره لیگا)، مطالبی که فقط اشخاصی به آن متوسل می‌شوند که نمی‌توانند در علل سیاسی تشکیل گروههای «متراکم» و ایجاد اقلیت و اکثریت تعمق نمایند.

ماخف باز هم مطلب را از ساده کردن عوامانه مارکسیسم شروع می‌کند و می‌گوید: «یگانه طبقه انقلابی که ما داریم — پرولتاریاست» و از این اصل درست فوراً نتیجه‌گیری نادرست می‌کند

و می گوید: «بقیه تعریفی ندارند و بی‌بو و خاصیتند (خنده حضار)... بلی، بی‌بو و خاصیتند و فقط بفکر استفاده هستند. و من مخالفم که از آنها پشتیبانی شود» (ص ٢٢٦). رفیق ماخف با فورسولبندی بی‌نظیر خطمشی خود عده زیادی (از طرفدارانش) را شرمنده ساخت، ولی هم لیبر و مارتینف در اصل مطلب با وی همراه شدند و فقط پیشنهاد کردند که کلمهٔ «اپوزیسیون» حذف شود ویا اینکه با اضافه کردن کلمهٔ «اپوزیسیون دمکراتیک» آنرا محدود نمایند. رفیق پلخانف بسیار بجا و بموقع با این اصلاح مارتینف بمخالفت پرداخت و گفت: «ما باید لیبرالها را انتقاد کنیم و نیمه کاریهای آنها را افشاء سازیم. این نکته صحیح است... ولی ما در عین حالیکه محدودیت و کوته‌بینی هر جنبش دیگری بجز جنبش سوسیال‌دمکراتیک را فاش می‌سازیم، موظفیم به پرولتاریا توضیح دهیم که در مقایسه با حکومت مطلقه حتی آن مشروطیتی هم که حق انتخابات همگانی نمی‌دهد، گامی است به پیش و به این جهت پرولتاریا نباید رژیم موجود را به چنین مشروطیتی ترجیح دهد». رفیق مارتینف، رفیق لیبر و رفیق ماخف با این نکته موافقت نمی کنند و از خطمشی خود که مورد حمله آکسلرود، استاroور و تروتسکی و باز هم پلخانف قرار می گیرد دفاع می کنند. در این ضمن رفیق ماخف توانست که بار دیگر خود را بکوبد. او ابتداء گفت طبقات دیگر (بجز پرولتاریا) «تعریفی ندارند» و «مخالف است که از آنها پشتیبانی شود». سپس بر سر لطف آمد و قبول کرد که «بورژوازی گرچه در اصل مرتجع است، ولی غالباً انقلابی هم هست، مثلاً وقتی که پای مبارزه با فئودالیسم و با بقایای آن بمیان می‌آید». و بعد صحبت خود را بعنوان اصلاح گفته‌ها ادامه داد و عذر بدتر از گناه آورد و گفت: «اما گروههائی هستند که همیشه (؟) مرتجعند، — اینها پیشه‌ورانند». حال ببینید این لیدرهای «مرکز» ما که بعدها کف بر دهان از هیئت تحریریه قدیمی دفاع می کردند از لحاظ اصولی کارشان به چه درفشانی کشید! همین پیشه‌وران بودند که حتی در اروپای باختری که سازمان اصناف در آن بسیار نیرومند بود مانند خرده‌بورژواهای دیگر شهرها

در دوران سقوط حکومت مطلقه روحیه انقلابی خاصی از خود نشان دادند. این مطلب بخصوص برای سوسیال‌دمکرات روس بی‌معنی است که بدون تعمق آنچه را که رفقای باختری در بارهٔ پیشه‌وران کنونی در دورانی که صد و پنجاه سال از دوران سقوط حکومت مطلقه گذشته است می‌گویند، تکرار کنند. در روسیه در مسائل سیاسی قایل شدن جنبه ارتجاعی برای پیشه‌وران نسبت ببورژوازی چیزی نیست جز تکرار طوطی‌وار جملات قالبی.

متأسفانه، در صورتجلسه‌ها هیچ گونه مدرکی درباره تعداد آرائی که به اصلاحات مردود مارتینف، ماخف و لیبر در مسئله مورد بحث داده شده، ضبط نشده است. ما فقط می‌توانیم بگوئیم که لیدرهای عناصر ضدایسکرائی و یکی از لیدرهای «مرکز»* در این مورد نیز برضد ایسکرائیها در آن گروهبندی که ما با آن آشنائی حاصل کرده‌ایم متحد شدند. در موقع ترازبندی کلیه مذاکرات مربوط به برنامه نمی‌توان به این نتیجه نرسید که حتی یکبار هم نشد که مباحثات پرجوش و خروش که جالب توجه همگان باشد بمیان آید و تفاوت خرده‌اختلافهائی که اینک رفیق مارتف و هیئت تحریریه جدید «ایسکرا» دربارهٔ آن مهر سکوت بر لب می‌زنند آشکار نشود.

---

* لیدر دیگر همان گروه «مرکز» — رفیق یگوروف در جای دیگر در مسئله مربوط به پشتیبانی از جریانهای اپوزیسیون، در مورد قطعنامه آکسلرود درباره سوسیالیست‌رولوسیونرها (۱۴) (ص ۳۵۹) اظهار نظر کرد و میان خواست برنامه مشعر بر پشتیبانی از هرگونه جنبش اپوزیسیون و انقلابی و اتخاذ روش منفی خواه نسبت بسوسیالیست‌رولوسیونرها و خواه نسبت به لیبرالها «تضادی» تشخیص داد. با اینکه رفیق یگوروف بشکل دیگر و قدری از لحاظ دیگر بمسئله نزدیک شد، او هم در اینجا همان درک محدود نسبت به مارکسیسم و همان روش ناپایدار و نیمه‌خصومت‌آمیزی را نسبت به خطمشی «ایسکرا» (یعنی خطمشی که «مورد قبول» او بود) نشان داد که رفیق ماخف، رفیق لیبر و رفیق مارتینف از خود نشان داده بودند.

ز) آئین‌نامهٔ حزب. طرح رفیق مارتف

کنگره پس از برنامه به بررسی آئین‌نامهٔ حزب پرداخت (مسئله‌ای را که در بالا از آن یاد کردیم یعنی مسئله مربوط به ارگان مرکزی، و نیز گزارشهای نمایندگان را که متأسفانه اکثر نمایندگان نمی‌توانستند بصورت رضایتبخش بدهند مسکوت می‌گذاریم). احتیاج به تأکید این نکته نیست که مسئله آئین‌نامه برای ما اهمیت بزرگی داشت. در حقیقت، «ایسکرا» از همان آغاز کار علاوه بر یک ارگان مطبوعاتی، کانون سازمانی هم بود. «ایسکرا» طی مقاله اساسی در شماره چهارم («از چه باید شروع کرد؟») طرح سازمانی یکپارچه و جامعی* را بمیان کشید و طی سه سال بطور منظم و مداوم آنرا دنبال می‌کرد. هنگامیکه کنگره دوم حزب «ایسکرا» را ارگان مرکزی شناخت، از سه ماده استدلالی قطعنامهٔ مربوط (ص ١٤٧) دو مادهٔ آن همانا به همین طرح سازمانی و ایده تشکیلاتی «ایسکرا» اختصاص داده شد: یکی نقش آن در رهبری کارهای عملی حزب و دیگری نقش رهبری آن در ایجاد اتحاد. به این جهت کاملاً طبیعی است که کار «ایسکرا» و هیچ امر سازمانی حزبی و امور مربوط به احیای واقعی حزب را ممکن نبود بدون شناخته شدن ایده‌های معین سازمانی از طرف همه حزب

---

* رفیق پوپوف ضمن نطق خود درباره شناسائی «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی می‌گفت: «مقالهٔ مندرجه در شماره ۳ ویا ٤ «ایسکرا» را زیر عنوان «از چه باید شروع کرد؟» بیاد دارم. بسیاری از رفقائی که در روسیه کار می‌کنند آنرا ناسنجیده شمردند؛ این طرح بنظر عدهٔ دیگری تخیلی آمد و اکثریت (؟ لابد اکثریتی که رفیق پوپوف را احاطه کرده‌اند) آنرا فقط نمودار شهرت‌طلبی دانستند» (ص ١٤٠). بطوریکه خواننده ملاحظه می‌کند اطلاق کلمه شهرت‌طلبی به نظریات سیاسی من توضیحی است که برایم تازگی ندارد، همین نکته را اینک رفیق آکسلرود و رفیق مارتف علم کرده‌اند.

است مغایرت دارد» در میان کاغذها پیدا کنم! اینهم «مشت باز»!

ماده اول در طرح مارتف: «هر کس برنامهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را قبول کند و برای انجام وظایف مصرحه در آن تحت نظر و رهبری ارگانهای (sic!) حزب مجدانه کار کند، به این حزب تعلق دارد».

مادهٔ اول در طرح من: «هر کسی که برنامهٔ حزب را قبول کند و حزب را خواه با وسایل مادی و خواه با شرکت شخصی در یکی از سازمانهای حزبی پشتیبانی نماید عضو حزب شناخته می‌شود».

ماده اول در فورمولبندی پیشنهادی مارتف بکنگره که مورد تصویب کنگره قرار گرفت: «هر کس برنامهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را قبول کند و با وسایل مادی حزب را پشتیبانی نماید و تحت رهبری یکی از سازمانهای آن منظماً و شخصاً با آن همکاری کند، عضو حزب شناخته می‌شود».

از این مطابقت طرحها بوضوح دیده می‌شود که در طرح مارتف هیچگونه ایده‌ای وجود نداشت و سرتاپای آن عبارت‌پردازی پوچ و توخالی است. اینکه اعضای حزب تحت نظر و رهبری ارگانهای حزب کار کنند مطلبی است مسلم و روشن، این مطلب طور دیگری نمی‌تواند باشد، در این باره فقط کسانی حرف می‌زنند که دوست دارند حرف بزنند برای اینکه چیزی نگفته باشند و دوست دارند «آئین‌نامه‌ها» را با مقداری لفاظی و مشتی فورمولهای بوروکراتیک (یعنی فورمولهائی که برای کار لازم نیست و بدرد نمایش می‌خورد) پر کنند. ایدهٔ ماده اول فقط با طرح این مسئله پیدا می‌شود که: آیا ارگانهای حزبی می‌توانند آن اعضای حزب را که در هیچیک از سازمانهای حزبی شرکت ندارند عملاً رهبری کنند. از این ایده در طرح رفیق مارتف حتی اثری نیست. بنابر این من نمی‌توانستم با «نظریات» رفیق مارتف در باره «این مسئله» آشنا باشم، چونکه هیچگونه نظریه‌ای در مورد این مسئله در طرح رفیق مارتف وجود ندارد. پس معلوم می‌شود که راهنمای واقعی رفیق مارتف آشفته‌فکری است.

برعکس این نکته در مورد رفیق مارتف صدق می کند و باید گفت که او از روی طرح من «نظریات مرا در این مسئله می‌دانست»

و نظریات را با اینکه طرح من دو — سه هفته قبل از کنگره بهمه نشان داده شده بود، نه در هیئت تحریریه مورد اعتراض قرار داد و رد کرد و نه در برابر نمایندگان که تازه با طرح من آشنا شده بودند. علاوه بر این حتی در کنگره نیز وقتیکه من طرح آئین‌نامهٔ خود* را پیشنهاد کردم و تا قبل از انتخاب کمیسیون آئین‌نامه از آن دفاع می‌کردم، رفیق مارتف صریحاً اظهار داشت که «به نتیجه گیریهای رفیق لنین می‌پیوندم، و فقط در دو مسئله با او اختلاف نظر دارم» (تکیه روی کلمات از من است) — در مسئله مربوط بنحوهٔ تشکیل شورا و در مسئله کئوپتاسیون به اتفاق آراء (ص ۱۵۷). در مورد عدم موافقت با ماده اول در اینجا هنوز کلمه‌ای هم گفته نمی‌شود.

رفیق مارتف در جزوه حکومت نظامی خود لازم دانسته بار دیگر با تفصیل تمام یادی از آئین‌نامهٔ خود بکند و تأیید می‌کند که آئین‌نامه‌اش که حالا هم (فوریه ۱۹۰٤ — معلوم نیست بعد از سه ماه دیگر چه خواهد شد) حاضر است صرفنظر از برخی نکات جزئی

* ناگفته نماند کمیسیون صورتجلسه‌ها در ضمیمه یازدهم طرح آئین‌نامه‌ای را که «لنین بکنگره پیشنهاد کرده بود» (ص ۳۹۳) چاپ کرده است. کمیسیون صورتجلسه‌ها نیز در اینجا کمی مسائل را مخلوط کرده است. این کمیسیون طرح اولیه مرا که بتمام نمایندگان (و بعدهٔ زیادی قبل از کنگره) نشان داده شده بود با طرحی که در کنگره پیشنهاد شده بود قاطی کرده و اولی را بجای دومی چاپ کرده است. البته من با انتشار طرحهای خود ولو در هر مرحله تهیه آنها هیچگونه مخالفتی ندارم، ولی بهر حال نباید آشفته‌فکری ایجاد کرد. و حال آنکه آشفته‌فکری ایجاد شده است، زیرا پوپوف و مارتف (ص ۱۵٤ و ۱۵۷) فورمولهائی از طرحی را که من واقعاً در کنگره پیشنهاد کرده‌ام مورد انتقاد قرار می‌دهند که در طرح منتشره از طرف کمیسیون صورتجلسه‌ها وجود ندارد (رجوع شود به ص ۳۹٤، مواد ۷ و ۱۱). اگر بیشتر دقت می‌شد بسهولت ممکن بود اشتباهی را مشاهده نمود که از تطبیق ساده صفحات مورد اشاره من آشکار می‌شود.

و فرعی زیر آن را امضاء کند، «روش منفی او را نسبت به افراط در مرکزیت با وضوح کافی بیان می کند» (ص ٤). رفیق مارتف اکنون علت عدم پیشنهاد این طرح بکنگره چنین توضیح می‌دهد که اولاً «تربیت ایسکرائی او و روش بی‌اعتنائی به آئین‌نامه‌ها را بوی تلقین کرده است» (وقتی رفیق مارتف بخواهد، کلمه ایسکرائی دیگر برایش بمعنای محفل‌بازی محدود نبوده بلکه متین‌ترین خطمشی‌هاست! ولی افسوس که تربیت ایسکرائی در طی سه سال برفیق مارتف روش بی‌اعتنائی نسبت بعبارت‌پردازی آنارشیستی را که شیوه ناپایداری روشنفکرانه بوسیله آن قادر است نقض آئین‌نامه‌ای را که بالاتفاق تصویب شده است عمل صحیح بداند نیاموخته است). ثانیاً، ملاحظه می کنید که این رفیق مارتف «از ایجاد هرگونه ناهماهنگی در تاکتیک آن هستهٔ اساسی سازمانی که «ایسکرا» بود»، اجتناب ورزیده است. راستی هم خوب بهم مربوطند! رفیق مارتف در مسئله اصولی مربوط بفورمولبندی اپورتونیستی مادهٔ اول یا دربارهٔ افراط در مرکزیت، بقدری از ناهماهنگی (که فقط از نظر کاملاً محدود محفلی وحشتناک است) می‌ترسید که حتی در مقابل هسته‌ای نظیر هیئت تحریریه نیز اختلاف‌نظرهای خود را آشکار نساخت! در مورد مسئله عملی مربوط به اعضای مراکز، رفیق مارتف برضد رأی اکثریت اعضای سازمان «ایسکرا» (این هسته اساسی سازمانی واقعی) بکمک بوند و رابوچیه‌دلوئیها متوسل می‌شد. رفیق مارتف «بناهماهنگی» موجود در جملاتش توجهی ندارد یعنی متوجه آن ناهماهنگی نیست که در این جملات بعنوان دفاع از هیئت تحریریه کاذب برای نفی «محفل‌بازی» در آن ارزیابی که صلاحیتدارترین افراد از مسئله کرده‌اند ــ بطور نامشهودی محفل‌بازی را جا می‌زند. ما برای تنبیه او متن کامل آئین‌نامهٔ او را در اینجا نقل می کنیم و ضمن آن از طرف خود نظریات و افراط کاریهای او را قید می‌نمائیم*:

* ناگفته نگذارم که متأسفانه نتوانستم شق اول طرح مارتف را که تقریباً مشتمل بر ٤٨ ماده و دارای مقدار زیادی «افراط» در فورمالیسم بیمصرف بود، بدست آورم.

«طرح آئین‌نامهٔ حزب — I . تعلق بحزب. — ۱) هر کس برنامهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را قبول کند و برای انجام وظایف آن زیر نظر و رهبری ارگانهای حزبی مجدانه کار کند به این حزب تعلق دارد. — ۲) اخراج عضو از حزب بعلت رفتاری که با مصالح حزب تطبیق نکند منوط به تصمیم کمیته مرکزی است. [متن مستدل حکم اخراج در بایگانی حزب نگهداری می‌شود و در صورت تقاضای هر یک از کمیته‌های حزبی به اطلاع آنها رسانده می‌شود. تصمیم کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ اخراج در صورت درخواست دو کمیته ویا بیشتر باید بکنگره ارجاع شود]»... من اصول بکلی خالی از مضمون طرح سارتف را که نه تنها حاوی هیچ «ایده‌ای» نیست بلکه هیچ شرط یا خواست معینی را نیز در بر ندارد در پرانتز می‌گیرم، مثلاً نظیر این دستور بیمانند «آئین‌نامه» حاکی از اینکه حکم در کدام محل بخصوصی باید حفظ شود، یا اشاره به این موضوع که تصمیمات کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ اخراج (همهٔ تصمیمات آن بطور کلی نه؟) باید بکنگره ارجاع شود. این همان افراط در عبارت‌پردازی یا فورمالیسم واقعی بوروکراتیک است که معنای آن وضع بندها و مواد زاید و علناً بیفاده یا مسامحه‌کارانه است. «...II. کمیته‌های محلی. — ۳) نمایندهٔ حزب در کارهای محلی آن، کمیته‌های حزب هستند...» (هم تازگی دارد و هم معقول است!) «... ٤) [کمیته‌های حزب آنهائی شناخته می‌شوند که در حین کنگره دوم موجود بوده و در کنگره نمایندگی داشته‌اند]. — ٥) کمیته‌های حزبی جدیدی که مشمول ماده چهارم نیستند از طرف کمیته مرکزی تعیین می‌شود [که یا هیئت اعضای سازمان موجود محلی را بعنوان کمیته خواهد شناخت ویا از راه تغییر در این سازمان، کمیتهٔ محلی را تشکیل خواهد داد]. — ٦)

کمیته‌ها هیئت اعضای خود را از راه کئوپتاسیون تکمیل می‌کنند. — ۷) کمیتهٔ مرکزی حق دارد اعضای کمیتهٔ محلی را بوسیله عده معینی از رفقا (که می‌شناسدشان) تکمیل نماید بطوریکه عدهٔ اینها از یک سوم کل اعضای آن تجاوز نکند...» نمونه بوروکراتیسم: چرا از یک سوم تجاوز نکند؟ این شرط چه لزومی دارد؟ این محدودیت که هیچ چیزی را محدود نمی‌کند چه فایده‌ای دارد؟ زیرا عمل تکمیل را ممکن است بارها تکرار کرد؟ — «...۸) [در صورتیکه کمیتهٔ محلی در نتیجه تعقیب، پراکنده یا درهم شکسته شود» (یعنی همهٔ اعضای آن بازداشت نشدند؟) «کمیتهٔ مرکزی آنرا احیاء می‌کند»]... (بدون اینکه مادهٔ ۷ را رعایت نماید؟ آیا رفیق سارتف بین ماده ۸ و آن قوانین روسیه دربارهٔ آداب معاشرت که مقرر می‌دارد در روزهای کار کار کن و در روزهای عید استراحت، شباهتی مشاهده نمی‌کند؟) «...۹) [کنگرهٔ نوبتی حزب می‌تواند کمیتهٔ مرکزی را مأمور نماید که در هیئت اعضای فلان کمیتهٔ محلی در صورتیکه فعالیت آن با مصالح حزب وفق ندهد، تغییر و تبدیل بدهد. در این صورت هیئت کمیتهٔ مزبور منحل شده تلقی می‌شود و رفقائی که در حیطه عمل و فعالیت آن هستند از تبعیت* به آن آزاد می‌شوند.»] ... مقررات این ماده درست همان فواید عالی ماده‌ای را دارد که هنوز هم در قوانین روس هست و می‌گوید: مست‌بازی برای همه و هر کس ممنوع است. «...۱۰) [کمیته‌های محلی حزب تمام فعالیت محلی را در رشته ترویج، تبلیغ

---

* توجه رفیق آکسلرود را به این کلمه معطوف می‌دارم. خدا می‌داند که این چه معنائی دارد! ریشه‌های آن «ژاکوبینیسم» که حتی... حتی به تغییر اعضای هیئت تحریریه منجر می‌شود در همین جاست...

و سازمان حزب رهبری می‌کنند و به تناسب قوای خود به کمیتهٔ مرکزی و ارگان مرکزی حزب در انجام وظایف عمومی حزبی که به آنها محول شده است کمک می‌نمایند»]... آه! پروردگارا، این دیگر چیست؟.. ۱۱) [«مقررات داخلی سازمان محلی، مناسبات متقابل کمیته و گروههای تابع آن» (رفیق آکسلرود، می‌شنوید، می‌شنوید؟) «و حدود صلاحیت و خودمختاری» (مگر حدود صلاحیت و حدود خودمختاری یکی نیست؟) «این گروهها توسط خود کمیته تعیین می‌شوند و جریان امر به اطلاع کمیتهٔ مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی می‌رسد»]... (کمبود: گفته نشده است که متن این اطلاعات کجا حفظ می‌شود)... «۱۲) [تمام گروههای تابع کمیته‌ها و هر کدام از اعضای حزب حق دارند بخواهند که عقیده یا تمایل آنان در هر مسئله‌ای به اطلاع کمیتهٔ مرکزی حزب و ارگانهای مرکزی آن برسد. — ۱۳) کمیته محلی حزب موظف است از عایدات خود سهمی را که بر حسب تقسیمبندی از جانب کمیتهٔ مرکزی مقرر می‌شود بصندوق کمیتهٔ مرکزی بریزد. — III. ایجاد سازمانهائی بمنظور تبلیغات بزبانهای دیگر (غیر از روسی). — ۱٤) [برای تبلیغات بیکی از زبانهای غیر روسی و متشکل ساختن کارگرانی که میان‌شان چنین تبلیغاتی می‌شود، می‌توان سازمانهائی را در نقاطی تشکیل داد که تخصیص اینگونه تبلیغات و چنین سازمانی در آنجا ضروری بنظر آید.] — ۱۵) حل این مسئله که تا چه درجه‌ای این ضرورت وجود دارد بکمیتهٔ مرکزی و در موارد پیدایش مناقشه بکنگرهٔ حزب واگذار می‌شود»... قسمت اول ماده در صورتیکه قسمت‌های بعدی آئین‌نامه در نظر گرفته شود، زاید است، و قسمت دوم آن راجع بموارد مناقشه، راستی خنده‌آور است... «۱۶) [سازمانهای محلی که در مادهٔ ۱٤ مشخص شده‌اند در امور اختصاصی خویش مختارند،

ولی تحت نظارت کمیتهٔ محلی کار می‌کنند و تابع آن بشمار می‌روند و ضمناً شکل‌های این نظارت و چگونگی مناسبات سازمانی میان این کمیته و این سازمان اختصاصی، توسط کمیته محلی تعیین می‌شود»... (چه خوب که معلوم شد ذکر این همه کلمات توخالی بکلی بیهوده بود.)... «در مورد کارهای عمومی حزب این قبیل سازمانها بعنوان بخشی از سازمان کمیته عمل میکنند.] — ۱۷) [سازمانهای محلی که در مادهٔ ۱۴ مشخص شده‌اند می‌توانند برای انجام موفقیت‌آمیز وظایف اختصاصی خویش اتحاد خودمختار تشکیل دهند. چنین اتحادی می‌تواند از خود دارای ارگانهای ویژهٔ مطبوعاتی و اداری باشد؛ ضمناً هم این و هم آن زیر نظر مستقیم کمیتهٔ مرکزی حزب قرار دارند. آئین‌نامهٔ چنین اتحادی توسط خود اعضای آن تنظیم می‌شود، ولی بتصویب کمیتهٔ مرکزی حزب می‌رسد.] — ۱۸) [کمیته‌های محلی حزب نیز در صورتیکه بنابر شرایط محلی قسمت عمدهٔ وقت خود را صرف تبلیغات بزبان معینی کنند، می‌توانند در اتحاد خودمختار مذکور در مادهٔ ۱۷ داخل شوند. تبصره. این کمیته که جزئی از اتحاد خودمختار است مقام کمیته حزب را از دست نخواهد داد»]... (تمام این ماده فوق‌العاده مفید و بی‌نهایت عاقلانه است ولی تبصره از آنهم بیشتر)... — «۱۹) [سازمانهای محلی که جزو اتحاد خودمختار هستند در روابط خود با ارگانهای مرکزی آن زیر نظارت کمیته‌های محلی قرار دارند.] — ۲۰) [مناسبات ارگانهای مطبوعاتی و اداری مرکزی اتحادهای خودمختار با کمیتهٔ مرکزی حزب همان است که کمیته‌های محلی حزب با کمیتهٔ مرکزی دارند.] — IV. کمیتهٔ مرکزی و ارگانهای مطبوعاتی حزب. — ۲۱) [نمایندگان حزب بطور کلی کمیتهٔ مرکزی آن و ارگانهای مطبوعاتی — سیاسی و علمی — هستند.] — ۲۲) وظیفهٔ کمیته مرکزی عبارت است از

رهبری عمومی تمام فعالیت عملی حزب؛ مراقبت برای استفاده صحیح از تمام نیروهای حزب و توزیع صحیح آنها؛ نظارت بر فعالیت کلیهٔ بخشهای حزب؛ تأمین سازمانهای محلی از لحاظ مطبوعات؛ ایجاد دستگاه فنی حزب؛ دعوت کنگره‌های حزبی. — ۲۳) وظیفهٔ ارگانهای مطبوعاتی حزب عبارت است از رهبری مسلکی زندگی حزبی؛ ترویج برنامهٔ حزب و تدوین علمی و پوبلیسیستی جهان‌بینی سوسیال‌دمکراسی. — ۲۴) تمام کمیته‌های محلی حزب و اتحادهای خودمختار هم با کمیتهٔ مرکزی حزب و هم با هیئت تحریریه ارگانهای حزبی در تماس مستقیم هستند و متناوباً آنها را از جریان جنبش و کار سازمانی در محلها آگاه می‌سازند. — ۲۵) هیئت تحریریهٔ ارگانهای مطبوعاتی حزب از طرف کنگره حزب تعیین می‌شود و تا کنگره بعدی انجام وظیفه می‌کند. — ۲۶)[هیئت تحریریه در امور داخلی خویش مختار است] و می‌تواند در فواصل بین دو کنگره هیئت اعضای خود را تکمیل کند و تغییر دهد و باید جریان را هر بار به اطلاع کمیته مرکزی برساند. — ۲۷) کلیه بیانیه‌هائی که از طرف کمیتهٔ مرکزی صادر می‌شود یا مورد تصویب آن قرار می‌گیرد بنابدرخواست کمیتهٔ مرکزی در ارگان حزبی چاپ می‌شود. — ۲۸) کمیتهٔ مرکزی با موافقت هیئت تحریریه ارگانهای حزبی برای انجام انواع مختلف کارهای مطبوعاتی گروههای مطبوعاتی ویژه‌ای تشکیل می‌دهد. — ۲۹) کمیتهٔ مرکزی در کنگره حزب تعیین می‌شود و تا کنگره بعدی انجام وظیفه می‌کند. کمیتهٔ مرکزی هیئت اعضای خود را از طریق کئوپتاسیون به تعداد نامحدودی تکمیل می‌کند و آنرا هر بار به اطلاع هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی حزب می‌رساند. — V. سازمان حزبی مقیم خارجه. ۳۰) سازمان حزبی مقیم خارجه تبلیغ میان روسهای مقیم خارجه و سازمان عناصر سوسیالیستی موجود در بین

آنها را اداره می‌کند. یک هیئت مدیرهٔ انتخابی در رأس این سازمان قرار می‌گیرد. — ۳۱) اتحادهای خودمختاری که در داخل حزب هستند می‌توانند برای کمک به انجام وظایف ویژهٔ خود شعباتی در خارجه داشته باشند. این شعبات بعنوان گروههای خودمختار داخل سازمان عمومی مقیم خارجه می‌شوند. — VI. کنگره‌های حزب. — ۳۲) کنگرهٔ حزب عالی‌ترین مقام حزبی است. — ۳۳) [کنگرهٔ حزب، برنامهٔ حزب، آئین‌نامه و اصول رهبری فعالیت آنرا وضع می‌کند؛ بکار تمام ارگان‌های حزبی نظارت دارد و به برخوردهای میان آنها رسیدگی می‌کند.] — ۳۴) حق نمایندگی در کنگره به ۱) تمام کمیته‌های محلی حزب؛ ب) ارگانهای اداری مرکزی کلیهٔ اتحادهای خودمختار که در داخل حزب هستند؛ ج) کمیتهٔ مرکزی حزب و هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی آن؛ د) سازمان مقیم خارجه حزب تعلق دارد. — ۳۵) واگذاری اعتبارنامه مجاز خواهد بود، ولی بشرطی که یک نماینده دارای بیش از سه اعتبارنامه واقعی نباشد. تقسیم یک اعتبارنامه میان دو نماینده مجاز است. اعتبارنامه‌های محدود مجاز نیست. — ۳۶) بکمیتهٔ مرکزی حق داده شود رفقائی را که حضورشان در کنگره ممکن است مفید باشد با حق رأی مشورتی بکنگره دعوت نماید. — ۳۷) در مسائل مربوط به تغییر برنامه یا آئین‌نامه حزب اکثریت دو سوم آراء موجود لازم است؛ مسائل دیگر با اکثریت ساده حل می‌شوند. — ۳۸) کنگره زمانی جنبهٔ رسمی بخود می‌گیرد که نیمی از تمام کمیته‌های حزب که در حین تشکیل کنگره وجود دارند، در آن نماینده داشته باشند. — ۳۹) کنگره در صورت امکان هر دو سال یکبار تشکیل می‌شود. [در صورتیکه علیرغم ارادهٔ کمیتهٔ مرکزی در سر این مدت مانعی برای تشکیل کنگره پیش آید کمیتهٔ مرکزی بمسئولیت خود تشکیل آنرا بوقت دیگر موکول می‌کند».]

خواننده‌ای که بطور استثناء حوصله کرده است که این به اصطلاح آئین‌نامه را تا آخر بخواند مسلماً از ما نخواهد خواست که نتیجه‌گیری‌های زیر را مورد بررسی خاصی قرار دهیم. نتیجه اول: آئین‌نامه به استسقای بی‌درمان دچار است. نتیجهٔ دوم: سایه‌روشنیهای خاصی از لحاظ نظریات سازمانی در حکم روش منفی نسبت به افراط در مرکزیت، در این آئین‌نامه دیده نمی‌شود. نتیجهٔ سوم: رفیق مارتف بی‌نهایت عاقلانه رفتار کرد که بیش از $\frac{۳۸}{۳۹}$ آئین‌نامه را از انظار (و از بحث و بررسی در کنگره) مکتوم داشت. فقط نکته‌ای که کمی عجیب است این است که این کتمان را مشت باز می‌نامند.

ح) مباحثات مربوط به مرکزیت قبل از ایجاد انشعاب در داخل ایسکرائیها

قبل از اینکه به بررسی مسئله فورمولبندی مادهٔ اول آئین‌نامه بپردازیم که واقعاً شایان توجه است و بدون شک سایه‌روشنیهای مختلف نظریات را آشکار می‌کند، باز هم کمی روی آن مذاکرات عمومی مختصری که پیرامون آئین‌نامه شد و جلسهٔ چهاردهم کنگره و بخشی از وقت جلسهٔ پانزدهم را گرفت مکث می‌کنیم. این مذاکرات اهمیت خاصی دارد، زیرا قبل از آنکه در سازمان «ایسکرا» در مورد مسئله هیئت اعضای مرکزها اختلاف نظر کامل بوجود آید بعمل آمده است. برعکس، مذاکرات بعدی دربارهٔ آئین‌نامه عموماً و کئوپتاسیون خصوصاً، پس از بوجود آمدن اختلاف نظر ما در سازمان «ایسکرا» صورت گرفت. طبیعی است که پیش از اختلاف نظر ما می‌توانستیم نظریات خود را با بی‌غرضی بیشتری اظهار کنیم یعنی اینکه نظریات ما از تأثیرات مسئله مربوط به ترکیب اعضای کمیتهٔ مرکزی که باعث هیجان همگان شد فارغ‌تر بود. قبلاً گفتم که رفیق مارتف بنظریات سازمانی من پیوست (ص ۱۵۷) و فقط در مورد دو نکته جزئی موفق نبود. بر عکس، ضدایسکرائیها و «مرکز» فوراً بر ضد

هر دو ایدهٔ اساسی نقشه سازمانی «ایسکرا» (و بنابر این بر ضد تمام آئین‌نامه) یعنی هم برضد مرکزیت و هم برضد «دو مرکز» به تعرض پرداختند. رفیق لیبر آئین‌نامهٔ مرا «بی‌اعتمادی سازمان‌یافته» نامید و وجود دو مرکز را در حکم تخریب مرکزیت تلقی نمود (همچنین رفیق پوپوف و رفیق یگوروف). رفیق آکیموف اظهار تمایل نمود که دایرهٔ صلاحیت و اختیارات کمیته‌های محلی وسیعتر شود و ضمناً «حق تغییر هیئت اعضای آنها» بخودشان واگذار گردد. «باید آزادی عمل بیشتر به آنها داده شود... کمیته‌های محلی باید از طرف کارکنان فعال محل مزبور انتخاب شوند، همانطوریکه کمیتهٔ مرکزی از طرف نمایندگان کلیهٔ سازمانهای فعال روسیه انتخاب می‌شود. و هرگاه اگر نتوان این نکته را مجاز شمرد در اینصورت بهتر است تعداد اعضائی که از طرف کمیتهٔ مرکزی در کمیته‌های محلی تعیین می‌شوند محدود گردد...» (۱۵۸). رفیق آکیموف بطوریکه می‌بینید فکر «افراط در مرکزیت» را بمیان می‌کشد، ولی رفیق مارتف گوشش به این تذکرات معتبر بدهکار نیست، چونکه هنوز شکست در مسئله ترکیب هیئت اعضای مراکز وادارش نمی‌کند بدنبال آکیموف برود. حتی وقتی هم که رفیق آکیموف «ایدهٔ» آئین‌نامه خود او را (ماده ۷ — محدود کردن حقوق کمیتهٔ مرکزی در وارد کردن اعضا به کمیته‌ها) بر سبیل اشاره گوشزد می‌کند باز گوش نمی‌دهد! رفیق مارتف آنوقت هنوز نمی‌خواست با ما ناهماهنگی داشته باشد و از این رو ناهماهنگی را خواه با رفیق آکیموف و خواه با خودش، تحمل می‌کرد... آنوقت هنوز فقط کسانی برضد «هیولای مرکزیت» پیکار می‌کردند که آشکارا مرکزیت «ایسکرا» بسودشان نبود: پیکارجویان: آکیموف، لیبر، گلدبلات بودند و بدنبال آنها هم با احتیاط و دوراندیشی (بطوریکه راه بازگشت باز باشد) یگوروف (رجوع شود به ص ۱۵۶ و ۲۷۶) و دیگران گام برمی‌داشتند. آنوقت هنوز برای اکثریت عظیم حزب واضح بود که این همان منافع محدود و محفلی بوند و «یوژنی رابوچی» و غیره است که موجب اعتراض برضد مرکزیت می‌گردد. ضمناً اکنون هم برای اکثریت حزب واضح

است که همانا منافع محفلی هیئت تحریریهٔ سابق «ایسکرا» موجب اعتراض وی برضد مرکزیت می‌گردد...

بعنوان مثال نطق رفیق گلدبلات را بگیرید (١٦٠ — ١٦١). او برضد «هیولای» مرکزیت من که گوئی به «نابودی» سازمانهای پائینی منجر می‌گردد و گوئی «تمام مجاهداتش برای این است که قدرت نامحدود و حق مداخله نامحدودی در همهٔ کارها بمرکز بدهد» و به سازمانها «تنها این حق» را بدهد که «از هر دستور و فرمان بالا بی‌چون و چرا اطاعت کنند» و غیره و غیره، پیکار می‌کند. «مرکزی که طبق این طرح ایجاد شود در خلاء می‌ماند و در پیرامون آن هیچ سازمان فرعی وجود نخواهد داشت و فقط تودهٔ بیشکلی خواهد بود که درمیان آن عمال مجری دستورات این مرکز در تلاش و تکاپو هستند». این عیناً همان عبارت‌پردازی سالوسانه‌ای است که مارتف‌ها و آکسلرودها پس از شکست خود در کنگره بما تحویل می‌دادند. بوند را ریشخند می‌کردند که در عین مبارزه با مرکزیت ما در مورد خود حقوق نامحدودی را بمرکز می‌دهد که با خطوط مشخص‌تر ترسیم شده است (مثلاً، انتصاب و اخراج اعضاء و حتی راه ندادن نمایندگان بکنگره). پس از روشن شدن مسائل، بجار و جنجال‌های اقلیت هم خواهند خندید که وقتی در اقلیت است برضد مرکزیت و آئین‌نامه داد و فریاد راه می‌اندازد و هنگامیکه اکثریت پیدا می‌کند فوراً بر آئین‌نامه تکیه می‌زند.

در مسئله دو مرکز نیز گروهبندی با وضوح مشاهده شد: در این مسئله هم لیبر و هم آکیموف (اولین کسی که نغمهٔ برتری ارگان مرکزی بر کمیتهٔ مرکزی در شورا را که اکنون نغمهٔ مطلوب آکسلرود و مارتف است سر داد) و هم پوپوف و هم یگوروف در برابر تمام ایسکرائیها ایستاده‌اند. طرح دو مرکز بخودیخود از آن ایده‌های سازمانی ناشی می‌شد که «ایسکرای» سابق همیشه آنها را بسط و تکامل می‌داد (و در گفتار مورد تأیید پوپوف‌ها و یگوروف‌ها بود!). سیاست «ایسکرای» سابق با نقشه‌های «یوژنی رابوچی» دایر بر اینکه یک ارگان عامه‌فهم بموازات آن تشکیل و به ارگانی

تبدیل شود که عملاً جنبهٔ برتری داشته باشد — مغایرت داشت. ریشه آن تضاد ظاهراً عجیبی که گویا تمام ضدایسکرائیها و تمام باطلاق طرفدار یک مرکز یعنی طرفدار مرکزیت بیشتر هستند، همین جاست. البته نمایندگانی هم بودند (بخصوص میان باطلاق) که تصور نمی‌رود بروشنی به این مطلب پی می‌بردند که نقشه‌های سازمانی «یوژنی رابوچی» بکجا منتهی می‌شود و بحکم منطق ناچار باید منتهی شود، ولی آنچه که آنها را بسوی ضدایسکرائی‌ها می‌کشید همان طبیعت مردد و عدم‌اعتماد و ناباوری بخود بود.

از نطقهای ایسکرائیها بهنگام این مباحثات بر سر آئین‌نامه (که پیش از انشعاب ایسکرائیها روی داده بود)، نطق رفیق مارتف («پیوستن» به ایده‌های سازمانی من) و نطق رفیق تروتسکی مخصوصاً شایان توجه است. تروتسکی طوری برفیق آکیموف و برفیق لیبر پاسخ داد که هر کلمهٔ آن تمامی رفتار نادرست و تئوریهای ساختگی بعد از کنگرهٔ «اقلیت» را فاش می‌کند. «او (رفیق آکیموف) می‌گفت: آئین‌نامه حدود صلاحیت و اختیارات کمیتهٔ مرکزی را بحد کافی دقیق تعریف نمی‌کند. نمی‌توانم با آن موافقت کنم. برعکس این تعریف دقیق است و بدین معناست که چون حزب کل واحد است لذا باید نظارت آنرا بر کمیته‌های محلی تأمین نمود. رفیق لیبر اصطلاح مرا بکار برد و گفت آئین‌نامه «بی‌اعتمادی سازمان‌یافته» است. و این حرفی است درست. ولی من این اصطلاح را در مورد آئین‌نامهٔ پیشنهادی نمایندگان بوند بکار برده بودم که حاکی از بی‌اعتمادی سازمان‌یافته بود که از جانب بخشی از حزب نسبت بتمام حزب ابراز می‌شد. اما آئین‌نامهٔ ما» (آنوقت یعنی قبل از شکست در مسئله ترکیب هیئت اعضای مرکزها، این آئین‌نامه، آئین‌نامهٔ «ما» بود!) «حاکی از بی‌اعتمادی سازمان‌یافته حزب نسبت بتمام بخشهای آن، یعنی نظارت بر تمام سازمانهای محلی، ناحیه‌ای، ملی و غیره است» (ص ۱۵۸). آری، آئین‌نامهٔ ما در این مورد درست توصیف شده است و ما می‌خواستیم توصیه کنیم که این توصیف روز بروز بکسانی که اینک با وجدان آسوده مدعی هستند که این اکثریت بدخواه

سیستم «بی‌اعتماد سازمان‌یافته» و یا «حکومت نظامی» را که نظیر همانست اختراع کرده و بمیان کشیده است یادآور شوند. کافی است نطق مذکور با نطقهائی که در کنگره لیگای مقیم خارجه ایراد شده است تطبیق داده شود تا نمونه‌ای از بی‌ارادگی سیاسی و از این امر بدست آید که چگونه نظریات مارتف و شرکاء بسته به اینکه صحبت از هیئت مادون خود آنها بوده یا از هیئت دیگران، تغییر می‌کرد.

ط) مادهٔ اول آئین‌نامه

آن فورمولبندی‌های گوناگونی را که بر سر آنها مباحثات جالبی در کنگره درگرفت نقل نمودیم. این مباحثات وقت تقریباً دو جلسه را گرفت و با دو رأیگیری اسمی بپایان رسید (در تمام جریان کنگره اگر اشتباه نکنم فقط ۸ بار رأیگیری اسمی صورت گرفت زیرا که بعلت وقت فوق‌العاده‌ای که این رأیگیری‌ها می‌خواست، فقط در موارد بسیار مهم بعمل می‌آمد). بدون شک مسئله‌ای که بمیان آمده بود، مسئله اصولی بود. کنگره به این مباحثات توجه فوق‌العاده داشت. همهٔ نمایندگان در رأیگیری شرکت کردند که در کنگرهٔ ما (و همچنین در هر کنگرهٔ بزرگ) بندرت دیده می‌شد و در عین حال بر علاقه و توجه همهٔ شرکت‌کنندگان در مناقشه گواهی می‌داد.

حال این سئوال پیش می‌آید که مسئله مورد بحث و جدل چه ماهیتی داشت؟ من در کنگره این نکته را متذکر شدم و بعدها هم چندین بار تکرار کردم که «اختلاف نظر خودمان را (در مورد ماده اول) بهیچوجه آنقدرها اساسی نمی‌شمارم که حیات و ممات حزب ما به آن وابسته باشد. ما از یک ماده بد آئین‌نامه هرگز نابود نمی‌شویم!» (ص ۲۵۰). این اختلاف نظر با وجود اینکه خرده‌اختلافهای اصولی را برملاء می‌سازد، بخودیخود بهیچوجه نمی‌توانست موجب اختلاف (ویا در واقع اگر بخواهیم بدون قید و شرط بگوئیم موجب انشعابی) شود که پس از کنگره بوجود آمد. ولی هر اختلاف نظر کوچکی در صورتیکه روی آن پافشار و اصرار شود و بخواهند آنرا در درجه

اول اهمیت قرار دهند و در صدد تجسس تمام ریشه‌ها و شاخها و برگهای آن برآیند، ممکن است بزرگ شود. هر اختلاف نظر کوچکی در صورتیکه مبنای چرخشی بسوی نظریات اشتباه‌آمیز معینی قرار گیرد و این نظریات اشتباه‌آمیز، بمناسبت اختلافاتی جدید و اضافی با عملیات آنارشیستی که حزب را به انشعاب می‌کشاند، توأم گردد ممکن است اهمیت عظیم پیدا کند.

در مسئله مورد بحث هم، وضع عیناً بهمین منوال بود. اختلاف نظر نسبتاً کوچکی بر سر ماده اول اینک اهمیت عظیم پیدا کرده است، زیرا همین اختلاف نظر بود که نقطهٔ عطف و چرخش بسوی ژرف‌اندیشی اپورتونیستی و عبارت‌پردازی آنارشیستی اقلیت گردید (بخصوص در کنگره لیگا و سپس در صفحات «ایسکرای» نو). همین اختلاف نظر بود که شالودهٔ ائتلاف اقلیت ایسکرائی با ضدایسکرائیها و باطلاق را ریخت، همان ائتلافی که تا آغاز انتخابات اشکال معین نهائی بخود گرفت که بدون درک آن اختلاف عمده و اساسی در مسئله ترکیب هیئت اعضای مراکز نیز قابل درک نیست. اشتباه کوچک مارتف و آکسلرود در مورد مادهٔ اول فقط سوراخ کوچکی در قایق ما بود (اصطلاحی که من در کنگرهٔ لیگا بکار بردم). ممکن بود قایق را با گره ناگشودنی (ولی نه با گره خفه کننده که مارتف در کنگره لیگا که حالتی شبیه بحال اشخاص هستریک داشت شنیده بود) محکم بست. ممکن هم بود تمام مساعی را بکار برد تا این سوراخ بزرگ شود و قایق شکاف بردارد. در سایه تحریم و اقدامات آنارشیستی و نظایر آنها که از طرف مارتفی‌های پشتکار عملی شد همین شق اخیر هم بوجود آمد. اختلاف نظر در مورد ماده اول نقشی در مسئله انتخاب مراکز بازی کرد که کوچک نبود، ولی شکست مارتف در این مسئله او را بیک «مبارزه اصولی» از راه توسل به شیوه‌های مکانیکی ناهنجار و حتی افتضاح‌آمیز (نطقهائی که در کنگرهٔ لیگای مقیم خارجه سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس ایراد نمود) کشانید.

اکنون پس از همهٔ این جریانات مسئله مادهٔ اول، اهمیت عظیم پیدا کرده است و ما باید هم ماهیت گروهبندی‌های کنگره را هنگام رأیگیری دربارهٔ این ماده، و هم — نکتهٔ بمراتب مهمتر — ماهیت واقعی آن خرده‌اختلافهائی را که در نظریات مربوط بماده اول مشاهده شد ویا دارد مشاهده می‌شود، بدقت برای خود روشن سازیم. اکنون پس از جریاناتی که چگونگی آنها بر خواننده معلوم است مسئله اینطور مطرح می‌شود: آیا در فورمولبندی مارتف که آکسلرود از آن دفاع می‌کرد، ناپایداری و تزلزل و عدم‌صراحت سیاسی او (یا آنها) چنانچه در کنگره حزب گفتم (ص ۳۳۳) و انحراف او (یا آنها) بسوی ژورسیسم (۱۵) و آنارشیسم، چنانچه پلخانف در کنگرهٔ لیگا گفت (ص ۱۰۲ و صفحات دیگر صورتجلسه‌های لیگا) منعکس شده است یا نه؟ یا اینکه آیا در فورمولبندی من که پلخانف از آن دفاع می‌کرد نظر اشتباه‌آمیز، بوروکراتیک، فورمالیستی، پومپادوری (۱۶) و غیر سوسیال‌دمکراتیک دربارهٔ مرکزیت منعکس شده است یا نه؟ اپورتونیسم و آنارشیسم یا بوروکراتیسم و فورمالیسم؟ — این مسئله اکنون یعنی هنگامیکه اختلاف کوچک به اختلاف بزرگ تبدیل شده است، چنین مطرح است. و ما باید هنگام بحث پیرامون ماهیت براهین و دلایل موافق یا مخالف فورمولبندی من، درست همین نحوهٔ طرح مسئله را در نظر داشته باشیم که جریان حوادث بما تحمیل کرده ویا اگر خیلی پرآوازه نشود، می‌خواهم بگویم که تاریخ در برابر ما گذاشته است.

تحلیل این دلایل را از آغاز مذاکرات کنگره شروع کنیم. نطق اول رفیق یگوروف فقط از این نقطهٔ نظر جالب توجه است که روش او (روش non liquet یعنی هنوز برایم واضح نیست و هنوز نمیدانم حقیقت کجاست) برای روش عده زیادی از نمایندگانی که سر در آوردن از یک مسئله واقعاً جدید و بحد کافی بغرنج برایشان آسان نبود، بسیار شاخص است. نطق بعدی که از آن رفیق آکسلرود است بدون مقدمه مسئله را بطور اصولی مطرح می‌سازد. این نخستین نطق اصولی، بعبارت صحیحتر اصولاً نخستین نطق رفیق

آکسلرود در کنگره است و مشکل بتوان این پیش‌درآمد او را در مورد «پروفسور» گذائی خیلی موفقیت‌آمیز شمرد. رفیق آکسلرود می‌گفت: «بعقیدهٔ من باید حزب و سازمان را از هم جدا کنیم. ولی اینجا دو مفهوم با هم مخلوط می‌شود و این اختلاط خطرناک است». این بود نخستین برهان برضد فورمولبندی من. حال آنرا نزدیکتر مورد بررسی قرار دهید. اگر من میگویم که حزب باید حاصل جمع (نه حاصل جمع بسیط ریاضی بلکه حاصل جمع مرکب) سازمانها* باشد — آیا این سخن معنایش این است که من مفهوم حزب و سازمان را با هم «مخلوط می‌کنم»؟ البته خیر. من بدینوسیله تمایل خود و خواست خود را دایر بر اینکه حزب بمثابه دسته پیشرو طبقه، حتی‌المقدور سازمان‌یافته‌تر باشد و فقط عناصری را در برگیرد که اقلاً قایل بحداقل تشکل باشند، با کمال روشنی و دقت بیان می‌کنم.

* کلمهٔ «سازمان» معمولاً بدو معنی بکار برده می‌شود: بمعنای وسیع و بمعنای محدود. معنای محدود این کلمه حاکی از حوزه‌ای از یک اجتماع بشری است که دارای حد اقل تشکل باشد. معنای وسیع این کلمه حاکی از حاصل جمع حوزه‌هائی است که در یک واحد کل متحد شده باشند. مثلاً نیروی دریائی، ارتش و دولت در آن واحد، حاصل جمع سازمانها (بمعنای محدود کلمه) و صور گوناگون سازمان اجتماعی را (بمعنای وسیع کلمه) تشکیل می‌دهند. اداره آموزش سازمان است (بمعنای وسیع کلمه)، اداره آموزش از یکسلسله سازمانها (بمعنای محدود) تشکیل شده‌است. همینطور هم حزب سازمان است و باید سازمان (بمعنای وسیع کلمه) باشد؛ در عین حال حزب باید از یکسلسله سازمانهای گوناگون (بمعنای محدود کلمه) تشکیل شود. به این جهت رفیق آکسلرود که از جدا کردن مفاهیم حزب و سازمان صحبت می‌کند، اولاً، این تفاوت میان معنای وسیع و محدود کلمهٔ سازمان را در نظر نمی‌گیرد، ثانیاً، متوجه این نکته نیست که خود او عناصر متشکل را با غیر متشکل در یک جا مخلوط کرده است.

بر عکس، این معترض من است که در حزب عناصر متشکل را با عناصر غیرمتشکل، عناصری را که تن برهبری می‌دهند، با عناصری که تن برهبری نمی‌دهند، عناصر پیشرو را با عناصر عقب‌ماندهٔ اصلاح‌ناپذیر مخلوط می‌کند، زیرا عناصر عقب‌مانده اصلاح‌پذیر ممکن است وارد سازمان شوند. این همان اختلاطی است که واقعاً خطرناکست. رفیق آکسلرود سپس به «سازمانهای بسیار پنهانی و متمرکز پیشین («زملیا ای ولیا» (۱۷) و «نارودنایا ولیا» (۱۸) استناد می‌جوید که بعقیدهٔ وی پیرامونشان «عده‌ای جمع شده بودند که داخل سازمان نمی‌شدند، ولی بنحوی از انحاء به آن کمک می‌کردند و عضو حزب شمرده می‌شدند... این اصل باید بنحوی از این هم شدیدتر در سازمان سوسیال‌دمکراسی رعایت شود». اینجاست که ما بیکی از ریشه‌های مسئله می‌رسیم: آیا واقعاً هم «این اصل» که اجازه می‌دهد هر کس که عضو هیچیک از سازمانهای حزبی نیست و فقط «بنحوی از انحاء به آن کمک می‌کند»، خود را عضو حزب بنامد، یک اصل سوسیال‌دمکراتیک است؟ پلخانف یگانه پاسخ ممکن را به این سئوال داد: «آکسلرود در استناد بسالهای هفتاد ذیحق نبود. آنوقت یک مرکز بخوبی سازمان‌یافته و فوق‌العاده باانضباط وجود داشت و پیرامون آن سازمانهائی از درجات مختلف بود که توسط خود آن ایجاد شده بودند، ولی آنچه در خارج این سازمانها وجود داشت آشفتگی و هرج و مرج بود. عناصر موجد این آشفتگی، خود را اعضای حزب می‌نامیدند، ولی این امر برای کارها سودمند نبود، بلکه به آن لطمه می‌زد. ما از هرج و مرج سالهای هفتاد نباید تقلید کنیم، بلکه باید از آن اجتناب ورزیم». با این ترتیب، «این اصل» که رفیق آکسلرود میخواست آنرا سوسیال‌دمکراتیک وانمود سازد در حقیقت اصل آنارشیستی است. برای رد کردن آن باید امکان نظارت، رهبری و انضباط خارج از سازمان را نشان داد، باید ضرورت این نکته را نشان داد که عنوان عضویت حزب قابل اعطا به «عناصر هرج و مرج» است. مدافعین فورمولبندی رفیق مارتف نتوانستند نه این و نه آن را نشان دهند. رفیق آکسلرود «پروفسوری» را که خود

را سوسیال‌دمکرات می‌نامد و این حرف را می‌زند» مثال آورد. رفیق آکسلرود برای بسرانجام رساندن اندیشه نهفته در این مثال می‌بایستی سپس می‌گفت: آیا خود سوسیال‌دمکراتهای سازمان‌یافته و متشکل، این پروفسور را سوسیال‌دمکرات می‌شمارند؟ ولی رفیق آکسلرود بدون اینکه این سئوال بعدی را مطرح سازد استدلال خود را نیمه‌کاره گذاشت. در واقع، مسئله از دو حال خارج نیست. یا سوسیال‌دمکراتهای متشکل پروفسور مورد نظر ما را سوسیال‌دمکرات می‌شمارند — در اینصورت چرا او را بعضویت یکی از سازمانهای سوسیال‌دمکراتیک در نیارند؟ فقط با این کار «اظهارات» پروفسور با اعمال او وفق خواهد داد و عبارات پوچ و توخالی (که بسا اظهارات پروفسورمآبانه اینطور است) نخواهد بود. یا اینکه سوسیال‌دمکرات‌های متشکل پروفسور را سوسیال‌دمکرات نمی‌شمارند، — در اینصورت ابلهانه و بی‌معنی و مضر است بوی حق داده شود عنوان پرافتخار و پرمسئولیت عضویت حزب را روی خود بگذارد. با این ترتیب، مطلب چنین خلاصه می‌شود: یا اجرای پیگرانه اصل سازمان ویا تقدیس تفرقه و هرج و مرج. باید دید که آیا ما حزب را بر مبنای آن هسته سوسیال‌دمکراتها که اینک ایجاد شده و بهم پیوسته و می‌توان گفت کنگرهٔ حزبی را تشکیل داده است و باید هر گونه سازمان حزبی را گسترش داده و بر تعداد آنها بیفزاید، برپا می‌سازیم، یا اینکه به عبارت‌پردازی تسلی‌بخش حاکی از اینکه همه کمک‌کنندگان عضو حزبند، اکتفاء می‌کنیم؟ رفیق آکسلرود سپس چنین گفت: «اگر ما فورمول لنین را بپذیریم بخشی از افرادی را که نمی‌توانند مستقیماً به سازمان داخل شوند، ولی با وجود این عضو حزب هستند، بیرون می‌ریزیم». اختلاط مفاهیم که رفیق آکسلرود می‌خواست مرا بدان متهم کند در اینجا با نهایت روشنی در گفتهٔ خود او مشهود است: او این مسئله را که تمام کمک‌کنندگان اعضای حزب هستند بعنوان یک امر مسلم و معلوم در نظر می‌گیرد و حال آنکه مشاجره بر سر همین مسئله است و معارضین باید هنوز ضرورت فایده این تفسیر را ثابت کنند. مضمون این عبارت در نظر اول وحشتناک یعنی بیرون

ریختن — چیست؟ اگر اعضای حزب فقط اعضای سازمانها شمرده می‌شوند که بعنوان سازمان حزبی شناخته شده‌اند در اینصورت کسانی که قادر نیستند «مستقیماً» بهیچیک از سازمانهای حزبی داخل شوند می‌توانند در سازمان غیر حزبی وابسته بحزب کار کنند. بنابر این در باره بیرون ریختن بمعنای دور کردن از کار و از شرکت در جنبش حرفی هم نمی‌تواند درمیان باشد. برعکس، هرچه سازمانهای حزبی ما که سوسیال‌دمکراتهای واقعی را در بر گرفته‌اند، محکمتر باشند، هرچه تزلزل و ناپایداری در درون حزب کمتر باشد، بهمان نسبت نفوذ حزب در عناصری از توده‌های کارگری که آنرا احاطه کرده و توسط آن رهبری می‌شوند، گسترده‌تر و جامع‌تر و سرشارتر و پرثمرتر می‌شود. زیرا، در حقیقت امر، نمی‌توان حزب را که دستهٔ پیشقدم و پیشاهنگ طبقهٔ کارگر است با تمام طبقه مخلوط کرد. ولی وقتی که رفیق آکسلرود می‌گوید: «البته، ما در نوبت اول سازمانی فعالترین عناصر حزب یعنی سازمانی از انقلابیها ایجاد می‌کنیم، ولی چون ما حزب طبقه هستیم باید درباره این مسئله فکر و تعمق نمائیم که افرادی را که آگاهانه به این حزب گرویده‌اند ولو اینکه آنقدرها فعال نیستند، از حزب دور نگاه نداریم» — درست در همین اختلاط (که از صفات مشخص اکونومیسم اپورتونیستی ما بطور کلی است) دچار می‌شود. اولاً، بهیچوجه تنها سازمانهای انقلابیون، عناصر فعال حزب سوسیال‌دمکرات کارگری را تشکیل نخواهند داد، بلکه همچنین یکسلسله سازمانهای کارگری که سازمانهای حزبی شناخته شده‌اند جزو آن خواهند بود. ثانیاً، بچه دلیل و از روی کدام منطق از این مسئله که ما حزب طبقه هستیم می‌توان چنین نتیجه گرفت که قایل شدن فرق میان کسانیکه عضو حزب هستند و کسانیکه به آن گرویده‌اند لزومی ندارد؟ درست برعکس: بنابر وجود تفاوت در درجهٔ آگاهی و درجه فعالیت است که باید در درجه نزدیکی بحزب تفاوت قایل شد. ما — حزب طبقه هستیم و از این رو تقریباً همهٔ طبقه (و هنگام جنگ و در دوران جنگ داخلی مطلقاً همهٔ طبقه) باید تحت رهبری حزب ما کار کنند

و هرچه محکمتر بحزب ما بپیوندد، ولی اگر فکر کنیم در دوران سرمایه‌داری روزگاری تقریباً همه طبقه یا مطلقاً همه طبقه می‌تواند تا درجه آگاهی و فعالیت دسته پیشرو خود، حزب سوسیال‌دمکرات خود، ارتقاء یابد به مانیلویسم (۱۹) و «دنباله‌روی» دچار شده‌ایم. هنوز هیچ سوسیال‌دمکرات فهمیده‌ای در این مورد شک و شبهه‌ای بدل راه نداده است که در دوران سرمایه‌داری حتی سازمان حرفه‌ای نیز (که دارای جنبه ابتدائی‌تر و بفهم قشرهای رشدنیافته نزدیکتر است) نمی‌تواند تقریباً همه یا مطلقاً همه طبقه کارگر را فرا گیرد. فراموش کردن فرق موجود میان دسته پیشرو و همه توده‌هائی که بسوی آن گرایش دارند، فراموش کردن وظیفه دائمی دسته پیشرو در ارتقاء قشرهای بیش از پیش وسیع تا سطح این دستهٔ پیشرو، معنایش فقط خودفریبی و نادیده گرفتن وظایف عظیم و محدود نمودن دایرهٔ این وظایف است. امحای فرق بین کسانیکه بحزب گرایش دارند و کسانیکه عضو آن هستند، بین عناصر آگاه و فعال و کمک‌کنندگان، — معنایش همین نادیده گرفتن و فراموشی است.

استناد به اینکه ما حزب طبقه هستیم و استفاده از آن برای توجیه ابهام سازمانی، برای توجیه اختلاط انتظام و بی‌نظمی — معنایش تکرار اشتباه نادژدین است که «مسئله فلسفی و اجتماعی‌ـتاریخی دربارهٔ «ریشه‌های» جنبش در «ژرفا» را با یک مسئله فنی‌ـسازمانی مخلوط می‌کرد» («چه باید کرد؟»، ص ۹۱). همانا این اختلاط را بعداً ناطقینی که از فورمولبندی مارتف دفاع می‌کردند از تصدق سر آکسلرود ده‌ها بار تکرار نمودند. رفیق مارتف می‌گوید: «هر چه عنوان عضویت در حزب رواج بیشتری پیدا کند بهتر است». ولی او توضیح نمی‌دهد رواج بیشتر عنوانی که با مضمون وفق نمی‌دهد چه فایده‌ای دارد. مگر می‌توان انکار کرد که نظارت بر کسانی که در داخل سازمان حزب نیستند تصور واهی است؟ رواج وسیع تصور واهی زیان دارد، نه فایده. «از اینکه هر اعتصابکننده، هر شرکت‌کنندهٔ تظاهرات با قبول مسئولیت عمل خویش بتواند خود را عضو حزب بخواند ما فقط می‌توانیم

شاد باشیم» (ص ۲۳۹). راستی؟ مگر هر اعتصابکننده‌ای باید حق داشته باشد خود را عضو حزب بخواند؟ رفیق مارتف با این تز اشتباه خود را به مهمل‌بافی می‌کشاند و سوسیال‌دمکراتیسم را تا درجه اعتصابگری تنزل می‌دهد و ماجرای شوم آکیموف‌ها را تکرار می‌کند. از این امر که سوسیال‌دمکراسی موفق برهبری هر اعتصابی شود، ما فقط می‌توانیم خوشوقت باشیم، زیرا وظیفهٔ مستقیم و بی‌چون و چرای سوسیال‌دمکراسی — رهبری تمام مظاهر و پدیده‌های مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریاست و اعتصاب هم یکی از عمیق‌ترین و نیرومندترین مظاهر این مبارزه است. ولی اگر ما چنین شکل ابتدائی * ipso facto تریدیونیونیستی مبارزه را با مبارزه همه‌جانبه و آگاهانه سوسیال‌دمکراتیک یکی بشماریم دنباله‌رو خواهیم بود. و اگر بهر اعتصابکننده‌ای حق بدهیم «خود را عضو حزب بنامد»، اپورتونیست‌منشانه بیک خطای آشکار، صورت قانونی خواهیم داد، زیرا چنین «تسمیه‌ای» در اکثریت عظیم موارد، تسمیهٔ دروغین خواهد بود. هرگاه ما به این فکر بیفتیم که بخود و دیگران اطمینان دهیم که هر اعتصابکننده‌ای که در شرایط پراکندگی، تعدی و کندذهنی بی‌نهایت در دوران سرمایه‌داری که ناگزیر روی قشرهای بسیار بسیار وسیع از کارگران «تحصیل‌نکرده» و غیر متخصص تأثیر می‌بخشد می‌تواند سوسیال‌دمکرات باشد، خود را با آرزوهای مانیلفی بخواب غفلت فرو خواهیم برد. درست از روی مثال «اعتصابکننده» فرق مجاهدت انقلابی برای رهبری سوسیال‌دمکراتیک هر اعتصاب با عبارت‌پردازی اپورتونیستی که هر اعتصاب‌کننده‌ای را عضو حزب می‌نامد — با وضوح خاصی مشهود می‌گردد. ما حزب طبقه هستیم، چونکه تقریباً همه یا مطلقاً همهٔ طبقهٔ پرولتاریا را در کردار بشیوهٔ سوسیال‌دمکراتیک رهبری می‌کنیم؛ ولی فقط آکیموفها از اینجا می‌توانند چنین نتیجه بگیرند ما در گفتار باید حزب و طبقه را یکی بشماریم.

رفیق مارتف در همان نطق خود می‌گفت: «من از سازمان توطئه‌گر باکی ندارم»، ولی سپس اضافه کرد و گفت: «سازمان توطئه‌گر برای من

* در ماهیت امر. هـ. ت.

فقط در حدودی مفهوم دارد که حزب وسیع سوسیال‌دمکرات کارگری را در برگیرد» (ص ۲۳۹). برای دقیق بودن می‌بایستی گفته می‌شد: در حدودی که جنبش وسیع سوسیال‌دمکراتیک کارگری را در بر گیرد. و اگر تز رفیق مارتف چنین شکلی بخود می‌گرفت نه فقط دور از تردید بلکه حقیقت مسلم می‌شد. من فقط از این جهت روی این نکته مکث می‌کنم که از حقیقت مسلم رفیق مارتف سخنرانان بعدی نتیجه‌گیری بسیار معمولی و بسیار مبتذلی نمودند حاکی از اینکه گویا لنین می‌خواهد «مجموعهٔ اعضای حزب را بمجموعهٔ توطئه‌گران محدود کند». این نتیجه‌گیری را که فقط می‌تواند موجب تبسم گردد هم رفیق پوسادفسکی کرد و هم رفیق پوپوف، و هنگامیکه آن را مارتینف و آکیموف مورد استفاده قرار دادند، آنوقت جنبهٔ واقعی آن یعنی جنبهٔ عبارت‌پردازی اپورتونیستی آن کاملاً هویدا شد. در حال حاضر رفیق آکسلرود بمنظور آشنا کردن خوانندگان با نظریات جدید سازمانی هیئت تحریریه جدید ــ این نتیجه‌گیری‌را در «ایسکرای» نو بسط و تکامل می‌دهد. حتی در کنگره، در همان نخستین جلسه که بحث پیرامون ماده اول جریان داشت دیدم که معارضین می‌خواهند از این حربه پیش‌پاافتاده استفاده کنند و بهمین جهت در سخنرانی خود (ص ۲٤۰) هشدار دادم که «نباید تصور کرد که سازمانهای حزبی فقط باید از انقلابیون حرفه‌ای باشند. ما بسازمانهای گوناگونی از هر نوع و درجه و رنگ، از سازمانهای فوق‌العاده محدود و پنهانی گرفته، تا سازمانهای بسیار وسیع و آزاد lose Organisationen احتیاج داریم». این حقیقت بدرجه‌ای عیان و واضح است که مکث کردن روی آنرا زاید شمردم. ولی در حال حاضر که ما را در بسیاری چیزها عقب کشیده‌اند ناچاریم اینجا هم، «به توضیح واضحات بپردازیم». بدین منظور قسمتهائی از کتاب «چه باید کرد؟» و مقاله «نامه‌ای برفیق» را نقل می‌کنم:

... «برای محفل برجستگانی نظیر آلکسییف و میشکین، خالتورین و ژلیابف وظایف سیاسی، بمعنای واقعی و عملی این کلمه به این دلیل و تا آنجا که موعظه‌های آتشین آنها درمیان توده‌ای که بطور خودانگیخته بیدار می‌شود انعکاس می‌یابد، و انرژی طبقهٔ انقلابی دستیار و پشتیبان

انرژی جوشان آنهاست، قابل درک و انجام است». برای اینکه حزبی سوسیال‌دمکرات باشد باید همانا بجلب پشتیبانی طبقه نایل آید. این حزب نیست که بتصور رفیق مارتف باید سازمان توطئه‌گر را در برگیرد، بلکه طبقهٔ انقلابی یعنی پرولتاریاست که باید حزبی را که هم دارای سازمانهای توطئه‌گر و هم سازمانهای غیر توطئه گر است دربر گیرد.

... «سازمانهای کارگری مختص مبارزهٔ اقتصادی باید سازمانهای حرفه‌ای باشند. هر کارگر سوسیال‌دمکرات باید بقدر امکان به این سازمانها یاری رساند و در آنها فعالانه کار کند... اما بهیچوجه بنفع ما نیست که بخواهیم اعضای اتحادیه‌های صنفی فقط سوسیال‌دمکراتها باشند: این امر دایرهٔ نفوذ و تأثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگری که بلزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی می‌برد، در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه‌های صنفی همهٔ کسانی را که فهمشان ولو فقط تا این درجه ابتدائی رسیده باشد، متحد نمی‌ساختند، اگر این اتحادیه‌های صنفی سازمانهائی بسیار وسیع نبودند، آنوقت خود هدف اتحادیه‌های صنفی هم غیرقابل حصول می‌شد. و هر قدر که این سازمانها وسیعتر باشند، همانقدر نفوذ و تأثیر ما نیز در آنها وسیعتر می‌گردد، نفوذ و تأثیری که نه فقط بوسیلهٔ توسعه «خودانگیخته» مبارزهٔ اقتصادی بلکه علاوه بر آن بوسیله تأثیر و نفوذ مستقیم و آگاهانه اعضای سوسیالیستی اتحادیه در رفقای خود اعمال می‌شود» (ص ۸۶). ضمناً باید گفت که برای ارزیابی مسئله مورد مشاجره یعنی ماده یک مثال اتحادیه‌ها بخصوص دارای جنبهٔ شاخصی است. در اینکه این اتحادیه‌ها باید در زیر «نظارت و رهبری» سازمانهای سوسیال‌دمکراتیک کار کنند — در این باره میان سوسیال‌دمکراتها نمی‌تواند دو عقیده وجود داشته باشد. ولی اگر بر روی این اساسی به تمام اعضای چنین اتحادیه‌ها حق داده شود «خود را» عضو حزب سوسیال‌دمکرات «بنامند» سفاهت آشکار خواهد بود و خطر آنرا خواهد داشت که زیان دوجانبه‌ای وارد آورد: از یک طرف دایره جنبش صنفی را محدود می‌کند و همبستگی کارگران را در این

زمینه[illegible]ضعیف می‌سازد و از طرف دیگر درهای حزب سوسیال‌دمکرات را بروی ابهام و تزلزل خواهد گشود. سوسیال‌دمکراسی آلمان بهنگام واقعه معروف بناهای پیمانکار (۲۰) هامبورگ توانست چنین مسئله‌ای‌را در مورد مشخص حل نماید. سوسیال‌دمکراسی لحظه‌ای هم در این باره تردید نکرد که اعتصابشکنی را از نقطهٔ نظر یک سوسیال‌دمکرات اقدامی غیر شرافتمندانه بداند و رهبری اعتصابکنندگان، و پشتیبانی از آنها را کار حیاتی خود بشمارد، ولی در عین حال این خواست را نیز که منافع حزب با منافع اتحادیه‌های صنفی یکی باشد و مسئولیت اقداماتی از جانب اتحادیه‌هائی بعهده حزب گذاشته شود — با همان قاطعیت رد کرد. حزب باید بکوشد اتحادیه‌های صنفی مطابق روح خود بار آورد و تابع نفوذ خود سازد و این کار را هم خواهد کرد، ولی بهمین منظور باید عناصر کاملاً سوسیال‌دمکراتیک این اتحادیه‌ها را (که عضو حزب سوسیال‌دمکرات هستند) از عناصریکه آگاهی کامل ندارند و از لحاظ سیاسی بقدر کافی فعال نیستند مجزا کند، نه اینکه طبق دلخواه رفیق آکسلرود هر دوی اینها را با هم مخلوط نماید.

... «تمرکز پنهانی‌ترین عملیات توسط سازمان انقلابیون، از دامنه و مضمون فعالیت توده تام و تمامی از سازمانهای دیگر که برای عدهٔ زیاد در نظر گرفته شده و از این رو ممکنست کمتر متشکل و پنهانی باشند، یعنی اتحادیه‌های کارگران، محفلهای خودآموزی و قرائت نشریات غیر علنی کارگران، محفلهای سوسیالیستی و همچنین دمکراتیک را درمیان کلیه قشرهای دیگر مردم و غیره و غیره نکاسته بلکه آنها را غنی می‌سازد. چنین محفلها و اتحادیه‌ها و سازمانهائی در همه جا بتعداد بسیار زیاد و با وظایف کاملاً گوناگون لازمند، ولی بی‌معنی و زیانبخش خواهد بود اگر ما آنها را با سازمان انقلابیون مخلوط کنیم و خط فاصل میانشان را ازبین ببریم»... (ص ۹۶). پس معلوم می‌شود که یادآوری رفیق مارتف بمن در مورد اینکه سازمانهای وسیع کارگران باید سازمان انقلابیون را در بر گیرد چقدر بیجا و بیمورد بود. این نکته را در کتاب «چه باید کرد؟» خاطرنشان کرده و در «نامه‌ای برفیق» این نظریه را بطور مشخص‌تری شرح داده‌ام و نوشته‌ام که

محفلهای کارخانه‌ای «برای ما اهمیت خاصی دارند: در واقع، تمام نیروی عمده جنبش — در تشکل کارگران در کارخانه‌های بزرگ است، زیرا کارخانه‌ها (و فابریکهای) بزرگ، آن بخشی از کارگران را در بر می‌گیرند که نه تنها از لحاظ عده تفوق دارند، بلکه از لحاظ نفوذ و تکامل و استعداد برای مبارزه — تفوق‌شان از آنهم بیشتر است. هر کارخانه باید دژ ما باشد... سوکمیته کارخانه باید بکوشد تا تمام کارخانه و حتی‌الامکان قسمت بیشتری از کارگران را با شبکه‌ای از محافل گوناگون (یا عمال خود) فرا گیرد ... تمام گروهها، محفلها، سوکمیته‌ها و غیره باید وضع مؤسسات کمیته‌ای یا شعب تابعهٔ کمیته را داشته باشند. دسته‌ای از آنها آشکارا تمایل خود را بورود در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه اعلام خواهد کرد و بشرط تصویب کمیته، وارد آن خواهد شد و وظایف معینی را (بدستور کمیته یا با موافقت آن) بعهده خواهد گرفت، تعهد خواهد کرد که خود را در اختیار ارگانهای حزبی بگذارد و حق مخصوص تمام اعضای حزب را بدست خواهد آورد، نزدیکترین نامزد عضویت کمیته محسوب خواهد شد و غیره. دستهٔ دیگر وارد حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه نخواهد شد و بصورت محفلهائی که توسط اعضای حزب تشکیل شده ویا بیکی از گروههای حزب پیوسته‌اند، باقی خواهد ماند و غیره» (ص ۱۷ — ۱۸).

از کلماتی که روی آنها تکیه کرده‌ام با وضوح خاصی دیده می‌شود که ایدهٔ فورمولبندی من در مورد ماده اول در همان «نامه‌ای برفیق» کاملاً بیان شده است. شرایط ورود بحزب در اینجا صریحاً معین گردیده است، بدین ترتیب: ۱) درجهٔ معینی از تشکل و ۲) تصویب کمیتهٔ حزب. در صفحه بعدی تقریباً این نکته را هم متذکر شده‌ام که چه گروهها و سازمانهائی و به چه ملاحظاتی باید (یا نباید) قابل ورود به حزب باشند: «گروه رابطها باید بحزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه تعلق داشته باشد و عدهٔ معین از اعضا و افراد رسمی این حزب را بشناسد. گروهی که شرایط حرفه‌ای کار را بررسی می‌کند و تنظیم انواع خواستهای حرفه‌ای را بعهده دارد تعلقش بحزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه نباید حتمی باشد. گروه دانشجویان، افسران و کارمندانی که با

شرکت یکی‌ـدو عضو حزب بخودآموزی مشغولند گاهی حتی اصلاً نباید از تعلق آنها بحزب و غیره مطلع باشد. (ص ۱۸ — ۱۹).

اینهم یک نکته دیگر برای مسئله «مشت باز»! در حالیکه فورمول طرح رفیق مارتف از مناسبات حزب با سازمان‌ها هیچ سخنی نمی گوید، — من شاید یکسال قبل از کنگره این نکته را خاطرنشان کرده‌ام که دسته‌ای از سازمانها باید بحزب وارد شوند و دستهٔ دیگر نباید وارد شوند. ایده‌ای که در کنگره از آن دفاع کرده‌ام در «نامه‌ای برفیق» بروشنی دیده می‌شود. این نکته را بطور روشنتر ممکن بود چنین طرح نمود. بر حسب درجه تشکل سازمان عموماً و اختفاء آن خصوصاً می‌توان تقریباً این درجات را قایل شد: ۱) سازمان انقلابیون؛ ۲) سازمان‌های کارگران که حتی‌الامکان وسیعتر و متنوع‌تر باشند (بذکر تنها طبقهٔ کارگر اکتفاء می کنم و در عین حال تصور می کنم بخودی خود واضح باشد که عناصر معینی از طبقات دیگر نیز با شرایط معینی می‌توانند اینجا وارد شوند). این دو درجه، تشکیل حزب می‌دهند. سپس، ۳) سازمان‌های کارگرانی که به حزب وابستگی دارند؛ ٤) سازمان‌های کارگرانی که بحزب وابستگی ندارند، ولی عملاً تابع نظارت و رهبری آنند؛ ٥) عناصر غیر متشکلی از طبقهٔ کارگر که تا اندازه‌ای، لااقل هنگام تظاهرات بزرگ مبارزهٔ طبقاتی تابع رهبری سوسیال‌دمکرات می‌شوند. این امر بنظر من تقریباً چنین صورتی دارد. برعکس، از نقطهٔ نظر رفیق مارتف حدود حزب تقریباً بکلی نامشخص باقی می‌ماند، زیرا «هر اعتصابکننده‌ای می‌تواند «خود را عضو حزب بشمارد». این ابهام چه فایده‌ای دارد؟ رواج گسترده «عنوان». زیان آن — رسوخ نظریه موجد بی‌نظمی درباره اختلاط طبقه و حزب است.

برای روشن شدن تزهای عمومی که توسط ما طرح گردیده‌است، یک نظر سریع هم بمذاکرات بعدی کنگره دربارهٔ ماده اول بیفکنیم. رفیق بروکر برله فورمولبندی من اظهار نظر می کند (اظهار نظری که خوشایند رفیق مارتف است)، ولی معلوم می‌شود که اتحاد او با من برخلاف اتحاد رفیق آکیموف با مارتف پایه‌اش سوءتفاهم است. رفیق بروکر «با تمام آیین‌نامه و با تمام روح آن مخالف است» (ص ۲۳۹) و

از فورمول من بعنوان پایه دمکراتیسمی که مورد پسند طرفداران «رابوچیه دلو» است دفاع می‌کند. رفیق بروکر هنوز تا این نقطهٔ نظر ارتقاء نیافته است که بداند در مبارزه سیاسی گاهی لازم می‌شود کمترین شر را انتخاب کرد؛ رفیق بروکر متوجه نشد که دفاع از دمکراتیسم در کنگره‌ای نظیر کنگرهٔ ما بیفایده است. رفیق آکیموف دوراندیش‌تر بود و مسئله را کاملاً درست مطرح کرد و قبول نمود که «رفیق مارتف و رفیق لنین بر سر این موضوع مباحثه می‌کنند که کدام یک (از فورمولبندی‌ها)، هدف مشترک آنها را بهتر می‌رساند» (ص ۲۵۲). و بعد ادامه می‌دهد: «من و بروکر می‌خواهیم آن فورمولی را انتخاب کنیم که کمتر هدف ما را می‌رساند. از این لحاظ من فورمولبندی مارتف را انتخاب می‌کنم». و رفیق آکیموف با صراحت تمام توضیح داد که «اصولاً هدف آنها را» (پلخانف و مارتف و مرا — حاکی از ایجاد سازمان رهبری کنندهٔ انقلابیون) «غیرعملی و مضر» می‌شمارد؛ او هم مانند رفیق مارتینف*، از ایدهٔ اکونومیستها درباره عدم لزوم «سازمان انقلابیون» پشتیبانی می‌کند و «یقین کامل دارد که زندگی بهرحال در سازمان حزبی ما رخنه خواهد کرد اعم از اینکه شما راه

---

* رفیق مارتینف ضمناً می‌خواهد از رفیق آکیموف متمایز باشد و می‌خواهد ثابت کند که گویا معنی توطئه گری پنهانکاری نیست و فرق موجود میان اشکال این دو کلمه شامل فرق مفاهیم آنها نیز می‌شود. و اما اینکه این فرق چیست نه رفیق مارتینف آنرا توضیح داد و نه رفیق آکسلرود که اینک دنبال او می‌رود. رفیق مارتینف «چنین وانمود می‌کند» که گویا من مثلاً در کتاب «چه باید کرد؟» بطور قطعی (و همچنین در «وظایف» (رجوع شود به اثر و. ای. لنین «وظایف سوسیال-دمکراتهای روس». هـ. ت.)) برضد «محدود نمودن مبارزهٔ سیاسی تا درجه توطئه را» اظهار نظر نکرده‌ام. رفیق مارتینف می‌خواهد شنوندگان را وادار کند این موضوع را فراموش کنند که کسانیکه من برضد آنها می‌جنگیدم لزومی برای وجود سازمان انقلابیون نمی‌دیدند، همانطوریکه الآن هم رفیق آکیموف آنرا لازم نمی‌شمارد.

آنرا با فورسول مارتف سد کنید یا با فورسول لنین». اگر در گفته رفیق مارتف هم به این نظر که «زندگی» را بشیوه «دنباله‌روی» می‌نگرد، برخورد نمی‌کردیم حاجت مکث روی آن نبود. سخنرانی دوم رفیق مارتف (ص ۲٤۵) بطور کلی بقدری جالب است که ارزش دارد آنرا بتفصیل مورد بررسی و مداقه قرار دهیم.

دلیل اول رفیق مارتف: نظارت سازمانهای حزبی بر اعضائی از حزب که متعلق به سازمانی نیستند «مادامیکه کمیته، با احاله وظیفهٔ معینی بکسی امکان مراقبت در اجرای آنرا دارد کاری است عملی» (ص ۲٤۵). این تز فوق‌العاده شاخص است، زیرا اگر کاربرد این کلمه صحیح باشد این موضوع را «لو می‌دهد» که فورمولبندی مارتف برای کی لازم است و عملاً مورد استفاده چه کسی خواهد بود: مورد استفاده تکروهای روشنفکر یا گروههای کارگری و توده‌های کارگر. واقعیت امر این است که فورسول مارتف را می‌توان بدو طریق تفسیر نمود: ۱) هر کس که تحت رهبری یکی از سازمانهای حزب بطور منظم به آن کمک شخصی نماید حق دارد «خود را» عضو حزب «بنامد» (کلمات توی گیومه از خود رفیق مارتف است)؛ ۲) هر سازمان حزب حق دارد هر کس را که تحت رهبری حزب بطور منظم کمک شخصی بحزب می‌کند عضو حزب بشناسد. فقط تفسیر اول است که واقعاً «بهر اعتصابکننده‌ای» امکان می‌دهد خود را عضو حزب بنامد و به این جهت هم فقط این تفسیر بود که بلافاصله قلب لیبرها و آکیموف‌ها و مارتینف‌ها را تسخیر کرد. ولی حالا دیگر واضح است که این تفسیر عبارت‌پردازی است، زیرا در چنین صورتی مسئله شامل تمام طبقهٔ کارگر خواهد گشت و فرق میان حزب و طبقه زدوده خواهد شد؛ از نظارت و رهبری بر «هر اعتصابکننده» فقط «بطور صوری» می‌توان سخن گفت. بهمین جهت بود که رفیق مارتف در نطق دوم خود فوراً به تفسیر دوم چسبید (گرچه بعنوان جملهٔ معترضه باید گفت که این تفسیر صریحاً از طرف کنگره که قطعنامهٔ کوستیچ (۲۱) را تصویب نکرد رد شد (ص ۲۵۵): کمیته وظایف را احاله خواهد کرد و مراقب انجام آنها خواهد بود. بدیهی است که چنین مأموریتهای مخصوصی

هرگز در مورد تودهٔ کارگران و هزاران پرولتر (که رفیق آکسلرود و رفیق مارتینف از آنها سخن می‌گویند) صدق نخواهد کرد. این مأموریت‌ها اکثراً بهمان پروفسورهائی داده خواهد شد که رفیق آکسلرود از آنها یاد می‌کند، بهمان محصلینی داده خواهد شد که رفیق لیبر و رفیق پوپوف بفکر آنها بودند (ص ۲۴۱)، به آن جوانان انقلابی داده خواهد شد که رفیق آکسلرود در نطق دوم خود به آنها استناد نمود (ص ۲۴۲). خلاصه، فورمول رفیق مارتف یا بصورت یک کلام بی‌جان و عبارت پوچ باقی خواهد ماند ویا بطور عمده و تقریباً منحصراً «بروشنفکرانی که انفرادمنشی بورژوائی تا مغز استخوان‌شان رخنه کرده است» و مایل نیستند بهیچ سازمانی تعلق داشته باشند، نفع خواهد رساند. فورمول مارتف در گفتار از منافع قشرهای وسیع پرولتاریا دفاع می‌کند؛ در کردار این فورمول بنفع آن روشنفکران بورژوازی خواهد بود که از انضباط و سازمان پرولتری گریزانند. کسی جرئت انکار این نکته را ندارد که روشنفکران که قشر خاصی از جامعهٔ کنونی سرمایه‌داری هستند صفت مشخصه‌شان همان انفرادمنشی و عدم استعداد برای داشتن انضباط و سازمان است (بعنوان مثال بمقالات مشهور کائوتسکی دربارهٔ روشنفکران مراجعه کنید)؛ ضمناً باید گفت همین نقص‌است که این قشر اجتماعی را از پرولتاریا متمایز می‌سازد؛ یکی از علل سستی و نااستواری روشنفکران که اکثراً برای پرولتاریا محسوس است در این نکته نهفته است؛ و این خصلت روشنفکران با شرایط عادی زندگی آنها و با شرایط درآمد و عایدات‌شان که با شرایط زندگی خرده‌بورژوازی (کار در حالت انفراد یا در جمعیت‌های بسیار کوچک و غیره) بسیار بسیار نزدیک است، ارتباط ناگسستنی دارد. بالاخره این نکته هم تصادفی نبود که همانا طرفداران فورمول رفیق مارتف بودند که می‌بایستی مثالهای پروفسورها و محصلین را بمیان بکشند! این‌ها، برخلاف تصور رفیق مارتینف و رفیق آکسلرود، هواداران مبارزه وسیع پرولتری نبودند که در بحث مربوط به ماده اول برضد هواخواهان سازمان کاملاً توطئه‌گرانه قیام نمودند، بلکه طرفداران انفرادمنشی بورژوائی

روشنفکرانه بودند که با طرفداران سازمان و انضباط پرولتری تصادم پیدا کردند.

رفیق پوپوف می‌گفت: «در همه جا در پتربورگ هم مانند نیکولایف ویا اودسا بگفتهٔ نمایندگان آنها دهها کارگر به پخش مطبوعات و به تبلیغات شفاهی اشتغال دارند، ولی نمی‌توانند عضو سازمان باشند. آنها را می‌توان به سازمانی منسوب کرد ولی نباید عضو حزب شمرد» (ص ۲٤۱). چرا آنها نمی‌توانند عضو سازمان شوند؟ این نکته برای رفیق پوپوف جزو اسرار باقی ماند. قبلاً بخشی از «نامه‌ای برفیق» را نقل کردم که نشان می‌داد که همانا وارد کردن همهٔ این قبیل کارگران (صد صد، نه ده ده) بسازمان، هم امکان دارد و هم لازم است، و ضمناً عدهٔ بسیار بسیار زیادی از این سازمانها می‌توانند و باید وارد حزب شوند.

دومین دلیل رفیق مارتف: «بنظر لنین بجز سازمانهای حزبی سازمان دیگری در حزب وجود ندارد»... کاملاً صحیح است!... «بنظر من برعکس چنین سازمانهائی باید وجود داشته باشند. زندگی، سازمانها را سریعتر از آنچه که ما فرصت یابیم آنها را در سلسله مراتب سازمان رزمندهٔ انقلابیون حرفه‌ای خود وارد کنیم بوجود آورده و بر تعدادشان می‌افزاید»... این نکته از دو لحاظ صحت ندارد: ۱) «زندگی» بمراتب کمتر از آنچه که ما لازم داریم و جنبش کارگری ایجاب می‌کند، بر تعداد سازمانهای فعال انقلابیون می‌افزاید؛ ۲) حزب ما باید نه تنها سلسله مراتبی از سازمانهای انقلابیون بلکه سلسله مراتبی از مجموعهٔ سازمانهای کارگری هم باشد... «بعقیده لنین، کمیتهٔ مرکزی فقط سازمانهائی را شایسته عنوان حزبی خواهد شمرد که از لحاظ اصولی کاملاً قابل اطمینان باشند. ولی رفیق بروکر بخوبی می‌فهمد که زندگی (sic!) کار خود را خواهد کرد و کمیتهٔ مرکزی برای اینکه عده کثیری از سازمانها را خارج از حزب قرار ندهد ناگزیر خواهد بود آنها را ولو کاملاً قابل اطمینان نباشند قانونی بشمارد؛ بهمین جهت است که رفیق بروکر به لنین می‌پیوندد»... این یک استنباط واقعاً دنباله‌روانه از «زندگی» است! *البته، اگر کمیتهٔ مرکزی حتماً از افرادی تشکیل می‌شد*

که از عقیدهٔ خود پیروی نمی‌کردند و منتظر بودند ببینند که دیگران چه می‌گویند (رجوع شود به رویداد کمیتهٔ سازمانی)، آنوقت «زندگی» کار «خود را» می‌کرد یعنی عقب‌مانده‌ترین عناصر حزب رو می‌آمدند (چنانچه اکنون هم که «اقلیت» حزبی از عناصر عقب‌مانده تشکیل شده است همین صورت را هم پیدا کرده‌است). ولی هیچ دلیل عقلانی نمی‌توان آورد که کمیتهٔ مرکزی فهمیده‌ای را وادار نماید عناصر «غیرقابل اطمینانی» را بحزب وارد کند. رفیق مارتف با همین استناد به «زندگی» که بر تعداد عناصر غیر قابل اطمینان «می‌افزاید» ، جنبهٔ اپورتونیستی نقشه سازمانی خود را نشان می‌دهد!.. او سپس می‌گوید: «ولی بعقیدهٔ من، اگر چنین سازمانی (که به اندازهٔ کافی قابل اطمینان نیست) راضی بپذیرفتن برنامهٔ حزبی و نظارت حزبی باشد، در اینصورت ما می‌توانیم آنرا وارد حزب کنیم بدون اینکه آنرا با این عمل بسازمان حزبی مبدل سازیم. اگر مثلاً فلان اتحاد «مستقلها» صریحاً اعلام می‌کرد که نظریات سوسیال‌دمکراسی و برنامهٔ آنرا می‌پذیرد و وارد حزب می‌شود، من آنرا پیروزی بزرگ حزب‌مان می‌شمردم، ولی این بدان معنا نیست که ما اتحاد را جزو سازمان حزب می‌کنیم»... ببینید فورمول مارتف کار را بچه آشفته‌فکری عجیبی می‌رساند: سازمانهای غیرحزبی که داخل حزب می‌شوند! همینقدر شمای سازمانی او را در نظر خود مجسم سازید: حزب = ۱) سازمانهای انقلابیون +۲) سازمانهای کارگرانی که حزبی شناخته شده‌اند+۳) سازمانهای کارگرانی که حزبی شناخته نشده‌اند (اکثراً از «مستقلها») +۴) تکروانی که وظایف مختلف را انجام می‌دهند، پروفسورها، محصلین و غیره+۵) «هر اعتصابکننده». در ردیف این نقشهٔ شگرف فقط می‌توان سخنان رفیق لیبر را قرار داد که گفته است: «وظیفهٔ ما تنها این نیست که سازمانی سازمان بدهیم (!!)، ما می‌توانیم و باید حزب را سازمان دهیم» (ص ۲۴۱). البته که ما می‌توانیم و باید این کار را بکنیم، ولی آنچه برای اینکار لازم است حرفهای بی‌معنی دربارهٔ «سازمان دادن سازمانها» نبوده، بلکه این است که مستقیماً از اعضای حزب بطلبیم که عملاً برای سازمان کار کنند. گفتگو درباره «سازمان

دادن حزب» و دفاع از هر بی‌نظمی و تفرقه در سایه کلمهٔ حزب — در حکم یاوه‌سرائی است.

رفیق مارتف می‌گوید: «فورمولبندی ما بیانگر این کوشش است که باید بین سازمان انقلابیون و توده سلسلهٔ سازمانهائی وجود داشته باشد. ابداً اینطور نیست. همین کوشش که واقعاً حتمی است فورمول مارتف بهیچوجه بیانگر آن نیست، زیرا انگیزه‌ای برای سازمان یافتن بدست نمی‌دهد، متضمن خواست متشکل شدن نیست و سازمان‌یافته را از سازمان‌نیافته جدا نمی‌کند. این فورمول فقط عنوان * است و در این مورد

* در کنگرهٔ لیگا رفیق مارتف برهان دیگر هم بنفع فورمول خود بمیان کشید که فقط خنده‌دار است. او می‌گوید: «ما می‌توانستیم بگوئیم فورمول لنین اگر آنرا تحت‌اللفظی در نظر گیریم عمال کمیتهٔ مرکزی را از حزب طرد می‌کند، چونکه این افراد، تشکیل سازمان نمی‌دهند» (ص ۵۹). این برهان چنانچه در صورتجلسه‌ها ثبت است در کنگره لیگا هم با خنده مواجه شد. رفیق مارتف بر آنست که «اشکالی» را که به آن اشاره می‌کند فقط به این طریق می‌توان رفع نمود که عمال کمیتهٔ مرکزی داخل «سازمان کمیتهٔ مرکزی» شوند. ولی مسئله این نیست، بلکه اینست که رفیق مارتف با مثال خود عدم درک کامل خود را در مورد ایدهٔ مادهٔ اول آشکارا ثابت کرد و نمونه‌ای از ملانقطی حرف بودن در انتقاد را نشان داد که واقعاً شایان تمسخر است. از نقطهٔ نظر رسمیت، کافی است «سازمانی از عمال کمیتهٔ مرکزی» تشکیل شود و تصویبنامه‌ای درباره گنجاندن آن در حزب تنظیم گردد تا «اشکالی» که موجب این همه کار شاق فکری برای رفیق مارتف شده است، بلافاصله از میان برود. و اما ایدهٔ ماده اول در فورمولبندی من محرکی است که می‌گوید: «متشکل شوید!» و نظارت و رهبری واقعی را تأمین می‌کند. از نظر کنه مطلب اصولاً این مسئله که آیا عمال کمیتهٔ مرکزی وارد حزب می‌شوند یا نه، مضحک و خنده‌دار است، زیرا نظارت واقعی بر آنها کاملاً و بدون چون و چرا به این جهت تأمین است که بسمت عامل تعیین شده‌اند و نیز بدین جهت که آنها را

نمی‌توان بسخنان رفیق آکسلرود اشاره نکرد که گفته است: «با هیچ فرمانی نمی‌توان آنها (محفل‌های جوانان انقلابی و غیره) و افرادی را از این کار که خود را سوسیال‌دمکرات می‌نامند، منع نمود» (عین حقیقت است!) و «حتی خود را بخشی از حزب بدانند منع نمود»... این دیگر بدون شک صحت ندارد! منع کردن کسی از نامیدن خود بعنوان سوسیال‌دمکرات، ممکن نیست و لزومی هم ندارد، زیرا این کلمه مستقیماً فقط حاکی از سیستم معتقدات است نه مناسبات معین سازمانی. ولی منع کردن محفلها و افرادی از اینکه «خود را قسمتی از حزب بدانند» کاری است ممکن و لازم و در صورتیکه این محفلها و افراد برای حزب زیانبخش باشند و آنرا فاسد کنند و یا در سازمان آن اخلال نمایند باید این کار را کرد. اگر حزب نتواند «با فرمان منع کند» که فلان محفل «خود را جزئی» از کل بداند در اینصورت صحبت از حزب بعنوان یک کل و یک واحد سیاسی مضحک است! در اینصورت دیگر چه حاجتی است که برای اخراج از حزب ترتیب و شرایطی تعیین شود؟ رفیق آکسلرود اشتباه اساسی رفیق مارتف را آشکارا بمهملبافی رساند؛ و حتی این اشتباه را بمقام یک تئوری اپورتونیستی ارتقاء داد، زیرا اضافه کرد و گفت: «در فورمولبندی لنین مادۀ اول با خود ماهیت (!!)، با وظایف حزب سوسیال‌دمکرات پرولتاریا تضاد اصولی مستقیم دارد» (ص ۲۴۳). این عبارت بدون کم و کاست معنایش چنین است: از حزب

بعنوان عامل باقی می‌گذارند. بنابر این، اینجا از اختلاط متشکل‌شده با متشکل‌نشده (که ریشه اشتباه فورمولبندی رفیق مارتف را تشکیل می‌دهد) کوچکترین حرفی هم نیست. بیهودگی فورمول رفیق مارتف در این است که هرکس و ناکس، هر اپورتونیست و هر یاوه‌گو، هر «پروفسور» و هر «محصلی» می‌تواند خودرا عضو حزب بنامد. رفیق مارتف سعی بیهوده می‌کند روی این نقطهٔ ضعف فورمول خود را با مثالهائی بپوشاند که در آنها از قلمداد نمودن خود بعنوان عضو حزب و از نامیدن خود بعنوان عضو حزب سخنی هم نمی‌تواند باشد.

توقعات بالاتر از طبقه داشتن بمعنای داشتن تضاد اصولی با خود ماهیت وظایف پرولتاریاست. جای تعجب نیست که آکیموف با تمام قوا برای دفاع از این تئوری سینه سپر کرد.

عدالت و انصاف حکم می‌کند این نکته قید شود که رفیق آکسلرود که اینک میخواهد این فورمولبندی اشتباه‌آمیز و علناً متمایل به اپورتونیسم را به هسته نظریات جدیدی مبدل سازد، — در کنگره بر عکس، آمادگی خود را برای «معامله» اظهار نمود و گفت: «می‌بینم که در پی تحصیل حاصلم»... (من این نکته را در مورد «ایسکرای» نو هم می‌بینم)... «زیرا رفیق لنین با محفلهای دور و بر خود که قسمتی از سازمان حزبی شمرده می‌شوند، به استقبال درخواست من می‌آید»... (و نه تنها با محفل‌های دور و بر، بلکه با انواع مختلف اتحادهای کارگری: مقایسه شود با ص ۲٤۲ صورتجلسه‌ها، نطق رفیق استراخف و با بخشهائی که قبلاً از «چه باید کرد؟» و از «نامه‌ای برفیق» نقل شد)... «چیزی باقی می‌ماند موضوع افرادی است، ولی اینجا هم هنوز جای معامله باقی است». برفیق آکسلرود پاسخ دادم که بطور کلی با معامله کردن مخالفتی ندارم و حالا باید توضیح دهم که منظورم از این گفته چه بود. من بویژه در مورد افرادی یعنی تمام این پروفسورها، محصلین و غیره از همه کمتر ممکن بود تن بگذشت بدهم؛ ولی اگر در مورد سازمانهای کارگری شکی ایجاد می‌شد (با وجود اینکه قبلاً بی‌اساس بودن کامل این شک و تردیدها را ثابت کردم) ممکن بود موافقت کنم به فورمولبندی اول من تبصره‌ای مثلاً از این قبیل اضافه شود: «سازمانهای کارگری که برنامه و آئین‌نامه حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را می‌پذیرند باید بتعداد حتی المقدور بیشتری جزو سازمانهای حزبی شوند». البته اگر بخواهیم جدی صحبت کنیم باید بگوئیم که جای این تمایل در آئین‌نامه که باید به تعریفهای حقوقی اکتفا کند نبوده بلکه در رسالات و تفسیراتی است که بمنظور توضیح و تشریح نوشته می‌شوند (و من متذکر شده‌ام که در رسالات خود مدتها قبل از این آئین‌نامه چنین تفسیرهائی کرده‌ام)، ولی چنین تبصره‌ای بهرحال نه سایه‌ای از افکار نادرستی دارد که موجب بی‌نظمی باشد و نه حاوی کوچکترین

قضاوتهای اپورتونیستی * و «افکار آنارشیستی» است که بدون شک در فورمولبندی رفیق مارتف وجود دارد.

---

* از جمله این قبیل قضاوتهائی که هنگام تلاش برای مدلل ساختن فورمول مارتف ناگزیر بمیان می‌آید، بویژه این عبارت رفیق تروتسکی است (ص ۲۴۸ و ۳۴۶) که می‌گوید: «اپورتونیسم بعللی پیچیده‌تر از این یا آن ماده آئین‌نامه بوجود می‌آید (یا: بعلل عمیق‌تری مشخص می‌شود)، — اپورتونیسم در سطح معینی از تکامل دمکراسی بورژوائی و تکامل پرولتاریا بوجود می‌آید»... ولی مطلب این نیست که مواد آئین‌نامه می‌تواند اپورتونیسم ایجاد نماید، بلکه در این است که بکمک این مواد باید حربه کم و بیش برائی را برضد اپورتونیسم تهیه کرد. هر چه ریشهٔ اپورتونیسم عمیق‌تر باشد، بهمان نسبت هم باید این حربه برنده‌تر باشد. از این رو اگر بخواهیم بکمک «علل عمیق» اپورتونیسم، فورمولبندی را که در را بروی آن می‌گشاید توجیه کنیم دنباله‌روی صرف است. وقتی که رفیق تروتسکی با رفیق لیبر مخالف بود این نکته را می‌فهمید که آئین‌نامه عبارت است از «بی‌اعتمادی سازمان‌یافته» کل نسبت بجز و دستهٔ پیشرو نسبت به دستهٔ عقب‌مانده؛ ولی وقتیکه جانب رفیق لیبر را گرفت، دیگر این نکته را فراموش کرد و حتی بکمک «علل پیچیده» و «سطح تکامل پرولتاریا» و غیره بنای توجیه ضعف و تزلزل سازمان ما را در مورد این بی‌اعتمادی (بی‌اعتمادی نسبت به اپورتونیسم) گذاشت. برهان دیگر رفیق تروتسکی: «برای جوانان روشنفکری که بنحوی از انحاء متشکلند بمراتب آسانتر است که نام خود را در فهرست اسامی اعضای حزب ثبت کنند» (تکیه روی کلمات از من است). واقعاً هم. به این جهت بیماری عدم صراحت روشنفکرانه در فورمولبندی است که بنابر آن حتی عناصر غیر متشکل و سازمان‌نیافته هم می‌توانند خود را عضو حزب بنامند، نه در فورمولبندی من که حق «ثبت کردن نام خود را» در فهرست از افراد سلب می‌کند. رفیق تروتسکی می‌گوید اگر کمیته مرکزی سازمان اپورتونیستها را «برسمیت نمی‌شناسد» علتش خصلت افراد است، ولی هرگاه این افراد بمثابه شخصیت سیاسی

عبارت اخیری که من در گیومه گذاشته‌ام متعلق برفیق پاولویچ است که شناسائی اعضای «بی‌مسئولیت را که خودشان نام خود را در حزب ثبت می‌کنند» خیلی عادلانه به آنارشیسم منسوب نمود. رفیق پاولویچ فورمولبندی مرا برای رفیق لیبر توضیح داد و گفت: «معنای این فورمولبندی بعبارت ساده اینست که اگر تو می‌خواهی عضو حزب باشی مناسبات سازمانی را هم نباید فقط بشیوه افلاطونی قبول کنی». هر قدر هم این «عبارت» ساده باشد باز بیان آن (بطوریکه

معین و مشخص باشند در اینصورت خطری از جانب آنان متصور نیست و می‌توان آنها را بوسیله بایکوت عمومی از حزب طرد کرد. این در مواردی صحیح است که باید از حزب طرد کرد (و آنهم نیمه‌صحیح است، زیرا حزب متشکل از راه رأیگیری طرد می‌کند نه از راه بایکوت). این نکته در موارد بیشتری که در آن طرد کردن بی‌معنی است و فقط باید تحت نظر گرفت، صحیح نیست. کمیتهٔ مرکزی بمنظور نظارت عمداً می‌تواند با شرایط معینی ورود سازمانی را که چندان قابل اعتماد هم نباشد، ولی استعداد و قدرت کار داشته باشد، بحزب قبول کند تا بدین طریق آنرا آزمایش نماید و بکوشد به راه راست هدایتش کند و با رهبری خود انحرافات جزئی آنرا بی‌اثر سازد و الخ. چنین قبول کردنی چنانچه بطور کلی این اجازه داده نشود که نام «خود را» در فهرست حزب «ثبت نماید»، خطری ندارد. چنین قبول کردنی اغلب برای بیان (و بحث) آشکار نظریات غلط و تاکتیک اشتباه‌آمیز، بیانیکه با حس مسئولیت و تحت نظارت انجام گیرد، غالباً مفید هم خواهد بود. رفیق تروتسکی می‌گوید و باز هم بمثابه یک اپورتونیست می‌گوید که «ولی اگر تعریف‌های حقوقی بایستی با مناسبات واقعی مطابقت داشته باشند، در این صورت فورمول رفیق لنین باید رد شود». مناسبات واقعی بیجان نیستند، بلکه جاندار و در حال رشد و تکاملند. تعریفهای حقوقی ممکن است با تکامل ترقیخواهانه این مناسبات مطابقت داشته باشند، ولی ممکن هم هست (در صورتیکه این تعریفها بد باشند) با انحطاط و رکود «مطابقت داشته باشند». مورد اخیر، همان «مورد» رفیق مارتف است.

رویدادهای بعد از کنگره نشان داد) نه فقط برای انواع پروفسورها و محصلین مشکوک، بلکه برای اعضای تمام عیار حزب و افراد بالا نیز زیادی نبوده است... رفیق پاولویچ با همین شیوه عادلانه نیز تضاد موجود میان فورمول مارتف و آن اصل مسلم سوسیالیسم علمی را که همان رفیق مارتف بسیار نامناسب نقل نمود خاطرنشان کرد و گفت: «حزب ما مظهر آگاه پروسه نا آگاهانه است». درست همین طور است. و بهمین جهت اصرار در این موضوع که «هر اعتصابکننده‌ای» بتواند خود را عضو حزب بنامد درست نیست، زیرا اگر «هر اعتصابی» فقط مظهر خودانگیخته غریزه نیرومند طبقاتی و مبارزه طبقاتی که ناگزیر به انقلاب اجتماعی منجر می‌شود نبود، بلکه مظهر آگاه این جریان بود آنوقت... آنوقت اشاره به اعتصاب همگانی یک عبارت آنارشیستی نمی‌بود و حزب ما فوراً و بلافاصله تمام طبقه کارگر را دربر می‌گرفت و بالنتیجه بلافاصله کار را با تمام جامعه بورژوازی یکسره می‌کرد. برای آنکه حزب بتواند عملاً مظهر آگاهانه باشد، باید بتواند آنچنان مناسبات سازمانی بوجود آورد که ارتقاء به سطح معین آگاهی را تأمین نماید و مرتباً آنرا ارتقاء دهد. رفیق پاولویچ گفت: «اگر بنا باشد در راه مارتف گام برداشته شود، در این صورت مقدم بر هر چیز باید مادهٔ مربوط به پذیرفتن برنامه را بدور انداخت، زیرا برای قبول برنامه باید آنرا فرا گرفت و فهمید... پذیرفتن برنامه مشروط به داشتن سطح نسبتاً عالی معرفت و آگاهی سیاسی است». با وجود این ما هرگز نخواهیم گذاشت که پشتیبانی از سوسیال‌دمکراسی و اشتراک در مبارزه‌ای که تحت رهبری آن است مصنوعاً بخواست معینی از هر نوعی که باشد (فرا گرفتن و فهمیدن و غیره) محدود شود، زیرا خود این اشتراک تنها بعلت واقعیت بروز خود هم سطح آگاهی را ارتقاء می‌دهد و هم غرایز سازمانی را، ولی ما که برای کار از روی نقشه در حزب متحد شده‌ایم باید هم خود را مصروف تأمین این کار از روی نقشه کنیم.

زاید نبودن هشدار رفیق پاولویچ در مورد برنامه مطلبی است

که فوراً در جریان همان جلسه آشکار شد. رفیق آکیموف و رفیق لیبر که فورمولبندی رفیق مارتف* را تصویب کردند فوراً طبعیت واقعی خود را آشکار کردند و خواستار این شدند (ص ۲۰٤ — ۲۰۵) که برنامه را هم می‌بایستی (برای «عضویت» حزب) فقط بشیوه افلاطونی پذیرفت و فقط «اصول اساسی» آنرا قبول کرد. رفیق پاولویچ خاطرنشان ساخت که «پیشنهاد رفیق آکیموف از نقطهٔ نظر رفیق مارتف کاملاً منطقی است». متأسفانه ما از صورتجلسه‌ها نمی‌توانیم این مطلب را روشن کنیم که به این پیشنهاد آکیموفی چند رأی داده شده است، — بهرحال کمتر از ۷ رأی نبوده است (۵ رأی بوندی، و آرای آکیموف و بروکر). و اتفاقاً خروج همین هفت نماینده از کنگره «اکثریت متراکمی» (ضدایسکرائی‌ها، «مرکز» و مارتفی‌ها) را که داشت در مورد ماده اول بوجود می‌آمد به اقلیت متراکم مبدل ساخت! اتفاقاً خروج همین هفت نماینده، پیشنهاد مربوط به تثبیت هیئت تحریریه سابق یعنی این به اصطلاح جلوگیری از نقض ناهنجار «پروسه تداوم کار» در اداره امور «ایسکرا» را با شکست مواجه نمود. و اما هیئت هفت‌نفری عجیب، یگانه وسیله نجات و تضمین «تداوم کار» ایسکرائی بود: این هفت نفر، از بوندیستها و از آکیموف و بروکر یعنی درست از همان نمایندگانی تشکیل می‌شد که برضد عللی که قبول «ایسکرا» را بعنوان ارگان مرکزی ایجاب می‌کرد رأی داده بودند

* بر له آن ۲۸ رأی در مقابل ۲۲ رأی داده شده بود. از ۸ نفر ضدایسکرائی ۷ نفر برله مارتف و یک نفر برله من بود. رفیق مارتف بدون کمک اپورتونیستها نمی‌توانست فورمول اپورتونیستی خود را از تصویب بگذراند. (رفیق مارتف در کنگره لیگا بطرزی بسیار ناشیانه کوشید این واقعیت مسلم را رد کند و معلوم نیست بچه علت تنها به آراء بوندیستها اکتفا کرد و رفیق آکیموف و دوستانش را فراموش نمود، — یا بعبارت صحیح‌تر فقط وقتی از آنها یاد می‌کرد که این مطلب ممکن بود بزیان من گواهی دهد یعنی وقتیکه رفیق بروکر با من موافقت کرد.)

و اپورتونیسم آنها را در مسئله ملایم نمودن ماده اول راجع به برنامه دهها بار کنگره و خصوصاً مارتف و پلخانف تصدیق کرده بودند. «تداوم کار» «ایسکرا» که توسط ضدایسکرائیها حراست می‌شود! و این موضوعی است که ما را به آغاز تراژدیک کمدی دوران بعد از کنگره نزدیک می‌کند.

* * *

گروهبندی آراء مربوط به مادهٔ اول آئین‌نامه پدیده‌ای بوجود آورد که کاملاً از همان نوع پدیده برابری حقوق زبانهاست: جدا شدن یک چهارم (تقریباً) از اکثریت ایسکرائی به ضدایسکرائیها که «مرکز» هم از پی آنها می‌رود، امکان پیروزی می‌دهد. البته اینجا هم آرائی هست که موزونی کامل منظره را برهم می‌زند، — در مجلس بزرگی مانند کنگرهٔ ما ناگزیر بخشی از «منفردین» یافت می‌شود که بطور تصادف گاه به این طرف و گاه بطرف دیگر می‌رود، بویژه در مورد مسئله‌ای نظیر مادهٔ اول که در آن جنبهٔ واقعی اختلاف تازه داشت هویدا می‌شد و عدهٔ زیادی در واقع هنوز فرصت نکرده بودند از آن سر در آورند (زیرا این مسئله قبلاً در مطبوعات طرح نشده بود). از ایسکرائیهای اکثریت ٥ رأی کم شد (روسف و کارسکی هر کدام دو رأی و لنسکی یک رأی)؛ برعکس یکی از ضدایسکرائیها (بروکر) و سه نفر از «مرکز» (مدودف، یگوروف و تساروف) به آنها پیوستند؛ جمعاً شد ۲۳ رأی (۲٤ − ٥ + ٤) که از گروهبندی نهائی در انتخابات یک رأی کمتر بود. اکثریت را ضدایسکرائیها به مارتف دادند که از آنها هفت نفر موافق او و یکنفر موافق من بود (از «مرکز» هم هفت نفر موافق مارتف و سه نفر موافق من بودند). آن ائتلاف اقلیت ایسکرائیها با ضدایسکرائیها و «مرکز» که اقلیت متراکمی را در پایان کنگره و پس از کنگره تشکیل داد به پیدا شدن پرداخت. اشتباه سیاسی مارتف و آکسلرود که در فورمولبندی مادهٔ اول و بویژه در دفاع از این فورمولبندی گام مسلمی بسوی اپورتونیسم و تکروی آنارشیستی برداشته بودند، بلافاصله

و با روشنی خاصی آشکار شد و علت آن وجود صحنهٔ آزاد و علنی کنگره و نیز این نکته بود که عناصری که کمتر از همه پایدار بودند و کمتر از همه در مسائل اصولی پیگیری داشتند، بلافاصله تمام نیروی خود را برای توسعه آن شکاف و آن رخنه‌ای بکار انداختند که در نظریات سوسیال‌دمکراسی پیدا شده بود. کار مشترک آن نمایندگان کنگره که در رشته سازمان علناً هدفهای مختلفی تعقیب می‌کردند (رجوع شود بسخنرانی آکیموف) بلافاصله مخالفین اصولی نقشه سازمانی ما و آئین‌نامه ما را به پشتیبانی از اشتباهات رفیق مارتف و رفیق آکسلرود سوق داد. ایسکرائیها که در این مسئله هم نسبت بنظریات سوسیال‌دمکراسی انقلابی وفادار مانده بودند در اقلیت افتادند. این نکته‌ای است دارای اهمیت عظیم، زیرا بدون روشن ساختن آن، نه مبارزه مربوط به بخشهای مختلف برنامه را می‌توان درک کرد و نه مبارزه مربوط به ترکیب اعضای ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی را.

ی) آسیب‌دیدگان بیگناه از اتهام دروغین اپورتونیسم

قبل از اینکه به مباحثات بعدی مربوط به آئین‌نامه بپردازیم لازم است برای روشن شدن اختلافات ما در مسئله ترکیب اعضای مؤسسات مرکزی سخنی چند دربارهٔ جلسات خصوصی سازمان «ایسکرا» که هنگام کنگره تشکیل می‌شد ذکر کنیم. اینها چهار جلسه بودند که آخرین و مهمترین آنها درست پس از رأیگیری درباره مادهٔ اول آئین‌نامه تشکیل شد. بدین جهت انشعابی که در این جلسه در سازمان «ایسکرا» روی داد موجبی بود که هم از نظر تاریخ وقوع و هم از نظر منطق بر مبارزه بعدی تقدم داشت.

جلسات خصوصی سازمان «ایسکرا»* کمی پس از رویداد کمیتهٔ

* من در کنگرهٔ لیگا کوشیدم برای اجتناب از مشاجرات غیرقابل حل شرح جریان جلسات خصوصی را حتی‌الامکان در چارچوب محدودی

سازمانی که موجبی برای بحث درباره نامزدهای احتمالی کمیته مرکزی بدست داده بود آغاز شد. پرواضح است که بعلت لغو اعتبارنامه‌های محدودکننده این جلسات صرفاً جنبهٔ مشورتی داشته و احدی را مقید نمی‌کرد، ولی با وجود این حایز اهمیت عظیم بود. انتخاب کمیتهٔ مرکزی برای نمایندگان متضمن دشواری‌های فراوان بود، زیرا آنان نه از نامهای مستعار باخبر بودند و نه از جریان داخلی کار سازمان «ایسکرا»، — سازمانی که در واقع وحدت حزب را بوجود آورده و به آنچنان رهبری بر جنبش عملی جامهٔ عمل پوشانده بود که یکی از موجبات شناسائی رسمی «ایسکرا» را فراهم آورد. ما دیگر دیدیم که وقتی ایسکرائیها وحدت داشتند از یک اکثریت بزرگ قریب به سه پنجم کنگره کاملاً برخوردار بودند و همه نمایندگان هم این نکته را بخوبی می‌فهمیدند. همه ایسکرائیها بخصوص منتظر بودند که سازمان «ایسکرا» هیئت معینی را برای عضویت کمیتهٔ مرکزی توصیه کند و ضمناً یک عضو این سازمان هم بر ضد این مسئله که فهرست اسامی اعضای کمیتهٔ مرکزی در این سازمان مقدمتاً مورد بحث و مداقه قرار گیرد اعتراضی نکرد و یکنفر هم دربارهٔ تصویب تمام اعضای کمیتهٔ سازمانی یعنی تبدیل آن بکمیتهٔ مرکزی حرف نزد و حتی در مورد مشاوره با تمام اعضای کمیتهٔ سازمانی دربارهٔ نامزدهای عضویت در کمیتهٔ مرکزی نیز کلمه‌ای اظهار نکرد. این نکته نیز فوق‌العاده شاخص است و در نظر گرفتن آن بی‌نهایت مهم است، زیرا مارتفی‌ها اکنون که کار از کار گذشته است با حرارت تمام از کمیتهٔ سازمانی دفاع می‌کنند و با این عمل برای صدمین و هزارمین بار بی‌ارادگی سیاسی خود را

بیان کنم. حقایق اساسی را در «نامه به هیئت تحریریه «ایسکرا»» هم شرح داده‌ام (ص ٤). رفیق مارتف در «پاسخنامهٔ» خود به این حقایق اعتراضی نکرد.

به ثبوت می‌رسانند*. مادامیکه اختلاف بر سر ترکیب اعضای مراکز مارتف را با آکیموف‌ها متحد نکرده بود — این مطلب که هر شخص بیغرض با مراجعه به صورتجلسه‌ها و تمام تاریخ «ایسکرا» بسهولت به صحت آن یقین حاصل خواهد کرد، در کنگره برای همه واضح بود، — یعنی واضح بود که: کمیته سازمانی بطور عمده کمیسیون مأمور تشکیل کنگره بود، و عمداً از نمایندگانی که خرده‌اختلافهای گوناگون داشتند و منجمله از نمایندهٔ بوند تشکیل شده بود؛ ولی سنگینی کار واقعی ایجاد وحدت سازمانی حزب را تماماً سازمان «ایسکرا» بدوش کشید (باید این نکته را هم در نظر داشت که تصادفاً چند تن از اعضای «ایسکرا» بعلت بازداشت ویا بعلل دیگر که بسته به ارادهٔ آنها نبود، در کنگره حضور نداشتند). عدهٔ اعضای سازمان «ایسکرا» که در کنگره حاضر بودند در جزوهٔ رفیق پاولویچ ذکر شده است (رجوع شود به اثر او «نامه دربارهٔ کنگره دوم»، ص ۱۳) (۲۲).

نتیجهٔ نهائی مباحثات پرشوری که در سازمان «ایسکرا» بعمل آمد دو رأیگیری بود که من در «نامه به هیئت تحریریه» ذکر کرده‌ام. رأیگیری اول: «یکی از نامزدهائی که مارتف پشتیبان او بود با نه رأی در مقابل چهار رأی و سه رأی ممتنع رد می‌شود». مگر رویدادی سا‌ده‌تر و طبیعی‌تر از این ممکن است: با موافقت

---

* همینقدر این «سیمای صفات اخلاقی» را خوب در نظر خود مجسم سازید: نمایندهٔ سازمان «ایسکرا» در کنگره فقط با این سازمان مشورت می‌کند و از مشاوره با کمیته سازمانی حتی کلمه‌ای هم دم نمی‌زند. ولی پس از شکست خود چه در این سازمان و چه در کنگره از عدم تصویب کمیتهٔ سازمانی به اظهار تأسف می‌پردازد و پس از آنکه کار از کار می‌گذرد آنرا مدح و ستایش می‌کند و سازمانی را که اعتبارنامه بدست او داده است با تبختر مورد بی‌اعتنائی قرار می‌دهد! بجرئت می‌توان گفت که نظیر این واقعه در تاریخ هیچیک از احزاب واقعاً سوسیال‌دمکرات و واقعاً کارگری پیدا نخواهد شد.

عمومی همه شانزده عضو سازمان «ایسکرا» که در کنگره حاضر بودند مسئله نامزدهای احتمالی مورد بحث قرار می گیرد و یکی از نامزدهای رفیق مارتف با اکثریت آراء رد می‌شود (و این شخص که خود رفیق مارتف هم طاقت نیاورد و نام او را بروز داد، رفیق اشتین است، ص ٦۹ «حکومت نظامی»)؟ آخر یکی از علل جمع شدن ما در کنگرهٔ حزبی همین بود که مسئله واگذاری «چوب دیریژوری» را بکسی، مورد بحث قرار داده و حل کنیم و وظیفه مشترک حزبی ما بود که به این ساده از دستور روز جدی‌ترین توجه را معطوف داریم و آنرا از نقطهٔ نظر منافع کار حل کنیم، نه از نقطهٔ نظر «ابراز ملاطفت عامیانه» که بعدها رفیق روسف کاملاً بجا و بحق خاطر نشان ساخت. البته هنگام بحث دربارهٔ مسئله نامزدها در کنگره ممکن نبود با بعضی خواص شخصی تماس حاصل نکرد و ممکن نبود نظر موافق یا مخالف* خود را اظهار ننمود، بویژه

---

* رفیق مارتف در لیگا از خشونتی که در ابراز مخالفت خود بکار بردم سخت شاکی بود که توجه نداشت که از شکایت او نتیجه‌ای برضد خودش حاصل می‌شود. بقول او — لنین هاری از خود نشان میداد (ص ٦۳ صورتجلسه‌های لیگا). درست است. دررا زد. صحیح است. او با رفتار خود (در جلسه دوم یا سوم سازمان «ایسکرا») اعضائی را که در جلسه ماندند منزجر کرد. واقعیت است. — ولی از اینجا چه نتیجه‌ای گرفته می‌شود؟ فقط اینکه دلایل من درباره کنه و اساس مسائل مورد مشاجره قانع کننده بود و در جریان کنگره تأیید می گشت. در حقیقت امر، اگر سرانجام بهر حال نه تن از شانزده عضو سازمان «ایسکرا» با من شدند، در این صورت واضح است که با وجود خشونت‌های مضر و علیرغم این خشونت‌ها بود که نتیجهٔ مزبور بدست آمد. و اگر «خشونت‌ها» نبود در این صورت شاید از نه نفر هم بیشتر جانب مرا می گرفتند. بنابر این، هر قدر این براهین و مدارک می‌بایستی بر «انزجار» بیشتری فایق آیند، همانقدر هم معلوم می‌شود قانع کننده‌تر بوده‌اند

در یک جلسهٔ غیر رسمی و محدود. و من در کنگره لیگا هم اخطار کردم که «ننگ‌آور» شمردن عدم تصویب نامزدی، بی‌معناست (ص ٤۹ صورتجلسه‌های لیگا)، عمل بی‌معنی است که بر سر انتخاب آگاهانه و از روی احتیاط افراد مسئولیتدار که در حکم انجام مستقیم وظیفهٔ حزبی است، «معرکه» برپا شود و هیستری راه بیفتد. و حال آنکه همین موضوع بود که اقلیت ما را به ولوله انداخت، پس از کنگره داد و فریاد راه انداختند که «توهین و سلب حیثیت» شده است (ص ۷۰ صورتجلسه‌های لیگا) و از راه مطبوعات بعدهٔ کثیری تلقین می‌کردند که رفیق اشتین «رجل عمده» کمیتهٔ سازمانی سابق بود و او را بدون دلیل و اساس بداشتن «نقشه‌های جهنمی» (ص ٦۹ «حکومت نظامی») متهم می‌کردند. حال بگوئید ببینیم، مگر این هیستری نیست که دربارهٔ موافقت یا مخالفت با نامزدها داد و فریاد بر آورند که «توهین و سلب حیثیت» شده است؟ آیا این جار و جنجال نیست که افراد پس از اینکه خواه در جلسهٔ خصوصی سازمان «ایسکرا» و خواه در جلسهٔ رسمی و عالی حزبی، یعنی در کنگره، متحمل شکست می‌شوند در ملاء عام زبان بشکایت باز می‌کنند و نامزدهای واخورده را بعنوان «رجال عمده» بحضرات گرامی معرفی نمایند؟ — و بعداً نامزدهای خود را از طریق انشعاب و درخواست کئوپتاسیون بحزب تحمیل می‌کنند؟ در بین ما در این فضای مسموم خارجه، مفاهیم سیاسی بقدری با هم مخلوط شده است که رفیق مارتف نمی‌تواند حتی وظیفهٔ حزبی را از محفل‌بازی و رفیق‌بازی تمییز دهد! از قرار معلوم، بوروکراتیسم و فورمالیسم خواهد بود اگر انسان فکر کند که مسئله نامزدها را باید فقط در کنگره یعنی در جائیکه نمایندگان مقدم بر هر چیز برای بحث پیرامون مسائل اصولی مهم گرد هم می‌آیند، در جائیکه نمایندگان جنبش یعنی کسانی جمع می‌شوند که قادرند به افراد، با نظر بیطرفی نگاه کنند و می‌توانند (و موظفند) برای دادن رأی قطعی تمام اطلاعات مربوط به نامزدها را خواسته و جمع‌آوری نمایند، در جائیکه صرف مقدار معینی از وقت برای مناقشه بر سر چوب دیریژوری، امری طبیعی و ضروری است، مورد

بحث قرار داد و دربارهٔ آن تصمیم گرفت. اکنون بجای این نظریه بوروکراتیک و فورمالیستی درمیان ما عادات و آداب دیگری مرسوم گشته است: ما پس از کنگره‌ها چپ و راست از تدفین سیاسی ایوان ایوانویچ و از توهین به ایوان نیکیفورویچ (۲۳) سخن خواهیم گفت؛ ادبای گوناگون، نامزدها را در جزوه‌ها معرفی خواهند کرد و ضمناً سالوسانه و سینه‌زنان اطمینان خواهند داد که این محفل نبوده بلکه حزب است... خوانندگانی که خیلی طالب جار و جنجالند با حرص و ولع سرمست این خبر هیجان‌انگیز خواهند شد که فلانی بنابه تأیید خود مارتف رجل عمدهٔ کمیتهٔ سازمانی بوده است*. این خوانندگان بمراتب بیشتر قادر به بحث و حل مسئله هستند تا سازمانهای رسمی از قبیل کنگره‌ها با تصمیمات صرفاً مکانیکی خود که برای اکثریت اتخاذ می‌شود... آری، در خارجه هنوز اصطبل‌های اژیاس (۲٤) بزرگ پر از جنجال وجود دارد که کارکنان واقعی حزبی باید آنها را پاک کنند!

رأیگیری دیگر سازمان «ایسکرا»: فهرست پنج نفری (برای کمیتهٔ مرکزی) که در آن به پیشنهاد من یک لیدر عناصر غیر-ایسکرائی و یک لیدر اقلیت ایسکرائی وارد شده بودند، با اکثریت ده رأی در مقابل دو رأی مخالف و چهار رأی ممتنع تصویب می‌شود.

---

* من هم سعی داشتم یک نامزد برای کمیتهٔ مرکزی از تصویب سازمان «ایسکرا» بگذرانم و من هم مثل مارتف موفق نشدم. من هم می‌توانستم از آبرو و حیثیت عالی او قبل از کنگره و در آغاز کنگره که با مدارک عالی قابل اثبات است سخن گویم. ولی این مسئله بفکر من خطور نمی‌کند. این رفیق بحد کافی برای خود احترام قایل است که بکسی اجازه ندهد پس از کنگره در مطبوعات نامزدی او را بمیان کشد یا اینکه از تدفین سیاسی و توهین و غیره شکایت نماید.

این رأیگیری فوق‌العاده مهم است، زیرا بطور روشن و غیر قابل تکذیب ثابت می‌کند که تا چه اندازه افسانه‌هائی که بعدها در محیط پر از جنجال پدید آمد حاکی از اینکه گویا ما می‌خواستیم غیرایسکرائیها را از حزب برانیم ویا از کار برکنار سازیم و گویا اکثریت فقط بدست یک دوم کنگره از میان همان یک دوم انتخاب شده و غیره و غیره — دروغ است. تمام اینها سر تا پا دروغ است. رأیگیری که بدان اشاره کردم نشان می‌دهد که ما غیرایسکرائیها را نه تنها از حزب بلکه از کمیتهٔ مرکزی هم طرد نمی‌کردیم، و به معارضین خود اقلیت بسیار قابل توجهی هم واگذار می‌نمودیم. ولی مطلب بر سر این بود که آنها می‌خواستند اکثریت داشته باشند و وقتی این آرزوی متواضعانه عملی نشد غوغا برپا کردند و از شرکت در مراکز بکلی امتناع ورزیدند. اینکه برخلاف ادعاهائی که رفیق مارتف در لیگا می‌کرد، مطلب از اینقرار بود، از روی نامهٔ زیر که اقلیت سازمان «ایسکرا» کمی پس از تصویب مادهٔ اول برنامه در کنگره برای ایسکرائیهای اکثریت (و اکثریت کنگره پس از خروج هفت نفر) فرستاده‌اند معلوم می‌شود (باید متذکر شد که جلسهٔ سازمان «ایسکرا» که به آن اشاره کردم آخرین جلسه بود: پس از آن در حقیقت سازمان منشعب شد و طرفین سعی داشتند بقیهٔ نمایندگان کنگره را بحقانیت خود معتقد سازند).

اینک متن نامه:

«ما پس از استماع توضیحات نمایندگان — سوروکین و سابلینا دربارهٔ تمایل اکثریت هیئت تحریریه و گروه «آزادی کار» بشرکت در جلسهٔ (مورخهٔ فلان*) و پس

---

* بحساب من تاریخی که در نامه نقل می‌شود مطابق با روز سه‌شنبه است. جلسه، عصر سه‌شنبه یعنی پس از بیست و هشتمین اجلاس کنگره بود. ذکر این تاریخ بسیار مهم است، زیرا نظر مارتف را مشعر بر اینکه علت جدائی ما مسئله مربوط بسازمان

از آنکه بکمک این نمایندگان معلوم کردیم که در جلسه پیشین نامه‌ای حاوی فهرست اسامی نامزدهای کمیتهٔ مرکزی خوانده شده و چنین تصور گردیده است که منشاء آن گویا ما هستیم، و از این نامه برای توصیف نادرست تمام خطمشی سیاسی ما استفاده شده است، و همچنین با درنظر داشتن این نکته که اولاً این فهرست بدون کوچکترین تلاشی در جهت تحقیق منشاء آن بما نسبت داده شده است؛ و ثانیاً این موضوع با اتهام اکثریت هیئت تحریریه «ایسکرا» و گروه «آزادی کار» به اپورتونیسم که آشکارا شایع می‌شود ارتباط مسلم دارد؛ و ثالثاً ارتباط این اتهام با نقشه موجود کاملاً معین دربارهٔ تغییر اعضای هیئت تحریریه «ایسکرا» برای ما کاملاً روشن است، — توضیحاتی را که در مورد دلایل ندادن اجازه ورود بجلسه بما داده شده است، برای خود مقنع نمی‌شماریم و عدم تمایل بدادن اجازه ورود بجلسه را دلیل بر این میدانیم که نمی‌خواهند امکان رد اتهامات دروغین را بما بدهند.

در مورد مسئله سازش ممکن بین ما دربارهٔ فهرست مشترک اسامی نامزدهای کمیتهٔ مرکزی اظهار می‌داریم یگانه فهرستی را که می‌توانیم بعنوان پایهٔ سازش بپذیریم عبارتست از: پوپوف، تروتسکی و گلبوف و ضمناً روی

مراکز بوده نه مسئله مربوط به ترکیب اعضای این مراکز، با سند و مدرک رد می‌کند و صحت بیانات مرا در کنگرهٔ لیگا و در «نامه بهیئت تحریریه» با سند و مدرک به ثبوت می‌رساند. پس از بیست و هشتمین اجلاس کنگره رفیق مارتف و رفیق استاروور با جدیت تمام از اتهام دروغین اپورتونیسم دم می‌زنند و کلمه‌ای هم دربارهٔ اختلاف نظر در مسئله ترکیب اعضاء شورا یا کئوپتاسیون بمرکز (که ما در جلسات ۲۵، ۲۶ و ۲۷ بر سر آن مباحثه داشتیم) بزبان نمی‌آورند.

این نکته تأکید می‌کنیم که این فهرست جنبهٔ مصالحه دارد چونکه وارد کردن نام رفیق گلبوف در این فهرست بمعنای فقط گذشتی است در مقابل تمایل اکثریت، زیرا پس از اینکه نقش رفیق گلبوف در کنگره برای ما معلوم شد، ما رفیق گلبوف را واجد شرایطی که باید از یک نماینده کمیتهٔ مرکزی انتظار داشت، نمیدانیم.

ضمناً این نکته را تأکید می‌کنیم که اگر اقدامی برای مذاکره پیرامون مسئله نامزدهای کمیتهٔ مرکزی بعمل می‌آوریم این امر بهیچوجه مربوط به مسئله چگونگی ترکیب اعضای هیئت تحریریه ارگان مرکزی نیست، زیرا در مورد این مسئله (در مورد ترکیب هیئت تحریریه) حاضر نیستیم وارد مذاکره شویم.

از طرف رفقا، مارتف و استاروور»

این نامه که روحیه طرفین مناقشه و وضع مشاجره را دقیقاً منعکس می‌نماید، ما را یکمرتبه به «کنه» انشعابی می‌رساند که آغاز شده است و دلایل واقعی آنرا نشان می‌دهد. اقلیت سازمان «ایسکرا» که مایل نیست با اکثریت موافقت کند و تبلیغات آزادانه در کنگره را ترجیح می‌دهد (و این حق را هم البته کاملاً داراست)، با وجود این می‌کوشد از «نمایندگان» اکثریت حق ورود بجلسه خصوصی آنها را بدست آورد! واضح است که این درخواست مضحک در جلسهٔ ما (بدیهی است که نامهٔ آنها در جلسه خوانده شد) فقط با تبسم و تعجب تلقی گردید و قیل و قال آنها در بارهٔ «اتهامات دروغین اپورتونیسم»، که حالا دیگر از قیل و قال گذشته به هیستری رسیده است، صرفاً باعث خنده شد. ولی ابتداء نکته به نکته بشکایات پرسوز و گداز مارتف و استاروور برسیم.

فهرست را بدروغ به آنها نسبت داده‌اند؛ خطمشی سیاسی آنها را نادرست جلوه می‌دهند. — ولی همانطور که خود مارتف هم اذعان دارد (ص ٦٤ صورتجلسه‌های لیگا) من در صحت گفتهٔ وی، که تنظیم-

کنندهٔ فهرست نبود، سوءظنی بدل راه ندادم. اینجا بطور کلی صحبتی از تنظیم‌کننده فهرست درمیان نیست و اینکه این فهرست توسط یکی از ایسکرائیها طرح شده یا توسط یکی از نمایندگان «مرکز» و غیره — مطلقاً هیچگونه اهمیتی ندارد. مهم این است که این فهرست که تماماً از نام اعضای اقلیت فعلی تشکیل شده است، ولو بعنوان یک حدس ساده یا یک فرض در کنگره دست بدست می‌گشت. بالاخره از همه مهمتر این است که رفیق مارتف در کنگره مجبور بود یک چنین فهرستی را که اکنون می‌بایستی با شور و شعف از آن استقبال می‌کرد با دست و پا از خود دور نماید. برای اینکه ناپایداری در ارزیابی افراد و خرده‌اختلافها نشان داده شود هیچ چیزی برجسته‌تر از این جهشی نیست که در عرض دو ماه از ناله و زاری درباره «شایعهٔ ننگین» به تحمیل همان نامزدهای مرکز بحزب صورت گرفته است، — همان نامزدهائی که در فهرست به اصطلاح ننگین ثبت گردیده بود!*

رفیق مارتف در کنگره لیگا می‌گفت: این فهرست «از لحاظ سیاسی عبارت بود از ائتلاف ما و «یوژنی رابوچی» با بوند، ائتلاف بمعنای سازش مستقیم» (ص ٦٤). این حرف صحیح نیست، زیرا اولاً بوند هرگز در مورد فهرستی که در آن حتی نام یک بوندیست هم نبود، تن به «سازش» نمیداد؛ و ثانیاً در مورد سازش مستقیم (که بنظر مارتف ننگ‌آور بود) نه تنها با بوند، بلکه با گروه «یوژنی رابوچی» نیز جای حرفی نبود و نمی‌توانست هم باشد. صحبت بر سر سازش نبود، بلکه بر سر ائتلاف بود. صحبت برسر این نبود که رفیق مارتف بند و بست کند، بلکه بر سر این بود که او را حتماً می‌بایستی همان عناصر ضدایسکرائی و متزلزلی پشتیبانی نمایند، که در جریان نیمهٔ اول کنگره با آنها مبارزه می‌کرد و همان کسانی

---

* حروف‌چینی سطور پیشین بپایان رسیده بود که خبر واقعه رفیق گوسف و رفیق دیچ بما رسید. ما این واقعه را علیحده در ضمیمه کتاب بررسی خواهیم کرد (رجوع شود به ص ۲۵۹–۲٦۹. هـ. ت).

بودند که به اشتباه او در مادهٔ اول آئین‌نامه چسبیدند. نامه‌ای که من آنرا نقل کردم بطرزی کاملاً بی چون و چرا ثابت می کند که ریشه «رنجش» در همان اتهام آشکار و آنهم دروغین اپورتونیسم نهفته بود. این «اتهامات» که بر سر آنها ولوله افتاد و رفیق مارتف با وجود یادآوری من در «نامه به هیئت تحریریه»، اینک دربارهٔ آن‌ها با دقت سکوت اختیار می کند، دو نوع بود: اولاً هنگام مذاکره در اطراف مادهٔ اول آئین‌نامه پلخانف صاف و ساده گفت: مسئله مربوط به مادهٔ اول مسئلهٔ مربوط به «جدا شدن» «هر نوع نماینده اپورتونیسم» از ماست و «از این رو تمام مخالفان اپورتونیسم» برله طرح من که تکیه‌گاهی است برای دفاع از حزب درمقابل هجوم نمایندگان اپورتونیسم «باید رأی دهند» (ص ۲٤٦ صورتجلسه‌های کنگره). این کلمات تند با وجود تخفیف کوچکی که من در آنها داده‌ام (ص ۲۵۰) موجب تعبیرات هیجان‌انگیزی شد که بطور صریح و واضح در سخنرانیهای رفیق روسف (ص ۲٤۷)، رفیق تروتسکی (ص ۲٤۸) و رفیق آکیموف (ص ۲۵۳) بیان گردید. در «کریدورهای» «پارلمان» ما ضمن مناقشات بی‌پایان پیرامون مادهٔ اول، تز پلخانف بهزاران شق مورد تفسیر و تعبیر پرشور و حرارت قرار گرفت. اما رفقای گرامی ما بجای دفاع از ماهیت مطلب، رنجش مضحک پیدا کردند و کار را بشکایات کتبی از «اتهام دروغین اپورتونیسم» رساندند!

روحیه محفل‌بازی و خامی و ناپختگی عجیب حزبی که تاب تحمل اندک نسیم مناقشات آشکار در برابر همه را نداشت در اینجا آشکارا بروز کرد. این همان روحیه‌ای است که مردم روسیه با آن آشنائی دارند و با این مثل قدیم روسی بیان می‌شود: یا دندانش را بشکن و یا دستش را ببوس! مردم بقدری عادت کرده‌اند که محفل تنگ و گرم‌شان زیر سرپوش بی سروصدا بماند که از همان نخستین نطقی که در صحنهٔ آزاد شد احساس مسئولیت کردند و دچار غش شدند. ایراد اتهام، آنهم به چه کسی؟ گروه «آزادی کار» (۲۵) را، آنهم اکثریت آنرا به اپورتونیسم، — چه مصیبت تصورناپذیری!

نکته‌ای که در نامهٔ مورد بررسی بطور نسبتاً مشخصی بچشم می‌خورد از این دو حال خارج نیست: یا باید در اثر این توهین غیرقابل جبران انشعاب حزبی صورت گیرد ویا اینکه «کدورت خانوادگی» از راه تجدید «تداوم کار» زیر سرپوش بی‌سرو صدا برطرف گردد. میان تکروی و انفرادمنشی روشنفکرانه و محفل‌بازی از یک طرف، و خواست اینکه گفتنی‌ها در برابر حزب آشکارا گفته شود اصطکاک حاصل شد. آخر تصورش را بکنید مگر ممکن است چنین مهملات و چنین جنجالی نظیر شکایت از «اتهام دروغین اپورتونیسم» در حزب آلمان دیده شود! سازمان و انضباط پرولتری اینک مدتهاست که این سست‌عنصری روشنفکرانه را در آنجا از بین برده است. مثلاً هیچ کس به لیبکنخت با نظری جز احترام بسیار عمیق نمی‌نگرد، ولی چقدر مایهٔ مسخره بود اگر کسی در آنجا از این بابت شکایت می‌کرد که چرا وقتی او در کنگره سال ۱۸۹۵ (۲۶) در مورد مسئله ارضی در جرگه نامطلوب فولمار — این اپورتونیست آشکار و یاران وی قرار گرفت او را (به اتفاق ببل) «آشکارا به اپورتونیسم متهم کردند». نام لیبکنخت با تاریخ جنبش کارگری آلمان پیوند ناگسستنی دارد، ولی البته این بدان علت نیست که زمانی در مورد یک چنین مسئله نسبتاً کوچک و جزئی دچار اپورتونیسم شد، بلکه با وجود همهٔ اینها. عیناً همینطور هم با وجود هرگونه عصبانیت ناشی از مبارزه، نام مثلاً رفیق آکسلرود در نظر هر سوسیال‌دمکرات روس توأم با احترام است و خواهد بود، ولی این بدان علت نیست که رفیق آکسلرود در کنگره دوم حزب ما از یک ایدهٔ کوچک اپورتونیستی دفاع کرد و مهملات آنارشیستی قدیمی را در کنگره دوم لیگا بمیان آورد، بلکه با وجود همه اینها. فقط عقب‌مانده‌ترین شیوه‌های محفل‌بازی بمصداق آن ضرب‌المثل: «یا دندانش را بشکن یا دستش را ببوس» قادر بود در مورد «متهم کردن دروغین اکثریت گروه «آزادی کار» به اپورتونیسم» موجب هیستری و جنجال و انشعاب حزب شود.

دلیل دیگر این اتهام دهشتناک با اتهام پیشین ارتباط کاملاً

لاینفکی دارد (رفیق مارتف در کنگرهٔ لیگا (ص ۶۳) بیهوده می کوشید دربارهٔ یکی از جنبه های این واقعه سکوت اختیار کند و آنرا پرده‌ پوشی نماید). این دلیل مربوط بهمان ائتلاف عناصر ضدایسکرائی و متزلزل با رفیق مارتف می‌شود که در مورد مادهٔ اول آئین‌نامه اظهار وجود کرد. بدیهی است که میان مارتف و ضدایسکرائیها هیچگونه سازش خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد و کسی هم چنین گمانی در حق او نمی کرد: او فقط از ترس چنین بنظرش رسید. ولی اشتباه وی از لحاظ سیاسی بویژه در این مسئله آشکار شد که افرادی که مسلماً به اپورتونیسم گرایش داشتند پیرامون وی بطور فزاینده‌ای به تشکیل اکثریت فشردهٔ «متراکمی» پرداختند (که فقط در اثر خروج «تصادفی» هفت نماینده اینک به اقلیت مبدل شده است). البته ما بلافاصله پس از تصویب مادهٔ اول، خواه در کنگره (رجوع شود بتذکر رفیق پاولویچ که قبلاً به آن اشاره شد، ص ۲۵۵ صورتجلسه های کنگره) و خواه در سازمان «ایسکرا» به این «ائتلاف» هم آشکارا اشاره کردیم (بخاطر دارم که بخصوص پلخانف به این موضوع اشاره کرد). این عیناً همان اشاره و همان تمسخری است که در سال ۱۸۹۵ بر سر ببل و لیبکنخت هم آمد و آنهم موقعی که تستکینا به آنها گفت:
«Es tut mir in der Seele weh, daß ich dich in der Gesellshaft seh'» (چقدر برای من ناگوار است که ترا — یعنی ببل را — در این جرگه — یعنی با فولمار و شرکایش — می‌بینم) (۲۷). واقعاً عجیب است که چرا ببل و لیبکنخت آنوقت برای کائوتسکی و تستکینا دربارهٔ اتهام دروغین اپورتونیسم پیام هیستریک نفرستادند...

و اما در مورد فهرست اسامی نامزدهای کمیتهٔ مرکزی باید گفت که نامهٔ مزبور حاکی از اشتباه رفیق مارتف است که در لیگا مدعی بود که امتناع از سازش با ما هنوز صورت قطعی بخود نگرفته بود، — اینهم یک نمونه دیگر از اینکه در مبارزهٔ سیاسی بجای مراجعه به اسناد و مدارک، تلاش در جهت نقل گفتگوها از روی حافظه، چقدر غیرعاقلانه است. در واقع «اقلیت» آنقدر متواضع بود

که به «اکثریت» اتمام حجت داد که: باید دو نفر از «اقلیت» و یکنفر (بصورت صلح و مصالحه و فقط بعنوان گذشت!) از «اکثریت» انتخاب شود. با وجود اینکه عجیب است، ولی واقعیت دارد. و این واقعیت آشکارا نشان می‌دهد که افسانه‌های فعلی حاکی از اینکه گویا «اکثریت» توسط نصف کنگره فقط نمایندگان همان نصف را انتخاب می‌کرد، چقدر پوچ و توخالی است. درست بر عکس: مارتفی‌ها فقط بعنوان گذشت یک نفر از سه نفر را بما پیشنهاد می‌کردند و بالنتیجه می‌خواستند در صورت عدم موافقت ما با این «گذشت» عجیب — تمام نمایندگان خود را بقبولانند! ما در جلسهٔ خصوصی خود به تواضع و فروتنی مارتفی‌ها قدری خندیدیم و فهرستی برای خود بدین ترتیب تنظیم نمودیم: گلبوف — تراوینسکی (که بعداً بعضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب شد)— پوپوف. بجای این شخص (در همان جلسه خصوصی ۲٤ نفری) رفیق واسیلیف را گذاشتیم (که بعداً بعضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب شد). علتش هم فقط این بود که رفیق پوپوف نخواست نامش در فهرست ما باشد، ابتداء ضمن صحبت خصوصی و سپس در کنگره بطور علنی امتناع ورزید (ص ۳۳۸).

چنین بود جریان کار.

«اقلیت» متواضع تمایل متواضعانه‌ای داشت و میخواست اکثریت شود. وقتی این تمایل متواضعانه بهدف مطلوب نرسید «اقلیت» بکلی امتناع فرمود و جنجال راه انداخت. و اکنون باز هم هستند کسانی که با بی‌اعتنائی عالیجنابانه‌ای از «بی‌گذشتی» «اکثریت» دم می‌زنند!

وقتی که «اقلیت» برای مصاف در میدان تبلیغات آزاد بکنگره می‌آمد، اتمام حجتهای مضحکی به «اکثریت» می‌داد. ولی قهرمانان ما پس از آنکه شکست خوردند بنای زاری را گذاشتند و دربارهٔ وجود حکومت نظامی داد و فریاد راه انداختند. * Voilà tout.

ما این اتهام دهشتناک را هم که حاکی از این بود که ما (جلسه خصوصی ۲٤ نفری) قصد تغییر اعضای هیئت تحریریه را داریم

* همین و بس. ه. ت.

باز با لبخند تلقی کردیم: از همان آغاز کنگره و حتی قبل از کنگره همه از نقشهٔ تجدید هیئت تحریریه از راه انتخاب سه نفر اولیه بنحو احسن مطلع بودند (من هنگام بحث درباره انتخاب هیئت تحریریه در کنگره این مطلب را با تفصیل بیشتری توضیح خواهم داد). این نکته که «اقلیت» پس از اینکه دید بهترین تأیید صحت این نقشه ائتلاف «اقلیت» با ضدایسکرائیهاست، از این نقشه بوحشت افتاد، ما را متعجب نساخت، نکته‌ای کاملاً طبیعی بود. البته ما نمی‌توانستیم این پیشنهاد را که بمیل خود و قبل از مبارزه در کنگره به اقلیت تبدیل شویم، جدی تلقی کنیم، نمی‌توانستیم بسر تا پای نامه هم که نویسندگانش در نتیجه عصبانیت بی‌اندازه شدید از «اتهام دروغین اپورتونیسم» دم می‌زدند با نظر جدی بنگریم. ما جداً امیدوار بودیم که احساس وظیفه حزبی خیلی زود بر تمایل طبیعی «دق دل درآوردن» غلبه خواهد کرد.

ک) ادامهٔ مباحثات دربارهٔ آئین‌نامه. ترکیب شورا

مواد بعدی آئین‌نامه موجب مناقشات بمراتب بیشتر بر سر جزئیات شد تا بر سر اصول سازمان. بیست و چهارمین جلسه کنگره تماماً بمسئله نمایندگی در کنگره‌های حزبی تخصیص یافت و ضمناً ناگفته نماند کسانیکه بر ضد نقشه‌های مورد قبول تمام ایسکرائیها مبارزه قطعی و مشخص می‌کردند، باز هم فقط همان بوندیستها (گلدبلات و لیبر، ص ۲۵۸ — ۲۵۹) و رفیق آکیموف بودند. رفیق آکیموف با صراحت شایان تحسین به نقش خود در کنگره اعتراف نمود و گفت: «من هر بار با علم به اینکه با استدلالات خود در رفقا تأثیر نکرده بلکه بر عکس بماده‌ای که از آن دفاع می‌کنم لطمه می‌زنم، با آگاهی کامل سخن می‌گویم (ص ۲۶۱). این تذکر صائب بخصوص بلافاصله پس از تصویب مادهٔ اول آئین‌نامه بجا و بموقع بود؛ فقط اینجا کلمه «برعکس» کمی درست بکار نرفته است، زیرا

رفیق آکیموف نه فقط می‌توانست بمواد معینی لطمه بزند، بلکه در عین حال و بدینوسیله در «رفقا هم تأثیر کند»... در رفقائی که از زمرهٔ ایسکرائیهای بسیار ناپیگر و متمایل به جمله‌پردازی اپور-تونیستی بودند.

خلاصه کلام اینکه ماده سوم آئین‌نامه که شرایط نمایندگی در کنگره را معین می‌کرد به اکثریت آراء در برابر هفت رأی ممتنع (ص ۲۶۳) که لابد از ضدایسکرائیها بودند، تصویب شد.

مناقشه بر سر ترکیب شورا که بخش اعظم وقت جلسه بیست و پنجم کنگره را گرفت، موجب پیدایش گروهبندیهای زیادی شد که پیرامون تعداد فراوانی طرحهای گوناگون جمع شده بودند. آبراموسون و تساروف نقشه شورا را بکلی رد می‌کنند. پانین مصرانه می‌خواهد شورا را منحصراً بدادگاه حکمیت مبدل کند و بدین جهت با پیگیری کامل پیشنهاد می‌کند که این تعریف که می‌گوید شورا عالیترین مؤسسه است که دو نفر از اعضایش می‌توانند تشکیل آنرا بخواهند حذف شود*. گرتس و روسف برای تکمیل سه راهی که پنج تن از اعضای کمیسیون برنامه پیشنهاد کرده بودند، راه‌های مختلف دیگری هم برای تشکیل شورا پیشنهاد می‌کنند.

مسائل مورد مناقشه قبل از همه پیرامون تعیین وظایف شورا دور می‌زد که: دادگاه حکمیت است یا اینکه عالیترین مؤسسهٔ حزب؟ بطوریکه گفتم رفیق پانین پیگیرانه از اولی دفاع می‌کرد،

* رفیق استاروور هم ظاهراً بنظریات رفیق پانین گرایش داشت و فرقش فقط این بود که رفیق پانین میدانست چه می‌خواهد و علی‌الدوام قطعنامه‌هائی تسلیم می‌کرد که در آنها شورا بیک مؤسسهٔ صرفاً حکمیت و آشتی تبدیل می‌شد و حال آنکه رفیق استاروور نمیدانست چه می‌خواهد و می‌گفت که طبق طرح تسلیمی، شورا «فقط بنابمیل طرفین» تشکیل می‌شود (ص ۲۶۶). ولی این بکلی نادرست است.

ولی تنها بود. رفیق مارتف جداً مخالفت کرد و گفت: «پیشنهاد می‌کنم که پیشنهاد مبتنی بر اینکه عبارت: «شورا عالیترین مؤسسه است» حذف گردد، رد شود: فورمولبندی ما» (یعنی فورمولبندی وظایف شورا که ما در کمیسون برنامه با آن موافقت کرده بودیم) «عمداً امکان می‌دهد که شورا بمقام عالیترین مؤسسهٔ حزبی ارتقاء یابد. شورا برای ما فقط یک مؤسسهٔ آشتی‌دهنده و صلحیه نیست». ولی در عین حال در طرحی که رفیق مارتف داد ترکیب شورا طوری بود که تمام و کمال با کیفیت «مؤسسهٔ آشتی‌دهنده و صلحیه» یا دادگاه‌های حکمیت مطابقت داشت: از هر مرکزی دو نفر و نفر پنجمی هم از طرف این چهار نفر دعوت شود. نه فقط این چنین ترکیب شورا بلکه آن ترکیبی هم که بنابه پیشنهاد رفیق روسف و رفیق گرتس (مبنی بر اینکه نفر پنجم از طرف کنگره انتخاب شود) بتصویب کنگره رسید صرفاً با هدفهای آشتی یا وساطت وفق می‌دهد. بین این ترکیب شورا و وظیفه شورا که بایستی عالیترین مؤسسهٔ حزبی بشود تضاد آشتی‌ناپذیری هست. عالیترین مؤسسهٔ حزب باید دارای ترکیب ثابتی باشد و تابع تغییراتی که تصادفاً (و گاهی هم بعلت ناکامیها) در ترکیب مراکز بوجود می‌آید نباشد. عالیترین مؤسسه باید با کنگرهٔ حزب ارتباط مستقیم داشته باشد و اختیارات خود را از آن بگیرد، نه اینکه از دو مؤسسهٔ حزبی دیگرکه تابع کنگره هستند. عالیترین مؤسسه باید از افرادی تشکیل شود که در کنگره حزبی معروف باشند. بالاخره، عالیترین مؤسسه نمی‌تواند طوری تشکیل شود که خود موجودیتش منوط به تصادف باشد: همینکه دو هیئت در انتخاب نفر پنجم با هم موافقت نکنند، حزب بدون عالیترین مؤسسه می‌ماند! برضد این نکته چنین اعتراض می‌کردند: ۱) در صورت ممتنع بودن یکی از پنج نفر و تبدیل بقیه چهار نفر بدو دسته دونفری هم ممکن است وضع چاره‌ناپذیری پیش آید (یگوروف). این اعتراض بی پایه و اساس است، زیرا فقدان امکان اتخاذ تصمیم گاهی برای هر هیئتی ناگزیر است، ولی این بهیچوجه بدان معنا نیست که نمی‌توان هیئت را تشکیل

داد. اعتراض دوم: «اگر موٴسسه‌ای نظیر شورا نتواند عضو پنجم را انتخاب کند معنایش این است که این موٴسسه اصولاً استعداد عمل و قدرت کار ندارد» (زاسولیچ). ولی در اینجا مطلب بر سر فقدان قدرت کار عالیترین موٴسسه نیست، بلکه بر سر عدم وجود این موٴسسه است: بدون نفر پنجم هیچگونه شورائی وجود نخواهد داشت و هیچگونه «موٴسسه‌ای» دربین نخواهد بود و از این رو درباره قدرت کار حتی صحبتی هم نمی‌توان کرد. بالاخره اگر چنین موردی امکان داشت که نظیر این هیئت‌های حزبی که هیئت دیگر یعنی عالیتر در رأس آن قرار دارد تشکیل نمی‌گردید بلای جبران‌پذیر بود، زیرا در چنین صورتی این هیئت عالیتر می‌توانست در موارد فوری و فوتی همیشه جای خالی را بنحوی از انحاء پر کند. ولی مافوق شورا هیچ هیئتی بجز کنگره وجود ندارد و به این جهت اگر در آئین‌نامه این امکان باقی گذاشته شود که شورا را حتی تشکیل هم نتوان داد بی‌منطقی صرف خواهد بود.

هر دو نطق کوتاه من پیرامون این مسئله در کنگره فقط به تحلیل این دو اعتراض نادرست و بیجا اختصاص داشت (ص ۲۶۷ — ۲۶۹) که بوسیلهٔ آن، طرح مارتف را خود او و رفقای دیگر دفاع می‌کردند. اما مسئله تفوق ارگان مرکزی یا کمیتهٔ مرکزی در شورا را حتی بمیان نیاوردم. این مسئله را برای نخستین بار رفیق آکیموف در اجلاس ۱۴ کنگره (ص ۱۵۷)، بصورت اشاره بخطر تفوق ارگان مرکزی بمیان کشید و فقط پس از کنگره بود که رفیق مارتف و رفیق آکسلرود و رفقای دیگر در افسانه‌سازی بی‌معنی و عوامفریبانه مبنی بر تمایل «اکثریت» به تبدیل کمیتهٔ مرکزی به آلت دست هیئت تحریریه از آکیموف پیروی نمودند. رفیق مارتف در مقالهٔ «حکومت نظامی» ضمن بحث پیرامون این مسئله حجب بکار برد و درباره سازنده واقعی این افسانه چیزی نگفت!

هر کسی که بخواهد با چگونگی کامل طرح مسئله تفوق ارگان مرکزی بر کمیتهٔ مرکزی در کنگره حزب آشنا شود و بمثالهای جداجدا و ازهم گسیخته‌ای که آورده می‌شود بسنده نکند، به آسانی

متوجه خواهد شد که مسئله توسط رفیق مارتف تحریف شده است. از همان اجلاس ۱۴ خود همین رفیق پوپوف بر ضد نظریات رفیق آکیموف که می‌خواهد «در قلهٔ حزب از «مرکزیت فوق‌العاده شدید» دفاع نماید، تا نفوذ ارگان مرکزی را تضعیف کند» (ص ۱۵۴، تکیه روی کلمات از من است)، بنای جروبحث گذاشته می‌گوید: «همین مسئله است که تمام مفهوم چنین سیستمی (سیستم آکیموفی) در آن نهفته است». و اضافه می‌کند که «از چنین مرکزیتی نه تنها دفاع نخواهم کرد بلکه حاضرم بهر وسیله‌ای علیه آن مبارزه کنم، زیرا این مرکزیت — پرچم اپورتونیسم است». اینجاست ریشهٔ مسئله کذائی مربوط به تفوق ارگان مرکزی بر کمیتهٔ مرکزی و تعجب‌آور نیست که رفیق مارتف حالا دیگر ناچار است درباره منشاء واقعی این مسئله سکوت اختیار کند. حتی رفیق پوپوف نمی‌توانست متوجه جنبهٔ اپورتونیستی این تفسیرات آکیموفی دربارهٔ تفوق ارگان مرکزی* نشود. رفیق پوپوف برای اینکه خود را کاملاً از رفیق آکیموف جدا کند با لحن مؤکد گفت: «بگذار در این مرکز (شورا) سه نفر از هیئت تحریریه باشند و دو نفر از کمیته مرکزی. این مسئله

* نه رفیق پوپوف از نامیدن رفیق آکیموف بنام اپورتونیست خودداری کرد و نه رفیق مارتف. آنها فقط وقتی رنجش پیدا کردند و خشمناک شدند که این عنوان در مورد خود آنان بکار برده شد و این عنوان هم که بخاطر «برابری حقوق زبانها» یا ماده اول استعمال گردید عادلانه بود. رفیق آکیموف که رفیق مارتف هم از وی پیروی نمود، معهذا توانست خود را با شایستگی و شهامت بیشتری در کنگره حزبی نشان دهد تا رفیق مارتف و شرکاء در کنگره لیگا. رفیق آکیموف در کنگرهٔ حزب گفت: «مرا اینجا اپورتونیست می‌نامند؛ شخصاً این کلمه را ناسزا و موهن می‌شمارم و بر آنم که بهیچوجه سزاوار این وجه تسمیه نیستم؛ ولی برعلیه آن اعتراض نمی‌کنم» (ص ۲۹۶). شاید رفیق مارتف و رفیق استاروور برفیق آکیموف پیشنهاد کرده باشند که زیر اعتراض آنانرا برضد اتهام دروغین اپورتونیسم امضا کند، ولی رفیق آکیموف استناع کرده باشد؟

در درجه دوم اهمیت است (تکیه روی کلمات از من است)، ولی نکته مهم این است که رهبری یعنی عالیترین رهبری حزبی از یک منبع سرچشمه گیرد» (ص ۱۵۵). رفیق آکیموف اعتراض می کند و می گوید: «علت اینکه در این طرح به ارگان مرکزی در شورا تفوق داده شده است این است که ترکیب هیئت تحریریه — دائمی، ولی ترکیب کمیتهٔ مرکزی متغیر است» (ص ۱۵۷) — این برهانی است که فقط به «دائمی بودن» رهبری اصولی (که پدیده‌ای است طبیعی و مطلوب) مربوط است، ولی بهیچوجه به آن «برتری» که بمعنی دخالت یا تجاوز به استقلال است، ربطی ندارد. رفیق پوپوف هم که آنوقت هنوز به «اقلیتی» که ناخرسندی خود را از ترکیب اعضای مراکز با لند لند دربارهٔ عدم‌استقلال کمیتهٔ مرکزی پرده پوشی می کند تعلق نداشت، برفیق آکیموف بطرز کاملاً معقولی جواب می‌دهد: «پیشنهاد می کنم که آنرا (شورا را) مرکز رهبری کنندهٔ حزب بشماریم و آنوقت این مسئله بهیچوجه مهم نخواهد بود که عدهٔ نمایندگان ارگان مرکزی در شورا بیشتر باشد یا نمایندگان کمیتهٔ مرکزی» (ص ۱۵۷ — ۱۵۸. تکیه روی کلمات از من است).

هنگامیکه بحث پیرامون مسئله ترکیب شورا در جلسهٔ بیست و پنجم تجدید شد، رفیق پاولویچ ضمن ادامهٔ مباحثات قبلی، با برتری ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی «بعلت استوار بودن اولی» (ص ۲۶٤) موافقت می کند و منظورش همانا استواری اصولی است. رفیق مارتف هم که بلافاصله پس از رفیق پاولویچ بسخن پرداخت مطلب را چنین فهمید. او لازم ندید «برتری یکی را بر دیگری تثبیت نماید» و به امکان اقامت یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی در خارجه اشاره کرد و گفت: «بدین طریق استواری اصولی کمیتهٔ مرکزی تا درجه معینی حفظ خواهد شد» (۲٦٤). اینجا هنوز اثری هم از اختلاط عوامفریبانه مسئله استواری اصولی و حفظ آن، از یکطرف، با حفظ استقلال و عدم وابستگی کمیتهٔ مرکزی، از طرف دیگر، در بین نیست. این اختلاط که پس از کنگره تقریباً برگ برندهٔ عمدهٔ رفیق مارتف شد، در کنگره فقط از طرف رفیق آکیموف با لجاجت عملی

می‌شد که آنوقت هنوز از وجود «روح آراکچییفی (۲۸) آئین‌نامه» سخن می‌گفت (ص ۲٦۸) و خاطرنشان می‌ساخت که «اگر در شورای حزب سه عضو از ارگان مرکزی داخل شوند آنوقت کمیتهٔ مرکزی به مجری ساده ارادهٔ هیئت تحریریه بدل خواهد شد (تکیه روی کلمات از من است). سه عضوی که در خارجه زندگی می‌کنند اختیار نامحدودی (!!) در کار تمام (!!) حزب بدست خواهند آورد. امنیت آنها تضمین شده است و بهمین مناسبت قدرت آنها مادام‌العمر خواهد بود» (ص ۲٦۸). برضد این عبارات کاملاً بی‌معنی و عوامفریبانه‌ای که رهبری مسلکی را دخالت در کار همهٔ حزب جلوه‌گر می‌سازند (و پس از کنگره برای رفیق آکسلرود و نطق‌هایش درباره حکومت و قدرت الهی «شعار پیش‌پاافتاده‌ای تهیه نمود) — برضد همین عبارات بود که باز رفیق پاولویچ اعتراض کرد و گفت: من «طرفدار استحکام و پاکیزگی آن اصولی هستم که نمایندهٔ آنها «ایسکرا» است، و با قایل شدن برتری برای هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی این اصول را محکمتر می‌کنم» (ص ۲٦۸).

این است اصل مطلب برتری کذائی ارگان مرکزی بر کمیتهٔ مرکزی. این «اختلاف نظر اصولی» معروف رفیق آکسلرود و رفیق مارتف چیزی نیست جز تکرار عبارات اپورتونیستی و عوامفریبانه رفیق آکیموف، عباراتی که جنبه واقعی آنها را حتی رفیق پوپوف هم آشکارا می‌دید و هنگامی می‌دید که هنوز در مسئله مربوط به ترکیب مراکز شکست نخورده بود!

* * *

ترازبندی مسئله مربوط به ترکیب شورا چنین است: علیرغم تلاشهائی که رفیق مارتف بعمل آورد تا در جزوهٔ «حکومت نظامی» ثابت نماید که تشریح من در «نامه به هیئت تحریریه» متناقض و نادرست است، صورتجلسه‌های کنگره بوضوح نشان می‌دهد که این مسئله در مقایسه با مادهٔ اول واقعاً در حکم جزئی از کل است و مندرجات مقاله «کنگرهٔ ما» (شماره ۵۳ «ایسکرا») مبنی بر اینکه گویا مشاجرهٔ

ما «تقریباً منحصر» به موضوع سازمان ارگانهای مرکزی حزب بوده است مغلطه محض بود. این مغلطه بویژه از این جهت مغلطه فاحش است که نویسندهٔ مقاله اصلاً دربارهٔ مشاجرات مربوط به مادهٔ اول سکوت کرده است. و اما بعد، اینکه در مسئله ترکیب شورا ایسکرائیها گروهبندی معینی نداشتند مسئله‌ای است که صورتجلسه‌ها آنرا تأیید می‌کند: اخذ رأی اسمی بعمل نیامده است، مارتف با پانین اختلاف نظر دارد، من با پوپوف توافق نظر دارم، یگوروف و گوسف برای خود روشی دارند و غیره و غیره. بالاخره آخرین اظهار عقیدهٔ من (در کنگرهٔ «لیگای مقیم خارجه سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس») حاکی از اینکه ائتلاف مارتفی‌ها با ضدایسکرائیها محکمتر می‌شد، نیز از اینجا تأیید می‌شود که رفیق مارتف و رفیق آکسلرود در مورد این مسئله هم چنانچه بر همه معلوم است بسوی رفیق آکیموف چرخیدند.

ل) پایان مباحثات دربارهٔ آئین‌نامه. کئوپتاسیون به مراکز. خروج نمایندگان «رابوچیه دلو»

از مذاکرات بعدی دربارهٔ آئین‌نامه (جلسه بیست و ششم کنگره) فقط کافی است مسئله محدود کردن قدرت کمیتهٔ مرکزی را خاطرنشان سازیم که خصلت حمله کنونی مارتفی‌ها بر افراط در مرکزیت را روشن می‌سازد. رفیق یگوروف و رفیق پوپوف برای محدود کردن مرکزیت با اعتقاد نسبتاً بیشتری می‌کوشیدند، بدون اینکه در این مورد بنامزد بودن خود ویا نامزدهائی که داده بودند توجهی نمایند. در همان کمیسیون برنامه پیشنهاد کردند که حق کمیتهٔ مرکزی در مورد انحلال کمیته‌های محلی با موافقت شورا و از آن گذشته بمواردی که مخصوصاً قید شده است، محدود شود (ص ۲۷۲، تبصره اول). سه تن از اعضای کمیسیون برنامه (گلبوف، مارتف و من) با این پیشنهاد مخالفت کردند و رفیق مارتف در کنگره از نظریه ما

دفاع می‌نمود (ص ۲۷۳) و به یگوروف و پوپوف اعتراض می‌کرد که «کمیتهٔ مرکزی بدون اینهم قبل از اینکه به اقدامی جدی نظیر انحلال یک سازمان دست زند آنرا مورد بررسی قرار خواهد داد». بطوریکه می‌بینید آنوقت هنوز گوش رفیق مارتف نسبت بهر گونه تمایلات ضد مرکزیت ناشنوا بود و کنگره پیشنهاد یگوروف و پوپوف را رد کرد، — متأسفانه، ما از روی صورتجلسه‌ها فقط نمیدانیم که عدهٔ آراء چقدر بوده است.

در کنگرهٔ حزب رفیق مارتف همچنین «مخالف» بود که «کلمات «تشکیل می‌دهد» (کمیتهٔ مرکزی کمیته‌ها و غیره را تشکیل می‌دهد، در مادهٔ ششم آئین‌نامهٔ حزب) با کلمات «تصویب می‌کند» تعویض شود. باید حق تشکیل دادن هم داد» و رفیق مارتف این حرف را هنگامی می‌گفت که هنوز فکرش به ایدهٔ درخشانی که فقط در کنگره لیگا کشف شد و حاکی از اینکه مفهوم «تشکیل دادن» شامل تصویب نمودن نمی‌شود، نرسیده بود.

غیر از این دو نکته، تصور نمی‌رود بقیهٔ مباحثات مربوط به جزئیات مواد ۵ تا ۱۱ آئین‌نامه (ص ۲۷۳ — ۲۷۶ صورتجلسه‌ها) که مباحثاتی کاملاً ناچیز بود جالب توجه باشد. مادهٔ ۱۲ مربوط است بمسئله کئوپتاسیون به تمام هیئت‌های حزبی عموماً و بمراکز خصوصاً. کمیسیون پیشنهاد می‌کند اکثریت مطلقی که برای کئوپتاسیون ضروری است از دو سوم به چهار پنجم ارتقاء یابد. گزارش‌دهنده (گلبوف) پیشنهاد می‌کند که کئوپتاسیون به کمیتهٔ مرکزی، به اتفاق آراء باشد. رفیق یگوروف که هر گونه ناهمواری را نامطلوب می‌شمارد، طرفدار اکثریت ساده است، بشرطی که حق veto مستدل درمیان نباشد. رفیق پوپوف نه با کمیسیون موافق است و نه با رفیق یگوروف و خواستار یا اکثریت ساده (بدون حق veto) و یا اتفاق آراء است. رفیق مارتف نه با کمیسیون و نه با گلبوف موافق است و نه با یگوروف و نه با پوپوف، و علیه اتفاق آراء و علیه چهار پنجم (برله دو سوم)، علیه «کئوپتاسیون متقابل» یعنی علیه حق اعتراض هیئت تحریریه ارگان مرکزی برضد کئوپتاسیون به کمیتهٔ

مرکزی و بالعکس («حق نظارت متقابل بر کئوپتاسیون») اظهار نظر می‌کند.

بطوریکه خواننده ملاحظه می‌کند، گروهبندی، شکلهای کاملاً رنگارنگی بخود می‌گیرد و اختلافات مثل اینکه به خصوصیات «مشترک» در نظریات هر نماینده‌ای تقسیم می‌شود!

رفیق مارتف می‌گوید: «تصدیق می‌کنم که از نظر روانشناسی کار کردن با افراد نامطلوب ممکن نیست. ولی برای ما این نکته هم اهمیت دارد که سازمان ما قابلیت حیات و استعداد عمل داشته باشد... دادن حق نظارت متقابل به کمیتهٔ مرکزی و هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی در مورد کئوپتاسیون لزومی ندارد. علت مخالفت من این نیست که تصور کنم این دو مرکز یکی در رشته دیگری دارای صلاحیت نباشد. نخیر! مثلاً ممکن است هیئت تحریریه ارگان مرکزی به کمیتهٔ مرکزی در این مورد که آیا مثلاً باید آقای نادژدین را بعضویت کمیتهٔ مرکزی پذیرفت یا نه راهنمائی بکند. علت مخالفت من از این روست که نمی‌خواهم وضعی ایجاد کنم که کارها از دو طرف کش داده شود و باعث عصبانیت گردد».

من به او اعتراض می‌کنم و می‌گویم: «اینجا دو مسئله هست. اولی مربوط به اکثریت مطلق است و من مخالف پیشنهاد تقلیل آراء از چهار پنجم به دو سوم هستم. بکار بردن شیوه اعتراض مستدل معقول نیست و من مخالف آنم. مسئلهٔ دوم بی‌نهایت مهمتر از آن حق نظارت متقابل کمیتهٔ مرکزی و ارگان مرکزی بر کئوپتاسیون است. موافقت متقابل دو مرکز، شرط لازم هماهنگی است. اینجا صحبت بر سر گسیختگی میان دو مرکز است. هر کس که مایل به انشعاب نیست باید کوشش کند هماهنگی وجود داشته باشد. تاریخ حزب نشان می‌دهد اشخاصی موجب انشعاب می‌شدند. این یک مسئله اصولی و مهمی است که ممکن است تمام سرنوشت آتی حزب بسته به آن باشد» (ص ۲۷۶ — ۲۷۷). این بود متن کامل فشرده‌ای از نطق من که در کنگره ثبت شده است و رفیق مارتف برای آن اهمیتی بس جدی قایل است. متأسفانه، او با وجود اینکه

برای این نطق اهمیت جدی قایل است، ولی وقتی نطق ایراد شد زحمتی بخود نداد که آنرا با تمام مذاکرات و موقعیت سیاسی کنگره مربوط سازد.

قبل از هر چیز، این سئوال پیش می‌آید: چرا من در طرح اولیهٔ خود (رجوع شود به ص ۳۹٤، مادهٔ ۱۱) به دو سوم اکتفا کردم و درخواست نظارت متقابل بر کئوپتاسیون به مراکز را نکردم؟ رفیق تروتسکی که پس از من صحبت کرد (ص ۲۷۷) فوراً همین مسئله را مطرح نمود.

پاسخ این سئوال را نطق من در کنگره لیگا و نامهٔ رفیق پاولویچ دربارهٔ کنگره دوم می‌دهد. در کنگره لیگا گفتم: مادهٔ اول آئین‌نامه «ظرف شکسته است» و آنرا باید با «بند مضاعف» زد. معنی این سخن اولاً آن بود که مارتف در مسئله صرفاً نظری و تئوریک خود را اپورتونیست نشان داد، لیبر و آکیموف هم از اشتباه او دفاع کردند. ثانیاً معنی این سخن آن بود که ائتلاف مارتفی‌ها (یعنی اقلیت ناچیز ایسکرائیها) با ضدایسکرائیها هنگام تصویب نام کسانی که باید عضو مرکز باشند، به آنها در کنگره اکثریت داد. من در اینجا مخصوصاً درباره کسانی که می‌بایستی عضو مراکز باشند صحبت می‌کردم و لزوم هماهنگی را تأکید می‌نمودم و می‌گفتم باید از «افرادی که موجب انشعاب می‌شوند» برحذر بود. این هشدار، اهمیت اصولی واقعاً بسزائی کسب می‌نمود، زیرا سازمان «ایسکرا» (که بدون شک در مسئله مربوط به هیئت اعضای مراکز دارای صلاحیت بیشتری است و با تمام کارهای عملی و با تمام نامزدها آشنائی بسیار نزدیک دارد)، سازمان «ایسکرا» رأی مشورتی خود را در این مسئله اعلام کرده بود و در مورد نامزدهائی که موجب نگرانی و دلواپسی آن بودند، تصمیمی اتخاذ کرده بود که ما از آن اطلاع داریم. سازمان «ایسکرا» هم اخلاقاً و هم ماهیتاً (یعنی از لحاظ صلاحیت تصمیم‌گیرنده) می‌بایستی در این مسئله باریک اهمیت قاطع داشته باشد. ولی ظاهراً البته رفیق مارتف کاملاً حق داشت که برضد اکثریت سازمان «ایسکرا» دست بدامن لیبرها و

آکیموف‌ها بشود. و رفیق آکیموف هم ضمن نطق غرای خود دربارهٔ مادهٔ اول با وضوح شگرف و کاملاً عاقلانه گفت وقتی می‌بیند در بین ایسکرائیها درباره طرق حصول هدف مشترک یعنی هدف ایسکرائی اختلاف نظر هست عالماً و عامداً به طریقه بدتر رأی می‌دهد، زیرا هدف او یعنی هدف آکیموف کاملاً نقطهٔ مقابل هدفهای ایسکرائی است. بدین ترتیب هیچگونه تردیدی نمی‌توانست باشد که حتی مستقل از اراده و شعور رفیق مارتف همانا بدترین هیئت اعضای مراکز مورد پشتیبانی لیبرها و آکیموف‌ها قرار خواهد گرفت. آنها بویژه به آنچنان فهرستی می‌توانند رأی دهند و باید رأی دهند (اگر نه از روی گفتارشان بلکه از روی کردارشان یعنی از روی رأی‌شان در مورد مادهٔ اول قضاوت کنیم) که وعده حضور «اشخاصی را می‌دهد که موجب انشعاب می‌شدند» و همانا بدین منظور رأی دهند که «انشعاب ایجاد شود». مگر جای تعجب است که در چنین وضعی من از مسئله اصولی مهمی (هماهنگی دو مرکز) صحبت می‌کردم که تمام آیندهٔ حزب ممکن است منوط به آن باشد؟

هیچ سوسیال‌دمکراتی که با ایده‌ها و نقشه‌های ایسکرائی و تاریخ جنبش اندک آشنائی داشت و با این ایده‌ها ولو کمی صادقانه موافق بود دقیقه‌ای نمی‌توانست در این باره تردید کند که راه لیبرها و آکیموف‌ها در مورد مشاجرهٔ درونی سازمان «ایسکرا» درباره اعضای مراکز از لحاظ شکل ظاهری صحیح بود، ولی بدترین نتایج ممکنه را در برداشت. با این بدترین نتایج ممکنه، حتماً می‌بایستی مبارزه نمود.

حال سئوال می‌شود: چگونه باید مبارزه نمود؟ البته ما در مبارزه به ایجاد هیستری و غوغا متوسل نمی‌شدیم بلکه با وسایلی مبارزه می‌کردیم که کاملاً مجاز و کاملاً قانونی بود: ما وقتی حس کردیم در اقلیت هستیم (مانند در موضوع مادهٔ اول) از کنگره خواستیم که حق اقلیت حفظ شود. هم مراعات کامل اکثریت مطلق آراء هنگام پذیرفتن اعضاء (چهار پنجم بجای دو سوم)، هم اتفاق آراء هنگام کئوپتاسیون و هم نظارت متقابل بر کئوپتاسیون بمراکز —

همه اینها وقتی مورد پشتیبانی ما قرار گرفت که در مسئله ترکیب اعضای مراکز در اقلیت بودیم. فلان و بهمان‌هائی که می‌خواهند بطور سرسری پس از یکی — دو صحبت خودسانی بدون بررسی جدی کلیهٔ صورتجلسه‌ها و «اظهارات» افراد ذیمدخل، درباره کنگره قضاوت و استدلال نمایند، به این واقعیت همواره با نظر بی‌اعتنائی می‌نگرند. ولی هر کس که بخواهد این صورتجلسه‌ها و اظهارات را از روی وجدان مورد بررسی قرار دهد ناگزیر به واقعیتی که ذکر کردم خواهد رسید: ریشه مشاجره در این لحظهٔ کنگره همانا در مسئله هیئت اعضای مراکز نهفته است و علت اینکه ما از پی شرایط جدی‌تری در نظارت می‌رفتیم همانا این بود که در اقلیت بودیم و میخواستیم «قایق را» که مارتف بدلخواه و با شرکت مسرورانهٔ لیبرها و آکیموف شکسته بود «با گره مضاعف ببندیم».

رفیق پاولویچ در مورد این لحظهٔ کنگره می‌گوید: «اگر وضع بدین منوال نمی‌بود می‌بایستی تصور نمود که ما با پیشنهاد سادهٔ مربوط به اتفاق آراء هنگام کئوپتاسیون برای مخالفین خود دلسوزی می‌کردیم، زیرا برای دسته‌ای که در این یا آن مؤسسه تفوق دارد اتفاق آراء نه تنها لازم نیست، بلکه ضرر هم دارد» (ص ۱۴ «نامه‌های مربوط به کنگره دوم»). ولی در حال حاضر خیلی خیلی اتفاق می‌افتد که تاریخ وقوع حوادث را فراموش می‌کنند، فراموش می‌کنند که در جریان تمام دورهٔ کنگره، اقلیت کنونی — اکثریت بود (در سایهٔ شرکت لیبرها و آکیموف‌ها) و مناقشه بر سر کئوپتاسیون بمراکز که علت واقعی آن اختلاف نظری بود که در سازمان «ایسکرا» در مورد هیئت اعضای مراکز وجود داشت، درست مربوط بهمین دوره است. هر کس که این نکته را پیش خود روشن نماید، بحدت مباحثات ما هم پی خواهد برد و از آن تضاد ظاهری هم که چگونه اختلافات کوچک و جزئی موجب بروز مسائل واقعاً مهم و اصولی می‌شود تعجب نخواهد کرد.

رفیق دیچ که در همان جلسه (ص ۲۷۷) صحبت کرد به نسبت قابل ملاحظه‌ای حق داشت که گفت: «بدون شک این پیشنهاد برای

لحظهٔ کنونی حساب» شده است». در واقع هم، فقط پس از درک شرایط لحظهٔ مورد نظر و تمام پیچیدگی‌های آن می‌توان به اهمیت واقعی مناقشات پی برد. و بی نهایت مهم است در نظر گرفته شود که وقتی ما در اقلیت بودیم از حقوق اقلیت بشیوه‌هائی دفاع می‌کردیم که هر سوسیال‌دمکرات اروپائی آنرا مشروع و مجاز می‌شمارد: همانا ما از کنگره درخواست کردیم که جداً مراقب ترکیب اعضای مراکز باشد. درست همین طور هم رفیق یگورووف به نسبت قابل ملاحظه‌ای حق داشت وقتی که در همان کنگره، ولی در اجلاس دیگر آن گفت: «وقتی می‌شنوم که در مباحثات باز هم به اصول استناد می‌شود فوق‌العاده تعجب می‌کنم»... (این نکته در مورد انتخابات کمیتهٔ مرکزی در سی‌ویکمین جلسهٔ کنگره یعنی، اگر اشتباه نکنم، بامداد روز پنجشنبه گفته می‌شود، ولی جلسهٔ بیست و ششم که اکنون از آن صحبت می‌شود عصر روز دوشنبه بود)... «تصور می‌رود برای همه روشن باشد که در روزهای اخیر مباحثه پیرامون طرحهای اصولی مختلف دور نمی‌زد بلکه تمام آن صرفاً در اطراف این موضوع دور می‌زد که چگونه باید موجبات دست یافتن فلان یا بهمان فرد را بمؤسسات مرکزی تأمین نمود و یا از آن ممانعت کرد. تصدیق کنیم که مدتهاست اصول در این کنگره ازبین رفته است و مطالب را بنام واقعی خود بنامیم. (خنده همهٔ حضار. موراویف: «خواهش می‌کنم در صورتجلسه ثبت شود که رفیق مارتف تبسم کرد» .)» (ص ۳۳۷). تعجب ندارد که هم رفیق مارتف و هم همهٔ ما بشکایات رفیق یگورووف که واقعاً هم خنده‌دار بود قاه قاه خندیدیم. راستی، «در روزهای اخیر» بسیاری از مطالب پیرامون مسئله مربوط به هیئت اعضای مراکز دور می‌زد. و این واقعیتی است. این نکته حقیقتاً در کنگره برای همه روشن بود (و فقط حالا اقلیت سعی می‌کند این نکته بدیهی و روشن را تیره و تاریک سازد). و بالاخره این نکته هم درست است که باید مطالب را بنام واقعی خودشان بنامیم. ولی شما را بخدا بگوئید ببینیم این چه ربطی به «از بین رفتن اصول دارد»؟؟ بالاخره ما برای این در کنگره جمع شدیم (رجوع شود به ص ۱۰، دستور روز) تا در روزهای اول درباره برنامه، تاکتیک و آئین‌نامه

صحبت کنیم و مسائل مربوطه را حل و فصل نمائیم و در روزهای اخیر (مادهٔ ۱۸ — ۱۹ دستور روز) درباره هیئت اعضای مراکز بصحبت بنشینیم و این مسائل را حل و فصل کنیم. وقتی که اشخاص روزهای اخیر کنگره را صرف مبارزه در راه بدست آوردن چوب دیریژوری می‌کنند این یک پدیدهٔ طبیعی و کاملاً مجاز است. (اما وقتی برای چوب دیریژوری پس از کنگره بنزاع می‌پردازند آنوقت این دیگر جنجال است.) هر گاه کسی در کنگره در مسئلهٔ مربوط به هیئت اعضای مراکز شکست خورد (نظیر رفیق یگوروف) آنوقت خیلی خنده‌دار است که پس از آن راجع به «از بین رفتن اصول» صحبت کرد. به این جهت واضح است که چرا همه برفیق یگوروف می‌خندیدند و نیز واضح است که چرا رفیق موراویف خواهش کرد که شرکت رفیق مارتف در این خنده در صورتجلسه قید شود: رفیق مارتف ضمن خندیدن برفیق یگوروف بخودش می‌خندید...

شاید ذکر این نکته در تکمیل طعنه رفیق موراویف زاید نباشد که رفیق مارتف بطوریکه میدانیم پس از کنگره چپ و راست تأکید می‌کرد که همانا مسئله کئوپتاسیون بمراکز نقش عمده را در مخالفت ما بازی می‌کرد و «اکثریت هیئت تحریریه سابق» شدیداً مخالف نظارت متقابل بر کئوپتاسیون بمراکز بود. قبل از کنگره رفیق مارتف طرح مرا درباره انتخاب دو هیئت سه نفری با کئوپتاسیون دوجانبه دو سوم قبول کرده در این باره برای من چنین نوشته است: «با قبول این شکل کئوپتاسیون متقابل باید خاطرنشان کرد که پس از کنگره تکمیل هر یک از هیئت‌ها طبق اصولی که کمی شکل دیگر دارند انجام خواهد گرفت (اگر من بجای او بودم چنین توصیه می‌کردم: هر هیئتی اعضای جدیدی را از طریق کئوپتاسیون می‌پذیرد و تصمیم خود را به هیئت دیگر اطلاع می‌دهد: هیئت اخیر می‌تواند اعتراض کند و در این صورت اختلاف را شورا حل خواهد کرد. برای احتراز از درازا کشیدن مسئله، این جریان، اقلاً در مورد کمیتهٔ مرکزی، نسبت بنامزدهائی عملی خواهد شد که قبلاً تعیین شده‌اند و تکمیل اعضاء از بین آنها سریعتر می‌تواند انجام شود). برای اینکه تصریح شود که کئوپتاسیون بعدی بترتیبی

انجام می‌گیرد که در آئین‌نامهٔ حزب پیش‌بینی خواهد شد باید به مادهٔ ۲۲ * اضافه نمود: «... که تصمیمات متخذه را تصویب می‌نماید»» (تکیه روی کلمات از من است).

تفسیر دیگر زاید است.

ما اهمیت لحظه‌ای را که در آن بر سر کئوپتاسیون بمراکز مباحثه می‌شد توضیح دادیم و اینک باید کمی جریان رأیگیریهائی را که به این مسئله مربوط است تشریح نمائیم. تشریح مذاکرات لزومی ندارد، زیرا پس از نطق رفیق مارتف و من که در اینجا ذکر شد، فقط جملاتی بطور معترضه رد و بدل گردید و در آن عده کمی از نمایندگان شرکت کردند (رجوع شود به ص ۲۷۷ — ۲۸۰ صورتجلسه‌ها). در مورد رأیگیری‌ها رفیق مارتف در کنگرهٔ لیگا مدعی بود که من در بیانات خود «بزرگترین تحریفات» را مرتکب شده‌ام (ص ۶۰ صورتجلسه های لیگا) «و آنهم هنگامی بود که مبارزه پیرامون آئین‌نامه را»... (رفیق مارتف بی اختیار حقیقت بزرگی را بیان نمود و گفت: پس از مادهٔ اول شدیدترین مباحثات همانا پیرامون آئین‌نامه بود)... «بمثابهٔ مبارزه «ایسکرا» با مارتفی‌ها که با بوند ائتلاف کرده بودند وانمود کرده‌ام».

این نکته جالب توجه، یعنی «بزرگترین تحریفات» را قدری نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم. رفیق مارتف رأیگیری‌های مربوط به اعضای شورا را با رأیگیری‌های مربوط بمسئله کئوپتاسیون جمع می‌کرده و بهشت

---

* صحبت از طرح اولیهٔ من دربارهٔ Tagesordnung (دستور روز — م.) کنگره و تفسیر برای آن است که همه نمایندگان از آن اطلاع دارند. من در مادهٔ ۲۲ این طرح همانا در باره انتخاب دو هیئت سه‌نفری به ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی و نیز دربارهٔ «کئوپتاسیون متقابل» توسط این شش نفر با اکثریت دوسوم و تصویب این کئوپتاسیون متقابل از طرف کنگره و کئوپتاسیون مستقل بعدی به ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی صحبت کرده‌ام.

رأیگیری اشاره می‌کند: ۱) انتخاب دو نفر از طرف ارگان مرکزی و دو نفر از طرف کمیتهٔ مرکزی به شورا — موافق ۲۷ رأی (م)، مخالف ۱۶ رأی (ل)، ممتنع ۷ رأی *. (بعنوان جملهٔ معترضه متذکر می‌شویم که در صفحه ۲۷۰ صورتجلسه‌ها تعداد ممتنعین ۸ نفر نوشته شده است، ولی این مسئله بی‌اهمیتی است.) — ۲) انتخاب پنجمین عضو شورا از طرف کنگره: — موافق ۲۳ رأی (ل)، مخالف ۱۸ رأی (م)، ممتنع ۷ رأی. — ۳) مسئله پر کردن جای اعضائیکه از شورا خارج شده‌اند، توسط خود شورا — مخالف ۲۳ (م)، موافق ۱۶ (ل)، ممتنع ۱۲. — ٤) مسئله اتفاق آراء در کمیتهٔ مرکزی — موافق ۲۵ (ل)، مخالف ۱۹ (م)، ممتنع ۷. — ٥) مسئله لزوم یک اعتراض مستدل برای نپذیرفتن عضوی — موافق ۲۱ (ل)، مخالف ۱۹ (م)، ممتنع ۱۱. — ٦) مسئله اتفاق آراء در مورد کئوپتاسیون به ارگان مرکزی — موافق ۲۳ (ل)، مخالف ۲۱ (م)، ممتنع ۷. — ۷) مسئله جایز بودن رأیگیری در مورد حق شورا در الغای تصمیمات ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ عدم پذیرش عضو جدید — موافق ۲۵ (م)، مخالف ۱۹ (ل)، ممتنع ۷. — ۸) خود پیشنهاد در این باره — موافق ۲٤ (م)، مخالف ۲۳ (ل)، ممتنع ٤. رفیق مارتف در خاتمه (ص ٦۱ صورتجلسه‌های لیگا) می گوید: «اینجا ظاهراً یکی از نمایندگان بوند برله پیشنهاد رأی داده است و بقیه ممتنع بودند». (تکیه روی کلمات از من است).

حال سئوال می‌شود چرا رفیق مارتف تصور می کند که ظاهراً یکی از بوندیستها برله وی یعنی مارتف رأی داده‌است و حال آنکه رأیگیری اسمی صورت نگرفته بود؟

زیرا او تعداد رأی‌دهندگان را در نظر می گیرد و وقتی می‌بینید که تعداد آراء شرکت بوند را در رأیگیری نشان می‌دهد آنوقت او یعنی رفیق مارتف شک نمی کند که این شرکت بنفع او یعنی مارتف بوده است.

* حروف م و ل توی پرانتزها نشان می‌دهد که من (ل) و مارتف (م) در کدام طرف بوده‌ایم.

پس کو آن «بزرگترین تحریف» از جانب من؟

مجموع آراء — ۵۱، ولی بدون بوندیستها — ۴۶، و بدون رابوچیه‌دلوئیها — ۴۳ رأی است. در هفت رأیگیری از هشت رأیگیری که رفیق مارتف نقل کرده است شرکت‌کنندگان بترتیب عبارت بودند از ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۴۴، ۴۰، ۴۴ و ۴۴ نماینده و در یک رأیگیری ۴۷ نماینده (یا بعبارت دقیقتر رأی) شرکت کرده است و اینجا خود رفیق مارتف اذعان دارد که یکی از بوندیستها از وی پشتیبانی می‌کرد. با این ترتیب معلوم می‌شود، منظره‌ای که مارتف ترسیم نموده است (و بطوریکه حالا خواهیم دید کامل ترسیم نشده است)، فقط تصویری را که من از مبارزه کرده‌ام تأیید و تشدید می‌کند! معلوم می‌شود که در موارد متعددی عدهٔ ممتنعین بسیار زیاد بود: و این نکته بویژه نشانه‌ای است از کمی علاقه نسبی تمام کنگره به بعضی جزئیات و عدم گروهبندی کاملاً معینی از طرف ایسکرائیها در این مسئله. گفتهٔ مارتف دایر بر اینکه بوندیستها «با امتناع خود علناً به لنین کمک می‌کنند» (ص ۶۲ صورتجلسه‌های لیگا) درست علیه خود مارتف متوجه است: معلوم می‌شود که فقط در صورت نبودن بوندیستها و یا در صورت امتناع آنان گاهی می‌توانستم انتظار پیروزی داشته باشم. ولی هر بار که بوندیستها برای دخالت در مبارزه ارزش قایل می‌شوند، از رفیق مارتف پشتیبانی می‌کنند و چنین دخالتی تنها منحصر بمورد فوق‌الذکر یعنی شرکت ۴۷ نماینده نبود. هر کس بخواهد از صورتجلسه‌های کنگره سر درآورد به نقص فوق‌العاده عجیب منظره‌ای که رفیق مارتف ترسیم نموده است پی خواهد برد. رفیق مارتف از مواردی که بوند در رأیگیری شرکت می‌کرد سه مورد تمام را صاف و ساده از قلم انداخته است، ضمناً بدیهی است که در هر سه این موارد رفیق مارتف پیروز در آمده است. اینک این موارد: ۱) اصلاح رفیق فومین دایر بر تقلیل اکثریت از چهار پنجم به دو سوم پذیرفته می‌شود. موافق ۲۷، مخالف ۲۱ (ص ۲۷۸)، یعنی ۴۸ رأی شرکت کرده‌است. ۲) پیشنهاد رفیق مارتف دربارهٔ رد کئوپتاسیون متقابل تصویب شد. موافق ۲۶ و مخالف ۲۴ (ص ۲۷۹)، یعنی پنجاه نفر در رأی دادن شرکت کرده‌اند. بالاخره، ۳) پیشنهاد من در باره اینکه کئوپتاسیون به ارگان مرکزی و کمیتهٔ

مرکزی فقط با موافقت تمام اعضای شورا باشد رد شد (ص ۲۸۰). مخالف ۲۷، موافق ۲۲ (رأیگیری حتی اسمی بوده که متأسفانه در صورتجلسه ها قید نشده است)، یعنی عدهٔ رأی‌دهندگان ۴۹ نفر بود.

نتیجه: در مسائل مربوط به کئوپتاسیون بمراکز، بوندیستها فقط در چهار رأیگیری شرکت کرده‌اند (سه فقره آنرا که به ترتیب ۴۸، ۵۰ و ۴۹ نفر در آنها شرکت داشتند همین حالا نقل کردم و یکی را که ۴۷ نفر در آن شرکت نمودند، رفیق مارتف نقل کرده است). در تمام این رأیگیری‌ها رفیق مارتف پیروز بود. معلوم می‌شود که اظهارات من در تمام موارد، خواه در مورد ائتلاف با بوند، خواه در مورد نکته که این مسائل نسبتاً جنبهٔ جزئی داشت (در بسیاری از موارد تعداد زیادی ممتنع وجود دارد) و خواه در مورد فقدان گروهبندی معینی از ایسکرائیها (رأیگیری اسمی بعمل نیامده است؛ در مذاکرات عدهٔ بسیار کمی شرکت نموده‌اند) صحیح بوده است.

معلوم می‌شود که سوءقصد رفیق مارتف برای یافتن تضاد در بیانات من، سوءقصدی است با وسایل ناقص، زیرا رفیق مارتف کلماتی را بطور جدا جدا گرفته و سعی نکرده است قضایا را بطور کامل تصویر نماید.

آخرین مادهٔ آئین‌نامه که بسازمان مقیم خارجه اختصاص داشت، همچنین موجب مذاکرات و مباحثات و رأیگیریهائی شد که از نقطه نظر گروهبندی‌های کنگره فوق‌العاده شاخص است، مسئله بر سر قبول لیگا بعنوان سازمان مقیم خارجه حزب بود. بدیهی است که رفیق آکیموف بلافاصله بمخالفت برخاست و اتحاد مقیم خارجه (۲۹) که کنگره اول تصویب کرده بود یادآور شد و اهمیت اصولی مسئله را خاطرنشان ساخت و گفت: «مقدم بر هر مطلبی، قید می‌کنم که برای این یا آن تصمیمی که در مورد این مسئله اتخاذ شود اهمیت عملی خاصی قایل نیستم. مبارزهٔ مسلکی که تاکنون در حزب ما انجام گرفته است بدون شک پایان نیافته است؛ و این مبارزه در زمینه‌های دیگر و با گروهبندی‌های دیگری از نیروها ادامه خواهد یافت... در مادهٔ ۱۳ آئین‌نامه بار دیگر و با

لحن بس شدیدی این گرایش که می‌خواهند کنگره ما را از یک کنگرهٔ حزبی به کنگرهٔ فراکسیونی مبدل سازند، منعکس شده است. بجای اینکه تمام سوسیال‌دمکراتهای روسیه را وادار نمایند بخاطر وحدت حزب در برابر تصمیمات کنگرهٔ حزب سر تعظیم فرود آورند و تمام سازمانهای حزبی را متحد کنند، بکنگره پیشنهاد می‌شود سازمان اقلیت را نابود نماید و اقلیت را بمحو شدن وا دارد» (ص ۲۸۱). بطوریکه خواننده می‌بیند، آن «تداوم» که پس از شکست او در مسئله مربوط به هیئت اعضای مراکز اینقدر برای رفیق مارتف گرانبها شده، برای رفیق آکیموف هم همینقدر ذیقیمت بوده است. ولی کسانی که یک بام و دو هوا می‌کنند در کنگره شدیداً با رفیق آکیموف بمخالفت برخاستند. و با وجود تصویب برنامه و قبول «ایسکرا» و تصویب تقریباً تمام آئین‌نامه درست همان «اصلی» که لیگا را «از لحاظ اصولی» از اتحاد جدا می‌کرد بمیدان آورده می‌شود. رفیق مارتف ندا می‌دهد که: «اگر رفیق آکیموف می‌خواهد مسئله را بر مبنای اصولی قرار دهد ما هیچ مخالفتی نداریم؛ بویژه از این لحاظ که رفیق آکیموف از بند و بست‌های احتمالی در مبارزه با دو جریان صحبت می‌کرد. تصویب پیروزی یک خط‌مشی (توجه کنید که این نکته در جلسهٔ ۲۷ کنگره گفته می‌شود!) نباید بدین معنی باشد که بار دیگر در مقابل «ایسکرا» سر فرود آورده شود، بلکه باید بدین معنا باشد که با هر گونه بندوبست‌های احتمالی که رفیق آکیموف دربارهٔ آن سخن گفت، بطور قطعی وداع شود» (ص ۲۸۲. تکیه روی کلمات از من است).

وضع از این قرار است: رفیق مارتف پس از پایان کلیه مناقشات کنگره پیرامون برنامه هنوز مشغول وداع قطعی با هر گونه بندوبست‌های احتمالی است... و این هنگامی است که او هنوز در مسئله مربوط به هیئت اعضای مراکز با شکست مواجه نشده است! رفیق مارتف در کنگره با آن «بندوبستهای» احتمالی «وداع قطعی می‌کند» که در همان فردای کنگره آنرا با موفقیت عملی می‌سازد. ولی رفیق آکیموف در آنموقع هم بمراتب بیش از رفیق مارتف دوراندیشی و بصیرت نشان داد؛ رفیق آکیموف بکار پنجساله «سازمان حزبی سابق که بنا به تصمیم نخستین کنگره،

کمیته نامیده می‌شد» استناد نمود و گفتار خود را با تفأل نیشدار بپایان رسانید و گفت: «و اما درباره عقیدهٔ رفیق مارتف مبنی بر اینکه امید من به پیدایش جریان دیگر در داخل حزب بیهوده است، باید بگویم که حتی خود او از این لحاظ مایهٔ امید من است» (ص ۲۸۳. تکیه روی کلمات از من است).

راستی، باید تصدیق کرد که رفیق مارتف امید رفیق آکیموف را بنحو درخشانی برآورده ساخت!

رفیق مارتف پس از آنکه «تداوم» کار هیئت سابق حزبی که دارای سابقهٔ عمل سه‌ساله بود برهم خورد، بحقانیت رفیق آکیموف یقین حاصل کرد و بدنبال وی رفت. این پیروزی برای رفیق آکیموف چندان گران هم تمام نشد.

ولی در کنگره کسانیکه از رفیق آکیموف طرفداری کردند و پیگیرانه هم طرفداری کردند — فقط رفیق مارتینف، رفیق بروکر و بوندیستها بودند (۸ رأی). رفیق یگوروف بمشابهٔ پیشوای واقعی «مرکز» حد وسط را می گیرد و می گوید: با ایسکرائیها موافق است و نسبت به آنها «حسن‌نظر دارد» (ص ۲۸۲) و برای اثبات این حسن‌نظر پیشنهاد می‌کند (ص ۲۸۳) که از مسئله اصولی مطروحه صرفنظر گردد و هم دربارهٔ لیگا و هم دربارهٔ اتحاد سکوت اختیار شود. این پیشنهاد با ۲۷ رأی در مقابل ۱۵ رأی رد می‌شود. از قرار معلوم، علاوه بر ضدایسکرائیها (۸ رأی) تقریباً تمام «مرکز» (۱۰ رأی) با رفیق یگوروف روی موافقت نشان داده و رأی می‌دهند (مجموع رأی‌دهندگان ٤۲ نفر است و با این ترتیب عدهٔ زیادی ممتنع یا غایب بودند و این وضع غالباً در رأیگیریهای غیرجالب ویا در رأیگیریهائی که دارای نتیجه مسلم بود، اتفاق می‌افتاد). همینکه صحبت پیروی عملی از اصول ایسکرائی بمیان می‌آید فوراً معلوم می‌شود که «حسن‌نظر» «مرکز» صرفاً لفظی است و برله ما بیش از سی یا کمی بیش از سی رأی نمیدهند. مباحثات و رأیگیریهای مربوط به پیشنهاد روسف (قبول لیگا بعنوان یگانه سازمان مقیم خارجه) با وضوح بیشتری این نکته را نشان می‌دهد. ضدایسکرائیها و «باطلاق» در اینجا روی یک نقطهٔ نظر اصولی

می‌ایستند که دفاع آنرا هم، رفیق لیبر و رفیق یگوروف بعهده می گیرند و پیشنهاد رفیق روسف را قابل رأی گرفتن نشمرده و غیرقانونی اعلام می کنند و می گویند: «این پیشنهاد امکان حیات را از تمام سازمانهای دیگر مقیم خارجه سلب می کند» (یگوروف). و خود ناطق که نمی‌خواهد در «سلب حیات از سازمان» شرکت کند نه فقط از دادن رأی خودداری می‌نماید بلکه حتی جلسه را ترک می کند. ولی باید به لیدر «مرکز» انصاف داد که ده بار بیش از رفیق مارتف و شرکاء شهامت سیاسی و ایمان (در اصول اشتباه‌آمیز خود) نشان داد. او از سازمان «سلب حیات شده» حمایت می کرد و این تنها منحصر بزمانی نبود که پای محفل خود او که در مبارزهٔ آشکار با شکست مواجه شده بود درمیان بود.

پیشنهاد رفیق روسف با ۲۷ رأی در مقابل ۱۰ رأی قابل رأیگیری شناخته می‌شود و سپس با ۲۵ رأی در مقابل ۱۷ رأی بتصویب می‌رسد. اگر رفیق یگوروف را هم که جلسه را ترک کرده بود به این ۱۷ رأی اضافه کنیم جمع کل (۱۸ رأی) ضدایسکرائی و «مرکز» بدست می‌آید.

تمام مادهٔ ۱۳ آئین‌نامه درباره سازمان مقیم خارجه فقط با ۳۱ رأی در مقابل ۱۲ رأی مخالف و شش رأی ممتنع تصویب می‌شود. ما تاکنون درست شش بار است که در تجزیه و تحلیل رأیگیریهای کنگره به این عده ۳۱ برخورد می کنیم که عدهٔ تقریبی ایسکرائیها یعنی افرادی را نشان می‌دهد که پیگیرانه از «ایسکرا» دفاع می کردند و در عمل از آن پیروی می‌نمودند (جای مسئله بوند، قضیه کمیسیون سازمانی، انحلال گروه «یوژنی رابوچی» و دو رأیگیری در مورد برنامهٔ ارضی). آنوقت رفیق مارتف می‌خواهد جداً ما را مطمئن سازد به اینکه هیچ دلیلی برای متمایز ساختن چنین گروه «محدودی» از ایسکرائیها نیست!

این نکته را نمی‌توان ناگفته گذاشت که تصویب مادهٔ ۱۳ آئین‌نامه مذاکرات بسیار جالبی را دربارهٔ اظهارات رفیق آکیموف و رفیق مارتینف که در مورد «امتناع از شرکت در رأیگیری» بود، موجب گردید (ص ۲۸۸). بوروی کنگره، این اظهارات را مورد بررسی قرار داد و کاملاً بجا و بحق تصدیق کرد که حتی انحلال آشکار اتحاد

نیز هرگز بنمایندگان اتحاد حق نمی‌داد که از شرکت در کارهای کنگره امتناع ورزند. امتناع از رأی دادن مطلبی است بدون شک غیرعادی و غیرمجاز — این نظریه‌ای بود که تمام کنگره به اتفاق بورو و منجمله آن ایسکرائیهای اقلیت که در بیست و هشتمین جلسه با حرارت تمام آنچه را که خودشان در سی و یکمین جلسه می کردند مورد تقبیح قرار دادند از آن طرفداری کردند! وقتی رفیق مارتینف بدفاع از اظهارات خود پرداخت (ص ۲۹۱)، هم پاولویچ و هم تروتسکی، هم کارسکی و هم مارتف با او بمخالفت برخاستند. رفیق مارتف با وضوح تمام وظایف اقلیت ناراضی را در یافته بود (قبل از اینکه خودش در اقلیت بماند!) و با لحنی بسیار ناصحانه در بارهٔ این وظایف داد سخن می‌داد. او برفیق آکیموف و برفیق مارتینف بانگ زد و گفت: «اگر شما عضو کنگره هستید در اینصورت باید در تمام کارهای آن شرکت کنید (تکیه روی کلمات از من است؛ آنوقت رفیق مارتف هنوز متوجه فورمالیسم و بوروکراتیسم در تبعیت اقلیت از اکثریت نبود!) «ویا اگر عضو آن نیستید، پس نمی‌توانید در جلسه باشید... نمایندگان اتحاد با اظهارات خود مجبورم می کنند این دو سئوال را مطرح نمایم: آیا آنها عضو حزب هستند و آیا آنها عضو کنگره هستند؟» (ص ۲۹۲).

رفیق مارتف وظایف اعضای حزب را برفیق آکیموف می‌آموزد! ولی بیهوده نبود که رفیق آکیموف قبلاً گفته بود امیدهائی از رفیق مارتف دارد... مقدر این بود که این امیدها برآورده شود، ولی فقط پس از شکست مارتف در انتخابات. رفیق مارتف وقتی که پای دیگران در بین بود نه پای خود او، حتی حاضر نبود کلمه وحشت‌آور «قانون فوق‌العاده» را که (اگر اشتباه نکنم) اولین بار توسط رفیق مارتینف سر زبانها افتاد بشنود. ولی رفیق مارتینف بکسانیکه می‌خواستند او را به پس گرفتن اظهارات خود متقاعد سازند می گفت: «توضیحاتی که بما داده شد، روشن نکرد که تصمیم متخذه اصولی بود یا اینکه فقط اقدام فوق‌العاده برضد اتحاد بود. در چنین صورتی ما این نکته را اهانتی نسبت به اتحاد می‌شماریم. رفیق یگوروف مانند ما به این نتیجه رسید که این قانون

فوق العاده‌ای است (تکیه روی کلمات از من است) بر ضد اتحاد و به این جهت حتی از جلسه هم بیرون رفت» (ص ۲۹۵). هم رفیق مارتف و هم رفیق تروتسکی به اتفاق پلخانف جداً علیه ایدهٔ واقعاً مهمل، علیه ایدهٔ موهن شمردن رأی کنگره، برمی‌خیزند و رفیق تروتسکی ضمن دفاع از قطعنامه پیشنهادی خود که بتصویب کنگره رسید (که رفیق آکیموف و رفیق مارتینف می‌توانند کاملاً خود را راضی بدانند) اطمینان می‌دهد که «قطعنامه جنبه اصولی دارد نه عامیانه و بما ربطی ندارد اگر کسی از آن رنجیده باشد» (ص ۲۹۶). ولی خیلی زود معلوم شد که محفل‌بازی و عامیگری هنوز در حزب ما بسیار قوی است و این کلمات غرورآمیزی که روی آنها تکیه کرده‌ام جز یک عبارت‌پردازی پوچ پرسروصدا چیز دیگری نیست.

رفیق آکیموف و رفیق مارتینف از پس گرفتن حرفهای خود امتناع ورزیدند و در حالیکه همهٔ نمایندگان با صدای بلند می‌گفتند: «کار کاملاً بی‌جائی است!» از کنگره رفتند.

م) انتخابات. پایان کنگره

کنگره پس از تصویب آئین‌نامه قطعنامه‌ای درباره سازمانهای بخش و قطعنامه‌هائی دربارهٔ برخی سازمانهای حزب تصویب کرد و پس از مذاکرات بسیار آموزنده‌ای دربارهٔ گروه «یوژنی رابوچی» که قبلاً آنرا تحلیل کردم، بمسئله انتخاب ارگانهای مرکزی حزب پرداخت.

حالا دیگر می‌دانیم سازمان «ایسکرا» که همهٔ کنگره انتظار توصیه‌های معتبری از آن داشت در مورد این مسئله منشعب شد، چونکه اقلیت این سازمان می‌خواست در کنگره ضمن مبارزهٔ آشکار و آزاد ببیند که آیا می‌تواند برای خود اکثریت درست کند. و همچنین می‌دانیم که مدتها قبل از کنگره و در خود کنگره همهٔ نمایندگان از نقشه تجدید هیئت تحریریه از راه انتخاب دو هیئت سه‌نفری برای ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی اطلاع داشتند. برای روشن شدن مذاکرات کنگره، با تفصیل بیشتری این نقشه را توضیح می‌دهیم.

متن دقیق تفسیر من دربارهٔ طرح Tagesordnung کنگره که این

نقشه در آن بیان شده بود چنین است*: «کنگره سه نفر برای هیئت تحریریه ارگان مرکزی و سه نفر برای کمیتهٔ مرکزی انتخاب می کند. در صورت لزوم، این شش نفر با هم، با اکثریت دو سوم، هیئت تحریریه ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی‌را از راه کئوپتاسیون تکمیل می کنند و گزارش این کار خود را بکنگره می‌دهند. پس از تصویب این گزارش از جانب کنگره کئوپتاسیون بعدی از طرف هیئت تحریریه ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی بطور جداگانه انجام می گیرد».

نقشه از روی این متن بواضح‌ترین وجه و دور از هر ابهامی روشن می‌شود: این نقشه حاکی از تجدید هیئت تحریریه با شرکت متنفذترین رهبران کارهای عملی است. هر دو وجه مشخص این نقشه که به آنها اشاره کردم برای هر کسی که ولو با اندک دقتی متن مذکور را بخواند، فوراً معلوم خواهد شد. ولی در شرایط کنونی ناچار باید حتی ساده‌ترین مطالب را هم توضیح داد. این نقشه بمعنای همانا تجدید هیئت تحریریه است و منظور افزایش حتمی یا کاهش حتمی عدهٔ اعضای آن نیست، بلکه منظور همانا تجدید آن است، زیرا مسئله افزایش یا کاهش احتمالی باز گذاشته شده است: کئوپتاسیون فقط در صورتی پیش‌بینی می‌شود که ضرورت داشته باشد. درمیان فرضیه‌هائی که از جانب افراد مختلف دربارهٔ این تجدید بمیان کشیده شده، نقشه‌هائی هم بود دایر به کاهش و افزایش احتمالی عدهٔ اعضای هیئت تحریریه تا هفت نفر (من شخصاً همیشه هفت نفر را بمراتب اصلح‌تر از شش نفر می‌دیدم) و حتی افزایش این عده را تا یازده نفر (من این امر را در صورت اتحاد مسالمت‌آمیز با تمام سازمانهای سوسیال‌دمکرات عموماً و با بوند و سوسیال‌دمکراسی لهستان خصوصاً ممکن می‌شمردم). ولی مطلب عمده‌ای که معمولاً افرادیکه صحبت از «سه نفر» می کنند از نظر دور می‌دارند، عبارتست از الزام شرکت اعضای کمیتهٔ مرکزی در حل مسئله کئوپتاسیون آتی به ارگان مرکزی. از تمام اعضای سازمان

* رجوع شود بمقاله من «نامه به هیئت تحریریه «ایسکرا»، ص ۵، و صورتجلسه های لیگا، ص ۵۳.

و نمایندگان کنگره از «اقلیت» که از این نقشه اطلاع داشتند و آنرا تأیید می‌کردند (این تأیید یا بوسیله اظهارات خاص دایر به موافقت خود و یا بوسیله سکوت بود) حتی یک رفیق بخود زحمت این را نداد که معنای این الزام را توضیح دهد. اولاً، چرا برای تجدید هیئت تحریریه همانا سه نفر و فقط سه نفر مأخذ قرار داده شده بود؟ بدیهی است که اگر منظور، منحصراً ویا اقلاً بطور عمده افرایش عده اعضای هیئت بود و اگر این هیئت را واقعاً هماهنگ می‌شمردند آنوقت این امر کاملاً بی‌معنی می‌شد. عجیب بود اگر برای افزایش عده اعضای یک هیئت «هماهنگ» نه تمام این هیئت بلکه بخشی از آن مأخذ قرار می‌گرفت. بدیهی است که تمام اعضای هیئت برای بحث و حل مسئله تجدید اعضای آن و تبدیل محفل قدیمی هیئت تحریریه بیک مؤسسهٔ حزبی، کاملاً صالح شناخته نمی‌شدند. بدیهی است حتی آن کسی هم که خود شخصاً مایل به تجدید هیئت از طریق افزایش بود، اعضای سابق را هماهنگ و مطابق با آرمان یک مؤسسهٔ حزبی نمی‌شمرد، زیرا در غیر اینصورت دلیلی نداشت که برای افزایش عدهٔ شش‌نفری ابتداء این عده تا سه نفر کاهش داده شود. تکرار می‌کنم که این مطلب بخودیخود واضح است و فقط آلودن موقتی این مسئله با مسائل «اشخاص» ممکن بود باعث فراموشی آن شود.

ثانیاً، از روی متن مزبور دیده می‌شود که حتی موافقت هر سه عضو ارگان مرکزی هم هنوز برای افزایش عدهٔ سه نفری کافی نبود. این نکته نیز همیشه از نظر دور می‌ماند. برای کئوپتاسیون دو سوم شش نفر یعنی چهار رأی لازم بود؛ یعنی کافی بود از طرف سه عضو انتخاب‌شده کمیتهٔ مرکزی «Veto» شود تا هرگونه افزایش عدهٔ سه نفری غیر ممکن گردد. بر عکس، اگر حتی دو نفر از سه عضو هیئت تحریریه ارگان مرکزی با کئوپتاسیون آتی مخالف می‌شدند، در صورت موافقت هر سه عضو کمیتهٔ مرکزی، کئوپتاسیون انجام می‌گرفت. با این ترتیب واضح است که منظور این بود که هنگام تبدیل محفل قدیمی به مؤسسهٔ حزبی رأی قاطع متعلق برهبران کارهای عملی باشد که منتخب کنگره هستند. اینکه ما تقریباً چه رفقائی را در نظر داشتیم، از

اینجا معلوم می‌شود که هیئت تحریریه قبل از کنگره برای اینکه شاید لازم باشد در کنگره از جانب هیئت سخنرانی شود به اتفاق آراء رفیق پاولویچ را بعنوان هفتمین عضو خود انتخاب کرد؛ بغیر از رفیق پاولویچ برای نفر هفتم یک عضو قدیمی سازمان «ایسکرا» و عضو کمیتهٔ سازمانی که بعداً بعضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب گردید پیشنهاد شده بود.

بدین ترتیب، منظور از نقشه انتخاب دو هیئت سه‌نفری آشکارا عبارت بود از: ۱) تجدید هیئت تحریریه، ۲) دور کردن برخی از خصال محفل بازی قدیمی که شایسته مؤسسهٔ حزبی نیست (اگر این عمل لزومی نمیداشت، آنوقت فکر انتخاب سه نفر اولیه هم منتفی می‌شد!)، بالاخره، ۳) تصفیه جرگه ادبا از صفات مختص «حکومت الهی» (تصفیه از طریق جلب پراتیسینهای مبرز برای حل مسئله افزایش عدهٔ هیئت سه‌نفری). این نقشه که همه رداکتورها با آن آشنا شده بودند همانطوریکه معلوم است بر تجربهٔ سه‌ساله کار مبتنی بود و با اصول سازمان انقلابی یعنی با اصولیکه ما پیگیرانه از آن پیروی می‌کردیم کاملاً مطابقت داشت: در دوران تفرقه یعنی در دورانی که «ایسکرا» وارد صحنه شد گروههائی غالباً بطور تصادفی و خودجوش بوجود می‌آمدند و ناگزیر پدیده‌های مضری از شیوه محفل‌بازی در آنها بروز می‌کرد. دور ساختن این صفات، از ضروریات تشکیل حزب بود و آنرا ایجاب می‌کرد؛ شرکت پراتیسینهای مبرز در این عمل ضروری بود، زیرا امور سازمانی را همیشه برخی از اعضای هیئت تحریریه اداره می‌کردند و حال آنکه تنها ورود هیئت ادبا در سیستم مؤسسات حزبی کافی نبود، بلکه ورود هیئتی از رهبران سیاسی نیز ضرورت داشت. واگذاری حق انتخاب سه نفر اولیه بکنگره، از نقطهٔ نظر سیاست همیشگی «ایسکرا» نیز امری طبیعی بود: ما با نهایت احتیاط کنگره را حاضر می‌کردیم و منتظر بودیم که مسائل اصولی مورد مشاجره درباره برنامه و تاکتیک و سازمان کاملاً روشن شود؛ و شکی نداشتیم که اکثریت عظیم کنگره از لحاظ موافقت در این مسائل اساسی — ایسکرائی خواهد بود (قطعنامه‌های مربوط به شناسائی «ایسکرا» بعنوان ارگان رهبری‌کننده نیز تا حدودی گواه این امر بود)؛ به این جهت ما می‌بایستی بگذاریم تا رفقائی که تمام کار ترویج ایده‌های

«ایسکرا» و تهیه مقدمات تبدیل آن به حزب را بدوش کشیده بودند — خودشان تصمیم بگیرند که چه کسانی حداکثر صلاحیت نامزدی برای مؤسسهٔ جدید حزبی را دارا هستند. دلیل تأیید عمومی نقشهٔ «دو هیئت سه‌نفری» و فقدان هرگونه نقشهٔ رقیب را می‌توان فقط همین جنبهٔ طبیعی نقشه و فقط مطابقت کامل آن با تمام سیاست «ایسکرا» و با تمام آن چیزهائی دانست که افرادی کم و بیش آشنا با جریان کار دربارهٔ «ایسکرا» می‌دانستند.

به این جهت هم بود که در کنگره رفیق روسف قبل از هر چیز پیشنهاد کرد دو هیئت سه‌نفری انتخاب شود. ولی طرفداران مارتف یعنی طرفداران کسی که کتباً ما را از ارتباط این نقشه با اتهام دروغین اپورتونیسم مطلع ساخته بود حتی فکر این را هم نکردند که مشاجره درباره هیئت شش‌نفری و سه‌نفری را بموضوع صحت یا عدم صحت این اتهام بکشانند. هیچکدام از آنها در این باره حتی دم نزد! و هیچکدام از آنها جرئت نکرد کلمه‌ای درباره فرق اصولی خرده‌اختلافهائی که مربوط به هیئت شش‌نفری و سه‌نفری است اظهار کند. آنها ترجیح دادند که شیوهٔ رایج‌تر و پیش‌پاافتاده‌تری را در پیش گیرند، بدین معنی که به ترحم دعوت کنند، به امکان رنجش استناد نمایند و چنین وانمود سازند که موضوع هیئت تحریریه با تعیین «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی دیگر حل شده است. این برهان اخیر که از طرف رفیق کولتسوف برضد رفیق روسف اقامه شد، کذب محض است. در دستور روز کنگره — البته بدون اینکه جنبه تصادفی داشته باشد دو مادهٔ مخصوص قید شده بود (رجوع شود به ص ۱۰ صورتجلسه‌ها) : مادهٔ ٤ — «ارگان مرکزی حزب» و ماده ۱۸ — «انتخاب کمیتهٔ مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی». این اولاً. و ثانیاً، هنگام تعیین ارگان مرکزی همهٔ نمایندگان مؤکداً اظهار داشتند که با این عمل هیئت تحریریه تصویب نشده، بلکه فقط خط‌مشی آن تصویب می‌شود * و برضد این اظهارات حتی یک اعتراضی هم نشد.

---

* رجوع شود به ص ۱٤۰ صورتجلسه‌ها، نطق آکیموف حاکی از

بنابر این، اظهاری که بارها از جانب طرفداران اقلیت (کولتسوف، ص ۳۲۱، پوسادفسکی، همانجا، پوپوف، ص ۳۲۲ و بسیاری دیگر) تکرار شده حاکی از اینکه کنگره که ارگان معینی را تصویب کرد و با این عمل خود در حقیقت هیئت تحریریه را تصویب کرد، — علناً و عملاً نادرست بود. این مانور آشکاری بود و منظور از آن — استتار عقب‌نشینی از موضع اشغال‌شده در هنگامی بود که هنوز همه می‌توانستند نسبت بمسئله ترکیب اعضای مراکز روشی واقعاً بیغرضانه‌ای داشته باشند. این عقب‌نشینی را نه با براهین اصولی ممکن بود درست جلوه داد (زیرا طرح مسئله «اتهام دروغین اپورتونیسم» در کنگره برای اقلیتی که در این باره ابداً حرفی نزده بود بکلی بیفایده بود) و نه با استناد بمدارک واقعی در مورد قابلیت واقعی کار هیئت شش‌نفری یا سه‌نفری (زیرا تنها تماس با این مدارک موجب اعتراضات فوق العاده زیادی بر ضد اقلیت می‌شد). لذا ضرورت پیدا کرد با عباراتی درباره «جمع موزون» و «هیئت هماهنگ»

اینکه... «بمن می‌گویند که ما دربارهٔ انتخابات ارگان مرکزی در پایان صحبت خواهیم کرد»، نطق سوراویف برضد آکیموف حاکی از اینکه «ایشان نسبت بموضوع هیئت تحریریه‌ٔ آیندهٔ ارگان مرکزی خیلی علاقه نشان می‌دهد» (ص ۱٤۱)، نطق پاولویچ در بارهٔ اینکه ما با تعیین ارگان، «مدارک مشخصی» بدست آورده‌ایم «که نسبت به آن می‌توانیم همان اعمالی را انجام دهیم که رفیق آکیموف اینهمه برایش سینه می‌زند» و نیز درباره اینکه در مورد «تبعیت» «ایسکرا» «از تصمیمات حزب» هیچگونه شکی هم نمی‌تواند باشد (ص ۱٤۲)؛ نطق تروتسکی: «اگر ما هیئت تحریریه را تصویب نمی‌کنیم، پس چه چیزی را در «ایسکرا» تصویب می‌کنیم؟.. نام نه، بلکه خط‌مشی... نام نه، بلکه پرچم» (ص ۱٤۲)؛ نطق مارتینف: ... «من نیز مانند بسیاری از رفقا بر آنم که با بحث دربارهٔ شناسائی «ایسکرا» بعنوان روزنامه‌ٔ دارای خط‌مشی معین و بعنوان ارگان مرکزی ما حالا نباید طرز انتخاب یا تصویب هیئت تحریریه آنرا بمیان آوریم؛ در این باره بعداً در جای خود مطابق دستور روز صحبت خواهد شد»... (ص ۱٤۳).

و «جمع موزون یکدست» و غیره گریبان خود را خلاص نمود. بیخود نبود که این براهین بلافاصله بنام واقعی خود یعنی «کلمات بی‌ارزش» خوانده شد (ص ۳۲۸). خود نقشه هیئت سه‌نفری گواه روشن بود بر عدم کفایت «هماهنگی»، و مجموع مشاهدات نمایندگان در جریان بیش از یکماه کار مشترک بدیهی است که مدارک فراوانی برای قضاوت مستقل بنمایندگان داد. وقتی رفیق پوسادفسکی به این مدارک اشاره کرد (اشاره‌ای که از نقطهٔ نظر او دور از احتیاط و ناسنجیده بود: رجوع شود به ص ۳۲۱ و ۳۲۵ درباره کاربرد «مشروط» کلمهٔ «ناهمواریها» از جانب او)، رفیق سوراویف صریحاً اظهار داشت: «بعقیدهٔ من در حال حاضر اکثریت کنگره بروشنی کامل می‌بیند که چنین * ناهمواری‌هائی وجود دارند» (ص ۳۲۱). میل اقلیت بر این قرار گرفته که کلمهٔ «ناهمواری‌ها» را (که پوسادفسکی رایج کرده بود، نه سوراویف) صرفاً بمعنای یک مسئله شخصی بفهمد، بدون اینکه جرئت کند دستکشی را که رفیق سوراویف انداخته بود بردارد و بدون اینکه جرئت کند حتی یک برهان مربوط بماهیت مطلب برای دفاع از هیئت شش‌نفری بیاورد. در نتیجه، مشاجره‌ای در گرفت که از لحاظ بیهودگی خود بی‌نهایت مضحک بود: اکثریت (توسط رفیق سوراویف) اظهار می‌دارد که مفهوم واقعی هیئت شش‌نفری و سه‌نفری برای وی بنحو کاملاً روشن معلوم است، ولی اقلیت در نشنیدن این مطلب سماجت می‌کند و اطمینان می‌دهد که «ما امکان نداریم وارد تجزیه و تحلیل مطلب شویم». اکثریت نه تنها ورود به تحلیل مطلب را ممکن می‌شمارد، بلکه هم اکنون «به

---

* اینکه منظور رفیق پوسادفسکی همانا کدام «ناهمواریها» بود ما تا آخر کنگره هم نفهمیدیم. ولی رفیق سوراویف در همان جلسه (ص ۳۲۲) به تعبیری که دربارهٔ فکر وی شده بود اعتراض کرد و هنگام تصویب صورتجلسه‌ها صراحتاً اظهار داشت که «منظورش آن ناهمواریهائی است که در مذاکرات کنگره در مسائل مختلف بروز می‌کرد، ناهمواریهائی که دارای جنبه اصولی است و وجود آنها در لحظهٔ حاضر متأسفانه واقعیتی است که هیچ کس آنرا انکار نخواهد کرد» (ص ۳۵۳).

تحلیل پرداخته است» و از نتایج کاملاً روشن این تحلیل سخن می گوید و حال آنکه اقلیت ظاهراً از تحلیل می‌ترسد، و خود را در پس پرده‌ای از «کلمات بی‌ارزش» پنهان می‌دارد. اکثریت توصیه می کند «این نکته در نظر گرفته شود که ارگان مرکزی ما تنها یک گروه ادبی نیست»، اکثریت «می‌خواهد که در رأس ارگان مرکزی افراد کاملاً معین و مشخصی قرار گیرند، که بر کنگره معلومند ـ افرادیکه انتظارات مورد صحبت مرا برآورده سازند» (یعنی انتظاراتی که همانا فقط جنبهٔ ادبی نداشته باشد، ص ۳۲۷، نطق رفیق لانگه). اقلیت باز جرئت نمی کند دستکش را بردارد و کلمه‌ای هم در این باره نمی گوید که بعقیده‌اش چه کسی برای هیئتی که تنها ادبی نباشد مناسب است و چه کسی «کاملاً مشخص و بر کنگره معلوم است». اقلیت کماکان در پشت پرده «هماهنگی» کذائی پنهان می‌شود. علاوه بر این اقلیت دلایلی می‌آورد که اصولاً بکلی نادرست است و از این رو بحق و بجا با مقاومت شدید مواجه می‌شود. «ببینید چه می گویند، می گویند کنگره نه از لحاظ اخلاقی حق دارد هیئت تحریریه را زیر و رو کند و نه از لحاظ سیاسی» (تروتسکی، ص ۳۲٦)، «این مسئله خیلی باریک (sic!) است» (همان او)، «اعضای انتخاب‌نشده هیئت تحریریه این نکته را که کنگره مایل نیست دیگر آنها را جزو هیئت تحریریه ببیند چگونه باید تلقی نمایند؟» (تساروف، صفحهٔ ۳۲٤) *.

یک چنین دلایلی مسئله را کاملاً بزمینه ترحم و رنجش کشانده که معنای آن در عین حال اعتراف آشکار بورشکستگی در رشته دلایل واقعاً اصولی و واقعاً سیاسی است. و اکثریت هم فوراً این طرز طرح مسئله را بنام واقعی آن یعنی عامیگری نامید (رفیق روسف). رفیق روسف بحق‌وبجا چنین گفت: «از دهان انقلابیون سخنان عجیبی بیرون

* با نطق رفیق پوسادفسکی مقایسه شود: ... «وقتی شما از شش نفر اعضای هیئت تحریریهٔ سابق سه نفر را انتخاب می کنید با این عمل سه نفر دیگر را زاید و غیرلازم می‌شمارید. و حال آنکه برای اینکار نه حق دارید نه اساس».

می‌آید که با مفهوم کار حزبی و اخلاق حزبی مباینت شدید دارد. برهان اساسی که مخالفین انتخاب هیئتهای سه‌نفری بر آن تکیه کرده‌اند منجر به یک نظریه صرفاً عامیانه‌ای در مورد کارهای حزبی می‌شود» (تکیه روی کلمات همه‌جا از من است)... «ما با قبول این نظریه نه حزبی بلکه عامیانه، هنگام هر انتخابی در برابر این سئوال قرار خواهیم گرفت: آیا فلانی از اینکه او را انتخاب نکردند و بهمانی را انتخاب کردند نخواهد رنجید، آیا فلان عضو کمیتهٔ سازمانی از اینکه دیگری را بجای او در کمیتهٔ مرکزی انتخاب کردند، نخواهد رنجید. رفقا، این روش ما را بکجا خواهد کشاند؟ ما که اینجا جمع نشده‌ایم نطقهای خوشایند یکدیگر ایراد کنیم و ملاطفت‌های عامیانه ابراز داریم، بلکه منظورمان ایجاد حزب است، در اینصورت بهیچوجه نمی‌توانیم با این نظر موافقت کنیم. ما در مقابل مسئله انتخاب افراد مسئولیتدار قرار گرفته‌ایم و در اینجا مسئله عدم‌اعتماد نسبت به این یا آن شخص انتخاب‌نشده در بین نیست، بلکه فقط مسئله صلاح و صرفهٔ کار و مطابقت فرد انتخاب‌شده با کاری است که برای انجام آن انتخاب می‌شود» (ص ۳۲۵).

ما بتمام کسانیکه می‌خواهند مستقلاً از علل انشعاب حزب سر درآورند و ریشه‌های آنرا در کنگره پیدا کنند توصیه می‌کنیم نطق رفیق روسف را که براهینش از طرف اقلیت نه تنها رد نشد بلکه حتی مورد اعتراض هم قرار نگرفت بخوانند و باز هم بخوانند. اصولاً بیک چنین حقایق ابتدائی و مقدماتی که فراموش آنها را خود رفیق روسف بحق و بجا تنها معلول «هیجانات عصبی» شمرد نمی‌توان هم اعتراض کرد. و برای توضیح این مطلب که چگونه اقلیت توانست از نظریه حزبی عدول کند و از نظریه عامیگری و محفل‌بازی پیروی نماید این توضیح از هر توضیح دیگر کمتر نامطبوع است*.

---

* روش رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» در مورد این مسئله نیز همان است که در سایر مسائل طرح‌شده از جانب وی تعقیب می‌شود. او بخود زحمت نداد که منظرهٔ کامل مشاجره را ترسیم کند، و بی سرو صدا درباره این یگانه مسئلهٔ واقعاً اصولی که در این مشاجره

ولی اقلیت بدرجه‌ای از پیدا کردن براهین معقول و عملی بر علیه انتخابات عاجز بود که سوای بکار بردن شیوه عامیگری در کار حزبی بشیوه‌های دیگر نیز دست زد، که صاف و ساده افتضاح بود. در

بمیان آمده بود سکوت اختیار کرد: ابراز ملاطفت عامیانه یا انتخاب افراد مسئولیتدار؟ نقطهٔ نظر حزبی یا رنجش فلانی یا بهمانی؟ رفیق مارتف اینجا هم بدستچین کردن قسمتهائی بدون ارتباط حوادث با اضافه کردن انواع و اقسام ناسزاها در حق من اکتفاء کرد. رفیق مارتف، این کافی نیست!

رفیق مارتف بخصوص در این قسمت گریبان مرا گرفته است که چرا رفیق آکسلرود و رفیق زاسولیچ و استاروور را در کنگره انتخاب نکردند. روش عامیانه‌ای که او اختیار کرده مانع این است که بعدم نزاکت در این کارها پی ببرد (چرا او این سئوال را از رفیق پلخانف — همکار خود در هیئت تحریریه نمی‌کند؟). او این نکته را که رفتار اقلیت را در کنگره در مسئله هیئت شش‌نفری «دور از نزاکت» می‌خوانم با اینکه در عین حال خواستار آنم که مسائل در معرض افکار تمام حزب قرار گیرد، متضاد می‌شمارد. در اینجا تضادی وجود ندارد و اگر مارتف بخود زحمت می‌داد که تمام زیر و بم‌های مسئله را بطور مرتبطی بیان کند و بقسمت‌های جدا جدا بسنده نمی‌کرد، خود نیز بسهولت به این موضوع پی می‌برد. طرح مسئله از نقطهٔ نظر عامیگری و توسل به ترحم و رنجش، عملی ناسنجیده بود؛ مصالح آگاه ساختن افکار عمومی حزب ایجاب می‌کرد ماهیت مزایای هیئت شش‌نفری بر سه‌نفری و نیز صلاحیت نامزدهای مشاغل رسمی و چگونگی خرده‌اختلافهای گوناگون مورد سنجش قرار گیرد؛ ولی اقلیت در این باره در کنگره حرفی نزد.

اگر رفیق مارتف بدقت صورتجلسه‌ها را بررسی می‌کرد در نطق‌های نمایندگان یکسلسله براهینی برضد هیئت شش‌نفری مشاهده می‌نمود. اینک قسمتهائی از این نطق‌ها: اولاً، در هیئت شش‌نفری سابق وجود ناهمواریها از لحاظ خرده‌اختلافهای موجود در مسائل اصولی بوضوح

حقیقت امر چگونه می‌توان شیوهٔ رفیق پوپوف را که برفیق موراویف توصیه می‌کند «انجام سفارشهای حساس را بعهده نگیرد» (ص ۳۲۲) به این نام نخواند؟ آیا برای این شیوه، بنا بگفتهٔ بجا و بموقع رفیق ساروکین، نام دیگری جزء «رازجوئی» می‌توان یافت (ص ۳۲۸)؟ آیا روی این شیوه می‌توان جز سوءاستفاده از «شخصیت» در مواردیکه براهین سیاسی وجود ندارد نام دیگری نهاد؟ آیا گفتهٔ رفیق ساروکین حاکی از اینکه «ما همیشه به این شیوه‌ها اعتراض کرده‌ایم» صحیح بود یا ناصحیح؟ «آیا رفتار رفیق دیچ که با تظاهر کوشش می‌کرد رفقائی را که با او موافق نبودند با چماق تکفیر بکوبد جایز بود؟» *(ص ۳۲۸).

دیده می‌شود؛ ثانیاً، بهتر است کار هیئت تحریریه از لحاظ فنی ساده شود؛ ثالثاً، مصالح کار برتر از ابراز ملاطفت‌های عامیانه است؛ تنها انتخاب است که مطابقت افراد منتخب را با وظایف محوله به ایشان تأمین می‌کند؛ رابعاً، نمی‌توان آزادی کنگره را در امر انتخابات محدود کرد؛ خامساً، برای حزب اکنون تنها گروه ادبی در ارگان مرکزی مورد نیاز نیست، ارگان مرکزی نه تنها به ادبا، بلکه به افراد مدیر نیز احتیاج دارد؛ سادساً، در ارگان مرکزی باید افراد کاملاً معین و مشخصی باشند که بر کنگره معلومند؛ سابعاً، هیئت شش‌نفری اغلب قابلیت عمل نداشته است و اگر کارش انجام گرفته به برکت مراعات آئین‌نامه غیرعادی نبوده، بلکه با وجود همهٔ اینها؛ ثامناً، اداره کردن روزنامه یک کار حزبی است (نه محفلی) و غیره. حالا بگذار رفیق مارتف اگر علاقه زیادی بمسئله عدم‌انتخاب دارد در هر یک از این ملاحظات غور کند و لااقل یکی از آنها را رد نماید.

* رفیق ساروکین سخنان رفیق دیچ را (رجوع شود به ص ۳۲۴ — «گفتگوی شدیدالحن و خشونت‌آمیز با اورلوف») در همان جلسه اینطور فهمید. رفیق دیچ توضیح می‌دهد (ص ۳۵۱) که «بهیچوجه چنین چیزی نگفته است»، ولی خودش در همانجا اعتراف می‌کند که چیزی بسیار بسیار «شبیه به این» گفته است. رفیق دیچ بعنوان توضیح می‌گوید:

حال از مذاکرات مربوط به هیئت تحریریه نتیجه گیری کنیم. اقلیت اظهارات متعدد اکثریت را در مورد اینکه نمایندگان از همان آغاز کنگره و قبل از کنگره از طرح مربوط به هیئت سه‌نفری مطلع بودند و بنابراین طرح مزبور از نظریات و اطلاعاتی منشاء می گیرد که با رویدادها و مشاجرات در کنگره ارتباطی ندارد تکذیب نکرد (و تکذیب نمی کرد). اقلیت هنگام پافشاری برای هیئت شش‌نفری موضعی گرفت که از لحاظ اصولی نادرست و ناروا، و موضع نظریات عامیانه بود. اقلیت نقطهٔ نظر حزبی را در انتخاب افراد مسئولیتدار بکلی فراموش کرد و بمسئله ارزیابی هر نامزد شغل و مطابقت یا عدم‌مطابقت او با وظایف این شغل نزدیک هم نشد. اقلیت از بحث در ماهیت مسئله سر باز می‌زد و بهماهنگی کذائی تکیه می کرد، «اشک می‌ریخت» و «جوش می‌زد» (ص ۳۲۷، نطق لانگه)، گوئی «قصد کشتن» کسی را داشتند. اقلیت حتی کار را به «رازجوئی» و داد و فغان دربارهٔ «تبهکارانه بودن» انتخاب و از این قبیل شیوه‌های ناروا رساند که نتیجه تأثیر «هیجانات عصبی» بود (ص ۳۲۵).

مبارزه‌ای که در سی‌امین جلسهٔ کنگرهٔ ما بر سر هیئت شش‌نفری و

«من نگفتم: کی جرئت خواهد کرد، بلکه گفتم: خیلی مایلم ببینم کیستند آنهائیکه جرئت خواهند کرد (!sic — رفیق دیچ عذر بدتر از گناه می‌آورد از پیشنهاد تبهکارانه‌ای (!sic) نظیر انتخاب سه نفر پشتیبانی نمایند» (ص ۳۵۱). رفیق دیچ حرف‌های رفیق ساروکین را رد نکرد بلکه تأیید نمود. رفیق دیچ طعنهٔ رفیق ساروکین را حاکی از اینکه «اینجا تمام مفاهیم باهم مخلوط شده است» (در براهین اقلیت برله هیئت شش‌نفری) تأیید نمود. رفیق دیچ بجا بودن تذکر رفیق ساروکین را در مورد یادآوری این حقیقت مسلم و ابتدائی که می گوید: «ما اعضای حزبیم و باید نظریات صرفاً سیاسی را ملاک عمل قرار دهیم» تأیید کرد. داد و فریاد درباره جنبه تبهکارانهٔ انتخابات معنایش این است که انسان نه تنها تا درجه عامیگری بلکه تا درجه هوچیگری علنی تنزل یابد!

سه‌نفری در گرفت عبارت بود از مبارزه عامیگری با حزبیت، مبارزهٔ «شخصیتهائی» از بدترین نوع با نظریات سیاسی و مبارزه کلمات بی‌ارزش با مفاهیم ابتدائی وظیفه انقلابی.

در جلسهٔ سی و یکم هم وقتی که کنگره با اکثریت ۱۹ رأی در مقابل ۱۷ رأی و سه رأی ممتنع پیشنهاد مربوط به تصویب تمام اعضای هیئت تحریریه سابق را رد کرد (ص ۳۳۰ و غلطنامه) و وقتی که رداکتورهای سابق بتالار جلسه برگشتند، رفیق مارتف ضمن «اظهارات خود از طرف اکثریت هیئت تحریریهٔ سابق» (ص ۳۳۰ — ۳۳۱) همان تزلزل و ناپایداری در خط‌مشی سیاسی و مفاهیم سیاسی را بمیزان باز هم بیشتری از خود نشان داد. حال این اظهارات جمعی، و جوابی را که من به آن داده‌ام (۳۳۲ — ۳۳۳) با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

رفیق مارتف پس از عدم تصویب هیئت تحریریهٔ سابق می گوید: «از حالا دیگر «ایسکرای» سابق وجود ندارد و منطقی‌تر بود اگر نام آن عوض می‌شد. بهر حال در قرار جدید کنگره ما می‌بینیم که در مورد آن رأی اعتمادی که در یکی از جلسات اولیهٔ کنگره به «ایسکرا» داده شده بود محدودیت قابل توجهی قایل شده‌اند».

رفیق مارتف با همکاران خود مسئله واقعاً جالب توجهی را که از بسیاری لحاظ آموزنده است در مورد پیگیری سیاسی طرح می کند. من به این موضوع پاسخ داده‌ام و آنهم استناد بهمان چیز بود که همه در موقع تصویب «ایسکرا» گفتند (ص ۳۴۹ صورتجلسه‌ها با ص ۸۲ این کتاب مقایسه کنید)*. تردیدی نیست که ما با یکی از فاحش‌ترین موارد ناپیگیری سیاسی روبرو هستیم، ولی از جانب کی، — از جانب اکثریت کنگره یا از جانب اکثریت هیئت تحریریهٔ سابق، — قضاوت در این مسئله را بخود خواننده واگذار می کنیم. حل دو مسئله دیگر را هم که خیلی بجا و بمورد توسط رفیق مارتف و همکارانش طرح شده است به خواننده واگذار می کنیم: ۱) آیا اینکه می‌خواهند قرار کنگره

* رجوع شود به صفحه ۱۳۰–۱۳۲ همین کتاب. ه. ت.

دربارهٔ انتخاب افراد مسئولیتدار برای هیئت تحریریه ارگان مرکزی را «محدودیتی در رأی اعتماد نسبت به «ایسکرا» بدانند، نقطهٔ نظر عامیانه را منعکس می‌کند یا نقطهٔ نظر حزبی را؟ ۲) از چه لحظه‌ای حقیقتاً «ایسکرای» سابق وجود ندارد: از شماره ٤٦ که من و پلخانف دونفری به اداره آن پرداختیم یا از شماره ۵۳ که اکثریت هیئت تحریریهٔ سابق اداره امور آنرا بدست خود گرفت؟ اگر مسئله اول مسئله اصولی شایان بیشترین توجه است، مسئلهٔ دوم مسئلهٔ واقعیت شایان بیشترین توجه است.

رفیق مارتف بگفته‌های خود چنین ادامه داد: «حال که تصمیم گرفته شده است هیئت تحریریه‌ای مرکب از سه نفر انتخاب کنند، من از طرف خود و سه رفیق دیگر می‌گویم که هیچکدام از ما در این هیئت تحریریه جدید شرکت نخواهد کرد. از طرف خودم اضافه می‌کنم که اگر راست است که بعضی رفقا می‌خواستند نام مرا بعنوان یکی از نامزدهای این «هیئت سه‌نفری» ثبت کنند در اینصورت من این امر را توهینی نسبت بخود می‌شمارم — توهینی که مستوجب آن نبوده‌ام (sic!). من در اینجا شرایطی را در نظر دارم که در آن تصمیم به تغییر هیئت تحریریه گرفته شد. این تصمیم بعلت بعضی «اصطکاکهای»* نامعلوم و

---

* رفیق مارتف لابد اصطلاح رفیق پوسادفسکی یعنی «ناهمواریها» را در نظر دارد. تکرار می‌کنم که رفیق پوسادفسکی بالاخره برای کنگره توضیح نداد که منظورش چه بود، و رفیق موراویف هم که همان اصطلاح را بکار برد، توضیح داد که منظورش ناهمواریهای اصولی است که در مذاکرات کنگره ظاهر گردید. خوانندگان بخاطر خواهند آورد که یگانه موردی که مباحثات واقعاً اصولی بمیان آمد و در آن چهار رداکتور (پلخانف، مارتف، آکسلرود و من) شرکت داشتند مربوط به مادهٔ اول آئین‌نامه بود، و رفیق مارتف و استاروور کتباً از «اتهام دروغین اپورتونیسم» شکایت کرده و آنرا یکی از دلایل «تغییر» هیئت تحریریه تلقی می‌کردند. رفیق مارتف در این نامه بین «اپورتونیسم» و نقشه تغییر هیئت تحریریه ارتباط آشکار قایل شد، ولی در کنگره بکنایه‌های

عدم‌توانائی کار در هیئت تحریریه سابق گرفته شد، و در ضمن کنگره این مسئله را بمفهوم معینی حل کرد، بدون اینکه از هیئت تحریریه دربارهٔ این اصطکاکها سئوالی کند و برای بررسی مسئله عدم‌توانائی کار این هیئت تحریریه لااقل کمیسیونی تعیین کند»... (عجب است که از اقلیت هیچکس به این فکر نیفتاد بکنگره پیشنهاد نماید که «سئوالی از هیئت تحریریه بکند» یا کمیسیونی تعیین نماید! آیا علت این مسئله این نبود که پس از انشعاب در سازمان «ایسکرا» و عدم‌موفقیت مذاکراتی که رفیق مارتف و استاروور دربارهٔ آن نوشته‌اند، این عمل دیگر بیفایده بود؟)... «در چنین شرایطی باید تصور برخی از رفقا را دربارهٔ اینکه من موافقت خواهم کرد در هیئت تحریریه‌ای که بدین طریق اصلاح شده است کار کنم، لکه‌ای برای حیثیت سیاسی خود بدانم»... *

مبهم در بارهٔ «اصطکاکهای نامعلوم» اکتفاء نمود. «اتهام دروغین اپورتونیسم» دیگر فراموش شد!

* رفیق مارتف این جمله را هم اضافه کرد و گفت: «با چنین نقشی ممکن است ریازانف موافقت کند نه آن مارتفی که بعقیده من شما او را از روی کارش می‌شناسید». چون این یک حمله شخصی به ریازانف بود، به این جهت رفیق مارتف حرف خود را پس گرفت. ولی اگر نام ریازانف در کنگره جنبهٔ اسم عام بخود گرفته بود علتش بهیچوجه خصایل شخصی او نبود (که بمیان آوردن آنهم بی‌مورد بود)، بلکه سیمای سیاسی گروه «بوربا» و اشتباهات سیاسی آن بود. اما اینکه رفیق مارتف توهین های شخصی مجازی یا حقیقی را پس می گیرد کار خوبی است، ولی بخاطر این مسئله نمی‌توان اشتباهات سیاسی را که باید درسی برای حزب باشد فراموش نمود. گروه «بوربا» در کنگره ما متهم بود به ایجاد «هرج و مرج سازمانی» و «تفرقه‌ای که هیچگونه ملاحظات اصولی آنرا ایجاب نمی‌کرد» (ص ۳۸، نطق رفیق مارتف). یک چنین رفتار سیاسی بدون شک نه تنها هنگامیکه ما آنرا در یک گروه کوچکی قبل از کنگره حزب در دوران هرج و مرج عمومی مشاهده می‌کنیم، بلکه هنگامی هم که آنرا پس از کنگرهٔ حزب در دوران برطرف شدن هرج و

من عمداً تمام این اظهارات را نقل نمودم تا نمونه و مبنای آنچه را که پس از کنگره گلهای شکوفانی داد و نام دیگری جز جنجال نمی‌توان روی آن گذاشت، بخواننده نشان دهم. این اصطلاح را در اثر من: «نامه بهیئت تحریریه* «ایسکرا»»بکار بردم و با وجود عدم رضایت هیئت تحریریه باز هم مجبورم آنرا تکرار کنم، زیرا صحت آن مسلم است. به خطا و اشتباه تصور می‌کنند جنجال معلول «انگیزه‌های رذیلانه» است (همان طوری که هیئت تحریریه «ایسکرای» نو نتیجه گیری نمود): هر فرد انقلابی که کم و بیش با اردوگاه‌های تبعیدیها و جمعیت‌های مهاجرین ما آشناست یقینا ده‌ها بار ناظر جنجال بوده است که در آن بعلت «هیجانات عصبی» و شرایط غیرعادی و زندگی راکد، مهمل‌ترین اتهامات، سوءظن‌ها، خودمتهم کردنها، «توهین‌های شخصی» و غیره بمیان آمده و به انواع مختلف تکرار شده است. هیچ عاقلی پیدا نمی‌شود که در این جنجالها، هر قدر هم بروز آنها جنبه* رذیلانه داشته باشد، حتماً انگیزه‌های رذیلانه جستجو کند. و آنچه من از نطق رفیق مارتف نقل کردم، یعنی این کلاف سردرگم مهملات، توهین‌های شخصی، وحشتهای خیالی، رازجوئی و اهانت‌ها و لکه زدنهای ناشی از رنج و تعب ــ عموماً فقط معلول «هیجانات عصبی» بود. شرایط زندگی راکد، صدها از این جنجالها را درمیان ما ایجاد می‌کند و اگر یک حزب سیاسی شهامت این را نداشته باشد که بیماری خود را بنام واقعی آن بنامد و بیرحمانه در پی تشخیص آن برآید و وسایل معالجه آنرا جستجو نکند، درخور احترام نخواهد بود.

تا آنجائیکه می‌توان نکته اصولی از این کلاف سردرگم بیرون کشید ناگزیر به نتیجه می‌رسیم که «انتخابات هیچ وجه مشترکی با توهین به حیثیت سیاسی ندارد» و اگر «حق کنگره را برای انتخابات جدید و هر نوع تغییر در هیئت افراد مسئولیتدار و تجدید نظر در هیئت‌هائی که کنگره به آنها اختیار می‌دهد نفی کنیم» معنایش وارد کردن

هرج می‌بینیم، ولو از طرف «اکثریت هیئت تحریریه «ایسکرا» و اکثریت گروه «آزادی کار» هم باشد»، مستوجب ملامت و سرزنش است.

آشفته‌فکری در مسئله است و بالاخره به این نتیجه می‌رسیم که «در نظریات رفیق مارتف مبنی بر مجاز بودن انتخابات قسمتی از هیئت سابق، مفاهیم سیاسی به شدیدترین نحوی با هم مخلوط می‌شوند» (مطلبی که من در کنگره بیان کردم، ص ۳۳۲).

اشارهٔ «شخصی» رفیق مارتف را به این مسئله که نقشهٔ هیئت سه‌نفری از چه کسی سرچشمه می‌گیرد بکنار می‌گذارم و به توصیف «سیاسی» او درباره اهمیتی که برای عدم‌تصویب هیئت تحریریه سابق قایل است می‌پردازم:... «آنچه که اکنون بوقوع پیوسته است آخرین عمل مبارزه‌ای است که در جریان نیمهٔ دوم کنگره روی داده است»... (صحیح است! و این نیمه دوم از لحظه‌ای شروع می‌شود که مارتف در مسئله مادهٔ اول در آغوش فشردهٔ رفیق آکیموف افتاد)... «بر کسی پوشیده نیست که در این تغییر مسئله «توانائی کار» دربین نیست، بلکه مبارزه برای نفوذ در کمیتهٔ مرکزی در بین است»... (اولاً بر کسی پوشیده نیست که اینجا مسئله هم بر سر توانائی کار بود و هم بر سر اختلاف نظر در مورد ترکیب اعضاء کمیتهٔ مرکزی، زیرا نقشه «تغییر» وقتی طرح شد که هنوز دربارهٔ اختلاف نظر دوم جای سخنی هم نمی‌توانست دربین باشد و در آنوقت ما به اتفاق رفیق مارتف رفیق پاولویچ را بعنوان هفتمین عضو هیئت تحریریه انتخاب می‌کردیم! ثانیاً، ما بر اساس مدارک کتبی نشان دادیم که صحبت بر سر ترکیب شخصی کمیتهٔ مرکزی بود و قضیه à la fin des fins * منجر به اختلاف در فهرست‌های اسامی شد: گلبوف — تراوینسکی — پوپوف و گلبوف — تروتسکی — پوپوف)... «اکثریت هیئت تحریریه نشان داد که مایل نیست کمیتهٔ مرکزی به آلت دست هیئت تحریریه تبدیل شود»... (نغمه آکیموف آغاز می‌شود: مسئله نفوذ که هر اکثریتی در هر کنگره حزبی همیشه و در همه‌جا بر سر آن مبارزه می‌کند تا این پایهٔ نفوذ را با بدست آوردن اکثریت در مؤسسات مرکزی تحکیم نماید به رشته لند لند اپورتونیستی دربارهٔ «آلت دست» هیئت تحریریه و «زائده

* بالاخره. ه. ت.

ساده» هیئت تحریریه کشیده می‌شود، همان نکته‌ای که رفیق مارتف اندکی بعد گفت، ص ۳۳۴.)... «به این جهت لازم آمد عدهٔ اعضای هیئت تحریریه تقلیل یابد (!!). و بهمین جهت هم من نمی‌توانم در چنین هیئت تحریریه‌ای وارد شوم»... (در این «بهمین جهت» هم درست دقت کنید: چگونه ممکن بود هیئت تحریریه کمیتهٔ مرکزی را بزائده یا آلت دست تبدیل کند؟ فقط بدین ترتیب و در صورتیکه در شورا سه رأی می‌داشت و از این نفوذ سوءاستفاده می‌کرد؟ مگر این نکته واضح و روشن نیست؟ و نیز مگر روشن نیست که رفیق مارتف که بعنوان عضو سوم انتخاب می‌شد همیشه می‌توانست از هر گونه سوء استفاده جلوگیری کند و با یک رأی خود هر گونه تفوق هیئت تحریریه را در شورا از بین ببرد؟ بنابر این، مسئله همانا منجر به هیئت اعضای کمیته مرکزی می‌شود و حرفهای مربوط به آلت دست و زائده بلافاصله جنبهٔ لند لند بخود می‌گیرد)... «من به اتفاق اکثریت هیئت تحریریه سابق فکر می‌کردم که کنگره «بحکومت نظامی» در داخل حزب پایان بخشیده و در آن نظم و ترتیب عادی برقرار خواهد نمود. ولی در واقع حکومت نظامی با قوانین فوق‌العاده خود برضد گروههائی ادامه یافت و حتی بر شدت آن افزوده هم شد. فقط با حفظ تمام هیئت تحریریه سابق است که ما می‌توانیم تضمین کنیم حقوقی که طبق آئین‌نامه به هیئت تحریریه داده شده است بضرر حزب مورد استفاده قرار نخواهد گرفت»...

این بود تمام آن قسمت از نطق رفیق مارتف که در آن برای نخستین بار شعار کذائی «حکومت نظامی» را داد. و حال بپاسخی که من به او داده‌ام، توجه کنید:

... «معهذا من با اصلاح اظهارات رفیق مارتف دربارهٔ جنبهٔ شخصی نقشه مربوط به دو هیئت سه‌نفری بهیچوجه به این فکر نیستم که برخلاف ادعای همان رفیق مارتف دربارهٔ «اهمیت سیاسی» گامی که ما با عدم تصویب هیئت تحریریهٔ سابق برداشته‌ایم چیزی بگویم. برعکس، کاملاً و بدون چون و چرا با رفیق مارتف در این مسئله که این گام حایز یک اهمیت سیاسی بزرگی است، موافقم — ولی نه آن اهمیتی که رفیق مارتف برای آن قایل است. او می‌گفت که این یک مبارزه برای نفوذ

در کمیتهٔ مرکزی در روسیه است. من از مارتف گامی فراتر می‌نهم. تا کنون تمام فعالیت «ایسکرا» بمثابه یک گروه خصوصی مبارزه برای نفوذ بوده است، ولی اکنون دیگر صحبت از مسئله بیشتر و مهمتر است، صحبت از تحکیم سازمانی نفوذ است، نه فقط از مبارزه برای آن. اینکه ما در این مورد تا چه حدی از لحاظ سیاسی با رفیق مارتف اختلاف نظر داریم از اینجا معلوم می‌شود که او این تمایل به اعمال نفوذ در کمیتهٔ مرکزی را برای من گناه می‌شمارد و حال آنکه من آنرا از طرف خود خدمت می‌دانم که کوشیده‌ام و می‌کوشم پایه این نفوذ را از راه سازمانی محکم نمایم. معلوم می‌شود که ما بزبانهای مختلف با هم حرف می‌زنیم. اگر حاصل کار و مجاهدات ما کماکان همان مبارزهٔ سابق برای نفوذ می‌بود، نه تحصیل و تحکیم کامل این نفوذ، در اینصورت تمام کار و مجاهدات ما چه فایده‌ای داشت؟ راستی، حق کاملاً بجانب رفیق مارتف است که می‌گوید: گامی که برداشته شده‌است بدون شک یک گام بزرگ سیاسی و گواه بر انتخاب یکی از خطمشی‌هائی است که در حال حاضر برای کار آیندهٔ حزب ما در نظر گرفته شده است. و من بهیچوجه از کلمات وحشتناک راجع به «حکومت نظامی در حزب» و «قوانین فوق‌العاده برضد افراد و گروههائی» و غیره و غیره ترس و هراس ندارم. ما در مورد عناصر نااستوار و متزلزل نه فقط می‌توانیم بلکه باید «حکومت نظامی» برقرار سازیم و تمام آئین‌نامهٔ حزب ما، تمام مرکزیت ما که از حالا بتصویب کنگره رسیده است، چیزی نیست جز «حکومت نظامی» برضد سرچشمه‌های کثیر ابهام سیاسی. برضد ابهام، همانا قوانین مخصوصی لازم است ولو اینکه این قوانین دارای جنبهٔ فوق‌العاده هم باشد و گامی که کنگره برداشته است خط سیر سیاسی را درست تعیین نموده و زیر بنای محکمی برای این قوانین و این اقدامات بوجودآورده است» *.

* رجوع شود به مجموعهٔ آثار و.ای. لنین، چاپ پنجم، جلد هفتم، ص ۳۰۷ — ۳۰۸؛ چاپ چهارم، جلد ۶، ص ۴۶۲. ه. ت.

من در این خلاصه نطق خود در کنگره روی عبارتی که رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» خود (ص ۱٦) صلاح دانسته است آنرا حذف کند تکیه کرده‌ام. جای تعجب نیست که از این عبارت خوشش نیامده و نخواسته است مفهوم روشن آنرا بفهمد.

رفیق مارتف! معنای اصطلاح: «کلمات وحشتناک» چیست؟

معنای آن مسخره است، مسخرهٔ کسی که روی مطالب کوچک عناوین بزرگ می‌گذارد و مسئله ساده را با عبارت‌پردازیهای سرشار از ادعا، پیچیده و بغرنج می‌کند.

تنها یک واقعهٔ کوچک و ساده که ممکن بود موجب «هیجان عصبی» رفیق مارتف شود و شد فقط و فقط عبارت بود از اینکه رفیق مارتف در کنگره در مسئله ترکیب اعضای مراکز دچار شکست شد. اهمیت سیاسی این واقعهٔ ساده این بود که اکثریت کنگره حزبی، پس از پیروزی، پایهٔ نفوذ خود را محکم نمود بدین طریق که ارگان رهبری حزبی هم اکثریت پیدا کرد و بکمک تدوین آئین‌نامه — برای مبارزه با آنچه که این اکثریت آنرا تزلزل، ناپایداری و ابهام* می‌شمرد یک پایهٔ سازمانی ایجاد کرد. در این مورد با چشمانی وحشت‌زده صحبت از «مبارزه برای نفوذ» و شکایت از «حکومت نظامی» جز عبارت‌پردازی‌های سرشار از ادعا و کلمات وحشتناک چیزی دیگر نبود.

مگر رفیق مارتف با این نکته موافق نیست؟ مگر او نمی‌خواهد بعنوان آزمایش هم شده، بما نشان دهد که در دنیا چنین کنگرهٔ حزبی هم بوده ویا اصولاً چنین کنگره حزبی قابل تصور است که در آن اکثریت

---

* ناپایداری و تزلزل و ابهام اقلیت ایسکرائی در کنگره در چه چیزی ظاهر شد؟ اولا، در عبارات اپورتونیستی دربارهٔ مادهٔ اول آئین‌نامه؛ ثانیاً، در ائتلاف با رفیق آکیموف و لیبر که در نیمهٔ دوم کنگره سریعاً رشد می‌یافت؛ ثالثاً، در استعداد تنزل دادن مسئله انتخاب افراد مسئولیتدار به ارگان مرکزی تا مرحله عامیگری و کلمات بی‌ارزش و حتی رازجوئی. پس از کنگره هم تمام این صفات حمیده از حالت غنچه بیرون آمدند و بگل و میوه مبدل شدند.

نفوذی را که بدست آورده است از طریق: ۱) کسب همان اکثریت در مراکز، ۲) سپردن قدرت بدست این اکثریت برای فلج ساختن تزلزل و ناپایداری و ابهام، — تحکیم نکرده باشد؟

کنگرهٔ ما می‌بایستی قبل از انتخابات این مسئله را حل کند که: یک سوم آراء در ارگان مرکزی و در کمیتهٔ مرکزی را به اکثریت حزبی واگذار کند یا به اقلیت حزبی؟ معنی هیئت شش‌نفری و فهرست رفیق مارتف این بود که باید یک سوم بما و دو سوم بطرفداران رفیق مارتف واگذار شود. معنی هیئت سه نفری در ارگان مرکزی و فهرست ما این بود که باید دوسوم بما و یک‌سوم بطرفداران رفیق مارتف واگذار شود. رفیق مارتف از سازش با ما ویا از گذشت امتناع کرد و ما را کتباً در برابر کنگره بمصاف طلبید؛ ولی پس از شکست در برابر کنگره بزاری پرداخت و از «حکومت نظامی» شکایت آغاز نمود! مگر این جنجال نیست؟ مگر این نمودار جدیدی از سست‌عنصری روشنفکرانه نیست؟

در این مورد نمی‌توان از یادآوری توصیف درخشانی که چندی پیش ک. کائوتسکی از لحاظ اجتماعی و روانشناسی از این صفت کرده است خودداری نمود. احزاب سوسیال‌دمکرات کشورهای مختلف چه بسا اکنون به بیماری‌های همانندی مبتلا هستند و برای ما بسیار مفید است که تشخیص صحیح و معالجهٔ صحیح بیماری را از رفقای مجرب‌تر بیاموزیم. بدین جهت نقل توصیفی که کارل کائوتسکی از بعضی روشنفکران نموده است، فقط در ظاهر ممکن است انحراف از موضوع بنظر آید.

... «در حال حاضر باز مسئله تضاد آشتی‌ناپذیر میان روشنفکران * و پرولتاریا جداً توجه ما را بخود جلب می کند.

* من کلمهٔ روشنفکر و روشنفکران را برای ترجمه اصطلاحات آلمانی Literat، Literatentum بکار برده‌ام که معنای‌شان منحصر به ادبا نبوده بلکه شامل تمام افراد تحصیل کرده و بطور کلی نمایندگان حرفه‌های آزاد، نمایندگان کار فکری (و به اصطلاح انگلیسها brain worker) است که از نمایندگان کار بدنی متمایزند.

همکاران من» (کائوتسکی خودش روشنفکر و ادیب و سردبیر روزنامه است) «چه بسا بخشم خواهند آمد از اینکه من وجود این تضاد را تأیید می کنم. آخر این تضاد واقعاً هم وجود دارد و اگر بخواهیم با نفی واقعیت گریبان خود را از شر آن خلاص نمائیم، یک تاکتیک فوق‌العاده غیر معقول می‌بود (چه در این مورد و چه در موارد دیگر). این تضاد — تضاد اجتماعی است که در طبقات بروز می کند نه در شخصیتهائی. هر سرمایه‌دار و هم هر روشنفکر ممکن است از هر حیث در مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا داخل شوند. در چنین مواردی روشنفکر خصلت خود را نیز تغییر می‌دهد. و در اینجا از این ببعد سخن‌ما بطور عمده درباره این نوع روشنفکرها که هنوز هم درمیان طبقهٔ خود حکم استثنائی دارند، نخواهد بود، بلکه به استثناء مواردی که اختصاصاً قید شده باشد، منظورم از روشنفکر فقط روشنفکر معمولیست که بجامعهٔ سرمایه‌داری متکی است و نماینده شاخص طبقه روشنفکر است. این طبقه با پرولتاریا تضاد معینی دارد.

این تضاد نوعاً با تضاد میان کار و سرمایه متفاوتست. روشنفکر — سرمایه‌دار نیست. راست است که وضع زندگی وی بورژوائی است و مادامیکه هرزه‌گرد نشده است مجبور است این وضع را حفظ کند، ولی در عین حال مجبور است محصول کار خود و اغلب نیروی کار خود را نیز بفروشد و چه بسا توسط سرمایه‌دار استثمار می‌شود و خفت و خواری اجتماعی معینی را نیز متحمل می گردد. بدین ترتیب، روشنفکر با پرولتاریا هیچگونه تضاد اقتصادی ندارد. ولی وضع زندگی و شرایط کارش پرولتاریائی نیست و از اینجاست که تضاد معینی از لحاظ روحیه و طرز تفکر بوجود می‌آید.

پرولتر — مادامیکه منفرد و مجزاست — هیچ است. او تمام نیروی خود، تمام استعداد خویش را برای ترقی و پیشرفت و تمام امیدها و آمال خود را از سازمان و فعالیت

مشترک و منظم با رفقایش کسب می‌کند. او وقتی خود را باعظمت و نیرومند احساس می‌کند که قسمتی از پیکر عظیم و نیرومند را تشکیل می‌دهد. این پیکر برای وی حکم همه‌چیز است، ولی فرد منفرد و مجزا نسبت به آن بسیار کوچک است. پرولتر با بزرگترین جانفشانیها همانند جزئی از تودهٔ بی‌نام، بدون توجه بنفع شخصی و اشتهار شخصی مبارزه می‌کند و وظیفه خود را در هر شغلی و هر جائیکه او را بگمارند انجام می‌دهد و داوطلبانه تابع انضباطی است که در تمام احساسات و در تمام تفکر او رسوخ کرده است.

ولی وضع روشنفکر بکلی طور دیگری است. مبارزه او از طریق بکار بردن نیرو بنحوی از انحاء نیست، بلکه از راه استدلال است. حربهٔ او — معلومات شخصی او، استعداد شخصی او و معتقدات شخصی اوست. و فقط در سایهٔ صفات شخصی خود می‌تواند اهمیت معینی پیدا کند. از این رو آزادی کامل ابراز شخصیت برایش نخستین شرط موفقیت است. اگر او بعنوان جزئی که در خدمت کل است تابع یک واحد کل معینی می‌باشد بزحمت و بحکم ضرورت به این تبعیت تن درمی‌دهد، نه بر حسب انگیزهٔ شخصی. او ضرورت انضباط را فقط برای توده قایل است نه برای برگزیدگان. بدیهی است که خودش را هم از برگزیدگان می‌شمارد...

... فلسفهٔ نیچه با ستایش از مافوق انسان که تمام همش مصروف این است که ترقی کامل شخص خود را تأمین نماید و هر نوع تبعیت شخص خود را از هر هدف اجتماعی بزرگ، مایهٔ پستی و حقارت می‌شمارد — فلسفه‌ای است که جهان‌بینی واقعی روشنفکر را تشکیل می‌دهد. این فلسفه او را بکلی برای شرکت در مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بی‌مصرف می‌کند.

در ردیف نیچه، ایبسن قرار دارد که مبرزترین نمایندهٔ جهان‌بینی است که با روحیه آنان وفق می‌دهد. دکتر اشتوکمان او (قهرمان درام «دشمن مردم») آنطور که عدهٔ

زیادی تصور می‌کردند سوسیالیست نیست، بلکه تیپ روشنفکری است که ناگزیر باید با جنبش پرولتری و بطور کلی با هر نوع جنبش توده‌ای، در صورتیکه بکوشد در آن وارد عمل شود — اصطکاک پیدا کند. علتش این است که اساس جنبش پرولتری مانند هر جنبش دمکراتیک* عبارتست از احترام نسبت به اکثریت رفقا. روشنفکر تیپیک à la اشتوکمان «اکثریت متراکم» را هیولائی می‌شمارد که باید سرنگون شود.

... نمونهٔ ایده‌آل روشنفکری که سراپای وجودش را روح پرولتری فرا گرفته است، در عین حال که نویسنده مبرزی است آن خصال روحی که دارای جنبه صرفاً روشنفکری است از دست داده است، بدون قرولند در صف و خط عمومی گام برداشته است، به هر شغلی که او را گماشته‌اند پرداخته و خود را تمام و کمال تابع راه بزرگ ما نموده است و به آن ناله و زاری مذبوحانه (weichliches Gewinsel) در مورد اختناق شخصیت خود که ما اغلب از روشنفکران مکتب ایبسن و نیچه در موقعی که در اقلیت می‌افتند می‌شنویم با نظر حقارت می‌نگریست، نمونهٔ ایده‌آل چنین روشنفکری که نظایر وی برای جنبش سوسیالیستی ضرورت دارند — لیبکنخت بود. اینجا می‌توان مارکس را هم نام برد که برای بدست آوردن مقام اول تلاش نمی‌کرد و نمونه برجستهٔ اطاعت از

* این نکته برای آن آشفته‌فکری که مارتفی‌های ما در تمام مسائل سازمانی وارد کرده‌اند بسیار شاخص است. آنها پس از چرخش بسوی آکیموف و بسوی دمکراتیسم بیجا و بیمورد، در عین حال نسبت به انتخاب دمکراتیک هیئت تحریریه یعنی انتخابی که در کنگره بعمل آمد و قبلاً همه آنرا در نظر گرفته بودند خشمناک‌اند! شاید پرنسیپ شما این است، آقایان؟

انضباط حزبی در انترناسیونال بود که در آن بارها در اقلیت می‌ماند» *.

امتناع مارتف و همکارانش از قبول وظیفه که آنهم تنها پس از عدم تصویب محفل سابق صورت گرفت و همچنین شکایت وی از حکومت نظامی و از قوانین فوق‌العاده «برضد گروههائی» که هنگام انحلال «یوژنی رابوچی» و «رابوچیه دلو» برای مارتف عزیز نبودند ولی در موقع انحلال هیئت او عزیز شدند — همه و همه ناله و زاری مذبوحانه یک روشنفکری است که در اقلیت مانده است.

تمام این شکایتهای بی‌پایان، سرزنشها، کنایه‌ها، طعنه‌ها، بدگوئیها و افتراها نسبت به «اکثریت متراکم» که در کنگرهٔ حزبی ما** (و بخصوص پس از آن) از دولت سر مارتف سیل‌آسا می‌بارید — همه و همه ناله و زاری مذبوحانه روشنفکرانی است که در اقلیت افتاده‌اند.

اقلیت بتلخی شکوه و شکایت می‌کرد از اینکه چرا اکثریت متراکم از خود جلسات خصوصی داشت: آخر که می‌بایستی اقلیت در واقع هم بنحوی این واقعیت ناگوار را پرده‌پوشی کند که نمایندگانی که در جلسات خصوصی خود دعوت می‌کرد از حضور در این جلسات امتناع می‌ورزیدند و آنهائی هم که با کمال میل حاضر بودند شرکت کنند (یگوروف‌ها، ماخف‌ها و بروکرها) نمی‌توانستند پس از اینهمه مبارزه‌ای که در کنگره میان این دو طرف شده بود از طرف اقلیت دعوت شوند.

از «اتهام دروغین اپورتونیسم» بتلخی شکوه می‌کردند: آخر در واقع هم لازم بود که بنحوی این واقعیت ناگوار را پرده‌پوشی کرد

---

* *Karl Kautsky*: «Franz Mehring», «Neue Zeit», XXII, I, S. 99 — 101, 1903, №4 (کارل کائوتسکی: «فرانس مرینگ»، «عصر جدید»، ۲۲، ۱، ص ۹۹ — ۱۰۱، ۱۹۰۳، شمارهٔ ٤. ه. ت.)

** رجوع شود به صفحات ۳۳۷، ۳۳۸، ۳٤۰، ۳۵۲ و غیره صورتجلسه‌های کنگره.

که همانا اپورتونیستها که بمراتب بیشتر از دنبال ضدایسکرائیها می‌رفتند و تا اندازه‌ای هم خود این ضدایسکرائیها بودند که اقلیت ستراکمی را تشکیل داده و دودستی بمحفل‌بازی در مؤسسات و به اپورتونیسم در استدلالات و بعامیگری در کارهای حزبی و به تزلزل و سست‌عنصری روشنفکرانه چسبیده بودند.

در فصل بعدی نشان خواهیم داد که این جالب‌ترین واقعیت سیاسی که در پایان کنگره «اکثریت ستراکمی» تشکیل شد معلول چیست و چرا اقلیت با وجود تمام مبارزطلبی‌های خود با این دقت فوق‌العاده در بارهٔ علل و تاریخ تشکیل آن سکوت می‌کند. ولی ابتدا تجزیه و تحلیل مذاکرات کنگره را بپایان برسانیم.

هنگام انتخاب کمیتهٔ مرکزی رفیق مارتف قطعنامهٔ فوق‌العاده شاخصی پیشنهاد کرد (ص ۳۳۶) که سه خصوصیت اصلی آنرا زمانی من «مات با سه حرکت» می‌نامیدم. این سه خصوصیت عبارت بودند از: ۱) بفهرست‌های نامزدهای کمیتهٔ مرکزی رأگیری شود، نه بنامزدهای جداگانه؛ ۲) پس از قرائت فهرستها دو جلسه تشکیل نشود (لابد برای بحث)؛ ۳) اگر اکثریت مطلق نبود رأیگیری دوم قطعی شناخته شود. این قطعنامه — یک استراتژی است که بخوبی سنجیده شده است (باید بحریف هم انصاف داد!). رفیق یگوروف با این استراتژی موافق نیست (ص ۳۳۷)، ولی این استراتژی در صورتیکه هفت بوندیست و رابوچیه‌دلوئی از کنگره خارج نشده بودند محققاً پیروزی کامل مارتف را تأمین می‌کرد. علت وجودی این استراتژی همانا این بود که اقلیت ایسکرائی «سازش آشکار» (سازشی که اکثریت ایسکرائی داشت) نه فقط با بوند و بروکر، بلکه با رفقائی نظیر یگوروف‌ها و ماخف‌ها هم نداشت و نمی‌توانست داشته باشد.

بخاطر بیاورید که رفیق مارتف در کنگرهٔ لیگا آه و ناله می‌کرد که گویا سازش مستقیم او با بوند موجب «اتهام دروغین اپورتونیسم» بوده است. تکرار می‌کنم از فرط ترس چنین بنظر رفیق مارتف رسیده بود و همانا عدم‌موافقت رفیق یگوروف با رأیگیری در بارهٔ فهرستها

(رفیق یگوروف «هنوز پرنسیپ‌های خود را از دست نداده است»، لابد صحبت برسر آن پرنسیپهائی است که او را مجبور می‌ساخت در مورد ارزیابی اهمیت مطلق تضمینات دمکراتیک با گلدبلات متحد شود) آشکارا اهمیت فراوان این واقعیت را که با یگوروف حتی ممکن نبود کلمه‌ای در باره «سازش آشکار» سخن گفت نشان می‌دهد. ولی ائتلاف ممکن بود در حقیقت هم خواه با یگوروف و خواه با بروکر انجام گیرد و انجام گرفت و این ائتلاف به این معنی بود که پشتیبانی آنها برای مارتفی‌ها هر باری که آنها با ما اصطکاک جدی پیدا می‌کردند و هر وقت که آکیموف و دوستانش مجبور بودند کمترین شر و بلا را انتخاب نمایند، تأمین بود. جای هیچگونه تردیدی نبود و نیست که رفیق آکیموف و رفیق لیبر بعنوان کمترین شر و بلا و بعنوان چیزیکه برای هدفهای «ایسکرا» بدتر باشد (رجوع شود به نطق آکیموف دربارهٔ مادهٔ اول و «امیدواریهای» او به مارتف) حتماً، هم هیئت شش‌نفری را برای ارگان مرکزی انتخاب می‌کردند و هم فهرست مارتف را برای کمیتهٔ مرکزی. رأیگیری به فهرستها و تعطیل دو جلسه و تجدید رأیگیری بویژه برای این منظور پیش‌بینی شده بود که با دقتی تقریباً مکانیکی بدون هیچگونه سازش آشکار این نتیجه بدست آید.

ولی چون اکثریت متراکم ما همان حالت اکثریت متراکم را حفظ کرده بود، لذا شیوهٔ توسل براه غیر مستقیم از طرف رفیق مارتف فقط دفع‌الوقت شد و ما نمی‌توانستیم آنرا رد نکنیم. اقلیت کتباً (ضمن بیانیه، ص ۳٤۱) در این باره شکایات و درد دل خود را کرده بود و به پیروی از مارتینف و آکیموف از شرکت در رأیگیری‌ها و انتخابات کمیتهٔ مرکزی «بعلت وجود شرایطی که رأیگیری‌ها و انتخابات در آن بعمل می‌آمد» امتناع نمود. پس از کنگره از این قبیل شکایت‌ها دربارهٔ غیر عادی بودن شرایط انتخاب (رجوع شود بمقاله «حکومت نظامی»، ص ۳۱) چپ و راست در مقابل صدها خاله‌زنک حزبی تکرار می‌شد. ولی چه چیز غیرعادی در اینجا

بود؟ آیا رأیگیری مخفی که قبلاً در دستور کنگره پیش‌بینی شده بود (مادهٔ ٦، ص ۱۱ صورتجلسه‌ها) و مضحک بود اگر آنرا «دوروئی» یا «غیر عادلانه» می‌خواندند؟ یا تشکیل اکثریت متراکم که برای روشنفکران سست‌عنصر جنبهٔ «هیولا» پیدا کرده بود؟ یا اینکه تمایل غیرعادی این روشنفکران محترم به نقض قولی که در برابر کنگره برای قبول تمام انتخابات آن داده بودند (ص ۳۸۰، ماده ۱۸ آئین‌نامهٔ کنگره)؟

رفیق پوپوف به این تمایل گوشهٔ ظریفی زد و روز انتخابات آشکارا این مسئله را بمیان کشید که: آیا بورو مطمئن است که اگر نصف شرکت‌کنندگان کنگره از دادن رأی امتناع ورزیده باشند تصمیم کنگره واقعی و قانونی است؟»*. بورو البته جواب داد که مطمئن است و ماجرای رفیق آکیموف و مارتینف را یادآوری نمود. رفیق مارتف به بورو پیوست و صریحاً اظهار داشت که رفیق پوپوف اشتباه می‌کند و «تصمیمات کنگره قانونی است» (ص ۳٤۳). بگذار خود خواننده درباره این پیگیری عالی سیاسی که لابد خیلی عادی است قضاوت کند، همان پیگیری سیاسی که از مقایسه این اظهارات که در برابر حزب شده است با رفتار پس از کنگره و با عبارت مقالهٔ «حکومت نظامی» حاکی از «قیام نیمی از اعضای حزب که در همان کنگره آغاز شده بود» (ص ۲۰)، آشکار می‌گردد. امیدهائی که رفیق آکیموف از رفیق مارتف داشت از نیات حسنه زودگذر خود رفیق مارتف هم تجاوز نمود.

«تو پیروز شدی»، رفیق آکیموف!

* * *

برای توصیف اینکه عبارت کذائی دربارهٔ «حکومت نظامی»، یعنی عبارتی که اکنون دیگر برای ابد جنبهٔ کمدی تراژدیک بخود گرفته

---

* ص ۳٤۲. صحبت برسر انتخاب پنجمین عضو برای شوراست. ۲٤ ورقه داده شد (جمعاً ٤٤ رأی بود) که دو تا پوچ بود.

چه «عبارت دهشتناکی» بود، ذکر برخی از خصوصیات ظاهراً بی‌ارزش، ولی باطناً بسیار مهم پایان کنگره یعنی آن پایانی که مربوط به پس از انتخابات است، مفید خواهد بود. رفیق مارتف اکنون سرگرم این «حکومت نظامی» کمدی تراژدیک است و هم بخود و هم بخواننده اطمینان می‌دهد که معنای این ترسانک اختراعی وی تعقیبی غیرعادی و تحریک احساسات برضد «اقلیت» و تعدی نسبت به آن از طرف «اکثریت» است. هم اکنون ما این نکته را که اوضاع پس از کنگره، بر چه منوالی بود نشان خواهیم داد. ولی حتی اگر پایان کنگره را هم در نظر بگیرید خواهید دید که «اکثریت متراکم» پس از انتخابات نه تنها مارتفی‌های بیچاره و تعدی‌دیده و جورکشیده را که گوئی برای اعدام‌شان می‌برند، تعقیب نمی‌کند، بلکه بر عکس خودش دو محل از سه محل کمیسیون صورتجلسه‌ها را (بگفته لیادف) به آنها پیشنهاد می‌کند (ص ۳۰۴). قطعنامه‌های مربوط بمسائل تاکتیکی و غیره را از نظر بگذرانید (ص ۳۰۰ و صفحات بعدی) و آنوقت خواهید دید که در آنها یک بحث کاملاً عملی در ماهیت امر وجود دارد و میان امضاهای رفقائیکه قطعنامه‌ها را پیشنهاد کرده‌اند غالباً امضاهای نمایندگان «اکثریت» متراکم هیولا و طرفداران «اقلیت» «تحقیر و توهین‌شده» در ردیف هم قرار دارند (ص ۳۰۰، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷ صورتجلسه‌ها). راستی، مگر خیلی شبیه به «برکنار کردن از کار» و اعمال انواع «تعدیات» است؟

یگانه مشاجرهٔ شایان توجه ولی متأسفانه بسیار کوتاهی که دربارهٔ ماهیت امر درگرفت مربوط به قطعنامهٔ استاروور در بارهٔ لیبرالها بود. این قطعنامه بطوریکه می‌توان از امضاهای زیر آن قضاوت نمود در کنگره تصویب شد (ص ۳۵۷ و ۳۵۸)، زیرا سه نفر از طرفداران «اکثریت» (برائون، اورلوف و اوسیپوف)، هم به آن و هم بقطعنامهٔ پلخانف رأی داده و تضاد آشتی‌ناپذیر را میان آن دو ندیده بودند. در نظر اول تضاد آشتی‌ناپذیر میان آنها وجود ندارد، زیرا قطعنامهٔ پلخانف یک پرنسیپ عمومی را مسجل می‌سازد و روش اصولی و تاکتیکی معینی را نسبت به لیبرالیسم بورژوازی

در روسیه بیان می‌دارد، ولی قطعنامهٔ استاروور می‌کوشد شرایط مشخص مجاز بودن «سازشهای موقتی» با «جریانهای لیبرالی یا لیبرال دمکراتیک» را تعیین نماید. موضوع این دو قطعنامه با یکدیگر مغایرت دارد. ولی عیب قطعنامهٔ استاروور، همانا ابهام و عدم‌صراحت سیاسی آن است و بهمین جهت هم کوچک و بیمقدار است. این قطعنامه مضمون طبقاتی لیبرالیسم روس را تعیین نمی‌کند، بجریانهای سیاسی معینی که بیانگر آنند اشاره نمی‌کند، وظایف اساسی ترویج و تبلیغ پرولتاریا را نسبت به این جریانات معین برای پرولتاریا روشن نمی‌کند، مطالب مختلفی نظیر جنبش دانشجویان و گروه «اوسوبوژ-دنیه» (۳۰) را (بعلت عدم‌صراحتی که در این قطعنامه وجود دارد) با یکدیگر مخلوط می‌کند و با شیوه‌ای که در آن جزئی‌گوئیها و سفسطه‌جوئیهای بسیار شده است سه شرط مشخصی را تعیین می‌کند که با وجود آن «سازشهای موقتی» جایز است. در این مورد نیز مانند موارد دیگر، عدم‌صراحت سیاسی منجر به سفسطه‌جوئی می‌شود. فقدان پرنسیپ عمومی و کوششی که برای شمردن «شرایط» می‌شود، کار را بجزئی‌گوئی و یا به بیان جدی‌تر بجائی می‌کشاند که این شرایط بطرز غلطی خاطرنشان شوند. در واقع بهتر است نظری به این سه شرط استاروور بیندازید: ۱) «جریانهای لیبرال یا لیبرال-دمکراتیک» باید «روشن و صریح بگویند که در مبارزهٔ خود با حکومت مطلقه بطور قاطع جانب سوسیال‌دمکراسی روسیه را می‌گیرند». وجه تمایز جریانهای لیبرال و لیبرال‌دمکراتیک چیست؟ قطعنامه هیچگونه مطلبی برای پاسخ به این سئوال نمی‌گوید. مگر این نیست که جریانهای لیبرال مظهر خط‌مشی آن قشرهائی از بورژوازی است که از لحاظ سیاسی کمتر مترقی هستند و جریانهای لیبرال‌دمکراتیک مظهر خط‌مشی مترقی‌ترین قشرهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی هستند؟ اگر چنین است، آنوقت آیا براستی رفیق استاروور این موضوع را ممکن میداند که قشرهای کمتر از همه مترقی (ولی بهر حال مترقی، زیرا در غیر اینصورت نمی‌شد از لیبرالیسم سخن گفت) بورژوازی «بطور قطعی جانب سوسیال‌دمکراسی را بگیرند»؟؟ این حرف پوچ و

مهمل است و اگر نمایندگان چنین جریانی حتی «این موضوع را بطور روشن و صریح هم اظهار می‌کردند» (فرضی بکلی محال است)، در آن صورت هم ما، یعنی حزب پرولتاریا، موظف بودیم به اظهارات آنها باور نکنیم. لیبرال بودن و بطور قطعی جانب سوسیال‌دمکراسی را گرفتن — دو موضوعی است که با یکدیگر مباینت دارند.

و اما بعد. فرض کنیم چنین موردی ممکن باشد که «جریانهای لیبرال یا لیبرال‌دمکراتیک» بطور روشن و صریح بگویند که در مبارزهٔ خود با حکومت مطلقه بطور قطعی جانب سوسیالیست‌رولوسیونرها را می‌گیرند. جنبه محال این فرضیه بمراتب کمتر است (بحکم ماهیت بورژوادمکراتیک خطمشی سوسیالیست رولوسیونرها) تا فرضیه رفیق استاروور. از قطعنامهٔ او بنابجنبهٔ عدم صراحت و سفسطه‌جویانه‌ای که دارد، چنین برمی‌آید که در چنین موردی سازشهای موقتی با این قبیل لیبرالها جایز نیست. و حال آنکه این استنتاج ناگزیریکه از قطعنامه رفیق استاروور بدست می‌آید بحکمی منجر می‌شود که بکلی نادرست است. سازشهای موقتی خواه با سوسیالیست‌رولوسیونرها جایز است (رجوع شود به قطعنامهٔ کنگره درباره آنها) و خواه بالنتیجه با لیبرال‌هائیکه بهواداری از سوسیالیست‌رولوسیونرها برخاسته باشند.

شرط دوم: در صورتیکه این جریانها «در برنامه‌های خود خواستهائی را طرح نکنند که با منافع طبقه کارگر و دمکراسی بطور کلی مغایرت داشته یا ذهن آنها را مشوب سازد». اینجا هم همان اشتباه مشاهده می‌شود: چنین جریانهای لیبرال‌دمکراتیکی وجود نداشته و نمی‌توانند وجود داشته باشند که در برنامه‌های خود خواستهائی را که با منافع طبقه کارگر مغایرت دارد و ذهن آن را (پرولتاریا را) مشوب می‌سازد طرح نکنند. حتی یکی از دمکراتیک‌ترین فراکسیونهای جریان لیبرال‌دمکراتیک ما، یعنی فراکسیون سوسیالیست رولوسیونرها نیز در برنامهٔ خود که مانند تمام برنامه‌های لیبرالی سر درگم است خواستهائی را که با منافع طبقهٔ کارگر مغایرت دارد و ذهن آن را مشوب می‌سازد طرح می‌کند. نتیجه‌ای که از این واقعیت باید

گرفت ضرورت «افشاء محدودیت و نارسائی جنبش آزادیخواهانهٔ بورژوازی» است نه مجاز نبودن سازشهای موقتی.

بالاخره سومین «شرط» رفیق استاروور هم (مبنی بر اینکه لیبرال‌دمکراتها حق انتخاب همگانی، برابر، مخفی و مستقیم را شعار مبارزه خود قرار دهند) با آن شکل کلی که به آن داده شده است، نادرست است: عاقلانه نیست اگر اعلام شود که سازشهای موقتی و جزئی در هیچ موردی با آن جریانهای لیبرال‌دمکراتیک که شعار مشروطیت مقید و بطور کلی مشروطیت «نیم‌بند» می‌دهند، جایز نیست. در حقیقت «جریان» آقایان «اوسوبوژدنیه‌ایها» از همین قرار است، ولی دست خود را بستن و از پیش «سازشهای موقتی» را ولو با ترسوترین لیبرالها منع کردن چیزی نیست جز کوته‌بینی سیاسی که با اصول مارکسیسم در یک جا نمی‌گنجد.

نتیجه: قطعنامهٔ رفیق استاروور که رفیق مارتف و رفیق آکسلرود هم آنرا امضا کرده‌اند اشتباه است و کنگره سوم اگر آنرا رد کند، اقدام معقولانه‌ای خواهد بود. عیب این قطعنامه ابهام و عدم صراحت سیاسی در خطمشی تئوریکی و تاکتیکی و وجود روح سفسطه‌جوئی در آن «شرایط» مربوط بکار عملی است که این قطعنامه خواستار آنست. در این قطعنامه دو مسئله با هم مخلوط می‌شود: ۱) افشای خصوصیات «ضدانقلابی و ضدپرولتری» هر جریان لیبرال‌دمکراتیک و حتمی بودن مبارزه با این خصوصیات و ۲) شرط سازش موقتی و جزئی با هر یک از این جریانها. این قطعنامه آنچه را که لازم است نمی‌دهد (تجزیه و تحلیل مضمون طبقاتی لیبرالیسم) و آنچه را که لازم نیست می‌دهد (تعیین «شرایط»). اصولاً بیخود و بی‌معنی است که در کنگره حزبی وقتیکه طرف معین یا شخصیتی برای اینگونه سازشهای ممکنه وجود ندارد، «شرایط» مشخصی برای سازشهای موقتی تنظیم شود؛ و آنگهی اگر هم چنین «شخصیتی» وجود داشت باز صد بار عاقلانه‌تر بود که تعیین «شرایط» سازش موقتی به ارگانهای مرکزی حزب واگذار می‌شد، همانگونه که کنگره در مورد «جریان» آقایان سوسیالیست‌رولوسیونرها همین کار را هم کرد (رجوع شود به تغییراتی

که پلخانف در آخر قطعنامهٔ رفیق آکسلرود وارد کرده است، ص ۳۶۲ و ۱۵ صورتجلسه ها).

و اما در مورد اعتراض «اقلیت» برضد قطعنامهٔ پلخانف باید گفت که یگانه بی‌هان رفیق مارتف حاکی از این بود که قطعنامهٔ پلخانف «به استنتاج ناچیز منجر می‌شود: باید تنها ادیب‌را افشاء کرد. آیا معنای این سخن «با چماق بجنگ مگس» رفتن نخواهد بود؟» (ص ۳۵۸). این برهان که پوچ و توخالی بودنش در لفافهٔ حرفهای پرآب‌وتاب «استنتاج ناچیز» مستور می‌شود، نمونهٔ جدیدی از یک عبارت‌پردازی پر از ادعاست. اولاً، چیزی که در قطعنامهٔ پلخانف گفته می‌شود مربوط است به «افشاء محدودیت و نقص جنبش آزادیخواهانهٔ بورژوازی در برابر پرولتاریا در هرجا که این محدودیت و این نقص بروز کند». به این جهت ادعای رفیق مارتف (در کنگرهٔ لیگا، ص ۸۸ صورتجلسه‌ها) مبنی بر اینکه «تمام توجه باید به استرووه یعنی تنها بیک لیبرال محدود شود» چیزی نیست جز اباطیل محض. ثانیاً، مقایسه آقای استرووه با «مگس» در موقعیکه صحبت از امکان سازشهای موقتی با لیبرالهای روس است، معنایش قربانی کردن بدیهیات مقدماتی سیاسی در پای کلمات پرآب‌وتاب. خیر، آقای استرووه مگس نیست، بلکه یک شخصیت سیاسی است و علت آنهم این نیست که او شخصاً آدم بزرگی است. آنچه به او اهمیت یک شخصیت سیاسی می‌دهد موقعیت او یعنی موقعیت یگانه نمایندهٔ لیبرالیسم روس یعنی لیبرالیسمی است که در عالم فعالیت مخفی لااقل اندکی استعداد عمل و نظم سازمانی دارد. به این جهت صحبت از لیبرالهای روس و از روش حزب ما با آنها و در عین حال در نظر نگرفتن همانا شخص آقای استرووه و همانا «اوسوبوژدنیه» در حکم گفتن برای نگفتن است. یا اینکه شاید رفیق مارتف برای نمونه و آزمایش هم باشد لااقل یک «جریان لیبرالی یا لیبرال‌دمکراتیکی» منحصر بفرد را در روسیه بما نشان دهد که در حال حاضر آنرا بتوان ولو اندکی

هم شده با جریان «اوسوبوژدنیه» مقایسه کرد؟ بد نبود اگر چنین آزمایشی را می‌دیدیم!*

رفیق کاستروف به پشتیبانی از رفیق مارتف گفت: «نام استرووه برای کارگران مفهومی ندارد». بگذار باعث خشم رفیق کاستروف

---

* در کنگرهٔ لیگا رفیق مارتف یک دلیل دیگر هم از این قبیل برضد قطعنامهٔ رفیق پلخانف آورد: «نظر و ملاحظهٔ عمده‌ای که برضد آن وجود دارد و عیب عمدهٔ این قطعنامه این است که به این واقعیت با نظر بی‌اعتنائی می‌نگرد که وظیفهٔ عمدهٔ ما عبارت از آن است که در مبارزه با حکومت مطلقه از اتحاد با عناصر لیبرال‌دمکرات سر باز نزنیم. رفیق لنین ممکن بود چنین تمایلی را مارتینفی بنامد. در «ایسکرای» نو این تمایل حالا دیگر پدیدار گشته است» (ص ۸۸).

این نتیجه گیری — مجموعه‌ای است از «درفشانیهائی» که از لحاظ نفاست خود کمیاب است. ۱) کلمه اتحاد با لیبرالها خلط مبحث فوق العاده است. رفیق مارتف، هیچکس از اتحاد سخن نگفت، صحبت فقط بر سر سازشهای موقتی و جزئی بود. تفاوت میان این دو زیاد است. ۲) اگر پلخانف در قطعنامه به «اتحاد» غیرقابل تصور با نظر بی‌اعتنائی می‌نگرد و فقط بطور کلی از «پشتیبانی» سخن می گوید، این نه عیب بلکه حسن قطعنامه اوست. ۳) آیا رفیق مارتف این زحمت را بخود نخواهد داد که مشخصات «تمایلات مارتینفی» را بطور کلی برای ما توضیح دهد؟ آیا او رابطه این تمایلات را با اپورتونیسم برای ما تشریح نخواهد کرد؟ آیا او رابطهٔ این تمایلات را با مادهٔ اول آئین‌نامه، مورد تحقیق قرار نخواهد داد؟ ۴) من با بی‌صبری و هیجان تمام منتظرم از رفیق مارتف بشنوم که «تمایلات مارتینفی» در «ایسکرای» «نو» در چه موضوعی پدیدار گشته است؟ رفیق مارتف، خواهش می کنم لطفاً هرچه زودتر از رنج انتظار نجاتم بخشید!

و رفیق مارتف نشود، ولی این برهان یک برهان آکیموفی است. این نظیر پرولتاریا در حالت مضاف‌الیه است (۳۱).

برای کدام کارگران «نام استرووه مفهومی ندارد» (و همچنین نام «اوسوبوژدنیه» که در قطعنامهٔ رفیق پلخانف در ردیف نام استرووه ذکر شده است)؟ برای آنهائی است که درجه آشنائی‌شان با «جریانهای لیبرالی یا لیبرال‌دمکراتیکی» در روسیه خیلی کم است یا بکلی با آن آشنائی ندارند. حال سئوال می‌شود که روش کنگرهٔ حزبی ما با این کارگران چگونه باید باشد: آیا باید این باشد که به اعضای حزب مأموریت دهد این کارگران را با یگانه جریان معین لیبرالی روسیه آشنا سازند؟ یا باید این باشد که دربارهٔ نامی که کارگران بعلت کم‌آشنائی با سیاست با آن آشنائی کمی دارند، سکوت اختیار شود؟ اگر رفیق کاستروف که گام اول را از پی رفیق آکیموف برداشته است نخواهد گام دوم را هم از پی او بردارد، در این صورت مسئله را بطریق اول حل خواهد کرد. وقتی هم که آنرا بطریق اول حل کرد خواهد دید که دلیلش چقدر بی‌پایه بوده است. بهر حال کلمات: «استرووه» و «اوسوبوژدنیه» در قطعنامهٔ پلخانف چندین بار بیشتر می‌تواند برای کارگران مفید واقع شود تا کلمات «جریانهای لیبرالی و لیبرال‌دمکراتیکی» در قطعنامه استاروور.

کارگر روس در حال حاضر از طریق دیگری بجز مجلهٔ «اوسوبوژدنیه» نمی‌تواند عملاً با تمایلات سیاسی کم و بیش آشکار لیبرالیسم ما آشنا شود. در اینجا مطبوعات علنی لیبرالی همانا بعلت ابهام خود بدرد نمی‌خورند. و ما باید هرچه ممکن است با پشتکار بیشتری (و در برابر حتی‌المقدور توده‌های وسیعتری از کارگران) سلاح انتقاد خود را علیه اوسوبوژدنیه‌ایها بکار اندازیم تا در لحظهٔ انقلاب آینده، پرولتاریای روس بتواند با سلاح انتقاد حقیقی، کوششهای ناگزیر آقایان اوسوبوژدنیه‌ای‌ها را برای محدود کردن جنبهٔ دمکراتیک انقلاب فلج نماید.

مذاکرات دربارهٔ قطعنامه‌ها بجز «حیرت» رفیق یگوروف در مسئله «پشتیبانی» ما از جنبش اپوزیسیونی و انقلابی، که در بالا ذکری از آن رفت، مطلب جالب توجه دیگری نداشت و می‌توان گفت که مذاکراتی هم تقریباً انجام نگرفت.

کنگره با تذکر مختصر رئیس دربارهٔ حتمی بودن قرارهای کنگره برای تمام اعضای حزب بپایان رسید.

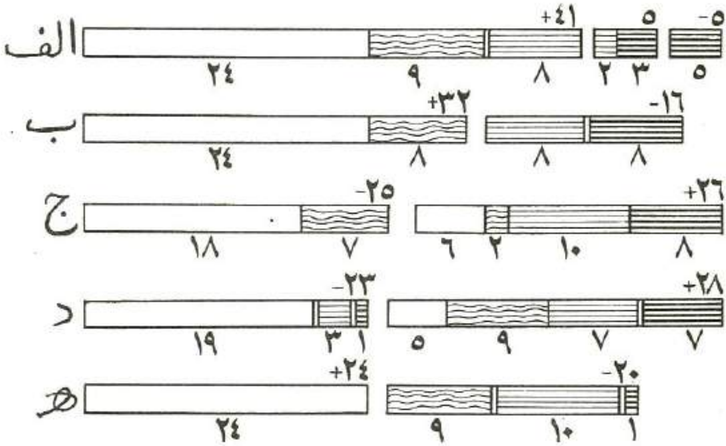
ن) منظرهٔ عمومی مبارزه درکنگره. جناح انقلابی و اپورتونیستی حزب

حال که تجزیه و تحلیل مذاکرات و رأیگیریهای کنگره را تمام کردیم، باید از آن نتیجه‌گیری کنیم تا براساس تمامی مدارک کنگره به این سئوال پاسخ دهیم که: آن اکثریت و اقلیت نهائی که در انتخابات دیدیم و چنین سرنوشتی داشت که برای مدت معینی تقسیم‌بندی اساسی حزبی ما را تشکیل دهد، از چه عناصر و گروهها و خرده‌اختلافها ترکیب شده است؟ باید از تمام آن مدارک مربوط به خرده‌اختلافهای اصولی، نظری و عملی که بحد وفور در صورتجلسه‌های کنگره یافت می‌شود نتیجه‌گیری نمود. بدون یک «تلخیص» کلی، بدون تشریح منظرهٔ عمومی تمام کنگره و همه گروهبندیهای عمده بهنگام رأیگیری این مدرک فوق‌العاده قطعه قطعه و پراکنده خواهد بود، بطوریکه در نظر اول تشکیل گروهبندیهای مختلف، بنظر تصادفی می‌آید بخصوص برای کسی که زحمت بررسی مستقل و همه‌جانبهٔ صورتجلسه‌های کنگره را بخود ندهد (مگر خوانندگان زیادی یافت می‌شوند که این زحمت را متحمل شده باشند؟).

در گزارشهای پارلمانی انگلستان اغلب بکلمه division بر می‌خوریم که معنایش تقسیم‌بندی است. دربارهٔ رأیگیری بمسئله معینی می‌گویند مجلس به فلان اکثریت و اقلیت «تقسیم شد».

«تقسیمبندی» مجلس سوسیال‌دمکراتیک ما در مسائل گوناگونی که در کنگره مورد بحث و بررسی قرار گرفت منظره‌ای از مبارزهٔ داخلی حزب و خرده‌اختلافها و گروهبندی‌های آن را بدست می‌دهد که در نوع خود منحصر بفرد و از لحاظ جامعیت و دقت، بی‌نظیر است. برای روشن‌تر شدن این منظره و برای بدست آوردن منظره واقعی، نه ذکر مشتی وقایع بزرگ و کوچک پراکنده و مجزای فاقد ارتباط با هم و برای تشریح مشاجرات بی‌پایان و بی‌معنی در بارهٔ رأیگیریهائی (کی به کی رأی داد و کی از کی پشتیبانی کرد؟) پایان داده شود، تصمیم گرفتم تمام انواع عمدهٔ «تقسیم‌بندیهای» کنگره خودمان را در دیاگرامی ترسیم نمایم. چنین شیوه‌ای شاید بنظر خیلی‌ها عجیب آید، ولی شک دارم بتوان طریقهٔ بیان دیگری را یافت که در آن نتایج بطور واقعی تلخیص و ترازبندی شود و در عین حال حتی‌المقدور کامل و بحداکثر دقیق باشد. این مسئله را که آیا این یا آن نماینده بر له یا علیه پیشنهادی رأی داده است می‌توان در صورت رأیگیری‌های اسمی با دقت مسلمی تعیین نمود و در مورد برخی رأیگیریهای مهم غیراسمی این نکته را می‌توان از روی صورت‌جلسه‌ها با احتمال قریب بیقین و بحد کافی نزدیک بحقیقت معین کرد. اگر در این ضمن تمام رأیگیریهای اسمی و تمام رأیگیریهای غیر اسمی را که (اگر مسئله را از روی تفصیل و شوری که در مذاکرات مشاهده می‌شد قضاوت کنیم) بمسائل کم و بیش مهم مربوط بوده است در نظر بگیریم آنوقت تصویری از مبارزه داخلی حزبی ما بدست می‌آید که تا آنجائیکه مدارک موجود اجازه می‌دهد، بی‌شایبه‌ترین مدارک است. ضمناً ما بجای تصویر عکسی‌شده یعنی تصویر هر رأیگیری بطور جداگانه سعی می‌کنیم منظره آنرا نشان بدهیم، یعنی تمام انواع عمده رأیگیری‌ها را نقل نمائیم و استثناءها و حالات گوناگون نسبتاً بی‌اهمیتی را که فقط ممکن است باعث پیچیده شدن مطلب شود حذف کنیم. بهر حال هر کسی از روی صورتجلسه‌ها می‌تواند کوچکترین خصوصیات منظره‌ای را که ما ترسیم می‌کنیم بازرسی نماید و آنرا با هر رأیگیری جداگانه‌ای که مایل است تکمیل

منظرهٔ عمومی مبارزه در کنگره



ملامت گروهها:



ایسکرائیهای اکثریت —
ایسکرائیهای اقلیت —
مرکز —
ضدایسکرائیها —

ارقامی که جلوی آنها علامت (+) یا (—) گذاشته شده است، نشانه تعداد کلی آرائی است که در مسائل معین بعنوان موافق یا مخالف داده شده است. ارقام زیر ستونها نشانهٔ تعداد هر یک از چهار گروه است. چگونگی رأیگیریهای مربوط به ستونهای الف تا ه در متن کتاب تشریح شده است.

کند، بعبارت دیگر آنرا نه فقط از طریق تصورات و تردیدات و اشاره به پیشامدهائی بلکه از طریق ترسیم منظرهٔ دیگری بر اساس همان مدارک، مورد انتقاد قرار دهد.

ما هر نمایندهای را که در رأیگیریها شرکت کرده است در این دیاگرام وارد می‌کنیم و هرکدام از چهار گروه عمدهای را که در تمام جریان مباحثات کنگره آنها را بررسی می‌نمودیم با خطوط مخصوصی مشخص خواهیم کرد، بدین طریق: ۱) ایسکرائیهای اکثریت؛ ۲) ایسکرائیهای اقلیت؛ ۳) «مرکز» و ۴) ضدایسکرائیها. تفاوت خردهاختلافهای اصولی موجود میان این گروهها را با ذکر مثالهای بسیاری مشاهده نمودیم و اگر عناوین این گروهها که باعث تذکر مکرر سازمان «ایسکرا» و خطمشی «ایسکرا» بدوستداران پیچ و خمها می‌شود برای کسی خوشایند نیست در اینصورت بوی می‌گوئیم عنوان حایز اهمیت نیست. ما که خردهاختلافها و گرایشها را در جریان تمام مباحثات کنگره مورد تحقیق قرار دادیم، حالا دیگر به آسانی می‌توان بجای آن القاب مقرری و عادی حزبی (که برای بعضی‌ها گوشخراش است) بذکر مختصات ماهیت خردهاختلافها و گرایشهای موجود میان گروهها پرداخت. با چنین عملی برای این چهار گروه عناوین زیر را بدست خواهیم آورد: ۱) سوسیال‌دمکراتهای انقلابی پیگیر؛ ۲) اپورتونیستهای کوچک؛ ۳) اپورتونیستهای متوسط و ۴) اپورتونیستهای بزرگ (بزرگ بر حسب مقیاس روسیه). امیدواریم این عناوین برای آن کسانی که از چندی پیش بخود و دیگران اطمینان می‌دهند که گوئی کلمهٔ «ایسکرائی» عنوانی است که فقط شامل محفل می‌شود، نه یک خط‌مشی، مشمئزکننده نباشد.

حال می‌پردازیم به این موضوع که چه اشکالی از رأیگیریها در دیاگرام ضمیمه «تصویر شده است» (رجوع شود بدیاگرام: «منظرهٔ عمومی مبارزه در کنگره»).

شکل اول رأیگیریها (الف) مواردی را در بر میگیرد که در آن «مرکز» به اتفاق ایسکرائیها با ضدایسکرائیها یا با قسمتی از آنها مخالفت می‌کرد. از آن جمله است رأیگیری نسبت به برنامه بطور

کلی (که فقط رفیق آکیموف ممتنع و بقیه موافق بودند)، رأیگیری به قطعنامهٔ اصولی برضد فدراسیون (بجز پنج بوندیست همه موافق بودند) و رأیگیری به مادهٔ دوم آئین‌نامه بوند (پنج بوندیست برضد ما و پنج نفر زیر هم ممتنع بودند: مارتینف، آکیموف، بروکر و ماخف که حق دو رأی داشت، بقیه با ما بودند)؛ همین رأیگیری است که در دیاگرام الف تصویر شده است. سپس سه رأیگیری بمسئلهٔ تصویب «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی حزب نیز از همین نوع بود؛ هیئت تحریریه (پنج رأی) ممتنع بود، در هر سه رأیگیری دو نفر (آکیموف و بروکر) مخالف بودند و علاوه بر این، در موقع رأیگیری در بارهٔ علل تصویب «ایسکرا» پنج بوندیست و رفیق مارتینف ممتنع بودند*.

این نوع رأیگیری‌های مورد بحث بیک سئوال فوق‌العاده شایان توجه و مهم پاسخ می‌دهد و آن اینکه: در چه مواقعی «مرکز» کنگره با ایسکرائیها همراه بود؟ یا در آن مواردی که ضدایسکرائیها هم با ما بودند، به استثناء موارد کمی (از قبیل قبول برنامه و تصویب «ایسکرا» بدون توجه به علل آن) و یا در مواقعیکه مطلب هنوز بر سر اظهاراتی بود که مستقیماً قبول خطمشی سیاسی معینی را حتمی نمی‌ساخت (قبول فعالیت سازمانی «ایسکرا» هنوز موظف نمی‌کند که سیاست سازمانی آن در مورد گروههائی بمرحله عمل گذارده شود؛

---

* چرا در دیاگرام برای مجسم ساختن موضوع بویژه رأیگیری به ماده دوم آئین‌نامهٔ بوند انتخاب شده است؟ برای آنکه رأیگیری‌ها نسبت به شناسائی «ایسکرا» به این درجهٔ تکامل نیست و رأیگیری‌هائی که به برنامه و فدراسیون صورت گرفته است به تصمیماتی مربوط می‌شود که کمتر صراحت دارند و از لحاظ سیاسی کمتر مشخصند. بطور کلی انتخاب این یا آن رأیگیری میان رأیگیری‌های همگون کوچکترین تغییری هم در مشخصات اساسی این منظره نمی‌دهد و هر کس پس از وارد نمودن تغییرات مربوطه به آسانی به این نکته اعتقاد پیدا خواهد کرد.

رد فدراسیون هنوز مانع این نیست که وقتی مسئله فدراسیون بطور مشخص مطرح شد از دادن رأی امتناع شود، چنانچه در مورد رفیق ماخف مشاهده کردیم). وقتی که در بالا بطور کلی از اهمیت گرو-هبندی‌های کنگره صحبت می‌کردیم دیدیم که تا چه اندازه در بیانات رسمی «ایسکرای» رسمی این مسئله نادرست تصویر می‌شود. در آنجا (توسط رفیق مارتف) تفاوت میان ایسکرائیها و «مرکز»، میان سوسیال‌دمکراتهای انقلابی پیگیر و اپورتونیستها، از طریق استناد بمواردی که ضدایسکرائیها هم با ما بودند ماستمالی و لوث می‌شود! حتی «دست‌راست»ترین اپورتونیستهای آلمانی و فرانسوی احزاب سوسیال‌دمکرات هم در مواردی نظیر قبول برنامه در مجموع رأی مخالف نمی‌دهند.

دومین نوع رأیگیری‌ها (ب) مواردی را شامل می‌شود که در آن ایسکرائیهای پیگیر و ناپیگیر با هم علیه ضدایسکرائیها و «مرکز» گام برمی‌داشتند. این موارد بطور عمده مربوط بمسائلی است که در آنها از عملی کردن نقشه‌های مشخص و معین «ایسکرا» سخن میرفته است و صحبت بر سر این بود که «ایسکرا» در کردار پذیرفته شود نه تنها در گفتار. قضیهٔ کمیتهٔ سازمانی*، اولویت

* همین رأیگیری است که در دیاگرام ب ترسیم شده است: ایسکرائیها ۳۲ رأی داشتند. بر له قطعنامهٔ بوند ۱۶ رأی داده شد. ناگفته نماند که در این نوع رأیگیریها حتی یک بار هم رأی اسمی گرفته نشد. تقسیمبندی نمایندگان را با احتمال قریب بیقین فقط از روی دو نوع مدرک می‌توان تعیین کرد: ۱) از روی مذاکرات، ناطقین هر دو گروه ایسکرائی موافقند و ضدایسکرائیها و مرکز — مخالف؛ ۲) تعداد آراء «موافق» همیشه خیلی به رقم ۳۳ نزدیک است. و نیز نباید فراموش کرد که ما ضمن تجزیه و تحلیل مذاکرات کنگره علاوه بر رأیگیری‌ها یکسلسلهٔ موارد را هم قید کردیم که در آن «مرکز» به اتفاق ضدایسکرائیها (اپورتونیستها) بر علیه ما بود. از آنجمله است مسائل مربوط به ارزش مطلق خوا-

دادن بمسئله موقعیت بوند در حزب، انحلال گروه «یوژنی رابوچی»، دو رأیگیری دربارهٔ برنامه ارضی و بالاخره مورد ششم — رأیگیری علیه اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های روس مقیم خارجه («رابوچیه دلو») یعنی قبول لیگا بعنوان سازمان منحصر بفرد حزب در خارجه را باید از این مسائل شمرد. در اینجا شیوهٔ محفلبازی قدیمی ماقبل حزبی، منافع سازمانها یا گروه‌های کوچک اپورتونیستی و درک محدود مارکسیسم با سیاست قویاً اصولی و پیگیر سوسیال‌دمکراسی انقلابی در مبارزه بود؛ ایسکرائیهای اقلیت در یکسلسله موارد و در یکرشته رأیگیریهای بسیار مهم (از نقطهٔ نظر کمیتهٔ سازمانی، «یوژنی رابوچی» و «رابوچیه دلو») هنوز با ما همراه بودند،.. و این تا موقعی بود که مسائل با شیوه محفلبازی خود آنها، با ناپیگیری خود آنها تماس پیدا نکرده بود. «تقسیم‌بندی‌های» نوع مورد بحث آشکارا نشان می‌دهد که در یکرشته مسائل مربوط به رعایت پرنسیپهای ما مرکز با ضدایسکرائیها همراه بود و به آنها خیلی نزدیکتر بود تا بما و عملاً بجناح اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی بمراتب بیشتر گرایش داشت تا بجناح انقلابی آن. کسانی که فقط عنوان «ایسکرائی» داشتند و در واقع از ایسکرائی بودن شرم داشتند، ماهیت خود را آشکار می‌ساختند، و مبارزه‌ای که ناگزیر می‌بایستی روی دهد، هیجان و عصبانیت شدیدی ایجاد می‌نمود و مانع آن می‌شد افرادیکه کمتر فکور و بیشتر احساساتی هستند بمعنی و اهمیت آن خرده‌اختلافهای اصولی که در این مبارزه هویدا می‌شد پی ببرند. ولی اکنون که آتش مبارزه تا حدی فروکش کرده است و صورتجلسه‌ها بمثابه خلاصه عینی یکرشته نبردهای آتشین باقی مانده است، فقط کسانی که چشمان خود بسته‌اند ممکن است نبینند که اتحاد ماخف‌ها و یگوروف‌ها با آکیموف‌ها و لیبرها تصادفی نبوده و نمی‌توانست تصادفی باشد. برای مارتف و آکسلرود فقط همین باقی می‌ماند که

ستهای دمکراتیک و پشتیبانی از عناصر اپوزیسیون و محدود کردن مرکزیت و غیره.

از تجزیه و تحلیل همه‌جانبه و دقیق صورتجلسه‌ها احراز جویند و یا بکوشند با انواع اظهار تأسف‌ها اکنون که کار از کار گذشته است برفتار خود در کنگره صورت دیگری بدهند. گوئی با اظهار تأسف می‌توان اختلاف بین نظریات و سیاست را مرتفع ساخت! گوئی اتحاد فعلی مارتف و آکسلرود با آکیموف و بروکر و مارتینوف می‌تواند حزب ما را که در کنگرهٔ دوم احیاء شده است وادار کند مبارزه‌ای را که ایسکرائیها تقریباً در جریان تمام کنگره با ضدایسکرائیها می‌کردند فراموش نماید!

نوع سوم رأیگیریهای کنگره که سه بخش آخر دیاگرام از پنج بخش را در بر می‌گیرد (یعنی ج، د و ه) نشان می‌دهد که بخش نسبتاً کوچکی از ایسکرائیها جدا می‌شود و بسوی ضدایسکرائیها می‌رود و بهمین جهت هم ضدایسکرائیها پیروز می‌شوند (مادامیکه در کنگره بودند). برای اینکه بتوان رشد و توسعه این ائتلاف معروف اقلیت ایسکرائی با ضدایسکرائیها را که تنها یادآوری آن، مارتف را به ارسال پیامهای هیستریک بکنگره وادار می‌کرد با دقت کامل مورد تحقیق قرار داد هر سه نوع اصلی رأیگیری‌های اسمی این قسم را در اینجا ذکر می‌کنیم. ج — این رأیگیری مربوط به برابری حقوق زبانهاست (از سه رأیگیری به این ماده، رأیگیری آخری که کاملتر از همه است انتخاب شده است). تمام ضدایسکرائیها و تمام مرکز در این مورد برضد ما سینه سپر کرده‌اند، از ایسکر-ائیها هم بخشی از اکثریت و بخشی از اقلیت جدا شده‌اند. هنوز معلوم نیست کدامیک از ایسکرائیها قادر به ائتلاف قطعی و پایدار با جناح «راستگرای» اپورتونیستی کنگره هستند. سپس رأیگیری نوع د بماده اول آئین‌نامه (از دو رأیگیری آنچه مشخص‌تر بوده، یعنی کسی در آن ممتنع نیست، برگزیده شده است). ائتلاف نمایانتر و پایدارتر می‌شود*: ایسکرائیهای اقلیت اینجا دیگر همه جانب

* بطور کلی چهار رأیگیری دیگر به آئین‌نامه هم از همین نوع بود: ص ۲۷۸ — ۲۷ رأی برله فومین در مقابل ۲۱ رأی ما؛

آکیموف و لیبر را گرفته‌اند، از ایسکرائیهای اکثریت عدهٔ بسیار کمی طرفدار آنها هستند که با گرایش سه نفر از «مرکز» و یکنفر از ضدایسکرائیها بما جبران می‌شود. کافی است نظر ساده بدیاگرام انداخته شود تا یقین حاصل گردد که چه عناصری بطور تصادفی و موقتی از این طرف به آنطرف می‌رفتند و چه عناصری با نیروی غیرقابل دفعی بسوی ائتلاف پایدار با آکیموف‌ها می‌رفتند. در رأیگیری آخر (هـ ـ انتخاب ارگان مرکزی و کمیتهٔ مرکزی و شورای حزب) که همانا تقسیم نهایی به اکثریت و اقلیت است اختلاط کامل اقلیت ایسکرائی با تمام «مرکز» و بقایای ضدایسکرائیها بطور واضح مشهود است. از هشت ضدایسکرائی در این موقع تنها رفیق بروکر در کنگره مانده بود (که قبلاً رفیق آکیموف اشتباهش را برای وی توضیح داد و او جائی را که بحق به او تعلق داشت در صف مارتفی‌ها اشغال نمود). خروج هفت تن از «راستگرا»ترین اپورتونیستها سرنوشت انتخابات را برضد مارتف حل کرد*.

ص ۲۷۹ ـ ۲۶ رأی برله مارتف در برابر ۲٤ رأی بر له ما؛ ص ۲۸۰ ـ ۲۷ رأی علیه من و ۲۲ رأی برله من؛ و همانجا ـ ۲٤ رأی برله مارتف در برابر ۲۳ رأی برله ما. اینها رأیگیریهای مربوط بمسائل کئوپتاسیون بمراکز بود که قبلاً به آنها اشاره کرده‌ام. رأیگیری‌های اسمی صورت نگرفته است (بجز در یک مورد، آنهم گم شده است). بوندیستها (عموماً یا قسماً) ظاهراً مارتف را نجات می‌دهند. در فوق دعاوی اشتباه‌آمیز مارتف (در لیگا) دربارهٔ این نوع رأیگیری‌ها تصحیح شده است.

* هفت اپورتونیستی که از کنگرهٔ دوم رفتند عبارت بودند از پنج بوندیست (بوند در کنگرهٔ دوم پس از رد اصل فدراسیون از حزب بیرون رفت) و دو نفر «رابوچیه‌دلوئی» ـ رفیق مارتینف و رفیق آکیموف. دو نفر آخر پس از آنکه فقط لیگای ایسکرائی بعنوان سازمان حزب در خارجه شناخته شد یعنی «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» در خارجه که متعلق به رابوچیه‌دلوئیها بود منحل شد، از کنگره بیرون رفتند. (تبصرهٔ مولف برای چاپ سال ۱۹۰۷. هـ. ت.)

و حال بکمک مدارک واقعی مربوط به انواع مختلف رأیگیری‌ها از کار کنگره نتیجه‌گیری می‌کنیم.

در مورد اینکه اکثریت در کنگرهٔ ما جنبه «تصادفی» داشته است مطالب زیادی گفته شد. رفیق مارتف با اتکاء به همین برهان، در مقالهٔ خود زیر عنوان «بار دیگر دربارهٔ اقلیت» خودش را تسلی می‌داد. از روی دیاگرام بوضوح دیده می‌شود که از یک جهت ولی فقط از همان یک جهت می‌توان اکثریت را تصادفی نامید، و آن از این جهت که بیرون رفتن هفت تن از اپورتونیست‌ترین عناصر «راستگرا» تصادفی بود. در همان حدودی که این بیرون رفتن تصادفی است، در همان حدود هم (ولی نه بیشتر) اکثریت ما تصادفی است. نظری ساده بدیاگرام بهتر از هر استدلال طولانی نشان می‌دهد که این هفت نفر از کدام طرف جانبداری می‌کردند و می‌بایستی می‌کردند*. ولی سئوال می‌شود که آیا بیرون رفتن این هفت نفر را تا چه حدی می‌توان تصادفی شمرد؟ این سئوالی است که افرادی که با کمال میل از «تصادفی بودن» اکثریت دم می‌زنند نمی‌خواهند از خود بکنند. این سئوال برای آنها نامطلوب است. آیا تصادفی است که کسانی که بیرون رفتند دوآتشه‌ترین نمایندگان جناح راست حزب ما بودند نه جناح چپ آن؟ آیا تصادفی است که کسانی که بیرون رفتند اپورتونیستها بودند، نه سوسیال‌دمکراتهای انقلابی پیگیر؟ آیا این بیرون رفتن «تصادفی» با آن مبارزه‌ای که در جریان تمام کنگره برضد جناح اپورتونیستی می‌شد و در دیاگرام ما آشکارا هویدا است، تا اندازه‌ای ارتباط ندارد؟

کافی است این سئوالهای نامطلوب برای اقلیت را بمیان کشیم تا برای ما روشن شود که حرفهای مربوط به تصادفی بودن اکثریت چه واقعیتی را پرده‌پوشی می‌کند. این همان واقعیت مسلم و بدون

---

* بعداً خواهیم دید که پس از کنگره، هم رفیق آکیموف و هم کمیته وارونژسکی که بیش از همه با رفیق آکیموف خویشی دارد صریحاً با «اقلیت» اظهار همدردی کردند.

چون و چراست یعنی اینکه اقلیت را آن اعضائی از حزب ما تشکیل دادند که حد اکثر گرایش را به اپورتونیسم دارند. اقلیت را آن عناصر حزب تشکیل دادند که از لحاظ تئوری حد اقل پایداری و از لحاظ اصولی حد اقل متانت را داشتند. اقلیت همانا از جناح راست حزب تشکیل شد. تقسیم‌بندی به اکثریت و اقلیت، ادامهٔ مستقیم و ناگزیر آن تقسیم‌بندی سوسیال‌دمکراسی به انقلابی و اپورتونیستی، به مونتان و ژیروند (۳۲) است که فقط دیروز و فقط در حزب کارگر روسیه پیدا نشده و لابد همین فردا هم ازبین نخواهد رفت.

این واقعیت برای روشن شدن علل و زیروبمهای اختلافها، اهمیت اساسی دارد. کوشش برای نادیده گرفتن این واقعیت از راه نفی یا کتمان مبارزه در کنگره و خرده‌اختلافهای اصولی که در این مبارزه منعکس شده بود، — معنایش اثبات کامل فقر فکری و سیاسی خویش است. و اما برای رد این واقعیت باید اولاً ثابت کرد که منظرهٔ عمومی رأیگیریها و «تقسیم‌بندی‌ها» در کنگرهٔ حزبی ما آنطور نبوده است که من نقل کردم؛ ثانیاً باید ثابت نمود که پیگیرترین سوسیال‌دمکراتهای انقلابی که در روسیه ایسکرائی نامیده شده‌اند در ماهیت مسائلی که کنگره برسر آنها «تقسیم شد» محق نبوده‌اند*. بفرمائید ثابت کنید، آقایان!

---

* یک تذکر برفیق مارتف. اگر رفیق مارتف حالا فراموش کرده است که ایسکرائی معنایش طرفدار خطمشی است، نه عضو محفل، آنوقت بوی توصیه می‌کنیم توضیحی را که رفیق تروتسکی در بارهٔ این مسئله برفیق آکیموف داده است، در صورتجلسه‌ها بخواند. محفلهای ایسکرائی در کنگره (نسبت به حزب) سه تا بود: گروه «آزادی کار»، هیئت تحریریه «ایسکرا» و سازمان «ایسکرا». دو محفل از این سه، بقدری عاقل بودند که خود را منحل نمودند؛ سومی بحد کافی حزبیت از خود نشان نداد که این عمل را انجام دهد و توسط کنگره منحل شد. وسیعترین محفل ایسکرائی یعنی

این واقعیت که اقلیت کنگره از اپورتونیست‌ترین و ناپایدارترین و ناپیگیرترین عناصر حزب تشکیل می‌شود، ضمناً جوابی است بتعداد زیادی شک و تردیدها و اعتراضهائی که از طرف کسانی به اکثریت وارد می‌شود که با مطلب آشنائی بسیار کمی دارند و یا در آن بسیار کم تعمق کرده‌اند. بما می گویند که مگر این، خرده گیری نیست که علت جدائی را اشتباه کوچک رفیق مارتف و رفیق آکسلرود بدانیم؟ راستی هم، آقایان، اشتباه رفیق مارتف بزرگ نبود (و من در همان کنگره در بحبوحهٔ مبارزه این نکته را خاطرنشان کردم)، ولی از این اشتباه کوچک ممکن بود زیان فراوانی برسد (و رسید)، زیرا نمایندگانی که یک سلسلهٔ اشتباهاتی داشتند در یکسلسلهٔ مسائل گرایش به اپورتونیسم و ناپیگیری اصولی از خود نشان داده بودند، رفیق مارتف را بسوی خود کشیدند. نشاندادن ناپایداری از جانب رفیق مارتف و رفیق آکسلرود یک مسئله فردی و بی‌اهمیتی بود، ولی تشکیل یک اقلیت بسیار قابل ملاحظه شامل همه ناپایدارترین عناصر و همه کسانی که یا اصلاً خطمشی «ایسکرا» را قبول نداشتند و مستقیماً علیه آن مبارزه می کردند ویا لفاظاً قبول داشتند، ولی عملاً اغلب با ضدایسکرائیها همراه بودند، مسئله فردی نبوده بلکه حزبی بود و آنرا چندان هم بی‌اهمیت نمی‌توان شمرد.

مگر خنده‌دار نیست که علت جدائی را سلطهٔ شیوهٔ منسوخ محفلبازی و عامیگری انقلابی در محفل کوچک هیئت تحریریه سابق «ایسکرا» بدانیم؟ خیر، خنده‌دار نیست، زیرا در حزب ما تمام

سازمان «ایسکرا» (که هم شامل هیئت تحریریه و هم گروه «آزادی کار» بود) رویهمرفته در کنگره عده‌اش شانزده نفر بود که فقط یازده نفر از آنها رأی قطعی داشتند. و اما از لحاظ خطمشی تعداد ایسکرائیهائی که بهیچ «محفل» ایسکرائی تعلق نداشتند در کنگره، بحساب من، بیست و هفت نفر با ۳۳ رأی بود. بنابر این از ایسکرائیها کمتر از نصفشان به محفلهای ایسکرائی تعلق داشتند.

کسانیکه در جریان تمام کنگره در راه هرگونه محفلبازی مبارزه می‌کردند، و تمام کسانی که اصولاً نمی‌توانستند خود را از عامیگری انقلابی برتر قرار دهند و تمام کسانی که به ترکیب «تاریخی» بلای عامیگری و محفلبازی استناد می‌جستند برای اینکه این بلا را توجیه کرده و آنرا حفظ کنند، — همه به پشتیبانی از این شیوهٔ فردی محفلبازی برخاستند. شاید هم بتوان این مسئله را که منافع محدود محفلی در محفل کوچک هیئت تحریریه «ایسکرا» بر حزبیت غالب آمد یک پدیدهٔ تصادفی دانست. ولی این نکته را نمی‌توان تصادفی شمرد که آکیموف‌ها و بروکرها که «تداوم تاریخی» کمیتهٔ معروف وارونژسکی و «سازمان کارگری» (۳۳) کذائی پتربورگ برای‌شان بهمان درجه (اگر بیشتر نباشد) عزیز بود، و یگوروف‌ها که در «مرگ» «رابوچیه دلو» بهمان شدت (اگر نه با شدت بیشتر) عزادار بودند که در «مرگ» هیئت تحریریه سابق، و همچنین ساخف‌ها و غیره و غیره — همه برای پشتیبانی از این شیوهٔ محفلبازی همچون کوهی بر پا خاسته بودند. ضرب‌المثلی است حکیمانه که می‌گویند: بگو ببینم با کی آشنائی تا بگویم تو کیستی. بگو ببینم متفق سیاسی تو کیست و کی بتو رأی می‌دهد تا بگویم سیمای سیاسی تو چیست.

اشتباه ناچیز رفیق مارتف و رفیق آکسلرود، اگر هر آینه بعنوان نقطهٔ مبدائی برای اتحاد پایدار آنها با تمام جناح اپورتونیستی حزب ما، مورد استفاده قرار نمی‌گرفت و اگر بحکم این اتحاد، موجب ظاهر شدن اپورتونیسم، و تلافیجوئی کسانی نمیشد که «ایسکرا» با آنها مبارزه می‌کرد و با کمال خوشوقتی حاضر بودند اکنون از هواداران پیگیر سوسیال‌دمکراسی انقلابی دق دل و تلافی درآورند، ناچیز مانده و همواره ممکن بود ناچیز بماند. رویدادهای پس از کنگره درست کار را بجائی رساند که ما اکنون در «ایسکرای» نو عیناً ناظر همان ظاهر شدن اپورتونیسم و تلافی‌جوئی آکیموف‌ها و بروکرها هستیم (رجوع شود به اعلامیه کمیتهٔ وارونژسکی*) و

---

* رجوع شود به ص ۲۵۰-۲۵۲ همین کتاب. ه. ت.

شادی مارتینف‌ها را مشاهده می‌کنیم که سرانجام (آخرالامر!) به آنها اجازه داده‌اند در «ایسکرای» منفور به «دشمن» منفور بتلافی تمام رنجش‌های پیشین لگداندازی کنند. این حقیقت با وضوح خاصی بما نشان می‌دهد که «احیای هیئت تحریریه سابق «ایسکرا»» (نقل از اتمام‌حجت رفیق استاروور مورخه سوم نوامبر سال ۱۹۰۳) تا چه درجه برای «تداوم کار» ایسکرائی ضروری بوده است...

خود واقعیت تقسیم کنگره (و حزب) بجناح چپ و راست، بجناح انقلابی و اپورتونیستی هنوز نه فقط هیچ چیز وحشتناک و هیچ‌چیز بحرانی بلکه هیچ چیز غیرعادی هم در بر نداشت. بر عکس، تمام جریان دهساله اخیر تاریخ سوسیال‌دمکراسی روس (و نه فقط سوسیال-دمکراسی روس) بطور ناگزیر و حتمی کار را بچنین تقسیمی می‌کشاند. این وضع که اساس این تقسیم را یکرشته اشتباهات بسیار ناچیز جناح راست و یکرشته اختلاف‌نظرهای (نسبتاً) بسیار بی‌اهمیتی تشکیل می‌داد — این وضع (که برای یک ناظر سطحی و بعقل یک فرد کوته‌بین زننده است) در مجموع خود برای تمام حزب ما گام بزرگی به پیش بود. سابقاً ما بر سر مسائل بزرگی اختلاف‌نظر داشتیم که حتی گاهی ممکن بود انشعاب را هم موجه سازد، ولی حالا در کلیهٔ مسائل بزرگ و مهم موافقت حاصل کرده‌ایم و اینک موجب جدائی ما فقط خرده‌اختلافهائی است که بر سر آنها می‌توان و باید جرو بحث کرد، ولی هر آینه اگر این امر بجدائی منجر می‌شد بی‌معنی و کودکانه می‌بود (همانطوریکه رفیق پلخانف هم این نکته را بطرز کاملاً بجا و بمورد در مقالهٔ جالب توجه خود بنام «چه نباید کرد؟» که ما بعداً آنرا بررسی خواهیم کرد خاطرنشان ساخته است). حالا که روش آنارشیستی اقلیت پس از کنگره، حزب را تقریباً به انشعاب کشانده است، اغلب می‌توان به فضلائی برخورد کرد که می‌گویند: آیا اساساً ارزش آنرا داشت که در کنگره بر سر مسائل ناچیزی نظیر قضیه کمیتهٔ سازمانی، انحلال گروه «یوژنی رابوچی» یا «رابوچیه دلو»، مادهٔ اول، انحلال هیئت تحریریه سابق و مانند آن‌ها، مبارزه

می‌شد؟ کسی که چنین استدلال می‌کند* همانا نظر محفلبازی را در امور حزبی داخل می‌کند: مبارزهٔ خرده‌اختلافها در حزب ناگزیر و ضروری است تا موقعی که مبارزه به هرج و مرج و انشعاب کشانده نشده است و تا موقعی که مبارزه در حدودی انجام می‌گیرد که مورد تأیید و تصدیق بالاتفاق همهٔ رفقا و اعضای حزب است. مبارزهٔ ما هم با جناح راستگرای حزب در کنگره، با آکیموف و آکسلرود، با مارتینف و مارتف بهیچوجه از این حدود خارج نبود. کافی است در اینجا بدو واقعیت اشاره کنیم که بطور کاملاً مسلم گواه این مدعاست: ۱) هنگامی که رفیق مارتینف و رفیق آکیموف از کنگره می‌رفتند، ما همه حاضر بودیم بهر نحوی شده فکر «توهین» را بر طرف سازیم، ما همه (با ۳۲ رأی) قطعنامهٔ رفیق تروتسکی را که از این رفقا دعوت می‌نمود به توضیحات قانع شوند و اظهارات خود را پس بگیرند، تصویب نمودیم؛ ۲) وقتیکه کار به انتخاب مراکز

---

* در این مورد نمی‌توانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره با یکی از نمایندگان «مرکز» خودداری کنم. او بمن شکایت می‌کرد که: «در کنگره ما چه وضع دشواری حکمفرماست! این مبارزهٔ دهشتبار، این تبلیغات ضد یکدیگر، این جر و بحث‌های خشن و این روش غیر رفیقانه!..» در پاسخ وی گفتم: «کنگره ما — چقدر عالی است! مبارزهٔ آشکار و آزاد است. عقاید بیان شده است. خرده‌اختلافها نمایان گردیده است. گروهها معین شده اند. رأی‌ها داده شده است. تصمیم‌ها اتخاذ گردیده است. مرحله طی شده است. به پیش! — این همان چیزی است که من می‌پسندم. این زندگی است. این نه آن لفاظی بی‌پایان و خسته کننده روشنفکرانه که علت تمام شدنش نه حل شدن مسئله، بلکه خسته شدن افراد از گفتن است...»

رفیق از «مرکز» با چشمان حیرت‌زده بمن نگریست و با تعجب شانه‌ها بالا انداخت. ما با زبانهای مختلف با هم حرف می‌زدیم.

رسید ما به اقلیت (یا بجناح اپورتونیستی) کنگره در هر دو مرکز اقلیت می‌دادیم: مارتف را برای ارگان مرکزی و پوپوف را برای کمیتهٔ مرکزی. ما که قبل از کنگره تصمیم گرفته بودیم دو هیئت سه‌نفری انتخاب نمائیم، از نظر حزبی نتوانستیم جور دیگر رفتار کنیم. اگر تفاوت میان خرده‌اختلافهائی که در کنگره هویدا شده بود تفاوت گزافی نبود، در عوض ما هم در نتیجه‌گیری عملی از مبارزه میان این خرده‌اختلافها راه گزاف نه‌پیموده‌ایم: این نتیجه‌گیری فقط و فقط منجر به این می‌شد که دوسوم هر دو هیئت سه‌نفری به اکثریت کنگرهٔ حزبی واگذار گردد.

فقط عدم موافقت اقلیت در کنگره حزبی با در اقلیت بودن در مراکز ابتداء منجر به «ناله و زاری مذبوحانهٔ» روشنفکران شکست‌خورده و سپس منجر به عبارت‌پردازی‌های آنارشیستی و اعمال آنارشیستی شد.

در خاتمه بار دیگر از نقطهٔ نظر مسئله مربوط به ترکیب مراکز نظری به دیاگرام بیفکنیم. کاملاً طبیعی است که نمایندگان در موقع انتخابات بجز مسئله خرده‌اختلافها با مسئله بدردخور بودن، قابلیت و کارآئی و صفات دیگر این یا آن شخص مواجه بودند. اکنون اقلیت با کمال میل به مخلوط کردن این مسائل دست می‌زند. ولی پرواضح است که این مسائل متفاوتند و حتی از روی این واقعیت ساده هم می‌توان این تفاوت را مشاهده نمود که انتخاب هیئت سه‌نفری اولیه برای ارگان مرکزی از همان دوران قبل از کنگره یعنی هنگامی در نظر گرفته شده بود که حتی یکنفر هم نمی‌توانست اتحاد مارتف و آکسلرود را با مارتینف و آکیموف پیش‌بینی نماید. پاسخ به پرسشهای گوناگون هم ناچار باید از طرق گوناگون بدست آید: در مسئله خرده‌اختلافها پاسخ را باید در صورتجلسه‌های کنگره، در مباحثات آشکار و در رأیگیریهای مربوط به مواد گوناگون جستجو کرد. و در مسئله بدردخور بودن افراد، همه کنگره تصمیم گرفته بود که این مسئله را با رأی مخفی حل کند.

چرا تمام کنگره به اتفاق آراء چنین تصمیمی گرفت؟ — این مسئله بقدری ساده و روشن است که تشریح آن باعث تعجب خواهد بود. ولی اقلیت حتی اصول مقدماتی و ساده را هم (پس از شکست خود در انتخابات) فراموش کرد. ما در دفاع از هیئت تحریریه سابق نطق‌های آتشین و پرشور و مهیجی که تقریباً بمرحله ازخودبیخودی می‌رسید، شنیدیم، ولی کلمه‌ای هم درباره آن خرده‌اختلافهای موجود در کنگره که مربوط بمبارزه برای هیئت سه‌نفری و شش‌نفری بود، نشنیدیم. ما از هر گوشه‌ای حرفها و گزافه‌گوئی‌هائی درباره عدم‌قابلیت و بدرد نخوردن و سؤنیت و غیره افرادی که بعضویت کمیته مرکزی انتخاب شده بودند، می‌شنویم، ولی درباره آن خرده‌اختلافهای موجود در کنگره که برای کسب تفوق در کمیته مرکزی با یکدیگر مبارزه داشتند، حتی کلمه‌ای نمی‌شنویم. تصور می‌کنم که در خارج از کنگره، گفتگو و گزافه‌گوئی دربارهٔ صفات و اعمال اشخاص — دور از نزاکت و عمل ناشایسته است (زیرا این اعمال ۹۹ درصد از اسرار سازمانی است که فقط در پیشگاه عالی‌ترین مقام حزبی قابل افشاء و بازگوئی است). مبارزه در خارج از کنگره با توسل به این گزافه‌گوئی‌ها بنظر من معنایش تفتین و مفسده‌جوئی است. و یگانه پاسخ من به این گفتگوها نیز اشاره بمبارزه در کنگره است: شما می‌گوئید کمیته مرکزی با اکثریت کوچکی انتخاب شد. این حرفی است صحیح. ولی این اکثریت کوچک از تمام آن کسانی تشکیل شد که به پیگیرترین طرزی، نه لفظاً، بلکه عملاً در راه اجرای نقشه‌های ایسکرائی مبارزه می‌کردند. به این جهت، اعتبار معنوی این اکثریت باید بمراتب بالاتر از اعتبار ظاهری آن باشد، — برای آن کسانی بالاتر باشد که ارزش تداوم خط‌مشی «ایسکرا» را بالاتر از تداوم کار این یا آن محفل «ایسکرا» می‌شمارند. چه کسی با صلاحیت بیشتری می‌توانست دربارهٔ این مسئله قضاوت کند که چه کسی برای پیاده کردن سیاست «ایسکرا» بدردخور است؟ آیا کسانی که در کنگره از این سیاست پیروی

می‌کردند یا آنانیکه در مواردی علیه این سیاست مبارزه می‌نمودند و از هر نوع عقب‌ماندگی، هر نوع آل و آشغال و هر نوع شیوهٔ محفل‌بازی دفاع می‌نمودند؟

س) پس از کنگره . دو شیوهٔ مبارزه

تجزیه و تحلیل مذاکرات و رأیگریهای کنگره که ما آنرا بپایان رساندیم در واقع تمام جریان پس از کنگره را in nuce (در حال جنینی) نشان می‌دهد و ما می‌توانیم در شرح مراحل بعدی بحران حزبی خود راه اختصار بپیمائیم.

امتناع مارتف و پوپوف از انتخابات بلافاصله در مبارزهٔ حزبی خرده‌اختلافهای حزبی محیط پر جنجال ایجاد نمود. رفیق گلبوف تصمیم جدی بچرخش رداکتورهای انتخاب‌نشده بسوی آکیموف و مارتینف را غیرتصور می‌شمرد. او همهٔ این کارها را مقدم بر همه، نتیجهٔ عصبانیت می‌دانست، لذا در همان فردای کنگره بمن و پلخانف پیشنهاد کرد کار را بصلح و مصالحه خاتمه دهیم و هر چهار نفر را بشرط تأمین نمایندگی هیئت تحریریه در شورا، از طریق «کئوپتاسیون» وارد نمائیم (یعنی بدین طریق که از هر دو نماینده یکنفر حتماً متعلق به اکثریت حزبی باشد). این شرط بنظر پلخانف و من معقول آمد، زیرا موافقت با آن معنایش اعتراف تلویحی به اشتباه در کنگره و تمایلی بود بصلح، نه بجنگ و نیز تمایلی به این بود که بمن و پلخانف نزدیکتر باشند، تا به آکیموف و مارتینف یا یگوروف و ماخف. بدین طریق گذشت در باره «کئوپتاسیون» جنبه شخصی بخود می‌گرفت و امتناع از گذشت شخصی که می‌بایستی عصبانیت را برطرف سازد و صلح را برقرار نماید شایسته نبود. از این رو من و پلخانف موافقت نمودیم. اکثریت هیئت تحریریه شرط را رد کرد. گلبوف رفت. و ما منتظر وقایع بعدی شدیم که ببینیم آیا مارتف آن روش مشروعی را که در کنگره اتخاذ کرده بود (برضد

رفیق پوپوف، نماینده مرکز) حفظ خواهد کرد یا اینکه عناصر ناپایدار و متمایل به انشعاب که او از آنها پیروی کرد، غلبه خواهند نمود.

ما با این معما روبرو بودیم که آیا رفیق مارتف «ائتلاف» کنگره‌ای خود را یک واقعه سیاسی منحصر بفرد خواهد شمرد (همانطوریکه ائتلاف ببل با فولمار در سال ۱۸۵۹ بود — *si licet parva componere magnis**)، یا اینکه در صدد تحکیم این ائتلاف برخواهد آمد و تمام مساعی خود را متوجه آن خواهد کرد که اشتباه من و پلخانف در کنگره را ثابت کند و سردمدار و کارگردان واقعی جناح اپورتونیستی حزب ما خواهد شد. بعبارت دیگر این مسئله بدین شکل فورمولبندی می‌شد: جنجال‌بازی یا مبارزهٔ سیاسی حزبی؟ از ما سه نفر که فردای کنگره یگانه هیئت اعضای موجود مؤسسات مرکزی بودیم گلبوف بیش از همه متمایل براه حل اولی بود و بیش از همه می‌کوشید بچه‌ها را که دعوا کرده بودند آشتی دهد. رفیق پلخانف هم بیش از همه متمایل براه حل دوم بود که باصطلاح نزدیکش نمی‌شد رفت. من این بار نقش «مرکز» یا «باطلاق» را بازی می‌کردم و سعی داشتم از راه اقناع داخل شوم. اگر بخواهم امروزه آنچه را که شفاهاً برای اقناع گفته شده بود تکرار کنم دست بکار درهم برهم و بی‌سرانجام زده‌ام و من این شیوهٔ ناهنجار رفیق مارتف و رفیق پلخانف را در پیش نمی‌گیرم. ولی نقل بعضی از قسمتهای نامه‌ای را که بمنظور اقناع برای یکی از ایسکرائیهای «اقلیت» نوشته‌ام، در اینجا ضروری می‌شمارم:

...«امتناع مارتف از شرکت در هیئت تحریریه، خودداری وی و سایر نویسندگان حزبی از همکاری، و امتناع یکعده از کار در کمیتهٔ مرکزی و ترویج فکر بایکوت یا مقاومت منفی، — همهٔ اینها حتماً حتی برخلاف ارادهٔ مارتف و دوستانش کار حزب را به انشعاب خواهد کشاند. حتی اگر مارتف روش مشروع را هم (که با قاطعیت تمام در کنگره پیش گرفته بود) حفظ نماید، دیگران

* اگر مقایسهٔ کوچک با بزرگ مجاز باشد. هـ. ت.

حفظ نخواهند کرد، — و نتیجه‌ای که من به آن اشاره کردم، ناگزیر خواهد بود...

و از این روست که از خود می‌پرسم: واقعاً هم ما بر سر چه چیزی از هم جدا می‌شویم؟.. من تمام حوادث کنگره و مشهودات خودم را یکی بعد از دیگری بررسی می‌کنم و تصدیق دارم که چه بسا با نهایت عصبانیت و «هاری» رفتار می‌کردم، و اگر باید آنچه را که طبیعتاً ناشی از محیط و نتیجهٔ عکس‌العمل‌ها و اعتراض‌ها و مبارزه و نظایر آنهاست گناه نامید، با کمال میل حاضرم به این گناه خود اعتراف نمایم. ولی وقتی حالا بدون هیچ گونه هاری به نتایج حاصله و آنچه که از طریق مبارزهٔ خشمانه و غیره انجام گرفته است می‌نگرم، در این نتایج هیچ چیز، به تمام معنای کلمه هیچ چیز مضری برای حزب و مطلقاً هیچ‌چیز قابل رنجش یا موهنی برای اقلیت نمی‌بینم.

البته خود این مطلب که می‌بایستی در اقلیت باقی ماند نمی‌توانست موجب رنجش خاطر نشود، ولی من برضد این فکر که ما کسی را «لکه‌دار می‌کردیم» و میخواستیم بکسی توهین نمائیم یا کسی را خوار سازیم جداً معترضم. بهیچوجه چنین نیست. و نباید گذاشت که اختلافات سیاسی با متهم ساختن طرف دیگر بنادرستی و دنائت و دسیسه‌بازی و سایر چیزهای دلپذیری که در محیط بروز فزایندهٔ انشعاب بیش از پیش بگوش می‌خورد بسوء تعبیر حوادث منجر گردد. نباید گذاشت این کار صورت گیرد، چونکه این کار حداقل nec plus ultra * نامعقول است.

ما از لحاظ سیاسی (و سازمانی) با مارتف اختلاف پیدا کردیم، همانطوریکه در دهها موارد دیگر اختلاف پیدا می‌کردیم. من که در مورد مادهٔ اول آئین‌نامه شکست خورده بودم نمی‌توانستم با تمام انرژی برای تلافی نکوشم و روی آنچه که برایم (و برای کنگره) باقیمانده بود اصرار نورزم. نمی‌توانستم از طرفی در راه انتخاب یک

* به منتها درجه. ه. ت.

کمیتهٔ مرکزی صرفاً ایسکرائی و از طرف دیگر در راه انتخاب هیئت تحریریه سه‌نفری نکوشم... همانا این هیئت سه نفری را یگانه هیئتی می‌شمارم که قادر است مؤسسهٔ رسمی باشد، نه آن هیئتی را که بنایش بر مناسبات خانوادگی و سهل‌انگاری است. این هیئت سه‌نفری را یگانه مرکز واقعی می‌شمارم که در آن هر کس و همیشه می‌تواند نظر حزبی خود را اظهار دارد و از آن دفاع کند، ولی فقط نظر حزبی خود را که باید irrespective* از هر گونه نظر شخصی و هر گونه ملاحظات مربوط برنجش و ترک کنگره و غیره باشد.

این هیئت سه‌نفری پس از حوادث کنگره بدون شک بخطمشی سیاسی و سازمانی که از یک لحاظ علیه مارتف متوجه بود، جنبهٔ قانونی می داد. در این باره شکی نیست. ولی آیا بر سر این موضوع باید قطع رابطه کرد؟ آیا بر سر این موضوع باید حزب را خورد کرد؟؟ مگر در مسئله دمونستراسیونها مارتف و پلخانف مخالف من نبودند؟ و مگر من و مارتف در مورد برنامه مخالف پلخانف نبودیم؟ مگر هر هیئت سه‌نفری همیشه یک جهتش متوجه هر شرکت‌کننده نیست؟ اگر اکثریت ایسکرائیها خواه در سازمان «ایسکرا» و خواه در کنگره بویژه این خرده‌اختلاف بخصوصی را که در خطمشی مارتف بود، از لحاظ سازمانی و سیاسی اشتباه شمرده‌اند، در اینصورت آیا واقعاً کوشش برای اینکه این حقیقت «زمینه‌چینی» و «تحریک احساسات» و غیره قلمداد شود، دیوانگی نخواهد بود؟ آیا در این صورت فحاشی و نسبت «اوباش» دادن به اکثریت و بدین ترتیب گریبان خود را از ماهیت قضیه خلاص کردن، دیوانگی نخواهد بود؟

تکرار می کنم: منهم مانند اکثریت ایسکرائی‌های کنگره کاملاً معتقدم که مارتف خطمشی نادرستی را در پیش گرفته است و او را می‌بایست اصلاح نمود. بخاطر این اصلاح، رنجیدن و آنرا توهین و غیره شمردن دور از عقل است. ما هیچکس را در هیچ موردی

* مستقل. ه. ت.

«لکه‌دار نکرده‌ایم»، «لکه‌دار نمی‌کنیم» و از کار برکنار نمی‌کنیم. و بخاطر برکناری از مرکز هم، کار را به انشعاب کشاندن، بنظر من دیوانگی غیر قابل تصوری است»*.

تجدید این اظهارات کتبی خود را اکنون ضروری می‌شمارم، زیرا دقیقاً نشان می‌دهد که چگونه اکثریت می‌کوشید بین رنجشها و عصبانیت‌هائی که اشخاص ممکن بود در نتیجه خشونت و «هاری» حملات و غیره پیدا کنند (موضوعی که در مبارزات آتشین امری ناگزیر است) از یکطرف، و اشتباه سیاسی معین با خطمشی سیاسی (ائتلاف با جناح راستگرا) از طرف دیگر — فوراً خط فاصل معینی بکشد.

این اظهارات ثابت می‌کند که مقاومت منفی اقلیت بلافاصله پس از کنگره آغاز شد و ما فوراً آنها را برحذر داشتیم که این قدمی است بطرف انشعاب حزب؛ — که این عمل با اظهارات مشروعی که در کنگره شده است، مغایرت کامل دارد؛ — که این انشعابی خواهد بود که فقط و فقط بعلت برکناری از مؤسسات مرکزی (یا بدیگر سخن بعلت عدم انتخاب) انجام گرفته است، زیرا هیچکس در هیچ موقعی این فکر را نداشته است که فردی از اعضای حزب را از کار برکنار نماید؛ — که اختلافات سیاسی بین ما (که وجودشان ناگزیر است، زیرا هنوز این مسئله روشن و حل نشده است که در کنگره مارتف در خطمشی خود اشتباه کرده است یا ما) دارد بطور

---

* این نامه در ماه سپتامبر (بتاریخ جدید) نوشته شده است (رجوع شود به آثار و. ای. لنین، نامه «به پوترسوف»، ۱۳/۹/ ۱۹۰۳. ه. ت.)، و قسمتهائی که بنظر من مربوط به موضوع نیست حذف گردیده است. اگر آنچه حذف شده بنظر مخاطب این نامه مهم می‌آید، به‌آسانی می‌تواند قسمتهای حذف‌شده را پر کند. ضمناً از موقع استفاده کرده و برای همیشه به معارضین خود حق می‌دهم در صورتیکه برای کار مفید بدانند تمام نامه‌های خصوصی مرا منتشر نمایند.

فزاینده‌ای به جنجال آمیخته با فحاشی و بدگمانی و غیره و غیره تبدیل می‌شود.

این اخطارها اثری نبخشید. رفتار اقلیت نشان می‌داد، عناصریکه در آن از همه ناپایدارترند و از همه کمتر برای حزب ارزش قایلند تفوق می‌یابند. این امر من و پلخانف را وادار کرد که سوافقت خود را با پیشنهاد گلبوف پس بگیریم: در واقع هم، وقتی که اقلیت با اعمال خود ناپایداری سیاسی خود را نه تنها از لحاظ اصول بلکه همچنین از لحاظ رعایت شرایط مقدماتی حزبی نیز به ثبوت می‌رساند، در اینصورت برای گفته‌های مربوط به «تداوم» کذائی چه اهمیتی ممکن بود قایل شد؟ هیچکس بخوبی پلخانف بطلان و بیهودگی این خواست را که اکثریت کسانیکه خود آشکارا از عدم‌موافقت‌های جدید و روزافزون خویش دم می‌زنند به هیئت تحریریه حزبی «کئوپته شوند» چنین ظریفانه مورد استهزاء قرار نداده است! آخر در کجای دنیا دیده شده است که یک اکثریت حزبی قبل از روشن شدن اختلافات جدید در جراید و در برابر حزب، خودش را در موسسات مرکزی به اقلیت تبدیل کند؟ بگذار ابتداء اختلافات تشریح شود، بگذار حزب در عمق و معنای آنها بحث کند، بگذار حزب اشتباه خود را در کنگره دوم چنانچه اشتباهی به ثبوت رسیده باشد شخصاً اصلاح نماید! طرح یک چنین خواستی بخاطر اختلافاتی که هنوز چگونگی آنها معلوم نیست، به تنهائی مؤید ناپایداری کامل درخواست‌کنندگان و غرقه شدن کامل اختلافات سیاسی در جنجال و بی‌احترامی کامل خواه نسبت بحزب و خواه نسبت بعقیده شخصی خویش است. هنوز در دنیا افراد معتقد به اصول دیده نشده و هرگز دیده نخواهند شد که قبل از اینکه (از طریق غیر رسمی) موفق شده باشند در ارگانیکه در صدد تغییر عقیده آنانند اکثریت پیدا کنند از اقناع دست بکشند.

بالاخره روز چهارم اکتبر رفیق پلخانف اعلام می‌دارد که آخرین کوشش را برای خاتمه دادن به این رفتار بیهوده، بعمل خواهد آورد. جلسه‌ای مرکب از شش عضو هیئت تحریریه سابق با شرکت عضو

جدید کمیتهٔ مرکزی* تشکیل می‌شود. رفیق پلخانف طی سه ساعت تمام، مهمل بودن درخواست «کئوپتاسیون» چهار نفر از «اقلیت» در مقابل دو نفر از «اکثریت» را ثابت می‌کند. و پیشنهاد کئوپتاسیون دو نفر را می‌کند تا از یکطرف، هرگونه بیمی از اینکه ما می‌خواهیم به کسی «تعدی کنیم»، او را لگدمال سازیم، عقب بزنیم، صدایش را خفه کنیم، اعدام کنیم، دفن نمائیم رفع شود و از طرف دیگر، از حق و موقعیت «اکثریت» حزبی دفاع شود. ولی کئوپتاسیون دو نفر نیز رد می‌شود.

روز ششم اکتبر من و پلخانف بتمام رداکتورهای سابق «ایسکرا» و بکارمند آن — رفیق تروتسکی نامه‌ای رسمی بدین مضمون می‌نویسیم:

«رفقای محترم! هیئت تحریریه ارگان مرکزی وظیفه خود می‌داند از کناره‌گیری شما از شرکت در «ایسکرا» و «زاریا» (۳۵) رسماً مراتب تأسف خود را ابراز دارد. با وجود دعوت‌های عدیده‌ای که ما خواه بلافاصله بعد از کنگره دوم حزب و خواه مکرراً پس از آن برای همکاری نموده‌ایم حتی اثری برای نشر از شما دریافت نکرده‌ایم. هیئت تحریریه ارگان مرکزی بهیچوجه خود را مسبب امتناع شما از همکاری نمی‌شمارد. بدیهی است هیچگونه عصبانیت شخصی نباید مانعی برای کار در ارگان مرکزی حزب باشد. و هر آینه اگر کناره‌گیری شما موجبش اختلاف‌نظرهائی بین شما و ماست، در اینصورت ما برای حزب فوق‌العاده مفید می‌شماریم که این اختلاف‌نظرها به تفصیل بیان گردد. علاوه بر این، ما فوق‌العاده مطلوب می‌شماریم که ماهیت و عمق این اختلاف‌نظرها هر چه زودتر در برابر حزب و در صفحات نشریاتی که زیر نظر ماست روشن شود» **.

---

* این عضو کمیتهٔ مرکزی (۳٤) علاوه بر این مخصوصاً یکسلسله مجالس مذاکره خصوصی و جمعی هم با اقلیت تشکیل داد و در آن بگومگوهای بیمعنی را رد نموده و آنها را به اجرای وظیفه حزبی دعوت کرده بود.

** در نامه برفیق مارتف قسمت دیگری هم با سئوالی دربارهٔ یک

بطوریکه خواننده ملاحظه می کند برای ما هنوز بهیچوجه روشن نبود که عصبانیت شخصی در اعمال «اقلیت» تفوق و برتری دارد یا این تمایل که به ارگان (و به حزب) خطمشی جدیدی داده شود. و نیز برای ما معلوم نبود که همانا این خطمشی چگونه است و از چه عبارت است. تصور می کنم که اگر حالا، هفتاد پژوهشگر را هم بنشانند که از روی انواع نوشته و شهادت‌ها این مسئله را روشن نمایند، آنها هم هرگز از این کلاف سردرگم سر در نخواهند آورد. مشکل بتوان از جنجال سر درآورد: به جنجال باید خاتمه داد ویا اینکه خود را از آن کنار کشید *.

آکسلرود، زاسولیچ، استاروور، تروتسکی و کولتسوف به نامهٔ مورخه ششم اکتبر جواب دوسطری بما دادند مشعر بر اینکه امضا کنندگان زیر از هنگامیکه «ایسکرا» بدست هیئت تحریریه جدید افتاده است هیچگونه شرکتی در آن نمی کنند. رفیق مارتف پرگوتر بود و با پاسخ زیر ما را سر افراز کرد:

«بهیئت تحریریه ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه. رفقای محترم! در پاسخ نامهٔ مورخه ۶ اکتبر شما مراتب زیر را باطلاع‌تان می‌رسانم: پس از جلسهٔ مشورتی که با حضور عضو کمیتهٔ مرکزی در تاریخ چهارم اکتبر تشکیل شد و در آن شما از پاسخ به این پرسش استناع

رساله و نیز این عبارت اضافه شده بود: «بالاخره ما از لحاظ مصالح کار بار دیگر باطلاع شما می‌رسانیم که اکنون هم برای کئوپتاسیون شما به عضویت هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی حاضریم، تا بشما امکان کامل داده شود رسماً تمام نظریات خود را در مؤسسهٔ عالی حزبی اظهار و از آنها دفاع نمائید».

* لابد رفیق پلخانف در اینجا اضافه می کرد: یا اینکه همه و هرگونه دعاوی مبتکرین جنجال را اجابت نمود. ما خواهیم دید که چرا این عمل غیر ممکن بود.

ورزیدید که چه عللی شما را وادار نمود پیشنهادی را که برای داخل شدن آکسلرود، زاسولیچ، استاروور و من به هیئت تحریریه کرده مشروط به این شرط که ما تعهد کنیم رفیق لنین را به «نمایندگی» خود در شورا انتخاب نمائیم — پس گرفتید، بعقیدهٔ من دیگر هر گونه توضیحی از طرف ما دربارهٔ کار مشترک در یک ارگان زاید است. پس از آنکه شما در جلسهٔ مشورتی نامبرده از فورمولبندی اظهاراتی که خود شما با حضور گواهان نموده بودید سر باز زدید، من دیگر نیازی نمی‌بینم که در نامهٔ خود موجبات امتناع خود را از کار در «ایسکرا» با شرایط موجود، برای شما توضیح دهم. در صورت لزوم راجع به این موضوع در برابر همهٔ حزب مفصلاً اظهارنظر خواهم کرد و ضمناً حزب اکنون دیگر از روی صورتجلسه های کنگرهٔ دوم علت امتناع من از قبول پیشنهاد شرکت در هیئت تحریریه و شورا یعنی پیشنهادی که اکنون از طرف شما تکرار می‌شود، مطلع می گردد... *

ل. مارتف».

این نامه به اضافه اسناد قبلی توضیح غیرقابل تکذیبی است برای مسئله گدائی بایکوت، سازمان‌شکنی، هرج و مرج و تهیه و تدارک مقدمات انشعاب یعنی مسئله‌ای که رفیق مارتف در جزوهٔ «حکومت نظامی» خود (از راه گذاشتن علامتهای تعجب و چند نقطه) جداً دربارهٔ آن سکوت می کند، و همچنین توضیح غیرقابل تکذیبی است برای مسئله مربوط به وسایل مشروع و نامشروع مبارزه.

برفیق مارتف و دیگران پیشنهاد می کنند که اختلاف‌نظرهای خود را شرح دهند، خواهش می کنند که صریحاً بگویند موضوع چیست و چه مقاصدی را تعقیب می کنند، تمنا می کنند که دست از هوی و هوس بر دارند و با خونسردی اشتباه مربوط به مادهٔ اول را (که با اشتباه مربوط

* پاسخ مربوط به جزوه مارتف را که آنوقت تجدید چاپ شده بود حذف می کنم.

به چرخش براست پیوند ناگسستنی دارد) مورد تحلیل قرار دهند، — ولی مارتف باتفاق شرکاء از گفتگو امتناع دارد و فریاد می‌کشد: صدایم را خفه می‌کنند، مرا مورد تعدی قرار می‌دهند! تمسخر «کلام دهشتناک» این فریادها را خاموش نساخت.

ما از رفیق مارتف پرسیدیم که آخر چگونه می‌توان صدای کسی را که از کار مشترک امتناع می‌ورزد خفه نمود؟ چگونه می‌توان اقلیتی را که از اقلیت بودن امتناع می‌ورزد رنجانید و «به آن تعدی کرد» و به تنگنا انداخت؟؟ بالاخره هرگونه اقلیت بودن برای کسانی که در اقلیت قرار گرفته‌اند حتماً و ناگزیر چیزهای معین نامساعدی در بر دارد. این چیزهای نامساعد یا در این است که ناچار باید در هیئتی داخل شد که در مسائل معینی اکثریت خود را عرضه خواهد داشت و یا اینکه باید در خارج هیئت ماند و به آن حمله کرد و بالنتیجه زیر آتش آتشبارهای دارای استحکامات بهتر قرار گرفت.

آیا رفیق مارتف با قیل‌وقال دربارهٔ «حکومت نظامی» می‌خواست بگوید که با آنها که در اقلیت قرار گرفته‌اند غیرعادلانه و نامشروع مبارزه می‌کنند ویا آنها را رهبری می‌کنند؟ فقط چنین تزی ممکن بود لااقل اندکی جنبه معقول داشته باشد (از دریچه چشم مارتف)، زیرا تکرار می‌کنم که ماندن در اقلیت حتماً و ناگزیر عواقب نامساعدی دارد. ولی مضحک این است مادامیکه رفیق مارتف از گفتگو امتناع داشت با او نمی‌شد بهیچوجه مبارزه کرد! مادامیکه اقلیت از اقلیت بودن امتناع داشت بهیچوجه نمی‌شد آنرا رهبری نمود!

تا وقتیکه من و پلخانف در هیئت تحریریه بودیم رفیق مارتف یک مدرک هم نتوانست برضد هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی ارائه دهد که افزایش قدرت یا سوء استفاده از قدرت را به ثبوت رساند. پراتیسین‌های اقلیت ازطرف کمیتهٔ مرکزی هم نتوانستند در این باره حتی یک مدرک ارائه دهند. رفیق مارتف اکنون هر طور هم که در جزوه «حکومت نظامی» خود مطلب را بپیچاند باز این حقیقت غیرقابل تکذیب و انکار است که فریاد برضد حکومت نظامی چیزی جز «ناله و زاری مذبوحانه» نبوده است.

فقدان کامل براهین عقلائی در دست مارتف و شرکاء برضد هیئت تحریریه‌ای که از طرف کنگره تعیین شده است بهتر از همه از این گفته خود آنها معلوم می‌شود: «ما سرف نیستیم!» («حکومت نظامی»، ص ۳٤). در اینجا روحیه روشنفکر بورژوازی که خود را از «ذوات برگزیده» و مافوق سازمان توده‌ای و انضباط توده‌ای می‌شمارد، با وضوح شگرفی خودنمائی می‌کند. توضیح امتناع از کار در حزب را با جمله «ما سرف نیستیم» معنایش لو دادن کامل خود و اعتراف به فقدان کامل براهین و عدم‌استعداد مطلق در استدلال و فقدان کامل دلایل عقلائی برای توجیه ناخرسندی است. من و پلخانف می گوئیم که بهیچوجه خودرا مسبب این امتناع نمی‌دانیم و خواهش می کنیم که اختلاف‌نظرها بیان شود، ولی بما جواب می‌دهند که «ما سرف نیستیم» (با این اضافه که: ما هنوز معامله را درباره کئوپتاسیون تمام نکرده‌ایم).

تکروی روشنفکرانه که ماهیت خود را در مشاجرات مربوط بمادهٔ اول بروز داده و تمایل خود را بطرز قضاوت اپورتونیستی و عبارت‌پردازی های آنارشیستی آشکار نموده است هر نوع سازمان و انضباط پرولتری قانون سرواژ بنظر می‌رسد. خوانندگان بزودی خواهند دانست که کنگرهٔ حزبی جدید هم در نظر این «اعضای حزب» و «افراد مسئول» حزب یک موٴسسه سرواژی است که مورد دهشت و نفرت «ذوات برگزیده» است ... این «مؤسسه» واقعاً هم برای کسانیکه مایلند از عنوان حزبیت استفاده کنند، ولی عدم‌مطابقت این عنوان را با مصالح حزب و ارادهٔ حزب احساس می‌نمایند، دهشت‌آور است.

قطعنامه های کمیته ها که من در نامه به هیئت تحریریه «ایسکرای» نو متذکر شده‌ام و رفیق مارتف در جزوهٔ «حکومت نظامی» به آنها اشاره کرده است بطور مستند ثابت می کند رفتار اقلیت تماماً عدم اطاعت از تصمیمات کنگره و اخلال در کار مثبت عملی بوده است. اقلیت که از اپورتونیست‌ها و متنفرین از «ایسکرا» تشکیل شده بود حزب را متلاشی می‌ساخت و شیرازه کارها را از هم می گسیخت و نظم کار را بهم می‌زد و میخواست بدینطریق شکست در کنگره را تلافی کند، زیرا احساس می‌نمود که از راه شرافتمندانه و مشروع (یعنی از راه توضیح جریان

در مطبوعات یا در کنگره) هرگز نخواهد توانست اتهامی را که در کنگرهٔ دوم در مورد اپورتونیسم و ناپایداری روشنفکرانه به آن زده‌اند رد کند. آنها که ناتوانی خود را در اقناع حزب در یافته بودند، کارشان سازمانشکنی در حزب و جلوگیری از پیشرفت هر کاری بود. آنها را سرزنش می‌کردند که (پس از سردرگمی در کنگره) در قایق ما شکاف ایجاد کردند؛ ولی در پاسخ به این سرزنش با تمام قوا می‌کوشیدند قایق شکاف‌خورده را بکلی درهم شکنند.

مفاهیم بقدری با یکدیگر مخلوط می‌شد که بایکوت و کناره‌گیری از کار «وسیلهٔ شرافتمندانهٔ *» مبارزه خوانده می‌شد. حالا رفیق مارتف با انواع وسایل در حول این نکتهٔ باریک چرخ می‌زند. رفیق مارتف بقدری «اصولی» است که از بایکوت، هنگامیکه... از طرف اقلیت می‌شود پشتیبانی می‌کند و هنگامیکه خود رفیق مارتف در اکثریت باشد و با بایکوت تهدید شود بایکوت را محکوم می‌کند!

آیا این جنجال است یا «اختلاف‌نظر اصولی» در مورد طرق شرافتمندانهٔ مبارزه در کار حزب سوسیال‌دمکرات کارگری — تصور می‌کنم که این مسئله را می‌توان بدون تجزیه و تحلیل گذاشت.

پس از اینکه مؤسسات مرکزی کوششهای بدون‌موفقیتی (در تاریخ چهارم و ششم اکتبر) بعمل آوردند تا بلکه از رفقائی که بر سر «کئوپتاسیون» جار و جنجال راه انداخته بودند توضیحاتی کسب نمایند، چاره‌ای نداشتند جز اینکه ببینند مبارزه مشروعی که وعده می‌دادند عملاً چه خواهد بود. دهم اکتبر کمیتهٔ مرکزی بخشنامه‌ای برای اعضای لیگا صادر می‌کند (رجوع شود به صورتجلسه‌های لیگا، ص ۳ — ۵) و اطلاع می‌دهد که آئین‌نامه‌ای در دست تهیه دارد و از اعضای لیگا یاری می‌طلبد. پیشنهاد تشکیل کنگرهٔ لیگا در آن موقع از جانب

* قطعنامهٔ سازمان کارگران صنایع استخراجی (ص ۳۸ «حکومت نظامی»).

هیئت عامله آن رد شده بود (با دو رأی در مقابل یک رأی، رجوع شود به ص ۲۰ در همانجا). پاسخ هواداران اقلیت به این بخشنامه بلافاصله نشان داد که مشروعیت کذائی و قبول تصمیمات کنگره فقط حرف بوده و اقلیت در عمل تصمیم گرفته است مطلقاً از مؤسسات مرکزی حزب اطاعت نکند و دعوتهای آنها را بکار مشترک، با نامه‌های پر از سفسطه و عبارات آنارشیستی برای شانه‌خالی کردن پاسخ دهد. در پاسخ نامه سرگشاده کذائی دیچ عضو هیئت عامله (ص ۱۰) من و پلخانف و دیگر هواداران اکثریت بطور قطعی «برضد آن نقض‌های فاحش انضباط حزبی که عضو مسئول لیگا بکمک آن بخود اجازه می‌دهد در راه فعالیت سازمانی مؤسسه حزبی مانع ایجاد کند و رفقای دیگر را هم بهمین نقض انضباط و آئین‌نامه دعوت می‌کند، اعتراض کردیم. عباراتی نظیر اینکه «من بخود حق نمی‌دهم بدعوت کمیته مرکزی در چنین کاری شرکت کنم»، یا «رفقا! ما بهیچوجه نباید این حق‌را به آن (بکمیته مرکزی) بدهیم که آئین‌نامه جدیدی برای لیگا تنظیم نماید» و غیره، از آن شیوه‌های تبلیغاتی است که فقط می‌تواند در هر شخصی که ولو اندکی از این مسئله: از معنای مفاهیم حزب، سازمان و انضباط حزبی سر در می‌آورد حس انزجار تولید نماید. استفاده از این قبیل شیوه‌ها بخصوص از این جهت مشمئزکننده است که در مورد یک مؤسسه نوبنیاد حزبی بکار برده می‌شود و لذا بمنزله کوشش مسلمی است برای ایجاد خلل در اعتماد رفقای حزبی نسبت به آن، بویژه که این شیوه‌ها با مارک عضو هیئت عامله لیگا و در خفای کمیته مرکزی بکار برده می‌شود» (ص ۱۷).

در چنین شرایطی فقط انتظار جار و جنجال از کنگره لیگا می‌رفت.

رفیق مارتف از همان آغاز کار، تاکتیک کنگره‌ای خود را ادامه داد که عبارت بود از «رازجوئی» و این بار آنرا در مورد پلخانف و از طریق تحریف گفتگوهای خصوصی بکار برد. رفیق پلخانف اعتراض می‌کند و رفیق مارتف مجبور می‌شود خرده‌گیریهای سبک‌مغزانه و ناشی از عصبانیت خود را پس بگیرد (ص ۳۹ و ۱۳۴ صورتجلسه‌های لیگا).

نوبت بگزارش می‌رسد. من نمایندهٔ لیگا در کنگرهٔ حزبی بودم. مراجعه ساده به خلاصهٔ گزارش من (ص ۴۳ و صفحهٔ بعدی) بخواننده نشان خواهد داد که این گزارش شامل مختصری از همان تجزیه و تحلیل رأیگیریهای کنگره است که مفصل آن مضمون رسالهٔ حاضر را تشکیل می‌دهد. در این گزارش تمام توجه اصلی معطوف به این نکته بود که ثابت شود مارتف و همکارانش در نتیجه اشتباهات خود در جناح اپورتونیستی حزب ما قرار گرفته‌اند. و با وجود اینکه این گزارش در برابر اکثریتی از مخالفان بسیار عصبانی داده می‌شد معهذا آنها نتوانستند کوچکترین ایرادی که بتوان آنرا انحراف از شیوه‌های مشروع مبارزه و جروبحث حزبی نامید، پیدا کنند.

برعکس، گزارش مارتف غیر از «اصلاحاتی» ناچیز و جزئی در بارهٔ اظهارات من (نادرستی این اصلاحات را در بالا نشان دادیم)... محصولی از فعالیت اعصاب بیمار بود.

تعجب ندارد که اکثریت از مبارزه در چنین محیطی امتناع ورزید. رفیق پلخانف برضد این «صحنه» (ص ۶۸) اعتراض کرد — راستی هم این یک «صحنه» واقعی بود! — و بدون اینکه اعتراضات خود را در مورد ماهیت گزارش تنظیمی خویش بیان دارد، کنگره را ترک کرد. تقریباً تمام هواداران دیگر اکثریت هم از کنگره خارج شدند و به «رفتار ناشایستهٔ» رفیق مارتف کتباً اعتراض نمودند (ص ۷۵ صورتجلسه‌های لیگا).

شیوه‌های مبارزهٔ اقلیت در برابر همه با وضوح تمام آشکار شد. ما اقلیت را به اشتباه سیاسی در کنگره، بچرخش بسوی اپورتونیسم، به ائتلاف با بوندیستها و آکیموف‌ها و بروکرها و یگوروف‌ها و ماخف ها متهم می‌کردیم. اقلیت در کنگره شکست خورد و اینک دو شیوه مبارزه «بمیان کشیده است» که شامل انواع بیشماری از دستبردها، یورش ها و حمله های جداگانه و غیره است.

شیوهٔ اول — اخلال در نظم تمام کارهای حزبی، خراب کردن کارها و کوشش برای جلوگیری از پیشرفت هر نوع کاری «بدون توضیح علل» آن.

شیوهٔ دوم — «صحنه» سازی و غیره و غیره *.

این «شیوهٔ دوم مبارزه» در قطعنامه های کذائی «اصولی» لیگا نیز که بدیهی است «اکثریت» در بحث پیرامون آنها شرکت نکرد مشاهده می‌شود. حال به این قطعنامه که رفیق مارتف اکنون آنها را در جزوه «حکومت نظامی» خود چاپ کرده است، از نزدیک نظری بیفکنیم.

قطعنامهٔ اول که از طرف رفیق تروتسکی، فوسین، دیچ و دیگران امضا شده است حاوی دو تز برضد «اکثریت» کنگره حزبی است: ۱) «لیگا بسیار متأسف است که در نتیجهٔ پیدایش تمایلاتی در کنگره که در ماهیت امر با سیاست سابق «ایسکرا» مغایر است، هنگام تنظیم آئین‌نامهٔ حزبی چنانچه باید و شاید توجهی به ایجاد تضمینات کافی برای حفظ استقلال و حیثیت کمیتهٔ مرکزی معطوف نشد» (ص ۸۳ صورتجلسه های لیگا).

این تز «اصولی» بطوریکه دیدیم بعبارت آکیموفی منجر شد که جنبهٔ اپورتونیستی آنرا حتی رفیق پوپوف در کنگره حزب فاش کرد! در ماهیت امر این ادعا که «اکثریت» در فکر حفظ استقلال و حیثیت کمیتهٔ مرکزی نیست، همواره جنبهٔ تفتین داشته است و بس. کافی است به این نکته اشاره شود که وقتی من و پلخانف در هیئت تحریریه بودیم در شورا تفوقی از طرف ارگان مرکزی بر کمیتهٔ مرکزی وجود نداشت، ولی وقتیکه مارتفی‌ها وارد هیئت تحریریه شدند ارگان مرکزی در شورا بر کمیتهٔ مرکزی برتری پیدا کرد! وقتیکه ما در هیئت تحریریه بودیم، در شورا عدهٔ پراتیسین های روس از ادبای مقیم خارجه

---

* قبلاً این نکته را متذکر شده‌ام که اگر حتی پست‌ترین شکلهای بروز این جنجالها که در شرایط مهاجرت و تبعید امری عادی است به انگیزه‌های پست تأویل می‌شد امری نامعقول می‌بود. این یک نوع بیماری است که در بعضی شرایط غیرعادی زندگی، در شرایط تشنج اعصاب و غیره بشکل واگیر شیوع می‌یابد. من ناگزیر در اینجا صفت واقعی این سیستم مبارزه را روشن کردم، زیرا رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» خود آنرا تماماً تکرار کرده است.

بیشتر بود؛ مارتفی‌ها برعکس. وقتیکه ما در هیئت تحریریه بودیم، شورا حتی یکبار هم قصد دخالت در هیچیک از مسائل عملی را ننمود؛ ولی از هنگام کئوپتاسیون بالاتفاق بطوریکه خوانندگان بزودی دقیقاً از آن اطلاع حاصل خواهند کرد چنین مداخله‌ای آغاز شد.

تز بعدی قطعنامه مورد بحث: «... کنگره هنگام تأسیس مراکز رسمی حزب به مسئله تداوم کار و ارتباط با مراکزی که عملاً بوجود آمده بودند با نظری بی‌اعتنائی نگریست...»

این تز تمام و کمال به مسئله هیئت اعضای مرکز مربوط می‌شود. «اقلیت» ترجیح داد که دربارهٔ این مسئله که مراکز سابق در کنگره «عاطل بودن» خود را به ثبوت رسانده و اشتباهاتی مرتکب شده‌اند، سکوت اختیار کند. ولی از همه مضحک‌تر استنادی است که به «تداوم کار» دربارهٔ کمیتهٔ سازمانی می‌شود. در کنگره دیدیم که یکنفر هم دربارهٔ تصویب تمام اعضای کمیتهٔ سازمانی حرفی نزد. در کنگره مارتف حتی با حالتی هیستریک فریاد می‌کشید که فهرست سه‌نفری کمیتهٔ سازمانی برایش مایهٔ ننگ است. در کنگره «اقلیت» آخرین فهرست خود را با یک عضو از کمیتهٔ سازمانی پیشنهاد نمود (پوپوف، گلبوف یا فومین و تروتسکی)، ولی «اکثریت» فهرستی را با دو عضو از سه عضو کمیتهٔ سازمانی بتصویب رساند (تراوینسکی، واسیلیف و گلبوف). حال سئوال می‌شود که آیا واقعاً این استناد به «تداوم کار» ممکن است «اختلاف نظر اصولی» نامیده شود؟

حال به قطعنامه دیگری که چهار عضو هیئت تحریریهٔ سابق بسرپرستی رفیق آکسلرود آنرا امضا کرده‌اند، می‌پردازیم. اینجا ما با تمام اتهامات عمده‌ای که به «اکثریت» وارد شده و سپس بارها در مطبوعات تکرار گردیده است، برخورد می‌کنیم. برای بررسی آنها بهتر این است که به فورمولبندی تنظیمی اعضای محفل رداکتورها مراجعه کنیم. اتهامات متوجه «سیستم ادارهٔ مطلق‌العنان و بوروکراتیک حزب» و «مرکزیت بوروکراتیک» است که وجه تمایزش با «مرکزیت واقعاً سوسیال‌دمکراتیک» بقرار زیر است: این مرکزیت «آنچه را که در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌دهد، اتحاد داخلی نبوده، بلکه وحدت خارجی

و صوری است که با وسایل صرفاً مکانیکی، از طریق سرکوب دائمی ابتکار فردی و اختناق روح فعالیت اجتماعی انجام می گیرد و حفظ می‌شود»؛ از این رو این مرکزیت «از لحاظ ماهیت خود قادر نیست عناصر متشکلهٔ جامعه را بطور اورگانیک و ذاتی متحد سازد».

الله اعلم که رفیق آکسلرود و شرکاء در اینجا از کدام «جامعه» سخن می گویند. رفیق آکسلرود ظاهراً خودش هم بخوبی نمی‌دانست که از طرف انجمن زمستوو درباره انجام رفورمهای مطلوب در اداره امور کشور تقاضانامه می‌نویسد یا اینکه شکایات «اقلیت» را بیان می‌دارد. آیا «حکومت مطلقه» در حزب که «رداکتورهای» ناراضی دربارهٔ آن قیل و قال راه می‌اندازند، چه معنائی می‌تواند داشته باشد؟ حکومت مطلقه عبارتست از قدرت عالی و بدون کنترل و عاری از مسئولیت و غیر انتخابی یک فرد. از مطبوعات «اقلیت» خیلی خوب پیداست که منظور آنها از چنین حاکم مطلق من هستم و لاغیر. وقتی که این قطعنامه نوشته می‌شد و تصویب می گردید من و پلخانف در ارگان مرکزی بودیم. پس رفیق آکسلرود و شرکاء اظهار عقیده می کنند که هم پلخانف و هم کلیهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی بنا به ارادهٔ لنین که حاکم مطلق است «حزب را اداره می کردند»، نه بر طبق نظریات خودشان و با توجه بمصالح کار. اتهام ادارهٔ مستبدانه حتماً و ناگزیر به این نتیجه می‌رسد که بجز شخص حاکم مطلق، بقیهٔ شرکت کنندگان در اداره امور، آلتهای ساده‌ای در دست دیگری، مهره و مجری اراده دیگری هستند. و ما برای چندین بار سئوال می کنیم که مگر واقعاً این را می‌توان «اختلاف نظر اصولی» رفیق آکسلرود بسیار محترم شمرد؟

و اما بعد. آیا این «اعضای حزب» ما که بتازگی از کنگرهٔ حزبی باز گشته‌اند و تصمیمات آنرا با رسمیت تمام قانونی شناخته‌اند، در اینجا از کدام وحدت خارجی و صوری سخن می گویند؟ شاید آنها برای نیل بوحدت در حزبی که بر اساس کم‌وبیش استواری بنا شده است طریقهٔ دیگری جز کنگرهٔ حزبی می‌شناسند؟ اگر چنین است، پس چرا جرئت ندارند صریحاً اظهار دارند که کنگرهٔ دوم را دیگر کنگرهٔ قانونی نمی‌شناسند؟ چرا نمی‌خواهند افکار جدید و شیوه‌های جدید خود را درباره

نیل بوحدت در درون باصطلاح حزبی که باصطلاح متشکل است برای ما بیان دارند؟

و امابعد. روشنفکران ایندیویدوآلیست ما که ارگان مرکزی حزب اندکی قبل از این جریان از آنها خواهش می‌کرد که اختلاف‌نظرهای خود را بیان کنند، ولی آنها بجای این کار در باره «کئوپتاسیون» چانه می‌زدند، از کدام «سرکوب ابتکار فردی» حرف می‌زنند؟ اصولاً من و پلخانف یا کمیتهٔ مرکزی چگونه می‌توانستیم ابتکار و فعالیت افرادی را که از هر گونه «تشریک مساعی» با ما امتناع می‌ورزیدند، سرکوب نمائیم! چگونه ممکن است در موسسه یا در هیئتی کسی را که از شرکت در آن امتناع ورزیده است، سرکوب کرد؟ چگونه رداکتورهای انتخاب‌نشده‌ای که خودشان از «اداره شدن» امتناع کرده‌اند می‌توانند از «سیستم مدیریت» شاکی باشند؟ ما در رهبری این رفقای خود به این علت ساده که این رفقا اصلاً زیر رهبری ما کار نمی‌کردند، هیچگونه اشتباهی نمی‌توانستیم بکنیم.

تصور می‌رود این مطلب روشن باشد که داد و فریاد درباره بوروکراتیسم کذائی فقط استتار ساده نارضائی از اعضای مراکز است و فقط برگ ساتری برای پوشاندن نقض آن قول رسمی است که در کنگره داده شده است. تو بوروکراتی، چونکه انتصاب تو از طرف کنگره بنابه ارادهٔ من نبوده و بر خلاف آن صورت گرفته است؛ تو فرمالیستی، چونکه اتکایت بر تصمیمات رسمی کنگره است نه بر رضایت من؛ تو خشن مکانیکی کار می‌کنی، زیرا به اکثریت «مکانیکی» کنگره حزبی استناد می‌جوئی و تمایل مرا به کئوپتاسیون در نظر نمی‌گیری؛ تو حاکم مطلقی، چونکه نمی‌خواهی قدرت را بدست گروه گرم و نرم سابق بدهی — گروهی که سرزنش صریح کنگره از محفلبازی آن هر قدر برایش نامطبوعتر است، همانقدر با انرژی بیشتری از «تداوم کار» محفلی خود دفاع می‌کند.

در این داد و فریاد دربارهٔ بوروکراتیسم بجز مطالبی که ذکر

شد هیچ مضمون واقعی وجود نداشته و ندارد*. و همین شیوهٔ مبارزه است که یکبار دیگر ناپایداری روشنفکرانه اقلیت را ثابت می‌کند. اقلیت می‌خواست حزب را متقاعد سازد به اینکه انتخاباتی که برای مراکز شده است، نامناسب است. با چه متقاعد سازد؟ آیا با انتقاد از آن «ایسکرائی» که من و پلخانف اداره می‌کردیم؟ خیر، آنها قادر به این کار نبودند، بلکه می‌خواستند این عمل را از راه امتناع قسمتی از حزب از کار تحت رهبری مراکز منفور انجام دهند. ولی هیچ مؤسسه مرکزی در هیچیک از احزاب جهان قادر نخواهد بود استعداد خود را در رهبری کسانیکه نمی‌خواهند برهبری تن در دهند، ثابت نماید. امتناع از تن دادن برهبری مراکز در حکم امتناع از بودن در حزب و برابر با تخریب حزب است، این شیوه اقناع نبوده بلکه شیوهٔ انهدام است. و همین تبدیل شیوهٔ اقناع بشیوهٔ انهدام است که فقدان متانت اصولی و بی‌ایمانی به ایده‌های خود را نشان می‌دهد.

از بوروکراتیسم دم می‌زنند. بوروکراتیسم را می‌توان به زبان روسی «مستنیچستوو» ترجمه کرد. بوروکراتیسم یعنی تابع ساختن مصالح کار به منافع جاه و منزلت، عطف توجه فوق‌العاده بکرسی و مسند و نادیده گرفتن کار و عمل، کئوپتاسیون‌بازی بجای مبارزه در راه تحقق ایده‌ها. چنین بوروکراتیسمی واقعاً و بدون شک برای حزب نامطلوب و زیانبخش است و من با کمال آرامش خاطر این قضاوت را بخواننده واگذار می‌کنم که ببیند کدامیک از دو طرفی که اکنون در داخل حزب ما مبارزه می‌کنند در این بوروکراتیسم گناهکار است... از کاربرد شیوه‌های خشن مکانیکی در ایجاد اتحاد سخن می‌گویند. بدیهی است که شیوه‌های خشن مکانیکی زیان دارد، ولی باز هم قضاوت امر را بخواننده واگذار می‌کنم که ببیند آیا در مورد مبارزه خطمشی جدید برضد خطمشی سابق، شیوه‌ای خشن‌تر و مکانیکی‌تر از این می‌توان تصور

* کافی است متذکر شویم پس از آنکه رفیق پلخانف کئوپتاسیون نیکوکارانه را عملی ساخت دیگر جنبه هوادار «مرکزیت بوروکراتیک» بودن خود را در نظر اقلیت از دست داد.

کرد که قبل از متقاعد ساختن حزب به صحت نظریات جدید و قبل از تشریح این نظریات برای حزب، افراد را در مؤسسات حزبی وارد کنند؟

ولی شاید الفاظ مورد علاقه اقلیت صرفنظر از آن سبب جزئی و ناچیزی که بدون شک در این مورد بخصوص، مبداء «چرخش» بوده، تا اندازه‌ای هم جنبهٔ اصولی داشته و از مجموعه ویژه‌ای از ایده‌ها تراوش می‌کند؟ شاید اگر «کئوپتاسیون»بازی را کنار بگذاریم این کلمات بهر حال بازتابی ازیک سیستم دیگر نظریات باشد؟

حال مسئله را از این جانب مورد بررسی قرار می‌دهیم. ناگزیریم در این مورد مقدم بر هر مطلبی متذکر شویم، اولین کسی که به این بررسی پرداخت رفیق پلخانف در لیگا بود که بچرخش اقلیت بسوی آنارشیسم و اپورتونیسم اشاره کرد و نیز باید متذکر شویم که همانا رفیق مارتف (که اکنون از اینکه همه نمی‌خواهند خطمشی او را اصولی *

---

* هیچ چیز مضحک‌تر از این رنجش نیست که «ایسکرای» نو در این باره پیدا کرده‌است که گویا لنین نمیخواهد اختلاف‌نظرهای اصولی را ببیند یا اینکه آنها را نفی می‌کند. هرقدر شما با نظر اصولی‌تری به مسئله نگاه کنید بهمان درجه سریعتر تذکرات مکرر مرا در مورد چرخش بسوی اپورتونیسم مورد بررسی قرار خواهید داد. هر قدر خطمشی شما اصولی‌تر باشد بهمان درجه کمتر می‌توانید مبارزه مسلکی را تا درجه حسابهای بوروکراتیک تنزل دهید. خودتان که بهر وسیله‌ای متشبث شدید تا نگذارید شما را بعنوان افراد اصولی بشناسند، پس از خودتان گله کنید. مثلاً رفیق مارتف ضمن اینکه در جزوه «حکومت نظامی» خود از کنگرهٔ لیگا صحبت می‌کند در باره بحثی که با پلخانف بر سر آنارشیسم شده بود سکوت می‌کند، ولی در عوض خاطرنشان می‌سازد که لنین مافوق مرکز است و یک چشمک لنین کافی است که مرکز فوراً دستور صادر نماید. او می‌گوید کمیتهٔ مرکزی با کسب پیروزی و سوار بر اسب سفید وارد لیگا شد و الخ. و من شکی ندارم که رفیق مارتف با همین انتخاب موضوع مسلکی و اصولی بودن عمیق خود را به ثبوت رسانده است.

بدانند خیلی رنجش پیدا کرده است) ترجیح داد در این باره در جزوهٔ «حکومت نظامی» خود بکلی سکوت کند.

در کنگره لیگا مسئلهٔ کلی طرح شده بود مشعر بر اینکه آیا آئین‌نامه‌ای که لیگا یا کمیته برای خود تهیه می‌کند بدون تصویب کمیتهٔ مرکزی و در صورت مخالفت آن، اعتبار واقعی دارد؟ تصور می‌رفت مسئله خیلی روشن باشد: آئین‌نامه عبارت است از بیان رسمی نظام سازمانی و حق تشکیل کمیته‌ها بموجب مادهٔ ششم آئین‌نامه حزب ما مطلقاً بکمیتهٔ مرکزی واگذار شده است؛ آئین‌نامه حدود خودمختاری کمیته را تعیین می‌نماید، ولی رأی قطعی در تعیین این حدود با مؤسسهٔ مرکزی حزب است نه با مؤسسهٔ محلی. اینها الفباء است و استدلال ژرف‌اندیشانه‌ای که میگوید «سازمان دادن» همیشه مستلزم «تصویب آئین‌نامه» نیست صرفاً بچگانه است (گوئی خود لیگا مستقلاً تمایل خود را ابراز نداشته بود که همانا بر اساس آئین‌نامهٔ رسمی متشکل شود). ولی رفیق مارتف حتی الفباء سوسیال‌دمکراسی را هم فراموش کرده است (امید است که موقتی باشد). بعقیدهٔ او، درخواست تصویب آئین‌نامه فقط حاکی از این است که «مرکزیت انقلابی سابق ایسکرائی جای خود را بمرکزیت بوروکراتیک می‌دهد» (ص ۹۵ صورتجلسه‌ها)، ضمناً رفیق مارتف در همان سخنرانی اظهار می‌دارد که در همین جاست که او برای قضیه «جنبهٔ اصولی» قایل است (ص ۹۶)، همان جنبهٔ اصولی که در جزوهٔ «حکومت نظامی» خود ترجیح داد دربارهٔ آن سکوت کند!

رفیق پلخانف همان دم به مارتف جواب می‌دهد و خواهش می‌کند که از ذکر اصطلاحاتی نظیر بوروکراتیسم و پومپادورستوو و غیره که «بشأن و مقام کنگره لطمه می‌زند» خودداری شود (ص ۹۶). در نتیجه، با رفیق مارتف که این اصطلاحات را «توصیف اصولی خط‌مشی معینی» می‌داند، یکسلسله تذکرات ردوبدل می‌شود. رفیق پلخانف مانند تمام طرفداران اکثریت، در آنموقع برای این اصطلاحات معنای مشخصی قایل بود و مفهومیکه از آنها درک می‌کرد برای وی جنبهٔ اصولی نداشته، بلکه اگر کاربرد این کلمه جایز باشد دارای جنبهٔ صرفاً «کئوپتاسیونی» بود. معهذا او در برابر اصرار مارتف‌ها و دیچ‌ها گذشت

می کند (ص ۹٦ — ۹۷) و به بررسی اصولی نظریات گویا اصولی می‌پردازد و می گوید: «اگر مسئله چنین بود (یعنی اگر کمیته‌ها در ایجاد سازمان و تهیه برنامهٔ خود مختار بودند)، آنوقت این کمیته‌ها نسبت بواحد کل یعنی حزب خودمختار می‌شدند. این دیگر نظریه بوندیستی نبوده، بلکه صرفاً آنارشیستی است. در واقع هم، آنارشیستها چنین قضاوت می کنند و می گویند: حقوق افراد نامحدود است؛ آنها می‌توانند با یکدیگر تصادم پیدا کنند؛ هر فردی حدود حقوق خود را معین می کند. حدود خودمختاری را نباید خود گروه معین کند، بلکه باید آن واحد کل که این گروه جزئی از آن است، معین نماید. بوند می‌تواند مثال بارز تخطی از این اصل باشد. حدود خودمختاری را یا کنگره تعیین می کند ویا آن مقام عالی که توسط کنگره بوجود آمده است. قدرت مؤسسهٔ مرکزی باید مبتنی بر اعتبار و نفوذ اخلاقی و عقلانی باشد. بدیهی است که من با این نکته موافقم. هر نماینده سازمانی باید سعی کند که سازمان دارای اعتبار و نفوذ اخلاقی باشد. ولی از اینجا چنین برنمی‌آید که چون اعتبار و نفوذ لازم است پس احتیاجی بقدرت نیست... قرار دادن اعتبار و نفوذ ایده‌ها در نقطهٔ مقابل اعتبار قدرت — سخن‌پردازی آنارشیستی است که جایش نباید اینجا باشد» (ص ۹۸). این تزها بی‌نهایت مقدماتی است، اینها در واقع قضایای بدیهی است و حتی رأیگیری به آنها (ص ۱۰۲) عجیب بود و اینکه این تزها مورد شک و تردید قرار گرفت فقط علتش این است که «در لحظهٔ کنونی مفاهیم با هم مخلوط شده‌اند» (همانجا). ولی تکروی روشنفکرانه ناگزیر کار اقلیت را به آنجا کشاند که خواستند کنگره را برهم بزنند و تابع اکثریت نشوند؛ توجیه این تمایل هم جز از طریق سخنپردازی آنارشیستی از طریق دیگر ممکن نبود. بسیار مضحک است که اقلیت چیزی به پلخانف نمی‌توانست بگوید جز شکایت از کاربرد اصطلاحات فوق‌العاده شدید نظیر اپورتونیسم، آنارشیسم و غیره. پلخانف بجا و بمورد این شکایتها را مورد تمسخر قرار داده سئوال می کند که چرا استعمال «کلمات ژورسیسم و آنارشیسم خوب نیست، ولی کلمات lèse-majesté (توهین به اعلیحضرت) و پومپادورستوو خوب است»؟ به این سئوال

پاسخی داده نشد. این qui pro puo* عجیب دائماً برای رفیق مارتف و رفیق آکسلرود و شرکاء اتفاق می‌افتد: روی الفاظ جدید آنها آشکارا نقش «قلب» دیده می‌شود؛ اشاره به این مسئله باعث رنجش آنها می‌شود که می‌خواهند بگویند مردمان اصولی هستند؛ ولی در پاسخ آنها می گویند — وقتی شما از لحاظ اصولی تبعیت جزء را از کل رد می کنید پس آنارشیست هستید. اینجا یک رنجش دیگر بمناسبت این عبارت شدیداللحن پیدا می‌شود! بعبارت دیگر: آنها می‌خواهند با پلخانف نبرد کنند، ولی به این شرط که او بطور جدی به آنها حمله نکند!

چه بسا رفیق مارتف و انواع «منشویکهای» دیگر بهمین شیوهٔ کودکانه خواستند با اثبات «تضاد» زیر مرا افشاء نمایند. آن قسمت از «چه باید کرد؟» یا از «نامه‌ای برفیق» را می گیرند که در آن از اعمال نفوذ مسلکی و مبارزه در راه نفوذ و غیره صحبت می‌شود و در مقابل آن اعمال نفوذ «بوروکراتیک» از طریق آئین‌نامه و کوشش «مستبدانه» برای تکیه بقدرت و غیره را قرار می‌دهند. چه ساده‌لوحانی! آنها فراموش کرده‌اند که حزب ما سابقاً یک واحد متشکل نبود، بلکه مجموعه‌ای از گروههای جداجدا بود و به این جهت هم بین این گروهها مناسباتی جز اعمال نفوذ مسلکی نمی‌توانست وجود داشته باشد. حال ما حزب متشکلی شده‌ایم و اینهم معنایش ایجاد قدرت و تبدیل نفوذ و اعتبار ایده‌ها به نفوذ و اعتبار قدرت و اطاعت مقامات مادون حزب از مقامات مافوق آن است. راستی که تکرار مکرر این اصل الفبائی برای رفقای قدیمی خود کمی نامناسب است بخصوص وقتی حس می کنی که تمام مطلب سر این است که اقلیت نمی‌خواهد در مورد انتخابات تابع اکثریت باشد! ولی از نظر اصولی خلاصه تمام این افشاگریهای بی‌سرانجامی که برای اثبات تضاد در گفته‌های من می‌شود، یک مشت عبارات آنارشیستی است. «ایسکرای» نو بدش نمی‌آید که از عنوان و حقوق مؤسسهٔ حزبی استفاده کند، ولی نمی‌خواهد که از اکثریت حزب تبعیت نماید.

اگر در عبارات مربوط به بوروکراتیسم اصلی وجود داشته باشد،

---

* سؤتفاهم. ه. ت.

و اگر این نفی آنارشیستی تبعیت حتمی جزء از کل نیست، پس ما با اصل اپورتونیسم روبرو هستیم که می‌کوشد از مسئولیت روشنفکرانی در برابر حزب پرولتاریا بکاهد، نفوذ مؤسسات مرکزی را تضعیف نماید، خودمختاری ناپایدارترین عناصر حزبی را شدت دهد و مناسبات سازمانی را به قبول صرفاً افلاطونی این مناسبات در گفتار محدود سازد. ما در کنگرهٔ حزب ناظر این مسئله بودیم. در آنجا آکیموف‌ها و لیبرها درباره مرکزیت «سهمناک» همان چیزها را می‌گفتند که در کنگرهٔ لیگا از دهان مارتف و همکارانش بیرون آمد. اینکه اپورتونیسم نه بطور تصادفی بلکه بنابماهیت خود و نه تنها در روسیه بلکه در تمام دنیا به «نظریات» سازمانی مارتف و آکسلرود منجر می‌شود، مطلبی است که در بررسی مقاله رفیق آکسلرود در «ایسکرای» نو خواهیم دید.

ع) ناملایمات کوچک نباید مانع لذت بزرگ گردد

اقدام لیگا دایر به رد قطعنامهٔ مربوط به ضرورت تصویب آئین‌نامهٔ خود از طرف کمیتهٔ مرکزی (ص ۱۰۵ صورتجلسه‌های لیگا) همانطوریکه بلافاصله تمام اکثریت کنگرهٔ حزبی خاطرنشان نمود در حکم «نقض فاحش آئین‌نامهٔ حزب» بود. چنین نقضی، اگر بمثابه اقدام افراد اصولی در نظر گرفته شود آنارشیسم تمام‌عیار بشمار می‌رفت، ولی در شرایط مبارزهٔ پس از کنگره این نقض حتماً این تأثیر را داشت که اقلیت حزبی با اکثریت حزبی «تصفیه حساب می‌کند» (ص ۱۱۲ صورتجلسه‌های لیگا)، این نقض بمعنای عدم تمایل به تبعیت از حزب و ماندن در حزب بود. امتناع لیگا از صدور قطعنامه‌ای پیرامون اظهارات کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ لزوم تغییر آئین‌نامه (ص ۱۲۴ — ۱۲۵) ناگزیر منجر به آن شد که مجلس که می‌خواست مجلس سازمان حزبی شمرده شود و در عین حال از مؤسسهٔ مرکزی حزب تبعیت نکند غیرقانونی شناخته شود. بهمین جهت هم طرفداران اکثریت حزبی بلافاصله این مجلس quasi-حزبی را ترک کردند تا در کمدی ناشایسته‌ای شرکت نداشته باشند.

بدین ترتیب، تکروی روشنفکرانه با شیوه افلاطونی قبول مناسبات سازمانی که بصورت تزلزل‌فکری در مورد مادهٔ اول آئین‌نامه آشکار شد، در عمل به‌پایان منطقی خود یعنی به انهدام سازمان حزبی رسید که من در همان ماه سپتامبر یعنی یک ماه و نیم پیش آنرا پیش‌بینی کرده بودم. در این لحظه یعنی شب همان روزی که کنگرهٔ لیگا بپایان رسید، رفیق پلخانف بهمکاران خود در هر دو مؤسسهٔ مرکزی حزب گفت قادر نیست «بروی خودیها تیراندازی کند» و «گلوله زدن بمغز خود بهتر است از انشعاب است» و برای رفع بلای بزرگتر باید بحداکثر گذشت‌های شخصی تن در داد، گذشتهائی که در ماهیت امر بر سر آنها (بمراتب بیش از اصولی که در روش نادرست نسبت به مادهٔ اول هویدا شد) این مبارزه نابودکننده انجام می‌گیرد. برای توصیف دقیقتر این چرخش رفیق پلخانف که اهمیت معینی در سراسر حزب بخود گرفته است، بیشتر صلاح می‌دانم که روی گفته‌های خصوصی و نامه‌های خصوصی (که در مواقع ناچاری بدان متوسل می‌شوند) تکیه نشود، بلکه روی تشریحی تکیه شود که خود پلخانف در برابر تمام حزب از جریان امور نموده است یعنی روی مقالهٔ او زیر عنوان «چه نباید کرد؟»، مندرجه در شماره ۵۲ «ایسکرا» که اتفاقاً پس از کنگرهٔ لیگا و پس از خروج من از هیئت تحریریه ارگان مرکزی (اول نوامبر سال ۱۹۰۳) و قبل از کئوپتاسیون مارتفی‌ها (۲۶ نوامبر سال ۱۹۰۳) نوشته شده است.

فکر اصلی در مقالهٔ «چه نباید کرد؟» این است که در سیاست نباید خط‌مشی مستقیمی داشت و بیمورد خشن و غیرقابل گذشت بود، گاهی باید برای احتراز از انشعاب به رویزیونیستها (از میان آنهائی که بما نزدیک می‌شوند یا ازمیان ناپایدارها) و به تکروان آنارشیست هم گذشت کرد. کاملاً طبیعی است که این اصول مجرد و کلی موجب حیرت همگانی خوانندگان «ایسکرا» شد. در موقع خواندن گفته‌های بزرگ‌منشانه و متکبرانهٔ رفیق پلخانف (در مقالات بعدی) حاکی از اینکه معنای حرفهایش را بعلت تازگی فکر او و عدم‌آشنائی با دیالکتیک نفهمیده‌اند، ممکن نیست از خنده خودداری نمود. راستی هم وقتیکه مقالهٔ «چه نباید کرد؟» نوشته شد آنرا فقط در حدود ده نفر از ساکنان دو ناحیه ژنو

که نام هر دو با یک حرف (۳۶) شروع می‌شود می‌توانستند بفهمند. بدبختی رفیق پلخانف در این بود که در برابر دهها هزار خواننده یک مشت کنایه، سرزنش، علامتهای جبر و معما بکار برده است که فقط خطاب به این ده نفری بود که در تمام زیروبم‌های مبارزهٔ پس از کنگره با اقلیت شرکت داشتند. علت گرفتاری رفیق پلخانف به این مصیبت آنست که اصل اساسی دیالکتیک را که اینهمه بیمورد یادآور شده است، نقض نمود: حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همیشه مشخص است. بهمین جهت هم دادن شکل مجرد بمضمون بسیار مشخص دربارهٔ گذشت به مارتفی‌ها پس از کنگرهٔ لیگا بیمورد بود.

گذشتی که رفیق پلخانف بعنوان کلام مبارز جدید پیش کشیده است در دو مورد مشروع و ضروری است: یا وقتی که گذشت کننده بحقانیت کسانیکه برای بدست آوردن گذشت می کوشند معتقد شده باشد (رجال سیاسی شرافتمند در چنین صورتی صریح و آشکار به اشتباه خود اعتراف می کنند) و یا وقتی که گذشت نسبت بدرخواستی که برای کار نامعقول و زیانبخش است، ولی منظور از آن رفع مصیبت بزرگتری است. ازمقالهٔ مورد بررسی کاملاً روشن است که نویسنده مورد دوم را در نظر دارد: او صریحاً از گذشت نسبت به رویزیونیستها و تکروهای آنارشیست (بطوریکه حالا دیگر همهٔ اعضای حزب از روی صورتجلسه‌های لیگا می‌دانند که اینجا منظور مارتفی‌ها هستند) یعنی از گذشتی صحبت می کند که برای احتراز از انشعاب حتمی است. پس تمام فکر به اصطلاح جدید رفیق پلخانف منجر به یک اندرز زندگی می‌شود که خیلی هم تازگی ندارد: ناملایمات کوچک نباید مانع لذت بزرگ شود، یک نافهمی کوچک اپورتونیستی و یک عبارت کوچک آنارشیستی بهتر از انشعاب بزرگ حزب است. رفیق پلخانف هنگام نوشتن این مقاله بروشنی می‌دید که اقلیت جناح اپورتونیستی را در حزب ما تشکیل می‌دهد و به شیوهٔ آنارشیستی مبارزه می کند. رفیق پلخانف طرحی پیشنهاد کرد دایر بر اینکه با اقلیت از راه گذشتهای شخصی مبارزه شود، همانطوریکه (si licet parva componere magnis باز هم) سوسیال‌دمکراسی آلمان با برنشتین مبارزه می کرد. ببل در کنگره‌های

حزب خود آشکارا می گفت کسی را نمی‌شناسد که مثل رفیق برنشتین (نه آقای برنشتین که اصطلاح سابق مورد پسند رفیق پلخانف بود، بلکه رفیق برنشتین) تحت تأثیر محیط قرار گیرد: ما او را در محیط خود می‌آوریم، او را برای نمایندگی رایشتاگ انتخاب می کنیم، ما با رویزیونیسم مبارزه خواهیم کرد بدون اینکه با خشونت بیجا (à la سابا کویچ (۳۷)-Parvus) برضد رویزیونیست بجنگیم، ما سر این رویزیونیست را «با پنبه خواهیم برید» (kill with kindness)، این توصیفی است که بخاطر دارم رفیق م. بر (M. Beer) در یکی از جلسات سوسیال‌دمکراسی انگلستان ضمن دفاع از گذشت و صلحدوستی و ملایمت، نرمش و احتیاط آلمانی در مقابل‌حملات سابا کویچ انگلیسی یعنی هایندمان نمود. درست بهمین ترتیب هم رفیق پلخانف خواست سر آنارشیسم کوچک و اپورتونیسم کوچک رفیق آکسلرود و رفیق مارتف را «با پنبه ببرد». راست است که رفیق پلخانف بموازات اشارات کاملاً واضح به «تکروان آنارشیست» عمداً از رویزیونیست‌ها بطور مبهم سخن گفت، یعنی بنحوی که گویا منظورش رابوچیه‌دلوئیها بوده‌اند که از اپورتونیسم روی گردانده و براه مستقیم گام می گذارند، نه اینکه آکسلرود و مارتف که دارند از راه مستقیم به رویزیونیسم پای می‌نهند، ولی این یک حیلهٔ نظامی ناشیانه‌ای* بود، استحکامات بدی بود

* زیرا دربارهٔ گذشت نسبت به رفیق مارتینف و آکیموف و بروکر پس از کنگرهٔ حزب حرفی هم درمیان نبود. من نشنیدم که آنها هم خواستار کئوپتاسیون باشند. و حتی تردید دارم که رفیق استاروور یا رفیق مارتف هنگامیکه از طرف «نیمی از اعضای حزب» بما نامه‌ها و «یادداشتهائی» می‌نوشتند با رفیق بروکر مشورت کرده باشند... در کنگرهٔ لیگا رفیق مارتف با خشم عمیقی که ذاتی یک مبارز سیاسی مصمم است، حتی فکر «پیوستن به ریازانف یا مارتینف» و امکان «بند و بست» با آنها و امکان «خدمت مشترک بحزب» (بعنوان ردا کتور) را هم رد کرد (ص ۵۳ صورتجلسه‌های لیگا). رفیق مارتف «تمایلات مارتینفی» را در کنگرهٔ لیگا بشدت تقبیح می کرد (ص ۸۸)، و هنگامی هم که رفیق ارتدکس گوشهٔ ظریفی به او زد حاکی از اینکه شاید آکسلرود با مارتف

که در برابر آتش توپخانه آراء عمومی حزبی توانائی مقاومت نداشت.
باری، هرکس با اوضاع و احوال مشخص لحظهٔ سیاسی مشروحه در بالا آشنا شود و هرکس در روحیه رفیق پلخانف تعمق ورزد خواهد فهمید که من در آن سوقع بنحو دیگری جز آنچه عمل کردم نمی‌توانستم عمل کنم. در این مورد روی سخنم با آن هواداران اکثریت است که مرا در خارج شدن از هیئت تحریریه سرزنش می‌کردند. وقتیکه رفیق پلخانف پس از کنگرهٔ لیگا چرخش کرد و از هوادار اکثریت بهوادار آشتی بهر قیمت بدل گردید، من سوظف بودم این چرخش را به بهترین معنای آن تعبیر کنم. شاید رفیق پلخانف می‌خواست در مقالهٔ خود برنامه‌ای برای یک آشتی شایسته و شرافتمندانه بدهد؟ هر برنامه‌ای از این قبیل، منجر به آن می‌شود که طرفین صادقانه به اشتباهات خود اعتراف کنند. رفیق پلخانف بکدام اشتباه اکثریت اشاره می‌کرد؟ — بخشونت بیجا و ساباکویچ‌مابانه نسبت به رویزیونیست‌ها. معلوم نیست که رفیق پلخانف در این مورد چه چیزی را در نظر داشت: آیا لطیفهٔ خود را درباره الاغها یا تذکر بی‌نهایت دور از احتیاط در حضور آکسلرود دربارهٔ آنارشیسم و اپورتونیسم را؛ رفیق پلخانف ترجیح داد «بطور انتزاعی» اظهار عقیده کند و آنهم با اشاره به پطر. البته، این مربوط بسلیقه است. ولی من بخشونت خودم خواه در نامه به ایسکرائی و خواه در کنگرهٔ لیگا صرفاً اعتراف کردم؛ چگونه ممکن بود من به این «اشتباه» اکثریت اعتراف نکنم؟ و اما در خصوص اقلیت، رفیق پلخانف بوضوح اشتباه آنرا خاطرنشان می‌ساخت: رویزیونیسم (تذکر او دربارهٔ اپورتونیسم در کنگرهٔ حزب با تذکر دربارهٔ ژورسیسم در کنگرهٔ لیگا مقایسه شود) و آنارشیسم که کار را به انشعاب می‌کشاند. مگر من

«برای رفیق آکیموف و مارتینف و دیگران هم این حق را قایلند که آنها نیز جمع شوند و برای خود آئین‌نامه‌ای تنظیم کنند و از روی آن هر طور که دلشان می‌خواهد عمل کنند» (ص ۹۹)، آنوقت مارتفی‌ها همانند پطر در برابر عیسی حاشا کردند (ص ۱۰۰: «نگرانی رفیق ارتدکس» «از آکیموف‌ها و مارتینف‌ها و غیره» «اساسی ندارد»).

می‌توانستم از کوششی ممانعت کنم که هدفش این بود که از راه گذشتهای شخصی و بطور کلی انواع «kindness» ها (عطوفت و ملایمت و غیره) به اعتراف به اشتباهات و به بی‌ضرر ساختن آنها نایل شود؟ مگر من می‌توانستم سانع این کوشش رفیق پلخانف شوم وقتی که او در مقالهٔ «چه نباید کرد؟» مستقیماً تأکید می‌کرد که «بر مخالفینی» از بین رویزیونیستها که «فقط بعلت ناپیگیریهائی» رویزیونیست شمرده می‌شوند «ترحم شود»؟ و مادامیکه به این کوشش ایمان نداشتم، مگر می‌توانستم جز گذشت شخصی در مورد ارگان مرکزی و راه یافتن به کمیتهٔ مرکزی برای دفاع از خطمشی اکثریت کار دیگری بکنم؟ * من

* رفیق مارتف در این مورد بطرز بسیار صائبی اظهار عقیده نمود و گفت که من avec armes et bagages (با سلاح و توشهٔ سفر. هـ. ت.) راه یافتم. رفیق مارتف علاقه زیادی به استعمال اصطلاحات نظامی دارد: لشگرکشی علیه لیگا، نبرد، جراحات غیرقابل التیام و غیره وغیره. باید اذعان کنم که من نیز عشق مفرطی به استعمال اصطلاحات نظامی دارم، بویژه حالا که انسان با این علاقه مفرط اخبار واصله از اقیانوس آرام را دنبال می‌کند. ولی رفیق مارتف، اگر قرار باشد اصطلاحات نظامی بکار برده شود در اینصورت مطلب از این قرار است: ما در کنگرهٔ حزب دو دژ را تسخیر کردیم. شما در کنگرهٔ لیگا آنها را مورد حمله قرار دادید. پس از رد و بدل نخستین رگبار خفیف گلوله‌ها، همکار من، فرمانده یکی از دژها دروازه را بروی دشمن باز می‌کند. بدیهی است که من نیروی کوچک توپخانهٔ خود را جمع کرده بدژ دیگری که تقریباً فاقد استحکامات است می‌روم تا در مقابل دشمن که از لحاظ کمیت بر من تفوق دارد «حالت دفاع بخود بگیرم». من حتی پیشنهاد صلح می‌کنم: چگونه می‌توان با دو دولت جنگید؟ ولی متفقین جدید در جواب پیشنهاد صلح دژ «باقیمانده» مرا بمباران می‌کنند. من به بمباران آنها با بمباران جواب می‌دهم. آنوقت همکار سابق من — فرمانده — با برآشفتگی عالیجنابانه‌ای بانگ برمی‌آورد که: ای مردان خیرخواه، ببینید که صلحدوستی این چمبرلن چقدر ناقص و ناکفاست!

نمی‌توانستم امکان چنین کوششهائی را مطلقاً نفی کنم و تمام مسئولیت انشعابی را که بیم آن می‌رفت، تنها بعهده بگیرم ولو از این لحاظ که در نامهٔ مورخه ششم اکتبر خودم بیشتر متمایل بودم که این کشمکش را معلول «عصبانیتهای شخصی» بدانم. و اما دفاع از خط مشی اکثریت را وظیفهٔ سیاسی خود شمرده و می‌شمارم. امیدواری بکمک رفیق پلخانف در این مورد امری دشوار و پرمخاطره بود، زیرا از روی تمام قرائن و امارات معلوم بود که رفیق پلخانف این آمادگی را داشت که عبارت خود را دایر بر اینکه «رهبر پرولتاریا حق ندارد وقتی که تمایلات پیکارجویانه‌اش با حساب سیاسی مباینت پیدا می‌کند تسلیم این تمایلات شود» از لحاظ دیالکتیکی به آن معنی تفسیر کند که اگر هم بر فرض تیراندازی ضرورت پیدا کند در این صورت (بنابشرایط جوی ژنو در ماه نوامبر) تیراندازی بسوی اکثریت بیشتر مقرون بحساب خواهد بود... دفاع از خط‌مشی اکثریت ضروری بود، زیرا رفیق پلخانف، در حالیکه بریش دیالکتیک که خواستار بررسی مشخص و همه‌جانبه است می‌خندد، — ضمن صحبت از پاکی (؟) نیت فرد انقلابی، دربارهٔ مسئله اعتماد بفرد انقلابی و ایمان به آنچنان «رهبر پرولتاریا» که بر جناح معین حزب رهبری کرده است با شرمساری سکوت اختیار نمود. رفیق پلخانف ضمن صحبت دربارهٔ روحیهٔ تکروی آنارشیستی و توصیهٔ اینکه «بعضی اوقات» تخطی از انضباط را باید نادیده گرفت و «گاهی» در برابر بی‌بندوباری روشنفکرانه که «ریشه‌اش در احساساتی است که هیچ وجه مشترکی با صداقت نسبت به ایدهٔ انقلابی ندارد» گذشتهائی نمود، ظاهراً فراموش می‌کرد که باید حسن نیت اکثریت حزب را هم بحساب آورد و باید حق تعیین میزان گذشت‌ها نسبت به تکروان آنارشیست را همانا به پراتیسین‌ها داد. هر اندازه که مبارزهٔ مطبوعاتی با ترهات کودکانه آنارشیستی آسان است، بهمان اندازه کار عملی با تکروی آنارشیست در یک سازمان واحد دشوار است. ادیبی که بخواهد تعیین میزان گذشتهائی را که ممکن است در عمل به آنارشیسم نمود بعهده بگیرد، با این کار فقط خودخواهی ادبی بیرون از حد و اندازه و واقعاً آئین‌پرستانه خود را نشان خواهد داد. رفیق پلخانف والامنشانه و با تفرعن اظهار داشت

(بقول بازاروف (۳۸)، برای خودنمائی) که در صورت انشعاب جدید دیگر کارگران از درک افکار ما باز خواهند ماند و در عین‌حال خودش در «ایسکرای» نو دست بدرج سلسلهٔ بی‌پایان مقالاتی زد که معنای واقعی و مشخص آنها ناگزیر نه تنها برای کارگران بلکه بطور کلی برای همه نامفهوم و غیرقابل درک بود. تعجب ندارد که عضو کمیتهٔ مرکزی که مقاله «چه نباید کرد؟» را ضمن تصحیح بهنگام چاپ خوانده بود، برفیق پلخانف گوشزد نمود که نقشهٔ او دربارهٔ اینکه پاره‌ای از نشریات (نشر صورتجلسات کنگرهٔ حزب و کنگرهٔ لیگا) قدری تقلیل یابد، همانا بوسیله این مقاله بهم میخورد، زیرا این مقاله حس کنجکاوی را تحریک می‌کند و موضوع شورانگیز و در عین حال نامفهوم برای قضاوت مردم خیابان * بمیان می‌آورد و ناگزیر باعث سئوالاتی آمیخته بحیرت و تعجب می‌گردد و مردم می‌پرسند: «چه خبر است؟». جای تعجب نیست که همانا این مقالهٔ رفیق پلخانف در نتیجه انتزاعی بودن استدلالات و ابهام کنایات آن، در صفوف دشمنان سوسیال‌دمکراسی وجد و شعف ایجاد کرد: هم در صفحات روزنامهٔ «روسیهٔ انقلابی» (۴۰) موجب شادی و مسرت شد و هم از طرف رویزیونیست‌های پیگیر «اوسوبوژدنیه»

---

* ما باشور و حرارتی زیاد در یک جای مخفی با هم بحث و مشاجره می‌کردیم. ناگهان یکی از ماها از جا جهید و پنجره مشرف بخیابان را باز کرد و بنای داد و فریاد برضد ساباکویچ ها، تکروان آنارشیست و رویزیونیستها و غیره را گذاشت. طبیعی است که در خیابان جماعتی از بیکاره‌های کنجکاو جمع شدند و دشمنان ما نیشخند کردند. بقیهٔ شرکت‌کنندگان مشاجره هم به پنجره نزدیک می‌شوند و می‌خواهند جریان را بطور عاقلانه و بدون اشاره به موضوعی که برای همه معلوم نیست، برای مردم توضیح دهند. آنوقت پنجره بسته می‌شود و خاطرنشان می‌گردد که خوب نیست از جار و جنجال صحبت شود («ایسکرا»، شماره ۵۳، ص ۸، ستون ۲، سطر ۲۴ از پائین). رفیق پلخانف، بهتر آن بود که صحبت از «جار و جنجال» در «ایسکرا» شروع نمی‌شد (۳۹)، — اینست حقیقت!

با تمجید و تحسین پر از سرور روبرو گردید. سرچشمهٔ همه این سوءتفاهم‌های مضحک و حزن‌انگیز که بعدها رفیق پلخانف با آن شیوه مسخره و اندوهبار می‌کوشید گریبان خود را از شر آن نجات دهد، همانا تخطی از اصل اساسی دیالکتیک است که می‌گوید: باید مسائل مشخص را با تمام جنبهٔ مشخص آنها مورد بررسی قرار داد. ضمناً شور و شعف آقای استرووه کاملاً طبیعی بود: او کاری بکار آن مقاصد «عالیه‌ای» (kill with kindness) که رفیق پلخانف تعقیب می‌کرد (ولی ممکن هم بود به آنها نایل نشود) نداشت؛ چیزی که مورد حسن استقبال آقای استرووه قرار گرفت و نمی‌توانست قرار نگیرد آن چرخش بجانب جناح اپورتونیستی حزب ما بود که در «ایسکرای» نو آغاز شده است و حالا همه و هر کس آنرا می‌بیند. تنها بورژوادمکرات‌های روس نیستند که از هر چرخشی بسوی اپورتونیسم در داخل کلیهٔ احزاب سوسیال‌دمکرات، حتی از کوچکترین و موقتی‌ترین چرخش‌ها حسن استقبال می‌کنند. چیزی که برای دشمن دانا بهنگام ارزیابی کمتر از همه ممکن است رخ دهد سوءتفاهم کامل است: بگو کی از تو تعریف می‌کند تا بگویم در کجا اشتباه کرده‌ای. رفیق پلخانف بیهوده چشم امید به خواننده بیدقت دوخته و بفکر این است که مسئله را طوری وانمود سازد که گویا اکثریت بدون چون و چرا برضد گذشت شخصی در مورد کئوپتاسیون قیام کرده نه برضد انتقال از جناح چپ حزب بجناح راست آن. مطلب ابداً بر سر این نیست که رفیق پلخانف برای احتراز از انشعاب، گذشت شخصی کرده است (این امر شایان کمال تحسین است)، بلکه سر این است که او با اینکه کاملاً بلزوم جر و بحث با رویزیونیستهای ناپیگیر و تکروان آنارشیست معترف بود، معهذا ترجیح داد که با اکثریت یعنی با کسانی بجر و بحث بپردازد که اختلافش با آنها بر سر میزان گذشت‌های عملی ممکنه نسبت به آنارشیسم بود. مطلب ابداً بر سر این نیست که رفیق پلخانف ترکیب هیئت تحریریه را تغییر داد بلکه سر این است که او در روش جر و بحث خود با رویزیونیسم و آنارشیسم صادق نماند و از پایداری روی این روش در ارگان مرکزی حزب دست کشید.

و اما در مورد کمیتهٔ مرکزی که در آن هنگام بعنوان یگانه نمایندهٔ متشکل اکثریت عمل می‌کرد باید گفت که رفیق پلخانف در آن موقع فقط و فقط بر سر میزان گذشتهای عملی ممکنه نسبت به آنارشیسم، با آن (کمیته مرکزی) اختلاف پیدا کرد. تقریباً یکماه از اول نوامبر گذشته بود که من با خروج خود دست و بال سیاست kill with kindness را باز گذاشتم. رفیق پلخانف امکان کامل داشت بوسیلهٔ هرگونه تماس و ارتباطی بدردخور بودن این سیاست را بیازماید. رفیق پلخانف در این موقع مقاله «چه نباید کرد؟» را منتشر کرد که باصطلاح یگانه پروانه ورود مارتفی‌ها به هیئت تحریریه بوده و هست. شعارهای: رویزیونیسم (که با آن باید مباحثه کرد ولی در عین حال بدشمن رحم نمود) و تکروی آنارشیستی (که باید آن را با چاپلوسی بخود متمایل کرد و با پنبه سرش را برید) در این پروانه با خطوط درشت برجسته چاپ شده است. بفرمائید، آقایان، قدمتان روی چشم، من سرتان را با پنبه خواهم برید، — اینست آنچه رفیق پلخانف با این دعوت‌نامه به همکاران خود در هیئت تحریریه می گوید. طبیعی است، چیزی که برای کمیتهٔ مرکزی می‌ماند فقط اینست که دربارهٔ میزان آن گذشتهای عملی که از نقطهٔ نظر وی ممکن بود نسبت به تکروی آنارشیستی بشود آخرین کلام خود را بگوید (اتمام‌حجت معنایش هم همین است: آخرین کلام دربارهٔ صلح ممکن). یا شما خواهان صلح هستید، در این صورت فلان مقامات را که ملایمت و صلحدوستی و گذشت .etc ما را ثابت می کند بگیرید و مجدداً یواش یواش از آکیموف بسوی پلخانف به‌پیچید (ما برای تضمین صلح در حزب بیش از این چیزی نمی‌توانیم بدهیم، منظور از صلح در اینجا عدم وجود جروبحث نبوده بلکه جلوگیری از تخریب حزب بوسیله تکروی آنارشیستی است). ویا اینکه شما می‌خواهید از نظریه خود دفاع کنید و آنرا بسط و توسعه دهید و بطور قطعی (ولو فقط در رشتهٔ مسائل سازمانی) بسوی آکیموف بچرخید و حزب را بحقانیت خود برضد پلخانف متقاعد سازید، — در اینصورت برای خود یک گروه مطبوعاتی درست کنید و نماینده بکنگره بفرستید و برای بدست آوردن اکثریت بیک مبارزه شرافتمندانه و بجروبحث

آشکار بپردازید. این دو امکان که در اتمام‌حجت کمیتهٔ مرکزی مورخه ۲۵ نوامبر سال ۱۹۰۳ (٤۱) (رجوع شود به «حکومت نظامی» و «تفسیرات برای صورتجلسه های لیگا»*) بطور کاملاً واضحی جلوی مارتفی‌ها گذاشته شده است با نامهٔ مورخه ششم اکتبر سال ۱۹۰۳ من و

* بدیهی است که من آن کلاف سردرگمی را که مارتف در «حکومت نظامی» خود با استناد بگفتگوهای خصوصی .etc بدور این اتمام‌حجت کمیتهٔ مرکزی پیچیده است، باز نشده باقی می‌گذارم. این «شیوهٔ دوم مبارزه» است که در مادهٔ قبلی آنرا توصیف کردم و تحلیل موفقیت‌آمیز آن فقط از عهده متخصص اعصاب ساخته است. کافی است گفته شود که رفیق مارتف در آنجا اصرار می‌ورزد که در بارهٔ عدم‌انتشار مذاکرات با کمیتهٔ مرکزی موافقت حاصل شود، همان موافقتی که با وجود همه تلاشها تا کنون بدست نیامده است. رفیق تراوینسکی که از طرف کمیتهٔ مرکزی مذاکره می‌کرد، کتباً بمن اطلاع داد که مرا محق می‌داند در خارج از «ایسکرا» نامهٔ خود بهیئت تحریریه را بچاپ برسانم.

فقط یک عبارت رفیق مارتف را خیلی پسندیدم و آن «بدترین نوع بناپارتیسم» بود. بعقیدهٔ من رفیق مارتف این مقوله را بسیار بجا بمیان کشیده است. بیائید با خونسردی ببینیم معنای این عبارت چیست؟ بنظر من، معنای آن بدست آوردن قدرت از طریقی است که ظاهراً قانونی ولی در ماهیت امر برخلاف ارادهٔ مردم (یا حزب) است. اینطور نیست، رفیق مارتف؟ اگر چنین است، آنوقت با آرامش تمام قضاوت امر را بجماعت واگذار می‌کنم تا ببینند «بدترین نوع بناپارتیسم» از کدام طرف بوده است، از طرف لنین و ایگرک که می‌توانستند از حق ظاهری خود استفاده کرده و مارتفی‌ها را راه ندهند و در این باره هم به ارادهٔ کنگرهٔ دوم تکیه نمایند، ولی از این حق استفاده نکردند؛ — یا اینکه از طرف کسانی که ظاهراً بحق جای هیئت تحریریه را اشغال کرده‌اند («کئوپتاسیون به اتفاق آراء»)، ولی می‌دانند که این عمل در ماهیت امر با ارادهٔ کنگرهٔ دوم مطابقت ندارد و می‌ترسند از اینکه کنگره سوم این اراده را در معرض آزمایش قرار دهد؟

پلخانف برداکتورهای سابق مطابقت کامل دارد: یا عصبانیت شخصی (و در این صورت می‌توان در بدترین حالات حتی «کئوپتاسیون هم نمود») ویا اختلاف اصولی (و در اینصورت باید ابتداء حزب را قانع نمود و سپس دربارهٔ تغییر هیئت اعضای مراکز به صحبت پرداخت). کمیتهٔ مرکزی می‌توانست حل مشکل را درباره این دو امکان بخود مارتفی‌ها واگذار کند، بخصوص که در این هنگام رفیق مارتف در profession de foi* («بار دیگر در اقلیت») خود سطور زیر را نوشته بود:

«اقلیت می‌تواند مدعی داشتن این افتخار شود که در حزب ما برای نخستین بار نشان داد که می‌توان در عین «شکست»، حزب جدیدی تشکیل نداد. این خطمشی اقلیت از مجموعه نظریات آن دربارهٔ تکامل سازمانی حزب و از معرفت آن به ارتباط محکم خود با فعالیت حزبی سابق تراوش می‌کند. اقلیت به نیروی سحرانگیز «انقلابهای روی کاغذ» ایمان ندارد و حقانیت عمیق حیاتی مجاهدات خود را وثیقه‌ای برای این امر می‌شمارد که با ترویج صرفاً مسلکی در داخل حزب به پیروزی اصول سازمانی خویش نایل خواهد آمد». (تکیه روی کلمات از من است.)

چه کلمات عالی و غرورآمیزی! و چقدر تلخ بود وقتی که در عمل معلوم شد که اینها فقط حرف است... رفیق مارتف، خواهش می کنم ببخشید، اکنون من بنام اکثریت مدعی این «افتخار» می‌شوم که شما خودرا شایستهٔ آن نشان ندادید. این افتخار واقعاً هم بزرگ خواهد بود و جا دارد در راه آن جنگ شود، زیرا چیزی را که شعایر محفل‌بازی برای ما به ارث گذاشته است انشعابهای فوق‌العاده سهل‌الوقوع و رواج فوق‌العاده متعصبانه این قاعده است که می گوید: یا بدهانش بکوب یا دستش را ببوس.

لذت بزرگ (داشتن حزب واحد) می‌بایستی بر ناملایمات کوچک (بصورت جنجال بر سر کئوپتاسیون) فایق آید و فایق هم آمد. من از

---

* سمبل ایمان، برنامه، تشریح جهان‌بینی. ه. ت.

ارگان مرکزی خارج شدم و رفیق ایگرک (که من و پلخانف او را از طرف هیئت تحریریه ارگان مرکزی نماینده برای شورای حزب کرده بودیم) از شورا خارج شد. مارتفی‌ها به آخرین کلام کمیتهٔ مرکزی درباره صلح و آشتی طی نامه‌ای پاسخ دادند (رجوع شود به جزوه‌هائی که از آنها نقل قول شد) که در حکم اعلان جنگ بود. آنوقت و فقط آنوقت که من نامهٔ خود را به هیئت تحریریه (شمارهٔ ۵۳ «ایسکرا») درباره آگاه ساختن افکار عمومی حزب می‌نویسم. مضمون این نامه که به آگاه ساختن افکار عمومی حزب مربوط می‌شد چنین بود: اگر بنا باشد از رویزیونیسم صحبت شود و دربارهٔ ناپیگیری و تکروی آنارشیستی و شکست رهبران مختلف بحث شود، در اینصورت بیائید، آقایان، همه چیز را بدون پرده‌پوشی، همانطوریکه در اصل بود بگوئیم. هیئت تحریریه به این نامه با ناسزای آمیخته با خشم و اندرز بزرگوارانه پاسخ می‌دهد: برحذر باش از اینکه «جزئیات و جار و جنجال زندگی محفلی» را بمیان بکشی (شمارهٔ ۵۳ «ایسکرا»). پیش خود فکر می‌کنم: پس اینطور، «جزئیات و جار و جنجال زندگی محفلی»... es ist mir recht، آقایان، من با این نکته موافقم. این سخن بدان معناست که شما قیل و قال بر سر «کئوپتاسیون» را مستقیماً با جار و جنجال محفلی مربوط می‌شمارید. این صحیح است. ولی معنای این ناهماهنگی چیست که همان (ظاهراً همان) هیئت تحریریه در سرمقالهٔ همان شماره ۵۳ مطالبی درباره بوروکراتیسم و فورمالیسم و غیره بمیان می‌کشد*. تو باید حذر کنی از اینکه موضوع مبارزه بر سر کئوپتاسیون به ارگان مرکزی را بمیان بکشی، زیرا این جنجال است. ولی ما موضوع کئوپتاسیون به کمیتهٔ مرکزی را بمیان خواهیم کشید و آنرا جنجال ننامیده، بلکه اختلاف اصولی بر سر «فورمالیسم» خواهیم نامید.

* معلوم شد علت سادهٔ این «ناهماهنگی» وجود ناهماهنگی میان اعضای هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی است. پلخانف از «جار و جنجال» سخن می‌گوید (رجوع شود به اعتراف او در مقالهٔ «سوءتفاهم اسف‌انگیز»، شمارهٔ ۵۷)، ولی مارتف سرمقاله‌ای تحت عنوان «کنگرهٔ ما» می‌نویسد («حکومت نظامی»، ص ۸٤). یکی از آسمان می‌گوید و دیگری از ریسمان.

ـ نه‌خیر، رفقای عزیز، اجازه بدهید این را دیگر بشما اجازه ندهم. شما می‌خواهید دژ مرا بمباران کنید، ولی از من می‌خواهید که توپها را بشما تحویل دهم. شوخی می‌کنید! باری، من «نامه بهیئت تحریریه» («چرا از هیئت تحریریه «ایسکرا» خارج شدم؟») را می‌نویسم و جدا از «ایسکرا» آنرا بچاپ می‌رسانم و بطور اجمال شرح می‌دهم که جریان از چه قرار بود و چند بار کسب اطلاع می‌نمایم که آیا بر اساس این تقسیم، ممکن است صلح شود یا نه: ارگان مرکزی از آن شما و کمیتهٔ مرکزی از آن ما. با این ترتیب هیچیک از طرفین خود را در حزب خود «بیگانه» احساس نخواهد کرد و ما بر سر چرخش بسوی اپورتونیسم بحث خواهیم کرد و این بحث را ابتداء در صفحات مطبوعات شروع کرده و سپس شاید در کنگرهٔ سوم حزب هم ادامه دهیم.

در پاسخ تذکر مربوط به صلح از تمام آتشبارهای دشمن و حتی از شورا آتشباری شروع شد و گلوله مثل تگرگ می‌بارید: مستبد، شویتسر، بوروکرات، فورمالیست، مافوق مرکز، یکطرفه، گردن‌شق، لجوج، محدود، بدگمان، نجوش... بسیار خوب، دوستان من! تمام شد؟ چیزی دیگر در چنته ندارید؟ راستی هم، گلوله‌های بدی دارید...

حالا نوبت سخن با من است. به مضمون نظریات جدید سازمانی «ایسکرای» نو، برابطهٔ این نظریات با آن تقسیم‌بندی حزب ما به «اکثریت» و «اقلیت» که جنبهٔ واقعی آنرا ضمن تحلیل مذاکرات و رأیگیری‌های کنگرهٔ دوم نشان دادیم نظری بیفکنیم.

ف) «ایسکرای» نو. اپورتونیسم در مسائل سازمانی

بدون شک باید بنای بررسی خط‌مشی اصولی «ایسکرای» نو را روی دو مقالهٔ انتقادی رفیق آکسلرود گذاشت*. ما قبلاً معنای

* این مقاله‌ها در مجموعه‌ای بنام ««ایسکرا» در دو سال» وارد شده است. بخش دوم، ص ۱۲۲ و صفحهٔ بعدی (سنت پتربورگ، ۱۹۰۶). (ملاحظات مؤلف برای چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

مشخص یک رشته از الفاظ مورد علاقه وی را به تفصیل نشان دادیم و حالا باید سعی کنیم از این معانی مشخص منصرف شده و در آن جریان فکری رسوخ نمائیم که «اقلیت» را وادار کرد (بدلایل گوناگون کوچک و ناچیز) همانا به این شعارها برسد و نه بشعارهای دیگر و همچنین باید سعی کنیم اهمیت اصولی این شعارها را صرفنظر از منشاء آنها، صرفنظر از «کئوپتاسیون» مورد بررسی قرار دهیم. ما اینک با شعار گذشت زندگی می‌کنیم: پس گذشتی هم برفیق آکسلرود بکنیم و «تئوری» او را «جدی تلقی نمائیم».

تز اساسی رفیق آکسلرود (شماره ۵۷ «ایسکرا») اینست که «جنبش ما از همان آغاز، دو گرایش متناقض را در خود نهفته داشت که تضاد آشتی‌ناپذیر آنها نمی‌توانست بموازات جریان تکامل خود این جنبش تکامل نیابد و در آن بازتاب پیدا نکند». یعنی اینکه «از نظر اصولی، هدف پرولتری جنبش (در روسیه) همان هدف سوسیال‌دمکراسی باختر است». ولی در کشور ما اعمال نفوذ در توده‌های کارگر «از جانب آن عناصر اجتماعی که نسبت به آنها بیگانه‌اند» یعنی از طرف روشنفکران رادیکال انجام می‌گیرد. رفیق آکسلرود می‌گوید، پس با این ترتیب، بین گرایشهای پرولتری و گرایشهای روشنفکرانه رادیکالی در داخل حزب ما تضاد آشتی‌ناپذیر هست.

در این مورد، بدون شک حق بجانب رفیق آکسلرود است. وجود این تضاد آشتی‌ناپذیر (که تنها منحصر بحزب سوسیال‌دمکرات روس هم نیست) مورد تردید نیست. از این گذشته، بر همه و هر کس روشن است که آن تقسیم‌بندی سوسیال‌دمکراسی کنونی به انقلابی (و ارتدکسال) و اپورتونیستی (رویزیونیستی، مینیستریالیستی (۴۲) و رفورمیستی) که در روسیه هم طی دهسال اخیر جنبش ما کاملاً آشکار شده است، تا اندازهٔ زیادی معلول همین تضاد است. و نیز بر همه واضح است که بیانگر گرایشهای پرولتری جنبش همانا سوسیال‌دمکراسی ارتدکسال و مبین گرایشهای دمکراتیک روشنفکرانه آن سوسیال‌دمکراسی اپورتونیستی است.

ولی رفیق آکسلرود پس از اینکه کاملاً به این واقعیت بر همه

مسلم نزدیک می‌شود، خائفانه به عقب‌نشینی می‌پردازد. و برای تجزیه و تحلیل چگونگی پیدایش تقسیم‌بندی مورد بحث در تاریخ سوسیال‌دمکراسی روس عموماً و در کنگرهٔ حزبی ما خصوصاً، کوچکترین کوششی بعمل نمی‌آورد، در حالیکه همانا دربارهٔ کنگره قلمفرسائی می‌کند! رفیق آکسلرود هم مانند همهٔ هیئت تحریریه «ایسکرای» نو در برابر صورتجلسه های این کنگره ترس مهلکی از خود نشان می‌دهد. و این امر پس از تمام مطالب مشروحه نباید ما را بتعجب اندازد، ولی بروز آن از طرف «تئوریسینی» که ادعا می‌کند دربارهٔ گرایشهای گوناگون در جنبش ما تحقیق می‌کند، گواهی است بر یکی از موارد عجیب ترس از حقیقت. رفیق آکسلرود که بحکم این خصلت خویش تازه‌ترین و دقیقترین مدارک مربوط به گرایشهای جنبش ما را از خود دور ساخته است اکنون راه نجات را در حیطه رؤیاهای شیرین می‌جوید و می‌گوید: «مگر مارکسیسم علنی یا نیمه‌مارکسیسم یک پیشوای ادبی به لیبرالهای ما نداده است. مگر ممکن نیست که تاریخ شیطنت‌پیشه پیشوائی هم از مکتب مارکسیسم ارتدکسال انقلابی بدمکراسی انقلابی بورژوازی بدهد؟» ما در مورد این رؤیای دلپذیر آکسلرود فقط می‌توانیم بگوئیم که اگر گاهی هم تاریخ شیطنت پیشه گیرد، این امر نمی‌تواند شیطنت فکری آن کسی را که دست به تحلیل این تاریخ می‌زند، توجیه نماید. هنگامیکه پیشوای نیمه‌مارکسیسم رفته رفته به لیبرال تبدیل می‌شد، کسانی که مایل بودند (و می‌توانستند) «تمایلات» او را مورد تدقیق قرار دهند، به شیطنت‌های احتمالی تاریخ استناد نورزیده، بلکه بدهها و صدها نمونهٔ روحیه و منطق این پیشوا و بویژگیهای موجود در تمام شخصیت ادبی او استناد می‌جستند که بازتاب مارکسیسم را در صفحات نشریات بورژوازی (۴۳) آشکار می‌ساخت. ولی وقتی رفیق آکسلرود که به تجزیه و تحلیل «گرایشهای انقلابی عمومی و گرایشهای پرولتری در جنبش ما» دست زده، بهیچوجه، مطلقاً بهیچوجه نتوانسته است وجود تمایلات معین را در فلان یا بهمان نماینده مورد انزجار جناح ارتدکسال حزب ثابت کند و آنرا نشان دهد، در اینصورت او فقط مدرک

آشکاری از فقر بدست خود داده است. باید کار رفیق آکسلرود خیلی زار باشد که فقط به شیطنت‌پیشگی احتمالی تاریخ استناد می‌جوید!

استناد دیگر رفیق آکسلرود به «ژاکوبین‌ها» ازاین هم آموزنده‌تر است. لابد رفیق آکسلرود می‌داند که تقسیم سوسیال‌دمکراسی کنونی به انقلابی و اپورتونیستی دیرزمانی است که صورت گرفته و منحصر بروسیه هم نیست که موجبی برای «قرینه‌سازی‌های تاریخی نسبت به دوران انقلاب کبیر فرانسه» بدست داده است. لابد رفیق آکسلرود می‌داند که ژیروندیست‌های سوسیال‌دمکراسی معاصر در همه جا و همیشه برای توصیف مخالفان خود به اصطلاحاتی نظیر «ژاکوبینیسم» و «بلانکیسم» (٤٤) و غیره متوسل می‌شوند. بیائید از حقیقت‌ترسی رفیق آکسلرود تقلید نکنیم و نظری به صورتجلسه‌های کنگره بیندازیم و ببینیم آیا در آنها برای تجزیه و تحلیل و پژوهش گرایشهای مورد بحث و قرینه‌سازیهای مورد بررسی ما مدارکی وجود ندارد؟

مثال اول. مباحثه بر سر برنامه در کنگرهٔ حزبی. رفیق آکیموف (که با رفیق مارتینف «کاملاً موافق است») می‌گوید: «بند مربوط به کسب قدرت سیاسی (مربوط بدیکتاتوری پرولتاریا) در مقایسه با تمام برنامه‌های دیگر سوسیال‌دمکراتیک از لحاظ انشائی بنحوی است که ممکن است آنرا به این معنی تعبیر کرد و پلخانف واقعاً هم همانطور تعبیر کرد که نقش سازمان رهبری کننده باید این باشد که طبقه‌ای را که توسط این سازمان رهبری می‌شود بکنار زده و اولی را از دومی جدا سازد. بنابر این فورمولبندی وظایف سیاسی ما کاملاً همانند فورمولبندی «نارودنایا ولیا» می‌شود» (ص ۱۲٤ صورت‌جلسه‌ها). رفیق پلخانف و دیگر ایسکرائیها برفیق آکیموف اعتراض می‌کنند و به اپورتونیسم متهمش می‌سازند. آیا رفیق آکسلرود چنین استنباط نمی‌کند که این مباحثه (عملاً، نه بصورت شیطنت‌های فرضی تاریخ) تضاد میان ژاکوبین‌های کنونی و ژیروندیستهای معاصر را در سوسیال‌دمکراسی بما نشان می‌دهد؟ و آیا علت اینکه رفیق آکسلرود به ژاکوبن‌ها اشاره کرده‌است این نیست که خودش (بحکم اشتباهاتش) در جرگه ژیروندیست‌های سوسیال‌دمکراسی درآمده است؟

مثال دوم. رفیق پوسادفسکی مسئله «اختلاف‌نظر جدی» در مورد «مسئله اساسی» «ارزش مطلق اصول دمکراتیک» را بمیان می‌کشد (ص ۱۶۹) و به اتفاق پلخانف منکر ارزش مطلق این اصول می‌شود. لیدرهای «مرکز» یا باطلاق (یگوروف) و ضدایسکرائیها (گلدبلات) جداً بمخالفت برمیخیزند و روش پلخانف را «تقلیدی از تاکتیک بورژوازی» می‌شمارند (ص ۱۷۰) — این درست همان ایدهٔ رفیق آکسلرود دربارهٔ ارتباط میان خطمشی ارتدکسال و گرایش به بورژوازی است، فقط با این تفاوت که ایدهٔ آکسلرود پا در هواست، در صورتیکه ایدهٔ گلدبلات با مباحثات معینی ارتباط دارد. بار دیگر سئوال می‌کنیم: آیا رفیق آکسلرود استنباط نمی‌کند که این مباحثه هم تضاد میان ژاکوبین‌ها و ژیروندیستهای سوسیال‌دمکراسی کنونی را در کنگرهٔ حزبی‌ما آشکارا به ما نشان می‌دهد؟ آیا فریاد رفیق آکسلرود برضد ژاکوبین‌ها این نیست که خود او در جرگهٔ ژیروندیست‌ها در آمده است؟

مثال سوم. مباحثه بر سر مادهٔ اول آئین‌نامه. کی از «تمایلات پرولتری در جنبش ما» دفاع می‌کند، کی تأکید می‌کند که کارگر از سازمان نمی‌ترسد و پرولتر از هرج ومرج خوشش نمی‌آید و برای انگیزه «متشکل شوید!» ارزش قایل است، کی برضد روشنفکران بورژوازی که سراپا غرق اپورتونیسم هستند، اعلام خطر می‌کند؟ ژاکوبینهای سوسیال‌دمکراسی. و کی روشنفکران رادیکال را بحزب می‌کشد، کی سنگ پروفسورها، دانش‌آموزان و تکروها و جوانان رادیکال را بسینه می‌زند؟ ژیروندیست آکسلرود به اتفاق ژیروندیست لیبر.

دفاع رفیق آکسلرود در برابر «اتهام دروغین اپورتونیسم» که در کنگرهٔ حزبی ما آشکارا برضد اکثریت گروه «آزادی کار» شایع می‌شد، ناشیانه است! مدافعه او طوری است که با تکرار برگردانهای آهنگ مبتذل برنشتینی درباره ژاکوبینیسم، بلانکیسم و غیره این اتهام را تأیید می‌کند! او دربارهٔ خطر روشنفکران رادیکال فریاد می‌کشد تا بدین طریق نطقهای غمخوارانهٔ خود را که در کنگرهٔ

حزبی در بارهٔ این روشنفکران ایراد کرده بود، بدست فراموشی بسپارد.

این «الفاظ دهشتناک»: ژاکوبینیسم و غیره بجز اپورتونیسم بهیچ چیز دیگر گواهی نمی‌دهد. ژاکوبینی که با سازمان پرولتاریا یعنی با همان پرولتاریائی که بمنافع طبقاتی خود پی برده است پیوند ناگسستنی داشته باشد همان سوسیال‌دمکرات انقلابی است. ژیروندیستی که در غم پروفسورها و محصلین است و از دیکتاتوری پرولتاریا می‌ترسد و در حسرت ارزش مطلق خواستهای دمکراتیک آه می‌کشد، همان اپورتونیست است. فقط اپورتونیست‌ها هستند که حتی امروز هم خطر را همانا در وجود سازمان‌های توطئه‌گر می‌بینند و حال آنکه امروز دیگر فکر محدود کردن دایرهٔ مبارزهٔ سیاسی و رساندن آن بدرجه توطئه هزاران بار در مطبوعات رد شده و زندگی مدتهاست قلم بطلان بروی آن کشیده و دست رد بر سینه‌اش زده است، اهمیت اساسی تبلیغات سیاسی مبرهن شده و بدرجه تهوع‌آوری مورد حلاجی قرار گرفته است. علت واقعی ترس از توطئه‌گری و بلانکیسم این نیست که فلان یا بهمان صفت در جنبش عملی بروز کرده است (چنانچه مدتهاست برنشتین و همکارانش بیهوده می‌کوشند وانمود سازند)، بلکه بزدلی ژیروندیستی روشنفکر بورژوازی است که طرز تفکرش اینهمه در سوسیال‌دمکراتهای معاصر رسوخ می‌کند. چیزی مضحک‌تر از تلاشهائی نیست که «ایسکرای» نو می‌کند تا بمنظور برحذر داشتن از تاکتیک انقلابیون توطئه‌گر فرانسوی سالهای چهل و شصت اصطلاح نوئی (که در موقع خود صدها بار تکرار شده است) گفته باشد (سرمقاله، شماره ۶۲) (٤٥). احتمال می‌رود که ژیروندیست‌های سوسیال‌دمکراسی معاصر در شماره آتی «ایسکرا» گروهی از توطئه‌گران فرانسوی سالهای چهل را بما نشان بدهند که برای آنها اهمیت تبلیغات سیاسی در بین توده‌های کارگر و اهمیت روزنامه‌های کارگری که بمثابه وسیله اساسی نفوذ و تأثیر حزب در طبقه است در حکم الفبائی باشد که مدتها پیش آموخته و فراموش شده باشد.

ولی تلاش «ایسکرای» نو برای اینکه بدیهیات و اصول مقدماتی

را بعنوان عبارات نو تکرار نماید بهیچوجه تصادفی نبوده بلکه نتیجه ناگزیر موضعی است که آکسلرود و مارتف پس از افتادن در جناح اپورتونیستی حزب ما اشغال نموده‌اند. موقعیت آنها را مجبور می‌کند. ناچار باید عبارات اپورتونیستی را تکرار کرد و ناچار باید بقهقرا برگشت، تا بتوان در گذشته دور برای خط مشی خود که از نقطه نظر مبارزه کنگره و خرده‌اختلافها و تقسیم‌بندی‌های حزب یعنی عواملی که در کنگره بوجود آمده غیر قابل دفاع است، لااقل وسیله توجیه پیدا کرد. رفیق آکسلرود همان آه و فغانهای آکیموف‌مابانه را به ژرف‌اندیشی آکیموف‌مابانه درباره ژاکوبینیسم و بلانکیسم اضافه می‌کند و می‌گوید نه فقط «اکونومیست‌ها» بلکه «سیاسیون» هم «یکطرفه» بودند و بی‌اندازه بیکطرف «شیفتگی پیدا می‌کردند» و غیره و غیره. وقتی انسان استدلالهای پرآب‌وتاب را دربارهٔ این موضوع در «ایسکرای» نو که با تبختر تمام ادعا می‌کند که مافوق تمام این قضاوتهای یکطرفه و شیفتگی‌ها قرار دارد می‌خواند با حیرت از خود سئوال می‌کند: اینها تصویر کی را می‌کشند؟ و این حرفها را کجا می‌شنوند؟ (۴۶). کیست نداند که تقسیم سوسیال‌دمکراتها به اکونومیستها و سیاسیون مدتهاست دورانش سپری گشته است؟ به «ایسکرای» یک‌ـدو سال آخر قبل از کنگرهٔ حزب نگاه کنید، خواهید دید که مبارزه با «اکونومیسم» از سال ۱۹۰۲ دیگر فروکش کرده و بکلی قطع می‌شود، خواهید دید که مثلاً در ژوئیه سال ۱۹۰۳ (شمارهٔ ۴۳) دیگر از «دوران اکونومیسم» بمشابه یک دوران «بکلی سپری شده» صحبت می‌شود، اکونومیسم را «کاملاً مدفون» می‌شمارند و شیفتگی سیاسیون را آتاویسم مسلم می‌دانند. پس بچه جهت هیئت تحریریه جدید «ایسکرا» به این تقسیم‌بندی کاملاً مدفون باز می‌گردد؟ راستی، مگر ما در کنگره با آکیموف‌ها بر سر آن اشتباهاتی که دو سال قبل در «رابوچیه دلو» می‌کردند، مبارزه می‌کردیم؟ اگر چنین بوده بکلی ابله بودیم. ولی همه می‌دانند که ما چنین نکرده‌ایم و مبارزهٔ ما در کنگره با آکیموف‌ها بمناسبت اشتباهات گذشته و کاملاً دفن‌شدهٔ «رابوچیه دلو» نبوده، بلکه بمناسبت اشتباهات جدیدی بود

که هنگام استدلال و رأی‌دادن‌های خود در کنگره می‌کردند. ملاک قضاوت ما دربارهٔ اینکه چه اشتباهاتی واقعاً مدفون و چه اشتباهاتی هنوز پابرجا و جاندار است و بحث و بررسی را ایجاب می‌کند، — خط‌مشی آنها در «رابوچیه دلو» نبوده بلکه خط‌مشی‌شان در کنگره بود. در حین تشکیل کنگره دیگر تقسیم‌بندی سابق به اکونومیستها و سیاسیون وجود نداشت، ولی هنوز گرایشهای اپورتونیستی گوناگونی وجود داشت که در مذاکرات و رأیگیری‌ها در بارهٔ مسائلی انعکاس یافت و بالاخره به تقسیم‌بندی جدید حزب به «اکثریت» و «اقلیت» منجر شد. حقیقت امر این است که هیئت تحریریه جدید «ایسکرا» بعللی که درک آنها سهل است می‌کوشد ارتباطی را که این تقسیم‌بندی جدید با اپورتونیسم کنونی موجود در حزب ما دارد پرده‌پوشی نماید و بهمین جهت مجبور است از تقسیم‌بندی جدید به تقسیم‌بندی قدیم باز گردد. عدم توانائی در توضیح منشاء سیاسی تقسیم‌بندی جدید (یا تمایل به پرده‌پوشی* این منشاء بنام گذشت) وادار می‌سازد تفاله‌ای از نقل و قولهای مربوط به تقسیم‌بندی قدیمی که مدتهاست

---

* رجوع شود بمقالهٔ پلخانف دربارهٔ «اکونومیسم» مندرجه در شماره ۵۳ «ایسکرا». از قرار معلوم در عنوان فرعی این مقاله اشتباه چاپی کوچکی شده است. بجای: «بیان اندیشه‌های مربوط به کنگرهٔ دوم حزب» ظاهراً می‌بایستی نوشته می‌شد: «مربوط بکنگرهٔ لیگا» یا شاید هم «مربوط به کئوپتاسیون». بهر اندازه‌ای که گذشت نسبت به ادعاهای شخصی در شرایط معینی جایز است، بهمان اندازه اختلاط مسائل هیجان‌انگیز حزبی و تعویض مسئله مربوط به اشتباه جدید مارتف و آکسلرود که به چرخش از شیوه ارتدکسال به اپورتونیسم پرداخته‌اند، با مسئله مربوط به اشتباه قدیمی (که بجز «ایسکرای» نو، اکنون هیچکس آنرا بیاد نمی‌آورد) مارتینف‌ها و آکیموف‌ها که شاید اکنون آماده‌اند در بسیاری از مسائل برنامه و تاکتیک از اپورتونیسم روی برگردانند و بخط‌مشی ارتدکسال بگروند، (از نقطهٔ نظر حزبی، نه از نقطهٔ نظر عامیگرانه) غیر مجاز است.

منسوخ شده مجدداً نشخوار شود. بر همه و بر هرکس روشن است که پایهٔ تقسیم‌بندی جدید را اختلاف در مسائل سازمانی تشکیل می‌دهد که با بحث دربارهٔ اصول سازمان (مادهٔ اول آئین‌نامه) آغاز و با «عملی» که شایستهٔ آنارشیست‌هاست بپایان رسید. پایهٔ تقسیم‌بندی قدیمی به اکونومیستها و سیاسیون را بطور عمده اختلاف در مسائل تاکتیکی تشکیل می‌داد.

«ایسکرای» نو سعی می‌کند این عقب‌نشینی از مسائل بغرنج‌تر و واقعاً تازه و حیاتی زندگی حزب را بمسائلی که مدتهاست حل شده و اینک بطور مصنوعی بیرون کشیده می‌شود، با ژرف‌اندیشی مضحکی توجیه نماید که هیچ نام دیگری جز دنباله‌روی نمی‌توان به آن داد. از تصدق سر رفیق آکسلرود اثر این «اندیشه» عمیق در تمام مندرجات «ایسکرای» نو همچون خط قرمزی هویداست: مضمون مهمتر از شکل است، برنامه و تاکتیک مهمتر از سازمان است، «بقاء سازمان با حجم و اهمیت آن مضمونی که این سازمان در جنبش وارد خواهد کرد نسبت مستقیم دارد»، مرکزیت «یک چیز قائم بالذات» و «طلسم نجات» نیست و قس علیهذا. واقعاً که حقایق عمیق و بزرگی است! برنامه واقعاً هم مهمتر از تاکتیک و تاکتیک مهمتر از سازمان است. الفباء مهمتر از صرف، و صرف مهمتر از نحو است، — ولی درباره کسانی که در امتحان نحو رد شده‌اند و حالا افاده می‌فروشند و لاف می‌زنند که یک سال دیگر هم در کلاس پائین مانده‌اند، چه باید گفت؟ رفیق آکسلرود دربارهٔ مسائل اصولی سازمان مانند اپورتونیست استدلال می‌کرد (مادهٔ اول)، ولی در داخل سازمان مانند آنارشیست عمل می‌نمود (کنگرهٔ لیگا)، — و حالا او به بسط و تکامل سوسیال‌دمکراسی می‌پردازد و می‌گوید: این انگور هنوز نارس است! اصولاً ببینیم سازمان یعنی چه؟ سازمان — چیزی جز شکل نیست؛ مرکزیت یعنی چه؟ مرکزیت طلسم نیست؛ نحو یعنی چه؟ نحو اهمیتش کمتر از صرف است، این فقط شکل ترکیب عناصر صرف است... هیئت تحریریه جدید «ایسکرا» پیروزمندانه می‌پرسد: «آیا رفیق آلکساندروف با ما موافقت نخواهد کرد اگر

بگوئیم هر قدر هم آئین‌نامه کامل بنظر آید باز کنگره با تنظیم برنامهٔ حزبی بمراتب بیشتر بتمرکز کار حزبی کمک کرد تا با تصویب آئین‌نامه؟» (شماره ٥٦، ضمیمه). امید است که این کلام قصار کلاسیک به اندازه عبارت معروف رفیق کریچفسکی دربارهٔ اینکه سوسیال‌دمکراسی هم همانند بشریت همیشه وظایفی را در برابر خود قرار می‌دهد که عملی باشد، شهرت تاریخی وسیع و پایداری خواهد یافت. این ژرف‌اندیشی «ایسکرای» نو هم کاملاً از همان قماش است. چرا عبارت رفیق کریچفسکی را مورد مسخره قرار داده بودند؟ چونکه او اشتباه بخش معینی از سوسیال‌دمکرات‌ها را در مسائل تاکتیک و عدم‌توانائی آنرا در طرح صحیح وظایف سیاسی، با شیوه مبتذلی که بعنوان فلسفه قالب می‌کرد، توجیه می‌نمود. عیناً همین طور هم «ایسکرای» نو اشتباه بخش معینی از سوسیال‌دمکراتها را در مسائل سازمانی و نااستواری روشنفکرانهٔ رفقای معینی را که در نتیجهٔ آن کارشان به عبارت‌پردازی آنارشیستی کشیده است، — با شیوه مبتذلی مبنی بر اینکه برنامه مهمتر از آئین‌نامه و مسائل برنامه‌ای مهمتر از مسائل سازمانی است توجیه می‌کند! مگر این، دنباله‌روی نیست؟ مگر این لافزنی کسانی نیست که دو سال در یک کلاس مانده‌اند؟

تصویب برنامه بیش از تصویب آئین‌نامه بتمرکز کار کمک می‌کند. از این شیوهٔ مبتذلی که بعنوان فلسفه قالب می‌شود چقدر روحیه روشنفکر رادیکال احساس می‌گردد که بمراتب بشیوهٔ انحطاطی بورژوائی نزدیکتر است تا بسوسیال‌دمکراتیسم! زیرا در این عبارت مشهور، کلمهٔ تمرکز کاملاً بمعنای سمبولیک فهمیده می‌شود. اگر نویسندگان این عبارت قادر یا مایل نیستند فکر کنند در اینصورت خوب بود لااقل این نکته ساده را بخاطر داشته باشند که تصویب برنامه به اتفاق بوندیستها نه تنها بتمرکز کار مشترک ما منجر نشد، بلکه حتی ما را از انشعاب هم، مصون نداشت. وحدت نظر در مسائل برنامه و تاکتیک شرطی است لازم، ولی شرط کافی وحدت حزب و تمرکز کار حزبی نیست (پروردگارا! چه اصول الفبائی ساده‌ای را انسان مجبور است در این دور و زمانه

که تمام مفاهیم با یکدیگر قاطی شده است شیرفهم نماید!). برای تمرکز کار حزبی، وحدت سازمانی هم لازم است که بنوبهٔ خود در حزبی که کمی از حدود محفل خانوادگی تجاوز کرده باشد بدون آئین‌نامهٔ منظم و بدون تبعیت اقلیت از اکثریت و بدون تبعیت جزء از کل امکان‌پذیر نیست. مادامیکه ما در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت نداشتیم، آشکارا می‌گفتیم که در دوران تفرقه و محفلبازی زندگی می‌کنیم، آشکارا می‌گفتیم که قبل از متحد شدن باید مرزبندی نمود، آنوقت‌ها از شکلهای سازمان مشترک حرفی نمی‌زدیم، بلکه فقط و فقط دربارهٔ مسائل جدید (در آن موقع واقعاً هم جدید) مبارزهٔ برنامه‌ای و تاکتیکی با اپورتونیسم چون‌وچرا می‌کردیم. حالا این مبارزه، به اذعان همه ماها، وحدت کافی را تأمین نموده که در برنامهٔ حزبی و قطعنامه‌های حزبی دربارهٔ تاکتیک فورمولبندی شده است؛ اکنون بر ماست که گام بعدی را برداریم، و ما این گام را با موافقت همگانی برداشته‌ایم: شکلهای سازمان واحدی را که تمام محفلها را در یک واحد کل جمع نموده است تنظیم کرده‌ایم. ولی حالا ما را عقب کشیده و نیمی از این شکلها را درهم ریخته‌اند، ما را بسوی روش آنارشیستی، عبارت‌پردازی آنارشیستی، بسوی برقراری مجدد محفل بجای هیئت تحریریه حزبی، عقب کشیده‌اند و حالا این گام به عقب را بدینوسیله توجیه می‌کنند که الفباء بیش از نحو بفن درست سخن گفتن کمک می‌کند!

فلسفهٔ دنباله‌روی که سه سال پیش در مسائل تاکتیک نشو و نما یافته بود، اینک باز زنده شده در مسائل سازمانی خودنمائی می‌کند. مثلاً این استدلال هیئت تحریریه جدید را در نظر بگیرید. رفیق آکسلرود می‌گوید: «روش پیکارجویانه سوسیال‌دمکراتیک در حزب باید تنها بوسیلهٔ مبارزه مسلکی تعقیب نشده، بلکه بوسیلهٔ اشکال معین سازمان نیز دنبال گردد». هیئت تحریریه بما چنین پند می‌دهد: «قرار دادن مبارزه مسلکی در برابر اشکال سازمان بد هم نیست. مبارزهٔ مسلکی نوعی از پروسهٔ حرکت است، ولی اشکال سازمان فقط... اشکالی هستند» (بخدا قسم که در شمارهٔ ۵۶ همینطور هم چاپ

شده است، ضمیمه، ص ٤، ستون اول، در پائین!)، «که باید مضمون دائماً در حرکت و تکامل یعنی کار عملی در حال تکامل حزب را دربر گیرند». این دیگر کاملاً به آن مثل مضحکی شبیه است که می گوید گلوله گلوله است و بمب هم بمب. مبارزهٔ مسلکی پروسهٔ حرکت است، ولی اشکال سازمان فقط شکلهائی هستند که مضمون را در بر می گیرند! حالا مسئله بر سر این است که آیا مبارزهٔ مسلکی ما را اشکال عالیتری ـ اشکال سازمان حزبی حتمی برای همه در بر خواهند گرفت، یا همان اشکال پراکندگی قدیمی و محفلبازی سابق. ما را از شکلهای عالی‌تر بسوی شکلهای ابتدائی‌تر عقب کشیده‌اند و حال این عمل را چنین توجیه می کنند که مبارزهٔ مسلکی یک نوع پروسهٔ حرکت است، ولی شکلها ـ فقط شکل هستند. بهمین نحو هم رفیق کریچفسکی زمانی ما را از تاکتیک‌ـنقشه بسوی تاکتیک‌ـپروسه عقب می کشید.

عبارات پر از ادعای «ایسکرای» نو را دربارهٔ «خودآموزی پرولتاریا» در نظر بگیرید که علیه کسانی که گویا می‌توانند بخاطر شکل، مضمون را از نظر دور دارند شاهد آورده می‌شود (سرمقالهٔ شماره ۵۸). مگر این آکیموفیسم شمارهٔ دو نیست؟ آکیموفیسم شمارهٔ یک عقب‌ماندگی بخشی از روشنفکران سوسیال‌دمکرات را در طرح وظایف تاکتیکی بوسیلهٔ استناداتی بمضمون «عمیق»تر «مبارزه پرولتری» و بوسیلهٔ استناداتی بخودآموزی پرولتاریا توجیه می کرد. آکیموفیسم شمارهٔ دو عقب‌ماندگی بخشی از روشنفکران سوسیال‌دمکرات را در مسائل تئوری و پراکتیک سازمان بوسیلهٔ این نوع استنادات ژرف‌اندیشانه به اینکه سازمان فقط شکل است و تمام کنه مطلب در خودآموزی پرولتاریاست، توجیه می کند. آقایانی که سنگ بی‌نوایان را بسینه می‌زنید، پرولتاریا از سازمان و انضباط باکی ندارد! پرولتاریا کوشش نخواهد کرد که آقایان پروفسورها و محصلینی که مایل بعضویت در سازمان نیستند در ازاء کاری که تحت نظر سازمان انجام می‌دهند، عضو حزب شناخته شوند. پرولتاریا با تمام زندگی و موجودیت خود بمراتب اصولی‌تر از خیلی جوجه‌روشنفکرها با روح سازمانی پرورش می‌یابد.

پرولتاریا که کم و بیش از برنامه و تاکتیک ما آگاه شده باشد عقب‌ماندگی در سازمان را بوسیله استناد به اینکه شکل کم‌اهمیت‌تر از مضمون است، توجیه نخواهد نمود. در حزب ما این پرولتاریا نیست که خودآموزی سازمانی و انضباطی و روح دشمنی و تحقیر نسبت بعبارات آنارشیستی را کم دارد، بلکه بعضی از روشنفکران هستند. آکیموف‌های شمارهٔ دو نیز در مسئله عدم‌آمادگی برای سازمان همانگونه به پرولتاریا تهمت می‌زنند که آکیموف‌های شمارهٔ یک در مسئله عدم‌آمادگی برای مبارزهٔ سیاسی می‌زدند. پرولتری که بسوسیال‌دمکرات آگاه مبدل شده و خود را عضو حزب احساس کرده است، با همان تحقیر و نفرتی دست رد بسینهٔ دنباله‌روی در مسائل سازمانی خواهد زد که بسینهٔ دنباله‌روی در مسائل تاکتیکی زد.

بالاخره ژرف‌اندیشی «پراکتیک» «ایسکرای» نو را در نظر بگیرید که می‌گوید: «ایدهٔ سازمان «پیکارجوی» متمرکزی، که واقعاً درک شده باشد، که فعالیت (تکیه کلام تکامل‌دهنده‌ای است) «انقلابیون را متحد و متمرکز می‌کند طبعاً فقط در صورتی جامهٔ عمل بخود می‌پوشد که چنین فعالیتی وجود داشته باشد» (هم تازگی دارد و هم عاقلانه است)؛ «خود سازمان که در حکم شکل است» (گوش کنید، گوش کنید!) «فقط می‌تواند همزمان» (تکیه روی کلمات در اینجا و بطور کلی در تمام این نقل قول از نویسنده است) «با رشد کار انقلابی که مضمون این سازمان را تشکیل می‌دهد رشد نماید» (شماره ۵۷). مگر این نکته باز هم و باز هم آن قهرمان داستان ملی را بخاطر نمی‌آورد که هنگام مشاهده مراسم تشییع جنازه فریاد می‌کشید و می‌گفت: کسب و کارتان رونق داشته باشد و هرچه ببرید تمام نشود؟ لابد در حزب ما حتی یک پراتیسین (بدون گیومه) هم پیدا نمی‌شود که نفهمد شکل فعالیت ما (یعنی سازمان) مدتهاست از مضمون آن عقب مانده و بطور وحشتناکی هم عقب مانده است و فریاد بعقب‌ماندگان که دایر بر اینکه: پا بگیرید! و جلو نیفتید! — کاری است که فقط درخور بهلول‌های حزبی است. بیائید بعنوان آزمایش هم شده، حزب ما را مثلاً با بوند مقایسه کنید. بدون هیچ

شک و تردیدی، «مضمون»* کار حزب ما بی‌نهایت غنی‌تر، همه‌جانبه‌تر، وسیعتر و عمیق‌تر از کار بوند است. دامنهٔ تئوریک آن وسیعتر، و برنامه آن کاملتر است، نفوذ و تأثیرش در توده‌های کارگر (نه تنها در پیشه‌وران متشکل) گسترده‌تر و عمیق‌تر است، تبلیغ و آژیتاسیون آن همه‌جانبه‌تر، ضربان نبض کار سیاسی پیشقدمان و افراد عادی آن شدیدتر، جنبش‌های توده‌ای آن بهنگام تظاهرات و اعتصابهای همگانی باعظمت‌تر است، و فعالیت آن در میان قشرهای غیرپرولتری باانرژی‌تر است. ولی «شکل» آن چطور؟ «شکل» کار ما در مقایسه با کار بوند بطور غیر مأذونی عقب است، بقدری عقب است که بچشم می‌زند و هر کسی را که «انگشت در دماغ» به اوضاع حزب ما ننگرد، شرمنده می‌سازد. عقب‌ماندگی سازمان کار نسبت بمضمون آن، نقطه دردناک ماست و این عقب‌ماندگی از مدتها پیش از کنگره و مدتها قبل از تشکیل کمیتهٔ سازمانی، نقطهٔ دردناک بود. عدم رشد و ناپایداری شکل امکان نمی‌دهد که در تکامل آتی مضمون گامهای جدی برداشته شود، این امر موجب وقفه شرم‌آوری می‌شود و به هدر رفتن نیرو و بعدم‌مطابقت بین گفتار و کردار منجر می‌گردد. همه از این عدم‌مطابقت بستوه آمده‌اند، ولی آکسلرودها و «پراکتیک‌های» «ایسکرای» نو پیدا می‌شوند و ژرف‌اندیشانه موعظه می‌کنند که شکل طبیعتاً باید فقط بموازات مضمون رشد نماید!

---

* من دیگر به این نکته اشاره نمی‌کنم که مضمون کار حزبی ما در کنگره فقط بقیمت مبارزه، مبارزه با همان ضدایسکرائیها و همان باطلاقی که نمایندگانش از لحاظ کمیت در بین «اقلیت» ما تفوق دارند، با روح انقلابی سوسیال‌دمکراسی (در برنامه و غیره) تنظیم شده است. همچنین جالب توجه خواهد بود اگر در مورد مسئله «مضمون» برای مثال فرضاً شش شمارهٔ «ایسکرای» سابق (شماره‌های ٤٦ تا ٥١) با دوازده شمارهٔ «ایسکرای» نو (شماره‌های ٥٢ تا ٦٣) مقایسه شوند. ولی این کار را برای وقت دیگر می‌گذارم.

ببینید یک اشتباه کوچک در مسئله سازمانی (مادهٔ اول) اگر بفکر بسط و تکامل لاطائلات بیفتید و بخواهید برای عبارت‌پردازی اپورتونیستی استدلال فلسفی بکنید کار را بکجا می‌کشاند. با گامهای آهسته و پیچ و خمهای محتاطانه! (۴۷) — ما این استدلال را در مسئله تاکتیک شنیده‌ایم و حالا آنرا در مورد مسئله سازمان می‌شنویم. دنباله‌روی در مسائل سازمانی — محصول طبیعی و ناگزیر روحیه آن تکروی آنارشیستی است که به تبدیل انحرافهای آنارشیستی خود (که در آغاز ممکن است تصادفی باشد) بیک سیستم نظریات و به اختلاف‌نظرهای اصولی ویژه می‌پردازد. در کنگرهٔ لیگا آغاز این آنارشیسم را دیدیم و اینک در «ایسکرای» نو کوششهائی را در جهت ارتقاء آن بسطح سیستم نظریات مشاهده می‌کنیم. این کوششها تأیید درخشانی است بر صحت نظریه‌ای که در کنگرهٔ حزب دربارهٔ تفاوت بین یک روشنفکر بورژوازی که بسوسیال‌دمکراسی ملحق می‌گردد و یک پرولتر که از منافع طبقاتی خویش آگاه است گفته شده بود. مثلاً فلان «پراکتیک» «ایسکرای» نو که ما با ژرف‌اندیشی وی آشنا شده‌ایم، مرا متهم می‌کند که حزب را «مانند کارخانه بزرگی» تصور می‌کنم که مدیری بصورت کمیتهٔ مرکزی در رأس آنست (شماره ۵۷، ضمیمه). این «پراکتیک» حتی حدس این را هم نمی‌زند که حرف هولناکی که زده است فوراً روحیه یک روشنفکر بورژوازی را نشان می‌دهد که نه با عمل سازمان پرولتری آشناست و نه با تئوری سازمان آن. درست همین کارخانه که بنظر پاره‌ای فقط ترسانک می‌آید، همان شکل عالی آن کئوپراسیون سرمایه‌داری است که پرولتاریا را متحد کرده و باانضباط نموده است، تشکل را بوی آموخته و در رأس تمام قشرهای دیگر تودهٔ زحمتکش و استثمارشونده قرار داده است. همانا مارکسیسم که ایدئولوژی پرولتری است و سرمایه‌داری آنرا آموخته است، اختلاف بین جنبهٔ استثمارگرانه کارخانه (انضباط مبتنی بر ترس از مرگ در نتیجه گرسنگی) و جنبهٔ متشکل‌کنندهٔ آنرا (انضباط مبتنی بر کار مشترک که شرایط تولید مکمل و عالی فنی آنرا یکجا جمع کرده است) بروشنفکران ناپایدار آموخته و می‌آموزد. انضباط و تشکلی

را که برای روشنفکر بورژوازی با اینهمه زحمت بدست می‌آید پرولتاریا در این «مکتب» کارخانه‌ای با سهولت خاصی فرا می‌گیرد. ترس مرگبار در برابر این مکتب و عدم‌درک مطلق اهمیت متشکل کنندهٔ آن، صفت مشخصه آن شیوه‌های فکری است که منعکس کننده شرایط خرده‌بورژوائی زندگی بوده و موجد همان نوعی از آنارشیسم است که سوسیال‌دمکراتهای آلمانی آنرا Edelanarchismus یعنی آنارشیسم آقای «نجیب» می‌نامند، و من می‌توانم آنرا آنارشیسم اشرافی بنامم. این آنارشیسم اشرافی بویژه از خصال نهلیست‌های روس است. سازمان حزبی بنظر او همچون «کارخانه» سهمگینی است، اطاعت جزء از کل و اقلیت از اکثریت در نظرش مانند «رژیم سرواژ» (رجوع شود بمقاله‌های آکسلرود) جلوه می‌کند، تقسیم کار در زیر رهبری مرکز موجب فریادهای هم حزن‌انگیز و هم خنده‌آور وی برضد تبدیل اشخاص به «پیچ و مهره» می‌گردد (ضمناً کشنده‌ترین نوع این تبدیل، تبدیل رداکتورهای روزنامه بکارمندان عادی آن محسوب می‌شود)، یادآوری آئین‌نامهٔ سازمانی حزب باعث ترشروئی و اخم تحقیرآمیز و تذکار مبتکرانه‌ای (خطاب به «فورمالیست‌ها») می‌گردد حاکی از اینکه اصولاً بدون آئین‌نامه هم کار از پیش می‌رود.

این امر غیرقابل تصور است، ولی واقعیت دارد: نظیر همین پند را رفیق مارتف در شماره ۵۸ «ایسکرا» بمن می‌دهد و برای اقناع بیشتر، بگفتهٔ خود من در «نامه برفیق» استناد می‌جوید. خوب، مگر این «آنارشیسم اشرافی» و دنباله‌روی نیست که با مثالهائی از دوران تفرقه یعنی دوران محفل‌ها، ابقاء و تجلیل محفلبازی و هرج و مرج دوران حزبیت را موجه جلوه‌گر می‌کنند؟

چرا سابقاً آئین‌نامه‌ها برای ما لازم نبود؟ چونکه حزب از محفلهای جداگانه‌ای تشکیل می‌شد که بین آنها هیچگونه ارتباط سازمانی وجود نداشت. انتقال از یک محفل بمحفل دیگر فقط مربوط به «میل و ارادهٔ» فردی بود که در برابر خود هیچگونه مظهر تشکل ارادهٔ عموم را نمی‌دید. مسائل مورد اختلاف داخل محفلها از روی آئین‌نامه حل نشده «بلکه از راه مبارزه و تهدید به بیرون رفتن» حل

می‌شد: این آن چیزی بود که من در «نامه برفیق» گفته‌ام و دلیلش هم عبارت بود از تجربه عده‌ای از محافل عموماً و گروه شش‌نفری هیئت تحریریه ما خصوصاً. در دوران محفلها چنین پدیده‌ای طبیعی و ناگزیر بود، ولی حتی بخاطر کسی هم خطور نمی‌کرد که آنرا مورد تمجید قرار دهد و کمال مطلوب بداند، بلکه همه از این پراکندگی شکایت داشتند و همه تشنهٔ درآمیختن محفلهای پراکنده در یک سازمان حزبی متشکل بودند. ولی حالا که این امر صورت گرفته است، ما را به عقب می‌کشند و تحت عنوان نظریات عالی سازمانی عبارات آنارشیستی بخوردمان می‌دهند! بنظر افرادی بشیوه ابلومفی (۴۸) که بپوشیدن کفش راحتی و جامهٔ گل و گشاد خانگی محفلبازی و خانوادگی عادت کرده‌اند، آئین‌نامهٔ رسمی هم محدود می‌آید و هم تنگ، هم کمرشکن است و هم پست و بوروکراتیک، هم بندگی‌آور است و هم برای «پروسه» آزاد مبارزهٔ مسلکی دست‌وپاگیر. آنارشیسم اشرافی به این نکته پی نمی برد که آئین‌نامه رسمی بخصوص برای آن لازم است که روابط محدود محفل به ارتباط وسیع حزبی تبدیل شود. برای متشکل ساختن ارتباط درونی محفل یا بین محافل نه احتیاجی بود و نه امکانی، زیرا این ارتباط مبتنی بود بر رفیق‌بازی یا بر «اعتماد» خودسرانه و بی‌دلیل. ارتباط حزبی نمی‌تواند و نباید نه بر این مبتنی باشد نه بر آن. بنای آنرا باید همانا بر یک آئین‌نامهٔ رسمی که به «شیوه بوروکراتیک» (از نقطه نظر یک روشنفکر ولنگار) تنظیم شده باشد، قرار داد که تنها رعایت دقیق آن ما را در برابر خودسری محفلی و هوسبازیهای محفلی و شیوه‌های درهم‌برهم محفلی که «پروسه» آزاد مبارزهٔ مسلکی نامیده می‌شود تضمین می کند.

هیئت تحریریه «ایسکرای» نو معلم‌وار به آلکساندروف اندرز می‌دهد که «اعتماد — چیز ظریفی است که بهیچوجه نمی‌توان آنرا بقلب و مغز کسی تزریق کرد» (شماره ۵۶، ضمیمه). هیئت تحریریه این نکته را نمی‌فهمد که پیش کشیدن این مقوله اعتماد یعنی اعتماد محض باز هم و باز هم سراپای آنارشیسم اشرافی و دنباله‌روی

سازمانی‌اش را لو می‌دهد. وقتی که من عضو فقط محفل یا عضو هیئت تحریریهٔ شش‌نفری یا سازمان «ایسکرا» بودم، حق داشتم برای اینکه مثلاً عدم‌تمایل خود را بکار با ایکس توجیه کنم تنها بیک عدم‌اعتماد خودسرانه و بی‌دلیل استناد ورزم. ولی هنگامیکه عضو حزب شدم، دیگر حق ندارم فقط به عدم‌اعتماد مبهم استناد جویم، زیرا این گونه استناد راه را برای هر نوع خودسری و خودکامی محفلبازی سابق باز می‌کند؛ من موظفم «اعتماد» یا «عدم‌اعتماد» خود را با براهین رسمی یعنی با استناد بیکی از اصولی که رسماً در برنامهٔ ما، تاکتیک ما و آئین‌نامهٔ ما مقرر شده است، ثابت کنم؛ موظفم به «اعتماد» یا «عدم‌اعتماد» خودسرانه اکتفاء نکرده، بلکه این نکته را قبول داشته باشم که تصمیمات من و بطور کلی تمام تصمیمات هر بخش حزب تابع تمام حزب باشد؛ موظفم برای اثبات «عدم‌اعتماد» خود و برای عملی کردن نظریات و منویاتی که از این عدم‌اعتماد ناشی می‌شود راهی را در پیش گیرم که رسماً تجویز شده است. ما از نظریه محفلی «اعتماد» خودسرانه، بیک نظریه حزبی ارتقاء یافته‌ایم که برای ابراز و بازرسی اعتماد، خواهان رعایت شیوه‌هائی است که تابعه‌اش معلوم و رسماً تجویز شده باشد، ولی هیئت تحریریه ما را بعقب می‌کشد و دنباله‌روی خود را نظریات جدید سازمانی می‌نامد!

ببینید این هیئت تحریریه به اصطلاح حزبی ما دربارهٔ آن گروههای ادبی که بتوانند برای خود خواهان نمایندگی در هیئت تحریریه باشند چگونه استدلال می‌کند. این آنارشیست‌های اشراف‌منش که همیشه و در همه‌جا به انضباط با نظر حقارت نگریسته‌اند عالیجنابانه بما تذکر می‌دهند که: «ما عصبانی نخواهیم شد و دربارهٔ انضباط سروصدا راه نخواهیم انداخت». آنها می‌گویند: اگر گروه، اهل کار و عمل باشد، «ما با آن کنار می‌آئیم» (sic!) و در غیر اینصورت بخواستهای آن خواهیم خندید.

در اینجا چه نجابت عالیجنابانه‌ای برضد فورمالیسم مبتذل-«کار-خانه‌ای» قد علم کرده است! ولی اگر بحقیقت امر بنگرید — می‌بینید

که در برابر ما عبارت‌پردازی نونوارشده یک شیوهٔ محفلبازی قرار گرفته و توسط هیئت تحریریه‌ای بحزب تقدیم شده است که حس می‌کند یک مؤسسهٔ حزبی نبوده بلکه خرده و شکسته یک محفل قدیمی است. نادرستی درونی این خطمشی ناگزیر منجر به آن ژرف‌اندیشی آنارشیستی می‌شود که بنوبهٔ خود تفرقه‌ای را که در گفتار بطرز سالوسانه‌ای مدفون خوانده می‌شود بدرجه پرنسیپ سازمان سوسیال‌دمکراتیک ارتقاء می‌دهد. هیچگونه سلسله مراتبی بین ارگانها و مقامات حزبی مادون و مافوق لازم نیست — چنین سلسله مراتبی در نظر آنارشیسم اشرافی یک ابداع بوروکراتیک وزارتخانه‌ها و ادارات و غیره می‌آید (رجوع شود بمقالهٔ آکسلرود)، — هیچگونه تبعیت جزء از کل لازم نیست، هیچگونه تعریف «رسمی و بوروکراتیکی» برای شیوه‌های حزبی «کنار آمدن» یا مرزبندی لازم نیست، بگذار همان درهم‌برهمی محفلی سابق از طریق عبارت‌پردازی دربارهٔ شیوه‌های «واقعاً سوسیال‌دمکراتیک» سازمان تجلیل شود.

اینجاست که پرولتری که مکتب «کارخانه» را گذرانده است می‌تواند و باید بتکروی آنارشیست درس بدهد. کارگر آگاه مدتهاست آن مرحله کودکی را که در آن از روشنفکر بمعنای کامل کلمه، دوری می‌جست، از سر گذرانده است. کارگر آگاه اکنون قادر است برای آن ذخیره سرشارتر و آن شعاع دید وسیعتر سیاسی که در روشنفکران سوسیال‌دمکرات سراغ دارد، ارزش قایل شود. ولی بهمان نسبتی که در کشور ما یک حزب حقیقی بوجود می‌آید، کارگر آگاه هم باید یاد بگیرد که چگونه روحیهٔ یک مرد جنگی ارتش پرولتری را از روحیه یک روشنفکر بورژوازی که با عبارت‌پردازی آنارشیستی جلوه‌گر می‌شود باز شناسد. کارگر آگاه باید یاد بگیرد که نه تنها از اعضای عادی حزب، بلکه از «مافوقها» هم اجرای وظایف یک عضو را طلب کند، باید یاد بگیرد که بدنباله‌روی در مسائل سازمانی هم با همان نظر حقارت بنگرد که سابقاً بدنباله‌روی در مسائل تاکتیکی می‌نگریست!

آخرین خصوصیت مشخص خطمشی «ایسکرای» نو در مسائل

سازمانی با ژیروندیسم و آنارشیسم اشرافی پیوند ناگسستنی دارد: این خصوصیت ــ دفاع از خودمختاری در برابر مرکزیت است. جیغ و داد دربارهٔ بوروکراتیسم و حکومت مطلقه، اظهار تأسف از «عدم توجه ناروا به غیرایسکرائیها» (که در کنگره از خودمختاری دفاع می‌کردند)، فریادهای مسخره‌آمیز دربارهٔ خواست «فرمانبرداری بی‌چون‌وچرا»، شکوه‌های تلخ از «پومپادورستوو» و غیره و هکذا و قس علیهذا، همه و همه همین معنای اصولی را دارند (اگر معنائی داشته باشند*). جناح اپورتونیستی هر حزبی همیشه از هرگونه عقب‌ماندگی، خواه برنامه‌ای، خواه تاکتیکی و خواه سازمانی دفاع کرده و آنرا توجیه می‌کند. دفاع از عقب‌ماندگی سازمانی (دنباله‌روی) «ایسکرای» نو با دفاع از خودمختاری ارتباط محکم دارد. البته در نتیجه موعظهٔ سه‌ساله «ایسکرای» سابق بقدری از ایدهٔ خودمختاری سلب اعتبار شده است که «ایسکرای» نو هنوز شرم دارد آشکارا بنفع آن اظهار نظر کند؛ «ایسکرا» هنوز هم بما اطمینان می‌دهد که نسبت به مرکزیت حسن نظر دارد، ولی اثبات این نکته را فقط در این می‌داند که کلمهٔ مرکزیت را با حروف درشت بنویسد. و اما در عمل کوچکترین تماس انتقاد با «اصول» quasi ـ مرکزیت «حقیقتاً سوسیال‌دمکراتیک» (شاید آنارشیستی؟) «ایسکرای» نو در هر قدم نظریه خودمختاری را فاش می‌کند. مگر حالا برای همه و هرکس روشن نیست که آکسلرود و مارتف در مسائل سازمانی بسوی آکیموف چرخیده‌اند؟ مگر خود آنها با شکوه تمام ضمن سخنان برجستهٔ خود که حاکی از «عدم توجه ناروا نسبت به غیرایسکرائیها» بود، به این نکته اذعان نکرده‌اند؟ و بالاخره مگر آکیموف و یارانش در کنگرهٔ حزبی ما از نظریه خودمختاری دفاع نمی‌کردند؟

هنگامیکه مارتف و آکسلرود در کنگرهٔ لیگا با اصرار خنده‌آوری ثابت می‌کردند که جزء نباید تابع کل باشد، جزء در تعیین مناسبات

---

* در اینجا و بطور کلی در تمام این فصل معنای «کئوپتاسیونی» این جیغ و دادها را کنار می‌گذارم.

خود با کل مختار است و آئین‌نامهٔ لیگای مقیم خارجه که این مناسبات را فورمولبندی می‌کند علیرغم ارادهٔ اکثریت حزب، علیرغم ارادهٔ مرکز حزبی اعتبار واقعی دارد، همانا از ایدهٔ خودمختاری (اگر نگوئیم از آنارشیسم) دفاع می‌کردند. حالا هم رفیق مارتف آشکارا در صفحات «ایسکرای» نو (شماره ۶۰) در مسئله انتصاب اعضای کمیته‌های محلی توسط کمیتهٔ مرکزی از همان ایدهٔ خودمختاری دفاع می‌کند (۴۹). من درباره آن سفسطه‌های کودکانه‌ای که رفیق مارتف با توسل به آنها در کنگرهٔ لیگا از ایدهٔ خودمختاری دفاع می‌کرد و اکنون در «ایسکرای» نو دفاع می‌کند* چیزی نخواهم گفت، — آنچه برای من اهمیت دارد این است که در اینجا تمایل مسلم دفاع از ایدهٔ خودمختاری در برابر مرکزیت را بمثابه یک صفت اصلی که از مختصات اپورتونیسم در مسائل سازمانی است، متذکر شوم.

شاید بتوان گفت که یگانه کوششی که در جهت تجزیه و تحلیل مفهوم بوروکراتیسم می‌شود این است که در «ایسکرای» نو (شماره ۵۳)، «اصل دمکراتیک رسمی» (تکیه روی کلمه از نویسنده است) در نقطهٔ مقابل «اصل بوروکراتیسم رسمی» گذارده می‌شود. این مقابله (که متأسفانه بهمان اندازهٔ اشاره به غیرایسکرائیها ناکامل و ناروشن است) هسته‌ای از واقعیت در درون خود دارد. بوروکراتیسم versus** دمکراتیسم، و این همان مرکزیت versus خودمختاری و همان اصل سازمانی سوسیال‌دمکراسی انقلابی در مقابل اصل سازمانی

* رفیق مارتف ضمن بررسی مواد مختلف آئین‌نامه بویژه همان ماده‌ای را که از مناسبات کل با جزء صحبت می‌کند از قلم انداخته است. این ماده حاکی است که کمیتهٔ مرکزی «نیروی حزب را تقسیمبندی می‌کند» (ماده ۶). مگر می‌توان نیروها را بدون نقل و انتقال کارمندان از کمیته‌ای بکمیتهٔ دیگر تقسیمبندی نمود؟ راستی که مکث کردن روی این اصول ابتدائی قدری خجلت‌آور است.

** versus — نسبت به.

اپورتونیست‌های سوسیال‌دمکراسی است. اصل دوم می‌کوشد از پائین ببالا برود و به این جهت در هر جا و بهر میزانی که ممکن است از ایدهٔ خودمختاری یا «دمکراتیسم» که به آنارشیسم می‌رسد (این در مورد کسانی است که بمراتب بیش از عقل‌شان زور می‌زنند) دفاع می‌کند. اصل اول می‌کوشد مبنای کار را از بالا بگیرد و بهمین جهت در توسعهٔ حقوق و اختیارات مرکز نسبت بجزء می‌کوشد. در دوران پراکندگی و محفلبازی یک چنین مقام مافوق که سوسیال‌دمکراسی انقلابی می‌کوشید آنرا مأخذ سازمانی خود قرار دهد، ناگزیر یکی از محفلهائی بود که بنابر فعالیت و پیگیری انقلابی خود از همه متنفذتر بود (در مسئله مورد بحث ما ــ سازمان «ایسکرا»). در دورانی که وحدت واقعی حزب عملی می‌شود و ضمن این وحدت، محفلهای منسوخ منحل می‌شوند، یک چنین مقام مافوق ناگزیر کنگرهٔ حزبی است که ارگان عالی حزب بشمار می‌رود؛ کنگره، در حدود امکان، تمام نمایندگان سازمانهای فعال را متحد می‌کند و با تعیین مؤسسات مرکزی (که اغلب ترکیب آن طوری است که بیشتر موجب رضایت اعضای پیشرو حزب است تا اعضای عقب‌ماندهٔ آن، و بیشتر مورد پسند جناح انقلابی آنست تا جناح اپورتونیستی) آنها را تا کنگره بعدی مافوق قرار می‌دهد. لااقل میان اروپائیان سوسیال‌دمکرات رسم چنین است، ولی این عادتی که اصولاً مورد نفرت آنارشیست‌هاست، رفته رفته بزحمت و با مبارزه و جنجال دارد میان آسیائی‌های سوسیال‌دمکرات هم رواج پیدا می‌کند.

ذکر این نکته بی نهایت جالب توجه است که آنچه من دربارهٔ خصوصیات اصولی اپورتونیسم در مسائل سازمانی گفتم (خودمختاری، آنارشیسم اشرافی یا روشنفکرانه، دنباله‌روی و ژیروندیسم)، mutatis mutandis (با تغییرات مربوطه) در تمام احزاب سوسیال‌دمکرات سراسر جهان نیز، هرجا که تقسیم‌بندی بجناح انقلابی و اپورتونیستی هست (و جائی نیست که این تقسیم‌بندی وجود نداشته باشد) مشاهده می‌شود. این نکته بخصوص در همین اواخر در حزب سوسیال‌دمکرات آلمان، هنگامیکه شکست در انتخابات بیستمین حوزه انتخاباتی ساکسن

(که بحادثه گوره موسوم است*) اصول سازمان حزبی را در دستور روز قرار داد، با وضوح تمام مشاهده شد. کوشش اپورتونیستهای آلمان بمطرح شدن یک مسئله اصولی در مورد حادثه مذکور، کمک خاصی نمود. گوره (کشیش سابق و نویسندهٔ کتاب معروف «Drei Monate Fabrikarbeiter»** و یکی از «قهرمانان» کنگرهٔ درسدن) خودش اپورتونیست دوآتشه بود، و ارگان اپورتونیستهای پیگیر آلمان بنام «Sozialistische Monatshefte» («ماهنامهٔ سوسیالیستی») (۵۱) بلافاصله بحمایت از وی پرداخت.

اپورتونیسم در مسائل برنامه طبیعتاً با اپورتونیسم در مسائل تاکتیک و اپورتونیسم در مسائل سازمانی توأم است. تشریح نظریهٔ «جدید» را رفیق ولفگانگ هاینه بعهده گرفت. برای توصیف شخصیت این روشنفکر تیپیک که بسوسیال‌دمکراسی گرویده و عادات فکری رفیق اپورتونیستی را با خود به ارمغان آورده است، کافی است گفته شود که ولفگانگ هاینه اندکی پائین‌تر از رفیق آکیموف آلمانی و اندکی بالاتر از رفیق یگوروف آلمانی است.

رفیق ولفگانگ هاینه در «ماهنامهٔ سوسیالیستی» به لشگرکشی پرداخت و سروصدائی راه انداخت که کمتر از سروصدای رفیق آکسلرود در «ایسکرای» نو نبود. ببینید همان عنوان مقاله وی چقدر عالی است: «یادداشتهای دمکراتیک در مورد حادثهٔ گوره»

---

* گوره شانزدهم ژوئن سال ۱۹۰۳ از پانزدهمین حوزه انتخاباتی ساکسن بنمایندگی رایشتاگ انتخاب شد ولی پس از کنگره درسدن (۵۰) از قبول نمایندگی امتناع ورزید؛ انتخابکنندگان بیستمین حوزه که پس از مرگ روزنف نماینده نداشتند، می‌خواستند مجدداً گوره را نامزد کنند. دستگاه مرکزی حزب و کمیتهٔ تبلیغاتی مرکزی ساکسن با این تمایل بمخالفت برخاستند و چون رسماً حق منع نامزدی گوره را نداشتند کاری کردند که گوره از نامزدی امتناع ورزد. سوسیال‌دمکراتها در انتخابات شکست خوردند.

** «سه ماه زندگی کارگری در کارخانه». ه. ت.

(شماره ٤، آوریل، «Sozialistische Monatshefte»). مضمونش هم بهمان اندازه رعدآساست. رفیق و. هاینه علیه «سؤقصد به خودمختاری حوزه انتخاباتی» قیام می‌کند و از «پرنسیپ دمکراتیک» بمدافعه برمی‌خیزد و برضد دخالت «رؤسای انتصابی» (یعنی دستگاه مرکزی حزب) در انتخاب آزاد نمایندگان، انتخابی که از طرف مردم صورت می‌گیرد، اعتراض می‌کند. رفیق و. هاینه بما پند می‌دهد که اینجا مطلب بر سر یک حادثهٔ تصادفی نبوده، بلکه بر سر «گرایش» عمومی «به بوروکراتیسم و مرکزیت در حزب»، یعنی بر سر گرایشی است که گوئی سابقاً هم مشاهده می‌شده، ولی حالا دارد جنبهٔ خطرناک خاصی بخود می‌گیرد. باید «اصولاً اذعان نمود که سازمانهای محلی حزب محملهای زندگی حزبند» (استراق از جزوهٔ رفیق مارتف بنام «بار دیگر در اقلیت»). نباید «به این امر عادت کرد که تمام تصمیمات مهم سیاسی از یک مرکز صادر شود»، باید حزب را از «سیاست آئین‌پرستانه‌ای که رابطه با زندگی را از دست می‌دهد» برحذر داشت (اقتباس از نطق رفیق مارتف در کنگرهٔ حزب مشعر بر اینکه «زندگی کار خود را خواهد کرد»). رفیق و. هاینه استدلال خود را ژرفتر نموده می‌گوید: «...اگر در ریشه پدیده‌ها تأمل کنیم و اگر از تصادمات شخصی که در اینجا هم مانند دیگر جاها نقش نسبتاً بزرگی بازی کرده است، صرفنظر نمائیم، آنوقت چیزی که ما در این خشم برضد رویزیونیست‌ها (تکیه روی کلمه از نویسنده است که گویا به اختلاف میان دو مفهوم کنایه می‌زند: مبارزه با رویزیونیسم و مبارزه با رویزیونیستها) خواهیم دید، بطور عمده عبارت خواهد بود از عدم‌اعتماد مقامات رسمی حزب نسبت به «عنصر بیگانه» (و. هاینه ظاهراً هنوز رساله دربارهٔ مبارزه با حکومت نظامی را نخوانده است و به این جهت در بکار بردن این کلمه به انگلیسیسم متوسل می‌شود: Outsidertum)، عدم‌اعتماد سنت به پدیدهٔ غیرعادی، عدم‌اعتماد مؤسسه غیرفردی نسبت به آنچه جنبهٔ فردی دارد» (رجوع شود به قطعنامهٔ آکسلرود در کنگرهٔ لیگا در بارهٔ سرکوب ابتکار فردی)، «خلاصه عبارت خواهد بود از همان گرایشی که ما قبلاً

بعنوان گرایش به بوروکراتیسم و مرکزیت در حزب، توصیف کردیم».

کلمهٔ «انضباط» در رفیق و. هاینه هم همان حس شریف خشم و غضب را ایجاد می‌کند که در رفیق آکسلرود ایجاد کرده بود. او می‌نویسد: «...رویزیونیست‌ها را سرزنش می‌کردند که انضباط‌شان کم است، زیرا در «ماهنامهٔ سوسیالیستی»، یعنی در ارگانی چیز نوشته‌اند که چون تحت نظارت حزب نبود حتی نمی‌خواستند آنرا یک ارگان سوسیال‌دمکراتیک بشناسند. تنها همین کوشش برای محدود ساختن مفهوم: «سوسیال‌دمکراتیک»، تنها همین خواست انضباط در رشته فعالیت فکری و مسلکی که در آن باید آزادی بدون چون و چرا حکمفرما باشد» (بخاطر داشته باشید که: مبارزهٔ مسلکی — پروسه حرکت است، و شکلهای سازمان فقط شکل است)، «گواهی است بر گرایش به بوروکراتیسم و سرکوبی فردیت». بهمین نحو و. هاینه مدتها بگفتار خود ادامه می‌دهد و با آهنگهای گوناگون برضد این گرایش منفور که می‌خواهد «یک سازمان وسیع که همه‌چیز را در بر گیرد و هرچه ممکن است متمرکزتر باشد و یک تاکتیک و یک تئوری» ایجاد نماید، نغمه‌سرائی می‌کند، خواست «فرمانبرداری بلاشرط» و «اطاعت کورکورانه» را می‌کوبد، بر «مرکزیت ساده‌شده» و غیره و غیره می‌تازد و این عمل را عیناً «بشیوهٔ آکسلرود» انجام می‌دهد.

بحثی که و. هاینه بمیان کشیده بود دامنه گرفت و چون بحث در حزب آلمان هیچگونه جنجالی درباره کئوپتاسیون نداشت، چونکه آکیموف‌های آلمانی نه تنها در کنگره‌ها، بلکه در ارگان مخصوصی هم دائماً سیمای خود را آشکار می‌سازند بحث به این جهت خیلی زود به تجزیه و تحلیل گرایشهای اصولی خطمشی ارتدکسال و رویزیونیسم در مسائل سازمانی رسید. ک. کائوتسکی بعنوان یکی از نمایندگان خطمشی انقلابی (که بدیهی است مثل ما به «دیکتاتور ـ منشی» و «تفتیش عقاید» و بداشتن صفات دهشتناکی از این قبیل متهم بود) قدم بمیدان گذاشت («Neue Zeit» ، سال ۱۹۰۴، شمارهٔ

۲۸، مقالهٔ «Wahlkreis und Partei» یعنی «حوزهٔ انتخاباتی و حزب»
و نوشت که مقاله و. هاینه «سیر تفکر تمام خطمشی رویزیونیستی را نشان می‌دهد». نه تنها در آلمان، بلکه در فرانسه و ایتالیا هم اپورتونیستها برای دفاع از نظریه خودمختاری و تضعیف انضباط حزبی و بصفر رساندن آن سینه سپر کرده‌اند، در همه جا گرایشهای آنها کار را به سازمان‌شکنی و تحریف «اصل دمکراتیک» و تبدیل آن به آنارشیسم می‌کشاند. ک. کائوتسکی در مسئله سازمانی به اپورتونیستها می‌آموزد که «دمکراسی معنایش فقدان حکومت نیست، دمکراسی آنارشیسم نیست، بلکه سیادت توده بر نمایندگان منتخب خویش است، برخلاف سایر شکلهای حکومت که خادمین کذاب مردم در حقیقت فرمانروایان آنها هستند». ک. کائوتسکی نقش سازمان‌شکنانهٔ نظریه خودمختاری اپورتونیستی را در کشورهای گوناگون مفصلاً مورد بررسی قرار داده نشان می‌دهد که همانا پیوستن «تودهٔ عناصر بورژوازی»* به سوسیال‌دمکراسی موجب تشدید اپورتونیسم و خودمختاری و گرایش به تخطی از انضباط می‌گردد و باز هم خاطر نشان می‌سازد که همانا «سازمان همان سلاحی است که پرولتاریا بکمک آن خود را آزاد خواهد کرد» و همانا «سازمان — سلاح مخصوص پرولتاریا در مبارزهٔ طبقاتی است».

در آلمان که اپورتونیسم ضعیفتر از فرانسه و ایتالیاست، «گرایشهای خودمختاری عجالتاً فقط به سخنرانیهای کم و بیش احساساتی علیه دیکتاتورها و تفتیش‌کنندگان بزرگ عقاید، علیه تکفیر کلیسائی** و تعقیب و پیگرد الحاد و نیز بخرده‌گیریها و جنجالهای بی‌پایان

* ک. کائوتسکی بعنوان مثال ژورس را نام می‌برد. بموازات انحراف این اشخاص بسوی اپورتونیسم، «انضباط حزبی هم ناگزیر در نظرشان محدودیت غیرمجاز آزادی شخصیت جلوه‌گر می‌شد».

** *Bannstrahl* — تکفیر. این کلمه معادل آلمانی «حکومت نظامی» و «قوانین فوق‌العاده» است. این «کلام دهشتناک» اپورتونیست‌های آلمانی است.

رسیده است که تجزیه و تحلیل آنها جز مشاجرات بی‌پایان نتیجهٔ دیگری نخواهد داد».

جای تعجب نیست که در روسیه که اپورتونیسم در حزب از آلمان هم ضعیفتر است، گرایشهای خودمختاری کمتر ایده و بیشتر «سخنرانیهای هیجان‌انگیز» و جنجال ببار آورده است.

جای تعجب نیست که کائوتسکی به این نتیجه می‌رسد که «شاید رویزیونیسم کلیهٔ کشورهای جهان با وجود تمام شکلهای گوناگون و اختلاف رنگ خود، در هیچ مسئله‌ای جز مسئله سازمانی تا این اندازه یک‌ریخت و همگون نباشد». ک. کائوتسکی گرایشهای اساسی شیوه ارتدکسال و رویزیونیسم را در این بحث با این «کلام دهشتناک» بیان می‌کند: بوروکراتیسم versus (در مقابل) دمکراتیسم. ک. کائوتسکی می‌نویسد: بما می‌گویند که اعطای این حق بدستگاه رهبری حزب که در کار حوزه‌های انتخاباتی محلی در مورد انتخاب نامزد (نمایندگی پارلمان) اعمال نفوذ نماید معنایش «سؤقصد شرم‌آور به اصل دمکراسی است که طلب می‌کند تمام فعالیت سیاسی از پائین ببالا یعنی از طریق ابتکار توده‌ها توسعه یابد نه از بالا بپائین یعنی از طریق بوروکراتیک... ولی اگر اصل واقعاً دمکراسی وجود داشته باشد، همانا عبارت از آن است که اکثریت باید بر اقلیت برتری داشته باشد نه برعکس...» انتخاب نمایندگان برای پارلمان از هر حوزه انتخاباتی که باشد برای تمام حزب در مجموع مسئله دارای اهمیت است و بنابر این حزب باید در تعیین نامزدها، لااقل بوسیلهٔ افراد مورد اعتماد خود (Vertrauensmänner)، اعمال نفوذ نماید. «هرکس که این امر بنظرش خیلی بوروکراتیک یا سرکزیت‌مآبی می‌آید، بگذار برای آزمایش پیشنهاد کند که نامزدها از طریق رأیگیری‌های مستقیم از همهٔ اعضای حزب (sämtliche Parteigenossen) تعیین شوند. ولی مادامیکه این کار عملی نشده است، و وظیفه نامبرده مانند بسیاری از وظایف دیگر مربوط به همه حزب، بوسیله یک یا چند مقام حزبی اجرا می‌گردد، دیگر چه شکایتی می‌توان از نارسائی دمکراتیسم داشت». بر طبق «حق مرسوم» در حزب آلمان

سابقاً هم حوزه‌های انتخاباتی جداگانه در مورد نامزدی اشخاص مختلف با دستگاه رهبری حزب «دوستانه توافق حاصل می‌کردند». «ولی حزب اکنون دیگر بیش از آن وسعت یافته که این حق ضمنی مرسوم برای آن کافی باشد. حق مرسوم، وقتی که دیگر آنرا بعنوان چیزی که آشکارا مسلم و بدیهی است قبول نداشته باشند و مضمون تعاریف آن و حتی خود موجودیت آن مورد چون و چرا باشد دیگر جنبه حق بودن خود را از دست می‌دهد. در آن صورت قطعاً لازم می‌آید که این حق بدقت فورمولبندی شود و بصورت قانون تصریح گردد...» و به «تسجیل دقیقتر آئین‌نامه* (statutarische Festlegung) و در عین حال تشدید سختگیری (gröbere Straffheit) سازمان» پرداخته شود.

با این ترتیب، می‌بینید که ما در محیط دیگری با همان مبارزه جناح اپورتونیستی علیه جناح انقلابی حزب در مسئله سازمانی و همان اصطکاک ایدهٔ خودمختاری علیه مرکزیت، دمکراتیسم علیه «بوروکراتیسم» و گرایش به تضعیف سختگیری و انضباط در سازمان علیه گرایش به تشدید آن، با همان مبارزه روحیه روشنفکر ناپایدار علیه پرولتر پیگیر، و تکروی روشنفکرانه علیه همبستگی پرولتری روبرو هستیم. حال این سئوال پیش می‌آید که روش دمکراسی بورژوائی نسبت به این اصطکاک چگونه بوده است، — نه آن دمکراسی بورژوائی که تاریخ شیطنت‌پیشه فقط وعده داده است زمانی محرمانه برفیق آکسلرود نشان دهد، بلکه آن دمکراسی حقیقی و

* بی‌نهایت آموزنده است اگر این تذکرات ک. کائوتسکی دایر بر اینکه حق عادی که بطور ضمنی شناخته شده است باید بحق رسماً تسجیل‌شده در آئین‌نامه تبدیل شود با تمام آن «تبدیلی» که از هنگام کنگرهٔ حزبی در حزب ما عموماً و در هیئت تحریریه خصوصاً روی می‌دهد مقایسه شود. با نطق و. ای. زاسولیچ (در کنگره لیگا، ص ٦٦ و صفحه بعدی) مقایسه شود که تصور نمی‌رود بتواند تمام اهمیت تبدلات جاری را در خود منعکس سازد.

واقعی بورژوائی که در آلمان هم نمایندگانی دارد که در عقل و قدرت مشاهده از آقایان اعضای «اوسوبوژدنیه» ما کمتر نیستند؟ دمکراسی بورژوائی آلمان فوراً در برابر این بحث جدید عکس‌العمل از خود نشان داد و مانند دمکراسی بورژوائی روسیه و مانند همیشه و همه‌جا ــ جداً بطرفداری از جناح اپورتونیستی حزب سوسیال‌دمکرات پرداخت. «روزنامهٔ فرانکفورت» (۵۲)، ارگان برجسته سرمایهٔ بورسی آلمان سرمقالهٔ پرسروصدائی درج کرد («Frankf. Ztg.», 1904, 7 Apr., № 97, Abendblatt*) که گواهی است بر این که استراقهای ادبی (قلمی ــ م.) بیشرمانه از آکسلرود، برای مطبوعات آلمان یک نوع بیماری شده است. دمکراتهای مخوف بورس فرانکفورت بر «استبداد» در حزب سوسیال‌دمکرات، بر «دیکتاتوری حزبی»، بر «سیادت مطلق سران حزب»، بر این «تکفیر کلیسائی» که میخواهند بوسیلهٔ آن «تمام رویزیونیسم را به اصطلاح مجازات نمایند» («اتهام دروغین اپورتونیسم» را بخاطر بیاورید)، بر این خواست «اطاعت کورکورانه» و «انضباط کشنده» و خواست «تبعیت بنده‌وار» و تبدیل اعضای حزب به «نعش های سیاسی» (این از اصطلاح پیچ و مهره‌ها هم خیلی محکمتر خواهد بود!)، ــ بشدت می‌تازند. شوالیه های بورس وقتی این نظم و ترتیب ضددمکراتیک را در سوسیال‌دمکراسی می‌بینند، با خشم و عصبانیت می گویند: «ببینید، هر نوع خصوصیت در رفتار شخصی، هر نوع ابتکار فردی باید مورد تعقیب قرار گیرد، زیرا بطوریکه زیندرمان ضمن گزارش خود در این باره» در کنگره حزبی سوسیال‌دمکراتهای ساکسن «علناً اظهار داشت وجود این عوامل خطر آنرا دارد که کار را به نظم و ترتیب فرانسوی، به ژورسیسم و میلرانیسم بکشاند».

---

* «روزنامهٔ فرانکفورت»، ۱۹۰٤، ۷ آوریل، شماره ۹۷، چاپ عصر.
ه. ت.

پس تا آنجائیکه در الفاظ جدید «ایسکرای» نو دربارهٔ مسئله سازمانی معنای اصولی وجود دارد جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که این معنا اپورتونیستی است. این استنتاج را، هم کلیه جریان تحلیل کنگرهٔ حزبی ما که بجناح انقلابی و اپورتونیستی تقسیم شده، و هم نمونه‌هائی از تمام احزاب سوسیال‌دمکرات اروپا که در آنها هم اپورتونیسم در مسئله سازمانی با همین گرایشها و همین اتهامات و تقریباً همیشه با همین الفاظ و عبارات متظاهر می‌شود مسجل می‌سازد. البته خصوصیات ملی احزاب گوناگون و ناهمگونی شرایط سیاسی در کشورهای مختلف تأثیر خود را می‌بخشند و شباهت اپورتونیسم آلمان با اپورتونیسم فرانسه، و اپورتونیسم فرانسه با اپورتونیسم ایتالیا، و اپورتونیسم ایتالیا با اپورتونیسم روسیه را بکلی از بین می‌برد. ولی همگونی تقسیمبندی اساسی تمام این احزاب به جناح انقلابی و اپورتونیستی، همگونی سیر تفکر و گرایشهای اپورتونیسم در مسئله سازمانی با وجود تمام اختلاف شرایط مذکور با تمام روشنی مشهود است*. وفور نمایندگان روشنفکران رادیکال در صفوف مارکسیستها و سوسیال‌دمکرات‌های ما وجود اپورتونیسم

* امروز کسی تردید نمی‌کند که تقسیمبندی قدیمی سوسیال‌دمکراتهای روس در مسائل تاکتیک به اکونومیست‌ها و سیاسیون با تقسیمبندی تمام سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی به اپورتونیستها و انقلابیون همگون است، باوجود اینکه اختلاف میان رفیق مارتینف و رفیق آکیموف از یکطرف و رفیق فون فولمار و فون الم یا ژورس و میلران از طرف دیگر، بسیار زیاد است. عیناً بهمین طریق در همگونی تقسیمبندی‌های اساسی در مسئله سازمانی هم جای شک نیست، با وجود اینکه شرایط کشورهائی که از لحاظ سیاسی فاقد حقوقند با کشورهائیکه از این لحاظ آزادند اختلاف زیادی دارد. این نکته بی‌نهایت شاخص است که هیئت تحریریه «ایسکرای» نو که اینهمه پیرو اصول است، ضمن تماس سطحی با بحثی که بین کائوتسکی و هاینه درگرفته بود (شماره ٦٤) با بیم و ترس دربارهٔ گرایشهای اصولی هر نوع اپورتونیسم و هر نوع خطمشی ارتدکسال در مسئله سازمانی سکوت اختیار کرد.

را که زائیده روحیه آنهاست در رشته‌های کاملاً گوناگون و با شکلهای کاملاً گوناگون، ناگزیر ساخته و می‌سازد. ما در مسائل اساسی جهان‌بینی خود یعنی در مسائل برنامه، با اپورتونیسم مبارزه کرده‌ایم و اختلاف نظر کامل در هدفها ناگزیر منجر به جدائی قطعی بین لیبرالها فاسدکننده مارکسیسم علنی‌ما و سوسیال‌دمکراتها گردید. ما در مسائل تاکتیک با اپورتونیسم مبارزه می‌کردیم و اختلاف نظر با رفیق کریچفسکی و رفیق آکیموف در مسائلی که اهمیت کمتری داشتند طبعاً فقط جنبهٔ موقتی داشت و با هیچگونه تشکیل احزاب جداگانه همراه نبود. حالا ما باید بر اپورتونیسم مارتف و آکسلرود در مسائل سازمانی که بدیهی است اهمیت اساسی کمتر از مسائل برنامه و تاکتیک دارد، ولی اکنون در پیش‌صحنه زندگی حزبی ما خودنمائی می‌کند فایق آئیم.

وقتی صحبت از مبارزه با اپورتونیسم معاصر است، هرگز نباید خصوصیات مشخصهٔ تمام اپورتونیسم معاصر یعنی ابهام و عدم‌صراحت و جنبهٔ غیرقابل درک آنرا در کلیه رشته‌ها فراموش کرد. اپورتونیست بنابماهیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می‌جوید و همیشه در جستجوی نقطهٔ منتجهٔ قواست و همچون مار بین نظریاتی که ناسخ همدیگرند می‌پیچد و می‌کوشد هم با این و هم با آن «موافق باشد» و اختلافنظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز تردید و نیات خیرخواهانه و بی‌زیان و غیره و غیره منجر سازد. ادوارد برنشتین که اپورتونیست در مسائل برنامه‌ای است، با برنامهٔ انقلابی حزب «موافق است»، در حالیکه حتماً بی‌میل نیست «تغییر کلی» در آن صورت گیرد، ولی این عمل را بموقع و صلاح نمی‌داند و آنرا به اندازه روشن ساختن «اصول عمومی» «انتقاد» (که بطور عمده عبارت است از اقتباس غیر نقادانه اصول و الفاظی از دمکراسی بورژوائی) مهم نمی‌شمارد. رفیق فون فولمار هم که اپورتونیست در مسائل تاکتیک است، با تاکتیک قدیمی سوسیال‌دمکراسی انقلابی موافق است و او هم بیشتر به سخنپردازیها و پیشنهاد تغییرات جزئی و خنده‌دار و مسخره اکتفاء می‌کند و هیچ تاکتیک «مینیستریالیستی» صریحی پیشنهاد نمی‌کند. رفیق مارتف و رفیق آکسلرود هم که اپورتونیست در مسائل سازمانی هستند، با وجود

دعوت‌های صریح تا کنون هیچگونه تز اصولی صریحی که بتواند «از طریق آئین‌نامه تسجیل شود» پیشنهاد نکرده‌اند، و بی‌سبیل نبودند و بدون شک بی‌سبیل نبودند که در آئین‌نامه سازمانی ما «تغییرات کلی» بعمل آید («ایسکرا» شماره ۵۸، ص ۲، ستون ۳)، ولی ترجیح داده‌اند که ابتداء «بمسائل عمومی سازمان» بپردازند (زیرا وارد کردن تغییر کلی واقعاً در آئین‌نامهٔ ما که با وجود مادهٔ اول آن باز هم یک آئین‌نامهٔ متحرک کننده است، در صورتیکه این تغییر کلی مطابق با روح «ایسکرای» نو بعمل آید ناگزیر به خودمختاری منجر می گردد، و حال آنکه رفیق مارتف البته نمی‌خواهد حتی پیش خود هم بگرایش اصولی خود به ایدهٔ خودمختاری اذعان کند). به این جهت خطمشی «اصولی» آنها در مسئله سازمانی تمام رنگهای قوس قزح را دارد: سخنپردازیهای احساساتی بی‌بو و بی‌خاصیت دربارهٔ استبداد و بوروکراتیسم و اطاعت کورکورانه و پیچ و مهره بر همه چیز تفوق و برتری دارد، — و این سخنپردازی‌ها بقدری بی‌بو و بی‌خاصیت است که در آنها جدا کردن اندیشهٔ واقعاً اصولی از اندیشهٔ واقعاً کئوپتاسیونی هنوز بسیار بسیار دشوار است. ولی هر چه بیشتر در جنگل پیش بروی هیزم بیشتر است: تلاشهائی که برای تجزیه و تحلیل و تعریف دقیق «بوروکراتیسم» منفور بعمل می‌آید ناگزیر کار را به خودمختاری می کشاند، کوششهائی که برای «تعمیق» و استدلال آن بعمل می‌آید بطور اجتناب‌ناپذیری کار را بتوجیه عقب‌ماندگی، به دنباله‌روی و عبارت‌پردازی‌های ژیروندیستی می کشاند. بالاخره بعنوان یک پرنسیپ منحصر بفرد و واقعاً مشخص که بعلت داشتن همین جنبهٔ مشخص در عمل با وضوح خاصی خودنمائی می کند (عمل همیشه پیشاپیش تئوری گام برمی‌دارد)، پرنسیپ آنارشیسم نمایان می‌شود. تمسخر انضباط — پیروی از ایدهٔ خودمختاری — آنارشیسم، این آن نردبانی است که اپورتونیسم سازمانی ما از پله‌ای به پلهٔ دیگر آن جسته و با مهارت از زیر بار هرگونه فورمولبندی اصول * خود شانه

* هر کس مذاکرات مربوط به مادهٔ اول‌را بخاطر بیاورد، اکنون بروشنی خواهد دید که اشتباه رفیق مارتف و رفیق آکسلرود در مورد

خالی می‌کند و بدینطریق گاه بالا رفته و گاه پائین می‌آید. عین همین درجه‌بندی در مورد اپورتونیسم برنامه‌ای و تاکتیکی نیز مشاهده می‌شود: تمسخر «شیوه ارتدکسال» و ایمان کورکورانه و محدود و خمودگی—«انتقاد» رویزیونیستی و مینیستریالیسم — دمکراسی بورژوازی است.

آن نوای خاموش‌نشدنی و کشدار رنجش که در تمام نوشته‌های

مادهٔ اول ناگزیر ضمن بسط و تکامل خود به اپورتونیسم سازمانی می‌رسد. ایدهٔ اساسی رفیق مارتف — یعنی خود را عضو حزب شمردن — همانا «دمکراتیسم» کاذب و ایدهٔ ساختمان حزب از پائین ببالاست. برعکس، ایدهٔ من به این معنی «بوروکراتیک» است که برطبق آن حزب از بالا بپائین یعنی از کنگرهٔ حزبی بسازمانهای جداگانه حزبی ساخته می‌شود. هم روحیه روشنفکر بورژوائی، هم عبارت‌پردازی‌های آنارشیستی و هم ژرف‌اندیشی اپورتونیستی و دنباله‌روی — عموماً در مذاکرات مربوط بمادهٔ اول نشان داده شد. رفیق مارتف در «حکومت نظامی» (ص ۲۰) از «کار فکری آغاز شده» در «ایسکرای» نو سخن می‌گوید. این نکته از آن لحاظ صحیح است که او و آکسلرود از آغاز مذاکرات دربارهٔ مادهٔ اول واقعاً هم فکر را در جهت جدید سوق می‌دهند. فقط بدبختی در اینجاست که این جهت، جهت اپورتونیستی است. آنها هر چه بیشتر در این جهت «کار کنند» و هرچه این کار از جنجالهای کئوپتاسیونی پاکتر شود، بهمان نسبت بیشتر در منجلاب فرو خواهند رفت. رفیق پلخانف این نکته را در همان کنگرهٔ حزب بوضوح پیش‌بینی کرد و در مقاله «چه نباید کرد؟» مجدداً آنها را برحذر داشت، به این معنی که گفت: من حتی برای کئوپتاسیون شما حاضرم بشرطی که از این راهی که شمارا فقط به اپورتونیسم و آنارشیسم می‌رساند، نروید. — مارتف و آکسلرود این پند خیرخواهانه را نشنیدند: چطور؟ نرویم؟ با لنین موافقت کنیم که می‌گوید، کئوپتاسیون چیزی جز جنجال نیست؟ هرگز! ما به او نشان خواهیم داد که افرادی اصولی هستیم! — و نشان دادند. بهمه آشکارا نشان دادند که اگر آنها اصول جدیدی هم داشته باشند — این همان اصول اپورتونیسم است.

همهٔ اپورتونیست‌های کنونی عموماً و اقلیت ما خصوصاً طنین‌انداز است رابطه روانی محکمی با تنفر نسبت به انضباط دارد. آنها را تعقیب می کنند و تحت فشار قرار می‌دهند، طرد می کنند، محاصره می کنند، بحقوق‌شان تجاوز و تعدی می کنند. در این الفاظ حقیقت روانی و سیاسی بمراتب بیش از آنست که شاید خود آن کسی که دربارهٔ تعدی‌شدگان و تعدی کنندگان شوخی دلپذیر و خوشمزه‌ای کرد، تصوری کرده است (۵۳). راستی هم، اگر صورتجلسه های کنگرهٔ ما را بگیرید و بخوانید خواهید دید که اقلیت مرکب از همه رنجیده‌ها و تمام کسانی که زمانی سوسیال‌دمکراسی انقلابی بعلتی آنها را رنجانده است. اینجا بوندیست‌ها و رابوچیه‌دلوئیها هستند که ما آنها را بقدری «رنجاندیم» که از کنگره رفتند، اینجا اعضای «یوژنی رابوچی» هستند که بسبب انحلال سازمانها عموماً و سازمان آنها خصوصاً خیلی رنجیده‌اند، اینجا رفیق ماخف هست که هر بار رشتهٔ سخن بدستش می‌افتاد رنجیده‌خاطر می‌شد (زیرا هر بار بطور منظم خود را مفتضح و رسوا می‌ساخت) و بالاخره اینجا رفیق مارتف و رفیق آکسلرود هستند که بسبب ایراد «اتهام دروغین اپورتونیسم» در مورد مادهٔ اول آئین‌نامه و شکست در انتخابات رنجش پیدا کرده‌اند. هیچکدام از این رنجشهای تلخ و ناگوار که برخلاف تصور عده بسیار بسیار زیادی از کوته‌فکرانی که هنوز هم ادامه دارد، نتیجهٔ تصادفی طعنه های ناروا و حملات شدید و لحن تند جر و بحث‌ها، بهم زدن در و نشان دادن مشت نبوده، بلکه نتیجهٔ سیاسی اجتناب‌ناپذیر تمام فعالیت مسلکی سه‌سالهٔ «ایسکرا» بود. اگر ما در این سه سال، کارمان یاوه گوئی نبوده و آن عقایدی را بیان کرده‌ایم که باید بمورد عمل گذاشته شود، در اینصورت ما نمی‌توانستیم در کنگره با ضدایسکرائیها و «باطلاق» مبارزه نکنیم. وقتی هم که ما به اتفاق رفیق مارتف که روراست و بی‌غل‌وغش در صفوف اول نبرد می کرد، اینهمه را رنجاندیم — آنوقت دیگر کاریکه برای‌مان مانده بود خیلی کوچک و عبارت بود از اینکه رفیق آکسلرود و رفیق مارتف را هم کمی برنجانیم تا پیمانه کاملاً لبریز شود. کمیت به کیفیت بدل شد و نفی در نفی انجام گرفت و همهٔ رنجیده‌ها خرده‌اختلافهای متقابل

را فراموش کردند و با گریه و زاری یکدیگر را در آغوش کشیدند و پرچم «قیام برضد لنینیسم» * را به اهتزاز در آوردند.

قیام، کار بسیار خوبی است، ولی وقتیکه عناصر پیشقدم برضد مرتجعین قیام می‌کنند. هنگامیکه جناح انقلابی برضد جناح اپورتونیستی قیام می‌کند چنین قیامی بسیار خوبست. ولی وقتی جناح اپورتونیستی برضد جناح انقلابی قیام می‌کند، کار خیلی زشت و ناپسندیده است.

رفیق پلخانف مجبور است در این کار زشت به اصطلاح بعنوان اسیر جنگی شرکت کند. او سعی دارد «دق‌دلی درآورد» و به این جهت عبارات ناشیانه‌ای را بنفع «اکثریت» از نوشته‌های صاحبان قطعنامه‌ها بیرون می‌کشد و بانگ می‌زند: «بیچاره رفیق لنین! عجب طرفداران ارتدکسال خوبی دارد!» («ایسکرا» شماره ٦٣، ضمیمه).

رفیق پلخانف، خوبست این نکته را بدانید که اگر من بیچاره هستم، هیئت تحریریه «ایسکرای» نو بکلی درمانده است. هر قدر هم من بیچاره باشم باز هنوز به آن مرحله از درماندگی مطلق نرسیده‌ام که مجبور شوم کنگرهٔ حزبی را نادیده بگیرم و برای تمرین در لطیفه گوئی از قطعنامه‌های کمیته‌چی‌ها عباراتی جستجو نمایم. هرقدر هم که من بیچاره باشم، باز هزار بار غنی‌تر از کسانی هستم که طرفداران‌شان فلان یا بهمان عبارت ناشیانه را بطور تصادفی اظهار نکرده، بلکه در تمام مسائل، خواه سازمانی و خواه تاکتیکی و خواه برنامه‌ای، با اصرار و پافشاری از اصولی پیروی می‌کنند که با اصول سوسیال‌دمکراسی انقلابی مباینت دارد. هر قدر هم که من بیچاره باشم باز هنوز به آن مرحله‌ای نرسیده‌ام که مجبور شوم مدح و تحسین‌هائی را که چنین طرفدارانی از من نموده‌اند از مردم پنهان دارم و حال آنکه هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» مجبور است این کار را بکند.

---

* این عبارت حیرت‌آور از رفیق مارتف است («حکومت نظامی»، ص ٦٨). رفیق مارتف منتظر لحظه‌ای بود که آماده باشد تا برضد تنها من «قیام» نماید. رفیق مارتف جر و بحثش ناشیانه است: او می‌خواهد حریف خود را با تعارفات فوق‌العاده نابود کند.

خواننده، آیا می‌دانید که کمیته وارونژ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه یعنی چه؟ اگر نمی‌دانید، پس صورتجلسه‌های کنگرهٔ حزبی را بخوانید تا بدانید که بیانگر کامل خط مشی این کمیته، رفیق آکیموف و رفیق بروکر هستند که در کنگره در تمام طول جبهه برضد جناح انقلابی حزب مبارزه می‌کردند و دهها بار از طرف همه — از رفیق پلخانف گرفته تا رفیق پوپوف نسبت اپورتونیست به آنها داده شد. و این کمیتهٔ وارونژ در نشریه ژانویهٔ خود (شمارهٔ ۱۲، سال ۱۹۰٤، ژانویه) می‌نویسد:

«در حزب دائماً در حال رشد ما، سال گذشته واقعهٔ بزرگی روی داد که برای حزب بسیار اهمیت داشت: کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه یعنی کنگرهٔ نمایندگان سازمانهای آن تشکیل شد. تشکیل کنگرهٔ حزب کاری است بس بغرنج و در شرایط رژیم سلطنتی امری است بسیار پر خطر و دشوار و لذا جای تعجب نیست که کار کنگره بهیچوجه کامل نبوده و خود کنگره گرچه کاملاً بخوشی گذشت، ولی تمام خواستهائی را که حزب در مقابل آن گذاشته بود انجام نداد. رفقائی که از طرف کنفرانس (جلسهٔ مشاوره) سال ۱۹۰۲ کار تشکیل کنگره به آنها واگذار شده بود، توقیف شده بودند و کار تشکیل کنگره بدست افرادی افتاد که فقط از طرف خطمشی موجود در سوسیال‌دمکراسی روس یعنی خطمشی ایسکرائی تعیین شده بودند. بسیاری از سازمانهای سوسیال‌دمکراتها که از سازمانهای غیرایسکرائی بودند بکار کنگره جلب نشدند. از لحاظی بهمین جهت بود که وظیفهٔ کنگره در تهیه و تنظیم برنامه و آئین‌نامهٔ حزب بی نهایت ناقص انجام گرفت و خود شرکت‌کنندگان کنگره به نارسائیهای مهم آئین‌نامه که «ممکن است کار را بسوء تفاهم‌های خطرناکی بکشاند» معترفند. در این کنگره، خود ایسکرائیها منشعب شدند و عدهٔ زیادی از رجال بزرگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه ما که سابقاً بنظر می‌آمد کاملاً

برنامهٔ عمل «ایسکرا» را پذیرفته‌اند، بعدم قابلیت حیاتی بسیاری از نظریات آن که بطور عمده لنین و پلخانف از آنها پیروی می‌کردند پی بردند. گرچه اشخاص اخیر در کنگره تفوق یافتند، ولی نیروی زندگی عملی و مقتضیات کار واقعی که تمام غیرایسکرائیها هم از آن جانبداری می‌کنند اشتباهات تئوریسین ها را بسرعت اصلاح می‌کند. و این عوامل پس از کنگره اصلاحات جدی را موجب شده‌اند. «ایسکرا» خیلی تغییر کرده است و وعده می‌دهد که عموماً بخواستهای رجال سوسیال‌دمکراسی با دقت گوش فرا دهد. با این ترتیب گواینکه کارهای کنگره باید مورد تجدید نظر کنگره بعدی قرار گیرد و بطوریکه برای خود شرکت‌کنندگان کنگره هم مبرهن و روشن است این کارها رضایت‌بخش نبوده و به همین جهت هم نمی‌تواند بمثابه قرارهای مسلم و بی‌چون‌وچرا در زندگی حزب وارد شود، ولی بهرحال کنگره جریان اوضاع حزب را روشن ساخت و برای فعالیت نظری و سازمانی آتی حزب خمیرمایه زیادی بدست داد و تجربه عظیم آموزنده‌ای برای کار عمومی حزب شد. تمام سازمانها قرارهای کنگره و آئین‌نامه‌ای را که توسط آن تنظیم شده است، مورد توجه قرار خواهند داد، ولی عدهٔ زیادی نظر به کمبودهای آشکار این قرارها و آئین‌نامه، از این عمل که فقط و فقط آنها را راهنمای خود قرار دهند، امتناع خواهند کرد.

کمیتهٔ وارونژ که بتمام اهمیت کار عمومی حزب پی برده بود نسبت بکلیهٔ مسائل مربوط به تشکیل کنگره واکنش حیاتی نشان می‌داد. این کمیته از تمام اهمیت وقایعی که در کنگره روی داد، آگاه است و از چرخشی که در «ایسکرا» پس از تبدیل آن به ارگان مرکزی (ارگان عمده) صورت گرفته است خوشوقت است. گرچه جریان اوضاع حزب و کمیتهٔ مرکزی هنوز مورد رضایت ما نیست، ولی ایمان داریم که با

تشریک مساعی کار دشوار تشکیل حزب بطور کامل انجام خواهد گرفت. کمیتهٔ وارونژ نظر بشایعات دروغ برفقا اعلام می‌دارد که دربارهٔ خروج کمیتهٔ وارونژ از حزب جای هیچگونه سخنی هم نمی‌تواند باشد. کمیتهٔ وارونژ بخوبی به این نکته پی می‌برد که خروج یک سازمان کارگری نظیر کمیتهٔ وارونژ از حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه چه سابقه (نمونهٔ) خطرناکی خواهد بود و این عمل چه سرزنشی را برای حزب همراه خواهد داشت، و چقدر برای سازمانهای کارگری که ممکن است از این عمل سرمشق بگیرند بیفایده خواهد بود. ما نباید موجبات انشعابهای جدیدی را فراهم سازیم، بلکه باید پیگیرانه بکوشیم که همه کارگران آگاه و سوسیالیست‌ها را در حزب واحد متحد سازیم. ضمناً باید گفت که کنگرهٔ دوم یک کنگره نوبتی بود، نه کنگرهٔ مؤسسان. اخراج از حزب کاری است که فقط دادگاه حزبی می‌تواند انجام دهد و هیچ سازمانی حتی خود کمیته مرکزی حق ندارد هیچیک از سازمانهای سوسیال‌دمکرات را از حزب اخراج نماید. علاوه بر این، در کنگره دوم، مادهٔ هشتم آئین‌نامه تصویب شده است که بموجب آن هر سازمانی در امور محلی خویش مختار (مستقل) است و به این جهت کمیتهٔ وارونژ کاملاً حق دارد از نظریات سازمانی خود در زندگی و در حزب پیروی کند».

هیئت تحریریهٔ «ایسکرای» نو که در شمارهٔ ۶۱ خود به این نشریه استناد کرده بود بخش دوم آنرا که اینجا با حروف درشت چاپ شده است، درج کرده، ولی بخش اول آنرا که با حروف ریز چاپ شده است ترجیح داده است حذف نماید.

خجالت کشیده است.

ص) سخنی درباره‌ٔ دیالکتیک. دو تحول

اگر نظری بسیر توسعه بحران حزبی خود بیفکنیم، به آسانی می‌بینیم که عدهٔ اعضای اصلی هر دو طرف مبارز همیشه بجز موارد کمی ثابت

بود. این مبارزهٔ جناح انقلابی حزب ما با جناح اپورتونیستی آن بود. ولی این مبارزه مراحل گوناگونی را می‌پیمود، و آشنائی دقیق با ویژگیهای هر کدام این مراحل برای هر کسی که بخواهد از نوشته‌های کثیری که اینک بحد کافی انباشته شده، و از اشارات جسته گریخته زیادی، از نقل قولهائی که جدا جدا اقتباس گردیده است و نیز از بعضی اتهامات و غیره و غیره سر درآورد، لازم و ضرور است.

حال بذکر مراحل عمده‌ای که تمایز آشکار با هم دارند، می‌پردازیم: ۱) بحث پیرامون مادهٔ اول آئین‌نامه. مبارزهٔ صرفاً مسلکی بر سر اصول اساسی سازمان. من و پلخانف در اقلیت هستیم. مارتف و آکسلرود فورمولبندی اپورتونیستی پیشنهاد می‌کنند و در آغوش اپورتونیستها قرار می‌گیرند. ۲) انشعاب سازمان «ایسکرا» بر سر فهرست‌های اسامی نامزدهای کمیتهٔ مرکزی: فومین یا واسیلیف جزو هیئت پنج‌نفری، تروتسکی یا تراوینسکی‌جزو هیئت سه‌نفری. من و پلخانف اکثریت بدست می‌آوریم (نه در مقابل هفت)، — و این امر از لحاظی نتیجهٔ آنست که ما در مورد مادهٔ اول در اقلیت بودیم. ائتلاف مارتف با اپورتونیستها تمام بیم مرا که موجب آن قضیه کمیتهٔ سازمانی بود، عملاً تأیید کرد. ۳) ادامهٔ مباحثات دربارهٔ جزئیات آئین‌نامه. مارتف را دوباره اپورتونیستها نجات می‌دهند. ما باز هم در اقلیت می‌مانیم و از حق اقلیت در مراکز دفاع می‌کنیم. ۴) هفت نفر از اپورتونیستهای افراطی از کنگره خارج می‌شوند. ما اکثریت پیدا می‌کنیم و در انتخابات بر ائتلاف (ائتلاف اقلیت ایسکرائی و «باطلاق» و ضدایسکرائیها) پیروز می‌شویم. مارتف و پوپوف از قبول جاهائی که در هیئت سه‌نفری ما به آنها داده می‌شود امتناع می‌ورزند. ۵) جنجال پس از کنگره بر سر کئوپتاسیون. اوج رفتار آنارشیستی و سخنپردازی آنارشیستی. ناپیگیرترین و ناپایدارترین عناصر «اقلیت» برتری پیدا می‌کنند. ۶) پلخانف برای احتراز از انشعاب سیاست «kill with kindness» را در پیش می‌گیرد. «اقلیت»، هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی و شورا را اشغال می‌کند و با تمام قوا کمیتهٔ مرکزی را مورد حمله و یورش قرار می‌دهد. جنجال کماکان همه چیز و همه‌جا را فرا می‌گیرد. ۷) حملهٔ اول بکمیتهٔ مرکزی دفع شد. جنجال

مثل اینکه قدری فروکش می کند. این امکان حاصل می‌شود که دو مسئلهٔ صرفاً مسلکی که حزب را عمیقاً مشوش ساخته است، با آرامش نسبی مورد بحث قرار گیرد: الف) آن تقسیمبندی حزب ما به «اکثریت» و «اقلیت» که در کنگرهٔ دوم رویداد و جانشین تمام تقسیمبندیهای سابق شد، چه اهمیت سیاسی دارد و علتش چیست؟ ب) خطمشی جدید «ایسکرای» نو در مسئله سازمانی از لحاظ اصولی حایز چه اهمیتی است؟

هر یک از این مراحل مبارزه‌اش وضع کاملاً متفاوت دارد و هدف بلاواسطه‌اش حمله و تهاجم است؛ و هر مرحله‌ای باصطلاح نبرد جداگانه‌ای از یک لشگرکشی عمومی را تشکیل می‌دهد. اگر شرایط مشخص هر نبردی بررسی نشود، چیزی از مبارزهٔ ما فهمیده نخواهد شد. ولی با بررسی این شرایط بروشنی خواهیم دید سیر تکامل واقعاً از طریق دیالکتیکی یعنی از طریق تضادها انجام می گیرد: اقلیت به اکثریت و اکثریت به اقلیت بدل می‌شود؛ هر طرفی از دفاع به تعرض و از تعرض بدفاع می‌پردازد؛ مبداء مبارزهٔ مسلکی (مادهٔ اول) «نفی می‌شود» و جای خود را بجنجال می‌دهد که همه جا را پر می کند*، ولی سپس «نفی در نفی» آغاز می گردد و ما پس از آنکه بنحوی از انحاء و بهر سختی و مشقتی در مراکز مختلف با زن و بچه خداداد «سر می کنیم»، به مبداء مبارزهٔ صرفاً مسلکی رجعت می کنیم، ولی این «تز» اکنون دیگر از تمام نتایج «آنتی‌تز» سرشار است و به سینتز عالی مبدل شده است که در آن از اشتباه مجزا و تصادفی در مورد مادهٔ اول، quasi -سیستم از نظریات اپورتونیستی در مسئله سازمانی تراوش کرده است و ارتباط این پدیده با تقسیمبندی اساسی حزب ما بجناح انقلابی و اپورتونیستی با وضوح هر

---

* مسئله دشوار تمییز بین جنجال و اختلاف اصولی اینجا دیگر بخودیخود حل می‌شود: تمام آنچه که به کئوپتاسیون مربوط می‌شود، جنجال است؛ تمام آنچه که به تجزیه و تحلیل مبارزه در کنگره و بحث پیرامون مادهٔ اول و چرخش بسوی اپورتونیسم و آنارشیسم مربوط می‌شود، اختلاف اصولی است.

چه بیشتر در برابر عموم خودنمائی می کند. خلاصه، نه فقط جو طبق فورمول هگل می‌روید، بلکه سوسیال‌دمکراتهای روس هم طبق فورمول هگل با هم می‌جنگند.

ولی دیالکتیک سترگ هگلی را که مارکسیسم آنرا گرفته و روی پا گذاشته است هرگز نباید با شیوه مبتذل توجیه پیچ و خمهای سیاستمدارانی که همواره میان جناح انقلابی حزب و جناح اپورتونیستی آن در نوسانند و یا با شیوهٔ پیش‌پاافتاده‌ای که اختلاط گفته‌های جداگانه و حالات جداگانهٔ تکامل مراحل مختلف جریان واحد است با هم مخلوط نمود. دیالکتیک واقعی اشتباهات شخصی را توجیه نمی کند، بلکه چرخش‌های ناگزیر را مورد بررسی قرار می‌دهد و ناگزیر بودن آنها را بر اساس بررسی بسیار دقیق تمام حالات مشخص تکامل به ثبوت می‌رساند. اصل اساسی دیالکتیک می گوید که حقیقت مجرد وجود ندارد و حقیقت همواره مشخص است... و نیز نباید این دیالکتیک سترگ هگلی را با آن حکمت مبتذل زندگی مخلوط نمود که با این ضرب‌المثل ایتالیائی بیان می‌شود: mettere la coda dove non vail capo (هرجا سر نرفت، دم را فرو کن).

نتیجهٔ تکامل دیالکتیکی مبارزهٔ حزبی ما به دو تحول می‌رسد. کنگرهٔ حزبی همانطوریکه رفیق مارتف در جزوه «بار دیگر در اقلیت» خود بجا و بمورد متذکر شده است، یک تحول واقعی بود. آن شوخ‌طبعان اقلیت نیز که می گویند: محرک جهان انقلاب است و به این جهت هم ما انقلاب کردیم! — در گفتهٔ خود محق هستند. آنها واقعاً هم پس از کنگره انقلاب کردند؛ این نکته هم صحیح است که محرک جهان بطور کلی انقلاب است. ولی این کلمات قصار عمومی هنوز معنای مشخص هر انقلاب مشخصی را معین نمی کند: با تغییر عبارت در اصطلاح فراموش‌نشدنی رفیق ماخف فراموش‌نشدنی می‌توان گفت انقلابهائی هم هستند که همتراز ارتجاعند. باید دید آن نیروی واقعی که انقلاب کرده است، جناح انقلابی حزب بود یا جناح اپورتونیستی آن و نیز باید دید آن اصولی که بمبارزان الهام می‌بخشید انقلابی بود یا اپورتونیستی تا بدین ترتیب بتوان معین کرد که این یا آن انقلاب مشخص «جهان» (حزب ما) را بجلو رانده است یا بعقب.

کنگرهٔ حزبی ما در نوع خود منحصر بفرد، و در تمام تاریخ جنبش انقلابی روسیه پدیدهٔ بیسابقه‌ای بود. برای نخستین بار حزب مخفی انقلابی موفق شد از تاریکخانهٔ کار مخفی خارج شده، آفتابی گردد و تمام سیر حرکت و پایان مبارزهٔ داخلی حزبی ما و تمام سیمای حزب ما و هر کدام از بخشهای کم و بیش بارز آن را در مسائل برنامه و تاکتیک و سازمان بهمه و بهر کس نشان دهد. برای نخستین بار بود که ما موفق شدیم از قید سنت‌های ولنگاری محفلی و عامیگری انقلابی آزاد شویم و ده‌ها گروه کاملاً گوناگون را که اغلب با همدیگر شدیداً خصومت می‌ورزیدند و فقط نیروی ایده بود که آنها را با یکدیگر مربوط می‌ساخت و آماده بودند (از لحاظ اصولی آماده بودند) همه و هر گونه هویت گروهی و استقلال گروهی را فدای واحد کل سترگی که برای نخستین بار توسط ما ایجاد شده بود یعنی قربانی و فدای حزب نمایند، در یکجا جمع کنیم. ولی در سیاست قربانی برایگان داده نمی‌شود، بلکه ضمن نبرد بدست می‌آید. نبردی که برای انهدام سازمانها در گرفت ناگزیر فوق‌العاده بی‌امان بود. نسیم خنک مبارزهٔ آشکار آزاد به توفان مبدل گشت که همه و هرگونه بازمانده‌های منافع و احساسات و سنن محفلی را بدون استثناء با خود برد و چقدر خوب شد که برد! — و برای نخستین بار ارگانهای مسئولیتدار واقعاً حزبی را بوجود آورد.

ولی فرق است میان اینکه انسان نامی روی خود بگذارد با اینکه عملاً آنطور باشد. فرق است میان اینکه محفل‌بازی را در اصول فدای حزب کنند با اینکه از محفل خود دست بکشند. معلوم شد نسیم خنک هنوز برای معتادین بهوای متعفن عامیگری خیلی خنک است، بطوریکه رفیق مارتف در جزوهٔ «بار دیگر در اقلیت» خود بدرستی متذکر شده است (دور از تعمد بدرستی متذکر شده است): «حزب تاب تحمل نخستین کنگرهٔ خود را نیاورد». رنجشی که از انهدام سازمانها حاصل شد فوق‌العاده شدید بود. توفان خروشان تمام گل‌و لای را از بستر سیل حزبی ما کند و بروی آب آورد و این گل‌ولای بتلافی برخاست. شیوهٔ محفلبازی قدیمی و عقب‌مانده بر شیوهٔ حزبیت که هنوز جوان بود غلبه کرد. جناح اپورتونیستی حزب که شکست کامل خورده بود با کسب

نیرو از غنیمت اتفاقی آکیموفی بر جناح انقلابی برتری پیدا کرد که بدیهی است جنبه موقت و گذرا دارد.

در نتیجه، «ایسکرای» نو بوجود آمد که مجبور است اشتباهی را که رداکتورهای آن در کنگرهٔ حزب وانمود کرده‌اند، توسعه داده و بر عمق آن بیفزاید. «ایسکرای» سابق اصول مبارزهٔ انقلابی را یاد می‌داد ولی «ایسکرای» نو حکمت زندگی یعنی گذشت کردن و دمساز شدن می‌آموزد. «ایسکرای» سابق ارگان شیوهٔ ارتدکسال پیکارجو بود. ولی از «ایسکرای» نو بوی اپورتونیسم بویژه در مسائل سازمانی بمشام می‌رسد. «ایسکرای» سابق بی‌مهری آمیخته به احترام از جانب اپورتونیست‌های روس و اپورتونیستهای اروپای باختری برای خود پیدا نمود. ولی «ایسکرای» نو، «سر عقل آمده» و بزودی از تحسین و تمجیدهائی که از جانب اپورتونیستهای افراطی نثار او می‌شود، خجالت نخواهد کشید. «ایسکرای» سابق بدون انحراف بسوی هدف خود می‌رفت، و گفتارش با کردار مغایرتی نداشت. ولی نادرستی درونی خطمشی «ایسکرای» نو ناگزیر — و حتی مستقل از اراده و شعور اشخاص — موجب پیدایش سالوسی سیاسی می‌شود. «ایسکرای» نو برضد محفلبازی فریاد می‌کشد تا پیروزی محفلبازی بر حزبیت را مستور دارد. «ایسکرای» نو سالوسانه انشعاب را تقبیح و محکوم می‌کند، گوئی برای جلوگیری از انشعاب در حزبی که کم و بیش جنبهٔ حزبی و تشکل داشته باشد می‌توان وسیلهٔ دیگری بجز تبعیت اقلیت از اکثریت تصور نمود. «ایسکرای» نو می‌گوید که باید افکار عمومی انقلابی را بحساب آورد، ولی تحسین و تمجید های آکیموف‌ها را مستور می‌کند و بمفسده‌جوئیهای رذیلانه‌ای برضد کمیته‌های جناح انقلابی حزب دست می‌زند*. چه ننگی! چگونه آنها «ایسکرای» سابق ما را رسوا کرده‌اند!

یک قدم بجلو، دو قدم بعقب... این کار هم در زندگی افراد ممکن است و هم در تاریخ ملل و هم در روند تکاملی احزاب.

---

* برای این مشغلهٔ دلپذیر فورمولی هم ساخته اند: مخبر مخصوص ما X دربارهٔ کمیتهٔ اکثریت به Y اطلاع می‌دهد که این کمیته با رفیق Z که جزو اقلیت است برخورد ناپسندیده داشت.

هر آینه اگر لحظه‌ای در پیروزی حتمی و کامل اصول سوسیال‌دمکراسی انقلابی، سازمان پرولتری و انضباط حزبی تردید می‌شد، جنایت‌بارترین بزدلی‌ها می‌بود. ما خیلی چیزها بدست آورده‌ایم و باید در آینده نیز بدون از دست دادن روحیه خود از عدم‌موفقیتها مبارزهٔ خود را ادامه دهیم، پیگیرانه مبارزه کنیم و بشیوه‌های عامیانه نزاعهای محفلی با نظر حقارت بنگریم و تا آخرین سرحد امکان ارتباط واحد حزبی تمام سوسیال‌دمکراتهای روسیه یعنی ارتباطی را که با آنهمه زحمت و کوشش بوجود آمده است، حفظ کنیم و با کار پیگرانه و منظم خود بکوشیم تا تمام اعضای حزب و بویژه کارگران را با وظایف حزبی، با جریان مبارزه در کنگرهٔ دوم، با تمام علل و زیروبم‌های اختلافات‌مان، با تمام جنبهٔ هلاکتبار اپورتونیسم، بطور کامل و آگاهانه آشنا سازیم، همان اپورتونیسمی که در امور سازمانی نیز بشیوه‌ای که در ساحه برنامه ما و تاکتیک ما بکار می‌برد، با همان شیوه در برابر روحیه بورژوائی سپر می‌اندازد و نظریه دمکراتیسم بورژوائی را بدون نظر انتقادی می‌پذیرد و از برندگی سلاح مبارزه طبقاتی پرولتاریا می‌کاهد.

پرولتاریا در مبارزه برای بدست گرفتن زمام قدرت سلاح دیگری جز سازمان ندارد. پرولتاریا که بعلت وجود رقابت پر هرج و مرج جهان بورژوازی همواره دستخوش پراکندگی و تفرقه است و پشتش در زیر بار کار اجباری برای سرمایه خم شده و دائماً در «باطلاق» فقر و مسکنت کامل فرو می‌رود و حالت بیمی و انحطاط پیدا می‌کند، فقط هنگامی می‌تواند به نیروی غلبه‌ناپذیر مبدل شود و حتماً مبدل خواهد شد که اتحاد معنوی آن بر پایه اصول مارکسیسم بوسیله وحدت مادی سازمان که ملیونها زحمتکش را در ارتش طبقهٔ کارگر بهم پیوند می‌دهد، تحکیم گردد. در برابر این ارتش نه قدرت ازهم‌پاشیده حکومت مطلقه روس را یارای ایستادگی است و نه قدرت سرمایهٔ بین‌المللی را که در حال ازهم‌پاشیدگی است. این ارتش علیرغم انواع پیچ و خمها و قدمهائی به عقب، علیرغم هر گونه سخنپردازی اپورتونیستی ژیروندیستهای سوسیال‌دمکراسی معاصر، علیرغم لافزنیهای خودپسندانهٔ طرفداران محفلبازی عقب‌مانده و علیرغم تظاهرات و هیاهوی آنارشیسم روشنفکرانه، روزبروز صفوف خود را فشرده‌تر خواهد ساخت.

برخورد بین رفیق گوسف و رفیق دیچ

این برخورد با آن فهرست به اصطلاح «جعلی» (گفتهٔ رفیق سارتف) ارتباط محکمی دارد که در نامهٔ رفیق سارتف و استاروور به آن اشاره شده و در فصل «ی» مذکور است، با این مضمون که رفیق گوسف برفیق پاولویچ اطلاع داد که این فهرست که شامل رفقا: اشتین، یگوروف، پوپوف، تروتسکی و فومین بود، توسط رفیق دیچ بوی یعنی برفیق گوسف داده شده است (ص ۱۲ «نامهٔ» رفیق پاولویچ). رفیق دیچ، رفیق گوسف را بمناسبت دادن این اطلاع به «تهمت‌زنی عمدی» متهم می‌کرد و دادگاه حکمیت رفیقانه «اطلاع» رفیق گوسف را «نادرست» تشخیص داد (رجوع شود به قطعنامهٔ دادگاه حکمیت در شمارهٔ ۶۲ «ایسکرا»). پس از آنکه هیئت تحریریه «ایسکرا» قطعنامهٔ حکمیت را چاپ کرد، رفیق سارتف (هیئت تحریریه دیگر دخالتی نداشت) بیانیه‌ای زیر عنوان «قطعنامهٔ دادگاه حکمیت رفیقانه» انتشار داد که در آن علاوه بر متن کامل «قطعنامهٔ دادگاه حکمیت رفیقانه» شرح کامل تمام جریان رسیدگی بکار و همچنین پسگفتاری از جانب وی چاپ شده بود. رفیق سارتف در این پسگفتار ضمناً «مسئله جعل فهرستی را که بنفع مبارزهٔ فراکسیونی انجام گرفته است»، رویداد «ننگ‌آور» می‌نامد. رفیق لیادف و رفیق گورین نمایندگان کنگرهٔ دوم به این بیانیه با انتشار بیانیهٔ دیگر زیر عنوان «نفر چهارم در دادگاه حکمیت» پاسخ دادند و در آن «جداً اعتراض کردند که رفیق سارتف بخود اجازه می‌دهد از تصمیمات دادگاه پا فراتر گذاشته و نیات بدی را برفیق گوسف نسبت دهد» و حال آنکه دادگاه وجود تعمد در تهمت‌زنی را تصدیق نکرد و فقط رأی داد که

اطلاع رفیق گوسف نادرست بود. رفیق گورین و رفیق لیادف بتفصیل توضیح می‌دهند که اطلاع رفیق گوسف ممکن بود نتیجهٔ یک اشتباه کاملاً طبیعی باشد و ضمناً رفتار رفیق مارتف را که خود اظهارات اشتباه‌آمیزی کرده است (و در بیانیهٔ خود نیز می‌کند) و خودسرانه نیت‌سوئی را برفیق گوسف نسبت می‌دهد، رفتاری «ناشایسته» می‌شمارند و می‌گویند که در این مورد سؤنیت اصولاً نمی‌توانست وجود داشته باشد. اگر اشتباه نکنم این‌ها تمام مضمون «نشریات» مربوط به این مسئله است که وظیفهٔ خود می‌دانم بروشن شدن آن کمک نمایم.

مقدم بر هر مطلبی خواننده باید از زمان و شرایط پیدایش این فهرست (فهرست اسامی نامزدهای کمیته مرکزی) اطلاع کامل پیدا نماید. بطوریکه متذکر شدم، سازمان «ایسکرا» در کنگره راجع به آن فهرست اسامی نامزدهای کمیتهٔ مرکزی که ممکن بود آنرا مشترکاً به کنگره پیشنهاد کرد جلسهٔ مشورتی تشکیل داد. مشاوره به اختلاف نظر کشید؛ اکثریت سازمان «ایسکرا» فهرستی را که شامل اسامی تراوینسکی، گلبوف، واسیلیف، پوپوف و تروتسکی بود پذیرفت، ولی اقلیت حاضر به گذشت نشد و روی فهرستی که شامل اسامی تراوینسکی، گلبوف، فومین، پوپوف و تروتسکی بود اصرار ورزید. پس از جلسه‌ای که این فهرست‌ها مطرح شد و بمرحله رأیگیری رسید، دو سازمان «ایسکرا» دیگر با هم جمع نشدند. هر دوی آنها به تبلیغات آزاد در کنگره پرداختند و خواستند مسئله مورد اختلاف را که موجب جدائی آنها شده بود از طریق جلب رأی اعتماد تمام کنگرهٔ حزبی، حل کنند و سعی می‌کردند حتی‌الامکان عدهٔ بیشتری از نمایندگان را بسوی خود جلب نمایند. این تبلیغات آزاد در کنگره فوراً موجب آشکار شدن یک واقعیت سیاسی گردید که من در این کتاب بتفصیل آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ام، بدین معنی که اقلیت ایسکرائیها (که مارتف در رأس آنها بود) برای نیل به پیروزی بر ما ناگزیر بود به «مرکز» (باطلاق) و ضدایسکرائیها اتکاء نماید. این امر ناگزیر بود، زیرا اکثریت عظیم نمایندگان که پیگیرانه از برنامه و تاکتیک و نقشه‌های سازمانی «ایسکرا» در برابر فشار ضدایسکرائیها و «مرکز» دفاع می‌کردند خیلی

زود و با عزمی بس راسخ جانب ما را گرفتند. ما از ۳۳ نماینده (یا بعبارت صحیحتر— ۳۳ رأی)، که نه بضدایسکرائیها تعلق داشت و نه به «مرکز»، خیلی زود ۲۴ رأی بدست آوردیم و با آنها وارد «سازش مستقیم» شدیم و یک «اکثریت متراکم» تشکیل دادیم. ولی رفیق مارتف جمعاً با ۹ رأی باقی ماند؛ برای پیروزی او تمام آراء ضدایسکرائیها و «مرکز» لازم بود، و اینها گروههائی بودند که او می‌توانست با آنها همگام شود (چنانچه دربارهٔ مادهٔ اول آئین‌نامه همگام بود) و می‌توانست «ائتلاف نماید» یعنی اینکه می‌توانست از پشتیبانی آنها برخوردار شود، ولی نمی‌توانست با آنها سازش مستقیم نماید و علتش هم این بود که در جریان تمام کنگره برضد این گروهها با همان شدتی که ما مبارزه می‌کردیم، مبارزه می‌کرد. علت موقعیت اندوهبار و در عین‌حال مضحک رفیق مارتف هم همین بود! رفیق مارتف در جزوهٔ «حکومت نظامی» خود با طرح سئوال زهرآلود مهلکی می‌خواهد مرا نابود کند و می‌نویسد: «محترماً از رفیق لنین تقاضا می‌کنیم صریحاً به این پرسش پاسخ گوید: «یوژنی رابوچی» در کنگره نسبت به کی بیگانه بود؟» (ص ۲۳ تبصره). محترماً و صریحاً پاسخ می‌دهم: نسبت به رفیق مارتف بیگانه بود. مدرک: من خیلی زود با ایسکرائیها سازش مستقیم نمودم، ولی رفیق مارتف نه با «یوژنی رابوچی» سازش مستقیم نمود و نه با رفیق ماخف و رفیق بروکر، و نمی‌توانست هم سازش نماید.

فقط با روشن کردن وضع سیاسی می‌توان دریافت که «جان کلام» در مسئله دردناک مربوط به فهرست کذائی «جعلی» در چیست. جریان اوضاع را بطور مشخص در نظر خود مجسم کنید: سازمان «ایسکرا» منشعب شده و ما آزادانه در کنگره تبلیغ می‌کنیم و از فهرست‌های خود دفاع می‌نمائیم. در جریان این دفاع ضمن یکسلسله مصاحبات خصوصی، این فهرست‌ها صدها ترکیب مختلف بخود می‌گیرد، بجای هیئت پنجنفری، هیئت سه‌نفری را در نظر می‌گیرند و به انواع گوناگون، نامزدی را بجای نامزد دیگر پیشنهاد می‌کنند. مثلاً خوب بخاطر دارم که در مصاحبات خصوصی اکثریت، نامزدی رفقا روسف، اوسیپوف، پاولویچ و ددوف مطرح شد و پس از مباحثات و مشاجرات زیاد رد

گردید. بسیار محتمل است که نامزدی اشخاص دیگری هم که بر من معلوم نیستند مطرح شده باشد. هر نمایندهٔ کنگره، ضمن مصاحبه، عقیدهٔ خود را اظهار می کرد، اصلاحاتی پیشنهاد می‌نمود و بحث می کرد و الخ. مشکل می‌توان تصور نمود که این واقعه فقط میان اکثریت روی داده باشد. هیچ جای تردید نیست عین همین واقعه میان اقلیت هم روی داده است، چونکه هیئت پنجنفری اولیهٔ آنها (پوپوف، تروتسکی، فومین، گلبوف و تراوینسکی) بعداً چنانچه در نامهٔ رفقا مارتف و استاروور دیدیم به هیئت سه‌نفری: گلبوف، تروتسکی و پوپوف تبدیل شد و ضمناً گلبوف مورد پسند آنها نبود و آنها با کمال میل فومین را جانشین او می کردند (رجوع شود به بیانیه منتشره از طرف رفقا لیادف و گورین). نباید فراموش نمود که آن گروهبندی‌هائی که من در این رساله نمایندگان کنگره را به آن تقسیم کرده‌ام بر اساس تجزیه و تحلیل انجام گرفته است که post factum بعمل آمده است: و اما در واقع این گروهها در تبلیغات پیش از انتخابات تازه در حال پیدایش بودند و نمایندگان با آزادی کامل تبادل افکار می کردند؛ هیچگونه «دیواری» میان ما وجود نداشت، و هر کس با هر نماینده‌ای که مایل بود صحبت خصوصی می کرد. و در اینجا چیز تعجب‌آوری نیست که در چنین شرایطی در محیط انواع بند و بست‌ها و فهرست‌ها در ردیف فهرست اقلیت سازمان «ایسکرا» (پوپوف، تروتسکی، فومین، گلبوف و تراوینسکی) فهرستی هم شامل پوپوف، تروتسکی، فومین، اشتین و یگوروف پیدا شد که اختلاف چندان زیادی با آن نداشت. پیدایش چنین ترکیبی از نامزدها بی‌نهایت طبیعی بود، زیرا نامزدهای ما یعنی گلبوف و تراوینسکی بهیچوجه مطلوب اقلیت سازمان «ایسکرا» نبودند (رجوع شود به نامهٔ آنها مندرجه در فصل «ی» که در آن تراوینسکی را از هیئت سه‌نفری حذف می کنند و درباره گلبوف صریحاً می گویند که وجه مصالحه است). تعویض گلبوف و تراوینسکی با اشتین و یگوروف که اعضای کمیتهٔ سازمانی بودند، امری کاملاً طبیعی بود و بسیار عجیب می‌بود اگر هیچکدام از نمایندگان اقلیت حزبی بفکر این تعویض نمی‌افتاد.

حال به بررسی دو مسئله زیرین بپردازیم: ۱) فهرست شامل اسامی

یگوروف، اشتین، پوپوف، تروتسکی و فومین از کیها منشاء می گرفت؟ و ۲) چرا رفیق مارتف از اینکه تنظیم این فهرست را بوی نسبت می‌دادند، اینهمه عصبانی می‌شد؟ برای اینکه به مسئله اول دقیقاً پاسخ داده شود، می‌بایستی از تمام نمایندگان کنگره سئوال می‌شد. ولی حالا دیگر این امر ممکن نیست. می‌بایستی بخصوص این نکته روشن شود که کدامیک از نمایندگان اقلیت حزبی (نباید آنرا با اقلیت سازمان «ایسکرا» مخلوط کرد) در بارهٔ فهرست‌هائی که موجب انشعاب سازمان «ایسکرا» گردید مطالبی شنیده‌اند؟ آنها چگونه این دو فهرست اکثریت و اقلیت سازمان «ایسکرا» را قبول کردند؟ آیا فرضیات و نظریاتی دربارهٔ وارد نمودن تغییرات مطلوب در فهرست اقلیت سازمان «ایسکرا» پیشنهاد نکرده یا در این باره نظریاتی نشنیده بودند؟ متأسفانه، این سئوالات، از قرار معلوم، در مقابل دادگاه حکمیت هم قرار نگرفت و برای این دادگاه (بطوریکه از متن حکم پیداست) حتی معلوم نشد که سازمان «ایسکرا» بخاطر کدام «هیئت‌های پنجنفری» منشعب شد. مثلاً رفیق بلوف (که من او را به «مرکز» منتسب می‌دانم) «اظهار داشت که با دیچ مناسبات حسنه و دوستانه داشته است و دیچ مشهودات خود را دربارهٔ کارهای کنگره با او درمیان می گذاشت و اگر هم بفرض دیچ بر له یکی از فهرستها تبلیغ کرده بود، آنرا به بلوف نیز اطلاع می‌داد». متأسفانه، بالاخره معلوم نشد آیا رفیق دیچ در کنگره عقیده خود را درباره فهرستهای سازمان «ایسکرا» با رفیق بلوف درمیان می گذارد یا نه؟ و اگر می گذارد پس بلوف نسبت به فهرست پنج‌نفری اقلیت سازمان «ایسکرا» چه روشی داشت؟ آیا دربارهٔ تغییرات مطلوب در آن پیشنهادی نکرده یا چیزی در این باره نشنیده بود؟ در نتیجه روشن نشدن این نکته در گفته‌های رفیق بلوف و رفیق دیچ تضادی بوجود می‌آید که رفیق گورین و رفیق لیادف متذکر شده و گفته‌اند که رفیق دیچ علیرغم تأکیدات خود «بنفع عده‌ای از نامزدهای عضویت در کمیتهٔ مرکزی» که از طرف سازمان «ایسکرا» نامزد شده بودند «تبلیغ می‌نمود». سپس رفیق بلوف می گوید: «از فهرستی که در کنگره دست بدست می گشت، بطور خصوصی و تقریباً دو روز قبل از پایان کنگره هنگامیکه با رفقا یگوروف و پوپوف و نمایندگان کمیتهٔ

خارکف ملاقات نمود، اطلاع حاصل کرد. ضمناً یگوروف از این موضوع که نامش در فهرست اسامی نامزدهای کمیتهٔ مرکزی قید شده است، اظهار تعجب نمود، زیرا بعقیدهٔ وی یعنی بعقیدهٔ یگوروف ممکن نبود در بین نمایندگان کنگره خواه اکثریت و خواه اقلیت از نامزدی او حسن استقبال شود». این نکته بی نهایت جالب است که در اینجا ظاهراً از اقلیت سازمان «ایسکرا» صحبت می‌شود، زیرا در بین بقیه اقلیت کنگره حزبی از نامزدی رفیق یگوروف، عضو کمیتهٔ سازمانی و ناطق مبرز «مرکز» نه تنها ممکن بود بلکه به احتمال بسیار خوب می‌بایستی حسن استقبال شود. متأسفانه دربارهٔ حسن استقبال یا عدم حسن استقبال از آن اعضای اقلیت حزبی که بسازمان «ایسکرا» تعلق نداشتند ما هیچ چیز از گفته‌های رفیق بلوف نمی‌توانیم بفهمیم. و حال آنکه همین مسئله حایز اهمیت است، چونکه رفیق دیچ از نسبت دادن این فهرست به اقلیت سازمان «ایسکرا» عصبانی بود، در صورتیکه ممکن بود فهرست از طرف اقلیتی تنظیم شده باشد که به این سازمان بستگی ندارد!

بدیهی است که در حال حاضر مشکل می‌توان بخاطر آورد که فرضیهٔ مربوط به این ترکیب نامزدها برای نخستین بار از کی منشاء گرفت و هر کدام از ماها این موضوع را از کی شنیده است. مثلاً من نه فقط یادآوری این نکته، بلکه یادآوری این را هم که کدام شخص بخصوص از اکثریت اولین بار نامزدی روسف، ددوف و سایرین را طرح نمود بعهده نمی گیرم: از آنهمه گفتگوها، فرضیه‌ها و شایعات در بارهٔ انواع ترکیبات ممکنه نامزدها فقط آن «فهرست‌هائی» در خاطرم است که مستقیماً در سازمان «ایسکرا» یا در جلسات خصوصی اکثریت دربارهٔ آنها رأیگیری شد. قسمت اعظم این «فهرست‌ها» شفاهاً اعلام می‌شد (من در «نامه به هیئت تحریریه «ایسکرا»» در ص ٤ سطر ٥ از پائین بویژه آن ترکیبی از پنج نامزد را فهرست می‌نامم که شفاهاً در جلسه پیشنهاد کردم)، ولی چه بسا بصورت یادداشتهائی هم بود که بطور کلی در جلسهٔ کنگره از طرف نماینده‌ای برای نمایندهٔ دیگر فرستاده شده و معمولاً پس از جلسه از بین برده می‌شد.

حال که مدارک دقیقی دربارهٔ منشاء فهرست کذائی در دست نیست

چیزی که برای ما باقی می‌ماند این است که فرض کنیم یا نماینده‌ای از اقلیت حزبی که نامش بر اقلیت سازمان «ایسکرا» مجهول است، با چنین ترکیبی از نامزدها که در این فهرست ثبت است موافقت کرده و بدینطریق این ترکیب شفاهاً و کتباً در کنگره بگردش افتاده است؛ و یا اینکه یکی از نمایندگان اقلیت سازمان «ایسکرا» با این ترکیب در کنگره موافقت نموده و بعدها آنرا فراموش کرده است. بنظر من فرضیهٔ دوم محتمل‌تر است و آنهم به این جهت که از نامزدی رفیق اشتین بدون شک در همان کنگره از طرف اقلیت سازمان «ایسکرا» حسن استقبال می‌شد (رجوع شود بمتن رسالهٔ من) و حال آنکه این اقلیت بدون شک پس از کنگره بفکر نامزدی رفیق یگوروف افتاد (زیرا هم در کنگرهٔ لیگا و هم در جزوهٔ «حکومت نظامی» از عدم تصویب کمیتهٔ سازمانی بعنوان کمیتهٔ مرکزی اظهار تأسف می‌شود و رفیق یگوروف هم عضو کمیتهٔ سازمانی بود). مگر طبیعی نیست تصور شود که فکر تبدیل اعضای کمیتهٔ سازمانی به اعضای کمیتهٔ مرکزی یعنی فکری که از قرائن موجود فضا از آن اشباع شده بود، از طرف یکی از اعضای اقلیت ضمن گفتگوی خصوصی و در کنگرهٔ حزب اظهار شده باشد؟

ولی رفیق مارتف و رفیق دیچ مایلند که بجای توضیح طبیعی حتماً قضایا را یکنوع کثافتکاری، دسیسه‌بازی، عمل غیر شرافتمندانه، «شایعات مطلقاً دروغ بمنظور بدنام کردن»، «جعل بنفع مبارزه فراکسیونی» و غیره بشمارند. علت این تمایل دردناک فقط ممکن است شرایط ناسالم زندگی در مهاجرت یا بیماری اعصاب باشد و اگر کار بسوءقصد ناروا نسبت بشرافت رفیق نمی‌کشید من حتی روی این مسئله مکث هم نمی‌کردم. درست فکر کنید: رفیق دیچ و رفیق مارتف چه دلیلی ممکن بود داشته باشند تا در یک اطلاع نادرست و شایعه نادرست به جستجوی نیت کثیف و زشت بپردازند؟ فکر بیمار آنان یقیناً قضیه را اینطور برایشان جلوه داده است که اکثریت با نسبت دادن فهرستهای «مطلقاً دروغ»، «جعلی» به اقلیت، آنها را «بدنام کرده است» نه اینکه با اشاره به اشتباه سیاسی اقلیت (مادهٔ اول و ائتلاف با اپورتونیستها). اقلیت ترجیح داد که علت قضیه را اشتباه خود نشمرده، بلکه شیوه‌های

کثیف و بیشرفانه و ننگین اکثریت بداند! ما این نکته را که تجسس نیت سوء در «اطلاع نادرست» تا چه درجه‌ای نابخردانه است ضمن توصیف جریان اوضاع فوقاً هم نشان دادیم؛ دادگاه حکمیت دوستانه نیز که وجود چیزی افتراآمیز و مغرضانه و ننگینی را تأیید نکرد به این نکته توجه داشت. بالاخره این نکته از همه روشن‌تر با این واقعیت ثابت می‌شود که در همان کنگره حزبی وقتی که هنوز انتخابات بعمل نیامده بود، اقلیت سازمان «ایسکرا» در مورد شایعهٔ نادرست با اکثریت وارد گفتگو شد و بتوضیح پرداخت و رفیق مارتف این نکته را حتی در نامه‌ای که در اجلاس همهٔ ۲۴ نماینده اکثریت خوانده شد توضیح داده بود! اکثریت حتی بفکرش خطور نکرد که این نکته را که در کنگره فلان فهرست در گردش است، از اقلیت سازمان «ایسکرا» پنهان نماید: رفیق لنسکی این مطلب را برفیق دیچ اطلاع داد (رجوع شود بحکم دادگاه)، رفیق پلخانف این مطلب را ببانو زاسولیچ گفته بود (رفیق پلخانف بمن گفت: «با زاسولیچ نمی‌شود صحبت کرد، او ظاهراً مرا بجای ترپوف می‌گیرد» — و این شوخی که بارها تکرار شده بار دیگر حاکی از عصبانیت غیر عادی اقلیت است)، برفیق مارتف گفتم که اظهارات وی (دربارهٔ اینکه او یعنی رفیق مارتف، تنظیم کننده فهرست نیست) برای من کافی است (صورتجلسه های لیگا، ص ٦٤). آنوقت رفیق مارتف (بطوریکه بخاطر دارم باتفاق رفیق استاروور) یادداشتی تقریباً بمضمون زیرین برای ما بدبیرخانه فرستاد: «اکثریت هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» خواهش می‌کند که او را برای تکذیب شایعات رسوا کننده‌ای که برضد وی انتشار داده می‌شود بجلسهٔ خصوصی اکثریت راه دهند». من و پلخانف روی همان ورقه چنین پاسخ دادیم: «ما هیچگونه شایعه رسوا کننده نشنیده‌ایم. اگر تشکیل جلسهٔ هیئت تحریریه لازم باشد، باید در این باره تصمیم جداگانه‌ای گرفته شود. لنین. پلخانف». وقتی‌ما شب بجلسهٔ اکثریت آمدیم، این مطلب را برای همه ۲۴ نماینده تعریف کردیم. برای آنکه امکان هرگونه سوءتفاهمی برطرف شود تصمیم گرفته شد، از طرف ما ۲۴ نفر متفقاً نمایندگانی انتخاب شود تا برای مذاکره و توضیح نزد رفیق مارتف و رفیق استاروور فرستاده شوند. نمایندگان

منتخب، رفقا ساروکین و سابلینا نزد آنها رفتند و توضیح دادند که هیچکس فهرست را بخصوص به مارتف یا استاروور نسبت نمی‌دهد، بویژه پس از اظهار خود آنها، و همچنین این مطلب بهیچوجه اهمیتی ندارد که بنحوی از انحاء این فهرست ناشی از اقلیت سازمان «ایسکرا» باشد یا از اقلیت کنگره که به این سازمان تعلق ندارد. بالاخره کنگره که جای بازپرسی نیست! همهٔ نمایندگان را نمی‌توان دربارهٔ این فهرست بازپرسی کرد! ولی رفیق مارتف و رفیق استاروور علاوه بر این نامهٔ دیگری هم متضمن تکذیب رسمی برای ما فرستادند (رجوع شود به فصل «ی»). این نامه را نمایندگان ما ــ رفقا ساروکین و سابلینا در اجلاس ۲۴ نفری خواندند. بنظر چنین برمی‌آمد که مسئله را دیگر می‌توان خاتمه یافته شمرد ــ خاتمه یافته نه از لحاظ تجسس منشاء فهرست (چنانچه اگر کسی به آن علاقمند باشد)، بلکه از لحاظ برطرف شدن کامل هر نوع فکری دربارهٔ هرگونه نیت «لطمه زدن به اقلیت» یا «بدنام کردن» کسی و یا استفاده از «جعل بنفع مبارزهٔ فراکسیونی». با این حال رفیق مارتف در لیگا (ص ۶۳ ــ ۶۴) این افتراء ناهنجار را که فقط محصول فکر بیمار اوست مجدداً بمیان می‌کشد و ضمناً یکسلسله اطلاعات نادرست می‌دهد (ظاهراً در نتیجهٔ تشنج عصبی خود). او می‌گفت در فهرست نام یک بوندیست وارد شده بود. این سخن درست نیست. همه گواهان حاضر در دادگاه حکمیت منجمله رفقا اشتین و بلوف تأیید می‌کنند که نام رفیق یگوروف در فهرست بود. رفیق مارتف می‌گفت فهرست مزبور حاکی از ائتلاف بمعنای سازش مستقیم بود. بطوریکه من توضیح دادم، این حرف صحت ندارد. رفیق مارتف می‌گوید فهرست‌های دیگری که از طرف اقلیت سازمان «ایسکرا» تنظیم شده باشد (و بتواند اکثریت کنگره را از این اقلیت دور نماید) «حتی جعل هم نشده بود». این حرف هم نادرست است، زیرا تمام اکثریت کنگره حزبی دست کم از سه فهرست اطلاع داشت که از طرف رفیق مارتف و همکارانش تنظیم و مطرح شده بود و مورد تأیید اکثریت قرار نگرفت (رجوع شود به بیانیه منتشره از جانب لیادف و گورین).

اصولاً چرا این فهرست تا این درجه موجب آشفتگی رفیق مارتف شده

بود؟ چونکه فهرست مزبور حاکی از چرخش بسوی جناح راست حزب بود. در آنهنگام رفیق مارتف برضد ایراد «اتهام دروغین اپورتونیسم» فریاد میزد و از «توصیف نادرستی که از خطمشی سیاسی او شده» بر آشفته بود، ولی حالا هر کسی می‌بیند که مسئله تعلق فهرست مزبور برفیق مارتف و رفیق دیچ هیچگونه نقش سیاسی نمی‌توانست بازی کند و در ماهیت امر صرفنظر از این یا هر نوع فهرست دیگر اتهام دروغ نبود و حقیقت داشت، توصیف خطمشی سیاسی کاملاً صحیح بود.

نتیجه‌ای که از قضیه دشوار و دردناک فهرست جعلی کذائی بدست می‌آید چنین است:

۱) درباره سوءقصدی که رفیق مارتف از راه داد و فریاد درباره «قضیه ننگین جعل فهرست بنفع مبارزه فراکسیونی» بشرافت و حیثیت رفیق گوسف نموده است، نمی‌توان با رفقا گورین و لیادف موافقت نکرد و آنرا ناشایسته نشمرد.

۲) بمنظور ایجاد محیط سالم و نجات اعضای حزب از این امر که هر حرکت ناسالم را جدی بگیرند شاید لازم باشد در کنگرهٔ سوم حزب قاعده‌ای مقرر شود که در آئین‌نامه سازمانی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری آلمان وجود دارد. مادهٔ دوم این آئین‌نامه می گوید: «کسی که گناهش نقض فاحش اصول برنامهٔ حزبی یا رفتار دور از شرافت باشد نمی‌تواند عضو حزب باشد. مسئله ادامه عضویت او را در حزب، دادگاه حکمیت منعقده از طرف هیئت مدیره حزب حل می کند. نیمی از دادرسان‌ها را کسی که پیشنهاد اخراج می کند تعیین می‌نماید و نیمی دیگر را کسی که می‌خواهند اخراجش کنند و رئیس دادگاه را هیئت مدیرهٔ حزب. شکایت از تصمیم دادگاه حکمیت را می‌توان به کمیسیون تفتیش یا بکنگرهٔ حزب ارجاع نمود». چنین قاعده‌ای می‌تواند در مبارزه برضد تمام کسانیکه سبکسرانه تهمت بی‌شرافتی به اشخاص می‌زنند (یا شایع می‌سازند) حربهٔ خوبی باشد. با وجود چنین قاعده‌ای تمام این قبیل اتهامات یکبار برای همیشه در ردیف لند لندهای ناشایسته قرار خواهد گرفت، مگر اینکه شخص متهم کننده شهامت اخلاقی داشته باشد و در

پیشگاه حزب بعنوان مدعی پا بمیدان گذارد و بکوشد تا موسسات ذیصلاحیت حزبی قرار لازم را صادر نمایند.

در ماه‌های فوریه — مه سال ۱۹۰۴ نوشته شده است. در ماه مه سال ۱۹۰۴ بصورت کتاب جداگانه در ژنو بچاپ رسیده است.

از روی متن روسی آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۸، ص ۱۸۵ — ۴۱۴ ترجمه و چاپ شده است.

توضیحات

۱ — کتاب «یک قدم به جلو، دو قدم به عقب (بحران در حزب ما)» را ولادیمیر ایلیچ لنین طی چند ماه بررسی دقیق صورتجلسات و قطعنامه‌های کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که در ژانویه سال ۱۹۰٤ چاپ شد، سخنرانیهای هر نماینده، گروهبندی‌های سیاسی موجود در کنگره، و همچنین پس از بررسی اسناد کمیتهٔ مرکزی و شورای حزب تهیه کرد. این کتاب لنین در ماه مه سال ۱۹۰٤ از چاپ خارج شد.

لنین در این اثر به اپورتونیسم منشویکها در مسائل سازمانی ضربهٔ درهم‌شکننده‌ای زد. اهمیت عظیم تاریخی کتاب مقدم بر همه در آنست که لنین در آن ضمن بسط و تکامل بیشتر آموزش مارکسیسم دربارهٔ حزب، اصول سازمانی حزب انقلابی پرولتری را تنظیم کرد؛ و برای نخستین بار در تاریخ مارکسیسم، اپورتونیسم سازمانی را مورد انتقاد همه‌جانبه قرار داد و خطر خاص کاستن از اهمیت سازمان را برای جنبش کارگری نشان داد.

این کتاب باعث حملات خشماگین از جانب منشویکها شد. پلخانف از کمیتهٔ مرکزی خواست از کتاب لنین دوری گزیند و آشتی‌طلبان در کمیتهٔ مرکزی کوشیدند از چاپ و انتشار آن جلوگیری نمایند.

علیرغم همهٔ تلاشهای اپورتونیستها اثر لنین «یک قدم به جلو، دو قدم بعقب» میان کارگران پیشرو روسیه وسیعاً رواج یافت. ص — ٥

۲ — کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از هفدهم (۳۰) ژوئیه تا دهم (۲۳) اوت سال ۱۹۰۳ برپا بود. تصویب برنامه و آئین‌نامهٔ حزب، انتخاب مراکز رهبری‌کنندهٔ حزب، مهمترین مسائل کنگره بود. لنین و طرفدارانش در کنگره بمبارزهٔ قطعی با اپورتونیستها پرداختند.

کنگره به اتفاق آراء (با یک رأی ممتنع) برنامهٔ حزب را تصویب کرد که در آن نزدیکترین وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوادمکراتیک قریب‌الوقوع (برنامهٔ حداقل) و همچنین وظایف ناشیه از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا (برنامهٔ حداکثر) فورمولبندی شده بود.

هنگام بحث پیرامون آئین‌نامهٔ حزب، مبارزه شدید دربارهٔ مسئله مربوط به اصول سازمانی ساختمان حزب در گرفت.

لنین و طرفدارانش در راه تشکیل حزب انقلابی پیکارجوی طبقهٔ کارگر مبارزه می‌کردند و لازم می‌شمردند آنچنان آئین‌نامه‌ای تصویب شود که از دسترسی عناصر ناپایدار و متزلزل بحزب جلوگیری نماید. فورمولبندی مارتف که موجب تسهیل دسترسی همهٔ عناصر ناپایدار بحزب بود، در کنگره علاوه بر ضدایسکرائیها و «باطلاق» («مرکز») مورد پشتیبانی ایسکرائیهای «قابل انعطاف» (ناپایدار) هم قرار گرفت و با اکثریت ناچیز آراء کنگره از تصویب گذشت. بطور کلی در کنگره آئین‌نامهٔ تنظیمی لنین تصویب شد.

در این کنگره میان طرفداران پیگیر خطمشی ایسکرائی — لنینیستها و ایسکرائیهای «قابل انعطاف» — طرفداران مارتف، شکافی ایجاد شد. طرفداران خطمشی لنینی هنگام انتخابات مؤسسات مرکزی حزب اکثریت بدست آوردند و بلشویک نامیده شدند و اپورتونیستها که در اقلیت ماندند به منشویک موسوم گشتند. ص — ۵

۳ — «ایسکرا» — نخستین روزنامهٔ غیرعلنی مارکسیستی سراسر روسیه بود که لنین در دسامبر سال ۱۹۰۰ در خارجه تأسیس کرده بود و محرمانه از آنجا بروسیه ارسال می‌شد؛ «ایسکرا» در امر همپیوستگی

مسلکی سوسیال‌دمکراتهای روس و در تدارک مقدمات اتحاد سازمانهای پراکندهٔ محلی در یک حزب انقلابی مارکسیستی نقش بزرگ ایفاء کرد. پس از آنکه در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳، حزب به بلشویکها و منشویکها منشعب گردید، روزنامهٔ «ایسکرا» بدست منشویک‌ها افتاد (از شماره ۵۲) و برخلاف «ایسکرای» سابق لنینی، «ایسکرای» نو نامیده شد. ص — ۵

۴ — کنفرانس سال ۱۹۰۲ — کنفرانس نمایندگان کمیته‌ها و سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از ۲۳ تا ۲۸ ام مارس (۵ تا ۱۰ ماه آوریل) سال ۱۹۰۲ در بلوستوک برپا بود. اکونومیست‌ها» و بوندیستها که از آنها پشتیبانی می‌کردند می‌خواستند کنفرانس را بکنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه مبدل سازند و امیدوار بودند از این راه وضع و موقعیت خود را در صفوف سوسیال‌دمکراسی روس تحکیم بخشند و نفوذ و اعتبار فزایندهٔ «ایسکرا» را فلج سازند. اما این تلاش و تقلا بعلت ترکیب نسبتاً محدود کنفرانس (فقط چهار سازمان حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از سازمانهای دایر آن در کنفرانس شرکت کرده بودند)، بعلت بروز اختلاف نظرهای عمیق اصولی: از جمله نمایندهٔ «ایسکرا» علیه تبدیل کنفرانس بکنگرهٔ حزبی شدیداً اعتراض کرد و ثابت نمود که چنین کنگره‌ای فاقد اختیار است و آمادگی ندارد، عقیم ماند. کنفرانس کمیتهٔ سازمانی را برای تدارک مقدمات کنگرهٔ دوم حزب، برگزید. بلافاصله پس از کنفرانس اکثر نمایندگان آن از جمله دو عضو کمیتهٔ سازمانی بدست پلیس بازداشت شدند. کمیتهٔ جدید سازمانی برای تدارک مقدمات تشکیل کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در نوامبر سال ۱۹۰۲ در پسکو در اجلاس مشورتی نمایندگان کمیته حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در پتربورگ و سازمان روسی «ایسکرا» و گروه «یوژنی رابوچی» انتخاب گردید. ص — ۱۰

۵ — بوند («سازمان کل کارگران یهودی در لیتوانی و لهستان

و روسیه») در سال ۱۸۹۷ در کنگرهٔ مؤسسان گروههای سوسیال‌دمکرات یهودی در ویلنو تشکیل شد؛ اکثراً عناصر نیمه‌پرولتری پیشه‌وران بخشهای باختری روسیه را متحد می‌ساخت. بوند در کنگرهٔ اول حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (سال ۱۸۹۸) بعنوان سازمان خودمختار و مستقل در مسائل فقط مخصوصاً مربوط به پرولتاریای یهودیان، جزو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه شد.

بوند حامل ناسیونالیسم و تجزیه‌طلبی در جنبش کارگری روسیه بود.

بوند در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، پس از آنکه خواستش دربارهٔ شناسائی آن بعنوان یگانه نماینده پرولتاریای یهودی از طرف کنگره رد شد، از حزب خارج شد. در سال ۱۹۰۶ بر اساس تصمیم کنگرهٔ چهارم (متحده) بوند دوباره در جرگه حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در آمد.

بوندیستها در داخل حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه همواره از جناح اپورتونیستی حزب («اکونومیستها»، منشویکها و انحلال‌طلبان) پشتیبانی می‌کردند و علیه بلشویکها و بلشویسم مبارزه می‌نمودند. ص — ۱۲

۶ — «رابوچیه دلو» — مجله «اکونومیستها»، ارگان غیرپریودیک «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس در خارجه» بود و از ماه آوریل سال ۱۸۹۹ تا فوریه سال ۱۹۰۲ در ژنو چاپ می‌شد و ۱۲ شماره (نه کتاب) انتشار یافت. «رابوچیه دلو» از شعار برنشتینی «آزادی انتقاد» مارکسیسم پشتیبانی می‌کرد و در مسائل تاکتیک و وظایف سازمانی سوسیال‌دمکراسی روس مواضع اپورتونیستی داشت و امکانات انقلابی دهقانان را نفی می‌کرد و قس علیهذا. «رابوچیه‌دلوئیها» ایده‌های اپورتونیستی تبعیت مبارزهٔ سیاسی پرولتاریا از مبارزهٔ اقتصادی را تبلیغ می‌نمودند، در برابر جنبش خودانگیخته کارگری کرنش می‌کردند و نقش رهبری حزب را نفی می‌نمودند. «رابوچیه‌دلوئیها» در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه راستگراترین جناح اپورتونیستی حزب بودند. ص — ۱۲

۷ــ گروه «یوژنی رابوچی»ــ گروه سوسیال‌دمکراتیک که در پائیز سال ۱۹۰۰ در جنوب روسیه پیرامون روزنامه غیرعلنی بهمین نام، تشکیل شد.

گروه «یوژنی رابوچی» برخلاف «اکونومیستها»، مبارزهٔ سیاسی پرولتاریا و سرنگونی حکومت مطلقه را مهمترین وظیفه می‌شمرد و مخالف تروریسم بود و از ضرورت گسترش جنبش انقلابی توده‌ای دفاع می‌کرد و در جنوب روسیه کار انقلابی بزرگی صورت می‌داد. ضمناً این گروه به نقش بورژوازی لیبرال پربهاء می‌داد و برای جنبش دهقانی اهمیتی قایل نبود. گروه «یوژنی رابوچی» برخلاف برنامهٔ ایسکرائی تشکیل حزب مارکسیستی متمرکز از راه اتحاد سوسیال‌دمکراتهای انقلابی پیرامون «ایسکرا»، برنامهٔ احیای حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را از راه تشکیل واحدهای سوسیال‌دمکراسی استانها بمیان کشید. تشکیل کنگرهٔ کمیته‌ها و سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات روسیه جنوب کشور در دسامبر سال ۱۹۰۱ تلاش عملی در راه اجرای این برنامه بود که در آن «اتحاد کمیته‌ها و سازمانهای جنوبی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه» با روزنامه «یوژنی رابوچی» بعنوان ارگان مطبوعاتی آن تشکیل شد. این تلاش (مانند تمام برنامهٔ سازمانی گروه «یوژنی رابوچی») فاقد قابلیت حیاتی از کار در آمد و پس از شکست‌های دامنه‌دار در بهار سال ۱۹۰۲، آن «اتحاد» متلاشی گردید. اعضای گروه «یوژنی رابوچی» که آزاد مانده بودند در اوت سال ۱۹۰۲ با هیئت تحریریه «ایسکرا» دربارهٔ کار مشترک در راه احیای وحدت سوسیال‌دمکراسی روسیه بگفتگو پرداختند. بیانیهٔ گروه دربارهٔ همبستگی با «ایسکرا» برای تمرکز و تجمع نیروهای سوسیال‌دمکراتیک روسیه اهمیت فراوان داشت. در نوامبر سال ۱۹۰۲ گروه «یوژنی رابوچی» به اتفاق سازمان روسی «ایسکرا» و کمیتهٔ پتربورگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و «اتحاد شمالی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه» در ایجاد کمیتهٔ سازمانی برای تشکیل کنگرهٔ دوم حزب و سپس در فعالیت آن شرکت جست.

اما در این دوران هم اعضای گروه «یوژنی رابوچی» موضع انقلابی پیگیر نداشتند.

کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه مقرر داشت که گروه «یوژنی رابوچی» هم مانند سایر گروهها و سازمانهای مستقل سوسیال‌دمکراتیک منحل گردد. ص — ۱۲

۸ — «لیگای (جمعیت — م.) سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس در خارجه» به ابتکار و. ای. لنین در اکتبر سال ۱۹۰۱ تأسیس یافت و این وظیفه را در برابر خود گذاشت که ایده‌های سوسیال‌دمکراسی انقلابی را رواج دهد و به ایجاد سازمان رزمنده و مبارز سوسیال‌دمکراسی کمک کند. لیگا (بر طبق آئین‌نامهٔ خود) شعبهٔ سازمان «ایسکرا» در خارجه بود و طرفداران «ایسکرا» را از میان سوسیال‌دمکراتهای روس درخارجه استخدام می‌کرد و پشتیبانی مادی از روزنامه می‌نمود و شرایط ارسال آنرا بروسیه فراهم می‌ساخت و کتابهای معروف مارکسیستی را چاپ و منتشر می‌کرد. کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، لیگا را بعنوان یگانه سازمان حزبی در خارجه تأیید و تسجیل نمود که از حقوق آئین‌نامه‌ای کمیته برخوردار بود و وظیفه داشت تحت رهبری و نظارت کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه فعالیت نماید.

پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه منشویکها جای‌پای خود را در لیگای مقیم خارجه محکم نمودند و علیه لنین و برضد بلشویکها بمبارزه پرداختند. در کنگرهٔ دوم آن در اکتبر سال ۱۹۰۳ منشویکها آئین‌نامهٔ جدید لیگا را از تصویب گذراندند که علیه آئین‌نامهٔ حزب مصوب کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه متوجه بود. از این لحظه لیگا به تکیه‌گاه منشویسم مبدل گشت و تا سال ۱۹۰۵ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۲

۹ — گروه «بوربا» در تابستان سال ۱۹۰۰ مرکب از د. ب. ریازانف، یو. م. استکلوف، ا. ل. گوروویچ در پاریس تشکیل شد. گروه «بوربا» تئوری انقلابی مارکسیسم را تحریف می‌کرد و آنرا

با روح سفسطه و فضل‌فروشی تفسیر می‌نمود و نسبت به اصول سازمانی لنینی ساختمان حزب خصومت می‌ورزید. این گروه بعلت عدول از نظریات و تاکتیک سوسیال‌دمکراتیک، و اقدامات گمراه کننده و فقدان رابطه و پیوند با سازمانهای سوسیال‌دمکراتیک روسیه بکنگرهٔ دوم راه داده نشد. بنا به تصمیم کنگرهٔ دوم گروه «بوربا» منحل گردید. ص — ۱۸

۱۰ — «رابوچایا میسل» — گروه «اکونومیستها»، روزنامه‌ای بهمین نام منتشر می‌ساخت و این روزنامه از اکتبر سال ۱۸۹۷ تا دسامبر سال ۱۹۰۲ انتشار می‌یافت و ۱۶ شماره از چاپ خارج شد.

گروه «رابوچایا میسل» نظریات آشکاراً اپورتونیستی را موعظه و تبلیغ می‌کرد و مخالف مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر بود و وظایف آنرا «بمنافع و علایق آنی» و خواست اصلاحاتی که عمدتاً جنبهٔ اقتصادی داشت، محدود می‌ساخت. نمایندگان «رابوچایا میسل» ضمن کرنش در برابر جنبش خودانگیخته کارگری مخالف تشکیل حزب مستقل پرولتری بودند و از اهمیت تئوری و آگاهی انقلابی می‌کاستند و مدعی بودند که ایدئولوژی سوسیالیستی فقط در جنبش خودانگیخته می‌تواند بوجود آید. ص — ۲۸

۱۱ — هیئت تحریریه «ایسکرا»ی منشویکی در ضمیمهٔ شماره ۵۷ آن بتاریخ ۱۵ ژانویه سال ۱۹۰۴ مقاله‌ای بقلم آ. مارتینف «اکونومیست» سابق درج نمود که نویسنده در آن با اصول سازمانی بلشویسم مخالفت ورزیده و به و. ای. لنین حمله کرده بود. هیئت تحریریه «ایسکرا» در ملاحظات مربوط به مقالهٔ مارتینف ظاهراً قیودی در بارهٔ عدم موافقت با برخی افکار نویسنده بمیان کشیده، ولی بطور کلی این مقاله را تأیید نموده و با نکات اصلی مقالهٔ مارتینف موافقت کرده است. ص — ۳۰

۱۲ — «اترزک‌ها» — زمینهائی که بموجب اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱ بنفع ملاکین از دست دهقانان گرفته شده است. این زمین‌ها اساساً بهترین بخش زمینهای دهقانان — مرتع و جنگل و چراگاه و

آبشخور بودند که بدون آنها دهقانان نمی‌توانستند عملاً اقتصادیات کشاورزی مستقلی را اداره کنند، و این زمینها را مجبور بودند با شرایط اسارتبار از ملاکین اجاره نمایند. ص — ۴۰

۱۳ — چرنی پردل — یکی از شعارهای رایج میان دهقانان روسیه تزاری حاکی از تلاش و کوشش دهقانان در راه تقسیم همه زمینها بود. ص — ۴۱

۱۴ — سوسیالیست‌های انقلابی — (اس‌ارها) — اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بودند که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ در نتیجه اتحاد گروهها و محفلهای مختلف نارودنیکی تشکیل شد. نظریات اس‌ارها مخلوط التقاطی ایده‌های نارودنیکی و رویزیونیسم بود.

حزب بلشویکها تلاش اس‌ارها را که می‌خواستند خود را سوسیالیست جا بزنند، برملا می‌ساخت و با اس‌ارها بر سر نفوذ میان دهقانان مبارزه پیگیرانه می‌نمود و زیان تاکتیک آنها را که مبتنی بر ترور شخصی بود، برای جنبش کارگری آشکار می‌ساخت. در عین حال بلشویکها در شرایط معینی بسازشهای موقتی با اس‌ارها در مبارزه با تزاریسم تن در می‌دادند . در دوران ارتجاع که بدنبال شکست انقلاب سال‌های ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ فرا رسید، حزب اس‌ارها با ازهم‌پاشیدگی کامل مسلکی و سازمانی مواجه بود. در سالهای جنگ اول جهانی اکثر اس‌ارها در مواضع سوسیال‌شوینیسم بودند. اس‌ارها پس از پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ به اتفاق منشویکها و کادتها حامی عمده دولت موقت بورژوا-ملاکی ارتجاعی بودند و رهبران حزب (کرنسکی، آوکسنتیف، چرنوف) در هیئت آن دولت شرکت داشتند. حزب اس‌ارها از پشتیبانی خواست دهقانان درباره الغای زمینداری ملاکی امتناع ورزید و از حفظ مالکیت اربابی بر زمین طرفداری کرد؛ وزیران اس‌اری دولت موقت علیه دهقانانی که زمین‌های ملاکی را تصرف کرده بودند واحدهای سفاک مجازات اعزام داشتند.

اس‌ارها در سالهای مداخله جنگی بیگانگان و جنگ داخلی بکارهای تخریبی ضدانقلابی پرداخته و از مداخله‌گران مسلح بیگانه و از گاردهای سفید سجدانه پشتیبانی می‌کردند و در توطئه‌های ضدانقلابی شرکت داشتند و به ترور شخصیت‌های دولت شوروی و حزب کمونیست دست می‌زدند. اس‌ارها پس از پایان جنگ داخلی بفعالیت خصمانهٔ خود علیه دولت شوروی در داخل کشور و در اردوگاه گاردهای سفید مهاجر، ادامه می‌دادند. ص — ٤٦

۱۵ — ژورسیسم — بنام ژ. ژورس — سوسیالیست فرانسوی معروف است که جناح راستگرا و رفورمیستی حزب سوسیالیست فرانسه را رهبری می‌کرد. ژورسیست‌ها بنام خواست «آزادی انتقاد» طرفدار تجدیدنظر در احکام اصلی مارکسیسم بودند و همکاری طبقاتی با بورژوازی را تبلیغ و موعظه می‌نمودند. ص — ٦٥

۱٦ — پوسپادورها — سیمای طنزآمیز عمومی که م. سالتیکف‌ـ شچدرین در اثری بنام «پوسپادورها و پوسپادورخانم‌ها» توصیف نموده و در آن نویسندهٔ طنزنویس روس، داغ ننگ بر پیشانی مدیریت عالی، وزیران و فرمانداران زده است. ص — ٦٥

۱۷ — سازمان مخفی نارودنیکهای انقلابی بنام «زملیا ای ولیا» در پائیز سال ۱۸۷٦ در پتربورگ تشکیل شد. این سازمان بدون اینکه از سوسیالیسم بعنوان هدف نهائی دست بردارد، نزدیکترین هدف خود را تحقق بخشیدن «بخواستها نارودنیکی در لحظهٔ معین» یعنی خواستهای «زملیا ای ولیا» («زمین و اراده» — م.) شمرد.

اعضای این سازمان دهقانان را نیروی اصلی انقلاب در روسیه شمرده و می‌کوشیدند آنها را بقیام علیه تزاریسم برانگیزند. اعضای سازمان «زملیا ای ولیا» در یکعده از استانهای روسیه: در استانهای تامبوف و وارونژ و غیره مشغول کارهای انقلابی بودند.

در سال ۱۸۷۹ در نتیجهٔ عدم‌موفقیت کارهای انقلابی میان دهقانان و در نتیجه تشدید فشارها و تضییقات دولتی، در درون

سازمان «زملیا ای ولیا» فراکسیون تروریستها بوجود آمد که از تبلیغات انقلابی میان دهقانان امتناع ورزید و برآن بود که ترور شخصیت‌های دولت تزاری وسیله عمدهٔ مبارزهٔ انقلابی با تزاریسم است. سازمان «زملیا ای ولیا» در کنگره‌ای که همان سال در وارونژ برپا بود، بدو سازمان: «نارودنایا ولیا» طرفدار ترور و «چرنی پردل» طرفدار مواضع «زملیا ای ولیا» تقسیم شد. بعداً بخشی از طرفداران «چرنی پردل» — پلخانف، آکسلرود، زاسولیچ، دیچ، ایگناتف — بمارکسیسم گرویدند و در سال ۱۸۸۳ نخستین سازمان مارکسیستی — گروه «آزادی کار» را در خارجه تشکیل دادند. ص — ۶۷

۱۸ — «نارودنایا ولیا» — سازمان سیاسی مخفی نارودنیکهای تروریست که در اوت سال ۱۸۷۹ در نتیجه انشعاب سازمان نارودنیکی «زملیا ای ولیا» بوجود آمد. اعضای این سازمان در حالیکه در مواضع سوسیالیسم اوتوپیک نارودنیکی باقی مانده بودند در راه مبارزهٔ سیاسی گام نهاده و سرنگون ساختن حکومت مطلقه و کسب آزادی سیاسی را مهمترین وظیفه می‌شمردند و بمبارزه قهرمانانه علیه استبداد تزاری دست می‌زدند. اما برپایهٔ تئوری اشتباه‌آمیز درباره قهرمانان «فعال» و تودهٔ «غیر فعال» امیدوار بودند که بدون شرکت مردم و فقط با نیروی خود از راه ترور شخصی و ارعاب دولت و اخلال در کارهای آن، تحول در جامعه ایجاد کنند. پس از اول ماه مارس سال ۱۸۸۱ (قتل تزار آلکساندر ۲) دولت سازمان «نارودنایا ولیا» را تارومار ساخت. ص — ۷۰

۱۹ — مانیلویسم — اقتباس از نام مانیلف — پرسوناژی از اثر ن. و. گوگول نویسنده روس بنام «ارواح مرده»، مترادف سالوسی و تخیل و تنگ‌نظری غیر اصولی است. ص — ۷۰

۲۰ — منظور واقعه سال ۱۹۰۰ هامبورگ است که بمناسبت رفتار گروه ۱۲۲ نفری بناها روی داد که «سازمان آزاد بناها» را تشکیل دادند و هنگام اعتصاب با وجود منع سازمان مرکزی، به

از خودسری نامحدود پلیسی و نظامیگری خشن و ناهنجار («آراکچییفی») با نام آراکچییف مربوط است. ص — ۱۱۰

۲۹ — صحبت از سازمان «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس در خارجه» است که در سال ۱۸۹٤ به ابتکار گروه «آزادی کار» تشکیل شد. کنگرهٔ اول حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (مارس سال ۱۸۹۸) این سازمان را نمایندهٔ حزب در خارجه شناخت. بعدها عناصر اپورتونیستی و سازشکار — «اکونومیستها» یا به اصطلاح «جوانان» در این سازمان تسلط و برتری پیدا کردند.

در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه نمایندگان این سازمان موضع بسیار اپورتونیستی گرفتند و پس از آنکه کنگره، لیگای سوسیال‌دمکراسی انقلابی روس در خارجه را یگانه سازمان حزب در خارجه شناخت، جلسهٔ آنرا ترک کردند. بنابه تصمیم کنگرهٔ دوم سازمان «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس» منحل گردید. ص — ۱۲۲

۳۰ — «اوسوبوژدنیه» — مجلهٔ بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب که هر دو هفته یکبار در سالهای ۱۹۰۲ — ۱۹۰۵ زیر نظر پ. ب. استرووه در خارجه چاپ و منتشر میشد. طرفداران «اوسوبوژدنیه» بعدها هستهٔ عمدهٔ حزب بورژوازی در روسیه — حزب کادتها شدند. ص — ۱۵٦

۳۱ — منظور و. ای. لنین سخنرانی و. پ. آکیموف «اکونومیست» در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه است که ضمن انتقاد طرح برنامهٔ حزب — طرح پیشنهادی «ایسکرا»، علیه این نکته اعتراض کرد که کلمه «پرولتاریا» در برنامه نه بعنوان مسندالیه، بلکه بعنوان اسم مفعول بکار رفته است. بعقیدهٔ آکیموف با این ترتیب گویا گرایش رها کردن حزب از منافع و علایق پرولتاریا بروز کرده است. ص — ۱٦۱

۳۲ — مونتان و ژیروند — نام دو گروهبندی سیاسی بورژوازی در دوران انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن ۱۸ بود. قاطع-

ترین نمایندگان طبقهٔ انقلابی دوران خود ــ نمایندگان بورژوازی را مونتان ــ ژاکوبین ها ــ می‌نامیدند که از ضرورت امحاء حکومت مطلقه و فئودالیسم دفاع می‌نمودند. ژیروندیستها برخلاف ژاکوبین‌ها میان انقلاب و ضدانقلاب در نوسان بودند و در راه معامله با سلطنت گام برمی‌داشتند.

لنین جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی را «ژیروند سوسیالیستی» و سوسیال‌دمکراتهای انقلابی را ژاکوبین‌های پرولتری ــ «مونتان» می‌نامید. ص ــ ۱۷۲

۳۳ ــ کمیتهٔ وارونژ و «سازمان کارگری» پتربورگ ــ در دست «اکونومیست‌ها» بودند و نسبت به «ایسکرای» لنینی و نقشهٔ سازمانی ساختمان حزب مارکسیستی تنظیمی آن خصومت می‌ورزیدند. ص ــ ۱۷۴

۳۴ ــ عضو جدید کمیتهٔ مرکزی ــ ف. و. لنگنیک بود که در سپتامبر سال ۱۹۰۳ از روسیه به ژنو رفت. ص ــ ۱۸۵

۳۵ ــ «زاریا» ــ مجلهٔ علمی و سیاسی مارکسیستی که در سالهای ۱۹۰۱ ــ ۱۹۰۲ در اشتوتگارت زیر نظر «ایسکرا» چاپ و منتشر می‌شد. ص ــ ۱۸۵

۳۶ ــ احتمالاً صحبت از دو نقطهٔ مسکونی در حومه ژنو بنامهای Carouge و Cluse است که طرفداران اکثریت و اقلیت در آنجا زندگی می‌کردند. ص ــ ۲۰۴

۳۷ ــ سابا کویچ ــ پرسوناژی از اثر ن. و. گوگول بنام «ارواح مرده» است. ص ــ ۲۰۵

۳۸ ــ بازاروف ــ قهرمان رمان «پدران و فرزندان» اثر ایوان سرگویچ تورگنیف است. ص ــ ۲۰۹

۳۹ ــ در شماره ۵۳ مورخه ۲۵ نوامبر سال ۱۹۰۳ «ایسکرا» همزمان با «نامه به هیئت تحریریه «ایسکرا»ی و. ای. لنین، پاسخ هیئت تحریریه بقلم گ. و. پلخانف چاپ شده بود. لنین در این

نامه پیشنهاد می‌کرد اختلاف نظرهای اصولی بلشویکها و منشویکها در صفحات روزنامه به بحث گذاشته شود. پلخانف این پیشنهاد را رد کرد و این اختلاف نظرها را «جنجالهای زندگی محفلی» نامید. ص — ۲۰۹

٤۰ — «روسیه انقلابی» — روزنامهٔ غیرعلنی اس‌اری که از اواخر سال ۱۹۰۰ در روسیه توسط «اتحاد سوسیالیست‌های انقلابی» چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه از ژانویه سال ۱۹۰۲ تا دسامبر سال ۱۹۰۵ در خارجه (در ژنو) بعنوان ارگان رسمی حزب سوسیالیستهای انقلابی انتشار می‌یافت. ص — ۲۰۹

٤۱ — اتمام حجت کمیتهٔ مرکزی در تاریخ ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۰۳ به منشویکها داده شد. و. ای. لنین حتی در تاریخ ۲۲ اکتبر (٤ نوامبر) سال ۱۹۰۳ نامه‌ای برای کمیتهٔ مرکزی فرستاد و در آن پیشنهاد نمود که شرایط زیر به منشویکها ابلاغ شود: ۱) کئوپتاسیون سه رداکتور سابق به هیئت تحریریه ارگان مرکزی؛ ۲) احیای وضع سابق در لیگای مقیم خارجه؛ ۳) واگذاری یک رأی در شورای حزب به منشویکها. این شرایط مقدماتی مورد پشتیبانی بخش سازشکار کمیتهٔ مرکزی واقع نشد. در همان نامه لنین پیش‌بینی و پیشنهاد کرد که مواد اصلی اتمام حجت یعنی گذشتهای مجاز عملی از جانب کمیته مرکزی نسبت به منشویکها در یکزمان تصویب گردد، ولی به منشویکها اطلاع داده نشود: ۱) کئوپتاسیون چهار رداکتور سابق بهیئت تحریریه «ایسکرا»؛ ۲) کئوپتاسیون دو عضو اپوزیسیون به کمیتهٔ مرکزی بنابه انتخاب کمیتهٔ مرکزی؛ ۳) احیای وضع سابق در لیگای مقیم خارجه؛ ٤) واگذاری یک رأی در شورای حزب به منشویکها. لنین می‌گفت: «اگر این اتمام حجت مورد قبول واقع نشود جنگ تا آخر ادامه یابد. شرط اضافی: ٥) قطع همه قضاوت‌ها و مباحثات و گفتگوهای مربوط به منازعات و مشاجرات در کنگرهٔ دوم حزب و پس از آن». این پیشنهادهای لنین (بغیر از شرط اضافی) در مضمون اتمام حجت مورخه

۱۲ (۲۵) نوامبر کمیتهٔ مرکزی وارد شد، ولی توسط اعضای آشتی‌طلب کمیتهٔ مرکزی قدری تخفیف یافت.

منشویکها که گ. و. پلخانف کمک زیاد به آنها کرد و یکروز بعد از ارسال این اتمام حجت، همه رداکتورهای سابق را به هیئت تحریریه ارگان مرکزی کئوپته نمود، این اتمام حجت کمیتهٔ مرکزی را رد کردند و در راه جنگ آشکار با اکثریت حزب، گام نهادند. ص — ۲۱۲

۴۲ — تاکتیک «مینیمستریالیستی»، «مینیمستریالیسم» (یا سوسیالیسم وزارتی، همان «میلرانیسم») — تاکتیک اپورتونیستی شرکت سوسیالیست‌ها در دولتهای مرتجع بورژوازی است. این اصطلاح بمناسبت شرکت میلران — سوسیالیست فرانسوی در سال ۱۸۹۹ در هیئت دولت بورژوازی والدک‌ـروسو بوجود آمده است. ص — ۲۱۶

۴۳ — منظور نظریات پ. ب. استرووه — برجسته‌ترین نمایندهٔ «مارکسیسم علنی» است که در سال ۱۸۹۴ کتاب «ملاحظات انتقادی در بارهٔ مسئله رشد اقتصادی روسیه» را انتشار داد. حتی در این کتاب استرووه، که از آثار اولیه اوست نظریات بورژوا‌ـمداحی وی مشاهده شد. در پائیز سال ۱۸۹۴ و. ای. لنین سخنرانی فشرده‌ای زیر عنوان «بازتاب مارکسیسم در نشریات بورژوازی» علیه نظریات استرووه و دیگر «مارکسیست‌های علنی» در محفل مارکسیست‌های پتربورگ ایراد کرد. این سخنرانی بعدها اساس و پایه‌ای برای مقالهٔ لنین بنام «مضمون اقتصادی نارودنیچستوو و انتقاد آن در کتاب آقای استرووه» شد که در اواخر سال ۱۸۹۴ و اوایل سال ۱۸۹۵ برشته تحریر درآمده است. ص — ۲۱۷

۴۴ — بلانکیسم — جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه بود که لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — انقلابی مبرز و نمایندهٔ برجستهٔ کمونیسم تخیلی فرانسه آنرا رهبری می‌کرد.

بلانکیست‌ها مبارزهٔ طبقاتی را نفی می‌کردند و فعالیت مشتی توطئه‌گر

مخفی را جایگزین فعالیت حزب انقلابی می‌ساختند و اوضاع و احوال مشخص‌را که برای پیروزی قیام ضرورت دارد در نظر نمی‌گرفتند و اعتنائی به رابطه با توده‌ها نمی‌کردند. ص — ۲۱۸

۴۵ — منظور مقالهٔ ل. مارتف زیر عنوان «آیا ما درست آماده می‌شویم؟» در روزنامه «ایسکرا» است که در آن با تدارک مقدمات قیام مسلحانه سراسر روسیه مخالفت کرده و تدارک برای چنین قیامی را تخیل و توطئه‌گری شمرده است. ص — ۲۲۰

۴۶ — در اینجا و. ای. لنین کلماتی از منظومه م. یو. لرمونتوف، شاعر روس، بنام «ژورنالیست، خواننده و نویسنده» می‌آورد. ص — ۲۲۱

۴۷ — کلماتی از منظومهٔ طنز «سرود جدیدترین سوسیالیست روس» است که در شمارهٔ اول (آوریل سال ۱۹۰۱) در «زاریا» به امضای «نرسیس توپوریلف» چاپ شده بود. در این منظومه «اکونومیستها» باتفاق سازگاری آنان با جنبش خودانگیخته مورد تمسخر قرار گرفته بودند. ل. مارتف سراینده «سرود جدیدترین سوسیالیست روس» بود. ص — ۲۲۹

۴۸ — ابلومف — قهرمان رمانی بهمین نام، اثر ای. آ. گونچاروف است. نام ابلومف مترادف سستی و خمودگی و عدم تحرک است. ص — ۲۳۱

۴۹ — منظور مقاله ل. مارتف بنام «در دستور روز» است که در تاریخ ۲۵ فوریه سال ۱۹۰۴ در «ایسکرا» درج شده بود. مارتف در این مقاله از «استقلال» کمیته‌های محلی حزب در برابر کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در حل مسئله مربوط به ترکیب کمیته‌های محلی دفاع کرده و کمیتهٔ مسکو را که ضمن بررسی این مسئله قطعنامه‌ای درباره تبعیت کمیتهٔ مسکو از همه دستورات کمیتهٔ مرکزی بر طبق مادهٔ نهم آئین‌نامه حزب صادر کرده بود، مورد حمله قرار داده است. ص — ۲۳۵

۵۰ — کنگرهٔ درسدن حزب سوسیال‌دمکرات آلمان — در روزهای ۱۳ — ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۰۳ برپا بود. مسئله تاکتیک حزب و مبارزه با رویزیونیسم در مرکز توجه کنگره قرار داشت. در این کنگره نظریات رویزیونیستی ا. برنشتین، پ. گوره، ا. داوید، و. هاینه و برخی دیگر از سوسیال‌دمکراتهای آلمان مورد انتقاد قرار گرفت. اما کنگره در مبارزه با رویزیونیسم، پیگیری کافی از خود نشان نداد؛ رویزیونیستهای سوسیال‌دمکراسی آلمان از حزب اخراج نشدند و پس از کنگره به تبلیغ نظریات اپورتونیستی خود ادامه دادند. ص — ۲۳۷

۵۱ — «Sozialistische Monatshefte» («ماهنامهٔ سوسیالیستی») — مجله و ارگان عمده اپورتونیستهای آلمان و یکی از ارگانهای اپورتونیسم بین‌المللی بود و از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۳۳ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲۳۷

۵۲ — «روزنامهٔ فرانکفورت» («Frankfurter Zeitung») روزنامه یومیه، ارگان بورس‌بازان بزرگ آلمانی که از سال ۱۸۵۶ تا ۱۹۴۳ در فرانکفورت‌ـ‌کنار‌ـ‌ماین انتشار می‌یافت و از سال ۱۹۴۹ بنام «روزنامهٔ همگانی فرانکفورت» («Frankfurter Allgemeine Zeitung») از نو انتشار می‌یابد و بلندگوی انحصارگران آلمان غربی است. ص — ۲۴۳

۵۳ — منظور «فشردهٔ قانون اساسی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه» است که ل. مارتف از روی شوخی نوشته و ضمیمه مقالهٔ خود بنام «در دستور روز» («ایسکرا»، شماره ۵۸، مورخه ۲۵ ژانویه سال ۱۹۰۴) چاپ کرده بود. مارتف ضمن تمسخر اصول سازمانی بلشویسم و ضمن شکایت از باصطلاح برخورد غیرعادلانه نسبت به منشویکها در این «قانون اساسی» خود درباره «تعدی‌کنندگان و «تعدی‌شدگان» که منظور بلشویکها و منشویکها هستند قلمفرسائی کرده است. ص — ۲۴۸

بلشویکها پیوست و بعضویت کمیتهٔ مرکزی کئوپته شد. در مورد منشویکها روش آشتی‌طلبانه داشت. از سال ۱۹۰۶ از فعالیت‌های مجدانه کناره گرفت. ص — ۲۱۲

ایکس (ماسلف)، پتر پاولوویچ (۱۸۶۷ — ۱۹۴۶) — سوسیال‌دمکرات،

از سوسیال‌دمکراسی کناره گرفت. ص — ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۳، ۲۹، ۴۱، ۶۰ — ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۴ — ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۷

آکسلرود، پاول بوریسوویچ (۱۸۵۰ — ۱۹۲۸) — سوسیال‌دمکرات بود و در ایجاد نخستین گروه مارکسیستی روس بنام «آزادی کار»

---

* توی پرانتز اسم حقیقی قید می‌شود. هـ. ت.

حزب سوسیالیست فرانسه را تشکیل دادند. ژورس مؤسس و سردبیر روزنامه «L'Humanite» بود و در رأس جناح راستگرا و اپورتونیستی حزب سوسیالیست فرانسه قرار داشت. با وجود این ژورس علیه میلیتاریسم مجدانه مبارزه می کرد و در آستانهٔ جنگ اول جهانی بدست شوینیست ها بقتل رسید. ص — ۲۴۰، ۲۴۴

سابلینا (کروپسکایا، نادژدا کنستانتینونا) (۱۸٦۹ — ۱۹۳۹) — انقلابی حرفه‌ای، شخصیت مبرز حزب کمونیست و دولت شوروی، همسر و. ای. لنین، در تدارک مقدمات تشکیل کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) مجدانه شرکت جست و با رأی مشورتی در آن حضور داشت. پس از کنگره دبیر هیئت تحریریه روزنامه‌های بلشویکی «وپریود» و «پرولتاری» بود. ص — ۹٦

ساروکین (بائومان نیکولای ارنستویچ) (۱۸۷۳ — ۱۹۰۵) انقلابی حرفه‌ای و شخصیت برجسته حزب بلشویک که در کار «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» پتربورگ مجدانه شرکت داشت و در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از ایسکرائیهای اکثریت بود و در سال ۱۹۰۳ کمیتهٔ حزب در مسکو را رهبری می کرد. در اکتبر سال ۱۹۰۵ هنگام تظاهرات در مسکو بدست باند سیاه کشته شد. ص — ۱۹، ۹٦، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲٦۷

شویتسر (Schweitzer)، یوهان باپتیست (۱۸۳۳ — ۱۸۷۵) — شخصیت اجتماعی و نویسنده آلمانی بود و از پیروان لاسال بشمار می‌رفت. از سال ۱۸٦۷ تا ۱۸۷۱ صدر سازمان کل کارگری آلمان بود و در داخل این سازمان سیاست دیکتاتوری فردی را تعقیب می کرد. ص — ۲۱۵

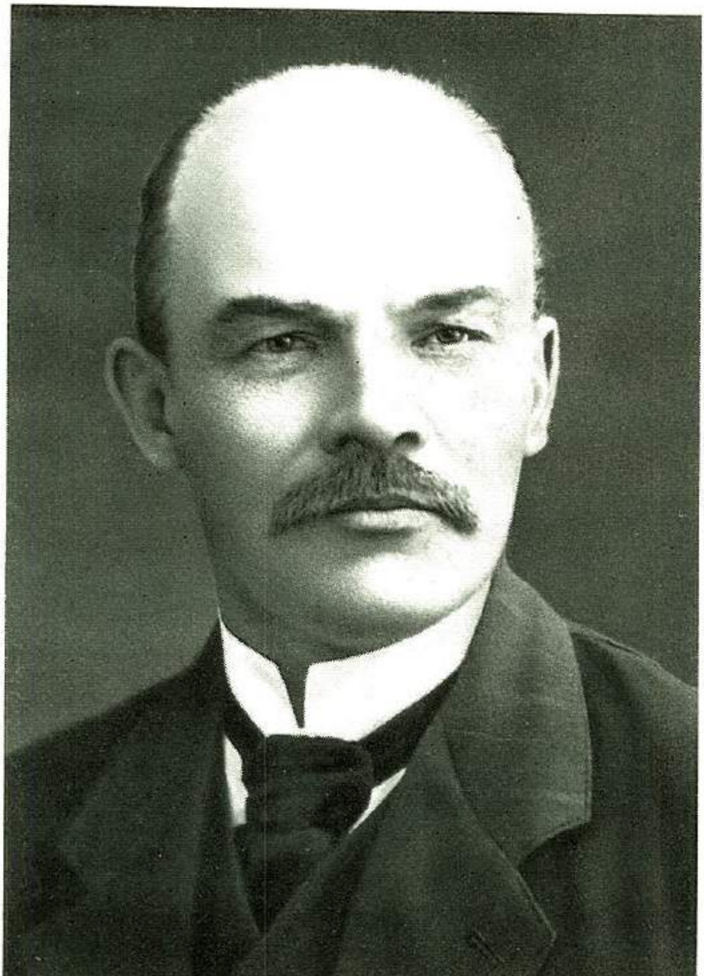
شچدرین (سالتیکف‌ـشچدرین، میخایل یوگرافویچ) (۱۸۲٦ — ۱۸۸۹) — نویسندهٔ معروف طنزنویس روس و دمکرات انقلابی بود. ص — ۱۸

فولمار (Vollmar)، گئورگ هنریخ (۱۸۵۰ — ۱۹۲۲) — یکی از لیدرهای جناح اپورتونیستی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود و به اتفاق

فهرست مندرجات



پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



ВУльянов (Ленин)

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۳

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پورهرمزان و ع. بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 3

На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

Л $\frac{0101020000-307}{014(01)-84}$ 234-84

آغاز انقلاب در روسیه

ژنو، روز چهارشنبه ۲۵ (۱۲) ژانویه.

بزرگترین رویدادهای تاریخی در روسیه جریان دارد. پرولتاریا برضد تزاریسم قیام کرده است. دولت، پرولتاریا را بسرحد قیام کشانده است. حالا دیگر مشکل می‌توان در این باره شک و تردید بدل راه داد که دولت عمداً امکان رشد و گسترش نسبتاً بلامانع جنبش اعتصابی و آغاز تظاهرات وسیع را داده و خواسته است کار را به استفاده از نیروی نظامی بکشاند. و کار را به اینجا هم رساند! هزاران کشته و زخمی — نتیجه یکشنبه خونین نهم ژانویه (۱) در پتربورگ است. سپاهیان بر کارگران بی‌سلاح و بر زنان و کودکان آنان غلبه کردند و با گلوله‌باران کارگرانی که بزمین افتاده بودند مانع را از میان برداشتند. «ما به آنها درس خوبی دادیم!» — این جمله را حالا چاکران تزار و پادوان اروپائی آنها از میان بورژوازی محافظه‌کار، با بی‌شرمی غیرقابل وصفی بزبان می‌رانند.

راستی هم درس بزرگی بود! پرولتاریای روس آنرا فراموش نخواهد کرد. ناآماده‌ترین و عقب‌مانده‌ترین قشرهای طبقهٔ کارگر که ساده‌لوحانه به تزار ایمان داشتند و صادقانه می‌خواستند بطور مسالمت‌آمیز عرضحال مردم رنجیده را بدست «خود تزار» بدهند — عموماً از نیروهای نظامی تحت رهبری تزار یا عموی تزار — شاهزاده اعظم ولادیمیر درس گرفتند.

طبقهٔ کارگر درس بزرگی از جنگ داخلی گرفت؛ تربیت انقلابی پرولتاریا در عرض یکروز بقدری بالا رفت که طی ماهها و سالها زندگی

بی‌رنگ‌وروی معمولی مشقت‌بار نمی‌توانست بالا برود. شعار پرولتاریای قهرمان پتربورگ «مرگ یا آزادی!» حالا در سراسر روسیه بازتاب پیدا می‌کند. رویدادها با سرعت عجیبی گسترش می‌یابد. اعتصاب همگانی در پتربورگ توسعه می‌پذیرد. تمام زندگی صنعتی و اجتماعی و سیاسی فلج شده است. روز دوشنبه ۱۰ ژانویه درگیریهای کارگران با نیروهای نظامی شدیدتر می‌شود. برخلاف اخبار دروغین دولتی در بسیاری از بخشهای پایتخت، خون جاری است. کارگران کولپین قدعلم می‌کنند. پرولتاریا مسلح می‌شود و مردم را مسلح می‌کند. می‌گویند که کارگران انبار اسلحه سستورتسکی را اشغال کرده‌اند. کارگران هفت‌تیر بدست می‌آورند و از ابزار کار خود اسلحه برای خود می‌سازند و برای مبارزه بی‌امان در راه آزادی بمب تهیه می‌کنند. اعتصاب همگانی استانها را فرا می‌گیرد. در مسکو ده هزار تن دست از کار کشیده‌اند. قرار است که فردا (پنجشنبه ۱۳ ژانویه) اعتصاب همگانی در مسکو بر پا شود. در ریگا شورش برپا شده است. کارگران در لودز دست به تظاهرات زده و در ورشو مقدمات قیام فراهم می‌شود، پرولتاریا در هلسینگفورس تظاهراتی برپا کرده است. در باکو، ادسا، کییف، خارکف، کوونو، ویلنو هیجان کارگران توسعه می‌یابد و اعتصابها دامنه می‌گیرد. در سواستوپل انبارها و زرادخانهٔ اداره کشتیرانی می‌سوزد و سپاهیان از تیراندازی بسوی ناویان اعتصابی امتناع می‌ورزند. در رول و ساراتف هم اعتصاب برپاست و در رادوم کارگران و افراد ذخیره با نیروهای مسلح درگیر شده‌اند.

انقلاب در حال گسترش و اعتلاست. دولت دارد بدست و پا می‌افتد و می‌کوشد از سیاست تضییقات خونین به گذشت‌های اقتصادی بپردازد و با دادن صدقه یا وعدهٔ روز کار نه ساعته یقهٔ خود را خلاص کند. اما درس روز خونین نمی‌تواند بی‌اثر بماند و بهدر برود. خواست کارگران قیامی پتربورگ که تشکیل فوری مجلس مؤسسان برپایه حق انتخاب همگانی و مستقیم و برابر و مخفی است، باید بخواست همهٔ کارگران اعتصابی مبدل گردد. واژگونی فوری دولت — شعاری است که حتی کارگران پتربورگ که به تزار ایمان داشتند به کشتار نهم ژانویه

پاسخ دادند، با زبان پیشوای خود — کشیش گئورگی گاپون پاسخ دادند که پس از آن روز خونین گفت: «ما دیگر تزار نداریم. شط خون، تزار را از مردم جدا می‌کند. پاینده‌باد مبارزه در راه آزادی!»

ما می‌گوئیم: پاینده‌باد پرولتاریای انقلابی! اعتصاب همگانی توده‌های هرچه وسیعتر طبقهٔ کارگر و تهیدستان شهری را برمی‌خیزاند و بسیج می‌کند. مسلح ساختن مردم یکی از نزدیکترین وظایف لحظهٔ انقلابی مبدل می‌شود.

تنها مردم مسلح می‌توانند پشتیبان واقعی آزادی مردم باشند. هرقدر پرولتاریا زودتر مسلح شود، هر قدر در موضع جنگی خود برای حمایت از اعتصابکنندهٔ انقلابی بیشتر پایداری کند، بهمانقدر زودتر سپاهیان را بلرزه خواهد آورد و افراد بیشتری درمیان سربازان پیدا خواهند شد و سرانجام خواهند فهمید چه می‌کنند، و بطرفداری از مردم و بر ضد ددمنشان بیرحم و ستمگران و برضد قاتلین کارگران بی‌سلاح و زنان و کودکان آنها برخواهند خاست. قیام کنونی در خود پتربورگ صرفنظر از اینکه چگونه تمام شود، در هر حال بطور مسلم ناگزیر نخستین مرحله قیام گسترده‌تر و آگاهانه‌تر و آماده‌تر خواهد بود. ممکن است که دولت بتواند موعد انتقام و تسویه حساب را به تعویق اندازد، اما این تعویق انداختن موعد، گام بعدی در یورش انقلابی را بزرگتر خواهد کرد. از این تعویق سوسیال‌دمکراسی فقط برای همپیوسته ساختن صفوف پیکارجویان متشکل و انتشار اخبار قهرمانی کارگران پتربورگ استفاده خواهد کرد. پرولتاریا با رها کردن کارخانه‌ها و فابریکها و با تهیه اسلحه برای خود، بمبارزه خواهد پیوست. شعارهای مبارزه در راه آزادی هرچه وسیعتر و وسیعتر در میان تهیدستان شهری و میان ملیونها دهقان داده خواهد شد. کمیته‌های انقلابی در هر کارخانه، در هر بخش شهر، در هر روستای بزرگ تشکیل خواهد شد. مردم قیامی با شعار تشکیل فوری مجلس مؤسسان، بواژگون ساختن همه و هرگونه ادارات دولتی نظام استبدادی تزاری دست خواهند زد.

تسلیح فوری کارگران و همه افراد بطور کلی، آماده و متشکل ساختن نیروهای انقلابی برای از بین بردن مقامات و ادارات دولتی، —

آن پایهٔ عملی است که بر روی آن همه و هر انقلابی می‌تواند و باید برای ایراد ضربت کلی و مشترک متحد شوند. پرولتاریا بدون تضعیف روابط خود با حزب سوسیال‌دمکرات و بدون فراموش کردن هدفهای بزرگ نهائی خود برای نجات همهٔ بشریت از هرگونه استثمار، همواره باید راه مستقل خود را به‌پیماید. اما این استقلال حزب پرولتری سوسیال‌دمکراتیک هرگز ما را بر آن نمیندازد که اهمیت یورش مشترک انقلابی را به هنگام انقلاب واقعی فراموش نمائیم. ما سوسیال‌دمکرات‌ها می‌توانیم و باید با حفظ استقلال طبقاتی پرولتاریا مستقل از انقلابیون بورژوادمکراتیک باشیم، ولی باید بهنگام قیام و ایراد ضربات مستقیم به تزاریسم، به هنگام مقاومت در برابر سپاهیان و حمله بدژهای دشمن لعنتی و منفور همهٔ مردم روسیه، دست بدست هم بدهیم.

حالا پرولتاریای سراسر جهان با بی‌صبری تمام به پرولتاریای سراسر روسیه نگاه می‌کند. واژگون ساختن تزاریسم در روسیه که با قهرمانی طبقهٔ کارگر کشور ما آغاز گشته است، نقطه عطف و چرخشی در تاریخ همهٔ کشورها و مایهٔ تسهیل کار همهٔ کارگران همه ملت‌ها در همهٔ کشورها و در همه اطراف و اکناف کرهٔ زمین خواهد بود. هر سوسیال‌دمکرات و هر کارگر آگاه باید بیاد داشته باشد که حالا چه وظایف خطیر و بزرگ مبارزهٔ همگانی بعهده اوست. نباید فراموش کند که او معرف نیازمندیها و منافع همهٔ دهقانان، همهٔ توده‌های زحمتکشان و استثمارشوندگان و همهٔ مردم در برابر دشمن مشترک و همگانی است. حالا سرمشق قهرمانان-پرولترهای پتربورگ جلوی انظار همگان است.

پاینده‌باد انقلاب!

زنده‌باد پرولتاریای قیامی!

«وپریود» شمارهٔ ٤، ۳۱ (۱۸) ژانویه ۱۹۰۵

از روی متن مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم جلد ۹، ص ۲۰۱ — ۲۰٤ ترجمه شده است

دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک (۲)

پیشگفتار

در لحظهٔ انقلاب تعقیب حوادثی که برای ارزیابی شعارهای تاکتیکی احزاب انقلابی بمیزانی بس شگرف مدارک جدید بدست میدهد کاریست بس دشوار. این رساله قبل از حوادث ادسا * نوشته شده است. ما در «پرولتاری» (٤) (شمارهٔ ۹، مقالهٔ «انقلاب درس میدهد») متذکر شدیم که این حوادث حتی آن سوسیال‌دمکراتهائی را هم که تئوری قیام — پروسه را وضع نموده و ترویج ایدهٔ مربوط به حکومت انقلابی موقت را نفی میکردند مجبور نمود عملاً بجانب مخالفین خود گرویده یا شروع بگرویدن نمایند. انقلاب مسلماً با چنان سرعت و چنان عمقی تعلیم میدهد که در دوره‌های مسالمت‌آمیز تکامل سیاسی غیرقابل تصور بنظر میرسد. وآنچه بخصوص اهمیت دارد اینست که انقلاب نه فقط به رهبران، بلکه بتوده‌ها نیز تعلیم میدهد.

جای هیچگونه تردید نیست که انقلاب بتوده‌های کارگر روسیه سوسیال‌دمکراتیسم را خواهد آموخت. انقلاب، با نشان دادن طبیعت واقعی طبقات گوناگون جامعه، با نشان دادن اینکه دمکراسی ما جنبهٔ بورژوازی دارد و با نشان دادن تمایلات واقعی دهقانان که انقلابی بودن آنها روح بورژوآ دمکراتیک داشته ولی آنچه را که در ضمیر خود نهفته دارند ایدهٔ «سوسیالیزاسیون» نبوده بلکه ایدهٔ مبارزهٔ طبقاتی

---

* منظور قیام رزمناو «پرنس پوتمکین» (۳) است. (تبصرهٔ لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. هـ. ت.)

جدیدی بین بورژوازی دهقانی و پرولتاریای ده است، — برنامه و تاکتیک سوسیال‌دمکراسی را در عمل تأیید خواهد کرد. انقلاب برتمام توهمات کهنه نارودنیک‌های سابق (٥) که مثلاً در طرح برنامهٔ «حزب سوسیالستهای انقلابی» (٦) و در مسئله تکامل سرمایه‌داری در روسیه و در مسئله دمکراتیسم «جامعه» ما و در مسئله اهمیت پیروزی کامل قیام دهقانان با وضوح کامل خودنمائی میکنند، بیرحمانه و بطرزی قطعی قلم بطلان خواهد کشید. انقلاب برای اولین بار طبقات گوناگون را تعمید سیاسی واقعی خواهد داد. این طبقات با سیمای سیاسی مشخصی از انقلاب خارج میشوند زیرا خود را نه فقط بوسیلهٔ برنامه‌ها و شعارهای تاکتیکی ایدئولوگ‌های خود بلکه ضمن عملیات آشکار سیاسی توده‌ها نیز نشان خواهند داد.

شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسئله‌ایکه اکنون درمقابل حزب رزمندهٔ سیاسی قرار دارد اینستکه آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیاموزیم؟ آیا ما خواهیم توانست از صحت آموزش سوسیال‌دمکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقهٔ تا آخر انقلابی یعنی پرولتاریا استفاده نمائیم، تا مهر و نشان پرولتاری به انقلاب بزنیم، و انقلاب را نه در گفتار بل در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و ناastواری، نیمه‌کاری و خیانت بورژوازی دمکرات را فلج سازیم؟

ما باید تمام مساعی خود را متوجه این هدف سازیم. و اما حصول آن از طرفی منوطست به صحت ارزیابی ما از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی ما و از طرف دیگر به پشتیبانی نیروی مبارز عملاً موجود توده‌های کارگر از این شعارها. کار عادی و روزمره و جاری کلیه سازمان‌ها و گروههای حزب ما یعنی کار ترویج (پروپاگاند)، تبلیغ (آژیتاسیون) و تشکیلات، تماماً متوجه تحکیم و توسعه روابط با توده‌ها گردیده است. این کار همواره ضروریست ولی در لحظهٔ انقلاب کمتر از هر موقع دیگر میتوان آنرا کافی دانست. در این لحظه طبقهٔ کارگر را بطور غریزی شور قیام آشکار انقلابی فرا میگیرد و ما باید بتوانیم وظایف این قیام را صحیحاً معین نمائیم تا بعداً موجبات

آشنائی با این وظایف و شیوهٔ درک آنها را در مقیاسی حتی‌المقدور وسیعتر فراهم سازیم. نباید فراموش کرد که اکنون در پس‌پرده بدبینی متداول نسبت به رابطهٔ ما با توده چه بسا ایده‌های بورژوائی در خصوص نقش پرولتاریا در انقلاب نهفته است. یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقهٔ کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این و چه در دیگری، طبقهٔ کارگر تربیت و متشکل میگردد. هم این یکی و هم آن دیگری البته ضروریست. لیکن اکنون، در انقلاب فعلی تمام مسئله در اینستکه مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقهٔ کارگر در کجا قرار خواهد گرفت، در اولی یا در دومی؟

فرجام انقلاب منوط به آنست که آیا طبقهٔ کارگر نقش همدست بورژوازی را، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوانست بازی خواهد کرد یا اینکه نقش رهبر انقلاب توده‌ای را. نمایندگان آگاه بورژوازی بخوبی این موضوع را درک میکنند. و بهمین جهت است که «اسوبوژدنیه» (۷) نظریات آکیموفی، «اکونومیسم» (۸) در سوسیال‌دمکراسی را که در شرایط کنونی برای اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علمی اهمیت درجهٔ اول قایل است، میستاید. و نیز بهمین جهت است که آقای استرووه تمایلات اصولی آکیموفی را در خطمشی ایسکرای نو تهنیت میگوید (در شمارهٔ ۷۲ «اسوبوژدنیه»). بهمین جهت است که او با خشم و غضب تمام به محدودیت منفور انقلابی تصمیمات کنگرهٔ سوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (۹) میتازد.

اکنون شعارهای تاکتیکی صحیح سوسیال‌دمکراسی برای رهبری توده‌ها دارای اهمیت ویژه‌ایست. در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناکتر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود. مثلاً «ایسکرا» (۱۰) در شمارهٔ ۱۰۴ عملاً جانب مخالفین

خود در سوسیال‌دمکراسی را میگیرد، ولی در عین حال دربارهٔ اهمیت شعارها و تصمیمات تاکتیکی که در پیشاپیش زندگی حرکت میکنند و نشان‌دهندهٔ راهی هستند که جنبش با یکسلسله عدم موفقیتها و اشتباهات و غیره می‌پیماید، با بی‌اعتنائی سخن میگوید. و حال آنکه تدوین تصمیمات تاکتیکی صحیح برای حزبیکه میخواهد پرولتاریا را طبق روح و اصول دقیق مارکسیسم رهبری نماید نه اینکه فقط بدنبال حوادث گام بردارد حائز نهایت اهمیت است. قطعنامه‌های کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و کنفرانس قسمت منشعب‌شده حزب* دقیقترین، سنجیده‌ترین و کاملترین بیان نظریات تاکتیکی را بدست ما میدهد که بطور تصادفی توسط چند نویسنده اظهار نشده، بلکه به تصویب نمایندگان مسئول پرولتاریای سوسیال‌دمکرات رسیده است. حزب ما در پیشاپیش تمام احزاب دیگر گام برمیدارد، زیرا دارای برنامهٔ دقیقی است که همه آنرا تصویب کرده‌اند. حزب ما برخلاف اپورتونیسم بورژوآ دمکرات‌های «اسوبوژدنیه» و عبارت‌پردازی انقلابی‌مآبانه سوسیالیست‌ـرولوسیونرها که فقط در موقع انقلاب بصرافت «طرح» برنامه افتاده‌اند و برای اولین بار این مسئله را مطرح مینمایند که آیا انقلابی که در مقابل چشم آنها به وقوع می‌پیوندد بورژوازیست یا نه، باید در امر مراعات شدید قطعنامه‌های تاکتیکی خود نیز برای احزاب دیگر نمونه باشد.

بهمین جهت است که ما مطالعه دقیق قطعنامه‌های تاکتیکی کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و کنفرانس و تعیین انحرافاتی

---

* در کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (لندن ماه مه ۱۹۰۵) فقط بلشویکها و در «کنفرانس» (ژنو در همان تاریخ) فقط منشویکها (۱۱) شرکت کردند. در این رساله منشویکها غالباً «نوایسکرائیها» نامیده میشوند، و علت این تسمیه آنست که آنها، ضمن ادامهٔ انتشار «ایسکرا»، با زبان همفکر آنزمان خود تروتسکی اعلام نمودند که بین «ایسکرای» قدیم و نو ورطهٔ عمیقی وجود دارد. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. هـ. ت.)

را که درآنها از اصول مارکسیسم شده است و درک وظایف مشخص پرولتاریای سوسیال‌دمکرات را در انقلاب دمکراتیک، از اهم وظایف سوسیال دمکراسی انقلابی میشماریم. رساله‌ٔ حاضر به همین منظور اختصاص داده شده است. وارسی تاکتیک ما از نقطه‌ٔ نظر اصول مارکسیسم و درسهای انقلاب برای آن کسانی هم که میخواهند موجبات وحدت تاکتیک را بمثابه‌ٔ پایه‌ٔ وحدت کامل آینده تمام حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه عملاً فراهم نمایند و نمیخواهند تنها به دادن پند و اندرز اکتفاء ورزند ضروریست.

ن. لنین

ژوئیه سال ۱۹۰۵

۱ – یک مسئله سیاسی مبرم

مسئله دعوت مجلس مؤسسان همگانی در لحظهٔ انقلابی که ما در آن بسر می‌بریم در دستور روز قرار دارد. در بارهٔ چگونگی حل این مسئله عقاید مختلفی وجود دارد. سه خطمشی سیاسی پدید می‌آید. دولت تزاری ضرورت دعوت نمایندگان مردم را مجاز میشمارد، ولی بهیچوجه مایل نیست اجازه دهد که مجلس آنها همگانی و مؤسسان باشد. چنانچه اخبار روزنامه‌ها را در بارهٔ کارهای کمیسیون بولیگین (۱۲) قبول کنیم مثل اینست که دولت تزاری با یک مجلس مشاوره‌ای که درشرایط عدم‌آزادی تبلیغات و با یک مقررات انتخاباتی مشروط صنفی محدود انتخاب شود موافقت دارد. پرولتاریای انقلابی، چون سوسیال‌دمکراسی ویرا رهبری مینماید، خواستار انتقال کامل قدرت حاکمه بدست مجلس مؤسسان است و برای حصول این مقصود نه فقط در راه حق انتخابات عمومی و نه فقط در راه آزادی تام تبلیغات، بلکه علاوه بر آن در راه سرنگون ساختن فوری دولت تزاری و تعویض آن با دولت انقلابی موقت نیز مجاهدت مینماید. بالاخره بورژوازی لیبرال که تمایلات خود را با زبان پیشوایان به اصطلاح «حزب دمکرات مشروطه‌خواه» (۱۳) بیان مینماید، خواستار سرنگون ساختن دولت تزاری نیست و شعار دولت موقت را بمیان نمیکشد و برای تضمین واقعی اینموضوع که انتخابات کاملاً آزاد و صحیح باشد و مجلس نمایندگان بتواند واقعاً همگانی و واقعاً مؤسسان باشد اصرار نمیورزد. بورژوازی لیبرال که تنها تکیه‌گاه اجتماعی جدی خطمشی هواداران «اسوبوژدنیه» است در ماهیت امر میکوشد یک بندوبست حتی‌المقدور مسالمت‌آمیزتری بین تزار و تودهٔ انقلابی بوجود

آید و آنهم بندوبستی که در نتیجهٔ آن قدرت هر چه بیشتر بدست وی یعنی بورژوازی و هرچه کمتر بدست تودهٔ انقلابی یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد.

چنین است وضعیت سیاسی در لحظهٔ حاضر. چنینند آن سه خط‌مشی عمدهٔ سیاسی که با سه نیروی اجتماعی روسیه معاصر مطابقت دارند. دربارهٔ اینکه چگونه هواداران «اسوبوژدنیه» سیاست نیمه‌کاری، یا بعبارت صریحتر و ساده‌تر، سیاست خائنانه و عهدشکنانه خود را نسبت به انقلاب در زیر عبارات دمکرات‌مآبانه میپوشانند، ما تا کنون چندین بار در «پرولتاری» (شماره‌های ۳، ٤، ٥) صحبت کرده‌ایم. حال ببینیم سوسیال‌دمکراتها وظایف لحظه حاضر را چگونه در نظر میگیرند. بهترین مدارک در این مورد دو قطعنامه‌ایست که همین چندی پیش مورد تصویب کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و «کنفرانس» قسمت منشعب‌شده حزب قرار گرفته است. این مسئله که کدامیک از این قطعنامه‌ها موقعیت سیاسی را صحیحتر بحساب می‌آورد و تاکتیک پرولتاریای انقلابی را صحیحتر معین مینماید حائز نهایت اهمیت است و هر سوسیال‌دمکراتی که بخواهد وظایف تبلیغی و آژیتاسیونی و تشکیلاتی خود را آگاهانه انجام دهد باید ملاحظاتی را که با ماهیت این قضیه ارتباطی ندارد بکلی کنار گذارده این مسئله را با دقت کامل موشکافی نماید.

منظور از تاکتیک حزب، روش سیاسی آن، یا بعبارت دیگر خصلت و خط‌مشی و شیوه‌های فعالیت سیاسی آن است. کنگرهٔ حزب قطعنامه‌های تاکتیکی را بدینمنظور صادر مینماید که روش سیاسی حزب بمثابهٔ یک واحد کل را نسبت به وظایف جدید و یا نسبت به وضعیت سیاسی جدید بطور دقیق معین نماید. انقلابی که در روسیه آغاز شده است، یعنی جدائی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری، یک چنین وضعیت جدیدیرا بوجود آورده است. مسئله جدید عبارتست از چگونگی شیوه‌های عملی دعوت مجلسی که واقعاً همگانی و واقعاً مؤسسان باشد (سوسیال‌دمکراسی از لحاظ تئوری مسئله تشکیل این مجلس را مدتها پیش و قبل از کلیهٔ احزاب دیگر رسماً در برنامهٔ

۲ – از قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه دربارهٔ دولت موقت انقلابی چه نتیجه‌ای عاید ما میگردد؟

قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه همانطور که از عنوان آن معلومست تماماً و منحصراً بمسئلهٔ دولت موقت انقلابی اختصاص داده شده است. این بمعنی آنست که شرکت سوسیال‌دمکراسی در دولت موقت انقلابی جزئی از این مسئله را تشکیل میدهد. از طرف دیگر صحبت فقط بر سر دولت موقت انقلابی است نه بر سر موضوع دیگر؛ بنابر این در اینجا بهیچوجه از مسئله فرضاً «بکف آوردن قدرت» بطور کلی و غیره صحبتی نمیشود. آیا کنگره با کنار گذاردن مسئلهٔ اخیر و مسائلی نظیر آن کار صحیحی کرده است؟ بدون شک آری، زیرا موقعیت سیاسی روسیه ابداً چنین مسائلی را جزو مسائل روز قرار نمیدهد. و حال آنکه سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت مجلس مؤسسان مسئله‌ایست که تمام مردم آنرا در درجهٔ اول اهمیت قرار داده‌اند. کنگره‌های حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجا یا بیجا بمیان کشیده است، بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که حکم شرایط زمان و بنابر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی سیاسی می‌باشند.

اهمیت دولت موقت انقلابی در انقلاب فعلی و در مبارزهٔ عمومی پرولتاریا چیست؟ قطعنامهٔ کنگره در همان آغاز با اشاره بلزوم «آزادی سیاسی حتی‌المقدور کاملتر» این موضوع را خواه از نقطهٔ نظر منافع مستقیم پرولتاریا و خواه از نقطهٔ نظر «هدف‌های نهائی سوسیالیسم» روشن مینماید. و اما آزادی کامل سیاسی همانطور که در

برنامهٔ حزبی ما اشعار شده است لازمه‌اش تعویض حکومت مطلقه تزار با جمهوری دمکراتیک است. تکیه روی شعار جمهوری دمکراتیک در قطعنامهٔ کنگره بحکم منطق و از لحاظ اصولی ضروری است، زیرا پرولتاریا که مبارز پیشتاز راه دمکراسی است تمام همش همانا مصروف به تحصیل آزادی کامل است؛ بعلاوه این عمل حالا بخصوص صلاح و بموقع است، زیرا سلطنت‌طلبان یعنی حزب به اصطلاح «دمکرات» مشروطه‌طلب ویا حزب «اسوبوژدنیه» نیز اکنون زیر لوای «دمکراتیسم» عمل مینمایند. برای استقرار جمهوری بدون شک تشکیل مجلس نمایندگان مردم آنهم مجلسی که حتماً منتخب تمام مردم (براساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی) و موٴسسان باشد ضروری است. این نکته را قطعنامهٔ کنگره در قسمت بعدی تصدیق کرده است. ولی قطعنامه به این نکته اکتفاء نمیکند. برای استقرار نظم جدیدیکه «واقعاً مظهر ارادهٔ مردم باشد» تنها دادن نام موٴسسان بمجلس نمایندگان کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانائی «تأسیس کردن» را نیز داشته باشد. قطعنامهٔ کنگره با علم به این نکته به شعار ظاهری «مجلس موٴسسان» اکتفاء ننموده بلکه آنچنان شرایط مادی را بدان اضافه مینماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را بطور واقعی انجام دهد. تعیین یک چنین شرایطی که در آن مجلس لفظا موٴسسان میتواند به مجلس عملاً موٴسسان بدل شود اکیدا لازمست، زیرا بورژوازی لیبرال که نمایندهٔ آن حزب سلطنت‌طلب مشروطه‌خواه است، بطوریکه ما بکرات متذکر شده‌ایم، شعار مجلس موٴسسان همگانی را آشکارا تحریف مینماید و آنرا بعبارتی پوچ تبدیل می‌کند.

قطعنامهٔ کنگره حاکیست که فقط دولت موقت انقلابی و آنهم دولتی که ارگان قیام پیروزمندانه مردم باشد، قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تأمین و مجلسی‌را که واقعاً مظهر اراده مردم باشد دعوت نماید. آیا این اصل صحیح است؟ کسی که بخواهد آنرا نفی نماید قطعاً باید ادعا کند که دولت تزاری ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد، میتواند در انتخابات بی‌طرف بماند و میتواند نسبت به مظهر واقعی ارادهٔ مردم غمخواری داشته باشد. چنین ادعائی آنقدر

بیمعنی است که هیچکس علناً از آن دفاع نخواهد کرد، ولی اسوبوژدنیه‌ایهای ما در زیر لوای لیبرالی این مطلب را بطور نهانی جا میزنند. مجلس مؤسسان را باید کسی دعوت نماید؛ آزادی و صحت انتخابات را باید کسی تأمین نماید؛ نیرو و قدرت را باید کسی کلا تفویض این مجلس نماید: فقط دولت انقلابی که ارگان قیام است میتواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهدهٔ آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید. دولت تزار ناگزیر برضد این کار اقدام خواهد نمود. دولت لیبرال که با تزار بند و بست کرده باشد و اتکاء کاملش به قیام مردم نباشد نمیتواند نه از روی صداقت خواستار آن باشد و نه آنرا بموقع اجرا گذارد، حتی اگر در این مورد صادقانه‌ترین تمایلات را داشته باشد. بنابر این قطعنامهٔ کنگره یگانه شعار دمکراتیک صحیح و کاملاً پیگیر را بدست میدهد.

ولی چنانچه جنبهٔ طبقاتی تحول دمکراتیک از نظر دور گردد در اینصورت ارزیابی اهمیت دولت موقت انقلابی هم ناقص و نادرست خواهد بود. از اینرو در قطعنامه اضافه میشود که انقلاب، سلطه بورژوازی را تقویت مینماید. این موضوع در رژیم اجتماعی-اقتصادی فعلی یعنی سرمایه‌داری ناگزیر است. و نتیجه قوت یافتن سلطهٔ بورژوازی بر پرولتاریائیکه تا اندازه‌ای آزادی سیاسی دارد، بنوبهٔ خود باید ناگزیر عبارت باشد از مبارزهٔ شدید بین آنان در راه بدست آوردن قدرت و نیز عبارت باشد از تلاشهای شدید بورژوازی برای اینکه «پیروزی‌های دورهٔ انقلاب را از چنگ پرولتاریا خارج سازد». لذا پرولتاریا که پیشاپیش همه و در رأس همه برای دمکراسی مبارزه میکند، حتی لحظه‌ای هم نباید تضادهای جدیدی را که در درون دمکراسی بورژوازی نهفته است و نیز مبارزهٔ جدید را فراموش نماید.

بنابر این اهمیت دولت موقت انقلابی چه از لحاظ روش آن نسبت به مبارزه در راه آزادی و جمهوری، چه از لحاظ روش آن نسبت به مجلس مؤسسان و چه از لحاظ روش آن نسبت به تحول دمکراتیک که زمینه را برای مبارزهٔ جدید طبقاتی حاضر مینماید، در قسمتی از قطعنامه که هم اکنون آنرا از نظر گذراندیم کاملاً ارزیابی شده است.

سپس سئوال میشود آیا خطمشی پرولتاریا نسبت بدولت موقت انقلابی بطور کلی، باید چگونه باشد؟ در پاسخ این سئوال قطعنامهٔ کنگره قبل از همه بحزب توصیهٔ صریح میکند که اندیشهٔ ضرورت ایجاد دولت موقت انقلابی را در میان طبقهٔ کارگر اشاعه دهد. طبقهٔ کارگر باید این ضرورت را درک نماید. در همان حال که بورژوازی «دمکرات» در بارهٔ مسئله سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت می کند، ما باید آنرا در درجهٔ اول اهمیت قرار داده و در مورد لزوم تشکیل دولت موقت انقلابی اصرار ورزیم. علاوه برآن ما باید برنامهٔ عمل این دولت را برطبق شرایط عینی لحظهٔ تاریخی فعلی و طبق وظایف دمکراسی پرولتاریا معین نمائیم. این برنامه شامل تمام برنامهٔ حداقل حزب ما یعنی برنامهٔ اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی-اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجرا است و از طرف دیگر برای بر داشتن گام بعدی بجلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.

بدینطریق این قطعنامه خصلت و هدف دولت موقت انقلابی را روشن میسازد. از لحاظ چگونگی منشاء و خصلت اساسی خود این دولت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاحی برای دعوت مجلس موٴسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامهٔ حداقل دمکراسی پرولتاریائیرا که یگانه تامین‌کنندهٔ منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند — عملی سازد.

ممکن است معترضانه بگویند دولت موقت، به علت موقتی بودنش، حق ندارد برنامهٔ مثبتی را که هنوز مورد تصویب تمام مردم قرار نگرفته است اجرا نماید. یک چنین اعتراضی جز سفسطه مرتجعین و «عمال استبداد» چیز دیگری نیست. خودداری از اجرای هرگونه برنامهٔ مثبتی در حکم تحمل وجود نظامات فئودالی حکومت مطلقهٔ فاسد است. چنین نظاماتی را فقط دولت خائنین به انقلاب میتواند تحمل نماید نه دولتی که ارگان قیام مردم باشد. مسخره بود اگر کسی پیشنهاد میکرد مادام که آزادی اجتماعات از طرف مجلس موٴسسات شناخته نشده است از عملی کردن آن امتناع شود، — به این بهانه که ممکن است

مجلس موٌسسان اساساً آزادی اجتماعات را برسمیت نشناسد! همینطور هم مسخره است اگر کسی برضد اینکه دولت موقت انقلابی باید بیدرنگ برنامهٔ حداقل را بموقع اجرا گذارد اعتراض کند.

بالاخره متذکر میشویم که وقتی قطعنامه، دولت موقت انقلابی را موظف به عملی ساختن برنامهٔ حداقل مینماید، بدینطریق افکار بیمعنی نیمه‌آنارشیستی را دربارهٔ اجرای بیدرنگ برنامهٔ حداکثر و بدست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی بدور میاندازد. سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط عینی) و سطح فعلی آگاهی و تشکل توده‌های وسیع پرولتاریا (شرط ذهنی که ارتباط لاینفکی با شرط عینی دارد) آزادی تام و فوری طبقهٔ کارگر را غیر ممکن میسازد. فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبهٔ بورژوائی تحول دمکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند؛ — فقط خوش‌بینان کاملاً ساده‌لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع تودهٔ کارگر از هدفهای سوسیالیسم و شیوه‌های اجرای آن هنوز تا چه اندازه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط بدست خود کارگران میتواند انجام گیرد؛ بدون آگاهی و تشکل توده‌ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزهٔ طبقاتی آشکار برضد تمام بورژوازی، کوچکترین سخنی دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی نمیتواند درمیان باشد. و در پاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را بتعویق میاندازیم خواهیم گفت: ما آنرا بتعویق نمیاندازیم، بلکه با یگانه وسیلهٔ ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی ازهمان راه جمهوری دمکراتیک، نخستین گام را بسوی آن برمیداریم. کسیکه بخواهد از راه دیگری سوای دمکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی‌معنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: چرا ما نباید برنامهٔ حداکثر را اجرا نمائیم ما در پاسخ خواهیم گفت توده‌های مردم که دارای تمایلات دمکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است. صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن‌نظر

نسبت به برنامهٔ خود را در بین ملیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پر سروصدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفاء نورزید، — آنوقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هرچه کاملتر اصلاحات دمکراتیک.

و اما بعد. حال که اهمیت دولت موقت انقلابی و روش پرولتاریا نسبت به آن معلوم گردید این سئوال پیش می‌آید: شرکت ما در آن (اعمال نفوذ از بالا) مجاز است و در اینصورت شرایط آن چیست؟ اعمال نفوذ ما از پائین چه شکلی باید داشته باشد؟ قطعنامه به هر دو این پرسشها دقیقاً پاسخ میدهد. قطعنامه با قاطعیت میگوید شرکت سوسیال‌دمکراسی در دولت موقت انقلابی (در دورهٔ تحول دمکراتیک و مبارزه در راه جمهوری) از لحاظ اصولی مجاز است. با این اظهار، ما خود را هم از آنارشیستها که این مسئله را از لحاظ اصولی نفی میکنند و هم از دنباله‌روهای سوسیال‌دمکراسی (از قبیل مارتینف و نوایسکرائیها) که ما را از دورنمای وضعیتی که در آن ممکن است این شرکت برای ما ضروری بشود، میترسانند بطور قطع مجزا مینمائیم. کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با این اظهار خود بر روی این فکر «ایسکرای» نو که گویا شرکت سوسیال‌دمکراتها در دولت موقت انقلابی نوعی از میلرانیسم (۱۵) است و گویا این عمل از لحاظ اصولی مجاز نیست، زیرا در حکم تجلیل و تقدیس رژیم بورژوائی است و قس علیهذا خط بطلان کشید.

ولی بخودی خود معلومست که مسئلهٔ مجاز بودن در اصول هنوز مسئله صلاح بودن در عمل را حل نمیکند. در چه شرایطی این شکل جدید مبارزه یعنی مبارزه «از بالا» که از طرف کنگرهٔ حزب قبول شده‌است صلاح است؟ پرواضحست که در حال حاضر ممکن نیست بتوان دربارهٔ شرایط مشخصی مانند تناسب قوا و غیره صحبت کرد و طبیعی است که قطعنامه نیز از تعریف پیشکی این شرایط خودداری مینماید. هیچ شخص عاقلی به پیشگوئی مسئله‌ایکه در لحظهٔ حاضر مورد توجه ما است اقدام نخواهد کرد. و اما چگونگی و هدف شرکت ما را میتوان و باید تعریف

کرد. قطعنامه هم همین عمل را انجام میدهد و بدو هدف این شرکت اشاره میکند: ۱) مبارزهٔ بیرحمانه با تلاشهای ضدانقلابی و ۲) دفاع از منافع مستقل طبقهٔ کارگر. در این هنگام که بورژوآهای لیبرال با حرارت تمام دربارهٔ روحیهٔ ارتجاع آغاز سخن میکنند (رجوع شود به «نامهٔ سرگشادهٔ» کاملاً آموزندهٔ آقای استرووه مندرجه در شمارهٔ ۷۱ «اسوبوژدنیه») و در ضمن آن میکوشند مردم انقلابی را بترسانند و مجبور نمایند در مقابل حکومت‌مطلقه گذشت نمایند، — در این هنگام بخصوص بجاست که حزب پرولتاریا هدف جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید. مسائل خطیر آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو حل میکند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در کاربرد مجدانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد مراقبت ورزیم. دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس (۱٦) تقریباً لاینقطع در اروپا حکمفرما است بیش از حد ما را با اندیشهٔ فقط اعمال نفوذ «از پائین» مأنوس نموده است و بیش از حد ما را بمشاهدهٔ مبارزهٔ صرفاً تدافعی خو داده است. اکنون بدون شک ما وارد عصر جدیدی شده‌ایم؛ دوران تلاطمات سیاسی و انقلابها آغاز شده است. در این دورانیکه روسیه میگذراند اکتفاء به نمونه‌های قالبی کار گذشته جایز نیست. باید اندیشهٔ اعمال نفوذ از بالا را ترویج نمود، باید برای جدیترین عملیات تعرضی حاضر شد و باید شرایط و اشکال این عملیات را بررسی نمود. از میان این شرایط، قطعنامهٔ کنگره دو شرط را در درجهٔ اول اهمیت قرار میدهد: یکی مربوط است به جنبهٔ صوری شرکت سوسیال‌دمکراسی در دولت موقت انقلابی (نظارت شدید حزب بر نمایندگان خود) و دیگری مربوط است به ماهیت این شرکت (حتی لحظه‌ای هم نباید هدف انقلاب سوسیالیستی کامل را از نظر دور داشت).

بدینطریق پس از آنکه قطعنامه سیاست حزب را در شرایط اعمال نفوذ «از بالا» یعنی شیوه جدید مبارزه که تقریباً تا کنون بیسابقه بوده است — از تمام جهات روشن نمود، آن موردی را هم که در آن اعمال نفوذ از بالا برای ما میسر نخواهد بود پیش‌بینی میکند. اعمال نفوذ بر دولت موقت انقلابی از پائین در هر صورت وظیفهٔ ما است. برای چنین

فشاری از پائین، پرولتاریا باید مسلح باشد، — زیرا در لحظهٔ انقلاب، کار با سرعت مخصوصی به جنگ آشکار داخلی کشیده میشود، — و نیز پرولتاریا باید توسط سوسیال‌دمکراسی رهبری شود. هدف اعمال فشار مسلحانهٔ وی — «حفظ و تحکیم و بسط و توسعهٔ پیروزی‌های انقلاب» یعنی آن پیروزیهائی است که از نقطهٔ نظر منافع پرولتاریا باید شامل اجرای تمام برنامهٔ حداقل ما باشد.

در اینجا بررسی مختصر قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم دربارهٔ دولت موقت انقلابی را بپایان میرسانیم. بطوریکه خواننده مشاهده می‌کند، این قطعنامه هم اهمیت مسئلهٔ جدید و هم روش حزب پرولتاریا را نسبت به آن و هم سیاست حزب را خواه در داخل دولت موقت انقلابی و خواه در خارج آن روشن مینماید.

حال نظری به قطعنامهٔ مربوطهٔ «کنفرانس» بیاندازیم.

۳ — معنای «پیروزی قطعی انقلاب برتزاریسم» چیست؟

قطعنامهٔ «کنفرانس» بمسئله «بکف آوردن قدرت و شرکت در دولت موقت»* اختصاص داده شده است. حتی در خود طرح مسئله به این صورت، چنانچه ما اشاره کرده‌ایم، آشفته‌فکری وجود دارد. از یکسو مسئله بطور محدود مطرح میشود، زیرا فقط دربارهٔ شرکت ما در دولت موقت صحبت میشود نه دربارهٔ وظایف حزب نسبت به دولت موقت انقلابی بطور کلی. از سوی دیگر دو مسئله کاملاً ناهمگون با یکدیگر

---

* خواننده متن کامل این قطعنامه‌را از نقل قول‌ها در صفحات ۴۰۰، ۴۰۳ — ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۳۱ و ۴۳۳ — ۴۳۴ این جزوه می‌تواند بخاطر آورد. (توضیح نویسنده برای چاپ سال ۱۹۰۷. رجوع شود به این جلد، صفحات ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۸۳، ۸۸ ه. ت.)

مخلوط میشوند: شرکت ما در یکی از مراحل انقلاب دمکراتیک از یکطرف و انقلاب سوسیالیستی از طرف دیگر. در حقیقت امر «بکف آوردن قدرت» از طرف سوسیال‌دمکراسی همان انقلاب سوسیالیستی است و هر گاه این کلمات بمعنای صریح و عادی آن استعمال شود هیچ مفهوم دیگری هم نمیتواند داشته باشد. ولی هرگاه منظور از این کلمات بکف آوردن قدرت برای انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برای انقلاب دمکراتیک باشد، در اینصورت دیگر چه معنائی دارد که علاوه بر شرکت در دولت موقت انقلابی از «بکف آوردن قدرت» بطور کلی نیز صحبت شود؟ ظاهراً «کنفرانسچیهای» ما خودشان هم بخوبی نمیدانستند در اطراف چه موضوع بخصوصی باید صحبت کنند: در اطراف انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی. کسیکه در جریان نگارش‌های مربوط به این مسئله بوده میداند که مبنای این آشفته‌فکری را رفیق مارتینف در رسالهٔ «دو دیکتاتوری» مشهور خود بنا نهاده است: نوایسکرائیها از شیوه طرح این مسئله (هنوز قبل از نهم ژانویه) در این اثری که نمونهٔ کامل دنباله‌روی است، با بیمیلی یاد میکنند، ولی دربارهٔ نفوذ مسلکی این مسئله در کنفرانس جای هیچگونه تردیدی نیست.

باری، عنوان قطعنامه را کنار بگذاریم. متن آن، اشتباهاتی را بما نشان میدهد که بمراتب عمیق‌تر و جدیتر است. اینک قسمت اول آن:

> «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم ممکن است یا با تشکیل دولت موقت که از قیام پیروزمندانهٔ مردم برون می‌آید مسجل گردد ویا با اقدام انقلابی این یا آن موٌسسهٔ نمایندگان که در زیر فشار مستقیم انقلابی مردم تصمیم به تشکیل مجلس موٌسسان همگانی میگیرد».

پس بما میگویند پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم ممکن است هم قیام پیروزمندانه باشد و هم... تصمیم موٌسسهٔ انتخابی به تشکیل مجلس موٌسسان همگانی! یعنی چه؟ چطور؟ پیروزی قطعی میتواند با «تصمیم» به تشکیل مجلس موٌسسان مسجل گردد؟؟ آنوقت یک چنین

«پیروزی» با استقرار دولت سوقت که «از قیام پیروزمندانهٔ مردم برون می‌آید» در یک ردیف قرار داده میشود! کنفرانس متوجه نشده است که قیام پیروزمندانهٔ مردم و استقرار دولت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است، و حال آنکه «تصمیم» به تشکیل مجلس مؤسسان معنایش پیروزی انقلاب فقط در حرف است.

کنفرانس منشویکهای نوایسکرائی دچار همان اشتباهی گردیده است که لیبرالها و هواداران «اوسوبوژدنیه» همواره بدان دچار میگردند. هواداران «اسوبوژدنیه» دربارهٔ مجلس «مؤسسان» عبارت‌پردازی مینمایند و از شدت شرم در مقابل این حقیقت که نیرو و قدرت حاکمه در دست تزار باقی میماند چشم فرو می‌بندند و فراموش میکنند که برای «استقرار» باید نیروی مستقر کردن داشت. کنفرانس همچنین فراموش کرده است که از «تصمیم» نمایندگان — اعم از اینکه این نمایندگان هر که باشند — تا عملی کردن این تصمیم خیلی فاصله است. کنفرانس همچنین فراموش کرده است مادامکه قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده‌ای گرفته شود همان یاوه‌سرائی پوچ و بیمقداری خواهد بود که «تصمیم» پارلمان فرانکفورت (۱۷) که در تاریخ انقلاب سال ۱۸٤۸ آلمان مشهور است، به آن چنان یاوه‌سرائی بدل گردید. مارکس نمایندهٔ پرولتاریای انقلابی، در «روزنامهٔ جدید رین» (۱۸) خود بهمین جهت لیبرالهای «اسوبوژدنیه»‌مآب فرانکفورت را با تازیانهٔ طعنه‌های بی‌رحمانهٔ خود میکوبید که کلمات زیبا بکار میبردند، انواع «تصمیمات» دمکراتیک اتخاذ می‌نمودند، انواع آزادیها «وضع مینمودند»، ولی عملاً قدرت را در دست شاه باقی میگذاشتند و برضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزهٔ مسلحانه نمی‌پرداختند. ولی در همان هنگام که این اسوبوژدنیه‌مآب‌های فرانکفورت به پرحرفی مشغول بودند، — شاه از فرصت استفاده کرد و نیروی نظامی خود را تقویت نمود و بالنتیجه ضدانقلاب، با اتکاء به یک نیروی واقعی، دمکراتها را با تمام «تصمیمات» زیبای آنها بکلی درهم شکست.

کنفرانس چیزی را با پیروزی قطعی برابر دانسته است که اتفاقاً فاقد شرط قطعی پیروزیست. چه شد که سوسیال‌دمکراتهائی که

برنامهٔ حزب ما را دربارهٔ جمهوری قبول دارند به چنین اشتباهی دچار گردیدند؟ برای فهم این پدیدهٔ عجیب لازمست به قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم درباره قسمت منشعب‌شده حزب* سراجعه نمود. در این قطعنامه به

* — ستن کامل این قطعنامه را نقل مینمائیم. «کنگره تائید میکند که در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از هنگام سبارزه آن با «اکونومیسم» تا کنون به میزان مختلف و در موارد گوناگون هنوز خرده‌اختلافهائی که با «اکونومیسم» خویشاوندی دارند باقی‌مانده است، و این خرده‌اختلافها نشانه‌ایست از تمایل کلی به پائین آوردن اهمیت عناصر آگاهی در مبارزهٔ پرولتاریا و تابع نمودن این عناصر بعناصر جریان خودانگیخته. نمایندگان این خرده‌اختلاف‌ها، در مسئلهٔ تشکیلات، از لحاظ تئوری، اصل تشکیلات-پروسه را پیش میکشند که با کار منظم و از روی نقشهٔ حزب مغایرت دارد و اما از لحاظ عملی، در موارد بسیاری، از سبک انحراف از انضباط حزبی پیروی مینمایند، و در سایر موارد، آن قسمتی از حزب را که آگاهیش از همه کمتر است مخاطب قرار داده استفادهٔ وسیع از اصل انتخابی بودن را که با شرایط عینی واقعیت روس مطابقت ندارد، موعظه میکنند و میکوشند به یگانه پایه‌های ممکن ارتباط حزبی آسیب وارد آورند. در مسائل تاکتیکی، آنها با تاکتیک مکمل و مستقل حزب نسبت به احزاب بورژوازی لیبرال، با امکان و مطلوب بودن اینموضوع که حزب ما در قیام توده‌ای نقش سازماندهی را بر عهده گیرد و نیز با شرکت حزب در دولت موقت انقلابی دمکراتیک اعم از اینکه در هر شرایطی باشد، مخالفت مینمایند و بدینطریق نشان میدهند که در محدود ساختن میدان فعالیت حزب کوشا هستند.

کنگره تمام اعضای حزب را دعوت مینماید برضد چنین انحرافاتی که در پاره‌ای موارد بصورت انحراف از اصول سوسیال‌دمکراسی انقلابی در آمده است در همه جا بمبارزهٔ مسلکی شدیدی بپردازند، ولی در عین حال عقیده دارد افرادی که تا درجه‌ای با اینگونه نظریات پیوستگی داشته باشند، باین شرط حتمی که کنگره‌ها و آئین‌نامهٔ حزبی را قبول داشته و کاملاً مطیع انضباط حزبی باشند، شرکتشان در حزب مجاز است». (تبصرهٔ مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷. هـ. ت.).

بقایای جریانات گوناگونی در داخل حزب ما اشاره میشود که «با «اکونومیسم» خویشاوندی دارند». کنفرانسچیهای ما (که البته بیهوده تحت رهبری مسلکی مارتینف قرار نگرفته‌اند) دربارهٔ انقلاب کاملاً با همان روحی استدلال مینمایند که «اکونومیستها» دربارهٔ مبارزهٔ سیاسی یا روز کار ۸ ساعته استدلال میکردند. «اکونومیستها» تا از این موضوع صحبت میشد فوراً «تئوری مراحل» را بمیان میکشیدند: ۱) مبارزه در راه احراز حقوق حقه؛ ۲) تبلیغات سیاسی؛ ۳) مبارزهٔ سیاسی، — یا ۱) روز کار ۱۰ ساعته، ۲) ۹ ساعته؛ ۳) ۸ ساعته. نتایجیکه از این «تاکتیک-پروسه» عاید می‌شد بحد کافی بر همه معلومست. اکنون بما پیشنهاد مینمایند انقلاب را هم از پیش بطرزی پاک و پاکیزه به سه مرحله تقسیم کنیم: ۱) تزار مجلس نمایندگان را دعوت مینماید؛ ۲) این مجلس نمایندگان زیر فشار «مردم» «تصمیم» به تشکیل مجلس مؤسسان میگیرد؛ ۳)... در خصوص مرحلهٔ سوم منشویکها هنوز همکلام نشده‌اند؛ آنها فراموش کرده‌اند که فشار انقلابی مردم با فشار ضدانقلابی تزاریسم مواجه میشود و بدین سبب یا «تصمیم» اجرانشده باقی میماند و یا اینکه باز هم مسئله را پیروزی یا شکست قیام مردم حل میکند. قطعنامهٔ کنفرانس عیناً به این استدلال» «اکونومیست‌ها» شبیه است که: پیروزی قطعی کارگران ممکن است یا بوسیلهٔ اجرای انقلابی روز کار ۸ ساعته مسجل گردد و یا بوسیلهٔ اعطاء روز کار ۱۰ ساعته و اتخاذ «تصمیم» برای برقراری روز کار ۹ ساعته... هر دو عیناً یکیست.

ممکن است بما اعتراض نمایند که منظور نویسندگان قطعنامه این نبود که پیروزی قیام را با «تصمیم» مجلس نمایندگان که توسط تزار دعوت میشود برابر کنند و فقط میخواستند تاکتیک حزب را برای هر یک از دو مورد پیش‌بینی نمایند. ما در پاسخ این اعتراض خواهیم گفت: ۱) متن قطعنامه بطور صریح و بدون هیچ ابهامی تصمیم مجلس نمایندگان را «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم» می‌نامد. شاید این قضیه نتیجهٔ غفلت در نگارش باشد، شاید بتوان آن را از روی صورت‌جلسه‌ها اصلاح کرد، ولی مادامکه اصلاح نشده است، این نگارش فقط ممکن است یک مفهوم داشته باشد و آن هم کاملاً مفهوم اسوبوژدنیه‌مآبانه است.

۲) سیر فکری «اسوبوژدنیه‌مآبانه» که نویسندگان قطعنامه بدان دچار شده‌اند در سایر آثار مطبوعاتی نوایسکرائیها با برجستگی بمراتب بیشتری متظاهر میگردد. مثلاً روزنامهٔ «سوسیال‌دمکرات» (۱۹) ارگان کمیتهٔ تفلیس (بزبان گرجی که «ایسکرا» هم در شمارهٔ ۱۰۰ از آن تمجید کرده‌است) در مقالهٔ «زمسکی سابور و تاکتیک ما» کار را بجائی میکشاند که میگوید «تاکتیکی» «که زمسکی سابور را برای مرکز عملیات ما انتخاب میکند» (و ناگفته نماند که ما هنوز دربارهٔ دعوت آن هیچگونه اطلاع دقیقی نداریم!)، از «تاکتیک» قیام مسلحانه و استقرار دولت موقت انقلابی «برای ما باصرفه‌تر است». ما ذیلاً بار دیگر به موضوع این مقاله برمیگردیم. ۳) نمیتوان با اینموضوع مخالف بود که مقدمتاً در اطراف تاکتیک حزب چه در مورد پیروزی انقلاب و چه در مورد شکست آن، خواه در مورد موفقیت قیام و خواه در مورد اینکه ممکن است نایرهٔ قیام کاملاً برافروخته نشده و بیک نیروی جدی مبدل نگردد، بحث و مذاکره شود. شاید دولت تزاری موفق شود مجلس نمایندگان را بمنظور بند و بست با بورژوازی لیبرال دعوت کند، — قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم، با پیش‌بینی این مسئله، آشکارا از «سیاست ریاکارانه»، از «دمکراتیسم کاذب» و از «شکل‌های کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل به اصطلاح زمسکی سابور» صحبت میکند*. ولی تمام مطلب اینجاست که

---

* اینک متن این قطعنامه که به روش حزب نسبت به تاکتیک دولت در آستانه انقلاب مربوط است.

«کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با عطف توجه باینکه دولت بمنظور حفظ خود در دوران انقلابی کنونی بر شدت فشار معمولی خود که قسمت اعظم آن متوجه عناصر آگاه پرولتاریاست میافزاید و در عین حال ۱) میکوشد از طریق گذشت‌ها و وعدهٔ اصلاحات ذهن سیاسی طبقهٔ کارگر را مشوب نماید و بدینطریق توجه ویرا از مبارزهٔ سیاسی منحرف سازد؛ ۲) بهمین منظور به سیاست ریاکارانهٔ خود مبنی بر تن دادن بگذشت، شکلهای دمکراتیسم کاذب میدهد که از دعوت کارگران بانتخاب نمایندگان خود برای کمیسیون‌ها و مجالس مشورت

این موضوع در قطعنامهٔ مربوط به دولت موقت انقلابی گفته نمیشود، زیرا اینمسئله ربطی به دولت موقت انقلابی ندارد. چنین موردی مسئله قیام و تأسیس دولت موقت انقلابی را معوق میگذارد، شکل آنرا تغییر میدهد و قس علیهذا. ولی اکنون سخن برسر این نیست که ممکن است موارد و شقوق گوناگونی پیش آید و ممکن است هم پیروزی و هم شکست، هم راه مستقیم و هم راه‌های پر پیچ و خم در پیش باشد، — اکنون سخن بر سر اینست که یک سوسیال‌دمکرات مجاز

شروع شده و به ایجاد شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم از قبیل به اصطلاح زمسکی سابور ختم میشود؛ ۳) به اصطلاح چرنیه سوتنی (باند سیاه .م.) (۲۰) تشکیل میدهد و بطور کلی تمام عناصر مرتجع، غیر آگاه ویا آنهائی را که کینهٔ نژادی و مذهبی کورشان کرده برضد انقلاب بر میانگیزد، —

مقرر میدارد بتمام سازمانهای حزبی دستور داده شود:

آ) مقاصد ارتجاعی دولت را از تن دادن بگذشت فاش نمایند و در کار ترویج و تبلیغ خود، از طرفی خاطرنشان نمایند که این گذشت‌ها جنبه اجبار دارد و از طرف دیگر تأکید کنند که برای حکومت مطلقه عملی نمودن رفرمهائی که بتواند پرولتاریا را قانع کند مطلقاً امکان‌ناپذیر است؛

ب) با استفاده از تبلیغات پیش از انتخاباتی، مفهوم حقیقی این نوع اقدامات دولت را برای کارگران توضیح بدهند و ثابت نمایند که دعوت مجلس مؤسسان که بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رأی مخفی انتخاب شده باشد برای پرولتاریا یک امر ضروری است؛

ج) پرولتاریا را برای عملی نمودن فوری و انقلابی روز کار ۸ ساعته و دیگر خواستهای مطرح‌شدهٔ طبقهٔ کارگر متشکل سازند؛

د) برضد تعرض چرنیه سوتنی و بطور کلی تمام عناصر سرتجعی که از طرف دولت هدایت میشوند سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند».

(توضیح مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷. هـ. ت.)

از برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی در جریان مبارزهٔ متقابله ایکه میان عناصر جامعهٔ بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است بر سر تحقق منافع اجتماعی آنان و بر سر تصرف مستقیم حکومت در میگیرد.

بهمین سبب دولت موقت هم که مأموریت انجام وظایف این انقلاب را که از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوائی است، بر عهدهٔ خود خواهد گرفت، باید با تنظیم مبارزهٔ متقابل طبقات متضاد ملت آزادشونده، نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد، بلکه برضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند».

روی این قسمت که بخش مستقلی از قطعنامه را تشکیل میدهد، مکث نمائیم. فکر اصلی استدلالهائی که ما نقل کردیم با آن فکری که در مادهٔ سوم قطعنامهٔ کنگره بیان شده است تطبیق مینماید. ولی در صورتیکه این قسمت از دو قطعنامه با یکدیگر مقایسه گردد بلافاصله فرق اساسی ذیل نمایان میگردد. قطعنامهٔ کنگره، ضمن اینکه پایهٔ اجتماعی-اقتصادی انقلاب را در دو کلمه توصیف مینماید، تمام توجه را بسوی مبارزهٔ صریحاً معین طبقات که برای نیل به پیروزیهای معین بعمل‌می‌آید معطوف میکند و وظایف پیکارجویانه پرولتاریا را در درجهٔ اول اهمیت قرار میدهد. قطعنامهٔ کنفرانس، ضمن اینکه پایهٔ اجتماعی-اقتصادی انقلاب را با طول و تفصیل و بطور مبهم و سردرگم تشریح مینماید در خصوص مبارزه برای نیل به پیروزی‌های معین بسیار غیرواضح صحبت میکند و دربارهٔ وظایف پیکارجویانه پرولتاریا مطلقاً سکوت اختیار مینماید. قطعنامهٔ کنفرانس از برانداختن نظم کهن در جریان مبارزهٔ متقابل بین عناصر جامعه، صحبت میکند. ولی در قطعنامهٔ کنگره گفته میشود که ما، یعنی حزب پرولتاریا، باید این برانداختن را عملی سازیم، برانداختن واقعی فقط استقرار جمهوری دمکراتیک است، این جمهوری را ما باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل نه تنها با حکومت مطلقه بلکه با بورژوازی هم، هنگامیکه

تلاش خواهد نمود (و حتماً هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از چنگ مان خارج سازد، مبارزه خواهیم کرد. قطعنامهٔ کنگره طبقهٔ معینی را برای هدف فوری و دقیقاً معین بمبارزه دعوت مینماید. ولی قطعنامهٔ کنفرانس دربارهٔ مبارزهٔ متقابل نیروهای مختلف استدلال میکند. یک قطعنامه حاکی از روحیهٔ مبارزهٔ فعال و دیگری حاکی از روحیهٔ تماشاگری غیرفعال است؛ یکی منادی فعالیت زنده و جاندار است و دیگری سراپایش درازگوئی پوچ و بیروح است. هر دو قطعنامه اظهار میدارند انقلابی که در حال وقوع است برای ما فقط حکم نخستین گام را دارد که از پس آن دومی برداشته خواهد شد، ولی یکی از قطعنامه‌ها از اینجا اینطور استنتاج مینماید که باید هر چه زودتر این گام را برداشت، هرچه زودتر آنرا تمام کرد، جمهوری را بدست آورد، ضدانقلاب را بیرحمانه سرکوب کرد و زمینه را برای گام دوم مهیا نمود. ولی قطعنامهٔ دیگر در اطراف این گام اول به‌اصطلاح بحاشیه‌روی و درازگوئی پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتذل معذرت میخواهم) بمکیدن فکر مشغول میگردد. قطعنامهٔ کنگره برای نتیجه‌گیری دربارهٔ وظایف مترقی طبقهٔ پیشرو که هم در راه انقلاب دمکراتیک مبارزه مینماید و هم در راه انقلاب سوسیالیستی، اصول قدیمی و در عین‌حال همیشه تروتازهٔ مارکسیسم را (دربارهٔ ماهیت بورژوائی انقلاب دمکراتیک) بعنوان مقدمه یا محمل اول اختیار مینماید. ولی قطعنامهٔ کنفرانس همچنان در همان مقدمه باقی مانده آنرا نشخوار میکند و در اطراف آن اظهار فضل مینماید.

این تفاوت اتفاقاً همان تفاوتی است که مدتهاست مارکسیستهای روس را به دو جناح تقسیم میکند: جناح درازگویان و جناح مجاهدان در دوره‌های سابق مارکسیسم علنی (۲۲)، جناح اقتصادی و جناح سیاسی در عصریکه جنبش توده‌ای آغاز شده است. «اکونومیست‌ها» از مقدمات صحیح مارکسیسم دربارهٔ ریشه‌های عمیق اقتصادی مبارزهٔ طبقاتی عموماً و بالاخص مبارزهٔ سیاسی، این نتیجهٔ نوظهور را میگرفتند که باید از مبارزه سیاسی روی برگرداند، از بسط و توسعهٔ آن جلوگیری نمود، میدان عمل آنرا محدود ساخت و وظایف آنرا تقلیل داد. سیاسیون،

برعکس، از همان مقدمات نتیجهٔ دیگر میگرفتند بدینقرار که: هر اندازه اکنون ریشه‌های مبارزهٔ ما عمیق‌تر باشد بهمان اندازه ما باید این مبارزه را وسیع‌تر، متهورانه‌تر، قطعی‌تر و با ابتکار بیشتر انجام دهیم. اکنون هم ما با همین جدل روبرو هستیم منتها در یک محیط دیگر و به صورت دیگری. از این مقدمات که انقلاب دمکراتیک هنوز بهیچوجه انقلاب سوسیالیستی نیست و بهیچوجه فقط طبقات ندار نیستند که به این انقلاب «علاقمندند» و عمیق‌ترین ریشه‌های آن در حوائج و تقاضاهای غیرقابل گذشت تمام جامعهٔ بورژوائی من‌حیث‌المجموع قرار دارد، ما چنین نتیجه میگیریم که بنابر این طبقهٔ پیشرو باید با تهور بیشتری وظایف دمکراتیک خود را مطرح کند، با صراحت بیشتری این وظایف را تماماً بیان کند، شعار مستقیم جمهوری را پیش بکشد و ایدهٔ لزوم دولت موقت انقلابی و لزوم سرکوبی بیرحمانه ضدانقلاب را ترویج نماید. ولی مخالفین ما یعنی نوایسکرائیها از همین مقدمات اینطور نتیجه میگیرند که نباید نتایج دمکراتیک را تماماً بیان نمود، در بین شعارهای عملی میتوان جمهوری را هم قرار نداد، عدم ترویج ایدهٔ لزوم تشکیل دولت موقت انقلابی مجاز است، تصمیم بدعوت مجلس مؤسسان را نیز میتوان پیروزی قطعی نامید، و وظیفهٔ مبارزه با ضدانقلاب را میتوان بمثابهٔ یکی از وظایف مجدانهٔ ما معین نکرد، بلکه آنرا در استناد مبهمی (و بطوریکه ما اکنون خواهیم دید استناد غلطی) به «جریان مبارزهٔ متقابل» غرق نمود. این، زبان مردان سیاسی نیست، این زبان مستوفیان دیوانی است!

و هر اندازه شما جمله‌بندی‌های مختلف قطعنامهٔ نوایسکرائیها را با دقت بیشتری از نظر بگذرانید خصوصیات اصلی آن که بدانها اشاره شد، با وضوح بیشتری در مقابل شما نمایان خواهد گردید. مثلاً برای ما از «جریان مبارزه متقابل بین عناصر جامعه بورژوائی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است» سخن میگویند. ما که همواره موضوع مورد بحث قطعنامه (دولت موقت انقلابی) را بخاطر داریم با شگفتی سئوال مینمائیم: درجائیکه از جریان مبارزهٔ متقابل صحبت میشود چگونه میتوان دربارهٔ عناصریکه از لحاظ سیاسی جامعهٔ بورژوائی را اسیر میسازند سکوت

اختیار نمود؟ شاید کنفرانسچی‌ها تصور میکنند که چون آنها پیروزی انقلاب را فرض کرده‌اند این عناصر هم دیگر معدوم شده‌اند؟ چنین تصوری عموماً نامعقول و بالاخص بزرگترین ساده‌لوحی و کوته‌بینی سیاسی است. پس از اینکه انقلاب بر ضدانقلاب فائق آمد ضدانقلاب معدوم نشده، بلکه برعکس بطور ناگزیر با جانبازی بیشتری مبارزهٔ جدیدیرا آغاز مینماید. وقتی ما قطعنامهٔ خود را به تحلیل وظایفی که در صورت پیروزی انقلاب پیش میاید تخصیص میدهیم، موظفیم بوظایفی که در مورد دفع فشار ضدانقلابی بر عهده داریم توجه عظیمی معطوف داریم (همانطور که در قطعنامهٔ کنگره نیز این عمل شده است)، نه اینکه این وظایف سیاسی عاجل، مبرم و آنی یک حزب مبارز را در لابلای استدلالهائی کلی غرق سازیم حاکی از اینکه پس از دوران انقلابی فعلی چه وضعی پیش خواهد آمد و هنگامیکه «جامعهٔ از لحاظ سیاسی آزادشده‌ای»، بوجود آمد وضعیت چگونه خواهد بود. همانگونه که «اکونومیستها» با استناداتی بحقایق کلی دربارهٔ تابعیت سیاست از اقتصاد، جهل خود را در مورد وظایف سیاسی آنی پرده‌پوشی مینمودند، همین گونه هم نوایسکرائیها با استنادات خود بحقایق کلی دربارهٔ مبارزه در داخل جامعهٔ از لحاظ سیاسی آزاد شده، جهل خود را در مورد وظایف انقلابی آنی مربوط به آزادی سیاسی این جامعه پرده‌پوشی مینمایند.

عبارت «برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی» را در نظر بگیرید. برانداختن قطعی رژیم سلطنت بزبان روسی استقرار جمهوری دمکراتیک نامیده میشود. ولی این عبارت بنظر مارتینف شریف ما و ستایشگران وی بیش از حد ساده و روشن می‌آید. آنها حتماً میخواهند آنرا «عمیق‌تر» کنند و «مغزدارتر» بگویند. نتیجه‌ای که بدست می‌آید از یک طرف زورهای مضحکی است که برای ژرف‌اندیشی زده میشود. و از طرف دیگر بجای شعار، شرح و بسط و بجای دعوت پرشور به پیش رفتن، یک نظریه مالیخولیائی قهقرائی حاصل میگردد. گوئی ما با اشخاص زنده‌ایکه هم اکنون و بدون تأخیر میخواهند برای رسیدن به جمهوری مبارزه نمایند روبرو نبوده، بلکه با مومیائی‌های محجری روبرو

هستیم که * sub specie aeternitatis بمسئله از نظر ** plusquamperfectum می‌نگرند.

ادامه میدهیم: «... دولت موقت... مأموریت انجام وظایف این... انقلاب بورژوائی را بر عهدهٔ خود خواهد گرفت»... همین جا است که فوراً معلوم میشود کنفرانسچیهای ما مسئله مشخصی را که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، از نظر انداخته‌اند. مسئله مشخص مربوط به دولت موقت انقلابی تحت‌الشعاع مسئلهٔ مربوط به یک سلسله دولت‌های آینده‌ای قرار گرفته است که بطور کلی وظایف انقلاب بورژوائی را انجام خواهید داد. اگر شما مایل باشید مسئله را از لحاظ «تاریخی» مورد بررسی قرار دهید، نمونهٔ هر کشور اروپائی بشما نشان خواهد داد که همانا یک سلسله از دولت هائی که بهیچوجه «موقت» هم نبوده‌اند، وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی را انجام داده‌اند و حتی دولت‌هائی هم که بر انقلاب چیره شده‌اند باز مجبور شده‌اند وظایف تاریخی این انقلاب مغلوب را انجام دهند. ولی «دولت موقت انقلابی» ابدا آن دولتی نیست که شما دربارهٔ آن صحبت میکنید: این دولت از آن یک دورهٔ انقلابی و دولتی است که بلافاصله جایگزین دولت سرنگون‌شده گردیده و متکی به قیام مردم است، نه به فلان مؤسسات انتخابی که از میان مردم بیرون آمده باشد. دولت موقت انقلابی — ارگان مبارزه در راه پیروزی بی‌درنگ انقلاب و دفع بی‌درنگ تلاشهای ضدانقلابی است، نه اینکه ارگان انجام وظایف تاریخی انقلاب بورژوائی بطور کلی. بیائید، آقایان، قضاوت اینموضوع را که ما و شما ویا فلان یا بهمان دولت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوائی را انجام داده‌ایم بمورخین آینده و به «روسکایا استارینای» (۲۳) آتیه واگذار کنیم، — این عمل را ۳۰ سال دیگر هم میتوانند انجام دهند، ولی ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدی‌ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه باید شعارها و دستورهای عملی بدهیم.

---

* از لحاظ ابدیت. هـ. ت.

** ماضی بعید. هـ. ت.

بهمین دلایل تزهای آخر این قسمت از قطعنامه که ما آنرا نقل نمودیم نیز رضایت‌بخش نیست. این عبارت که دولت سوقت موظف خواهد بود مبارزهٔ متقابل طبقات متضاد را «تنظیم نماید» بی‌نهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است: استعمال این فرمول‌بندی لیبرال-اسوبوژدنیه مآبانه که موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است دولت‌هائی هم باشند که ارگان مبارزهٔ طبقاتی نبوده بلکه «تنظیم‌کننده» آن باشند... برازندهٔ مارکسیستها نیست. دولت سوقت موظف خواهد بود «نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد، بلکه برضد عواملی از این تکامل نیز که پایه‌های رژیم سرمایه‌داری را تهدید مینمایند مبارزه کند». این «عامل» اتفاقاً همان پرولتاریائیست که قطعنامه از طرف وی سخن میگوید! بجای راهنمائی این موضوع که پرولتاریا در لحظهٔ کنونی چگونه باید «تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد» (آنرا بیشتر از آن که بورژوازی مشروطه‌خواه میخواهد بجلو سوق دهد)، بجای این راهنمائی که وقتی بورژوازی برضد پیروزی‌های انقلاب دست بکار میشود باچه وسیلهٔ معینی باید خود را برای مبارزه با آن حاضر نمود، — بجای تمام اینها یک توصیف کلی از جریان بما عرضه میدارند که از وظایف مشخص فعالیت ما چیزی نمیگوید. شیوه‌ایرا که نوایسکرائیها برای بیان افکار خود بکار می‌برند ما را بیاد نظر مارکس (در «تزهای» مشهور وی دربارهٔ فویرباخ) دربارهٔ ماتریالیسم قدیمی که از ایدهٔ دیالکتیک عاری بود میاندازد. مارکس میگفت: فلاسفه فقط دنیا را باشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال آنکه مطلب بر سر تغییر دادن جهان است (۲۴). نوایسکرائیها هم میتوانند جریان مبارزه‌ایرا که اکنون دربرابر چشم آنها بوقوع می پیوندد نسبتاً خوب توصیف نموده و توضیح دهند ولی بهیچوجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند. آنها باحرارت پا میکوبند، ولی بد رهبری میکنند و بدینطریق با عدم‌توجه خود به نقش مؤثر و رهبری‌کننده و هدایت‌کنندهٔ احزابی که به شرایط مادی انقلاب پی برده و در رأس طبقات پیشرو قرار دارند، میتوانند و باید در تاریخ بازی کنند، از اهمیت درک مادی تاریخ میکاهند.

۵ – چگونه باید «انقلاب را بجلو سوق داد» ؟

اینک قسمت بعدی قطعنامه:

«در چنین شرایطی سوسیال‌دمکراسی باید بکوشد در طول تمام مدت انقلاب وضعی را حفظ نماید که به بهترین وجهی امکان پیشروی انقلاب را تأمین میکند و در مبارزه با سیاست خودغرضانه و ناپیگیر احزاب بورژوازی به وی آزادی عمل میدهد و از خطر حل شدن در دمکراسی بورژوازی مصونش میدارد.

از اینرو سوسیال‌دمکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در دولت موقت قرار دهد، بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند».

توصیه برای حفظ وضعی که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید، بسیار مورد پسند ماست. ولی ما فقط میل داشتیم که علاوه بر این توصیهٔ نیکو، دستور صریحی نیز وجود میداشت که همانا اکنون در وضع سیاسی فعلی، در عصر تفسیرات، فرضیات، گفتگوها و طرح های دعوت نمایندگان مردم، سوسیال‌دمکراسی چگونه باید انقلاب را بجلو سوق دهد. آیا کسیکه به خطر تئوری اسوبوژدنیه‌مآبانه «سازش» ملت با تزار پی نمی‌برد، کسیکه تنها «تصمیم» به دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی می‌نامد، کسیکه ترویج فعالانهٔ ایدهٔ لزوم دولت موقت انقلابی را وظیفهٔ خود قرار نمیدهد، کسیکه شعار جمهوری دمکراتیک را در بوته اجمال میگذارد، مگر میتواند اکنون انقلاب را بجلو سوق دهد؟ چنین کسانی در حقیقت انقلاب را بعقب می‌برند، زیرا خط‌مشی عملی-سیاسی آنها باخط مشی اسوبوژدنیه‌مآبانه در یک تراز قرار دارد. وقتی که در قطعنامهٔ تاکتیکی که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظهٔ انقلاب

معین مینمایند، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست، در اینصورت قبول برنامه‌ایکه در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری‌طلب میشود از طرف آنها چه فایده‌ای دارد؟ در حقیقت، این همان موقعیت کنونی خط‌مشی اسوبوژدنیه‌مآبانه، خط‌مشی بورژوازی مشروطه‌خواه است که تصمیم به دعوت مجلس موءسسان را پیروزی قطعی میداند، ولی دربارهٔ دولت موقت انقلابی و جمهوری مآل‌اندیشانه سکوت اختیار مینماید! برای اینکه بتوان انقلاب را بجلو سوق داد یعنی از آن حدیکه بورژوازی سلطنت‌طلب آنرا سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهائی را که «ناپیگیری» دمکراسی بورژوازی را خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد، روی آن تکیه نمود و در درجهٔ اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظهٔ فعلی فقط دو تا است: ۱) دولت موقت انقلابی و ۲) جمهوری، زیرا شعار مجلس موءسسان همگانی را بورژوازی سلطنت‌طلب پذیرفته است (رجوع شود به برنامهٔ «سایوز اسوبوژدنیا» (۲۰)) و بدینمنظور پذیرفته است که در انقلاب تقلب نماید، از پیروزی کامل انقلاب جلوگیری کند و موجبات معامله سوداگرانه‌ای را بین بورژوازی بزرگ و تزاریسم فراهم سازد. و ما می‌بینیم که کنفرانس از این دو شعار که یگانه شعارهائی هستند که قادرند انقلاب را بجلو سوق دهند شعار جمهوری را تماماً فراموش کرده است و شعار دولت موقت انقلابی را مستقیماً با شعار اسوبوژدنیه‌مآبانهٔ مربوط به مجلس موءسسان همگانی همتراز نموده و هر دوی اینها را «پیروزی قطعی انقلاب» مینامد!!

آری، این است آن واقعیت مسلمی که ما مطمئنیم بعنوان راهنما مورد استفادهٔ نویسنده تاریخ سوسیال‌دمکراسی روسیه در آینده قرار خواهد گرفت. کنفرانس سوسیال‌دمکراتها در ماه مه سال ۱۹۰۵ قطعنامه‌ای را تصویب مینماید که دربارهٔ لزوم سوق انقلاب دمکراتیک بجلو کلمات خوبی ادا میکند، ولی در عمل آنرا بعقب میکشد و از شعارهای دمکراتیک بورژوازی سلطنت‌طلب گامی فراتر نمی‌نهد.

نوایسکرائیها دوست دارند ما را ملامت نمایند از اینکه ما بخطر حل شدن پرولتاریا در دمکراسی بورژوازی اعتنائی نداریم. ما خیلی مایل

بودیم کسی را ببینیم که بتواند صحت این ملامت را از روی متن قطعنامه‌های مصوبه در کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه ثابت کند. ما در پاسخ معارضین خود خواهیم گفت: سوسیال‌دمکراسی که زمینهٔ عملش جامعهٔ بورژوائی است، نمیتواند بدون اینکه در بعضی موارد با دمکراسی بورژوائی همدوش گام بردارد در سیاست شرکت نماید. اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود دارد اینستکه ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوری‌خواه حرکت میکنیم بدون اینکه با آن در آمیزیم، ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب همدوشید، ایضاً بدون اینکه با آن در آمیزید. جریان قضیه بر این منوالست.

شعارهای تاکتیکی که شما بنام کنفرانس داده‌اید با شعارهای حزب «دمکرات مشروطه‌خواه» یعنی حزب بورژوازی سلطنت‌طلب مطابقت میکند، و حال آنکه شما متوجه این مطابقت نشده و به آن پی نبرده‌اید و بدینطریق عملاً بدنبال اسوبوژدنیه‌ایها کشیده شده‌اید.

شعارهای تاکتیکی که ما بنام کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه داده‌ایم با شعارهای بورژوازی دمکراتیک انقلابی و جمهوری‌خواه مطابقت مینماید. چنین بورژوازی و خرده‌بورژوازی هنوز در روسیه بصورت یک حزب بزرگ توده‌ای در نیامده است*. ولی در موجود بودن عناصر اولیهٔ این حزب فقط کسانی میتوانند شک کنند که از جریان وقایع روسیه اطلاعی نداشته باشند. قصد ما آنست که نه فقط پرولتاریا را که توسط حزب سوسیال‌دمکرات متشکل شده است بلکه این خرده‌بورژوازی را نیز که قادر است با ما همدوش گام بردارد رهبری نمائیم (در صورتیکه انقلاب کبیر روسیه با احراز موفقیت جریان یابد).

* «سوسیالیست رولوسیونرها» بیشتر بیک گروه روشنفکران تروریست شبیه هستند تا به نطفهٔ یک چنین حزبی، گرچه فعالیت این گروه در ماهیت امر متوجه انجام وظایف بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه است.

کنفرانس با قطعنامهٔ خود بطور غیرآگاهانه تا سطح بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب تنزل مینماید. ولی کنگرهٔ حزب با قطعنامهٔ آگاهانه آن عناصر دمکراسی انقلابی را که قادر به مبارزه هستند نه دلالی، تا سطح خود ارتقاء میدهد.

چنین عناصری بیش از همه در بین دهقانان یافت میشوند. ما بدون اینکه اشتباه بزرگی مرتکب شده باشیم میتوانیم، هنگامیکه گروههای اجتماعی بزرگ را بر حسب تمایلات سیاسی آنان تقسیم مینمائیم، دمکراسی انقلابی و جمهوری‌خواه را با تودهٔ دهقانان مطابق بدانیم، — البته بهمان معنی و با همان قیود و شرایط مستتریکه میتوان طبقهٔ کارگر را با سوسیال‌دمکراسی مطابق دانست. بعبارت دیگر ما میتوانیم نتیجه گیریهای خود را با عبارات زیرین نیز افاده نمائیم: کنفرانس با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت* را در نظر دارد در لحظهٔ انقلابی غیر آگاهانه تا سطح تودهٔ ملاکین تنزل مینماید. کنگرهٔ حزب با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت را در نظر دارد تودهٔ دهقانان را تا سطح انقلابی ارتقاء میدهد. ما بکسیکه بسبب این استنتاج نسبت تمایل به نقیض گوئی بما بدهد اعلام میداریم: بفرمائید این اصل را تکذیب نمائید که هرآینه اگر ما قادر نباشیم انقلاب را بپایان خود برسانیم، هر آینه اگر انقلاب طبق نظر اسوبوژدنیه یعنی فقط و فقط بشکل مجلس نمایندگانی که از طرف تزار دعوت شده باشد و فقط بعنوان مسخره میتوان نام مؤسسان به آن داد به «پیروزی قطعی» منجر گردد، — در اینصورت این انقلابی خواهد بود که در آن عنصر ملاک و بورژوازی بزرگ تفوق خواهد داشت. بعکس اگر مقدر است که انقلاب واقعاً کبیری را بگذرانیم، اگر تاریخ این بار اجازهٔ «سقط جنین» ندهد، اگر ما قادر باشیم انقلاب را به پایان و به پیروزی قطعی آن برسانیم، ولی نه طبق مفهوم اسوبوژدنیه و نوایسکرائیها، در اینصورت این انقلابی خواهد بود که عنصر دهقانی و پرولتری در آن تفوق خواهد داشت.

---

* منظور ما شعارهای مخصوص دهقانان نیست که قطعنامه‌های مخصوصی به آنها اختصاص داده شده است.

شاید این موضوع که ما از چنین تفوقی صحبت میکنیم بنظر بعضی‌ها عدول از این عقیده بیاید که انقلاب قریب‌الوقوع جنبهٔ بورژوائی دارد؟ با آن همه افراط در استعمال این مفهوم که ما در «ایسکرا» می‌بینیم، چنین چیزی بسیار ممکن است. بدینمناسبت مکث در روی این مسئله خیلی بمورد خواهد بود.

۶ — خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟

مارکسیستها مسلماً معتقدند که انقلاب روس جنبهٔ بورژوائی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دمکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی‌ـاقتصادی که برای روسیه جنبهٔ ضروری پیدا کرده‌اند، — بخودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه‌داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپائی، و نه آسیائی سرمایه‌داری آماده مینمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمثابهٔ یک طبقه میسر میسازند. سوسیالیست‌رولوسیونرها نمیتوانند این قضیه را درک کنند، زیرا آنها الفبای قوانین تکامل تولید کالائی و سرمایه‌داری را نمیدانند و باینموضوع پی نمی‌برند که حتی موفقیت تام قیام دهقانان، حتی تجدید تقسیم‌بندی کلیهٔ اراضی بنفع دهقانان و برطبق تمایل آنان («تقسیم‌بندی سیاه» یا چیزی از این قبیل) نیز ابدا باعث نابودی سرمایه‌داری نمیشود بلکه برعکس به تکامل آن کمک نموده و قشربندی طبقاتی خود دهقانان‌را تسریع خواهد کرد. عدم فهم این حقیقت است که سوسیالیست‌رولوسیونرها را بدل به ایدئولوگهای غیرآگاه خرده‌بورژوازی میکند. اصرار روی

این حقیقت برای سوسیال‌دمکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است، زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت «دمکراتیک همگانی» فعلی ناشی میگردد.

ولی بهیچ رو از اینجا چنین برنمی‌آید که انقلاب دمکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی‌ـاقتصادی خود بورژوائیست) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. بهیچ رو از اینجا چنین برنمی‌آید که انقلاب دمکراتیک، نمیتواند هم بشکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه‌دار بزرگ، سلطان سرمایهٔ مالی و مالک «منورالفکر» باشد و هم بشکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نوایسکرائیها مفهوم و اهمیت مقولهٔ انقلاب بورژوائی را از اساس غلط درک می‌کنند. و دائماً این فکر از استدلالهای آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوائی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی نادرست‌تر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوائی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی‌ـاقتصادی بورژوائی یعنی سرمایه‌داری خارج نمیشود. انقلاب بورژوائی مظهر تقاضاهای تکامل سرمایه‌داریست و نه فقط پایه‌های سرمایه‌داری را محو نمیسازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیق‌تر میکند. به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقهٔ کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس مینماید. چون در رژیم سرمایه‌داری سیادت بورژوازی بر طبقهٔ کارگر امریست ناگزیر، لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوائی آنقدر که بنفع بورژوازیست بنفع پرولتاریا نیست. ولی این فکر که انقلاب بورژوائی ابدا منافع پرولتاریا را منعکس نمی‌نماید کاملاً بی‌اساس است. این فکر بی‌اساس یا به تئوری عهد عتیق نارودنیکی منجر میشود که میگوید انقلاب بورژوائی با منافع پرولتاریا متضاد است و باینجهت آزادی سیاسی بورژوائی برای ما لازم نیست. ویا این فکر به آنارشیسم که هر گونه شرکت پرولتاریا را در سیاست

بورژوائی و انقلاب بورژوائی و پارلمانتاریسم بورژوائی نفی میکند، منجر می‌شود. از لحاظ تئوری این فکر حاکی از فراموشی اصول مقدماتی مارکسیسم دربارهٔ ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری بر زمینهٔ تولید کالائی می‌باشد. مارکسیسم بما میاموزد جامعه‌ایکه بنای آن بر تولید کالائی گذارده شده و در حال مبادله با ملل متمدن سرمایه‌داری است، در مرحلهٔ معینی از تکامل خود ناگزیر خود نیز براه سرمایه‌داری میافتد. مارکسیسم بطلان هذیان‌گوئیهای نارودنیک‌ها و آنارشیستها را که تصور میکردند مثلاً روسیه میتواند راه تکامل سرمایه‌داری را نپیماید و از راه دیگری سوای مبارزهٔ طبقاتی که بر زمینه و در چهار دیوار همین سرمایه‌داری انجام می‌یابد، از سرمایه‌داری بیرون بجهد ویا اینکه از روی آن جهش نماید، بطور تکذیب‌ناپذیری به ثبوت رسانید.

تمام این اصول مارکسیسم با تفصیل کامل چه بطور عمومی و چه بطور خصوصی در مورد روسیه به ثبوت رسیده و حلاجی شده است. از این اصول چنین مستفاد میشود که فکر تجسس راه نجات برای طبقهٔ کارگر در چیزی بجز ادامهٔ تکامل سرمایه‌داری، فکریست ارتجاعی. در کشورهائی مانند روسیه آنقدر که بطبقهٔ کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه‌داری آسیب میرسد از خود سرمایه‌داری نمیرسد. از اینرو وسیع‌ترین، آزادترین و سریعترین تکامل سرمایه‌داری مورد علاقهٔ مسلم طبقهٔ کارگر است. از بین بردن کلیهٔ بقایای کهن که بر پای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه‌داری بند نهاده است، مسلما بحال طبقهٔ کارگر سودمند است. انقلاب بورژوائی همانا تحولی است که بقایای کهن، بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبوده بلکه شامل سلطنت نیز میباشد) با قاطعیت هرچه تمامتر از سر راه خود میروبد و موجبات تکامل هرچه وسیعتر و هرچه آزادتر و هرچه سریعتر سرمایه‌داری را بطرزی هرچه کاملتر فراهم مینماید.

بدین سبب انقلاب بورژوائی بمنتها درجه برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوائی برای پرولتاریا مسلماً ضروریست. هرچه انقلاب

بورژوائی کاملتر و قطعی‌تر و هرچه پیگیری آن بیشتر باشد، همانقدر هم مبارزهٔ پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود. این استنتاج فقط ممکن است برای اشخاصیکه از الفبای سوسیالیسم علمی بی‌اطلاع هستند تازه و عجیب و ضد و نقیض بنظر آید. و در ضمن از این استنتاج این اصل نیز مستفاد میگردد که انقلاب بورژوائی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی. این اصل همانا از این نقطهٔ نظر مسلم است که: نفع بورژوازی در اینستکه برضد پرولتاریا به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید، مثلاً به رژیم سلطنت، به ارتش دائمی و غیره. نفع بورژوازی در اینست که انقلاب بورژوائی تمام بقایای کهن را بطور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد، یعنی این انقلاب کاملاً پیگیر نباشد، بهدف نهائی نرسد، قطعی و بیرحمانه نباشد. سوسیال‌دمکراتها غالباً این فکر را کمی طور دیگر بیان میکنند و میگویند که بورژوازی خودش بخودش خیانت مینماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت میکند و برای دمکراتیسم پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در اینست که اصلاحات لازمه‌ایکه در جهت دمکراسی-بورژوائی بعمل می‌آید کندتر، تدریجیتر، بااحتیاطتر، سست‌تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب؛ نفع وی در اینست که این اصلاحات در مورد موٴسسات «محترم» دوران سرواژ (مثلاً سلطنت) حتی‌الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و این اصلاحات هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد، زیرا در غیر اینصورت برای کارگران خیلی آسانتر خواهد بود که باصطلاح فرانسویها «تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند» یعنی همان اسلحه‌ایرا که انقلاب بورژوائی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادی را که این انقلاب خواهد داد، همان موٴسسات دمکراتیکی را که بر زمینه‌ای بوجود خواهد آمد که از سرواژ تصفیه شده است، برضد خود بورژوازی متوجه سازند.

برای کارگران، بعکس، سودمندتر است که اصلاحات لازمه‌ایکه

در جهت دمکراسی بورژوائی بعمل می‌آید از طریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفرم راه تأخیر است، راه دفع‌الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضائی از پیکر مردم است که در حال فساد می‌باشد. از فاسد شدن این اعضاء در درجهٔ اول و بیش از همه پرولتاریا و دهقانان آسیب می‌بینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است، این راه — راه قطع مستقیم اعضاء در حال فساد است، راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت بسلطنت و مؤسسات منفور و پلید وابسته به آن است که فساد آنها فضا را مسموم میکند.

باینجهت اگر ما می‌بینیم که مطبوعات بورژوآلیبرال ما در مقابل امکان راه انقلابی زاری و شیون مینمایند، از انقلاب می‌ترسند، تزار را از انقلاب میترسانند، هم خود را مصروف این مینمایند که از انقلاب احتراز شود و بخاطر رفرمهای ناچیزی که بمثابهٔ گامهای اولیه‌ای در راه رفرم هستند تن بفروسایگی و آستان‌بوسی میدهند — علتش تنها ملاحظه از سانسور و فقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات «روسکیه ودوموستی»، «سین اتچستوا»، «ناشا ژیزن» و «ناشی دنی» (۲۶) بلکه مجلهٔ غیرعلنی و آزاد «اسوبوژدنیه» نیز از همین نقطهٔ نظر پیروی مینماید. خود موقعیت بورژوازی بعنوان طبقه‌ای در جامعهٔ سرمایه‌داری، ناگزیر موجب ناپیگیریش در انقلاب دمکراتیک میگردد. خود موقعیت پرولتاریا بعنوان یک طبقه، ویرا مجبور میسازد که دمکرات پیگیر باشد. بورژوازی از ترس پیشرفت و ترقی دمکراسی که خطر افزایش قدرت پرولتاریا را در بر دارد، همواره بعقب مینگرد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی ندارد از دست بدهد، ولی بکمک دمکراتیسم، تمام جهان را بدست خواهد آورد. لذا هر اندازه انقلاب بورژوائی در اجرای اصلاحات دمکراتیک خود پیگیرتر باشد، بهمان اندازه نیز امکان اینکه این انقلاب بچیزی محدود گردد که فایدهٔ آن منحصر به بورژوازی است کمتر خواهد بود. هر اندازه انقلاب بورژوائی پیگیرتر باشد بهمان اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب دمکراتیک بیشتر تأمین خواهد نمود.

مارکسیسم به پرولتاریا نمی‌آموزد که از انقلاب بورژوائی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه بعکس می‌آموزد که با انرژی هرچه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دمکراتیسم پرولتری پیگیر و رساندن انقلاب بهدف نهائی آن بقطعی‌ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهار دیوار بورژوآ دمکراتیک انقلاب روس یکباره بخارج آن جهش نمائیم، ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را بمقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندیهای مستقیم وی و در راه شرایطیکه نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده میسازد مبارزه کنیم. دمکراسی بورژوائی داریم تا دمکراسی بورژوائی. هم زمتس‌سلطنت‌طلب (۲۷)، طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی «دم میزند»، ولی پنهانی و در پس‌پرده با تزاریسم دربارهٔ یک مشروطیت ناقص و سرودم‌بریده بند و بست میکند، بورژوآدمکرات است. و هم دهقانی که اسلحه بدست برضد ملاکان و مأمورین دولتی بپا میخیزد و با «جمهوری‌خواهی ساده‌لوحانه» خود پیشنهاد «بیرون کردن تزار»* را مینماید، نیز بورژوآدمکرات است. هم نظام آلمان را نظام بورژوآ دمکراتیک میگویند و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست؛ هم نظامی را که در اتریش است نظام بورژوآدمکراتیک میگویند و هم نظامی را که در آمریکا یا سوئیس حکمفرماست. ولی هیهات بمارکسیستی که در دورهٔ انقلاب دمکراتیک متوجه این فرق موجوده بین مراحل مختلف دمکراتیسم و بین جنبه‌های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به «اظهار فضل» دربارهٔ اینکه بهرحال این یک «انقلاب بورژوائی» و میوه‌های «انقلاب بورژوائی» است اکتفاء ورزد.

---

* رجوع شود به «اسوبوژدنیه» شمارهٔ ۷۱، ص ۳۳۷، توضیح شماره ۲.

نوایسکرائیهای ما درست از نوع همین فضل‌فروشانی هستند که بنزدیک‌بینی خود مباهات میکنند. آنها در همان‌جا و هنگامی به چون و چرای دربارهٔ جنبه بورژوائی انقلاب اکتفاء میورزند که درست در همانجا و همان هنگام باید قادر بود فرق میان دو دمکراسی بورژوائی یعنی دمکراسی بورژوائی جمهوری‌ـانقلابی و دمکراسی بورژوائی سلطنتی‌ـلیبرال را تمیز داد، ما دیگر دربارهٔ تمیز بین دمکراتیسم ناپیگیر بورژوازی و دمکراتیسم پیگیر پرولتاریا چیزی نمیگوئیم. آنها که گوئی در حقیقت به بیماری «آدمهای توی غلاف» (۲۸) مبتلا شده اند، به گفتگوهای مالیخولیائی دربارهٔ «جریان مبارزه متقابل طبقات متضاد» اکتفاء میورزند و آنهم هنگامیکه صحبت بر سر اینست که انقلاب فعلی از نقطهٔ نظر دمکراتیک رهبری شود، و اختلاف بین شعارهای دمکراتیک پیشرو و شعارهای خائنانه آقای استرووه و همکارانش جدا توضیح داده شود و همچنین اختلاف بین نزدیکترین وظایف مبارزه واقعاً انقلابی پرولتاریا و دهقانان از یک طرف و دلال‌منشی لیبرالی ملاکین و کارخانه‌داران از طرف دیگر صریحاً و دقیقاً نشان داده شود. تمام مطلب اکنون در همین مسئله است که شما آقایان، متوجه آن نشده‌اید: مطلب در اینست که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا اینکه فقط بمعاملهٔ ناچیزی ختم میگردد، آیا این انقلاب بدیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا اینکه بر سر مشروطیت شیپف‌مآبانه لیبرالی «زورش ته خواهد کشید»!

در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود که ما با طرح این مسئله بکلی از موضوع اصلی منحرف میشویم. ولی فقط در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود. در حقیقت امر، ریشهٔ اختلاف اصولی بین تاکتیک سوسیال‌دمکراتیک کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌ـدمکرات کارگری روسیه و تاکتیک کنفرانس نوایسکرائیها یعنی اختلافی که اکنون دیگر کاملاً هویدا شده است در همین مسئله است. نوایسکرائیها هنگامیکه مسائل مربوط به تاکتیک حزب کارگر در لحظهٔ انقلاب یعنی مسائلی را که برای حزب بمراتب بغرنج‌تر،

مهمتر و حیاتی‌تر است حل میکردند اشتباهات «اکونومیسم» را احیاء کرده و بدینطریق دو گام به عقب را به سه گام تبدیل کردند. باینجهت است که ما باید با منتهای توجه روی تحلیل مسئله مورد بحث مکث نمائیم.

در آن قسمت از قطعنامهٔ نوایسکرائیها که ما آنرا در اینجا ذکر کردیم به این خطر اشاره شده است که مبادا سوسیال‌دمکراسی در مبارزه برضد سیاست ناپیگیر بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبادا در دمکراسی بورژوائی حل شود. تمام مطبوعات صرفاً نوایسکرائی سرشار از اندیشه این خطر است. این اندیشه محور واقعی تمام آن خطمشی را تشکیل میدهد که از لحاظ اصولی در انشعاب حزبی ما پیروی میشد (از آن هنگامیکه عوامل فتنه و جنجال در این انشعاب کاملاً تحت‌الشعاع عوامل بازگشت بسوی «اکونومیسم» قرار گرفت). و ما بدون ذره‌ای پرده‌پوشی اعتراف میکنیم که این خطر حقیقتاً وجود دارد و بخصوص اکنون در بحبوحهٔ انقلاب روس این خطر اهمیت خاصی کسب کرده است. در برابر تمام ما تئوریسین‌ها یا پوبلیسیستهای سوسیال‌دمکراسی — که من اطلاق دومی را بخود بر اولی ترجیح میدهم — وظیفه‌ای تعویق ناپذیر و فوق‌العاده پرمسئولیت قرار دارد و آن اینکه معین کنیم تهدید این خطر در حقیقت امر از کدام طرف است. زیرا منبع اختلاف نظر ما در مشاجره بر سر این موضوع نیست که آیا چنین خطری وجود دارد یا خیر، بلکه بر سر اینست که آیا این خطر را جریان باصطلاح دنباله‌روی «اقلیت» ایجاد مینماید یا باصطلاح انقلابی‌گری «اکثریت».

برای رفع هر گونه سوءتعبیر و سوءتفاهمی قبل از همه متذکر میشویم که خطری که ما دربارهٔ آن صحبت میکنیم مربوط به جنبهٔ ذهنی قضیه نبوده، بلکه به جنبهٔ عینی آن مربوطست یعنی اینکه این خطر ناشی از آن خطمشی ظاهری نیست که سوسیال‌دمکراسی در مبارزهٔ خود تعقیب مینماید، بلکه ناشی از نتیجهٔ نهائی مادی تمام مبارزهٔ انقلابی است که اکنون انجام می‌یابد. مطلب در این نیست

که آیا این ویا آن گروه سوسیال‌دمکرات میخواهد در دمکراسی بورژوائی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس میکند یا نه، — از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در اینکه هیچیک از سوسیال‌دمکراتها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچگونه شکی هم نداریم، بعلاوه اینجا بهیچوجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال‌دمکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دمکراسی بورژوائی حفظ خواهد کرد یا نه. آنها میتوانند نه تنها این «استقلال» را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری آنرا حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آنها در مبارزه برضد ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجهٔ نهائی سیاسی انقلاب ممکن است اینطور باشد که سوسیال‌دمکراسی با وجود «استقلال» ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مهر و نشان استقلال پرولتری خود را بر جریان حوادث بگذارد و آنقدر ضعیف از کار در آید که دست آخر و در انتهای کار رویهمرفته «حل شدن» آن در دمکراسی بورژوائی یک عمل انجام‌شدهٔ تاریخی گردد.

اینست آن چه که خطر واقعی را تشکیل میدهد. حال ببینیم تهدید این خطر از کدام طرف است: آیا از طرفیست که ما فکر میکنیم یعنی از انحرافی است که سوسیال‌دمکراسی در وجود «ایسکرای» نو بطرف راست دارد یا از طرفیست که نوایسکرائیها فکر میکنند یعنی از انحرافیست که سوسیال‌دمکراسی در وجود «اکثریت» و روزنامهٔ «وپریود» و هکذا بطرف چپ دارد.

حل این مسئله، همانطور که ما متذکر شدیم، منوط به اینستکه عملیات نیروهای مختلف اجتماعی بطور ابژکتیف چگونه با یکدیگر ترکیب شود. از لحاظ تئوری خصلت این نیروهارا تجزیه و تحلیل مارکسیستی اوضاع روسیه معین کرده است، و حالا این خصلت بوسیلهٔ اقدامات آشکار گروهها و طبقات در جریان انقلاب از لحاظ

عملی معین میگردد. تمام تجزیه و تحلیلی که مارکسیستها از مدتها قبل از دوران حاضر از لحاظ تئوری نموده‌اند و تمام مشاهداتیکه از لحاظ عملی در مورد بسط حوادث انقلابی شده است بما نشان میدهد که از نقطهٔ نظر شرایط ابژکتیف ممکن است جریان و نتیجهٔ نهائی انقلاب روسیه دو جنبه پیدا کند. اصلاح رژیم اقتصادی و سیاسی روسیه در جهت دمکراسی بورژوائی امریست اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل دفع. هیچ نیروئی در زمین یافت نمیشود که بتواند از این اصلاح ممانعت نماید. ولی با ترکیب عملیات نیروهای موجودهٔ فعلی که موجد این اصلاح هستند ممکن است چنین حاصل شود که نتیجه ویا شکل این اصلاح یکی از این دو حال را پیدا کند: ۱) یا کار به «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم» خاتمه می‌یابد ویا اینکه ۲) برای پیروزی قطعی، قوا کافی نخواهد بود و در نتیجه کار به بندو بست تزاریسم با «ناپیگیر»ترین و «مغرض»ترین عناصر بورژوازی خاتمه می‌یابد. تمام تنوعات بی حد و حصر در جزئیات و ترکیباتی که هیچکس قادر به پیش‌بینی آنها نیست رویهمرفته درست بیکی از این دو نتیجهٔ نهائی منجر میگردد.

حال این دو نتیجه را اولاً از نقطهٔ‌نظر اهمیت اجتماعی آنها و ثانیاً از نقطهٔ نظر موقعیت سوسیال‌دمکراسی («حل شدن» آن یا «آزادی عمل نداشتن» آن) در هر یک از این دو مورد بررسی مینمائیم.

معنای «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم» چیست؟ ما دیدیم که نوایسکرائیها هنگام استعمال این عبارت حتی نزدیکترین معنای سیاسی آنرا نیز درک نمیکنند. در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آنها از اینهم بیشتر است. و حال آنکه ما مارکسیست‌ها بهیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دمکراتهای انقلابی (از قبیل گاپون) فریفتهٔ کلماتی از قبیل: «انقلاب»، یا «انقلاب کبیر روسیه» گردیم. ما باید اینموضوع را دقیقاً پیش خود حلاجی نمائیم که آن نیروهای اجتماعی واقعاً موجودی که در مقابل «تزاریسم» قرار گرفته‌اند (تزاریسم نیروی کاملاً موجودیست و برای همه کاملاً قابل درک است)، و به نیل «پیروزی قطعی» بر آن قادرند کدامند. چنین نیروئی

نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه‌داران و «انجمنی» که از پی هواداران «اسوبوژدنیه» میرود باشد. ما می‌بینیم که آنها اساساً طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنابر موقعیت طبقاتی خود قادر بمبارزهٔ قطعی با تزاریسم نیستند: مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین بند گرانی است بر پای آنها که اجازه نمیدهد در راه مبارزهٔ قطعی قدم بردارند. تزاریسم با دستگاه پلیسی-بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود برضد پرولتاریا و دهقانان، بحدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزاریسم باشند. خیر، نیروئی که قادر است به «پیروزی قطعی بر تزاریسم» نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده‌بورژوازی ده و شهر (که ایضاً از «مردم» هستند) بین این و آن تقسیم گردد. «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم» عبارتست از استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرائیهای ما در مقابل این استنتاج که دیرزمانیست «وپریود» به آن اشاره نموده است راه گریزی ندارند. جز این نیرو، نیروئی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریسم نائل گردد.

و این پیروزی همانا دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید نه به ارگانهای مختلفی که از «طرق علنی» و «مسالمت‌آمیز» ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیز دیگری نمیتواند باشد، زیرا انجام اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریسم خواهد شد. بدون دیکتاتوری درهم شکستن این مقاومت و دفع تلاشهای ضدانقلابی غیر ممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دمکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) بپایه‌های سرمایه‌داری گزندی رساند. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم‌بندی اساسی جدیدی‌را در مالکیت ارضی بنفع دهقانان عملی

نماید، دمکراتیسم پیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اسارت‌آور آسیائی را نه فقط از زندگی دهات بلکه از زندگی کارخانه‌ها نیز ریشه‌کن کند، به بهبود جدی وضعیت کارگران و ارتقاء سطح رفاه مادی آنان بپردازد و در درجهٔ آخر last but not least * شعلهٔ انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز بهیچوجه انقلاب بورژوائی ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دمکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی-اقتصادی بورژوائی خارج نخواهد شد؛ ولی مع‌الوصف این پیروزی خواه برای رشد بعدی روسیه و خواه برای تمام جهان حائز اهمیت شگرفی خواهد بود. هیچ چیز مانند این پیروزی قطعی انقلابی که در روسیه آغاز گردیده است نمیتواند انرژی انقلابی پرولتاریای تمام جهان را تا این حد بالا ببرد و راهی را که به پیروزی کامل منتهی میشود تا این درجه کوتاه نماید.

حال احتمال این پیروزی تا چه درجه‌ایست — مسئله‌ایست جداگانه. در این مورد ما بهیچوجه طرفدار خوشبینی غیر عقلائی نیستیم، ما بهیچوجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم، ولی وقتی بمبارزه می‌پردازیم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی وصول به آن را نشان بدهیم. تمایلاتیکه بتوانند ما را به این پیروزی برسانند بدون شک موجود است. راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال‌دمکراسی بر تودهٔ پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است؛ اعمال نفوذ انقلابی در تودهٔ دهقانان بکلی ناچیز است؛ پراکندگی، بی‌فرهنگی و جهل پرولتاریا و بالاخص دهقانان هنوز بی‌اندازه عظیم است. ولی انقلاب بسرعت تجمع ایجاد مینماید و بسرعت اذهان را روشن میسازد. هر گامیکه انقلاب بسوی تکامل برمیدارد توده را بیدار میکند و با نیروی غیرقابل دفعی او را بطرف برنامهٔ انقلابی، یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر و بنحو جامعی منافع واقعی و حیاتی ویرا منعکس میکند، میکشاند.

* درجهٔ آخر از حیث شماره ولی نه از حیث اهمیت.

بموجب قانون مکانیک کنش مساویست با واکنش. در تاریخ هم، شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجهٔ زیادی مربوط به این است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی‌طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین «روبنای» عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است. و موقعیت سیاسی بین‌المللی از بسیاری لحاظ صورتی بخود میگیرد که برای انقلاب روس دیگر مساعدتر از این ممکن نیست. قیام کارگران و دهقانان هم اکنون آغاز شده است، این قیام پراکنده و خودجوش و ضعیف است، ولی وجود نیروهائی را که قادر بمبارزهٔ قطعی هستند و بسوی پیروزی قطعی میروند بطور قطعی و مسلم ثابت مینماید.

اگر این نیروها کفایت نکرد در اینصورت تزاریسم موفق به بندوبست خواهد شد، بندوبستی که هم حضرات بولیگین‌ها و هم حضرات استرووه‌ها از دو طرف زمینهٔ آنرا آماده میسازند. در چنین صورتی کار بمشروطهٔ ناقص و نیم‌بند و یا حتی — در بدترین حالات — به مسخره مشروطه ختم خواهد شد. این نیز «انقلاب بورژوائی» خواهد بود، منتها یک انقلاب سقط‌شده و یک مولود نارس و حرامزاده. سوسیال‌دمکراسی تخیلات واهی نمیکند، از طبیعت خیانتکار بورژوازی آگاهست، روحیه خود را از دست نمیدهد و از ثبات‌قدم، شکیبائی و متانت خود در کار پرورش طبقاتی پرولتاریا حتی در عادی‌ترین و یکنواخت‌ترین روزهای رونق و رفاه «شیپف‌مآبانه» مشروطیت بورژوائی دست بر نخواهد داشت. چنین نتیجه‌ای کم و بیش شبیه به نتیجهٔ تقریباً تمام انقلابهای دمکراتیک اروپا در قرن نوزدهم خواهد بود و در اینصورت تکامل حزب ما از راهی دشوار، صعب، طولانی ولی آشنا و کوبیده‌شده انجام خواهد گرفت.

حال سئوال میشود که آیا سوسیال‌دمکراسی در کدامیک از این دو حالت ممکنه در مقابل بورژوازی ناپیگیر و مغرض واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد؟ در کدامیک از این دو حالت ممکنه سوسیال‌دمکراسی در دمکراسی بورژوائی عملا ویا تقریباً «حل میشود»؟

کافیست این سئوال واضح مطرح گردد تا بدون لحظه‌ای دشواری به آن جواب داده شود.

هر آینه اگر بورژوازی موفق شود بوسیلهٔ بندوبست با تزاریسم انقلاب روس را عقیم گذارد، در اینصورت سوسیال‌دمکراسی در مقابل بورژوازی ناپیگیر واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد، — در اینصورت سوسیال‌دمکراسی در دمکراسی بورژوائی «حل میشود» بدینمعنی که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد، موفق نخواهد شد پرولتاریامنشانه یا چنانچه یک وقتی مارکس میگفت «پلب‌منشانه» حساب خود را با تزاریسم یکسره سازد.

هر آینه اگر انقلاب به پیروزی قطعی برسد، — آنوقت ما طبق روش ژاکوبین‌ها یا اگر مایل باشید بشیوهٔ پلب‌ها حساب خود را با تزاریسم یکسره خواهیم ساخت. مارکس در جریدهٔ مشهور «روزنامهٔ جدید رین» در سال ۱۸٤۸ نوشت: «تروریسم فرانسه تماماً همان تصفیه حساب با دشمنان بورژوازی، با حکومت مطلقه، با فئودالیسم و با خرده‌بورژوازی، بشیوهٔ پلب‌هاست» (مراجعه شود به کتاب Marx' Nachlass، منتشره از طرف مرینگ، جلد سوم، ص — ۲۱۱) (۲۹). آیا آن کسانیکه کارگران سوسیال‌دمکرات روس را در عصر انقلاب دمکراتیک از مترسک «ژاکوبینیسم» میترسانند هیچگاه دربارهٔ معنای این کلمات مارکس فکر کرده‌اند؟

ژیروندیست‌های (۳۰) سوسیال‌دمکراسی معاصر روس یعنی نوایسکرائیها با هواداران «اسوبوژدنیه» درهم نمی‌آمیزند، ولی بحکم ماهیت شعارهای خود عملا در دم آنها قرار میگیرند. و اما هواداران «اسوبوژدنیه» یعنی نمایندگان بورژوازی لیبرال میخواهند با تزاریسم از راه ملایمت یعنی به شیوه اصلاح‌طلبی، — از راه گذشت، یعنی بدون اینکه اشراف، نجباء و دربار را برنجانند، — با احتیاط یعنی بدون هیچ عمل قاطع، — با ملاطفت و ادب و آقامنشانه، با دستکش سفید (شبیه آن دستکشی که آقای پترونکویچ در موقع شرفیابی «نمایندگان مردم» (؟) بحضور نیکلای سفاک (۳۲) از یک باشی‌بوزوک (۳۱) به عاریه گرفته

بود. مراجعه شود به شمارهٔ ۵ «پرولتاری») تصفیه حساب نمایند.

ژاکوبین های سوسیال‌دمکراسی معاصر یعنی بلشویکها، وپریودیست‌ها، کنگره‌ایها ویا پرولتاریست‌ها (۳۳) — نمیدانم چه نام بگذارم — میخواهند با شعارهای خود، خرده بورژوازی انقلابی و جمهوری‌خواه و بخصوص دهقانان را بسطح دمکراتیسم پیگیر پرولتاریا که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ میکند، ارتقاء دهند. آنها میخواهند مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان با سلطنت و اشراف «پلب‌منشانه» تصفیه حساب نمایند، دشمنان آزادی را بیرحمانه نابود سازند، نیروی مقاومت آنانرا با زور سرکوب نمایند و نسبت بمیراث لعنتی سرواژ و آسیامنشی و تحقیر نسبت به بشر کوچکترین گذشتی را روا ندارند.

البته معنی این آن نیست که ما میخواهیم حتماً از ژاکوبین های سال ۱۷۹۳ تقلید نمائیم و نظریات، برنامه، شعارها و شیوهٔ کار آنها را بپذیریم. ابداً چنین قصدی را نداریم. ما دارای برنامهٔ جدید هستیم نه قدیم، و آن برنامهٔ حداقل حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه است. ما دارای شعار جدید هستیم: دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. هر آینه اگر عمر ما تا پیروزی واقعی انقلاب کفاف دهد شیوه‌های عمل جدیدی هم خواهیم داشت که متناسب خواهد بود با چگونگی و هدفهای حزب طبقهٔ کارگر که انقلاب کامل سوسیالیستی را نصب‌العین خود قرار داده است. منظور ما از این مقایسه فقط توضیح این مطلب است که نمایندگان طبقهٔ مترقی قرن بیستم که پرولتاریا باشد، یعنی سوسیال‌دمکراتها نیز بهمان دو جناحی (جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی) تقسیم میشوند که نمایندگان طبقهٔ مترقی قرن هجدهم که بورژوازی بود، به آن تقسیم میشدند، یعنی به ژیروندیست‌ها و ژاکوبین ها.

فقط در صورتیکه انقلاب دمکراتیک به پیروزی کامل برسد، پرولتاریا در مبارزه برضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل خواهد داشت، فقط در اینصورت در دمکراسی بورژوائی «حل نخواهد شد» و مهر و نشان پرولتری یا بعبارت صحیحتر پرولتری و دهقانی خود را بر تمام انقلاب خواهد گذارد.

خلاصه: برای اینکه پرولتاریا در مبارزه برضد دمکراسی بورژوائی ناپیگیر، آزادی عمل داشته باشد باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را بسطح خودآگاهی انقلابی ارتقاء دهد و تعرض آنها را هدایت نماید و بدین طریق بالاستقلال به عملی نمودن یک دمکراتیسم پیگیر پرولتری موفق گردد.

چنین است مسئله خطر فقدان آزادی عمل در مبارزه برضد بورژوازی ناپیگیر که نوایسکرائیها آنرا تا این اندازه ناشیانه حل کرده‌اند. بورژوازی همیشه ناپیگیر خواهد بود. هیچ چیز ساده‌لوحانه‌تر و بی‌ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی* طرح گردد که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دمکراسی بورژوائی را دوست بی‌ریای مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریاست که میتواند مبارز پیگیر راه دمکراتیسم باشد. او تنها وقتی میتواند مبارز پیروزمند دمکراتیسم باشد که تودهٔ دهقانی نیز به مبارزهٔ انقلابی وی بپیوندد. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند، آنگاه بورژوازی در رأس انقلاب دمکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبهٔ ناپیگیر و مغرضانه‌ای به آن خواهد داد. برای جلوگیری از این امر وسیلهٔ دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد.

بدینطریق ما به این نتیجهٔ مسلم میرسیم که همانا تاکتیک نوایسکرائیها، چنانچه مفهوم عینی آنرا در نظر گیریم، مطابق دلخواه دمکراسی بورژوائی است. تبلیغ آشفتگی سازمانی که حتی بمرحلهٔ مراجعه بافکار عمومی و اصل سازش و جدائی مطبوعات حزبی از حزب میرسد، — کاهش اهمیت وظایف قیام مسلحانه، — اختلاط شعار های سیاسی همگانی پرولتاریای انقلابی با شعارهای بورژوازی سلطنت‌طلب، — تحریف عمدی شرایط «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم»، —

---

* همان کاری که استاروور سعی داشت در قطعنامهٔ (۳٤) خود که از طرف کنگرهٔ سوم لغو شد بکند و همان کاری که کنفرانس کوشیده است در قطعنامه‌ایکه از آنهم بدتر از آب در آمده است بکند.

حاصل جمع تمام اینها درست همان سیاست دنباله‌روی در لحظهٔ انقلاب است که بجای اینکه یگانه راه رسیدن به پیروزی را نشان بدهد و تمام عناصر انقلابی و جمهوریخواه تودهٔ مردم را در پیراسون شعار پرولتاریا گرد آورد، برعکس پرولتاریا را از راه منحرف میکند، نظم تشکیلاتی وی را برهم میزند، ذهنش را مشوب میسازد و از اهمیت تاکتیک سوسیال‌دمکراسی میکاهد.

برای اثبات صحت این نتیجه که ما از راه تجزیه و تحلیل قطعنامه به آن رسیدیم، همان مسئله را از جهات دیگر مورد بررسی قرار میدهیم. اولا ببینیم یک منشویک صاف و ساده و رک‌گو در روزنامهٔ «سوسیال‌دمکرات» گرجستان تاکتیک «ایسکرای» نو را چگونه تصویر مینماید. ثانیاً ببینیم در شرایط سیاسی حاضر چه کسی عملا از شعارهای «ایسکرای» نو استفاده میکند.

۷ ـ تاکتیک «برکناری محافظه‌کاران از دولت»

مقالهٔ نامبرده که در ارگان «کمیته»ٔ منشویکی تفلیس (شمارهٔ ۱ «سوسیال‌دمکرات») درج شد عنوانش «زمسکی سابور و تاکتیک ما» است. نویسندهٔ آن هنوز کاملا برنامهٔ ما را فراموش نکرده است، او شعار جمهوری میدهد، ولی در خصوص تاکتیک چنین استدلال مینماید:

«برای حصول این مقصود (جمهوری) دو راه میتوان نشان داد: یا باید به زمسکی سابور که از طرف دولت

دعوت شده است هیچگونه توجهی نکرد و بوسیلهٔ اسلحه دولت را شکست داد و دولت انقلابی تشکیل داد و مجلس مؤسسان را دعوت نمود. یا آنکه باید اعلام داشت که زمسکی سابور مرکز عملیات ماست و اسلحه بدست نسبت به اعضاء آن و فعالیت آن اعمال نفوذ نمود و بقوه جبریه آنرا وادار کرد که خود را مجلس مؤسسان اعلام نماید و یا توسط آن، مجلس مؤسسان را دعوت کرد. این دو تاکتیک با یکدیگر بسیار متفاوتند. حال ببینیم کدامیک از آنها بیشتر برای ما سودمند است».

اینست طرزی که نوایسکرائیهای روس ایده‌هائی را که بعدا در قطعنامه‌ایکه ما آنرا تجزیه و تحلیل کردیم منعکس شده است بیان مینمایند. توجه کنید که این مقاله قبل از حوادث تسوسیما (۳۵) و وقتی نوشته شده است که «لایحه» بولیگین هنوز پا به عرصهٔ وجود نگذاشته بود. حتی طاقت لیبرالها طاق شد و بارها در صفحات جراید علنی اظهار عدم‌اعتماد کردند، ولی سوسیال‌دمکرات نوایسکرائی از لیبرالها خوش‌باورتر درآمده است. او اعلام میکند که زمسکی سابور «در حال تشکیل است» و باندازه‌ای به قول تزار باور دارد که هنوز مجلس زمسکی سابور (شاید «مجلس دومای دولتی» ویا «سابور مشاورهٔ قانونگذاری»؟) بوجود نیامده پیشنهاد میکند آنرا مرکز عملیات خود قرار دهیم. این تفلیسی ما که رک‌گوتر و صاف و ساده‌تر از مصنفین قطعنامهٔ مصوبهٔ کنفرانس است، هر دو «تاکتیک» را (که با ساده‌لوحی بی‌نظیری تشریح کرده است) در یک سطح قرار نمیدهد و میگوید که دومی «سودمندتر است». گوش کنید:

«تاکتیک اول. چنانکه میدانید انقلابی که در پیش است انقلابی است بورژوائی، یعنی هدفش آنچنان تغییری

در رژیم کنونی است که نه فقط پرولتاریا بلکه تمام جامعهٔ بورژوائی نیز نسبت به آن (یعنی نسبت به این تغییر) علاقمند است. تمام طبقات، حتی خود سرمایه‌داران، نیز مخالف دولت اند. پرولتاریای مبارز و بورژوازی مبارز در حدود معینی دوش بدوش هم میروند و متفقاً از دو جهت مختلف بر حکومت مطلقه حمله میکنند. دولت در اینجا بکلی تنها بوده و از همدردی جامعه محرومست. بدین سبب برانداختن دولت کاریست بس آسان. پرولتاریای روسیه من‌حیث‌المجموع هنوز آنقدرها آگاه و متشکل نیست که خودش به تنهائی بتواند انقلاب کند. وانگهی اگر پرولتاریا قادر به انجام اینکار بود، انقلاب پرولتری (سوسیالیستی) میکرد، نه انقلاب بورژوازی. پس صلاح و صرفهٔ ما در اینست که دولت بدون متحد بماند، نتواند در صفوف اپوزیسیون جدائی افکند، بورژوازی‌را بخود ملحق کند و پرولتاریا را منفرد سازد...».

پس صلاح و صرفهٔ پرولتاریا در اینست که دولت تزاری نتواند بورژوازی و پرولتاریا را از هم جدا کند! شاید ارگان گرجستان بجای اینکه «اسوبوژدنیه» نامیده شود اشتباهاً «سوسیال‌دمکرات» نامیده شده است؟ ببینید چه فلسفهٔ بیمانندی است در مورد انقلاب دمکراتیک! مگر ما اینجا برأی‌العین نمی‌بینیم که تفلیسی بیچاره با این تعبیر و تفسیر درازگویانه آمیخته با دنباله‌روی دربارهٔ مفهوم «انقلاب بورژوازی» چگونه سردرگم شده است؟ این شخص از موضوع احتمال منفرد ماندن پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک بحث مینماید و یک موضوع را فراموش میکند... یک موضوع بی‌اهمیت... یعنی دهقانان را فراموش میکند! از متحدین احتمالی پرولتاریا، ملاکین عضو

زمستووها را میشناسد و باب طبع خود میداند و از دهقانان اطلاعی ندارد. و آنهم در جائی مانند قفقاز! با اینوضع آیا ما حق نداشتیم از اینکه گفتیم «ایسکرای» نو با استدلالهای خود بعوض اینکه دهقانان انقلابی را بالا بکشد و متفق خود سازد، خود تا سطح بورژوازی سلطنت‌طلب تنزل مینماید؟

«...در صورت عکس، شکست پرولتاریا و پیروزی دولت ناگزیر است. و حکومت مطلقه هم هدفش همین است. بدون تردید حکومت مطلقه در زمسکی سابور خود، نمایندگان اشراف، زمستووها، شهرها، دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات بورژوائی را بسوی خویش جلب خواهد نمود. این حکومت خواهد کوشید آنانرا با گذشتهای ناچیز اغفال نماید و بدینطریق با خود آشتی دهد. و پس از اینکه بدینطریق موقعیت خود را مستحکم کرد، تمام ضربات خود را متوجه مردم کارگریکه تنها مانده‌اند خواهد نمود. وظیفهٔ ما اینست که از چنین عاقبت فلاکتباری جلوگیری کنیم. ولی آیا میتوان این عمل را از راه اول انجام داد؟ فرض کنیم که ما هیچ توجهی به زمسکی سابور نکردیم و خودمان شروع به آماده شدن برای قیام نمودیم و در یکی از روزها سلاح بدست برای مبارزه بخیابان رفتیم و دیدیم که در برابر ما یک دشمن نایستاده، بلکه دو دشمن ایستاده است: دولت و زمسکی سابور. طی مدتیکه ما خود را آماده میکردیم، آنها از فرصت استفاده کرده با هم کنار آمدند و بین خود سازش کردند، قانون مشروطیتی بنفع خود وضع کردند و حکومت را بین خود تقسیم نمودند. این تاکتیکی است که نفعش مستقیماً عاید دولت میشود و ما باید با شدتی هرچه تمامتر از آن احتراز جوئیم...».

چقدر رک و راست گفته شده! باید قطعاً از «تاکتیک» تهیهٔ قیام احتراز جوئیم، زیرا «در طی این مدت» دولت با بورژوازی داخل بندوبست میشود! آیا میتوان حتی در مطبوعات قدیمی «اکونومیسم» کاملا دوآتشه نیز چیزی یافت که اینگونه سوسیال‌دمکراسی انقلابی را لکه‌دار و مفتضح کرده باشد؟ قیامها و طغیانهای کارگران و دهقانان که آتش آن گاه اینجا و گاه آنجا مشتعل میشود — واقعیت است. زمسکی سابور جز وعده و نوید بولیگینی چیزی نیست. و آنوقت «سوسیال‌دمکرات» شهر تفلیس مقرر میدارد که: از تاکتیک تهیه و تدارک برای قیام احتراز جوئیم و در انتظار تشکیل «مرکز اعمال نفوذ» یعنی زمسکی سابور دست روی دست گذاریم...

«...تاکتیک دوم، بعکس، عبارت از اینست که زمسکی سابور را تحت نظارت خود قرار دهیم و به آن امکان ندهیم طبق ارادهٔ خود عمل نماید و با دولت کنار بیاید*.

ما از زمسکی سابور تا آنجائی پشتیبانی خواهیم کرد که برضد حکومت مطلقه مبارزه مینماید و در مواردیکه با حکومت مطلقه از در آشتی درآید با آن مبارزه خواهیم کرد. ما با مداخلهٔ جدی و با زور بین نمایندگان جدائی میاندازیم**، رادیکالها را بسوی خود جلب میکنیم، محافظه‌کاران را از دولت بر کنار مینمائیم و بدینطریق تمام زمسکی سابور را براه انقلاب وارد میکنیم. در سایهٔ چنین

* ولی برای اینکه آزادی اراده را از اعضاء زمستوو سلب کنید چه وسیله‌ای در دست دارید؟ شاید نوع مخصوصی از کاغذ تورنسل؟

** جل‌الخالق! به این میگویند: تاکتیک «بسط و تکامل داده شده»! برای مبارزه در خیابان زور نیست، ولی میتوان «نمایندگان را با زور جدا کرد». رفیق تفلیسی، گوش کنید، آخر دروغ گفتن هم حدی دارد...

تاکتیکی دولت همواره تنها و اپوزیسیون همواره نیرومند خواهد بود و بدینطریق استقرار رژیم دمکراتیک آسان خواهد شد».

بله، بله! حال بگذار بگویند که ما در مورد روآور شدن نوایسکرائیها بسوی مبتذل‌ترین شبه «اکونومیسم» مبالغه میکنیم. این درست قضیه همان گرد مشهور ضد مگس است که بنابر آن باید مگس را گرفت و از آن گرد رویش پاشید تا بمیرد. با زور جدا کردن نمایندگان زمسکی سابور از یکدیگر، «برکنار نمودن محافظه‌کاران از دولت» — و آنوقت تمام زمسکی سابور به مجرای انقلابی می‌افتد... بدون هیچ قیام مسلحانه «ژاکوبینی» بلکه همینطوری، نجیبانه، تقریباً با روش پارلمانی و «اعمال نفوذ» در اعضاء زمسکی سابور.

بیچاره روسیه! میگفتند که روسیه همیشه کلاههای از مد افتاده و منسوخ اروپا را بسر میگذارد. هنوز پارلمانش را نداریم و حتی بولیگین هم وعده‌اشرا نداده است، ولی کرتینیسم پارلمانی (٣٦) تا دلتان بخواهد وجود دارد.

«...این مداخله چگونه باید صورت گیرد؟ قبل از همه ما طلب خواهیم کرد که زمسکی سابور از راه انتخاب همگانی، برابر، مستقیم با اخذ رأی مخفی تشکیل گردد. با اعلام* این طرز انتخابات باید آزادی تام تبلیغات پیش از انتخاباتی یعنی آزادی اجتماعات، آزادی بیان، آزادی قلم، مصونیت انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و آزادی کلیه مجرمین سیاسی بوسیلهٔ قانون مسجل گردد**. خود

* در «ایسکرا»؟

** بوسیلهٔ نیکلای؟

انتخابات هم باید هر قدر ممکن است بتعویق افتد تا ما برای آشنا کردن و آماده نمودن مردم وقت کافی داشته باشیم. و چون وضع مقررات مربوط به دعوت مجلس سابور بکمیسیون تحت ریاست بولیگین وزیر کشور واگذار شده است ما باید نسبت به این کمیسیون و اعضاء آن نیز اعمال نفوذ نمائیم*. اگر کمیسیون بولیگین از برآوردن تقاضاهای ما امتناع ورزد** و حق انتخاب نمایندگان را فقط به توانگران بدهد، آنوقت ما باید در امور این انتخابات مداخله نمائیم و از طریق انقلابی انتخاب‌کنندگان را وادار سازیم کاندیدهای مترقی انتخاب نمایند و در زمسکی سابور طلب کنیم که مجلس مؤسسان تشکیل گردد***. بالاخره با کلیهٔ وسایل ممکنه: دمونستراسیون، اعتصاب و در صورت لزوم قیام، زمسکی سابور را وادار کنیم مجلس مؤسسان را دعوت نماید و یا اینکه خود را یک چنین مجلسی اعلام کند. مدافع مجلس مؤسسان باید پرولتاریای مسلح باشد و هر دو بالاتفاق**** بسوی جمهوری دمکراتیک رهسپار خواهند شد.

اینست تاکتیک سوسیال‌دمکراسی و فقط این تاکتیک پیروزی را برای ما تأمین خواهد کرد».

---

* اینست معنی تاکتیک: «برکنار کردن محافظه‌کاران از دولت»!

** با یک چنین تاکتیک صحیح و عمیقی از طرف ما دیگر همچو چیزی ممکن نیست!

*** در دستنویس سپس متن خط‌خوردهٔ و. ای. لنین آمده: ««وادار به انتخاب کنند» — «از راه انقلابی» — چنین ریتیلوف‌مآبی (۳۷) انقلابی هم پیدا میشود!». ه. ت.

**** هم پرولتاریای مسلح و هم محافظه‌کارانی که «از دولت برکنار شده‌اند»؟

خواننده تصور نکند که این اراجیف غیرقابل تصور قلمفرسائی ساده یک نوایسکرائی بی‌نفوذ و غیرمسئول است. خیر، این در ارگان کمیته مرکزی نوایسکرائیها یعنی کمیته تفلیس گفته میشود. از این گذشته. این اراجیف صریحاً مورد تصویب «ایسکرا» قرار گرفته است که در شمارهٔ صدم آن در خصوص این «سوسیال‌دمکرات» چنین میخوانیم:

«شمارهٔ اول با روح و ذوقی سرشار نگاشته شده است. آزمودگی و قابلیت نگارنده سطور کاملا مشهود است... با اطمینان میتوان گفت که روزنامه وظیفه‌ای را که برای خود تعیین کرده است بوجه درخشانی انجام خواهد داد».

آری! اگر این وظیفه عبارت از این است که فساد کامل مسلکی «ایسکرای» نو آشکارا بهمه و هر کس نشان داده شود باید گفت که این وظیفه واقعاً «بوجه درخشانی» انجام یافته است. هیچکس دیگری نمیتوانست تنزل نوایسکرائیها را تا سطح اپورتونیسم بورژوآ لیبرال «با روح و ذوق و قابلیتی» بیش از این بیان نماید.

۸ — خطمشی «اسوبوژدنیه» و «ایسکرای» نو

اکنون به مطلب دیگری که آشکارا مؤید اهمیت سیاسی خطمشی «ایسکرای» نو است بپردازیم.

آقای استرووه در مقالهٔ شایان توجه و بسیار عالی و فوق‌العاده آموزنده‌ای تحت عنوان «چگونه باید خود را یافت» (شمارهٔ ۷۱ «اسوبوژدنیه») برضد «انقلابیگری برنامه‌ای» احزاب افراطی ما بجنگ می‌پردازد.

آقای استرووه بخصوص از شخص من ناراضی است*. اما من از طرف خودم آنقدر از آقای استرووه راضی هستم که حدی بر آن متصور نیست: من در مبارزه برضد «اکونومیسم» احیاشوندهٔ نوایسکرائیها و

* «انقلابیگری سوسیال‌دمکراسی اروپای باختری یعنی ببل و حتی کائوتسکی در مقابل انقلابیگری آقای لنین و رفقایشان اپورتونیسم است، ولی امواج تاریخ، ارکان اصولی این انقلابیگری ملایم‌شده را هم سائیده و در هم فرو ریخته است». تعرض خشماگینی است. ولی آقای استرووه بیهوده تصور میکند من حاضرم هرچه او میگوید صم‌بکم گوش کنم. کافی است من آقای استرووه را به میدان بطلبم تا وی هرگز قادر به پذیرفتن آن نباشد. کی و کجا من انقلابیگری ببل و کائوتسکی را «اپورتونیسم» نامیده‌ام؟ کی و کجا من ادعای ایجاد خط‌مشی مخصوصی را در سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی کرده‌ام که با خط‌مشی ببل و کائوتسکی یکی نبوده است؟ کی و کجا فیمابین من از یک طرف و ببل و کائوتسکی از طرف دیگر اختلاف نظری بظهور پیوسته است که از لحاظ جدی بودن ولو اندک شباهتی با اختلاف نظر بین ببل و کائوتسکی داشته و مثلا شبیه اختلاف نظری باشد که در مورد مسئله ارضی در برسلو بین آنها وجود داشت؟ (۳۸) بگذار آقای استرووه برای آزمایش هم شده به این سه پرسش پاسخ بدهد.

ولی ما بخوانندگان میگوئیم. بورژوازی لیبرال همه‌جا و همیشه شیوه‌اش اینستکه: همفکران خود را در کشور معین متقاعد کند که سوسیال‌دمکراتهای این کشور نامعقول‌تر از همه، ولی رفقایشان در کشور همسایه «بچه‌های عاقل» هستند. بورژوازی آلمان صدها بار سوسیالیستهای فرانسه را بعنوان «بچه‌های عاقل» برخ ببل‌ها و کائوتسکی‌ها کشیده است. بورژوازی فرانسه همین چندی پیش ببل را بعنوان «بچهٔ عاقل» برخ سوسیالیست‌های فرانسه میکشید. این شیوه دیگر کهنه شده است، آقای استرووه! شما فقط بچه‌ها و ابلهان را میتوانید به این دام بیاندازید. همبستگی کامل سوسیال‌دمکراسی انقلابی بین‌المللی در تمام مسائل مهم برنامه و تاکتیک حقیقتی است غیر قابل انکار.

برضد بی‌پرنسیپی کامل «سوسیالیست‌رولوسیونرها» آرزوی متفقی از این بهتر را هم نمیتوانستم بکنم. ذکر این سوضوع را که چگونه آقای استرووه و «اسوبوژدنیه» تمام جنبه ارتجاعی «اصلاحاتی» را که در طرح برنامه سوسیالیست‌رولوسیونرها در مارکسیسم شده است عملا به ثبوت رسانده‌اند، ما برای بار دیگر میگذاریم. در خصوص اینکه چگونه آقای استرووه هر وقت از لحاظ اصولی نوایسکرائیها را مورد تحسین قرار داده خدمتی صادقانه و شرافتمندانه و حقیقی بمن کرده است، ما تا کنون بکرات صحبت کرده‌ایم* و اکنون یکبار دیگر هم صحبت خواهیم کرد.

مقالهٔ آقای استرووه حاوی یک سلسله اظهارات کاملا جالب توجه است، ولی ما به این اظهارات در اینجا فقط میتوانیم عبوراً اشاره‌ای بنمائیم. او میخواهد «دمکراسی روس را با اتکاء به همکاری طبقات ایجاد کند، نه با اتکاء به مبارزه بین آنان» و در ضمن «روشنفکران

* بخواننده یادآور میشویم که «اسوبوژدنیه» به مقالهٔ «چه نباید کرد؟» (شمارهٔ ۵۲ «ایسکرا») با هیاهو و سروصدا تهنیت و شادباش گفت و آنرا «یک چرخش بسیار مهم» بسوی گذشت نسبت به اپورتونیستها دانست. «اسوبوژدنیه» تمایلات اصولی نوایسکرائیها را بطرز خاصی در مقالهٔ مربوط به انشعاب در بین سوسیال‌دمکراتهای روس مورد تحسین قرار داده بود. «اسوبوژدنیه» در خصوص جزوهٔ تروتسکی موسوم به «وظایف سیاسی ما» به همگون بودن افکار این نویسنده با آنچه که یک وقتی رابوچیه‌دلتسیها (۳۹) یعنی کریچفسکی، مارتینف، آکیموف می‌نوشتند و میگفتند (رجوع شود به ورقهٔ تحت عنوان «لیبرال حاضر بخدمت» منتشره از طرف روزنامهٔ «وپریود») اشاره کرده بود. «اسوبوژدنیه» به جزوهٔ مارتینف دربارهٔ دو دیکتاتوری تهنیت گفت (مراجعه شود به مقالهٔ «وپریود» شمارهٔ ۹). بالاخره شکایت‌های تأخیرشدهٔ استاروور در خصوص شعار قدیمی «ایسکرای» قدیم یعنی شعار: «ابتدا سرزبندی و بعد اتحاد» با اظهار همدردی خاصی از طرف «اسوبوژدنیه» مواجه گردید.

دارای امتیازات اجتماعی» (از قبیل «اشراف متمدن» که آقای استرووه با خضوع و خشوع یک... پیشخدمت واقعی مجالس بزرگان در برابرشان جبهه بزمین میساید) «وزن و اعتبار مربوط به موقعیت اجتماعی خود» (یعنی وزن کیسهٔ پول) را به این حزب «غیر طبقاتی» وارد خواهند کرد. آقای استرووه ابراز تمایل میکند جوانان را با این نکته آشنا سازد که «عبارت قالبی رادیکالی حاکی از اینکه بورژوازی بوحشت افتاده و پرولتاریا و امر آزادی را بمعرض بیع و شری گذارده است» بیهوده و بیمصرف است (ما از صمیم قلب از این ابراز تمایل خوشوقتیم. هیچ چیزی بهتر از جنگی که آقای استرووه برضد این «عبارت قالبی» مارکسیستی مینماید صحت آنرا ثابت نخواهد کرد. بفرمائید، آقای استرووه، و اجرای نقشهٔ درخشان خود را به آیندهٔ دور و دراز موکول نکنید!).

از نظر مبحث ما، ذکر این موضوع حائز اهمیت است که این نمایندهٔ بورژوازی روس که دارای شم سیاسی است و در مقابل کوچکترین تغییر هوا حساس است در لحظهٔ فعلی علیه چه شعارهای عملی میجنگد. اولا علیه شعار جمهوریت. آقای استرووه اطمینان راسخ دارد به اینکه این شعار «برای تودهٔ مردم نامفهوم و بیگانه است» (او فراموش میکند اضافه نماید: مفهوم است ولی بصرفه بورژوازی نیست!). ما خیلی مایل بودیم ببینیم آقای استرووه در حوزه‌ها و مجامع ما چه پاسخی از کارگران دریافت میکرد! شاید کارگران جزو تودهٔ مردم نیستند؟ ولی دهقانان چطور؟ طبق گفتهٔ آقای استرووه آنها گاه از «جمهوری‌خواهی ساده‌لوحانه‌ای» پیروی میکنند («بیرون کردن تزار»)، — ولی بورژوازی لیبرال مطمئن است که بجای جمهوری‌خواهی ساده‌لوحانه سلطنت‌طلبی آگاهانه خواهد آمد، نه جمهوری‌خواهی آگاهانه! آقای استرووه Ça dépend اینموضوع هنوز مربوطست بکیفیت اوضاع. نه تزاریسم میتواند از بهبود اساسی وضعیت دهقانان که باید بحساب زمینهای اربابی انجام گیرد جلوگیری کند و نه بورژوازی و طبقهٔ کارگر هم نمیتواند در این کار بدهقانان کمک نکند.

ثانیاً، آقای استرووه تأکید میکند که «در جنگ داخلی همواره

مهاجم حق بجانب نخواهد بود». این ایده کاملاً با همان تمایلات نوایسکرائیها که ما فوقاً تشریح کردیم مطابقت دارد. ما البته نمیگوئیم که در جنگ داخلی هجوم همواره بصرفه است؛ خیر، گاهی هم تاکتیک تدافعی موقتاً ضرورت مسلم دارد. ولی بکار بردن اصلی که آقای استرووه وضع کرده است در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ اتفاقاً معنایش نشان دادن گوشه‌ای از مفهوم «عبارت قالبی رادیکالی» است («بورژوازی بوحشت میافتد و امر آزادی را بمعرض بیع و شری میگذارد»). کسیکه در لحظهٔ کنونی نمیخواهد بحکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسیکه خود را برای این حمله حاضر نمیکند، کسیکه این حمله را تبلیغ نمیکند، — آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود میگذارد.

آقای استرووه شعار «پنهانکاری» و شعار «شورش» را تقبیح مینماید (شورش را «قیام مینیاتور» میداند). آقای استرووه هم به این و هم به آن — از لحاظ «راه‌یابی به توده‌ها» — با نظر حقارت مینگرد! ما میخواستیم از آقای استرووه سئوال کنیم که آیا میتواند مثلاً در «چه باید کرد؟»* که آنرا اثر یک نفر انقلابی افراطی میداند، جائی را نشان بدهد که در آن شورش تبلیغ شده باشد. مگر در خصوص «پنهان‌کاری» مثلاً بین ما و آقای استرووه اختلاف عظیمی وجود دارد؟ مگر ما هر دو در روزنامهٔ «غیرعلنی» که «پنهانی» بروسیه وارد میشود و مورد استفادهٔ گروههای «پنهانی» «سایوز اسوبوژدنیا» و حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه قرار میگیرد کار نمیکنیم؟ مجامع توده‌ای کارگری ما اغلب «بحالت پنهانی» تشکیل میشود — ما این معصیت را مرتکب میشویم. ولی جلسات آقایان هوادار اسوبوژدنیه چطور؟ آقای استرووه، آیا شما چیزی دارید که بتوانید در مقابل این طرفداران منفور پنهانکاری منفور به آن مباهات کنید؟

راست است، رساندن اسلحه بکارگران مستلزم رعایت پنهانکاری شدید است. اینجا دیگر آقای استرووه با صراحت بیشتری سخن میگوید.

---

* رجوع شود به جلد ۱ این‌مجموعه، صفحات ۱۳۰ — ۳۵۷. ه. ت.

گوش کنید: «اما در خصوص قیام مسلحانه و یا انقلاب به معنی فنی آن باید گفت که فقط ترویج تودهای برنامهٔ دمکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی-روحی لازم برای قیام مسلحانهٔ همگانی است. بدینطریق حتی از آن نقطهٔ‌نظری هم که من با آن شریک نیستم و بنابر آن قیام مسلحانه پایان ناگزیر مبارزهٔ فعلی در راه رهائی است، — اشباع توده از ایده‌های اصلاحات دمکراتیک، اساسی‌ترین و ضروری‌ترین کارها محسوب میشود».

آقای استرووه سعی دارد از موضوع طفره رود. او بجای اینکه از لزوم قیام بمنظور پیروزی انقلاب صحبت کند از ناگزیر بودن آن صحبت میکند. قیام آماده‌نشده یا قیام خودانگیخته و پراکنده، هم اکنون آغاز گردیده است. شکی نیست که هیچ کس تضمین نخواهد کرد که این قیام به یک قیام مسلحانه تمام و کمال مردم منجر گردد، زیرا این موضوع، هم به وضعیت نیروهای انقلابی مربوطست (که سنجش کامل آن، فقط طی خود مبارزه میسراست) و هم بطرز رفتار دولت و بورژوازی و هم بیک سلسلهٔ کیفیات دیگریکه در نظر گرفتن دقیق آن غیر ممکن است. دربارهٔ ناگزیر بودن، یعنی اطمینان قطعی به یک حادثهٔ مشخص که آقای استرووه سخن را به آنجا میکشاند حاجتی بگفتار نیست. اگر شما میخواهید طرفدار انقلاب باشید باید دربارهٔ اینموضوع صحبت کنید که آیا قیام برای پیروزی انقلاب لازمست، آیا لازمست موضوع قیام را فعالانه مطرح نمود، دربارهٔ آن تبلیغ کرد و مجدانه زمینهٔ آنرا بیدرنگ و با انرژی تمام فراهم ساخت یا خیر. آقای استرووه نمیتواند معنی این اختلاف را نفهمد: مثلاً او که مسئله لزوم حق انتخاب همگانی را که برای هر دمکرات مسئله‌ای مسلم و قطعی است، با طرح مسئلهٔ غیر مسلم و غیر مبرم ناگزیر بودن تحصیل آن در جریان انقلاب حاضر، یعنی مسئله‌ای که برای یک نفر سیاستمدار دارای جنبهٔ مبرم و بحث‌انگیز نیست، پرده‌پوشی نمیکند. آقای استرووه، با طفره رفتن خود در مورد مسئله لزوم قیام، تمام کنه ماهیت مکتوم خطمشی سیاسی بورژوازی لیبرال را بیان میکند. اولاً بورژوازی معامله با حکومت

مطلقه را بر قلع و قمع آن ترجیح میدهد؛ بورژوازی در هر حال تمام بار مبارزهٔ مسلحانه را بدوش کارگران میاندازد (این ثانیاً). اینست معنای واقعی طفره‌روی آقای استرووه از مطلب. بهمین جهت است که او در مورد مسئلهٔ لزوم قیام راه قهقرا اختیار کرده و بمسئلهٔ شرایط «اجتماعی-روحی» قیام و «تبلیغات» مقدماتی دربارهٔ آن متوسل میشود. درست همانطور که بورژوآهای یاوه‌گو در سال ۱۸٤۸ در پارلمان فرانکفورت، هنگامیکه جریان اوضاع دفع نیروی مسلح حکومت را ایجاب میکرد، هنگامیکه جنبش «منجر بلزوم» مبارزهٔ مسلحانه شده بود، هنگامیکه اعمال نفوذیکه فقط از راه تبلیغات انجام میگرفت (و در دورهٔ تهیه و تدارک درجهٔ لزوم آن صد برابر است) بدل به خمودگی و جبن رذیلانه و بورژوآمآبانه گشته بود، وقت خود را صرف قطعنامه‌نویسی، تهیه بیانیه‌ها و تصمیم‌نامه‌ها و «ترویج توده‌ای» و آماده کردن «شرایط اجتماعی-روحی» مینمودند، درست همینطور هم آقای استرووه خود را در پس جملات پنهان کرده از مسئلهٔ قیام طفره میرود. آقای استرووه آنچه را که عدهٔ زیادی از سوسیال‌دمکراتها اصرار دارند نه‌بینند، با وضوح کامل بما نشان میدهد و آن اینکه: وجه تمایز لحظهٔ انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم میگردد.

انقلابیگری مبتذل نمی‌فهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ بطور کلی و یا در مورد آن عصرهائی از تاریخ که تظاهرات سیاسی آشکاری از طرف توده‌ها وجود ندارد و هیچ کودتائی نمیتواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آنرا بوجود آورد، مسلماً صدق مینماید. دنباله‌روی انقلابی‌ها نمی‌فهمد که وقتی لحظهٔ انقلاب فرا رسید، وقتی «روبنای» کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که تظاهرات سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت بخود گرفت، هنگامیکه جنگ داخلی آغاز شد، — آنوقت بشیوهٔ گذشته به «حرف» اکتفاء نمودن

و در عین حال برای پرداختن به «عمل» شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به «شرایط روحی» و «تبلیغات» بطور کلی، معنایش جمودفکری، رخوت و درازگوئی یا بعبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدرورزی در آن است. یاوه‌سرایان بورژوآدمکرات فرانکفورت — نمونهٔ تاریخی فراموش‌نشدنی یک چنین خیانت یا کندذهنی آمیخته با درازگوئی هستند.

آیا میخواهید فرق بین انقلابیگری مبتذل و دنباله‌روی انقلابی‌ها، از روی تاریخ جنبش سوسیال‌دمکراتیک روسیه برای شما توضیح داده شود؟ ما آنرا برای شما چنین توضیح میدهیم. سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲ را که تازه گذشته ولی بنظر ما اکنون بمثابهٔ روایات باستانی است بیاد بیاورید. در آنموقع تظاهرات آغاز شد. انقلابی گری مبتذل قیل و قالی دربارهٔ «هجوم» راه انداخت («رابوچیه دلو»)، پخش «شب‌نامه‌های خونین» شروع شد (که اگر حافظه‌ام خطا نکند منشاء آن از برلن بود) و به «انشاءپردازی» و به ایده‌ای دایر به اینکه باید بوسیلهٔ یک روزنامه در سراسر روسیه دست به تبلیغات زد حمله آغاز گردید و گفته شد که این ایده ثمرهٔ خیالبافی کابینه‌نشینان است (نادژدین) (٤۰). دنباله‌روی انقلابی‌ها در آنوقت، برعکس، به تبلیغ اینموضوع پرداخت که «بهترین وسیله برای تبلیغات سیاسی مبارزهٔ اقتصادی است». ولی سوسیال‌دمکراسی انقلابی چه روشی در پیش گرفته بود؟ سوسیال‌دمکراسی انقلابی به هر دوی این جریان‌ها حمله میکرد. آشوب‌اندازی و قیل و قال دربارهٔ هجوم را سرزنش می‌نمود، زیرا همه آشکارا میدیدند و یا میبایستی میدیدند که قیام آشکار توده کار فرداست. سوسیال‌دمکراسی دنباله‌روی را هم تقبیح می‌نمود و حتی شعار قیام مسلحانهٔ همگانی را هم مستقیماً بمیان می‌کشید، ولی نه بمفهوم دعوت آشکار (آقای استرووه آنزمان نمیتوانست دعوت به «شورش» را بین ما بیابد)، بلکه بمفهوم یک استنتاج ناگزیر، بمفهوم «تبلیغات» (که آقای استرووه فقط اکنون بیاد آن افتاده است، — آقای استرووهٔ محترم ما اصولاً همیشه چند سال عقب است)، بمفهوم فراهم کردن همان «شرایط اجتماعی-روحی» که نمایندگان دستپاچهٔ

بورژوازی معامله‌گر اکنون دربارهٔ آن «با حالتی اندوهبار و بیموقع» قلمفرسائی مینمایند. آنموقع ترویج (پروپاگاند — م.) و تبلیغ (آژیتاسیون — م.)، تبلیغ و ترویج بحکم شرایط عینی زمان واقعاً جای اول را احراز میکرد. آنموقع موضوع تأسیس یک روزنامهٔ سیاسی برای سراسر روسیه را که انتشار هفتگی آن یک ایده‌آل محسوب میشد، ممکن بود بعنوان سنگ محکی برای تهیه و تدارک قیام مطرح کرد (و در رسالهٔ «چه باید کرد؟» هم اینموضوع مطرح شده بود). آنموقع شعار تبلیغات توده‌ای بجای قیام‌های مسلحانهٔ مستقیم و شعار فراهم نمودن شرایط اجتماعی-روحی قیام بجای آشوب‌اندازی یگانه شعارهای صحیح سوسیال‌دمکراسی انقلابی بودند. اکنون حوادث بر این شعارها پیشی گرفته است، جنبش بجلو رفته، و این شعارها دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند و فقط بدرد پرده‌پوشی ریاکاری اسوبوژدنیه و نیز دنباله‌روی نوایسکرائی میخورند!

یا شاید من اشتباه میکنم؟ شاید انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ شاید لحظهٔ تظاهرات آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ شاید جنگ داخلی هنوز وجود ندارد و انتقاد سلاح را نباید هم‌اکنون جانشین، وارث، وصی و متمم ناگزیر و حتمی سلاح انتقاد نمود؟

باطراف خود نگاه کنید، سر خود را از پنجرهٔ کابینهٔ خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سئوالات پاسخ بدهید. مگر خود دولت اکنون با تیرباران‌های دستجمعی افراد مسالمت‌جو و بی‌اسلحه در همه‌جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟ مگر باندهای مسلح سیاه بمثابهٔ «برهان» حکومت مطلقه مشغول عملیات نیستند؟ مگر بورژوازی — حتی بورژوازی — بلزوم ایجاد میلیس کشوری پی نبرده است؟ مگر خود آقای استرووه که منتها درجه اعتدالی و محتاط است نمیگوید (افسوس که فقط میگوید برای اینکه چیزی گفته باشد!) «آشکار بودن عملیات انقلابی» (ببینید امروز ما با چه زبانی صحبت میکنیم!) «اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است»؟

هر کسی که دارای چشم بینا است ممکن نیست در این باره شکی داشته باشد که امروز طرفداران انقلاب مسئلهٔ قیام مسلحانه را چگونه باید مطرح کنند. اینک نظری به سه طرز طرح این مسئله بیفکنید که در ارگان‌های مطبوعات آزاد که کم و بیش قادرند در توده‌ها نفوذ داشته باشند، تشریح شده است.

طرح اول. قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه است*. در این قطعنامه تصدیق و با بانگی رسا اظهار شده

---

* اینک متن کامل آن:

«نظر به اینکه:

۱) پرولتاریا که بحکم موقعیت خود پیشروترین و یگانه طبقهٔ انقلابی پیگیر است، مأموریت ایفاء نقش رهبری جنبش دمکراتیک عمومی انقلابی روسیه را برعهده دارد؛

۲) این جنبش در لحظهٔ کنونی دیگر بمرحلهٔ لزوم قیام مسلحانه رسیده است؛

۳) پرولتاریا ناگزیر در این قیام بجدی‌ترین طرزی شرکت میورزد و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین مینماید؛

٤) پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی میتواند ایفاء کند که بشکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزهٔ وی را رهبری مینماید، گرد آید؛

٥) فقط ایفای چنین نقشی میتواند برای مبارزهٔ پرولتاریا در راه سوسیالیسم علیه طبقات ثروتمند بورژوآدمکرات روسیه، مساعدترین شرایط را فراهم سازد، —

سومین کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه تصدیق مینماید که وظیفهٔ متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزهٔ مستقیم علیه حکومت مطلقه از طریق قیام مسلحانه، یکی از مهمترین و فوتی‌ترین وظایف حزب در لحظهٔ انقلابی کنونی است.

بنابر این کنگره بعموم سازمانهای حزبی دستور میدهد:

است که جنبش عمومی انقلابی دمکراتیک دیگر بمرحلهٔ ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده و بعنوان مسئلهٔ روز مطرح شده است. در آن دستور داده شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیترین اقدامات بعمل آید.

طرح دوم. مقاله‌ایست اصولی که «پیشوای مشروطه‌طلبان روس» (این عنوانیست که «روزنامهٔ فرانکفورت» (۴۱) ارگان کاملا متنفذ بورژوازی اروپا چندی پیش به آقای استرووه داده است) یا پیشوای بورژوازی مترقی روس در «اسوبوژدنیه» نوشته است. او با عقیدهٔ ناگزیر بودن قیام شریک نیست. پنهانکاری و شورش — شیوه‌های خاص انقلابی‌گری نامعقول است. جمهوری‌خواهی شیوهٔ تخدیر اعصاب است. قیام مسلحانه مسئله‌ایست که در واقع جنبه فنی دارد و حال آنکه ترویج توده‌ای و فراهم ساختن شرایط اجتماعی و روحی «اساسی‌ترین و ضروری‌ترین مسائل» است.

طرح سوم. قطعنامهٔ کنفرانس نوایسکرائیها است. بموجب آن وظیفهٔ ما — تهیه و تدارک قیام است. قیام از روی نقشه غیر ممکن شمرده میشود. آنچه شرایط مساعدی را برای قیام فراهم میسازد عبارتست از ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت و اقدام به تبلیغات

الف) از راه ترویج و تبلیغ نه فقط معنای سیاسی قیام مسلحانه‌ایرا که در پیش است بلکه جنبهٔ تشکیلاتی و عملی آن را نیز برای پرولتاریا توضیح دهند،

ب) بوسیلهٔ این ترویج و تبلیغ نقش اعتصابات سیاسی توده‌ای که در آغاز و در خود جریان قیام میتوانند دارای اهمیت اساسی باشند، توضیح داده شود،

ج) برای تسلیح پرولتاریا و همچنین برای تنظیم نقشهٔ قیام مسلحانه و رهبری مستقیم این قیام، جدیترین اقدامات بعمل آید و برای اینمنظور، بحد لزوم دسته‌های مخصوصی از کارکنان حزبی تشکیل گردد». (تبصرهٔ مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

و تشکیلات از طرف ما. فقط در آنموقع است که «تدارکات جنگی و فنی میتواند اهمیت کم و بیش جدی پیدا نماید».

همین؟ آری، همین. ولی این که آیا قیام لزوم پیدا کرده است یا نه موضوعیست که رهبران نوایسکرائی پرولتاریا هنوز از آن اطلاعی ندارند. اینکه آیا متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزهٔ مستقیم یک وظیفه فوری و فوتی است یا نه — موضوعیست که برای آنها هنوز روشن نیست. بعقیدهٔ آنها دعوت به عملی نمودن جدیترین اقدامات لزومی ندارد و چیزی که بمراتب سهم‌تر است (در سال ۱۹۰۵، نه در سال ۱۹۰۲) اینستکه اجمالاً توضیح داده شود در چه شرایطی این اقدامات «ممکن است» اهمیت «کم و بیش جدی» پیدا نماید...

رفقای نوایسکرائی، حال ملاحظه میکنید که روآور شدن تان بسوی خطمشی مارتینفی شما را بکجا رسانده است؟ آیا میفهمید که فلسفهٔ سیاسی شما بمثابهٔ برگردان فلسفهٔ هواداران اسوبوژدنیه است؟ — و شما (علی‌رغم ارادهٔ خود و مستقل از شعور خود) بدنبال بورژوازی سلطنت‌طلب افتاده‌اید؟ آیا اکنون دیگر برایتان واضح است که شما ضمن تکرار بدیهیات و تکامل در درازگوئی، این نکته را از نظر دور داشته‌اید که بنابر سخنان فراموش‌نشدنی مقالهٔ فراموش‌نشدنی پتر استرووه — «آشکار بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است»؟

۹ — معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن در هنگام انقلاب چیست؟

حال به قطعنامه مربوط به دولت موقت برگردیم. ما نشان دادیم که تاکتیک نوایسکرائیها انقلاب را بجلو سوق نداده (این همانچیزیست که آنها میخواستند با قطعنامهٔ خود موجبات آنرا فراهم سازند)، بلکه به‌عقب میبرد. ما نشان دادیم که همانا این تاکتیک است که

در مبارزهٔ برضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از سوسیال‌دمکراسی سلب مینماید و آنرا از حل شدن در دمکراسی بورژوازی مصون نمیدارد. بدیهی است که از مقدمات نادرست قطعنامه نتیجهٔ نادرست حاصل میشود: «از این رو سوسیال‌دمکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در دولت موقت قرار دهد، بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند». به نیمهٔ اول این استنتاج که مربوط به طرح هدفهاست نظری بیفکنید. آیا نوایسکرائیها هدف فعالیت سوسیال‌دمکراتیک را پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم قرار میدهند؟ — آری، قرار میدهند. آنها شرایط پیروزی قطعی را نمیتوانند صحیحاً فرمول‌بندی کنند و فرمول‌بندی آنها با فرمول‌بندی «اسوبوژدنیه» شباهت پیدا میکند، ولی هدف نامبرده را در برابر خود قرار میدهند. و بعد، آیا آنها موضوع دولت موقت را با مسئلهٔ قیام مربوط میسازند؟ — آری، مستقیماً مربوط میسازند و میگویند که دولت موقت «از قیام پیروزمندانهٔ مردم برون می‌آید». بالاخره، آیا آنها رهبری قیام را هدف خود قرار میدهند؟ — بله، آنها گرچه مانند آقای استرووه از اعتراف بلزوم و فوریت قیام شانه خالی میکنند، ولی فرقشان با آقای استرووه اینستکه در عین حال میگویند: «سوسیال‌دمکراسی میکوشد آنرا (قیام را) تابع نفوذ و رهبری خود نماید و از آن بنفع طبقهٔ کارگر استفاده کند».

خیلی منطقی و با یکدیگر مربوطست، اینطور نیست؟ ما هدف خود را این قرار میدهیم که قیام توده‌ها اعم از پرولتاریا و غیرپرولتاریا را تابع نفوذ و رهبری خود نمائیم و از آن، بنفع خود استفاده کنیم. و لذا ما هدف خود را این قرار میدهیم که در موقع قیام هم پرولتاریا و هم بورژوازی انقلابی و هم خرده‌بورژوازی («گروههای غیر پرولتری») را رهبری نمائیم یعنی رهبری قیام را بین سوسیال‌دمکراسی و بورژوازی انقلابی «تقسیم کنیم». ما هدف خود را پیروزی قیام قرار میدهیم که باید به استقرار دولت موقت («که از قیام پیروزمندانهٔ مردم برون می‌آید») منجر گردد. بدینجهت... بدینجهت ما نباید منظور خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در دولت موقت انقلابی قرار دهیم!!

دوستان ما بهیچوجه نمیتوانند سروته موضوع را بهم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز میجوید و نظر سوسیال‌دمکراسی انقلابی که دعوت می‌کند انجام این وظیفهٔ فوری بر عهده گرفته شود، مردد مانده‌اند. آنها بین آنارشیسم که هرگونه شرکتی را در دولت موقت انقلابی از لحاظ اصولی بمثابهٔ خیانت نسبت به پرولتاریا تقبیح مینماید و مارکسیسم که در صورت وجود نفوذ رهبری کنندهٔ سوسیال‌دمکراسی در قیام* چنین شرکتی را طلب میکند، مردد مانده‌اند. آنها دارای هیچگونه خطمشی مستقلی نیستند: نه دارای خطمشی آقای استرووه که در صدد معامله با تزاریسم است و به این جهت هم در مورد مسئلهٔ قیام باید از مطلب بگریزد و راه طفره در پیش گیرد؛ — نه دارای خطمشی آنارشیستها که هرگونه اعمال نفوذ «از بالا» و هرگونه شرکتی را در انقلاب بورژوائی تقبیح مینماید. نوایسکرائیها معامله با تزاریسم و پیروزی بر تزاریسم را با یکدیگر مخلوط مینمایند. آنها میخواهند در انقلاب بورژوائی شرکت نمایند. آنها از «دو دیکتاتوری» مارتینف کمی گام فراتر گذارده‌اند. آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند، — بمنظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر کنند، یعنی بمنظور آنکه از ثمره‌های پیروزی استفاده نکنند و تمام ثمره‌های آنرا کاملاً به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها «استفاده از قیام به نفع طبقهٔ کارگر» مینامند...

بیش از این به مکث روی این آشفته‌فکری حاجتی نیست. بهتر است منشاء این آشفته‌فکری را ضمن فرمولبندی آن که می‌گوید «باید بصورت یک حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند» بررسی نمائیم.

این یکی از اصول سوسیال‌دمکراسی انقلابی بین‌المللی است که ما با آن آشنا هستیم. این یک اصل کاملاً صحیحی است. این اصل

---

* — رجوع شود به روزنامه «پرولتاری» شمارهٔ سوم «دربارهٔ دولت موقت انقلابی»، مقالهٔ دوم.

برای تمام مخالفین رویزیونیسم یا اپورتونیسم در کشورهای پارلمانی جزو اصول بدیهی شده است. این اصل، بمثابهٔ یک رویهٔ ضروری و مشروع علیه «کرتینیسم پارلمانی»، میلرانیسم، برنشتینیسم (۴۲) و رفرمیسم ایتالیائی بشیوهٔ توراتی، حق اهلیت یافته است. نوایسکرائیهای شریف ما این اصل نیکو را از بر کرده و با پشتکار تمام بکار می‌برند... ولی کاملاً بیجا. مقوله‌هائی از مبارزهٔ پارلمانی در قطعنامه‌هائی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچگونه پارلمانی وجود ندارد نوشته شده است. مفهوم «اپوزیسیون» که منعکس‌کننده و مبین آن وضعیت سیاسی است که در آن هیچکس بطور جدی از قیام صحبت نمیکند، بطرزی بی‌معنی در مورد وضعیتی بکار برده میشود که در آن قیام شروع شده و تمام طرفداران انقلاب دربارهٔ رهبری آن فکر و صحبت میکنند. تمایل به «باقی ماندن» در همان وضعیت سابق، یعنی در شرایطی که منحصراً باید «از پائین» اعمال نفوذ نمود، درست در آن هنگامی با طمطراق تمام اظهار میشود که انقلاب مسئلهٔ لزوم اعمال نفوذ از بالا را در صورت پیروزی قیام در دستور روز قرار داده است.

خیر، بخت و اقبال کاملاً از نوایسکرائیهای ما روی بر تافته است! حتی وقتی هم که آنها یک اصل صحیح سوسیال‌دمکراسی را جمله‌بندی می‌کنند از بکار بردن صحیح آن عاجزند. آنها فکر نکرده‌اند در عصریکه انقلاب آغاز شده است و پارلمان وجود ندارد و جنگ داخلی جریان داشته و شعله‌های قیام زبانه میگیرد، چگونه مفهوم‌ها و اصطلاحات منوط به مبارزهٔ پارلمانی تغییر کرده و به نقیض خود مبدل می‌شوند. آنها فکر نکرده‌اند که در شرایطی که مورد بحث ماست، اصلاح و تصحیح، از طریق تظاهرات خیابانی پیشنهاد میشود و استیضاح از طریق عملیات تعرضی افراد مسلح صورت میگیرد و اپوزیسیون برضد دولت از طریق واژگون ساختن جبری دولت بعمل می‌آید.

همانطور که قهرمان نامی یکی از داستانهای ملی ما اندرزهای نیک را وقتی تکرار میکرد که اتفاقاً موقع آنها گذشته بود، همانطور هم مداحان مارتینف ما درسهای پارلمانتاریسم زمان صلح را درست

موقعی تکرار میکنند که خودشان آغاز عملیات آشکار جنگی را تأیید مینمایند. هیچ‌چیز از این شعار «اپوزیسیون افراطی» مضحک‌تر نیست که با تبختر تمام در قطعنامه‌ای ذکر میشود که با اشاره به «پیروزی قطعی انقلاب» و «قیام مردم» آغاز میگردد! درست فکر کنید، آقایان، و ببینید معنا داشتن خط مشی «اپوزیسیون افراطی» در دورهٔ قیام چیست؟ آیا معنای آن افشاء نمودن دولت است یا سرنگون ساختن آن؟ آیا معنای آن رأی مخالف دادن بدولت است یا شکست وارد ساختن به نیروهای جنگی آن در نبرد آشکار؟ آیا معنای آن امتناع از پرکردن خزانهٔ دولت است یا تصرف این خزانه از راه انقلاب بمنظور مصرف آن برای حوائج قیام و مسلح نمودن کارگران و دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان؟ آقایان، آیا بالاخره نمیخواهید بفهمید که مفهوم «اپوزیسیون افراطی» فقط عبارت از عملیات منفی یعنی افشاء نمودن، رأی مخالف دادن و امتناع کردن است؟ بچه دلیل؟ به این دلیل که این مفهوم فقط مربوطست به مبارزهٔ پارلمانی و آنهم مربوط به عصری که هیچکس هدف مستقیم مبارزه را «پیروزی قطعی» قرار نمیدهد. آیا بالاخره نمیخواهید بفهمید — از آن لحظه‌ایکه توده‌های مورد زجر و ستم سیاسی بمنظور مبارزهٔ حیات و ممات برای نیل به پیروزی، هجوم قطعی خودرا از هر سو آغاز مینمایند جریان کار از اساس دگرگون میگردد؟

کارگران از ما میپرسند، آیا لازم است برای عمل تأخیرناپذیر قیام جداً دست بکار شد؟ چه کار باید کرد که قیام آغازشده پیروز گردد؟ چگونه باید از پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه ای را میتوان و باید در آنموقع عملی کرد؟ نوایسکرائیها که مشغول عمیق ساختن مارکسیسم هستند، جواب میدهند: باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرینکار کوته‌فکری نامیدیم؟

۱۰ — « کمون‌های انقلابی » و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان

کنفرانس نوایسکرائیها نتوانست در موضع آنارشیستی که «ایسکرای» نو به آن رسیده بود (فقط اعمال نفوذ «از پائین» نه اینکه «هم از پائین و هم از بالا») پایدار بماند. بطلان تجویز قیام و در عین حال عدم تجویز پیروزی و شرکت در دولت موقت انقلابی بیش از حد واضح بود. بدینجهت قطعنامه در مورد راه حلی که مارتینف و مارتف برای این مسئله پیشنهاد کرده بودند قیود و محدودیتهائی قایل گردید. حال این قیود را که در قسمت بعدی قطعنامه بیان شده مورد بررسی قرار میدهیم:

> «البته این تاکتیک («باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی») بهیچوجه صلاح بودن تصرف جزئی و گاهگاهی حکومت و تشکیل کمون‌های انقلابی در فلان و بهمان شهر یا فلان و بهمان استان را که منظور از آن فقط و فقط کمک بتوسعهٔ قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت باشد، نفی نمیکند».

اگر اینطور است پس معلوم میشود که از لحاظ اصولی نه تنها اعمال نفوذ از پائین بلکه اعمال نفوذ از بالا هم مجاز شمرده شده است. معلوم میشود آن تزی که ل. مارتف در مقالهٔ مشهور مندرجه در «ایسکرا» (شمارهٔ ۹۳) مطرح کرده است بطلانش ثابت و تاکتیک روزنامهٔ «وپریود» که اضافه بر اعمال نفوذ «از پائین» اعمال نفوذ «از بالا» را نیز توصیه مینماید صحتش مورد اذعان است.

و انگهی، واضح است که منظور از تصرف حکومت (ولو بطور جزئی، گاهگاهی و هکذا) منحصر به شرکت سوسیال‌دمکراسی فقط و پرولتاریای فقط نیست. زیرا فقط پرولتاریا نیست که در انقلاب

دمکراتیک ذینفع است و بطرز مؤثری در آن شرکت مینماید. زیرا قیام، همانطوریکه در آغاز قطعنامه مورد بحث گفته میشود، مربوط به تمام «مردم» است و «گروه‌های غیر پرولتری» (اصطلاح قطعنامه کنفرانس‌چیها در مورد قیام) یعنی گروههای بورژوائی هم در آن شرکت مینمایند. پس اصلی که هرگونه شرکت سوسیالیست‌ها را با خرده‌بورژوازی در دولت موقت انقلابی خیانتی نسبت بطبقهٔ کارگر میدانست، از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. «خیانت» بصرف اینکه عمل خیانت در مورد جزئی از کل انجام گرفته و گاهگاهی و محلی و غیره باشد جنبهٔ خیانت بودن خود را از دست نمیدهد. پس اصلی که شرکت در دولت موقت انقلابی را با ژورسیسم مبتذل (٤٣) همتراز میدانست از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. دولت به استناد اینکه قدرتش در بسیاری از شهرها بسط نداشته و منحصر بیک شهر باشد، در بسیاری از استانها بسط نداشته و منحصر به یک استان باشد و همچنین از اینکه دارای این یا آن نام باشد، جنبهٔ دولت بودن خود را از دست نمیدهد. بدینطریق کنفرانس از آن شیوهٔ طرح اصولی که «ایسکرای» نو سعی میکرد به این مسئله بدهد سر باز زد.

حال ببینیم آن محدودیتهائی که کنفرانس برای تشکیل دولت‌های انقلابی — که اکنون از نظر اصولی جائز است — و برای شرکت در آنها قایل میشود عقلائی است یا خیر. ما نمی‌فهمیم چه فرقی بین مفهوم «گاهگاهی» و «موقت» وجود دارد. می‌ترسیم که منظور از استعمال این کلمهٔ خارجی و «نو» فقط استتاری برای فقدان صراحت فکر باشد. این کلمه در ظاهر «عمیقتر» بنظر می‌آید، ولی در حقیقت فقط موضوع را تاریکتر و پیچیده‌تر میکند. چه فرقی است بین «صلاح بودن» «تصرف حکومت» بطور جزئی در یک شهر یا استان از یک طرف و شرکت در دولت موقت انقلابی تمام کشور از طرف دیگر؟ مگر میان «شهرها» شهری مانند پتربورگ نیست که جریان نهم ژانویه در آنجا اتفاق افتاد؟ مگر قفقاز که از بسیاری

کشورها بزرگتر است، جزو استانها نیست؟ مگر در موقع «تصرف حکومت» نه تنها در استان بلکه حتی در یک شهر هم وظایفی (که سابقاً موجب نگرانی «ایسکرای» نو بود) از قبیل طرز رفتار با زندانها، پلیس، خزانه‌داری و غیره در مقابل ما عرض‌اندام نمی‌نماید؟ البته هیچکس منکر این نیست که در صورت عدم تکافوی قوا، در صورت موفقیت ناقص قیام، در صورت عدم قاطعیت پیروزی آن، تشکیل دولت‌های موقت انقلابی بطور جزئی یعنی در بعضی شهرها و غیره ممکن است. ولی این چه دخلی به مطلب دارد، آقایان؟ مگر خود شما در ابتدای قطعنامه از «پیروزی قطعی انقلاب» و از «قیام پیروزمندانهٔ مردم» صحبت نمیکنید؟؟ از چه وقت سوسیال‌دمکرات‌ها کار آنارشیست‌ها یعنی پراکندگی توجه و هدف‌های پرولتاریا را پیش گرفته‌اند و بجای هدایت وی بسوی یک هدف همگانی، واحد، جامع و کامل، بسوی هدفهای «جزئی» هدایتش مینمایند؟ خود شما ضمن فرض «تصرف حکومت» در یک شهر از «بسط و توسعهٔ قیام» صحبت میکنید — آیا جسارتاً ممکن است فکر کنیم که اینجا منظور بسط و توسعهٔ آن به شهر دیگر است؟ اجازه میفرمائید امیدوار شویم که اینجا منظور «بسط و توسعهٔ» آن در همهٔ شهرها است؟ آقایان، نتیجه‌گیریهای شما هم درست مثل مقدماتتان بی‌پروپا، تصادفی، ضد و نقیض و درهم و برهم است. کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه به مسئله مربوط به دولت موقت انقلابی بطور کلی پاسخ جامع و واضحی داده است. این پاسخ شامل تمام دولت‌های موقت هم که بطور جزئی تشکیل شده باشند میشود. ولی کنفرانس که در پاسخ خود بطور مصنوعی و خودسرانه جزئی از مسئله را از کل آن مجزا میکند، فقط از پاسخ به این مسئله من‌حیث‌المجموع طفره میرود (ولی بدون موفقیت) و تولید درهم برهمی مینماید.

معنی «کمون‌های انقلابی» چیست؟ آیا فرقی میان این مفهوم و «دولت موقت انقلابی» هست، و اگر هست در چیست؟ آقایان کنفرانس‌چیها خودشان هم اینموضوع را نمیدانند. آشفته‌فکری انقلابی بطوریکه اغلب دیده میشود آنها را بمرحلهٔ جمله‌بافی انقلابی میکشاند.

آری، استعمال کلمهٔ «کمون انقلابی» در قطعنامهٔ نمایندگان سوسیال‌ـ دمکراسی فقط یک جمله‌بافی انقلابی است و لاغیر. مارکس بکرات این قبیل جمله‌بافی‌ها را که بوسیلهٔ آنها با اصطلاحات «فریبنده و جذاب» مربوط به دوران سپری‌شده، بروی وظایف آینده پرده میکشند تقبیح نموده است. فریبندگی و جذابیت یک اصطلاح که نقش خود را در تاریخ بازی کرده است، در چنین مواردی جنبه زینت‌آلات بدلی پرزرق و برقی را پیدا میکند که زیب پیکر عروسک پر سر و صدائی کرده باشند. ما باید بکارگران و بتمام مردم با صراحت و بدون ذره‌ای ابهام بفهمانیم برای چه میخواهیم دولت موقت انقلابی تشکیل دهیم؟ و اگر فردا قیام مردم که اکنون آغاز گردیده پیروزمندانه خاتمه پذیرد و ما بقطعی‌ترین طرزی در حکومت نفوذ داشته باشیم چه اصلاحات بخصوصی را عملی خواهیم نمود؟ اینست پرسشهائی که در برابر رهبران سیاسی قرار دارد.

کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در کمال وضوح به این پرسشها پاسخ میدهد و برنامهٔ کامل این اصلاحات را که عبارت است از برنامهٔ حداقل حزب ما تعیین مینماید. ولی کلمهٔ «کمون» هیچ پاسخی به این پرسش‌ها نداده فقط مغز را با آوازی دوردست... یا آواز دهل‌مانندی آکنده مینماید. بهمان نسبتی که فرضاً کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نزد ما گرامی است بهمان اندازه هم ما کمتر مجازیم، بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، به آن استناد ورزیم. استناد به آن تکرار عمل نابخردانه بلانکیست‌هاست که از هر عمل کمون (۴۴) (در «بیانیهٔ» سال ۱۸۷۴ خود) ستایش میکردند و بهمین جهت هم انگلس آنهارا مورد استهزاء قرار میداد. اگر کارگری از یکی از کنفرانس‌چیها بپرسد این «کمون انقلابی» که در قطعنامه از آن یادآوری میشود چیست، او چه جواب خواهد داد؟ او تنها جوابی که میتواند بدهد اینستکه در تاریخ یک دولت کارگری به این نام معروفست که دانائی و توانائی تشخیص بین عوامل انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را نداشت، وظایف مبارزه در راه جمهوری و مبارزه در راه

سوسیالیسم را با یکدیگر مخلوط مینمود، از عهدهٔ حل مسئله تعرض جدی جنگی برضد ورسای برنیامد، در مورد بانک فرانسه مرتکب اشتباه شد و آنرا ضبط نکرد و قس علیهذا. خلاصه اعم از اینکه شما در پاسخ خود بکمون پاریس استناد جوئید یا به کمون دیگر، ناچار باید بگوئید: این دولتی بود که دولت ما نباید مثل آن باشد. جوابی بسیار عالیست و جای حرف هم نیست! ولی آیا سکوت در مورد برنامهٔ عملی حزب و تدریس بیجای تاریخ در یک قطعنامه گواه بر درازگوئی اشخاص ملانقطی و عجز و زبونی فرد انقلابی نیست؟ آیا این نشانه اشتباهی نیست که بیهوده میکوشیدند آنرا بما نسبت دهند: یعنی مخلوط نمودن انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که هیچیک از «کمون‌ها» تفاوت بین این دو را تشخیص نمیدادند؟

هدف دولت موقت (که آنقدر بیجا نام کمون به آن داده شده است) «منحصراً» بسط و توسعهٔ قیام و ایجاد بی‌نظمی در دستگاه دولت معین شده است. این کلمهٔ «منحصراً» که بمثابهٔ بخاری است که از منجلاب همان تئوری مهمل اعمال نفوذ «فقط از پائین» متصاعد شده است بر حسب معنی لغوی خود، هرگونه وظایف دیگری را نفی میکند. ولی نفی وظایف دیگر با اینطریق و به این نحو، اثبات دیگریست بر کوته‌بینی و عدم‌تعقل. «کمون انقلابی» یا بعبارت دیگر حکومت انقلابی، ولو در یک شهر هم که باشد، ناگزیر مجبور خواهد بود کلیه امور دولتی را (ولو بطور موقت و «جزئی و گاهگاهی») انجام دهد و سر زیر برف کردن در اینجا منتهای نابخردی است. این حکومت باید هم بروز کار ۸ ساعته صورت قانونی بدهد، هم بازرسی کارگری را در کارخانه‌ها بر قرار سازد، هم آموزش مجانی همگانی را اجرا نماید، هم انتخابی بودن قضاوت را معمول دارد، هم کمیته‌های دهقانی را تشکیل دهد، و هم غیره و غیره، — مختصر کلام این حکومت حتماً باید یک سلسله رفرمهائیرا بموقع اجرا گذارد. خلاصه کردن این رفرمها در مفهوم «کمک به بسط و توسعهٔ قیام» معنایش بازی با الفاظ و تشدید عمدی ابهام در آن جائیست که احتیاج به وضوح کامل دارد.

قسمت آخر قطعنامهٔ نوایسکرائیها موضوع جدیدی برای انتقاد از تمایلات اصولی «اکونومیسم» که در حزب ما احیاء شده بدست نمیدهد، ولی مطالب فوق‌الذکر را اندکی به شکل دیگر تصویر مینماید. اینک آن قسمت:

«فقط در یک صورت سوسیال‌دمکراسی بنابابتکار خود باید هدف مساعی خویش را این موضوع قرار دهد که قدرت را بکف آورد و حتی‌الامکان آنرا مدت زیادتری در دست خود نگاه دارد و این همانا در صورتی است که دامنهٔ انقلاب به کشورهای مترقی اروپای باختری که در آنجا شرایط لازم برای عملی نمودن سوسیالیسم به نضج معینی (؟) رسیده است، بسط یابد. در این صورت است که حدود محدود تاریخی انقلاب روس را میتوان بطور قابل ملاحظه‌ای وسعت داد و در اینصورت است که اقدام به اصلاحات سوسیالیستی امکان‌پذیر خواهد بود.

سوسیال‌دمکراسی با مبتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال‌دمکرات را در طول تمام دورهٔ انقلاب نسبت بتمام دولتهائی که در جریان انقلاب پی در پی روی کار می‌آیند در موقعیت اپوزیسیون افراطی انقلابی نگاهدارد، در عین حال به بهترین طرز میتواند خود را برای استفاده از قدرت دولتی در صورتیکه بدستش بیفتد(؟؟) آماده نماید».

فکر اصلی در اینجا همانست که «وپریود» بکرات اظهار کرده است: ما نباید از پیروزی کامل سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک یعنی از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف)، زیرا این پیروزی بما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم، و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه یوغ بورژوازی را از گردن خود بدور افکند بنوبهٔ خود در انجام انقلاب سوسیالیستی بما کمک

خواهد کرد. ولی ببینید این فکر در بیان نوایسکرائیها چقدر ضایع شده است. ما روی جزئیات مسئله از قبیل این فکر مهمل که بموجب آن گوئی ممکن است قدرت بدست حزب آگاهی که تاکتیک تصرف قدرت را مضر میداند «بیفتد» و نیز روی این موضوع که در اروپا شرایط برای سوسیالیسم تنها به نضج معین نرسیده بلکه بطور کلی نضج یافته است، — روی این موضوع که برنامهٔ حزبی ما معتقد به هیچگونه اصلاحات سوسیالیستی نیست مگر به انقلاب سوسیالیستی — مکث نمی‌کنیم. ما فقط فرق عمده و اساسی موجود بین ایدهٔ «وپریود» و قطعنامه را در نظر میگیریم. وظیفه‌ای را که «وپریود» در مقابل پرولتاریای انقلابی قرار داده است وظیفه‌ایست دارای جنبهٔ فعال و آن عبارت است از پیروزی در مبارزهٔ برای دمکراسی و استفاده از این پیروزی برای بسط دامنه انقلاب به اروپا. ولی قطعنامه باین ارتباطیکه بین «پیروزی قطعی» ما (نه به آن مفهومی که نوایسکرائیها قایلند) و انقلاب اروپا موجود است پی نمی‌برد و به این جهت از وظایف پرولتاریا و دورنمای پیروزی وی صحبتی نمی‌کند، بلکه یکی از امکانات را بطور کلی مورد بحث قرار میدهد: «در صورتی که دامنه انقلاب بسط یابد»... «وپریود» صریح و آشکار معین کرده است — و این مراتب در قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه هم قید شده است — که بویژه چگونه میتوان و باید بنفع پرولتاریا از «قدرت دولتی استفاده کرد» و در عین حال اینموضوع را در نظر گرفت که در مرحلهٔ کنونی تکامل اجتماعی، چه کاریرا میتوان بلافاصله انجام داد و چه کاری را لازمست بدوا بمثابهٔ تهیه مقدمات دمکراتیک مبارزه در راه سوسیالیسم انجام داد. قطعنامه در اینجا هم نومیدانه دنبال جریان را گرفته و میگوید: «میتواند خود را برای استفاده آماده نماید»، ولی نمیتواند بگوید که چگونه میتواند و چگونه خودرا آماده نماید، برای چه استفاده‌ای. ما شکی نداریم که مثلاً نوایسکرائیها «میتوانند خود را برای استفاده» از مقام رهبری در حزب «آماده نمایند»، ولی تمام مطلب اینجاست که تا کنون تجربهٔ آنها در مورد این استفاده و نیز آمادگی آنها جای امیدی را باقی نمیگذارد که آنها بتوانند امکان را به واقعیت مبدل سازند...

«وپریود» اینموضوع را بدقت متذکر گردیده است که «امکان» واقعی «در دست نگاه داشتن حکومت» در چیست، — این امکان در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان است، در نیروی مشترک و تودهای آنها است که قادر است بر تمام نیروهای ضدانقلاب فایق آید، و نیز در تطابق ناگزیر منافع آنها در مورد اصلاحات دمکراتیک است. قطعنامهٔ کنفرانس در اینجا نیز هیچ چیز مثبتی نداده و فقط از موضوع طفره میرود. مگر نه اینستکه امکان نگاهداری حکومت در روسیه مشروط به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دمکراتیکی است که هم اکنون در کشور ما بوقوع میپیوندد. مگر نه اینستکه پیروزی پرولتاریا در اروپا (از بسط دامنهٔ انقلاب به اروپا تا پیروزی پرولتاریا هنوز مقداری فاصله است) موجب بروز مبارزهٔ شدید ضدانقلابی بورژوازی روس خواهد شد، — قطعنامهٔ نوایسکرائیها دربارهٔ این نیروی ضدانقلابی که ماهیت آن در قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه مورد سنجش قرار گرفته است کلمه‌ای هم سخن نمیگوید. اگر ما در مبارزه برای جمهوری و دمکراسی امکان اینرا نداشتیم که بغیر از پرولتاریا به دهقانان نیز اتکاء نمائیم در اینصورت «نگاهداری قدرت» اقدام نومیدانه‌ای بود. ولی وقتی چنین اقدامی نومیدانه نیست و وقتی «پیروزی قطعی بر تزاریسم» چنین امکانی را برای ما میسر میسازد، — در اینصورت ما باید به آن اشاره کنیم، ما باید مجدانه دعوت نمائیم که این امکان را بواقعیت بدل سازند، ما باید نه فقط در صورت بسط دامنهٔ انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنهٔ آن به اروپا نیز شعارهای عملی بدهیم. استناد دنباله‌روهای سوسیال‌دمکراسی به «مرزهای محدود تاریخی انقلاب روس» فقط پرده‌ای است برای استتار محدودیت فهم آنها در مورد وظایف این انقلاب دمکراتیک و نقش پیشرو پرولتاریا در آن!

یکی از اعتراضاتی که برضد شعار «دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» میشود اینستکه این دیکتاتوری لازمه‌اش «ارادهٔ واحد» است («ایسکرا» شمارهٔ ۹۵) در حالیکه پرولتاریا نمیتواند با خرده‌بورژوازی ارادهٔ واحد داشته باشد. این اعتراض بی‌پایه است، زیرا

بنای آن بر تفسیر مجرد و «متافیزیکی» مفهوم «ارادهٔ واحد» گذارده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر واحد نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دمکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمیگردد. فراموش کردن اینموضوع بمعنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن اینموضوع یعنی فراموش نمودن جنبهٔ همگانی انقلاب دمکراتیک: زیرا وقتی این انقلاب «همگانی» بود در اینصورت در همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضاهای همگانی را برآورده مینماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دمکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمیتواند باشد. مبارزهٔ طبقاتی بین آنها امریست نا گزیر، ولی در زمینهٔ جمهوری دمکراتیک این مبارزه عمیقترین و وسیعترین مبارزهٔ مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده‌ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشتهٔ آن — حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضدانقلاب، «وحدت ارادهٔ» پرولتاریا و دهقانان ممکن است، زیرا وحدت منافع وجود دارد.

آیندهٔ آن — مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزهٔ کارگر روزمزد با صاحب‌کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیرممکن است*. در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری میرود، بلکه راهی است که از جمهوری دمکراتیک خرده‌بورژوازی بسوی سوسیالیسم میرود.

---

* تکامل سرمایه‌داری که وسعت و سرعت آن در دورهٔ آزادی بیشتر است ناگزیر وحدت اراده را بسرعت خاتمه خواهد داد، — و این سرعت بهمان نسبتی که ضدانقلاب و ارتجاع سریعتر سرکوب شود، زیادتر خواهد بود.

البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده در هم آمیخته و دو راه باهم مخلوط میشوند. کار روزمزدی و مبارزهٔ آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفهٔ آن در رژیم سرواژ بسته می‌شود. ولی این موضوع بهیچوجه مانع این نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یک دیگر تفکیک نمائیم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطهٔ مقابل هم قرار میدهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگر اصرار میورزیم، ولی آیا میتوان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه‌ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر درهم می‌آمیزند؟ مگر عصر انقلابهای دمکراتیک در اروپا شامل یک سلسله نهضت‌های سوسیالیستی و تلاشهای سوسیالیستی نبوده است؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشتهٔ دمکراتیسم بانجام برساند در پیش ندارد؟

یک سوسیال‌دمکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزهٔ ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم برضد دمکرات‌ترین و جمهوریخواه‌ترین بورژوازی و خرده‌بورژوازی از یاد ببرد. در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود که سوسیال‌دمکراسی باید حتماً و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین برمی‌آید که تز ما حاکی از اینکه باتفاق بورژوازی «باید با هم کوبید» دارای جنبهٔ موقتی است و ما موظفیم «متفق را مانند دشمنی» شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم والخ. در تمام اینها نیز جای کوچکترین چون و چرا نیست. ولی خیلی مضحک و ارتجاعی بود اگر از اینجا چنین استنباط میشد که باید وظایف حیاتی مربوط به لحظهٔ فعلی را، ولو این وظایف گذرنده و موقتی هم باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنائی ننمود و یا بنظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفهٔ گذرنده و موقتی سوسیالیست‌هاست، ولی هرگونه بی‌اعتنائی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساویست با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفهٔ گذرنده و موقتی

سوسیالیست‌هاست، ولی بی‌اعتنائی به این وظیفه در عصر انقلاب دمکراتیک — ارتجاع محض است.

وظایف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود. همه چیز نسبی است، همه چیز گذرنده است، همه چیز متغیر است. سوسیال‌دمکراسی آلمان در برنامهٔ خود خواست جمهوری را مطرح نمیکند. در آنجا وضعیت طوری است که مشکل بتوان این مسئله را در عمل از مسئلهٔ سوسیالیسم تفکیک نمود (گواینکه انگلس در مورد آلمان هم در سال ۱۸۹۱ ضمن تذکرات خود در خصوص طرح برنامهٔ ارفورت برحذر میدارد از اینکه به نقش جمهوری و مبارزه در راه جمهوری کم‌بها داده شود! (۴۵)). در سوسیال‌دمکراسی روسیه حتی صحبتی هم از اینکه خواست جمهوری از برنامه و تبلیغات حذف شود بمیان نیامده است، زیرا در کشور ما دربارهٔ ارتباط لاینفک مسئله جمهوری با مسئلهٔ سوسیالیسم جای سخنی هم نمیتواند باشد. سوسیال‌دمکرات آلمانی که در سال ۱۸۹۸ مسئلهٔ بخصوص جمهوری را در درجهٔ اول اهمیت قرار نمیدهد پدیده ایست طبیعی که موجب هیچگونه حیرت یا تقبیحی نیست. اگر یک سوسیال‌دمکرات آلمانی در سال ۱۸۴۸ مسئلهٔ جمهوری را نادیده میگرفت، آشکارا به انقلاب خیانت کرده بود. حقیقت مجرد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است.

زمانی میرسد — که مبارزه علیه حکومت مطلقه روس بپایان میرسد — دورهٔ انقلاب دمکراتیک در روسیه سپری میشود — آنوقت دیگر حتی صحبت دربارهٔ «وحدت ارادهٔ» پرولتاریا و دهقانان و دربارهٔ دیکتاتوری دمکراتیک و غیره مضحک خواهد بود. آنوقت ما مستقیماً دربارهٔ دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا فکر کرده با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت. ولی در حال حاضر حزب طبقهٔ پیشرو نمیتواند با تمام قوا برای پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک بر تزاریسم نکوشد. و اما پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان.

تبصره (۴۶)

۱) بخواننده یادآوری مینمائیم که «ایسکرا» در جریان جر و بحث

با «وپریود» ضمناً بنامهٔ انگلس به توراتی استناد میکرد که انگلس در آن پیشوای (آیندهٔ) رفرمیست‌های ایتالیا را از اختلاط دو مفهوم انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی برحذر میداشت. انگلس دربارهٔ وضعیت سیاسی ایتالیا در سال ۱۸۹۴ نوشت انقلابی که در ایتالیا در پیش است انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه انقلاب خرده‌بورژوائی و دمکراتیک است. «ایسکرا» «وپریود» را سرزنش میکرد که از اصلی که انگلس مقرر داشته منحرف شده است. این سرزنش صحیح نیست، زیرا «وپریود» (شمارهٔ ۱۴) به صحت کلیات تئوری مارکس دربارهٔ وجود اختلاف سه نیروی عمدهٔ انقلاب قرن نوزدهم کاملا اذعان داشت. بموجب این تئوری، نیروهائی که برضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه، فئودالیسم و سرواژ بپا میخیزند عبارتند از ۱) بورژوازی بزرگ لیبرال؛ ۲) خرده‌بورژوازی رادیکال؛ ۳) پرولتاریا. اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمیکند؛ دومی برای نیل باستقرار جمهوری دمکراتیک مبارزه میکند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزهٔ خرده‌بورژوائی که هدف آن انقلاب کامل دمکراتیک است با مبارزهٔ پرولتری که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است — سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید مینماید. این برحذر داشتن مارکس کاملا صحیح است. ولی درست بهمین علت شعار «کمونهای انقلابی» اشتباه است، زیرا کمونهائی که در تاریخ مشهورند درست همین انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را با هم مخلوط میکردند. برعکس شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملا ما را از این اشتباه مصون میدارد. شعار ما با تصدیق اینموضوع که این انقلاب جنبهٔ مسلماً بورژوائی دارد و قادر نیست مستقیماً از حدود انقلاب صرفاً دمکراتیک خارج شود، این انقلاب معین را بجلو سوق میدهد، — میکوشد به این انقلاب شکل‌هائی بدهد که حد اکثر سودمندی را بحال پرولتاریا داشته باشد، — بالنتیجه میکوشد از انقلاب دمکراتیک بمنظور موفقیت‌آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید.

۱۱ – یک مقایسه اجمالی بین برخی از قطعنامه‌های کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و « کنفرانس »

مسئلهٔ دولت موقت انقلابی در لحظهٔ فعلی محور مسائل تاکتیکی سوسیال‌دمکراسی را تشکیل میدهد. مکث روی سایر قطعنامه‌های کنفرانس بهمان تفصیل نه ممکن است و نه لزومی دارد. ما فقط به نکته‌ای چند که مؤید وجه تمایز اصولی خطمشی تاکتیکی قطعنامه‌های کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و قطعنامه‌های کنفرانس است و فوقاً آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم مختصر اشاره‌ای خواهیم نمود.

مثلا موضوع چگونگی طرز رفتار نسبت به تاکتیک دولت در آستانه انقلاب را در نظر بگیرید. در اینجا هم پاسخ کامل را در قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه خواهید یافت. این قطعنامه تمام شرایط گوناگون و وظایف لحظهٔ مخصوص را در نظر میگیرد: هم افشای جنبهٔ ریاکارانه گذشتهای دولت، هم استفاده از «شکلهای کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم»، هم اجرای انقلابی خواستهای مبرم طبقهٔ کارگر (و در درجهٔ اول روز کار ۸ ساعته) و هم، بالاخره، دفع باندهای سیاه‌را. در قطعنامه‌های کنفرانس مسئله در چند قسمت پخش شده است: «دفع حمله نیروهای سیاه ارتجاع» فقط در براهین قطعنامهٔ مربوط به چگونگی برخورد نسبت بسایر احزاب ذکر گردیده است. شرکت در انتخابات مؤسسات انتخابی مجزا از «صلح و مصالحه‌های» تزاریسم با بورژوازی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بجای دعوت برای عملی ساختن روزکار ۸ ساعته از طریق انقلابی، قطعنامهٔ مخصوصی با عنوان پرآب‌وتاب «دربارهٔ مبارزهٔ اقتصادی» صادر میشود که

فقط شعار قدیمی تبلیغات بر له «برقراری روزکار ۸ ساعته بوسیلهٔ وضع قانون» را تکرار مینماید (پس از استعمال کلمات پر سر و صدا و بسیار نابخردانه دربارهٔ «جای سهمی که مسئلهٔ کارگر در زندگی اجتماعی روس دارد»). عدم کفایت و عقب‌ماندگی این شعار در لحظهٔ فعلی بقدری واضح است که برای اثبات آن حاجتی به مکث نیست.

و اما مسئلهٔ تظاهرات سیاسی آشکار. کنگرهٔ سوم تغییرات اساسی را که برای آیندهٔ نزدیک در فعالیت ما رخ خواهد داد در نظر میگیرد. از فعالیت مخفی و توسعهٔ دستگاه مخفی بهیچ وجه نمیتوان چشم پوشید، زیرا این عمل بنفع پلیس بوده و بینهایت برای دولت سودمند است. ولی اکنون دیگر نمیتوان دربارهٔ تظاهرات آشکار نیز فکر نکرد. باید فوراً شکلهای مصلحت‌آمیز این تظاهرات و بنابر این دستگاههای مخصوصی را که پنهانکاری آنها کمتر باشد برای این مقصود تهیه نمود. باید از جمعیت‌های علنی و نیمه‌علنی استفاده نمود تا بتوان حتی‌الامکان آنها را به تکیه‌گاههای حزب آشکار سوسیال‌دمکرات کارگری آینده روسیه بدل ساخت.

کنفرانس در اینجا نیز مسئله را در چند قسمت پخش می‌کند و هیچ شعار جامع نمیدهد. مخصوصاً توصیه خنده‌آوریکه بکمیسیون تشکیلات راجع به مراقبت در «نقل و انتقال» ادبای علنی شده است به چشم می‌زند. قرار مربوط به «تحت نفوذ درآوردن روزنامه‌های دمکراتیکی که هدف و منظور خود را کمک به جنبش کارگری قرار میدهند» بکلی بیمعنی است. این موضوع را تمام جراید علنی لیبرال ما که از لحاظ خطمشی تقریباً سراپا «اسوبوژدنیه‌ای» هستند، هدف خود قرار داده‌اند. چه میشود اگر هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» خودش توصیهٔ خود را اجرا کند و بما نمونه‌ای نشان بدهد که چگونه باید «اسوبوژدنیه» را تابع نفوذ سوسیال‌دمکراتیک نمود؟ بجای اینکه شعار داده شود که از اتحادیه‌های علنی بمنظور ایجاد تکیه‌گاههائی برای حزب استفاده شود، اولا، بما دربارهٔ اتحادیه‌های فقط «حرفه‌ای» (با شرکت حتمی اعضاء حزب در آن‌ها) توصیه خصوصی میشود و ثانیاً، توصیهٔ رهبری بر «سازمانهای انقلابی کارگران»=«سازمانهائی که صورت رسمیت بخود نگرفته‌اند» =

«کلوبهای انقلابی کارگران» میشود. چگونه این «کلوبها» جزء سازمانهائی که صورت رسمیت بخود نگرفته‌اند درآمدند و اینها چگونه «کلوبهائی» هستند — الله اعلم. ما بجای دستورالعمل‌های دقیق و واضح یک ارگان عالی حزبی با طرحهای در هم و برهمی از افکار مشتی ادیب و مسوده‌های لایقرئی از نوشته‌های آنان روبرو هستیم. اینجا هیچ منظرهٔ کامل و جامعی بدست نمی‌آید که نشان دهد حزب بنای تمام فعالیت خود را روی اساس کاملا جدیدی میگذارد.

کنگرهٔ حزب و کنفرانس «مسئلهٔ دهقانان» را بدو طریق کاملا مختلف طرح کرده‌اند. کنگره دربارهٔ «طرز رفتار نسبت به جنبش دهقانان»، و کنفرانس — دربارهٔ «کار میان دهقانان» قطعنامه تنظیم نموده است. در یک مورد، آنچه در درجهٔ اول قرار داده شده وظایف رهبری تمام جنبش وسیع انقلابی دمکراتیک بنفع مبارزهٔ تمام مردم برضد تزاریسم است. در مورد دیگر موضوع فقط منحصر است به «کار» میان یک قشر مخصوص. در یک مورد مهمترین شعار عملی تبلیغات یعنی تشکیل فوری کمیته‌های انقلابی دهقانان بمنظور عملی نمودن کلیهٔ اصلاحات دمکراتیک بمیان کشیده میشود. در مورد دیگر گفته میشود — «خواست تشکیل کمیته‌ها» باید به مجلس مؤسسان تسلیم شود. چرا ما حتماً باید منتظر این مجلس مؤسسان باشیم؟ آیا این مجلس عملا مؤسسان خواهد شد؟ آیا این مجلس بدون تأسیس قبلی و یا همزمان کمیته‌های انقلابی دهقانان ثباتی خواهد داشت؟ — تمام این مسائل را کنفرانس از نظر دور نموده است. در تمام تصمیمات کنفرانس این فکر عمومی که ما آنرا مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از اینست که در انقلاب بورژوازی ما باید فقط بکار ویژهٔ خود مشغول باشیم و موضوع رهبری تمام جنبش دمکراتیک و عملی نمودن بالاستقلال این رهبری را منظور نظر خود قرار ندهیم، بازتاب پیدا میکند. همانطور که «اکونومیست‌ها» همیشه به اینجا میرسیدند که مبارزهٔ اقتصادی — مال سوسیال‌دمکرات‌ها و مبارزهٔ سیاسی — مال لیبرالها است، همینطور هم نوایسکرائیها طی تمام جریان قضاوتهای خود باینجا میرسند که گوشه محقری دور از انقلاب بورژوازی از آن ما و اجرای فعالانه این انقلاب — از آن بورژوازی است.

بالاخره در بارهٔ قطعنامه های مربوط به برخورد نسبت به احزاب دیگر نیز نمیتوان سکوت اختیار کرد. قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از افشای هرگونه محدودیت و نقائص جنبش آزادی‌طلبانهٔ بورژوازی سخن میگوید و بدنبال این فکر ساده‌لوحانه نمیرود که تمام حالات ممکنهٔ این محدودیت را در فاصلهٔ بین دو کنگره ذکر نماید و بین بورژوآهای خوب و بد حد فاصلی معین کند. کنفرانس با تکرار اشتباه استاروور، لجوجانه در جستجوی چنین حد فاصلی است و بدینطریق تئوری مشهور «کاغذ تورنسل» را تکمیل میکند. فکر استاروور از یک اندیشه نیکو سرچشمه میگرفت و آن تحمیل شرایط هر چه سخت‌تر به بورژوازی بود. او فقط فراموش میکرد که هر گونه کوششی برای تمیز قبلی بورژوآدمکرات‌های سزاوار پشتیبانی و درخور سازش و غیره از بورژوآهای دیگر، منجر به «فرمولی» میشود که سیر پیشرفت حوادث بلافاصله آنرا بکنار خواهد انداخت و هیچ نتیجه‌ای جز مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا نخواهد داشت. در اینجا مرکز ثقل، از وحدت عملی و واقعی در مبارزه به حرف و وعده و شعار منتقل میگردد. چنین شعار اساسی بنظر استاروور «حق انتخاب همگانی، برابر، مستقیم و مخفی» بود. دو سال هم نگذشت که تئوری «کاغذ تورنسل» بی پر و پائی خود را به ثبوت رساند، شعار حق انتخاب همگانی را اسوبوژدنیه‌ایها اقتباس کردند و در نتیجه — تنها یک گام هم به سوسیال‌دمکراسی نزدیک نشدند، بلکه بعکس — بوسیلهٔ همین شعار سعی میکردند کارگران را گمراه سازند و آنان را از سوسیالیسم منصرف نمایند.

اکنون نوایسکرائیها «شرایط» باز هم «سخت‌تری» را بمیان میکشند و از دشمنان تزاریسم «طلب میکنند» «از هرگونه عملیات قطعی پرولتاریای متشکل با کمال جدیت و بدون ابهام (!؟) پشتیبانی نمایند» و قس علیهذا تا جائیکه از آنها حتی خواهان «شرکت موثر در کار مسلح شدن مردم» هستند. حد فاصل خیلی دورتر برده شده است، ولی مع‌الوصف، این حد فاصل هم کهنه شده و فوراً بیمصرفی آن معلوم گردید. چرا مثلا شعار جمهوری وجود ندارد؟ چگونه است که سوسیال‌دمکرات‌ها از بورژوآدمکراتها برای یک «جنگ انقلابی بیرحمانه برضد

تمام ارکان رژیم صنفی سلطنت» هر چیزی را که بخواهید «طلب میکنند»، مگر مبارزه برای جمهوری را؟

شاهد اینکه اینموضوع ایرادگیری نیست و اشتباه نوایسکرائیها یک اهمیت سیاسی کاملا حیاتی دارد — «اتحاد آزادی‌طلب روسیه» است (رجوع شود به شمارهٔ ۴ «پرولتاری») *. این «دشمنان تزاریسم» با تمام «خواست‌های» نوایسکرائیها کاملا جور می‌آیند. ولی ما نشان دادیم که روح اسوبوژدنیه‌ای در برنامه (و یا در بی‌برنامگی) این «اتحاد آزادی‌طلب روسیه» حکمفرماست و پیروان اسوبوژدنیه به آسانی میتوانند آنرا بدنبال خود یدک بکشند. معهذا کنفرانس در پایان قطعنامه اظهار میکند که «سوسیال‌دمکراسی کمافی‌السابق مبارزهٔ خود را علیه کلیهٔ آن احزاب سیاسی که در زیر لوای لیبرالیسم و دمکراسی از پشتیبانی واقعی مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا خودداری مینمایند و بمثابهٔ دوستان ریاکار مردم هستند ادامه خواهد داد». «اتحاد آزادی‌طلب روسیه» نه تنها از این پشتیبانی خودداری نمیکند، بلکه جداً آنرا پیشنهاد مینماید. ولی مگر این موضوع ضمانتی است باینکه پیشوایان این اتحاد ولو نام اسوبوژدنیه (آزادی طلب — م.) هم داشته باشند «دوستان ریاکار مردم» نیستند؟

می‌بینید که نوایسکرائیها با سرهم‌بندی قبلی «شرایط» و ارائه «خواستهائی» که ضعف پرصولت آن خنده‌آور است، فوراً خود را بوضعیت مضحکی میاندازند. شرایط و خواست‌های آنها فوراً عدم کفایت خود را

---

* در شمارهٔ چهارم «پرولتاری» منتشره در ۴ ژوئن سال ۱۹۰۵ مقالهٔ مفصلی تحت عنوان «اتحاد جدید انقلابی کارگری» درج شده بود. در این مقاله مضمون بیانیه‌های این اتحاد که عنوان «اتحاد آزادی‌طلب روسیه» بخود گرفته و هدف خود را دعوت مجلس مؤسسان بوسیلهٔ قیام مسلحانه قرار داده بود درج است. سپس در مقاله، روش سوسیال‌دمکراسی نسبت باینگونه اتحادهای غیر حزبی تعیین میشود. اینموضوع که تا چه اندازه این اتحاد صورت واقعیت داشت و سرنوشت آن در انقلاب چه شد کاملا بر ما مجهول است (توضیح مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷. هـ. ت.).

در مورد بحساب آوردن واقعیت زنده نشان میدهند. تشبث آنها به فرمولها نومیدانه است، زیرا هیچ فرمولی نیست که با آن بتوان صور گوناگون ریاکاری، ناپیگیری و محدودیت دمکراسی بورژوائی را معلوم نمود. مطلب بر سر «کاغذ تورنسل»، صورت ظاهر، خواست‌های نوشته‌شده و چاپ‌شده و تعیین قبلی حدفاصل بین «دوستان» ریاکار و بی‌ریای «مردم» نیست، بلکه بر سر وحدت عملی و واقعی مبارزه و بر سر انتقاد لاینقطعی است که سوسیال‌دمکراتها باید از هر قدم «متزلزل» دمکراسی بورژوائی بنمایند. آنچه برای «متحد ساختن واقعی تمام نیروهای اجتماعی ذیعلاقه به تغییرات دمکراتیک» لازم است «سواد» نیست که کنفرانس با آن جدیت بیهوده روی آن زحمت کشیده است بلکه علم باینموضوع است که چه شعارهای واقعاً انقلابی را باید بمیان کشید. برای حصول اینمقصود شعارهائی لازمست که بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه را بسطح پرولتاریا ارتقاء دهد نه اینکه وظایف پرولتاریا را تا سطح بورژوازی سلطنت‌طلب تنزل دهد. برای حصول این مقصود باید با جدیت در قیام شرکت ورزید نه اینکه با درازگوئی از زیر بار وظایف غیرقابل تعویق قیام مسلحانه شانه خالی نمود.

۱۲ – آیا اگر بورژوازی از انقلاب دمکراتیک برمد دامنهٔ عمل انقلاب نقصان می‌پذیرد ؟

سطور پیشین نوشته شده بود که قطعنامه‌های کنفرانس نوایسکرائیهای قفقاز که بتوسط «ایسکرا» منتشر شده است بدست ما رسید. Pour la bonne bouche (برای حسن ختام) مدرکی بهتر از این حتی بفکر ما هم خطور نمیکرد.

هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» به درستی خاطرنشان میکند که: «کنفرانس

قفقاز نیز در مسئلهٔ اصلی تاکتیک عیناً (واقعاً هم!) به همان قراری رسید که در کنفرانس سرتا سری روسیه» (یعنی در کنفرانس نوایسکرائیها) «به تصویب رسیده است». «رفقای قفقازی مسئلهٔ مربوط بروش سوسیال‌دمکراسی نسبت به دولت موقت انقلابی را بمفهومی حل کرده‌اند که حاکی از اتخاذ روش کاملا منفی نسبت به اسلوب جدیدیست که از طرف گروه «وپریود» و نمایندگان باصطلاح کنگره که به این گروه گرویده‌اند ترویج میشود». «باید تصدیق کرد که کنفرانس در فرمولبندی تاکتیک حزب پرولتری در انقلاب بورژوازی توفیق فراوان داشته است».

حرف حق، حق است. هیچکس نمیتوانست با «توفیقی» بیش از این اشتباه اساسی نوایسکرائیها را فرمولبندی نماید. ما این فرمول را تماماً در اینجا نقل مینمائیم بدینطریق که قبلا در پرانتز شکوفه‌ها و سپس میوه‌هائی را که در پایان تقدیم شده است قید می کنیم.

قطعنامهٔ کنفرانس نوایسکرائیهای قفقاز دربارهٔ دولت موقت:

«کنفرانس که وظیفهٔ خود را استفاده از این لحظهٔ انقلابی برای عمیق ساختن» (البته! باید اضافه میشد: برای عمیق ساختن بشیوهٔ مارتینف!) «آگاهی سوسیال‌دمکراتیک پرولتاریا میداند» (آیا فقط برای عمیق ساختن آگاهی، ولی برای بکف آوردن جمهوری نه؟ چقدر انقلاب «عمیق» درک شده است!)، «بمنظور اینکه برای حزب آزادی کامل انتقاد از نظام دولتی بورژوائی را که در شرف بوجود آمدن است تأمین نماید» (تأمین جمهوری کار ما نیست! کار ما فقط تأمین آزادی انتقاد است. ایده‌های آنارشیستی زبان آنارشیستی هم بوجود میآورد: نظام «دولتی بورژوائی»!)، «با تشکیل دولت موقت سوسیال‌دمکراتیک و ورود در آن ابراز مخالفت مینماید» (بخاطر بیاورید قطعنامه‌ای را که باکونیستها (۴۷) ده ماه پیش از انقلاب اسپانیا صادر کرده و انگلس بعنوان شاهد مثال ذکر نموده است: مراجعه شود به شمارهٔ سوم «پرولتاری» (۴۸)) «و اعمال فشار از خارج» (از پائین، ولی نه از بالا) «بر دولت موقت بورژوائی را برای دمکراسی کردن حتی‌الامکان (؟!) بیشتر نظام دولتی بیشتر صلاح می‌بیند. کنفرانس بر آنست که تشکیل دولت موقت توسط

سوسیال‌دمکراسی یا شرکت در آن، از یک طرف نتیجه‌اش اینستکه توده‌های وسیع پرولتاریا که از حزب سوسیال‌دمکرات مأیوس خواهند شد، از آن جدا میگردند زیرا سوسیال‌دمکراسی با وجود تصرف قدرت نیز مادامکه سوسیالیسم را عملی نتموده است نمیتواند نیازمندیهای حیاتی طبقهٔ کارگر را برآورده نماید» (جمهوری نیازمندی حیاتی نیست! تنظیم‌کنندگان قطعنامه در عالم ساده‌دلی خود متوجه نیستند که با زبان صرفاً آنارشیستی صحبت میکنند، گوئی آنها شرکت در انقلاب‌های بورژوازی را اساساً نفی کرده‌اند!) «و از طرف دیگر، این امر طبقات بورژوائی را از انقلاب رم میدهد و بدینوسیله دامنهٔ عمل انقلاب نقصان می‌پذیرد».

اینجاست اصل تمام مطلب. اینجاست که افکار آنارشیستی با اپورتونیسم تمام‌عیار آمیخته میشود (همانطور که اینموضوع همیشه بین برنشتینیست‌های اروپای غربی هم اتفاق میافتد). درست فکر کنید: در دولت موقت شرکت نباید کرد، زیرا اینموضوع بورژوازی را از انقلاب رم میدهد و بدینوسیله دامنهٔ عمل انقلاب نقصان می‌پذیرد! اینجا است که دیگر آن فلسفهٔ نوایسکرائیها که میگوید چون انقلاب بورژوائیست به این جهت ما باید در مقابل رذایل بورژوازی سر تعظیم فرود آورده و از سر راهش کنار برویم، تماماً و بصورت ناب و پیگیر خود در مقابل ما متظاهر میگردد. اگر ما، ولو در موارد جزئی و ولو برای یک دقیقه، از این نظر پیروی نمائیم که شرکت ما ممکن است بورژوازی را از انقلاب رم دهد، در اینصورت سرکردگی انقلاب را تماماً به طبقات بورژوازی واگذار خواهیم کرد. باینطریق ما پرولتاریا را کاملا تحت قیمومت بورژوازی درمی‌آوریم (در حالیکه کاملا «آزادی انتقاد» را حفظ کرده‌ایم!!) و پرولتاریا را مجبور میکنیم میانه‌رو و حرفشنو باشد تا مبادا بورژوازی رم کند. ما روی حیاتی‌ترین نیازمندیهای پرولتاریا یعنی نیازمندیهای سیاسی وی که «اکونومیست‌ها» و مریدان آنها هیچگاه درست نمی‌فهمیدند سایه می‌افکنیم و اینکار را بدانسبب میکنیم که بورژوازی رم نکند. ما کاملا از شیوهٔ مبارزهٔ انقلابی در راه عملی نمودن دمکراتیسم در حدودیکه مورد لزوم پرولتاریاست، عدول کرده و

شیوهٔ معامله با بورژوازی را در پیش میگیریم و به بهای خیانت باصول و خیانت بانقلاب، موافقت داوطلبانهٔ بورژوازی را خریداری مینمائیم («برای اینکه رم نکند»).

نوایسکرائیهای قفقاز توانسته‌اند تمام ماهیت تاکتیک خیانت بانقلاب و تبدیل پرولتاریا به زائدهٔ ناچیز طبقات بورژوازی را در دو سطر کوچک بیان نمایند. آنچه را که ما فوقاً از اشتباهات نوایسکرائیها بعنوان یک تمایل معین نمودیم اکنون بصورت یک اصل واضح و مشخص در برابر ما جلوه‌گری مینماید: بدنبال بورژوازی سلطنت‌طلب افتادن. از آنجا که عملی کردن جمهوری ممکن است بورژوازی را وادار به رمیدن نماید (و هم اکنون وادار نموده است و مثال آن هم آقای استرووه است) پس مرده‌باد مبارزه در راه جمهوری. از آنجا که هرگونه درخواست جدی دمکراتیک پرولتاریا که بهدف نهائی منجر شود همیشه و در تمام جهان بورژوازی را وادار برمیدن مینماید، — پس، رفقای کارگر، توی سوراخ‌ها پنهان شوید، فقط از خارج اعمال نفوذ بکنید، بفکر این نباشید که از اسلحه و وسایل نظام «دولتی بورژوائی» برای انقلاب استفاده کنید و «آزادی انتقاد» را برای خود حفظ نمائید.

مهمترین جعلی که در خود مفهوم کلمهٔ «انقلاب بورژوازی» میشود در اینجا آشکار گردیده است. «درک» این کلمه بشیوهٔ مارتینف یا «ایسکرای» نو مستقیماً کار را به رها نمودن پرولتاریا در کام بورژوازی منجر میسازد.

برای کسیکه «اکونومیسم» قدیمی را فراموش کرده است، برای کسیکه آنرا مورد بررسی قرار نمیدهد و بیاد نمی‌آورد — پی بردن بماهیت این بروز فعلی «اکونومیسم» نیز دشوار است. «Credo» (۴۹) برنشتینی را بخاطر آورید. اشخاص از نظریات و برنامه‌های «صرفاً پرولتری» اینطور استنتاج میکردند: اقتصاد، اشتغال بامور واقعی کارگری، آزاد بودن در انتقاد از هرگونه سیاست‌بافی، عمیق ساختن واقعی فعالیت سوسیال‌دمکراتیک — کار ما سوسیال‌دمکراتهاست. سیاست کار لیبرالها است. زنهار از اینکه دچار «انقلابیگری» شوید: این امر بورژوازی را رم خواهد داد. کسیکه تمام «Credo» یا ضمیمهٔ جداگانهٔ

شمارهٔ «نهم رابوچایا میسل» (۵۰) (مورخهٔ سپتامبر ۱۸۹۹) را از نو بخواند، جریان این استدلال تماماً از برابر نظرش خواهد گذشت.

حالا هم همانست، منتها در یک مقیاس بزرگ یعنی در مورد ارزیابی تمام انقلاب «کبیر» روس، — که افسوس تئوریسین های مکتب کوته‌نظری ارتدکسال از پیش آنرا مبتذل مینمایند و تا حد یک کاریکاتور تنزل می‌دهند! آزادی انتقاد، عمیق ساختن آگاهی، اعمال نفوذ از خارج کار ما سوسیال‌دمکراتها و آزادی عمل، آزادی میدان برای رهبری انقلابی (بخوان: لیبرالی)، آزادی اجرای «رفرم» از بالا، کار آنها یعنی طبقات بورژوازی است.

این مبتذل کنندگان مارکسیسم هیچگاه کوچکترین تفکری دربارهٔ گفته های مارکس راجع به لزوم تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد سلاح (۵۱) نکرده‌اند. اینان که بیهوده بنام مارکس متوسل میشوند، در عمل قطعنامه های تاکتیکی تدوین میکنند که کاملا مطابق روح پرگویان بورژوآماب فرانکفورت یعنی کسانیست که آزادانه از حکومت مطلقه انتقاد میکردند و آگاهی دمکراتیک را عمیق میساختند و به این موضوع پی نمی‌بردند که زمان انقلاب زمان عمل است، و آنهم عملی که هم از بالا و هم از پائین انجام گیرد. آنها که مارکسیسم را به درازگوئی بدل نموده‌اند، از ایدئولوژی مصممترین و باانرژی‌ترین طبقهٔ انقلابی پیشرو، یکنوع ایدئولوژی خاصی درست کرده‌اند که متعلق به عقب‌مانده‌ترین قشرهای این طبقه یعنی قشرهائیست که از وظایف دشوار انقلابی دمکراتیک احتراز میجویند و انجام این وظایف را بعهدهٔ آقایان استرووه‌ها واگذار میکنند.

اگر طبقات بورژوازی در نتیجهٔ شرکت سوسیال‌دمکراسی در دولت انقلابی از انقلاب رمیده شوند در اینصورت «دامنهٔ آنرا نقصان خواهند داد».

کارگران روس، میشنوید: اگر انقلاب را آقایان استرووه‌ها که سوسیال‌دمکراتها آنها را رم نداده باشند — انجام دهند، یعنی کسانی انجام دهند که منظورشان پیروزی بر تزاریسم نبوده بلکه معامله با آن است در اینصورت دامنهٔ آن وسیع‌تر خواهد شد. اگر از دو نتیجه

ممکنهٔ انقلاب که ما فوقاً توصیف نمودیم نتیجهٔ اولی حاصل شود، یعنی اگر بورژوازی سلطنت‌طلب با حکومت مطلقه بر سر یک «مشروطیت» شیپف‌مآبانه معامله کند، دامنهٔ انقلاب وسیع‌تر خواهد شد!

سوسیال‌دمکراتهائی که برای رهبری تمام حزب این مطالب افتضاح‌آور را در قطعنامه‌ها می‌نویسند یا این قطعنامه‌های «توفیق‌آمیز» را تصویب مینمایند، بقدری در نتیجه درازگوئیهائی که تمام شیوهٔ حیاتی مارکسیسم را کشیده است چشم بصیرتشان کور شده که نمی‌بینند چگونه این قطعنامه‌ها تمام گفته‌های خوب آنها را هم به جمله‌پردازی مبدل مینماید. هر مقالهٔ آنها را که میخواهید از «ایسکرا» بردارید، حتی جزوهٔ کذائی مارتینف شهیر ما را در نظر گیرید، — می‌بینید که در تمام آنها از قیام مردم، رساندن انقلاب به‌پایان خود و کوشش برای اتکاء به قشرهای پائینی مردم در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر، صحبت میشود. ولی از همان لحظه‌ایکه شما اندیشهٔ «نقصان پذیرفتن دامنهٔ انقلاب» در نتیجهٔ دوری جستن بورژوازی را قبول کرده یا مورد تأیید قرار میدهید تمام این گفته‌های نیکو بدل بیک عبارت‌پردازی ناچیز میشود. از دو حال خارج نیست، آقایان: یا ما باید علی‌رغم بورژوازی ناپیگیر و مغرض و جبون باتفاق مردم در راه تحقق یافتن انقلاب کوشش نمائیم و به پیروزی کامل بر تزاریسم نایل آئیم یا اینکه این «علی رغم» را مجاز ندانیم و بترسیم از اینکه مبادا بورژوازی «برمد» و آنوقت است که ما پرولتاریا و مردم را تسلیم بورژوازی، تسلیم بورژوازی ناپیگیر و مغرض و جبون کرده‌ایم.

بفکر این نیافتید که گفته‌های مرا بغلط تفسیر کنید. فریاد نکنید که شما را به خیانت آگاهانه متهم مینمایند. خیر، شما هم نظیر «اکونومیست‌های» سابق که بدون قدرت مقاومت و بدون بازگشت آنقدر در سراشیب «عمیق ساختن» مارکسیسم در غلطیدند تا به «فضل‌فروشی» ضدانقلابی و بی‌روح رسیدند — بدون آگاهی آنقدر رفتید تا در منجلاب غوطه‌ور شدید.

آیا شما، آقایان، هیچ فکر کرده‌اید که «دامنهٔ انقلاب» به کدامیک از نیروهای واقعاً موجود اجتماعی وابسته است؟ نیروهای سیاست خارجی

و بست‌وبندهای بین‌المللی را کنار میگذاریم که اکنون بصورتی بسیار مساعد بحال ما، ترکیب یافته‌اند، ولی ما آنها را هیچ‌گاه در نظر نمیگیریم و به حق هم در نظر نمیگیریم، زیرا صحبت بر سر نیروهای داخلی روسیه است. نگاهی به این نیروهای اجتماعی داخلی بیافکنید. نیروهای ضدانقلاب عبارتند از حکومت مطلقه، دربار، پلیس، مأمورین دولتی، ارتش و یک مشت اعیان و اشراف. هر قدر حس خشم و تنفر مردم عمیق‌تر باشد، همانقدر اطمینان به ارتش کمتر و تزلزل مأمورین دولتی بیشتر میشود. وانگهی بورژوازی اکنون من‌حیث‌المجموع طرفدار انقلاب است و در بارهٔ آزادی داد سخن میدهد و روز بروز بیشتر بنام مردم و حتی انقلاب صحبت میکند *. ولی ما مارکسیستها همه از روی تئوری میدانیم و در زندگی روزانه هم هر روز و هر ساعت نمونهٔ آنرا در لیبرالها، اعضای زمستوو و اسوبوژدنیه‌ایهای خود مشاهده میمائیم که بورژوازی طرفدار ناپیگیر و مغرض و جبون انقلاب است. بورژوازی همینکه تمایلات مغرضانه و محدودش برآورده شد و همینکه از دمکراتیسم پیگیر «رسید» (و هم اکنون درحال رسیدنست!) من‌حیث‌المجموع بسوی ضدانقلاب، بسوی حکومت مطلقه روی خواهدآورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد. باقی میماند «مردم» یعنی پرولتاریا و دهقانان: پرولتاریا تنها طبقه‌ایست که قادر است با اطمینان تا هدف نهائی پیش رود، زیرا راهی را که در پیش دارد بمراتب از انقلاب دمکراتیک فراتر میرود. از اینروست که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری در نخستین صفوف پیکار میکند و اندرزهای سفیهانه‌ایرا که می‌گوید باید دقت کرد تا مبادا بورژوازی برمد و بهیچوجه درخور پرولتاریا نیست با اشمئزاز تمام رد میکند. دهقانان، شامل توده‌ای از عناصر نیمه‌پرولتاریا و عناصر خرده‌بورژوازی هستند. این امر آنها را نیز بی‌ثبات میسازد و پرولتاریا را مجبور میکند در یک

* در این زمینه نامهٔ سرگشادهٔ آقای استرووه به ژورس که اخیرا ژورس آنرا در روزنامهٔ «L'Humanité» (۵۲) و آقای استرووه در شمارهٔ ۷۲ «اسوبوژدنیه» درج نموده‌اند شایان توجه است.

حزب کاملا طبقاتی متحد گردد. ولی بی‌ثباتی دهقانان با بی‌ثباتی بورژوازی فرق اساسی دارد، زیرا دهقانان در لحظهٔ فعلی آنقدر به حفظ حتمی مالکیت خصوصی علاقمند نیستند که به ضبط املاک اربابی که یکی از صور عمدهٔ این مالکیت است علاقمندند. دهقانان میتوانند طرفدار کامل و اساسی انقلاب دمکراتیک باشند، بدون اینکه این موضوع آنها را سوسیالیست بکند و بدون اینکه جنبهٔ خرده‌بورژوائی خود را از دست بدهند. دهقانان ناگزیر اینطور هم خواهند شد، بشرط اینکه سیر حوادث انقلابی که باعث تنویر افکار آنها است، در اثر خیانت بورژوازی و شکست پرولتاریا، خیلی زود قطع نگردد. با این شرط دهقانان مسلماً تکیه‌گاه انقلاب و جمهوری خواهند بود، زیرا فقط در صورت پیروزی کامل انقلاب است که برای دهقانان در زمینهٔ رفرمهای ارضی تحصیل همه چیز، میسر خواهد شد، یعنی تحصیل تمام آن چیزهائی میسر خواهد شد که مورد تمایل آنانست و آرزوی آنرا دارند و واقعاً لازم دارند (ولی نه برای محو سرمایه‌داری که «سوسیالیست‌رولوسیونرها» تصور میکنند، بلکه) برای اینکه از منجلاب اصول سرواژ و از ظلمت‌خواری و مذلت و چاکری خلاص شوند و شرایط زندگی خود را تا حدودی که در شرایط اقتصاد کالائی ممکن است بهبود بخشند.

علاوه بر این: نه فقط اصلاحات اساسی ارضی بلکه کلیهٔ منافع مشترک و دائمی دهقانان نیز آنها را به انقلاب دلبسته میکند. دهقانان حتی در مبارزه علیه پرولتاریا نیز احتیاج به دمکراتیسم دارند، زیرا فقط نظام دمکراتیک است که میتواند بطور دقیق مبین منافع آنان باشد و به آنها، بمنزلهٔ توده و اکثریت، تفوق بدهد. هرچه ذهن دهقانان روشن‌تر باشد (و از هنگام جنگ با ژاپن هم ذهن آنها با چنان سرعتی روشن میشود که حتی به خاطر بسیاری از کسانیکه عادت کرده‌اند درجهٔ روشنی ذهن را با معیارهای دبستانی بسنجند خطور هم نمیکند)، بهمان نسبت آنها پیگیرتر و با عزمی راسخ‌تر، از انقلاب کامل دمکراتیک طرفداری خواهند کرد، زیرا برخلاف بورژوازی برای آنها حاکمیت مردم وحشت‌آور نبوده بلکه سودمند است. همینکه دهقانان خود را از قید سلطنت‌طلبی ساده‌لوحانه آزاد نمودند، جمهوری دمکراتیک آمال و آرزوی

آنها خواهد شد، زیرا سلطنت‌طلبی آگاهانهٔ بورژوازی دلال‌منش (با مجلس اعیان و غیره) برای دهقانان در حکم همان رقیت، همان خواری و مذلت و ظلمت پیشین است که فقط کمی رنگ و روغن مشروطهٔ اروپائی روی آن زده اند.

به این علت است که بورژوازی، بمثابهٔ یک طبقه، بحکم طبیعت و اجبار بزیر بال حزب لیبرال سلطنت‌طلب پناه می‌برد، ولی دهقانان، بمثابهٔ توده، — برهبری حزب انقلابی و جمهوریخواه ملتجی میگردند. به این علت است که بورژوازی قادر نیست انقلاب دمکراتیک را به پایان خود برساند، ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم.

معترضانه بمن خواهند گفت: این موضوع محتاج به اثبات نیست، این حکم الفباء را دارد و تمام سوسیال‌دمکرات‌ها آنرا بسیار خوب میفهمند. خیر، آنهائیکه میگویند در نتیجه کنار رفتن بورژوازی «دامنه» انقلاب «نقصان می‌پذیرد»، اینموضوع را نمیفهمند. این قبیل اشخاص کلماتی را که از برنامهٔ ارضی ما آموخته‌اند تکرار میکنند، ولی به معنی آنها پی نمیبرند، زیرا در غیر اینصورت آنها از مفهوم دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان که بطور ناگزیر از تمام جهان‌بینی مارکسیستی و برنامهٔ ما ناشی میشود، نمی‌ترسیدند و دامنهٔ انقلاب کبیر روسیه را بدامنهٔ عمل بورژوازی محدود نمی‌نمودند. چنین اشخاص با قطعنامه‌های صریحاً ضدمارکسیستی و ضدانقلابی خود اثر عبارات مجرد انقلابی مارکسیستی خود را ازبین می‌برند.

کسیکه واقعاً به اهمیت نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانهٔ روس پی ببرد ممکن نیست بتواند بگوید در صورتیکه بورژوازی از انقلاب برمد دامنهٔ انقلاب نقصان می‌پذیرد. زیرا در حقیقت فقط وقتی دامنهٔ انقلاب روس واقعاً رو بوسعت میگذارد، فقط وقتی این دامنهٔ انقلاب واقعاً از آنچه در عصر انقلاب بورژوادمکراتیک ممکن است وسیعتر خواهد بود که بورژوازی از آن برمد و تودهٔ دهقانان دوشادوش پرولتاریا نقش یک انقلابی فعال را بعهده بگیرند. برای اینکه انقلاب دمکراتیک ما بتواند بطرز پیگیری به پایان خود برسد، باید به نیروهائی

اتکاء نماید که قادر باشند ناپیگیری اجتناب‌ناپذیر بورژوازی را فلج سازند (یعنی همانا قادر باشند «آنرا وادار به رسیدن نمایند»، همان چیزیکه طرفداران قفقازی «ایسکرا» بعلت نابخردی از آن می‌ترسند).

پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند بدینطریق که تودهٔ دهقان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند بدینطریق که تودهٔ عناصر نیمه پرولتری اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً درهم شکند و ناپیگیری دهقانان و خرده‌بورژوازی را فلج سازد. اینها هستند آن وظایف پرولتاریا که نوایسکرائیها در تمام استدلالها و قطعنامه‌های خویش دربارهٔ دامنهٔ انقلاب با آن محدودیت از آن سخن میگویند.

ولی یک نکته را که چه بسا هنگام استدلال‌ها در بارهٔ این «دامنه» از نظر میافتد، نباید فراموش کرد. نباید فراموش کرد که در اینمورد سخن بر سر دشوار بودن قضیه نیست، بلکه برسر اینست که از چه راهی باید به جستجو و نیل به راه حل پرداخت. سخن بر سر این نیست که آیا نیرومند نمودن و شکست‌ناپذیر کردن وسعت دامنهٔ انقلاب آسان و یا دشوار است، بلکه بر سر اینستکه برای وسعت دادن به این دامنه چگونه باید اقدام نمود. اختلاف همانا بر سر جنبهٔ اساسی فعالیت و جهت حرکت آنست. ما روی این موضوع تکیه میکنیم، زیرا چه بسا اشخاص بی توجه و نادرست دو مسئلهٔ مختلف را با یکدیگر مخلوط می‌نمایند. یکی ــ مسئله سمت حرکت یا بعبارت دیگر انتخاب یکی از دو راه مختلف و دیگری ــ مسئله مربوط به سهولت رسیدن بهدف و یا نزدیکی اجرای آن در راه انتخاب‌شده.

ما در گفته‌های سابق بهیچوجه به مسئله اخیر نپرداختیم، زیرا این مسئله گفتگوها و اختلاف‌نظرهائی در داخل حزب ایجاد نکرده است. ولی بدیهی است که این مسئله بخودی خود بی‌اندازه شایان اهمیت بوده و شایستهٔ آنستکه تمام سوسیال‌دمکراتها آنرا بطور کاملا جدی مورد توجه قرار دهند. خوشوقتی غیر مجازی بود هر آینه اگر دشواریهائی

که در راه جلب توده‌ها به نهضت وجود دارد و این دشواریها تنها شامل طبقهٔ کارگر نبوده بلکه شامل دهقانان نیز هست، فراموش میشد. همین دشواریها است که بارها مجاهداتی را که برای رساندن انقلاب دمکراتیک بهدف نهائی شده است عقیم گذارده و ضمناً در این جریان بورژوازی ناپیگیر و مغرض که در عین حال هم از راه مدافعه از دستگاه سلطنت در مقابل مردم «سرمایه تحصیل نموده است» و هم «قیافهٔ معصوم» لیبرالیسم... یا «خطمشی اسوبوژدنیه» را «حفظ کرده‌است»— بیش از همه بکامیابی رسیده است! ولی دشواری معنایش انجام‌نشدنی نیست. آنچه مهم است اطمینان در انتخاب صحیح راه است و این اطمینان است که انرژی و شور انقلابی قادر به معجزه را صد بار افزایش میدهد.

با مقایسه بین قطعنامهٔ نوایسکرائیهای قفقاز و قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه فوراً دیده میشود که میان سوسیال‌دمکراتهای امروزی از لحاظ انتخاب راه، چه اختلاف عمیقی وجود دارد. قطعنامهٔ کنگره میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی حتماً سعی خواهد کرد پیروزی‌های انقلاب را از چنگ ما خارج کند. پس، رفقا کارگران، با انرژی بیشتری خود را برای مبارزه حاضر کنید، مسلح شوید، دهقانان را بسوی خود جلب کنید. ما پیروزیهای انقلاب را بدون پیکار به بورژوازی مغرض نخواهیم داد. قطعنامهٔ نوایسکرائیهای قفقاز میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی ممکن است از انقلاب برمد. پس، رفقا کارگران، مبادا فکر شرکت در دولت موقت را بنمائید، زیرا در اینصورت بورژوازی محققاً خواهد رمید و در نتیجه، دامنهٔ انقلاب نقصان خواهد پذیرفت!

یک دسته میگوید: علی‌رغم مقاومت یا عدم فعالیت بورژوازی ناپیگیر، انقلاب را تا نیل به هدف نهائی بجلو سوق دهید.

دستهٔ دیگر میگوید: این فکر را نکنید که انقلاب را مستقلا بهدف نهائی برسانید، زیرا در آنصورت بورژوازی ناپیگیر خواهد رمید.

مگر ما با دو راهیکه کاملا در دو قطب مخالف قرار دارند، روبرو نیستیم؟ مگر واضح نیست که این دو تاکتیک بکلی ناسخ

یکدیگرند؟ مگر واضح نیست که تاکتیک اول یگانه تاکتیک صحیح سوسیال‌دمکراسی انقلابی و تاکتیک دوم در ماهیت امر تاکتیک صرفاً اسوبوژدنیه‌سابانه است؟

۱۳ – خاتمه . آیا ما جرئت پیروز شدن را داریم ؟

اشخاصی که با اوضاع و احوال سوسیال‌دمکراسی روس آشنائی سطحی دارند و یا از کنار قضاوت میکنند و از تاریخچهٔ تمام مبارزهٔ داخلی حزبی ما از هنگام پیدایش «اکونومیسم» ببعد اطلاعی ندارند چه بسا به اختلاف نظرهای تاکتیکی فعلی هم که بخصوص بعد از کنگرهٔ سوم مشخص شده است با بی‌اعتنائی نگریسته و آنرا صرفاً دو گرایشی میدانند که برای هر جنبش سوسیال‌دمکراتیک طبیعی، ناگزیر و با یکدیگر آشتی‌پذیرند. بنظر آنها یکی از این دو طرف باصطلاح روی فعالیت معمولی، جاری و روزانه و روی لزوم بسط دامنهٔ ترویج و تبلیغ، روی تهیه و تدارک قوا، عمیق ساختن جنبش و قس علیهذا بطور خاصی تکیه مینماید و طرف دیگر به وظایف جنگی و بوظایف عمومی سیاسی و انقلابی جنبش بیشتر عطف توجه میکند، و لزوم قیام مسلحانه و دادن شعارهای حاکی از دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک و دولت موقت انقلابی را خاطرنشان میسازد. ولی هیچ یک از دو طرف، نه در اینمورد و نه در مورد دیگر (و اصولا در هیچ موردی در دنیا) نباید راه مبالغه بپیماید، افراط و تفریط خوب نیست و قس علیهذا.

حقایق پیش‌پاافتاده‌ای از حکمت زندگی (و باصطلاح «سیاسی») که در این قبیل اظهار نظرها بدون شک وجود دارد غالباً روی عدم درک احتیاجات حیاتی و روزمرهٔ حزب پرده میافکند. مثلا اختلافاتی را که امروز از لحاظ تاکتیک بین سوسیال‌دمکراتهای روس وجود دارد در نظر بگیرید. بدیهیست که تکیهٔ مخصوص روی جنبهٔ روزمره و عادی

فعالیت که ما در استدلالهای تاکتیکی نوایسکرائیها مشاهده مینمائیم بخودی خود هیچ خطری در بر ندارد و هیچگونه اختلافی را درشعارهای تاکتیکی بوجود نمی‌آورد. ولی کافیست قطعنامه‌های کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با قطعنامه‌های کنفرانس مقایسه شود تا این اختلاف فوراً معلوم گردد.

و اما مطلب بر سر چیست؟ اولا، مطلب بر سر اینستکه تنها یک اشارهٔ کلی و مجرد به وجود دو جریان در جنبش و به مضرات افراطی بودن کافی نیست. باید بطور مشخص دانست در زمان حال چه چیزی به جنبش آسیب میرساند و خطر واقعی سیاسی برای حزب اکنون در چیست. ثانیاً، باید دانست که آیا این یا آن شعار تاکتیکی و یا شاید فقدان یکی از شعارها — آب در آسیاب کدامیک از نیروهای واقعی سیاسی خواهد ریخت. اگر به گفته‌های نوایسکرائیها گوش فرا دهید به این نتیجه میرسید که حزب سوسیال‌دمکرات را خطر دست برداشتن از ترویج و تبلیغ و از مبارزهٔ اقتصادی و انتقاد از دمکراسی بورژوائی و نیز سرگرمی زیاده از حد بتدارکات جنگی و حمله مسلحانه و کوشش برای بدست آوردن قدرت و نظایر آن تهدید مینماید. ولی در حقیقت امر، آن خطری که واقعاً حزب را تهدید میکند بکلی از جانب دیگر است. هر کسی که کمی از نزدیک با اوضاع جنبش آشنائی دارد، هر کسی که بطور دقیق و عمیق جریان آنرا تعقیب میکند ممکن نیست به جنبهٔ مسخره‌آمیز خوف و وحشت نوایسکرائیها پی نبرد. تمام فعالیت حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه اکنون دیگر شکل محکم و ثابتی بخود گرفته است که بدون شک تمرکز قوا را در ترویج و تبلیغ، در میتینگ‌های سیار و اجتماعات بزرگ، در پخش اعلامیه‌ها و جزوه‌ها و کمک به مبارزهٔ اقتصادی و شعارهای آن تأمین مینماید. هیچ کمیتهٔ حزبی، هیچ کمیتهٔ محلی، هیچ جلسهٔ فعالین و هیچ گروه وابسته بکارخانه‌ای نیست که در آن نود و نه درصد توجه و نیرو و وقت پیوسته و همیشه صرف تمام این کارها که از همان نیمهٔ دوم سالهای نود جداً انجام می‌گیرد، نشده باشد. فقط اشخاصی که هیچگونه آشنائی با جنبش ندارند از این حقایق بی‌اطلاعند. فقط

اشخاص بسیار ساده‌لوح یا بی‌اطلاع ممکن است برای این تکرار مکررات نوایسکرائیها که با تبختر خاصی ادا میشود ارزش واقعی قایل گردند.

حقیقت آنست که ما نه تنها زیاده از حد سرگرم وظایف قیام، شعارهای عمومی سیاسی و مسئله مربوط به رهبری تمام انقلاب توده‌ای نیستیم، بلکه بعکس بویژه عقب‌ماندگی در این مورد است که بطور زننده‌ای توجه را بخود جلب میکند و دردناکترین مسائل را تشکیل میدهد و برای جنبش، خطر واقعی در بر دارد، زیرا ممکن است جنبش در کردار انقلابی به جنبش در گفتار انقلابی مبدل شود و در پاره‌ای نقاط هم اکنون مبدل هم میشود. از صدها و صدها سازمان، گروه و محفلی که بانجام امور حزبی مشغولند حتی یکی را هم نمی‌یابید که از آغاز پیدایش خود کار روزانه‌اش همان فعالیتی نباشد که فضلای «ایسکرای» نو با قیافهٔ کسانیکه حقایق جدیدی کشف کرده‌اند از آن دم میزنند. ولی برعکس، شما چند درصد ناچیزی از گروه‌ها و محفل‌ها را می‌یابید که از وظایف قیام مسلحانه آگاه و دست بکار اجرای آن شده و باین موضوع پی برده باشند که باید تمام انقلاب توده‌ای را علیه تزاریسم رهبری نمود و برای حصول اینمقصود باید بویژه فلان شعار پیش‌آهنگ بخصوص را اعلام نمود نه شعار پیش‌آهنگ دیگری را.

ما از اجرای وظایف پیشرو و واقعاً انقلابی خود بطور غیر قابل تصوری عقب مانده‌ایم، ما هنوز در موارد بسیاری به این وظایف پی نبرده‌ایم، ما در اثر عقب‌ماندگی خود در این قسمت در هر موردی از تقویت دمکراسی انقلابی بورژوازی غفلت ورزیده‌ایم. با این حال نویسندگان «ایسکرای» نو که به جریان حوادث و تقاضاهای زمان پشت کرده‌اند با لجاجت تکرار می‌نمایند: گذشته را فراموش نکنید! سرگرم نو نشوید! این — برهان اصلی و ثابت تمام قطعنامه‌های مهم کنفرانس است و حال آنکه شما در قطعنامه‌های کنگره همواره چنین میخوانید: ما در عین حال که گذشته را تأیید میکنیم (و بویژه بعلت اینکه گذشته است و بوسیلهٔ مطبوعات و قطعنامه‌ها و تجربه حل و فصل شده و مسجل گردیده است روی تکرار مکرر آن مکث نمی‌کنیم) — وظیفهٔ جدیدی اعلام مینمائیم و توجه عموم را به آن معطوف میداریم،

شعار جدیدی میدهیم و از سوسیال‌دمکراتهای واقعاً انقلابی میخواهیم که بی‌درنگ برای تحقق آن دست بکار شوند.

این است حقیقت موضوع دو جریان در تاکتیک سوسیال‌دمکراسی. عصر انقلابی وظایف جدیدی را به میان آورده است که تنها نابینایان قادر به دیدن آن نیستند. یک دسته از سوسیال‌دمکراتها این وظایف را بطور قطع قبول دارند و در دستور روز میگذارند و میگویند: قیام مسلحانه امریست تأخیرناپذیر، بیدرنگ، با انرژی تمام، خود را برای آن آماده نمائید، بخاطر داشته باشید که این قیام برای حصول پیروزی قطعی ضروری است، شعارهای جمهوری، دولت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بمیان بکشید. ولی دستهٔ دیگر بقهقرا میروند، در جا میزنند، بجای تنظیم شعار دیباچه مینویسند، بجای اینکه وظایف جدید را در عین تأیید وظایف قدیم تعیین نمایند، با طول و تفصیل و بطور خسته‌کننده‌ای به نشخوار وظایف قدیم مشغولند و بدون اینکه قادر به تعیین شرایط پیروزی قطعی باشند، بدون اینکه قادر باشند یگانه شعارهائی را که با کوشش برای نیل به پیروزی نهائی مطابقت داشته باشد تنظیم نمایند دربارهٔ شانه‌خالی کردن از وظایف جدید عبارت‌پردازی میکنند.

نتیجهٔ سیاسی این دنباله‌روی آشکار است. افسانهٔ نزدیک شدن «اکثریت» حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه به دمکراسی انقلابی بورژوازی همچنان افسانه می‌ماند و هیچ یک از واقعیت‌های سیاسی، هیچ یک از قطعنامه‌های بانفوذ «بلشویکها»، هیچ یک از اقدامات کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه صحت آنرا تأیید نمی‌نماید. و حال آنکه بورژوازی اپورتونیست و سلطنت‌طلب مدتها است که در وجود «اسوبوژدنیه» از گرایش‌های «اصولی» نوایسکرائیها حسن استقبال میکند و اکنون دیگر مستقیماً از آنها بنفع خود استفاده مینماید، و تمام گفته‌ها و «ایده‌های» آنها را برضد «پنهانکاری» و «شورش»، برضد پربها دادن به جنبهٔ «فنی» انقلاب، برضد اعلام مستقیم شعار قیام مسلحانه، برضد روح «انقلابی‌گری» خواستهای افراطی و غیره و غیره با حسن نظر تلقی میکند. قطعنامهٔ مصوبه از طرف تمام کنفرانس

«منشویک‌های» سوسیال دمکرات قفقاز و تصویب این قطعنامه از طرف هیئت تحریریهٔ «ایسکرای» نو کلیهٔ این نکات را از نظر سیاسی بدون ابهام بدین نحو ترازبندی مینماید: مبادا بورژوازی در صورت شرکت پرولتاریا در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک برمد! با این جمله تمام گفتنی‌ها گفته شده است. با این جمله تبدیل پرولتاریا به زائدهٔ بورژوازی سلطنت‌طلب بطور قطعی مسجل گردیده است. با این جمله اهمیت سیاسی دنباله‌روی «ایسکرای» نو نه بوسیلهٔ اظهارات تصادفی یک شخص بلکه با قطعنامه‌ایکه مورد موافقت یک جریان تمام و کمال واقع شده، عملا مدلل گردیده است.

هرکس در این حقایق تأمل ورزد، بمعنای واقعی نظریات رایجی که در مورد دو جنبه و دو گرایش در جنبش سوسیال‌دمکراتیک وجود دارد پی خواهد برد. برای مثال اصول عقاید برنشتین را در نظر بگیرید تا بتوانید این گرایش‌ها را در مقیاس وسیعی بررسی نمائید. برنشتینیست‌ها هم عیناً بدینسان مصرانه ادعا میکردند و میکنند که فقط آنها هستند که با نیازمندیهای واقعی پرولتاریا یعنی به ضرورت رشد قوای وی، عمیق نمودن کلیهٔ فعالیت وی، فراهم ساختن موجبات پیدایش عناصر جامعهٔ نوین و همچنین به ضرورت ترویج و تبلیغ پی می‌برند. برنشتین میگوید: ما خواستار تصدیق و قبول آشکار آنچیزی هستیم که وجود دارد! — و با این گفتهٔ خود اصل «جنبش» بدون «هدف نهائی» و تاکتیک منحصراً تدافعی را تقدس نموده تاکتیک ترس را حاکی از اینکه «مبادا بورژوازی برمد» موعظه میکند. برنشتینیست‌ها هم دربارهٔ «ژاکوبینیسم» سوسیال‌دمکراتهای انقلابی و دربارهٔ «ادبائی» که به «فعالیت مبتکرانهٔ کارگران» پی نمی‌برند و غیره و غیره قیل و قال میکردند. و حال آنکه در حقیقت امر همه میدانند که سوسیال‌دمکراتهای انقلابی حتی فکر این را هم نکرده بودند که از کارهای جزئی و روزمره و تهیهٔ قوا و غیره و غیره دست بکشند. آنها فقط خواستار این بودند که هدف نهائی بطور روشن درک شود، وظایف انقلابی بطور روشن معین گردد، آنها میخواستند سطح آگاهی قشرهای نیمه‌پرولتر و نیمه‌خرده‌بورژوآ را تا سطح انقلابی پرولتاریا بالا ببرند، نه اینکه این خصلت پرولتاریا را تا نظریات

اپورتونیستی تنزل دهند که «مبادا بورژوازی برمد». میتوان گفت تقریباً برجسته‌ترین نمودار این اختلاف میان جناح اپورتونیستی روشنفکری و جناح انقلابی پرولتری حزب این مسئله است که: dürfen wir siegen? یعنی «آیا ما جرئت پیروز شدن را داریم؟» آیا پیروز شدن برای ما مجاز است؟ آیا پیروزی برای ما خطرناک نیست؟ آیا ما باید پیروز شویم؟ با اینکه این مسئله در همان نظر اول عجیب بنظر می‌آید، مع‌الوصف مطرح گردید و بایستی هم مطرح گردد، زیرا اپورتونیستها از پیروزی می‌ترسیدند، پرولتاریا را از آن می‌ترساندند، نتایج شومی را از این پیروزی پیشگوئی مینمودند و شعارهائی را که در آنها آشکاراً به این پیروزی دعوت میشد، مورد استهزاء قرار میدادند.

عین همین تقسیم‌بندی اساسی به گرایش اپورتونیستی روشنفکری و گرایش انقلابی پرولتری میان ما هم وجود دارد، منتها با این فرق کاملا محسوس که صحبت بر سر انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه بر سر انقلاب دمکراتیک است. در بین ما هم مسئله «آیا ما جرئت پیروز شدن را داریم؟» که بی‌معنی بودن آن از همان نظر اول معلومست مطرح گردیده است. این مسئله را مارتینف در «دو دیکتاتوری» خود طرح کرده و در آن از قیامی که مقدماتش را هم بسیار خوب تهیه نموده باشیم و کاملا هم با موفقیت آنرا بانجام رسانده باشیم نتایج شومی را پیشگوئی مینماید. این مسئله در تمام مطبوعاتیکه نوایسکرائیها در مورد دولت موقت انقلابی منتشر کرده‌اند مطرح گردیده است و ضمناً در آن با جدیت ولی بدون موفقیت همیشه سعی شده است شرکت میلران در دولت اپورتونیستی بورژوائی با شرکت واران (۵۳) در دولت انقلابی خرده‌بورژوائی مخلوط گردد. این موضوع در قطعنامه‌ای که حاکیست «مبادا بورژوازی برمد» تحکیم گردیده است. و گرچه حالا کائوتسکی سعی دارد ما را مورد استهزاء قرار داده مشاجرات ما را در موضوع دولت موقت انقلابی به دعوای بر سر تقسیم پوست خرس شکارنشده تشبیه کند، ولی این استهزاء فقط نشان میدهد که چگونه حتی سوسیال‌دمکرات‌های خردمند و انقلابی هم وقتی دربارهٔ موضوع صحبت میکنند که فقط افواهاً آنرا شنیده‌اند دچار وضع ناسناسبی میشوند. سوسیال‌دمکراسی آلمان هنوز

چندان به شکار خرس (یعنی انجام انقلاب سوسیالیستی) نزدیک نیست، ولی بحث بر سر اینکه آیا ما «جرئت» شکار آنرا داریم یا نه، یک اهمیت اصولی عظیم و یک اهمیت سیاسی-عملی داشت. سوسیال‌دمکراتهای روس هنوز چندان باینموضوع نزدیک نیستند که بتوانند «خرس خود را شکار کنند» (یعنی انقلاب دمکراتیک را انجام دهند)، ولی این مسئله که آیا ما «جرئت» شکار آنرا داریم برای تمام آیندهٔ روسیه و برای آیندهٔ سوسیال‌دمکراسی روس دارای اهمیت بینهایت جدی است. بدون اطمینان به اینکه ما «جرئت» پیروز شدن را داریم نمیتوان سخنی هم از گردآوری جدی و موفقیت‌آمیز سپاه و رهبری آن، بمیان آورد.

«اکونومیست‌های» سابق ما را در نظر بگیرید. آنها هم فریاد میکردند که مخالفینشان توطئه‌گر و ژاکوبین هستند (مراجعه شود به «رابوچیه دلو»، بخصوص شمارهٔ دهم و نطق مارتینف هنگام مذاکرات در کنگرهٔ دوم در اطراف برنامه) و با پرداختن بسیاست از توده جدا میشوند، اصول جنبش کارگری را فراموش میکنند، فعالیت مبتکرانهٔ کارگران را بحساب نمی‌آورند و غیره و غیره. ولی در حقیقت امر، این طرفداران «فعالیت مبتکرانهٔ کارگران» عبارت از روشنفکران اپورتونیستی بودند که عقاید محدود و کوته‌فکرانهٔ خود را در مورد وظایف پرولتاریا به کارگران تحمیل مینمودند. در حقیقت امر، «مخالفین اکونومیسم» بشهادت «ایسکرای» قدیم که هر کس میتواند به آن مراجعه نماید حتی یکی از جوانب فعالیت سوسیال‌دمکراتیک را نیز نادیده نگرفتند، از آن دست نکشیدند، مبارزهٔ اقتصادی را بهیچوجه فراموش نکردند و در عین حال قادر بودند مسائل سیاسی فوری و ضروری را در مقیاسی بس وسیع بمیان بکشند و مانع تبدیل حزب کارگر به زائدهٔ «اقتصادی» بورژوازی لیبرال بشوند.

اکونومیست‌ها اینموضوع را از بر کرده‌اند که اقتصاد پایهٔ سیاست است، ولی آن را اینطور «فهمیده‌اند» که باید مبارزهٔ سیاسی را تا سطح مبارزهٔ اقتصادی تنزل داد. نوایسکرائیها اینموضوع را از بر کرده‌اند که انقلاب بورژوازی پایهٔ اقتصادی انقلاب دمکراتیک است، ولی آنرا اینطور «فهمیده‌اند» که باید وظایف دمکراتیک پرولتاریا را تا سطح اعتدال

و میانه‌روی بورژوائی و تا حدی که «بورژوازی نرمد» تنزل داد. «اکونومیستها» به بهانهٔ عمیق ساختن فعالیت، به بهانهٔ فعالیت مبتکرانهٔ کارگران و سیاست صرفاً طبقاتی، — عملا طبقهٔ کارگر را تسلیم سیاستمداران بورژوالیبرال مینمودند، یعنی حزب را از راهی می‌بردند که معنای واقعی آن چنین بود. نوایسکرائیها نیز بهمان بهانه‌ها منافع پرولتاریا را در انقلاب دمکراتیک عملا تسلیم بورژوازی میکنند، یعنی حزب را از راهی می‌برند که معنای واقعی آن چنین است. «اکونومیستها» خیال میکردند که رهبری در مبارزهٔ سیاسی کار سوسیال‌دمکراتها نبوده و مختص لیبرالهاست. نوایسکرائیها خیال میکنند که انجام مجدانهٔ انقلاب دمکراتیک کار سوسیال‌دمکراتها نبوده و مختص بورژوازی دمکرات است، زیرا رهبری پرولتاریا بر انقلاب و شرکتش در آن با حفظ اولویت، «دامنهٔ» انقلاب را «نقصان میدهد».

خلاصهٔ کلام آنکه نوایسکرائیها نه تنها از لحاظ منشاء پیدایش خود در کنگرهٔ دوم حزب، بلکه بنابر چگونگی طرح کنونی وظایف تاکتیکی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نیز از مریدان «اکونومیسم» هستند. این نیز جناح اپورتونیست روشنفکری حزب است. این جناح در قسمت تشکیلات، کار را از انفرادمنشی آنارشیستی روشنفکران شروع نمود و به «یک پروسه سازمان‌شکنی» خاتمه داد بدین ترتیب که در «آئین‌نامهٔ» (٥٤) مصوبهٔ کنفرانس، گسیختگی پیوند مطبوعات را با تشکیلات حزبی، انتخابات غیرمستقیم را که دست‌کمی از انتخابات چهاردرجه‌ای ندارد، سیستم مراجعه بافکار عمومی بشیوهٔ بناپارتیستی را بجای انتخابات دمکراتیک و بالاخره اصل «سازش» بین جزء و کل را تثبیت نمود. در مورد تاکتیک حزبی نیز آنها در همین سراشیب غلطیدند. در «نقشهٔ فعالیت تبلیغاتی زمستوو» (٥٥) اعلام نمودند که «بالاترین نوع دمونستراسیون» نطق کردن در مقابل زمستس‌هاست و در صحنهٔ سیاست (در آستانه نهم ژانویه!) فقط دو نیروی فعال میدیدند: دولت و دمکراسی بورژوائی. آنها مسئلهٔ حیاتی مسلح شدن را «عمیق میساختند» بدینطریق که بجای دادن شعار عملی صریح پرولتاریا را دعوت میکردند که خود را با تمایل سوزانی برای مسلح شدن مجهز نماید. وظایف قیام مسلحانه،

دولت موقت و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک در قطعنامه‌های رسمی آنان مورد تحریف قرار گرفته و از حدت آن کاسته شده است. «مبادا بورژوازی برمد» — این بازپسین آهنگ آخرین قطعنامهٔ آنها با درخشندگی تمام پایان راهیرا روشن میسازد که آنها حزب را در آن سیر میدهند.

تحول دمکراتیک در روسیه انقلابی است که از لحاظ ماهیت اجتماعی-اقتصادی خود بورژوائی است. این یک اصل صحیح مارکسیستی است که تنها تکرار سادهٔ آن کافی نیست. باید آنرا فهمید و چگونگی تطبیق آنرا با شعارهای سیاسی دانست. بطور کلی آزادی سیاسی در زمینهٔ مناسبات تولیدی معاصر یعنی سرمایه‌داری تماماً آزادی بورژوائی است. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را بمیان آوردند. طرفداران آن در همه‌جا از آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره‌مند شدند، در حالیکه آنرا به حد اعتدال و احتیاط بورژوائی میرساندند و با سرکوبی پرولتاریای انقلابی توأم میساختند و این عمل را در مواقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعانه‌ای انجام میدادند.

ولی فقط نارودنیک‌های شورش‌طلب و آنارشیست‌ها و «اکونومیست‌ها» میتوانستند از اینجا چنین استنتاج نمایند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده یا تخفیف یابد. تحمیل این آئین کوته‌نظرانهٔ روشنفکری به پرولتاریا همیشه فقط بطور موقت و فقط علی‌رغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا همیشه بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، معهذا برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. پرولتاریا راه نجات خود را در سرپیچی از مبارزهٔ طبقاتی ندانسته، بلکه در تکامل این مبارزه، بسط دامنهٔ آن، بالا بردن سطح آگاهی و تشکل و قاطعیت آن میداند. کسی که از اهمیت وظایف مبارزهٔ سیاسی میکاهد، سوسیال دمکرات را از جایگاه یک سخنور خلقی به مقام یک منشی تریدیونیون تنزل میدهد. کسی که از اهمیت وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوآدمکراتیک میکاهد، سوسیال‌دمکرات را از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیهٔ آزاد کارگری تنزل میدهد.

آری، انقلاب مردم. سوسیال‌دمکراسی با حقانیت کامل برضد سوءاستفادهٔ بورژوآدمکراتیک از کلمهٔ مردم مبارزه کرده و میکند. سوسیال‌دمکراسی خواستار اینست که با این کلمه تضادهای طبقاتی موجوده میان طبقات مختلف مردم پرده‌پوشی نشود. سوسیال‌دمکراسی بدون چون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار میورزد. ولی اگر سوسیال‌دمکراسی «مردم» را به «طبقات» تجزیه میکند برای این نیست که طبقهٔ پیشرو دور خود بتند، حدود خود را تنگ کند و از ترس اینکه مبادا خداوندان اقتصادی دنیا برسند فعالیت خود را قطع کند، بلکه برای اینست که طبقهٔ پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری و بی‌تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در رأس تمام مردم مبارزه کند.

اینست آنچه که نوایسکرائیهای کنونی غالباً نمی‌فهمند و کلمهٔ «طبقاتی» را در تمام حالات صرف و نحو آن سفسطه‌جویانه تکرار میکنند و آنرا جایگزین شعارهای موثر سیاسی در انقلاب دمکراتیک میسازند!

انقلاب دمکراتیک یک تحول بورژوائی است. شعار چرنی پره‌دل (تجدید تقسیم برابر زمین. م.) یا شعار زمین و آزادی — یعنی رایج‌ترین شعار تودهٔ دهقانان که حقیر و جاهل ولی در عین حال شیفته‌وار جویای روشنائی و نیکبختی هستند — شعار بورژوائی است. ولی ما مارکسیستها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی بجز راه آزادی بشیوهٔ بورژوائی و ترقی بشیوهٔ بورژوائی موجود نبوده و نمیتواند باشد. ما باید فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سوای آزادی کامل سیاسی، سوای جمهوری دمکراتیک و سوای دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیلهٔ دیگری موجود نیست و نمیتواند هم باشد. ما که نمایندهٔ طبقهٔ پیشرو و نمایندهٔ یگانه طبقهٔ انقلابی هستیم که بی‌چون و چرا، عاری از هرگونه شک و شبهه و بدون نگاه به پشت سر خویش انقلابی است، باید در مقیاس هر چه وسیعتر و با شجاعت و ابتکار هر چه بیشتری وظایف انقلاب دمکراتیک را در برابر تمام تودهٔ مردم قرار دهیم. کاستنِ از اهمیت این وظایف از لحاظ تئوری

به معنای مسخره کردن مارکسیسم و تحریف کوته‌نظرانهٔ آن و از لحاظ عملی‌ـسیاسی خیانت بانقلاب به نفع بورژوازی یعنی طبقه‌ایست که ناگزیر از عملی نمودن پیگیر انقلاب خواهد رسید. مشکلاتی که در سر راه پیروزی کامل انقلاب وجود دارد، بس عظیم است. اگر نمایندگان پرولتاریا تمام آنچه را که درقوه دارند بکار برند و با این حال، تمام مساعی آنها در مقابل مقاومت ارتجاع و خیانت بورژوازی و جهالت توده بیهوده ماند، هیچکس نمیتواند آنها را مورد نکوهش قرار دهد. ولی اگر سوسیال‌دمکراسی انرژی انقلابی تحول دمکراتیک را کاهش دهد و از شور انقلابی بوسیلهٔ ترس از پیروزی و ملاحظه از اینکه مبادا بورژوازی برمد بکاهد، همه و هرکس و در درجهٔ اول پرولتاریای آگاه ویرا نکوهش خواهد کرد.

مارکس میگوید انقلاب لکوموتیف تاریخ است (۵۶). انقلاب جشن ستمکشان و استثمارشوندگان است. تودهٔ مردم هیچگاه نمیتواند مانند زمان انقلاب آفرینندهٔ فعال نظامات اجتماعی نوین باشد. در این مواقع، چنانچه بخواهیم با معیار محدودیکه خرده‌بورژوآها در مورد ترقیات بطی و تدریجی بکار می‌برند بسنجیم، مردم قادر باعجازند. ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند. باید شعارهای آنها همیشه پیشاپیش ابتکار انقلابی توده حرکت کند، دیدبان و راهنمای وی باشد، آرمان دمکراتیک و سوسیالیستی ما را با تمام عظمت و جلال آن جلوه‌گر سازد و کوتاهترین و سرراست‌ترین راه رسیدن به پیروزی کامل، مسلم و قطعی را نشان بدهد. بگذار اپورتونیست‌های بورژوآئی «اسوبوژدنیه»ـمآب از خوف انقلاب و از خوف راه مستقیم، راه‌های غیرمستقیم، پرپیچ‌وخم و راه صلح و مصالحه را اختراع نمایند. اگر با زور هم ما را مجبور به غلطیدن در این راهها بنمایند باز ما در کار کوچک روزمره هم قادر بانجام وظایف خود خواهیم بود. ولی بگذار ابتدا مبارزهٔ بیرحمانه، مسئلهٔ انتخاب راه را حل نماید. ما خائن و غدرورز در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده‌ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزهٔ بیرحمانه و فداکارانه بمنظور دسترسی براه مستقیم و قطعی استفاده

ننمائیم. بگذار اپورتونیستهای بورژوآ جبونانه در فکر ارتجاع آینده باشند. کارگران را نه وحشتی است از اینکه ارتجاع، خود را برای اعمال موحش مجهز مینماید و نه از اینکه بورژوازی در حال رمیدنست. کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمیخواهند، آنها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بیرحمانهٔ نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بکار می‌برند.

شکی نیست که هنگام طوفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید میکند تا هنگام «دریانوردی» آرام ترقی لیبرالی که در آن استثمارکنندگان با تأنی دردناکی خون طبقهٔ کارگر را میمکند. شکی نیست که وظایف دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک هزار بار از وظایف «اپوزیسیون افراطی» و تنها یک مبارزهٔ پارلمانی دشوارتر و معضل‌تر است. ولی کسی که در این لحظهٔ انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه «اپوزیسیون» بدون خطر رجحان قایل شود — همان به که خود را موقتاً از فعالیت سوسیال‌دمکراتیک کنار بکشد و منتظر پایان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جشن سپری شده و مجدداً روزهای عادی آغاز شده باشد و بدینطریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی بکار می‌برد، این ناهماهنگی مشمئزکننده را نداشته باشد و وظایف طبقهٔ پیش‌آهنگ را با چنین زشتی تحریف ننماید.

در رأس تمام مردم و بویژه دهقانان — در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در رأس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان — در راه سوسیالیسم به پیش! اینست آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد، اینست آن شعار طبقاتی که باید در حل هر مسئلهٔ تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر بهنگام انقلاب رخنه کرده و معین‌کنندهٔ آن باشد.

پسگفتار

باز هم خطمشی «اسوبوژدنیه»،
باز هم خطمشی «ایسکرای» نو

شماره‌های ۷۱ و ۷۲ «اسوبوژدنیه» و شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» مدارک جدید و فوق‌العاده پرارزشی در مورد مسئله‌ایکه ما فصل هشتم جزوهٔ خود را به آن اختصاص داده‌ایم در اختیار ما گذارد. نظر باینکه در اینجا استفاده از تمام مدارک پرارزش بهیچوجه ممکن نیست، لذا ما فقط روی عمده‌ترین نکات آن مکث مینمائیم: اولا، روی اینموضوع که «اسوبوژدنیه» چه نوع «رئالیسم» را در سوسیال‌دمکراسی میستاید و چرا باید آنرا بستاید؛ ثانیاً، روی تناسب دو مفهوم: انقلاب و دیکتاتوری.

۱ – چرا واقع‌بین‌های بورژوآلیبرال «واقع‌بین‌های» سوسیال‌دمکرات را میستایند؟

نمایندگان بورژوازی لیبرال ضمن مقاله‌هائی تحت عنوان «انشعاب در سوسیال‌دمکراسی روس» و «غلبه عقل سلیم» (شمارهٔ ۷۲ «اسوبوژدنیه») دربارهٔ سوسیال‌دمکراسی قضاوتی مینمایند که برای پرولترهای آگاه دارای ارزش بس شگرفی است. هر قدر در مورد آشنائی با متن

کامل این مقالات و تعمق در هر جملهٔ آن به سوسیال‌دمکراتها توصیه شود باز کم است. ما ابتدا احکام عمدهٔ این دو مقاله را در اینجا نقل مینمائیم:

«اسوبوژدنیه» چنین میگوید: «برای کسیکه از کنار ناظر جریان امور است درک مفهوم واقعی سیاسی اختلافی که سوسیال‌دمکراسی را به دو فراکسیون منشعب نموده بسیار دشوار است. این تعریف که فراکسیون «اکثریت» رادیکال‌تر و دارای خط‌مشی سرراستتری است و «اقلیت» بر خلاف آن برای پیشرفت کار، بعضی صلح و مصالحه‌ها را جایز میداند، چندان دقیق نبوده و در هر صورت توصیف جامعی نیست. بهر حال احکام سنتی مکتب ارتدکسال مارکسیستی را شاید فراکسیون اقلیت از فراکسیون لنین هم بیشتر مراعات میکند. توصیف ذیل بنظر ما دقیق‌تر میرسد: روحیهٔ سیاسی عمدهٔ «اکثریت» عبارتست از انقلابی‌گری مجرد، شورش‌طلبی، کوشش برای برپا کردن قیام در بین تودهٔ مردم بهر وسیله‌ای که شده و تصرف بیدرنگ قدرت بنام این توده؛ این موضوع «لنینیستها» را تا درجهٔ معینی به سوسیالیست‌رولوسیونرها نزدیک مینماید و بوسیلهٔ ایدهٔ انقلاب همگانی روس در ذهن آنها پرده‌ای بروی ایدهٔ مبارزهٔ طبقاتی میکشاند؛ «لنینیست‌ها» که در کارهای عملی از بسیاری محدودیتهای آئین سوسیال‌دمکراتیک دست شسته‌اند از طرف دیگر سراپا در محدودیت انقلابی‌گری فرو رفته‌اند، بجز تهیه و تدارک قیام فوری از هر گونه فعالیت عملی دیگر امتناع میورزند، از لحاظ اصولی به تمام شکل‌های تبلیغات علنی و نیمه‌علنی و هر گونه صلح و مصالحهٔ عملا مفیدی با دیگر جریان‌های اپوزیسیون با نظر حقارت مینگرند. ولی اقلیت، بر عکس، در عین اینکه محکم به شریعت مارکسیسم پایبند است،

عناصر واقع‌بین جهان‌بینی مارکسیسم را نیز حفظ میکند. ایدهٔ اساسی این فراکسیون اینست که منافع «پرولتاریا» را در نقطهٔ مقابل منافع بورژوازی قرار میدهد. ولی از طرف دیگر، مبارزهٔ پرولتاریا را با واقع‌بینی هشیارانه و با معرفت صریح به تمام شرایط و وظایف مشخص این مبارزه درک مینماید — البته در حدود معینی که اصول لایتغیر شریعت سوسیال‌دمکراسی حکم میکند. هیچ یک از این دو فراکسیون در اجرای نقطهٔ نظر اساسی خود بطور کامل پیگیر نیستند، زیرا در کار خلاقهٔ مسلکی و سیاسی خود پایبند احکام اکید شریعت سوسیال‌دمکراتیک هستند و این قضیه مانع این میشود که «لنینیست‌ها» لااقل مثل بعضی سوسیالیست‌رولوسیونرها مستقیماً شورش‌طلب و «ایسکرائیها» رهبران عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقهٔ کارگر بشوند».

و سپس نویسندهٔ «اسوبوژدنیه» متن قطعنامه‌های عمده را نقل مینماید و با چند تذکر مشخصی که دربارهٔ آنها میدهد به توضیح «افکار» کلی خود می‌پردازد و میگوید در مقایسه با کنگرهٔ سوم «کنفرانس اقلیت در مورد قیام مسلحانه بکلی روش دیگری دارد». اختلافی که در قطعنامه‌های صادره دربارهٔ دولت موقت وجود دارد «مربوط به قیام مسلحانه است». «یک چنین اختلاف نظری هم در مورد اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگری مشاهده میشود. «لنینیست‌ها» در قطعنامه‌های خود کلمه‌ای هم در خصوص این مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل طبقهٔ کارگر نگفته‌اند. ولی اقلیت برعکس در اینمورد یک قطعنامهٔ بسیار جدی تنظیم نموده است». در مورد لیبرالها گوئی هر دو فراکسیون متفق‌الرأی هستند، لیکن کنگرهٔ سوم «متن قطعنامهٔ پلخانف مصوبه کنگرهٔ دوم در مورد لیبرالها را تقریباً کلمه به کلمه تکرار مینماید و قطعنامهٔ استاروور را که مورد تصویب

همان کنگره قرار گرفته بود و نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری داشت رد میکند». قطعنامه‌های کنگره و کنفرانس در مورد جنبش دهقانان تقریباً بطور کلی همگون هستند، ولی «اکثریت» بیشتر روی ایدهٔ ضبط انقلابی اراضی ملاکین و غیره تکیه مینماید و حال آنکه «اقلیت» میخواهد مطالبه رفرم‌های دمکراتیک دولتی و اداری را پایهٔ تبلیغات خود قرار دهد».

سرانجام، «اسوبوژدنیه» متن یکی از قطعنامه‌های منشویکی را از شمارهٔ ۱۰۰ «ایسکرا» نقل مینماید که مادهٔ عمدهٔ آن اینست: «نظر به اینکه در زمان حاضر کار مخفی به تنهائی، شرکت توده را در زندگی حزبی بحد کافی تأمین نمی‌کند و تا اندازه‌ای هم خود توده را در نقطهٔ مقابل حزب که یک تشکیلات مخفی است، قرار میدهد، لذا این سازمان باید هدایت مبارزه حرفه‌ای کارگری را بر زمینهٔ علنی بعهده بگیرد و این مبارزه را کاملا با وظایف سوسیال‌دمکراتیک مرتبط سازد». «اسوبوژدنیه» دربارهٔ این قطعنامه اعلام میدارد که: «ما به این قطعنامه بعنوان غلبه عقل سلیم و بعنوان روشن شدن موضوع تاکتیک برای قسمت معینی از حزب سوسیال‌دمکرات صمیمانه شادباش میگوئیم».

اکنون خواننده با تمام نکات اصلی قضاوت‌های «اسوبوژدنیه» آشنائی دارد. البته اشتباه عظیمی بود اگر تصور میرفت که این قضاوت‌ها درست است یعنی اینکه با حقیقت عینی مطابقت دارد. هر سوسیال‌دمکرات در هر قدم بسهولت اشتباهات آنرا می‌یابد. ساده‌لوحی بود اگر فراموش میشد که این قضاوتها سراپا با منافع و نظریات بورژوازی لیبرال آغشته شده و از این لحاظ کاملا مغرضانه بوده و از تمایلات خاصی ناشی میشود. این قضاوت‌ها نظریات سوسیال-

دمکراسی را همانگونه منعکس میسازند که آئینهٔ مقعر یا محدب اشیاء را منعکس میسازد. ولی اشتباهی عظیمتر بود اگر فراموش میشد که بالاخره این قضاوتهائی که بورژوآمآبانه تحریف شده انعکاسی است از منافع واقعی بورژوازی که بدون شک بمثابه یک طبقه بخوبی میفهمد چه تمایلاتی در داخل سوسیال‌دمکراسی بحال وی یعنی بورژوازی سودمند و نزدیک و آشنا و خوشایند است و چه تمایلاتی زیان‌بخش و دور و بیگانه و ناخوشایند. فیلسوف یا نویسندهٔ بورژوازی هیچگاه نظریات سوسیال‌دمکراسی را، خواه منشویکی باشد و خواه بلشویکی صحیحاً درک نخواهد کرد. ولی اگر این نویسنده ولو اندکی فهیم باشد، آنوقت غریزه طبقاتیش او را فریب نخواهد داد و ماهیت اهمیتی را که این یا آن جریان در داخل سوسیال-دمکراسی برای بورژوازی دارد، ولو آنرا تحریف هم بکند، همیشه صحیح درک خواهد نمود. بدینمناسبت شایسته است که غریزهٔ طبقاتی دشمن ما و قضاوت طبقاتی وی همیشه مورد توجه کاملا جدی هر پرولتر آگاه قرار گیرد.

حال ببینیم غریزهٔ طبقاتی بورژوازی روس با زبان «اسوبوژدنیه‌ای» بما چه میگوید؟

این غریزه در کمال صراحت رضایت خود را از تمایلات «ایسکرای» نو اظهار میدارد و آنرا بمناسبت واقع‌بینی (رئالیسم)، هشیاری، غلبه عقل سلیم، جدی بودن قطعنامه‌ها، روشن شدن تاکتیک، عملی بودن و غیره میستاید، — و از تمایلات کنگرهٔ سوم اظهار عدم رضایت نموده و آنرا بمناسبت محدودیت، انقلابی‌گری، شورش-طلبی، نفی صلح و مصالحه‌های عملا مفید و غیره تقبیح می‌کند. غریزهٔ طبقاتی بورژوازی اتفاقاً آن چیزی را بوی تلقین میکند که بکرات با دقیقترین مدارک در مطبوعات ما به ثبوت رسیده است و آن اینکه: نوایسکرائیها جناح اپورتونیست و مخالفین آنها جناح انقلابی سوسیال‌دمکراسی معاصر روسیه را تشکیل میدهند. لیبرالها نمیتوانند از تمایلات اولی تمجید و تمایلات دومی را تقبیح نکنند. لیبرال‌ها که ایدئولوگ‌های بورژوازی هستند، بخوبی میفهمند که

«عملی بودن، هشیاری و جدی بودن» طبقهٔ کارگر، یعنی محدود بودن عملی میدان فعالیت وی در چهاردیوار سرمایه‌داری و رفرم و مبارزهٔ حرفه‌ای و غیره بحال بورژوازی سودمند است. چیزی که برای بورژوازی خطرناک و وحشت‌آور است «محدودیت انقلابی» پرولتاریا و کوششی است که پرولتاریا بمقتضای وظایف طبقاتی خود برای ایفای نقش رهبری در انقلاب همگانی روس بعمل می‌آورد.

این که معنی کلمهٔ «واقع‌بینی» از نقطهٔ نظر «اسوبوژدنیه» واقعاً چنین است موضوعیست که در ضمن از طرزی که سابقاً «اسوبوژدنیه» و آقای استرووه آنرا استعمال میکردند مشهود میگردد. خود «ایسکرا» نتوانست اعتراف نکند که از نظر «اسوبوژدنیه» معنی «واقع‌بینی» چنین است. مثلا مقاله‌ایرا که تحت عنوان «وقت آن است!» در ضمیمه شمارهٔ ۷۳ — ۷٤ «ایسکرا» درج شده بود بخاطر آورید. نویسندهٔ این مقاله (نمایندهٔ پیگیر نظریات «باطلاق» در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه) صاف و پوست‌کنده عقیدهٔ خود را اظهار میکند و میگوید: «آکیموف در کنگره بیشتر نقش شبح اپورتونیسم را بازی کرد تا نمایندهٔ واقعی آنرا». و هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» فوراً مجبور شد گفتهٔ نویسندهٔ مقالهٔ «وقت آن است!» را اصلاح کند و تبصره‌ای بدین مضمون بنویسد:

> «با این عقیده نمیشود موافقت نمود. در نظریات رفیق آکیموف راجع به مسائل برنامه نقش اپورتونیسم آشکارا دیده میشود و این موضوع را منقد «اسوبوژدنیه» نیز تصدیق مینماید بدینطریق که در یکی از شماره‌های اخیر خود متذکر میگردد که رفیق آکیموف به خط‌مشی «واقع‌بینانه»، — بخوان: رویزیونیستی، — گرویده است»*.

* در دستنویس سپس چنین آمده است: «(با اعلامیهٔ «لیبرال خوشخدمت» مندرجه در «وپریود» مقایسه شود)». (هـ. ت.)

پس «ایسکرا» خود بخوبی میداند که «واقع بینی» از نظر «اسوبوژدنیه» همان اپورتونیسم است و لا غیر. حال اگر «ایسکرا» که به «واقع بینی لیبرالی» حمله میکند (شمارهٔ ۱۰۲ «ایسکرا») اکنون دربارهٔ اینموضوع سکوت اختیار مینماید که چگونه لیبرالها ویرا بخاطر واقع بینی‌اش ستوده‌اند، همانا علت این سکوت اینستکه این ستودن‌ها تلختر از هر مذمتی است. این ستودن‌ها (که تصادفاً و اولین بار نیست از طرف «اسوبوژدنیه» اظهار شده است) در حقیقت اثباتی است بر خویشاوندی واقع بینی لیبرالی با آن تمایلات موجوده در «واقع بینی» سوسیال‌دمکراتیک (بخوان: اپورتونیسم) که در تمام قطعنامه‌های نوایسکرائیها بعلت اشتباه‌آمیز بودن سراپای خطمشی تاکتیکی آنان رسوخ نموده است.

در حقیقت امر اکنون دیگر بورژوازی روسیه ناپیگیری و غرض‌ورزی خود را در انقلاب «همگانی» چه بوسیلهٔ استدلالهای آقای استرووه، چه بوسیلهٔ سراپای لحن و کلیهٔ مضامین همهٔ جراید لیبرالی و چه بوسیلهٔ چگونگی اقدامات سیاسی جمیع زمتس‌ها و روشنفکران و بطور کلی انواع طرفداران آقایان تروبتسکوی، پترونکویچ، رودیچف و شرکاء کاملا آشکار نموده است. البته بورژوازی همیشه بطور دقیق قضایا را درک نمی‌کند، ولی بحکم غریزهٔ طبقاتی بطور کلی به این موضوع بسیار خوب پی میبرد که گرچه پرولتاریا و «مردم» از یکطرف برای انقلاب وی بمثابهٔ طعمهٔ توپ و همچون پتکی برضد حکومت مطلقه مفیدند، ولی از طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان انقلابی در صورت نیل به «پیروزی قطعی بر تزاریسم» و بپایان رساندن انقلاب دمکراتیک بی‌نهایت برای وی خطرناک‌اند. از این‌رو بورژوازی تمام قوا و تلاشش متوجه آنستکه پرولتاریا به ایفاء نقش «محجوبانه‌ای» در انقلاب اکتفاء نماید و بااحتیاطتر، عملی‌تر و واقع‌بین‌تر باشد و فعالیتش از این اصل ناشی شود که: «مبادا بورژوازی برمد».

روشنفکران بورژوآ بخوبی میدانند قادر به نابود ساختن جنبش کارگری نیستند و باینجهت هم بهیچوجه به مخالفت با جنبش کارگری و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بر نمیخیزند، — خیر آنها حتی انواع و اقسام آزادی اعتصاب و مبارزهٔ مؤدبانه طبقاتی را میستایند، ولی

جنبش کارگری و مبارزهٔ طبقاتی را بشیوهٔ برنتانو یا هیرش-دونکر (۵۷) درک میکنند. بعبارت دیگر آنها کاملا حاضرند حق آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه را (که اکنون عملا خود کارگران تقریباً آنرا بدست آورده‌اند) بعنوان «گذشت» بکارگران بدهند فقط بشرط اینکه کارگران از «شورش‌طلبی»، از «انقلابی‌گری محدود»، از خصومت نسبت به «صلح و مصالحه‌های عملا مفید»، از ادعا و کوشش برای اینکه نقش مبارزهٔ طبقاتی خود، نقش پیگیری پرولتری و قاطعیت پرولتری و «ژاکوبینیسم پلب‌منشانه» را بر چهره «انقلاب همگانی روس» بگذارند صرفنظر نمایند. بدینجهت روشنفکران بورژوآ در سراسر روسیه به هزاران شیوه و تمهید — بوسیلهٔ کتب*، سخنرانی‌ها، نطقها، مصاحبات و غیره و غیره — با تمام قوا میکوشند اندیشهٔ هشیاری محتاطانه (بورژوائی)، عملی بودن (لیبرالی)، واقع‌بینی (اپورتونیستی)، مبارزهٔ طبقاتی (بشیوهٔ برنتانو)، اتحادیه‌های حرفه‌ای (بشیوهٔ هیرش-دونکر) و غیره را به کارگران تلقین نمایند. این دو شعار اخیر بخصوص برای بورژوآهای حزب «دمکرات مشروطه‌طلب» یا «اسوبوژدنیه» مساعد است، زیرا صورت ظاهر آنها با شعارهای مارکسیستی جور می‌آید و با اندکی مسکوت گذاردن و کمی تحریف بسهولت میتوان آنها را با شعارهای سوسیال‌دمکراتیک مخلوط نمود و حتی گاهی بجای شعارهای سوسیال‌دمکراتیک جا زد. مثلا روزنامهٔ علنی لیبرالی «راسوت» (۵۸) (که ما سعی میکنیم در موقع مقتضی مفصلا با خوانندگان روزنامهٔ «پرولتاری» دربارهٔ آن صحبت کنیم) اغلب چنان مطالب «شجاعانه‌ای» دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی، امکان فریب پرولتاریا توسط بورژوازی، جنبش کارگری، فعالیت مبتکرانهٔ پرولتاریا و غیره و غیره میگوید که خوانندهٔ بی‌دقت و کارگر ناآگاه بسهولت ممکن است «سوسیال‌دمکراتیسم» آن را سکهٔ کامل‌عیار حساب کند. حال آنکه در حقیقت این چیزی نیست جز نسخه بدل بورژوائی سوسیال‌دمکراتیسم و تحریف و تخطئه اپورتونیستی مفهوم مبارزهٔ طبقاتی.

---

* مراجعه شود به کتاب پروکوپوویچ: «مسئلهٔ کارگر در روسیه».

اساس تمام این تقلب عظیم بورژوائی را (عظیم از لحاظ وسعت تأثیر در توده‌ها) تمایلی تشکیل میدهد که هدف آن اینستکه جنبش کارگری را تا درجهٔ جنبشی که بیشتر اتحادیه‌ای باشد تنزل دهد، آنرا از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دمکراتیک است) دور نگاه دارد و «بوسیلهٔ ایدهٔ مبارزهٔ طبقاتی در ذهن آنها یعنی کارگران پرده‌ای بروی ایدهٔ انقلاب همگانی روس بکشد».

بطوریکه خواننده مشاهده مینماید ما فرمول «اسوبوژدنیه» را وارونه کردیم. این یک فرمول عالی است که بطرز درخشانی دو نظر یعنی نظر بورژوائی و نظر سوسیال‌دمکراتیک را دربارهٔ نقش پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، بیان مینماید. بورژوازی میخواهد جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه‌ای منحصر نماید و از اینراه بوسیله «ایدهٔ مبارزهٔ طبقاتی (بشیوهٔ برنتانو) در ذهن وی پرده‌ای بروی ایدهٔ انقلاب همگانی روس بکشد» یعنی کاملا مطابق با روح نویسندگان برنشتینی «Credo» رفتار کند که بوسیلهٔ ایدهٔ جنبش «صرفاً کارگری» در ذهن کارگران پرده‌ای بروی ایدهٔ مبارزهٔ سیاسی میکشیدند. ولی سوسیال‌دمکراسی، برعکس، میخواهد مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری‌کنندهٔ وی در انقلاب همگانی روس تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان برساند.

بورژوازی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است. باینجهت تو بمثابهٔ یک طبقه خاص باید به مبارزهٔ طبقاتی خود اکتفاء کنی، — باید بنام «عقل سلیم» توجه عمدهٔ خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری، — باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را «مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود» محسوب داری، — باید در لحظهٔ انقلابی اکثراً قطعنامه‌هائی «جدی» از قبیل قطعنامه‌های «ایسکرای» نو تنظیم نمائی، — باید رفتارت در مورد قطعنامه‌هائی که «نسبت به لیبرال‌ها حسن نظر بیشتری دارد» با احتیاط باشد، — باید رهبرانی را ترجیح دهی که میخواهند «رهبران

عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقهٔ کارگر» باشند، — باید «عناصر واقع بین جهان‌بینی مارکسیسم را حفظ کنی» (اگر، متأسفانه، «احکام اکید» این شریعت «غیرعلمی» در تو سرایت کرده باشد).

سوسیال‌دمکراسی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است. باینجهت تو باید بمثابهٔ پیشروترین طبقات و یگانه طبقهٔ تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها بجدیترین طرزی در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آنرا نیز بعهدهٔ خود گیری. باینجهت تو نباید خود را در چهاردیوار مبارزهٔ طبقاتی بمفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای محدود نمائی، بلکه، برعکس، باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزهٔ طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دمکراتیک و همگانی روس، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در برگیرد. باینجهت تو بدون اینکه جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمائی، باید در عصر انقلاب، وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و دولت انقلابی را بمثابهٔ یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزاریسم و بکف آوردن جمهوری دمکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجهٔ اول اهمیت قرار دهی.

ذکر اینموضوع دیگر زائد است که قطعنامه‌های نوایسکرائیها در نتیجه «خطمشی» غلط خود چه روش نیمه‌کاره و ناپیگیر و طبعاً مورد پسند بورژوازی در مورد این مسئله اتخاذ کرده است.

۲ — «عمیق کردن» جدید مسئله بوسیلهٔ رفیق مارتینف

حال به مقالاتی که مارتینف در شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» نوشته است بپردازیم. پرواضح است که ما به تلاشهائی که مارتینف بعمل می‌آورد برای اینکه ثابت کند تفسیر ما دربارهٔ

یکسلسله از گفته‌های انگلس و مارکس نادرست و تفسیر او درست است پاسخی نخواهیم داد. این تلاشها بقدری غیرجدی، طفره‌های مارتینف آنقدر آشکار و مسئله بقدری واضح است که مکث کردن روی آن برای یکبار دیگر خالی از لطف است. هر خوانندهٔ فکوری خود از نیرنگهای ناشیانه‌ای که مارتینف در تمام جریان بحث برای استتار عقب‌نشینی خود بکار برده است بسهولت سر در می‌آورد، بخصوص پس از اینکه ترجمهٔ متن کامل جزوهٔ انگلس موسوم به «باکونیستها گرم کارند» و ترجمهٔ متن کامل جزوهٔ مارکس موسوم به «پیام هیئت مدیرهٔ اتحاد کمونیستها» مورخهٔ مارس ۱۸۵۰ که توسط عده‌ای از کارکنان روزنامهٔ «پرولتاری» تهیه شده است منتشر می‌گردد. تنها یک نقل قول از مقالهٔ مارتینف کافی است تا عقب‌نشینی ویرا برای خواننده آشکار سازد.

مارتینف در شمارهٔ ۱۰۳ می‌نویسد: «ایسکرا» «تصدیق میکند» که «استقرار دولت موقت یکی از طرق ممکن و صلاح تکامل انقلاب است، ولی صلاح بودن شرکت سوسیال‌دمکراتها را در دولت موقت بورژوائی نفی میکند تا بعدا تمام دستگاه دولتی را بمنظور انقلاب سوسیالیستی بکف آورد». بدیگر سخن: «ایسکرا» اکنون به بیمعنی بودن کلیهٔ ترس و وحشت خود دربارهٔ مسئولیت دولت انقلابی در قسمت خزانه‌داری و بانکها و دربارهٔ خطر و عدم‌امکان در دست گرفتن امور «زندانها» و غیره اعتراف نموده است. ولی «ایسکرا» کمافی‌السابق دچار آشفته‌فکری است، زیرا دیکتاتوری دمکراتیک را با دیکتاتوری سوسیالیستی مخلوط مینماید. این یک آشفته‌فکری ناگزیریست که برای پوشش هنگام عقب‌نشینی بکار می‌رود.

ولی مارتینف در بین آشفته‌فکران «ایسکرای» نو دارای این وجه تمایز است که در آشفته‌فکری مقام اول را احراز مینماید و اگر چنین اصطلاحی جائز باشد آشفته‌فکر باقریحه است. او در نتیجهٔ جوش و تقلاهای خود برای «عمیق کردن» مسئله، دچار آشفته‌فکری میگردد و تقریباً همیشه در جریان «تعقل» خود به فرمولبندیهای تازه‌ای میرسد که تمام کذب خطمشی مورد پیروی او را بطرز

شگرفی روشن میسازد. بیاد بیاورید که چگونه او در دورهٔ «اکونومیسم» گفته‌های پلخانف را «عمیق می‌کرد» و فرمول «مبارزهٔ اقتصادی علیه کارفرمایان و دولت» را کشف نمود. مشکل بتوان در تمام مطبوعات «اکونومیست‌ها» عبارتی را پیدا کرد که بهتر از این بتواند تمام جنبهٔ قلابی این خطمشی را بیان کند. اکنون نیز همینطور است. مارتینف مجدانه به «ایسکرای» نو خدمت میکند و تقریباً هر بار که قلم بدست میگیرد مدرک جدید و شگرفی برای اثبات قلابی بودن خطمشی «ایسکرای» نو در اختیار ما میگذارد. در شمارهٔ ۱۰۲ میگوید که لنین «به طرز نامشهودی مفهوم دیکتاتوری و انقلاب را با یکدیگر جا زده است» (ص — ۳، ستون ۲).

در حقیقت، تمام اتهامات نوایسکرائیها برضد ما در اتهام مزبور خلاصه میشود. و چقدر ما از مارتینف بخاطر این اتهام متشکریم! او با این فرمول اتهامی خود چه خدمت پرارزشی در مبارزه با خطمشی «ایسکرای» نو بما میکند! واقعاً هم که ما باید از هیئت تحریریهٔ «ایسکرا» خواهش کنیم که برای «عمیق کردن» حملات علیه «پرولتاری» و بیان «واقعاً اصولی» این حملات، مارتینف را بیشتر برضد ما بمیدان بفرستد. زیرا هر چه مارتینف برای اصولی بودن استدلال خود بیشتر بکوشد، بهمان نسبت نتیجه‌ایکه میگیرد بدتر است، بهمان نسبت نواقص خطمشی «ایسکرای» نو را واضحتر نشان میدهد و بهمان نسبت بیشتر موفق بعملی نمودن شیوهٔ تعلیم و تربیتی مفیدی در مورد خود و رفقای خود میگردد: reductio ad absurdum (اصول «ایسکرای» نو را به مهملات میرساند).

«وپریود» و «پرولتاری» مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا میزنند». «ایسکرا» مایل به چنین «جا زدنی» نیست. درست همینطور است، رفیق مارتینف محترم! شما سهواً حقیقت بزرگی را بیان کردید. شما با فرمول تازهٔ خود این تز ما را تأیید کردید که «ایسکرا» در انقلاب نقش دنباله‌روی را بازی میکند و در مورد فرمولبندی وظایف انقلاب بسوی خطمشی «اسوبوژدنیه» انحراف می‌یابد، ولی «وپریود» و

«پرولتاری» شعارهائی میدهند که انقلاب دمکراتیک را به جلو سوق میدهد.

رفیق مارتینف، آیا این موضوع برای شما قابل درک نیست؟ نظر به اهمیت مسئله ما سعی میکنیم آنرا بتفصیل برای شما توضیح دهیم.

یکی از نمودارهای جنبهٔ بورژوائی انقلاب دمکراتیک آنست که یک سلسله از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملا طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالائی هستند و توانائی خروج از این چهاردیوار را ندارند، بحکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و بطور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی می‌پیوندند. در جریان این عمل جنبهٔ بورژوائی این آزادی که مورد مطالبه «جامعه» بوده و مالکین و سرمایه‌داران بوسیلهٔ سیلی از سخن (و فقط سخن!) از آن مدافعه مینمایند با وضوحی هر چه بیشتر آشکار میشود. در عین حال اختلاف اساسی بین مبارزهٔ کارگری و مبارزهٔ بورژوازی در راه آزادی و بین دمکراتیسم پرولتری و لیبرالی نیز روز بروز نمایانتر میگردد. طبقهٔ کارگر و نمایندگان آگاه آن به پیش میروند و این مبارزه را نیز به پیش می‌برند و نه فقط از سرانجام دادن به آن ترسی ندارند، بلکه میکوشند آنرا از آخرین حد انقلاب دمکراتیک نیز دورتر برند. بورژوازی که ناپیگیر و مغرض است شعارهای آزادی را فقط بطور ناقص و از روی ریا می‌پذیرد. هرگونه کوششی که هدفش این باشد که بوسیلهٔ یک حد فاصل خاص و یا تنظیم «مواد» مخصوصی (از قبیل مواد قطعنامه استاروور یا کنفرانس‌چیها)، حدودیرا تعیین کند که از پس آن دیگر این ریاکاری دوستان بورژوای آزادی و یا اگر بهتر بخواهید خیانت دوستان بورژوآ به آزادی شروع میشود، ناگزیر محکوم بعدم‌موفقیت است، زیرا بورژوازی که بین دو آتش (حکومت مطلقه و پرولتاریا) قرار گرفته است، قادر است بهزاران شیوه و تمهید خط‌مشی و شعارهای خود را عوض کند، گاه یک گز براست و گاه یک گز بچپ برود، چانه بزند و دلالی کند. وظیفهٔ دمکراتیسم پرولتری اختراع اینگونه «مواد» بیروح

و بیجان نیست، بلکه عبارت است از انتقاد خستگی‌ناپذیر از اوضاع سیاسی تکامل‌یابنده و افشای ناپیگیری و آن خیانت‌های تازهٔ بورژوازی که پیش‌بینی آنها قبلا ممکن نیست.

چنانچه به تاریخ نوشته‌های سیاسی آقای استرووه در مطبوعات غیرعلنی و به تاریخ جنگ سوسیال‌دمکراسی با وی نظری بیافکنید آشکارا خواهید دید که سوسیال‌دمکراسی، این مدافع آتشین دمکراتیسم پرولتری، وظایف ناسبرده را انجام داده است. آقای استرووه کار را از شعار صد در صد شیپف‌مآبانه یعنی از شعار «حقوق و زمستووی پرقدرت» شروع کرد (رجوع شود به مقالهٔ من در «زاریا» (۵۹) تحت عنوان «تعقیب‌کنندگان زمستوو و هانیبال‌های لیبرالیسم»). سوسیال دمکراسی او را افشاء ساخت و بسوی برنامهٔ مشخص مشروطه خواهانه راند. وقتی که این «راندن‌ها» در نتیجهٔ سیر بویژه سریع حوادث انقلابی موثر واقع شد، آنوقت سمت مبارزه متوجه مسئلهٔ بعدی دمکراتیسم گردید و آن اینکه مشروطیت بطور کلی، کافی نیست و حتماً باید با حق انتخاب همگانی مستقیم و متساوی و رأی مخفی توأم باشد. وقتی ما این موضع جدید «دشمن» (یعنی قبول حق انتخاب همگانی از طرف «سایوز اسوبوژدنیا») را نیز «تصرف کردیم» به یورش خود ادامه داده و شروع به افشاء ریاکاری و کذب سیستم دومجلسی نمودیم و به اثبات اینموضوع پرداختیم که اسوبوژدنیه‌ایها حق انتخاب همگانی را بطور ناقصی قبول دارند و همچنین از روی سلطنت‌طلبی آنان نشان دادیم که دمکراتیسم آنها جنبه دلال‌منشانه دارد و این اعضای «اسوبوژدنیه»، این قهرمانان کیسه پول، منافع انقلاب کبیر روس را بمعرض بیع و شری گذارده‌اند.

سرانجام، سرسختی وحشیانهٔ حکومت مطلقه، پیشرفت عظیم جنگ داخلی و لاعلاجی آن موقعیتی که سلطنت‌طلبان، روسیه را بدان کشانده‌اند، جامدترین مغزها را نیز بحرکت آورد. انقلاب یک واقعیت مسلم میشد. دیگر لازم نبود شخص انقلابی باشد تا وجود انقلاب را تصدیق نماید. حکومت مطلقه عملا در برابر انظار همه متلاشی شده و میشود. همانطور که یک لیبرال (آقای گردسکول) در مطبوعات

علنی صحیحاً متذکر گردید در مقابل این حکومت عملا یک محیط نافرمانی بوجود آمده است. حکومت مطلقه با وجود تمام قدرت ظاهریش ناتوان از کار در آمد، حوادث انقلاب تکامل‌یابنده، صاف و ساده به کنار افکندن این پیکر طفیلی که زنده زنده در حال فساد و گندیدن بود پرداخت. بورژوآلیبرالها که مجبور بودند شالودهٔ فعالیت خود را (یا بعبارت صحیحتر سوداگری سیاسی خود را) بر زمینهٔ یک چنین مناسباتی که عملا در حال بوجود آمدن است بگذارند، شروع بدرک ضرورت تصدیق انقلاب نمودند. آنها نه برای آنکه انقلابی هستند، بلکه با وجود انقلابی نبودن این کار را می‌کنند. آنها بحکم ضرورت و برخلاف ارادهٔ خود این کار را می‌کنند، در حالیکه با قلبی آکنده از خشم و کین ناظر کامیابیهای انقلاب هستند و حکومت مطلقه را که مایل به معامله نبوده و خواهان مبارزهٔ حیاتی و مماتی است به انقلابیگری متهم مینمایند. این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند، ولی جریان اوضاع آنها را وادار میکند بر موضع انقلاب تکیه نمایند، زیرا موضع دیگری برای اتکاء ندارند.

ما ناظر یک صحنهٔ فوق‌العاده عبرت‌انگیز و فوق‌العاده مضحکی هستیم، روسپیان لیبرالیسم بورژوائی میکوشند خود را با کسوت انقلابی‌گری بیارایند. کارکنان «اسوبوژدنیه» هم — risum teneatis amici! * — دیگر شروع کرده‌اند بنام انقلاب صحبت کنند! اینها اطمینان میدهند که «از انقلاب نمیترسند» (آقای استرووه در شمارهٔ ۷۲ «اسوبوژدنیه»)!!! کارکنان «اسوبوژدنیه» مدعی آن هستند که «در رأس انقلاب قرار گیرند»!!!

این یک پدیدهٔ فوق‌العاده پرمعنائیست که تنها نشانه پیشرفت لیبرالیسم بورژوائی نبوده بلکه بیشتر پیشرفت و موفقیت‌های واقعی و عیان جنبش انقلابی‌را نشان میدهد که وادار کرده است بوجودش معترف شوند. حتی بورژوازی نیز شروع به احساس اینموضوع کرده است که طرفداری از انقلاب باصرفه‌تر است و این نشان میدهد که تا چه حدی موقعیت حکومت مطلقه متزلزل شده است. ولی از

* دوستان، خنده خود را نگاه دارید!

طرف دیگر، این پدیده که شانه ایست از ارتقاء تماسی جنبش بمدارج جدید و عالیتر، در عین حال وظایف جدید و عالی‌تری را نیز در مقابل ما میگذارد. تصدیق انقلاب از طرف بورژوازی، اعم از اینکه فلان یا بهمان ایدئولوگ بورژوازی شخصاً هم باوجدان باشد، نمیتواند صادق باشد. بورژوازی نمیتواند غرض و ناپیگیری، سوداگری و نیرنگ‌های پست ارتجاعی خود را در این عالیترین مرحلهٔ جنبش نیز وارد نکند. ما اکنون باید نزدیکترین وظایف مشخص انقلاب را از نقطهٔ نظر برنامه و بمنظور تکامل برنامهٔ خود بنحو دیگری تنظیم نمائیم. آنچه دیروز کافی بود، امروز کافی نیست. شاید دیروز مطالبهٔ تصدیق انقلاب بعنوان یک شعار پیشرو دمکراتیک کافی بود. ولی اکنون دیگر این کافی نیست. انقلاب حتی آقای استرووه را وادار کرده است آنرا برسمیت بشناسد. اکنون از طبقهٔ پیشرو خواسته میشود که مضمون واقعی وظایف مبرم و تأخیرناپذیر این انقلاب را دقیقاً معین نماید. آقایان استرووه‌ها در همان حال که انقلاب را برسمیت میشناسند باز و باز مانند الاغ گوشهای خود را تیز میکنند و همان نغمهٔ قدیمی را دربارهٔ اینکه ممکنست از طریق مسالمت‌آمیز کار را به سرانجام خود رساند و دربارهٔ اینکه نیکلای آقایان کارکنان «اسوبوژدنیه» را بحکومت دعوت کند و غیره و غیره ساز مینمایند. آقایان کارکنان «اسوبوژدنیه» انقلاب را برسمیت میشناسند تا بدینوسیله با خطر کمتری، از این انقلاب بنفع خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفهٔ ما اکنون اینستکه به پرولتاریا و بتمام مردم نشان دهیم که شعار «انقلاب» کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح، پیگیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه شعاری است که می‌تواند «پیروزی قطعی» انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن — شعار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان است.

سوءاستفاده از کلمات در سیاست عادی‌ترین پدیده‌هاست. مثلا هم طرفداران لیبرالیسم بورژوائی انگلستان بارها خود را «سوسیالیست» نامیده‌اند (هارکورت گفت که «ما اکنون همه سوسیالیست

هستیم» — «We all are socialists now») و هم طرفداران بیسمارک و هم انصار پاپ لئون سیزدهم. کلمهٔ «انقلاب» هم کاملا برای سوءاستفاده مناسب است و در مرحلهٔ معینی از تکامل جنبش این سوءاستفاده ناگزیر است. هنگامیکه آقای استرووه شروع کرد بنام انقلاب سخن گوید ما بی‌اختیار بیاد تی‌یر افتادیم. چند روز قبل از انقلاب فوریه این ناقص‌الخلقه مهیب، این کامل‌ترین مظهر خیانت‌پیشگی سیاسی بورژوازی، نزدیکی طوفان خلق را احساس نمود. آنگاه از تریبون پارلمان اعلام داشت که من متعلق به حزب انقلابم! (رجوع شود به کتاب مارکس موسوم به «جنگ داخلی در فرانسه»). معنای سیاسی گرویدن «اسوبوژدنیه» بحزب انقلاب تمام و کمال با این «گرویدن» تی‌یر همانند است. هنگامیکه تی‌یرهای روس تعلق خود را بحزب انقلاب اعلام داشتند، این بدان معنا بود که شعار انقلاب دیگر کافی نیست و از هیچ چیز معینی سخن نمیگوید و هیچ وظیفه‌ایرا معین نمیکند، زیرا انقلاب صورت واقعیت یافته و ناهمگون‌ترین عناصر بسوی آن روآور شده‌اند.

در حقیقت ببینیم که انقلاب از نقطهٔ نظر مارکسیسم یعنی چه؟ یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظهٔ معینی موجب ورشکستگی آن شده است. تضاد حکومت مطلقه با تمام نظام روسیه سرمایه‌داری و با تمام نیازمندی‌های رشد بورژوا-دمکراتیک آن، حکومت مطلقه را اکنون با ورشکستگی شدیدی مواجه نموده و به نسبت زمانی که این تضاد مصنوعاً برپای مانده بر شدت این ورشکستگی هم افزوده شده است. روبنا از هر طرف شکاف بر داشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان بتوسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون بساختن روبنای جدیدی برای خود پرداخته‌اند. در لحظهٔ معینی از تکامل، بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه برسمیت میشناسند. اکنون وظیفه اینستکه تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند.

بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب در لحظهٔ فعلی شعاری پوچ و بیمضمون خواهد بود، زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهزادگان بزرگ را «انقلابی» میکند و هم روزنامهٔ «مسکوسکیه ودوموستی» (۶۰) را! بدون چنین تصریحی، دربارهٔ وظایف پیشرو دمکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارتست از شعار دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار، هم طبقاتی را معین میکند که «سازندگان» جدید روبنای جدید میتوانند و باید به آنها اتکاء نمایند، و هم خصلت این روبنا را (دیکتاتوری «دمکراتیک» که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختمان آنرا (بشیوهٔ دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). هرکس که اکنون این شعار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته‌های انقلابی دهقانان را برسمیت نشناسد، — یا وظایف انقلاب را مطلقاً درک نمیکند و قادر نیست وظایف جدید و عالی‌تر آنرا که ناشی از مقتضیات لحظهٔ فعلی است تعیین کند و یا اینکه مردم را میفریبد، به انقلاب خیانت میکند و شعار «انقلاب» را مورد سوءاستفاده خود قرار میدهد.

مورد اول — رفیق مارتینف و دوستان او. مورد دوم — آقای استرووه و تمام حزب زمستووی «دمکرات مشروطه‌طلب».

رفیق مارتینف بقدری سریع‌الانتقال و با هوش بود که اتهام مربوط به «جا زدن» مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را درست هنگامی بمیان آورد که تکامل انقلاب ایجاب میکرد بوسیلهٔ شعار دیکتاتوری وظایف آن تعیین گردد! باز هم بدبختی گریبانگیر رفیق مارتینف شد و دچار دنباله‌روی گردید، در پله ماقبل آخر گیر کرد و با کارکنان «اسوبوژدنیه» در یک سطح قرار گرفت، زیرا اینموضوع که «انقلاب» را برسمیت میشناسند (در گفتار) و در عین حال نمیخواهند دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان (یعنی انقلاب در کردار) را برسمیت بشناسند، اکنون درست با خطمشی سیاسی «اسوبوژدنیه» یعنی با منافع بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب مطابقت دارد. بورژوازی لیبرال اکنون

بتوسط آقای استرووه برله انقلاب اظهار نظر میکند. پرولتاریای آگاه بتوسط سوسیال‌دمکراتهای انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را طلب میکند. آنوقت در اینجا خردسندی از «ایسکرای» نو خود را داخل بحث میکند و فریاد میزند: بخود اجازه ندهید مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا بزنید»! خوب مگر این صحیح نیست که قلابی بودن خطمشی نوایسکرائیها آنها را محکوم میکند دائما بدنبال خطمشی «اسوبوژدنیه» روان باشند؟

ما نشان دادیم که اعضاء «اسوبوژدنیه» پله به پله از نردبان شناسائی دمکراتیسم بالا میروند (البته در نتیجهٔ راندنهای سوسیال‌دمکراسی که محرک آنها بود). مسئله مورد مشاجرهٔ ما با آنها ابتدا این بود: اصل شیپفی (حقوق و زمستووی پرقدرت) یا اینکه مشروطه‌طلبی؟ سپس این بود: انتخابات محدود یا اینکه حق انتخاب همگانی؟ پس از آن چنین بود: تصدیق انقلاب یا اینکه معاملهٔ دلالانه با حکومت مطلقه؟ و بالاخره اکنون این است: تصدیق انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یا اینکه تصدیق خواست دیکتاتوری این طبقات در انقلاب دمکراتیک؟ ممکن و محتمل است که آقایان کارکنان «اسوبوژدنیه» (اعم از اینکه امروزی‌ها باشند یا اخلاف آنها در جناح چپ دمکراسی بورژوازی) یک پلهٔ دیگر هم بالا بروند یعنی بمرور زمان (شاید تا موقعی که رفیق مارتینف باز یک پله بالا برود) شعار دیکتاتوری را نیز برسمیت بشناسند. اگر انقلاب روس با احراز موفقیت به پیش برود و به پیروزی قطعی منجر گردد، ناگزیر همینطور هم خواهد شد. آیا در اینصورت خط‌مشی سوسیال‌دمکراسی چگونه خواهد بود؟ پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دمکراتیک و آغاز مبارزهٔ قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اجرای خواستهای دهقانان معاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، بکف آوردن جمهوری دمکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی و حتی خرده‌بورژوازی و آغاز مبارزهٔ واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هرچه انقلاب دمکراتیک کاملتر باشد، بهمان نسبت این مبارزهٔ جدید با سرعت، وسعت، پاکیزگی و

قاطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری «دمکراتیک» خود مبین جنبهٔ محدود تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزهٔ جدیدیست که باید بر زمینهٔ نظامات جدید بمنظور رهائی کامل طبقهٔ کارگر از قید هرگونه ستم و استثمار بعمل آید. بدیگر سخن: وقتی بورژوازی دمکرات یا خرده‌بورژوازی یک پلهٔ دیگر بالا برود، وقتی که نه تنها انقلاب بلکه پیروزی کامل انقلاب واقعیتی گردد، — آنوقت ما (شاید با فریادهای موحشی از طرف مارتینف‌های جدید آینده) شعار دیکتاتوری دمکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی، «جا خواهیم زد».

۳ — تصویر عوامانه و بورژوآمآبانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن

مرینگ در توضیحات خود دربارهٔ مجموعه مقالاتیکه مارکس در سال ۱۸۴۸ در «روزنامهٔ جدید رین» نوشته و او آنها را استخراج و منتشر نموده است میگوید مطبوعات بورژوازی «روزنامهٔ جدید رین» را مورد این سرزنش قرار میدادند که گویا خواستار «اعلام فوری دیکتاتوری است و آنرا بمثابهٔ یگانه وسیلهٔ عملی کردن دمکراسی میداند» (Marx' Nachlass، جلد سوم، ص — ۵۳) (۶۱). از نقطهٔ نظر عوامانه و بورژوآمآبانه، مفهوم دیکتاتوری و مفهوم دمکراسی یکدیگر را نفی میکنند. بورژوآ که معنای تئوری مبارزهٔ طبقات را نمی‌فهمد و در صحنهٔ سیاست همیشه ناظر زد و خوردهای کوچک دستجات و فرقه‌های مختلف بورژوازی بوده است، دیکتاتوری را بمعنای الغای کلیهٔ آزادی‌ها و تضمینات دمکراسی، بمعنای انواع خودسری‌ها و سوءاستفاده از قدرت بنفع شخص دیکتاتور تعبیر مینماید. در حقیقت امر همین نظر عوامانه و بورژوآمآبانه در مارتینف ما هم مشاهده میشود. او در پایان «لشگرکشی جدید» خود در «ایسکرای» نو، تمایل شدید «وپریود» و «پرولتاری» را به شعار دیکتاتوری اینطور

تعبیر میکند که لنین «علاقهٔ مفرطی به آزمایش بخت خود دارد» («ایسکرا» شمارهٔ ۱۰۳، صفحهٔ ۳، ستون دوم). این تعبیر عالی تماماً همانند اتهام بورژوازی به «روزنامهٔ جدید رین» بمناسبت تبلیغ دیکتاتوری است. مارکس هم بالمآل بعلت تعویض مفاهیم انقلاب و دیکتاتوری، البته نه از جانب سوسیال‌دمکرات‌ها بلکه از جانب بورژوالیبرال‌ها مورد نکوهش قرار گرفته بود. برای اینکه فرق میان مفهوم دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری فردی و فرق میان وظیفه دیکتاتوری دمکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی را برای مارتینف توضیح دهیم مکث روی نظریات «روزنامهٔ جدید رین» خالی از فایده نخواهد بود.

«روزنامهٔ جدید رین» در ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸ چنین نوشته است: «هر گونه سازمان موقت دولتی بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری و آنهم دیکتاتوری باانرژی دارد. ما از همان آغاز امر کامپ‌هوزن (رئیس شورای وزیران پس از ۱۸ مارس ۱۸۴۸) را سرزنش کردیم که چرا مانند یک دیکتاتور رفتار ننمود و چرا بلافاصله بقایای مؤسسات قدیم را در هم نشکست و بر نیانداخت. نتیجه این شد که در آن حینی که آقای کامپ‌هوزن، با توهمات مشروطه‌طلبانه، برای خود لالائی میگفت، حزب شکست‌خورده (یعنی حزب ارتجاع) مواضع خود را در دستگاه اداری و ارتش مستحکم نمود و حتی جرئت یافت که گاه اینجا و گاه آنجا به مبارزهٔ آشکار دست بزند» (۶۲).

مرینگ بجا و بمورد میگوید که در این کلمات بصورت چند تز مختصر تمام آنچه که «روزنامهٔ جدید رین» ضمن یک رشته مقالات طویل دربارهٔ وزارت کامپ‌هوزن مفصلا شرح و بسط داده بود خلاصه شده است. این کلمات مارکس بما چه میگوید؟ میگوید دولت موقت انقلابی باید رفتارش دیکتاتورمنشانه باشد (این اصل را «ایسکرای» نو که از شعار دیکتاتوری حذر دارد، هرگز نتوانسته است درک کند)؛ — میگوید وظیفهٔ این دیکتاتوری محو بقایای مؤسسات قدیمی است (همانچیزیکه در قطعنامهٔ کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه دربارهٔ مبارزهٔ با ضدانقلاب تأکید

شده، ولی در قطعنامهٔ کنفرانس چنانچه فوقاً نشان دادیم حذف شده است). ثالثاً، این کلمات میرساند که مارکس دمکراتهای بورژوآ را بمناسبت «توهمات مشروطه‌طلبانه» آنها در عصر انقلاب و جنگ آشکار داخلی می‌کوبید. معنی این کلمات را مقالهٔ «روزنامه جدید رین» مورخهٔ ٦ ژوئن سال ۱۸٤۸ با وضوح خاصی نشان میدهد. مارکس در آن چنین نوشته است: «مجلس مؤسسان توده‌ای باید قبل از همه یک مجلس فعال و آنهم مجلس فعال انقلابی باشد. و حال آنکه مجلس فرانکفورت به تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم مشغول است و دولت را در عملیات خود آزاد گذارده است. فرض کنیم که این انجمن دانشوران پس از شور و مشورت کامل بتواند بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی را تنظیم نماید. وقتی که دولتهای آلمان اکنون دیگر سرنیزه را در دستور روز گذارده‌اند چه فایده‌ای از این بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی متصور خواهد بود؟» .

این است مفهوم شعار «دیکتاتوری». از اینجا میتوان فهمید که مارکس نسبت به قطعنامه هائی که «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان» را پیروزی قطعی مینمایند و یا دعوت به «باقی ماندن بحالت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی» می‌نمایند، چه نظری میتوانست داشته باشد!

مسائل عظیم زندگی ملتها فقط با نیرو حل می‌شود. طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولا متوسل به قوهٔ قهریه یعنی جنگ داخلی میشوند و «سرنیزه را در دستور روز میگذارند»، همانگونه که حکومت مطلقه روس اینکار را کرده است و از ۹ ژانویه ببعد مرتباً و پیوسته و در همه‌جا به آن ادامه میدهد. و وقتی که چنین وضعیتی ایجاد شد و سرنیزه واقعاً در رأس دستور سیاسی روز قرار گرفت، و قیام یک امر ضروری و تأخیرناپذیر گردید، — آنوقت دیگر توهمات مشروطه‌طلبانه و تمرین های دبستانی پارلمانتاریسم فقط به وسیله‌ای برای استتار خیانت بورژوازی به انقلاب و بوسیله‌ای برای استتار چگونگی «رمیدن» بورژوازی از انقلاب مبدل میشود. در آنموقع طبقهٔ واقعاً انقلابی باید همان شعار دیکتاتوری را بمیان بکشد.

مارکس در مورد وظایف این دیکتاتوری، حتی در «روزنامهٔ جدید رین» چنین نوشته است: «مجلس ملی می‌بایستی در مقابل سوءقصدهای ارتجاعی حکومت‌هائی که دورانشان سپری شده است دیکتاتورمنشانه عمل می‌نمود و در اینصورت در افکار عمومی مردم به تحصیل آن چنان نیروئی توفیق می‌یافت که در مقابله با آن تمام سرنیزه‌ها خرد میشدند... ولی این مجلس با گفته‌های ملال‌انگیز خود ملت آلمان را بجای اینکه بدنبال خود بکشد یا خود بدنبال آن برود فرسوده میکند». طبق نظر مارکس مجلس ملی می‌بایستی «تمام آنچه را که با اصل حکومت مطلقه مردم متضاد بود از نظام عملا موجود آلمان بیرون میریخت» و سپس «آن زمینهٔ انقلابی را که مورد اتکاء این حکومت است مستحکم مینمود و حکومت مطلقه مردم را که از فتوحات انقلاب است، از هر حمله‌ای مصون می‌داشت» (۶۳).

بنابر این مضمون اصلی وظایفی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در مقابل دولت انقلابی یا دیکتاتوری قرار داده بود قبل از هر چیز حاکی از انقلاب دمکراتیک بود: دفاع در مقابل ضدانقلاب و برانداختن عملی کلیهٔ آنچه که با حکومت مطلقه مردم منافات دارد. این هم چیزی نیست مگر دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک.

و اما بعد: بعقیدهٔ مارکس چه طبقاتی میتوانستند و میبایستی ین وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده آنرا بهدف نهائی خود برسانند و حملات ضدانقلاب را دفع نمایند؟). مارکس از «مردم» صحبت میکند. ولی ما میدانیم که او همیشه برضد توهمات خرده‌بورژوائی دربارهٔ وحدت «مردم» و دربارهٔ فقدان مبارزهٔ طبقاتی در درون مردم، بیرحمانه مبارزه میکرد. مارکس با استعمال کلمهٔ «مردم» اختلاف طبقات را روپوشی نمیکرد، بلکه عناصر معینی را که میتوانند انقلاب را به آخر برسانند متحد مینمود.

«روزنامهٔ جدید رین» نوشته بود که ــ پس از پیروزی پرولتاریای برلن در هجدهم مارس، از انقلاب نتیجهٔ دوگانه‌ای بدست آمد: «از یک طرف تسلیح مردم، حق تشکیل اتحادیه‌ها و حکومت مطلقه

مردم که عملا بوجود آمده بود، و از طرف دیگر ابقای سلطنت و وزارت کاسپ‌هوزن — همانزمان یا بعبارت دیگر دولت نمایندگان بورژزوای بزرگ. بدینطریق، انقلاب دارای نتیجهٔ دوگانه‌ای بود که ناگزیر می‌بایستی به گسیختگی منجر گردد. مردم پیروز شدند؛ مردم آزادی‌هائی را که جنبهٔ دمکراتیک قطعی داشت بدست آوردند، ولی سلطه مستقیم بدست مردم نیفتاد، بلکه بدست بورژوازی بزرگ افتاد. مختصر آنکه انقلاب را به آخر نرساندند. مردم تشکیل هیئت وزیران را به نمایندگان بورژوازی بزرگ واگذار کردند و این نمایندگان هم فوراً به اشراف قدیمی پروس و بوروکراسی پیشنهاد اتحاد نمودند و بدینطریق تمایلات خود را به ثبوت رساندند. آرنیم، کانیتس و شورین در جرگه وزراء درآمدند.

بورژوازی بزرگ که از همان آغاز ضدانقلابی بود، از ترس مردم یعنی کارگران و بورژوازی دمکرات با ارتجاع داخل در یک اتحاد تدافعی و تعرضی گردید» (تکیه روی کلمات از ماست) (٦٤).

بنابر این نه تنها «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان» بلکه حتی دعوت واقعی آنهم هنوز برای پیروزی کامل انقلاب کافی نیست! حتی پس از حصول جزئی از پیروزی در مبارزهٔ مسلحانه هم (پیروزی کارگران برلن بر ارتش در ۱۸ مارس ۱۸٤۸) ممکن است انقلاب «ناقص بماند» و «به آخر نرسد». پس به آخر رساندن آن منوط به چیست؟ منوط به آنست که سلطه مستقیم بدست کی میافتد: بدست پترونکویچ‌ها و رودیچف‌ها یعنی همان کاسپ‌هوزن‌ها و هانزمان‌ها یا بدست مردم یعنی کارگران و بورژوازی دمکرات. در صورت نخست بورژوازی دارای قدرت خواهد بود و پرولتاریا دارای «آزادی انتقاد» و آزادی «باقیماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی». بورژوازی، بلافاصله پس از پیروزی، با ارتجاع عقد اتحاد می‌بندد (در روسیه نیز وقوع این امر حتمی خواهد بود هرآینه اگر مثلا کارگران پتربورگ، در نبرد خیابانی خود با ارتش، فقط به جزئی از پیروزی

نائل گردند و تشکیل دولت را به آقایان پترونکویچ ها و شرکاء واگذار نمایند). در صورت دوم استقرار دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی یعنی پیروزی کامل انقلاب امکان‌پذیر میبود.

آنچه برای ما باقی میماند اینستکه مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمهٔ «بورژوازی دمکرات» (demokratische Bürgerschaft) قایل بود و آنرا باتفاق کارگران رویهمرفته مردم مینامید و در نقطهٔ مقابل بورژوازی بزرگ قرار میداد با دقت بیشتری تعریف نمائیم.

قسمت زیر از مقاله «روزنامهٔ جدید رین» منتشره در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۸٤۸ پاسخ روشنی است به این مسئله: «...انقلاب سال ۱۸٤۸ آلمان تکرار مسخره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است.

چهارم اوت ۱۷۸۹، سه هفته پس از تسخیر باستیل، مردم فرانسه در عرض یک روز بر تمام قیود و رسوم فئودالی فایق آمدند.

یازدهم ژوئیهٔ ۱۸٤۸، چهار ماه پس از باریکادهای ماه مارس قیود و رسوم فئودالی بر مردم آلمان فایق آمد.* Teste Gierke cum Hansemanno.

بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹ حتی برای لحظه‌ای هم متفقین خود یعنی دهقانان را ترک نمیکرد و میدانست که اساس سلطه وی

---

* «گواهان: آقای گیرکه و آقای هانزمان». هانزمان — وزیر حزب بورژوازی بزرگ (نمونه روسی وی: تروبتسکوی و یا رودیچف و غیره هستند). گیرکه — وزیر کشاورزی کابینهٔ هانزمان بود که طرح «شجاعانه‌ای» برای «الغای» باصطلاح «بلاعوض» «قیود و رسوم فئودالی» تهیه نمود که در حقیقت امر قیود و رسوم جزئی و بی‌اهمیت را ملغی میکرد، ولی قیود و رسوم مهمتر را باقی میگذاشت و یا الغای آنرا منوط به پرداخت مبلغ معینی بعنوان بازخرید مینمود. نمونهٔ روسی آقای گیرکه — آقایان کابلوکف‌ها، مانوئیلف‌ها و گرتسنشتین ها و سایر دوستان بورژوآلیبرال موژیک هستند که مایلند «زمینهای دهقانان وسعت یابد» ولی ملاکان هم آزرده خاطر نشوند.

محو فئودالیسم در دهات و بوجود آوردن طبقهٔ آزاد دهقانان صاحب زمین (grundbesitzenden) است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۸٤۸ بدون هیچگونه دغدغه‌خاطر به طبیعی‌ترین متفقین خود یعنی دهقانان که با وی ارتباط حیاتی دارند و بدون آنان در مقابل اشراف ناتوان است، خیانت مینماید. ابقای حقوق فئودالی و مجاز نمودن این حقوق بشکل پرداخت عوض (موهوم) نتیجه‌ایست که از انقلاب سال ۱۸٤۸ آلمان بدست آمد. کوه موش زائید» (٦٥).

این یک قسمت بسیار آموزنده‌ایست که چهار اصل مهم بما میدهد: ۱) وجه تمایز انقلاب نا تمام آلمان با انقلاب تمام‌شدهٔ فرانسه اینست که در این انقلاب بورژوازی نه تنها به دمکراتیسم بطور اعم بلکه بدهقانان بطور اخص نیز خیانت نمود. ۲) اساس عملی نمودن کامل انقلاب دمکراتیک — بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان است. ۳) بوجود آوردن چنین طبقه‌ای مشروطست به الغای قیود و رسوم فئودالی و انهدام فئودالیسم، ولی این هنوز بهیچوجه انقلاب سوسیالیستی نیست. ٤) دهقانان — «طبیعی‌ترین» متفق بورژوازی بویژه بورژوازی دمکرات هستند و بدون آنها بورژوازی در مقابل ارتجاع «ناتوان» است.

تمام این اصول با در نظر گرفتن تغییرات مربوط به خصوصیات مشخص ملی و قرار دادن سرواژ بجای فئودالیسم، کاملا در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ نیز صدق میکند. شکی نیست که ما با درس گرفتن از تجربهٔ آلمان که مارکس آنرا واضح ساخته است در مورد پیروزی قطعی انقلاب بهیچ شعار دیگری نمیتوانیم برسیم مگر: شعار دیکتاتوری انقلابی‌دمکراتیک پرلتاریا و دهقانان. شکی نیست که جزء مهم آن «مردمی» که مارکس در سال ۱۸٤۸ آنانرا در نقطهٔ مقابل ارتجاع مقاومت‌کننده و بورژوازی خیانت‌کننده قرار میداد، پرولتاریا و دهقانان میباشند. شکی نیست که در روسیهٔ ما هم بورژوازی لیبرال و حضرات کارکنان «اسوبوژدنیه» بدهقانان خیانت میکنند و خواهند کرد بدینمعنی که با رفرم دروغین گریبان خود را خلاص

خواهند نمود و در مبارزهٔ قطعی میان ملاکان و دهقانان جانب اولیها را خواهند گرفت. فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پشتیبانی کند. بالاخره شکی نیست که در روسیهٔ ما هم موفقیت مبارزهٔ دهقانان یعنی انتقال تمام اراضی بدست دهقانان، معنایش انقلاب کامل دمکراتیک و ایجاد یک تکیه‌گاه اجتماعی برای این انقلاب پایان‌یافته خواهد بود، ولی این بهیچوجه یک انقلاب سوسیالیستی یا «سوسیالیزاسیون» که سوسیالیست‌رولوسیونرها، این ایدئولوگهای خرده‌بورژوائی، از آن دم میزنند، نیست. موفقیت قیام دهقانان و پیروزی انقلاب دمکراتیک فقط راه را برای مبارزهٔ واقعی و قطعی در راه سوسیالیسم، در شرایط استقرار جمهوری دمکراتیک هموار خواهد نمود. دهقانان بمثابهٔ یک طبقهٔ صاحب زمین در این مبارزه همان نقش خیانت‌کارانه و بی‌ثباتی را بازی خواهند کرد که بورژوازی اکنون در مبارزه در راه دمکراتیسم بازی میکند. فراموشی این نکته بمعنای فراموشی سوسیالیسم و بمعنای خودفریبی و فریب دیگران در مورد منافع حقیقی و وظایف پرولتاریا است.

برای اینکه در مورد تصویر نظریات مارکس در سال ۱۸۴۸ هیچ جای خالی باقی نماند لازمست فرق مهم سوسیال‌دمکراسی آنموقع آلمان (یا بزبان آنروزی: حزب کمونیست پرولتاریا) را با سوسیال‌دمکراسی امروز روسیه قید نمود. رشتهٔ سخن را به مرینگ واگذار میکنیم:

««روزنامهٔ جدید رین» بمثابهٔ «ارگان دمکراسی» قدم بعرصهٔ سیاست گذارد. نمیتوان ایده‌ایرا که آثار آن همچون خط سرخ‌رنگی در تمام مقالات این روزنامه مشهود است نادیده انگاشت. ولی این روزنامه بیشتر مدافع مستقیم منافع انقلاب بورژوائی برضد حکومت مطلقه و فئودالیسم بود تا مدافع منافع پرولتاریا در مقابل منافع بورژوازی. شما در ستونهای آن از جنبش مخصوص کارگری بهنگام انقلاب مطالب زیادی نمی‌یابید، گرچه نباید فراموش کرد که علاوه بر این روزنامه، روزنامهٔ ارگان مخصوص اتحادیه کارگران کلنی (۶۶) نیز هفته‌ای دو بار زیر نظر مول و شاپر منتشر میشد. بهرحال

امروز این نکته نظر خواننده را جلب میکند که «روزنامهٔ جدید رین» چه توجه کمی صرف جنبش کارگری آنروز آلمان کرده است با وجود آنکه استفان بورن لایق‌ترین رهبر آن، در پاریس و بروکسل نزد مارکس و انگلس تعلیم یافته و در سال ۱۸۴۸ در برلن برای روزنامهٔ آنها خبرنگاری میکرد. بورن در کتاب «خاطرات» خود نقل میکند که مارکس و انگلس هیچگاه حتی کلمه‌ای هم از تبلیغات کارگری وی اظهار عدم رضایت ننمودند. ولی اظهارات بعدی انگلس این تصوررا محتمل مینماید که آنها لااقل از شیوه‌های این تبلیغات ناراضی بودند. در حدودیکه بورن مجبور بود در مقابل آگاهی طبقاتی پرولتاریا که سطح آن در قسمت اعظم آلمان هنوز فوق‌العاده پائین بود گذشتهای فراوانی بنماید که از نظر «مانیفست کمونیستی» درخور انتقاد بود، عدم رضایت آنها محمل اساسی داشت؛ — ولی در حدودیکه بورن با وجود تمام این احوال باز هم توانست اداره امور تبلیغاتی را در سطح نسبتاً بالائی نگاهدارد... عدم رضایت آنها بی‌اساس بود. مارکس و انگلس بدون شک از لحاظ تاریخی و سیاسی حق داشتند وقتی مهمترین مصالح طبقهٔ کارگر را قبل از همه در این میدانستند که انقلاب بورژوائی حتی المقدور بیشتر بجلو سوق داده شود... با این همه، بهترین اثبات اینکه چگونه غریزهٔ ابتدائی جنبش کارگری قادر است طرز تفکر نابغه‌ترین متفکرین را تصحیح نماید، این واقعیت است که آنها در آوریل ۱۸۴۹ با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند و تصمیم گرفتند در کنگرهٔ کارگری که بخصوص توسط پرولتاریای اوست‌ـالب (Ost Elbe م.) (پروس شرقی) تشکیل شده بود شرکت نمایند».

پس فقط در آوریل سال ۱۸۴۹، یعنی تقریباً یک سال پس از انتشار روزنامهٔ انقلابی («روزنامهٔ جدید رین» از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ شروع به انتشار نمود) مارکس و انگلس با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند! تا آنموقع آنها فقط یک «ارگان دمکراسی» را اداره میکردند که بوسیلهٔ هیچگونه رشته‌های تشکیلاتی با حزب مستقل کارگر بستگی نداشت! این واقعیت که امروز بنظر ما غریب

و غیر قابل تصور می‌آید بطرز روشنی بما نشان میدهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب سوسیال‌دمکرات آنروزی آلمان و حزب سوسیال‌دمکرات کارگری امروزی روسیه وجود دارد. این واقعیت بما نشان میدهد که در انقلاب دمکراتیک آلمان (بعلت عقب‌ماندگی آلمان در سال ۱۸۴۸ خواه از لحاظ اقتصادی و خواه از لحاظ سیاسی یعنی تفرقه دولتی آن) تا چه درجه‌ای خصوصیات پرولتری جنبش و نیز جریان پرولتری در آن کمتر از روسیه متظاهر بود. هنگام ارزیابی اظهارات مکرری که مارکس در آن زمان و کمی بعد از آن دربارهٔ ضرورت وجود تشکیلات مستقل حزب پرولتاریا نموده است این موضوع را نباید فراموش کرد (همانطوریکه پلخانف آنرا فراموش می‌کند*). مارکس تقریباً پس از یک سال، فقط از رویَ تجربهٔ انقلاب دمکراتیک از لحاظ کار عملی به این نتیجه رسید و اینموضوع نشان میدهد که در آنموقع تا چه اندازه تمام محیط آلمان، عامی و خرده‌بورژوائی بود. برای ما این نتیجه، فرا آوردهٔ دیرین و ثابت تجربیاتی است که سوسیال‌دمکراسی جهانی در خلال نیم قرن بدست آورده است و ما در آغاز تشکیل حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه همین نتیجه را ملاک عمل خود قرار دادیم. برای ما جای سخنی هم وجود ندارد که مثلا جرائد انقلابی پرولتاریا از حزب سوسیال‌دمکرات پرولتاریا جدا باشند یا آنکه ولو برای یک لحظه هم شده بتوانند فقط بمثابهٔ «ارگان دمکراسی» عمل نمایند.

ولی آن تباین نظری که تازه میخواست بین مارکس و استفان بورن پیدا شود اکنون در بین ما به شکل رشدیافته‌تری وجود دارد و هر چه جریان پرولتری با قدرت بیشتری به سیلاب دمکراتیک انقلاب ما سیریزد، شدت این تباین هم بیشتر میشود. وقتی مرینگ دربارهٔ عدم رضایت احتمالی مارکس و انگلس از تبلیغات استفان بورن سخن میراند بیانش بسیار نرم و دوپهلو است. اینست آنچه که انگلس در سال ۱۸۸۵ دربارهٔ بورن نوشته است (در پیشگفتار

* جمله داخل پرانتز در نشریات چاپی حذف شده است. هـ. ت.

: («Enthüllungen über den Kömmunistenprozeß zu Köln». Zurich. 1885*).

اعضای اتحاد کمونیستها (۶۷) همه‌جا در رأس جنبش منتها درجه دمکراتیک قرار گرفتند و بدینوسیله ثابت کردند که این اتحاد عالیترین مکتب فعالیت انقلابی بود. «استفان بورن حروف‌چین که عضو فعال این اتحاد در بروکسل و پاریس بود، در برلن جمعیتی بنام «اخوت کارگران» («Arbeiterverbrüderung») تشکیل داد که وسعت فوق‌العاده‌ای یافت و تا سال ۱۸۵۰ باقی بود. گرچه بورن جوان باقریحه و بااستعدادی بود، ولی در شروع فعالیت خود بعنوان یک رجل سیاسی بیش از حد عجله کرد. او با مشتی از ناجورترین اجامر و اوباش (Kreti und Plethi) «عهد اخوت بست» فقط برای اینکه جماعتی را بدور خود گرد آورده باشد. او بهیچوجه از آن اشخاصی نبود که بتواند در تمایلات متضاد — وحدت و در ظلمت — روشنی وارد کند. بدینجهت است که در انتشارات رسمی جمعیت اخوت وی همیشه آشفته‌فکری دیده میشود و نظریات «مانیفست کمونیستی» با خاطره‌ها و تمایلات صنفی و قطعاتی از نظریات لوئی بلان و پرودون و دفاع از شیوه حمایت از سرمایهٔ داخلی و غیره مخلوط میگردد؛ خلاصه این اشخاص میخواستند همه را راضی نگاه دارند (Allen alles sein). آنها اکثراً به برپا نمودن اعتصابات، تشکیل اتحادیه‌های حرفه‌ای و شرکت‌های تولیدی مشغول بودند و فراموش میکردند که وظیفهٔ آنها مقدم بر همه این بود که ابتدا از طریق پیروزی سیاسی صحنه‌ای برای عمل بدست آورند، صحنه‌ای که فقط در آن میتوان این قبیل کارها را بنحو اساسی و امیدبخش انجام داد (تکیه روی کلمات از ماست). این بود که وقتی پیروزی‌های ارتجاع، سران این اخوت را بلزوم شرکت مستقیم در مبارزهٔ انقلابی مجبور نمود، — آنوقت همانطور که طبیعتاً هم انتظار

* «افشای جریان محاکمهٔ کمونیستهای کلن». زوریخ. سال ۱۸۸۵. ه. ت.

میرفت، تودهٔ عقب‌مانده‌ایکه در پیرامون آنان جمع شده بود آنها را ترک کرد. بورن در ماه مه سال ۱۸۴۹ در قیام درسدن شرکت کرد و فقط در اثر یک حسن تصادف نجات یافت. و اما جمعیت اخوت کارگران بمثابهٔ یک اتحاد مجزا و منفردی که بیشتر موجودیت آن روی کاغذ بود، از جریان جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا بر کنار ماند و نقشی را که بازی میکرد بقدری فرعی بود که ارتجاع آنرا فقط در سال ۱۸۵۰ و شعبات آنرا فقط چندین سال بعد منحل کرد. بورن (که اصولا او را باید Buttermilch نامید)* همچنان موفق نشد یک رجل سیاسی بشود و یک پروفسور کوچک سوئیسی از کار در آمد که اکنون دیگر کارش ترجمه آثار مارکس بزبان پیشه‌وران نبوده، بلکه آثار رنان ملایم‌طبع را با زبان نرم و ملایمی به آلمانی ترجمه میکند» (۶۹).

---

* من در چاپ اول ضمن ترجمهٔ این قسمت از گفته‌های انگلس بجای اینکه Buttermilch را بعنوان یک اسم خاص بگیرم اشتباهاً بعنوان یک اسم عام گرفتم (Buttermilch در زبان آلمانی یعنی شیر ترش یا ماست. مترجم). البته این اشتباه موجب مسرت فوق‌العادهٔ منشویکها گردید. کولتسوف نوشت که من «گفتهٔ انگلس را عمیق ساخته‌ام» (اقتباس از مجموعهٔ موسوم به «در مدت دو سال»)، پلخانف هنوز هم این اشتباه را در روزنامهٔ «تاواریش» (۶۸) یادآوری مینماید. مختصر اینکه بهانهٔ خوبی پیدا شد برای اینکه موضوع وجود دو تمایل در جنبش کارگری آلمان در سال ۱۸۴۸ ماست‌مالی شود: یکی تمایل بورن (که با «اکونومیست‌های» ما خویشاوندی دارد) و دیگری تمایل مارکسیستی. استفاده از اشتباه معارض، ولو در مورد نام خانوادگی بورن هم باشد، امریست کاملا طبیعی. ولی ماست‌مالی اصل قضیهٔ دو تاکتیک از راه تصحیح در ترجمه، معنایش نشاندادن زبونی خود در مورد اصل مطلب است. (توضیح مؤلف در چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

اینست قضاوت انگلس دربارهٔ دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک!

نوایسکرائیهای ما نیز با چنان جدوجهد نابخردانه‌ای بسوی «اکونومیسم» می‌تازند که بورژوازی سلطنت‌طلب آنها را بپاس «روشن شدن»شان مورد ستایش قرار داده است. آنها نیز ناجورترین افراد را دور خود جمع میکنند، به «اکونومیست‌ها» تملق میگویند و تودهٔ عقب‌مانده را عوامفریبانه بسوی شعارهای «فعالیت مبتکرانه»، «دمکراتیسم»، «خودمختاری» و قس علیهذا میکشانند. اتحادیه‌های کارگری آنان نیز غالباً موجودیتش فقط در صفحات روزنامهٔ خلستاکف‌مآب (۷۰) «ایسکرای» نو است. از شعارها و قطعنامه‌های آنها نیز همین عدم درک وظایف «جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا» نمایان است.

در ماههای ژوئن — ژوئیه سال ۱۹۰۵ نوشته شده است

در ماه ژوئیه ۱۹۰۵ بطور کتاب جداگانه توسط کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در ژنو چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۱۱، ص ۱—۱۳۱ ترجمه شده است

درسهای قیام مسکو

کتاب «مسکو در دسامبر ۱۹۰۵» (مسکو، ۱۹۰۶) خیلی خیلی بموقع از چاپ بیرون آمد. بررسی و یاد گرفتن تجربهٔ قیام دسامبر — وظیفهٔ حیاتی حزب کارگر است. متأسفانه، این کتاب مانند کوزه عسل با یک قاشق قطران است؛ اسناد و مدارک آن با وجود نقص و نارسائی بسیار جالب، ولی نتیجه‌گیریهایش خیلی بی‌سروته و بی‌اندازه مبتذل و پیش‌پاافتاده است. پیراسون این نتیجه‌گیریها در جای خود مخصوصاً صحبت خواهیم کرد و اینک می‌پردازیم بموضوع سیاسی روز یعنی بدرسهای قیام مسکو.

شکل عمدهٔ جنبش دسامبر در مسکو، اعتصاب مسالمت‌آمیز و تظاهرات بود. اکثریت عظیم تودهٔ کارگر فقط در این اشکال مبارزه مجدانه شرکت داشت. ولی همانا جنبش دسامبر در مسکو بوضوح نشان داد که دوران اعتصاب همگانی بمثابه شکل مستقل و عمدهٔ مبارزه سپری شده است و جنبش با نیروی خودجوش و مقاومت‌ناپذیر این دایرهٔ محدود را می‌شکند و شکل عالی‌تر مبارزه یعنی قیام را بوجود می‌آورد.

همهٔ احزاب انقلابی و تمام اتحادهای مسکو وقتی اعلام اعتصاب کردند می‌دانستند و احساس می‌کردند که این اعتصاب حتماً و ناگزیر بقیام مبدل خواهد شد. ششم دسامبر شورای نمایندگان کارگران مقرر داشت که «برای تبدیل اعتصاب به قیام مسلحانه مجاهدت بعمل آید». ولی در واقع هیچیک از سازمانها برای این کار آمادگی

نداشتند و حتی شورای ائتلافی گروههای کارگری مسلح (۷۱) (در تاریخ نهم دسامبر!) از قیام بعنوان یک مسئله مربوط به آیندهٔ دور صحبت می‌کرد و بالنتیجه مبارزهٔ خیابانی بدون رهبری آنها، بدون شرکت آنها جریان داشت. سازمانها از رشد و گسترش جنبش عقب مانده بودند.

اعتصاب تدریجاً بقیام بدل می‌شد و علت آنهم مقدم بر هر چیز فشار شرایط عینی بود که بعد از اکتبر بوجود آمده بود (۷۲). دولت را دیگر نمی‌شد با یک اعتصاب همگانی غافلگیر کرد، چونکه یک نیروی ضدانقلابی آماده برای عملیات جنگی تشکیل داده بود. هم روند عمومی انقلاب روس پس از اکتبر، و هم تداوم و توالی منظم رویدادهای مسکو در روزهای دسامبر تأیید شگرفی بود بر صحت یکی از گفته‌های متین مارکس مشعر بر اینکه: انقلاب ضمن پیشروی، یک ضدانقلاب فشرده و محکمی بوجود می‌آورد یعنی دشمن را وادار میسازد بوسایل دفاعی هرچه شدیدتری متوسل شود و بدین طریق وسائل هرچه نیرومند و پرتوان‌تری برای حمله تهیه می‌کند (۷۳).

هفتم و هشتم دسامبر: اعتصاب مسالمت‌آمیز وتظاهرات مسالمت‌آمیز توده‌ها. عصر روز هشتم: محاصره آکواریوم (۷٤). روز نهم: ضرب و شتم جمعیت بوسیله واحدهای سواره نظام در میدان استراستنایا. عصر روز نهم: تاراج خانه فیدلر (۷۵). روحیه بالا می‌رود. جمعیت غیرمتشکل در کوچه و خیابان بطور کاملا خودانگیخته و بی اطمینان به ایجاد نخستین سنگرها می‌پردازد.

روز دهم دسامبر: شلیک توپها بسوی سنگرها و مردم در خیابانها آغاز می‌شود. حالا دیگر سنگرها با اطمینان و کاملا بطور جمعی ساخته می‌شود نه بطور انفرادی. همه بخیابانها ریخته‌اند؛ شبکه‌ای از سنگرها کلیهٔ مراکز عمده شهر را می‌پوشاند. طی چند روز جنگ پارتیزانی سختی میان گروههای مجاهدین و واحدهای نظامی درمی‌گیرد. این پیکارها واحدهای نظامی را فرسوده می‌کند و دوباسف را برای دریافت نیروی امدادی به التماس وامیدارد. فقط

در حدود ۱۵ دسامبر برتری نیروهای دولتی بحدکافی رسید و هفدهم دسامبر سربازان هنگ سمنوفسکی (۷٦) خیابان پرسنیا را که آخرین تکیه‌گاه قیام‌کنندگان بود درهم شکستند.

کار از اعتصاب و تظاهرات به ایجاد سنگرهای انفرادی و از ایجاد سنگرهای انفرادی به ایجاد سنگرهای جمعی و به پیکار خیابانی با نیروهای دولتی کشید. و با این ترتیب مبارزهٔ توده‌ای پرولتاریا بدون اینکه سازمانها بر آن رهبری داشته باشند از اعتصاب بقیام بدل گردید. این یکی از بزرگترین موفقیت‌های انقلاب روس در دسامبر سال ۱۹۰۵ است و این موفقیت نیز مانند همهٔ موفقیت‌های پیشین با دادن قربانیهای عظیم بدست آمد. جنبش از اعتصاب سیاسی همگانی بمدارج عالیتری ارتقاء یافت و ارتجاع را بر آن وا-داشت که مقاوست خود را به آخرین حد برساند و بدین ترتیب لحظه‌ای را که انقلاب نیز در کاربرد وسایل تعرضی به آخرین حد برسد، خیلی نزدیک نمود. ارتجاع از حدود شلیک توپ بسوی سنگرها و خانه‌ها و بسوی جمعیت در خیابانها نمی‌تواند پا فراتر نهد. ولی انقلاب می‌تواند از گروه مجاهدین مسکو فراتر رود و خیلی خیلی هم خواه در سطح و خواه در عمق فراتر رود. و از دسامبر به بعد هم خیلی فراتر رفته است. دامنهٔ بحران انقلابی اینک بسی گسترش یافته است و حال باید شمشیرها را تیزتر کرد.

پرولتاریا قبل از رهبران خود به تغییری که در شرایط عینی مبارزه پیدا شد و گذار از اعتصاب به قیام را ایجاب می‌کرد، پی برد. مثل همیشه پراتیک بر تئوری پیشی گرفت. بلافاصله اعتصاب مسالمت‌آمیز و تظاهرات، دیگر، کارگران را اقناع نمی‌کرد که می‌پرسیدند: بعد چه؟ — و خواهان اقدامات مجدانه‌تری بودند. دستور ایجاد سنگر با تأخیر خیلی زیاد و وقتی به بخشها رسید که در مرکز به ایجاد سنگرها پرداخته بودند. توده‌های انبوه کارگران دست بکار شدند، ولی اینهم آنها را قانع نمی‌کرد و می‌پرسیدند: بعد چه؟ — و خواهان اقدامات مجدانه بودند. ما، رهبران پرولتاریای سوسیال‌دمکرات، در ماه دسامبر به آن سرداری شبیه بودیم که در

استقرار و آرایش نظامی هنگهای خود بقدری ناشیگری بخرج داده بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند فعالانه در نبرد شرکت جویند. توده‌های کارگر جویای رهنمودی در بارهٔ عملیات مجدانهٔ توده‌ای بودند، ولی آنرا نمی‌یافتند.

بنابر این چیزی کوته‌بینانه‌تر از نظریه پلخانف نیست که همهٔ اپورتونیستها به آن چسبیده‌اند، نظریه‌ای که برطبق آن نمی‌بایست به اعتصاب زودرس پرداخت و «نمی‌بایست دست به اسلحه برد». بلکه بر عکس، لازم بود که از اینهم قطعی‌تر و جدی‌تر و با قصد تعرض بیشتر دست به اسلحه برد. لازم بود بتوده‌ها تفهیم می‌شد که تنها اعتصاب مسالمت‌آمیز غیر ممکن است و ضرورت یک مبارزهٔ مسلحانهٔ متهورانه و بی‌امان به آنها توضیح داده می‌شد. و بالاخره حالا ما باید صریح و آشکار بعدم کفایت اعتصابهای سیاسی اذعان کنیم، باید فکر قیام مسلحانه را درمیان وسیع‌ترین توده‌ها تبلیغ نمائیم و ضمناً مطلب را با هیچگونه «مراحل مقدماتی» پرده‌پوشی نکنیم و هیچ پوششی روی آن نکشیم. هرگاه اگر ضرورت یک جنگ فداکارانه و خونین و نابودکننده را که وظیفهٔ مستقیم در اقدامات آینده است از توده‌ها کتمان نمائیم، هم خود را فریب داده‌ایم و هم توده‌های مردم را.

این بود نخستین درس رویدادهای ماه دسامبر. درس دیگر مربوط بچگونگی قیام و شیوه اجرای آن و شرایط گرویدن ارتش بسوی مردم است. در بارهٔ این مسئله نظریه بسیار یکجانبه‌ای در جناح راست حزب ما حکمفرماست. می‌گویند مبارزه برضد ارتش فعلی امکان ندارد و باید ارتش انقلابی شود. بدیهی است که اگر انقلاب جنبهٔ توده‌ای پیدا نکند و خود ارتش را نیز در بر نگیرد، از مبارزهٔ جدی حرفی هم نمی‌تواند درمیان باشد. بدیهی است فعالیت درمیان واحدهای ارتش امری است ضروری. ولی مسئلهٔ گرویدن ارتش بطرف ما را نمی‌توان یک عمل ساده و واحدی تصور نمود که از یک طرف نتیجه اقناع و از طرف دیگر نتیجه درک و آگاهی باشد. قیام مسکو عامیانه بودن و فقدان قابلیت حیاتی این نظریه

را بوضوح نشان می‌دهد. وقتی مبارزه انقلابی حدت می‌یابد دودلی و تردید ارتش که در هر جنبش واقعاً توده‌ای امری ناگزیر است، عملا بیک مبارزهٔ واقعی برای جلب ارتش منجر می گردد. قیام مسکو جانبازانه‌ترین و شدیدترین مبارزه میان ارتجاع و انقلاب را برای جلب ارتش، بما نشان می‌دهد. خود دوباسف اظهار داشت که از نیروی پانزده هزار نفری مسکو فقط پنج هزار نفر قابل اعتمادند. دولت بوسایل کاملا گوناگون و مذبوحانه‌ای مرددها را نگهداری می کرد: آنها را متقاعد می‌ساختند و به آنها تملق می گفتند، با دادن ساعت و پول و غیره تطمیع‌شان می کردند، به آنها عرق می‌نوشاندند و فریب‌شان می‌دادند، مرعوبشان میساختند و درهای سربازخانه را برویشان می‌بستند، خلع سلاح‌شان می کردند و سربازانی را که بیش از همه غیرقابل اعتماد بودند از راه خیانت و یا بزور و بقهر از میان دیگران بیرون می کشیدند. باید شهامت داشت و صریح و آشکار اعتراف کرد که در این مورد ما از دولت عقب ماندیم و نتوانستیم از نیروهائی که در اختیار داشتیم برای چنین مبارزهٔ مجدانه و متهورانه و مبتکرانه و تعرض‌آمیزی که دولت برای جلب ارتش مردد و متزلزل به آن دست زد و کار را از پیش برد، استفاده نمائیم. ما بکار «آمادگی» فکری ارتش مشغول بودیم و باز هم با پیگیری بیشتری به آن ادامه خواهیم داد. ولی اگر فراموش کنیم که در لحظهٔ قیام، مبارزه بدنی نیز برای جلب ارتش لازم است عالم‌نمایان و فضل‌فروشان حقیر و ناچیزی خواهیم بود.

پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر درسهای بزرگی در ساحه «آماده ساختن» فکری ارتش بما داد — مثلا روز هشتم دسامبر هنگامیکه جمعیت در میدان استراستنایا قزاقها (۷۷) را محاصره کرد، با آن مخلوط شد، دست برادری به آنها داد و وادارشان نمود باز گردند. یا روز دهم در کوی پرسنیا وقتی دو دختر کارگریکه میان جمعیت ده هزار نفری پرچم سرخ بدوش می کشیدند خود را جلوی قزاقها انداخته و فریاد کشیدند: «بکشید! تا زنده‌ایم پرچم را نخواهیم داد!». قزاقها خجالت کشیدند و چهارنعل بعقب برگشتند و فریاد:

«زنده‌باد، قزاقها!» — از جمعیت برخاست. این نمونه‌های دلاوری و قهرمانی برای همیشه باید در ذهن پرولتاریا نقش بندد.

اما چند مثال از عقب‌ماندگی ما نسبت به دوباسف. نهم دسامبر در خیابان بلشایا سرپوخوفسکایا، سربازان در حالیکه سرود مارسیلز می‌خواندند می‌رفتند که بقیام‌کنندگان به‌پیوندند. کارگران نمایندگانی بجانب آنان می‌فرستند. مالاخف در حالیکه سر از پا نمی‌شناخت شخصاً بسوی آنان می‌تازد. کارگران دیر کردند و مالاخف بر آنها پیشی گرفت و بموقع رسید و نطق آتشینی ایراد نمود و سربازان را دچار تزلزل ساخت و با واحدهای سواره‌نظام محاصرشان کرد و بسربازخانه برگرداند و در را برویشان بست. مالاخف بموقع رسید، ولی ما دیر کردیم، در صورتیکه طی دو روز ۱۰۰ هزار نفر بدعوت ما بپا خاسته بودند که می‌توانستند و می‌بایستی یک سازمان نگهبانی در خیابانها تشکیل دهند. مالاخف سربازان را با افراد سواره‌نظام محاصره کرد، ولی ما مالاخفیها را با بمب‌اندازان خود محاصره نکردیم. ما قادر به این کار بودیم و می‌بایستی این کار را می‌کردیم. مطبوعات سوسیال‌دمکراتیک («ایسکرای» سابق) از مدتها پیش خاطرنشان می‌کردند که نابود کردن بیرحمانه سران کشوری و نظامی بهنگام قیام از وظایف ماست. آنچه در خیابان بلشایا سرپوخوفسکایا روی داد، ظاهراً بطور کلی هم جلوی سربازخانه‌های نسویژسکی و کروتیتسکی، هم هنگامیکه پرولتاریا برای «منصرف ساختن» گارد یکاترینوسلاو تلاش می‌کرد، و هم هنگام اعزام نمایندگان پیش افراد گارد مهندسی استحکامات در آلکساندروف، هم هنگام بازگشت نیروی توپخانه‌ای که از پادگان رستف بمسکو اعزام شده بود، و هم در موقع خلع‌سلاح افراد گارد مهندسی در کالمنا و در موارد دیگر تکرار شده بود. ما هنگام قیام در مبارزه برای جلب افراد مردد و دودل ارتش وظیفهٔ خود را چنانچه باید و شاید انجام ندادیم.

رویدادهای دسامبر صحت یکی دیگر از احکام پرمعنای مارکس را که اپورتونیستها آنرا فراموش کرده‌اند، آشکارا تأیید کرد که گفته است: قیام فن است و قاعدهٔ عمدهٔ آن تعرض است که باید با

ازجان گذشتگی و تهور و عزم راسخ انجام گیرد (۷۸). ما این حقیقت را بقدر کافی فرا نگرفته بودیم. ما این فن و این قاعدهٔ تعرض بهر قیمتی را نه خودمان بقدر کافی آسوخته بودیم و نه بتوده‌ها یاد داده بودیم. حالا باید با تمام قوا جبران مافات را بکنیم. تنها گروهبندی در مورد شعارهای سیاسی کافی نیست، در مورد قیام مسلحانه هم گروهبندی لازم است. هر کس که با آن مخالف است، هر کسی که خود را برای آن حاضر نمی‌کند، — باید بیرحمانه از عداد هواداران انقلاب بیرونش کرد و در زمرهٔ مخالفان انقلاب و خائنان یا ترسوها شمرد، زیرا آنروزی که سیر جبری رویدادها و شرایط مبارزه ما را به تشخیص دوست و دشمن از روی این علامت وادار کند، نزدیک است. آنچه که ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و توسل بشیوهٔ «انتظار» سادهٔ فرارسیدن لحظهٔ «گرویدن» ارتش بسوی ما نیست، — خیر، ما باید با طبل و شیپور ضرورت تعرض تهورانه و حمله مسلحانه را که ضمن آن باید زمامداران را نابود ساخت، و برای جلب افراد متزلزل ارتش دست بمبارزه‌ای کاملا جدی زد، اعلام داریم.

سومین درس بزرگی که مسکو بما داد مربوط بتاکتیک و متشکل ساختن قوا برای قیام است. تاکتیک جنگی بسته بسطح تکنیک جنگی است، — این حقیقت را انگلس جویده و در دهان مارکسیستها گذاشته است (۷۹). تکنیک جنگی حالا دیگر تکنیک اواسط قرن ۱۹ نیست. دستجمعی رفتن جلوی توپ، و دفاع از سنگرها با تپانچه سفاهت است. کائوتسکی حق داشت وقتی نوشت پس از قیام مسکو وقت آن رسیده است که در نتیجه‌گیریهای انگلس تجدید نظر شود، زیرا قیام مسکو «تاکتیک سنگری جدیدی» را بوجود آورد که تاکتیک جنگ پارتیزانی بود. سازمانی که این تاکتیک آنرا ایجاب کرد گروههائی فوق‌العاده کوچک دارای قابلیت تحرک بودند: گروههای ده نفری، سه‌نفری و حتی دونفری. در میان ما اغلب می‌توان بسوسیال‌دمکراتهائی برخورد نمود که وقتی از گروههای پنجنفری و سه‌نفری صحبت بمیان می‌آید لبخند می‌زنند که چیزی نیست جز یک وسیله مبتذل و پیش‌پاافتاده

برای نادیده گرفتن مسئله جدید تاکتیک و سازمان که مبارزه و پیکار خیابانی با تکنیک جنگی فعلی آنرا ضروری میسازد. آقایان، داستان قیام مسکو را بدقت مطالعه کنید آنوقت خواهید فهمید که گروههای پنجنفری چه رابطه‌ای با مسئله «تاکتیک سنگری جدید» دارد.

مسکو این تاکتیک را بوجود آورد، ولی آنطوریکه باید و شاید آنرا تکمیل نکرد و دامنه‌ٔ آنرا به آن وسعتی که لازمه یک تاکتیک واقعاً توده‌ای است نرساند. تعداد گروههای مجاهدین کم بود، شعار حملات متهورانه بتودهٔ کارگر نرسید و تودهٔ کارگر آنرا بکار نبرد، کیفیت گروههای پارتیزان فوق‌العاده یکنواخت بود، اسلحه و طرز عمل آنان بسیار ناقص بود و توانائی آنان برای رهبری جماعت کامل نبود. ما باید تمام این نقائص را رفع کنیم و با تعلیم گرفتن از تجربه و آزمون مسکو و ترویج آن میان توده‌ها و استعانت از قدرت سازنده خود توده‌ها برای تکمیل بیشتر این تجربه و آزمون، این نقائص را رفع خواهیم کرد. آن جنگ پارتیزانی، آن ترور دستجمعی که بعد از دسامبر تقریباً بدون وقفه در سراسر روسیه جریان دارد، بدون شک کمک خواهد کرد که تاکتیک صحیح لحظهٔ قیام بتوده‌ها آموخته شود. سوسیال‌دمکراسی باید این ترور توده‌ای را قبول کند و آنرا جزء تاکتیک خود بیاورد، ولی بدیهی است که باید آنرا سازمان بدهد و بازرسی کند، تابع مصالح و شرایط جنبش کارگری و مبارزهٔ عمومی انقلابی نماید و امکان سوءتعبیر «اوباشانه» این جنگ پارتیزانی را برطرف، و ریشهٔ آنرا بی‌رحمانه قطع کند، همانگونه که اهالی مسکو در روزهای قیام و مردم لتونی در ایام جمهوریهای کذائی لتونی (۸۰) با آن شیوهٔ شگرف و بی‌امان از عهده جلوگیری آن برآمدند.

تکنیک جنگی در این اواخر باز هم گامهای جدیدی بجلو برمیدارد. جنگ ژاپن نارنجک دستی را وارد میدان نمود. کارخانهٔ اسلحه‌سازی تفنگ خودکار را ببازار عرضه کرده است. کاربرد هر دوی اینها در انقلاب روس اینک آغاز شده، ولی دامنه و مقیاس کاربرد هم این و هم آن، ابداً کافی نیست. ما میتوانیم و باید

از تکامل تکنیک استفاده کنیم و شیوهٔ تهیه مقادیر هنگفت بمب را بگروه‌های کارگر بیاموزیم، به آنها و بگروههای مجاهدین خود کمک کنیم تا مواد منفجره، چاشنی و تفنگ خودکار ذخیره نمایند. در صورت شرکت تودهٔ کارگران در قیام شهرها و حمله توده‌ای بدشمن، در صورتیکه با مهارت و عزم راسخ برای جلب ارتشی که پس از تشکیل مجلس دوما (۸۱) و رویدادهای سوآبورگ و کرونشتادت (۸۲) بیش از پیش دچار تزلزل گردیده است، مبارزه نمائیم، اگر شرکت روستائیان در مبارزهٔ عمومی تأمین گردد، — پیروزی در قیام مسلحانهٔ همگانی آینده روس از آن ما خواهد بود!

پس با فراگرفتن درسهای روزهای کبیر انقلاب روسیه بر توسعه دامنهٔ فعالیت خود بیفزائیم و وظایف خود را با جرئت و شهامت بیشتر تعیین نمائیم. کار ما بر پایهٔ حساب درست منافع طبقاتی و ضروریات فعلی رشد و تکامل همگانی ملی استوار است. ما اکثریت روزافزون پرولتاریا و دهقانان و ارتش را پیرامون شعار: سرنگون ساختن حکومت تزاری و تشکیل مجلس مؤسسان توسط دولت انقلابی جمع می‌کنیم و خواهیم کرد. بالابردن سطح آگاهی توده‌ها کما کان پایه و مضمون عمدهٔ تمام فعالیت ما خواهد بود. ولی در عین‌حال فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلا روسیه از سر می‌گذراند وظایف ویژه و خاصی را به این وظیفهٔ عمومی، دائمی و اساسی علاوه می‌کند. با استناد بیهوده بوظایفی که گویا در هر شرایط و زمانی برای ما ثابت و لایتغیرند، از زیر بار این وظایف زمان حاضر و این وظایفی که مختص اشکال فعلی مبارزه است شانه خالی نکنیم تا به فضل‌فروشان و کوته‌نظران مبدل نشویم.

بخاطر داشته باشیم که روز مبارزه عظیم توده‌ای نزدیک می‌شود و این قیام مسلحانه خواهد بود. این قیام باید حتی‌المقدور در یک زمان آغاز شود. توده‌ها باید بدانند که بسوی یک مبارزهٔ مسلحانه، خونین و جانانه می‌روند. حس تحقیر نسبت بمرگ باید دربین توده‌ها فراگیر شود و پیروزی را تضمین کند. تعرض بدشمن باید فوق‌العاده جدی باشد؛ شعار توده‌ها باید تعرض باشد نه دفاع، انهدام بیرحمانه

دشمن وظیفهٔ آنها خواهد شد؛ سازمان مبارزه شکل قابل تحرک و قابل انعطافی بخود خواهد گرفت؛ عناصر مردد و دودل ارتش بمبارزهٔ مجدانه کشیده خواهند شد. حزب پرولتاریای آگاه باید وظیفهٔ خود را در این مبارزه سترگ انجام دهد.

«پرولتاری» شمارهٔ ۲، ۲۹ اوت سال ۱۹۰٦

از روی متن مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۱۳، ص ۳٦۹—۳۷۷ ترجمه شده است

براه بیفتیم

سال ویرانی و اختلال، سال بی‌سروسامانی مسلکی و سیاسی، سال بیراهی حزبی را پشت سر گذاشته‌ایم. سازمانهای حزبی عموماً کوچک شدند و عده اعضای برخی از آنها — همانا آنعده از سازمانهائی که کمتر از پرولترها تشکیل شده بودند از هم پاشیدند. مؤسسات نیمه‌علنی حزب که در نتیجه انقلاب ایجاد شده بودند با عدم‌موفقیتهای متوالی مواجه شدند و کار بدانجا رسید که برای برخی عناصر درون حزبی که تحت تأثیر ازهم‌پاشیدگی قرار گرفته بودند این سئوال مطرح شد که آیا لازم است حزب سوسیال‌دمکرات سابق را حفظ نمود و کار آنرا ادامه داد و آیا لازم است که باز هم بکار مخفی پرداخت و چگونه باید اینکار را کرد؟ راستگراترین افراد به این سئوال پاسخ دادند که بهر قیمتی شده حتی بقیمت دست کشیدن از برنامه و تاکتیک و سازمان حزبی باید راه لگالیزاسیون و علنیت را در پیش گرفت (به اصطلاح جریان انحلال‌طلبی). بحران، نه تنها بحران سازمانی بلکه همچنین بحران مسلکی-سیاسی، مسلم و حتمی بود.

کنفرانس کشوری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۸۳) که اخیراً برپا بود حزب را براه می‌اندازد و از قرار معلوم نقطهٔ عطفی در گسترش جنبش کارگری روس پس از پیروزی ضدانقلاب است. تصمیمات کنفرانس در «اعلامیه» ویژه‌ای منتشره از جانب کمیتهٔ مرکزی حزب ما چاپ شده و کمیتهٔ مرکزی آنها را تأیید کرده است و بنابر این تا کنگرهٔ بعدی تصمیمات همهٔ حزب شمرده می‌شود. در این تصمیمات بمسئله مربوط بعلل و اهمیت بحران و همچنین بمسئلهٔ مربوط

بمسایل خروج از آن پاسخ کاملا مشخصی داده شده است. سازمانهای ما ضمن کار با روح قطعنامه‌های کنفرانس و کوشش برای درک روشن و کامل وظایف کنونی حزب از طرف همهٔ کارکنان حزبی خواهند توانست نیروهای خود را برای کار مشترک و زنده سوسیال‌دمکراسی انقلابی تقویت نموده و متحد سازند.

علت اصلی بحران حزب در دلایل قطعنامهٔ سازمانی بیان گردیده است و این علت اصلی شامل تصفیهٔ حزب کارگر از عناصر متزلزل روشنفکر و خرده‌بورژوائی است که بطور عمده به امید پیروزی نزدیک انقلاب بورژوآدمکراتیک بجنبش کارگری گرویده و نتوانسته‌اند در دوران ارتجاع پایدار و پا برجا بمانند. ناپایداری در ساحهٔ تئوری هم تأثیر بخشید («عدول از مارکسیسم انقلابی»: قطعنامه دربارهٔ لحظهٔ کنونی) و در ساحهٔ تاکتیک («اختصار شعارها») و در ساحهٔ سیاست سازمانی حزب. کارگران آگاه به این ناپایداری جواب دندانشکن دادند و با قاطعیت تمام با انحلال‌طلبی مخالفت کردند و کارهای سازمانهای حزبی و رهبری آنها را بدست خود گرفتند. اگر این هستهٔ بنیادی حزب ما فوراً نتوانست بر عناصر بی‌سر و سامانی و بحران مستولی شود و غلبه نماید فقط علتش آن نبود که در شرایط پیروزی ضدانقلاب این وظیفه بزرگ و دشوار بود، بلکه همچنین علت آن بود که میان آن کارگرانی که روحیهٔ انقلابی داشتند ولی آگاهی سوسیالیستی‌شان ناکفا بود قدری بی‌تفاوتی پیدا شد. همانا مصوبات کنفرانس بمثابه نظر و عقیده سوسیال‌دمکراسی دربارهٔ وسایل مبارزه با بی‌سروسامانی و تزلزلات، قبل از همه، خطاب بکارگران آگاه روسیه است.

تجزیه و تحلیل مارکسیستی مناسبات متقابل کنونی طبقات و سیاست جدید تزاریسم؛ — اشاره به نزدیکترین هدف مبارزه که حزب ما کماکان در برابر خود قرار می‌دهد؛ — ارزیابی درسهای انقلاب در مسئله مربوط به صحت تاکتیک سوسیال‌دمکراتیک؛ — روشن کردن علل بحران حزبی و اشاره به نقش عناصر پرولتری حزب در مبارزه با آن؛ — حل مسئله تناسب سازمان غیرعلنی و علنی؛ — اذعان بضرورت استفاده از تریبون مجلس دوما و تنظیم دستورات دقیق رهبری‌کننده برای

فراکسیون سا در دوما در رابطه با انتقاد صریح و مستقیم اشتباهات آن؛ — مضمون عمدهٔ مصوبات کنفرانس است که بمسئله انتخاب راه قطعی از جانب حزب طبقهٔ کارگر در دوران سخت کنونی مربوط است. این پاسخ را بدقت بررسی کنیم.

مناسبات متقابل طبقات در گروهبندی سیاسی آنها همانست که برای دوران سپری شدهٔ مبارزه مستقیم انقلابی توده‌ها جنبهٔ ذاتی و تیپیک دارد. اکثریت عظیم دهقانان نمی‌تواند در راه چنین تحول ارضی که زمینداری نیمه‌سرواژی را از بین ببرد، که بدون سرنگونی حکومت تزاری امکان‌پذیر نیست، کوشش ننماید. پیروزی ارتجاع بویژه عناصر دمکراتیک دهقانان را که قادر به تشکل محکم و استوار نبودند سخت درهم کوبید، اما با وجود همه این مظالم و با وجود دومای چرنیه‌سوتنی و با وجود حداکثر ناپایداری ترودویک‌ها (۸۴)، خصلت انقلابی توده‌های دهقانی بروشنی حتی از مذاکرات دومای سوم پیداست. موضع و روش اصلی پرولتاریا نسبت بوظایف انقلاب بورژوادمکراتیک در روسیه بلاتغییر باقی است که عبارت است از رهبری دهقانان دمکرات و رهائی آنان از نفوذ بورژوآهای لیبرال، حزب کادتها که کماکان با وجود اختلافات و نزاعهای کوچک جزئی، با اکتبریستها (۸۵) نزدیک می‌شوند و اخیراً می‌خواهند ناسیونال‌لیبرالیسم ایجاد کنند و از تزاریسم و ارتجاع از راه تبلیغات شوینیستی پشتیبانی نمایند. در قطعنامه گفته میشود، مبارزه بر سر محو کامل رژیم سلطنتی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و دهقانان انقلابی کماکان ادامه دارد.

حکومت مطلقه کماکان دشمن عمدهٔ پرولتاریا و تمامی دمکراسی است. ولی خطا و اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که این حکومت بشکل سابق می‌ماند. «قانون اساسی» استولیپینی و سیاست ارضی استولیپینی (۸۶) در حکم مرحلهٔ جدید در پروسه متلاشی شدن تزاریسم نیمه‌پدرشاهی و نیمه‌سرواژی، و گام جدیدی در راه تبدیل آن به سلطنت بورژوائی است. نمایندگان قفقاز که می‌خواستند یا چنین تعریف لحظه کنونی را حذف نمایند و یا بجای کلمه «بورژوائی» کلمه «پلوتوکراتیک» بگذارند، نظریه نادرستی داشتند. حکومت مطلقه مدتهاست که پلوتوکراتیک

بود، و از لحاظ سیاست ارضی و از لحاظ اتحاد مستقیم در مقیاس همگانی سازمان‌یافته با قشرهای معین بورژوازی فقط پس از نخستین مرحله انقلاب، در اثر ضربات وارده به آن، بورژوائی می‌شود. حکومت مطلقه مدتها بورژوازی را پروار می‌کرد، و بورژوازی بزور پول «بمقامات بالا» دسترسی پیدا نموده و در سیستم قانونگذاری و اداری نفوذ کرده و در ردیف اشراف اصیلزاده جای گرفته است، اما خودویژگی لحظهٔ کنونی در آنست که حکومت مطلقه مجبور شده مؤسساتی از نمایندگان برای قشرهای معین بورژوازی ایجاد نماید، مجبور شده است میان آنها و صاحبان سرف‌ها تعادل خود را حفظ نماید و در مجلس دوما اتحاد این قشرها را سازمان دهد، مجبور شده است با هرگونه امید به جنبهٔ پدرشاهی موژیک وداع نماید و در برابر توده‌های دهقانی میان ثروتمندانی که ابشین را بورشکستگی می‌کشانند تکیه‌گاههائی جستجو کند.

حکومت مطلقه خود را با به اصطلاح مؤسسات قانونی استتار می‌کند، ولی در عین حال عملا ماهیت طبقاتی آن در پرتو اتحاد تزار با پوریشکویچها و گوچکف‌ها و تنها با آن‌ها بشکل بیسابقه‌ای افشاء می‌شود. حکومت مطلقه سعی دارد حل مسائل مبرم عینی انقلاب بورژوائی — تشکیل مجلس ملی که واقعا امور جامعهٔ بورژوائی را اداره کند و تطهیر مناسبات ارضی کهنه و منسوخ و در هم برهم قرون وسطائی در روستا را بعهده گیرد؛ ولی همانا نتیجه عملی اقدامات جدید حکومت مطلقه هنوز هم برابر صفر است و این وضع فقط بطور بارزتری ضرورت نیروهای دیگر و وسایل دیگر را برای حل مسئله تاریخی نشان می‌دهد. حکومت مطلقه تا کنون در اذهان توده‌های ملیونی بی‌اطلاع از سیاست بطور کلی در برابر مجلس ملی قرار داده شده است و حالا مبارزه دایره هدف خود را تنگتر می‌سازد و وظیفه مشخص خود را بعنوان مبارزه در راه بدست گرفتن زمام حکومت در کشور که مبین ماهیت و اهمیت خود مجلس است معین می‌کند. پس به این جهت دومای سوم در حکم مرحلهٔ خاصی در روند متلاشی شدن تزاریسم کهنه و در تشدید جنبهٔ ماجراجویانهٔ آن، در اسر ریشه گرفتن وظایف انقلابی سابق، در گسترش

صحنهٔ مبارزه (و افزایش عدهٔ شرکت‌کنندگان مبارزه) بر سر این وظایف است.

این مرحله باید سپری شود؛ شرایط جدید لحظهٔ کنونی اشکال جدید مبارزه را ایجاب می‌کند؛ استفاده از تریبون دوما ضرورت مسلم دارد؛ کار طولانی برای تربیت و سازماندهی توده پرولتاریا در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌گیرد؛ توأم ساختن سازمان علنی و غیر علنی، وظایف خاصی در برابر حزب مطرح می‌سازد؛ ترویج و توضیح تجربهٔ انقلاب که توسط لیبرالها و انحلال‌طلبان روشنفکر بی‌اعتبار شده، در هدف های هم نظری و هم عملی ضرورت دارد. اما خط‌مشی تاکتیکی حزب که باید بتواند شرایط جدید در شیوه‌ها و وسایل مبارزه را در نظر گیرد، تغییر نمی‌کند. یکی از قطعنامه‌های کنفرانس می‌گوید: صحت تاکتیک انقلابی سوسیال‌دمکراتیک با تجربه مبارزه توده‌ای سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ تأیید گشته است. شکست انقلاب در نتیجهٔ این نخستین پیکار نه عدم صحت وظایف و نه «خیالی بودن» نزدیکترین هدفها و نه اشتباه بودن وسایل و شیوه‌ها بلکه کافی نبودن آمادگی نیروها و ژرفا و وسعت غیر مکفی بحران انقلابی را افشاء ساخت، و استولیپین و شرکاء در راه تعمیق و گسترش آن با کوشش و اهتمام شایان تحسین کار می‌کنند! بگذار لیبرالها و روشنفکران سراسیمه پس از نخستین پیکار واقعاً توده‌ای در راه آزادی، روحیه خود را ببازند و با ترس و لرز بگویند: آنجائیکه یکبار شکست خورده‌اید نروید و در این راه هلاکتبار قدم نگذارید. پرولتاریای آگاه به آنها خواهد گفت: پیکارهای عظیم در تاریخ و وظایف بزرگ انقلاب‌ها فقط بدان ترتیب انجام گرفته است که طبقات پیشرو نه یکبار نه دوبار حمله و یورش خود را تکرار کرده و با استفاده از تجربه شکست، در راه پیروزی می‌کوشیدند. ارتش های شکست‌خورده خوب یاد می‌گیرند. طبقات انقلابی روسیه در نخستین پیکار شکست خوردند، ولی وضع انقلابی باقی است. بحران انقلابی به اشکال جدید و از راه‌های دیگر — و گاهی کندتر از آنچه ما می‌خواهیم، بار دیگر راه اعتلاء در پیش می‌گیرد و دوباره نضج می‌یابد. کار طولانی آمادگی توده‌های وسیعتر برای آن، تنظیم جدی تر و جامع تر وظایف

عالیتر و مشخص‌تر، باید توسط ما صورت پذیرد، و هر چه این کار با موفقیت بیشتر انجام گیرد، پیروزی در مبارزهٔ جدید مسلم‌تر خواهد بود. پرولتاریای روس می‌تواند مباهات کند که در سال ۱۹۰۵ تحت رهبری آن ملت برده‌ها برای نخستین بار به لشگر ملیونی مهاجم به تزاریسم، به ارتش انقلاب مبدل شد. و همان پرولتاریا حالا می‌تواند کار تربیت و تدارک کادرهای جدید پرتوانتر نیروی انقلابی را با متانت و پایداری و با صبر و حوصله انجام دهد.

استفاده از تریبون دوما همانطوریکه قبلا اشاره کردیم، جزئی از این کار تربیت و تدارک است. قطعنامهٔ کنفرانس دربارهٔ فراکسیون مجلس دوما آن راهی را بحزب ما نشان می‌دهد که اگر نمونه‌هائی در تاریخ جستجو شود، از همه بیشتر به تجربه سوسیال‌دمکراتهای آلمانی در دوران اجرای قانون فوق‌العاده (۸۷)، نزدیکتر است. حزب غیر علنی باید بتواند از فراکسیون دوما استفاده کند و شیوهٔ استفاده از آنرا باید یاد بگیرد، و از این راه سازمان حزبی خود را که در سطح عالی وظایف خود باشد باید تربیت نماید. طرح مسئله احضار فراکسیون (در کنفرانس دو «اتزویست» (طرفدار احضار. م.) (۸۸) بود که این مسئله را صریحاً مطرح نکرده بودند) یا انصراف از انتقاد مستقیم و آشکار اشتباهات آن و امتناع از قید آنها در قطعنامه (در کنفرانس برخی از نمایندگان در این راه می‌کوشیدند) اشتباه‌آمیزترین تاکتیک و تأسف‌آورترین انحراف از کار پیگیرانه پرولتاریا که شرایط لحظهٔ کنونی آن را ایجاب می‌کند، خواهد بود. قطعنامه کاملا اذعان دارد که فراکسیون اشتباهاتی هم داشته که خودش به تنهائی مسئول آنها نیست و کاملا با اشتباهات اجتناب‌ناپذیر همهٔ سازمانهای حزبی ما شباهت دارند. اما اشتباهات دیگری هست که عدول و تخطی از خط مشی سیاسی حزب است. چون این تخطی‌ها صورت گرفته و چون سازمانی که آشکارا بنام همهٔ حزب برمی‌آید مرتکب آنها شده است — حزب باید با صراحت و دقت میگفت که اینها انحراف بوده است. در تاریخ احزاب سوسیالیست اروپای غربی بارها نمونه‌هائی از برخوردهای غیرعادی فراکسیونهای پارلمانی نسبت به حزب وجود داشته است؛ تا کنون در کشورهای روسی *این* برخوردها و

مناسبات اغلب غیرعادی است و فراکسیونها بقدر کافی حزبی نیستند. ما باید فوراً پارلمانتاریسم سوسیال‌دمکراتیک را در روسیه طور دیگر ایجاد نمائیم، و بلافاصله در این ساحه بتشریک مساعی بپردازیم، — تا هر نماینده سوسیال‌دمکرات عملا احساس نماید که حزب پشتیبان اوست و از اشتباهات وی متأسف است و بفکر اصلاح راه اوست، — تا هر کارمند حزبی در کار مشترک حزب در دوما شرکت جوید و از انتقاد مؤثر مارکسیستی اقدامات آن، درس بگیرد، مسئولیت خود را در کمک بوی احساس کند و در راه تابع ساختن کار ویژه فراکسیون با تمام فعالیت تبلیغی و ترویجی حزب کوشش نماید.

کنفرانس نخستین مجمع معتبر نمایندگان بزرگترین سازمانهای حزبی بود که فعالیت فراکسیون سوسیال‌دمکرات را در دوما طی یک دوره مورد بررسی قرار داد. و قرار مصوب کنفرانس بروشنی نشان می‌دهد که حزب ما کار و فعالیت خود در مجلس دوما را چگونه ترتیب خواهد داد و چه خواستهای اکیدی در این رشته از خود و از فراکسیون خواهد داشت و چگونه بلاانحراف و پیگیرانه در صدد است روی تربیت پارلمانتاریسم واقعاً سوسیال‌دمکراتیک کار کند.

مسئله برخورد بفراکسیون در مجلس دوما جانب تاکتیکی و سازمانی دارد. در این مورد اخیر قطعنامه مربوط به فراکسیون مجلس دوما باز هم فقط کاربرد اصول کلی سیاست سازمانی که کنفرانس در قطعنامه مربوط به رهنمودهای مسئله سازمانی مقرر داشته است در مورد خصوصی است. در باره این مسئله دو جریان اصلی در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه توسط کنفرانس خاطرنشان گردیده است: یکی — مرکز ثقل را بسازمان غیر علنی حزب منتقل می‌کند و دیگری که کم و بیش با انحلال‌طلبی نسبت دارد، مرکز ثقل را بسازمانهای علنی و نیمه‌علنی می‌دهد. مطلب سر آنست که مرحلهٔ کنونی همانطوریکه اشاره کردیم مرحله خروج عده‌ای از اعضای حزب بویژه از روشنفکران، ولی قسمتی هم از کارگران از حزب است. جریان انحلال‌طلبی این مسئله را مطرح می‌کند که آیا بهترین و فعال‌ترین عناصر حزب را ترک می‌کنند و سازمان‌های علنی را عرصه فعالیت خود برمی‌گزینند، یا «عناصر متزلزل

روشنفکر و خرده‌بورژوائی» از حزب می‌روند؟ حاجت بتذکر نیست که کنفرانس با رد و تقبیح قاطع انحلال‌طلبی، شق دوم آنرا تأیید کرد. پرولترترین عناصر حزب، اصولی‌ترین و سوسیال‌دمکرات‌ترین عناصر روشنفکر نسبت به حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه وفادار مانده‌اند. خروج از حزب در حکم تصفیه آن، در حکم رهائی از شر وجود ناپایدارترین و نامطمئن‌ترین دوستان، از شر «همراهانی» (Mitläufer) است که همواره بطور موقتی به پرولتاریا می‌پیوستند و از میان خرده‌بورژوازی یا «اجامر و اوباش» برخاسته یعنی افرادی از این یا آن طبقهٔ معین هستند که ماهیت طبقاتی خود را از دست داده‌اند.

از این ارزیابی اصل حزبی‌ـسازمانی، بخودیخود خطمشی سیاست سازمانی مصوب کنفرانس ناشی می‌گردد. تقویت سازمان غیرعلنی حزب، تشکیل حوزه‌های حزبی در تمام ساحه‌های کار، ایجاد کمیته‌های کارگری در درجه اول «صرفاً حزبی، حتی اگر قلیل‌العده باشند، در هر بنگاه صنعتی»، تمرکز وظایف و امور رهبری در دست رهبران جنبش سوسیال‌دمکراتیک ازمیان خود کارگران، — وظیفه روز است. و بدیهی است که وظیفه این حوزه‌ها و کمیته‌ها باید استفاده از همه سازمان‌های نیمه علنی و در صورت امکان از سازمان‌های علنی، حفظ «ارتباط نزدیک با توده»، سمتگیری کار بنحوی که سوسیال‌دمکراسی بهمهٔ خواستهای توده پاسخ بدهد، باشد. هر حوزه و هر کمیتهٔ حزبی کارگری باید به «تکیه‌گاهی برای کار تبلیغی و ترویجی و پراتیکی و سازمانی میان توده‌ها» مبدل گردد یعنی حتماً به آنجائی برود که توده رهسپار آن است و سعی کند در هر گامی، ذهن آنرا در جهت سوسیالیسم سوق دهد و هر مسئله خصوصی را با وظایف عمومی پرولتاریا مربوط سازد و هر اقدام سازمانی را بکار اتحاد طبقاتی مبدل کند و با انرژی و نفوذ مسلکی خود (و البته نه با درجه و رتبه خویش) نقش رهبری را در همه سازمانهای علنی پرولتری بدست آورد. بگذار گاهی این حوزه‌ها و کمیته‌ها خیلی کم‌عده باشند، در مقابل میان آنها رابطهٔ رسم و سنت حزبی و سازمان حزبی و برنامهٔ معین حزبی برقرار خواهد بود؛ و دوـسه سوسیال‌دمکرات حزبی با این ترتیب می‌توانند در سازمان بدون شکل علنی پخش نشده و در تمام شرایط و در هر اوضاع و احوالی

خط‌مشی حزبی خود را تعقیب نمایند و محیط را با روح تمامی حزب تحت تأثیر قرار دهند، نه اینکه در محیط غوطه‌ور شوند.

می‌توان این یا آن نوع سازمان بزرگ توده‌ای را منحل ساخت، می‌توان اتحادیه‌های علنی را تحت تعقیب قرار داد، می‌توان با بهانه‌جوئی و سختگیریهای پلیسی هر اقدام علنی کارگران را در شرایط وجود رژیم ضدانقلابی برهم زد، ولی هیچ نیروئی در جهان نمی‌تواند از تمرکز عظیم کارگران در کشور سرمایه‌داری که حالا دیگر روسیه به آن مبدل گردیده است، جلوگیری نماید. طبقه کارگر بهر صورت، بطورعلنی یا نیمه‌علنی، بطور آشکار یا پنهانی، این یا آن نقاط تمرکز را برای خود پیدا می‌کند، — در همه‌جا و همیشه سوسیال‌دمکراتهای آگاه حزبی پیشاپیش توده‌ها گام برخواهند داشت و همواره برای تأثیر بخشیدن در توده با روح حزبی متحد خواهند بود. و سوسیال‌دمکراسی که در انقلاب علنی ثابت کرده است حزب طبقه است که توانست ملیونها نفر را هم در اعتصاب و هم در قیام سال ۱۹۰۵ و هم در انتخابات سالهای ۱۹۰۶ — ۱۹۰۷ بدنبال خود ببرد حالا هم می‌تواند حزب طبقه، حزب توده باقی بماند و کماکان پیشاهنگ باشد که در سخت‌ترین اوقات از تمامی ارتش جدا نشود، خواهد توانست به او کمک رساند که بر این دشواری‌ها فایق آید و از نو صفوف آنرا متحد سازد و رزمندگان هر چه جدیدی تهیه نماید.

بگذار گاوان وحشی چرنوسوتنی (۸۹) در دوما و خارج دوما، در پایتخت و دور از پایتخت شادی کنند و نعره بکشند، بگذار ارتجاع خودسری کند، — آقای استولیپین خردمند بدون نزدیک کردن موعد سقوط حکومت مطلقه متزلزل، بدون سر درگم کردن کلاف جدید ناممکن‌ها و مزخرفات سیاسی، بدون اضافه کردن نیروهای جدید و تازه‌نفس بصفوف پرولتاریا، بصفوف عناصر انقلابی توده دهقانی حتی یک قدم هم نمی‌تواند بردارد. حزبی که برای کار مداوم و پیگیرانه در رابطه با توده‌ها قوت گیرد، حزب طبقهٔ پیشرو که خواهد توانست پیشاهنگ آنرا سازمان دهد و نیروهای خود را چنان سمتگیری کند که

با روح سوسیال‌دمکراسی در هر مظهر زندگی پرولتاریا تأثیر بخشد، چنین حزبی بهر قیمتی شده پیروز خواهد شد.

«سوسیال‌دمکرات» شمارهٔ ۲، ۲۸ ژانویه (۱۰ فوریه) سال ۱۹۰۹

از روی متن مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۱۷، ص ۳٥٤ — ۳٦٥ ترجمه شده است

یادبود گرتسن

صد سال از زاد روز گرتسن می‌گذرد. تمام روسیهٔ لیبرال خاطره او را تجلیل می‌کند، ولی با کمال دقت در مورد مسائل جدی سوسیالیسم سکوت می‌نماید و با حداکثر توجه وجه تمایز بین گرتسن انقلابی و فرد لیبرال را مکتوم نگهمیدارد. مطبوعات راستگرا هم از گرتسن یاد می‌کنند و بدروغ مدعی هستند که گرتسن در اواخر دوران زندگی خود از انقلاب رخ برتافته بود. در سخنرانیهای لیبرالها و نارودنیکها در خارجه، همه‌جا فقط و فقط عبارت‌پردازی می‌شود.

حزب کارگر باید از گرتسن یاد کند ولی نه بمنظور مداحی عامیانه بلکه برای روشن ساختن وظایف خود و شناساندن مقام تاریخی این نویسنده که در تدارک مقدمات انقلاب روس نقش بسیار بزرگی ایفاء کرده است.

گرتسن متعلق به نسل انقلابیون اشراف و ملاک نیمهٔ اول قرن گذشته بود. اشراف، کسانی نظیر بیرن و آراکچییف و عدهٔ بیشماری «افسر دائم‌الخمر، مردم‌آزار، قمارباز، قهرمان بازار مکاره، توله‌باز و قلدر و قمه کش، صاحب حرمسرا» و نیز مانیلفهای احساساتی (۹۰) بروسیه تحویل دادند. ولی همانطوریکه گرتسن می‌نویسد: «از میان آنان مردان ۱۴ دسامبر (۹۱) — این گروه گردان و قهرمانان نیز برخاسته‌اند که مانند روملوس و رموس با شیر جانور وحشی پرورش یافته و بزرگ شده‌اند... اینها بهادران روئین‌تن و جنگاوران همرزمی بودند که آگاهانه به استقبال مرگ حتمی شتافتند تا نسل جوان را برای زندگی نوین از خواب بیدار کنند و نوباوگانی را که در محیط دژخیمی و چاکرمنشی پا بعرصهٔ وجود گذاشته بودند از آلودگی نجات بخشند» (۹۲).

گرتسن از زمرهٔ این نوباوگان بود. قیام دکابریستها او را از خواب بیدار نمود و «از آلودگی نجات بخشید». او در روسیهٔ خاوندی سالهای دههٔ چهل قرن ۱۹ بچنان مدارجی ارتقاء یافت که در ردیف بزرگترین اندیشمندان عصر خود قرار گرفت. گرتسن دیالکتیک هگل را آموخت و فهمید که «جبر و مقابلهٔ انقلاب» است. او از هگل هم گام فراتر نهاد و بدنبال ماتریالیسم فویرباخ رفت. نخستین نامه از «نامه‌هائی دربارهٔ پژوهش طبیعت» او یعنی «اسپیریسم و ایدآلیسم» که در سال ۱۸۴٤ نوشته شده است، اندیشمندی را بما عرضه می‌دارد که حتی حالا هم یک سر و گردن از گروه انبوه طبیعت‌شناسان اسپیریک معاصر و فلاسفه بیشمار ایدآلیست و نیمه‌ایدآلیست امروزی بالاتر است. گرتسن کاملا به ماتریالیسم دیالکتیک نزدیک شد و در مقابل ماتریالیسم تاریخی توقف کرد.

همین «توقف» بود که پس از شکست انقلاب سال ۱۸٤۸ موجب یأس روحی گرتسن شد. گرتسن در آن هنگام روسیه را ترک کرده و از نزدیک ناظر این انقلاب بود و دمکرات انقلابی و سوسیالیست بشمار می‌رفت. ولی «سوسیالیسم» او یکی از آن اشکال و انواع بیشمار سوسیالیسم بورژوائی و خرده‌بورژوائی مربوط بدوران سال ۱۸٤۸ بود که در روزهای ژوئن (۹۳) بطور قطعی بدیار نیستی رهسپار گردیدند. این سوسیالیسم در واقع بهیچوجه سوسیالیسم نبوده بلکه عبارتپردازی احساساتی و تخیلات خیراندیشانه‌ای بود که دمکراسی بورژوائی و همچنین پرولتاریا که در آن وقت هنوز از زیر نفوذ آن خارج نشده بود بوسیله آن انقلابیگری زبان خود را بیان می‌نمودند.

یأس روحی گرتسن، شکاکیت و بدبینی او پس از سال ۱۸٤۸ ورشکستگی اوهام بورژوازی را در مورد سوسیالیسم نشان می‌داد. درام روحی گرتسن معلول و بازتاب آن دوران تاریخی-جهانی بود که انقلابیگری دمکراسی بورژوائی دیگر (در اروپا) روبزوال میرفت و انقلابیگری سوسیالیستی پرولتاریا هنوز نضج و قوام نیافته‌بود. این نکته را شوالیه‌های مکتب زبان‌بازی لیبرال روس که اکنون ضدیت خود با انقلابیگری را با عبارتپردازیهای خوش‌آب‌ورنگی دربارهٔ شکاکیت گرتسن استتار

می‌کنند، نفهمیدند و نمیتوانستند هم بفهمند. برای این شوالیه‌ها که به انقلاب سال ۱۹۰۵ روس خیانت کردند و حتی فکر داشتن عنوان پرافتخار انقلابی را هم فراموش کرده‌اند، شکاکیت — شکل انتقالی از دمکراسی به لیبرالیسم است، — همان لیبرالیسم چاکرپیشه، رذل و پلید و درنده‌خوئی که کارگران را در سال ۴۸ تیرباران می‌کرد، تخت و تاجهای واژگون‌شده را احیاء می‌نمود، به ناپلئون سوم شادباش می‌گفت و گرتسن به آن لعنت می‌فرستاد بدون آنکه بتواند بماهیت طبقاتی‌اش پی ببرد.

شکاکیت برای گرتسن — شکل انتقالی از اوهام دمکراتیسم «مافوق طبقاتی» بورژوائی بمبارزهٔ طبقاتی شدید، خلل‌ناپذیر و غیرقابل شکست پرولتاریا بود. مؤید آن «نامه‌هائی برفیق قدیمی» یعنی به باکونین است که یکسال قبل از درگذشت گرتسن، در سال ۱۸۶۹ نوشته شده است. گرتسن با باکونین آنارشیست قطع علاقه می‌کند. صحیح است که گرتسن این قطع علاقه را هنوز فقط اختلاف نظر در تاکتیک می‌شمارد نه ورطهٔ عمیق بین جهان‌بینی پرولتری که به پیروزی طبقه خود ایمان دارد، و جهان‌بینی خرده‌بورژوائی که از نجات خود مأیوس شده است. راست است که گرتسن اینجا هم باز عبارات قدیمی بورژوادمکراتیک را تکرار می‌کند که در آن گفته می‌شود سوسیالیسم باید «موعظهٔ خود را بطور یکسان متوجه کارگران و کارفرمایان، روستائیان و شهرنشینان» نماید. ولی با وجود همهٔ اینها گرتسن با قطع علاقه خود از باکونین نظر خود را نه به لیبرالیسم بلکه به انترناسیونال متوجه ساخت، بهمان انترناسیونالی که مارکس آنرا رهبری می‌کرد، — بهمان انترناسیونالی که به «جمع‌آوری هنگهای» پرولتاریا و بمتحد ساختن «جهان کارگری» پرداخت که «جهان مفتخواران را ترک می‌کند»! (۹۴).

گرتسن که بماهیت بورژوادمکراتیک سراسر جنبش سال ۱۸۴۸ و هیچیک از شکلهای سوسیالیسم ماقبل مارکس پی نبرده بود، بطریق اولی نمی‌توانست بماهیت بورژوائی انقلاب روس پی ببرد. گرتسن — بنیادگذار

سوسیالیسم «روس» یعنی «مکتب نارودنیک» است. گرتسن «سوسیالیسم» را در رهائی دهقانان وابسته بزمین، در مالکیت ارضی ابشین و در ایدهٔ دهقانی «حق بر زمین» میدانست و افکار مورد علاقهٔ خود را در این باره بکرات بسط و تکامل داده است.

در حقیقت امر در این آموزش گرتسن نیز مانند همه آموزش نارودنیکی روس و از آنجمله آموزش بی‌رنگ‌وروی نارودنیکی معاصر «سوسیالیستهای انقلابی» ذره‌ای هم سوسیالیسم وجود ندارد. اینهم مانند اشکال گوناگون «سوسیالیسم سال ۴۸» در باختر همان عبارتپردازی احساساتی و همان تخیلات خیراندیشانه‌ای است که انقلابیگری دمکراسی بورژوائی دهقانی در روسیه بوسیله آن بیان می‌شود. هر چه در سال ۱۸۶۱ (۹۵) زمین بیشتر نصیب دهقانان می‌شد و هرچه آنها این زمین را ارزانتر بدست می‌آوردند، بهمان نسبت پایه‌های قدرت ملاکان فئودال با شدت بیشتری متزلزل می گردید و رشد سرمایه‌داری در روسیه با سرعت و آزادی و وسعت بیشتری صورت می گرفت. ایدهٔ «حق بر زمین» و «تقسیم برابر زمین» چیزی نیست جز بیان اشتیاق انقلابی به مساوات از جانب دهقانانی که برای سرنگون ساختن کامل قدرت ملاکان و محو کامل مالکیت اربابی بر زمین مبارزه می کنند.

انقلاب سال ۱۹۰۵ این نکته را کاملا به ثبوت رسانید: از یک طرف، پرولتاریا با استقلال تمام حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را تشکیل داد و در رأس مبارزهٔ انقلابی قرار گرفت؛ و از طرف دیگر، دهقانان انقلابی («ترودویکها» و «اتحاد دهقانی») (۹۶) که در راه انواع شکلهای محو مالکیت اربابی بر زمین و از جمله «الغای مالکیت خصوصی بر زمین» مبارزه می کردند و مبارزه‌شان درست مثل مبارزهٔ صاحبکار یا کارفرمای کوچک بود.

مناقشات کنونی درباره «جنبهٔ سوسیالیستی» حق بر زمین و غیره، فقط برای تاریک کردن و پرده‌پوشی یک مسئله تاریخی واقعاً مهم و جدی که عبارت از مسئله اختلاف میان منافع بورژوازی لیبرال و دهقانان انقلابی در انقلاب بورژوائی روس یا بعبارت دیگر اختلاف میان منویات لیبرالی و دمکراتیک، بین تمایلات «سازشکاری» (سلطنت‌طلب) و جمهوریخواهی

در این انقلاب است. اگر نه جملات بلکه ماهیت امر را در نظر بگیریم و اگر مبارزهٔ طبقاتی را اساس «تئوریها» و آموزشها مورد تحقیق قرار دهیم نه عکس آنرا، آنوقت می‌بینیم که همین مسئله در مجلهٔ «کولوکول» (۹۷) گرتسن مطرح شده است.

گرتسن در خارجه مطبوعات آزادی بزبان روسی ایجاد نمود و این خدمت بزرگ اوست. مجله «پولیارنایا زوزدا» (۹۸) شعایر دکابریستها را زنده کرد. «کولوکول» (۱۸۵۷ — ۱۸٦۷) همچون کوهی به پشتیبانی از آزادی دهقانان برخاست. خاموشی برده‌وار شکست.

ولی گرتسن متعلق بمحیط ملاکان و اعیان بود که روسیه را در سال ۱۸٤۸ ترک گفت، سردم انقلابی را ندید و نمی‌توانست به آنان ایمان داشته باشد. و از این رواست که «بالائیها» را لیبرال‌مآبانه مخاطب قرار می‌دهد و بهمین جهت است که در «کولوکول» نامه‌های متملقانهٔ متعددی به آلکساندر دوم جلاد می‌نویسد که اکنون خواندن آنها بدون احساس انزجار ممکن نیست. چرنیشفسکی، دوبرولوبف و سرنو-سولوویویچ که نماینده نسل جدید انقلابیون رازنوچین (۹۹) بودند هزار بار حق داشتند از اینکه گرتسن را بعلت انحراف از دمکراتیسم و گرایش به لیبرالیسم، سرزنش نمایند. صرفنظر از اینها باید انصاف داد که با وجود تمام تزلزلات گرتسن میان دمکراتیسم و لیبرالیسم باز جنبهٔ دمکراتیسم او غلبه داشت.

وقتی کاولین، یکی از منفورترین نمونه‌های مکتب وقاحت لیبرال که قبلا «کولوکول» را بعلت داشتن تمایلات لیبرالی تحسین می‌کرد برضد مشروطیت قیام نمود، به تبلیغات انقلابی حمله‌ور شد، برضد «زور و قهر» و دعوت به اعمال آن، قیام کرد و به موعظه صبر و تحمل پرداخت، گرتسن با این حکیم لیبرال قطع رابطه نمود. گرتسن به «رسالت توخالی و بیخردانه و زیانبار» او که «برای رهبری پشت پرده دولت لیبرال‌مآب» نوشته بود و به «اندرزهای سیاسی-احساساتی» کاولین که «ملت روس را — حیوان، ولی دولت را عاقل» جلوه‌گر می‌ساخت، حمله کرد. «کولوکول» مقاله‌ای زیر عنوان «تلقین میت» درج نمود و در آن «پروفسورهائی را که با *خرده‌ایده‌های بیمقدار* ولی *متکبرانهٔ* خود *تارهای پوسیده‌ای* می‌تنند

و نیز پروفسورهای سابق را که زمانی ساده‌دل بودند ولی پس از اینکه دیدند جوانان سالم نمی‌توانند دلبستهٔ فکر بیمار آنان باشند بخشم آمدند» کوبید. کاولین فوراً خود را در این تصویر شناخت.

وقتی که چرنیشفسکی بازداشت شد، کاولین — این لیبرال پلید نوشت: «این بازداشت‌ها بنظر من نفرت‌انگیز نیستند... حزب انقلابی بر آنست که هر وسیله‌ای برای سرنگون ساختن دولت خوبست و دولت هم با وسایلی که در اختیار دارد از خود دفاع می‌کند». گرتسن با اشاره بمحاکمه چرنیشفسکی گوئی روی سخنش با این کادت بود، گفت: «و در اینجا فرومایگان، هرزه‌سنشان، بوقلمون‌صفتان مدعی هستند که نباید به این دسته راهزن و رذلی که بر ما حکومت می‌کنند دشنام داد».

وقتی که تورگنیف لیبرال بمنظور مطمئن ساختن آلکساندر دوم از مراتب اطاعت و صداقت خود نامهٔ خصوصی بوی نوشت و دو سکه طلا بنفع سربازانی که ضمن سرکوب قیام لهستان زخمی شده بودند هدیه نمود، «کولوکول» نوشت «مادلن (مذکر) سفیدموی بشهریار نامه‌ای نوشت بدین مضمون که وی از رنج اینکه شهریار از ندامتش بی‌خبر است، خواب و آرام ندارد». و تورگنیف فوراً فهمید که در این جمله به وی اشاره شده است.

وقتی که تمام جماعت لیبرالهای روس بمناسبت دفاع گرتسن از لهستان، روی از وی برتافتند، وقتی که تمام «جامعه تحصیل کرده» از «کولوکول» روگردان شد، گرتسن خود را نباخت و به پشتیبانی از آزادی لهستان و به حمله برضد مأموران سفاک و دژخیمان و آدمکشان آلکساندر دوم ادامه داد. گرتسن شرافت دمکراسی روس را نجات داد. او به تورگنیف نوشت: «ما شرافت نام روس را نجات دادیم و در عوض آن از اکثریت حلقه‌بگوش، لطمه و آسیب دیدیم».

هر وقت خبر می‌رسید که دهقان سرفی ملاکی را که بناموس نامزدش سوءقصد داشت کشته است، گرتسن در «کولوکول» اضافه می‌کرد: «بسیار هم کار بجائی کرده است!». وقتی اطلاع رسید که برای «رهائی» «مسالمت‌آمیز»، رؤسائی از نظامیان گمارده می‌شوند، گرتسن

نوشت: «اولین سرهنگ عاقلی که با عدهٔ خود، بجای سرکوب دهقانان به آنها به‌پیوندد بجای رومانف‌ها به تخت سلطنت خواهد نشست». وقتی که سرهنگ ریترن در ورشو با هفت‌تیر خودکشی کرد (۱۸۶۰) تا دستیار دژخیم نباشد، گرتسن نوشت: «اگر بنای تیر زدن باشد باید آنرا بژنرالهائی زد که دستور تیرباران مردم بی‌سلاح را می‌دهند». وقتی که ۵۰ دهقان را در بزدنا قتل عام کردند و سرکرده آنها — آنتون پتروف را اعدام نمودند (۱۲ آوریل ۱۸۶۱) گرتسن در «کولوکول» نوشت:

«ای زحمتکش و زجرکش سرزمین روس، ای کاش این حرفهای من بگوش تو می‌رسید!.. چه خوب بتو یاد می‌دادم که چگونه باید از کشیشان خود که از طرف مجمع روحانی پتربورگ و قیصر آلمان بر تو گماشته شده‌اند، متنفر باشی... تو از ملاک نفرت داری، از مأمور دولت بیزاری و از آنها می‌ترسی — و در این امر کاملا ذیحقی؛ ولی هنوز به تزار و خلیفه اعظم ایمان داری... به آنها ایمان نداشته باش. تزار با آنهاست و آنها با او هستند. تو ای پدریکه فرزندت را در محلی بنام بزدنا بقتل رسانده‌اند و تو ای پسریکه پدرت را در شهر پنزا بخاک هلاکت افکنده‌اند، اکنون تزار را می‌بینی... کشیشان تو هم مثل خود تو در ظلمت جهل سرگردانند و همچون تو گرفتار بینوائی و فقرند... از این زمره است آنتوان دیگر (نه اسقف آنتوان، بلکه آنتوان اهل بزدنا) که بخاطر تو در شهر غازان اعدام شد... اجساد مقدسات تو معجزات ۴۸ گانه‌ای نخواهند کرد و خواندن دعا بدرگاه آنها، درد دندان تو را شفا نخواهد داد؛ ولی یادبود این اشخاص می‌تواند معجزه بکند و آنهم آزادی تو است».

از اینجا معلوم می‌شود که لیبرالهای ما که در جراید «علنی» چاکرمنش سنگربندی کرده‌اند با زیاده‌روی درباره جنبه‌های ضعف گرتسن و با سکوت دربارهٔ جنبه‌های قوی او، با چه دنائت و رذالتی گرتسن را

در معرض تهمت و افترا قرار می‌دهند. این گناه گرتسن نبود بلکه بدبختی او بود که نمی‌توانست در سالهای دهه ۴۰ مردم انقلابی را در خود روسیه به‌بینند. ولی وقتی در سالهای دهه ۶۰ آنها را دید با جسارت و بی‌باکی برضد لیبرالیسم بطرفداری از دمکراسی انقلابی برخاست. هدف مبارزهٔ او پیروزی مردم بر تزاریسم بود، نه معامله بورژوازی لیبرال با تزار ملاک. او پرچم انقلاب را به اهتزاز در آورد.

در این هنگام که ما با یادبود گرتسن خاطره او را تجلیل می کنیم سه نسل و سه طبقه را با وضوح می‌بینیم که در انقلاب روس عمل کرده‌اند. ابتدا اشراف و ملاکان، دکابریستها و گرتسن. عده و دایرهٔ فعالیت این انقلابیون محدود است. آنها خیلی از توده دور افتاده‌اند. ولی کارشان بهدر نرفته است. دکابریست‌ها گرتسن را بیدار کردند. گرتسن هم دست به تبلیغات انقلابی زد و دامنه آنرا وسعت داد.

انقلابیون رازنوچین از چرنیشفسکی گرفته تا قهرمانان «نارودنایا ولیا» (۱۰۰) به این تبلیغات متوسل شدند و بنوبهٔ خود دامنهٔ آنرا وسعت دادند و آنرا تقویت نموده و آبدیده ساختند. عده‌اشان زیاد شد، دایرهٔ عمل مبارزان گسترش یافت و پیوند آنان با مردم نزدیکتر شد. گرتسن آنها را «ناخدایان جوان در طوفان آینده» نامید. ولی این هنوز خود طوفان نبود.

طوفان — جنبش خود توده‌هاست. پرولتاریا که یگانه طبقه تا آخر انقلابی است، در رأس این توده‌ها بپا خاست و برای نخستین بار ملیونها دهقان را بمبارزه آشکار انقلابی برانگیخت. نخستین طوفان در سال ۱۹۰۵ در گرفت و طوفان بعدی موجباتش در برابر انظار ما فراهم می‌شود.

پرولتاریا ضمن بزرگداشت و تجلیل خاطره گرتسن طبق سرمشق او به اهمیت عظیم تئوری انقلابی پی برده و دارد این نکته را درک می کند که وفاداری بیدریغ به انقلاب و راهنمائیهای انقلابی مردم حتی اگر از هنگام کشت تا فرارسیدن دوران درو دهها سال هم بدرازا بکشد باز بیهوده نخواهد بود؛ — پرولتاریا دارد درک می کند که چگونه باید نقش طبقات مختلف را در انقلاب روس و انقلاب جهانی معین نمود.

پرولتاریا که از این درسها غنی می‌شود با کوفتن سر اژدها یعنی سلطنت تزاری که گرتسن برای نخستین بار با یاری کلام آزاد روس توده‌ها را مورد خطاب قرار داد، پرچم باعظمت مبارزه را برضد آن به اهتزاز در آورد، راه خود را برای اتحاد آزاد با کارگران سوسیالیست تمام کشورها باز خواهد کرد.

«سوسیال‌دمکرات» شماره ۲۶، ۸ ماه مه (۲۵ آوریل) سال ۱۹۱۲

از روی متن مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲۱، ص ۲۵۵ — ۲۶۲ ترجمه شده است

دربارهٔ نقض وحدت در پردهٔ فریادهای وحدت‌طلبی

مسائل جنبش کنونی کارگری از بسیاری لحاظ بویژه برای نمایندگان قبلی این جنبش (یعنی نمایندگان آن مرحلهٔ تاریخی که تازه بپایان رسیده است) دردناک است. از جمله مسائل مربوط به آن، مقدم بر همه مسائل به اصطلاح فراکسیونیسم و انشعاب و غیره است. چه بسا از شرکت‌کنندگان روشنفکر جنبش کارگری درخواست‌های مهیج و عصبی و تقریباً هیستریک شنیده می‌شود که این مسائل دردناک مطرح نشود. برای آنهائیکه سالهای طولانی مبارزه جریانات مختلف میان مارکسیستها مثلا مبارزه از سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۱ را گذرانده‌اند، طبعاً ممکن است بسیاری از استدلالهائی که دربارهٔ این مسائل دردناک می‌شود، تکرار مکررات باشد.

ولی حالا عدهٔ شرکت‌کنندگان مبارزهٔ ۱۴ ساله (و چنانچه تاریخ نخستین علایم ظهور «اکونومیسم» را مبداء بگیریم بطریق اولی ۱۸ — ۱۹ ساله) در میان مارکسیستها آنقدر زیاد نیست. اکثریت عظیم کارگرانی که امروزه صفوف مارکسیستها را پر می‌کنند، مبارزه سابق را یا بخاطر ندارند و یا بکلی از آن بی‌خبرند. این مسائل دردناک (چنانچه ضمناً پرسشنامهٔ مجلهٔ ما (۱۰۱) هم نشان می‌دهد) مورد توجه فوق‌العاده این اکثریت عظیم است. و ما در صددیم روی این مسائل که توسط «بوربا» (۱۰۲) یعنی «مجلهٔ کارگری غیر فراکسیونی» تروتسکی بعنوان مسائل به اصطلاح تازه (که‌برای نسل جوان کارگر واقعاً هم تازگی دارد) مطرح شده است مکث کنیم.

۱ — « دربارهٔ فراکسیونیسم »

تروتسکی مجلهٔ جدید خود را «غیرفراکسیونی» می‌نامد و این کلمه را در آگهی‌ها در جای نمایانی می‌گذارد و روی این کلمه هم در مقالات هیئت تحریریهٔ خود «بوربا» و هم در مقالات هیئت تحریریه روزنامه انحلال‌طلب «سورنایا رابوچایا گازتا» (۱۰۳) که قبل از انتشار «بوربا» مقالهٔ تروتسکی دربارهٔ «غیرفراکسیونیسم» در آن درج شده بود، به اشکال مختلف تکیه می‌کند.

و اما «غیرفراکسیونیسم» چیست؟

«مجلهٔ کارگری» تروتسکی — مجلهٔ تروتسکی برای کارگران است، چونکه در آن نه از ابتکار کارگری اثری هست و نه از ارتباط با سازمانهای کارگری. تروتسکی که می‌خواهد زبانش مفهوم عامه باشد در مجلهٔ برای کارگران، کلمات «تریتوآر»، «فاکتور» و غیره را برای خوانندگان توضیح می‌دهد.

بسیار خوب. پس چرا کلمهٔ «غیرفراکسیونیسم» نباید برای کارگران توضیح داده شود؟ مگر این کلمه بیش از کلمات تریتوآر و فاکتور مفهوم است؟

نخیر. مطلب سر این نیست. مطلب سرآنست که بدترین نمایندگان بدترین بقایای فراکسیونیسم با مارک «غیر فراکسیونیسم» نسل جوان کارگر را اغفال می‌کنند. جا دارد برای توضیح این مطلب کمی تأمل شود.

فراکسیونیسم مهمترین صفت مشخصه حزب سوسیال‌دمکرات در دورهٔ معینی از تاریخ است. کدام دورهٔ معین؟ از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱.

برای اینکه ماهیت فراکسیونیسم با وضوح کامل روشن شود باید لااقل شرایط مشخص سالهای ۱۹۰۶ — ۱۹۰۷ را بخاطر آورد. حزب در آنموقع صورت واحدی داشت، انشعاب در آن صورت نگرفته‌بود، ولی فراکسیونیسم بود، یعنی عملاً در حزب واحد دو فراکسیون، دو سازمان واقعاً جداگانه وجود داشت. سازمانهای محلی کارگری

شکل واحد داشتند، ولی در هر مسئلهٔ جدی فراکسیونهای دوگانه دو تاکتیک پیش میگرفتند، مدافعین این دو تاکتیک در سازمانهای کارگری واحد مشاجره می‌کردند (مثلا هنگام بحث در بارهٔ شعار: کابینهٔ دوما یا کابینهٔ کادت در سال ۱۹۰۶ و هنگام انتخابات کنگره لندن در سال ۱۹۰۷) و مسائل با اکثریت آراء حل می‌شد: یکی از فراکسیونها در کنگرهٔ واحد استکهلم (۱۹۰۶) شکست خورد و فراکسیون دیگر در کنگره واحد لندن (۱۹۰۷) (۱۰٤).

اینها حقایق مسلم از تاریخ مارکسیسم متشکل در روسیه است.

کافی است این حقایق مسلم را بخاطر آورد تا نادرستی فاحش آنچه که تروتسکی اشاعه می‌دهد، معلوم شود.

از سال ۱۹۱۲ (۱۰۵) یعنی تجاوز از دو سال است که دیگر در روسیه میان مارکسیستهای متشکل فراکسیونیسم وجود ندارد و در سازمانهای واحد، در کنفرانسها و کنگره‌های واحد جروبحثی بر سر تاکتیک نمی‌شود. چیزی که وجود دارد گسیختگی کامل میان حزب و انحلال‌طلبان است. حزب در ژانویه سال ۱۹۱۲ رسماً اعلام نمود که انحلال‌طلبان بحزب تعلق ندارند. تروتسکی غالباً این گسیختگی را انشعاب می‌نامد و ما دربارهٔ این نامگذاری ذیلا بطور جداگانه صحبت خواهیم کرد. ولی قدر مسلم این است که کلمهٔ «فراکسیونیسم» با حقیقت مغایرت دارد.

این کلمه همانطوریکه متذکر شدیم تکرار غیر نقادانه و غیرعقلائی و بیمعنای آن چیزی است که دیروز یعنی در دورانی که سپری گشته‌است، صحیح بود. و هنگامیکه تروتسکی برای ما از «هرج‌ومرج مبارزه فراکسیونی» سخن می‌گوید (رجوع شود بشمارهٔ ۱، ص ٥ — ٦ و بسیاری از صفحات دیگر)، فوراً روشن می‌شود که همانا کدام گذشتهٔ سپری‌شده‌ای است که با زبان او سخن می‌گوید.

بوضع کنونی از دیدگاه کارگران جوان روس بنگرید که اکنون نه دهم مارکسیستهای متشکل روسیه را تشکیل می‌دهند. کارگر جوان در مقابل خود سه نمونه از نظریات و جریانات مختلف جنبش کارگری را در مقیاس وسیع مشاهده می‌کند: «پراودیستها» در پیرامون روزنامه‌ای

با تیراژ — ۴۰۰۰۰ نسخه (۱۰۶)، «انحلال‌طلبان» (۱۰۰۰۰ نسخه) و نارودنیکهای چپ (۱۰۷) (۱۰۰۰۰ نسخه). پیکره‌های مربوط به تیراژ وسعت میدان موعظه‌های معین را برای خواننده روشن می‌کند.

حالا سئوال می‌شود که آیا «هرج‌ومرج» در این مورد چه معنائی دارد؟ تروتسکی از عبارات پرآواز و توخالی خوشش می‌آید — این نکته را همه می‌دانند، ولی اصطلاح «هرج‌ومرج» یک عبارتپردازی فقط نیست بلکه علاوه بر آن این است که می‌خواهند مناسباتی را که دیروز در خارجه وجود داشت بر زمینهٔ روسیه امروز منتقل سازند (یا بعبارت صحیح‌تر برای انتقال آن تلاش بیهوده می‌کنند). این است اصل مطلب.

هیچ «هرج‌ومرجی» در مبارزهٔ مارکسیستها با نارودنیکها وجود ندارد. باید امیدوار بود که حتی تروتسکی هم جرئت ادعای آنرا نداشته باشد. طی مدتی بیش از سی سال یعنی از همان آغاز ظهور مارکسیسم، مارکسیستها با نارودنیکها درمبارزه هستند، و علت آن — مغایرت اساسی منافع و نظریات دو طبقه مختلف یعنی پرولتاریا و دهقانان است. اگر در جائی هم «هرج و مرج» وجود داشته باشد همانا در مغز افراد عجیب و غریبی است که بمفهوم این نکته پی نمی‌برند.

پس چه چیزی باقی می‌ماند؟ «هرج‌ومرج» در مبارزهٔ مارکسیستها با انحلال‌طلبان؟ اینهم برخلاف حقیقت است، چونکه مبارزه با جریانی که از جانب همه حزب بمثابه یک جریان شناخته شده و از سال ۱۹۰۸ مورد تقبیح قرار گرفته است نمی‌تواند هرج‌ومرج نامیده شود. کسی که بتاریخ مارکسیسم در روسیه با نظر لاقیدی نمی‌نگرد میداند که انحلال‌طلبی حتی در مورد ترکیب هیئت سران و شرکت کنندگان آن با «منشویسم» (۱۹۰۳ — ۱۹۰۸) و «اکونومیسم» (۱۸۹۴ — ۱۹۰۳) پیوند ناگسستنی و بسیار نزدیک دارد. پس اینجا هم در برابر ما یک تاریخچه تقریباً بیست‌ساله وجود دارد. نسبت «هرج‌ومرج» دادن به تاریخ حزب خود تهی‌مغزی نابخشودنی است.

حال از نقطهٔ نظر پاریس یا وین به اوضاع حاضر بنگرید تا فوراً همه چیز دگرگون گردد. غیر از «پراودیستها» و «انحلال‌طلبان» دست کم پنج «فراکسیون» دیگر روس یعنی گروههائی هم وجود دارند

که می‌خواهند خود را جزو همان حزب سوسیال‌دمکرات واحد قلمداد نمایند: گروه تروتسکی، دو گروه «وپریود» (۱۰۸)، «بلشویکهای حزبی» و«منشویکهای حزبی» (۱۰۹). این موضوع در پاریس و وین (برای مثال دو مرکز مخصوصاً بزرگ را می‌گیرم) بر همهٔ مارکسیستها بخوبی معلوم است.

و اینجا تروتسکی از لحاظ معینی حق دارد: این واقعاً فراکسیونیسم است، حقیقاً هرج‌ومرج است!

«فراکسیونیسم» یعنی وحدت اسمی (در گفتار، همه از یک حزب هستند) و پراکندگی واقعی (در کردار، تمام گروهها مستقلند و با یکدیگر مانند دول مختار وارد مذاکره و سازش می‌شوند).

«هرج‌ومرج» یعنی فقدان ۱) اطلاعات موثق قابل تحقیق دربارهٔ ارتباط و پیوند این فراکسیونها با جنبش کارگری در روسیه و ۲) فقدان مدارک برای قضاوت دربارهٔ سیمای حقیقی مسلکی و سیاسی این فراکسیونها. مثلا دورهٔ کامل دوساله ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ را در نظر بگیرید. بطوریکه می‌دانیم این سالها دوران رونق و اعتلای جنبش کارگری است که در آن هر جریان یا خطمشی که دامنه کم و بیش گسترده‌ای داشت (و در سیاست فقط دامنهٔ گسترده حساب است) نمی‌توانست در دومای چهارم، در جنبش اعتصابی، در روزنامه‌های علنی، در اتحادیه‌های حرفه‌ای و در تبلیغات مربوط به بیمه و غیره بازتاب پیدا نکند. ولی هیچ یک از این پنج فراکسیون موجود در خارجه طی تمام این دو سال در هیچیک از این تظاهرات جنبش گستردهٔ کارگری در روسیه که به آنها اشاره شد مطلقاً بهیچ نحوه مشهودی خود را نشان ندادند!

این واقعیتی است که تحقیق آن برای هر کس سهل است.

و این واقعیت ثابت می‌کند که ما حق داشتیم که تروتسکی را نمایندهٔ «بدترین بقایای فراکسیونیسم» نامیدیم.

تمام کسانی که کم و بیش با جنبش کارگری در روسیه آشنائی دارند، تروتسکی را که در گفتار غیرفراکسیونی است آشکارا نمایندهٔ «فراکسیون تروتسکی» می‌شناسند — این فراکسیونیسم است زیرا هر دو

نشانه اساسی در آن مشاهده می‌شود: ۱) قبول وحدت در گفتار و ۲) جدائی گروهی در کردار. این بقایای فراکسیونیسم است، چونکه در آن هیچگونه ارتباط و پیوند جدی با جنبش گستردهٔ کارگری روسیه نمی‌توان یافت.

بالاخره بدترین شکل فراکسیونیسم است، زیرا فاقد هرگونه صراحت مسلکی-سیاسی است. وجود این صراحت را نه در مورد پراودیستها می‌توان انکار کرد (حتی ل. مارتف مخالف قطعی ما نیز «همپیوستگی و انضباط» ما را در پیرامون قرارهای رسمی مربوط به تمام مسائلی که همه از آن مسبوقند تصدیق می‌کند) و نه در مورد انحلال‌طلبان (آنها یا بهرحال برجسته‌ترین آنها سیمای بسیار معینی دارند که لیبرالی است نه مارکسیستی).

در این مورد نمی‌توان انکار نمود که یک قسمت از آن فراکسیونهائی هم که مثل فراکسیون تروتسکی موجودیت واقعی‌شان منحصراً از دیدگاه پاریس و وین است و بهیچوجه از دیدگاه روسیه نیست، تا اندازه‌ای سیمای معینی دارند. مثلا تئوریهای ماخیستی (۱۱۰) گروه ماخیست «وپریود» معین است؛ نفی قطعی این تئوریها و دفاع از مارکسیسم در ردیف تقبیح تئوریک و نظری انحلال‌طلبان از جانب «منشویکهای حزبی» نیز معین است.

ولی تروتسکی بهیچوجه روش مسلکی-سیاسی معینی ندارد، زیرا داشتن پروانه «غیرفراکسیونیسم» (بطوریکه حالا بتفصیل خواهیم دید) معنایش داشتن پروانه آزادی کامل برای پرواز از یک فراکسیون بفراکسیون دیگر و بالعکس است.

نتیجه:

۱) تروتسکی اهمیت تاریخی اختلافات مسلکی میان جریانها و فراکسیونها را در مارکسیسم با وجود اینکه این اختلافات سراسر تاریخ ۲۰ سالهٔ سوسیال‌دمکراسی را پر کرده است و (بطوریکه ما باز نشان خواهیم داد) بمسائل اساسی دورهٔ کنونی مربوط می‌شود، توضیح نداده و نمی‌فهمد؛

۲) تروتسکی بویژگی‌های اساسی فراکسیونیسم که عبارت از شناسائی اسمی وحدت و پراکندگی واقعی است پی نبرده است؛
۳) تروتسکی در زیر پرچم «غیرفراکسیونیسم»، از یکی از فراکسیونهای مقیم خارجه که در بی مسلکی و فقدان زمینه در جنبش کارگری روسیه مقام خاصی دارد، پشتیبانی می کند.

هر فلز براقی طلا نیست. جملات تروتسکی بسیار پرزرق و برق و پرهیاهو ولی عموماً عاری از مضمون و محتواست.

۲ – دربارهٔ انشعاب

با لحن اعتراض بما می گویند: «اگر شما پراودیستها از فراکسیونیسم یا بعبارت دیگر شناسائی اسمی وحدت و پراکندگی در عمل پیروی نمی کنید در عوض پیرو بدتر از آن یعنی انشعاب‌طلبی هستید». این گفته تروتسکی است که چون نمی‌تواند در افکار خود تعمق کند و سر و ته عبارت خود را بهم مربوط سازد گاهی بر ضد فراکسیونیسم نعره می کشد و زمانی فریاد می کند و می گوید: «انشعاب یکی پس از دیگر بفتوحاتی می‌رسد که حکم خودکشی دارد» (شمارهٔ ۱، ص – ٦).

این حرف فقط یک معنی می‌تواند داشته باشد و آن اینکه «پراودیستها بفتوحاتی یکی بعد از دیگری می‌رسند» (این حقیقت مسلم قابل تحقیقی است که با بررسی جنبش گستردهٔ کارگری روسیه ولو در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ به ثبوت می‌رسد)، ولی من که تروتسکی هستم پراودیستها را (۱) بمثابهٔ انشعاب‌طلبان و (۲) بمثابهٔ سیاسیونی که خودکشی میکنند، نکوهش می کنم.

این نکته را مورد تحلیل قرار دهیم.

مقدم بر هر مطلبی از تروتسکی تشکر می کنیم: او چندی پیش (از اوت ۱۹۱۲ تا فوریه ۱۹۱٤) از ف. دان پیروی می کرد که میدانیم شیوهٔ ضدانحلال‌طلبی را مورد تهدید قرار داده و همه را به

«کشتن» آن دعوت می‌کرد. حالا تروتسکی خطمشی ما را (و حزب ما را — آقای تروتسکی، عصبانی نشوید، بالاخره این حقیقتی است!) تهدید به «کشتن» نمی‌کند، ولی فقط پیشگوئی می‌کند که این خطمشی خود خود را خواهد کشت!

این لحن بمراتب ملایمتر است، اینطور نیست؟ این تقریباً «غیرفراکسیونیسم» است، اینطور نیست؟

ولی گذشته از شوخی (گواینکه شوخی یگانه وسیله جواب ملایم بعبارت‌پردازی غیرقابل تحمل تروتسکی است).

«خودکشی» تنها یک عبارتپردازی و آنهم یک عبارت توخالی و فقط «تروتسکیسم» است.

انشعاب‌طلبی تهمت جدی سیاسی است. این تهمت را خواه انحلال‌طلبان و خواه تمام گروههای پیشگفته که از دیدگاه وین و پاریس بدون شک وجود دارند با هزاران لحن برضد ما تکرار می‌کنند.

و تمام آنها این تهمت جدی سیاسی را فوق‌العاده غیرجدی تکرار می‌کنند. به تروتسکی نگاه کنید. او تصدیق کرد که «انشعاب (بخوان پراودیستها) بفتوحات یکی بعد از دیگری می‌رسد که در حکم خودکشی است». او به این قسمت چنین اضافه می‌کند:

«عده کثیری از کارگران پیشرو در حال پریشانی کامل سیاسی اغلب خودشان عامل مؤثر انشعاب می‌شوند» (شماره ۱، ص — ٦).

مگر می‌توان نمونه‌هائی یافت که در مورد شیوهٔ برخورد با این مسئله از این کلمات غیرجدی‌تر باشد؟

شما ما را به انشعاب‌طلبی متهم می‌کنید، در صورتیکه ما در عرصه جنبش کارگری روسیه مطلقاً چیزی جز انحلال‌طلبی در برابر خود نمی‌بینیم. شما می‌خواهید بگوئید که روش ما نسبت به انحلال‌طلبی درست نیست؟ در حقیقت هم، تمام گروههای نامبرده مقیم خارجه هر قدر هم که با یکدیگر فرق داشته باشند در یک نکته اشتراک نظر

دارند و آن اینکه روش ما را نسبت به انحلال‌طلبی نادرست و «انشعاب‌طلبانه» می‌شمارند. شباهت (و قرابت اصلی سیاسی) تمام این گروهها با انحلال‌طلبان نیز در همین نکته است.

اگر برخورد ما به انحلال‌طلبی از نقطهٔ نظر تئوری و اصول نادرست است در این صورت می‌بایستی تروتسکی آشکارا بگوید، صریحاً اظهار کند، بدون توسل به لطایف الحیل نشان دهد که این نادرستی را در چه چیزی می‌بیند. ولی تروتسکی سالهاست که از این کار اساسی احتراز می‌جوید.

اگر از نقطهٔ نظر عملی و در جریان تجربه و آزمون جنبش، برخورد ما به انحلال‌طلبی مردود است، پس باید این تجربه و آزمون را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد — کاری که باز هم تروتسکی نمی‌کند. او اذعان دارد که «عدهٔ کثیری از کارگران پیشرو عامل موءثر انشعاب» (بخوان: عامل مؤثر خطمشی و تاکتیک و سیستم سازمان «پراودا») «می‌شوند».

علت چیست که یک چنین پدیدهٔ اندوهباریکه بنابه اعتراف خود تروتسکی تجربه هم آنرا تأیید کرده و حاکی است که کارگران پیشرو و آنهم عدهٔ کثیری از آنان طرفدار «پراودا» هستند — صورت وقوع پیدا می‌کند؟

تروتسکی پاسخ می‌دهد و می‌گوید: بعلت «پریشانی کامل سیاسی» این کارگران پیشرو.

شکی نیست که این توضیح برای تروتسکی و برای هر پنج فراکسیون مقیم خارجه و برای انحلال‌طلبان فوق‌العاده خوشایند است. تروتسکی خیلی دوست دارد «با قیافهٔ دانشمندمآبانه» و با جملات پرطمطراق و با آب‌وتاب در مورد پدیده‌های تاریخی توضیحاتی بدهد که مورد پسند خود اوست. وقتی که «عدهٔ کثیری از کارگران پیشرو» «عامل مؤثر» یک خطمشی سیاسی و حزبی می‌شوند که با خطمشی تروتسکی مطابقت ندارد، آنوقت تروتسکی بدون خجلت قضیه را فوراً صاف و پوست‌کنده اینطور حل می‌کند و می‌گوید: این کارگران پیشرو «در حالت پریشانی کامل سیاسی» هستند و حال آنکه خود تروتسکی گویا «در حالت»

پایداری سیاسی، و دارای خطمشی روشن و صحیح است!.. و آنوقت همین تروتسکی سروسینه‌زنان فراکسیونیسم، محفل‌بازی و تحمیل روشنفکرانه اراده خود بر کارگران را بباد ناسزا می‌گیرد!..

راستی وقتی انسان این چیزها را می‌خواند بی‌اختیار از خود سئوال می‌کند — آیا این صداها از تیمارستان بلند نمی‌شود؟

حزب مسئله انحلال‌طلبی و تقبیح آنرا از سال ۱۹۰۸ در برابر «کارگران پیشرو» مطرح کرد و موضوع «انشعاب» با گروه کاملا معینی از انحلال‌طلبان (یعنی گروه «ناشا زاریا» (۱۱۱)) یا بعبارت دیگر این موضوع که حزب را طور دیگر جز بدون این گروه و برضد آن نمیتوان تشکیل داد — در ژانویه سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال پیش مطرح گردید. کارگران پیشرو با اکثریت عظیم برله این پشتیبانی از «خطمشی ژانویه (۱۹۱۲)» اظهار نظر نمودند. خود تروتسکی که از «فتوحات» و «عدهٔ کثیری از کارگران پیشرو» سخن می‌گوید به این حقیقت اذعان دارد. منتها تروتسکی گریبان خود را اینطور خلاص می‌کند که صاف و ساده به این کارگران پیشرو با نسبت دادن «انشعاب‌طلب» و «پریشانیهای سیاسی» فحش می‌دهد!

کسانی که عقل خود را از دست نداده باشند از این قضایا استنتاج دیگری می‌کنند. هرجا اکثریت کارگران آگاه پیرامون تصمیمات دقیق و صریح گرد آمده باشند، آنجا وحدت عقیده و عمل وجود دارد، آنجا حزبیت و حزب هست.

هرجا دیدیم کارگران انحلال‌طلبان را «از مقام خود معزول نموده‌اند» و یا دیدیم نیم دوجینی از گروههای مقیم خارجه طی مدت دو سال بهیچوجه ارتباط خود را با جنبش گستردهٔ کارگری روسیه ثابت نکرده‌اند، همانجا پریشانی و انشعاب‌طلبی حکمفرماست. اینکه تروتسکی اکنون تلاش دارد کارگران را بعدم اجرای قرارهای آن «واحد کلی» که مورد قبول مارکسیستهای پراودیست است متقاعد سازد، در عین حال تلاشی است برای برهم‌زدن جنبش و ایجاد انشعاب.

اینها تلاشهای زبونانه‌ای است، ولی بالاخره باید پرده از رخسار این پیشوایان گروههای روشنفکری که از خودپسندی کارشان بعنان

گسیختگی کشیده برداشت، زیرا خودشان موجد انشعابند و داد و فریاد انشعاب راه می‌اندازند و پس از اینکه طی متجاوز از دو سال در برابر «کارگران پیشرو» شکست کامل خورده‌اند، با بیشرمی عجیبی به تصمیمات و ارادهٔ این کارگران پیشرو تف می‌اندازند و آنانرا «پریشانی‌های سیاسی» می‌نامند. آخر اینکه همان شیوه‌های نزدریوف یا ایودوشکا گولوولیوف (۱۱۲) است.

و ما بنا بوظیفهٔ پوبلیسیستی خود در جواب فریادهای مکرر انشعاب، از تکرار مدارک دقیق تکذیب‌نشده و غیرقابل تکذیب خسته نخواهیم شد. در دومای دوم ٤۷ درصد نمایندگان از زمرهٔ کارگران، در دومای سوم ۵۰ درصد و در دومای چهارم ٦۷ درصد نمایندگان این زمره بلشویک بودند.

اینجاست اکثریت «کارگران پیشرو»، اینجاست حزب، اینجاست وحدت عقیده و وحدت عمل اکثریت کارگران آگاه.

انحلال‌طلبان متعرضانه می‌گویند (رجوع شود بمقاله بولکین، ل. م. در شمارهٔ سوم «ناشا زاریا») چرا ما زمره‌های مختلف دوران استولیپینی را مدرک قرار دهیم. این اعتراض نامعقول و از روی سؤنیت است. آلمانیها موفقیتهای خود را از روی قانون انتخاباتی بیسمارک که زنان را از حق انتخاب محروم می‌کند، می‌سنجند. فقط دیوانگان ممکن است مارکسیستهای آلمان را که موفقیتهای خود را با قانون انتخاباتی موجود می‌سنجند و در عین حال نقائص ارتجاعی آنرا بهیچوجه انکار نمی‌کنند مورد سرزنش قرار دهند.

بهمین منوال هم ما بدون اینکه از زمره‌های انتخاباتی و مقررات زمره‌ای دفاع کرده باشیم موفقیتهای خود را با قانون انتخاباتی موجود سنجیده‌ایم. در هر سه مجلس دوما (دوم، سوم و چهارم) زمره‌های مختلف وجود داشت و در داخل زمرهٔ بخصوص کارگران یعنی در داخل سوسیال‌دمکراسی تغییرات کاملی علیه انحلال‌طلبان رویداد. هر کس که نمی‌خواهد خود و دیگران را فریب بدهد باید به این واقعیت عینی پیروزی وحدت کارگری علیه انحلال‌طلبان، اذعان نماید.

اعتراض دیگر هم کمتر «معقول» نیست که می‌گویند: «منشویکها

و انحلال‌طلبان هم بفلان بلشویک رأی داده‌اند (یا در انتخابش شرکت جسته‌اند)». بسیار خوب! ولی مگر این نکته دربارهٔ ۳۰ درصد نمایندگان غیر بلشویک دومای دوم و ۵۰ درصد نمایندگان دومای سوم و ۳۲ درصد نمایندگان دومای چهارم نیز صدق نمی‌کند؟

اگر ممکن بود بجای پیکره‌های مربوط بنمایندگان، پیکره‌های مربوط به انتخابکنندگان یا نمایندگان کارگران و غیره را مدرک قرار داد ما با کمال میل اینکار را می‌کردیم. ولی چنین مدارکی که مشروح‌تر باشد در دست نیست و بنابر این «متعرضین» فقط خاک بچشم مردم می‌پاشند.

و اما پیکره‌های مربوط بگروههای کارگری که بروزنامه‌های دارای روشهای مختلف کمک می‌کردند از چه قرار است؟ طی دو سال (۱۹۱۲ و ۱۹۱۳) ۲۸۰۱ گروه بر له «پراودا» و ۷۵۰ گروه بر له «لوچ» (۱۱۳) بوده‌اند *. هر کس می‌تواند دربارهٔ صحت این ارقام تحقیق نماید و احدی هم در صدد تکذیب آنها برنیامده است.

پس کو وحدت عمل و اراده اکثریت «کارگران پیشرو» و کجاست نقض ارادهٔ اکثریت؟

«غیرفراکسیونیسم» تروتسکی همانا از لحاظ نقض گستاخانه ارادهٔ اکثریت کارگران، انشعاب‌طلبی است.

۳ — ازهم‌پاشیدن ائتلاف اوت

ولی یک وسیله دیگر خیلی مهم هم برای تحقیق صحت و حقانیت اتهامات تروتسکی درباره انشعاب‌طلبی وجود دارد.

شما معتقدید که همانا «لنینیستها» هستند که انشعاب‌طلبند؟ بسیار خوب. فرض کنیم که حق با شماست.

---

* تا اول آوریل سال ۱۹۱٤ طبق ارقام تخمینی ٤۰۰۰ گروه برله «پراودا» (از اول ژانویه ۱۹۱۲) و ۱۰۰۰ گروه برله انحلال‌طلبان و تمام متفقین آنها رأی داده‌اند.

ولی اگر حق با شماست، پس چرا تمام فراکسیونها و گروههای دیگر امکان وحدت با انحلال‌طلبان را بدون «لنینیستها» و برضد «انشعاب‌طلبان» ثابت نکردند؟.. اگر ما انشعاب‌طلبیم پس چرا شما اتحادطلبان با هم و با انحلال‌طلبان متحد نشدید؟ آخر شما بدین وسیله امکان وحدت و نفع آنرا عملا بکارگران نشان می‌دادید!..

زمان و تاریخ حوادث را بیاد بیاوریم.

در ژانویه سال ۱۹۱۲ «انشعاب طلبان» «لنینیست‌ها» اعلام می‌دارند که آنها حزب بدون انحلال‌طلبان و برعلیه آنها است.

در ماه مارس سال ۱۹۱۲ تمام گروهها و «فراکسیونها»: انحلال‌طلبان تروتسکیستها، وپریودیست‌ها، «بلشویکهای حزبی»، «منشویکهای حزبی» در بیانیه‌های روسی خود و در صفحات روزنامهٔ سوسیال‌دمکرات آلمانی موسوم به «Vorwarts» (۱۱۴) بر ضد این «انشعاب‌طلبان» متحد می‌شوند. همه متفقاً، یکدل و یک‌جان، همصدا و متحد ناسزاگویان لقب «غاصب» و «اغواگر» و القاب دیگری که بهمین اندازه دلنواز و محبت‌آمیز است بما می‌دهند.

بسیار خوب، آقایان! ولی چه مانعی داشت که شما برضد «غاصبین» متحد می‌شوید و نمونهٔ وحدت را به «کارگران پیشرو» نشان می‌دادید؟ آیا اگر کارگران پیشرو از یکطرف وحدت همه یعنی انحلال‌طلبان و غیر انحلال‌طلبان را برضد غاصبین و از طرف دیگر تنها «غاصبین»، «انشعاب‌طلبان» و غیره را می‌دیدند، واقعاً از دستهٔ اول پشتیبانی نمی‌کردند؟؟

اگر اختلاف‌نظرها فقط ساخته و پرداخته و غیره «لنینیستها» است و وحدت انحلال‌طلبان، پلخانویستها، وپریودیستها، تروتسکیستها و سایرین عملا امکان دارد، پس چرا شما خودتان طی مدت دو سال نمونهٔ آنرا نشان ندادید؟

در ماه اوت سال ۱۹۱۲ کنفرانس «اتحادطلبان» (۱۱۵) تشکیل گردید و بلافاصله تفرقه و پراکندگی شروع شد: پلخانویستها مطلقاً از شرکت در آن امتناع ورزیدند، وپریودیستها شرکت کردند ولی با اعتراض و افشای واهی بودن کلیهٔ این بساط بازگشتند.

کسانی که «متحد شدند» انحلال‌طلبان، لتونیها، تروتسکیستها (تروتسکی و سمکوفسکی)، قفقازیها و گروه هفت‌نفری (۱۱۶) بودند. ولی آیا راستی متحد شدند؟ ما همانوقت گفتیم که خیر، این فقط استتار انحلال‌طلبی است. آیا سیر حوادث این گفتهٔ ما را تکذیب نمود؟

درست پس از یکسال و نیم در فوریه سال ۱۹۱٤ معلوم می‌شود که:

۱) گروه هفت‌نفری از هم می‌پاشد — بوریانف از آن خارج می‌شود.

۲) در بین «گروه شش‌نفری» باقیمانده جدید، چخییدزه و تولیاکف یا یکی دیگر نمی‌توانند در مورد جواب به پلخانف هماهنگی حاصل نمایند. آنها در مطبوعات می‌گویند که بوی جواب خواهند داد، ولی نمی‌توانند جواب بدهند.

۳) تروتسکی که عملا اکنون چندین ماهست از «لوچ» ناپدید شده راه تفرقه در پیش گرفته و مجله‌ای «از خود» بنام «بوربا» منتشر نموده است. تروتسکی که به مجلهٔ نامبرده عنوان «غیر فراکسیونی» می‌دهد، به این وسیله صریحاً می‌گوید (این نکته برای تمام کسانی که کم و بیش با موضوع آشنائی دارند روشن است) «ناشا زاریا» و «لوچ» بعقیده او یعنی تروتسکی، اتحادطلبان بد یعنی «فراکسیونیست» از کار درآمدند.

تروتسکی گرامی، اگر شما اتحادطلب هستید، اگر شما وحدت با انحلال‌طلبان را ممکن می‌دانید، اگر شما به اتفاق آنان از «ایده‌های اساسی تنظیمی ماه اوت ۱۹۱۲» («بوربا» شمارهٔ ۱، ص — ٦، مقالهٔ تحت عنوان «از طرف هیئت‌تحریریه») پیروی می‌کنید، پس چرا خودتان در «ناشا زاریا» و «لوچ» با انحلال‌طلبان یکی نشدید؟

وقتی که هنوز قبل از انتشار مجلهٔ تروتسکی در «سورنایا رابوچایا گازتا» شرح قهرآلودی درباره سیمای «نامعین» مجله و اینکه راجع به آن «در محافل مارکسیستی خیلی صحبت می‌شد» منتشر گردید، روزنامهٔ «پوت پراودی» (۱۱۷) (شمارهٔ ۳۷) طبعاً مجبور بود خلاف حقیقت را

فاش سازد: «در محافل مارکسیستی» از یادداشت محرمانه تروتسکی برضد اعضای «لوچ» «صحبت می‌شد»؛ سیمای تروتسکی و جدا شدن او از ائتلاف اوت کاملا «معلوم گردید».

٤) آن که پیشوای مشهور انحلال‌طلبان قفقاز است و زمانی علیه ل. سدوف سخن گفته بود (و در ازای آن از طرف ف. دان و شرکاء در ملاء عام مورد سرزنش قرار گرفت) اکنون سروکله‌اش در «بوربا» پیدا می‌شود. فقط این نکته «مجهول» است که آیا اکنون قفقازیها می‌خواهند با تروتسکی بروند یا با دان؟

٥) مارکسیستهای لتونی که یگانه سازمان کاملا مسلم «ائتلاف اوت» بودند ظاهراً از آن خارج شده و در قطعنامه‌ٔ کنگرهٔ اخیر خود (سال ١٩١٤) اعلام داشته‌اند که:

«تلاش آشتی‌طلبان در این راه که بهر وسیله‌ای شده است با انحلال‌طلبان متحد شوند (کنفرانس اوت ١٩١٢) بیفایده بود و خود اتحادطلبان بوابستگی مسلکی و سیاسی انحلال‌طلبان دچار شده‌اند».

این نکته را پس از یک تجربه‌ٔ یکسال‌ونیمه، سازمانی اظهار کرده‌است که خودش خط‌مشی بیطرفانه داشته و مایل نیست با هیچیک از دو مرکز ارتباط حاصل نماید. این تصمیم اشخاص بیطرف بطریق اولی باید برای تروتسکی معتبر باشد!

تصور می‌رود کافی باشد؟

کسانیکه بما نسبت انشعاب‌طلبی و عدم‌تمایل یا عدم‌توانائی کنار آمدن با انحلال‌طلبان را می‌دادند، خودشان با آنها سازگار نشدند و ائتلاف اوت عقیم ماند و ازهم پاشید.

تروتسکی که این ازهم‌پاشیدگی را از خوانندگان خود مخفی می‌کند آنها را فریب می‌دهد.

تجربه‌ٔ مخالفین ما حقانیت ما و عدم‌امکان کار با انحلال‌طلبان را به اثبات رساند.

٤ – اندرزهای یک آشتی‌طلب به «گروه هفت‌نفری»

سرمقالهٔ شمارهٔ ۱ «بوربا» زیر عنوان «انشعاب فراکسیون دوما» حاوی اندرزهای یک آشتی‌طلب بگروه هفت‌نفری نمایندگان دومای دولتی است که از انحلال‌طلبی پیروی نموده (یا بسوی انحلال‌طلبی گرایش دارند). مضمون اصلی این اندرزها بدین قرار است:

«در کلیهٔ مواردیکه سازش با فراکسیونهای دیگر ضرورت پیدا می‌کند در نوبت اول باید بگروه شش‌نفری (۱۱۸) مراجعه کرد» (ص ۲۹).

این اندرز عاقلانه‌ای است که ضمناً از قرار معلوم بر سر آن تروتسکی با انحلال‌طلبان «لوچ» اختلاف نظر پیدا کرده است. از همان آغاز مبارزهٔ دو فراکسیون در دوما، از هنگام صدور قطعنامهٔ مجلس مشاوره تابستان (سال ۱۹۱۳) (۱۱۹) پراودیستها از همین نظریه پیروی می‌کردند. فراکسیون سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه پس از انشعاب هم بکرات در مطبوعات اعلام داشت که علیرغم امتناعهای مکرر «گروه‌هفت‌نفری» به پیروی از این خطمشی ادامه می‌دهد.

ما از همان آغاز کار، ازهمان هنگام صدور قطعنامهٔ مجلس مشاوره تابستان فکر کرده و می‌کنیم که سازش در مسائل مربوط به فعالیت دوما مطلوب و ممکن است: این سازشها که در مورد دمکراتهای خرده‌بورژوای روستا (ترودویکها) بکرات عملی شده است، طبعاً در مورد سیاستمداران کارگری خرده‌بورژوا و لیبرال بطریق اولی امکان‌پذیر و ضروری است.

نباید در اختلاف‌نظرها مبالغه کرد. باید مستقیماً بچهرهٔ واقعیت نگریست: «گروه هفت‌نفری» — افرادی هستند که به انحلال‌طلبی گرایش دارند، آنها دیروز کاملا از دان پیروی می‌کردند و امروز با اندوه و حسرت نظر خود را از دان بسوی تروتسکی و از تروتسکی بسوی دان

می‌اندازند. انحلال‌طلبان – گروهی طرفدار کار علنی هستند که از حزب منشعب شده و از سیاست کارگری لیبرالی پیروی می‌کنند. چون این گروه «کار مخفی» را نفی می‌کنند لذا در امور مربوط به ساختمان حزب و جنبش کارگری از هیچگونه وحدتی با آنها نمی‌توان سخن گفت. هرکس غیر از این فکر کند کاملا در گمراهی است و عمق تغییراتی را که پس از سال ۱۹۰۸ رویداده است در نظر نمی‌گیرد.

ولی سازش با این گروه خارج حزبی یا جنب حزبی البته در مورد مسائلی جایز است: ما باید این گروه را هم مانند ترودویکها همیشه وادار نمائیم بین سیاست کارگری (پراودائی) و لیبرالی، یکی را انتخاب کنند. مثلا در مسئله مبارزه در راه آزادی مطبوعات با کمال وضوح آشکار شد که انحلال‌طلبان میان شیوهٔ لیبرالی طرح مسئله که مطبوعات بدون سانسور را نفی می‌کند یا آنرا بباد فراموشی می‌سپارد، و شیوهٔ عکس آن، یعنی سیاست کارگری، متزلزل و مرددند.

سازش با گروه هفت‌نفری نمایندگان کارگری لیبرال در چارچوب سیاست دوما که مهمترین مسائل یعنی مسائل مربوط بخارج دوما در آن مستقیماً مطرح نمی‌شود، ممکن و مطلوب است. در این مورد بود که تروتسکی از انحلال‌طلبان روی برگرداند و به خطمشی مجلس مشاوره حزبی تابستان (۱۹۱۳) گروید.

فقط نباید فراموش کرد که از نقطهٔ نظر گروه غیر حزبی مفهوم کلمهٔ سازش بهیچوجه آن چیزی نیست که معمولا افراد حزبی درک می‌کنند. برای افراد غیرحزبی «سازش» در دوما معنایش «تنظیم قطعنامه یا خطمشی تاکتیکی» است. برای افراد حزبی سازش یعنی تلاش برای جلب دیگران به اجرای خطمشی حزبی.

مثلا ترودویکها حزب ندارند و سازش را بمعنای «تنظیم» به‌اصطلاح «آزادانه» خطمشی می‌فهمند، امروز با کادتها هستند و فردا با سوسیال‌دمکراتها. ولی ما کلمهٔ سازش با ترودویکها را بمعنای کاملا دیگری می‌فهمیم: ما در تمام مسائل مهم مربوط به تاکتیک دارای قرارهای حزبی هستیم و هرگز از این قرارها عدول نمی‌کنیم؛ و اما سازش با ترودویکها برای ما معنایش جلب آنان بجانب خودمان، متقاعد

ساختن آنان بحقانیت ما و عدم استنکاف از عملیات مشترک برضد اعضای باند سیاه و برضد لیبرالهاست.

اینکه تروتسکی تا چه حدی این تفاوت ساده‌ای را که از نقطهٔ نظر حزبی و غیرحزبی میان سازشها وجود دارد فراموش نموده (بیهوده با انحلال‌طلبان نبوده است!) از استدلال زیرین وی روشن می‌شود:

«لازم است افراد مورد اطمینان انترناسیونال هر دوبخش منشعب‌شدهٔ هیئت نمایندگی پارلمانی ما را دعوت و به اتفاق آنان آنچه را که موجب اتحاد و آنچه را که باعث انشعاب آنان است مورد بررسی قرار دهند... ممکن است قطعنامه تاکتیکی مشروحی که اصول تاکتیک پارلمانی در آن تصریح شده باشد تنظیم نمود...» (شمارهٔ یک، ص — ۲۹ — ۳۰).

این یک نمونهٔ شاخص و کاملا نمونه‌وار از شیوهٔ انحلال‌طلبانه طرح مسئله است! مجله تروتسکی حزب را فراموش می‌کند: آیا راستی هم بخاطر سپردن این جزئیات لزومی دارد؟

در اروپا (تروتسکی دوست دارد بیمورد از اصول اروپائی صحبت کند) هر وقت احزاب مختلف با یکدیگر سازش می‌کنند یا عقد اتحاد می‌بندند، کار بدینطریق صورت می‌پذیرد: نمایندگان آنها جمع می‌شوند و مقدم بر هر چیز نکات مورد اختلاف را روشن می‌کنند (همان چیزی که انترناسیونال در مورد روسیه هم در دستور روز قرار داده بود، بدون اینکه ادعای ناسنجیدهٔ کائوتسکی را مبتنی بر اینکه «حزب سابق وجود ندارد» (۱۲۰) در قطعنامه وارد کند). نمایندگان پس از روشن ساختن نکات مورد اختلاف، این نکته را معین می‌کنند که در مورد مسائل مربوط بتاکتیک و سازمان و غیره چه قرارهائی (قطعنامه‌هائی، شرایطی و غیره) باید در کنگره‌های هر دو حزب مورد بررسی قرار گیرد. هرگاه تنظیم طرح قرارهای واحد میسر شود کنگره‌ها در مورد تصویب یا عدم‌تصویب آنها تصمیم می‌گیرند؛ هر گاه در این مورد پیشنهادهای گوناگونی داده شود، باز هم بحث و مذاکرهٔ نهائی در بارهٔ آنها بعهدهٔ کنگره‌های هر دو حزب است.

آنچه برای انحلال‌طلبان و تروتسکی «دلپسند» است فقط نمونه‌های اروپائی اپورتونیسم است، نه نمونه‌های حزبیت اروپائی.

«قطعنامهٔ مشروح تاکتیکی» را نمایندگان دوما تنظیم خواهند کرد!! «کارگران پیشروی» روس که عدم رضایت تروتسکی از آنها بیهوده نیست، از روی این مثال بروشنی می‌توانند به‌بینند که کار طرح‌سازیهای مضحک گروههای ناچیز مقیم خارجه در وین و پاریس بکجا رسیده است که حتی کائوتسکی را مطمئن ساخته‌اند که در روسیه «حزب وجود ندارد». ولی اگر گاهی فریب خارجی‌ها در این مورد میسر باشد، در عوض «کارگران پیشروی» روس (می‌ترسیم موجب نارضائی جدید تروتسکی مخوف گردیم) بریش این طرح‌سازان می‌خندند.

کارگران به آنها خواهند گفت: «در جمع ما قطعنامه‌های مشروح تاکتیکی توسط کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزبی مثلا سالهای ۱۹۰۷، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ تنظیم می‌شود (نمی‌دانیم در جمع شما غیرحزبی‌ها چطور). ما با کمال میل خارجیهای بی‌اطلاع و نیز روسهای فراموشکار را با قرارهای حزبی خود آشنا خواهیم کرد و با اشتیاقی از اینهم بیشتر از نمایندگان «گروه هفت‌نفری» یا «پیروان ائتلاف اوت» و یا «لویتسائیها» (۱۲۱) یا هرکس دیگر که بخواهید خواهش می‌کنیم ما را با قطعنامه‌های کنگره‌ها یا کنفرانسهای خود آشنا کنند و بررسی مسئله مربوط بروش خود را نسبت به قطعنامه‌های ما یا نسبت به قطعنامهٔ کنگرهٔ بیطرف لتونی سال ۱۹۱۴، به کنگرهٔ آیندهٔ آنها موکول نمایند».

اینست آنچه که «کارگران پیشروی» روسیه بطرح‌سازان رنگارنگ خواهند گفت، این است آنچه که مثلا مارکسیستهای متشکل پتربورگ در مطبوعات مارکسیستی هم اکنون گفته‌اند. آیا ارادهٔ تروتسکی بر این قرار گرفته است این شرایطی را که برای انحلال‌طلبان نوشته شده است نادیده بگیرد؟ این برای خود تروتسکی بدتر خواهد بود. ما موظفیم این موضوع را بخوانندگان یادآور شویم که این طرح‌سازیهای «اتحادطلبانه» (از نوع «اتحاد» ماه اوت؟) که در آن نمی‌خواهند ارادهٔ اکثریت کارگران آگاه روسیه را بحساب آورند، بسیار مضحک و خنده‌دار است.

۵ – نظریات انحلال‌طلبانهٔ تروتسکی

تروتسکی در مجلهٔ جدید خود کوشیده است حتی‌المقدور کمتر دربارهٔ اصل و ماهیت نظریات خود صحبت کند. «پوت پراودی» (شمارهٔ ۳۷) نوشته است که تروتسکی درباره کار مخفی و شعار مبارزه برای حزب آشکار و غیره کلمه هم نگفته است. ضمناً بهمین جهت است که ما در مورد سازمان مجزائی که می‌خواهد بدون هیچگونه سیمای مسلکی و سیاسی پدیدار شود، می گوئیم، این بدترین فراکسیونیسم است.

و اما اگر تروتسکی نخواسته است نظریات خود را صاف و پوست کنده بیان کند، در عوض نکات زیادی در مجله اوست که نشان می‌دهد از چه عقایدی در پس‌پرده و مخفیانه پیروی می کند.

در همان نخستین سرمقالهٔ شماره اول چنین می‌خوانیم:

> «سوسیال‌دمکراسی ماقبل انقلاب فقط از لحاظ ایده و هدف‌های خود یک حزب کارگری بود. ولی در حقیقت سازمانی بود از روشنفکران مارکسیست که طبقهٔ کارگر بیدارشده را بدنبال خود می‌برد» (ص — ۵).

این یک نغمه لیبرال‌منشانه و انحلال‌طلبانه‌ای است که از قدیم مشهور است و در حقیقت مقدمه‌ای است برای نفی حزب. این نغمه مبتنی بر تحریف حقایق تاریخی است. همان اعتصابهای سالهای ۱۸۹۵ — ۱۸۹۶ جنبش وسیع کارگری را که از لحاظ مسلکی و سازمانی با سوسیال‌دمکراسی بستگی داشت بوجود آورد. و «روشنفکران» بودند که «طبقهٔ کارگر را» برای این اعتصابها و تبلیغات اقتصادی و غیر اقتصادی «بدنبال خود می‌بردند»!!؟

آمار دقیق جرایم ضددولتی در سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۳ را نسبت بدوره قبل از آن مقایسه کنیم:

از هر صد شرکت‌کننده در جنبش آزادیبخش (که به اتهام ارتکاب جرایم ضددولتی بمحاکمه جلب شده بودند) برحسب حرفه این تقسیم‌بندی وجود داشت:

دوره‌ها	در رشتهٔ کشاورزی	در رشته صنایع و بازرگانی	حرفه‌های آزاد و محصلین	شاغلین کارهای نامعین و بیکاران
۱۸۸٤—۱۸۹۰	۷٫۱	۱۵٫۱	۵۳٫۳	۱۹٫۹
۱۹۰۱—۱۹۰۳	۹٫۰	٤۶٫۱	۲۸٫۷	۸٫۰

از این جدول می‌بینیم که در سالهای دههٔ ۸۰، یعنی وقتی که هنوز در روسیه حزب سوسیال‌دمکرات وجود نداشت و جنبش «نارودنیکی» بود روشنفکران اکثریت داشتند و بیش از نصف شرکت‌کنندگان را تشکیل می‌دادند.

این منظره در سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۳ که حزب سوسیال‌دمکرات بوجود آمده و «ایسکرای» قدیم بکار مشغول بود کاملا تغییر می‌کند. در این موقع دیگر روشنفکران در بین شرکت‌کنندگان جنبش در اقلیتند، عدهٔ کارگران («صنایع و بازرگانی») حالا دیگر خیلی بیشتر از روشنفکران است و رویهمرفته کارگران و دهقانان بیش از نصف همهٔ شرکت‌کنندگان را تشکیل می‌دهند.

همانا در مبارزهٔ جریانهای موجود در داخل مارکسیسم است که جناح خرده‌بورژوائی روشنفکری سوسیال‌دمکراسی پدیدار می‌شود و کار را از «اکونومیسم» (۱۸۹۵ — ۱۹۰۳) شروع کرده و آنرا به «منشویسم» (۱۹۰۳ — ۱۹۰۸) و «انحلال‌طلبی» (۱۹۰۸ — ۱۹۱٤) می‌رساند. تروتسکی افتراهای انحلال‌طلبان را نسبت به حزب تکرار

می کند و میترسد با تاریخ مبارزهٔ بیست‌ساله جریانهای داخل حزب تماس بگیرد.

اینهم یک مثال دیگر :

«سوسیال‌دمکراسی روس در روش خود نسبت به پارلمانتاریسم همان سه مرحله را گذرانده است... (که سایر کشورها گذرانده‌اند)... ابتداء «شیوهٔ تحریم»... سپس شناسائی اصولی تاکتیک پارلمانی، اما... (این «اما»ی بسیار عالی است، همان «اما»ئی که شچدرین آنرا چنین تفسیر کرده و گفته است : گوشها از پیشانی بالاتر نمی‌رویند که نمی‌رویند!)... بمنظور کاملا تبلیغاتی... و بالاخره طرح خواستهای نوبتی... در پشت تریبون دوما»... (شمارهٔ ۱، ص — ۳٤).

باز هم تحریف انحلال‌طلبانهٔ تاریخ. فرق میان مرحلهٔ دوم و سوم برای آن اختراع شده است که بطور مخفیانه از رفرمیسم و اپورتونیسم دفاع شده باشد. تحریم بمثابه یک مرحله در «روش سوسیال‌دمکراسی نسبت به پارلمانتاریسم» نه در اروپا وجود داشت (آنجا آنارشیسم بود و هست) و نه در روسیه که در آن تحریم دومای بولیگین فقط مربوط به یک مؤسسهٔ معین بود و هرگز با «پارلمانتاریسم مربوط نمی‌شد و معلول شکل خاص مبارزهٔ بین لیبرالیسم و مارکسیسم در راه ادامهٔ حمله بود. درباره اینکه چگونه این مبارزه در مبارزهٔ دو جریان داخل مارکسیسم تأثیر نمود، تروتسکی اصلا حرف نمی‌زند!

وقتی با تاریخ تماس گرفته شد، باید مسائل مشخص و ریشه‌های طبقاتی جریانهای گوناگون را تشریح نمود؛ هر کس بخواهد چگونگی مبارزهٔ طبقات و مبارزهٔ جریانها در موضوع شرکت در دومای بولیگین را از نقطه نظر مارکسیستی بررسی نماید، ریشه‌های سیاست کارگری لیبرالی را در آنجا خواهد دید. ولی تروتسکی برای آن با تاریخ «تماس می گیرد» که مسائل مشخص را مسکوت گذارد و وسیلهٔ تبرئه یا شبه تبرئه‌ای برای اپورتونیستهای معاصر اختراع نماید!

او می‌نویسد: «... در تمام جریانها عملا اسلوب‌های همانندی برای مبارزه و ساختمان بکار برده می‌شود» — «فریادهائی که در اطراف خطر لیبرالی در جنبش کارگری ما بلند شده تنها کاریکاتور خشن و سکتاریستی واقعیت است» (شماره ۱، ص — ۵ و ص — ۳۵).

این یک دفاع بسیار روشن و خشم‌آگین از انحلال‌طلبان است. با اینهمه ما بخود اجازه میدهیم لااقل فاکت کوچکی‌را از میان تازه‌ترین آنها مثال بزنیم، — تروتسکی فقط جمله‌پرانی میکند، ولی ما می‌خواستیم که کارگران خودشان دربارهٔ فاکت فکر کنند.

اینهم فاکت — روزنامهٔ «سورنایا رابوچایا گازتا» در شماره ۱۳ مارس خود می‌نویسد:

«بجای تکیه روی وظیفهٔ معین و مشخصی که در برابر طبقهٔ کارگر قرار دارد، یعنی واداشتن دوما به رد لایحهٔ قانونی (مربوط به مطبوعات)، فرمول مبهمی راجع به مبارزه در راه «شعارهای بی کم و کسر» پیش کشیده می‌شود و درباره مطبوعات غیر علنی تبلیغ می‌شود که نتیجه‌اش فقط تضعیف مبارزهٔ کارگران در راه جراید علنی خود آنهاست».

این دفاع مستند و روشن و دقیقی از سیاست انحلال‌طلبانه و انتقاد از سیاست پراودیستی است. چه عیب دارد؟ مگر آدم باسوادی پیدا می‌شود که بگوید هر دو جریان در مورد مسئله مزبور «اسلوبهای همانندی را برای مبارزه و ساختمان» بکار می‌برند؟ مگر آدم باسوادی پیدا می‌شود که بگوید انحلال‌طلبان در این مورد از سیاست کارگری لیبرالی پیروی نمی‌کنند؟ و خطر لیبرالی در جنبش کارگری یک مسئله ساختگی و من‌درآوردی است؟

علت پرهیز تروتسکی از فاکتها و اشارات مشخص همانا اینست که این فاکتها و اشارات، تمام این بانگهای پرخشم و جملات پرآب‌وتاب

او را بی‌رحمانه تکذیب می‌کند. البته ذکر عبارت پرآب‌وتابی نظیر «کاریکاتور خشن سکتاریستی» کاری است بسیار آسان. افزودن الفاظ تند و تیز و پرطمطراق‌تری مانند« رهائی از قیود فراکسیونیسم محافظه‌کارانه» نیز دشوار نیست.

ولی مگر این خیلی مبتذل و پیش‌پاافتاده نیست؟ مگر این سلاح از زرادخانهٔ آن دورانی گرفته نشده که تروتسکی در برابر دانش‌آموزان جلوه می‌فروخت؟

«کارگران پیشرو» که تروتسکی از آنها خشمگین است، با تمام این احوال مایلند آشکارا و واضح به آنها گفته شود که: آیا شما صحت آن «اسلوب مبارزه و ساختمان» را که فوقاً ضمن ارزیابی فعالیت مشخص سیاسی دقیقاً بیان شده است، تأیید می‌کنید؟ آری یا نه؟ اگر آری، پس این سیاست کارگری لیبرالی است، خیانت بمارکسیسم و حزب است و صحبت از «آشتی» یا «وحدت» با چنین سیاست و چنین گروههائی که این سیاست را تعقیب می‌کنند همانا فریب دادن خود و دیگران است.

اگر نه؟ — پس آشکارا بگویید. والا کارگر امروزی را با جمله‌پردازی نمی‌توان بشگفت آورد، خرسند نمود و مرعوب ساخت.

ضمناً باید گفت: سیاستی را که انحلال‌طلبان در نقل‌قول فوق توصیه می‌کنند حتی از نظر لیبرالی هم ابلهانه است، زیرا گذراندن قانون از دوما وابسته به «اکتبریستهای زمستوائی» از نوع بنیگسن است که در کمیسیون مشتش باز شده است.

* * *

شرکت‌کنندگان قدیمی جنبش مارکسیستی در روسیه از شخصیت تروتسکی بخوبی آگاهند و حاجتی نیست که دربارهٔ وی برای آنها صحبت شود. ولی نسل جوان کارگر او را نمی‌شناسد و ناچار باید گفت، زیرا شخصیت او مستورهٔ نمونه‌واری است از تمام آن پنج گروه ناچیز مقیم خارجه که آنها نیز در واقع میان انحلال‌طلبان و حزب در نوسانند.

در دوران «ایسکرای» قدیم (۱۹۰۱ — ۱۹۰۳) عمل این قبیل اشخاص مرددی را که از پیش «اکونومیستها» پیش طرفداران «ایسکرا»

و از پیش طرفداران «ایسکرا» پیش «اکونومیستها» می‌رفتند «پرواز توشینو» می‌نامیدند (در دوران آشفتهٔ (۱۲۲) کشور روس، این نام بسپاهیانی داده می‌شد که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر میگریختند).

وقتی ما از انحلال‌طلبی صحبت می کنیم، جریان مسلکی معینی را مشخص می‌سازیم که طی سالها رشد یافته و در تاریخ بیست سالهٔ مارکسیسم از ریشه با «منشویسم» و «اکونومیسم» و با سیاست و ایدئولوژی طبقهٔ معین یعنی با بورژوازی لیبرال مربوط است.

اجراکنندگان «پرواز توشینو» تنها به این دلیل که امروز عقاید یک فراکسیون و فردا عقاید فراکسیون دیگر را «بعاریت می گیرند»، خود را مافوق فراکسیونها می‌نامند. تروتسکی در سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۳ یک «ایسکرائی» دوآتشه بود و ریازانف نقش او را در کنگرهٔ سال ۱۹۰۳ نقش «چماق لنین» می‌نامید. در اواخر سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک دوآتشه می‌شود یعنی از پیش ایسکرائیها به پیش «اکونومیستها» می گریزد؛ او اعلام می کند که میان «ایسکرای» قدیم و نو ورطهٔ عمیقی است». در سال‌های ۱۹۰٤ — ۱۹۰۵ از منشویکها روی برمی گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار می کند، گاه با مارتینف («اکونومیست») همکاری می کند و گاه نظریه بی‌پروپای چپگرایانه «انقلاب پرمنانت» (۱۲۳) را اعلام می‌دارد. در سالهای ۱۹۰٦ — ۱۹۰۷ به بلشویکها نزدیک می‌شود و در بهار سال ۱۹۰۷ با روزا لوکزامبورگ اعلام همبستگی می کند.

در دوران انحطاط، پس از مدتها تزلزلات «غیر فراکسیونی» مجدداً براست می‌رود و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال‌طلبان می‌شود. حالا مجدداً از آنها روی برگردانده است، ولی در ماهیت امر همان ایده‌های مبتذل آنها را تکرار می کند.

این قبیل اشخاص در حکم بازمانده‌های دوره و صورتبندیهای تاریخی دیروزند که در آن جنبش گستردهٔ کارگری روسیه هنوز در خواب بود و هر گروه ناچیز «میدان عمل وسیعی» داشت برای اینکه بعنوان جریان، گروه، فراکسیون و خلاصه «قدرتی» خودنمائی کند و از اتحاد با دیگران دم بزند.

بر نسل جوان کارگر لازم است بخوبی بداند با چه کسانی سر و کار دارد، هنگامیکه افرادی ادعاهای مافوق تصور بمیان می‌کشند و بهیچوجه نمی‌خواهند نه آن قرارهای حزبی را که در سال ۱۹۰۸ صادر شده و روش حزب را نسبت به انحلال‌طلبی معین و مسجل ساخته است، بحساب بیاورند و نه به تجربهٔ جنبش کارگری کنونی روسیه که وحدت اکثریت را بر زمینه قبول کامل قرارهای نامبرده بوجود آمده است اعتناء نمایند.

در مه ۱۹۱۴ در مجلهٔ «پروسوشچنیه» شمارهٔ ۵ چاپ شده است

از روی متن مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲۵، ص ۱۸۳ — ۲۰۶ ترجمه شده است

دربارهٔ حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش

بخش نهم برنامهٔ مارکسیستهای روسیه که در آن از حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش سخن رفته است (همانطوریکه در مجله «پروسوشچنیه» گفته‌ایم) در این اواخرا موجب یورش تمام‌عیار از جانب اپورتونیستها شده است. هم سمکوفسکی انحلال‌طلب روس در روزنامه انحلال‌طلب پتربورگ، و هم لیبمان بوندیست (۱۲٤) و یورکویچ ناسیونال‌سوسیالیست اوکرائینی عموماً در ارگانهای مطبوعاتی خود، این بخش برنامه را مورد هجوم قرار داده‌اند و با نظری بس حقارت‌آمیز به آن می‌نگرند. شکی نیست که این «هجوم دوازده ملتی» اپورتونیسم به برنامهٔ مارکسیستی ما بطور کلی با تزلزلات ناسیونالیستی معاصر پیوند نزدیک دارد. بهمین جهت ما اینک تجزیه و تحلیل دقیق مسئله را بجا و بموقع می‌شماریم. اما فقط متذکر می‌شویم که هیچیک از اپورتونیستهای نامبرده حتی یک دلیل مستقل از خود نیاورده‌اند: همهٔ آنها فقط مطالبی را تکرار می‌کنند که روزا لوکزامبورگ در مقالهٔ مطول خود زیر عنوان «مسئله ملی و خودمختاری» در سال ۱۹۰۸ — ۱۹۰۹ بزبان لهستانی نوشته است. همین دلایل «بکر» این نویسنده است که ما در این رساله بیش از همه به آن توجه خواهیم کرد.

۱ — حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش یعنی چه؟

طبیعی است، وقتی می‌خواهند مسئله به اصطلاح تعیین سرنوشت را از نقطهٔ نظر مارکسیستی بررسی کنند این سئوال در رأس سایر مسائل قرار می‌گیرد. چگونه باید آنرا فهمید؟ آیا پاسخ آنرا در تعریفهای حقوقی که از انواع «مفاهیم کلی» علم حقوق بدست می‌آید باید جستجو کرد؟ یا اینکه پاسخ باید ضمن بررسی تاریخی-اقتصادی جنبشهای ملی جستجو شود؟

جای تعجب نیست که آقایان سمکوفسکی‌ها، لیبمان‌ها و یورکویچ ها حتی بفکرشان هم نرسیده است این مسئله را مطرح نمایند و تنها با پوزخندی در مورد «عدم وضوح» برنامهٔ مارکسیستی گریبان خود را خلاص کرده‌اند و از قرار معلوم از ساده‌لوحی حتی نمی‌دانند که نه تنها در برنامهٔ سال ۱۹۰۳ روسیه بلکه در تصمیم کنگرهٔ بین‌المللی سال ۱۸۹۶ لندن نیز از حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش صحبت شده است (ما در جای خود بتفصیل در این باره صحبت خواهیم کرد). بسی تعجب‌آورتر این است که روزا لوکزامبورگ که این همه پیراسون جنبهٔ به اصطلاح تجریدی و متافیزیکی این بخش برنامه داد سخن می‌دهد، خود در همین ورطه تجرید و متافیزیک افتاده است. این خود روزا لوکزامبورگ است که پیوسته بحث را به استدلال‌های کلی دربارهٔ تعیین سرنوشت (و حتی بفلسفه‌بافی کاملاً مضحکی دربارهٔ اینکه چگونه باید اراده ملی را تشخیص داد) می‌کشاند، بدون اینکه در جائی این مسئله را بطور واضح و دقیق مطرح نماید که آیا ماهیت امر را باید در تعریفهای حقوقی یافت یا در تجربه حاصله از جنبشهای ملی سراسر جهان؟

طرح دقیق این مسئله که برای یک مارکسیست جنبه ناگزیر و حتمی دارد بلافاصله بر نه دهم دلایل روزا لوکزامبورگ قلم بطلان می‌کشید. نخستین بار نیست که جنبش‌های ملی در روسیه پدید می‌آیند

و تنها مختص این کشور نیستند. در تمام جهان، دوران پیروزی نهائی سرمایه‌داری بر فئودالیسم توأم با جنبشهای ملی بود. پایهٔ اقتصادی این جنبش ها آنست که برای پیروزی کامل تولید کالائی، بازار داخلی باید بدست بورژوازی تسخیر شود و باید اتحاد دولتی سرزمینهائی که ساکنان‌شان بزبان واحد حرف می‌زنند عملی گردد و در عین حال هر نوع مانعی از سر راه تکامل این زبان و تحکیم و تسجیل آن در ادبیات برداشته شود. زبان مهمترین وسیله آمیزش بشریت؛ وحدت زبان و تکامل بلامانع آن — یکی از مهمترین شرایط مبادلهٔ بازرگانی واقعاً آزاد و گسترده و متناسب با سرمایه‌داری معاصر و یکی از مهمترین شرایط گروه‌بندی آزاد و وسیع قاطبهٔ اهالی بصورت طبقات جداگانه و بالاخره شرط ارتباط محکم بازار با انواع تولید کنندگان خرد و کلان و فروشنده و خریدار است.

از این رو تشکیل دولت‌های ملی که بتواند این خواستهای سرمایه‌داری معاصر را به بهترین وجهی برآورده سازد، گرایش (تمایل) هر جنبش ملی است. و عمیق‌ترین عوامل اقتصادی محرک آن بشمار می‌رود و به این جهت برای تمام اروپای باختری و حتی برای تمام جهان متمدن تشکیل دولت ملی برای دوران سرمایه‌داری جنبهٔ عمومی و عادی دارد.

بنابر این اگر بخواهیم به مفهوم حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش پی ببریم و در عین حال خود را با تعریفهای حقوقی سرگرم نسازیم و تعریفهای مجرد و انتزاعی «وضع نکنیم» بلکه شرایط تاریخی-اقتصادی جنبش‌های ملی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش یعنی حق آنها در جدا شدن از مجموعه ملتهای غیرخودی و تشکیل دولت مستقل.

ما ذیلاً علل دیگری هم خواهیم دید که چرا نادرست است اگر حق تعیین سرنوشت را چیزی جز حق موجودیت دولتی جداگانه بفهمیم. ولی حالا باید روی این نکته مکث نمائیم که چگونه روزا لوکزامبورگ کوشیده‌است از یک نتیجه‌گیری ناگزیر و مسلم دربارهٔ مبانی اقتصادی

عمیقی که در تلاش برای تشکیل دولت ملی وجود دارد «شانه خالی کند».
روزا لوکزامبورگ از جزوه کائوتسکی زیر عنوان «ملی و بین‌المللی بودن» (ضمیمه شماره ۱ مجله «Neue Zeit» (۱۲۵) سال ۱۹۰۷ — ۱۹۰۸؛ ترجمه روسی آن در مجله «نااوچنایا میسل»، ریگا، سال ۱۹۰۸ (۱۲۶)) بخوبی آگاهست و می‌داند که کائوتسکی*، پس از آنکه در بخش چهارم این جزوه به تفصیل مسئله دولت ملی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، به این نتیجه می‌رسد که اوتو باوئر «به نیروی اشتیاق به ایجاد دولت ملی کم‌بها می‌دهد» (ص ۲۳ جزوه نامبرده). روزا لوکزامبورگ خود گفتهٔ کائوتسکی را نقل می‌کند و می‌نویسد: «دولت ملی شکلی از دولت است که با شرایط معاصر» (یعنی شرایط سرمایه‌داری و متمدنانه و مترقی از لحاظ اقتصادی که متمایز از شرایط قرون وسطائی و ماقبل سرمایه‌داری است) «نهایت مطابقت را دارد، شکلی است که در آن دولت از همه سهلتر می‌تواند وظایف خود را» (یعنی وظایف ترقی و اعتلای کاملاً آزاد، گسترده و سریع سرمایه‌داری را) «انجام دهد».
تذکر دقیقتری را هم که کائوتسکی در پایان می‌دهد باید به این نکته افزود و آن اینکه دولتهائی که از لحاظ ملی رنگارنگند (به اصطلاح دولتهای متشکل از ملیتهای مختلف که از دولتهای ملی متمایزند) «همیشه دولتهائی» هستند «که صورتبندی داخلی‌شان بدلایل گوناگون غیر عادی یا تکامل‌نیافته» (عقب‌مانده) «باقی مانده است». بدیهی است منظور کائوتسکی از اصطلاح «غیرعادی» منحصراً عدم تطابق با آن چیزی است که با خواستهای سرمایه‌داری در حال رشد، بیش از همه توافق و هماهنگی دارد.

---

* در سال ۱۹۱۶ و. ای. لنین ضمن آماده کردن مقاله برای تجدید چاپ آن در اینجا چنین توضیح داده است: «از خوانندگان خواهش می‌کنیم فراموش نکنند که کائوتسکی تا سال ۱۹۰۹، تا هنگام نوشتن رساله عالی‌اش «راهی بسوی قدرت»، دشمن اپورتونیسم بود و فقط در سالهای ۱۹۱۰ — ۱۹۱۱ بدفاع از آن گرایش پیدا کرد و فقط در سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۶ بدفاع جدیتر از اپورتونیسم پرداخت».

حالا این سئوال پیش می‌آید که آیا روزا لوکزامبورگ نسبت به این نتیجه گیریهای تاریخی-اقتصادی کائوتسکی چگونه برخورد کرده است. آیا این نتیجه گیریها را صحیح می‌داند یا نه؟ آیا حق با کائوتسکی و تئوری تاریخی-اقتصادی اوست یا باوئر که تئوریش اصولاً یک تئوری روانشناسی است؟ کجاست آن رشته‌ای که «اپورتونیسم ملی» مسلم باوئر، دفاع او از خودمختاری فرهنگی-ملی، شیفتگی ناسیونالیستی او (به اصطلاح کائوتسکی «تشدید نکته ملی در بعضی موارد») و «مبالغهٔ عظیم او را در مورد نکته ملی و فراموشی کامل او را در مورد نکته بین‌المللی» (کائوتسکی)، با کم‌بهاء دادن به نیروی اشتیاق در مورد ایجاد دولت ملی مربوط می‌سازد؟

روزا لوکزامبورگ این مسئله را حتی مطرح نکرده و متوجه این رابطه نشده است. او در مجموع نظریات باوئر تعمق نکرده و در مسئله ملی حتی بهیچوجه تئوری تاریخی-اقتصادی و تئوری روانشناسی را با یکدیگر مقابله ننموده و بتذکرات زیرین برضد کائوتسکی اکتفاء ورزیده و نوشته است:

«... این «بهترین» دولت ملی چیزی نیست جز یک مفهوم تجریدی که بسهولت می‌توان آنرا از لحاظ تئوری بسط داد و از آن دفاع نمود، ولی این مفهوم با واقعیت تطبیق نمی‌کند» («Przegląd Socjaldemokratyczny») (۱۲۷) شماره ۶، سال ۱۹۰۸، ص — ٤۹۹).

و در تأیید این بیان قاطع دلایلی آورده می‌شود حاکی از اینکه رشد و تکامل دول معظم سرمایه‌داری و امپریالیسم «حق تعیین سرنوشت» را برای ملتهای کوچک بخیال واهی مبدل ساخته است. روزا لوکزامبورگ با ابراز تعجب می‌پرسد: «آیا می‌توان در مورد اهالی ظاهراً مستقل مونتانگر، بلغارستان، رومانی، صربستان، یونان و حتی تا اندازه‌ای سوئیس که خود استقلال‌شان محصول مبارزهٔ سیاسی و بازی دیپلماتیک «اتحاد اروپا» است بطور جدی از «حق تعیین سرنوشت» صحبت کرد؟»! (ص ۵۰۰). آنچیزیکه نهایت مطابقت را با شرایط دارد «برخلاف تصور

کائوتسکی دولت ملی نیست بلکه دولت غارتگر است». سپس چندین ده پیکره‌ای دربارهٔ وسعت مستعمرات انگلیس و فرانسه و دیگر کشورها آورده می‌شود.

وقتی انسان چنین استدلالهائی را می‌خواند نمی‌تواند از استعدادی که نویسنده در عدم درک سروته مطلب از خود نشان داده است، در شگفت نماند! با قیافهٔ بزرگ‌منشانه اندرز دادن به کائوتسکی و گفتن این مطلب که دولتهای کوچک از لحاظ اقتصادی به دولتهای بزرگ وابسته‌اند و دولت‌های بورژوازی برای سرکوب غارتگرانه ملتهای دیگر با هم مبارزه می‌کنند و امپریالیسم و مستعمرات هست — اینها همه فضل‌فروشی مضحک و کودکانه است، چونکه هیچکدام ارتباطی با موضوع ندارد. نه تنها کشورهای کوچک بلکه روسیه هم، مثلاً از لحاظ اقتصادی کاملاً وابسته بقدرت سرمایهٔ مالی امپریالیستی کشورهای «ثروتمند» بورژوازی است. نه تنها کشورهای مینیاتور بالکان بلکه آمریکا هم در قرن نوزدهم از لحاظ اقتصادی همانطوریکه مارکس در «کاپیتال» (کتاب «سرمایه» — م.) (۱۲۸) اشاره کرده است مستعمرهٔ اروپا بود. همه این مطالب البته بر کائوتسکی و هر مارکسیستی بخوبی روشن است، ولی هیچگونه ارتباطی با جنبشهای ملی و دولت ملی ندارد.

روزا لوکزامبورگ مسئله استقلال و عدم وابستگی اقتصادی ملتها را جایگزین مسئله حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش در جامعهٔ بورژوازی و مسئله استقلال دولتی آنها کرده است. این کار بهمان اندازه عاقلانه است که انسان مثلاً هنگام بحث پیرامون خواست مطروحه در برنامه‌ای که می‌گوید در کشور بورژوازی پارلمان یعنی مجلس نمایندگان خلق باید تسلط داشته باشد، یکمرتبه معتقدات کاملاً صحیح خود را درباره تسلط سرمایه بزرگ در این کشور بورژوازی صرفنظر از هر رژیمی که داشته باشد، بمیان بکشد.

شکی نیست که بخش بزرگی از آسیا یعنی پرجمعیت‌ترین قاره دنیا یا مستعمره «دول بزرگ» است و یا کشورهائی کاملاً وابسته و از لحاظ ملی ستمکشند. ولی مگر این امر که بر همه روشن است کوچکترین تزلزلی در این حقیقت مسلم وارد می‌کند که در خود آسیا نیز شرایط لازم برای

حداکثر رشد و توسعه تولید کالائی و برای آزادترین و گسترده‌ترین و سریع‌ترین رشد سرمایه‌داری فقط در ژاپن یعنی در کشور دارای دولت ملی مستقل بوجود آمده است؟ این دولت — دولت بورژوازی است و بهمین علت هم خود بستمگری نسبت به ملتهای دیگر و اسیر کردن مستعمرات پرداخته است؛ ما نمیدانیم که آیا آسیا موفق خواهد شد قبل از ورشکستگی سرمایه‌داری مانند اروپا بصورت دولتهای ملی مستقل متشکل گردد یا نه. ولی این نکته مسلم است که سرمایه‌داری با بیدار کردن آسیا در سراسر آن هم جنبشهای ملی برپا کرده و آرمان این جنبش‌ها تشکیل دولتهای ملی در آسیاست و برای رشد سرمایه‌داری همانا چنین دولتهائی بهترین شرایط را فراهم می‌کنند. وضع آسیا برله کائوتسکی و علیه روزا لوکزامبورگ گواهی می‌دهد.

وضع دولت‌های بالکان نیز علیه روزا لوکزامبورگ گواهی می‌دهد، زیرا اکنون بر کسی پوشیده نیست که بهترین شرایط برای رشد و توسعهٔ سرمایه‌داری در بالکان درست متناسب با تشکیل دولتهای ملی مستقل در شبه‌جزیره بوجود آمده است.

بنابر این، هم وضع سراسر بشریت پیشرو متمدن و هم وضع بالکان و هم وضع آسیا علیرغم روزا لوکزامبورگ عموماً بر صحت قطعی اصل کائوتسکی گواهی می‌دهد: دولت ملی قاعده و «معیار» سرمایه‌داری است، دولتی که از لحاظ ملی رنگارنگ باشد عقب‌ماندگی یا استثناء است. از نقطهٔ نظر مناسبات ملی بدون شک دولت ملی، بهترین شرایط را برای رشد و تکامل سرمایه‌داری بوجود می‌آورد. بدیهی است از اینجا چنین بر نمی‌آید که این دولت بر زمینه‌ای که مناسبات بورژوائی در آن حکمفرماست قادر خواهد بود استثمار و ستمگری نسبت به ملتها را از بین ببرد. معنایش فقط آنست که مارکسیستها نمی‌توانند عوامل نیرومند اقتصادی را که آرمان و گرایش برای تشکیل دولت‌های ملی را بوجود می‌آورد از نظر دور دارند. معنای این آنست که «حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» در برنامهٔ مارکسیستها از نقطهٔ نظر تاریخی و اقتصادی نمی‌تواند معنای دیگری جز حق تعیین سرنوشت سیاسی، استقلال دولتی و تشکیل دولت ملی داشته باشد.

درباره اینکه از نقطهٔ نظر مارکسیستی یعنی از نقطهٔ نظر طبقاتی پرولتاریا با چه شرایطی می‌توان از خواست بورژوادمکراتیک «دولت ملی» پشتیبانی کرد، بعداً به تفصیل صحبت خواهد شد. حالا به تعریف مفهوم «حق تعیین سرنوشت» بسنده می‌کنیم و الزاماً این نکته را هم خاطرنشان می‌سازیم که روزا لوکزامبورگ از مضمون این مفهوم («دولت ملی») آگاهست، و حال آنکه طرفداران اپورتونیست وی یعنی لیبمان‌ها، سمکوفسکی‌ها، یورکویچ‌ها حتی از این نکته هم آگاه نیستند!

۲ – طرح تاریخی و مشخص مسئله

تئوری مارکسیستی بی‌چون‌وچرا ایجاب می‌کند که هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی، آن مسئله ابتداء در چارچوب تاریخی معین مطرح گردد و سپس چنانچه سخن بر سر یک کشور (مثلاً بر سر برنامهٔ ملی برای این کشور) باشد، خصوصیات مشخصی که در حدود یک دورهٔ معین تاریخی این کشور را از دیگر کشورها متمایز می‌سازد، در نظر گرفته شود.

این خواست بی‌چون‌وچرای مارکسیسم در مسئله مورد بحث ما چیست؟

مقدم بر هر چیز عبارتست از لزوم جدا کردن کامل دو دورهٔ سرمایه‌داری که از نقطهٔ نظر جنبشهای ملی اساساً از یکدیگر متمایزند. از یک طرف، دوران ورشکستگی فئودالیسم و حکومت مطلقه یعنی دوران بوجود آمدن جامعهٔ بورژوادمکراتیک و دولت است که در آن جنبشهای ملی برای نخستین بار جنبهٔ توده‌ای بخود می‌گیرند و همه طبقات مردم را به انحاء مختلف از طریق مطبوعات، شرکت در مجالس نمایندگان و غیره بسیاست جلب می‌کنند. از طرف دیگر، ما با دورانی روبرو هستیم که در آن تشکیل دولتهای سرمایه‌داری کاملاً صورت گرفته و رژیم بر طبق قانون اساسی مدتهاست برقرار شده و تضاد آشتی‌ناپذیر میان پرولتاریا و بورژوازی خیلی شدت یافته است، — دورانی است که می‌توان آنرا آستانه ورشکستگی سرمایه‌داری نامید.

صفت مشخصه دورهٔ اول بیداری و آغاز جنبشهای ملی و نیز بمناسبت مبارزه در راه آزادی سیاسی عموماً و در راه احقاق حقوق ملیت خصوصاً جلب دهقانان یعنی کثیرالعده‌ترین و «دیر جنب‌ترین» قشر اهالی بسوی این جنبشهاست. صفت مشخصه دورهٔ دوم فقدان جنبشهای توده‌ای بورژوادمکراتیک است که در آن سرمایه‌داری رشد و تکامل یافته و با نزدیک نمودن و اختلاط بیش از پیش ملتها که دیگر کاملاً بجریان مبادلهٔ بازرگانی کشیده شده‌اند، تضاد آشتی‌ناپذیر میان سرمایه که در مقیاس بین‌المللی بهم آمیخته شده است و جنبش بین‌المللی کارگری را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد.

البته این دو دوره بوسیلهٔ دیواری از یکدیگر جدا نشده‌اند، بلکه بوسیله حلقه‌های متعدد انتقالی بهم متصلند؛ و ضمناً کشورهای گوناگون از لحاظ سرعت رشد ملی و ترکیب ملی اهالی و چگونگی استقرار آنها و غیره و غیره نیز از یکدیگر متمایزند. بدون در نظر گرفتن کلیهٔ این شرایط عمومی تاریخی و مشخص در یک کشور معین، مارکسیستهای این کشور هرگز نخواهند توانست برنامهٔ ملی خود را تنظیم نمایند.

درست همین جاست که ما به ضعیف‌ترین نقطهٔ استدلالهای روزا لوکزامبورگ می‌رسیم. او با حرارت فوق‌العاده‌ای مقاله خود را با مشتی الفاظ «قرص و محکم» برضد بخش نهم برنامهٔ ما زینت می‌دهد و این بخش را «بی‌بندوبار»، «قالبی» و «عبارتپردازی متافیزیکی» و غیره و غیره می‌خواند. طبعاً باید انتظار داشت نویسنده‌ای که جنبهٔ متافیزیک (بمفهوم مارکسیستی کلمه — ضددیالکتیک) و تجریدهای پوچ را آنقدر عالی مورد تقبیح قرار می‌دهد، نمونه‌ای از بررسی مشخص این مسئله از نظر تاریخی را نیز بما نشان دهد. سخن بر سر برنامهٔ ملی مارکسیستهای یک کشور معین، روسیه، در یک دوره معین یعنی آغاز قرن بیستم است. آیا روزا لوکزامبورگ اصولاً این مسئله را مطرح می‌کند که روسیه کدام دورهٔ تاریخی را می‌گذراند و خصوصیات مشخص مسئله ملی و جنبش‌های ملی این کشور در این دوره کدام است؟

روزا لوکزامبورگ در این باره مطلقاً کلمه‌ای هم نمی‌گوید! شما در گفته‌های وی حتی اثری هم از تجزیه و تحلیل چگونگی مسئله ملی

در روسیه در لحظهٔ تاریخی کنونی و اینکه روسیه در این مورد دارای چه خصوصیاتی است — پیدا نمی‌کنید!

بما می‌گویند مسئله ملی در کشورهای بالکان با ایرلند، فرق دارد؛ مارکس به جنبش ملی لهستان و چک در شرایط مشخص سال ۱۸۴۸ فلانطور ارزش می‌داد (صفحه‌ای شامل مستخرجات کتاب مارکس)، انگلس در مورد مبارزه کانتونهای جنگلی سوئیس برضد اتریش و نبرد سورگارتن که در سال ۱۳۱۵ بوقوع پیوسته است، آنطور نوشته است (صفحه‌ای شامل نقل قول از کتاب انگلس و تفسیر مربوطه کائوتسکی)، لاسال جنگ دهقانان آلمان را در قرن شانزدهم ارتجاعی می‌شمرد و قس علیهذا.

نمی‌توان گفت که این تذکرات و این نقل قولها تازگی دارد، ولی باز برای خواننده جالب توجه است که یکبار دیگر شیوهٔ برخورد مارکس، انگلس و لاسال را با مسائل تاریخی و مشخص مربوط به کشورهای مختلف بخاطر بیاورد. وقتی ما مجدداً قطعات آموزنده‌ای را از آثار مارکس و انگلس می‌خوانیم با وضوح خاصی می‌بینیم که روزا لوکزامبورگ خود را دچار چه وضعیت مضحکی کرده است. او با بیانی فصیح و لحنی خشماگین موعظه و توصیه می‌کند که مسئلهٔ ملی باید در کشورهای مختلف و در زمانهای مختلف بطور مشخصی از نظر تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، ولی حتی کوچکترین کوششی برای تعریف این موضوع بعمل نمی‌آورد که روسیه در این آغاز قرن بیستم کدام مرحله تاریخی رشد سرمایه‌داری را می‌گذراند و خصوصیات مسئله ملی در این کشور از چه قرار است. روزا لوکزامبورگ مثالهائی می‌آورد حاکی از اینکه چگونه دیگران این مسئله را از زاویهٔ دید مارکسیستی تحلیل نموده‌اند و بدین طریق گوئی عمداً خاطرنشان می‌سازد که چگونه اغلب از روی حسن نیت جهنم را سنگفرش می‌کنند، یعنی چگونه با نصایح خیرخواهانه عدم تمایل یا عدم توانائی خود را برای استفاده عملی از آن حسن نیت مستور می‌دارند.

حالا بیکی از مقایسه‌های آموزندهٔ روزا لوکزامبورگ نظر افکنیم. او ضمن مخالفت با شعار استقلال لهستان به اثر سال ۱۸۹۸ خود

استناد می‌جوید. در این اثر ثابت می‌کند که «رشد صنعتی لهستان» در نتیجه فروش محصولات کارخانه‌های آن در روسیه بسرعت انجام می‌گیرد. حاجت بتذکر نیست که این موضوع بهیچوجه بمسئله حق تعیین سرنوشت مربوط نیست و با این وسیله فقط از بین رفتن لهستان قدیمی شلیاختی و غیره ثابت شده است. ولی روزا لوکزامبورگ دائماً بطور نامشهودی به این نتیجه می‌رسد که گوئی در بین عواملی که روسیه و لهستان را بهم مربوط می‌سازد، اکنون دیگر عوامل صرفاً اقتصادی مناسبات معاصر سرمایه‌داری غلبه و تسلط دارد.

باری روزای ما بمسئله خودمختاری می‌پردازد و با وجود اینکه بمقالهٔ خود عنوان «مسئله ملی و خودمختاری» بطور کلی داده است، به اثبات حق استثنائی کشور پادشاهی لهستان بداشتن خودمختاری می‌پردازد (در این مورد رجوع شود بمجلهٔ «پروسوشچنیه» سال ۱۹۱۳، شماره ۱۲). روزا لوکزامبورگ برای اثبات حق خودمختاری لهستان، رژیم دولتی روسیه را از روی علائم ظاهراً اقتصادی و سیاسی و معیشتی و جامعه‌شناسی یعنی از روی مجموعه خاصی توصیف می‌کند که رویهمرفته مفهوم «استبداد آسیائی» از آن بدست می‌آید (شماره ۱۲ «Przegląd»، ص — ۱۳۷).

همه می‌دانند یک چنین نظام دولتی در مواردی که در اقتصادیات کشور خصوصیات کاملاً پدرشاهی و ماقبل سرمایه‌داری حکمفرماست و سطح رشد اقتصادی کالائی و قشربندی طبقاتی بسی نازل است استحکام فوق‌العاده زیادی دارد. ولی اگر در کشوریکه نظام دولتی آن از لحاظ جنبه شدید ماقبل سرمایه‌داری خود متمایز است منطقه‌ای دارای حدود ملی مشخص باشد که روند رشد و تکامل سرمایه‌داری در آن با سرعت انجام پذیرد، آنوقت هر قدر این رشد و تکامل سرمایه‌داری سریعتر شود همانقدر هم تضاد بین آن و نظام دولتی ماقبل سرمایه‌داری شدیدتر می‌شود و همانقدر هم جدائی این منطقه پیشرو که با کل خود بوسیلهٔ رشته‌های «سرمایه‌داری معاصر» مربوط نبوده بلکه با رشته‌های «استبداد آسیائی» مربوط است، محتمل‌تر می‌شود.

بدین ترتیب روزا لوکزامبورگ حتی در مسئله مقایسهٔ ساختمان

اجتماعی حکومت روسیه با لهستان بورژوازی هم بهیچوجه نتوانسته است سروته مطلب را بهم مربوط کند، و مسئله ویژگیهای تاریخی مشخص جنبش های ملی در روسیه را حتی مطرح هم نکرده است.

همین مسئله است که ما باید روی آن مکث کنیم.

۳ — ویژگیهای مشخص مسئله ملی در روسیه و تحول بورژوادمکراتیک این کشور

«... با وجود کشدار بودن اصل «حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» که نکتهٔ صرفاً عمومی و کلی است و بدیهی است نه تنها در مورد ملتهای ساکن روسیه بلکه در مورد ملتهای ساکن آلمان و اتریش، سوئیس و سوئد، آمریکا و استرالیا نیز بطور یکسان قابل اجراست، معهذا ما آنرا در هیچیک از برنامه های احزاب سوسیالیستی معاصر نمی‌بینیم...» (شماره ٦ «Przegląd» ص — ٤٨٣).

چنین است آن مطلبی که روزا لوکزامبورگ در آغاز حمله خود به بخش نهم برنامهٔ مارکسیستی می‌نویسد. روزا لوکزامبورگ که مفهوم این بخش برنامه را بعنوان «نکتهٔ صرفاً عمومی و کلی» بما جا می‌زند، خودش درست دچار همین کلی‌بافی می‌شود، زیرا با جسارت خنده‌آوری ادعا می‌کند و می‌نویسد «بدیهی است» این ماده در مورد روسیه و آلمان و غیره «بطور یکسان قابل اجراست».

ما هم در پاسخ می‌گوئیم: بدیهی است روزا لوکزامبورگ تصمیم گرفته است در مقالهٔ خود مجموعه‌ای از اشتباهات مربوط به منطق تدوین نماید که بدرد تکالیف درسی دبیرستانیها می‌خورد. زیرا

حکمفرمائی روزا لوکزامبورگ سراپا بی‌معنی و در حقیقت مسخرهٔ طرح تاریخی و مشخص مسئله است.

اگر برنامهٔ مارکسیستی را بشیوهٔ مارکسیستی مورد تفسیر قرار دهیم، نه به شیوهٔ کودکانه، آنگاه درک این نکته آسان خواهد بود که این برنامه مربوط به جنبش‌های ملی بورژوادمکراتیک است. وقتی هم که این طور شد — و بدون تردید همین طور هم هست — آنوقت «بدیهی‌است» این برنامه که «یک نکته عمومی و کلی» و نظایر آن است «بدون استثناء» بتمام حالات جنبشهای ملی بورژوادمکراتیک مربوط می‌شود. اگر روزا لوکزامبورگ هم اندکی در این مسئله تعمق می‌ورزید برایش مسلم می‌شد که برنامهٔ ما فقط مربوط بمواردی است که چنین جنبشی وجود داشته باشد.

اگر روزا لوکزامبورگ در این نکات بدیهی تعمق می‌کرد، بدون زحمت خاصی می‌دید که چه سخنان بیمعنائی گفته است. او برای متهم نمودن ما به «کلی‌بافی»، بر ضد ما چنین استدلال می‌کرد که در برنامهٔ کشورهائیکه جنبشهای ملی بورژوادمکراتیک در آنها وجود ندارد از حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش صحبتی نمی‌شود. راستی، چه استدلال خردمندانه‌ای!

مقایسهٔ رشد سیاسی و اقتصادی کشورهای مختلف و همچنین مقایسهٔ برنامه‌های مارکسیستی آنها با یکدیگر، از نقطهٔ نظر مارکسیسم حایز نهایت اهمیت است، زیرا نه در طبیعت عمومی سرمایه‌داری دولتهای معاصر شکی وجود دارد و نه در قانون عمومی تکامل آنها. ولی چنین مقایسه‌ای را باید با خبرگی و مهارت انجام داد. شرط ابتدائی این عمل — روشن نمودن این نکته است که آیا دوره‌های تاریخی رشد کشورهای مورد مقایسه با یکدیگر قابل قیاس است یا خیر. مثلاً، برنامهٔ ارضی مارکسیستهای روس را فقط اشخاص بکلی نادان (نظیر پرنس ی. تروبتسکوی در «روسکایا میسل» (۱۲۹)) می‌توانند با برنامه‌های اروپای باختری «مقایسه نمایند»، زیرا برنامهٔ ما بمسئله مربوط به اصلاحات ارضی بورژوادمکراتیک پاسخ می‌دهد که در کشورهای باختری سخنی هم از آن درمیان نیست.

همین نکته مربوط بمسئله ملی هم هست. و اینک مدتهاست که این مسئله در اکثر کشورهای باختری حل شده است. خنده‌آور است که در برنامه‌های کشورهای باختری پاسخ مسائلی جستجو شود که اصلاً وجود ندارد. روزا لوکزامبورگ اتفاقاً اینجا مهمترین نکته را از نظر دور داشته و آن: تفاوت موجود میان کشورهائی است که اصلاحات بورژوادمکراتیک در آنها مدتهاست بپایان رسیده و کشورهائی که این اصلاحات در آنها هنوز بپایان نرسیده است.

تمام کنه مطلب در این تفاوت است. نادیده گرفتن کامل این تفاوت است که مقالهٔ بلندبالای روزا لوکزامبورگ را به مشتی کلیات پوچ و بی‌معنی تبدیل می‌کند.

در باختر بخش قاره‌ای اروپا، دوران انقلابهای بورژوادمکراتیک فاصلهٔ زمانی نسبتاً معینی را می‌گیرد که تقریباً از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ طول می‌کشد. همین دوران، دوران جنبشهای ملی و تشکیل دولتهای ملی است. در پایان این دوران اروپای باختری بسیستم سروصورت‌یافته‌ای از دولتهای بورژوازی بدل گردید که طبق قاعدهٔ عمومی، دولتهای واحد ملی بودند. از این رو در حال حاضر جستجوی حق تعیین سرنوشت در برنامه‌های سوسیالیست‌های اروپای باختری معنایش عدم درک الفبای مارکسیسم است.

در اروپای خاوری و در آسیا دوران انقلابهای بورژوادمکراتیک تنها در سال ۱۹۰۵ آغاز گردید. انقلابهای روسیه، ایران، ترکیه، چین، جنگ در کشورهای بالکان — سلسله حوادث جهانی دوران ما در «خاور» ماست. تنها نابینایان ممکن است در این سلسله حوادث آغاز یکسلسله از جنبشهای ملی بورژوادمکراتیک و کوششهائی را که برای تشکیل دولتهای مستقل ملی و واحد ملی بعمل می‌آید، نه‌بینند. همانا بهمین دلیل و فقط بهمین دلیل که روسیه به اتفاق کشورهای همجوار خود در حال گذراندن این دوران است، وجود بخش حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش در برنامهٔ ما لازم است.

حال بپردازیم بدنبالهٔ قسمتی که فوقاً از مقالهٔ روزا لوکزامبورگ نقل کردیم:

او چنین می‌نویسد: «... بخصوص در برنامهٔ حزبی که در کشوری با ترکیب ملی فوق‌العاده رنگارنگ فعالیت دارد و مسئله ملی برای آن نقش درجهٔ اول ایفاء می‌کند، یعنی در برنامهٔ سوسیال‌دمکراسی اتریش اصل حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش دیده نمی‌شود» (همانجا).

بدین ترتیب می‌خواهند خواننده را «بخصوص» با نمونهٔ اتریش متقاعد سازند. حال به‌بینیم از لحاظ بررسی تاریخی و مشخص مسئله تا چه اندازه در ذکر این مثال درایت بکار رفته است.

اولاً، مسئلهٔ اساسی مربوط به انجام انقلاب بورژوادمکراتیک را مطرح می‌کنیم. در اتریش این انقلاب در سال ۱۸٤۸ شروع شد و در سال ۱۸٦۷ پایان یافت. از آن زمان تقریباً نیم‌قرن است که در آنجا مشروطیت بورژوازی که بطور کلی مستقر شده حکمفرماست و در زمینهٔ آن حزب علنی کارگر بطور علنی فعالیت می‌کند.

از این رو در شرایط داخلی رشد و تکامل اتریش (یعنی از نقطهٔ نظر رشد سرمایه‌داری در اتریش عموماً و در ملتهای جداگانهٔ آن خصوصاً) عواملی وجود ندارد که موجب جنبشهائی توأم با تشکیل دولتهای مستقل ملی گردد. روزا لوکزامبورگ که در مقایسهٔ خود فرض می‌کند روسیه در این مورد شرایط مشابهی دارد، نه تنها یک فرض خلاف تاریخی و بکلی ناصحیح می‌کند، بلکه در عین حال بی‌اختیار به سراشیب انحلال‌طلبی می‌غلطد.

ثانیاً، تناسب کاملاً متفاوتی که از نقطهٔ نظر مسئله مورد بحث میان ملتهای ساکن اتریش و روسیه موجود است دارای اهمیت بخصوص زیادی است. اتریش نه تنها مدتها کشوری بود که آلمانیها در آن اکثریت داشتند بلکه آلمانیهای اتریش بطور کلی در میان ملت آلمان هم ادعای اولویت و هژمونی داشتند. بر این «ادعا» اگر روزا لوکزامبورگ (که ظاهراً اینقدر از نکات کلی و عبارات قالبی و تجرید... بدش می‌آید) لطفاً بخاطر بیاورد در جنگ ۱۸٦٦ قلم بطلان کشیده شد. ملتی که در اتریش فرمانروا بود یعنی ملت آلمان از حدود کشور مستقل آلمان که

مقارن با سال ۱۸۷۱ دیگر بطور قطع تشکیل شده بود، خارج ماند. از طرف دیگر، کوشش مجارها برای تشکیل دولت ملی مستقل، در سال ۱۸٤۹ در زیر ضربات ارتش روس که از سرفها تشکیل شده بود، درهم شکسته شد.

بدین طریق وضع فوق‌العاده خاصی پدید آمد: مجارها و سپس چکها اتفاقاً بجدائی از اتریش متمایل نبودند بلکه همانا از نظر مصالح استقلال ملی که ممکن بود توسط همسایه‌های درنده‌تر و نیرومندتر بکلی از بین برود، بحفظ تمامیت اتریش تمایل داشتند! اتریش بحکم این موقعیت خودویژه شکل یک کشور دوسرکزی (دوآلیست) بخود گرفت و اکنون بکشور سه‌سرکزی (تریالیست: آلمانیها، مجارها، اسلاوها) تبدیل می‌شود.

آیا چیزی شبیه به این وضع در روسیه وجود دارد؟ آیا در کشور ما میان «ملتهای غیر روس» تمایلی به الحاق به ولیکاروسها وجود دارد که نتیجه هراس از گرفتار آمدن بستمگری ملی ناهنجارتری باشد؟

کافی است این مسئله مطرح گردد تا معلوم شود مقایسهٔ روسیه با اتریش در مورد مسئله تعیین سرنوشت ملتها چقدر بی‌معنی، مبتذل و نابخردانه است.

شرایط خودویژهٔ روسیه در مورد مسئلهٔ ملی درست نقطهٔ مقابل آن چیزی است که ما در اتریش دیدیم. روسیه کشوری است دارای یک مرکز ملی واحد که ولیکاروسی است. ولیکاروسها سراسر یک سرزمین پهناوری را اشغال می‌کنند و از لحاظ جمعیت تقریباً به ۷۰ ملیون می‌رسند. ویژگی این دولت ملی اولاً این است که «ملیتهای غیر» (که مجموعاً اکثریت اهالی یعنی ۵۷ درصد را تشکیل می‌دهند) اتفاقاً در نواحی دور از مرکز سکونت دارند؛ ثانیاً، این است که ستمگری نسبت به این ملیتهای غیر از ستمگری در کشورهای همسایه (و حتی نه تنها در کشورهای اروپائی) بمراتب شدیدتر است؛ ثالثاً، این است که در مواردی ملتهای ستمکش ساکن نواحی دوردست در آن سوی مرزها همقوم‌هائی دارند که از استقلال ملی بیشتری برخوردارند (کافی است مثلاً آنهائی را که در مرزهای غربی و جنوبی کشور ساکنند بیاد

بیاوریم ــ فنلاندیها، سوئدیها، لهستانی‌ها، اوکرائینیها، رومانی‌ها)؛ رابعاً، این است که سطح رشد سرمایه‌داری و سطح عمومی فرهنگ در «ملیتهای غیر» اطراف، اغلب بالاتر از مرکز کشور است. بالاخره همانا در کشورهای آسیائی مجاور ما ناظر شروع یک دورهٔ انقلابهای بورژوائی و جنبشهای ملی هستیم که دامنهٔ آنها قسمتی از اقوام خویشاوند را در حدود روسیه نیز فرا می‌گیرد.

بدین ترتیب، موضوع شناسائی حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش در دوران فعلی بحکم وجود خصوصیات تاریخی مشخص در روسیه، اهمیت مخصوصاً مبرمی پیدا می‌کند.

ضمناً حتی اگر صرفاً طبق اسناد و مدارک هم قضاوت کنیم باز می‌بینیم که ادعای روزا لوکزامبورگ مبنی بر اینکه در برنامهٔ سوسیال‌دمکراتهای اتریش مسئله اذعان بحق ملتها در تعیین سرنوشت خویش وجود ندارد، درست نیست. کافی است صورتجلسه‌های کنگره بریون را که برنامهٔ ملی (۱۳۰) در آن بتصویب رسیده باز کنیم و در آنجا اظهاراتی را که گانکویچ ــ سوسیال دمکرات روسنی از جانب همهٔ اعضای هیئت نمایندگی اوکرائین (روسنی) کرده است (ص ــ ۸۵ صورتجلسه‌ها) یا اظهاراتی را که رگر ــ سوسیال‌دمکرات لهستانی بنام همهٔ اعضای هیئت نمایندگی لهستان نموده است (ص ــ ۱۰۸) مشاهده نمائیم؛ برطبق این اظهارات سوسیال‌دمکراتهای اتریشی هر دو ملت نامبرده کوشش در راه اتحاد ملی، آزادی و استقلال ملتهای خود را نیز یکی از کوششهای خود می‌شمارند. بنابر این، سوسیال‌دمکراسی اتریش با آنکه حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش را مستقیماً در برنامهٔ خود مطرح نمی‌کند، در عین حال با طرح خواست استقلال ملی از جانب واحدهائی از حزب کاملاً روی سازگاری نشان می‌دهد. بدیهی است این نکته عملاً معنایش اذعان بحق ملتها در تعیین سرنوشت خویش است! با این ترتیب استنادی که روزا لوکزامبورگ به اتریش می‌کند از هر جهت علیه خود او گواهی می‌دهد.

٤ – « پراتیسیسم » در مسئله ملی

اپورتونیستها با حرارت خاصی به استدلال روزا لوکزامبورگ مبنی بر اینکه بخش نهم برنامهٔ ما بهیچوجه جنبه «پراتیک» ندارد، چسبیده‌اند. روزا لوکزامبورگ بقدری از این استدلال خود مشعوف است که گاهی در هر صفحه مقالهٔ او هشت بار با این «شعار» برخورد می‌کنیم.

روزا لوکزامبورگ می‌نویسد: — بخش نهم «هیچ گونه دستور عملی برای سیاست روزمره پرولتاریا نمی‌دهد و مسائل ملی را بهیچوجه از نقطهٔ نظر پراتیک حل نمی‌کند».

حال این استدلال را که ضمناً چنین هم بیان می‌شود که بخش نهم یا مطلقاً چیزی را معین نمی‌کند و یا اینکه موظف می‌سازد از هرگونه تمایلات ملی پشتیبانی شود، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

خواست «پراتیک بودن» در مورد مسئله ملی چه معنائی دارد؟

معنای آن یا پشتیبانی از هرگونه کوششهای ملی است؛ یا پاسخ «آری یا نه» بمسئله جدائی هر ملت است؛ و یا بطور کلی «قابل اجرا بودن» مستقیم خواستهای ملی است.

حالا این هر سه معنای احتمالی خواست «پراتیک بودن» را بررسی کنیم.

بورژوازی که طبعاً در آغاز هر جنبش ملی بعنوان فرمانروا (هژمون) آن عمل می‌کند پشتیبانی از کلیهٔ کوششهای ملی را کار عملی می‌نامد. ولی سیاست پرولتاریا در مورد مسئله ملی (و نیز در مورد مسائل دیگر) فقط در جهت معینی از بورژوازی پشتیبانی می‌کند، اما هرگز با سیاست آن تطبیق نمی‌کند. طبقهٔ کارگر فقط بنفع صلح ملی (که بورژوازی نمی‌تواند آنرا بطور کامل تأمین نماید و فقط در صورت دمکراسی شدن کامل قابل اجراست)، بنفع برابری حقوق و بنفع تدارک بهترین موجبات برای مبارزهٔ طبقاتی از بورژوازی پشتیبانی می‌کند. به این جهت پرولترها علیه پراتیسیسم بورژوازی از یک سیاست اصولی در مسئلهٔ ملی پیروی می‌کنند و همیشه

فقط بطور مشروط از بورژوازی پشتیبانی می‌نمایند. هر بورژوازی در مسئله ملی یا امتیازاتی برای ملت خود می‌خواهد و یا مزایای استثنائی برای آن طلب می‌کند؛ و همین موضوع «پراتیک بودن» نامیده می‌شود. پرولتاریا با هرگونه امتیاز و هرگونه جنبهٔ استثنائی مخالف است. توقع داشتن «پراتیسیسم» از آن معنایش رقصیدن بساز بورژوازی و دچار شدن به اپورتونیسم است.

دادن پاسخ «آری یا نه» بمسئلهٔ مربوط بجدائی هر ملت؟ این خواست ظاهراً خیلی «پراتیک» بنظر می‌آید. ولی عملاً بی‌معنی و از نقطهٔ نظر تئوری متافیزیکی است و در پراتیک هم به تبعیت پرولتاریا از سیاست بورژوازی منجر می‌شود. بورژوازی همیشه خواستهای ملی خود را در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌دهد و آنها را بدون هیچ قید و شرطی مطرح می‌سازد. این خواستها برای پرولتاریا تابع منافع مبارزهٔ طبقاتی است. از نظر تئوری نمی‌توان از پیش تضمین کرد که آیا جدا شدن ملت است که انقلاب بورژوادمکراتیک را بپایان خواهد رساند یا برابری حقوق آن با ملت دیگر؛ در هر دو مورد نکتهٔ مهم برای پرولتاریا، تأمین موجبات رشد طبقهٔ خود است؛ برای بورژوازی مهم این است که در برابر این رشد اشکالتراشی کند و وظایف آنرا تحت‌الشعاع وظایف ملت «خود» قرار دهد. به این جهت پرولتاریا در مورد اذعان بحق تعیین سرنوشت، تنها بخواست به اصطلاح منفی بسنده می‌کند، بدون اینکه برای هیچ ملتی تضمین نماید و خود را موظف بداند چیزی بحساب ملت دیگر بدهد.

بگذار این «پراتیک» نباشد، ولی در عمل مطمئن‌تر از هر چیز، دمکراتیک‌ترین راه حلهای ممکنه را تضمین می‌کند؛ برای پرولتاریا فقط این تضمینات لازم است، ولی برای بورژوازی هر ملت تضمیناتی لازم است که مزایای او را اعم از اینکه ملت‌های دیگر هر وضعیتی (هرگونه نارسائیهای ممکنه) داشته باشند تأمین نماید.

آنچه بیش از همه مورد توجه بورژوازی است «قابل اجرا بودن» این خواست است، — و سیاست دائمی بندوبست وی با بورژوازی

ملتهای دیگر بضرر پرولتاریا از اینجا ناشی می‌گردد. ولی برای پرولتاریا نکته مهم تقویت طبقهٔ خویش برضد بورژوازی و تربیت توده‌ها با روح دمکراسی پیگیر و سوسیالیسم است.

بگذار اپورتونیستها این را «پراتیک» ندانند، ولی علیرغم فئودالها و بورژوازی ناسیونالیست، یگانه تضمین عملی و حداکثر تضمین برابری حقوق ملی و صلح است.

تمام وظیفه‌ای که پرولترها در مورد مسئلهٔ ملی برعهده دارند از زاویهٔ دید بورژوازی ناسیونالیست هر ملتی «غیر پراتیک» است، چونکه پرولترها که دشمن هرگونه ناسیونالیسم هستند خواستار برابری حقوق «تجریدی» بوده و می‌خواهند از نظر اصولی کوچکترین مزیتی در میان نباشد. روزا لوکزامبورگ بدون درک این نکته با نغمه‌سرائیهای نابخردانه خود درباره پراتیسیسم هر دو لنگهٔ در را همانا در برابر اپورتونیستها و بویژه در برابر گذشتهای اپورتونیستی بناسیونالیسم ولیکاروسها باز کرده است.

چرا به ولیکاروسها؟ زیرا ولیکاروسها در روسیه ملت ستمگرند و در مناسبات ملی هم طبعاً اپورتونیسم بین ملتهای ستمکش و ستمگر به شکلهای مختلف متظاهر می‌شود.

بورژوازی ملتهای ستمکش پرولتاریا را بنام «پراتیک بودن» خواستهای خود به پشتیبانی بی‌چون‌وچرا از کوششهای خود دعوت می‌کند. از همه پراتیک‌تر این است که صراحتاً گفته شود «آری»، طرفدار جدا شدن فلان ملت معین هستیم، نه اینکه گفته شود طرفدار حق جدا شدن همه و هرگونه ملتی هستیم!

پرولتاریا با این گونه پراتیسیسم مخالف است: او در عین حال که برابری حقوق و حق یکسان را در مورد تشکیل دولت ملی قبول دارد، در همانحال اتحاد پرولترهای همه ملل را بالاتر و ارزنده‌تر از همه می‌داند و هرگونه خواست ملی و هرگونه جدائی ملی را از نقطهٔ‌نظر مبارزهٔ طبقاتی کارگران ارزیابی می‌کند. شعار پراتیسیسم در عمل چیزی نیست جز شعار تقلید کورکورانه از کوششهای بورژوازی.

بما می‌گویند: شما با پشتیبانی از حق جدا شدن، از ناسیونالیسم بورژوازی ملتهای ستمکش پشتیبانی می‌کنید. این آن چیزی است که روزا لوکزامبورگ می‌گوید و همان چیزی است که سمکوفسکی اپورتونیست که ناگفته نماند در این مسئله یگانه نماینده عقاید انحلال‌طلبانه در روزنامه انحلال‌طلب است، بدنبال وی تکرار می‌کند!

ما در پاسخ می‌گوئیم: خیر، آنچه در این مورد برای بورژوازی مهم است همانا راه حل «پراتیک» است و حال آنکه برای کارگران نکتهٔ مهم — تفکیک اصولی دو تمایل است. تا آنجا که بورژوازی ملت ستمکش با ملت ستمگر مبارزه می‌کند تا آنجا ما همیشه و در هر موردی و قاطع‌تر از همه طرفدار وی هستیم، زیرا ما بی‌باکترین و پیگیرترین دشمن ستمگری هستیم. در آنجا که بورژوازی ملت ستمکش از ناسیونالیسم بورژوازی خود طرفداری می‌کند، ما مخالف او هستیم. باید با امتیازات و تعدیات ملت ستمگر مبارزه کرد و نسبت به کوششهائی که از جانب ملت ستمکش برای کسب امتیازات بعمل آید هیچگونه اغماضی روا نداشت.

اگر ما شعار حق جدا شدن را بمیان نکشیم و آنرا تبلیغ نکنیم، نه تنها بنفع بورژوازی، بلکه همچنین بنفع فئودالها و حکومت مطلقه ملت ستمگر عمل کرده‌ایم. کائوتسکی مدتهاست این برهان را برضد روزا لوکزامبورگ بمیان کشیده است که چون‌وچرا ندارد. روزا لوکزامبورگ که می‌ترسد مبادا به بورژوازی ناسیونالیست لهستان «کمک کند» با نفی حق جدا شدن که در برنامهٔ مارکسیستهای روس قید شده است، عملاً به باندهای سیاه ولیکاروسها کمک می‌کند. او عملاً بسازش اپورتونیست‌مآبانه با امتیازات (و حتی بدتر از امتیازات) ولیکاروسها کمک می‌کند.

روزا لوکزامبورگ که بمبارزه با ناسیونالیسم در لهستان سرگرم است، ناسیونالیسم ولیکاروسها را فراموش می‌کند و حال آنکه همانا این ناسیونالیسم در حال حاضر از همه موحش‌تر است و همانا این ناسیونالیسم کمتر جنبهٔ بورژوائی، ولی بیشتر جنبهٔ فئودالی دارد

و همانا مانع عمده در راه دمکراسی و مبارزه پرولتری است. در هر ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکش، یک مضمون دمکراتیک عمومی برضد ستمگر وجود دارد و همین مضمون است که ما بی‌قید و شرط از آن پشتیبانی میکنیم، در حالیکه کوشش برای جنبهٔ استثنائی دادن بملت خودی را قویاً از آن تفکیک نموده و علیه تمایل بورژواهای لهستان به اعمال فشار بر یهودیان و غیره و غیره مبارزه می‌کنیم.

این موضوع از نقطهٔ نظر بورژواها و خرده‌بورژواها «غیر پراتیک» است. در مورد مسئله ملی این یگانه سیاست پراتیک و اصولی است و واقعاً بدمکراسی، آزادی و اتحاد پرولتری کمک می‌کند.

ما خواستار شناسائی حق جدا شدن برای همه و خواستار آنیم که هر یک از مسائل مشخص مربوط بجدا شدن از آن نقطهٔ‌نظری ارزیابی شود که هرگونه عدم برابری حقوق و هرگونه امتیازات و هرگونه جنبهٔ استثنائی را براندازد.

روش و موقعیت ملت ستمگر را در نظر بگیریم. آیا ملتی که بر ملتهای دیگر ستم‌روا می‌دارد، می‌تواند آزاد باشد؟ خیر. منافع اهالی* ولیکاروس ایجاب می‌کند که با این گونه ستمگری مبارزه شود. تاریخ دور و دراز، تاریخ دیرینهٔ سرکوبی جنبشهای ملل ستمکش و تبلیغات منظمی که از طرف طبقات «عالیه» برله یک چنین سرکوبی هائی صورت گرفت، موانع عظیمی را بصورت خرافات و غیره در سر راه آزادی خود ملت ولیکاروس ایجاد کرده است.

باندهای سیاه ولیکاروسها آگاهانه از این خرافات پشتیبانی می‌کنند

---

* ل. ول. نامی از پاریس ظاهراً این کلمه را غیرمارکسیستی می‌شمارد. این ل. ول. بطور مضحکی «superklug» است (این کلمه را بر سبیل استهزاء می‌توان «اعقل عقلاء» ترجمه کرد). ل. ول. «اعقل عقلاء» از قرار معلوم در صدد است دربارهٔ حذف کلمات «اهالی»، «مردم» و غیره از برنامهٔ حداقل ما (از نقطهٔ نظر مبارزه طبقاتی!) پژوهشنامه‌ای برشته تحریر درآورد.

و آنرا دامن می‌زنند. بورژوازی ولیکاروس یا با آنها دمساز و یا هماهنگ می‌شود. پرولتاریای ولیکاروس بدون مبارزهٔ منظم با این خرافات نمی‌تواند مقاصد خود را عملی نماید و راه خود را بسوی آزادی هموار سازد.

تشکیل دولت ملی مستقل و وارسته عجالتاً در روسیه فقط و فقط از امتیازات ملت ولیکاروس است. ما پرولترهای ولیکاروس از هیچ امتیازی و منجمله از این امتیاز پشتیبانی نمی‌کنیم. ما در شرایط این کشور معین مبارزه می‌کنیم و کارگران کلیه ملل ساکن این کشور معین را متحد می‌سازیم، ما نمی‌توانیم فلان یا بهمان راه تکامل ملی را تضمین نمائیم، ما از تمام راههای ممکن بسوی هدف طبقاتی خود پیش می‌رویم.

ولی بدون مبارزه با هرگونه ناسیونالیسم و بدون دفاع از برابری ملل مختلف نمی‌توان بسوی این هدف پیش رفت. این مسئله که مثلاً آیا برای اوکرائین تشکیل یک دولت مستقل مقدر است یا نه بهزار عامل مربوط است که از پیش نمی‌توان آنها را تعیین کرد. و ما بدون اینکه قصد داشته باشیم «حدس» پوچ و بی‌اساس بزنیم جداً طرفدار آن چیزی هستیم که جنبهٔ مسلم دارد و آن حق اوکرائین در تشکیل چنین دولتی است. ما این حق را محترم می‌شماریم و از امتیازات ولیکاروسها بر اوکرائینیها پشتیبانی نمی‌کنیم، ما توده‌ها را با روح اذعان به این حق و با روح نفی امتیازات دولتی هر یک از ملتها، پرورش می‌دهیم.

در جریان جهشها که همهٔ کشورها در دوران انقلابهای بورژوازی آنرا انجام داده‌اند، تصادم و مبارزه بر سر حق تشکیل دولت ملی امری ممکن و محتمل است. ما پرولترها از پیش خود را دشمن امتیازات ولیکاروسها اعلام می‌کنیم و تمام کار پروپاگاند و آژیتاسیون خود را در این جهت انجام می‌دهیم.

روزا لوکزامبورگ که بدنبال «پراتیسیسم» می‌دود مهمترین وظیفهٔ پراتیک پرولتاریای ولیکاروس و پرولتاریای ملتهای غیر را از نظر دور ساخته است. این وظیفه عبارت از پروپاگاند و آژیتاسیون

روزانه علیه هرگونه امتیازات دولتی و ملی و برله حق و آنهم حق برابر کلیهٔ ملتها در تشکیل دولت ملی خویش است؛ این وظیفه مهمترین وظیفه (کنونی) ما در مورد مسئله ملی است، زیرا فقط از این راه است که می‌توانیم از منافع دمکراسی و اتحاد همهٔ پرولترهای ملل مختلف بر پایه برابری حقوق دفاع کنیم.

بگذار ستمگران ولیکاروس و بورژوازی ملتهای ستمکش این پروپاگاند را «غیرپراتیک» بدانند (هم اینها و هم آنها می‌خواهند صریحاً گفته شود آری یا نه و سوسیال‌دمکراتها را در این مورد به «عدم صراحت» متهم می‌کنند). در عمل همانا این پروپاگاند و فقط این پروپاگاند است که تربیت واقعاً دمکراتیک و واقعاً سوسیالیستی توده‌ها را تأمین می‌کند. فقط این پروپاگاند است که هم موجبات حداکثر موفقیت را برای صلح ملی در روسیه، در صورتیکه این کشور بصورت دولت ملی رنگارنگ باقی بماند فراهم می‌کند و هم شرایط لازم برای تقسیم‌بندی ملتها درجه مسالمت‌آمیز (و در عین حال بدون ضرر برای مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا) بدولت‌های ملی مختلف را در صورتیکه مسئلهٔ چنین تقسیمی پیش بیاید تأمین می‌کند.

برای اینکه این یگانه سیاست پرولتری را در مسئله ملی بطور مشخص‌تری توضیح داده باشیم، روش لیبرالیسم ولیکاروس را نسبت به مسئله «حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» و مثال جدا شدن نروژ از سوئد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۵ - بورژوازی لیبرال و اپورتونیستهای سوسیالیست در مسئله ملی

دیدیم که روزا لوکزامبورگ یکی از «آتوهای» عمدهٔ خود را در مبارزهٔ برضد برنامهٔ مارکسیستهای روس این استدلال می‌شمرد که اذعان بحق تعیین سرنوشت برابر است با پشتیبانی از ناسیونالیسم بورژوازی ملتهای ستمکش. از طرف دیگر، روزا لوکزامبورگ می‌گوید،

اگر منظور از این حق فقط مبارزه علیه هرگونه اجحاف و تعدی نسبت بملیتها باشد آنوقت دیگر بخش مخصوصی در برنامه لازم نبود، زیرا سوسیال‌دمکراسی بطور کلی مخالف هرگونه اجحاف و قیدی و عدم برابری حقوق ملی است.

روزا لوکزامبورگ در استدلال اول، همانطور که کائوتسکی تقریباً بیست سال پیش بطور تکذیب‌ناپذیری خاطرنشان ساخته است، گناه ناسیونالیسم خود را بگردن دیگران میاندازد، زیرا از ترس ناسیونالیسم بورژوازی ملتهای ستمکش، عملاً بنفع ناسیونالیسم باندهای سیاه ولیکاروسها عمل می‌کند! استدلال دوم در ماهیت امر طفره رفتن جبونانه از پاسخ به این مسئله است که آیا اذعان به برابری حقوق ملتها شامل اذعان به حق جدا شدن آنها نیز می‌شود یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است، پس معلوم می‌شود روزا لوکزامبورگ صحت اصولی بخش نهم برنامهٔ ما را تأیید می‌کند و اگر منفی است، پس معلوم می‌شود که او برابری حقوق ملی را تصدیق نمی‌کند. با طفره رفتن کار از پیش نمی‌رود!

و اما بهترین شیوهٔ وارسی صحت و سقم استدلالهای فوق‌الذکر و نظایر آن بررسی روش طبقات مختلف جامعه نسبت به این مسئله است. برای یک مارکسیست این وارسی حتمی است. باید واقعیت عینی را مأخذ قرار داد، باید مناسبات متقابل طبقات را در مورد این نکته در نظر گرفت. روزا لوکزامبورگ این کار را نکرده و بدین طریق درست در همان ورطه متافیزیکی، تجرید، نکات عمومی، کلی‌بافی و غیره می‌افتد که بیهوده سعی دارد مخالفان خود را بدان متهم نماید.

مطلب بر سر برنامهٔ مارکسیستهای روسیه یعنی مارکسیستهای همهٔ ملتهای روسیه است. مگر در این مورد شایسته نیست بروش طبقات حکمفرمای روسیه نظری انداخته شود؟

روش «بوروکراسی» (از استعمال این کلمهٔ غیر دقیق معذرت می‌خواهیم) و ملاکین فئودال از تیپ اشراف متحد (۱۳۱) بر همه معلوم است. نفی مطلق برابری حقوق ملتها و حق تعیین سرنوشت. آنها از شعار قدیمی: حکومت مطلقه، مذهب ارتدکس، ملیت، یعنی

شعاری که از دورهٔ سرواژ گرفته شده پیروی می‌کنند و ضمناً منظور از ملیت همان ملیت ولیکاروس است. حتی اوکرائینیها «غیر خودی» اعلام شده‌اند و حتی زبان مادری آنها هم مورد تعقیب است.

ببورژوازی روسیه نظری بیندازیم که گرچه بطور جزئی ولی بهر حال بشرکت در حکومت و در دستگاه قانونگذاری و سیستم اداری «سوم ژوئن» (۱۳۲) «فرا خوانده شده است». در اینکه اکتبریست‌ها در مورد مسئله نامبرده عملاً از راستگراها پیروی می‌کنند، حاجتی به اطاله کلام نیست. متأسفانه بعضی از مارکسیستها بروش بورژوازی لیبرال ولیکاروس یعنی پروگرسیستها (۱۳۳) و کادتها توجه بسیار کمی مبذول می‌دارند. و حال آنکه هرکس این روش را مورد بررسی قرار ندهد و در آن تعمق نکند، ناگزیر هنگام بحث درباره حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش بورطهٔ تجرید و استدلالهای بی‌اساس می‌افتد.

جروبحث سال گذشتهٔ «پراودا» با «رچ» (۱۳۴) این ارگان عمدهٔ حزب کادتها را با آنکه فوق‌العاده در طفره رفتن دیپلماتیک از دادن پاسخ مستقیم به پرسشهای «نامطبوع» ماهر است، مع‌الوصف وادار به بعضی اعترافات پرارزش کرد. کنگرهٔ دانشجویان سراسر اوکرائین که در تابستان سال ۱۹۱۳ در شهر لووف منعقد گردید آتشی بود که به بشکهٔ باروت افتاد. آقای موگیلیانسکی «اوکرائین‌شناس» یا همکار اوکرائینی «رچ» مقاله‌ای درج کرد که سراپای آن پر بود از بدترین ناسزاها («هذیان»، «ماجراجوئی» و غیره) علیه ایدهٔ تجزیه (جدا شدن) اوکرائین یعنی همان ایده‌ای که دونتسف ناسیونال‌سوسیال از آن شدیداً دفاع می‌کرد و کنگرهٔ نامبرده آنرا مورد تأیید قرار داده بود.

روزنامهٔ «رابوچایا پراودا» با آنکه ذره‌ای با آقای دونتسف اظهار همبستگی نکرد و صریحاً خاطرنشان ساخت که وی ناسیونال‌سوسیال است و عدهٔ زیادی از مارکسیستهای اوکرائین با وی موافق نیستند، معهذا تذکر داد که سخن «رچ» یا بعبارت دقیقتر: طرح اصولی مسئله از طرف «رچ» از نظر یک دمکرات ولیکاروس یا کسیکه می‌خواهد

او را دمکرات بدانند کاملاً مستهجن و غیر مجاز است. بگذار «رچ» گفتهٔ آقایان دونتسف‌ها را صریحاً تکذیب نماید، ولی برای یک ارگان ولیکاروس به اصطلاح دمکراسی فراموش کردن مسئلهٔ آزادی جدا شدن و حق جدا شدن از لحاظ اصولی مطلقاً غیر مجاز است.

چند ماه بعد آقای سوگیلیانسکی پس از آنکه در روزنامهٔ اوکرائینی «شلیاخی» (۱۳۵) چاپ لووف از اعتراضات آقای دونتسف که ضمناً گفته بود «حملهٔ شوینیستی «رچ» را فقط مطبوعات سوسیال‌دمکرات روسیه چنانکه شاید و باید لکه‌دار کردند (داغ ننگ بر آن زدند؟)»، مطلع گردید، در شمارهٔ ۳۳۱ «رچ» به ادای «توضیحات» پرداخت و در آن سه بار تکرار کرد که: «انتقاد از نسخه‌های آقای دونتسف» «هیچ وجه مشترکی با نفی حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش ندارد».

آقای سوگیلیانسکی نوشت: «باید متذکر شد که «حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» نیز بهیچوجه بتی نیست (گوش کنید!) که انتقاد از آن جایز نباشد: وجود شرایط ناسالم در زندگی ملت ممکن است موجب بروز تمایلات ناسالمی در مورد تعیین سرنوشت ملی بشود و افشای این تمایلات هنوز معنایش بهیچوجه نفی حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش نیست».

بطوریکه می‌بینید عبارتپردازی این لیبرال در مورد «بت» کاملاً موافق با روح عبارت‌پردازی‌های روزا لوکزامبورگ بود. واضح بود که آقای سوگیلیانسکی میخواست از پاسخ صریح به این پرسش که آیا او حق تعیین سرنوشت سیاسی یعنی حق جدا شدن را قبول دارد یا نه، طفره برود.

روزنامهٔ «پرولتارسکایا پراودا» (۱۳۶) نیز (در شمارهٔ ٤ مورخهٔ ۱۱ دسامبر ۱۹۱۳) این پرسش را صریحاً هم در مقابل آقای سوگیلیانسکی و هم در برابر حزب کادت مطرح نمود.

روزنامهٔ «رچ» آنوقت (شمارهٔ ۳٤۰) اظهاریه‌ای بدون امضا یعنی رسما از طرف هیئت تحریریه در پاسخ این پرسش منتشر نمود که در سه نکته خلاصه می‌شود:

۱) در بخش ۱۱ برنامه حزب کادت صریحاً، دقیقاً و آشکارا از «حق خودمختاری فرهنگی آزاد» ملتها صحبت می‌شود.

۲) «پرولتارسکایا پراودا» به ادعای «رچ»، مسئله تعیین سرنوشت را «بهیچوجه» از تجزیه‌طلبی یعنی جدا شدن این یا آن ملت «تمیز نمی‌دهد».

۳) «در حقیقت، کادتها هرگز اقدامی هم بدفاع از حق «جدا شدن ملتها» از کشور روسیه نکرده‌اند». (رجوع شود بمقاله ناسیونال-لیبرالیسم و حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» مندرجه در روزنامهٔ «پرولتارسکایا پراودا» شمارهٔ ۱۲، مورخه ۲۰ دسامبر سال ۱۹۱۳).

ابتداء بخش دوم اظهاریه «رچ» را مورد دقت قرار دهیم. با چه وضوحی بخش دوم اظهاریه «رچ» به آقایان سمکوفسکی‌ها، لیبمان‌ها، یورکویچ‌ها و بسایر اپورتونیستها نشان می‌دهد که سروصدای آنان در مورد «عدم وضوح» یا «عدم صراحت» مفهوم «تعیین سرنوشت»، عملاً یعنی از نقطهٔ نظر مناسبات عینی طبقات و مبارزهٔ طبقاتی در روسیه چیزی نیست جز تکرار سادهٔ همان نطقهای بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب!

وقتی «پرولتارسکایا پراودا» در مقابل آقایان «دمکراتهای مشروطه-طلب» روشنفکر «رچ» سه سئوال را مطرح کرد که: ۱) آیا آنها منکر این نکته‌اند که در سراسر تاریخ دمکراسی بین‌المللی و بویژه از نیمهٔ دوم قرن ۱۹ به بعد منظور از تعیین حق سرنوشت ملتها همان تعیین سرنوشت سیاسی یعنی حق تشکیل دولت ملی مستقل بوده است؟ ۲) آیا آنها منکرند که قرار مشهور کنگره بین‌المللی سوسیالیستی لندن در سال ۱۸۹٦ دارای همین مفهوم است؟ و ۳) پلخانف که حتی در سال ۱۹۰۲ درباره مسئلهٔ تعیین سرنوشت مطالبی نوشته است منظورش همان تعیین سرنوشت سیاسی بود؟ — وقتی «پرولتارسکایا پراودا» این سه سئوال را مطرح کرد آقایان کادتها مهر سکوت بر لب زدند!!

آنها کلمه‌ای هم پاسخ ندادند، زیرا چیزی نداشتند که بگویند. سکوت آنها ناچار علامت این بود که بدون شک حق با «پرولتارسکایا پراودا» است.

داد و فریاد لیبرالها دربارهٔ عدم وضوح مفهوم «تعیین سرنوشت» و اینکه سوسیال‌دمکراتها این مفهوم را «بهیچوجه» از تجزیه‌طلبی «تمیز نمی‌دهند» چیزی نیست جز کوشش برای پیچیده ساختن مسئله و شانه‌خالی کردن از اذعان به اصلی که از طرف تمام دمکراسی مقرر شده است. اگر آقایان سمکوفسکی‌ها، لیبمان‌ها و یورکویچها تا این اندازه نادان نبودند شرم می‌کردند از اینکه در برابر کارگران، لیبرال‌مآبانه سخن بگویند.

باری بمطلب ادامه دهیم. «پرولتارسکایا پراودا»، «رچ» را وادار بتأیید این نکته کرد که عبارت مربوط به تعیین سرنوشت «فرهنگی» مشروحه در برنامهٔ کادتها معنایش درست نفی حق تعیین سرنوشت سیاسی است.

«در حقیقت کادتها هرگز اقدامی هم بدفاع از حق «جدا شدن ملتها» از کشور روسیه نکرده‌اند» — بیهوده نبود که «پرولتارسکایا پراودا» این گفته «رچ» را بمثابه نمونه‌ای از «دولتخواهی» کادتهای ما به «نوویه ورمیا» (۱۳۷) و «زمشچینا» (۱۳۸) توصیه می‌کرد. روزنامهٔ «نوویه ورمیا» که البته هیچ فرصتی را برای یادآوری از «جهودها» و نیش زدن به کادتها از دست نمی‌دهد، در شمارهٔ ۱۳۵۶۳ خود چنین نوشته است:

> «آنچه برای سوسیال‌دمکراتها از اصول مسلم حکمت سیاسی است» (یعنی اذعان بحق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و بحق جدا شدن) «در شرایط امروز حتی در محیط کادتها هم شروع به ایجاد اختلاف نظر کرده است».

کادتها با ذکر این نکته که «هرگز اقدامی هم بدفاع از حق ملتها برای جدا شدن از کشور روسیه نکرده‌اند»، از نظر اصولی با «نوویه ورمیا» کاملاً در یک موضع قرار گرفتند. همین مسئله

است که یکی از پایه‌های ناسیونال‌لیبرالیسم کادتها و نزدیکی آنها به پوریشکویچ ها و وابستگی سیاسی آنها را چه از لحاظ مسلکی و چه از لحاظ عملی به اشخاص اخیر، تشکیل می‌دهد. «پرولتارسکایا پراودا» در این باره نوشت: «حضرات کادتها تاریخ خوانده‌اند و خیلی خوب می‌دانند که بکار بردن شیوهٔ کهنه «بگیر و به‌بند» (۱۳۹) از جانب پوریشکویچ ها، بارها در عمل اگر بخواهیم جانب نزاکت را رعایت کنیم باید بگوئیم که بچه اقدامات «شبیه بتالانگری» منجر شده است». با اینکه کادتها از منبع و جنبهٔ فئودالی قدرت مطلق پوریشکویچ ها بخوبی آگاهند معهذا کاملاً بطرفداری از مناسبات و حدودی برخاسته‌اند که همین طبقه بوجود آورده است. با اینکه حضرات کادتها بخوبی می‌دانند تا چه اندازه مناسبات و حدودیکه این طبقه ایجاد یا معین کرده است دارای روح غیراروپائی و ضداروپائی (و اگر برای ژاپونیها و چینیها جنبهٔ یک تحقیر ناروا نمی‌داشت ممکن بود بگوئیم دارای روح آسیائی) است، مع‌الوصف آنرا بمثابهٔ یک حد نهائی می‌شمارند که تخطی از آن ممکن نیست.

از این رو است که دمساز شدن با پوریشکویچ ها، چاکری و خاکساری در برابر آنها، ترس از متزلزل ساختن موقعیت آنها و دفاع از آنها در برابر جنبش مردم و دمکراسی نامیده می‌شود. «پرولتارسکایا پراودا» در این باره نوشت: «معنای این در حقیقت دمساز شدن با منافع فئودالها و با بدترین خرافات ناسیونالیستی ملت فرمانروا بجای مبارزهٔ منظم با این خرافات است».

کادتها بعنوان کسانی که با تاریخ آشنائی و دعوی دمکراتیسم دارند حتی در صدد ادعای این نکته هم برنمی آیند که جنبش دمکراتیک یعنی جنبشی که در دوران ما هم صفت مشخصه اروپای خاوری و هم آسیا است و هدفش تغییر سازمان هر دو قسمت از روی الگوی کشورهای متمدن سرمایه‌داری است — باید حتماً حدودی را که در دوران فئودالیسم، یعنی در دوران قدرت مطلق پوریشکویچ ها و محرومیت قشرهای وسیع بورژوازی و خرده‌بورژوازی معین شده است، لایتغیر باقی بگذارد.

اینکه مسئله ناشی از جروبحث «پرولتارسکایا پراودا» با «رچ» بهیچوجه تنها یک مسئله ادبی نبوده بلکه مسئله واقعی سیاسی روز بوده است موضوعی است که کنفرانس اخیر حزب کادتها در ۲۳ — ۲۵ مارس ۱۹۱٤ ثابت نموده است. در گزارش رسمی «رچ» (شماره ۸۳، مورخهٔ ۲۶ مارس سال ۱۹۱٤) دربارهٔ این کنفرانس چنین می‌خوانیم:

«مسائل ملی نیز با شور و هیجان مخصوص مورد بحث قرار می‌گرفت. نمایندگان کییف که ن. و. نکراسف و آ. م. کولیوباکین نیز به آنها پیوستند می‌گفتند که مسئله ملی عامل مهم نضج‌یابندای است که باید جدی‌تر از سابق به آن برخورد کرد. اما» (این همان «اما» است که با «اما»ی شچدرین که می‌گوید: «گوشها بالاتر از پیشانی نمی‌رویند که نمی رویند» مطابقت دارد) «ف. ف. کوکوشکین خاطرنشان ساخت که هم برنامه و هم تجربهٔ سیاسی پیشین ایجاب می‌کند که به «فرمولهای کشدار» «حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش» خیلی با احتیاط برخورد شود».

این استدلال فوق‌العاده جالب توجهی که در کنفرانس کادتها شده است شایستهٔ آنست که مورد دقت فراوان کلیهٔ مارکسیستها و دمکراتها قرار گیرد. (بعنوان جمله متعرضه متذکر می‌شویم که روزنامهٔ «کییفسکایا میسل» (۱٤۰) که ظاهراً بسیار مطلع است و بدون شک افکار آقای کوکوشکین را بدرستی بیان می‌کند اضافه کرده است که آقای کوکوشکین مخصوصاً خطر «از هم پاشیدن» کشور را بمیان کشید و البته منظورش برحذر داشتن حریفهای خود بوده است).

گزارش رسمی «رچ» با زیردستی دیپلماتیک تنظیم شده بود تا حتی‌الامکان پرده کمتر بالا برود و حقایق بیشتر مستور بماند. ولی با تمام این احوال کلیات آنچه که در کنفرانس کادتها روی داده

واضح و آشکار است. نمایندگان کنفرانس یعنی بورژوالیبرالها که با اوضاع و احوال اوکرائین آشنا هستند و کادتهای «چپ» مسئله‌ای را که مطرح کردند همان مسئله حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش بود. در غیر اینصورت هیچ لزومی نداشت آقای کوکوشکین توصیه کند به این فرمول «با احتیاط برخورد شود».

در برنامهٔ کادتها که مسلماً نمایندگان کنفرانس کادتها از آن مطلع بودند، همان تعیین سرنوشت «فرهنگی» ذکر شده است، نه سرنوشت سیاسی. پس آقای کوکوشکین در مقابل نمایندگان اوکرائین و در مقابل کادتهای چپ از برنامه دفاع کرده است، او از مسئله تعیین سرنوشت «فرهنگی» در مقابل تعیین سرنوشت «سیاسی» دفاع کرده است. پرواضح است که آقای کوکوشکین، با قیام برضد مسئلهٔ تعیین سرنوشت «سیاسی»، با طرح مسئله خطر «از هم پاشیدن» کشور و «کشدار» نامیدن فرمول تعیین سرنوشت سیاسی (کاملاً مطابق با روح حرفهای روزا لوکزامبورگ گفته شده است!) از ناسیونال‌ـلیبرالیسم ولیکاروس در مقابل عناصر «چپ‌تر» یا دمکرات تر حزب کادتها و بورژوازی اوکرائین دفاع کرده است.

بطوریکه از کلمهٔ خیانت‌آمیز «اما» در گزارش «رچ» دیده می‌شود، آقای کوکوشکین در کنفرانس کادتها پیروز شده و ناسیونال‌ـلیبرالیسم ولیکاروس در بین کادتها غلبه یافته است. آیا این پیروزی بروشن شدن اذهان آن عدهٔ معدود افراد نابخرد در میان مارکسیستهای روسیه که آنها هم به پیروی از کادتها از «فرمولهای کشدار حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش» بهراس افتاده‌اند کمک خواهد کرد؟

«اما» سیر افکار آقای کوکوشکین را از نقطهٔ‌نظر ماهیت امر مورد بررسی قرار دهیم. آقای کوکوشکین، با استناد خود به «تجربهٔ سیاسی پیشین» (که از قرار معلوم تجربهٔ سال ۱۹۰۵ را در نظر دارد که در آن بورژوازی ولیکاروس از سرنوشت امتیازات ملی خود بوحشت افتاد و با وحشت خود حزب کادتها را نیز بوحشت انداخت) و با طرح مسئله خطر «از هم پاشیدن کشور» نشان داد که خیلی خوب

می‌فهمد که تعیین سرنوشت سیاسی نمی‌تواند معنای دیگری بجز حق جدا شدن و تشکیل دولت ملی مستقل داشته باشد. حال سئوال می‌شود، آیا از نقطهٔ نظر دمکراسی عموماً و از نقطهٔ نظر مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا خصوصاً چگونه باید به این بیم و نگرانی آقای کوکوشکین نگاه کرد؟

آقای کوکوشکین می‌خواهد ما را مطمئن سازد که اذعان بحق جدا شدن بر خطر «از هم پاشیدن کشور» می‌افزاید. این همان نظریه ممرتسف فراش است که شعارش «بگیر و به‌بند» بود. از نقطهٔ نظر دمکراسی بطور کلی مطلب درست عکس این است: اذعان بحق جدا شدن، خطر «از هم پاشیدن کشور» را می‌کاهد.

آقای کوکوشکین کاملاً مطابق با روح نظریات ناسیونالیستها استدلال می‌کند. ناسیونالیستها در کنگرهٔ اخیر خود به اوکرائینیهای «مازه‌پیست» حمله کردند. آقای ساونکو و شرکاء فریاد می‌زدند که جنبش اوکرائین ارتباط اوکرائین را با روسیه به تضعیف تهدید می‌کند، زیرا اتریش با روش اوکرائین‌فیلی خود ارتباط اوکرائینیها را با اتریش مستحکم می‌سازد!! معلوم نیست چرا روسیه نمی‌تواند با همان اسلوبی که حضرات ساونکوها اتریش را متهم به آن می‌کنند یعنی با واگذاری آزادی زبان مادری و واگذاری خودمختاری و مجلس خودمختاری و غیره و غیره به اوکرائینیها، در صدد «استحکام» ارتباط اوکرائینیها با روسیه برآید؟

استدلالات حضرات ساونکوها و کوکوشکین‌ها کاملاً همگون و از نظر صرفاً منطقی بیکسان مضحک و باطل‌اند. مگر روشن نیست که هرچه ملیت اوکرائین آزادی بیشتری در یکی از این کشورها داشته باشد بهمان نسبت هم ارتباط این ملیت با آن کشور محکمتر خواهد بود؟ تصور می‌رود اگر کسی بطور قطعی با کلیه فرضیه‌های دمکراتیسم قطع علاقه نکرده باشد نتواند با این حقیقت ساده مخالفت ورزد. حال به‌بینیم آیا برای ملیتی با این توصیف بالاتر از آزادی جدا شدن و آزادی تشکیل دولت ملی مستقل آزادی بیشتری می‌تواند باشد؟

برای اینکه این مسئله که لیبرالها (و آنهائیکه از روی نابخردی نغمهٔ آنها را تکرار می‌کنند) پیچیده‌اش کرده‌اند باز هم بیشتر روشن شود مثال ساده‌ای می‌زنیم. مسئله طلاق را در نظر میگیریم. روزا لوکزامبورگ در مقالهٔ خود می‌نویسد دولت متمرکز دمکراتیک، در حالیکه با خودمختاری بعضی قسمتها کاملاً موافقت می‌کند باید مهمترین رشته‌های قانونگذاری از جمله قانونگذاری درباره طلاق را بصلاحدید پارلمان مرکزی واگذار کند. اینکه توجه می‌شود تا قدرت مرکزی کشور دمکراتیک آزادی طلاق را تأمین نماید علتش کاملاً مفهوم است. مرتجعین با آزادی طلاق مخالفند و می‌خواهند به آن «با احتیاط برخورد شود» و فریاد بر می‌آورند که معنی آن «از هم پاشیدن خانواده» است. ولی دمکراسی بر آنست که مرتجعین از روی ریا در حقیقت امر از قدرت مطلق پلیس و بوروکراسی و از امتیازات جنس مرد و از بدترین انواع ستمگری نسبت بزن دفاع می‌کنند؛ دمکراسی بر آنست که آزادی طلاق معنایش از «پاشیدن» روابط خانوادگی نبوده، بلکه بر عکس تحکیم این روابط بر یگانه پایه‌های ممکن و پایدار در یک جامعهٔ متمدن یعنی بر پایه‌های دمکراتیک است.

اگر هواداران آزادی تعیین سرنوشت یعنی هواداران آزادی جدا شدن را متهم به تشویق و ترغیب به تجزیه‌طلبی کنیم، بهمان درجه احمقانه و بهمان اندازه سالوسانه است که هواداران آزادی طلاق را متهم به ترغیب و تشویق به انهدام روابط خانوادگی نمائیم. همانگونه که در جامعهٔ بورژوازی مدافعان امتیازات و تن‌فروشی که شالوده ازدواج بورژوازی بر روی آن ریخته شده است با آزادی طلاق مخالفت می‌کنند، بهمان گونه هم نفی آزادی تعیین سرنوشت یعنی جدا شدن ملتها در کشور سرمایه‌داری معنایش فقط دفاع از امتیازات ملت حکمروا و شیوه‌های پلیسی ادارهٔ امور در مقابل شیوه‌های دمکراتیک است.

شکی نیست که سیاست‌بازی که معلول کلیهٔ مناسبات جامعهٔ سرمایه‌داری است، گاهی در مورد جدائی فلان یا بهمان ملت کار

را بیاوهسرائی فوق‌العاده ساده‌لوحانه و حتی صرفاً ابلهانه‌ای از طرف پارلمان‌نشینان یا پوبلیسیستها می‌کشاند. ولی فقط مرتجعین می‌توانند از این یاوه‌سرائی‌ها بیم و هراس بدل راه بدهند (یا خود را بیمناک وانمود سازند). هرکس که پیرو نقطهٔ نظر دمکراسی یعنی حل مسائل کشور بدست تودهٔ مردم است، خوب میداند که میان یاوه‌سرائی سیاست‌بازان و تصمیم توده‌ها «فاصله عظیمی وجود دارد» (۱۴۱). توده‌های مردم به بهترین وجهی از روی تجربه روزمرهٔ خود به اهمیت روابط جغرافیائی و اقتصادی و رجحان بازرگانی بزرگ و کشور بزرگ واقفند و فقط وقتی تصمیم بجدا شدن می‌گیرند که ستمگری ملی و اصطکاک‌های ملی زندگی مشترک را کاملاً غیرقابل تحمل نماید و بکلیهٔ مناسبات گوناگون اقتصادی پابند بزند. در چنین موردی هم روند رشد و تکامل سرمایه‌داری و آزادی مبارزهٔ طبقاتی بسود جداشوندگان تمام می‌شود.

پس از هر جهت که استدلالهای آقای کوکوشکین را مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم بمنتها درجه پوچ و بی‌پایه است و اصول دمکراسی را بمسخره گرفته است. ولی در این استدلالها منطق معینی وجود دارد و آنهم منطق منافع طبقاتی بورژوازی ولیکاروس است. آقای کوکوشکین هم مانند اکثریت حزب کادتها — چاکر کیسهٔ پول این بورژوازی است، و از امتیازات این بورژوازی عموماً و از امتیازات دولتی آن خصوصاً دفاع می‌کند، به اتفاق پوریشکویچ و در ردیف او از این امتیازات دفاع می‌کند، — فقط فرقی که دارد این است که ایمان پوریشکویچ بیشتر بچماق سرواژ است، و حال آنکه کوکوشکین و شرکاء می‌بینند که به این چماق در سال ۱۹۰۵ شکست سخت وارد آمده است و لذا اعتمادشان بیشتر بشیوه‌های بورژوائی فریب توده‌هاست که ترساندن خرده‌بورژواها و دهقانان از شبح «از هم پاشیدن کشور» و اغفال آنان از راه عبارتپردازیهائی درباره پیوند «آزادی مردم» با ارکان تاریخی و غیره از آنجمله است.

معنای طبقاتی واقعی خصومت لیبرالی نسبت به اصل حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش یکی و تنها یکی است: ناسیونال-

لیبرالیسم و دفاع از امتیازات دولتی بورژوازی ولیکاروس. اپورتونیستهای روسی در بین مارکسیستها هم که درست امروز یعنی در دوره رژیم سوم ژوئن برضد حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش بسیج شده‌اند، از قبیل: سمکوفسکی انحلال‌طلب، لیبمان بوندیست، یورکویچ خرده‌بورژوای اوکرائینی، — در عمل فقط بدنبال ناسیونال‌لیبرالیسم کشیده می‌شوند و اذهان طبقهٔ کارگر را با ایده‌های ناسیونال‌لیبرالی مشوب می‌سازند.

منافع طبقهٔ کارگر و مبارزهٔ وی برضد سرمایه‌داری چنین ایجاب می‌کند که کارگران همهٔ ملتها همبستگی کامل و فشرده‌ترین وحدت را داشته باشند و بسیاست ناسیونالیستی بورژوازی از هر ملیتی که باشد دست رد می‌زنند. به این جهت است که اگر سوسیال‌دمکراتها حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدا شدن ملت‌های ستمکش را نفی می‌کردند و یا اینکه از کلیهٔ خواستهای ملی بورژوازی ملتهای ستمکش پشتیبانی می‌نمودند، در هر دو صورت از مسیر وظایف سیاست پرولتری منحرف شده و کارگران را به تبعیت از سیاست بورژوائی واداشته بودند. برای کارگر مزدبگیر علی‌السویه است که استثمارکننده مرجح او بورژوازی ولیکاروس باشد که بر بورژوازی غیرخودی رجحان دارد یا بورژوازی لهستان که بر بورژوازی یهود رجحان دارد و هکذا. کارگر مزدبگیری که از منافع طبقهٔ خود آگاه است، هم به امتیازات دولتی سرمایه‌داران ولیکاروس با بی‌علاقگی می‌نگرد و هم بوعده‌های سرمایه‌داران لهستانی یا اوکرائینی که ادعا می‌کنند وقتی آنها امتیازات دولتی را بدست آورند زمین بهشت برین خواهد شد. سرمایه‌داری در هر حال برشد خود ادامه می‌دهد و خواهد داد، خواه در کشور واحد با ملیت‌های رنگارنگ و خواه در کشورهای یک‌ملتی.

در هر کدام از این حالات کارگر مزدبگیر دستخوش استثمار است و لازمهٔ مبارزه موفقیت‌آمیز برضد این استثمار وارستگی پرولتاریا از ناسیونالیسم و به اصطلاح بیطرفی کامل پرولترها در مبارزه بورژوازی ملتهای مختلف برای کسب اولویت است. کوچکترین

پشتیبانی پرولتاریای یک ملت از امتیازات بورژوازی ملی «خودی» ناگزیر موجب بروز حس عدم اعتماد در پرولتاریای ملت دیگر می‌شود و همبستگی طبقاتی بین‌المللی کارگران را تضعیف می‌کند و رشتهٔ اتحاد آنها را مطابق دلخواه بورژوازی از هم می‌گسلد. و نفی حق تعیین سرنوشت یا حق جدا شدن هم ناگزیر در عمل معنایش پشتیبانی از امتیازات ملت حکمفرماست.

اگر ما مثال مشخص جدا شدن نروژ از سوئد را مورد بررسی قرار دهیم با وضوح باز هم بیشتری می‌توانیم به این نکته یقین حاصل نمائیم.

٦ – جدا شدن نروژ از سوئد

روزا لوکزامبورگ بویژه این مثال را در نظر می‌گیرد و دربارهٔ آن به این شرح استدلال می‌کند:

«حادثهٔ اخیری که در تاریخ مناسبات فدراتیو رویداد، یعنی جدا شدن نروژ از سوئد، – که جراید سوسیال وطن‌پرستان لهستان با شتاب تمام آنرا بمثابه تجلی مسرتباری از نیرو و جنبهٔ مترقی تمایل جدائی دولتی دست‌آویز خود قرار دادند (رجوع شود بروزنامهٔ «ناپشود» (۱٤۲) کراکوی) بلافاصله این حقیقت را در کمال وضوح به ثبوت رسانید که فدرالیسم و جدائی دولتی که از آن ناشی می‌شود، بهیچوجه نشانهٔ ترقیخواهی یا دمکراتیسم نیست. پس از به اصطلاح «انقلاب» نروژ که با خلع و اخراج پادشاه سوئد از نروژ همراه بود، نروژیها طرح مربوط به استقرار جمهوری را رسماً ضمن همه‌پرسی رد نمودند و در کمال آرامی پادشاه دیگری برای خود برگزیدند. آنچه را که ستایشگران سطحی هر نوع جنبشهای ملی و هر نوع شبه استقلال، «انقلاب» اعلام نموده بودند، تجلی

ساده‌ای از روح انفصال‌طلبی دهقانان و خرده‌بورژوازی و تمایلی بود به اینکه بجای پادشاهی که آریستوکراسی سوئد تحمیل کرده بود، پادشاهی «از خود» و با پول خود داشته باشند و بالنتیجه این یک جنبشی بود که مطلقاً هیچ وجه مشترکی با انقلابیگری نداشت. در عین حال جریان ازهم گسیختگی وحدت سوئد — نروژ مجدداً ثابت کرد که در این مورد هم فدراسیونی که تا آنموقع وجود داشت تا چه درجه‌ای منحصراً مظهر منافع صرف خاندان سلطنت و بالنتیجه شکلی از سلطنت و ارتجاع بوده است» (مجله «په‌شگ‌لوند»).

این نکته عیناً تمام آن چیزی که روزا لوکزامبورگ در این مورد میگوید!! و باید تصدیق کرد که مشکل است انسان بتواند درجهٔ ناتوانی نظریات خود را برجسته‌تر از آنچه که روزا لوکزامبورگ در این مثال نشان می‌دهد، آشکار سازد.

مطلب بر سر این بود و بر سر این است که آیا در کشوری که ساکنین آنرا ملیتهای رنگارنگی تشکیل می‌دهند سوسیال‌دمکراتها باید برنامه‌ای که حق تعیین سرنوشت یا حق جدا شدن را برسمیت بشناسد، داشته باشند یا نه؟

حال به‌بینیم مثال نروژ که خود روزا لوکزامبورگ آنرا انتخاب کرده است، در این باره بما چه می‌گوید؟

نویسندهٔ ما بخود می‌پیچد و خود را این در و آن در می‌زند، نکته‌سنجی می‌کند و علیه «ناپشود» (۱۴۲) داد و فریاد راه می‌اندازد، ولی به این سئوال پاسخ نمی‌دهد!! روزا لوکزامبورگ از هرچه بخواهید صحبت می‌کند برای اینکه درباره کنه و ماهیت مطلب حرفی نزده باشد!!

شکی نیست که خرده‌بورژواهای نروژ که خواستند با پول خود پادشاهی از خود داشته باشند و از راه همه‌پرسی طرح مربوط به استقرار جمهوری را رد کردند صفات خرده‌بورژوائی بسیار ناپسندی

از خود نشان دادند. شکی نیست که «ناپشود» هم، اگر متوجه این موضوع نشده است، همین صفات خرده‌بورژوائی و بسیار ناپسند را از خود نشان داده است.

ولی این امر چه ربطی بموضوع دارد؟؟

آخر صحبت بر سر حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و برخورد پرولتاریای سوسیالیست به این حق بود! پس چرا روزا لوکزامبورگ بسئوال پاسخ نمی‌دهد و حاشیه می‌رود؟

میگویند که برای موش جانوری نیرومندتر از گربه وجود ندارد. برای روزا لوکزامبورگ هم از قرار معلوم جانوری نیرومندتر از «فراک» وجود ندارد. «حزب سوسیالیست لهستان» (۱۴۳) یعنی فراکسیون به اصطلاح انقلابی را بزبان عامیانه «فراک» می‌نامند. ورق‌پارهٔ «ناپشود» کراکوی با این «فراکسیون» همعقیده است. مبارزهٔ روزا لوکزامبورگ با ناسیونالیسم این «فراکسیون» طوری نویسندهٔ ما را نابینا کرده است که بجز «ناپشود» همه چیز در نظرش محو شده است.

اگر «ناپشود» بگوید: «آری»، روزا لوکزامبورگ وظیفهٔ مقدس خود می‌شمارد که فوراً بگوید «نه»، در حالیکه بهیچوجه فکر نمی‌کند که با این شیوه استقلال فکری خود را نسبت به «ناپشود» نشان نداده بلکه درست برعکس، وابستگی مضحک خود را به «فراکها» نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که توانائی این را ندارد اشیاء را با نظری کمی عمیق‌تر و وسیعتر از نظر این مورچه‌لانه کراکوی بنگرد. «ناپشود» البته ارگان بسیار بدی است و بهیچوجه مارکسیستی نیست، ولی این امر نباید مانع آن گردد که ما ماهیت مثال نروژ را که برای بررسی در نظر گرفته‌ایم مورد تحلیل قرار دهیم.

برای تحلیل این مثال از نقطهٔ نظر مارکسیستی، ما نباید روی صفات ناپسند «فراکهای» فوق‌العاده دهشتناک تأمل نمائیم، بلکه اولاً، خصوصیات تاریخی مشخص جدا شدن نروژ از سوئد و ثانیاً، چگونگی وظایف پرولتاریای هر دو کشور را هنگام این جدائی بررسی کنیم.

نروژ را رشته‌ای از روابط جغرافیائی، اقتصادی و زبانی به سوئد نزدیک می‌کند که از لحاظ پیوستگی خود دست کمی از روابط موجود میان بسیاری از ملتهای اسلاو غیر ولیکاروس و ولیکاروس‌ها ندارد. ولی اتحاد نروژ با سوئد داوطلبانه نبود و لذا آنچه که روزا لوکزامبورگ دربارهٔ «فدراسیون» می‌گوید کاملاً بیهوده و فقط برای این است که نمیداند چه بگوید. نروژ را در موقع جنگهای ناپلئون علیرغم اراده نروژیها به سوئد تسلیم کردند و سوئدیها مجبور بودند به نروژ نیرو وارد کنند تا این کشور را مطیع و منقاد خود سازند.

پس از آن با وجود خودمختاری کاملاً وسیعی که نروژ از آن برخوردار بود (مجلس خودی و غیره) طی دهها سال میان نروژ و سوئد برخورد و درگیری بود و نروژیها با تمام قوا می‌کوشیدند یوغ آریستوکراسی سوئد را از گردن خود بدور اندازند. و در ماه اوت سال ۱۹۰۵ سرانجام این یوغ را بدور افکندند: مجلس نروژ قراری صادر کرد که طبق آن شاه سوئد دیگر شاه نروژ نبود و در جریان همه‌پرسی که بعداً از مردم بعمل آمد اکثریت قریب به اتفاق (۲۰۰ هزار در مقابل چندین صد) برله جدا شدن کامل نروژ از سوئد بود. سوئدیها پس از کمی تردید بواقعیت جدا شدن تن در دادند.

این مثال بما نشان می‌دهد که جدا شدن ملتها با وجود مناسبات اقتصادی و سیاسی کنونی در چه زمینه‌ای ممکن است و مورد پیدا می‌کند و گاهی این جدا شدن در صورت وجود آزادی سیاسی و دمکراتیسم چه شکلی بخود می‌گیرد.

هیچ سوسیال‌دمکراتی هرآینه اگر تصمیم نگیرد مسائل آزادی سیاسی و دمکراتیسم را پیش خود علی‌السویه بداند (و در اینصورت بدیهی است که او دیگر سوسیال‌دمکرات نخواهد بود)، نمی‌تواند منکر این نکته شود که مثال مذکور بطور واقعی ثابت می‌کند که کارگران آگاه حتماً باید منظماً بکار تبلیغی مشغول باشند و موجباتی را فراهم سازند که تصادماتی‌را که ممکن است در مورد جدا شدن ملتها روی دهد نه «بشیوهٔ روسی» بلکه فقط آنطور حل شود که

در سال ۱۹۰۵ بین نروژ و سوئد حل شد. این همان چیزی است که در مورد اذعان به حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش در برنامه طلب می‌شود. روزا لوکزامبورگ ناگزیر می‌خواست با حملات مهیبی به کوته‌بینی خرده‌بورژواهای نروژی و «ناپشود» کراکوی گریبان خود را از واقعیتی که برای تئوری وی نامطبوع است خلاص کند، زیرا بخوبی می‌فهمید که این واقعیت تاریخی چگونه عبارتپردازی‌های وی را درباره اینکه حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش «اوتوپی» و برابر با حق «غذا خوردن در بشقابهای طلائی» و غیره است بطور قاطع تکذیب می‌کند. این عبارتپردازی‌ها فقط حاکی از ایمان اپورتونیستی نابخردانه و ناچیز و در عین حال خودپسندانه‌ای است به لایتغیر بودن تناسب فعلی قوا میان ملیتهای اروپای خاوری.

و اما بعد. در مسئله حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش نیز مانند هر مسئلهٔ دیگر آنچه قبل از همه و بیش از همه مورد توجه ماست حق پرولتاریا در تعیین سرنوشت خویش در داخل ملتهاست. روزا لوکزامبورگ این مسئله را هم محجوبانه بسکوت گذرانده است، زیرا حس میکرده که تحلیل این مسئله در مورد مثال نروژ که انتخاب کرده است برای تئوری وی بسی نامطبوع است.

خطمشی پرولتاریای نروژ و سوئد در برخوردی که بر سر جدا شدن روی داد چگونه بود و چگونه می‌بایستی باشد؟ البته کارگران آگاه نروژ پس از جدا شدن برله جمهوری رأی میدادند* و اگر سوسیالیستهائی پیدا شدند که رأی دیگر دادند این امر فقط ثابت می‌کند که گاهی اپورتونیسم کندذهن و خرده‌بورژوامآبانه در سوسیالیسم اروپا تا چه اندازه شدید است. در این باره نمی‌تواند دو عقیده وجود داشته باشد و اینکه ما روی آن مکث می‌کنیم فقط

* اگر اکثریت در نروژ طرفدار سلطنت بود و پرولتاریا طرفدار جمهوریت، در این صورت در برابر پرولتاریا بطور کلی دو راه باز می‌شد: یا انقلاب — در صورتیکه شرایط برای آن فراهم باشد و یا تبعیت از اکثریت و کار طولانی تبلیغ و آژیتاسیون.

برای اینست که روزا لوکزامبورگ می‌کوشد اصل مطلب را با گفتگوهائی که بموضوع ربطی ندارد ماست‌مالی کند. درمورد مسئله جدا شدن نمیدانیم که آیا برنامهٔ سوسیالیستی نروژ، سوسیال‌دمکراتهای نروژ را موظف می‌کرده است از عقیدهٔ معینی پیروی کنند یا نه؟ فرض کنیم موظف نمی‌کرده و سوسیالیستهای نروژ این مسئله را که خودمختاری نروژ تا چه اندازه برای مبارزه طبقاتی آزادانه کافی بود و درگیریها و برخوردهای دائمی آریستوکراسی سوئد تا چه اندازه مانع آزادی حیات اقتصادی می‌شد باز گذاشته‌اند. ولی در اینکه پرولتاریای نروژ می‌بایستی بر ضد این آریستوکراسی و برله دمکراسی دهقانی نروژ (با وجود تمام محدودیت‌های خرده‌بورژوائی آن) عمل نماید، جای هیچگونه تردید و چون‌وچرا نیست.

و اما پرولتاریای سوئد چطور؟ میدانیم ملاکین سوئد که مورد پشتیبانی کشیشهای سوئد بودند برضد نروژ تبلیغ جنگ می‌کردند و چون نروژ بمراتب ضعیف‌تر از سوئد بود، و قبلاً هم مزه تهاجم سوئد را چشیده بود و نیز چون آریستوکراسی سوئد در کشور خود دارای وزن و وجهه و اعتبار بسیار است، این تبلیغ یک تهدید بسیار جدی بشمار می‌رفت. بجرئت می‌توان گفت کوکوشکین‌های سوئد مدتها با حرارت تمام از طریق توصیه‌های خود در این مورد که نسبت به «فرمولهای کشدار حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش با احتیاط رفتار شود» و با نطق‌های پرآب و تاب دربارهٔ خطر «از هم پاشیدن کشور» و با دادن این اطمینان که «آزادی مردم» با اصول آریستوکراسی سوئد همساز است، ذهن توده‌های مردم سوئد را مشوب می‌ساختند. جای کوچکترین شکی نیست که اگر سوسیال‌دمکراسی سوئد با تمام قوا علیه ایدئولوژی و سیاست ملاکین و «کوکوشکین‌ها» مبارزه نمی‌کرد و اگر علاوه بر دفاع از برابری حقوق ملتها بطور کلی (که مورد قبول کوکوشکین‌ها هم هست) از حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و آزادی نروژ در جدا شدن نیز دفاع نمی‌کرد به آرمان سوسیالیسم و دمکراسی خیانت کرده بود.

در نتیجه اذعان بحق جدا شدن نروژیها از جانب کارگران

سوئد و اتحاد محکم کارگران نروژ و سوئد و همبستگی کامل طبقاتی و برادرانهٔ آنها سود برده است. زیرا کارگران نروژ اطمینان یافتند که بیماری ناسیونالیسم سوئدی بکارگران آنکشور سرایت نکرده است و برای آنها برادری با پرولترهای نروژ بالاتر از امتیازات بورژوازی و آریستوکراسی سوئد است. گسیخته شدن رشتهٔ ارتباطی که سلاطین اروپا و آریستوکراتهای سوئد آنرا به نروژ تحمیل کرده بودند باعث تقویت ارتباط بین کارگران سوئد و نروژ گردید. کارگران سوئد ثابت کردند که در کلیه تبدلات ناگهانی سیاست بورژوازی — که در آن با وجود مناسبات بورژوائی کاملاً ممکن است نروژیها دوباره بتابعیت اجباری سوئدیها در آیند! — خواهند توانست برابری کامل حقوق و همبستگی طبقاتی کارگران هر دو ملت را خواه در مبارزه برضد بورژوازی سوئد و خواه برضد بورژوازی نروژ حفظ کرده و از آن دفاع نمایند.

از اینجا ضمناً معلوم می‌شود کوششهائی که گاهی از طرف «فراکها» بعمل می‌آید تا از اختلاف نظرهای ما با روزا لوکزامبورگ برضد سوسیال‌دمکراسی لهستان «استفاده نمایند» تا چه اندازه بی‌اساس و حتی آشکارا رذیلانه است. «فراکها» نه حزب پرولتری هستند و نه حزب سوسیالیستی، بلکه حزب ناسیونالیستی خرده‌بورژوائی، یعنی چیزی شبیه به سوسیال‌رولوسیونرهای لهستان هستند. درباره وحدت سوسیال‌دمکراتهای روس با این حزب هرگز هیچگونه حرفی در میان نبوده و نمی‌توانست هم باشد. برعکس، هیچیک از سوسیال‌دمکراتهای روسیه هرگز از نزدیکی و اتحاد با سوسیال‌دمکراتهای لهستان «اظهار پشیمانی نکرده است». خدمت بزرگ و تاریخی سوسیال‌دمکراسی لهستان در این است که برای نخستین بار در لهستان یعنی در کشوریکه سراپا غرق در تمایلات و احساسات ناسیونالیستی است یک حزب واقعاً مارکسیستی و واقعاً پرولتری بوجود آورده است. ولی این خدمت سوسیال‌دمکراتهای لهستان از این جهت بزرگ نیست که روزا لوکزامبورگ اباطیلی برضد بخش نهم برنامهٔ مارکسیستی روسیه گفته است بلکه علیرغم این وضع اسف‌انگیز است.

البته برای سوسیال‌دمکراتهای لهستان «حق تعیین سرنوشت» آن اهمیتی را ندارد که برای سوسیال‌دمکراتهای روس دارد. پرواضح است که مبارزه با خرده‌بورژوازی لهستان که تمایلات ناسیونالیستی کورش ساخته سوسیال‌دمکراتهای لهستان را واداشته است با پشتکار و پیگیری خاصی (شاید گاهی هم کمی بیش از حد) «سختگیری نمایند». هیچیک از مارکسیستهای روسیه هرگز فکر این را هم نکرده که سوسیال‌دمکراتهای لهستان را بمخالفت با جدا شدن لهستان متهم نماید. این سوسیال‌دمکراتها فقط آنجا اشتباه می‌کنند که مانند روزا لوکزامبورگ در صدد می‌آیند لزوم اذعان بحق تعیین سرنوشت را در برنامهٔ مارکسیستهای روسیه نفی کنند.

در ماهیت امر این بدان معناست آنچه که در افق کراکوی قابل درک است در مورد تمام خلقها و ملتهای ساکن روسیه و منجمله ولیکاروسها بسط داده می‌شود. این امر بمعنای بودن «وارونه ناسیونالیست لهستانی» است نه سوسیال‌دمکرات روس، نه سوسیال‌دمکرات انترناسیونالیست.

زیرا سوسیال‌دمکراسی انترناسیونالیست همانا از اصل اذعان بحق ملتها در تعیین سرنوشت خویش پیروی می‌کند. و ما حالا این مطلب را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۷ – قرار کنگرهٔ بین‌المللی لندن در سال ۱۸۹۶

در این قرار گفته می‌شود:

«کنگره اعلام می‌دارد که هوادار حق کامل همهٔ ملتها در تعیین سرنوشت خویش (Selbstbestimmungsrecht) است و نسبت بکارگران هر کشوری که اکنون زیر یوغ استبداد نظامی و ملی و غیره زجر می‌کشند، اظهار همبستگی

می‌کند؛ کنگره از کارگران همهٔ کشورها دعوت می‌کند بصفوف کارگران آگاه (Klassenbewusste = آگاه بمنافع طبقاتی خود) همه جهان به‌پیوندند تا در راه غلبه بر سرمایه‌داری جهانی و تحقق مقاصد سوسیال‌دمکراسی جهانی به اتفاق آنها مبارزه کنند»*.

بطوریکه متذکر شدیم اپورتونیستهای ما — آقایان سمکوفسکی، لیبمان و یورکویچ اصولاً از این قرار بی‌اطلاعند. ولی روزا لوکزامبورگ از آن اطلاع دارد و متن کامل آنرا نقل می‌کند که در آن نیز همان اصطلاحی که در برنامهٔ ما بکار رفته است، یعنی «تعیین سرنوشت» ذکر شده است.

حال سئوال می‌شود که آیا روزا لوکزامبورگ این مانعی را که در سر راه تئوری «بکر» اوست، چگونه برطرف می‌کند؟

اوه، خیلی ساده:... آنچه در مرکز توجه قرار می‌گیرد قسمت دوم قطعنامه است... جنبهٔ شعاری آن... فقط از روی سوء تفاهم ممکن است به آن استناد جست!!

ناتوانی و گیجی نویسندهٔ ما بسی حیرت‌آور و مایهٔ شگفت است. معمولاً فقط اپورتونیستها هستند که به جنبهٔ شعاری نکات برنامهٔ پیگیر دمکراتیک و سوسیالیستی اشاره می‌کنند و از جروبحث مستقیم برضد آن جبونانه شانه خالی می‌نمایند. ظاهراً بیهوده نیست که

---

* رجوع شود بگزارش رسمی دربارهٔ کنگره لندن بزبان آلمانی: «Verhandlungen und Beschlüsse des internationalen sozialistischen Arbeiter-und Gewerkschafts- Kongresses zu London, vom. 27. Juli bis 1. August 1896», Berlin, 1896, S- 18. («صورتجلسه ها و تصویبنامه های کنگرهٔ بین‌المللی احزاب سوسیالیست کارگری و اتحادیه‌های صنفی در لندن، از ۲۷ ژوئیه تا اول اوت ۱۸۹٦»، برلن، ۱۸۹٦، ص — ۱۸. هـ. ت.). در یک جزوهٔ روسی آن اصطلاح «تعیین سرنوشت خویش» بغلط «خودمختاری» ترجمه شده است.

این مرتبه روزا لوکزامبورگ در جرگه نامطلوب آقایان سمکوفسکی، لیبمان و یورکویچ درآمده است. روزا لوکزامبورگ جرئت نمی‌کند صریحاً بگوید که آیا قطعنامهٔ مزبور را صحیح می‌شمارد یا ناصحیح. او طفره می‌رود و رو پنهان می‌کند، گوئی خوانندهٔ بی‌دقت و بی‌اطلاعی را در نظر دارد که تا بقسمت دوم قطعنامه برسد قسمت اول آنرا فراموش می‌کند و یا اینکه در بارهٔ مباحثاتیکه قبل از کنگرهٔ لندن در جراید سوسیال‌دمکرات شده، هرگز چیزی نشنیده است.

ولی روزا لوکزامبورگ اگر تصور می‌کند که می‌تواند در مقابل کارگران آگاه روسیه به این سهولت قطعنامه انترناسیونال را در مورد یک مسئله مهم اصولی زیر پا گذارد، و حتی آنرا قابل نداند نقادانه مورد تحلیل قرار دهد، خیلی در اشتباه است.

در مباحثات پیش از کنگره لندن — و بطور عمده در صفحات مجلهٔ مارکسیستی آلمانی«Die Neue Zeit» — نظریهٔ روزا لوکزامبورگ بیان شده بود و این نظریه در ماهیت امر در برابر انترناسیونال با شکست مواجه گردید! این است جان کلام که خوانندهٔ روس بویژه باید آنرا در نظر داشته باشد.

مباحثاتی که روی داد مربوط بمسئلهٔ استقلال لهستان بود. سه نظریه اظهار شده بود:

۱) نظریه «فراکها» که هکر از طرف آنها سخن میگفت. آنها می‌خواستند که انترناسیونال خواست استقلال لهستان را در برنامهٔ خود برسمیت بشناسد. این پیشنهاد پذیرفته نشد و این نظریه در برابر انترناسیونال شکست خورد.

۲) نظریه روزا لوکزامبورگ: سوسیالیستهای لهستان نباید استقلال لهستان را طلب نمایند. طبق این نظریه دربارهٔ اعلام حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش حتی سخنی هم نمی‌توانست باشد. این نظریه نیز در برابر انترناسیونال با شکست مواجه شد.

۳) نظریه‌ای بود که در آن موقع کائوتسکی ضمن اعتراض به روزا لوکزامبورگ و اثبات بی‌نهایت «یکطرفه» ماتریالیسم وی از همه پخته‌تر تشریح نمود. طبق این نظریه، انترناسیونال در زمان

حاضر نمی‌تواند استقلال لهستان را برنامهٔ خود قرار دهد، ولی کائوتسکی می‌گفت: سوسیالیستهای لهستان کاملاً می‌توانند یک چنین خواستی را بمیان بکشند. از نقطه نظر سوسیالیست‌ها بی‌اعتنائی بوظایف آزادی ملی در محیط جور و ستم ملی مسلماً خطا و اشتباه است.

تزهای بسیار مهم و اساسی این نظریه وارد قطعنامهٔ انترناسیونال شد: از یک طرف، اذعان کاملاً صریح و بدون هیچگونه سوء تعبیر بحق کامل کلیه ملتها در تعیین سرنوشت خویش و از طرف دیگر، دعوتی بهمان اندازه صریح از کارگران بوحدت بین‌المللی در مبارزهٔ طبقاتی خود.

بعقیدهٔ ما این قطعنامه کاملاً صحیح است و برای کشورهای اروپای خاوری و آسیا در آغاز قرن بیستم همانا این قطعنامه است که با در نظر گرفتن ارتباط و پیوند ناگسستنی هر دو قسمت آن یگانه دستور العمل صحیح سیاست طبقاتی پرولتاریا را در مورد مسئله ملی بدست می‌دهد.

سه نظریه فوق‌الذکر را قدری مفصلتر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

می‌دانیم که کارل مارکس و فریدریش انگلس پشتیبانی مجدانه از خواست استقلال لهستان را برای تمام دمکراسی اروپای باختری و علی‌الخصوص سوسیال‌دمکراسی، از وظایف حتمی می‌شمردند. برای دوران سالهای چهل و شصت قرن گذشته یعنی دوران انقلاب بورژوازی اتریش و آلمان و دوران «اصلاحات ارضی» (۱۴۴) در روسیه، این نظریه کاملاً صحیح و یگانه نظریه پیگیر دمکراتیک و پرولتری بود. مادامیکه توده‌های مردم روسیه و اکثریت کشورهای اسلاو هنوز در خواب عمیقی بودند، و در این کشورها جنبش‌های دمکراتیک مستقل و توده‌ای وجود نداشت، جنبش آزادیخواهانه اشراف لهستان از نقطهٔ نظر دمکراسی نه تنها سراسر روسیه و نه تنها کلیهٔ کشورهای اسلاونشین بلکه از نقطهٔ نظر دمکراسی سراسر اروپا، اهمیت عظیم و درجه اول داشت* (۱۴۵).

---

* از نظر تاریخی بسیار جالب توجه بود اگر خطمشی شلیاخت

ولی اگر این نظریه مارکس برای ثلث دوم یا ربع سوم قرن ۱۹ کاملاً صحیح بود، در قرن بیستم دیگر صحت خود را از دست داده است. جنبشهای مستقل دمکراتیک و حتی جنبش مستقل پرولتری در اکثر کشورهای اسلاو وحتی در یکی از عقب‌مانده‌ترین آنها یعنی روسیه برانگیخته شده است. لهستان اشرافی از بین رفته و جای خود را به لهستان سرمایه‌داری داده است. در چنین شرایطی لهستان نمی‌توانست اهمیت انقلابی استثنائی خود را از دست ندهد.

اینکه پ‌پ‌س («حزب سوسیالیست لهستان»، «فراکهای» فعلی) در سال ۱۸۹۶ می‌کوشید نظریهٔ مارکس را که بدوران دیگری مربوط است، «تسجیل نماید»، در حکم استفاده از نص مارکسیسم علیه روح مارکسیسم بود. به این جهت سوسیال‌دمکراتهای لهستان کاملاً حق داشتند که با احساسات ناسیونالیستی خرده‌بورژوازی لهستان مخالفت کردند و اهمیت فرعی مسئلهٔ ملی را برای کارگران لهستان به ثبوت رساندند و برای نخستین بار در لهستان یک حزب کاملاً پرولتری بوجود آوردند و اعلام داشتند که اصل اتحاد بهم‌فشرده کارگران لهستان و روس در مبارزه طبقاتی آنان اهمیتی بس عظیم دارد.

ولی آیا این بدان معناست که انترناسیونال در آغاز قرن بیستم می‌توانست اصل حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش و حق

(اشراف — م.) قیام‌کننده لهستان در سال ۱۸۶۳ و خطمشی چرنیشفسکی — دمکرات انقلابی روس که (مانند مارکس) توانست اهمیت جنبش لهستان را ارزیابی کند، با خطمشی دراگومانف خرده‌بورژوای اوکرائینی مقایسه می‌شد. این شخص مدتها بعد بمیدان آمد و نظریات دهقانی را بمیان می‌کشید که هنوز بقدری وحشی و خواب‌آلود بود و چنان به تپهٔ پهن خود دلبسته بود و از پانهای (ملاکین) لهستان چنان نفرت بجائی داشت که نمی‌توانست به اهمیت مبارزهٔ این پانها برای دمکراسی سراسر روسیه پی ببرد. (رجوع شود به کتاب بنام «لهستان تاریخی و دمکراسی ولیکاروس» اثر دراگومانف). دراگومانف کاملاً شایستهٔ آن بوسه‌های پرهیجانی بود که بعدها آقای پ. ب. استرووه که اکنون ناسیونال‌لیبرال شده است، بوی عطاء کرد.

جدا شدن آنها را برای اروپای خاوری و آسیا زاید بشمارد؟ چنین چیزی سنتهای نابخردی محسوب می‌شد و (از لحاظ تئوری) برابر بود با اینکه تحول بورژوادمکراتیک در کشورهای ترکیه و روسیه و چین پایان یافته شمرده شود و نیز (از لحاظ عملی) در حکم این بود که نسبت بحکومت مطلقه روش اپورتونیستی اتخاذ شود.

خیر. در اروپای خاوری و آسیا در دورانیکه انقلابهای بورژوا-دمکراتیک آغاز گردیده است، در دوران بیداری و در دوران تشدید جنبش‌های ملی، در دوران پیدایش احزاب مستقل پرولتری، وظیفهٔ این احزاب در مورد سیاست ملی باید دو جانب داشته باشند: یکی — اذعان بحق کلیهٔ ملتها در تعیین سرنوشت خویش، زیرا تحول بورژوا-دمکراتیک هنوز بپایان نرسیده است، و دمکراسی کارگری بطور پیگیر، جدی و صادقانه، نه بشیوهٔ لیبرالها و کوکوشکین‌ها، از برابری حقوق ملتها دفاع می‌کند، و دیگری — اتحاد بسیار فشرده و ناگسستنی مبارزهٔ طبقاتی پرولترهای همهٔ ملتهای ساکن یک کشور در جریان همه و هرگونه تبدلات ناگهانی تاریخ آن و با وجود همه و هرگونه تغییر و تبدیلی که در مرزهای ممالک مختلف از طرف بورژوازی بعمل می‌آید.

در قطعنامهٔ انترناسیونال سال ۱۸۹۶ همین وظیفهٔ دوجانبهٔ پرولتاریا فرموله شده است. پایه‌های اصولی قطعنامهٔ مجلس مشاورهٔ مارکسیستهای روس در تابستان سال ۱۹۱۳ بخصوص دارای همین جنبه است. هستند کسانی که این نکته بنظرشان «ضد و نقیض» می‌آید که بخش چهارم این قطعنامه حق تعیین سرنوشت و جدا شدن را برسمیت می‌شناسد و گوئی حداکثر آن چیزی را که ممکن است، به ناسیونالیسم «می‌دهد» (و حال آنکه در حقیقت امر در شناسائی حق کلیه ملتها در تعیین سرنوشت خویش حداکثر دمکراتیسم و حداقل ناسیونالیسم منظور شده است)، — ولی بخش پنجم آن کارگران را از شعارهای ناسیونالیستی هر بورژوازی برحذر می‌دارد و خواستار وحدت و همپیوستگی کارگران همهٔ ملتها در سازمانهای واحد پرولتری بین‌المللی است. ولی تنها مغزهای کاملاً خشکی مثلاً قادر نیستند

بفهمند که چرا دفاع کارگران سوئد از آزادی نروژ در امر جدا شدن و تشکیل دولت مستقل بنفع وحدت و همبستگی طبقاتی پرولتاریای سوئد و نروژ تمام شده است، ممکن است در اینجا «ضد و نقیض» مشاهده نمایند.

۸ - کارل مارکس اوتوپیست و روزا لوکزامبورگ پراتیك

روزا لوکزامبورگ، در حالیکه استقلال لهستان را «اوتوپی» میشمارد و بحد تهوع‌آوری این مطلب را تکرار می‌کند با لحن استهزاء بانگ برمی‌آورد: پس چرا خواست استقلال ایرلند مطرح نشود؟

از قرار معلوم، روزا لوکزامبورگ «پراتیک» نمی‌داند که نظر ک. مارکس نسبت بمسئله استقلال ایرلند چه بوده است. روی این مسئله باید مکث کنیم تا نشان دهیم که چگونه باید خواست مشخص استقلال ملی را از نقطهٔ نظر واقعاً مارکسیستی، نه از نظر اپورتونیستی، تجزیه و تحلیل نمود.

مارکس را عادت بر این بود که برای آزمایش و سنجش درجهٔ آگاهی و اعتقاد آشنایان سوسیالیست خویش به اصطلاح خود وی «دندانهای آنها را می‌شمرد» (۱۴۶). مارکس پس از آشنائی با لوپاتین در تاریخ ۵ ژوئیه سال ۱۸۷۰ شرحی برای انگلس می‌نویسد و در باره این سوسیالیست جوان روسی نظر بسیار تحسین‌آمیزی ابراز می‌دارد ولی ضمناً چنین اضافه می‌کند:

«... نقطه ضعف او: لهستان. لوپاتین در این زمینه کاملاً همانگونه صحبت می‌کند که یک انگلیسی، مثلاً چارتیست انگلیسی پیرو مکتب قدیم درباره ایرلند صحبت می‌کند».

مارکس از سوسیالیستی که متعلق بملت ستمگر است روش او را نسبت بملت ستمکش می‌پرسد و فوراً نقص مشترک سوسیالیستهای ملتهای حکمفرما (انگلیس و روس) را آشکار می‌سازد که عبارت است از

عدم درک وظایف سوسیالیستی آنها نسبت بملتهای تحت فشار و نیز نشخوار خرافاتی که از بورژوازی «عظیمت‌طلب» گرفته شده است.

قبل از اشاره به اظهارات مثبت مارکس دربارهٔ ایرلند، باید این نکته را قید کنیم که مارکس و انگلس بطور کلی بمسئله ملی با نظر کاملاً نقادانه می‌نگریستند و در ارزیابی اهمیت آن شرایط تاریخی را در نظر می‌گرفتند. مثلاً انگلس در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۱۸۵۱ به مارکس می‌نویسد که بررسی تاریخ، او را به نتایج بدبینانه‌ای در مورد لهستان می‌رساند. اهمیت لهستان جنبهٔ موقتی دارد و تا زمانی است که در روسیه انقلاب ارضی روی دهد. نقش لهستانیها در تاریخ، «حماقتهای متهورانه» است. «حتی یک لحظه هم نمی‌توان فرض کرد که لهستان حتی فقط در مقابل روسیه، بطور موفقیت‌آمیزی نمایندهٔ پیشرفت و ترقی است و یا فلان اهمیت تاریخی را دارد». در روسیه بیش از «لهستان شلیاختی خواب‌آلود» عناصر تمدن، فرهنگ، صناعت و بورژوازی هست. «ورشو و کراکو با پتربورگ، مسکو و ادسا قابل مقایسه نیست!». انگلس بموفقیت قیامهای اشرافی لهستان ایمان ندارد.

ولی هیچیک از این اندیشه‌ها که اینهمه دوراندیشی داهیانه در آنها هست، مانع این نشد که انگلس و مارکس ۱۲ سال بعد هنگامیکه روسیه هنوز در خواب بود ولی لهستان بغلیان آمده بود مراتب همدردی کاملاً عمیق و پرشور خود را نسبت به جنبش لهستان ابراز دارند.

در سال ۱۸۶۴ مارکس ضمن تنظیم بیانیهٔ انترناسیونال به انگلس (چهارم نوامبر ۱۸۶۴) می‌نویسد که ناچار باید با ناسیونالیسم مادزینی مبارزه کرد. مارکس می‌نویسد: «در این بیانیه منظور من از سیاست بین‌المللی، کشورها هستند نه ملیتها، و من روسیه را افشاء می‌کنم، نه کشورهای کم‌اهمیت‌تر را». مارکس کوچکترین شکی ندارد که مسئله ملی نسبت به «مسئله کارگری» دارای اهمیت فرعی است. ولی میان تئوری وی و بی‌اعتنائی نسبت به جنبش‌های ملی فاصله از زمین تا آسمان است.

سال ۱۸۶۶ فرا می‌رسد. مارکس در خصوص «دارودسته پرودن» در پاریس به انگلس چنین می‌نویسد: اینها «ملیت را مهمل می‌خوانند و

به بیسمارک و گاریبالدی حمله می‌کنند. این تاکتیک از لحاظ جروبحث با شوینیسم مفید و قابل توضیح است. ولی وقتی مریدان پرودن (که لافارگ و لونگه ــ دوستان شریف اینجائی من هم از زمرهٔ آنها هستند) تصور می‌کنند تمام اروپا می‌تواند و باید ساکت و صامت آنقدر در جای خود لم بدهد تا آقایان در فرانسه فقر و جهالت را از بین ببرند... بسیار مضحک می‌شوند» (نامهٔ مورخه ۷ ژوئن سال ۱۸۶۶).

بیستم ژوئن سال ۱۸۶۶ مارکس چنین می‌نویسد: «دیروز در شورای انترناسیونال بحث بر سر جنگ فعلی بود... همانطور که انتظار می‌رفت دامنهٔ بحث به مسئله «ملیتها» و روش ما نسبت به آن کشیده شد... نمایندگان (غیر کارگر) «فرانسه جوان» این نظریه را بمیان می‌کشیدند که هر ملیتی و حتی خود ملت خرافات کهنه و مبتذلی است. شتیرنریسم پرودنی... تمام جهان باید منتظر باشد تا فرانسوی‌ها برای انقلاب اجتماعی نضج و قوام یابند... انگلیسها خیلی خندیدند وقتی که من نطق خود را از این نکته شروع کردم که دوست ما لافارگ و سایرین که ملیت را ملغی کرده‌اند بزبان فرانسه یعنی بزبانی که نه دهم اعضای جلسه آنرا نمی‌فهمند با ما صحبت می‌کنند. سپس بطور کنایه گفتم که لافارگ بدون اینکه خودش آگاه باشد ظاهراً منظورش از نفی ملیتها این است که ملت نمونه‌وار فرانسه باید آنها را ببلعد».

نتیجه‌ای که از تمام این تذکرات انتقادآمیز مارکس بدست می‌آید واضح است: طبقهٔ کارگر کمتر از همه می‌تواند از مسئلهٔ ملی برای خود بت بسازد، زیرا حتمی نیست که رشد سرمایه‌داری تمام ملیتها را برای زندگی مستقل بپا دارد. ولی وقتیکه جنبشهای توده‌ای ملی پدیدار گردیدند روی گرداندن از آن و امتناع از پشتیبانی عواسل مترقی آن معنایش در حقیقت این است که انسان به تعصب خرافات ناسیونالیستی دچار شود، یعنی ملت «خود» را «ملت» «نمونه‌وار» بداند (و یا از خود اضافه می‌کنیم ملتی بداند که دارای امتیاز استثنائی در تشکیل دولت است) *.

---

* بنامهٔ مورخه ۳ ژوئن سال ۱۸۶۷ مارکس به انگلس هم مراجعه

باری برگردیم بمسئله ایرلند.

نظر مارکس نسبت به این مسئله روشن‌تر از همه در قسمتهای زیرین که از نامه‌های او استنساخ شده مشروح است:

«من با تمام وسائل کوشیدم کارگران انگلیس را به برپا نمودن نمایش و تظاهرات بنفع فنیانیسم (۱۴۷) وادار کنم... سابقاً من جدائی ایرلند را از انگلستان غیر ممکن می‌شمردم، ولی حالا آنرا ناگزیر می‌دانم ولو اینکه پس از جدائی کار بفدراسیون بکشد». این نکته را مارکس در نامهٔ مورخه ۲ نوامبر ۱۸۶۷ خود برای انگلس نوشته است.

در نامهٔ مورخه ۳۰ نوامبر همان سال چنین اضافه کرده است:

«ما بکارگران انگلیسی چه توصیه‌ای باید بکنیم؟ بعقیدهٔ من آنها باید Repeal (گسیختن) رشتهٔ اتحاد» (گسیختن رشتهٔ اتحاد ایرلند با انگلستان یعنی جدائی ایرلند از انگلستان) — «و خلاصه همان خواست سال ۱۷۸۳ را منتها بطرز دمکراسی‌شده و مطابق با شرایط معاصر، یکی از مواد برنامهٔ خود قرار دهند. این یگانه شکل علنی رهائی ایرلند و بهمین جهت هم یگانه شکلی است که می‌تواند در برنامهٔ حزب انگلیس وارد شود. تجربهٔ آینده باید نشان دهد که آیا اتحاد خصوصی ساده بین دو کشور می‌تواند مدت طولانی دوام یابد یا نه...

... برای ایرلندیها در نظر گرفتن نکات زیرین از جمله ضروریات است:

۱ — خودمختاری و وابسته نبودن به انگلستان.

۲ — انقلاب ارضی...»

مارکس که برای مسئله ایرلند اهمیت فوق‌العاده‌ای قایل بود، در جلسهٔ اتحاد کارگران آلمان در این خصوص سخنرانی‌های یکساعت و نیمه ایراد می‌کرد (نامهٔ ۱۷ دسامبر ۱۸۶۷).

انگلس در نامهٔ مورخه ۲۰ نوامبر سال ۱۸۶۸ خود، «کینه‌ای را

کنید. «... با رضامندی واقعی از اخبار «تایمس» (۱۴۸) از پاریس از نداهای لهستان‌دوستی پاریسیها برضد روسیه آگاه شدم... آقای پرودن با دارودستهٔ کوچک آئین‌پرست خود کجا و مردم فرانسه کجا».

که بین کارگران انگلیسی نسبت به ایرلندیها وجود دارد» قید می‌کند، و تقریباً یکسال بعد (۲٤ اکتبر سال ۱۸۶۹) ضمن بازگشت مجدد به بحث پیرامون این مسئله می‌نویسد:

«از ایرلند تا روسیه il n'y a qu' un pas (یکقدم بیش فاصله نیست)... از روی تاریخ ایرلند می‌توان مشاهده نمود که چه بدبختی بزرگی دامنگیر ملتی است که ملت دیگر را به اسارت درآورده باشد. تمام رذالتهای انگلیسی از مسئله ایرلند سرچشمه می‌گیرد. من باید دوران کرومول را هنوز بررسی کنم، ولی بهرحال برایم مسلم است که اگر سیادت بشیوهٔ نظامی بر ایرلند و ایجاد اشرافیت جدیدی در آنجا ضرورت پیدا نمی‌کرد در انگلستان هم اوضاع صورت دیگری بخود می‌گرفت».

ضمناً نامهٔ مورخه ۱۸ اوت سال ۱۸۶۹ مارکس به انگلس را هم قید می‌کنیم:

«کارگران لهستانی در پزنان بکمک رفقای برلینی خود به اعتصاب پیروزمندانه‌ای دست زدند. این مبارزه علیه «آقای سرمایه» — حتی در ابتدائی‌ترین شکل خود، حتی اعتصاب — جدی‌تر از هرگونه سخن‌پردازی آقایان بورژواها دربارهٔ صلح بخرافات ملی خاتمه خواهد داد».

سیاستی که مارکس در مورد مسئله ایرلند در انترناسیونال تعقیب می‌کرد از شرح زیر معلوم می‌شود:

۱۸ نوامبر سال ۱۸۶۹ مارکس به انگلس می‌نویسد که در شورای انترناسیونال دربارهٔ روش کابینه بریتانیا نسبت به مسئلهٔ عفو عمومی در ایرلند مدت یکساعت و ربع صحبت کرده و قطعنامهٔ زیر را پیشنهاد نموده است:

«مقرر شد که

آقای گلادستون در پاسخ خود بخواستهای ایرلند مبنی بر آزادی میهن‌پرستان ایرلندی عمداً بملت ایرلند توهین می‌کند؛

او عفو سیاسی را در ایرلند بشرایطی مقید می‌سازد که هم برای کسانی که قربانی یک دولت فاسد شده‌اند موهن است و هم برای ملتی که آنها نمایندهٔ آنند؛

گلادستون با وجود مقید بودن به مقام رسمی خود، علناً و با آب و تاب از عصیان و شورش بردهداران آمریکا اظهار خوشوقتی کرد، ولی حالا فرمانبرداری پاسیف را بمردم ایرلند توصیه می کند؛

تمام سیاست وی در مورد عفو عمومی در ایرلند مظهر کاملاً واقعی همان «سیاست استیلاجویانه‌ای» است که با افشای آن آقای گلادستون کابینهٔ مخالفان خود — توریها را سرنگون ساخت؛

شورای کل جمعیت بین‌المللی کارگران مراتب تحسین خود را از دلاوری و پایداری و سربلندی مردم ایرلند در پیکار برای نیل به عفو عمومی ابراز می‌دارد؛

این قطعنامه باید به اطلاع تمام شعبات جمعیت بین‌المللی کارگران و کلیهٔ سازمانهای کارگری وابسته به آن در اروپا و آمریکا برسد».

دهم دسامبر سال ۱۸۶۹ مارکس می‌نویسد که گزارش وی دربارهٔ ایرلند در شورای انترناسیونال بشرح زیر تنظیم خواهد شد:

«... کاملاً صوفنظر از هرگونه عبارت «انترناسیونالیستی» و «نوعپرورانه» دربارهٔ «عدالت نسبت به ایرلند» — زیرا این نکته در شورای انترناسیونال بخودی‌خود واضح است — منافع مستقیم و مطلق طبقه کارگر انگلستان گسیختن رشتهٔ ارتباط کنونی آنرا با ایرلند ایجاب می کند. این است اعتقاد کاملاً عمیق من که مبتنی بر دلایلی است که قسمتی از آنها را نمی‌توانم برای خود کارگران انگلستان آشکار کنم. مدتها تصور می کردم که ممکن است رژیم ایرلند را از طریق بجنبش آوردن طبقهٔ کارگر انگلستان سرنگون ساخت. همیشه از این نظریه در «نیویورک تریبون» (۱٤۹) (روزنامهٔ آمریکائی که مارکس مدتها در آن مطالبی می‌نوشت) دفاع می کردم. ولی بررسی عمیق‌تر مسئله مرا بعکس این نظریه معتقد نمود. طبقهٔ کارگر انگلستان، مادامی که گریبان خود را از مسئله ایرلند خلاص نکرده است، هیچ کاری انجام نخواهد داد... ریشه‌های ارتجاع انگلستان در اسارت ایرلنداست» (تکیه روی کلمات از مارکس است).

اکنون باید سیاست مارکس در مورد مسئله ایرلند کاملاً برای خوانندگان روشن باشد.

مارکس «اوتوپیست» بقدری «غیر پراتیک» است که از جدائی ایرلند که پس از گذشت نیمقرن هنوز عملی نشده است، طرفداری می کند.

چه عاملی موجب شده است که مارکس این سیاست را تعقیب نماید و آیا این سیاست اشتباه نبوده است؟

ابتدا مارکس تصور می کرد که آزادکنندهٔ ایرلند، جنبش ملی خلق ستمکش نبوده بلکه جنبش کارگری در داخل ملت ستمگر است. مارکس برای جنبش های ملی هیچگونه مطلقیتی قایل نمی‌شود، زیرا می‌داند که آزادی کامل همهٔ ملیتها فقط منوط به پیروزی طبقهٔ کارگر است. پیش‌بینی کلیهٔ مناسبات متقابل احتمالی بین جنبشهای آزادیبخش بورژوائی ملتهای ستمکش و جنبشهای آزادیبخش پرولتری ملل ستمگر (درست همان مطلبی که مسئلهٔ ملی را در روسیهٔ کنونی اینقدر مشکل می کند) — امریست محال.

ولی جریان اوضاع طوری بود که طبقهٔ کارگر انگلستان برای مدت نسبتاً طولانی تحت نفوذ لیبرالها افتد و به دم آنها بدل شد و در نتیجهٔ پیروی از سیاست لیبرالی کارگری، خود را از داشتن رهبری محروم ساخت. جنبش آزادی‌بخش بورژوائی در ایرلند شدت یافت و شکلهای انقلابی بخود گرفت. مارکس در عقیدهٔ خود تجدید نظر می کند و آنرا تصحیح می‌نماید و می گوید: «بدبختی دامنگیر ملتی است که ملت دیگر را اسیر کرده باشد». ماداسی که ایرلند از قید جور و ستم انگلستان خلاص نشود، طبقهٔ کارگر انگلستان آزاد نخواهد شد. اسارت ایرلند، ارتجاع را در انگلستان تقویت می کند و به آن نیرو می‌بخشد (همانطوریکه اسارت ملتهائی توسط روسیه ارتجاع را در آنجا نیرو می‌بخشد!)

و مارکس ضمن اینکه قطعنامهٔ مربوط به پشتیبانی از «ملت ایرلند» و «مردم ایرلند» را (لابد ل. ول. اعقل عقلاء مارکس بیچاره را بجرم فراموشی مبارزه طبقاتی بباد دشنام می گرفت!) از انترناسیونال می گذراند، جدا شدن ایرلند را از انگلستان تبلیغ می کند، «ولو اینکه پس از جدائی کار بفدراسیون بکشد».

علل تئوریک این استنتاج مارکس چیست؟ در انگلستان بطور کلی

انقلاب بورژوازی مدتهاست پایان یافته است. ولی در ایرلند هنوز بپایان نرسیده است؛ این انقلاب را رفرمهای لیبرالهای انگلیسی فقط حالا پس از نیمقرن دارند بپایان می‌رسانند. اگر سرمایه‌داری در انگلستان به آن زودی که ابتداء مارکس انتظار داشت سرنگون می‌شد، آنوقت دیگر در ایرلند جائی برای جنبش بورژوادمکراتیک یعنی جنبش عمومی ملی باقی نمی‌ماند. ولی وقتی این جنبش بوجود آمد، مارکس بکارگران انگلستان توصیه می‌کند از آن پشتیبانی کنند و تکان انقلابی به آن بدهند و آنرا بنفع آزادی خویش بپایان رسانند.

البته ارتباط اقتصادی ایرلند با انگلستان در سالهای دهه شصت قرن گذشته محکمتر از ارتباط اقتصادی روسیه با لهستان و اوکرائین و غیره بود. جنبهٔ «غیر پراتیک» و «غیر عملی» جدا شدن ایرلند (حتی اگر تنها شرایط جغرافیائی و قدرت عظیم مستعمراتی انگلستان را در نظر گیریم) کاملاً عیان بود. با اینکه مارکس دشمن اصولی فدرالیسم است در این مورد فدراسیون* را هم جایز می‌شمارد، فقط طوری باشد که آزادی ایرلند از طریق رفرم انجام نگیرد بلکه از راه انقلابی و به نیروی

---

* ضمناً درک این نکته دشوار نیست که چرا از نقطهٔ نظر سوسیال‌دمکراتیک «حق تعیین سرنوشت» را نمی‌توان نه بمفهوم فدراسیون تعبیر کرد و نه بمعنای خودمختاری (گرچه اگر مسئله را بطور مجرد و انتزاعی در نظر بگیریم هر دوی اینها با مفهوم «تعیین سرنوشت» وفق می‌دهند). حق فدراسیون بطور کلی بی‌معنی است، زیرا فدراسیون یک قرارداد دوجانبه است. مارکسیستها هرگز نمی‌توانند دفاع از فدرالیسم بطور کلی را در برنامهٔ خود قید کنند و در این مورد جای سخنی هم نیست. و اما در مورد خودمختاری باید متذکر شد آنچه را که مارکسیستها از آن دفاع می‌کنند «حق» خودمختاری نیست بلکه خود خودمختاری یعنی اصل عمومی و جامع دولت دمکراتیک است که از لحاظ ملی رنگارنگ بوده و اختلاف شرایط جغرافیائی و غیره در آن شدید است. به این جهت اذعان به «حق خودمختاری ملتها» نیز درست مانند «حق فدراسیون ملتها»، چیزی است بی‌معنی.

جنبش توده‌های مردم در ایرلند و ضمن پشتیبانی طبقهٔ کارگر انگلیس از آنان انجام گیرد.جای هیچگونه تردید نیست که تنها این طریقهٔ حل مسئلهٔ تاریخی می‌توانست مساعدترین نتایج را از نقطهٔ نظر منافع پرولتاریا و سرعت رشد اجتماعی داشته باشد.

ولی مسئله صورت دیگری بخود گرفت. هم مردم ایرلند و هم پرولتاریای انگلستان هر دو ضعیف از آب درآمدند. فقط حالا مسئلهٔ ایرلند با بندوبست‌های رذیلانهٔ لیبرالهای انگلیسی با بورژوازی ایرلند از طریق رفرم ارضی (از راه بازخرید) و خودمختاری (که لجالتاً بموقع اجرا گذاشته نشده است) دارد حل می‌شود (آنهم نمونه اولستر نشان می‌دهد که چقدر بزحمت). چه نتیجه‌ای از اینجا حاصل می‌شود؟ آیا از اینجا چنین برمی‌آید که مارکس و انگلس «اوتوپیست» بودند و خواستهای ملی «غیر عملی» را مطرح می‌کردند و تحت نفوذ ناسیونالیستهای ایرلند یعنی خرده‌بورژواها قرار می‌گرفتند (جنبهٔ خرده‌بورژوائی جنبش «فنی‌ها» مسلم است) و غیره و غیره؟

خیر، مارکس و انگلس در مورد مسئلهٔ ایرلند نیز سیاست پیگیر پرولتری داشتند که واقعاً توده‌ها را با روح دمکراتیسم و سوسیالیسم تربیت می‌کرد. فقط این سیاست قادر بود هم ایرلند و هم انگلستان را از دفع‌الوقتهائی که طی نیمقرن در مورد انجام رفرمهای ضروری می‌شد برهاند و نیز مانع شود که لیبرالها بصلاح و صرفهٔ ارتجاع این رفرمها را تحریف کنند.

سیاست مارکس و انگلس در مورد مسئلهٔ ایرلند بزرگترین سرمشق است که تا کنون اهمیت عظیم پراتیک خود را حفظ کرده است و نشان می‌دهد که روش پرولتاریای ملتهای ستمگر نسبت بجنبشهای ملی باید چگونه باشد؛ این سیاست اخطاری بود بر ضد «شتاب چاکرانه» خرده‌بورژواهای همهٔ کشورها و رنگها و زبانها برای اذعان بجنبهٔ «اوتوپی» تغییر مرزهای کشورهائی که بزور و بقهر و با واگذاری امتیازات بملاکان و بورژوازی یک ملت بوجود آمده‌اند.

اگر پرولتاریای ایرلند و انگلیس سیاست مارکس را نمی‌پذیرفتند و جدا شدن ایرلند را شعار خود قرار نمی‌دادند، این عمل از جانب آنها

بدترین اپورتونیسم و نیز فراموش کردن وظایف فرد دمکرات و سوسیالیست و گذشت و عقب‌نشینی در برابر ارتجاع و بورژوازی انگلیس محسوب می‌شد.

۹ - برنامهٔ سال ۱۹۰۳ و خواستاران الغای آن

صورتجلسه های کنگرهٔ سال ۱۹۰۳ که برنامهٔ مارکسیستهای روسیه در آن بتصویب رسید، چنان کمیاب شده است که اکثریت عظیم رهبران کنونی جنبش کارگری از براهین پاره‌ای از نکات برنامه بی‌اطلاعند (علی‌الخصوص که خیلی از نوشته های مربوط به این بحث از مزایای علنی بودن محروم است...). بدین مناسبت مکث روی تحلیل مسئله‌ای که در کنگرهٔ سال ۱۹۰۳ مورد توجه ما بود ضرورت دارد.

مقدم بر هر مطلبی یادآور می‌شویم که مقدار آن نوشته های سوسیال‌دمکراتیک روس که مربوط به «حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» است کم است، ولی با وجود این از آنچه هست با وضوح تمام دیده می‌شود که منظور از این حق همیشه حق جدا شدن بوده است. آقایان سمکوفسکی‌ها، لیبمان‌ها و یورکویچ ها که در این نکته شک دارند و بخش نهم برنامه را «مبهم» و غیره می‌شمارند، فقط در نتیجهٔ نهایت جهالت یا لاقیدی است که از «مبهم بودن» دم می‌زنند. پلخانف* حتی در سال ۱۹۰۲ ضمن دفاع از بخش «حق‌تعیین سرنوشت» در طرح برنامه در «زاریا» نوشت که این خواست که برای دمکراتهای بورژوازی حتمی نیست «برای سوسیال‌دمکراتها حتمی است». پلخانف نوشت: «اگر ما آنرا

* در سال ۱۹۱۶ و. ای. لنین در اینجا توضیح داده و نوشته است: «از خوانندگان خواهش می‌کنم فراموش نکنند که پلخانف در سال ۱۹۰۳ یکی از دشمنان عمدهٔ اپورتونیسم بشمار می‌رفت و از چرخش معروف اسفبار خود بسوی اپورتونیسم و سپس بسوی شوینیسم دور بود».

فراموش کنیم ویا از ترس اینکه به تعصب ملی هم‌میهنان طایفهٔ ولیکاروس ما بربخورد جرئت نکنیم آنرا بمیان بکشیم، در اینصورت... شعار...: «پرولترهای تمام کشورها، متحد شوید!» که ما بر زبان میرانیم بدل بدروغ شرم‌آوری میشود» (۱۵۰).

این توصیف بسیار صائبی است از برهان اساسی برلهٔ بخش مورد بررسی ما، و بقدری صائب است که منقدین برنامهٔ ما که «خویشاوندی را از یاد برده‌اند»، بیهوده نیست جبونانه دربارهٔ آن سکوت اختیار نموده و می‌کنند. امتناع از قبول این بخش صرفنظر از هر سببی که برایش قایل شوند، در عمل بمعنای گذشت و عقب‌نشینی «شرم‌آور» در مقابل ناسیونالیسم ولیکاروس است. و اما چرا در مقابل ولیکاروس، در حالیکه اینجا از حق همهٔ ملتها در تعیین سرنوشت خویش صحبت میشود؟ زیرا صحبت بر سر جدا شدن از ولیکاروسهاست. مصالح وحدت پرولترها، مصالح همبستگی طبقاتی آنها، اذعان بحق جدا شدن ملیتها را ایجاب میکند، و این آن نکته‌ای است که پلخانف ۱۲ سال پیش آنچه که قبلاً اشاره کردیم تصدیق کرده است؛ اگر اپورتونیستهای ما در این تعمق میکردند، محققاً اینقدر درباره تعیین سرنوشت مهمل و مزخرف نمی‌گفتند.

در کنگرهٔ سال ۱۹۰۳ که این طرح برنامهٔ مورد دفاع پلخانف تصویب شد، کار اصلی در کمیسیون برنامه متمرکز بود که متأسفانه صورتجلسه های آن نوشته نمیشد. و حال آنکه در مورد این نکته وجود این صورتجلسه ها بخصوص جالب توجه بود، زیرا فقط در داخل این کمیسیون بود که وارشاوسکی و گانتسکی ـ نمایندگان سوسیال‌دمکراتهای لهستان میکوشیدند از نظریات خود دفاع کنند و موضوع اذعان به «حق تعیین سرنوشت» را نفی نمایند. خواننده، اگر مایل باشد براهین و استدلال‌های آنها را (که در نطق وارشافسکی و در اظهارات او و گانتسکی مشروح است، ص ۱۳۴ — ۱۳۶ و ۳۸۸ — ۳۹۰ صورتجلسه ها) با براهینی که روزا لوکزامبورگ در مقالهٔ لهستانی خود آورده است و ما آنرا مورد تحلیل قرار داده‌ایم مقایسه کند شباهت کامل این براهین و استدلالها را خواهد دید.

ولی به‌بینیم کمیسیون برنامهٔ کنگرهٔ دوم که در آن بیش از همه پلخانف برضد مارکسیستهای لهستان صحبت می‌کرد، چگونه به این براهین و استدلالها برخورد می‌کرد؟ این براهین مورد استهزاء شدید قرار گرفت! بی‌معنی بودن پیشنهادی که به مارکسیستهای روسیه می‌شد حاکی از اینکه مسئله اذعان بحق ملتها در تعیین سرنوشت خویش حذف گردد، بقدری واضح و آشکار نشان داده شد که مارکسیستهای لهستان حتی جرئت نکردند براهین و استدلالهای خود را در جلسهٔ عمومی کنگره تکرار کنند!! آنها پس از اینکه در برابر مجلس عالی مارکسیستهای ولیکاروس و یهودی و گرجی و ارمنی به بی‌پروپا بودن خطمشی خود پی بردند، کنگره را ترک گفتند.

بدیهی است که این حادثهٔ تاریخی برای هر کس که جداً به برنامهٔ خود علاقمند است، نهایت اهمیت را دارد. شکست کامل براهین مارکسیستهای لهستان در کمیسیون برنامهٔ کنگره و خودداری آنها از هر اقدامی برای دفاع از نظریات خود در جلسهٔ کنگره — واقعیتی است فوق‌العاده پرمعنا. بیهوده نیست که روزا لوکزامبورگ در مقالهٔ سال ۱۹۰۸ خود در این باره «محجوبانه» سکوت اختیار کرده است — لابد خاطره کنگره برای وی خیلی ناگوار بوده است! او دربارهٔ آن پیشنهاد بحد مضحک ناشیانه «اصلاح» بخش نهم برنامه هم که وارشاوسکی و گانتسکی در سال ۱۹۰۳ از طرف همهٔ مارکسیستهای لهستان کرده بودند، و بعداً روزا لوکزامبورگ و دیگر سوسیال‌دمکراتهای لهستان جرئت نکردند (و جرئت هم نخواهند کرد) آنرا تکرار نمایند، سکوت اختیار کرده است.

ولی اگر روزا لوکزامبورگ، بمنظور کتمان شکست سال ۱۹۰۳ خود دربارهٔ این واقعیت سکوت کرده است، در عوض اشخاصی که بتاریخ حزب خود علاقمندند سعی خواهند کرد از این واقعیات آگاه شوند و در آن تعمق نمایند.

دوستان روزا لوکزامبورگ هنگام ترک کنگره سال ۱۹۰۳ برای کنگره چنین نوشتند: «... ما پیشنهاد می‌کنیم بند هفتم

(نهم فعلی) طرح برنامه بطریق زیر تنظیم گردد: بند ۷ — مؤسساتی که آزادی تام رشد فرهنگی را برای کلیه ملتهای ساکن کشور تضمین نمایند» (ص — ۳۹۰ صورتجلسه ها).

بدین طریق، مارکسیستهای لهستان در آن موقع چنان نظریات مبهمی در مورد مسئلهٔ ملی داشتند که در حقیقت بجای تعیین سرنوشت عنوان مستعار همان «خودمختاری فرهنگی ملی» کذائی را پیشنهاد می کردند!

این موضوع تقریباً باورنکردنی بنظر می‌آید، ولی متأسفانه واقعیت دارد. در خود کنگره با وجود اینکه در آن پنج بوندیست با پنج رأی و نیز سه قفقازی شرکت داشتند که بدون رأی مشورتی کاستروف دارای شش رأی بودند، حتی یک رأی هم برله پیشنهاد حذف بند مربوط به تعیین سرنوشت داده نشد. برله اضافه کردن «خودمختاری فرهنگی ملی» به این بند سه رأی داده شد (برله فرمول گلدبلات: «ایجاد مؤسساتی که آزادی تام رشد فرهنگی را برای ملتها تضمین نمایند») و برله فرمول لیبر («دادن حق آزادی رشد فرهنگی به آنها — بملتها») چهار رأی.

حالا که حزب لیبرال روس یعنی حزب کادتها بوجود آمده است ما میدانیم در برنامهٔ آن حق ملتها درتعیین سرنوشت سیاسی خویش بحق ملتها در «تعیین سرنوشت فرهنگی خویش» مبدل شده است. بنابر این، دوستان لهستانی روزا لوکزامبورگ در «مبارزهٔ» خود با ناسیونالیسم پ. پ. س. چنان موفقیتی داشتند که پیشنهاد می کردند برنامهٔ لیبرالی جانشین برنامهٔ مارکسیستی شود! و همین‌ها هم در ضمن برنامهٔ ما را متهم به اپورتونیسم می کردند — مگر تعجب دارد که به این اتهام در کمیسیون برنامهٔ کنگرهٔ دوم فقط خندیدند!

حال به‌بینیم نمایندگان کنگرهٔ دوم که چنانچه دیده شد در بین آنها حتی یکی هم بر ضد «حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» رأی نداد «تعیین سرنوشت» را چگونه تعبیر می کردند؟

سه بخش زیر که از صورتجلسه‌ها استخراج شده است در این باره چنین گواهی می‌دهد:

«مارتینف بر این عقیده است که برای اصطلاح «تعیین سرنوشت» نمی‌توان تفسیر وسیعی قایل شد؛ معنای آن فقط حق جدا شدن ملت و تشکیل یک واحد سیاسی جداگانه است و بهیچوجه خودمختاری منطقه‌ای نیست» (ص — ۱۷۱). مارتینف عضو کمیسیون برنامه بود که در آن براهین و استدلالهای دوستان روزا لوکزامبورگ رد شد و مورد تمسخر قرار گرفت. مارتینف در آن موقع از لحاظ نظریات خود «اکونومیست» و مخالف جدی «ایسکرا» بود و اگر عقیده‌ای اظهار می‌کرد که با عقیدهٔ اکثریت اعضای کمیسیون برنامه موافق نبود، مسلماً رد می‌شد.

گلدبلات، بوندیست، نخستین کسی بود که وقتی در کنگره پس از اتمام کار کمیسیون دربارهٔ بخش هشتم (نهم فعلی) برنامه بحث می‌شد، اجازه سخن خواست و گفت:

«برضد «حق تعیین سرنوشت» هیچگونه اعتراضی نمی‌توان کرد. در صورتیکه ملتی در راه کسب استقلال مبارزه می‌کند نمی‌توان با این عمل مخالفت کرد. اگر لهستان نخواهد بنکاح قانونی روسیه در آید در این صورت همانطوریکه رفیق پلخانف اظهار داشت بر ما نیست که از وی ممانعت کنیم. من در این حدود با این عقیده موافقم» (ص ۱۷۵ — ۱۷۶).

پلخانف در مورد این بخش در جلسهٔ عمومی کنگره اساساً مبادرت بصحبت نکرد. گلدبلات بسخنان پلخانف در کمیسیون برنامه استناد می‌کند که در آن «حق تعیین سرنوشت» مفصلاً و با زبانی ساده بمعنای حق جدا شدن تشریح شده‌است. لیبر که پس از گلدبلات رشتهٔ سخن را بدست گرفت چنین گفت:

«البته اگر یکی از ملیتها نتواند در حدود روسیه زندگی کند، حزب ممانعتی از وی بعمل نخواهد آورد» (ص ۱۷۶).

بطوریکه خواننده می‌بیند در کنگرهٔ دوم حزب که برنامه در آن

بتصویب رسید، در مورد این موضوع که معنی تعیین سرنوشت «فقط» حق جدا شدن است دو عقیده وجود نداشت. در آن موقع حتی بوندیستها هم به این حقیقت پی بردند و فقط در دورهٔ اسف‌انگیز ما که در آن ضدانقلاب ادامه دارد و انواع «متارکه‌جوئیها» مشاهده می‌شود اشخاص جسوری که جسارتشان از روی جهالت است پیدا شده‌اند که برنامه را «مبهم» می‌خوانند. ولی قبل از اینکه وقت خود را صرف این «به اصطلاح سوسیال‌دمکراتهای» مفلوک کنیم بررسی خود را در باره روش لهستانیها نسبت به برنامه بپایان می‌رسانیم.

وقتیکه لهستانیها بکنگرهٔ دوم (۱۹۰۳) آمدند اظهار داشتند که اتحاد امریست ضروری و مبرم. ولی پس از «عدم موفقیت» در کمیسیون برنامه کنگره را ترک گفتند و آخرین کلام آنها اظهاریهٔ کتبی بود که در صورت‌جلسه‌های کنگره ثبت، و متضمن پیشنهاد تعویض عبارت تعیین سرنوشت با خودمختاری فرهنگی ملی است که قبلاً به آن اشاره شد.

در سال ۱۹۰۶ مارکسیستهای لهستان در حزب عضویت پیدا کردند و ضمناً نه هنگام قبول عضویت و نه پس از آن (نه در کنگرهٔ سال ۱۹۰۷، نه در کنفرانسهای ۱۹۰۷ (۱۵۱) و ۱۹۰۸ و نه در پلنوم سال ۱۹۱۰ (۱۵۲)) حتی یک بار هم پیشنهادی درباره تغییر بخش نهم برنامهٔ روسیه ندادند!!

این یک واقعیت است.

و این واقعیت علیرغم هرگونه جمله‌پردازیها و اطمینان‌دادنها آشکارا نشان می‌دهد که دوستان روزا لوکزامبورگ مذاکرات کمیسیون برنامهٔ کنگره دوم و تصمیم این کنگره را کافی شمرده و با سکوت به اشتباه خود اعتراف کردند و آنرا پس از ترک کنگره در سال ۱۹۰۳ هنگامیکه در سال ۱۹۰۶ بعضویت حزب در می‌آمدند اصلاح نمودند و یکبار هم کوشش نکردند مسئلهٔ تجدید نظر در بخش نهم برنامه را از راه حزبی مطرح نمایند.

مقالهٔ روزا لوکزامبورگ در سال ۱۹۰۸ با امضای وی منتشر شد — بدیهی است که هیچگاه بفکر هیچکس خطور هم نکرده است منکر حق نویسندگان حزبی در انتقاد از برنامهٔ حزبی گردد — و پس از این

مقاله باز هم هیچیک از سازمانهای رسمی مارکسیستهای لهستانی مسئلهٔ تجدید نظر در بخش نهم را مطرح نکرد.

به این جهت تروتسکی به برخی از ستایشگران روزا لوکزامبورگ در حقیقت دوستی خالەخرسه می‌کند، وقتیکه از طرف هیئت تحریریه «بوربا» در شمارهٔ دوم (مارس سال ۱۹۱٤) می‌نویسد:

«... مارکسیستهای لهستان «حق تعیین سرنوشت ملی» را بکلی عاری از مضمون سیاسی شمرده و حذف آنرا از برنامه لازم می‌دانند» (ص — ۲۵).

تروتسکی خوش‌خدمت، از دشمن خطرناکتر است! او جز «گفتگوهای خصوصی» (یعنی صاف و ساده غیبت و بدگوئی که زندگی تروتسکی از آن راه می‌گذرد) از هیچ جای دیگر نمی‌توانست مدارکی بدست آورد که بگوید بطور کلی تمام «مارکسیستهای لهستان» در زمرهٔ کسانی هستند که از هر مقالهٔ روزا لوکزامبورگ طرفداری می‌کنند. تروتسکی «مارکسیستهای لهستان» را اشخاصی عاری از شرافت و وجدان معرفی کرده است که نمی‌توانند حتی معتقدات خود و برنامهٔ حزب خود را محترم شمارند. ای تروتسکی خوش‌خدمت!

در سال ۱۹۰۳ یعنی هنگامیکه نمایندگان مارکسیستهای لهستان بر سر حق تعیین سرنوشت کنگرهٔ دوم را ترک کردند، تروتسکی می‌توانست بگوید که آنها این حق را فاقد مضمون تشخیص دادند و حذف آنرا از برنامه لازم می‌شمارند.

ولی پس از این تاریخ مارکسیستهای لهستان وارد حزبی شدند که چنین برنامه‌ای داشت و یکدفعه هم پیشنهاد تجدید نظر در آن را نکردند*.

* بما اطلاع می‌دهند که مارکسیستهای لهستان در مجلس مشاورهٔ تابستان سال ۱۹۱۳ مارکسیستهای روسیه فقط با حق رأی مشورتی شرکت داشتند و در مسئله حق تعیین سرنوشت (حق جدا شدن) اصلاً رأی نداده‌اند و بطور کلی با این حق مخالفت میکردند. بدیهی است که کاملاً حق داشتند چنین رفتار کنند و همچنان در لهستان بر علیهِ

چرا تروتسکی در مقابل خوانندگان مجلهٔ خود درباره این واقعیات سکوت نموده است؟ فقط به این علت که نفع او در این بود که از دامن زدن بر آتش اختلافات مخالفان روسی و لهستانی انحلال‌طلبی سوءاستفاده نماید و کارگران روس را در مسئلهٔ برنامه فریب دهد.

تروتسکی هنوز حتی در یکی از مسائل جدی مارکسیسم عقیدهٔ ثابتی نداشته و همیشه «در شکاف» این اختلاف و آن اختلاف جای گرفته و از یکطرف بطرف دیگر گریخته است. در حال حاضر او در جرگهٔ بوندیستها و انحلال‌طلبان است و این حضرات هم که هیچ ملاحظه‌ای از حزب ندارند.

مثلاً به‌بینید لیبمان بوندیست چه می‌گوید؟

این جنتلمن می‌نویسد: «پانزده سال پیش هنگامیکه سوسیال‌دمکراسی روس در برنامهٔ خود مسئله حق هر ملیت را در «تعیین سرنوشت خویش» پیشنهاد کرد هر کس (!!) از خود می‌پرسید: معنی این اصطلاح مد (!!) دیگر چیست؟ و به این پرسش پاسخی نیافت (!!). این کلمات در میان مه غلیظی باقی ماند (!!). در واقع آنهنگام پراکندن این مه دشوار بود. در آن زمان می‌گفتند: هنوز وقت آن نرسیده است که این ماده مشخص گردد، بگذار در این حالت مهی بماند (!!)، و جریان زندگی نشان خواهد داد که چه مضمونی باید در این ماده گنجانده شود».

راستی که این «پسرک بی‌تنبان» (۱۵۳) که برنامهٔ حزبی را مورد تمسخر قرار داده است، خیلی مایه دارد، مگر اینطور نیست؟

و اما علت این تمسخر چیست؟

علتش فقط این است که او آدمی است کاملاً ابله و چیزی نیآموخته و حتی تاریخ حزب را نخوانده است و همینطوری در جرگهٔ انحلال‌طلبان

جدا شدن آن تبلیغ نمایند. ولی این تمام آنچه را که تروتسکی از آن صحبت میکند دربر نمی‌گیرد، زیرا مارکسیستهای لهستان خواستار «حذف» بخش نهم از برنامه نبودند.

درآمده که در آن «رسم است» در مورد مسئلهٔ حزب و اصول حزبی لخت و عور باشند.

در یکی از داستانهای پومیالفسکی طلبه‌ای لاف می‌زند که چگونه «در یک لاوک کلم تف انداخته است» (۱۰۴). آقایان بوندیستها از اینهم پا را فراتر نهاده‌اند و به لیبمان‌ها میدان می‌دهند تا این جنتلمن‌ها در ملاء عام در لاوک خود تف کنند. آقایان لیبمان‌ها را چه کار به این کارها که در کنگرهٔ بین‌المللی تصمیمی گرفته شده است و در کنگرهٔ حزب خود آنها دو نماینده از بوند خودشان نشان دادند که کاملاً قادرند مفهوم «تعیین سرنوشت» را درک کنند (با اینکه انتقادکنندگان «سختگیر» و دشمنان جدی «ایسکرا» بودند!) و حتی با آن موافقت هم کردند؟ آیا در صورتیکه «پوبلیسیستهای حزب» (شوخی نکنید!) به تاریخ و برنامهٔ حزب طلبه‌وار برخورد کنند، انحلال حزب آسان‌تر نخواهد بود؟

اینک یک «پسرک بی‌تنبان» دیگر یعنی آقای یورکویچ از نویسندگان مجلهٔ «دزوین» (۱۰۵). از قرار معلوم، صورتجلسه‌های کنگرهٔ دوم در دسترس آقای یورکویچ بود، زیرا گفتهٔ پلخانف را که توسط گلدبلات تکرار شده است نقل قول می‌کند و آشنائی خود را با این مطلب که تعیین سرنوشت معنایش فقط حق جدا شدن می‌تواند باشد نشان می‌دهد. ولی این مطلب مانع این نمی‌شود که او در بین خرده‌بورژوازی اوکرائین افترائی به مارکسیستهای روس بزند حاکی از اینکه گویا آنها طرفدار «تمامیت کشوری» روسیه هستند (شمارهٔ ۷ — ۸، ص — ۸۳ و صفحهٔ بعدی، سال ۱۹۱۳). البته آقایان یورکویچ‌ها برای دور کردن دمکراسی اوکرائین از دمکراسی ولیکاروس شیوهٔ بهتر از این افتراء نمی‌توانستند اختراع کنند. تمام سیاست گروه نویسندگان مجلهٔ «دزوین» که جدا شدن کارگران اوکرائین و جمع شدن آنها را در سازمان ملی ویژه توصیه می‌کنند مبتنی بر همین دور کردن است! *

---

* مخصوصاً رجوع شود به پیشگفتاری که آقای یورکویچ در کتاب آقای لوینسکی زیر عنوان «Нарис розвитку українського робітничого

البته ترویج آشفته فکری عجیب در مورد مسئلهٔ ملی کاملاً برازندهٔ گروه خرده‌بورژواهای ناسیونالیست است که میان پرولتاریا تفرقه می‌اندازند، — و نقش واقعی «دزوین» هم همین است. پرواضح است که آقایان یورکویچ ها و لیبمان‌ها که وقتی آنها را «جنب حزبی» می‌نامند «بشدت» عصبانی می‌شوند، یک کلمه و مطلقاً یک کلمه هم در این باره نگفته‌اند که چگونه آنها می‌خواستند مسئله حق جدا شدن را در برنامه حل کنند؟

اینکه سومین و عمده‌ترین «پسرک بی‌تنبان» یعنی آقای سمکوفسکی که در صفحات روزنامهٔ انحلال‌طلبان در برابر جماعت ولیکاروس بخش نهم برنامه را «بباد ناسزا می‌گیرد» و در عین حال اظهار می‌دارد که «نظر بپاره‌ای ملاحظات با پیشنهاد» حذف این بخش برنامه «موافق نیست» !! باورکردنی نیست، ولی واقعیت است.

در ماه اوت سال ۱۹۱۲ کنفرانس انحلال‌طلبان (۱۰٦) رسماً مسئله ملی را بمیان می‌کشد. طی یکسال و نیم بجز مقالهٔ آقای سمکوفسکی هیچ مقالهٔ دیگر دربارهٔ بخش نهم نوشته نشد. در این مقاله هم نویسنده آن برنامه را رد می‌کند و «نظر بپاره‌ای ملاحظات (شاید بیماری مخفی؟)» با پیشنهاد اصلاح آن «موافق نیست»!! بجرئت می‌توان گفت که مشکل بتوان در تمام جهان نظیر یک چنین اپورتونیسم یا بدتر از اپورتونیسم را که روی برتافتن از حزب و طرفداری از انحلال آنست، پیدا کرد .

برای نشان دادن ماهیت استدلالهای سمکوفسکی بذکر یک مثال بسنده می‌کنیم :

او می‌نویسد : «اگر پرولتاریای لهستان بخواهد در چهار دیوار یک کشور به اتفاق پرولتاریای تمام روسیه مشترکاً مبارزه کند، ولی طبقات مرتجع جامعهٔ لهستان برعکس بخواهند لهستان را از روسیه جدا کنند و در جریان همه‌پرسی

руху в Галичині», Київ, 1914, («خلاصه‌ای دربارهٔ رشد جنبش کارگری اوکرائینی در گالیسی»، کییف، سال ۱۹۱٤. هـ. ت.) نگاشته است.

اکثریت آراء را بنفع این نکته جمع‌آوری نمایند تکلیف چیست؟ آیا ما سوسیال‌دمکراتها باید در پارلمان مرکزی با رفقای لهستانی خود برضد جدا شدن رأی بدهیم یا اینکه بمنظور خودداری از نقض «حق تعیین سرنوشت» برله جدائی رأی بدهیم؟» («نووایا رابوچایا گازتا» (۱۵۷) شماره ۷۱).

از اینجا دیده می‌شود که آقای سمکوفسکی حتی نمی فهمد که مطلب بر سر چیست! او فکر نکرده است که اتفاقاً حق جدا شدن در پارلمان مرکزی حل نمی‌شود بلکه در پارلمان (مجلس ملی و در جریان همه‌پرسی و غیره) آن ایالتی حل می‌شود که می‌خواهد جدا شود.

با ابراز حیرت کودکانه مبنی بر اینکه اگر در رژیم دمکراسی اکثریت با ارتجاع شد «تکلیف چیست» بر روی مسئله مربوط به سیاست واقعی و حقیقی و زنده سایه می‌اندازد، و آنهم هنگامیکه هم پوریشکویچ ها و هم کوکوشکین ها حتی فکر جدا شدن را نیز خیانت می‌شمارند! لابد پرولترهای سراسر روسیه امروز باید با پوریشکویچ ها و کوکوشکین ها مبارزه نکرده بلکه، بدون توجه به آنها، با طبقات مرتجع لهستان مبارزه کنند!!

و این لاطائلات عجیب و غریب را در ارگان انحلال‌طلبان می‌نویسند که یکی از رهبران مسلکی آن آقای ل. مارتف است. همان ل. مارتفی که طرح برنامه را تنظیم کرد و در سال ۱۹۰۳ آنرا از تصویب گذراند و بعد در دفاع از آزادی جدا شدن مطالبی نوشت. ل. مارتف حالا از قرار معلوم چنین استدلال می کند:

عاقل آنجا مورد احتیاج نیست،
رآد را بفرستید
تا بعد به‌بینم چه می‌شود (۱۵۸).

او هم رآد سمکوفسکی را می‌فرستد و در روزنامهٔ یومیه در برابر قشرهای جدید خوانندگانی که از برنامهٔ ما بی‌اطلاع هستند اجازه می‌دهد آنرا تحریف نمایند و الی غیرالنهایه مغلطه‌کاری کنند!

راستی، انحلال‌طلبی خیلی دور رفته و در عدهٔ زیادی از سوسیال‌دمکراتهای حتی مبرز پیشین هم اثری از حزبیت نمانده است.

البته روزا لوکزامبورگ را نمی‌توان با لیبمان‌ها و یورکویچ ها و سمکوفسکی‌ها در یک ردیف قرار داد، ولی این واقعیت که همانا همین‌ها به اشتباه وی چسبیده و متکی شده‌اند، با وضوح خاصی نشان می‌دهد که او به چه اپورتونیستی دچار شده است.

۱۰ – پایانسخن

نتایج را ترازبندی می‌کنیم.

بطور کلی از نقطهٔ نظر تئوری مارکسیسم مسئلهٔ حق تعیین سرنوشت هیچ اشکالی ندارد. نه دربارهٔ نفی قرار سال ۱۸۹۶ لندن جای چون‌وچرای جدی می‌تواند باشد و نه دربارهٔ اینکه مفهوم تعیین سرنوشت حق جدا شدن است و تشکیل دولتهای ملی مستقل گرایش کلیهٔ تحولات بورژوادمکراتیک بشمار می‌رود.

اشکال کار تا درجه معینی از اینجا ناشی می‌شود که در روسیه پرولتاریای ملتهای ستمکش و ملت ستمگر در کنار هم مبارزه می‌کنند و باید هم در کنار هم مبارزه کنند. وظیفه عبارت است‌از : حفظ وحدت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم و جلوگیری از انواع نفوذ ناسیونالیستی اعم از بورژوازی یا باندهای سیاه. در میان ملتهای ستمکش جریان تشکیل حزب مستقل، گاهی با چنان مبارزهٔ شدیدی برضد ناسیونالیسم این ملت توأم می‌گردد که دورنما لوث می‌شود و ناسیونالیسم ملت ستمگر فراموش می‌گردد.

ولی این لوث دورنما فقط برای مدت کوتاهی امکان دارد. تجربهٔ مبارزهٔ مشترک پرولترهای ملل مختلف با حد اکثر وضوح نشان می‌دهد که ما مسائل سیاسی را باید از نقطهٔ نظر سراسر روسیه مطرح نمائیم، نه از نقطهٔ نظر «کراکوی». و در سیاست سراسر روسیه هم پوریشکویچها و کوکوشکین‌ها فرمانروا هستند. عقاید آنها حکمفرماست و تحریکاتشان

برضد ملتهای غیرخودی بعلت «تجزیه‌طلبی» این ملت‌ها و فکر جدائی که دارند در دوما و مدارس و کلیساها و سربازخانه‌ها و در صدها و هزارها روزنامه علیه آنها صورت میگیرد و تبلیغ می‌شود و همین زهر ناسیونالیسم ولیکاروس است که فضای سیاسی سراسر روسیه را مسموم می‌سازد. بدبخت ملتی که با اسیر کردن ملت دیگر پایه‌های ارتجاع را در تمام روسیه محکم می‌کند. خاطرات سالهای ۱۸٤۹ و ۱۸٦۳ چنان سنت سیاسی زنده‌ای بوجود آورده است که هر آینه اگر طوفانهائی بمقیاس بسیار بزرگ رخ ندهد باز هم برای سالهای متمادی این خطر را در بر دارد که هر گونه جنبش دمکراتیک و بخصوص جنبش سوسیال‌دمکراتیک را دچار اشکال نماید.

بدون شک هر قدر هم نقطهٔ نظر برخی از مارکسیستهای ملل ستمکش (که «بدبختی» آنها در این است که گاهی با ایدهٔ رهائی ملی «خود» جلوی چشم توده‌های مردم را می‌گیرند) طبیعی بنظر آید، باز هم عملاً و از نقطهٔ نظر تناسب عینی نیروهای طبقاتی روسیه خودداری از حق تعیین سرنوشت برابر است با بدترین اپورتونیسم یعنی برابر است با سرایت دادن عقاید کوکوشکین‌ها به پرولتاریا. و این عقاید در حقیقت امر همان عقاید و سیاست پوریشکویچ هاست.

از این رو، اگر نظریهٔ روزا لوکزامبورگ در ابتداء بعنوان یک محدودیت صرفاً مربوط به لهستان، «کراکوی» *، بخشودنی بود، امروز که ناسیونالیسم و مقدم بر همه ناسیونالیسم دولتی ولیکاروس همه‌جا قوت

---

* فهم این نکته دشوار نیست که اذعان به حق جدائی ملتها از طرف مارکسیستهای سراسر روسیه و در درجهٔ اول از طرف ولیکاروس‌ها ذره‌ای هم ناسخ تبلیغ برضد جدا شدن از طرف مارکسیستهای فلان یا بهمان ملت ستمکش نیست، چنانچه اذعان بحق طلاق نیز ناسخ این نکته نیست که در فلان یا بهمان مورد برضد طلاق تبلیغ شود. از این رو بعقیدهٔ ما بطور اجتناب‌ناپذیری بر عدهٔ مارکسیستهای لهستانی که «تضاد» واهی را که فعلاً از جانب سمکوفسکی و تروتسکی بر آتش آن «دامن زده می‌شود» مورد استهزاء قرار خواهند داد، افزوده خواهد شد.

گرفته و این ناسیونالیسم است که سیاست را هدایت می‌کند، دیگر یک چنین محدودیتی نابخشودنی است. در واقع اپورتونیستهای همه ملتها که از ایدهٔ «توفانها» و «جهشها» وحشت دارند و تحول بورژوادمکراتیک را پایان‌یافته می‌شمارند و از دنبال ناسیونالیسم کوکوشکین‌ها می‌روند به این محدودیت متکی می‌شوند.

ناسیونالیسم ولیکاروس مانند هر ناسیونالیسم دیگری بسته به اینکه کدام طبقه در کشور بورژوازی هژمونی و سرکردگی دارد، مراحل مختلفی را طی می‌کند. تا سال ۱۹۰۵ ما تقریباً فقط ناسیونال‌ـ‌مرتجعین را می‌شناختیم. پس از انقلاب ناسیونال‌ـ‌لیبرالها درمیان ما پیدا شدند.

عملاً این خطمشی را در کشور ما هم اکتبریستها و هم کادتها (کوکوشکین) یعنی تمام بورژوازی معاصر تعقیب می‌کنند.

و اما بعدها ناگزیر ناسیونال‌ـ‌دمکراتهای ولیکاروس پیدا خواهند شد. آقای پشخونف که یکی از بنیادگذاران حزب «ملی سوسیالیستی» (۱۵۹) است، این نظریه را در همان هنگامیکه (در شماره ماه اوت «روسکویه بوگاتستوو» (۱۶۰) سال ۱۹۰۶) توصیه می‌کرد به توهمات ناسیونالیستی موژیک با احتیاط برخورد شود ابراز داشته است. هر چه بما بلشویکها افتراء بزنند که موژیک را «کمال مطلوب می‌شماریم» باز ما همیشه عقل موژیک را از موهومات موژیک و دمکراتیسم موژیک برضد پوریشکویچ را از تمایل و گرایش موژیک به آشتی با کشیش و ملاک قویاً از یکدیگر تفکیک کرده و خواهیم کرد.

دمکراسی پرولتری از حالا دیگر باید ناسیونالیسم دهقانان ولیکاروس را بحساب آورد (نه بمعنای گذشت نسبت به آن بلکه بمعنای مبارزه با آن) و محققاً برای مدت مدیدی هم بحساب خواهد آورد*. بیداری احساسات ناسیونالیستی در میان ملتهای ستمکش که پس از سال

---

* جالب توجه است در این نکته دقت شود که ناسیونالیسم مثلاً در لهستان ضمن اینکه از ناسیونالیسم اشرافی به ناسیونالیسم بورژوازی و سپس به ناسیونالیسم دهقانی تبدیل می‌شود، چه اشکالی بخود می‌گیرد. لودویگ برنگارد در کتاب خود زیر عنوان «Das polnische Gemeinwesen»

۱۹۰۵ تأثیر بس شدید داشت (کافی است گروه «استقلال طلبان-فدرالیست» در دومای اول، رشد و گسترش جنبش اوکرائین، جنبش مسلمانان و غیره را بیاد آوریم)، — ناگزیر باعث تقویت ناسیونالیسم خرده‌بورژوائی ولیکاروس در شهرها و دهات خواهد شد. هرچه تحول دمکراتیک روسیه کندتر پیش برود، بهمان نسبت تحریکات برضد ملتها و ستیزه‌جوئی بورژوازی ملتهای مختلف لجوجانه‌تر، خشونت‌آمیزتر و شدیدتر خواهد بود. ضمناً ماهیت فوق‌العاده ارتجاعی پوریشکویچ های روس موجب پیدایش (و تقویت) تمایلات «تجزیه‌طلبانه» در میان برخی از ملتهای ستمکشی می‌گردد که در کشورهای همسایه گاهی از آزادی خیلی بیشتری برخوردارند.

این اوضاع و احوال یک وظیفهٔ دوگانه و یا بعبارت صحیح‌تر دوجانبه‌ای را در برابر پرولتاریای روسیه قرار می‌دهد که عبارت است از: مبارزه با هرگونهٔ ناسیونالیسم و در درجهٔ اول با ناسیونالیسم ولیکاروس؛ اذعان به نه فقط برابری حقوق همهٔ ملتها بطور کلی بلکه همچنین برابری حقوق آنها در تشکیل دولت یعنی اذعان به حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و حق جدا شدن؛ — و در عین حال و همانا بنفع مبارزهٔ موفقیت‌آمیز با هر نوع ناسیونالیسم هر ملتی، — دفاع از وحدت مبارزه

(«لهستانیها در پروس»؛ ترجمه روسی آن هم هست)، «im preussischen Staat» در حالیکه خودش از نظریه یک کوکوشکین آلمانی پیروی می‌کند، پدیدهٔ فوق‌العاده جالب: ایجاد یکنوع «جمهوری دهقانی» برای لهستانیهای ساکن آلمان بصورت اتحاد بهم‌پیوستهٔ تمام مؤسسات تعاونی و سازمانهای دیگر دهقانان لهستانی در مبارزه برای ملیت، مذهب و سرزمین «لهستان» را بمیان می‌کشد. ستمگری آلمانیها لهستانی‌ها را بدور خود جمع نمود و آنها را از دیگران جدا ساخت و ابتداء حس ناسیونالیسم اشراف و سپس ناسیونالیسم بورژواها و بالاخره حس ناسیونالیسم تودهٔ دهقانی را برانگیخت (بویژه پس از یورشی که آلمانیها در سال ۱۸۷۳ برضد تدریس زبان لهستانی در مدارس آغاز کردند). در روسیه نیز اوضاع به این صورت در می‌آید و این وضع تنها منحصر به لهستان نمی‌شود.

پرولتاریا و سازمان‌های پرولتری و همپیوستگی و ادغام کامل این سازمانها در یک جامعه بین‌المللی علیرغم کوششهای بورژوائی در راه انفصال‌طلبی ملی.

برابری کامل حقوق ملتها؛ حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش؛ ادغام و همپیوستگی کارگران کلیهٔ ملتها — همان برنامهٔ ملی است که مارکسیسم بکارگران می‌آموزد و آن چیزی است که تجربه و آزمون تمام جهان و روسیه می‌آموزد.

حروف‌چینی این مقاله در چاپخانه بپایان رسیده بود که شماره سوم «ناشا رابوچایا گازتا» که آقای ول. کوسوفسکی در آن راجع به شناسائی حق کلیهٔ ملتها در تعیین سرنوشت خویش مطالبی نوشته بود بدست من رسید. او می‌نویسد:

> «این فرمول که بطور مکانیکی از قطعنامهٔ نخستین کنگرهٔ حزب (۱۸۹۸) نقل شده و این کنگره هم بنوبهٔ خود آنرا از تصمیمات کنگره‌های سوسیالیستی بین‌المللی اقتباس نموده است، بطوریکه از مباحثات برمی‌آید در کنگرهٔ سال ۱۹۰۳ بهمان مفهومی درک می‌شد که انترناسیونال سوسیالیستی به آن داده بود یعنی بمفهوم تعیین سرنوشت سیاسی یا بعبارت دیگر حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش در جهت استقلال سیاسی. بدین ترتیب فرمول تعیین سرنوشت ملی که حاکی از جدائی منطقه‌ای است، بهیچوجه با این نکته ارتباطی ندارد که چگونه باید در درون کشور معین مناسبات ملی را در مورد ملیتهائی که قادر یا مایل بخروج از دایرهٔ کشور مزبور نیستند تنظیم نمود».

از اینجا معلوم می‌شود که آقای ول. کوسوفسکی صورتجلسه های کنگرهٔ دوم ۱۹۰۳ را در اختیار داشته و بخوبی از مفهوم واقعی (و منحصر) تعیین سرنوشت آگاه است. حال این مسئله را که هیئت

تحریریه روزنامه «تسایت» (۱۶۱) — ارگان بوند — به آقای لیبمان میدان می‌دهد برنامه را مورد مسخره گیرد و آنرا مبهم شمارد، با مطلب فوق‌الذکر مقایسه کنید!! حضرات بوندیست‌ها سلیقه‌های «حزبی» عجیبی دارند... اینکه چرا کوسوفسکی مسئله تعیین سرنوشت را که بتصویب کنگره رسیده است انتقال مکانیکی می‌خواند «الله اعلم». هستند کسانی که «خیلی دلشان می‌خواهد اعتراض کنند»، ولی چه اعتراضی، چگونه، چرا، برای چه — دیگر این را نمی‌دانند.

در فوریه — مه ۱۹۱٤ نوشته شده است

در آوریل — ژوئن ۱۹۱٤
در شماره‌های ٤، ٥ و ٦ مجله «پروسوشچنیه» چاپ شده است

از روی متن مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲٥، ص ۲٥٥ — ۳۲۰ ترجمه شده است

توضیحات

۱ — نهم ژانویه سال ۱۹۰۵ بدستور تزار تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگران پتربورگ که برهبری کشیشی بنام گاپون بسوی کاخ زیمنی (زمستانی. م.) (اقامتگاه تزار) می‌رفتند تا عرضحالی به تزار بدهند گلوله‌باران شد. در جواب گلوله‌باران شرورانه کارگران بیدفاع و بدون اسلحه، اعتصابها و تظاهرات عظیم سیاسی در سراسر روسیه آغاز گردید.
رویدادهای نهم ژانویه که یکشنبه خونین نامیده شد سرآغاز انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ گردید. ص — ۵

۲ — کتاب و. ای. لنین «دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» در ماههای ژوئن و ژوئیه سال ۱۹۰۵ پس از پایان کار سومین کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و همچنین کنفرانس منشویکی در ژنو که همزمان با کنگره جریان داشت نوشته شده است.
انتشار کتاب و. ای. لنین «دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» رویداد بزرگ در زندگی حزب بود. این کتاب مخفیانه در یکعده از شهرهای روسیه انتشار می‌یافت. کتاب «دو تاکتیک» در محافل غیرعلنی حزبی و کارگری بررسی می‌شد.
در ماه فوریه سال ۱۹۰۷ کمیتهٔ امور مطبوعات پتربورگ مضمون این کتاب را اقدام تبهکارانه علیه دولت تزاری شمرد و آنرا توقیف کرد. دادگاه پتربورگ با تأیید این توقیف در ماه مارس، در دسامبر همان سال در اجلاس دادگاه تصویبنامه‌ای صادر کرد که در آن گفته می‌شد: «... جزوهٔ «ن. لنین. دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک»

از بین برده شود». اما دولت تزاری نتوانست این مهمترین اثر و.ای.لنین را از بین ببرد.

کتاب «دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» در نخستین جلد مجموعه مقالات لنین «طی دوازده سال» که در اواسط نوامبر سال ۱۹۰۷ در پتربورگ از چاپ خارج گردید وارد شد. لنین با توضیحات جدید کتاب را تکمیل نمود و در پیشگفتار این مجموعه دربارهٔ اهمیت کتاب نوشت: «اینجا اختلاف نظرهای اصلی تاکتیک با منشویکها بطور سیستماتیک تشریح می‌شود؛ — قطعنامه‌های «کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در لندن (بلشویکی) در بهار و کنفرانس منشویکی در ژنو شکل کاملاً بارز به این اختلاف نظرها دادند و آنها را به اختلاف بنیادی در ارزیابی تمامی انقلاب بورژوازی ما از زاویهٔ وظایف پرولتاریا رساندند» (مجموعه کامل آثار، چاپ ۵، جلد ۱٦، ص ۱۱۰ — ۱۱۱). ص — ۹

۳ — قیام در رزمناو پوتمکین روز ۱٤ (۲۷) ژوئن سال ۱۹۰۵ آغاز شد. رزمناو شورشی به ادسا آمد که در آن اعتصاب همگانی بر پا بود. اما از شرایط مساعدی که برای اقدام مشترک کارگران ادسا و ناویان ایجاد شده بود، استفاده بعمل نیامد. رزمناو «پوتمکین» پس از یازده روز سرگردانی، در حالیکه آذوقه و زغال نداشت ناگزیر شد بسواحل رومانی برود و خود را تسلیم مقامات رومانی کند. اکثر ناویان در خارجه ماندند و آنهائیکه بروسیه بازگشتند بازداشت گردیده و تسلیم دادگاه شدند.

قیام در رزمناو «پوتمکین» نافرجام بود، اما گرویدن ناویان بزرگترین کشتی جنگی بسوی انقلاب گام مهم در اعتلای جنبش مبارزه برضد حکومت مطلقه بشمار می‌رفت. ص — ۹

٤ — «پرولتاری» (چاپ ژنو) — هفته‌نامهٔ غیرعلنی بلشویکی، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که بر طبق قرار سومین کنگره حزب تأسیس یافته بود. بنابه تصمیم ۲۷ آوریل (۱۰ ماه مه) ۱۹۰۵ پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب، و. ای. لنین دبیر مسئول این

ارگان مرکزی معین شده بود. این هفته‌نامه در ژنو از ۱٤ (۲۷) ماه مه تا ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۰۵ انتشار می‌یافت و جمعاً ۲٦ شماره منتشر شد. ص — ۹

۵ — نارودنیچستوو — جریان خرده‌بورژوائی در جنبش انقلابی روس که در سالهای دهه ٦۰ — ۷۰ قرن ۱۹ بوجود آمد. نارودنیکها در راه محو حکومت مطلقه و واگذاری زمینهای ملاکی بدهقانان کوشش می‌کردند و خود را سوسیالیست می‌شمردند، اما سوسیالیسم آنها تخیلی بود.

نارودنیکها قانونمندی رشد مناسبات سرمایه‌داری را در روسیه نفی می‌کردند و بر این اساس نه پرولتاریا بلکه دهقانان را نیروی عمدهٔ انقلابی می‌شمردند و ابشین (جامعهٔ روستائی — م.) را نطفهٔ سوسیالیسم می‌دیدند. نارودنیکها نقش توده‌های مردم را در روند تاریخی نفی می‌کردند و مدعی بودند که شخصیتهای بزرگ (قهرمانان) سازندهٔ تاریخند و تودهٔ مردم لاقید از نقطهٔ‌نظر نارودنیچستوو در نقطهٔ مقابل آنها گذاشته می‌شد. نارودنیکها بمنظور برپا داشتن دهقانان برای مبارزه علیه حکومت مطلقه بروستا میان مردم می‌رفتند و وجه تسمیه‌شان مشتق از کلمه «نارود» (خلق — م.) بود، ولی در آنجا مورد پشتیبانی نبودند.

نارودنیچستوو مراحلی را طی کرد و از دمکراتیسم انقلابی تا لیبرالیسم تحول پیدا کرد.

نارودنیکها در سالهای دهه ۸۰ — ۹۰ براه آشتی با تزاریسم گام نهادند و نمایندهٔ منافع کولاکها بودند و علیه مارکسیسم مبارزه می‌کردند. ص — ۱۰

٦ — برنامهٔ حزب اس‌ارها در نخستین کنگرهٔ حزبی که از ۲۹ دسامبر سال ۱۹۰۵ تا ٦ ژانویه سال ۱۹۰٦ در فنلاند برپا بود، تصویب شد.

سوسیالیست رولوسیونرها (اس‌ارها) یا سوسیالیستهای انقلابی — حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بود که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ در نتیجهٔ اتحاد گروهها و محافل مختلف نارودنیکی بوجود آمد. نظریات اس‌ارها آمیزهٔ التقاطی از ایده‌های نارودنیچستوو و رویزیونیسم بود.

حزب بلشویکها تلاش اس‌ارها را که می‌خواستند خود را سوسیالیست جلوه دهند افشاء می‌کرد و برسر نفوذ میان دهقانان پیگیرانه با اس‌ارها مبارزه می‌نمود و زیانهائی را که تاکتیک ترور فردی برای جنبش کارگری داشت برملاء می‌ساخت. در عین حال بلشویکها در شرایط معینی با اس‌ارها در مبارزه علیه تزاریسم موافقت‌های موقتی می‌کردند. حزب اس‌ارها در سالهای نخستین انقلاب روس ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ بدو جناح راست و چپ منشعب شد. جناح راست — حزب علنی سوسیالیست ملی (انسها) را تشکیل داد که نظریاتش بکادتها نزدیک بود و جناح چپ به سازمان نیمه‌آنارشیستی «ماکسیمالیست‌ها» مبدل گردید. حزب اس‌ارها در دوران ارتجاع استولیپین (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) با ازهم‌پاشیدگی کامل مسلکی و سازمانی مواجه بود. و در سالهای جنگ اول جهانی اکثر اس‌ارها در مواضع سوسیال‌شوینیسم قرار داشتند.

اس‌ارها پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ به اتفاق منشویکها و کادتها پشتیبان عمدهٔ دولت موقت ضدانقلابی بورژوا-ملاکی بودند و لیدرهای حزب (کرنسکی، آوکسنتیف و چرنف) در هیئت آن دولت شرکت داشتند. حزب اس‌ارها از پشتیبانی خواست دهقانان دایر به امحای نظام زمینداری ملاکان امتناع ورزید و از حفظ مالکیت ملاکان بر زمین جانبداری کرد؛ وزیران اس‌اری دولت موقت علیه دهقانانی که زمینهای ملاکان را گرفته بودند، گروههای مسلح سفاک گسیل داشتند.

اس‌ارها در سالهای مداخله نظامی بیگانگان و جنگ داخلی، بخرابکاری ضدانقلابی پرداخته و از مداخله‌گران مسلح بیگانه و از افراد گارد سفید مجدانه پشتیبانی می‌کردند و در توطئه‌های ضدانقلابی شرکت می‌جستند و عملیات تروریستی را علیه شخصیت‌های دولت شوروی و حزب کمونیست سازمان می‌دادند. ص — ۱۰

۷ — «اسوبوژدنیه» — مجلهٔ دوهفتگی که از ۱۸ ژوئن (اول ژوئیه) سال ۱۹۰۲ تا ۵ (۱۸) اکتبر سال ۱۹۰۵ در خارجه چاپ منتشر می‌شد. این مجله ارگان بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب روس بود. در سال ۱۹۰۳ «اتحاد آزادی» پیرامون مجله بوجود آمد (در ژانویه سال

۱۹۰٤ سازمان یافت) که تا اکتبر سال ۱۹۰۵ بموجودیت خود ادامه داد. اعضای «اتحاد آزادی» بعداً هستهٔ حزب دمکرات مشروطه‌خواه (کادتها) را که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت، تشکیل دادند. ص—۱۱

۸ — آکیموفشینا — مشتق از نام خانوادگی و. پ. آکیموف (ماخنویتس) است که نمایندهٔ معروف «اکونومیسم» و یکی از افراطی‌ترین اپورتونیستها بود.

اکونومیسم — جریان اپورتونیستی بود که در نیمهٔ اول دههٔ سالهای ۹۰ قرن گذشته میان بخشی از سوسیال‌دمکراتهای روس پیدا شد. «اکونومیستها» بر آن بودند که وظیفهٔ جنبش کارگری فقط مبارزه اقتصادی در راه بهبود وضع کارگران و کاهش مدت کار روزانه و افزایش دستمزدها و غیره است. بنظر «اکونومیستها» مبارزهٔ سیاسی علیه تزاریسم باید بعهدهٔ بورژوازی لیبرال گذاشته شود نه کارگران. «اکونومیستها» مخالف تأسیس حزب مستقل سیاسی طبقه کارگر بودند و اهمیت تئوری انقلابی را در جنبش کارگری نفی می‌کردند و از تبلیغ ایده‌های سوسیالیسم امتناع می‌ورزیدند. ص—۱۱

۹ — کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در ۱۲—۲۷ آوریل (۲۵ آویل تا ۱۰ مه) سال ۱۹۰۵ در لندن برپا بود. این کنگره توسط بلشویکها تدارک دیده شده بود و زیر رهبری لنین جریان داشت. منشویکها از شرکت در این کنگره امتناع کردند و کنفرانس خود را در ژنو تشکیل دادند.

در این کنگره ۳۸ نماینده: ۲٤ نماینده با رأی قطعی و ۱٤ نماینده با رأی مشورتی حضور داشتند.

کنگره مسائل بنیادی انقلاب را که در روسیه گسترش می‌یافت بررسی کرد و وظایف پرولتاریا و حزب آنرا معین نمود. در کنگره این مسائل مطرح شد: گزارش کمیتهٔ سازمانی؛ قیام مسلحانه؛ برخورد به سیاست دولت در آستانهٔ تحول؛ دربارهٔ دولت موقت انقلابی؛ برخورد به جنبش دهقانی؛ اساسنامهٔ حزب؛ برخورد به بخش جداشدهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه؛ برخورد به سازمانهای ملی سوسیال‌دمکراتیک؛

برخورد به لیبرالها؛ سازشهای عملی با اس‌ارها؛ تبلیغ و آژیتاسیون؛ گزارشهای کمیتهٔ مرکزی و نمایندگان کمیته‌های محلی و مسائل دیگر.

لنین طرح قطعنامه‌های مربوط به همهٔ مسائل اصلی مورد بررسی کنگره را نوشت و در کنگره درباره شرکت سوسیال‌دمکراتها در دولت موقت انقلابی، پیراسون قطعنامه مربوط به پشتیبانی از جنبش دهقانی گزارشهائی داد و دربارهٔ قیام مسلحانه و برخورد به تاکتیک دولت در آستانهٔ تحول، دربارهٔ مناسبات کارگران و روشنفکران در سازمانهای سوسیال‌دمکراتیک، دربارهٔ اساسنامهٔ حزب، پیراسون گزارش مربوط به فعالیت کمیتهٔ مرکزی و دربارهٔ مسائل دیگر، نطقهائی ایراد کرد. کنگره برنامهٔ استراتژیکی و خطمشی تاکتیکی حزب را در انقلاب بورژوادمکراتیک معین نمود و مسئله سازماندهی قیام مسلحانه را بعنوان وظیفه عمده و مبرم فوتی حزب بمیان کشید و خاطرنشان کرد که در نتیجهٔ پیروزی قیام مسلحانهٔ مردم لازم است دولت موقت انقلابی تشکیل شود که باید مقاومت ضدانقلاب را درهم شکند و برنامهٔ حداقل حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را اجرا نماید و شرایطی برای انتقال بمرحله انقلاب سوسیالیستی فراهم سازد.

کنگره در اساسنامهٔ حزب تجدید نظر کرد: بند اول اساسنامه درباره عضویت در حزب را بر طبق فورمولبندی لنین تصویب کرد؛ سیستم دو مرکزیت (کمیتهٔ مرکزی و ارگان مرکزی) را در حزب از بین برد و مرکز واحد رهبری حزبی — کمیتهٔ مرکزی را ایجاد نمود؛ حقوق کمیتهٔ مرکزی و روابط آن با کمیته‌های محلی را دقیقاً معین کرد.

کنگره اقدامات منشویکها و اپورتونیسم آنان را در مسائل سازمانی و تاکتیکی محکوم کرد. کنگرهٔ سوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه نظر به اینکه «ایسکرا» بدست منشویکها افتاده و خطمشی اپورتونیستی در پیش گرفته بود، به کمیتهٔ مرکزی مأموریت داد ارگان جدید مرکزی — روزنامهٔ «پرولتاری» را تأسیس کند. در پلنوم ۲۷ آوریل (۱۰ ماه مه) سال ۱۹۰۵ و. ای. لنین بعنوان سردبیر روزنامه «پرولتاری» تعیین گردید. ص — ۱۱

۱۰ — «ایسکرا» — نخستین روزنامهٔ غیرعلنی مارکسیستی سراسری روسیه که توسط و. ای. لنین در سال ۱۹۰۰ تأسیس یافت و در ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی طبقهٔ کارگر روسیه نقش قاطع ایفاء نمود.

نظر به عدم امکان چاپ و انتشار روزنامهٔ انقلابی در روسیه بعلت تعقیب و پیگرد پلیس، لنین حتی هنگامی که در سیبری بحال تبعید بسر می‌برد نقشه‌ای برای چاپ آن در خارجه طرح نمود. لنین پس از پایان دوران تبعید (ژانویه سال ۱۹۰۰) به اجرای این نقشه پرداخت.

نخستین شمارهٔ «ایسکرای» لنینی در دسامبر سال ۱۹۰۰ در لیپزیگ از چاپ خارج گردید و شماره‌های بعدی آن در مونیخ چاپ شد. این روزنامه از ژوئیه سال ۱۹۰۲ در لندن و از بهار سال ۱۹۰۳ در ژنو چاپ می‌شد. لنین در واقع سردبیر و سرپرست امور «ایسکرا» بود.

این روزنامه بمرکز اتحاد و تجمع نیروهای حزبی مبدل شد و در عده‌ای از شهرهای روسیه گروه‌ها و کمیته‌های حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با خط‌مشی ایسکرائی تشکیل گردید.

هیئت تحریریه «ایسکرا» پیش‌نویس برنامهٔ حزب را برای بحث تنظیم و چاپ کرد و مقدمات تشکیل کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را (سال ۱۹۰۳) فراهم ساخت. کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از خدمات بزرگ «ایسکرا» در امر متحد ساختن همهٔ سازمانهای سوسیال‌دمکراتیک روسیه در قالب یک حزب قدردانی نمود و آنرا ارگان مرکزی اعلام کرد.

اما بلافاصله پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، در هیئت تحریریهٔ این روزنامه مبارزه‌ای میان لنین و نمایندگان خط‌مشی اپورتونیستی — منشویکها درگرفت. لنین از هیئت تحریریه خارج شد و «ایسکرا» از شمارهٔ ۵۲ (نوامبر سال ۱۹۰۳) «ایسکرای» نو نامیده شد که از «ایسکرای» قدیم متمایز بود. منشویکها «ایسکرا» را به ارگان مبارزه علیه مارکسیسم، علیه حزب، و به تریبون و مبلغ اپورتونیسم مبدل کردند. ص — ۱۱

۱۱ — منشویکها — منشویسم، جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روسیه بود.

در سال ۱۹۰۳ در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی برهبری لنین «بلشینستوو» یعنی اکثریت بدست آوردند و بلشویک نامیده شدند و اپورتونیستها در «منشینستوو» یعنی در اقلیت ماندند و منشویک نام گرفتند.

منشویکها در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ مخالف هژمونی طبقهٔ کارگر در انقلاب، و مخالف اتحاد طبقهٔ کارگر با دهقانان بودند و موافقت با بورژوازی لیبرال را طلب می‌کردند که بعقیده‌شان می‌بایست رهبری انقلاب به آن واگذار گردد. در سالهای ارتجاع که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ فرا رسید اکثر منشویکها انحلال‌طلب شدند: آنها می‌خواستند حزب انقلابی غیرعلنی طبقهٔ کارگر منحل شود. منشویکها پس از پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در هیئت دولت موقت بورژوازی شرکت جستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که در دست تدارک بود، مبارزه نمودند.

حزب منشویکها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ بحزب ضدانقلابی مبدل شد و به توطئه‌چینی‌ها و به سازماندهی قیام‌ها و بشرکت‌در آنها برای سرنگون ساختن حکومت شوروی پرداخت. ص — ۱۲

۱۲ — کمیسیون بولیگین — جلسه مشاورهٔ ویژه‌ای که بفرمان تزار در فوریه سال ۱۹۰۵ بریاست بولیگین — وزیر کشور تشکیل شد. ملاکان بزرگ و نمایندگان اشراف مرتجع در آن عضویت پیدا کردند. این جلسهٔ مشاوره قانون تشکیل مجلس دومای دولتی و آئین‌نامه مربوط به انتخابات مجلس دوما را تنظیم نمود که به انضمام مانیفست تزاری در تاریخ ششم (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ انتشار یافت. فقط ملاکان و سرمایه‌داران و عدهٔ کمی از دهقانان خرده‌مالک حق داشتند به نمایندگی این مجلس دوما انتخاب شوند. دومای دولتی

حق تصویب هیچ قانونی را نداشت و فقط می‌توانست برخی از مسائل را بعنوان ارگان مشورتی تزار مورد بررسی قرار دهد.
بلشویکها کارگران و دهقانان را به تحریم مجدانهٔ دومای بولیگینی دعوت کردند و انتخابات این مجلس دوما صورت نگرفت و دولت نتوانست آنرا تشکیل دهد. اعتلای فزاینده جنبش انقلابی و اعتصاب سیاسی اکتبر سال ۱۹۰۵ آنرا جارو کرد. ص — ۱٤

۱۳ — حزب دمکرات مشروطه‌خواه (کادتها) — حزب عمدهٔ بورژوازی لیبرال سلطنت‌خواه در روسیه بود که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تشکیل شد و نمایندگان بورژوازی و شخصیت‌های زمستووها از میان ملاکان و روشنفکران بورژوازی در آن عضویت داشتند. کادتها بمنظور اغفال توده‌های زحمتکش نام جعلی «حزب آزادی مردم» را روی خود گذاشتند، ولی در واقع از خواست سلطنت مشروطه جلوتر نرفتند و پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ همچون دشمنان آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی عمل می‌کردند و در همهٔ اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و یورشهای مداخله‌گران مسلح خارجی شرکت می‌نمودند. پس از قلع و قمع مداخله‌گران مسلح بیگانه و گاردهای سفید، کادتها در مهاجرت هم از فعالیت ضدانقلابی و ضدشوروی دست برنمی‌داشتند. ص — ۱٤

۱٤ — برنامهٔ حزب که در سال ۱۹۰۳ در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه تصویب شده بود و از دو قسمت — برنامهٔ حداکثر و برنامهٔ حداقل تشکیل می‌شد. برنامهٔ حداکثر — هدفش پیروزی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برای ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی بود. برنامهٔ حداقل شامل نزدیکترین خواستهای حزب: سرنگونی حکومت مطلقه، تشکیل جمهوری دمکراتیک، معمول ساختن روز کار هشت‌ساعته و محو کلیهٔ بقایای نظام خاوندی (سرواژ — م.) در روستا بود. ص — ۱۷

۱۵ — میلرانیسم — جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی که

آن از وجه تسمیه نام آ. ا. میلران — سوسیالیست رفرمیست فرانسوی مشتق شده است که در سال ۱۸۹۹ در هیئت دولت سرتجع بورژوازی فرانسه شرکت جست و از سیاست ضدملی آن پشتیبانی می‌کرد. ص — ۲۳

۱۶ — کمون پاریس سال ۱۸۷۱ — نخستین تجربه و آزمون دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ، دولت انقلابی طبقهٔ کارگر که در نتیجهٔ انقلاب پرولتری در پاریس تشکیل شد و ۷۲ روز — از ۱۸ مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۲٤

۱۷ — پارلمان فرانکفورت — مجلس ملی سراسری آلمان بود که پس از انقلاب ماه مارس ۱۸٤۸ در آلمان تشکیل شد و جلسهٔ خود را هجدهم ماه مه سال ۱۸٤۸ در فرانکفورت کنار ماین تشکیل داد. وظیفهٔ عمده مجلس — از بین بردن پراکندگی و تفرقهٔ سیاسی و تدوین قانون اساسی سراسری آلمان بود. اما این مجلس بعلت جبن و تزلزل اکثریت لیبرال و عدم‌قاطعیت و ناپیگیری جناح چپ خرده‌بورژوائی ترسید قدرت عالیه کشور را بدست گیرد و نتوانست در مسائل اصلی انقلاب سالهای ۱۸٤۸ — ۱۸٤۹ آلمان روش قاطع در پیش گیرد. مجلس در ژوئن سال ۱۸٤۹ بدست سپاهیان دولت ورتمبرگ پراکنده و از بین برده شد. ص — ۲۷

۱۸ — «روزنامهٔ جدید رین» («Neue Rheinische Zeitung») از اول ژوئن سال ۱۸٤۸ تا ۱۹ ماه مه ۱۸٤۹ در کلن چاپ و منتشر می‌شد. کارل مارکس و فریدریش انگلس رهبری امور روزنامه را بعهده داشتند و مارکس سردبیر آن بود. بگفتهٔ و. ای. لنین این روزنامه «بهترین و بی‌نظیرترین ارگان پرولتاریای انقلابی بود». «روزنامه جدید رین» با وجود همهٔ پیگردها و سوانع پلیسی، مردانه از علایق دمکراسی انقلابی و از منافع پرولتاریا دفاع می‌کرد. تبعید مارکس از پروس در ماه مه سال ۱۸٤۹ و تضییقات در مورد اعضای دیگر هیئت تحریریهٔ «روزنامهٔ جدید رین»، موجب قطع چاپ و انتشار آن گردید. ص — ۲۷

۱۹ — «سوسیال‌دمکرات» — روزنامه منشویکی بود که از هفتم (۲۰) آوریل تا سیزدهم (۲۶) نوامبر سال ۱۹۰۵ بزبان گرجی در تفلیس چاپ و منتشر می‌شد. جمعاً شش شماره انتشار یافت. ن. ژوردانیا — لیدر منشویکهای گرجستان این روزنامه را اداره می‌کرد. مقالهٔ ن. ژوردانیا زیر عنوان «زمسکی سابور و تاکتیک ما» در شمارهٔ اول «سوسیال‌دمکرات» هفتم (۲۰) آوریل سال ۱۹۰۵ درج شده بود. لنین در فصل هفتم کتاب «دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» این مقاله را نقادانه تشریح کرده است (رجوع شود بهمین جلد، ص ۶۰—۶۷). ص — ۳۰

۲۰ — چرنیه سوتنی (باندهای سیاه — م.) — باندهای سلطنت‌طلب که بدست پلیس تزاری برای مبارزه با جنبش انقلابی تشکیل شده بود. افراد این باندها انقلابیون را می‌کشتند و بروشنفکران ترقیخواه حمله می‌کردند و بقتل و غارت یهودیان می‌پرداختند. ص — ۳۱

۲۱ — قانون اساسی شیپفی — نامی است که لنین روی طرح نظام دولتی گذاشته است که د. ن. شیپف — لیبرال میانه‌رو، لیدر جناح راستگرای زمستووها تهیه کرده بود. شیپف در تلاش برای محدود ساختن دامنهٔ انقلاب و در عین حال بمنظور نیل به گذشت‌هائی از جانب دولت تزاری بنفع زمستووها پیشنهاد می‌کرد که ارگان منتخب مشورتی در حضور تزار ایجاد شود. لیبرالهای میانه‌رو با چنین معامله و ساخت و پاخت می‌خواستند توده‌های مردم را فریب دهند و نظام پادشاهی را حفظ کنند و در عین حال برخی حقوق سیاسی برای خود بگیرند. ص — ۳۲

۲۲ — «مارکسیسم علنی» — جریان اجتماعی‌ـسیاسی که در سالهای دههٔ ۹۰ قرن گذشته در روسیه میان روشنفکران بورژوالیبرال پیدا شد. استرووه، بولگاکف، توگان‌ـبارانوفسکی و دیگران خود را طرفدار مارکسیسم نامیده از آموزش مارکس تنها تئوری ناگزیری عوض شدن نظام اجتماعی‌ـاقتصادی فئودالی با نظام سرمایه‌داری گرفته و «روح

انقلابی» مارکسیسم را که آموزشی درباره نابودی حتمی و مسلم سرمایه‌داری و دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی و گذار بسوسیالیسم است، بکلی دور انداختند. «مارکسیستهای علنی» در مطبوعات علنی نارودنیکها را که منکر ناگزیری رشد سرمایه‌داری در روسیه بودند انتقاد می‌کردند و نظام سرمایه‌داری را می‌ستودند. بعدها «مارکسیستهای علنی» دشمن مارکسیسم و از فعالین و شخصیتهای حزب بورژوازی کادت‌ها شدند. ص — ۳۵

۲۳ — «روسکایا استارینا» — مجلهٔ بررسیهای تاریخی که بطور ماهانه از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۸ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۳۸

۲٤ — منظور اثر کارل مارکس «تزهایی در بارهٔ فویرباخ» است. ص — ۳۹

۲۵ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۷. ص — ٤۱

۲۶ — «روسکیه ودوموستی» — روزنامه‌ای که بیانگر نظریات روشنفکران میانه‌رو لیبرال بود و از سال ۱۸۶۳ تا سال ۱۹۱۸ در مسکو چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه از سال ۱۹۰۵ ارگان جناح راستگرای کادتها بود.

«سین اتچستوا» — روزنامهٔ یومیهٔ لیبرال‌منش که از سال ۱۸۵۶ تا ۱۹۰۵ با وقفه‌هائی در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد.

«ناشا ژیزن» — روزنامهٔ یومیهٔ لیبرال‌منش که از نوامبر سال ۱۹۰٤ تا ژوئیه سال ۱۹۰۶ با وقفه‌هائی در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد.

«ناشی دنی» — روزنامهٔ یومیهٔ لیبرال‌منش بود که از دسامبر ۱۹۰٤ تا دسامبر ۱۹۰۵ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ٤۸

۲۷ — زمتس — شخصیت زمستوو. زمستوو — به اصطلاح سازمان خودگردان محلی تحت رهبری اعیان و اشراف در استانهای مرکزی روسیه تزاری که از سال ۱۸۶٤ تشکیل شده بود. اختیارات زمستووها محدود به مسائل اقتصادی صرفاً محلی (ساختمان بیمارستان و راه

سازی و آمارگیری و بیمه) بود و فعالیت آنها تحت نظر استانداران و وزیر کشور صورت می‌گرفت که می‌توانستند از اجرای تصویب‌نامه‌های نامطلوب برای دولت، جلوگیری نمایند. ص — ۴۹

۲۸ — «آدم توی غلاف» — قهرمان داستانی بهمین نام اثر آ. پ. چخوف است. این قهرمان داستان مظهر کوته‌فکری و هراس از هرگونه نوآوری و ابتکار است. ص — ۵۰

۲۹ — و. ای. لنین به کتاب «Aus dem literarischen Nachlaß von Karl Marx, Friedrich Engels und Ferdinand Lassale, Herausgegeben von Franz Mehring», Band III, Stuttgart, 1902, S. 211. («از میراث قلمی کارل مارکس، فریدریش انگلس و فردیناند لاسال که تحت نظر فرانتس مرینگ انتشار یافته است»، جلد ۳، اشتوتگارت، ۱۹۰۲، ص — ۲۱۱) استناد می‌کند. ص — ۵۷

۳۰ — ژیروندیست‌ها و ژاکوبین‌ها — نام دو گروهبندی سیاسی بورژوازی دوران انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن ۱۸ بود. ژیروندیست‌ها مظهر منافع بورژوازی میانه‌رو بودند و بین انقلاب و ضدانقلاب نوسان داشتند و در راه ساخت و پاخت با رژیم سلطنتی گام برمی‌داشتند. قاطع‌ترین نمایندگان بورژوازی و دمکراتهای انقلابی را ژاکوبین می‌نامیدند که پیگیرانه از ضرورت امحای حکومت مطلقه و فئودالیسم دفاع می‌کردند. ژاکوبین‌ها رهبری قیام توده‌ای ۳۱ ماه مه — ۲ ژوئن سال ۱۷۹۳ را بعهده داشتند که حکومت ژیروند را سرنگون ساخت و به برقراری دیکتاتوری ژاکوبینی منجر شد.

لنین جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی — منشویکها را ژیروندیست‌های سوسیال‌دمکرات می‌نامد. ص — ۵۷

۳۱ — باشی‌بوزوک‌ها — نام واحدهای غیر منظم ارتش ترک در قرنهای ۱۸ — ۱۹ که از لحاظ فقدان انضباط و بیرحمی و غارتگری متمایز بودند. ص — ۶۷

۳۲ — منظور پذیرفته شدن هیئت نمایندگی زمستووها از طرف نیکولای دوم در تاریخ ششم (۱۹) ژوئن سال ۱۹۰۵ است.
این هیئت عریضه دایر بدرخواست تشکیل مجلس نمایندگان مردم تقدیم داشت تا با موافقیت تزار «نظام جدید دولتی» برقرار شود. در این عریضه نه درخواست حق انتخابات همگانی و مستقیم و برابر و با رأی مخفی شده بود و نه درخواست تضمین آزادی انتخابات. ص — ۵۷

۳۳ — وپریودیستها، کنگرهایها، پرولتاریستها — نامهای مختلف بلشویکها: بمناسبت تشکیل کنگرهٔ سوم حزب توسط آنها، برحسب وجه تسمیه روزنامه‌های «وپریود» و «پرولتاری» بود که انتشار می‌دادند. ص — ۵۸

۳٤ — منظور قطعنامهٔ آ. ن. پوترسوف (استاروور) دربارهٔ برخورد به لیبرالهاست که در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه تصویب شد. ص — ۵۹

۳۵ — صحبت از جنگ تسوسیما — جنگ دریائی در نزدیکی جزیرهٔ تسوسیما است که ۱٤ — ۱۵ (۲۷ — ۲۸) ماه مه سال ۱۹۰۵ هنگام جنگ روس و ژاپن روی داد که به تارومار شدن ناوگان دریائی روس انجامید. ص — ٦۱

۳٦ — اصطلاح «کریتینیسم پارلمانی» را که بکرات در آثار و. ای. لنین دیده می‌شود، ک. مارکس و ف. انگلس بکار می‌بردند.
و. ای. لنین این اصطلاح را درباره اپورتونیستها بکار می‌برد که تصور می‌کردند سیستم پارلمانی بسیار پرتوان و قدر قدرت است و فعالیت پارلمانی در هر شرایطی شکل یگانه و عمدهٔ مبارزهٔ سیاسی است. ص — ٦۵

۳۷ — از نام رپتیلوف مشتق شده که پرسوناژ کمدی «وبال عقل» اثر آ. س. گریبایدوف نویسنده روس است.
لنین افراد دارای روحیهٔ انقلابی را که با گردباد حوادث بشور

و هیجان آمده و پایهٔ تئوریک و اجتماعی نداشته باشند، رپتیلوفها می‌نامید. ص —۶۶

۳۸ — کنگرهٔ سوسیال‌دمکراسی آلمان از ششم تا دوازدهم اکتبر سال ۱۸۹۵ در برسلو برپا بود. بررسی پیش‌نویس برنامهٔ ارضی پیشنهادی کمیسیون ارضی که برطبق تصمیم کنگرهٔ فرانکفورت در سال ۱۸۹۴ تشکیل شده بود، در مرکز توجه کنگره قرار داشت. پیش‌نویس برنامهٔ ارضی اشتباهات جدی داشت و از جمله گرایش تبدیل حزب پرولتری بحزب «همگانی» در آن مشاهده شد. علاوه بر اپورتونیستها آ. ببل و و. لیبکنخت از این پیش‌نویس دفاع می‌کردند و بدین مناسبت رفقای حزبی در کنگره سال ۱۸۹۵ آنها را نکوهش کردند. پیش‌نویس برنامهٔ ارضی در کنگره از جانب ک. کائوتسکی، ک. تستکین و دیگر سوسیال‌دمکراتها مورد انتقاد شدید قرار گرفت و کنگره با اکثریت آراء (۱۵۸ در برابر ۶۳) پیش‌نویس برنامهٔ ارضی پیشنهادی کمیسیون را رد کرد. ص —۶۸

۳۹ — «رابوچیه دلو» — مجلهٔ اکونومیستها که از آوریل ۱۸۹۹ تا فوریه ۱۹۰۲ در ژنو چاپ و منتشر می‌شد؛ دوازده شماره (۹ کتاب) از چاپ خارج شد. «رابوچیه دلو» در مسائل تاکتیک و در امور سازمانی سوسیال‌دمکراسی روس موضع اپورتونیستی داشت. ص —۶۹

۴۰ — صحبت از جزوهٔ ل. نادژدین (نام مستعار ی. او. زلنسکی) باعنوان «آستانه انقلاب. تشریح نارودنیکی مسائل تئوری و تاکتیک» است که در سال ۱۹۰۱ از چاپ خارج شد. لنین جزوهٔ نادژدین را در کتاب «چه باید کرد؟» مورد انتقاد شدید قرار داده است (رجوع شود بجلد اول این مجموعه). ص —۷۴

۴۱ — «روزنامهٔ فرانکفورت» — («Frankfurter Zeitung») — روزنامهٔ یومیه — ارگان بورس‌بازان بزرگ آلمان بود که از سال ۱۸۵۶ در فرانکفورت کنار ماین چاپ و منتشر می‌شد. ص —۷۷

۴۲ — برنشتینیسم — جریان اپورتونیستی مخالف مارکسیسم در

سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی است که در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پیدا شد و بنام ا. برنشتین — آشکارترین بیانگر رویزیونیسم موسوم گردید. برنشتین پس از درگذشت ف. انگلس با روح لیبرالیسم بورژوازی به تجدید نظر در آموزش انقلابی مارکس پرداخت و سعی کرد حزب سوسیال‌دمکرات را بحزب خرده‌بورژوائی اصلاحات اجتماعی مبدل سازد. ص — ۸۱

۴۳ — ژورسیستها — طرفداران ژ. ژورس — سوسیالیست فرانسوی که در دهه سالهای ۹۰ به اتفاق آ.ا. میلران گروه «سوسیالیستهای مستقل» را تشکیل داد و در رأس جناح راستگرا — جناح رفرمیست جنبش سوسیالیستی فرانسه قرار گرفت. ژورسیست‌ها به بهانهٔ «آزادی انتقاد» می‌خواستند در احکام اصلی مارکسیسم تجدید نظر کنند و همکاری طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی را توصیه می‌کردند. ژورسیست‌ها در سال ۱۹۰۲ حزب سوسیالیست فرانسه را تشکیل دادند که موضع رفرمیستی داشت. ص — ۸۴

۴۴ — منظور لنین برنامه‌ای است که در سال ۱۸۷۴ گروه بلانکیستها در لندن، اعضای سابق کمون پاریس، منتشر ساخته بود. بلانکیسم — جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه بود که لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — انقلابی مبرز، نمایندهٔ معروف کمونیسم تخیلی فرانسه آنرا رهبری می‌کرد.

بلانکیستها مبارزهٔ طبقاتی را نفی می‌کردند و اقدامات گروه مخفی توطئه‌گران‌را جایگزین فعالیت حزب انقلابی می‌ساختند و اوضاع و احوال مشخص را که برای پیروزی قیام لازم است، در نظر نمی‌گرفتند و برابطه با توده‌ها بی‌اعتناء بودند. ص — ۸۶

۴۵ — برنامهٔ ارفورت حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگرهٔ ارفورت تصویب شد. برنامهٔ ارفورت نسبت به برنامهٔ گتا (۱۸۷۵) قدمی به پیش بود. آموزش مارکسیسم دربارهٔ نابودی حتمی و ناگزیر شیوهٔ تولید سرمایه‌داری و تعویض آن با

شیوهٔ تولید سوسیالیستی، شالودهٔ این برنامه را تشکیل می‌داد و در آن ضرورت مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر و نقش حزب بعنوان رهبر این مبارزه و نکات دیگر خاطرنشان شده بود، ولی در برنامهٔ ارفورت هم اغماض‌های جدی نسبت به اپورتونیسم مشاهده می‌شد. ف. انگلس پیش‌نویس برنامهٔ ارفورت را بتفصیل مورد انتقاد قرار داد که در واقع انتقاد اپورتونیسم همهٔ انترناسیونال دوم بود که برنامهٔ ارفورت سرمشقی برای احزاب آن بشمار می‌رفت. اما رهبری سوسیال‌دمکراسی آلمان انتقاد انگلس را از توده‌های حزبی کتمان نمود و مهمترین ملاحظات وی هنگام تدوین متن نهائی برنامه در نظر گرفته نشد. و. ای. لنین بر آن بود که سکوت برنامهٔ ارفورت دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا نقص و نارسائی عمده و عقب‌نشینی جبونانه در برابر اپورتونیسم است. ص —۹۳

۴۶ — تبصرهٔ فصل دهم کتاب «دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» ضمن کار روی این کتاب در صفحات علیحده نوشته شده است. لنین روی دستنویس آن نوشته است: «در فصل دهم قید شود». این تبصره در نخستین چاپ کتاب قید نشد و هنگام چاپ کتاب در مجموعه آثار لنین «طی ۱۲ سال» در سال ۱۹۰۷ هم وارد نگردید. تبصره برای نخستین بار در سال ۱۹۲۶ در پنجمین مجموعه آثار لنین چاپ شد. ص —۹۳

۴۷ — باکونیسم — جریانی است که بنام م. آ. باکونین — ایدئولوگ آنارشیسم و دشمن مارکسیسم و سوسیالیسم علمی نامیده شده است.

باکونیستها علیه تئوری مارکسیستی و تاکتیک جنبش کارگری بشدت مبارزه می‌کردند. نفی هرگونه دولت و از جمله دیکتاتوری پرولتاریا و عدم درک نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا — اصل عمده باکونیسم است. بعقیده باکونیستها انجمن انقلابی سری مرکب از شخصیت‌های «برجسته» باید شورش‌های توده‌ها را رهبری کند.

تاکتیک آنها، تاکتیک توطئه گری و تروریسم، ماجراجویانه بود و با آموزش مارکسیسم درباره قیام مباینت داشت. ص —۱۰۱

۴۸ — در شمارهٔ ۳ روزنامه «پرولتاری» مقالهٔ و. ای. لنین «در بارهٔ دولت موقت انقلابی» (مقاله دوم) چاپ شده بود. لنین در این مقاله از مقالهٔ ف. انگلس «باکونیست‌ها دست بکار زده اند. یادداشتهایی درباره قیام تابستان ۱۸۷۳ در اسپانیا» نقل قول می کند که در آن قطعنامهٔ باکونیستها که لنین به آن اشاره کرده است، مورد انتقاد قرار می گیرد. ص —۱۰۱

۴۹ — «Credo» («کردو») — سمبل ایمان و شرح جهان‌بینی، مانیفستی که گروه «اکونومیستها» در سال ۱۸۹۹ منتشر کردند به این نام معروف شده است. در این سند اپورتونیسم «اکونومیسم» روسیه بروشن‌ترین وجهی بیان گردیده است. لنین اعتراض‌نامهٔ افشاءکنندهٔ شدیداللحنی برضد نظریات «اکونومیستها» بنام «اعتراض سوسیال‌دمکراتهای روسیه» نوشت. — ص —۱۰۳

۵۰ — «رابوچایا میسل» — روزنامه و ارگان «اکونومیست‌ها» که از اکتبر سال ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ انتشار می‌یافت و ۱۶ شماره منتشر شد. ص —۱۰۴

۵۱ — منظور اظهار نظر مارکس در اثر خود «پیراسون انتقاد فلسفهٔ حقوق هگل» است. ص —۱۰۴

۵۲ — «L'Humanité» («بشریت») — روزنامهٔ یومیه که در سال ۱۹۰۴ توسط ژ. ژورس بعنوان ارگان حزب سوسیالیست فرانسه تأسیس یافت. این روزنامه در سال ۱۹۰۵ از انقلاب روسیه که آغاز شده بود، اظهار خوشوقتی کرد و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) که بدست راستگراترین جناح حزب سوسیالیست فرانسه افتاده بود، موضع شوینیستی داشت.

در سال ۱۹۱۹ مارسل کاشن — شخصیت سبرز جنبش کارگری فرانسه و جهان رهبری امور روزنامه را بعهده گرفت. این روزنامه

در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ با سیاست امپریالیستی دولت فرانسه که نیروهای مسلح خود را برای مبارزه علیه کشور شوراها می‌فرستاد بمخالفت برخاست.

این روزنامه از دسامبر سال ۱۹۲۰ پس از انشعاب حزب سوسیالیست فرانسه در تور و تشکیل حزب کمونیست فرانسه، ارگان مرکزی حزب کمونیست شد. ص — ۱۰۶

۵۳ — صحبت از شرکت لویی اژن وارلن — شخصیت نامی جنبش کارگری فرانسه و انترناسیونال اول در شورای کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ است. ص — ۱۱۶

۵۴ — منظور «اساسنامهٔ سازمانی» است که کنفرانس منشویکی در سال ۱۹۰۵ در ژنو تصویب کرد. ص — ۱۱۸

۵۵ — منظور برنامهٔ منشویکی پشتیبانی از «اقدامات زمستووها» است که توسط لیبرالهای بورژوازی از پائیز سال ۱۹۰۴ تا ژانویه سال ۱۹۰۵ صورت می‌گرفت. این اقدامات بشکل کنگره‌ها، جلسات و مهمانیها بر پا می‌گردید و در آنها نطق‌هائی ایراد می‌شد و قطعنامه‌هائی با روح خواستهای اعتدالی و مشروطه‌خواهی صادر می‌گردید. لنین طی مقاله‌ای زیر عنوان «اقدامات زمستووها و برنامه «ایسکرا»» روش منشویکی را در برخورد به «اقدامات زمستووها» بباد انتقاد شدید گرفت. ص — ۱۱۸

۵۶ — رجوع شود به اثر کارل مارکس «مبارزهٔ طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰». ص — ۱۲۱

۵۷ — درک برنتانوی مبارزهٔ طبقاتی، «برنتانیسم» — «آموزش بورژوا-لیبرالی که به مبارزه «طبقاتی» غیرانقلابی پرولتاریا معتقد بود» (و. ای. لنین. مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۲۳۷ — ۲۳۸؛ چاپ ۴، جلد ۲۸، ص ۲۰۹)، و امکان حل مسئله کارگری را در چارچوب سرمایه‌داری از طریق وضع قوانین مربوط بکارخانه‌ها و تشکل کارگران در اتحادیه‌ها توصیه می‌کرد. این آموزش وجه تسمیه خود را از

نام ل. برنتانو که یکی از نمایندگان عمدهٔ مکتب کاتهدر-سوسیالیسم در اقتصاد سیاسی بورژوازی است، گرفته است.

اتحادیه‌های هیرش-دونکری — اتحادیه‌های رفرمیستی آلمان که در سال ۱۸٦۸ توسط م. هیرش و ف. دونکر شخصیتهای حزب پروگرسیست بورژوازی تشکیل شده بودند. بانیان اتحادیه‌های هیرش-دونکر ضمن تبلیغ ایدهٔ «هماهنگی» منافع کار و سرمایه پذیرش سرمایه-داران را هم در ردیف کارگران به اتحادیه‌ها مجاز می‌شمردند. آنها مبارزهٔ اعتصابی را صلاح نمی‌دانستند و مدعی بودند که می‌توان در چارچوب جامعهٔ سرمایه‌داری با وضع قوانین کشور بورژوازی، با کمک سازمانهای سندیکائی کارگران را از ستم سرمایه نجات داد؛ آنها وظیفهٔ عمدهٔ اتحادیه‌ها را میانجیگری میان کارگران و کارفرمایان، و ذخیره پول می‌شمردند. فعالیت این اتحادیه‌ها بطور عمده بچارچوب فعالیت صندوقهای تعاونی و همیاری و سازمانهای فرهنگی-روشنگری محدود می‌شد. ص — ۱۳۰

۵۸ — «راسوت» — روزنامهٔ یوسیه علنی لیبرال‌منش که از ماه مارس تا نوامبر سال ۱۹۰۵ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۳۰

۵۹ — «زاریا» — مجلهٔ علمی-سیاسی مارکسیستی که در سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲ در اشتوتگارت توسط هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ «ایسکرا» چاپ و منتشر می‌شد. جمعاً چهار شماره (سه کتاب) «زاریا» از چاپ خارج شد.

مجلهٔ «زاریا» رویزیونیسم بین‌المللی و روس را انتقاد می‌کرد و از اصول و نهادهای تئوریک و نظری مارکسیسم دفاع می‌نمود. ص — ۱۳٦

٦۰ — «مسکوسکیه ودوموستی» — یکی از قدیمی‌ترین روزنامه‌های روس بود که از سال ۱۷۵٦ توسط دانشگاه مسکو انتشار می‌یافت. در سالهای ۱۸٦۳ — ۱۸۸۷ م. ن. کاتکف — سرتجع افراطی و شوینیست که مخالف کوچکترین تظاهر افکار ترقیخواه اجتماعی بود، سردبیر و ناشر «مسکوسکیه ودوموستی» بود؛ کاتکف روزنامه را به ارگان ناسیونالیستی سلطنت‌طلب مبدل کرد که نظریات مرتجع‌ترین

قشرهای ملاکان و روحانیون را تبلیغ نمود؛ «مسکوسکیه ودوموستی» از سال ۱۹۰۵ یکی از ارگانهای عمده چرنوسوتنیها بود که در اواخر سال ۱۹۱۷ تعطیل شد. ص — ۱٤۰

۶۱ — و. ای. لنین به پیشگفتار ف. مرینگ در کتاب: «Aus dem literarischen Nachlaß von Karl Marx, Friedrich Engels und Ferdinand Lassale, Herausgegeben von Franz Mehring», Band III, Stuttgart, 1902, S. 53. («از میراث قلمی کارل مارکس، فریدریش انگلس و فردیناند لاسال که تحت نظر فرانتس مرینگ انتشار یافته است»، جلد ۳، اشتوتگارت، ۱۹۰۲، ص — ۵۳) استناد می‌کند.

بعداً در صفحه ۱۰٤ — ۱۰۵ هم لنین از همین پیشگفتار ف. مرینگ نقل قول می‌کند. ص — ۱٤۲

۶۲ — ک. مارکس «بحران و ضدانقلاب» (فصل سوم). ص — ۱٤۳

۶۳ — و. ای. لنین از مقالهٔ ف. انگلس «مجلس فرانکفورت» نقل‌قول می‌کند. ص — ۱٤۵

۶٤ — ف. انگلس. «مباحثات برلن دربارهٔ انقلاب». ص — ۱٤۶

۶۵ — ک. مارکس. «لایحهٔ قانونی دربارهٔ الغای کارهای اجباری فئودالی». ص — ۱٤۸

۶۶ — ارگان سازمان کارگری کلن ابتداء «Zeitung des Arbeiter-Vereins zu Köln» («روزنامهٔ سازمان کارگری کلن») با عنوان «Freiheit, Brüderlichkeit, Arbeit» («آزادی، برادری، کار») نامیده می‌شد. این روزنامه از آوریل تا اکتبر سال ۱۸٤۸ زیر نظر اعضای اتحاد کمونیستها انتشار می‌یافت. ضمناً ٤۰ شماره منتشر شد. فعالیت سازمان کارگری کلن و سازمانهای دیگر کارگری استان رین در صفحات روزنامه تشریح می‌شد. سازمان کارگری کلن پس از قطع انتشار این ارگان مطبوعاتی، از ۲۶ اکتبر انتشار روزنامه را زیر عنوان «Freiheit, Brüderlichkeit, Arbeit»

تجدید نمود. روزنامه با این عنوان با وقفهٔ کم تا ۲۴ ژوئن ۱۸۴۹ منتشر می‌شد و جمعاً ۳۲ شماره انتشار یافت. ص — ۱۵۰

۶۷ — اتحاد کمونیست‌ها — نخستین سازمان بین‌المللی کمونیستی پرولتاریا که تحت رهبری مارکس و انگلس در اوایل ژوئن سال ۱۸۴۷ در لندن تشکیل شد.

اصول برنامه‌ای و سازمانی اتحاد با شرکت مستقیم مارکس و انگلس تنظیم گردید و سند برنامه‌ای — «مانیفست حزب کمونیست» را هم آنها نوشتند که در فوریه سال ۱۸۴۸ انتشار یافت.

اتحاد کمونیستها تا نوامبر سال ۱۸۵۲ بموجودیت خود ادامه داد و سلف سازمان رفاقت بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول) بود. بعدها مهمترین شخصیت‌های اتحاد نقش رهبری را در انترناسیونال اول ایفاء می‌کردند. ص — ۱۵۲

۶۸ — صحبت از مقاله گ. و. پلخانف «آیا این کار ممکن است؟» که در شمارهٔ ۳۸۱ روزنامهٔ «تاواریش» در تاریخ ۲۶ سپتامبر (۹ اکتبر) سال ۱۹۰۷ درج شده بود.

«تاواریش» — روزنامهٔ یومیهٔ بورژوامشرب که از پانزدهم (۲۸) مارس سال ۱۹۰۶ تا سی‌ام دسامبر سال ۱۹۰۷ (۱۲ ژانویه سال ۱۹۰۸) در پتربورگ انتشار می‌یافت. این روزنامه ظاهراً ارگان هیچ حزبی بشمار نمی‌رفت، ولی در واقع ارگان کادتهای چپ بود. س. ن. پروکوپویچ و ی. د. کوسکووا نزدیکترین همکاری را با این روزنامه داشتند. منشویکها هم با آن همکاری می‌کردند. ص — ۱۵۳

۶۹ — ف. انگلس. «نظری بتاریخ اتحاد کمونیستها». ص — ۱۵۳

۷۰ — خلستاکف — قهرمان داستان «بازرس» اثر ن. و. گوگول — نویسندهٔ روس است. خلستاکف مظهر لاف‌زنی و خودستائی و دروغگوئی است. ص — ۱۵۴

۷۱ — شورای ائتلافی گروههای کارگری مسلح در اواخر اکتبر سال ۱۹۰۵ در مسکو بوجود آمد. این سازمان که ابتداء برای مبارزهٔ

عملی علیه «باند سیاه» تشکیل شده بود در دوران قیام دسامبر هم، حفظ شد. اکثریت اساری و منشویکی شورای ائتلافی گروههای کارگری مسلح در فعالیت آن اخلال کرد؛ شورای گروهها در روزهای قیام مسلحانه دسامبر از حوادث انقلابی عقب ماند و نتوانست نقش ستاد همگانی سریع‌العمل قیام را ایفاء کند. ص — ۱۰۶

۷۲ — منظور اعتصاب عمومی سیاسی است که بنابه تصمیم کمیتهٔ شهری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو آغاز شد. هفتم (۲۰) اکتبر اعتصاب در راه آهن مسکو-قازان آغاز گردید و بسرعت تمام مراکز صنعتی را فرا گرفت و به اعتصاب سراسری روسیه مبدل گشت. عدهٔ شرکت‌کنندگان اعتصاب از دو ملیون تجاوز نمود. اعتصاب اکتبر با شعارهای سرنگونی حکومت مطلقه، تحریم مجدانه دومای بولیگینی، تشکیل مجلس مؤسسان و ایجاد جمهوری دمکراتیک جریان داشت. دولت تزاری که از اعتلای جنبش انقلابی بهراس افتاده بود با عجله به عقب‌نشینیهائی تن درداد. هفدهم اکتبر تزار مانیفستی صادر کرد که در آن «آزادیهای مدنی» و تشکیل دومای «قانون‌گذاری» را وعده داد.

بلشویکها دروغین بودن مانیفست تزاری را افشاء می‌کردند و از مردم به ادامهٔ مبارزه دعوت می‌نمودند. منشویکها و اس‌ارها از صدور مانیفست اظهار خوشوقتی کرده و کارگران را بقطع اعتصاب دعوت می‌نمودند. دولت تزاری با پشتیبانی بورژوازی و با استفاده از خیانت منشویکها و اس‌ارها به تعرض پرداخت. در سراسر کشور موج کشتار و ستمگری و تعدی بلند شد.

کنفرانس کل شهری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو با توجه به اوضاع و احوال موجود، روز ۲۲ اکتبر (٤ نوامبر) تصمیم گرفت به اعتصاب همگانی پایان دهد. اعتصاب سیاسی همگانی ماه اکتبر نیرو و قدرت جنبش کارگری را نشان داد و سایهٔ گسترش مبارزهٔ انقلابی در روستا و ارتش و ناوگان نیروی دریائی شد. اعتصاب اکتبر پرولتاریا را بقیام مسلحانه هدایت کرد. ص — ۱۰۶

۷۳ — و. ای. لنین نکاتی از اثر ک. مارکس «مبارزهٔ طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸٤۸ تا ۱۸۵۰» ذکر می‌کند. ص — ۱۵٦

۷٤ — عصر هشتم (۲۱) دسامبر سال ۱۹۰۵ سربازان و پلیس باغ «آکواریوم» را محاصره کردند که در آن زمان میتینگ پرجمعیتی در تالار تآتر برپا بود. در نتیجهٔ اقدامات جانبازانه گروه کارگری مسلح مأمور تأمین امنیت میتینگ از خونریزی جلوگیری شد؛ آنهائی که مسلح بودند توانستند از نرده‌ای که شکسته شده بود فرار کنند، اما بقیهٔ شرکت‌کنندگان میتینگ که از دروازهٔ باغ خارج می‌شدند مورد بازرسی بدنی قرار گرفتند و کتک خوردند و بسیاری هم بازداشت گردیدند. ص — ۱۵٦

۷۵ — محل آموزشگاه فیدلر محل دائمی میتینگ‌ها و جلسات حزبی بود. عصر روز نهم (۲۲) دسامبر سال ۱۹۰۵ خانهٔ فیدلر که در آن هنگام میتینگی در آنجا برپا بود از طرف نظامیان محاصره شد. پس از آنکه شرکت‌کنندگان میتینگ که افراد گروه‌های کارگری مسلح در میان آنان اکثریت داشتند از تسلیم شدن امتناع ورزیدند و در بنای آموزشگاه سنگر گرفتند، نظامیان بنا را زیر آتش توپ و مسلسل گرفتند. هنگام تارومار کردن بنا بیش از ۳۰ نفر کشته و زخمی شدند و ۱۲۰ تن بازداشت گردیدند. ص — ۱۵٦

۷٦ — سمنوفیها — سربازان هنگ گارد سمنوف که در دسامبر سال ۱۹۰۵ از پتربورگ برای سرکوب قیام کارگران مسکو به آنجا اعزام شدند. ص — ۱۵۷

۷۷ — قزاقها — ابتداء افراد آزاده فراری از شر مظالم فئودالی بر دهقانان سرف و تهیدستان شهر بودند که در نقاط دوردست کشور روس سکونت اختیار کردند. تا قرن ۱۸ قزاقها کشاورزانی دارای مزایا بودند و در برابر دولت وظیفه داشتند با شرایط ویژه خدمت نظام انجام دهند. از آنها اغلب واحدهای مخصوصی تشکیل می‌شد

و حکومت مطلقه برای مبارزه با جنبش انقلابی از این واحدها استفاده می‌کرد. ص — ۱۵۹

۷۸ — منظور اثر ف. انگلس بنام «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» است که در سالهای ۱۸۵۱ — ۱۸۵۲ بعنوان سلسله مقالاتی در روزنامهٔ «New York Daily Tribune» به امضای مارکس چاپ شد که ابتداءً می‌خواست این اثر را خود او بنویسد، ولی چون مشغول بررسیهای اقتصادی بود، آنرا به انگلس سپرد که بشکل مقالاتی برشته تحریر درآورد. انگلس ضمن نگارش این اثر همیشه با مارکس مشورت می‌کرد و همچنین مقالات را قبل از ارسال برای چاپ از نظر مارکس می‌گذراند. تنها در سال ۱۹۱۳ بمناسبت چاپ و انتشار مکاتبات مارکس و انگلس معلوم شد که «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» را انگلس نوشته است. ص — ۱۶۱

۷۹ — این نکته بکرات توسط ف. انگلس در یکسلسله از آثار وی و از جمله در «آنتی‌دورینگ» بسط داده شده است. ص — ۱۶۱

۸۰ — در دسامبر سال ۱۹۰۵ برخی از شهرهای لتونی بدست واحدهای مسلح کارگران و مزدبگیران روستا و دهقانان که قیام کرده بودند، اشغال شد و جنگ پارتیزانی علیه نیروهای مسلح تزاری آغاز گردید. در ژانویه سال ۱۹۰۶ قیام لتونی بدست واحدهای سفاک اعزامی سرکوب شد. ص — ۱۶۲

۸۱ — صحبت از نخستین دومای دولتی است که در تاریخ ۲۷ آوریل (دهم ماه مه) سال ۱۹۰۶ بموجب مقررات تنظیمی س. یو. ویته — رئیس شورای وزیران — تشکیل شد.

اعتصاب اکتبر سال ۱۹۰۵ سراسر روسیه تزار را وادار نمود که هفدهم اکتبر مانیفستی صادر نماید و در آن تشکیل دومای دولتی را با حق قانونگذاری اعلام دارد. دولت تزاری امیدوار بود که از راه تشکیل دومای جدید در جنبش انقلابی شکاف ایجاد کند و آنرا متوقف سازد و کشور را براه مسالمت‌آمیز سلطنت مشروطه

بیندازد. دولت با دادن وعده‌های قانون اساسی در عین حال در جستجوی شکلهائی از سازمان دومای دولتی بود که ترکیب مطلوب آن تأمین گردد. ص — ۱۶۳

۸۲ — منظور قیام در قلعه‌های سوآبورگ و کرونشتادت در ژوئیه سال ۱۹۰۶ است. ص — ۱۶۳

۸۳ — منظور پنجمین کنفرانس کشوری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه است که از ۲۱ تا ۲۷ دسامبر سال ۱۹۰۸ (۳ — ۹ ژانویه سال ۱۹۰۹) در پاریس برپا بود. بلشویکها در این کنفرانس در مبارزه علیه منشویکها-انحلال طلبان پیروزی بزرگی بدست آوردند. ص — ۱۶۵

۸۴ — ترودویک‌ها (گروه کار) — گروه دمکراتهای خرده‌بورژوازی در دوماهای دولتی روسیه که از دهقانان و روشنفکران نارودنیک‌مشرب تشکیل شده بود. فراکسیون ترودویک‌ها در آوریل سال ۱۹۰۶ از نمایندگان دهقانان در دومای اول دولتی تشکیل شد.

ترودویک‌ها در دومای دولتی میان کادتها و سوسیال‌دمکراتها در نوسان بودند و این نوسان ناشی از طبیعت طبقاتی دهقانان خرده‌مالک بود. نظر به اینکه ترودویک‌ها تا اندازه‌ای نمایندهٔ توده‌های دهقانی بودند، بلشویکها در دوما، سیاست سازش با آنها را در مورد مسائلی برای مبارزه مشترک با تزاریسم و کادت‌ها تعقیب می‌کردند. در سال ۱۹۱۷ گروه کار مجدانه از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ ترودویک‌ها جانب ضدانقلاب بورژوائی را گرفتند. ص — ۱۶۷

۸۵ — اکتبریست‌ها — اعضای حزب «اتحاد ۱۷ اکتبر» بودند که پس از صدور مانیفست تزاری ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ در روسیه تأسیس یافت. این حزب، یک حزب ضدانقلابی بود و نماینده و مدافع بورژوازی بزرگ و ملاکان که بشیوهٔ سرمایه‌داری اربابی می‌کردند بشمار می‌رفت؛ آ. ای. گوچکف سرمایه‌دار بزرگ و صاحب مستغلات و دارنده املاک شهری در مسکو م. و. رودزیانکو ملاک بزرگ

در رأس این حزب قرار داشتند. اکتبریست‌ها کاملاً از سیاست داخلی و خارجی دولت تزاری پشتیبانی می‌کردند. ص — ۱۶۷

۸۶ — منظور لنین، قوانین مربوط به اصلاحات ارضی است که استولیپین بمورد اجرا گذاشته بود. نهم (۲۲) و پانزدهم (۲۸) نوامبر سال ۱۹۰۶ فرامینی صادر شد که بموجب آنها بدهقانان حق داده شده بود مالک سهم ارضی خود باشند و بتوانند از ابشین خارج شده در اقتصادیات مستقلی بفعالیت پردازند. دهقانان دارنده این اقتصادیات می‌توانستند از بانک دهقانی اعتباراتی برای خرید زمین دریافت دارند. هدف قوانین استولیپینی ایجاد کولاکها بعنوان پشتیبان حکومت مطلقه تزاری در روستا بود و درعین حال بدین وسیله می‌خواستند مالکیت اربابی بر زمین حفظ شود و نابودی قهری ابشین ادامه یابد.

لنین قوانین اصلاحات ارضی سال ۱۹۰۶ استولیپینی را (و قانون ۱٤ (۲۷) ژوئن سال ۱۹۱۰) را دومین گام پس از اصلاحات ارضی ۱۸۶۱ در راه تبدیل حکومت مطلقه خاوندی (سرواژی — م.) برژیم سلطنتی بورژوازی می‌نامید.

سیاست ارضی استولیپینی بدون اینکه تضاد اصلی میان همهٔ دهقانان و ملاکان را از بین ببرد به افلاس بیشتر توده‌های دهقانی، به تشدید تضادهای طبقاتی میان کولاکها و تهیدستان منجر شد. ص — ۱۶۷

۸۷ — قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیستها از سال ۱۸۷۸ تا ۱۸۹۰ در آلمان اجرا می‌شد و فعالیت همهٔ سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات و سازمانهای کارگری و انتشار مطبوعات کارگری را منع می‌کرد؛ مطبوعات سوسیالیستی مصادره می‌شد و سوسیال‌دمکراتها تحت پیگرد قرار می‌گرفتند و تبعید می‌شدند. اما حزب سوسیال‌دمکرات آلمان توانست به فعالیت غیر علنی سر و سامان بدهد و در عین حال از امکانات مجاز برای تثبیت روابط خود با مردم، وسیعاً استفاده نماید. در سال ۱۸۹۰ قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیستها تحت فشار جنبش توده‌ای و فزاینده کارگری، ملغی شد. ص — ۱۷۱

۸۸ — اتزویست‌ها — گروه اپورتونیستی که در سال ۱۹۰۸ میان بلشویک‌ها پیدا شد. اتزویست‌ها در پردهٔ جملات انقلابی طلب می‌کردند که نمایندگان سوسیال‌دمکرات از دومای سوم دولتی فرا خوانده شوند و فعالیت سازمانهای مجاز و علنی قطع شود. اتزویست‌ها با این ادعا که در شرایط ارتجاع حزب باید فقط بکار و فعالیت غیرعلنی بپردازد از شرکت در دوما، در اتحادیه‌های کارگری، در سازمانهای تعاونی و دیگر سازمانهای توده‌ای علنی و نیمه‌علنی امتناع می‌ورزیدند و بر آن بودند که باید تمام کارهای حزبی در چارچوب سازمانهای غیرعلنی متمرکز گردد. اولتیماتیسم هم نوعی از اتزویسم بود. ص — ۱۷۱

۸۹ — گاوان وحشی — راستگراترین نمایندگان ارتجاع ملاکی را در ادبیات سیاسی روس، «گاوان وحشی» می‌نامیدند. ص. — ۱۷۳

۹۰ — مانیلف — از پرسوناژهای داستان «ارواح مرده» اثر ن. و. گوگول است که سیمای ملاک «خوش‌قلب» احساساتی بنام مانیلف مظهر خیالپرداز بی‌اراده و خیالپرست توخالی و چاخان بیکاره است. ص — ۱۷۵

۹۱ — دکابریست‌ها — انقلابیون اشراف، مبارزان مخالف نظام خاوندی (سرواژ — م.) و مخالف حکومت مطلقه که چهاردهم دسامبر سال ۱۸۲۵ دست بقیام مسلحانه زدند. ص — ۱۷۵

۹۲ — و. ای. لنین از اثر آ. ای. گرتسن بنام «آخر و اول» نقل قول می‌کند. ص — ۱۷۵

۹۳ — منظور قیام ۲۳ — ۲۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ پرولتاریای پاریس است که با بیرحمی سرکوب گردید. این قیام نقطهٔ اوج رشد و اعتلای انقلاب سالهای ۱۸۴۸ — ۱۸۴۹ شمرده می‌شود. ص — ۱۷۶

۹۴ — و. ای. لنین از نامه‌هائی «خطاب برفیق» (نامهٔ چهارم و نامهٔ دوم) نقل می‌کند. ص — ۱۷۷

۹۵ — منظور الغای حقوق خاوندی (سرواژ — م.) در روسیه سال ۱۸۶۱ است. ص — ۱۷۸

۹۶ — اتحاد دهقانی (اتحاد دهقانی سراسر روسیه) — سازمان انقلابی-دمکراتیک که در سال ۱۹۰۵ بوجود آمد. اتحاد دهقانی آزادیهای سیاسی و تشکیل فوری مجلس موٌسسان را طلب می کرد و از تاکتیک تحریم مجلس دومای اول پشتیبانی می‌نمود. برنامهٔ ارضی این اتحاد شامل درخواست الغای مالکیت خصوصی بر زمین و واگذاری بلاعوض زمینهای صومعه‌ها و کلیساها و زمینهای تیول و خالصه و دولتی بدهقانان بود. اتحاد دهقانی که تحت نفوذ اس‌ارها و لیبرالها بود، ناپیگیری خرده‌بورژوائی و نوسان و عدم قاطعیت از خود نشان می‌داد. ص — ۱۷۸

۹۷ — «کولوکول» — مجلهٔ سیاسی که با شعار «Vivas voco!» («روی سخنم با زنده‌هاست!») انتشار می‌یافت. این مجله توسط آ. ای. گرتسن و ن. پ. اوگاریوف در چاپخانهٔ آزاد روس که گرتسن تأسیس کرده بود، از اول ژوئیه ۱۸۵۷ تا آوریل ۱۸۶۵ در لندن و از ماه مه ۱۸۶۵ تا ژوئیه ۱۸۶۷ در ژنو چاپ می‌شد و بطور ماهیانه و مدتی هم دوبار در ماه انتشار می‌یافت. جمعاً ۲۴۵ شماره از چاپ خارج شد. این مجله در سال ۱۸۶۸ بزبان فرانسه انتشار یافت (پانزده شماره منتشر شد)، برخی شماره‌ها ضمیمه‌ای بزبان روسی داشت. «کولوکول» با تیراژ ۲۵۰۰ نسخه چاپ می‌شد و در سراسر روسیه انتشار می‌یافت.

«کولوکول» در رأس مطبوعات انقلابی بدون سانسور قرار داشت و سلف مطبوعات کارگری در روسیه بشمار رفت و در امر گسترش جنبش عمومی دمکراتیک و انقلابی، در مبارزه برضد حکومت مطلقه و نظام خاوندی نقش مهم ایفاء کرد. ص — ۱۷۹

۹۸ — «پولیارنایا زوزدا» — مجموعهٔ مقالات ادبی-سیاسی بود که در سالهای ۱۸۵۵ — ۱۸۶۲ در لندن در چاپخانهٔ آزاد روس که گرتسن تأسیس کرده بود، چاپ می‌شد؛ آخرین مجموعه در سال

۱۸٦۸ در ژنو چاپ شد. جمعاً هشت کتاب انتشار یافت. «پولیارنایا زوزدا» در امر ترقی ادبیات پیشرو و افکار اجتماعی روس نقش قابل ملاحظه‌ای ایفاء نمود. ص —۱٦۹

۹۹ — رازنوچین ها — («افرادی دارای مقام و عنوان مختلف») — افراد باسوادی که از اشراف نبودند و از قشرهای مختلف جامعه: از میان قشر تجار، روحانیون، خرده‌بورژوازی و از میان دهقانان برخاسته بودند. ص —۱۷۹

۱۰۰ — «نارودنایا ولیا» — سازمان سیاسی غیرعلنی نارودنیکهای تروریست که در ماه اوت سال ۱۸۷۹ در نتیجهٔ انشعاب سازمان نارودنیکی «زملیا ای ولیا» بوجود آمد. اعضای «نارودنایا ولیا» در موضع سوسیالیسم نارودنیکی تخیلی باقی مانده و در عین حال در راه مبارزهٔ سیاسی گام نهادند و سرنگون ساختن حکومت مطلقه و کسب آزادی‌های سیاسی را مهمترین وظیفه می‌شمردند. اعضای سازمان «نارودنایا ولیا» قهرمانانه علیه حکومت مطلقه تزاری مبارزه می‌کردند، ولی نظر به تئوری اشتباه‌آمیز درباره «قهرمانان» فعال و «تودهٔ» غیرفعال، امیدوار بودند بدون شرکت مردم با نیروی خود از راه ترورهای فردی جامعه را دگرگون سازند. دولت پس از اول مارس ۱۸۸۱ (قتل آلکساندر دوم) این سازمان را تارومار نمود. در دههٔ سالهای ۸۰ بارها تلاش شد سازمان «نارودنایا ولیا» احیا شود، ولی همهٔ این تلاشها بی‌نتیجه ماند. ص —۱۸۲

۱۰۱ — «پروسوشچنیه» — مجلهٔ ماهیانه تئوریک بلشویکی بود که از دسامبر سال ۱۹۱۱ تا ژوئن سال ۱۹۱٤ در پتربورگ انتشار می‌یافت. تیراژ این مجله تا پنجهزار می‌رسید. لنین از پاریس و سپس از کراکو و پارونین، این مجله را اداره می‌کرد و مقالات آنرا اصلاح می‌نمود و با اعضای هیئت تحریریه مکاتبه منظم داشت.
مجلهٔ «پروسوشچنیه» در آستانهٔ جنگ اول جهانی توسط دولت تزاری توقیف شد. در بهار سال ۱۹۱۷ انتشار مجله تجدید شد ولی فقط یک شماره (دو کتاب) از چاپ خارج گردید. ص—۱۸٤

۱۰۲ — «بوربا» — مجلهٔ تروتسکی که از فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱٤ در پتربورگ چاپ می‌شد. تروتسکی با ماسک «غیرفراکسیونی» در صفحات این مجله علیه لنین و حزب بلشویک مبارزه می کرد. ص — ۱۸٤

۱۰۳ — «سورنایا رابوچایا گازتا» — روزنامهٔ یومیهٔ منشویکهای انحلال‌طلب بود که در ماههای ژانویه — مه سال ۱۹۱٤ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۸۵

۱۰٤ — کنگرهٔ استکهلم — کنگرهٔ چهارم (متحده) حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که از دهم تا بیست و پنجم آوریل (از ۲۳ آوریل تا ۸ ماه مه) سال ۱۹۰٦ برپا بود.

در این کنگره منشویکها اکثریت داشتند و علت آن بود که بسیاری از سازمانهای حزبی بلشویکی که رهبری مبارزهٔ مسلحانه توده‌ها را بعهده داشتند تارومار شده و نتوانسته بودند نمایندگان خود را بکنگره بفرستند. این وضع ماهیت تصمیمات کنگره را معین کرد و در اکثر مسائل مورد بحث کنگره قطعنامه‌های منشویکی تصویب شد.

در کنگرهٔ پنجم (کنگرهٔ لندن) حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (سال ۱۹۰۷) بلشویکها اکثریت پیدا کردند و به پیروزی خط‌مشی انقلابی مارکسیستی نایل آمدند. کنگره در تمام مسائل اصلی قطعنامه‌های بلشویکی را تصویب کرد.

کنگرهٔ پنجم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، پیروزی بلشویسم در جنبش کارگری روسیه بود. در تصمیمات کنگره، نتایج پیروزی بلشویسم بر جناح اپورتونیستی و منشویکی حزب در دوران انقلاب بورژوادمکراتیک ترازبندی شد و تاکتیک بلشویکی بعنوان یگانه تاکتیک برای همهٔ حزب تأیید گردید. ص — ۱۸٦

۱۰۵ — در ژانویه سال ۱۹۱۲ کنفرانس سراسری روسیه در پراگ برپا شد و در آن حزب بلشویکها از لحاظ سازمانی بعنوان حزب مستقل شکل گرفت. کنفرانس پراگ منشویک‌های انحلال‌طلب را از حزب اخراج کرد. ص — ۱۸٦

۱۰۶ — «پراودا» — روزنامهٔ یومیهٔ علنی بلشویکی که از ۲۲ آوریل (پنجم ماه مه) سال ۱۹۱۲ در پتربورگ چاپ و منتشر شد.
این روزنامه از محل وجوهی که خود کارگران جمع می‌کردند چاپ می‌شد و تا ۴۰ هزار شماره انتشار می‌یافت و تیراژ برخی از شماره‌های آن به ۶۰ هزار هم می‌رسید.
لنین «پراودا» را از لحاظ مسلکی رهبری می‌کرد و تقریباً همه روزه مطالبی در این روزنامه می‌نوشت و دستوراتی برای هیئت تحریریهٔ آن صادر می‌کرد.
«پراودا» تحت پیگردهای مداوم پلیسی قرار داشت و هشت بار توسط دولت تزاری توقیف شد، اما هر بار با عناوین دیگر انتشار می‌یافت. هشتم (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱۴ روزنامه بسته شد.
چاپ و انتشار «پراودا» تنها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریهٔ سال ۱۹۱۷ از نو آغاز شد. «پراودا» در ماههای ژوئیه — اکتبر سال ۱۹۱۷ تحت تعقیب دولت موقت ضدانقلابی بورژوازی قرار داشت و بارها عنوان خود را تغییر داد و بعنوان «لیستوک «پراودی»»، «پرولتاری»، «رابوچی»، «رابوچی پوت» انتشار می‌یافت. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ این ارگان مرکزی حزب با عنوان سابق خود با نام «پراودا» منتشر می‌شود. ص — ۱۸۷

۱۰۷ — منظور حزب اس‌ارهاست (بتوضیح شمارهٔ ۶ مراجعه شود). ص — ۱۸۷

۱۰۸ — گروه «وپریود» — وپریودیست‌ها — گروه ضدحزبی بودند که در سال ۱۹۰۹ تشکیل شده بود که پس از کنفرانس پراگ در سال ۱۹۱۲ با منشویکهای انحلال‌طلب و تروتسکیست‌ها در مبارزه علیه تصمیمات آن متحد شدند. گروه «وپریود» در جنبش کارگری پشتیبانی نداشت و در واقع در سالهای ۱۹۱۳ — ۱۹۱۴ متلاشی شد.
لنین با اشاره به دو گروه «وپریود»، منظورش اختلاف نظر و مبارزهٔ داخلی گروه است. ص — ۱۸۹

۱۰۹ — بلشویکهای حزبی — سازشکارانی که به انحلال‌طلبان گرایش داشتند.

منشویکهای حزبی — برهبری گ. و. پلخانف در سالهای ارتجاع، برضد انحلال‌طلبان برخاستند. پلخانفیست‌ها با حفظ مواضع منشویکی خود در عین حال طرفدار حفظ و تقویت سازمان حزبی غیرعلنی بودند و با این هدف با بلشویکها اتحاد داشتند. پلخانف در اواخر سال ۱۹۱۱ اتحاد خود را با بلشویکها بهم زد و بعنوان مبارزه با «فراکسیونیسم» و انشعاب در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه سعی داشت بلشویکها را با اپورتونیستها آشتی دهد. در سال ۱۹۱۲ پلخانفیست‌ها به اتفاق تروتسکیست‌ها و بوندیستها و انحلال‌طلبان با تصمیمات کنفرانس پراگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بمخالفت برخاستند. ص — ۱۸۹

۱۱۰ — تئوری ماخیستی — ماخیسم — جریان ارتجاعی فلسفهٔ سوبژکتیوی‌ـایده‌الیستی است که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در اروپای باختری رواج گسترده‌ای یافت. ماخ — فیزیکدان و فیلسوف اتریشی و آوناریوس — فیلسوف آلمانی بنیادگذاران این جریان بودند.

در روسیه هم در سالهای ارتجاع پس از شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ بخشی از روشنفکران سوسیال‌دمکرات تحت تأثیر ماخیسم قرار گرفتند. ماخیستهای روس به بهانهٔ بسط و تکامل مارکسیسم، اصول فلسفه مارکسیستی را مورد تجدید نظر قرار میدادند. باگدانف — یکی از لیدرهای گروه «وپریود» سعی کرد سیستم فلسفی خود «امپیریومونیسم» را که یکی از اشکال فلسفهٔ ماخیستی بود سرهمبندی کند. لنین «امپیریومونیسم» را در اثر خود بنام «مارکسیسم و امپیریوکریتیسیسم» بباد انتقاد شدید گرفته است. ص — ۱۸۹

۱۱۱ — «ناشا زاریا» — مجلهٔ ماهیانه مجاز منشویکهای انحلال‌طلب بود که از ژانویه سال ۱۹۱۰ تا سپتامبر سال ۱۹۱٤ در پتربورگ

انتشار می‌یافت. «ناشا زاریا» بمرکز انحلال‌طلبان روسیه مبدل گشت. ص — ۱۹۳

۱۱۲ — نزدریوف — ملاک جنجالی و شیاد از پرسوناژهای داستان «ارواح مرده» اثر ن. و. گوگول — نویسنده روس.

ایودوشکا گولوولیوف — پرسوناژ داستان «آقایان گولوولیوف‌ها» اثر م. ی. سالتیکف‌ـشچدرین — نویسندهٔ طنزنویس روس که بعلت ریاکاری و سالوسی و سنگدلی لقب ایودوشکا گرفته بود. نام ایودوشکا اسم عام شمرده می‌شد. ص — ۱۹٤

۱۱۳ — «لوچ» — روزنامهٔ یومیهٔ علنی منشویکهای انحلال‌طلب که از سپتامبر سال ۱۹۱۲ تا ژوئیه سال ۱۹۱۳ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه بطور عمده از محل صدقات لیبرالها بموجودیت خود ادامه می‌داد. ص — ۱۹۵

۱۱٤ — «Vorwarts» («به پیش») — روزنامهٔ یومیه، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۹۱ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ف. انگلس در صفحات این روزنامه با هر پدیدهٔ اپورتونیسم مبارزه می‌کرد. از نیمهٔ دوم دههٔ سالهای ۹۰، پس از درگذشت انگلس، ادارهٔ روزنامهٔ «Vorwarts» بدست جناح راستگرای حزب افتاد و مرتباً مقالات اپورتونیستها را درج می‌کرد.

«Vorwarts» در سالهای جنگ جهانی اول (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) موضع سوسیال‌شوینیستی گرفت و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ به تبلیغات ضدشوروی پرداخت و تا سال ۱۹۳۳ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۹٦

۱۱۵ — منظور کنفرانس انحلال‌طلبان است که در اوت سال ۱۹۱۲ در وین برپا شد و در آن بلوک اوت که توسط تروتسکی از کلیهٔ گروهها و جریان‌های ضدلنینی متشکل شده بود، سرهمبندی گردید. کنفرانس در کلیهٔ مسائل تاکتیک سوسیال‌دمکراسی تصمیم ضدحزبی و انحلال‌طلبانه گرفت و با موجودیت حزب غیرعلنی مخالفت کرد.

بلوک متشکله از عناصر گوناگون ضدبلشویکی که تشکیل آن وظیفه عمدهٔ کنفرانس بود، پس از مدت کمی زیر ضربات بلشویکها که از حزب غیرعلنی پرولتری دفاع کردند، متلاشی شد. ص — ۱۹۶

۱۱۶ — هفت تن — نمایندگان منشویک در فراکسیون سوسیال‌دمکراسی دومای چهارم دولتی بودند. ص — ۱۹۷

۱۱۷ — یکی از نامهای روزنامهٔ بلشویکی «پراودا» بود. ص — ۱۹۷

۱۱۸ — شش تن — نمایندگان بلشویک در فراکسیون سوسیال‌دمکراسی دومای چهارم دولتی بودند. ص — ۱۹۹

۱۱۹ — منظور لنین جلسه مشاوره کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با کارکنان حزبی است (که برای پنهان‌کاری «تابستانی» نامیده شده بود). این جلسهٔ مشاوره از ۲۳ سپتامبر تا اول اکتبر (۶ تا ۱۴ اکتبر) سال ۱۹۱۳ در روستای پارونین (در حومهٔ کراکو) که در آن زمان و. ای. لنین در آنجا اقامت داشت، برپا بود.

جلسهٔ مشاوره در قطعنامه مربوط به فراکسیون سوسیال‌دمکراسی در مجلس دوما برابری حقوق بخش بلشویکی و منشویکی فراکسیون را طلب کرد و با قاطعیت تمام اقدامات بخش منشویکی فراکسیون را متهم کرد که با استفاده از اکثریت تصادفی یک رأی حقوق ابتدائی نمایندگان بلشویک را که نمایندهٔ اکثریت عظیم کارگران روسیه بودند، نقض کرد. بنابدستور لنین و کمیته مرکزی حزب بلشویکها، نمایندگان بلشویک در اکتبر سال ۱۹۱۳ از فراکسیون متحدهٔ سوسیال‌دمکراسی خارج شدند و فراکسیون مستقل بلشویکی در دومای دولتی («فراکسیون سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه») را تشکیل دادند. ص — ۱۹۹

۱۲۰ — در اجلاس دسامبر بوروی بین‌المللی سوسیالیستی (که ۱۳ و ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۳ در لندن جریان داشت) قطعنامه‌ای صادر شد که بکمیتهٔ اجرائیه بوروی بین‌المللی سوسیالیستی مأموریت

می‌داد جلسهٔ مشاوره‌ای از نمایندگان «همهٔ فراکسیونهای جنبش کارگری روسیه، از جمله لهستان روس، که برنامهٔ حزبی یا برنامه‌های مطابق با برنامهٔ سوسیال‌دمکراسی را پذیرفته باشند برای مبادلهٔ نظریات (Aussprache) در باره مسائل مورد اختلاف آنها، تشکیل دهد». کائوتسکی ضمن مستدل ساختن این قطعنامه در سخنرانی ۱٤ دسامبر خود اظهار داشت که حزب سابق سوسیال‌دمکرات روسیه مرده است، و باید با اتکاء بتلاش در جهت وحدت کارگران روس آنرا زنده کرد. لنین در مقاله‌ای زیر عنوان «قطعنامهٔ خوب و سخنرانی بد» مضمون قطعنامه را تشریح کرد و سخنرانی کائوتسکی را عجیب و دهشتناک نامید. ص — ۲۰۱

۱۲۱ — «لویتسا» — حزب کارگر لهستان بود که در سال ۱۹۰٦ در نتیجه انشعاب حزب سوسیالیست لهستان تشکیل شد.

حزب سوسیالیست لهستان (Polska Partia Socjalistyszna) حزب ناسیونالیستی و رفرمیستی که در سال ۱۸۹۲ تأسیس یافت.

حزب سوسیالیست لهستان به تبلیغات سکتاریستی و ناسیونالیستی میان کارگران لهستان دست زده و میخواست توجه آنان را از مبارزهٔ مشترک به اتفاق کارگران روس علیه حکومت مطلقه و سرمایه‌داری منحرف سازد. طی تاریخ موجودیت این حزب تحت تأثیر کارگران ساده در داخل حزب گروههای چپگرا پیدا می‌شدند و برخی از آنها بعداً بجناح انقلابی جنبش کارگری لهستان می‌پیوستند. حزب سوسیالیست لهستان در سال ۱۹۰٦ بحزب سوسیالیست لهستان «لویتسا» و به اصطلاح حزب سوسیالیست لهستان — «پراویتسا» («فراکسیون انقلابی»، «فراکی») منشعب شد. حزب سوسیالیست لهستان — «لویتسا» بعداً با حزب سوسیال‌دمکرات کشور پادشاهی لهستان و لیتوانی متحد شد و حزب کمونیست کارگری لهستان را تشکیل داد.

حزب سوسیالیست لهستان — «پراویتسا»، «فراکی» سیاست ناسیونال شوینیستی تعقیب می‌کرد. ص — ۲۰۲

۱۲۲ — «دوران آشفته» — دوران جنگهای دهقانی و مبارزهٔ روسها

علیه مداخله‌گران مسلح لهستانی‌ـسوئدی در اوایل قرن هفدهم را در تاریخ‌نویسی اشرافی و بورژوازی روس دوران آشفته می‌نامند.
در سال ۱۶۰۸ سپاهیان مداخله‌گران لهستانی بفرماندهی لژه‌دیمیتری دوم (که او را پسر کوچک ایوان مخوف — تزار روس می‌شمردند) خود را بمسکو رساندند و در قصبه توشینو اردوگاهی برپا داشتند. در توشینو در برابر دولت مسکو، دولت لژه‌دیمیتری با دربار خود تشکیل شد. بخشی از اعیان و اشراف روس گاه به اردوگاه دولت مسکو و گاه به اردوگاه دولت توشینو می‌رفتند و می‌خواستند در صورت پیروزی این یا آن دولت تأمین داشته باشند. این عده را که اینجا و آنجا می‌رفتند «پرندگان مسافر توشینو» می‌نامیدند. ص — ۲۰۸

۱۲۳ — کنه مطلب در «انقلاب پرمنانت» که تروتسکی بمیان کشیده است، به نفی ایدهٔ لنینی هژمونی پرولتاریا در انقلاب، به انکار نقش انقلابی دهقانان بعنوان متحد پرولتاریا، بتلاش در جهت اثبات عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، منجر می‌شود. ص — ۲۰۸

۱۲۴ — بوند (سازمان کل کارگران یهودی در لیتوانی و لهستان و روسیه) در سال ۱۸۹۷ در کنگرهٔ مؤسسان گروههای سوسیال‌ـدمکرات یهودی در ویلنو تشکیل شد و بطور عمده عناصر نیمه‌پرولتری پیشه‌وران یهودی بخشهای باختری روسیه را متحد می‌ساخت. در کنگرهٔ اول حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۸۹۸) بوند «بعنوان سازمان خودمختاری که تنها در مسائل مربوط به پرولتاریای یهودی استقلال داشت»، جزو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه شد.
در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه پس از آنکه کنگره خواست بوند را درباره برسمیت شناختن آن بعنوان یگانه نمایندهٔ پرولتاریای یهودی رد کرد بوند از حزب خارج گردید و در سال ۱۹۰۶ بر طبق تصمیم کنگرهٔ چهارم (متحده) دوباره وارد حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه شد.
بوندیست‌ها در داخل حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه همواره از جناح اپورتونیستی حزب (از «اکونومیست‌ها»، منشویکهای

انحلال‌طلب) پشتیبانی می‌کردند و بر ضد بلشویکها و بلشویسم مبارزه می‌نمودند. در سال ۱۹۱۷ بوند از دولت موقت ضد انقلابی پشتیبانی نمود و بطرفداری از دشمنان انقلاب سوسیالیستی اکتبر مبارزه می‌کرد. رهبری بوند در سالهای مداخلهٔ مسلحانهٔ بیگانگان و جنگ داخلی به نیروهای ضد انقلابی پیوست. همزمان با اینها میان اعضای سادهٔ بوند تحولی بنفع همکاری با حکومت شوروی مشاهده شد. بوند در ماه مارس ۱۹۲۱ انحلال خود را اعلام داشت و بخشی از اعضای آن برطبق مقررات همگانی در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عضویت پیدا کردند. ص — ۲۱۰

۱۲۵ — «Die Neue Zeit» («دوران جدید») — مجلهٔ تئوریک حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۲۳ در اشتوتگارت چاپ و منتشر می‌شد.

برای نخستین بار برخی از آثار بنیادگذاران مارکسیسم در «Die Neue Zeit» چاپ شد. انگلس با توصیه‌های خود به هیئت تحریریهٔ مجله کمک می‌کرد و غالباً آنرا بعلت عدول از مارکسیسم مورد انتقاد قرار می‌داد. از نیمهٔ دوم دههٔ سالهای ۹۰ پس از درگذشت ف. انگلس مقالات رویزیونیستها مرتباً در مجله بچاپ می‌رسید. این مجله در سالهای جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و در واقع از سوسیال‌شوینیستها پشتیبانی می‌کرد. ص — ۲۱۳

۱۲۶ — «ناوچنایا میسل» — مجلهٔ منشویک‌مشرب بود که در سال ۱۹۰۸ در ریگا چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲۱۳

۱۲۷ — «Przegląd Socjaldemokratyczny» («بررسیهای سوسیال‌دمکراتیک») — مجله‌ای بود که سوسیال‌دمکراتهای لهستانی با همکاری نزدیک ر. لوکزامبورگ از سال ۱۹۰۲ تا سال ۱۹۰۴ و از سال ۱۹۰۸ تا سال ۱۹۱۰ در کراکو چاپ و منتشر می‌کردند. ص — ۲۱٤

۱۲۸ — رجوع شود به «کاپیتال» (کتاب «سرمایه» — م.) اثر ک. مارکس، جلد اول، فصل ۲۵. تئوری نوین استعمار. ص — ۲۱۵

۱۲۹ — «روسکایا میسل» — مجلهٔ ماهیانه ادبی و سیاسی که از سال ۱۸۸۰ تا سال ۱۹۱۸ در مسکو چاپ و منتشر می‌شد؛ این مجله تا سال ۱۹۰۵ یک نشریهٔ لیبرال‌نارودنیکی بود و در دههٔ سالهای ۹۰ گاهی مقالات مارکسیستها را در صفحات خود چاپ می‌کرد. «روسکایا میسل» پس از انقلاب سال ۱۹۰۵ ارگان جناح راستگرای حزب کادتها شد و تحت نظر پ. ب. استرووه انتشار می‌یافت و ناسیونالیسم و کشیش‌مآبی را توصیه می‌نمود و از مالکیت اربابی دفاع می‌کرد. ص — ۲۲۲

۱۳۰ — منظور کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات اتریش است که از ۲۴ تا ۲۹ سپتامبر سال ۱۸۹۹ در بریون (اتریش) برپا بود و مسئله ملی، مسئله عمدهٔ دستور روز آن بشمار می‌رفت. در این کنگره دو قطعنامه که بیانگر نظریات مختلف بودند، مطرح شد: ۱) قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب که از خودمختاری ارضی ملتها بطور کلی دفاع می‌کرد؛ و ۲) قطعنامهٔ کمیتهٔ حزب سوسیال‌دمکرات جنوب-اسلاوی که در آن از خودمختاری فرهنگی-ملی برون مرزی دفاع می‌شد. کنگره به اتفاق آراء برنامهٔ خودمختاری فرهنگی-ملی را رد کرد و قطعنامهٔ مصالحه‌آمیزی دایر به اذعان خودمختاری ملی در چارچوب دولت اتریش صادر نمود. ص — ۲۲۶

۱۳۱ — شورای اشرافیت متحد — سازمان ضدانقلابی ملاکان خاوندی (ملاکان دارنده دهقانان سرف — م.) که در ماه مه سال ۱۹۰۶ تشکیل شد و تا اکتبر سال ۱۹۱۷ بموجودیت خود ادامه داد. هدف اصلی سازمان دفاع از نظام حکومت مطلقه و زمینداری بزرگ اربابی و مزایای اشراف بود. ص — ۲۳۴

۱۳۲ — سوم (۱۶) ژوئن سال ۱۹۰۷ مانیفست تزار دربارهٔ انحلال دومای دوم دولتی و دربارهٔ تغییر قانون انتخابات منتشر شد. قانون جدید بر تعداد نمایندگان ملاکان و بورژوازی تجاری و صنعتی در مجلس دوما بسی افزود و عدهٔ نمایندگان دهقانان و کارگران را که ناچیز هم بود کاهش داد. این اقدام نقض فاحش مانیفست

هفدهم اکتبر سال ۱۹۰۵ و قانون اساسی سال ۱۹۰۶ بود که بموجب آن دولت بدون تأیید دومای دولتی حق نداشت قانون وضع نماید. دومای سوم دولتی که بر طبق این قانون انتخاب و اول (۱٤) نوامبر سال ۱۹۰۷ تشکیل جلسه داد از لحاظ ترکیب هیئت نمایندگان چرنوسوتنی و اکتبریستی بود. ص —۲۳۵

۱۳۳ — «پروگرسیست‌ها» — گروهبندی سیاسی بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب روس که در انتخابات دوماهای دولتی و در مجالس دوماها می‌کوشید عناصری از احزاب و گروههای مختلف بورژوا-ملاکی را زیر پرچم «عدم حزبیت» متحد سازد.

پروگرسیست‌ها در نوامبر سال ۱۹۱۲ در حزب مستقل سیاسی متشکل شدند.

پروگرسیست‌ها در سالهای جنگ اول جهانی به فعالیت خود شدت دادند و طلب نمودند که رهبری نظامی تغییر یابد و صنایع کشور برای رفع نیازمندیهای جبهه بسیج شوند و «وزارت مسئول» با شرکت نمایندگان بورژوازی روس تشکیل شود. پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه برخی از رهبران حزب در دولت موقت بورژوازی شرکت کردند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ حزب پروگرسیست‌ها به مبارزهٔ مجدانه برضد حکومت شوروی پرداخت. ص —۲۳۵

۱۳٤ — «رچ» — روزنامهٔ یومیه، ارگان حزب کادتها بود که از ۲۳ فوریه (۸ مارس) ۱۹۰۶ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه روز ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ توسط کمیتهٔ نظامی انقلابی وابسته به شورای شهر پتروگراد، تعطیل شد. ص —۲۳۵

۱۳۵ — «شلیاخی» («راهها») — ارگان سازمان دانشجویان اوکرائین که نشریهٔ ملی‌گرا بود و از آوریل سال ۱۹۱۳ تا مارس سال ۱۹۱٤ در لووف چاپ و منتشر می‌شد. ص —۲۳۶

۱۳۶ — یکی از نامهای روزنامهٔ «پراودا» بود. ص —۲۳۶

۱۳۷ — «نوویه ورمیا» — روزنامهٔ یومیه بود که از سال ۱۸۶۸ تا سال ۱۹۱۷ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه ابتدا لیبرال میانه‌رو ولی از سال ۱۸۷۶ به ارگان محافل اشرافی مرتجع و بلند پایگان بوروکرات مبدل شد و از سال ۱۹۰۵ به ارگان مطبوعاتی چرنوسوتنی‌ها مبدل گشت. ص —۲۳۸

۱۳۸ — «زمشچینا» — روزنامهٔ یومیه چرنوسوتی که از ژوئن سال ۱۹۰۹ تا فوریه سال ۱۹۱۷ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد، و ارگان نمایندگان بسیار راستگرای دومای دولتی بود. ص —۲۳۸

۱۳۹ — لنین از داستان «بودکا» اثر گ. ای. اوسپنسکی اصطلاحی بکار می‌برد که معرف خودسریهای پلیسی است. ص —۲۳۹

۱۴۰ — «کییفسکایا میسل» — روزنامهٔ یومیهٔ بورژوادمکراتیک‌مشرب که از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۸ در کییف چاپ و منتشر می‌شد. ص —۲۴۰

۱۴۱ — لنین اصطلاح آ. س. گریبایدوف را از اثر وی «وبال عقل» بکار می‌برد. ص —۲۴۴

۱۴۲ — «ناپشود» («Naprzód») («وپریود») — روزنامهٔ ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات گالیسی و سیلزی که از سال ۱۸۹۲ در کراکو چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه بیانگر ایدئولوژی خرده‌بورژوائی و ناسیونالیستی بود. ص —۲۴۷

۱۴۳ — بتوضیح شماره ۱۲۱ مراجعه شود. ص —۲۴۸

۱۴۴ — رجوع شود به توضیح شماره ۹۴. ص —۲۵۶

۱۴۵ — منظور لنین قیام رهائی‌بخش ملی سالهای ۱۸۶۳— ۱۸۶۴ لهستان است که علیه مظالم حکومت مطلقه تزاری متوجه بود. این قیام ابتداء از طرف کمیتهٔ مرکزی ملی که توسط حزب خرده‌شلیاختی «سرخ ها» در سال ۱۸۶۲ تشکیل شده بود، رهبری می‌شد. برنامهٔ این

کمیته که شامل خواست استقلال ملی لهستان، برابری حقوق همهٔ مردان کشور صرفنظر از اختلاف مذهبی و اصل و نسب؛ واگذاری بلاعوض زمینهای مورد استفاده دهقانان به آنها، الغای بیگاری و پرداخت بهای زمین ها از محل وجوه دولتی ملاکان و غیره بود، قشرهای مختلف ساکنان لهستان: پیشه‌وران، کارگران و دانشجویان و روشنفکران شلیاختی و بخشی از دهقانان و روحانیون را بسوی قیام جلب نمود.

در جریان قیام، عناصری که پیراسون حزب «سفیدها» (حزب زمینداران بزرگ اشراف و بورژوازی بزرگ) متحد شده بودند و می‌خواستند از قیام بنفع خود استفاده کنند و با کمک انگلستان و فرانسه معاملهٔ سودمندی با دولت تزاری انجام دهند، به آن جلب شدند.

دمکراسی انقلابی روسیه با احساس همدردی عمیق بقیام نگاه می کرد.

در نتیجهٔ ناپیگیری حزب «سرخ ها» که ابتکار انقلابی را از دست داد، رهبری قیام بدست حزب «سفیدها» افتاد و به آن خیانت کرد. در آستانهٔ تابستان سال ۱۸۶٤ قیام با بیرحمی تمام توسط نیروهای مسلح تزاری سرکوب گردید.

ک. مارکس و ف. انگلس قیام سالهای ۱۸۶۳ — ۱۸۶٤ لهستان‌را مترقی ارزیابی کردند و نسبت به آن حسن‌نظر داشتند و پیروزی مردم لهستان را در مبارزه بخاطر آزادی ملی آرزو می کردند. مارکس بنام مهاجران آلمانی در لندن پیامی دربارهٔ کمک به لهستانیها صادر کرد. ص —۲۰۶

۱٤۶ — منظور لنین خاطرات و. لیبکنخت در بارهٔ ک. مارکس است. ص —۲۰۹

۱٤۷ — جنبش فنیها — جنبش انقلابیون خرده‌بورژوازی ایرلند که از اواخر دههٔ سالهای ۵۰ قرن ۱۹ توسعه یافت. برنامه و فعالیت فنیها بازتاب اعتراض توده‌های مردم ایرلند به مظالم استعماری انگلستان بود. فنیها برای کشور خود استقلال ملی و جمهوری دمکراتیک طلب می کردند و می‌خواستند که زمینهای‌تحت اجارهٔ دهقانان اجاره‌دار تحت مالکیت آنها درآید. اما تاکتیک توطئه‌گرانه فنیها مانع آن می‌شد که روابطشان

با قشرهای وسیع مردم ایرلند تحکیم یابد، فنیها همچنین با جنبش عمومی دمکراتیک و کارگری بریتانیای کبیر رابطه نداشتند. قیام فوریه — مارس سال ۱۸۶۷ آنان شکست خورد. بعدها فعالیت فنیها به اقدامات تروریستی کشید و در دههٔ سالهای ۷۰ فروکش کرد. ص — ۲۶۲

۱۴۸ — «تایمس» («The Times») («وقت») — روزنامهٔ یومیه که در سال ۱۷۸۵ در لندن تأسیس یافت، و یکی از روزنامه‌های بزرگ بورژوازی محافظه‌کار انگلیس است. ص — ۲۶۲

۱۴۹ — «نیویورک تریبون» («The New York Daily Tribune») — روزنامهٔ آمریکایی که از سال ۱۸۴۱ تا سال ۱۹۲۴ انتشار می‌یافت. این روزنامه تا اواسط دههٔ سالهای ۵۰ ارگان جناح چپ ویگ‌های آمریکائی بود و سپس ارگان حزب جمهوریخواهان شد. از اوت سال ۱۸۵۱ تا مارس سال ۱۸۶۲ کارل مارکس با این روزنامه همکاری داشت. ف. انگلس بخواهش کارل مارکس مقالات زیادی برای این روزنامه می‌نوشت. ص — ۲۶۴

۱۵۰ — لنین از مقاله گ. و. پلخانف بنام «پیش‌نویس برنامهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه» که در شمارهٔ ۴ «زاریا» در سال ۱۹۰۲ چاپ شده بود، نقل‌قول می‌کند. ص — ۲۶۹

۱۵۱ — منظور سومین کنفرانس حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه («دومین کنفرانس سراسری روسیه») است که از ۲۱ تا ۲۳ ژوئیه (سوم — پنجم اوت) سال ۱۹۰۷ در کوتک (فنلاند) و چهارمین کنفرانس حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه («سومین کنفرانس سراسری روسیه») که ۵ — ۱۲ (۱۸ — ۲۵) نوامبر سال ۱۹۰۷ در هلسینگفورس برپا بود. ص — ۲۷۳

۱۵۲ — صحبت از تصمیمات پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه است که بنام پلنوم «وحدت» معروف شد و از دوم تا بیست و سوم ژانویه (۱۵ ژانویه تا ۵ فوریه) سال ۱۹۱۰ در پاریس برپا بود.

در پلنوم ژانویهٔ کمیتهٔ مرکزی نمایندگان همهٔ فراکسیون‌ها و گروهبندیها و همچنین نمایندگان سازمانهای ملی سوسیال‌دمکراتیک شرکت داشتند. در این پلنوم اکثریت با مصالحه‌کاران بود. لنین در این پلنوم علیه انحلال‌طلبان و وپریودیست‌ها، تروتسکیستها و مصالحه‌کاران پیگیرانه مبارزه کرد و خطمشی در جهت نزدیکی بلشویکها و منشویکهای حزبی تعقیب می‌نمود. پلنوم به اصرار لنین قطعنامه‌ای «دربارهٔ وضع حزب» تصویب کرد و در آن انحلال‌طلبی و اتزویسم را محکوم نمود و بخطر این جریانات اذعان کرد و ضرورت مبارزه با آنها را خاطرنشان ساخت. پلنوم مسئلهٔ لزوم ایجاد حزب واقعاً واحد را در رابطه با وظایف مسلکی و سیاسی حزب در همان دوران تاریخی، سطرح ساخت. ضمناً لنین تصمیمات مصالحه‌آمیز و سازشکارانه پلنوم را بشدت محکوم می‌کرد. ص — ۲۷۳

۱۵۳ — اصطلاحی است که از یادداشتهای م. ی. سالتیکف‌ـشچدرین بنام «در خارجه» اقتباس شده است. ص — ۲۷۵

۱۵٤ — و. ای. لنین اصطلاحی از اثر ن. گ. پومیالوفسکی بنام «یادداشتهای بورسا» بکار می‌برد. بورسا — آموزشگاه دینی در روسیه تزاری بود که از لحاظ شرایط سخت زندگی و مجازاتهای بدنی و خشونت متمایز بود. ص — ۲۷٦

۱۵۵ — «دزوین» («ناقوس») — مجلهٔ ماهیانهٔ مجاز ناسیونالیستی منشویک‌مشرب که از ژانویه سال ۱۹۱۳ تا اواسط سال ۱۹۱٤ در کییف بزبان اوکرائینی چاپ و منتشر می‌شد. جمعاً ۱۸ شماره از چاپ خارج شد. ص — ۲۷٦

۱۵٦ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱۱۵. ص — ۲۷۷

۱۵۷ — «نوایا رابوچایا گازتا» — روزنامهٔ یومیهٔ منشویکهای انحلال‌طلب که از اوت سال ۱۹۱۳ تا ژانویه سال ۱۹۱٤ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲۷۸

۱۵۸ — لنین کلماتی از ترانهٔ سربازی سواستوپل گرفته است که دربارهٔ جنگ در حوضه رودخانه چرنایا بتاریخ ۴ اوت سال ۱۸۵۵ بهنگام جنگ کریمه است. ل. ن. تولستوی این ترانه را ساخته است. ص — ۲۷۸

۱۵۹ — «حزب ملی سوسیالیستی» (انسها) — حزب خرده‌بورژوازی بود که در سال ۱۹۰۶ از جناح راست حزب سوسیالیستهای انقلابی (اس‌ارها) جدا شد. انسها طرفدار اتحاد با کادتها بودند. لنین خاطرنشان می‌ساخت که این حزب «از کادتها فرق بسیار کمی دارد، چونکه از برنامهٔ خود هم خواست جمهوری و هم خواست مربوط به همهٔ زمینها را حذف می‌کند» (مجموعهٔ کامل آثار، چاپ ۵، جلد ۱۴، ص ۲۴). ص — ۲۸۱

۱۶۰ — «روسکویه بوگاتستوو» — مجلهٔ ماهیانه که از سال ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۸ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد؛ از اوایل دهه سالهای ۹۰ — ارگان عمدهٔ نارودنیکها بود که از سال ۱۸۹۳ به یورش علیه سوسیال‌دمکراتهای روسیه پرداخت. «روسکویه بوگاتستوو» از سال ۱۹۰۶ ارگان حزب نیمه‌کادتی انسها («سوسیالیستهای ملی») شد. ص — ۲۸۱

۱۶۱ — «تسایت» («وقت») — روزنامهٔ یومیه، ارگان بوند بود که در سالهای ۱۹۱۲ — ۱۹۱۴ بزبان عبری در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲۸۴

فهرست نامها

* نام خانوادگی واقعی توی پرانتز ذکر می‌شود.

عضو انترناسیونال اول بود و در آن بعنوان دشمن دوآتشه مارکسیسم عمل می‌کرد. باکونین هر گونه دولت از جمله دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌نمود و نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا را درک نمی‌کرد و با ایجاد حزب مستقل سیاسی طبقهٔ کارگر آشکار مخالفت می‌نمود. ک. مارکس و ف.انگلس برضد نظریات ارتجاعی باکونین مبارزه قطعی می‌کردند. باکونین بعلت فعالیت انشعابگرانه در سال ۱۸۷۲ از انترناسیونال اخراج شد. ص — ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۷۷

باوئر (Bauer)، اوتو (۱۸۸۲ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی اتریش و انترناسیونال دوم و یکی از ایدئولوگهای اپورتونیسم و سازندهٔ تئوری «خودمختاری فرهنگی-ملی» بود و در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ وزیر امور خارجه جمهوری اتریش شد و در سرکوب تظاهرات انقلابی طبقهٔ کارگر اتریش مجدانه شرکت داشت. ص — ۲۱۳، ۲۱٤

ببل (Bebel)، اوگوست (۱۸٤۰ — ۱۹۱۳) — یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود و در سال ۱۸٦۹ به اتفاق و. لیبکنخت حزب سوسیال‌دمکرات کارگری آلمان («ایزناخیستها») پایه‌گذاری کرد و مجدانه با رویزیونیسم و رفرمیسم مخالفت می‌کرد. ص — ٦۸

برنتانو (Brentano)، لویو (۱۸٤٤ — ۱۹۳۱) — اقتصاددان بورژوامشرب آلمانی، طرفدار «کاتدر سوسیالیسم» بود که خودداری از مبارزهٔ طبقاتی را موعظه می‌کرد، و بر آن بود که از راه سازماندهی اتحادیه‌های رفرمیستی و وضع قوانین کارخانه‌ها، می‌توان تضادهای اجتماعی را در جامعه سرمایه‌داری حل کرد و منافع کارگران و سرمایه‌داران را با هم سازش داد. ص — ۱۳۰، ۱۳۱

برنشتین (Bernstein) ادوارد (۱۸۵۰ — ۱۹۳۲) — لیدر جناح بسیار اپورتونیستی سوسیال دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، ایدئولوگ رفرمیسم و رویزیونیسم بود.

۱۹۰۵ فرماندار کل مسکو شد و عملیات قلع‌وقمع قیام مسلحانه دسامبر را در مسکو رهبری می‌کرد. ص — ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰

دوبرولوبف، نیکولای آلکساندرویچ (۱۸۳۶ — ۱۸۶۱)، دمکرات انقلابی روس، منقد برجسته ادبی و فیلسوف ماتریالیست بود. ص — ۱۷۹

دونتسف، دمیترو — ناسیونالیست اوکرائینی بود. ص — ۲۳۵، ۲۳۶

دونکر (Duncker) فرانتس (۱۸۲۲ — ۱۸۸۸) — شخصیت سیاسی آلمان و ناشر بود و در دههٔ سالهای ۶۰ یکی از پایه‌گذاران اتحادیه‌های رفرمیستی بشمار می‌رفت. ص — ۱۳۰

رآد، نیکولای آندریویچ (در حدود ۱۷۹۳ — ۱۸۵۵) — ژنرال روس که متهم به تعرض نافرجام در پیکار ساحل رود چرنایا در جنگ ۱۸۵۳ — ۱۸۵۶ کریمه — جنگ روسیه علیه ائتلاف انگلیس، فرانسه و ترکیه و ساردنی بود. ص — ۲۷۹

رگر (Reger)، تادئوش (۱۸۷۲ — ۱۹۳۸) — عضو حزب سوسیال دمکرات لهستان در گالیسی و سیلزی و روزنامه‌نگار بود و از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۷ در پارلمان اتریش سمت نمایندگی داشت. ص — ۲۲۶

رنان (Renan)، ارنست ژوزف (۱۸۲۳ — ۱۸۹۲) — دانشمند و متخصص در تاریخ ادیان و فیلسوف ایدالیست فرانسوی که با آثار خود دربارهٔ دوران اولیهٔ مسیحیت شهرت دارد. رنان با نظریات سیاسی خود دشمن آشکار دمکراسی و کمون سال ۱۸۷۱ پاریس بود. ص — ۱۵۳

رودیچف، فدور ایزمایلویچ (۱۸۵۳ — ۱۹۳۲) — ملاک بزرگ و شخصیت زمستوو، حقوقدان و یکی از لیدرهای حزب کادتها و عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود و در همهٔ دوماهای دولتی سمت نمایندگی داشت. ص — ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۴۷

کاولین، کنستانتین دمیتریویچ (۱۸۱۸ — ۱۸۸۵) — مورخ و حقوقدان و استاد دانشگاههای مسکو و پتربورگ، و نماینده لیبرالیسم اشرافی و بورژوائی بود. در دوران تدارک مقدمات رفرم سال ۱۸۶۱ که دهقانان از وابستگی سرواژی آزاد می‌ساخت با جنبش انقلابی دمکراتیک مخالفت می‌ورزید. ص — ۱۷۹، ۱۸۰

کائوتسکی (Kaytsky)، کارل (۱۸۵۴ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، ابتداء مارکسیست بود و بعداً ارتداد پیدا کرد و تئوریسین خطرناکترین و مضرترین نوع اپورتونیسم — سنتریسم (کائوتسکیسم) شد. سردبیر مجلهٔ تئوریک سوسیال دمکراسی آلمان بنام «Die Neue Zeit» («عصر جدید») بود. ص — ۶۸، ۱۱۶، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۵۵، ۲۵۶

کرمول (Cromwell)، اولیور (۱۵۹۹ — ۱۶۵۸) — پیشوای بورژوازی و اشراف بورژوامشرب در دوران انقلاب بورژوازی انگلستان در قرن ۱۷ بود. از سال ۱۶۵۳ لرد-فرماندار عالی انگلیس، اسکاتلند و ایرلند شد. ص — ۲۶۳

کریچفسکی، بوریس نائومویچ (۱۸۶۶ — ۱۹۱۹) — سوسیال‌دمکرات و پوبلیسیست بود و از لیدرهای «اکونومیسم» بشمار می‌رفت. در اواخر دهه سالهای ۹۰ یکی از رهبران «اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روس در خارجه» بود و در سال ۱۸۹۹ سردبیر مجلهٔ «رابوچیه دلو» شد که در صفحات آن نظریات برنشتین را تبلیغ می‌کرد. بلافاصله پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از جنبش سوسیال دمکراسی کناره گرفت. ص — ۶۹

کوسوفسکی، و. (لوینسون، م. یا.) (۱۸۷۰ — ۱۹۴۱) — یکی از لیدرهای بوند بود که در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از جانب کمیتهٔ بوند در خارجه سمت نمایندگی داشت،

گلدبلات (مدیم و. د.) (۱۸۷۹ — ۱۹۲۳) — یکی از لیدرهای بوند بود و در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از کمیتهٔ بوند در خارجه سمت نمایندگی داشت و مخالف «ایسکرا» بود. در سال ۱۹۰۶ بعضویت کمیتهٔ مرکزی بوند انتخاب شد و در کار کنگرهٔ پنجم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۷) شرکت جست و از منشویکها پشتیبانی می‌کرد. ص — ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶

گوچکف، آلکساندر ایوانویچ (۱۸۶۲ — ۱۹۳۶) — نمایندهٔ بورژوازی بزرگ تجاری و صنعتی روسیه، صدر حزب اکتبریستها و سلطنت‌طلب بود. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) ریاست کمیسیون دفاع کشور و ریاست دومای سوم دولتی را بعهده داشت. ص — ۱۶۸

گیرکه — وزیر کشاورزی پروس در دولت هانزمان (۱۸۴۸) و عضو مجلس نمایندگان پروس بود. ص — ۱۴۷

ل. ول. (نام مستعار سیرون کنستانتینویچ شینفینکل) (۱۸۷۹ — ۱۹۲۵) — سوسیال دمکرات و بلشویک و از سال ۱۹۰۳ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود و در انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ شرکت داشت. در سال ۱۹۱۱ از بلشویکها کناره گرفت و بعدها در جرگه گروه پلخانویها در پاریس درآمد. ص — ۲۳۱، ۲۶۵

لاسال (Lassalle)، فردیناند (۱۸۲۵ — ۱۸۶۴) — سوسیالیست خرده‌بورژوائی آلمانی، بنیادگذار یکی از اشکال اپورتونیسم در جنبش کارگری — لاسالیانستوو بود. لاسال یکی از بنیادگذاران سازمان کارگری سراسری آلمان (۱۸۶۳) بشمار می‌رفت. ایجاد این سازمان برای جنبش کارگری اهمیت مثبت داشت، اما لاسال که بریاست سازمان انتخاب شده بود آنرا براه اپورتونیسم سوق داد. ص — ۲۱۹

لافارگ (Lafarque)، پل (۱۸۴۲ — ۱۹۱۱) رجل برجستهٔ جنبش بین المللی کارگری، مبلغ مبرز مارکسیسم و عضو انترناسیونال اول بود و در انترناسیونال دوم مجدانه برضد اپورتونیسم مبارزه می‌کرد

لوینسکی، و . پ. (۱۸۸۰ — ۱۹۰۳) — یکی از رجال سوسیال‌دمکراسی اوکرائین در گالیسی بود و در سال‌های ۱۹۱۳ — ۱۹۱٤ مجدانه با مجله مجاز بورژوا‌ـناسیونالیستی «دزوین» («ناقوس») همکاری می‌کرد. ص — ۲۷٦

لیبر (گولدمان، میخائیل ایساکویچ) (۱۸۸۰ — ۱۹۳۷) — یکی از لیدرهای بوند بود و در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) ریاست هیئت نمایندگی بوند را بعهده داشت و روش بسیار راستگرانه و ضدایسکرائی تعقیب می‌کرد و پس از کنگره منشویک شد. ص — ۲۷۱، ۲۷۲

لیبمان، ف. (گرش، پیساک) (مولد سال ۱۸۸۲) — یکی از رهبران بوند و به انحلال‌طلبان گرایش داشت. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) سنتریست شد. ص — ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲٤٥، ۲٥٤، ۲٥٥، ۲٦۸، ۳۷٥ — ۲۷۹، ۲۸٤

ماخ (Mach)، ارنست (۱۸۳۸ — ۱۹۱٦) — فیزیکدان و فیلسوف اتریشی و ایدالیست ذهنی بود و یکی از بنیادگذاران امپیریوکریتیسیسم بشمار می‌رفت. ص — ۱۸۹

مارتف ل. (تسدربائوم یولی اوسیپویچ) (۱۸۷۳ — ۱۹۲۳) — یکی از لیدرهای منشویسم بود و در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) در رأس اقلیت اپورتونیستی قرار داشت و از آن زمان — یکی از رهبران ارگانهای مرکزی منشویکها و سردبیر مطبوعات منشویکها بود. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) انحلال‌طلب شد و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) موضع سنتریستی داشت. ص — ۸۳، ۲۷۸

مارتینوف (پیکر، آلکساندر ساموئیلوویچ) (۱۸٦٥ — ۱۹۳٥) — یکی از ایدرهای «اکونومیسم» و از مخالفان جدی «ایسکرای» لنینی بود، و بعدها یکی از ایدئولوگهای منشویسم شد. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ —

و اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست کارگری لهستان بود. ص — ۲۶۹، ۲۷۰

وارلن (Varlin)، لوئی اژن (۱۸۳۹ — ۱۸۷۱) — رجل انقلابی فرانسوی، شخصیت برجسته کمون پاریس سال ۱۸۷۱ و عضو انترناسیونال اول بود. ص — ۱۱۶

ولادیمیر (رومانف، ولادیمیر آلکساندرویچ) (۱۸٤۷ — ۱۹۰۹) — شاهزاده اعظم — عموی تزار نیکولای ۲ که در سالهای ۱۸۸٤ — ۱۹۰۵ سرفرماندهی سپاهیان گارد و پادگان نظامی پتربورگ را بعهده داشت. بدستور تزار گلوله‌باران کارگران پتربورگ را در روز نهم ژانویه سال ۱۹۰۵ رهبری می‌کرد. ص — ۵

هارکورت (Harcourt)، ویلیام (۱۸۲۷ — ۱۹۰٤) — شخصیت دولتی انگلیس و لیبرال بود که از سال ۱۸۷۳ مقامهای حساسی در هیئت دولت داشت. در سالهای ۱۸۹٤ — ۱۸۹۸ لیدر حزب لیبرال بود. ص — ۱۳۸

هانزمان (Hansemann)، داوید یوستوس (۱۷۹۰ — ۱۸٦٤) — شخصیت سیاسی پروس، سرمایه‌دار بزرگ آلمانی بود و یکی از لیدرهای بورژوازی لیبرال بشمار می‌رفت و در ماه‌های مارس-سپتامبر سال ۱۸٤۸ وزیر دارائی پروس بود. سیاست خیانت‌آمیز سازش با ارتجاع را تعقیب می‌کرد. ص — ۱٤٦، ۱٤۷

هکر (Haecker)، امیل (۱۸۷۵ — ۱۹۳٤) — از شخصیت‌های جناح راستگرای حزب سوسیالیست لهستان بشمار می‌رفت و از سال ۱۸۹٤ طی مدت تقریباً چهل سال سردبیر روزنامهٔ سوسیالیستی کراکوی بنام «Naprzód» («به پیش») بود. ص — ۲۰۵

هگل (Hegel)، گئورگ ویلهلم فریدریش (۱۷۷۰ — ۱۸۳۱) — بزرگترین فیلسوف آلمانی — ایدالیست عینی بود. خدمت تاریخی هگل

فهرست

صفحه

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هر گاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی، مسکو، زوبوفسکی بولوار، ۱۷.





تصویر و. ای. لنین. سال ۱۹۱۶

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

٤

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از : م. پورهرمزان و علی بیات

В. И. Ленин
ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ
Том 4
На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

$Л\frac{0101020000-461}{014(01)-84}235-84$

جنگ و سوسیال‌دمکراسی روسیه (۱)

جنگ اروپا که دول و احزاب بورژوازی همهٔ کشورها دهها سال در تدارک آن بودند درگرفت. افزایش تسلیحات و تشدید فوق‌العاده مبارزه برای بدست آوردن بازار در مرحلهٔ جدید یعنی در مرحلهٔ امپریالیستی رشد سرمایه‌داری کشورهای پیشرو و منافع خاندانهای سلطنتی عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپای خاوری، ناگزیر می‌بایستی به این جنگ منجر می‌شد و بالاخره هم منجر شد. اشغال اراضی و انقیاد ملتهای دیگر، خانه‌خراب کردن ملت رقیب و غارت ثروتهای آن، منحرف ساختن توجه توده‌های زحمتکش از بحرانهای سیاسی داخلی روسیه و آلمان و انگلستان و کشورهای دیگر، ایجاد تفرقه میان کارگران و تحمیق ناسیونالیستی آنان و امحاء پیشاهنگ کارگران بمنظور تضعیف جنبش انقلابی پرولتاریا — یگانه مضمون و معنا و مفهوم واقعی جنگ کنونی است.

وظیفهٔ سوسیال‌دمکراسی قبل از هر چیز این است که این معنای واقعی جنگ را آشکار سازد و دروغ‌ها و سفسطه‌ها و عبارت‌پردازیهای «میهن‌پرستانه‌ای» را که طبقات حاکم، ملاکان و بورژوازی برای مدافعه از جنگ شایع می‌سازند، بیرحمانه و بی‌امان افشاء نماید.

در رأس گروهی از ملتهای محارب، بورژوازی آلمان قرار دارد که طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش را تحمیق کرده اطمینان می‌دهد که برای دفاع از میهن، بخاطر آزادی و فرهنگ و برای رهائی ملتهائی که تحت ستم تزاریسم هستند، و بمنظور درهم‌شکستن تزاریسم مرتجع می‌جنگد. ولی همین بورژوازی که در برابر یونکرهای پروس (۲) که

ویلهلم دوم در رأس آنان است، چاکرمآبانه جبهه بزمین می‌ساید، در عمل همیشه صادق‌ترین متفق تزاریسم و دشمن جنبش انقلابی کارگران و دهقانان روسیه بود. صرفنظر از عاقبت جنگ، این بورژوازی در عمل به اتفاق یونکرها تمام مساعی خود را صرف پشتیبانی از سلطنت تزاری در برابر انقلاب روسیه خواهد کرد.

در واقع بورژوازی آلمان برضد صربستان به لشگرکشی غارتگرانه‌ای دست زد و می‌خواهد آنرا مطیع و منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای ساکن جنوب را خفه کند و در عین‌حال با اعزام بخش عمدهٔ نیروی نظامی خود علیه کشورهای آزادتر ، بلژیک و فرانسه ، می‌خواهد رقیب ثروتمندتر خود را غارت نماید. بورژوازی آلمان که افسانه‌سازی کرده می‌گوید جنگ از جانب وی جنبهٔ تدافعی دارد در عمل با کاربرد آخرین دستاوردها در تکامل تکنیک جنگی و با پیش گرفتن بر برنامه‌های تسلیحاتی جدیدی که روسیه و فرانسه در نظر داشته و دربارهٔ آن تصمیم گرفته بود، بهترین موقع را از نقطهٔ نظر خود برای جنگ انتخاب کرده است.

در رأس گروه دیگر ملتهای محارب بورژوازی انگلیس و فرانسه قرار دارد که طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش را تحمیق می‌کند و اطمینان می‌دهد که در راه میهن، در راه آزادی و فرهنگ برضد میلیتاریسم و استبداد آلمان می‌جنگد. ولی در عمل مدتهاست که ارتش تزاریسم روسیه — ارتجاعی‌ترین و وحشیانه‌ترین رژیم سلطنتی اروپا را با میلیاردهای خود اجیر نموده و برای هجوم به آلمان آماده ساخته است.

در واقع هدف مبارزهٔ بورژوازی انگلیس و فرانسه تصرف مستعمرات آلمان و خانه‌خراب کردن ملت رقیبی است که رشد اقتصادی سریع‌تری دارد. و برای همین هدف شریف است که ملتهای «پیشرو» و «دمکرات» به تزاریسم وحشی کمک می‌کنند تا بیش از پیش لهستان و اوکرائین و غیره را مختنق سازد و بیش از پیش انقلاب روسیه را تحت فشار قرار دهد.

هیچکدام از این دو گروه کشورهای محارب از لحاظ غارتگری و درنده‌خوئی و قساوت بی‌پایان خود در این جنگ دست کمی از

دیگری ندارد، ولی برای تحمیق پرولتاریا و منحرف ساختن توجه آن از یگانه جنگ واقعاً آزادی‌بخش یعنی جنگ داخلی که برضد بورژوازی هم کشور «خودی» و هم کشور «بیگانه» متوجه باشد، بورژوازی هر کشور در راه این هدف والا با دروغپردازی دربارهٔ میهن‌پرستی می‌کوشد جنگ ملی «خود» را مقدس جلوه‌گر سازد و اطمینان دهد که هدف مساعی آن پیروزی بر حریف و تصرف اراضی نبوده بلکه علاوه بر «رهایی» ملت خود «رهائی» کلیهٔ ملتهای دیگر هم هست.

ولی هر قدر دولتها و بورژوازی همهٔ کشورها با حرارت بیشتری بکوشند کارگران را از هم جدا سازند و بجان یکدیگر اندازند، هر قدر آنها در راه نیل به این هدف والا با وحشیت بیشتری از سیستم حکومت نظامی و سانسور نظامی (که حتی اکنون در زمان جنگ هم دشمن «داخلی» را بمراتب بیش از دشمن خارجی تعقیب می‌کند) استفاده کنند، — بهمان نسبت وظیفهٔ پرولتاریای آگاه در دفاع از همپیوستگی و اتحاد طبقاتی خود و از انترناسیونالیسم و معتقدات سوسیالیستی خود در برابر خودسری و تاخت و تاز شوینیسم باند «میهن‌پرست» بورژوازی کلیهٔ کشورها مبرم‌تر خواهد بود. خودداری کارگران آگاه از انجام این وظیفه بمعنای خودداری از کلیهٔ آرمانهای آزادی‌خواهانه و دمکراتیک، و بطریق اولی خودداری از آرمانهای سوسیالیستی است.

با نهایت تأسف باید گفت احزاب سوسیالیست عمده‌ترین کشورهای اروپا این وظیفهٔ خود را انجام نداده‌اند و روش پیشوایان این احزاب — بویژه حزب سوسیالیست آلمان با خیانت مستقیم به آرمان سوسیالیسم هممرز است. در این لحظهٔ دارای اهمیت جهانشمول تاریخی بس عظیم، اکثر پیشوایان انترناسیونال دوم سوسیالیستی (۱۸۸۹ — ۱۹۱۴) کنونی می‌کوشند ناسیونالیسم را بعوض سوسیالیسم جا بزنند. در اثر این رفتار آنها احزاب کارگر این کشورها بجای اینکه برضد روش تبهکارانه دولت‌های خود صف‌آرائی کنند طبقهٔ کارگر را به تلفیق خطمشی خود با خطمشی دولتهای امپریالیستی دعوت کردند. پیشوایان انترناسیونال با دادن رأی برله اعتبارات جنگی، با تکرار شعارهای شوینیستی («میهن‌پرستانه») بورژوازی کشورهای «خود»، با توجیه جنگ و دفاع

از آن، با شرکت در هیئت دولتهای بورژوازی کشورهای محارب و غیره و غیره بسوسیالیسم خیانت کردند. بانفوذترین پیشوایان سوسیالیست و متنفذترین ارگانهای مطبوعاتی سوسیالیستی اروپای معاصر از نظریهٔ شوینیستی-بورژوائی و لیبرالی پیروی می‌کنند نه از نظریهٔ سوسیالیستی. مسئولیت این رسوا ساختن سوسیالیسم مقدم بر همه بر گردن سوسیال‌دمکرات‌های آلمان است که نیرومندترین و متنفذترین حزب انترناسیونال دوم بودند. ولی سوسیالیستهای فرانسه را نیز نمی‌توان تبرئه نمود که در هیئت دولت همان بورژوازی که بمیهن خود خیانت نمود و برای قلع‌وقمع کمون (۳) با بیسمارک همدست شد، مقامهای وزارتی را پذیرفته‌اند.

سوسیال‌دمکراتهای آلمان و اتریش می‌کوشند پشتیبانی خود را از جنگ با این عذر توجیه نمایند که گویا بدینوسیله برضد تزاریسم روس می‌جنگند. ما سوسیال‌دمکراتهای روس اعلام می‌داریم که این گونه توجیه‌ها را صرفاً سفسطه می‌شماریم . جنبش انقلابی برضد تزاریسم مجدداً در سالهای اخیر در کشور ما دامنهٔ گسترده‌ای بخود گرفته است و طبقهٔ کارگر روسیه همیشه در رأس این جنبش قرار دارد. اعتصابهای سیاسی سالهای اخیر که ملیونها تن در آن‌ها شرکت کرده‌اند، با شعار سرنگون ساختن تزاریسم و خواست جمهوری دمکراتیک صورت گرفته است. درست در آستانهٔ جنگ، رئیس جمهوری فرانسه — پوآنکاره هنگام ملاقات خود با نیکولای دوم میتوانست شخصاً سنگرهائی را که بدست کارگران روس در خیابانهای پتربورگ ایجاد شده بود، مشاهده کند. پرولتاریای روسیه برای رهائی همهٔ بشریت از ننگ سلطنت تزاری از هیچگونه جانفشانی دریغ نورزیده است. ولی ما باید بگوئیم اگر چیزی که بتواند در شرایط معینی، فنای تزاریسم را بتأخیر اندازد، اگر چیزی که بتواند به تزاریسم در مبارزه برضد تمام دمکراسی روسیه کمک کند، همانا جنگ کنونی است که کیسه‌های پول بورژوازی انگلیس و فرانسه و روس را برای مقاصد ارتجاعی در اختیار تزاریسم می‌گذارد. اگر چیزی که بتواند مبارزه انقلابی طبقهٔ کارگر روسیه را برضد تزاریسم دچار اشکال نماید، همانا روش پیشوایان سوسیال‌دمکراسی آلمان و

اتریش است که مطبوعات شوینیستی روسیه دائماً آنرا برخ ما می‌کشند.

حتی اگر فرض شود که ناکفائی نیروی سوسیال‌دمکراسی آلمان بقدری زیاد بود که می‌توانست وادارش سازد از هرگونه عملیات انقلابی چشم بپوشد، — باز در این صورت هم نمی‌بایست به اردوگاه شوینیسم گروید، نمی‌بایست گامهائی برداشت که سوسیالیستهای ایتالیا بحق دربارهٔ آن گفته‌اند: پیشوایان سوسیال‌دمکراسی آلمان پرچم انترناسیونال پرولتری را لکه‌دار می‌کنند.

حزب ما، حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، تا کنون در رابطه با جنگ قربانیهای زیادی داده و باز هم خواهد داد. همهٔ مطبوعات علنی کارگری نابود شده‌اند. اکثر اتحادیه‌ها تعطیل شده و عدهٔ کثیری از رفقای ما زندانی و تبعید گشته‌اند. ولی نمایندگان ما در پارلمان — فراکسیون حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در دومای دولتی — وظیفهٔ مسلم سوسیالیستی خود شمردند به اعتبارات جنگی رأی ندهند و حتی جلسهٔ دوما را بعلامت اظهار شدیدتر اعتراض ترک کنند و به سیاست دولتهای اروپا بمثابه یک سیاست امپریالیستی (٤) داغ ننگ بزنند. و با وجود ستمگری ده‌بار شدیدتری که دولت تزاری روا می‌دارد کارگران سوسیال‌دمکرات روسیه هم‌اکنون نخستین شبنامه‌های خود را علیه جنگ (٥) منتشر می‌کنند و از این راه وظیفهٔ خود را در برابر دمکراسی و انترناسیونال انجام می‌دهند.

هنگامیکه نمایندگان سوسیال‌دمکراسی انقلابی یعنی اقلیت سوسیال‌دمکرات‌های آلمان و بهترین سوسیال‌دمکراتهای ممالک بیطرف از این ورشکستگی انترناسیونال دوم در آتش شرم می‌سوزند؛ هنگامیکه بانگ سوسیالیستها علیه شوینیسم اکثریت احزاب سوسیال‌دمکرات هم در انگلستان و هم در فرانسه، طنین‌افکن است؛ هنگامیکه اپورتونیستها مثلاً کارکنان مجلهٔ آلمانی «ماهنامهٔ سوسیالیست» («Sozialistische Monatshefte») (٦) که مدتهاست از خطمشی ناسیونال‌لیبرال پیروی می‌کنند بطرزی کاملاً بجا پیروزی خود را بر سوسیالیسم اروپا جشن می‌گیرند، — آن افرادی که میان اپورتونیسم و سوسیال‌دمکراسی انقلابی متزلزلند (نظیر «مرکز» در حزب سوسیال‌دمکرات آلمان) و می‌کوشند ورشکستگی

انترناسیونال دوم را بسکوت بگذرانند یا آنرا با عبارت‌پردازیهای دیپلماتیک پرده‌پوشی نمایند — بدترین اعمال را در حق پرولتاریا مرتکب می‌شوند. برعکس، باید آشکارا به این ورشکستگی اعتراف کرد و دلایل آنرا فهمید تا بتوان همپیوستگی و اتحاد سوسیالیستی جدید و پایدارتری درمیان کارگران همهٔ کشورها بوجود آورد.

اپورتونیستها تصمیمات کنگره‌های اشتوتگارت، کپنهاگ و بال (۷) را که سوسیالیستهای کلیهٔ کشورها را در همه و هرگونه شرایطی موظف بمبارزه برضد شوینیسم کرده و مکلف ساخته است بهر جنگی که توسط بورژوازی و حکومت‌ها آغاز گردد بوسیلهٔ تبلیغات مجدانه برله جنگ داخلی و انقلاب اجتماعی پاسخ گویند عقیم گذاشتند. ورشکستگی انترناسیونال دوم ورشکستگی اپورتونیسم است که در زمینهٔ ویژگیهای دوران تاریخی (به اصطلاح «مسالمت‌آمیز) گذشته نشوونما یافته و در سالهای اخیر عملاً در انترناسیونال سیادت می‌کرد. اپورتونیستها از مدتها پیش موجبات این ورشکستگی را فراهم می‌کردند — بدین ترتیب که انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌نمودند و رفرمیسم بورژوائی را بعوض این انقلاب جا می‌زدند؛ — مبارزهٔ طبقاتی و تبدیل ضروری آنرا در لحظات معین بجنگ داخلی نفی می‌کردند و همکاری طبقات را تبلیغ می‌نمودند؛ — شوینیسم بورژوائی را زیر عنوان میهن‌پرستی و دفاع از میهن تبلیغ می‌کردند و اصل اساسی سوسیالیسم را که مدتها پیش در «مانیفست کمونیستی» تشریح گردیده است و می‌گوید: کارگران میهن ندارند نادیده انگاشته یا منکر آن بودند؛ — در مبارزه با میلیتاریسم بجای تأیید ضرورت جنگ انقلابی پرولترهای همهٔ کشورها برضد بورژوازی همهٔ کشورها به نظریهٔ احساساتی خرده‌بورژوآمآبانه بسنده می‌کردند؛ — بجای آنکه بهنگام ضرورت از پارلمانتاریسم بورژوازی و از امکانات مجاز بورژوازی استفاده کنند، آنرا کمال مطلوب خود شمرده و حتمیت اشکال غیر علنی تشکیلات و تبلیغات را در دوران بحرانها بطاق نسیان می‌سپارند. «متمم» طبیعی اپورتونیسم یعنی جریان سندیکالیستی-آنارشیستی نیز که بهمان اندازه دارای جنبهٔ بورژوائی و متضاد با نظریهٔ پرولتری یا مارکسیستی است، — با تکرار مغرورانهٔ شعارهای

شوینیستی در بحران کنونی شهرت‌سوئی بهمان درجه ننگین برای خود کسب نمود.

در این دوران بدون آنکه پیوند با اپورتونیسم بطور قطع گسسته شود و بدون آنکه ناگزیری ورشکستگی آن بتوده‌ها توضیح داده شود انجام وظایف سوسیالیسم و عملی ساختن یگانگی واقعی انترناسیونالیستی کارگران محال و غیر ممکن است.

وظیفهٔ سوسیال‌دمکراسی هر کشور در درجهٔ اول باید مبارزه با شوینیسم آن کشور باشد. این شوینیسم در روسیه لیبرالیسم بورژوازی («کادت‌ها» (۸)) و تا اندازه‌ای نارودنیکها (۹) و حتی اس‌ارها (۱۰) و سوسیال‌دمکراتهای «راستگرا» را نیز کاملاً فرا گرفته است. (بویژه حتماً باید سخنان شوینیستی مثلاً ی. اسمیرنف، پ. ماسلف و گ. پلخانف که مطبوعات «میهن‌پرست» بورژوازی به آن چسبیده‌اند و وسیعاً از آن استفاده می‌کنند جداً تقبیح گردد.)

در این اوضاع و احوال نمی‌توان تعیین کرد که از نقطهٔ نظر پرولتاریای جهانی شکست کدام یک از دو گروه ملتهای محارب برای سوسیالیسم حکم کمترین بلا را دارد. ولی برای ما سوسیال‌دمکراتهای روس، جای هیچگونه تردید نیست که از نقطهٔ‌نظر طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش کلیهٔ ملتهای ساکن روسیه، شکست رژیم سلطنتی تزاری یعنی مرتجع‌ترین و وحشی‌ترین حکومتها که به بیشترین تعداد ملتها و به بزرگترین تودهٔ مردم اروپا و آسیا ستم‌روا می‌دارد، کمترین بلا شمرده می‌شود.

عاجل‌ترین شعار سیاسی سوسیال‌دمکراسی اروپا باید تشکیل جمهوری‌های متحدهٔ اروپا باشد، ضمناً سوسیال‌دمکراتها برخلاف بورژوازی که حاضر است هرچه بخواهی «وعده بدهد» تا پرولتاریا را بجریان عمومی شوینیسم بکشد، توضیح خواهند داد که بدون سرنگون کردن انقلابی رژیمهای سلطنتی آلمان، اتریش و روسیه این شعار بکلی دروغین و بی‌معنی است.

در روسیه بعلت عقب‌ماندگی کامل این کشور که هنوز انقلاب بورژوائی خود را بپایان نرسانده است وظایف سوسیال‌دمکرات‌ها باید

کماکان سه شرط اساسی تحول دمکراتیک پیگیر باشد که عبارتست از استقرار جمهوری دمکراتیک (با برابری کامل حقوق کلیهٔ ملتها و حق همهٔ ملتها در تعیین سرنوشت خویش)، ضبط املاک اربابی و برقراری روز کار ۸ ساعته. ولی جنگ شعار انقلاب سوسیالیستی را در تمام کشورهای پیشرفته در دستور مسائل روز گذاشته و هرچه سنگینی بار جنگ بیشتر بر دوش پرولتاریا فشار آورد و هر چه نقش آن باید در تجدید سازمان اروپا پس از رفع دهشت‌های بربریت «میهن‌پرستانه» کنونی در زمینهٔ پیشرفت‌های شگرف فنی سرمایه‌داری بزرگ فعالتر گردد، این شعار نیز جنبهٔ مبرمتری بخود می‌گیرد. قوانین زمان جنگ که بورژوازی برای بستن دهان پرولتاریا از آن استفاده می‌کند پرولتاریا را بی‌چون‌وچرا به ایجاد اشکال غیرعلنی تبلیغات و تشکیلات موظف می‌سازد. بگذار اپورتونیستها سازمان‌های علنی را به بهای خیانت به اعتقادات خود «حفظ کنند»، — سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی از ارتباط و ورزیدگی سازمانی طبقهٔ کارگر برای ایجاد اشکال غیرعلنی مبارزه در راه سوسیالیسم که با دوران بحران مناسب و سازگار باشد و نیز برای اتحاد کارگران نه با بورژوازی شووینیست کشور خود بلکه با کارگران کلیهٔ کشورها استفاده خواهند کرد. انترناسیونال پرولتری ازبین نرفته و نخواهد رفت. توده‌های کارگر علیرغم کلیهٔ موانع موجود، انترناسیونال جدیدی بوجود خواهند آورد. دوران پیروزی کنونی اپورتونیسم را دوام زیادی نخواهد بود. هرچه قربانیهای جنگ فزونتر گردد، بهمان نسبت هم خیانت اپورتونیستها به آرمان کارگری و ضرورت برگرداندن اسلحه بروی حکومت و بورژوازی هر کشور برای کارگران روشن‌تر خواهد شد.

تبدیل جنگ امپریالیستی کنونی به جنگ داخلی یگانه شعار راستین پرولتری است که تجربهٔ کمون آنرا نشان داده و قطعنامهٔ بال (۱۹۱۲) آنرا تأکید نموده و خود از مجموع شرایط جنگ امپریالیستی میان کشورهای کاملاً پیشرفته بورژوازی ناشی می‌گردد. هر اندازه دشواری یک چنین تبدیلی در فلان یا بهمان لحظهٔ بزرگ و خطیر بنظر آید، باز در شرایطی که جنگ واقعیت پیدا کرده سوسیالیستها هر گز از کار

تدارکاتی منظم و پیگیرانه و مداوم در این زمینه خودداری نخواهند کرد.

تنها از این راه است که پرولتاریا خواهد توانست خود را از شر وابستگی به بورژوازی شوینیست برهاند و به این یا آن شکل و با سرعتی زیاد یا کم در راه آزادی واقعی خلقها، در راه سوسیالیسم با گامهای مصمم به پیش رود.

پاینده باد برادری بین‌المللی کارگران برضد شوینیسم و میهن‌پرستی بورژوازی کلیهٔ کشورها!

زنده‌باد انترناسیونال پرولتری که دور از اپورتونیسم باشد!

کمیتهٔ مرکزی

حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه

در ماه سپتامبر، قبل از ۲۸ (۱۱ اکتبر) سال ۱۹۱٤ نوشته شده است.

در شمارهٔ ۳۳ روزنامهٔ «سوسیال‌دمکرات» ۱ نوامبر سال ۱۹۱٤ بچاپ رسیده است.

از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ٦۲، ص ۱۳ — ۲۳ ترجمه و چاپ شده است.

دربارهٔ غرور ملی ولیکاروسها *

این روزها چقدر دربارهٔ ملیت و میهن سخن می‌گویند و از آن دم می‌زنند و درباره‌اش فریاد می‌کشند! وزرای لیبرال و رادیکال انگلستان، عدهٔ بیشماری از پوبلیسیست‌های «پیشرو» فرانسه (که کاملاً با پوبلیسیستهای ارتجاع هم‌آواز درآمده‌اند)، جمع کثیری از میرزابنویسهای دستوری و کادت و نیز نویسندگان ترقیخواه روسیه (حتی برخی از نارودنیکها و «مارکسیستها») همه با هزاران آهنگ به نغمه‌سرائی دربارهٔ آزادی و استقلال «میهن» و عظمت اصل استقلال ملی مشغولند. در اینجا نمی‌توان تشخیص داد که حد فاصل بین مداح جیره‌خوار نیکلای رومانف دژخیم یا شکنجه‌دهندگان سیاه‌پوستان و مردم هند از یکطرف و خرده‌بورژوآی جاهلی که از روی کودنی یا سست‌عنصری «موافق با جریان» شنا میکند — از طرف دیگر از کجا شروع می‌شود. وانگهی تشخیص این موضوع اهمیتی هم ندارد. ما در اینمورد با جریان بسیار عریض و عمیقی روبرو هستیم که ریشه‌های آن با منافع حضرات ملاکان و سرمایه‌داران ملتهای عظمت‌طلب پیوند بس محکمی دارد. هر سال دهها و صدها ملیون، صرف ترویج عقایدی می‌شود که بحال این طبقات سودمند است: آسیاب بزرگی است که از هر سو آب در آن می‌ریزند: از منشیکف شوینیست باایمان گرفته تا آنهائیکه اپورتونیسم یا سست‌عنصری شوینیستشان کرده است — نظیر پلخانف، ماسلف، روبانوویچ، اسمیرنف، کراپوتکین و بورتسف.

---

* ملت روس در میان ملل ساکن روسیه چنین نامیده می‌شدند. م.

ما سوسیال‌دمکراتهای ولیکاروس هم می‌کوشیم تا روش خود را نسبت باین جریان مسلکی روشن سازیم. برای ما نمایندگان ملت عظمت‌طلب انتهای خاوری اروپا و بخش بزرگی از آسیا سزاوار نیست اهمیت عظیم مسئلهٔ ملی را فراموش کنیم؛ — بخصوص در کشوریکه بحق آنرا «زندان ملل» مینامند؛ — بخصوص هنگامیکه در خاور دور اروپا و نیز در آسیا، سرمایه‌داری، یک سلسله از ملتهای «جدید» بزرگ و کوچک را بجنبش واداشته و بیدار ساخته؛ — بخصوص در لحظه‌ایکه سلطنت تزاری ملیونها از افراد ولیکاروس و «ملتهای غیرخودی» را تحت سلاح درآورده تا یک سلسله از مسائل ملی را طبق منافع شورای اشرافیت متحد (۱۱) و گوچکفها و کرستونیکفها، دولگوروکفها، کوتلرها و رودیچفها «حل نماید».

آیا ما پرولترهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی بری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش میکنیم توده‌های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را بسطح زندگی آگاهانهٔ دمکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگوئی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشراف و سرمایه‌داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده‌اند. ما افتخار می‌کنیم که به این زورگوئیها از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد، ما افتخار می‌کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف، دکابریستها (۱۲) و انقلابیهای رازنوچین (۱۳) را در سالهای هفتاد قرن گذشته پرورش داد، ما افتخار میکنیم که طبقهٔ کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده‌ها را بوجود آورد و موژیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دمکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت.

ما بخاطر داریم که چگونه نیم قرن پیش چرنیشفسکی دمکرات ولیکاروس که زندگی خود را وقف انقلاب نمود گفت: «این ملت تیره‌بخت، ملت بردگان، از بالا تا پائین — همه برده‌اند» (۱٤). ولیکاروسهائی که بردهٔ بی‌پرده و یا در پرده‌اند (برده در مقابل سلطنت تزاری) دوست

خرده‌بورژوآئی در مورد مناسبات فدراتیوی هستیم. ولی حتی در این صورت هم اولاً وظیفهٔ ما دمکراتها (تا چه رسد به سوسیالیستها) این نیست که به روسانف – بوبرینسکی – پوریشکویچ کمک کنیم تا اوکرائین و غیره را خفه کنند. بیسمارک، بشیوهٔ خود یعنی بشیوهٔ یونکری، یک عمل تاریخی مترقی انجام داد، ولی وای بحال آن «مارکسیستی» که روی این اساس بفکر افتد کمک سوسیالیستها به بیسمارک را موجه جلوه‌گر سازد! ضمناً باید گفت که بیسمارک با متحد نمودن آلمانیهای پراکنده که ملتهای دیگر برآنها ستم‌روا می‌داشتند بتکامل اقتصادی کمک می‌کرد. و حال آنکه شکفتگی اقتصادی و تکامل سریع کشور ولیکاروس لازمه‌اش اینست که این کشور از قید زورگوئی ولیکاروسها نسبت به ملتهای دیگر آزاد باشد – این اختلاف را ستایشگران شبه‌ـبیسمارکهای واقعاً روسی ما فراموش می‌نمایند.

ثانیاً، اگر تاریخ مسئله را بنفع سرمایه‌داری عظمت‌طلب ولیکاروس حل نماید، آنوقت از اینجا چنین برمی‌آید که نقش سوسیالیستی پرولتاریای ولیکاروس بعنوان محرک اصلی انقلاب کمونیستی که سرمایه‌داری بوجود-آورنده آنست، بطریق اولی نقش عظیمی خواهد بود. و اما برای انقلاب پرولتاریا تربیت طولانی کارگران با روح برابری کامل ملی امری ضروری است. بنابر این همانا از نقطهٔ نظر منافع پرولتاریای ولیکاروس تربیت طولانی توده‌ها با روح مدافعهٔ کاملاً قطعی، پیگیر، جسورانه و انقلابی از برابری کامل حقوق و حق کلیهٔ ملل مورد ستم ولیکاروس‌ها در تعیین سرنوشت خویش امریست ضروری. مصالح (منظور مفهوم برده‌وار آن نیست) غرور ملی ولیکاروس‌ها با مصالح سوسیالیستی پرولترهای ولیکاروس (و کلیهٔ پرولترهای دیگر) مطابقت دارد. سرمشق ما مارکس است که پس از دهها سال زندگی در انگلستان و نیمه‌انگلیسی شدن، بنفع جنبش سوسیالیستی کارگران انگلستان، آزادی و استقلال ملی ایرلند را طلب می‌کرد.

ولی شوینیستهای سوسیالیستی خانگی ما، یعنی پلخانف و سایرین، در مورد اخیری که ما فرض و بررسی کردیم، نه فقط بمیهن خود یعنی کشور

ولیکاروس آزاد و دمکراتیک بلکه به برادری پرولتری کلیهٔ ملل روسیه ، یعنی بامر سوسیالیسم نیز خیانت خواهند ورزید.

در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴ در شمارهٔ ۳۰ روزنامهٔ «سوسیال دمکرات» بچاپ رسید.

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۲۶، ص ۱۰۶ — ۱۱۰ ترجمه و چاپ شده است.

دربارهٔ شعار ایالات متحدهٔ اروپا

ما در شمارهٔ ٤٠ «سوسیال‌دمکرات» (١٨) اطلاع دادیم که کنفرانس شعب حزب ما در خارجه (١٩) مقرر داشته است مسئله شعار «ایالات متحدهٔ اروپا» فعلاً مسکوت ماند تا جنبهٔ اقتصادی آن در جرائد مورد بحث قرار گیرد.

مباحثه در اطراف این مسئله در کنفرانس ما جنبهٔ سیاسی یکجانبه‌ای بخود گرفت. علت آن شاید تا اندازه‌ای این بود که در بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی، این شعار صریحاً بعنوان یک شعار سیاسی فرموله شده است (در آنجا گفته میشود — «عاجلترین شعار سیاسی...») و ضمناً در آن نه فقط تشکیل جمهوریهای متحدهٔ اروپا بمیان کشیده شده بلکه بخصوص خاطرنشان گردیده که «بدون سرنگون نمودن انقلابی رژیمهای سلطنتی آلمان، اتریش و روسیه» این شعار مهمل و مجعول خواهد بود.

مخالفت با چنین طرح مسئله در چهارچوب ارزیابی سیاسی این شعار — مثلاً از این نقطهٔ نظر که شعار انقلاب سوسیالیستی را تحت‌الشعاع قرار میدهد یا ضعیف می‌کند، بکلی نادرست است. اصلاحات سیاسی که در جهت واقعاً دمکراتیک بعمل می‌آید و بطریق اولی انقلابهای سیاسی، در هیچ مورد، هرگز و در هیچ شرایطی نمیتواند بر روی شعار انقلاب سوسیالیستی پرده افکند و یا موجب تضعیف آن گردد. برعکس این اصلاحات همیشه انقلاب سوسیالیستی را نزدیک می‌کند، بر وسعت تکیه‌گاه آن می‌افزاید یعنی قشرهای جدیدی از خرده‌بورژوازی و توده‌های نیمه‌پرولتاریا را بمبارزه سوسیالیستی جلب می‌نماید. و از طرف دیگر در جریان انقلاب سوسیالیستی که آنرا نمیتوان مانند یک عمل واحد

تلقی نمود بلکه باید بدان بمثابهٔ عصر تلاطمات طوفانی سیاسی و اقتصادی یعنی عصر پرحدت‌ترین مبارزهٔ طبقاتی، جنگ داخلی، انقلاب‌ها و ضدانقلابها نگریست، — وقوع انقلاب‌های سیاسی امریست ناگزیر.

ولی اگر شعار جمهوری‌های متحدهٔ اروپا که با موضوع سرنگون نمودن سه رژیم از مرتجعترین رژیمهای سلطنتی اروپا و در رأس آنها رژیم سلطنتی روسیه، توأم گردیده است، بعنوان یک شعار سیاسی بکلی غیر قابل ایراد است، در عوض مسئله کاملاً مهم دیگری باقی می‌ماند که مربوط است به مضمون و معنای اقتصادی این شعار. از نقطهٔ‌نظر شرایط اقتصادی امپریالیسم، یعنی صدور سرمایه و تقسیم جهان از طرف دولتهای «پیشرو» و «متمدن» استعمارگر، تشکیل ایالات متحدهٔ اروپا در شرایط سرمایه‌داری یا محال و یا عملی است ارتجاعی.

سرمایه جنبهٔ بین‌المللی و انحصاری بخود گرفته و جهان، بین مشتی از دول معظم، یا بعبارت دیگر دولی که در غارتگری‌های عظیم و ستمگری نسبت به ملل موفقیت‌های شایانی دارند تقسیم شده است. چهار دولت معظم اروپا: انگلستان، فرانسه، روسیه و آلمان با نفوسی در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ ملیون و مساحتی قریب به ۷ ملیون کیلومتر مربع، مستعمراتی در اختیار دارند که جمعیت آنها تقریباً به نیم میلیارد (۴۹۴،۵ ملیون) و مساحت آنها به ۶۴،۶ ملیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً به نصف کرهٔ زمین (که بدون اراضی قطبی مساحت آن در حدود ۱۳۳ ملیون کیلومتر مربع است) میرسد. سه کشور آسیائی: چین، ترکیه و ایران را نیز که اکنون راهزنانی که به جنگ «آزادی‌بخش» مشغولند یعنی ژاپن، روسیه، انگلیس و فرانسه آنها را قطعه قطعه مینمایند به آن اضافه کنید. این سه کشور آسیائی که میتوان آنها را نیمه‌مستعمره نامید (آنها اکنون عملاً تا نه دهم مستعمره هستند) دارای ۳۶۰ ملیون جمعیت و ۱۴،۵ ملیون کیلومتر مربع مساحت هستند (یعنی تقریباً بیش از یک برابر و نیم مساحت تمام اروپا).

و اما بعد، انگلستان، فرانسه و آلمان دست کم ۷۰ میلیارد روبل در خارجه سرمایه‌گذاری کرده‌اند. برای دریافت مداخل «مشروع» از این مبلغ هنگفت — درآمدی که سالیانه از سه میلیارد روبل تجاوز می‌کند —

کمیته‌های ملی از میلیونرها بنام دولت وجود دارند که دارای ارتش و نیروی دریائی هستند و آقازاده‌ها و برادران «حضرت میلیارد» را بسمت نایب‌السلطنه، کنسول، سفیر کبیر، مأمورین گوناگون، کشیش و زالوهای دیگر در مستعمرات و کشورهای نیمه‌مستعمره «منصوب می‌نمایند».

اینست ترتیبی که در دوران حد اعلای تکامل سرمایه‌داری برای غارت قریب یک میلیارد سکنهٔ کره‌زمین از طرف یک مشت دولت بزرگ داده شده است. در رژیم سرمایه‌داری غیر از این سازمانی دیگر هم ممکن نیست. صرفنظر کردن از مستعمرات، از «مناطق نفوذ» و صدور سرمایه؟ داشتن چنین فکری بمنزلهٔ تنزل تا سطح کشیش حقیری است که هر روز یکشنبه برای ثروتمندان دربارهٔ عظمت عیسویت موعظه می‌کند و آنها را پند می‌دهد از فقرا سالیانه... اگر چند میلیارد هم نباشد لااقل چند صد روبل دستگیری نمایند.

تشکیل ایالات متحدهٔ اروپا در رژیم سرمایه‌داری مساویست با سازش دربارهٔ تقسیم مستعمرات. ولی در رژیم سرمایه‌داری، جز زور نمی‌تواند اساس و اصل دیگری برای تقسیم وجود داشته باشد. میلیاردر نمی‌تواند «درآمد ملی» کشور سرمایه‌داری را بطریق دیگری جز «به نسبت سرمایه» (و آنهم با مقداری اضافه بطوریکه بزرگترین سرمایه بیش از آنکه به آن تعلق میگیرد عایدش گردد) — با کسی تقسیم کند. سرمایه‌داری عبارت است از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و هرج و مرج تولید. موعظه دربارهٔ تقسیم «عادلانهٔ» درآمد بر چنین اساسی، عبارتست از پرودونیسم (۲۰) و کودنی فرد خرده‌بورژوا و فیلیستر. تقسیم طور دیگری جز «به نسبت زور» ممکن نیست. زور هم با سیر تکامل اقتصادی تغییر می‌پذیرد. آلمان پس از سال ۱۸۷۱ در حدود ۳ تا ٤ بار بیش از انگلستان و فرانسه قوت گرفته است و ژاپن — در حدود ده بار بیش از روسیه. برای وارسی نیروی واقعی کشور سرمایه‌داری وسیلهٔ دیگری غیر از جنگ وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد. جنگ متضاد با اصول مالکیت خصوصی نبوده بلکه تکامل مستقیم و ناگزیر این اصول است. در رژیم سرمایه‌داری تکامل موزون

اقتصادهای جداگانه و کشورهای جداگانه محالست. در رژیم سرمایه‌داری برای اینکه توازن ازدست‌رفته گه بگاه مجدداً برقرار شود وسیلهٔ دیگری بجز بحران در صنعت و جنگ در سیاست وجود ندارد.

البته سازش‌های موقت بین سرمایه‌داران و دولتها ممکن و از این لحظه حتی تشکیل ایالات متحدهٔ اروپا نیز، بمثابهٔ سازش سرمایه‌داران اروپا شدنی است... اما دربارهٔ چه؟ فقط در بارهٔ اینکه مشترکاً سوسیالیسم را در اروپا سرکوب سازند و مشترکاً مستعمراتی را که بیغما برده‌اند در مقابل ژاپن و آمریکا که از تقسیم فعلی مستعمرات بینهایت دل آزرده‌اند و در ظرف این نیم‌قرن اخیر بطور غیرقابل قیاسی از اروپای عقب‌ماندهٔ سلطنتی که از فرط کهولت رو بفساد می‌رود سریعتر قوت گرفته‌اند، — حراست نمایند. اروپا، نسبت به ایالات متحدهٔ آمریکا، رویهمرفته عبارتست از یک رکود اقتصادی. در شرایط اقتصادی کنونی یعنی در رژیم سرمایه‌داری تشکیل ایالات متحدهٔ اروپا معنایش متشکل ساختن ارتجاع برای جلوگیری از تکامل سریعتر آمریکا خواهد بود. آن زمانیکه سروکار دمکراسی و سوسیالیسم فقط با اروپا بود برای ابد سپری شده است.

ایالات متحدهٔ جهان (نه تنها اروپا) آن شکل دولتی اتحاد و آزادی ملتهاست که ما آنرا با سوسیالیسم مربوط می‌کنیم، — و این تا زمانیست که پیروزی کامل کمونیسم کار را به زوال هر گونه دولت و منجمله دولت دمکراتیک منجر نکرده باشد. ولی شعار ایالات متحدهٔ جهان به مثابه شعار مستقل بنظر نمی رسد که صحیح باشد، زیرا اولاً این شعار با سوسیالیسم آمیخته است و ثانیاً این شعار ممکن است موجب تفسیر غلط دربارهٔ عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد و دربارهٔ روش این کشور نسبت به سایر کشورها گردد.

ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون بی‌چون و چرای سرمایه‌داریست. از اینجا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری ممکن است. پرولتاریای پیروزمند این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه‌داران و فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود در مقابل

بقیهٔ جهان سرمایه‌داری بپا خاسته طبقات ستمکش کشورهای دیگر را بسوی خویش جلب می‌نماید، در این کشورها برضد سرمایه‌داران قیام برپا می‌کند و در صورت لزوم حتی برضد طبقات استثمارکننده و دولتهای آنان با نیروی نظامی دست باقدام می‌زند. شکل سیاسی جامعه‌ایکه پرولتاریا، با سرنگون نمودن بورژوازی، در آن پیروز می‌گردد، جمهوری دمکراتیک خواهد بود که نیروهای پرولتاریای این ملت و یا ملت‌های معین را در مبارزه برضد کشورهائی که هنوز بسوسیالیسم نگرویده‌اند بیش از پیش متمرکز می‌سازد. از بین بردن طبقات، بدون استقرار دیکتاتوری طبقهٔ ستمکش یعنی پرولتاریا ممکن نیست. بدون مبارزهٔ کم و بیش طولانی و سرسخت جمهوری‌های سوسیالیستی علیه کشورهای عقب‌مانده، اتحاد آزاد ملتها در سوسیالیسم غیر ممکن است.

نظر باین ملاحظات و در نتیجهٔ بحث و مذاکرات عدیده‌ایکه در اطراف این مسئله در کنفرانس شعب حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در خارجه و بعد از این کنفرانس بعمل آمد، هیئت تحریریه ارگان مرکزی باین نتیجه رسید که شعار ایالات متحدهٔ اروپا صحیح نیست.

در شمارهٔ ٤٤ «سوسیال‌دمکرات» ۲۳ اوت سال ۱۹۱۵ چاپ شده است.

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲٦، ص ۳۵۱—۳۵۵ ترجمه و چاپ شده است.

ملاحظات هیئت تحریریه «سوسیال‌دمکرات» دربارهٔ بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه دربارهٔ جنگ

دربارهٔ شعار ایالات متحدهٔ اروپا

خواست تشکیل ایالات متحدهٔ اروپا همانطوریکه بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی مطرح ساخته است همراه با دعوت به سرنگون ساختن رژیم‌های سلطنتی روسیه، اتریش و آلمان — با تعریف پاسیفیستی این شعار توسط کائوتسکی و دیگران فرق دارد.

در شمارهٔ ۴۴ «سوسیال‌دمکرات» — ارگان مرکزی حزب ما مقالهٔ اساسی درج شده که در آن نادرستی شعار «ایالات متحدهٔ اروپا» * از لحاظ اقتصادی به اثبات رسیده است. یا این خواست در شرایط سرمایه‌داری غیرعملی است که برقراری نظم و ترتیب در اقتصاد جهانی در مورد تقسیم مستعمرات، مناطق نفوذ و غیره بین کشورهائی را پیش‌بینی

---

* به صفحات ۲۰ — ۲۴ رجوع شود. ه. ت.

می کند. یا اینکه این شعار ارتجاعی بوده و بمعنای اتحاد موقتی دول بزرگ اروپا برای انقیاد موفقانه‌تر مستعمرات و غارت سریعتر ژاپن و آمریکای در حال پیشرفت است.

درماه اوت سال ۱۹۱۵ نوشته شده است.

در همان ماه در جزوه‌ای زیر عنوان «سوسیالیسم و جنگ» توسط هیئت تحریریه روزنامهٔ «سوسیال‌دمکرات» در ژنو چاپ شده است.

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ٢٦، ص ٣٥٦ ترجمه و چاپ شده است.

امپریالیسم ـ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری (۲۱)

(رسالهٔ عامه‌فهم)

پیشگفتار

کتابی که اینک به خواننده عرضه میگردد، در بهار سال ۱۹۱۶ در زوریخ نگاشته شده است. در وضعی که آنجا برای کار وجود داشت، من طبعاً تا حدودی دچار کمبود نشریات فرانسوی و انگلیسی و بمیزان زیادی دچار کمبود نشریات روسی بودم. ولی با وجود این از کتاب ج. آ. هوبسن که اثر عمدهٔ انگلیسی درباره امپریالیسم است، با دقتی که این اثر به اعتقاد من درخور آنست، استفاده کردم.

کتاب با توجه به سانسور تزاری نگاشته شده است. بدینجهت من مجبور بودم نه تنها در چارچوب بسیار تنگ تحلیل صرفاً تئوریک — خاصه تحلیل تئوریک اقتصادی — محدود بمانم، بلکه حداقل تذکرات ضرور مربوط به سیاست را نیز با نهایت احتیاط و با کنایه و اشاره یعنی با استفاده از آن زبان لعنتی ازوپ بیان دارم که تزاریسم همه انقلابیونی را که برای نگارش یک تألیف «قانوناً مجاز» قلم بدست میگرفتند، به توسل بدان وامیداشت.

اکنون در این روزهای آزادی، باز خواندن عباراتی از این کتاب که بسبب سانسور تزاری مسخ و گویی در منگنهٔ آهنین له و فشرده شده، برایم ناگوارست. من درباره این مطلب که امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است، درباره این مطلب که سوسیال‌شوینیسم (یعنی سوسیالیسم در گفتار و شوینیسم در کردار) خیانت کامل به سوسیالیسم و گرویدن کامل به اردوگاه بورژوازیست و این انشعاب در جنبش کارگری با شرایط عینی امپریالیسم در پیوند است و غیره، — ناچار بودم با «زبان برده» سخن گویم و اینک باید به خواننده علاقمند

باین مسئله، مراجعه به چاپ جدید مجموعهٔ مقالات خود را که طی سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۷ در خارجه نگاشته شده است و بزودی انتشار خواهد یافت، توصیه کنم و خاصه در مورد صفحات ۱۱۹ — ۱۲۰ * نکته‌ای را تصریح کنم: برای اینکه با توجه بوجود سانسور به خواننده توضیح دهم که سرمایه‌داران و سوسیال‌شووینیستها که به اردوگاه آنان گرویده‌اند (و کائوتسکی چنین ناپیگیر با آنان مبارزه میکند)، چگونه در مورد مسئلهٔ الحاق سرزمینهای غیر، بیشرمانه دروغ میگویند و چگونه عمل سرمایه‌داران خودی را در مورد الحاق سرزمینهای غیر، بیشرمانه پرده‌پوشی میکنند، مجبور بودم برای مثال ... از ژاپن نام ببرم! خوانندهٔ دقیق بآسانی میتواند بجای ژاپن — روسیه و بجای کره — سرزمین هایی چون فنلاند، لهستان، کورلاند **، اوکرائین، خیوه، بخارا، استونی و مناطق دیگری را که سکنهٔ آنها ولیکاروس‌ها نیستند، قرار دهد.

میخواستم امیدوار باشم که کتاب من به درک یک مسئلهٔ بنیادی اقتصادی یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن درک هیچیک از نکات مربوط به ارزیابی جنگ امروزین و سیاست امروزین میسر نیست، یاری رساند.

مؤلف

پتروگراد. ۲٦ آوریل سال ۱۹۱۷.

---

* رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۱٦۷ . هـ. ت.

** کورلاند ((Courland)) — عنوان قدیمی منطقه‌ای در کرانه‌های بالتیک که از اقوام استونی و لیتوانی مسکون بود. مترجم.

پیشگفتار برای ترجمهٔ فرانسه و آلمانی (۲۲)

۱

کتاب حاضر، همانگونه که در پیشگفتار چاپ روسی آمده است، در سال ۱۹۱۶ با توجه بوجود سانسور تزاری نگارش یافته است. در حال حاضر من امکان حک و اصلاح سراسر متن کتاب را ندارم و با توجه به هدف کتاب این کار شاید ضرور هم نباشد، زیرا هدف اساسی کتاب اکنون نیز مانند گذشته آنست که بر پایه مجموعهٔ اطلاعات و ارقام مبتنی بر آمارهای مسجل بورژوایی و اعترافات دانشمندان بورژوازی همهٔ کشورها نشان داده شود که منظره جامع اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، در عرصه مناسبات بین‌المللی آن، در آغاز قرن بیستم، در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی، — چگونه بوده است.

از یکجهت، برای بسیاری از کمونیستهای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری حتی بیفایده نخواهد بود که با توجه به نمونهٔ این کتاب که انتشارش از نظر سانسور تزاری مجاز بوده است، دریابند که حتی از بازمانده‌های ناچیز امکاناتی که هنوز فی‌المثل در آمریکای امروز یا در فرانسه، پس از بازداشت اخیر تقریباً همهٔ کمونیستها، برای فعالیت علنی موجودست، میتوان — و باید — برای نشان دادن نادرستی کامل نظریات سوسیال‌پاسیفیست‌ها و امیدواریهایشان به «دمکراسی جهانی»، استفاده کرد. در این پیشگفتار میکوشم ضروری‌ترین نکات را برای تکمیل این کتاب سانسورشده بیان دارم.

۲

در این کتاب ثابت شده است که جنگ سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ از هر دو سو یک جنگ امپریالیستی (یعنی استیلا گرانه، تاراجگرانه،

راهزنانه)، جنگ بر سر تقسیم جهان، بر سر تقسیم و تقسیم مجدد مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایهٔ مالی و غیره بوده است.

زیرا اثبات چگونگی خصلت واقعی اجتماعی یا به بیان صحیحتر خصلت واقعی طبقاتی جنگ را باید طبعاً نه در تاریخ دیپلماسی جنگ، بلکه در تحلیل وضع عینی طبقات فرمانروای همهٔ کشورهای درگیر جنگ، جستجو کرد. برای بدست آوردن تصویر این وضع عینی نیز نباید نمونه‌ها و اطلاعات مجزا را بکار برد (با این بغرنجی عظیم پدیده‌های زندگی اجتماعی، همیشه میتوان در تأیید هر حکمی نمونه‌ها یا اطلاعات مجزا بهر میزان پیدا کرد)، بلکه حتماً باید مجموعهٔ اطلاعات مربوط به مبانی زندگی اقتصادی همهٔ دول درگیر جنگ و همه جهان را در نظر گرفت.

من نیز درست یک چنین مجموعهٔ اطلاعات غیر قابل انکار را برای بدست آوردن تصویر چگونگی تقسیم جهان در سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۱٤ (بخش ٦) و تقسیم راههای آهن سراسر جهان در سال ۱۸۹۰ و سال ۱۹۱۳ (بخش ۷)، بکار برده‌ام. راههای آهن برآیند مهمترین رشته‌های صنایع سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال سنگ و فولادسازی، برآیند گسترش بازرگانی جهانی و تمدن بورژوادمکراتیک و بالاترین نشانگر آنها هستند. چگونگی پیوند راههای آهن با تولید بزرگ، با انحصارات، با سندیکات‌ها، کارتلها، تراستها، بانکها و الیگارشی مالی در بخشهای قبلی کتاب نشان داده شده است. چگونگی تعیین محل احداث شبکهٔ راههای آهن، ناموزونی این امر و ناموزونی جریان گسترش آن، برآیندهای سرمایه‌داری امروزین یعنی سرمایه‌داری انحصاری در گسترهٔ جهانیست. و این برآیندها نشان میدهند که با موجود یک چنین بنیاد اقتصادی، تا زمانیکه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، جنگهای امپریالیستی نیز ناگزیری مطلق خواهند داشت.

احداث راههای آهن اقدامی ساده، طبیعی، دمکراتیک، فرهنگی و تمدن‌گستر مینماید: این امر در نظر پروفسورهای بورژوا که در ازاء آرایش چهرهٔ بردگی سرمایه‌داری مزد میگیرند، و نیز در نظر عناصر کوته‌نگر خرده‌بورژوا چنین مینماید. در واقعیت امر، تارهای

سرمایه‌داری که این اقدامات را از طریق هزاران شبکه با مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بطور کلی مربوط میکنند، این ساختمان را به افزار ستمگری بر یک میلیارد انسان (مستعمرات باضافه کشورهای نیمه‌مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از مردم جهان در کشورهای وابسته و نیز بر بردگان مزدبگیر سرمایه در کشورهای «متمدن»، بدل ساخته‌اند.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحب واحد اقتصادی کوچک، رقابت آزاد، دمکراسی — همهٔ این شعارها که سرمایه‌داران و جرایدشان برای فریب کارگران و دهقانان بکار میبرند، دیریست دورانشان بسر رسیده است. سرمایه‌داری ضمن رشد خود به سیستم جهانی ستمگری استعماری و اختناق مالی یک مشت کشور «پیشرفته» بر اکثریت عظیمی از مردم جهان مبدل شده است . و این «خوان یغما» میان ۲ — ۳ درندهٔ سراپا مسلح و دارای اقتدار جهانی (آمریکا، انگلیس، ژاپن) تقسیم میشود و هم اینها هستند که سراسر جهان را به گرداب جنگ خود بر سر تقسیم خوان یغمای خود، میکشانند.

۳

صلح برست‌ـلیتوفسک (۲۳) تحمیلی آلمان قیصری و سپس صلح بمراتب ددمنشانه‌تر و پلیدتر ورسای (۲٤) که توسط جمهوریهای «دمکراتیک» — آمریکا و فرانسه و نیز انگلستان «آزاد» تحمیل شده است، سودمندترین خدمات را به جامعهٔ بشری انجام داده‌اند، بدینمعنی که هم چاکران قلم بدست مزدور امپریالیسم را رسوا کرده‌اند و هم خرده‌بورژواهای مرتجع را که در عین داشتن دعوی عنوان پاسیفیست و سوسیالیست، «ویلسونیسم» (۲٥) را می‌ستودند و میکوشیدند ثابت کنند که صلح و رفرم در محیط فرمانروایی امپریالیسم، امکان‌پذیر است.

دهها ملیون کشته و آسیب‌دیده از جنگ، از جنگی که برپا شد تا معلوم شود که سهم بیشتر یغما را گروه انگلیسی راهزنان سرمایهٔ مالی باید بچنگ آرند یا گروه آلمانی این راهزنان، و از پی آن این دو

انگلیسی پاسیفیست و رفرمیست آشکار، گامی به پس نهاده است. انشعاب بین‌المللی در مجموعهٔ جنبش کارگری اکنون کاملاً عیان شده است (انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم). واقعیت مبارزهٔ مسلحانه و جنگ داخلی میان این دو جریان نیز عیان شده و نمونه‌های آن هم عبارتست از: پشتیبانی منشویکها (۲۸) و «سوسیالیست‌رولوسیونرها» از کلچاک و دنیکین علیه بلشویکها در روسیه، اتحاد پیروان شیدمان، نوسکه و شرکاء با بورژوازی علیه اسپارتاکیستها (۲۹) در آلمان و نظایر آن در فنلاند، لهستان، مجارستان و غیره. و اما پایه اقتصادی این پدیدهٔ جهانی و تاریخی چیست؟

پایه آن، طفیلی گری و پوسیدگی سرمایه‌داری است که خصایص ذاتی بالاترین مرحلهٔ تاریخی آن یعنی امپریالیسم را تشکیل میدهد. همانگونه که در این کتاب ثابت شده است، سرمایه‌داری اکنون یکمشت کشور بسیار ثروتمند و پرقدرت (با جمعیتی کمتر از یک دهم و در صورت نهایت «دست‌گشادگی» و مبالغه در حساب — کمتر از یک پنجم جمعیت جهان) پدید آورده است که سراسر جهان را با عمل ساده «چیدن کوپن» تاراج میکنند. صدور سرمایه هر سال معادل ۸ — ۱۰ میلیارد فرانک طبق قیمتهای پیش از جنگ و آمارهای بورژوایی پیش از جنگ — درآمد تأمین میکند. این رقم اکنون البته خیلی بیشتر شده است.

روشن است که با چنین سود فوق‌العاده کلان (زیرا این سود فوق‌العاده سودیست که سرمایه‌داران از استثمار کارگران کشور «خویش» بدست می‌آورند) میتوان سران کارگری و لایهٔ بالایی آریستوکراسی کارگری را خرید. و سرمایه‌داران کشورهای «پیشرفته» همین کار را هم میکنند و این لایه را به هزاران شیوه: مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، میخرند.

این لایهٔ کارگران بورژواشده یا «آریستوکراسی کارگری» که از نظر شیوهٔ زندگی و میزان درآمد و مجموعهٔ جهان‌بینی خود کاملاً خرده‌بورژوا هستند، تکیه‌گاه عمدهٔ انترناسیونال دوم و در ایام ما تکیه‌گاه عمدهٔ اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی را تشکیل میدهند. زیرا

اینان عمال واقعی بورژوازی در جنبش کارگری، کارگزاران کارگری طبقهٔ سرمایه‌داران (labor lieutenants of the capitalist class) و حاملین واقعی رفرمیسم و شوینیسم هستند. بسیاری از آنان در جنگ داخلی میان پرولتاریا و بورژوازی ناگزیر در جبههٔ بورژوازی، در جبههٔ «ورسائیها» (۳۰) علیه «کمونارها»، سنگر میگیرند.

بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده و سنجش اهمیت سیاسی و اجتماعی آن، نمیتوان در زمینهٔ حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی قریب‌الوقوع گامی به پیش برداشت.

امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. صحت این امر از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی به ثبوت رسیده است.

۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰

ن. لنین

در طول ۱۵ — ۲۰ سال اخیر، خاصه پس از جنگ میان اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) و جنگ میان انگلیس و بوئرها (۱۸۹۹ — ۱۹۰۲) نوشتارهای * اقتصادی و نیز سیاسی اروپا و آمریکا برای توضیح خصایص دورانی که ما در آن بسر میبریم بیش از پیش به مفهوم «امپریالیسم» میپردازند. در سال ۱۹۰۲ کتاب ج. آ. هوبسن اقتصاددان انگلیسی تحت عنوان «امپریالیسم»، در لندن و نیویورک انتشار یافت. مؤلف کتاب که از نظرگاه سوسیال‌رفرمیسم بورژوایی و پاسیفیسم یعنی از نظرگاهی ماهیتاً همانند موضع کنونی ک. کائوتسکی مارکسیست پیشین، سخن میگوید، — شرح بسیار خوب و جامعی دربارهٔ ویژگیهای بنیادی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بیان داشته است. در سال ۱۹۱۰ کتاب رودلف هیلفردینگ مارکسیست اتریشی تحت عنوان «سرمایه مالی» در وین منتشر شد (ترجمهٔ روسی آن بسال ۱۹۱۲ در مسکو بچاپ رسید). با وجود اشتباه مؤلف در موضوع تئوری پول و تمایل معینی که او برای آشتی دادن مارکسیسم با اپورتونیسم از خود نشان میدهد، این کتاب تحلیل تئوریک بسیار ارزنده‌ایست دربارهٔ «جدیدترین مرحله تکامل سرمایه‌داری» — زیرنویس عنوان کتاب هیلفردینگ چنین است. در ماهیت امر، در میان مطالبی که طی سالهای اخیر درباره امپریالیسم گفته شده است — خاصه در مقالات بیشمار مجله‌ها و روزنامه‌ها پیرامون این موضوع و نیز مثلاً در قطعنامه‌های کنگره‌های پاییز سال ۱۹۱۲

---

* Literature. م.

منعقده در شهرهای همنیتس (۳۱) و بال ــ مشکل بتوان نکته‌ای یافت که از قلمرو اندیشه‌هایی که این دو مؤلف تشریح یا به بیان صحیحتر جمع‌بندی کرده‌اند، بیرون باشد...

در صفحات آینده ما میکوشیم پیوند و ارتباط متقابل میان ویژگیهای بنیادی اقتصادی امپریالیسم را باختصار و با بیانی حتی‌المقدور عامه‌فهمتر، تشریح کنیم. ما برای تشریح جانب غیراقتصادی مطلب، هر اندازه هم که این امر درخور تشریح باشد، فرصت نخواهیم داشت. اشاره به مآخذ و نیز حواشی و توضیحات دیگری را که ممکن است همه خوانندگان بدانها علاقمند نباشند، بپایان کتاب منتقل میکنیم (۳۲).

۱ ــ تراکم تولید و انحصارها

گسترش عظیم صنایع و روند بسیار سریع تراکم* تولید در مؤسساتی که دمبدم بزرگتر میشوند، یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های سرمایه‌داریست. آمارهای صنعتی امروزه کاملترین و دقیقترین اطلاعات را درباره این روند بدست میدهند.

مثلاً در آلمان از هر هزار مؤسسهٔ صنعتی در سال ۱۸۸۲ ــ سه و در سال ۱۸۹۵ ــ شش و در سال ۱۹۰۷ ــ نه مؤسسه، در زمره مؤسسات بزرگ یعنی مؤسساتی بودند که هر یک بیش از ۵۰ کارگر مزدبگیر داشتند. از هر صد کارگر بترتیب: ۲۲، ۳۰ و ۳۷ کارگر باین مؤسسات میرسید. ولی روند تراکم تولید بس نیرومندتر از روند تراکم کارگرانست، زیرا بارآوری کار در مؤسسات بزرگ خیلی بیشتر است. نشانگر این امر اطلاعات آماری مربوط به ماشینهای بخار و موتورهای الکتریکی است. اگر آنچه را که در آلمان صنایع به مفهوم وسیع میناسند یعنی بازرگانی و راهها و غیره را هم شامل آن میدانند، ملاک قرار دهیم، ارقام زیر بدست میآید: از مجموع ۳۲۶۵۶۲۳ مؤسسه، ۳۰۵۸۸ یعنی فقط ۰٫۹ درصد آن مؤسسه بزرگ است. از

* تراکم ــ concentration م.

مجموع ۱٤,٤ ملیون کارگر، ۵,۷ ملیون یعنی ۳۹,٤ درصد باین موسسات میرسد، و از ۸,۸ ملیون نیروی اسب بخاری، ٦,٦ ملیون یعنی ۷۵,۳ درصد و از ۱,۵ ملیون کیلووات نیروی برق، ۱,۲ ملیون کیلووات یعنی ۷۷,۲ درصد سهم این موسسات میشود.

کمتر از یک صدم مجموع موسسات بیش از سه‌چهارم کل نیروی بخار و برق را در اختیار دارند! ۲,۹۷ ملیون مؤسسهٔ خرد و ریز (هر یک حداکثر دارای ۵ کارگر مزدبگیر) که ۹۱ درصد کل موسسات را تشکیل میدهند، جمعاً ۷ درصد از نیروی بخار و برق را دارند! دهها هزار موسسهٔ کلان همه‌چیز و چند ملیون موسسهٔ خرد و ریز هیچ هستند.

شمارهٔ مؤسساتی که در سال ۱۹۰۷ در آلمان از ۱۰۰۰ کارگر ببالا داشتند، ۵۸٦ بود. نزدیک به یک‌دهم (۱,۳۸ ملیون) مجموع کارگران و نزدیک به یک سوم (۳۲ درصد) کل نیروی بخار و برق باین موسسات تعلق داشت*. سرمایهٔ پولی و بانک‌ها، چنانکه خواهیم دید، به این تفوق مشت کوچکی از موسسات کلان بیش از پیش جنبهٔ قاطع میدهد و آنهم به مفهوم واقعی کلمه، بدینمعنی که ملیونها تن از «کارفرمایان» کوچک ۰ متوسط و حتی بخشی از «کارفرمایان» بزرگ عملاً به قید اسارت کامل چند صد ملیونر صاحب سرمایهٔ مالی (فینانسیست — م.) در میآیند.

در کشور پیشرفتهٔ دیگر سرمایه‌داری امروزین یعنی در ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی افزایش تراکم تولید از اینهم سریع‌تر است. آمارهای این کشور نمایانگر شاخص‌های صنایع بمفهوم محدود کلمه هستند و موسسات آنرا بر حسب میزان ارزش محصول سالانه گروه‌بندی میکنند. در سال ۱۹۰٤ شمار موسسات کلان دارای تولید از یک ملیون دلار ببالا، ۱۹۰۰ موسسه (در قیاس با مجموع ۲۱٦۱۸۰ موسسه

---

* از مجموعهٔ آمارهای مندرج در Annalen des deutschen Reichs, 1911, Zahn (سالنامهٔ دولت آلمان، سال ۱۹۱۱، تسان. ه. ت.).

یعنی ۰,۹ درصد) بود ــ شمار کارگران آنها ۱,٤ ملیون نفر (از مجموع ٥,٥ ملیون کارگر یعنی ۲٥,٦ درصد) و تولیدشان معادل با ٥,٦ میلیارد دلار (از مجموع ١٤,٨ میلیارد دلار یعنی ۳۸ درصد) بود. پس از ٥ سال یعنی در سال ۱۹۰۹ این ارقام بترتیب از اینقرار شد: ۳۰٦۰ موٴسسه (از مجموع ۲٦٨٤۹۱ موٴسسه یعنی ۱,۱ درصد) با ۲ ملیون کارگر (از مجموع ٦,٦ ملیون یعنی ۳۰,٥ درصد) و تولیدی معادل با ۹ میلیارد دلار (از کل ۲۰,۷ میلیارد دلار یعنی ٤۳,۸ درصد) *.

نزدیک به نیمی از کل تولید تمام موٴسسات کشور در دست یک صدم مجموع این موٴسساتست! و این سه هزار موٴسسهٔ غول‌آسا ۲٥۸ رشته صنعت را دربر میگیرند. از اینجا روشن میشود که تراکم در مرحلهٔ معینی از رشد، کار را خودبخود میتوان گفت خیلی نزدیک به انحصار میکشاند. زیرا برای چند ده موٴسسهٔ غول‌آسا رسیدن به توافق با یکدیگر آسانست و از سوی دیگر دشواری رقابت و گرایش به انحصار نیز از همان ابعاد عظیم موٴسسات ناشی میشود. این تبدیل رقابت به انحصار در اقتصاد نظام سرمایه‌داری امروزین یکی از مهمترین پدیده‌ها ــ ویا اصولاً مهمترین پدیده ــ است و از اینرو ما باید با تفصیل بیشتری بدان بپردازیم. ولی نخست باید یک استنباط نادرست محتمل را برطرف کنیم.

در آمارهای آمریکایی گفته میشود که: در ۲٥۰ رشتهٔ صنعت ۳۰۰۰ موٴسسهٔ غول‌آسا وجود دارد. بدینسان گویی به هر رشتهٔ صنعت جمعاً ۱۲ موٴسسهٔ غول‌آسا میرسد.

ولی این درست نیست. در هر رشته‌ای از صنایع، موٴسسات بزرگ وجود ندارد؛ از سوی دیگر یکی از ویژگی‌های بسیار مهم سرمایه‌داری

---

* Statistical Abstract of the United States 1912, p. 202
(مجموعهٔ آماری سال ۱۹۱۲ ایالات متحده، ص ۲۰۲. هـ. ت.)

که به بالاترین مرحلهٔ رشد خود رسیده عبارتست از باصطلاح فراگیری* یعنی گردآوری رشته‌های صنعتی گوناگون در یک مؤسسه. این رشته‌ها یا مراحل متوالی تبدیل موادخام را تشکیل میدهند (مثلاً بدست آوردن چدن از سنگ آهن و تبدیل چدن به فولاد و سپس در شرایط معین تولید این یا آن محصول از فولاد) و یا یک رشته نسبت به رشته دیگر نقش کمکی بازی میکند (مثلاً تبدیل مواد پس‌مانده یا محصولات فرعی؛ تولید لوازم بسته‌بندی و غیره).

هیلفردینگ مینویسد: «فراگیری، تفاوت‌های ناشی از عوامل تعیین‌کننده مظنهٔ جنس‌ها (Konjunkturuterschiede — م.) را هموار میسازد و برای مؤسسهٔ فراگیر، ثبات بیشتری در نرخ سود تأمین میکند. دوم آنکه، فراگیری، دادوستد را ازمیان میبرد. سوم آنکه پیشرفتهای فنی و بالنتیجه دریافت سود بیشتری را در قیاس با مؤسسات «ناب» (یعنی غیر فراگیر) میسر میسازد. چهارم آنکه موضع مؤسسهٔ فراگیر را در قیاس با مؤسسهٔ «ناب» استوار میکند بدینمعنی که هنگام رکود شدید (رکود معاملات و بحران) یعنی هنگامیکه کاهش قیمت موادخام از کاهش قیمت محصولات ساخته‌شده، عقب میماند، نیروی آنرا درمبارزهٔ رقابتی فزونی میبخشد» **.

هیمان اقتصاددان بورژوامشرب آلمانی که کتاب جداگانه‌ای به تشریح مؤسسات «مختلط» یعنی به فراگیرها در صنایع آهن آلمان اختصاص داده است، میگوید: «مؤسسات ناب زیر فشار قیمت‌های گران مواد و مصالح مورد نیاز از یکسو و پایین بودن قیمت محصولات خود از سوی دیگر، له میشوند». در نتیجه چنین وضعی پدید می‌آید:

«از یکسو، شرکت‌های بزرگ زغال سنگ با استخراجی بمیزان

---

* فراگیری — Combinasion (ترکیب). در این ترجمه ما این واژه را با وجود نارسایی آن، بعلت آنکه هم اکنون لفظ «فراگیر» عملاً در موارد مشخص بکار میرود، بعنوان معادل این اصطلاح خارجی بکار خواهیم برد، معادل «مجتمع» نیز به معنی «فراگیر» بکار میرود. مترجم.

** «سرمایهٔ مالی»، ترجمهٔ روسی، ص ۲۸۶ — ۲۸۷.

ملیون‌ها تن زغال که در سندیکات زغال سنگ خود دارای تشکل استواری هستند و از سوی دیگر، کارخانه‌های بزرگ فولادریزی با سندیکات فولاد خود که پیوند محکم با آنها دارند، بجا مانده‌اند. این موسسات غول‌آسا با تولیدی معادل ٤٠٠ هزار تن (تن = ٦٠ پوط) فولاد در سال، با استخراج میزان عظیمی سنگ معدن و زغال سنگ، با تولید فرآورده‌های فولادی آماده، با ١٠ هزار کارگر که در کوی‌های کارگری در منزلگاههای شبیه به سربازخانه زندگی میکنند، — این موسسات که گاه از خود راههای آهن و بندرگاه اختصاصی دارند، نمایندگان تمام‌عیار صنایع آهن آلمان هستند. ولی کار تراکم تولید همچنان پیش میرود. برخی موسسات بیش از پیش بزرگ میشوند — در میان آنها شمار روزافزونی از موسسات یک رشته یا رشته‌های گوناگون صنعت در موسسات غول‌آسایی گرد میایند که چند بانک بزرگ در برلن حامی و رهبر آنها هستند. صحت آموزش کارل مارکس دربارهٔ تراکم تولید در مورد صنایع استخراج معادن آلمان دقیقاً به ثبوت رسیده است، اگر چه این امر مربوط به کشوریست که در آن از صنایع بوسیله تعرفه‌های گمرکی و عوارض حمل و نقل حمایت میشود. در صنایع استخراج‌معادن آلمان موجبات لازم برای سلب مالکیت (expropria-tion — م.) فراهم آمده است»*.

چنین است نتیجه‌ای که یک اقتصاددان استثنائاً باوجدان بورژوا مشرب، ناچار بوده است بدان برسد. یادآور میشویم که در نظر او آلمان از آنجهت که صنایعش بوسیلهٔ تعرفه‌های گمرکی گزاف حمایت میشود، دارای وضع خاصی است. ولی این امر فقط موجب تسریع تراکم تولید و تشکیل اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان، یعنی کارتل ها، سندیکات‌ها و غیره بوده است. نکته‌ای که توجه بدان دارای اهمیت فوق‌العاده

---

* Hans Gideon Heymann. «Die gemischten Werke im deutschen Großeisengewerbe». Stuttgart, 1904 (SS. 256, 278 — 279) (هانس گیدئون هیمان. «موسسات مختلط در صنایع بزرگ ذوب آهن آلمان». اشتوتگارت، سال ١٩٠٤ (ص ٢٥٦، ٢٧٨ — ٢٧٩). ه. ت.).

است اینستکه در انگلستان یعنی در کشور دارای بازرگانی آزاد نیز کار تراکم تولید به انحصار میانجامد، منتها کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگر. اینست آنچه که پروفسور هرمان لوی ضمن یک پژوهش ویژه دربارهٔ «انحصارها، کارتل‌ها و تراستها» بر پایه اطلاعات مربوط به رشد اقتصادی بریتانیای کبیر، مینویسد:

«در بریتانیای کبیر، بزرگی مؤسسات و سطح بالای تکنیک آنان، همان عاملی است که گرایش به انحصار را در بر دارد. از یکسو تراکم تولید نتیجه‌اش این شده است که برای هر مؤسسه باید مبالغ هنگفتی سرمایه‌گذاری کرد و بدینجهت ایجاد مؤسسات تازه پاسخگویی به توقعات روز بروز بیشتری را از نظر میزان سرمایه لازم، ایجاب میکند و بالنتیجه تشکیل آنها دشوارتر میشود. از سوی دیگر (مطلبی که ما برای آن اهمیت بیشتری قائلیم) هر مؤسسهٔ تازه‌ای که بخواهد در سطح مؤسسات غول‌آسای آفریده تراکم قرار گیرد، ناچارست چنان فت و فراوان محصول عرضه کند که فروش توأم با سود آنها فقط در صورت افزایش فوق العاده تقاضا میسر خواهد بود، و الا فت و فراوانی محصول، قیمت آنرا به سطحی پایین خواهد آورد که نه برای کارخانهٔ تازه صرف خواهد داشت و نه برای گروهبندی‌های انحصاری». در انگلستان برخلاف کشورهای دیگری که در آنها حمایت گمرکی زایش کارتل‌ها را آسان میسازد، گروهبندی‌های انحصاری کارفرمایان یعنی کارتل‌ها و تراست‌ها اکثراً فقط زمانی پدید میآیند که شمار مؤسسات عمدهٔ رقابت‌کننده کاهش یافته و به «یکی دو دوجین» رسیده باشد. «تأثیر جریان تراکم در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، در اینجا با وضوح کامل نمودار میشود» *.

نیم‌قرن پیش که مارکس کتاب «سرمایه» خود را مینوشت، رقابت آزاد در نظر اکثریت قریب بتمام اقتصاددانان، «قانون طبیعت»

---

* Hermann Levy. «Monopole, Kartelle und Trusts». Jena, 1909, SS. 286, 290, 298 (هرمان لوی. «انحصارها، کارتل‌ها و تراست‌ها». چاپ ینا، سال ۱۹۰۹، ص ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۸. ه. ت.).

مینمود. علم رسمی میکوشید کتاب مارکس را که بر پایه تحلیل تئوریک و تاریخی نظام سرمایه‌داری ثابت کرده است که رقابت آزاد موجب تراکم تولید میشود و این تراکم نیز در مرحلهٔ معینی از تکامل خود به انحصار میانجامد، با توطئهٔ سکوت نابود کند. اکنون انحصار یک واقعیت است. اقتصاددانان پشته‌ها کتاب مینویسند و ضمن تشریح مظاهر گوناگون انحصار باز هم همه یک‌صدا اعلام میدارند که «مارکسیسم رد شده است». ولی همانگونه که در مثل انگلیسی گفته میشود: واقعیت سرسخت است و آنرا خواه ناخواه باید بحساب آورد. واقعیت‌ها نشانگر آنند که تفاوت‌های موجود میان کشورهای سرمایه‌داری، مثلاً از نظر حمایت گمرکی یا بازرگانی آزاد، فقط تفاوت‌های ناچیزی را در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آنها موجب میشوند و حال آنکه پیدایش انحصار از پی تراکم تولید، اصولاً قانون عام و بنیادی مرحلهٔ کنونی رشد سرمایه‌داریست.

زمان تبدیل قطعی سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری جدید را برای اروپا میتوان با دقت کافی مشخص کرد: زمان آن آغاز قرن بیستم است. در یکی از جدیدترین آثار پژوهشی مربوط به تاریخ «پیدایش انحصارها» چنین میخوانیم:

«نمونه‌هایی از انحصارهای سرمایه‌داری را در دوران پیش از سال ۱۸۶۰ نیز میتوان مشاهده کرد و در آنها نطفه‌های اشکالی را که اکنون اینقدر عادی هستند، مکشوف ساخت؛ ولی همهٔ اینها بی‌ مان به ماقبل تاریخ کارتل‌ها تعلق دارند. سرآغاز واقعی انحصارهای امروزین از سالهای ۱۸۶۰ — ۱۸۷۰ دورتر نمیرود. نخستین دوران بزرگ گسترش انحصارها از هنگام کساد صنعتی بین‌المللی سالهای ۱۸۷۰ — ۱۸۸۰ آغاز میشود و به اوان سالهای نود میرسد». «اگر مطلب را در گسترهٔ اروپایی در نظر گیریم، می‌بینیم که رقابت آزاد در سالهای شصت و هفتاد به نقطهٔ اوج خود میرسد. در آنهنگام انگلستان ایجاد سازمان سرمایه‌داری سبک قدیم خود را بپایان رسانده بود. این سازمان در آلمان علیه پیشه‌وری و صناعت خانگی به مبارزهٔ قاطع برخاست و به ایجاد اشکال خاص هستی خویش پرداخت».

«پس از ورشکستگی سال ۱۸۷۳ یا به بیان صحیحتر پس از کسادی که از پی این ورشکستگی فرا رسید و دوران ۲۲ سالهای از تاریخ اقتصادی اروپا را فرا گرفت — با یک وقفه بزحمت مشهود در آغاز سالهای هشتاد و با یک اعتلای بسیار پرزور ولی کوتاهمدت در حدود سال ۱۸۸۹، — تحول بزرگ آغاز میشود». «در دوران اعتلای کوتاهمدت سالهای ۱۸۸۹ — ۱۸۹۰ سیستم کارتل‌ها بمیزان زیادی برای استفاده از عوامل تعیین کننده مظنهٔ جنسها بکار میرفت. سیاست ناسنجیدهای قیمت‌ها را با چنان سرعت و شدتی بالا میبرد که در صورت فقدان کارتل‌ها چنان نمیشد و تقریباً تمام این کارتل‌ها با رسوایی در «گورستان ورشکستگی» مدفون شدند. پنجسال دیگر هم با وضع بد و با قیمتهای نازل گذشت، ولی صنایع، دیگر در وضع روحی سابق نبودند. دیگر کسادی یک امر بخودی‌خود روشن محسوب نمیشد، آنرا فقط وقفهٔ کوتاهی در آستان رونق جدید میدانستند.

و بدینسان جریان تشکیل کارتل‌ها به دوران دوم خود گام نهاد. در این دوران کارتل‌ها دیگر پدیدهٔ گذرا نیستند و بیکی از ارکان مجموعهٔ زندگی اقتصادی بدل میشوند و رشته‌های صنایع و در وهله اول رشتهٔ صنایع تبدیل مواد خام را یکی پس از دیگری بتصرف خود در می‌آورند. در آغاز سالهای نود کارتل‌ها با تشکیل سازمان سندیکات زغال کک که سپس سندیکات زغال از روی نمونهٔ آن ایجاد شد، برای ایجاد کارتل چنان شیوه‌ای پدید آوردند که این جریان دیگر در ماهیت خود از آن فراتر نرفت. اعتلای بزرگ پایان قرن نوزدهم و بحران سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۳ — دست‌کم در صنایع استخراج معادن و ذوب آهن — برای نخستین بار تمام و کمال نشان کارتل‌ها را بر خود دارند. و اگر این امر در آن زمان هنوز چیز تازه‌ای بنظر میرسید، در عوض اکنون برای آگاهی وسیع اجتماعی بخودی‌خود روشن شده است که بخشهای بزرگی از زندگی اقتصادی علی‌القاعده از قلمرو رقابت آزاد خارج شده است» *.

* Th. Vogelstein. «Die finanzielle Organisation der kapitalistischen Industrie und die Monopolbildungen» در «Grundriß der Sozialökonomik».

پس نتایج عمده‌ای که از تاریخ انحصارها بدست می‌آید عبارتست از: ۱) سالهای ۱۸۶۰ — ۱۸۷۰ — نقطهٔ اوج و مرحلهٔ نهایی رشد رقابت آزاد. در این سالها نطفه‌های بزحمت مشهودی از انحصارها بچشم میخورد. ۲) پس از بحران سال ۱۸۷۳، دوران رشد گستردهٔ کارتل‌ها فرا میرسد، ولی کارتل‌ها هنوز در حکم استثناء هستند، هنوز ناپایدار و هنوز پدیدهٔ گذرا هستند. ۳) اعتلای پایان قرن نوزدهم و بحران سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۳: کارتل‌ها بیکی از ارکان مجموعهٔ زندگی اقتصادی بدل میشوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل شده است.

کارتل‌ها درباره شرایط فروش و مهلتهای پرداخت و غیره با یکدیگر توافق میکنند. مناطق فروش را میان خود تقسیم میکنند. میزان محصولاتی را که باید تولید شود معین میکنند. قیمت‌ها را تعیین میکنند. سود را میان مؤسسات مختلف تقسیم میکنند و غیره.

شمار کارتل‌های آلمان در سال ۱۸۹۶ نزدیک به ۲۵۰ و در سال ۱۹۰۵ به ۳۸۵ تخمین زده میشد که قریب ۱۲۰۰۰ مؤسسه در آنها مشارکت داشتند*. ولی همه قبول دارند که این ارقام کمتر از

VI Abt., Tüb., 1914 (ت. فوگلشتین. «سازمان مالی صنایع سرمایه‌داری و جریان تشکیل انحصارها» منتشره در نشریه «مبانی اقتصاد جامعه». بخش ششم، توبینگن، سال ١٩١٤. ه. ت.) و نیز رجوع شود به اثر همین نویسنده تحت عنوان: «Organisationsformen der Eisenindustrie und Textilindustrie in England und Amerika». Bd. I, Lpz., 1910 («اشکال سازمانی صنایع ذوب آهن و صنایع بافندگی در انگلستان و آمریکا». جلد ۱، لایپزیگ، سال ۱۹۱۰. ه. ت.).

* Dr. Riesser. «Die deutschen Großbanken und ihre Konzentration im Zusammenhange mit der Entwicklung der Gesamtwirtschaft in Deutschland». 4. Aufl., 1912, S. 149. — R. Liefmann. «Kartelle und Trusts und die Weiterbildung der volkswirtschaftlichen Organisation». 2. Aufl., 1910, S. 25 (دکتر ریسر. «بانکهای بزرگ آلمان و تراکم آنها در پیوند با رشد مجموعهٔ اقتصاد در آلمان». چاپ چهارم، سال ۱۹۱۲، ص ١٤٩. — ر. لیفمان. «کارتل‌ها و تراست‌ها و جریان گسترش سازمان اقتصاد ملی». چاپ دوم، سال ۱۹۱۰، ص — ۲۵. ه. ت.).

میزان واقعی است. از اطلاعات پیشگفته مربوط به آمار صنعتی سال ۱۹۰۷ آلمان دیده میشود که حتی در ۱۲ هزار مؤسسهٔ کلان کشور مسلماً بیش از نیمی از مجموع نیروی بخار و برق کشور تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکای شمالی شمار تراست‌ها در سال ۱۹۰۰ — ۱۸۵ و در سال ۱۹۰۷ — ۲۵۰ بود. آمار آمریکا مجموع مؤسسات صنعتی کشور را به سه گروه یعنی به مؤسسات متعلق به افراد، شرکت‌ها و کورپراسیون‌ها تقسیم میکند. ضمناً در سال ۱۹۰٤ — ۲۳٫٦ درصد مجموع مؤسسات و در سال ۱۹۰۹ — ۲۵٫۹ درصد یعنی بیش از یک چهارم آنها به کورپراسیون‌ها تعلق داشت. شمار کارگران این مؤسسات در سال ۱۹۰٤ — ۷۰٫٦ درصد و در سال ۱۹۰۹ — ۷۵٫٦ درصد یعنی سه چهارم مجموع کارگران بود. میزان تولید بترتیب عبارت بود از ۱۰٫۹ و ۱٦٫۳ میلیارد دلار یا ۷۳٫۷ و ۷۹ درصد کل مبلغ.

کارتل‌ها و تراست‌ها در بسیاری از موارد هفت-هشت دهم تولید یک رشتهٔ صنعت را در دست خود متمرکز دارند. سندیکات زغال سنگ رن-وستفالی در سال ۱۸۹۳ یعنی در لحظهٔ تأسیس ۸٦٫۷ درصد کل تولید زغال منطقه را در دست خود متمرکز داشت، ولی در سال ۱۹۱۰ این رقم به ۹۵٫٤ درصد رسید*. انحصاری که بدینسان پدید می‌آید عواید عظیم برای خود تأمین میکند و به تشکیل واحدهای صنعتی تولیدی دارای ابعاد بیکران می‌انجامد. تراست مشهور نفت ایالات متحده (Standard Oil Company) در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. «سرمایه آن ۱۵۰ ملیون دلار بود. معادل ۱۰۰ ملیون دلار سهام عادی و ۱۰٦ ملیون دلار سهام ممتاز نشر یافت. بابت سهام اخیر طی سال‌های ۱۹۰۰ — ۱۹۰۷ بترتیب زیر بهره پرداخت شد: ٤۸،٤۸، ٤۵، ٤٤،

* Dr. Fritz Kestner. «Der Organisationszwang. Eine Untersuchung über die Kämpfe zwischen Kartellen und Außenseitern». Brl., 1912, S. 11 (دکتر فریتس کستنر. «مجبور کردن به تشکل. پژوهشی دربارهٔ مبارزهٔ کارتل‌ها و غریبه‌ها». برلن، سال ۱۹۱۲، ص ۱۱. هـ. ت.).

٣٦، ٤٠، ٤٠ و ٤٠ درصد که جمعاً ٣٦٧ ملیون دلار بود. از سال ١٨٨٢ تا سال ١٩٠٧ سود خالصی به مبلغ ٨٨٩ ملیون دلار بدست آمد که ٦٠٦ ملیون آن بابت بهره سهام پرداخت شد و بقیه برای سرمایهٔ ذخیره رفت»*. «در سال ١٩٠٧ مجموع مؤسسات تراست فولاد (United States Steel Corporation) دست‌کم ٢١٠١٨٠ کارگر و کارمند داشتند. بزرگترین مؤسسهٔ صنایع استخراج معادن آلمان موسوم به شرکت استخراج معادن گلزنیکرشنر (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال ١٩٠٨ — ٤٦٠٤٨ کارگر و کارمند داشت»**. در سال ١٩٠٢ تراست فولاد ٩ ملیون تن فولاد تولید میکرد***. تولید فولاد آن در سال ١٩٠١ — ٦٦,٣ درصد و در سال ١٩٠٨ — ٥٦,١ درصد کل تولید فولاد ایالات متحده**** و میزان استخراج سنگ آهن آن طی همان سالها به ترتیب ٤٣,٩ و ٤٦,٣ درصد بود.

در گزارش کمیسیون دولتی آمریکا دربارهٔ تراست‌ها گفته میشود: «برتری تراست‌ها بر رقبایشان ناشی از ابعاد بزرگ مؤسسات و تکنیک عالی آنهاست. تراست دخانیات از همان آغاز تأسیس، تمام مساعی خود را بکار برد تا همه‌جا ماشین را بمیزان وسیع جایگزین کار دستی کند و برای این مقصود تمام پروانه‌های اختراع را که بنحوی از انحاء با تولید دخانیات ارتباط داشت، خرید و مبالغ هنگفتی صرف این کار کرد. بسیاری از پروانه‌های اختراع نخست غیر قابل استفاده از کار در

---

* R. Liefmann. «Beteiligungs-und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen». I. Aufl., Jena, 1909, S. 212 (ر. لیفمان: «شرکت‌های مشارکت‌کننده و اعتباردهنده. پژوهش دربارهٔ سرمایه‌داری کنونی و ماهیت اوراق بهادار». چاپ اول، ینا، سال ١٩٠٩، ص ٢١٢. ه. ت.)

** همانجا، ص ٢١٨.

*** Dr. S. Tschierschky. «Kartell und Trust». Gött., 1903, S. 13 (دکتر ز. چیرشکی. «کارتل و تراست». گتینگن، ص — ١٣. ه. ت.).

**** Th. Vogelstein. «Organisationsformen»، ص — ٢٧٥.

برخلاف اراده و ادراک آنان بسوی یک نوع نظام اجتماعی تازه که گذرگاه میان آزادی کامل رقابت و اجتماعی شدن کامل است، میکشاند.

تولید، اجتماعی میشود، ولی تصاحب محصول آن، خصوصی باقی میماند. وسایل اجتماعی تولید در مالکیت خصوصی عدهٔ کمی از افراد باقی میماند. چهارچوب عمومی رقابت رسماً آزاد بر جای باقی میماند و در همانحال فشار معدودی انحصارگر بر بقیهٔ اهالی صد بار شدیدتر، محسوس‌تر و تحمل‌ناپذیرتر میشود.

کستنر اقتصاددان آلمانی کتاب خاصی به «مبارزه میان کارتلها و غریبه‌ها» یعنی کارفرمایانی که وارد کارتل نیستند اختصاص داده، آنرا «مجبور کردن به تشکل» نامیده است و حال آنکه برای احتراز از آرایش چهرهٔ نظام سرمایه‌داری، البته میبایست گفته میشد: مجبور کردن به تبعیت از گروهبندی‌های انحصارگران. یک نظر ساده حتی به فهرست وسایل و شیوه‌هایی که انحصارگران در مبارزات متمدنانهٔ امروزین و نوین خود برای «تشکل» بکار میبرند، آموزنده است. این وسایل و شیوه‌ها عبارتند از: ۱) محروم کردن از مواد خام («... یکی از مهمترین شیوه‌ها برای مجبور کردن به ورود در کارتل»)؛ ۲) محروم کردن از نیروی کار بکمک «آلیانس‌ها» (یعنی قراردادهای سرمایه‌داران با اتحادیه‌های کارگری دربارهٔ آنکه اتحادیه‌های کارگری فقط در مؤسسات عضو کارتل مجاز به کار باشند)؛ ۳) محروم کردن از وسایل حمل و نقل؛ ٤) محروم کردن از بازار فروش؛ ۵) قرارداد با خریدار دربارهٔ اینکه فقط با کارتل روابط بازرگانی برقرار باشد؛ ٦) پایین‌آوردن منظم قیمت‌ها (برای ورشکست کردن «غریبه‌ها» یعنی مؤسساتی که تابع انحصارگران نیستند، ملیونها خرج میشود تا قیمت فروش طی مدت معینی پایین‌تر از قیمت رأس‌المال باشد: در صنعت بنزین قیمت‌ها در مواردی از ٤۰ مارک به ۲۲ مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!)؛ ۷) محروم کردن از اعتبار؛ ۸) اعلام تحریم.

این دیگر مبارزهٔ رقابتی میان مؤسسات کوچک و بزرگ، میان

موسسات دارای تکنیک عقب‌مانده و موسسات مجهز به تکنیک مدرن نیست، بلکه انحصارگران، آن موسساتی را که تابع انحصار نیستند و در برابر فشار و بیداد انحصار مقاومت میورزند، خفه میکنند. حال ببینید این جریان در ذهن اقتصاددان بورژوامشرب چه بازتابی دارد:

کستنر مینویسد: «حتی در عرصهٔ فعالیت صرفاً اقتصادی نیز انتقال از فعالیت بازرگانی بمفهوم پیشین آن، بسوی سوداگری (Specu-lation — م.) متشکل، انجام میگیرد. حال دیگر بهترین کامیابی‌ها نصیب آن بازرگانی نیست که بر پایه تجارب فنی و بازرگانی خود، بهتر از دیگران میتواند نیازمندی‌های خریداران را دریابد و تقاضای پنهان‌مانده را معلوم و باصطلاح «مکشوف دارد»، بلکه نصیب سوداگر نابغه‌ایست (؟!) که میتواند جریان پیشرفت تشکل و امکان برقراری ارتباط میان موسسات مختلف و بانکها را از پیش در نظر گیرد یا دست‌کم با شم خود دریابد...».

معنای این سخنان بزبان انسانی چنین است: رشد سرمایه‌داری به درجه‌ای رسیده است که حال دیگر با آنکه تولید کالایی همچنان «فرمانرواست» و بنیاد مجموعهٔ اقتصاد بشمار میرود، این تولید عملاً دچار اختلال شده است و سودهای عمده نصیب «نوابغ» عرصهٔ تقلبات مالی میشود. بنیاد این تقلبات و شیادی‌ها را اجتماعی شدن تولید تشکیل میدهد، ولی پیشرفت عظیم جامعهٔ بشری که با تلاش خود بدین اجتماعی شدن رسیده است، بسود... سوداگران انجام میگیرد. در صفحات بعد خواهیم دید که آنانکه به انتقاد ارتجاعی خرده‌بورژوایی از اسپریالیسم سرمایه‌داری میپردازند، چگونه «بر این اساس» آرزوی بازگشت به عقب یعنی بازگشت به رقابت «آزاد»، «مسالمت‌آمیز» و «شرافتمندانه» را دارند.

کستنر میگوید: «افزایش طولانی قیمت‌ها که نتیجهٔ تشکیل کارتل‌هاست، تا کنون فقط در مورد مهمترین وسایل و لوازم تولید، خاصه زغال سنگ و آهن و پطاس جریان داشت و برعکس در مورد فرآورده‌های آماده هرگز مشاهده نمیشد. افزایش سودآوری ناشی از این امر نیز فقط به صنایع مولد وسایل تولید محدود بود. بدین مشاهدات

باید این نکته‌را هم افزود که صنایع تبدیل‌کننده مواد خام (و نه تبدیل‌کنندهٔ فرآورده‌های نیمه‌حاضر) در نتیجهٔ تشکیل کارتل‌ها نه تنها از نظر درآمد و سودآوری مزایای فراوانی بزیان صنایع تبدیل‌کنندهٔ بعدی فرآورده‌های نیمه‌آماده، بدست می‌آورند، بلکه اکنون در قبال این صنایع موضع مسلطی احراز کرده‌اند که در محیط رقابت آزاد وجود نداشته است» *.

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده‌ایم نشانگر ماهیت امریست که اقتصاددانهای بورژوامشرب با چنین بی‌میلی و اینچنین بندرت بدان اعتراف میکنند و مدافعان امروزین اپورتونیسم و در رأس آنها کارل کائوتسکی سخت میکوشند آنرا منکر شوند و از آن روی برتابند. موضع مسلط و اعمال زور ناشی از آن، برای «مرحلهٔ کنونی رشد سرمایه‌داری» عمومیت دارد و با تشکیل انحصارهای اقتصادی همه‌توان ناگزیر میبایست چنین وضعی پدید آید و پدید هم آمد.

نمونه دیگری از تسلط کارتل‌ها را ذکر میکنیم. هرجا که بتوان تمام منابع مواد خام یا منابع عمدهٔ این مواد را به چنگ آورد، پیدایش کارتل‌ها و تشکیل انحصارها بسیار آسانست. ولی اشتباهست اگر تصور شود که انحصارها در رشته‌های دیگری از صنایع نیز که به چنگ آوردن منابع موادخام میسر نیست، پدید نمی‌آیند. برای صنایع سیمان مادهٔ خام همه‌جا یافت میشود. ولی این صنایع نیز در آلمان سخت کارتلی شده‌اند. کارخانه‌ها در سندیکات‌های منطقه‌ای گرد آمده‌اند: سندیکات آلمان جنوبی، سندیکات رن-وستفالی و غیره. قیمت‌های انحصاری تعیین شده‌است: بهای هر واگن سیمان ۲۳۰ — ۲۸۰ مارک در قبال ۱۸۰ مارک بهای تمام‌شدهٔ آن! مؤسسات ۱۲ — ۱۶ درصد بهرهٔ سهام میپردازند، ضمناً نباید فراموش کرد که «نوابغ» سوداگری امروزین میدانند چگونه مبالغ هنگفت سود را علاوه بر مبلغی که بعنوان بهرهٔ سهام تقسیم میشود، به جیب خود سرازیر کنند. انحصارگران برای برانداختن رقابت از عرصهٔ صنایعی چنین سودآور، حتی نیرنگ بکار میبرند، بدینمعنی

---

* کستنر، همان کتاب، ص — ۲۵٤.

که شایعات دروغ دربارهٔ خرابی وضع صنایع پخش میکنند، آگهیهای بی‌امضایی در روزنامه‌ها انتشار میدهند که در آنها گفته میشود: «سرمایه‌داران! از سرمایه‌گذاری در صنعت سیمان بپرهیزید!»؛ و سرانجام مؤسسات «غریبه‌ها» را (یعنی آنهایی را که در سندیکات‌ها شرکت ندارند) با پرداخت ۶۰—۸۰ تا ۱۰۰ هزار مارک «غرامت» میخرند*. انحصار همه‌جا بوسایل گوناگون — از پرداخت «فروتنانهٔ» غرامت گرفته تا «کاربرد» شیوهٔ آمریکایی دینامیت برضد رقیب، — راه خود را هموار میکند.

این دعوی که کارتل‌ها بحرانها را برمی‌اندازند، افسانه‌پردازی اقتصاددانان بورژوامشرب است که میکوشند چهرهٔ نظام سرمایه‌داری را بهر قیمتی هست، آرایش دهند. مطلب درست عکس اینست، بدینمعنی که ایجاد انحصار در برخی از رشته‌های صنایع، هرج و مرج ذاتی مجموعهٔ تولید کل سرمایه‌داری را تشدید میکند و آنرا حدت میدهد. ناهماهنگی میان رشد کشاورزی و صنایع که اصولاً برای نظام سرمایه‌داری عمومیت دارد، روزبروز بیشتر میشود. وضع ممتازی که کارتلی‌ترین صنایع باصطلاح سنگین، خاصه صنایع زغال و آهن از آن برخوردارند، همانگونه که یایدلس نگارندهٔ یکی از بهترین آثار دربارهٔ «مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع»، اذعان دارد، در سایر رشته‌های صنایع «به تشدید بیش از پیش بی‌برنامگی» می‌انجامد**.

لیفمان، مدافع بی‌پروای نظام سرمایه‌داری مینویسد: «هرچه اقتصاد ملی یک کشور رشدیافته‌تر باشد، بیشتر به کارهای پرریسک یا خارج از کشور یعنی به کارهایی که گسترش آنها به زمانی دراز نیاز دارد

---

* «Zement» von L. Eschwege. «Die Bank»، ۱۹۰۹، (۳۳)، ۱، ص ۱۱۵ و صفحات بعد (ل. اشوه‌گه: مقالهٔ «سیمان» مجلهٔ «بانک». ه. ت.).

** Jeidels. «Das Verhältnis der deutschen Großbanken zur Industrie mit besonderer Berücksichtigung der Eisenindustrie». Lpz.، ۱۹۰۵، ص ۲۷۱ (یایدلس. «مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع، خاصه با صنایع فلزسازی». لایپزیگ. ه. ت.).

یا سرانجام به کارهایی که فقط دارای اهمیت محلی است، روی می‌آورد» *.
دست زدن به کارهای پرریسک، در آخرین تحلیل ناشی از افزایش عظیم سرمایه است که میتوان گفت پیمانه آن لبریز شده به خارج از کشور سرازیر میگردد و غیره. در عین حال پیشرفت بسیار سریع تکنیک نیز موجبات روزافزون ناهماهنگی میان جوانب گوناگون اقتصاد ملی و هرج و مرج و بحران را فراهم میسازد. همان لیفمان مجبورست اعتراف کند که «باحتمال زیاد جامعهٔ بشری در آیندهٔ نزدیک باز هم در عرصهٔ تکنیک تحولات بزرگ در پیش خواهد داشت که در سازمان اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را اعمال خواهد کرد» ... نیروی برق و هواپیمایی... «در این ادوار دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی، معمولاً طبق یک قاعدهٔ عمومی، سوداگری شدت می‌پذیرد...» **

بحرانها نیز — هر بحرانی و بیش از همه بحرانهای اقتصادی، اما نه تنها بحرانهای اقتصادی — بنوبهٔ خود گرایش به تراکم و انحصار را بمیزان عظیمی تشدید میکنند. یایدلس دربارهٔ اهمیت بحران سال ۱۹۰۰ که چنانچه میدانیم در تاریخ انحصارهای امروزین نقطه عطف پدید آورد، نکات بسیار ارزنده‌ای بیان داشته است:

«بحران سال ۱۹۰۰ علاوه بر موسسات غول‌آسای رشته‌های عمدهٔ صنایع، موسسات بسیاری را که سازمان آنها به مفهوم امروزی کهنه بود یعنی موسسات «ناب»» (یعنی غیر فراگیر) «را نیز که با موج اعتلای صنعتی روآمده بودند، در بر گرفت. تنزل قیمتها و کاهش میزان تقاضا این موسسات «ناب» را به چنان وضع فلاکتباری دچار ساخت که فراگیرهای عظیم یا بکلی از آن فارغ بودند و یا برای زمان بسیار کوتاهی بدان دچار شدند. در نتیجهٔ این امر بحران سال ۱۹۰۰ به میزانی بمراتب بیش از بحران سال ۱۸۷۳ موجب تراکم صنایع شد: بحران سال ۱۸۷۳ نیز گروهی از بهترین موسسات را متمایز ساخته بود، ولی این گروه زبده در سطح آنروز تکنیک نمیتوانست کار موسساتی را که

* Liefmann. «Beteiligungs- etc. Ges.»، ص ٤٣٤.

** Liefmann. «Beteiligungs- etc. Ges.»، ص ٤٦٥ — ٤٦٦.

توانسته بودند از بحران پیروز در آیند، به انحصار بکشاند. و حال آنکه موٴسسات غول‌آسای صنایع کنونی ذوب آهن و برق در پرتو تکنیک بسیار پیچیده و سازماندهی بسیار گسترده و قدرت سرمایهٔ خویش از یک چنین انحصار درازمدت و آنهم در سطحی بسیار عالی برخوردارند. موٴسسات صنایع ماشین‌سازی و برخی از رشته‌های صنایع فلزسازی و طرق و مواصلات و غیره نیز همین انحصار را منتها در سطح پایینتر دارند» *.

انحصار — آخرین کلام «مرحلهٔ جدید رشد سرمایه‌داری» است. ولی اگر ما نقش بانکها را از نظر دور داریم، تصورات ما دربارهٔ نیروی واقعی و اهمیت انحصارات امروزین بسیار نارسا، ناقص و محدود خواهد بود.

۲ — بانکها و نقش جدید آنها

عمل اساسی و اولیه بانکها میانجیگری در پرداخت است. بدین مناسبت بانکها سرمایهٔ پولی بیکار را به سرمایهٔ فعال یعنی سودآور تبدیل میکنند و انواع درآمدهای پولی را گرد می‌آورند و در اختیار طبقهٔ سرمایه‌داران میگذارند.

هم‌روند با گسترش بانکداری و تراکم امور آن در موٴسسات معدود، بانکها از میانجی‌های ساده به انحصارگران همه‌توانی بدل میشوند که تقریباً تمام سرمایهٔ پولی مجموع سرمایه‌داران و کارفرمایان خرده‌پا و نیز بخش بزرگی از وسایل تولید و منابع مواد خام کشور معین و رده‌ای از کشورها در اختیار آنان قرار میگیرد. این تبدیل جمع کثیری *از میانجیان ساده به یکمشت انحصارگر یکی از روندهای بنیادی فرارویی* سرمایه‌داری و پیدایش امپریالیسم سرمایه‌داری است و بدینجهت تراکم بانکها از نکاتیست که در وهلهٔ اول باید بدان بپردازیم.

در سال ۱۹۰۷ — ۱۹۰۸ مبلغ سپرده‌ها در همهٔ بانکهای سهامی

* Jeidels، ص ۱۰۸.

آلمان که بیش از یک ملیون مارک سرمایه داشتند، ۷ میلیارد مارک بود. ولی در سال ۱۹۱۲ — ۱۹۱۳ این مبلغ به ۹٫۸ میلیارد مارک رسید. میزان افزایش این سپرده‌ها طی این پنجسال ۴۰ درصد بود و ضمناً از ۲٫۸ میلیارد مارک افزایش ۲٫۷۵ میلیارد آن به ۵۷ بانک دارای بیش از ۱۰ ملیون مارک سرمایه میرسد. این سپرده‌ها به ترتیب زیر، میان بانکهای بزرگ و کوچک تقسیم میشد*:

درصد مجموع سپرده‌ها

	در ۹ بانک بزرگ برلن	در بقیهٔ ۴۸ بانک دارای سرمایه بیش از ۱۰ ملیون مارک	در ۱۱۵ بانک دارای سرمایه از ۱ تا ۱۰ ملیون مارک	در بانکهای کوچک با سرمایه کمتر از یک ملیون مارک
۱۹۰۷–۱۹۰۸	۴۷	۳۲٫۵	۱۶٫۵	۴
۱۹۱۲–۱۹۱۳	۴۹	۳۶	۱۲	۳

بانکهای بزرگ که ۹ بانک از آنها به تنهایی نزدیک به نیمی از مجموع سپرده‌ها را در دست خود متمرکز دارند، عرصه را بر بانکهای کوچک تنگ کرده‌اند. ولی در اینجا هنوز نکات بسیار زیادی در نظر گرفته نشده است، مثلاً تبدیل یک رده از بانکهای کوچک به شعب واقعی بانکهای بزرگ و غیره که در پایین از آن سخن خواهد رفت.

* Alfred Lansburgh. «Fünf Jahre d. Bankwesen», «Die Bank» ۱۹۱۳، شمارهٔ ۸، ص ۷۲۸ (آلفرد لانسبورگ. «فعالیت پنجساله بانکهای آلمان»، مجله «بانک». هـ. ت.)

در پایان سال ۱۹۱۳ شولتسه-گورنیتس سپرده‌های ۹ بانک بزرگ برلن را ۵٫۱ میلیارد مارک از مجموع تقریباً ۱۰ میلیارد مارک، تخمین زده است. همین مؤلف علاوه بر سپرده‌ها کل سرمایهٔ بانکی را نیز در نظر میگیرد و مینویسد: «در پایان سال ۱۹۰۹ نه بانک بزرگ برلن، همراه با بانکهای وابسته به آنها ۱۱٫۳ میلیارد مارک یعنی نزدیک به ۸۳ درصد کل سرمایهٔ بانکی آلمان را در اختیار داشتند. «بانک آلمان» («Deutsche Bank») که همراه با بانکهای وابسته به آن، قریب ۳ میلیارد مارک در اختیار دارد، همردیف با خزانه‌داری راه آهن دولتی پروس بزرگترین محل تجمع سرمایهٔ اروپا و در عین حال در درجهٔ عالی عدم تمرکزست» *.

ما روی اشاره‌ای که به بانکهای «وابسته» شده است، تکیه کردیم، زیرا این مطلب بیکی از مهمترین ویژگی‌های مشخص‌کننده تراکم سرمایه‌داری امروزین مربوط میشود. مؤسسات بزرگ، خاصه بانکها، علاوه بر آنکه بانکهای کوچک را بطور مستقیم می‌بلعند، از طریق «مشارکت» در سرمایهٔ آنها و خرید یا مبادله سهام و از طریق سیستم وام و اعتبار و غیره و غیره نیز آنها را بخود «وابسته میسازند»، تابع خود میکنند و به گروه «خویش» یا باصطلاح فنی — به «کنسرن» خود ملحق میکنند. پروفسور لیفمان «اثر» بزرگی مشتمل بر پانصد صفحه به توصیف «شرکت‌های مشارکت‌کننده و اعتبار دهندهٔ» ** امروزی اختصاص داده که متأسفانه در آن نکات «تئوریک» بسیار کم‌عیاری را به مدارک خام غالباً درک‌نشده، افزوده است. اینکه سیستم «مشارکتهای» مزبور از نظر تراکم به چه نتیجه‌ای می‌انجامد، مطلبی است که کتاب ریسر «کارشناس»

---

* Schulze-Gaevernitz. «Die deutsche Kreditbank» در «Grundriß der Sozialökonomik». Tüb. ،۱۹۱۵، ص ۱۲ و ۱۳۷ (شولتسه-گورنیتس. «بانک اعتباری آلمان»، نشریه «مبانی اقتصاد جامعه». توبینگن. ه. ت.).

** R. Liefmann. «Beteiligungs- und Finanzierungsgesellschaften. Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen». 1. Aufl., Jena، سال ۱۹۰۹، ص ۲۱۲.

امور بانکی درباره بانکهای بزرگ آلمان بهتر از همه آنرا نشان میدهد. ولی پیش از آنکه به بررسی ارقام او بپردازیم، نمونهٔ مشخصی از سیستم «مشارکت‌ها» ذکر میکنیم.

«گروه» «بانک آلمان» یکی از بزرگترین — و شاید هم بزرگترین — گروه بانک‌های بزرگ است. برای آنکه بتوان رشته‌های عمدهٔ پیونددهنده میان همه بانک‌های این گروه را، در مدنظر گرفت، باید «مشارکت‌های» درجهٔ اول و دوم و سوم یا به بیان دیگر وابستگی درجهٔ اول و دوم و سوم (وابستگی بانکهای کوچکتر به «بانک آلمان») را از یکدیگر تمییز داد. آنوقت منظره چنین میشود *:

«بانک آلمان» مشارکت دارد:	وابستگی درجهٔ اول	وابستگی درجهٔ دوم	وابستگی درجهٔ سوم
دایمی	در ۱۷ بانک؛	از آنها ۹ بانک در ۳٤ بانک	از آنها ٤ بانک در ۷ بانک
برای مدت نامعلوم	در ٥ بانک	—	—
گاهگاه	در ۸ بانک	از آنها ٥ بانک در ١٤ بانک	از آنها ۲ بانک در ۲ بانک
جمعاً	در ۳۰ بانک	از آنها ١٤ بانک در ٤۸ بانک	از آنها ٦ بانک در ۹ بانک

۳ بانک از ۸ بانک دارای «وابستگی درجهٔ اول» که «گاهگاه» به «بانک آلمان» وابستگی دارند، بانک خارجی هستند: یک بانک اتریش («اتحادیهٔ بانکی» — «Bankverein» — وین) و دو بانک روسی (بانک بازرگانی سیبری و بانک روسی بازرگانی خارجی). رویهمرفته در گروه

* Alfred Lansburgh. «Das Beteiligungssystem im deutschen Bankwesen», «Die Bank»، ۱۹۱۰، ۱، ص ٥۰۰ (آلفرد لانسبورگ. «سیستم مشارکت‌ها در امور بانکی آلمان»، مجلهٔ «بانک». هـ. ت.)

«بانک آلمان» مستقیم و غیر مستقیم، کلی و جزئی، ۸۷ بانک مشارکت دارند و کل سرمایه‌ای که این گروه در اختیار دارد — اعم از سرمایهٔ خودشان و سرمایه‌ای که بآنها سپرده شده است، به ۲ — ۳ میلیارد مارک میرسد.

روشن است بانکی که در رأس چنین گروهی جای دارد و با نیم دوجین بانک دیگر که چندان دست کمی از آن ندارند، برای معاملات مالی بالاخص بزرگ و پرسود، نظیر قرضه های دولتی، توافق میکند، — دیگر تنها نقش «میانجی» ندارد و به گروهبندی یک مشت انحصارگر مبدل شده است.

ارقام زیر که ریسر در کتاب خود آورده است و ما خلاصهٔ آنها را در اینجا نقل میکنیم، نشانگر آنند که تراکم امور بانکی در آلمان درست در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، چه سرعتی داشته است:

تعداد شعبه‌ها و مشارکتهای ۶ بانک بزرگ برلن

سال	شعب موجود در آلمان	صندوق سپرده‌ها و باجه‌های تبدیل پول	مشارکت دائمی در بانکهای سهامی آلمان	مجموع مؤسسات
۱۸۹۵	۱۶	۱۴	۱	۴۲
۱۹۰۰	۲۱	۴۰	۸	۸۰
۱۹۱۱	۱۰۴	۲۷۶	۶۳	۴۵۰

می‌بینیم با چه سرعتی شبکهٔ انبوهی از مجاری مالی پدید می‌آید که سراسر کشور را فرا میگیرد، تمام سرمایه‌ها و درآمدهای پولی را متمرکز میکند و هزاران وهزاران واحد اقتصادی پراکنده را به یک واحد کل اقتصادی سرمایه‌داری ملی و سپس به واحد اقتصادی سرمایه‌داری جهانی مبدل میسازد. مفهوم «عدم‌تمرکزی» که شولتسه‌-گورنیتس در بخش قبلاً نقل‌شده از کتابش، بنام اقتصاد سیاسی بورژوایی زمان ما از آن سخن میگوید، در واقعیت امر اینست که شمار روزافزونی از واحدهای

اقتصادی که در گذشته «استقلال» نسبی داشتند یا به بیان صحیحتر در محل ثابتی محدود بودند، تابع یک مرکز واحد شوند. این «عدم تمرکز» در واقعیت امر معنایش تمرکز یعنی افزایش نقش و اهمیت و قدرت غول‌های انحصارگر است.

در کشورهای سرمایه‌داری کهنسالتر این «شبکهٔ بانکی» از اینهم انبوه‌تر است. در انگلستان، باضافه ایرلند، در سال ۱۹۱۰، شمار شعب کلیهٔ بانکها ۷۱۵۱ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از ۴۰۰ شعبه (از مجموع ۴۴۷ تا ٦۸۹ شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از ۲۰۰ شعبه و ۱۱ بانک هر یک بیش از ۱۰۰ شعبه داشتند.

در فرانسه سه بانک کلان یعنی بانکهای «Crédit Lyonnais»، «Comptoir National» و «Société Générale» * دامنهٔ معاملات و شبکهٔ شعب خود را بدینسان گسترش داده‌اند ** :

سال	تعداد شعب و صندوق‌ها: در شهرستانها	در پاریس	جمعاً	میزان سرمایه (به ملیون فرانک): خودی	غیر
۱۸۷۰	۴۷	۱۷	٦۴	۲۰۰	۴۲۷
۱۸۹۰	۱۹۲	٦٦	۲۵۸	۲٦۵	۱۲۴۵
۱۹۰۹	۱۰۳۳	۱۹٦	۱۲۲۹	۸۸۷	۴۳٦۳

* «اعتبار لیون»، «باجهٔ استقراضی ملی» و «شرکت ژنرال». ه. ت.

** Eugen Kaufmann. «Das französische Bankwesen». Tüb.,1911 ، ص ۳۵٦ و ۳٦۲ (کائوفمان. «معاملات بانکی در فرانسه». توبین گن. ۱۹۱۱. ه. ت.)

ریسر برای نشاندادن صفت مشخصه «روابط» بانک بزرگ امروزین ارقامی درباره تعداد نامه‌های واصله و صادره «شرکت خرید بروات» («Disconto-Gesellschaft») که یکی از بزرگترین بانکهای آلمان و جهان است (سرمایهٔ آن در سال ۱۹۱٤ به ۳۰۰ ملیون مارک رسید) ذکر میکند:

تعداد نامه‌ها

	رسیده	فرستاده
۱۸۵۲	۶۱۳۵	۶۲۹۲
۱۸۷۰	۸۵۸۰۰	۸۷۵۱۳
۱۹۰۰	۵۳۳۱۰۲	۶۲۶۰٤۳

تعداد حسابهای بانک بزرگ «اعتبار لیون» پاریس از ۲۸۵۳۵ در سال ۱۸۷۵ به ۶۳۳۵۳۹ در سال ۱۹۱۲ رسید*.

این ارقام ساده شاید روشنتر از هر شرح و تفصیلی نشانگر آن باشد که چگونه با تمرکز سرمایه و افزایش معاملات بانکها نقش آنها دستخوش دگرگونی بنیادی میشود و از سرمایه‌داران پراکنده یک سرمایه‌دار کلکتیو پدید می‌آید. وقتی بانک برای چند سرمایه‌دار حساب جاری باز میکند، گویی یک عمل صرفاً فنی و فقط فرعی انجام میدهد. ولی وقتی این عمل گسترش می‌پذیرد و ابعاد عظیم بخود میگیرد، آنوقت معلوم میشود که یکمشت انحصارگر، معاملات بازرگانی و صنعتی سراسر جامعهٔ سرمایه‌داری را تابع خود میکنند و امکان می‌یابند از طریق روابط بانکی و حسابهای جاری و معاملات مالی دیگر، اول از وضع کار سرمایه‌داران مختلف دقیقاً باخبر شوند و سپس آنها را تحت کنترل خود قرار دهند و از طریق افزایش یا کاهش اعتبار، از طریق آسان کردن یا دشوار ساختن دریافت این

* Jean Lescure. «L'épargne en France». P. ،۱۹۱٤، ص ۵۲ (ژان لسکور. «اندوخته‌ها در فرانسه». پاریس. ه. ت.).

اعتبار، در آنها اعمال نفوذ کنند و سرانجام سرنوشت آنها را تمام و کمال تعیین کنند، میزان درآمد آنها را تعیین کنند، آنها را از سرمایه محروم کنند یا برعکس به آنها امکان دهند بسرعت و بمیزان هنگفتی بر میزان سرمایهٔ خویش بیفزایند و غیره.

ما هم اکنون از ۳۰۰ ملیون مارک سرمایهٔ «شرکت خرید بروات» در برلن سخن گفتیم. این افزایش سرمایهٔ «شرکت خرید بروات» یکی از لحظات مبارزه برای احراز سرکردگی میان دو بانک از بزرگترین بانکهای برلن یعنی «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات» بود. در سال ۱۸۷۰ بانک اول هنوز تازه‌کار بود و سرمایه‌اش جمعاً به ۱۵ ملیون مارک میرسید، سرمایهٔ بانک دوم ۳۰ ملیون بود. در سال ۱۹۰۸ بانک اول ۲۰۰ ملیون و بانک دوم ۱۷۰ ملیون سرمایه داشت. در سال ۱۹۱۴ بانک اول سرمایه‌اش را به ۲۵۰ ملیون و بانک دوم از طریق ادغام با بانک بزرگ درجهٔ اول دیگر یعنی «بانک متحده شافهائوزن» سرمایه‌اش را به ۳۰۰ ملیون رساند. و روشن است که این مبارزه برای سرکردگی بموازات «توافق‌های» میان دو بانک که پیوسته افزونتر و استوارتر میشود، انجام میگیرد. حال ببینیم این جریان به کارشناسان امور بانکی که مسائل اقتصادی را از نظرگاهی بررسی میکنند که از چهارچوب معتدلترین و تر و تمیزترین اصلاح‌طلبی‌های بورژوایی، بهیچوجه فراتر نمیرود، چه نتیجه‌گیریهایی را تحمیل میکند:

مجله آلمانی «بانک» درباره افزایش سرمایه «شرکت خرید بروات» که به ۳۰۰ ملیون مارک رسیده بود، نوشت: «بانکهای دیگر نیز همین راه را تعقیب خواهند کرد و از ۳۰۰ نفری که اکنون چرخ اقتصاد آلمان را میگردانند، با گذشت زمان ۵۰،۲۵ یا کمتر از این باقی خواهند ماند. نمیشود انتظار داشت که جریان نوین تراکم تنها به امور بانکی محدود شود. وجود روابط نزدیک میان بانکهای مختلف طبعاً به نزدیکی میان سندیکات‌های کارخانه‌داران مورد حمایت این بانکها نیز خواهد انجامید... یک روز از خواب برمیخیزیم و فقط تراستها را در برابر دیدگان حیرت‌زدهٔ خود میبینیم

و آنگاه با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی روبرو خواهیم شد. با وجود این ما در ماهیت امر، جز از این لحاظ که سیر پیشرفت اشیاء را که سهام نیز اندکی باعث تسریع آن بوده است، آزاد گذارده‌ایم، از هیچ لحاظ دیگر موجبی برای سرزنش خود نمی‌بینیم»*.

اینست نمونه‌ای از زبونی روزنامه‌نگاری بورژوایی که علم بورژوایی تنها وجه تمایزش با آن داشتن صداقت کمتر و کوشش برای پرده کشیدن بروی ماهیت امر و استتار جنگل بکمک درختان است. «حیرت کردن» از پی‌آمدهای تراکم، «سرزش کردن» دولت آلمان سرمایه‌داری یا «جامعهٔ» سرمایه‌داری («ما») و ترس از «تسریع» تراکم ناشی از انتشار سهام، — همانگونه که چیرشکی یکی از کارشناسان آلمانی «در رشتهٔ کارتل» از تراست‌های آمریکایی میترسد و کارتل‌های آلمانی را بر آنها «ترجیح میدهد»، زیرا به گمانش این کارتل‌ها استعداد آنرا ندارند که «پیشرفت فنی و اقتصادی را مانند تراست‌ها فزون از اندازه تسریع کنند»**— مگر اینها همه نشانگر زبونی نیست؟

ولی واقعیات برجای خود میمانند. در آلمان تراست نیست و «فقط» کارتل هست، ولی بر آلمان حداکثر ۳۰۰ سالار سرمایه فرمان میرانند. و شمار آنان نیز مدام کاهش می‌یابد. بانک‌ها در هر حالت و در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری، با وجود تمام اختلاف شکل قوانین بانکی، روند تراکم سرمایه و تشکیل انحصارها را چندین بار تقویت و تسریع میکنند.

نیم قرن پیش مارکس در کتاب «سرمایه» نوشت: «بانکها در مقیاس جامعه، شکل، ولی فقط شکل یک حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسایل تولید را پدید می‌آورند» (ترجمه بزبان روسی، جلد ۳، بخش ۲، ص ۱۴۴ (۳۴)). ارقامی که ما دربارهٔ افزایش سرمایهٔ

---

* A. Lansburgh. «Die Bank mit den 300 Millionen», «Die Bank» ۱۹۱۴، ۱، ص ۴۲۶ (آ.لانسبورگ. «بانک ۳۰۰ ملیونی»، «بانک». ه. ت.)

** S. Tschierschky، همان کتاب، ص ۱۲۸.

بانکی و افزایش تعداد نمایندگی‌ها و شعب بانکهای کلان و حسابهای آنها و غیره نقل کردیم، بطور مشخص، «حسابداری عمومی» مجموع طبقهٔ سرمایه‌داران و حتی نه تنها سرمایه‌داران را بما نشان میدهد، زیرا بانکها انواع درآمدهای پولی صاحبکاران خرده‌پا و کارمندان و لایهٔ ناچیز فوقانی کارگران را نیز، ولو بطور موقت، جمع میکنند. «توزیع عمومی وسایل تولید» که از گسترش بانکهای امروزین یعنی بانکهایی که از میان آنها ۳ تا ٦ بانک کلان در فرانسه و شش‌تا هشت بانک در آلمان، میلیاردها و میلیاردها در اختیار دارند، نتیجه میشود، مطلبی است مربوط به شکل این «توزیع». ولی این توزیع وسایل تولید از لحاظ محتوی خود، بهیچوجه «عمومی» نیست، بلکه خصوصی و به بیان دیگر جوابگوی منافع سرمایهٔ بزرگ — و در درجهٔ اول بزرگترین سرمایه یعنی سرمایهٔ انحصاری — است که در محیطی عمل میکند که تودهٔ مردم در گرسنگی بسر می‌برند و مجموعه رشد کشاورزی بکلی از رشد صنایع، بسیار عقب‌مانده است و در صنایع هم «صنایع سنگین» از تمام رشته‌های دیگر صنایع باج میستاند.

اکنون صندوقهای پس‌انداز و موسسات پست که بیشتر بر پایهٔ «عدم تمرکز» مبتنی هستند یعنی تعداد بیشتری از مناطق، عدهٔ زیادتری از نقاط دورافتاده و محافل وسیعتری از اهالی را در دایرهٔ نفوذ خود دارند، — در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه‌داری با بانکها به رقابت پرداخته‌اند. چنین است آمارهایی که یک کمیسیون آمریکایی در بارهٔ مقایسه میان افزایش سپرده‌ها در بانکها و افزایش آنها در صندوق‌های پس‌انداز، گردآورده است*: (رجوع شود به جدول ص ٦٥)

صندوقهای پس‌انداز که بابت سپرده‌ها از چهار تا چهار و یک چهارم درصد بهره میپردازند، مجبورند عرصه‌های «پردرآمدی» برای سرمایهٔ خود جستجو کنند و به خرید و فروش برات و سفته

* آمار National Monetary Commission آمریکا در «Die Bank» (آمار کمیسیون ملی پول مندرجه در مجلهٔ «بانک». ه. ت.)، سال ۱۹۱۰، شمارهٔ ۲، ص ۱۲۰۰.

سپرده‌ها (بر حسب میلیارد مارک)

	انگلیس		فرانسه		آلمان		
	در بانکها	در صندوقهای پس‌انداز	در بانکها	در صندوقهای پس‌انداز	در بانکها	در شرکتهای وام و اعتبار	در صندوقهای پس‌انداز
١٨٨٠	٨,٤	١,٦	؟	٠,٩	٠,٥	٠,٤	٢,٦
١٨٨٨	١٢,٤	٢,٠	١,٥	٢,١	١,١	٠,٤	٤,٥
١٩٠٨	٢٣,٢	٤,٢	٣,٧	٤,٢	٧,١	٢,٢	١٣,٩

و معاملات رهنی و غیره دست بزنند. مرز میان بانکها و صندوقهای پس‌انداز «بیش از پیش زدوده میشود». مثلاً اتاقهای بازرگانی در شهرهای بوخوم و ارفورت طلب میکنند که معاملات «صرفاً» بانکی نظیر خرید برات و سفته برای صندوقهای پس‌انداز «ممنوع شود» و فعالیت «بانکی» مؤسسات پست نیز محدود گردد*. آس‌های بانکی ظاهراً میترسند از اینکه انحصار دولتی از جانبی که انتظار ندارند، ناگهان بسراغ آنها بیاید. ولی روشن است که این ترس از چارچوب رقابت میان دو باصطلاح رئیس دفتر یک اداره فراتر نمیرود. زیرا از یکسو، سرمایه‌های چند میلیاردی صندوقهای پس‌انداز در آخرین تحلیل عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه بانکی است و از سوی دیگر، انحصار دولتی در جامعهٔ سرمایه‌داری فقط وسیله‌ایست برای افزایش و تضمین درآمدهای ملیونرهایی که در فلان یا بهمان رشتهٔ صنعت، نزدیک به ورشکستگی هستند.

* آمار National Monetary Commission آمریکا در مجلهٔ «Die Bank»، سال ١٩١٣، ص ٨١١ و ١٠٢٢؛ سال ١٩١٤، ص ٧١٣.

از جمله نمودارهای تبدیل سرمایه‌داری پیشین مبتنی بر تسلط رقابت آزاد به سرمایه‌داری جدید مبتنی بر تسلط انحصار، کاهش نقش بورس است. مجلهٔ «بانک» مینویسد: «بورس که در گذشته یعنی زمانی که بانکها هنوز نمیتوانستند بخش اعظم اوراق بهادار منتشرشده خود را میان مشتریان خود پخش کنند، میانجی لازم برای مبادله بود، اکنون دیریست که این نقش خود را از دست داده است»*.

««هر بانکی بورس است» — این کلام قصار امروزین حقیقتی را در خود نهان دارد که هر قدر بانک بزرگتر و هر قدر جریان تراکم در امور بانکی با پیشرفت بیشتر همراه باشد، بیشتر مصداق پیدا میکند» **. «بورس در گذشته یعنی در سالهای هفتاد، با تندرویهای دوران جوانیش» (اشاره «ظریفی» است به ورشکستگی بورس در سال ۱۸۷۳ (۳۵) و به افتضاحات گروندر (۳٦) و غیره) «عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، ولی اکنون بانکها و صنایع میتوانند خود «مستقلاً کارها را اداره کنند». تسلط بانکهای بزرگ ما بر بورس... فقط نشانگر آنستکه کشور آلمان یک کشور صنعتی کاملاً متشکل است. بدین ترتیب چون میدان عمل قوانین اقتصادی خودکار تنگ میشود و عرصهٔ تنظیم آگاهانهٔ امور از طریق بانکها فوق‌العاده گسترش می‌یابد، بدین مناسبت مسئولیت اقتصادی مدیران که شمار آنان اندک است، فوق‌العاده افزایش می‌پذیرد»، — چنین است نوشتهٔ شولتسه‌-گورنیتس پروفسور آلمانی ***، ستایشگر امپریالیسم آلمان که برای امپریالیستهای تمام کشورها مرجع بااتوریته‌ایست. او در این نوشته میکوشد بروی یک مطلب «جزئی» پرده بکشد و آن اینکه «تنظیم آگاهانهٔ» امور از طریق بانکها عبارتست از خالی کردن جیب

* «Die Bank»، سال ۱۹۱٤، شمارهٔ ۱، ص ۳۱٦.

** Dr. Oscar Stillich. «Geld- und Bankwesen». Berlin، ۱۹۰۷، ص ۱٦۹ (دکتر اسکار اشتیلیش. «پول و امور بانک». برلن. ه. ت.).

*** Schulze- Gaevernitz. «Die deutsche Kreditbank» در «Grundriß der Sozialökonomik», Tüb. ،1915، ص ۱۰۱.

مردم توسط یک مشت انحصارگر «کاملاً متشکل». وظیفهٔ یک پروفسور بورژوامشرب پرده برداشتن از روی تمام یامبول‌ها و افشای کلیهٔ شیادی‌های انحصارگران بانکی نیست، بلکه نیکو جلوه دادن آنهاست.

ریسر نیز که اقتصاددان و از شولتسه-گورنیتس هم «کارشناس» بانکی معتبرتریست، بهمینگونه با بکار بردن جملات هیچ و پوچ دربارهٔ واقعیات انکارناپذیر، مطلب را از سر وا میکند: «بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و برای گردش اوراق بهادار ضرورت بی‌چون و چرا دارد، یعنی این خاصیت را که نه تنها دقیقترین افزار برای سنجش فعالیتهای اقتصادی جاری در درون خویش، بلکه تنظیم‌کنندهٔ تقریباً خودکار جریان این فعالیتها باشد، بیش از پیش از دست میدهد»*.

به بیان دیگر: سرمایه‌داری پیشین یا سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد دارای تنظیم‌کننده‌ای چون بورس که وجودش برای آن ضرورت بی‌چون و چرا دارد، از میان رفته و جای آنرا سرمایه‌داری جدیدی گرفته است که خصایص روشن یک پدیدهٔ انتقالی یا آمیزه‌ای از رقابت آزاد و انحصار را در خود جمع دارد. حال طبعاً این سئوال پیش می‌آید که این سرمایه‌داری جدید به چه چیزی «انتقال می‌یابد»، ولی دانشمندان بورژوامشرب از طرح این سئوال میترسند.

«سی سال پیش کارفرمایان پیرو رقابت آزاد، نه دهم آن بخش از فعالیت اقتصادی را که به عرصهٔ کار بدنی «کارگران» تعلق نداشت، خودشان انجام میدادند. ولی اکنون کارمندان هستند که نه دهم این کار فکری اقتصادی را انجام میدهند. امور بانکی در پیشاپیش این روند تکاملی قرار دارد»**. این اعتراف شولتسه-گورنیتس باز و باز این سئوال را مطرح میسازد که سرمایه‌داری امروزین یعنی سرمایه‌داری در مرحلهٔ امپریالیستی خود به چه چیز انتقال می‌یابد. — — —

---

* ریسر: همان کتاب، ص ۶۲۹، چاپ چهارم.

** Schulze-Gaevernitz. «Die deutsche Kreditbank» در «Grundriß der Sozialökonomik», Tüb., 1915، ص ۱۵۱.

در میان بانکهای معدودی که در اثر روند تراکم در رأس تمام اقتصاد سرمایه‌داری باقی میمانند، طبعاً تمایل به توافق انحصارگرانه یعنی تمایل به تراست بانکها بیش از پیش به چشم میخورد و شدت می‌یابد. در آمریکا بجای ۹ بانک فقط دو بانک کلان متعلق به رکفلر میلیاردر و مورگان میلیاردر هستند که بر سرمایه‌ای معادل یازده میلیارد مارک تسلط دارند*. در آلمان بلعیده شدن «بانک متحد شافهائوزن» توسط «شرکت خرید بروات» که قبلاً بدان اشاره کردیم، ارزیابی زیرین «روزنامهٔ فرانکفورت» (۳۷)، روزنامهٔ مدافع منافع بورس را موجب شد:

«همروند با تشدید تراکم بانکها عدهٔ مؤسساتی که بطور کلی برای دریافت اعتبار میتوان به آنها مراجعه کرد، محدود میشود و در نتیجه میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروه‌های بانکی معدود افزایش می‌یابد. وجود پیوند محکم میان صنایع و جهان فینانسیست‌ها، آزادی فعالیت شرکت‌های صنعتی نیازمند به سرمایه بانکی را محدود میکند. بدینجهت صنایع بزرگ به جریان روزافزون تراستیفیکاسیون (trustifi-cation — م.) بانکها (یعنی متحد شدن یا تبدیل شدن آنها به تراست) با احساسات مخلوطی مینگرند؛ در واقع نیز تا کنون بارها سرآغاز توافق‌های معینی میان برخی از کنسرن‌های بانکهای بزرگ مشاهده شده است که به محدود شدن رقابت می‌انجامد»**.

باز هم آخرین کلامی که ما در روند تکاملی بانکها بدان برخورد میکنیم، انحصار است.

و اما در مورد وجود پیوند محکم میان بانکها و صنایع باید گفت که درست در این عرصه است که نقش جدید بانکها تقریباً آشکارتر از همه‌جا نمودار است. وقتی بانک، سفتهٔ یک کارفرما را می‌پذیرد و برایش حساب جاری باز میکند و غیره، این عمل چنانچه

* «Die Bank»، سال ۱۹۱۲، شمارهٔ ۱، ص ۴۳۵.

** نقل قول از مقالهٔ پیشگفته شولتسه-گورنیتس در نشریهٔ «Grdr. d. S.-Oek.» («مبانی اقتصادی جامعه» — م.)، ص ۱۵۵.

مجزا در نظر گرفته شود، ذره‌ای از استقلال این کارفرما نمیکاهد و بانک نیز از ایفای نقش سادهٔ میانجی فراتر نمیرود. ولی وقتی این عمل کثرت می‌پذیرد و تثبیت میشود، وقتی بانک مقادیر عظیمی سرمایه در دست خود «جمع میکند» و وقتی حساب جاری یک مؤسسه به بانک امکان میدهد — و عملاً چنین امکانی وجود دارد — که از جزئیات وضع اقتصادی مشتری خود اطلاع هرچه دقیقتر و کاملتری بدست آورد، نتیجهٔ آن وابستگی روزبروز بیشتر سرمایه‌دار صنعتی به بانک از کار درمی‌آید.

در عین حال پیوند باصطلاح شخصی بانکها با مؤسسات کلان صنعتی و بازرگانی یعنی درآمیزی این دو از طریق بدست آوردن سهام و عضویت مدیران بانکها در شوراهای نظارت (یا هیئت‌های مدیره) مؤسسات صنعتی و بازرگانی و بالعکس، گسترش می‌پذیرد. یایدلس اقتصاددان آلمانی اطلاعات آماری بسیار مشروحی دربارهٔ اینگونه تراکم سرمایه‌ها و مؤسسات گرد آورده است. شش بانک کلان برلن از طریق مدیران خود در ۳۴۴ شرکت صنعتی و از طریق اعضاء هیئت مدیرهٔ خود در ۴۰۷ شرکت دیگر یعنی جمعاً در ۷۵۱ شرکت نمایندگی داشتند. در ۲۸۹ شرکت، از هر شورای نظارت یا دو عضو و یا ریاست این شوراها متعلق به آنها بود. در میان این شرکت‌های بازرگانی و صنعتی ما رشته‌های گوناگونی از صنایع، بیمه، راه، رستورانها، تآترها و صنایع هنری و غیره برخورد میکنیم. از سوی دیگر، در شوراهای نظارت همان شش بانک (در سال ۱۹۱۰) ۵۱ کارخانه‌دار کلان و از آنجمله مدیر مؤسسهٔ کروپ و مدیر بزرگترین شرکت کشتی‌رانی (Hamburg — Amerika) «Hapag» و غیره و غیره عضویت داشتند. هر یک از شش بانک از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ در انتشار سهام و اوراق قرضه برای صدها شرکت صنعتی که تعداد آنها از ۲۸۱ تا ۴۱۹ بود، اشتراک داشت *.

---

* یایدلس و ریسر — کتابهای پیشگفته.

«پیوند شخصی» بانکها با صنایع از طریق «پیوند شخصی» هر دوی این شرکت‌ها با دولت تکمیل میشود. یایدلس می‌نویسد: «مقامات شوراهای نظارت را داوطلبانه به اشخاصی با اسم و رسم و نیز به منصبداران دولتی سابق واگذار میکنند که هنگام تماس با مقامات دولتی میتوانند تسهیلات بسیار (!!) فراهم آورند»... «در شورای نظارت یک بانک بزرگ، معمولاً نمایندهٔ پارلمان یا نمایندهٔ شورای شهر برلن نمایندگی دارد».

بنابر این روند پیدایش و گسترش انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری از همهٔ راههای «طبیعی» و «ماوراء طبیعی»، شتابان پیش میرود. میان چند صد سلطان سرمایهٔ مالی جامعهٔ سرمایه‌داری امروزین، یکنوع تقسیم کار منظم انجام میگیرد:

«همروند با این گسترش میدان عمل برخی کارخانه‌داران بزرگ» (که در هیئت‌های مدیرهٔ بانکها و غیره عضویت دارند) «و واگذاری فقط یک منطقهٔ صنعتی مشخص و معین در اختیار مدیران ایالتی بانک‌ها، مدیران بانکهای بزرگ در رشتهٔ معینی از صنعت، تخصص روزافزون پیدا میکنند. این تخصصی شدن هم بطور کلی فقط در صورت بزرگ بودن بانکها و خاصه در صورت گسترده بودن روابط آنها با مؤسسات صنعتی امکان‌پذیر است. این تقسیم کار در دو جهت انجام میگیرد: از یک سو، کار تماس با کایهٔ صنایع به یکی از مدیران، بعنوان کار تخصصی‌اش، واگذار میشود و از سوی دیگر، هر مدیری کنترل مؤسسات مختلف یا گروه مؤسساتی را که از نظر تولیدی یا منافع بیکدیگر نزدیکند، بعهده میگیرد». ... (سرمایه‌داری حالا دیگر به مرحلهٔ کنترل متشکل مؤسسات مختلف رسیده است)... «یکی تخصصش در رشتهٔ صنایع آلمان و گاه حتی فقط صنایع آلمان غربیست» (آلمان غربی صنعتی‌ترین بخش آلمانست)، «و دیگران تخصصشان در رشتهٔ برقراری ارتباط با دولتها و صنایع کشورهای خارجی، کسب اطلاع از شخصیت کارخانه‌داران و غیره، امور بورس و غیره است. علاوه بر این به هر یک از مدیران بانک اغلب ادارهٔ یک منطقهٔ خاص یا رشتهٔ خاص از صنایع نیز سپرده میشود؛ یکی بطور عمده در شوراهای نظارت شرکتهای برق

کار میکند، دیگری در کارخانه‌های شیمیایی، آبجوسازی و یا قند و سوبی در شمار اندک مؤسسات جدامانده و همراه با آن در شورای نظارت شرکت‌های بیمه... خلاصه، شک نیست که در بانکهای بزرگ همروند با گسترش دامنه و تنوع بیشتر کار آنها، تقسیم کار میان رهبران آنها نیز بیش از پیش مشاهده میشود — به این منظور (و برای نیل بدین نتیجه) که سطح کار رهبران از سطح امور صرفاً بانکی کمی بالاتر رود، توانایی آنها برای قضاوت در امور افزایش یابد، در مسائل عمومی صنایع و نیز مسائل تخصصی رشته‌های مختلف صنعت واردتر شوند و برای فعالیت در منطقهٔ نفوذ صنعتی بانک آمادگی پیدا کنند. این سیستم بانکها با کوششی که بکار میبرند تا اشخاص کاملاً وارد در رشتهٔ صنعت و نیز کار-فرمایان و منصبداران دولتی سابق، خاصه کارکنان سابق مؤسسات راه آهن و معادن و غیره را در شوراهای نظارت خود انتخاب کنند، تکمیل میشود» و غیره و غیره*.

در بانکهای فرانسه نیز ما سازمانهایی از همین نوع را، با جزئی اختلاف در شکل، مشاهده میکنیم. مثلاً بانک «اعتبار لیون» یکی از سه بانک کلان فرانسه، شعبهٔ خاصی بنام «شعبه جمع‌آوری اطلاعات مالی» (service des études financières) دایر کرده است. در این شعبه بیش از پنجاه مهندس، آمارگر، اقتصاددان، حقوقدان و غیره بطور دائمی کار می‌کنند. هزینهٔ آن در سال ششصد تا هفتصد هزار فرانک است. این شعبه بنوبهٔ خود به هشت دائره تقسیم شده است: یکی اطلاعات خاص مؤسسات صنعتی را جمع-آوری میکند، دیگری آمار عمومی را بررسی میکند، سومی شرکت‌های راه آهن و کشتیرانی، چهارمی صندوق‌ها و پنجمی گزارشهای مالی را بررسی میکند و غیره**.

---

* پایدلس، همان کتاب، ص ۱۵۶ — ۱۵۷.

** از مقالهٔ اویگن کائوفمان (Eug. Kaufmann) در بارهٔ بانکهای فرانسه، نشریهٔ «Die Bank»، سال ۱۹۰۹، شمارهٔ ۲، ص ۸۵۱ و صفحات بعد.

نتیجه‌ایکه حاصل میشود از یکسو درآمیزی روزافزون یا باصطلاح صائب ن. ای. بوخارین، جوش‌خوردگی سرمایهٔ بانکی با سرمایه صنعتی است و از سوی دیگر، فراروییِ بانکها و تبدیل آنها به موٴسسات واقعاً دارای «خصلت همه‌جانبه». در این زمینه ما نقل عین اظهارات یایدلس یعنی نگارنده‌ای را که موضوع را بهتر از هر کس بررسی کرده است، — ضرور میدانیم:

«با بررسی مجموعهٔ روابط صنعتی، ما به این نتیجه میرسیم که موٴسسات مالی که برای صنایع کار میکنند خصلت همه‌جانبه دارند. بانکهای بزرگ بر خلاف انواع دیگر بانکها و برخلاف خواستهایی که گاه مطبوعات مطرح میکنند که بانکها باید در رشتهٔ معینی از امور یا رشتهٔ معینی از صنایع تخصص پیدا کنند تا سر رشته را از دست ندهند، میکوشند روابط خود را با موٴسسات صنعتی از لحاظ محل و نوع تولید، هرچه بیشتر متنوع سازند و ناموزونی‌هایی را که در زمینهٔ توزیع سرمایه میان مناطق و رشته‌های گوناگون صنایع وجود دارد و از چگونگی تاریخچه موٴسسات مختلف ناشی میشود، براندازند». «یک گرایش آنست که ارتباط با صنایع به یک پدیدهٔ عمومی مبدل شود و گرایش دیگر آنست که این ارتباط استوار و ثمربخش‌تر شود. هر دوی این گرایش‌ها در شش بانک بزرگ، نه بطور کامل، ولی بمیزان یکسان و قابل ملاحظه‌ای تحقق یافته است».

محافل بازرگانی و صنعتی اغلب از «تروریسم» بانکها شکایت دارند. و جای شگفتی نیست که در این زمینه زمانی زبان به شکایت گشوده میشود که بانکهای بزرگ به گونه‌ای که نمونه زیرین نشانگر آنست، «فرمان میرانند». در تاریخ ۱۹ نوامبر سال ۱۹۰۱ یکی از بانکهای باصطلاح d برلن (نام چهار بانک کلان با حرف d آغاز میشود) برای هیئت مدیرهٔ سندیکات سیمان شمال غربی بخش مرکزی آلمان نامه‌ای بدین شرح فرستاد: «از خبری که شما در تاریخ هجدهم ماه جاری در روزنامهٔ فلان منتشر کرده‌اید، پیداست که ما باید این امر را محتمل بشماریم که در جلسهٔ عمومی سندیکات شما که

برای روز سی‌ام ماه جاری در نظر گرفته شده است، تصمیماتی گرفته شود که در مؤسسهٔ شما به تغییراتی بیانجامد که برای ما پذیرفتنی نباشد. بدینجهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما تا کنون از آن استفاده میکردید قطع کنیم... ولی اگر در آن جلسهٔ عمومی شما تصمیماتی که برای ما ناپذیرفتنی است، گرفته نشود و برای آینده نیز در این زمینه تضمین‌های لازم بما داده شود، حاضریم دربارهٔ واگذاری یک اعتبار جدید بشما، وارد مذاکره شویم»*.

اینها در حقیقت همان شکایات سرمایهٔ کوچک از فشار سرمایهٔ بزرگ است، فقط با این فرق که ما در اینجا یک سندیکات تمام و کمال را در زمرهٔ «خرده‌پاها» می‌بینیم! مبارزهٔ قدیمی میان سرمایهٔ کوچک و بزرگ در مرحلهٔ جدید بمراتب بالاتر از گذشته، تجدید میشود. روشن است که بانکهای بزرگ با میلیاردهای خود، میتوانند روند پیشرفت فنی را نیز بکمک وسائلی که بهیچوجه با وسائل پیشین قابل قیاس نیست، تسریع کنند. مثلاً بانکها شرکت‌های خاصی برای پژوهش‌های فنی تشکیل میدهند که از نتایج آنها البته فقط مؤسسات صنعتی «دوست» استفاده میکنند. از آنجمله‌اند: «شرکت مخصوص بررسی مسائل راه‌آهن برقی»، «دفتر مرکزی پژوهشهای علمی و فنی» و غیره.

رهبران بانکهای بزرگ نیز بنوبهٔ خود نمیتوانند این نکته را درنیابند که در عرصهٔ اقتصاد ملی یک نوع شرایط جدید پدید می‌آید، ولی آنها در برابر این شرایط ناتوانند:

یایدلس مینویسد: «کسی که طی سالهای اخیر در جریان تغییر و تبدیل افراد در مقامات مدیریت و عضویت شوراهای نظارت بانکهای بزرگ بوده است، باید متوجه شده باشد که چگونه قدرت بتدریج بدست افرادی می‌افتد که وظیفهٔ ضرور و بیش از پیش مبرم

---

* Dr. Oscar Stillich. «Geld- und Bankwesen». Berlin، سال ۱۹۰۷، ص ۱۴۷.

بانکهای بزرگ را مداخلهٔ فعال در رشد عمومی صنایع میشمارند و چگونه بر این پایه میان این افراد و مدیران قدیمی‌تر بانکها اختلافاتی بر سر رشتهٔ کار و غالباً اختلافات شخصی بروز میکند. در واقع مطلب بر سر آنستکه آیا این مداخلهٔ بانکها در روند تولید صنعتی، بکار آنها بعنوان موٴسسات اعتباردهنده لطمه نمیزند و آیا اصول بنیادی و سودهای مطمئن را فدای کاری نمیکنند که با میانجیگری در واگذاری اعتبار هیچ وجه مشترکی ندارد و بانک را به عرصه‌ای میکشاند که در آن بیش از گذشته تابع سیادت کورکورانهٔ بازار صنایع میشود. چنین است استدلال بسیاری از رهبران باسابقه و حال آنکه اکثریت جوان‌ها برای مداخلهٔ فعال در امور صنایع ضرورتی قائلند همپای با همان ضرورتی که موجب شد تا همراه با صنایع بزرگ کنونی، بانکهای بزرگ و فعالیت صنعتی بانکهای امروزین نیز پدید آیند. طرفین تنها در این نکته با هم توافق دارند که برای فعالیت جدید بانکهای بزرگ نه اصول استوار وجود دارد و نه هدف مشخص»*.

سرمایه‌داری سابق دورانش سپری شده است. سرمایه‌داری جدید، انتقال به چیز دیگریست. جستجوی «اصول استوار و هدف مشخص» برای برقراری «آشتی» میان انحصار و رقابت آزاد، طبعاً کاریست نافرجام. اعتراف پراتیسین‌های دست‌اندرکار با سخن‌پردازی صوری و رسمی مدافعان سرمایه‌داری «متشکل» نظیر شولتسه‌ـگورنیتس، لیفمان و «تئوریسین‌های» دیگری از قماش آنها (۳۸) در باب محاسن این سرمایه‌داری بکلی فرق دارد.

در مورد این مسئلهٔ مهم که «فعالیت جدید» بانکهای بزرگ در چه زمانی بطور قطعی سامان گرفت، ما پاسخ نسبتاً دقیق را از یایدلس میشنویم:

«مشکل بتوان گفت که ارتباط میان موٴسسات صنعتی، با محتوی جدید و با اشکال جدید و ارگان‌های جدید خود یعنی با بانکهای

---

* یایدلس، همان کتاب، ص ۱۸۳ — ۱۸٤.

بزرگ که در عین حال، هم بر پایهٔ تمرکز و هم بر پایهٔ عدم‌تمرکز تشکل یافته‌اند — بمثابهٔ یک پدیدهٔ شاخص در اقتصاد ملی — پیش از سالهای ۱۸۹۰ — ۱۹۰۰ پدید آمده باشند؛ به مفهوم معینی حتی میتوان سر آغاز آنرا تا سال ۱۸۹۷ پیش برد که در آن «درآمیزی» بزرگ موسساتی که برای نخستین بار بخاطر ملاحظات سیاست صنعتی بانکها، شکل جدید سازمان مبتنی بر پایهٔ عدم‌تمرکز را معمول کرده بودند، انجام گرفت. این مبداء را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که روند تراکم را، هم در صنایع و هم در بانکها بمیزان عظیمی تسریع کرد و این روند را تحکیم بخشید و برای نخستین بار روابط با صنایع را به انحصار واقعی بانکهای بزرگ تبدیل کرد و این روابط را بسی نزدیکتر و ثمربخش‌تر ساخت»*.

بنابر این، قرن بیستم نقطهٔ عطفی است از سرمایه‌داری سابق به سرمایه‌داری جدید و از تسلط سرمایه بطور اعم به تسلط سرمایهٔ مالی.

۳ — سرمایهٔ مالی و الیگارشی مالی

هیلفردینگ مینویسد: «بخش روز بروز بیشتری از سرمایهٔ صنعتی به صاحبان صنایع که آنرا بکار میبرند، تعلق ندارد. آنها سرمایه را فقط از طریق بانک در اختیار میگیرند و بانک در قبال آنان نمایندگی صاحبان این سرمایه را بعهده دارد. از سوی دیگر، بانک نیز مجبور است بخش روز بروز بیشتری از سرمایه‌های خود را در صنایع جایگیر کند. در نتیجهٔ این امر بانک روز بروز بیشتر به سرمایه‌دار صنعتی بدل میشود. بنابر این من یک چنین سرمایهٔ بانکی یعنی سرمایه‌ای را که شکل پولی دارد و بدینوسیله در واقع به سرمایهٔ صنعتی بدل شده است، سرمایهٔ مالی مینامم». «سرمایهٔ

* پایدلس: همان کتاب، ص ۱۸۱.

مالی: سرمایه‌ایست که بانکها در اختیار دارند و صاحبان صنایع آنرا بکار میبرند» *.

این تعریف کامل نیست، زیرا درآن به یکی از مهمترین عوامل اشاره نمیشود. این عامل هم عبارتست از: افزایش تراکم تولید و تراکم سرمایه و ضمناً این تراکم به چنان درجه‌ای از شدت رسیده است که کار را به انحصار میرساند و هم اکنون رسانده است. ولی در سراسر گفتار هیلفردینگ عموماً و خاصه در دو فصل پیش از فصلی که این تعریف از آن برداشته شده، تکیهٔ اساسی روی نقش انحصارهای سرمایه‌داری است.

تراکم تولید؛ انحصارات ناشی از این تراکم؛ درآمیزی یا جوش‌خوردگی بانک‌ها با صنایع — چنین است تاریخ پیدایش سرمایهٔ مالی و محتوی این مفهوم.

اکنون ما باید به تشریح این مطلب بپردازیم که در محیط عمومی تولید کالایی و مالکیت خصوصی، چگونه «فعالیت اقتصادی» انحصارهای سرمایه‌داری، ناگزیر به فرمانروایی الیگارشی مالی بدل میشود. یادآور میشویم که بیانگران علم بورژوایی آلمان — و نه تنها آلمان — یعنی کسانی چون ریسر، شولتسه-گورنیتس، لیفمان و غیره، همه مدافعان امپریالیسم و سرمایهٔ مالی هستند. اینان «مکانیسم» پیدایش الیگارشی، شیوه‌های الیگارشی، میزان درآمدهای آن، اعم از «حلال و حرام»، پیوندهای آنرا با پارلمان و غیره و غیره، آشکار نمیسازند، بلکه پرده بروی آن میکشند و آنرا می‌آرایند. شگرد آنها برای طفره رفتن از این «مسائل لعنتی» عبارتست از: بکار بردن جملات مطنطن و مبهم، دعوت مدیران بانک‌ها به «احساس مسئولیت»، تعریف و تمجید از «وظیفه‌شناسی» منصبداران پروس، پرداختن به بررسی جدی خرده‌ریزهای لوایح قانونی بکلی غیرجدی درباره «نظارت» و «وضع مقررات»، تئوری‌بافی‌های پوچ نظیر مثلاً این تعریف «علمی»

---

* ر. هیلفردینگ. «سرمایهٔ مالی». مسکو، سال ۱۹۱۲، ص ۳۳۸ — ۳۳۹.

که پروفسور لیفمان ضمن سخنان خود عرضه داشته است: «...بازرگانی عبارت است از فعالیت حرفه‌ای برای جمع‌آوری و ذخیرهٔ نعم و قرار دادن آنها در اختیار دیگران» * (این عبارت در کتاب پروفسور با حروف درشت برجسته شده است)... پس کاشف بعمل می‌آید که بازرگانی در دوران انسان اولیه نیز که هنوز از مبادلهٔ کالا بی‌خبر بود، وجود داشت و در جامعه سوسیالیستی هم وجود خواهد داشت!

ولی واقعیات موحش مربوط به فرمانروایی موحش الیگارشی مالی چنان چشمگیر است که در نتیجهٔ آن در همهٔ کشورهای سرمایه‌داری، چه در آمریکا و چه در فرانسه و آلمان نشریاتی پدید آمده است، مبتنی بر نظریات بورژوایی، ولی با یک تصویر نزدیک به حقیقت از الیگارشی مالی و انتقاد — البته انتقاد خرده‌بورژوایی — از آن.

نکته‌ای که باید توجه عمده به آن معطوف شود «سیستم مشارکت» است که قبلاً چند کلمه‌ای درباره آن گفته شد. هیمان اقتصاددان آلمانی که احتمالاً پیش از دیگران به این سیستم توجه کرده است، ماهیت امر را چنین توصیف میکند:

«شرکت اصلی (تحت‌اللفظی «شرکت مادر») را رئیس آن کنترل میکند؛ این شرکت بنوبهٔ خود بر شرکت‌های وابسته بخود («شرکتهای دختر») و شرکت‌های اخیر بر «شرکت‌های نوه» تسلط دارند و الخ. بدینسان میتوان با داشتن سرمایه‌ای نه چندان زیاد بر عرصهٔ عظیمی از تولید تسلط داشت. در واقع وقتی در دست داشتن ۵۰ درصد از سرمایه، همیشه برای کنترل یک شرکت سهامی کافی باشد، آنوقت رئیس برای آنکه بتواند ۸ ملیون سرمایهٔ «شرکت‌های نوه» را کنترل کند، کافیست فقط یک ملیون داشته باشد. و اگر این «درهم بافتن» ادامه یابد، آنوقت با یک ملیون میتوان ۱۶ ملیون و ۳۲ ملیون و غیره را هم کنترل کرد»**.

---

* R. Liefmann، همان کتاب، ص ٤٧٦.

** Hans Gideon Heymann. «Die gemischten Werke im deutschen Großeisengewerbe». St.، ۱۹۰٤، ص ۲٦۸ — ۲٦۹.

در واقع نیز تجربه نشان میدهد که کافیست ٤٠ درصد سهام یک شرکت سهامی را در دست داشت تا امور آن شرکت را زیر کنترل خود گرفت*، زیرا بخش معینی از سهام‌داران کوچک و پراکنده عملاً هیچگونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارد. «دمکراتیزه کردن» سهامداری که سفسطه‌جویان بورژوا و «شبه سوسیال‌دمکرات‌های» اپورتونیست «دمکراتیزه کردن سرمایه» و تقویت نقش و اهمیت تولید کوچک و غیره را از آن انتظار دارند (یا مدعی‌اند که انتظار دارند)، عملاً یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارشی مالی است. یکی از علل این امر که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر یا قدیمی‌تر و «کارکشته‌تر»، انتشار سهام خرد بموجب قانون مجاز شمرده میشود، همین است. در آلمان قانون، اجازهٔ انتشار سهام خردتر از ۱۰۰۰ مارک را نمیدهد و سلاطین سرمایهٔ مالی آلمان به انگلستان حسرت میبرند، زیرا در انگلستان قانون حتی اجازهٔ انتشار سهام یک لیره‌ای (یک لیره=۲۰ مارک یا نزدیک به ۱۰ روبل) را هم میدهد. سیمنس یکی از بزرگترین کارخانه‌داران و «سلاطین سرمایهٔ مالی» آلمان، روز ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در مجلس رایشتاگ گفت: «بنیاد امپریالیسم بریتانیا بر سهام یک‌لیره‌ای استوار است»**. در این بازرگان از ماهیت امپریالیسم درک آشکارا عمیقتر و «مارکسیستی»تر از آن مؤلف نالایق که بنیادگذار مارکسیسم روسی (۳۹) بشمار میرود و میپندارد که امپریالیسم خصیصهٔ نکوهیدهٔ یک خلق منحصر بفردست...

ولی «سیستم مشارکت» فقط برای تشدید فوق‌العادهٔ قدرتمندی انحصارگران بکار نمیرود، بلکه علاوه بر آن امکان میدهد که بدون بیم از کیفر بهر تقلب و عمل ناپاکی دست بزنند و مردم را بچاپند، زیرا مدیران «شرکت مادر» از نظر رسمی و قانونی مسئول اعمال

---

* Liefmann, «Beteiligungsges. etc.»، ص ۲۵۸ از چاپ اول.

** Schulze-Gaevernitz در «Grdr. d. S.-Oek.», V, 2، ص ۱۱۰.

«شرکت دختر» نیستند. این شرکت «مستقل» بشمار میرود و از طریق آن میتوان هر کاری را «از پیش برد». اینک مثلی که ما از شمارهٔ ماه مه سال ۱۹۱٤ مجلهٔ آلمانی «بانک» برداشته‌ایم:

«تا چند سال پیش «شرکت سهامی فولاد فنر» در کاسل، یکی از پردرآمدترین موسسات آلمان بشمار میرفت. ولی بدی مدیریت موجب شد که بهرهٔ سهام آن از ۱۰ درصد به صفر برسد. بطوریکه معلوم شد هیئت مدیرهٔ شرکت بدون اطلاع سهامداران بیکی از «شرکت‌های دختر» خود موسوم به «هاسیا» که سرمایهٔ اسمی‌اش فقط چند صد هزار مارک بود، ٦ ملیون مارک وام داده بود. دربارهٔ این وام که تقریباً سه برابر سرمایه سهامی «شرکت مادر» بود، در ترازنامهٔ شرکت، کلمه‌ای قید نشد. از نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و میتوانست تا دو سال بطول انجامد، زیرا هیچیک از مواد قانون بازرگانی نقض نمیشد. رئیس شورای نظارت که این ترازنامهٔ مجعول را بعنوان مقام مسئول امضا کرده بود، ریاست اتاق بازرگانی کاسل را بعهده داشت و حالا هم عهده‌دارست. سهامداران از وام واگذاری به شرکت«هاسیا» مدتها بعد یعنی وقتی آگاهی یافتند که این اشتباه مکشوف شد...» (جا داشت که نگارنده کلمهٔ اشتباه را در گیومه بگذارد)... «و نرخ سهام شرکت «فولاد فنر» بعلت آنکه افراد باخبر از جریان کار، به آب کردن آنها پرداختند، تقریباً صد درصد تنزل کرد...

این نمونه شاخص تردستی در تنظیم ترازنامه که از عادی‌ترین کارهای شرکتهای سهامی است، بما نشان میدهد که چرا هیئت‌های مدیرهٔ شرکت‌های سهامی با آرامش خاطری بس بیشتر از کارفرمایان منفرد به معاملات پرمخاطره دست میزنند. تکنیک امروزین تنظیم ترازنامه نه تنها به آنها امکان میدهد تا معاملات پرمخاطره را از سهامدار متوسط پوشیده دارند، بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در معامله ذینفع هستند، کمک میکند تا در صورت خرابی کار، فروش بموقع سهام مسئولیت را از گردن خود بردارند و حال آنکه کارفرمای منفرد در قبال هر معامله‌ای که انجام

میدهد با کیسهٔ خودش سروکار دارد...»

ترازنامه‌های بسیاری از شرکت‌های سهامی شبیه آن ورقه‌های پالیمپسست (Palimpseste — م.) رایج در دوران قرون وسطاست که نخست میبایست متن نوشته روی آنها را تراشید، تا خطوطی که زیر آن نوشته‌ها وجود داشت و محتوی واقعی دستنویس را تشکیل میداد، ظاهر شود» (پالیمپسست نوعی کاغذ از پوست آهو بود که متن اصلی محو گردیده و متن دیگر روی آن نوشته شده است).

«ساده‌ترین و بدینجهت متداول‌ترین وسیله برای مرموز نگاهداشتن ترازنامه عبارت است از تقسیم مؤسسهٔ واحد به چند بخش — از طریق تأسیس «شرکت‌های دختر» یا ملحق ساختن آنها به خویش. مزایای این سیستم برای نیل به هدفهای گوناگون — اعم از هدفهای مشروع و نامشروع — بحدی عیانست که امروز شرکت‌های بزرگی که این سیستم را نپذیرفته باشند، استثنایی بیش نیستند» *.

نگارنده از کمپانی معروف «شرکت کل برق» (A. E. G. که در صفحات بعد باز از آن سخن خواهیم گفت) بعنوان نمونهٔ بزرگترین شرکت انحصاری نام میبرد که این سیستم را در مقیاس بسیار گسترده بکار میبندد. در سال ۱۹۱۲ تخمین میزدند که این شرکت در ۱۷۵ — ۲۰۰ شرکت مشارکت دارد و طبعاً بر آنها فرمان میراند و جمعاً سرمایه‌ای نزدیک به یک میلیارد و نیم مارک را دربر میگیرد **.

هیچیک از قواعد کنترل، انتشار ترازنامه، تهیهٔ قالب معین برای آنها و تشکیل هیئت نظار و غیره که پروفسورها و منصبداران

---

* L. Eschwege. «Tochtergesellschaften», «Die Bank» سال ۱۹۱٤، شمارهٔ ۱، ص ٥٤٥ (ل. اشوه‌گه: «شرکتهای دختر»، مجله «بانک». ه. ت.).

** Kurt Heinig. «Der Weg des Elektrotrusts», «Neue Zeit», 1912, 30. Jahrg., 2، ص ٤٨٤ (کورت هاینیگ. «راه تراست برق»، مجلهٔ «Neue Zeit»، سال ۱۹۱۲، سی‌امین سال انتشار. ه. ت.).

با حسن‌نیت — یعنی دارای نیت حسنهٔ دفاع از سرمایه‌داری و آرایش آن — توجه مردم را بدان معطوف میدارند، در این زمینه نمیتواند هیچگونه نقشی داشته باشد. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچکس را نمیتوان از خرید و فروش سهام و مبادله یا گرو گذاشتن آنها و غیره منع کرد.

برای پی بردن به این مطلب که «سیستم مشارکت» در بانکهای بزرگ روسی چه دامنه‌ای بخود گرفته است، میتوان آمارهای کتاب ی. آگاد را نقل کرد که ۱۰ سال کارمند بانک روس و چین بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی با عنوان زیر که چندان دقیق نیست انتشار داد: «بانکهای بزرگ و بازار جهانی»*. این نگارنده بانکهای بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم میکند: آ — بانکهایی که با «سیستم مشارکت» کار میکنند و ب — بانکهایی که «مستقل» هستند، ولی نگارنده این «استقلال» را خودسرانه استقلال در قبال بانکهای خارجی تلقی میکند. او گروه اول را به سه گروه فرعی تقسیم میکند: ۱) مشارکت با آلمانها؛ ۲) با انگلیسها و ۳) با فرانسوی‌ها. ضمناً او در این زمینه «مشارکت» با بانکهای خارجی کلان این ملیت‌ها و تسلط آنها را در نظر دارد. مؤلف سرمایه‌های این بانکها را به سرمایه‌هایی که در عرصه‌های «بارآور» (بازرگانی و صنایع) و در عرصه‌های «اسپکولاتیو» («سوداگری» — م.) (بورس و معاملات مالی) بکار میروند، تقسیم میکند و از نظرگاه رفرمیستی خرده‌بورژوایی که از خصایص اوست، بر این پندارست که گویا

---

* E. Agahd. «Großbanken und Weltmarkt. Die wirtschaftliche und politische Bedeutung der Großbanken im Weltmarkt unter Berücksichtigung ihres Einflusses auf Rußlands Volkswirtschaft und die deutsch-russischen Beziehungen». Berl., 1914 (ی. آگاد. «بانکهای بزرگ و بازار جهانی. اهمیت اقتصادی و سیاسی بانکهای بزرگ در بازار جهانی از نقطهٔ نظر تأثیر آنها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه». برلن. هـ. ت.).

با وجود سرمایه‌داری میتوان سرمایه‌گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا ساخت و نوع دوم را برانداخت.

آمارهایی که این مؤلف ذکر میکند، بدین شرح است: (رجوع شود به جدول ص ۸۳).

از این ارقام دیده میشود که از جمع تقریباً ۴ میلیارد روبل سرمایهٔ «فعال» بانکهای بزرگ بیش از $\frac{۳}{۴}$ یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل به بانکهایی میرسد که در واقع «شرکت‌های دختر» بانکهای خارجی و در وهلهٔ اول بانک‌های پاریس هستند (یعنی بانک‌های سه‌گانهٔ مشهور: «اتحاد پاریس»؛ «بانک پاریس و نیدرلاند»؛ «شرکت کل») و بانکهای برلن (خاصه «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات»). دو بانک از بزرگترین بانکهای روس یعنی «بانک روس» («بانک بازرگانی خارجی روس») و «بانک بین‌المللی» («بانک بازرگانی بین المللی سن پتربورگ»)، سرمایه‌های خود را از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ ملیون به ۹۸ ملیون و ذخیرهٔ خود را از ۱۵ ملیون به ۳۹ ملیون روبل رساندند، «در حالیکه سه ربع از سرمایهٔ در جریان را سرمایهٔ آلمانی تشکیل میداد»؛ بانک اول به «کنسرن» «بانک آلمان» در برلن و بانک دوم به «شرکت خرید بروات» در برلن تعلق دارد. آگاد ساده‌دل سخت برآشفته است از اینکه بانکهای برلن اکثریت سهام را در دست دارند و بدینجهت هرگونه قدرتی را از سهام‌داران روسی سلب کرده اند. این مطلب روشن است که کشور صادرکنندهٔ سرمایه لقمه‌های چرب را برای خود برمیدارد: مثلاً «بانک آلمان» در برلن قبل از آنکه سهام «بانک بازرگانی سیبری» را در برلن به جریان بیاندازد آنها را یکسال در کیف خود نگاهداشت و سپس هر سهم ۱۰۰ روبلی را ۱۹۳ روبل یعنی تقریباً دو برابر نرخ اولیهٔ آنها فروخت و از این راه نزدیک به ٦ ملیون روبل «کار کرد» که هیلفردینگ آنرا «حق‌التأسیس» نامید.

مؤلف مجموع «قدرت» این بانکهای کلان پطربورگ را ۸۲۳۵ ملیون یا نزدیک به ۸ $\frac{۱}{۴}$ میلیارد روبل تخمین میزند و ضمناً «مشارکت» و به بیان صحیحتر تسلط بانکهای خارجی را بدینسان

موجودی بانکها

(طبق گزارشهای اکتبر — نوامبر سال ۱۹۱۳) به ملیون روبل

گروه‌های بانکهای روس:	مبالغ سرمایه گذاری		
	در عرصه های بارآور	در عرصه های اسپکولاتیو	جمع
آ ۱) ٤ بانک: بازرگانی سیبری؛ روس؛ بین‌المللی و خرید بروات	٤۱۳,۷	۸۵۹,۱	۱۲۷۲,۸
آ ۲) ۲ بانک: بازرگانی و صنعتی؛ روس و انگلیس	۲۳۹,۳	۱٦۹,۱	٤۰۸,٤
آ ۳) ۵ بانک: روس‌وآسیا؛ خصوصی سن پتربورگ؛ آزوف—دن؛ اونیون مسکو؛ بازرگانی روس و فرانسه	۷۱۱,۸	٦٦۱,۲	۱۳۷۳,۰
(۱۱ بانک) جمع . . . . آ)	۱۳٦٤,۸	۱٦۸۹,٤	۳۰۵٤,۲
ب) ۸ بانک: بازرگانی مسکو؛ ولگا کاما؛ یونکر و شرکاء؛ بازرگانی سن پتربورگ (واولبرگ سابق)؛ مسکو (ریابوشینسکی سابق)؛ خرید بروات مسکو؛ بازرگانی مسکو و خصوصی مسکو	۵۰٤,۲	۳۹۱,۱	۸۹۵,۳
(۱۹ بانک) جمع	۱۸٦۹,۰	۲۰۸۰,۵	۳۹٤۹,۵

تقسیم میکند: بانکهای فرانسوی — ۵۵ درصد؛ انگلیسی — ۱۰ درصد؛ آلمانی — ۳۵ درصد. از این ۸۲۳۵ ملیون سرمایهٔ در جریان طبق محاسبهٔ نگارنده، ۳٦۸۷ ملیون یعنی بیش از ٤۰ درصد به سندیکات-های «پروداوگل» و «پرودامت» (سندیکات‌های زغال و فولاد — م.) و سندیکات‌های صنایع نفت و ذوب آهن و سیمان میرسد. بنابر این درآمیزی سرمایهٔ بانکی و صنعتی که نتیجهٔ پیدایش انحصارهای سرمایه‌داریست، در روسیه نیز گامهای بلندی به پیش برداشته است.

سرمایهٔ مالی که در دستهای معدود متمرکز شده و عملاً انحصاری است، بابت حق‌التأسیس و انتشار اوراق بهادار و قرضهٔ دولتی و غیره سودهای کلان و روزافزون بدست می‌آورد و بدینسان تسلط الیگارشی مالی را تحکیم میبخشد و سراسر جامعه را خراج‌گذار انحصارگران میکند. اینک یکی از نمونه‌های بیشمار «فعال‌مایشائی» تراستهای آمریکایی که هیلفردینگ نقل میکند: در سال ۱۸۸۷ شخصی بنام هاومه‌یر با درآمیختن ۱۵ شرکت کوچک که کل سرمایهٔ آنها برابر ٦٫۵ ملیون دلار بود، تراست قند را تأسیس کرد. ولی سرمایهٔ تراست که طبق اصطلاح آمریکایی‌ها «با آب قاتی شده بود»، ۵۰ ملیون دلار اعلام شد. این «سرمایه‌افزائی» به حساب سودهای انحصاری آینده انجام گرفت، همانگونه که تراست فولاد نیز در همان آمریکا به حساب سودهای انحصاری آینده، به خرید روزافزون زمین‌های دارای معادن آهن میپردازد. در واقع هم تراست قند با تعیین نرخ‌های انحصاری چنان درآمدی بدست آورد که از محل آن توانست بابت سرمایه‌ای که هفت بار «با آب قاتی شده بود»، ۱۰ درصد یعنی تقریباً معادل ۷۰ درصد سرمایهٔ واقعی تراست در لحظهٔ تأسیس آن، بهرهٔ سهام بپردازد! در سال ۱۹۰۹ سرمایهٔ تراست به ۹۰ ملیون دلار رسید یعنی طی ۲۲ سال سرمایه‌اش بیش از ده برابر شد.

در فرانسه تسلط «الیگارشی مالی» (کتاب مشهور لیزیس تحت عنوان «علیه الیگارشی مالی در فرانسه» که در سال ۱۹۰۸ چاپ

پنجم آن انتشار یافت) اندکی تغییر شکل یافته است. چهار بانک کلان در زمینهٔ انتشار اوراق بهادار از «انحصاری» برخوردارند که نسبی نیست، بلکه «مطلق» است. و این عملاً «تراست بانکهای بزرگ» است. انحصار آنها از انتشار اوراق بهادار سودهای انحصاری بدست می‌آورد. کشور وام‌گیر هنگام گرفتن وام، معمولاً چیزی بیشتر از ۹۰ درصد کل وام را دریافت نمیدارد؛ ۱۰ درصد بقیه نصیب بانکها و دلال‌های دیگر میشود. سود بانکها از وام ٤۰۰ ملیون فرانکی روسیه و چین — ۸ درصد، از وام ۸۰۰ ملیونی روسیه (در سال ۱۹۰٤) — ۱۰ درصد و از وام ٦۲,٥ ملیونی مراکش (در سال ۱۹۰٤) — ۱۸,۷٥ درصد بود. سرمایه‌داری که رشد خود را از سرمایهٔ ربایی کوچک آغاز کرد، در پایان این رشد به سرمایهٔ ربایی عظیم میرسد. لیزیس میگوید: «فرانسوی‌ها رباخواران اروپا هستند». در نتیجهٔ این دگرگونی سرمایه‌داری تمام شرایط زندگی اقتصادی دستخوش دگرگونی ژرف میشود. در صورت متوقف شدن افزایش جمعیت، رکود صنایع، بازرگانی و حمل و نقل دریایی، «کشور» میتواند از طریق رباخواری ثروت‌افزایی کند. «پنجاه نفر آدم با سرمایه‌ای معادل ۸ ملیون فرانک میتوانند دو میلیارد فرانک را در ٤ بانک تحت اختیار خود گیرند». سیستم «مشارکت» نیز که ما حالا با آن آشنا هستیم، به همین نتایج می‌انجامد: «شرکت کل» (Société Générale) که یکی از بانکهای کلانست، برای یکی از «شرکت‌های دختر» یعنی «کارخانه‌های قند مصر» اوراق قرضه‌ای به تعداد ٦٤۰۰۰ برگ منتشر میسازد. نرخ اوراق قرضه بهنگام انتشار ۱٥۰ درصد است، یعنی بانک از هر روبل ٥۰ کوپک سود میبرد. بهرهٔ سهام این شرکت، قلابی از کار درآمد و «جماعت» از ۹۰ تا ۱۰۰ ملیون فرانک متضرر شد؛ «یکی از مدیران «شرکت کل»، عضو هیئت مدیرهٔ «کارخانه‌های قند» بود». تعجب‌آور نیست که مؤلف ناچار شده است چنین نتیجه بگیرد که: «جمهوری فرانسه،

سلطنت سرمایهٔ مالی» و «تسلط کامل الیگارشی مالی است و این الیگارشی بر جراید و بر دولت فرمان میراند»*.

سودآوری فوق‌العاده انتشار اوراق بهادار که یکی از کارهای عمدهٔ سرمایهٔ مالی است، در امر گسترش و تحکیم الیگارشی مالی نقش بسیار مهم دارد. مجلهٔ آلمانی «بانک» مینویسد: «در داخل کشور هیچ معامله‌ای نیست که ولو بطور تقریب مانند میانجیگری در امر انتشار اوراق قرضه‌های خارجی، چنین سود هنگفتی داشته باشد**».

«هیچ معاملهٔ بانکی نیست که مانند انتشار اوراق بهادار، چنین سود هنگفتی داشته باشد». طبق آمار مجلهٔ «اکونومیست آلمان» سود حاصله از انتشار اوراق بهادار مؤسسات صنعتی بطور متوسط در سال چنین بود:

سال	درصد	سال	درصد
۱۸۹۵	۳۸,٦	۱۸۹۸	٦۷,۷
۱۸۹٦	۳٦,۱	۱۸۹۹	٦٦,۹
۱۸۹۷	٦٦,۷	۱۹۰۰	۵۵,۲

«طی دوران دهسال ۱۸۹۱ — ۱۹۰۰ انتشار اوراق بهادار مؤسسات صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد «درآمد» داشته است»***.

---

* Lysis. «Contre l'oligarchie financière en France». 5 éd., P., 1908, p.p. 11, 12, 26, 39, 40, 48 (لیزیس. «علیه الیگارشی مالی در فرانسه». چاپ پنجم، پاریس، سال ۱۹۰۸، ص ۱۱، ۱۲، ۲٦، ۳۹، ۴۰، ۴۸. ه. ت.)

** «Die Bank», 1913, №7, S. 630

*** Stillich، همان کتاب، ص ۱۴۳ و W. Sombart. «Die deutsche Volkswirtschaft im 19. Jahrhundert». 2. Aufl., 1909, S. 526, Anlage 8 (و. زومبارت. «اقتصاد ملی آلمان در قرن ۱۹». چاپ دوم، سال ۱۹۰۹، ص ۵۲٦، ضمیمه ۸. ه. ت.).

بهنگام اعتلای صنعتی، سود سرمایهٔ مالی بسیار زیاد است و بهنگام رکود و کسادی هم مؤسسات کوچک و نااستوار نابود میشوند و بانکهای بزرگ در خرید ارزان این مؤسسات یا «درمان» و «نوسازی» سودآور آنها، «مشارکت میورزند». هنگام «درمان» مؤسسات زیان‌آور، «سرمایهٔ سهامی تنزل میکند بدینمعنی که تقسیم درآمد بر حسب سرمایهٔ کمتر انجام میگیرد و در آینده نیز طبق همین سرمایه حساب میشود. یا اگر درآمد به صفر برسد، سرمایهٔ جدیدی به کار گرفته میشود که پس از جمع آمدن با سرمایهٔ کم‌درآمدتر سابق، بحد کافی سودآور میشود». هیلفردینگ سپس می‌افزاید: «بجاست یادآور شویم که همهٔ این درمان‌ها و نوسازی‌ها برای بانکها اهمیت دوگانه دارند: اولاً بعنوان یک کار سودآور و ثانیاً بعنوان یک فرصت مناسب برای آنکه این قبیل شرکت‌های محتاج را بخود وابسته سازند»*.

یک نمونه: شرکت سهامی معادن «اونیون» در دورتموند بسال ۱۸۷۲ با سرمایه سهامی نزدیک به ۴۰ ملیون مارک تأسیس شد و وقتی بهرهٔ سهام آن در سال اول به ۱۲ درصد رسید، نرخ سهام آن تا ۱۷۰ درصد بالا رفت. سرگل منافع را سرمایهٔ مالی برداشت که درآمدکی در حدود ۲۸ ملیون عایدش شد. نقش عمده را هنگام تأسیس این شرکت، همان بانک آلمانی کلان «شرکت خرید بروات»، بعهده داشت که سرمایهٔ خود را بی‌دردسر به ۳۰۰ ملیون مارک رسانید. سپس بهرهٔ سهام «اونیون» تا صفر تنزل کرد. سهامداران ناچار شدند با «کسر شدن» از سرمایه یعنی با از دست دادن جزئی از آن موافقت کنند تا کل آن را از دست ندهند. بدینسان در نتیجهٔ یکسلسله «درمان» در طول ۳۰ سال بیش از ۷۳ ملیون مارک از دفاتر شرکت «اونیون» غیب شد. «در حال حاضر سهامداران اولیهٔ این شرکت فقط ۵ درصد ارزش اعلام‌شدهٔ سهام خود را در دست دارند»** — و حال آنکه بانکها پیوسته از هر «درمانی» مبلغی «عایدشان شد».

---

* «سرمایهٔ مالی»، ص ۱۷۲.

** Stillich، همان کتاب، ص ۱۳۸ و Liefmann، ص ۵۱.

بورس‌بازی * زمین در حومه‌های شهرهای بزرگ که بسرعت گسترش می‌یابند، همچنین از کارهای بسیار سودآور سرمایهٔ مالی است. انحصار بانک‌ها در این عرصه با انحصار بهرهٔ زمین و انحصار راهها درمی‌آمیزد، زیرا بالا رفتن بهای زمین و امکان فروش باصرفهٔ آن بصورت قطعه قطعه و غیره، بیش از هر چیز به وجود راه خوب میان زمین و مرکز شهر بستگی دارد و این راهها هم در دست شرکت‌های بزرگیست که از طریق سیستم مشارکت و نیز تقسیم مقامات مدیریت به همان بانکها مربوطند. نتیجه همان میشود که ل. اشوه گه، مؤلف آلمانی و یکی از کارکنان مجلهٔ «بانک» که روی خرید و فروش قطعات زمین و رهن آنها و غیره بررسی خاص انجام داده است، آنرا «گنداب» نامیده است. این نتیجه هم عبارتست از: بورس‌بازی بی‌بندوبار زمین در اطراف شهر، ورشکستگی شرکت‌های ساختمانی نظیر شرکت «بسوائو و کناوئر» (Boswau und Knauer م.) در برلن که با وساطت «بانک آلمان» (Deutsche Bank)، یکی از «معتبرترین و بزرگترین» بانکها، تا ۱۰۰ ملیون مارک پول بچنگ آورد و بانک نیز که طبعاً از طریق سیستم «مشارکت» و به بیان دیگر پنهانی و پشت پرده عمل میکرد «فقط» ۱۲ ملیون مارک از دست داد و گلیم خود را از آب بیرون کشید، — سپس افلاس کارفرمایان خرده‌پا و کارگران که از شرکت‌های ساختمانی قلابی چیزی عایدشان نمیشود و سرانجام بندوبست‌های شیادانه با ادارات و پلیس «درستکار» برلن برای قبضه کردن امور مربوط به کسب اطلاع دربارهٔ مناطق ساختمانی و دادن اجازهٔ ساختمان از شورای شهر و غیره و غیره **.

«موازین اخلاق آمریکایی» که پروفسورهای اروپایی و بورژواهای

---

* در متن اصلی — Speculation. م.

** «Die Bank»، سال ۱۹۱۳، ص ۹۵۲، L. Eschwege. «Der Sumpf» («گنداب». هـ. ت.)؛ همان مجله، سال ۱۹۱۲، شمارهٔ ۱، ص ۲۲۳ و صفحات بعد.

متقی در قبال آن با چنین سالوسی حیرت‌زده دیده به آسمان میدوزند، در دوران سرمایهٔ مالی بمعنی واقعی کلمه به موازین اخلاقی هر یک از شهرهای بزرگ هر یک از کشورها بدل شده است.

در آغاز سال ۱۹۱۴ در برلن صحبت از آن بود که یک «تراست وسایط نقلیه» تشکیل شود و به بیان دیگر «اشتراک منافع» موسسات سه‌گانهٔ وسایط نقلیهٔ برلن یعنی راه آهن برقی شهری، شرکت تراموای (واگن برقی — م.) و شرکت دلیجان شهری (امنیبوس — م.) تأمین گردد. مجلهٔ «بانک» نوشت: «از همان زمانی که معلوم شد اکثریت سهام شرکت دلیجان شهری بدست دو شرکت دیگر وسایط نقلیه افتاده است، ما میدانستیم که چنین قصدی وجود دارد. ... میتوان به صاحبان این نقشه که امیدوارند از طریق تنظیم یکدست وسایط نقلیه چنان مایه‌ای بیاندوزند که بخشی از آن در آخرین تحلیل نصیب مردم گردد، اعتماد کامل داشت. ولی عاملی که مسئله را بغرنج میکند این است که پشت سر این تراست وسایط نقلیه‌ای در حال تشکیل، بانکها ایستاده‌اند که اگر بخواهند میتوانند راههای تحت انحصار خود را تابع منافع سوداگری خود در دادوستد زمین کنند. برای آنکه ثابت شود این فرض چه اندازه طبیعی است، کافی است یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه آهن برقی شهری، منافع بانک بزرگی که مشوق تأسیس آن بود، دخالت داشت و به بیان دیگر منافع این موسسهٔ وسایط نقلیه با منافع معاملات زمین، درآمیخت. حقیقت این است که خط شرقی این راه میبایست از زمین‌هایی که بانک مزبور پس از تأمین شرایط ساختمان راه آهن، آنها را با سودی کلان برای خود و چند تن از افراد شرکت‌کننده، به فروش رسانید، عبور کند...»*

وقتی انحصار پا میگیرد و با میلیاردها سروکار پیدا میکند مستقل از نظام سیاسی وانواع «جزئیات» دیگر با ناگزیری مطلق،

---

* «Die Bank» ،«Verkehrstrust» سال ۱۹۱۴، شمارهٔ ۱، ص ۸۹ («تراست وسایط نقلیه». «بانک». ه. ت.).

در جمیع جوانب زندگی اجتماعی رسوخ میکند. در نشریات اقتصادی آلمان ستایش چاکرانهٔ درستکاری کارمندان دستگاه اداری پروس ضمن اشاره به جنجال پانامای (۴۰) فرانسه یا فساد سیاسی آمریکایی، یک امر عادیست. ولی واقعیت آنستکه حتی آن نشریات بورژوائی که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند، مدام مجبورند از مسائلی که صرفاً به معاملات بانکی مربوط است، دور شوند و در ارتباط با موارد روزافزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانکها، از «کشش بسوی بانک» سخن گویند: «پس درستکاری آن کارمند دولت که آرزوی درونیش بدست آوردن یک جای گرم و نرم در برن‌اشتراسه است، چه مفهومی پیدا میکند؟»* برن‌اشتراسه ــ خیابانی است در برلن که «بانک آلمان» در آن واقع است. آلفرد لانسبورگ ناشر مجلهٔ «بانک» در سال ۱۹۰۹ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «مفهوم اقتصادی بیزانتیسم‌مآبی» شرحی دربارهٔ مسافرت ویلهلم دوم به فلسطین و «نتیجهٔ مستقیم این مسافرت یعنی ساختمان راه آهن بغداد» نگاشت و آنرا چنان «شاهکار» فلاکتباری «از کاربری آلمانی» نامید که بیش از مجموع گناهان سیاسی آلمان در امر «محاصره» گناهکارست** (منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که میکوشید آلمان را منفرد سازد و آنرا با حلقهٔ اتحاد امپریالیستی ضدآلمانی، محاصره کند). اشوه‌گه که ما از او نام بردیم و از کارکنان همان مجله «بانک» است در سال ۱۹۱۱ ضمن مقالهٔ خود تحت عنوان «کارمندان و حکومت پول» از جمله به افشای واقعهٔ مربوط به فولکر یکی از کارمندان دولتی آلمان پرداخت. فولکر عضو کمیسیون رسیدگی به امور کارتل‌ها و در کار خود بسیار جدی بود، ولی پس از چندی صاحب یکی از مشاغل پردرآمد در بزرگترین کارتل یعنی در سندیکات

---

* «Die Bank», «Der Zug zur Bank» ، سال ۱۹۰۹، ص ۷۹ («کشش بسوی بانک»، «بانک». هـ. ت.)

** «Die Bank», «Der Zug zur Bank»، سال ۱۹۰۹، شمارهٔ ۱، ص ۳۰۱.

فولاد، از کار درآمد. نظیر این وقایع که بهیچوجه تصادفی نیست، همین نگارندهٔ بورژوایی را واداشت تا به این حقیقت اعتراف کند که «آزادی اقتصادی تضمین‌شده در قانون اساسی آلمان، در بسیاری از عرصه‌های زندگی اقتصادی بیک لفظ فاقد محتوی بدل شده است» و سپس افزود که با برقراری تسلط حکومت پول، دیگر «حتی گسترده‌ترین آزادیهای سیاسی نیز نمیتواند مانع آن شود که ما به خلقی از انسانهای محروم از آزادی بدل گردیم»*.

و اما در مورد روسیه ما تنها به ذکر یک نمونه بسنده خواهیم کرد: چند سال پیش در همهٔ روزنامه‌ها خبری درج شد دربارهٔ اینکه داویدف مدیر دفتر وام و اعتبار، خدمت دولتی را ترک میگوید و در یک بانک بزرگ با حقوقی که طبق قرارداد میبایست طی چند سال به مبلغی بیش از یک ملیون برسد به کار میپردازد. دفتر وام و اعتبار مؤسسه‌ایست که وظیفه‌اش «متحد کردن فعالیت همهٔ مؤسسات وام و اعتبار کشور» است و به بانکهای پایتخت مبلغی از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ ملیون روبل کمک مالی میکند**.

خصیصهٔ کلی سرمایه‌داری عبارتست از جداسازی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جداسازی سرمایهٔ پولی از سرمایهٔ صنعتی یا تولیدی، جداسازی تنزیل‌بگیری که فقط از بهرهٔ سرمایهٔ پولی زندگی میکند، از کارفرما و نیز از همهٔ افرادی که در ادارهٔ امور سرمایه شرکت مستقیم دارند. امپریالیسم یا تسلط سرمایهٔ مالی عبارت است از آن بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری که در آن این جداسازی ابعاد عظیم کسب میکند. تفوق سرمایهٔ مالی بر همهٔ اشکال دیگر سرمایه دال بر تسلط تنزیل‌بگیر و الیگارشی مالی و برجسته شدن شمار اندکی از کشورهای صاحب «قدرت» مالی از کلیهٔ کشورهای دیگرست. چگونگی ابعاد این روند را میتوان از روی

---

* «Die Bank»، «Der Zug zur Bank»، سال ۱۹۱۱، شمارهٔ ۲، ص ۸۲۵، و سال ۱۹۱۳، شمارهٔ ۲، ص ۹۶۲.

** E. Agahd، ص ۲۰۲.

ارقام آماری مربوط به انتشار انواع اوراق بهادار، مشاهده کرد.
آ. نیمارک در «بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار»* جامعترین و کاملترین ارقام مقایسه‌ای را دربارهٔ انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان منتشر ساخته است. بخشهای گوناگونی از این ارقام سپس بارها در نشریات اقتصادی نقل شده است. چنین است نتایج حاصله در طول یک دوران چهل‌ساله:

	مبلغ اوراق بهادار به میلیارد فرانک در هر دهسال
۱۸۸۰–۱۸۷۱	۷۶٫۱
۱۸۹۰–۱۸۸۱	۶۴٫۵
۱۹۰۰–۱۸۹۱	۱۰۰٫۴
۱۹۱۰–۱۹۰۱	۱۹۷٫۸

در سالهای هفتاد قرن نوزدهم مبلغ کل اوراق بهادار، بویژه در نتیجهٔ وامهای مربوط به جنگ میان فرانسه و پروس و دوران گروندر که از پی آن در آلمان پدید آمد، در سراسر جهان افزایش یافت. سرعت این افزایش در طول سه دههٔ آخر قرن نوزدهم بطور نسبی، رویهمرفته چندان زیاد نیست و فقط در سالهای دههٔ اول قرن بیستم است که افزایش آن بمیزان عظیمی میرسد و در طی ده سال نزدیک به دو برابر میشود. بنابر این آغاز قرن بیستم نه تنها از نظر رشد انحصارها (کارتل‌ها، سندیکات‌ها، تراست‌ها) که شرح آن گذشت، بلکه از نظر رشد سرمایهٔ مالی نیز نقطهٔ عطف است.

---

* Bulletin de l'institut international de statistique, t. XIX, livr. II. La Haye, 1912 («بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار»، جلد ۱۹، کتاب دوم، لاهه، سال ۱۹۱۲. هـ. ت.). — آمار مربوط به کشورهای کوچک (رجوع شود به ستون ۲ جدول بعدی)، بطور تقریب از روی آمارهای سال ۱۹۰۲ گرفته شده و ۲۰ درصد بر آنها افزوده شده است.

نیمارک جمع کل اوراق بهادار را در جهان در سال ۱۹۱۰ نزدیک به ۸۱۵ میلیارد فرانک برآورد میکند و پس از کسر تقریبی ارقام تکراری، این مبلغ را به ۵۷۵ — ۶۰۰ میلیارد کاهش میدهد. تقسیم این مبلغ میان کشورهای مختلف بدینقرارست (بحساب ۶۰۰ میلیارد) :

جمع اوراق بهادار در سال ۱۹۱۰

(به میلیارد فرانک)

انگلیس	۱۴۲	۴۷۹	هلند	۱۲٫۵
ایالات متحده	۱۳۲		بلژیک	۷٫۵
فرانسه	۱۱۰		اسپانیا	۷٫۵
آلمان	۹۵		سویس	۶٫۲۵
روسیه	۳۱		دانمارک	۳٫۷۵
اتریش-هنگری	۲۴		سوئد، نروژ، رومانی و غیره	۲٫۵
ایتالیا	۱۴			
ژاپن	۱۲		جمع کل	۶۰۰

از روی این ارقام بلافاصله دیده میشود که چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری که هر یک صاحب نزدیک به ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار هستند، چه اندازه در میان کشورهای دیگر برجستگی پیدا میکنند. از این چهار کشور، دو کشور: انگلیس و فرانسه قدیمی‌ترین و چنانکه خواهیم دید مستعمره‌دارترین کشورهای سرمایه‌داری هستند. دو کشور دیگر یعنی ایالات متحده و آلمان از نظر سرعت رشد و میزان بسط انحصار-های سرمایه‌داری در تولید، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته هستند. این چهار کشور جمعاً ۴۷۹ میلیارد فرانک یعنی نزدیک به ۸۰ درصد سرمایهٔ مالی جهان را در تصاحب خود دارند. بقیهٔ جهان تقریباً همه بنحوی از انحاء نقش بدهکار و باج‌بده این کشورهای

بانکدار بین‌المللی و این چهار «ستون» سرمایهٔ مالی جهان را بازی میکنند.

نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکهٔ بین‌المللی وابستگی‌ها و روابط سرمایهٔ مالی بازی میکند، شایان بررسی خاصی است.

٤ – صدور سرمایه

صفت مشخصهٔ سرمایه‌داری سابق که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت، صدور کالا بود. صفت مشخصهٔ سرمایه‌داری جدید که در آن انحصارها تسلط دارند، صدور سرمایه است.

سرمایه‌داری عبارتست از تولید کالایی در مرحلهٔ بالایی از رشد این تولید که در آن دیگر توان کار (نیروی کار – م.) نیز به کالا تبدیل میشود. گسترش مبادلهٔ کالا، هم درون کشور و هم خاصه در عرصهٔ بین‌المللی، خصیصهٔ مشخصه و ممیزه سرمایه‌داریست. رشد ناموزون و جهش‌وار برخی از مؤسسات، برخی از رشته‌های صنایع و برخی از کشورها در نظام سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیرست. انگلستان پیش از کشورهای دیگر به کشور سرمایه‌داری بدل گردید و در نیمهٔ قرن نوزدهم با گام نهادن در راه بازرگانی آزاد مدعی ایفای نقش «کارگاه سراسر جهان» و تحویل فرآورده‌های صنعتی به همهٔ کشورها شد و این کشورها نیز در عوض این فرآورده‌ها میبایست مواد خام برایش تأمین کنند. ولی این موقعیت انحصاری انگلیس در طول ربع آخر قرن نوزدهم متزلزل شد، زیرا یکسلسله از کشورهای دیگر که در زیر چتر «حمایت» گمرکی بدفاع از خود برخاسته بودند، بنوبهٔ خود کشورهای سرمایه‌داری مستقل از کار درآمدند. در آستان قرن بیستم ما پیدایش گونهٔ دیگری از انحصارات را مشاهده میکنیم: اولاً، گروهبندی‌های انحصاری سرمایه‌داران را در همهٔ کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و ثانیاً، موقعیت انحصاری عدهٔ معدودی از غنی‌ترین کشورها را که انباشت سرمایه در آنها به میزان عظیم رسیده بود. در کشورهای پیشرفته مقادیر عظیمی «مازاد سرمایه» پدید آمد.

اگر نظام سرمایه‌داری میتوانست کشاورزی را که اکنون همه جا بطور فاحشی از صنعت واپس مانده است، گسترش دهد و سطح زندگی توده‌های مردم را که با وجود پیشرفت سرگیجه‌آور تکنیک، همه‌جا نیمه گرسنه و فقیر باقی مانده‌اند، بالا ببرد، در آنصورت البته از مازاد سرمایه سخنی هم نمیتوانست در میان باشد. و چنین «برهانی» را منتقدین خرده‌بورژوایی سرمایه‌داری چپ و راست بمیان میکشند. ولی در آنصورت «سرمایه‌داری هم»، دیگر سرمایه‌داری نبود، زیرا هم ناموزونی رشد و هم گذران نیمه گرسنه توده‌ها، جزو شرایط و مقدمات اصلی و ناگزیر این شیوهٔ تولید است. تا سرمایه‌داری سرمایه‌داریست، مازاد سرمایه برای بالا بردن سطح زندگی توده‌های مردم کشور بکار نخواهد رفت، زیرا این امر موجب کاهش سود سرمایه‌داران خواهد شد، بلکه برای بالا بردن سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای واپس‌مانده، بکار خواهد رفت. سطح سود در این کشورهای واپس‌مانده معمولاً بالاست، زیرا سرمایهٔ این کشورها کم، بهای زمین بالنسبه نازل، دستمزد ناچیز و مواد خام ارزانست. عاملی که صدور سرمایه را ممکن میسازد آنستکه یکسلسله از کشورهای واپس‌مانده اکنون به مدار سرمایه‌داری جهانی کشانده شده، خطوط اصلی راه آهن در آنها احداث یا ساختمان آن آغاز شده و شرایط مقدماتی برای گسترش صنایع فراهم آمده است و غیره و غیره. عاملی که صدور سرمایه را ضرور میسازد آنستکه سرمایه‌داری در معدودی از کشورها «از مرز پختگی فراتر رفته است» و برای سرمایه‌گذاری «سودآور» (در محیط عقب‌ماندگی کشاورزی و فقر توده‌ها) عرصهٔ کافی وجود ندارد.

ارقام تقریبی مربوط به میزان سرمایه‌گذاری سه کشور عمده در خارجه بدین شرح است:*

---

* Hobson. «Imperialism», L., 1902, p. 58; Riesser همان کتاب، ص ۳۹۵ و ۴۰۴؛ P. Arndt در «Weltwirtschaftliches Archiv», Bd. 7, 1916, S. 35 (پ. آرندت در «آرشیو اقتصاد جهانی»، جلد ۷، سال ۱۹۱۶،

سرمایه گذاری در خارجه

(به میلیارد فرانک)

سال	انگلستان	فرانسه	آلمان
۱۸۶۲	۳,۶	—	—
۱۸۷۲	۱۵	۱۰ (۱۸۶۹)	—
۱۸۸۲	۲۲	۱۵ (۱۸۸۰)	؟
۱۸۹۳	۴۲	۲۰ (۱۸۹۰)	؟
۱۹۰۲	۶۲	۲۷–۳۷	۱۲,۵
۱۹۱۴	۷۵–۱۰۰	۶۰	۴۴

ص ۳۵. هـ. ت.)؛ Neymarck در Bulletin ؛ هیلفردینگ. «سرمایهٔ مالی»، ص ۴۹۲؛ Lloyd George، سخنرانی در مجلس عوام، ۴ مه سال ۱۹۱۰، بنقل از روزنامهٔ «Daily Telegraph» ۵ مه ۱۹۱۰؛ B. Harms. «Probleme der Weltwirtschaft». Jena, 1912, S. 235 و صفحات دیگر (ب. هارمس. «مسائل اقتصاد جهانی». ینا، سال ۱۹۱۲، ص ۲۳۵ و صفحات دیگر. هـ. ت.)؛ Dr. Siegmund Schilder. «Entwicklungstendenzen der Weltwirtschaft». Berlin, 1912. Bd. 1, S. 150 (دکتر زیگموند شیلدر. «گرایشهای رشد اقتصاد جهانی». برلن، سال ۱۹۱۲، جلد ۱، ص ۱۵۰. هـ. ت.)؛ George Paish. «Great Britain's Capital Investments etc.» در «Journal of the Royal Statistical Society», vol. LXXIV, 1910-11 ص ۱۶۷ و ص ص بعد (ژرژ پیش. مقاله «سرمایه گذاری بریتانیای کبیر و غیره» در «مجلهٔ انجمن پادشاهی آمار»، جلد ۷۴. هـ. ت.)؛ Georges Diouritch. «L'Expansion des banques allemandes à l'étranger, ses rapports avec le développement économique de l'Allemagne». P., 1909, p. 84 (جرج دیوریچ. «توسعه‌طلبی بانکهای آلمانی در خارجه و رابطهٔ آن با رشد اقتصادی آلمان»، پاریس، سال ۱۹۰۹، ص ۸۴. هـ. ت.).

از اینجا دیده میشود که افزایش صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم بمیزان عظیم رسیده است. در آستان جنگ میزان سرمایه‌گذاری سه کشور عمده در خارجه به ۱۷۵ تا ۲۰۰ میلیارد فرانک رسید. درآمد حاصله از این محل حتی با نرخ معتدل ۵ درصد، باید در سال به ۸ تا ۱۰ میلیارد فرانک بالغ شود. و این بنیاد محکمی است برای ستمگری امپریالیستی و استثمار اکثریت ملتها و کشورهای جهان، برای طفیلی‌گری به شیوهٔ سرمایه‌داری در گروه ناچیزی از غنی‌ترین کشورها!

و اما بدین سئوال که تقسیم سرمایه‌گذاری در خارجه میان کشورهای مختلف چگونه انجام میگیرد و محل این سرمایه‌گذاری‌ها کجاست، فقط میتوان یک پاسخ تقریبی داد که بهر تقدیر میتواند برخی از مناسبات و روابط عمومی امپریالیسم معاصر را روشن سازد:

چگونگی تقسیم سرمایه‌های خارجی بر حسب قاره‌های جهان
(این ارقام تقریبی و مربوط به حدود سال ۱۹۱۰ است)

	انگلیس	فرانسه	آلمان	جمع
	(به میلیارد فرانک)			
اروپا	۴	۲۳	۱۸	۴۵
آمریکا	۳۷	۴	۱۰	۵۱
آسیا، افریکا و استرالیا	۲۹	۸	۷	۴۴
جمع	۷۰	۳۵	۳۵	۱۴۰

در سرمایه‌گذاری‌های خارجی انگلیس مستعمرات آن که نه تنها در آسیا و غیره، بلکه در قارهٔ آمریکا نیز بسیار پهناورست (مثلا کانادا)، جای اول دارد. میزان عظیم صدور سرمایه این کشور بیش از همه با وسعت عظیم مستعمرات ارتباط دارد که دربارهٔ اهمیت آنها برای امپریالیسم در صفحات بعد صحبت خواهیم کرد. در فرانسه وضع بر منوال دیگریست.

سرمایهٔ خارجی آن بطور عمده در اروپا و پیش از همه در روسیه (دست کم ۱۰ میلیارد فرانک) است، ضمناً این سرمایه‌ها بطور عمده استقراضی یعنی وام‌های دولتی است، نه سرمایه‌ای که در مؤسسات صنعتی بکار میرود. امپریالیسم فرانسه را برخلاف امپریالیسم استعماری انگلیس میتوان امپریالیسم رباخوار نامید. در آلمان گونهٔ سومی مشاهده میشود: مستعمرات آن زیاد نیست و سرمایه گذاری خارجی آن بطور کاملاً موزون میان اروپا و آمریکا تقسیم میشود.

صدور سرمایه به کشورهای آماج آن، در رشد سرمایه‌داری این کشورها تأثیر میبخشد و سرعت این رشد را بسی افزایش میدهد. بدینجهت اگر هم صدور سرمایه تا اندازه‌ای در رشد کشورهای صادرکنندهٔ سرمایه وقفه پدید آرد، در عوض مجموع سرمایه‌داری را در سراسر جهان گسترش خواهد داد و رشد آنرا بر پایهٔ عمیقتری استوار خواهد ساخت.

کشورهای صادرکنندهٔ سرمایه تقریباً همیشه امکان دارند «امتیازهای» معینی بدست آورند که خصلت آنها روشنگر خصیصهٔ دوران سرمایهٔ مالی و انحصارهاست. مثلاً مجله «بانک» چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ چنین مینویسد:

«در بازار بین‌المللی سرمایه از چندی پیش یک کمدی بازی میشود که زیبندهٔ خامهٔ آریستوفان * است. گروه بزرگی از کشورهای خارجی — از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه تا آرژانتین و برزیل و چین، آشکار یا نهان از بازارهای بزرگ پول، وام میخواهند و گاه روی آن سخت اصرار میورزند. ضمناً بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشانی ندارند و دورنمای سیاسی هم دلپذیر نیست. ولی هیچیک از بازارهای پول، جرأت نمیکند از دادن وام استناع ورزد، زیرا میترسد که همسایه بر او پیشی گیرد و با دادن وام موافقت کند و آنگاه در

---

* آریستوفان — درام‌نویس یونان باستان که «پدر کمدی» بشمار میرود. (سال تولد در حدود ۴۴۶ — سال وفات ۳۸۰ پیش از میلاد). مترجم.

ازاء این خدمت، انجام خدمات معینی را برای خود تأمین نماید. در این قبیل معاملات بین‌المللی تقریباً همیشه چیزکی نصیب وام‌دهنده میشود که از آنجمله است: اغماض‌هایی هنگام بستن قراردادهای بازرگانی، مرکز تأمین زغال سنگ، ساختمان بندر، امتیازهای پرسود یا گرفتن سفارش توپ» *.

سرمایهٔ مالی دوران انحصارها را پدید آورد. انحصارها هم مبانی انحصارگری را همه‌جا با خود همراه میبرند: استفاده از «ارتباط‌ها» برای معاملات سودمند جایگزین رقابت در بازارهای آزاد میشود. معمولتر از هر چیز اینستکه واگذاری وام را مشروط به صرف بخشی از آن برای خرید فرآورده‌های کشور وام‌دهنده، خاصه خرید تسلیحات و کشتی و غیره میکنند. فرانسه طی سالهای دو دههٔ اخیر (۱۸۹۰ — ۱۹۱۰) این شیوه را خیلی زیاد بکار میبرد. صدور سرمایه به خارجه به وسیله‌ای برای تشویق صدور کالاها به خارجه تبدیل شده است. ضمناً معاملات میان مؤسسات بخصوص بزرگ در چنین اوضاع و احوالی خصلتی کسب میکند که به گفتهٔ «ملایم» شیلدر، خصلت آن «هموزن رشوه و تطمیع است» **. کروپ در آلمان، شنیدر در فرانسه، آرمسترونگ در انگلستان نمونه‌های شرکت‌هایی هستند که با بانکهای غول‌آسا و با دولتها پیوند محکم دارند و «نادیده گرفتن» آنها بهنگام عقد قرارداد وام آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، در قرارداد بازرگانی ۱٦ سپتامبر سال ۱۹۰۵، این کشور را «زیر فشار گذاشت» و از این راه تا سال ۱۹۱۷ امتیازات معینی برای خود تأمین کرد. در قرارداد بازرگانی ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز وضع بر همین منوال بود. جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک وقفهٔ هفت‌ماهه از سال ۱۹۰٦ تا سال ۱۹۱۱ طول کشید، علتش تا حدودی رقابت میان اتریش و فرانسه برسر فروش لوازم جنگی به صربستان بود. پل دشانل در ژانویهٔ سال

* «Die Bank»، سال ۱۹۱۳، شمارهٔ ۲، ص ۱۰۲٤ — ۱۰۲۵.

** Schilder، همان کتاب، ص ۳٤٦، ۳۵۰، ۳۷۱.

۱۹۱۲ در مجلس نمایندگان گفت شرکت‌های فرانسوی در طول سالهای ۱۹۰۸ — ۱۹۱۱ معادل ۴۰ ملیون فرانک لوازم جنگی به صربستان ارسال داشته اند.

در گزارش کنسول اتریش-هنگری در سائو پائولو (São-Paulo — م.) (برزیل) گفته میشود: «ساختمان راه‌های آهن برزیل بطور عمده با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی، انگلیسی و آلمانی انجام میگیرد. این کشورها واگذاری اعتبارات مالی برای راهسازی را مشروط بدان میکنند که خود آنها مصالح ساختمانی راههای آهن را تحویل بدهند».

بدینسان سرمایهٔ مالی میتوان گفت به مفهوم واقعی کلمه در همهٔ کشورهای جهان دام میگستراند. ضمناً بانکهایی که در مستعمرات تأسیس میشوند و نیز شعب این بانکها در این جریان نقش بزرگ بازی میکنند. امپریالیستهای آلمان برکشورهای استعمارگر «قدیمی» که وضع خود را از این لحاظ بسیار «موفقیت‌آمیز» تأمین کرده‌اند، رشک میبرند: در سال ۱۹۰۴ انگلیس ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲۲۷۹ شعبه (و در سال ۱۹۱۰ — ۷۲ بانک مستعمراتی با ۵۴۴۹ شعبه) و فرانسه ۲۰ بانک مستعمراتی با ۱۳۶ شعبه و هلند ۱۶ با ۶۸ شعبه، ولی آلمان «فقط و فقط» ۱۳ بانک مستعمراتی با ۷۰ شعبه داشت*. سرمایه‌داران آمریکایی نیز بنوبهٔ خود بر سرمایه‌داران انگلیسی و آلمانی رشک میبرند. در سال ۱۹۱۵ آنها شکایت داشتند که: «۵ بانک آلمانی در آمریکای جنوبی ۴۰ شعبه و ۵ بانک انگلیسی ۷۰ شعبه دارند... انگلیس و آلمان طی ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اوروگوئه نزدیک به ۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده‌اند و در نتیجهٔ این امر از ۴۶ درصد مجموع بازرگانی این سه کشور برخوردارند» **.

---

* Riesser، همان کتاب، ص ۳۷۵، چاپ چهارم و Diouritch، ص ۲۸۳.

** The Annals of the American Academy of Political and Social Science, vol. LIX, May 1915, p. 301 (سالنامه‌های آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا، جلد ۵۹، ماه مه، سال ۱۹۱۵، ص ۳۰۱. هـ. ت.).

کشورهای صادرکنندهٔ سرمایه، جهان را به مفهوم مجازی کلمه میان خود تقسیم کرده‌اند. ولی سرمایهٔ مالی کار را به تقسیم واقعی جهان نیز کشانده است.

۵ — تقسیم جهان میان گروهبندیهای سرمایه‌داران

گروهبندیهای انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتل‌ها، سندیکات‌ها و تراست‌ها پیش از هر چیز بازار داخلی را میان خود تقسیم میکنند و تولید کشور را به تصاحب کم و بیش کامل خود درمی‌آورند. ولی در نظام سرمایه‌داری بازار داخلی ناگزیر به بازار خارجی مربوط است. سرمایه‌داری دیرزمانیست که بازار جهانی بوجود آورده است. همروند با افزایش صدور سرمایه و گسترش انواع گوناگون روابط خارجی و مستعمراتی و توسعهٔ «مناطق نفوذ» گروهبندیهای انحصاری کلان، کار «طبعاً» به توافق جهانی میان آنان و تشکیل کارتل‌های بین‌المللی کشیده شد.

این مرحلهٔ تازه‌ایست از تراکم جهانی سرمایه و تولید و آنهم بمراتب بالاتر از مراحل پیشین. حال ببینیم این ابرانحصار چگونه پدید می‌آید.

صنعت برق برای موفقیت‌های امروزین تکنیک و نیز برای سرمایه‌داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم شاخصترین نشانگرست. و اما این صنعت در دو کشور از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری جدید یعنی در ایالات متحده و آلمان از همه‌جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ در گسترش روند تراکم در این رشته، تأثیر بخصوص شدید داشت. بانکها که آنزمان دیگر بحد کافی با صنایع جوش خورده بودند، هنگام این بحران، نابودی مؤسسات نسبتاً کوچک و

همینجا در صفحهٔ ۳۳۱ میخوانیم که Paish (پیش) آمارشناس مشهور، در آخرین شمارهٔ مجلهٔ مالی «Statist»، مجموع سرمایهٔ صادرشده توسط انگلیس، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند را ۴۰ میلیارد دلار یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک تخمین زده است.

بلع آنها توسط موسسات بزرگ را بحد اعلی تسریع کردند. یایدلس مینویسد: «بانکها درست همان موسساتی را که بیش از همه به کمک آنها نیاز داشتند از این کمک محروم میکردند و بدینسان نخست صعود سرگیجه‌آور و سپس سقوط چاره‌ناپذیر شرکتهایی را که پیوندشان با بانکها بحد کافی استوار نبود، موجب میشدند»*.

در نتیجهٔ این امر روند تراکم پس از سال ۱۹۰۰ با گام‌های بلند به پیش رفت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت برق هشت یا هفت «گروه» وجود داشتند که هر یک از چند شرکت متشکل بود (تعداد آنها جمعاً به ۲۸ شرکت میرسید) و پشت سر هر یک از آنها از ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بودند. مقارن سالهای ۱۹۰۸ — ۱۹۱۲ همهٔ این گروهها در دو یا یک گروه ادغام شدند. اینک چگونگی این روند: (رجوع شود به جدول ص ۱۰۳).

شرکت مشهور A. E. G. (شرکت ژنرال الکتریک) که بدینسان گسترش پذیرفته، اکنون بر ۱۷۵ — ۲۰۰ شرکت تسلط دارد (از طریق سیستم «مشارکت») و جمعاً سرمایه‌ای نزدیک به $1\frac{1}{2}$ میلیارد مارک در حیطهٔ اختیار آنست. تعداد نمایندگی‌های فقط خود آن در خارجه ۳۴ و از آنجمله ۱۲ شرکت سهامی در بیش از ۱۰ کشورست. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴، سرمایه‌هایی که توسط صنعت برق آلمان در کشورهای خارجه بکار انداخته شده بود به ۲۳۳ ملیون مارک میرسید که ۶۲ ملیون آن در روسیه بود. نیازی به گفتن نیست که «شرکت ژنرال الکتریک» موسسهٔ «فراگیر» غول‌آسایی است که محصولات بسیار متنوعی از سیم و عایق‌های برق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید میکنند و تنها تعداد شرکت‌های تولید صنعتی آن به ۱۶ میرسد.

ولی روند تراکم در اروپا در عین حال بخش ناگسستنی تراکم در آمریکا بود. وضع بدینقرار بود: (رجوع شود به جدول ص ۱۰۴).

بدینسان دو «قدرت» برق پدید آمد. هینیگ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «راه تراست برقی» مینویسد: «در جهان شرکت‌های برق دیگری

---

* یایدلس، همان کتاب، ص ۲۳۲.

گروههای موجود در صنعت برق

قبل از سال ۱۹۰۰:	فلتن و گیوم	لامه‌یر	اونیون A.E.G.	سیمنس و هالسکه	شوکرت و شرکاء	برگمان	کوسر
	فلتن و لامه‌یر		A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک)	سیمنس و هالسکه‌ـشوکرت		برگمان	در سال ۱۹۰۰ ورشکست شد
	A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک)			سیمنس و هالسکه‌ـشوکرت			
مقارن سال ۱۹۱۲	(«همکاری» نزدیک از سال ۱۹۰۸)						

«کمپانی جنرال الکتریک» (General Electric C°)

آمریکا	کمپانی تومپسون-هوستون یک شرکت برای اروپا تأسیس میکند.	کمپانی ادیسن شرکتی بنام «کمپانی فرانسوی ادیسن» برای اروپا تأسیس میکند که پروانه‌های اختراعات را در اختیار کمپانی آلمانی میگذارد.
آلمان	«شرکت برق اونیون»	«شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.)

«شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.)

که از این دو بکلی مستقل باشند وجود ندارند». ارقام زیر دربارهٔ میزان گردش کالا و حجم مؤسسات هر دو «تراست»، تصوری اگر چه بسیار ناقص، بوجود می‌آورد:

	گردش کالا (به ملیون مارک)	تعداد کارمندان	سود خالص (به ملیون مارک)
آمریکا: «کمپانی جنرال الکتریک» (G.E.C.)	۱۹۰۷: ۲۵۲ ۱۹۱۰: ۲۹۸	۲۸۰۰۰ ۳۲۰۰۰	۳۵,۴ ۴۵,۶
آلمان: «شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.)	۱۹۰۷: ۲۱۶ ۱۹۱۱: ۳۶۲	۳۰۷۰۰ ۶۰۸۰۰	۱۴,۵ ۲۱,۷

آری، در سال ۱۹۰۷ میان تراست آمریکایی و تراست آلمانی قراردادی دربارهٔ تقسیم جهان بسته شد. رقابت از میان میرود. «کمپانی جنرال الکتریک» (G. E. C.) ایالات متحده و کانادا را «دریافت میدارد» و آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سویس، ترکیه و بالکان «نصیب» «شرکت ژنرال الکتریک» (A. E. G.) میشود. قراردادهای خاصی هم — البته سری — دربارهٔ «شرکت‌های دختر» بسته شد که در رشته های جدید صنایع و در کشورهای «تازه» که هنوز رسماً تقسیم نشده، نفوذ میکنند. مبادله اختراعات و تبادل تجربیات آغاز شد*.

خودبخود پیداست که رقابت با چنین تراست جهانی عملاً یکتایی که معادل چند میلیارد سرمایه در حیطهٔ اختیار آنست و در اقطار عالم «شعبه ها»، نمایندگی‌ها، آژانس‌ها، ارتباطات و غیره برای خود دارد، چه اندازه دشوارست. ولی تقسیم جهان میان دو تراست نیرومند البته تقسیم مجدد آنرا، در صورت تغییر تناسب نیروها — بسبب ناموزونی رشد، جنگ‌ها، شکست‌ها و غیره، — منتفی نمیسازد.

صنعت نفت نمونهٔ آموزندهٔ تلاش برای این تقسیم مجدد و مبارزه بر سر تقسیم مجددست.

یایدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت: «بازار جهانی نفت هنوز هم میان دو گروه مالی بزرگ یعنی «تراست نفت» آمریکایی رکفلر (Standard Oil C-y) و صاحبان نفت باکو در روسیه: رتشیلد و نوبل، تقسیم شده است. هر دو گروه با هم ارتباط محکم دارند، ولی اکنون چند سالست که موقعیت انحصاری آنها را پنج دشمن تهدید میکند**: ۱) بته کشیدن منابع نفت آمریکا؛ ۲) رقابت شرکت مانتاشف در باکو؛ ۳) منابع نفت در اتریش و ۴) در رومانی؛ ۵) منابع نفت ماوراء اقیانوس، خاصه در مستعمرات هلند (شرکتهای بسیار ثروتمند ساموئل و شل که با سرمایهٔ انگلیسی نیز مربوطند). سه گروه مؤسسات اخیر با بانکهای بزرگ آلمان

---

* Riesser، همان کتاب؛ Diouritch، همان کتاب، ص ۲۳۹؛ Kurt Heinig، همان مقاله.

** یایدلس، ص ۱۹۲ — ۱۹۳.

و در رأس آنها موٴسسه کلان «بانک آلمان» مربوطند. این بانک‌ها بطور مستقل و طبق برنامه منظم صنعت نفت را مثلاً در رومانی گسترش داده‌اند تا «برای خود» نقطهٔ اتکاء داشته باشند. در سال ۱۹۰۷ میزان سرمایه‌های خارجی در صنعت نفت رومانی به ۱۸۵ ملیون فرانک میرسید که ۷٤ ملیون آن سرمایهٔ آلمانی بود *.

مبارزه‌ای آغاز شد که در نشریات اقتصادی مبارزه بر سر «تقسیم جهان» نامیده میشود. از یکسو «تراست نفت» رکفلر برای قبضه کردن همهٔ نفت در دست خود، یک «شرکت دختر» در خود هلند تأسیس کرد و به خرید منابع نفت هند هلند پرداخت تا بدینوسیله بر دشمن عمدهٔ خود یعنی تراست هلندی-انگلیسی «شل» ضربت بزند. از سوی دیگر «بانک آلمان» و دیگر بانکهای برلن سعی داشتند رومانی را «برای خود» «حفظ کنند» و آنرا با روسیه علیه رکفلر متحد سازند. رکفلر سرمایهٔ بمراتب بیشتر و یک سازمان عالی برای حمل نفت و رساندن آن به مصرف‌کنندگان داشت. چنین مبارزه‌ای ناچار میبایست به شکست کامل «بانک آلمان» بیانجامد و در سال ۱۹۰۷ کار به همین‌جا هم انجامید و برای «بانک آلمان» راه دیگری نماند جز آنکه یا با تحمل ملیون‌ها زیان از «منافع نفتی» خود چشم بپوشد و یا به تبعیت تن در دهد. راه اخیر را برگزیدند و قراردادی با «تراست نفت» بستند که بحال «بانک آلمان» بسیار نامساعد بود. بموجب این قرارداد «بانک آلمان» متعهد میشد «به هیچ اقدامی بزیان منافع آمریکایی، دست نزند»، ولی ضمناً پیش‌بینی شده بود که اگر در آلمان قانونی دربارهٔ انحصار دولتی نفت بتصویب رسد، قرارداد اعتبار خود را از دست بدهد.

آنگاه «کمدی نفت» آغاز میشود. فن گوینر، مدیر «بانک آلمان» و یکی از سلاطین مالی آلمان، از طریق منشی خصوصی خود اشتائوس تبلیغاتی بسود برقراری انحصار نفت براه می‌اندازد. تمام دستگاه عظیم این بزرگترین بانک برلن و تمام «ارتباطات» وسیعش بکار می‌افتد، فریاد «میهن‌پرستانهٔ» جراید علیه «یوغ» تراست آمریکایی به آسمان میرود و

* Diouritch، ص ۲٤۵ — ۲٤٦.

مجلس رایشتاگ روز ۱۰ مارس سال ۱۹۱۱ تقریباً باتفاق آراء قطعنامه‌ای صادر میکند که در آن دولت به تنظیم طرحی برای برقراری انحصار نفت دعوت میشود. دولت نیز دودستی به این اندیشهٔ «مقبول عامه» چسبید و «بانک آلمان» که میخواست طرف آمریکایی خود را گول بزند و از طریق برقراری انحصار دولتی، امور خود را بهبود بخشد، در این بازی برنده بنظر میرسید. سلاطین آلمانی نفت سودهای کلانی برای خود پیش‌بینی میکردند که میبایست از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند روسیه دست‌کم نداشته باشد... ولی اولاً، میان بانکهای بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و «شرکت خرید بروات» پرده از روی اغراض سودورزانهٔ «بانک آلمان» برداشت؛ ثانیاً، دولت از مبارزه با رکفلر بیمناک شد، زیرا این مطلب که آلمان بتواند از طریق دیگری جز او نفت دریافت دارد، بسیار مورد تردید بود (بارآوری رومانی زیاد نیست)؛ ثالثاً، در سال ۱۹۱۳ یک اعتبار یک‌میلیاردی برای تدارک جنگی آلمان رسید. طرح انحصار ببعد موکول گردید. «تراست نفت» رکفلر تا اینجا از مبارزه پیروز درآمد.

مجلهٔ «بانک» چاپ برلن بدینمناسبت نوشت که آلمان فقط در صورت برقراری انحصار نیروی برق و تبدیل نیروی آب به برق ارزان، توان مبارزه علیه «تراست نفت» را خواهد داشت. و سپس افزود که ولی «انحصار برق زمانی عملی خواهد بود که تولیدکنندگان بدان نیازمند باشند یعنی زمانی که صنعت برق در آستان ورشکستگی بزرگ بعدی قرار گرفته باشد و نیروگاههای غول‌آسا و گران‌قیمت برق که اکنون همه‌جا توسط «کنسرن‌های» خصوصی صنعت برق احداث میشود و این «کنسرن‌ها»، هم‌اکنون برای ادارهٔ آنها انحصارهای جداگانهٔ معینی از شهرها و دولتهای مربوطه و غیره دریافت میدارند، قادر به کار سودآور نباشند. آنگاه بناچار باید نیروی آب را بکار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمیشود بحساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آنرا به یک «انحصار خصوصی تحت کنترل دولت» سپرد، زیرا صنایع خصوصی، هم اکنون یکسلسله قرارداد معامله منعقد ساخته پاداشهای کلان برای خود تضمین کرده‌اند... در مورد انحصار پطاس وضع بر

اینمنوال بود، در مورد انحصار نفت وضع بر اینمنول است و در مورد انحصار برق نیز وضع بر اینمنوال خواهد بود. وقت آن است که سوسیالیستهای دولتی ما که فروغ اصول فریباً چشمانشان را خیره کرده است، سرانجام دریابند که انحصارها در آلمان هیچگاه هدف و مقصودشان این نبوده است که به مصرف‌کنندگان سودی برسانند یا دست‌کم بخشی از سود کارفرمایی را به دولت واگذارند، بلکه همیشه فقط در پی آن بوده‌اند که صنایع خصوصی در حال نزدیک به ورشکستگی را به خرج دولت شفا بخشند» *.

اینها اعترافات ارزنده‌ایست که اقتصاددانان بورژوامشرب آلمان بدان مجبور شده‌اند. در اینجا ما بروشنی می‌بینیم که در دوران سرمایه‌ٔ مالی چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی با هم درمی‌آمیزند و چگونه هر دوی آنها عملاً فقط حلقاتی از مبارزهٔ امپریالیستی میان انحصارگران کلان را بر سر تقسیم جهان تشکیل میدهند.

در رشتهٔ کشتی‌رانی بازرگانی نیز گسترش عظیم دامنهٔ تراکم همینگونه به تقسیم جهان انجامید. در آلمان دو شرکت کلان «هامبورگ — آمریکا» و «للوید آلمان شمالی» هر یک با سرمایهٔ ۲۰۰ ملیون مارک (سهام و اوراق قرضه) و با کشتی‌هایی به بهای ۱۸۵ — ۱۸۹ ملیون مارک، پدید آمد. از سوی دیگر، روز اول ژانویهٔ سال ۱۹۰۳ در آمریکا یک «کمپانی بین‌المللی بازرگانی دریایی» یا باصطلاح تراست مورگان که ۹ شرکت کشتی‌رانی آمریکایی و انگلیسی را با سرمایه‌ای به میزان ۱۲۰ ملیون دلار (معادل ۴۸۰ ملیون مارک) در بر دارد، تشکیل شد. همان سال ۱۹۰۳ میان غول‌های آلمانی و این تراست آمریکایی-انگلیسی قراردادی دربارهٔ تقسیم جهان در پیوند با تقسیم سود، بسته شد. شرکت‌های آلمان از رقابت در کار حمل و نقل میان انگلیس و آمریکا چشم پوشیدند. دقیقاً معلوم کردند که کدام بنادر به کدامیک از آنان «سپرده میشود»، یک کمیتهٔ مشترک کنترل تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال و با قید این احتیاط که در

---

* مجلهٔ «Die Bank»، سال ۱۹۱۲، شماره ۲، ص ۶۲۹، ۱۰۳۶؛ سال ۱۹۱۳، شماره ۱، ص ۳۸۸.

صورت وقوع جنگ اعتبار خود را از دست خواهد داد، منعقد گردید*.

تاریخچهٔ تأسیس کارتل بین‌المللی ریل نیز بسیار آموزنده است. در سال ۱۸۸٤ که امور صنعتی با رکود بسیار شدید روبرو بود، کارخانه های ریل‌سازی انگلیس و بلژیک و آلمان برای نخستین بار در صدد تأسیس چنین کارتلی برآمدند. قرار گذاشتند که در بازار داخلی کشورهای امضا کنندهٔ قرارداد از رقابت با یکدیگر خودداری ورزند و بازارهای خارجی را به نسبت زیرین میان خود تقسیم کنند: انگلیس — ٦٦ درصد، آلمان — ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تمام و کمال به انگلیس سپرده شد. علیه یک شرکت انگلیسی که از قرارداد خارج مانده بود، جنگ مشترکی انجام گرفت که هزینهٔ آن به نسبت معین از محل فروش های مشترک تأمین میشد. ولی این کارتل در سال ۱۸۸٦ که دو شرکت انگلیسی از آن خارج شدند، فرو پاشید. شایان ذکر است که در ادوار بعدی اعتلای صنعتی، حصول توافق میسر نگردید.

در آغاز سال ۱۹۰٤ در آلمان یک سندیکات فولاد تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰٤ کارتل بین‌المللی ریل تجدید شد و کشورهای عضو به نسبت‌های زیرین در آن شرکت داشتند: انگلیس — ٥۳,٥ درصد، آلمان ۲۸,۸۳ درصد، بلژیک — ۱۷,٦۷ درصد. سپس فرانسه نسبت ٤,۸ درصد در سال اول، ٥,۸ درصد در سال دوم، ٦,٤ درصد در سال سوم بدان پیوست و در نتیجه جمع نسبت‌ها از صد درصد فزونتر شد و نسبت‌های ۱۰٤,۸ درصد و غیره پدید آمد. در سال ۱۹۰٥ «تراست فولاد» (Steel Corporation — م.) ایالات متحده و سپس اتریش و اسپانیا به کارتل پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت: «در حال حاضر تقسیم کرهٔ زمین بپایان رسیده است و مصرف کنندگان بزرگ و در درجهٔ اول راه آهن های دولتی — بعلت آنکه جهان تقسیم شده بی‌آنکه منافع آنان در نظر گرفته شده باشد، — میتوانند به کردار شاعر در وراء ابرها عرش ژوپیتر را سیر کنند» **.

مؤسسات دیگری را که باید یادآور شویم عبارتند از سندیکات

* ریسر، همان کتاب، ص ۱۲٥.

** Vogelstein. «Organisationsformen»، ص ۱۰۰.

بین‌المللی روی که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را میان پنج گروه کارخانه یعنی کارخانه‌های آلمانی، بلژیکی، فرانسوی، اسپانیایی و انگلیسی، بدقت تقسیم کرد؛ — سپس تراست بین‌المللی باروت که به گفتهٔ لیفمان «اتحاد محکم کاملاً مدرنی از مجموع کارخانه‌های مواد منفجره آلمان است که بعدها باتفاق کارخانه‌های دینامیت‌سازی فرانسه و آمریکا که آنها نیز بهمین طریق سازمان یافته بودند، باصطلاح سراسر جهان را میان خود تقسیم کردند» *.

طبق محاسبهٔ لیفمان در سال ۱۸۹۷ نزدیک به ۴۰ کارتل بین‌المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی در سال ۱۹۱۰ این رقم تقریباً به ۱۰۰ رسید.

برخی از نگارندگان بورژوامشرب (که اکنون ک. کائوتسکی نیز پس از خیانت کامل به نظریات مارکسیستی خود، مثلاً به نظریات سال ۱۹۰۹ خود، بدانها پیوسته است) اظهار عقیده میکردند که کارتل‌های بین‌المللی که یکی از چشمگیرترین مظاهر بین‌المللی شدن سرمایه هستند، امکان برقراری صلح میان خلق‌ها را در نظام سرمایه‌داری نوید میدهند. این عقیده از لحاظ تئوریک بکلی پوچ و از لحاظ پراتیک سفسطه و شیوهٔ دفاع غیر شرافتمندانه از بدترین اپورتونیسم است. کارتل‌های بین‌المللی نشان میدهند که انحصارات سرمایه‌داری اکنون چه اندازه گسترش یافته‌اند و مبارزه میان گروهبندیهای سرمایه‌داران بر سر چیست. نکتهٔ اخیر مهمترین نکته است. مفهوم تاریخی و اقتصادی جریانی که اکنون میگذرد، فقط با توجه بدین نکته بر ما روشن خواهد شد، زیرا شکل مبارزه میتواند تغییر کند و بعلل گوناگونی که جنبهٔ نسبتاً فرعی و گذرا دارند، پیوسته تغییر هم میکند، ولی ماهیت مبارزه و محتوی طبقاتی آن تا زمانی که طبقات وجود دارند، هرگز نمیتواند تغییر کند. روشن است که مثلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی ضمن استدلالات تئوریک خود در ماهیت امر به آن پیوسته است (درباره این مطلب در صفحات بعد صحبت خواهیم کرد) نفعش در آنستکه روی محتوی مبارزهٔ اقتصادی امروزین (بر سر تقسیم جهان) پرده بکشد و گاه روی این و گاه روی آن شکل از این مبارزه تکیه کند. کائوتسکی

* Liefmann. «Kartelle und Trusts»، فصل ۲. A، ص ۱۶۱.

هم همین اشتباه را دارد. در اینجا هم البته سخن بر سر بورژوازی آلمان نیست، بلکه بر سر بورژوازی جهانی است. سرمایه‌داران جهان را نه بعلت خباثت خاص خود، بلکه بدین علت تقسیم میکنند که مرحلهٔ کنونی تراکم، آنها را وامیدارد برای دریافت سود به این راه گام نهند؛ ضمناً آنها جهان را «برحسب سرمایه» و «به نسبت قدرت خود» تقسیم میکنند، زیرا در سیستم تولید کالایی و سرمایه‌داری شیوهٔ دیگری برای تقسیم نمیتواند وجود داشته باشد. قدرت هم برحسب چگونگی رشد اقتصادی و سیاسی تغییر میکند. برای پی بردن به چگونگی جریانی که میگذرد باید معلوم کرد که چه مسائلی در نتیجهٔ تغییر قدرت حل میشود، و اما این مسئله که تغییرات مزبور «صرفاً» اقتصادی هستند یا غیر اقتصادی (مثلاً نظامی)، مسئله‌ایست فرعی که نمیتواند هیچ چیزی را در نظریات بنیادی مربوط به دوران جدید سرمایه‌داری، تغییر دهد. خلط مسئله محتوی مبارزه و سازش میان گروهبندیهای سرمایه‌داران با مسئلهٔ شکل مبارزه و سازش میان آنان (امروز مسالمت‌آمیز، فردا غیر مسالمت‌آمیز، پس‌فردا باز هم غیر مسالمت‌آمیز)، معنایش تنزل تا سطح یک عنصر سفسطه‌جو است.

دوران سرمایه‌داری جدید بما نشان میدهد که میان گروهبندیهای سرمایه‌داران مناسبات معینی بر زمینهٔ تقسیم اقتصادی جهان پدید می‌آید و همروند با این جریان و در پیوند با آن میان گروهبندیهای سیاسی، دولتها، مناسبات معینی بر زمینهٔ تقسیم ارضی جهان یعنی مبارزه بر سر مستعمرات، «مبارزه بر سر منطقهٔ اقتصادی» پدید می‌آید.

۶ — تقسیم جهان میان دول بزرگ

آ. سوپان جغرافیادان در کتاب خود دربارهٔ «گسترش قلمرو مستعمراتی اروپا»*، دربارهٔ چگونگی این گسترش در پایان قرن نوزدهم به نتیجهٔ مختصر زیرین رسیده است:

---

* A. Supan. «Die territoriale Entwicklung der europäischen Kolonien», 1906، ص ۲۵۴ (آ. سوپان. «گسترش قلمرو مستعمراتی اروپا»، سال ۱۹۰۶. هـ. ت.).

درصد مساحت سرزمینهای متعلق به دول استعماری اروپا (و نیز ایالات متحده):

	سال ۱۸۷۶	سال ۱۹۰۰	افزایش
در افریقا	۱۰,۸٪	۹۰,۴٪	+۷۹,۶٪
در پلینزی	۵۶,۸٪	۹۸,۹٪	+۴۲,۱٪
در آسیا	۵۱,۵٪	۵۶,۶٪	+۵,۱٪
در استرالیا	۱۰۰,۰٪	۱۰۰,۰٪	—
در قارهٔ آمریکا . . .	۲۷,۵٪	۲۷,۲٪	−۰,۳٪

نگارنده چنین نتیجه میگیرد: «پس مشخصهٔ این دوران عبارتست از تقسیم افریقا و پلینزی». چون دیگر در آسیا و آمریکا سرزمینهای اشغال‌نشده یعنی سرزمینهایی که به هیچ دولت تعلق نداشته باشد، وجود ندارد، نتیجه‌گیری سوپان را باید بسط داد و گفت: مشخصهٔ دوران مورد بررسی عبارت است از تقسیم نهایی جهان، نهایی هم به مفهوم امکان‌ناپذیر بودن تقسیم مجدد جهان نیست، — برعکس، تقسیم مجدد جهان امکان‌پذیر و ناگزیرست، — نهایی بدین مفهوم است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه‌داری کار تصرف سرزمینهای اشغال‌نشده را در سیارهٔ ما بپایان رسانده است. برای نخستین بار جهان یکسره تقسیم‌شده از کار درآمد و از این پس فقط تقسیم مجدد آن یعنی از دست یک «صاحب» بدست دیگری افتادن آن در پیش خواهد بود، نه از بی‌صاحبی بدست «صاحب» افتادن.

پس ما دوران خاصی را میگذرانیم که دوران سیاست جهانی استعماری است و با «جدیدترین مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری» یعنی با سرمایهٔ مالی محکمترین پیوند را دارد. بدینجهت پیش از هرچیز باید به بررسی مشروحتر فاکت‌ها پرداخت تا وجه تمایز این دوران با ادوار پیشین و نیز چگونگی وضع کنونی با دقتی هر چه بیشتر روشن شود. اینجا

نخست دو پرسش مشخص پیش می‌آید: یکی اینکه آیا تشدید سیاست استعماری یعنی حدت مبارزه بر سر مستعمرات همانا در دوران سرمایهٔ مالی مشاهده میشود و دیگر آنکه جهان در حال حاضر از این لحاظ چگونه تقسیم شده است.

موریس نگارندهٔ آمریکایی ضمن کتاب خود دربارهٔ تاریخ استعمار* کوشیده است ارقام مربوط به وسعت مستعمرات انگلیس، فرانسه و آلمان را در دوره‌های مختلف قرن نوزدهم تلخیص کند. و اینست خلاصهٔ نتایجی که او بدست آورده است:

میزان وسعت مستعمرات

سال	انگلیس: ساحت (به میلیون میل مربع)	انگلیس: جمعیت (به میلیون نفر)	فرانسه: ساحت (به میلیون میل مربع)	فرانسه: جمعیت (به میلیون نفر)	آلمان: ساحت (به میلیون میل مربع)	آلمان: جمعیت (به میلیون نفر)
۱۸۳۰—۱۸۱۵	؟	۱۲۶,۴	۰,۰۲	۰,۵	—	—
۱۸۶۰	۲,۵	۱۴۵,۱	۰,۲	۳,۴	—	—
۱۸۸۰	۷,۷	۲۶۷,۹	۰,۷	۷,۵	—	—
۱۸۹۹	۹,۳	۳۰۹,۰	۳,۷	۵۶,۴	۱,۰	۱۴,۷

* Henry C. Morris. «The History of Colonization». N. Y., 1900, vol. II, pp. 88; I, 419; II, 304 (هانری موریس: «تاریخ استعمار». نیویورک، سال ۱۹۰۰، جلد ۲، ص ۸۸؛ جلد ۱، ص ۴۱۹؛ جلد ۲، ص ۳۰۴. هـ. ت).

استیلای استعماری انگلیس در سالهای ۱۸٦۰ — ۱۸۸۰ به شدت فوق‌العاده میرسد و در دوران بیست‌سالهٔ آخر قرن نوزدهم نیز شدت بسیار دارد. استیلای استعماری فرانسه و آلمان همانا در بیست سال آخر قرن نوزدهم شدت خاص کسب میکند. در صفحات پیش دیدیم که سرمایه‌داری ماقبل انحصار یعنی آن سرمایه‌داری که رقابت آزاد در آن نقش عمده داشت، در فاصلهٔ سال‌های ۱۸٦۰ و ۱۸۷۰ به حد اعلای رشد خود رسید. و اکنون می‌بینیم که درست پس از همین دوران است که «اعتلای» عظیم استیلای استعماری آغاز میشود و مبارزه بر سر تقسیم ارضی جهان به حدت فوق‌العاده میرسد. پس در این واقعیت تردید نیست که گذار سرمایه‌داری به مرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری، به سرمایهٔ مالی، با حدت مبارزه برای تقسیم جهان در ارتباط است.

هوبسن در کتاب خود دربارهٔ امپریالیسم، سالهای ۱۸۸٤ — ۱۹۰۰ را بعنوان سالهای «توسعه‌طلبی» بیشتر (توسعهٔ متصرفات) دول عمدهٔ اروپا مشخص کرده است. طبق محاسبهٔ او طی این مدت انگلیس — ۳,۷ ملیون میل مربع با جمعیت ۵۷ ملیون، فرانسه — ۳,٦ ملیون میل مربع با جمعیت ۳٦,۵ ملیون، آلمان — ۱ ملیون میل مربع با جمعیت ۱٤,۷ ملیون، بلژیک — ۹۰۰ هزار میل مربع با جمعیت ۳۰ ملیون و پرتقال ۸۰۰ هزار میل مربع با جمعیت ۹ ملیون نفر بدست آورده است. تلاش برای تصرف مستعمرات که در پایان قرن نوزدهم، خاصه پس از سال ۱۸۸۰، همهٔ دول سرمایه‌داری بدان دست زدند، واقعیت بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است.

در سالهای ۱۸٤۰ — ۱۸٦۰ یعنی در دوران اوج شکفتگی رقابت آزاد در انگلیس، سیاستمداران بورژوامشرب بلندپایهٔ آن کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدایی کامل آنها را از انگلستان امری ناگزیر و سودمند میشمردند. م. بر ضمن مقالهٔ خود دربارهٔ «امپریالیسم امروزین انگلیس»* که در سال ۱۸۹۸ انتشار یافت،

* مجلهٔ «Die Neue Zeit» (٤۱)، سال شانزدهم، شمارهٔ ۱، سال ۱۸۹۸، ص ۳۰۲.

یادآور میشود که چگونه در سال ۱۸۵۲ زمامدار انگلیسی چون دیسرائلی که بطور کلی تمایلش به امپریالیسم بود، میگفت: «مستعمرات بسان سنگ آسیا برگردن ما آویخته‌اند». ولی در پایان قرن نوزدهم کسانی چون سسیل رودس و جوزف چمبرلن قهرمان دوران از کار درآمدند که به تبلیغ امپریالیسم میپرداختند و با نهایت وقاحت سیاست امپریالیستی بکار میبردند!

شایان توجه است که در همان زمان ارتباط میان ریشه‌های باصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی‌سیاسی امپریالیسم امروزین در این سیاستمداران بلندپایهٔ بورژوازی انگلیس روشن بود. چمبرلن امپریالیسم را بعنوان یک «سیاست حقیقی، خردمندانه و صرفه‌جویانه» تبلیغ میکرد و اشارهٔ خاصش به رقابتی بود که انگلیس اکنون از سوی آلمان و آمریکا و بلژیک در بازار جهانی با آن روبروست. سرمایه‌داران هنگام تأسیس کارتل‌ها، سندیکات‌ها و تراست‌ها، میگفتند: راه نجات در انحصارست. رهبران سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم‌نشدهٔ جهان شتاب داشتند، هم‌آوا با آنان میگفتند: راه نجات در انحصارست. سسیل رودس، بطوریکه دوست محرمش روزنامه‌نگار استد تعریف میکرد، در سال ۱۸۹۵ دربارهٔ اندیشه‌های امپریالیستی خود به او گفته بود: «دیروز من به ایست‌اند (محلهٔ کارگری — م.) لندن رفته بودم و در یک جلسه که بیکاران تشکیل داده بودند، شرکت کردم. آنجا نطقهای عجیبی پر از فریادهای نان، نان! — شنیدم و وقتی به خانه باز میگشتم و دربارهٔ منظره‌ای که دیده بودم می‌اندیشیدم، بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد شدم... آرزوی قلبی من حل مسئلهٔ اجتماعی است: برای نجات چهل ملیون جمعیت کشور پادشاهی متحد از جنگ داخلی هلاکت‌بار، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید بر سرزمینهای تازه‌ای دست یابیم تا مازاد جمعیت خود را در آنها جای دهیم و مناطق تازه‌ای برای فروش کالاهایی که در کارخانه‌ها تولید و از معادن استخراج میشود، بدست آریم. من همیشه گفته‌ام که امپراتوری مسئلهٔ شکم است. اگر شما خواستار جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید» *.

---

* مجلهٔ «Die Neue Zeit»، سال شانزدهم، شمارهٔ ۱، سال ۱۸۹۸، ص ۳۰٤.

چنین است اظهارات سال ۱۸۹۵ سسیل رودس، ملیونر، سلطان مالی و مسبب عمدهٔ جنگ انگلیس-بوئر. بطوریکه می‌بینیم دفاع او از امپریالیسم، گرچه لحن آن کمی خشن و وقیحانه است، در ماهیت امر با «تئوری» آقایان ماسلف، زودکوم، پوترسوف، داوید و نیز با بنیادگذار مارکسیسم روسی و هکذا و قس علیهذا، تفاوتی ندارد. سسیل رودس یک سوسیال‌شوینیست اندک شرافتمندانه‌تر بود...

برای دادن یک تصویر حتی‌الامکان دقیقتر از چگونگی تقسیم ارضی جهان و تغییراتی که طی سالهای چند دههٔ اخیر در این زمینه روی داده است، از آمارهای موجود در کتاب پیشگفتهٔ سوپان دربارهٔ مستعمرات مجموعهٔ کشورهای جهان، استفاده میکنیم. سوپان سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۰۰ را مأخذ قرار میدهد، ولی ما سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۱۴ را مأخذ قرار میدهیم (سال ۱۸۷۶ بسیار بجا انتخاب شده است، زیرا درست در همین زمانست که میتوان گفت رشد سرمایه‌داری اروپای غربی در مرحلهٔ ماقبل انحصاری آن، رویهمرفته، بحد کمال خود رسیده است) و بجای آمارهای سال ۱۹۰۰ سوپان، آمارهای تازه‌تری از «جداول آماری و جغرافیایی» هوبنر ذکر میکنیم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر میگیرد، ولی برای آنکه تصویر تقسیم جهان کامل باشد، ما سودمند میدانیم اطلاعات آماری مختصری هم دربارهٔ کشورهای غیرمستعمره و نیمه‌مستعمره که ایران و چین و ترکیه را از آن زمره میدانیم، بر آن بیفزاییم: از میان این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً بطور کامل مستعمره شده است و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند.

نتایج حاصله چنین است: (رجوع شود به جدول ص ۱۱۸).

اینجا ما بطور روشن می‌بینیم که چگونه در مرز میان قرن ۱۹ و ۲۰ تقسیم جهان «بپایان رسیده است». تصرفات مستعمراتی پس از سال ۱۸۷۶ به میزان عظیمی گسترش یافت: تصرفات مستعمراتی شش کشور بزرگ بیش از یک برابر و نیم شده یعنی از ۴۰ ملیون به ۶۵ ملیون کیلومتر مربع رسیده است. افزایش حاصله عبارتست از ۲۵ ملیون کیلومتر مربع یعنی یک برابر و نیم مساحت کشورهای صاحب مستعمره

(۱۶٫۵ ملیون کیلومتر مربع). سه دولت در سال ۱۸۷۶ کاملاً و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً بی‌مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت، مستعمراتی بدست آوردند که مساحت آن ۱۴٫۱ ملیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا و جمعیت آن نزدیک به ۱۰۰ ملیون نفر بود. ناموزونی گسترش تصرفات مستعمراتی بسیار زیادست. اگر مثلاً کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوت چندان زیادی ندارند، با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که تصرفات مستعمراتی کشور اول تقریباً ۳ برابر (از لحاظ مساحت) مجموع تصرفات مستعمراتی کشور دوم و سوم است. ولی از لحاظ میزان سرمایهٔ مالی نیز فرانسه در آغاز دوران مورد بحث، شاید از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن چند بار غنی‌تر بود. عوامل جغرافیایی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و بر بنیاد این شرایط، تأثیر خود را در وسعت تصرفات مستعمراتی اعمال میکنند. هر اندازه هم که جریان همتراز شدن جهان یعنی یکسان شدن شرایط اقتصادی و زندگی کشورهای مختلف، طی سالهای چند دههٔ اخیر زیر فشار صنایع بزرگ، مبادلهٔ کالا و سرمایهٔ مالی، با سرعت به پیش رفته باشد، باز تفاوت زیادی میان آنها باقی مانده است، بدینمعنی که ما میان شش کشور نامبرده از یکسو، کشورهای سرمایه‌داری جوانی را مشاهده میکنیم که با سرعت فوق‌العاده رشد میکنند (آمریکا، آلمان، ژاپن) و از سوی دیگر، کشورهای قدیمی سرمایه‌داری را که رشد آنها در دوران اخیر بسی کندتر از آن سه کشور بوده است (فرانسه و انگلیس) و سرانجام کشوری را که از نظر اقتصادی واپس‌مانده‌تر از همهٔ آنهاست می‌بینیم (روسیه) که در آن امپریالیسم سرمایه‌داری مدرن را، شبکهٔ بسیار انبوهی از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، باصطلاح فرو پوشانده است.

ما مستعمرات نسبتاً کم دول کوچک را نیز در ردهٔ تصرفات مستعمراتی دول بزرگ قرار دادیم که میتوان گفت نزدیکترین آماج «تقسیم مجدد» ممکن و محتمل مستعمرات هستند. این دول کوچک مستعمرات خود را غالباً فقط در نتیجهٔ وجود تضاد میان منافع دول

تصرفات مستعمراتی دول بزرگ (به ملیون کیلومتر مربع و ملیون نفر جمعیت)

	مستعمرات				کشورهای صاحب مستعمره		جمع	
	۱۸۷۶		۱۹۱٤		۱۹۱٤		۱۹۱٤	
	کیلومتر مربع	جمعیت	کیلومتر مربع	جمعیت	کیلومتر مربع	جمعیت	کیلومتر مربع	جمعیت
انگلیس	۲۲,۵	۲۵۱,۹	۳۳,۵	۳۹۳,۵	۰,۳	٤٦,۵	۳۳,۸	٤٤۰,۰
روسیه	۱۷,۰	۱۵,۹	۱۷,٤	۳۳,۲	۵,٤	۱۳٦,۲	۲۲,۸	۱٦۹,٤
فرانسه	۰,۹	٦,۰	۱۰,٦	۵۵,۵	۰,۵	۳۹,٦	۱۱,۱	۹۵,۱
آلمان	—	—	۲,۹	۱۲,۳	۰,۵	٦٤,۹	۳,٤	۷۷,۲
ایالات متحده	—	—	۰,۳	۹,۷	۹,٤	۹۷,۰	۹,۷	۱۰٦,۷
ژاپن	—	—	۰,۳	۱۹,۲	۰,٤	۵۳,۰	۰,۷	۷۲,۲
جمعاً شش دولت بزرگ	٤۰,٤	۲۷۳,۸	٦۵,۰	۵۲۳,٤	۱٦,۵	٤۳۷,۲	۸۱,۵	۹٦۰,٦
مستعمرات دولتهای دیگر (بلژیک، هلند و غیره)							۹,۹	٤۵,۳
نیمه‌مستعمرات (ایران، چین، ترکیه)							۱٤,۵	۳٦۱,۲
دیگر کشورها							۲۸,۰	۲۸۹,۹
جمع اراضی							۱۳۳,۹	۱٦۵۷,۰

بزرگ و کشمکش آنها با یکدیگر و غیره یعنی در نتیجهٔ عواملی که مانع توافق آنان بر سر تقسیم غنیمت میشود، میتوانند حفظ کنند. و اما در مورد کشورهای «نیمه‌مستعمره» باید گفت که این کشورها نموداری از آن اشکال گذار هستند که در همهٔ عرصه‌های طبیعت و جامعه مشاهده میشوند. سرمایهٔ مالی در مجموع روابط اقتصادی و در مجموع مناسبات بین‌المللی چنان نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعی است که حتی کشورهای دارای کاملترین استقلال سیاسی را نیز میتواند به تبعیت از خود وادارد و در واقع هم وامیدارد. نمونه‌های آنرا ما هم اکنون خواهیم دید. ولی بدیهیست که حداعلای «راحتی» و حداکثر فایده را برای سرمایهٔ مالی آن شکلی از تبعیت تأمین میکند که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و خلقهای تحت تبعیت همراه باشد. کشورهای نیمه‌مستعمره در این زمینه نمونهٔ جامعی از یک «حد وسط» هستند. روشن است که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه‌وابسته در دوران سرمایهٔ مالی یعنی در دورانی که تقسیم بقیهٔ بخشهای جهان بپایان رسیده است، میبایست حدت خاصی کسب کند.

سیاست استعماری و امپریالیسم پیش از مرحلهٔ امروزین سرمایه‌داری و حتی پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. روم باستان که بر بنیاد بردگی استوار بود، سیاست استعماری و امپریالیسم اعمال میکرد. ولی اظهار نظرهای «کلی» دربارهٔ امپریالیسم که در آن تفاوت بنیادی میان فرماسیون‌های اقتصادی-اجتماعی از یاد میرود یا تحت‌الشعاع قرار میگیرد، ناگزیر مبتذلات پوچ یا لافزنی‌های نظیر مقایسه «روم کبیر با بریتانیای کبیر»* از کار در می‌آید. حتی سیاست استعماری سرمایه‌داری در مراحل پیشین آن با سیاست استعماری سرمایهٔ مالی تفاوت ماهوی دارد.

---

*C. P. Lucas. «Greater Rome and Greater Britain». Oxf., 1912
(چ. پ. لوکاس. «روم کبیر و بریتانیای کبیر». اکسفورد، سال ۱۹۱۲. ه. ت.) یا Earl of Cromer. «Ancient and modern Imperialism». L., 1910
(گراف کرومر. «امپریالیسم باستانی و کنونی». لندن، سال ۱۹۱۰. ه. ت.).

ویژگی بنیادی سرمایه‌داری امروزین عبارتست از فرمانروایی گروهبندی‌های انحصاری کارفرمایان کلان. این انحصارها بیش از هر وقت زمانی استوارترند که تمام منابع مواد خام در یک دست قبضه میشود و ما دیدیم که گروهبندی‌های بین‌المللی سرمایه‌داران با چه حرارتی میکوشند حریف خود را از هر گونه امکان رقابت محروم سازند و مثلاً کلیهٔ اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را بخرند. داشتن مستعمره بتنهایی تضمین کاملی است برای موفقیت انحصار در قبال هر گونه پیش‌آمدی در مبارزه علیه رقیب، حتی در قبال این پیش‌آمد که حریف بخواهد با وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه سطح رشد سرمایه‌داری بالاتر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام بیشتر احساس شود و هر اندازه رقابت و تلاش برای دست‌یابی به منابع مواد خام سراسر جهان حادتر باشد، آتش مبارزه برای تصرف مستعمرات تیزترست.

شیلدر مینویسد: «میتوان دعوی زیرین را که در نظر برخی‌ها ممکن است ضد و نقیض بنماید، بمیان کشید: امکان اینکه افزایش جمعیت شهری و صنعتی در آینده کم و بیش نزدیک به مانع کمبود مواد خام برای صنایع برخورد کند بسی بیشتر از آنستکه به مانع کمبود خواربار، برخورد کند». مثلاً کمبود چوب که روزبروز گرانتر میشود و کمبود چرم و مواد خام برای صنایع بافندگی، حدت میپذیرد. «گروهبندیهای صاحبان صنایع میکوشند میان کشاورزی و صنایع در تمام گسترهٔ اقتصاد جهانی توازن ایجاد کنند. برای مثال میتوان اتحاد بین‌المللی گروهبندی‌های صاحبان صنایع نخریسی (با الیاف پنبه) را که از سال ۱۹۰۴ در چند کشور از مهمترین کشورهای صنعتی وجود دارد و نیز اتحاد اروپایی گروهبندی‌های صاحبان صنایع نخریسی (با الیاف کتان) را که سپس در سال ۱۹۱۰ از روی نمونهٔ آن تأسیس شد، نام برد» *.

البته رفرمیست‌های بورژوامشرب و در میان آنها بخصوص

* Schilder، همان کتاب، ص ۳۸ — ۴۲.

کائوتسکیست‌های امروز با اشاره به اینکه مواد خام را «میشود» بدون توسل به سیاست استعماری «پرخرج و خطرناک» در بازار آزاد بدست آورد و یا با اشاره به اینکه عرضهٔ مواد خام را «میشود» از راه بهبود «ساده» شرایط کشاورزی بطور کلی بسی افزایش داد، میکوشند اینگونه واقعیات را کم‌اهمیت‌جلوه دهند. ولی چنین اشاراتی مدح امپریالیسم و آرایش چهرهٔ آن از کار درمی‌آید، زیرا ویژگی عمدهٔ سرمایه‌داری امروزین یعنی انحصارات را بدست فراموشی میسپارد. بازار آزاد روزبروز بیشتر به عرصهٔ روزگاران گذشته میپیوندد و سندیکات‌ها و تراست‌های انحصاری روزبروز عرصهٔ آنرا تنگ‌تر میکنند. بهبود «سادهٔ» شرایط کشاورزی هم در بهبود وضع توده‌ها، افزایش دستمزد و کاهش سود خلاصه میشود. و اما تراست‌هایی که بتوانند بجای تصرف مستعمرات در فکر بهبود وضع توده‌ها باشند، جز در پندار رفرمیستهای چاپلوس، در کجا یافت میشوند؟

برای سرمایهٔ مالی علاوه بر منابع کشف‌شدهٔ مواد خام، منابع احتمالی این مواد نیز اهمیت دارد، زیرا تکنیک در دوران ما با سرعتی شگرف پیشرفت میکند و زمینهایی که امروز قابل استفاده نیستند ممکن است فردا در صورت کشف شیوه‌های جدید (که فرضاً یک بانک بزرگ با تشکیل هیئت خاصی از مهندسان و کارشناسان کشاورزی و غیره میتواند بدان تحقق بخشد) و یا صرف مبالغ هنگفت سرمایه، قابل استفاده شوند. این مطلب در مورد اکتشاف ثروتهای معدنی و شیوه‌های جدید تبدیل این یا آن مادهٔ خام و قابل استفاده کردن آن و غیره و غیره نیز، صادق است. از اینجاست تلاش ناگزیر سرمایهٔ مالی برای بسط قلمرو اقتصادی و حتی بسط قلمرو خویش بطور اعم. همانگونه که تراست‌ها دارایی خود را با در نظر گرفتن سودهای «محتمل» آینده (نه سودهای فعلی)، با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو برابر و سه برابر ارزش واقعی به سرمایه بدل میکنند، بهمانگونه نیز سرمایهٔ مالی بطور اعم، با توجه به منابع احتمالی مواد خام و از ترس عقب ماندن در پیکار دیوانه‌وار بر سر آخرین تکه‌های مناطق هنوز تقسیم‌نشدهٔ جهان یا بر سر تقسیم مجدد تکه‌های تقسیم‌شده، میکوشد زمینهای هر چه بیشتری را، از هر نوع و در هرجا و بهر شیوه‌ای که باشد، در چنگ خود قبضه کند.

سرمایه‌داران انگلیسی بوسایل گوناگون میکوشند تولید پنبه را در مستعمرهٔ خود، در مصر، افزایش دهند، — در سال ۱۹۰۴ از مجموع ۲,۳ ملیون هکتار زمین زراعتی در مصر، ۰,۶ ملیون هکتار یعنی بیش از یک چهارم آن زیر کشت پنبه بود. روسها نیز در مستعمرهٔ خود، ترکستان، بهمین طریق عمل میکنند، زیرا بدینسان با سهولت بیشتری میتوانند رقبای خارجی خود را درهم کوبند و منابع مواد خام را به انحصار خود درآورند و تراست بافندگی کم‌خرج‌تر و سودآورتری تشکیل دهند که تولید آن در مؤسسات «فراگیر» یعنی در مؤسساتی انجام گیرد که در آن تمام مراحل تولید پنبه و تهیهٔ فرآورده‌های آن، در یک دست متمرکز باشد.

منافع ناشی از صدور سرمایه نیز انگیزه‌ایست برای تصرف مستعمرات، زیرا در بازار مستعمرات بهتر میتوان (و گاه فقط در آنجاست که میتوان) از طرق انحصاری، رقیب را از میدان بدر کرد، سفارش برای خود گرفت، «ارتباطات» لازم برقرار ساخت و غیره.

آن روبنای غیراقتصادی که بر بنیاد سرمایهٔ مالی بالا می‌آید، سیاست سرمایهٔ مالی و ایدئولوژی آن تمایل به تصرفات مستعمراتی را تشدید میکند. هیلفردینگ بدرستی میگوید: «سرمایهٔ مالی آزادی نمیخواهد، فرمانروایی میخواهد». و اما یک مؤلف بورژوایی فرانسه، گویی در ادامه و تکمیل افکار پیشگفتهٔ سسیل رودس*، مینویسد علل اجتماعی را نیز باید به علل اقتصادی سیاست استعماری امروزین، افزود: «در نتیجهٔ دشواریهای فزایندهٔ زندگی که علاوه بر توده‌های کارگر دامنگیر طبقات متوسط نیز هست، ما می‌بینیم که چگونه در تمام کشورهای دارای تمدن قدیمی «بی‌تابی و برآشفتگی و بیزاری به حدی میرسد که آرامش همگانی را تهدید میکند. این نیروی عصیانگر بیرون جهیده از چارچوب معین طبقاتی را باید مهار کرد و در خارج از کشور به کارهای بزرگ واداشت تا جلوی انفجار آن در داخل گرفته شود»»**.

---

* به این جلد، ص ۱۱۵ مراجعه شود. ه. ت.

** Wahl. «La France aux colonies» (وال. «فرانسه در مستعمرات». ه.ت.)،

وقتی از سیاست استعماری امپریالیسم سرمایه‌داری سخن میرود، باید متوجه بود که سرمایهٔ مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن که خلاصه‌اش مبارزه میان دول بزرگ برای تقسیم اقتصادی و سیاسی جهانست، یکسلسله اشکال گذار به وابستگی برای دولت‌ها پدید می‌آورد. صفت مشخصهٔ این دوران فقط وجود دو گروه اساسی کشورها یعنی کشورهای مستعمره‌دار و کشورهای مستعمره نیست، بلکه اشکال گوناگون کشورهای وابسته یعنی کشورهایی که رسماً استقلال سیاسی دارند، ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند، نیز هست. در صفحات پیش به یکی از این اشکال یعنی به شکل نیمه‌مستعمره اشاره کردیم. بعنوان نمونهٔ دیگر میتوان مثلاً آرژانتین را در نظر گرفت.

شولتسه-گورنیتس ضمن کتاب خود دربارهٔ امپریالیسم بریتانیا مینویسد: «آمریکای جنوبی، خاصه آرژانتین، در چنان وابستگی مالی به لندن قرار دارد که آنرا تقریباً باید مستعمرهٔ بازرگانی انگلیس نامید»*. شیلدر بر پایهٔ گزارشهای سال ۱۹۰۹ کنسول اتریش-هنگری در بوئنوس‌آیرس، میزان سرمایه گذاریهای انگلیس را در آرژانتین ۸ میلیارد و ۷۵۰ ملیون فرانک تخمین زده است. بآسانی میتوان در نظر خود مجسم ساخت که سرمایهٔ مالی انگلیس — و «یار» وفادار این سرمایه یعنی دیپلماسی — در نتیجهٔ این امر چه ارتباطات محکمی با بورژوازی

به نقل از کتاب Henri Russier. «Le Partage de l'Océanie». P., 1905, p. 165 (هانری روسیه. «تقسیم اقیانوسیه». پاریس، سال ۱۹۰۵، ص ۱۶۵. هـ. ت.).

* Schulze-Gaevernitz. «Britischer Imperialismus und englischer Freihandel zu Beginn des 20-ten Jahrhunderts». Lpz., 1906، ص ۳۱۸ (شولتسه-گورنیتس. «امپریالیسم بریتانیا و بازرگانی آزاد انگلیس در آغاز قرن بیستم». لایپزیگ، سال ۱۹۰۶. هـ. ت.) در کتاب Sartorius v. Waltershausen. «Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage im Auslande». Berlin, 1907, S. 46 (سارتوریوس فن والترس‌هائوزن. «سیستم اقتصاد ملی سرمایه گذاری در خارجه». چاپ برلن، ۱۹۰۷، ص ۴۶. هـ. ت.) همین نکته را یادآور شده است.

آرژانتین و با محافل رهبری کنندهٔ مجموع زندگی اقتصادی و سیاسی آن کشور، برقرار میسازد.

پرتقال با داشتن استقلال سیاسی شکل نسبتاً دیگری از وابستگی مالی و دیپلماتیک است. پرتقال کشوریست مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش، ولی عملاً از بیش از ۲۰۰ سال پیش یعنی از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱ — ۱۷۱۴) تحت الحمایهٔ انگلیس است. انگلیس از این کشور و از مستعمرات آن برای تحکیم موضع خود درمبارزه علیه دشمنان خویش، اسپانیا و فرانسه، دفاع کرده و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری برای صدور کالا و خاصه صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن و نیز امکان استفاده از بنادر و جزایر پرتقال و سیستمهای تلگراف آن و غیره و غیره بدست آورده است *. البته چنین مناسباتی همیشه میان دول بزرگ و دول کوچک وجود داشته است، ولی در دوران امپریالیسم سرمایه‌داری این مناسبات به یک سیستم عام و به جزئی از کل مناسبات موجود در عرصهٔ «تقسیم جهان» و به حلقه‌ای از زنجیر معاملات سرمایهٔ مالی سراسر جهان بدل میشود.

برای اتمام بررسی مسئلهٔ تقسیم جهان، نکتهٔ زیر را هم باید خاطرنشان کنیم. تنها مطبوعات آمریکایی و انگلیسی نیستند که اولی پس از جنگ اسپانیا-آمریکا و دومی پس از جنگ انگلیس-بوئر مسئلهٔ تقسیم جهان را در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم بطور کاملاً بی‌پرده و صریح مطرح کرده‌اند و تنها مطبوعات آلمان که با «حقد و حسدی» بیش از همه مراقب اعمال «امپریالیسم بریتانیا» بودند، به‌ارزیابی منظم این امر نپرداخته‌اند، بلکه مطبوعات بورژوایی فرانسه نیز این مسئله را تا آنجا که از نظرگاه بورژوایی میسر بوده است، بحد کافی صریح و گسترده مطرح ساخته‌اند. در این زمینه به کتاب یکی از مورخین بنام دریئو تحت عنوان «مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم» مراجعه میکنیم که در فصل مربوط به «دول بزرگ و

---

* شیلدر، همان کتاب، جلد ۱، ص ۱۶۰ — ۱۶۱.

تقسیم جهان» نوشته است: «طی سالهای اخیر تمام مناطق اشغال‌نشدهٔ جهان، به استثنای چین، توسط دول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و جابجا شدن مراکز نفوذ صورت گرفته که پیش‌درآمد انفجارهای هولناک‌تری در آیندهٔ نزدیک است. زیرا باید عجله کرد: مللی که تا کنون بی نصیب مانده‌اند، با این خطر روبرو هستند که دیگر هیچگاه به سهم خود نرسند و در بهره‌کشی عظیم از جهان که یکی از واقعیات بنیادی قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نورزند. بهمین جهت این اواخر تب توسعه‌طلبی‌های استعماری یعنی تب «امپریالیسم» که چشمگیرترین خصیصهٔ پایان قرن نوزدهم است، سراسر اروپا و آمریکا را فرا گرفته است». نگارنده افزوده است که: «در این تقسیم جهان، در این تلاش تب‌آلود برای دست یافتن به گنجینه‌ها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراتوری‌هایی که در این قرن نوزدهم تشکیل شده‌اند، با جایی که ملتهای تشکیل‌دهندهٔ این امپراتوری‌ها در اروپا احراز میکنند، هیچگونه تناسبی ندارد. دولی که در اروپا موقعیت برتر دارند و تعیین‌کنندهٔ مقدرات آنند، از همین موقعیت برتر در سراسر جهان برخوردار نیستند. ولی چون اقتدار استعماری و امید دست یافتن به ثروت‌های هنوز بحساب نیامده مسلماً تأثیر خود را در نیروی نسبی دول اروپایی خواهد بخشید، مسئلهٔ استعمار — و به بیان دیگر «امپریالیسم» — که هم اکنون نیز وضع سیاسی را در خود اروپا تغییر داده است، این وضع را بیش از پیش تغییر خواهد داد» *.

۷ — امپریالیسم مرحلهٔ خاصی از تکامل سرمایه‌داری است

حال باید بکوشیم نکاتی را که تا کنون دربارهٔ امپریالیسم بیان داشته‌ایم، جمعبندی کنیم و نتایج مشخص از آن بدست آریم.

* J.-E. Driault. «Problèmes politiques et sociaux». P., 1900, ص ۲۹۹ (ژ.-ا. دریئو. «مسائل سیاسی و اجتماعی». پاریس، سال ۱۹۰۰. هـ. ت.).

امپریالیسم با تکامل و ادامهٔ مستقیم خواص بنیادی سرمایه‌داری بطور اعم پدید آمد. ولی سرمایه‌داری فقط در مرحلهٔ معین و بسیار پیشرفتهٔ تکامل خود، به امپریالیسم سرمایه‌داری بدل شد و این هنگامی بود که جریان تبدیل برخی از خواص بنیادی سرمایه‌داری به ضد خود این خواص آغاز گردید و علایم مشخصهٔ دوران گذار از سرمایه‌داری به فرماسیون اجتماعی-اقتصادی عالیتر شکل گرفت و کاملاً نمودار شد. نکته‌ای که از نظر اقتصادی در این روند جنبهٔ اساسی دارد آنستکه رقابت آزاد سرمایه‌داری جای خود را به انحصارهای سرمایه‌داری میدهد. رقابت آزاد خصیصهٔ بنیادی سرمایه‌داری و تولید کالایی بطور اعم است؛ انحصار، نقیض مستقیم رقابت‌آزاد است، ولی رقابت آزاد در برابر چشم ما به انحصار بدل شد بدین معنی که تولید بزرگ پدید آورد و تولید کوچک را از میدان بدر کرد، تولید بزرگ را به تولید کلان تبدیل کرد و تراکم تولید و سرمایه را بدانجا رساند که انحصار از آن پدید آمد و اکنون نیز پدید می‌آید. انحصار عبارتست از: کارتل‌ها، سندیکات‌ها، تراستها و نیز سرمایهٔ حدود ده بانک که با سرمایهٔ این مؤسسات انحصاری در آمیخته است و خود این بانکها هم با میلیاردها سروکار دارند. و اما انحصارها در همانحال که از رقابت آزاد برمیخیزند، رقابت را از میان نمیبرند، بلکه مافوق آن و کنار آن قرار میگیرند و بدینسان یکسلسله تضادها و اصطکاک‌ها و برخوردهای بسیار سخت و تند پدید می‌آورند. انحصار عبارتست از گذار از سرمایه‌داری به نظام عالی‌تر.

اگر تعریف حتی‌المقدور کوتاهتری برای امپریالیسم لازم باشد، باید گفته شود که امپریالیسم مرحلهٔ انحصاری سرمایه‌داریست. چنین تعریفی عمده‌ترین نکته را در بر خواهد داشت، زیرا از یکسو، سرمایهٔ مالی عبارتست از سرمایهٔ بانکی چندبانک کلان انحصارگر که با سرمایهٔ گروهبندی‌های انحصاری صاحبان صنایع درآمیخته است و از سوی دیگر، تقسیم جهان عبارتست از انتقال از مرحلهٔ سیاست استعماری توسعه‌طلبی بلامنازع در مناطقی که توسط هیچیک از دول سرمایه‌داری

اشغال نشده است، به مرحلهٔ سیاست استعماری تملک انحصاری اراضی جهان که کار تقسیم آن پایان یافته است.

ولی تعریف‌های بسیار کوتاه گرچه راحت هستند، زیرا نکتهٔ عمده را در بر دارند، ولی چون باید علایم مشخصهٔ بسیار مهم پدیدهٔ مشمول تعریف را بطور خاص از آنها استنتاج کرد، کافی نیستند. بدینجهت بدون فراموش کردن اهمیت مشروط و نسبی همهٔ تعریف‌ها بطور اعم که هیچگاه نمیتوانند روابط همه‌جانبهٔ پدیده را در تمام جریان تکامل آن فراگیرند، باید چنان تعریف برای امپریالیسم بیان داشت که پنج علامت بنیادی آن یعنی علایم زیرین را در بر گیرد: ۱) رسیدن تراکم تولید و سرمایه به چنان درجهٔ بالایی از رشد که انحصارات دارای نقش قاطع در زندگی اقتصادی را پدید آورده است؛ ۲) درآمیزی سرمایهٔ بانکی با سرمایهٔ صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر پایهٔ این «سرمایهٔ مالی»؛ ۳) صدور سرمایه برخلاف صدور کالا اهمیت خاص کسب میکند؛ ٤) تشکیل گروهبندی‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داران که جهان را میان خود تقسیم میکنند و ٥) پایان تقسیم ارضی جهان میان بزرگترین دول سرمایه‌داری. امپریالیسم عبارتست از سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل خود که در آن تسلط انحصارات و سرمایهٔ مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت بارز کسب کرده، تقسیم جهان میان تراست‌های بین‌المللی آغاز شده و تقسیم ارضی سراسر جهان میان بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان یافته است.

ما پایینتر باز هم خواهیم دید که اگر فقط مفاهیم بنیادی صرفاً اقتصادی (که تعریف مذکور فقط بدانها محدودست) منظور نظر نباشد، بلکه جای مرحلهٔ کنونی سرمایه‌داری در پویهٔ تاریخ در قیاس با سرمایه‌داری بطور کلی و یا رابطهٔ میان امپریالیسم و دو جریان اساسی جنبش کارگری نیز در نظر گرفته شود، آنوقت چگونه میتوان و باید امپریالیسم را به گونهٔ دیگری تعریف کرد. ولی اکنون باید خاطرنشان کنیم که امپریالیسم به مفهومی که در بالا از آن سخن رفت، بیشک مرحلهٔ خاصی از تکامل سرمایه‌داریست. برای آنکه خواننده بتواند تصور حتی‌الامکان مستدل‌تری از امپریالیسم داشته باشد، ما به

عمد کوشیدیم تا هرچه بیشتر اقوال آن اقتصاددانان بورژوامشرب را نقل کنیم که مجبورند واقعیات کاملاً مسلم و انکارناپذیر مربوط به اقتصاد امروزین سرمایه‌داری را بپذیرند. بهمین منظور نیز اطلاعات آماری مفصلی ذکر کردیم که براساس آنها میتوان دید سرمایهٔ بانکی چه اندازه افزایش یافته است و غیره و تبدیل کمیت به کیفیت یعنی گذار از سرمایه‌داری پیشرفته به امپریالیسم، در چه زمینهٔ خاصی نمودار شده است. البته نیازی به گفتن نیست که در طبیعت و جامعه مرزها همه مشروط و متغیرند و لذا نادرست است اگر مثلاً برسر این مطلب که استقرار «نهایی» امپریالیسم در چه سالی یا در چه دهه‌ای انجام گرفته است، به بحث پرداخته شود.

ولی دربارهٔ تعریف امپریالیسم در درجهٔ اول باید با کارل کائوتسکی، تئوریسین عمدهٔ مارکسیستی در دوران به اصطلاح انترناسیونال دوم یعنی دوران ۲۵ سالهٔ ۱۸۸۹ — ۱۹۱٤ به بحث پرداخت. کائوتسکی در سال ۱۹۱۵ و حتی از آنهم دورتر در نوامبر سال ۱۹۱٤ بنحوی کاملاً قاطع با اندیشه‌های بنیادی مصرحه در تعریفی که ما از امپریالیسم بیان داشتیم به مخالفت برخاست و اعلام داشت که امپریالیسم را باید نه به مفهوم «فاز» یا مرحله‌ای از رشد اقتصاد، بلکه به مفهوم سیاست و آنهم سیاست مشخصی که سرمایهٔ مالی آنرا «مرجح میشمارد» تلقی کرد، امپریالیسم را نمیتوان با «سرمایه‌داری امروزین» «یکسان گرفت»، اگر امپریالیسم به مفهوم «تمام پدیده‌های سرمایه‌داری امروزین» یعنی کارتل‌ها، حمایت گمرکی، تسلط صاحبان سرمایهٔ مالی و سیاست استعماری تلقی شود، آنوقت صحبت از ضرورت امپریالیسم برای سرمایه‌داری «تکرار مکرر بسیار خنکی» از کار در خواهد آمد، زیرا در آنصورت «طبیعی است که امپریالیسم برای سرمایه‌داری ضرورت حیاتی دارد» و غیره. برای آنکه فکر کائوتسکی به دقیقترین نحو بیان شده باشد، به نقل تعریفی میپردازیم که او دربارهٔ امپریالیسم بیان داشته است و مستقیماً در جهت خلاف ماهیت اندیشه‌هایی است که ما بیان میداریم (زیرا کائوتسکی دیریست از اعتراضات کسانی از اردوگاه مارکسیست‌های آلمانی که طی سالیان دراز این اندیشه‌ها را

تبلیغ کرده‌اند، بعنوان اعتراضات جریان معینی در مارکسیسم، اطلاع دارد).
بموجب تعریف کائوتسکی:

«امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای سطح عالی رشد است. امپریالیسم یعنی تمایلی که هر ملت (nation — م.) دارای نظام سرمایه‌داری صنعتی ابراز میدارد برای آنکه سرزمینهای هر چه بیشتر دارای نظام فلاحتی را (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) بدون توجه به اینکه چه ملتهایی در آنها ساکنند، به سرزمین خود ملحق سازد یا تحت تسلط خود درآورد»*.

این تعریف اصلاً به هیچ دردی نمیخورد، زیرا بطور یکجانبه و به بیان دیگر خودسرانه فقط مسئلهٔ ملی را برجسته میکند (گواینکه این مسئله، هم بخودی خود و هم در ارتباطش با امپریالیسم، حایز نهایت اهمیت است) و آنرا بطور خودسرانه و نادرست فقط به سرمایهٔ صنعتی کشورهایی که سرزمین ملل دیگر را به خود ملحق میسازند، مربوط میکند و بهمین طرز خودسرانه و نادرست نیز موضوع الحاق سرزمینهای دارای نظام فلاحتی را به پیش میکشد.

امپریالیسم عبارتست از تمایل به الحاق‌طلبی — چنین است ماحصل بخش سیاسی تعریف کائوتسکی. این مطلبی است درست، اما بسیار ناقص، زیرا از لحاظ سیاسی امپریالیسم بطور کلی عبارتست از تمایل به اعمال زور و گرایش به ارتجاع. ولی آنچه که در اینجا مورد توجه ماست، جانب اقتصادی مسئله است که خود کائوتسکی در تعریف خود بمیان کشیده است. نادرستیهای تعریف کائوتسکی بلافاصله بچشم میخورد. خصیصهٔ امپریالیسم اتفاقاً سرمایهٔ صنعتی نیست، بلکه سرمایهٔ مالی است. تصادفی نیست که آنچه در فرانسه از سالهای هشتاد قرن گذشته موجب حد اعلای تشدید سیاست الحاق‌طلبی (استعماری) شد، همان افزایش بسیار سریع سرمایهٔ مالی در عین تضعیف سرمایهٔ صنعتی بود.

---

* مجلهٔ «Die Neue Zeit» ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شمارهٔ ۲، (سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۰۹، و نیز همان مجله، سال ۱۹۱۵، شمارهٔ ۲، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.

آنچه که صفت مشخصهٔ امپریالیسم را تشکیل میدهد فقط تمایل به الحاق سرزمین‌های دارای نظام فلاحتی نیست، بلکه تمایل به الحاق حتی صنعتی‌ترین سرزمین‌ها نیز هست (اشتهای آلمان برای خوردن بلژیک و اشتهای فرانسه برای خوردن لورن)، زیرا اولاً، پایان یافتن تقسیم جهان موجب میشود که هنگام تقسیم مجدد به هر سرزمینی دست بیاندازند؛ ثانیاً، خصیصهٔ ماهوی امپریالیسم عبارتست از رقابت چند دولت بزرگ با یکدیگر بر سر سرکردگی (هژمونی — م.) و به بیان دیگر، بر سر متصرفات ارضی، منتها نه مستقیماً برای خود، بلکه بیشتر برای تضعیف طرف مخالف و تخریب مبانی سرکردگی آن (بلژیک برای آلمان بعنوان تکیه‌گاه علیه انگلیس، و بغداد برای انگلیس بعنوان تکیه‌گاه علیه آلمان، اهمیت خاص دارد و غیره).

کائوتسکی بویژه — و بارها — به انگلیسی‌ها که گویا مفهوم صرفاً سیاسی واژهٔ امپریالیسم را بهمان مفهوم مورد نظر او یعنی کائوتسکی، وضع کرده‌اند، استناد میورزد. ما نیز به هوبسن انگلیسی مراجعه میکنیم و در کتاب «امپریالیسم» تألیف او که در سال ۱۹۰۲ منتشر شده است، چنین میخوانیم:

«وجه تمایز امپریالیسم جدید با امپریالیسم قدیم اینستکه اولاً، در دوران امپریالیسم جدید، بجای تلاشهای یک امپراتوری توسعه‌یابنده، تئوری و پراتیک امپراتوریهای رقابت‌گری معمول میشود که همهٔ آنها برای توسعه‌طلبی سیاسی و تحصیل مزایای بازرگانی، ولع یکسانی از خود نشان میدهند و ثانیاً، منافع سرمایهٔ مالی یا منافع ناشی از سرمایه‌گذاری بر منافع بازرگانی تفوق می‌یابد» *.

پس می‌بینیم که استناد دربست کائوتسکی به انگلیسی‌ها عموماً، در واقعیت امر بهیچوجه صحیح نیست (او حداکثر میتوانست به امپریالیست‌های مبتذل انگلیسی یا ستایشگران آشکار امپریالیسم استناد ورزد). ما می‌بینیم که کائوتسکی علیرغم دعوی خود در مورد ادامهٔ دفاع از مارکسیسم، در قیاس با هوبسن سوسیال‌لیبرال عملاً یک گام

Hobson. «Imperialism». L., 1902, p. 324.*

به پس میگذارد، زیرا هوبسن دو ویژگی «تاریخی مشخص» امپریالیسم کنونی یعنی: ۱) رقابت چند امپریالیسم و ۲) تفوق فینانسیست بر بازرگان را درست‌تر در نظر میگیرد (کائوتسکی با تعریف خود اتفاقاً خصلت تاریخی مشخص را به مسخره میگیرد!). خلاصه اینکه اگر بطور عمده صحبت از این باشد که کشور صنعتی کشور دارای نظام فلاحتی را بخود ملحق میکند، آنوقت نقش بازرگان است که تفوق پیدا خواهد کرد.

تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیرمارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن، همانگونه که پایینتر خواهیم دید، پایه‌ایست برای سیستم کاملی از نظریات که در تمام جهات، هم با تئوری مارکسیستی و هم با پراتیک مارکسیستی پیوند میگسلد. بحثی که کائوتسکی در بارهٔ الفاظ براه انداخته است مبنی براینکه آیا مرحلهٔ جدید سرمایه‌داری باید امپریالیسم نامیده شود یا مرحله‌ای از سرمایهٔ مالی، بحثی است بکلی غیرجدی. هر اسمی که میخواهید رویش بگذارید، در اصل مطلب تغییری نمیکند. اصل مطلب هم اینستکه کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا میسازد و الحاق‌طلبی را سیاستی که سرمایهٔ مالی آنرا «مرجح میشمارد» تفسیر میکند و سیاست بورژوایی دیگری را که گویا میتواند بر همان پایهٔ سرمایهٔ مالی وجود داشته باشد، در نقطهٔ مقابل آن میگذارد. نتیجه آن میشود که گویا انحصارها در عرصهٔ اقتصاد میتوانند با شیوهٔ عمل غیرانحصاری و فارغ از زورگویی و استیلاگری در عرصه سیاست همساز باشند. و نیز نتیجه چنین میشود که گویا تقسیم ارضی جهان که کار آن درست در دوران سرمایهٔ مالی به فرجام رسیده است و مبنای ویژگی اشکال کنونی رقابت میان بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری را تشکیل میدهد، میتواند با سیاست غیر-امپریالیستی همساز باشد. نتیجه‌ای که از همهٔ اینها بدست می‌آید عبارتست از لاپوشانی و ساییدن لبه‌های تیز بنیادی‌ترین تضادهای مرحلهٔ جدید سرمایه‌داری بجای شکافتن و نمایاندن ژرفای آنها و به بیان دیگر عبارتست از رفرمیسم بورژوایی بجای مارکسیسم.

کائوتسکی با یکی از مدافعان آلمانی امپریالیسم و الحاق‌طلبی بنام

کونف به بحث میپردازد. شخص اخیر با وقاحت و بی‌ملاحظه چنین استدلال میکند که: امپریالیسم عبارتست از سرمایه‌داری مدرن؛ رشد سرمایه‌داری روندی است ناگزیر و مترقی؛ پس امپریالیسم مترقی است؛ پس بر امپریالیسم باید سجده برد و آنرا ثنا خواند! و این چیزیست شبیه به همان کاریکاتوری که نارودنیک‌ها در سالهای ۱۸۹۴ — ۱۸۹۵ از مارکسیست‌های روس میساختند و میگفتند: حال که مارکسیست‌ها سرمایه‌داری را در روسیه روندی ناگزیر و مترقی میشمارند، پس باید میخانه باز کنند و به پروردن سرمایه‌داری بپردازند. و اما کائوتسکی علیه کونف زبان به اعتراض میگشاید و میگوید: نخیر، امپریالیسم، سرمایه‌داری مدرن نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه‌داری مدرن است و ما میتوانیم و باید علیه این سیاست، علیه امپریالیسم، علیه الحاق‌طلبی و نظایر آنها مبارزه کنیم.

این اعتراض به ظاهر معقول مینماید، ولی در واقعیت امر با تبلیغ آشتی با امپریالیسم که به شیوه‌ای ظریفتر و استتارشده‌تر (و لذا خطرناکتر) انجام میگیرد، فرقی ندارد، زیرا «مبارزه» علیه سیاست تراست‌ها و بانک‌ها بقسمی که دست به ترکیب پایه‌های اقتصاد تراست‌ها و بانک‌ها نخورد، چیزی جز رفرمیسم و پاسیفیسم بورژوایی نیست و چیزی جز آرزوهای ساده‌دلانه و بی‌آزار از کار در نمی‌آید. نادیده انگاشتن تضادهای موجود و فراموش کردن مهمترین آنها بجای شکافتن و نمایاندن تمام ژرفای این تضادها — چنین است تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و روشن است که یک چنین «تئوری» فقط به امر دفاع از فکر وحدت با کونف‌ها کمک میکند!

کائوتسکی مینویسد: «از نظر صرفاً اقتصادی نمیتوان این امر را امکان‌ناپذیر دانست که سرمایه‌داری مرحلهٔ جدید دیگری‌را هم بگذراند که در آن سیاست کارتل‌ها را به عرصه سیاست خارجی بسط دهد و به بیان دیگر مرحله‌ای را بنام اولترا-امپریالیسم بگذراند»*. مرحلهٔ

* مجلهٔ «"Die Neue Zeit"»، ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شمارهٔ ۲ (سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۲۱. و نیز همین مجله، سال ۱۹۱۵، شمارهٔ ۲، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.

اولترا‌ـامپریالیسم یعنی مرحلهٔ فراسوی امپریالیسم یا اتحاد امپریالیسم‌های سراسر جهان بجای مبارزهٔ آنها علیه یکدیگر، مرحلهٔ سوقوف شدن جنگ‌ها در نظام سرمایه‌داری، مرحلهٔ «بهره‌کشی مشترک از جهان توسط سرمایهٔ مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده است» *.

ما ناچاریم باز هم به این تئوری «اولترا‌ـامپریالیسم» باز گردیم تا بتفصیل نشان دهیم که این تئوری چه اندازه قطعی و بی‌بازگشت از مارکسیسم دور میشود و با آن پیوند میگسلد. ولی اینجا بر وفق طرح کلی که برای این کتاب تهیه کرده‌ایم، باید نخست نظری به آمارهای اقتصادی دقیق مربوط به این مسئله بیفکنیم. آیا «اولترا‌ـامپریالیسم» «از نظر صرفاً اقتصادی» امکان‌پذیرست یا این دعوی اولترا‌ـجفنگ است؟

اگر غرض از تأکید از نظر صرفاً اقتصادی یک تجرید «صرف» باشد، آنوقت همهٔ مطالبی که میتوان گفت در این حکم خلاصه میشود: تکامل در جهت انحصارها، یعنی در جهت انحصار جهانی واحد، در جهت تراست جهانی واحد انجام میگیرد. این امریست مسلم، ولی در عین حال تأکیدیست بکلی بی‌محتوی، مثل اینکه گفته شود: «تکامل» در جهت تولید محصولات غذایی در آزمایشگاهها «انجام میگیرد». «تئوری» اولترا‌ـامپریالیسم به چنین مفهومی همان اندازه جفنگ است که «تئوری اولترا‌ـکشاورزی».

ولی اگر بخواهیم از شرایط «صرفاً اقتصادی» در دوران سرمایهٔ مالی بعنوان دوران تاریخی مشخص مربوط به آغاز قرن بیستم، سخن گوییم، آنوقت بهترین پاسخ به تجریدات بی‌جان «اولترا‌ـامپریالیسم» (تجریداتی که فقط به ارتجاعیترین هدف یعنی به انحراف افکار از توجه به ژرفای تضادهای هم‌اکنون موجود، کمک میکند)، این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی امروز را در مقابل آن بگذاریم. ضمناً سخنان بی‌محتوی کائوتسکی دربارهٔ اولترا‌ـامپریالیسم مشوقی است برای یک فکر عمیقاً خطا و مساعد بحال مدافعان امپریالیسم دربارهٔ

---

* «Die Neue Zeit»، ۳۰ آوریل ۱۹۱۵، شمارهٔ ۱، ص ۱۴۴.

اینکه گویا تسلط سرمایهٔ مالی از شدت ناموزونی‌ها و تضادهای درون اقتصاد جهانی میکاهد، و حال آنکه در واقعیت امر این تسلط بر شدت آنها میافزاید.

ر. کالور در کتاب مختصر خود تحت عنوان «مقدمه‌ای دربارهٔ اقتصاد جهانی»* کوششی بکار برده است تا از آمارهای عمدهٔ صرفاً اقتصادی که بکمک آنها میتوان از تناسب های درون اقتصاد جهانی در مرز میان قرن نوزدهم و بیستم، تصور مشخص بدست آورد، نتیجه گیری کند. او سراسر جهان را به ٥ «منطقهٔ اقتصادی عمده» تقسیم میکند: ۱) اروپای میانه (شامل همهٔ اروپا سوای روسیه و انگلیس)؛ ۲) بریتانیا؛ ۳) روسیه؛ ٤) آسیای شرقی و ٥) آمریکا. ضمناً مستعمرات را در «مناطق» دولتهایی که این مستعمرات بدانها تعلق دارند، میگنجاند و چند کشور معدود نظیر ایران، افغانستان و عربستان در آسیا، مراکش و حبشه در افریقا و غیره را که میان این مناطق تقسیم نشده‌اند، «کنار میگذارد».

اینک خلاصه‌ای از آمارهای اقتصادی که او دربارهٔ این مناطق ذکر میکند: (رجوع شود به جدول ص ۱۳٥).

در این جدول ما سه منطقهٔ دارای سطح بالای رشد سرمایه‌داری مشاهده میکنیم: اروپای میانه، بریتانیا و آمریکا (راهها و وسایل حمل و نقل، بازرگانی و صنایع آنها بسیار گسترش یافته است). از میان کشورهای این مناطق سه کشور بر جهان فرمان میرانند: آلمان، انگلیس و ایالات متحده. رقابت امپریالیستی و مبارزه میان آنها بعلت آنکه آلمان مساحت ناچیز و مستعمرات اندکی دارد، بسیار حادست. ایجاد «اروپای میانه» کاری است مربوط به آینده که در جریان پیکار شدید پدید می‌آید. مشخصهٔ سراسر اروپا عجالتاً تفرقهٔ سیاسی است. برعکس، در منطقهٔ بریتانیا و در منطقهٔ آمریکا مرکزیت سیاسی در سطح بسیار بالاست، ولی میان مستعمرات بیکران اولی و مستعمرات ناچیز دومی عدم تناسب فاحش وجود دارد. در مستعمرات هم

R. Calwer. «Einführung in die Weltwirtschaft». Brl., 1906. *

مناطق عمدهٔ اقتصادی جهان	مساحت (به سلیون کیلومتر مربع)	جمعیت (به سلیون نفر)	راه‌ها و وسایل حمل و نقل: راههای آهن (به هزار کیلومتر)	راه‌ها و وسایل حمل و نقل: ناوگان بازرگانی (به سلیون تن)	بازرگانی: مجموع صادرات و واردات (به میلیارد مارک)	صنایع: استخراج زغال سنگ (به سلیون تن)	صنایع: تولید چدن (به سلیون تن)	صنایع: دوکهای صنایع بافندگی (به سلیون عدد)
۱) اروپای سیانه	۲۷,۶ (۲۳,۶)*	۳۸۸ (۱٤٦)	۲۰٤	۸	٤۱	۲۵۱	۱۵	۲٦
۲) بریتانیا	۲۸,۹ (۲۸,٦)*	۳۹۸ (۳۵۵)	۱٤۰	۱۱	۲۵	۲٤۹	۹	۵۱
۳) روسیه	۲۲	۱۳۱	٦۳	۱	۳	۱٦	۳	۷
٤) آسیای شرقی	۱۲	۳۸۹	۸	۱	۲	۸	۰,۰۲	۲
۵) آمریکا	۳۰	۱٤۸	۳۷۹	٦	۱٤	۲٤۵	۱٤	۱۹

* ارقام درون پرانتزها سربوط به مساحت و جمعیت مستعمرات است.

سرمایه‌داری تازه به گسترش آغاز نهاده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روزبروز بیشتر حدت می‌یابد.

سرمایه‌داری در دو منطقه رشد ضعیف دارد: در روسیه و آسیای شرقی. در اولی تراکم جمعیت بسیار اندک و در دومی بسیار زیاد است. در اولی — مرکزیت سیاسی قوی است و دومی فاقد آنست. چین را تازه دارند تقسیم میکنند و مبارزه بر سر آن میان ژاپن و ایالات متحده و غیره روزبروز شدت بیشتری بخود میگیرد.

حال افسانه‌پردازی ساده‌لوحانهٔ کائوتسکی را دربارهٔ اولترا-امپریالیسم «مسالمت‌آمیز» با این واقعیت یعنی با تنوع عظیم وضع اقتصادی و سیاسی، با ناهماهنگی فاحش میان سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره و با مبارزهٔ شدید میان دول امپریالیستی مقایسه کنید. مگر این — تلاش ارتجاعی یک خرده‌بورژوای مرعوب برای گریختن از واقعیت ترسناک نیست؟ مگر کارتل‌های بین‌المللی که در نظر کائوتسکی نطفه‌های «اولترا-امپریالیسم» مینمایند (همانگونه که تولید حب در آزمایشگاه را «میتوان» نطفهٔ اولترا-کشاورزی نامید)، نمونه‌ای از تقسیم و تقسیم مجدد جهان و گذار از تقسیم مسالمت‌آمیز به تقسیم غیرمسالمت‌آمیز و بالعکس را بما نشان نمیدهند؟ مگر سرمایهٔ مالی آمریکایی و غیره که سراسر جهان را با شرکت آلمان، مثلاً در سندیکات بین‌المللی ریل یا در تراست بین‌المللی کشتی‌رانی بازرگانی، به شیوهٔ مسالمت‌آمیز تقسیم کرده بود، اکنون بر پایهٔ تناسب جدید نیروها که از طریق کاملاً غیر مسالمت‌آمیز تغییر می‌یابد، به تقسیم مجدد جهان مشغول نیست؟

سرمایهٔ مالی و تراست‌ها تفاوت میان سرعت رشد بخشهای گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نمیدهند، بلکه بر آن می‌افزایند. و اما وقتی تناسب نیروها بدینسان تغییر کرد، تضاد موجود را، در نظام سرمایه‌داری، با چه وسیله‌ای جز با توسل به نیرو میتوان حل کرد؟ ارقام بسیار دقیق مربوط به تفاوت سرعت رشد سرمایه‌داری و سرمایهٔ مالی در مجموعهٔ اقتصاد جهانی را اطلاعات و آمارهای راه آهن در دسترس ما

میگذارد *. طی سالهای چند دههٔ اخیر گسترش امپریالیسم، طول راههای آهن بدینسان تغییر یافته است:

طول راههای آهن (به هزار کیلومتر)

	در سال ۱۸۹۰	در سال ۱۹۱۳	+
اروپا	۲۲۴	۳۴۶	+۱۲۲
ایالات متحدهٔ آمریکا	۲۶۸	۴۱۱	+۱۴۳
مجموع مستعمرات	۸۲	۲۱۰	+۱۲۸
(مستعمرات و کشورهای مستقل و نیمه‌مستقل با هم)	۱۲۵	۳۴۷	+۲۲۲
کشورهای مستقل و نیمه‌مستقل آسیا و آمریکا	۴۳	۱۳۷	+۹۴
جمع	۶۱۷	۱۱۰۴	

بنابر این سرعت گسترش شبکهٔ راههای آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه‌مستقل) آسیا و آمریکا، از همه‌جا بیشتر بوده است. میدانیم که سرمایهٔ مالی ۴ — ۵ کشور سرمایه‌داری بسیار بزرگ، در این عرصه تسلط و فرمانروایی کامل دارد. احداث دویست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و دیگر کشورهای آسیا و آمریکا معنایش بیش از ۴۰ میلیارد مارک سرمایه گذاری جدید با شرایط بسیار پرصرفه، با تضمین خاص درآمد و با دریافت سفارشهای پرسود برای کارخانه‌های فولادریزی و غیره و غیره است.

* Stat. Jahrbuch für das Deutsche Reich, 1915; Archiv für Eisenbahnwesen, 1892 (سالنامهٔ آماری دولت آلمان، سال ۱۹۱۵ و نیز بایگانی امور راه آهن، سال ۱۸۹۲. هـ. ت.)؛ برخی جزئیات مربوط به چگونگی توزیع راههای آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در سال ۱۸۹۰، ناگزیر به تقریب تعیین شده است.

سرمایه‌داری در مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوسها سریعتر از همه‌جا رشد میکند. در میان آنها دول امپریالیستی جدید پدید می‌آیند (ژاپن). مبارزه میان امپریالیسم‌های جهان حدت می‌پذیرد. باجی که سرمایهٔ مالی از مؤسسات بسیار سودآور مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوسها می‌ستاند، افزایش می‌یابد. هنگام تقسیم این «خوان یغما» سهم بسیار کلانی نصیب کشورهایی میشود که از نظر سرعت رشد نیروهای مولده، همیشه در جای اول قرار نمیگیرند. طول راههای آهن در بزرگترین کشورها بانضمام مستعمرات آنها، بدین قرار بود:

(به هزار کیلومتر)

	در سال ۱۸۹۰	در سال ۱۹۱۳	
ایالات متحده	۲۶۸	۴۱۳	۱۴۵+
امپراتوری بریتانیا . . .	۱۰۷	۲۰۸	۱۰۱+
روسیه	۳۲	۷۸	۴۶ +
آلمان	۴۳	۶۸	۲۵ +
فرانسه	۴۱	۶۳	۲۲ +
جمع پنج کشور . . .	۴۹۱	۸۳۰	۳۳۹+

بنابر این نزدیک به ۸۰ درصد کل راههای آهن در پنج کشور بزرگ متراکم است. ولی تراکم مالکیت در این راهها و تراکم سرمایهٔ مالی بمراتب از این بیشتر است، زیرا مقادیر هنگفتی از سهام و اوراق قرضهٔ مربوط به راههای آهن آمریکا، روسیه و غیره به ملیونرهای فی‌المثل انگلیسی و فرانسوی تعلق دارد.

انگلیس طی این مدت به برکت مستعمرات خویش طول راههای آهن «خود» را ۱۰۰ هزار کیلومتر افزایش داده که چهار برابر میزان افزایش طول راههای آهن آلمان است و حال آنکه همه میدانند که رشد نیروهای مولده در آلمان، خاصه رشد صنایع زغال سنگ و ذوب آهن آن بمراتب سریعتر از انگلیس و بطریق اولی سریعتر از فرانسه و روسیه

بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴٫۹ ملیون تن و انگلیس ۶٫۸ ملیون تن چدن تولید میکرد، ولی در سال ۱۹۱۲ این رقم در آلمان به ۱۷٫۶ ملیون تن و در انگلیس به ۹٫۰ ملیون تن رسید یعنی آلمان برتری عظیم بر انگلیس پیدا کرد! *. حال میپرسیم که در عرصهٔ سرمایه‌داری برای برانداختن تفاوت میان رشد نیروهای مولده و انباشت سرمایه از یکسو و تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» برای سرمایهٔ مالی، از سوی دیگر، چه وسیله‌ای جز جنگ میتواند وجود داشته باشد؟

۸ — طفیلی گری و پوسیدگی سرمایه‌داری

اکنون ما باید باز بیک جانب بسیار مهم امپریالیسم بپردازیم که در اکثر بررسی‌های مربوط به این مبحث غالباً مورد ارزیابی کافی قرار نمیگیرد. یکی از نقایص کار هیلفردینگ مارکسیست آنستکه در قیاس با هوبسن غیر مارکسیست در این زمینه یک گام به پس نهاده است. ما میخواهیم طفیلی گری را که از خصایص امپریالیسم است بررسی کنیم.

چنانکه دیدیم پایهٔ اقتصادی اصلی امپریالیسم — انحصارست. این انحصار یک انحصار سرمایه‌داری است و به بیان دیگر از سرمایه‌داری برخاسته و در محیط عمومی سرمایه‌داری یعنی در محیط تولید کالایی و رقابت، در تضاد دائمی وبی‌درمان با این محیط عمومی قرار دارد. ولی با اینحال این انحصار، مانند هر انحصاری ناگزیر گرایشی در جهت رکود و پوسیدگی پدید می‌آورد، زیرا تثبیت انحصاری قیمت‌ها، با آنکه جنبهٔ موقت دارد، باز انگیزه‌های پیشرفت فنی و بالنتیجه هرگونه پیشرفت دیگر و هرگونه حرکت به پیش را، تا حدود معینی از میان میبرد و علاوه

---

* مقایسه کنید با Edgar Crammond. «The Economic Relations of the British and German Empires», در «Journal of the Royal Statistical Society», 1914, July, pp. 777 ss. (ادگار کراموند. «مناسبات اقتصادی بین امپراتوری انگلیس و امپراتوری آلمان» منتشره در «مجلهٔ انجمن سلطنتی آمار»، ژوئیه سال ۱۹۱۴، ص ۷۷۷ و صفحات بعد. هـ. ت.).

بر این برای جلوگیری مصنوعی از پیشرفت فنی نیز امکان اقتصادی پدید می‌آورد. مثال: شخصی بنام اوئنس در آمریکا یک ماشین بطری‌سازی اختراع کرد که میتوانست در زمینهٔ تولید بطری انقلاب ایجاد کند. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه‌های بطری‌سازی، پروانهٔ اختراع اوئنس را میخرد و توی کشوی میز میگذارد و مانع کاربرد آن میشود. البته در نظام سرمایه‌داری انحصار هرگز نمیتواند رقابت را در بازار جهانی بکلی و برای زمان بسیار طولانی، ازمیان ببرد (و این ضمناً یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولترا-امپریالیسم است). البته موجود بودن امکان برای کاهش هزینهٔ تولید و افزایش سود از طریق بهبود تکنیک، تأثیر خود را بسود نوآوری اعمال میکند. ولی گرایش بسوی رکود و پوسیدگی که خصیصهٔ انحصارست، بنوبهٔ خود، تأثیر خود را حفظ میکند و در برخی از رشته‌های صنعت و در برخی از کشورها در برهه‌های زمانی معین تفوق می‌یابد.

انحصار در زمینهٔ تملک مستعمرات بسیار وسیع و پرثروت یا مستعمرات دارای موقعیت مناسب نیز تأثیر خود را در همان جهت اعمال میکند.

باری، امپریالیسم عبارتست از انباشت عظیم سرمایهٔ پولی در چند کشور معدود که میزان آن چنانکه دیدیم به ۱۰۰ — ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ میگردد. از اینجاست رشد فوق‌العادهٔ طبقه یا به بیان صحیحتر قشر بهره‌بگیر یعنی افرادی که از محل بهرهٔ سهام زندگی میکنند و در هیچ کاری شرکت ندارند یعنی حرفهٔ آنها بی‌عملی است. صدور سرمایه که یکی از مهمترین پایه‌های اقتصادی امپریالیسم است، این گسیختگی کامل ارتباط قشر بهره‌بگیر با تولید را تشدید میکند و بر سراسر کشوری که با بهره‌کشی از کار چند کشور و مستعمرهٔ فراسوی اقیانوس‌ها زندگی میکند، داغ طفیلی‌گری میکوبد.

هوبسن مینویسد: «در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه‌گذاری بریتانیا در خارجه نزدیک به ۱۵ درصد کل ثروت پادشاهی متحده بود»*.

* Hobson، ص ۵۹، ۶۲.

یادآور میشویم که در سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً ۲,۵ برابر شد. هوبسن سپس می‌افزاید: «امپریالیسم تجاوزگر که برای مالیات‌دهندگان بسیار گران تمام میشود و برای صاحبان صنایع و بازرگانان نیز اهمیت بسیار ناچیز دارد... سرچشمهٔ سودهای کلان برای سرمایه‌داریست که در جستجوی جایی برای بکار انداختن سرمایهٔ خویش است»... (برای تمام این مفهوم در زبان انگلیسی فقط یک لفظ «investor» یعنی «سرمایه گذار»، بهره‌بگیر، بکار میرود)... «کل عواید سالیانهٔ بریتانیای کبیر از مجموع بازرگانی خارجی و مستعمراتی یعنی از صادرات و واردات خود در سال ۱۸۹۹، بطوریکه گیفن آمارگر بر پایهٔ ۲,۵ درصد مجموع مبادلات ۸۰۰ ملیون لیره‌ای انگلیس تخمین زده است، به ۱۸ ملیون لیره (نزدیک به ۱۷۰ ملیون روبل) میرسید». این رقم هر اندازه هم که هنگفت باشد، باز نمیتواند چنانکه باید و شاید نشانگر چگونگی امپریالیسم تجاوزگر بریتانیا باشد. نشانگر آن، رقم ۹۰ — ۱۰۰ ملیون لیره درآمد حاصله از سرمایهٔ «گذارده شده»ایست که درآمد قشر بهره‌بگیران را تشکیل میدهد.

درآمد بهره‌بگیران پنج‌بار بیش از درآمد بازرگانی خارجی «بازرگانی»‌ترین کشور جهان است! چنین است ماهیت امپریالیسم و طفیلی گری امپریالیستی.

بدینجهت مفهوم «کشور بهره‌بگیر» (Rentnerstaat) یا کشور رباخوار در نوشتارهای اقتصادی مربوط به امپریالیسم تداول عامه پیدا میکند. جهان به مشتی کشور رباخوار و اکثریت عظیمی از کشورهای وام گیر تقسیم شده است. شولتسه- گورنیتس مینویسد: «در میان سرمایه گذاری‌هایی که در خارجه شده است، سرمایه‌هایی که در کشورهای از نظر سیاسی وابسته یا متحد، به کار رفته‌اند، جای اول را دارند: انگلیس به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام میدهد و ناوگان جنگی انگلیس در صورت لزوم نقش مأمور اجرای عدلیه را بازی میکند. نیروی سیاسی انگلیس، آنرا در قبال برآشفتگی وامداران حفاظت میکند» *. سارتوریوس فن والترس‌هائوزن در کتاب خود تحت عنوان «سیستم اقتصاد ملی سرمایه گذاری

* Schulze-Gaevernitz. «Br. Imp.»، ص ۳۲۰ و صفحات دیگر.

در خارجه»، هلند را نمونهٔ یک «کشور بهره‌بگیر» در نظر میگیرد و خاطرنشان میسازد که انگلیس و فرانسه هم اکنون دارند همینطور میشوند*. شیلدر بر آنستکه پنج کشور صنعتی «کشورهای وام‌دهندهٔ تمام‌عیار» هستند: انگلیس، فرانسه، آلمان، بلژیک و سویس. او هلند را فقط بدانجهت که «کم‌صنعتی است» در این شمار نمی‌آورد**. ایالات متحده را فقط در قارهٔ آمریکا وام‌دهنده میشمارد.

شولتسه-گورنیتس مینویسد: «انگلیس اندک اندک از یک کشور صنعتی به کشور وام‌دهنده مبدل می‌شود. با وجود افزایش مطلق تولید صنعتی و صادرات صنعتی، اهمیت نسبی درآمد حاصله از سود و بهرهٔ سهام و از نشر اوراق بهادار و سفته‌بازی، در مجموع اقتصاد ملی بیشتر میشود. بنظر من درست همین واقعیت است که پایهٔ اقتصادی اعتلای امپریالیسم را نشان میدهد. ارتباط میان وام‌دهنده و وام‌گیر پایدارتر از ارتباط میان فروشنده و خریدار است»***. آ. لانسبورگ ناشر مجلهٔ «بانک» چاپ برلن در سال ۱۹۱۱ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان: «آلمان — کشور بهره‌بگیر» نوشت: «در آلمان کششی را که در فرانسه برای استفاده از بهره وجود دارد سخت مسخره میکنند. ولی فراموش میکنند که تا آنجا که مطلب به بورژوازی مربوط میشود، وضع آلمان نیز بیش از پیش به وضع فرانسه شباهت پیدا میکند»****.

کشور بهره‌بگیر — کشوریست دارای نظام سرمایه‌داری طفیلی و در حال پوسیدگی و چنین کیفیتی ناچار، هم در مجموع وضع اجتماعی-سیاسی این کشورها بطور اعم و هم در وضع دو جریان اساسی جنبش کارگری بطور اخص، بازتاب پیدا میکند. برای بهتر نمایاندن این موضوع، رشتهٔ سخن را به هوبسن واگذار میکنیم که بعنوان یک گواه از همه «مطمئن»تر است، زیرا از یکسو او را نمیتوان در مظان جانبداری

---

* Sart. von Waltershausen.«D.Volkswirt. Syst. etc.». B., 1907, Buch IV.

** Schilder، همان کتاب، ص ۳۹۳.

*** Schulze-Gaevernitz. «Br. Imp.»، ص ۱۲۲.

**** «Die Bank», 1911, 1، ص ۱۰ — ۱۱.

از «آئین مارکسیستی» قرار داد و از سوی دیگر او فردیست انگلیسی و از وضع کشوری که پهناورترین مستعمرات و بزرگترین سرمایهٔ مالی و بیشترین تجربهٔ امپریالیستی را دارد، بخوبی آگاه است.

هوبسن در آن هنگام که تحت تأثیر مستقیم جنگ میان انگلستان و بوئرها قرار داشت، وجود ارتباط میان امپریالیسم و منافع گروه «فینانسیست‌ها» و نیز افزایش درآمدی را که این گروه از طریق شرکت در مناقصه‌ها و فروش لوازم و غیره بدست می‌آورد، تشریح کرد و نوشت: «سمت این سیاست آشکارا طفیلی‌گرانه را سرمایه‌داران تعیین میکنند، ولی همان انگیزه‌ها در گروههای خاصی از کارگران نیز تأثیر میبخشد. در بسیاری از شهرها مهمترین شاخه‌های صنعت به سفارشهای دولتی وابسته هستند. وابستگی امپریالیسم مراکز صنایع ذوب آهن و کشتی‌سازی به این سفارش‌ها نیز کمتر از آن نیست». بنظر این نگارنده دو عامل نیروی امپراتوری‌های قدیمی را ضعیف کرده است: ۱) «طفیلی‌گری اقتصادی» و ۲) تشکیل واحدهای نظامی از افراد متعلق به خلقهای وابسته. «عامل اول ناشی از عادت به طفیلی‌گری اقتصادی است که در نتیجهٔ آن دولت فرمانروا از ولایات و مستعمرات و کشورهای وابسته به خود برای افزایش ثروت طبقهٔ خود و برای تطمیع طبقات پایین‌تر استفاده میکند تا بدینوسیله آنها را آرام نگاهدارد». باید از خود اضافه کنیم که فراهم ساختن امکان اقتصادی برای هر شکلی از اشکال این نوع تطمیع، مستلزم داشتن سودهای هنگفت انحصاریست.

هوبسن دربارهٔ عامل دوم مینویسد: «یکی از عجیب‌ترین نشانه‌های نابینایی امپریالیسم لاقیدی خاصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و ملل امپریالیستی دیگر با گام نهادن در این راه از خود نشان میدهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. بیشتر جنگهایی که ما با اقدام بدانها امپراتوری هندوستان خود را تصرف کردیم، توسط نیروهای متشکل از اهالی بومی، انجام گرفته است. در هندوستان و نیز اخیراً در مصر ارتشهای دائمی بزرگی تحت فرمان انگلیسی‌ها هستند. تقریباً همهٔ جنگهایی که ما برای تسخیر افریقا بدان دست زده‌ایم، باستثنای جنگ‌های مربوط به بخش جنوبی این قاره، توسط بومی‌ها انجام گرفته است».

دورنمای تقسیم چین، هوبسن را به ارزیابی اقتصادی زیرین وامیدارد: «در چنین صورتی بخش بزرگی از اروپای غربی ممکنست منظره و خصلتی بخود بگیرد که اکنون در بخشهای زیرین این کشورها مشاهده میشود: جنوب انگلستان، ریویرا و مناطقی از ایتالیا و سویس که بیش از همه مورد بازدید توریستها و سکونت‌گاه توانگرانست. خلاصه چنین منظره‌ای پدید خواهد آمد: مشت کوچکی از اشراف ثروتمند که بهرهٔ سهام و مقرری بازنشستگی از خاور دور دریافت میدارند با گروه بزرگتری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و شمار باز هم بیشتری نوکر و خدمتکار و کارگر مؤسسات حمل و نقل و صنایعی که به تکمیل نهایی کالاهای ساخته مشغولند. ولی رشته‌های عمدهٔ صنایع از میان خواهد رفت و مواد غذایی و مصنوعات نیمه‌آمادهٔ مورد مصرف عموم، بر سبیل باج از آسیا و افریقا سرازیر خواهد شد». «چنین است امکاناتی که اتحاد وسیعتر کشورهای غربی یا فدراسیون اروپایی دول معظم برای ما فراهم خواهد ساخت: این فدراسیون نه تنها تمدن جهانی را به پیش نخواهد راند، بلکه ممکنست خطر عظیمی بصورت طفیلی گری غرب یعنی بصورت یک گروه از ملل صنعتی پیشرفته پدید آرد که طبقات فوقانی آنها از آسیا و افریقا باج‌های کلان میستانند و بکمک این باج هزینهٔ نگاهداری توده‌های بزرگی از کارمندان و نوکران دست‌پرورده را میپردازند که کارشان دیگر تولید محصولات کشاورزی و صنعتی مورد مصرف عموم نیست، بلکه خدمتگزاری به اشخاص یا پرداختن به امور صنعتی فرعی زیر نظر یک اریستوکراسی مالی جدیدست. بگذار کسانیکه آماده‌اند این تئوری‌را» (باید گفته میشد: این دورنما را) «بعنوان اینکه اصلاً درخور بررسی نیست، نادیده انگارند، در اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی مناطقی از بخش جنوبی انگلستان کنونی که به چنین حالتی دچار شده‌اند، تعمق کنند. بگذار بیاندیشند که اگر چین تحت تسلط اقتصادی چنین گروههایی از فینانسیستها یا «سرمایه گذاران» و کارمندان سیاسی و بازرگانی‌ـصنعتی آنان درآید و این گروهها به بهره‌کشی از بزرگترین سرچشمهٔ بالقوه‌ای که جهان تا کنون بخود دیده است، بپردازند تا سود حاصله از آنرا در اروپا بمصرف برسانند، این سیستم چه گسترش عظیمی

در پیش خواهد داشت. البته وضع پیچیده‌تر و حساب بازی نیروهای جهانی بس دشوارتر از آنستکه بتوان برای تحقق این یا هر پیش‌بینی دیگری که فقط یک جهت داشته باشد، احتمال زیاد قایل شد. ولی نفوذهایی که اکنون امپریالیسم اروپای غربی را اداره میکنند، در این جهت پیش میروند و اگر به مقاومت برنخورند و به جهت دیگری منحرف نشوند، درست در جهت تحقق نهایی همین روند، عمل خواهند کرد»*.

نگارنده کاملاً حق دارد: اگر نیروهای امپریالیسم بمقاومت برنمیخوردند، کار را بهمین جا میکشاندند. او مفهوم «ایالات متحده اروپا» را در اوضاع و احوال کنونی یعنی در محیط امپریالیستی درست ارزیابی کرده است. فقط میبایست اضافه میشد که درون جنبش کارگری نیز اپورتونیست‌ها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً به پیروزی رسیده‌اند، بطور منظم و مداوم در همین جهت «عمل میکنند». امپریالیسم که دال بر تقسیم جهان و بهره‌کشی نه تنها از چین و نیز دال بر تأمین سودهای انحصاری کلان برای معدودی از ثروتمندترین کشورهاست، برای خریدن لایه‌های فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی فراهم می‌آورد و بدینسان به اپورتونیسم غذا میدهد، شکل میدهد و آنرا تقویت میکند. ولی یک عامل را که عدم تشخیص آن از سوی هوبسن سوسیال‌لیبرال امری طبیعی است، نباید از یاد برد و آن وجود نیروهاییست که در برابر امپریالیسم بطور کلی و اپورتونیسم از آنجمله، واکنش نشان میدهند.

گرهارد هیلده‌براند اپورتونیست آلمانی که بموقع خود بسبب دفاع از امپریالیسم از حزب اخراج شد و اکنون میتوانست رهبر حزب باصطلاح «سوسیال‌دمکرات» آلمان باشد، با تبلیغ تشکیل «ایالات متحدهٔ اروپای غربی» (بدون روسیه) برای انجام اقدامات «مشترک»... علیه سیاهپوستان افریقا و علیه «نهضت اتحاد کبیر اسلامی» و نیز برای نگاهداری یک «نیروی زمینی و دریایی پرقدرت» علیه «ائتلاف ژاپن و چین»** و غیره، سخنان هوبسن را بخوبی تکمیل میکند.

* Hobson، ص ۱۰۳، ۲۰۵، ۱٤٤، ۳۳٥، ۳۸٦.

** Gerhard Hildebrand. «Die Erschütterung der Industrieherrschaft und des Industriesozialismus». 1910 (گرهارد هیلده‌براند. «لرزه بر ارکان

شرح شولتسه- گورنیتس دربارهٔ «امپریالیسم بریتانیا» نیز نشانگر همین خصایص طفیلی‌گریست. درآمد ملی انگلیس از سال ۱۸۶۵ تا سال ۱۸۹۸ نزدیک به دو برابر شد و حال آنکه درآمد «حاصله از خارجه» طی همین مدت ۹ برابر شد. اگر «خدمت» امپریالیسم عبارت باشد از «تربیت سیاهپوستان برای کار» (بدون اجبار کار از پیش نمیرود...)، در عوض «خطر» امپریالیسم اینستکه «اروپا کار جسمانی یعنی نخست کار کشاورزی و کار در معادن و سپس کار صنعتی خشن‌تر را بدوش جامعهٔ تیره‌پوست بشری میگذارد و خود به گرفتن بهره اکتفا میورزد و شاید بتوان گفت که با این عمل موجبات رهایی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخپوست و تیره‌پوست را فراهم میسازد».

در انگلیس زمینهای روزبروز بیشتری از تولید کشاورزی منتزع میشود و به ورزش و تفریحات توانگران اختصاص می‌یابد. دربارهٔ اسکاتلند، این اشرافی‌ترین منطقهٔ شکار و ورزش — میگویند که «این سرزمین به برکت گذشته و از دولت سرمستر کارنه‌جی زندگی میکند» (کارنه‌جی میلیاردر آمریکایی است). انگلیس تنها برای اسب‌دوانی و شکار روباه هر سال ۱۴ میلیون لیره (نزدیک به ۱۳۰ میلیون روبل) خرج میکند. شمارهٔ بهره‌بگیران در انگلیس نزدیک به یک میلیون نفرست. نسبت کسانی که به کار تولیدی اشتغال دارند، کاهش می‌یابد:

سال	جمعیت انگلیس	شمارهٔ کارگران در رشته‌های عمدهٔ صنایع	درصدآنان درمیان جمعیت
	(به میلیون نفر)		
۱۸۵۱	۱۷,۹	۴,۱	۲۳ درصد
۱۹۰۱	۳۲,۵	۴,۹	۱۵ درصد

فرمانروایی صنایع و سوسیالیسم صنعتی». سال ۱۹۱۰. ه. ت.) ص ۲۲۹ و صفحات بعد.

پژوهشگر بورژوامشرب «امپریالیسم بریتانیا در آغاز قرن بیستم»، وقتی از طبقهٔ کارگر انگلیس سخن میگوید، مجبورست میان «لایهٔ فوقانی» کارگران و «لایهٔ پایینی صرفاً پرولتری» پیوسته فرق بگذارد. لایهٔ فوقانی مقامهای بسیاری از اعضای شرکت‌های تعاونی و اتحادیه‌ها و انجمن‌های ورزشی و فرقه‌های متعدد مذهبی را اشغال می‌کند. حقوق انتخاباتی که در انگلیس «هنوز هم بحد کافی محدود است که لایهٔ پایینی صرفاً پرولتری را حذف کند»!!، با سطح لایهٔ فوقانی تطبیق داده شده است. برای خوب جلوه دادن وضع طبقهٔ کارگر انگلیسی، معمولاً فقط از این لایهٔ فوقانی که اقلیت پرولتاریا را تشکیل میدهد، سخن میگویند: مثلاً «مسئلهٔ بیکاری بطور عمده مسئله‌ایست مربوط به لندن و لایهٔ پایینی پرولتری که سیاستمداران اعتنای زیادی بدان ندارند...»*. میبایست گفته میشد: که سیاست‌بازان بورژوا و اپورتونیست‌های «سوسیالیست» اعتنای زیادی بدان ندارند.

یکی از ویژگیهای امپریالیسم که با مجموعهٔ پدیده‌های مورد بحث ارتباط دارد، کاهش برون‌کوچی (مهاجرت — م.) ازکشورهای امپریالیستی و افزایش درون‌کوچی (بصورت کوچیدن کارگران و انتقال محل سکونت) از کشورهای واپس‌مانده‌تر و دارای سطح دستمزد پایین‌تر به این کشورهاست. برون‌کوچی از انگلیس، بطوریکه هوبسن مینویسد، از سال ۱۸۸۴ رو به کاهش میرود: تعداد برون‌کوچیدگان از انگلیس در آن سال ۲۴۲ هزار بود، ولی در سال ۱۹۰۰ این رقم به ۱۶۹ هزار کاهش یافت. تعداد برون‌کوچیدگان از آلمان طی دوران دهسالهٔ ۱۸۸۱ — ۱۸۹۰ به حد اعلی یعنی به ۱۴۵۳ هزار رسید، ولی طی سالهای دو دههٔ بعد به ترتیب به ۵۴۴ و ۳۴۱ هزار نفر کاهش یافت. در عوض، تعداد کارگرانی که از اتریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان کوچیدند، افزایش پذیرفت. تعداد خارجیان در آلمان طبق سرشماری سال ۱۹۰۷ به ۱۳۴۲۲۹۴ میرسید که از آنها ۴۴۰۸۰۰

* Schulze-Gaevernitz. «Br. Imp.»، ص ۳۰۱.

کارگر صنعتی و ۲۵۷۳۲۹ کارگر کشاورزی بودند*. در فرانسه «بخش بزرگ» از کارگران صنایع استخراج معادن، کارگران خارجی: لهستانی، ایتالیایی و اسپانیایی هستند**. در ایالات متحده مهاجران اروپای شرقی و جنوبی کم‌مزدترین کارها را دارند و در عوض، کارگران آمریکایی بزرگترین درصد را در میان سرکارگران و شاغلین پرمزدترین کارها را تشکیل میدهند***. گرایش امپریالیسم در این جهت است که در میان کارگران نیز قشرهای ممتاز پدید آرد و آنها را از تودهٔ انبوه پرولتاریا جدا سازد.

ذکر این نکته لازم است که در انگلیس گرایش امپریالیسم در جهت ایجاد شکاف میان کارگران و تقویت اپورتونیسم در میان آنان و تلاشی موقت جنبش کارگری، خیلی پیش از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، نمودار شد. زیرا دو خصیصهٔ ممیزهٔ مهم امپریالیسم یعنی مستعمرات عظیم و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از همان نیمهٔ قرن نوزدهم در انگلیس وجود داشت. مارکس و انگلس طی دهها سال این رابطه میان اپورتونیسم در جنبش کارگری و ویژگی‌های امپریالیستی سرمایه‌داری انگلیس را بطور منظم بررسی میکردند. مثلاً انگلس در نامهٔ ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ خود به مارکس نوشت: «پرولتاریای انگلیس در واقعیت امر بیش از پیش دچار دگردیسی (استحاله — م.) بورژوایی میشود، بقسمی که این بورژواترین ملت در میان همهٔ ملت‌ها، ظاهراً خیال دارد کار را سرانجام بدانجا رساند که در کنار بورژوازی خود یک آریستوکراسی بورژوایی و یک پرولتاریای بورژوا داشته باشد و این امر از جانب ملتی که سراسر جهان را استثمار میکند، البته تا حدودی

---

* Statistik des Deutschen Reichs, Bd. 211 («مجموعهٔ آمار دولت آلمان»، جلد ۲۱۱. ه. ت.).

** Henger. «Die Kapitalsanlage der Franzosen». St., 1913 (هنگر. «سرمایه گذاری‌های فرانسه». اشتوتگارت، سال ۱۹۱۳. ه. ت.).

*** Hourwich. «Immigration and Labour». N. Y., 1913 (هورویچ. «مهاجرت و کار». نیویورک، سال ۱۹۱۳. ه. ت.).

قابل توجیه است». تقریباً یک ربع قرن بعد انگلس در نامهٔ مورخ ۱۱ اوت سال ۱۸۸۱ خود از «بدترین تریدیونیونهای انگلیسی که اجازه میدهند کسانی آنها را رهبری کنند که توسط بورژوازی خریداری شده‌اند و یا دست‌کم حقوق‌بگیران آن هستند»، سخن میگوید. انگلس سپس در نامهٔ ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی نوشت: «از من میپرسید که کارگران انگلیسی دربارهٔ سیاست استعماری چه می‌اندیشند؟ همان که دربارهٔ سیاست بطور کلی می‌اندیشند. در اینجا حزب کارگری وجود ندارد، فقط حزب محافظه‌کار و لیبرال-رادیکال هست و کارگران باتفاق آنان با خیال راحت از انحصار مستعمراتی انگلیس و از موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی، بهره میگیرند» *. (همین مطلب را انگلس در سال ۱۸۹۲ ضمن پیشگفتار برای چاپ دوم کتاب خود تحت عنوان «وضع طبقه کارگر در انگلستان» بیان داشته است.)

علت‌ها و معلول‌ها در اینجا بروشنی بیان شده است. علت‌ها عبارتند از: ۱) بهره‌کشی یک کشور از سراسر جهان؛ ۲) موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی؛ ۳) انحصار مستعمراتی آن. معلول‌ها عبارتند از: ۱) دگردیسی بورژوایی بخشی از پرولتاریای انگلیس؛ ۲) بخشی از این پرولتاریا اجازه میدهد کسانی آنرا رهبری کنند که توسط بورژوازی خریداری شده‌اند ویا دست‌کم حقوق‌بگیران آن هستند. امپریالیسم در آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را میان مشت کوچکی از دول بپایان رساند و هر یک از این دول اکنون بخشی از «سراسر جهان» را که اندکی کمتر از مال انگلستان سال ۱۸۵۸ است، مورد بهره‌کشی قرار میدهد (بمفهوم تحصیل مافوق سود)؛ هر یک از این دول به برکت تراست‌ها و

---

* Briefwechsel von Marx und Engels, Bd. II, S. 290; IV, 433
(«نامه‌های مارکس و انگلس»، جلد ۲، ص ۲۹۰ و جلد ۴، ص ۴۳۳.
K. Kautsky. «Sozialismus und Kolonialpolitik». Brl., 1907 — (.ه. ت.)
ص ۷۹ (ک. کائوتسکی. «سوسیالیسم و سیاست استعماری». برلن، سال ۱۹۰۷. ه. ت.)؛ این جزوه در گذشتهٔ بی‌نهایت دوری که کائوتسکی مارکسیست بود، نوشته شده است.

کارتل‌ها و سرمایهٔ مالی و استفاده از روابط میان کشور وام‌دهنده و کشور وام‌بگیر، از موقعیت انحصاری در بازار جهانی برخوردارست و هر یک از آنها بمیزان معینی انحصار مستعمراتی دارد (بطوریکه دیدیم ازمجموع مساحت ۷۵ ملیون کیلومتر مربع همه مستعمرات جهان ۶۵ ملیون کیلومتر مربع یعنی ۸۶ درصد را ۶ دولت‌بزرگ و ۶۱ ملیون کیلومتر مربع یعنی ۸۱ درصد را ۳ دولت‌بزرگ در چنگ خود متمرکز ساخته‌اند).

وجه تمایز وضع کنونی عبارتست از وجود آنچنان شرایط اقتصادی و سیاسی که نمیتوانست به تشدید آشتی‌ناپذیری میان اپورتونیسم و منافع عمومی و بنیادی جنبش کارگری نیانجامد: امپریالیسم از حالت جنینی خارج شده و به یک سیستم مسلط بدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و در سیاست جای اول را گرفته‌اند؛ کار تقسیم جهان بپایان خود رسیده است؛ ولی از سوی دیگر بجای انحصار بلامنازع انگلیس، ما اکنون با مبارزه میان معدودی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار روبرو هستیم، مبارزه‌ای که صفت مشخصهٔ سراسر این سالهای آغاز قرن بیستم است. اپورتونیسم اکنون دیگر نمیتواند، بسان نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در انگلستان، طی سالهای طولانی چند دههٔ متوالی در جنبش کارگری یک کشور پیروزی کامل داشته باشد، ولی اپورتونیسم در یکسلسله از کشورها کاملاً رسیده، از حد رسیدگی گذشته و پوسیده و در نقش سوسیال‌شووینیسم * با سیاست بورژوایی کاملاً درآمیخته است.

۹ — انتقاد از امپریالیسم

انتقاد از امپریالیسم را ما به مفهوم وسیع کلمه یعنی به مفهوم موضعی که طبقات گوناگون جامعه — هر یک برپایهٔ ایدئولوژی عمومی خود، — در قبال سیاست امپریالیسم اتخاذ میکنند، تلقی میکنیم.

---

* سوسیال‌شووینیسم روسی آقایان پوترسوف‌ها، چخنکلی‌ها، ماسلف‌ها و غیره، خواه بصورت عیان و خواه نهان آن (یعنی آقایان چخییدزه، اسکوبلف، آکسلرود، مارتف و غیره)، نیز از درون نوع روسی اپورتونیسم یعنی از جریان انحلال‌طلبی بیرون آمده است.

ابعاد عظیم سرمایهٔ مالی که در دست عده‌ای معدود متراکم شده و شبکهٔ بسیار گسترده و انبوهی از چنان مناسبات و روابطی پدید آورده است که نه تنها تودهٔ سرمایه‌داران و صاحبان واحدهای اقتصادی متوسط و کوچک، بلکه خرده‌پاترین آنها را نیز تابع این سرمایه میکند، ــ این از یکسو و از سوی دیگر، مبارزهٔ حاد علیه گروههای صاحبان سرمایهٔ مالی کشورهای دیگر بر سر تقسیم جهان و تسلط بر کشورهای دیگر، موجب میشود که همهٔ طبقات دارا یکجا به اردوی امپریالیسم روی آورند. شیفتگی «عمومی» به چشم‌اندازهایی که امپریالیسم ایجاد میکند، دفاع پرتب و تاب از امپریالیسم و آرایش چهرهٔ آن به شیوه‌های گوناگون، از نشانه‌های معرف دوران کنونی است. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقهٔ کارگر نیز رخنه میکند. میان این طبقه و طبقات دیگر دیوار چین وجود ندارد. وقتی می‌بینیم که رهبران حزب باصطلاح «سوسیال‌دمکرات» کنونی آلمان بحق «سوسیال‌امپریالیست» یعنی سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار لقب گرفته‌اند، باید بیاد بیاوریم که هوبسن نیز در سال ۱۹۰۲ وجود «امپریالیست‌های فابیان» را که به سازمان اپورتونیستی «جمعیت فابیان» (۴۲) در انگلستان تعلق داشتند، خبر داد.

دانشمندان و پوبلیسیست‌های * بورژوامشرب معمولاً به شکل کمی پوشیده به دفاع از امپریالیسم برمیخیزند بدینمعنی که روی فرمانروایی مطلق امپریالیسم و ریشه‌های عمیق آن پرده میکشند و جزئیات و نکات فرعی درجهٔ دوم را برجسته میکنند و میکوشند با طرح‌ریزی «رفرمهای» بکلی پوچ و غیر جدی از قبیل برقراری نظارت پلیس بر فعالیت تراست‌ها یا بانک‌ها و غیره، توجه را از اصل مطلب منحرف سازند. امپریالیست‌های وقیح و رک که جسارت اذعان به پوچ بودن فکر اصلاح خصایص بنیادی امپریالیسم دارند، کمتر به سخن میپردازند.

به ذکر یک مثال میپردازیم. امپریالیست‌های آلمانی در نشریه‌ای موسوم به «بایگانی اقتصاد جهانی» برای بررسی چگونگی جریان جنبش‌های

---

* پوبلیسیست (Publiciste) یعنی نویسندهٔ مقالات اجتماعی و سیاسی. مترجم.

آزادیبخش ملی در مستعمرات، و البته بخصوص در مستعمرات غیر آلمانی، کوششی بکار برده و جنب و جوش‌ها و اعتراضات مردم هندوستان و جنبش ناتال (آفریقای جنوبی) و هند هلند و غیره را یادآور شده‌اند. یکی از آنها ضمن شرحی دربارهٔ یک نشریهٔ انگلیسی مربوط به گزارش کنفرانس ملت‌ها و نژادهای زیرفرمان یعنی کنفرانسی که در روزهای ۲۸ — ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ بشرکت نمایندگان خلقهای گوناگون آسیایی و آفریقایی و اروپایی که تحت تسلط اجنبی هستند تشکیل شده بود، به ارزیابی سخنرانی‌ها در این کنفرانس پرداخته و نوشته است: «بما میگویند: باید علیه امپریالیسم مبارزه کرد؛ دول فرمانروا باید حق خلقهای زیرفرمان خود را برای احراز استقلال برسمیت بشناسند و یک دادگاه بین‌المللی باید بر اجرای مفاد قراردادهای منعقده میان دول بزرگ و خلقهای ضعیف نظارت داشته باشد. کنفرانس از بیان این آرزوهای ساده‌دلانه فراتر نمیرود. ما اثری از فهم و درک این حقیقت نمی‌بینیم که امپریالیسم با سرمایه‌داری در شکل کنونی آن، پیوند ناگسستنی دارد و بدینجهت (!!) مبارزهٔ مستقیم علیه امپریالیسم کاریست بیحاصل، مگر آنکه فقط به مقابله با برخی تندرویهای بخصوص نفرت‌انگیز آن بسنده شود»*. چون اصلاح رفرمیستی پایه‌های امپریالیسم فریبگری و «آرزوی ساده‌دلانه» است و چون نمایندگان بورژوائی ملل ستمکش از این «فراتر» به پیش نمیروند، بدینجهت نمایندهٔ بورژوائی ملت ستمگر از این «فراتر» به پس میرود یعنی به جبهه‌سایی در برابر امپریالیسم، ولی جبهه‌سایی پوشیده در پردهٔ «علمیت» میپردازد. اینهم برای خود «منطقی» است!

این مسئله که آیا تغییر رفرمیستی پایه‌های امپریالیسم ممکنست یا نه و این مسئله که آیا باید به پیش رفت تا تضادهای زاییدهٔ امپریالیسم را شدیدتر و عمیقتر کرد یا برعکس باید به پس رفت تا لبه‌های تیز این تضادها را سایید، از مسائل بنیادی انتقاد از امپریالیسم

---

* Weltwirtschaftliches Archiv, Bd. II، ص ۱۹۳ (بایگانی اقتصادی جهانی، جلد ۲. ه. ت.).

هستند. چون ویژگی‌های سیاسی امپریالیسم عبارتست از: ارتجاع تام و تمام در همهٔ عرصه‌ها و تشدید ستم ملی بسبب ستم الیگارشی مالی و از میان رفتن رقابت آزاد، لذا از آغاز قرن بیستم تقریباً در همهٔ کشورهای امپریالیستی یک اپوزیسیون خرده‌بورژوایی دمکراتیک علیه امپریالیسم پدید آمده است. نشانگر گسست پیوند کائوتسکی و جریان بین‌المللی وسیع کائوتسکیسم با مارکسیسم نیز همین است که کائوتسکی نه تنها نکوشید و نتوانست علیه این اپوزیسیون خرده‌بورژوایی رفرمیستی و از نظر اقتصادی دارای بنیاد ارتجاعی، موضعگیری کند، بلکه برعکس عملاً با آن درآمیخت.

در ایالات متحده، جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا اپوزیسیونی از «ضدامپریالیست‌ها» پدید آورد که اعضای آن بسان آخرین موهیکان‌های * دمکراسی بورژوایی این جنگ را «تبهکارانه» مینامیدند و غصب سرزمینهای دیگران را نقض قانون اساسی میدانستند و رفتار با آگوینالدو رئیس قبایل بومی فیلیپین را «فریبگری شوینیست‌ها» میخواندند (به او نخست وعدهٔ آزادی کشورش را داده بودند، ولی سپس نیروهای آمریکایی را در فیلیپین پیاده کردند و آن سرزمین را غصب کردند). افراد مزبور به این سخنان لینکلن استناد میورزیدند که: «وقتی سفیدپوست بر خود حکومت میکند، این حکومت بر خویشتن است، ولی وقتی بر خود و همزمان با آن بر دیگران حکومت میکند، این دیگر حکومت بر خویشتن نیست، بلکه استبداد است» **. ولی تا زمانیکه این منتقدین همه از تصدیق وجود پیوند ناگسستنی امپریالیسم با تراست‌ها و بالنتیجه با پایه‌های سرمایه‌داری و نیز از پیوستن به نیروهایی که توسط سرمایه‌داری

---

* موهیکان‌ها (mohican) — طایفه‌ای از سرخ‌پوستان آمریکای شمالی بودند که نابود شدند. «آخرین موهیکان‌ها» — عنوان رمان فنیمور کوپر نویسندهٔ آمریکایی است. آخرین نمایندگان یک جریان اجتماعی در حال زوال را به مفهوم مجازی، «آخرین موهیکان‌ها» مینامند. مترجم.

** J. Patouillet. «L'impérialisme américain». Dijon, 1904 (ژ. پاتویه. «امپریالیسم آمریکا». دیژون، سال ۱۹۰۴. هـ. ت.)، ص ۲۷۲.

بزرگ و در اثر رشد آن پدید می‌آیند، ترس داشتند، انتقادشان یک «آرزوی ساده‌دلانه» بود.

موضعگیری اساسی هوبسن نیز در انتقادش از امپریالیسم به همینگونه است. هوبسن پیش از آنکه کائوتسکی در این زمینه سخنی گفته باشد، اظهار نظر کرده بدینمعنی که علیه «ناگزیر بودن امپریالیسم» بپا خاسته و روی ضرورت «بالا بردن سطح قدرت خرید» اهالی (در نظام سرمایه‌داری!) تکیه کرده است. مؤلفینی چون آگاد، آ.لانسبورگ و ل. اشوه‌گه که ما بارها از آنها نقل قول کرده‌ایم و نیز ویکتور برار از نگارندگان فرانسوی و مؤلف کتاب سطحی «انگلستان و امپریالیسم» منتشره در سال ۱۹۰۰، در انتقاد از امپریالیسم، از قدرت مطلقهٔ بانکها و الیگارشی مالی و غیره، در موضع خرده‌بورژوایی قرار دارند. همهٔ آنها بی‌آنکه ذره‌ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دمکراسی را در قطب مقابل امپریالیسم قرار میدهند، ماجرای راه آهن بغداد را که به تصادم و جنگ میانجامد محکوم میکنند و «آرزوهای ساده‌دلانه» دربارهٔ صلح بیان میدارند و غیره، — همهٔ آنها در این زمینه با یکدیگر همداستانند و از آنجمله است آ. نیمارک آمارگر اوراق بهادار بین‌المللی که در سال ۱۹۱۲ ضمن محاسبهٔ صدها میلیارد فرانک داراییهای «بین‌المللی» ناگهان فریاد برآورد که «مگر میتوان چنین فرضی را متصور دانست که صلح برهم بخورد؟.. و با وجود چنین ارقام عظیمی تن به جنگ داده شود؟» *.

وقتی اقتصاددانان بورژوامشرب اینطور ساده‌لوحی از خود نشان میدهند، تعجبی ندارد، و آنگهی به صرفهٔ آنها هم هست که خود را به ساده‌لوحی بزنند و در محیط امپریالیسم «با قیافهٔ جدی» از صلح سخن گویند. اما وقتی کائوتسکی در سالهای ۱۹۱٤، ۱۹۱۵ و ۱۹۱٦ در همین موضع رفرمیستی بورژوایی قرار میگیرد و ادعا میکند که «همه» (یعنی امپریالیست‌ها و باصطلاح سوسیالیست‌ها و سوسیال‌پاسیفیست‌ها) با صلح

---

* Bulletin de l'institut international de statistique. T. XIX, livr. II p. 225.

«موافقند»، از مارکسیست بودنش چه چیزی باقی میماند؟ در موضعگیری او ما بجای تحلیل تضادهای امپریالیسم و روشن ساختن عمق این تضادها، چیزی جز یک «آرزوی ساده‌دلانهٔ» رفرمیستی برای برانداختن آنها با یک حرکت دست و نفی آنها با حرف، نمی‌بینیم.

یک نمونه از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیسم چنین است: او آمارهای مربوط به صادرات و واردات سالهای ۱۸۷۲ و ۱۹۱۲ انگلیس از مصر را بررسی میکند و معلوم میشود که سرعت افزایش این صادرات و واردات کمتر از سرعت افزایش کل صادرات و واردات انگلیس بوده است. کائوتسکی از اینجا چنین نتیجه میگیرد که «ما هیچ دلیلی نداریم چنین فرض کنیم که اگر مصر اشغال نظامی نمیشد، بازرگانی انگلیس با مصر زیر فشار تنها عوامل اقتصادی، کمتر از این گسترش می‌یافت». «تمایل سرمایه به توسعه» «بهتر از همه از طریق دمکراسی مسالمت‌آمیز تحقق‌پذیرست، نه از طریق بکار بردن شیوه‌های قهرآمیز امپریالیسم» *.

این استدلال کائوتسکی که با صدها نغمهٔ گوناگون توسط آقای اسپکتاتور گماشتهٔ سلاح‌دار روسی او (و استتارگر روسی سوسیال‌شوینیست‌ها) تکرار میشود، بنیاد انتقاد کائوتسکیستی از امپریالیسم را تشکیل میدهد و بهمین جهت باید مفصلتر بررسی شود. مطلب را با نقل قولی از هیلفردینگ آغاز میکنیم که کائوتسکی نتیجه‌گیری‌های او را بارها و از جمله در آوریل سال ۱۹۱۵ «مورد قبول بالاتفاق همهٔ تئوریسین‌های سوسیالیست» اعلام کرده است.

هیلفردینگ مینویسد: «این کار پرولتاریا نیست که در برابر سیاست سرمایه‌داری مترقی‌تر سیاست واپس‌ماندهٔ دوران بازرگانی آزاد و دشمنی با دولت را عرضه کند. پاسخ پرولتاریا به سیاست اقتصادی سرمایهٔ مالی و امپریالیسم فقط میتواند سوسیالیسم باشد، نه آزادی بازرگانی. هدف

---

* Kautsky. «Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund». Nürnberg, 1915 (کائوتسکی. «دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولت‌ها». نورنبرگ، سال ۱۹۱۵. هـ. ت.)، ص ۷۲ و ۷۰.

سیاست پرولتری اکنون فقط میتواند برانداختن کامل رقابت از طریق برانداختن سرمایه‌داری، باشد، نه آرمان احیای رقابت آزاد که اکنون به آرمان ارتجاعی بدل شده است» *.

کائوتسکی با دفاع از «آرمانی» که در دوران سرمایهٔ مالی یک «آرمان ارتجاعی» است یعنی با دفاع از «دمکراسی مسالمت‌آمیز» و «اهمیت معمولی عوامل اقتصادی»، پیوند خود را با مارکسیسم گسست، زیرا این آرمان از نظر عینی به واپس مینگرد و از سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری غیر انحصاری روی می‌آورد و چیزی جز فریبگری رفرمیستی نیست.

بازرگانی با مصر (یا با یک مستعمره یا نیمه‌مستعمرهٔ دیگر)، اگر بدون اشغال نظامی، بدون امپریالیسم، بدون سرمایهٔ مالی بود، بیشتر «گسترش می‌یافت». این سخن را به چه معنی باید فهمید؟ آیا بدین معنی که اگر رقابت آزاد بوسیلهٔ انحصارها عموماً و بوسیلهٔ «ارتباطها» یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایهٔ مالی و تسلط انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمیشد، سرمایه‌داری سریعتر گسترش مییافت؟

استدلال کائوتسکی معنی دیگری نمیتواند داشته باشد و این «معنی» هم بی‌معنی است. حال فرض کنیم که آری، رقابت آزاد، چنانچه از وجود هر گونه انحصار فارغ میبود، میتوانست سرمایه‌داری و بازرگانی را سریعتر گسترش دهد. ولی آخر هر قدر گسترش بازرگانی و سرمایه‌داری سریعتر باشد، تراکم تولید و سرمایه که انحصار را پدید می‌آورد، نیز شدیدتر خواهد شد. و اما انحصارها هم اکنون از بطن رقابت آزاد پدید آمده‌اند! اگر انحصارها اکنون حتی جریان رشد را هم به کندی کشیده باشند، باز هم این امر نمیتواند دلیلی باشد بسود رقابت آزاد که پس از پیدایش انحصارها دیگر امکانی برای آن نمیماند.

استدلال کائوتسکی را هر قدر زیرورو کنید چیزی جز سرشت ارتجاعی و رفرمیسم بورژوایی در آن نمی‌یابید.

---

* «سرمایهٔ مالی»، ص ۵۶۷.

اگر حتی این استدلال تصحیح شود و، همانگونه که اسپکتاتور میگوید، گفته شود: بازرگانی مستعمرات انگلیسی با انگلستان اکنون کندتر از بازرگانی آنها با کشورهای دیگر گسترش می‌یابد، باز کائوتسکی را نجات نخواهد داد. زیرا به انگلستان نیز همان انحصار و همان اسپریالیسم، منتهی انحصار و اسپریالیسم کشور دیگر (آمریکا، آلمان)، ضربت میزند. میدانیم که کارتل‌ها کار را به پیدایش نوع جدید و نوظهوری از تعرفه‌های گمرکی حمایتی کشانده‌اند: درست محصولاتی مورد حمایت قرار میگیرند که بدرد صادرات میخورند (این مطلب را انگلس نیز در جلد سوم «سرمایه» یادآور شده است (۴۳)). و نیز میدانیم که کارتل‌ها و سرمایهٔ مالی سیستم خاصی دارند که عبارتست از «صدور کالا به قیمت ارزان»، یا باصطلاح انگلیسی‌ها «دمپینگ»، بدینمعنی که کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گران میفروشد، ولی در خارجه آنرا سه بار ارزانتر به فروش میرساند تا از این راه رقیب را زمین بزند و تولید خود را به حد اعلی گسترش دهد و غیره. این امر که آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلیسی سریعتر از بازرگانی خود انگلستان با این مستعمرات گسترش میدهد، فقط ثابت میکند که اسپریالیسم آلمان تازه‌نفس‌تر، نیرومندتر، متشکل‌تر و برتر از اسپریالیسم انگلیس است، ولی این امر بهیچوجه «برتری» بازرگانی آزاد را ثابت نمیکند، زیرا مبارزه‌ای که در این عرصه انجام میگیرد مبارزهٔ بازرگانی آزاد علیه سیاست حمایت گمرکی و وابستگی استعماری نیست، بلکه مبارزهٔ یک اسپریالیسم علیه اسپریالیسم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایهٔ مالی علیه سرمایهٔ مالی دیگر است. برتری اسپریالیسم آلمان بر اسپریالیسم انگلیس نیرومندتر از دیوارهای مرزی مستعمرات یا تعرفه‌های گمرکی حمایتی است: «دلیل»سازی از این امر بسود بازرگانی آزاد و «دمکراسی مسالمت‌آمیز»، در حکم مبتذل کردن مطلب و فراموش کردن مشخصات و خصایص بنیادی اسپریالیسم و قرار دادن رفرمیسم خرده‌بورژوایی بجای مارکسیسم است.

نکتهٔ جالب توجه اینستکه حتی آ. لانسبورگ اقتصاددان بورژوامشرب

در همانحال که انتقادش از امپریالیسم همان اندازه خرده‌بورژوایی است که انتقاد کائوتسکی از آن، مع‌الوصف اطلاعات آماری مربوط به بازرگانی را به شیوه‌ای علمی‌تر از کائوتسکی بررسی کرده است. او تنها به مقایسهٔ یک کشور که تصادفاً در نظر گرفته شده باشد و تنها به مقایسهٔ یک مستعمره با کشورهای دیگر نمیپردازد، بلکه صادرات یک کشور امپریالیستی را اولاً با کشورهایی که وابستگی مالی بدان دارند یعنی از آن وام پولی میگیرند و ثانیاً با کشورهایی که وابستگی مالی بدان ندارند، مقایسه میکند و چنین نتیجه میگیرد:

صادرات آلمان (به ملیون مارک)

		سال ۱۸۸۹	سال ۱۹۰۸	درصد افزایش
به کشورهایی که وابستگی مالی به آلمان دارند:	رومانی	۴۸,۲	۷۰,۸	+ ۴۷
	پرتقال	۱۹,۰	۳۲,۸	+ ۷۳
	آرژانتین	۶۰,۷	۱۴۷,۰	+۱۴۳
	برزیل	۴۸,۷	۸۴,۵	+ ۷۳
	شیلی	۲۸,۳	۵۲,۴	+ ۸۵
	ترکیه	۲۹,۹	۶۴,۰	+۱۱۴
	جمع	۲۳۴,۸	۴۵۱,۵	+ ۹۲
به کشورهایی که وابستگی مالی به آلمان ندارند:	بریتانیای کبیر	۶۵۱,۸	۹۹۷,۴	+ ۵۳
	فرانسه	۲۱۰,۲	۴۳۷,۹	+۱۰۸
	بلژیک	۱۳۷,۲	۳۲۲,۸	+۱۳۵
	سویس	۱۷۷,۴	۴۰۱,۱	+۱۲۷
	استرالیا	۲۱,۲	۶۴,۵	+۲۰۵
	هندهلند	۸,۸	۴۰,۷	+۳۶۳
	جمع	۱۲۰۶,۶	۲۲۶۴,۴	+ ۸۷

لانسبورگ از این ارقام نتیجه‌گیری نکرده و بدینجهت بطور تعجب‌آوری متوجه نشده است که اگر این ارقام چیزی را ثابت کند، فقط برضد اوست، زیرا افزایش صادرات به کشورهای دارای وابستگی مالی، ولو بمقدار کم، بهرحال بیش از افزایش صادرات به کشورهایی است که وابستگی مالی ندارند (روی کلمه «اگر» تکیه میکنیم، زیرا آمار تهیه‌شده توسط لانسبورگ تا مرحلهٔ کامل شدن هنوز خیلی راه دارد).

لانسبورگ ضمن بررسی رابطه میان صادرات و وام‌ها مینویسد:

«در سال ۱۸۹۰ — ۱۸۹۱ وامی به رومانی توسط بانکهای آلمانی که در سالهای پیش از آن نیز پیش‌قسطهایی بحساب آن داده بودند، واگذار شد. وام بطور عمده برای خرید لوازم راه آهن از آلمان بود. در سال ۱۸۹۱ صادرات آلمان به رومانی ۵۵ ملیون مارک بود، ولی سال بعد این رقم به ۳۹,٤ ملیون مارک کاهش یافت و این کاهش سپس باز هم با وقفه‌هایی ادامه پیدا کرد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵,٤ ملیون رسید. فقط در چند سال اخیر است که در نتیجهٔ دو وام جدید، صادرات باز به سطح سال ۱۸۹۱ رسیده است.

صادرات آلمان به پرتقال در نتیجهٔ وامهای سال ۱۸۸۸ — ۱۸۸۹ تا ۲۱,۱ ملیون (در سال ۱۸۹۰) بالا رفت و سپس طی دو سال بعد کاهش یافت و به ترتیب به ۱٦,۲ و ۷,٤ ملیون مارک رسید و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح سابق خود دست یافت.

ارقام مربوط به بازرگانی میان آلمان و آرژانتین از این هم گویاترست. صادرات آلمان به آرژانتین در نتیجهٔ وام‌های سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ نخست در سال ۱۸۸۹ به ٦۰,۷ ملیون رسید، ولی پس از دو سال فقط ۱۸,٦ ملیون مارک یعنی کمتر از یک سوم سابق شد و فقط در سال ۱۹۰۱ به سطح سال ۱۸۸۹ دست یافت و از آن گذشت و آنهم در نتیجهٔ وام‌های جدید واگذاری دولت و برخی از شهرهای آلمان و نیز پرداخت پیش‌قسطهایی برای ساختمان نیروگاه‌های برق و واگذاری اعتبارات دیگر.

صادرات به شیلی در نتیجهٔ وام سال ۱۸۸۹ نخست تا ۴۵,۲ ملیون مارک (در سال ۱۸۹۲) بالا رفت، ولی پس از یک سال کاهش یافت و به رقم ۲۲,۵ ملیون مارک رسید. پس از وام جدیدی که در سال ۱۹۰۶ توسط بانکهای آلمان واگذار شد، میزان صادرات تا ۸۴,۷ ملیون مارک (در سال ۱۹۰۷) بالا رفت و در سال ۱۹۰۸ دوباره کاهش یافت و به ۵۲,۴ ملیون رسید»*.

لانسبورگ از این واقعیات نتیجهٔ اخلاقی خردهبورژوایی مضحکی میگیرد حاکی از اینکه صادرات وابسته به وام دوام ندارد و ناموزونست و چه کار بدیست که سرمایه‌ها بجای صرف برای توسعهٔ «طبیعی» و «هماهنگ» صنایع میهنی به خارج صادر شود و این رشوه‌های چند ملیونی که هنگام واگذاری وام‌های خارجی داده میشود، چقدر برای کروپ «گران» تمام میشود و غیره. ولی واقعیات بروشنی نشان میدهند که افزایش صادرات درست با همان حقه‌ها و شیادی‌های سرمایهٔ مالی در پیوند است که مبنای اخلاقی بورژوایی را بهیچ می‌انگارد و با یک تیر دو نشان میزند، یعنی: اولاً، یک سود از وامی که داده است میبرد و ثانیاً، از همان وام هنگامی که وجوه آن به مصرف خرید محصولات کروپ یا خرید لوازم راه آهن از سندیکات فولاد و غیره میرسد، سود دیگری بدست می‌آورد.

تکرار میکنیم که ما آمار لانسبورگ را بهیچوجه کامل نمیدانیم، ولی نقل آن واجب بود، زیرا از آمار کائوتسکی و اسپکتاتور علمی‌تر است و لانسبورگ با شیوهٔ درست به مطلب برخورد میکند. برای پی بردن به نقش سرمایهٔ مالی در امر صادرات و غیره انسان باید بتواند ارتباطی را که بطور خاص و منحصر فقط میان صادرات و شیادی‌های صاحبان سرمایهٔ مالی وجود دارد، ارتباطی را که بطور خاص و منحصر فقط میان صادرات و فروش فرآورده‌های کارتل‌ها وجود دارد و غیره، از ارتباط‌های دیگر تفکیک کند. و حال

* مجلهٔ «Die Bank»، سال ۱۹۰۹، شمارهٔ ۲، ص ۸۱۹ و صفحات بعد.

آنکه مقایسهٔ سادهٔ مستعمرات بطور اعم با کشورهای غیرمستعمره، مقایسهٔ یک اسپریالیسم با اسپریالیسم دیگر، یک نیمه‌مستعمره یا مستعمره (مصر) با بقیهٔ کشورهای دیگر در حکم نادیده گرفتن و پرده کشیدن بروی اصل مطلب است.

انتقاد تئوریک کائوتسکی از اسپریالیسم هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و فقط به درد آن میخورد که بعنوان پلی برای رسیدن به تبلیغ صلح و وحدت با اپورتونیست‌ها و سوسیال‌شوینیستها بکار رود و علت آنهم اینستکه درست همان عمیقترین و بنیادی‌ترین تضادهای اسپریالیسم یعنی: تضاد میان انحصارات و رقابت آزاد موجود در کنار آنها، میان «معاملات» کلان (و سودهای هنگفت) سرمایهٔ مالی و بازرگانی «شرافتمندانه» در بازار آزاد، میان کارتل‌ها و تراست‌ها از یکسو و صنایع کارتلی‌نشده از سوی دیگر و غیره را نادیده میگیرد و روی آنها پرده میکشد.

تئوری پرسروصدا و کذایی ساختهٔ کائوتسکی دربارهٔ «اولترا-اسپریالیسم» نیز از هر جهت دارای همین سرشت ارتجاعی است. گفته‌های سال ۱۹۱۵ او را دربارهٔ این مبحث با گفته‌های سال ۱۹۰۲ هوبسن مقایسه کنید:

کائوتسکی: «...آیا چنین امکانی را میتوان منتفی دانست که سیاست کنونی اسپریالیستی بوسیلهٔ یک سیاست جدید اولترا-اسپریالیستی از میان برود و این سیاست جای مبارزه میان سرمایه‌های مالی ملی را به بهره‌کشی مشترک یک سرمایهٔ مالی متحد بین‌المللی از جهان بدهد؟ چنین فاز جدیدی در سرمایه‌داری بهر حال تصورپذیر هست. حال آیا عملی هم هست یا نه، مطلبی است که برای حلش هنوز مقدمات کافی موجود نیست»*.

هوبسن: «مسیحیت که در عدهٔ کمی از امپراتوری‌های فدرال بزرگ که هر یک مستعمرات غیر متمدن و کشورهای وابستهٔ چندی در اختیار دارد جایگیر شده است، در نظر خیلی‌ها قانونی-

* مجلهٔ «Neue Zeit»، ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۵، ص ۱۴۴.

ترین راه رشد گرایشهای امروزی و آنهم چنان راه رشدی است که میتواند حد اکثر امید به یک صلح پایدار مبتنی بر بنیاد استوار انترـامپریالیسم (inter-imperialisme — م.) را پدید آورد».

کائوتسکی آنچیزی را اولتراـامپریالیسم یا ماوراء امپریالیسم نامیده است که هوبسن ۱۳ سال پیش از او نام انترـامپریالیسم یا بین‌ـامپریالیسم بدان داده بود. پیشرفت اندیشهٔ «علمی» کائوتسکی گذشته از ساختن لفظ جدید ابردانشمندانه‌ای که در آن یک پیشوند لاتین با پیشوند دیگر عوض شده، فقط شامل ادعایی است برای مارکسیسم جلوه دادن آن چیزی که هوبسن در ماهیت امر بصورت سالوسی کشیشان انگلیسی عرضه میدارد. پس از جنگ انگلیس‌ـبوئر، از جانب این ذوات بزرگوار امری کاملاً طبیعی بود که مساعی عمدهٔ خود را در راه تسکین خرده‌بورژواها و کارگران انگلیسی بکار برند که در نبردهای آفریقای جنوبی کشتهٔ بسیار داده و افزایش مالیات‌ها را تحمل کرده بودند تا سودهای بیشتری عاید صاحبان سرمایهٔ مالی انگلیسی شود. در واقع هم چه تسکینی برای آنها بهتر از این که باور کنند امپریالیسم آنقدرها هم بد نیست و حالا دیگر به انترـ(یا اولتراـ) امپریالیسم که توان تأمین صلح پایدار را دارد، نزدیک شده است؟ کشیشان انگلیسی یا کائوتسکی شیرین‌سخن هر قدر حسن‌نیت داشته باشند، مفهوم اجتماعی عینی یعنی واقعی این «تئوری» یک چیز و فقط یک چیز است: تسکین سراپا ارتجاعی توده‌ها بر پایهٔ امیدوار ساختن آنها به امکان صلح پایدار در محیط سرمایه‌داری، از طریق انحراف توجه از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و سوق توجه به دورنمای کاذب یک «اولتراـامپریالیسم» باصطلاح جدید که در یک آیندهٔ نامعلوم باید پیدا شود. در تئوری «مارکسیستی» کائوتسکی جز فریب توده‌ها چیز دیگری یافت نمیشود.

براستی هم کافیست واقعیات مسلم و مورد قبول همگان بطور روشن با هم مقایسه شوند تا به این مطلب یقین حاصل شود که دورنمایی که کائوتسکی سعی دارد به کارگران آلمانی (و به کارگران همهٔ کشورها) تلقین کند چقدر کاذب است. برای نمونه هندوستان،

هندوچین و چین را در نظر بگیریم. بطوریکه میدانیم این سه کشور مستعمره و نیمه‌مستعمره با جمعیت ۶۰۰ — ۷۰۰ ملیونی خود دستخوش استثمار سرمایهٔ مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلیس، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره هستند. فرض کنیم که این کشورهای امپریالیستی برای دفاع از متصرفات و منافع و «مناطق نفوذ» خود در کشورهای آسیایی نامبرده و یا برای توسعهٔ آنها اتحادهایی علیه یکدیگر ببندند. این اتحادها «انتر-امپریالیستی» یا «اولترا-امپریالیستی» خواهند بود. فرض کنیم که همهٔ دول امپریالیستی برای تقسیم «مسالمت‌آمیز» کشورهای آسیایی نامبرده یک اتحاد ببندند، چنین اتحادی همان «سرمایهٔ مالی متحد در مقیاس بین‌المللی» خواهد بود. نمونه‌هایی از این نوع اتحاد در تاریخ قرن بیستم مثلاً بصورت مناسبات دول بزرگ با چین عملاً وجود دارد (۴۴). حال میپرسیم که آیا در صورت باقی ماندن نظام سرمایه‌داری (کائوتسکی درست همین صورت را مفروض میدارد)، این امر «تصورپذیر هست» که چنین اتحادهایی کوتاه‌مدت نباشند؟ و برخوردها و تصادم‌ها و مبارزات را بهر شکلی از اشکال آنها منتفی سازند؟

کافیست این سئوال را بطور روشن مطرح کنیم تا ببینیم که به آن پاسخی جز منفی نمیتوان داد. زیرا در محیط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ، تقسیم منافع، تقسیم مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی هر یک از شرکت‌کنندگان در تقسیم یعنی نیروی عمومی اقتصادی، مالی، نظامی و غیرهٔ آنها تصورپذیر نیست. تغییرات حاصله در نیروی این شرکت‌کنندگان در تقسیم نیز یکسان نیست، زیرا در محیط سرمایه‌داری گسترش موزون مؤسسات، تراست‌ها، رشته‌های صنعت و کشورهای مختلف امکان‌پذیر نیست. نیم قرن پیش آلمان از نظر نیروی سرمایه‌داری خود در قیاس با نیروی انگلستان آنزمان نیروی ناچیز و بیمقداری بود. همین وضع را هم ژاپن در قیاس با روسیه داشت. با این وصف آیا چنین چیزی «تصورپذیر هست» که در طول سالهای یکی دو دههٔ دیگر تناسب نیروهای دول امپریالیستی تغییرناپذیر بماند؟ نه، بهیچوجه تصورپذیر نیست.

بدینجهت اتحادهای «انتر-امپریالیستی» یا «اولترا-امپریالیستی» که در عالم واقعیت سرمایه‌داری، و نه در عالم پندار مبتذل خرده-بورژوایی کشیشان انگلیسی یا کائوتسکی «مارکسیست» آلمانی، بسته شوند، هر شکلی داشته باشند، یعنی خواه به شکل یک بلوک امپریالیستی علیه بلوک امپریالیستی دیگر باشند و خواه به شکل اتحاد عمومی همهٔ دول امپریالیستی، ناگزیر فقط «وقفه‌هایی» میان جنگ‌ها خواهند بود. اتحادهای مسالمت‌آمیز مقدمات جنگ‌ها را فراهم میسازند و بنوبهٔ خود آفریدهٔ جنگها و به بیان دیگر مشروط بیکدیگر هستند و تبدیل اشکال مبارزهٔ مسالمت‌آمیز به غیرمسالمت‌آمیز و بالعکس را منحصراً بر همان بنیاد روابط و مناسبات امپریالیستی در زمینهٔ اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب میشوند. ولی کائوتسکی ابر-دانشمند برای آرام‌سازی کارگران و آشتی دادن آنان با سوسیال-شوینیست‌ها که به بورژوازی پیوسته‌اند، حلقه‌ای از یک زنجیر واحد را از حلقهٔ دیگر جدا میکند، اتحاد مسالمت‌آمیز (و اولترا-امپریالیستی و حتی اولترا-اولترا-امپریالیستی) امروزی میان همهٔ دول را که هدفش «آرام‌سازی» چین است (سرکوب قیام بوکسورها (٤٥) را بیاد بیاورید)، — از تصادم غیرمسالمت‌آمیز فردا که پس‌فردا باز مقدمات یک اتحاد عمومی «مسالمت‌آمیز» را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم میسازد، جدا میکند. کائوتسکی بجای نشان دادن ارتباط زندهٔ ادوار صلح امپریالیستی با ادوار جنگ‌های امپریالیستی یک استنباط تجریدی مرده به کارگران عرضه میدارد تا آنها را با رهبران مرده‌شان آشتی دهد.

هیل آمریکایی در پیشگفتار کتاب خود بنام «تاریخ دیپلماسی در رشد بین‌المللی اروپا»، تاریخ نوین دیپلماسی را چنین دوره‌بندی کرده است: ۱) عصر انقلاب؛ ۲) جنبش مشروطیت؛ ۳) عصر «امپریالیسم بازرگانی»* ایام ما. یک نویسندهٔ دیگر، تاریخ «سیاست

* David Jayne Hill. «A History of the Diplomacy in the international development of Europe», vol. I, p. X.

«جهانی» بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به بعد به ٤ دوره تقسیم میکند: ۱) نخستین دورهٔ آسیایی (مبارزه علیه پیشروی روسیه در آسیای میانه بسوی هندوستان)؛ ۲) دورهٔ آفریقایی (در حدود سالهای ۱۸۸۰ ـــ ۱۹۰۲) ـــ مبارزه علیه فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (بهنگام پیش‌آمد بحران «فاشودا» (٤٦) در سال ۱۸۹۸، جنگ با فرانسه به مویی بسته بود)؛ ۳) دومین دورهٔ آسیایی (قرارداد با ژاپن علیه روسیه) و ٤) دورهٔ «اروپایی» که بطور عمده علیه آلمان متوجه بود*. ریسر «رجل» بانکی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره بدین مطلب که چگونه سرمایهٔ مالی فرانسه با فعالیت خود در ایتالیا زمینه را برای اتحاد سیاسی این دو کشور فراهم میساخت و چگونه مبارزه میان آلمان و انگلیس بر سر ایران ویا مبارزه میان همهٔ سرمایه‌های اروپایی بر سر واگذاری وام به چین دامن میگرفت و غیره، نوشت: «درگیری‌های سیاسی واحدهای جلودار بر زمینهٔ مالی صورت میگیرد». اینست واقعیت زندهٔ اتحادهای مسالمت‌آمیز «اولترا‌ـ‌امپریالیستی» وقتی که پیوند ناگسستنی آنها با منازعات صرفاً امپریالیستی در نظر گرفته شود.

پرده کشیدن بروی ژرفترین تضادهای امپریالیسم از سوی کائوتسکی، که ناگزیر به آرایش چهرهٔ امپریالیسم می‌انجامد، در چگونگی انتقاد این نگارنده از خصایص سیاسی امپریالیسم، نیز بی‌اثر نمی‌ماند. امپریالیسم ـــ دوران سرمایهٔ مالی و انحصارست که همه‌جا گرایش‌هایی نه در جهت آزادی، بلکه در جهت فرمانروایی پدید می‌آورد. نتایج این گرایش‌ها هم این است که ارتجاع، صرفنظر از وجود هرگونه سیستم سیاسی، در تمام جهات گسترش میپذیرد و در این عرصه نیز تضادها به نهایت حدت خود میرسند. ستم ملی و گرایش بسوی الحاق سرزمین دیگران یعنی نقض استقلال ملی نیز حدت خاص کسب میکند (زیرا الحاق سرزمین دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش). هیلفردینگ

---

* Schilder، همان کتاب، ص ۱۷۸.

ارتباط میان امپریالیسم و حدت ستم ملی را بدرستی یادآور میشود. او مینویسد: «در مورد کشورهای تازه مکشوف‌شده باید گفت که سرمایه‌ایکه به این کشورها وارد میشود، تضادها را شدت میدهد و خلقهایی را که حس خودآگاهی ملی در آنها بیدار شده است، به مقاومت روزافزون علیه نوکوچیدگان بیگانه برمی‌انگیزد و این مقاومت خیلی زود میتواند به اقدامات خطرناک علیه سرمایهٔ خارجی بدل گردد. مناسبات اجتماعی کهنه از بیخ و بن دگرگون میشوند، جدااماندگی و خصوصیت نظام فلاحتی هزاران سالهٔ «ملل واقع در حاشیهٔ تاریخ»، از میان میرود و این ملت‌ها به مدار سرمایه‌داری کشانده میشوند. نظام سرمایه‌داری خودش وسایل و طرق رهایی مغلوبین را اندک اندک در دسترس آنان میگذارد. و آنها نیز هدفی را که زمانی برای ملل اروپایی عالیترین هدف بود، یعنی ایجاد دولت ملی واحد را بعنوان وسیلهٔ نیل به آزادی اقتصادی و فرهنگی در برابر خود قرار میدهند. این جنبش استقلال‌طلب برای سرمایهٔ اروپایی در ارزنده‌ترین عرصه‌های بهره‌کشی که پیدایش درخشان‌ترین دورنماها را نوید میدهد، ایجاد خطر میکند و سرمایهٔ اروپایی فقط با افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش قادر به حفظ تسلط خواهد بود»*.

نکته‌ای که باید به این مطلب افزود آنستکه وجود امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه مکشوف‌شده، بلکه در کشورهای قدیمی نیز، کار را به الحاق سرزمین دیگران، به تشدید ستم ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت میکشاند. کائوتسکی ضمن اعتراض به تشدید ارتجاع سیاسی از سوی امپریالیسم، یک مسئلهٔ بسیار مبرم یعنی امکان‌ناپذیر بودن وحدت با اپورتونیست‌ها در دوران امپریالیسم را لاپوشانی میکند. او ضمن اعتراض به الحاق سرزمین دیگران، به اعتراض‌های خود چنین شکلی میدهد که برای اپورتونیست‌ها بکلی بی‌زیان و با نهایت راحتی قابل قبول از کار درمی‌آید. او مستقیماً به مستمعین آلمانی

---

* «سرمایهٔ مالی»، ص ۴۸۷.

اخطار میکند و با وجود این درست همان نکته‌ای را که از همه مهمتر و از همه مبرم‌تر است و مثلاً این نکته را که آلمان الزاس-لورن را به خاک خود ملحق کرده است، لاپوشانی میکند. برای ارزیابی این «انحراف فکری» کائوتسکی مثالی می‌آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق سرزمین فیلیپین از سوی آمریکایی‌ها را محکوم میکند. حال میپرسیم که آیا خیلی‌ها باور خواهند کرد که علت این امر بیزاری از هر نوع الحاق سرزمین دیگران است و نه تمایل خود او به الحاق سرزمین فیلیپین؟ و آیا نباید پذیرفت که «مبارزه» این ژاپنی را علیه الحاق سرزمینهای دیگران فقط در صورتی میتوان صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که او با الحاق سرزمین کره به خاک ژاپن نیز به مخالفت برخیزد و خواستار آزادی جدایی کره از ژاپن شود؟

هم تحلیل تئوریک کائوتسکی دربارهٔ امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی او از امپریالیسم، کاملاً آمیخته با گرایش بکلی ناهمساز با مارکسیسم است یعنی آمیخته با لاپوشانی و ساییدن لبه‌های تیز بنیادی‌ترین تضادها و همراه با کوششی است برای حفظ وحدت ناپایدار با اپورتونیسم در جنبش کارگری اروپا — بهر قیمتی که باشد.

۱۰ — جای امپریالیسم در پویهٔ تاریخ

ما دیدیم که امپریالیسم از نظر ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاریست و همین امر جای امپریالیسم را در پویهٔ تاریخ معین میکند، زیرا انحصار که بر زمینهٔ رقابت آزاد و درست از درون رقابت آزاد پدید آمده، نشانگر جریان گذار از نظام سرمایه‌داری به نظام اجتماعی-اقتصادی عالیتر است. باید بویژه چهار نوع عمدهٔ انحصار یا چهار نمودار عمدهٔ سرمایه‌داری انحصاری را که صفت مشخصهٔ دوران مورد بحث است، یادآور شد.

اولاً، انحصار از تراکم تولید در مدارج بسیار بالای تکامل آن پدید آمده است. انحصار به گروهبندی‌های انحصارگر سرمایه-

داران یعنی به کارتل‌ها، سندیکات‌ها و تراست‌ها اطلاق میشود. ما دیدیم که آنها در زندگی اقتصادی امروزین چه نقش عظیمی دارند. در سرآغاز قرن بیستم این گروهبندی‌های انحصارگر در کشورهای پیشرفته تفوق کامل بدست آوردند و گرچه نخستین گام‌ها را در راه تشکیل کارتل زودتر از همه کشورهایی برداشتند که با وضع تعرفه‌های گمرکی سنگین از صنایع خود حمایت میکردند (آلمان، آمریکا)، ولی دیری نگذشت که در انگلیس نیز با وجود سیستم بازرگانی آزادش، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارات در نتیجهٔ تراکم تولید، مشاهده شد.

ثانیاً، انحصارها کار را به تصرف بیش از پیش مهمترین منابع مواد خام، خاصه منابع لازم برای صنایع اصلی جامعهٔ سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال سنگ و ذوب آهن که بیش از صنایع دیگر کارتلی شده بودند، کشانده‌اند. قبضه کردن انحصاری مهمترین منابع مواد خام، قدرت سرمایهٔ بزرگ را سخت افزایش داده و تضاد میان صنایع وارد در کارتل و خارج از کارتل را تشدید کرده است.

ثالثاً، انحصار از بانک‌ها پدید آمده است. بانک‌ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارگران عرصهٔ سرمایهٔ مالی بدل شده‌اند. سه تا پنج بانک کلان در هر یک از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یک نوع «پیوند شخصی»* میان سرمایهٔ صنعتی و بانکی پدید آورده و رتق و فتق میلیاردها و میلیاردها پول را که بخش اعظم سرمایه‌ها و درآمدهای پولی سراسر کشور را تشکیل میدهد، در

---

* «پیوند شخصی» (Personal union) که از علائم مشخصهٔ سرمایه‌داری انحصاریست از طریق «درآمیزی» بانک‌ها با مؤسسات صنعتی و بازرگانی بزرگ و به بیان دیگر از طریق خرید سهام آنها و عضویت شخصی مدیران بانکها در هیئتهای مدیرهٔ این مؤسسات و بالعکس انجام میگیرد. «پیوند شخصی» بانکها با صنایع سپس از طریق «پیوند شخصی» انحصارگران با دولتهای سرمایه‌داری تکمیل میشود. مترجم.

دست خود متمرکز ساخته‌اند. یک الیگارشی مالی که بدون استثناء همهٔ مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعهٔ بورژوایی امروزین را با شبکهٔ انبوهی از رشته‌های روابط وابستگی فرو پوشانده، بارزترین نمودار این انحصارست.

رابعاً، انحصار از سیاست استعماری پدید آمده است. سرمایهٔ مالی مبارزه بر سر منابع موادخام، صدور سرمایه و «مناطق نفوذ» — مناطقی که میتوان در آنها معاملات پرسود انجام داد و امتیازات و سودهای انحصاری بدست آورد و غیره — و سرانجام مبارزه بر سر قلمرو اقتصادی بطور اعم را به انگیزه‌های عدیدهٔ «قدیمی» سیاست استعماری افزوده است. وقتی مثلاً مستعمرات دول اروپایی، مانند سال ۱۸۷۶، هنوز فقط یک دهم آفریقا را در بر میگرفت، سیاست استعماری میتوانست به نمونهٔ غیر انحصاری و بصورت تصرف باصطلاح «بلامنازع» سرزمینها، گسترش یابد. ولی وقتی نه دهم آفریقا اشغال‌شده از کار درآمد (در حدود سال ۱۹۰۰) و وقتی کار تقسیم سراسر جهان پایان یافت، ناگزیر دوران تملک انحصاری مستعمرات و بنابر این دوران مبارزهٔ بسیار حاد بر سر تقسیم و تقسیم مجدد جهان فرا رسید.

این مطلب بر همگان معلوم است که سرمایه‌داری انحصاری، تمام تضادهای سرمایه‌داری را تا چه اندازه حدت بخشیده است. کافیست گرانی هزینهٔ زندگی و فشار کارتل‌ها را یادآور شویم. این حدت تضادها تواناترین نیروی محرکهٔ دوران تاریخی گذار یعنی دورانی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایهٔ مالی جهانی آغاز شده است.

انحصارها، الیگارشی، تلاش برای تسلط بجای تلاش برای آزادی، بهره‌کشی چند ملت بسیار ثروتمند یا بسیار نیرومند از عدهٔ روزافزون ملل کوچک یا ضعیف، — مجموعهٔ این عوامل چنان علایم مشخصه‌ای برای امپریالیسم پدید آورده است که ما را وامیدارد تا امپریالیسم را سرمایه‌داری طفیلی یا در حال پوسیدگی تعریف کنیم. پیدایش «کشور بهره‌بگیر» یا کشور رباخوار که بورژوازی آن روزبروز بیشتر از محل صدور سرمایه و بهرهٔ سهام زندگی میکند، بعنوان یکی از گرایشهای امپریالیسم روزبروز برجسته‌تر میشود.

ولی اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش بسوی پوسیدگی، دیگر امکانی برای رشد سریع سرمایه‌داری باقی نمیگذارد. نخیر، رشته‌هائی از صنایع، قشرهائی از بورژوازی و کشورهائی در دوران امپریالیسم، از این دو گرایش گاه یکی و گاه دیگری را با شدتی بیشتر یا کمتر، نمودار میسازند. سرمایه‌داری در مجموع خود بمراتب سریعتر از پیش رشد میکند، ولی این رشد نه تنها بطور اعم ناموزون‌تر میشود، بلکه بطور اخص نیز ناموزونی آن بصورت پوسیدگی کشورهایی که از لحاظ سرمایه نیرومندتر از همه هستند انگلیس)، نمودار میشود.

ریسر نگارندهٔ کتاب مربوط به بانکهای بزرگ آلمان دربارهٔ سرعت رشد اقتصادی آلمان مینویسد: «نسبت سرعت پیشرفت دوران پیشین (۱۸۴۸ — ۱۸۷۰) که چندان هم کم نبود، به سرعت رشد دوران کنونی (۱۸۷۰ — ۱۹۰۵) مجموع اقتصاد آلمان و از آن جمله بانکهای آن، تقریباً برابر است با نسبت سرعت حرکت کالسکهٔ پستی قدیم به سرعت اتومبیل امروزی که گاه چنان تیز میتازد که هم برای رهگذر بی‌خیال و هم برای خود سرنشینانش ایجاد خطر میکند». در نوبهٔ خود، این سرمایهٔ مالی که با سرعت فوق‌العاده‌ای رشد کرده، درست بهمین جهت که با چنین سرعتی رشد کرده است، حالا خودش بی‌میل نیست شیوهٔ «آرامتری» برای تصاحب مستعمرات که در چنگ ملل ثروتمندتر است و تصرف آنها تنها به شیوه‌های مسالمت‌آمیز میسر نیست، بکار برد. در ایالات متحده رشد اقتصادی طی سالهای چند دههٔ اخیر از آلمان هم سریعتر بوده است، و بهمین جهت نیز علایم طفیلی‌گری سرمایه‌داری امروزین آمریکا با وضوح خاصی نمودار شده است. از سوی دیگر، مقایسه میان مثلاً بورژوازی جمهوری‌خواه آمریکا و بورژوازی سلطنت‌طلب ژاپن یا آلمان نشان میدهد که در دوران امپریالیسم بزرگترین تمایز سیاسی بحد اعلی خفیف میشود و آنهم نه بدانجهت که این تمایز اصولاً اهمیتی نداشته است، بلکه بدانجهت که در تمام این موارد صحبت از بورژوازی با علایم مشخص طفیلی‌گری آنست.

سودهای انحصاری کلانی که سرمایه‌داران یک رشته از رشته‌های عدیدهٔ صنایع یا یک کشور از کشورهای متعدد و نظایر آنها بدست می‌آورند، به آنها امکان اقتصادی میدهد تا برخی از لایه‌های کارگران و برای مدتی کوتاه حتی اقلیت نسبتاً مهمی از آنان را بخرند و به هواداری از بورژوازی آن رشته یا آن ملت علیه دیگران بکشانند. ضمناً آتش تیزشدهٔ ستیز آشتی‌ناپذیر میان ملل امپریالیستی بر سر تقسیم جهان،* این گرایش را شدیدتر میکند. بدینسان میان امپریالیسم و اپورتونیسم رابطه‌ای پدید می‌آید که زودتر و روشنتر از همه‌جا در انگلیس نمودار شد و علتش هم آن بود که برخی از علایم امپریالیستی تکامل در آن کشور خیلی زودتر از کشورهای دیگر مشاهده شد. برخی از نگارندگان، مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت وجود رابطه میان امپریالیسم و اپورتونیسم در جنبش کارگری را که اکنون بخصوص سخت چشمگیر شده است، با استدلالات «خوش‌بینانه[1] بخشنامه‌شده» (به کردار کائوتسکی و هوئیسمانس)، بکلی نادیده بگیرند و بگویند: اگر عامل تشدید اپورتونیسم، سرمایه‌داری پیشرفته میبود، یا اگر این کارگران برخوردار از بهترین دستمزدها بودند که به اپورتونیسم متمایل میشدند و غیره، آنوقت کار مخالفان سرمایه‌داری زار میشد. در مورد معنا و مفهوم این «خوش‌بینی» نباید گول خورد: این یک خوش‌بینی به اپورتونیسم است، این یک خوش‌بینی است که برای استتار اپورتونیسم بکار میرود. در واقعیت امر سرعت خاص و نفرت‌انگیزی خاص رشد اپورتونیسم بهیچوجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن بوجود نمی‌آورد، چنانکه سرعت رشد یک غدهٔ چرکین در بدن سالم فقط میتواند موجب سر باز کردن آن شود و بدن را از شر آن رها سازد. خطرناکتر از همه در این زمینه کسانی هستند که نمیخواهند این نکته را درک کنند که مبارزه علیه امپریالیسم چنانچه با مبارزه علیه اپورتونیسم در پیوند ناگسستنی نباشد، چیزی جز ژاژخایی و دروغ‌پردازی نخواهد بود.

از مجموع نکاتی که دربارهٔ سرشت اقتصادی امپریالیسم بیان شد، این نتیجه بدست می‌آید که امپریالیسم را باید سرمایه‌داری در

حال گذار یا بطور صحیحتر سرمایه‌داری در حال احتضار تعریف کرد. نکتهٔ بسیار آموزنده در این زمینه آنست که اقتصاددانان بورژوامشرب در تعریف سرمایه‌داری امروزین، چپ و راست الفاظی چون: «بهم‌پیوستگی»، «فقدان تک‌ماندگی» و غیره را بکار میبرند؛ بانک‌ها عبارتند از «مؤسساتی که از لحاظ هدف‌ها و چگونگی رشد خود خصلت اقتصادی صرفاً خصوصی ندارند و بیش از پیش از ساحه تنظیم اقتصادی صرفاً خصوصی پا فراتر مینهند». آنوقت همین ریسر که سخنان اخیر به او تعلق دارد، با قیافه‌ای بسیار جدی اعلام میکند که «پیشگویی» مارکسیست‌ها دربارهٔ «اجتماعی شدن» «به تحقق نپیوست»!

این لفظ «بهم‌پیوستگی»، بیانگر چه چیزیست؟ این لفظ از مجموع خطوط روندی که در برابر چشم ما تحقق می‌پذیرد، فقط آن خطی را که از همه چشمگیرترست، مینمایاند. این لفظ نشان میدهد که بیننده درخت‌هائی را می‌بیند، ولی جنگل را نمی‌بیند. این لفظ کپیه‌ایست که به شیوهٔ برده‌وار از یک نمای ظاهری، تصادفی و پر هرج و مرج برداشته شده است. این لفظ افشاگر آنست که بیننده زیر فشار مدارک خام خورد شده است و بهیچوجه از مفهوم و اهمیت آنها سر در نمی‌آورد. تملک سهام و مناسبات میان صاحبان مالکیت خصوصی «بطور تصادفی به هم پیوستگی پیدا میکنند». ولی آنچه که در پایهٔ این بهم‌پیوستگی قرار دارد، آنچه که بنیاد این بهم‌پیوستگی را تشکیل میدهد، مناسبات اجتماعی دائماً در حال تغییر تولید است. وقتی می‌بینیم که یک مؤسسهٔ بزرگ به مؤسسهٔ غول‌آسایی بدل میشود که طبق برنامهٔ معین و برپایهٔ محاسبهٔ دقیق انبوهی آمار، تحویل مواد خام اولیه را بمیزانی برابر با دو سوم یا سه چهارم کل مقدار لازم برای دهها ملیون تن از اهالی، سازمان میدهد؛ وقتی می‌بینیم که کار حمل و نقل این مواد خام به بهترین مراکز مساعد بحال تولید که گاه صدها و هزارها ورست از هم فاصله دارند، بطرزی منظم صورت میگیرد؛ وقتی می‌بینیم که کار تمام مراحل متوالی عمل آوردن مواد خام از آن جمله در مرحلهٔ تبدیل آنها

به یک رشته از انواع فرآورده‌های آماده از یک مرکز واحد اداره میشود؛ وقتی می‌بینیم که توزیع این فرآورده‌ها میان دهها و صدها ملیون مصرف‌کننده طبق یک برنامهٔ واحد انجام می‌پذیرد (فروش نفت، هم در آمریکا و هم در آلمان توسط «تراست نفت» آمریکایی)، — آنوقت روشن میشود که آنچه ما با آن روبرو هستیم بهیچوجه یک «بهم‌پیوستگی» ساده نیست، بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات مبتنی بر اقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی پوسته‌ایست که دیگر با محتوی خود مطابقت ندارد و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد پوسید. ضمناً این پوسته در حالت پوسیدگی هم میتواند طی مدتی نسبتاً طولانی (در بدترین حالت یعنی چنانچه درمان دمل اپورتونیستی به درازا بکشد) بر جا بماند، ولی بهر حال دفع خواهد شد.

شولتسه-گورنیتس هوادار پرشور اسپریالیسم آلمان بانگ برمی‌آورد:

«اگر رهبری بانکهای آلمان در آخرین تحلیل به گروه کوچکی از افراد سپرده شده است، در اینصورت هم اکنون فعالیت آنها برای رفاه مردم بیش از فعالیت اکثر وزرای دولت اهمیت دارد» (اینجا صرفهٔ کار بیشتر در این بوده است که «بهم‌پیوستگی» مدیران بانک‌ها و وزیران و صاحبان صنایع و کسانی که از محل بهرهٔ سهام زندگی میکنند، فراموش شود...) «...در نظر مجسم کنیم گرایشهایی که ما مشاهده کردیم بطور پیگیر گسترش یافته و تکمیل شده باشند، یعنی: سرمایهٔ پولی ملت در بانک‌ها جمع شده، بانک‌ها از طریق کارتل بیکدیگر پیوسته و سرمایهٔ ملت که جویای عرصه کاربرد خویش است، به شکل اوراق بهادار درآمده باشد. آنگاه این سخنان داهیانهٔ سن‌سیمون به تحقق خواهد پیوست: «هرج و مرج کنونی تولید که علتش گسترش روابط اقتصادی بدون تنظیم متحدالشکل آنست، باید جای خود را به سازماندهی تولید بسپارد. آنگاه تولید را دیگر کارفرمایان جدا و مستقل از یکدیگر و بی‌خبر از نیازمندیهای اقتصادی مردم اداره نخواهند کرد، بلکه این کار را یک ارگان اجتماعی انجام خواهد داد. هیئت مدیرهٔ مرکزی که امکان خواهد

داشت عرصهٔ گستردهٔ اقتصاد جامعه را از دیدگاهی بلندتر زیر نظر گیرد، آنرا به گونه‌ای تنظیم خواهد کرد که برای تمام جامعه سودمند باشد و وسایل تولید را نیز بدست کسانی که برای این کار مناسب باشند خواهد سپرد و بویژه حفظ هماهنگی دائمی میان تولید و مصرف را مراقبت خواهد کرد. مؤسساتی وجود دارند که درجهٔ معینی از سازماندهی فعالیت اقتصادی را جزو وظایف خود کرده‌اند و این مؤسسات بانکها هستند». ما هنوز برای تحقق این سخنان سن‌سیمون راه درازی در پیش داریم، ولی هم اکنون در این راه گام برسیداریم. این راه مارکسیسم است، مارکسیسمی متفاوت با آنچه که مارکس تصور آنرا داشت، ولی فقط از نظر شکل متفاوت با آن»*.

براستی هم چه «ردیه» قشنگی بر آموزش مارکس که در قیاس با تحلیل علمی دقیق مارکس گام به واپس می‌نهد و به پیشگویی سن‌سیمون، که گرچه داهیانه است، ولی بهر تقدیر فقط یک پیشگویی است، روی می‌آورد.

در ماه ژانویه — ژوئن سال ۱۹۱٦ نوشته شده است.

برای نخستین بار در نیمهٔ ۱۹۱۷ در پتروگراد و پیشگفتارها برای چاپ بزبان فرانسه و آلمانی در ۱۹۲۱ چاپ شده است.

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲۷، ص ۲۹۹ — ٤۲٦ ترجمه و چاپ شده است.

* «Grundriß der Sozialökonomik», 146.

دربارهٔ جریان «اکونومیسم امپریالیستی» (۴۷) که در حال تکوین است

«اکونومیسم» قدیم سالهای ۱۸۹۴ — ۱۹۰۲ چنین می‌گفت: نارودنیکها رد شده‌اند و سرمایه‌داری در روسیه پیروز گشته است، پس دربارهٔ انقلابهای سیاسی نباید فکر کرد. نتیجهٔ عملی چنین بود: یا «مبارزهٔ اقتصادی برای کارگران و مبارزهٔ سیاسی برای لیبرالها» که گرایش براست است. یا بجای انقلاب سیاسی اعتصاب همگانی برای تحول سوسیالیستی — و این گرایش بچپ است که توسط یک جزوه «اکونومیست» روسی اواخر دههٔ سالهای ۹۰ (۴۸) که اکنون فراموش شده مطرح گردیده است.

حالا «اکونومیسم» جدید در حال تکوین است که با دو گرایش مشابه: «گرایش براست» که می‌گوید: ما مخالف «حق تعیین سرنوشت خود» (یعنی مخالف رهائی ملتهای ستمکش، مخالف مبارزه با الحاق سرزمینهای دیگران که هنوز فکرش تا آخر نشده یا هنوز مورد موافقت قرار نگرفته است) هستیم. «گرایش بچپ» که می‌گوید: ما مخالف برنامهٔ حداقل (یعنی مخالف مبارزه در راه اصلاحات و دمکراسی) هستیم، چونکه این کار با انقلاب سوسیالیستی «مباینت دارد».

بیش از یکسال از آن زمانی گذشته است که این جریان در حال تکوین در برابر چند تن از رفقا، همانا در اجلاس مشاوره برن در بهار سال ۱۹۱۵ آشکار شد. در آن موقع خوشبختانه فقط یکی از رفقا با عدم تأیید همگانی تا آخر اجلاس مشاوره روی این ایده‌های «اکونومیسم امپریالیستی» اصرار می‌ورزید و آنها را بشکل «تزهای» ویژه روی کاغذ آورد. هیچکس به این تزها نپیوست (۴۹).

سپس دو نفر دیگر به تزهای همان رفیق مخالف تعیین سرنوشت خود (بدون درک پیوند ناگسستنی این مسئله با موضع عمومی «تزهائی» (۵۰) که از آنها نام بردیم، پیوستند. پیدایش «برنامهٔ هلندی» در فوریهٔ سال ۱۹۱۶ که در شمارهٔ سوم «بولتن کمیسیون انترناسیونال سوسیالیستی» (۵۱) چاپ شده بود فوراً این «سؤتفاهم» را روشن ساخت و بار دیگر تنظیم‌کننده «تزهای »اولیه را برانگیخت همهٔ «اکونومیسم امپریالیستی» خود را باز هم نه در مورد گویا یک ماده «خاص» بلکه بکلی از نو زنده نماید.

ضرورت مسلم دارد که بار دیگر و بار دیگر رفقای مربوطه را از اینکه در باطلاق فرو رفته‌اند آگاه نمود و خاطرنشان ساخت که «ایده‌های» آنان با مارکسیسم و سوسیال‌دمکراسی انقلابی هیچگونه وجه مشترکی ندارد. بیش از این «کتمان» مطلب جایز نیست که بمعنای کمک بسردرگمی مسلکی و سوق دادن آن به بدترین سوی عدم‌توافقها، اختلافات «خصوصی»، بسوی «برخوردهای» بی‌پایان و غیره است. بر عکس، وظیفه ما را بر آن وامیدارد به بی‌چون و چراترین و قطعی‌ترین وجهی روی ضرورت تفکر دربارهٔ مسائل مطروحه و تدقیق کامل آنها اصرار ورزیم.

هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» در تزهای مربوط به تعیین سرنوشت خود (بزبان آلمانی بعنوان نسخه‌ای از شمارهٔ دوم «Vorbote» (۵۲) چاپ شده است) — عمداً مطلب را بی‌نام و نشان مطرح ساخت، ولی با مبسوط‌ترین وجهی، و بویژه رابطهٔ مسئلهٔ تعیین سرنوشت خود را با مسئلهٔ عمومی دربارهٔ مبارزه در راه اصلاحات و دمکراسی و دربارهٔ جایز نبودن بی‌اعتنائی به جانب سیاسی و غیره را خاطرنشان نمود. مؤلف تزهای اولیه («اکونومیسم امپریالیستی») در ملاحظات خود پیرامون تزهای هیئت تحریریه دربارهٔ تعیین سرنوشت خود با برنامهٔ هلندی اظهار همفکری می‌کند و خودش با این ترتیب آشکارا نشان می‌دهد که مسئلهٔ تعیین سرنوشت خود آنطوری که بانیان جریان در حال تکوین طرح می‌کنند بهیچوجه جنبهٔ «خصوصی» نداشته بلکه مسئلهٔ عمومی و اساسی است.

برنامهٔ هلندی‌ها توسط نمایندگان چپهای تسیمروالد (۵۳) ۵ — ۸ فوریهٔ سال ۱۹۱۶ در اجلاس برن کمیسیون انترناسیونال سوسیالیستی (۵۴) دریافت شده بود. هیچکدام از اعضای چپهای تسیمروالد حتی رادک بنفع این برنامه اظهار نظر نکرد، چونکه این برنامه بطور نامنظم موادی نظیر «مصادرهٔ بانکها» و «الغای عوارض بازرگانی» و «انحلال مجلس اول سنا» و غیره را با هم می‌سازد. همهٔ نمایندگان چپ‌های تسیمروالد به اتفاق آراء با ادای فقط یک کلمه و حتی بدون ادای کلمه‌ای، فقط با بالا انداختن شانه‌ها برنامهٔ هلندی را بعنوان برنامهٔ ناموفق بطور کلی، نادیده گرفتند.

این برنامه چنان مورد پسند مؤلف تزهای اولیه که در بهار سال ۱۹۱۵ نوشته شده بود، قرار گرفت که گفت: «من در واقع چیز بیشتری نگفته‌ام» (بهار سال ۱۹۱۵)، «هلندیها تا آخر فکرش را کرده‌اند»: «در برنامهٔ آنها طرف اقتصادی — مصادرهٔ بانک‌ها و تولیدات» (بنگاههای) «بزرگ، و طرف سیاسی — جمهوری و غیره است. کاملاً درست است!».

در واقع هلندی‌ها نه‌اینکه «تا آخر فکرش را کرده‌اند»، بلکه برنامه‌ای بکلی نسنجیده‌ای داده‌اند. سرنوشت اندوهبار روسیه است که در کشور ما عده‌ای اتفاقاً بچیزهای نسنجیدهٔ نوظهور می‌چسبند...

تنظیم کنندهٔ تزهای سال ۱۹۱۵ تصور می‌کند که هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» بورطهٔ نقیضه گوئی افتاده است که «خودش» «مصادرهٔ بانکها» را بمیان کشیده و حتی کلمه «بیدرنگ» را (به اضافه «اقدامات دیکتاتورمآبانه») در فصل هشتم («وظایف مشخص») به آن علاوه کرده است. مؤلف تزهای سال ۱۹۱۵ ضمن اشاره به مباحثات بهار سال ۱۹۱۵ برن با خشم می‌گوید: «چقدر در برن مرا سر اینها دعوا کردند!»

این مؤلف «جزئیات» را فراموش نموده و تا آخر نگاه نکرده است: هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» در فصل هشتم دو مورد را آشکارا از هم جدا می‌کند: ۱ — انقلاب سوسیالیستی آغاز شده باشد. آنوقت، در آنجا گفته می‌شود، «مصادرهٔ بیدرنگ بانکها» و

غیره. مورد دوم: انقلاب سوسیالیستی آغاز نشده باشد، آنوقت باید صبر نمود و در باره این چیزهای خوب، فعلاً صحبت نکرد.

چون حالا روشن است که انقلاب سوسیالیستی آغاز نشده، پس برنامهٔ هلندیها نیز بی‌معنا و نامناسب است. اما مؤلف تزها ضمن بازگشت («هر بار در همین نقطه»...) به اشتباه سابق خود مطلب را «عمیق‌تر می‌کند» و می‌خواهد خواستهای سیاسی (نظیر «محو مجلس اول»؟) را به «فورمولبندی سیاسی انقلاب اجتماعی» مبدل سازد.

مؤلف یکسال آزگار در جا زده به اشتباه سابق خود رسیده است. «ریشهٔ» فلاکت‌های او اینجا است: او نمی‌تواند بفهمد که چگونه امپریالیسم فرایند را با مبارزه در راه رفرمها و با مبارزه در راه دمکراسی مربوط سازد. کاملاً همانند «اکونومیسم» فقید که نمی‌توانست سرمایه‌داری فرا رسیده را با مبارزه در راه دمکراسی مربوط سازد.

کاملترین سردرگمی در مسئلهٔ «عملی نبودن» خواستهای دمکراتیک در دوران امپریالیسم از همین‌جا ناشی می‌شود.

نادیده گرفتن مبارزهٔ سیاسی که حالا، هم‌اکنون و الان مانند همیشه برای مارکسیست بجا و مجاز نیست (و فقط در گفتار «اکونومیست» طرفدار «رابوچایا میسل» (۵۰) بجاست) از همین‌جا ناشی می‌شود.

خصلت پایدار «انحراف» از شناسائی امپریالیسم بمدح و ثنای امپریالیسم (همانطوریکه «اکونومیستهای» فقید که از اذعان سرمایه‌داری بمدیحه‌خوانی سرمایه‌داری پرداخته بودند) از همین‌جا ناشی می‌شود.

و قس علیهذا — کذا و هکذا.

برای بررسی تمام جزئیات اشتباه مؤلف تزهای سال ۱۹۱۵ در ملاحظات وی در مورد تزهای هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» دربارهٔ تعیین سرنوشت خود هیچگونه امکانی نیست، چونکه هر جملهٔ آن نادرست است! نوشتن جزوات یا کتابهائی در پاسخ «ملاحظاتی» محال است، اگر چنانکه مبتکران «اکونومیسم امپریالیستی» یکسال در جا می‌زنند و با لجاجت نمی‌خواهند بفکر آن باشند که وظیفه

مستقیم حزبی آنان بشمار می‌رود، در صورتیکه اگر بخواهند بمسائل سیاسی همانا بتشریح سنجیده و کامل آنچه که «اختلاف نظرهای ما» می‌نامند برخورد جدی کنند.

ناگزیرم به اشارات مختصر به اینکه چگونه مؤلف اشتباه اصلی خود را بکار میبرد یا چگونه آنرا «تکمیل می‌کند» اکتفا کنم.

بنظر مؤلف چنین می‌آید که من ضد و نقیض می‌گویم: در سال ۱۹۱۴ («پروسوشنیه») نوشتم که تجسس مسئله تعیین سرنوشت خود «در برنامه‌های سوسیالیست‌های اروپای باختری» بیهوده است و در سال ۱۹۱۶ اعلام داشته‌ام که مسئله تعیین سرنوشت خود جنبهٔ مبرم خاصی دارد.

مؤلف تصور هم نکرده است (!!) که این «برنامه‌ها» در سالهای ۱۸۷۵، ۱۸۸۰ و ۱۸۹۱ نوشته شده است (۵۶).

بعداً در بارهٔ فصول (تزهای هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» دربارهٔ تعیین سرنوشت خود):

در بند اول — همان عدم تمایل «اکونومیستی» بدیدن و طرح کردن مسائل سیاسی مشاهده می‌شود. چون سوسیالیسم بنیاد اقتصادی برای محو ستم ملی در سیاست ایجاد می‌کند از این رو مؤلف ما مایل نیست وظایف سیاسی ما را در این ساحه فورمولبندی نماید! و این عمل راستی عجیب است!

چون پرولتاریای ظفرنمون جنگ با بورژوازی کشورهای دیگر را نفی نمی‌کند، از این رو مؤلف ما مایل نیست وظایف سیاسی ما را در ساحهٔ ستم ملی فورمولبندی نماید!! همهٔ نمونه‌ها سراپا ناقض مارکسیسم و منطق است؛ یا اگر بخواهید مظهر منطق اشتباهات اصلی «اکونومیسم امپریالیستی» است.

در بند دوم — مخالفان تعیین سرنوشت خود در استناد به «غیر عملی بودن» بکلی سر درگم شده‌اند.

هیئت تحریریه «سوسیال‌دمکرات» دو مفهوم احتمالی غیر عملی بودن و اشتباهات آنان را در هر دو مورد برای‌شان توضیح می‌دهد. اما مؤلف تزهای سال ۱۹۱۵ حتی کوشش نمی‌کند درک

خود را از «غیرعملی بودن» بیان دارد، یعنی با قبول توضیح ما دربارهٔ اینکه در اینجا دو چیز مختلف قاطی می‌شود، بسردرگمی خود ادامه می‌دهد!!

او بحرانها را با «سیاست» «امپریالیستی» مربوط می‌سازد: اقتصاد-سیاستدان ما فراموش کرده است که بحرانها قبل از امپریالیسم هم وجود داشتند!..

هیئت تحریریه توضیح می‌دهد که سخن گفتن دربارهٔ غیر عملی بودن اقتصادی تعیین سرنوشت خود بمعنای گمراه کردن است. موٌلف پاسخ نمی‌دهد و نمی‌گوید که او تعیین سرنوشت خود را از لحاظ اقتصادی عملی نمی‌شمارد؛ او موضوع بحث را عوض کرده و بسیاست می‌کشاند (و می‌گوید: «در هر حال» غیر عملی است)، با وجود آنکه صریح و آشکار بوی گفته‌اند که در دوران امپریالیسم جمهوری هم کاملاً مانند تعیین سرنوشت خود از لحاظ سیاسی «غیر عملی» است.

موٌلف که در اینجا به تنگنا افتاده بار دیگر «جهش می‌کند»: او، هم جمهوری و هم همهٔ برنامهٔ حداقل را فقط بعنوان «فورمولبندی سیاسی انقلاب اجتماعی» قبول دارد!!!

موٌلف از دفاع عملی نبودن «اقتصادی» تعیین سرنوشت خود با جهش بساحه سیاست امتناع می‌ورزد، و عملی نبودن سیاسی را به همهٔ برنامهٔ حداقل نسبت می‌دهد. در اینجا باز هم ذره‌ای نه از مارکسیسم وجود دارد و نه از منطق، بجز منطق «اکونومیسم امپریالیستی».

موٌلف می‌خواهد یواشکی (بدون اینکه خودش فکر کند و چیز کاملی عرضه دارد و روی تنظیم برنامهٔ خود زحمت بکشد)، برنامهٔ حداقل حزب سوسیال‌دمکرات را دور بیندازد. جای تعجب نیست که یک سال در جا زده است!!

مسئلهٔ مبارزه با کائوتسکیانستوو در هر حال مسئلهٔ خصوصی نبوده، بلکه مسئلهٔ عمومی و اصلی دوران حاضر است: موٌلف این مبارزه را نفهمیده است. همانطوریکه «اکونومیستها» مبارزه با نارودنیکها

را بمداحی سرمایه‌داری مبدل می‌کردند، مؤلف هم مبارزه با کائوتسکیا-نستوو را به مداحی امپریالیسم مبدل می‌کند (این نکته به بند سوم هم مربوط می‌شود).

اشتباه کائوتسکیانستوو در آنست که خواستهائی را آنهم در لحظه‌ای بطور رفرمیستی مطرح می‌سازد که جز بطور انقلابی نباید مطرح ساخت (و مؤلف اشتباهش در این است که گویا کائوتسکیا-نستوو بطور کلی طرح این خواستهاست، همانطوریکه «اکونومیستها» مبارزه با نارودنیچستوو را به این معنا «می‌فهمیدند» که «مرده باد حکومت مطلقه» — نارودنیچستوو است).

اشتباه کائوتسکیانستوو در این است که خواستهای راستین دمکراتیک را بعقب، بسوی سرمایه‌داری مسالمت‌آمیز برمی‌گرداند، نه بجلو، بسوی انقلاب اجتماعی (ولی مؤلف تلویحا ادعا می‌کند که این خواستها نادرست است).

درباره بند سوم ببالا مراجعه شود. مؤلف مسئلهٔ «فدراسیون» را هم نادیده می‌گیرد. همان اشتباه اصلی همان «اکونومیسم» است: در طرح مسائل سیاسی ناشی است*.

بند ۴. مؤلف پیگیرانه تأکید می‌کند که: «از تعیین سرنوشت خود، دفاع از میهن ناشی می‌شود». اشتباه وی در اینجا این است که می‌خواهد نفی دفاع از میهن را مبتذل سازد و نه از ویژگی مشخص-تاریخی جنگ معین، بلکه از «کلیات» نتیجه‌گیری کند. این، مارکسیسم نیست.

مدتهاست بمؤلف گفته شده است و او این نکته را رد نکرده است: بفرمائید چنان فورمولبندی مبارزه با ستم ملی یا نابرابری حقوق

---

* مؤلف می‌نویسد: «ما از متلاشی شدن نمی‌ترسیم، از مرزهای دولتی دفاع نمی‌کنیم». بفرمائید فورمولبندی دقیق سیاسی به این بدهید!! جان کلام در این است که شما قادر به این کار نیستید؛ عدم بصیرت «اکونومیستی» در مسائل دمکراسی سیاسی مانع شما در این کار است.

درست کنید که (فورمولبندی) «دفاع از میهن» را توجیه نکند. این کار از عهدهٔ شما خارج است.

آیا این بدان معناست که ما مخالف مبارزه با ستم ملی هستیم اگر بتوان «دفاع از میهن» را از آن نتیجه‌گیری کرد؟

نخیر. چونکه ما نه «بطور کلی» مخالف «دفاع از میهن» هستیم (به قطعنامهٔ حزب ما رجوع کنید)، بلکه مخالف رنگ و روغن زدن جنگ کنونی امپریالیستی با این شعار فریبگرانه هستیم.

مؤلف اصولاً بطور نادرست، بطور غیرتاریخی می‌خواهد (ولی نمی‌تواند؛ و اینجا هم یک سال آزگار فقط زور می‌زند...) مسئلهٔ «دفاع از میهن» را مطرح سازد.

سخنرانیهای مربوط به «دوآلیسم» نشان می‌دهد که مؤلف نمی‌فهمد که مونیسم چیست و دوآلیسم کدام است.

اگر من برس کفش را با پستاندار «متحد سازم» آیا این «مونیسم» خواهد بود؟

اگر بگویم که بهدف ا باید

ب ———← ا →——— ج

از نقطهٔ ب بچپ رفت و از نقطهٔ ج براست، آیا این گفته «دوآلیسم» خواهد بود؟

مگر برخورد پرولتاریای ملتهای ستمگر و ملتهای ستمکش نسبت بستم ملی همگون و یکسان است؟ نخیر، یکسان نیست، هم از لحاظ اقتصادی و سیاسی و هم از لحاظ مسلکی و معنوی و غیره یکسان نیست.

یعنی چه؟

یعنی بسوی هدف واحد (ادغام ملتها) از مبداءهای مختلف عده‌ای از راهی و عدهٔ دیگر از راه دیگر می‌روند. نفی این نکته «مونیسم» است که برس کفش را با پستاندار متحد می‌کند.

مؤلف تزهای هیئت تحریریه را چنین «فهمیده است» که «این

نکته» (طرفداری از تعیین سرنوشت خود) را «نباید به پرولترهای ملل ستمکش گفت».

این مایهٔ تعجب است!! در تزها چنین چیزی گفته نشده است. مؤلف یا تزها را تا آخر نخوانده ویا اصلاً درباره آنها فکر نکرده است.

بند ۵. به کائوتسکیانستوو در بالا رجوع شود.

بند ۶. بمؤلف درباره سه نوع کشور در سراسر جهان می‌گویند و او با «سفسطه» «اعتراض می‌کند». این سفسطه‌بازی است، نه سیاست.

شما میل دارید بدانید «سفسطه» در چیست: «اما دربارهٔ بلژیک چطور»؟

بجزوهٔ لنین و زینویف نگاه کنید: در آن گفته شده است که اگر این جنگ جنگ دیگری بود ما طرفدار دفاع از بلژیک (حتی بوسیلهٔ جنگ) می‌شدیم.

شما با این نکته مخالفید؟

همین را بگوئید!!

شما روی این مسئله فکر نکرده‌اید که چرا سوسیال‌دمکراسی مخالف «دفاع از میهن» است.

ما نه از آنجهت که شما فکر می‌کنید مخالفیم، چونکه طرح مسئله از جانب شما (زور زدنست، نه مطرح کردن) غیر تاریخی است. این پاسخ من بمؤلف است.

«سفسطه‌آمیز» نامیدن آنچه ما ضمن توجیه جنگ برای محو ستم ملی، این جنگ امپریالیستی را که هر دو طرف برای تشدید ستم ملی به آن پرداخته‌اند توجیه نمی‌کنیم — بمعنای «لجاره گوئی» است، نه بمعنای ذره‌ای فکر کردن.

مؤلف دلش می‌خواهد مسئلهٔ «دفاع از میهن» را «چپ‌تر» مطرح سازد، اما (یکسال آزگار است که) با سردرگمی کامل روبرو است!

بند ۷. مؤلف انتقاد می‌کند و می‌گوید: «مسئلهٔ «شرایط صلح» بطور کلی اصلاً دست نخورده است».

اینهم شد انتقاد: مسئله‌ای که ما در اینجا مطرح نمی‌کنیم دست نخورده است!!

اما در اینجا مسئله الحاق سرزمینهای دیگر «دست خورده» و مطرح شده است که «اکونومیستهای امپریالیستی» این بار به اتفاق هلندیها و رادک در آن سردرگم شده‌اند.

یا شما شعار فوری مخالفت* با الحاقهای قدیم و جدید را نفی می‌کنید، —(که در دوران امپریالیسم کمتر از تعیین سرنوشت خود، در اروپا هم مانند مستعمرات «کمتر عملی نیست») — و آنوقت مداحی شما از امپریالیسم از حالت پنهانی خارج شده و آشکار می‌گردد.

یا اینکه شما این شعار را قبول دارید (همانطوریکه رادک در مطبوعات قبول کرده است)، — آنوقت شما حق ملتها در تعیین سرنوشت خود را بنام دیگر می‌پذیرید!!

بند ۸. مؤلف «بلشویسم را در مقیاس اروپای باختری» اعلام می‌کند (و اضافه می‌کند که «موضع شما نیست»).

من برای تمایل به چسبیدن بکلمهٔ «بلشویسم» اهمیتی قایل نیستم، چونکه چنین «بلشویکهای قدیم» را می‌شناسم که پناه بر خدا. فقط می‌توانم بگویم یقین کامل دارم «بلشویسم در مقیاس اروپای باختری» که مؤلف اعلام می‌دارد نه بلشویسم است و نه مارکسیسم، بلکه نوع کوچکی از «اکونومیسم» سابق است.

بنظر من یکسال آزگار اعلام بلشویسم جدید و اکتفا به آن مافوق ممنوعیت و سبکی و عدم‌حزبیت است. آیا مگر وقت آن نیست که فکری بشود و چیزی برای رفقا عرضه گردد که این «بلشویسم در مقیاس اروپای باختری» را بطور مربوط و کامل تشریح نماید؟

مؤلف تفاوت موجود میان مستعمرات و ملتهای ستمکش اروپا را (در رابطه با این مسئله) ثابت نکرده و نمی‌تواند به اثبات رساند.

---

* در نظر هلندیها و P. S. D. نفی تعیین سرنوشت خود نه تنها و حتی نه آنقدرها سردرگمی است، زیرا گورتر در واقع آنرا هم مانند اعلامیهٔ لهستانیها در کنفرانس تسیمروالد قبول داشت

بلکه نتیجهٔ وضع خاص ملتهای آنها (ملتهای کوچک با سنن دیرین و ادعای عظمت‌طلبی) است.

حداکثر بی‌فکری و ساده‌لوحی است که آنچیزی را که در دیگران طی ده‌ها سال مبارزه با بوژوازی ناسیونالیستی فریب‌دهنده مردم رشد کرده است، بطور مکانیکی و بدون انتقاد پذیرفت و تکرار کرد. اتفاقاً مردم آنچیزی را پذیرفته‌اند که نباید پذیرفت.

در ماههای اوت — سپتامبر سال ۱۹۱۶ نوشته شده است.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۹ در شمارهٔ ۱۵ مجلهٔ «بلشویک» چاپ شده است.

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۰، ص ۵۹ — ۶۷ ترجمه و چاپ شده است.

برنامهٔ جنگی انقلاب پرولتری (۵۷)

در هلند، اسکاندیناوی و سوئیس از میان سوسیال‌دمکراتهای انقلابی که برضد ادعاهای دروغین سوسیال‌شوینیستها دربارهٔ «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی کنونی مبارزه می‌کنند نغمه‌هائی بگوش میرسد دایر بر اینکه مادهٔ جدیدی دربارهٔ «خلع سلاح» جانشین مادهٔ قدیمی برنامهٔ حداقل سوسیال‌دمکراسی دربارهٔ ««میلیس» یا «تسلیح مردم» گردد. روزنامهٔ «Jugend-Internationale» (۵۸) پیرامون این مطلب بحث را آغاز کرده و در شمارهٔ سوم خود سرمقاله‌ای بنفع خلع سلاح درج نموده است. متأسفانه ما در تزهای ر. گریم (۵۹) هم گذشت و اغماضی نسبت به ایدهٔ «خلع سلاح» می‌بینیم. در مجله‌های «Neues Leben» (۶۰) و «Vorbote» هم باب مباحثه گشوده شده است.

نظریات مدافعان خلع سلاح را از نزدیک بررسی کنیم.

۱

برهان اصلی این است که خواست خلع سلاح، روشن‌ترین و قاطع‌ترین و پیگیرترین مظهر مبارزه برضد هرگونه میلیتاریسم و هرنوع جنگ است.

ولی گمراهی اساسی هواداران خلع‌سلاح هم در همین برهان اصلی است. سوسیالیستها، چنانچه از سوسیالیست بودن عدول نکرده باشند، نمی‌توانند با هر جنگی مخالف باشند.

اولاً سوسیالیست‌ها هرگز مخالف جنگهای انقلابی نبوده و نمیتوانند باشند. بورژوازی کشورهای «بزرگ» امپریالیستی سرتاپا جنبهٔ ارتجاعی بخود گرفته است، و جنگی را که اکنون این بورژوازی بدان مشغول است، ما یک جنگ ارتجاعی و برده‌داری و تبهکارانه می‌شماریم. ولی ببینیم جنگ برضد این بورژوازی چه جنبه‌ای دارد؟ مثلاً جنگی که ملتهای تحت ستم این بورژوازی یعنی ملتهای وابسته یا مستعمرهٔ این بورژوازی برای رهائی خود می‌کنند؟ در تزهای گروه «انترناسیونال»، بند پنجم، چنین می‌خوانیم: «در دوران این امپریالیسم لجام گسیخته وقوع هیچگونه جنگ ملی امکان ندارد» — این نکته مسلماً نادرست است.

تاریخ قرن بیستم، این قرن «امپریالیسم لجام گسیخته» پر از جنگهای مستعمراتی است. ولی آنچه را که ما اروپائیها، ما ستمگران امپریالیستی اکثریت ملتهای جهان با شوینیسم پلید ذاتی اروپائی خود «جنگ مستعمراتی» می‌نامیم اغلب همان جنگهای ملی یا قیامهای ملی این ملل ستمکش است. اتفاقاً یکی از مهمترین ویژگیهای امپریالیسم این است که سیر رشد و تکامل سرمایه‌داری را در عقب‌مانده‌ترین کشورها تسریع نموده و بدین ترتیب بر وسعت دامنهٔ مبارزه علیه ستمگری ملی می‌افزاید و آنرا شدت می‌دهد. و این — واقعیتی است. و از اینجا ناگزیر این نتیجه بدست می‌آید که امپریالیسم باید در موارد زیاد موجب پیدایش جنگهای ملی شود. یونیئوس در جزوهٔ خود از «تزهای» نامبرده دفاع می‌کند و میگوید در دوران امپریالیسم هر نوع جنگ ملی برضد یکی از دولت‌های بزرگ امپریالیستی بدخالت دولت دیگر منجر می‌شود که با اولی رقابت می‌کند و خود نیز دولت بزرگ امپریالیستی است، و بدین ترتیب هر جنگ ملی بجنگ امپریالیستی مبدل می‌گردد. ولی این برهان هم نادرست است. چنین چیزی ممکن است، ولی نه همیشه اینطور. بسیاری از جنگهای مستعمراتی در سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۱۴ از طریق دیگر بوقوع پیوسته‌اند. و اصولاً خنده‌آور است اگر بگوئیم مثلاً پس از جنگ

کنونی، چنانچه در نتیجهٔ آن کشورهای درگیر جنگ بکلی از پای در آیند «ممکن نیست» «هیچ گونه» جنگ ملی، ترقیخواهانه و انقلابی از طرف مثلاً چین به اتفاق هندوستان، ایران، سیام و غیره برضد دول بزرگ بوقوع پیوندد.

نفی هر نوع امکان وقوع جنگهای ملی در شرایط امپریالیسم، از لحاظ تئوری غلط و از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی در حکم شوینیسم اروپائی است: ما که متعلق به ملتهائی هستیم که صدها ملیون از افراد اروپا، افریقا، آسیا و غیره تحت ستم آنها هستند باید بملتهای ستمکش بگوئیم که جنگ آنها برضد ملتهای «ما» «غیر ممکن است»!

ثانیاً. جنگ‌های داخلی نیز جنگ است. کسی که مبارزهٔ طبقات را قبول دارد نمی‌تواند جنگهای داخلی را که در هر جامعهٔ طبقاتی بمثابهٔ ادامه و رشد و تشدید طبیعی و در موارد معینی اجتناب‌ناپذیر مبارزهٔ طبقاتی است، قبول نداشته باشد. تمام انقلاب‌های کبیر موٌید این نکته‌اند. نفی جنگهای داخلی یا فراموش کردن آنها بمعنای دچار شدن به منتها درجه اپورتونیسم و عدول از انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

ثالثاً، سوسیالیسم پیروزمند در یک کشور هرگز یکباره همهٔ جنگها را بطور کلی از بین نمی‌برد. برعکس وقوع آنها را محتمل می‌شمارد. رشد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف بی‌نهایت ناموزون صورت می‌گیرد. در شرایط تولید کالائی طور دیگر هم نمی‌تواند باشد. از اینجا یک نتیجهٔ مسلم بدست می‌آید و آن اینکه سوسیالیسم نمی‌تواند در آن واحد در تمام کشورها پیروز گردد. سوسیالیسم ابتداء در یک یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه تا مدت زمانی در دوران بورژوازی یا ماقبل بورژوازی باقی خواهند بود. این امر ناچار نه تنها موجب برخورد و درگیری خواهد شد بلکه بورژوازی کشورهای دیگر را وادار بکوشش مستقیم برای قلع و قمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود. در چنین مواردی جنگ از جانب ما قانونی و عادلانه خواهد بود. این جنگ در راه سوسیالیسم

یعنی در راه رهائی ملتهای دیگر از شر انقیاد بورژوازی خواهد بود. حق کاملاً بجانب انگلس است که در نامهٔ مورخهٔ ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی، وقوع «جنگهای دفاعی» سوسیالیسم پیروزشده را صریحاً ممکن می‌شمارد و منظورش همان دفاع پرولتاریای پیروزمند در برابر بورژوازی سایر کشورهاست.

جنگ فقط زمانی غیر ممکن می‌شود که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قطعی بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت نمائیم. از نقطهٔ نظر علمی هم سراپا غلط و بکلی ضدانقلابی خواهد بود اگر آنچه را که اتفاقاً از همهٔ مهمتر است یعنی سرکوب و دفع مقاومت بورژوازی را که دشوارترین کارها و در موقع انتقال به سوسیالیسم بیش از همه مستلزم مبارزه است، نادیده انگاریم یا آن را پرده‌پوشی نمائیم. راهبان «اجتماعی» و اپورتونیست‌ها همیشه برای خیالبافی دربارهٔ سوسیالیسم مسالمت‌آمیز آتی آماده هستند، ولی فرق آنان با سوسیال‌دمکراتهای انقلابی اتفاقاً در این است که نمی‌خواهند دربارهٔ مبارزهٔ شدید طبقاتی و جنگهای طبقاتی بمنظور ایجاد این آیندهٔ درخشان تفکر و تأمل نمایند.

ما نباید بگذاریم با حرف اغفال‌مان کنند. مثلاً مفهوم «دفاع از میهن» برای خیلی‌ها نفرت‌انگیز است، زیرا اپورتونیست‌های آشکار و کائوتسکیستها بکمک آن، دروغ بورژوازی را در جنگ غارتگرانه کنونی استتار و پرده‌پوشی می‌کنند. و این واقعیتی است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه‌گیری نمی‌شود که ما باید از تفکر دربارهٔ اهمیت شعارهای سیاسی دست بکشیم. «دفاع از میهن» را در جنگ کنونی فقط وقتی می‌توان تصدیق کرد که جنگ «عادلانه» و مطابق با منافع پرولتاریا شمرده شود و بس، زیرا هیچ جنگی امکان هجوم را منتفی نمی‌سازد. سفاهت صرف خواهد بود هر آینه اگر «دفاع از میهن»، از طرف ملل ستمکش در جنگ آنها علیه کشورهای بزرگ امپریالیستی و یا از طرف پرولتاریای پیروزمند در جنگ آن برضد فلان گالیفه دولت بورژوازی نفی شود.

از نقطه نظر تئوری کاملاً اشتباه خواهد بود اگر فراموش شود که هر جنگی فقط ادامهٔ سیاست با وسایل دیگر است؛ جنگ امپریالیستی کنونی ادامهٔ سیاست امپریالیستی دو گروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعهٔ مناسبات دوران امپریالیستی بوده و از آن نیرو می‌گیرد. ولی همین دوران ناگزیر باید موجب پیدایش سیاست مبارزه برضد ستمگری ملی و سیاست مبارزهٔ پرولتاریا برضد بورژوازی گردد و به آن نیرو و توان بخشد و بهمین جهت اولاً قیامها و جنگهای ملی انقلابی و ثانیاً جنگها و قیامهای پرولتاریا برضد بورژوازی و ثالثاً وحدت هر دو نوع جنگهای انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر می‌سازد.

۲

ملاحظات کلی زیرین نیز به این مطلب افزوده می‌شود.

طبقهٔ ستمکش که برای فرا گرفتن طرز بکار بردن اسلحه و بدست آوردن آن نکوشد فقط شایستهٔ آنست که با وی همانند برده رفتار شود. زیرا اگر ما به پاسیفیست بورژوآمشرب ویا به اپورتونیست مبدل نشده باشیم نمی‌توانیم این نکته را فراموش کنیم که در جامعهٔ طبقاتی زندگی می‌کنیم و جز مبارزهٔ طبقاتی راه خروج دیگری از آن وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. در هر جامعهٔ طبقاتی اعم از اینکه مبتنی بر بردگی یا سرواژ باشد ویا مانند امروز بر کار مزدوری، در هر حال طبقهٔ ستمگر مسلح است. نه تنها ارتش دائمیٔ فعلی، بلکه پلیس فعلی نیز — حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی مانند سوئیس — تسلیح بورژوازی برضد پرولتاریاست. این حقیقت بقدری ساده و روشن است که تصور نمی‌رود بمکث روی آن نیازی باشد. فقط کافی است یادآور شویم که در کشورهای سرمایه‌داری چگونه از ارتش برضد اعتصابکنندگان استفاده می‌شود.

مسلح شدن بورژوازی برضد پرولتاریا یکی از بزرگترین و اساسی‌ترین و مهمترین واقعیات جامعهٔ معاصر سرمایه‌داری است. آنوقت در

مقابل یک چنین واقعیتی به سوسیال‌دمکراتهای انقلابی پیشنهاد می‌شود درخواست «خلع سلاح» را مطرح نمایند! این خواست درست برابر است با عدول کامل از نظرگاه مبارزهٔ طبقاتی و دست کشیدن از هر اندیشهٔ انقلابی. شعار ما باید مسلح شدن پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این یگانه تاکتیک ممکن طبقهٔ انقلابی، تاکتیکی است که از تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه‌داری ناشی شده و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از خلع سلاح بورژوازی می‌تواند بدون خیانت برسالت جهانشمول تاریخی خود اصولاً هر نوع سلاحی را دور اندازد، و شکی نیست که همین کار را خواهد کرد — ولی فقط آنوقت و هرگز نه زودتر از آن.

اگر جنگ کنونی در میان سوسیالیستهای مسیحی مرتجع و خرده‌بورژواهای گریه و زاری‌کن فقط دهشت و هراس و فقط انزجار از هر نوع استعمال اسلحه، از خونریزی، مرگ و غیره تولید می‌کند، ما در برابر آن باید بگوئیم: جامعهٔ سرمایه‌داری همیشه مایهٔ دهشت بی پایان بوده و هست. لذا اگر این ارتجاعی‌ترین جنگها پایان دهشتباری برای این جامعه تهیه می‌بیند دلیلی نیست که نومید شویم. و حال آنکه بمیان کشیدن «خواست» خلع‌سلاح — یا بعبارت دقیقتر آرزوی خلع سلاح — در چنین موقعی که نیروهای خود بورژوازی در برابر انظار همه موجبات را برای یگانه جنگ مجاز و انقلابی یعنی جنگ داخلی برضد بورژوازی امپریالیستی فراهم می‌کنند — بمعنای واقعی چیزی جز مظهر یأس و نومیدی نیست.

هر کس بگوید که این تئوری دور از زندگی است ما دو واقعیت تاریخی جهانشمول را بوی یادآور خواهیم شد: نقش تراستها و کار زنان درکارخانه‌ها، از یک طرف، و کمون سال ۱۸۷۱ و قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ در روسیه، از طرف دیگر.

کار بورژوازی عبارت است از بسط و توسعهٔ تراستها، کشاندن کودکان و زنان بکارخانه‌ها، شکنجهٔ آنان در آنجا، فاسد نمودن آنان، محکوم کردن آنها به منتها درجهٔ فقر و نیاز. ما «خواهان» چنین

بسط و توسعه‌ای نیستیم و از آن «پشتیبانی» نکرده، بلکه علیه آن مبارزه می‌کنیم. ولی چگونه مبارزه می‌کنیم؟ ما میدانیم که تراستها و کار زنان در کارخانه‌ها پدیده‌های مترقی هستند. ما نمی‌خواهیم به عقب یعنی بسوی صنایع دستی و سرمایه‌داری ماقبل انحصاری و بدورانی که زنان بکار خانگی مشغول بودند، باز گردیم. از طریق تراستها و غیره به پیش و فراتر از آن بسوی سوسیالیسم!

این استدلال با تغییرات لازم در مورد میلیتاریزاسیون (نظامی کردن — م.) فعلی مردم نیز صدق می‌کند. امروز بورژوازی امپریالیستی نه تنها کلیهٔ مردم بلکه جوانان را نظامی می‌کند و فردا شاید به نظامی کردن زنان نیز بپردازد. ما باید در این باره بگوئیم: چه بهتر! هر چه سریعتر به پیش! هر قدر این کار سریعتر انجام گیرد، بهمان نسبت قیام مسلحانه برضد سرمایه‌داری نزدیکتر می‌شود. اگر سوسیال‌دمکراتها سرمشق کمون را فراموش نکرده باشند، چگونه می‌توانند از نظامی کردن جوانان و غیره ترس بدل راه دهند؟ این یک «تئوری دور از زندگی» نیست، آرزو نیست، بلکه واقعیت است. و راستی خیلی بد می‌بود اگر سوسیال‌دمکراتها برخلاف کلیهٔ واقعیات اقتصادی و سیاسی، در این مورد شک و تردید بدل راه می‌دادند که دوران امپریالیستی و جنگهای امپریالیستی ناگزیر باید به تکرار این واقعیات منجر گردد.

یکی از بورژواهای ناظر جریانات کمون در ماه مه سال ۱۸۷۱ در یکی از روزنامه‌های انگلیسی چنین نوشته بود: «اگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکیل می‌شد چه ملت وحشتناکی از کار در می‌آمد!». زنان و کودکان از سیزده‌ساله ببالا هنگام کمون دوش بدوش مردان می‌جنگیدند. در نبردهای آتی برای سرنگون ساختن بورژوازی جز این نخواهد بود و هنگامیکه بورژوازی بسیار مسلح کارگران بدمسلح شده یا بی‌سلاح را بگلوله خواهد بست زنان پرولتر دست روی دست نگذاشته، بیکار ننشسته و مانند سال ۱۸۷۱ دست به اسلحه خواهند برد و از ملتهای مرعوب فعلی یا بعبارت دقیقتر از جنبش کارگری کنونی که اپورتونیست‌ها بیش از دولتها سازمان آنرا مختل ساخته‌اند

— بدون شک، دیر یا زود ولی مسلماً بدون تردید اتحاد بین‌المللی پرولتاریای انقلابی «ملتهای وحشتناک» بوجود خواهد آمد.

حالا میلیتاریزاسیون در تمام شئون زندگی اجتماعی رخنه می‌کند. امپریالیسم عبارت است از مبارزهٔ شدید دولتهای بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان و بهمین جهت هم ناگزیر باید در کلیهٔ کشورها خواه بیطرف و خواه کوچک بطور فزاینده‌ای میلیتاریزاسیون را تشدید نماید. ولی زنان پرولتر در مقابل این عمل چه خواهند کرد؟؟ آیا فقط بهر جنگی و هر چیزی که بجنگ مربوط است لعنت خواهند فرستاد و فقط درخواست خلع سلاح خواهند نمود؟ زنان طبقهٔ ستمکش که طبقهٔ واقعاً انقلابی است هرگز بچنین نقش ننگینی تن نخواهند داد. آنها بفرزندان خود خواهند گفت: «تو بزودی بزرگ خواهی شد. بتو اسلحه خواهند داد. آنرا بگیر و فنون نظامی را بخوبی بیاموز. این دانش برای پرولترها ضروری است، اما نه برای آنکه نظیر جنگ کنونی و طبق نصایحی که خائنین بسوسیالیسم بتو می‌کنند آنرا برضد برادران خود یعنی کارگران سایر کشورها بکار بری، بلکه برای آنکه برضد بورژوازی کشور خود مبارزه کنی و به استثمار و فقر و جنگ نه از راه نیات حسنه بلکه از راه پیروزی بر بورژوازی و خلع سلاح آن خاتمه دهی».

اگر از یک چنین تبلیغات، بویژه چنین تبلیغاتی در مورد جنگ کنونی، خودداری شود، در اینصورت بهتر است کلمات پرآب‌وتاب دربارهٔ سوسیال‌دمکراسی انقلابی بین‌المللی و انقلاب سوسیالیستی و جنگ برضد جنگ بهیچوجه بر زبان رانده نشود.

۳

هواداران خلع سلاح با مادهٔ «مسلح کردن مردم» در برنامه مخالفت می‌ورزند، زیرا به ادعای آنها گویا خواست اخیر با سهولت بیشتری راه را برای گذشت نسبت به اپورتونیسم هموار می‌کند. ما قبلاً مهمترین نکات یعنی رابطهٔ خلع سلاح را با مبارزهٔ طبقاتی و انقلاب

اجتماعی بررسی کردیم. حال رابطه میان خواست خلع سلاح و اپورتونیسم را مورد بررسی قرار می‌دهیم. یکی از مهمترین دلایل غیرقابل‌قبول بودن این خواست، همانا این است که خواست نابرده و توهمات ناشی از آن ناگزیر موجب ضعف و ناتوانی مبارزهٔ ما با اپورتونیسم می‌گردد.

بدون تردید این مبارزه مهمترین مسئلهٔ روز انترناسیونال است. اگر مبارزه علیه امپریالیسم، بطور لاینفک با مبارزهٔ علیه اپورتونیسم توأم نباشد، جز عبارت‌پردازی پوچ یا فریب و اغفال چیز دیگری نخواهد بود. یکی از نقائص عمده تسیمروالد و کینتال (٦١) و یکی از دلایل اساسی ورشکستگی احتمالی این نطفه‌های انترناسیونال سوم همانا این است که مسئلهٔ مبارزه با اپورتونیسم، بطور آشکار حتی مطرح هم نشد، تا چه برسد بحل آن از لحاظ لزوم گسیختن پیوند با اپورتونیسم. اپورتونیسم — موقتاً — در درون جنبش کارگری اروپا پیروز گردیده است. اپورتونیسم در همهٔ بزرگترین کشورها دو شکل عمده بخود گرفته است: یکی — سوسیال‌امپریالیسم بی‌پرده و وقیح و بهمین جهت کمتر خطرناک که حضرات پلخانف‌ها، شیدمان‌ها، لگین‌ها، آلبر توماها و سامباها، واندرولده‌ها، هایندمان‌ها، هندرسن‌ها و غیره نمایندگان آن هستند و دیگری اپورتونیسم مستور و در پرده یعنی کائوتسکیستی: کائوتسکی — هاآزه و «گروه کار سوسیال دمکراسی» (٦٢) در آلمان؛ لونگه، پرسمان، مایراس و دیگران در فرانسه؛ رامسی ماکدونالد و دیگر پیشوایان «حزب مستقل کارگر» در انگلستان (٦٣)؛ مارتف، چخییدزه و سایرین در روسیه؛ تروس و سایر رفرمیستهای به اصطلاح چپ در ایتالیا نمایندگان آن بشمار می‌روند.

اپورتونیسم بی‌پرده، با انقلاب، با جنبشها و انفجارهای انقلابی نوپا آشکارا مخالف است و با دولتها به اشکال مختلف — از شرکت در کابینه گرفته تا شرکت در کمیته‌های صنایع جنگی (در روسیه) (٦٤) اتحاد مستقیم دارد. اپورتونیستهای مستور و در پرده یعنی کائوتسکیستها، برای جنبش کارگری خیلی مضرتر و خطرناکترند،

زیرا دفاع از اتحاد با اولیها را در زیر جملات ظاهر فریب و ظاهراً «مارکسیستی» و شعارهای پاسیفیستی پنهان می‌دارند. علیه این هر دو شکل اپورتونیسم که در حال حاضر مسلط است، باید در کلیهٔ عرصه‌های سیاست پرولتری یعنی در پارلمانها، اتحادیه‌های صنفی، اعتصابها، در مسائل مربوط بجنگ و غیره مبارزه شود. خصوصیت عمده‌ایکه این دو شکل اپورتونیسم مسلط را متمایز می‌سازد این است که در آنها مسئلهٔ مشخص رابطه جنگ کنونی با انقلاب و سایر مسائل مشخص انقلاب مسکوت گذارده و پرده‌پوشی می‌شود و یا با کنایه و اشاره بقدغن پلیسی مورد تفسیر قرار می‌گیرد. و این عمل هم با وجود تذکرات بیشماری است که قبل از جنگ خواه بطور غیر رسمی و خواه در بیانیه بال (۶۵) بطور رسمی در مورد رابطهٔ این جنگ قریب‌الوقوع با انقلاب پرولتری داده شده بود. نقص عمدهٔ خواست خلع سلاح نیز این است که در آن کلیهٔ مسائل مشخص انقلاب نادیده گرفته می‌شود. شاید هواداران خلع‌سلاح طرفدار یکنوع کاملاً جدید انقلاب یعنی انقلاب سفید هستند؟

باری. ما بهیچوجه مخالف با مبارزه بخاطر رفرم نیستیم و نمی‌خواهیم این امکان اسفبار را نادیده بگیریم که در بدترین شرایط یعنی چنانچه با وجود انفجارهای کثیر ناشی از خشم و نارضائی توده‌ها و علیرغم تمام مساعی ما، از جنگ کنونی، انقلاب پدید نیاید — بشریت گرفتار جنگ دوم امپریالیستی خواهد شد. ما طرفدار برنامهٔ رفرمهائی هستیم که همچنین علیه اپورتونیستها متوجه باشد. اپورتونیستها خیلی شاد می‌شدند اگر ما مبارزه در راه رفرم را تنها به آنها واگذار می‌نمودیم و خودمان در ماوراء ابرهای بلند یک «خلع سلاح» مبهم مفقود می‌شدیم و با فرار از یک واقعیت اسفبار خود را نجات می‌دادیم. «خلع سلاح» بهیچوجه مبارزه برضد یک واقعیت نامطلوب نبوده بلکه همانا فرار از این واقعیت است.

آنچه ما در چنین برنامه‌ای خواهیم گفت تقریباً بدینقرار است: «شعار دفاع از میهن و تصدیق آن در جنگ امپریالیستی سالهای

۱۹۱٤ — ۱۹۱٦ چیزی جز مایهٔ فساد جنبش کارگری با اکاذیب بورژوازی نیست». دادن یک چنین پاسخ مشخص به پرسشهای مشخص از لحاظ تئوری صحیح‌تر از خواست خلع سلاح و امتناع از «هر نوع» دفاع از میهن بوده و برای پرولتاریا بسی مفیدتر و برای اپورتونیستها تحمل‌ناپذیرتر است. و ما می‌توانستیم این نکته را نیز اضافه نمائیم که «بورژوازی همهٔ کشورهای بزرگ امپریالیستی، اعم از انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش، روسیه، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحدهٔ آمریکا بقدری جنبهٔ ارتجاعی گرفته و بقدری برای استقرار سلطهٔ خود بر جهان بتلاش افتاده است که هرگونه جنگی از طرف این بورژوازی این کشورها فقط می‌تواند جنگ ارتجاعی باشد. پرولتاریا نه تنها باید با هر نوع جنگی از این قبیل مخالفت ورزد، بلکه باید خواستار شکست دولت «خود» در چنین جنگهائی باشد و چنانچه قیام بمنظور جلوگیری از جنگ بموفقیت نرسد از این شکست برای قیام انقلابی استفاده نماید».

در مورد مسئلهٔ میلیس ما باید چنین بگوئیم: ما با میلیس بورژوازی موافق نیستیم و فقط طرفدار میلیس پرولتری هستیم. بنابر این نه فقط برای ارتش دائمی بلکه برای میلیس بورژوازی نیز حتی در کشورهائی مثل ایالات متحده یا سوئیس، نروژ و غیره نباید «یک دینار و یکنفر» تخصیص یابد. بویژه که ما می‌بینیم در آزادترین کشورهای جمهوری نیز (مثلاً در سوئیس) میلیس روزبروز و بخصوص در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ بیشتر جنبه پروسی بخود گرفته که روزبروز از آن برای بسیج نیرو برضد اعتصاب‌کنندگان بیشتر استفاده شده است. ما می‌توانیم طلب کنیم: افسران از طرف مردم انتخاب شوند و هرگونه دادگاه نظامی منحل گردد، حقوق کارگران خارجی و بومی برابر باشد (این ماده بویژه برای آن کشورهای امپریالیستی حایز اهمیت است که نظیر سوئیس به تعدادی فزاینده و با بیشرمی هرچه بیشتر کارگران خارجی را استثمار می‌کند و آنها را از کلیهٔ حقوق محروم میدارد)، سپس فرضاً هر صد تن از اهالی یک کشور معین حق داشته باشند برای فرا گرفتن فنون نظامی سازمانهای آزاد

تشکیل دهند و مربیان خود را آزادانه برگزینند و مواجب این مربیان از محل بودجهٔ دولت پرداخته شود و غیره و غیره. فقط با وجود چنین شرایطی است که پرولتاریا می‌تواند فن جنگ را حقیقتاً برای خود و نه برای برده‌داران خود بیاموزد و مصالح پرولتاریا بدون شک چنین تعلیماتی را ایجاب می‌کند. انقلاب روس ثابت کرد هر موفقیت جنبش انقلابی ولو موفقیت جزئی آن، — مثلاً تصرف یک شهر، یک کوی صنعتی ویا جلب یک واحد از ارتش — ناگزیر پرولتاریای فاتح را مجبور خواهد کرد بویژه یک چنین برنامه‌ای را بمورد اجرا در آورد.

بالاخره بدیهی است که تنها با برنامه نمی‌توان با اپورتونیسم مبارزه کرد، بلکه باید بلاانحراف مراقبت بود تا برنامه‌ها واقعاً بموقع اجرا گذاشته شود. بزرگترین اشتباه شوم انترناسیونال دوم ورشکسته این بود که گفتارش با کردار مطابقت نداشت و در آن عادت بسالوسی و عبارت‌پردازیهای بیشرمانه انقلابی نشوونما می‌یافت (روش کنونی کائوتسکی و شرکاء را نسبت به مانیفست بال در نظر بگیرید). خلع‌سلاح بمثابهٔ یک ایدهٔ اجتماعی — یعنی ایده‌ای که زائیدهٔ محیط معین اجتماعی است و در محیط اجتماعی معینی می‌تواند موثر واقع شود و البته بصورت هوس شخصی باقی نمی‌ماند — ظاهراً زائیده شرایط «آرام» مخصوصی است که استثنائاً در زندگی برخی از کشورهای کوچک وجود داشته است. این کشورها مدتی بس طولانی از سر راه جهانی جنگهای خونین برکنار بودند و امیدوارند بهمین منوال برکنار مانند. برای اطمینان از این نکته کافی است مثلاً کمی در استدلال هواداران نروژی خلع سلاح تعمق شود که می‌گویند: «ما کشور کوچکی بیش نیستیم، ارتش ما کوچک است و در برابر کشورهای بزرگ کاری از دست‌مان ساخته نیست» (و به این جهت در مورد جلب اجباری به اتحاد امپریالیستی با هر یک از گروههای کشورهای بزرگ نیز ناتوانیم)... «ما می‌خواهیم در گوشهٔ دورافتادهٔ خود آسوده زیسته و سیاست کناره‌جوئی خود را ادامه دهیم و از این رو طلب می‌کنیم خلع سلاح عملی شود و دادگاههای حکمیت

حتماً تشکیل گردد و بیطرفی دائمی ما محفوظ ماند و غیره و غیره» («دائمی» — لابد نظیر بیطرفی دائمی بلژیک؟).

کوشش مذبوحانه کشورهای کوچک برای برکنار ماندن، تمایل خرده‌بورژوائی برای حتی‌الامکان دور بودن از نبردهای عظیم تاریخ جهانی، استفاده از وضع نسبتاً انحصاری خود برای باقی ماندن در یک وضع مطلقاً پاسیف — آن شرایط عینی اجتماعی است که می‌تواند تا حدود معینی موفقیت ایدهٔ خلع سلاح و اشاعهٔ آنرا در برخی از کشورهای کوچک تأمین نماید. بدیهی است این تمایل یک تمایل ارتجاعی و تماماً مبتنی بر اوهام است، زیرا امپریالیسم بهر نحوی شده کشورهای کوچک را بگرداب اقتصاد و سیاست جهانی می‌کشاند.

مثلاً شرایط عینی امپریالیستی سوئیس موجب پیدایش دو خط‌مشی در جنبش کارگری این کشور شده است: اپورتونیست‌ها که با بورژوازی متحد شده‌اند می‌کوشند از سوئیس یک فدراسیون جمهوری دمکراتیک انحصاری تشکیل دهند تا بدین طریق از توریستهای بورژوازی امپریالیستی تحصیل سود نمایند و از این موقعیت انحصاری «آرام و بی‌سروصدا» حتی‌المقدور با مزایای بیشتر و آرامش بیشتر استفاده کنند.

سوسیال‌دمکراتهای واقعی سوئیس می‌کوشند از آزادی نسبی سوئیس و موقعیت «بین المللی» آن برای کمک به پیروزی اتحاد فشردهٔ عناصر انقلابی احزاب کارگری اروپا استفاده نمایند. سوئیس بقدرت خدا بزبان «مخصوصی خود» صحبت نکرده بلکه بسه زبان جهانی و آنهم بزبانهای کشورهای محارب همسایهٔ خود صحبت می‌کند.

اگر بیست هزار عضو حزب سوئیس هر یک دو سانتیم در هفته بعنوان «مالیات فوق‌العاده جنگی» می‌پرداختند، سالیانه بیست هزار فرانک دریافت می‌داشتیم و این مبلغ برای آنکه تمام حقایق مربوط بخشم و نفرتی که هم اکنون میان کارگران آغاز شده و نیز حقایق مربوط به برادرخواندگی آنها در سنگرها و امیدواریهای آنان به استفاده انقلابی از اسلحه برضد بورژوازی امپریالیستی کشورهای

«خودی» و غیره با وجود ممانعت ستادهای کل بسه زبان متناوباً چاپ شود و میان کارگران و سربازان کشورهای درگیر جنگ پخش گردد، بیش از حد کافی بود.

هیچکدام از اینها تازگی ندارد، و این درست همان کاری است که بهترین روزنامه‌ها از قبیل «La Sentinelle» (۶۶)، «Volksrecht» (۶۷) و «Berner Tagwacht» (۶۸) انجام میدهند، ولی متأسفانه بحد کافی انجام نمی‌گیرد. فقط از راه چنین فعالیتی است که قرار عالی کنگرهٔ حزبی آرائو (۶۹) می‌تواند بچیز عالیتر از قرار صرفاً عالی تبدیل شود.

اکنون مسئله مورد توجه ما این است که آیا خواست خلع سلاح با خط‌مشی انقلابی سوسیال‌دمکراتهای سوئیس مطابقت دارد یا نه؟ مسلماً نه. «خلع سلاح» از نظر عینی — برنامهٔ کاملاً ملی و اختصاصاً ملی کشورهای کوچک است و بهیچوجه برنامهٔ انترناسیونالیستی سوسیال‌دمکراسی انقلابی انترناسیونالیستی شمرده نمی‌شود.

در سپتامبر سال ۱۹۱۶
بزبان آلمانی نوشته
شده است.
برای نخستین بار
در ماههای سپتامبر
و اکتبر سال ۱۹۱۷
در شماره‌های ۹ و ۱۰
روزنامهٔ «Jugend-Internationale»
چاپ شده است.

از روی متن مجموعه
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۳۰،
ص ۱۳۱ — ۱۴۳
ترجمه و چاپ شده
است.

توضیحات

۱ — مانیفست «جنگ و سوسیال‌دمکراسی روسیه» نخستین سند رسمی کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود که موضع و نظر حزب بلشویک را در مورد جنگ جهانی امپریالیستی که آغاز شده بود، نشان می‌داد. این مانیفست در روسیه و در خارجه وسیعاً انتشار یافت. مانیفست کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بعنوان سند رسمی بیانگر موضع این حزب در مورد جنگ برای بوروی بین‌المللی سوسیالیستی (ارگان اجرائی انترناسیونال دوم) و برای برخی از روزنامه‌های سوسیالیستی انگلستان، آلمان، فرانسه، سوئد و سوئیس فرستاده شد. بدستور و. ای. لنین مانیفست کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه برای کنفرانس سوسیالیست‌های کشورهای بیطرف هم ارسال گردید.

مهمترین مواد و شعارهای حزب که در مانیفست بیان شده بود، در بیانیه‌های بلشویکی منتشره در بسیاری از مراکز بزرگ صنعتی روسیه انعکاس یافت. ص — ۵

۲ — یونکرها — اشراف زمیندار پروس. ص — ۵

۳ — کمون پاریس سال ۱۸۷۱ — نخستین تجربهٔ دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ، دولت انقلابی طبقهٔ کارگر که انقلاب پرولتری آنرا در پاریس بوجود آورد و ۷۲ روز — از ۱۸ ماه مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ برقرار بود. ص — ۸

۴ — از آغاز جنگ، نمایندگان بلشویک در دومای چهارم دولتی آ. ی. بادایف، م. ک. مورانف، گ. ای. پتروفسکی، ف. ن. ساموئیلف

و ن. ر. شاگف جداً بدفاع از منافع طبقهٔ کارگر پرداختند و به پیروی از خطمشی حزبی از دادن رأی برله واگذاری اعتبارات جنگی به تزاریسم امتناع ورزیدند و به افشای جنبهٔ امپریالیستی و ضدمردمی جنگ پرداختند و حقایق مربوط بجنگ را برای کارگران توضیح میدادند و آنها را برای مبارزه علیه تزاریسم، بورژوازی و ملاکان بر میانگیختند. نمایندگان بلشویک بعلت فعالیت انقلابی در زمان جنگ محاکمه شدند و بسیبری تبعید گشتند. ص — ۹

ه — بلافاصله پس از آغاز جنگ کمیتهٔ بلشویکها در پتربورگ شبنامهای انتشار داد و در آن از کارگران و سربازان خواست برای مبارزه علیه جنگ و حکومت مطلقه با شعارهای: «مردهباد سلطنت مطلقه!»، «زندهباد سوسیالیسم!»، «زندهباد جمهوری دمکراتیک!» متشکل شوند. در ماه اوت کمیتهٔ پتربورگ بیانیهٔ غیر مجاز دیگری علیه جنگ صادر کرد و در آن به تشکل و ذخیره کردن اسلحه دعوت نمود. ص — ۹

۶ — «Sozialistische Monatshefte» («ماهنامهٔ سوسیالیستی») — مجلهای که ارگان عمدهٔ اپورتونیستهای آلمانی و یکی از ارگانهای اپورتونیسم بینالمللی بود و از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۳۳ در برلن چاپ و منتشر میشد. این مجله در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) موضع سوسیالشوینیستی داشت. ص — ۹

۷ — کنگرهٔ بینالمللی سوسیالیستی در اشتوتگارت (هفتمین کنگرهٔ انترناسیونال دوم) از ۱۸ تا ۲۴ اوت سال ۱۹۰۷ برپا بود. در این کنگره ۸۸۶ نماینده از احزاب سوسیالیست و اتحادیههای صنفی شرکت داشتند.

کنگره مسائل زیر را بررسی کرد: ۱) میلیتاریسم و تصادمات بینالمللی؛ ۲) مناسبات متقابل احزاب سیاسی و اتحادیههای صنفی؛ ۳) مسئله استعمار؛ ۴) مهاجرت کارگران و ۵) حقوق انتخاباتی زنان.

در جریان این کنگره و. ای. لنین ضمن مبارزهٔ جدی علیه

اپورتونیست‌ها و رویزیونیستها در راه اتحاد و همپیوستگی نیروهای چپ در سازمان بین‌المللی سوسیال‌دمکراسی کار بزرگی انجام داد.

و. ای. لنین در کار کمیسیون مربوط بمسئلهٔ عمدهٔ «میلیتاریسم و تصادمات بین‌المللی» شرکت جست. هنگام بحث پیراسون قطعنامهٔ تسلیمی آ. ببل، و. ای. لنین با حک و اصلاح خود که مورد پشتیبانی سوسیال‌دمکراسی لهستان بود، موفق شد آنرا با روح مارکسیسم انقلابی بکلی تغییر دهد.

تصویب قطعنامهٔ «میلیتاریسم و تصادمات بین‌المللی» پیروزی بزرگ جناح انقلابی در برابر جناح اپورتونیستی در جنبش بین‌المللی کارگری بود.

کنگرهٔ بین‌المللی سوسیالیستی در کپنهاگ (هشتمین کنگرهٔ انترناسیونال دوم) از ۲۸ اوت تا سوم سپتامبر سال ۱۹۱۰ برپا بود و ۸۹۶ نماینده در آن حضور داشتند. لنین بمنظور متحد ساختن مارکسیستهای انقلابی در عرصهٔ بین‌المللی، هنگام برپائی این کنگره کنفرانسی با شرکت سوسیالیست‌های چپ که در آن حضور داشتند، تشکیل داد.

کنگره در قطعنامه مربوط به مسئلهٔ مبارزه علیه جنگ — «دادگاههای حکمیت و خلع سلاح»، قطعنامهٔ کنگرهٔ اشتوتگارت (۱۹۰۷) «میلیتاریسم و تصادمات بین‌المللی» را که شامل اصلاحات پیشنهادی و. ای. لنین و ر. لوکزامبورگ بود، و از سوسیالیستهای همهٔ کشورها طلب می‌شد از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای سرنگون ساختن بورژوازی استفاده کنند، تأیید نمود. قطعنامه کنگرهٔ کپنهاگ نیز احزاب سوسیالیست و نمایندگان آنها در پارلمان‌ها را ملزم می‌داشت از دولتهای خود کاهش تسلیحات و حل و فصل اختلافات موجود میان دولتها را از طریق مراجعه به دادگاه حکمیت بخواهند و از کارگران همهٔ کشورها می‌خواست که اعتراضات علیه خطر جنگ را سازمان دهند.

کنگرهٔ بال (بازل) — کنگره فوق‌العادهٔ بین‌المللی سوسیالیستی که روزهای ۲۴ — ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ در بال برپا شد. این کنگره برای

حل مسئله مبارزه با خطر جنگ جهانی امپریالیستی که نزدیک می‌شد، خطری که پس از آغاز جنگ اول در بالکان افزایش بیشتر پیدا کرده بود، تشکیل شد و در آن ۵۵۵ نماینده حضور داشتند. در روز گشایش کنگره تظاهرات پرجمعیتی برضد جنگ و میتینگ بین‌المللی اعتراض بجنگ برپا شد.

۲۵ نوامبر بیانیه‌ای در بارهٔ جنگ به اتفاق آراء در کنگره تصویب شد. این بیانیه ملتها را از خطر جنگ جهانی که داشت نزدیک می‌شد برحذر میداشت و هدفهای غارتگرانه جنگ را که امپریالیستها در تدارک آن بودند، افشاء می‌کرد و از کارگران همهٔ کشورها دعوت می‌نمود بمبارزهٔ جدی در راه صلح و علیه خطر جنگ بپردازند و «قدرت همبستگی بین‌المللی پرولتاریا را در برابر امپریالسم سرمایه‌داری قرار دهند». بیانیه بسوسیالیستها توصیه می‌کرد که اگر جنگ امپریالیستی آغاز شود، از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند.

پیشوایان انترناسیونال دوم (کائوتسکی، واندرولده و دیگران) در کنگره برله تصویب بیانیه علیه جنگ رأی دادند. اما آنها از آغاز جنگ جهانی امپریالیستی بیانیهٔ بال را هم مانند دیگر تصمیمات کنگره‌های بین‌المللی سوسیالیستی دربارهٔ مبارزه با جنگ بباد فراموشی سپردند و بطرفداری از دولتهای امپریالیستی خود پرداختند. ص — ۱۰

۸ — کادتها (حزب دمکرات مشروطه‌خواه) — حزب عمدهٔ بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب در روسیه که در ماه اکتبر سال ۱۹۰۵ تشکیل شد و نمایندگان بورژوازی و شخصیتهای زمستوائی از ملاکان و روشنفکران بورژوامشرب در آن عضویت داشتند. کادتها بمنظور اغفال توده‌های زحمتکش اسم بی‌مسمائی روی خود گذاشته و «حزب آزادی خلق» نامیده می‌شدند، ولی در واقع از خواست سلطنت مشروطه پا فراتر نمی‌گذاشتند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، کادتها دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی شدند و در همهٔ اقدامات مسلحانهٔ ضدانقلابی و در حملات مداخله‌گران

مسلح بیگانه شرکت داشتند. پس از قلع و قمع مداخله‌گران مسلح بیگانه و افراد گارد سفید، کادتها در مهاجرت هم از فعالیت ضدانقلابی و ضدشوروی خود دست برنداشتند. ص — ۱۱

۹ — نارودنیچستوو — جریان خرده‌بورژوائی در جنبش انقلاب روس که در دههٔ سالهای ۶۰ — ۷۰ قرن ۱۹ در روسیه پیدا شد. نارودنیکها در راه محو حکومت مطلقه و واگذاری زمینهای اربابی بدهقانان کوشش می‌کردند و خود را سوسیالیست می‌شمردند، ولی سوسیالیسم آنها، تخیلی بود.

نارودنیکها قانونمندی رشد مناسبات سرمایه‌داری در روسیه را نفی می‌کردند و بنابر این نه پرولتاریا بلکه دهقانان را نیروی عمدهٔ انقلابی میشمردند و ابشین روستائی را نطفهٔ سوسیالیسم تصور می‌کردند. نارودنیکها نقش توده‌های مردم را در پروسهٔ تاریخی منکر بودند و ادعا می‌کردند که شخصیتهای بزرگ، «قهرمانان»، سازندهٔ تاریخند و نقطهٔ مقابل توده‌های سست از نقطهٔ نظر نارودنیچستوو هستند. نارودنیکها بمنظور تحریک دهقانان برای مبارزه با حکومت مطلقه بروستا بمیان «نارود» (یعنی مردم — م.) رفتند و نامشان هم از همین کلمه مشتق شده است، ولی مورد پشتیبانی مردم قرار نگرفتند.

نارودنیچستوو مراحلی را از سر گذراند و از دمکراتیسم انقلابی به لیبرالیسم تحول تدریجی یافت.

در دههٔ سالهای ۸۰ — ۹۰ نارودنیکها در راه آشتی با تزاریسم گام نهادند و مظهر منافع کولاک‌ها بودند و برضد مارکسیسم مبارزه می‌کردند. ص — ۱۱

۱۰ — اس ارها (سوسیالیستهای انقلابی) — اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بودند که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ در نتیجهٔ اتحاد گروهها و محافل مختلف نارودنیکی تشکیل شد.

شیوهٔ عمده اس‌ارها در مبارزه با تزاریسم ترور فردی بود.

حزب اس‌ارها پس از شکست انقلاب اول روس‌سال‌های ۱۹۰۵—۱۹۰۷ با بحران مواجه شد: رهبری حزب عملاً از مبارزهٔ انقلابی علیه تزاریسم

دست کشید. در سالهای جنگ اول جهانی اکثر اس‌ارها، موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. رهبران اس‌ارها پس از سرنگونی تزاریسم در فوریهٔ سال ۱۹۱۷ در کابینهٔ دولت موقت بورژوازی شرکت داشتند و با طبقهٔ کارگر که در تدارک انقلاب سوسیالیستی بود، مبارزه میکردند و در سرکوب جنبش دهقانی تابستان سال ۱۹۱۷ شرکت داشتند. اس‌ارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مجدانه علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کردند. ص — ۱۱

۱۱ — شورای اشرافیت متحد — سازمان ضدانقلابی ملاکان خاوندی (ملاکان صاحب دهقانان سرف — م.) بود که در ماه مه سال ۱۹۰۶ تشکیل شد و تا اکتبر سال ۱۹۱۷ بموجودیت خود ادامه داد. شورای اشرافیت متحد عملاً به ارگان نیمه‌دولتی مبدل شد و ابتکارات قانونگذاری را در جهت دفاع از منافع صاحبان دهقانان سرف، بدولت دیکته می‌کرد. ص — ۱۵

۱۲ — دکابریست‌ها — انقلابیون اصیل‌زادهٔ روس که ۱۴ دسامبر سال ۱۸۲۵ علیه نظام حکومت مطلقه قیام کردند. این قیام تارومار شد و شرکت‌کنندگان آن به اعدام یا بزندان با اعمال شاقه و تبعید بسیبری محکوم شدند. ص — ۱۵

۱۳ — رازنوچین‌ها — افراد تحصیل کرده غیراشرافی که از تبار طبقات و قشرهای مختلف جامعه: از تبار تجار و روحانیون و خرده‌بورژوازی و دهقانان بودند. ص — ۱۵

۱۴ — و. ای. لنین از رمان «سرآغاز» اثر ن. گ. چرنیشفسکی نقل قول می‌کند. ص — ۱۵

۱۵ — ف. انگلس «مطبوعات مهاجرت. ۱— بیانیهٔ لهستانی». ص — ۱۶

۱۶ — لاسالین‌ها — طرفداران و پیروان لاسال سوسیالیست خرده‌بورژوا، اعضای سازمان کل کارگری آلمان که در سال ۱۸۶۳ تشکیل شده بود و لاسال نخستین صدر آن بود که برنامه و اساسنامهٔ تاکتیکی

سازمان را تنظیم کرد. مبارزه در راه حق انتخاباتی همگانی، برنامهٔ سیاسی سازمان کل کارگری آلمان اعلام شد، ایجاد شرکت‌های تولیدی کارگران با کمک مالی دولت، برنامهٔ اقتصادی آن بشمار می‌رفت. لاسال و طرفدارانش در فعالیت عملی خود ضمن سازگاری با عظمت‌طلبی پروس از سیاست عظمت‌طلبانه بیسمارک پشتیبانی می‌کردند. ک. مارکس و ف. انگلس بارها تئوری و تاکتیک و اصول سازمانی لاسالین‌ها را بمثابهٔ جریان اپورتونیستی در جنبش کارگری آلمان، بشدت انتقاد کرده‌اند. ص — ۱۷

۱۷ — رجوع شود به نامهٔ مورخهٔ ۲۳ فوریه سال ۱۸۶۵ مارکس و انگلس که برای هیئت تحریریهٔ «Social-Demokrat» فرستاده‌اند. ص — ۱۷

۱۸ — «سوسیال‌دمکرات» — روزنامهٔ غیر علنی — ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که از فوریهٔ سال ۱۹۰۸ تا ژانویهٔ سال ۱۹۱۷ انتشار می‌یافت. جمعاً ۵۸ شماره منتشر شد که پنج شمارهٔ آن ضمیمه داشت.

در این روزنامه بیش از ۸۰ مقاله و یادداشت و. ای. لنین چاپ شد. «سوسیال‌دمکرات» در سالهای سخت ارتجاع (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) و در دوران اعتلای جدید جنبش انقلابی در مبارزهٔ بلشویک‌ها بخاطر حفظ حزب غیرعلنی مارکسیستی و در راه تحکیم پایه‌های وحدت آن و برای تقویت روابط حزب با توده‌ها اهمیت فراوان داشت. «سوسیال‌دمکرات» که در سالهای جنگ اول جهانی ارگان مرکزی حزب بلشویک بود، در امر تبلیغ شعارهای بلشویکی مربوط بمسائل جنگ و صلح و انقلاب نقش فوق‌العاده مهمی ایفاء نمود. ص — ۲۰

۱۹ — کنفرانس شعب خارجی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از ۱۴ تا ۱۹ فوریه (۲۷ فوریه تا ۴ مارس) سال ۱۹۱۵ در برن جریان داشت. این کنفرانس به ابتکار لنین برپا شد و دارای اهمیت کنفرانس کل حزبی بود. ص — ۲۰

۲۰ — پرودونیسم — جریان سوسیالیسم خرده‌بورژوایی، جریان ضدعلمی و مخالف مارکسیسم است که بنام ایدئولوگش — پرودون — آنارشیست فرانسوی نامیده شده است. پرودون ضمن انتقاد مالکیت بزرگ سرمایه‌داری از موضع خرده‌بورژوایی، آرزو داشت که مالکیت خصوصی کوچک را ابدی سازد و پیشنهاد می‌کرد که بانکهای «توده‌ایی» و «مبادلات» تأسیس شود که با کمک آنها کارگران گویا خواهند توانست وسایل تولید برای خود تهیه کنند و پیشه‌ور شوند و موجبات فروش «عادلانهٔ» فرآورده‌های خود را فراهم سازند. پرودون نقش تاریخی پرولتاریا را درک نمی‌کرد و نسبت بمبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا نظر منفی داشت و از موضع آنارشیستی ضرورت وجود دولت را نفی می‌کرد. پرودونیسم در اثر ک. مارکس «فقر فلسفه» مورد انتقاد درهم‌شکننده‌ای قرار گرفت. ص — ۲۲

۲۱ — کتاب «امپریالیسم — بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» در ماههای ژانویه — ژوئن سال ۱۹۱۶ نوشته شده است. لنین حتی در سال ۱۹۱۵ در برن به بررسی مطبوعات جهان دربارهٔ امپریالیسم و در ژانویهٔ سال ۱۹۱۶ به نوشتن این کتاب پرداخت. در نیمهٔ اول فوریه سال ۱۹۱۶ لنین به زوریخ رفت و بکار خود روی کتاب در کتابخانهٔ ایالتی در زوریخ ادامه داد. یادداشتها و خلاصه‌برداریها و ملاحظات و جدولهای تنظیمی لنین از روی صدها کتاب و مجله و روزنامه و مجموعهٔ آماری خارجی در حدود پنجاه فرم چاپی است.

۱۹ ژوئن (۲ ژوئیهٔ) سال ۱۹۱۶ لنین این کار را تمام کرد و نسخهٔ خطی را به بنگاه نشریات «پاروس» فرستاد. عناصر منشویکی اولیای سابق امور این بنگاه انتقاد شدید تئوریهای اپورتونیستی کائوتسکی و منشویکهای روسی (مارتف و دیگران) را از این کتاب حذف کردند و تغییراتی در نسخهٔ خطی دادند که نه فقط خودویژگی شیوهٔ نگارش لنینی را از بین می‌برد بلکه حتی افکار او را تحریف می‌کرد. بجای کلمهٔ «فرا روئیدن» (سرمایه‌داری به امپریالیسم) که لنین بکار برده بود، کلمهٔ «تبدیل» و بجای کلمات «ماهیت ارتجاعی»

(تئوری اولترا-امپرلیسم)، — کلمات «ماهیت عقب‌مانده» گذاشتند و قس علیهذا.

در اواسط سال ۱۹۱۷ این کتاب زیر عنوان «امپریالیسم — جدیدترین مرحلهٔ سرمایه‌داری. (شرح عامه‌فهم)» با پیشگفتاری مورخه ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷ لنین از چاپ خارج شد.

این کتاب از روی جلد ۲۷، چاپ پنجم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین که توسط انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم وابسته بکمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تهیه شده، چاپ می‌شود که در آن از روی نسخهٔ خطی متن اولیه کتاب لنین، اصلاح شده است. ص — ۲۷

۲۲ — این پیشگفتار برای نخستین بار در ماه اکتبر سال ۱۹۲۱ زیر عنوان «امپریالیسم و سرمایه‌داری» در شمارهٔ ۱۸ مجلهٔ «کمونیستیچسکی انترناسیونال» (انترناسیونال کمونیستی — م.) چاپ شده بود. در دوران حیات لنین کتاب «امپریالیسم — بالاترین مرحله سرمایه‌داری» بطور علیحده در سال ۱۹۲۱ بزبان آلمانی و در سال ۱۹۲۳ بزبان فرانسه و بزبان انگلیسی (ناتمام) چاپ و منتشر گردید. ص — ۲۹

۲۳ — صلح برست-لیتوفسک در تاریخ سوم ماه مارس سال ۱۹۱۸ بین روسیهٔ شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان و ترکیه) در برست-لیتوفسک بسته شد و در پانزدهم مارس در چهارمین کنگرهٔ فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه تصویب گردید. شرایط صلح برای روسیهٔ شوروی بی‌نهایت سنگین بود. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که رژیم سلطنتی را برانداخت، کمیتهٔ مرکزی اجرائیه سراسر روسیه در تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۸ الغای قرارداد غارتگرانه و ناعادلانهٔ برست-لیتوفسک را اعلام کرد. ص — ۳۱

۲۴ — قرارداد صلح ورسای که بجنگ جهانی امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ از

جانب ایالات متحده آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دولتهای متحدهٔ آنها — از یک طرف و آلمان — از طرف دیگر امضاء شد.

قرارداد صلح ورسای هدفش تسجیل تجدید تقسیم جهان سرمایه‌داری بنفع دولتهای غالب و همچنین ایجاد آن چنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که روسیهٔ شوروی خفه شود و جنبش انقلابی در سراسر جهان تاروسار گردد. ص — ۳۱

۲۵ — ویلسونیسم — مشتق از نام و. ویلسون — رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ — ۱۹۲۱ است. ویلسون قوانینی وضع نمود و عوامفریبانه آنها را دوران «آزادی جدید» نامید. لنین نوشت، ویلسون بت تنگ‌نظران و پاسیفیستهاست که امیدوار بودند او «صلح اجتماعی» را نجات خواهد داد و استثمارگران را با استثمارشوندگان آشتی خواهد داد و به اصلاحات اجتماعی دست خواهد زد». ص — ۳۱

۲۶ — منظور و. ای. لنین انترناسیونال دوم (برن) است که در کنفرانس احزاب سوسیالیست در سال ۱۹۱۹ در برن توسط لیدرهای احزاب سوسیالیست اروپای باختری بجای انترناسیونال دوم که از آغاز جنگ اول جهانی وجود خارجی نداشت تشکیل شد. انترناسیونال برن در واقع نقش نوکری بورژوازی جهانی را بازی می‌کرد. ص — ۳۲

۲۷ — «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» — حزب سنتریست بود که در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگرهٔ مؤسسان در گتا تشکیل گردید. اعضای این حزب که «وحدت» با سوسیال‌شووینیستها را موعظه می‌کردند بورطهٔ امتناع از مبارزهٔ طبقاتی غلطیدند.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگرهٔ «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات» در هاله انشعاب شد و بخش قابل ملاحظهٔ آن در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متحد گردید. عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و نام سابق — «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات

آلمان» را روی خود گذاشتند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۳۳

۲۸ — منشویکها — طرفداران جریان اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روسیه بودند.

در سال ۱۹۰۳ در دومین کنگره حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی برهبری و. ای. لنین «بلشینستوو» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند و و «بلشویک» نامیده شدند، و اپورتونیستها در «منشینستوو» یعنی در اقلیت ماندند «منشویک» لقب گرفتند.

در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ منشویکها مخالف هژمونی طبقهٔ کارگر در انقلاب، مخالف اتحاد طبقهٔ کارگر با دهقانان بودند و سازش با بورژوازی لیبرال را طلب می‌کردند که بعقیده‌شان لازم بود رهبری انقلاب بدست آن سپرده می‌شد. در سالهای ارتجاع که بدنبال شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ فرا رسید، اکثر منشویکها انحلال‌طلب شدند: آنها خواستند که حزب غیرعلنی طبقهٔ کارگر منحل گردد. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریهٔ سال ۱۹۱۷ منشویکها در دولت موقت بورژوازی شرکت جستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد، مبارزه نمودند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر حزب منشویکها بحزب آشکارا ضدانقلابی مبدل شد و از سازماندهان و شرکت‌کنندگان توطئه‌ها و قیامهائی در جهت سرنگونی حکومت شوروی بود. ص — ۳٤

۲۹ — اسپارتاکیستها — اعضای سازمان انقلابی سوسیال‌دمکراتهای چپ آلمان بودند که در اوایل جنگ اول امپریالیستی توسط ک.لیبکنخت، ر. لوکزامبورگ، ف.مرینگ و دیگران تشکیل شد. اسپارتاکیستها به تبلیغات انقلابی در میان توده‌ها پرداخته و تظاهراتی با شرکت توده‌ها علیه جنگ برپا می‌داشتند و اعتصابها را رهبری می‌کردند و ماهیت

امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای سازشکار سوسیال‌دمکراسی را افشاء می‌نمودند.

اسپارتاکیستها در آوریل سال ۱۹۱۷ با حفظ استقلال سازمانی خود بحزب سنتریستی «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» پیوستند. و در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمان در «اتحاد اسپارتاک» شکل گرفتند و با انتشار برنامهٔ خود در تاریخ ۱٤ دسامبر سال ۱۹۱۸ اظهار وجود کردند و از «مستقل‌ها» بریدند. اسپارتاکیستها در کنگرهٔ مؤسسان که از سی‌ام دسامبر سال ۱۹۱۸ تا اول ژانویهٔ سال ۱۹۱۹ برپا بود حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص — ۳٤

۳۰ — ورسائیها — شرورترین دشمنان جانی کمون سال ۱۸۷۱ پاریس، طرفداران دولت ضدانقلابی بورژوازی فرانسه بریاست تی‌یر بودند که پس از پیروزی کمون در ورسای مستقر گردید. ورسائیها ضمن سرکوب کمون پاریس کمونارها را با بی‌رحمی بیسابقه سرکوب نمودند. از سال ۱۸۷۱ به بعد کلمه «ورسائیها» مترادف با ضدانقلاب وحشیانه شد. ص — ۳٥

۳۱ — منظور قطعنامهٔ کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در همنیتس درباره امپریالیسم و برخورد سوسیالیستها بجنگ است که در تاریخ ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۱۲ تصویب شد. در این قطعنامه سیاست امپریالیستی محکوم گردیده و اهمیت مبارزه در راه صلح خاطرنشان شده است. ص — ۳۷

۳۲ — در این چاپ استنادها و توضیحات در صفحات قید شده است. ص — ۳۷

۳۳ — «Die Bank» («بانک») — مجلهٔ بانکداران آلمانی که از سال ۱۹۰۸ تا سال ۱۹٤۳ در برلن انتشار می‌یافت. ص — ٥۳

۳٤ — به کتاب «سرمایه» («کاپیتال») اثر ک. مارکس، جلد سوم، فصل ۳٦ — مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، مراجعه شود. ص — ٦۳

۳۵ — ورشکستگی بورس در نیمه اول سال ۱۸۷۳ ابتدا در اتریش-مجارستان و سپس در آلمان و دیگر کشورها روی داد. در اوایل دههٔ سالهای هفتاد توسعه‌طلبی اعتباری، گروندریسم (مشتق از کلمهٔ آلمانی «Gründer» یعنی مؤسس) و سوءاستفاده‌های بورسی دامنه و مقیاس بی‌سابقه پیدا کرد. سوءاستفاده‌های بورسی در دورانی که صنایع و بازرگانی با علایم آشکار بحران اقتصادی روزافزون جهانی روبرو بودند به افزایش خود ادامه می‌داد. نهم ماه مه سال ۱۸۷۳ فاجعه‌ای بوقوع پیوست و بهای سهام در بورس وین در عرض ۲۴ ساعت صدها ملیون تنزل یافت و موارد ورشکستگی بسیار زیاد بود. فاجعه بورسی به آلمان سرایت کرد. ص — ٦٦

۳٦ — افتضاحات گروندر — در دوران اعتلای شدید تأسیس شرکت‌های سهامی در اوایل دههٔ سالهای هفتاد قرن گذشته در آلمان جریان داشت. تشدید گروندریسم با سوءاستفاده‌های سرسام‌آور از راه خرید و فروش زمین و اوراق بهادار در بورسها و معاملات شیادانهٔ سوداگران بورژوا که جیب‌های خود را پر کرده بودند، همراه بود. ص — ٦٦

۳۷ — «روزنامهٔ فرانکفورت» — («Frankfurter Zeitung») — روزنامهٔ یومیه، ارگان بورس‌بازان بزرگ آلمان که از سال ۱۸۵٦ تا سال ۱۹٤۳ در فرانکفورت کنار ماین انتشار می‌یافت. این روزنامه مجدداً از سال ۱۹٤۹ بنام «روزنامهٔ همگانی فرانکفورت» («Frankfurter Allgemeine Zeitung») منتشر می‌شود. ص — ٦۸

۳۸ — تئوری «سرمایه‌داری متشکل» — امپریالیسم را بشکل سرمایه‌داری ویژه و تحول‌یافته وانمود می‌سازد که در آن گویا رقابت و هرج و مرج و بحرانهای اقتصادی از بین برده شده و رشد و توسعهٔ منظم اقتصاد ملی صورت می‌گیرد. تئوری «سرمایه‌داری متشکل» توسط ایدئولوگهای سرمایه‌داری انحصاری — زومبارت، لیفمان و دیگران بمیان کشیده شد و رفرمیستهائی نظیر کائوتسکی، هیلفردینگ و دیگر تئوریسین‌های انترناسیونال دوم به آن چسبیدند. ص — ۷٤

۳۹ — لنین منظورش گ. و. پلخانف است. ص — ۷۸

٤۰ — پاناما — اصطلاحی است که در سالهای ۱۸۹۲ — ۱۸۹۳ بمناسبت افشای سوءاستفاده‌های کلان و رشوه‌خواری رجال دولتی و سیاسی و کارمندان دولت و روزنامه‌ها که توسط کمپانی فرانسوی مأمور حفر ترعه پاناما تطمیع و خریده شده بودند، رواج یافت. ص — ۹۰

٤۱ — «Die Neue Zeit» («عصر جدید») — مجلهٔ تئوریک حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۲۳ در اشتوتگارت انتشار می‌یافت. تا اکتبر سال ۱۹۱۷ ک. کائوتسکی و پس از آن گ. کونف آنرا رداکته می‌کرد. ص — ۱۱٤

٤۲ — جمعیت فابیان — سازمان رفرمیستی انگلیسی که در سال ۱۸۸٤ تشکیل شد. این جمعیت بنام سردار رومی قرن سوم قبل از میلاد — فابی ماکسیم موسوم بود که بعلت تاکتیک انتظار و خودداری از پیکارهای قطعی در جنگ با هانیبال «کونکتاتور» («کندکار») لقب گرفته بود. اعضای جمعیت فابیان ضرورت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و مدعی بودند که گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم تنها از راه اصلاحات کوچک و تحول تدریجی جامعه امکان‌پذیر است. ص — ۱۵۱

٤۳ — رجوع شود به کتاب «کاپیتال» اثر ک. مارکس — جلد سوم، بخش اول، فصل ششم — تأثیر تغییر قیمتها. ص — ۱۵۷

٤٤ — منظور و. ای. لنین به اصطلاح «پروتکل نهایی» است که هفتم سپتامبر سال ۱۹۰۱ میان دول امپریالیستی (انگلستان، اتریش-مجارستان، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، روسیه، هلند، اسپانیا و ایالات متحده آمریکا) و چین در نتیجهٔ سرکوب قیام بوکسورها در سالهای ۱۸۹۹ — ۱۹۰۱ امضاء شد و سرمایهٔ خارجی امکانات جدیدی برای استثمار و غارت چین پیدا کرد. ص — ۱۶۳

٤۵ — قیام بوکسورها (بعبارت دقیق‌تر قیام ایختوانی) — قیام ملی

ضدامپریالیستی چین در سالهای ۱۸۹۹ — ۱۹۰۱ بود که توسط جمعیت «ای‌ـخه‌ـتسوان» («مشت بنام عدالت و تفاهم») برپا گردید که بعداً بنام «ای‌ـخه‌ـتوان» نامیده شد . این قیام توسط سپاه سفاک متحدهٔ دول امپریالیستی بفرماندهی والدرزیه — ژنرال آلمانی بیرحمانه سرکوب گردید. امپریالیستهای آلمان، ژاپن، انگلیس، آمریکا و روس در سرکوب قیام شرکت جستند و چین ناگزیر در سال ۱۹۰۱ به اصطلاح «پروتکل نهایی» را امضاء کرد که بموجب آن به نیمه‌مستعمره امپریالیسم بیگانه مبدل شد. ص — ۱۶٤

٤۶ — فاشودا — منظور به اصطلاح حادثهٔ فاشودا در دوران مبارزه میان انگلیس و فرانسه بر سر تسلط بر جلگه نیل است. در سال ۱۸۹۸ فرانسه سعی کرد فاشودا را که نقطه‌ای در سودان خاوری کنار نیل سفید است، تصرف نماید، ولی تحت فشار انگلیس مجبور شد آنرا بحال خود بگذارد. این حادثه نزدیک بود بجنگ میان دو دولت منجر شود. ص — ۱۶۵

٤۷ — مقاله «دربارهٔ جریان «اکونومیسم امپریالیستی» که در حال تکوین است» و مقالاتی زیر عنوان «پاسخ به پ. کیفسکی (یو. پتاکف)» و «دربارهٔ کاریکاتور مارکسیسم و در باره «اکونومیسم امپریالیستی»» که بدنبال آن نوشته شده‌اند، علیه موضع غیرمارکسیستی و ضدبلشویکی گروه بوخارین‌ـپتاکف‌ـبوش متوجه بود. این گروه در جریان تدارک مقدمات چاپ و انتشار مجلهٔ «کمونیست» که در بهار سال ۱۹۱۵ صورت گرفت به تشکیل شدن پرداخت. اختلاف نظرهای موجود میان لنین — از یک طرف و پتاکف و بوش و بوخارین — از طرف دیگر، پس از انتشار شماره‌های اول و دوم مجله «کمونیست» در سپتامبر سال ۱۹۱۵ شدت یافت. بوخارین، پتاکف و بوش که در تابستان سال ۱۹۱۵ از بوژ به استکهلم آمده بودند، بر پایهٔ تزهای امضاءشده و ارسالی‌شان در پائیز سال ۱۹۱۵ به اداره روزنامهٔ «سوسیال‌دمکرات» «دربارهٔ شعار حق ملتها در تعیین سرنوشت خود» متحد شدند که در آنها با تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی مخالفت کرده و ضرورت مبارزه بخاطر

دمکراسی دوران امپریالیسم را رد می‌نمودند و طلب می کردند که حزب از شعار حق ملتها در تعیین سرنوشت خود صرفنظر نماید.

پتاکف و بوش از بوروی کمیتهٔ مرکزی در خارجه درخواست کردند که گروه آنها را بعنوان گروه ویژه‌ای که تابع این بورو نیست و حق دارد روابط مستقل با شعبهٔ روسیه در کمیتهٔ مرکزی برقرار سازد و بیانیه‌ها و مطبوعات دیگر منتشر نماید ثبت کند. آنها پس از دریافت پاسخ منفی با وجود این کوشیدند از بالای سر بوروی کمیتهٔ مرکزی در خارجه با بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در روسیه رابطه برقرار کنند. لنین نظریات و اقدامات ضدحزبی و فراکسیونی گروه پتاکف-بوش-بوخارین را بشدت انتقاد نمود. به پیشنهاد لنین چاپ و انتشار مشترک مجله «کمونیست» توسط هیئت تحریریه «سوسیال‌دمکرات» و گروه پتاکف-بوش-بوخارین قطع گردید.

مقالهٔ لنین «در باره جریان «اکونومیسم امپریالیستی» که در حال تکوین است» بمناسبت ملاحظات بوخارین در بارهٔ تزهای «انقلاب سوسیالیستی و حق ملتها در تعیین سرنوشت خود» که برای هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» فرستاده شده بود، نوشته شده است. این مقاله در آن موقع، بچاپ نرسیده بود. ص — ۱۷۵

۴۸ — صحبت از مقالهٔ «انقلاب سیاسی بدست کی انجام می گیرد؟» که آ.آ. سانین که در موضع «اکونومیسم» قرار داشت نوشته و با ایجاد حزب مستقل سیاسی طبقهٔ کارگر مخالفت کرده و ضرورت انقلاب سیاسی را رد نموده است و بر آن بود که تحولات سوسیالیستی در روسیه وظیفه‌ای است مستقیم و می‌توان آنرا از راه اعتصاب همگانی انجام داد. ص — ۱۷۵

۴۹ — صحبت از کنفرانس شعب حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در خارجه است که بسال ۱۹۱۵ در برن برپا شد. ص — ۱۷۵

۵۰ — منظور تزهائی «در بارهٔ شعار حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» است که ن. ای.بوخارین در نوامبر سال ۱۹۱۵ تنظیم نمود

و با امضای ن. ای. بوخارین، گ. ل. پتاکف و ی. ب. بوش برای هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» فرستاده شده بود. ص — ۱۷۶

۵۱ — صحبت از پیش‌نویس برنامهٔ چپهای هلندی است که گ. رولاند‌هولست آنرا نوشته بود. ص —۱۷۶

۵۲ — «Vorbote» («مبشر») — مجله، ارگان تئوریک چپ‌های تسیمروالد که در سال ۱۹۱۶ بزبان آلمانی در برن انتشار می‌یافت و جمعاً دو شماره از چاپ خارج شد. گ. رولاند‌هولست و آ. پانکوک — ناشران رسمی این مجله بودند. لنین در تأسیس این مجله و پس از انتشار شمارهٔ اول — در ترجمه مندرجات آن بزبان فرانسه برای انتشار وسیعتر، شرکت مجدانه داشت. در این مجله مباحثات چپهای تسیمروالد در مسئلهٔ حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و درباره شعار «خلع سلاح» صورت می‌گرفت. ص — ۱۷۶

۵۳ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۶۱. ص— ۱۷۷

۵۴ — لنین منظورش جلسهٔ مشاوره کمیسیون وسیع انترناسیونالیستی و سوسیالستی است که از پنجم تا نهم فوریه سال ۱۹۱۶ در برن برپا بود. در این جلسه ۲۲ نماینده از انترناسیونالیست‌های عده‌ای از کشورها شرکت داشتند. ترکیب جلسه حاکی از تغییر تناسب نیروها بنفع چپها بود، ولی اکثر شرکت‌کنندگان آن همانند کنفرانس تسیمروالد سنتریست بودند.

لنین در کار این جلسهٔ مشاوره شرکت مجدانه داشت.

جلسهٔ مشاوره پیامی «خطاب بهمهٔ احزاب و گروههای گراینده» صادر نمود و در آن تحت فشار بلشویکها و سوسیالیستهای چپ حک و اصلاحی با روح چپهای تسیمروالد صورت گرفت. اما این پیام ناپیگیر بود، چونکه خواست قطع رابطه با سوسیال‌شوینیسم و اپورتونیسم در آن مشاهده نمی‌شد. جلسه مشاوره همه حک و اصلاح و. ای. لنین را در پیام نپذیرفت. نمایندگان چپهای تسیمروالد در جلسهٔ مشاوره ضمن دادن رأی بر له این پیام گفتند با وجود اینکه همهٔ مواد آنرا رضایت‌بخش

نمی‌شمارند، ولی بر له آن رأی می‌دهند چونکه آنرا نسبت به تصمیمات نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در تسیمروالد گامی به پیش می‌شمارند.

«پیش‌نویس قرار مربوط به تشکیل دومین کنفرانس سوسیالیستی» که لنین تسلیم کرده بود، در جلسهٔ کمیسیون وسیع انترناسیونال سوسیالیسی مورد بررسی قرار گرفت و موادی از آن تصویب گردید. موعد تشکیل دومین کنفرانس سوسیالیستی هم تعیین شد. بلافاصله پس از جلسهٔ مشاوره، لنین اطلاعیه‌ای برای شعبات بلشویکها در خارجه فرستاد و دستور داد که بیدرنگ برای دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی آماده شوند. ص — ۱۷۷

۵۵ — «رابوچایا میسل» — روزنامه، ارگان «اکونومیستها» که از اکتبر سال ۱۸۹۷ تا دسامبر سال ۱۹۰۲ انتشار می‌یافت. و. ای. لنین نظریات «رابوچایا میسل» را بعنوان نوع روسی از اپورتونیسم بین‌المللی در کتاب «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داده است. (رجوع شود بجلد اول این مجموعه). ص — ۱۷۸

۵۶ — و. ای. لنین منظورش برنامهٔ سال ۱۸۸۰ حزب کارگر فرانسه و برنامه‌های حزب سوسیال‌دمکرات آلمان — برنامهٔ گتا سال ۱۸۷۵ و برنامهٔ ارفورت سال ۱۸۹۱ است. ص — ۱۷۹

۵۷ — مقاله «برنامهٔ جنگی انقلاب پرولتری» که بزبان آلمانی نوشته شده برای چاپ در مطبوعات سوسیال‌دمکرات‌های چپ سویس و سوئد و نروژ بود. اما این مقاله در آن موقع بچاپ نرسید. و پس از کمی مقاله توسط لنین برای چاپ بزبان روسی قدری حک و اصلاح شد.

متن اولیهٔ آلمانی این مقاله در ارگان اتحاد بین‌المللی سازمانهای سوسیالیستی جوانان «Jugend-Internationale»، شماره‌های ۹ و ۱۰ در ماههای سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۱۷ زیر عنوان: «Das Militärprogramm der proletarischen Revolution» بچاپ رسید. ص — ۱۸۶

۵۸ — «Jugend-Internationale» («انترناسیونال جوانان») — ارگان اتحاد بین‌المللی سازمانهای سوسیالیستی جوانان بود که بچپهای تسیمروالد پیوسته و از سپتامبر سال ۱۹۱۵ تا ماه مه سال ۱۹۱۸ در زوریخ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۸٦

۵۹ — منظور تزهای مربوط به مسئلهٔ جنگ است که ر. گریم تنظیم نموده و در روزنامهٔ «Grütlianer» شماره‌های ۱٦۲ و ۱٦٤ در تاریخ ۱٤ و ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۱٦ چاپ کرده بود. ص — ۱۸٦

٦۰ — «Neues Leben» («زندگی جدید») — مجلهٔ ماهانه، ارگان حزب سوسیال‌دمکرات سویس بود که از ژانویه سال ۱۹۱۵ تا دسامبر سال ۱۹۱۷ در برن چاپ و منتشر می‌شد. این مجله نظریات راستگرایان تسیمروالد را بیان می‌داشت و از اوایل سال ۱۹۱۷ موضع سوسیال‌شوینیستی در پیش گرفت. ص — ۱۸٦

٦۱ — منظور کنفرانس‌های بین‌المللی سوسیالیستی در تسیمروالد و کینتال است.

کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی از پنجم تا هشتم سپتامبر سال ۱۹۱۵ جریان داشت و ۳۸ نمایندهٔ سوسیالیست‌های ۱۱ کشور اروپائی در آن شرکت کردند. و. ای. لنین ریاست هیئت نمایندگی کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را بعهده داشت.

این کنفرانس مانیفست‌پیامی «خطاب به پرولترهای اروپا» را که کمیسیون تنظیم کرده و در آن در سایهٔ اصرار لنین و سوسیال‌دمکراتهای چپ احکام اساسی مارکسیسم انقلابی قید شده بود، تصویب کرد. کنفرانس علاوه بر این بیانیهٔ مشترک هیئت‌های نمایندگی آلمان و فرانسه، قطعنامه ابراز سمپاتی و حسن نظر نسبت به قربانیان جنگ و مبارزانی که بعلت فعالیت سیاسی تحت تعقیب بودند، صادر نمود و اعضای کمیسیون انترناسیونالیستی سوسیالیستی را برگزید.

در این کنفرانس گروه چپهای تسیمروالد تشکیل داده شد که نمایندگان کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بریاست

لنین، و سازمان منطقهٔ سوسیال‌دمکراسی پادشاهی لهستان و لیتوانی، کمیتهٔ مرکزی سوسیال‌دمکراسی استان لتونی و چپهای سوئد (ز. هگلوند) و چپهای نروژ (ت. نرمان)، چپهای سویس (ف. پلاتن)، گروه «سوسیالیستهای انترناسیونالیست آلمان» (یو. بورهاردت) در آن شرکت داشتند. گروه چپهای تسیمروالد در کنفرانس بمبارزهٔ مجدانه علیه اکثریت سنتریست کنفرانس پرداخت، ولی فقط نمایندگان بلشویکها تا آخر روش پیگیرانه داشتند.

کنفرانس کینتال، یا دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در محلی بنام کینتال (سویس) از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ بر پا بود و ۴۳ نمایندهٔ سوسیالیستهای ده کشور در آن شرکت داشتند. سه نماینده بریاست و. ای. لنین از جانب کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در این کنفرانس حضور داشت.

مسائل زیر در کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت:

۱) مبارزه در راه پایان دادن بجنگ، ۲) برخورد پرولتاریا بمسائل صلح، ۳) تبلیغ و آژیتاسیون، ۴) فعالیت پارلمانی، ۵) مبارزهٔ توده‌ای، ۶) تشکیل اجلاس بوروی بین‌المللی سوسیالیستی.

گروه چپهای تسیمروالد برهبری و. ای. لنین در کنفرانس کینتال مواضع محکمتری از مواضع خود در کنفرانس تسیمروالد گرفت و دوازده نماینده را متحد ساخت و در برخی مسائل بیست نفر یعنی تقریباً نصف نمایندگان کنفرانس به پیشنهادهای آن رأی می‌دادند. و این امر تغییر تناسب نیروها در جنبش بین‌المللی کارگری را بنفع انترناسیونال منعکس می‌ساخت.

این کنفرانس مانیفست-پیامی «خطاب بملتهای ورشکسته و در حال فنا» و قطعنامه هائی در انتقاد پاسیفیسم و بوروی بین‌المللی سوسیالیستی صادر کرد. و. ای. لنین تصمیم کنفرانس را گام دیگری در راه همپیوستگی انترناسیونالیست‌ها در مبارزه علیه جنگ امپریالیستی ارزیابی کرد.

کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال به اتحاد و همپیوستگی عناصر چپ سوسیال‌دمکراسی اروپای باختری بر پایه مارکسیسم-لنینیسم کمک کرد که بعدها در مبارزه بخاطر ایجاد احزاب کمونیست در کشورهای

خود و تشکیل انترناسیونال سوم — انترناسیونال کمونیستی نقش فعال ایفاء کردند. ص — ۱۹٤

٦۲ — «گروه کار سوسیال‌دمکراسی» («جامعه کار» «Arbeitsgemeina-chaft») — سازمان سنتریست‌های آلمان که در ماه مارس سال ۱۹۱٦ توسط نمایندگان رایشتاگ که از فراکسیون سوسیال‌دمکراسی رایشتاگ جدا شده بودند، تشکیل شد. این گروه در سازمان برلن اکثریت داشت. «گروه کار سوسیال‌دمکراسی» هستهٔ اصلی «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» را که در آوریل سال ۱۹۱۷ تشکیل شد و سوسیال‌شوینیستهای آشکار را تبرئه می‌کرد و طرفدار حفظ وحدت با آنها بود، تشکیل می‌داد. ص — ۱۹٤

٦۳ — حزب مستقل کارگر انگلستان (Independent Labour Party) — سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ در شرایط اعتلای مبارزهٔ اعتصابی و تشدید جنبش برای استقلال طبقهٔ کارگر انگلیس از احزاب بورژوائی، تأسیس یافت. این حزب مبارزه در راه مالکیت جمعی همهٔ وسایل تولید و توزیع و مبادله و برقراری روز کار هشت‌ساعته، منع استفاده از کار کودکان و برقراری بیمهٔ اجتماعی و پرداخت مستمری به بیکاران را در برنامهٔ خود قید نمود.

لنین ضمن تعریف حزب مستقل کارگر انگلستان نوشت: «در واقع این حزب اپورتونیستی همواره وابسته به بورژوازی است» و «فقط از سوسیالیسم «مستقل» است و خیلی وابستگی به لیبرالیسم دارد». ص — ۱۹٤

٦٤ — کمیته‌های صنایع جنگی در ماه مه سال ۱۹۱٥ توسط بورژوازی بزرگ در روسیه برای کمک به تزاریسم در انجام جنگ تشکیل شدند. آ. ای. گوچکوف — بزرگترین سرمایه‌دار و لیدر اکتیابریستها ریاست کمیتهٔ مرکزی صنایع جنگی را بعهده داشت. بورژوازی در تلاش برای تحت نفوذ گرفتن کارگران و بمنظور تلقین روحیه دفاع‌طلبی در آنها تصمیم گرفت «گروههای کارگری» در جنب این کمیته‌ها تشکیل دهد و با این ترتیب نشان دهد که در روسیه «صلح طبقاتی» میان

بورژوازی و پرولتاریا برقرار شده است. بلشویکها کمیته‌های صنایع جنگی را تحریم نمودند و با پشتیبانی اکثریت کارگران این تحریم را با موفقیت عملی ساختند.

در نتیجهٔ کارهای توضیحی بلشویکها از ۲۳۹ کمیتهٔ صنایع جنگی استانی و محلی فقط در ۷۰ کمیته بود که کارگران در انتخابات «گروههای کارگری» شرکت جستند و نمایندگان کارگران فقط برای ۳۶ کمیته انتخاب شدند. ص — ۱۹۴

۶۵ — «بیانیه بال» — بیانیه دربارهٔ جنگ بود که در کنگرهٔ فوق‌العاده بین‌المللی سوسیالیستی که روزهای ۲۴ — ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ در بال (سویس) برپا بود، صادر شد. (رجوع شود به توضیح شماره ۷). ص — ۱۹۵

۶۶ — «La Sentinelle» («پاسدار») — روزنامه، ارگان سازمان سوسیال‌دمکرات ایالت نوشاتل (سویس) که از سال ۱۸۹۰ در شو-د-فون چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ انتشار نمی‌یافت و در سالهای جنگ امپریالیستی جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) روش انترناسیونالیستی داشت. ص — ۱۹۹

۶۷ — «Volksrecht» («حق مردم») — روزنامهٔ یومیه، ارگان حزب سوسیال‌دمکرات سویس که از سال ۱۸۹۸ در زوریخ انتشار می‌یابد. این روزنامه در سالهای جنگ امپریالیستی جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) مقالات چپهای تسیمروالد را چاپ میکرد. ص — ۱۹۹

۶۸ — «Berner Tagwacht» («پاسدار برن») — روزنامه و ارگان حزب سوسیال‌دمکرات سویس که از سال ۱۸۹۳ در برن چاپ و منتشر می‌شد. در آغاز جنگ امپریالیستی جهانی مقالات ک. لیبکنخت، ف.مرینگ و سایر سوسیال‌دمکراتهای چپ در این روزنامه چاپ می‌شد. این روزنامه از سال ۱۹۱۷ آشکارا به پشتیبانی از سوسیال‌شوینیستها پرداخت. ص — ۱۹۹

۶۹ — و. ای. لنین منظورش کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات سویس در آرائو است که روزهای ۲۰ — ۲۱ نوامبر سال ۱۹۱۵ برپا بود. مادهٔ عمدهٔ دستور روز کنگره، مسئلهٔ برخورد سوسیال‌دمکراسی سویس به اتحاد انترناسیونالیست‌ها در تسیمروالد بود. در سوسیال‌دمکراسی سویس پیرامون این مسئله مبارزه سه‌جانبه: ۱) ضد تسیمروالدیها، ۲) طرفداران راستهای تسیمروالد و ۳) طرفداران چپ‌های تسیمروالد در گرفت.

ر. گریم قطعنامه‌ای تسلیم کرد که در آن به حزب سوسیال‌دمکرات سویس پیشنهاد می‌شد به اتحاد تسیمروالدی‌ها به‌پیوندد و خط‌مشی سیاسی راستهای تسیمروالد را تأیید نماید. سوسیال‌دمکرات‌های چپ سویس بنام شعبهٔ لوزان، قطعنامهٔ گریم را حک و اصلاح نمودند. در این حک و اصلاح پیشنهاد می‌شد که بضرورت گسترش مبارزهٔ پردامنهٔ انقلابی علیه جنگ اذعان شود و اعلام گردد که تنها انقلاب ظفرنمون پرولتاریا می‌تواند بجنگ امپریالیستی پایان بخشد. پس از آنکه این حک و اصلاح شعبهٔ لوزان تحت فشار گریم حذف گردید، آنرا دوباره بلشویک م. م. خاریتونف مطرح ساخت که با حقوق نمایندهٔ دارای رأی قطعی از طرف یکی از سازمانهای سوسیال‌دمکرات سویس در کنگره حضور داشت. گریم و طرفدارانش مجبور شدند بنابه مقتضیات تاکتیکی از این اصلاح جانبداری کنند و با این ترتیب کنگره با اکثریت آراء (۲۵۸ در برابر ۱۴۱) این مادهٔ اصلاحی چپ‌ها را پذیرفت. ص — ۱۹۹

فهرست نامها

---

* نام خانوادگی واقعی توی پرانتز گذاشته شده است.

لنینی حزب بمخالفت برخاست. در سال ۱۹۲۹ از دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی و هیئت رئیسه کمیته اجرائی انترناسیونال کمونیستی اخراج شد. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب هم اخراج گردید. ص — ۷۲

برار (Berard)، ویکتور (۱۸٦٤ — ۱۹۳۱) — اقتصاددان خرده‌بورژوای فرانسوی که پوبلیسیست و زبان‌شناس بود. ص — ۱۰٤

برنشتین (Bernstein)، ادوارد (۱۸۵۰ — ۱۹۳۲) — لیدر افراطی‌ترین جناح اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، ایدئولوگ و نظریه‌ساز رفرمیسم و رویزیونیسم بود.

نظریات تئوریک برنشتین و پیروان وی و همچنین فعالیت عملی اپورتونیستی آنان بخیانت مستقیم نسبت بمنافع طبقهٔ کارگر منجر شد و بورشکستگی انترناسیونال دوم انجامید. ص — ۳۳

بوبرینسکی، ولادیمیر آلکسییویچ (متولد سال ۱۸٦۸) — سیاستمدار مرتجع، سلطنت‌طلب، زمیندار بزرگ و صاحب کارخانه‌های قند بود و در دومای دولتی دوم و سوم و چهارم سمت نمایندگی داشت و طرفدار روسی کردن قهری نقاط اقلیت‌نشین روسیه بود. ص — ۱٦، ۱۸

بورتسف، ولادیمیر لیوویچ (۱۸٦۲ — ۱۹۳٦) — در جنبش انقلابی دههٔ سالهای ۸۰ شرکت داشت و به اعضای سازمان «نارودنایا ولیا» نزدیک بود. قبل از انقلاب اول روس (۱۹۰۵ — ۱۹۰۷) به اس‌ارها نزدیک شد و پس از شکست انقلاب از کادتها پشتیبانی می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) شووینیست دوآتشه شد. ص — ۱٤

بیر (Beer)، ماکس (۱۸٦٤ — ۱۹٤۳) — سورخ آلمانی سوسیالیسم که در سالهای دهه ۸۰ بجناح چپ سوسیال‌دمکراسی آلمان منسوب بود. در لندن بعنوان مهاجر زندگی می‌کرد و در سال ۱۹۱۵ به آلمان آمد و بسوسیال‌دمکراتهای راستگرا پیوست. ص — ۱۱۵

بیسمارک (Bismarck)، اوتو ادوارد لئوپولد (۱۸۱۵ — ۱۸۹۸) — شخصیت دولتی و دیپلمات پروس و آلمان بود. اتحاد دولتهای کوچک و متفرق آلمان «با خون و شمشیر» و ایجاد امپراتوری واحد آلمان بسرکردگی پروس یونکری، هدف عمدهٔ بیسمارک بشمار می‌رفت. ص — ۸، ۱۸

پرسمان (Pressemanne)، آدریئن (متولد سال ۱۸۷۹) — سوسیالیست فرانسوی که در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) سنتریست بود. ص — ۱۹٤

پرودون (Proudhon)، پییر ژوزف (۱۸۰۹ — ۱۸٦۵) — پوبلیسیست و اقتصاددان و جامعه‌شناس فرانسوی و یکی از پایه‌گذاران آنارشیسم، ایدئولوگ خرده‌بورژوازی بود. پرودون سعی داشت مالکیت کوچک را ابدی سازد و از موضع خرده‌بورژوازی مالکیت بزرگ سرمایه‌داری را انتقاد می‌کرد. ص — ۲۲

پلخانف، گئورگی والنتینویچ (۱۸۵٦ — ۱۹۱۸) — شخصیت سبرز جنبش کارگری روس و جهان، نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود که در سال ۱۸۸۳ نخستین سازمان مارکسیستی روس در ژنو — گروه «آزادی کار» را تشکیل داد.

پلخانف پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) موضعی آشتی‌طلبانه با اپورتونیسم گرفت و بعدها به منشویکها پیوست. در دوران نخستین انقلاب روس (۱۹۰۵ — ۱۹۰۷) در تمام مسائل اصلی موضع منشویکی داشت. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) و در سالهای اعتلای جدید جنبش انقلابی با تجدید نظر ماخیستی مارکسیسم و با انحلال‌طلبی مخالفت می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی روش سوسیال‌شوینیستی در پیش گرفت. ص — ۱۱، ۱٤، ۱۸، ۱۹٤

پوآنکاره (Poincare) رایمون (۱۸٦۰ — ۱۹۳٤) — رجل سیاسی و دولتی فرانسه که از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ رئیس جمهور آنکشور

زینویف (رادومیسلسکی)، گریگوری یوسییویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۳٦) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) با انحلال‌طلبان و اتزویستها و تروتسکیستها نظر آشتی‌طلبانه داشت. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر تزلزل بخرج داد و در ماه اکتبر ۱۹۱۷ به اتفاق کامنف در روزنامه نیمه‌منشویکی «نوایا ژیزن» بیانیه‌ای دایر بعدم موافقت خود با تصمیم کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه منتشر ساخت و با این ترتیب نقشه حزب را باطلاع دولت موقت بورژوازی رسانید. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیتی را عهده‌دار بود و بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد. در نوامبر سال ۱۹۲۷ بعلت فعالیت فراکسیونی از حزب اخراج گردید و بعداً دو بار بعضویت حزب پذیرفته شد و باز هم از حزب اخراج گردید. ص — ۱۸۳

سارتوریوس فن والترس‌هائوزن (Sartorius von Waltershausen) اوگوست (متولد ۱۸۰۲) — اقتصاددان آلمانی که آثاری دربارهٔ مسائل اقتصاد و سیاست جهانی دارد. ص — ۱۲۳، ۱٤۲

سامبا (Sembat)، مارسل (۱۸٦۲ — ۱۹۲۲) — یکی از لیدرهای رفرمیست حزب سوسیالیست فرانسه بود و به روزنامه‌نگاری اشتغال داشت. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) سوسیال-شوینیست بود. از ماه اوت ۱۹۱٤ تا سپتامبر سال ۱۹۱۷ در دولت امپریالیستی — «دولت دفاع ملی» فرانسه وزارت امور اجتماعی را بعهده داشت. ص — ۱۹٤

سن‌سیمون (Saint-Simon) هاندری-کلود (۱۷٦۰ — ۱۸۲٥) — سوسیالیست-اتوپیست کبیر فرانسوی بود. ص — ۱۷۳، ۱۷٤

سوپان (Supan)، آلکساندر (۱۸٤۷ — ۱۹۲۰) — جغرافیدان آلمانی بود. ص — ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱٦

مواضع بورژوائی خود را حفظ نمود، ولی در سال ۱۹۲۰ نامه‌ای خطاب به کارگران اروپا فرستاد و در آن به اهمیت تاریخی انقلاب سوسیالیستی اکتبر اذعان نمود و از کارگران خواست که از مداخله نظامی بیگانگان در امور روسیه شوروی جلوگیری نمایند. ص — ۱۴

کرستونیکف، گریگوری آلکساندرویچ (متولد سال ۱۸۵۵) — کارخانه‌دار و بورس‌باز بزرگ و یکی از لیدرهای حزب بورژوازی سلطنت‌طلب — حزب اکتبریست‌ها بود. ص — ۱۵

کستنر (Kestner)، فریتس — اقتصاددان آلمانی بود. ص — ۴۶، ۵۰، ۵۱

کلچاک، آلکساندر واسیلیویچ (۱۸۷۳ — ۱۹۲۰) — دریاسالار ناوگان دریائی تزاری، سلطنت‌طلب و یکی از کارگردانان عمده ضدانقلابیون روسیه در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ و دستنشاندهٔ آنتانت بود. ص — ۳۴

کوتلر، نیکولای نیکولایویچ (۱۸۵۹ — ۱۹۲۴) — رجل معروف حزب کادتها، کارمند وزارت دارائی، نماینده دومای دولتی دوم و سوم و یکی از تنظیم‌کنندگان برنامه ارضی کادتها بود. ص — ۱۵

کونف (Cunow)، هنریخ (۱۸۶۲ — ۱۹۳۶) — سوسیال‌دمکرات راستگرای آلمانی، مورخ و جامعه‌شناس و مردم‌شناس بود. ابتداء بمارکسیست‌ها پیوست و سپس رویزیونیست شد و به تحریف مارکسیسم پرداخت. ص — ۱۳۲

گالیفه (Galleffet)، گستون (۱۸۳۰ — ۱۹۰۹) — ژنرال فرانسوی، دژخیم کمون ۱۸۷۱ پاریس. ص — ۱۸۹

گریم (Grimm)، روبرت (۱۸۸۱ — ۱۹۵۸) — یکی از رهبران سوسیال‌دمکراسی سوئیس که در سالهای ۱۹۰۹ — ۱۹۱۸ سردبیر روزنامه «Berner Tagwacht» («پاسدار برن») و دبیر حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس بود. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸)

فهرست

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما : اتحاد شوروی،
مسکو ، زوبوفسکی بولوار، ۱۷





تصویر و. ای. لنین. سال ۱۹۱۷

پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۵

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از: م. پورهرمزان و علی بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 5

На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

$Л\frac{0101020000-392}{014(01)-85}$ 258—85

نامه‌هائی از دور (۱)

نامهٔ اول

نخستین مرحلهٔ نخستین انقلاب

نخستین انقلاب که زائیدهٔ جنگ جهانگیر امپریالیستی است، آغاز گردید. این نخستین انقلاب مسلماً آخرین انقلاب نخواهد بود.

نخستین مرحلهٔ این نخستین انقلاب، یعنی انقلاب اول مارس ۱۹۱۷ روسیه، چنانچه از روی مدارک قلیل موجوده در سوئیس بر می‌آید، بپایان رسیده است. این نخستین مرحله مسلماً آخرین مرحلهٔ انقلاب ما نخواهد بود.

چگونه چنین «معجزه‌ای» توانست بوقوع پیوندد که بساط سلطنتی که قرنها دوام آورده و در جریان سه سال یعنی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ که طی آن بزرگترین نبردهای طبقاتی تمام مردم بوقوع پیوست علی‌رغم تمام مشکلات پا برجا ماند، فقط در ظرف ۸ روز — یعنی در ظرف همان مدتی که آقای میلیوکف ضمن تلگراف خود بکلیهٔ نمایندگان روسیه در خارجه با لاف و گزاف به آن اشاره نموده است — برچیده شود؟

در طبیعت و در تاریخ معجزه روی نمیدهد، ولی هر پیچ شدید تاریخ و از جمله هر انقلابی چنان پرمضمون میشود و با طرزی ناگهانی و مخصوص بخود شکلهائی از مبارزه را چنان با یکدیگر توأم میکند و بین نیروهای مبارز چنان مناسباتی بوجود می‌آورد که ناگزیر خیلی چیزها بفکر یک شخص عامی معجزه می‌آید.

برای آنکه بساط سلطنت تزاری در ظرف چند روز برچیده شود — لازم بود سلسلهٔ شرایطی که دارای اهمیت تاریخی-جهانی است با یکدیگر توأم گردد. مهمترین آنها را ذکر می‌کنیم.

بدون بزرگترین نبردهای طبقاتی پرولتاریای روس و انرژی انقلابی وی طی سه سال ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ ممکن نبود انقلاب دوم با چنین سرعتی بوقوع پیوندد، بدینمعنی که مرحلهٔ ابتدائی آن در عرض چند روز بپایان رسد. نخستین انقلاب (۱۹۰۵) زمین را عمیقاً شخم زد و ریشه‌های خرافات کهن را بیرون کشید و شور زندگی سیاسی و مبارزهٔ سیاسی را در ملیونها کارگر و دهها ملیون دهقان برانگیخت و طبیعت واقعی تمام طبقات (و تمام احزاب عمدهٔ) جامعهٔ روس، مناسبات واقعی بین منافع آنان، تناسب قوای آنان، شیوه‌های عمل آنان و هدفهای نزدیک و دور آنان را بیکدیگر و بتمام جهانیان نشان داد. نخستین انقلاب و دوران ضدانقلاب (۱۹۰۷— ۱۹۱٤) که از پی آن فرا رسید، تمام ماهیت سلطنت تزاری را آشکار ساخت و آنرا به «سرحد نهائی» خود رساند و تمام فساد، پلیدی، وقاحت و هرزگی باند تزاری را که راسپوتین ددمنش بر رأس آنها قرار داشت و تمام درنده‌خوئی خاندان رومانف‌ها — این تالانگرانی را که روسیه را در خون یهودیان، کارگران و انقلابیون غرقه ساختند، این ملاکان صاحب ملیونها دسیاتین زمین را که «بین برابرها اول بودند» و برای حفظ «مالکیت مقدس» خود و طبقهٔ خود بهر سبعیت، جنایت، خانمان براندازی و اختناقی در مورد هر عده‌ای از افراد کشور حاضر بودند — فاش نمود.

بدون انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ و بدون ضدانقلاب سالهای ۱۹۰۷ — ۱۹۱٤ «تعیین مناسبات خود» بچنین دقتی توسط کلیهٔ طبقات مردم روس و ملتهای ساکن روسیه یعنی یک چنین تعیین برخورد این طبقات نسبت بیکدیگر و نسبت به سلطنت تزاری — که طی هشت روز انقلاب فوریه — مارس ۱۹۱۷ بظهور پیوست — غیر ممکن بود. این انقلاب هشت‌روزه، اگر چنین تشبیهی جایز باشد گوئی پس از ده تمرین اصلی و فرعی «بازی شد»؛ «بازیگران» یکدیگر را میشناختند و از نقش خود، جاهای خود، طول و عرض صحنهٔ خود و از هرگونه سایه‌روشن‌های کم و بیش مهم خطمشی‌های سیاسی و شیوه‌های عمل مطلع بودند.

ولی برای اینکه نخستین انقلاب یعنی انقلاب کبیر ۱۹۰۵ که حضرات گوچکف‌ها و سیلیوکف‌ها و کوچک‌ابدالهایشان آنرا بمثابهٔ یک «شورش بزرگ» تقبیح نموده‌اند، پس از ۱۲ سال به انقلاب «درخشان» «پرافتخار» سال ۱۹۱۷ منجر گردد که گوچکف‌ها و سیلیوکف‌ها به علت اینکه این انقلاب قدرت را (عجالتاً) بدست آنها داده است آنرا «پرافتخار» میخوانند، — یک «کارگردان» بزرگ و مقتدر و همه‌توان نیز لازم بود که از یک طرف بتواند جریان تاریخ جهانی را بمیزان فوق‌العاده‌ای تسریع نماید و از طرف دیگر بحرانهای اقتصادی و سیاسی، ملی و بین‌المللی جهانگیری بوجود آورد که دارای نیروی بیسابقه‌ای باشند. علاوه بر تسریع فوق‌العادهٔ سیر تاریخ، پیچ و خمهای تاریخی شدیدی نیز لازم بود تا در سر یکی از این پیچ‌ها ارابهٔ خونین و چرکین سلطنت رومانف‌ها فوراً واژگون گردد.

این «کارگردان» همه‌توان و این مسرع نیرومند، جنگ جهانگیر امپریالیستی بود.

اکنون دیگر مسلمست که این جنگ — یک جنگ جهانی است، زیرا ایالات متحده و چین نیز اینک نیمه‌کاره در آن داخل شده و فردا کاملاً در آن داخل خواهند شد.

اکنون دیگر مسلمست که این جنگ از هر دو جانب امپریالیستی است. فقط سرمایه‌داران و کوچک‌ابدالهای آنان، یعنی سوسیال‌میهن‌پرستان و سوسیال‌شووینیستها — یا اگر خواسته باشیم بجای این تعریفهای نقادانهٔ کلی، اسامی سیاسی آنان را که در روسیه همه میشناسند ذکر نمائیم — فقط گوچکف‌ها و لووف‌ها، میلیوکف‌ها و شینگاریوف‌ها — از یک طرف، و گوزدف‌ها، پوترسوف‌ها، چخنکلی‌ها، کرنسکی‌ها و چخییدزه‌ها — از طرف دیگر، ممکن است این حقیقت را انکار یا پرده‌پوشی نمایند. هم بورژوازی آلمان و هم بورژوازی انگلیس و فرانسه هر دو برای غارت کشورهای بیگانه، برای اختناق ملل کوچک، برای سیادت مالی بر جهان، برای تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات، برای نجات رژیم محتضر سرمایه‌داری از طریق تحمیق و ایجاد تفرقه در بین کارگران کشورهای مختلف، میجنگند.

جنگ امپریالیستی از نظر عینی ناگزیر می‌بایست موجب تسریع فوق‌العاده و حدت بیسابقهٔ مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا برضد بورژوازی گردد و به جنگ داخلی بین طبقات متخاصم تبدیل شود.

این تبدیل بوسیلهٔ انقلاب فوریه-مارس سال ۱۹۱۷ آغاز گردیده که نخستین مرحلهٔ آن اولاً ضربهٔ مشترک بر تزاریسم را بما نشان داد که از طرف دو نیرو وارد گردید: یکی از طرف تمام روسیهٔ بورژوازی و ملاکی با تمام کوچک‌ابدالهای ناآگاه و نیز تمام رهبران آگاه آن که عبارتند از سفرا و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه، و دیگری از طرف شورای نمایندگان کارگران که شروع به جلب نمایندگان سربازان و دهقانان بسوی خود کرده‌اند (۲).

این سه اردوگاه سیاسی، این سه نیروی اصلی سیاسی یعنی: ۱) سلطنت تزاری که بر رأس ملاکان فئودال و کارمندان قدیمی و سران نظامی قرار دارد؛ ۲) روسیهٔ بورژوازی و ملاکان و اکتبریستها و کادتها (۳) که خرده‌بورژوازی (نمایندگان عمدهٔ آن کرنسکی و چخییدزه) از پی آن گام بر میداشت؛ ۳) شورای نمایندگان کارگران که در بین تمام پرولتاریا و تهی‌دسترین اهالی کشور برای خود در جستجوی متحد است، — این سه نیروی اصلی سیاسی ماهیت خود را حتی در ظرف ۸ روز «نخستین مرحله» و حتی برای ناظر دور افتاده از حوادث نظیر نویسندهٔ این سطور که مجبور است فقط به اخبار تلگرافی قلیل روزنامه‌های خارجه اکتفا نماید، — با حد اکثر وضوح آشکار کردند.

ولی قبل از اینکه با تفصیل بیشتری در این باره صحبت شود، باید به آن قسمت از نامهٔ خود که به عامل دارای قدرت درجهٔ اول یعنی جنگ جهانگیر امپریالیستی اختصاص دارد، باز گردم.

جنگ، دولتهای متحارب، گروههای متحارب سرمایه‌داران، «صاحبان» رژیم سرمایه‌داری، برده‌داران عالم بردگی سرمایه‌داری را با زنجیرهای آهنینی بیکدیگر مربوط نموده است. یک دنیای غرق خون — اینست تمام زندگی اجتماعی و سیاسی لحظهٔ تاریخی فعلی که ما در آن بسر میبریم.

سوسیالیستهائی که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند، تمام این داویدها و شیدمانها در آلمان، پلخانف‌ها و پوترسوف‌ها و گوزدف‌ها و شرکاء در روسیه، مدتها با تمام قوا برضد «توهمات» انقلابیون، برضد «توهمات» مانیفست بال (٤)، برضد «تصور خام» تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی نعره میکشیدند و با نواهای مختلف دربارهٔ نیرو جان‌سختی و قدرت دمسازی با محیط که گوئی در سرمایه‌داری نمایان شده نغمه‌سرائی میکردند، — اینها همان کسانی هستند که به سرمایه‌داران کمک نمودند تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را «با محیط سازگار کنند»، رام نمایند، تحمیق کنند و در میان آنها تفرقه اندازند.

ولی «خوش بخندد آنکه آخر خنده کرد». بورژوازی نتوانست مدت مدیدی بحران انقلابی را که معلول جنگ است بتعویق اندازد. این بحران، با نیروی غیر قابل دفعی در کلیهٔ کشورها شدت می‌یابد: از آلمان گرفته که بقول ناظری که بتازگی از آنجا دیدن نموده در «قحطی بطور داهیانه متشکل شده‌ای» بسر می‌برد، تا انگلیس و فرانسه که در آنجا نیز قحطی فرا میرسد ولی تشکیلاتش بمراتب کمتر «داهیانه» است.

این طبیعی است که بحران انقلابی قبل از همه در روسیهٔ تزاری، یعنی در جائی آغاز گردید که بی‌نظمی فوق‌العادهٔ دهشتناکی در آن حکمفرما و پرولتاریای آن از همه‌جا انقلابی‌تر است (نه در پرتو سجایای ویژهٔ خود، بلکه به برکت شعائر زندهٔ «سال پنج»). این بحران، در نتیجهٔ سنگین‌ترین شکستهائی که به روسیه و متفقین وی وارد آمد، تسریع گردید. این شکستها تمام ارکان دستگاه دولتی کهنه و تمام نظم کهن را متزلزل ساخت، تمام طبقات اهالی را برضد آن برانگیخت، ارتش را بخشم آورد، قسمت مهمی از کادر فرماندهی قدیمی این ارتش را که از اشراف پوسیده و مأمورین فوق‌العادهٔ فاسد تشکیل میشد معدوم نمود و عناصر جوان تازه‌نفسی را که اکثراً بورژوآ و رازنوچین (٥) و خرده‌بورژوآ بودند جانشین آن‌ها ساخت. چاکران آشکار درگاه بورژوازی یا سست‌عنصرانیکه برضد

«شکست‌طلبی» زوزه و فریاد میکشیدند اکنون در مقابل واقعیتی قرار گرفته‌اند که عبارتست از ارتباط تاریخی شکست عقب‌مانده‌ترین و وحشی‌ترین سلطنت‌ها یعنی سلطنت تزاری با آغاز حریق انقلاب.

ولی اگر شکستها در آغاز جنگ نقش یک عامل منفی را بازی مینمود که موجب تسریع انفجار شد، ارتباط سرمایهٔ مالی انگلیس و فرانسه، یعنی امپریالیسم انگلیس و فرانسه، با سرمایهٔ اکتبریستی و کادتی روسیه نیز عاملی بود که این بحران را از طریق توطئه‌چینی مستقیم علیه نیکولای رومانف تسریع کرد.

این جنبهٔ مسئله را که فوق‌العاده مهم است، جرائد انگلیس و فرانسه، بدلایل معلومی، مسکوت میگذارند و جراید آلمان با شادی خصمانه‌ای روی آن تکیه میکنند. ما مارکسیستها باید هشیارانه به چهرهٔ حقیقت بنگریم، بدون اینکه در مقابل اکاذیب رسمی یعنی دروغبافیهای دیپلوماتیک سیاستمداران شیرین‌زبان و وزیران نخستین گروه متحارب امپریالیست‌ها و یا در مقابل چشمک‌ها و زهرخندهای رقبای مالی و نظامی دومین گروه متحارب امپریالیست‌ها خود را ببازیم. تمام سیر حوادث انقلاب فوریه‌ـمارس بروشنی نشان میدهد که سفارتخانه‌های انگلیس و فرانسه با عمال و «ارتباط‌های» خود مدتهای مدید آنچه در قوه داشتند بکار می‌بردند تا از سازش «جداگانه» و صلح جداگانه نیکولای دوم (ما امیدواریم و خواهیم کوشید این آخرین نیکولای باشد) با ویلهلم دوم جلوگیری کنند و باتفاق اکتبریست‌ها و کادتها و قسمتی از سران نظامی و افسران ارتش و پادگان پتربورگ مستقیماً برای خلع نیکولای رومانف توطئه میچیدند.

خود را دچار توهمات نسازیم. دچار اشتباه کسانی نشویم که اکنون آماده‌اند — مانند بعضی از اوکیست‌ها («اعضاء کمیتهٔ تشکیلات» — م.) یا «منشویکها» (۶) که بین خطمشی گوزدفـپوترسوف (۷) و انترناسیونالیسم در نوسانند و غالباً به پاسیفیسم خرده‌بورژوآئی دچار میشوند — نغمه «سازش» حزب کارگر را با کادت‌ها و «پشتیبانی» اولی را از دومیها و غیره ساز کنند. این اشخاص بخاطر آئین قدیمی ازبرشده (و کاملاً غیرمارکسیستی) خویش، توطئه امپریالیستهای

انگلیس و فرانسه با گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها را که هدف آن خلع «سرکرده اعظم» نیکولای روسانف و نشاندن سرکردگان باانرژی‌تر، تازه‌نفس‌تر و باقابلیت‌تری بجای او بود — پرده‌پوشی میکنند.

اگر انقلاب با این سرعت و — از لحاظ ظاهر و در نخستین نظر سطحی — با این طرز رادیکال پیروز گردید، علتش فقط این بود که بحکم یک موقعیت تاریخی فوق‌العادهٔ خودویژه‌ای جریانهای بکلی گوناگون، منافع طبقاتی بکلی ناهمگون و تمایلات سیاسی و اجتماعی کاملاً متناقضی با هم درآمیختند و بطرزی شگرف با یکدیگر «هم‌آواز» شدند. بدینمعنی که از یک طرف امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با توطئه‌چینی خود میلیوکف و گوچکف و شرکاء را بمنظور ادامهٔ جنگ امپریالیستی با سرسختی و و عنادی بیش از پیش و بمنظور کشتار ملیونها کارگر و دهقان دیگر روسیه — بتصرف حکومت ترغیب مینمودند تا بدینطریق قسطنطینیه را... گوچکف‌ها، سوریه را... سرمایه‌داران فرانسه و بین‌النهرین را... سرمایه‌داران انگلیس و فلان را فلانی‌ها بچنگ آرند و از طرف دیگر جنبش انقلابی عمیق پرولتری و توده‌ای مردم (شامل تمام تهیدستان شهر و ده) وجود داشت که هدفش نان و صلح و آزادی واقعی بود.

سفاهت صرف بود اگر کسی دربارهٔ «پشتیبانی» پرولتاریای انقلابی روسیه از امپریالیسم کادت‌ها و اکتبریست‌ها — امپریالیسمی که با پول انگلیسها «سرهم‌بندی شده» و از لحاظ پلیدی از امپریالیسم تزاری دست کمی ندارد — سخنی بمیان می‌آورد. کارگران انقلابی، برای انهدام سلطنت پلید تزاری کوشیده و بمیزان قابل ملاحظه‌ای آنرا منهدم نموده و تا آخرین خشت منهدمش خواهند کرد، بدون اینکه شعف یا شرمی به آنان دست دهد که در لحظات تاریخی معین و کوتاهیکه از لحاظ اوضاع و احوال خود جنبهٔ استثنائی دارد کسانی نظیر بیوکنن، گوچکف، میلیوکف و شرکاء با مبارزهٔ خود در راه تعویض سلطانی با سلطان دیگر — که ترجیح میدهند از همان روسانف‌ها باشد — بکمک آنها می‌آیند!

جریان اوضاع بر اینمنوال و فقط بر اینمنوال بوده است.

سیاستمداری که از حقیقت نمیترسد، تناسب نیروهای اجتماعی را در انقلاب هشیارانه مورد سنجش قرار میدهد و هر «لحظهٔ معین» را نه تنها از نقطهٔ نظر خودویژگی آن لحظه و آن روز، بلکه از نقطهٔ نظر نیروهای محرکهٔ عمیق‌تر یعنی از نقطهٔ نظر مناسبات متقابل عمیق‌تر منافع پرولتاریا و بورژوازی خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان ارزیابی میکند، — نظرش نسبت به این قضیه میتواند اینطور و تنها اینطور باشد.

کارگران پتروگراد هم مانند کارگران سراسر روسیه در راه آزادی و زمین برای دهقانان علیه سلطنت تزاری و در راه صلح علیه کشتار امپریالیستی با ازخودگذشتگی مبارزه می‌کردند. سرمایهٔ امپریالیستی انگلیس و فرانسه، بمنظور ادامه و تشدید این کشتار بدسیسه‌های درباری می‌پرداخت، باتفاق افسران گارد توطئه برپا میکرد، گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها را تحریک مینمود و به آنها امید میداد و مقدمات تشکیل دولت جدید کاملاً حاضر و آماده‌ای را فراهم میکرد که پس از وارد آمدن نخستین ضربات مبارزهٔ پرولتاریا بر پیکر تزاریسم (۸) بلافاصله قدرت را بدست گرفت.

این دولت جدید که در آن لووف و گوچکف یعنی اکتبریست‌ها و «تجددطلبان مسالمت‌جو» (۹)، این دستیاران دیروزی استولیپین میرغضب پست‌های واقعاً مهم، پست‌های رزمی، پست‌های حساس، ارتش و دستگاه اداری را در دست دارند، — این دولت که میلیوکف و کادت‌های دیگر بیشتر برای زینت، برای عنوان و بمنظور ایراد نطق‌های ملیح پروفسورمآبانه در آن وارد شده‌اند و کرنسکی «ترودویک» (۱۰) هم برای فریب کارگران و دهقانان نقش گیتار را در آن بازی میکند، — این دولت یک اجتماع تصادفی از افراد نیست.

اینها نمایندگان طبقهٔ جدیدی هستند که در روسیه بقدرت سیاسی رسیده است، اینها نمایندهٔ طبقهٔ ملاکان سرمایه‌دار و بورژوازی هستند — بورژوازی که مدتها است از لحاظ اقتصادی بر کشور ما حکومت میکند که چه در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ و چه در دوران ضدانقلاب سالهای ۱۹۰۷ — ۱۹۱٤ و چه در

دوران جنگ سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۷ از لحاظ سیاسی بسرعت فوق‌العاده‌ای متشکل شده — ضمناً این تشکل در دوران جنگ بخصوص سریع بوده است، — هم ادارهٔ امور محلی، هم امور مربوط به آموزش ملی و هم امور مربوط بانواع مختلف کنگره‌ها و دوما (۱۱) و کمیته‌های نظامی صنعتی (۱۲) و غیره را قبضه کرده است. این طبقهٔ جدید مقارن سال ۱۹۱۷ دیگر «تقریباً بطور کامل» بر سر حکومت بود؛ بهمین جهت هم نخستین ضرباتی که بر پیکر تزاریسم وارد آمد کافی بود برای اینکه تزاریسم سرنگون شود و جای خود را به بورژوازی واگذار نماید. جنگ امپریالیستی که کاربرد نیروهای غیر قابل تصوری را ایجاب میکرد سیر تکامل روسیهٔ عقب‌مانده را چنان تسریع نمود که ما «ناگهان» (در حقیقت اینطور بنظر میرسید که ناگهانی است) بر ایتالیا، انگلیس و تقریباً فرانسه سبقت جستیم و یک حکومت «ائتلافی» و «ملی» (یعنی قادر بادامهٔ کشتار امپریالیستی و اغفال مردم) و «پارلمانی» بدست آوردیم.

در کنار این حکومت که از نقطهٔ نظر جنگ حاضر در ماهیت امر فرمانبردار سادهٔ «شرکتهای» میلیاردر یعنی «انگلیس و فرانسه» است، یک حکومت عمده، غیررسمی و هنوز تکامل‌نیافته‌ای که نسبتاً ضعیف است یعنی یک دولت کارگری بوجود آمده که نمایندهٔ منافع پرولتاریا و کلیهٔ اهالی تهیدست شهر و ده است. این حکومت — شورای نمایندگان کارگران پتربورگ است که در تکاپوی برقراری ارتباط با سربازان و دهقانان و همچنین کارگران روستا است، و البته برای برقراری ارتباط با کارگران روستا بخصوص میکوشد و مقدم بر همه و بیش از برقراری ارتباط با دهقانان هم میکوشد.

اینست آن وضع واقعی سیاسی که ما آنرا باید مقدم بر هر چیز با حد اکثر دقت ممکنه با در نظر گرفتن واقعیت عینی روشن سازیم تا بتوانیم تاکتیک مارکسیستی را بر یگانه پایهٔ استواری که این تاکتیک باید بر آن قرار گیرد، یعنی بر پایهٔ واقعیات متکی سازیم.

سلطنت تزاری درهم شکسته شده ولی هنوز از پا در نیامده است.

حکومت بورژوائی اکتبریست‌ها و کادتها که خواهان ادامهٔ

جنگ امپریالیستی «تا آخرین لحظه» و عملاً فرمانبردار شرکت‌های مالی «انگلیس و فرانسه» است، مجبور است حد اکثر آزادی‌ها و صدقاتیرا که با بقاء تسلطش بر مردم و امکان ادامهٔ کشتار امپریالیستی موافق باشد بمردم نوید دهد.

شورای نمایندگان کارگران، سازمانی است متعلق به کارگران؛ این شورا نطفهٔ دولت کارگری و نمایندهٔ منافع قاطبهٔ توده‌های تهیدست اهالی یعنی نه دهم جمعیت کشور است و در راه صلح، نان و آزادی میکوشد.

مبارزه این سه نیرو مشخص کنندهٔ وضعیتی است که اکنون ایجاد شده و انتقالیست از مرحلهٔ اول انقلاب به مرحلهٔ دوم آن.

تضاد میان نیروی اول و دوم عمیق نیست، جنبهٔ موقت دارد و فقط معلول اوضاع و احوال زمان و چرخش شدید سیر حوادث در جنگ امپریالیستی است. تمام اعضاء دولت جدید — سلطنت‌طلبند، زیرا جمهوریخواهی لفظی کرنسکی یک موضوع بکلی غیر جدی است که برازندهٔ یک مرد سیاسی نبوده و از نظر عینی سیاست‌بازی است. دولت جدید هنوز سلطنت تزاری را از پای در نیاورده دست بکار بند و بست با سلسلهٔ رومانف‌های ملاک شده است. بورژوازی نوع اکتبریست-کادت، سلطنت را بعنوان سرکردهٔ دستگاه اداری و ارتش برای حفظ مزایای سرمایه علیه زحمتکشان لازم دارد.

هر کس بگوید کارگران، بمنظور مبارزه با ارتجاع تزاریسم، باید از دولت جدید پشتیبانی کنند (ضمناً این همان چیزیست که ظاهراً پوترسوف‌ها، گوزدف‌ها، چخنکلی‌ها میگویند، چخییدزه نیز با وجود تمام طفره‌زنیها همین را میگوید) آنکس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است. زیرا همین دولت جدید است که عملاً هم اکنون دست و پایش به سرمایهٔ امپریالیستی و سیاست جنگی و غارتگرانهٔ امپریالیستی بسته است و هم اکنون (بدون کسب تکلیف از مردم!) شروع به بند و بست با خاندان سلطنت کرده، هم اکنون برای احیاء سلطنت تزاری کار میکند، هم اکنون در کار دعوت میخائیل رومانف است و میخواهد او را

بعنوان یک تزار کوچولوی جدید بتخت سلطنت بنشاند و هم اکنون در تلاش تحکیم تاج و تخت او و تبدیل سلطنت موروثی (این سلطنت قانونی که متکی به قوانین کهن است) به سلطنت بناپارتی، انتخابی (متکی به اخذ رأی قلابی از مردم) است.

خیر، برای مبارزهٔ واقعی برضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی که فقط در گفتار و فقط منحصر به مواعید و شیرین‌زبانیهای میلیوکف و کرنسکی نباشد، دولت جدید باید از کارگران «پشتیبانی کند»، نه کارگران از دولت جدید! زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعه نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان کارگران است.

مابقی — همه عبارت‌پردازی و دروغ و خودفریبی سیاست‌بازان اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیادانه است.

به تسلیح کارگران کمک کنید و یا لااقل مانع این عمل نشوید — در اینصورت آزادی در روسیه مغلوب‌نشدنی و سلطنت غیر قابل احیاء و جمهوری تأمین خواهد بود.

در غیر اینصورت گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها سلطنت را احیاء نموده و مطلقاً هیچیک از «آزادی‌هائی» را که وعده داده‌اند اجراء نخواهند کرد. تمام سیاست‌بازان بورژوائی در کلیه انقلابهای بورژوائی، وعده و وعید به مردم «داده» و کارگران را تحمیق نموده‌اند.

انقلاب ما بورژوائیست و باین جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند — اینست آنچه که پوترسوف‌ها، گوزدف‌ها و چخییدزه‌ها میگویند و اینست آنچه که پلخانف دیروز میگفت.

ما مارکسیستها میگوئیم — انقلاب ما بورژوائیست و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاستبازان بورژوائی باز کنند، به مردم بیاموزند که بحرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به تشکیلات خود، به اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند.

دولت اکتبریست‌ها و کادت‌ها، گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها ولو صادقانه هم خواسته باشد (فقط کودکان ممکن است به صداقت

برداشته است و انقلاب روس ناگزیر این جریان را به میزان عظیمی تسریع خواهد نمود.

پرولتاریا باتفاق این دو متفق، با استفاده از خصوصیات لحظهٔ انتقالی فعلی میتواند ابتداء در راه نیل به جمهوری دمکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر ملاکان و سرنگون ساختن نیمه‌سلطنت گوچکف-میلیوکف و سپس در راه نیل به سوسیالیسم، یعنی یگانه وسیله‌ای که میتواند به ملل رنج دیده از جنگ صلح، نان و آزادی بدهد، گام بردارد و گام برخواهد داشت.

هفتم (۲۰) مارس سال ۱۹۱۷
نوشته شده است
۲۱ و ۲۲ مارس سال ۱۹۱۷
با اختصاراتی در شماره‌های
۱۴ و ۱۵ روزنامهٔ «پراودا»
چاپ شده است

از روی آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۳۱، ص
۱۱ — ۲۲
ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر (۱۳)

من که فقط سوم آوریل شب هنگام وارد پتروگراد شدم البته تنها از جانب خود و با قید اینکه خود را بقدر کافی حاضر نکرده‌ام میتوانستم در جلسهٔ ٤ آوریل در بارهٔ وظایف پرولتاریای انقلابی سخنرانی نمایم.

یگانه عملی که میتوانستم برای تسهیل کار خود و معارضین پاک‌نیت انجام دهم تهیهٔ تزهای کتبی بود. من این تزها را قرائت نمودم و سپس متن آنها را برفیق تسرتلی دادم. آنها را بسیار آهسته و دوبار قرائت نمودم: ابتداء در جلسهٔ بلشویکها و سپس در جلسهٔ مشترک بلشویکها و منشویکها.

اکنون این تزهای شخصی خود را که فقط تبصره‌های توضیحی فوق‌العاده مختصری بدان ضمیمه شده و من ضمن سخنرانی خود با تفصیل بس بیشتری آنها را شرح داده‌ام بچاپ میرسانم.

تزها

۱) در روش ما نسبت بجنگ که از طرف روسیه در شرایط دولت جدید لووف و شرکاء نیز بعلت ماهیت سرمایه‌داری این دولت، مسلماً همان جنگ امپریالیستی و غارتگرانه باقیمانده است، کوچکترین گذشتی نسبت به «دفاع‌طلبی انقلابی» جایز نیست.

پرولتاریای آگاه فقط بشرطی میتواند با یک جنگ انقلابی که

واقعاً دفاع‌طلبی انقلابی را توجیه کند، موافقت نماید که: الف) قدرت بدست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانانی که به آن گرویده‌اند بیفتد؛ ب) از هر گونه الحاق‌طلبی، نه لفظاً بلکه عملاً امتناع گردد؛ ج) با تمام منافع سرمایه عملاً قطع ارتباط کامل شود.

نظر به پاک‌نیتی مسلم قشرهای وسیع توده هواداران دفاع‌طلبی انقلابی که جنگ را فقط بر حسب ضرورت تصدیق دارند نه برای کشورگشائی و نظر به اینکه بورژوازی آنها را فریب میدهد، باید با تفصیل تمام و مصرانه و با شکیبائی اشتباهشانرا به آنان توضیح داد، توضیح داد که سرمایه با جنگ امپریالیستی ارتباط ناگسستنی دارد، ثابت نمود که پایان دادن به جنگ از طریق یک صلح حقیقتاً دمکراتیک و غیر تحمیلی، بدون برانداختن سرمایه، ممکن نیست.

دادن ترتیبات لازم برای تبلیغ کاملاً وسیع این نظریه در ارتش مشغول جنگ.

ایجاد برادری میان سربازان ارتش‌های متخاصم.

۲) خودویژگی لحظهٔ فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحلهٔ خود که در آن قدرت حاکمه بعلت کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا، بدست بورژوازی افتاده است، بدومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه بدست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانان بیفتد.

صفت مشخصهٔ این انتقال، از یکطرف، وجود حد اعلای قانونیت است (روسیه اکنون آزادترین کشور متحارب جهان است) و از طرف دیگر، عدم اعمال فشار نسبت به توده‌ها و بالاخره روش اعتمادآمیز غیر آگاهانهٔ این توده‌ها نسبت بدولت سرمایه‌داران که بدترین دشمن صلح و سوسیالیسم هستند.

این خودویژگی از ما خواستار قابلیت سازگاری با شرایط مخصوص کار حزبی در بین توده‌های پرولتر است که دارای وسعت بیسابقه‌ای هستند و تازه برای شرکت در زندگی سیاسی دیده گشوده‌اند.

۳) از دولت موقت بهیچوجه پشتیبانی نگردد و کذب کامل

کلیهٔ مواعید آن بویژه در مورد امتناع از الحاق‌طلبی توضیح داده شود. بجای «مطالبه» اینکه این دولت که دولت سرمایه‌داران است از امپریالیست بودن خود دست بکشد یعنی بجای این عمل ناپذیرفتنی که موجب اشاعه تصورات خام میشود، ماهیت این دولت افشاء گردد.

۴) باین واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر بلوک کلیهٔ عناصر اپورتونیست خرده‌بورژوآ از سوسیالیستهای توده‌ای (۱۴) و سوسیالیست‌رولوسیونرها (۱۵) گرفته تا کمیتهٔ تشکیلات (چخییدزه، تسرتلی و غیره) و استکلوف و سایرین که به نفوذ بورژوازی تن در داده و نفوذشرا در بین پرولتاریا بسط میدهند، در اقلیت و آنهم فعلاً در اقلیت ضعیفی است.

به توده‌ها توضیح داده شود که شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنهٔ حکومت انقلابی است و بدینجهت مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن در میدهد وظیفهٔ ما فقط میتواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراها را با شکیبائی و بطور منظم و سیستماتیک و مصرانه به توده‌ها توضیح دهیم و این عمل را بخصوص با نیازمندیهای عملی توده‌ها دمساز نمائیم.

مادامکه در اقلیت هستیم کار ما انتقاد و توضیح اشتباهات است و در عین حال لزوم انتقال تمام قدرت حاکمه بدست شوراهای نمایندگان کارگران را تبلیغ مینمائیم تا توده‌ها بکمک تجربهٔ خود از قید اشتباهات خویش رها شوند.

۵) جمهوری پارلمانی نه، — زیرا رجعت از شوراهای نمایندگان کارگران به جمهوری پارلمانی گامی است به عقب، — بلکه استقرار جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و برزگران و دهقانان در سراسر کشور، از پائین تا بالا.

برانداختن سازمان پلیس، ارتش و سلسله مراتب*.

---

* یعنی تسلیح همگانی مردم بجای ارتش دائمی.

بکلیهٔ مستخدمین دولتی که انتخابی و در هر موقع قابل عزل خواهند بود حقوقی پرداخت شود که از حقوق متوسط یک کارگر خوب بیشتر نباشد.

۶) در برنامهٔ ارضی مرکز ثقل به شوراهای نمایندگان برزگران منتقل گردد.

ضبط کلیهٔ زمینهای ملاکین.

ملی کردن کلیهٔ زمینها در کشور و ادارهٔ امور این زمینها از طرف شوراهای محلی نمایندگان برزگران و دهقانان. تشکیل شوراهائی از نمایندگان دهقانان تهیدست. تبدیل هر یک از املاک بزرگ (بمساحت قریب ۱۰۰ تا ۳۰۰ دسیاتین، با در نظر گرفتن شرایط محلی و غیره و طبق نظر سازمانهای محلی) به بنگاه انتفاعی نمونه تحت کنترل نمایندگان برزگران و بحساب جامعه.

۷) درآمیختن فوری کلیهٔ بانکهای کشور بصورت یک بانک ملی واحد و برقراری نظارت بر آن از طرف شوراهای نمایندگان کارگران.

۸) وظیفهٔ مستقیم امروز ما «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست بلکه فقط اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع محصولات است.

۹) وظایف حزبی:

الف) تشکیل فوری کنگرهٔ حزب؛

ب) تغییر برنامهٔ حزب بویژه:

۱) در مورد امپریالیسم و جنگ امپریالیستی،

۲) در مورد روش نسبت به دولت و خواست ما دربارهٔ «دولت-کمون»*،

---

* یعنی تشکیل دولتی که کمون پاریس (۱۶) نمونهٔ آن بود،

۳) اصلاح برنامهٔ حداقل که دیگر کهنه شده است؛

ج) تغییر نام حزب*.

۱۰) تجدید انترناسیونال.

ابراز ابتکار برای ایجاد یک انترناسیونال انقلابی، انترناسیونال برضد سوسیال‌شوینیستها و برضد «سنتر»**.

برای اینکه خواننده پی برد چرا من مجبور شدم بعنوان یک استثناء نادر، بخصوص روی «مورد» معارضین پاک‌نیت تکیه نمایم، از وی دعوت میکنم اعتراض زیرین آقای گلدنبرگ را با این تزها مقایسه نماید: لنین «در محیط دمکراسی انقلابی پرچم جنگ داخلی برافراشته است» (این عبارت در شمارهٔ پنجم روزنامهٔ «یدینستووی» (۱۷) آقای پلخانف نقل قول شده است).

آیا براستی این یک شاهکار نیست؟

من مینویسم، میگویم، جویده میکنم که: «نظر به پاک‌نیتی مسلم قشرهای توده‌ای وسیع هواداران دفاع‌طلبی انقلابی... نظر به اینکه بورژوازی آنها را فریب میدهد لذا باید با تفصیل تمام و مصرانه و با شکیبائی اشتباهشان را برای آنان توضیح داد...».

ولی آقایان منتسب به بورژوازی که خود را سوسیال‌دمکرات می‌نامند و نه بقشرهای وسیع تعلق دارند و نه به هواداران توده‌ای

---

* بجای «سوسیال‌دمکراسی» که پیشوایان رسمی آن در تمام جهان به سوسیالیسم خیانت ورزیده و به بورژوازی گرویده‌اند («دفاع طلبان» و «کائوتسکیستهای» متزلزل) باید آنرا حزب کمونیست نامید.

** «سنتر» («مرکز» — م.) در سوسیال‌دمکراسی جهانی نام جریانی است که بین شوینیستها (= «دفاع‌طلبان») و انترناسیونالیستها نوسان میکند. نمایندگان آن عبارتند از: کائوتسکی و شرکاء در آلمان، لونگه و شرکاء در فرانسه، چخییدزه و شرکاء در روسیه، توراتی و شرکاء در ایتالیا، ماکدونالد و شرکاء در انگلستان و غیره.

دفاع‌طلبی، بی آنکه چین بر جبین افکنند نظریات مرا بیان کرده و آنها را بدین نحو افاده میکنند: «در محیط (!!) دمکراسی انقلابی پرچم (!) جنگ داخلی» (در این باره کلمه‌ای در تزها وجود ندارد و ضمن گزارش هم از آن صحبتی نشده است!) «بر افراشته است!..».

این یعنی چه؟ این با تبلیغ تالانگری و اظهارات روزنامهٔ «روسکایا ولیا» (۱۸) چه فرقی دارد؟

من مینویسم، میگویم و جویده میکنم که: «شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنهٔ حکومت انقلابی است و بدینجهت وظیفهٔ ما فقط میتواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراها را با شکیبائی و بطور سیستماتیک و مصرانه بتوده‌ها توضیح دهیم و این عمل را بخصوص با نیازمندی‌های عملی توده‌ها دمساز نمائیم...».

ولی معارضینی از قماش معین نظریات مرا بعنوان دعوت به «جنگ داخلی در محیط دمکراسی انقلابی» تعبیر مینمایند!!

من دولت موقت را بدانجهت که برای تشکیل مجلس موٴسسان یک موعد نزدیک و بطور کلی هیچ موعدی معین نکرده و با وعده و وعید گریبان خود را خلاص نموده است، مورد حمله قرار داده‌ام. کوشش من اثبات اینموضوع بوده است که بدون وجود شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان امر تشکیل مجلس موٴسسان تأمین نشده و موفقیت آن محال است.

بمن این نظر را نسبت میدهند که گویا با تشکیل هرچه سریعتر مجلس موٴسسان مخالفم!!!

اگر سالیان دراز مبارزهٔ سیاسی بمن نیاموخته بود که پاک‌نیتی معارضین را یک استثناء نادر بدانم، این‌ها را اظهارات «هذیان آمیز» مینامیدم.

آقای پلخانف در روزنامهٔ خود نطق مرا «هذیان‌آمیز» نامیده است. بسیار خوب، آقای پلخانف! ولی شما ببینید چقدر در مباحثهٔ خود بی‌مهارت، ناشی و بطی‌الانتقال هستید. اگر من دو ساعت تمام در نطق خود هذیان گفتم چگونه صدها مستمع این «هذیان» را تحمل کردند؟ و انگهی، چرا روزنامهٔ شما یک ستون تمام را

به افاده و بیان «هذیان» اختصاص میدهد؟ سر و ته آن با هم جور نمی‌آید، بهیچوجه جور نمی‌آید.

البته فریاد زدن، ناسزا گفتن، فغان کردن بمراتب سهلتر از اینست که سعی شود چگونگی قضاوت مارکس و انگلس در سالهای ۱۸۷۱، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵ دربارهٔ تجربهٔ کمون پاریس (۱۹) و دربارهٔ این که چه دولتی برای پرولتاریا لازمست، ذکر شود، ایضاح گردد و بیاد آورده شود.

آقای پلخانف مارکسیست سابق از قرار معلوم مایل نیست مارکسیسم را بیاد آورد.

من گفتهٔ روزا لوکزامبورگ را که در تاریخ چهارم اوت سال ۱۹۱٤ سوسیال‌دمکراسی آلمان را «لاشهٔ متعفن» نامیده بود نقل کردم. ولی آقایان پلخانف‌ها، گلدنبرگ‌ها و شرکاء «میرنجند»... بخاطر که؟ — بخاطر شوینیستهای آلمانی که شوینیست نامیده شده‌اند!

سر رشته از دست سوسیال‌شوینیست‌های بیچارهٔ روس، این سوسیالیستهای در گفتار و شوینیستهای در کردار در رفته است.

٤ و ٥ (۱۷ و ۱۸) آوریل سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

۷ آوریل سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۲٦ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳۱ ص ۱۱۳ — ۱۱۸ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ قدرت دوگانه

مسئلهٔ اساسی هر انقلاب مسئله قدرت حاکمه در کشور است. بدون توضیح این مسئله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری آن صحبت کرد.

خودویژگی بینهایت شایان توجه انقلاب ما در اینست که این انقلاب یک قدرت دوگانه بوجود آورده است. این نکته را باید مقدم بر هر چیز برای خود روشن نمود، زیرا بدون پی‌بردن به آن نمیتوان گامی به پیش برداشت. باید توانست «فرمولهای» قدیمی مثلاً فرمولهای قدیمی بلشویسم را تکمیل و اصلاح نمود، زیرا این فرمولها، چنانچه معلوم شده، بطور کلی صحیح بوده است، ولی اجراء مشخص آنها صورت دیگری بخود گرفته است. سابقاً کسی دربارهٔ قدرت دوگانه فکر نمیکرد و نمیتوانست هم فکر کند.

قدرت دوگانه عبارت از چیست؟ عبارت از اینست که در کنار دولت موقت، یعنی دولت بورژوازی، دولت دیگری تشکیل یافته که هنوز ضعیف و در حالت جنینی است، ولی بهر حال موجودیت عملی و مسلم داشته در حال نمواست: این دولت، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است.

این حکومت چه ترکیب طبقاتی دارد؟ پرولتاریا و دهقانان (که به لباس سربازان ملبس هستند). خصلت سیاسی این دولت چیست؟ دیکتاتوری انقلابی یعنی قدرتی که مستقیماً بر تصرف انقلابی و ابتکار بلاواسطهٔ توده‌های مردم از پائین — متکی است نه بر قانون صادره از طرف یک قدرت متمرکز دولتی. این قدرت حاکمه بکلی غیر از آن نوعیست که بطور کلی در جمهوری پارلمانی بورژوا-دمکراتیکی که تا کنون تیپ عادی بشمار میرفت و در کشورهای

پیشرفتهٔ اروپا و آمریکا حکمفرماست، — دیده میشود. چه بسا این نکته را فراموش میکنند و چه بسا در آن تعمق نمی‌ورزند و حال آنکه تمام کنه مطلب اینجا است. این قدرت از همان نوع کمون سال ۱۸۷۱ پاریس است. مشخصات اصلی این نوع: ۱) منبع قدرت — قانونی نیست که قبلاً در پارلمان مورد بحث قرار گرفته و بتصویب آن رسیده باشد، بلکه ابتکار مستقیم توده‌های مردم از پائین و در محلها و به اصطلاح رایج «تصرف» مستقیم است؛ ۲) تسلیح مستقیم تمام مردم بجای پلیس و ارتش که سازمان‌هائی جدا از مردم و در نقطهٔ مقابل مردم هستند. در شرایط وجود این قدرت، نظام امور در کشور بتوسط خود کارگران و دهقانان مسلح و خود مردم مسلح حفظ می‌شود؛ ۳) مستخدمین دولت و دستگاه بوروکراتیک نیز یا جای خود را به قدرت بلاواسطهٔ ناشیه از خود مردم میدهند و یا حد اقل تحت کنترل مخصوص قرار می گیرند و نه تنها انتخابی می گردند، بلکه با اولین درخواست مردم قابل تعویض خواهند بود، یعنی تا مقام عاملین ساده تنزل مینمایند و از قشر ممتاز دارای «مقاماتی» با حقوق عالی، بورژوائی، به کارگرانی از «رستهٔ» مخصوص بدل می‌شوند که حقوق آنها از حقوق معمولی یک کارگر خوب بالاتر نخواهد بود.

ماهیت کمون پاریس که نوع مخصوصی از دولت است، در همین و فقط در همین است. آقایان پلخانف‌ها (این شوینیستهای علنی که بمارکسیسم خیانت نموده‌اند) و کائوتسکی‌ها (این افراد «سنتر» که بین شوینیسم و مارکسیسم در نوسانند) و بطور کلی تمام سوسیال‌دمکراتها و سوسیالیست‌رولوسیونرها و غیره که امروز حکمفرمائی میکنند این نکته را فراموش نموده و مورد تحریف قرار داده‌اند.

این اشخاص با عبارت‌پردازی گریبان خود را خلاص مینمایند، به سکوت برگزار میکنند، طفره میروند، هزار بار به یکدیگر بمناسبت انقلاب تبریک میگویند و نمیخواهند در این باره فکر کنند که شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان یعنی چه. آنها نمیخواهند

این حقیقت عیان را به‌بینند که تا آنجا که این شوراها وجود دارند و تا آنجا که این شوراها قدرتی هستند، در روسیه دولتی از نوع کمون پاریس وجود دارد.

من روی کلمه «تا آنجا» تکیه کردم، زیرا شوراها هنوز فقط قدرتی در حال جنین هستند. این قدرت خواه از طریق سازش مستقیم با حکومت موقت بورژوازی و خواه از طریق یک سلسله گذشتهای واقعی، خودش مواضع را به بورژوازی تحویل داده و میدهد.

چرا؟ آیا برای اینکه چخییدزه، تسرتلی، استکلوف و شرکاء «اشتباه» میکنند؟ این حرف پوچی است. تنها یک عامی میتواند اینطور فکر کند نه یک مارکسیست. علت این امر — کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتارها و دهقانان است. «اشتباه» رهبران نامبرده در نظریات خرده‌بورژوائی آنان و در اینستکه آنها ذهن کارگران را تیره ساخته و آنرا روشن نمی‌کنند، موهومات خرده بورژوائی تلقین نموده و این موهومات را تکذیب نمی‌کنند، مبانی نفوذ بورژوازی را در میان توده‌ها استوار ساخته و توده‌ها را از قید این نفوذ آزاد نمی‌کنند.

از اینجا باید دیگر واضح باشد که چرا رفقای ما نیز اینقدر دچار اشتباه هستند وقتی مسئله را «بطور ساده» مطرح نموده میگویند: آیا باید فوراً دولت موقت را برانداخت؟

پاسخ میدهم: ۱) آنرا باید برانداخت، زیرا این یک دولت الیگارشی بورژوائی است نه حکومت تمام مردم، این دولت نه صلح و نه نان می‌تواند بدهد و نه آزادی کامل؛ ۲) آنرا نمیتوان اکنون سرنگون ساخت، زیرا این دولت بوسیلهٔ سازش مستقیم و غیر مستقیم، بوسیلهٔ سازش ظاهری و واقعی با شوراهای نمایندگان کارگران و قبل از همه با شورای کل یعنی شورای پتربورگ خود را روی پا نگاهداشته است؛ ۳) آنرا اصولاً با وسایل معمولی نمیتوان «برانداخت»، زیرا متکی بر «پشتیبانی» دولت دوم، یعنی شورای نمایندگان کارگران، از بورژوازی است، و این دولت یگانه دولت انقلابی ممکنه است که مستقیماً مظهر شعور و ارادهٔ اکثریت کارگران و دهقانان است. بشر حکومتی عالیتر و بهتر از شوراهای نمایندگان کارگران و

برزگران و دهقانان و سربازان بوجود نیاورده است و ما تا کنون نظیرِ آنرا ندیده‌ایم.
کارگران آگاه برای نیل بقدرت باید اکثریت را بسوی خود جلب نمایند: مادامکه بر توده‌ها فشار وارد نمیشود راه دیگری برای نیل به قدرت حاکمه وجود ندارد. ما بلانکیست (۲۰) نیستیم یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یک اقلیت نیستیم. ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزهٔ طبقاتی پرولتری علیه سرگیجی خرده‌بورژوائی، علیه شوینیسم دفاع‌طلبانه و عبارت‌پردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم.
پس به تشکیل حزب کمونیست پرولتاریا بپردازیم؛ بهترین هواداران بلشویسم عناصر آنرا تشکیل داده‌اند؛ برای فعالیت طبقاتی پرولتری متحد شویم، در آن صورت است که روز بروز تعداد هر چه بیشتری از پرولترها و دهقانان تهیدست بهواداری ما برخواهند خاست. زیرا زندگی هر روزه بطلان اوهام خرده‌بورژوائی «سوسیال‌دمکراتها»، چخییدزه‌ها، تسرتلی‌ها، استکلوف‌ها و سایرین و نیز «سوسیالیست‌-رولوسیونرها»، این خرده‌بورژوآهای بسی «خالص»تر و غیره و غیره را به ثبوت میرساند.
بورژوازی طرفدار قدرت یگانه بورژوازیست.
کارگران آگاه طرفدار قدرت یگانه شوراهای نمایندگان کارگران و برزگران و دهقانان و سربازان، یعنی طرفدار قدرت یگانه‌ای هستند که موجبات آن از راه روشن شدن ذهن پرولتاریا و رهائی وی از قید نفوذ بورژوازی فراهم شده باشد نه از راه ماجراجوئی.
خرده‌بورژوازی — «سوسیال‌دمکراتها»، اس‌ارها و غیره — در حال نوسانست و مانع این روشن شدن و رهائی میگردد.
چنین است تناسب واقعی یعنی طبقاتی قوا که تعیین‌کنندهٔ وظایف ما است.

«پراودا»، شمارهٔ ۲۸، ۹ آوریل سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ۱۴۵—۱۴۸ ترجمه و چاپ شده است

وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

(طرح پلاتفرم حزب پرولتری)

لحظهٔ تاریخی که فعلاً روسیه میگذراند دارای مشخصات اصلی زیرین است:

جنبهٔ طبقاتی انقلابیکه بوقوع پیوسته است

۱) قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نمایندهٔ مشتی ملاک فئودال بود و بر تمام ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) فرمانروائی میکرد، درهم شکسته و برافتاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت رسماً نابود نشده است. باند رومانف‌ها بدسایس سلطنتی خود ادامه میدهد. زمینداری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است.

۲) قدرت دولتی در روسیه بدست طبقهٔ جدید یعنی بورژوازی و ملاکین بورژواآساب افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوا-دمکراتیک در روسیه پایان یافته است.

بورژوازی پس از آنکه به حکومت رسید با عناصر علناً سلطنت‌طلبی که در سالهای ۱۹۰۶ — ۱۹۱٤ با تقلای بی‌سابقهٔ خود برای پشتیبانی از نیکولای سفاک و استولیپین میرغضب ماهیت خود را آشکار ساخته بودند (گوچکف و سیاستمداران دیگری که از کادت‌ها هم دست‌راست‌ترند) وارد بلوک (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوائی لووف و شرکاء کوشید با رومانف‌ها دربارهٔ احیاء سلطنت در روسیه بمذاکره پردازد و به مذاکره پرداخت. این دولت، در حالیکه نیات خود را در پس پردهٔ جملات انقلابی پنهان میدارد هواداران بساط کهن را به مقام‌های رهبری میگمارد. این دولت میکوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی‌المقدور با اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید. دولت جدید هم اکنون

دست به کار این شده است که بهر وسیله‌ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده‌ای و تصرف قدرت از پائین بتوسط مردم — که یگانه تضمین موفقیتهای واقعی انقلاب است — جلوگیری نماید.

این دولت موعد فرا خواندن مجلس موٴسسان را تا کنون حتی معین هم نکرده است. این دولت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایهٔ مادی تزاریسم فئودال را تشکیل میدهد نمیزند. این دولت حتی فکر این را هم نمیکند که فعالیت بنگاههای انحصاری مالی، بانکهای بزرگ، سندیکات‌ها و کارتلهای سرمایه‌داران و غیره را وارسی کند، اعمال آنانرا برملاء سازد و آنها را تحت کنترل خود گیرد.

عمده‌ترین مقامات وزارتی که دارای اهمیت قطعی است در دولت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیهٔ دستگاه ستمگری بر توده‌ها) به سلطنت‌طلبان علنی و طرفداران زمینداری بزرگ اربابی تعلق دارد. به کادت‌ها، به این جمهوری‌طلبان دیروزی، به این جمهوری‌طلبانی که برخلاف میل خود جمهوری‌طلب بودند، مقامهای فرعی واگذار شده که رابطه مستقیم با فرماندهی بر مردم و با دستگاه قدرت دولتی ندارد. آ. کرنسکی «ایضاـسوسیالیست» که نمایندهٔ ترودویک‌ها (۲۱) است بجز تخدیر هشیاری مردم و انحراف توجه آنان بکمک عبارات پر سر و صدا هیچگونه نقش دیگری بازی نمیکند.

نظر به کلیهٔ این علل، دولت جدید بورژوازی حتی در رشتهٔ سیاست داخلی نیز شایستهٔ هیچگونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی از آن بهیچوجه جایز نیست.

سیاست خارجی دولت جدید

۳) در رشتهٔ سیاست خارجی که اکنون بحکم شرایط عینی در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفته است، دولت جدید دولت ادامهٔ جنگ امپریالیستی یعنی همان جنگی است که به اتفاق دول امپریالیستی

تکیه‌گاهش قانون نبوده بلکه نیروی مستقیم توده‌های مسلح مردم است) و همانا دیکتاتوری طبقات نامبرده هستند.

٦) خصوصیت دیگر بینهایت مهم انقلاب روس عبارت از اینستکه شورای نمایندگان سربازان و کارگران پتروگراد که چنانکه از اوضاع بر می‌آید، از اعتماد اکثریت شوراهای محلی بر خوردار است، قدرت دولتی را داوطلبانه بدست بورژوازی و دولت موقت آن میدهد، داوطلبانه حق‌اولویت را به آن واگذار می‌کند و دربارهٔ پشتیبانی از آن قرارداد سازش با آن منعقد میکند و نقش خود را به نظارت و کنترل در امر فراخواندن مجلس موٴسسان (که حکومت موقت تا کنون حتی موعد آنرا هم اعلام ننموده است) محدود مینماید.

این کیفیت فوق‌العاده خودویژه‌ایکه با این شکل نظیرش در تاریخ دیده نشده، موجب درآمیختن و اختلاط دو دیکتاتوری شده است: دیکتاتوری بورژوازی (زیرا دولت لووف و شرکاء دیکتاتوری است، یعنی قدرتی است که تکیه‌گاهش قانون و ابراز قبلی ارادهٔ مردم نبوده بلکه تصرف جبری است که بتوسط یک طبقهٔ معین یعنی بورژوازی انجام گرفته است) و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان (شورای نمایندگان کارگران و دهقانان).

جای کوچکترین شکی نیست که این «درآمیختگی» نمیتواند مدت مدیدی دوام یابد. وجود دو قدرت در یک کشور امکان‌پذیر نیست. یکی از آنها باید نابود شود، و تمام بورژوازی روسیه اکنون با تمام قوا و با تمام وسایل در همه‌جا فعالیت میکند تا شوراهای نمایندگان سربازان و کارگران را برکنار سازد، ضعیف کند، به صفر برساند و قدرت یگانه از بورژوازی بوجود آورد.

قدرت دوگانه فقط نموداری از یک لحظهٔ انتقالی در جریان تکامل انقلاب است که در آن انقلاب از حدود یک انقلاب عادی بورژوا-دمکراتیک فراتر رفته، ولی هنوز به دیکتاتوری «خالص» پرولتاریا و دهقانان نرسیده است.

مفهوم طبقاتی (و توضیح طبقاتی) این وضع انتقالی ناپایدار از اینقرار است: انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگترین

قهرمانی و جانبازی توده‌ها برای مبارزه با تزاریسم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی‌سابقه‌ای از افراد عامی را یکباره بسوی جنبش کشاند.

یکی از مشخصات عمده علمی و عملی-سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق‌العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد «افراد عامی» است که به شرکت فعالانه، مستقل و عملی در زندگی سیاسی و به تشکیل دولت میپردازند.

این موضوع در مورد روسیه کاملاً صدق میکند. روسیه اکنون میجوشد. ملیونها و دهها ملیون افرادی که دهسال تمام از لحاظ سیاسی در خواب بودند و در نتیجهٔ ستمگری مدهش تزاریسم و اعمال شاقه بنفع ملاکین و کارخانه‌داران منکوب بودند از خواب برخاسته و به صحنهٔ سیاست گام نهادند. حال ببینیم این ملیونها و دهها ملیون چه کسانی هستند؟ قسمت اعظم آنها صاحبکاران خرده‌پا، خرده‌بورژواها و افرادی هستند که از لحاظ موقعیت خود بین سرمایه‌داران و کارگران روزمزد قرار دارند. روسیه — خرده‌بورژوائی‌ترین کشورهای اروپا است.

موج عظیم خرده‌بورژوائی همه چیز را در خود غرق کرده و نه تنها با کثرت عدهٔ خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فرو کوفته است، بدینمعنی که نظریات خرده‌بورژوائی را در رشتهٔ سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت داده و این محافل را فرا گرفته است.

خرده‌بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است، زیرا بشیوهٔ صاحبکاران زندگی میکند، نه بشیرهٔ پرولتری (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی). این خرده‌بورژوازی از لحاظ نحوه تفکر خود از بورژوازی پیروی میکند.

اعتماد غیرآگاهانه نسبت بسرمایه‌داران که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیسم هستند — صفت مشخصهٔ سیاست کنونی توده‌های روسیه بوده و با سرعتی انقلابی در زمینهٔ اجتماعی-اقتصادی یکی از خرده‌بورژواترین کشورهای اروپایی نشوونما یافته است. این است

پایه طبقاتی «سازش» (تأکید میکنم که آنچه در اینمورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده، بلکه پشتیبانی در عمل، سازش خموشانه و گذشت از قدرت است که از اعتماد غیرآگاهانه ناشی میگردد) بین دولت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان، سازشی که به گوچکف‌ها لقمهٔ چرب و نرم یعنی قدرت واقعی ولی به شورا سواعید، افتخارات (سوقتی و گذرنده)، چاپلوسی، عبارت‌پردازی، قول و اطمینان و تعظیم و تکریم کرنسکی‌ها را — تقدیم داشته است.

کافی نبودن عدهٔ پرولتاریا در روسیه و کافی نبودن آگاهی و تشکل آن — طرف دیگر همان مدال را تشکیل میدهد.

تمام احزاب نارودنیکی و منجمله اس‌ارها همیشه خرده‌بورژوآ بوده‌اند، حزب کمیتهٔ تشکیلات (چخییدزه، تسرتلی و سایرین) نیز بهمین منوال؛ انقلابیون غیرحزبی (استکلوف و سایرین) نیز ایضاً تسلیم این موج شده و یا بر آن فائق نیامده و فرصت اینکار را نیافته‌اند.

خودویژگی تاکتیك که از گفته‌های پیشین ناشی میشود

۷) از خودویژگی وضع واقعی که فوقاً ذکر شد، خودویژگی دیگری دربارهٔ تاکتیک لحظهٔ کنونی ناشی میشود که در نظر گرفتن آن برای یک فرد مارکسیست که باید پایهٔ حسابهای خود را بر روی واقعیات عینی یعنی توده‌ها و طبقات قرار دهد، نه اینکه روی افراد و غیره، ضرورت حتمی دارد.

این خودویژگی مسئله‌ایرا در درجهٔ اول اهمیت قرار میدهد که عبارت است از «ریختن سرکه و صفراء در آب شیرین جمله‌پردازی های انقلابی-دمکراتیک» (این گفته بسیار صائب از تئودورویچ رفیق و همکار من در کمیتهٔ مرکزی حزب ما است که در جلسهٔ دیروز کنفرانس کارمندان و کارگران راه آهن سراسر روسیه در

پتربورگ (۲۲) اظهار داشت). کار در رشتهٔ انتقاد، توضیح اشتباهات احزاب خردهبورژوائی اس‌ار و سوسیال‌دمکرات، آماده و متحد ساختن عناصر حزب آگاه پرولتری یعنی حزب کمونیست، رهائی پرولتاریا از قید سرگیجی «عمومی» خردهبورژوآئی.

این‌ها کار «فقط» تبلیغاتی بنظر میرسد. ولی در حقیقت این عملی‌ترین کار انقلابی است، زیرا نمیتوان انقلابی را به پیش راند که متوقف گشته، در عبارت‌پردازی غرق شده و مشغول «در جا زدن است» و آنهم نه بدان علت که سوانع خارجی وجود دارد و نه بدان علت که بورژوازی به قوهٔ قهریه متوسل گردیده است (گوچکف عجالتاً فقط تهدید میکند که علیه تودهٔ سربازان به قوهٔ قهریه متوسل خواهد شد)، بلکه بدان علت که توده‌ها عدم آگاهی توأم با زودباوری از خود نشان میدهند.

فقط با مبارزه علیه این عدم‌آگاهی آمیخته با زودباوری (و علیه آنهم میتوان و باید منحصراً بر زمینه مسلکی و اقناع دوستانه و اشاره به تجربه زندگی مبارزه کرد) ما میتوانیم از چنگ عنان‌گسستگی جمله‌پردازی‌های انقلابی که رواجی تام دارد رها گردیم و خواه آگاهی پرولتاریا، خواه آگاهی توده‌ها، خواه بتکار جسورانه و قاطع آنها را در محل‌ها و نیز عملی ساختن و تکامل و تحکیم خودسرانه آزادی‌ها و دمکراسی و اصل تملک همگانی کلیهٔ اراضی را پیشرفت دهیم.

۸) تجربهٔ جهانی دولتهای بورژوازی و ملاکان دو طریقه برای ستمگری بر مردم بوجود آورده است. طریقهٔ اول — اعمال قهر، نیکولای رومانف اول یا نیکولای چماق و نیکولای دوم یا نیکولای سفاک حداکثر آنچه را که انجام آن با این طریقهٔ دژخیمانه ممکن یا غیر ممکن بود بمردم روس نشان دادند. ولی طریقهٔ دیگری هم هست که آنرا بهتر از همه بورژوازی انگلستان و فرانسه که در نتیجهٔ یکسلسله انقلابهای کبیر و جنبشهای انقلابی توده‌ها «آزموده شده‌اند» ساخته و پرداخته است. این طریقه عبارتست از فریب، چاپلوسی، عبارت‌پردازی، هزاران هزار وعده و وعید، صدقه‌های

ناچیز، گذشتهای بی‌اهمیت و حفظ آنچه که دارای اهمیت است.

خودویژگی لحظهٔ کنونی در روسیه — سرعت سرگیجه‌آور انتقال از طریقهٔ اول به طریقهٔ دوم یعنی انتقال از اعمال قهر علیه مردم به چاپلوسی در مقابل مردم، فریب آنان با وعده و وعید است. واسکا گربه گوش می‌کند ولی از خوردن دست بر نمی‌دارد (۲۳). میلیوکف و گوچکف حکومت را در دست دارند، سودهای سرمایه را حراست مینمایند، بخاطر منافع سرمایهٔ روس و انگلیس و فرانسه به جنگ امپریالیستی مشغولند و در مقابل نصایح «آشپزهائی» نظیر چخییدزه، تسرتلی، استکلوف که تهدید میکنند و انصاف میخواهند و قسم میدهند و التماس میکنند و طلب مینمایند و اعلام میدارند، — گریبان خود را با وعده و وعید، سخن‌سرائی و عبارتپردازی خلاص میکنند... آری واسکا گربه نصایح را گوش میکند ولی از خوردن دست برنمیدارد.

عدم آگاهی توأم با زودباوری و زودباوری غیر آگاهانه بخصوص از طرف پرولترها و دهقانان تهیدست که زندگی (یعنی وضع اجتماعی-اقصادی آنان) به آنها می‌آموزد به سرمایه‌داران اعتماد نداشته باشند، بطور روزافزونی راه زوال خواهد پیمود.

سران خرده‌بورژوازی «باید» اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند. پرولترها هم باید عدم اعتماد نسبت به بورژوازی را بمردم بیاموزند.

دفاع‌طلبی انقلابی
و معنای طبقاتی آن

۹) دفاع‌طلبی انقلابی را باید بزرگترین و روشنترین تجلی آن موج خرده‌بورژوائی دانست که «تقریباً همه چیز» را در خود غرق کرده است. همین دفاع‌طلبی — بدترین دشمن پیشرفت جنبش و موفقیت انقلاب روس است.

هرکس بدان گرفتار شد و نتوانست خود را خلاص کند، — برای انقلاب حکم مرده را خواهد داشت. ولی توده‌ها یک طور بدان

گرفتار میشوند و رهبرانشان طور دیگر، یعنی با سیر تکاملی دیگر و شیوهٔ دیگر نیز خود را از آن خلاص مینمایند.

دفاع‌طلبی انقلابی از طرفی ثمرهٔ فریب توده‌ها توسط بورژوازی و ثمرهٔ عدم آگاهی توأم با زودباوری دهقانان و بخشی از کارگران، و از طرف دیگر — مظهر منافع و نظریات صاحبکار خرده‌پا است که تا درجهٔ معینی در امر الحاق اراضی و عواید بانکی ذینفع است و سنن تزاریسم را که با جلادی نسبت به ملل دیگر، ولیکاروس‌ها را فاسد میکرد، مانند «مقدسات» خود حفظ و حراست مینماید.

بورژوازی غرور شایسته‌ایرا که انقلاب بوجود آورده ملعبه خویش قرار داده، مردم را فریب میدهد و قضیه را چنین جلوه می‌دهد که گوئی در نتیجه طی این مرحلهٔ انقلاب و تعویض سلطنت تزاری با شبه جمهوری گوچکف و میلیوکف، جنبهٔ اجتماعی ـ سیاسی جنگ نیز برای روسیه تغییر کرده‌است. مردم هم — موقتاً — اینموضوع را باور کرده‌اند و این تا درجهٔ مهمی در نتیجهٔ اعتقاد به خرافات قدیمی است که آنها را وادار میسازد در روسیه بهر ملت دیگری بجز ملت ولیکاروس بمثابه چیزی شبیه بملک طلق یا تیول ولیکاروس‌ها بنگرند. تأثیر عمل رذیلانهٔ تزاریسم در مورد فاسد ساختن ولیکاروسها و خو دادن آنها به اینکه سایر ملتها را از خود پست‌تر شمرده و «بحق» متعلق به ولیکاروس‌ها بدانند، نمیتوانست یکباره زایل گردد.

ما باید بتوانیم این مطلب را بتوده‌ها توضیح دهیم که شاخص جنبه اجتماعی‌ـسیاسی جنگ «حسن‌نیت» افراد و دستجات و حتی ملتها نبوده، بلکه وضع طبقه‌ایست که جنگ می‌کند، سیاست این طبقه است که جنگ ادامهٔ آن می‌باشد، روابط سرمایه است که نیروی اقتصادی حکمفرمای جامعه معاصر می‌باشد و بالاخره جنبهٔ امپریالیستی سرمایهٔ بین‌المللی و تابعیت مالی و بانکی و دیپلماتیک روسیه از انگلستان و فرانسه و غیره است. توضیح این نکته از روی لیاقت و بشکل قابل فهم برای توده‌ها کار آسانی نبوده و انجام آن بدون ارتکاب اشتباه از عهدهٔ هیچ یک از ما یکباره ساخته نیست.

ولی جهت و یا بعبارت صحیح‌تر مضمون کار تبلیغی ما باید

این و فقط همین باشد. کوچکترین گذشت نسبت بدفاع‌طلبی انقلابی خیانت به سوسیالیسم و امتناع کامل از انترناسیونالیسم است، اعم از اینکه این عمل با هرگونه عبارات زیبا و یا ملاحظات «عملی» توجیه گردد.

شعار «مرده باد جنگ» البته صحیح است، ولی این شعار خودویژگی وظایف زمان و لزوم برخورد دیگر با تودهٔ وسیع را در نظر نمیگیرد. این شعار بعقیدهٔ من شبیه به شعار «مرده باد تزار» است که مبلغ ناشی «روزگار گذشته» صاف و ساده با آن به ده میرفت — و کتک کافی نوش جان میکرد. هواداران توده‌ای دفاع‌طلبی انقلابی افراد پاک‌نیتی هستند، نه از جنبهٔ شخصی بلکه از جنبهٔ طبقاتی، بدینمعنی که آنها به طبقاتی تعلق دارند (کارگران و دهقانان تهیدست) که واقعاً از الحاق‌طلبی و اختناق ملت‌های بیگانه چیزی عایدشان نمیشود. اینها آن بورژوآها و آقایان «روشنفکران» نیستند که خیلی خوب میدانند بدون امتناع از سلطهٔ سرمایه نمیتوان از الحاق‌طلبی دست کشید و بدون دغدغه خاطر توده‌ها را با الفاظ زیبا، وعده‌های بیحساب و نویدهای بیشمار فریب میدهند.

هوادار توده‌ای دفاع‌طلبی انقلابی با نظری ساده و عامیانه به مسئله می‌نگرد: «من خواهان الحاق اراضی دیگران نیستم، آلمانی بجان من «افتاده است»، پس من از حق دفاع میکنم نه از فلان یا بهمان منافع امپریالیستی». برای چنین شخصی باید توضیح داد و باز هم توضیح داد که اینجا مطلب بر سر تمایلات شخصی او نیست بلکه بر سر مناسبات و شرایط توده‌ای، طبقاتی و سیاسی و ارتباط جنگ با منافع سرمایه و شبکهٔ بین‌المللی بانکها و غیره است. فقط یک چنین مبارزه‌ای علیه دفاع‌طلبی — مبارزهٔ جدی است و موفقیتی را وعده میدهد که اگر خیلی سریع هم نباشد مسلم و پایدار خواهد بود.

چگونه میتوان به جنگ خاتمه داد ؟

۱۰) بجنگ نمیتوان «طبق دلخواه» خاتمه داد. نمیتوان طبق تصمیم یکی از طرفین به جنگ خاتمه داد. به جنگ نمیتوان آنطور خاتمه داد که یک سرباز دفاع‌طلب میگفت، یعنی «با فرو کردن سرنیزه بزمین».

به جنگ نمیتوان با «سازش» بین سوسیالیستهای کشورهای مختلف، «تظاهرات» پرولترهای کلیهٔ کشورها و با «ارادهٔ» ملتها و غیره خاتمه داد. عباراتی از این قبیل که سراپای مقالات روزنامه‌های دفاع‌طلب و نیمه‌دفاع‌طلب و نیمه‌انترناسیونالیست و همچنین قطعنامه‌ها و بیانیه‌ها و مانیفستهای بیشمار و نیز قطعنامه‌های شورای نمایندگان سربازان و کارگران را پر کرده است — چیزی نیست جز آرزومندیهای پوچ ساده‌لوحانه و خیراندیشانهٔ خرده‌بورژواها. زیانبخش‌تر از عبارت‌پردازیهائی نظیر «آشکار ساختن ارادهٔ ملتها نسبت به صلح» — و نوبهٔ تظاهرات انقلابی پرولتاریا (پس از پرولتاریای روس «نوبه» آلمان است) و غیره و غیره چیزی نیست. اینها همان شیوهٔ لوئی‌بلان و تخیلات شیرین و بازی با «کارزارهای سیاسی» و عملاً همان تکرار داستان واسکا گربه است.

جنگ مولود ارادهٔ شرارت‌بار سرمایه‌داران درنده‌خو نیست، گرچه بدون شک فقط به نفع آنها انجام میگیرد و فقط بر ثروت آنان میافزاید. جنگ مولود تکامل نیم‌قرنی سرمایهٔ جهانی و میلیاردها رشتهٔ و ارتباط آنست. بدون برانداختن قدرت سرمایه و بدون انتقال قدرت دولتی به طبقهٔ دیگر، یعنی پرولتاریا، نمیتوان از جنگ امپریالیستی بیرون جست و نمیتوان به یک صلح دمکراتیک و غیر تحمیلی نایل آمد.

انقلاب فوریه‌ـمارس سال ۱۹۱۷ در روسیه آغاز تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی بود. این انقلاب گام اول را برای قطع جنگ برداشت. فقط گام دوم، یعنی انتقال قدرت دولتی بدست پرولتاریا، میتواند قطع این جنگ را تأمین نماید. انجام این امر آغاز «شکافتن جبهه» در مقیاس جهانی، شکافتن جبهه مصالح و منافع سرمایه در

تمام جهان خواهد بود، و فقط با شکافتن این جبهه است که پرولتاریا میتواند بشر را از دهشتهای جنگ رهائی بخشد و از نعمات صلح پایدار برخوردار سازد.

و انقلاب روس با ایجاد شوراهای نمایندگان کارگران، پرولتاریای روسیه را هم اکنون به این «شکافتن جبههٔ» سرمایه کاملا نزدیک نموده است.

نوع جدید دولت که در انقلاب ما پدید می‌آید

۱۱) مفهوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و غیره درک نشده و این نه فقط از آن جهت است که معنای طبقاتی شوراها و نقش آن‌ها در انقلاب روس برای اکثریت اشخاص روشن نیست، بلکه علاوه بر آن از آن جهت است که شوراها شکل جدید و یا بعبارت صحیحتر نوع جدیدی از دولت هستند.

کاملترین و مترقی‌ترین نوع دولتهای بورژوائی جمهوری دمکراتیک پارلمانی است که در آن قدرت به پارلمان تعلق دارد و ماشین دولتی، دستگاه و ارگان اداری آن از نوع معمولی است: ارتش دائمی، پلیس و مأمورین دولت که در عمل تعویض‌نشدنی و دارای امتیاز هستند و مافوق مردم قرار دارند.

ولی عصرهای انقلابی، از پایان قرن نوزدهم ببعد، نوع عالیتری از دولت دمکراتیک را ایجاب مینماید که بقول انگلس از بعضی لحاظ دیگر جنبهٔ دولتی خود را از دست میدهد و «دولت بمعنای اخص این کلمه نیست» (۲۴). این دولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم و بلاواسطهٔ خود مردم را جایگزین ارتش و پلیس می‌کند که مجزا از مردم هستند. ماهیت کمون که نویسندگان بورژوازی از آن بزشتی یاد نموده به آن بهتان زده‌اند و در ضمن، بغلط قصد «معمول داشتن» فوری سوسیالیسم را به آن نسبت داده‌اند در همین است.

انقلاب روس نیز در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ درست به ایجاد همین نوع دولت دست زد. جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره که بتوسط مجلس مؤسسان کشوری نمایندگان خلقی روسیه ویا بتوسط شورای کل شوراها و غیره متحد شده باشند آن چیزیست که هم اکنون، در این زمان، به ابتکار توده‌های چندین ملیونی مردم دارد وارد زندگی میشود و این توده‌ها به ابتکار خود به ایجاد دمکراسی سبک خود مشغولند، بدون اینکه در انتظار بنشینند تا آقایان پروفسورهای کادت لوایح قانونی خود را در مورد جمهوری پارلمانی بورژوائی برشتهٔ تحریر درآورند یا فضل‌فروشان و جامدفکران «سوسیال‌دمکراسی» خرده‌بورژوائی نظیر آقای پلخانف و یا کائوتسکی از تحریف آموزش مارکسیسم در مورد مسئلهٔ دولت دست بردارند.

مارکسیسم بر خلاف آنارشیسم به ضرورت دولت و قدرت دولتی در دوران انقلابی عموماً و از آنجمله، در دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم معترف است.

مارکسیسم، برخلاف «سوسیال‌دمکراتیسم» خرده‌بورژوائی و اپورتونیستی حضرات پلخانف و کائوتسکی و شرکاء بر آنستکه در دوره‌های مذکور دولت نباید از نوع جمهوری پارلمانی بورژوائی باشد، بلکه باید از نوع کمون پاریس باشد.

فرق عمدهٔ نوع اخیر دولت با نوع قدیم بدینقرار است:

رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوائی به سلطنت کاریست بس آسان (چنانکه تاریخ نیز ثابت نموده است)، زیرا تمام ماشین ستمگری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست‌نخورده باقی میماند. ولی کمون و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره این ماشین را در هم میشکنند و از میان بر میدارند.

جمهوری پارلمانی بورژوائی عرصهٔ زندگی سیاسی مستقل توده‌ها و شرکت مستقیم آنها را در ساختمان دمکراتیک سراپای زندگی دولتی محدود می‌کند و آنها را تحت فشار قرار میدهد. عکس این نکته در مورد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان صدق میکند.

شوراها آن نوع دولتی را احیاء میکنند که کمون پاریس آنرا طرح میریخت و مارکس آنرا «سرانجام شکل سیاسی کشف‌شده‌ای نامید که قادر است رهائی اقتصادی زحمتکشان را عملی سازد» (۲۵).

معمولاً معترضانه میگویند که مردم روس هنوز برای «معمول داشتن» کمون آماده نیستند. این همان برهان هواداران سرواژ است که میگفتند دهقانان هنوز برای آزادی آماده نیستند. کمون یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هیچگونه اصلاحی را که موجبات آن خواه در زندگی اقتصادی و خواه در شعور اکثریت قاطع مردم از هر حیث فراهم نشده باشد «معمول نمیدارد» و در صدد نیست «معمول دارد» و نباید هم معمول دارد. هرچه ورشکستگی اقتصادی و بحران ناشی از جنگ شدیدتر باشد بهمان نسبت ضرورت ایجاد کاملترین شکل سیاسی که موجب تسهیل التیام جراحات هولناکی باشد که جنگ به بشر وارد آورده مبرم‌تر میگردد. هرچه تجربهٔ تشکیلاتی مردم روس کمتر باشد بهمان نسبت با عزمی راسخ‌تر باید به ساختمان تشکیلاتی خود مردم اقدام نمود و تنها به یکمشت سیاست‌باز بورژوآ و کارمندان دارای «مشاغل پردرآمد» اکتفاء نورزید.

هر قدر ما موهومات قدیمی مارکسیسم دروغینی را که مورد تحریف آقای پلخانف و کائوتسکی و شرکاء قرار گرفته است زودتر از خود دور کنیم، هر قدر با پشتکار بیشتری به مردم کمک کنیم تا فوراً و در همه جا به تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان بپردازند و تمام امور زندگی را بدست این شوراها بسپارند، هر قدر آقایان لووف و شرکاء فرا خواندن مجلس مؤسسان را بیشتر بتعویق اندازند، همانقدر نیز برای مردم آسانتر خواهد بود (ازطریق مجلس مؤسسان ویا بدون آن، در صورتیکه لووف برای مدتی مدید از فرا خواندن آن خودداری ورزد) جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را برای خود انتخاب نمایند. ارتکاب اشتباه در امر ساختمان تشکیلاتی نوین خود مردم در آغاز کار ناگزیر است، ولی بهتر است اشتباه نمود و به پیش رفت تا به انتظار نشست که چه وقت پروفسورهای حقوق‌دانی که از طرف آقای لووف

دعوت میشوند قوانین مربوط به فراخواندن مجلس مؤسسان و جاودان ساختن جمهوری پارلمانی بورژوائی و اختناق شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را برشتهٔ تحریر در می‌آورند.

اگر ما متشکل شویم و کار تبلیغی خود را با لیاقت انجام دهیم، آنگاه نه فقط پرولترها بلکه نه دهم دهقانان نیز با احیاء پلیس، مأمورین دولتی تعویض‌ناپذیر و ممتاز و ارتش مجزا از مردم مخالفت خواهند ورزید. و ماهیت نوع جدید دولت هم فقط همین است.

۱۲) تعویض پلیس با میلیس مردم اصلاحی است که تمامی سیر انقلاب آنرا ایجاب میکند و اکنون در اکثر نقاط روسیه عملی میگردد. ما باید بتوده‌ها توضیح دهیم که در اکثر انقلابهای نوع معمولی بورژوائی، عمر چنین اصلاحی بی‌اندازه کوتاه بوده و بورژوازی، حتی دمکراتیکترین و جمهوری‌خواه‌ترین آن، همیشه پلیس قدیمی تیپ تزاری و مجزا از مردمی را احیاء نموده که تحت فرمان بورژواآهاست و مستعد هرگونه ظلم و ستمی نسبت به مردم می‌باشد.

برای جلوگیری از احیاء پلیس تنها یک وسیله وجود دارد: ایجاد میلیس همگانی مردم و آمیختن آن با ارتش (تعویض ارتش دائمی با تسلیح همگانی مردم). در این میلیس باید کلیهٔ افراد مرد و زن بدون استثناء از سن ۱۵ تا ۶۵ سالگی اشتراک ورزند، اگر با این سنین تخمینی بتوان شرکت نوجوانان و کهنسالان را معین ساخت. سرمایه‌داران باید حقوق کارگران روزمزد و خدمتکاران و غیره را در روزهائیکه آنها به خدمت اجتماعی در میلیس مشغولند بپردازند. بدون اینکه زنان نه فقط به شرکت مستقل در زندگی سیاسی بطور کلی، بلکه همچنین به خدمت اجتماعی دائمی و همگانی جلب شوند، نه تنها دربارهٔ سوسیالیسم بلکه از دمکراسی کامل و پایدار نیز سخنی نمیتواند در میان باشد. و اما پاره‌ای از وظایف «پلیس» نظیر مواظبت از بیماران و کودکان بی‌سرپرست و مراقبت در تغذیه صحیح و غیره اصولاً بدون برابری حقوق زنان و آنهم برابری در عمل نه اینکه فقط روی کاغذ، ممکن نیست بطور رضایت‌بخشی انجام گیرد.

جلوگیری از احیاء پلیس، جلب نیروی تشکیلاتی تمام مردم به منظور ایجاد میلیس همگانی — وظایفی هستند که پرولتاریا باید برای حراست و تقویت و تکامل انقلاب، با خود بمیان توده‌ها ببرد.

برنامهٔ ارضی و برنامهٔ ملی

۱۳) در حال حاضر ما نمیتوانیم صریحاً بگوئیم که آیا در آیندهٔ نزدیک یک انقلاب ارضی نیرومند در ده روسیه دامن خواهد گرفت یا نه. ما نمیتوانیم بگوئیم تقسیم‌بندی طبقاتی دهقانان به برزگران و کارگران روزمزد و دهقانان تهیدست («نیمه‌پرولترها») از یک طرف و دهقانان مرفه و میانه‌حال (سرمایه‌داران و سرمایه‌داران خرده‌پا) از طرف دیگر که در این اواخر مسلماً بر عمق آن افزوده شده است تا چه اندازه عمق دارد. این قبیل مسائل را فقط تجربه حل می‌کند و میتواند حل کند.

ولی ما که حزب پرولتاریا هستیم قطعاً موظفیم نه فقط برنامهٔ ارضی را بیدرنگ مطرح نمائیم بلکه در اطراف اقدامات مربوط بکارهای عملی نیز که بیدرنگ قابل اجرا باشد، بنفع انقلاب ارضی دهقانان در روسیه تبلیغ کنیم.

ما باید طلب کنیم کلیهٔ زمینها ملی شود یعنی تمام زمین‌های کشور به تملک قدرت حاکمه مرکزی درآید. این قدرت حاکمه باید میزان و سایر مشخصات زمینهائی را که برای کوچاندن دهقانان تخصیص داده میشود معین کند و قوانینی برای حراست جنگلها و آباد کردن زمینها و غیره وضع نماید و هر نوع میانجیگری بین مالک زمین یعنی دولت و اجاره‌دار آن یعنی زارع را بدون چون و چرا ممنوع دارد (هر نوع اجاره مجدد زمین را ممنوع دارد). ولی تمام اختیار زمین و تمام اختیار تعیین شرایط محلی تملک و بهره‌برداری باید بهیچ وجه در دست ادارات بوروکراتیک نبوده بلکه کاملاً و منحصراً در دست شوراهای ایالتی و محلی نمایندگان دهقانان باشد.

بمنظور بهبود شیوهٔ تولید غله و افزایش میزان برداشت آن و نیز بمنظور بسط کشاورزی مفید بزرگ و برقراری کنترل اجتماعی

بر آن، ما باید از طریق کمیته‌های دهقانی بکوشیم از هریک از املاک ضبطشدهٔ اربابی سازمان بزرگ کشاورزی نمونه تحت کنترل شوراهای نمایندگان برزگران ترتیب دهیم.

برخلاف عبارت‌پردازی خرده‌بورژوائی و سیاستی که میان اس‌ارها، بویژه در یاوه‌سرائیهای آنان راجع به واحد «مصرف» یا واحد «کار» و «اجتماعی کردن زمین» و غیره حکمفرما است، حزب پرولتاریا باید توضیح دهد که سیستم اقتصاد کشاورزی کوچک در شرایط تولید کالائی توانائی آنرا ندارد که بشر را از فقر توده‌ها و ستمگری نسبت به آنان رهائی بخشد.

حزب پرولتاریا، بدون منشعب ساختن فوری و حتمی شوراهای نمایندگان دهقانان، باید ضرورت تشکیل شوراهای مخصوصی از نمایندگان برزگران و شوراهای مخصوصی از نمایندگان دهقانان تهیدست (نیمه‌پرولترها) و یا حداقل جلسات مشاورهٔ دائمی نمایندگان دارای یک چنین وضع طبقاتی را بعنوان فراکسیونهای جداگانه یا احزابی در درون شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان توضیح دهد. بدون این عمل، تمام شیرین‌زبانیهای خرده‌بورژوآمآبانهٔ نارودنیکها (٢٦) دربارهٔ دهقانان بطور کلی، تنها پوششی خواهد بود برای فریب تودهٔ بیچیز از طرف دهقانان مرفهی که فقط نوعی از انواع گوناگون سرمایه‌داران را تشکیل میدهند.

برخلاف تبلیغات بورژوآلیبرالی یا صرفاً بوروکراتیک عدهٔ زیادی از اس‌ارها و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان که بدهقانان توصیه میکنند املاک اربابی را ضبط نکنند و پیش از فرا خواندن مجلس مؤسسان دست به اصلاحات ارضی نزنند، حزب پرولتاریا باید از دهقانان دعوت نماید بیدرنگ و بنا به ابتکار خود اصلاحات ارضی را عملی کنند و طبق تصمیم نمایندگان دهقانان در محلهای خود بیدرنگ به ضبط املاک اربابی بپردازند.

نکته‌ایکه در اینمورد دارای اهمیت ویژه‌ایست تأکید ضرورت افزایش میزان تهیهٔ خواربار برای سربازان جبهه و برای شهرها و نیز منع اکید هر گونه زیان و خسارتی به احشام و آلات و ابزار و ماشینها و ساختمانها و غیره و غیره است.

را با کمال وضوح و دقت و صراحت در نقطهٔ مقابل انترناسیونالیسم در گفتار قرار دهد، جنبهٔ سبرستری بخود سیگیرد.

پیامهای خشک و خالی به کارگران کلیهٔ کشورها، اطمینان‌های پوچ به وفاداری خویش نسبت به انترناسیونالیسم، تلاش در راه برقراری مستقیم یا غیرمستقیم «نوبه» برای وارد عمل شدن پرولتاریای انقلابی کشورهای متحارب مختلف، تقلا برای عقد قرارداد «سازش» بین سوسیالیستهای کشورهای متحارب دربارهٔ مبارزهٔ انقلابی، دست و پا کردن برای تشکیل کنگره‌های سوسیالیستی بمنظور فعالیت در راه صلح و غیره و غیره — همه اینها از لحاظ معنای ابژکتیف خود، هر قدر هم که صاحبان اینگونه عقاید، اینگونه تلاشها و اینگونه نقشه‌ها صادق باشند، فقط مشتی عبارت‌پردازی و در بهترین حالات آرزوهای ساده‌لوحانه و خیراندیشانه‌ایست که تنها بدرد این میخورد که شوینیست‌ها اغفال توده‌ها را در لفافهٔ آن استتار نمایند. و سوسیال‌شوینیست‌های فرانسه که در شیوه‌های حقه‌بازی پارلمانی از هر کس ماهرتر و کارکشته‌ترند اکنون دیر زمانیست با شرکت در کابینه‌هائیکه به جنگ امپریالیستی مشغولند و با رأی دادن به اعتبارات یا وامها (همان عملی که چخییدزه، اسکوبلف، تسرتلی و استکلوف در روزهای اخیر در روسیه کرده‌اند) و نیز با مقاومت در مقابل مبارزهٔ انقلابی در کشور خود و غیره و غیره حد نصاب عبارت‌پردازی‌های پرآب‌وتاب و پرطمطراق پاسیفیستی و انترناسیونالیستی را که با خیانت بینهایت وقیحانه‌ای نسبت به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم توأم است، شکسته‌اند.

خوش‌قلبان اغلب محیط بیدادگری و سبعیت جنگ جهانگیر امپریالیستی را از یاد می‌برند. این محیط، عبارت‌پردازی را تحمل نمی‌کند و به آرزوهای معصومانه و خیراندیشانه پوزخند میزند.

انترناسیونالیسم در کردار — یکی و فقط یکی است و آنهم کار بیدریغ در راه توسعهٔ جنبش انقلابی و مبارزهٔ انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی)

از این مبارزه و از این خطمشی و فقط از این خطمشی، بدون استثناء در تمام کشورها است.

بقیه تماماً فریب و مانیلویسم (۲۷) است.

جنبش بین‌المللی سوسیالیستی و کارگری طی بیش از دو سال جنگ در کلیهٔ کشورها سه جریان بوجود آورده و هرکس از زمینهٔ واقعی شناسائی این سه جریان و تجزیه و تحلیل آنها و مبارزهٔ پیگیر در راه جریان انترناسیونالیستی در کردار عدول نماید، — خود را به ناتوانی و زبونی و اشتباه محکوم نموده است.

این سه جریان عبارتند از:

۱) سوسیال‌شوینیستها، یعنی سوسیالیستهای در گفتار و شوینیست‌های در کردار. اینها افرادی هستند که «دفاع از میهن» را در جنگ امپریالیستی (و مقدم بر همه در جنگ امپریالیستی فعلی) تصدیق مینمایند.

این افراد دشمنان طبقاتی ما هستند و به بورژوازی گرویده‌اند.

از این قبیلند اکثریت رهبران رسمی سوسیال‌دمکراسی رسمی در کلیهٔ کشورها یعنی: حضرات پلخانف و شرکاء در روسیه؛ شیدمان‌ها در آلمان؛ رنودل، گد، سامبا در فرانسه؛ بیسلاتی و شرکاء در ایتالیا؛ هایندسان، فابیانها (۲۸) و «لابوریستها» (رهبران «حزب کارگر» (۲۹) در انگلستان؛ برانتینگ و شرکاء در سوئد؛ ترولسترا و حزب وی در هلند؛ استائونینگ و حزب وی در دانمارک؛ ویکتور برگر و سایر «مدافعین میهن» در آمریکا و نظایر آنها.

۲) جریان دوم که باصطلاح «سنتر» («مرکز» — م.) نامیده میشود افرادی هستند که بین سوسیال‌شوینیستها و انترناسیونالیستهای در کردار در نوسانند.

افراد «سنتر» همه سوگند یاد میکنند و خدا را بشهادت میطلبند که مارکسیست و انترناسیونالیست و طرفدار صلح، طرفدار هرگونه «فشار» بر دولت‌ها، طرفدار هرگونه «مطالبه» از دولت خود درباره اینکه «این دولت ارادهٔ ملت‌را نسبت به صلح آشکار سازد»، طرفدار هرگونه کارزاری بنفع صلح، بخاطر صلح فارغ از الحاق‌طلبی و

غیره و غیره، — و طرفدار صلح با سوسیال‌شوینیستها هستند. «سنتر» طرفدار «وحدت» است، سنتر مخالف انشعاب است.

«سنتر» — عرصهٔ عبارت‌پردازی‌های خیراندیشانهٔ خرده‌بورژوائی، انترناسیونالیسم در گفتار و اپورتونیسم جبونانه، و خوش‌خدمتی در برابر سوسیال‌شوینیستهای در کردار است.

اصل مطلب در اینستکه «سنتر» بضرورت انقلاب برضد دولتهای خودی ایمان ندارد، آنرا تبلیغ نمیکند، به مبارزهٔ انقلابی بیدریغ مشغول نیست و با رذیلانه‌ترین بهانه‌هائی که طنین مافوق «مارکسیستی» دارد از زیر بار این مبارزه شانه‌خالی میکند.

سوسیال‌شوینیست‌ها دشمنان طبقاتی ما، بورژوآهائی در داخل جنبش کارگری هستند. آنها قشری از کارگران، گروهها و زمره‌هائی از کارگران هستند که در واقعیت امر از طرف بورژوازی خریداری شده (بهترین حقوقها، مشاغل آبرومند و غیره) و به بورژوازی خود کمک میکنند تا ملتهای کوچک و ضعیف را غارت نماید و مختنق سازد و برای تقسیم غنائم سرمایه‌داری پیکار کند.

افراد «سنتر» جامدفکرانی هستند که در شرایط قانونیت فاسد زنگ زده‌اند و در محیط پارلمانتاریسم و غیره تباه گردیده‌اند، کارمندانی هستند که بکرسیهای گرم و نرم و کار «آرام» عادت کرده‌اند. از نقطهٔ نظر تاریخی و اقتصادی آنها قشر مخصوصی را تشکیل نمیدهند، آنها فقط نمودار انتقالی هستند بین مرحلهٔ سپری‌شدهٔ جنبش کارگری در فاصلهٔ زمانی سالهای ۱۸۷۱ — ۱۹۱۴ که بخصوص از لحاظ فن مورد لزوم پرولتاریا، یعنی فن کار آهسته، پیگیر و منظم تشکیلاتی در مقیاس وسیع و بسیار وسیع نتایج گرانبهائی ببار آورده است و مرحلهٔ جدیدیکه از هنگام نخستین جنگ جهانگیر امپریالیستی ضرورت عینی پیدا کرد و عصر انقلاب اجتماعی را آغاز نهاده است.

لیدر اصلی و نمایندهٔ «سنتر» کارل کائوتسکی است که از برجسته‌ترین اتوریته‌های انترناسیونال دوم (۱۸۸۹ — ۱۹۱۴) و نمونهٔ ارتداد کامل از مارکسیسم و سست‌عنصری بیسابقه و نیز نمونهٔ پست‌ترین تزلزلات و خیانت‌ها از اوت سال ۱۹۱۴ می‌باشد. کسانیکه جریان

«سنتر» را تشکیل میدهند عبارتند از : کائوتسکی، هاآزه، لدبور، فراکسیون باصطلاح «همبستگی کارگری یا کار» (۳۰) در مجلس رایشتاگ؛ در فرانسه لونگه، پرسمان و بطور کلی آنهائی که مینوریترها (۳۱) (منشویک) نامیده میشوند؛ در انگلستان فیلیپ اسنوئودن، رامسی ماکدونالد و بسیاری از رهبران دیگر «حزب مستقل کارگر» (۳۲) و نیز قسمتی از حزب سوسیالیست بریتانیا (۳۳)؛ موریس هیلکویت و بسیاری دیگر در آمریکا؛ توراتی، تروس، مودیلیانی و غیره در ایتالیا؛ روبرت گریم و سایرین در سویس؛ ویکتور آدلر و شرکاء در اتریش؛ حزب کمیتهٔ تشکیلات، آکسلرود، مارتف، چخییدزه، تسرتلی و غیره — در روسیه و قس علیهذا.

البته افرادی هم گاهی، بدون اینکه خود متوجه باشند، از موضع سوسیال‌شوینیسم به موضع «سنتر» و بالعکس میروند. هر مارکسیستی میداند که علی‌رغم انتقال آزاد افراد از یک طبقه به طبقهٔ دیگر باز طبقات از یکدیگر متمایزند؛ همینطور هم علی رغم انتقال آزاد افراد از یک جریان به جریان دیگر و علی رغم تلاش و کوشش برای آمیختن جریانها با یکدیگر، باز جریانها در زندگی سیاسی از یکدیگر متمایزند.

۳) جریان سوم عبارت است از انترناسیونالیستهای در کردار که نظریات آنها را بهتر از همه «جناح چپ تسیمروالد (۳۴) بیان میکند (ما بیانیهٔ مورخه سپتامبر سال ۱۹۱۵ آنرا به ضمیمهٔ این جزوه به چاپ میرسانیم تا خوانندگان بتوانند در متن اصلی با پیدایش جریان مزبور آشنا شوند).

مهمترین علامت مشخصهٔ این جریان: گسست کامل پیوند خواه با سوسیال‌شوینیسم و خواه با «سنتر». مبارزهٔ انقلابی بیدریغ برضد دولت امپریالیستی خودی و بورژوازی امپریالیستی خودی. پرنسیپ این جریان: «دشمن اصلی در همان کشور خودی است». مبارزهٔ بیرحمانه علیه شیرین‌زبانی‌های سوسیال‌پاسیفیستی (سوسیال‌پاسیفیست — سوسیالیست در گفتار و پاسیفیست بورژوائی در کردار هست؛ پاسیفیستهای بورژوائی آرزوی یک صلح ابدی بدون برانداختن یوغ

و سلطهٔ سرمایه را دارند) و علیه هر گونه عذرتراشی برای نفی امکان یا بجا و بموقع بودن مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا و انقلاب پرولتری سوسیالیستی به مناسبت جنگ کنونی.

برجسته‌ترین نمایندگان این جریان: در آلمان — «گروه اسپارتاک» یا «گروه انترناسیونال» (٣٥) که کارل لیبکنخت سمت عضویت آنرا دارد. کارل لیبکنخت نامدارترین نمایندهٔ این جریان و نمایندهٔ انترناسیونال پرولتری جدید و حقیقی است.

کارل لیبکنخت کارگران و سربازان آلمان را دعوت نمود سلاح را بسوی دولت خود برگردانند. کارل لیبکنخت این دعوت را آشکارا از پشت تریبون پارلمان (رایشتاگ) بعمل آورد. و سپس با اوراقی که بطور نهانی با شعار «مرده‌باد دولت» به چاپ رسیده بود، به دمونستراسیونی که در میدان پوتسدام، یکی از بزرگترین میدانهای برلن، تشکیل شده بود رفت. او را بازداشت کردند و بزندان با اعمال شاقه محکومش ساختند. او کنون در زندان اعمال شاقهٔ آلمان بسر میبرد، همانگونه که صدها و شاید هزارها تن از سوسیالیستهای حقیقی آلمان بخاطر مبارزه برضد جنگ در زندانها بسر میبرند.

کارل لیبکنخت در نطقها و نوشته‌های خود نه تنها برضد پلخانف‌ها و پوترسوف‌های خودی (شیدمان‌ها، لگین‌ها، داویدها و شرکاء) بلکه برضد افراد سنتر خودی، یعنی چخییدزه‌ها و تسرتلی‌های خودی (برضد کائوتسکی، هاآزه، لدبور و شرکاء) نیز بیرحمانه مبارزه می‌نمود.

کارل لیبکنخت و دوستش اتو روله دونفری در بین صد و ده نماینده انضباط را زیر پا گذاشتند و «وحدت» با «سنتر» و شوینیست‌ها را برهم زدند و برضد همه بپا خاستند. تنها لیبکنخت است که نمایندهٔ سوسیالیسم و آرمان پرولتری و انقلاب پرولتری می‌باشد. طبق گفتهٔ صحیح روزا لوکزامبورگ (ایضاً عضو «گروه اسپارتاک» و یکی از پیشوایان آن) بقیهٔ سوسیال‌دمکراسی آلمان سراپا لاشهٔ متعفنی است.

گروه دیگری که در آلمان در کردار انترناسیونالیست هستند اعضاء مجلهٔ «سیاست کارگری» (٣٦) منتشره در برمن میباشند.

آنهائیکه در فرانسه به انترناسیونالیستهای در کردار از همه نزدیکترند لوریو و دوستان او میباشند (بوردرون و مرهیم به سراشیب سوسیال‌پاسیفیسم درغلطیده‌اند) و همچنین آنری گیلبوی فرانسوی است که مجلهٔ «فردا» (۳۷) را در ژنو منتشر می‌کند؛ در انگلستان — روزنامهٔ «تریدیونیونیست» (۳۸) و قسمتی از اعضاء حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب مستقل کارگر (از قبیل ویلیامس روسل که آشکارا دعوت نمود با رهبرانی که بسوسیالیسم خیانت نموده‌اند قطع علاقه شود) و همچنین ماکلین معلم و سوسیالیست اسکاتلندی که دولت بورژوازی انگلستان او را بجرم مبارزهٔ انقلابی برضد جنگ به زندان با اعمال شاقه محکوم نموده است؛ صدها سوسیالیست دیگر انگلستان نیز بهمین جرائم در زندانها بسر می‌برند. اینها و فقط اینها انترناسیونالیست در کردار هستند؛ در آمریکا — «حزب سوسیالیست کارگر» (۳۹) و آن عناصری از «حزب سوسیالیست» (۴۰) اپورتونیستی که از ژانویهٔ سال ۱۹۱۷ شروع به انتشار روزنامه «انترناسیونالیست» (۴۱) نموده‌اند؛ در هلند — حزب «تریبونیستها» که روزنامهٔ «تریبون» را منتشر میسازند (پانکوک، گرمان گورتر، واینکوپ و هنریتا رولاند-هولست، این حزب در تسیمروالد جزو سنتر بود، ولی حالا بما گرویده است) (۴۲)؛ در سوئد — حزب جوانان یا چپ‌ها (۴۳) با رهبرانی از قبیل لیندها گن، توره نرمان، کارلسون، استریوم و تس. هگلوند که در تسیمروالد شخصاً در تأسیس «جناح چپ تسیمروالد» شرکت نموده و اکنون بجرم مبارزهٔ انقلابی برضد جنگ بزندان محکوم شده است؛ در دانمارک — تریر و دوستانش که از حزب «سوسیال‌دمکرات» دانمارک که بکلی به یک حزب بورژوازی بدل شده و استائونینگ وزیر در رأس آن قرار دارد خارج شده‌اند؛ در بلغارستان «تسنیاک‌ها» (۴۴)؛ در ایتالیا — کنستانتین لاتساری دبیر حزب و سراتی سردبیر روزنامه «به پیش» (۴۵) ارگان مرکزی حزب از همه نزدیکترند؛ در لهستان — رادک، گانتسکی و سایر رهبران سوسیال‌دمکراسی که توسط «هیئت مدیرهٔ ایالتی» متشکل شده است؛ روزا لوکزامبورگ، تیشکا و سایر رهبران سوسیال‌دمکراسی که در سویس توسط «هیئت مدیرهٔ کل» (۴۶) متشکل شده است — آن چپ‌هائی

که متن نامهٔ «رفراندوم» (ژانویهٔ سال ۱۹۱۷) را برای مبارزهٔ با سوسیال‌شوینیست‌ها و «سنتر» کشور خویش تنظیم کردند و در کنگرهٔ سوسیالیستی شهرستان زوریخ که در ۱۱ فوریهٔ سال ۱۹۱۷ در تس تشکیل شد قطعنامه اصولی-انقلابی علیه جنگ (۴۷) پیشنهاد نمودند؛ در اتریش — جناح چپ دوستان جوان فریدریخ آدلر که زمانی در باشگاه «کارل مارکس» در وین فعالیت میکردند، این باشگاه اکنون از طرف دولت سراپا مرتجع اتریش که فریدریخ آدلر را به خاطر تیراندازی قهرمانانه — گرچه چندان سنجیده هم نبود — بسوی یک وزیر به هلاکت می‌رساند بسته شده است.

سخن بر سر خرده‌اختلافی که بین چپ‌ها نیز وجود دارد، نیست. بلکه بر سر وجود جریانست. حقیقت اینستکه در عصر جنگ هولناک امپریالیستی، انترناسیونالیست در کردار بودن کار آسانی نیست. عدهٔ چنین افرادی کم است، ولی تمام آیندهٔ سوسیالیسم فقط بسته به وجود آنها است؛ فقط آنها هستند که فاسدکنندگان توده‌ها نبوده، بلکه پیشوایان توده‌ها هستند.

تفاوت بین سوسیال‌دمکراتهای رفرمیست و انقلابی و بطور کلی بین سوسیالیست‌ها ناگزیر می‌بایستی در شرایط جنگ امپریالیستی دچار تغییراتی گردد. کسیکه فعالیت خود را به «خواستهائی» از دولت‌های بورژوازی در مورد عقد پیمان صلح یا «آشکار ساختن ارادهٔ ملتها نسبت به صلح» و غیره محدود مینماید، در عمل به پرتگاه رفرم‌طلبی میغلطد. زیرا مسئلهٔ جنگ از نظر عینی فقط بطور انقلابی مطرح است.

برای خروج از جنگ و عقد یک پیمان صلح دمکراتیک و غیرتحمیلی و رهاندن ملتها از قید پرداخت میلیاردها به آقایان سرمایه‌دارانی که از قبل «جنگ» سود می‌برند هیچ راهی جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

از دولت‌های بورژوازی میتوان و باید انواع مختلف رفرمها را طلب نمود، ولی تا شخص به مانیلویسم و رفرمیسم دچار نشده باشد نمیتواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته بسرمایهٔ

امپریالیستی بسته شده‌اند بطلبد این رشته‌ها را بگسلند، و حال آنکه بدون یک چنین گسستنی تمام گفتگوهای مربوط به جنگ برضد جنگ عبارت‌پردازیهای پوچ و فریبنده خواهد بود.

«کائوتسکیستها»، افراد «سنتر» — در گفتار انقلابی و در کردار رفرمیست هستند، — در گفتار انترناسیونالیست و در کردار دستیاران سوسیال‌شوینیسم هستند.

ورشکستگی انترناسیونال تسیمروالد. — باید انترناسیونال سوم را تأسیس نمود

۱۷) انترناسیونال تسیمروالد از همان ابتداء در موضع متزلزل «کائوتسکیستی»، «سنتر» قرار گرفت و بالنتیجه جناح چپ تسیمروالد مجبور گشت بی‌درنگ خود را کنار بکشد و مجزا گردد و بیانیه‌ای از جانب خود صادر کند (که در سویس بزبانهای روسی، آلمانی و فرانسه بچاپ رسیده است).

نقص عمدهٔ انترناسیونال تسیمروالد و علت ورشکستگی آن (زیرا از لحاظ مسلکی و سیاسی دچار ورشکستگی شده است) تزلزل و عدم قاطعیت در مورد مهمترین مسئله‌ایست که از لحاظ کار عملی معین کننده همه چیز است، این مسئلهٔ گسیختن کامل پیوند با سوسیال‌شوینیسم و انترناسیونال سوسیال‌شوینیستی قدیمی است که واندرولده و هوئیسمانس در لاهه (هلند) و سایرین بر رأس آن قرار دارند.

در کشور ما هنوز نمیدانند که اکثریت تسیمروالد را همان کائوتسکیستها تشکیل میدهند. و حال آنکه این یک مسئلهٔ اساسی است که نمیتوان آنرا بحساب نیاورد و در اروپای باختری اکنون همه از آن آگاهند. حتی هیلمان شوینیست و آنهم شوینیست افراطی آلمان (که البته «سوسیال‌دمکرات» و طرفدار دوآتشهٔ «وحدت» سوسیال‌دمکراسی است)، این سردبیر روزنامهٔ سراپا شوینیستی همنیتس و یکی از دبیران مجلهٔ

سراپا شوینیستی «ناقوس» (۴۸) متعلق به پارووس مجبور شد در جرائد اعتراف کند که سنتر یا «کائوتسکیسم» و اکثریت تسیمروالد هر دو یکی است.

و اما پایان سال ۱۹۱۶ و آغاز سال ۱۹۱۷ این قضیه را بطور قطعی محرز ساخت. با وجود تقبیح سوسیال‌پاسیفیسم در بیانیهٔ کینتال (۴۹)، تمام جناح راست تسیمروالد، تمام اکثریت تسیمروالد بورطهٔ سوسیال‌پاسیفیسم درغلطیدند: کائوتسکی و شرکاء ضمن سلسله سخنرانی‌های خود در ژانویه و فوریهٔ سال ۱۹۱۷؛ بوردرون و مرهیم در فرانسه هنگامیکه یکدلانه، باتفاق سوسیال‌شوینیستها به قطعنامه‌های پاسیفیستی حزب سوسیالیست (دسامبر سال ۱۹۱۶) (۵۰) و «کنفدراسیون کل کار» (یعنی سازمان کشوری اتحادیه‌های کارگری فرانسه در همان دسامبر سال ۱۹۱۶) رأی می‌دادند؛ توراتی و شرکاء در ایتالیا که در آنجا تمام حزب موضع سوسیال‌پاسیفیستی را اشغال کرده است و توراتی شخصاً در نطق ۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۶ تا جائی «لغزید» (البته نه برحسب تصادف) که عباراتی ناسیونالیستی برای آرایش جنگ امپریالیستی بکار برد.

روبرت گریم، صدر تسیمروالد و کینتال، در ژانویهٔ سال ۱۹۱۷ برضد انترناسیونالیستهای در کردار با سوسیال‌شوینیستهای حزب خود (گریلیخ، پفلوگر، گوستاو مولر و سایرین) متحد گردید.

این رفتار دوپهلو و دوروی اکثریت تسیمروالد در جریان دو جلسه تسیمروالدیستهای کشورهای مختلف که در ژانویه و فوریهٔ سال ۱۹۱۷ برپا بود، رسماً از طرف انترناسیونالیستهای چپ چند کشور: از طرف مونتسنبرگ دبیر سازمان بین‌المللی جوانان و سردبیر روزنامهٔ عالی انترناسیونالیستی موسوم به «انترناسیونال جوانان» (۵۱)؛ زینویف نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب ما؛ ک. رادک از حزب سوسیال‌دمکرات لهستان («هیئت مدیرهٔ ایالتی»)؛ هارتشتین سوسیال‌دمکرات آلمان، عضو «گروه اسپارتاک» محکوم شد.

به پرولتاریای روسیه خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقهٔ کارگر هنوز موفق نشده‌است دامنهٔ انرژی

انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کسی که خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته میشود.

تحمل باتلاق تسیمروالد از این پس غیر ممکن است. بیش از این نباید بخاطر «کائوتسکیستهای» تسیمروالد با انترناسیونال شوینیستی پلخانف‌ها و شیدمانها در حالت نیمه‌ارتباط ماند. باید فوراً پیوند را با این انترناسیونال گسست. فقط بمنظور کسب اطلاع باید در تسیمروالد ماند.

همانا ما و همانا اکنون، باید بدون درنگ انترناسیونال پرولتری، انقلابی جدیدی تأسیس نمائیم یا بعبارت صحیحتر ترسی نداشته باشیم از اینکه با صدای رسا اعتراف نمائیم که این انترناسیونال اکنون تأسیس شده و در حال عمل است.

این انترناسیونال — انترناسیونال آن «انترناسیونالیستهای در کردار» است که من در بالا دقیقاً آنها را نام بردم. آنها و فقط آنها هستند که فاسد کننده توده‌ها نبوده بلکه نمایندهٔ توده‌های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

اگر عده این قبیل سوسیالیستها قلیل‌هم باشد، بگذار هر کارگر روسیه از خود سؤال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه-مارس سال ۱۹۱۷ عدهٔ انقلابیهای آگاه در روسیه زیاد بود؟

آنچه درخور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست پرولتاریای واقعاً انقلابی است. مطلب بر سر «اعلام» انترناسیونالیسم نیست بلکه بر سر اینستکه حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست در کردار بود.

خود را با امید به سازش‌ها و کنگره‌های بین‌المللی فریب ندهیم. مادامکه جنگ امپریالیستی ادامه دارد روابط بین‌المللی در منگنهٔ آهنین دیکتاتوری نظامی بورژوازی امپریالیست فشرده میشود. وقتی که حتی میلیوکف «جمهوریخواه» که مجبور است وجود دولت فرعی شورای نمایندگان کارگران را تحمل نماید، در آوریل سال ۱۹۱۷ اجازه نداد فریتس پلاتن سوسیالیست سویس، دبیر حزب، انترناسیونالیست، شرکت کنندهٔ تسیمروالد و کینتال بروسیه بیاید و حال آنکه نامبرده همسرش روس است

و برای دیدن اقوام همسر خود میخواست بروسیه بیاید و ضمناً در ریگا هم در انقلاب سال ۱۹۰۵ شرکت کرده بود و بهمین مناسبت در روسیه زندانی شده و برای آزادی خود بدولت تزاری وثیقه داده بود و اکنون میخواست این وثیقه را پس بگیرد، – باری وقتی میلیوکف «جمهوریخواه» در آوریل سال ۱۹۱۷ در روسیه قادر به انجام چنین کاری بود، آنوقت میتوان قضاوت کرد که وعده و وعیدها، عبارت‌پردازیها و بیانیه‌های بورژوازی دربارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی دارای چه ارزشی است.

و اما توقیف تروتسکی از طرف دولت انگلستان؟ ممانعت از خروج مارتف از سویس و امیدواری به کشاندن او به انگلستان که در آنجا همان سرنوشت تروتسکی در انتظار اوست؟

خود را دچار توهم نکنیم. خود را فریب ندهیم.

اکنون که ثابت شده است حتی از استکهلم اجازه نمیدهند سوسیالیستهای وفادار به انترناسیونالیسم به کشور ما بیایند و نمیگذارند حتی نامه‌های آنها برسد و حال آنکه این عمل کاملاً امکان‌پذیر است و سانسور نظامی نیز فعال‌مایشائی مطلق دارد، دیگر «به انتظار» کنگره‌ها یا کنفرانسهای بین‌المللی نشستن معنایش خیانت به انترناسیونالیسم است.

حزب ما نباید «به انتظار» بنشیند، بلکه باید بیدرنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کند. در این صورت صدها سوسیالیست در زندانهای آلمان و انگلستان نفس براحت خواهند کشید، – هزاران و باز هم هزاران کارگر آلمانی که اکنون اعتصاب می‌کنند و دست به تظاهرات می‌زنند و ویلهلم رذل و راهزن از آنها در هراس است، در اوراق مخفی تصمیم ما، اعتماد برادرانهٔ ما را نسبت به کارل لیبکنخت و فقط نسبت به او و نیز تصمیم ما را مبنی بر اینکه حالا هم باید علیه «دفاع‌طلبی انقلابی» مبارزه کرد خواهند خواند، – این را خواهند خواند و نسبت به انترناسیونالیسم انقلابیشان راسخ خواهند شد.

به هر کسی که خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته میشود. هیچ کشوری درجهان اکنون مثل روسیه اینقدر از آزادی برخوردار نیست. از این آزادی استفاده کنیم، ولی نه برای

تبلیغ و موعظه پشتیبانی از بورژوازی یا از «دفاع‌طلبی انقلابی» بورژوائی بلکه برای تأسیس جسورانه و شرافتمندانه، پرولتری و لیبکنختی انترناسیونال سوم، انترناسیونالی که دشمن آشتی‌ناپذیر هم خائنین سوسیال‌شوینیست است و هم افراد متزلزل «سنتر».

۱۸) در این باره که راجع به اتحاد سوسیال‌دمکراتهای روسیه جای هیچگونه سخنی نمیتواند باشد، پس از شرح فوق، دیگر حاجتی بتوضیح زیاد نیست.

بهتر است همانطور که لیبکنخت رفتار کرد دو نفری باقی ماند — که معنایش باقیماندن با پرولتاریای انقلابی است — ولی حتی برای یک دقیقه هم فکر اتحاد با حزب کمیتهٔ تشکیلات، با چخییدزه و تسرتلی را که با پوترسوف در روزنامهٔ «رابوچایا گازتا» (۵۲) ائتلاف می‌کنند و در کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران (۵۳) برله وام رأی میدهند و تا درجهٔ «دفاع‌طلبی» سقوط کرده‌اند — بخود راه نداد.

بگذار مرده‌ها خود مرده‌های خود را دفن کنند.

هرکس میخواهد بمتزلزلین کمک کرده باشد باید ابتدا خود از تزلزل دست بردارد.

حزب ما چه عنوانی باید داشته باشد تا از نظر علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی بروشن ساختن ذهن پرولتاریا کمك کند؟

۱۹) حال به آخرین قسمت که مربوط به عنوان حزب ماست می‌پردازم. ما باید خود را حزب کمونیست بنامیم — همانگونه که مارکس و انگلس خود را مینامیدند.

ما باید تکرار کنیم که مارکسیست هستیم و ملاک عمل ما «مانیفست کمونیستی» است که سوسیال‌دمکراسی آنرا در دو نکته اساسی تحریف نموده و به آن خیانت ورزیده است: ۱) کارگران میهن ندارند: «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی خیانت بسوسیالیسم است؛ ۲) آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت مورد تحریف انترناسیونال دوم قرار گرفته است.

عنوان «سوسیال‌دمکراسی»، همانطور که ضمناً مارکس هم در سال ۱۸۷۵ بکرات در «انتقاد از برنامهٔ گتا» ثابت کرده و انگلس در سال ۱۸۹۴ (۵۴) با بیان ساده‌تری آنرا تکرار نموده از نقطهٔ نظر علمی نادرست است. بشر از مرحلهٔ سرمایه‌داری فقط میتواند مستقیماً به مرحلهٔ سوسیالیسم یعنی بمرحلهٔ تملک همگانی وسایل تولید و توزیع محصولات به نسبت کار افراد گام گذارد. ولی حزب ما از این دورتر نگاه میکند: سوسیالیسم ناگزیر باید بتدریج رشد نموده بمرحلهٔ کمونیسم گام گذارد که بر پرچم آن نوشته شده است: «از هر کس طبق استعدادش بهر کس طبق نیازش».

این است برهان اول من.

برهان دوم: قسمت دوم عنوان حزب ما (سوسیال‌دمکراتها) نیز از نظر علمی صحیح نیست. دمکراسی یکی از اشکال دولت است. و حال آنکه ما مارکسیست‌ها با هرگونه دولتی مخالفیم.

پیشوایان انترناسیونال دوم (۱۸۸۹ — ۱۹۱۴) یعنی حضرات پلخانف، کائوتسکی و امثالهم مارکسیسم را مبتذل و تحریف نموده‌اند.

مارکسیسم بر خلاف آنارشیسم، به ضرورت دولت برای انتقال به سوسیالیسم معترفست، ولی (که وجه تمایز با کائوتسکی و شرکاء هم در همین است) نه دولتی نظیر جمهوری دمکراتیک پارلمانی عادی بورژوازی بلکه دولتی نظیر کمون ۱۸۷۱ پاریس و نظیر شوراهای نمایندگان کارگران در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷.

برهان سوم من: زندگی و انقلاب اکنون در کشور ما، البته بشکل ضعیف و در حالت جنینی عملاً یک چنین «دولت» جدیدیرا بوجود آورده که دولت بمعنای خاص کلمه نیست.

این دیگر مسئله‌ایست مربوط به عمل توده‌ها، نه اینکه تنها تئوری پیشوایان.

دولت، بمعنای خاص آن، فرمانروائی بر توده‌ها توسط دسته‌هائی از افراد مسلح مجزا از مردم است.

دولت نوین در حال پیدایش ما نیز دولت است، زیرا دسته‌های افراد مسلح برای ما لازم است، نهایت درجه نظم برای ما لازم است، لازم است

هر گونه تلاش ضدانقلاب را خواه از طرف تزار باشد و خواه از طرف بورژوازی کوچکفی بیرحمانه سرکوب نمائیم.

اما دولت نوین در حال پیدایش ما دیگر یک دولت بمعنای خاص کلمه نیست، زیرا در یک سلسله از نقاط روسیه این دسته‌های افراد مسلح — خود توده یعنی تمام مردم هستند، نه کسانیکه بر سر آنها گماشته شده، از آنها مجزا، نسبت به آنها ممتاز باشند و عملاً قابل تعویض نباشند.

باید به‌جلو نگریست نه بعقب، نباید به آن دمکراسی عادی بورژوازی نگریست که بوسیلهٔ ارگانهای سلطنتی یعنی ارگانهای قدیمی ادارهٔ امور، پلیس، ارتش و کارمندان دولت سلطهٔ بورژوازی را تحکیم مینمود.

باید به جلو یعنی بدمکراسی نوین در حال پیدایش نگریست که جنبهٔ دمکراسی بودن خود را از دست میدهد، زیرا دمکراسی عبارتست از سلطهٔ مردم و مردم مسلح خود نمی‌توانند برخود سلطه داشته باشند.

اطلاق کلمهٔ دمکراسی بر حزب کمونیست نه فقط از نظر علمی صحیح نیست، بلکه اکنون پس از مارس سال ۱۹۱۷ بمثابهٔ چشم‌بندی است که بر دیدهٔ مردم انقلابی زده میشود و مانع آن است که این مردم آزادانه، جسورانه و به ابتکار خود بنای نوین یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر بمثابهٔ یکتا قدرت «دولت» و بمثابهٔ مبشر «زوال» هرگونه دولتی، بپا دارند.

برهان چهارم من: باید پایهٔ حساب خود را بر موقعیت عینی جهانی سوسیالیسم نهاد.

این موقعیت با موقعیت سالهای ۱۸۷۱ — ۱۹۱۴ تفاوت دارد، که در آن مارکس و انگلس آگاهانه با اصطلاح نادرست و اپورتونیستی «سوسیال‌دمکراسی» موافقت میکردند. زیرا در آنزمان، پس از شکست کمون پاریس، تاریخ کار بطیء تشکیلاتی و روشنگری را در دستور روز قرار داده بود. کار دیگری در بین نبود. آنارشیستها نه تنها از لحاظ تئوری در ساحهٔ اقتصادی و سیاسی جداً براه خطا میرفتند (و میروند). آنارشیستها شرایط زمان را بطرز نادرستی ارزیابی نمودند و موقعیت جهانی را درک نکردند: سودهای امپریالیستی، کارگر

انگلیسی را فاسد کرده بود، کمون پاریس درهم شکسته شده بود، جنبش ملی بورژوائی در آلمان (در سال ۱۸۷۱) تازه به پیروزی رسیده بود و روسیه نیمه‌فئودالی در خواب دیرین بود.

مارکس و انگلس شرایط زمان را بطرز صحیحی به حساب آوردند، موقعیت بین‌المللی را درک کردند و به وظایف دوران پیشروی بطئی به سوی آغاز انقلاب اجتماعی پی بردند.

پس ما هم به وظایف و خصوصیات دوران جدید پی ببریم. از آن نامارکسیستهای نابکاری که مارکس دربارهٔ آنها میگوید: «من تخم اژدها فشاندم ولی حاصلی جز خراطین برنگرفتم» (۵۵) تقلید نکنیم.

ضرورت عینی سرمایه‌داری که در جریان رشد خود بمرحلهٔ امپریالیسم رسیده است، موجب پیدایش جنگ امپریالیستی گردید. جنگ همهٔ بشریت را بلب پرتگاه و بسرحد انهدام تمام فرهنگ، به بهیمیت و به نابودی باز هم ملیونها مردم، بنابودی بیشمار ملیون‌های دیگر کشانده است.

راه چاره‌ای جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

و آنوقت در لحظه‌ایکه این انقلاب آغاز میگردد و خائفانه، با تزلزل، ناآگاهانه و با حس اعتماد فوق‌العاده‌ای نسبت به بورژوازی نخستین گامهای خود را بر میدارد — در چنین لحظه‌ای اکثریت (این حقیقت است، این فاکت است) پیشوایان «سوسیال‌دمکراسی»، پارلمان‌نشینهای «سوسیال‌دمکرات» و روزنامه‌های «سوسیال‌دمکرات» — که هم اینها ارگانهای اعمال نفوذ بر مردمند — به سوسیالیسم خیانت ورزیده، راه ارتداد از سوسیالیسم را در پیش گرفته و به بورژوازی ملی «خویش» گرویده‌اند.

توده‌ها دچار آشفتگی هستند، گمراه شده‌اند، دستخوش فریب این پیشوایان گردیده‌اند.

و هر آینه اگر ما عنوان قدیمی و مبتذل را که همانند خود انترناسیونال دوم پوسیده شده است حفظ نمائیم موجبات ترغیب این فریب و تسهیل آنرا فراهم خواهیم ساخت!

راست است که «بسیاری» از کارگران مفهوم سوسیال‌دمکراسی

را بدرستی درک می کنند. ولی وقت آن است که ما فرق میان سوبژکتیف و ابژکتیف را تشخیص دهیم.

از نظر سوبژکتیف این کارگران سوسیال‌دمکرات وفادارترین پیشوایان توده‌های پرولتری هستند.

ولی وضع ابژکتیف، وضع جهانی چنانست که عنوان سابق حزب ما فریب توده‌ها را تسهیل مینماید، پیشروی را مانع می‌شود، زیرا توده در هر قدم، در هر روزنامه و در هر فراکسیون پارلمانی، پیشوایان یعنی افرادیرا می‌بیند که بانگشان رساتر و کارشان پرآوازه‌تر است، — و همهٔ آنها «ایضاً سوسیال‌دمکرات» هستند، همهٔ آنها «طرفدار وحدت» با خائنین به سوسیالیسم یعنی سوسیال‌شوینیستها هستند و همهٔ آنها همان براتهای کهنه‌ای را ارائه میدهند که «سوسیال‌دمکراسی» صادر نموده است...

و اما براهین مخالف کدامست؟ « ... ما را با کمونیستهای آنارشیست مخلوط خواهند کرد ...»

پس چرا ما از مخلوط شدن با سوسیال‌ناسیونالها و سوسیال‌لیبرالها، با رادیکال‌سوسیالیستها که در فریب بورژوآمآبانهٔ توده‌ها پیشروترین و ماهرترین حزب بورژوازی جمهوری فرانسه است، نمیترسیم؟ « ... توده‌ها با حزب سوسیال‌دمکرات خود مأنوس شده و کارگران نسبت به آن «علاقه» پیدا کرده‌اند ...»

این یگانه برهان است، ولی این برهانی است که هم علم مارکسیسم را پشت گوش میاندازد، هم وظایفی را که فردا در انقلاب مطرح خواهد شد، هم موقعیت ابژکتیف سوسیالیسم جهانی را، هم ورشکستگی ننگین انترناسیونال دوم را و هم زیانی را که گروه «ایضاً-سوسیال‌دمکراتها» یعنی کسانیکه پرولتاریا را احاطه کرده‌اند به کار عملی وارد میسازند.

این برهان — برهان جمودفکری است، برهان خمود است، برهان رخوت است.

و حال آنکه ما میخواهیم ساختمان جهان را تغییر دهیم. ما میخواهیم به جنگ امپریالیستی جهانی خاتمه دهیم که صدها ملیون تن گرفتار آنند، و منافع صدها و صدها میلیارد سرمایه با آن درآمیخته،

جنگی است که بدون انقلاب پرولتری یعنی بزرگترین انقلاب در تاریخ بشری نمیتوان آنرا با یک صلح حقیقتاً دمکراتیک بپایان رساند.

آنوقت ما خود از خود میترسیم و جامهٔ «مأنوس» و «نازنین» و چرکین را بر تن نگاه میداریم...

وقت آن رسیده است که جامهٔ چرکین را از تن بدر کنیم و جامهٔ تمیزی در بر نمائیم.

پتروگراد. ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷.

پسگفتار

رسالهٔ من در اثر ویرانی اقتصادی و آماده نبودن چاپخانه‌های پتربورگ برای کار کهنه شده است. رساله در ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷ نوشته شده و امروز که ۲۸ ماه مه است هنوز از طبع خارج نشده است!

این رساله بعنوان یک طرح پلاتفرم برای ترویج نظریات من در برابر کنفرانس کشوری حزب ما یعنی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری بلشویکهای روسیه نوشته شده بود. این رساله که در چند نسخه ماشین شده و قبل از کنفرانس و در جریان کنفرانس بین اعضای حزب پخش شده بود، بهر حال تا اندازه‌ای تأثیر خود را بخشید. ولی اکنون دیگر کنفرانس ۲۴ — ۲۹ آوریل سال ۱۹۱۷ بسر رسیده (۵۶) و قطعنامه‌هایش مدتهاست منتشر شده است (رجوع شود به ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۳ روزنامهٔ «سالداتسکایا پراودا» (۵۷)) و خوانندهٔ دقیق بسهولت مشاهده خواهد کرد که متن رسالهٔ من اکثراً طرح اولیهٔ این قطعنامه‌هاست.

برای من فقط این باقی میماند اظهار امیدواری کنم که رسالهٔ من در ارتباط با قطعنامه‌های مزبور و برای توضیح آنها متضمن فایده‌ای خواهد بود و سپس روی دو نکته مکث نمایم.

من در صفحه ۲۷ پیشنهاد میکنم باید فقط بمنظور کسب اطلاع در تسیمروالد ماند*. کنفرانس در این نکته با من موافقت نکرد و من مجبور شدم علیه قطعنامهٔ مربوط به انترناسیونال رأی دهم. هم اکنون با وضوح تمام دیده میشود که کنفرانس دچار اشتباه گردیده است و

---

* رجوع شود به کتاب حاضر ص ۵۹ . ه. ت.

جریان حوادث بسرعت آنرا اصلاح خواهد نمود. ما با باقیماندن در تسیمروالد (ولو علی‌رغم تمایل خود) در امر تعویق تأسیس انترناسیونال سوم شریک میشویم ؛ ما بطور غیرمستقیم تأسیس آنرا بتأخیر می‌اندازیم، زیرا تسیمروالد که از لحاظ مسلکی و سیاسی حکم مرده را پیدا کرده مانند سرباری دست ما را بند نموده است.

وضع حزب ما — در برابر کلیهٔ احزاب کارگر سراسر جهان — اکنون چنان است که موظفیم بیدرنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کنیم. بجز ما اکنون کس دیگری نیست اینکار را انجام دهد و تعویق آنهم زیانبخش است. اگر ما فقط بمنظور کسب اطلاع در تسیمروالد باقی میماندیم بلافاصله دست خود را برای یک چنین تأسیسی باز می گذاشتیم (در عین حال اگر اوضاع و احوال امکان استفاده از تسیمروالد را هم میداد قادر باستفادهٔ از آن بودیم).

ولی اکنون، در نتیجهٔ اشتباه کنفرانس، مجبوریم حداقل تا ۵ ژوئیه سال ۱۹۱۷ بطور پاسیف در انتظار بنشینیم (یعنی تا موعد دعوت کنفرانس تسیمروالد ؛ باز اگر یک بار دیگر این موعد را بتأخیر نیندازند خوبست! زیرا تا کنون یکبار آنرا بتأخیر انداخته‌اند...) (۵۸).

ولی تصمیمی که کمیتهٔ مرکزی حزب ما به اتفاق آراء پس از کنفرانس اتخاذ نمود و در شمارهٔ ۵۵ «پراودا» (۵۹) مورخه ۱۲ ماه مه بچاپ رسید نیمی از این اشتباه را اصلاح کرد : مقرر شد در صورتیکه تسیمروالد به مشاوره با وزراء اقدام نماید ما از آن خارج شویم. من بخود اجازه میدهم اظهار امیدواری کنم که نیمهٔ دوم اشتباه نیز همینکه ما نخستین جلسهٔ مشاورهٔ بین‌المللی «چپ‌ها» («جریان سوم» یا «انترناسیونالیستهای در کردار»، رجوع شود به صفحه ۲۳ — ۲۵ این رساله *) را فراخوانیم بزودی اصلاح خواهد شد.

نکتهٔ دومی که باید روی آن مکث نمود تشکیل «کابینه ائتلافی» ۶ ماه مه سال ۱۹۱۷ (۶۰) است. رساله در این مورد بخصوص کهنه بنظر میرسد.

---

* رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۵۲ — ۵۶ .هـ. ت.

ولی در حقیقت امر، همانا در این مورد است که رساله بهیچوجه کهنه نشده است. این رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذاشته که منشویکها و نارودنیک‌ها که شش وزیر بعنوان گروگان در مقابل ده وزیر سرمایه‌داران داده‌اند شدیداً از آن هراسانند. و همانا بهمین جهت که رساله بنای همه‌چیز را بر تحلیل طبقاتی گذارده کهنه نشده است، زیرا شرکت تسرتلی و چرنوف و شرکاء در کابینه فقط بمیزان ناچیزی شکل سازش شورای پتروگراد را با دولت سرمایه‌داران تغییر داده است و من در رساله‌ٔ خود عمداً در صفحه‌ٔ ۸ تأکید کرده‌ام که «آنچه در اینمورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده بلکه پشتیبانی در عمل است» *.

هر روز با وضوح بیشتری ثابت میشود که تسرتلی و چرنوف و شرکاء همانا فقط گروگانهای سرمایه‌داران هستند و دولت «نونوارشده» بهیچوجه نمیخواهد به هیچیک از وعده‌های پرطمطراق خود چه در رشته‌ٔ سیاست خارجی و چه در رشته‌ٔ سیاست داخلی وفا کند و نمیتواند هم وفا کند. چرنوف و تسرتلی و شرکاء خودکشی سیاسی کرده‌اند و به دستیاران سرمایه‌داران بدل شده‌اند و عملاً انقلاب را خفه میکنند، کرنسکی چنان درغلتیده که علیه توده‌ها از قوهٔ جبریه استفاده میکند (رجوع شود به صفحه‌ٔ ۹ رساله: «گوچکف عجالتاً فقط تهدید میکند که علیه توده‌ها به قوهٔ قهریه متوسل خواهد شد» ** و حال آنکه بر کرنسکی لازم آمد این تهدیدها را عملی کند...) (۶۱). چرنوف و تسرتلی و شرکاء از نظر سیاسی، خود و احزاب خود یعنی حزب منشویکها و حزب سوسیالیست‌رولوسیونرها را فنا ساختند. روزبروز مردم با وضوح بیشتری این نکته را درک خواهند نمود.

کابینه‌ٔ ائتلافی — فقط یک لحظه‌ٔ انتقالی از سیر تکامل آن تضادهای اساسی طبقاتی انقلاب ماست که من در رساله‌ٔ خود به اختصار تحلیل کرده‌ام. ادامه‌ٔ این جریان برای مدتی مدید ممکن نیست. یا باید

* رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۳۶ ه. ت.
** رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۳۷. ه. ت.

بقهقرا یعنی در تمام جهات بسوی ضدانقلاب رفت ویا باید بجلو رفت یعنی به کار انتقال قدرت حاکمه به طبقات دیگر پرداخت. بهنگام انقلاب و در شرایط جنگ جهانی امپریالیستی نمیتوان در جا زد.

پتربورگ. ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۷. ن. لنین

۱۰ (۲۳) آوریل سال ۱۹۱۷،
پسگفتار ۲۸ ماه مه (۱۰ ژوئن)
سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ در
پتروگراد بشکل جزوهٔ علیحده از طرف
نشریات «پریبوی» چاپ شده است

از روی متن آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۱، ص ۱۴۹ — ۱۸۶
ترجمه و چاپ شده است

هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه

۲۴–۲۹ آوریل (۷–۱۲ ماه مه) سالِ ۱۹۱۷

۱

سخنرانی بهنگام گشایش کنفرانس ۲۴ آوریل (۷ ماه مه)

رفقا، کنفرانس ما بعنوان نخستین کنفرانس حزب پرولتری در شرایط نه تنها انقلاب روسیه بلکه انقلاب فزاینده بین‌المللی تشکیل می‌شود، دورانی فرا میرسد که در آن اظهارات بنیادگذاران سوسیالیسم علمی و همچنین پیش‌بینی متفقانه سوسیالیستها در کنگره بال مبنی بر اینکه جنگ جهانی ناگزیر به انقلاب منجر خواهد شد، در همه‌جا درست از آب در می‌آید.

مارکس و انگلس در قرن نوزدهم ضمن مطالعه جنبش پرولتری در کشورهای مختلف و با بررسی چشم‌اندازهای احتمالی انقلاب اجتماعی بارها می‌گفتند که نقش این کشورها بطور کلی متناسب و موافق با ویژگیهای ملی تاریخی هر کدام از آنها تقسیم خواهد شد. آنها این فکر

خود را اگر به اختصار فورمولبندی شود، چنین بیان می‌داشتند: کارگر فرانسوی شروع می‌کند و کارگر آلمانی به انجام می‌رساند.
افتخار بسیار بزرگ شروع کردن نصیب پرولتاریای روسیه شده است، ولی پرولتاریای روسیه نباید فراموش کند که جنبش و انقلاب وی فقط بخشی از جنبش انقلاب جهانی پرولتاریاست که مثلاً در آلمان روز بروز هر چه نیرومندتر و نیرومندتر راه اعتلاء می‌پیماید. ما تنها از این زاویهٔ دید می‌توانیم وظایف خود را تعیین نمائیم.
گشایش کنفرانس کشوری (سراسری روسیه — م.) را اعلام می‌دارم و خواهش می‌کنم به انتخاب هیئت رئیسه پرداخته شود.

گزارش کوتاه ۱۲ ماه مه (۲۹ آوریل) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۴۳ روزنامهٔ «سوسیال‌دمکرات» چاپ شده است

از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ۳۴۱ ترجمه و چاپ شده است

۲

گزارش دربارهٔ لحظهٔ جاری ۲۴ آوریل (۷ ماه مه)

صورتجلسه

رفقا، ناگزیرم دربارهٔ مسئله مربوط به لحظهٔ جاری، دربارهٔ ارزیابی آن، موضوع فوق‌العاده مبسوطی را بگیرم که بنظرم بسه بخش تقسیم می‌شود: اولاً، ارزیابی وضع سیاسی در کشور ما، در روسیه، برخورد بدولت و قدرت دوگانه که بوجود آمده است؛ ثانیاً، برخورد به جنگ، و ثالثاً، وضع کنونی جنبش بین‌المللی کارگری که آنرا اگر درمقیاس جهانی بگیریم در برابر انقلاب سوسیالیستی قرار داده است.
تصور می‌کنم که در برخی نکات فقط باید به اختصار صحبت

کنم. از طرف دیگر، در صددم پیش‌نویس قطعنامه‌های مربوط بهمهٔ این مسائل را در برابر شما مطرح سازم اما با تذکر اینکه نظر بنارسائی فوق‌العاده نیرو در کشور ما، و همچنین نظر به بحران سیاسی که در اینجا، در پتروگراد، بوجود آمده است، ما نتوانستیم نه تنها قطعنامه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم بلکه حتی نتوانستیم بموقع آنرا به اطلاع محلها برسانیم. با این ترتیب تکرار می‌کنم که این‌ها طرح‌های فقط مقدماتی هستند که کار را در کمیسیونها تسهیل خواهند کرد و امکان خواهند داد که کار روی برخی از مهمترین مسائل متمرکز گردد.

از مسئلهٔ اول شروع می‌کنم. اگر اشتباه نکنم کنفرانس مسکو همان قطعنامه را تصویب کرده که کنفرانس سازمان کل شهری پتروگراد (۶۲) صادر نموده است. (صدائی از پائین: «با اصلاحاتی».) من این اصلاحات را ندیده‌ام و نمی‌توانم قضاوت کنم. اما چون قطعنامهٔ پتروگراد در «پراودا» چاپ شده بود، پس اگر مخالفتی نیست می‌توانم حساب کنم که همه از آن اطلاع دارند. من این قطعنامه را بعنوان پیش‌نویس به کنفرانس حاضر — به کنفرانس سراسری روسیه تسلیم می‌کنم.

اکثر احزاب ائتلاف خرده‌بورژوائی که در شورای پتروگراد حکمرواست، سیاست ما را برخلاف سیاست خود، سیاست اقدامات عجولانه تصور می‌کنند. وجه تمایز سیاست ما آنست که مقدم بر هر نکته‌ای تعریف دقیق طبقاتی اوضاع جاری را طلب می‌کنیم. گناه اصلی ائتلاف خرده‌بورژوائی این است که با عبارت‌پردازی حقیقت را دربارهٔ خصلت طبقاتی دولت از مردم کتمان می‌کند.

اگر رفقای مسکوی اصلاحاتی دارند می‌توانند حالا آنها را بخوانند.

(قطعنامهٔ کنفرانس سازمان کل شهری پتروگراد دربارهٔ برخورد بدولت موقت را می‌خواند.)

«با اذعان به این نکته که:

۱) دولت موقت از لحاظ خصلت طبقاتی خود ارگان سلطه و سیادت ملاکین و بورژوازی است؛

۲) این دولت و طبقاتی که نماینده‌شان است از لحاظ اقتصادی و سیاسی با امپریالیسم روس و انگلیس-فرانسه پیوند ناگسستنی دارند؛

۳) این دولت حتی برنامهٔ اعلام‌شدهٔ خود را فقط بطور ناکامل و تنها تحت فشار پرولتاریای انقلابی و تا حدی خرده‌بورژوازی اجرا می‌کند؛

٤) نیروهای سازمان‌یابنده ضدانقلاب بورژوائی و ملاکی ضمن استتار خود با پرچم دولت موقت، در شرایط اغماض آشکار از جانب این دولت حالا دیگر به حمله و تعرض علیه دمکراسی انقلابی پرداخته‌اند؛

٥) دولت موقت اعلام موعد انتخابات مجلس مؤسسان را به تعویق می‌اندازد و از تسلیح همگانی مردم ممانعت بعمل می‌آورد و با انتقال همهٔ زمینها بدست مردم مخالفت می‌ورزد و شیوهٔ ملاکی حل مسئلهٔ ارضی را به آنها تحمیل می‌کند و جلوی معمول شدن روز کار هشت‌ساعته را می‌گیرد و تبلیغات ضدانقلابی (گوچکف و شرکاء) را در ارتش نادیده می‌گیرد و کادر ارشد فرماندهی ارتش را برضد سربازان سازمان می‌دهد وقس‌علیهذا...»

بخش اول قطعنامه را که شامل تعریف طبقاتی دولت موقت است، خواندم. تصور نمی‌رود اختلاف نظرها با قطعنامهٔ مسکوی‌ها تا آنجائیکه می‌توان از روی یک متن قطعنامه قضاوت کرد، قابل ملاحظه باشد، اما تعریف کلی دولت را بعنوان ضدانقلابی نادرست می‌شمارم. اگر صحبت از کلیات است پس باید توضیح داد که منظورمان کدام انقلاب است. از نقطهٔ نظر انقلاب بورژوازی نباید چنین گفت، چونکه این انقلاب حالا دیگر پایان یافته است. از نقطهٔ نظر انقلاب پرولتری-دهقانی، گفتن چنین حرفی زود است چونکه نمی‌توان اطمینان داشت که دهقانان حتماً از بورژوازی فراتر خواهند رفت و همانا حالا که دهقانان بطرف امپریالیسم، بطرف دفاع‌طلبی یعنی بسوی پشتیبانی از جنگ برگشته‌اند بنظرم ابراز اعتماد نسبت به آنها بی‌پایه و اساس است. و حالا دهقانان با کادتها توافق‌هائی پیدا کرده‌اند. از این رو من این بند قطعنامهٔ رفقای مسکوئی را از لحاظ سیاسی نادرست می‌شمارم. ما می‌خواهیم که دهقانان پا را از بورژوازی فراتر نهند تا اینکه زمین را

از ملاکین بگیرند، اما فعلاً هنوز دربارهٔ رفتار آینده آنها نمی‌توان بطور مشخص چیزی گفت.

ما با دقت از بکار بردن کلمات «دمکراسی انقلابی» اجتناب می‌ورزیم. وقتی صحبت از حملهٔ دولت بمیان می‌آید می‌توان در این باره سخن گفت، ولی حالا این جمله حداکثر فریب و اغفال را مستور می‌دارد، چونکه جدا کردن طبقاتی که در این هرج‌ومرج درهم آمیخته‌اند، بسیار دشوار است. وظیفهٔ ما رها ساختن آنهائی است که دنباله‌روی در پیش گرفته‌اند. شوراها برای ما نه بعنوان شکل بلکه از این بابت که این شوراها نمایندهٔ کدام طبقات هستند، اهمیت دارند. از این رو برای روشنگری و تنویر اذهان پرولترها کار طولانی لازم و ضرور است...

(به قرائت قطعنامه ادامه می‌دهد.)

«... ٦) در عین حال این دولت در لحظهٔ حاضر به اعتماد و تا حد معینی بتوافق مستقیم با شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد متکی است که در حال حاضر اکثریت آشکار کارگران و سربازان یعنی دهقانان را متحد می‌کند؛

۷) هر اقدام دولت موقت هم در ساحهٔ سیاست خارجی و هم در سیاست داخلی نه تنها چشم پرولترهای شهر و روستا و نیمه‌پرولترها، بلکه چشم قشرهای وسیع خرده‌بورژوازی را برای شناخت خصلت واقعی این دولت باز خواهد کرد؛

کنفرانس مقرر می‌دارد که:

۱) برای انتقال همهٔ قدرت دولتی بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان یا ارگانهای دیگری که مستقیماً مظهر ارادهٔ مردم هستند، کار طولانی در جهت روشنگری و تنویر ذهن طبقاتی پرولتری و برای متحد و همپیوسته ساختن پرولترهای شهر و روستا علیه تزلزلات خرده‌بورژوازی ضرورت دارد، چونکه تنها چنین کاری ضامن واقعی پیشرفت موفقیت‌آمیز همه مردم انقلابی است؛

۲) برای چنین فعالیتی کار همه‌جانبه در درون شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، افزایش تعداد آنها، تقویت نیروی آنها، همپیوستگی داخلی گروههای پرولتری و انترناسیونالیستی حزب ما لازم و ضرور است؛

۳) تشکل محکمتر نیروهای سوسیال‌دمکرات خودی برای آنکه موج جدید جنبش انقلابی را زیر پرچم سوسیال‌دمکراسی انقلابی در آورد».

جان کلام تمام سیاست ما در اینجاست. اکنون خرده‌بورژوازی تماماً در تزلزل و نوسان است و تزلزل خود را با عبارتپردازی دربارهٔ دمکراسی انقلابی مستور می‌دارد، و ما باید خطمشی پرولتری را در نقطهٔ متقابل این تزلزل قرار دهیم. ضدانقلابیون می‌خواهند که این خطمشی با تظاهرات و اقدامات زودرس عقیم ماند. وظایف ما عبارت از افزایش تعداد شوراها، تقویت نیروهای آنها و متحد و همپیوسته ساختن درونی حزب ماست.

مسکویها در بند سوم کنترل را اضافه می‌کنند. این کنترل توسط چخییدزه، استکلوف، تسرتلی و دیگر رهبران ائتلاف خرده‌بورژوائی سطرح شده است. کنترل بدون حکومت حرف بسیار پوچی است. چگونه من می‌توانم انگلستان را کنترل نمایم؟ برای کنترل انگلستان باید نیروی دریائی آنرا تصرف کرد. میدانم که تودهٔ رشدنیافته کارگران و سربازان ساده‌لوحانه و ناآگاهانه می‌تواند به کنترل باور کند، اما کافی است دربارهٔ موارد اصلی کنترل فکر شود تا معلوم گردد که این خوشباوری — عدول از اصول اساسی مبارزهٔ طبقاتی است. کنترل یعنی چه؟ اگر من کاغذی یا قطعنامه‌ای بنویسم، پس آنها ضدقطعنامه خواهند نوشت. برای کنترل کردن باید قدرت دولتی داشت. اگر این نکته برای توده وسیع ائتلاف خرده‌بورژوائی نامفهوم است باید با صبر و حوصله آنرا به این توده توضیح داد ولی بهیچوجه نباید به آن دروغ گفت. و اگر من این شرط اصلی کنترل را تحت‌الشعاع قرار می‌دهم، نادرست می‌گویم و بنفع سرمایه‌داران و امپریالیستها کار می‌کنم. — آنها می‌گویند: «بفرما تو مرا کنترل کن، اما من دارای توپ خواهم بود. هرچه دلت میخواهد کنترل کن». آنها می‌دانند که در حال حاضر نباید دست رد بر سینه

مردم زد. بدون قدرت دولتی، کنترل — عبارتپردازی خردهبورژوائی است که جلوی جریان و رشد انقلاب روس را می گیرد. از این روست که با بند سوم قطعنامهٔ رفقای مسکوی مخالفم.

اما دربارهٔ این درآمیختگی خودویژهٔ دو قدرت که دولت موقت بدون در دست داشتن زمام قدرت، توپ و سربازان و تودهٔ مسلح افراد، به شوراها متکی میشود که فعلاً با امید بستن به وعدهها، سیاست پشتیبانی از آنها را تعقیب می کنند آنوقت اگر میخواهید در این بازی شرکت کنید بدانید که با شکست مواجه خواهید شد. وظیفهٔ ما اینست که در این بازی شرکت نکنیم، ما بکار توضیحی خود برای پرولتاریا درباره اینکه این سیاست پایه و اساسی ندارد و هر گام زندگی واقعی نشان خواهد داد که چقدر حق بجانب ماست، ادامه خواهیم داد. حالا ما در اقلیتهستیم و تودهها فعلاً بما اعتماد ندارند. ما توانائی آنرا داریم که صبر کنیم: وقتیکه دولت خود را به تودهها نشان دهد آنها بما خواهند پیوست. تزلزلات دولت میتواند آنها را از خود دور کند، و آنها به سوی ما سرازیر خواهند شد و ما آنوقت با توجه به تناسب نیروها خواهیم گفت دوران ما فرا رسیده است.

حالا میپردازم به مسئلهٔ جنگ که عملاً ما را هنگامی که با وام مخالفت می کردیم متحد ساخت و برخورد به آن فوراً برأیالعین نشان داد که نیروهای سیاسی چگونه تقسیم میشوند. همانطوریکه «رچ» (۶۳) نوشته است همه به غیر از «یدینستوو» در تزلزل و نوسانند، همهٔ تودهٔ خردهبورژوازی با قید و شرط طرفدار وام هستند. سرمایهداران روترش می کنند و با تبسم قطعنامه را در جیب گذاشته می گویند: «شما میتوانید حرف بزنید، اما در هرحال این ما هستیم که عمل خواهیم کرد». در سراسر جهان همهٔ آنهائیکه برله وام رأی میدهند، سوسیالشوینیست نامیده میشوند.

حالا مستقیماً میپردازم به قرائت قطعنامه مربوط به جنگ. این قطعنامه سه قسمت دارد: ۱) تعریف جنگ از نقطهٔ نظر مفهوم طبقاتی آن، ۲) دفاعطلبی انقلابی توده که در هیچ کشوری وجود ندارد، و ۳) چگونه میتوان بجنگ پایان داد.

بسیاری و از جمله خود من شخصاً بویژه در برابر سربازان سخنرانی کرده‌ام و فکر می‌کنم که اگر از نقطهٔ نظر طبقاتی همه چیز توضیح داده شود در موضعگیری ما برای آنها همانا بیشتر نامفهوم است که چگونه میخواهیم به جنگ خاتمه دهیم و امکان خاتمه دادن به آن‌را چگونه تصور می‌کنیم. در توده‌های وسیع، سوءتفاهم و عدم درک موضع ما خیلی زیاد است، به این جهت ما با عامه‌فهم‌ترین وجهی حرف بزنیم.

(پیش‌نویس قطعنامه مربوط به جنگ را می‌خواند.)

«جنگ کنونی از جانب هر دو گروه دولتهای متحارب، جنگ امپریالیستی، یعنی جنگی است که سرمایه‌داران بر سر تسلط بر جهان، بر سر تقسیم طعمه‌های سرمایه‌داران، بر سر بدست آوردن بازارهای پرسود و باصرفهٔ سرمایه مالی و بانکی، بر سر خفه کردن ملیتهای ضعیف و ناتوان نایرهٔ آنرا روشن ساخته‌اند.

انتقال قدرت دولتی در روسیه از دست نیکولای دوم بدست دولت گوچکف، لووف و دیگران، بدست دولت ملاکان و سرمایه‌داران خصلت طبقاتی و مفهوم جنگ را از جانب روسیه تغییر نداده و نمی‌توانست تغییر دهد.

این نکته که دولت جدید همان جنگ امپریالیستی یعنی جنگ غاصبانه و راهزنانه را ادامه می‌دهد با وضوح خاصی در این مورد برملا شد: دولت جدید نه فقط قراردادهای محرمانه منعقده تزار سابق — نیکولای دوم با دولتهای سرمایه‌داری انگلیس و فرانسه و غیره را منتشر نساخته است، بلکه رسماً هم این قراردادها را تأیید کرده است. این کار بدون رفراندوم و همه‌پرسی، با هدف آشکار به منظور اغفال و فریب مردم انجام گرفته است، چونکه بر همه روشن است که این قراردادهای محرمانهٔ تزار سابق تماماً قراردادهای راهزنانه هستند که غارت چین، ایران، ترکیه، اتریش و غیره را به سرمایه‌داران روس وعده می‌دادند.

از این رو حزب پرولتری بدون قطع رابطه کامل با انترناسیونالیسم یعنی با همبستگی برادرانهٔ کارگران همهٔ کشورها در مبارزه علیه ستم

۵*

سرمایه بهیچوجه نمی‌تواند از جنگ کنونی و دولت کنونی و از وامهای آن صرفنظر از اینکه این وامها به چه کلمات پرطمطراقی نامیده شوند، پشتیبانی کند.

همچنین وعدهٔ دولت کنونی دایر بر خودداری از الحاق خاک دیگران یعنی انصراف از تصرف کشورهای دیگران یا از نگهداری قهری ملیتی در چارچوب روسیه، هیچ مورد اعتماد نیست. زیرا اولاً سرمایه‌داران که با هزاران رشتهٔ سرمایهٔ بانکی روسی و انگلیسی-فرانسوی بهم پیوسته‌اند و از منافع سرمایه دفاع می‌کنند، بدون از دست دادن ماهیت سرمایه‌داری خود، بدون انصراف از سود میلیاردها سرمایه گذاری در وامها و امتیازات و در صنایع نظامی و غیره نمی‌توانند از ملحق ساختن زمینهای دیگران در این جنگ صرفنظر نمایند. ثانیاً دولت جدید که برای اغفال و فریب مردم از الحاق سرزمینهای دیگران صرفنظر کرده است نهم آوریل سال ۱۹۱۷ در مسکو با زبان میلیوکف اعلام داشته است که از الحاق زمینهای دیگران صرفنظر نمی‌کند. ثالثاً همانطوریکه «دلو نارودا» (٦٤) افشاء ساخته، روزنامه‌ای که وزیر کرنسکی در آن شرکت دارد میلیوکف حتی اظهاریهٔ خود را دربارهٔ انصراف از الحاق سرزمینهای دیگران، بخارجه نفرستاده است.

به این جهت کنفرانس ضمن برحذر داشتن مردم از اعتماد به وعده‌های پوچ و توخالی سرمایه‌داران اعلام می‌دارد که باید بین انصراف لفظی از الحاق و انصراف عملی از آن اکیداً فرق گذاشت، یعنی باید چاپ و انتشار بیدرنگ همهٔ قراردادهای محرمانه، غارتگرانه، همهٔ اسناد سیاست خارجی و آغاز بیدرنگ کاملترین رهائی همهٔ ملیتهائی که طبقهٔ سرمایه‌داران ضمن ادامهٔ سیاست تزار سابق — نیکولای دوم — سیاستی که مایهٔ ننگ مردم ما بود، به آنها ستم‌روا می‌دارد یا بزور و به قهر آنها را به روسیه می‌بندد یا در وضع نابرابر نگهمیدارد، صورت گیرد».

نیمهٔ دوم این بخش قطعنامه دربارهٔ وعده‌هائی است که دولت می‌دهد. این بخش ممکن است برای مارکسیست زیادی باشد ولی برای مردم مهم است. از این رو باید اضافه کرد که چرا ما به این وعده‌ها

باور نمی کنیم، برای چه ما نباید بدولت اعتماد کنیم. وعده‌های دولت کنونی دربارهٔ خودداری از تعقیب سیاست امپریالیستی قابل هیچگونه اعتماد نیست. در این مورد خطمشی ما نباید این باشد که ما انتشار قراردادها را از دولت طلب می کنیم. این یک خیال واهی خواهد بود. درخواست چنین چیزی از دولت سرمایه‌داران در حکم این است که ما افشاء و آشکار ساختن شیادیهای بازرگانی را طلب نمائیم. اگر می گوئیم که باید از الحاق‌طلبی و غرامت‌خواهی خودداری نمود باید نشان داد که چگونه باید این کار را کرد؛ و اگر از ما بپرسند که کی این کار را می کند، ما خواهیم گفت که این کار در واقع یک اقدام انقلابی است و فقط پرولتاریای انقلابی می‌تواند به چنین اقدامی دست بزند. در غیر اینصورت وعده‌ها و آرزوی‌های توخالی خواهند بود که سرمایه‌داران با آنها مردم را گول می‌زنند.

(به قرائت پیش‌نویس قطعنامه ادامه می‌دهد.)

«به اصطلاح «دفاع‌طلبی انقلابی» که اکنون در روسیه تقریباً همهٔ احزاب نارودنیکی (سوسیالیستهای ملی، ترودویک‌ها، سوسیالیست‌رولوسیونرها (اس‌ارها — م.)) و حزب اپورتونیستی سوسیال‌دمکرات منشویکها (کمیتهٔ تشکیلات، چخییدزه، تسرتلی و دیگران) و همچنین اکثر انقلابیون غیر حزبی را فرا گرفته است از لحاظ مفهوم طبقاتی خود، از یک طرف مظهر منافع و نقطهٔ نظر خرده‌بورژوازی، صاحبکاران خرده‌پا، دهقانان مرفه است که همانند سرمایه‌داران از راه اعمال زور و قهر بر ملتهای ضعیف سود می‌برند و از طرف دیگر نتیجه فریب و اغفال توده‌های مردم توسط سرمایه‌داران است که قراردادهای محرمانه را منتشر نمی‌سازند و با وعده و وعیدها و با گزافه گوئی‌ها خود را خلاص می کنند.

توده‌های بسیار وسیع از «دفاع‌طلبان انقلابی» را باید شرافتمند یعنی توده‌های مردمی شمرد که الحاق و تصرف زمین‌های دیگران و زور و قهری به ملت‌های ضعیف را واقعاً نمی‌خواهند، واقعاً در راه صلح دمکراتیک نه صلح قهرآمیز میان همهٔ کشورهای متحارب کوشش

می‌کنند. اذعان به این نکته از آنجهت ضرورت دارد که وضع طبقاتی پرولترها و نیمه‌پرولترهای شهر و روستا (یعنی افرادی که تماماً یا قسمتاً از راه فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران زندگی می‌کنند) این طبقات را نسبت به سودهای سرمایه‌داران بی‌علاقه می‌کند.

به این جهت کنفرانس ضمن غیر مجاز شمردن هرگونه اغماض نسبت «به دفاع‌طلبی انقلابی» که عملاً در حکم گسستن کامل با انترناسیونالیسم و سوسیالیسم است در عین حال اعلام می‌دارد مادامیکه سرمایه‌داران روس و دولت موقت آنها به تهدیدهای مبتنی بر اعمال قهر در حق مردم اکتفاء می‌کنند (مثلاً فرمان معلوم‌الحال گوچکف دربارهٔ تهدید به مجازات سربازانی که خودسرانه فرماندهان را عزل می‌کنند)، تا زمانی که هنوز سرمایه‌داران به اعمال قهر نسبت به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و برزگران و نمایندگان دیگر که آزادانه متشکل می‌گردند و آزادانه همه و هرگونه حکومت را تعویض و انتخاب می‌کنند نه‌پرداخته‌اند، تا آن زمان حزب ما خودداری از اعمال قهر را بطور کلی توصیه خواهد کرد و در ضمن علیه اشتباه عمیق و شوم «دفاع‌طلبی انقلابی» فقط و فقط بوسیلهٔ ایقان رفیقانه و توضیح این حقیقت که برخورد ناآگاهانه و خوشباورانهٔ توده‌های وسیع بدولت سرمایه‌داران که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیسم هستند در لحظهٔ کنونی در روسیه مانع عمدهٔ خاتمه سریع جنگ است، مبارزه خواهد نمود».

بخشی از خرده‌بورژوازی در این سیاست سرمایه‌داران ذینفع است، در این باره نباید شک و تردید بدل راه داد، و از این رو حزب پرولتری مجاز نیست حالا به اشتراک منافع با دهقانان امیدوار باشد. ما مبارزه می‌کنیم که دهقانان به سوی ما بیایند، اما دهقانان تا حد معینی بطور آگاهانه در طرف سرمایه‌داران ایستاده‌اند.

هیچ تردیدی نیست که پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا بعنوان طبقه در جنگ ذینفع نیست. آنها تحت تأثیر سنن و رسوم و فریب و اغفالند و هنوز تجربهٔ سیاسی ندارند. و از این رو وظیفهٔ ما توضیح و روشنگری طولانی است. ما کوچکترین گذشت و اغماض اصولی به آنها نمی‌کنیم، ولی نمی‌توانیم با آنها برخوردی مانند برخورد با سوسیال‌شوینیستها داشته

باشیم. این عناصر از اهالی هرگز سوسیالیست نبودند و هیچگونه تصوری دربارهٔ سوسیالیسم ندارند و تازه برای زندگی سیاسی بیدار می‌شوند. اما درک و آگاهی آنها با سرعت فوق‌العاده رشد و توسعه می‌یابد. باید بلد بود با توضیح و روشنگری به آنها نزدیک شد که دشوارترین وظیفه مخصوصاً برای حزبی است که تا همین دیروز فعالیت مخفی داشت.

در بعضیها این فکر پیدا می‌شود که آیا ما از خود روگردان نشده‌ایم: ما که تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی را تبلیغ می‌کردیم، ولی حالا برضد آن حرف‌ها حرف می‌زنیم. اما در روسیه نخستین جنگ داخلی پایان یافته و حالا به مرحله جنگ دوم ــ جنگ میان امپریالیسم و مردم مسلح می‌رسیم، و در این مرحلهٔ انتقالی مادامیکه قدرت اسلحه در دست سربازان است، مادامیکه میلیوکف و گوچکف هنوز بزور و قهر متوسل نشده‌اند، این جنگ داخلی برای ما به تبلیغات مسالمت‌آمیز و طولانی و صبورانه طبقاتی مبدل می‌شود. اگر ما از جنگ داخلی قبل از درک ضرورت آن توسط مردم حرف بزنیم، آنوقت بدون شک دچار بلانکیسم خواهیم شد. ما طرفدار جنگ داخلی هستیم ولی فقط وقتی که توسط طبقهٔ آگاه صورت گیرد. می‌توان آن کسی را که میان مردم بعنوان ستمگر و زورگو معروف است، سرنگون ساخت. حالا که هیچ ستمگر و زورگو نیست و توپها و سلاحها در دست سربازان است نه در دست سرمایه‌داران، و سرمایه‌داران نه با زور و قهر بلکه با فریب و اغفال می‌گیرند و حالا نباید دربارهٔ زور و ستم داد و فریاد راه انداخت که کاری است بی معنی و احمقانه. باید ایستادن در نقطهٔ نظر مارکسیسم را بلد بود که می‌گوید که این تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی بر شرایط عینی مبتنی است نه بر شرایط ذهنی. فعلاً ما از این شعار صرفنظر می‌کنیم، ولی فعلاً. حالا اسلحه در دست سربازان و کارگران است، نه در دست سرمایه‌داران. تا زمانیکه دولت جنگ را آغاز نکرده، ما بطور مسالمت‌آمیز تبلیغ می‌کنیم.

بنفع دولت بود که نخستین گام غیرمحتاطانه برای تظاهرات از جانب ما برداشته می‌شد، این کار بنفع آنست. آنها احساس خشم

می کنند، چونکه حزب ما شعار تظاهرات مسالمت‌آمیز را داده است. بخاطر خرده‌بورژوازی که حالا در انتظار نشسته است، ما نباید ذره‌ای از اصول خود عدول نمائیم. اشتباه خطرناکتر از این برای حزب پرولتری نیست که تاکتیک خود را در آنجائی که تشکل لازم است روی آرزوهای ذهنی بنا کند. نباید گفت که اکثریت با ماست؛ در این مورد عدم‌اعتماد، عدم‌اعتماد و عدم‌اعتماد لازم است. تکیه بر این تاکتیک پرولتری — بمعنای امحاء آنست.

بند سوم مربوط به این مسئله است که چگونه به جنگ خاتمه داد. نقطهٔ نظر مارکسیست‌ها معلوم است ولی اشکال کار در آنست که چگونه آنرا با روشن‌ترین وجهی به اطلاع مردم رساند. ما پاسیفیست نیستیم و نمی‌توانیم از جنگ انقلابی صرفنظر نمائیم. این جنگ با جنگ امپریالیستی چه فرقی دارد؟ فرقش مقدم بر همه در این است که کدام طبقه در آن ذینفع می‌باشد و طبقهٔ ذینفع در این جنگ چه سیاستی بکار می‌برد... ضمن سخنرانی در برابر توده‌ها باید پاسخ‌های مشخص به آنها داد. پس، نخستین سئوال چنین است: چگونه جنگ انقلابی و جنگ امپریالیستی را از هم تمیز داد؟ هدایت‌کنندگان توده‌ها فرق این دو را تشخیص نمی‌دهند و نمیدانند که در اینجا صحبت از تفاوت طبقات است. ما باید نه فقط از روی تئوری حرف بزنیم بلکه باید عملاً نشان دهیم که هنگامی به جنگ واقعاً انقلابی دست می‌زنیم که زمام حکومت در دست پرولتاریا باشد. بنظرم طرح مسئله به چنین وجهی، روشن‌ترین پاسخ را به این سئوال که این جنگ چگونه جنگی است و کی به آن دست می‌زند، خواهد داد.

در روزنامهٔ «پراودا» پیش‌نویس پیامی خطاب به سربازان کلیهٔ کشورهای متحارب درج شده است. اطلاع داریم که در جبههٔ جنگ میثاق برادرخواندگی و اخوت بسته می‌شود، ولی هنوز به شکل نیمه‌خودانگیخته صورت می گیرد. کمبود و نارسائی این برادرخواندگی — فکر روشن سیاسی است. سربازان از روی غریزه احساس کرده‌اند که باید از پائین عمل کرد، غریزهٔ طبقاتی آنها یعنی افراد دارای روحیهٔ انقلابی به آنها تلقین کرده است که راه واقعی و راستین، تنها اینجاست. اما

این کار برای انقلاب کافی نیست. ما می‌خواهیم که پاسخ روشن سیاسی بدهیم. برای آنکه بتوان به جنگ پایان داد، زمام حکومت باید بدست طبقهٔ انقلابی منتقل شود. میخواهم پیشنهاد کنم که از جانب کنفرانس پیامی خطاب به سربازان همهٔ کشورهای متحارب تنظیم گردد و به همه زبانها چاپ و منتشر شود. اگر ما بجای همهٔ این جملات رایج دربارهٔ کنفرانسهای صلح که نصف اعضای آنها عمال مخفی یا آشکار دولتهای امپریالیستی هستند این پیام را بفرستیم، هزار بار زودتر از تمام کنفرانسهای صلح ما را به هدف می‌رساند. ما نمی‌خواهیم با پلخانف‌های آلمانی سر و کار داشته باشیم. هنگامیکه در قطار راه‌آهن از آلمان می گذشتیم، این آقایان سوسیال‌شوینیست ها، پلخانف‌های آلمانی، بواگن ما آمدند، ولی ما به آنها گفتیم هیچ سوسیالیستی از آنها نباید پیش ما بیاید و اگر آمدند آنوقت بدون جاروجنجال زیاد راهشان نمی‌دهیم. اگر مثلاً کارل لیبکنخت را پیش ما راه می‌دادند، با وی بگفتگو می‌نشستیم. وقتی ما پیامی خطاب به زحمتکشان همهٔ کشورها صادر کنیم و در آن پاسخ خود را به این سؤال که چگونه باید به جنگ پایان داد بدهیم، و وقتی سربازان پاسخ ما را خواندند که راه سیاسی خروج از جنگ را می‌دهد، آنوقت برادرخواندگی با گامهای عظیم پیش خواهد رفت. این کار برای آن ضرورت دارد که برادرخواندگی از مرحلهٔ دهشت غریزی در برابر جنگ بالاتر رفته و به آگاهی سیاسی روشن، به این نکته که چگونه باید از این جنگ خارج شد، برسد.

به مسئلهٔ سوم، همانا به ارزیابی لحظهٔ کنونی از نقطهٔ نظر وضع جنبش بین‌المللی کارگری و وضع سرمایه‌داری بین‌المللی می‌پردازم. از نقطهٔ نظر مارکسیسم وقتی که صحبت از امپریالیسم است و کشورهای سرمایه‌داری اینهمه با هم ارتباط دارند، بررسی اوضاع تنها یک کشور احمقانه است. و این ارتباط حالا، در دوران جنگ، بی‌اندازه قوی‌تر است. تمام بشریت در یک کلاف خونین سردرگم گشته و رهائی از آن به تنهائی میسر نیست. اگر کشورهائی کم و بیش پیشرفته وجود دارند، جنگ کنونی آنها را با چنان رشته‌هائی بهم مربوط ساخته است که رهائی تنها یک کشور از ورطهٔ آن محال و ابلهانه بنظر می‌رسد.

همهٔ ما‌ها موافقیم که زمام حکومت باید در دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان باشد. اما هر آینه اگر زمام حکومت بدست آنها بیفتد یعنی‌اگر زمام حکومت در دست پرولترها و نیمه‌پرولترها باشد، آنها چه می‌توانند و چه باید بکنند؟ وضع بغرنج و دشواری پیش می‌آید. و اگر ما دربارهٔ انتقال زمام حکومت سخن بگوئیم خطری پیش می‌آید که در انقلابهای پیشین نقش بزرگ بازی کرده است، و همانا: طبقهٔ انقلابی قدرت دولتی را در دست می‌گیرد و نمی‌داند که با آن چه بکند. نمونه‌های انقلابهائی که همانا از این رو شکست خورده‌اند، در تاریخ انقلابها هست. شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان که حالا با شبکهٔ خود سراسر روسیه را می‌پوشانند اکنون در مرکز تمام انقلاب قرار دارند؛ اما بنظرم ما آنها را بقدر کافی درک ننموده و بررسی نکرده‌ایم. اگر این شوراها زمام حکومت را بدست گیرند، آنوقت این دولت، دولتی بمعنای معمولی نخواهد بود. چنین قدرت دولتی درازمدتی در جهان نبوده، ولی همهٔ جنبش کارگری جهان به آن نزدیک می‌شد. این دولت همانا از نوع دولت کمون پاریس خواهد بود. چنین حکومتی دیکتاتوری خواهد بود یعنی نه بقانون، نه به ارادهٔ صوری اکثریت بلکه مستقیماً و بلاواسطه بزور و قهر متکی خواهد شد. زور و قهر وسیله و حربه حکومت است. پس بچه ترتیب شوراها این قدرت را بکار خواهند برد؟ آیا آنها به شیوهٔ قدیم اداره کشور از راه پلیس برخواهند گشت، آیا کشور را بوسیله ارگانهای قدیمی حکومت اداره خواهند کرد؟ بنظر من شوراها چنین کاری نمی‌توانند بکنند و در هر حال وظیفهٔ مستقیم‌شان تشکیل دولت غیربورژوازی است. من میان بلشویکها این دولت را با کمون پاریس بدان معنا مقایسه کردم که کمون پاریس ارگانهای قدیم ادارهٔ کشور را درهم شکست و ارگانهای کاملاً جدید و مستقیم و بلاواسطهٔ کارگری را جایگزین آنها ساخت. مرا متهم می‌کنند به اینکه در لحظهٔ کنونی کلمه‌ای که بیش از هر چیز سرمایه‌داران را می‌ترساند بکار بردم، چونکه آنها این کلمه را بعنوان آرزوی ایجاد مستقیم سوسیالیسم تلقی و تفسیر می‌کنند. اما من این کلمه را به معنای تعویض ارگانهای قدیم با ارگانهای جدید، با ارگانهای پرولتری، بکار بردم. مارکس می‌گفت

این بزرگترین گام در تمام جنبش جهانی پرولتری به پیش است (۶۵). مسئله مربوط به وظایف اجتماعی پرولتاریا برای ما اهمیت عظیم عملی دارد، چونکه از یکطرف، ما اکنون با همهٔ کشورهای دیگر مربوط هستیم و از این کلاف نمی‌توان رهائی یافت: یا پرولتاریا تماماً آزاد می گردد یا اینکه آنرا خفه می کنند؛ از طرف دیگر، وجود شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان — واقعیتی است. هیچکس شک ندارد که آنها سراسر روسیه را گرفته‌اند و قدرت حکومتی هستند و حکومت دیگری نمی‌تواند باشد. اگر چنین است پس ما باید برای خود روشن سازیم که شوراها چگونه می‌توانند این قدرت را بکار برند. می گویند که این حکومت همانند حکومت در فرانسه و در آمریکاست، ولی چنین چیزی در آنجا نیست و چنین حکومت بلاواسطه در آنجا ندارد.

قطعنامهٔ مربوط به لحظهٔ کنونی به سه بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول وضع عینی که جنگ امپریالیستی بوجود آورده و سرمایه‌داری جهانی در آن افتاده است، تعریف می‌شود؛ در بخش دوم — شرایط جنبش بین‌لمللی پرولتری، و در بخش سوم — وظایف طبقهٔ کارگر روس در صورت انتقال زمام حکومت بدست آن مشخص می گردد. در بخش اول این نتیجه گیری را فورمولبندی می کنم که سرمایه‌داری در دوران جنگ بیش از دوران قبل از جنگ رشد یافته است. سرمایه‌داری حالا دیگر رشته های کامل تولید را بدست خود گرفته است. انگلس حتی در سال ۱۸۹۱ — ۲۷ سال پیش هنگامیکه آلمانیها برنامهٔ ارفورت (۶۶) خود را تصویب کردند، می گفت نمی‌توان سرمایه‌داری را مثل سابق بعنوان فقدان نظم و ترتیب مورد تحلیل و تفسیر قرار داد (۶۷). این نوع تفسیر و تحلیل حالا دیگر کهنه شده است: اگر تراستهائی وجود دارند، پس بی‌نظمی وجود ندارد. سرمایه‌داری بویژه در قرن بیستم با گامهای بزرگ رشد کرده و پیش رفته است، و جنگ کاری کرده که طی ۲۵ سال صورت نگرفته بود. دولتی کردن صنایع نه تنها در آلمان بلکه در انگلستان هم، پیشرفت کرده است. از انحصار بطور کلی بسوی انحصار دولتی آمده‌اند. وضع عینی امور نشان داد که جنگ برشد سرمایه‌داری سرعت بخشیده و از سرمایه‌داری به امپریالیسم، از انحصار

بسوی دولتی شدن پیش رفته است. و این امر عموماً انقلاب سوسیالیستی را پیش کشیده و برای آن شرایط عینی ایجاد کرده است. با این ترتیب انقلاب سوسیالیستی با جریان جنگ پیش کشیده شده است.

انگلستان در دوران قبل از جنگ کشوری با حد اکثر آزادی بود که سیاستمدارانی از نوع سیاستمداران حزب کادت همواره به آن اشاره می‌کنند. علت وجود آزادی در انگلستان فقدان جنبش انقلابی در آنجا بود. جنگ فوراً همه چیز را دگرگون ساخت. کشوری که طی دهها سال چنین چیزی را بیاد ندارد که به آزادی مطبوعات سوسیالیستی سوءقصد شود، فوراً به سانسور صرفاً تزاریسمی پرداخت و همهٔ زندانها پر از سوسیالیستها شدند. سرمایه‌داران در آنجا طی قرون و اعصار یاد گرفته‌اند مردم را بدون توسل بزور و قهر اداره کنند، و اگر بقهر متوسل شده‌اند، پس احساس نموده‌اند که جنبش انقلابی رشد می‌یابد و چارهٔ دیگر نیست. وقتی ما متذکر میشدیم که لیبکنخت نمایندهٔ توده است در صورتیکه او تنهاست و صد پلخانف آلمانی مخالفش هستند، بما می‌گفتند که این تخیل و توهم است. ضمناً ناگفته نماند کسی که اقلاً یکبار در خارجه بوده و در جلسات کارگران حضور داشته، دیده است که هواخواهی و حسن‌نظر توده‌ها نسبت به لیبکنخت حقیقت مسلمی است. دوآتشه‌ترین مخالفین او مجبور بودند در برابر توده حیله بکار برند؛ و اگر خود را طرفدار وی نشان نمی‌دادند، کسی جرئت نمی‌کرد با وی مخالفت نماید. حالا دیگر کار از این مرحله هم گذشته است. حالا ما با اعتصابهای عظیم و پردامنه، با برادرخواندگی در جبهه سروکار داریم. پیش‌بینی در این مورد بزرگترین اشتباه خواهد بود، ولی اینکه هواخواهی از انترناسیونالیسم افزایش می‌یابد و هیجان انقلابی در ارتش آلمان آغاز می‌شود — این امر در هر حال حقیقتی است که نشان می‌دهد که انقلاب در آنجا نضج و قوام می‌گیرد.

حال به‌بینیم که پرولتاریای انقلابی چه وظایفی دارد؟ نارسائی عمده و اشتباه عمدهٔ همهٔ قضاوتهای سوسیالیستها در این است که مسئله را خیلی کلی مطرح می‌سازند — گذار به سوسیالیسم. ضمناً

باید دربارهٔ اقدامات و تدابیر مشخص سخن گفت. عده‌ای از آنها نضج یافته و عدهٔ دیگر هنوز قوام نگرفته‌اند. حالا ما لحظهٔ انتقال را از سر می‌گذرانیم. ما شکل‌هائی را آشکارا بمیان کشیده‌ایم که با شکل‌های دول بورژوازی جور نمی‌آیند: شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان آنچنان شکل دولت است که در هیچ کشوری نیست و نبود. این آنچنان شکلی است که مظهر نخستین گامها به سوی سوسیالیسم بوده و در آغاز جامعهٔ سوسیالیستی حتمی و ناگزیر است. و این حقیقت قاطع است. انقلاب روس شوراها را بوجود آورده است. در هیچ کشور بورژوازی جهان چنین مؤسسات دولتی وجود ندارد و نمی‌تواند باشد و هیچ انقلاب سوسیالیستی بجز این قدرت با قدرت دیگر نمی‌تواند عمل کند. شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان باید زمام حکومت را نه برای ایجاد جمهوری معمولی بورژوازی یا انتقال مستقیم به سوسیالیسم بدست گیرند. این کار ممکن نیست. پس برای چه باید زمام حکومت را بدست گیرند؟ آنها باید برای آن زمام حکومت را بدست گیرند که نخستین گامهای مشخص را به سوی این انتقال بردارند، گامهائی که می‌توان و باید برداشت. در این مورد ترس دشمن عمده بشمار می‌رود. به توده‌ها باید تلقین کرد که این گامها را باید هم اکنون برداشت، در غیر اینصورت حکومت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان بی‌معنا خواهد بود و فایده‌ای برای مردم نخواهد داشت.

سعی می‌کنم بدون داشتن تضاد با عقاید مارکسیستی‌مان به این سئوال که چه گامهای مشخصی می‌توانیم به مردم پیشنهاد کنیم پاسخ دهم.

برای چه ما می‌خواهیم که زمام حکومت بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان برسد؟

نخستین کاری که آنها باید انجام دهند — ملی کردن زمین است. همهٔ ملتها در این باره حرف می‌زنند. می‌گویند که این اقدام، تخیلی‌ترین اقدام است، ولی بهر حال همانا به این جهت آنرا عنوان می‌کنند که زمینداری روسی آنچنان کلاف سردرگمی است که

چاره‌ای نیست جز اینکه مرزبندی زمینها را لغو نمود و تحت مالکیت دولت درآورد. باید مالکیت خصوصی بر زمین را لغو نمود. این همان وظیفه‌ای است که در برابر ما مطرح است، چونکه اکثریت مردم طرفدار این اقدامند. برای این کار شوراها مورد نیاز ما هستند. این کار را با مأمورین سابق دولت نمی‌توان انجام داد.

اقدام دوم. ما نباید از «استقرار» سوسیالیسم طرفداری کنیم. این کار بزرگترین حماقت خواهد بود. ما باید سوسیالیسم را تبلیغ کنیم. اکثر ساکنان روسیه را دهقانان، صاحبان خرده‌پا، تشکیل می‌دهند که نمی‌توانند حتی دربارهٔ سوسیالیسم فکر کنند. ولی اینها علیه اینکه در هر روستائی بانک باشد و به آنها امکان دهد اقتصادیات خود را بهبود بخشند، چه می‌توانند بگویند. بر علیه این چیزی نمی‌توانند بگویند. ما باید این اقدامات عملی را میان دهقانان تبلیغ کنیم و آگاهی بضرورت این اقدامات را در آنها تقویت نمائیم.

سندیکات صاحبان کارخانه‌های قند مسئله دیگری است، و این، حقیقت دارد. در اینجا پیشنهاد ما باید جنبهٔ عملی مستقیم داشته باشد: این سندیکاتهای قوام‌یافته باید تحت مالکیت دولت درآیند. اگر شوراها می‌خواهند زمام حکومت را بدست گیرند، پس تنها برای این هدفهاست. برای کار دیگر نباید آنرا بدست گرفت. مسئله اینطور مطرح است: یا رشد بیش از پیش این شوراها یا اینکه مرگ شومی در انتظار آنهاست، همان سرنوشتی که در کمون پاریس پیدا کردند. اگر جمهوری بورژوازی لازم است، این کار را کادتها هم می‌توانند انجام دهند.

سخنان خود را با اشاره به نطقی که بیشترین تأثیر را در من بخشید بپایان می‌رسانم. یک کارگر معدن زغال سنگ نطق بسیار عالی میکرد و در آن بدون اینکه حتی یک کلمهٔ کتابی بکار برد تعریف مینمود که چگونه آنها انقلاب کردند. برای آنها این مسئله مطرح نبود که آیا رئیس جمهور خواهند داشت، اما این مسئله مورد توجه‌شان بود که وقتی معدن‌ها را گرفتند لازم خواهد بود از طنابها محافظت بعمل آید تا جریان تولید متوقف نشود. سپس مسئله نان

بمیان آمد که نداشتند، و آنها همچنین قرار گذاشتند آنرا بدست آورند. این برنامهٔ واقعی انقلاب است که از روی کتاب تهیه نشده است. و این، تصرف واقعی حکومت در محل است.

بورژوازی در هیچ جا مانند پیتر نظم و ترتیب پیدا نکرده است و سرمایه‌داران در اینجا زمام حکومت را در دست دارند، اما در محلها دهقانان بدون هیچگونه برنامهٔ سوسیالیستی تدابیر صرفاً عملی اتخاذ می‌کنند. تصور می‌کنم که فقط این برنامهٔ جنبش انقلابی بدرستی راه واقعی انقلاب را نشان می‌دهد. ما طرفدار آنیم که با بیشترین حزم و احتیاط به این اقدامات پرداخته شود، اما فقط آنها را باید بعمل آورد و فقط از این سو باید به جلو نگاه کرد، در غیر اینصورت راه چاره‌ای نیست. در غیر این صورت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان منحل خواهند شد و مرگ شومی در انتظار آنهاست، و اگر زمام حکومت واقعاً در دست پرولتاریای انقلابی بیفتد پس تنها برای پیشرفت است و بس. و پیشرفت — به معنای اقدامات مشخص است، با حرف تنها نمی‌توان راه خروج از جنگ را تأمین نمود. موفقیت کامل این اقدامات تنها در شرایط انقلاب جهانی میسر است در صورتیکه اگر انقلاب جنگ را خفه کند و کارگران همهٔ کشورها از آن پشتیبانی کنند، از این رو تصرف زمام حکومت — یگانه اقدام مشخص، یگانه راه چاره است.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در مجموعه آثار ن. لنین (و. اولیانف)، جلد ۱٤، بخش ۲ چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ۳٤۲ — ۳۵۸، ترجمه و چاپ شده است

۳

پایانسخن

دربارهٔ گزارش مربوط به لحظهٔ کنونی

۲۴ آوریل (۷ ماه مه)

رفیق کامنف با زبردستی در بارهٔ آوانتوریسم و ماجراجوئی داد سخن داد. باید روی این نکته مکث کرد. رفیق کامنف یقین دارد و مدعی است که ما ضمن مخالفت با شعار «مرده باد دولت موقت» تزلزل و نوسان نشان داده‌ایم. من با وی موافقم: تزلزلات از خط سیاست انقلابی البته بود و باید از این تزلزلات اجتناب کرد. تصور می‌کنم اختلاف نظرهای ما با رفیق کامنف چندان زیاد نیست، چونکه او ضمن موافقت با ما، موضع دیگری می‌گیرد. ماجراجوئی ما در چه بود؟ تلاش در جهت توسل به اقدامات قهری، ماجراجوئی بود. ما نمی‌دانستیم که آیا توده در این لحظهٔ پرتشویش به جانب ما نوسان و گرایش پیدا کرده است و اگر این نوسان شدید بود، مسئله صورت دیگر پیدا می‌کرد. ما شعار تظاهرات مسالمت‌آمیز دادیم و رفقائی از کمیتهٔ پتربورگ شعار دیگر دادند که ما لغو کردیم ولی موفق نشدیم از آن جلوگیری نمائیم، توده با شعار کمیتهٔ پتربورگ رفت. ما می‌گوئیم که شعار «مرده باد دولت موقت» — ماجراجویانه است و حالا نمی‌توان دولت را سرنگون ساخت، از این رو شعار تظاهرات مسالمت‌آمیز دادیم. ما می‌خواستیم که فقط به اکتشاف مسالمت‌آمیز نیروهای دشمن بپردازیم ولی دست به پیکار نزنیم، ولی کمیتهٔ پتربورگ کمی چپ‌تر رفت که در این مورد البته تبهکاری فوق‌العاده (۶۸) است. دستگاه سازماندهی محکم از آب بیرون نیامد: مصوبات ما را همه اجرا نمی‌کنند. همراه با شعار صحیح «زنده باد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان!» شعار ناصحیح «مرده باد دولت موقت» داده شد. در لحظهٔ عمل «کمی

چپ‌تر رفتن» بیجا و بیمورد بود. ما این عمل را بزرگترین تبهکاری، بی‌نظمی و سازمانشکنی می‌شماریم. ما اگر این گام را آگاهانه برمیداشتیم دقیقه‌ای در کمیتهٔ مرکزی نمی‌ماندیم. این واقعه بعلت ناکامل بودن دستگاه سازماندهی روی داد. راستی، ما نارسائیهائی در امر سازماندهی داشتیم. مسئله بهبود امر سازماندهی مطرح شده است.

منشویکها و شرکاء کلمه «ماجراجوئی» را تکرار می‌کنند، اما آنها واقعاً نه سازمانی داشتند و نه خط‌مشی‌ای. ما هم سازمان داریم و هم خط‌مشی.

در لحظه‌ای که بورژوازی همه نیروها را بسیج کرد و سنتر (مرکز ـــ م.) قایم شد، ما به تظاهرات مسالمت‌آمیز دست زدیم. فقط ما خط‌مشی سیاسی داشتیم. آیا اشتباهاتی هم بود؟ بلی، بود. آنکسی اشتباه نمی‌کند که دست بکار نمی‌زند. اما تشکل خوب کار دشواری است.

و حالا در بارهٔ کنترل.

ما با رفیق کامنف جز در مسئله کنترل با هم می‌رویم. او کنترل را عمل سیاسی می‌شمارد. ولی بطور ذهنی این کلمه را بهتر از چخییدزه و دیگران می‌فهمد. ما تن به کنترل نمی‌دهیم. به ما می‌گویند که خود را ایزوله و منفرد کرده‌اید و حرفهای دهشتناک دربارهٔ کمونیسم زده‌اید و بورژوا را تا سرحد غشوه ترسانده‌اید... باشد!.. اما باعث ایزوله شدن ما این عمل نیست. مسئلهٔ وام ما را ایزوله کرده است ـــ باعث ایزوله شدن ما همانا این است. همانا در چنین مسئله‌ای در اقلیت ماندیم. راستی، ما در اقلیت هستیم. ولی چه مانعی دارد! در این دوران شدت شوینیسم، سوسیالیست بودن، در اقلیت ماندن است و در اکثریت بودن به معنای شوینیست بودن. حالا دهقان به اتفاق میلیوکف با وام سوسیالیسم را می‌زند. دهقان بدنبال میلیوکف و گوچکف می‌رود. و این حقیقت است. دیکتاتوری بورژوادمکراتیک دهقانی ـــ فورمول قدیمی است.

برای هول دادن دهقانان به سوی انقلاب، باید پرولتاریا را جدا کرد و حزب پرولتری را مشخص ساخت، چونکه دهقانان شوینیست‌مشربند.

جلب دهقان در حال حاضر — به معنای تن دادن به صدقات سیلیوکف است.

دولت موقت را باید سرنگون ساخت، ولی نه حالا و نه از راه معمولی. ما با رفیق کامنف موافقیم ولی باید توضیح داده شود. رفیق کامنف به همین کلمه تکیه کرده است. بهرحال این تنها کاری است که می‌توانیم بکنیم.

رفیق ریکف می‌گوید که سوسیالیسم باید از کشورهای دیگر، از کشورهای صنعتی پیشرفته‌تر بیاید. اما چنین نیست. نمی‌توان گفت کی آغاز می‌کند و کی بپایان می‌رساند. این مارکسیسم نیست بلکه تقلید مسخره‌آمیز از مارکسیسم است.

مارکس گفته است که فرانسه آغاز می‌کند و آلمانی به انجام می‌رساند. آخر پرولتاریای روس بیش از هر کس دیگر موفقیت پیدا کرده است.

اگر ما می‌گفتیم: «بدون تزار، اما دیکتاتوری پرولتاریا» آنوقت جهشی از بالای سر خرده‌بورژوازی می‌شد. اما ما می‌گوئیم: از طریق شورای نمایندگان کارگران و سربازان به انقلاب کمک کن. نباید به رفرمیسم گرایش پیدا کرد. ما نه برای مغلوب شدن بلکه برای پیروز شدن مبارزه می‌کنیم، دست‌کم به موفقیت نسبی امیدواریم. اگر شکست بخوریم آنوقت موفقیت نسبی بدست می‌آوریم. و اینها رفرم خواهد بود. رفرمها وسیلهٔ کمکی برای مبارزهٔ طبقاتی است.

سپس رفیق ریکف می‌گوید دوران انتقالی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم وجود ندارد. چنین نیست. این سخن به معنای قطع رابطه با مارکسیسم است.

خط‌مشی‌ای که ما تعیین کرده‌ایم درست است و در آینده تمام اقدامات را بعمل خواهیم آورد تا چنین سازمانی داشته باشیم که سرکشهائی مانند اعضای کمیتهٔ پتربورگ نباشند که بدستورات کمیتهٔ مرکزی گوش ندهند. ما همانطوریکه شایستهٔ حزب واقعی است، رشد پیدا می‌کنیم.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در مجموعهٔ آثار ن. لنین (و. اولیانف)، جلد ۱٤، بخش ۲ چاپ شده است	از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳۱، ص ۳۶۱ — ۳۶۳ ترجمه و چاپ شده است

٤

سخنرانی در دفاع از قطعنامه مربوط به جنگ ۲۷ آوریل (۱۰ مه)

صورتجلسه

رفقا، طرح اولیهٔ قطعنامه مربوط به جنگ را در کنفرانس عمومی شهری خواندم. بمناسبت بحرانی که توجه و نیروی همهٔ رفقا را در پتروگراد بخود مشغول داشت، ما نتوانستیم این طرح را اصلاح کنیم. اما کمیسیون مربوطه دیروز و امروز با موفقیت کار کرد و در طرح قطعنامه تغییراتی داده شد و این طرح خیلی مختصر گردید و بنظر ما بهتر شد.

میخواهم چند کلمه‌ای دربارهٔ ساختار این قطعنامه صحبت کنم. قطعنامه از سه بخش تشکیل شده است: بخش اول مربوط به تحلیل طبقاتی جنگ و مربوط به برخورد اصولی ماست که چرا حزب از هر گونه اعتماد بوعده‌های دولت و از هرگونه پشتیبانی از دولت موقت برحذر می‌دارد. بخش دوم قطعنامه به مسئله مربوط به دفاع‌طلبی انقلابی به مثابهٔ جریان فوق‌العاده وسیع توده‌ای اختصاص دارد که اینک اکثریت عظیم مردم را علیه ما متحد ساخته است. مسئله این است که مفهوم طبقاتی این دفاع‌طلبی انقلابی را چگونه باید تعیین کرد، و این دفاع‌طلبی چه ماهیتی دارد و تناسب واقعی نیروها چگونه است و چطور ما باید با این جریان مبارزه کنیم. بخش سوم قطعنامه مربوط می‌شود به این مسئله که چگونه به جنگ خاتمه داد. به این مسئلهٔ عملی که برای حزب بیشترین اهمیت را دارد باید به تفصیل پاسخ گفت، و به نظر ما توانسته‌ایم پاسخ رضایتبخش به این مسئله بدهیم. در یک سلسله مقالات «پراودا» و روزنامه‌های

غیرمرکزی (که فوق‌العاده غیرمنظم بدست ما می‌رسند: پست کار نمی‌کند و باید از فرصتها استفاده کرد تا نشریات محلی را برای کمیتهٔ مرکزی دریافت نمود) که در آنها مقالات زیادی دربارهٔ جنگ بود، برخورد منفی به جنگ و به مسئلهٔ وام روشن شد. تصور می‌کنم رأی مخالف وام مسئله برخورد منفی بدفاع‌طلبی انقلابی را حل کرده است. امکان ندارم شرح مبسوط‌تری در این باره بیان دارم.

«جنگ کنونی از جانب هر دو گروه دولتهای متحارب جنگ امپریالیستی یعنی جنگی است که سرمایه‌داران بر سر تقسیم منافع حاصله از سلطه و سیادت بر جهان، بر سر بازارهای سرمایهٔ مالی (بانکی) و بر سر تابع ساختن ملیتهای ضعیف و غیره راه انداخته‌اند».

نکتهٔ اصلی و نخست ــ مسئله مربوط به مضمون جنگ، مسئلهٔ خصلت عمومی و سیاسی، مسئلهٔ مورد اختلاف است که سرمایه‌داران و سوسیال‌شوینیست‌ها با دقت و جدیت از آن طفره می‌روند. از این رو ما باید آنرا در جای اول قرار دهیم و اضافه کنیم:

«هر روز جنگ بورژوازی مالی و صنعتی را ثروتمندتر می‌کند و نیروهای پرولتاریا و دهقانان همهٔ کشورهای متحارب و سپس کشورهای بیطرف را ورشکسته و ناتوان می‌سازد. در روسیه طول دادن جنگ علاوه بر آن بزرگترین خطر را برای دستاوردهای انقلاب و برای رشد و اعتلای بیشتر آن در بر دارد.

انتقال زمام قدرت دولتی در روسیه بدست دولت موقت، دولت ملاکین و سرمایه‌داران این خصلت و مفهوم جنگ از جانب روسیه را تغییر نداده و نمی‌توانست تغییر بدهد».

این جمله‌ای که هم‌اکنون خواندم برای ما در تمام تبلیغات و آژیتاسیون اهمیت فراوان دارد. آیا خصلت طبقاتی جنگ حالا تغییر کرده است و آیا می‌تواند تغییر کند؟ پاسخ ما بر آن مبتنی است که زمام حکومت بدست ملاکین و سرمایه‌داران، بدست همان دولتی منتقل شده است که مقدمات این جنگ را فراهم کرده بود. پس از این می‌رسیم بیکی از حقایقی که خصلت جنگ را به آشکارترین وجهی نشان می‌دهند. خصلت طبقاتی که در تمام سیاست ــ سیاستی که

طبقات معین طی دهها سال تعقیب کرده‌اند یک چیز است و خصلت آشکار طبقاتی جنگ — چیز دیگر.

«این حقیقت مخصوصاً بوضوح در آن آشکار شد که دولت جدید نه فقط قراردادهای محرمانهٔ تزار نیکولای دوم را با دولتهای سرمایه‌داری انگلیس و فرانسه و غیره انتشار نداده است بلکه بدون نظرخواهی از مردم این قراردادهای محرمانه را که وعده غارت چین و ایران و ترکیه و اتریش و غیره را به سرمایه‌داران روس می‌دهند، رسماً تأیید کرده است. با کتمان این قراردادها ملت روس دربارهٔ خصلت واقعی جنگ فریب داده میشود».

پس بار دیگر خاطرنشان می‌سازم که ما به تأیید بویژه آشکار خصلت جنگ اشاره می‌کنیم. حتی اگر اصلاً قراردادهائی در میان نبوده، خصلت جنگ هیچ تغییر نمی‌یافت، چونکه موافقت میان گروههای سرمایه‌داران اغلب بدون هرگونه قراردادی ممکن است حاصل شود. اما قراردادها وجود دارند و اهمیت آنها بویژه واضح و آشکار است و ما برای متحد ساختن کار آژیتاتورها و مبلغین تأکید این حقیقت را لازم می‌شماریم و تصمیم گرفتیم این نکته را مشخص سازیم. توجه مردم به این حقیقت معطوف گشته و باید هم معطوف گردد، علی‌الخصوص که این قراردادها در کشور ما توسط تزار که سرنگون گشته، بسته شده است، پس توجه مردم باید به این نکته معطوف شود که دولتها جنگ را بر طبق قراردادهائی که دولتهای سابق بسته‌اند، ادامه می‌دهند. تصور می‌کنم که تضادهای موجود میان منافع سرمایه‌داران و ارادهٔ مردم در اینجا به برجسته‌ترین شکلی آشکار می‌شود و وظیفهٔ مبلغین آنست که ضمن افشاء این تضادها توجه مردم را به آنها معطوف دارند و سعی کنند ذهن توده را با توجه به آگاهی طبقاتی‌شان روشن سازند. مضمون قراردادها چنان است که در این باره نمی‌تواند جای شک و تردید باشد که این قراردادها بسرمایه‌داران از راه غارت کشورهای دیگر وعده سودهای کلان می‌دهند، چونکه این قراردادها همواره در همهٔ کشورها محرمانه و مکتوم می‌مانند. حتی یک جمهوری در جهان

نیست که سیاست خارجی خود را علنی و آشکار تعقیب نماید. تا نظام سرمایه‌داری هست نباید انتظار داشت که سرمایه‌داران دفاتر بازرگانی خود را باز کنند. وقتی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید هست، این مالکیت شامل مالکیت خصوصی بر سهام و بر معاملات مالی می‌شود. اساس عمدهٔ دیپلماسی کنونی همان معاملات مالی است که بغارت و اختناق ملیتهای ضعیف منجر می‌شود. بنظر ما اینها آن نکات اصلی هستند که تمام ارزیابی جنگ از آنها سرچشمه می گیرد. ما از آنها نتیجه گیری می کنیم:

«به این جهت حزب پرولتری بدون قطع رابطه کامل با انترناسیونالیسم یعنی با همبستگی برادرانه کارگران همهٔ کشورها در مبارزه علیه یوغ ستم سرمایه نمی‌تواند نه از جنگ کنونی پشتیبانی کند و نه از دولت کنونی و وامهای آن».

این نتیجه گیری عمده و اساسی ماست که تعیین کنندهٔ تمام سیاست ما و جدا کنندهٔ ما از تمام احزاب دیگر است هرچند که خود را سوسیالیستی نامیده‌اند. با این وضع که برای همهٔ ماها مسلم است مسئله برخورد ما بهمه احزاب سیاسی دیگر از پیش حل شده است.

سپس صحبت از آن است که دولت ما مسئلهٔ وعده‌ها را بویژه خیلی وسیع مطرح ساخته است. پیرامون این وعده‌ها تبلیغات طولانی شوراها که میان این وعده‌ها سردرگم شده‌اند و مردم را در معرض آزمایش قرار داده‌اند، جریان دارد. از این رو ما لازم می‌شماریم ارزیابی وعده‌ها، وعده‌هائی که البته برای مارکسیست هیچگونه اهمیتی ندارند به تحلیل صرفاً عینی وضع طبقاتی اضافه شود. اما این امر برای توده‌های وسیع اهمیت زیاد دارد، و برای سیاست حتی بیشتر حایز اهمیت است. شورای پتروگراد در این وعده‌ها سردرگم شده است و با وعدهٔ پشتیبانی، به آنها اعتبار می‌دهد. به این علت است که ما فورمولبندی زیرین را به این بند اضافه می کنیم:

«وعده‌های دولت کنونی دربارهٔ انصراف از الحاق‌طلبی یعنی انصراف از تصرف کشورهای دیگر یا انصراف از نگهداری قهری ملیتهائی در چارچوب روسیه قابل اعتماد نیست».

و چون کلمه «الحاق» کلمهٔ خارجی است، پس ما تعریف دقیق سیاسی آنرا می‌کنیم که نه حزب کادتها می‌تواند بکند و نه احزاب دمکراتهای خرده‌بورژوازی (نارودنیکها و منشویکها). کلماتی وجود ندارند که اینهمه بی‌معنی و رکیک بکار برده شوند.

«چونکه اولاً سرمایه‌داران که با هزاران رشتهٔ سرمایهٔ بانکی مربوطند بدون انصراف از میلیاردها سود حاصله از وامها و امتیازها و بنگاههای صنایع جنگی و غیره نمی‌توانند از تصرف کشورهای دیگر در جنگ کنونی خودداری نمایند؛ ثانیاً دولت جدید که از الحاق‌طلبی برای اغفال مردم منصرف شده است، نهم آوریل سال ۱۹۱۷ با زبان میلیوکف در مسکو اعلام داشته است که از الحاق‌طلبی منصرف نمی‌شود، این دولت با یادداشتی بتاریخ ۱۸ آوریل و با توضیح آن در تاریخ ۲۲ آوریل جنبهٔ استیلاگرانهٔ سیاست خود را تأیید کرده است.

از این رو کنفرانس ضمن برحذر داشتن مردم از وعده‌های پوچ و توخالی سرمایه‌داران اعلام می‌دارد که باید میان انصراف از الحاق‌طلبی در گفتار و خودداری از الحاق‌طلبی در کردار یعنی انتشار و الغای فوری کلیهٔ قراردادهای محرمانه غارتگرانه و واگذاری فوری حق حل این مسئله با رأی آزاد بهمهٔ ملیتها که آیا می‌خواهند کشورهای مستقل داشته باشند و یا جزو هر کشوری که مایلند بمانند، اکیداً فرق گذاشت».

ما اشاره به این نکته را لازم شمردیم، چونکه مسئله صلح بدون الحاق‌طلبی — مسئلهٔ اصلی در تمام این بحث‌های مربوط به شرایط صلح است. همهٔ احزاب اذعان دارند که صلح یکی از دو شق ناگزیر می‌شود و صلح توأم با الحاق‌طلبی، فاجعه و بلای بیسابقه برای همهٔ کشورهاست. و در برابر مردم کشوری که آزادی سیاسی در آن هست مسئله صلح را فقط بعنوان مسئله صلح بدون الحاق‌طلبی می‌توان مطرح ساخت و بس. از این رو ناگزیر باید از صلح بدون الحاق‌طلبی جانبداری کرد و لذا فقط این راه می‌ماند که بوسیلهٔ مبهم ساختن مفهوم الحاق‌طلبی دروغ گفت یا این مسئله

را کنار گذاشت. مثلاً «رچ» فریاد برمی‌آورد که باز گرداندن کورلاندیا در حکم خودداری از الحاق‌طلبی است. وقتی در برابر شورای نمایندگان کارگران و سربازان سخن می‌گفتم یکی از سربازان یادداشتی با این سؤال بدست من رساند: «ما باید برای استرداد کورلاندیا بجنگیم. مگر تصرف کورلاندیا بمعنای الحاق‌طلبی است؟». من می‌بایست پاسخ مثبت به این سؤال بدهم. ما مخالف آنیم که آلمان توانست بزور و بقهر کورلاندیا را بخاک خود ملحق سازد، ولی مخالف آنهم هستیم که روسیه کورلاندیا را بزور و قهر نگهدارد. مثلاً دولت ما بیانیه‌ای دربارهٔ استقلال لهستان صادر نموده و با جملات بی سر و تهی آنرا پر کرده است. این جملات حاکی از این است که لهستان باید اتحاد آزاد نظامی با روسیه داشته باشد. این سه کلمه فقط حاکی از یک حقیقت است. اتحاد آزاد نظامی کشور کوچک لهستان با کشور بزرگ روسیه در واقع انقیاد کامل نظامی لهستان است. این اتحاد می‌تواند از لحاظ سیاسی، آزادی بدهد، در هر حال مرزهای آن توسط اتحاد نظامی تعیین خواهند شد.

اگر ما برای آن مبارزه کنیم که سرمایه‌داران روسی صاحب کورلاندیا و لهستان در مرزهای سابق باشند پس سرمایه‌داران آلمانی حق دارند کورلاندیا را غارت کنند. آنها می‌توانند اعتراض نموده و بگویند که ما باهم لهستان را غارت می‌کردیم. هنگامیکه در اواخر قرن ۱۸ به تکه‌تکه کردن لهستان پرداختیم پروس یک دولت بسیار کوچک و ضعیف بود و روسیه بسیار بزرگ، و روسیه بیشتر غارت کرده‌است. حالا ما قوی‌تر شده‌ایم، پس اجازه بدهید تکهٔ بزرگتری را از آن قطع کرده و برداریم. بهیچ ترتیبی علیه این منطق سرمایه‌داران نمی‌توان اعتراض کرد. ژاپن در سال ۱۸۶۳ نسبت بروسیه صفر بود و در سال ۱۹۰۵ روسیه را درهم شکست (۶۹). آلمان در سالهای ۱۸۶۳ — ۱۸۷۳ نسبت به انگلستان صفر بود و حالا از آن قوی‌تر است. آنها می‌توانند اعتراض کرده بگویند: وقتی که کورلاندیا را از ما گرفتند، ما ضعیف بودیم، ولی حالا نیرومندتر از شما شده‌ایم و میخواهیم آنرا پس بگیریم. عدم انصراف

از الحاق‌طلبی — به معنای توجیه جنگهای بی‌پایان بر سر تسلط بر ملیتهای ضعیف است. انصراف از الحاق‌طلبی بمعنای واگذاری این حق بهر ملتی است که آزادانه تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهد جدا زندگی کند یا به اتفاق دیگران. البته برای اینکار باید نیروهای نظامی را خارج ساخت. کوچکترین تزلزل در مسئلهٔ الحاق‌طلبی به معنای توجیه جنگهای بی‌پایان است. پس در این مورد ما نمی‌توانستیم کوچکترین تزلزلی از خود نشان دهیم. پاسخ ما در مورد الحاق‌طلبی — تصمیم آزادانه ملتهاست. چه باید کرد که این آزادی سیاسی همچنین آزادی اقتصادی هم باشد؟ برای اینکار انتقال زمام حکومت بدست پرولتاریا و محو ستم سرمایه لازم و ضرور است.

حالا می‌پردازم به بخش دوم قطعنامه. «به اصطلاح «دفاع‌طلبی انقلابی» که اکنون در روسیه همهٔ احزاب نارودنیکی (سوسیالیستهای ملی، ترودویکها و سوسیالیست‌رولوسیونرها) و حزب اپورتونیستی سوسیال‌دمکرات منشویکها (کمیته تشکیلات، چخییدزه، تسرتلی و دیگران) و همچنین اکثر انقلابیون غیر حزبی را فرا گرفته است، از لحاظ مفهوم طبقاتی از یک طرف — نمایندهٔ منافع و نقطهٔ نظر دهقانان مرفه و بخشی از صاحبکاران خرده‌پا هستند که مانند سرمایه‌داران از راه اعمال زور و قهر بملتهای ضعیف سود می‌برند. از طرف دیگر — دفاع‌طلبی انقلابی نتیجهٔ اغفال بخشی از پرولترها و نیمه‌پرولترهای شهر و روستا توسط سرمایه‌داران است — پرولترها و نیمه‌پرولترهائی که از لحاظ وضع طبقاتی در سودهای سرمایه‌داران و در جنگ امپریالیستی ذینفع نیستند».

پس در اینجا وظیفهٔ ما این است که معین کنیم که روحیهٔ دفاع‌طلبی از میان چه قشرهائی می‌توانست بوجود آید و بوجود آمده است. روسیه — خرده‌بورژواترین کشور است و قشرهای بالای خرده‌بورژوازی مستقیماً در ادامهٔ این جنگ ذینفعند. دهقانان مرفه همانند سرمایه‌داران از آن سود می‌برند. از طرف دیگر توده‌های پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا به الحاق‌طلبی علاقمند نیستند چونکه سودهائی از سرمایهٔ بانکی دریافت نمی‌دارند. این طبقات چگونه می‌توانستند هوادار دفاع‌طلبی

انقلابی باشند؟ چنین برخورد این طبقات بدفاع‌طلبی انقلابی نتیجهٔ نفوذ ایدئولوژی سرمایه‌داران است که در قطعنامه با ذکر کلمه «اغفال» بیان گردیده است. آنها نمی‌توانند منافع سرمایه‌داران را از منافع کشور تمیز بدهند. از اینجا ما چنین نتیجه می‌گیریم:

«کنفرانس هرگونه اغماض و گذشت نسبت بدفاع‌طلبی انقلابی را مسلماً غیرمجاز و عملاً به معنای قطع کامل پیوند با انترناسیونالیسم و سوسیالیسم می‌شمارد. اما دربارهٔ روحیه دفاع‌طلبی توده‌های وسیع مردم باید گفت که حزب ما با این روحیه با توضیح خستگی‌ناپذیر آن حقیقت که خوشباوری ناآگاهانه نسبت بدولت سرمایه‌داران در لحظهٔ کنونی یکی از موانع عمده خاتمهٔ سریع جنگ است، مبارزه خواهد کرد».

در اینجا با آخرین کلمات آن خصوصیتی که روسیه را از همهٔ سایر کشورهای سرمایه‌داری غرب و از همهٔ جمهوریهای دمکراتیک سرمایه‌داری مشخص می‌سازد بیان شده است. چونکه در آنجا نمی‌توان گفت که خوشباوری توده‌های ناآگاه علت عمدهٔ ادامه جنگ است. در آنجا توده‌ها اکنون تحت فشار انضباط آهنین نظامی خرد شده‌اند و هرچه جمهوری دمکراتیک‌تر باشد انضباط در آن بیشتر است چونکه در جمهوری دمکراتیک‌تر حق بر «ارادهٔ مردم» متکی می‌شود. در روسیه به علت انقلاب چنین انضباطی نیست. توده‌ها آزادانه نمایندگان شوراها را که اکنون در هیچ جای جهان دیده نمی‌شود انتخاب می‌کنند. اما آنها ناآگاهانه خوشباورند و از این رو برای مبارزه مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این مورد جز توضیحات، کار دیگری نمی‌توان کرد. در اینجا توضیحات باید مربوط به وظایف مستقیم انقلابی و شیوه‌های عمل باشند. وقتی توده‌ها آزادند، تلاشهائی بنام اقلیت در جهت انجام کارهائی بدون تشریح آنها برای توده‌ها بلانکیسم بی‌معنی، — تلاش ماجراجویانهٔ آشکار خواهد بود. تنها با جلب توده‌ها — در صورتیکه اگر بتوان آنها را جلب نمود — تنها با این ترتیب پایهٔ محکمی برای پیروزی مبارزهٔ طبقاتی پرولتری ایجاد می‌کنیم.

حالا می‌پردازم به بخش سوم قطعنامه:

«دربارهٔ مهمترین مسئله مربوط به اینکه چگونه می‌توان زودتر و ضمناً نه با برقراری صلح از راه زور و قهر بلکه از راه واقعاً دمکراتیک به این جنگ سرمایه‌داران پایان داد، کنفرانس موافقت می‌کند و مقرر می‌دارد:

با استناع سربازان فقط یک طرف از ادامهٔ جنگ و با قطع سادهٔ عملیات جنگی از جانب یکی از طرفین متحارب نمی‌توان به این جنگ پایان بخشید».

این فکر اختتام جنگ را غالباً افرادی بما تحمیل می‌کنند که دلشان می‌خواهد مبارزه با دشمن را بوسیلهٔ تحریف نظریاتش — به شیوهٔ معمولی سرمایه‌داران که اختتام بی‌معنای جنگ با استناع یکجانبه از آن را بما نسبت می‌دهند تسهیل نمایند. و آنها اعتراض کرده و می‌گویند: «جنگ را نمی‌توان با بزمین انداختن سرنیزه‌ها پایان داد» — این فورمولبندی سربازی است که نمایندهٔ تیپیک دفاع‌طلبی انقلابی بشمار می‌رود. من می‌گویم که این اعتراض و مخالفت نیست، بلکه ایدهٔ آنارشیستی است که می‌توان بدون تغییر طبقات حاکمه به جنگ پایان بخشید؛ این ایده یا آنارشیستی است که اهمیت و معنای رسمی ندارد ویا ایدهٔ مبهم پاسیفیستی است که رابطه میان سیاست و طبقهٔ ستمدیده را ابداً درک نمی‌کند. جنگ مصیبت است و صلح — نعمت... البته این فکر را باید برای توده‌ها توضیح داد و تفهیم نمود. اصلاً همهٔ قطعنامه های ما برای قشرهای رهبری، برای مارکسیستها نوشته می‌شود و بهیچوجه برای خواندن توده‌ها بدرد نمی‌خورد، اما باید دستور متحدکنندهٔ همه سیاست برای هر مبلغ و آژیتاتور باشد. بدین منظور یک بند دیگر اضافه شده است:

«کنفرانس باز و باز هم علیه تهمت‌های رذیلانه‌ای که سرمایه داران بما می‌زنند که گویا ما هوادار صلح جداگانه (صلح علیحده) با آلمان هستیم، اعتراض می‌کند. ما سرمایه‌داران آلمانی را عیناً مانند سرمایه‌داران روسی و انگلیسی و فرانسوی وغیره دزد و راهزن می‌شماریم و امپراتور ویلهلم را هم عیناً مانند نیکولای

دوم و پادشاهان انگلیس و ایتالیا و رومانی و مانند همهٔ شاهان دیگر، راهزن تاجدار می‌شماریم».

دربارهٔ این بند قطعنامه مباحثاتی در کمیسیون درگرفت، از یکطرف بدین مناسبت که گویا اینکه ما در اینجا سبک بیش از حد معمولی بکار برده‌ایم و از طرف دیگر گویا اینکه پادشاهان انگلیس و ایتالیا و رومانی شایستهٔ آن نبودند که در اینجا نامی از آنان برده شود. اما پس از مباحثات مفصل روی این نظریهٔ واحد توافق حاصل کردیم که در لحظهٔ حاضر که هدف‌مان رد و تکذیب آن اتهاماتی است که «بیرژوکا» (۷۰) اغلب بطور خشن و «رچ» بطور ظریف و «یدینستوو» با کنایه‌های مستقیم می‌کوشیدند به ما وارد کنند، — در چنین مسئله‌ای با در نظر داشتن وسیع‌ترین توده‌ها باید این مفاهیم را بروشن‌ترین و شدیدترین وجهی مورد انتقاد قرار داد. و اگر به ما بگویند: اگر شما ویلهلم را راهزن می‌شمارید به ما کمک کنید او را سرنگون سازیم، ما می‌توانیم در پاسخ بگوئیم، سایرین هم عموماً راهزن هستند و با آنها هم باید مبارزه کرد، پادشاهان ایتالیا و رومانی را هم نباید فراموش نمود، در میان متحدین ما هم نظایر آنها پیدا می‌شوند. این دو بند شامل اعتراض به اتهاماتی است که میخواهند کار را به تالانگری و فحاشی بکشانند. همانا به این علت است که ما باید از این ببعد به مسئلهٔ جدی عملی بپردازیم که چگونه باید به این جنگ پایان داد.

«حزب ما با صبر و حوصله اما پیگیرانه این حقیقت را برای مردم توضیح خواهد داد که جنگ‌ها بوسیلهٔ دولتها صورت می‌گیرند، و جنگها همیشه با سیاست طبقات معین پیوند ناگسستنی دارند، و این جنگ را می‌توان تنها بوسیلهٔ انتقال همهٔ قدرت دولتی حداقل در چند کشور متحارب بدست طبقهٔ پرولترها و نیمه‌پرولترها که واقعاً قادرند به ستم سرمایه پایان دهند، خاتمه داد و به صلح دمکراتیک رسانید».

این حقایق که جنگ‌ها بوسیلهٔ سرمایه‌داران صورت می‌گیرند و با منافع طبقاتی آنها رابطه دارند — برای مارکسیست حقایق مسلم

بشمار می‌روند. ضرورت پیدا نمی‌کند که مارکسیست روی این نکته مکث نماید. اما همه مبلغین و آژیتاتورهای ماهر باید بلد باشند بدون بکار بردن کلمات خارجی این حقیقت را برای توده‌های وسیع توضیح دهند، چونکه مباحثات ما بطور معمولی به فحاشی پوچ و توخالی مبدل می‌شود که هیچ نتیجه‌ای ندارد. ما در تمام بخشهای قطعنامه به این مسئله نزدیک می‌شویم. ما می گوئیم که برای پی بردن به ماهیت جنگ باید پرسید این جنگ بنفع کیست؛ تا معلوم شود که به چه وسیله می‌توان آنرا پایان داد، باید پرسید این جنگ برای چه طبقاتی فایده ندارد. رابطه در اینجا روشن است و از اینجا سپس چنین نتیجه گرفته می‌شود:

«طبقهٔ انقلابی پس از گرفتن زمام قدرت دولتی در روسیه بدست خود، اقداماتی در جهت محو سلطهٔ اقتصادی سرمایه‌داران، اقداماتی در جهت خنثی کردن کامل سیاسی آنها بعمل خواهد آورد و بیدرنگ و آشکارا صلح دمکراتیک را بر پایه انصراف کامل از هر گونه الحاق‌طلبی و غرامت بهمهٔ ملتها پیشنهاد خواهد کرد».

اگر ما بنام طبقهٔ انقلابی سخن می گوئیم، مردم حق دارند بپرسند: خوب، شما، شما اگر بجای آنها بودید برای پایان بخشیدن به جنگ چه کار می‌کردید؟ این سئوال حتمی است. حالا مردم ما را بعنوان نمایندهٔ خود انتخاب می‌کنند و ما باید پاسخ کاملاً دقیق بدهیم. طبقهٔ انقلابی پس از بدست گرفتن زمام حکومت از آنجا شروع خواهد کرد که پایهٔ سلطهٔ سرمایه‌داران را ویران سازد و شرایط دقیق صلح را بهمهٔ ملتها پیشنهاد خواهد نمود، چونکه اگر پایهٔ سلطهٔ اقتصادی سرمایه‌داران ویران نشود آنوقت کارها فقط روی کاغذ خواهد ماند. تنها طبقهٔ پیروزمند می‌تواند این کار را بکند، و می‌تواند سیاست را تغییر دهد.

بار دیگر می گویم: برای توده‌های رشدنیافتهٔ مردم این حقیقت حلقه‌های رابطی می‌خواهد که افراد فاقد آمادگی را وارد مسئله نمایند. تمام اشتباه و تمام دروغ مطبوعات عامه‌فهم در بارهٔ جنگ این است که این مسئله را کنار می گذارند و دربارهٔ آن سکوت می‌کنند و

چنین جلوه می‌دهند که مبارزهٔ طبقات وجود نداشت و گویا دو کشور در محیط دوستی زندگی می‌کردند و یکی بدیگری حمله کرد و این یکی بدفاع از خود پرداخت. این قضاوت عامیانه که در آن حتی سایه‌ای از واقعیت وجود ندارد، — اغفال آگاهانهٔ مردم توسط افراد باسواد است. اگر ما بتوانیم به این مسئله نزدیک شویم آنوقت هر نمایندهٔ مردم، ماهیت امر را درک می‌کند؛ چونکه منافع طبقات حاکمه یک چیز است، و منافع طبقات ستمدیده — یک چیز دیگر.

اگر طبقهٔ انقلابی زمام حکومت را بدست گیرد چه خواهد شد؟

«این اقدامات و این پیشنهاد آشکار صلح اعتماد کامل کارگران کشورهای متحارب را نسبت به یکدیگر ایجاد خواهد کرد...»

حالا چنین اعتمادی نمی‌تواند باشد و ما این اعتماد را با کلمات بیانیه‌ها ایجاد نخواهیم کرد. اگر اندیشمندی گفته است که زبان به انسان داده شده است که افکار خود را پنهان نگهدارد، دیپلماتها همواره می‌گویند: «کنفرانسها برای فریب و اغفال توده‌های مردم تشکیل می‌شوند». نه تنها سرمایه‌داران بلکه سوسیالیستها هم چنین فکر می‌کنند. از جمله، این نکته را دربارهٔ کنفرانسی که بورگبیئرگ تشکیل می‌دهد می‌توان گفت.

«...و ناگزیر بقیام‌های پرولتاریا علیه آن دولتهای امپریالیستی منجر خواهد شد که با صلح پیشنهادی مخالفت خواهند ورزید».

وقتی حالا دولت سرمایه‌داری می‌گوید: «ما طرفدار صلح بدون الحاق هستیم»، کسی این ادعا را باور نمی‌کند. توده‌های مردم دارای شم و غریزه طبقات ستمکش هستند که به آنها می‌گوید هیچ چیز تغییر نکرده است. تنها هنگامیکه در یک کشور سیاست عملاً تغییر کند، اعتماد و تلاش در جهت قیامها بوجود خواهد آمد. ما دربارهٔ «قیامها» سخن می‌گوئیم چونکه صحبت از همهٔ کشورهاست. «انقلاب در یک کشور روی داده و حالا باید در آلمان بوقوع پیوندد» — این قضاوت مجعول و نادرست است. می‌خواهند نوبت برقرار کنند، ولی نباید اینکار را کرد. همهٔ ماها انقلاب سال ۱۹۰۵ را از سر

گذرانده‌ایم و همه‌مان شنیده یا دیده‌ایم که چگونه این انقلاب موجب اعتلای ایده‌های انقلابی در سراسر جهان شد، که مارکس همواره به آن اشاره می‌کرد. انقلاب ساختنی نیست و نمی‌توان نوبتی برای آن برقرار ساخت. سفارش انقلاب هم ممکن نیست، — انقلاب رشد پیدا می‌کند. این شیادی محض است که در روسیه مخصوصاً اغلب بکار برده می‌شود. به مردم می‌گویند: شما در روسیه انقلاب کردید و حالا نوبت آلمانهاست. اگر شرایط عینی تغییر کنند، آنوقت قیام حتمی و ناگزیر است. اما ما نمیدانیم در کدام نوبت، در چه لحظه‌ای و با چه موفقیتی. به ما می‌گویند: اگر طبقهٔ انقلابی در روسیه زمام حکومت را بدست گیرد و در کشورهای دیگر قیام نشود، آنوقت حزب انقلابی چه باید بکند؟ آنوقت چه باید کرد؟ آخرین مادهٔ قطعنامهٔ ما به این سؤال پاسخ می‌دهد.

«مادامیکه طبقهٔ انقلابی در روسیه تمام زمام قدرت دولتی را بدست نگرفته است، حزب ما از آن احزاب و گروههای پرولتری در خارجه که عملاً اکنون در دوران جنگ علیه دولتهای امپریالیستی خود و بورژوازی خود مبارزه انقلابی می‌کنند همه‌جانبه پشتیبانی خواهد کرد».

و این، همهٔ آن چیزی است که ما می‌توانیم بیدرنگ وعده بدهیم و باید انجام دهیم. انقلاب در همهٔ کشورها رشد و اعتلاء می‌یابد، ولی کسی نمی‌داند که چه وقت و در چه مقیاسی رشد و اعتلاء می‌یابد. در همهٔ کشورها کسانی هستند که به مبارزهٔ انقلابی علیه دولتهای خود اشتغال دارند. ما باید از آنها و تنها از آنها پشتیبانی کنیم. و این کاری است درست و بقیه دروغ است. و ما اضافه می‌کنیم:

«حزب بویژه از پروسه اخوت و برادرخواندگی تودهٔ سربازان همهٔ کشورهای متحارب که در جبهه آغاز شده است پشتیبانی خواهد کرد...».

این تذکر به اعتراض پلخانف است که می‌گوید: «چه نتیجه‌ای از آن حاصل می‌شود؟ خوب، برادری و اخوت برقرار کنید، بعد

چی؟ اینکه به معنای امکان صلح جداگانه در جبهه است». این تردستی است، نه دلیل جدی. ما طالب برادرخواندگی در همهٔ جبهه‌ها هستیم و در این راه می‌کوشیم. وقتی ما در سوئیس کار می‌کردیم متن پیام را بدو زبان: در یکطرف بزبان فرانسه و در طرف دیگر بزبان آلمانی چاپ کردیم، و ما به آنچیزی دعوت می‌کردیم که سربازان روسی را هدایت می‌کنیم. تنها به برادرخواندگی میان روسیه و آلمان اکتفاء نمی‌کنیم بلکه همه را به برادرخواندگی و اخوت دعوت می‌کنیم. حالا این برادرخواندگی را به چه مفهومی باید فهمید؟

«...و در راه تبدیل این پدیدهٔ خودانگیختهٔ همبستگی ستمدیدگان به جنبش آگاهانه و حتی‌الامکان متشکل‌تر در جهت انتقال همهٔ قدرت دولتی در همهٔ کشورهای متحارب بدست پرولتاریای انقلابی کوشش خواهد نمود».

حالا پروسهٔ اخوت و برادرخواندگی یک جریان خودانگیخته است و نباید در این باره خود را گول زد. باید به این نکته اذعان نمود تا مردم را گمراه نساخت. سربازان برادرخوانده فکر سیاسی روشن ندارند. این غریزه ستمکشان که خسته شده و زجر دیده و از اعتماد به سرمایه‌داران دست برمی‌دارند، می‌گوید: «تا شما در آنجا دربارهٔ صلح حرف می‌زنید و ما دو سال و نیم است که این حرفها را می‌شنویم، — خودمان شروع می‌کنیم». این همان غریزهٔ راستین طبقاتی است. بدون چنین غریزه‌ای امر انقلاب نومیدانه می‌بود. چونکه شما می‌دانید که اگر کارگران خودشان را آزاد نمی‌کردند کسی آنها را آزاد نمی‌کرد. اما آیا این غریزه کافی است؟ تنها با غریزه چندان کاری نمی‌توان انجام داد. از این رو این غریزه باید به آگاهی مبدل گردد.

در پیام «خطاب به سربازان همهٔ کشورهای متحارب» به این سئوال: این برادرخواندگی به چی باید تبدیل شود؟ — پاسخ می‌دهیم و می‌گوئیم — به انتقال زمام قدرت سیاسی بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان. البته سربازان آلمانی شوراهای خود را بنام‌های دیگر می‌نامند، این مسئله مهم نیست. اما اصل مطلب در آنست

که ما قبول داریم که این کار بدون شک درست است و جنبهٔ خودانگیخته دارد و ما تنها به تشویق آن اکتفاء نمی‌کنیم و این وظیفه را در برابر خود قرار می‌دهیم که این نزدیکی خودانگیخته کارگران و دهقانان ملبس بلباس سربازی همهٔ کشورها را به جنبش آگاهانه مبدل سازیم که هدفش — انتقال زمام حکومت در همهٔ کشورهای متحارب بدست پرولتاریای انقلابی است. این یک وظیفهٔ بسیار دشواری است، ولی وضعی که در آن بشریت زیر سلطهٔ سرمایه‌داران قرار داده شده است، فوق‌العاده سخت و دشوار است و بشریت را مستقیماً بورطهٔ هلاکت می‌کشاند. از این رو باعث خشم و نفرت بسیار شدیدی می‌شود که ضامن و وثیقهٔ انقلاب پرولتری است.

این، قطعنامهٔ ماست که توجه کنفرانس را به آن جلب می‌کنیم.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در مجموعهٔ آثار ن. لنین (و. اولیانف)، جلد ۱۴، بخش ۲ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ۳۸۷ — ۴۰۰ ترجمه و چاپ شده است

۵

قطعنامه دربارهٔ جنگ

۱

جنگ کنونی از جانب هر دو گروه دولتهای متحارب جنگ امپریالیستی یعنی جنگی است که سرمایه‌داران بر سر تقسیم منافع حاصله از سلطه و سیادت بر جهان، بر سر بازار سرمایهٔ مالی (بانکی)

و بر سر تابع ساختن ملیتهای ضعیف و غیره راه انداخته‌اند. هر روز جنگ بورژوازی مالی و صنعتی را ثروتمندتر می‌کند و نیروهای پرولتاریا و دهقانان همهٔ کشورهای متحارب و سپس کشورهای بیطرف را ورشکسته و ناتوان می‌سازد. در روسیه طول دادن جنگ علاوه بر این، بزرگترین خطر را برای دستاوردهای انقلاب و برای رشد و اعتلای بیشتر آن در بر دارد.

انتقال زمام قدرت دولتی در روسیه بدست دولت موقت، دولت ملاکین و سرمایه‌داران این خصلت و مفهوم جنگ از جانب روسیه را تغییر نداده و نمی‌توانست تغییر بدهد.

این حقیقت مخصوصاً بوضوح در آن آشکار شد که دولت جدید نه فقط قراردادهای محرمانهٔ تزار نیکولای دوم با دولتهای سرمایه‌داری انگلیس و فرانسه و غیره را انتشار نداده است بلکه بدون نظرخواهی از مردم این قراردادهای محرمانه را که وعدهٔ غارت چین و ایران و ترکیه و اتریش و غیره را به سرمایه‌داران روس می‌دهند رسماً تأیید کرده است. با کتمان این قراردادها ملت روس دربارهٔ خصلت واقعی جنگ فریب داده می‌شود.

به این جهت حزب پرولتری بدون قطع رابطهٔ کامل با انترناسیونالیسم یعنی با همبستگی برادرانه کارگران همهٔ کشورها در مبارزه علیه یوغ ستم سرمایه نه از جنگ کنونی می‌تواند پشتیبانی کند و نه از دولت کنونی و وامهای آن.

وعده‌های دولت کنونی دربارهٔ انصراف از الحاق‌طلبی یعنی انصراف از تصرف کشورهای دیگر یا انصراف از نگهداری قهری ملیتهائی در چارچوب روسیه قابل هیچ اعتمادی نیست. چونکه اولاً سرمایه‌داران که با هزاران رشتهٔ سرمایهٔ بانکی مربوطند بدون انصراف از میلیاردها سود حاصله از وامها و امتیازها و بنگاههای صنایع جنگی و غیره نمی‌توانند از تصرف کشورهای دیگر در جنگ کنونی خودداری نمایند؛ ثانیاً دولت جدید که از الحاق‌طلبی برای اغفال مردم منصرف شده است، نهم آوریل سال ۱۹۱۷ با زبان میلیوکف در مسکو اعلام داشته است که از الحاق‌طلبی منصرف نمی‌شود

و این دولت با یادداشتی بتاریخ ۱۸ آوریل و با توضیح آن در تاریخ ۲۲ آوریل جنبهٔ استیلاگرانه سیاست خود را تأیید کرده است. از این رو کنفرانس ضمن برحذر داشتن مردم از وعده‌های پوچ و توخالی سرمایه‌داران اعلام می‌دارد که باید میان انصراف از الحاق‌طلبی در گفتار و خودداری از الحاق‌طلبی در کردار یعنی انتشار و الغای فوری کلیهٔ قراردادهای محرمانهٔ غارتگرانه و واگذاری فوری حق حل این مسئله با رأی آزاد به همهٔ ملیتها که آیا می‌خواهند کشورهای مستقل داشته باشند ویا جزو هر کشوری که مایلند بمانند، اکیدا فرق گذاشت.

۲

به اصطلاح «دفاع‌طلبی انقلابی» که اکنون در روسیه همهٔ احزاب نارودنیکی (سوسیالیستهای ملی، ترودویکها و سوسیالیست رولوسیونرها) و حزب اپورتونیستی سوسیال‌دمکرات منشویکها (کمیتهٔ تشکیلات، چخییدزه، تسرتلی و دیگران) و همچنین اکثر انقلابیون غیر حزبی را فرا گرفته است، از لحاظ مفهوم طبقاتی از یکطرف نمایندهٔ منافع و نقطهٔ نظر دهقانان مرفه و بخشی از صاحبکاران خرده‌پا هستند که مانند سرمایه‌داران از راه اعمال زور و قهر به ملتهای ضعیف سود می‌برند و از طرف دیگر «دفاع‌طلبی انقلابی» نتیجه اغفال بخشی از پرولترها و نیمه‌پرولترهای شهر و روستا توسط سرمایه‌داران است — پرولترها و نیمه‌پرولترهائی که از لحاظ وضع طبقاتی در سودهای سرمایه‌داران و در جنگ امپریالیستی ذینفع نیستند.

کنفرانس هرگونه اغماض و گذشت نسبت به «دفاع‌طلبی انقلابی» را مسلماً غیر مجاز و عملاً به معنای قطع کامل پیوند با انترناسیونالیسم و سوسیالیسم می‌شمارد. اما دربارهٔ روحیهٔ دفاع‌طلبی توده‌های وسیع مردم باید گفت که حزب ما با این روحیه از طریق توضیح خستگی‌ناپذیر آن حقیقت که خوشباوری ناآگاهانه نسبت بدولت سرمایه‌داران در لحظهٔ کنونی یکی از موانع عمدهٔ خاتمه سریع جنگ است، مبارزه خواهد کرد.

۳

دربارهٔ مهمترین مسئله مربوط به اینکه چگونه می‌توان زودتر و ضمناً نه با برقراری صلح از راه زور و قهر بلکه از راه واقعاً دمکراتیک به این جنگ سرمایه‌داران پایان داد، کنفرانس قبول می‌کند و مقرر می‌دارد:

با امتناع سربازان فقط یکطرف از ادامهٔ جنگ و با قطع سادهٔ عملیات جنگی از جانب یکی از طرفین متحارب نمی‌توان به این جنگ پایان بخشید.

کنفرانس باز و باز هم علیه تهمت‌های رذیلانه‌ای که سرمایه‌داران برضد ما شایع می‌سازند که گویا ما هوادار صلح جداگانه (صلح علیحده) با آلمان هستیم اعتراض می‌کند. ما سرمایه‌داران آلمانی را عیناً مانند سرمایه‌داران روسی و انگلیسی و فرانسوی و غیره دزد و راهزن می‌شماریم و برآنیم که امپراتور ویلهلم هم عیناً مانند نیکولای دوم و پادشاهان انگلیس و ایتالیا و رومانی و مانند همهٔ شاهان دیگر راهزن تاجدار است.

حزب ما با صبر و حوصله اما بطور مصرانه این حقیقت را برای مردم توضیح خواهد داد که جنگ‌ها بوسیله دولتها صورت می‌گیرند و جنگها همیشه با سیاست طبقات معین پیوند ناگسستنی دارند و این جنگ را میتوان تنها بوسیلهٔ انتقال همهٔ قدرت دولتی اقلا در چند کشور متحارب بدست طبقهٔ پرولترها و نیمه‌پرولترها که واقعاً قادرند به ستم سرمایه پایان دهند، خاتمه داد و به صلح دمکراتیک رسانید.

طبقهٔ انقلابی پس از گرفتن زمام قدرت دولتی در روسیه بدست خود، اقداماتی در جهت محو سلطه اقتصادی سرمایه‌داران، اقداماتی در جهت خنثی کردن کامل سیاسی آنها بعمل خواهد آورد و بیدرنگ و آشکارا صلح دمکراتیک را بر پایهٔ انصراف کامل از هر گونه الحاق‌طلبی و غرامت به همهٔ ملتها پیشنهاد خواهد کرد. این اقدامات و این پیشنهاد آشکار صلح اعتماد کامل کارگران کشورهای متحارب را نسبت به یکدیگر ایجاد خواهد کرد و ناگزیر به قیامهای

پرولتاریا علیه آن دولتهای امپریالیستی منجر خواهد شد که با صلح پیشنهادی مخالفت خواهند ورزید.

مادامیکه طبقهٔ انقلابی در روسیه تمام زمام قدرت دولتی را بدست نگرفته است، حزب ما از آن احزاب و گروههای پرولتری در خارجه که عملاً اکنون در دوران جنگ علیه دولتهای امپریالیستی خود و بورژوازی خود مبارزه انقلابی می‌کنند همه‌جانبه پشتیبانی خواهد کرد. حزب بویژه از پروسهٔ اخوت و برادرخواندگی تودهٔ سربازان همهٔ کشورهای متحارب که در جبهه آغازشده است، پشتیبانی خواهد کرد و در راه تبدیل این پدیدهٔ خودانگیختهٔ همبستگی ستمدیدگان به جنبش آگاهانه و حتی‌الامکان متشکل‌تر در جهت انتقال همهٔ قدرت دولتی در همهٔ کشورهای متحارب بدست پرولتاریای انقلابی کوشش خواهد نمود.

«پراودا» شماره ٤٤،
۱۲ ماه مه (۲۹ آوریل)
سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳۱، ص ٤۰۳ — ٤۰٦ ترجمه و چاپ شده است

٦

قطعنامه

دربارهٔ برخورد به دولت موقت

کنفرانس کشوری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه اذعان دارد که

۱) دولت موقت از لحاظ خصلت طبقاتی خود ارگان سلطه و سیادت ملاکان و بورژوازی است؛

۲) این دولت و طبقاتی که نماینده‌شان است از لحاظ اقتصادی و سیاسی با امپریالیسم روس و انگلیس-فرانسه پیوند ناگسستنی دارند؛

۳) این دولت حتی برنامهٔ اعلام‌شدهٔ خود را فقط بطور ناکامل و تنها تحت فشار پرولتاریای انقلابی و تا حدی خرده‌بورژوازی اجرا می‌کند؛

٤) نیروهای سازمان‌دهندهٔ ضدانقلاب بورژوائی و ملاکی ضمن استتار خود با پرچم دولت موقت، در شرایط اغماض آشکار از جانب این دولت حالا دیگر به حمله و تعرض علیه دمکراسی انقلابی پرداخته‌اند: بطوریکه دولت موقت اعلام موعد انتخابات مجلس مؤسسان را به تعویق می‌اندازد و از تسلیح همگانی مردم ممانعت بعمل می‌آورد و با انتقال همهٔ زمینها بدست مردم مخالفت می‌ورزد در حالیکه شیوهٔ ملاکی حل مسئلهٔ ارضی را به آنها تحمیل می‌کند و جلوی معمول شدن روز کار هشت‌ساعته را می‌گیرد و تبلیغات ضدانقلابی (گوچکف و شرکاء) را در ارتش نادیده می‌گیرد و کادر ارشد فرماندهی ارتش را برضد سربازان سازمان می‌دهد و قس علیهذا؛

٥) دولت موقت ضمن حفظ سودهای سرمایه‌داران و ملاکین قادر نیست در رشتهٔ اقتصادی (خواربار و غیره) یک سلسله تدابیر انقلابی را که به مناسبت خطر مستقیم فاجعه اقتصادی ضرورت مسلم و فوری دارند، اتخاذ نماید؛

٦) در عین حال این دولت در لحظهٔ حاضر به اعتماد و بتوافق مستقیم با شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد متکی است که تا کنون برای اکثر کارگران و سربازان یعنی دهقانان سازمان رهبری کننده است؛

۷) هر اقدام دولت موقت هم در ساحهٔ سیاست خارجی و هم سیاست داخلی چشم پرولترهای شهر و روستا و نیمه‌پرولترها را باز خواهد کرد و قشرهای مختلف خرده‌بورژوازی را وادار خواهد ساخت این یا آن موضع سیاسی را بگیرند.

کنفرانس با توجه به نکات بالا مقرر می‌دارد:

۱) کار طولانی در جهت روشنگری و تنویر ذهن طبقاتی پرولتری

و برای متحد و همپیوسته ساختن پرولترهای شهر و روستا علیه تزلزلات خرده‌بورژوازی ضرورت دارد، زیرا تنها چنین کاری موجبات انتقال موفقیت‌آمیز همهٔ قدرت دولتی بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان یا ارگانهای دیگر (ارگانهای خودگردان محلی و مجلس مؤسسان و نظایر آنها) که مستقیماً مظهر ارادهٔ مردم هستند فراهم می‌سازد.

۲) برای چنین فعالیتی کار همه‌جانبه در درون شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، افزایش تعداد آنها، تقویت نیروهای آنها، همپیوستگی داخلی گروههای پرولتری و انترناسیونالیستی حزب ما لازم و ضرور است.

۳) برای تحکیم و توسعهٔ فوری دستاوردهای انقلاب در محلها لازم است که با اتکاء به اکثریت پایدار اهالی محل، اقدامات ابتکاری در جهت تحقق آزادیها و سرنگونی حکومت‌های ضدانقلابی و انجام اقدامات اقتصادی — کنترل تولید و توزیع و نظایر آنها همه‌جانبه توسعه یابد، متشکل گردد و تقویت پذیرد.

٤) بحران سیاسی ۱۹ — ۲۱ آوریل که یادداشت دولت موقت ایجاد کرده بود، نشان داد که حزب زمامدار کادتها با متشکل ساختن عناصر ضدانقلابی هم در ارتش و هم در خیابانها به تلاشهائی در جهت گلوله‌باران کارگران میپردازد. در نتیجهٔ وضع ناپایدار ناشی از وجود قدرت دوگانه تکرار چنین تلاشهائی ناگزیر و حتمی است و حزب پرولتاریا موظف است با تمام نیرو به مردم بگوید که متشکل و مسلح شدن پرولتاریا، نزدیکترین اتحاد آن با ارتش انقلابی و قطع رابطه با سیاست ابراز اعتماد نسبت به دولت موقت برای جلوگیری از خطر تیربارانهای جمعی پرولتاریا نظیر آنکه در روزهای ژوئن سال ۱۸٤۸ در پاریس رویداد — خطری که جداً تهدید می‌کند، لازم و ضرور است.

«پراودا» شماره ٤۲،
دهم ماه مه (۲۷ آوریل)
سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۱، ص ٤۰۷ — ٤۰۹
ترجمه و چاپ شده است

۷

قطعنامه دربارهٔ تجدید نظر در برنامهٔ حزب (۷۱)

کنفرانس تجدید نظر در برنامهٔ حزب را در جهت زیرین ضروری می‌شمارد:

۱) ارزیابی امپریالیسم و دوران جنگهای امپریالیستی به مناسبت نزدیک شدن انقلاب سوسیالیستی؛ مبارزه با تحریف مارکسیسم از طرف به اصطلاح «دفاع‌طلبان» که شعار مارکس را که گفته است: «کارگران میهن ندارند» (۷۲) فراموش کرده‌اند؛

۲) اصلاح مواد و بندهای مربوط بدولت با روح خواست نه جمهوری بورژوا-پارلمانی، بلکه جمهوری دمکراتیک پرولتری-دهقانی (یعنی از نوع دولت فاقد پلیس و ارتش دائمی و فاقد مأمورین دارای امتیاز)؛

۳) حذف یا اصلاح بخشهای منسوخ برنامهٔ سیاسی؛

۴) حک و اصلاح تعدادی از مواد برنامهٔ سیاسی حداقل، به منظور اشارهٔ دقیق‌تر بخواستهای دمکراتیک پیگیرانه‌تر؛

۵) تغییر و اصلاح کامل نقاط بسیار زیادی از بخش اقتصادی منسوخ برنامهٔ حداقل و مواد مربوط به آموزش ملی؛

۶) حک و اصلاح برنامهٔ ارضی مطابق با قطعنامه مصوب در بارهٔ مسئله ارضی؛

۷) اضافه کردن خواست ملی شدن سندیکاتها و بنگاههائی نظیر آنها که به بیشترین وجهی برای این کار آماده هستند؛

۸) اضافه کردن تعریف جریانات اصلی سوسیالیسم معاصر.

کنفرانس به کمیتهٔ مرکزی مأموریت میدهد که بر این اساسها پیش‌نویس برنامهٔ حزب را طی دو ماه برای تسلیم آن به کنگرهٔ حزب به منظور تصویب، تهیه نماید. کنفرانس از همهٔ سازمانها

و از همهٔ اعضای حزب به بحث و بررسی طرحهای برنامه و اصلاح آنها و به تهیه طرحهای متقابل دعوت میکند.

ضمیمهٔ شماره ۱۳
روزنامهٔ «سالداتسکایا
پراودا»، ۱۶ (۳)
ماه مه سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۱، ص ۴۱۴ — ۴۱۵
ترجمه و چاپ شده است

۸

گزارش دربارهٔ مسئلهٔ ارضی
۲۸ آوریل (۱۱ ماه مه)

صورتجلسه

رفقا، مسئلهٔ ارضی از طرف حزب ما حتی در دوران نخستین انقلاب آنچنان به تفصیل مورد بحث و مداقه قرار گرفته است که تصور می‌کنم در حال حاضر مقدمات کافی برای حل آن فراهم است و اینکه شعبهٔ کنفرانس مرکب از رفقائی که از نزدیک با این مسئله آشنا بوده و به آن علاقمندند بدون حک و اصلاح اساسی با طرح قطعنامهٔ پیشنهادی موافقت کرده است مؤید غیر مستقیم این نکته باشد. از این رو به کوتاهترین ملاحظات بسنده می‌کنم. و چون همهٔ اعضای کنفرانس طرح قطعنامه را بعنوان نسخه اصلاحی دارند، پس حاجت بقرائت کامل آن نیست.

اعتلای جنبش ارضی در سراسر روسیه اکنون آشکارترین و مسلم‌ترین واقعیت برای همگان است. برنامهٔ حزب ما — برنامهٔ پیشنهادی منشویکها که در کنگرهٔ استکهلم در سال ۱۹۰۶ (۸۳) تصویب گردیده بود در جریان نخستین انقلاب روس مردود شمرده شد. در این کنگره منشویکها طرح مونیسیپالیزاسیون خود را از تصویب گذراندند

که کنه مطلب در آن از اینقرار بود: زمینهای دهقانی، ابشینی (زمینهای مشاع — م.) و زمینهای جنب خانه‌ها در تملک دهقانان باقی می‌مانند. زمینهای اربابی از دست مالکان آنها بدست ارگانهای خودگردان محلی می‌رسند. یکی از دلایل عمدهٔ منشویکها برله این برنامه این بود که دهقانان هرگز انتقال زمینهای دهقانی را بدست دیگری جز دهقانان درک نمی‌کنند. کسی که صورتجلسات کنگرهٔ استکهلم را بررسی کرده باشد بخاطر دارد که هم گزارشگر ماسلف و هم کوستروف مخصوصاً روی این استدلال تکیه می‌کردند. نباید فراموش کرد — حالا این نکته اغلب فراموش می‌شود — که این امر در آستانهٔ تشکیل مجلس دومای اول بود که عوامل عینی دربارهٔ خصلت جنبش دهقانی و دربارهٔ نیروی آن وجود نداشت. همه می‌دانستند که روسیه در آتش حریق انقلاب اصلاحات ارضی می‌سوزد، ولی کسی نمیدانست که جنبش اصلاحات چگونه سازمان داده خواهد شد و جنبش انقلاب دهقانی چگونه خواهد بود. تحقیق دربارهٔ اینکه این کنگره تا چه اندازه مظهر نظریهٔ جدی و عملی خود دهقانان است، امکان نداشت و به این جهت این استدلالهای منشویکها چنین نقشی ایفاء کردند. بلافاصله پس از کنگرهٔ استکهلم حزب نخستین تأیید چشمگیر این امر که تودهٔ دهقانی به این مسئله چگونه نگاه می‌کند بدست ما رسید. هم در دومای اول و هم در دومای دوم خود دهقانان «طرح ۱۰۴ گانه» (۷۴) مبتنی بر کار را مطرح ساختند. من مخصوصاً امضاهای زیر این طرح را بررسی می‌کردم و با نظریات نمایندگان و با این امر که آنها بکدام طبقه تعلق دارند و تا چه حدی می‌توان آنها را دهقان نامید، آشنا می‌شدم. من با قاطعیت تمام در آن کتابی که سانسور تزاری آنرا سوزاند و با وجود این آنرا دوباره چاپ خواهم کرد (۷۵) ادعا می‌کردم که اکثریت عظیم از این ۱۰۴ امضاء، امضای خود دهقانان بود. در این طرح ملی کردن زمین درخواست می‌شد. دهقانان می‌گفتند که همهٔ زمین به تملک دولت درآید.

با این ترتیب مطلب سر آنست که چگونه باید توضیح داد که در مجلس دوما که دو بار تشکیل شده است نمایندگان دهقانان

سراسر روسیه ملی شدن زمین را بر آن اقدامی که منشویکها در هر دو مجلس دوما از نقطه نظر منافع دهقانی پیشنهاد میکردند، ترجیح دادند. منشویکها پیشنهاد می‌کردند که دهقانان زمینهای خود را تحت مالکیت خود نگهدارند و فقط زمینهای اربابی باید ملی شود، اما دهقانان گفتند که آنها تمام زمین خود را بدست مردم می‌دهند. چگونه باید این نکته را توضیح داد؟ سوسیالیست‌رولوسیونرها چنین توضیح می‌دهند که دهقانان روس به مناسبت ابشینی بودنشان سوسیالیزاسیون را بر پایهٔ کار می‌پسندند. در تمام این عبارت‌پردازی کوچکترین معنا و مفهوم صحیح وجود ندارد و اینها همه‌اش حرف است. ولی چگونه باید این نکته را توضیح داد؟ فکر می‌کنم که دهقانان بدان علت به این نتیجه رسیده‌اند که همهٔ زمینداری روس اعم از زمینداری دهقانی و اربابی و ابشینی و جنبی تماماً سرشار از شرایط نیمه‌سرواژی قدیم است و دهقانان از نقطهٔ نظر شرایط بازار می‌بایستی انتقال زمین بدست مردم را طلب می‌کردند. دهقانان می‌گویند که سردرگمی وضع زندگی سابق ارضی را ممکن است فقط با ملی کردن علاج نمود. نظریهٔ آنها جنبهٔ بورژوائی دارد: آنها استفادهٔ برابر از زمین را به مثابهٔ گرفتن زمین از دست ملاک می‌شمارند، نه برابری صاحبکاران علیحده. ملی کردن یعنی تقسیم عملی همهٔ زمینها. و این بزرگترین طرح بورژوائی است. هیچ دهقانی دربارهٔ برابری و سوسیالیزاسیون نگفته، ولی همه می‌گفتند که بیش از این نمی‌توان منتظر ماند، باید مرزبندیها را از کلیهٔ زمینها برداشت، یعنی نمی‌توان در شرایط قرن ۲۰ بشیوهٔ قدیم به کشاورزی پرداخت. اصلاحات استولیپینی از همان وقت مسئلهٔ ارضی را باز هم بیشتر سردرگم کرده است (۷۶). و این آن چیزی است که دهقانان با درخواست ملی کردن زمین می‌خواهند بگویند. این بدان معناست که همهٔ زمینها بطور کلی بطرز جدید تقسیم شود. هیچگونه اشکال گوناگون زمینداری نباید باشد. در اینجا هیچ سوسیالیزاسیونی وجود ندارد. این خواست دهقانان تقسیم برابر نامیده می‌شود بطوریکه نتیجهٔ مختصر آمار زمینداری سال ۱۹۰۵ نشان می‌دهد — ۳۰۰ خانوار دهقانی و یک

ملاک هر کدام ۲۰۰۰ دسیاتین زمین دارند و از این لحاظ این درخواست البته در حکم تقسیم برابر است، ولی از اینجا چنین بر نمی‌آید که این به معنای برابر ساختن همهٔ اقتصادیات کوچک میان خودشان است. طرح ۱۰۴ گانه عکس آنرا می‌گوید.

این نکتهٔ اساسی است که باید گفته شود تا این نظریه از لحاظ علمی مستدل گردد که ملی کردن در روسیه از نقطهٔ نظر بورژوادمکراتیک ضرورت دارد. اما این کار لازم است، چونکه ضربت عظیم به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید شمرده می‌شود. تصور اینکه پس از الغای مالکیت خصوصی بر زمین در روسیه همه چیز بحال سابق خواهد ماند، تصور باطل و ابلهانه است.

سپس در طرح قطعنامه نتیجه‌گیریها و خواستهای عملی می‌شود. از اصلاحات کوچک نکات زیر را خاطرنشان می‌سازم: در بند اول گفته شده است: «حزب پرولتاریا با تمام قوا از مصادره و ضبط فوری و کامل کلیهٔ املاک اربابی پشتیبانی می‌کند...» — بجای «از... پشتیبانی می‌کند» — باید گفت «در راه... مبارزه می‌کند...». ما اینطور نگاه نمی‌کنیم که دهقانان، زمین‌شان کم است و باید بیشتر به آنها زمین داد. این یک نظریه رایج است؛ ما می‌گوئیم که زمینداری اربابی اساس ستمی است که دهقانان را خفه و عقب‌مانده می‌کند. مطلب سر این نیست که زمین دهقانان کم است یا نه؛ نابود باد سرواژ — از نقطهٔ نظر مبارزهٔ انقلابی طبقاتی مسئله اینطور مطرح است، نه از نقطهٔ نظر آن مأمورانی که می‌گویند چقدر آنها زمین دارند و بر حسب چه مقیاسهائی باید زمینها را تقسیم کرد. پیشنهاد می‌کنم که بند ۲ و ۳ جابجا شوند، چونکه برای ما ابتکار انقلابی مهم است، و قانون باید نتیجهٔ آن باشد. اگر شما منتظر باشید تا قانون نوشته شود و خودتان انرژی انقلابی بکار نبرید، آنوقت نه قانونی خواهید داشت و نه زمینی.

اغلب با ملی کردن مخالفت می‌کنند و می‌گویند که این کار دستگاه عظیمی از مأمورین می‌خواهد. این نکته صحیح است، اما مالکیت دولتی به معنای این است که هر دهقانی اجاره‌دار

زمین دولتی است. اجارهٔ مجدد ممنوع است. اما دهقان چقدر زمین اجاره می‌کند و چه زمینی را می‌گیرد — این مسئله تماماً توسط ارگان دمکراتیک مربوطه حل می‌شود، نه ارگان بوروکراتیک.

بجای برزگران (دهقانان مزدبگیر — م.) «کارگران کشاورزی» گذاشته می‌شود. برخی از رفقا گفتند که کلمهٔ «مزدبگیر» موهن است و به این کلمه معترضند. این کلمه باید حذف شود.

حالا صحبت از کمیته‌ها یا شوراهای پرولتری-دهقانی در حل مسئلهٔ ارضی بدرد نمی‌خورد، زیرا همانطوریکه می‌بینیم دهقانان شوراهای نمایندگان سربازان را تشکیل داده‌اند و با این ترتیب جدائی پرولتاریا و دهقانان صورت گرفته است.

میدانیم که احزاب دفاع‌طلب خرده‌بورژوازی طرفدار آنند که مسئله زمین تا تشکیل مجلس مؤسسان به تعویق بیفتد. ما طرفدار آنیم که زمینها فوراً با حداکثر نظم و ترتیب بدهقانان واگذار شود. ما مطلقاً مخالف تصرف‌های آنارشیستی هستیم. شما بدهقانان پیشنهاد می‌کنید که با ملاکین سازش کنند. ما می‌گوئیم که همین حالا باید زمین را گرفت و آنرا برای مبارزه با قحطی کاشت تا کشور را از شر آن افلاسی که با سرعت عظیم نزدیک می‌شود نجات داد. حالا نباید نسخه‌های شینگاریوف و کادتها را پذیرفت که پیشنهاد می‌کنند تا تشکیل مجلس مؤسسان که موعدش معلوم نیست صبر کرد یا دربارهٔ اجارهٔ زمین با ملاکین قرار و مدار گذاشت. دهقانان حالا دیگر زمین را بلاعوض تصرف می‌کنند یا یک چهارم اجاره‌بها را می‌پردازند.

رفیقی قطعنامه‌ای از محلی، از استان پنزنسکایا آورده است که در آن گفته می‌شود، دهقانان وسایل کشاورزی ملاکین را می‌گیرند ولی آنها را میان خانوارهای دهقانی تقسیم نمی‌کنند بلکه تحت مالکیت اجتماعی در می‌آورند و نوبت و قاعدهٔ معینی برقرار میسازند تا بوسیلهٔ آنها همهٔ زمینها کشت و زرع شود. آنها به منظور افزایش تولیدات کشاورزی به این اقدامات دست می‌زنند. این واقعیت علیرغم ملاکین و سرمایه‌داران که فریاد برآورده و می‌گویند این آنارشی

و هرج و مرج است، اهمیت عظیم اصولی دارد. اگر شما بگوئید و فریاد برآورید که این کار، آنارشی و هرج و مرج است، و دهقانان روش انتظار در پیش گیرند، آنوقت هرج و مرج واقعی خواهد بود. دهقانان نشان می‌دهند که شرایط اقتصادی و کنترل اجتماعی را بهتر از مأمورین دولتی می‌فهمند و صدبار بهتر از آنها بکار میبرند. چنین اقدامی که البته برای روستای کوچکی به آسانی انجام‌پذیر است، ناگزیر بسوی انتقال به اقدامات وسیعتر هول می‌دهد. اگر دهقانان این را بیاموزند و دارند می‌آموزند، دیگر کاردانی پروفسورهای بورژوازی لازم نیست و آنها خودشان به این ضرورت پی می‌برند که وسایل کشاورزی نه تنها در اقتصادیات کوچک بلکه برای کشت و زرع همهٔ زمینها مورد استفاده قرار گیرد. مهم نیست که آنها این کار را چگونه انجام می‌دهند: ما نمیدانیم که آنها قطعات زمین را برای شخم و کشت مشترک یکی می‌کنند و مهم نیست که شیوه‌های مختلف بکار می‌برند. مهم فقط آن است که آنها خوشبختانه آن عدهٔ زیاد روشنفکر خرده‌بورژوائی را در برابر خود ندارند که خود را مارکسیست و سوسیال‌دمکرات می‌نامند و با افاده و قیافهٔ موقر به مردم یاد می‌دهند که هنوز وقت انقلاب سوسیالیستی نرسیده است و به این جهت دهقانان نباید زمینها را حالا تصرف نمایند. خوشبختانه تعداد چنین آقایانی در روستاهای روس کم است. هر آینه اگر دهقانان با موافقت ملاکین به تصرف زمینها اکتفاء می‌کردند ولی تجربه خود را بطور دستجمعی بکار نمی‌بردند آنوقت شکست آنها ناگزیر و حتمی بود و کمیته‌های دهقانی بازیچه‌دست می‌شدند و نتیجهٔ بازی هیچ بهیچ تمام می‌شد. به این جهت است که ما پیشنهاد می‌کنیم بند هشتم* به پیش‌نویس قطعنامه اضافه شود.

چون می‌دانیم که این ابتکار را خود دهقانان محلی از خود نشان داده‌اند وظیفه و تکلیف ما این است که بگوئیم ما از این ابتکار پشتیبانی می‌کنیم و آنرا توصیه می‌نمائیم. و تنها این امر

---

* به همین جلد، ص ۱۲۵ مراجعه شود. ه. ت.

ضامن آنست که انقلاب محدود به اقدامات ظاهری نشود، و مبارزه با بحران برای بحث در دبیرخانه‌ها و نامه‌های بی‌مغنی شینگاریوف باقی نمی‌ماند و در واقع آنها از راه سازمان‌یافته پیشاپیش در پیکار با قحطی و مبارزه برای افزایش تولید پیش می‌روند.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در مجموعهٔ آثار ن. لنین (و. اولیانف)، جلد ۱۴، بخش ۲ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ۴۱۶ — ۴۲۱ ترجمه و چاپ شده است

۹

قطعنامه دربارهٔ مسئله ارضی

وجود زمینداری اربابی در روسیه تکیه‌گاه مادی حکومت ملاکین خاوندی (ملاکین صاحب دهقانان سرف — م.) و وثیقهٔ احیای احتمالی رژیم سلطنتی است. این زمینداری ناگزیر اکثریت قریب به اتفاق اهالی روسیه، یعنی دهقانان را به فقر و اسارت و خواری و تمامی کشور را به عقب‌ماندگی در کلیهٔ شئون زندگی محکوم می‌کند.

زمینداری دهقانی در روسیه اعم از زمینهای واگذاری (۷۷) (به ایشین‌ها و خانوارهای دهقانی) یا خصوصی (زمینهای اجاره‌ای و خریداری‌شده) سراپا در تار و پود پابند روابط و مناسبات قدیمی و نیمه‌فئودالی است و دهقانان را به رده‌هائی تقسیم می‌کند که از دوران سرواژ و درهم برهمی قطعه‌زمینها و غیره و غیره به راث رسیده است. ضرورت برانداختن تمام این حدفاصل‌های کهنه و زیان‌بخش، لزوم «بی‌سرز کردن» زمینها و تغییر کلیهٔ مناسبات زمینداری اربابی و مناسبات کشاورزی مطابق با شرایط جدید اقتصادی سراسر

روسیه و جهان، پایهٔ مادی مجاهدات دهقانان در راه ملی کردن کلیهٔ زمینهای کشور است.

تخیلات خرده‌بورژوائی که تمام احزاب و گروههای نارودنیکی مبارزهٔ توده‌های دهقانی را برضد زمینداری اربابی سرواژی و بطور کلی برضد تمام قیود سرواژ موجود در تمام سیستم زمینداری و بهره‌برداری از زمین در روسیه را در لفافهٔ آن می‌پوشانند، هر شکلی داشته باشد خود این مبارزه حاکی از تلاش و مجاهدتی است دارای جنبهٔ کاملاً بورژوادمکراتیک و مسلماً مترقی و از لحاظ اقتصادی ضروری که هدفش درهم‌شکستن قطعی کلیهٔ این قیود است.

ملی کردن زمین در عین حالیکه یک عمل بورژوائی دال بر حداکثر آزادی ممکن و متصور مبارزهٔ طبقاتی در جامعهٔ سرمایه‌داری است و نیز دال بر آنست که استفاده از زمین از حشو و زواید غیربورژوائی آزاد شده است. گذشته از این ملی کردن زمین بعنوان الغای مالکیت خصوصی بر زمین بطور کلی عملاً چنان ضربت محکمی به مالکیت خصوصی بر تمام وسایل تولید می‌زند که حزب پرولتاریا باید از هر جهت به انجام یک چنین تحولی کمک کند.

از طرف دیگر دهقانان مرفه روسیه اکنون مدتهاست عناصر بورژوازی دهقانی را بوجود آورده‌اند و بدون شک اصلاحات ارضی استولیپینی به این عناصر نیرو بخشید و موجب تکثیر و تقویت آنها گردید. در قطب دیگر روستا برزگران یعنی پرولترها و توده نزدیک به آنها یعنی دهقانان نیمه‌پرولتر به همان نسبت تقویت و تکثیر شدند.

درهم شکستن و برانداختن زمینداری اربابی هرچه جدی‌تر و پیگیرتر باشد و بطور کلی هرچه اصلاحات ارضی بورژوادمکراتیک در روسیه جدی‌تر و پیگیرتر باشد به همان نسبت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریای کشاورزی نیز برضد دهقانان مرفه (بورژوازی دهقانی) با نیرو و سرعت بیشتری توسعه خواهد یافت.

چون انقلاب پرولتری اروپا که دارد آغاز می‌شود تأثیر مستقیم و شدید در کشور ما نخواهد داشت، سرنوشت و سرانجام انقلاب روس بسته به این است که آیا پرولتاریای شهر موفق خواهد شد پرولتاریای روستا را بدنبال خود بکشد و تودهٔ نیمه‌پرولترهای ده را به آن ملحق سازد یا اینکه این توده بدنبال بورژوازی دهقانی روان خواهد شد که مایل به اتحاد با گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها و سرمایه‌داران و ملاکین و بطور کلی با ضدانقلاب است.

کنفرانس با توجه به چنین موضع و تناسب طبقاتی مقرر می‌دارد:

۱) حزب پرولتاریا با تمام قوا در راه مصادره و ضبط فوری و کامل کلیهٔ املاک اربابی روسیه (و همچنین املاک تیول و کلیساها و املاک خاندان سلطنتی (۷۸) و غیره و غیره) مبارزه می‌کند.

۲) حزب در راه انتقال فوری کلیهٔ زمینها بدست دهقانان متشکل در شوراهای نمایندگان دهقانان یا دیگر ارگانهای محلی خودگردان که واقعاً بطور کاملاً دمکراتیک انتخاب شده باشند و بکلی مستقل از ملاکین و مأمورین سازمانهای اداری هستند، جداً مبارزه می‌کند.

۳) حزب پرولتاریا خواستار ملی کردن کلیهٔ اراضی کشور است؛ ملی کردن که به معنی واگذاری حق مالکیت کلیهٔ اراضی بدولت است، حق ادارهٔ امور زمینها را به مؤسسات دمکراتیک محلی واگذار می‌کند.

٤) حزب باید هم برضد حکومت موقت جداً مبارزه کند که خواه با زبان شینگاریوف و خواه ضمن اظهارات جمعی خود «سازش داوطلبانه با ملاکین» یا به عبارت دیگر اصلاحاتی را که عملاً جنبهٔ اربابی دارد، بدهقانان تحمیل می‌کند و آنها را به جرم «اقدامات خودسرانه» به مجازات یعنی به اعمال قوهٔ قهریه از جانب اقلیت اهالی (ملاکین و سرمایه‌داران) علیه اکثریت تهدید می‌نماید، — و هم برضد تزلزلات خرده‌بورژوائی اکثریت نارودنیکها و سوسیال‌دمکراتهای منشویک که بدهقانان توصیه می‌کنند قبل از تشکیل مجلس مؤسسان از ضبط و مصادرهٔ زمینها عموماً خودداری نمایند.

۵) حزب بدهقانان توصیه می‌کند با نظم و ترتیب زمینها را

ضبط و مصادره نمایند و نگذارند کوچکترین خسارت و زیانی به اموال وارد آید و بکوشند که تولید افزایش یابد.

۶) بطور کلی تمام اصلاحات ارضی فقط در صورتی موفقیت‌آمیز و پایدار خواهد بود که سراسر کشور کاملاً دمکراسی شود یعنی از یکطرف پلیس و ارتش دائمی و دستگاه اداری که کارمندان آن عملاً دارای امتیازند از بین بروند و از طرف دیگر خودمختاری کاملاً وسیعی به سازمانهای محلی داده شود که بکلی از قید نظارت و قیمومیت مقامات بالا آزاد باشند.

۷) باید بیدرنگ و در همه‌جا به ایجاد سازمان مجزا و مستقل پرولتاریای کشاورزی پرداخت که ممکن است هم بصورت شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی (و نیز شوراهای ویژهٔ نمایندگان دهقانان نیمه‌پرولتر) باشد و هم بصورت تشکیل گروهها یا فراکسیونهای پرولتری در شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان و در کلیهٔ سازمانهای اداری محلی و شهری و غیره و غیره.

۸) حزب باید از ابتکار آن کمیته‌های دهقانی که در یکسلسله از نقاط روسیه ابزار و وسایل کشاورزی متعلق بملاکین و دواب آنان را به دهقانانی که در این کمیته‌ها متشکل شده‌اند واگذار می‌کنند تا از آنها در کشت و زرع کلیهٔ زمینها بطور اجتماعی و منظم استفاده شود پشتیبانی کند.

۹) حزب پرولتاریا باید به پرولترها و نیمه‌پرولترهای روستا توصیه کند بکوشند از هر ملک اربابی یک سازمان کشاورزی نسبتاً بزرگ نمونه تشکیل دهند که توسط شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی زیر نظر کارشناسان کشاورزی و با استفاده از بهترین وسایل فنی به حساب جامعه اداره شود.

شمارهٔ ٤٥ «پراودا»، ۱۳ ماه مه (۳۰ آوریل) سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ٤۲۵ — ٤۲۸ ترجمه و چاپ شده است

۱۰

قطعنامه درباره‌ٔ شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان

کنفرانس پس از بررسی گزارشها و اطلاعیه‌های رفقائی که در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان نقاط مختلف روسیه کار می‌کنند، مقرر می‌دارد:

انقلاب در یکسلسله از نقاط ولایات از راه سازمان خودساخته‌ٔ پرولتاریا و دهقانان در شوراها، از راه برکناری ابتکاری مقامات حاکمه قدیمی، از راه تشکیل سیلیس پرولتری و دهقانی و انتقال همه‌ٔ زمینها بدست دهقانان، از راه برقراری کنترل کارگران در کارخانه‌ها و معمول ساختن روز کار هشت‌ساعته و از راه افزایش دستمزدها و تأمین جریان غیر نزولی تولید و برقراری نظارت کارگران بر توزیع خواربار و غیره پیش می‌رود.

این گسترش انقلاب در ولایات در سطح و در عمق از یک طرف رشد جنبش بسوی انتقال تمام حکومت بدست شوراها و بسوی کنترل تولید توسط خود کارگران و دهقانان است و از طرف دیگر ضامن آمادگی نیروها در مقیاس سراسر روسیه برای مرحله‌ٔ دوم انقلاب است که باید تمامی قدرت دولتی را بدست شوراها یا ارگانهای دیگر (ارگانهای خودگردان محلی، مجلس مؤسسان و نظایر آنها) بدهد که مستقیماً مظهر ارادهٔ اکثریت مردم هستند.

مسئله انتقال قدرت دولتی بدست شوراها در پایتخت‌ها و در برخی از شهرهای بزرگ بویژه با دشواریهای بزرگی روبرو است و مستلزم تدارک مخصوصاً طولانی نیروهای پرولتاریاست. در اینجاها بزرگترین نیروهای بورژوازی متمرکز شده‌اند. در اینجاها سیاست سازشکاری با بورژوازی، سیاستی که غالباً جلوی ابتکار انقلابی توده‌ها را می‌گیرد و استقلال عمل آنها را ضعیف می‌کند که بمناسبت اهمیت

رهبری این شوراها برای ولایت خطر خاصی دارد شدیدتر مشاهده می‌شود.
از این رو وظیفهٔ حزب پرولتری از یک طرف پشتیبانی همه‌جانبه از گسترش انقلاب مزبور در محلهاست و از طرف دیگر مبارزهٔ منظم در درون شوراها (از راه تبلیغات و تجدید انتخابات آنها) در راه پیروزی خط پرولتری؛ عطف همهٔ مساعی و همهٔ توجه به تودهٔ کارگری و سربازی و جدائی خط پرولتری از خط خرده‌بورژوائی، و خط انترناسیونالیستی از دفاع‌طلبی، انقلابی از اپورتونیستی، به تشکل و تسلیح کارگران، به تدارک نیروهای آنها برای مرحلهٔ بعدی انقلاب است.
کنفرانس بار دیگر اعلام می‌دارد که کار همه‌جانبه در درون شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، افزایش تعداد آنها، تقویت نیروهای آنها، همپیوستگی درونی گروههای پرولتری و انترناسیونالیستی حزب ما ضروری است.

«پراودا» شماره ٤٦،
۱۵ (۲) ماه مه سال
۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ٥،
جلد ۳۱، ص ٤۳۰ — ٤۳۱
ترجمه و چاپ شده است

۱۱

سخنرانی دربارهٔ مسئله ملی
۲۹ آوریل (۱۲ ماه مه)

صورتجلسه

از سال ۱۹۰۳ که حزب ما برنامهٔ خود را تصویب کرده، ما هر بار با مخالفت مذبوحانه از جانب رفقای لهستانی مواجه شده‌ایم. اگر صورتجلسات کنگرهٔ دوم را بررسی کنید خواهید دید که آنها حتی در آنموقع همان دلایل را می‌آوردند که حالا می‌شنویم، و سوسیال‌دمکراتهای لهستانی با این تصور که شناختن حق ملتها

در تعیین سرنوشت خود برای آنها قابل قبول نیست، از این کنگره رفتند. از آن موقع ببعد ما هر بار به همین مسئله برخورد می کنیم. در سال ۱۹۰۳ امپریالیسم وجود داشت، ولی در آنموقع جزو دلایل از امپریالیسم ذکری نرفت؛ هم آنوقت و هم حالا روش و موضع سوسیال‌دمکراسی لهستان اشتباه عجیب و بسیار دهشتناک است: این افراد می‌خواهند موضع حزب ما را به موضع شوینیست‌ها مبدل سازند.

سیاست لهستان در نتیجهٔ ستمگری طولانی روسیه کاملاً ناسیونالیستی است و همهٔ مردم لهستان سرشار از فکر انتقام‌جوئی از روسها هستند. هیچ کس مانند ملت روس به لهستانیها ستم‌روا نداشته است. ملت روس بدستور تزارها، دژخیم آزادی لهستان بود. ملتی نیست که اینهمه از روسیه نفرت داشته باشد، ملتی نیست که مانند لهستانیها اینقدر روسیه را دوست نداشته باشد، و از اینجا پدیدهٔ عجیبی پیدا می‌شود. لهستان بخاطر بورژوازی لهستان مانع جنبش سوسیالیستی است. دنیا بسوزد فقط لهستان آزاد باشد. البته طرح مسئله به چنین وجهی پوزخند بر انترناسیونالیسم است. البته حالا زور و تعدی بر لهستان حکمفرماست، اما برای آنکه ناسیونالیستهای لهستان به آزادی از شر روسیه امیدوار باشند — این خیانت به انترناسیونالیسم است. و ناسیونالیستهای لهستان نظریات خود را چنان به مردم لهستان تلقین کرده‌اند که در آنجا همینطور هم تصور می کنند.

خدمت بزرگ و تاریخی رفقای سوسیال‌دمکرات لهستانی این است که شعار انترناسیونالیسم‌را بمیان کشیدند و گفتند: اتحاد برادرانه با پرولتاریای همهٔ کشورهای دیگر برای ما مهمتر از هر چیز است و ما هرگز به جنگ برای رهائی لهستان نمی‌پردازیم. این خدمت آنهاست و ما همواره تنها این رفقای سوسیال‌دمکرات لهستانی را سوسیالیست می‌شمردیم. دیگران — میهن‌پرست، پلخانف‌های لهستانی هستند. اما از پس این موضع عجیب که مردم مجبور می‌شدند برای نجات سوسیالیسم علیه ناسیونالیسم هار و بیمار مبارزه کنند پدیدهٔ عجیبی پیش آمد: رفقا پیش ما می‌آیند و می گویند که ما باید از آزادی لهستان و از جدا کردن آن صرفنظر نمائیم.

علت چیست که ما ولیکاروسها که بیش از هر ملت دیگر به تعداد زیادی از ملتها ستم‌روا می‌داریم باید از اذعان به حق جدائی لهستان و اوکرائین و فنلاند صرفنظر نمائیم؟ به ما پیشنهاد می‌کنند که شوینیست باشیم چونکه با این ترتیب وضع سوسیال‌دمکراتها را در لهستان سبک می‌کنیم. ما مدعی آزادی لهستان نیستیم، چونکه مردم لهستان میان دو دولت که قادر بمبارزه هستند، زندگی می‌کنند. ولی بجای آنکه گفته شود کارگران لهستان باید چنین قضاوت کنند: تنها آن سوسیال‌دمکراتهائی دمکرات باقی می‌مانند که فکر می‌کنند مردم لهستان باید آزاد باشند، چونکه در صفوف حزب سوسیالیست جائی برای شوینیست‌ها نیست، سوسیال‌دمکراتهای لهستانی می‌گویند: همانا به این جهت که ما اتحاد با کارگران روس را مفید و باصرفه‌ای می‌شماریم، مخالف جدائی لهستان هستیم. این حق کامل آنهاست. اما مردم نمی‌خواهند بفهمند که برای تقویت انترناسیونالیسم نباید کلماتی را هی تکرار کرد، بلکه باید در روسیه روی آزادی جدائی ملتهای ستمدیده بیشتر کوشش کرد و در لهستان آزادی اتحاد را خاطرنشان ساخت. آزادی اتحاد مستلزم آزادی جدائی است. ما روسها باید آزادی جدائی را خاطرنشان سازیم و لهستان — آزادی اتحاد را.

ما در اینجا سفسطه‌هائی می‌بینیم که بعدول کامل از مارکسیسم منجر می‌شود. نقطه‌ٔنظر رفیق پتاکف تکرار نظریات روزا لوکزامبورگ است...* (مثلاً هلند)...* رفیق پتاکف چنین قضاوت می‌کند و برضد نظریهٔ خود حرف می‌زند، چونکه در تئوری طرفدار نفی آزادی جدائی است ولی به مردم می‌گوید کسی منکر آزادی جدائی باشد، سوسیالیست نیست. آنچه رفیق پتاکف در اینجا گفت سردرگمی عجیبی است. در اروپای غربی کشورهائی اکثریت دارند که مسئلهٔ ملی در آنها مدتها پیش حل شده است. وقتی که می‌گویند مسئلهٔ ملی حل شده است منظورشان اروپای غربی است. رفیق پتاکف این را بجائی که مربوط به آنجا نیست، به اروپای شرقی نسبت می‌دهد و ما بوضع خنده‌داری می‌افتیم.

---

* در صورتجلسه از قلم افتاده است. ه. ت.

تصورش بکنید که چه آش شله قلمکاری از آب در می‌آید! آخر فنلاند بغل‌دست ماست. رفیق پتاکف دربارهٔ آن پاسخ مشخص نمی‌دهد و بکلی سردرگم شده است. دیروز در «رابوچایا گازتا» خواندید که تجزیه‌طلبی در فنلاند توسعه پیدا می‌کند. فنلاندیها می‌آیند و می‌گویند که تجزیه‌طلبی در کشور آنها گسترش می‌یابد، چونکه کادتها خودمختاری کامل به فنلاند نمی‌دهند. در آنجا بحران و نارضائی از رودیچف — فرماندار کل رو بفزونی است، ولی «رابوچایا گازتا» می‌نویسد که فنلاندیها باید تا تشکیل مجلس مؤسسان صبر کنند چونکه در آن فنلاند با روسیه بتوافق خواهند رسید. توافق یعنی چه؟ فنلاندیها باید بگویند که می‌توانند حق تعیین سرنوشت خود را بر طبق دلخواه خویش داشته باشند، و آن ولیکاروس که این حق را منکر باشد، شوینیست خواهد بود. هر آینه اگر ما بکارگر فنلاندی بگوئیم که هر طوریکه بصرفه‌ات است تصمیم بگیر...* مطلب دیگر است.

رفیق پتاکف فقط شعار ما را با اشاره به اینکه این شعار به معنای ندادن شعار برای انقلاب سوسیالیستی است، نفی می‌کند، ولی خودش شعاری مربوط به آن نداده است. شیوهٔ انقلاب سوسیالیستی با شعار «محو باد مرزها» سردرگمی کاملی است. ما موفق نشدیم آن مقاله‌ای که من در آن این نظریه را «اکونومیسم امپریالیستی»** نامیده‌ام بچاپ برسانیم. «شیوهٔ» انقلاب سوسیالیستی با شعار «محو باد مرزها» یعنی چه؟ ما طرفدار ضرورت وجود دولت هستیم و دولت مستلزم مرزهاست. کشور البته می‌تواند دارای دولت بورژوازی باشد ولی ما شوراها را لازم داریم. ولی مسئلهٔ مرزها برای آنها هم مطرح است. «محو باد مرزها» یعنی چه؟ هرج‌ومرج و آنارشی از اینجا شروع می‌شود... «شیوهٔ» انقلاب سوسیالیستی با شعار «محو باد مرزها» صرفاً آش شله قلمکار است. وقتی انقلاب سوسیالیستی نضج

---

* در صورتجلسه از قلم افتاده است. ه. ت.

** رجوع شود به جلد چهارم، ص ۱۷۵ — ۱۸۵ ه. ت.

می‌گیرد و صورت می‌پذیرد، بکشورهای دیگر سرایت خواهد کرد و ما به آن کمک خواهیم کرد، ولی چگونه — نمیدانیم. «شیوهٔ انقلاب سوسیالیستی» جمله‌ای است فاقد مضمون. چون بقایای مسائلی هست که انقلاب بورژوائی آنهارا حل نکرده است، ما طرفدار حل آنها هستیم. ما نسبت به جنبش تجزیه‌طلبی بی اعتناء و بیطرف هستیم. اگر فنلاند، اگر لهستان و اوکرائین از روسیه جدا شوند، عیبی ندارد. چه عیبی می‌تواند داشته باشد؟ کسی که بگوید عیب دارد، شوینیست است. انسان باید عقلش را از دست بدهد تا سیاست تزار نیکولای را ادامه دهد. آخر نروژ از سوئد جدا شد... زمانی آلکساندر اول و ناپلئون ملتها را مبادله می‌کردند، زمانی تزارها لهستان را معاوضه می‌نمودند. و ما این تاکتیک تزارها را ادامه خواهیم داد؟ این عمل عدول از تاکتیک انترناسیونالیسم، و بدترین شوینیسم است. اگر فنلاند جدا شود چه عیبی دارد؟ پایه‌های اعتماد هر دو ملت، پرولتاریای نروژ و سوئد نسبت به یکدیگر پس از جدائی محکمتر شد. ملاکین سوئد می‌خواستند راه جنگ در پیش گیرند، ولی کارگران سوئد از آن ممانعت کردند و گفتند: ما تن به این جنگ نمی‌دهیم.

فنلاندیها حالا فقط خودمختاری می‌خواهند. ما طرفدار آنیم که به فنلاند آزادی کامل داده شود، آنوقت اعتماد نسبت به دمکراسی روس فزونی می‌پذیرد و همانا وقتی که این کار عملی شد، آنها جدا نمی‌شوند. وقتی آقای رودیچف پیش آنها می‌رود و بر سر خودمختاری چانه می‌زند، رفقای فنلاندی پیش ما می‌آیند و می‌گویند: ما خود-مختاری می‌خواهیم. اما تیراندازی از همهٔ توپها بسوی آنها آغاز می‌شود و می‌گویند: «منتظر تشکیل مجلس مؤسسان باشید». اما ما می‌گوئیم: «سوسیالیست روس که آزادی فنلاند را نفی کند شوینیست است».

ما می‌گوئیم که مرزها بنابه ارادهٔ ساکنان هر محل تعیین می‌شود. روسیه، بر سر کورلاندیا جنگ نکن! آلمان، نیروهای مسلح خود را از کورلاندیا خارج کن! ما مسئلهٔ جدائی را به این نحو

حل می‌کنیم. پرولتاریا نمی‌تواند بزور و قهر متوسل شود، چونکه نباید مانع آزادی ملتها شود. وقتی شعار «محو باد مرزها» صحیح خواهد بود که انقلاب سوسیالیستی واقعیت پیدا کند و نه اینکه شیوه باشد، و ما آنوقت خواهیم گفت: رفقا، پیش ما بیائید...

مسئلهٔ جنگ مسئلهٔ کاملاً دیگری است. اگر لازم باشد ما از جنگ انقلابی خودداری نمی‌کنیم. ما پاسیفیست نیستیم... وقتی در کشور ما میلیوکف بر مسند حکومت تکیه زده و رودیچف را به فنلاند فرستاده که در آنجا با بیشرمی با مردم فنلاند چانه می‌زند، ما می‌گوئیم: نخیر، روسها، به فنلاند زور نگوئید: ملتی که خودش بر ملتهای دیگر ستم‌روا می‌دارد نمی‌تواند آزاد باشد (۷۹). ما در قطعنامهٔ مربوط به بورگبیئرگ (۸۰) می‌گوئیم: نیروهای مسلح را خارج سازید و به ملتها اجازه بدهید مسئله را مستقلاً حل کنند. اگر فردا شورا زمام حکومت را بدست بگیرد، این دیگر «شیوهٔ انقلاب سوسیالیستی» نخواهد بود، ما آنوقت خواهیم گفت: آلمان، نیروهای خود را از لهستان خارج کن، روسیه، نیروهای خود را از ارمنستان بیرون ببر — در غیر اینصورت فریب و اغفال خواهد بود.

رفیق دزرژینسکی دربارهٔ لهستان خود که تحت ستم و تعدی است می‌گوید که در آنجا همه شوینیست هستند. اما چرا کسی از لهستانی‌ها دربارهٔ اینکه با فنلاند، با اوکرائین چه باید کرد، کلمه‌ای نگفت؟ ما از سال ۱۹۰۳ در این باره بقدری زیاد بحث می‌کنیم که صحبت دربارهٔ آن دشوار می‌شود. هر کجا می‌خواهی برو... کسی که چنین نظری ندارد، الحاق‌طلب و شوینیست است. ما خواهان اتحاد برادرانهٔ همهٔ ملتها هستیم. اگر جمهوری اوکرائین و جمهوری روسیه باشند میان آنها رابطهٔ بیشتر و اعتماد بیشتر خواهد بود. اگر اوکرائینی‌ها ببینند که ما جمهوری شوراها را داریم آنها جدا نخواهند شد، و اگر ما جمهوری میلیوکف را داشته باشیم آنها جدا خواهند شد. وقتی رفیق پتاکف بر خلاف کامل نظریات خود گفت: ما مخالف نگهداری قهری در داخل مرزها هستیم — این سخن در حکم اذعان به حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش است. ما ابداً نمی‌خواهیم که دهقان

خیوه زیر فرمان خان خیوه زندگی کند. ما با رشد دادن انقلاب خود در توده‌های ستمدیده تأثیر خواهیم کرد. آژیتاسیون میان تودهٔ ستمدیده را باید فقط چنین سازمان داد.

اما هر سوسیالیست روس که آزادی فنلاند و اوکرائین را قبول نداشته باشد بورطهٔ شوینیسم خواهد غلتید. و با هیچگونه سفسطه و استناد به «شیوهٔ» خود آنها خودشان را تبرئه نخواهند کرد.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در مجموعهٔ آثار ن. لنین (و. اولیانف)، جلد ۱٤، بخش ۲ چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ٤۳۲ — ٤۳۷ ترجمه و چاپ شده است

۱۲

قطعنامه دربارهٔ مسئله ملی

ملاکین و سرمایه‌داران و خرده‌بورژوازی به منظور حفظ مزایای طبقاتی خود و به منظور ایجاد تفرقه میان کارگران ملیتهای مختلف از سیاست ستمگری ملی که میراث حکومت مطلقه و رژیم سلطنتی است، پشتیبانی می‌کنند. امپریالیسم معاصر با تشدید تمایل خود برای تابع ساختن ملتهای ضعیف، عامل جدیدی در تشدید ستم ملی است.

اگر رفع ستم ملی در یک جامعهٔ سرمایه‌داری امکان‌پذیر باشد، این فقط هنگامی است که نظام جمهوری دمکراتیک پیگیری در کشور برقرار باشد که برابری کامل حقوق همهٔ ملتها و زبانها را تأمین نماید.

حق جدائی آزادانه و تشکیل دولت مستقل برای کلیهٔ مللی که جزء روسیه هستند باید شناخته و پذیرفته شود. نفی این حق و خودداری از اتخاذ تدابیری در جهت تضمین عملی تحقق آن در حکم پشتیبانی از سیاست اشغالگری یا الحاق‌طلبی است. فقط در صورتیکه پرولتاریا حق

جدا شدن ملتها را برسمیت بشناسد همبستگی کامل کارگران ملل مختلف تأمین گردیده و به نزدیکی واقعاً دمکراتیک ملتها کمک خواهد شد.

اختلافی که امروز میان فنلاند و دولت موقت روسیه پیدا شده است با وضوح خاصی نشان می‌دهد که نفی حق جدائی آزادانه مستقیماً به ادامهٔ سیاست تزاریسم منجر می‌شود.

مسئلهٔ حق ملتها برای جدائی آزادانه را به هیچوجه نمی‌توان با مسئلهٔ صلاح بودن جدائی این یا آن ملت در این یا آن لحظه مخلوط نمود. این مسئله را حزب پرولتاریا باید در هر موردی بطور کاملاً مستقل و از نقطهٔ نظر مصالح تمام سیر تکامل و پیشرفت اجتماعی و از نقطهٔ‌نظر مصالح مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم حل کند.

حزب خواستار خودمختاری وسیع منطقه‌ای، الغاء نظارت از طرف مقامات بالا و الغاء زبان اجباری دولتی (رسمی — م.) و نیز خواستار آنست که تعیین حدود مناطق خودگران و خودمختار بر این پایه صورت گیرد که خود اهالی محل شرایط اقتصادی معیشتی و ترکیب ملی ساکنان محل و غیره را در نظر بگیرند.

حزب پرولتاریا به اصطلاح «خودمختاری فرهنگی ملی» یعنی خارج ساختن ادارهٔ امور مدارس و غیره از صلاحیت دولت و واگذاری آن به مجالس ملی را جداً رد می‌کند. خودمختاری فرهنگی ملی کارگرانی را که در یک محل زندگی می‌کنند و حتی در بنگاههای واحدی مشغول بکارند بر حسب تعلق‌شان به این یا آن «فرهنگ ملی» بطور تصنعی از یکدیگر جدا می‌کند، یعنی ارتباط کارگران را با فرهنگ بورژوازی ملتهای آنان تقویت می‌نماید و حال آنکه وظیفهٔ سوسیال‌دمکراسی تقویت فرهنگ انترناسیونالیستی پرولتاریای تمام جهان است.

حزب خواستار آنست که در قانون اساسی قید و اعلام شود که هرگونه امتیاز هر ملتی و هرگونه تخطی بحقوق اقلیت‌های ملی فاقد اعتبار است.

مصالح طبقهٔ کارگر ایجاب می‌کند که کارگران کلیهٔ ملیتهای ساکن روسیه در سازمانهای پرولتری واحدی اعم از سیاسی و حرفه‌ای و همیاری در تهذیب و روشنگری و غیره متحد شوند. فقط یک

چنین درآمیختگی کارگران ملیتهای مختلف در سازمان واحد است که به پرولتاریا امکان می‌دهد علیه سرمایهٔ بین‌المللی و ناسیونالیسم بورژوازی پیروزمندانه مبارزه نماید.

ضمیمهٔ شماره ۱۳ روزنامهٔ «سالداتسکایا پراودا» ۱۶ (۳) ماه مه سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ۴۳۹ — ۴۴۰ ترجمه و چاپ شده است

۱۳

قطعنامه درباره لحظهٔ کنونی

جنگ جهانی که مولود مبارزهٔ تراستهای جهانی و سرمایهٔ بانکی بر سر تسلط بر بازار جهانی است تا کنون به امحای عمومی ارزشهای مادی و به تضعیف و فرسودگی نیروهای مولده و به چنان رشد صنایع جنگی منجر گردیده است که حتی تولید حد اقل لازم مواد مصرفی و وسایل تولید غیر ممکن است.

با این ترتیب این جنگ بشریت را به وضع بن‌بست کشانده و بلب هلاکت رسانده است.

شرایط و محمل‌های عینی انقلاب سوسیالیستی که بدون شک قبل از جنگ در پیشرفته‌ترین کشورهای مترقی بیشتر وجود داشتند نضج و قوام می‌یافتند و در نتیجهٔ جنگ با سرعت عظیم به نضج خود ادامه می‌دهند. پروسه از میدان در کردن و نابودی اقتصادیات کوچک و متوسط بیش از پیش سرعت می‌گیرد. تمرکز و انترناسیونالیزاسیون سرمایه با سرعت عظیم توسعه می‌یابد. سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری دولتی‌ـانحصاری تحول پیدا می‌کند و تنظیم اجتماعی تولید و توزیع تحت فشار اوضاع و احوال در کشورهائی صورت می‌گیرد و برخی از آنها کار اجباری عمومی را معمول می‌دارند.

با حفظ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید همهٔ این اقدامات در جهت مونوپولیزاسیون وسیع و دولتی کردن تولید در مقیاس گسترده ناگزیر توأم با تشدید استثمار توده‌های زحمتکش و افزایش ستم و تعدی و توأم با دشواری مقاومت در برابر استثمارگران و تشدید ارتجاع و استبداد نظامی می‌شود و در عین حال ناگزیر به افزایش باورنکردنی سود سرمایه‌داران بزرگ بحساب همه سایر قشرهای مردم و به انقیاد توده‌های زحمتکش برای پرداخت باج دهها سال به سرمایه‌داران به شکل میلیاردها بهره بابت وامها منجر می‌شود. ولی همین شرایط در صورت الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، در صورت انتقال قدرت دولتی تماماً بدست پرولتاریا ضامن موفقیت آن چنان تحول جامعه است که استثمار انسان از انسان را از بین می‌برد و رفاه همه و یکایک افراد را تأمین می‌کند.

* * *

از طرف دیگر، پیش‌بینی سوسیالیستهای سراسر جهان که در بیانیهٔ بال سال ۱۹۱۲ همانا به مناسبت نزدیک شدن جنگ امپریالیستی در آن زمان، جنگی که اینک بیداد می‌کند به اتفاق آراء اعلام داشته‌اند که انقلاب پرولتری ناگزیر است، — آشکارا با سیر حوادث تأیید می‌شود و درست از آن درمی‌آید.

انقلاب روس تنها مرحلهٔ اول نخستین انقلاب از انقلابهای پرولتری است که مولود ناگزیر جنگ هستند.

خشم و نفرت توده‌های وسیع مردم از طبقهٔ سرمایه‌داران و آگاهی پرولتاریا از این نکته که تنها انتقال زمام حکومت بدست وی و امحاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بشریت را از هلاکت نجات خواهد داد، افزایش می‌یابد.

در همهٔ کشورها بویژه در پیشرفته‌ترین آنها، در انگلستان و آلمان، صدها سوسیالیست که حاضر بطرفداری از بورژوازی ملی «خودی» نبودند توسط دولت‌های سرمایه‌داران به زندانها انداخته شده‌اند که با این پیگردها ترس خود را از انقلاب پرولتری که در

درون توده‌های ملی رشد می‌کند، آشکارا ظاهر ساخته‌اند. نضج و قوام یافتن این انقلاب در آلمان از اعتصابهای پرجمعیت هم که بویژه در هفته‌های اخیر شدت یافته‌اند و همچنین عیناً از گسترش دامنهٔ برادرخواندگی سربازان آلمانی با سربازان روسی در جبهه دیده می‌شود.

اعتماد برادرانه و اتحاد برادرانه میان کارگران کشورهای مختلف، کارگرانی که اکنون به خاطر منافع سرمایه‌داران یکدیگر را نابود می‌کنند، با این ترتیب دارد کم‌کم تجدید می‌شود و این هم بنوبهٔ خود شرایط و محمل‌هائی برای اقدامات انقلابی یکدلانه کارگران کشورهای مختلف بوجود می‌آورد. تنها چنین اقداماتی قادر است منظم‌ترین رشد و شاید صحیح‌ترین موفقیت انقلاب جهانشمول سوسیالیستی را تضمین نماید.

* * *

پرولتاریای روسیه که در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپا، در میان توده سکنهٔ خرده‌دهقانی فعالیت می‌کند نمی‌تواند انجام بیدرنگ تحول سوسیالیستی را هدف خود قرار دهد.

ولی این استنباط که پشتیبانی طبقهٔ کارگر از بورژوازی لازم است و یا فعالیت خود را باید در چارچوب قابل قبول برای خرده‌بورژوازی محدود نمود، یا از نقش رهبری پرولتاریا در توضیح اقدامات فوری عملاً نضج‌یافته در جهت سوسیالیسم به مردم اجتناب نمود بزرگترین خطا و اشتباه و در عمل حتی انتقال کامل بطرف بورژوازی خواهد بود.

چنین اقداماتی عبارتند از اولاً ملی کردن زمین. چنین اقدامی که بلاواسطه از چارچوب نظام بورژوائی خارج نمی‌شود، در عین حال ضربهٔ شدیدی به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید خواهد بود، چونکه بر نفوذ پرولتاریای سوسیالیستی در نیمه‌پرولترهای روستا خواهد افزود.

سپس چنین اقداماتی عبارتند از برقراری کنترل دولتی بر همهٔ بانکها و ادغام آنها در یگانه بانک مرکزی و عیناً همینطور برقراری

کنترل بر مؤسسات بیمه و بزرگترین سندیکاتهای سرمایه‌داران (مثلاً سندیکات صاحبان کارخانه‌های قند، پروداوگل*، پروداماست** و غیره) با انتقال تدریجی به مالیات‌بندی عادلانه و تصاعدی بر درآمدها و دارائیها. چنین اقداماتی از لحاظ اقتصادی وقتشان رسیده و بدون شک از لحاظ فنی فوراً عملی هستند و از لحاظ سیاسی می‌توانند مورد پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق دهقانان قرار می‌گیرند که از این تحولات در کلیهٔ جهات نفع می‌برند.

شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و غیره که اکنون روسیه را با شبکهٔ هرچه انبوه‌تری فرا گرفته‌اند خواهند توانست هم علاوه بر اقدامات نامبرده به معمول کردن کار اجباری همگانی مبادرت ورزند، چونکه خصلت این مؤسسات، از یکطرف، گذار بسوی همهٔ این تحولات جدید را فقط بعد درک آگاهانه و خوب ضرورت عملی آنها از جانب اکثریت قریب به اتفاق مردم تضمین می‌کند و از طرف دیگر، خصلت این مؤسسات انجام نه پلیسی و دیوانسالارانه این تحولات بلکه شرکت داوطلبانه توده‌های سازمان‌یافته و مسلح پرولتاریا و دهقانان را در تنظیم اقتصاد خود تضمین می‌کند.

همهٔ اقدامات نامبرده و نظایر آنها می‌توانند و باید برای انجامشان در مقیاس سراسری کشور به شرط انتقال تمامی حکومت بدست پرولترها و نیمه‌پرولترها نه فقط قابل بررسی و تدارک باشند بلکه توسط ارگانهای انقلابی محلی حکومت همگانی هنگامیکه امکان آن فراهم گردد، قابل اجرا باشند.

در انجام اقدامات نامبرده حزم و احتیاط فوق‌العاده و جلب اکثریت محکم مردم و اعتقاد آگاهانهٔ آنها به آمادگی عملی این یا آن اقدام لازم و ضرور است، ولی توجه و کوشش پیشاهنگ آگاه

---

* شرکت فروش زغال. م.

** شرکت فروش فراورده‌های فلزسازی روسیه. م.

توده‌های کارگری باید همانا متوجه این جانب مسئله باشد که موظفند به توده‌های دهقانی در امر رهائی از ویرانی موجود، کمک کنند.

ضمیمهٔ شماره ۱۳ روزنامهٔ «سالداتسکایا پراودا»، ۱۶ (۳) ماه مه سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۱، ص ۴۴۹ — ۴۵۲ ترجمه و چاپ شده است

پیشگفتاری برای قطعنامه‌های هفتمین کنفرانس (آوریل) کشوری حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه

رفقای کارگر!

کنفرانس کشوری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که کمیتهٔ مرکزی آنرا متحد کرد و به اصطلاح عامیانه حزب «بلشویکها» نامیده می‌شود پایان یافت.

کنفرانس دربارهٔ کلیهٔ مسائل بنیادی انقلاب تصمیمات بسیار مهمی گرفت و ما ذیلاً متن کامل این تصمیمات را چاپ می‌کنیم.

انقلاب با بحران مواجه است. این وضع بحرانی در روزهای ۱۹ — ۲۱ آوریل در خیابانهای پتروگراد و مسکو مشاهده شد (۸۱). دولت موقت به آن اذعان نمود. کمیتهٔ اجرائیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد به آن اذعان نمود. این وضع باز هم و باز هم در آن لحظه‌ای که ما این سطور را می‌نویسیم با استعفای گوچکف تأیید گردید.

بحران حکومت، بحران انقلاب جنبهٔ تصادفی ندارد. دولت موقت، دولت ملاکین و سرمایه‌داران است که با سرمایه‌های روسی و انگلیسی-فرانسوی پیوند دارند و مجبورند به جنگ امپریالیستی ادامه دهند. اما سربازان از جنگ خسته و کوفته شده‌اند و هرچه واضح‌تر

به این نکته پی می‌برند که ادامهٔ جنگ برای حفظ منافع سرمایه‌داران است، نمی‌خواهند بجنگند. در عین حال در روسیه و همچنین در کشورهای دیگر شبح مخوف افلاس دهشتناک، قحطی و ویرانی کامل اقتصادی نزدیک می‌شود.

شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد که موافقتنامه‌ای با دولت موقت بسته و از آن دولت و از وامها و بنابر این از جنگ پشتیبانی میکند، ایضاً با بن‌بست مواجه شده است. شورا مسئولیت دولت موقت را بعهده دارد و با مشاهدهٔ وضع چاره‌ناپذیر، ایضاً با این موافقتنامهٔ خود با دولت سرمایه‌داران سردرگم شده است.

در این لحظهٔ بسیار بزرگ تاریخی که همهٔ آیندهٔ انقلاب به خطر انداخته شده است و سرمایه‌داران میان نومیدی و فکر گلوله‌باران کارگران در نوسانند، حزب ما مردم را مخاطب قرار داده و، در تصمیمات کنفرانس خود، به آنها می گوید:

باید فهمید که کدامین طبقات انقلاب را جلو می‌برند. باید با هوشیاری منویات مختلف آنها را در نظر گرفت. سرمایه‌دار نمی تواند در آن راهی برود که کارگر می‌رود. صاحبکاران خرده‌پا نمی‌توانند کاملاً به سرمایه‌داران اعتماد کنند و فوراً و همگی جرئت ندارند اتحاد نزدیک برادرانه با کارگران برقرار سازند. تنها پس از درک تفاوت این طبقات می‌توان راه راستین برای انقلاب پیدا کرد.

و تصمیمات کنفرانس حزب ما دربارهٔ مسائل بنیادی زندگی مردم تفاوت دقیق میان منافع طبقات مختلف و عدم کامل امکان خروج از بن‌بست را با سیاست ابراز اعتماد بدولت سرمایه‌داران یا با پشتیبانی از آن نشان می‌دهد.

وضع بطور بی‌سابقه دشوار است. راه چاره یکی و فقط یکی است و آن: انتقال تمام قدرت دولتی بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و نمایندگان دیگر در سراسر روسیه از پایین تا بالاست. تنها بشرط انتقال حکومت بدست طبقهٔ کارگر در صورتیکه اکثریت دهقانان از آن پشتیبانی کند، می‌توان به احیای سریع اعتماد کارگران کشورهای دیگر، به انقلاب پرتوان اروپا که یوغ سرمایه‌را

درهم می‌شکنند و منگنه‌های آهنین کشتار تبهکارانهٔ ملتها را می‌شکنند، امیدوار بود. تنها بشرط انتقال زمام حکومت بدست طبقهٔ کارگر در صورتیکه اکثریت دهقانان از آن پشتیبانی کنند می‌توان امید واثق داشت که همهٔ توده‌های زحمتکش کاملترین اعتماد را نسبت به این حکومت ابراز دارند و همه باهم مثل یک تن به فداکاری برای نوسازی تمام زندگی مردم بنفع توده‌های زحمتکش و نه بنفع سرمایه‌داران و ملاکین برخیزند. بدون چنین فداکاری، بدون کوششهای عظیم همه و هر کس، بدون پایداری و عزم راسخ برای نوسازی و تجدید زندگی، بدون تشکل بسیار اکید و انضباط رفیقانهٔ همهٔ کارگران و همهٔ تهیدست‌ترین دهقانان، بدون اینها راه چاره‌ای نیست.

جنگ تمام بشریت را بلب پرتگاه هلاکت کشانده است. سرمایه‌داران بورطهٔ جنگ فرو رفته‌اند و قادر نیستند از آن خارج شوند. همهٔ دنیا با فاجعه روبرو است.

رفقای کارگر! زمانی دارد فرا می‌رسد که سیر حوادث قهرمانی جدید و بیشتر از روزهای پرافتخار انقلاب فوریه-مارس — ضمناً قهرمانی ملیونی و ده‌ها ملیونی از شما می‌خواهد. خودرا آماده کنید.

خود را آماده کنید و بیاد داشته باشید که اگر شما به اتفاق سرمایه‌داران توانستید در عرض چند روز با انفجار سادهٔ خشم مردم پیروز شوید، برای پیروزی در برابر سرمایه‌داران و غلبه بر آنها، این خشم مردم به تنهائی کافی نیست. برای چنین پیروزی، برای گرفتن زمام حکومت توسط کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان و برای حفظ آن و برای استفادهٔ ماهرانه از آن سازمان می‌خواهد و سازمان می‌خواهد و سازمان.

حزب ما با هرچه می‌تواند و مقدم بر هر چیز با روشن کردن اذهان دربارهٔ وضع گوناگون طبقات مختلف و نیرو و توان مختلف آنها به شما کمک می‌کند. تصمیمات کنفرانس ما به این کار اختصاص یافته است. بدون این روشنی اذهان از سازمان طرفی بسته نمی‌شود. بدون سازمان، اقدام ملیونها محال است و هیچگونه موفقیتی امکان ندارد.

به حرفها باور نکنید. شیفته‌ٔ وعده و وعیدها نباشید. دربارهٔ نیروهای خود راه اغراق نروید. در هر کارخانه و در هر هنگ و در هر گروهان و در هر کوی و برزن متشکل شوید. روی تشکل و سازمان هر روز و هر ساعت کار کنید، خودتان روی آن کار کنید، این کار را بهیچ کس نسپارید. چنان کار کنید که اعتماد کامل توده‌ها به کارگران پیشرو بطور مداوم و محکم و خلل‌ناپذیر بوجود آید. چنین است مضمون اصلی همهٔ تصمیمات کنفرانس ما. چنین است درس عمدهٔ تمام جریان انقلاب. چنین است یگانه ضامن موفقیت.

رفقای کارگر! ما شما را به کار دشوار و جدی و خستگی‌ناپذیر که پرولتاریای آگاه و انقلابی همهٔ کشورها را متحد می‌سازد، دعوت می‌کنیم. این و تنها این راه به خروج و نجات بشریت از دهشتهای جنگ و از یوغ سرمایه منتهی می‌شود.

ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۳
روزنامهٔ «سالداتسکایا
پراودا»، ۱۶ (۳) ماه
مه سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۳۱،
ص ۴۵۴ — ۴۵۷ ترجمه
و چاپ شده است

نخستین کنگرهٔ شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه (۸۲)

۳–۲٤ ژوئن (۱٦ ژوئن – ۷ ژوئیه) سال ۱۹۱۷

سخنرانی دربارهٔ برخورد بدولت موقت ٤ (۱۷) ژوئن سال ۱۹۱۷

رفقا، با این وقت کمی که بمن داده شده است می‌توانم فقط روی آن مسائل عمدهٔ اصولی مکث نمایم که توسط سخنران کمیتهٔ اجرائیه و سخنرانان بعدی مطرح شده است و تصور می‌کنم این کار اصلح است.

مسئلهٔ اول و اساسی ما این بود که ما در کجا هستیم، — شوراهائی که اکنون در کنگرهٔ سراسری روسیه گرد آمده‌اند چه هستند و آن دمکراسی انقلابی که در اینجا اینهمه از آن دم می‌زنند تا عدم‌درک مطلق چگونگی آن و عدول کامل از آنرا پرده‌پوشی نمایند، چیست. چونکه صحبت از دمکراسی انقلابی در برابر کنگرهٔ سراسری روسیه شوراها و پرده‌پوشی خصلت این سازمان و ترکیب طبقاتی آن و نیز نقش این سازمان در انقلاب و سکوت در این باره و در عین حال مدعی داشتن عنوان دمکرات، بسیار عجیب است. برای ما برنامهٔ جمهوری پارلمانی بورژوازی را توصیف می‌کنند که در تمام اروپای باختری وجود داشت، برای ما برنامهٔ اصلاحات

را توصیف می‌کنند که امروزه مورد قبول تمام دولتهای بورژوازی و از جمله دولت ماست و در عین حال از دمکراسی انقلابی دم می‌زنند. و این مطالب را در برابر چه کسانی عنوان می‌کنند؟ در برابر شوراها. ولی من از شما می‌پرسم، آیا در اروپا یک کشور جمهوری و بورژوازی و دمکراتیک یافت می‌شود که در آن چیزی شبیه به این شوراها وجود داشته باشد؟ پاسخ شما ناگزیر منفی است. در هیچ‌جا چنین سازمانی نبوده و نمی‌تواند باشد، چونکه از دو حال خارج نیست: یا دولت بورژوازی با آن «برنامه‌های» اصلاحاتی که برای ما توصیف می‌کنند و ده‌ها بار در کلیهٔ کشورها پیشنهاد شده و روی کاغذ مانده است و یا آن سازمانی که اکنون همه چشم امید خود را بدان دوخته‌اند و نوع جدیدی از «دولت» که انقلاب آنرا بوجود آورده است و نمونهٔ آن فقط هنگامی در تاریخ دیده شده که انقلاب به اوج اعتلای خود رسیده است، مثلاً در سال ۱۷۹۲ در فرانسه، در سال ۱۸۷۱ در همانجا و در سال ۱۹۰۵ در روسیه. شوراها آنچنان سازمانی است که در هیچ یک از کشورهای بورژوازی پارلمانی معمولی وجود نداشته و اصولاً نمی‌تواند در کنار دولت بورژوازی وجود داشته باشد. این نوع جدید و دمکراتیک‌تر دولت است که ما آنرا در قطعنامه‌های حزبی خود جمهوری دمکراتیک دهقانی-پرولتری نامیده‌ایم که در آن یگانه قدرت حاکمه باید بشوراهای نمایندگان کارگران و سربازان تعلق داشته باشد. بیهوده تصور می‌کنند که این یک مسئلهٔ تئوریک و نظری است، بیهوده می‌خواهند چنین وانمود سازند که گوئی می‌توان آنرا نادیده انگاشت، بیهوده قید می‌کنند که مؤسساتی از فلان و بهمان نوع هم اکنون در کنار همین شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هست. آری، چنین مؤسساتی در کنار شوراها هست. و همین نکته موجب سوءتفاهمات و تصادمات و مناقشات بیشمار گردیده است. همین نکته باعث شده است که انقلاب روس از نخستین اعتلای خود، از نخستین پیشروی خود بمرحلهٔ رکود و به آن راه قهقرائی گام گذارد که اکنون ما در مورد دولت ائتلافی، در مورد تمام سیاست داخلی

و خارجی آن، بمناسبت آماده کردن مقدمات تعرض امپریالیستی مشاهده می کنیم.

از دو حال خارج نیست: یا دولت معمولی بورژوازی که در اینصورت شوراهای نمایندگان دهقانان، کارگران، سربازان و شوراهای دیگر لزومی نخواهند داشت و بساط آنها را آن ژنرالهای ضدانقلابی که زمام امور ارتش را بدست دارند و هیچ اعتنائی به سخنپردازی کرنسکی وزیر نمی کنند برخواهند چید و یا اینکه خود مفتضحانه نابود خواهند شد. راه دیگر برای این موسسات که نه بقهقرا می‌توانند بروند و نه در جا می‌توانند بزنند بلکه فقط در صورت پیشروی قادر به ادامهٔ حیات خود هستند، وجود ندارد. این است آن نوع دولت که اختراع روسها نبوده بلکه روند انقلاب آنرا بمیان آورده است، زیرا در غیر اینصورت انقلاب نمی‌تواند پیروز شود. در درون شورای سراسری روسیه وجود مناقشات و مبارزهٔ احزاب بر سر قدرت حاکمه امریست ناگزیر. ولی این امر موجب آن خواهد شد که توده‌ها اشتباهات و توهمات احتمالی را از طریق تجربهٔ سیاسی خود رفع نمایند (همهمه)، نه از طریق سخنرانیهای وزیران که در آنها به آنچه دیروز گفته‌اند و فردا خواهند نوشت و پس‌فردا وعده خواهند داد استناد می‌جویند. رفقا، این وضع از نقطهٔ نظر سازمانی که انقلاب روس بوجود آورده است و اکنون با مسئله بود یا نبود روبروست، خنده‌آور است. ادامهٔ حیات شوراها بطریقی که اکنون جریان دارد ممکن نیست. افراد بالغ، کارگران و دهقانان، باید جمع شوند، قطعنامه‌هائی تصویب کنند و نطقهائی بشنوند که هیچگونه بررسی مستندی دربارهٔ آنها ممکن نیست! استقرار چنین سازمانهائی بمعنای انتقال به آنچنان جمهوری است که قدرت حاکمه پابرجائی را بدون پلیس و ارتش دائمی نه در گفتار بلکه عملاً بنیان خواهد نهاد، همان قدرت حاکمه‌ای که وجود آن در اروپای غربی هنوز امکان ندارد، همان قدرت حاکمه‌ای که بدون وجود آن پیروزی انقلاب روس به معنای پیروزی بر ملاکین و امپریالیسم ممکن نخواهد بود.

بدون این قدرت حاکمه از اینکه ما به چنین پیروزی نایل آئیم

حتی سخنی نمی‌تواند در میان باشد و هرچه دربارهٔ برنامه‌ایکه اینجا بما توصیه می‌کنند و درباره حقایقی که اکنون با آن‌ها روبرو می‌شویم بیشتر تعمق ورزیم به همان نسبت تضاد اساسی بنحو فاحش‌تری نمودار می‌گردد. همانطور که گزارشگر و سخنرانان دیگر متذکر شدند بما می‌گویند که نخستین دولت موقت بد بود! ولی زمانیکه بلشویکها، این بلشویکهای بدبخت می‌گفتند: «هیچگونه پشتیبانی از این دولت و هیچگونه اعتمادی به آن نباید بشود» چقدر تهمت «هرج‌ومرج‌طلبی» بما زدند! حالا همه می‌گویند دولت سابق بد بود، ولی در مورد دولت ائتلافی و وزیران سوسیالیست‌نمای آن چه باید گفت و این دولت با دولت پیشین چه فرقی دارد؟ آیا صحبت دربارهٔ برنامه‌ها و لوایح کافی نیست، آیا این حرفها کافی نیست و آیا وقت آن نرسیده است که بکار بپردازیم؟ اینک یکماه از ششم ماه مه که دولت ائتلافی تشکیل شد می‌گذرد. نظری به اوضاع بیاندازید، به‌بینید که در روسیه و در تمام کشورهائی که به جنگ امپریالیستی کشانده شده‌اند چه ویرانی دهشتناکی حکمفرماست. علت این ویرانی چیست؟ درنده‌خوئی سرمایه‌داران. این است هرج‌ومرج واقعی. و این بنابر اعترافاتی است که، پناه بر خدا، نه در روزنامهٔ ما یعنی در یک روزنامهٔ بلشویکی بلکه در روزنامهٔ وزارتی «رابوچایا گازتا» درج شده است: دولت «انقلابی» نرخ صنعتی زغال تحویلی را بالا برد!! و دولت ائتلافی هیچ تغییری در این نرخ نداد. به ما می‌گویند آیا می‌توان سوسیالیسم را در روسیه معمول داشت و بطور کلی اصلاحات اساسی را یکباره عملی نمود. رفقا، همهٔ اینها بهانه‌های پوچ و بی‌اساس است. مارکس و انگلس همیشه توضیح داده و گفته‌اند که «آموزش ما شریعت جامد نبوده بلکه رهنمون عمل است» (۸۳). سرمایه‌داری خالصی که بتواند به سوسیالیسم خالص انتقال یابد در هیچ جای جهان وجود ندارد و در زمان جنگ نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنچه وجود دارد حد وسط این دو و پدیدهٔ جدید و بیسابقه‌ای است، چونکه صدها ملیون نفری که بجنگ تبهکارانه

میان سرمایه‌داران کشیده شده‌اند بهلاکت می‌رسند. سخن بر سر وعدهٔ اصلاحات نیست. اینها حرفهای پوچ است. سخن بر سر انجام اقدامی است که اکنون برای ما لازم است.

اگر می‌خواهید بدمکراسی «انقلابی» استناد جوئید پس این مفهوم را از دمکراسی رفرمیستی در شرایط وجود کابینه سرمایه‌داری تمیز دهید، چونکه بالاخره اکنون دیگر وقت آن رسیده است که از عبارت‌پردازی دربارهٔ «دمکراسی انقلابی» و تهنیت گوئی متقابل بمناسبت «دمکراسی انقلابی» بذکر مشخصات طبقاتی یعنی به آن چیزی که مارکسیسم و بطور کلی سوسیالیسم علمی به ما می‌آموزد به‌پردازیم. آنچه به ما پیشنهاد می‌کنند عبارت است از انتقال به دمکراسی رفرمیستی در شرایط وجود کابینهٔ سرمایه‌داری. شاید این از نقطهٔ نظر نمونه‌های رایج اروپای غربی خیلی عالی باشد. ولی اکنون سلسلهٔ کشورهائی در شرف نابودی هستند و آن اقدامات عملی که گویا آنقدر بغرنج است که اجرایشان دشوار است و بنابگفته سخنران قبلی یعنی آقای وزیر پست و تلگراف باید بطرز خاصی آنها را پخته کرد — اقداماتی است کاملاً واضح و روشن. او می‌گفت هیچ حزب سیاسی در روسیه وجود ندارد که برای بدست گرفتن تمامی زمام حکومت اظهار آمادگی کند. من در پاسخ می‌گویم: «وجود دارد! هیچ حزبی نمی‌تواند از این کار سر باز زند و حزب ما از آن سر باز نمی‌زند: حزب ما هر آن آماده است زمام حکومت را تماماً بدست خود بگیرد». (کفزدن حضار، خنده). شما می‌توانید هر قدر بخواهید بخندید، ولی اگر آقای وزیر در این مورد ما را با حزب راستگرا در یک ردیف قرار دهد، پاسخ شایسته خواهد گرفت. هیچ حزبی نمی‌تواند از این کار سر باز زند. و مادامیکه آزادی وجود دارد و تهدید ببازداشت و تبعید به سیبری — همان تهدیدی که از طرف ضدانقلابیون یعنی کسانی که وزیران سوسیالیست‌نمای ما هم در جمع آنها هستند بعمل می‌آید — هنوز فقط در مرحله تهدید است، هر حزبی می‌گوید: به ما اعتماد کنید ما هم برنامهٔ خود را بشما ارائه خواهیم داد. کنفرانس ۲۹ آوریل ما این برنامه را ارائه داشت (۸٤). متأسفانه،

آنرا به حساب نمی‌آورند و از آن پیروی نمیکنند. از قرار معلوم باید آنرا بزبانی عامه‌فهم توضیح داد. من می‌کوشم قطعنامه و برنامهٔ خودمان را بزبانی عامه‌فهم برای آقای وزیر پست و تلگراف توضیح دهم. برنامهٔ ما در مورد بحران اقتصادی عبارت از آنست که بیدرنگ — در این مورد هیچگونه درنگی نباید کرد — طلب شود صورتی از کل مبلغ سودهای بیسابقه‌ای که بالغ بر ۵۰۰ تا ۸۰۰ درصد است و سرمایه‌داران آنرا در بازار آزاد، در سرمایه‌داری «خالص»، بدست نیاورده بلکه از راه تحویل سازوبرگ جنگی بجیب می‌زنند انتشار یابد. اینجاست که واقعاً نظارت و کنترل کارگری ضروری و امکان‌پذیر است. و این همان اقدامی است که شما در صورتیکه خود را دمکراسی «انقلابی» می‌نامید باید بنام شورا آنرا انجام دهید و انجام آنهم در ظرف امروز تا فردا می‌تواند عملی باشد. این سوسیالیسم نیست بلکه باز کردن چشم مردم در مورد آن هرج‌ومرج واقعی و آن بازی واقعی با امپریالیسم، بازی با هستی مردم و جان صدها هزار نفری است که فردا بهلاکت خواهند رسید بعلت آنکه ما همچنان به اختناق یونان ادامه میدهیم. — میزان سودهای حضرات سرمایه‌داران را انتشار دهید، پنجاه یا صد نفر از ملیونرهای بسیار بزرگ را بازداشت نمائید. کافی است آنها را چند هفته ولو در همان شرایط ممتازی که نیکولای رومانف نگاهداری می‌شود بازداشت نمود تا مجبور شوند سرنخ‌ها، شیادیها، کثافتکاریها و سودجوئیهای خود را که با وجود دولت جدید نیز هر روزه برای کشور ما ببهای هزارها و ملیونها تمام می‌شود بروز دهند. علت اساسی هرج‌ومرج و ویرانی همین است و از این روست که می‌گوئیم: همه چیز ما بهمان وضع سابق باقی مانده است و کابینهٔ ائتلافی هیچ چیز را تغییر نداده و فقط مشتی اعلامیه و اظهارات پرطمطراق اضافه کرده است. افراد هر قدر هم که صادق باشند، هر قدر هم که صادقانه طالب خیر و صلاح زحمتکشان باشند باز تغییری در اوضاع روی نداده و زمام قدرت در دست همان طبقه باقی مانده است. سیاستی که اعمال می‌شود سیاست دمکراتیک نیست.

برای ما از «دمکراتیزاسیون مقامات حاکمه مرکزی و محلی» صحبت می‌کنند. راستی مگر شما نمی‌دانید که این کلمات فقط در روسیه تازگی دارد؟ و در کشورهای دیگر دهها وزیر سوسیالیست‌نما از این وعده‌ها بکشور خود داده‌اند؟ و این وعده‌ها چه معنائی دارد وقتی ما با فاکت و حقیقت مشخص زنده زیر روبرو هستیم: اهالی محل مقامات حاکمهٔ خود را انتخاب می‌کنند ولی مرکز با ادعای اینکه مقامات حاکمه محلی باید از طرف وی تعیین شوند یا به تصویب وی برسند، الفبای دمکراسی را نقض می‌کند. تاراج اموال مردم توسط سرمایه‌داران ادامه دارد. جنگ امپریالیستی نیز ادامه دارد. ولی دائماً به ما وعدهٔ اصلاحات، اصلاحات و اصلاحات می‌دهند که انجام آنها در این چارچوب اصولاً غیر ممکن است، زیرا جنگ همه‌چیز را پایمال می‌کند و تکلیف همه چیز را معین می‌نماید. چرا شما با کسانیکه می‌گویند جنگ بخاطر منافع سرمایه‌داران نیست موافق نیستید؟ ملاک قضاوت در این مورد چیست؟ مقدم بر همه این است که زمام قدرت در دست کدام طبقه است، کدامین طبقه همچنان سلطه و سیادت دارد و کدام طبقه کماکان از معاملات بانکی و مالی صدها میلیارد سود می‌برد؟ همان طبقهٔ سرمایه‌دار و بهمین جهت هم جنگ کماکان جنبهٔ امپریالیستی دارد. نه دولت موقت پیشین چیزی را تغییر داده است و نه دولتی که وزیران سوسیالیست‌نما در آن شرکت دارند: قراردادهای محرمانه همانطور محرمانه باقی مانده‌اند، روسیه می‌جنگد تا بغازها را تصرف نماید و سیاست لیاخف را در ایران (۸۵) ادامه دهد و غیره.

میدانم که شما این را نمی‌خواهید، اکثریت شما این را نمی‌خواهد و وزیران نیز این را نمی‌خواهند، زیرا اصولاً نمی‌توان طالب آن بود، چونکه این عمل بمعنای کشتار صدها ملیون نفر است. ولی تعرضی را که اینک میلیوکف‌ها و ماکلاکف‌ها اینهمه از آن دم می‌زنند در نظر بگیرید. آنها از کنه مطلب بخوبی آگاهند؛ آنها می‌دانند که این عمل با مسئلهٔ قدرت حاکمه و انقلاب بستگی دارد. به ما می‌گویند باید میان مسائل سیاسی و سوق‌الجیشی فرق گذاشت. حتی طرح این

مسئله نیز خنده‌دار است. کادتها خیلی خوب می‌فهمند که این یک مسئلهٔ سیاسی است.

اینکه می‌گویند مبارزهٔ انقلابی در راه صلح که توده‌ها بدان دست زده‌اند ممکن است کار را بصلح جداگانه منجر سازد افترائی بیش نیست. بازداشت سرمایه‌داران بزرگ و گسستن تاروپود هرگونه دسیسه‌بازی آنها نخستین اقدام ما در صورت بدست گرفتن زمام حکومت خواهد بود. بدون این کار تمام عبارت‌پردازی مربوط به صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامات پوچ‌ترین کلمات است. دومین اقدام ما این خواهد بود که بتوده‌ها بدون توجه بدولت‌ها اعلام نماییم که کلیهٔ سرمایه‌داران — هم ترشنکو را که ذره‌ای بر میلیوکف برتری ندارد و فقط اندکی از وی ابله‌تر است و هم سرمایه‌داران فرانسه و انگلستان و غیره را راهزن می‌شماریم.

خود روزنامهٔ «ایزوستیای» (۸۶) شما سررشته را از دست داده است و بجای صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامات پیشنهاد status quo * می‌کند. خیر، مفهومی که ما برای صلح «بدون الحاق‌طلبی» قائلیم این نیست. و در این مورد حتی کنگرهٔ دهقانان (۸۷) بیشتر به حقیقت نزدیک شده است، زیرا از جمهوری «فدراتیو» صحبت می‌کند و بدین وسیله بیانگر این فکر است که جمهوری روسیه نمی‌خواهد هیچ ملتی را نه بشیوهٔ جدید و نه به شیوهٔ قدیم مورد ستم قرار دهد و نمی‌خواهد با هیچ ملتی اعم از ملت فنلاند یا ملت اوکرائین که وزیر جنگ اینقدر با آنها در ستیز است و موجبات تصادمات ناشایسته و ناروا با آنها فراهم می‌شود بر اساس زور و قهر زندگی نماید. ما خواهان جمهوری روسیه واحد و انفکاک‌ناپذیر با قدرتی پایدار هستیم ولی قدرت پایدار در صورت موافقت داوطلبانهٔ ملل میسر می‌گردد. «دمکراسی انقلابی» کلام بزرگی است، ولی این کلام در مورد حکومتی بکار می‌رود که با اشکالتراشیهای کوچک خود مسئله اوکرائین و فنلاند را که حتی نخواسته‌اند از روسیه

---

* حفظ وضع موجود؛ در اینجا یعنی حفظ وضع قبل از جنگ. ه. ت.

جدا شوند و فقط می‌گویند: رعایت عملی الفبای دمکراسی را بدعوت مجلس موسسان موکول ننمائید! — پیچیده و بغرنج می‌کند.

مادامیکه شما از الحاق‌طلبی‌های خصوصی خویش صرفنظر نکرده‌اید انعقاد پیمان صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامات ممکن نخواهد بود. آخر این مسخره است، بازی است و هر کارگری در اروپا به آن می‌خندد و می‌گوید: اینها در گفتار با فصاحت تمام ملتها را به برانداختن بانکداران فرا می‌خوانند، ولی خودشان بانکداران میهن خویش را بوزارت می‌رسانند. آنها را بازداشت کنید، شیادیهای آنها را فاش سازید، سرنخها را پیدا نمائید، — شما این کار را نمی‌کنید، و حال آنکه سازمانهای پرقدرتی که مقاومت در برابر آنها ممکن نیست در اختیار شماست. شما سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ را از سر گذرانده‌اید و می‌دانید که انقلاب را با سفارش انجام نمی‌دهند و انقلابهای کشورهای دیگر با قیام‌های خونین و دشوار انجام گرفته است و حال آنکه در روسیه چنین گروه و چنین طبقه‌ای وجود ندارد که بتواند در مقابل قدرت شوراها مقاومت کند. در روسیه استثنائاً این انقلاب را می‌توان از راه مسالمت انجام داد. اگر این انقلاب امروز یا فردا از طریق گسیختگی پیوند با کلیهٔ طبقات سرمایه‌داران بتمام ملتها پیشنهاد صلح کند در کوتاهترین مدتی هم فرانسه و هم آلمان به نمایندگی از جانب ملتهای خود پاسخ موافق خواهند داد، زیرا این کشورها در شرف هلاکتند، وضع آلمان یأس‌آور است و راه نجاتی برای این کشور باقی نمانده است و فرانسه...

(رئیس: «وقت شما تمام شد».)

من نیم دقیقه دیگر تمام می‌کنم... (همهمه، تقاضای عده‌ای برای ادامهٔ صحبت، اعتراض، کفزدنها.)

(رئیس: «به اطلاع کنگره می‌رسانم که هیئت رئیسه پیشنهاد می‌کند مدت صحبت سخنرانی تمدید شود. کی مخالف است؟ اکثریت با تمدید صحبت موافقت کرد».)

سخن من به اینجا رسید که هرآینه اگر در روسیه دمکراسی انقلابی یک دمکراسی در عمل بود نه در حرف، در اینصورت دست به پیش راندن انقلاب می‌زد و با سرمایه‌داران سازش نمی‌کرد و بگفتگو دربارهٔ

صلح بدون الحاق و غرامات نمی‌پرداخت بلکه فکر الحاق‌طلبی را در روسیه از میان می‌برد و آشکارا اعلام می‌کرد که هرگونه الحاق‌طلبی را تبهکاری و راهزنی می‌شمارد. در چنین صورتی ممکن بود از تعرض امپریالیستی که جان هزاران و ملیونها نفر را بخاطر تقسیم ایران و بالکان به خطر انداخته است اجتناب ورزید. در چنین صورتی راه صلح که راه ساده و همواری نیست — ما نمیگوئیم ساده و هموار است — و جنگ واقعاً انقلابی را هم نفی نمی‌کند، گشوده می‌شد.

ما این مسئله را آنطوریکه امروز بازارف در «نوایا ژیزن» (۸۸) مطرح می‌کند، مطرح نمیکنیم؛ ما فقط می‌گوئیم روسیه در شرایطی است که در پایان جنگ امپریالیستی وظیفه‌اش آسانتر از آنست که ممکن است بنظر آید. و روسیه در آنچنان شرایط جغرافیائی هست که کشورهائیکه جرئت کنند با اتکاء بسرمایه و با پیروی از تمایلات ددمنشانهٔ آن علیه طبقهٔ کارگر روس و تودهٔ نیمه‌پرولتاریا یعنی دهقانان تهیدست که به آن گرویده‌اند قد علم نمایند — با وضع بسیار دشواری مواجه خواهند شد. آلمان در شرف هلاکت و نابودی است و پس از مداخلهٔ آمریکا که قصد بلعیدن مکزیک را دارد و شاید فردا با ژاپن هم به پیکار برخیزد، — آلمان دچار وضع یأس‌آوری گردیده و نابودش خواهند ساخت. فرانسه که در نتیجهٔ موقعیت جغرافیائی خود بیش از همه آسیب می‌بیند و تحلیل قوایش بحداعلی رسیده است کمتر از آلمان گرسنگی می‌کشد، ولی بمراتب بیش از آلمان تلفات انسانی داده است. لذا اگر از همان ابتداء در برابر سودجوئی سرمایه‌داران روس سدی ایجاد می‌نمودید و هرگونه امکانی را برای تحصیل صدها ملیون سود از آنان سلب می‌کردید، اگر شما به تمام مردم برضد سرمایه‌داران تمام کشورها پیشنهاد صلح می‌کردید و آشکارا اعلام می‌داشتید با سرمایه‌داران آلمان و کسانیکه بطور مستقیم یا غیرمستقیم به آنان مساعدت میکنند یا سروکاری با آنان دارند هیچگونه مذاکره‌ای نمی‌کنید و رابطه‌ای برقرار نمی‌سازید و از مذاکره با سرمایه‌داران فرانسه و انگلیس امتناع می‌ورزید — آنوقت با رفتار و روش خود آنها را در برابر کارگران متهم می‌نمودید، و آنوقت صدور گذرنامه برای ماکدونالد

(۸۹) را پیروزی حساب نمی‌کردید، زیرا او هرگز علیه سرمایه مبارزهٔ انقلابی ننموده و اگر به او گذرنامه می‌دهند بدین جهت است که هیچوقت بیانگر اندیشه‌ها و اصول و پراتیک و تجربهٔ مبارزهٔ انقلابی برضد سرمایه‌داران انگلیس نبوده است و حال آنکه بخاطر همین مبارزه رفیق ما ماکلین و صدها تن دیگر از سوسیالیستهای انگلستان را بزندان انداخته‌اند و نیز بخاطر همین مبارزه رفیق‌ما لیبکنخت به زندان افتاده است، او را بزندان با اعمال شاقه انداخته‌اند زیرا گفته است: «سربازان آلمان، سلاح خود را بسوی قیصر خود برگردانید».

آیا صحیحتر نبود که سرمایه‌داران امپریالیست بهمان زندان با اعمال شاقه روانه می‌شدند که اکثریت اعضای دولت موقت در دومای سوم — ضمناً نمی‌دانم این چندمین دوماست، سوم است یا چهارم — که بویژه بهمین منظور دوباره تشکیل شده است، هر روز برای ما تهیه می‌بینند و به ما وعده می‌دهند و وزارت دادگستری بنوشتن لوایح جدید قانونی دربارهٔ آن مشغولست؟ ماکلین و لیبکنخت نام آن سوسیالیستهائی است که به ایدهٔ مبارزهٔ انقلابی برضد امپریالیسم جامهٔ عمل می‌پوشانند. و این نکته‌ای است که باید به تمام دولتها تذکر داد، برای مبارزه در راه صلح باید آنها را در برابر ملتها متهم نمود. آن وقت است که شما دول امپریالیستی را دچار سردرگمی خواهید ساخت. ولی حالا خود شما سردرگم شده‌اید، چونکه ۱٤ مارس بیانیه‌ای خطاب بمردم (۹۰) صادر کردید و در آن گفتید: «تزارها، شاهان و بانکداران خود را سرنگون سازید» و حال آنکه خود ما با وجود داشتن سازمانی نظیر شورای نمایندگان کارگران و سربازان که از لحاظ تعداد اعضاء و تجربه و نیروی مادی فوق‌العاده غنی است، — با بانکداران خود داخل بلوک می‌شویم و دولت ائتلافی سوسیالیست‌نما تشکیل می‌دهیم و طرحهائی برای اصلاحات تنظیم می‌کنیم که دهها سالست در اروپا تنظیم شده است. در اروپا به این نوع مبارزه در راه صلح می‌خندند و این مبارزه فقط زمانی برای آنان قابل درک خواهد بود که شوراها زمام حکومت را بدست گیرند و بشیوهٔ انقلابی عمل نمایند.

در جهان تنها یک کشور است که می‌تواند هم اکنون برای قطع

جنگ امپریالیستی در یک مقیاس طبقاتی، علیه سرمایه‌داران، بدون انقلاب خونین دست به اقدام زند، تنها یک کشور و آنهم کشور روسیه است. و مادامیکه شورای نمایندگان کارگران و سربازان وجود دارد روسیه چنین کشوری باقی خواهد ماند. ولی این شورا در کنار دولت موقت نوع معمولی نمی‌تواند مدتی زیاد بموجودیت خود ادامه دهد، و فقط تا زمانی بدینمنوال باقی خواهد ماند که این اقدام بتعرض جامه عمل نپوشیده است. اقدام به تعرض بمثابهٔ چرخشی است در تمام سیاست انقلاب روس یعنی انتقال از مرحلهٔ انتظار یا تدارک برای صلح از طریق قیام انقلابی از پائین، به مرحلهٔ تجدید جنگ. انتقال از مرحلهٔ اخوت و برادرخواندگی در یک جبهه به مرحلهٔ اخوت در تمام جبهه‌ها، از مرحلهٔ اخوت خودانگیخته که در آن افراد تکه نانی را با چاقوی پرولتر گرسنه آلمانی معاوضه می‌کردند و بخاطر همین هم آنها را بزندان با اعمال شاقه تهدید می‌کنند، به اخوت آگاهانه — این بود راهی که دیده می‌شد.

وقتی ما زمام حکومت را بدست گیریم، سرمایه‌داران را مهار خواهیم کرد و آنگاه دیگر جنگ آن جنگی نخواهد بود که اکنون جریان دارد، — زیرا مشخص ماهیت جنگ این است که کدام طبقه آنرا انجام می‌دهد، نه اینکه چه روی کاغذ نوشته شده است. روی کاغذ هر چیزی را می‌توان نوشت. ولی تا هنگامیکه طبقهٔ سرمایه‌داران در هیئت دولت اکثریت دارد، شما هرچه بنویسید و هر قدر فصاحت بخرج دهید و هر اندازه وزرائی سوسیالیست‌نما داشته باشید — باز جنگ همچنان امپریالیستی خواهد بود. این نکته را همه می‌دانند و همه می‌بینند. و نمونهٔ آلبانی و یونان و ایران (۹۱) این نکته را با چنان صراحت و روشنی نشان داد که من در شگفتم چرا همه به اعلامیهٔ کتبی ما درباره تعرض (۹۲) حمله می‌کنند و هیچکس از این حقایق مشخص دم نمی‌زند! وعدهٔ تنظیم لوایح — کار آسانی است، ولی انجام اقدامات مشخص را همه به تأخیر می‌اندازند. نوشتن اعلامیه دربارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی — کار آسانی است، ولی باید در نظر داشت که وقایع آلبانی و یونان و ایران پس از تشکیل کابینهٔ ائتلافی بوقوع پیوست. در این باره روزنامهٔ «دلو نارودا» که ارگان حزب ما نیست و ارگان دولت و وزراء است،

نوشته است: دمکراسی روس را مسخره کرده‌اند، یونان را مختنق می‌سازند. همین میلیوکفی که خدا می‌داند چه تصوراتی درباره‌اش دارید — و حال آنکه یکی از اعضای معمولی حزب خویش است — و ترشنکو ذره‌ای با وی فرق ندارد — نوشته است که یونان زیر فشار دیپلوماسی متفقین بود. جنگ کماکان جنبهٔ امپریالیستی دارد و هر قدر هم که شما خواهان صلح باشید و هر قدر هم که همدردی شما با زحمتکشان و تمایل شما بصلح صادقانه باشد — و من یقین کامل دارم که این تمایل در توده‌ها نمی‌تواند صادقانه نباشد — باز هم ناتوانید، زیرا جنگ را جز از راه بسط آتی دامنهٔ انقلاب نمی‌توان پایان داد. در همان زمانیکه انقلاب در روسیه آغاز شد، توده‌ها هم در راه صلح به مبارزهٔ انقلابی دست زدند. اگر شما زمام حکومت را بدست خود گرفته بودید، اگر بمنظور مبارزه با سرمایه‌داران روس، زمام حکومت بدست سازمانهای انقلابی افتاده بود، آنگاه زحمتکشان کشورهای دیگر نسبت به شما اعتماد پیدا می‌کردند و می‌توانستید پیشنهاد صلح بدهید. در چنین صورتی صلح برای ما اقلاً از دو طرف، از طرف دو ملت که آخرین قطرات خونشان ریخته می‌شود و وضع‌شان یأس‌آور است یعنی از طرف آلمان و فرانسه تأمین خواهد بود. و اگر در چنین صورتی جریان اوضاع ما را با جنگ انقلابی مواجه می‌کرد — هیچکس این نکته را نمی‌داند و ما از آن رو گردان نیستیم — می‌گفتیم: «ما پاسیفیست نیستیم و از جنگ اباء نداریم، ولی بشرطی که زمام حکومت در دست طبقهٔ انقلابی باشد و این طبقه هر گونه نفوذ سرمایه‌داران را در ادارهٔ امور واقعاً از بین ببرد و نگذارد بر شدت ویرانی‌هائی که به آنها امکان تحصیل صدها ملیون سود می‌دهد بیفزایند». آنگاه قدرت حاکمهٔ انقلابی بدون استثناء به ملتها توضیح داده و خواهد گفت: همهٔ ملتها باید آزاد باشند و همانطوریکه ملت آلمان حق ندارد برای حفظ الزاس و لورن بجنگد، ملت فرانسه هم حق ندارد برای حفظ مستعمرات خود بجنگد. زیرا اگر فرانسه بخاطر مستعمرات خود می‌جنگد روسیه هم خیوه و بخارا را در دست دارد که نوعی مستعمره است، و آنوقت تقسیم مستعمرات آغاز خواهد شد. چگونه باید آنها را تقسیم کرد؟ معیار و ملاک این

تقسیم چه خواهد بود؟ زور. ولی میزان زور تغییر یافته و وضع سرمایه‌داران طوری است که جز جنگ راه دیگری ندارند. هنگامیکه شما زمام حکومت انقلابی را بدست گیرید، برای نیل به صلح راه انقلابی بروی شما باز خواهد شد و شما می‌توانید ملتها را مخاطب قرار داده از آنها دعوت انقلابی نمائید و از روی نمونهٔ خود تاکتیک را برای آنها توضیح دهید. آنگاه در برابر شما راه صلحی که از طریق انقلابی بدست آمده است، گشوده می‌شود و بقوی‌ترین احتمال از هلاکت صدها هزار نفر جلوگیری خواهید کرد. آنوقت می‌توانید مطمئن باشید که ملت آلمان و ملت فرانسه بر له شما اظهار نظر خواهند کرد. و اما سرمایه‌داران انگلیس و آمریکا و ژاپن، اگر هم خواسته باشند علیه طبقهٔ انقلابی کارگر — که پس از مهار کردن سرمایه‌داران و برکنار ساختن آنان و برقراری نظارت طبقهٔ کارگر بر امور، نیرویش ده برابر خواهد بود — به جنگ دست بزنند هر آینه اگر سرمایه‌داران انگلیس و آمریکا و ژاپن خواهان جنگ بودند به احتمال در ۹۹ درصد موارد قادر به این جنگ نخواهند بود. کافی است شما اعلام کنید که پاسیفیست نیستید و از جمهوری خود و دمکراسی کارگری و پرولتری خود در برابر سرمایه‌داران آلمان و فرانسه و غیره دفاع خواهید کرد و این، برای تأمین صلح کافی خواهد بود.

از این رو ما برای اظهاریهٔ خود دربارهٔ تعرض اهمیت اساسی قایل می‌شدیم. لحظهٔ چرخش در تمام تاریخ انقلاب روس فرا رسیده است. انقلاب روس از آنجا آغاز شد که بورژوازی امپریالیستی انگلستان بدین خیال که روسیه کشوری نظیر چین یا هندوستان است، به آن کمک می‌کرد. ولی بر خلاف این خیال در کنار دولت که اکثریت آنرا ملاکین و سرمایه‌داران تشکیل می‌دهند — شوراها پدید آمدند که سازمان انتخابی بیسابقه‌ای هستند که از لحاظ نیرو در جهان نظیر ندارد و شما با شرکت در کابینهٔ ائتلافی بورژوازی آنرا نابود می‌کنید. بجای همهٔ اینها انقلاب روس کاری کرد که مبارزهٔ انقلابی توده‌ها بر علیه دولت سرمایه‌داری در تمام کشورها سه بار بیش از سابق از حس همدردی برخوردار است. اکنون این مسئله در برابر ما مطرح است

که به پیش برویم یا بعقب باز گردیم. هنگام انقلاب در جا زدن در یک نقطه ممکن نیست. بهمین جهت هم تعرض نه از نظر اهمیت استراتژیک تعرض بلکه از نظر سیاسی و اقتصادی چرخشی است در تمام روند انقلاب روس. تعرض اکنون از نظر عینی و مستقل از اراده و شعور و درک فلان یا بهمان وزیر، بمعنای ادامهٔ کشتار امپریالیستی و نابودی صدها هزار و ملیون‌ها نفر برای اختناق ایران و سایر ملل ضعیف است. انتقال قدرت بدست پرولتاریای انقلابی در صورت پشتیبانی از طرف دهقانان تهیدست، انتقالی است بمرحلهٔ مبارزهٔ انقلابی در راه صلح به مطمئن‌ترین و بیدردترین شکلی که بشر از آن آگاهست. این انتقالی است که در آن قدرت کارگران انقلابی و پیروزی آنان چه در روسیه و چه در سراسر جهان تأمین خواهند شد. (کفزدن قسمتی از شرکت کنندگان جلسه.)

«پراودا» شماره‌های ۸۲ و ۸۳، ۲۸ (۱۵) و ۲۹ (۱۶) ژوئن سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۲، ص ۲۶۱ — ۲۷۶ ترجمه و چاپ شده است

هیجدهم ژوئن

هیجدهم ژوئن بعنوان یکی از روزهای تحول و دگرگونی، بنحوی در تاریخ انقلاب روس ثبت خواهد شد.

وضع متقابل طبقات و تناسب آنها در مبارزه با یکدیگر و نیروی آنها بویژه در مقایسه با نیروی احزاب در تظاهرات روز یکشنبه (۹۳) آنچنان واضح و روشن و چشمگیر هویدا شد که در هر جریان و در هر آهنگ رشد آتی آن برد آگاهی و روشنی، کماکان عظیم و کلان است.

این تظاهرات در عرض چند ساعت نطق‌های پوچ و توخالی دربارهٔ توطئه گران بلشویک را همانند گرد و غبار کوهستانی پراکنده ساخت و با وضوح انکارناپذیر نشان داد که پیشاهنگ توده‌های زحمتکش روسیه، پرولتاریای صنعتی پایتخت و سپاهیان آن در اکثریت قریب به اتفاق طرفدار شعارهائی هستند که حزب ما همواره مدافع آنها بود.

اقدام منظم و هماهنگ گردانهای کارگران و سربازان. قریب نیم ملیون شرکت کننده در تظاهرات. وحدت تعرض متفقانه. وحدت پیراسون شعارها که در میان آنها شعارهای «تمام قدرت بدست شوراها»، «دور باد ده وزیر سرمایه‌دار»، «نه صلح جداگانه با آلمانها، نه قراردادهای محرمانه با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه!» و نظایر آنها خیلی بیش از همه بگوش می‌رسید. در هیچکس از آنهائیکه تظاهرات را دیدند شکی باقی نماند که میان پیشاهنگ متشکل و سازمان‌یافته توده‌های کارگران و سربازان روسیه پیروزی با این شعارهاست.

تظاهرات هیجدهم ژوئن مظهر نیرو و سیاست پرولتاریای انقلابی شد که سمت انقلاب و راه خروج از بن‌بست را نشان می‌دهد. اهمیت

عظیم تاریخی تظاهرات روز یکشنبه و فرق اصولی آن با تظاهرات روز تشییع جنازه قربانیان انقلاب و در روز اول ماه مه در همین است. در آنموقع، تظاهرات تماماً به افتخار نخستین پیروزی انقلاب و قهرمانان آن و نظری از جانب مردم به عقب به نخستین مرحله بود که با بیشترین سرعت و بیشترین موفقیت بسوی آزادی طی شده بود. اول ماه مه عید آرزوها و امیدهای مربوط با تاریخ جنبش جهانی کارگری، مربوط با ایدآل صلح و سوسیالیسم بود.

نه آن تظاهرات و نه تظاهرات دیگر هیچکدام هدفش اشاره بسمت جنبش آتی انقلاب نبوده و نمی‌توانستند به آن اشاره کنند. نه آن تظاهرات و نه تظاهرات دیگر مسائل مشخص و معین و مبرم و مهم را که انقلاب کجا و چگونه باید جریان پیدا کند در برابر توده‌ها و بنام توده‌ها مطرح نکردند.

از این لحاظ هیجدهم ژوئن نخستین بیانگر سیاسی عمل، نه در کتاب یا روزنامه بلکه در خیابان، نه توسط پیشوایان بلکه توسط توده‌ها، بیانگر آن بود که طبقات گوناگون چگونه عمل می‌کنند، می‌خواهند عمل کنند و عمل خواهند کرد که انقلاب را پیش ببرند.

بورژوازی خود را مخفی کرد. بورژوازی از شرکت در تظاهرات مسالمت‌آمیزی که اکثریت مردم در شرایط آزادی شعارهای حزبی، با هدف عمدهٔ مخالفت با ضدانقلاب بر پا داشته بودند با شرکت در چنین تظاهراتی امتناع ورزید. علت این امر، روشن است. بورژوازی همان ضدانقلاب است و خود را از مردم مخفی می‌کند و بتوطئه‌های ضدانقلابی واقعی علیه مردم دست می‌زند. احزابی که اکنون در روسیه زمامدارند، احزاب اس‌ارها و منشویکها در روز تاریخی هیجدهم ژوئن آشکارا خود را بعنوان احزاب تزلزلات نشان دادند. شعارهای آنها بیانگر تزلزل و نوسان بود و اقلیتی که بر همه واضح و روشن بود از شعارهای آنها پشتیبانی کرد. آنها با شعارهای خود، با تزلزلات خود بمردم توصیه می‌کردند که در جا بزنند و همه چیز را بحال سابق بگذارند. اما مردم احساس می‌کردند و آنها هم احساس می‌کردند که این کار غیر ممکن است.

پیشاهنگ پرولتاریا، پیشاهنگ توده‌های کارگران و سربازان روسیه می‌گفت تزلزل و نوسان بس است. تزلزل و نوسان بس است. سیاست اعتماد بسرمایه‌داران، بدولت آنان و به تکاپوهای رفرمیستی آنان، بجنگ آنان، بسیاست تعرض آنان — سیاست نومیدانه است و بزودی شکست خواهد خورد. شکست آن حتمی و ناگزیر است و این شکست احزاب زمامدار اس‌ارها و منشویکها هم خواهد بود. ویرانی و نابسامانی، بیش از پیش نزدیکتر می‌شود و از شر آن جز با اقدامات انقلابی طبقه انقلابی حاکم و زمامدار نمی‌توان خود را نجات داد.

بگذار مردم با سیاست اعتماد به سرمایه‌داران قطع رابطه کنند، بگذار بطبقهٔ انقلابی — به پرولتاریا اعتماد نماید. منبع نیرو و قدرت در آن و تنها در آنست. ضامن خدمت بمنافع اکثریت، بمنافع زحمتکشان و استثمارشوندگان، به منافع له‌شدگان جنگ و سرمایه که قادرند بر جنگ و سرمایه پیروز شوند، در این و فقط در این طبقه است!

بحرانی با ابعاد بی‌سابقه بر روسیه و بر سر همه بشریت سایه افکنده است. راه نجات فقط در اعتماد به سازمان‌یافته‌ترین و پیشروترین دستهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان و در پشتیبانی از سیاست آنست.

ما نمیدانیم که آیا بزودی مردم این درس را خواهند فهمید و آنرا چگونه عملی خواهند کرد. ولی یقین کامل داریم که خارج از این درس راه خروج از بن‌بست نیست و تزلزلات احتمالی و یا وحشیگری‌های ضدانقلاب به نتیجه‌ای نخواهد رسید.

جز اعتماد کامل توده‌های مردم به رهبر خود یعنی به پرولتاریا چاره‌ای نیست.

«پراودا» شمارهٔ ۸۶، سوم ژوئیه (۲۰ ژوئن) سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۲، ص ۳۶۰ — ۳۶۲ ترجمه و چاپ شده است

کادتها ضمن خروج از کابینهٔ وزیران چه امیدهائی می‌توانستند داشته باشند؟ (۹۴)

این سئوال خودبخود پیش می‌آید. برای دادن پاسخ درست برویدادها یا تاکتیک معین باید بدرستی آنها را فهمید. خروج کادتها را چگونه باید فهمید؟

تأسف است؟ عدم توافق اصولی در مورد مسئلهٔ اوکرائین است؟ — البته که نیست. کسی که ظن اصولیت به کادت‌ها یا ظن استعداد اقدام از روی تأسف ببورژوازی ببرد، مایهٔ تمسخر خواهد بود.

نخیر. خروج کادت‌ها تنها نتیجهٔ حسابگری است. این حسابگری چه اصل و ریشه‌ای دارد؟

اصل و ریشه‌اش در آنست که برای ادارهٔ کشوری که انقلاب بزرگی انجام داده و نمی‌تواند آرام بگیرد و ضمناً اداره در دوران جنگ امپریالیستی با ابعاد جهانی شور و ابتکار بسیار متهورانه و دارای عظمت تاریخی و سرشار از جنب و جوش بیدریغ طبقه واقعاً انقلابی لازم و ضرور است. یا باید چنین طبقه‌ای را بزور و بقهر سرکوب کرد، — و این را مدتهاست که کادت‌ها از همان ششم ماه مه (۹۵) موعظه می‌کنند — یا برهبری آن اعتماد نمود. یا با سرمایهٔ امپریالیستی عقد اتحاد بست — آنوقت باید تعرض کرد، باید چاکر گوش بفرمان سرمایه بود، باید غلام حلقه بگوش آن شد، باید خیال الغای مالکیت زمین بدون بازپراخت را بدور انداخت (نگاه کن به نطق‌های لووف، از روی «بیرژوکا»، علیه برنامهٔ چرنوف) — و یا علیه سرمایهٔ امپریالیستی، آنوقت باید فوراً شرایط دقیق صلح را بهمهٔ ملتها پیشنهاد کرد، چونکه همهٔ

ملتها از جنگ خسته شده‌اند، آنوقت باید جرئت برافراشتن و توان برافراشتن پرچم انقلاب جهانی پرولتری علیه سرمایه را داشت و این کار را نه در گفتار بلکه عملاً انجام داد و انقلاب را با قطعی‌ترین وجهی در خود روسیه پیش برد.

کادت‌ها هم در امور تجاری و مالی و در حفظ سرمایه، و هم در سیاست — سوداگر و کاربر هستند. کادت‌ها بدرستی حساب کرده‌اند که اوضاع بطور عینی انقلابی است. آنها با اصلاحات موافقند و از تقسیم قدرت با تسرتلی‌ها و چرنوف‌های رفرمیست خوششان می‌آید. اما از راه رفرمها نمی‌توانی کمک کنی. راه رفرمها راهی که کشور را از بحران — از جنگ و ویرانی — نجات دهد وجود ندارد.

و کادتها حساب می‌کنند و این حساب از نقطهٔ نظر طبقهٔ خود، از نقطهٔ نظر طبقهٔ امپریالیستهای استثمارگر درست است و می‌گویند: ما ضمن خارج شدن اتمام حجت می‌کنیم. ما می‌دانیم که تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها حالا به طبقهٔ واقعاً انقلابی اعتماد ندارند و در حال حاضر نمی‌خواهند سیاست واقعاً انقلابی تعقیب کنند. ما آنها را می‌ترسانیم. بدون کادت‌ها یعنی بدون «کمک» سرمایهٔ جهانی انگلیس و آمریکا، یعنی انقلاب کردن علیه آن هم هست. آخر تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها به این کار دست نمی‌زنند، جرئت آنرا ندارند! آنها برای ما جا خالی خواهند کرد!

در غیر اینصورت، انقلاب برضد سرمایه حتی اگر آغاز شده باشد، بجائی نخواهد رسید و ما بربی گردیم.

کادت‌ها چنین حساب می‌کنند. تکرار می‌کنیم: این حساب از نقطهٔ نظر طبقهٔ استثمارگران درست است.

اگر تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها در موضع طبقهٔ استثمارشونده بودند، نه در موضع خرده‌بورژوازی مردد و متزلزل، در جواب حساب درست کادت‌ها بدرستی با سیاست طبقه انقلابی متحد می‌شدند.

در تاریخ سوم (۱۶) ژوئیه سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
۲۸ (۱۵) ژوئیه سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ دوم روزنامهٔ «پرولتارسکویه دلو» چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۲، ص ۴۰۶ — ۴۰۷ ترجمه و چاپ شده است

حکومت کجاست و ضدانقلاب کجا؟

به این سوءال معمولاً بسادگی پاسخ میدهند و می گویند: ضدانقلاب اصلاً وجود ندارد ویا نمیدانیم کجاست. اما حکومت را بخوبی می‌دانیم که کجاست: در دست دولت موقت تحت کنترل کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی (تس. ای. ک.) کنگرهٔ شوراهای نمایندگان سربازان و کارگران سراسر روسیه است. این پاسخ معمولی است.

بحران سیاسی دیروز (۹۶) مانند اکثر بحرانهای گوناگون که همه ضوابط مشروط را بر هم می‌زنند و همهٔ توهمات را بر باد می‌دهند، — آن توهماتی را از خود به ارث گذاشت که در پاسخهای معمولی مذکور کنونی ما بسئوالهای بنیادی هرگونه انقلاب بیان گردیده‌اند.

در دنیا شخصی آلکسینسکی — عضو سابق دومای دوم دولتی هست که اس‌ارها و منشویکها، احزاب زمامدار در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان، از راه دادن وی بکمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان سربازان و کارگران تا زمانی که اعاده حیثیت نکند یعنی تا زمانیکه حیثیت خود را باز نیابد، امتناع ورزیدند.

موضوع چیست؟ برای چه کمیتهٔ اجرائیه آشکارا و رسماً از ابراز اعتماد به آلکسینسکی امتناع ورزید و از وی خواست اعاده حیثیت کند یعنی اذعان نمود که او فاقد حیثیت است؟

علت آنست که آلکسینسکی بقدری به تهمت‌زنی شهرت پیدا کرده بود که در پاریس روزنامه‌نگاران احزاب بسیار گوناگون او را تهمت‌زن و مفتری اعلام کرده بودند. آلکسینسکی حاضر نشد در برابر کمیتهٔ اجرائیه اعاده حیثیت نماید، و ترجیح داد که در روزنامهٔ «یدینستووی»

پلخانف مخفی شود و ابتداء با امضای حروف اول نام و نام‌پدر و سپس جرئت پیدا کرده آشکارا مقالاتی نوشت.

دیروز چهارم ژوئیه چند تن از بلشویکها از آشناهای خود اطلاع پیدا کردند بر حذر باشند که آلکسینسکی به کمیته روزنامه‌نگاران در پیتر مزخرفات جدید افتراآمیز گفته است. اکثر این مطلع‌شدگان اصلاً هیچ توجهی به این اخطار نکردند و با سوءظن نفرتبار به آلکسینسکی و «کار» او برخورد نمودند. اما یک بلشویک، جوگاشویلی (استالین)، عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی که از قدیم بعنوان سوسیال‌دمکرات گرجی رفیق چخییدزه را می‌شناخت در اجلاس کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی با وی دربارهٔ این رفتار قبیح تازه آلکسینسکی صحبت کرد.

شب دیرهنگام بود، ولی چخییدزه اظهار داشت که کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی نسبت به تهمت‌زنی اشخاصی که از دادگاه و از پیگرد از جانب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی می‌ترسند، لاقید و بی‌تفاوت نخواهد بود. چخییدزه بنام خود بعنوان صدر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و بنام تسرتلی بعنوان عضو دولت موقت فوراً بوسیله تلفن بهمهٔ ادارات روزنامه‌ها پیشنهاد کرد که از چاپ تهمت آلکسینسکی خودداری کنند. چخییدزه به استالین گفت اکثر روزنامه‌ها اظهار آمادگی کردند خواهش او را برآورده سازند و مدتی فقط «یدینستوو» و «رچ» «سکوت می‌نمودند» («یدینستوو» را ما ندیدیم و «رچ» تهمت‌ها را درج ننمود). در نتیجه، تهمت فقط در صفحات شمارهٔ ۵۱ (۴۰۴) روزنامهٔ «ژیوویه اسلوو» (۹۷) درج شد که روزنامهٔ کوچک مبتذلی است و میان اکثر روشنفکران اصلاً شهرتی ندارد و توسط دبیر و ناشری به امضای آ. م. اومانسکی منتشر می‌شود.

حالا مفتریان محاکمه می‌شوند. کار از این لحاظ ساده است و پیچیدگی ندارد.

یاوه و مزخرف بودن اتهام بچشم می‌خورد: ستوان سومی بنام یرمولنکو از هنگ ۱۶ تیراندازان سیبری «بیست و پنجم آوریل به پشت جبههٔ ارتش ششم برای تبلیغ به نفع انعقاد هر چه زودتر پیمان صلح جداگانه با آلمان پیش ما» «فرستاده شده بود» (؟). از قرار معلوم،

این عنصر از بند اسارت فرار کرده است و «سند» مندرجه در «ژیوویه اسلوو» دربارهٔ او اضافه می‌کند: «این مأموریت را یرمولنکو به اصرار رفقا گرفته است»! !

از اینجا می‌توان قضاوت کرد که این عنصر چقدر قابل اعتماد است که آنقدر از وجدان و شرافت عاری است که توانسته است چنین «مأموریتی» را بپذیرد!.. گواه — شرافت ندارد و این حقیقت است.

این گواه چه اظهاراتی کرده است؟

او اظهار داشته است: «شیدیتسکی و لیوبرس — افسران ستاد کل آلمان به او اطلاع داده‌اند که آ. اسکروپیس-ایولتوخوسکی صدر شعبه اوکرائینی «اتحاد آزادی اوکرائین» (۹۸) — عامل ستاد کل آلمان و لنین به چنین تبلیغی در روسیه مشغولند. به لنین مأموریت داده شده است که با تمام نیرو در راه از بین بردن اعتماد مردم روسیه نسبت به دولت موقت بکوشد».

با این ترتیب افسران آلمانی به قصد واداشتن یرمولنکو به این اقدام غیرشرافتمندانه بیشرمانه درباره لنین به او دروغ گفته‌اند که بر همه روشن است و رسماً توسط همه حزب بلشویکها اعلام شده است، صلح جداگانه با آلمان را با قاطعیت و بطور برگشت‌ناپذیر برای همیشه و بدون قید و شرط رد کرده است! ! دروغ افسران آلمانی چنان آشکار و شاخدار و بی‌معنی است که هیچ آدم باسواد حتی برای لحظه‌ای در دروغ بودن آن تردید بدل راه نمی‌دهد. بویژه آدم باسواد از لحاظ سیاسی در این باره تردید نمی‌کند که مقایسهٔ لنین با ایولتوخوسکی نامی (؟) و «سازمان آزادی اوکرائین» مزخرف و بی‌معنی است و مخصوصاً بچشم می‌خورد، چونکه لنین و همهٔ انترناسیونالیستها بارها همانا در دوران جنگ از این «سازمان» مظنون و سوسیال-پاتریوتیک آشکارا دوری می‌جستند!

دروغ شاخدار یرمولنکوی تطمیع‌شده از جانب آلمانها یا افسران آلمانی شایان کوچکترین توجهی نبود اگر چنانکه «سند» اضافه نمی‌کرد که بموجب «خبرهائی که بتازگی رسیده» — معلوم نیست بدست چه کسی، چگونه، از چه کسی، کی «پولهائی برای تبلیغ» «دریافت می‌شود»

(چه کسی دریافت می‌کند؟ «سند» می‌ترسد آشکارا بگوید که لنین مورد اتهام یا سوءظن است!! سند سکوت می‌کند که توسط کی «دریافت می‌شود»!) «توسط افراد مورد اعتماد»: توسط «بلشویکهائی» بنام فورستنبرگ (گانتسکی) و کوزلوسکی. گویا در این باره اطلاعاتی هم در مورد حوالهٔ پول توسط بانک هست و «سانسور نظامی مبادلهٔ مداوم (!) تلگرامهای سیاسی و پولی میان عمال آلمانی و رهبران بلشویک را تأیید کرده است»!!

باز هم دروغ آنقدر شاخدار است که بی‌معنی بودنش علناً بچشم می‌خورد. حتی اگر کلمه‌ای از حقیقت در آن وجود داشت در این صورت چگونه این کار ممکن بود که اولاً همین اخیراً گانتسکی را آزادانه به روسیه راه دادند و اجازه دادند آزادانه از آن خارج شود؟ ثانیاً چرا هم گانتسکی و هم کوزلوسکی را قبل از اینکه اطلاعات مربوط به جرایم آنها در روزنامه‌ها درج شود بازداشت نکردند؟ راستی اگر ستاد کل واقعاً اطلاعات موثقی دربارهٔ حوالهٔ پول، دربارهٔ تلگرامها و نظایر آنها در دست داشت مگر می‌گذاشت بی آنکه گانتسکی و کوزلوسکی را بازداشت کند در این باره مطالبی توسط آلکسینسکی‌ها و مطبوعات مبتذل شایع گردد؟ مگر روشن نیست که این کار بی‌بند و بار و ناشیانهٔ مفتریان روزنامه‌ای است و بس؟

این نکته را هم اضافه کنیم که گانتسکی و کوزلوسکی هیچکدام بلشویک نبوده بلکه عضو حزب سوسیال‌دمکرات لهستانند، گانتسکی عضو کمیتهٔ مرکزی آن است و ما او را از کنگرهٔ لندن (۱۹۰۳) (۹۹) می‌شناسیم که نمایندگان لهستان آنرا ترک کردند و غیره و غیره. بلشویکها از هیچ کس، نه از گانتسکی و نه از کوزلوسکی هیچ پولی دریافت نکرده‌اند. همهٔ این حرفها دروغ محض است و دروغ بسیار ناروا.

ببینیم این دروغ چه اهمیت سیاسی دارد؟ اولاً اینکه مخالفان سیاسی بلشویکها بدون دروغ و تهمت نمی‌توانند کار کنند. این مخالفان چقدر پست و رذلند.

ثانیاً اینکه ما به سؤال مطروحه در عنوان مقاله پاسخ دریافت می‌داریم.

گزارش مربوط به «اسناد» تا شانزدهم ماه مه برای کرنسکی فرستاده شده بود. کرنسکی عضو هم دولت سوقت و هم شورا یعنی عضو هر دو ارگان «حکومت» است. از شانزدهم ماه مه تا پنجم ژوئیه وقت زیادی است. حکومت بعنوان حکومت می‌توانست و می‌بایست خودش «اسناد» را بررسی کند و از گواهان بازپرسی نماید و افراد مظنون را بازداشت کند. حکومت، هر دو «حکومت»، هم دولت موقت و هم کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی می‌توانستند و می‌بایستی این کار را بکنند.

هر دو حکومت عاطل و بیکاره‌اند. اما ستاد کل با آلکسینسکی که بعلت تهمت‌زنی، بکمیتهٔ اجرائیهٔ شورا راهش نداده‌اند روابطی دارد! ستاد کل درست بهنگام رفتن کادتها اجازه می‌دهد — شاید تصادفی باشد — اسناد رسمی‌اش برای چاپ و نشر به آلکسینسکی تحویل گردد!

حکومت عاطل و بیکاره است. نه کرنسکی، نه دولت موقت و نه کمیتهٔ اجرائیهٔ شورا هیچکدام حتی فکر نمی‌کنند که لنین و گانتسکی و کوزلوسکی را اگر مورد سوءظن هستند، بازداشت نمایند. دیشب چهارم ژوئیه‌هم چخییدزه و هم تسرتلی از روزنامه‌ها خواهش می‌کنند تهمت و افتراء آشکار را چاپ نکنند. در عین حال شب دیر هنگام پولوتسف یونکرها (۱۰۰) و قزاقها را برای تارو مار کردن «پراودا» و برای جلوگیری از انتشار آن و برای بازداشت چاپ‌کنندگان و برای گرفتن کتابها (گویا برای بازرسی این امر که مبادا پولهای مشکوک توی آنها باشد) می‌فرستد، و این درست هنگامی صورت می‌گرد که ورق‌پارهٔ کم‌عیار و کثیف «ژیوویه اسلوو» تهمت رذیلانه را چاپ می‌کند تا احساسات را برانگیزد و بلشویکها را بلجن بکشد و روحیهٔ تاراجگری بوجود آورد و برفتار پولوتسف و یونکرها و قزاقها که روزنامهٔ «پراودا» را تارومار کرده‌اند ظاهر آراسته و حق بجانب بدهد.

کسی که چشمهای خود را نمی‌بندد که حقیقت را نبیند، گمراه نمی‌شود. وقتی که باید دست بکار شد هر دو حکومت عاطل و بیکاره‌اند — کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی به کادتها «اعتماد می‌کند» و می‌ترسد آنها را برنجاند، و کادت‌ها هم بعنوان حکومت عمل نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند پشت‌پرده عمل نمایند.

این ضدانقلاب پشت پرده ــ مثل آفتاب روشن است: کادت‌ها و محافل معینی از ستاد کل («فرماندهان عالیرتبهٔ ارتش» همانطوریکه در قطعنامهٔ حزب ما گفته شده است) و مطبوعات مظنون و نیمه‌باندسیاهی ــ همان ضدانقلاب است. اینها معطل و بیکار نه‌نشسته‌اند و باهم دوستانه «کار می‌کنند»؛ و این آن محیطی است که شرایط تاروسار کردنها، تلاش در جهت قلع و قمع‌ها و گلوله‌بارانها بسوی تظاهرکنندگان و غیره و غیره را فراهم می‌سازد.

کسی که عمداً چشمهای خود را نمی‌بندد که حقیقت را نبیند، نمی‌تواند بیش از این گمراه شود.

حکومت مادامیکه انتقال زمام آن بدست شورا پایه‌ای برای ایجادش بوجود نیاورد، نیست و نخواهد بود. ضدانقلاب ضمن متحد ساختن کادت‌ها با سران معین ارتش و با مطبوعات چرنی‌سوتنیها (۱۰۱) از نبودن حکومت استفاده می‌کند. این یک حقیقت تلخی است ولی حقیقت است.

کارگران و سربازان! شما باید خویشتن‌دار و پایدار و هوشیار باشید!

پنجم (۱۸) ژوئیه سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
نوزدهم (ششم) ژوئیهٔ سال ۱۹۱۷ در روزنامهٔ «لیستوک «پراودا»» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۲، ص ۴۱۰ ــ ۴۱۷ ترجمه و چاپ شده است

سه بحران

در این روزها هر چه شدیدتر به بلشویکها تهمت می‌زنند و دربارهٔ آنها دروغ می‌گویند ما باید بهمان قدر آرامش خود را بیشتر حفظ کنیم و ضمن تکذیب دروغها و تهمت‌ها دربارهٔ ارتباط تاریخی رویدادها و دربارهٔ اهمیت سیاسی یعنی طبقاتی این روند انقلاب فکر کنیم.

ما در تکذیب دروغ و تهمت باید فقط استناد به «لیستوک «پراودا» » (۱۰۲) مورخهٔ ششم ژوئیه را تکرار نمائیم و بویژه توجه خوانندگان را بمقاله‌ای که ذیلاً چاپ می‌شود و بطور مستند ثابت می‌کند که روز دوم ژوئیه بلشویکها علیه تظاهرات تبلیغ می‌کردند (بنابه اذعان روزنامهٔ حزب سوسیالیست‌رولوسیونرها)، و روز سوم ژوئیه روحیهٔ توده‌ها به اوج شدت رسید و تظاهرات، علیرغم توصیه‌های ما آغاز شد، روز چهارم ژوئیه ما در اعلامیه (که در همان روزنامهٔ اس‌ارها «دلو نارودا» (۱۰۳) هم چاپ شد) به تظاهرات سازمان‌یافته مسالمت‌آمیز دعوت کردیم و بعد از نصف شب چهارم ژوئیه تصمیم گرفتیم تظاهرات قطع شود! مفتریان، تهمت بزنید! ولی هرگز نخواهید توانست این حقایق و اهمیت قاطع آنها را در تمام روابطشان رد نمایید!

می‌پردازیم به مسئله رابطهٔ تاریخی رویدادها. وقتی که ما حتی در اوایل آوریل با پشتیبانی از دولت موقت مخالفت کردیم، هم اس‌ارها و هم منشویکها ما را مورد حمله قرار دادند. اما زندگی چه نشان داد؟

سه بحران سیاسی: ۲۰ و ۲۱ آوریل، ۱۰ و ۱۸ ژوئن و ۳ و ٤ ژوئیه (۱۰٤) چه نشان دادند؟

این بحران‌ها اولاً نارضائی فزایندهٔ توده‌ها را از سیاست بورژوائی اکثریت بورژوازی دولت موقت نشان دادند.

بیمورد نیست گفته شود که روزنامه حزب زمامدار اس‌ارها «دلو نارودا» مورخه ششم ژوئیه با وجود خصومتش نسبت به بلشویکها ناگزیر به علل عمیق اقتصادی و سیاسی جنبش سوم و چهارم ژوئیه اذعان کرده است. دروغ ابلهانه و ناهنجار و رذیلانه دربارهٔ علت مصنوعی این جنبش، دربارهٔ تبلیغ بلشویک‌ها برله تظاهرات هر روز بیش از پیش افشاء خواهد شد.

علت مشترک و منبع مشترک و ریشهٔ عمیق مشترک هر سه بحران سیاسی نامبرده بویژه اگر آنها را در ارتباطشان با برخورد علمی به سیاست مورد بررسی قرار دهیم، روشن و واضح است. بی‌معنی و ابلهانه است اگر تصور شود که سه چنین بحرانی می‌توانستند بطور مصنوعی ایجاد شوند.

ثانیاً تأمل و تعمق در این باره که در این سه بحران چه چیزی مشترک است و چه چیزی در هر یک از آنها جنبهٔ خودویژه و انفرادی دارد، آموزنده است.

جنبهٔ مشترک از راه نهایت نارضائی توده‌ها و تحریک شدن آنها علیه بورژوازی و دولت آن بروز می‌کند. کسی که این اصل مطلب را فراموش می‌کند یا در باره آن سکوت می‌کند یا آنرا بیمقدار می‌شمارد، از حقایق ابتدائی و مسلم سوسیالیسم در مورد مبارزهٔ طبقاتی تحاشی می‌کند.

مبارزهٔ طبقات در انقلاب روس — بگذار کسانی که خود را سوسیالیست می‌نامند و اطلاع دارند که مبارزهٔ طبقات در انقلابهای اروپا چگونه بود، در این باره فکر کنند.

جنبهٔ خودویژه و انفرادی در بحرانها، در بروز و تظاهر آنهاست:

در بحران اول (۲۰ — ۲۱ آوریل) جنبه شدید و خودانگیخته آن که ابداً سازمان‌یافته نبود و منجر به تیراندازی چرنی‌سوتنی‌ها (افراد باند سیاه — م.) بسوی تظاهرکنندگان شد و اتهامات بی نهایت وحشیانه و دروغ به بلشویک‌ها زدند. پس از انفجار، بحران سیاسی فرا رسید.

در مورد دوم بلشویک‌ها اعلام تظاهرات کردند و آنرا پس از اتمام حجت تهدیدآمیز و منع مستقیم کنگرهٔ شوراها لغو نمودند و تظاهرات عمومی ۱۸ ژوئن برپا شد و برتری و تفوق آشکار شعارهای بلشویک‌ها را نشان داد. بحران سیاسی بنابه اذعان خود اس‌ارها و منشویک‌ها عصر روز ۱۸ ژوئن در صورتیکه اگر تعرض در جبهه آنرا قطع نمی‌کرد آغاز می‌شد.

بحران سوم علیرغم تلاشهای دوم ژوئیه بلشویک‌ها برای جلوگیری از آن، سوم ژوئیه بطور خودجوش آغاز شد و روز چهارم ژوئیه به اوج شدت خود رسید و پنجم و ششم ژوئیه به تفوق ضدانقلاب می‌انجامد. تزلزلات اس‌ارها و منشویکها در آن تظاهر می‌کند که اسپیریدونوا و عدهٔ دیگر از اس‌ارها برله انتقال قدرت بدست شوراها اظهار نظر می‌کنند و منشویک‌های انترناسیونالیست که قبلاً با آن مخالفت کرده بودند با همان روح اظهار نظر می‌کنند.

بالاخره آخرین و شاید آموزنده‌ترین نتیجه‌گیری از بررسی رویدادها و ارتباط آنها این است که همهٔ این سه بحران شکلی از تظاهراتی را بما نشان می‌دهد که در تاریخ انقلاب ما تازگی دارد و پیچیده‌تر است و هنگام حرکت موج‌وار، اعتلاء سریع و فروکش شدید، هنگام تشدید انقلاب و ضدانقلاب و هنگام «تقلیل» عناصر متوسط برای مدتی کم و بیش طولانی ظاهر می‌شود.

شکل جنبش در جریان هر سهٔ این بحرانها تظاهرات بود. تظاهرات ضددولتی ــ این ظاهراً دقیق‌ترین توصیف رویدادها بشمار می‌رفت. ولی اصل مطلب این بود که این تظاهرات جنبهٔ عادی نداشت و پدیده‌ای خیلی بیش از تظاهرات و کمتر از انقلاب بود. این ــ انفجار انقلاب و ضدانقلاب باهم و «تقلیل» شدید و گاهی ناگهانی عناصر متوسط در رابطه با پیدایش پر جنب و جوش عناصر پرولتری و بورژوائی بود.

از این لحاظ بی‌نهایت جالب است که همهٔ عناصر متوسط بمناسبت هر کدام از این جنبش‌ها هر دو نیروی معین طبقاتی ــ هم نیروی پرولتری و هم نیروی بورژوازی را سرزنش می‌کنند. به اس‌ارها و منشویک‌ها نگاه کنید که سر از پا نمی‌شناسند و یقه پاره می‌کنند و

فریاد برمی‌آورند که بلشویکها با تندرویهای خود بضدانقلاب کمک می‌کنند و در عین حال دائماً اذعان دارند که کادت‌ها (که با آنها در دولت ائتلاف کرده‌اند) ضدانقلابی هستند. دیروز «دلو نارودا» نوشت: «وظیفهٔ مبرم و تعویق‌ناپذیر ما این است که با ایجاد شکاف عمیق از همهٔ عناصر راستگرا، حتی از «یدینستوو» که روحیه ستیزه‌جویانه دارد (ناگفته نگذاریم که اس‌ارها با آنها بلوک انتخاباتی تشکیل دادند) دوری گزینیم».

مندرجات شمارهٔ امروز (هفتم ژوئیه) «یدینستوو» را با این مقایسه کنید که در آن سرمقالهٔ پلخانفی ناگزیر به این حقیقت مسلم اذعان کرده است، همانا که شوراها (یعنی اس‌ارها و منشویکها) «دو هفته برای تفکر» وقت گرفتند و اگر زمام حکومت بدست شوراها بیفتد، «این کار در حکم پیروزی لنینیست‌ها خواهد بود». پلخانف می‌نویسد: «اگر کادت‌ها از قاعدهٔ: هر چه بدتر بهتر ... — پیروی نکنند، خودشان مجبور خواهند بود اذعان نمایند که (با رفتن از مقام وزارت) اشتباه بزرگی مرتکب شده کار طرفداران لنین را تسهیل نموده‌اند».

مگر این نکته جالب توجه نیست؟ عناصر متوسط کادت‌ها را متهم می‌کنند که کار بلشویک‌ها را تسهیل می‌کنند و بلشویک‌ها را متهم می‌کنند که کار کادت‌ها را تسهیل می‌کنند! مگر مشکل است حدس زد که بجای نامگذاریهای سیاسی باید نام‌های طبقاتی گذاشت و آنوقت با آرزوهای خرده‌بورژوازی دربارهٔ از بین رفتن مبارزهٔ طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی و با شکایت‌های خرده‌بورژوازی از مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی روبرو می‌شویم. مگر مشکل است حدس زد که هیچ بلشویکهائی در جهان قادر نیستند اگر چنانکه پرولتاریا را عمیق‌ترین علل اقتصادی و سیاسی بحرکت نمی‌آوردند، نه فقط سه بلکه حتی یک «جنبش توده‌ای» برانگیزند، و هیچ کادت‌هائی و سلطنت‌طلبانی حتی باهم قادر نیستند اگر چنانکه عللی همانقدر عمیق، ماهیت ضدانقلابی بورژوازی بعنوان طبقه را بوجود نمی‌آوردند جنبش «از راست» بوجود آورند؟

بمناسبت جنبش ۲۰ — ۲۱ آوریل، هم ما و هم کادت‌ها را بعلت عدم اغماض و تندروی و تشدید وخامت اوضاع بباد ناسزا می‌گرفتند و

کار را به آنجا می‌رساندند که بلشویکها را به تیراندازی در نوسکی (چقدر بی‌معنا و احمقانه است) متهم می‌کردند، و وقتی جنبش پایان یافت همان اس‌ارها و منشویک‌ها در ارگان رسمی و متحد خود «ایزوستیا» نوشتند که «جنبش توده‌ای» «امپریالیستهای میلیوکف و دیگران را جارو کرد» یعنی به تعریف و تمجید جنبش پرداختند!! مگر این نکته جنبهٔ ذاتی ندارد؟ مگر این نکته بروشنی خاصی نشان نمی‌دهد که خرده‌بورژوازی مکانیسم، ماهیت مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی را نمی‌فهمد؟

اوضاع بطور عینی چنین است: اکثریت عظیم مردم کشور از لحاظ وضع زندگی و بیشتر از آن از لحاظ ایده‌های خود خرده‌بورژوا هستند. ولی در کشور سرمایهٔ بزرگ در درجهٔ اول از طریق بانکها و بوسیلهٔ سندیکات‌ها، حکمرواست. کشور دارای پرولتاریای شهری بقدر کافی رشدیافته است که راه خود را در پیش گیرد، ولی هنوز قادر نیست فوراً اکثر نیمه‌پرولترها را بسوی خود جلب نماید. از این واقعیت اساسی طبقاتی ناگزیر چنین بحرانهائی نظیر سه بحران مورد بررسی ما و هم شکل آنها ناشی می‌گردد.

البته اشکال بحرانها در آینده می‌توانند تغییر یابند ولی ماهیت امر مثلاً در صورتیکه در ماه اکتبر مجلس موسسان اس‌ارها برپا شود، بجای خود باقی می‌ماند. اس‌ارها به دهقانان وعده داده‌اند که اولاً مالکیت خصوصی بر زمین را لغو کنند؛ ثانیاً زمین را بزحمتکشان واگذار نمایند؛ ثالثاً زمینهای ملاکی را مصادره نمایند و بدون بازخرید به دهقانان واگذار کنند. انجام این تحولات عظیم بدون اقدامات قاطع انقلابی علیه بورژوازی، اقداماتی که فقط اتحاد تهیدست‌ترین دهقانان با پرولتاریا، تنها ملی کردن بانکها و سندیکاتها قادر به آنست، اصلاً محال و غیر ممکن است.

دهقانان زودباور که موقتاً باور کرده‌اند که می‌توان این کارهای احسن را از راه سازشکاری با بورژوازی انجام داد، ناگزیر از مبارزه شدید طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی برسر عملی ساختن وعده‌های اس‌اری مأیوس و ... (حد اقل) «ناراضی» خواهند شد.

چنین بوده و چنین خواهد بود.

هفتم (۲۰) ژوئیه سال ۱۹۱۷
نوشته شده است
نوزدهم ژوئیه سال ۱۹۱۷ در
مجله «رابوتنیتسا» شماره ۷ چاپ
شده است

از روی متن آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۲، ص ۴۲۸ — ۴۳۲
ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ مسئله حضور رهبران بلشویک در دادگاه (۱۰۵)

بقضاوت از روی صحبت‌های خصوصی در این باره دو عقیده هست.
رفقائی که تحت تأثیر «محیط شوراها» قرار گرفته‌اند غالباً طرفدار حضور در دادگاه‌ها هستند.

آنهائیکه بیشتر بتوده‌های کارگری نزدیکند، از قرار معلوم مخالف حضورند.

اصولاً مسئله بیشتر به ارزیابی آنچه که توهمات قانونی نامیده می‌شود، منجر می‌شود.

اگر تصور شود که در روسیه شاید دولت درست و حسابی، دادگاه درست و حسابی هست و تشکیل مجلس موٴسسان محتمل است، آنوقت می‌توان به نفع حضور در دادگاه نتیجه گیری نمود.

اما چنین عقیده‌ای سر تا پا اشتباه است. همانا رویدادهای اخیر، پس از چهارم ژوئیه، بروشن‌ترین وجهی نشان دادند که احتمال نمی‌رود مجلس موٴسسان (بدون انقلاب جدید) تشکیل شود، دولت درست و حسابی، دادگاه درست و حسابی در روسیه نیست و (حالا) نمی‌تواند باشد.

دادگاه، ارگان حکومت است. لیبرالها گاهی این نکته را فراموش می‌کنند. فراموش کردن این نکته برای مارکسیست گناه است.

حکومت کجاست، حاکم کیست؟

دولت وجود ندارد و هر روز عوض می‌شود و عاطل و بیکاره است.

دیکتاتوری نظامی دست اندر کار است. در این اوضاع و احوال صحبت از «دادگاه» مسخره و خنده‌دار است. مطلب نه بر سر «دادگاه»

بلکه برسر رویداد جنگ داخلی است. و این آن چیزی است که طرفداران حضور نمی‌خواهند بفهمند.

پرورزیف و آلکسینسکی مبتکرین «پرونده» هستند!! مگر با این وصف صحبت از دادگاه خنده‌دار نیست؟ مگر ابلهانه نیست تصور شود که دادگاهی در این شرایط می‌تواند بکنه قضایا پی‌ببرد و آنها را روشن سازد و ببررسی و تحلیل بپردازد؟؟

زمام حکومت در دست دیکتاتوری نظامی است و بدون انقلاب جدید این حکومت مقدم بر همه در دوران جنگ فقط می‌تواند برای مدتی قوت گیرد.

«من کاری برخلاف قانون نکرده‌ام. دادگاه عادل و باانصاف است. دادگاه رسیدگی می‌کند. دادگاه علنی خواهد بود. مردم خواهند فهمید. پس خود را معرفی می‌کنم».

این فکر و قضاوت ابلهانه و بچگانه است: نه محاکمه بلکه تعقیب و متهم ساختن انترناسیونالیست‌ها برای حکومت لازم است. زندانی کردن و بازداشت آنها مورد نیاز آقایان کرنسکی و شرکاء است. چنین بود (در انگلستان و فرانسه) و چنین خواهد بود (در روسیه).

بگذار انترناسیونالیستها تا آنجائیکه میتوانند بطور غیرعلنی کار کنند ولی بگذار با حضور داوطلبانه در دادگاه حماقت از خود نشان ندهند!

هشتم (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱۷
نوشته شده است
برای نخستین بار در سال ۱۹۲۵
در شمارهٔ اول «پرولتارسکایا رولوسیا»
بچاپ رسیده است

از روی متن آثار و.ای.
لنین، چاپ ۵، جلد ۳۲،
ص ۴۳۳ — ۴۳۴ ترجمه
و چاپ شده است

اوضاع سیاسی

(چهار تز)

۱ ــ ضدانقلاب متشکل شده و قوام و تقویت یافته و در واقع زمام قدرت را در کشور به دست گرفته است (۱۰۶).

تشکل کامل و قوام ضدانقلاب عبارت از اتحاد بسیار سنجیده و اینک عملی‌شدهٔ سه نیروی عمدهٔ ضدانقلاب است (۱۰۷): ۱) حزب کادت‌ها یعنی پیشوای واقعی بورژوازی سازمان‌یافته که هنگام کناره‌گیری از کابینهٔ وزیران به آن اولتیماتوم داد و زمینه را برای ساقط کردن این کابینه توسط ضدانقلاب فراهم ساخت؛ ۲) ستاد کل و فرماندهان و سران ارتش با کمک آگاهانه و یا نیمه‌آگاهانهٔ کرنسکی که حتی معروفترین اس‌ارها حالا دیگر او را کاونیاک نامیده‌اند، قدرت واقعی دولتی را بدست گرفته، به تیرباران یگانهای انقلابی ارتش در جبهه، به خلع‌سلاح نیروهای انقلابی و کارگران در پیتر و مسکو پرداخته، به سرکوب و رام کردن مردم در نیژنی و به بازداشت بلشویک‌ها و به بستن روزنامه‌های آنها نه فقط بدون محاکمه و رأی دادگاه بلکه بدون تصویبنامهٔ دولت دست زده‌اند. در واقع قدرت اصلی دولتی در روسیه حالا دیکتاتوری نظامی است؛ این واقعیت با وجود مؤسساتی در گفتار انقلابی ولی در واقع ناتوان، مغلق گشته است. ولی این حقیقتی است مسلم و بقدری بنیادی که بدون درک آن، از وضع سیاسی چیزی نمی‌توان فهمید. ۳) مطبوعات باند سیاه سلطنت‌طلب و بورژوائی که حالا از تحریک دیوانه‌وار علیه بلشویک‌ها به تحریک علیه شوراها و علیه چرنوف «آتش‌افروز» و غیره پرداخته‌اند بروشنی تمام نشان دادند که ماهیت واقعی سیاست دیکتاتوری نظامی که اینک حکمفرماست و از

جانب کادت‌ها و سلطنت‌طلبان پشتیبانی می‌شود، عبارت از تدارک مقدمات پراکندن و از بین بردن شوراهاست. بسیاری از پیشوایان اس‌ارها و منشویک‌ها یعنی اکثریت کنونی شوراها در این روزهای اخیر به این نکته اعتراف کرده و آنرا خاطرنشان ساخته‌اند، ولی همانند خرده‌بورژواهای واقعی از این واقعیت هراس‌انگیز با عبارت‌پردازی پر آب و تاب و توخالی دوری می‌گزینند.

۲ — پیشوایان شوراها و احزاب سوسیالیست‌رولوسیونرها و منشویک‌ها که تسرتلی و چرنوف در رأس آنها هستند کاملاً به آرمان انقلاب خیانت کرده‌اند و آنرا به دست ضدانقلابیون داده‌اند و خود و احزاب خود و شوراها را به برگ ساتر ضدانقلاب مبدل ساخته‌اند.

این نکته اینطور به اثبات رسیده است که سوسیالیست‌رولوسیونرها و منشویک‌ها بلشویک‌ها را لو دادند و با سکوت قلع و قمع روزنامه‌های آنها را تأیید کردند و حتی جرئت نکردند عیان و آشکار به مردم بگویند که این کار را می‌کنند و چرا می‌کنند. آنها با قانونی کردن خلع سلاح کارگران و هنگهای انقلابی هرگونه قدرت واقعی را از خود سلب نمودند. آنها به بلندگوهای بسیار توخالی مبدل شدند که در «مشغول کردن» توجه مردم، به ارتجاع کمک می‌نمودند تا این یکی آخرین تدارکات خود را برای پراکندن و از بین بردن شوراها بپایان رساند. بدون درک این ورشکستگی کامل و قطعی احزاب سوسیالیست‌رولوسیونرها و منشویک‌ها و اکثریت کنونی شوراها، بدون درک مجعولیت بسیار دولت‌های آنها و پال‌ماسکه‌های دیگر ابداً نمی‌توان به تمامی وضع سیاسی کنونی پی برد.

۳ — هرگونه امید به تکامل و گسترش مسالمت‌آمیز انقلاب روس بکلی از بین رفته است. اوضاع بطور عینی چنین است: یا پیروزی دیکتاتوری نظامی تا پایان و یا پیروزی قیام مسلحانهٔ کارگران که فقط در صورت تصادف آن با اعتلای ریشه‌دار توده‌ای علیه دولت و برضد بورژوازی بر زمینهٔ ویرانی اقتصادی و اطالهٔ جنگ، امکان‌پذیر است.

شعار انتقال تمام قدرت بدست شوراها — شعار تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب بود که در ماههای آوریل و مه و ژوئن تا ۵ — ۹ ژوئیه یعنی تا انتقال قدرت واقعی بدست دیکتاتوری نظامی امکان داشت. حالا این

شعار دیگر درست نیست، چونکه با این انتقال که صورت گرفته و با خیانت کامل عملی اس‌ارها و منشویک‌ها به انقلاب، وفق نمی‌دهد. نه ماجراجوئیها و شورش‌ها، نه مقاومت‌های جداگانه و نه تلاشهای مذبوحانه جداگانه برای مقابله با ارتجاع هیچکدام نمی‌تواند بکار کمک کند، بلکه فقط درک روشن اوضاع و احوال، شکیبائی و پایداری پیشاهنگ کارگری، آماده ساختن نیروها برای قیام مسلحانه که شرایط پیروزیش حالا فوق‌العاده سخت است، ولی بهرحال در صورت تطابق فاکت‌ها و جریانات مذکور در متن تزها امکان‌پذیر است می‌تواند به آن کمک کند. هیچگونه توهمات مبتنی بر قانون اساسی و نظام جمهوری، هیچگونه توهمات راه مسالمت‌آمیز دیگر نباید باشد و هیچگونه اقدام پراکنده نباید انجام گیرد و حالا دیگر نباید تحت تأثیر باندهای سیاه و قزاقها قرار گرفت بلکه باید به جمع‌آوری نیرو پرداخت و آنها را تجدید سازمان داد و با استواری برای قیام مسلحانه آماده ساخت، اگر جریان بحران امکان دهد در مقیاس واقعاً توده‌ای و همگانی بکار برد. حالا دیگر انتقال زمین‌ها بدست دهقانان، بدون قیام مسلحانه ممکن نیست، چونکه ضدانقلاب زمام قدرت را بدست گرفته و کاملاً با ملاکین بعنوان یک طبقه متحد گشته است.

هدف قیام مسلحانه ممکن است فقط انتقال قدرت بدست پرولتاریا که مورد پشتیبانی تهیدست‌ترین دهقانان است، برای اجرای برنامهٔ حزب ما باشد.

۴ — حزب طبقهٔ کارگر بدون اینکه دست از فعالیت علنی بردارد و آنی دربارهٔ این فعالیت راه اغراق رود، باید کار علنی را مانند سالهای ۱۹۱۲ — ۱۹۱۴ با کار غیرعلنی توأم سازد.

حتی یکساعت از کار علنی را نباید ول کرد. ولی لحظه‌ای هم نباید به توهمات مبتنی بر قانون اساسی و «مسالمت‌آمیز» باور کرد. فوراً در همه‌جا سازمانها یا گروه‌های غیرعلنی برای چاپ اعلامیه‌ها و غیره تشکیل داده شود. فوراً با شکیبائی و پایداری در تمام خطوط باید به تجدید سازمان پرداخت.

عیناً مانند سالهای ۱۹۱۲ — ۱۹۱۴ باید عمل کرد که بدون از

دست دادن پایهٔ فعالیت علنی در دومای دولتی و در صندوقهای بیمه و در اتحادیه‌ها و غیره می‌توانستیم درباره سرنگون ساختن تزاریسم از راه انقلاب و قیام مسلحانه سخن بگوئیم.

دهم (۲۳) ژوئیه سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
دوم اوت (۲۰ ژوئیه) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ششم روزنامهٔ «پرولتارسکویه دلو» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۱ — ۵ ترجمه و چاپ شده است

نامه به هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ «پرولتارسکویه دلو» (۱۰۸)

رفقا!

ما بعلل زیر قصد خود را دایر به اطاعت از دستور دولت موقت دربارهٔ بازداشت‌مان تغییر داده‌ایم.

از نامهٔ پرورزیف — وزیر سابق دادگستری که در شمارهٔ روز یکشنبهٔ روزنامهٔ «نوویه ورمیا» (۱۰۹) درج گردیده است کاملاً روشن شد که «پرونده» در بارهٔ «جاسوسی» لنین و دیگران بکلی عمداً و سنجیده توسط حزب ضدانقلاب ساخته شده است.

پرورزیف کاملاً صریح و آشکار اعتراف می‌کند که اتهامات تحقیق‌نشده را بجریان انداخت تا خشم سربازان را (به مفهوم کامل کلمه) علیه حزب ما برانگیزد. وزیر سابق دادگستری، کسی که حتی دیروز خود را سوسیالیست می‌نامید این اعتراف را میکند! پرورزیف رفت. اما کسی نمی‌تواند بگوید که وزیر جدید دادگستری از کاربرد شیوه‌های پرورزیف-آلکسینسکی خودداری خواهد کرد یا نه.

بورژوازی ضدانقلابی در صدد ساختن پروندهٔ جدید دریفوس (۱۱۰) است. این بورژوازی همانقدر به «جاسوسی» ما باور دارد که پیشوایان ارتجاع روسی که پروندهٔ بیلیس (۱۱۱) را ساختند باور داشتند که یهودیان خون کودکان را می‌خورند. در حال حاضر هیچگونه تضمینی برعایت موازین عدالت و دادگستری در روسیه نیست.

کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی که خود را ارگان تام‌الاختیار دمکراسی روس می‌شمارد کمیسیونی را برای رسیدگی به پروندهٔ جاسوسی معین کرده بود، ولی آنرا تحت فشار نیروهای ضدانقلابی منحل کرد. این کمیته نخواست دستور بازداشت ما را نه مستقیماً تأیید کند و نه لغو نماید.

با شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت در واقع ما را بدست ضدانقلاب داد.

متهم ساختن ما به «توطئه‌چینی» و به «تحریک» «اخلاقی» به شورش خصلت کاملاً معینی دارد. نه دولت موقت و نه شورا که هر دو بخوبی می‌دانند که صحبت از «توطئه» در جنبشی مانند جنبش ۳ — ٤ ژوئیه صرفاً بی‌معناست، هیچکدام هیچگونه تعریف دقیق حقوقی دربارهٔ تبهکاری واهی ما نمی کنند. پیشوایان منشویک‌ها و اس‌ارها فقط و فقط می کوشند با دادن عده‌ای از اعضای حزب ما بدستور ضدانقلاب بدست آن، رحم و شفقت آنرا که حالا مخالف خود آنها هم هست، برانگیزند. از هیچگونه زمینه‌ٔ قانونی و حتی تضمین های قانونی که در کشورهای منظم بورژوازی هست اکنون در روسیه سخنی‌هم نمی‌تواند در میان باشد. اکنون دادن خود بدست مقامات حاکم بمعنای تسلیم خود بدست میلیوکف‌ها و آلکسینسکی‌ها و پرورزیف‌ها، بدست ضدانقلابیون خشماگین است که برای‌شان همه اتهامات علیه ما رویداد ساده در جنگ داخلی است.

پس از رویداد روزهای ٦ — ۸ ژوئیه هیچ فرد انقلابی روس دیگر نمی‌تواند توهماتی دربارهٔ رعایت قانون داشته باشد. پیکار قطعی میان انقلاب و ضدانقلاب جریان دارد. ما کماکان بطرفداری از اولی مبارزه خواهیم کرد.

ما حتی‌المقدور کماکان بمبارزهٔ انقلابی پرولتاریا کمک خواهیم کرد. تنها مجلس موٴسسان اگر تشکیل شود و از طرف بورژوازی دعوت نگردد، حق خواهد داشت رأی خود را دربارهٔ دستور دولت موقت در مورد بازداشت ما صادر نماید.

ن. لنین

«پرولتارسکویه دلو» شماره ۲، ۲۸ (۱۵) ژوئیه سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعه‌ٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳٤، ص ۸ — ۹ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ شعارها

چه بسیار دیده شده است که در سرپیچ و خمهای تند تاریخ، حتی احزاب پیشرو هم برای مدتی کم و بیش طولانی نمی‌توانند خود را با وضع جدید هماهنگ سازند، شعارهائی را تکرار می کنند که دیروز صحیح و بجا بود ولی امروز بکلی معنا و مفهوم خود را از دست داده و بهمان درجه که پیچ و خم تاریخ «ناگهانی» بوده «ناگهانی» از دست داده است.

از قرار معلوم ممکن است این وضع در مورد شعار انتقال تمام قدرت دولتی بدست شوراها تکرار شود. این شعار در آن دوره‌ای از انقلاب ما که برای همیشه سپری شده است، یعنی در فاصلهٔ زمانی ۲۷ فوریه تا ٤ ژوئیه صحیح بود، ولی امروز دیگر بکلی صحت خود را از دست داده است. بدون درک این نکته هیچیک از مسائل مبرم کنونی را نمی‌توان درک نمود. هر شعاری باید از مجموعهٔ اوضاع و احوال سیاسی موجود نتیجه گیری شود. وضع سیاسی روسیه هم پس از چهارم ژوئیه نسبت به وضع ۲۷ فوریه — ٤ ژوئیه تغییر اساسی کرده است.

در آن دورهٔ سپری‌شدهٔ انقلاب، در کشور یکنوع «قدرت دوگانه» فرمانروا بود که هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ شکل خود مظهر وضع انتقالی نامعین قدرت دولتی بود. نباید فراموش کرد که مسئلهٔ قدرت حاکمه مسئلهٔ اساسی هر انقلاب است.

در آن موقع قدرت حاکمه وضع متزلزلی داشت. دولت موقت و شوراها با سازش داوطلبانه آنرا میان خود تقسیم می کردند. شوراها عبارت بودند از هیئت نمایندگان تودهٔ کارگران و سربازان مسلح که

آزاد بودند یعنی هیچگونه فشاری از خارج بر آنها وارد نمی‌شد. اسلحه در دست مردم بود و فشاری از خارج بر آنها وارد نمی‌شد — این بود ماهیت امر. و همین امر راه مسالمت‌آمیز را برای گسترش دامنهٔ تمام انقلاب می‌گشود و موجبات عملی شدن آنرا فراهم می‌ساخت. در این راه مسالمت‌آمیز گسترش دامنهٔ انقلاب — شعار «انتقال تمام قدرت بدست شوراها» شعاری بود مربوط به نخستین گام مستقیماً عملی، شعاری بود مربوط به گسترش مسالمت‌آمیز دامنهٔ انقلاب که انجام آن از ۲۷ فوریه تا ۴ ژوئیهٔ امکان‌پذیر و بینهایت درجه مطلوب بود ولی حالا مطلقاً غیر ممکن است.

از قرار معلوم هواداران شعار «انتقال تمام قدرت بدست شوراها» همه بحد کافی در این نکته تعمق نکرده‌اند که این شعار مربوط بدورهٔ گسترش مسالمت‌آمیز دامنهٔ انقلاب بود. منظور از اصطلاح مسالمت‌آمیز فقط این نیست که در آن موقع (از ۲۷ فوریه تا چهارم ژوئیه) هیچکس، هیچ طبقه و هیچ نیروی جدی نمی‌توانست در مقابل انتقال قدرت بدست شوراها مانعی ایجاد نماید. این هنوز تمام مطلب نیست. در آن موقع گسترش مسالمت‌آمیز حتی از این لحاظ هم امکان‌پذیر بود که مبارزهٔ طبقات و احزاب موجود در درون شوراها در صورت انتقال بموقع تمام قدرت دولتی بدست شوراها می‌توانست به مسالمت‌آمیزترین و بی‌دردترین وجهی انجام پذیرد.

به این جنبهٔ مطلب نیز توجه کافی معطوف نشده است. شوراها از لحاظ ترکیب طبقاتی خود ارگانهای جنبش کارگران و دهقانان و شکل حاضر و آمادهٔ دیکتاتوری آنان بودند. اگر تمامی قدرت بدست آنها می‌افتاد آنگاه نقص عمدهٔ قشرهای خرده‌بورژوا و گناه عمدهٔ آنان یعنی خوشباوری‌شان به سرمایه‌داران در جریان عمل از بین می‌رفت و تجربه حاصله در حین اقداماتشان این نقص را مورد انتقاد قرار می‌داد. تعویض طبقات و احزاب حاکم ممکن بود از راه مسالمت در درون شوراها بر پایهٔ قدرت واحد و مطلق آنان انجام گیرد؛ ارتباط کلیهٔ احزاب شوراها با توده‌ها ممکن بود بنحوی پایدار و تضعیف‌نشده باقی ماند. حتی برای یک لحظه هم نمی‌توان این نکته را از نظر دور داشت که فقط این ارتباط کاملاً محکم احزاب شوراها با توده‌ها که آزادانه در عرض و در

عمق نشو و نما می‌یافت قادر بود از طریق مسالمت به از بین بردن توهماتی که دربارهٔ سازشکاری خرده‌بورژواماآبانه با بو ژوازی وجود داشت کمک نماید. انتقال قدرت بدست شوراها بخودی خود در مناسبات متقابل طبقات تغییری نمی‌داد و نمی‌توانست هم تغییری بدهد؛ این انتقال هیچگونه تغییری در خصلت خرده‌بورژوائی دهقانان نمی‌داد. ولی می‌توانست بموقع گام بزرگی بسمت جدائی دهقانان از بورژوازی و نزدیک شدن و سپس ملحق شدن آنان به کارگران بردارد.

این امر در صورتی ممکن بود که قدرت بموقع بدست شوراها می‌افتاد. این وضع برای مردم از همه سهلتر و از همه سودمندتر می‌بود. این راه از همه بیدردتر می‌بود و بهمین جهت هم برای آن می‌بایستی با حداکثر انرژی مبارزه کرد. ولی اکنون این مبارزه یعنی مبارزه برای انتقال بموقع قدرت بدست شوراها بپایان رسیده است. راه مسالمت‌آمیز بسط دامنهٔ انقلاب غیر ممکن شده و راه غیر مسالمت‌آمیز آغاز گردیده که از همه پررنج و شکنج‌تر است.

چرخش و تحول چهارم ژوئیه عبارت از آنست که پس از آن وضع عینی خیلی تغییر یافته، وضع متزلزل قدرت پایان پذیرفته و قدرت در نقطهٔ حساس و قاطع بدست ضدانقلاب افتاده است. پیشروی احزاب بر پایهٔ سازشکاری دو حزب خرده‌بورژوازی اس‌ارها و منشویکها با کادتهای ضدانقلابی کار را بجائی رسانده است که هر دوی این احزاب خرده‌بورژوازی در حقیقت شریک و دستیار دژخیمی ضدانقلابی شده‌اند. خوشباوری ناآگاهانهٔ خرده‌بورژواها بسرمایه‌داران کار آنها را ضمن گسترش دامنهٔ مبارزهٔ حزبی بجائی رسانید که آگاهانه از ضدانقلابیون پشتیبانی می‌کنند. دوران گسترش مناسبات حزبی بپایان رسید. در بیست و هفتم فوریه تمام طبقات متفقاً با رژیم پادشاهی مخالف شدند. پس از چهارم ژوئیه بورژوازی ضدانقلابی دست بدست سلطنت‌طلبان و باند سیاه، اس‌ارها و منشویک‌های خرده‌بورژوا را که تا اندازه‌ای مرعوبشان کرده بود، بخود ملحق ساخت و قدرت دولتی واقعی را به کاونیاک‌ها یعنی به باند ارتشی‌ها تسلیم نمود که متمردین را در جبهه تیرباران می‌کنند و به تارومار ساختن بلشویکها در پتروگراد مشغولند.

شعار انتقال قدرت بدست شوراها اکنون دونکیشوتیسم یا مضحکه‌ای بیش نخواهد بود. معنای این شعار از نظر عینی فریب مردم و تلقین این توهم در آنهاست که گویا اکنون نیز برای شوراها کافی است که مایل باشند یا قرار صادر کنند تا قدرت را بدست خود گیرند و گویا در شورا هنوز احزابی وجود دارند که خود را در نتیجهٔ همدستی با دژخیمان لکه‌دار نکرده باشند و گویا می‌توان بوده را نابود ساخت.

خطا و اشتباه بسیار بزرگ خواهد بود هر آینه اگر تصور شود که پرولتاریای انقلابی می‌تواند به اصطلاح برای «انتقام‌جوئی» از اس‌ارها و منشویکها بخاطر پشتیبانی که آنها از تاروسار بلشویک‌ها و از تیربارانها در جبهه و از خلع‌سلاح کارگران کرده‌اند، از پشتیبانی آنان در برابر ضدانقلاب «امتناع ورزد». طرح مسئله به چنین نحوی اولا بمعنای انطباق مفاهیم خرده‌بورژوائی اخلاقیات بر پرولتاریاست (زیرا پرولتاریا به نفع کار همیشه نه تنها از خرده‌بورژوازی متزلزل بلکه از بورژوازی بزرگ نیز پشتیبانی خواهد کرد)؛ ثانیاً — نکته عمده هم در اینجاست — طرح مسئله به چنین نحوی بمعنای کوشش خرده‌بورژوا-منشانه‌ای است برای پرده‌پوشی ماهیت سیاسی مطلب بوسیله «اندرزهای اخلاقی».

ماهیت مطلب این است که حالا دیگر قدرت را نمی‌توان از راه مسالمت بدست آورد. آنرا فقط در صورت پیروزی در یک مبارزهٔ قطعی علیه کسانی می‌توان بدست آورد که در حال حاضر صاحب واقعی قدرت هستند، یعنی علیه باند ارتشی‌ها یا کاونیاک‌هائی که تکیه‌گاهشان سپاهیان مرتجع اعزامی به پتروگراد و کادتها و سلطنت‌طلبان است.

ماهیت مطلب این است که پیروزی بر این صاحبان جدید قدرت دولتی فقط از عهدهٔ توده‌های انقلابی مردم ساخته است که شرط جنبش آنان تنها رهبری شدن‌شان توسط پرولتاریا نبوده بلکه روی برتافتن از احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها هم هست که به انقلاب خیانت کرده‌اند.

کسیکه اخلاقیات خرده‌بورژوائی را در سیاست وارد می کند استدلالش چنین است: بفرض اینکه اس‌ارها و منشویک‌ها با پشتیبانی از کاونیاک‌ها که پرولتاریا و هنگهای انقلابی‌را خلع سلاح نمودند «اشتباه» هم کرده

باشند باز باید به آنها امکان داد اشتباه خود را «رفع نمایند» و رفع «اشتباه» را برای آنها «دشوار نساخت»؛ باید گرایش خرده‌بورژوازی متزلزل را بسوی کارگران تسهیل نمود. چنین استدلالی اگر برای فریب و اغفال مجدد کارگران نباشد، چیزی جز ساده‌لوحی کودکانه یا چیزی جز سفاهت صرف نخواهد بود. زیرا گرایش توده‌های خرده‌بورژوازی بسوی کارگران فقط و فقط در صورتی عملی می‌بود که این توده‌ها از اس‌ارها و منشویک‌ها روی بر می‌تافتند. احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها اکنون فقط در صورتی می‌توانند «اشتباه» خود را رفع نمایند که تسرتلی و چرنوف و دان و راکیتنیکف را دستیار دژخیمان اعلام کنند. ما کاملاً و بدون چون و چرا طرفدار چنین «رفع اشتباهی» هستیم...

گفتیم که مسئلهٔ اساسی انقلاب، مسئله قدرت حاکمه است. باید اضافه کرد که همانا انقلابها هستند که در هر قدم بما نشان می‌دهند در این مسئله که قدرت حقیقی کجاست ابهام وجود دارد و نیز نشان می‌دهند که فرق است میان قدرت صوری و قدرت واقعی. و این نکته یکی از خصوصیت عمدهٔ هر دورهٔ انقلابی است. در مارس و آوریل سال ۱۹۱۷ معلوم نبود که قدرت واقعی در دست دولت است یا در دست شورا.

ولی حالا بویژه مهم است که کارگران آگاه به مسئلهٔ اساسی انقلاب با هوشیاری نگریسته ببینند که در لحظهٔ کنونی قدرت دولتی در دست کیست. اگر شما مظاهر مادی آنرا معین کنید و عبارتپردازی را بجای عمل نپذیرید در یافتن پاسخ آن دچار اشکال نخواهید شد.

فریدریش انگلس می‌نویسد: دولت مقدم بر هر چیز شامل دسته‌های افراد مسلح است به اضافه زواید مادی از قبیل زندانها (۱۱۲). ولی حالا این زواید شامل یونکرها و قزاقهای مرتجعی است که مخصوصاً به پتروگراد احضار شده‌اند؛ شامل کسانی است که کامنف و سایرین را در زندان نگاه داشته‌اند؛ شامل کسانی است که روزنامهٔ «پراودا» را توقیف کردند، کارگران و قسمت خاصی از سربازان را خلع سلاح نمودند و اکنون سربازانی از این قبیل و واحدهای ارتشی از این قبیل را تیرباران می‌کنند. آری، این دژخیمان قدرت حاکمه واقعی هستند.

تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها وزرای فاقد قدرت هستند. آنها وزرای عروسکی و سران احزابی هستند که از دژخیمان پشتیبانی می‌کنند. و این، عین واقعیت است. و اینکه نه تسرتلی و نه چرنوف هیچکدام لابد این جلادی را شخصاً «تأیید نمی‌کنند» و روزنامه‌های آنان خائفانه آنرا انکار می‌کنند، در این واقعیت تغییر نمی‌دهد: عوض کردن ظاهر سیاسی تغییری در ماهیت قضیه نمی‌دهد.

مگر توقیف روزنامهٔ ناشر افکار ۱۵۰ هزار انتخاب کنندهٔ پتروگراد و قتل ووئینوف کارگر بدست یونکرها (ششم ژوئیه) که بعلت بردن بسته روزنامه «لیستوک پراودا» از چاپخانه انجام گرفت جلادی نیست؟ مگر این همان کار کاونیاک ها نیست؟ لابد به ما خواهند گفت: نه دولت و نه شوراها هیچکدام در این کار «مقصر نیستند».

ما در پاسخ خواهیم گفت: این دیگر برای دولت و شوراها بدتر است، چونکه با این وضع آنها هیچکاره‌اند و عروسکند و قدرت واقعی در دستشان نیست.

مردم قبل از همه و بیش از همه باید از حقیقت آگاه شوند و بدانند که قدرت دولتی عملاً در دست کیست. باید تمام حقیقت را به مردم گفت که قدرت حاکمه در دست دارودسته ارتشی کاونیاک‌ها (کرنسکی، بعضی ژنرال‌ها و افسران و غیره) است که از طرف بورژوازی بعنوان یک طبقه با حزب کادت‌ها در رأس آن و نیز با کلیهٔ سلطنت‌طلبان که از طریق کلیهٔ روزنامه‌های باند سیاه یعنی «نوویه ورمیا» و «ژیوویه اسلوو» و غیره و غیره عمل می‌کنند، پشتیبانی می‌شوند.

این قدرت را باید سرنگون ساخت. بدون این عمل تمام عبارتپردازی‌های مربوط به مبارزه با ضدانقلاب پوچ و «خودفریبی و اغفال مردم» است.

از این قدرت اکنون خواه تسرتلی‌ها و چرنوف‌های وزیر و خواه احزاب آنها پشتیبانی می‌کنند: باید نقش دژخیمانهٔ این افراد و ناگزیری چنین «فرجامی» برای این احزاب پس از «اشتباهات» آنان در ۲۱ آوریل، ۵ مه، ۹ ژوئن، ٤ ژوئیه (۱۱۳) و پس از تأیید سیاست تعرض از

طرف آنها، یعنی سیاستی که نه دهم پیروزی ماه ژوئیه کاونیاک‌ها مرهون آنست، — برای مردم توضیح داده شود.

باید بنای کلیهٔ تبلیغات در میان مردم را بر پایه‌ای تجدید کرد که در آن تجربهٔ مشخصی که همانا از انقلاب کنونی و بویژه از روزهای ژوئیه بدست آمده است، در نظر گرفته شود یعنی این تبلیغات، دشمنان واقعی مردم، دارودسته ارتشی‌ها و کادتها و اعضای باند سیاه را بطور واضح نشان دهد و آن احزاب خرده‌بورژوازی یعنی احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها را که نقش دستیار دژخیمان را بازی کرده و می‌کنند آشکارا افشاء نماید.

باید بنای تمام تبلیغات در بین مردم را بر پایه‌ای تجدید کرد که در آن برای دهقانان روشن شود مادامیکه قدرت دارودسته ارتشی‌ها واژگون نشده و احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها افشاء نگردیده‌اند و اعتماد مردم از آنان سلب نشده است امید آنها برای دریافت زمین بکلی باطل است. این عمل در شرایط «عادی» رشد سرمایه‌داری ممکن بود پروسه‌ای بس طولانی و دشوار باشد، ولی هم جنگ و هم هرج‌ومرج اقتصادی انجام آنرا بمیزان عظیمی تسریع خواهد کرد. این عوامل آنچنان «تسریع کنندگانی» هستند که قادرند ماه و حتی هفته را با سال برابر کنند.

احتمال می‌رود بر مطالب مذکور دو ایراد گرفته شود: یکی اینکه صحبت از مبارزهٔ قطعی در لحظهٔ کنونی معنایش ترغیب اقدامات پراکنده و منفردیست که بخصوص کمک به ضدانقلاب خواهد بود؛ دوم اینکه سرنگون کردن ضدانقلاب معنایش این است که بهر حال قدرت باز هم بدست همین شوراها بیفتد.

در پاسخ به ایراد اول خواهیم گفت: کارگران روسیه اکنون دیگر بقدر کافی آگاه هستند که در لحظه‌ای که مسلماً بحال‌شان سودمند نیست بدام مفسده‌جوئی گرفتار نشوند. در اینکه اقدام و مقاومت کارگران در لحظهٔ کنونی کمکی است بضدانقلاب، جای تردید نیست. در این نکته هم که مبارزهٔ قطعی فقط در صورت اعتلای مجدد انقلاب در میان عمیق‌ترین قشرهای توده‌ها امکان‌پذیر است، جای تردید نیست.

ولی کلی‌بافی دربارهٔ اعتلای انقلاب و اوج گیری آن و کمک کارگران غرب و غیره کافی نیست، باید از گذشتهٔ ما نتیجه گیری معینی نمود و همانا درسهائی را که گرفته‌ایم به حساب آورد. و این حساب همان شعار مبارزهٔ قطعی علیه ضدانقلاب غاصب حکومت را برای ما فراهم خواهد نمود.

در ایراد دوم نیز بطور خلاصه استدلالهای بسیار کلی جایگزین حقایق می‌شود. سرنگون ساختن ضدانقلاب بورژوازی بهیچ وسیله و با هیچ نیروئی جز با نیروی پرولتاریای انقلابی امکان‌پذیر نیست. این پرولتاریای انقلابی است که پس از تجربهٔ ژوئیهٔ سال ۱۹۱۷ باید قدرت دولتی را مستقلاً بدست خود گیرد — بدون این کار پیروزی انقلاب ممکن نیست. افتادن قدرت بدست پرولتاریا و پشتیبانی دهقانان تهیدست یا نیمه‌پرولترها از آن یگانه راه حل است و ما هم اکنون متذکر شدیم چه اوضاع و احوالی می‌تواند انجام این عمل را بحداکثر تسریع نماید.

پیدایش شوراها در این انقلاب جدید امکان‌پذیر است و شوراها باید هم پدید آیند، منتها نه شوراهای کنونی یعنی نه ارگانهای سازشکاری با بورژوازی بلکه ارگانهای مبارزهٔ انقلابی علیه بورژوازی. اینکه ما در آن هنگام هم طرفدار آن خواهیم بود که سراپای ساختار دولت طبق نمونهٔ شوراها باشد مطلبی است مسلم. در این مورد صحبت از شوراها بطور کلی نیست، بلکه صحبت بر سر مبارزه علیه ضدانقلاب کنونی و علیه خیانت شوراهای کنونی است.

هنگام انقلاب مجرد را جانشین مشخص کردن — یکی از بزرگترین گناهان، یکی از خطرناکترین گناهان است. شوراهای کنونی بعلت تسلطی که احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها در آنها داشته‌اند درهم ریخته و با ورشکستگی کامل مواجه شده‌اند. اکنون این شوراها بگوسفندانی شباهت دارند که در کشتارگاه کارد بحلقومشان مالیده شده و مذبوحانه می‌نالند. شوراها حالا در برابر ضدانقلاب که غلبه کرده و می‌کند زبون و ناتوانند. شعار واگذاری قدرت به شوراها را می‌توان دعوت «ساده‌ای» برای انتقال قدرت بدست همین شوراها شمرد، و حال آنکه صحبت در این باره و دعوت به این کار در لحظهٔ کنونی معنایش

فریب مردم است و هیچ چیزی هم خطرناکتر از این فریب نیست.

دورهٔ گسترش دامنهٔ مبارزهٔ طبقاتی و حزبی در روسیه که از ۲۷ فوریه تا ٤ ژوئیه بدرازا کشید، بپایان رسیده است. اکنون دوران جدیدی آغاز می‌گردد که شرکت‌کنندگان آن دیگر طبقات قدیمی و احزاب قدیمی و شوراهای قدیمی نبوده بلکه آنهائی هستند که در آتش مبارزه نونوارشده و در جریان آن آبدیده گشته، آموزش یافته و از نو بوجود آمده‌اند. باید بجلو نگریست نه بعقب. اکنون باید ضوابط طبقاتی و حزبی جدید مربوط به بعد از ماه ژوئیه را مأخذ و ملاک عمل قرار داد نه ضوابط قدیمی را. در آغاز این دورهٔ جدید باید پیروزی ضدانقلاب بورژوازی را مأخذ قرار داد که در نتیجهٔ سازشکاری اس‌ارها و منشویک‌ها با آن بدست آمده و فقط پرولتاریای انقلابی قادر است بر آن پیروز گردد. البته در این دورهٔ جدید قبل از پیروزی قطعی ضدانقلاب، قبل از شکست نهائی (بدون مبارزه) اس‌ارها و منشویک‌ها و قبل از اعتلای جدید انقلاب جدید باز هم مراحل کاملاً گوناگونی در بین خواهد بود. ولی در این باره فقط بعدها، یعنی هنگامیکه هر یک از این مراحل علیحده پدید آمد، می‌توان صحبت کرد...

در اواسط ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
درسال ۱۹۱۷ در جزوهٔ علیحده توسط کمیتهٔ کرنشتادت حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٤، ص ۱۰ — ۱۷ ترجمه و چاپ شده است

درسهای انقلاب

هر انقلابی بمعنای تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده‌های عظیم مردم است. اگر موجبات چنین تحولی فراهم نشده باشد وقوع انقلاب واقعی غیر ممکن است. همانطوریکه هر تحولی در زندگی یک فرد بسی چیزها بوی می‌آموزد و وادارش می‌کند خیلی چیزها ببیند و بنکات زیاد پی ببرد، همانطور هم انقلاب در مدت کوتاهی پرمعناترین و گرانبهاترین درسها را بهمهٔ مردم می‌دهد.

در دوران انقلاب ملیونها و دهها ملیون تن از مردم در عرض یک هفته بیش از دوران یکسالهٔ زندگی عادی و خواب‌آلود، چیز می‌آموزند. زیرا هنگامیکه تحول ناگهانی و شدید در زندگی ملت روی می‌دهد با وضوح خاصی معلوم می‌شود که هر یک از طبقات این ملت چه هدفی و چه نیروئی دارد و با چه وسایلی عمل می‌کند.

هر کارگر آگاه و هر سرباز و هر دهقان باید بدقت در درسهای انقلاب روس بویژه حالا درپایان ماه ژوئیه که آشکارا معلوم شده که نخستین مرحلهٔ انقلاب ما با عدم‌موفقیت پایان یافته است، تعمق نماید.

۱

ببینیم در واقع هدف توده‌های کارگر و دهقان بهنگام دست زدن به انقلاب چه بود؟ چه انتظاری از انقلاب داشتند؟ بدیهی است که انتظار آنها آزادی، صلح، نان و زمین بود.

ولی حالا چه می‌بینیم؟

بجای آزادی، خودسریهای سابق را از سر گرفته‌اند. برای سربازان در جبهه مجازات اعدام مقرر شده است(۱۱٤)، دهقانان را بجرم تصاحب خودسرانهٔ زمینهای ملاکین محاکمه می‌کنند. چاپخانه‌های روزنامه‌های کارگری را تاراج می‌کنند و روزنامه‌های کارگری را بدون رأی دادگاه توقیف می‌نمایند. بلشویک‌ها را بازداشت می‌کنند و این عمل اغلب حتی بدون اعلام هر گونه اتهامی صورت می‌گیرد و اگر هم اعلام شود آشکارا تهمت و افتراء است.

شاید بعنوان اعتراض بگویند تعقیب بلشویکها بمعنای نقض آزادی نیست، زیرا فقط افراد معینی را به اتهامات معینی تحت تعقیب قرار می‌دهند. ولی این اعتراض کذب محض و دروغ آشکار است، زیرا چگونه می‌توان در ازاء جرم افرادی ولو اگر گناهشان در دادگاه هم به ثبوت رسیده و تأیید شده باشد، چاپخانه را تاراج نمود و روزنامه را توقیف کرد. اگر دولت، تمام حزب بلشویک و خط‌مشی و نظریات آنرا غیرقانونی اعلام می‌کرد قضیه صورت دیگری بخود می‌گرفت. ولی همه می‌دانند که دولت روسیهٔ آزاد بهیچوجه چنین کاری نمی‌توانست بکند و نکرده است.

آنچه بیش از همه جنبهٔ افتراآمیز اتهامات وارده به بلشویک‌ها را فاش می‌کند این است که روزنامه‌های ملاکین و سرمایه‌داران دیوانه‌وار همهٔ بلشویکها را بعلت مبارزه‌شان برضد جنگ و برضد ملاکین و سرمایه‌داران بباد فحش و ناسزا می‌گرفتند و علناً طلب می‌کردند بلشویکها بازداشت شوند و تحت تعقیب قرار گیرند، و این حتی زمانی بود که یک اتهام هم علیه یک بلشویک ساخته نشده بود.

مردم صلح می‌خواهند، ولی دولت انقلابی روسیهٔ آزاد بر اساس آن قراردادهای محرمانه‌ای که نیکولای دوم تزار سابق با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته است تا سرمایه‌داران روس بتوانند ملتهای دیگر را غارت کنند مجدداً دست بجنگ غاصبانه زده است. این قراردادهای محرمانه همچنان مکتوم مانده‌اند. دولت روسیهٔ آزاد به بهانه‌های گوناگون تا کنون از پیشنهاد صلح عادلانه به همهٔ ملتها خودداری کرده است.

نان نیست. قحطی دوباره فرا می‌رسد. همه می‌بینند که سرمایه‌داران و ثروتمندان خزانه دولت را با تحویل ساز و برگ نظامی بیشرمانه

فریب می‌دهند (در حال حاضر جنگ هر روز برای مردم پنجاه ملیون روبل تمام می‌شود) و سودهای کلان بیسابقه‌ای از راه تعیین قیمتهای گزاف به جیب می‌زنند و حال آنکه برای محاسبهٔ جدی تولید محصولات و توزیع آنها میان کارگران مطلقاً هیچ اقدامی بعمل نیامده است. سرمایه‌داران روزبروز گستاختر می‌شوند و کارگران را بیرون می‌کنند و آنهم هنگامی دست به این عمل می‌زنند که مردم از نبودن کالا در مضیقه‌اند.

اکثریت عظیم دهقانان در کنگره‌های متعدد با بانگی رسا و بنحوی روشن و صریح اعلام داشته‌اند که مالکیت ملاکان را بر زمین بیعدالتی و تاراج می‌شمارند. ولی دولتی که خود را انقلابی و دمکراتیک می‌نامد ماههاست دهقانان را سر می‌دواند و با وعده و دفع‌الوقت فریب‌شان می‌دهد. سرمایه‌داران ماهها به چرنوف وزیر اجازه نمی‌دادند قانون منع خرید و فروش زمین را انتشار دهد. و هنگامی هم که بالاخره این قانون انتشار یافت، سرمایه‌داران برضد چرنوف دست به تحریکات پلید و افتراآمیز زدند و هنوز هم به آن ادامه می‌دهند. گستاخی دولت در امر دفاع از ملاکین بجائی رسیده است که دهقانان را بجرم تصرف «خودسرانه» زمین به محاکمه می‌کشند.

دهقانان را سر می‌دوانند و می‌کوشند متقاعدشان سازند تا تشکیل مجلس موٴسسان صبر کنند. ولی سرمایه‌داران تشکیل این مجلس را کماکان بتعویق می‌اندازند. اکنون که تحت فشار خواستهای بلشویک‌ها تاریخ تشکیل این مجلس سی‌ام سپتامبر تعیین شده است، سرمایه‌داران آشکارا داد و فریاد راه می‌اندازند که این موعد بسیار کم و «غیرعملی» است و خواستار تعویق موعد تشکیل مجلس موٴسسانند... متنفذترین اعضای حزب سرمایه‌داران و ملاکین یعنی حزب «کادتها» یا حزب «آزادی مردم» از قبیل پانینا علناً توصیه می‌کنند که تشکیل مجلس موٴسسان تا پایان جنگ به تعویق افتد.

برای گرفتن زمین صبر کن تا مجلس موٴسسان تشکیل شود. برای تشکیل مجلس موٴسسان صبر کن تا جنگ پایان یابد. برای پایان جنگ صبر کن تا پیروزی کامل بدست آید. این است نتیجه‌ای که از

این جریان حاصل می‌شود. سرمایه‌داران و ملاکین که در هیئت دولت اکثریت دارند دهقانان را آشکارا مسخره کرده‌اند.

۲

حال ببینیم این وضع در یک کشور آزاد پس از سرنگون شدن حکومت تزاری چگونه پیش آمد؟

در کشور غیرآزاد حکومت‌کنندگان بر مردم شاه و گروه ملاک و سرمایه‌دار و مأمورین دولت هستند که از طرف هیچکس انتخاب نشده‌اند.

در کشور آزاد فقط کسانی بر مردم حکومت می‌کنند که از طرف خود مردم برای این کار انتخاب شده‌اند. هنگام انتخابات، مردم به احزاب تقسیم می‌شوند و معمولاً هر طبقه‌ای از مردم برای خود حزبی تشکیل می‌دهد، مثلاً ملاکین، سرمایه‌داران، دهقانان و کارگران هر کدام حزبی تشکیل می‌دهند. از این رو در کشورهای آزاد، حکومت بر مردم از طریق مبارزهٔ علنی میان احزاب و توافق و سازش آزاد آنان بایکدیگر عملی می‌گردد.

پس از سرنگونی حکومت تزاری که در ۲۷ فوریهٔ سال ۱۹۱۷ صورت گرفت، روسیه طی تقریباً چهار ماه مانند یک کشور آزاد اداره می‌شد، یعنی از طریق مبارزهٔ علنی احزابی که آزادانه تشکیل شده بودند و بر اساس توافق و سازش آزاد میان آنها. برای درک چگونگی رشد انقلاب روس بیش از همه لازم است این نکته بررسی شود که احزاب عمده کدامها بودند و از منافع چه طبقاتی دفاع می‌نمودند و مناسبات متقابل میان همهٔ آنها چگونه بوده است.

۳

پس از سرنگون شدن حکومت تزاری قدرت دولتی بدست نخستین دولت موقت افتاد. این دولت از نمایندگان بورژوازی یعنی سرمایه‌داران که ملاکین نیز به آنها گرویده بودند، تشکیل شد. حزب «کادت‌ها»

یعنی حزب عمدهٔ سرمایه‌داران بعنوان یک حزب زمامدار و دولتی مقام اول را حایز بود.

تصادفی نبود که قدرت بدست این حزب افتاد — در حالیکه نه سرمایه‌داران بلکه کارگران و دهقانان و ناویان و سربازان برضد نیروهای تزاری مبارزه کردند و در راه آزادی خون ریختند. علت افتادن قدرت بدست سرمایه‌داران این بود که این طبقه نیروی ثروت و سازمان و معلومات لازم را در اختیار داشت. پس از سال ۱۹۰۵ و بویژه در جریان جنگ، طبقه سرمایه‌داران و ملاکین که به آنها گرویده بودند در روسیه بیش از همه در امر تشکل خود موفقیت کسب کرده بودند.

حزب کادت‌ها خواه در سال ۱۹۰۵ و خواه از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۱۷ همیشه سلطنت‌طلب بود. پس از پیروزی مردم بر مظالم تزاری، این حزب خود را جمهوری‌خواه اعلام نمود. تجربهٔ تاریخ نشان می‌دهد که احزاب سرمایه‌داران هر وقت مردم بر سلطنت فایق آمده‌اند با جمهوری‌خواهی روی موافقت نشان داده‌اند تا بتوانند امتیازات سرمایه‌داران و فرمانروائی مطلق آنان را بر مردم حفظ نمایند.

حزب کادت‌ها در گفتار طرفدار «آزادی مردم» است، ولی عملاً طرفدار سرمایه‌داران است و بهمین جهت بلافاصله همهٔ ملاکین و تمام سلطنت‌طلبان و تمام افراد باند سیاه به آن گرویدند. مندرجات مطبوعات و جریان انتخابات گواه این مدعاست. پس از انقلاب تمام روزنامه‌های بورژوازی و تمام مطبوعات باند سیاه با کادتها همآواز شدند. همهٔ احزاب سلطنت‌طلب که جرئت اظهار وجود نداشتند، هنگام انتخابات مثلاً در پتروگراد، از حزب کادت‌ها پشتیبانی می‌کردند.

کادت‌ها پس از بدست گرفتن زمام حکومت تمام هم خود را مصروف ادامهٔ جنگ غاصبانه و غارتگرانه نمودند که تزار نیکولای دوم در نتیجهٔ انعقاد قراردادهای محرمانه و غارتگرانه با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه آغاز نموده بود. بموجب این قراردادها به سرمایه‌داران روس وعده داده شده بود که در صورت کسب پیروزی قسطنطنیه، گالیسی، ارمنستان و غیره را تصرف خواهند نمود، و اما در مقابل مردم، دولت کادت‌ها به بهانه‌جوئی و وعده و وعیدهای پوچ متوسل می‌شد و حل

کلیهٔ مسائل مهم و ضروری برای کارگران و دهقانان را موکول به تشکیل مجلس مؤسسان می‌کرد بدون آنکه موعد آنرا معین نماید.

مردم با استفاده از آزادی مستقلاً به تشکل خود پرداختند. سازمان عمدهٔ کارگران و دهقانان که اکثریت قاطع و قریب به اتفاق جمعیت روسیه را تشکیل می‌دهند، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان بود. تشکیل این شوراها از همان روزهای انقلاب فوریه آغاز گردید و چند هفته پس از آن در اکثر شهرهای بزرگ روسیه و در بسیاری از شهرستان‌ها همهٔ افراد آگاه و پیشرو طبقهٔ کارگر و دهقانان در شوراها گرد آمدند.

شوراها که کاملاً آزادانه انتخاب می‌شدند، سازمانهای حقیقی توده‌های مردم یعنی کارگران و دهقانان بودند. شوراها سازمانهای واقعی اکثریت عظیم مردم بودند. کارگران و همچنین دهقانان که لباس سربازی بر تن داشتند، مسلح بودند.

پرواضح است که شوراها می‌توانستند و می‌بایست تمام قدرت دولتی را بدست خود گیرند. تا هنگام تشکیل مجلس مؤسسان هیچ قدرت دیگری بجز شوراها نمی‌بایست در کشور وجود داشته باشد. فقط در چنین صورتی انقلاب ما می‌توانست واقعاً توده‌ای و واقعاً دمکراتیک باشد. فقط در چنین صورتی توده‌های زحمتکش که واقعاً در راه صلح می‌کوشند و واقعاً در جنگ اشغالگرانه ذینفع نیستند بطور مصمم و استوار آنچنان سیاستی را بموقع اجرا گذارند که هم بجنگ غاصبانه پایان بخشد و هم بصلح منجر گردد. فقط در چنین صورتی کارگران و دهقانان می‌توانستند سرمایه‌داران را که پولهای هنگفتی از «قبل جنگ» به چنگ آورده و کشور را به ویرانی و قحطی کشیده‌اند، مهار کنند. ولی در شوراها اقلیت نمایندگان از حزب کارگران انقلابی یعنی سوسیال‌دمکراتهای بلشویک که خواستار واگذاری تمام قدرت دولتی به شوراها بودند پشتیبانی می‌کردند و اکثریت نمایندگان از حزب سوسیال‌دمکراتهای منشویک و از حزب اس‌ارها پشتیبانی می‌نمودند که با واگذاری قدرت به شوراها مخالف بودند. این احزاب بجای برانداختن دولت بورژوازی و تعویض آن با دولت شوراها در پشتیبانی از دولت بورژوازی و سازش

با آن و تشکیل یک دولت مشترک پافشاری می‌کردند. این سیاست سازشکاری با بورژوازی که از طرف احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها یعنی احزابی که اکثریت مردم به آنها اعتماد داشتند، تعقیب می‌شد، ماهیت اصلی تمام سیر تکامل انقلاب را در جریان پنج ماهی که از آغاز آن می‌گذرد تشکیل می‌دهد.

٤

مقدم بر هر چیز ببینیم این سازشکاری اس‌ارها و منشویک‌ها با بورژوازی چگونه انجام پذیرفته و سپس علت این امر را که اکثریت مردم به آنان اعتماد می‌کردند، جستجو نمائیم.

٥

سازش منشویک‌ها و اس‌ارها با سرمایه‌داران در تمام ادوار انقلاب روس، گاهی بشکلی و زمانی به شکل دیگر انجام می‌گرفت.

در همان پایان فوریه سال ۱۹۱۷، همین که مردم به پیروزی رسیدند و حکومت تزاری سرنگون گردید دولت موقت سرمایه‌داران کرنسکی را بعنوان «سوسیالیست» در هیئت خود پذیرفت. در حقیقت امر کرنسکی هیچگاه سوسیالیست نبود. او فقط ترودویک بود و فقط از ماه مارس سال ۱۹۱۷ «سوسیالیست رولوسیونر» شد و این هنگامی بود که این امر دیگر خطری نداشت و بیفایده هم نبود. دولت موقت سرمایه‌داران بلافاصله کوشید تا توسط کرنسکی که معاونت صدر شورای پتروگراد را بعهده داشت این شورا را وابسته و مطیع خود سازد. شورا، یعنی سازمانی که اس‌ارها و منشویک‌ها در آن تفوق داشتند به این اطاعت تن در داد بدین معنی که بلافاصله پس از تشکیل دولت موقت سرمایه‌داران موافقت کرد «تا آنجا که» این دولت بوعده خود وفا می‌کند «از آن پشتیبانی کند».

شورا خود را ناظر و کنترل کنندهٔ اعمال دولت موقت می‌شمرد. سران شورا کمیسیونی بنام «کمیسیون تماس» تشکیل داده بودند تا با دولت در تماس و ارتباط باشند (۱۱۵). در این کمیسیون تماس سران

اس‌ارها و منشویک‌ها دائماً با دولت سرمایه‌داران مشغول مذاکره بودند و بدین ترتیب در حکم وزیران مشاور یا وزیران غیر رسمی بودند.

تمام ماه مارس و تقریباً تمام ماه آوریل جریان امور بر این منوال بود . سرمایه‌داران کار را بدفع‌الوقت و بهانه‌تراشی می‌گذراندند تا فرصتی بدست آورند. دولت سرمایه‌داران در تمام این مدت حتی یکقدم کوچک جدی هم برای پیشبرد و گسترش دامنهٔ انقلاب برنداشت. این دولت حتی برای انجام وظیفه مستقیم و بلاواسطهٔ خود یعنی برای تشکیل مجلس مؤسسان هم مطلقاً هیچ کاری نکرد و این مسئله را در برابر سازمانهای محلی مطرح ننمود، حتی یک کمیسیون مرکزی هم برای تهیهٔ مقدمات آن تشکیل نداد، بلکه تمام همش مصروف آن بود که در خفاء قراردادهای بین‌المللی غارتگرانه‌ای را که تزار با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته بود تجدید نماید و جریان انقلاب را با احتیاط هرچه بیشتر و هرچه نامشهودتر ترمز کند، مرتباً وعده دهد ولی بهیچ یک از وعده‌ها وفا نکند. اس‌ارها و منشویک‌ها در «کمیسیون تماس» نقش احمقانی را بازی می‌کردند که عبارات پرطمطراق، وعده و وعید بخورد آنها می‌دهند. اس‌ارها و منشویک‌ها درست مانند کلاغ قصهٔ مشهور در دام چاپلوسی می‌افتادند و گفته‌های سرمایه‌داران را که گویا برای شوراها ارزش فوق‌العاده قائلند و قدمی بدون آنها برنمی‌دارند با لذت کامل گوش می‌دادند.

ولی در حقیقت زمان می‌گذشت و دولت سرمایه‌داران برای انقلاب هیچ کاری انجام نداد و در عرض این مدت فرصتی یافت تا علیه انقلاب قراردادهای محرمانهٔ غارتگرانه را تجدید یا بعبارت صحیح‌تر تأیید کند و بوسیلهٔ مذاکرات تکمیلی بهمان درجه سری و محرمانه با دیپلماتهای امپریالیسم انگلیس و فرانسه به آنها «روح تازه بدمد». در عرض این مدت دولت سرمایه‌داران فرصت یافت علیه انقلاب یک سازمان ضدانقلابی از ژنرالها و افسران ارتش دست اندر کار در عملیات جنگی شالوده‌ریزی نماید (یا حداقل موجبات نزدیک شدن آنها را فراهم سازد). این دولت فرصت یافت علیه انقلاب به متشکل ساختن صاحبان صنایع و بنگاهها و کارخانه‌ها بپردازد که زیر فشار کارگران مجبور بگذشت‌های پی‌درپی

بودند ولی در عین حال به کارشکنی در تولید (به زیان زدن به آن) پرداخته و زمینه می‌چیدند تا در اولین فرصت مناسب تولید را متوقف سازند.

ولی امر تشکل کارگران و دهقانان پیشرو در شوراها پیوسته به پیش می‌رفت. بهترین افراد طبقات زحمتکش احساس می‌کردند که دولت علیرغم سازش خود با شورای پتروگراد و علیرغم سخنان پرآب‌وتاب کرنسکی و با وجود «کمیسیون تماس» همچنان دشمن مردم و انقلاب است. توده‌ها احساس می‌کردند که اگر مقاومت سرمایه‌داران درهم شکسته نشود مسئله صلح و آزادی و انقلاب ناگزیر با شکست مواجه خواهد شد. ناشکیبائی و خشم توده‌ها افزایش می‌یافت.

۶

۲۰ — ۲۱ آوریل کاسهٔ صبر توده‌ها لبریز شد. جنبش بطور خودانگیخته و بی‌آنکه کسی آنرا تدارک بیند اوج گرفت. این جنبش با چنان شدتی علیه دولت متوجه بود که حتی یک هنگ مسلح بسوی کاخ مارییِنسکی حرکت کرد تا وزیران را بازداشت نماید. همه بچشم خود دیدند که دولت نمی‌تواند پای بر جا ماند. شوراها می‌توانستند (و می‌بایست) زمام حکومت را بدست خود بگیرند بدون آنکه از طرف کسی بکوچکترین مقاومتی برخورد نمایند. ولی بجای این کار، اس‌ارها و منشویک‌ها از دولت در حال سقوط سرمایه‌داران پشتیبانی کردند و با سازش با این دولت وضع خود را بیش از پیش وخیم ساختند و گامهای محکمتری برداشتند که انقلاب را بسوی فنا می‌کشید.

انقلاب تمام طبقات را با چنان سرعت و استحکام می‌آموزد که نظیر آن در مواقع عادی و صلح دیده نمی‌شود. سرمایه‌داران که در مبارزهٔ طبقاتی و در سیاست از همه متشکل‌تر و آزموده‌ترند، زودتر از دیگران تعلیم گرفتند. وقتی موقعیت دولت را سست و متزلزل یافتند بشیوه‌ای متوسل شدند که سرمایه‌داران سایر کشورها پس از سال ۱۸۴۸ دهها سال تمام برای تحمیق و تفرقه و تضعیف کارگران بکار می‌بستند.

این شیوه، تشکیل کابینهٔ عمومی به اصطلاح «ائتلافی» یا متحده‌ای است مرکب از نمایندگان بورژوازی و فراریان سوسیالیسم.

سرمایه‌داران کشورهائی نظیر انگلستان و فرانسه که مدتهاست در آنجاها آزادی و دمکراسی در کنار جنبش انقلابی کارگری وجود دارد بارها با موفقیت فراوان این شیوه را بکار بسته‌اند. سران «سوسیالیست» وقتی وارد کابینه‌های بورژوازی می‌شدند همواره نقش آدمک‌ها و عروسک‌ها، نقش ساتری را برای سرمایه‌داران و نقش ابزاری را برای فریب و اغفال کارگران بازی می‌کردند. سرمایه‌داران «دمکرات و جمهوری‌خواه» روسیه نیز همین شیوه را بکار بستند. اس‌ارها و منشویک‌ها فوراً به تحمیق تن در دادند و ششم ماه مه تشکیل کابینهٔ «ائتلافی» با شرکت چرنوف و تسرتلی و شرکاء عملی شد.

ابلهان احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها که خودپسندانه غرق در انوار جاه و جلال وزارتی سران خویش بودند از فرط شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند. سرمایه‌داران دست شعف بهم می‌سودند چونکه توانسته بودند دستیارانی در وجود «سران شوراها» برضد مردم برای خود پیدا کنند و از آنها قول بگیرند که از «عملیات تعرضی در جبهه» یعنی از تجدید جنگ غارتگرانهٔ امپریالیستی که متوقف شده بود، پشتیبانی نمایند. سرمایه‌داران از تمام زبونی توأم با تفرعن این پیشوایان آگاه بودند و می‌دانستند که وعده و وعیدهای بورژوازی در مورد کنترل تولید و حتی مرتب کردن آن و در مورد سیاست صلح و غیره هرگز جامهٔ عمل بخود نخواهند پوشید.

همین طور هم شد. مرحلهٔ دوم رشد و تکامل انقلاب از ششم ماه مه تا نهم یا هیجدهم ژوئن صحت نظر سرمایه‌داران را در مورد سهولت تحمیق اس‌ارها و منشویک‌ها تأیید کرد.

طی مدتی که پشخونف و اسکوبلف با عبارت‌پردازیهای پرطمطراق خود مبنی بر اینکه صد درصد سودهای سرمایه‌داران از آنها گرفته خواهد شد و «مقاومت آنان درهم شکسته شده است» و غیره و غیره، خود و مردم را فریب می‌دادند ـــ سرمایه‌داران به تحکیم مواضع خود مشغول بودند. طی این مدت عملاً هیچ و مطلقاً هیچ اقدامی برای مهار کردن

سرمایه‌داران نشد. فراریان سوسیالیسم که بوزارت رسیده بودند، حکم ماشین های گویائی را برای اغفال و گمراه کردن طبقات ستمکش داشتند و حال آنکه تمام دستگاه اداری عملاً در دست بوروکراسی (کارمندان ادارات) و بورژوازی مانده بود. پالچینسکی معلوم‌الحال معاون وزارت صنایع نمایندهٔ تیپیک این دستگاه بود که از هر اقدامی برضد سرمایه‌داران جلوگیری می کرد. وزیران مشغول پرچانگی بودند و اوضاع بحال سابق بود.

بورژوازی بخصوص از تسرتلی وزیر برای مبارزه علیه انقلاب استفاده می کرد. زمانی که انقلابیون کرونشتادت در بی‌پروائی کار را بجائی رساندند که کمیسر انتصابی را (۱۱۶) معزول نمودند، تسرتلی برای «برقراری آرامش» به کرونشتادت اعزام گردید. بورژوازی در روزنامه های خود برضد کرونشتادت دست به تبلیغات بسیار پرهیاهو و کین‌توزانه و سبعانه‌ای زد که سراپا دروغ و افتراء و تفتین بود و در آن کرونشتادت را بداشتن تمایل «جدائی از روسیه» متهم می‌ساخت و این لاطائلات و مهملاتی نظیر آنرا بهزار زبان تکرار می کرد و بدین ترتیب خرده‌بورژوازی و افراد کوته‌بین را بوحشت می‌انداخت. تسرتلی — این تیپیک‌ترین نماینده کوته‌نظران کودن و وحشت‌زده «با وجدانی پاکتر» از همه بدام تحریکات بورژوازی می‌افتاد و از همه با حرارت‌تر کرونشتادت را «سرکوب و سنقاد می‌ساخت» و در این کار به نقش خود یعنی نوکری بورژوازی ضدانقلابی پی نمی‌برد و بدین ترتیب آلت اجرای چنان «سازشی» با کرونشتادت انقلابی بود که در نتیجهٔ آن کمیسر کرونشتادت دیگر بسادگی از طرف دولت منصوب نمی‌شد بلکه در محل انتخاب می گردید و مورد تصویب دولت قرار می گرفت. باری فراریان سوسیالیسم که به بورژوازی گرویده و بوزارت رسیده بودند وقت خود را برای این قبیل صلح و مصالحه های اسفناک صرف می کردند.

هر جا وزیر بورژوا قادر نبود در برابر کارگران انقلابی یا در شوراها دفاع از دولت را بعهده بگیرد، وزرای «سوسیالیست» یعنی اسکوبلف، تسرتلی، چرنوف و دیگران قدم به میدان می گذاشتند (یا بعبارت دیگر از طرف بورژوازی اعزام می‌شدند) و با کمال درستی وظیفهٔ بورژوازی را

انجام می‌دادند و با تلاش و تقلای کامل ضمن دفاع از کابینهٔ دولت سرمایه‌داران را تبرئه می‌کردند و مردم را با تکرار وعده و وعیدها و فقط وعده و وعیدها و با دعوت به صبر و حوصله و شکیب تحمیق می‌نمودند.

وقت چرنوف وزیر، بیشتر به چانه زدن با همکاران بورژوایش صرف می‌شد تا ماه ژوئیه یعنی تا «بحران حکومتی» جدید که پس از جنبش ۳ — ٤ ژوئیه آغاز شده بود و تا خروج کادت‌ها از کابینهٔ دولت تمام وقت چرنوف وزیر صرف یک کار مفید و جالب توجه و عمیقاً توده‌ای «متقاعد ساختن» همکاران بورژوای خود و بر سر انصاف آوردن آنان بود تا دست‌کم با منع معاملات مربوط به خرید و فروش زمین موافقت نمایند. اجرای مقررات مربوط به این منع به باشکوه‌ترین طرزی در کنگرهٔ (شورای) نمایندگان دهقانان سراسری روسیه در پتروگراد (۱۱۷) بدهقانان وعده داده شده بود. ولی این وعده کماکان بحال وعده باقی ماند. چرنوف نه در ماه مه توانست این وعده را عملی سازد و نه در ماه ژوئن تا اینکه موج انقلابی حاصله از انفجار خودانگیختهٔ ۳ — ٤ ژوئیه که با خروج کادت‌ها از کابینه مقارن بود امکان اجرای آنرا فراهم ساخت. ولی در آن موقع نیز این اقدام جنبهٔ انفرادی داشت و قادر نبود به مبارزه‌ای که دهقانان بر سر زمین با ملاکین می‌نمودند بنحوی جدی بهبود بخشد.

در این موقع کرنسکی «دمکرات انقلابی»، عضو تازه بدوران رسیده حزب سوسیالیست‌رولوسیونرها وظیفهٔ ضدانقلابی و امپریالیستی تجدید جنگ امپریالیستی غارتگرانه را که گوچکف منفور مردم نتوانسته بود انجام دهد، با موفقیت و بنحوی درخشان در جبهه انجام می‌داد. او سرمست شیوایی بیان خود بود، امپریالیست‌ها که با او مانند مهره شطرنج بازی می‌کردند اسپند برایش به آتش می‌ریختند و می‌ستودندش و از وی بتی می‌ساختند و همهٔ اینها برای آن بود که کرنسکی صمیمانه بسرمایه‌داران خدمت می‌کرد و برای اقناع «ارتش انقلابی» برای تجدید جنگی که هدفش این بود که قراردادهای منعقده میان تزار نیکولای دوم و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه اجرا شود و قسطنطنیه

و لووف و ارضروم و طراپوزون بتصرف سرمایه‌داران روس درآید می کوشید.

بدین ترتیب دومین مرحلهٔ انقلاب روس که از ششم ماه مه تا نهم ژوئن طول کشید پایان یافت. بورژوازی ضدانقلابی قوت گرفت و پایه‌های آن در سایهٔ حمایت و عنایت وزیران «سوسیالیست» تحکیم یافت و مقدمات تعرض را هم برضد دشمن خارجی و هم علیه دشمن داخلی یعنی کارگران انقلابی فراهم ساخت.

۷

نهم ژوئن حزب کارگران انقلابی یا حزب بلشویکها در پتروگراد دست‌اندرکار تدارک مقدمات تظاهراتی بود که نمودار متشکلی از نارضائی روزافزون و برآشفتگی فزایندهٔ توده‌ها باشد. سران اس‌ارها و منشویکها که در سازش با بورژوازی سردرگم شده و پای‌بند سیاست امپریالیستی تعرض گردیده بودند، وقتی احساس کردند اعتبار و نفوذ خود را بین توده‌ها از دست می‌دهند، هراسناک شدند. زوزهٔ همگانی برضد تظاهرات برخاست و این بار کادتهای ضدانقلابی نیز با اس‌ارها و منشویکها یکی شده بودند. و تحت رهبری آنها و در نتیجهٔ سیاست سازشکارانهٔ آنها با سرمایه‌داران چرخش توده‌های خرده‌بورژوازی برای اتحاد با بورژوازی ضدانقلابی کاملاً مشخص گردید و با وضوح چشمگیر مشاهده شد. اهمیت تاریخی بحران نهم ژوئن و مفهوم طبقاتی آن در همین است.

بلشویکها تصمیم برپاداشتن تظاهرات را لغو کردند، زیرا بهیچوجه نمی‌خواستند در چنین لحظه‌ای کارگران را علیه نیروهای متحد کادتها، اس‌ارها و منشویکها به نبردی مذبوحانه بکشانند. ولی اس‌ارها و منشویکها به قصد اینکه ولو اندکی هم شده بقایای اعتماد توده‌ها را حفظ کنند، مجبور شدند روز ۱۸ ژوئن را روز تظاهرات همگانی اعلام نمایند. بورژوازی از فرط خشم سر از پا نمی‌شناخت، زیرا بحق شاهد نوسان دمکراسی خرده‌بورژوائی بجانب پرولتاریا بود و از این رو تصمیم گرفت با تعرض در جبهه عمل دمکراسی را فلج سازد.

در حقیقت هم حادثهٔ روز ۱۸ ژوئن موجب شد که شعارهای پرولتاریای انقلابی یعنی شعارهای بلشویسم در میان توده‌های پتروگراد به پیروزی بزرگ و درخشانی نایل آیند و روز ۱۹ ژوئن، بورژوازی و کرنسکی بناپارتیست* تعرض در جبهه را که در همان روز ۱۸ ژوئن آغاز شده بود رسماً اعلام داشتند.

این تعرض در حقیقت امر تجدید جنگ غارتگرانه‌ای بود که برخلاف ارادهٔ اکثریت زحمتکشان بنفع سرمایه‌داران انجام گرفت. از این‌رو تعرض ناسبرده ناگزیر از یک طرف با تقویت فراوان شوینیسم و انتقال قدرت نظامی (و بنابر این ایضاً قدرت دولتی) بدست دارودستهٔ ارتشی بناپارتیستها و از طرف دیگر با انتقال بمرحلهٔ ایراد فشار بتوده‌ها و تعقیب انترناسیونالیست‌ها و منع آزادی تبلیغات و بازداشت و تیرباران مخالفان جنگ همراه بود.

اگر ششم ماه مه، اس‌ارها و منشویکها را با طنابی به ارابهٔ پیروزی بورژوازی بست، نوزدهم ژوئن آنها را بمثابه چاکران سرمایه‌داران با زنجیری به این ارابه مقید ساخت.

۸

موج خشم توده‌ها که در نتیجهٔ تجدید جنگ غارتگرانه بوجود آمده بود طبعاً با سرعت و شدت فزاینده‌ای بالا می‌گرفت. ۳ — ٤ ژوئیه خشم توده‌ها حالت انفجاری پیدا کرد. بلشویکها می‌کوشیدند جلوی این انفجار را بگیرند و بدیهی است می‌بایستی تمام مساعی خود را بکار برند تا آنرا به بهترین وجهی سازمان دهند.

---

* بناپارتیسم (بنام بناپارتها دو امپراتور فرانسه) بحکومتی اطلاق می‌شود که می‌کوشد خود را مستقل از هر حزبی وانمود سازد، در حالیکه از مبارزهٔ بی‌نهایت شدید احزاب سرمایه‌داران و کارگران استفاده می‌کند. چنین حکومتی که عملاً خادم سرمایه‌داران است بیش از همه کارگران را با وعده و وعید و صدقه‌های ناچیز فریب می‌دهد.

اس‌ارها و منشویکها همانند بردگان بورژوازی، آنهم بردگانی که پاهایشان در کند و زنجیر مولا یانست با همه چیز — هم با وارد کردن سپاهیان مرتجع به پتروگراد، هم با برقراری مجدد مجازات اعدام، هم با خلع‌سلاح کارگران و سپاهیان انقلابی، و هم با بازداشت‌ها و پیگردها، و هم با توقیف بدون محاکمه روزنامه‌ها، موافقت کردند. قدرت حاکمه‌ای که بورژوازی در داخل دولت نمی‌توانست تماماً آنرا بکف آورد و شوراها هم نمی‌خواستند آنرا بدست گیرند بدست دارودسته ارتشی‌ها یعنی بناپارتیست‌ها افتاد که البته مورد پشتیبانی کامل کادتها و باندهای سیاه و ملاکین و سرمایه‌داران بودند.

پله به پله سقوط انجام می گرفت. اس‌ارها و منشویکها که یک‌بار بسراشیب سازشکاری با بورژوازی پا گذاشته بودند ناچار آنقدر در این سراشیبی غلطیدند تا بقعر آن سقوط کردند. بیست‌وهشتم فوریه در شورای پتروگراد وعدهٔ پشتیبانی مشروط از دولت بورژوازی را دادند. ششم ماه مه ضمن ابراز موافقت با آغاز تعرض این دولت را از ورشکستگی نجات بخشیدند و بدین ترتیب بخادم و مدافع آن تبدیل شدند. نهم ژوئن ببورژوازی ضدانقلابی پیوستند و در غوغای کین‌توزی سبعانه و دروغ و بهتان گفتن به پرولتاریای انقلابی شرکت جستند. ۱۹ ژوئن تجدید جنگ غارتگرانه را که آغاز شده بود تأیید کردند. سوم ژوئیه با فراخواندن سپاهیان مرتجع موافقت کردند. و این آغاز احالهٔ قطعی قدرت حاکمه به بناپارتیست‌ها بود. سقوط پله به پله انجام گرفت.

این فرجام ننگین احزاب اس‌ارها و منشویکها تصادفی نبود بلکه نتیجه وضع اقتصادی صاحبکاران خرده‌پا یعنی خرده‌بورژوازی است که تجربه اروپا بارها آنرا به ثبوت رسانده است.

۹

البته هرکس دیده است چگونه صاحبکاران خرده‌پا تقلا دارند و جوش می‌زنند تا «برای خود آدمی بشوند» و بکارفرمای واقعی مبدل گردند و بمقام یک ارباب «پروپا قرص» یعنی بمقام بورژوازی ارتقاء یابند. تا زمانیکه سرمایه‌داری حکمفرماست صاحبکار خرده‌پا چاره‌ای ندارد جز اینکه یا

خود را بمقام سرمایه‌داران برساند (در بهترین حالات از صد صاحبکار کوچک برای یک نفر میسر است) یا اینکه بمرحلهٔ صاحبکاران ورشکسته یعنی نیمه پرولتاریا سقوط نماید و سپس به پرولتاریا مبدل شود. در سیاست نیز چنین است. دمکراسی خرده‌بورژوازی و بخصوص سران آن ببورژوازی گرایش دارند. سران دمکراسی خرده‌بورژوازی توده‌های خود را با وعده و وعید و با اطمینان دادن به امکان سازش با سرمایه‌داران بزرگ تسکین می‌دهند و در بهترین حالات از سرمایه‌داران برای قشر بالائی و قلیل‌العده توده‌های زحمتکش گذشت‌های ناچیز بسیار کوتاه‌مدتی می گیرند، ولی این دمکراسی خرده‌بورژوازی در کلیهٔ مسائل قاطع و مهم همیشه دنباله‌رو بورژوازی بوده و بشکل زائدهٔ ناتوان آن و آلت دست سلاطین سرمایهٔ مالی است. تجربهٔ انگلستان و فرانسه بارها این نکته را تأیید کرده است.

تجربهٔ انقلاب روس از فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ هنگامیکه رویدادها بویژه تحت تأثیر جنگ امپریالیستی و بحران کاملاً عمیق ناشی از آن با سرعت خارق‌العاده‌ای گسترش می‌یافت، اصل قدیمی مارکسیستی را دربارهٔ نااستواری خرده‌بورژوازی با روشنی و وضوح شگرفی تأیید کرد.

درس انقلاب روس: توده‌های زحمتکش برای نجات از منگنه آهنین جنگ و گرسنگی و اسارت ملاکین و سرمایه‌داران راه و چارهٔ دیگری ندارند جز اینکه پیوند خود را با احزاب اس‌ارها و منشویکها بکلی قطع نمایند و از نقش خائنانه آنها آگاهی کامل یابند، از هرگونه سازش با بورژوازی خودداری کنند و با قاطعیت تمام بکارگران انقلابی به‌پیوندند. فقط کارگران انقلابی، در صورت برخورداری از پشتیبانی دهقانان تهیدست قادرند مقاومت سرمایه‌داران را درهم شکنند و مردم را به تصرف بلاعوض زمین، به آزادی کامل، به پیروزی بر قحطی و گرسنگی، به پیروزی بر جنگ، بصلح عادلانه و پایدار برسانند.

پایانسخن

این مقاله بطوریکه از متن آن معلوم است در اواخر ژوئیه نوشته شده است.

جریان انقلاب طی ماه اوت مطالب این مقاله را کاملاً تأیید نمود. سپس در پایان ماه اوت شورش کورنیلف (۱۱۸) چرخش تازه‌ای در روند انقلاب بوجود آورد و آشکارا بهمهٔ مردم نشان داد که کادتها به اتفاق ژنرالهای ضدانقلابی می‌کوشند شوراها را برهم بزنند و رژیم پادشاهی را از نو مستقر سازند. این نکته که چرخش جدید در روند انقلاب تا چه اندازه نیرو و توان دارد و آیا خواهد توانست بسیاست هلاکتبار سازش با بورژوازی پایان بخشد یا نه، نکته‌ای است که آیندهٔ نزدیک نشان خواهد داد...

ن. لنین

۶ سپتامبر سال ۱۹۱۷

این مقاله در اواخر ماه ژوئیه؛ پایانسخن در تاریخ ششم (۱۹) سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

در تاریخ ۱۲ و ۱۳ سپتامبر (۳۰ و ۳۱ اوت) سال ۱۹۱۷ در شماره‌های ۸ و ۹ روزنامهٔ «رابوچی» بچاپ رسیده است

پایانسخن — در سال ۱۹۱۷ در جزوه: ن. لنین. «درسهای انقلاب»، پ.، نشریات «پریبوی» چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۵۳ — ۶۹ ترجمه و چاپ شده است

به کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه

شاید این سطور دیر می‌کنند، چونکه رویدادها با سرعت و گاهی با سرعت گیج کننده گسترش می‌یابند. این سطور را چهارشنبه، سی‌ام اوت می‌نویسم، زودتر از جمعه، دوم سپتامبر بدست گیرنده نخواهد رسید. ولی در هر حال دل بدریا زده وظیفهٔ خود می‌شمارم مطالب زیر را بنویسم.

قیام کورنیلف بی‌نهایت غیرمنتظره است (در چنین لحظه‌ای به این شکل غیرمنتظره است) و راستی چنین چرخش سریع وقایع عجیب است.

این چرخش مانند هر چرخش سریع تجدیدنظر در تاکتیک و تغییر آنرا ایجاب می‌کند و همانند هر تجدیدنظری باید در آن فوق‌العاده جانب احتیاط را رعایت نمود تا بورطهٔ بی‌پرنسیپی و عدم اصولیت نغلتید.

یقین دارم آنهائی بورطهٔ بی‌پرنسیپی می‌غلتند (مانند ولودارسکی) که تا ورطهٔ دفاع‌طلبی و یا (مانند بلشویکهای دیگر) تا ورطهٔ تشکیل بلوک با اس‌ارها، تا ورطهٔ پشتیبانی از دولت موقت غلتیده باشند. این کار فوق‌العاده خطا و نادرست و بی‌پرنسیپی است. ما فقط پس از رسیدن پرولتاریا بمسند قدرت، پس از پیشنهاد صلح، پس از فسخ قراردادها و قطع روابط محرمانه با بانکها، پس از این کارها دفاع‌طلب می‌شویم. نه تصرف ریگا و نه تصرف پیتر هیچکدام ما را دفاع‌طلب نمی‌کند. (خیلی خواهش می‌کنیم که این را بدهید ولودارسکی بخواند.) تا آن هنگام ما طرفدار انقلاب پرولتری، مخالف جنگ هستیم و دفاع‌طلب نیستیم.

ما حتی حالا هم نباید از دولت کرنسکی پشتیبانی کنیم. این کار بی‌پرنسیپی است. می‌پرسند: مگر نباید با کورنیلف پیکار کرد؟ البته که باید پیکار کرد! اما این با آن فرق دارد؛ اینجا مرزی هست که بعضی‌از بلشویکها ضمن سقوط بورطهٔ «سازشکاری» و ضمن دل بستن بروند حوادث از این مرز می گذرند.

ما با کورنیلف مانند سپاهیان کرنسکی خواهیم جنگید و می‌جنگیم، ولی از کرنسکی پشتیبانی نمی کنیم و ضعف او را افشاء می‌سازیم. این دو با هم فرق دارند. این فرق بسیار ظریف ولی فوق‌العاده مهم است و نباید آنرا فراموش کرد.

پس تاکتیک ما پس از قیام کورنیلف چه تغییری کرده است؟

این تغییر در آنست که ما شکل مبارزهٔ خود را با کرنسکی تغییر می‌دهیم. ما ذره‌ای از خصومت خود نسبت بوی نمی‌کاهیم و کلمه‌ای از گفته های خود برضد او را پس نمی گیریم و از وظیفهٔ سرنگون ساختن کرنسکی صرفنظر نمی کنیم و می گوئیم: باید وضع لحظهٔ کنونی را در نظر گرفت و حالا کرنسکی را سرنگون نمی کنیم و به امر مبارزه با آن جور دیگر برخورد می‌کنیم یعنی بمردم (که برضد کورنیلف مبارزه می کنند) ضعف و تزلزل کرنسکی را توضیح می‌دهیم. این کار قبلاً هم انجام می گرفت. ولی حالا جنبهٔ اساسی پیدا کرده است: و این همان تغییر شکل مبارزه ماست.

اما بعد، تغییر شکل در آنست که حالا تشدید تبلیغات برله نوعی «خواستهای جزئی» از کرنسکی جنبه اساسی پیدا کرده است: میلیوکف را بازداشت کن، کارگران پیتر را مسلح کن، سپاهیان مستقر در کرونشتادت و ویبورگ و هلسینگفورس را به پیتر فراخوان، دومای دولتی را منحل کن، رودزیانکو را بازداشت کن، به مسئلهٔ واگذاری زمین های ملاکین بدهقانان جنبهٔ قانونی بده، کنترل کارگران را بر امور تأمین غله و بر کارخانه‌ها برقرار کن و کارهای دیگر و دیگر را انجام بده. ما باید این خواستها را نه فقط در برابر کرنسکی نه آنقدر در برابر کرنسکی بلکه بیشتر در برابر کارگران و سربازان و دهقانان مطرح کنیم که روند مبارزه برضد کورنیلف آنها را سرگرم کرده است.

باید آنها را بیشتر جلب کرد و بزدن و خورد کردن ژنرالها و افسران هوادار کورنیلف ترغیب نمود و اصرار کرد که آنها واگذاری بیدرنگ زمین به دهقانان را طلب نمایند و این فکر را در آنها تلقین نمود که بازداشت رودزیانکو و میلیوکف و انحلال دومای دولتی و تعطیل روزنامهٔ «رچ» و سایر روزنامه‌های بورژوازی، محاکمهٔ آنها لازم و ضرور است. اس‌ارهای چپ (۱۱۹) را مخصوصاً باید به این طرف هول داد.

خطا و نادرست خواهد بود اگر تصور شود که ما از وظیفه بدست گرفتن زمام قدرت توسط پرولتاریا دورتر شده‌ایم. نخیر. ما فوق‌العاده به آن نزدیک شده‌ایم، ولی نه مستقیماً بلکه از کنار. در این لحظه باید نه آنقدر مستقیماً علیه کرنسکی بلکه همانقدر بطور غیرمستقیم علیه او تبلیغ کرد، همانا بطور غیرمستقیم طلب نمود که به جنگ مجدانه، بمجدانه‌ترین جنگ واقعاً انقلابی با کورنیلف بپردازد. تنها گسترش دامنهٔ این جنگ می‌تواند ما را بقدرت برساند و در تبلیغات باید پیرامون این نکته کمتر حرف زد (خوب بیاد داشت که فردا حوادث ممکن است ما را بمسند قدرت برسانند و آنوقت آنرا از دست نخواهیم داد). بنظرم می‌بایست این نکته را بوسیلهٔ نامه برای مبلغین (نه بوسیلهٔ مطبوعات) به اطلاع هیئت‌های آژیتاتورها و مبلغین و بطور کلی به اطلاع اعضای حزب رسانید. با جملات و عبارتپردازیهای مربوط بدفاع کشور و دربارهٔ جبههٔ واحد دمکراسی انقلابی، دربارهٔ پشتیبانی از دولت موقت و غیره و غیره همانا با جملات باید مبارزه بیرحمانه کرد. حالا دیگر وقت کار و عمل است: و شما آقایان اس‌ارها و منشویکها مدتهاست این جملات را کهنه و مبتذل کرده‌اید. حالا وقت کار و عمل است، جنگ برضد کورنیلف را باید بطور انقلابی، با جلب توده‌ها و با برپا داشتن آنها و با تحریک احساسات آنها (راستی کرنسکی از توده‌ها می‌ترسد، از مردم می‌ترسد) انجام داد. در جنگ علیه آلمانها همانا حالا کار و عمل لازم است: باید بیدرنگ و مسلماً صلح را با شرایط معین پیشنهاد کرد. اگر این کار انجام گیرد آنوقت می‌توان یا بصلح سریع نایل آمد و یا جنگ را بجنگ انقلابی مبدل ساخت، در غیر اینصورت همهٔ منشویکها و اس‌ارها چاکران امپریالیسم خواهند ماند.

P. S. پس از نگارش این نامه شش شماره روزنامه «رابوچی» (۱۲۰) را خواندم و باید بگویم که با نظریات ما کاملاً وفق می‌دهد. از صمیم قلب از سرمقاله‌های عالی و بررسی روزنامه‌ها و مقالات و. م. و ول — کی خوشوقتم. درباره سخنرانی ولودارسکی نامه‌ای را که برای هیئت تحریریه (۱۲۱) فرستاده است خواندم که همچنین سرزنشهای مرا از بین می‌برد. بار دیگر بهترین درودها و آرزوهای مرا بپذیرید.

ن. لنین

سی‌ام اوت (۱۲ سپتامبر) سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
برای نخستین بار هفتم نوامبر سال ۱۹۲۰ در شماره ۲۵۰ روزنامه «پراودا» بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۱۱۹ — ۱۲۱ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ سازشها

در سیاست انصراف از برخی خواستها و عدول از بخشی خواستهای خود به اعتبار موافقت و مصالحه با حزب دیگر را سازش می‌نامند.

تصور عادی کوته‌نظران دربارهٔ بلشویکها که مطبوعات تهمت‌زن ببلشویکها از آن پشتیبانی می‌کنند، این است بلشویکها با هیچکس و هرگز بهیچ مصالحه و سازشی تن در نمی‌دهند.

چنین تصوری برای ما بمثابه حزب پرولتاریای انقلابی، دلپذیر و خوشایند است، چونکه ثابت می‌کند که حتی دشمنان ناگزیرند اذعان بوفاداری ما به اصول اساسی سوسیالیسم و انقلاب نمایند. ولی با وجود اینها باید این حقیقت را گفت که چنین تصوری با واقعیت وفق نمی‌دهد. حق با انگلس بود که ضمن انتقاد از مانیفست کمونیستهای بلانکیست (سال ۱۸۷۳) گفتهٔ آنها را که دایر بر «نفی هرگونه سازش و مصالحه!» (۱۲۲) بود بباد مسخره گرفته می‌گفت: این حرف است چونکه سازشهای حزب مبارز غالباً ناگزیر بوسیلهٔ اوضاع و شرایط تحمیل می‌گردد و بی‌معنی است که یکبار برای همیشه «از قبول بازپرداخت وام به اقساط» (۱۲۳) خودداری شود. وظیفهٔ حزب واقعاً انقلابی آن نیست که امتناع از هرگونه سازش را غیرممکن اعلام دارد بلکه آنست که در همهٔ سازشها، چونکه ناگزیر و اجتناب‌ناپذیرند بتواند وفاداری به اصول خود، بطبقهٔ خود، بوظیفهٔ انقلابی خود، بکار خود را در راه تدارک انقلاب و تربیت تودهٔ مردم برای پیروزی در انقلاب، عملاً نشان دهد.

مثلاً. تن‌دادن بشرکت در دومای سوم و چهارم مصالحه و سازش بود و انصراف موقتی از خواستهای انقلابی بشمار می‌رفت. اما این عمل

مطلقاً سازش ناگزیر بود، چونکه تناسب نیروها برای مدتی ما را از مبارزهٔ انقلابی توده‌ای باز می‌داشت و برای تدارک طولانی آن لازم بود که کار کردن در درون چنین «آغلی» را نیز بلد باشیم. طرح مسئله بچنین وجهی توسط بلشویکها بعنوان حزب، کاملاً صحیح بود و تاریخ، صحت آنرا ثابت کرد.

حالا مسئله سازش نه ناگزیر و جبری بلکه سازش داوطلبانه و اختیاری مطرح است.

حزب ما هم مانند هر حزب سیاسی دیگر در راه برقراری سلطهٔ سیاسی خود می‌کوشد. هدف ما — استقرار دیکتاتوری پرولتاریای انقلابی است. شش ماه انقلاب با روشنی و قدرت و عظمت فوق‌العاده صحت و ناگزیری چنین خواستی را بنفع همانا انقلاب مزبور تأیید کرده است، چونکه نه صلح دمکراتیک و نه زمین برای دهقانان و نه آزادی کامل (جمهوری کاملاً دمکراتیک) را از راه دیگر برای مردم نمی‌توان گرفت. سیر حوادث طی دوران ششماههٔ انقلاب ما، مبارزه طبقات و احزاب، تشدید بحرانها در ۲۰ — ۲۱ آوریل، ۹ — ۱۰، ۱۸ — ۱۹ ژوئن، ۳ — ۵ ژوئیه، ۲۷ — ۳۱ اوت این نکته را به ثبوت رساندند و نشان دادند.

حالا چنان چرخش شدید و بیسابقه و عجیب در انقلاب روس روی می‌دهد که بعنوان حزب می‌توانیم سازش داوطلبانه — البته نه ببورژوازی که دشمن مستقیم و عمدهٔ طبقاتی ماست بلکه به نزدیکترین مخالفان خود، به احزاب «عمدهٔ» خرده‌بورژوازی و دمکراتیک، به اس‌ارها و منشویکها پیشنهاد کنیم.

فقط بعنوان استثناء، فقط نظر بوضع خاصی که از قرار معلوم دورانش بسیار کوتاه خواهد بود، می‌توانیم به این احزاب پیشنهاد سازش و مصالحه کنیم و تصور می‌کنم که ما باید این کار را بکنیم.

از جانب ما سازش و مصالحه عبارت از بازگشت ما بخواست قبل از ژوئیه است: همهٔ حکومت بدست شوراها و دولت مرکب از اس‌ارها و منشویکها که در برابر شوراها مسئول و جوابگو باشد.

حالا و فقط حالا، ممکن است طی چند روز و یا یکی — دو هفته،

چنین دولتی بتواند در شرایط کاملاً مسالمت‌آمیز بوجود آید و قوام پذیرد، با احتمال بسیار زیاد بتواند پیشرفت مسالمت‌آمیز تمامی انقلاب روس و شانسهای فوق‌العاده زیاد گامهای پیشرونده بزرگ جنبش جهانی بسوی صلح و پیروزی سوسیالیسم را تأمین کند.

بنظر من بلشویکها، طرفداران انقلاب جهانی، طرفداران شیوه‌های انقلابی تنها بخاطر این سیر مسالمت‌آمیز انقلاب که امکان بسیار ارزنده و بسیار نادر در تاریخ، امکان فوق‌العاده کمیاب است، تنها بخاطر آن می‌توانند و باید بچنین سازش و مصالحه‌ای تن در دهند.

سازش بر سر آن خواهد بود که بلشویکها بدون ادعای شرکت در دولت (برای انترناسیونالیست بدون اجرای واقعی شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان محال است) از طرح فوری خواست انتقال قدرت بدست پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان، از شیوه‌های انقلابی مبارزه در راه این خواست، خودداری کنند. شرط آن بدیهی است که برای اس‌ارها و منشویکها تازگی ندارد و عبارت خواهد بود از آزادی کامل تبلیغات و تشکیل مجلس مؤسسان بدون دفع‌الوقتهای تازه و حتی در کوتاهترین مدت.

منشویکها و اس‌ارها بعنوان بلوک دولتی (بتصور عملی بودن سازش و مصالحه) موافقت کنند دولتی کاملا و صرفاً مسئول در برابر شوراها تشکیل دهند و ضمناً تمامی قدرت را در محلها هم بدست شوراها بسپارند. و این شرط «تازه» می‌شود و تصور می‌کنم بلشویکها هیچ شرط دیگری بمیان نمی‌کشیدند به این تصور که واقعاً آزادی کامل تبلیغات و اجرای فوری دمکراتیسم جدید در تشکیل شوراها (تجدید انتخاب آنها) و در کار آنها، خود بخود حرکت مسالمت‌آمیز انقلاب را به پیش، و رفع مسالمت‌آمیز مبارزهٔ حزبی در داخل شوراها را تأمین خواهد کرد.

ممکن است که این کار دیگر امکان‌پذیر نباشد؟ ممکن است. اما اگر حتی یک شانس از صد باشد تلاش در راه تحقق چنین امکانی بهر حال ارزش آنرا دارد که چنین کاری صورت گیرد.

دو طرف «سازش‌کننده» یعنی بلشویکها از یکطرف و بلوک اس‌ارها و منشویکها از طرف دیگر از این «سازش» چه فایده‌ای می‌برند؟

اگر هر دو طرف فایده‌ای نمی‌برند باید اذعان کرد که سازش محال است و آنوقت صحبت از آن بی‌جاست. حالا (پس از ژوئیه و اوت، دو ماهی که برابر دوران دو ده سالهٔ «مسالمت‌آمیز» و خواب‌آلود است) این سازش هر قدر هم دشوار باشد بنظر من یک شانس کوچک برای عملی ساختن آن هست و این شانس با تصمیم اس‌ارها و منشویکها دایر به اینکه به اتفاق کادتها در دولت شرکت نکنند بوجود آمده است.

بلشویکها بردشان آن بود که امکان پیدا می‌کردند نظریات خود را کاملاً آزادانه تبلیغ کنند و در شرایط دمکراتیسم واقعاً کامل برای نفوذ در شوراها بکوشند. در گفتار «همه» به این آزادی برای بلشویکها اذعان دارند، ولی در عمل این آزادی در شرایط وجود دولت بورژوازی یا دولتی با شرکت بورژوازی و یا دولتی بغیر از دولت شوروی، امکان ندارد. در شرایط وجود دولت شوروی چنین آزادی امکان خواهد داشت (نمی‌گوئیم حتماً تأمین خواهد بود، ولی در هر حال امکان دارد). بخاطر چنین امکانی در چنین دوران سخت تن دادن بچنین سازش و مصالحه‌ای با اکثریت شوروی امروزه بجا خواهد بود. در شرایط دمکراسی واقعی ما نباید ترسی داشته باشیم، چونکه جریان زندگی بنفع ماست و حتی روند گسترش جریانات درون احزاب اس‌ارها و منشویکها که با ما خصومت دارند حقانیت ما را تأیید می‌کند.

منشویکها و اس‌ارها بردشان آن خواهد بود که با اتکاء به اکثریت عظیم حساب شدهٔ مردم و ضمن تأمین شرایط استفادهٔ «مسالمت‌آمیز» از اکثریت خود در شوراها، فوراً برای اجرای برنامهٔ بلوک خود امکان کامل پیدا می‌کنند.

البته از این بلوک ناهمگون بعلت اینکه بلوک است و نیز بعلت اینکه دمکراسی خرده‌بورژوایی همواره از بورژوازی و پرولتاریا کمتر همگون است، احتمالاً دو صدا بر خواهد خاست.

صدائی خواهد گفت: ما با بلشویکها، با پرولتاریای انقلابی بهیچوجه نمی‌توانیم همراه باشیم که در هر حال زیاده از حد طلب می‌کند و عوامفریبانه دهقانان تهیدست را با خود می‌برد، صلح می‌خواهد، قطع رابطه با متحدین را طلب می‌کند. و این کار غیرممکن است. ما با

بورژوازی نزدیکتر و صادق‌تریم، چونکه ما از آن جدا نشده بلکه فقط برای مدت کوتاهی تنها بر سر یک حادثه با کورنیلف قهر کرده‌ایم. قهر کرده‌ایم — آشتی خواهیم کرد. ضمناً ناگفته نماند بلشویکها کوچکترین «گذشتی» بما نمی‌کنند، چونکه تلاش آنها برای قیام در هر حال مانند کمون سال ۱۸۷۱ محکوم بشکست است.

صدای دیگر خواهد گفت: استناد بکمون خیلی ظاهری و حتی احمقانه است. زیرا اولاً بلشویکها بهر حال پس از سال ۱۸۷۱ چیزهائی یاد گرفته‌اند، بانک را بدست خود می‌گرفتند و از تعرض بورسای خودداری نمی‌کردند. در چنین شرایطی حتی کمون می‌توانست پیروز شود. علاوه بر این کمون نمی‌توانست آنچه را که بلشویکها اگر بحکومت برسند، همانا واگذاری زمین بدهقانان و پیشنهاد فوری صلح و کنترل واقعی تولید و صلح شرافتمندانه با اوکرائینیها و فنلاندیها و غیره را پیشنهاد کنند، بلافاصله بمردم عرضه دارد. بلشویکها به اصطلاح عامیانه ده‌بار بیش از کمون «آتو» در دست دارند. ثانیاً کمون بهر حال بمعنای جنگ سخت داخلی و پس از آن تعویق طولانی رشد مسالمت‌آمیز فرهنگی و تسهیل عملیات و معاملات انواع ماک‌ماهونها و کورنیلف‌هاست و چنین عملیاتی تمامی جامعهٔ بورژوازی ما را بخطر می‌اندازد. آیا عاقلانه است که با براه انداختن کمون ریسک کنیم؟

و اما اگر زمام حکومت را در دست نگیریم و اگر کارها بهمان وضع دشواری باشد که از ششم ماه مه تا سی‌ویکم اوت بود، کمون در روسیه اجتناب‌ناپذیر است. هر کارگر و سرباز انقلابی ناگزیر بفکر کمون خواهد بود و به آن ایمان پیدا خواهد کرد و ناگزیر در راه تحقق آن خواهد کوشید و فکر خواهد کرد که مردم از بین می‌روند و جنگ، قحطی و ویرانی بیش از پیش گسترش می‌یابد. تنها کمون نجات می‌بخشد. همه هلاک می‌شویم و می‌میریم ولی کمون را برقرار می‌سازیم. چنین تفکراتی در کارگران حتمی و اجتناب‌ناپذیر است، و حالا غلبه بر کمون آنقدر مانند سال ۱۸۷۱ آسان نخواهد بود. متحدین کمون روس در سراسر جهان صد بار قوی‌تر از متحدین کمون سال ۱۸۷۱ خواهند بود..... آیا عاقلانه است که با براه انداختن کمون

ریسک کنیم؟ نمی‌توانم همچنین موافقت کنم که بلشویکها با مصالحهٔ خود در واقع چیزی بما نمی‌دهند. چونکه وزیران بافرهنگ در همهٔ کشورهای بافرهنگ در دوران جنگ هرگونه موافقت حتی موافقت کوچک با پرولتاریا را بسیار ارزنده می‌شمارند و خیلی‌خیلی برای آنها ارزش قائلند. ناگفته نماند که اینها آدمهای جدی و وزیران واقعی هستند. بلشویکها که با وجود تضییقات، با وجود ضعف مطبوعاتشان با سرعت کافی قوت می‌گیرند... آیا عاقلانه است که با براه انداختن کمون ریسک کنیم؟

ما اکثریت تأمین‌شده‌ای داریم و بیداری دهقانان تهیدست هنوز به این زودیها عملی نیست و در دوران ما صورت نخواهد گرفت. باور نمی‌کنم که در کشور دهقانی اکثریت از افراطیون پیروی کنند. قیام برضد اکثریت حساب‌شده در جمهوری واقعاً دمکراتیک غیرممکن است. اینها از صدای دوم است.

شاید صدای سوم هم از میان مثلاً طرفداران مارتف یا اسپیریدونوا بلند شود و بگوید: «رفقا»، وقتی که می‌بینم هر دوی شما ضمن بحث دربارهٔ کمون و امکانات آن بدون تزلزل و نوسان از مخالفان آن جانبداری می‌کنید، عصبانی می‌شوم. یکی بشکلی و دیگری بشکل دیگر، ولی هر دو طرفدار کسانی هستید که کمون را سرکوب کردند. اما من برای تبلیغ کمون نمی‌روم و قبلاً هم نمی‌توانم قول بدهم که در صفوف آن مانند هر بلشویکی پیکار کنم، ولی در هر حال باید بگویم که اگر نایرهٔ کمون علیرغم کوششهایم شعله‌ور شود من بیشتر بمدافعان آن کمک خواهم کرد تا به مخالفان آن ...

اختلاف نظر در «بلوک» زیاد است و اجتناب‌ناپذیر، چونکه در دمکراسی خرده‌بورژوایی ناهمگونی و تنوع بسیار زیاد است و از بورژوای تمام‌عیار کاملا وزیرمآب گرفته تا نیمه‌گدا را که هنوز قادر نیست در موضع پرولتری قرار گیرد شامل می‌شود. و کسی نمی‌داند که در هر لحظهٔ معین از این اختلاف نظر چه نتایجی ببار خواهد آمد.

* * *

سطور پیشین روز جمعه، اول سپتامبر، نوشته شد و بنا بشرایط تصادفی (تاریخ خواهد گفت که در دوران کرنسکی نه همه بلشویکها از آزادی انتخاب محل سکونت استفاده می‌کردند) در همانروز به ادارهٔ روزنامه نرسید. و من پس از خواندن روزنامه‌های روز شنبه و امروز یکشنبه بخود می‌گویم: شاید پیشنهاد سازش و مصالحه دیگر دیر شده باشد. شاید آن چند روزی که رشد مسالمت‌آمیز در جریان آنها هنوز امکان داشت، همچنین سپری شده باشد. راستی، از تمام قراین معلوم می‌شود که آن روزها سپری شده‌اند (۱۲٤). کرنسکی بنحوی از انحاء هم از حزب اس‌ارها و هم از اس‌ارها خواهد رفت و با کمک بورژوا بدون اس‌ارها، در نتیجهٔ بطالت و عدم فعالیت آنها قوت پیدا خواهد کرد... راستی، از تمام قراین معلوم می‌شود روزهائیکه تصادفاً راه رشد مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر گشته بود دیگر سپری شده است. حالا فقط باید این ملاحظات را به ادارهٔ روزنامه فرستاد و خواهش کرد آنها را تحت عنوان «افکار دیررس» چاپ کند... گاهی ممکن است آشنائی با افکار دیررس هم جالب باشد.

سوم سپتامبر سال ۱۹۱۷.
در تاریخ ۱ — ۳ (۱٤ — ۱٦) سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
در تاریخ نوزدهم (ششم) سپتامبر سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ سوم روزنامهٔ «رابوچی پوت» چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٤، ص ۱۳۳ — ۱۳۹ ترجمه و چاپ شده است

طرح قطعنامه مربوط به لحظهٔ کنونی سیاسی (۱۲۵)

بر پایهٔ قطعنامهٔ مربوط به اوضاع سیاسی — مصوب کنگره ششم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه (۱۲۶) و با کاربرد مفاد این قطعنامه در لحظهٔ کنونی، کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در جلسهٔ عمومی خود مقرر می‌دارد:

۱ — طی دو ماه، از سوم ژوئیه تا سوم سپتامبر روند مبارزهٔ طبقاتی و گسترش رویدادهای سیاسی تمام کشور را بسبب سرعت بی‌سابقه انقلاب بقدری پیش برد که سالهای طولانی دوران صلح و بدون انقلاب و بدون جنگ نمی‌توانست آنرا پیش ببرد.

۲ — هر چه بیشتر روشن می‌شود که رویدادهای سوم — پنجم ژوئیه نقطهٔ عطفی در تمام انقلاب بشمار می‌رود. بدون ارزیابی درست این رویدادها نمی‌توان نه وظایف پرولتاریا را بدرستی ارزیابی کرد و نه سرعت گسترش رویدادهای انقلابی را که بسته به ارادهٔ ما نیستند.

۳ — تهمت‌هائی که بورژوازی با کوشش غیرقابل تصور ببلشویکها می‌زند و در میان توده‌های مردم شایع می‌سازد و در سایهٔ ملیونها پولی که در روزنامه‌ها و بنگاههای نشریاتی سرمایه‌داری بکار افتاده، فوق‌العاده وسیع و پردامنه است، این تهمت‌ها هر چه سریعتر و گسترده‌تر افشاء می‌شود. ابتداء برای توده‌های کارگری پایتخت و شهرهای بزرگ و سپس برای دهقانان هم هرچه بیشتر آشکار می‌شود که تهمت‌ها علیه بلشویکها یکی از حربه‌های عمدهٔ ملاکین و سرمایه‌داران در مبارزه با مدافعان منافع و مصالح کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان یعنی با بلشویکهاست.

٤ — قیام کورنیلف یعنی قیام ژنرالها و افسرانی که ملاکین و سرمایه‌داران که حزب کادتها (حزب «آزادی خلق») در رأس آنهاست، پشت سر آنها ایستاده‌اند، این قیام کوشید در سایهٔ تکرار تهمت سابق برضد بلشویکها مستقیماً خود را مستور دارد و با این ترتیب بباز شدن قطعی چشمهای وسیعترین توده‌های مردم برای مشاهده مفهوم واقعی تهمت‌زنی بورژوازی بحزب کارگری بلشویک، به حزب مدافعان واقعی تهیدستان کمک کرد.

٥ — هرآینه اگر حزب ما از پشتیبانی جنبش ۳ — ٤ ژوئیه توده‌ها که خودانگیخته و علیرغم کوششهای ما در جهت جلوگیری از آن بوجود آمده بود خودداری می‌کرد، آنوقت این کار خیانت مستقیم و کامل به پرولتاریا محسوب می‌شد، چونکه توده‌ها بحق و بجا از بدرازا کشیدن جنگ امپریالیستی یعنی جنگ اشغالگرانه و غارتگرانه‌ای که بنفع سرمایه‌دارها جریان دارد و از بطالت و عدم فعالیت دولت و شوراها برضد بورژوازی که موجب تشدید و افزایش ویرانی و قحطی می‌شود، بخشم آمده و بپا خاسته بودند.

٦ — با وجود همهٔ تلاشهای بورژوازی و دولت، با وجود بازداشت صدها بلشویک و غصب کاغذها و اسناد آنها، با وجود تفتیش و تجسس ادارات روزنامه‌ها و غیره و غیره، — با وجود همهٔ این کارها نتوانستند و هرگز نمی‌توانند آن تهمت را ثابت نمایند که گویا حزب ما هدفی غیر از تظاهرات «مسالمت‌آمیز و سازمان‌یافته» با شعار واگذاری تمام قدرت دولتی بشوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان در جنبش سوم — چهارم ژوئیه داشت.

٧ — خطا و اشتباه می‌بود هرآینه اگر بلشویکها در روزهای سوم — چهارم ژوئیه گرفتن زمام قدرت بدست خود را هدف و وظیفهٔ خود قرار می‌دادند، زیرا اکثریت نه تنها مردم بلکه حتی کارگران در آن موقع هنوز سیاست ضدانقلابی ژنرالها را در ارتش، ملاکین را در روستاها و سرمایه‌داران را در شهرها — سیاستی را که پس از پنجم ژوئیه خود را بتوده‌ها نشان داد و مولود سازش اس‌ارها و منشویکها با بورژوازی بود، عملاً احساس نکرده بودند. ولی حتی یک سازمان حزب ما — نه

سازمان مرکزی و نه سازمان محلی در روزهای ۳ — ٤ ژوئیه شعار تصرف و بدست گرفتن زمام قدرت را نه کتباً و نه شفاهاً مطرح نساخته و حتی این مسئله را به بحث نگذاشته بود.

۸ — اشتباه واقعی حزب ما در روزهای ۳ — ٤ ژوئیه که اکنون در نتیجهٔ رویدادها عیان گردیده است، تنها این بود که حزب جنبش همگانی مردم را کمتر انقلابی از آنچه که بود میشمرد و بر آن بود که هنوز امکان بسط مسالمت‌آمیز تحولات سیاسی از راه تغییر سیاست توسط شوراها، وجود دارد، در حالیکه در واقع منشویکها و اس‌ارها ضمن سازش با بورژوازی بقدری خود را گیر انداخته و با آن پیوند داده‌اند و بورژوازی بقدری ضدانقلابی شده است که حالا دیگر دربارهٔ هیچگونه رشد مسالمت‌آمیز حرفی هم نمی‌تواند در میان باشد. اما این نظریهٔ اشتباه‌آمیز که تنها براساس امید به اینکه سیر رویدادها چنین سرعت زیاد نخواهد داشت قوت گرفت، این نظریهٔ اشتباه‌آمیز حزب جز از راه شرکت در جنبش ۳ — ٤ ژوئیه مردم با شعار «همهٔ قدرت بدست شوراها» و با وظیفه و هدف دادن خصلت مسالمت‌آمیز و متشکل به جنبش نمی‌توانست رفع شود.

۹ — اهمیت تاریخی قیام کورنیلف همانا در آنست که با نیروی فوق‌العاده چشم توده‌های مردم را به این حقیقت باز کرد که تا حالا با عبارتپردازی سازشکارانه اس‌ارها و منشویک‌ها بسته میشد و هنوز هم بسته میشود که: ملاکین و بورژوازی با حزب کادتها که در رأس آنهاست و ژنرالها و افسران طرفدار آنها متشکل شده حاضرند به بی‌سابقه‌ترین تبهکاریها دست بزنند و دست میزنند، ریگا (و سپس پتروگراد) را بدست آلمانها بدهند، جبهه را بروی آلمانها باز کنند و هنگهای بلشویک را گلوله‌باران کنند و بشورش دست بزنند و نیروهای نظامی را که «لشگر وحشی» (۱۲۷) در رأس آنهاست بپایتخت بیاورند و بکارهائی از این قبیل دست بزنند — همهٔ اینها برای آنست که بورژوازی تمام قدرت را بدست گیرد و حکومت ملاکین در روستا قوام پذیرد و خون کارگران و دهقانان در کشور ریخته شود.

قیام کورنیلف آنچه را برای روسیه ثابت کرد که سرتاسر تاریخ برای همهٔ کشورها ثابت کرده بود و آن اینکه بورژوازی میهن را

می‌فروشد و فقط برای اینکه از سلطهٔ خود بر مردم و از درآمدهای خود دفاع کند، بکلیهٔ تبهکاریها دست می‌زند.

۱۰ — کارگران و دهقانان روسیه مطلقاً هیچ چاره‌ای بغیر از قطعی‌ترین مبارزه و پیروزی بر ملاکین و بورژوازی، بر حزب کادتها و بر ژنرالها و افسران طرفدار آن ندارند. تنها طبقهٔ کارگر شهری اگر چنانکه تمام قدرت دولتی بدست آن بیفتد و اگر تهیدست‌ترین دهقانان از آن پشتیبانی کنند، می‌تواند مردم یعنی همهٔ زحمتکشان را بچنین مبارزه و بچنین پیروزی هدایت نماید.

۱۱ — رویدادهای انقلاب روس بویژه پس از ششم ماه مه و بیش از آنهم پس از سوم ماه ژوئیه با سرعت غیرقابل تصور گردباد یا طوفان گسترش می‌یابند که وظیفهٔ حزب نمی‌تواند تسریع آنها باشد؛ بلکه برعکس همهٔ کوششها باید متوجه آن گردد که از رویدادها عقب نماند و بتوان با کار ما بقدر امکان تحولات در اوضاع و در جریان مبارزهٔ طبقاتی را بکارگران و زحمتکشان توضیح داد. همانا حالا هم وظیفهٔ عمدهٔ حزب چنین است: بتوده توضیح داده شود که وضع فوق‌العاده بحرانی است و هر گونه تظاهرات ممکن است به انفجار بیانجامد و از این رو قیام قبل از موقع می‌تواند بزرگترین زیان را ببار آورد. و در عین حال وضع بحرانی ناگزیر طبقهٔ کارگر را شاید با سرعت فاجعه‌آمیز به این نتیجه می‌رساند که با چرخش روند رویدادها که خارج از ارادهٔ آنست مجبور شود به پیکار قطعی با بورژوازی ضدانقلابی دست بزند و زمام قدرت را بدست گیرد.

۱۲ — قیام کورنیلف این حقیقت را کاملاً آشکار ساخت که ارتش، تمام ارتش از فرماندهی متنفر است. حتی منشویکها و اس‌ارهائی که ماهها سعی کرده‌اند مراتب نفرت خود را نسبت به بلشویکها و مراتب پشتیبانی خود را از سیاست سازش کارگران و دهقانان با ملاکین و بورژوازی نشان بدهند می‌بایستی به این نکته اعتراف نمایند. این نفرت ارتش از فرماندهی پس از آنکه دولت کرنسکی آلکسییف را جایگزین کورنیلف کرد و کلمبوفسکی و ژنرالهای دیگر کورنیلفی را در جای‌شان ابقاء نمود و هیچ اقدام جدی برای دمکراتیزاسیون ارتش و برکناری

فرماندهان ضدانقلابی ننمود ، نه تنها کم نمی‌شود بلکه افزایش هم می‌یابد. شوراها که این سیاست ضعیف و متزلزل و غیر اصولی کرنسکی را تحمل می‌کنند و از آن پشتیبانی می‌نمایند، شوراها که یک فرصت دیگر تصرف تمام قدرت از راه مسالمت را در لحظهٔ فرونشاندن قیام کورنیلف از دست دادند، این شوراها نه فقط بعلت سازش و مصالحه بلکه حالا دیگر بعلت سازش تبهکارانه مقصر شمرده می‌شوند.

ارتش که از فرماندهی متنفر است و نمی‌خواهد جنگ را ادامه دهد که از خصلت اشغالگرانهٔ آن اطلاع پیدا کرده است، ناگزیر با فجایع جدیدی روبرو خواهد شد.

۱۳ — تنها طبقهٔ کارگر هنگامیکه زمام قدرت را بدست گیرد، می‌تواند سیاست صلح را نه در گفتار همانطوریکه منشویکها و اس‌ارها با پشتیبانی عملی از بورژوازی و از قراردادهای محرمانهٔ آن تعقیب می‌کنند، بلکه عملاً در پیش گیرد و همانا بیدرنگ و در هر وضع نظامی و حتی اگر ژنرالهای کورنیلف پس از آنکه ریگا، پتروگراد را هم از دست بدهند، شرایط صریح و دقیق و عادلانهٔ صلح را بهمهٔ ملتها پیشنهاد می‌نماید. طبقهٔ کارگر می‌تواند بنام همهٔ مردم این کار را بکند زیرا اکثریت قریب به اتفاق کارگران و دهقانان روسیه علیه جنگ اشغالگرانهٔ کنونی و برله صلح با شرایط عادلانه، بدون الحاق‌طلبی (اشغالگریها) و بدون غرامت، اظهار نظر کرده‌اند.

اس‌ارها و منشویکها با ماهها صحبت و گفتگو دربارهٔ چنین صلحی خود و مردم را گول می‌زنند. طبقهٔ کارگر با تصرف زمام قدرت بدون اتلاف یکروز وقت چنین صلحی را بهمه پیشنهاد خواهد کرد.

سرمایه‌داران همهٔ کشورها از انقلاب روزافزون کارگران در همه‌جا علیه جنگ با چنان دشواری جلوگیری می‌کنند که اگر انقلاب روس از استدعاها و شکوه‌های ضعیف و حقیرانه درباره صلح به پیشنهاد مستقیم آن بپردازد و در عین حال قراردادهای محرمانه را اعلام و فسخ نماید و غیره و غیره، آنوقت نودونه درصد شانس فرارسیدن سریع صلح هست و سرمایه‌داران نمی‌توانند از برقراری صلح جلوگیری کنند.

و اگر واقعه‌ای که کمتر احتمالش می‌رود روی دهد و سرمایه‌داران

برخلاف اراده و خواست ملتهای خود شرایط صلح دولت کارگری روس را رد کنند، آنوقت انقلاب در اروپا صدبار نزدیکتر می‌شود و ارتش کارگران و دهقانان ما رؤسا و سرداران مورد احترام برای خود انتخاب می‌کند نه مورد نفرت، و پس از آنکه صلح پیشنهاد شد و قراردادهای محرمانه لغو گردید و اتحاد با ملاکین و بورژوازی قطع شد، زمین تماماً بدهقانان واگذار گردید، به عادلانه بودن جنگ یقین حاصل می‌کند. تنها آنوقت جنگ از جانب روسیه، جنگ عادلانه می‌شود و تنها چنین جنگی را کارگران و دهقانان نه بزور بلکه داوطلبانه ادامه می‌دهند و چنین جنگی انقلاب حتمی کارگری را در پیشروترین کشورها نزدیکتر می‌سازد.

۱٤ — تنها طبقهٔ کارگر هنگامیکه زمام قدرت را بدست گیرد خواهد توانست انتقال فوری همهٔ زمینهای اربابی را بلاعوض بدهقانان تأمین نماید. تأخیر در این کار جایز نیست. مجلس مؤسسان جنبه قانونی به این امر خواهد داد، ولی دهقانان در تأخیر این کار مقصر نیستند. دهقانان هر روز بیش از پیش یقین حاصل می‌کنند که از راه سازش و مصالحه با ملاکین و سرمایه‌داران نمی‌توان زمین دریافت نمود. تنها از راه اتحاد بیشائبه و برادرانه تهیدست‌ترین دهقانان با کارگران می‌توان بدریافت زمین نایل آمد.

رفتن چرنوف از دولت پس از آنکه او ماهها کوشید از منافع و مصالح دهقانان از راه گذشت و گذشت کوچک به کادتهای ملاک دفاع نماید و همهٔ تلاشها با شکست مواجه شد، این رفتن چرنوف بویژه آشکارا نشان داد که سیاست سازشکاری آخر و عاقبتی ندارد. و دهقانان در محلها می‌بینند و می‌دانند و احساس می‌کنند و پی می‌برند که چطور پس از پنجم ژوئیه ملاکین در روستاها پررو و گستاخ شده‌اند و باید آنها را مهار کرد و بی‌ضرر ساخت.

۱٥ — تنها طبقهٔ کارگر هنگامیکه زمام قدرت را بدست گیرد خواهد توانست بویرانی و بقحطی که دارد تهدید می‌کند، خاتمه دهد. دولت از ششم ماه مه وعده کنترل و کنترل می‌دهد، اما هیچ کاری نکرده و نمی‌تواند بکند، چونکه سرمایه‌داران و ملاکین کارهای آنرا عقیم

می‌گذارند. بیکاری شدت می‌یابد و قحطی فرامی‌رسد، پول ارزش خود را از دست می‌دهد، استعفای پشخونف پس از دو برابر شدن قیمتهای ثابت بحران را شدیدتر می‌کند و این امر باز هم تمام ضعف و ناتوانی دولت را به ثبوت می‌رساند. تنها کنترل و نظارت کارگری بر تولید و توزیع می‌تواند کار را روبراه سازد. تنها دولت کارگری است که می‌تواند سرمایه‌داران را مهار کند و مراتب پشتیبانی قهرسانانهٔ همهٔ زحمتکشان را از مساعی حکومت جلب نماید و نظم و مبادلهٔ درست غله و فرآورده‌ها را برقرار سازد.

۱۶ — اعتماد دهقانان تهیدست به طبقهٔ کارگر شهری که موقتاً در نتیجهٔ تهمت‌زنیهای بورژوازی و امیدهائی بسیاست سازشکارانه لطمه خورده است، بویژه پس از آنکه بازداشتها در روستاها و هرگونه پیگردهای زحمتکشان پس از پنجم ژوئیه صورت گرفت و سپس قیام کورنیلف چشمهای مردم را باز کرد دوباره ایجاد می‌شود. یکی از نشانه‌های سلب اعتماد مردم از سازش با سرمایه‌داران این است که در دو حزب عمدهٔ اس‌ارها و منشویکها که این سیاست سازش را در پیش گرفتند و تا آخر تعقیب نمودند نارضائی در درون این احزاب و مبارزه با سازشکاری بویژه پس از پنجم ژوئیه شدت می‌یابد و تعداد مخالفان در «شورای» اخیر حزب سوسیالیست‌رولوسیونرها و در کنگره حزب منشویکها به دو پنجم (۴۰٪) رسیده است.

۱۷ — تمام سیر حوادث و تمام شرایط اقتصادی و سیاسی و تمام رویدادها در ارتش موجبات موفقیت هرچه زودتر و زودتر تصرف قدرت توسط طبقهٔ کارگر را فراهم می‌سازد که صلح و نان و آزادی به ارمغان خواهد آورد و پیروزی انقلاب پرولتری را در سایر کشورها هم، تسریع خواهد نمود.

حداکثر سوم (۱۶) سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
برای نخستین بار در سال ۱۹۲۵ در مجموعه آثار لنین، شماره ۴ بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۱۴۴ — ۱۵۰ ترجمه و چاپ شده است

خطر فلاکت
و راه مبارزه با آن

قحطی فرا می‌رسد

فلاکت مسلم روسیه را تهدید می‌کند. وضع حمل‌ونقل با راه‌آهن فوق‌العاده مختل گردیده و این اختلال بیش از پیش شدت می‌یابد. قطارهای راه‌آهن متوقف خواهند شد و حمل‌ونقل مواد خام و ذغال برای کارخانه‌ها و نیز حمل‌ونقل غله قطع خواهد شد. سرمایه‌داران تعمداً و همواره در امر تولید کارشکنی می‌کنند (وسایل تولید را خراب می‌کنند و از کار می‌اندازند و متلاشی می‌سازند و از حرکت بازمی‌دارند) و امید دارند که این فلاکت بیسابقه موجبات شکست جمهوری و دمکراتیسم و شوراها و بطور کلی اتحادیه‌های پرولتری و دهقانی را فراهم نموده و بازگشت رژیم سلطنتی و برقراری مجدد قدرت مطلق بورژوازی و ملاکین را تسهیل کند.

ما در معرض خطر مسلم قحطی و فلاکتی هستیم که از لحاظ مقیاس خود بیسابقه است و در این باره تا کنون بارها در تمام روزنامه‌ها بحث شده است. قطعنامه‌های بیشماری از طرف احزاب و از جانب شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان صادر شده و در آنها تأیید گردیده است که فلاکت حتمی و ناگزیر و کاملاً نزدیک است و باید با آن بمبارزه قطعی پرداخت و مردم باید برای جلوگیری از نابودی «تلاشهای قهرمانانه» کنند و چنین و چنان کنند.

همه اینها را می‌گویند. همه این نکته را قبول دارند. همه در این باره تصمیم گرفته‌اند.

ولی هیچ کاری صورت نمی‌گیرد.

شش ماه از انقلاب می‌گذرد. فلاکت بیش از پیش نزدیک شده است. بیکاری جنبهٔ همگانی بخود گرفته است. کافی است فکر کنید که کشور از لحاظ فقدان کالا در زحمت است و از کمبود خواربار و از عدم کفایت نیروی کار دستخوش نابودی است و حال آنکه غله و مواد خام بقدر کافی هست و آنوقت در چنین کشوری و در چنین لحظهٔ بحرانی بیکاری تا این حد دامنه گرفته است! چه برهانی از این قاطع‌تر که طی شش ماه انقلاب (که بعضی‌ها آنرا کبیر می‌نامند ولی عجالتاً شاید صحیح‌تر آن بود که آنرا پوسیده می‌نامیدند) با وجود جمهوری دمکراتیک و با وجود اینهمه اتحادیه‌ها و ارگانها و مؤسساتی که با غرور و تبختر تمام عنوان «دمکراتیک انقلابی» روی خود می‌گذارند حتی یک اقدام جدی در برابر فلاکت و قحطی بعمل نیامده است؟ ما با سرعتی فزاینده بورشکستگی و افلاس نزدیک می‌شویم، چونکه جنگ منتظر نمی‌شود و پریشانی و بی‌سروسامانی موجود در کلیهٔ شئون زندگی مردم که مولود جنگ است بیش از پیش شدت می‌یابد.

و حال آنکه اندک توجه و تعمق در اوضاع کافی است تا یقین حاصل شود که وسایل مبارزه با فلاکت و قحطی موجود و تدابیر و اقدامات مبارزه کاملاً روشن و ساده و کاملاً عملی است و نیروی مردم هم برای انجام آنها کاملاً کافی است و اگر این اقدامات جامهٔ عمل نمی‌پوشند علتش فقط و فقط این است که بسودهای کلان مشتی ملاک و سرمایه‌دار لطمه می‌زند.

در واقع می‌توان تضمین کرد که شما حتی یک سخنرانی و یک مقاله در هیچ روزنامه‌ای صرفنظر از هر روشی که داشته باشد، یک قطعنامه‌ای از هیچ جلسه و یا مؤسسه‌ای پیدا نمی‌کنید که در آن اقدام اساسی عمدهٔ مبارزه یعنی جلوگیری از فلاکت و قحطی بطور کاملاً روشن و صریح مورد تأیید قرار نگرفته باشد. این اقدام عبارت از: کنترل و نظارت، احتساب و تنظیم امور از جانب دولت، توزیع صحیح

نیروی کار در تولید و توزیع صحیح خواربار، ذخیره نیروی انسانی و جلوگیری از هرگونه اتلاف بیهوده نیروها و صرفه‌جویی در بکار بردن آنهاست. کنترل، نظارت و احتساب نخستین کلام در مبارزه با فلاکت و قحطی است. و این یک نکتهٔ مسلم و مورد تصدیق همگان است و در عین حال همان اقدامی است که بعمل نمی‌آورند، زیرا می‌ترسند بقدرت مطلق ملاکین و سرمایه‌داران، بسودهای بی‌حساب و بیسابقه و شرم‌آور آنان که از راه گرانفروشی و تحویل سازوبرگ نظامی (امروزه تقریباً همه بطور مستقیم یا غیرمستقیم برای جنگ «کار می‌کنند») بدست می‌آید و همه از آن آگاهند و همه ناظر آنند و همه در اطراف آن آه و فغان راه انداخته‌اند، تجاوزی شود.

هیچ اقدامی برای کنترل و احتساب و نظارت کم‌وبیش جدی از طرف دولت بعمل نمی‌آید.

خمود مطلق دولت

همه جا در هرگونه کنترل و نظارت و احتساب، و در هرگونه کوششی که هدفش سروسامان دادن به این کار از جانب دولت باشد بطور سیستماتیک و مداوم کارشکنی می‌شود. ساده‌لوحی بی‌نهایت و یا سالوسی فوق‌العاده می‌خواهد تا انسان نفهمد که این کارشکنی از کجا سرچشمه می‌گیرد و با چه وسایلی صورت می‌پذیرد. زیرا این کارشکنی بانکداران و سرمایه‌داران، و این عقیم گذاردن هرگونه کنترل و نظارت و احتساب از جانب آنها با شکلهای دولتی یک جمهوری دمکراتیک و وجود مؤسسات «انقلابی-دمکراتیک» دمساز می‌گردد. حقیقتی را که همهٔ طرفداران سوسیالیسم علمی در گفتار آنرا قبول دارند ولی منشویکها و اس‌ارها پس از آنکه دوستانشان کرسیهای وزارت و معاونت وزارت و غیره را اشغال کردند کوشیدند فوراً آنرا فراموش کنند، آقایان سرمایه‌داران بخوبی فرا گرفته‌اند. و این حقیقت همانا آنست که تعویض شکلهای سلطنتی کشورداری با شکلهای جمهوری دمکراتیک ماهیت اقتصادی استثمار بشیوهٔ سرمایه‌داری را ذره‌ای تغییر نمی‌دهد و

لذا عکس مطلب صدق می کند یعنی باید فقط شکل مبارزه در راه مصونیت و مقدس بودن سودهای سرمایه‌داری را عوض کرد تا در رژیم جمهوری دمکراتیک نیز با همان موفقیت که در رژیم سلطنت استبدادی از آن دفاع می‌شد دفاع شود.

کارشکنی کنونی یا تازه‌ترین شیوهٔ کارشکنی که در جمهوری دمکراتیک علیه هرگونه کنترل و نظارت و احتساب بعمل می‌آید عبارت از این است که سرمایه‌داران (و نیز بدیهی است که همهٔ منشویکها و اس‌ارها) «اصل» کنترل و لزوم آنرا در گفتار «با حرارت تمام» قبول دارند، ولی فقط اصرارشان روی آنست که این کنترل «بتدریج» و از روی برنامه و طوری انجام گیرد که «دولت به آن سروسامان داده باشد». ولی در واقع این الفاظ ظاهرفریب وسیله‌ای است برای استتار کارشکنی در امر کنترل، تبدیل آن بیک چیز پوچ و موهوم، کنترل‌بازی و کش‌دادن هر اقدام عملاً جدی و ایجاد مؤسسات کنترل فوق‌العاده پیچیده و عریض و طویل و بوروکراتیک و بیجانی که سراپا تابع سرمایه‌دارانند و کوچکترین کاری انجام نمی‌دهند و نمی‌توانند هم انجام دهند.

برای اینکه بی‌مدرک و دلیل سخنی نگفته باشیم بگواهانی از میان منشویکها و اس‌ارها استناد می‌جوئیم یعنی بهمان کسانی که در شش ماههٔ اول انقلاب در شوراها اکثریت داشتند و در «حکومت ائتلافی» هم شرکت جستند و لذا از لحاظ سیاسی در برابر کارگران و دهقانان روس بعلت اغماض نسبت بسرمایه‌داران و چشم‌پوشی از خرابکاریهائی که سرمایه‌داران در مورد هرگونه کنترل نموده‌اند، مسئولیت دارند.

در تاریخ هفتم سپتامبر سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱٦٤ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» (یعنی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی کنگرهٔ شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه) که ارگان رسمی عالیترین مقام از مقامات به اصطلاح «تام‌الاختیار» (شوخی نکنید!) دمکراسی «انقلابی» است از طرف مؤسسهٔ مخصوص که توسط همان منشویکها و اس‌ارها برای بازرسی تشکیل شده و در دست خود آنهاست تصویبنامه‌ای صادر شده است. این مؤسسهٔ مخصوص — «شعبهٔ

اقتصادی» کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی است. در تصویبنامهٔ این موٴسسه رسماً و بعنوان یک فاکت به «خمود مطلق ارگانهای مرکزی که بمنظور تنظیم امور اقتصادی جنب هیئت دولت ایجاد گردیده» اعتراف شده است.

آیا واقعاً برای اثبات ورشکستگی سیاست منشویکها و اس‌ارها می‌توان مدرکی گویاتر از این مطالب که بدست خود منشویکها و اس‌ارها امضاء شده است، تصور نمود؟

هنوز در دوران تزاریسم بود که لزوم تنظیم امور اقتصادی مورد تصدیق قرار گرفت و موٴسساتی هم برای این منظور تشکیل شد. ولی در دوران تزاریسم هرج‌ومرج روزبروز بیشتر می‌شد و دامنه و مقیاس دهشتناکی بخود می‌گرفت. این نکته فوراً مورد قبول واقع شد که وظیفهٔ حکومت انقلابی جمهوری عبارت از اعمال اقدامات جدی و قطعی برای از بین بردن خرابی است. وقتی که دولت «ائتلافی» با شرکت منشویکها و اس‌ارها تشکیل می‌شد در اعلامیهٔ پرآب‌وتاب مورخهٔ ششم ماه مه که خطاب بهمهٔ مردم صادر کرد وعده داد و متعهد گردید که از طرف دولت بازرسی امور اقتصادی را برقرار سازد و امور مربوطه را تنظیم نماید. هم تسرتلی‌ها و هم چرنوف‌ها و ایضاً همهٔ سران منشویک و اس‌ار خدا را شاهد می‌آوردند و قسم می‌خوردند که نه فقط مسئولیت دولت را بعهده دارند، بلکه «ارگانهای تام‌الاختیار دمکراسی انقلابی» که در دست آنهاست، عملاً اعمال دولت را تحت مراقبت و بازرسی خود گرفته‌اند.

چهار ماه، آنهم چهار ماه طولانی از ششم ماه مه می‌گذرد و در این مدت روسیه صدها هزار سرباز قربانی یک «تعرض» امپریالیستی بی‌معنی نموده و خرابی و فلاکت با گامهای بزرگ نزدیک شده است، در حالیکه فصل تابستان به بهترین وجهی امکان می‌داد چه در قسمت حمل‌ونقل دریائی و چه در قسمت کشاورزی، چه در قسمت اکتشاف معادن و چه در سایر قسمتها کارهای بسیاری انجام گیرد — و آنوقت پس از چهار ماه منشویکها و اس‌ارها مجبور شده‌اند رسماً به «خمود مطلق» موٴسسات بازرسی که جنب هیئت دولت تشکیل شده است، اعتراف نمایند!!

و این منشویکها و اس‌ارها اکنون با قیافهٔ جدی رجال دولتی بیاوه‌سرائی پرداخته می‌گویند (ما این سطور را درست در آستانهٔ جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک ۱۲ سپتامبر (۱۲۸) می‌نویسیم) اگر بجای ائتلاف با کادتها با نمایندگان بازرگانان و صاحبان صنایع نظیر کیت کیتیچ ها (۱۲۹)، ریابوشینسکی‌ها، بوبلیکوف‌ها، ترشنکوها و شرکاء ائتلاف کنیم می‌توانیم به اصلاح اوضاع کمک نمائیم!

سئوال می‌شود علت این نابینائی شگفت‌انگیز منشویکها و اس‌ارها چیست؟ آیا باید آنها را در امور دولتی تازه‌کارانی بدانیم که بسبب سنتهای نابخردی و ساده‌لوحی نمی‌دانند چه می‌کنند و در عین داشتن نیت پاک گمراهند؟ یا شاید از خواص کثرت کرسی‌های اشغالی وزارت و معاونت و استانداری و مقام کمیسری و نظایر آنها یکی هم پیدایش این نابینائی و عدم بصیرت «سیاسی» ویژه است؟

معروفیت عامه و سهولت اقدامات مربوط به کنترل

ممکن است سئوال شود که مگر شیوه‌ها و اقدامات کنترل کار فوق‌العاده بغرنج و دشوار و ناآزموده و حتی مجهول است؟ آیا علت تعویق این نیست که دولتمردان از حزب کادتها و از طبقهٔ بازرگانان و صاحبان صنایع و نیز از احزاب اس‌ارها و منشویکها اینک شش ماه است برای جستجو و بررسی و کشف شیوه‌ها و نوع اقدامات مربوط به کنترل عرق می‌ریزند ولی چون مسئله بی‌نهایت دشوار و پیچیده است هنوز بحل آن نایل نشده‌اند؟

متأسفانه با چنین استدلالی می‌کوشند دهاتی‌های جاهل بیسواد و زجرکش و نیز عامیانی را که بهر حرفی باور کرده و در هیچ نکته‌ای تعمق نمی‌ورزند، فریب بدهند و مسئله را چنین جلوه‌گر سازند. ولی در واقع حتی تزاریسم، حتی این «رژیم کهنه» نیز با تشکیل کمیته‌های صنایع جنگی نشان داد که از اقدام اساسی و شیوهٔ اصلی کنترل و راه آن که متحد کردن مردم برحسب نوع حرفه و هدف فعالیت و رشته کار و غیره است، آگاه بود. ولی تزاریسم از متحد شدن مردم

می‌ترسید و از این رو به انواع وسایل در مورد این شیوه و این طریقه کنترل که معروفیت عامه داشت و خیلی سهل و کاملاً قابل اجرا بود محدودیت قایل می‌شد و عمداً از عملی شدن آن جلوگیری می‌کرد.

تمام کشورهای درگیر جنگ که متحمل مصائب و فلاکتهای بیحد و حصر آن گردیده‌اند و کم‌وبیش با ویرانی و قحطی مواجهند مدتهاست برای کنترل یکسلسله اقداماتی پیش‌بینی و معین کرده و بموقع اجرا و آزمایش گذاشته‌اند که تقریباً همیشه منجر به اتحاد مردم و تشکیل یا ترغیب به تشکیل اتحادیه‌های مختلف با شرکت نمایندگان دولت و نظارت آن و قس‌علیهذا می‌شود. این قبیل اقدامات مربوط به کنترل معروفیت عامه دارد و دربارهٔ آنها خیلی صحبت شده و خیلی نوشته شده است، قوانینی که از جانب دولتهای پیشرفته درگیر جنگ دربارهٔ کنترل وضع شده، همه بروسی ترجمه شده و یا بتفصیل در مطبوعات روسیه تشریح گردیده است.

اگر دولت ما حقیقتاً میخواست بازرسی را عملاً و جداً بموقع اجرا درآورد و اگر موسسات آن با چاکری در آستان سرمایه‌داران خود را به «خمود مطلق» محکوم نمی‌کردند، آنوقت دولت کاری نداشت جز اینکه از تجربیات فوق‌العاده ارزنده اقدامات بسیار فراوان مربوط به کنترل که حالا معروفیت دارد و بکار بسته شده است، استفاده نماید. یگانه مانعی که در سر راه انجام این امر وجود داشت و دارد و کادتها، اس‌ارها و منشویکها آنرا از انظار مردم پنهان می‌دارند این است که برقراری کنترل ممکن است موجب افشاء میزان سودهای سرسام‌آور سرمایه‌داران گردد و به آن لطمه شدید بزند.

برای روشن شدن بیشتر این مسئله بسیار مهم (که در حقیقت با مسئلهٔ برنامه هر دولت واقعاً انقلابی که بخواهد روسیه را از شر جنگ و قحطی نجات دهد معادل و همسنگ است) مهمترین اقدامات مربوط به کنترل را ذیلاً ذکر می‌کنیم و یک‌یک مورد بررسی قرار می‌دهیم.

خواهیم دید برای دولتی که نام انقلابی-دمکراتیک را برسبیل مسخره روی خود نگذاشته باشد کافی بود در همان هفتهٔ اول تشکیل خود فرمانی درباره اجرای مهمترین اقدامات برای برقراری کنترل صادر

کند (مقرر دارد، حکم کند) و برای سرمایه‌دارانی که می‌خواستند از راه فریب و اغفال از بازرسی شانه خالی کنند مجازات جدی و بدون شوخی معین نماید و از خود مردم دعوت کند تا سرمایه‌داران را تحت نظارت گیرند و مراقب باشند که تصمیمات مربوط به کنترل را بدرستی اجرا کنند — تا از مدتها پیش مسئلهٔ کنترل در روسیه حل شده باشد.

اینک مهمترین اقدامات:

۱) ادغام کلیهٔ بانکها در یک بانک واحد و برقراری کنترل دولتی بر معاملات آن و یا ملی کردن بانکها.

۲) ملی کردن سندیکاتها یعنی بزرگترین اتحادهای انحصاری سرمایه‌داران (سندیکاتهای قند، نفت، زغال، فلز و غیره).

۳) الغای اسرار بازرگانی.

۴) متشکل ساختن اجباری (یعنی متحد نمودن اجباری) صاحبان صنایع و بازرگانان و بطور کلی کارفرمایان در کارتلها.

۵) متحد ساختن اجباری مردم در شرکت‌های مصرف یا ترغیب به تشکیل این شرکت‌ها و برقراری کنترل بر آنها.

حال ببینیم اگر هر یک از این اقدامات بشیوهٔ انقلابی-دمکراتیک انجام می‌شد چه اهمیتی دارا بود.

ملی کردن بانک‌ها

بدیهی است که بانکها مراکز حیات اقتصادی معاصر و مهمترین مراکز عصبی تمام سیستم سرمایه‌داری اقتصاد ملی را تشکیل می‌دهند. صحبت از «تنظیم امور اقتصادی» و در عین حال نادیده گرفتن مسئلهٔ ملی کردن بانکها معنایش یا آشکار ساختن جعل مطلق است ویا فریب «عوام‌الناس» با عبارات پرآب‌وتاب و وعده‌های پرطمطراق با تصمیم قبلی بعدم اجرای آنها.

کنترل و تنظیم امور تحویل غله و یا بطور کلی تهیه و توزیع خواربار، بدون کنترل و تنظیم معاملات بانکی کاری است بی‌معنی. این بدان ماند که برای بدست آوردن چند «پشیز» تصادفی از ملیونها روبل

چشم بپوشیم. بانکهای معاصر چنان محکم و ناگسستنی با تجارت (غله و هر کالای دیگر) و صنایع توأم شده‌اند که بدون «دست‌اندازی» ببانکها مطلقاً هیچ اقدام جدی و «انقلابی-دمکراتیک» نمی‌توان بعمل آورد.

ولی آیا ممکن است این «دست‌اندازی» دولت ببانکها کاری بسیار بغرنج و دشوار باشد؟ معمولاً می‌کوشند کوته‌نظران را با چنین منظره‌ای مرعوب سازند، — البته سرمایه‌داران و مدافعین آنها می‌کوشند، زیرا نفع خود را در این می‌بینند.

اما در واقع ملی کردن بانکها که حتی یک پشیز هیچ «صاحب مالی» را از وی نمی‌ستاند کوچکترین اشکال فنی یا فرهنگی ندارد و علت تعویقش منحصراً سودورزی رذیلانه مشتی از ثروتمندان است. اگر ملی کردن بانکها را اینهمه با ضبط اموال شخصی مخلوط می‌کنند گناه این خلط مبحث و اشاعهٔ آن بگردن جراید بورژوازی است که نفع خود را در فریب مردم می‌بینند.

مالکیت بر سرمایه که در بانکها متمرکزند و ابزار کار آنها بشمار می‌روند بوسیلهٔ اوراق چاپی یا خطی یعنی سهام، برگهای وام، براتها و سفته‌ها و غیره تأیید می‌شود. هیچیک از این اوراق با ملی کردن بانکها یعنی با ادغام همهٔ بانکها در بانک دولتی واحد از بین نمی‌رود و تغییری نمی‌کند. کسی که در دفترچه پس‌انداز خود ۱۵ روبل دارد پس از ملی شدن بانکها نیز همان ۱۵ روبل را خواهد داشت و کسی هم که ۱۵ ملیون داشت پس از ملی شدن بانکها همان ۱۵ ملیون را بصورت سهام، برگهای وام، بروات و تعرفه کالا و نظایر آن خواهد داشت.

پس اهمیت ملی کردن بانکها در چیست؟

در این است که کنترل واقعی بانکهای جداگانه و معاملات آنها (حتی در صورت الغای اسرار بازرگانی و غیره) بهیچوجه ممکن نیست، زیرا نمی‌توان شیوه‌های فوق‌العاده بغرنج و پیچیده و محیلانه‌ای را که هنگام تنظیم ترازنامه‌ها و تأسیس بنگاهها و شعب واهی و نیز در مورد دخالت دادن افراد دست‌نشانده و غیره و غیره بکار می‌برند،

تحت مراقبت قرار داد. فقط ادغام و تمرکز همهٔ بانکها در بانک واحد که صرفاً بمعنای کوچکترین تغییری در روابط مالکیت نیست، و باز هم تکرار می‌کنیم، حتی یک پشیز هیچ صاحب مالی را از وی نمی‌ستاند امکان کنترل واقعی را می‌دهد و البته این در صورتی است که اقدامات دیگری که فوقاً به آنها اشاره شد تماماً عملی شود. فقط در صورت ملی کردن بانکها می‌توان بدین هدف رسید که دولت بداند ملیونها و میلیاردها بکجا و چگونه، از کجا و چه وقت جابجا می‌شود. و فقط کنترل بانکها یعنی مرکز و محور اصلی و ماشین اساسی معاملات سرمایه‌داری است که بما اجازه خواهد داد نه در گفتار بلکه عملاً به امر کنترل کلیهٔ امور اقتصادی، تولید و توزیع مهمترین فرآورده‌ها سروسامان بدهیم و مسئلهٔ «تنظیم امور اقتصادی» را که در غیر اینصورت جز عبارتپردازی وزارتمآبانه برای اغفال عوام‌الناس چیز دیگری نخواهد بود حل نمائیم. فقط کنترل معاملات بانکی است که بشرط متمرکز بودن آن در بانک دولتی واحد و انجام اقدامات سهل‌الاجرای بعدی امکان می‌دهد مالیات بر درآمد بطور واقعی و بدون آنکه کسی بتواند دارائی و میزان درآمد خود را کتمان نماید، وصول گردد، زیرا در حال حاضر موضوع مالیات بر درآمد پنداری است که بمیزان بسیار زیاد جنبهٔ واهی دارد.

تنها صدور یک فرمان دربارهٔ ملی کردن بانکها کافی بود تا خود مدیران و کارمندان آنرا عملی سازند. در این مورد هیچ دستگاه مخصوص و هیچ گونه اقدامات تدارکی خاصی از جانب دولت لازم نیست و این کار همانا با یک فرمان و «به یک ضربه» عملی است. زیرا از آنجا که سرمایه‌داری در جریان تکامل خود به برات و سهام و برگهای وام و غیره رسیده لذا امکان اقتصادی چنین اقدامی هم توسط خود سرمایه‌داری فراهم شده است. کاری که در این مورد باقی می‌ماند تنها تمرکز محاسبات است و اگر دولت انقلابی-دمکراتیک مقرر میداشت که بیدرنگ و طبق دستور تلگرافی در هر شهری جلساتی و در هر استان و در سراسر کشور کنگره‌هائی از مدیران و کارمندان بانکها برای ادغام و متحد ساختن کلیهٔ بانکها در بانک واحد دولتی تشکیل گردد،

آنوقت این رفرم در عرض چند هفته انجام می‌گرفت. البته همانا مدیران و کارمندان عالیرتبه مقاومت می‌کردند و می‌کوشیدند دولت را فریب بدهند و انجام آن کار را به تعویق اندازند و غیره و غیره، زیرا در چنین صورتی این آقایان پست‌های پردرآمد خود را از دست خواهند داد و دیگر امکان نخواهند داشت به معاملات شیادانهٔ بسیار پرسود و پردرآمد، بپردازند؛ اصل قضیه همین است. ولی برای ادغام و متحد ساختن بانکها کوچکترین اشکال فنی وجود ندارد و اگر قدرت دولتی فقط در گفتار انقلابی نبود (یعنی اگر از قطع پیوند خود با کهنه‌پرستی و رخوت باکی نداشت) و اگر فقط در گفتار دمکراتیک نبود (یعنی بنفع اکثریت مردم عمل می‌کرد نه بنفع مشتی ثروتمند) آنوقت کافی بود فرمانی صادر نماید و مقرر دارد که مدیران بانکها و اعضای هیئت مدیره و سهامداران بزرگ در قبال کوچکترین مسامحه در امور و کمترین تلاش برای کتمان اسناد و صورتحساب بکیفر خواهند رسید، اموال‌شان ضبط و خودشان بزندان محکوم خواهند شد، کافی بود مثلاً کارمندان تهیدست را مجزا متحد ساخت و در ازاء کشف تقلب و مسامحه ثروتمندان به آنها پاداش داد تا امر ملی کردن بانکها هموار و روان و سریع و شتابان پیش برود.

فوایدیکه از ملی کردن بانکها عاید تمام مردم می‌شود بسیار است و ضمناً ناگفته نماند که بیشتر بتوده‌های دهقانان و کارخانه‌داران کوچک می‌رسد تا بکارگران (چونکه کارگران بندرت با بانک سروکار پیدا می‌کنند). در نتیجه این اقدام صرفه‌جوئی زیاد در کار می‌شود و اگر فرضاً دولت در تعداد قبلی کارمندان بانک تغییری ندهد، این اقدام گام بسیار بزرگی خواهد بود که در جهت اونیورسال کردن (عمومیت دادن) استفاده از بانکها، افزایش تعداد شعب آنها و سهولت دسترسی بمعاملات آنها و غیره و غیره برداشته می‌شود. در چنین صورتی همانا میزان دسترسی صاحبکاران خرده‌پا و دهقانان به اعتبارات بانکی فوق العاده زیاد شده و بر سهولت این امر بسی افزوده خواهد شد. و اما دولت در نتیجه این اقدام برای نخستین بار امکان خواهد یافت تمام معاملات مهم پولی را بدون اینکه بتوان آنها را مکتوم داشت مورد مطالعه قرار

دهد و سپس تحت کنترل خود گیرد و بعدها به تنظیم امور اقتصادی دست بزند و سرانجام از معاملات کلان دولتی ملیونها و میلیاردها عایدی دریافت دارد بدون اینکه مجبور باشد «در ازاء خدمت» آقایان سرمایه‌داران «حق‌العمل های» سرسام آور به آنها بپردازد. از این رو فقط از این روست که همهٔ سرمایه‌داران، همهٔ پروفسورهای بورژوازی، همهٔ بورژوازی و همهٔ پلخانف‌ها و پوترسوف‌ها و شرکاء که در خدمت بورژوازی هستند کف بر دهان برای نبرد علیه ملی کردن بانکها آماده‌اند و برضد این اقدام بسیار سهل و بسیار مبرم حاضرند هزاران بهانه بتراشند و حال آنکه این اقدام حتی از نقطهٔ نظر «دفاع» کشور یعنی از نظر نظامی نیز فوق‌العاده مثبت است، زیرا بر «قدرت جنگی» کشور بمیزان زیاد خواهد افزود.

در این مورد شاید با لحن اعتراض بگویند که پس چرا کشورهای پیشرفته‌ای نظیر آلمان و ایالات متحده آمریکا بدون اینکه در فکر ملی کردن بانکها باشند «تنظیم امور اقتصادی» بنحو درخشانی انجام می‌دهند؟

پاسخ ما این است که کشورهای نامبرده با اینکه یکی پادشاهی و دیگری جمهوری است معهذا هر دو نه فقط سرمایه‌داری بلکه امپریالیستی هم هستند و از این‌رو هر اصلاحی را که مورد نیازشان باشد بشیوهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک انجام می‌دهند و حال آنکه سخن ما در اینجا بر سر شیوهٔ انقلابی-دمکراتیک است.

این «تفاوت کوچک» اهمیت بسیار بزرگی دارد. تعمق درباره آن اغلب «مرسوم نیست». اصطلاح «دمکراسی انقلابی» در میان ما (بخصوص در میان اس‌ارها و منشویکها) تقریباً جنبهٔ یک جملهٔ مشروط بخود گرفته است نظیر عبارت «شکر خدا» که کسانی هم که آنقدرها نادان نیستند که بخدا ایمان داشته باشند آنرا بکار می‌برند یا نظیر عبارت «هموطن محترم» که گاهی حتی در مورد کارکنان روزنامه «دن» (۱۳۰) یا «یدینستوو» نیز بکار می‌رود در حالیکه تقریباً همه حدس می‌زنند که روزنامه های نامبرده توسط سرمایه‌داران، بخرج سرمایه‌داران برای

دفاع از منافع آنان تأسیس شده و لذا همکاری به‌اصطلاح سوسیالیست‌ها با این روزنامه‌ها جنبهٔ «محترمانه» بسیار کمی دارد.

اگر اصطلاح «دمکراسی انقلابی» را بمثابهٔ جملهٔ قالبی و تظاهرآمیز و عنوان مشروط در نظر نگیریم و در مفهوم آن فکر کنیم آنگاه می‌بینیم دمکرات یعنی کسی که عملاً منافع اکثریت مردم را در نظر دارد نه منافع اقلیت را، و انقلابی یعنی کسی که هر چیز زیانبخش و کهنه و سپری‌شده‌ای را به قطعی‌ترین و بی‌امان‌ترین شیوه‌ها درهم می‌شکند.

تا آنجائیکه می‌دانیم نه در آمریکا و نه در آلمان نه دولت‌ها و نه طبقات حاکمه برای داشتن عنوان «دمکراسی انقلابی» که اس‌ارها و منشویکها مدعی آنند (و آنرا بی‌اعتبار می‌سازند) کوچکترین ادعائی ندارند.

در آلمان جمعاً چهار بانک بسیار بزرگ خصوصی هست که اهمیتی در مقیاس سراسری کشور دارند و در آمریکا کلاً دو بانک وجود دارد. برای پادشاهان سرمایهٔ مالی که صاحب این بانکها هستند آسانتر و راحت‌تر و پرصرفه‌تر است که بطور خصوصی و مخفیانه و بشیوه ارتجاعی نه انقلابی، بشیوه بوروکراتیک نه دمکراتیک متحد شوند و از راه دادن رشوه کارمندان دولت را بخرند (چه در آمریکا و چه در آلمان این یک قاعده عمومی است) و همانا برای کتمان اسرار معاملات و همانا برای تحصیل ملیونها و ملیونها «سود فوق‌العاده» از راه معامله با خود دولت و همانا برای تأمین شرایط معاملات شیادانه مالی، جنبهٔ خصوصی بانکها را حفظ کنند.

خواه در آمریکا و خواه در آلمان «تنظیم امور اقتصادی» بشیوه‌ای است که برای کارگران (و تا اندازه‌ای هم برای دهقانان) عقوبت جنگ و برای بانکداران و سرمایه‌داران بهشت برین فراهم می‌کند. برای انجام این عمل کارگران را تا حد گرسنگی «در منگنه می‌گذارند» و برای سرمایه‌داران (در خفاء و بشیوهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک) شرایط تحصیل سودهائی را مافوق آنچه که قبل از جنگ بدست می‌آوردند تأمین می‌کنند.

چنین راهی برای روسیه جمهوری‌امپریالیست نیز کاملاً عملی است و نه فقط بدست میلیوکف‌ها و شینگاریوف‌ها بلکه همچنین بدست کرنسکی با همراهی ترشنکو، نکراسف، برناتسکی، پروکوپویچ و شرکاء که ایضاً بشیوهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک «مصونیت» بانکها و حق مقدس آنها را بکسب سودهای سرسام‌آور حمایت می کنند عملی هم می‌شود. بهتر است حقیقت مطلب را بگوئیم: می‌خواهند در روسیهٔ جمهوری امور اقتصادی را بشیوهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک تنظیم نمایند ولی وجود «شوراها» که کورنیلف شمارهٔ یک موفق به پراکندن آنها نشد ولی کورنیلف شمارهٔ دو برای انجام این کار خواهد کوشید، آنرا «اغلب» با اشکال مواجه می‌سازد...

این است حقیقت مطلب. و برای روشن ساختن اذهان مردم این حقیقت ساده با وجود تلخی از دروغ شیرین درباره دمکراسی «کبیر» «انقلابی» «ما» سودمندتر است...

* * *

ملی کردن بانکها، ملی کردن موسسات بیمه را در یکزمان یعنی متحد ساختن کلیهٔ شرکتهای بیمه را در موسسهٔ واحد و تمرکز فعالیت آنها و همچنین کنترل این فعالیت را از طرف دولت فوق‌العاده تسهیل خواهد نمود. کنگره‌های کارمندان شرکتهای بیمه در این مورد نیز قادرند این کار را بیدرنگ و بدون هیچ زحمتی عملی سازند، ولی این در صورتی است که دولت انقلابی-دمکراتیک فرمانی در این باره صادر کند و بهیئت‌های مدیره و سهامداران بزرگ دستور دهد بدون کوچکترین تأخیر این اتحاد را عملی سازند و هر کدام را در اجرای این امر اکیداً مسئول شمارد. سرمایه‌داران صدها ملیون در موسسات بیمه سرمایه گذاری کرده‌اند و تمام کارها توسط کارمندان انجام می گیرد. اتحاد موسسات بیمه موجب تنزل نرخ بیمه و موجب رفاه و سهولت فوق‌العاده همهٔ بیمه‌شدگان می گردد و امکان می‌دهد با همان نیرو و وجوه، تعداد بیمه‌شوندگان افزایش یابد. بجز رخوت و کهنه‌پرستی و سودورزی مشتی دارندگان مشاغل پردرآمد مطلقاً هیچ عامل دیگری

وجود ندارد که بتواند انجام این رفرم را مانع گردد، رفرمی که باز هم موجب افزایش «قدرت دفاعی» کشور می‌شود، بدین معنی که نیروی انسانی را ذخیره می‌کند و یکسلسله امکانات بسیار جدی فراهم می‌سازد که با وجود آنها می‌توان «تنظیم امور اقتصادی» را نه در گفتار بلکه واقعاً عملی ساخت.

ملی کردن سندیکاتها

وجه تمایز سرمایه‌داری با سیستم‌های کهنه، ماقبل سرمایه‌داری اقتصاد ملی، این است که سرمایه‌داری بین رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی رابطهٔ کاملاً نزدیک و وابستگی متقابل برقرار ساخته است. ضمناً باید گفت بدون این امر برداشتن کوچکترین گامی بسوی سوسیالیسم عملاً غیرممکن بود. ولی سرمایه‌داری معاصر که در آن بانکها بر تولید تسلط دارند این وابستگی متقابل رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی را تا بالاترین حد خود رساند. بانکها با بزرگترین رشته‌های صنایع و بازرگانی پیوند ناگسستنی خورده‌اند. از طرفی معنای این سخن آنست که بدون برداشتن گامهائی برای ایجاد انحصار دولتی سندیکاتهای بازرگانی و صنعتی (سندیکات قند، زغال، آهن، نفت و غیره) و بدون ملی کردن این سندیکات‌ها نمی‌توان بانکها را به تنهائی ملی کرد. و از طرف دیگر بدان معناست که تنظیم امور اقتصادی اگر جدی عملی شود مستلزم آنست که بانکها و سندیکات‌ها در یکزمان ملی شوند.

بعنوان مثال سندیکات قند را در نظر میگیریم. این سندیکات در همان دوران تزاریسم بوجود آمد و آنگاه فابریکها و کارخانه‌های از هر جهت مجهزی را در مقیاس بس وسیع بر اساس سرمایه‌داری متحد ساخت و این اتحاد البته سراپا توأم با روح کاملاً ارتجاعی و بوروکراتیک بود و منافع جنجالی کلانی را برای سرمایه‌داران تأمین می‌کرد ولی کارمندان و کارگران را در وضع بی‌حقوقی مطلق و خواری و ذلت و بردگی قرار می‌داد. دولت از همان زمان تولید را کنترل می‌کرد و امور آنرا تنظیم می‌نمود منتها بسود ماگنات‌ها (سرمایه‌داران بزرگ — م.) و ثروتمندان.

در این مورد تنها کاری که باقی می‌ماند این است که تنظیم بشیوهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک به تنظیم انقلابی-دمکراتیک تبدیل شود و این عمل بطور ساده از طریق صدور فرامینی دربارهٔ فراخواندن کنگرهٔ کارمندان، مهندسین، مدیران و سهامداران، و معمول کردن سیستم محاسباتی یکنواخت و کنترل از طرف اتحادیه‌های کارگری و غیره انجام پذیرد. ساده‌ترین کارها همین است که انجام نشده است!! در رژیم جمهوری دمکراتیک امور صنعت قند عملاً بهمان شیوهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک تنظیم می‌گردد و همه چیز آنچنانکه بود باقی می‌ماند: هم تاراج دسترنج مردم و هم کهنه‌پرستی و رکود در کارها و هم ثروتمند شدن بوبرینسکی‌ها و ترشنکوها. دعوت از دمکراسی نه از بوروکراسی به ابراز ابتکار مستقلانه یعنی دعوت کارگران و کارمندان و نه از «سلاطین قند» — اقدامی است که می‌توان و باید در ظرف چند روز و با یک ضربه انجام داد — ولی بشرط اینکه اس‌ارها و منشویکها اذهان مردم را با نقشه‌هائی مبنی بر «ائتلاف» با همین سلاطین قند مشوب نسازند، همان ائتلاف با ثروتمندان که «خمود مطلق» دولت در امر تنظیم امور اقتصادی ثمره و نتیجه کاملاً ناگزیر آنست*.

حالا صنعت نفت را در نظر بگیرید. این صنعت در جریان تکامل پیشین سرمایه‌داری در مقیاس عظیمی «اجتماعی شده است». جفتی سلطان نفت — ملیون‌ها و صدها ملیون را بگردش انداخته مشغول کوپن‌چینی هستند و از بنگاههائی که اینک «عملاً» خواه از لحاظ فنی و خواه از لحاظ اجتماعی در مقیاس سراسر کشور متشکل شده‌اند و اینک توسط صدها و هزارها کارمند و مهندس و غیره اداره می‌شوند سودهای افسانه‌واری بدست می‌آورند. ملی کردن صنعت نفت امریست فوراً امکان‌پذیر و برای دولت انقلابی‌دمکراتیک جنبهٔ حتمی دارد، بخصوص

* این سطور نوشته شده بود که در روزنامه‌ها خواندم دولت کرنسکی به انحصار قند پرداخته است و بدیهی است که این کار را بشیوه ارتجاعی-بوروکراتیک انجام می‌دهد یعنی بدون تشکیل کنگره‌های کارمندان و کارگران، بدون اینکه آنرا در معرض افکار عمومی قرار دهد و بدون اینکه سرمایه‌داران را مهار کند!!

اکنون که این دولت با بزرگترین بحرانها مواجه است و باید بهر قیمتی شده نیروی انسانی را ذخیره کرد و بر میزان تولید سوخت افزود. بدیهی است که کنترل بوروکراتیک در این مورد بهیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید و هیچ تغییری در اوضاع نخواهد داد، زیرا «سلاطین نفت» از عهدهٔ ترشنکوها و کرنسکی‌ها و آوکسنتیف‌ها و اسکوبلف‌ها نیز بهمان سهولتی که از عهدهٔ وزرای تزاری برآمدند، برمی‌آیند یعنی در این مورد نیز بدفع‌الوقت و بهانه‌تراشی و وعده و وعید متوسل می‌شوند و سپس به تطمیع مستقیم و غیرمستقیم جراید بورژوازی (این جراید «افکار عمومی» نامیده می‌شوند و از همین جراید است که کرنسکی‌ها و آوکسنتیف‌ها «حساب می‌برند») و برشوه دادن بکارمندان دولتی (که کرنسکی‌ها و آوکسنتیف‌ها آنها را در دستگاه دولتی دست‌نخورده سابق در همان مقامات پیشین نگهداشته‌اند) می‌پردازند.

برای انجام یک اقدام جدی باید بوروکراسی را رها کرد و بدمکراسی پیوست، و آنهم بشیوهٔ واقعاً انقلابی بدین معنی که به سلاطین نفت و سهامداران اعلان جنگ داد و فرمانی صادر نمود که بموجب آن هرآینه اگر در امر ملی کردن بنگاههای نفت تأخیر کردند، میزان درآمد یا محتوای دفاتر حساب خود را پنهان داشتند، در تولید کارشکنی نمودند و برای افزایش تولید اقدامی بعمل نیاوردند اموالشان ضبط و خودشان بزندان محکوم شوند. باید به ابتکار کارگران و کارمندان تکیه کرد و آنها را بیدرنگ به تشکیل مجلس مشاوره و کنگره دعوت نمود و در صورت برقراری کنترل همه‌جانبه بر تولید و در صورت افزایش میزان تولید، سهمی از سودهای حاصله را به آنها داد. اگر در آوریل سال ۱۹۱۷ فوراً به این اقدامات انقلابی-دمکراتیک پرداخته بودند، روسیه که از لحاظ ذخیره سوخت‌مایع یکی از ثروتمندترین کشورهای جهانست می‌توانست در فصل تابستان با استفاده از حمل‌ونقل آبی، کارهای بسیار زیادی در امر تأمین مردم از لحاظ سوخت لازم انجام دهد.

نه دولت بورژوازی و نه دولت ائتلافی اس‌ار-منشویک-کادت هیچکدام کوچکترین کاری انجام ندادند و فقط برفرم‌بازی بوروکراتیک بسنده کردند و جرئت نداشتند حتی یک گام انقلابی-دمکراتیک بردارند.

همان سلاطین نفت، همان رکود در کارها، همان نفرت کارگران و کارمندان از استثمارگران، همان ازهم‌پاشیدگی مولود این اوضاع و احوال و همان غارت دسترنج مردم — عموماً بهمان وضع دوران تزاریسم باقی مانده و فقط عناوین مراسلات در دفاتر ادارات «جمهوری» تغییر کرده است!

در مورد صنعت زغال نیز که بهمان درجه از لحاظ فنی و فرهنگی برای ملی شدن «آماده است» و بهمان شیوهٔ بیشرمانه از جانب غارتگران مردم یعنی سلاطین زغال اداره می‌شود، ما یکسلسله فاکتهای کاملاً مسلم در دست داریم که گواه بر کارشکنی مستقیم و تضییع آشکار و از کار انداختن تولید توسط صاحبان صنایع است. حتی «رابوچایا گازتا»، روزنامهٔ وزارتی منشویکها این فاکت‌ها را تصدیق کرده است. ولی نتیجه چه شده؟ بجز تشکیل مجالس مشاورهٔ سابق ارتجاعی بوروکراتیک که در آن‌ها کارگران و راهزنان سندیکات زغال «بالمناصفه» یعنی بطور برابر شرکت داشته‌اند کوچکترین اقدامی بعمل نیامده است!! حتی یک قدم انقلابی‌ـ‌دمکراتیک هم برداشته نشده است و برای برقراری یگانه کنترل عملی یعنی کنترل از پائین، از طریق اتحادیهٔ کارمندان، از طریق کارگران و از راه بکار بردن شیوه ارعاب صاحبان صنایع زغال‌سنگ که کشور را بهلاکت می‌کشانند و تولید را متوقف می‌سازند، کوچکترین تلاشی بعمل نیامده است! چطور چنین چیزی ممکن است، ما که «همه» طرفدار «ائتلاف» هستیم، منتها اگر با کادت‌ها نباشد، با محافل بازرگانی‌ـ‌صنعتی. و این ائتلاف هم بمعنای آنست که قدرت را در دست سرمایه‌داران باقی بگذاریم و آنها را بکیفر اعمال‌شان نرسانیم و اجازه دهیم از پیشرفت کارها جلوگیری کنند و تمام تقصیرها را بگردن کارگران بیندازند، خرابی را شدت دهند و از این راه موجبات غائلهٔ کورنیلفی جدیدی را فراهم سازند!

الغای اسرار بازرگانی

بدون الغاء سری بودن بازرگانی کنترل تولید و توزیع یا بصورت یک وعدهٔ کاملاً پوچ باقی می‌ماند که فقط بدرد این می‌خورد که

کادتها، اس‌ارها و منشویکها را و اس‌ارها و منشویکها هم طبقات زحمتکش را اغفال نمایند و یا اینکه این کنترل فقط با وسایل و شیوه‌های ارتجاعی-بوروکراتیک عملی شود. با اینکه این نکته برای هرکسی که دربارهٔ آن سابقهٔ ذهنی غلط نداشته باشد امری است مسلم و بدیهی و با اینکه روزنامه «پراودا» در مورد الغای اسرار بازرگانی جداً پافشاری بخرج داد (ضمناً علت عمده توقیف آن از طرف دولت کرنسکی خادم سرمایه همین بود) معهذا نه دولت جمهوری ما درباره این نخستین کلام کنترل واقعی کوچکترین فکر کرد و نه «ارگانهای تام‌الاختیار دمکراسی‌انقلابی».

کلید هر کنترل اینجاست. حساسترین نقطهٔ سرمایه، سرمایه‌ای که مردم را غارت می‌کند و در امر تولید کارشکنی می‌کند، اینجاست. بهمین دلیل اس‌ارها و منشویکها از تماس با این نقطه بیمنا کند.

برهان معمولی سرمایه‌داران که خرده‌بورژوازی بدون تفکر و تأمل آنرا تکرار می‌کند این است که اقتصاد سرمایه‌داری بطور کلی الغاء اسرار بازرگانی را مطلقاً مجاز نمی‌شمارد، زیرا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و وابستگی اقتصادیات جداگانه ببازار «مصونیت مقدس» دفاتر بازرگانی و معاملات تجاری و از آن جمله البته معاملات بانکی را ضروری می‌سازد.

کسانی که بنحوی از انحاء این برهان را تکرار می‌کنند هم خود را گول می‌زنند و هم مردم را فریب می‌دهند، زیرا دو فاکت اساسی بسیار بزرگ و بر همه معلوم زندگی اقتصادی کنونی را نادیده می‌گیرند. فاکت اول: سرمایه‌داری بزرگ یعنی خصوصیات اقتصادی بانکها، سندیکاتها و فابریکهای بزرگ و غیره. فاکت دوم: جنگ.

همانا سرمایه‌داری بزرگ کنونی که در همه‌جا بمرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری رسیده است، هرگونه سایه‌ای را درباره عقلانی بودن حفظ اسرار بازرگانی رد می‌کند و آنرا بسالوسی و منحصراً به ابزاری برای پرده‌پوشی شیادیهای مالی و سودهای باورنکردنی سرمایه بزرگ مبدل می‌سازد. اقتصاد سرمایه‌داری بزرگ بنابر ماهیت فنی خود — اقتصادی است اجتماعی‌شده بدین معنی که هم برای ملیونها نفر کار می‌کند و هم از طریق معاملات خود، بطور مستقیم یا غیرمستقیم صدها، هزارها

و ده‌ها هزار خانواده را متحد می‌سازد. این اقتصاد با اقتصاد پیشه‌ور خرده‌پا یا دهقان میانه‌حال فرق دارد که اصولاً هیچگونه دفاتر بازرگانی ندارند و بدین جهت هم الغاء حفظ اسرار بازرگانی به آنها مربوط نمی‌شود!

در اقتصاد بزرگ جریان معاملات بهر حال بر صدها نفر و بر عدهٔ بیشتر معلوم است. قانونی که از اسرار بازرگانی حمایت می‌کند، مقتضیات تولید یا مبادله را در نظر ندارد، بلکه هدف آن احتکار و سودورزی به ناهنجارترین شکل آن و نیز کلاهبرداری‌های آشکاریست که میدانیم در شرکت‌های سهامی رواج خاصی دارد و با مهارت خاصی هم بوسیلهٔ صورتحسابها و هم ترازنامه‌هائی که بقصد فریب مردم سرهمبندی شده پرده‌پوشی می‌شود.

اگر حفظ اسرار بازرگانی در اقتصاد کوچک کالائی یعنی میان دهقانان خرده‌پا و پیشه‌وران که تولیدشان اجتماعی نشده و پراکنده و متفرق است جنبهٔ ناگزیر دارد در عوض در اقتصاد سرمایه‌داری بزرگ حفظ اسرار بازرگانی بمعنای حفظ امتیازات و سودورزی مشتی از افراد علیه کلیهٔ مردم است. این نکته در حدودیکه قانون انتشار صورتحسابهای شرکت‌های سهامی را مقرر داشته است، مورد تأیید قانون نیز قرار گرفته است، ولی این کنترل که در تمام کشورهای پیشرفته و نیز در روسیه هم اکنون اجرا می‌شود ــ همان کنترل ارتجاعی-بوروکراتیک است که چشم مردم را باز نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد از تمام کم‌وکیف معاملات شرکت‌های سهامی اطلاع حاصل نمایند.

برای اینکه در این مورد بشیوهٔ انقلابی-دمکراتیک عمل شده باشد باید بیدرنگ قانون دیگری وضع گردد که حفظ اسرار بازرگانی را ملغی سازد و از بنگاههای بزرگ و ثروتمندان کاملترین صورتحسابها را مطالبه نماید و بهر گروهی از افراد کشور که جنبهٔ توده‌ای داشته و تعدادشان بمیزان قابل‌ملاحظه دمکراتیک رسیده باشد (مثلاً به ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ انتخابکننده) حق بدهد هر سندی را در هر بنگاه بزرگ وارسی کنند. چنین اقدامی با یک فرمان ساده کاملاً و به آسانی قابل اجراست؛ فقط با این اقدام است که می‌توان دامنهٔ ابتکار توده‌ها را برای برقراری کنترل از طریق اتحادیه‌های کارمندان و اتحادیه‌های کارگران

و کلیهٔ احزاب سیاسی گسترش داد و فقط این اقدام می‌تواند به کنترل جنبهٔ جدی و دمکراتیک بدهد.

جنگ را نیز به این موضوع اضافه کنید. اکثریت عظیم بنگاههای بازرگانی-صنعتی اکنون برای بازار آزاد کار نکرده بلکه برای خزانهٔ دولت، برای جنگ کار می‌کنند. من در «پراودا» هم متذکر شده‌ام افرادی که بما اعتراض می‌کنند و براهینی درباره عدم امکان برقراری سوسیالیسم می‌آورند، دروغ می‌گویند و سه بار هم دروغ می‌گویند، زیرا مطلب بر سر برقراری سوسیالیسم در حال حاضر و فوری و در فاصله زمانی امروز تا فردا نیست بلکه بر سر آن است که از غارت خزانه دولت پرده برداشته شود.

اقتصاد سرمایه‌داری که «برای جنگ» کار می‌کند (یعنی اقتصادی که مستقیم یا غیرمستقیم با تهیه و تحویل جنگ‌افزار و سازوبرگ نظامی سروکار دارد) جز خزانه‌دزدی سیستماتیک که صورت قانونی به آن داده شده باشد چیز دیگری نیست و آقایان کادتها و به اتفاق آنان منشویکها و اس‌ارها که با الغای حفظ اسرار بازرگانی مخالفت می‌ورزند، جز دستیاران و استتارکنندگان خزانه‌دزدی کسی دیگر نیستند.

جنگ الآن برای روسیه روزی ۵۰ ملیون روبل تمام می‌شود. بخش اعظم این ۵۰ ملیون هزینهٔ روزانه جنگ بجیب پیمانکاران تحویل‌دهنده سازوبرگ نظامی و جنگ‌افزارها می‌ریزد. از این ۵۰ ملیون هر روز دست کم پنج ملیون و به احتمال قوی‌تر ده ملیون و بیش از آنرا «درآمد حلال» سرمایه‌داران و کارمندان عالیرتبه‌ای تشکیل می‌دهد که بنحوی از انحاء با آنها بندوبست دارند. در این مورد بخصوص تجارتخانه‌های بزرگ و بانکها که معاملات مربوط به تحویل سازوبرگ نظامی و جنگ‌افزارها را از لحاظ پولی تأمین می‌کنند سودهای گزافی بچنگ می‌آورند و بخصوص از راه خزانه‌دزدی، زیرا به این اغواء و پوست کندن مردم که «بمناسبت» مصائب جنگ، «بمناسبت» هلاکت صدها هزار و ملیون‌ها تن انجام میگیرد نمی‌توان جز خزانه‌دزدی نام دیگری داد.

از این سودهای فضاحت‌باری که در نتیجه تحویل جنگ‌افزارها

و سازوبرگ نظامی بدست می‌آید، از «ضمانت‌نامه‌هائی» که بانکها پنهان می‌دارند، از نام کسانی که با استفاده از گرانی روزافزون بر ثروت خود می‌افزایند — «همه» باخبرند و در «جامعه» با پوزخند از آن صحبت می‌کنند و حتی در جراید بورژوائی نیز که معمولاً درباره مسائل «نامطلوب» سکوت می‌کنند و مسائل «قلقلک‌دهنده» را نادیده می‌انگارند اغلب در این باره اشارات دقیقی مشاهده می‌شود. همه از این مطلب باخبرند و همه دربارهٔ آن سکوت می‌کنند، همه آنرا تحمل نموده و همه با دولت که دربارهٔ «نظارت» و «تنظیم» داد سخن می‌دهد، — سر سازش دارند!!

دمکراتهای انقلابی، اگر واقعاً انقلابی و دمکرات باشند بیدرنگ باید قانونی وضع نمایند که حفظ اسرار بازرگانی را ملغی سازد و پیمانکاران و بازرگانان موظف بدادن حساب نماید و تأکید کند که بدون اجازهٔ اولیای امور حق دست کشیدن از فعالیت حرفه‌ای خود را ندارند، در قبال کتمان میزان منافع و در قبال فریب مردم مجازات ضبط دارائی و تیرباران * را مقرر دارد و موجبات بازرسی و کنترل از پائین یعنی بشیوهٔ دمکراتیک، توسط خود مردم و اتحادیه‌های کارمندان و کارگران و مصرف‌کنندگان و غیره را فراهم سازد.

اس‌ارها و منشویکهای ما کاملاً شایستگی عنوان دمکراتهای مرعوب را دارند، زیرا در مورد این مسئله همان چیزی را که تمام خرده‌بورژواهای مرعوب می‌گویند تکرار می‌کنند و آن اینکه در صورت بکار بردن شیوه اقدامات «بسیار شدید» سرمایه‌داران «رم می‌کنند» و بدون سرمایه‌داران هم کار «ما» از پیش نخواهد رفت و شاید ملیونرهای انگلیس و فرانسه

---

* در مطبوعات بلشویکی به این نکته اشاره کرده‌ام که فقط در صورتی برهان برضد مجازات اعدام را می‌توان صحیح دانست که از طرف استثمارگران و بنفع حفظ استثمار در مورد توده‌های زحمتکش بکار برده شود. بدون اجرای مجازات اعدام در مورد استثمارگران (یعنی ملاکین و سرمایه‌داران)، دولت انقلابی مشکل می‌تواند کار خود را از پیش ببرد.

هم که هر چه باشد از ما «پشتیبانی می‌کنند» «برنجند» و قس‌علیهذا. گوئی بلشویکها پیشنهادی می‌کنند که در تاریخ بشر سابقه نداشته و هرگز آزموده نشده و جنبهٔ «تخیلی» دارد و حال آنکه در حقیقت امر ۱۲۵ سال پیش از این در فرانسه افرادیکه واقعاً «دمکرات انقلابی» بودند، واقعاً به جنبهٔ عادلانه و تدافعی جنگی که می‌کردند ایمان داشتند و واقعاً بتوده‌های مردم هم که به این نکته ایمان صادقانه داشتند، متکی بودند، توانسته بودند ثروتمندان را تحت کنترل انقلابی قرار دهند و به نتایجی برسند که تمام جهان در برابر آن سر تعظیم فرود آورد. و اما طی این پنج ربع قرن سرمایه‌داری در جریان رشد و تکامل خود بانکها و سندیکاتها و راههای آهن و غیره را بوجود آورده و بدین طریق انجام اقدامات مربوط به برقراری کنترل واقعاً دمکراتیک از طرف کارگران و دهقانان بر استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه‌داران را صد بار سهلتر و ساده‌تر نموده است.

در واقع تمام مسئلهٔ کنترل به این نکته منحصر می‌شود که کسی چه کسی را کنترل می‌کند یعنی چه طبقه‌ای کنترل‌کننده و چه طبقه‌ای کنترل‌شونده است. در کشور ما، در روسیهٔ جمهوری در نتیجه دخالت «ارگانهای تام‌الاختیار» به اصطلاح دمکراسی انقلابی تا کنون ملاکین و سرمایه‌داران کنترل‌کننده شناخته شده و می‌شوند و در نتیجه، غارتگری سرمایه‌داران که موجب خشم همگانی مردم شده است و خرابی و ویرانی که سرمایه‌داران عمداً آنرا دامن می‌زنند ناگزیر می‌گردد. باید با عزم راسخ، بدون بازگشت و بدون ترس از گسیختن پیوند با کهنه، بدون ترس از بپا داشتن متهورانه نو، به برقراری کنترل بر ملاکین و سرمایه‌داران از طرف کارگران و دهقانان پرداخت. و این همان است که اس‌ارها و منشویکهای ما بیش از آتش از آن می‌ترسند.

متحد ساختن اجباری در کارتلها

سندیکاتی کردن اجباری یعنی متحد ساختن اجباری مثلاً صاحبان صنایع در کارتلها هم‌اکنون در آلمان بمرحلهٔ عمل آورده شده است. در اینجا ابداً چیز تازه‌ای وجود ندارد. در این مورد هم ما بتقصیر

اس‌ارها و منشویکها ناظر رکود مطلق روسیهٔ جمهوری هستیم که احزاب کم‌ارج و بیمقدار آنرا با رقص کادریل «مشغول می‌دارند»، بدین طریق که گاه با کادتها می‌رقصند، گاه با بوبلیکف‌ها، و گاه با ترشنکو و کرنسکی.

سندیکاتی کردن اجباری از یکطرف شیوهٔ مخصوصی است که دولت با توسل بدان رشد و تکامل سرمایه‌داری را که همیشه و در همه‌جا به سازماندهی مبارزهٔ طبقاتی و افزایش تعداد و تنوع و اهمیت کارتلها منجر می گردد، بجلو سوق می‌دهد. و از طرف دیگر این «کارتل‌سازی» اجباری شرط لازم و مقدماتی هر کنترل نسبتاً جدی و هرگونه صرفه‌جوئی کار مردم است.

مثلاً قانون آلمان صاحبان کارخانه‌های چرمسازی یک محل یا تمام کشور را موظف می‌سازد در کارتل متحد شوند، ضمناً نمایندهٔ دولت نیز برای برقراری کنترل عضو هیئت مدیرهٔ این کارتل می‌شود. چنین قانونی مستقیماً یعنی بخودی خود کوچکترین خدشه‌ای بروابط مالکیت وارد نمی‌کند و پشیزی از هیچ صاحب مالی نمی‌ستاند و از پیش معین نمی‌کند که شکلهای اعمال این کنترل و جهت و روح آن جنبهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک خواهد داشت یا انقلابی-دمکراتیک.

چنین قوانینی را ممکن بود و می‌بایست بیدرنگ و بدون اتلاف یک هفته از وقت گرانبها با واگذاری تعیین اشکال مشخص‌تر اجرای قانون و سرعت اجرای آن و شیوه‌های نظارت بر اجرای آن و غیره به خود محیط اجتماعی وضع نمود و ضمناً دولت برای وضع چنین قانونی نه نیازی بدستگاه مخصوص دارد و نه به تحقیق و بررسی مخصوص و نه پژوهش مقدماتی، تنها چیزی که لازم است عزم راسخ به گسیختن پیوند با بعضی از منافع خصوصی سرمایه‌داران است که به چنین مداخله‌جوئیها «عادت نکرده‌اند» و نمی‌خواهند از سودهای فوق‌العاده دل بکنند که موجبات تحصیل آنرا علاوه بر فقدان کنترل، اداره امور بشیوهٔ کهن فراهم می‌سازد.

برای وضع چنین قانونی هیچ دستگاهی و هیچ «آماری» (که چرنوف می‌خواست آنرا جایگزین ابتکار انقلابی دهقانان سازد) لازم نیست، زیرا

اجرای آنرا باید بعهده خود کارخانه‌داران یا صاحبان صنایع و نیز بعهده نیروهای اجتماعی موجود محول نمود که آنهم باز تحت کنترل نیروهای اجتماعی (یعنی نه دولتی و بوروکراتیک) موجود قرار گیرد، ضمناً این نیروها حتماً باید از به اصطلاح «قشرهای پائین» یعنی از طبقات ستمکش و استثمارشونده باشند که در تاریخ همیشه از لحاظ استعداد ابراز قهرمانی و جانفشانی و انضباط رفیقانه بطور غیرقابل قیاس از استثمارگران برتر بوده‌اند.

فرض کنیم که در کشور ما دولتی واقعاً انقلابی-دمکراتیک بر سر کار است و مقرر می‌دارد که همهٔ کارخانه‌داران و صاحبان صنایع هر رشته‌ای از تولید، در صورتیکه مثلاً کمتر از دو کارگر نداشته باشند بیدرنگ موظفند در کارتلهای شهرستان و استان متحد شوند. مسئول اجرای بلاانحراف این قانون در درجهٔ اول کارخانه‌داران و مدیران کارخانه ها، اعضای هیئت‌های مدیره و سهامداران بزرگ خواهند بود (زیرا اینها همه سران واقعی صنایع کنونی و صاحبان واقعی آنند). و در صورت سرپیچی از اجرای فوری این قانون بمثابه فراریان از خدمت نظام تلقی خواهند شد و بمناسبت ارتکاب همین جرم جمعاً مجازات خواهند شد یعنی همه مسئول هرکس و هرکس مسئول همه خواهد بود و همهٔ دارائی آنها ضامن اجراست. سپس همهٔ کارمندان نیز مسئولیت خواهند داشت و آنها هم باید تشکیل اتحادیهٔ واحدی بدهند، و نیز همهٔ کارگران مجتمع در اتحادیه‌های صنفی نیز مسئولیت دارند. هدف «کارتل‌سازی» — برقراری کاملترین و دقیقترین و مفصلترین محاسبات و بویژه تمرکز معاملات مربوط بخرید مواد خام، فروش فرآورده‌ها و نیز صرفه‌جوئی در وسایل و نیروی کار توده‌های مردم است. در صورت جمع شدن بنگاههای پراکنده در یک سندیکات واحد، این صرفه‌جوئی، همانطوریکه علم اقتصاد می‌آموزد و نمونهٔ تمام سندیکات‌ها و کارتلها و تراستها نشان می‌دهد بمیزان هنگفتی خواهد رسید. ضمناً باز هم باید تکرار کنیم که این تجمع در سندیکات ذره‌ای در مناسبات مالکیت تغییر نمی‌دهد و پشیزی از هیچ صاحب مالی نمی‌ستاند. این نکته را باید جداً تأکید کرد، زیرا جراید بورژوائی دائماً صاحبکاران خرده‌پا

و میانه‌حال را «می‌ترسانند» و چنین وانمود می‌سازند که گویا سوسیالیستها بطور اعم و بلشویکها بطور اخص می‌خواهند از آنها «سلب مالکیت کنند» : این ادعا سراپا دروغ محض است، زیرا سوسیالیست‌ها حتی در صورت وقوع انقلاب کامل سوسیالیستی هم نمی‌خواهند و نمی‌توانند از دهقانان خرده‌پا سلب مالکیت کنند و نخواهند کرد. منظور ما فقط انجام آن اقدامات فوری و مبرم و فوتی است که هم اکنون در اروپای باختری عملی شده و هر دمکراسی تا اندازه‌ای پیگیر برای مبارزه علیه خطر فلاکت حتمی باید بیدرنگ آنرا در کشور ما عملی کند.

متحد ساختن صاحبکاران بسیار خرده‌پا و خرده‌پا در کارتل‌ها بعلت پراکندگی بی‌نهایت بنگاههای آنها، ابتدائی بودن تکنیک این بنگاهها و بیسوادی یا بی‌اطلاعی صاحبان آنها هم از لحاظ فنی و هم از لحاظ فرهنگی با دشواری جدی برخورد خواهد کرد. ولی همانا این بنگاهها را می‌توان از قانون مستثنی ساخت (همانطوریکه فوقاً در فرض خود متذکر شدیم) و متحد نشدن آنها و بطریق اولی تأخیر در متحد ساختن آنها مانع جدی در کار ایجاد نخواهد کرد، زیرا این بنگاههای کوچک با وجود تعداد عظیم خود معهذا در جمع کل تولید و نیز از لحاظ اهمیتی که برای تمام اقتصاد ملی در مجموع دارند نقش ناچیزی بازی می‌کنند و گذشته از آن غالباً هم بنحوی از انحاء به بنگاههای بزرگ وابسته‌اند.

نقش قطعی را فقط بنگاههای بزرگ بازی می‌کنند و در اینجا وسایل و نیروی فنی و فرهنگی لازم برای این «کارتل‌سازی» در دست هست، تنها چیزی که کم داریم ارادهٔ خلل‌ناپذیر یک حکومت انقلابی برای کاربرد این نیروها و این وسایل است که باید با رفتاری محکم، قطعی و با سختگیری بی‌رحمانه نسبت به استثمارگران توأم باشد.

هر قدر کشور از لحاظ کارشناسان فنی و بطورکلی از لحاظ نیروی روشنفکری فقیرتر باشد بهمان نسبت ضرورت مبرم‌تری پیدا می‌کند که با سرعت و قطعیت هر چه بیشتر فرمان متحد ساختن اجباری صادر گردد و اجرای آن از بنگاههای بسیار بزرگ و بزرگ آغاز شود، زیرا در نتیجه این متحد ساختن از لحاظ نیروهای روشنفکری نیز صرفه‌جوئی

می‌گردد و امکان استفادهٔ کامل از این نیروها و توزیع صحیح‌تر آنها فراهم می‌شود. جائی که حتی دهقانان روس در کوره‌دهای خود در دوران دولت تزاری با وجود هزاران مانع و رادعی که این دولت در سر راه آنان ایجاد می‌کرد توانستند پس از سال ۱۹۰۵ در امر تشکیل انواع اتحادیه‌ها گام عظیمی به‌پیش بردارند، آنگاه بدیهی است که صنایع بزرگ و متوسط، و بازرگانی را می‌توان در ظرف چند ماه و حتی زودتر متحد ساخت ولی بدین شرط که دولت واقعاً انقلابی‌ـدمکراتیک که متکی به "پشتیبانی و شرکت و علاقه و منافع «قشرهای پائین»"، یعنی دمکراسی، کارمندان و کارگران باشد و آنها را به عملی ساختن کنترل دعوت کند — در این مورد شیوهٔ اجبار را بکار برد.

تنظیم امور مصرف

جنگ همهٔ کشورهای درگیر و بسیاری از کشورهای بیطرف را وادار ساخته است مقدار مصرف را تحت نظم درآورند. در نتیجه جیره‌بندی نان قدم بعرصه وجود گذاشته و پدیدهٔ عادی شده و جیره‌بندیهای دیگر را هم سبب گردیده است. روسیه نیز از این جریان برکنار نمانده و جیره‌بندی نان در آنهم معمول گشته است.

ولی همانا با همین مثال جیره‌بندی است که شاید ما بتوانیم روشن‌تر هر مثال شیوه‌های ارتجاعی‌ـبوروکراتیک مبارزه با فلاکت را که در آنها سعی می‌شود بحداقل اصلاحات اکتفاء شود با شیوه‌های انقلابی‌ـدمکراتیک مقایسه کنیم که برای دارا بودن شایستگی این عنوان هدف مستقیم آنها باید گسستن قهری پیوند با جامعهٔ کهنه سپری‌شده و حرکت هرچه سریعتر بجلو باشد.

جیره‌بندی نان که بارزترین نمونهٔ تنظیم امور مصرف در کشورهای سرمایه‌داری معاصر است وظیفه‌ای دارد و آنرا انجام می‌دهد (در بهترین مورد انجام می‌دهد) و آن عبارتست از: توزیع مقدار نان موجود بطوریکه بهمه برسد. میزان حداکثری که برای مصرف معین شده است بهیچوجه تمام فرآورده‌ها را در بر نگرفته و فقط مهمترین اجناس مورد

نیاز «مردم» را شامل می‌شود و بس. در فکر تأمین نیازمندیها از لحاظ چیزهای دیگر نیستند. ذخایر موجود غله را بشیوهٔ بوروکراتیک حساب می‌کنند و سرانه میان افراد تقسیم می‌نمایند، جیره هر نفر را معین کرده و اعلام می‌دارند و بهمین اکتفاء می‌ورزند. به اشیاء تجملی دست نمی‌زنند زیرا مقدار آنها «در هر حال» اندک است و بهای‌شان «در هر حال» بقدری گران است که «مردم» از عهده پرداخت آن برنمی‌آیند. بدین جهت در همه کشورهای درگیر جنگ بدون استثناء و حتی در آلمان که شاید بدون چون‌وچرا بتوان آنرا از لحاظ تنظیم بسیار دقیق و وسواسی و جدی امور مصرف نمونه شمرد، حتی در آلمان همیشه ناظر آنیم که چگونه توانگران بهرگونه «جیره‌بندی» پشت‌پا می‌زنند. ضمناً در اینجا نیز این نکته بر «همه» معلوم است و اینجا نیز «همه» با لبخند تمسخر از آن صحبت می‌کنند و با وجود سختگیری خشونت‌آمیز و سربازخانه‌ای ادارهٔ سانسور آلمان معهذا دائماً در جراید سوسیالیستی و گاه حتی بورژوائی آلمان پیوسته مقالات و اخباری درج می‌شود حاکی از اینکه «فهرست غذای» توانگران چگونه است و چگونه ثروتمندان در فلان کوورت بهرمقدار که بخواهند نان سفید دریافت می‌کنند (بعنوان بیمار هرکس... که پول زیاد دارد به آنجا می‌رود) و چگونه ثروتمندان بجای اجناس و خواربار مورد مصرف مردم عادی از آذوقه و اجناس تجملی نایاب استفاده می‌کنند.

برای دولت مرتجع سرمایه‌داری که می‌ترسد ارکان سرمایه‌داری، ارکان بردگی مزدوری، ارکان سیادت اقتصادی ثروتمندان را متزلزل سازد، می‌ترسد سطح ابتکار کارگران و بطور کلی زحمتکشان را بالا ببرد، می‌ترسد آتش توقعات آنها را «برافروزد» — برای چنین دولتی بجز جیره‌بندی نان چیز دیگری لازم نیست. چنین دولتی حتی یک لحظه و در یک قدم هم از تعقیب هدف ارتجاعی خود دست‌بردار نیست بدین معنی که می‌کوشد پایه‌های سرمایه‌داری را تحکیم نماید و از متلاشی شدنش جلوگیری کند و در امر «تنظیم امور اقتصادی» عموماً و در تنظیم امور مصرف خصوصاً فقط به اقداماتی اکتفاء ورزد که برای تغذیه مردم ضرورت مطلق دارد، بدون اینکه اصلاً در فکر تنظیم واقعی امور

مصرف باشد یعنی ثروتمندان را تحت کنترل قرار دهد و بدوش آنها که در زمان صلح موفقیت بهتر و امتیازات گوناگون و شکم سیر و ماوراء سیر داشتند در زمان جنگ بار سنگین‌تری تحمیل نماید.

حل ارتجاعی-بوروکراتیک مسائلی که جنگ در برابر مردم قرار داده است بجیره‌بندی نان و توزیع برابر اجناسی که برای تغذیه «مردم» ضرورت مطلق دارد محدود می‌شود و در عین حال ذره‌ای از اصول بوروکراتیسم و ارتجاعی تخطی نمی‌شود یعنی این هدف تعقیب می گردد که سطح ابتکار تهیدستان، پرولتاریا، تودهٔ مردم («دموس») ارتقاء نیابد، کنترل آنها بر ثروتمندان جامهٔ عمل نپوشد و برای آنکه ثروتمندان بتوانند اجناس تجملی برای خود تأمین نمایند منافذ بیشتری باقی گذاشته شود. باز هم تکرار می کنیم که در تمام کشورها حتی در آلمان — روسیه که دیگر جای خود دارد — از این منافذ هر چه بخواهید باقی گذاشته شده، «مردم عادی» گرسنگی می کشند ولی توانگران به کورورتها می‌روند، جیره رسمی ناچیز را با انواع «اضافات» از گوشه و کنار تکمیل می کنند و اجازه کنترل خود را نمی‌دهند.

در روسیه که همین اخیراً برضد تزاریسم بنام آزادی و برابری انقلاب کرده است، در روسیه که از لحاظ مؤسسات واقعاً سیاسی خود بلافاصله بجمهوری دمکراتیک مبدل شده است، این نکته که همه می‌بینند توانگران با چه سهولتی به «جیره‌بندی نان» پشت‌پا می‌زنند — بر مردم خیلی گران می‌آید و موجب ناخرسندی، تنفر و برآشفتگی و خشم توده‌ها می گردد. این سهولت — بخصوص بسیار زیاد است. مخفیانه و با بهای بسیار گزاف و بخصوص «توسط پارتی» (که فقط توانگران دارند) هر چیزی را و آنهم بمقدار زیاد بدست می‌آورند. مردم گرسنگی می کشند. تنظیم امور مصرف در دایرهٔ بسیار تنگ شیوه‌های ارتجاعی-بوروکراتیک محدود مانده است. از طرف دولت کوچکترین فکر و ذره‌ای دلسوزی و توجه نمی‌شود تا این کار را طبق اصول واقعاً انقلابی-دمکراتیک انجام دهد.

«همه» از نوبت ایستادن زجر می کشند، ولی... ولی توانگران خدمتکاران خود را برای این کار می‌فرستند و حتی برای این کار

خدمتکاران مخصوصی استخدام می‌کنند! بفرمائید اینهم «دمکراتیسم»!

اگر از سیاست انقلابی-دمکراتیک پیروی می‌شد، آنوقت در این هنگام که کشور دچار مصائب بی‌سابقه است برای مبارزه با خطر فلاکت فقط به جیره‌بندی نان اکتفاء نمی‌گردید بلکه به اقدامات دیگر هم پرداخته می‌شد بدین معنی که اولاً تمام اهالی کشور را مجبور می‌کردند در شرکت‌های مصرف متحد شوند، زیرا بدون چنین اتحادی نمی‌توان مصرف را تحت کنترل کامل داشت؛ ثانیاً برای توانگران کار اجباری معین می‌شد یعنی آنها را وادار می‌ساختند در این شرکت‌های مصرف مجاناً کار منشیگری و کارهای نظیر آنرا بر عهده گیرند؛ ثالثاً تمام اجناس مصرفی واقعاً بین تمام اهالی بطور متساوی تقسیم می‌شد تا سنگینی بار جنگ بطور واقعاً مساوی تقسیم شود؛ رابعاً موجبات چنان کنترلی فراهم می‌گردید که در آن بویژه مصرف توانگران تحت کنترل طبقات تهیدست مردم قرار گیرد.

ایجاد دمکراتیسم واقعی در این رشته و تجلی شیوهٔ انقلابی واقعی در مورد برقراری کنترل از طرف همان طبقاتی از مردم که بیش از همه نیازمندند — گام بسیار عظیمی خواهد بود که در امر بکار انداختن کلیهٔ نیروی روشنفکری موجود و تشدید انرژی واقعاً انقلابی تمام مردم برداشته خواهد شد. و الا اکنون وزیران روسیه جمهوری و انقلابی-دمکراتیک نیز مانند برادران خود در سایر کشورهای امپریالیستی، درباره «کار عمومی بنفع مردم» و «بکار انداختن تمام قوا» داد سخن می‌دهند، ولی مردم سالوسانه بودن این سخنان را می‌بینند و احساس می‌کنند و به آن پی می‌برند.

نتیجه آن در جا زدن و فزونی بدون وقفه خرابی و پریشانی و نزدیک شدن فلاکت است، زیرا دولت ما قادر نیست بشیوهٔ کورنیلف و هندنبورگ، و بسبک عمومی امپریالیستی برای کارگران رژیم اعمال شاقه نظامی برقرار سازد چونکه رسوم، خاطرات، آثار، عادات و سنن انقلاب در بین مردم هنوز خیلی زنده است؛ و نیز دولت ما نمی‌خواهد گامهای جدی در راه انقلابی-دمکراتیک بردارد، زیرا از سرتاپا و از پاتاسر آن در بند وابستگی به بورژوازی و «ائتلاف» با بورژوازی است و از دست زدن به امتیازات عملاً موجود آن می‌ترسد.

خرابکاری دولت در امور سازمان‌های دمکراتیک

ما شیوه‌ها و اسالیب گوناگون مبارزه با فلاکت و قحطی را بررسی نمودیم و همه جا ناظر آشتی‌ناپذیری تناقضاتی بودیم که بین دمکراسی از یکطرف و دولت و دسته‌بندی اس‌ارها و منشویکها که از آن پشتیبانی می‌کنند از طرف دیگر، وجود دارد. برای اینکه ثابت شود این تناقضات واقعیت دارد و ساختهٔ ما نیست و آشتی‌ناپذیری آنها را وجود تصادمات دارای جنبهٔ همگانی عملاً به ثبوت می‌رساند، ذکر دو «نتیجه» و دو درس بسیار نمونهٔ ششماهه انقلاب ما کافی است.

دوران «فرمانروائی» پالچینسکی — یک درس و دوران «فرمانروائی» و سقوط پشخونف — درس دیگر.

در واقع اقدامات فوق‌الذکر دربارهٔ مبارزهٔ علیه فلاکت و قحطی بطور خلاصه عبارت از این است که اهالی کشور و در نوبت اول دمکراسی یعنی اکثریت اهالی کشور که مقدم بر همه از طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و بویژه دهقانان تهیدست تشکیل می‌شود برای «گرد آمدن در اتحادیه‌ها» از هر جهت تشویق شوند (و در صورت لزوم حتی به این کار مجبور شوند). خود اهالی کشور هم برای مبارزه با دشواریهای بیسابقه و فشارها و مصائب جنگ خودبخود در همین راه گام نهاده‌اند.

تزاریسم به انواع وسایل از «اتحادیه‌سازی» مستقلانه و آزاد اهالی کشور ممانعت می‌کرد. ولی پس از سقوط رژیم سلطنتی تزاری سازمانهای دمکراتیک در سراسر روسیه آغاز به پیدایش کردند و بسرعت رو برشد و گسترش نهادند. سازمانهای دمکراتیک که خودبخود بوجود آمده بودند، از قبیل انواع کمیته‌های تدارکات، کمیته‌های خواربار و انجمن‌های مشاوره پیرامون مسائل سوخت و غیره و غیره با فلاکت به پیکار پرداختند.

و اما جالب‌ترین نکات تمام تاریخ شش ماههٔ انقلاب ما از لحاظ مسئله مورد بحث این است: دولتی که خود را جمهوری و انقلابی

می‌نامد، دولتی که منشویکها و اس‌ارها بنام «ارگانهای تام‌الاختیار دمکراسی-انقلابی» از آن پشتیبانی می‌کنند، این دولت برضد سازمانهای دمکراتیک مبارزه کرد و بر آنها غالب آمد!!

پالچینسکی بمناسبت این مبارزه، اسفناک‌ترین و وسیعترین شهرت را در سراسر روسیه کسب نمود. او پشت سر دولت عمل می‌کرد و آشکارا در برابر مردم اقدام نمی‌نمود (درست همان اقدامی که بطور کلی کادتها ترجیح می‌دادند بدین معنی که «برای مردم» با طیب خاطر تسرتلی را پیش می‌انداختند، ولی خود تمام کارهای مهم را در خفاء سرهمبندی می‌کردند). پالچینسکی از هرگونه اقدام جدی سازمانهای دمکراتیک خودرو ممانعت می‌کرد و آنرا عقیم می‌گذاشت، زیرا هیچ اقدام جدی بدون «زیان رساندن» بسودهای بیحد و حصر و خودسری کیت‌کیتیچ ها امکان‌پذیر نبود. و پالچینسکی هم مدافع صدیق و چاکر وفادار کیت‌کیتیچ ها بود. کار بجائی می‌رسید که پالچینسکی علناً دستورات سازمانهای دمکراتیک خودرو را لغو می‌کرد!!. این نکته در جراید هم درج گردید.

تمام دوران «فرمانروائی» پالچینسکی — که ماههای زیاد طول کشید و درست مقارن با دوران «وزارت» تسرتلی، اسکوبلف و چرنوف بود — سرتاسر رسوائی نفرت‌انگیز و عقیم گذاشتن ارادهٔ مردم و تصمیمات دمکراسی، بنفع سرمایه‌داران و بخاطر سودورزیهای پلید آنها بود. بدیهی است آنچه در روزنامه‌ها می‌توانست درج شود فقط بخش ناچیزی از «هنرنمائیهای» پالچینسکی را تشکیل می‌داد و اما رسیدگی کامل به اعمال او در مورد ایجاد موانع در راه مبارزه با قحطی کاری است که انجام آن فقط از عهدهٔ دولت واقعاً دمکراتیک پرولتاریا ساخته است و این هنگامی است که پرولتاریا زمام حکومت را بدست می‌آورد و نامه اعمال پالچینسکی و امثال او را بدون پرده‌پوشی در اختیار دادگاه مردم می‌گذارد.

شاید با لحن اعتراضی بما بگویند که آخر پالچینسکی جنبهٔ استثنائی داشت و تازه او را هم از کار برکنار ساختند... ولی مطلب سر آنست که پالچینسکی استثناء نیست بلکه قاعده عمومی است و با

برکنار ساختن وی اوضاع ذره‌ای بهتر نشده و پالچینسکی‌های دیگر با نام و نشان دیگر جایگزین او شده‌اند و «نفوذ» سرمایه‌داران و سیاست عقیم گذاشتن مبارزه با قحطی که بنفع آنان تعقیب می‌شد بکلی دست‌نخورده مانده است. زیرا که کرنسکی و شرکاء فقط پرده‌ای برای دفاع از منافع سرمایه‌داران بودند.

بارزترین برهان این مدعا — کناره‌گیری پشخونف وزیر خواربار از کابینه است. چنانچه می‌دانیم پشخونف از میانه‌روترین نارودنیک‌ها است. ولی در امر سازمان خواربار می‌خواست با نیت پاک و در تماس با سازمانهای دمکراتیک و به اتکاء آنها کار کند. تجربهٔ کار پشخونف و کناره‌گیری او بخصوص از این جهت جالب است که این نارودنیک بسیار میانه‌رو و عضو حزب «سوسیالیست خلق» با اینکه بهرگونه سازش و مصالحه با بورژوازی حاضر است معهذا مجبور بکناره‌گیری شد! زیرا دولت کرنسکی بنفع سرمایه‌داران و ملاکین و کولاکها نرخ ثابت غله را بالا برد!!

م. اسمیت در شمارهٔ یک روزنامهٔ «اسوبودنایا ژیزن» (۱۳۱) مورخهٔ دوم سپتامبر این «اقدام» و مفهوم آنرا چنین شرح می‌دهد:

«چند روز قبل از اینکه دولت درباره نرخ ثابت غله تصمیم بگیرد، در کمیتهٔ کشوری خواربار حادثه‌ای بقرار زیر روی داد: رولوویچ نمایندهٔ راستگرا و مدافع سرسخت بازرگانی خصوصی و دشمن آشتی‌ناپذیر انحصار غله و دخالت دولت در امور اقتصادی با بانگی رسا و تبسمی حاکی از رضایت خاطر گفت طبق اطلاعاتی که بوی رسیده است بزودی نرخ ثابت غله ترقی داده خواهد شد.

ولی نمایندهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پاسخ وی اظهار داشت که از این مطلب خبر ندارد و مادامیکه انقلاب در روسیه ادامه دارد چنین کاری عملی نیست و بهر حال دولت بدون مشورت با ارگانهای تام‌الاختیار دمکراسی یعنی شورای اقتصادی و کمیتهٔ کشوری

خواربار نمی‌تواند به این کار دست بزند. نمایندهٔ شورای نمایندگان دهقانان نیز با این اظهارات موافقت کرد.
ولی افسوس! واقعیت در این گفت و شنود اصلاحی بسیار بیرحمانه وارد نمود: نه گفته‌های نمایندگان دمکراسی بلکه نمایندهٔ صاحبان مزایا، درست از آب درآمد و معلوم شد که وی از سوءقصدی که علیه حقوق دمکراسی تهیه می‌دیدند آگاه بود و حال آنکه نمایندگان دمکراسی حتی امکان یک چنین سوءقصدی را نیز با خشم و غضب رد کردند».

بطوریکه می‌بینید هم نمایندهٔ کارگران و هم نمایندهٔ دهقانان بنام اکثریت عظیم مردم عقیده خود را صریحاً اظهار می‌دارند، ولی دولت کرنسکی عکس آن یعنی بنفع سرمایه‌داران عمل می‌کند!
رولوویچ نمایندهٔ سرمایه‌داران در خفای دمکراسی بخوبی از همه چیز آگاه بود، درست همانطور که ما همیشه ناظر این نکته بوده و حالا هم هستیم که چگونه روزنامه‌های بورژوائی «رچ» و «بیرژوکا» از تمامی آنچه در کابینهٔ دولت کرنسکی می‌گذرد، به بهترین وجهی آگاه و باخبرند.
این آگاهی شایان توجه چه چیزی را نشان می‌دهد؟ روشن است و نشان می‌دهد که سرمایه‌داران دارای «راه و چاههائی» هستند و قدرت را عملاً در دست دارند و کرنسکی مهره‌ای است که هر طور و هر وقت برای آنها لازم باشد حرکتش می‌دهند. مصالح و علایق دهها ملیون کارگر و دهقان فدای سودورزی مشتی توانگر آزمند شده است.
ولی اس‌ارها و منشویکهای ما در برابر این عمل نفرت‌انگیز استهزاء مردم چه پاسخ می‌دهند؟ شاید آنها پیامی برای کارگران و دهقانان فرستاده اعلام داشته باشند که پس از این جای کرنسکی و همکارانش فقط زندان می‌تواند باشد؟

پناه بر خدا! اس‌ارها و منشویکها توسط «شعبهٔ اقتصادی» که متعلق به آنهاست فقط بصدور قطعنامهٔ خوفناکی که فوقاً بدان اشاره کردیم اکتفاء ورزیدند! در این قطعنامه اعلام می‌دارند که بالا بردن نرخ غله از طرف دولت کرنسکی «اقدامی است هلاکتبار که به امر خواربار و هم به تمام شئون اقتصادی کشور شدیدترین ضربات را وارد می‌سازد» و این اقدام هلاکتبار با «نقض» مستقیم قانون انجام گرفته است!!

چنین است نتایج سیاست سازشکاری، سیاست کرشمه‌بازی با کرنسکی و تمایل «ترحم و دلسوزی» بوی!

دولت قانون را نقض می‌کند و بنفع توانگران و ملاکین و سرمایه‌داران دست به اقدامی می‌زند که امر نظارت و خواربار و بهبود وضع بی‌نهایت پریشان مالی را دستخوش فنا و نابودی می‌سازد — ولی اس‌ارها و منشویکها کماکان از سازش با محافل بازرگانی-صنعتی دم می‌زنند و کماکان در مجالس مشاوره با ترشنکو شرکت می‌جویند و به کرنسکی ترحم می‌کنند و بصدور قطعنامهٔ پوچ تعرض‌آمیزی که دولت با آرامش خاطر آنرا نادیده گرفته است اکتفاء می‌ورزند!!

اینجاست که حقیقت با وضوح خاصی آشکار می‌گردد و معلوم می‌شود اس‌ارها و منشویکها بمردم و به آرمان انقلاب خیانت ورزیده‌اند و بلشویکها هستند که به پیشوای واقع توده‌ها حتی توده‌های پیرو اس‌ارها و منشویکها مبدل می‌شوند.

زیرا فقط در صورتیکه پرولتاریا و در رأس آن حزب بلشویکها زمام قدرت را بدست گیرند می‌توان به افتضاحاتی که کرنسکی و شرکاء ببار آورده‌اند پایان بخشید و فعالیت سازمانهای دمکراتیک خواربار و تدارکات و غیره را که کرنسکی و دولت او عقیم می‌گذارند تجدید نمود.

بلشویکها بعنوان نمایندهٔ علایق تمام مردم عمل می‌کنند — این نکته از مثال بالا با نهایت وضوح دیده می‌شود، — آنها برای تأمین خواربار و مواد ضروری و برای رفع نیازمندیهای حیاتی کارگران و دهقانان

و علی‌رغم سیاست متزلزل و مردد و واقعاً خیانت‌بار اس‌ارها و منشویکها که کشور را برسوائی‌هائی نظیر بالا بردن نرخ غله کشانده است — مبارزه می‌کنند!

ورشکستگی مالی و راههای جلوگیری از آن

مسئلهٔ بالا بردن نرخ ثابت غله جنبهٔ دیگری نیز دارد و عبارت از آنست که میزان انتشار اسکناس مجدداً بطور نامنظم افزایش یابد و در راه تشدید گرانی گام جدیدی برداشته شود، نابسامانی مالی شدت پذیرد و ورشکستگی مالی نزدیک گردد. همه به این نکته اذعان دارند که انتشار اسکناس بدترین نوع وام اجباری است و بیش از همه موجب وخامت وضع زندگی کارگران و بخش بسیار تهیدست اهالی می‌گردد و خود مسبب عمدهٔ بی‌نظمی و نابسامانی وضع مالی است.

دولت کرنسکی که مورد پشتیبانی اس‌ارها و منشویکهاست، درست بهمین اقدام متوسل می‌شود.

برای مبارزهٔ جدی با نابسامانی مالی و ورشکستگی حتمی مالی راه دیگری وجود ندارد، جز اینکه هرگونه پیوندی با علایق سرمایه بشیوهٔ انقلابی گسیخته شود و کنترلی واقعاً دمکراتیک یعنی «از پائین» و توسط کارگران و دهقانان بسیار تهیدست بر سرمایه‌داران برقرار گردد — و این همان راهی است که در تمام بحث‌های قبلی ما از آن صحبت شده است.

انتشار نامحدود اسکناس موجب رواج احتکار می‌شود و بسرمایه‌داران امکان می‌دهد از این راه ملیونها نفع برند. این امر در راه گسترش تولید که ضرورت مبرم دارد دشواریهای بزرگ ایجاد می‌کند، زیرا گرانی اجناس و ماشین‌آلات و غیره شدت می‌یابد و جهش‌وار پیش می‌رود. ولی در شرایطی که ثروتهای توانگران که از راه احتکار اندوخته شده پنهان می‌شود چاره کار چیست؟

می‌توان برای درآمدهای هنگفت و کلان مالیات بر درآمدی

با نرخهای تصاعدی و بسیار گزاف وضع نمود. دولت ما بتأسی از سایر دول امپریالیستی چنین مالیاتی وضع نموده است. ولی این اقدام تا حدود زیادی صوری بوده و روی کاغذ مانده است، زیرا اولاً ارزش پول با سرعتی فزاینده تنزل می‌یابد و ثانیاً هر چه احتکار بیشتر منبع درآمد باشد و هر چه اسرار بازرگانی با اطمینان بیشتری حفظ شود بهمان نسبت هم درآمدها بیشتر پنهان می‌گردد.

برای اینکه مالیات جنبهٔ واقعی پیدا کند و از حالت صوری خارج گردد کنترل واقعی لازم است که روی کاغذ نمانده باشد. ولی کنترل سرمایه‌داران هرآینه اگر جنبه بوروکراتیک داشته باشد محال است، زیرا بوروکراسی خود با هزاران رشته با بورژوازی پیوند دارد و با آن درآمیخته است. از این‌رو در کشورهای امپریالیستی اروپای باختری اعم از سلطنتی یا جمهوری تنظیم امور مالی فقط با برقراری آنچنان «کار اجباری» میسر می‌گردد که برای کارگران در حکم اعمال شاقه نظامی یا بردگی نظامی است.

کنترل ارتجاعی-بوروکراتیک یگانه وسیله‌ای است که کشورهای امپریالیستی و از جمله جمهوریهای دمکراتیک فرانسه و آمریکا برای تحمیل سنگینی بار جنگ بدوش پرولتاریا و توده‌های زحمتکش از آن آگاهند.

تضاد اساسی موجود در سیاست دولت ما همانا این است که این دولت — برای اینکه میانه‌اش با بورژوازی بهم نخورد و رشتهٔ «ائتلافش» با آن نگسلد — ناگزیر است کنترل ارتجاعی-بوروکراتیک برقرار سازد و در عین حال آنرا «انقلابی-دمکراتیک» می‌نامد و در هر قدم مردم را فریب می‌دهد و بدین ترتیب موجب خشم و انزجار توده‌هائی می‌گردد که همین چندی پیش تزاریسم را سرنگون ساخته‌اند.

و حال آنکه بویژه انجام اقدامات انقلابی-دمکراتیک که بویژه طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و بخصوص توده‌ها را در اتحادیه‌ها متحد سازد — امکان برقراری واقعی‌ترین کنترل بر توانگران و موفق‌ترین مبارزه با کتمان درآمدها را فراهم می‌آورد.

برای جلوگیری از انتشار بیش از حد اسکناس می‌کوشند مبادله چک را رواج دهند. این اقدام برای تهیدستان حایز اهمیتی نیست، زیرا درآمد امروز تهیدست در هر حال کفاف مخارج فردایش را نمی‌دهد و در هر حال در جریان هفته با باز گرداندن مبلغ ناچیز درآمد خود بسرمایه‌داران «سیکل اقتصادی» خود را بپایان می‌رساند. ولی برای توانگران مبادلهٔ چک اهمیتی عظیم خواهد داشت، زیرا بدولت، بخصوص در صورت انجام اقداماتی نظیر ملی کردن بانکها و الغاء حفظ اسرار بازرگانی امکان می‌دهد درآمد سرمایه‌داران را واقعاً تحت کنترل در آورد و واقعاً بر آن مالیات وضع نماید و سیستم مالی را واقعاً «دمکراتیزه کند» (و در عین حال به آن سروصورت بدهد).

ولی مانع انجام این کار همانا ترس از نقض امتیازات بورژوازی و گسستن رشتهٔ «ائتلاف» با آنست. زیرا بدون اتخاذ تدابیر واقعاً انقلابی، بدون اجبار هر چه جدی‌تر، سرمایه‌داران زیر بار هیچ کنترلی نخواهند رفت، بودجه‌های خود را برملاء نخواهند ساخت و ذخایر اسکناس خود را «در دسترس بازرسی» دولت دمکراتیک نخواهند گذاشت.

در صورت ملی شدن بانکها و وضع قانونی که بموجب آن مبادلهٔ چک برای همه توانگران حتمی باشد و نیز در صورت الغای حفظ اسرار بازرگانی و تعیین مجازات ضبط دارائی برای کسانی که میزان درآمد خود را پنهان دارند و قس‌علیهذا — کارگران و دهقانان متحد در اتحادیه‌ها با سهولت فوق‌العاده قادر خواهند بود کنترل واقعی و همه‌جانبه‌ای برقرار سازند و آنرا بخصوص متوجه توانگران کنند و آنهم بطوریکه این کنترل مقدار اسکناس را که دولت منتشر کرده است از چنگ کسانی که آنرا در اختیار دارند و از چنگ کسانی که آنرا پنهان کرده‌اند، درآورده، بخزانه باز گرداند.

برای این کار دیکتاتوری انقلابی دمکراسی که توسط پرولتاریای انقلابی رهبری شود لازم است، بعبارت دیگر برای انجام این کار، دمکراسی باید عملاً انقلابی شود. کنه تمام مطلب در اینجاست و

همین نکته است که اس‌ارها و منشویکهای ما از آن احتراز می‌جویند، اینها مردم را با پرچم «دمکراسی انقلابی» فریب می‌دهند و عملاً از سیاست ارتجاعی-بوروکراتیک بورژوازی پشتیبانی می‌کنند که طبق معمول همیشه از اصل : «après nous le déluge» — «دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب» پیروی می‌کنند.

ما معمولاً حتی متوجه نیستیم که عادات و خرافات ضد دمکراتیک مربوط به «قدس» مالکیت بورژوازی تا چه اندازه رسوخ عمیق در ما پیدا کرده است. هنگامیکه مهندس یا بانکداری درآمد و هزینهٔ کارگر و ارقام مربوط بدستمزد و قدرت تولیدی کار ویرا منتشر می‌سازد — این امر بمنتها درجه قانونی و عادلانه شمرده می‌شود. هیچکس حتی فکر آنرا نمی‌کند که اینجا تجاوزی به «زندگی خصوصی» کارگر شده و مهندس «تفتیش و خبرچینی» کرده است. جامعه بورژوازی بکار و دستمزد کارگران مزدور همچون دفتر علنی شخص خود می‌نگرد که هر بورژوا حق دارد هر وقت بخواهد در آن دفتر نظر اندازد و فلان «تجمل‌پرستی» کارگران و فلان به اصطلاح «تنبلی» آنها و غیره را افشاء نماید.

ولی کنترل معکوس چطور؟ یعنی اگر اتحادیه‌های کارمندان و دفترداران و خدمتگزاران از طرف دولت دمکراتیک برای رسیدگی بمیزان درآمد و هزینهٔ سرمایه‌داران و انتشار ارقام مربوط به این امر و همکاری با دولت در مبارزه با کتمان درآمدها دعوت شوند چه می‌شود؟

در این صورت چه غوغای وحشیانه و عجیبی که از طرف بورژوازی برضد «تفتیش» و «خبرچینی» بپا نمی‌شود! وقتی «آقایان» — خدمتکاران را و سرمایه‌داران — کارگران را تحت کنترل قرار می‌دهند، این کار یکی از امور عادی بشمار می‌رود، زیرا زندگی خصوصی زحمتکشان و استثمارشوندگان از حق مصونیت برخوردار نیست و بورژوازی حق دارد از هر «برده مزدور» حساب بخواهد و همیشه میزان درآمد و هزینهٔ او را در دسترس افکار عمومی بگذارد. ولی وای آن روزیکه ستمکشان — ستمگر را تحت کنترل قرار دهند و

بخواهند میزان درآمد و هزینهٔ او را برملاء سازند و تجمل‌پرستی او را افشاء نمایند، حتی اگر این کار در زمان جنگ صورت گیرد که زندگی مجلل موجب قحطی آشکار و نابودی ارتش‌ها در جبهه می‌شود — اینجاست که دیگر بورژوازی اجازه «تفتیش» و «خبرچینی» را نمی‌دهد!

کار همیشه بدینجا منجر می‌شود که سیادت بورژوازی با واقعاً دمکراتیسم واقعاً انقلابی آشتی‌ناپذیر است. در قرن بیستم، در کشور سرمایه‌داری اگر کسی بترسد که بسوی سوسیالیسم گام بردارد نمی‌تواند دمکرات انقلابی باشد.

آیا با ترس از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم می‌توان پیش رفت؟

مبحث پیشین برای خواننده‌ای که با پندارهای اپورتونیستی متداول اس‌ارها و منشویکها پرورش یافته باشد بسهولت ممکن است موجب این اعتراض گردد که اکثر اقدامات مذکور در اینجا در ماهیت امر اقدامات دمکراتیک نبوده بلکه خود اقدامات سوسیالیستی است!

این اعتراض پیش‌پاافتاده که در مطبوعات بورژوائی، اس‌اری و منشویکی از مطالب معمولی است (منتها با شکلهای مختلف) — دفاع ارتجاعی از سرمایه‌داری عقب‌مانده است و آنهم دفاعی که بشیوهٔ استرووه آرایش یافته است. می‌گویند ما هنوز برای سوسیالیسم رشد نیافته‌ایم، «معمول داشتن» سوسیالیسم هنوز زود است، انقلاب ما — انقلاب بورژوازی است و لذا باید چاکر بورژوازی بود (و حال آنکه انقلابیون کبیر بورژوائی فرانسه ۱۲۵ سال قبل، انقلاب خود را بوسیلهٔ ارعاب همه ستمگران — خواه ملاکین و خواه سرمایه‌داران — به انقلاب کبیر مبدل نمودند!).

نامارکسیستهای خدمتگزار بورژوازی که اس‌ارها نیز به آنها گرویده‌اند و چنین فکر می‌کنند، نمی‌فهمند که (اگر پایه‌های تئوریک عقاید آنان را مورد بررسی قرار دهیم) امپریالیسم یعنی چه؟

انحصار سرمایه‌داری یعنی چه؟ دولت یعنی چه؟ دمکراسی انقلابی یعنی چه؟ زیرا اگر کسی این نکات را بفهمد ممکن نیست به این نکته معترف نشود که بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نمی‌توان پیش رفت.

از امپریالیسم همه حرف می‌زنند. ولی امپریالیسم چیزی نیست جز سرمایه‌داری انحصاری.

گواه اینکه سرمایه‌داری در روسیه نیز جنبهٔ انحصاری بخود گرفته است وجود بنگاههای «پروداوگل» و «پروداست» و سندیکات قند و غیره است. همانا سندیکات قند آشکار بما نشان می‌دهد که سرمایه‌داری انحصاری در جریان رشد خود بمرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری دولتی رسیده است.

و اما دولت چیست؟ دولت سازمان طبقه حاکم است، — مثلاً در آلمان سازمان طبقهٔ یونکرها و سرمایه‌داران است. به این جهت آنچه را که پلخانف‌های آلمان (شیدمان، لنچ و دیگران) «سوسیالیسم نظامی» می‌نامند در حقیقت همان سرمایه‌داری انحصاری نظامی دولتی یا بعبارت ساده‌تر و روشن‌تر اعمال شاقه نظامی برای کارگران و حمایت نظامی از سودهای سرمایه‌داران است.

ولی اگر بجای دولت یونکرها و سرمایه‌داران یعنی بجای دولت ملاکین و سرمایه‌داران دولت انقلابی دمکراتیک یا بعبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هرگونه امتیازی را بشیوهٔ انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دمکراتیسم نهراسد، خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دمکراتیک بطور مسلم و ناگزیر گامی و حتی گام‌هائی است که بسوی سوسیالیسم برداشته شده است!

زیرا اگر بزرگترین بنگاه سرمایه‌داری انحصاری شود معنایش آن است که بهمهٔ مردم خدمت می‌کند. اگر این بنگاه انحصار دولت شد آنگاه معنایش این است که دولت (در صورت وجود دمکراتیسم انقلابی — سازمان مسلح اهالی و در نوبهٔ اول کارگران و دهقانان) تمام بنگاه را اداره می‌کند — ولی بنفع چه کسانی؟

— یا بنفع ملاکین و سرمایه‌داران که در اینصورت ما با دولت ارتجاعی-بوروکراتیک و جمهوری امپریالیستی روبرو هستیم نه با دولت انقلابی-دمکراتیک.

— و یا بنفع دمکراسی انقلابی که در اینصورت این همان گام بسوی سوسیالیسم است.

زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه‌ای که از انحصار سرمایه‌داری دولتی به پیش برداشته می‌شود. یا بعبارت دیگر: سوسیالیسم جز انحصار سرمایه‌داری دولتی نیست که بخدمت تمام مردم گذاشته شود و از این لحاظ دیگر جنبه انحصار سرمایه‌داری خود را از دست داده است.

اینجا حد وسطی وجود ندارد. روند عینی رشد و تکامل طوری است که بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نمی‌توان گامی از انحصارها (که جنگ تعداد و نقش و اهمیت آنها را ده برابر کرده است) فراتر نهاد.

یا باید دمکرات انقلابی در کردار بود و در اینصورت از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نهراسید.

و یا باید از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم ترسید و بشیوهٔ پلخانف و دان و چرنوف با براهینی از این قبیل که انقلاب ما انقلاب بورژوازی است و «معمول داشتن» سوسیالیسم ممکن نیست و غیره و غیره این عمل را تقبیح کرد — و در این صورت ناگزیر بجانب کرنسکی و میلیوکف و کورنیلف درغلطید، یعنی مجاهدات «انقلابی‌دمکراتیک» کارگران و توده‌های دهقانان را بشیوهٔ ارتجاعی-بوروکراتیک سرکوب نمود.

حد وسطی وجود ندارد.

و همین تضاد اساسی انقلاب ما را تشکیل میدهد.

در تاریخ عموماً و در زمان جنگ خصوصاً نمی‌توان در جا زد. یا باید جلو رفت یا بعقب. در روسیهٔ قرن بیستم یعنی در کشوری که جمهوری و دمکراتیسم را از راه انقلاب بدست آورده است بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم، بدون انجام اقداماتی برای رسیدن

بسوسیالیسم نمی‌توان پیش رفت (اقداماتی که وابسته بسطح رشد و تکامل تکنیک و فرهنگ است و این سطح رشد و تکامل انجام آنها را ایجاب می‌کند: زیرا اقتصاد بزرگ ماشینی را در زراعت دهقانان همینطور نمی‌توان «معمول داشت» و نیز نمی‌توان آنرا از تولید قند حذف نمود).

ترس از پیش‌روی معنایش عقب رفتن است و این همان چیزی است که حضرات کرنسکی‌ها همراه با وجد و شعف میلیوکف‌ها و پلخانف‌ها و دستیاری ابلهانه تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها بدان مشغولند.

دیالکتیک تاریخ چنان است که جنگ با تسریع فوق‌العاده روند تبدیل سرمایه‌داری انحصاری بسرمایه‌داری انحصاری دولتی در عین حال بشریت را فوق‌العاده بسوسیالیسم نزدیک ساخته است.

جنگ امپریالیستی آستان انقلاب سوسیالیستی است. و این تنها بدان سبب نیست که جنگ با مصائب خود موجب قیام پرولتری می‌شود — هیچ قیامی چنانچه موجبات اقتصادیش فراهم نشده باشد، سوسیالیسم بوجود نخواهد آورد، بلکه بدان سبب است که سرمایه‌داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم است و آستانهٔ آنست، پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود هیچ پلهٔ واسطی وجود ندارد.

* * *

اس‌ارها و منشویکهای ما بسوسیالیسم با شیوهٔ اصول‌پرستانه و از نظر آئینی می‌نگرند که طوطی‌وار آنرا ازبر کرده و بد فهمیده‌اند. بتصور آنها سوسیالیسم یک آینده دور و نامعلوم و تاریکی است.

و حال آنکه سوسیالیسم اکنون از تمام پنجره‌های سرمایه‌داری معاصر بما می‌نگرد، سوسیالیسم اکنون مستقیماً و عملاً در هر اقدام بزرگی که حاکی از برداشتن گامی بر اساس این سرمایه‌داری بسیار جدید باشد تجلی می‌کند.

معنای کار بعنوان وظیفهٔ همگانی چیست؟

این گامی است که بر اساس سرمایه‌داری انحصاری بسیار جدید

بجلو برداشته شده است، گامی است که بنابر یک نقشه عمومی معین بسوی تنظیم زندگی اقتصادی بطور کلی برداشته شده، گامی است بسوی صرفه‌جوئی در کار مردم و جلوگیری از اسراف بیمعنی که سرمایه‌داری در آن می‌کند.

در آلمان یونکرها (ملاکین) و سرمایه‌داران کار موظف همگانی را معمول می‌دارند که در شرایط آنجا ناگزیر برای کارگران در حکم اعمال شاقه نظامی است.

ولی همین سازمان را در شرایط وجود یک دولت انقلابی دمکراتیک در نظر بگیرید و دربارهٔ اهمیت آن فکر کنید. کار بعنوان وظیفهٔ همگانی که شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان معمول کرده باشند و توسط آنها تنظیم و هدایت شود، هنوز سوسیالیسم نیست ولی سرمایه‌داری هم نیست. این گام عظیمی است بسوی سوسیالیسم، گامی است که چنانچه در شرایط حفظ دمکراسی کامل برداشته شود دیگر بدون اعمال فشار بیسابقه بر توده‌ها نمی‌توان به قهقرا یعنی بسوی سرمایه‌داری بازگشت.

مبارزه با ویرانی و مسئلهٔ جنگ

مسئلهٔ اقدامات مربوط بمبارزه با فلاکت قریب‌الوقوع ما را بروشن کردن مسئلهٔ بسیار مهم دیگر نیز نزدیک می‌کند و آن ارتباط سیاست داخلی با سیاست خارجی یا بعبارت دیگر ارتباط متقابل میان جنگ اشغالگرانه یا امپریالیستی و جنگ انقلابی یا پرولتری، میان جنگ تبهکارانه غارتگرانه و جنگ عادلانه دمکراتیک است.

همهٔ این اقدامات دربارهٔ مبارزهٔ با فلاکت، همانطور که متذکر شدیم از یکطرف قدرت دفاعی کشور یا بعبارت دیگر قدرت جنگی آن را فوق‌العاده افزایش خواهد داد. و از طرف دیگر بدون تبدیل جنگ اشغالگرانه بجنگ عادلانه، بدون تبدیل جنگی که از جانب سرمایه‌داران بنفع سرمایه‌داران صورت می‌گیرد بجنگی که از جانب پرولتاریا بنفع تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان است — این اقدامات را نمی‌توان عملی ساخت.

در واقع ملی کردن بانکها و سندیکاتها که مربوط به الغای حفظ اسرار بازرگانی و برقراری کنترل کارگری بر سرمایه‌داران باشد، معنایش نه فقط صرفه‌جوئی عظیمی در کار مردم و امکان ذخیرهٔ قوا و منابع است بلکه علاوه بر آن بمعنای بهبود وضع توده‌های زحمتکش اهالی یعنی اکثریت اهالی نیز می‌باشد. در جنگ معاصر بطوریکه همه می‌دانند سازمان اقتصادی دارای اهمیت قاطع است. در روسیه غله، زغال، نفت و آهن بحد کافی هست و از این لحاظ وضع ما بهتر از هر یک از کشورهای متحارب اروپاست. در صورتیکه با وسایل مذکور علیه ویرانی مبارزه شود و در این مبارزه از ابتکار توده‌ها استفاده بعمل آید و وضع آنها بهبود یابد و ملی کردن بانکها و سندیکات‌ها انجام پذیرد، روسیه قادر است از انقلاب و دمکراتیسم خود برای ارتقاء تمام کشور بمدارج بسی عالی‌تر تشکل اقتصادی استفاده کند.

هرآینه اگر اس‌ارها و منشویکها بجای «ائتلاف» با بورژوازی که از هرگونه اقدامی در جهت کنترل جلوگیری می‌کند و در امر تولید کارشکنی می‌کند، در ماه آوریل انتقال قدرت بدست شوراها را عملی ساخته بودند و تمام هم خود را صرف رهبری کارگران و دهقانان در امر کنترل سرمایه‌داران از جانب آنان و در جنگ آنان علیه سرمایه‌داران می‌کردند نه صرف «جفتک‌بازی وزارتی» و اشغال بوروکراتیک کرسیهای وزارت و معاونت و غیره و غیره در ردیف کادتها — آنوقت روسیه حالا کشوری بود که اصلاحات اقتصادی در آن کاملاً انجام گرفته و زمین در دست دهقانان بود، بانکها ملی شده بود، یعنی از این لحاظ (که پایه‌های اقتصادی بی‌نهایت سهم زندگی اقتصادی را تشکیل می‌دهند) بالاتر از سایر کشورهای سرمایه‌داری بود.

قدرت دفاعی، قدرت نظامی کشوری که بانکهای آن ملی شده باشد بالاتر از کشوری است که بانکهای آن در دست صاحبان خصوصی است. قدرت نظامی یک کشور دهقانی که زمینهای آن

در دست کمیته‌های دهقانی باشد بالاتر از کشوری است که در آن مالکیت اربابی حکمفرماست.

چه بسا به میهن‌پرستی قهرمانانه و معجزات شهامت جنگی فرانسویان در سالهای ۱۷۹۲ — ۱۷۹۳ استناد می‌جویند. ولی آن شرایط مادی و تاریخی-اقتصادی را که این معجزات فقط در سایهٔ آن امکان‌پذیر گردید فراموش می‌کنند. قلع و قمع واقعاً انقلابی فئودالیسمی که دورانش سپری شده بود و انتقال تمام کشور بمرحله‌ای با شیوهٔ تولید عالیتر و کشاورزی دهقانی آزاد، انتقالی که با سرعت و عزم و انرژی و جانفشانی واقعاً انقلابی دمکراتیک انجام گرفته بود — آن شرایط مادی و اقتصادی است که با سرعتی «معجزه‌آسا» فرانسه را نجات داد و بنیان اقتصادی آنرا دگرگون ساخت و نونوار نمود.

نمونهٔ فرانسه یک چیز و فقط یک چیز بما می‌آموزد: برای آنکه روسیه را مستعد دفاع نمود و در روسیه نیز به «معجزات» قهرمانی توده‌ای نایل آمد، باید با روش بی‌امان «ژاکوبین‌ها» تمام نظام کهن را برانداخت، بنیاد اقتصادی روسیه را دگرگون ساخت و نونوار نمود. ولی این کار را در قرن بیستم تنها با برانداختن تزاریسم نمی‌توان انجام داد (فرانسه هم ۱۲۵ سال قبل به این کار اکتفاء نکرد). این کار را حتی تنها با امحای انقلابی مالکیت اربابی (ما این کار را هم انجام نداده‌ایم، زیرا اس‌ارها و منشویکها بدهقانان خیانت کرده‌اند!) و تنها با واگذاری زمین بدهقانان نمی‌توان انجام داد، چونکه ما در قرن بیستم زندگی می‌کنیم که در آن تسلط بر زمین بدون تسلط بر بانکها برای دگرگون ساختن و نونوار کردن زندگی مردم کافی نیست.

نونواری مادی و تولیدی فرانسه در پایان قرن هجدهم با تجدید سیاسی و معنوی، با دیکتاتوری دمکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی (که دمکراسی خود را از وی جدا نمی‌گرفت و پرولتاریا هم هنوز تقریباً با دمکراسی درآمیخته بود) و با جنگ بی‌امانی علیه تمام مظاهر

ارتجاع توأم بود. همهٔ مردم و بویژه توده‌ها یعنی طبقات ستمکش را شوق انقلابی بیکرانی فرا گرفته بود؛ جنگ را همه عادلانه و تدافعی می‌شمردند و در واقع نیز چنین بود. فرانسهٔ انقلابی در برابر اروپای ارتجاعی سلطنتی از خود دفاع می‌کرد. نه در سالهای ۱۷۹۲ — ۱۷۹۳ بلکه سالها بعد یعنی پس از پیروزی ارتجاع در داخل کشور، دیکتاتوری ضدانقلابی ناپلئون جنگهای تدافعی فرانسه را بجنگهای استیلاگرانه مبدل ساخت.

ولی در روسیه چطور؟ ما کماکان بنفع سرمایه‌داران و همراه با امپریالیستها و بموجب قراردادهای محرمانه‌ای که تزار با سرمایه‌داران انگلستان و غیره منعقد نموده و در آنها قسطنطنیه، لووف، ارمنستان و غیره و غارت کشورهای دیگر بسرمایه‌داران روس وعده داده شده است، بجنگ امپریالیستی ادامه می‌دهیم.

مادامیکه روسیه یک صلح عادلانه پیشنهاد نکرده و پیوند خود را با امپریالیسم نگسسته است، جنگ از جانب آن جنبهٔ غیر-عادلانه، ارتجاعی و اشغالگرانه خواهد داشت. مبین خصلت اجتماعی جنگ و معنای واقعی آن این نیست که نیروهای دشمن در کجا هستند (همانطوریکه اس‌ارها و منشویکها که تا حد عامیگری دهاتی جاهل سقوط کرده و تصور می‌کنند) بلکه مبین این خصلت آن است که جنگ چه سیاستی را ادامه می‌دهد («جنگ ادامه سیاست است») و چه طبقه‌ای بچه منظوری جنگ را هدایت می‌کند.

نمی‌توان توده‌ها را بحکم قراردادهای سری بجنگ غارتگرانه کشاند و در عین حال بشور و شوق آنها امیدوار بود. طبقهٔ پیشرو روسیهٔ انقلابی یعنی پرولتاریا با وضوح هر چه بیشتر به تبهکارانه بودن جنگ پی می‌برد و بورژوازی نه تنها نتوانسته است اعتقاد توده‌ها را نسبت به این نکته سلب نماید بلکه برعکس وقوف بر تبهکارانه بودن جنگ افزایش می‌یابد. پرولتاریای هر دو پایتخت (۱۳۲) روسیه بطور قطعی انترناسیونالیست شده است!

دیگر چه جای صحبت از شور و شوق توده‌ای نسبت بجنگ است!

سیاست داخلی و خارجی با هم ارتباط و پیوند ناگسستنی دارند. بدون ابراز بزرگترین قهرمانیها از طرف مردم، همان مردمی که اصلاحات عظیم اقتصادی را متهورانه و با عزمی راسخ عملی می‌سازند، نمی‌توان کشور را بدفاع از خود قادر ساخت. همچنین بدون قطع پیوند با امپریالیسم، بدون پیشنهاد صلح دمکراتیک بهمهٔ ملتها و بدون اینکه جنگ از این راه از حالت جنگ غاصبانه، غارتگرانه و تبهکارانه خارج شود و بجنگ عادلانه و تدافعی و انقلابی تبدیل گردد، نمی‌توان روحیهٔ انقلابی در توده‌ها بوجود آورد.

انقلاب ما و کشور ما را که زیر فشار منگنهٔ آهنین امپریالیسم قرار دارد، فقط در صورتی می‌توان نجات داد که با سرمایه‌داران چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی بنحوی پیگیر و بیدریغ قطع ارتباط شود.

دمکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی

دمکراسی روسیه کنونی برای اینکه واقعاً انقلابی باشد، باید با پرولتاریا اتحاد هر چه محکمتری داشته باشد و از مبارزهٔ وی که یگانه طبقه تا آخر انقلابی است، پشتیبانی نماید.

چنین است نتیجهٔ تحلیل مسئله مربوط بوسایل مبارزه با فلاکت حتمی که دارای مقیاس بی‌سابقه‌ای است.

جنگ موجب آنچنان بحران پردامنه‌ای شده و نیروهای مادی و معنوی مردم چنان تحت فشار قرار گرفته و بر پیکر سازمان اجتماعی معاصر چنان ضرباتی وارد ساخته است که بشر ناگزیر به انتخاب یکی از این دو راه می‌باشد: یا باید بنابودی تن دردهد و یا برای انتقال هر چه سریعتر و قطعی‌تر بمرحله‌ای با شیوهٔ عالیتر تولید — سرنوشت خود را بدست انقلابی‌ترین طبقه بسپارد.

در روسیه بحکم یکسلسله علل تاریخی — یعنی عقب‌ماندگی بیشتر روسیه، دشواریهای خاصی که جنگ برای آن دارد و سنتهای فساد تزاریسم و فوق‌العاده زنده بودن شعایر سال ۱۹۰۵، آتش انقلاب زودتر از سایر کشورها شعله‌ور گردید. انقلاب کاری کرد که روسیه طی چند ماه از لحاظ رژیم سیاسی بکشورهای پیشرفته رسید.

ولی این کافی نیست. جنگ سنگدل و لابه‌ناپذیر است و با صراحت بی‌امانی این مسئله را مطرح می‌کند که یا باید بنابودی تن در داد و یا از لحاظ اقتصادی نیز بکشورهای پیشرفته رسید و بر آنها سبقت جست.

این کار امکان‌پذیر است، زیرا ما تجربهٔ حاضر و آمادهٔ عدهٔ کثیری از کشورهای پیشرفته و نتایج حاضر و آمادهٔ کار آنها را در رشتهٔ تکنیک و فرهنگ در برابر خود داریم. اعتراضات روزافزونی که در اروپا برضد جنگ می‌شود و جو انقلاب فزایندهٔ جهانی کارگری در این امر پشتیبان معنوی ماست. آزادی انقلابی-دمکراتیک که در دوران جنگ امپریالیستی پدیدهٔ فوق‌العاده نادری است ما را برانگیخته و بما نهیب می‌زند.

یا باید بنابودی تن داد و یا با تمام نیرو به پیش شتافت. تاریخ مسئله را چنین مطرح ساخته است.

روش پرولتاریا نسبت بدهقانان هم در چنین لحظه‌ای فرمول قدیمی بلشویکی را با تغییرات مربوطه، تأیید می‌کند: باید دهقانان را از زیر نفوذ بورژوازی بیرون کشید. ضامن نجات انقلاب همین است و بس.

زیرا دهقانان کثیرالعده‌ترین نمایندگان تمام تودهٔ خرده‌بورژوازی هستند.

اس‌ارها و منشویکهای ما نقش ارتجاعی بعهده گرفته‌اند، بدین معنی که می‌کوشند دهقانان را تحت نفوذ بورژوازی نگهدارند و بسوی ائتلاف با بورژوازی بکشانند نه با پرولتاریا.

تجربهٔ انقلاب توده‌ها را بسرعت تعلیم می‌دهد. سیاست ارتجاعی اس‌ارها و منشویکها هم دارد شکست می‌خورد: آنها را در شوراهای

هر دو پایتخت کوبیده‌اند (۱۳۳). در هر دو حزب خرده‌بورژوا-دمکراتیک اپوزیسیون «چپ» قوت می‌گیرد. دهم سپتامبر سال ۱۹۱۷ در کنفرانس شهری اس‌ارها در پتربورگ اس‌ارهای چپ که متمایل به اتحاد با پرولتاریا و مخالف اتحاد (ائتلاف) با بورژوازی بودند اکثریتی شامل دو سوم عدهٔ کل بدست آوردند.

اس‌ارها و منشویکها همیشه این مقابلهٔ مورد پسند بورژوازی را تکرار می‌کنند و می‌گویند: بورژوازی و دمکراسی. ولی چنین مقابله‌ای در ماهیت امر همانند مقایسه پوط و ذرع (واحد وزن و واحد طول — م.) بی‌معناست.

هم بورژوازی دمکراتیک داریم و هم دمکراسی بورژوائی: فقط کسانی که خواه از تاریخ و خواه از اقتصاد سیاسی بکلی بی‌خبرند ممکن است این واقعیت را انکار کنند.

این مقابلهٔ نادرست از آن جهت بر اس‌ارها و منشویکها لازم آمد که این واقعیت مسلم را پوشیده دارند که بین بورژوازی و پرولتاریا، خرده‌بورژوازی قرار گرفته است. خرده‌بورژوازی بطور ناگزیر و بحکم موقعیت اقتصادی و طبقاتی خود بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسان است.

اس‌ارها و منشویکها خرده‌بورژوازی را بسوی اتحاد با بورژوزی سوق می‌دهند. تمام ماهیت «ائتلاف» آنان و تمام ماهیت کابینهٔ ائتلافی و سیاست کرنسکی — این نمونه کامل نیمه‌کادت در همین است. این سیاست طی شش ماه انقلاب با شکست کامل مواجه گشته است.

کادتها موذیانه شادی می‌کنند که آری انقلاب شکست خورد و نه از عهده جنگ برآمد و نه از عهدهٔ ویرانی اقتصادی.

این سخن درست نیست. شکست را کادتها و اس‌ارها با منشویکها خوردند، زیرا این بلوک (اتحاد) شش ماه تمام بر روسیه حکومت کرده و طی آن ویرانی را شدت داده و وضع جنگ را بغرنجتر و دشوارتر ساخته است.

هر چه شکست اتحاد بورژوازی با اس‌ارها و منشویکها کاملتر باشد، بهمان نسبت هم مردم با سرعت بیشتری تعلیم می‌گیرند و با سهولت بیشتری راه چاره صحیح را می‌یابند که عبارت است از اتحاد دهقانان بسیار تهیدست یعنی اکثریت دهقانان با پرولتاریا.

۱۰ — ۱٤ سپتامبر سال ۱۹۱۷

دهم — چهاردهم (۲۳ — ۲۷) سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است
در آخر اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد بشکل جزوه‌ای توسط نشریات «پریبوی» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٤، ص ۱٥۱ — ۱۹۹ ترجمه و چاپ شده است

یکی از مسائل بنیادی انقلاب

بدون شک عمده‌ترین مسئلهٔ هر انقلابی، مسئله قدرت دولتی است. اینکه زمام قدرت در دست کدام طبقه است، همه چیز را حل می کند. وقتی روزنامهٔ حزب عمده دولتی در روسیه — روزنامهٔ «دلو نارودا» اخیراً شکایت کرده است (در شماره ۱٤۷) که بعلت وجود اختلافات درباره قدرت، هم مسئلهٔ مجلس موٴسسان و هم مسئلهٔ نان فراموش می‌شود، به اس‌ارها می‌بایستی می گفتند: از خودتان شکایت کنید. چونکه همانا تزلزل و عدم قاطعیت حزب شما، هم در بدرازا کشیدن «جفتک‌بازی وزارتی» و هم در بتعویق انداختن مداوم مجلس موٴسسان و هم در عقیم گذاشتن اقدامات مصوبه و تدابیر متخذه دربارهٔ انحصار غله و تأمین کشور از لحاظ آن توسط سرمایه‌داران بیش از همه مقصر است.

اما مسئلهٔ حکومت را نمی‌توان نادیده گرفت و کنار زد، چونکه این همانا مسئلهٔ اساسی است که همه چیز را در روند رشد انقلاب و در سیاست خارجی و داخلی آن تعیین می کند. این نکته که انقلاب ما شش ماه وقت را در تزلزل درباره ساختار حکومت «بیهوده از دست داده است» حقیقتی است انکارناپذیر، این حقیقت بوسیله سیاست متزلزل اس‌ارها و منشویکها معین شده است. و سیاست این احزاب در نهایت امر بوسیلهٔ وضع طبقاتی خرده‌بورژوازی و ناپایداری اقتصادی آن در مبارزه میان سرمایه و کار معین گردیده است.

حال تمام مسئله این است که آیا دمکراسی خرده‌بورژوازی طی

این شش ماه عظیم که از لحاظ مضمون فوق‌العاده غنی است چیزی آموخته است یا نه؟ اگر چیزی نیاموخته، آنوقت انقلاب بنابودی کشیده شده و تنها قیام ظفرنمون پرولتاریا می‌تواند آنرا نجات دهد. اگر چیزی آموخته است، پس باید از ایجاد فوری حکومت پایدار و غیر متزلزل آغاز کرد. حکومت پایدار بهنگام انقلاب مردمی یعنی آنچنان حکومتی که توده‌ها، اکثریت کارگران و دهقانان برای زندگی بپا دارد فقط می‌تواند حکومتی متکی بر اکثریت آشکار و مسلم اهالی کشور باشد. تا کنون قدرت دولتی در روسیه عملاً در دست بورژوازی است که فقط مجبور شده است گذشت‌های جزئی بکند (تا بعداً بلافاصله آنها را پس بگیرد)، وعده‌هائی بدهد (که به آنها عمل نکند) و به انواع وسایل سلطهٔ خود را کتمان نماید (تا مردم را با ظاهر «ائتلاف شرافتمندانه» فریب دهد) و قس‌علیهذا. در گفتار — دولت انقلابی دمکراتیک مردمی و در عمل دولت بورژوائی ضدانقلابی و غیر دمکراتیک و ضدمردمی، این همان تضادی است که تا کنون وجود داشته و سرچشمه ناپایداری کامل و تزلزلات حکومت و همهٔ آن «جفتک‌بازی وزارتی» بود که آقایان اس‌ارها و منشویکها با چنان جدیت اندوهبار (برای مردم) بدان مشغول بودند.

یا انحلال شوراها و نابودی ننگین آنها و یا همهٔ قدرت بدست شوراها — این نکته را قبل از کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در اوایل ژوئن سال ۱۹۱۷ گفتم و تاریخ جریانات ژوئیه و اوت صحت این سخنان را بطور کاملاً مقنع تأیید کرد. صرفنظر از دروغبافی‌های چاکران بورژوازی، پوترسوف، پلخانف و دیگران که سپردن عملی حکومت بدست اقلیت ناچیز مردم، بدست بورژوازی و استثمارگران را «گسترش زیربنای» حکومت می‌نامند، تنها حکومت شوراها که آشکارا به اکثریت مردم متکی باشد می‌تواند پایدار بماند.

تنها حکومت شوروی می‌تواند پایدار باشد و تنها این حکومت است که نمی‌توان آنرا حتی در پرهیجان‌ترین لحظات خروشان‌ترین انقلاب سرنگون ساخت، تنها چنین حکومتی می‌تواند رشد دائمی و گستردهٔ انقلاب و مبارزهٔ مسالمت‌آمیز احزاب را در داخل شوراها

تأسین کند. مادامیکه چنین حکومتی ایجاد نشده، عدم‌قاطعیت، ناپایداری، تزلزلات، «بحرانهای حکومتی» دایمی، کمدی بی‌پایان جفتک‌بازی وزارتی و انفجارهائی از چپ و راست ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است.

اما شعار: «حکومت بدست شوراها» اگر در اکثر موارد هم نباشد، اغلب بمعنای: «وزارت از احزاب اکثریت شوروی» بکلی نادرست فهمیده شود و ما می‌خواهیم دربارهٔ این نظریهٔ بسیار اشتباه‌آمیز به تفصیل صحبت کنیم.

«وزارت از احزاب اکثریت شوروی» بمعنای تغییر شخصی در هیئت وزیران با حفظ مصونیت تمام دستگاه کهنه قدرت دولتی، دستگاهی که سرتاپا دیوانسالاری، سرتاپا غیردمکراتیک است و قادر نیست اصلاحات جدی را که حتی در برنامه‌های اس‌ارها و منشویکها قید شده است انجام دهد.

«حکومت بدست شوراها» بمعنای تغییر اساسی تمام دستگاه کهنهٔ دولتی، این دستگاه دیوانسالاری که از هر اقدام دمکراتیک جلوگیری می‌کند، برطرف کردن این دستگاه و تعویض آن با دستگاه جدید، مردمی، یعنی با دستگاه واقعاً دمکراتیک شوراها یعنی با دستگاه سازمان‌یافته و مسلح اکثریت مردم، کارگران و سربازان و دهقانان، واگذاری حق ابتکار و استقلال عمل به اکثریت مردم نه تنها در انتخاب نمایندگان بلکه همچنین در ادارهٔ امور کشور، در انجام اصلاحات و تحولات است.

بمنظور روشنی و وضوح بیشتر این تفاوت به اعتراف ارزنده‌ای که چندی پیش روزنامهٔ حزب دولتی، حزب اس‌ارها، روزنامه «دلو نارودا» کرده است اشاره می‌کنیم. این روزنامه نوشته بود: حتی در آن وزارتخانه‌هائی که امورشان بوزیران سوسیالیست سپرده شده است (این نکته هنگام ائتلاف کذائی با کادتها، هنگامی که منشویکها و اس‌ارها وزیر بودند نوشته شده است)، حتی در این وزارتخانه‌ها تمام دستگاه اداری بحال سابق باقی مانده و تمام جریان کارها را ترمز می‌کند.

این نکته کاملاً مفهوم است. سرتاسر تاریخ کشورهای بورژوا-

پارلمانی و از خیلی لحاظ کشورهای بورژوازی با قانون اساسی نشان می‌دهد که تغییر و تعویض وزیران ابداً کافی نیست، چونکه مدیریت واقعی بعهده ارتش عظیم مأموران است. و این ارتش سرتاپا با روح ضددمکراتیک عجین گشته بوسیلهٔ هزاران و ملیونها رشته با ملاکین و بورژوازی مربوط است و از هر لحاظ وابسته آنهاست. این ارتش با جو مناسبات بورژوائی احاطه شده و تنها در آن جو تنفس می‌کند. این ارتش حالت انجماد پیدا کرده و خشک و سفت شده و قادر نیست خود را از این جو خارج سازد و نمی‌تواند جز بشیوهٔ قدیم و کهنه فکر و احساس و عمل کند. این ارتش با مناسبات سلسله مراتب و مزایای معین خدمت «دولتی» مربوط است و صفوف بالائی این ارتش بوسیلهٔ سهام و بانکها وابستهٔ کامل سرمایهٔ مالی هستند و تا درجهٔ معین خودشان عامل و حامل علایق و نفوذ آن می‌باشند.

تلاش در جهت انجام تحولاتی نظیر لغو مالکیت اربابی بر زمین بدون پرداخت بهای بازخرید یا انحصار غله و غیره بوسیلهٔ این دستگاه دولتی بزرگترین خیال واهی و بزرگترین خودفریبی و فریب و اغفال مردم است. این دستگاه می‌تواند به بورژوازی جمهوریخواه بهنگام ایجاد جمهوری بشکل «رژیم سلطنتی بدون پادشاه» نظیر جمهوری سوم در فرانسه خدمت کند، ولی این چنین دستگاه دولتی اصلاً قادر نیست اصلاحاتی را نه تنها در جهت امحاء حقوق سرمایه، حقوق «مقدس مالکیت خصوصی» بلکه حتی قادر نیست اصلاحاتی را اقلاً در جهت کم یا محدود کردن جدی این حقوق انجام دهد. از این رو همیشه چنین وضعی پیش می‌آید که در هر گونه کابینه‌های «ائتلافی» با شرکت «سوسیالیست‌ها» حتی بشرطی که این سوسیالیست‌ها کاملاً درستکار و با وجدان باشند برخی از آنها در واقع بمنزلهٔ زینت‌آلات بیهوده یا پردهٔ استتار دولت بورژوازی و در حکم حافظ این دولت در برابر خشم مردم، وسیلهٔ اغفال توده توسط این دولت هستند. چنین بود با لوئی بلان در سال ۱۸٤۸ و چنین بود از آن زمان دهها بار در انگلستان و فرانسه بهنگام شرکت سوسیالیست‌ها در کابینهٔ وزیران و چنین بود با چرنوف و تسرتلی در سال ۱۹۱۷،

چنین بوده و خواهد بود تا زمانیکه نظام بورژوائی پابرجاست و دستگاه دولتی دیوانسالاری بورژوائی قدیم حفظ می‌شود.

شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان از آن لحاظ هم بویژه ارزنده هستند که مظهر دستگاه دولتی طراز نوین و بی‌نهایت عالی و بطور غیرقابل مقایسه بسیار دمکراتیک هستند. اس‌ارها و منشویکها بهر کار ممکن و غیرممکن دست زدند تا شوراها (بویژه شوراهای پیتر و شورای سراسری روسیه یعنی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی) را بکانون گفتگوهای پوچ و توخالی مبدل سازند که بعنوان «کنترل» به صدور قطعنامه‌های بی‌اعتبار و ابراز آرزوهائی مشغول بودند که دولت با تبسم سرشار از نزاکت و لطف ببوتهٔ اجمال می‌گذاشت و ترتیب اثری به آنها نمی‌داد. ولی «نسیم سرد» کورنیلفی‌ها که مبشر توفان خوبی بود، کافی بود تا همه تعفن در شورا موقتاً رفع شود و ابتکار توده‌های انقلابی بعنوان پدیدهٔ باعظمت و پرتوان و غیرقابل دفع تجلی نماید.

بگذار همهٔ دیرباوران از روی این نمونهٔ تاریخی یاد بگیرند. بگذار آنهائی که می‌گویند: «ما دستگاهی نداریم که جایگزین دستگاه قدیم کنیم که ناگزیر بدفاع از بورژوازی کشیده می‌شود» خجالت بکشند. چونکه این دستگاه وجود دارد. این همان شوراهاست. از ابتکار و استقلال عمل توده‌ها نترسید، بسازمانهای انقلابی توده‌ها اعتماد کنید و آنوقت در تمام شئون زندگی کشور آنچنان نیرو و عظمت و غلبه‌ناپذیری کارگران و دهقانان را خواهید دید که آنها در اتحاد خود و در اوج هیجان خویش علیه کورنیلفی‌ها نشان دادند.

عدم‌اعتماد بتوده‌ها و ترس از ابتکار و استقلال عمل آنها و بیم و هراس در برابر نیروی انقلابی آنها بجای پشتیبانی بیدریغ و همه‌جانبه از آن، گناهی است که پیشوایان اس‌اری و منشویکی بیش از همه در آن مقصرند. و این یکی از عمیق‌ترین ریشه‌های عدم‌قاطعیت و تزلزلات و تلاشهای مداوم و همیشه بی‌ثمر آنها برای ریختن شراب تازه در خیک کهنهٔ دستگاه دولتی قدیم بوروکراتیک است.

قضیهٔ دمکراتیزاسیون ارتش را در انقلاب سال ۱۹۱۷ روس، قضیهٔ وزارت چرنوف، قضیهٔ «حکمروائی» پالچینسکی، قضیهٔ کنار رفتن پشخونف را بگیرید و در هر قدم تأیید آشکار مطالب مذکور را خواهید دید. بدون اعتماد کامل به سازمانهای انتخابی سربازان، بدون رعایت مطلق اصل انتخاب رؤسا توسط سربازان آنچنان شد که کورنیلفها و کالدین‌ها و افسران ضدانقلابی در رأس ارتش قرار گیرند. این واقعیتی است. و کسی که نمی‌خواهد عمداً چشمان خود را به‌بندد نمی‌تواند نه‌بیند که پس از غائلهٔ کورنیلف دولت کرنسکی همه چیز را بحال سابق نگهمیدارد و عملاً شیوهٔ کورنیلفی را احیاء می‌کند. انتصاب آلکسییف و «آشتی» با کلمبوسکی‌ها و گاگارین‌ها و باگراتیونها و کورنیلفیهای دیگر، نرمش رفتار با خود کورنیلف و کالدین — عموماً با روشنی هرچه بیشتری نشان می‌دهد که کرنسکی عملاً شیوهٔ کورنیلف را احیاء می‌کند.

حد وسطی وجود ندارد. تجربه نشان داد که حد وسطی وجود ندارد. یا همهٔ قدرت بدست شوراها و دمکراتیزاسیون کامل ارتش یا شیوهٔ کورنیلف.

اما قضیهٔ وزارت چرنوف چطور؟ مگر این قضیه ثابت نکرد که هر اقدام کم و بیش جدی برای ارضای واقعی نیازمندیهای دهقانان، هر اقدامی حاکی از ابراز اعتماد به آنها و بسازمانهای توده‌ای خود آنها و به اقدامات آنها موجب بزرگترین شور و جنب و جوش در میان همهٔ دهقانان می‌شد. و چرنوف ناچار شد تقریباً چهار ماه تمام با کادتها و دیوانسالاران «چانه بزند» و «چانه بزند» که با مسامحه‌کاریها و کلک‌بازیهای بی‌نهایت بالاخره او را مجبور کردند بدون آنکه کاری انجام دهد کنار برود. ملاکین و سرمایه‌داران در این چهار ماه و طی این چهار ماه «بازی را بردند» و از زمینداری اربابی دفاع کردند و تشکیل مجلس مؤسسان را به تعویق انداختند و حتی به تضییقاتی علیه کمیته‌های ارضی پرداختند.

حد وسطی وجود ندارد. تجربه نشان داد که حد وسطی وجود ندارد. یا همهٔ قدرت بدست شوراها، هم در مرکز و هم در محلها،

و همهٔ زمینها فوراً و قبل از تصمیم مجلس مؤسسان بدهقانان داده شود و یا ملاکین و سرمایه‌داران جلوی همه چیز را می‌گیرند و سلطهٔ ملاکین را از نو برقرار می‌سازند و دهقانان را بخشم درمی‌آورند و کار را بقیامهای بی‌امان مداوم دهقانی می‌کشانند.

همین قضیه عیناً در عقیم گذاشتن هر اقدام جدی کنترل تولید از طرف سرمایه‌داران (با کمک پالچینسکی) و عقیم گذاشتن انحصار غله و آغاز تنظیم دمکراتیک توزیع نان و خواربار توسط پشخونف از طرف بازرگانان تکرار شد.

حال اصلاً مطلب در روسیه آن نیست که باید «اصلاحات جدیدی» اختراع کرد و «برنامه های» «جامع» تحولات را هدف خود قرار داد. نخیر اینطور نیست. سرمایه‌داران، پوترسوف‌ها و پلخانف‌ها که علیه «معمول داشتن سوسیالیسم» و علیه «دیکتاتوری پرولتاریا» داد و فریاد راه انداخته‌اند، مطلب را چنین وانمود می‌سازند و عمداً نادرست جلوه می‌دهند. در واقع وضع روسیه چنان است که سنگینی و مصائب بی‌سابقهٔ جنگ و خطر بی‌سابقه و بسیار دهشتناک ویرانی و قحطی، خودبخود راه نجات را نشان داده‌اند و خودبخود به اصلاحات و تحولات مسلماً فوری اشاره کرده و نه تنها اشاره کرده بلکه آنها را بمیان کشیده‌اند که عبارتند از انحصار غله و کنترل تولید و توزیع، محدود ساختن میزان انتشار اسکناس، مبادلهٔ صحیح غله با اجناس و غیره.

چنین اقداماتی همانا در چنین جهتی از جانب همگان ناگزیر شمرده شده و در بسیاری از محل‌ها از جوانب بسیار مختلف آغاز گشته است. این اقدامات حالا دیگر آغاز شده، ولی در همه جا مقاومت ملاکین و سرمایه‌داران، مقاومتی که توسط دولت کرنسکی (در واقع دولت کاملاً بورژوائی و بناپارتیستی است) و توسط دستگاه دیوانسالاری دولت سابق و توسط فشار مستقیم و غیرمستقیم سرمایهٔ مالی روس و «متحده» اعمال می‌شود، از آن جلوگیری کرده و می‌کند. چندی پیش ای. پریلژایف در «دلو نارودا» (شماره ۱۴۷) ضمن

گریه و ناله از استعفای پشخونف و از شکست قیمتهای ثابت و از عقیم ماندن انحصار غله نوشت:

«جسارت و قاطعیت — آنچیزی است که دولت ما در همه ترکیباتش فاقد بود... دمکراسی انقلابی نباید منتظر بنشیند بلکه خودش باید ابتکار بخرج دهد و بطور منظم در هرج و مرج اقتصادی دخالت نماید... همانا اینجا سیاست محکم و حکومت قاطع و کاربر لازم است».

این عین حقیقت است. چه حرفهای خوبی. نویسنده فقط فکر نکرده است که مسئلهٔ سیاست محکم و جسارت و قاطعیت — مسئلهٔ شخصی نبوده بلکه مسئله درباره آن طبقه‌ای است که قادر است جسارت و قاطعیت از خود نشان دهد. پرولتاریا — یگانه چنین طبقه‌ای است. جسارت و قاطعیت حکومت، سیاست محکم آن جز دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان بسیار تهیدست چیز دیگری نیست. ای. پریلژایف ضمن عدم درک این نکته غصهٔ این دیکتاتوری را می‌خورد.

آخر چنین دیکتاتوری عملاً چه معنائی خواهد داشت؟ جز اینکه مقاومت کورنیلفی‌ها درهم شکسته شود و دمکراتیزاسیون کامل ارتش احیاء گردد و انجام پذیرد معنای دیگری نخواهد داشت. نودونه درصد ارتش طرفدار پرشور چنین دیکتاتوری پس از دو روز برقراری آن خواهند بود. این دیکتاتوری زمین را بدهقانان و تمام قدرت را بکمیته‌های دهقانی در محلها خواهد داد؛ چگونه می‌توان بدون از دست دادن عقل، در پشتیبانی دهقانان از این دیکتاتوری شک و تردید بدل راه داد؟ این دیکتاتوری به آنچه که پشخونف فقط وعده داده («مقاومت سرمایه‌داران درهم شکسته شد» — عین سخنان پشخونف در نطق عالی وی در کنگرهٔ شوراها)، جامهٔ عمل می‌پوشاند و آنرا بواقعیت مبدل می‌ساخت و سازمانهای دمکراتیک را که درباره تأمین خواربار و دربارهٔ کنترل و غیره در حال تکوین هستند ابداً برطرف نمی‌نمود بلکه برعکس ضمن پشتیبانی و گسترش آنها تمام موانع کار آنها را رفع می‌نمود.

تنها دیکتاتوری پرولترها و دهقانان بسیار تهیدست قادر است مقاومت سرمایه‌داران را درهم شکند و واقعاً جسارت عظیم و قاطعیت حکومتی نشان دهد و پشتیبانی پرشور و بیدریغ و واقعاً قهرمانانه توده‌ها را هم در ارتش و هم میان دهقانان برای خود تأمین نماید.

حکومت بدست شوراها ـ یگانه چیزی است که خواهد توانست روند رشد آتی را دائمی و مسالمت‌آمیز و توأم با آرامش کند که کاملاً در سطح آگاهی و تصمیم اکثریت توده‌های مردم، در سطح تجربه و آزمون خود آنها باشد. حکومت بدست شوراها ـ بمعنای واگذاری کامل ادارهٔ امور کشور و کنترل امور اقتصادی آن بدست کارگران و دهقانان است که کسی جرئت نکند در برابر آنها مقاومت ورزد و اینها بنوبه خود بتوانند با سرعت از روی تجربه و عمل خود یاد بگیرند، یاد بگیرند بشیوهٔ راستین زمین‌ها را تقسیم کنند و خواربار و نان را توزیع نمایند.

«رابوچی پوت» شمارهٔ ۱۰، ۲۷ (۱۴) سپتامبر سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۲۰۰ — ۲۰۷ ترجمه و چاپ شده است

انقلاب روس و جنگ داخلی

از جنگ داخلی می‌ترسانند

بورژوازی از این ترسیده است که منشویکها و اس‌ارها از ائتلاف با کادتها امتناع کرده‌اند و شاید دمکراسی بتواند بخوبی بدون آنها دولتی تشکیل دهد و روسیه را علیه آنها اداره نماید لذا با تمام نیرو سعی دارد دمکراسی را بترساند.

بترسان با هر شدتی که می‌توانی — این شعار همهٔ مطبوعات بورژوازی است. با تمام قوا بترسان! دروغ بگو، تهمت بزن — فقط بترسان!

«بیرژوکا» با اخبار ساختگی دربارهٔ نطق‌های بلشویکها می‌ترساند. با شایعاتی دربارهٔ استعفای آلکسییف و دربارهٔ خطر رخنه کردن آلمانها به پتروگراد می‌ترسانند مثل اینکه حقایق ثابت نکرده که همانا ژنرالهای کورنیلف (که مسلماً آلکسییف از جمله آنهاست) می‌توانند جبهه را در گالیسی و دروازه‌های ریگا و پتروگراد را بروی آلمانها باز کنند و همانا ژنرالهای کورنیلف موجب بیشترین نفرت ارتش نسبت به سرفرماندهی هستند.

«وزین‌ترین» و مقنع‌ترین شکل از این شیوهٔ ارعاب دمکراسی را می‌کوشند با استناد و با اشاره بخطر «جنگ داخلی» نشان دهند. از تمام اشکال ارعاب — شاید ترساندن از جنگ داخلی از همه رایج‌تر باشد. کمیته حزب آزادی خلق در روستف کنار دن در قطعنامهٔ مورخهٔ اول سپتامبر (شماره ۲۱۰ «رچ») این ایده رایج، خیلی رایج در محافل فیلیستری را، چنین فورمولبندی کرده است:

«... کمیته یقین دارد که جنگ داخلی می‌تواند همهٔ دستاوردهای انقلاب را از بین ببرد و آزادی نوپا و قوام‌نایافتهٔ ما را در سیل خون غرقه سازد و از این رو بر آنست که اعتراض جدی به تعمیق انقلاب که ناشی از تخیلات سوسیالیستی غیرعملی بخاطر نجات دستاوردهای انقلاب است لازم و ضرور است...».

در اینجا آن فکر اصلی که بدفعات بیشمار در سرمقاله‌های «رچ» و در مقالات پلخانف و پوترسوف و در سرمقاله‌های روزنامه‌های منشویکی و غیره و غیره بچشم می‌خورد با روشنترین و دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین و مدلل‌ترین شکلی بیان گردیده است. و از این رو بیفایده نیست بطور مبسوط‌تر دربارهٔ این فکر صحبت شود.

سعی می‌کنیم مسئلهٔ جنگ داخلی را بطور مشخص‌تر و ضمناً بر پایهٔ تجربهٔ ششماهه انقلاب‌مان بررسی و تحلیل نمائیم.

این تجربه که بکاملترین وجهی با تجربهٔ همهٔ انقلابهای اروپا از اواخر قرن ۱۸ به بعد مطابقت دارد، بما نشان می‌دهد که جنگ داخلی حادترین شکل مبارزه طبقاتی است وقتی که سلسله برخوردها و پیکارهای اقتصادی و سیاسی ضمن تکرار و تراکم و گسترش و تشدید، بمرحلهٔ تبدیل این برخوردها بمبارزهٔ مسلحانهٔ یک طبقه علیه طبقهٔ دیگر می‌رسد. جنگ داخلی بیش از همه — می‌توان گفت حتی تقریباً بطور کلی فقط در کشورهای کم و بیش آزاد و پیشرو میان آن طبقاتی مشاهده می‌شود که تضاد میان آنها با تمامی رشد اقتصادی سرمایه‌داری و با همهٔ تاریخ جامعهٔ نوین در سراسر جهان همانا میان بورژوازی و پرولتاریا ایجاد می‌گردد و عمیق‌تر می‌شود.

طی شش ماهی که از انقلاب ما می‌گذرد، ما روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل و ۳ — ٤ ژوئیه را با انفجارهای بسیار شدید خودانگیخته

از سر گذرانده‌ایم که خیلی به آغاز جنگ داخلی از جانب پرولتاریا نزدیک بودند. و قیام کورنیلف که مورد پشتیبانی ملاکین و سرمایه‌داران بود که حزب کادتها در رأس آن قرار داشت، توطئه نظامی بشمار می‌رفت که عملاً بمرحلهٔ آغاز جنگ داخلی از جانب بورژوازی رسیده بود.

چنین است حقایق. چنین است تاریخ انقلاب خود ما. و از این تاریخ بیش از همه باید یاد گرفت و دربارهٔ جریان و اهمیت طبقاتی آن بیش از همه باید عمیقاً فکر کرد.

حال سعی می‌کنیم مقدمات جنگ داخلی پرولتری را با مقدمات جنگ داخلی بورژوازی در روسیه از نقطهٔ نظر: اولاً خودانگیختگی جنبش، ثانیاً هدفهای آن، ثالثاً آگاهی توده‌های شرکت کننده در آن، رابعاً از لحاظ نیروهای جنبش، خامساً ایستادگی و پافشاری در آن، مقایسه نمائیم. ما بر آنیم که هرآینه اگر همهٔ احزابی که حالا ضمن پراندن کلمات «جنگ داخلی» «بیهوده تقلا می‌کنند»، مسئله را چنین مطرح می‌ساختند و می‌کوشیدند مقدمات جنگ داخلی را عملاً بررسی نمایند، آنوقت برای آگاهی همه انقلاب روس خیلی مفید واقع می‌شد.

از خودانگیختگی جنبش آغاز کنیم. دربارهٔ رویداد روزهای ۳ — ٤ ژوئیه اظهارات چنین گواهانی نظیر روزنامهٔ منشویکی «رابوچایا گازتا» و روزنامهٔ اس‌اری «دلو نارودا» را در دست داریم که بواقعیت رشد و اعتلای خودانگیخته جنبش اذعان کرده‌اند. من این اظهارات را در مقالهٔ «پرولتارسکویه دلو»، در صفحه علیحده زیر عنوان «پاسخ بمفتریان» ذکر کرده‌ام. اما منشویکها و اس‌ارها بعلل کاملاً مفهوم ضمن دفاع از خود و شرکت خود در تعقیب و پیگرد بلشویکها رسماً به نفی خودانگیختگی انفجار روزهای ۳ — ٤ ژوئیه ادامه می‌دهند.

فعلاً مطلب مورد اختلاف را کنار بگذاریم و مطلب مسلم را نگهداریم. هیچکس منکر ماهیت خودانگیختهٔ جنبش روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل نیست. به این جنبش خودانگیخته حزب بلشویکها با شعار: «همه قدرت بدست شوراها» گروید، لینده فقید کاملاً مستقل

از آن که سی هزار سرباز مسلح را بخیابان ریخت که حاضر بودند دولت را بازداشت نمایند، گروید. (ضمناً توی پرانتز باید گفت که این واقعیت خارج ساختن سپاهیان تحقیق و بررسی نشده است. اما وقتی انسان روی آن فکر کند و بیستم آوریل را با رویدادها ربط دهد یعنی به آن بعنوان حلقهٔ زنجیری که از ۲۸ فوریه تا ۲۹ اوت کشیده شده بنگرد، این نکته روشن می‌شود که تقصیر و اشتباه بلشویکها این بود که تاکتیک‌شان نه اینکه فوق‌العاده انقلابی بود که ما را فیلیسترها بدان متهم می‌سازند بلکه از لحاظ ماهیت انقلابی نارسا بود.)

پس با این ترتیب در خودانگیختگی جنبش که به آغاز جنگ داخلی پرولتری نزدیک شده بود، جای شک و شبهه نیست. در غائلهٔ کورنیلف حتی چیزی تقریباً شبیه به خودانگیختگی مشاهده نمی‌شود: در این غائله فقط توطئهٔ ژنرالها دیده می‌شود که امیدوار بودند بخشی از سپاهیان را با فریب و اغفال و با نیروی فرمان، جلب نمایند.

خودانگیختگی جنبش نشانهٔ عمق و ژرفای آن در میان توده‌ها، نشانهٔ استحکام ریشه‌های آن و نشانهٔ دفع‌ناپذیری آنست، و این نکته‌ای است مسلم. پایداری انقلاب پرولتری و ناپایداری ضدانقلاب بورژوازی، آن چیزی است که حقایق از نقطه نظر خودانگیختگی جنبش نشان می‌دهند.

حال به هدفهای جنبش بنگریم. تظاهرات روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل که هر چه بیشتر بشعارهای بلشویکی نزدیک می‌شد، و تظاهرات روزهای ۳ — ٤ ژوئیه در رابطه با آنها، تحت تأثیر و رهبری آنها آشکارا اعتلاء می‌یافت. حزب بلشویکها دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان، دربارهٔ صلح و پیشنهاد فوری آن، دربارهٔ مصادره زمین‌های اربابی — درباره این هدفهای عمدهٔ جنگ داخلی پرولتری، کاملاً آشکارا با صدای رسا در روزنامه‌ها و در تبلیغات شفاهی خود بطور مشخص و روشن و دقیق سخن گفته بود.

دربارهٔ هدفهای غائلهٔ کورنیلف همه می‌دانیم و کسی از اردوگاه دسکراسی منکر نیست که این هدفها عبارت بودند از

دیکتاتوری ملاکین و بورژوازی، پراکندن شوراها و تدارک مقدمات احیای رژیم سلطنتی. حزب کادتها ــ این حزب عمدهٔ کورنیلفی (ضمناً بجاست که آنرا حزب کورنیلفی بنامند) با داشتن مطبوعات زیادتر و نیروی تبلیغاتی بزرگتر از بلشویکها هرگز جرئت نکرده و جرئت نمی‌کند آشکارا دربارهٔ دیکتاتوری بورژوازی و دربارهٔ پراکندن شوراها و نیز دربارهٔ هدفهای غائله کورنیلف بطور کلی با مردم سخن بگوید!

از نقطهٔ نظر هدفهای جنبش حقایق حاکی است که جنگ داخلی پرولتری می‌تواند با تشریح آشکار هدفهای نهائی خود برای مردم سمپاتی و حسن‌نظر زحمتکشان را جلب نماید، اما جنگ داخلی بورژوازی تنها با کتمان هدفهای خود می‌تواند در راه جلب بخشی از توده‌ها تلاش کند؛ و از اینجا تفاوت عظیم دربارهٔ مسئلهٔ آگاهی توده‌ها مشاهده می‌شود.

تصور می‌رود اطلاعات بیطرفانه درباره این مسئله صرفاً در ارتباط با حزبیت و با انتخابات در دست هست و فاکتهای دیگر که اجازه دهند دربارهٔ آگاهی توده‌ها قضاوت دقیق شود مثل اینکه وجود ندارد. و این نکته که حزب بلشویکها در رأس جنبش پرولتری‌ـانقلابی و حزب کادتها در رأس جنبش بورژوازی و ضدانقلابی قرار دارد، روشن است و پس از تجربهٔ ششماههٔ انقلاب مشکل می‌تواند مورد اعتراض و مخالفت قرار گیرد. دربارهٔ مسئلهٔ مورد بحث می‌توان سه مقایسهٔ دارای جنبهٔ واقعی کرد. مقایسهٔ انتخابات دوماهای بخشهای پیتر در ماه مه با انتخابات دومای مرکزی در ماه اوت نشانگر کاهش آراء کادتها و افزایش عظیم آراء بلشویکهاست. مطبوعات کادتی اذعان دارند که در آنجاهائی که توده‌های کارگران یا سربازان متراکم شده‌اند بنا بقاعدهٔ عمومی نیروی بلشویسم هم مشاهده می‌شود.

سپس میزان آگاهی شرکت توده‌ها در حزب را در شرایط فقدان هرگونه آمار مربوط به جنبش عدهٔ اعضاء در حزب، و درباره حضور در جلسات و غیره، می‌توان از روی فاکتها، فقط از روی اطلاعات

مندرجه دربارهٔ میزان جمع‌آوری پول برای حزب تعیین کرد. این اطلاعات قهرمانی عظیم و جمعی کارگران بلشویک را در جمع‌آوری پول بنفع «پراودا» و بنفع روزنامه های توقیف‌شده و غیره نشان می‌دهد. گزارشهای مربوط به جمع‌آوری پول همواره چاپ می‌شد. ما در میان کادتها چنین چیزی نمی‌بینیم: هزینهٔ کار حزبی آنها با حق عضویت ثروتمندان تأمین می‌شود. اثری از کمک مجدانهٔ توده‌ها نیست.

بالاخره، مقایسهٔ جنبش روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل و روزهای ۳ — ٤ ژوئیه از یک طرف و غائلهٔ کورنیلف از طرف دیگر بما نشان می‌دهد که بلشویکها آشکارا بتوده‌ها دشمن آنها را در جنگ داخلی: همانا بورژوازی، ملاکین و سرمایه‌داران را نشان می‌دهند. غائلهٔ کورنیلف فریب آشکار سپاهیانی را که به کورنیلف گرویده بودند، فریبی که در همان نخستین برخورد «لشگر وحشی» وقطارهای کورنیلفی با پتروگرادیها برملاء شد.

و اما بعد. چه اطلاعاتی دربارهٔ نیروی پرولتاریا و بورژوازی در جنگ داخلی در دست هست. نیروی بلشویک‌ها فقط در تعداد پرولترها و در آگاهی آنان، در سمپاتی «قشرهای پائین» اس‌ارها و منشویکها (یعنی کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان) بشعارهای بلشویکی است. این نکته که همانا این شعارها واقعاً اکثریت توده‌های انقلابی فعال را در روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل و ۳ — ٤ ژوئیه در پیتر بدنبال خود می‌برد، حقیقتی است.

در این مقایسهٔ اطلاعات و ارقام مربوط به انتخابات «پارلمانی» با ارقام و اطلاعات مربوط به جنبشهای توده‌ای ناسبرده مشاهدات متعدد در غرب را درباره روسیه تأیید می‌کند و آن همانا اینکه: نیروی پرولتاریای انقلابی از نقطه نظر تأثیر در توده‌ها و جلب آنان بمبارزه بطور غیر قابل قیاس در مبارزهٔ خارج پارلمان بیش از در مبارزهٔ پارلمانی است. این مشاهده در مسئله جنگ داخلی بسیار مهم است.

روشن است که چرا شرایط و همهٔ اوضاع و احوال مبارزهٔ پارلمانی

و انتخابات، نیروی طبقات ستمکش را نسبت به آن نیروئی که واقعاً می‌توانند در جنگ داخلی بکار افتند، تقلیل می‌دهد.

نیروی کادتها و کورنیلفی‌ها در نیروی ثروت است. اینکه سرمایهٔ انگلیس-فرانسه و امپریالیسم طرفدار کادتها و طرفدار کورنیلفی‌هاست، با اظهارات مبسوط سیاسی و با مندرجات روزنامه‌ها به ثبوت رسیده است. پرواضح است که تمام «جناح راستگرای» جلسهٔ مشاوره ۱۲ اوت مسکو (۱۳٤) بطور جنون‌آمیز طرفدار کورنیلف و کالدین بود. همه می‌دانند که مطبوعات بورژوازی فرانسه و انگلیس به کورنیلف «کمک می‌کردند». قرائنی هست که از جانب بانکها بوی کمک می‌شد.

تمام نیروی ثروت بطرفداری از کورنیلف برخاست، ولی چه ناکامی فلاکتبار و سریع! علاوه بر ثروتمندان، کورنیلفی‌ها فقط دو نیروی اجتماعی داشتند: «لشگر وحشی» و قزاقها. اولی، فقط نیروی جهالت و فریب و اغفال است. این نیرو هر قدر مطبوعات در دست بورژوازی باشد وحشتناکتر است. پرولتاریا پس از پیروزی در جنگ داخلی این سرچشمه «نیرو» را فوراً و با قطعیت تمام ویران خواهد ساخت.

اما دربارهٔ قزاقها باید گفت که ما در اینجا با قشری از اهالی مرکب از زمینداران ثروتمند و خرده‌پا و متوسط (زمینداری متوسط قریب ۵۰ دسیاتین* است) یکی از نقاط دورافتاده روسیه مواجه هستیم که بویژه بسیاری از خصوصیات قرون وسطائی را در زندگی اقتصادی و معیشتی نگهداشته است. در اینجا می‌توان اساس اجتماعی-اقتصادی واندیای (۱۳۵) روس را مشاهده کرد. اما حقایق مربوط به جنبش کورنیلف-کالدین چه نشان دادند؟ حتی کالدین — «پیشوای محبوب» و مورد پشتیبانی گوچکف‌ها، میلیوکف‌ها و ریابوشینسکی‌ها و شرکاء جنبش توده‌ای در هر حال بر پا نساخت!! کالدین بی‌اندازه «مستقیم‌تر»، از راه راست‌تر از بلشویکها بسوی جنگ داخلی رفت.

---

* دسیاتین برابر ۱,٤۵ هکتار است. م.

کالدین مستقیماً «برای بر پا ساختن جنبش در حوضه دن رفت» و بهر حال کالدین هیچگونه جنبش تودهای در خطهٔ «خود»، در خطهٔ قزاقها که از دمکراسی عمومی روس جدا شده بود، برپا نساخت! برعکس از جانب پرولتاریا انفجارهای خودانگیخته جنبش در مرکز نفوذ و نیروی دمکراسی ضدبلشویکی سراسری روسیه مشاهده می کنیم.

اطلاعات بیغرضانه دربارهٔ برخورد قشرهای مختلف و گروههای اقتصادی مختلف قزاقها نسبت بدمکراسی و نسبت بغائلهٔ کورنیلف در دست نیست. فقط به این نکته اشاره شده است که اکثریت قزاقهای تهیدست و متوسطالحال بیشتر بدمکراسی گرایش دارند و فقط افسرانی از قشر بالاها و مرفه قزاقها کاملاً کورنیلفی هستند.

هر چه باشد پس از تجربه و آزمون ۲۶ — ۳۱ اوت از لحاظ تاریخی ثابت شده است که جنبش تودهای قزاقها بنفع ضدانقلاب بورژوازی فوقالعاده ضعیف بود.

آخرین مسئلهای که میماند مسئله پیگیری جنبش است. در مورد جنبش بلشویکی، پرولتری-انقلابی ما فاکت به ثبوت رسیدهای در دست داریم که مبارزه با بلشویسم طی ششماه وجود نظام جمهوری در روسیه هم بعنوان مبارزهٔ مسلکی در شرایط تفوق عظیم ارگانهای مطبوعاتی و نیروهای تبلیغاتی طرفدار مخالفان بلشویسم (و در شرایط احتساب بسیار «خطرناک» غوغای تهمت و افتراء بعنوان مبارزه «مسلکی») و هم از راه اعمال تضییقات جریان داشت: صدها نفر بازداشت شدهاند، چاپخانهٔ مرکزی تارومار گشته، روزنامهٔ عمده و یکسلسله از روزنامهها توقیف شدهاند. نتیجه با ذکر حقایق به ثبوت رسیده است: تقویت بسیار زیاد بلشویسم در انتخابات اوت در پیتر، سپس قوت گرفتن جریانات انترناسیونالیستی و «چپ» هم در احزاب اسارها و هم منشویکها که به بلشویسم نزدیک میشوند. پس با این ترتیب پیگیری جنبش پرولتری-انقلابی در روسیهٔ جمهوری بسیار زیاد است. حقایق حاکی است که مساعی مشترک کادتها، اسارها و منشویکها نتوانست حتی قدری این جنبش را ضعیف و ناتوان سازد. برعکس، همانا ائتلاف کورنیلفیها با «دمکراسی» بلشویسم

را تقویت بخشید. بغیر از تأثیر مسلکی و تضییقات، وسیلهٔ دیگری برای مبارزه با جریان پرولتری-انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

دربارهٔ پیگیری جنبش کادتی-کورنیلفی فعلاً اطلاعاتی در دست نیست. کادت‌ها را اصلاً تعقیب نمی‌کردند. حتی گوچکف را آزاد کردند، حتی ماکلاکف و میلیوکف را بازداشت نکردند. حتی روزنامهٔ «رچ» را توقیف نکردند. بکادتها رحم می‌کنند. دولت کرنسکی از کادتهای کورنیلفی دلجوئی می‌کند. چطور است که اگر مسئله را چنین مطرح سازیم: فرض کنیم که ریابوشینسکی‌های انگلیسی و فرانسوی و روسی ملیونها و ملیونهای دیگر به کادتها و «یدینستوو» و «دن» و به نظایر آنها در مبارزهٔ جدید انتخاباتی در پیتر بدهند؟ آیا احتمال دارد که حالا پس از غائلهٔ کورنیلف بر تعداد آراء آنها افزوده شود؟ بقضاوت از روی جلسات و نظایر آنها پاسخ این سؤال منفی خواهد بود...

* * *

با جمع و بست نتایج مقایسهٔ اطلاعات از تاریخ انقلاب روس، ما به این نتیجه می‌رسیم که آغاز جنگ داخلی از جانب پرولتاریا نیرو و آگاهی و زمینه و رشد و پیگیری و پایداری جنبش را آشکار ساخته و آغاز جنگ داخلی از جانب بورژوازی هیچگونه نیرو و هیچگونه آگاهی توده‌ها، هیچگونه زمینه و هیچگونه شانس پیروزی را آشکار نکرده است.

اتحاد کادتها و اس‌ارها و منشویکها علیه بلشویکها یعنی برضد پرولتاریای انقلابی عملاً طی ماهها مورد آزمایش قرار گرفته است، و این اتحاد کورنیلفی‌ها که موقتاً پنهان داشته بودند با «دمکراسی» عملاً نه به تضعیف بلکه بتقویت بلشویکها، بشکست «ائتلاف»، بتقویت اپوزیسیون «چپ» حتی میان منشویکها منجر شد.

اتحاد بلشویکها با اس‌ارها و منشویکها علیه کادتها، علیه بورژوازی هنوز مورد آزمایش قرار نگرفته است. و یا بعبارت دقیقتر، چنین اتحادی فقط در یک جبهه آزمایش شده، تنها طی پنج روز،

روزهای ۲۶ — ۳۱ اوت هنگام غائلهٔ کورنیلف مورد آزمایش قرار گرفته است، و چنین اتحادی طی این مدت کاملترین پیروزی بر ضدانقلاب را با سهولتی که در هیچ انقلابی سابقه نداشت تأمین نمود و ضدانقلاب بورژوائی و ملاکی و سرمایه‌داری و اتحاد امپریالیستی و کادتی را چنان درهم شکست و سرکوب نمود که جنگ داخلی از این طرف بکلی از هم پاشید و در همان آغاز بهیچ مبدل گشت و تا آغاز «پیکار» از هم پاشید.

و در برابر این حقیقت تاریخی، همهٔ مطبوعات بورژوازی با همهٔ پامنبریخوان‌ها (پلخانف‌ها و پوترسوف‌ها و برشکو-برشکوفسکایا‌ها و غیره) با تمام نیرو فریاد برمی‌آورند که همانا اتحاد بلشویکها با منشویکها و اس‌ارها «خطر» وحشت‌های جنگ داخلی را «بوجود می‌آورد»!..

این سخن اگر اندوهبار نمی‌بود خنده داشت. از آنجهت اندوهبار است که چنین حماقت عیان و آشکار و فاحش، تمسخر حقایق، تمسخر تمام تاریخ انقلاب ما ممکن است بطور کلی شنوندگانی پیدا کند... این وضع ثابت می‌کند که دروغ بورژوا-مغرضانه در مقیاس عظیم شایع است (مادامیکه مطبوعات در انحصار بورژوازی است شیوع ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است)، دروغی که مسلم‌ترین و محسوس‌ترین و بی‌چون و چراترین درسهای انقلاب را در خود غرقه می‌سازد و با نهیب خود آنها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

اگر درس انقلاب هست که مسلماً بی‌چون‌وچرا، مسلماً با حقایق به ثبوت رسیده است، آن درس این است که فقط اتحاد بلشویکها با اس‌ارها و منشویکها، فقط انتقال فوری همهٔ قدرت بدست شوراها، جنگ داخلی در روسیه را غیرممکن خواهد ساخت. چونکه علیه چنین اتحادی، علیه شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان هیچگونه جنگ داخلی که بورژوازی آغاز نماید قابل تصور نیست، چنین «جنگی» حتی به پیکاری هم منجر نمی‌گشت، بورژوازی برای دومین بار، پس از غائلهٔ کورنیلف، حتی «لشگر وحشی» هم پیدا نخواهد کرد، حتی قطارهائی بتعداد سابق که حامل قزاقها برای حرکت دادن آنها علیه دولت شوروی باشند پیدا نخواهد کرد!

رشد و اعتلای مسالمت‌آمیز هر انقلابی یک چیز فوق‌العاده نادر و دشواری است، چونکه انقلاب بیشترین تشدید حادترین تضادهای طبقاتی است، ولی در کشور دهقانی، وقتی که اتحاد پرولتاریا و دهقانان می‌تواند بتوده‌ها که از ظالمانه‌ترین و تبهکارانه‌ترین جنگ رنج برده‌اند صلح را ارزانی بدارد و تمام زمین‌ها را بدهقانان واگذار نماید، در چنین کشوری، در چنین لحظهٔ تاریخی استثنائی رشد مسالمت‌آمیز انقلاب در شرایط انتقال همهٔ قدرت بدست شوراها ممکن و محتمل است. در داخل شوراها مبارزهٔ احزاب بر سر قدرت می‌تواند بطور مسالمت‌آمیز در شرایط دمکراتیسم کامل شوراها، در شرایط خودداری آنها از چنین «دزدیهای کوچک»، از چنین «سرقت» اصول دمکراتیک، نظیر واگذاری حق انتخاب یک نماینده بهر پانصد سرباز و حق انتخاب یک نماینده بهر هزار کارگر جریان پیدا کند. در جمهوری دمکراتیک چنین سرقت‌های کوچک محکوم بفنا و نابودی است.

برضد شوراها که تمام زمین‌ها را بدون پرداخت بهای بازخرید بدهقانان واگذار می‌کنند و صلح عادلانه را بهمهٔ ملتها پیشنهاد می‌کنند، برضد چنین شوراهائی هیچگونه اتحاد بورژوازی انگلیس-فرانسه و روس، کورنیلف‌ها، بیوکنن‌ها و ریابوشینسکی‌ها، سیلیوکف‌ها با پلخانف‌ها و پوترسوف‌ها ابداً ترسناک نبوده و بکلی عاجز و ناتوان است.

مقاومت بورژوازی در برابر واگذاری بلاعوض زمین بدهقانان، در برابر چنین تحولاتی در شئون دیگر زندگی، در برابر صلح عادلانه و قطع رابطه با امپریالیسم، چنین مقاومتی البته که ناگزیر است. اما برای آنکه مقاومت به جنگ داخلی برسد، برای اینکار لازم است که توده‌هائی باشند که قدرت جنگیدن و پیروز شدن بر شوراها را داشته باشند. اما بورژوازی فاقد چنین توده‌هائی است و از هیچ جائی نمی‌تواند آنها را بدست آورد. اگر شوراها هر چه زودتر و قطعی‌تر تمام قدرت را بدست گیرند بهمان سرعت «لشگرهای وحشی» و قزاقها منشعب می‌شوند، به اقلیت بسیار ناچیز کورنیلفی‌های

آگاه و به اکثریت عظیم طرفداران اتحاد دمکراتیک و سوسیالیستی کارگران و دهقانان منشعب می‌شوند (چونکه آنوقت صحبت بر سر همانا دربارهٔ سوسیالیسم خواهد بود).

مقاومت بورژوازی در شرایط انتقال قدرت بدست شوراها به آنجا منجر خواهد شد که دهها و صدها کارگر و دهقان که منافع و علایق‌شان مبارزه با فریب و اغفال مردم توسط سرمایه‌داران را ایجاب خواهد کرد هر سرمایه‌دار را تحت «تعقیب» و نظارت و کنترل قرار خواهند داد و بحسابش رسیدگی خواهند نمود. اشکال و شیوه‌های این حسابرسی و کنترل همانا توسط سرمایه‌داری، همانا با آفریده‌های سرمایه‌داری نظیر بانکها و کارخانه‌های بزرگ و سندیکاتها و راههای آهن و پست و شرکت‌های تعاونی مصرف و اتحادیه‌ها تنظیم گشته و آسان شده است. برای شوراها کاملاً کافی خواهد بود سرمایه‌دارانی را که از مبسوط‌ترین حسابرسی عدول می‌کنند یا مردم را گول می‌زنند با مصادرهٔ تمام دارائی‌شان و با بازداشت کوتاه‌مدتشان مجازات کنند تا بدون خونریزی هر گونه مقاومت بورژوازی را درهم شکنند. زیرا همانا توسط بانکها که ملی شده‌اند، همانا توسط اتحادیه‌های کارمندان، توسط پست، توسط شرکت‌های تعاونی مصرف، توسط اتحادیه‌ها کنترل و حسابرسی جنبهٔ جامع و اونیورسال و جنبهٔ بسیار پرتوان و همه‌جائی و غیرقابل دفع بخود خواهد گرفت.

و شوراهای روسی، اتحاد کارگران روس و تهیدست‌ترین دهقانان در گام‌های خود بسوی سوسیالیسم تنها نیستند. اگر ما تنها بودیم این وظیفه را تا آخر و بطور مسالمت‌آمیز نمی‌توانستیم انجام دهیم، چونکه این وظیفه در واقع جنبهٔ بین‌المللی دارد. اما ما ذخیرهٔ بسیار عظیم، ارتش‌های کارگران پیشروتر از دیگر کشورها داریم که در آنها قطع رابطهٔ روسیه با امپریالیسم و با جنگ امپریالیستی مسلماً بر نضج و قوام انقلاب کارگری و سوسیالیستی سرعت خواهد بخشید.

می‌گویند که در جنگ داخلی «سیل‌های خون» جاری خواهد شد. قطعنامهٔ کادتهای کورنیلفی که در بالا به آن اشاره شد، حاکی از آن است. همهٔ بورژواها و همهٔ اپورتونیستها بهزاران شکل این جمله را تکرار می‌کنند. پس از غائلهٔ کورنیلف همهٔ کارگران آگاه بر این جمله می‌خندند و خواهند خندید و نمی‌توانند نخندند.

اما مسئلهٔ «سیلهای خون» را در دوران جنگ که ما از سر می‌گذرانیم می‌توان و باید بر زمینهٔ احتساب تقریبی نیروها و با توجه به پیامدها و نتایج مطرح ساخت و آنرا جدی گرفت نه بعنوان جملهٔ پوچ رایج، نه بعنوان فقط سالوسی کادتها که هر چه توانستند کردند تا اینکه کورنیلف توانست بمنظور احیای دیکتاتوری بورژوازی و حکومت ملاکان و بمنظور احیای رژیم سلطنتی «سیلهای خون» در روسیه جاری سازد.

بما می‌گویند: «سیلهای خون». این طرف مسئله را هم بررسی کنیم.

فرض کنیم تزلزلات منشویکها و اس‌ارها ادامه دارد و آنها زمام حکومت را بدست شوراها نمی‌دهند، کرنسکی را سرنگون نمی‌سازند و آشتی و مصالحهٔ سابق و پوسیده با بورژوازی را کمی بشکل دیگر (بجای کادتها مثلاً با کورنیلفی‌های «غیر حزبی») تجدید می‌کنند، دستگاه قدرت دولتی را با دستگاه شوروی عوض نمی‌کنند، صلح پیشنهاد نمی‌کنند، با امپریالیسم قطع رابطه نمی‌کنند، زمین‌های ملاکین را مصادره نمی‌کنند. فرض کنیم نتیجهٔ تزلزلات کنونی اس‌ارها و منشویکها، نتیجه و فرجام «۱۲ سپتامبر» چنین باشد.

تجربه و آزمون انقلاب خود ما با وضوح تمام حاکی است که پیامد این، تضعیف بیشتر اس‌ارها و منشویکها و قطع بیشتر رابطه آنها با توده‌ها، تشدید غیر قابل تصور خشم و نفرت توده‌ها، افزایش فراوان سمپاتی نسبت به پرولتاریای انقلابی، نسبت به بلشویکها می‌شد.

آنوقت پرولتاریای پایتخت بیش از حالا بکمون، بقیام کارگری، به بدست گرفتن زمام قدرت و بجنگ داخلی در شکل عالی‌تر و

قاطعتر آن نزدیکتر خواهد بود: پس از تجربهٔ روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل و ۳ — ٤ ژوئیه چنین نتیجه‌ای را باید ضرورت تاریخی شمرد.

کادتها فریاد «سیلهای خون» راه انداخته‌اند. اما چنین سیلهای خون پیروزی پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان را به ارمغان می‌آورد، و این پیروزی با احتمال نودونهٔ درصد صلح را بجای جنگ امپریالیستی ارزانی می‌داشت یعنی جان صدها هزار نفر را که اکنون بخاطر تقسیم سودها و تصرف (الحاق) توسط سرمایه‌داران خون می‌ریزند از مرگ نجات می‌داد. هرآینه اگر حوادث ۲۰ — ۲۱ آوریل به انتقال زمام قدرت بدست شوراها تمام می‌شد، و در داخل آنها به پیروزی بلشویکها به اتفاق تهیدست‌ترین دهقانان منجر می‌گردید آنوقت حتی اگر این امر به بهای «سیل‌های خون» تمام می‌شد جان نیم ملیون سرباز روسی را که لابد در جنگهای ۱۸ ژوئن بهلاکت رسیده‌اند نجات می‌داد.

هر کارگر و سرباز آگاه روس اگر چنانچه مسئلهٔ جنگ داخلی را که در همه جا مطرح می‌شود بسنجد و در نظر گیرد چنین ارزیابی می‌کند و ارزیابی خواهد کرد، و البته فریادهائی دربارهٔ «سیلهای خون» که افرادی، احزابی و گروههائی آنرا شایع می‌سازند که مایلند جان ملیونها تن دیگر از سربازان روس را بر سر تصرف قسطنطنیه و لووف و ورشو، بر سر «پیروزی بر آلمان» فدا کنند چنین کارگر و سربازی را که دشواری‌هائی را از سر گذرانده و تعمق کرده است، بهراس نمی‌اندازند.

هیچگونه «سیلهای خون» در جنگ داخلی قابل مقایسه حتی بطور تقریبی با آن دریاهای خونی نیست که امپریالیستهای روس پس از ۱۹ ژوئن (علیرغم شانس فوق‌العادهٔ زیاد به امکان اجتناب از آن بوسیلهٔ واگذاری زمام قدرت بشوراها) راه انداختند.

آقایان میلیوکف‌ها، پوترسوف‌ها، پلخانف‌ها! در دوران جنگ برضد «سیلهای خون» در جنگ داخلی بااحتیاط‌تر استدلال کنید، چونکه سربازان دریاهای خون را می‌شناسند و دیده‌اند.

وضع بین‌المللی انقلاب روس اکنون در سال ۱۹۱۷، در سال

چهارم جنگ بسیار تبهکارانه که بطور بیسابقه سنگین است و ملتها را سخت بزحمت انداخته است، چنان است که پیشنهاد صلح عادلانه از طرف پرولتاریای روس که در جنگ داخلی پیروز گشته است، بمعنای نودونه درصد شانس امکان حصول مصالحه و صلح بدون راه انداختن باز هم دریاهای خون است.

چونکه اتحاد امپریالیسمهای متخاصم انگلیس-فرانسه و آلمان برضد جمهوری پرولتری-سوسیالیستی روسیه عملاً غیرممکن است، و اتحاد امپریالیسمهای انگلیس و ژاپن و آمریکا علیه ما بی‌نهایت دشوار است و ما اصلاً دیگر نظر بوضع جغرافیائی روسیه، ترسی از آن نداریم. و ضمناً ناگفته نماند وجود توده‌های انقلابی و سوسیالیستی پرولتری در داخل همهٔ کشورهای اروپائی واقعیتی است، در نضج و قوام و اجتناب‌ناپذیری انقلاب سوسیالیستی جهانی جای شک و تردید نیست و می‌توان البته نه با اعزام هیئت‌های نمایندگی و نه با بازی کنفرانس استکهلم با پلخانف‌ها یا تسرتلی‌های خارجی بلکه فقط با پیشرفت انقلاب روس بطور جدی به انقلاب سوسیالیستی جهانی کمک کرد.

بورژواها دربارهٔ شکست حتمی کمون در روسیه یعنی دربارهٔ شکست پرولتاریا در صورتیکه زمام قدرت را بدست گیرد، داد و فریاد راه انداخته‌اند.

این داد و فریاد دروغین و مغرضانه-طبقاتی است.

پرولتاریای روس با در دست گرفتن زمام قدرت تمام شانس‌ها را برای نگهداشتن آن و برای رساندن روسیه به انقلاب ظفرنمون در غرب دارد.

زیرا اولاً از دوران کمون به این طرف خیلی چیزها یاد گرفته‌ایم و اشتباهات فاحش آنرا تکرار نخواهیم کرد، بانکها را در دست بورژوازی باقی نخواهیم گذاشت و بدفاع در مقابل ورسائیهای ما (کورنیلفی‌ها ایضاً) اکتفاء نخواهیم کرد و بتعرض علیه آنها خواهیم پرداخت و لگدمال‌شان خواهیم کرد.

ثانیاً پرولتاریای پیروزمند صلح را بروسیه ارمغان خواهد آورد.

و هیچ نیروئی دولت صلح را، دولت صلح شرافتمندانه و صادقانه و عادلانه را پس از دهشتهای مسلخ بیش از سه ساله ملتها، سرنگون نخواهد کرد.

ثالثاً پرولتاریای پیروزمند فوراً بدون پرداخت بهای بازخرید، زمین بدهقانان خواهد داد. و اکثریت عظیم دهقانان که از «بازی با ملاکین» که دولت ما، بویژه دولت «ائتلافی»، بویژه دولت کرنسکی می‌کند رنج برده بخشم آمده است، از پرولتاریای پیروزمند کاملاً، همه‌جانبه و بیدریغ پشتیبانی خواهد کرد.

شما آقایان منشویکها و اس‌ارها همه‌اش از «کوشش‌های قهرمانانهٔ» مردم حرف می‌زنید و من اخیراً بار دیگر و بار دیگر این جمله را در سرمقالهٔ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» شما دیدم. این برای شما فقط جمله‌ای است. ولی کارگران و دهقانان که آنرا می‌خوانند درباره آن فکر می‌کنند و هر تفکری بر پایهٔ تجربهٔ غائله کورنیلف، «تجربهٔ» وزارت پشخونف، «تجارب» وزارت چرنوف و قس‌علیهذا، هر تفکری مسلماً به این نتیجه می‌رسد: اما آخر این «کوشش قهرمانانه» جز اعتماد تهیدست‌ترین دهقانان بکارگران شهری — بصادق‌ترین متحدین و پیشوایان خود چیز دیگری نیست. کوشش قهرمانانه جز پیروزی پرولتاریای روس در جنگ داخلی بر بورژوازی چیز دیگر نیست، چونکه چنین پیروزی از تزلزلات پر-رنج‌وشکنج خلاص می‌کند، راه چاره را نشان می‌دهد، زمین و صلح ارزانی می‌دارد.

اگر بتوان اتحاد کارگران شهری را با تهیدست‌ترین دهقانان از راه انتقال بیدرنگ زمام حکومت بدست شوراها عملی ساخت، چه بهتر. بلشویکها عموماً مراقب آنند که این راه مسالمت‌آمیز رشد و اعتلای انقلاب تأمین باشد. بدون این کار مجلس مؤسسان هم به تنهائی نجات نمی‌دهد، چونکه در آن هم اس‌ارها می‌توانند «بازی» را برای سازش با کادتها، با برشکو-برشکوفسکایا و با کرنسکی (چه چیزشان بهتر از کادتهاست؟) و غیره و امثالهم ادامه دهند.

اگر حتی تجربهٔ غائله کورنیلف «بدمکراسی» نیاموخت و این

یکی بسیاست هلاکتبار تزلزل و سازش ادامه خواهد داد، آنوقت ما می‌گوئیم: هیچ چیزی مانند این تزلزلات انقلاب را ویران نمی‌سازد. آقایان، از جنگ داخلی نترسانید: اگر شما نمی‌خواهید حالا با غائلهٔ کورنیلف و با «ائتلاف» بکلی تصفیه حساب کنید، این جنگ ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است — و آنوقت این جنگ پیروزی بر استثمارگران را به ارمغان خواهد آورد، زمین را برای دهقانان و صلح را برای مردم ارزانی خواهد داشت و راه راستین را بسوی انقلاب ظفرنمون جهانی سوسیالیستی پرولتاریا باز خواهد کرد.

در نیمهٔ اول سپتامبر سال ۱۹۱۷
نوشته شده است

در تاریخ ۲۹ (۱٦) سپتامبر سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۲ روزنامه «رابوچی پوت» چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٤، ص ۲۱٤ — ۲۲۸ ترجمه و چاپ شده است

توضیحات

۱ — «نامه‌هائی از دور» (پنج نامه) توسط و. ای. لنین در سوئیس نوشته شده است: نامه اول تا نامهٔ چهارم از ۷ تا ۱۲ (از بیستم تا بیست و پنجم) ماه مارس نوشته شده و نامه پنجم ناتمام مانده و لنین آنرا در آستانهٔ عزیمت از سوئیس بروسیه در تاریخ ۲۶ مارس (هشتم آوریل) سال ۱۹۱۷ شروع کرده بود.

تنها نامهٔ اول در ماه مارس سال ۱۹۱۷ آنهم با اختصار زیاد در روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است. نامه‌های دیگر فقط پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر چاپ شدند. ایده‌های نامه ناتمام پنجم سپس در آثاری زیر عنوان «نامه‌هائی درباره تاکتیک» و «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما» تکمیل شده است. ص — ۱

۲ — منظور لنین شورای نمایندگان کارگران پتروگراد است که در نخستین روزهای انقلاب فوریه بوجود آمد. انتخابات شورا خودبخود، ابتداء بنگاهها و کارخانه‌هائی و سپس در عرض چند روز تمام بنگاهها را در بر گرفت. روز ۲۷ فوریه (۱۲ ماه مارس) قبل از آنکه شورا نخستین اجلاس خود را تشکیل دهد، منشویکهای انحلال‌طلب: ک. آ. گوزدف و ب. او. بوگدانف و اعضای دومای دولتی: ن. س. چخییدزه و م. ای. اسکوبلف و دیگران که میخواستند رهبری شورا را در دست گیرند، خود را کمیته موقت اجرائیهٔ شورا اعلام کردند. عصر همانروز در نخستین اجلاس شورا هیئت رئیسه‌ای (مرکب از ن. س. چخییدزه، آ. ف. کرنسکی و م. ای. اسکوبلف) تشکیل شد. علاوه بر اعضای هیئت رئیسه، آ. گ. شلاپنیکف، ن. ن. سوخانف و یو.

م. استکلوف عضو کمیتهٔ اجرائیه شدند و جاهائی هم به نمایندگان کمیته‌های مرکزی و پتروگراد احزاب سوسیالیستی داده شد. حزب اس‌ارها که ابتداء با سازمان یافتن شورا مخالفت کرد سپس نمایندگان خود را به آن شورا فرستاد.

شورا خود را ارگان نمایندگان کارگران و سربازان اعلام نمود و عملاً تا نخستین کنگره شوراها (ژوئن سال ۱۹۱۷) مرکز عمومی روسیه بود. یکم (چهاردهم) ماه مارس کمیتهٔ اجرائیه با نمایندگان سربازان تکمیل گردید.

با وجود اینکه رهبری شورا بدست سازشکاران افتاد، شورا تحت فشار کارگران و سربازان انقلابی بیک سلسله اقدامات انقلابی پرداخت: نمایندگان حکومت سابق را بازداشت نمود و زندانیان سیاسی را از زندان آزاد کرد. شورا روز اول (۱٤) مارس «فرمان شماره یک دربارهٔ پادگان منطقهٔ نظامی پتروگراد» را صادر کرد که در امر انقلابی شدن ارتش نقش عظیم ایفاء نمود. بموجب این فرمان واحدهای نظامی در تظاهرات سیاسی تابع شورا بودند و اسلحه در اختیار و تحت کنترل کمیته‌های گروهانها و گردانها واگذار می‌شد، فرامین کمیتهٔ موقت دومای دولتی می‌بایستی فقط در صورت عدم مباینتشان با فرامین شورا اجرا می‌شد و قس علیهذا.

اما در لحظهٔ حساس و قاطع، شب دوم (۱۵) مارس، سازشکارانی از کمیتهٔ اجرائیهٔ شورا دواطلبانه زمام قدرت را بدست بورژوازی دادند و هیئت دولت موقت مرکب از نمایندگان بورژوازی و ملاکین را تأیید نمودند. در خارجه از این اقدام تسلیم‌طلبانه در برابر بورژوازی خبر نداشتند چونکه روزنامه‌های چپتر از مطبوعات کادتی به خارجه راه داده نمی‌شدند. و. ای. لنین پس از آنکه بروسیه آمد از این خبر اطلاع حاصل کرد. ص — ۸

۳ — اکتبریستها یا «اتحاد ۱۷ اکتبر» — حزب سلطنت‌طلب سرمایه‌داران بزرگ که در ماه نوامبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت. وجه تسمیه حزب می‌بایستی مظهر همبستگی آن با مانیفست ۱۷ اکتبر سال

۱۹۰۵ تزار باشد که وعده داده بود آزادیهائی بر طبق قانون اساسی در روسیه معمول دارد. تمام فعالیت اکتبریستها نسبت بمردم خصمانه بود و هدفش دفاع از منافع سرمایه‌داران بزرگ و ملاکین بود که بشیوهٔ سرمایه‌داری فعال مایشائی می‌نمودند. اکتبریستها از سیاست ارتجاعی داخلی و خارجی تزاریسم پشتیبانی می‌کردند.

پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه اکتبریستها حزب زمامدار شدند و مجدانه با انقلاب سوسیالیستی در روسیه که نضج و قوام می‌یافت مبارزه می‌نمودند.

اکتبریستها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بر ضد حکومت شوروی مبارزه می‌کردند.

کادتها — اعضای حزب دمکرات مشروطه‌خواه بودند که حزب عمده لیبرال سلطنت‌طلب بورژوازی در روسیه بود. حزب کادتها در اکتبر سال ۱۹۰۵ تشکیل شد و نمایندگان بورژوازی و شخصیت‌های زمستواها از میان ملاکین و روشنفکران بورژوازی در آن عضویت داشتند. بعداً حزب کادتها به حزب بورژوازی امپریالیستی مبدل شد.

کادتها در سالهای جنگ اول جهانی از سیاست استیلاگرانه خارجی دولت تزاری مجدانه پشتیبانی می‌کردند و در دوران انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه می‌کوشیدند رژیم سلطنتی را از نابودی نجات دهند. کادتها که در دولت موقت بورژوازی مقام رهبری را داشتند، سیاست ضدملی و ضدانقلابی تعقیب می‌کردند. کادتها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی بودند و در تمام اقدامات مسلحانه و ضدانقلابی و حملات مداخله‌گران مسلح شرکت می‌جستند. ص — ۸

۴ — مانیفست بال — مانیفست دربارهٔ جنگ که کنگره فوق‌العاده بین‌المللی سوسیالیستی در بال تصویب شد. این کنگره روزهای ۲۴ — ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود. مانیفست ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که نزدیک می‌شد برحذر میداشت و هدفهای غارتگرانه

این جنگ را برملاء می‌ساخت و از همهٔ کارگران جهان دعوت می‌کرد که با قرار دادن «قدرت همبستگی بین‌المللی پرولتاریا در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری» با قاطعیت در راه صلح مبارزه کنند. در مانیفست بال ماده‌ای از قطعنامه کنگرهٔ اشتوتگارت سال ۱۹۰۷ تنظیمی لنین دربارهٔ اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند قید گردید. ص — ۹

۵ — رازنوچین‌ها («افراد مختلف‌المنصب و مختلف‌العنوان») — افراد بامعلومات غیراشرافی که از میان اقشار مختلف جامعه: تجار و روحانیون و خرده‌بورژوازی و دهقانان برخاسته بودند. ص — ۹

۶ — منشویک‌ها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در سال ۱۹۰۳ در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، بهنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب سوسیال‌دمکراتهای انقلابی برهبری لنین که اکثریت (بلشینستوو) آراء بدست آوردند بلشویک‌ها نامیده شدند و اپورتونیستها در اقلیت (منشینستوو) ماندند و بنام منشویک‌ها معروف شدند.

منشویک‌ها در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ با هژمونی پرولتاریا در انقلاب، با اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان مخالف بودند و توافق با بورژوازی لیبرال را طلب می‌کردند که بعقیدهٔ آنها رهبری انقلاب می‌بایست به آن واگذار گردد. در سالهای ارتجاع که بدنبال شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ فرا رسید اکثر منشویک‌ها انحلال‌طلب شدند و طلب می‌کردند حزب انقلابی غیرعلنی طبقه کارگر منحل شود. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷ منشویک‌ها در دولت موقت بورژوازی شرکت می‌کردند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌نمودند و برعلیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد مبارزه می‌کردند.

منشویک‌ها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به حزب علناً ضدانقلابی مبدل شدند و سازنده و شرکت‌کنندهٔ توطئه‌ها و قیامهائی در جهت سرنگون ساختن حکومت شوروی بودند.

«اوکیست‌ها» — منشویکهائی که با مرکز رهبری خود — با کمیته تشکیلات متحد شده بودند که در سال ۱۹۱۲ در کنفرانس اوت انحلال‌طلبان تشکیل شده بود. کمیته تشکیلات در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. کمیته تشکیلات تا انتخاب کمیته مرکزی حزب منشویکی در اوت سال ۱۹۱۷ فعالیت می کرد. ص — ۱۰

۷ — گوزدف-پوترسوف — جناح راستگرا و انحلاطلب منشویسم بود که در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. گوزدف و پوترسوف لیدرهای این جناح بودند. ص — ۱۰

۸ — منظور دولت موقت بورژوازی است که در تاریخ دوم (۱۵) ماه مارس ۱۹۱۷ بنابموافقت کمیته‌ٔ موقت دومای دولتی با لیدرهای اس‌اری و منشویکی کمیته اجرائیه‌ٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد تشکیل شد. شاهزاده گ. یه. لووف (رئیس شورای وزیران و وزیر کشور)، پ. ن. میلیوکف — لیدر حزب کادتها (وزیر امور خارجه)، آ. ای. گوچکف — لیدر اکتبریستها (وزیر جنگ و موقتاً وزیر نیروی دریائی) و سایر نمایندگان بورژوازی بزرگ و ملاکین و همچنین ترودویک آ. ف. کرنسکی (وزیر دادگستری) در هیئت دولت عضویت پیدا کردند. ص — ۱۲

۹ — «تجددطلبان مسالمت‌جو» — حزب «تجدد مسالمت‌آمیز» — سازمان مشروطه‌خواه بورژوازی بزرگ و ملاکین که در سال ۱۹۰۶ پس از انحلال دومای اول دولتی تشکیل شد. این حزب از لحاظ برنامه‌ای که داشت با اکتبریستها پیوند نزدیک داشت و فعالیت حزب متوجه دفاع از منافع و علایق بورژوازی تجاری و صنعتی و ملاکینی بود که اقتصادیات خود را بشیوه سرمایه‌داری اداره می‌کردند. حزب «تجدید مسالمت‌آمیز» در سومین دومای دولتی با به اصطلاح حزب «اصلاحات دمکراتیک» در فراکسیون «پروگرسیست‌ها» متحد شد. ص — ۱۲

۱۰ — ترودویک‌ها (گروه کار) — گروه دمکراتهای خرده‌بورژوازی در دوماهای دولتی که از دهقانان و روشنفکران نارودنیک‌منش تشکیل

شده بود. فراکسیون ترودویکها در آوریل سال ۱۹۰۶ توسط نمایندگان دهقانی دومای اول دولتی تشکیل شد. در مجلس دوما ترودویک‌ها میان کادت‌ها و سوسیال‌دمکراتهای انقلابی نوسان می‌کردند. ترودویک‌ها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه مجدانه از دولت موقت پشتیبانی می‌نمودند. ترودویک‌ها از انقلاب سوسیالیستی اکتبر خصمانه استقبال کردند. ص — ۱۲

۱۱ — دومای دولتی — سازمان انتخابی که دولت تزاری ناچاراً در نتیجهٔ انقلاب سال ۱۹۰۵ تشکیل داد. دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود ولی عملاً هیچ قدرت واقعی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم و نابرابر و غیر همگانی بود. حقوق انتخاباتی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیرروس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش اعظم کارگران و دهقانان اصلاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند.

نخستین دومای دولتی (آوریل — ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه — ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. در سومین (۱۹۰۷ — ۱۹۱۲) و در چهارمین (۱۹۱۲ — ۱۹۱۷) دومای دولتی حقوق کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری بیش از پیش محدودتر شد و سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ تأمین گردید. ص — ۱۳

۱۲ — کمیته‌های نظامی صنعتی در ماه مه سال ۱۹۱۵ توسط سرمایه‌داران روس برای کمک به تزاریسم در جنگ تشکیل شدند. آ. ای. گوچکف کارخانه‌دار بزرگ و لیدر حزب اکتبریست‌ها ریاست کمیته مرکزی نظامی صنعتی را بعهده داشت. بورژوازی بمنظور ترویج ایده پشتیبانی از جنگ امپریالیستی در میان طبقهٔ کارگر به اصطلاح «گروههای کارگری» جنب کمیته‌های نظامی صنعتی تشکیل داد که منشویک‌ها در آنها شرکت میکردند. بلشویک‌ها کمیته‌های نظامی صنعتی را تحریم نمودند و این تحریم را با پشتیبانی اکثریت کارگران عملی ساختند. ص — ۱۳

۱۳ — مقاله «دربارهٔ وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» در شماره ۲۶ روزنامه «پراودا» بتاریخ هفتم آوریل به امضای ن. لنین درج شده و شامل تزهای معروف «تزهای آوریل» و. ای. لنین است که از قرار معلوم در قطار راه آهن در آستانه ورود به پتروگراد نوشته بود.

لنین این تزها را در دو جلسه منعقده چهارم (۱۷) آوریل: در جلسهٔ بلشویک‌ها و در جلسه مشترک بلشویک‌ها و منشویک‌ها — برای نمایندگان اجلاس نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان در محل کاخ تاوریچسکی قرائت نمود. ص — ۱۹

۱٤ — «سوسیالیست های توده‌ای» (ان اس‌ها) — اعضای حزب کار سوسیالیست‌های توده‌ای که در سال ۱۹۰۶ از جناح راستگرای حزب سوسیالیستهای انقلابی (اس‌ارها) جدا شده و طرفدار اتحاد با کادت‌ها بودند.

حزب «سوسیالیستهای توده‌ای» پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ با ترودویک‌ها متحد شد و با شرکت دادن نمایندگان خود در هیئت دولت موقت بورژوازی مجدانه از فعالیت آن پشتیبانی میکرد. ان‌اس‌ها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در توطئه‌های ضدانقلابی و در اقدامات مسلحانه علیه حکومت شوروی شرکت داشتند. ص — ۲۱

۱۵ — سوسیالیست‌رولوسیونرها (اس‌ارها) — حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بود که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شد. در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی اکثر اس‌ارها موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ اس ارها به اتفاق منشویک‌ها حامی عمدهٔ دولت موقت ضدانقلابی بودند و لیدرهای حزب در هیئت این دولت بودند. حزب اس‌ارها از پشتیبانی خواست دهقانان که محو زمینداری اربابی را می‌خواستند امتناع کرد؛ وزیران اس‌اری دولت موقت گروههای مجازات برای سرکوب دهقانانی که زمین‌های اربابی را تصرف کرده بودند اعزام می‌داشتند. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اس‌ارها به اتفاق بورژوازی و ملاکین و مداخله‌گران مسلح بیگانه مجدانه برضد حکومت شوروی مبارزه می‌کردند. ص — ۲۱

۱۶ — کمون سال ۱۸۷۱ پاریس نخستین تجربه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ است. دولت انقلابی طبقهٔ کارگر در نتیجهٔ انقلاب پرولتری در پاریس تشکیل شد و ۷۲ روز — از ۱۸ ماه مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ برقرار بود. ص — ۲۲

۱۷ — «یدینستوو» — روزنامه و ارگان گروه راستگرای افراطی منشویکهای دفاع‌طلب بریاست گ. و. پلخانف بود که از ماه مه سال ۱۹۱٤ تا ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد.

«یدینستوو» ضمن پشتیبانی از دولت موقت و طرفداری از ائتلاف با بورژوازی برضد بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد و غالباً بشیوه‌های مطبوعات مبتذل متوسل می‌شد. ص — ۲۳

۱۸ — «روسکایا ولیا» — روزنامهٔ یومیهٔ بورژوائی که آ. د. پروتوپوپف وزیر کشور آنرا تأسیس کرد با خرج بانکهای بزرگ اداره می‌شد و از دسامبر سال ۱۹۱٦ تا اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌گردید. ص — ۲۳

۱۹ — رجوع شود به اثر ک. مارکس و ف. انگلس — «پیشگفتار برای چاپ آلمانی «مانیفست حزب کمونیست» سال ۱۸۷۲»؛ به آثار ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل رفاقت بین‌المللی کارگران»، «انتقاد برنامه گتا»؛ به اثر ف. انگلس. نامه مورخه ۱۸ — ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵ به آ. ببل؛ به نامه‌های مورخه ۱۲ و ۱۷ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان ص — ۲۵

۲۰ — بلانکیسم — جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه برهبری لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) که انقلابی مبرز و نمایندهٔ معروف کمونیسم تخیلی در فرانسه بود.

بلانکیست‌ها مبارزهٔ طبقاتی را نفی می‌کردند و انتظار داشتند که

«بشریت نه از راه مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بلکه از راه توطئه اقلیت کوچک روشنفکران از شر بردگی مزدوری نجات یابد» (و. ای. لنین. مجموعه آثار، چاپ ۵، جلد ۱۳، ص ۷۶). بلانکیست‌ها ضمن تعویض فعالیت حزب انقلابی با اقدامات مشتی توطئه‌گر پنهانکار وضع مشخص لازم برای پیروزی قیام را در نظر نمی‌گرفتند و نسبت به ارتباط با توده‌ها بی‌اعتناء بودند. ص — ۲۹

۲۱ — در دومای چهارم دولتی آ. ف. کرنسکی مدتی بگروه ترودویک‌ها پیوست و ریاست آن گروه را بعهده داشت. ص — ۳۱

۲۲ — کنفرانس کارمندان و کارگران راه آهن سراسر روسیه از ششم تا بیستم آوریل (۱۹ آوریل — ۳ ماه مه) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد جریان داشت. این کنفرانس که توسط احزاب سازشکار رهبری می‌شد موضع دفاع‌طلبی در پیش گرفت و پشتیبانی کامل خود را از دولت موقت اعلام نمود. در جلسه هشتم (۲۱) آوریل ای. آ. تئودورویچ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه سخنرانی کرد و بگواهی روزنامه منشویکی «یدینستوو» «در روحیهٔ عمومی تحولی ایجاد نمود». کنفرانس کمیتهٔ اجرائیه را برگزید و دستورالعمل — هم در مسائل سیاسی و هم در مسائل عملی در جهت بهبود شرایط حمل و نقل با راه آهن تصویب کرد. ص — ۳۷

۲۳ — کلماتی از طنز ای. آ. کریلف بنام «گربه و آشپز». ص — ۳۸

۲۴ — ف. انگلس. نامه مورخه ۱۸ — ۲۸ مارس ۱۸۷۵ به آ. ببل. ص — ۴۲

۲۵ — ک. مارکس. «جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل سازمان رفاقت بین‌المللی کارگران». ص — ٤٤

۲٦ — منظور سوسیالیست‌رولوسیونرها، ان‌اس‌ها و ترودویک‌هاست. ص — ٤٧

۲۷ — مانیلویسم — از نام خانوادگی مانیلوف مشتق شده که پرسوناژی در اثر ن. و. گوگول — نویسنده روس بنام «ارواح مرده» است. مانیلویسم مترادف ساده‌دلی و احساساتی بودن و خیالبافی است. ص — ۵۱

۲۸ — فابیان‌ها — اعضای جمعیت فابیان، سازمان رفرمیستی انگلیسی که در سال ۱۸۸٤ تأسیس یافته بود. اعضای این جمعیت اکثراً از نمایندگان روشنفکران بورژواسلک — از دانشمندان و نویسندگان و شخصیت‌های سیاسی بودند؛ آنها ضرورت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و مدعی بودند که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم فقط از راه رفرم‌های کوچک و تحولات تدریجی جامعه میسر و امکان‌پذیر است. و. ای. لنین فابیانیسم را بعنوان «اپورتونیسم افراطی» توصیف کرده است. (مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۱٦، ص ۳۳۸). جمعیت فابیان در سال ۱۹۰۰ به حزب لیبوریست پیوست.
فابیان‌ها در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) خط‌مشی سوسیال‌شوینیستی داشتند. ص — ۵۱

۲۹ — حزب کارگر (Labour Party) انگلیس در سال ۱۹۰۰ بعنوان اتحاد سازمانهای کارگری، سازمانها و گروه‌های سوسیالیستی بمنظور فرستادن نمایندگان کارگران بپارلمان («کمیتهٔ نمایندگی کارگری») تأسیس یافت. این کمیته در سال ۱۹۰٦ تغییر نام داد و حزب کارگر (لیبوریست) نامیده شد. اعضای تردیونیونها بشرطی که حق عضویت حزبی را بپردازند بطور اتوماتیک عضو حزب شمرده می‌شوند.
حزب لیبوریست که ابتداء از لحاظ ترکیب بعنوان حزب کارگر تشکیل شد (بعداً تعداد زیادی عناصر خرده‌بورژوازی در آن وارد شدند) از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک سازمان اپورتونیستی است. از لحظهٔ تأسیس حزب، رهبران آن سیاست همکاری طبقاتی با بورژوازی را تعقیب می‌کنند.

در دوران جنگ اول جهانی لیدرهای حزب لیبوریست خطمشی سوسیال‌شوینیستی داشتند.

لیبوریست‌ها بارها هیئت دولت را تشکیل داده‌اند که سیاست امپریالیسم انگلستان را اجرا می‌کردند. ص — ۵۱

۳۰ — همبستگی کارگری یا کار («Arbeitsgemeinschaft») — سازمان سنتریست‌های آلمانی (کائوتسکیستها) که در بهار سال ۱۹۱۶ بوجود آمد. سنتریست‌ها شعارهای پاسیفیستی می‌دادند ولی عملاً با سوسیال‌شوینیست‌ها متحد بودند و ضربات اصلی خود را متوجه گروه «انترناسیونال» می‌کردند که برضد جنگ امپریالیستی و دولت امپریالیستی آلمان مبارزه می‌نمود. در ماه آوریل سال ۱۹۱۷ «همبستگی کار» و گروه‌های دیگر سنتریستی «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات» را تشکیل دادند. ص — ۵۳

۳۱ — مینوریترها یا لونگیست‌ها — اقلیت سنتریست در حزب سوسیالیست فرانسه که در سال ۱۹۱۵ برهبری ژان لونگه تشکیل گردید و در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی خطمشی سوسیال‌پاسیفیستی داشت. لونگیست‌ها در کنگرهٔ حزب سوسیالیست فرانسه در توره (دسامبر سال ۱۹۲۰) که در آن جناح چپ حزب پیروز گردید به اتفاق رفرمیست‌های علنی از حزب جدا شدند و به اصطلاح به انترناسیونال ۲½ پیوستند و پس از متلاشی شدن آن به انترناسیونال دوم باز گشتند. ص — ۵۳

۳۲ — حزب مستقل کارگر انگلیس (Independent Labour Party) — سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ در شرایط تشدید مبارزه اعتصابی و اعتلای جنبش استقلال طبقهٔ کارگر انگلیس از نفوذ احزاب بورژوازی، تأسیس یافت. کایر هاردی و ر. ماکدونالد در رأس حزب قرار داشتند.

حزب مستقل کارگر از لحظهٔ پیدایش خود خطمشی بورژوارفرمیستی در پیش گرفت و توجه اصلی خود را به شکل پارلمانی مبارزه و به بند و بست‌های پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لنین ضمن تعریف

حزب مستقل کارگر نوشت که این حزب «در عمل همواره حزب وابسته به بورژوازی، حزب اپورتونیستی است».

حزب مستقل کارگر در اوایل جنگ اول جهانی بیانیه‌ای برضد جنگ صادر کرد ولی بلافاصله خط‌مشی سوسیال‌شوینیستی در پیش گرفت. ص — ۵۳

۳۳ — حزب سوسیالیست بریتانیا (British Socialist Party) در سال ۱۹۱۱ در منچستر در نتیجهٔ اتحاد حزب سوسیال‌دمکرات با دیگر گروههای سوسیالیستی تشکیل شد. حزب سوسیالیست بریتانیا با روح ایده‌های مارکسیسم تبلیغ می‌کرد و حزبی بود «نه اپورتونیستی بلکه واقعاً مستقل از لیبرالها» (لنین — مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۲۳، ص ۳۴۴).

اما قلت عده افراد حزب و ضعف ارتباط آن با توده‌ها قدری به آن جنبهٔ سکتاریستی می‌داد. در دوران جنگ اول جهانی، در درون این حزب مبارزه شدید میان جریان انترناسیونالیستی (او. گالاخر، آ. اینکپین، د. ماکلین، ف. روتشتین و دیگران) و جریان سوسیال‌شوینیستی بریاست هایندمان در گرفت. درون جریان انترناسیونالیستی عناصر ناپیگیر بودند که در مسائلی موضع سنتریستی داشتند. در ماه فوریهٔ سال ۱۹۱۶ گروهی از شخصیت‌های حزب سوسیالیست بریتانیا روزنامهٔ «The call» («پیام») را تأسیس کرد که در امر همپیوستگی و اتحاد انترناسیونالیست‌ها نقش مهمی ایفاء نمود. کنفرانس سالانه حزب سوسیالیست بریتانیا که در آوریل سال ۱۹۱۶ در سولفورد برپا شد خط مشی سوسیال‌شوینیستی هایندمان و طرفداران او را محکوم کرد و آنها از حزب رفتند. حزب سوسیالیست بریتانیا از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اظهار خوشوقتی کرد.

اعضای حزب سوسیالیست بریتانیا در جنبش زحمتکشان انگلستان برای دفاع از روسیهٔ شوروی در برابر مداخلهٔ مسلحانه خارجی نقش بزرگی ایفاء نمودند.

حزب سوسیالیست بریتانیا به اتفاق گروه کمونیستی وحدت در امر تشکیل حزب کمونیست بریتانیا نقش عمده ایفاء کرد. در نخستین

کنگرهٔ متحده که در سال ۱۹۲۰ برپا بود اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای محلی حزب سوسیالیست بریتانیا وارد حزب کمونیست شدند.
ص — ۵۳

۳٤ — جناح چپ تسیمروالد به ابتکار و. ای. لنین در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۵ در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها در تسیمروالد تشکیل گردید و نمایندگانی را از سازمانهای: کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، سوسیال‌دمکرات‌های چپ سوئد، نروژ، سوئیس، آلمان، اپوزیسیون سوسال‌دمکرات‌های لهستان و سوسیال‌دمکراتهای خطه لتونی را متحد ساخت. جناح چپ تسیمروالد که لنین در رأس آن قرار داشت برضد اکثریت سنتریستی کنفرانس مبارزه می‌کرد. جناح چپ تسیمروالد اعلام داشت که با ماندن در اتحاد عمومی تسیمروالد، نظریات خود را ترویج خواهد کرد و در مقیاس بین‌المللی بکار مستقل خواهد پرداخت. جناح چپ تسیمروالد ارگان مطبوعاتی خود — مجله «Vorbote» («مبشر») را بزبان آلمانی منتشر می‌ساخت که مقالاتی از و. ای. لنین در آن چاپ شده است.

نیروی عمده در جناح چپ تسیمروالد بلشویک‌ها بودند که یگانه خط‌مشی پیگیر و تا آخر انترناسیونالیستی را تعقیب می‌کردند.
ص — ۵۳

۳۵ — اسپارتاکیست‌ها — سازمان انقلابی سوسیال‌دمکرات‌های چپ آلمان که در اوایل جنگ اول جهانی توسط ک. لیبکنخت، ر. لوکزامبورگ، ف. مرینگ، ک. تستکین و دیگران تشکیل شد. در ماه آوریل سال ۱۹۱۵ ر. لوکزامبورگ و ف. مرینگ مجلهٔ «Die Internationale» را تأسیس نمودند و گروه اصلی سوسیال‌دمکرات‌های چپ آلمان پیرامون آن متحد شدند. در ژانویه سال ۱۹۱٦ این گروه بطور متشکل به شکل گروه «انترناسیونال» درآمد. از سال ۱۹۱٦ گروه «انترناسیونال» بطور غیر علنی به چاپ و انتشار «نامه‌های سیاسی» به امضای اسپارتاک پرداخت و بدین مناسبت گروه «انترناسیونال» گروه «اسپارتاک» هم نامیده شد.

اسپارتاکیست‌ها در میان توده‌ها تبلیغ انقلابی می‌کردند و تظاهرات توده‌ای برضد جنگ برپا می‌نمودند و اعتصابها را رهبری می‌کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای سازشکار سوسیال‌دمکراسی را فاش می‌ساختند.

در آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتاکیست‌ها با حفظ استقلال سازمانی وارد حزب سنتریستی سوسیال‌دمکرات آلمان شدند.

در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب در آلمان، اسپارتاکیستها با «مستقلها» قطع رابطه کردند و در «اتحاد اسپارتاک» متشکل گشتند و در کنگرهٔ موسسان که سی‌ام دسامبر سال ۱۹۱۸ — اول ژانویه ۱۹۱۹ برپا بود، حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص — ٥٤

۳٦ — «سیاست کارگری» («Arbeiterpolitik») — مجلهٔ هفتگی مسائل سوسیالیسم علمی — ارگان مطبوعاتی گروه رادیکالهای چپ برمن که در سال ۱۹۱۹ به حزب کمونیست آلمان پیوستند؛ از سال ۱۹۱٦ تا ۱۹۱۹ در برمن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ٥٤

۳۷ — «فردا» («Demain») — مجله ماهانه ادبی‌ـاجتماعی و سیاسی که توسط آ. گیلبو — انترناسیونالیست و نویسنده و روزنامه‌نگار فرانسوی تأسیس یافته بود و از ژانویه سال ۱۹۱٦ تا سال ۱۹۱۹ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ٥٥

۳۸ — «تریدیونیونیست» («The Trade- Unionist») — روزنامه سندیکائی انگلیسی که از نوامبر سال ۱۹۱٥ تا نوامبر سال ۱۹۱٦ در لندن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ٥٥

۳۹ — حزب سوسیالیست کارگر آمریکا — در سال ۱۸۷٦ در کنگرهٔ متحدهٔ منعقده در فیلادلفی در نتیجهٔ ادغام شعب آمریکائی انترناسیونال اول و سازمان‌های سوسیالیستی دیگر تشکیل شد. اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب از مهاجرین بودند و ارتباطشان با کارگران بومی آمریکا ضعیف بود. در نخستین سالها لاسالین‌ها وضع مسلط در رهبری پیدا کردند که اشتباهات سکتاریستی و دگماتیستی مرتکب

می‌شدند. تزلزلات مسلکی و تاکتیکی رهبری موجب ضعف حزب گردید و باعث شد که گروههائی از آن خارج شوند.

در سالهای دهه نود جناح چپ برهبری د. دو-لئون رهبری حزب سوسیالیست کارگری آمریکا را بعهده گرفت و اشتباهات آنارشی-سندیکالیستی مرتکب شد. حزب سوسیالیست کارگری آمریکا در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) به انترناسیونالیسم گرایش داشت. در سال ۱۹۱۹ جناح انقلابی حزب سوسیالیست کارگری در ایجاد حزب کمونیست آمریکا شرکت کرد. ص — ۵۵

۴۰ — حزب سوسیالیست آمریکا در سال ۱۹۰۱ در کنگرهٔ ایندیانوپولیس در نتیجهٔ اتحاد یکعده از گروههای سوسیالیستی شکل گرفت. در سالهای جنگ اول جهانی در حزب سوسیالیست آمریکا سه جریان پیدا شد که عبارت بودند از: سوسیال‌شوینیست‌ها که از سیاست امپریالیستی دولت پشتیبانی می‌کردند، سنتریست‌ها که فقط در گفتار مخالف جنگ امپریالیستی بودند، و اقلیت انقلابی که مواضع انترناسیونالیستی داشتند و برضد جنگ مبارزه می‌کردند.

در سال ۱۹۱۹ در حزب سوسیالیست آمریکا انشعاب شد. جناح چپ که از حزب سوسیالیست خارج شده بود، مبتکر ایجاد و هستهٔ اصلی حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا شد. ص — ۵۵

۴۱ — «انترناسیونالیست» («The Internationalist») — روزنامهٔ هفتگی — ارگان جناح چپ سوسیالیست‌ها که در اوایل سال ۱۹۱۷ در بوستون توسط جامعهٔ تبلیغات سوسیالیستی آمریکا منتشر شد. ص — ۵۵

۴۲ — تریبونیست‌ها — اعضای حزب سوسیال‌دمکرات هلند که روزنامهٔ «تریبون» ارگان مطبوعاتی آنها بود. تریبونیست‌ها حزب انقلابی پیگیر نبودند ولی جناح چپ جنبش کارگری هلند را تشکیل می‌دادند و در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) بطور عمده موضع انترناسیونالیستی داشتند.

تریبونیست‌ها در سال ۱۹۱۸ حزب کمونیست هلند را تشکیل دادند.

«De Tribune» («تریبون») — روزنامه‌ای که در سال ۱۹۰۷ توسط جناح چپ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری هلند تأسیس یافت. این روزنامه از سال ۱۹۰۹ پس از اخراج چپ‌ها از حزب و تشکیل حزب سوسیال‌دمکرات هلند توسط آنها ارگان مطبوعاتی این حزب شد، و از سال ۱۹۱۸ — ارگان حزب کمونیست هلند بود که با این عنوان تا سال ۱۹٤۰ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۵۵

٤۳ — حزب جوانان یا چپ‌ها در سوئد را لنین جریان چپ در سوسیال‌دمکراسی سوئد نامید. «جوانان» در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) خطمشی انترناسیونالیستی داشتند و به جناح چپ تسیمروالد متمایل بودند. «جوانان» در ماه مه سال ۱۹۱۷ حزب سوسیال‌دمکرات چپ سوئد را تشکیل دادند. در کنگره این حزب در سال ۱۹۱۹ تصمیم الحاق به انترناسیونال کمونیستی گرفته شد. جناح انقلابی حزب در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست سوئد را تشکیل داد. ص — ۵۵

٤٤ — «تسنیاک‌ها» — حزب انقلابی سوسیال‌دمکرات کارگری بلغارستان که در سال ۱۹۰۳ پس از انشعاب در حزب سوسیال‌دمکرات تأسیس یافت. تسنیاک‌ها مخالف جنگ امپریالیستی بودند و در سال ۱۹۱۹ عضو انترناسیونال کمونیستی شدند و حزب کمونیست بلغارستان‌را تشکیل دادند. ص — ۵۵

٤۵ — «به پیش!» («Avanti!») — روزنامهٔ یومیه و ارگان مرکزی حزب سوسیالیست ایتالیا؛ این روزنامه در دسامبر سال ۱۸۹٦ در رم تأسیس یافت. ص — ۵۵

٤٦ — سوسیال‌دمکرات‌های لهستان در اوایل سال ۱۹۱۲ به طرفداران هیئت مدیرهٔ کل (زاژوندوها) که در مورد انحلال‌طلبی روش سازشکارانه داشتند و به طرفداران هیئت مدیرهٔ ایالتی (روزلاموها) که علیه انحلال‌طلبان مبارزه می‌کردند و در ارتباط نزدیک با بلشویک‌ها کار می‌کردند منشعب شدند.

هر دو گروه در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) در حزب واحد متحد شدند که از پلاتفورم انترناسیونالیستی دفاع می‌کرد. ص — ۵۶

۴۷ — قطعنامهٔ نامبرده توسط و. ای. لنین نوشته شده بود. این قطعنامه به کنگرهٔ استانی سازمان سوسیال‌دمکرات زوریخ که در روزهای ۱۱ — ۱۲ فوریه سال ۱۹۱۷ در تس جریان داشت بنام سوسیال‌دمکراتهای چپ سوئیس تسلیم شد. ص — ۵۶

۴۸ — لنین منظورش روزنامهٔ «صدای خلق» («Volksstimme») — ارگان حزب سوسیال‌دمکرات آلمان است؛ این روزنامه در سالهای ۱۸۹۱ — ۱۹۳۳ در همنیتس چاپ و منتشر می‌شد.

«ناقوس» («Die Glocke») — مجلهٔ دو هفتگی که ابتداء در مونیخ و سپس در برلن طی سالهای ۱۹۱۵ — ۱۹۲۵ توسط پارووس (آ. ل. گلفاند) سوسیال‌شوینیست، عضو حزب سوسیال‌دمکرات آلمان چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۵۸

۴۹ — منظور پیامی است «خطاب به ملتهائی که خانه خرابشان می‌سازند و نابودشان می‌کنند». این پیام در کنفرانس کینتال یا در کنفرانس دوم بین المللی سوسیالیستی در سال ۱۹۱۶ در کینتال تصویب گردید. ص — ۵۸

۵۰ — لنین فصل «پاسیفیسم سوسیالیست‌ها و سندیکالیست‌های فرانسه» را در اثری بنام «پاسیفیسم بورژوائی و پاسیفیسم سوسیالیستی» به انتقاد از قطعنامه‌های حزب سوسیالیست فرانسه اختصاص داده است. در هر دو قطعنامه به ویلسون رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا درود گفته شده که بعنوان صلح‌خواه بهمه ملتها پیشنهاد کرده بود «علناً نظریات خود را درباره آن شرایطی بیان دارند که بر طبق آنها جنگ می‌تواند خاتمه یابد» یعنی پیشنهاد ختم جنگ امپریالیستی و برقراری صلح امپریالیستی، داده بود. ص — ۵۸

۵۱ — «انترناسیونال جوانان» («Jugend Internationale») — ارگان اتحاد بین‌المللی سازمانهای سوسیالیستی جوانان که به جناح چپ تسیمروالد پیوست. این ارگان مطبوعاتی از سپتامبر سال ۱۹۱۵ تا ماه مه سال ۱۹۱۸ در زوریخ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۵۸

۵۲ — «رابوچایا گازتا» — روزنامهٔ یومیهٔ منشویک‌ها که از مارس تا نوامبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد و علیه حزب بلشویک و پیشوای آن — و. ای. لنین مبارزه می‌نمود و از انقلاب اکتبر با خصومت استقبال نمود. ص — ۶۱

۵۳ — کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد در تاریخ هفتم (۲۰) آوریل ۱۹۱۷ با اکثریت ۲۱ رأی در مقابل ۱۴ رأی تصمیم گرفت از به اصطلاح «وام آزادی» که اوراق آن از طرف دولت موقت برای تأمین هزینه ادامهٔ جنگ امپریالیستی منتشر شده بود، مجدانه پشتیبانی نماید. اعضای کمیتهٔ اجرائیه — بلشویک‌ها مخالف این وام بودند و پشتیبانی از آن را همسنگ رأی برله اعتبارات جنگی می‌شمردند. بلشویک‌ها قطعنامه‌ای با شرح مبسوط استدلال سوضع خود مطرح نمودند. ص — ۶۱

۵۴ — ک. مارکس «انتقاد از برنامهٔ گتا» و ف. انگلس «پیشگفتاری به مجموعهٔ «Internationales aus dem Volksstaat» (۱۸۷۱ — ۱۸۷۵)». ص — ۶۲

۵۵ — این اصطلاح بگواهی ک. مارکس و ف. انگلس از آن ه. هاینه است و برای نخستین بار توسط آنها در اثرشان — «ایدئولوژی آلمانی» (جلد دوم، فصل چهارم. ۴. مکتب سن ـ سیمون) آورده شده است. ص — ۶۴

۵۶ — منظور کنفرانس کشوری هفتم (آوریل) حزب سوسیال‌دمکرات

کارگری (بلشویک) روسیه است که در روزهای ۲۴ — ۲۹ آوریل (۷ — ۱۲ مه) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا بود. ص — ۶۷

۵۷ — «سالداتسکایا پراودا» — روزنامهٔ یومیه بلشویکی که از آوریل سال ۱۹۱۷ تا مارس ۱۹۱۸ ابتداء بعنوان ارگان سازمان نظامی وابسته بکمیتهٔ پتربورگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه و سپس بعنوان ارگان سازمان نظامی وابسته بکمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۶۷

۵۸ — موعد تشکیل سومین کنفرانس تسیمروالد (در استکهلم) از طرف کمیسیون انترناسیونالیستی سوسیالیستی ۳۱ ماه مه سال ۱۹۱۷ معین شده بود ولی سپس بارها به بعد موکول گردید. و. ای. لنین بر آن بود که بلشویک‌ها باید با اتحاد تسیمروالد که در آن سنتریست‌ها بتسلیم مواضع خود بسوسیال‌شوینیست‌ها پرداخته بودند قطع رابطه کنند و فوراً به تشکیل انترناسیونال سوم بپردازند. لنین شرکت در کنفرانس سوم تسیمروالد را فقط با هدف کسب اطلاع جایز می‌شمرد. کنفرانس هفتم (آوریل) کشوری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه به پیشنهاد گ. یه. زینویف تصمیم گرفت که نمایندگان بلشویکها در کنفرانس سومین کنفرانس تسیمروالد شرکت کنند.

این کنفرانس در روزهای ۵ — ۱۲ سپتامبر سال ۱۹۱۷ برپا بود. جریان سومین کنفرانس تسیمروالد نتیجه گیری لنین دربارهٔ ورشکستگی نهائی اتحاد تسیمروالد و دربارهٔ ضرورت قطع رابطه فوری با آن، و دربارهٔ تشکیل انترناسیونال سوم — انترناسیونال کمونیستی را کاملاً تأیید کرد. سومین کنفرانس تسیمروالد آخرین کنفرانس این اتحاد بود. ص — ۶۸

۵۹ — «پراودا» — روزنامهٔ یومیهٔ علنی بلشویکی که شماره اول آن ۲۲ آوریل (پنجم ماه مه) سال ۱۹۱۲ در پتربورگ انتشار یافت.

این روزنامه از محل وجوهی که خود کارگران جمع‌آوری می‌کردند چاپ می‌شد و تا ۴۰ هزار شماره انتشار می‌یافت و برخی از شماره‌های آن حتی به ۶۰ هزار هم می‌رسید.
«پراودا» تحت پیگردهای مداوم پلیس بود. هشتم (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱٤ توقیف شد.
چاپ و انتشار «پراودا» فقط پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ تجدید شد. از پنجم (۱۸) مارس ۱۹۱۷ «پراودا» بعنوان ارگان کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ پتربورگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه چاپ و انتشار می‌یافت. پنجم (۱۸) آوریل و. ای. لنین پس از بازگشت از خارجه در هیئت تحریریه «پراودا» وارد شد و رهبری آنرا بعهده گرفت. «پراودا» در ماههای ژوئیه‌ـاکتبر سال ۱۹۱۷ ضمن پیگرد از جانب دولت ضدانقلابی سوقت بورژوازی بارها نام خود را عوض کرد و بنامهای «لیستوک «پراودا»»، «پرولتاری»، «رابوچی»، «رابوچی پوت» از چاپ خارج می‌شد. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ این ارگان مرکزی حزب با نام پیشین خود — «پراودا» انتشار یافت. ص — ۶۸

۶۰ — تشکیل نخستین دولت سوقت ائتلافی نتیجه بحرانی بود که تسلیم یادداشت سورخه ۱۸ آوریل (اول مه) سال ۱۹۱۷ پ. ن. سیلیوکف — وزیر امور خارجه بدول متحد ایجاد کرد. این یادداشت مؤید رعایت کلیهٔ قراردادهای دولت تزاری و وعده ادامه جنگ تا پایان ظفرنمون آن از جانب دولت موقت بود. نظر به اینکه تظاهرات اعتراض‌آمیز خودانگیخته در روزهای ۲۰ و ۲۱ آوریل (۳ و ٤ مه) به جنبش نیرومند کارگران و سربازان مبدل گردید، دولت موقت برای آنکه چنین وانمود سازد که تحولی در سیاست رویداده است به استعفای پ. ن. میلیوکف — وزیر امور خارجه و آ. ای. گوچکف — وزیر جنگ تن در داد و بشورای پتروگراد پیشنهاد کرد با تشکیل دولت ائتلافی موافقت کند. کمیتهٔ اجرائیه بر خلاف تصمیم مورخه اول (۱٤) مارس درباره عدم شرکت نمایندگان شورا در دولت موقت، در اجلاس فوق‌العادهٔ

شب و بعد از نصف شب اول (۱٤) ماه مه با پیشنهاد دولت موقت موافقت کرد.

پس از مذاکرات روز پنجم (۱۸) مه دربارهٔ تقسیم مقامها در کابینه دولت جدید توافق حاصل شد و در نتیجه این توافق می‌بایست به اتفاق ده وزیر سرمایه‌دار، پنج وزیر سوسیالیست‌هم: آ. ف. کرنسکی بعنوان وزیر جنگ و دریاداری، م. ای. اسکوبلف بعنوان وزیر کار، و. م. چرنوف بعنوان وزیر زراعت، آ. و. پشخونف بعنوان وزیر خواربار و ای. و. تسرتلی بعنوان وزیر پست و تلگراف شرکت کنند. ص — ٦۸

٦۱ — لنین منظورش انتشار فرمان آ. ف. کرنسکی — وزیر جنگ در تاریخ ۱۱ (۲٤) ماه مه ۱۹۱۷ است که شامل «اعلامیه حقوق سربازان» بود و ماده‌ای داشت مبنی بر اعمال قدرت نظامی در شرایط جنگ در مورد زیردستانی که فرامین مافوق‌ها را اجرا نمی‌کنند. این ماده علیه سربازان و افسرانی متوجه بود که از حمله و تعرض امتناع می‌ورزیدند. همزمان با انتشار فرمان آ. ف. کرنسکی انحلال هنگها و محاکمه افسران و سربازانی که «بعدم اطاعت» از رؤسا تحریک می‌کردند آغاز شد. ص — ٦۹

٦۲ — کنفرانس کل شهری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه در پتروگراد در روزهای ۱٤ — ۲۲ آوریل (۲۷ آوریل — ٥ مه) سال ۱۹۱۷ تشکیل شد.

قطعنامه های کنفرانس پتروگراد از خیلی لحاظ اساس و پایه قطعنامه‌های کنفرانس کشوری — کنفرانس هفتم (آوریل) حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه شدند. ص — ۷۳

٦۳ — «رچ» — روزنامه یومیه، ارگان مرکزی حزب کادت‌ها که از سال ۱۹۰٦ تا اکتبر ۱۹۱۷ در پتروگراد از چاپ خارج می‌شد. ص — ۷۷

٦٤ — «دلو نارودا» — روزنامهٔ یومیه، ارگان حزب اس‌ارها که از مارس سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد چاپ می‌شد. ص — ۷۹

۶۵ — رجوع شود به نامهٔ مورخه ۱۷ آوریل ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان. ص — ۸۶

۶۶ — برنامهٔ ارفورت — برنامهٔ حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگرهٔ ارفورت تصویب شد. آموزش مارکسیسم دربارهٔ نابودی حتمی و ناگزیر شیوه تولید سرمایه‌داری و تعویض آن با شیوهٔ تولید سوسیالیستی شالوده و اساس این برنامه را تشکیل می‌داد و در آن ضرورت پرداختن طبقهٔ کارگر به مبارزهٔ سیاسی و نقش حزب بعنوان رهبر این مبارزه و نکات دیگر خاطرنشان شده بود، ولی برنامهٔ ارفورت شامل اغماض‌های جدی نسبت به اپورتونیسم بود و این برنامه به دیکتاتوری پرولتاریا کم بها می‌داد. ف. انگلس در اثر خود «پیرامون انتقاد طرح برنامهٔ سال ۱۸۹۱ سوسیال‌دمکراسی» پیش‌نویس برنامهٔ ارفورت را بتفصیل مورد انتقاد قرار داد. رهبری سوسیال‌دمکراسی آلمان انتقاد انگلس را از توده‌های حزبی کتمان نمود و مهمترین ملاحظات و ایرادات وی بهنگام تنظیم متن نهائی برنامه در نظر گرفته نشد. ص — ۸۶

۶۷ — رجوع شود به اثر ف. انگلس «پیرامون انتقاد طرح برنامهٔ سال ۱۸۹۱ سوسیال‌دمکراسی». ص — ۸۶

۶۸ — و. ای. لنین منظورش تاکتیک ماجراجویانه گروه کوچکی از اعضای کمیتهٔ حزبی در پتروگراد است که هنگام تظاهرات آوریل سال ۱۹۱۷ شعار سرنگونی فوری دولت موقت را بمیان کشید، شعاری که در آنموقع نادرست و ماجراجویانه بود و با خط‌مشی حزب دربارهٔ رشد مسالمت‌آمیز انقلاب مباینت داشت. ص — ۹۱

۶۹ — منظور شکست روسیه در جنگ ۱۹۰۴ — ۱۹۰۵ روس و ژاپن بود. ص — ۹۸

۷۰ — «بیرژویه ودوموستی» (اخبار بورس — م.) — روزنامهٔ بورژوائی که از سال ۱۸۸۰ تا سال ۱۹۱۷ در پتروگراد چاپ می‌شد.

سازشکاری و مزدوری و عدم اصولیت نام این روزنامه را به اسم عام («بیرژوکا») مبدل ساخته بود. ص — ۱۰۳

۷۱ — قطعنامه مربوط به تجدید نظر در برنامهٔ حزبی با اکثریت آراء در برابر سه رأی ممتنع تصویب شده بود.

تدوین برنامهٔ جدید حزب پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر انجام یافت و این برنامه در کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در ماه مارس سال ۱۹۱۹ تصویب شد. ص — ۱۱۵

۷۲ — ک. مارکس و ف. انگلس «مانیفست حزب کمونیست». ص — ۱۱۵

۷۳ — کنگرهٔ استکهلم — کنگرهٔ چهارم (متحده) حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که در روزهای ۱۰ — ۲۵ آوریل (۲۳ آوریل — ۸ ماه مه) ۱۹۰۶ برپا بود. ص — ۱۱٦

۷٤ — منظور برنامهٔ ارضی ۱۰٤ نفری — لایحه ارضی به امضای ۱۰٤ عضو دومای اول دولتی که توسط ترودویکها در تاریخ ۲۳ ماه مه (۵ ژوئن) سال ۱۹۰٦ تسلیم دوما شد.

ترودویکها خواست ایجاد «ذخیره ارضی همگانی» را مطرح ساختند که می‌بایستی همه زمینهای خالصه و درباریان و زمینهای متعلق به تزار و معابد و کلیساها (اراضی موقوفه — م.) جزو آن محسوب می‌شدند. ضمناً زمینهای ملاکین و اراضی زمینداران خصوصی دیگر که وسعت اراضی‌شان از حد مقرر برای کشت در محل تجاوز می‌کرد می‌بایستی بزور ضبط و جزو این ذخیره ارضی شود.

در برابر مصادره و ضبط زمینهای زمینداران خصوصی پرداخت مبلغی پیش‌بینی می‌شد.

زمینهای واگذارشده بدهقانان و اراضی خرده‌مالکان می‌بایستی تا مدتی در اختیار آنان باقی بماند؛ در این لایحه انتقال تدریجی آتی این زمینها هم به مالکیت همگانی پیش‌بینی می‌شد. کمیته‌های محلی که از

راه رأیگیری همگانی و مستقیم و مخفی انتخاب شده باشند، می‌بایستی اصلاحات ارضی را انجام دهند. ص — ۱۱۷

۷۵ — کتابی که سانسور تزاری سوزاند — اثر لنین زیر عنوان: «برنامهٔ ارضی سوسیال‌دمکراسی در نخستین انقلاب روس سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷» در سال ۱۹۰۷ توسط وی برشته تحریر در آمده است.
این کتاب در سال ۱۹۰۸ در پتربورگ چاپ شد ولی هنوز در چاپخانه بود که پلیس آنرا مصادره کرد و از بین برد. این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۹۱۷ چاپ و منتشر گردید. ص — ۱۱۷

۷۶ — صحبت از اصلاحات ارضی استولیپینی است که هدفش ایجاد پایه و پشتیبان محکم در روستا در سیمای کولاک‌ها بود. دولت تزاری در تاریخ نهم نوامبر سال ۱۹۰۶ فرمانی دربارهٔ مقررات خروج دهقانان از اوبشین و تسجیل مالکیت زمین‌های واگذارشده به دهقانان صادر کرد. این فرمان با تغییراتی در تاریخ ۱۴ ژوئن سال ۱۹۱۰ در دومای دولتی و شورای دولتی بعنوان قانون تصویب شد. بموجب این قانون استولیپینی (بنام استولیپین — رئیس شورای وزیران نامیده شده) دهقانان می‌توانستند از اوبشین خارج شوند و سهم ارضی خود را تصاحب نمایند و حتی آنرا بفروشند. جامعه روستا ملزم بود بدهقانانی که از اوبشین خارج می‌شدند زمین‌های یک تکه (خوتور و قطعه زمین) واگذار کند. اصلاحات ارضی استولیپینی به پروسه رشد سرمایه‌داری در کشاورزی، بروند قشربندی دهقانان سرعت بخشید و مبارزه طبقاتی را در روستا شدت داد. ص — ۱۱۸

۷۷ — زمینهای واگذاری — زمینی که پس از الغای حقوق سرواژ در روسیه در سال ۱۸۶۱ برای استفاده بدهقانان واگذار شده بود. این زمین تحت مالکیت اوبشین (مالکیت مشاع — م.) بود و از راه تقسیم‌های متناوب در اختیار دهقانان گذاشته می‌شد. ص — ۱۲۲

۷۸ — زمینهای اودلنی — زمینهای متعلق به اعضای خاندان تزاری. زمینهای کابینه — زمین‌های متعلق به تزار. ص — ۱۲۴

۷۹ — رجوع شود به اثر **ف.** انگلس «مطبوعات مهاجرت — ۱ — بیانیهٔ لهستانی». ص — ۱۳۲

۸۰ — صحبت دربارهٔ قطعنامهٔ کنفرانس کشوری هفتم (آوریل) حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه «دربارهٔ پیشنهاد بورگبیئرگ» است. ف. بورگبیئرگ سوسیال‌دمکرات دانمارکی که با سوسیال‌شوینیستهای آلمان رابطه داشت در آوریل سال ۱۹۱۷ به پتروگراد آمد و از جانب کمیتهٔ متحدهٔ احزاب کارگری دانمارک و نروژ و سوئد از احزاب سوسیالیست روسیه دعوت کرد در به اصطلاح «کنفرانس صلح سوسیالیست‌ها در استکهلم» که می‌بایستی در ماه مه سال ۱۹۱۷ برپا شود، شرکت جویند. کنفرانس آوریل بلشویک‌ها به پیشنهاد و. ای. لنین با قطعیت تمام با شرکت در کنفرانس استکهلم که بدست سوسیال‌شوینیست‌ها تشکیل می‌شد، مخالفت کرد و ماهیت امپریالیستی آن و خود بورگبیئرگ را بعنوان عامل امپریالیسم آلمان افشاء نمود.

در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد که این مسئله مورد بررسی بود، منشویکها و اس‌ارها پیشنهاد بورگبیئرگ را پذیرفتند و تصمیم گرفتند ابتکار تشکیل کنفرانس‌را عهده‌دار شوند و کمیسیون ویژه‌ای برای این کار تشکیل دهند. کنفرانس استکهلم تشکیل نشد. ص — ۱۳۲

۸۱ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۶۰ . ص — ۱٤۰

۸۲ — نخستین کنگرهٔ شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه از سوم تا بیست و چهارم ژوئن (۱٦ ژوئن تا ۷ ژوئیه) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد جریان داشت. اکثریت عظیم نمایندگان متعلق به بلوک منشویکی — اس‌اری بودند که ضمن نطق‌های خود به تحکیم پایه‌های انضباط در ارتش و به تعرض در جبهه و به پشتیبانی از دولت موقت دعوت می‌کردند و با قطعیت تمام مخالف سپردن زمام حکومت بدست شوراها بودند و میگفتند (در سیمای وزیر تسرتلی) در روسیه

حزب سیاسی که به تنهائی بتواند تمام قدرت را بدست گیرد نیست. در پاسخ این ادعا و. ای. لنین بنام حزب بلشویک‌ها گفت: «هست!» و ضمن بیانات خود از پشت تریبون کنگره اظهار داشت که حزب بلشویک هر آن «آماده است تمام حکومت را بدست گیرد».

بلشویک‌ها از تریبون کنگره برای افشای سیاست امپریالیستی دولت موقت و تاکتیک سازشکارانهٔ منشویک‌ها و اس‌ارها وسیعاً استفاده کردند و انتقال تمام حکومت را بدست شوراها طلب نمودند.

کنگره کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی را که اس‌ارها و منشویک‌ها در آن اکثریت داشتند انتخاب نمود و این کمیته تا کنگره دوم شوراها بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۴۴

۸۳ — رجوع شود به نامهٔ مورخهٔ ۲۹ نوامبر سال ۱۸۸۶ ف. انگلس به ف. آ. زورگه. ص — ۱۴۷

۸۴ — و. ای. لنین منظورش تصمیمات هفتمین کنفرانس (آوریل) کشوری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه است. ص — ۱۴۸

۸۵ — منظور و. ای. لنین از اشاره به سیاست لیاخف، سرکوب جنبش انقلابی و رهائی‌بخش ملی توسط دولت تزاری است. و. پ. لیاخف — سرهنگ ارتش تزاری فرماندهی سپاهیان روس را بعهده داشت که انقلاب بورژوازی ایران را در سال ۱۹۰۸ سرکوب کردند. ص — ۱۵۰

۸۶ — «ایزوستیا» (اطلاعات — م.) — «ایزوستیای شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد» — روزنامهٔ یومیه که انتشار آن از فوریه سال ۱۹۱۷ آغاز شد.

این روزنامه از ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ بنام «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان» انتشار یافت و در دست منشویک‌ها و اس‌ارها بود و سرسختانه علیه حزب بلشویک مبارزه می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر هیئت تحریریه «ایزوستیا» عوض شد و روزنامه به ارگان رسمی حکومت شوروی مبدل گردید. ص—۱۵۱

۸۷ — صحبت از نخستین کنگرهٔ نمایندگان دهقانان سراسر روسیه است که از چهارم تا بیست و هشتم ماه مه (۱۷ ماه مه تا ۱۰ ژوئن) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا بود. اس‌ارها که در انتخابات نمایندگان در محلها نفوذ زیاد داشتند سازماندهان عمده کنگره بودند. اکثریت قابل ملاحظه در کنگره هم با اس‌ارها بود. کنگره بمیدان مبارزهٔ بلشویکها علیه اس‌ارها بر سر جلب توده‌های دهقانی مبدل شد. بر سر مسئله عمده مورد بحث کنگره — بر سر مسئله ارضی بویژه مبارزهٔ حادی میان بلشویک‌ها و اس‌ارها در گرفت. و. ای. لنین ضمن سخنرانیهای خود و قطعنامه‌ای که بنام فراکسیون بلشویکی تسلیم نمود پیشنهاد کرد که زمین متعلق بهمه مردم اعلام شود و واگذاری فوری زمین‌های اربابی بدهقانان بدون اینکه منتظر تشکیل مجلس موٌسسان باشند، آغاز گردد.

اما لیدرهای اس‌ارها بهر حال توانستند قطعنامه خود را از تصویب کنگره بگذرانند. تصمیمات متخذه کنگره بیانگر منافع و علایق بورژوازی روستا — کولاکها بود. ص — ۱۵۱

۸۸ — «نوایا ژیزن» — روزنامهٔ یومیه که از ماه آوریل ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۱۸ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. گروه منشویک‌های انترناسیونالیست و نویسندگانی که پیرامون مجله «لتوپیس» جمع شده بودند، مبتکر چاپ و انتشار آن بودند.

و. ای. لنین منظورش مقاله و. بازاروف زیر عنوان «بعد چی؟» است که در شماره ۴۰ روزنامه «نوایا ژیزن» بتاریخ چهارم (۱۷) ژوئن سال ۱۹۱۷ درج شده و به مسئله چگونگی پایان دادن بجنگ اختصاص داشت. بازاروف از ادامه جنگ جداگانه گویا بخاطر نجات انقلاب طرفداری می‌کرد. ص — ۱۵۳

۸۹ — و. ای. لنین منظورش دادن گذرنامه از جانب دولت انگلیس به رامسی ماکدونالد — لیدر حزب مستقل کارگر انگلیس برای مسافرت

بروسیه است که می‌بایست بنابه دعوت کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد بیاید. اتحادیه انگلیسی ملوانان با خودداری از هدایت کشتی که ماکدونالد می‌بایستی با آن بروسیه بیاید از سفر وی جلوگیری کرد. ص — ۱۵٤

۹۰ — پیام شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد «به ملتهای سراسر جهان» با اکثریت اس‌اری و منشویکی شورا زیر فشار جنبش گستردهٔ زحمتکشان که در راه قطع جنگ بودند در اجلاس چهاردهم (۲۷) مارس سال ۱۹۱۷ تصویب شد و روز بعد در روزنامه‌های «پراودا» و «ایزوستیای شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد» درج گردید.

این پیام از ملتهای کشورهای محارب «به تظاهرات متفقانه قطعی بنفع صلح» دعوت می‌کرد، ولی خصلت استیلاگرانهٔ جنگ را افشاء نمی‌ساخت و هیچ اقدام عملی برای مبارزه در راه صلح پیشنهاد نمی‌کرد و در واقع ادامهٔ جنگ امپریالیستی را از جانب دولت موقت بورژوازی توجیه و تبرئه می‌نمود. ص — ۱۵٤

۹۱ — در ژوئن سال ۱۹۱۷ ایتالیا آلبانی را اشغال کرد و استقلال آنرا زیر قیمومیت واقعی خود اعلام داشت.

زیر فشار انگلیس و فرانسه کودتائی در یونان روی داد. متحدین از راه محاصرهٔ اقتصادی که سبب قحطی وحشتناک در یونان شد و همچنین با اشغال بخشهائی از یونان توسط سپاهیان انگلیس و فرانسه کنستانتین — پادشاه آنکشور را مجبور به استعفاء از مقام سلطنت کردند و هوادار خود — ونیزلوس را بر مسند قدرت نشاندند. پای یونان علیرغم اکثریت عظیم مردمانش بطرفداری از آنتانت به جنگ کشانده شد.

ایران هنگام جنگ تحت اشغال سپاهیان انگلیس و روس در آمد و تا سال ۱۹۱۷ هرگونه استقلال را از دست داد، شمالش تحت اشغال سپاهیان روس و جنوبش تحت اشغال سپاهیان انگلیس بود.

همهٔ این اقدامات ناهنجار امپریالیستی مورد پشتیبانی و تأیید دیپلماتهای دولت موقت بود. ص — ۱۵۵

۹۲ — منظور اظهاریه بوروی فراکسیون بلشویک‌ها و بوروی سوسیال‌دمکرات‌های متحد انترناسیونالیست در نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه با این خواست است که مسئله تعرض دولت موقت در جبهه که مقدمات آن آماده می‌شد در نوبت اول مطرح شود. در اظهاریه گفته می‌شد که این تعرض بدستور ماگناتهای امپریالیسم متحد است و محافل ضدانقلابی روسیه امیدوارند از این راه قدرت را در دست گروههای نظامی دیپلماسی و سرمایه‌داری متمرکز سازند و به مبارزهٔ انقلابی در راه صلح و به مواضع تسخیر شده دمکراسی روس ضربت بزنند. اظهاریه، طبقهٔ کارگر، ارتش و دهقانان را از خطری که کشور را تهدید می‌کرد برحذر می‌داشت و از کنگره می‌خواست پاسخ دندانشکن فوری بحملات ضدانقلاب بدهد.

پیشنهاد بوروی فراکسیون حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه از جانب کنگره رد شد.

فرمان تعرض در تاریخ ۱۶ (۲۹) ژوئن توسط کرنسکی — وزیر جنگ داده شد. ۱۸ ژوئن (یکم ژوئیه) سپاهیان روس در جبهه جنوب غربی به تعرض پرداختند. در روزهای اول جنگ، این تعرض قرین موفقیت بود و سپاهیان روس پیشرفت کردند و چندین هزار اسیر گرفتند. اما فقط نخستین جنگها توأم با موفقیت بودند. خستگی سربازان و عدم درک آنها از هدفهای تعرض و ضعف آمادگی فنی موجب شد که سپاهیان آلمانی خط جبهه را بشکافند و سپاهیان روس بطور نامنظم عقب‌نشینی کنند. با این ترتیب ارتش روس شکست سختی خورد و در نتیجه جنگ ده‌روزه قریب ۶۰ هزار نفر تلفات داد.

عقیم ماندن تعرض و حمله در جبههٔ جنگ در عین حال موجب عقیم ماندن تمام سیاست دولت موقت و بلوک دفاع‌طلب اساری و منشویکی شد که از آن دولت پشتیبانی می‌کردند. بمناسبت شکست تعرض ژوئن، نفوذ بلشویکی در توده کارگران و سربازان که هر چه بیشتر برأی‌العین به حقانیت بلشویک یقین حاصل می‌کردند افزایش یافت. خبرهای مربوط به تلفات عظیم در هنگام تعرض موج عظیم خشم

زحمتکشان را بلند کرد و آغاز بحران جدید سیاسی در کشور را سرعت بخشید. ص — ۱۵۵

۹۳ — صحبت از تظاهراتی است که توسط حزب بلشویک سازمان داده شد و هجدهم ژوئن (اول ژوئیه) سال ۱۹۱۷ برپا گردید.

در اوایل ژوئن وخامت اوضاع در پتروگراد بیش از پیش حدت می‌یافت. اطالهٔ جنگ توسط دولت موقت و تدارک مقدمات حمله و تعرض در جبهه، مشکل خواربار — عموماً موجب نارضائی و خشم کارگران و سربازان شده بود. بمنظور جلوگیری از تحریکات احتمالی و تلفات بیمورد، روز هشتم (۲۱) ژوئن در جلسه مشاوره اعضای کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ پتروگراد و سازمان نظامی با نمایندگان کارگران بخشها و واحد نظامی به پیشنهاد و. ای. لنین تصمیم گرفته شد که روز دهم (۲۳) ژوئن تظاهرات منظم مسالمت‌آمیز برپا شود.

تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک درباره برپا ساختن تظاهرات بازتاب زنده در میان توده‌ها پیدا کرد و هم در محافل دولتی و هم در میان اس‌ارها و منشویکها وحشت زیاد ایجاد نمود که تصمیم گرفتند آنرا عقیم گذارند. عصر نهم (۲۲) ژوئن نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه که توسط آنها رهبری می‌شد تصمیم گرفت مدت سه روز هر گونه تظاهرات خیابانی منع گردد.

کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک‌ها که نمی‌خواست خود را در برابر تصمیم کنگره شوراها قرار دهد و با آن مخالفت نماید، به پیشنهاد و. ای. لنین شب دهم ژوئن دیرهنگام قراری دربارهٔ منع تظاهرات صادر نمود. دو روز بعد رهبری اس‌اری و منشویکی کنگره شوراها تصمیم گرفت که روز ۱۸ ژوئن (اول ژوئیه) تظاهراتی برپا سازد. همین روز برای آغاز حمله و تعرض سپاهیان روس در جبهه معین شده بود و رهبران احزاب سازشکار می‌خواستند مراتب اعتماد توده‌ها را نسبت به دولت موقت نشان دهند.

هجدهم ژوئن (اول ژوئیه) قریب پانصد هزار نفر از کارگران و سربازان پتروگراد برای شرکت در تظاهرات بخیابان‌ها آمدند. اکثریت

عظیم تظاهرکنندگان با شعارهای انقلابی حزب بلشویک راهپیمائی می‌کردند. و فقط گروههای کوچکی شعارهای احزاب سازشکار را دربارهٔ ابراز اعتماد بدولت موقت حمل می‌نمودند. این تظاهرات روحیه انقلابی فزایندهٔ توده‌ها و افزایش عظیم وجهه و اعتبار حزب بلشویک و در عین حال شکست کامل احزاب سازشکار خرده‌بورژوازی را که از دولت موقت پشتیبانی می‌کردند، نشان داد. ص — ۱۵۹

۹۴ — دوم (۱۵) ژوئیه ۱۹۱۷ کادتها (وزیران — شینگاریف، مانوئیلف و شاخفسکی) از هیئت دولت موقت خارج شدند و این خروج خود را از هیئت دولت عدم موافقت با موضع دولت دربارهٔ مسئلهٔ اوکرائین، اعلام داشتند.

علت واقعی خروج کادت‌ها از هیئت دولت ایجاد بحران دولتی بمنظور ایراد فشار به وزیران «سوسیالیست» و جلب موافقت آنان در اجرای برنامه ضدانقلابی کادتی — خلع‌سلاح گارد سرخ و بیرون بردن سپاهیان انقلابی از پتروگراد و منع فعالیت حزب بلشویک‌ها بود. ص — ۱۶۲

۹۵ — ششم (۱۹) ماه مه سال ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای دربارهٔ تشکیل نخستین دولت ائتلافی موقت صادر شد. ص — ۱۶۲

۹۶ — لنین منظورش تظاهرات عظیم توده‌ای روزهای ۳ — ٤ (۱۶ — ۱۷) ژوئیه سال ۱۹۱۷ در پتروگراد است. این رویدادها بیانگر عمیق‌ترین بحران سیاسی در کشور بود.

روز سوم (۱۶) ژوئیه تظاهراتی در پتروگراد آغاز شد و خطر آنرا داشت که با اعتلای خود به تظاهرات مسلحانه علیه دولت موقت که سپاهیان را عالماً و عامداً به تعرض مذبوحانه و نومیدانه فرستاده بود، مبدل شود.

حزب بلشویک‌ها در آن هنگام مخالف تظاهرات مسلحانه بود چونکه عقیده داشت بحران انقلابی در کشور نضج و قوام نیافته است. در اجلاس کمیتهٔ مرکزی که روز سوم (۱۶) ژوئیه برپا بود، تصمیم

گرفته شد از تظاهرات خودداری شود. دومین کنفرانس سازمان شهری بلشویک‌ها در پتروگراد هم که در این هنگام برپا بود، چنین تصمیمی گرفت. نمایندگان کنفرانس به کارخانه‌ها و به بخشهای شهر رفتند تا از تظاهرات توده‌ها جلوگیری نمایند. اما تظاهرات آغاز شده بود و متوقف کردن آن دیگر محال بود.

کمیتهٔ مرکزی با توجه بروحیهٔ توده‌ها به اتفاق کمیته پتربورگ و سازمان نظامی شب سوم (۱۶) ژوئیه شب دیرهنگام تصمیم گرفت در تظاهرات شرکت جوید تا جنبهٔ مسالمت‌آمیز و خصلت منظم به آن بدهد.

در تظاهرات روز چهارم (۱۷) ژوئیه بیش از پانصد هزار نفر شرکت کردند. این تظاهرات با شعارهای بلشویکی «تمام حکومت بدست شوراها!» و غیره جریان داشت. تظاهرکنندگان طلب می‌کردند که کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراها زمام حکومت را بدست خود بگیرد. اما لیدرهای اس‌اری و منشویکی از گرفتن زمام قدرت خودداری کردند.

دولت موقت با اطلاع و موافقت کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی منشویکی و اس‌اری واحدهای یونکری و قزاقهای ضدانقلابی را علیه تظاهرات مسالمت‌آمیز فرستاد که بسوی تظاهرکنندگان آتش گشودند.

در اجلاس اعضای کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ پتروگراد که تحت ریاست و. ای. لنین شب پنجم ژوئیه برپا بود، تصمیم گرفته شد بطور منظم و متشکل به تظاهرات خاتمه داده شود. منشویکها و اس‌ارها به اتفاق بورژوازی، حزب بلشویک را مورد حمله قرار دادند. خلع‌سلاح کارگران، بازداشتها و تفتیشها و تالانگری‌ها آغاز شد.

پس از این روزهای ژوئیه زمام حکومت در کشور تماماً بدست دولت موقت ضدانقلابی افتاد و شوراها فقط بزائده عاجز و ناتوان مبدل شدند و وضع دوحکومتی (حکومت دوگانه) پایان یافت و دوران مسالمت‌آمیز انقلاب هم پایان پذیرفت. ص — ۱۶۴

۹۷ — «ژیوویه اسلوو» — روزنامهٔ یومیه مبتذل چرنوسوتنی مشرب که از سال ۱۹۱۶ تا اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۶۵

۹۸ — «اتحاد آزادی اوکرائین» («اسپیلکا ویزولنیا اوکرائینی») — سازمان بورژوا-ناسیونالیستی که در سال ۱۹۱٤ در آغاز جنگ اول جهانی توسط گروه ناسیونالیستهای بورژوازی اوکرائین تشکیل شد. «اسپیلکا» به امید تارومار شدن روسیهٔ تزاری در جنگ، جدائی اوکرائین از روسیه و ایجاد نظام سلطنتی بورژوا-ملاکی اوکرائین تحت قیمومیت آلمان را هدف خود قرار داده بود. ص — ۱٦٦

۹۹ — کنگرهٔ لندن — دومین کنگره حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه از تاریخ ۱۷ (۳۰) ژوئیه تا ۱۰ (۲۳) اوت سال ۱۹۰۳ برپا بود. نخستین سیزده جلسهٔ کنگره در بروکسل جریان داشت و سپس بعلت پیگرد پلیس جلسات کنگره به لندن منتقل شد.

خروج سوسیال‌دمکرات‌های لهستان که رأی مشورتی داشتند از دومین کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با عدم موافقت‌شان با ماده‌ای از برنامهٔ این حزب دربارهٔ حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش مربوط بود. در جلسهٔ کمیسیون برنامه سوسیال‌دمکرات‌های لهستان که اشتباهاً تصور می کردند که این ماده بنفع ناسیونالیست‌های لهستانی است، پیشنهاد کردند آن ماده حذف گردد. در جلسهٔ کنگره آشکارا از پیشنهادهای خود دفاع نکردند ولی با تصمیم کنگره موافقت ننموده و آنرا ترک گفتند. ص — ۱٦۷

۱۰۰ — یونکرها — محصلین آموزشگاههای نظامی که برای دریافت درجهٔ افسری آماده می‌شدند. ص — ۱٦۸

۱۰۱ — چرنی‌سوتنی‌ها باندهای سلطنت‌طلب که پلیس تزاری آنها را برای مبارزه با جنبش انقلابی تشکیل داده بود. ص — ۱٦۹

۱۰۲ — «لیستوک «پراودا»» — یکی از نامهای «پراودا» — روزنامهٔ یومیه علنی بلشویک‌ها بود. ص — ۱۷۰

۱۰۳ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ٦٤. ص — ۱۷۰

۱۰٤ — رجوع شود بتوضیحات شمارهٔ ٦۰، ۹۳ و ۹٦. ص — ۱۷۰

۱۰۵ ــ این مقاله بدان مناسبت نوشته شده بود که دولت موقت بورژوازی پس از تارومار کردن تظاهرات ژوئیه قرار بازداشت و. ای. لنین و دیگر رهبران حزب بلشویک را صادر کرد. ضمناً دولت موقت منظورش تسلیم پرونده به دادگاه نبود بلکه بطوریکه بعداً معلوم شد یونکرها که مأمور بازداشت لنین بودند از مقامات مربوطه دستور داشتند در راه او را بکشند.

و. ای. لنین از اتهامات افتراآمیزی که بوی وارد می‌کردند بسخت عصبانی شد (رجوع شود به صفحات ۱٦٤ ــ ۱٦۹ این کتاب) و ابتداء می‌خواست در دادگاه دولت موقت حاضر شود. لنین در نامه‌ای بعنوان بوروی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان ضمن اعتراض به تفتیش خانه‌اش در شب هفتم (۲۰) ژوئیه دربارهٔ بازداشت خود نوشت اگر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی قرار بازداشت او را که دولت موقت صادر کرده است، تأیید نماید، از آن قرار تبعیت خواهد کرد. پیشوایان منشویکی و اساری قرار دولت موقت را تأیید کردند.

مسئله حضور و. ای. لنین در دادگاه اهمیت همگانی حزبی داشت و این مسئله در تاریخ هفتم (۲۰) ژوئیه در اجلاس اعضای کمیتهٔ مرکزی و عده‌ای از کارکنان حزبی در آپارتمان س. یا. آلیلویف که از بلشویکهای باسابقه و کارگر بود و لنین در آن هنگام در آنجا مخفی شده بود، مورد بررسی و مداقه قرار گرفت و تصمیم گرفته شد که لنین نباید در دادگاه دولت موقت ضدانقلابی حاضر شود. همین تصمیم هم در اجلاس وسیع کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه با شرکت نمایندگان سازمانهای بلشویکی پتروگراد و مسکو که در روزهای ۱۳ ــ ۱٤ (۲٦ ــ ۲۷) ژوئیه سال ۱۹۱۷ برپا بود، گرفته شد.

در کنگرهٔ ششم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه مسئله حضور و. ای. لنین در دادگاه یکی از نخستین مسائلی بود که بررسی شد. کنگره به اتفاق آراء قطعنامهٔ مخالفت با حضور و. ای. لنین در دادگاه را تصویب کرد. ص ــ ۱۷٦

۱۰۶ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۹۶. ص — ۱۷۸

۱۰۷ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۹۴. ص — ۱۷۸

۱۰۸ — نامه به هیئت تحریریه روزنامهٔ «پرولتارسکویه دلو» مندرجه در روزنامه را هم گ. زینویف نوشته بود.
«پرولتارسکویه دلو» روزنامه و ارگان فراکسیون بلشویک‌های شورای نمایندگان کارگران و سربازان کرونشتادت که در سال ۱۹۱۷ در کرونشتادت چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۸۲

۱۰۹ — «نوویه ورمیا» — روزنامهٔ یومیه که از سال ۱۸۶۸ تا ۱۹۱۷ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد و بناشران مختلف تعلق داشت و بارها مشی سیاسی خود را تغییر می‌داد و از سال ۱۹۰۵، ارگان چرنیه سوتنی‌ها بود و دیوانه‌وار علیه بلشویکها تحریک می‌کرد. ص — ۱۸۲

۱۱۰ — و. ای. لنین منظورش به اصطلاح «پرونده دریفوس» — محاکمهٔ تحریک‌آمیزی است که در سال ۱۸۹۴ توسط محافل مرتجع سلطنت‌طلب نظامیان فرانسه علیه دریفوس یهودی — افسر ستاد کل ارتش فرانسه ترتیب داده شد و بدروغ او را بجاسوسی و خیانت بکشور متهم کردند. اتهام دریفوس که بتحریک نظامیان مرتجع صورت گرفت و متهم بزندان ابد محکوم شد از جانب محافل مرتجع فرانسه برای افروختن آتش ضدیت با یهودیان و تعرض به نظام جمهوری و آزادیهای دمکراتیک مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۸۹۸ هنگامی که سوسیالیست‌ها و نمایندگان ترقیخواه دمکراسی بورژوازی (از جمله ا. زولا، ژ. ژورس، آ. فرانس و دیگران) غوغائی برای تجدید نظر در پرونده دریفوس برپا کردند، این پرونده جنبهٔ آشکارا سیاسی بخود گرفت و کشور را به دو اردوگاه: جمهوریخواهان و دمکراتها از یک طرف و بلوک سلطنت‌طلبان و کلریکالها و ضدیهودیان و ناسیونالیست‌ها از طرف دیگر، تقسیم کرد. در سال ۱۸۹۹ تحت فشار افکار عمومی، دریفوس مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد؛ و در سال ۱۹۰۶ بنابرأی دادگاه تجدید نظر بیگناه تشخیص داده شد و به ارتش باز گشت. ص — ۱۸۲

۱۱۱ — پروندهٔ بیلیس — محاکمه تحریک‌آمیزی در سال ۱۹۱۳ در کییف توسط دولت تزاری بر علیه بیلیس یهودی ترتیب داده شد که بدروغ بقتل پسربچه مسیحی بمنظور انجام مراسم متهم شده بود (در واقع این قتل توسط عناصر چرنیه‌سوتنی صورت گرفته بود). دولت تزاری با صحنه‌سازی این محاکمه می‌خواست آتش ضدیت با یهودیان را روشن سازد و باعث قتل و کشتار یهودیان شود و از این راه توجه توده‌ها را از جنبش انقلابی که در کشور اعتلاء می‌یافت منحرف سازد. این محاکمه موجب خشم و تنفر شدید عمومی شد؛ در برخی شهرها کارگران بعلامت اعتراض دست به تظاهرات زدند. بیلیس در دادگاه تبرئه شد. ص — ۱۸۲

۱۱۲ — رجوع شود به اثر ف. انگلس «منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت». ص — ۱۸۸

۱۱۳ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۶۰، ۹۳ و ۹۶. ص — ۱۸۹

۱۱٤ — دولت موقت در تاریخ ۱۲ (۲۵) ژوئیه اعدام را در جبهه معمول ساخت. در لشگرها «دادگاههای نظامی انقلابی» دایر شدند که احکامشان فوراً پس از صدور بموقع اجرا گذاشته می‌شد. ص — ۱۹٤

۱۱۵ — کمیسیون تماس بنابه تصمیم مورخهٔ هشتم (۲۱) مارس کمیتهٔ سازشکار اجرائیهٔ مرکزی پتروگراد برای «تأثیر و اعمال نفوذ» در فعالیت دولت موقت و «کنترل» این فعالیت تشکیل شد. در واقع این کمیسیون بدولت کمک می‌کرد که از وجهه و اعتبار شورا برای استتار و کتمان سیاست ضدانقلابی خود استفاده کند. با کمک آن توده‌ها از مبارزهٔ انقلابی در راه انتقال زمام حکومت بدست شوراها خودداری می‌کردند. کمیسیون تماس در اواسط آوریل سال ۱۹۱۷ با ارجاع وظایف خود به بوروی کمیتهٔ اجرائیه منحل گردید. ص ۱٤۷ — ۱۹۹

۱۱۶ — در تاریخ هفدهم (۳۰) ماه مه سال ۱۹۱۷ شورای

کرونشتادت قطعنامه‌ای دربارهٔ انحلال پست کمیسر دولتی و انتقال تمام قدرت بدست شورا صادر کرد.

مطبوعات بورژوازی و اس‌اری و منشویکی با اظهاراتی دربارهٔ آغاز متلاشی شدن روسیه و هرج و مرج و نظایر آنها غوغائی علیه کرونشتادتیها راه انداختند.

هیئت‌هائی از جانب شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد (چخییدزه، گونس و دیگران) و سپس از جانب دولت موقت (وزیران اسکوبلف و تسرتلی) برای رفع غائله کرونشتادت اعزام شدند. هیئت دولت موقت توانست تصمیم سازشکارانه‌ای را از تصویب شورای کرونشتادت بگذراند که بموجب آن کمیسر از طرف شورا انتخاب می‌شد و نهایتاً توسط دولت موقت تأیید می‌گردید. علاوه بر این قطعنامهٔ کلی سیاسی صادر شد که در آن شورای نمایندگان کارگران و سربازان کرونشتادت اعلام می‌داشت که دولت موقت را برسمیت می‌شناسد ولی این «شناسائی البته مانع انتقادات و طرح خواستهائی نیست که دسکراسی انقلابی سازمان جدید حکومت مرکزی بوجود آورد و تمام زمام قدرت را بدست شورای نمایندگان کارگران و سربازان بدهد». قطعنامه با اعتراض قطعی بتلاشهائی که در جهت نسبت دادن «قصد جدا کردن کرونشتادت از بقیه روسیه» ببلشویکهای کرونشتادت بعمل می‌آمد پایان می‌یافت. ص — ۲۰۳

۱۱۷ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۸۷. ص — ۲۰٤

۱۱۸ — شورش کورنیلف — شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکین در ماه اوت ۱۹۱۷ بود که کورنیلف ژنرال تزاری — سر فرماندهی ارتش در رأس آن قرار داشت. توطئه‌گران هدفشان تصرف پتروگراد و قلع و قمع حزب بلشویک و انحلال و پراکندن شوراها و استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور و تدارک مقدمات احیای نظام سلطنتی بود. شورش بیست و پنجم اوت (۷ سپتامبر) آغاز شد.

بدعوت کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک کارگران پتروگراد و سربازان و ناویان انقلابی برای مبارزه با شورشیان قد علم کردند. تشکیل

واحدهای گارد سرخ از کارگران پایتخت فوراً آغاز شد. در جاهائی کمیته‌های انقلابی تشکیل گردید. حرکت سپاهیان کورنیلف متوقف شد و تحت تأثیر تبلیغات بلشویکی متلاشی شدن این سپاهیان آغاز گردید. دولت موقت تحت فشار توده‌ها مجبور شد دستور بازداشت کورنیلف و همدستان او و دستور محاکمهٔ آنها را بجرم شورش صادر نماید. ص — ۲۰۹

۱۱۹ — اس‌ارهای چپ — (سوسیالیست‌رولوسیونرهای چپ — م.) — حزب سوسیالیستهای چپ انقلابی (انترناسیونالیست‌ها) از لحاظ سازمانی در نخستین کنگرهٔ سراسری خود که در روزهای ۱۹ — ۲۸ نوامبر (۲ — ۱۱ دسامبر) ۱۹۱۷ برپا بود، شکل گرفت. تا این موقع اس‌ارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها بموجودیت ادامه می‌دادند که در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی شکل سازمان بخود می‌گرفت.

اس‌ارهای چپ در دومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه اکثریت را در فراکسیون اس‌ارها تشکیل می‌دادند که در مسئله شرکت در کنگره دچار انشعاب شد؛ اس‌ارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارها کنگره را ترک گفتند و اس‌ارهای چپ در کنگره ماندند و دربارهٔ مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویکها رأی دادند. بلشویک‌ها با توجه بضرورت اتحاد با حزب اس‌ارهای چپ که در آن دوران میان دهقانان طرفداران قابل ملاحظه‌ای داشت به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کردند در هیئت دولت شوروی شرکت جویند. ولی اس‌ارهای چپ این پیشنهاد بلشویک‌ها را رد کردند. در نتیجه مذاکراتی که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر ۱۹۱۷ جریان داشت میان بلشویکها و اس‌ارهای چپ موافقت شد که اس‌ارهای چپ در هیئت دولت شرکت جویند. اس‌ارهای چپ تعهد کردند که در فعالیت خود سیاست عمومی شورای کمیسرهای ملی را تعقیب کنند و در هیئت‌هائی از کمیساریاهای ملی شرکت داده شدند.

اس‌ارهای چپ همزمان با آغاز همکاری با بلشویک‌ها درباره مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف نظر داشتند. در ژانویه‌ـفوریه

سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ به مبارزه علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگره چهارم شوراها در ماه مارس اس‌ارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی خارج شدند. همزمان با گسترش انقلاب سوسیالیستی در روستا در تابستان سال ۱۹۱۸ روحیه ضدشوروی میان اس‌ارهای چپ داشت تقویت می‌یافت. کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ قتل میرباخ — سفیر آلمان در مسکو و شورش مسلحانه برضد حکومت شوروی را سازمان داد به این امید که صلح برست را عقیم گذارد و از این راه آتش جنگ میان روسیهٔ شوروی و آلمان را روشن نماید. بدین مناسبت کنگرهٔ پنجم شوراهای سراسر روسیه پس از سرکوب شورش ژوئیه تصمیم گرفت آنعده از اس‌ارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری حزب خود موافق بودند از هیئت شوراها اخراج نماید. حزب اس‌ارهای چپ با از دست دادن هر گونه پشتیبانی از جانب توده‌ها در راه مبارزه مسلحانه با حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اس‌ارهای چپ که با بلشویک‌ها همکاری می‌کردند احزاب «کمونیستهای نارودنیکی» و «کمونیستهای انقلابی» را تشکیل دادند. بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضای این احزاب بعدها بعضویت حزب کمونیست پذیرفته شدند. ص — ۲۱۲

۱۲۰ — «رابوچی» — ارگان مرکزی حزب بلشویک، روزنامه یومیه‌ای که از ۲۵ اوت (۷ سپتامبر) تا دوم (۱۵) سپتامبر ۱۹۱۷ بجای روزنامه «پراودا» که از طرف دولت موقت توقیف شده بود، انتشار می‌یافت. ص — ۲۱۳

۱۲۱ — در نامه‌ای زیر عنوان «بهمهٔ رفقا» که در شماره دوم مورخه هشتم سپتامبر (۲۶ اوت) سال ۱۹۱۷ روزنامه «رابوچی» درج شده بود، و. ولودارسکی خبر مندرجه در عده‌ای از روزنامه‌ها از جمله در «نوایا ژیزن» را در مورد اظهارات مورخه ۲۴ اوت (ششم سپتامبر) خود در جلسهٔ کمیته اجرائیهٔ مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان دهقانان دربارهٔ مسئله وضع

جبهه، تکذیب کرد. روزنامه‌ها نامهٔ وی را بشکل تحریف شده درج کرده و عبارت «اسر دفاع در لحظهٔ کنونی مهمتر از همه است» را بوی نسبت داده بودند. ولودارسکی ضمن تکذیب این خبر نوشت که در نطق خود ماده‌ای از اعلامیهٔ فراکسیون بلشویکها در مورد نفوذ بسپاهیان آلمانی در جبهه ریگا را تشریح کرده است که در آن سیاست امپریالیستی دولت موقت به شدت محکوم گشته و بخروج انقلابی از جنگ امپریالیستی دعوت شده بود. ص — ۲۱۳

۱۲۲ — رجوع شود به اثر ف. انگلس «مطبوعات مهاجرت. ۲ — برنامهٔ مهاجرین بلانکیستی کمون». ص — ۲۱۴

۱۲۳ — اثر ف. انگلس «انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست». ص — ۲۱۴

۱۲۴ — پس از سرکوب شورش کورنیلف مسئله تشکیل هیئت جدید دولت موقت بمیان آمد که در آن بطوریکه احتمال می‌رفت علاوه بر منشویکها و اس‌ارها می‌بایستی کادت‌ها هم شرکت جویند. منشویک‌ها و اس‌ارها از بیم اینکه اعتماد توده‌ها را بکلی از دست بدهند امتناع خود را از شرکت در هیئت دولت موقت در صورت شرکت کادت‌ها در آن، اعلام داشتند. دولت موقت در تاریخ اول (۱۴) سپتامبر سال ۱۹۱۷ تصمیم گرفت هیئت مدیره‌ای مرکب از پنج نفر — آ. ف. کرنسکی، آ. ای. ورخوسکی، د. ن. وردرفسکی، آ. م. نیکیتین و م. ای. ترشنکو تشکیل دهد. کادت‌ها رسماً در این هیئت دولت شرکت نداشتند ولی این دولت در نتیجهٔ توافق‌های محرمانه با آنها تشکیل شده بود. در پلنوم متحده کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان دهقانان که روز دوم (۱۵) سپتامبر برپا بود منشویکها و اس‌ارها قطعنامه‌ای دربارهٔ پشتیبانی از هیئت جدید دولت تسلیم نمودند. با این ترتیب منشویک‌ها و اس‌ارها که از قطع رابطه با کادتها دم می‌زدند این بار هم بملاکین و سرمایه‌داران کمک کردند که زمام قدرت را در دست خود نگهدارند. ص — ۲۲۰

۱۲۵ — «طرح قطعنامه مربوط به لحظهٔ کنونی سیاسی» توسط لنین بمناسبت تشکیل پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب که قرار بود در تاریخ سوم (۱٦) سپتامبر آغاز شود، تهیه شده بود. اما روز سوم (۱٦) سپتامبر نه پلنوم بلکه اجلاس کمیتهٔ مرکزی تشکیل شد و مسئله اوضاع سیاسی کنونی بررسی نگردید. در صورتجلسات کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه طی سال ۱۹۱۷ به بررسی این طرح قطعنامه در کمیتهٔ مرکزی اشاره‌ای نشده است. ص — ۲۲۱

۱۲٦ — کنگرهٔ ششم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه از ۲٦ ژوئیه تا ۳ اوت (از ۸ تا ۱٦ اوت) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد جریان داشت.

گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی و گزارش اوضاع سیاسی، مسائل اساسی کنگره بود.

دستورات ارشادی و. ای. لنین پایه و اساس قطعنامه کنگره دربارهٔ اوضاع سیاسی بود. در این قطعنامه اوضاع سیاسی کشور که پس از رویدادهای ژوئیه بوجود آمده بود ارزیابی شده و خطمشی سیاسی حزب در مرحله جدید انقلاب تشریح گردیده بود. کنگره به این نکته اذعان نمود که گسترش مسالمت‌آمیز انقلاب پایان یافته و زمام حکومت در کشور در واقع بدست بورژوازی ضدانقلاب افتاده است. کنگره به پیروی از دستورات لنین موقتاً شعار «تمام قدرت بدست شوراها!» را حذف نمود چونکه شوراها در آن اوضاع و احوال که توسط منشویک‌ها و اس‌ارها رهبری می‌شدند بزائده دولت موقت ضدانقلابی مبدل گشته بودند. اما حذف موقتی این شعار بمعنای انصراف از شوراها بعنوان شکل دولتی دیکتاتوری پرولتاریا نبود. کنگره شعار مبارزه در راه محو کامل دیکتاتوری بورژوازی ضدانقلابی و تصرف زمام حکومت توسط پرولتاریا به اتفاق تهیدست‌ترین دهقانان از راه قیام مسلحانه را بمیان کشید. کنگره در مصوبات خود نظریه لنین دربارهٔ اتحاد پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان را بعنوان مهمترین شرط پیروزی انقلاب سوسیالیستی خاطرنشان

ساخت. کنگره به تروتسکیست‌ها که مخالف خط‌مشی حزب درباره انقلاب سوسیالیستی بودند و امکان پیروزی سوسیالیسم را در روسیه تا پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپای غربی انکار می‌کردند، جواب دندانشکن داد. کنگره پلاتفورم اقتصادی حزب بلشویک و اساسنامه جدید حزب را تصویب کرد. در این کنگره تصمیمی دربارهٔ عدم حضور و. ای. لنین در دادگاه دولت موقت ضدانقلابی اتخاذ گردید.

در بیانیه‌ای که از جانب کنگره صادر گردید از کارگران و سربازان و دهقانان دعوت شد نیروهای خود را ذخیره کنند و زیر پرچم حزب بلشویک برای پیکارهای قطعی با بورژوازی آماده شوند. ص — ۲۲۱

۱۲۷ — لشگر وحشی — وجه تسمیه لشگری است که در دوران جنگ اول جهانی از داوطلبان ملتهای مناطق کوهستانی قفقاز تشکیل شده بود. ص — ۲۲۳

۱۲۸ — جلسهٔ مشاوره دمکراتیک سراسر روسیه توسط کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی منشویکی و اس‌اری شوراها برای حل مسئله قدرت تشکیل شد. این جلسه مشاوره ابتداء قرار بود در تاریخ ۱۲ (۲۵) سپتامبر برپا شود ولی تشکیل آن به بعد موکول شد و از چهاردهم تا بیست و دوم سپتامبر (۲۷ سپتامبر — ۵ اکتبر) ۱۹۱۷ در پتروگراد جریان داشت. رهبران منشویک‌ها و اس‌ارها تمام اقدامات را بعمل آوردند تا نمایندگی توده‌های کارگری و دهقانی را تضعیف نمایند و عده نمایندگان سازمانهای مختلف خرده‌بورژوازی و بورژوازی را افزایش دهند و از این راه اکثریت را در جلسهٔ مشاوره برای خود تأمین کنند. بلشویک‌ها در این جلسهٔ مشاوره شرکت جستند تا از آن بعنوان تریبون برای افشای منشویک‌ها و اس‌ارها استفاده کنند.

جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک قراری دربارهٔ تشکیل پارلمان مقدماتی (هیئت موقت جمهوری) صادر کرد. بنابدستور مصوب دولت موقت، پارلمان مقدماتی می‌بایست فقط ارگان مشورتی در جنب دولت باشد.

لنین اشتباهات تاکتیکی بلشویکها را در مورد جلسه مشاوره دمکراتیک بباد انتقاد گرفت و با قطعیت تمام خروج بلشویک‌ها را از پارلمان

مقدماتی طلب نمود و ضرورت تمرکز همهٔ نیروها را برای تهیه مقدمات قیام خاطرنشان ساخت. کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد لنین را مورد بحث و بررسی قرار داد و با دفع مقاومت کامنف، ریکف و تسلیم‌طلبان دیگر که از شرکت در پارلمان مقدماتی دفاع می‌کردند قراری دربارهٔ خروج بلشویکها از پارلمان مقدماتی صادر کرد. هفتم (۲۰) اکتبر در نخستین روز گشایش پارلمان مقدماتی بلشویک‌ها بیانیه‌ای را قرائت کرده و آنرا ترک گفتند. ص — ۲۳۳

۱۲۹ — کیت کیتیچ — لقب تیت تیتیچ، بازرگان ثروتمند پرسوناژ معروف پیس «بسزای عمل دیگران» اثر آ. ن. استروفسکی است. لنین سردمداران سرمایه‌داری را کیت کیتیچ می‌نامید. ص — ۲۳۳

۱۳۰ — «دن» — روزنامهٔ یومیه لیبرال‌بورژوازی که از سال ۱۹۱۲ تا اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتربورگ از چاپ خارج می‌شد. این روزنامه پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه بدست منشویک‌های انحلال‌طلب افتاد. ص — ۲۳۹

۱۳۱ — «اسوبودنایا ژیزن» — روزنامهٔ یومیه‌ای که در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ بجای روزنامهٔ «نوایا ژیزن» (رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۸۵) که از جانب دولت موقت توقیف شده بود چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲٦۰

۱۳۲ — منظور پتروگراد و مسکو است. ص — ۲۷٤

۱۳۳ — شورای پتروگراد در تاریخ ۳۱ اوت (۱۳ سپتامبر) ۱۹۱۷ برای نخستین بار از روز تشکیل خود در اجلاس عمومی خود با اکثریت ۲۷۹ رأی موافق در مقابل ۱۱۵ رأی مخالف و ۵۰ رأی ممتنع قطعنامه پیشنهادی فراکسیون بلشویک‌ها را تصویب کرد که سیاست سازشکاری با بورژوازی را با قطعیت تمام رد کرد. این قطعنامه به انتقال تمام قدرت بدست شوراها دعوت می‌کرد و برنامهٔ تحولات انقلابی در کشور را پیش‌بینی می‌نمود. چند روز بعد حزب بلشویک پیروزی بزرگ دیگری بدست آورد. پنجم (۱۸) سپتامبر شورای نمایندگان کارگران و سربازان

مسکو با اکثریت ۳۰۰ رأی قطعنامهٔ مشابه پیشنهادی بلشویک‌ها را تصویب کرد. ص — ۲۷۷

۱۳٤ — صحبت از جلسه مشاورهٔ کشوری است که دولت موقت بمنظور بسیج نیروهای ضدانقلابی برای تاروسار کردن انقلاب، مقدمات آنرا فراهم می‌کرد. بورژوازی از بیم کارگران انقلابی پتروگراد تصمیم گرفت جلسه مشاوره را در مسکو برگزار کند.

کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک به سازمانهای حزبی پیشنهاد کرد که جلسه مشاوره مسکو را بعنوان ارگان توطئه بورژوازی ضدانقلابی علیه انقلاب و همچنین نقش منشویک‌ها و اس‌ارها را که از این جلسهٔ مشاوره حمایت و پشتیبانی می‌کنند، افشاء نمایند.

جلسهٔ مشاوره از ۱۲ تا ۱۵ (۲۵ — ۲۸) اوت ۱۹۱۷ در مسکو جریان داشت و نمایندگان ملاکین و بورژوازی، فرماندهان بزرگ نظامی و اعضای سابق دومای دولتی، رهبران حزب کادت‌ها در آن شرکت داشتند، هیئت‌های نمایندگی از شوراها و همچنین از برخی سازمانهای اتحادیه مرکب از منشویک‌ها و اس‌ارها بودند. در جلسهٔ مشاوره ضمن بیانات ژنرال کورنیلف و ژنرال کالدین و دیگران برنامهٔ سرکوب انقلاب فرمولبندی شده بود. آنها انحلال شوراها و انحلال سازمان‌های اجتماعی در ارتش، برقراری مجدد اعدام در جبهه و ادامهٔ جنگ تا پیروزی نهائی را طلب کردند.

کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک به سازماندهی اعتراضات توده‌ای کارگران و سربازان و دهقانان علیه جلسهٔ مشاوره دعوت کرد.

در اعتصابی که بنابه تصمیم کمیتهٔ حزبی مسکو در تاریخ ۱۲ (۲۵) اوت در این شهر برپا بود، بیش از چهار صد هزار نفر شرکت کردند. اعتصاب کارگران مسکو نقشه‌های ضدانقلاب را نقش بر آب کرد و عقیم گذاشت. میتینگهای اعتراض و اعتصاب‌ها در یکعدهٔ دیگر از شهرهای کشور برپا شد. ص — ۲۹٤

۱۳۵ — واندیا — استانی از کشور فرانسه که هنگام انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن ۱۸ کانون ضدانقلاب بود. این اسم بطور کلی سمبل ضدانقلاب شده است. ص — ۲۹٤

فهرست نامها

آدلر (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹ — ۱۹۶۰) — سوسیال‌دمکرات اتریشی و یکی از تئوریسین‌های به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود که در آن عدول از مارکسیسم انقلابی با عبارت‌پردازی مارکسیستی پرده‌پوشی می‌شد. آدلر بیست و یکم اکتبر سال ۱۹۱۶ به اقدام تروریستی دست زد و کنت اشتورگک — نخست وزیر اتریش را بضرب گلوله کشت. ص — ۵۶

آدلر (Adler)، ویکتور (۱۸۵۲ — ۱۹۱۸) — یکی از سازماندهان و لیدرهای سوسیال‌دمکراسی اتریش بود که در هنگام جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و «صلح طبقاتی» را موعظه می‌کرد و برضد تظاهرات انقلابی طبقهٔ کارگر مبارزه می‌نمود. ص — ۵۳

اسپیریدونوا، ماریا آلکساندرونا (۱۸۸۴ — ۱۹۴۱) — یکی از لیدرهای حزب اس‌ارها بود. بجرم سوءقصد بجان لوژنوسکی — سردمدار تالانگری‌های چرنوسوتنی در استان تامبوف محکوم به حبس با اعمال شاقه شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ یکی از سازماندهان جناح چپ اس‌ارها بود و پس از تشکیل حزب اس‌ارهای چپ در نوامبر سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ مرکزی آن حزب شد. ص — ۱۷۲، ۲۱۹

استالین، یوسف ویساریونویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۵۳) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب و از سال ۱۹۱۲ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه بود. در دوران تدارک و انجام انقلاب

سوسیالیستی اکتبر عضو مرکز نظامی-انقلابی تدارک قیام بود که از جانب کمیتهٔ مرکزی حزب تشکیل شده بود.

از نوامبر سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه ۱۹۲۳ — کمیسر ملی امور ملیتها و از ماه مارس ۱۹۱۹ همچنین کمیسر ملی کنترل دولتی و سپس کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی (تا ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۲) بود. در پولیت‌بوروی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عضویت پیدا کرد. در دوران جنگ داخلی — عضو شورای انقلابی-نظامی جمهوری و شورای انقلابی-نظامی یکعده از جبهه‌ها بود.

در سال ۱۹۲۲ بمقام دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب برگزیده شد و از سال ۱۹۴۱ — صدر شورای کمیسرهای ملی و سپس رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی شد.

ای. و. استالین طی دوران طولانی در مقام دبیر کل کمیتهٔ مرکزی به اتفاق رهبران دیگر مجدانه در راه ساختمان سوسیالیسم مبارزه می کرد و در قلع‌وقمع جریانات ضدحزبی بویژه تروتسکیسم و اپورتونیسم راست نقش بزرگ ایفاء نمود.

در عین حال تحریفاتی در زندگی جامعهٔ شوروی که حزب کمونیست آنها را بعنوان پدیده پرستش شخصیت مباین با مارکسیسم-لنینیسم شمرده است، با نام وی ارتباط دارد. ص — ۱۶۵

استائونینگ (Stauning)، توروالد آوگوست مارینوس (۱۸۷۳ — ۱۹۴۲) — یکی از لیدرهای راستگرای سوسیال‌دمکراسی دانمارک و انترناسیونال دوم و شخصیت دولتی دانمارک بود. از سال ۱۹۰۶ در پارلمان دانمارک عضویت داشت. از سال ۱۹۱۰ — صدر حزب سوسیال‌دمکرات دانمارک و فراکسیون پارلمانی آن بود. در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. در سالهای ۱۹۱۶ — ۱۹۲۰ — وزیر مشاور در دولت بورژوازی دانمارک بود. ص — ۵۱، ۵۵

استکلوف، یوری میخایلویچ (۱۸۷۳ — ۱۹۴۱) — از سال ۱۸۹۳ در جنبش سوسیال‌دمکراسی شرکت داشت. پس از کنگرهٔ دوم حزب

شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ نایب رئیس شورای پتروگراد و معاون صدر دورهٔ اول کمیتهٔ اجرائیه مرکزی بود؛ و از ماه مه تا اوت سال ۱۹۱۷ در دولت موقت بورژوازی بعنوان وزیر کار شرکت داشت. ص — ۵۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۴، ۲۵۹

اسکوروپیس-ایولتوخوسکی آ. ف. (متولد سال ۱۸۸۰) — ناسیونالیست بورژوامشرب اوکرائینی که در دوران جنگ اول جهانی یکی از بانیان و رهبران سازمان بورژواناسیونالیستی — «اتحاد آزادی اوکرائین» بود. نمایندهٔ تام‌الاختیار این اتحاد در برلن بشمار می‌رفت و بنا بمأموریت از جانب ستاد نظامی آلمان میان اوکرائینیهائی که اسیر جنگی بودند و در بازداشتگاههای آلمان بسر می‌بردند، تبلیغات ناسیونالیستی می‌کرد. ص — ۱۶۶

آکسلرود، پاول بوریسوویچ (۱۸۵۰ — ۱۹۲۸) — یکی از لیدرهای منشویسم بود و در سالهای جنگ اول جهانی در پردهٔ جملات سنتریستی در واقع موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. آکسلرود پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد بود و از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی کرد. ص — ۵۳

آلکساندر اول (رومانف) (۱۷۷۷ — ۱۸۲۵) — در سالهای ۱۸۰۱ — ۱۸۲۵ امپراتور روس بود. ص — ۱۳۱

آلکسییف، میخائیل واسیلویچ (۱۸۵۷ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری، سلطنت‌طلب و ضدانقلابی بود و پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ سرفرمانده عالی و سپس مدتی رئیس ستاد سرفرماندهی کرنسکی بود. ص — ۲۲۴، ۲۸۴، ۲۸۸

آلکسینسکی، گریگوری آلکسییویچ (متولد سال ۱۸۷۹) — در آغاز فعالیت سیاسی خود سوسیال‌دمکرات بود و هنگام جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد و در عده‌ای از روزنامه‌های بورژوازی کار می‌کرد. در سال ۱۹۱۷ جزو گروه «یدینستوای» پلخانف شد و موضع

ضدانقلابی داشت. در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ به اتفاق سازمان ضدجاسوسی نظامی با جعل اسناد به و. ای. لنین و به بلشویکها تهمت زد. ص — ۱٦٤، ۱٦٥، ۱٦۸، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳

اسمیت‌ـفالکنر، ماریا ناتانونا (اسیمت، م.) (۱۸۷۸ — ۱۹٦۸) — اقتصاددان و آمارگر بود و از سال ۱۸۹۷ در جنبش انقلابی شرکت داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مدتی با روزنامهٔ نیمه‌منشویکی «نوایا ژیزن» همکاری می‌کرد. در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ بحزب بلشویک پذیرفته شد. ص — ۲٦۰

اسنوئودن (Snowden)، فیلیپ (۱۸٦٤ — ۱۹۳۷) — رجل سیاسی انگلیسی که در سالهای ۱۹۰۳ — ۱۹۰٦ و ۱۹۱۷ — ۱۹۲۰ صدر حزب مستقل کارگر و نمایندهٔ جناح راست آن بود. از سال ۱۹۰٦ در پارلمان سمت نمایندگی داشت و در دوران جنگ اول جهانی سنتریست شد و طرفدار ائتلاف با بورژوازی بود. ص — ۵۳

انگلس (Engels)، فریدریش (۱۸۲۰ — ۱۸۹۵) ص — ۲۵، ٤۲، ٦۱، ٦۳، ٦٤، ۷۱، ۸٦، ۱٤۷، ۱۸۸، ۲۱٤

آوکسنتیف، نیکولای دمیترویچ (۱۸۷۸ — ۱۹٤۳) — یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست رولوسیونرها و عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ ریاست کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه را بعهده گرفت و وزیر کشور در دومین دولت ائتلافی کرنسکی بود و بعدها ریاست شورای موقت ضدانقلابی جمهوری (پارلمان مقدماتی) را عهده‌دار شد. ص — ۲٤٤

اوسانسکی، آ. م. — روزنامه‌نگار و سردبیر و ناشر روزنامهٔ چرنوسوتنی «ژیوویه اسلوو» — نخستین روزنامه از جراید پتروگراد که در روزهای ژوئیه ۱۹۱۷ خبر افتراآمیز آلکسینسکی و پانکراتف را که علیه و. ای. لنین و بلشویک‌ها بود، درج نمود. ص — ۱٦۵

---

* نام‌های خانوادگی واقعی توی پرانتز ذکر شده است. ه. ت.

بلانکی (Blanqui)، لوئی اوگوست (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — شخصیت سبرز انقلابی فرانسه، نمایندهٔ برجستهٔ کمونیسم تخیلی بود که در قیامهای پاریس و در انقلابهائی از سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ شرکت داشت و یکعده از جوامع سری انقلابی را رهبری می‌کرد. بلانکی بیش از ۳۶ سال در زندان‌ها بسر برد. او ضمن تلاش برای قبضه کردن زمام حکومت توسط گروه کوچکی از انقلابیون توطئه‌گر به نقش قاطع متشکل کردن توده‌ها برای مبارزه انقلابی پی نمی‌برد. ص — ۱۰۱، ۲۱٤

بیسولاتی (Bissolati)، لئونیدا (۱۸۵۷ — ۱۹۲۰) — یکی از بنیادگذاران حزب سوسیالیست ایتالیا و یکی از لیدرهای جناح بسیار راستگرای رفرمیستی آن بود که در سال ۱۹۱۲ از حزب سوسیالیست ایتالیا اخراج شد و «حزب سوسیال‌رفرمیستی» را تشکیل داد. در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد و طرفدار شرکت ایتالیا از طرف آنتانت در جنگ بود و در سالهای ۱۹۱٦ — ۱۹۱۸ بعنوان وزیر مشاور در هیئت دولت شرکت داشت. ص — ۵۱

بیلیس، مندل تویویچ (متولد سال ۱۸۷۳) — مباشر کارخانه اجرپزی کییف و یهودی بود که در سال ۱۹۱۱ بدروغ به قتل پسربچه مسیحی برای ادای مراسم، متهم گردید. ص — ۱۸۲

برانتینگ (Branting)، کارل یالمار (۱۸٦۰ — ۱۹۲۵) — لیدر حزب سوسیال‌دمکرات سوئد و یکی از رهبران انترناسیونال دوم بود که موضع اپورتونیستی داشت. در ۱۸۸۷ — ۱۹۱۷ (با وقفه‌هائی) سردبیر روزنامه «Socialdemokraten» («سوسیال‌دمکرات») بود؛ در سالهای ۱۸۹۷ — ۱۹۲۵ — سمت نمایندگی مجلس ریکسداگ را داشت. در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست بود و در سال ۱۹۱۷ در دولت ائتلافی ادن شرکت جست و از مداخلهٔ مسلحانه علیه روسیهٔ شوروی پشتیبانی می‌کرد. ص — ۵۱

برشکو-برشکوفسکایا، یکاترینا کنستانتینونا (۱۸٤٤ — ۱۹۳٤) — یکی از سازماندهان و رهبران حزب اس‌ارها و از جناح بسیار راستگرای

بیوکنن (Buchanan)، جورج ویلیام (۱۸۵٤ — ۱۹۲٤) — دیپلمات انگلیسی که در دوران سفارت خود در روسیه (۱۹۱۰ — ۱۹۱۸) به محافل ارتجاعی در مبارزه با انقلاب کمک می‌کرد. در ماه اوت ۱۹۱۷ از شورش ضدانقلابی کورنیلف پشتیبانی می‌نمود. ص — ۱۱، ۲۹۸

پارووس (گلفاند، آلکساندر لازارویچ) (۱۸٦۹ — ۱۹۲٤) — در اواخر سالهای ۹۰ و اوایل سالهای ۹۰۰ در جنبش سوسیال‌دمکراسی روسیه و آلمان شرکت جست. پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳)، منشویک شد. پارووس تئوری ضدمارکسیستی — «تئوری انقلاب پرمنانت» را بمیان کشید که بعداً تروتسکی آنرا بحربه مبارزه علیه لنینیسم مبدل ساخت. پارووس بعداً از سوسیال‌دمکراسی کناره گرفت؛ در دوران جنگ اول جهانی شوینیست بود، به احتکار و سؤ-استفاده‌های بزرگ پرداخت و از راه تحویل کالاهای جنگی ثروت زیاد اندوخت. از سال ۱۹۱۵ مجله «Die Glocke» («ناقوس») را منتشر می‌ساخت. ص — ۵۷

پالچینسکی، پتر یوآکیمویچ (۱۸۷۵ — ۱۹۲۹) — مهندس و سازمانده سندیکات «پرودوگول» (زغال سنگ — م.) بود و با محافل بانکی روابط نزدیک داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مشاور وزیر بازرگانی و صنایع در دولت موقت بورژوازی و الهامبخش خرابکاری صاحبان صنایع بود و برضد سازمانهای دمکراتیک مبارزه می‌کرد. ص — ۲۰۳، ۲۵۸، ۲٦۰، ۲۸۵

پانکوک (Panneckoek)، آنتونی (۱۸۷۳ — ۱۹٦۰) — سوسیال‌دمکرات هلندی که در سال ۱۹۰۷ یکی از مؤسسین روزنامهٔ «De Tribune» («تریبون») — ارگان جناح چپ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری هلند بود که در سال ۱۹۰۹ به حزب سوسیال‌دمکرات هلند (حزب «تریبونیستها») مبدل شد. پانکوک در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیو-نالیست بود و در چاپ و انتشار مجله «Vorbote» («پیک آینده») — ارگان تئوریک چپهای تسیمروالد شرکت داشت. ص — ۵۵

پانینا ، س. و — شاهزاده و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کادتها که از ۲٤ ماه مه (٦ ژوئن) سال ۱۹۱۷ معاون وزیر سرپرستی دولتی در دولت موقت بورژوازی و از اوت سال ۱۹۱۷ مشاور وزیر آموزش ملی بود. ص — ۱۹۵ .

پرورزیف، پاول نیکولایویچ — وکیل دادگستری و ترودویک و به اس‌ارها نزدیک بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ — وزیر دادگستری در نخستین دولت ائتلافی موقت بورژوازی شد. در ژوئیه سال ۱۹۱۷ اسناد جعلی را که آلکسینسکی به اتفاق سازمان ضد۔جاسوسی نظامی علیه لنین و بلشویک‌ها تهیه کرده بود، چاپ و منتشر ساخت. ص — ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳

پشخونف، آلکسی واسیلیویچ (۱۸٦۷ — ۱۹۳۳) — رجل اجتماعی بورژوا مسلک و پوبلیسیست بود. از سال ۱۹۰٦ یکی از رهبران حزب خرده‌بورژوائی «سوسیالیستهای خلقی» (ان‌اسها) بود. در سال ۱۹۱۷ در دولت موقت بورژوازی وزیر خواربار شد. ص — ۲۰۲، ۲۲۷، ۲۵۸، ۲٦۰، ۲۸٤، ۲۸٦، ۳۰۳

پلاتن (Platten)، فریدریخ (فریتس) (۱۸۸۳ — ۱۹٤۲) — سوسیال‌دمکرات چپ سوئیسی که بعداً کمونیست شد. پلاتن در سالهای ۱۹۱۲ — ۱۹۱۸ دبیر حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس بود و در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود و در کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال شرکت داشت و از چپ‌های تسیمروالد طرفداری می‌کرد. در آوریل سال ۱۹۱۷ شرایط عزیمت و. ای. لنین را از سوئیس بروسیه فراهم ساخت. ص — ۵۹

پلخانف، گئورگی والنتینویچ (۱۸۵٦—۱۹۱۸) — یکی از شخصیت‌های مبرز جنبش کارگری روس وجهان و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پلخانف پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) روش آشتی با اپورتونیسم در پیش گرفت و سپس به

پولوتسف، پ. آ. (متولد سال ۱۸۷٤) — ژنرال و فرمانده سپاهیان پادگان نظامی پتروگراد در تابستان سال ۱۹۱۷ بود. در روزهای ژوئیه رهبری گلوله‌باران تظاهرات مسالمت‌آمیز در پتروگراد و تارومار ساختن محل ادارهٔ «پراودا» را بعهده داشت. ص — ۱٦۸

پتاکف، گئورگی لئونیدوویچ (۱۸۹۰ — ۱۹۳۷) — از سال ۱۹۱۰ عضو حزب بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۵ — ۱۹۱۷ در مسئله حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و در مهمترین مسائل دیگر سیاست حزب روش ضدلنینی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ ریاست کمیتهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه در کییف را بعهده داشت و با خط‌مشی حزب دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی مخالفت می‌کرد.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در دولت شوروی اوکرائین شرکت داشت و مقامهای پرمسئولیت دیگر را عهده‌دار بود. بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص — ۱۳۰، ۱۳۲

ترشنکو، میخائیل ایوانویچ (متولد سال ۱۸۸۸) — سرمایه‌دار بزرگ روس و صاحب کارخانه‌های قند و میلیونر بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ وزیر دارائی و سپس وزیر امور خارجه در دولت موقت بورژوازی شد و مجدانه سیاست امپریالیستی ادامهٔ جنگ «تا پیروزی نهائی» را تعقیب می‌کرد. ص — ۱۵۱، ۱۵٦، ۲۳۳، ۲٤۱، ۲٤٤، ۲۵۱

تروتسکی (برونشتین) لو داویدویچ (۱۸۷۹ — ۱۹٤۰) — سوسیال‌دمکرات روس و منشویک بود. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ انحلال‌طلب شد و در مسائل جنگ و صلح و انقلاب علیه لنین و بلشویکها مبارزه می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی گرفت. در سال ۱۹۱۷ به حزب بلشویک پذیرفته شد ولی بموضع بلشویسم نیامد، علیه لنینیسم و علیه سیاست حزب آشکارا و پنهانی مبارزه می‌کرد.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیتی را عهده‌دار بود و با خطمشی عمومی حزب و با برنامهٔ ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی مخالفت می‌ورزید. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از حزب اخراج شد و در سال ۱۹۲۹ از اتحاد شوروی بعلت فعالیت ضدشوروی تبعید گردید و در سال ۱۹۳۲ حق تابعیت شوروی از وی سلب شد. ص — ۶۰

ترولسترا (Troelstra) پیتر یلس (۱۸۶۰ — ۱۹۳۰) — رجل جنبش کارگری هلند و سوسیالیست راستگرا بود و یکی از بنیادگذاران (۱۸۹٤) و لیدرهای حزب سوسیال‌دمکرات کارگری هلند بشمار می‌رفت. در اوایل قرن ۲۰ موضع اپورتونیسم افراطی گرفت و علیه جناح چپ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری هلند که در سال ۱۹۰۷ پیرامون روزنامهٔ «De Tribune» («تریبون») متحد شده و در سال ۱۹۰۹ حزب سوسیال‌دمکرات هلند را تشکیل داد، مبارزه می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست آلمانی‌فیل شد. ص — ۵۱

تریر (Trier)، هرسون (متولد سال ۱۸۵۱) — سوسیال‌دمکرات دانمارکی که جناح چپ حزب سوسیال‌دمکرات دانمارک را رهبری می‌کرد و با سیاست سازشکارانه رهبری رفرمیست حزب مبارزه می‌نمود و در دوران جنگ اول جهانی در مواضع انترناسیونالیستی قرار داشت. در سپتامبر سال ۱۹۱۶ با تصمیم حزب سوسیال‌دمکرات دانمارک دربارهٔ شرکت نمایندگانش در دولت بورژوازی دانمارک مخالفت کرد و بعنوان اعتراض از حزب کنار رفت. ص — ۵۵

تروس (Treves)، کلائودیو (۱۸۶۸ — ۱۹۳۳) — یکی از لیدرهای رفرمیست حزب سوسیالیست ایتالیا بود که در سالهای جنگ اول جهانی سنتریست شد. ص — ۵۳

تئودورویچ، ایوان ادولفویچ (۱۸۷۵ — ۱۹٤۰) — انقلابی حرفه‌ای که از سال ۱۸۹۵ به فعالیت انقلابی پرداخت و پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه به بلشویک‌ها پیوست و تا سال ۱۹۱۷ در سازمانهای بلشویکی مسکو و پتروگراد و اسمولنسک و

سیبری کار می‌کرد و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر کمیسر ملی خواربار بود. ص — ۳۶

توراتی (Turati)، فیلیپو (۱۸۵۷ — ۱۹۳۲) — رجل جنبش کارگری ایتالیا و یکی از سازماندهان حزب سوسیالیست ایتالیا (۱۸۹۲) و لیدر جناح راستگرا و اصلاح‌طلب آن بود. در سال ۱۸۹۶ به نمایندگی پارلمان انتخاب شد و در آنجا در رأس گروه سوسیالیست‌های رفرمیست قرار گرفت. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. ص — ۲۳، ۵۳، ۵۸

تسرتلی، ایراکلی گئورگیویچ (۱۸۸۲ — ۱۹۵۹) — یکی از لیدرهای منشویسم بود که در دوران جنگ اول جهانی سنتریست شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد و دفاع‌طلب بود. در ماه مه ۱۹۱۷ در هیئت دولت موقت بورژوازی بعنوان وزیر پست و تلگراف شرکت کرد و پس از حوادث ژوئیه وزیر کشور شد و یکی از الهام‌دهندگان قلع‌وقمع بلشویک‌ها بود. ص — ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۹، ۷۶، ۱۰۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۸۲، ۳۰۲

تیشکا (Tyszka)، یان (یوگیخس، لئو) (۱۸۶۷ — ۱۹۱۹) — شخصیت مبرز جنبش کارگری لهستان و آلمان، و یکی از بنیادگذاران سوسیال‌دمکراسی لهستان پادشاهی و لیتوانی، و عضو هیئت مرکزی رهبری این حزب بود و با رویزیونیسم در جنبش کارگری جهان مبارزه می‌کرد و مخالف ناسیونالیسم بود. تیشکا از ضرورت مبارزه مشترک پرولتاریای لهستان و روسیه دفاع می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی در آلمان بود و در کار سوسیال‌دمکراسی آلمان شرکت داشت و موضع انترناسیونالیستی اتخاذ کرده بود؛ و یکی از سازماندهندگان «اتحاد اسپارتاک» و سپس حزب کمونیست آلمان بشمار می‌رفت. ص — ۵۵

مؤسسان مجلهٔ اپورتونیستهای آلمانی «Socialistische Monatshefte» («ماهنامهٔ سوسیالیستی») بشمار می‌رفت. از سال ۱۹۰۳ نمایندهٔ رایشتاگ بود و در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. ص — ۹، ٤٥

دزرژینسکی، فلیکس ادموندویچ (۱۸۷۷ — ۱۹۲٦) — شخصیت برجستهٔ حزب کمونیست و دولت شوروی بود و از سال ۱۸۹۵ در حزب عضویت داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بکار حزبی در مسکو پرداخت. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر — عضو کمیتهٔ نظامی و انقلابی پتروگراد و عضو مرکز نظامی و انقلابی رهبری قیام بود که کمیتهٔ مرکزی حزب آنرا تشکیل داده بود. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر صدر کمیسیون فوق‌العاده مبارزه با ضدانقلاب و خرابکاری (و. چ. ک.) بود. ص — ۱۳۲

دریفوس (Dreyfus)، آلفرد (۱۸۵۹ — ۱۹۳۵) — افسر ستاد کل ارتش فرانسه و یهودی بود که بیگناه در سال ۱۸۹٤ به اتهام آشکارا دروغین خیانت به کشور بزندان ابد با اعمال شاقه محکوم شد. در سایه تظاهرات طبقهٔ کارگر و روشنفکران ترقیخواه بعلامت دفاع از دریفوس، در سال ۱۸۹۹ مورد عفو قرارگرفت و در سال ۱۹۰٦ اعاده حیثیت شد. ص — ۱۸۲

رادک، کارل برنگاردویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۳۹) — از اوایل سالهای ۹۰۰ در جنبش سوسیال‌دمکراتیک گالیسی، لهستان و آلمان شرکت داشت و در مطبوعات سوسیال‌دمکراتهای چپ آلمان شرکت می‌کرد. در سالهای جنگ اول جهانی روش انترناسیونالیستی در پیش گرفت ولی به سوی سنتریسم نوسان داشت؛ در مسئله حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش اشتباه می‌کرد. از سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویک بود که بعداً بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص — ۵۵، ۵۸

راسپوتین (نویخ)، گریگوری یفیمویچ (۱۸۷۲ — ۱۹۱٦) — ماجراجوئی که در دربار نیکولای دوم نفوذ زیاد داشت. از میان دهقانان

استان توبولسکی برخاسته بود. در سال ۱۹۰۷ بعنوان «پیر مقدس» و «پیشگو» مورد اعتماد خانواده تزار قرار گرفت. «دوران نفوذ راسپوتین» بارزترین مظهر جهالت‌پرستی و تعقیب و وحشیگری و انحطاط اخلاقی که از خصایل قشر بالای خاندان روسیه تزاری بود، بشمار می‌رفت. راسپوتین بدست گروهی از سلطنت‌طلبان کشته شد که می‌کوشیدند با این اقدام خاندان سلطنتی را نجات داده و آتش انقلاب در حال اعتلاء را فرو نشانند. ص — ٦

راکیتنیکف، ن. ای. (متولد سال ١٨٦٤) — اس‌ار و روزنامه‌نگار و عضو کمیته‌ٔ مرکزی حزب اس‌ارها بود و با ارگانهای مطبوعاتی اس‌ارها همکاری می‌کرد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ معاون وزیر زراعت شد. ص — ۱۸۸

رنودل (Renaudel)، پیر (۱۸۷۱ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای رفرمیست حزب سوسیالیست فرانسه، سردبیر روزنامه‌ها: «Le Peuple» («مردم») (۱۹۰۲ — ١٩١٤) و «L'Humanité» («بشریت») (١٩١٤ — ۱۹۲۰) و عضو مجلس نمایندگان (١٩١٤ — ۱۹۱۹ و ١٩٢٤) بود. در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. ص — ٥١

رودزیانکو، میخائیل ولادیمیرویچ (۱۸۵۹ — ١٩٢٤) — ملاک بزرگ، یکی از لیدرهای حزب اکتبریستها، و سلطنت‌طلب بود. در دوران انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مرکز ضدانقلابی — کمیته‌ٔ موقت دومای دولتی و سپس «مجلس مشاوره خصوصی» اعضای دوما را تشکیل داد و یکی از کارگردانان غائله کورنیلف بود. ص — ۲۱۱

رودیچف، فدور ایزمایلویچ (١٨٥٦ — ۱۹۳۳) — یکی از لیدرهای حزب کادت‌ها، عضو کمیته‌ٔ مرکزی آن بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ کمیسر دولت موقت بورژوازی در امور فنلاند بود. ص — ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲

رولاند-هولست (Roland-Holst)، هنریتا (١٨٦٩ — ۱۹۵۲) — سوسیالیست چپ هلندی و نویسنده بود و برای سازماندهی اتحادیه‌های

زنان کار می‌کرد و به جناح چپ سوسیال‌دمکراتهای هلند گرایش داشت که از سال ۱۹۰۷ پیرامون روزنامه «De Tribune» («تریبون») متحد شده بودند و در سال ۱۹۰۹ حزب سوسیال‌دمکرات هلند را تشکیل دادند. رولاند-هولست در آغاز جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت، بعداً به انترناسیونالیستها پیوست و در چاپ و انتشار مجله «Vorbote» («پیک آینده») — ارگان تئوریک چپهای تسیمروالد شرکت داشت. ص — ٥٥

رولوویچ (روخویچ، گ. یا.) — عضو کمیتهٔ خواربار کل کشور در سال ۱۹۱۷ بود. ص — ۲٦۰

رومانف، میخائیل آلکساندرویچ (۱۸۷۸ — ۱۹۱۸) — شاهزاده اعظم، برادر نیکولای دوم — آخرین امپراتور روس بود. ص — ١٤

رومانف، نیکولای — رجوع شود به نیکولای دوم (رومانف).

رومانف‌ها — سلسلهٔ پادشاهان و امپراتورهای روس که از ۱٦۱۳ تا ۱۹۱۷ سلطنت می‌کردند. ص — ٦، ۱۱، ١٤، ۳۰

ریکف، آلکسی ایوانویچ (۱۸۸۱ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۸۹۹ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و بلشویک بود و در کنگره‌های سوم و چهارم (کنگرهٔ متحد) حزب شرکت داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با خطمشی لنینی حزب دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی مخالفت می‌کرد.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیتی داشت و بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت می‌کرد. بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص — ۹۳

روله (Rühle)، اوتو (متولد سال ۱۸۷٤) — سوسیال‌دمکرات چپ آلمانی، پوبلیسیست و معلم بود. از سال ۱۹۱۲ در رایشتاگ سمت نمایندگی داشت. در سالهای جنگ اول جهانی روش انترناسیونالیستی در پیش گرفت و در رایشتاگ علیه اعتبارات جنگی رأی داد. ص — ٥٤

کالدین، آلکسی ماکسیموویچ (۱۸۶۱ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری، سردار قزاقهای دن بود که در اوت سال ۱۹۱۷ در اجلاس مشاورهٔ دولتی مسکو برنامهٔ مبسوطی برای سرکوب انقلاب ارائه داد. کالدین از شرکت‌کنندگان فعال شورش کورنیلف بود. ص — ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۵

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسوویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۳۶) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با خطمشی لنینی حزب دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی مخالفت می‌کرد. در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ بنام خود و بنام زینویف در روزنامهٔ نیمه‌منشویکی «نوایا ژیزن» اعلام کرد که با قطعنامه کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه مخالف است که در واقع علنی کردن تصمیم محرمانه حزب و خیانت به انقلاب بود.

کامنف پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکار رهبری سازمانهای حزبی و شوروی اشتغال داشت و بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص — ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۸۸

کاونیاک (Cavaignac)، لوئی اژن (۱۸۰۲ — ۱۸۵۷) — ژنرال و شخصیت مرتجع سیاسی فرانسوی که از ماه مه سال ۱۸۴۸ پس از انتخاب به مجلس مؤسسان فرانسه — وزیر جنگ شد؛ و از ژوئن سال ۱۸۴۸ در رأس دیکتاتوری نظامی قرار داشت و با بی‌رحمی خارق‌العاده‌ای قیام ژوئن کارگران پاریس را سرکوب کرد. از ژوئیه تا دسامبر سال ۱۸۴۸ در رأس قوه مجریه قرار داشت. ص — ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۹

کائوتسکی (Kautsky)، کارل (۱۸۵۴ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، ابتداء مارکسیست بود ولی بعداً از مارکسیسم ارتداد پیدا کرد و ایدئولوگ و نظریه‌پرداز سنتریسم (کائوتسکیانستوو) شد که یکی از خطرناکترین اشکال اپورتونیسم بود. کائوتسکی سردبیر مجلهٔ تئوریک سوسیال‌دمکراسی آلمان بنام «Die Neue Zeit» («عصر جدید») بود. ص — ۲۳، ۲۷، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۲

میلیوتین، ولادیمیر پاولویچ (م-ن، و) (۱۸۸٤ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۹۰۳ در جنبش سوسیال‌دمکراتیک شرکت داشت. ابتداء به منشویکها گروید و از سال ۱۹۱۰ بلشویک شد. ص — ۲۱۳

مودیلیانی (Modigliani)، ویتوریو امانوئله (۱۸۷۲ — ۱۹٤۷) — یکی از باسابقه‌ترین اعضای حزب سوسیالیست ایتالیا، و رفرمیست بود. ۱۹۱۳ — ۱۹۲٦ در مجلس نمایندگان عضویت داشت. در سالهای جنگ اول جهانی سنتریست بود و در کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال شرکت نمود و با چپهای تسیمروالد مخالفت می‌ورزید. ص — ۵۳

مولر (Muller)، گوستاو (۱۸٦۰ — ۱۹۲۱) — سوسیال‌دمکرات راستگرای سوئیسی و افسر و از سال ۱۹۱۱ مشاور ملی بود. در دوران جنگ اول جهانی — سوسیال‌شوینیست شد و برضد جنبش تسیمروالد مبارزه می‌کرد. ص — ۵۸

مونسنبرگ (Munzenberg)، ویلهلم (۱۸۸۹ — ۱۹٤۰) — از رجال جنبش کارگری سوئیس و آلمان بود و رهبری سازمان سوسیال‌دمکرات جوانان سوئیس را (در سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۷) بعهده داشت و سردبیر ارگان این سازمان «Freie Jugend» («جوانان آزاد») بود و در سالهای ۱۹۱۵ — ۱۹۱۹ — دبیر انترناسیونال سوسیالیستی جوانان و سردبیر ارگان آن «Jugend Internationale» («انترناسیونال جوانان») بود. در سالهای جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی داشت. از سال ۱۹۱٦ — عضو هیئت مدیره حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس بود. پس از بازگشت به آلمان عضو حزب کمونیست آلمان شد. ص — ۵۸

ناپلئون اول (بناپارت) (۱۷٦۹ — ۱۸۲۱) — امپراتور فرانسه در سالهای ۱۸۰٤ — ۱۸۱٤ و ۱۸۱۵ بود. ص — ۱۳۱، ۲۰٦، ۲۷٤

انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ برای تبلیغ ادامه جنگ امپریالیستی بروسیه سفر کرد. ص — ۵۷

واینکوپ (Wijnkoop)، داوید (۱۸۷۷ — ۱۹٤۱) — سوسیال‌دمکرات چپ هلندی که بعداً کمونیست شد. در سال ۱۹۰۷ یکی از بنیادگذاران و سپس سردبیر روزنامه «De Tribune» («تریبون») — ارگان جناح چپ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری هلند بود. در سال ۱۹۰۹ یکی از بنیادگذاران و صدر حزب سوسیال‌دمکرات هلند بود که در سال ۱۹۱۸ نام حزب کمونیست هلند روی خود گذاشت. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود و با مجلهٔ «Vorbote» («پیک آینده») — ارگان تئوریک جناح چپ تسیمروالد همکاری داشت. بعنوان یکی از رهبران حزب کمونیست هلند سوضع چپگرایانه افراطی و سکتاریستی گرفته بود. ص — ۵۵

ویلیامس (Williams)، ت. روسل — سوسیالیست انگلیسی و عضو حزب مستقل کارگر انگلیس بود که در سالهای جنگ اول جهانی موضع ضدمیلیتاریستی داشت و سیاست پیشوایان انترناسیونال دوم را انتقاد می‌کرد. ص — ۵۵

ویلهلم دوم (هوهنسولرن) (۱۸۵۹ — ۱۹٤۱) — امپراتور آلمان و پادشاه پروس (۱۸۸۸ — ۱۹۱۸) بود. ص — ۱۰، ۶۰، ۱۰۲، ۱۱۱

ووئینوف، ایوان آوکسنتیویچ (۱۸۸٤ — ۱۹۱۷) — از سال ۱۹۰۹ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، بلشویک، و کارمند و خبرنگار فعال روزنامه‌های بلشویکی «زوزدا» و «پراودا» بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در پتروگراد، در چاپخانهٔ «ترود» کار می‌کرد که «پراودا» در آن چاپ می‌شد و مطالبی در روزنامه می‌نوشت. ششم (۱۹) ژوئیه هنگام پخش «لیستوک «پراودا»» بدست قزاقها و یونکرها کشته شد. ص — ۱۸۹

فهرست مندرجات

صفحه

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را درباره چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،
مسکو، زوبوفسکی بولوار، ۱۷





تصویر و.ای.لنین سال ۱۹۱۷

پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۶

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پورهرمزان و علی بیات

В. И. Ленин
ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ
Том 6
На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

Л $\frac{0101020000-436}{014(01)-85}$ 259—85

دولت و انقلاب

آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب (۱)

پیشگفتار برای چاپ اول

مسئلهٔ دولت در حال حاضر هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی و سیاسی اهمیت خاص کسب می‌کند. جنگ امپریالیستی بروند تبدیل سرمایه‌داری انحصاری بسرمایه‌داری انحصاری دولتی سرعت و شدت بخشیده است. ستمگری دهشتناک بر توده‌های زحمتکش از سوی دولت که هرچه بیشتر و بیشتر با اتحادهای پرتوان سرمایه‌داران در می‌آمیزد، هرچه دهشتناکتر می‌شود. کشورهای پیشرفته — منظور ما «پشت جبههٔ» آنهاست — برای کارگران بزندانهای نظامی توأم با اعمال شاقه مبدل می‌شوند.

وحشتها و مصیبتهای بی‌سابقهٔ جنگ دیرپا وضع توده‌ها را تحمل‌ناپذیر می‌کند و خشم و آشفتگی آنان را شدت می‌دهد. انقلاب جهانی پرولتری آشکارا توسعه می‌یابد و مسئله برخورد آن بدولت اهمیت عملی پیدا می‌کند.

عناصر اپورتونیسم که طی ده‌ها سال رشد نسبتاً آرام ذخیره شده‌اند جریان سوسیال‌شوینیسم را بوجود آورده‌اند که بر احزاب رسمی سوسیالیستی سراسر جهان مسلط است. این جریان (پلخانف، پوترسوف، برشکوفسکایا، روبانوویچ، سپس بشکل کمی پوشیده آقایان تسرتلی، چرنوف و شرکاء در روسیه؛ شیدمان، لگین، داوید و غیره در آلمان؛ رنودل، گد، واندرولده در فرانسه و بلژیک؛ هایندمان و فابیان‌ها (۲) در انگلستان و غیره و غیره)، سوسیالیسم در گفتار، شوینیسم

در کردار از لحاظ دمسازی رذیلانه و چاکرمنشانه «رهبران سوسیالیسم» نه تنها با منافع بورژوازی ملی «خودی» بلکه همانا دولت «خودی» متمایز است، چونکه اکثر دولتهای به اصطلاح بزرگ از دیرباز ملیتهای کوچک و ضعیفی را استثمار میکنند و آنها را منقاد خود می‌سازند. جنگ امپریالیستی هم درست جنگی برای تقسیم و تجدیدتقسیم این نوع غنایم است. مبارزه برای بیرون کشیدن توده‌های زحمتکش از زیر نفوذ بورژوازی عموماً و بورژوازی امپریالیستی خصوصاً بدون مبارزه با خرافات اپورتونیستی دربارهٔ «دولت» ممکن نیست.

ما نخست به بررسی آموزش مارکس و انگلس دربارهٔ دولت می‌پردازیم و ضمن آن بویژه دربارهٔ جوانبی از این آموزش که بدست فراموشی سپرده شده یا مورد تحریف اپورتونیستی قرار گرفته است، بتفصیل سخن خواهیم گفت. سپس اختصاصاً نظریات کارل کائوتسکی نماینده و بیانگر عمده این تحریفات و مشهورترین پیشوای انترناسیونال دوم (سالهای ۱۸۸۹ — ۱۹۱٤) را که در دوران جنگ کنونی به چنین ورشکستگی رقت‌انگیزی دچار گشته است، مورد بررسی و تحلیل قرار خواهیم داد. سرانجام نتایج عمدهٔ تجربه انقلابهای روس در سال ۱۹۰۵ و بویژه در سال ۱۹۱۷ را بررسی خواهیم کرد. انقلاب اخیر در حال حاضر (اوایل ماه اوت سال ۱۹۱۷) از قرار معلوم نخستین مرحلهٔ تکامل خود را دارد بپایان می‌رساند، ولی بطور کلی سراسر این انقلاب می‌تواند فقط حلقه‌ای از زنجیر انقلابهای سوسیالیستی پرولتری ناشی از جنگ امپریالیستی تلقی شود. با این ترتیب مسئله برخورد انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا به دولت نه تنها اهمیت عملی-سیاسی بلکه بعنوان مسئله‌ای که توده‌ها را روشن می‌سازد که برای رهائی خود از یوغ سرمایه در آینده بسیار نزدیک چه باید بکنند، جنبه بسیار مبرم پیدا می‌کند.

اوت سال ۱۹۱۷

مؤلف

پیشگفتار برای چاپ دوم

چاپ دوم این کتاب تقریباً بدون تغییر صورت می‌گیرد. فقط بند سوم به فصل دوم اضافه شده است.

مؤلف

مسکو.
۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۸.

فصل ۱

جامعهٔ طبقاتی و دولت

۱ – دولت – محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است

اکنون بسر آموزش مارکس همان می‌آید که بارها در پویهٔ تاریخ بسر آموزشهای متفکران انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش در جریان مبارزهٔ آزادیخواهانه آنها آمده است. طبقات ستمگر انقلابیون بزرگ را در زمان حیاتشان مورد پیگردهای دائمی قرار داده، در برابر آموزش آنها خشمی بس وحشیانه و نفرتی بسیار جنون‌آمیز از خود نشان داده‌اند و با سیلی از دروغ و تهمت بسیار رذیلانه با آن برخورد کرده‌اند. پس از مرگشان تلاشهائی بکار برده‌اند تا شمایل های بی‌زیانی از آنان بسازند و به اصطلاح تقدیس‌شان کنند، برای نام آنها بمنظور «تسلی» طبقات ستمکش و فریب این طبقات افتخار معین قایل شوند و در عین حال آموزش انقلابی‌شان را از محتوی خالی کنند و برندگی انقلابی آنرا از بین ببرند و مبتذلش سازند. در حال حاضر بورژوازی و اپورتونیستهای درون جنبش کارگری برای «مسخ کردن» مارکسیسم بچنین نحوی همداستانند. جنبهٔ انقلابی این آموزش و روح انقلابی آنرا از یاد می‌برند و می‌زدایند و تحریف می‌کنند و هر چه را که برای بورژوازی پذیرفتنی است یا پذیرفتنی بنظر می‌رسد، در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌دهند و می‌ستایند. شوخی نیست که اکنون همهٔ سوسیال‌شوینیست‌ها «مارکسیست» شده‌اند! دانشمندان بورژوامشرب آلمان یعنی متخصصین دیروزی امحاء مارکسیسم نیز حالا بیش از پیش از یک مارکس «ملی-آلمانی» سخن می‌گویند که گویا اتحادیه‌های کارگری را که برای جنگ غارتگرانه به چنین نحو عالی سازمان یافته‌اند، پرورده است!

در چنین اوضاع و احوال و با چنین رواج بیسابقه تحریف در مارکسیسم وظیفهٔ ما پیش از هر چیز احیای آموزش راستین مارکس دربارهٔ دولت است. برای اینکار سلسله نقل قولهای طولانی از آثار خود مارکس و انگلس ضرور خواهد بود. البته نقل قولهای طولانی موجب ثقل بیان می‌شود و ذره‌ای به مقبولیت و سادگی آن کمک نمی‌کند. ولی اجتناب از این کار بهیچوجه ممکن نیست. تمام نکات یا دست‌کم نکات اساسی مصرحه در آثار مارکس و انگلس دربارهٔ دولت باید حتماً بشکلی هر چه کاملتر در اینجا ذکر شود تا از این طرف خواننده خودش بتواند دربارهٔ مجموع نظریات بنیادگذاران سوسیالیسم علمی و سیر تکاملی این نظریات تصور مستقلی پیدا کند و از طرف دیگر تحریفاتی که «کائوتسکیسم» فعلا مسلط ، در این نظریات دارد می‌سازد، بطور مستند و مستدل به ثبوت برسد و آشکارا نشان داده شود.

از رایج‌ترین اثر فریدریش انگلس: «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» که در سال ۱۸۹٤ چاپ ششم آن در شهر اشتوتگارت انتشار یافت شروع کنیم. نقل قول‌ها را ناگزیریم از اصل آلمانی ترجمه کنیم چونکه ترجمه‌های روسی با وجود تعداد زیادشان غالباً یا کمبود دارند ویا خوب و رضایتبخش ترجمه نشده‌اند.

انگلس ضمن ترازبندی نتایج تحلیل تاریخی خود می گوید: «دولت بهیچوجه نیروئی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد. دولت همچنین برخلاف ادعای هگل «تحقق ایدهٔ اخلاقی» یا «جلوه و تحقق عقل» نیست. دولت محصول جامعه در مرحلهٔ معینی از تکامل آنست؛ دولت مظهر اذعان به این نکته است که جامعه با خود تضادهای لاینحلی پیدا کرده و بقطب‌های آشتی‌ناپذیری که توان رهائی از آنها را ندارد، تجزیه شده است. ولی برای اینکه این قطب‌ها یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد در یک مبارزهٔ بی‌ثمر یکدیگر و جامعه را از هم ندرند،

قدرتی ضرورت پیدا کرد که بظاهر مافوق جامعه است تا از شدت تصادم بکاهد و آنرا در چارچوب «نظم» محدود نگاهدارد. و این قدرت که از درون جامعه برخاسته است، ولی خود را مافوق آن جا می‌دهد و بیش از پیش خود را با آن بیگانه می‌سازد — دولت است» (ص — ۱۷۷ — ۱۷۸ چاپ ششم آلمانی).

در اینجا اندیشهٔ اصلی مارکسیسم دربارهٔ نقش تاریخی و اهمیت دولت با روشنی کامل بیان شده است. دولت محصول و مظهر آشتی‌ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آنجا، در آن موقع و به این دلیل که تضادهای طبقاتی بطور عینی نمی‌توانند آشتی‌پذیر باشند پدید می‌آید، و برعکس: وجود دولت ثابت می‌کند تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیرند.

بر سر همین نکتهٔ بسیار مهم و بنیادی تحریف مارکسیسم آغاز می‌شود که در دو جهت عمده سیر می‌کند.

از یکطرف ایدئولوگهای بورژوازی و بویژه خرده‌بورژوازی هستند که زیر فشار حقایق تاریخی مسلم ناگزیرند اذعان کنند که دولت فقط در جائی هست که تضادهای طبقاتی و مبارزهٔ طبقاتی هست، ولی سخن مارکس را طوری «اصلاح می‌کنند» که در نتیجهٔ آن دولت دستگاه آشتی طبقات از کار درمی‌آید. طبق نظر مارکس، اگر آشتی طبقات ممکن بود، دولت نه می‌توانست پدید آید و نه می‌توانست پایدار بماند. ولی بزعم پروفسورها و پوبلیسیستهای خرده‌بورژوا و کوته‌بین که اغلب از روی خبرخواهی به مارکس استناد می‌کنند! — چنین بر می‌آید که اتفاقاً دولت طبقات را آشتی می‌دهد. بنظر مارکس دولت دستگاه فرمانروائی طبقاتی، دستگاه ستمگری یک طبقه بر طبقهٔ دیگر و دستگاه ایجاد «نظمی» است که به این ستمگری صورت قانونی می‌دهد و پایه‌های آنرا محکم می‌کند و بدین طریق از شدت تصادم میان طبقات میکاهد. بنظر سیاستمداران خرده‌بورژوازی، نظم همانا آشتی میان طبقات است، نه ستمگری طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر؛ کاهش

شدت تصادم معنایش آشتی دادن است، نه محروم ساختن طبقات ستمکش از وسایل و شیوه‌های معین مبارزه در راه سرنگونی ستمگران.

مثلا در انقلاب سال ۱۹۱۷ که مسئله اهمیت و نقش دولت درست با تمام عظمت خود تجلی کرد و در عرصه عمل و آنهم عمل بیدرنگ با شرکت توده‌ها مطرح شد همهٔ اس‌ارها (سوسیالیست‌ـ رولوسیونرها) (سوسیالیست‌های انقلابی — م.) (۳) و منشویکها (۴) یکباره و تماماً به تئوری خرده‌بورژوائی «آشتی دادن» طبقات توسط «دولت» روی آوردند. قطعنامه‌ها و مقالات بیشمار سیاستمداران این هر دو حزب سرتاپا به این تئوری خرده‌بورژوائی و کوته‌بینانه «آشتی» آغشته است. دمکراسی خرده‌بورژوائی هرگز قادر بدرک این نکته نیست که دولت دستگاه فرمانروائی طبقهٔ معینی است که با قطب متقابل خود (با طبقهٔ مخالفش) نمی‌تواند آشتی‌پذیر باشد. چگونگی برخورد اس‌ارها و منشویکهای ما به مسئلهٔ دولت یکی از بارزترین نمودارهائی است که نشان می‌دهد که اینها اصلا سوسیالیست نیستند (نکته‌ای که ما بلشویکها همیشه ثابت می‌کردیم) بلکه دمکرات‌های خرده‌بورژوائی هستند که عبارات شبه سوسیالیستی بکار می‌برند.

از طرف دیگر، تحریف «کائوتسکیستی» مارکسیسم بسیار ظریف‌تر است. «از نظر تئوریک» نه این نکته که دولت دستگاه فرمانروائی طبقاتی است نفی می‌شود و نه این نکته که تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیرند. ولی این مطلب از نظر دور یا پرده‌پوشی می‌شود و آن اینکه اگر دولت محصول آشتی‌ناپذیری تضادهای طبقاتی است، اگر دولت نیروئی است که مافوق جامعه جای دارد و «بیش از پیش با جامعه بیگانه می‌شود»، پس پیداست که رهائی طبقهٔ ستمکش نه فقط بدون انقلاب قهرآمیز، بلکه بدون نابودی آن دستگاه قدرت دولتی نیز که توسط طبقهٔ فرمانروا ایجاد شده و این «بیگانگی» در آن تجسم یافته است، امکان ندارد. مارکس این نتیجه‌گیری را که از نظر تئوریک بخودی خود روشن است، بطوریکه بعداً خواهیم دید، برپایهٔ تحلیل تاریخی مشخص وظایف انقلاب با صراحت تمام کرده است. و کائوتسکی همانا این نتیجه‌گیری را... «بدست فراموشی سپرده» و

تحریف کرده و ما این مطلب را در صفحات بعدی بطور مشروح نشان خواهیم داد.

۲ ــ دسته‌های ویژه از افراد مسلح ، زندانها و غیره

انگلس در ادامهٔ سخنان خود می‌گوید: «...وجه تمایز دولت با سازمان ژنتیلیس (دودمانی یا طایفه‌ای) پیشین اولا تقسیم‌بندی اتباع دولت بر حسب سرزمین است...»

این تقسیم‌بندی بنظر ما «طبیعی» می‌آید و حال آنکه در نتیجهٔ مبارزهٔ طولانی با سازمان دودمانی یا طایفه‌ای پیشین صورت گرفته است.

«...دومین وجه تمایز ــ ایجاد دستگاه قدرت اجتماعی است که دیگر با جمعیتی که بصورت نیروی مسلح متشکل می‌شود مطابقت مستقیم ندارد. این دستگاه قدرت اجتماعی ویژه از آن جهت ضروری است که از هنگام تجزیهٔ جامعه به طبقات، دیگر وجود سازمان مسلح خودگردان اهالی محال شده است... این قدرت اجتماعی در هر دولتی وجود دارد. این قدرت تنها از افراد مسلح تشکیل نمی‌شود بلکه ضمایمی مانند زندان‌ها و انواع نهادهای اعمال جبر نیز دارد که در جامعه دودمانی از آنها خبری نبود...»

انگلس مفهوم «نیروئی» را که دولت نامیده می‌شود و از درون جامعه برخاسته است، ولی خود را مافوق آن قرار می‌دهد و بیش از پیش خود را با آن بیگانه می‌سازد، تشریح می‌کند. این نیرو بطور عمده از چه تشکیل شده است؟ از دسته‌های ویژهٔ افراد مسلح که زندانها و غیره را در اختیار دارند.

ما حق داریم از دسته‌های ویژهٔ افراد مسلح سخن بگوئیم، چونکه قدرت اجتماعی که مختص هر دولت است با جمعیت مسلح یعنی با «سازمان مسلح خودگردان اهالی» مطابقت مستقیم ندارد.

انگلس مثل همهٔ متفکران بزرگ انقلابی می‌کوشد توجه کارگران آگاه را درست به نکته‌ای معطوف دارد که برای بینش عامیانه رایج کمتر از همه شایان توجه و بیشتر از همه عادی بنظر می‌رسد و با خرافاتی نه تنها پایدار بلکه می‌توان گفت متحجر مهر تقدیس بر آن زده شده است. ارتش دائمی و پلیس افزار عمدهٔ نیروی قدرت دولتی هستند — مگر جز این هم می‌تواند باشد؟

از نظر اکثریت عظیم اروپائیان پایان سدهٔ نوزدهم که روی سخن انگلس با آنان بود و خودشان در هیچ انقلاب بزرگ شرکت نکرده و از نزدیک آنرا ندیده بودند، البته که جز این نمی‌توانست باشد. برای آنها بکلی نامفهوم بود که این «سازمان مسلح خودگردان اهالی» یعنی چه؟ در برابر این پرسش که تشکیل دسته‌های خودویژه افراد مسلح (پلیس، ارتش دائمی) که خود را مافوق جامعه قرار می‌دهند و با آن بیگانه می‌پندارند، برای چه ضرورت پیدا کرد عامی کوته‌نظر اروپای غربی یا روسی میل دارد به کمک یکی دو جمله که از اسپنسر یا میخایلوفسکی بعاریت می‌گیرد و با استناد به بغرنج شدن زندگی اجتماعی و تفکیک وظایف و غیره پاسخ گوید.

چنین استنادی «علمی» جلوه می‌کند و آدم عامی را خوب خواب می‌کند، در حالیکه نکتهٔ عمده و اساسی یعنی تجزیهٔ جامعه به طبقات متخاصم آشتی‌ناپذیر را پوشیده می‌دارد.

اگر چنین تجزیه‌ای صورت نمی‌گرفت وجه تمایز «سازمان مسلح خودگردان اهالی» با سازمان بدوی گلهٔ بوزینگانی که چوب بدست می‌گرفتند یا با سازمانهای انسان‌های اولیه یا انسانهایی که جوامع دودمانی را پدید می‌آوردند بغرنج شدن آن و سطح بالای تکنیک آن و غیره می‌شد، ولی وجود چنین سازمان امکان داشت.

علت عدم امکان چنین سازمانی آن است که جامعهٔ دوران تمدن به طبقات متخاصم ضمناً متخاصم آشتی‌ناپذیر تجزیه شده است که اگر سازمان مسلح «خودگردادن» داشته باشند کار به مبارزهٔ مسلحانه میان آنها می‌انجامید. دولت تشکیل می‌شود، نیروی ویژه، دسته‌های ویژهٔ افراد مسلح بوجود می‌آید، و هر انقلاب با درهم‌شکستن دستگاه

دولت مبارزهٔ طبقاتی آشکار را بما نشان می‌دهد و علناً بما نشان می‌دهد که چگونه طبقهٔ حاکم می‌کوشد دوباره دسته‌های ویژه‌ای از افراد مسلح خدمتگزار خویش را بوجود آورد و طبقهٔ ستمکش سعی دارد سازمان جدیدی از این نوع ایجاد کند که خدمتگزار استثمارشوندگان باشد نه استثمارگران.

انگلس در عباراتی که از او نقل قول شد از نظر تئوریک آن مسئله‌ای را مطرح می‌کند که هر انقلاب بزرگی آنرا در عرصهٔ عمل، آنهم عملی با شرکت توده‌های وسیع با وضوح تمام در برابر ما مطرح می‌سازد که همانا مسئلهٔ مناسبات متقابل میان دسته‌های «ویژه» افراد مسلح و «سازمان مسلح خودگردان اهالی» است. خواهیم دید که این مسئله با تجربه و آزمون انقلابهای اروپا و روسیه چه تصویر مشخصی پیدا می‌کند.

ولی برگردیم به سخنان انگلس.

انگلس خاطرنشان می‌کند که گاه مثلا در برخی از مناطق آمریکای شمالی این قدرت اجتماعی ضعیف است (سخن بر سر استثناء نادر در جامعهٔ سرمایه‌داری و نیز بر سر مناطقی از آمریکای شمالی در دوران ماقبل امپریالیستی آنست که کلنیست‌های آزاد در آنجا اکثریت داشتند)، ولی بطور کلی این قدرت اجتماعی افزایش می‌یابد:

> «...همزمان با تشدید تضادهای طبقاتی درون کشور و همزمان با بزرگتر و پرجمعیت شدن کشورهای همجوار قدرت اجتماعی نیز ازدیاد پیدا می‌کند. به اروپای کنونی نگاه کنید که در آن مبارزهٔ طبقاتی و رقابت در کشور-گشایی قدرت اجتماعی را به چنان پایه‌ای رسانده است که بیم آن می‌رود تمام جامعه و حتی دولت را ببلعد...».

این سطور در اوایل سالهای نود قرن گذشته نوشته شده است. تاریخ آخرین پیشگفتار انگلس شانزدهم ژوئن سال ۱۸۹۱ است. در آن زمان گذار بمرحلهٔ امپریالیسم، هم بمفهوم سلطهٔ کامل تراستها

و هم بمفهوم قدرت مطلق بانکهای بزرگ و هم بمفهوم سیاست استعماری گسترده و غیره — در فرانسه تازه آغاز شده بود و در آمریکای شمالی و آلمان از آن هم ضعیف‌تر بود. از آن پس «رقابت در کشور-گشایی» گامی بلند به پیش برداشت، خاصه از آن جهت که در آغاز دههٔ دوم قرن بیستم کرهٔ زمین کاملا میان این «کشورگشایان رقیب» یعنی دول بزرگ غارتگر تقسیم شد. طی این مدت تسلیحات جنگی و نیروی دریایی بی‌اندازه افزایش یافته و قدرت دولتی درنده و آزمند در طول این جنگ غارتگرانهٔ سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۷ که هدفش استقرار سلطهٔ انگلیس یا آلمان بر جهان و تقسیم غنایم است، همهٔ نیروهای جامعه را چنان «بلعیده» که کار را بفلاکت کامل نزدیک ساخته است.

انگلس حتی در سال ۱۸۹۱ توانست «رقابت در کشورگشایی» را بعنوان یکی از مهمترین وجوه تمایز سیاست خارجی کشورهای بزرگ خاطرنشان سازد، ولی فرومایگانی از اردوگاه سوسیال‌شوینیسم در سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۷، در دورانی که همین رقابت بمراتب شدیدتر شده و جنگ امپریالیستی را بوجود آورده است دفاع از منافع غارتگرانه بورژوازی کشور «خویش» را در لفافهٔ جملاتی دربارهٔ «دفاع از میهن»، «دفاع از جمهوری و انقلاب» و نظایر آنها می‌پوشانند.

۳ — دولت — افزاری برای استثمار طبقهٔ ستمکش است

برای تأمین هزینهٔ نگهداری قدرت حاکمه اجتماعی ویژه‌ای که مافوق جامعه قرار دارد، مالیات‌ها و وام‌های دولتی لازم و ضرور است.

انگلس می‌نویسد: «...دیوانسالاران که از قدرت حاکمه اجتماعی و حق اخذ مالیات برخوردارند بعنوان مقامات جامعه، مافوق جامعه قرار می‌گیرند. حرمت آزادانه و داوطلبانه‌ای که برای مقامات جامعه دودمانی قایل بودند،

اکنون دیگر برای اینان حتی اگر هم می‌توانستند کسب کنند کافی نیست...» قوانین خاصی دربارهٔ قدس و مصونیت دیوانسالاران وضع می‌شود. «بیمقدارترین مأمور پلیس» بیش از هر مقام جامعهٔ دودمانی «وجهه» دارد و حال آنکه حتی بزرگترین مقام نظامی دولت دوران تمدن می‌تواند بر رئیس دودمان که از «احترام تحمیل نشده و مسلم» جامعه برخوردار است رشک ببرد.

در اینجا مسئلهٔ وضع ممتاز دیوانسالاران که مقامات دستگاه قدرت دولتی را تشکیل می‌دهند، مطرح شده است. نکته عمده‌ای که در آن تصریح می‌گردد این است که چه عاملی آنانرا مافوق جامعه قرار می‌دهد؟ ما خواهیم دید که این مسئلهٔ تئوریک توسط کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ عملا چگونه حل می‌شد و کائوتسکی در سال ۱۹۱۲ چگونه بشیوهٔ ارتجاعی روی آن پرده کشیده است.

«...از آنجا که پیدایش دولت از نیاز به مهار کردن تناقض موجود میان طبقات ناشی شده و در عین حال دولت در گیرودار تصادم میان این طبقات پدید آمده است، لذا برطبق قاعدهٔ عمومی دولت نیرومندترین طبقه‌ای است که در عرصه اقتصاد فرمانرواست و این طبقه بیاری دولت در عرصه سیاست نیز به طبقهٔ فرمانروا مبدل می‌شود و بدین طریق وسایل تازه‌ای برای سرکوب و استثمار طبقهٔ ستمکش بدست می‌آورد...» نه تنها دولت دوران باستان و دولت فئودالی، دستگاه استثمار بردگان و دهقانان سرف (رعایای مملوک — م.) چنین بودند بلکه «دولت انتخابی امروزین نیز افزار استثمار کار مزدوری به دست سرمایه است. ولی در موارد استثنایی ادواری پیش می‌آید که میان نیروهای طبقات مبارز چنان توازنی برقرار می‌گردد که قدرت دولتی در برابر هر دو طبقه و ظاهراً بعنوان

میانجی آنان چند صباحی استقلال معین بدست می‌آورد...»
چنین بود سلطنت مطلقه در قرنهای ۱۷ و ۱۸، بناپارتیسم در دوران امپراتوری اول و دوم فرانسه و دوران بیسمارک در آلمان.

ما نیز بنوبهٔ خود اضافه می‌کنیم که چنین است دولت کرنسکی در جمهوری روسیه پس از اقدام به پیگرد پرولتاریای انقلابی در لحظه‌ای که شوراها به برکت رهبری دمکراتهای خرده‌بورژوائی دیگر ناتوان شده‌اند و بورژوازی هنوز نیرویش بدان حد نرسیده است که خود مستقیماً بساط آنها را برچیند.

سپس انگلس می‌نویسد: در جمهوری دمکراتیک «ثروت قدرت خود را بطور غیرمستقیم و در عوض از راه مطمئن‌تر اعمال می‌کند» یعنی اولا از طریق «رشوه‌دهی مستقیم بکارمندان دولت» (آمریکا) و ثانیاً از طریق «اتحاد میان دولت و بورس» (فرانسه و آمریکا).

امروز هر جمهوری دمکراتیک را که در نظر بگیریم می‌بینیم که در آنها امپریالیسم و سلطهٔ بانکها، این دو وسیلهٔ دفاع از قدرت مطلق ثروت و اعمال این قدرت را «ترقی داده» و به فن خارق‌العاده‌ای مبدل کرده‌اند. مثلا وقتی در همان نخستین ماههای برقراری جمهوری دمکراتیک در روسیه و می‌توان گفت در ماه عسل وصلت اس‌ارها و منشویک‌های «سوسیالیست» با بورژوازی در دولت ائتلافی، آقای پالچینسکی در تمام اقدامات مربوط بمهار کردن سرمایه‌داران و جلوگیری از غارتگری و خزانه‌دزدی آنان در عرصهٔ سفارشهای نظامی، کارشکنی می‌کرد و هنگام ترک وزارت (که البته پالچینسکی دیگری همانند خود او جایش را گرفت)، سرمایه‌داران بعنوان «پاداش» شغلی با حقوق سالانهٔ ۱۲۰ هزار روبل بوی محول کردند، — این امر را به چه چیز باید تعبیر کرد؟ برشوه‌دهی مستقیم یا غیر مستقیم؟

به اتحاد میان دولت و سندیکاتها یا «فقط» به مناسبات دوستانه؟ چرنوف‌ها، تسرتلی‌ها، آوکسنتیف‌ها و اسکوبلف‌ها در این میان چه نقشی ایفاء می‌کنند؟ — آنها متحدین «مستقیم» ملیونرهای خزانه‌دزد هستند یا فقط متحدین غیرمستقیم آنها؟

قدرت مطلق «ثروت» در جمهوری دمکراتیک از آن جهت بیشتر قابل اطمینان است که به برخی نقایص مکانیسم سیاسی یعنی به غشاء سیاسی زشتی که سرمایه‌داری را می‌پوشاند وابسته نیست. جمهوری دمکراتیک برای سرمایه‌داری بهترین غشاء سیاسی ممکن است و از این رو سرمایه پس از بدست آوردن این بهترین غشاء (توسط پالچینسکی‌ها، چرنوف‌ها، تسرتلی‌ها و شرکاء) قدرت خود را بر پایه‌ای آنچنان محکم و مطمئن مستقر می‌سازد که هیچگونه تغییر و تبدیل افراد و نهادها و احزاب در جمهوری دمکراتیک بورژوائی نمیتواند آنرا متزلزل سازد.

این نکته را هم باید خاطرنشان ساخت که انگلس حق انتخاب همگانی را با نهایت صراحت افزار فرمانروائی بورژوازی می‌نامد و در حالیکه آشکارا تجربهٔ طولانی سوسیال‌دمکراسی آلمان را در نظر دارد می‌گوید حق انتخاب همگانی عبارت است از:

> «نمودار رشد و بلوغ طبقهٔ کارگر. بیش از این چیزی از آن عاید نمی‌شود و با وجود دولت امروزین هرگز چیزی بیش از این نخواهد بود».

دمکراتهای خرده‌بورژوائی از نوع اس‌ارها و منشویک‌های ما و همچنین برادران تنی آنها یعنی همهٔ سوسیال‌شوینیست‌ها و اپورتونیست‌های اروپای غربی از حق انتخاب همگانی چیزی «بیش از این» انتظار دارند و خودشان به این اندیشهٔ نادرست که گویا حق انتخاب همگانی «در دولت امروزین» می‌تواند نمودار واقعی ارادهٔ اکثریت زحمتکشان باشد و تحقق آنرا تضمین کند، باور دارند و آنرا بمردم نیز تلقین می‌کنند.

ما در اینجا می‌توانیم فقط این اندیشهٔ دروغین را یادآور شویم، فقط به این نکته اشاره کنیم که احزاب سوسیالیست «رسمی» (یعنی

اپورتونیستی) در کار تبلیغی و آژیتاسیونی خود سخنان کاملا روشن، دقیق و مشخص انگلس را در هر قدم تحریف می‌کنند. در صفحات بعدی ضمن تشریح نظریات مارکس و انگلس دربارهٔ دولت «امروزین» تمام نادرستی این اندیشه را که انگلس خط بطلان بر آن کشیده است، به تفصیل روشن خواهیم ساخت.

انگلس در مشهورترین اثر خود (در کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» — م.) نتیجهٔ عمومی نظریات خود را تشریح می‌کند:

«پس دولت از ازل وجود نداشته است. جوامعی بودند که بدون دولت زندگی می‌کردند و از دولت و قدرت دولتی خبری هم نداشتند. در مرحلهٔ معینی از رشد و تکامل اقتصادی که الزاماً با تجزیهٔ جامعه به طبقات همراه بود، پیدایش دولت بعلت این تجزیه ضرورت پیدا کرد. اکنون ما با گامهای سریع به مرحله‌ای از تکامل تولید نزدیک می‌شویم که در آن وجود این طبقات نه تنها ضرورت خود را از دست داده است بلکه بمانع مستقیم تولید مبدل می‌شود. طبقات به حکم همان الزامی که در گذشته پدید آمدند، از میان خواهند رفت. با از بین رفتن طبقات دولت نیز الزاماً از بین خواهد رفت. جامعه‌ای که تولید را بر بنیاد اشتراک آزاد و برابر مولدین، تجدید سازمان خواهد کرد، تمام ماشین دولتی را بجائی که آنزمان جای واقعی برایش خواهد بود، یعنی به موزهٔ آثار عهد عتیق به کنار چرخ نخریسی و تبر مفرغی خواهد فرستاد».

این سخنان در نشریات تبلیغی و آژیتاسیونی سوسیال‌دمکراسی امروزین کمتر نقل می‌شود. ولی حتی زمانی هم که این نقل قول مشاهده می‌گردد به صورتی است که گوئی در برابر شمایلی سجده می‌کنند یعنی برای ادای رسمی احترام به انگلس و بدون اندک زحمت

تعمق در این نکته که با اقدام به «فرستادن تمام ماشین دولتی بموزهٔ آثار عهد عتیق»، چه عرصهٔ گسترده و چه مضمون عمیقی برای انقلاب در نظر گرفته می‌شود. حتی اغلب بنظر نمیرسد که مفهوم آنچه که انگلس آنرا ماشین دولتی می‌نامد درک شده باشد.

٤ – «زوال» دولت و انقلاب قهرآمیز

سخنان انگلس دربارهٔ «زوال» دولت از چنان شهرت وسیعی برخوردار است، چنان پشت هم به آن استناد می‌شود و کنه شیوهٔ رایج جعل اپورتونیستی مارکسیسم را چنان برجسته و روشن نشان می‌دهد که جا دارد به تفصیل مورد بررسی قرار گیرد. ما تمام قسمتی را که این سخنان از آن برداشته شده است نقل می‌کنیم:

«پرولتاریا قدرت دولتی را بدست می‌گیرد و نخست وسایل تولید را به تملک دولت درمی‌آورد. ولی با این ترتیب خود را نیز بمثابهٔ آنچه که پرولتاریا نام دارد نابود می‌سازد، بدین معنی که همهٔ تفاوتهای طبقاتی و تناقض‌های طبقاتی و بهمراه آن دولت را نیز بمثابه دولت نابود می‌سازد. جامعه‌ای که تا کنون وجود داشته و حالا هم وجود دارد و در مجرای تناقض‌های طبقاتی سیر می‌کند، دولت یعنی سازمان طبقهٔ استثمارگر را برای حفظ شرایط خارجی امور تولیدی این طبقه و بعبارت دیگر بویژه برای واداشتن جبری طبقهٔ استثمارشونده به تحمل شرایط سرکوبی که شیوهٔ معین تولید در هر مورد ایجاب میکرده (بردگی، سرواژ، کار مزدوری) لازم داشته است. دولت نماینده رسمی سراسر جامعه بصورت یک سازمان نمایان برای همگان بود، ولی دولت فقط بدان جهت و در حدودی چنین بود که به طبقه‌ای تعلق داشت که در

دوران سلطه‌ٔ خود فقط خود را بعنوان نمایندهٔ تمام جامعه عرضه می‌داشت: در دوران باستان به طبقه برده‌داران — شهروندان کشور، در قرون وسطی به طبقه‌ٔ اعیان و اشراف فئودال و در دوران ما به بورژوازی. وقتی دولت سرانجام به نمایندهٔ واقعی تمام جامعه مبدل گردد، خود را زاید خواهد ساخت. از هنگامی که در جامعه هیچ طبقه‌ای باقی نماند که سرکوبی‌اش لازم باشد، از هنگامیکه فرمانروائی طبقاتی و مبارزه برای حفظ موجودیت فردی یعنی مبارزهٔ ناشی از وجود هرج‌ومرج کنونی در عرصه‌ٔ تولید و بهمراه آن، تصادمات و تندرویهای ناشی از این مبارزه از میان برود، دیگر نه چیزی برای سرکوب کردن خواهد ماند و نه به قدرت ویژه برای سرکوب یعنی به دولت نیازی خواهد بود. نخستین اقدامی که دولت با دست زدن به آن نقش نمایندهٔ واقعی تمام جامعه را ایفاء خواهد کرد یعنی تصاحب وسایل تولید بنام جامعه، در عین حال آخرین عمل مستقل آن در نقش ویژه دولت خواهد بود. آنوقت دیگر دخالت قدرت دولتی در عرصه‌ٔ مناسبات اجتماعی یکی بعد از دیگری زاید می‌شود و چنین دخالتی خودبخود فروکش می‌کند. حکومت بر افراد جای خود را به حکومت بر اشیاء و رهبری امور تولید می‌دهد. دولت «برانداخته نمی‌شود» بلکه زوال می‌پذیرد. اصطلاح «دولت آزاد خلق» را که برای زمان معینی بعنوان یک وسیله‌ٔ تبلیغاتی توجیه موقت داشت، ولی در آخرین تحلیل فاقد پایه‌ٔ علمی است، با توجه به این نکته می‌توان ارزیابی کرد. و با توجه بهمین نکته می‌توان خواست کسانی را که آنارشیست نامیده می‌شوند و می‌گویند دولت را باید در ظرف همین امروز تا فردا برانداخت ارزیابی کرد» (از کتاب «آنتی‌-دورینگ». «انقلاب یوگنی دورینگ در علم»، ص — ۳۰۱ — ۳۰۳ چاپ سوم آلمانی).

بدون بیم اشتباه می‌توان گفت که احزاب سوسیالیست امروزین از تمام این سخنان سرشار از اندیشه‌های درخشان انگلس — تنها این اندیشه سوسیالیستی را واقعاً دریافته‌اند که دولت طبق نظر مارکس برخلاف تئوری آنارشیستی مربوط به «برانداختن» دولت «زوال می‌پذیرد». مثله کردن مارکسیسم بدین صورت در حکم تبدیل آن به اپورتونیسم است، زیرا در چنین «تفسیری» فقط یک تصور مبهم دربارهٔ تغییر تدریجی، آهسته و یکنواخت یعنی تغییری بدون هرگونه جهش و طوفان و بدون انقلاب باقی می‌ماند و بس. «زوال» دولت بمفهوم رایج و متداول عامه و اگر چنین اصطلاحی جایز باشد بمفهوم گسترده آن، بیشک اگر نفی انقلاب نباشد پرده کشیدن بروی آنست.

ولی ضمناً ناگفته نماند که چنین «تفسیری» ناهنجارترین تحریف مارکسیسم و فقط بسود بورژوازی است و از لحاظ تئوریک مبتنی بر فراموشی مهمترین نکات و ملاحظاتی است که حتی در بخش «نتیجه گیری» سخنان انگلس که ما تمام آنرا نقل کردیم ذکر شده است.

اولا. انگلس در همان آغاز این سخنان می‌گوید پرولتاریا با بدست گرفتن قدرت دولتی «دولت را نیز بمثابهٔ دولت نابود می‌سازد». تفکر دربارهٔ معنای این سخن «مرسوم نیست». معمولا آنرا یا بکلی نادیده می‌گیرند ویا چیزی از نوع «نقطهٔ ضعف هگلی» انگلس می‌شمارند. اما این سخن در واقع بیان کوتاه تجربهٔ یکی از بزرگترین انقلابهای پرولتری یعنی تجربهٔ کمون سال ۱۸۷۱ پاریس است که ما در جای خود به تفصیل آنرا بررسی خواهیم کرد. انگلس در واقع اینجا از «نابودی» دولت بورژوازی به نیروی انقلاب پرولتری سخن می‌گوید و حال انکه در سخنان مربوط به زوال، بازمانده‌های دستگاه دولتی پرولتری را پس از انقلاب سوسیالیستی در نظر دارد. انگلس بر آنست که دولت بورژوازی «زوال» نمی‌پذیرد بلکه بدست پرولتاریا در جریان انقلاب «نابود می‌شود». آنچه پس از انقلاب زوال می‌پذیرد، دولت پرولتری یا نیمه‌دولت است.

ثانیاً. دولت «نیروی ویژه برای سرکوب» است. این تعریف خیلی عالی و بیسار عمیق کاملا صراحت دارد و از آن چنین برمی‌آید که «قدرت ویژه برای سرکوب» پرولتاریا بدست بورژوازی، برای سرکوب ملیونها انسان زحمتکش بدست یک مشت ثروتمند باید از بین برود و «قدرت ویژه برای سرکوب» بورژوازی بدست پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا) باید جایگزین آن گردد. معنای «نابودی دولت بمثابهٔ دولت» همین است و «عمل» تصاحب وسایل تولید بنام جامعه بهمین معناست. و بخودی خود بدیهی است که اینگونه تعویض یک «قدرت ویژه» (بورژوازی) با «نیروی ویژه» دیگر (پرولتاریا) بهیچوجه نمی‌تواند بصورت «زوال» انجام گیرد.

ثالثاً. آنجا که انگلس از «زوال» و حتی رساتر و فصیح‌تر از «فروکش کردن» سخن می‌گوید، بطور کاملا روشن و صریح دوران پس از «اقدام دولت به تصاحب وسایل تولید بنام همهٔ جامعه» یعنی دوران پس از انقلاب سوسیالیستی را در نظر دارد. همه می‌دانیم که شکل سیاسی «دولت» در آن زمان کاملترین نوع دمکراسی است. ولی بفکر هیچیک از اپورتونیستها که مارکسیسم را بیشرمانه تحریف می‌کنند حتی خطور نمی‌کند که منظور انگلس در اینجا «فروکش کردن» و «زوال» دمکراسی است. این حرف در نظر اول عجیب می‌نماید. ولی مطلب تنها برای کسانی «نامفهوم» است که در این نکته تعمق نکرده باشند که دمکراسی نیز دولت است و بنابراین وقتی دولت از میان برود، دمکراسی هم از میان خواهد رفت. دولت بورژوازی را فقط انقلاب می‌تواند «نابود سازد». ولی دولت بمعنای کلی و اعم یعنی دمکراسی تمام و کمال فقط می‌تواند «زوال پذیرد».

رابعاً. انگلس پس از طرح حکم معروف خود دربارهٔ «زوال دولت» بلافاصله بطور مشخص توضیح می‌دهد که این حکم هم علیه اپورتونیست‌هاست و هم علیه آنارشیست‌ها. ضمناً در سخنان انگلس آن نکته از حکم مربوط به «زوال دولت» که علیه اپورتونیستها متوجه گردیده، در جای اول قرار داده شده است.

با اطمینان می‌توان گفت که از هر ۱۰۰۰۰ نفری که موضوع

«زوال» دولت را خوانده یا شنیده‌اند، ۹۹۰ ۹ نفر نمی‌دانند یا بیاد ندارند که انگلس نتیجه‌گیری‌های خود را از این حکم تنها علیه آنارشیست‌ها متوجه نساخته است. از ده نفر بقیه نیز به احتمال قوی نه نفر نمی‌دانند که «دولت آزاد خلق» یعنی چه و چرا حمله به این شعار متضمن حمله به اپورتونیستها نیز هست. تاریخ را اینطور می‌سازند! آموزش سترگ انقلابی اینطور نامرئی قلب ماهیت پیدا می‌کند و به بینش عامیانه و رایج مبدل می‌گردد. نتیجه‌گیری برضد آنارشیست‌ها هزاران بار تکرار شده و به ابتذال کشانده شده و بشیوه‌های بسیار سطحی و عامیانه در مغزها رسوخ داده شده و جان‌سختی خرافات را کسب کرده است. ولی نتیجه‌گیری برضد اپورتونیست‌ها را مسکوت گذاشته‌اند و «فراموش کرده‌اند»!

«دولت آزاد خلق» — خواست برنامه‌ای و شعار رایج سوسیال‌دمکراتهای آلمان در سالهای دههٔ هفتاد بود. در این شعار جز وصف پرآب‌وتاب خرده‌بورژوامنشانهٔ مفهوم دمکراسی هیچ مضمون سیاسی وجود ندارد. چون در این شعار بطور علنی به جمهوری دمکراتیک اشاره می‌شد انگلس در این حدود حاضر بود از نظر تبلیغاتی «برای مدتی» آنرا «موجه شمارد». ولی این شعار جنبهٔ اپورتونیستی داشت، زیرا نه تنها دمکراسی بورژوائی را آرایش می‌داد بلکه نشانگر عدم درک مفهوم انتقاد سوسیالیستی از هرگونه دولت بمعنای کلی و اعم نیز بود. ما هوادار جمهوری دمکراتیک هستیم، زیرا در نظام سرمایه‌داری این نوع جمهوری برای پرولتاریا بهترین شکل دولت است، ولی ما حق نداریم فراموش کنیم که حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی نیز خلق نصیبی جز بردگی مزدوری ندارد. و آنگهی، هرگونه دولتی «قدرت ویژه برای سرکوب» طبقهٔ ستمکش است. از این رو هرگونه دولتی غیر آزاد و غیر خلقی است. مارکس و انگلس این نکته را در سالهای دههٔ هفتاد بارها به رفقای حزبی خود توضیح داده‌اند (۵).

خامساً. در آن اثر انگلس که بحث مربوط به زوال دولت را همه از آن بیاد دارند بحثی دربارهٔ اهمیت انقلاب قهرآمیز هست.

ارزیابی تاریخی نقش این انقلاب در بیانات انگلس بمدح و ثنای واقعی انقلاب قهرآمیز بدل می‌شود. اما این مطلب را «کسی بیاد ندارد»، در احزاب سوسیالیست امروزین سخن گفتن و حتی تفکر دربارهٔ این اندیشه مرسوم نیست، این اندیشه‌ها در کارهای تبلیغی و آژیتاسیون روزمره‌ای که میان توده‌ها انجام می‌گیرد هیچگونه نقشی ایفاء نمی‌کنند و حال آنکه این اندیشه‌ها با اندیشهٔ «زوال» دولت پیوند ناگسستنی دارند و کل واحد و هماهنگی را با آن تشکیل می‌دهند.

و اینک سخنان انگلس:

«...اینکه اعمال قهر در تاریخ نقش دیگری» (سوای نقش عامل شر) «نیز ایفاء می‌کند که نقش انقلابی است، اینکه اعمال قهر، طبق گفته مارکس، در هر جامعهٔ کهنه‌ای که آبستن نو (٦) باشد نقش ماما را ایفاء می‌کند، اینکه اعمال قهر افزاریست که جنبش اجتماعی بکمک آن راه خود را هموار می‌سازد و اشکال سیاسی متحجر و مرده را درهم می‌شکند — دربارهٔ این نکات عموماً کلمه‌ای هم در کتاب آقای دورینگ پیدا نمی‌شود. او فقط با آه و ناله چنین پیش‌آمدی را ممکن می‌شمارد که برای برانداختن نظام اقتصادی استثمارگر شاید هم اعمال قهر لازم آید، البته با کمال تأسف! زیرا هرگونه اعمال قهر کسانی را که بدان متوسل می‌شوند بگفتهٔ ایشان به انحطاط اخلاقی دچار می‌سازد. و این سخن با وجود آن اعتلای اخلاقی و فکری مسلکی بلندپایه‌ای که هر انقلاب پیروزمندانه‌ای به ارمغان آورده است، عنوان می‌شود! این سخن در آلمان یعنی در کشوری عنوان می‌شود که تصادم قهرآمیز، تصادمی که شاید حتی بخلق تحمیل هم شود لااقل این مزیت را خواهد داشت که روحیه چاکرمنشی را که به سبب اهانتهای دوران جنگ سی‌ساله (٧) در ضمیر و روان ملی رسوخ کرده است از میان خواهد برد. آنوقت این

شیوهٔ تفکر رهبانی، ظلمانی، پژمان و ناتوان جرئت دارد خود را به انقلابی‌ترین حزبی که در تاریخ بی‌نظیر است عرضه دارد؟» (چاپ سوم آلمانی، ص ۱۹۳، بخش دوم، پایان فصل چهارم) (۸).

این مدح انقلاب قهرآمیز را که انگلس از سال ۱۸۷۸ تا سال ۱۸۹٤ یعنی تا هنگام مرگ خود پیوسته به سوسیال‌دمکراتهای آلمان یادآور می‌شد چگونه می‌توان با تئوری «زوال» دولت در قالب یک آموزش جمع کرد؟

جمع این دو معمولا بکمک اکلکتیسم (التقاط — م.) انجام می‌گیرد، بدین معنی که بدون پیگیری در هیچ نظریهٔ مشخص یا با توسل به سفسطه، بدلخواه (یا برای خوشایند خداوندان مکنت) گاه بیک مطلب و گاه به مطلب دیگر میپردازند و ضمناً در نودونه درصد موارد و شاید هم بیشتر، همان «زوال» را در ردهٔ اول می‌گذارند. بدینسان اکلکتیسم جایگزین دیالکتیک می‌شود و این شیوهٔ برخورد به مارکسیسم در نشریات مجاز سوسیال‌دمکراتیک زمان ما عادی‌ترین و رایج‌ترین پدیده شده است. این پدیده که در آن اکلکتیسم جایگزین دیالکتیک می‌شود، البته تازگی ندارد، چنین پدیده‌ای حتی در تاریخ فلسفه کلاسیک یونان نیز دیده می‌شد. بهنگام قلب اپورتونیستی مارکسیسم آسان‌ترین راه فریب توده‌ها آنست که اکلکتیسم را جایگزین دیالکتیک سازند، چونکه این عمل موجب رضای کاذب می‌گردد و چنین وانمود می‌سازد که گویا تمام جوانب روند تکامل، تمام گرایشهای تکامل و تمام تأثیرات متضاد و غیره در نظر گرفته می‌شود و حال آنکه عملا به هیچگونه درک جامع و انقلابی روند تکامل اجتماعی نمی‌انجامد.

قبلا گفتیم و در شرح بعدی با تفصیل بیشتر نشان خواهیم

داد که آموزش مارکس و انگلس دربارهٔ ناگزیری انقلاب قهرآمیز بدولت بورژوازی مربوط است. تبدیل این دولت بدولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) نمی‌تواند از طریق «زوال» صورت گیرد، این امر بر طبق قاعده عمومی تنها به نیروی انقلاب قهرآمیز میسر خواهد بود. مدحی که انگلس از انقلاب کرده است و با بیانات مکرر مارکس در این باره مطابقت دارد — (پایان کتاب «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیستی» را که ناگزیری انقلاب قهرآمیز در آنها با سرفرازی و آشکارا اعلام شده است بیاد بیاوریم؛ انتقاد از برنامهٔ گتا را که در سال ۱۸۷۵ یعنی تقریباً سی سال پس از آن دو اثر نوشته شده و مارکس در آن ماهیت اپورتونیستی این برنامه (۹) را سخت می‌کوبد بیاد بیاوریم) — راستی، این مدح بهیچوجه ناشی از «شیفتگی»، سخن‌پردازی یا ژست مناقشه‌جویانه نیست. ضرورت تربیت منظم توده‌ها با چنین و همانا با چنین نظریه در بارهٔ انقلاب قهرآمیز، اساس و پایهٔ سراسر آموزش مارکس و انگلس را تشکیل می‌دهد. بازتاب خیانت جریانهای کنونی مسلط سوسیال‌شوینیستی و کائوتسکیستی به آموزش مارکس و انگلس را با وضوح خاصی در فراموشی این کار تبلیغی و این کار آژیتاسیونی می‌توان مشاهده کرد.

دولت پرولتری را بدون انقلاب قهرآمیز نمی‌توان جایگزین دولت بورژوائی ساخت. نابودی دولت پرولتری که دال بر نابودی هرگونه دولتی است جز از طریق «زوال» میسر نخواهد بود.

مارکس و انگلس این نظریات را از طریق بررسی چگونگی هر وضع انقلابی معین و بر پایهٔ تحلیل درس‌های ناشی از تجربه هر انقلاب معین بطور مفصل و مشخص تکامل داده‌اند. ما نیز حالا به بررسی همین بخش از آموزش آنان که بیشک مهمترین بخش آنست می‌پردازیم.

فصل ۲

دولت و انقلاب . تجربهٔ سالهای ۱۸۴۸–۱۸۵۱

۱ – آستانهٔ انقلاب

نخستین آثار مارکسیسم نضج‌یافته – کتاب «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیستی» درست در آستانه انقلاب سال ۱۸۴۸ پا بعرصهٔ وجود نهاده‌اند. از این رو ما در این آثار علاوه بر بیان اصول کلی مارکسیسم، بازتاب معینی از وضع انقلابی مشخص آن دوران را نیز احساس می‌کنیم، و بهمین جهت اصلح خواهد بود که کار را از بررسی نکاتی که مؤلفین این آثار اندک زمانی پیش از نتیجه‌گیری خود از تجربهٔ سالهای ۱۸۴۸ – ۱۸۵۱ دربارهٔ دولت بیان داشته‌اند آغاز کنیم.

مارکس در کتاب «فقر فلسفه» می‌نویسد: «...طبقهٔ کارگر در جریان رشد و تکامل بجای جامعهٔ کهنه بورژوائی چنان اجتماعی بپا می‌دارد که طبقات و تناقض میان آنها را از بین می‌برد و دیگر هیچ قدرت صرفاً سیاسی وجود نخواهد داشت، چونکه قدرت سیاسی چیزی نیست جز بازتاب رسمی تناقض میان طبقات درون جامعهٔ بورژوایی» (ص ۱۸۲ چاپ آلمانی سال ۱۸۸۵).

شرحی که مارکس و انگلس چند ماه بعد یعنی در نوامبر سال ۱۸۴۷ در «مانیفست کمونیستی» نگاشته‌اند و مقایسهٔ آن با بیان کلی اندیشهٔ فوق دربارهٔ از میان رفتن دولت پس از نابودی طبقات، بسیار آموزنده است:

«...ما ضمن تشریح کلی‌ترین مراحل رشد پرولتاریا، جنگ داخلی کم و بیش نهان درون جامعه کنونی را تا لحظه‌ای که این جنگ به انقلاب عیان و آشکار بدل می‌شود و پرولتاریا با سرنگون ساختن قهری بورژوازی حکومت خود را برپا می‌دارد دنبال کردیم...

...قبلا دیدیم که نخستین گام انقلاب کارگری تبدیل پرولتاریا به طبقهٔ فرمانروا» (بمعنای تحت‌اللفظی: ارتقاء پرولتاریا بمقام طبقهٔ فرمانروا) «و بدست آوردن دمکراسی است.

پرولتاریا از فرمانروائی سیاسی خویش برای آن استفاده خواهد کرد که تمام سرمایه را گام بگام از چنگ بورژوازی بیرون کشد و تمام وسایل تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریای متشکل بصورت طبقهٔ فرمانروا متمرکز سازد و مقدار نیروهای مولده را با سرعتی هر چه بیشتر افزایش دهد» (ص ۳۱ و ۳۷ چاپ هفتم آلمانی سال ۱۹۰۶).

در اینجا با بیان یکی از درخشان‌ترین و مهمترین ایده‌های مارکسیسم دربارهٔ دولت یعنی با ایدهٔ «دیکتاتوری پرولتاریا» (اصطلاحی که مارکس و انگلس پس از کمون پاریس بکار برده‌اند) و نیز با تعریف دولت که بسیار شایان توجه است و ایضاً از «سخنان فراموش‌شدهٔ» مارکسیسم بشمار می‌رود روبرو هستیم. «دولت یعنی پرولتاریای متشکل بصورت طبقهٔ فرمانروا».

این تعریف دولت نه تنها هرگز در نشریات تبلیغاتی و آژیتاسیونی مسلط احزاب رسمی سوسیال‌دمکرات تشریح نگردیده بلکه همانا بدست فراموشی سپرده شده است، چونکه چنین تعریفی بهیچوجه با رفرمیسم سازگار نیست و موهومات رایج اپورتونیستی و پندارهای باطل خرده‌بورژوایی را دربارهٔ «رشد مسالمت‌آمیز دمکراسی» درهم می‌کوبد.

دولت برای پرولتاریا لازم است ــ این حرف را همهٔ اپورتونیست‌ها و سوسیال‌شوینیست‌ها و کائوتسکیست‌ها با تأکید این نکته که

آموزش مارکس چنین است، تکرار می‌کنند، ولی «فراموش می‌کنند» بر آن بیفزایند که اولا بموجب آموزش مارکس دولتی برای پرولتاریا لازم است که زوال‌پذیر باشد، یعنی دارای چنان سازمانی باشد که جریان زوال آن بیدرنگ آغاز گردد و نتواند در راهی جز راه زوال سیر کند. ثانیاً زحمتکشان به «دولت» «یعنی پرولتاریای متشکل بصورت طبقهٔ فرمانروا» نیاز دارند.

دولت سازمان خاص اعمال زور، سازمان اعمال قهر برای سرکوب طبقهٔ معین است. ولی پرولتاریا کدام طبقه را باید سرکوب کند؟ بدیهی است که فقط طبقهٔ استثمارگر یعنی بورژوازی را. زحمتکشان فقط برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران بدولت نیاز دارند. رهبری این کار و تحقق آن فقط از عهدهٔ پرولتاریا یعنی یگانه طبقهٔ تا آخر انقلابی، یگانه طبقه‌ای ساخته است که می‌تواند همهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان را برای مبارزه با بورژوازی و برای سرنگونی کامل آن متحد کند.

طبقات استثمارگر سیادت و فرمانروائی سیاسی را برای حفظ استثمار یعنی برای تأمین منافع آزمندانهٔ اقلیتی ناچیز در قبال اکثریت عظیم مردم لازم دارند. طبقات استثمارشونده فرمانروائی سیاسی را برای محو کامل هرگونه استثمار یعنی برای تأمین منافع اکثریت عظیم مردم علیه اقلیت ناچیز برده‌داران امروزین یعنی ملاکان و سرمایه‌داران می‌خواهند.

دمکراتهای خرده‌بورژوا، این به اصطلاح سوسیالیست‌ها که پنداربافی‌ها دربارهٔ سازش و توافق میان طبقات را جایگزین مبارزهٔ طبقاتی می‌ساختند تحولات سوسیالیستی را نیز برپایه خیال یعنی نه بصورت برانداختن سلطهٔ طبقهٔ استثمارگر بلکه بصورت تبعیت مسالمت‌آمیز اقلیت از اکثریتی که بوظایف خود پی برده است در نظر مجسم می‌کردند. این خیالپروری خرده‌بورژوایی که با قبول دولت مافوق طبقات رابطه ناگسستنی دارد در عرصهٔ عمل همانگونه که مثلا در تاریخ انقلابهای فرانسه در سالهای ۱۸٤۸ و ۱۸۷۱ و با تجربهٔ شرکت «سوسیالیستها» در کابینه‌های دول بورژوازی انگلیس

و فرانسه و ایتالیا و کشورهای دیگر در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ (۱۰) نشان داده همواره بخیانت بمنافع طبقات زحمتکش انجامیده است.

مارکس در سراسر زندگی خود علیه این سوسیالیسم خرده‌بورژوایی که اکنون در روسیه بدست احزاب اس‌ارها و منشویک‌ها احیاء شده است مبارزه می‌کرد. مارکس آموزش خود را دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی با پیگیری گسترش داد و به آموزش مربوط بقدرت سیاسی یعنی دولت رساند.

برانداختن سلطهٔ بورژوازی فقط بدست پرولتاریا بعنوان طبقهٔ خاص، میسر است که شرایط اقتصادی هستی‌اش او را برای برانداختن این سلطه آماده می‌سازد و امکان و نیروی تحقق این امر را برایش فراهم می‌آورد. بورژوازی در همان حال که دهقانان و تمام قشرهای خرده‌بورژوا را تجزیه می‌کند و از هم می‌پاشد، پرولتاریا را متمرکز و متحد و متشکل می‌سازد. فقط پرولتاریا — بحکم نقش اقتصادی خود در عرصهٔ تولید بزرگ — می‌تواند پیشوای همهٔ توده‌های زحمتکش و استثمارشونده باشد، زیرا با آنکه استثمار و ستم و فشار بورژوازی بر این توده‌ها غالباً از استثمار، ستم و فشار بر پرولتاریا کمتر نیست بلکه شدیدتر هم هست، ولی این توده‌ها توان مبارزهٔ مستقل در راه رهائی خویش را ندارند.

آموزش دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی که مارکس آنرا در مورد مسئله دولت و انقلاب سوسیالیستی بکار برده است ناگزیر به قبول فرمانروایی سیاسی پرولتاریا، به قبول دیکتاتوری آن یعنی قدرت حاکمه‌ای می‌انجامد که دیگری در آن سهیم نیست و مستقیما بر نیروی مسلح توده‌ها تکیه دارد. سرنگونی بورژوازی تنها از طریق تبدیل پرولتاریا به طبقهٔ فرمانروا میسر است که می‌تواند مقاومت حتمی و بی‌پروای بورژوازی را در هم شکند و همهٔ توده‌های زحمتکش و استثمارشونده را برای پی‌ریزی نظام نوین اقتصادی متشکل سازد.

پرولتاریا هم برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران و هم برای آنکه بتواند تودهٔ عظیم مردم یعنی دهقانان، خرده‌بورژوازی و نیمه‌

پرولترها را در امر «سروسامان دادن» به اقتصاد سوسیالیستی رهبری کند به قدرت دولتی، بسازمان متمرکز اعمال قدرت، بسازمان اعمال قهر نیاز دارد.

مارکسیسم با پروردن حزب کارگری پیشاهنگ پرولتاریا را پرورش می‌دهد که می‌تواند زمام قدرت را بدست گیرد و همهٔ مردم را بسوی سوسیالیسم رهنمون شود، نظام نوین را هدایت نماید و سازمان دهد و در سامان دادن بزندگی اجتماعی فارغ از بورژوازی و علیه بورژوازی، معلم، رهبر و پیشوای همهٔ زحمتکشان و استثمار-شوندگان باشد. ولی اپورتونیسم که اکنون تسلط دارد، برعکس، از حزب کارگری نمایندگان از توده جداشدهٔ کارگرانی را می‌پرورد که مزد بیشتری می‌گیرند و در نظام سرمایه‌داری زندگی راحتی برای خود «درست می‌کنند» و حق ارشدیت خود را بشمن‌بخس (به ترجمهٔ تحت‌اللفظی: بیک کاسهٔ عدس* — م.) می‌فروشند یعنی از ایفای نقش پیشوای انقلابی مردم در مبارزه علیه بورژوازی امتناع می‌ورزند.

«دولت یعنی پرولتاریای متشکل‌شده بصورت طبقهٔ فرمانروا» — این تئوری مارکس با تمامی آموزش او دربارهٔ نقش انقلابی پرولتاریا در تاریخ پیوند ناگسستنی دارد. ایفای این نقش — برقراری دیکتاتوری پرولتاریا یعنی فرمانروائی سیاسی پرولتاریاست.

ولی اگر پرولتاریا دولت را بعنوان سازمان خاص اعمال قهر برضد بورژوازی لازم دارد خودبخود این سئوال پیش می‌آید که آیا ایجاد چنین سازمانی بدون نابودی قبلی، بدون درهم شکستن آن ماشین دولتی که بورژوازی برای خود ساخته قابل تصور هست؟ «مانیفست کمونیستی» ما را بطرح همین سئوال می‌رساند و مارکس ضمن نتیجه گیری از تجارب انقلاب سالهای ۱۸۴۸ — ۱۸۵۱ در این باره سخن می‌گوید.

---

* بروایت تورات اسحق نبی دو فرزند داشت بنام عیسو و یعقوب. عیسو که فرزند ارشد و محبوب پدر بود حق ارشدیت خود را در برابر یک کاسه عدس به یعقوب واگذار کرد. — م.

گسترش داد، «ولی در عین حال بر حجم دستگاه قدرت حاکمه، بر ضمایم این قدرت و بر شمار دستیاران آن نیز افزود. ناپلئون این ماشین دولتی را بکمال رساند». سلطنت لژیتیمیست (مشروطه — م.) و سلطنت ژوئیه «چیز تازه‌ای جز یک تقسیم کار بیشتر به آن نیفزودند...

...سرانجام جمهوری پارلمانی در مبارزهٔ خود علیه انقلاب مجبور شد همراه با اقدامات تضییقی، وسایل کار و مرکزیت قدرت دولتی را نیز تقویت بخشد. تمام دگرگونیها بجای آنکه این ماشین را درهم شکنند، آنرا تکمیل کرده‌اند» (تکیه روی کلمات از ماست). «احزابی که یکی بعد از دیگری در راه سلطه و سیادت مبارزه می‌کردند، تصرف این دستگاه عظیم دولتی را غنیمت عمدهٔ پیروزی خود می‌شمردند» (هجدهم بروسر لوئی بناپارت»، ص — ۹۸ و ۹۹ چاپ چهارم، هامبورگ، سال ۱۹۰۷).

مارکسیسم در این بحث عالی، در مقایسه با «مانیفست کمونیستی» گام بلندی به پیش بر می‌دارد. آنجا مسئلهٔ دولت هنوز بصورت بسیار انتزاعی و در قالب مفاهیم و عبارات بسیار کلی مطرح است. اینجا مسئله بصورت مشخص مطرح می‌گردد و نتیجه‌ای بسیار دقیق و صریح و عملا ملموس از آن گرفته می‌شود: تمام انقلابهای پیشین ماشین دولتی را تکمیل کرده‌اند و حال آنکه باید آنرا درهم شکست و خورد کرد.

این نتیجه‌گیری حکم عمده و اساسی آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت است. و همانا این حکم اساسی را احزاب سوسیال‌دمکرات رسمی مسلط نه تنها بکلی بدست فراموشی سپرده‌اند بلکه ک. کائوتسکی — سرشناس‌ترین تئوریسین انترناسیونال دوم (بطوریکه در صفحات بعد خواهیم دید) آشکارا تحریف کرده است.

در «مانیفست کمونیستی» از سیر تاریخ نتایج کلی گرفته شده حاکی از اینکه دولت دستگاه سلطه و فرمانروایی طبقاتی است و

ما را به این نتیجه جبری می‌رساند که پرولتاریا نمی‌تواند بورژوازی را سرنگون سازد مگر آنکه نخست قدرت سیاسی را بدست آورد و بسلطه و فرمانروایی سیاسی خود تحقق بخشد و دولت را به «پرلتاریای متشکل بصورت طبقهٔ فرمانروا» بدل سازد، و این دولت پرولتری هم بلافاصله پس از پیروزی، جریان زوال خود را آغاز می‌کند، زیرا در جامعهٔ فارغ از تضادهای طبقاتی وجود دولت نه ضرورت دارد و نه ممکن است. آنجا این مسئله مطرح نشده است که برانداختن دولت بورژوایی و استقرار دولت پرولتری بجای آن در پویهٔ تاریخ چگونه باید انجام پذیرد.

همین مسئله است که مارکس در سال ۱۸۵۲ طرح و حل می‌کند. مارکس که بفلسفه ماتریالیسم دیالکتیک خود وفادار است تجربهٔ تاریخی سالهای باعظمت انقلاب ۱۸٤۸ — ۱۸۵۱ را پایه قرار می‌دهد. آموزش مارکس اینجا نیز مانند همیشه نتیجه گیری از تجربه است که جهان‌بینی فلسفی عمیق و اطلاع وسیع از تاریخ بر آن روشنی می‌بخشد.

مسئله دولت بطور مشخص مطرح می‌شود یعنی اینکه: دولت بورژوایی یا ماشین دولتی لازم برای فرمانروایی بورژوازی در پویهٔ تاریخ چگونه پدید آمد؟ تغییرات و تحولات آن در جریان انقلابهای بورژوایی و بهنگام برخورد با جنبشهای مستقل طبقات ستمکش چگونه انجام گرفته است؟ پرولتاریا در برخورد به این ماشین دولتی چه وظایفی دارد؟

قدرت دولتی متمرکز که خاص جامعهٔ بورژوایی است در دوران سقوط سلطنت مطلقه پدید آمد. وجود دو دستگاه: دستگاه دیوانسالاری و ارتش دائمی از مهمترین مشخصات این ماشین دولتی است. دربارهٔ این مطلب که چگونه این دو دستگاه را هزاران رشته به بورژوازی مربوط می‌سازند بارها در آثار مارکس و انگلس سخن رفته است. تجربهٔ هر کارگری وجود این رابطه را با نهایت روشنی و صراحت نشان می‌دهد. طبقهٔ کارگر با پوست و گوشت خود شیوهٔ شناخت این رابطه را می‌آموزد و بهمین جهت هم دانشی را که در

آن از ناگزیری وجود این رابطه سخن می‌رود بسیار آسان و بسیار عمیق درک می‌کند و حال آنکه دمکرات‌های خرده‌بورژوا یا از سر جهالت و سبکمغزی این دانش را نفی می‌کنند و یا با سبکمغزی بیشتری آنرا «بطور کلی» می‌پذیرند، ولی فراموش می‌کنند که نتایج عملی لازم را از آن بگیرند.

دستگاه دیوانسالاری و ارتش دائمی — «موجود انگلی» است بر پیکر جامعهٔ بورژوازی، موجود انگلی است آفریده آن تضادهای درونی که این جامعه را از هم می‌درد، ولی چنان موجود انگلی که مسامات حیاتی جامعه را «مسدود می‌سازد». اپورتونیسم کائوتسکی که اکنون بر سوسیال‌دمکراسی رسمی تسلط دارد این نظریه را که دولت موجود انگل است اختصاصاً و منحصراً به آنارشیسم منسوب می‌داند. بدیهی است که این تحریف مارکسیسم برای آن عناصر خرده‌بورژوا که با توجیه و پیرایش جنگ امپریالیستی از طریق اطلاق مفهوم «دفاع از میهن» بر آن، رسوائی بیسابقه‌ای برای سوسیالیسم ببار آورده‌اند بسیار باصرفه است، ولی بهر حال این یک تحریف مسلم است.

این دستگاه دیوانسالاری و نظامی در پویهٔ تمام انقلاب‌های بورژوائی که اروپا از زمان سقوط فئودالیسم خیلی از آنها دیده است، پیوسته راه توسعه و تکامل و تحکیم پیموده است. ضمناً بویژه خرده‌بورژوازی بطور عمده توسط همین دستگاه بسوی بورژوازی بزرگ کشیده می‌شود و به اطاعت از آن تن در می‌دهد، زیرا این دستگاه برای قشرهای بالائی دهقانان و پیشه‌وران خرده‌پا و کاسبکاران و غیره مقامهای نسبتاً راحت و آرام و آبرومند تأمین می‌کند که صاحبان آن مافوق مردم قرار می‌گیرند. بوضعی که ششماه پس از ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه پدید آمده است نظری بیفکنید: آن مقام‌های دیوانسالاری که در گذشته افراد باند سیاه را برای تصدی آنها مرجح می‌شمردند، اکنون جز و غنایم کادتها (۱۱)، منشویک‌ها و اس‌ارها شده است. در ماهیت امر برای انجام هیچگونه اصلاحات جدی فکری نکرده‌اند و کوشیده‌اند این اصلاحات را «تا تشکیل مجلس موٌسسان» به تعویق بیندازند و تشکیل مجلس موٌسسان را

هم بواش بواش بپایان جنگ کش داده شود! ولی بر سر تقسیم غنایم و اشغال مقامهای وزارت و معاونت وزارت و استانداری و غیره و غیره درنگ روا نداشتند و در انتظار هیچگونه مجلس موسسانی نماندند! بازی‌هایی که بر سر تعیین اعضای هیئت دولت صورت گرفت، در واقع فقط بازتابی است از این تقسیم و تجدید تقسیم «غنایم» سراسر کشور که تمام ادارات مرکزی و محلی را از صدر تا ذیل در بر دارد. و اما نتیجه، نتیجهٔ عینی این دوران ششماهه ۲۷ فوریه — ۲۷ اوت سال ۱۹۱۷ جایی شک و تردید باقی نمی‌گذارد که اصلاحات بتعویق انداخته شده و تقسیم مقامهای دیوانسالاری انجام گرفته و «اشتباهات» این تقسیم با چند بار تجدید تقسیم برطرف شده است.

ولی هر چه موارد «تجدید تقسیم» مقامهای دیوانسالاری میان احزاب گوناگون بورژوایی و خرده‌بورژوایی (مثلا در روسیه میان کادتها، اس‌ارها و منشویکها) بیشتر می‌شود بر طبقات ستمکش و در رأس آنها بر پرولتاریا روشن‌تر می‌شود که میان آنان و سراپای جامعه بورژوازی دشمنی آشتی‌ناپذیر وجود دارد. از این روست که همهٔ احزاب بورژوایی، حتی دمکراتیک‌ترین آنها و از جمله احزاب «دمکراتیک انقلابی» خود را ملزم می‌شمارند که تضییق و فشار بر پرولتاریای انقلابی را شدت دهند و دستگاه تضییقات یعنی همان ماشین دولت را تقویت نمایند. این روند حوادث انقلاب را به «تمرکز تمام نیروی تخریبی خود» علیه قدرت دولتی وامیدارد و این وظیفه را در برابر آن قرار می‌دهد که ماشین دولتی را بجای آنکه بهبود بخشد، ویران کند و نابود سازد.

نه استدلالهای منطقی بلکه سیر واقعی حوادث و تجربهٔ زندهٔ سالهای ۱۸٤۸ — ۱۸۵۱ کار را بچنین شیوهٔ طرح مسئله منجر ساخته است. اینکه مارکس در مورد تکیه بر واقعیات و فاکت‌های تجربهٔ تاریخی تا چه درجه سختگیر است از اینجا پیداست که او در سال ۱۸۵۲ هنوز این مسئله را که چه چیزی باید جای این ماشین دولتی مشمول نابود شدن را بگیرد، بطور مشخص مطرح نمی‌سازد. تجربه و آزمون آن زمان هنوز مدارک لازم برای طرح این مسئله

را که روند تاریخ بعدها یعنی در سال ۱۸۷۱ در دستور روز قرار داد، فراهم نیاورده بود. نکته‌ای را که در سال ۱۸۵۲ با دقت خاص پژوهشهای تاریخی و طبیعی می‌شد مسجل ساخت فقط این بود که انقلاب پرولتری حالا دیگر بمرحله انجام وظیفه «تمرکز تمام نیروی تخریبی» خود علیه قدرت دولتی و «درهم شکستن» ماشین دولتی رسیده است.

در اینجا ممکن است این سئوال پیش آید که آیا صحیح است که تجربه، مشاهدات و نتیجه‌گیری‌های مارکس تعمیم داده شود و عرصهٔ گسترده‌تر از چارچوب تاریخ سه‌ساله، سالهای ۱۸٤۸ — ۱۸۵۱ فرانسه را شامل گردد؟ برای روشن ساختن این مسئله نخست نکته‌ای را که انگلس خاطرنشان ساخته است یادآور می‌شویم و سپس به بررسی فاکت‌ها و واقعیات می‌پردازیم.

انگلس در پیشگفتار چاپ سوم کتاب «هجدهم برومر» می‌نویسد: «...فرانسه کشوری است که هربار مبارزه تاریخی طبقات در آن بیش از هر کشور دیگری بفرجام قطعی رسیده است. در فرانسه آن شکل‌های متغیر سیاسی که این مبارزهٔ طبقاتی در درون آنها جریان داشت و نتایجش در قالب آنها تجلی می‌یافت با برجسته‌ترین و روشن‌ترین خطوط نقش شده‌اند. فرانسه که در قرون وسطی محور فئودالیسم و از آغاز رنسانس کشور نمونهٔ نظام صنفی کلاسیک سلطنت یکدست بود، در انقلاب کبیر طومار فئودالیسم را درهم پیچید و فرمانروائی ناب بورژوازی را با چنان صراحت کلاسیکی بنیاد نهاد که در هیچ کشور دیگر اروپا نظیر و همتا نداشت. مبارزهٔ پرولتاریای بپاخاسته علیه بورژوازی فرمانروا نیز در اینجا چنان شکل حادی بخود می‌گیرد که در دیگر کشورها سابقه ندارد» (ص ٤، چاپ سال ۱۹۰۷).

نکتهٔ اخیر کهنه شده است، زیرا از سال ۱۸۷۱ به بعد درمبارزهٔ انقلابی پرولتاریای فرانسه وقفه حاصل گشته است، اگر چه این وقفه هر قدر هم دیرپا باشد این امکان را منتفی نمی‌سازد که فرانسه در انقلاب پرولتری آینده، خود را کشور کلاسیکی نشان دهد که مبارزهٔ طبقات در آن بفرجام قطعی رسد.

حالا به مجموعهٔ تاریخ کشورهای پیشرفتهٔ پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ نظری بیندازیم که خواهیم دید همان جریان، کندتر و با تنوع بیشتر و در عرصهٔ گسترده‌تر صورت گرفته است: از یک سو تکوین «قدرت پارلمانی» — هم در کشورهای جمهوری (فرانسه، آمریکا و سوئیس) و هم در کشورهای پادشاهی (انگلستان، تا حدودی آلمان، ایتالیا، کشورهای اسکاندیناوی و غیره)، و از سوی دیگر مبارزه بر سر قدرت میان احزاب گوناگون بورژوایی و خرده‌بورژوایی که مقامهای اداری را «خوان‌یغما» تلقی می‌کردند و به تقسیم و تجدید تقسیم آنها می‌پرداختند بدون آنکه در ارکان نظام بورژوایی تغییری روی داده باشد، — و سرانجام تکمیل و تحکیم «قوهٔ مجریه» و دستگاه دیوانسالاری و نظامی آن.

بدون هیچ شک و تردید اینها مشخصات عمومی تحول امروزین تمام کشورهای سرمایه‌داری است. فرانسه طی سه سال ۱۸۴۸ — ۱۸۵۱ همین مراحل تکامل خاص تمام جهان سرمایه‌داری را با توالی سریع و تشکلی برجسته و روشن و فشرده پیمود.

و اما بویژه امپریالیسم یعنی دوران سلطه سرمایهٔ بانکی، دوران انحصارهای غول‌آسای سرمایه‌داری، دوران تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی، نیرو گرفتن فوق‌العادهٔ «ماشین دولتی» و رشد بی‌سابقهٔ دستگاه دیوانسالاری و نظامی آنرا در پیوند با تشدید تضییقات علیه پرولتاریا خواه در کشورهای پادشاهی و خواه در آزادترین کشورهای جمهوری نشان می‌دهد.

تاریخ جهانی اکنون بی‌شک در مقیاسی بس گسترده‌تر از سال ۱۸۵۲ کار را به «تمرکز تمام نیروهای» انقلاب پرولتری برای «درهم شکستن» ماشین دولتی منجر می‌سازد.

و اما در این باره که پرولتاریا چه چیزی را جایگزین این ماشین خواهد ساخت، کمون پاریس آموزنده‌ترین مدارک را عرضه داشته است.

۳ – طرح مسئله توسط مارکس در سال ۱۸۵۲ *

مرینگ در سال ۱۹۰۷ بخشی از نامهٔ مورخ پنجم مارس سال ۱۸۵۲ مارکس به وایده‌می‌یر را در مجلهٔ «Neue Zeit» (۱۲) (سال ۲۵، شماره ۲، ص ۱۶۴) منتشر ساخت. این نامه از جمله حاوی نکتهٔ جالب زیرین است:

«و اما دربارهٔ خود باید بگویم که نه کشف وجود طبقات در جامعهٔ امروزین از خدمات من است و نه کشف مبارزهٔ آنها با یکدیگر. مورخین بورژوامشرب دیرزمانی پیش از من چگونگی گسترش تاریخی این مبارزهٔ میان طبقات، و اقتصاددانان بورژوامشرب تشریح اقتصادی طبقات را ذکر کرده‌اند. کار تازه‌ای که من انجام داده‌ام اثبات نکات زیرین است: ۱) وجود طبقات فقط بمراحل تاریخی معینی از رشد تولید (historische Entwicklungsphasen der Produktion) مربوط است، ۲) مبارزهٔ طبقاتی ناگزیر بدیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد، ۳) این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی هرگونه طبقه، بسوی جامعهٔ فارغ از طبقات...».

مارکس در این سخنان توانسته است اولاً تفاوت عمده و بنیادی آموزش خود را با آموزش ژرف‌اندیش‌ترین متفکرین مترقی بورژوازی، ثانیاً ماهیت آموزش خود را دربارهٔ دولت با وضوح شگفت‌آوری بیان دارد.

---

* این بخش به چاپ دوم افزوده شده است.

نکتهٔ عمده در آموزش مارکس مبارزهٔ طبقاتی است. و این مطلبی است که دربارهٔ آن بسیار سخن می‌گویند و می‌نویسند. ولی این نادرست است. و از همین دریافت نادرست است که پشت سر هم تحریف اپورتونیستی مارکسیسم و قلب ماهیت آن بطوریکه برای بورژوازی قابل پذیرش باشد صورت می‌گیرد. زیرا آموزش دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی را نه مارکس بلکه بورژوازی پیش از مارکس بوجود آورده است و این آموزش بمفهوم کلی آن برای بورژوازی قابل پذیرفتن است. کسی که فقط مبارزه میان طبقات را می‌پذیرد هنوز مارکسیست نیست و چه بسا ممکن است هنوز از چارچوب تفکر بورژوایی و سیاست بورژوایی برون نرفته باشد. محدود ساختن مارکسیسم به آموزش دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی معنایش مثله کردن مارکسیسم، تحریف آن و تنزل دادن آن بسطحی است که برای بورژوازی قابل پذیرش باشد. مارکسیست فقط کسی است که پذیرش مبارزه میان طبقات را به پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا برساند. وجه تمایز بنیادی میان یک مارکسیست و خرده‌بورژوای عامی (و همچنین بورژوای بزرگ) در همین است. درک و پذیرش راستین مارکسیسم را باید با همین سنگ محک سنجید. جای تعجب نیست که وقتی تاریخ اروپا طبقهٔ کارگر را در عرصهٔ عمل با چنین مسئله‌ای روبرو ساخت معلوم شد که نه تنها همهٔ اپورتونیست‌ها و رفرمیست‌ها بلکه همه «کائوتسکیست‌ها» (یعنی افرادی که میان رفرمیسم و مارکسیسم در نوسانند) نیز کوته‌فکران بیمقدار و دمکراتهای خرده‌بورژوایی هستند که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌کنند. جزوه کائوتسکی زیر عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» که در ماه اوت سال ۱۹۱۸ یعنی چند ماه پس از نخستین چاپ کتاب حاضر انتشار یافت نمونه‌ای است از تحریف خرده‌بورژوایی مارکسیسم و نفی رذیلانه آن در کردار ضمن پذیرش سالوسانه آن در گفتار (رجوع شود به کتاب من زیر عنوان: «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»، چاپ پتروگراد و مسکو، سال ۱۹۱۸).

توصیفی که مارکس در بالا از موضعگیری بورژوایی کرده است در مورد اپورتونیسم کنونی نیز که ک. کائوتسکی مارکسیست پیشین بیانگر آن است کاملاً صدق می‌کند، زیرا این اپورتونیسم عرصه و درک پذیرش مبارزهٔ طبقاتی را بعرصهٔ مناسبات بورژوایی محدود می‌سازد. (و هیچ لیبرال باسوادی «علی‌الاصول» از قبول مبارزهٔ طبقاتی در درون این عرصه و در چارچوب آن امتناع نخواهد کرد!) اپورتونیسم اذعان به مبارزهٔ طبقاتی را بویژه تا عمده‌ترین نکته یعنی تا دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، تا دوران تحقق سرنگونی و نابودی کامل بورژوازی نمی‌رساند. در واقع این دوران مسلماً دوران مبارزه طبقاتی است که شدت بیسابقه و اشکال حاد بیسابقه دارد و لذا دولت این دوران هم الزاماً باید دولت دمکراتیک طراز نوین (دمکراتیک برای پرولترها و بطور کلی تهیدستان) و دیکتاتوری طراز نوین (دیکتاتوری علیه بورژوازی) باشد.

و اما بعد. کنه آموزش مارکس دربارهٔ دولت را فقط کسی دریافته است که فهمیده باشد دیکتاتوری یک طبقه نه تنها برای هرگونه جامعهٔ طبقاتی بطور اعم و نه تنها برای پرولتاریا که بورژوازی را سرنگون ساخته باشد، بلکه برای یک دوران تاریخی کاملی که سرمایه‌داری را از «جامعهٔ بدون طبقات»، از کمونیسم، جدا می‌کند ضرور خواهد بود. اشکال دولت‌های بورژوازی بسیار گوناگون، ولی ماهیت آنها یکی است: این دولتها بهر شکلی باشند، در آخرین تحلیل همهٔ شان دیکتاتوری بورژوازی هستند. دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم البته نمی‌تواند با اشکال سیاسی بسیار فراوان و بسیار گوناگون همراه نباشد، ولی ماهیت آنها ناگزیر یکی — دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود.

فصل ۳

دولت و انقلاب . آزمون کمون پاریس سال ۱۸۷۱ . تحلیل مارکس

۱ - قهرمانی تلاش کمونارها در چیست ؟

میدانیم که مارکس چند ماه پیش از کمون، در پائیز سال ۱۸۷۰ بکارگران پاریس هشدار می‌داد و می‌کوشید برای آنها ثابت کند که اقدام بسرنگون ساختن دولت نابخردی ناشی از نومیدی است (۱۳). ولی هنگامی که در ماه مارس سال ۱۸۷۱ پیکار قطعی را بکارگران تحمیل کردند و کارگران نیز آنرا پذیرا شدند و با این ترتیب قیام یک عمل انجام‌یافته از کار درآمد، مارکس از انقلاب پرولتری با وجود علایم نامساعدی که در آن می‌دید با شور و شعف بیحد اظهار خوشوقتی کرد. مارکس بشیوهٔ خرده‌گیرانه به نکوهش جنبش «نابهنگام» برنخاست، — یعنی بشیوهٔ پلخانف، این مرتد روس که در نتیجه ارتداد از مارکسیسم شهرت سوئی پیدا کرده است عمل نکرد که در نوامبر سال ۱۹۰۵ در زمینهٔ تشویق و ترغیب کارگران و دهقانان به مبارزه، قلمفرسائی می‌کرد، ولی پس از دسامبر سال ۱۹۰۵ لیبرال‌منشانه فریاد بر آورد که «نمی‌بایست دست به اسلحه برد».

اما مارکس تنها به ابراز وجد و شعف از قهرمانی کمونارها که بقول خود او «بر عرش یورش می‌بردند» بسنده نکرد (۱۴). با آنکه این جنبش انقلابی گستردهٔ توده‌ها بهدف هم نرسید مارکس آزمون تاریخی دارای اهمیت عظیم و گام معینی در جهت پیشرفت انقلاب جهانی پرولتری و آنهم یک گام عملی که مهمتر از صدها برنامه و بحث و فحص بود، در آن تشخیص داد. تحلیل این آزمون و

گرفتن درسهای تاکتیکی از آن و تجدید نظر در تئوری خود بر پایهٔ آن، وظیفه‌ای بود که مارکس در برابر خود نهاد.

یگانه «اصلاحی» را که مارکس در «مانیفست کمونیستی» لازم شمرد، با توجه به آزمون انقلابی کمونارهای پاریس بود.

آخرین پیشگفتار مربوط به تجدید چاپ متن آلمانی «مانیفست کمونیستی» که هر دو مؤلف آنرا امضاء کرده‌اند، در تاریخ ۲٤ ژوئن سال ۱۸۷۲ نوشته شده است و مؤلفین آن کارل مارکس و فریدریش انگلس در این پیشگفتار می‌گویند برنامهٔ «مانیفست کمونیستی» «حالا در مواردی کهنه شده است».

سپس چنین ادامه می‌دهند: «... کمون بویژه این مطلب را به ثبوت رساند که «طبقهٔ کارگر نمی‌تواند صرفاً به تصرف ماشین دولتی حاضر و آماده بسنده کند و آنرا برای تحقق هدفهای خود بکار اندازد»...»

سخنانی که در این نقل قول توی گیومهٔ دوم قرار داده شده، توسط مؤلفین از کتاب مارکس زیر عنوان «جنگ داخلی در فرانسه» برداشته شده است.

پس مارکس و انگلس برای یک درس اصلی و عمدهٔ کمون پاریس چنان اهمیت عظیمی قایل بودند که آنرا بعنوان تصحیح ماهوی و مهم در «مانیفست کمونیستی» وارد کرده‌اند.

نکتهٔ بسیار شایان توجه این است که اپورتونیست‌ها درست همین تصحیح مهم را تحریف کرده‌اند و ضمناً مفهوم این تصحیح یقیناً بر نه دهم و چه بسا بر نود و نه صدم خوانندگان «مانیفست کمونیستی» معلوم نیست. دربارهٔ این تحریف بعداً در فصلی که به تحریفات اختصاص دارد بطور مشروح سخن خواهیم گفت. فعلاً کافی است یادآور شویم که «تعبیر» رایج و عامیانهٔ کلام مشهور مارکس که ما آنرا نقل کردیم این است که گویا مارکس در اینجا فکر

رشد و تکامل تدریجی را در نقطهٔ مقابل تصرف قدرت حاکمه و غیره خاطرنشان می‌کند.

ولی در واقع مطلب درست عکس این است. مارکس این فکر را بیان می‌دارد که طبقهٔ کارگر باید «ماشین دولتی حاضر و آماده» را خرد کند و درهم شکند نه اینکه به تصرف سادهٔ آن اکتفاء ورزد.

مارکس در تاریخ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ یعنی درست بهنگام کمون پاریس به کوگلمان چنین نوشت:

«...اگر تو به فصل آخر کتاب «هجدهم برومر» من نظر افکنی می‌بینی که من خاطرنشان کرده‌ام که اقدام بعدی انقلاب فرانسه انتقال ماشین دیوانسالاری و نظامی از دستی بدست دیگر نیست که تا کنون معمول بوده است، بلکه درهم شکستن آنست» (تکیه روی کلمات از مارکس است؛ در متن اصلی واژهٔ zerbrechen * بکار رفته است)، و «شرط مقدماتی هر انقلاب واقعاً خلقی نیز در کشورهای قاره (اروپا — م.) همین است. رفقای قهرمان پاریسی ما نیز درست برای رسیدن بهمین هدف تلاش می‌کردند» (ص — ۷۰۹ مجلهٔ «Neue Zeit»، بیستمین سال انتشار، شماره ۱، سال ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲). (ترجمهٔ روسی نامه‌های مارکس به کوگلمان دست‌کم دو بار، و یکبار تحت نظر من و با پیشگفتاری از من انتشار یافته است.)

عبارت «درهم شکستن ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی» بیان فشرده‌ای است از درس عمدهٔ مارکسیسم در مورد وظایفی که پرولتاریا بهنگام انقلاب در قبال دولت بعهده دارد. و همین درس است که در «تعبیر» رایج کائوتسکیستی مارکسیسم نه تنها پاک از یاد رفته بلکه بکلی تحریف شده است!

---

* این واژه آلمانی بمعنای درهم شکستن است. م.

در مورد اشاره مارکس به کتاب خود «هجدهم برومر» ما قبلاً آن بخش از سخنان او را که به این بحث اختصاص داشت بی‌کم و کاست نقل کردیم.

در سخنانی که از مارکس نقل شد ذکر دو نکته بویژه شایان توجه است. نخست آنکه مارکس نتیجه‌گیری خود را تنها به قارهٔ اروپا محدود می‌کند و علت آنهم روشن است، زیرا انگلستان در سال ۱۸۷۱ هنوز نمونهٔ یک کشور صرفاً سرمایه‌داری ولی بدون دستگاه نظامی و از خیلی لحاظ بدون دستگاه دیوانسالاری بود. بدین جهت مارکس انگلستان را مستثنی کرده است که در آن انقلاب و حتی انقلاب خلقی بدون شرط مقدماتی درهم شکستن «ماشین دولتی حاضر و آماده» ممکن به نظر می‌رسید و ممکن هم بود.

ولی حالا در سال ۱۹۱۷، در دوران نخستین جنگ کبیر امپریالیستی محدودیتی که مارکس قایل شده بود دیگر منتفی شده است. هم انگلستان و هم آمریکا که زمانی به سبب فقدان دستگاه نظامی و دیوانسالاری، بزرگترین و بازپسین نمایندگان «آزادی» انگلوساکسونی در سراسر جهان بودند، اکنون سراپا در باطلاق عمومی چرکین و خونین اروپایی یعنی در دستگاههای دیوانسالاری و نظامی که همه چیز را تابع خود می‌سازند و همه چیز را زیر پیکر سنگین خود له می‌کنند فرو رفته‌اند. اکنون هم در انگلستان و هم در آمریکا «شرط مقدماتی هر انقلاب واقعاً خلقی» درهم شکستن و خرد کردن «ماشین دولتی حاضر و آماده» است (که طی سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۷ در این دو کشور نیز بکمال «اروپایی» یعنی بسطح عمومی امپریالیستی رسیده است).

دوم آنکه سخن بسیار عمیق مارکس دربارهٔ آنکه درهم شکستن ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی «شرایط مقدماتی هر انقلاب واقعاً خلقی» است، شایان توجه خاصی است. اصطلاح انقلاب «خلقی» در سخن مارکس عجیب بنظر می‌رسد و از پیروان پلخانف و از منشویکهای روسی پیرو استرووه که مایلند مارکسیست شمرده شوند هیچ بعید نبود که آنرا «اشتباه لفظی» مارکس اعلام دارند. آنها مارکسیسم

را با چنان شیوهٔ لیبرال‌مآبانه بیمایه‌ای تحریف کرده‌اند که در آن جز قرار دادن انقلاب بورژوایی در مقابل انقلاب پرولتری چیز دیگری برایشان وجود ندارد. تازه تصور آنها دربارهٔ این تقابل بی‌نهایت جامد و بی‌روح است.

اگر بعنوان مثال انقلابهای قرن بیستم را در نظر بگیریم، آنوقت هم انقلاب پرتقال و هم انقلاب ترکیه را البته باید بورژوایی بشماریم. ولی هیچ یک از آنها انقلاب «خلقی» نیست، زیرا تودهٔ خلق یعنی اکثریت عظیم آن بطور فعال و مستقل و با خواستهای اقتصادی و سیاسی خود در هیچ یک از این دو انقلاب شرکت مشهود نداشت. برعکس، انقلاب بورژوایی سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ روسیه با آنکه در آن کامیابیهایی نظیر کامیابیهای «درخشانی» که گاهگاه نصیب انقلابهای پرتقال و ترکیه می‌شد وجود نداشت، بی‌شک انقلاب «واقعاً خلقی» بود، چونکه تودهٔ خلق، اکثریت آن یعنی ژرفترین «لایه‌های پائین» اجتماعی که زیر فشار ستم و استثمار له شده بودند بطور خودانگیخته و مستقل بپا خاستند و مهر و نشان خواستهای خود و تلاشهای خود را در جهت ایجاد جامعهٔ نوین بسبک خود بجای جامعه کهنه که در حال تخریب است، روی سراسر جریان انقلاب گذاشتند.

در اروپای سال ۱۸۷۱ پرولتاریا در هیچکدام از کشورهای قاره اکثریت خلق را تشکیل نمی‌داد. انقلاب «خلقی» که واقعاً اکثریت را به جنبش می‌کشاند فقط در صورتی می‌توانست چنین خصلتی داشته باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در بر گیرد. آن زمان این دو طبقه «خلق» را تشکیل می‌دادند. علت اتحاد این دو طبقه آنست که «ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی» بر هر دو طبقه ستم‌روا می‌دارد و بهر دو طبقه فشار وارد می‌آورد و هر دو را استثمار می‌کند. خرد کردن این ماشین و درهم شکستن آن با منافع واقعی «خلق»، اکثریت آن، کارگران و اکثر دهقانان مطابقت دارد و «شرط مقدماتی» اتحاد آزاد دهقانان بسیار تهیدست با پرولترها نیز

پس از انقلاب ۲۷ فوریه عملاً از تحقق بخشیدن به این خواست سر باز زدند، بهتر از هر چیز نشان می‌دهد که برای برنامه‌های آنها چه ارزشی باید قایل شد!

«...کمون از نمایندگان شورای شهر که برپایهٔ حق انتخاب همگانی در حوزه‌های مختلف پاریس انتخاب شده بودند تشکیل می‌شد. این نمایندگان افرادی مسئول و جوابگو و در هر زمان قابل عزل بودند. اکثریت آنان طبعاً از کارگران یا از نمایندگان مورد قبول طبقهٔ کارگر بودند...

...پلیس که تا آنزمان افزار دولت مرکزی کشور بود، بیدرنگ از انجام هرگونه وظایف سیاسی خود محروم شد و به سازمانی مسئول در برابر کمون و در هر زمان قابل عزل، بدل گردید... وضع اولیای امور در تمام ساحه‌های دیگر دستگاه اداری نیز بر همین منوال بود... از نمایندگان کمون یعنی از بالا گرفته تا پایین خدمات اجتماعی می‌بایست با حقوقی برابر دستمزد یک کارگر انجام شود. هرگونه مزایا و پرداخت فوق‌العاده بصاحبان مقامات عالیهٔ دولتی بهمراه این مقامات از میان رفت... کمون پس از برانداختن ارتش دائمی و پلیس یعنی افزارهای قدرت مادی دولت قدیم، بیدرنگ بدرهم شکستن افزار ستمگری معنوی، به برانداختن قدرت کشیشان پرداخت... مقامات قضائی استقلال ظاهری خود را از دست دادند... از آن پس می‌بایست آشکارا انتخاب شوند و مسئول کار و قابل عزل باشند...» (۱۵)

پس مثل این است که کمون بجای ماشین دولتی درهم‌شکسته «فقط» دمکراسی کاملتر گذاشت که عبارت بود از انحلال ارتش دائمی و انتخابی بودن و قابل عزل بودن کامل تمام صاحبان مقامات دولتی.

ولی در واقع این کلمهٔ «فقط» بمعنای کار سترگ تعویض نهادها با نهادهای اصولاً دیگری بود. در اینجا درست یکی از موارد «تبدیل کمیت به کفیت» مشاهده می‌شود: دمکراسی به نحوی آنچنان کامل و پیگیر که اصولاً قابل تصور است تحقق می‌یابد و از دمکراسی بورژوایی به دمکراسی پرولتری، از دولت (یعنی قدرت ویژه برای سرکوب طبقهٔ معین) به چیزی که بمفهوم خاص آن نیست مبدل می گردد.

در چنین مرحله‌ای سرکوب کردن بورژوازی و درهم شکستن مقاومت آن هنوز ضرورت دارد. این امر برای کمون ضرورت خاص داشت و یکی از علل شکست کمون آن بود که این کار را با قاطعیت کافی انجام نداد. ولی ارگان سرکوب‌کننده در اینجا برخلاف آنچه که همیشه، چه در دوران بردگی، چه در دوران خاوندی (سرواژ — م.) و چه در دوران بردگی مزدوری معمول بود، اکثریت مردم هستند، نه اقلیت. و چون اکثریت مردم خودشان به سرکوب ستمگران خویش می‌پردازند «قدرت ویژه» برای سرکوب دیگر لازم نیست! بدین معنی که زوال دولت آغاز می‌شود. بجای دستگاههای خاص اقلیت ممتاز (دیوانسالاران ممتاز، سران ارتش دائمی)، خود اکثریت می‌تواند مستقیماً کار این دستگاهها را انجام دهد و هر قدر که انجام وظایف دستگاه قدرت دولتی بیشتر جنبهٔ همگانی پیدا می‌کند، از ضرورت وجودی این قدرت کاسته می‌شود.

در این زمینه یکی از اقدامات کمون که مارکس روی آن تکیه می‌کند یعنی لغو پرداخت هرگونه فوق‌العاده‌حقوق و هرگونه مزایای نقدی به دیوانسالاران و کاهش حقوق تمام صاحبان مقامات در دستگاه دولت تا میزان «دستمزد یک کارگر» شایان توجه خاص است. چرخش از سوی دمکراسی بورژوایی بسوی دمکراسی پرولتری، از دمکراسی ستمگران بدمکراسی طبقات ستمکش، از سوی دولت بمثابه «قدرت ویژه» برای سرکوب طبقهٔ معین بسوی سرکوب ستمگران با نیروی همگانی اکثریت مردم یعنی کارگران و دهقانان در اینجا از هر عرصه دیگری نمایان‌تر است. و اتفاقاً درست در مورد همین نکتهٔ بسیار روشن که می‌توان گفت در مسئلهٔ دولت که مهمترین

نکته است، درسهای مارکس بیش از همه بدست فراموشی سپرده شده است! در تفسیرهای عامه فهم که تعدادشان هم بیشمار است از این نکته سخنی بمیان نمی‌آورند. چنین «رسم شده است» که در این باره سکوت کنند، انگار که سخنی دربارهٔ «ساده‌لوحی» بوده که حالا دیگر زمانش بسر آمده است، همانطوریکه مسیحیان پس از آنکه آیین‌شان به مذهب دولتی مبدل گردید، «ساده‌لوحی‌های» دوران صدر مسیحیت را همراه با روح دمکراتیک انقلابی آن «از یاد بردند».

کاهش حقوق صاحبان مقامات عالیهٔ دولتی «صرفاً» خواستی بنظر می‌رسد که دمکراتیسم عامیانه و ابتدائی بمیان می‌کشد. ادوارد برنشتین — سوسیال‌دمکرات سابق و یکی از «بانیان» اپورتونیسم دوران حاضر متلک‌های مبتذل بورژوایی را دربارهٔ دمکراتیسم «ابتدایی» بارها تمرین و تکرار کرده است. او هم مانند همهٔ اپورتونیست‌ها و مانند کائوتسکیست‌های کنونی بهیچوجه نفهمیده است که اولاً گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم بدون «بازگشت» معین به دمکراتیسم «ابتدایی» امکان ندارد (زیرا در غیر اینصورت چگونه می‌توان انجام وظایف دولت توسط اکثریت مردم و قاطبه مردم را تأمین کرد؟) و ثانیاً «دمکراتیسم ابتدائی» مبتنی بر پایهٔ سرمایه‌داری و فرهنگ سرمایه‌داری با دمکراتیسم ابتدایی جوامع اولیه یا دوران ماقبل سرمایه‌داری فرق دارد. تولید بزرگ، کارخانه‌ها، راههای آهن، پست، تلفن و غیره را فرهنگ سرمایه‌داری پدید آورده است و بر این پایه اکثریت عظیم وظایف دستگاه «قدرت دولتی» کهنه چنان ساده شده است و میتوان آنها را بصورت چنان اعمال سادهٔ ثبت و نگارش و بازرسی درآورد که هر فرد دارای سواد خواندن و نوشتن کاملاً از عهدهٔ انجام آنها برآید و این وظایف با پرداخت «دستمزد» معمولی «یک کارگر» کاملاً انجام‌پذیر باشد و بهمین جهت می‌توان (و باید) بهرگونه جنبهٔ امتیاز و «سالارمنشانهٔ» این وظایف پایان داد.

انتخابی بودن و قابل عزل بودن کامل و بدون استثناء همهٔ صاحبان مقامات دولتی در هر زمان، کاهش حقوق آنان تا سطح «دستمزد» معمولی «یک کارگر»، این اقدامات دمکراتیک ساده و

«مسلماً مفهوم» که منافع مشترک کارگران و اکثریت دهقانان را در بر می‌گیرند، در عین حال پلی برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم هستند. این اقدامات به نوسازی دولتی یعنی نوسازی صرفاً سیاسی جامعه مربوط هستند، ولی این اقدامات در پیوند و ارتباط با اقدام در جهت تحقق یا تدارک «سلب مالکیت از سلب کنندگان مالکیت» یعنی با برانداختن مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید و برقراری مالکیت اجتماعی مفهوم و اهمیت کامل پیدا می‌کند.

مارکس نوشته است: «کمون با الغاء دو قلم از بزرگترین اقلام هزینه‌ها یعنی هزینه ارتش و دستگاه دیوانسالاری به شعار تمام انقلاب‌های بورژوازی یعنی بشعار دولت ارزان تحقق بخشید».

از میان دهقانان و نیز سایر لایه‌های خرده‌بورژوازی فقط اقلیت ناچیزی «رو می‌آیند» و به مفهوم بورژوایی «سری توی سرها در می‌آورند» یعنی به افراد ثروتمند، بورژوا و یا به دیوانسالاران مرفه و ممتاز مبدل می‌شوند. اکثریت عظیم دهقانان در هر کشور سرمایه‌داری دارای دهقان (اکثر کشورهای سرمایه‌داری چنین هستند) از ستمگریهای دولت رنج می‌برند و تشنهٔ سرنگونی آن و روی کار آمدن یک دولت «ارزان» هستند. فقط پرولتاریا می‌تواند به این آرزو تحقق بخشد و با تحقق آن نیز در عین حال بسوی نوسازی سوسیالیستی دولت گام برمی‌دارد.

۳ – نابودی پارلمانتاریسم

مارکس می‌نویسد: «کمون می‌بایست نه مجمع پارلمانی بلکه ارگان کار و فعالیت یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قوانین باشد...

...حق انتخاب همگانی بجای آنکه وسیله‌ای باشد که بکمک آن هر سه یا شش سال یکبار معلوم کنند که

کداسین عضو طبقهٔ فرمانروا باید در پارلمان نماینده و سرکوبگر (ver- und zertreten) مردم باشد، می‌بایست وسیله‌ای باشد تا مردم متشکل در کمون‌ها به کمک آن کارگر و ناظر و حسابدار برای بنگاههای خود تهیه کنند همانگونه که حق انتخاب فردی همین هدف را برای هر کارفرمای دیگر تأمین می‌کند».

این انتقاد درخشان از پارلمانتاریسم نیز که در سال ۱۸۷۱ انجام گرفته است اکنون در نتیجهٔ تسلط سوسیال‌شوینیسم و اپورتونیسم از «سخنان فراموش‌شده» مارکسیسم است. وزیران و پارلمان‌نشینان حرفه‌ای، خائنین به آرمان پرولتاریا و سوسیالیست‌های «کارچاق‌کن» امروزین کار انتقاد از پارلمانتاریسم را تماماً به آنارشیست‌ها واگذار کرده و برپایه این منطق عجیب هر گونه انتقاد از پارلمانتاریسم را «آنارشیسم» اعلام داشته‌اند!! از این رو هیچ جای تعجب نیست که پرولتاریای کشورهای پارلمانی «پیشرفته» که رؤیت «سوسیالیستهایی» چون شیدمان‌ها، داویدها، لگین‌ها، سامباها، رنودل‌ها، هندرسن‌ها، واندرولده‌ها، استائونینگ‌ها، برانتینگ‌ها، بیسلاتی‌ها و شرکاء برایشان نفرت‌انگیز شده بود، بیش از پیش به سندیکالیسم آنارشیستی دلبستگی پیدا کرد و حال آنکه آن نیز برادر تنی همان اپورتونیسم بود.
ولی دیالکتیک انقلابی برای مارکس هیچگاه عبارتپردازی پوچ و توخالی مدروز و بازیچهٔ بیمقداری نبود که پلخانف و کائوتسکی و دیگران از آن ساخته‌اند. مارکس قادر بود هم از آنارشیسم که حتی هنگام فقدان آشکار وضع انقلابی قابلیت استفاده از «آغل» پارلمانتاریسم بورژوایی را نداشت بیرحمانه روی برتابد و هم پارلمانتاریسم را مورد انتقاد واقعاً پرولتری انقلابی قرار دهد.

ماهیت واقعی پارلمانتاریسم بورژوایی نه تنها در رژیم‌های سلطنت مشروطه پارلمانی بلکه در دمکراتیک‌ترین جمهوریها نیز این است که هر چند سال یکبار تصمیم گرفته شود کداسین عضو

طبقهٔ فرمانروا برای سرکوب و لگدمال کردن مردم به پارلمان برود.

ولی وقتی مسئلهٔ دولت مطرح است و پارلمانتاریسم بعنوان یکی از پایه‌های دولت از زاویهٔ وظایفی که پرولتاریا در این ساحه بعهده دارد، در نظر گرفته شود راه برون رفت از پارلمانتاریسم کدام است؟ و چگونه می‌توان بدون آن کار را از پیش برد؟

باز هم و باز هم باید گفت: درسهای مارکس که بر پایهٔ بررسی کمون استوار است، چنان از یاد رفته است که برای سوسیال‌دمکرات امروزین (بخوان: خائن امروزین بسوسیالیسم) هرگونه انتقادی بجز انتقاد آنارشیستی یا ارتجاعی از پارلمانتاریسم بکلی نامفهوم است.

راه برون رفت از پارلمانتاریسم البته نابود ساختن نهادهای انتخابی و اصول انتخابی نیست بلکه تبدیل نهادهای انتخابی از مراکز پرگوئی و روده‌درازی به ارگانهای «کار و فعالیت» است. «کمون می‌بایست و در صدد آن بود که نه مجمع پارلمانی بلکه ارگان کار یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد».

«نه مجمع پارلمانی بلکه ارگان کار» — این سخن نه بر ابرو بلکه بر چشم پارلمان‌نشین‌های امروزین و «توله‌دستی‌های» پارلمانی سوسیال‌دمکراسی می‌خورد! بهر کشور پارلمانی — از آمریکا گرفته تا سوئیس، از فرانسه گرفته تا انگلستان و نروژ و غیره نظر افکنید می‌بینید که کار واقعی «دولتی» را پشت پرده طرح‌ریزی می‌کنند و وزارتخانه‌ها و دفاتر دولتی و ستادها آنرا بموقع اجرا می‌گذارند. در پارلمانها فقط برای فریب و اغفال «عوام‌الناس» حرف می‌زنند و پرگوئی می‌کنند. این مطلب بدرجه‌ای مطابق با واقعیت است که حتی در جمهوری روسیه، در این جمهوری بورژوادمکراتیک پیش از آنکه فرصتی برای پی‌ریزی یک پارلمان واقعی دست داده باشد تمام این عیوب پارلمانتاریسم فوراً نمودار شد. قهرمانان منادی افکار پوسیده خرده‌بورژوایی یعنی اشخاصی چون اسکوبلف‌ها و تسرتلی‌ها، چرنوف‌ها و آوکسنتیف‌ها موفق شده‌اند شوراها را نیز مانند نفرت‌انگیزترین پارلمانهای بورژوایی به لجن بکشند و بمراکز پرگویی‌ها و روده‌درازیهای پوچ مبدل سازند. در شوراها حضرات وزیران

«سوسیالیست» با لفاظی‌ها و قطعنامه‌های خود دهقانان ساده و خوشباور را فریب می‌دهند. در هیئت دولت مدام برقص کادریل مشغولند تا از یک سو عدهٔ بیشتری از اس‌ارها و منشویک‌ها را بنوبت بر «خوان نعمت» یعنی بر کرسیهای پردرآمد و افتخارآمیز بنشانند و از سوی دیگر افکار مردم را «مشغول دارند». ولی کار «دولتی» را در دفاتر دولتی و در ستادها «انجام می‌دهند»!

روزنامهٔ «دلو نارودا» — ارگان حزب زمامدار «سوسیالیست‌رولوسیونرها» (سوسیالیستهای انقلابی، اس‌ارها — م.) چندی پیش در سرمقاله‌ای بقلم هیئت تحریریه خود با صراحت بیمانند حضراتی از «مجمع خوبان» که در آن «همه» به فحشاء سیاسی مشغولند اعتراف کرد که حتی در وزارتخانه‌هایی هم که در دست (معذرت می‌خواهم) به اصطلاح «سوسیالیست‌ها» است تمام دستگاه اداری در ماهیت امر دست‌نخورده مانده است و بشیوهٔ کهنه عمل می‌کند و در اقدامات انقلابی «با آزادی» کامل مشغول کارشکنی است! مگر بدون این اعتراف روزنامه تاریخچهٔ واقعی شرکت اس‌ارها و منشویکها در هیئت دولت، همین نکته را ثابت نمی‌کند؟ نکتهٔ شایان توجه در اینجا فقط آنست که حضرات چرنوف‌ها، روسانف‌ها، زنزینف‌ها و دیگر اعضای هیئت تحریریه روزنامهٔ «دلو نارودا» که با کادت‌ها در یک مجمع وزارتی گرد آمده‌اند بیشرمی را بجائی رسانده‌اند که بدون کوچکترین دغدغه خاطر و در کمال خونسردی گوئی از مطلب بسیار بی‌اهمیتی سخن می‌گویند و آشکارا و در ملاء عام اعلام می‌دارند که در وزارتخانه‌های «آنان» کارها همه بر روال سابق می‌چرخد!! عبارتپردازی انقلابی دمکراتیک — برای تحمیق ساده‌لوحان روستایی و قرطاس‌بازی و مماطله اداری برای «ارضای خاطر» سرمایه‌داران — چنین است ماهیت این ائتلاف «شرافتمندانه».

کمون جای پارلمانتاریسم فاسد و پوسیده جامعهٔ بورژوایی را به نهادهائی می‌دهد که در آنها آزادی عقیده و بیان به فریفتن و اغفالگری بدل نمی‌شود، زیرا پارلمان‌نشینان باید خودشان کار کنند و خودشان مجری قوانین مصوب خود باشند و نتایج اجرای آنها را

وارسی نمایند و خودشان مستقیماً در برابر انتخابکنندگان خویش مسئول و جوابگو باشند. نهادهای انتخابی بر جای می‌مانند، ولی در آن دیگر از پارلمانتاریسم بمفهوم یک سیستم خاص، به مفهوم تقسیم کار میان قوهٔ قانونگذاری و قوهٔ اجرایی و برخورداری نمایندگان از یک موقعیت ممتاز چیزی نیست. بدون نهادهای انتخابی، دمکراسی و حتی دمکراسی پرولتری برای ما قابل تصور نیست، ولی بدون پارلمانتاریسم قابل تصور است و باید هم باشد، مشروط برآنکه انتقاد از جامعهٔ بورژوایی برای ما سخنان میان‌تهی نباشد و تلاش ما برای برانداختن فرمانروایی بورژوازی تلاش جدی و صادقانه باشد نه سخن‌پردازی «انتخاباتی» برای ربودن آراء کارگران که منشویکها و اس‌ارها، شیدمان‌ها و لگین‌ها، سامباها و واندرولده‌ها بدان می‌پردازند.

نکتهٔ بسیار آموزنده این است که وقتی مارکس از وظایف آن کارمندانی که هم کمون و هم دمکراسی پرولتری به آنها نیازمند است، سخن می‌گوید، برای مقایسه، کارمندان «هر کارفرمای دیگر» یعنی مؤسسهٔ عادی سرمایه‌داری با «کارگران و ناظران و حسابداران» آن را در نظر میگیرد.

در سخنان مارکس ذره‌ای خیالپردازی نیست بدین معنی که جامعهٔ «نو» را از خود اختراع نمی‌کند و در عالم خیال نمی‌پروراند. نخیر، او تولد جامعهٔ نو را از بطن جامعهٔ کهنه و اشکال گذار از این یکی به آن دیگری را بسان جریانی در عرصهٔ تاریخ طبیعی، بررسی می‌کند. او تجربهٔ مشخص و واقعی جنبش گستردهٔ پرولتری را ملاک قرار می‌دهد و می‌کوشد درسهای عملی از آن بگیرد. او از کمون «درس می‌گیرد» همانگونه که تمام متفکرین بزرگ انقلابی بی آنکه تردیدی بدل راه بدهند، از تجربهٔ جنبش‌های بزرگ طبقهٔ ستمدیده درس گرفته‌اند و هیچگاه هم در برابر این جنبشها به «اندرزدهی» خرده‌گیرانه بر نخاسته‌اند (مانند پلخانف نگفته‌اند: «نمی‌بایست دست بسلاح برد» یا مانند تسرتلی موعظه نکرده‌اند که «طبقه باید خود بتواند خواسته‌های خویش را در یک چارچوب محدود نگهدارد»).

از نابودی بیدرنگ و سرتاسری و قطعی دستگاه دیوانسالاری سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد. چنین انتظاری خیالبافی است. ولی درهم شکستن فوری ماشین دیوانسالاری سابق و آغاز بیدرانگ ساختمان ماشین جدیدی که بتواند هر گونه دیوانسالاری کم‌کم بهیچ برساند خیالبافی نیست بلکه تجربه و آزمون کمون است، وظیفهٔ مستقیم و فوری پرولتاریای انقلابی است.

سرمایه‌داری کارهای اداری «دولتی» را ساده می‌کند و این امکان را فراهم می‌سازد که «ریاست‌مآبی» بدور انداخته شود و تمام جریان کار به متشکل شدن پرولترها (بمثابهٔ طبقهٔ فرمانروا) منجر گردد که «کارگران و ناظران و حسابداران» را بنام جامعه استخدام می‌کند.

ما خیالباف نیستیم و این «خیال» را هم در سر نمی‌پرورانیم که بیدرنگ هر گونه دستگاه اداری و هرگونه فرمانبری و سلسله مراتب را از میان برداریم؛ این آرزوهای آنارشیستی که ناشی از عدم درک وظایف دیکتاتوری پرولتاریاست از ریشه و اساس با مارکسیسم مغایرت دارد و عملاً فقط باعث می‌شود انقلاب سوسیالیستی تا زمانیکه انسانها عوض شوند به تعویق می‌افتد. نخیر، ما خواهان انقلاب سوسیالیستی باهمین انسانهای امروزی هستیم که کارشان بدون فرمانبری، بدون کنترل و بدون «ناظر و حسابدار» نمی‌گذرد.

ولی باید از پیشاهنگ مسلح تمام استثمارشوندگان و زحمتکشان — از پرولتاریا فرمان برد. «ریاست‌مآبی» خاص دیوانسالاران دستگاه دولتی را می‌توان و باید بیدرنگ، در ظرف همین امروز و فردا بکارهای سادهٔ «ناظران و حساب‌داران» یعنی بکارهایی مبدل کرد که هم اکنون افراد شهری بطور کلی کاملا از عهدهٔ آن برمی‌آیند و انجام آن در ازاء «دستمزد یک کارگر» کاملا میسر است.

خود ما کارگران برپایهٔ آنچه که سرمایه‌داری تا کنون بوجود آورده است، تولید بزرگ را با تکیه بر تجربهٔ کارگری خویش و با برقراری انضباط اکید و آهنین که قدرت دولتی کارگران مسلح پشتیبان آن خواهد بود، سازمان خواهیم داد و دیوانسالاران دستگاه دولتی را به مجریان سادهٔ دستورات خود یعنی به «ناظران و حسابداران» (البته همراه

با انواع کارشناسان فنی در هر رشته و از هر پایه) که مسئول و جوابگو و قابل عزل و قانع بحقوق کم خواهند بود، مبدل خواهیم کرد — چنین است وظیفهٔ پرولتری ما و این است آنچه که بهنگام انقلاب پرولتری کار را میتوان و باید از آن آغاز کرد. چنین سرآغازی و آنهم برپایهٔ تولید بزرگ بخودی خود به «زوال» تدریجی هرگونه دیوانسالاری و برقراری تدریجی نظمی خواهد انجامید که نظم بمعنای واقعی است و هیچ شباهتی به بردگی مزدوری ندارد، چنین نظمی که در آن وظایف نظارت و حسابداری روز بروز ساده‌تر شده و بنوبت آنها را انجام خواهند داد و سپس جزو عادت خواهد شد و سرانجام بمفهوم وظایفی که خاص قشر خاصی از افراد باشد از بین خواهد رفت.

یک سوسیال‌دمکرات باهوش آلمانی در سالهای دههٔ هفتاد قرن گذشته پست را نمونهٔ دستگاه اقتصاد سوسیالیستی نامید. این مطلب بسیار صحیح است. اکنون پست بنگاهی است که بگونهٔ انحصار سرمایه‌داری دولتی سازمان یافته است. امپریالیسم بتدریج تمام تراستها را به چنین سازمانهائی مبدل میکند. در اینجا نیز همان دیوانسالاری بورژوایی بر زحمتکشان «ساده‌ای» که زیر بار کار خرد شده‌اند و از گرسنگی بجان آمده‌اند مسلط است. ولی دستگاه اداره اجتماعی در اینجا آمادهٔ کار است. همین که سرمایه‌داران را سرنگون سازند و مقاومت این استثمارگران را با مشت آهنین کارگران مسلح درهم کوبند و ماشین دیوانسالاری دولت کنونی را خرد کنند، در برابر ما دستگاه مجهز به تکنیک عالی عاری از «انگل» پدید خواهد آمد که کارگران متحد با استخدام کارشناسان فنی و ناظران و حسابداران و با پرداخت حقوقی برابر دستمزد یک کارگر به همهٔ آنها و بطور کلی اصولا به همهٔ صاحبان مقامات «دولتی»، خودشان میتوانند آنرا بکار اندازند. چنین است اقدام عملی مشخصی که انجام بیدرنگ آن در مورد تمام تراست‌ها امکان‌پذیر است و زحمتکشان را از بند استثمار میرهاند و تجربه‌ای را که کمون عملا بدان دست زده بود (بویژه در عرصه ساختمان دولتی) منظور میدارد.

نزدیکترین هدف ما آنست که تمام اقتصاد ملی را همانند پست تحت

کنترل و رهبری پرولتاریای مسلح طوری سازمان دهیم که در آن کارشناسان فنی، ناظران و حسابداران مانند تمام صاحبان مقامات دولتی حقوق دریافت دارند که از «دستمزد یک کارگر» بیشتر نباشد. چنین است دولتی با آن پایهٔ اقتصادی که مورد نیاز ماست. این است نتیجه‌ای که از نابودی پارلمانتاریسم و حفظ نهادهای انتخابی بدست خواهد آمد و این است اقدامی که طبقات زحمتکش را از فاسد شدن این نهادها بدست بورژوازی می‌رهاند.

۴ – سازماندهی وحدت ملی

«... در شرح مختصر سازماندهی ملی که کمون فرصت تکمیل بعدی آنرا نیافت با صراحت کامل گفته شده است که شکل سیاسی حتی در کوچکترین روستا باید کمون باشد»... «هیئت نمایندگی ملی» در پاریس هم باید توسط کمون‌ها انتخاب شود.

«... وظایف معدود ولی بسیار مهمی که هنوز برای حکومت مرکزی باقی می‌ماند نمیبایست ملغی شود — چنین ادعائی تخطئهٔ عمدی است، — بلکه می‌بایست به کمونی‌ها یعنی بمأموران کاملا مسئول و جوابگو واگذار شود...

... وحدت ملت نمی‌بایست از میان برود بلکه برعکس می‌بایست از طریق نظام کمون به آن سازمان داده شود. وحدت ملت می‌بایست از طریق نابود ساختن آن دستگاه قدرت دولتی که خود را مظهر این وحدت نشان می‌داد ولی می‌خواست مستقل از ملت و سرور آن باشد تحقق پذیرد. این قدرت دولتی در واقع خود چیزی جز یک عدهٔ انگل بر پیکر ملت نبود... مطلب بر سر آن بود ارگانهائی که نقش صرفاً ستمگری داشتند از دستگاه قدرت دولتی سابق حذف شوند و وظایف مشروع این دستگاه از قدرتی که دعوی سروری بر جامعه را داشت جدا گردد و بخادمان مسئول جامعه واگذار شود».

این نکته که اپورتونیست‌های سوسیال‌دمکراسی کنونی چقدر از درک مفهوم این سخنان مارکس عاجز بوده‌اند — و شاید صحیح‌تر باشد اگر بگویيم — نخواسته‌اند به مفهوم آن پی برند مطلبی است که کتاب دارای شهرت هرستراتی برنشتین مرتد بنام «مقدمات سوسیالیسم و وظایف سوسیال‌دمکراسی» بهتر از همه آنرا نشان می‌دهد. برنشتین درست با اشاره به این سخنان مارکس نوشته است که این برنامه «از نظر محتوای سیاسی خود در تمام نکات اساسی نهایت تشابه را با فدرالیسم پرودون دارد... علیرغم تمام اختلاف نظرهایی که در زمینه‌های دیگر میان مارکس و پرودون «خرده‌بورژوا» وجود دارد (برنشتین کلمات «خرده‌بورژوا» را توی گیومه گذاشته است تا بزعم خود رنگ مسخره به آن بزند)، نحوهٔ تفکرشان در مورد این نکات بقدری که بیش از آن ممکن نیست بهم نزدیک است». برنشتین در ادامه سخنان خود می گوید: البته اهمیت انجمن های شهری افزایش می‌یابد، ولی «بنظر من مشکوک می‌آید که نخستین وظیفهٔ دمکراسی برانداختن (Auflösung — یعنی تحت‌اللفظی آن: انحلال، برچیدن) دولت‌های امروزین به چنین وجهی و تغییر (Umwandlung — تحول) کامل سازمان آنها بصورتی باشد که مارکس و پرودون تصور می کنند یعنی بصورت تشکیل یک انجمن ملی مرکب از نمایندگان اعزامی انجمن های ولایتی یا ایالتی که هر یک بنوبهٔ خود از نمایندگان اعزامی کمونها تشکیل شده باشند، و خلاصه بصورتی باشد که شکل پیشین نمایندگی‌های ملی بکلی ازمیان برود» (برنشتین، «مقدمات سوسیالیسم»، ص ١٣٤ و ١٣٦ چاپ آلمانی سال ١٨٩٩).

این دیگر براستی وحشتناک است که نظریات مارکس دربارهٔ «نابود ساختن قدرت دولتی — انگل» با فدرالیسم پرودون خلط می‌شود! ولی این امر تصادفی نیست، زیرا اپورتونیست حتی بفکرش هم خطور نمی کند که منظور مارکس در اینجا بهیچوجه فدرالیسم در نقطهٔ مقابل مرکزیت نیست بلکه درهم شکستن ماشین دولتی کهنه بورژوایی موجود در تمام کشورهای بورژوایی است.

آنچه بفکر یک اپورتونیست خطور می کند فقط پدیده‌ای است که

پیرامون خود یعنی در محیط عاسیگری خرده‌بورژوایی و جمود «رفرمیستی» مشاهده می‌کند و آنهم فقط انجمن‌های شهری است! اپورتونیست حتی تفکر دربارهٔ انقلاب پرولتاریا را نیز از یاد برده است.

این خنده‌آور است. ولی نکتهٔ شایان توجه آنست که در این زمینه با برنشتین بحثی انجام نگرفته است. دعاوی برنشتین را خیلی‌ها رد کرده‌اند، بویژه پلخانف در مطبوعات روسی و کائوتسکی در مطبوعات اروپایی، ولی نه این یکی دربارهٔ این تحریف که برنشتین در نظریات مارکس وارد کرده است چیزی گفته است نه آن یکی.

اپورتونیست تفکر بشیوهٔ انقلابی و فکر کردن دربارهٔ انقلاب را چنان از یاد برده است که به مارکس نسبت «فدرالیسم» می‌دهد و او را با پرودون بنیادگذار آنارشیسم مشابه می‌داند. کائوتسکی و پلخانف هم که می‌خواهند مارکسیست‌های بنیادگرا باشند و از آموزش مارکسیسم انقلابی دفاع کنند در این باره مهر سکوت بر لب می‌زنند! یکی از ریشه‌های نهایت ابتذال نظریات مربوط به تفاوت میان مارکسیسم و آنارشیسم — ابتذالی که خصلت مشترک کائوتسکیست‌ها و اپورتونیست‌هاست در همین جا نهفته است و ما دربارهٔ آن باید صحبت کنیم.

در سخنانی که از مارکس پیرامون تجربهٔ کمون نقل شد اثری از فدرالیسم نیست. تشابه نظر مارکس با پرودون درست در نکته‌ای است که برنشتین اپورتونیست آنرا نمی‌بیند. اختلاف نظر مارکس با پرودون درست در نکته‌ای است که برنشتین در مورد آن میان آنها تشابه می‌بیند.

تشابه نظر مارکس با پرودون در آنست که هر دوی آنها با «درهم شکستن» ماشین دولتی امروزین موافق هستند. نه اپورتونیست‌ها می‌خواهند این تشابه مارکسیسم را با آنارشیسم (هم با آنارشیسم پرودون و هم با آنارشیسم باکونین) بپذیرند و نه کائوتسکیست‌ها، زیرا در این نکته از مارکسیسم دور شده‌اند.

اختلاف نظر مارکس هم با پرودون و هم با باکونین درست در مسئلهٔ فدرالیسم (و بطریق اولی در دیکتاتوری پرولتاریا) است. اصول فدرالیسم از نظریات خرده‌بورژوایی آنارشیسم ناشی می‌شود. مارکس

مدافع سنترالیسم است. و در سخنانی که از وی نقل شد بهیچوجه از سنترالیسم عدول نشده است. فقط کسانی که از «ایمان خرافی» خرده‌بورژوایی بدولت سرشارند، می‌توانند نابود ساختن ماشین دولتی بورژوایی را با برانداختن سنترالیسم یکی تلقی کنند!

ولی اگر پرولتاریا و دهقانان تهیدست قدرت دولتی را بدست گیرند و کاملا داوطلبانه در کمون‌ها متحد شوند و فعالیت همهٔ کمونها را برای هجوم برسرمایه، برای درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داران، برای تبدیل مالکیت خصوصی بر راههای آهن، کارخانه‌ها، زمین‌ها و غیره بمالکیت همه ملت و تمام جامعه، با هم متحد سازند، مگر این سنترالیسم نخواهد بود؟ مگر این پیگیرترین سنترالیسم دمکراتیک و بطریق اولی سنترالیسم پرولتری نخواهد بود؟

برنشتین اصولا قادر بدرک این نکته نیست که سنترالیسم داوطلبانه، وحدت داوطلبانهٔ کمونها بصورت ملت و درآمیختگی داوطلبانهٔ کمونهای پرولتری برای برانداختن فرمانروایی بورژوایی و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی امری است امکان‌پذیر. برنشتین مانند هر فیلیستر (کوته‌فکر — م.) سنترالیسم را فقط بصورت چیزی که آنرا فقط از بالا، فقط به کمک دستگاه دیوانسالاری و نظامی می‌توان تحمیل کرد و نگهداشت، در نظر مجسم می‌سازد.

مارکس که گوئی امکان تحریف نظریات خود را پیش‌بینی کرده، خاطرنشان ساخته است که متهم کردن کمون به اینکه گویا قصد از بین بردن وحدت ملت و برانداختن قدرت مرکزی را داشت یک تخطئه عمدی است. مارکس عبارت «سازماندهی وحدت ملی» را عمداً بکار می‌برد تا سنترالیسم پرولتری یعنی سنترالیسم آگاهانه و دمکراتیک را در نقطهٔ مقابل سنترالیسم بورژوایی یعنی سنترالیسم نظامی و دیوانسالاری قرار دهد.

ولی... کسی که نمی‌خواهد بشنود از هر کری بدتر است. اپورتونیست‌های سوسیال‌دمکراسی امروزین نیز *نمی‌خواهند* در بارهٔ برانداختن قدرت حاکمه یعنی قطع غدهٔ انگل چیزی بشنوند.

٥ – نابودی انگل – دولت

ما بخشی از سخنان مارکس را در این باره نقل کرده‌ایم و باید آنها را تکمیل کنیم.

مارکس می‌نویسد: «... سرنوشت عادی هر پدیدهٔ تاریخی جدید چنین است که آنرا با اشکال قدیم و حتی منسوخ زندگی اجتماعی که نهادهای نوبنیاد اندک شباهتی با آنها داشته باشند، همانند می‌شمارند. این کمون جدید را که قدرت دولتی امروزین را درهم می‌شکند (bricht — خرد می‌کند)، خواستند بعنوان رستاخیز کمون قرون وسطایی... بعنوان اتحادی از دولت‌های خرد و ریز (طبق نظریه مونتسکیو و ژیروندیستها) (١٦) ... بعنوان شکل مبالغه‌آمیزی از مبارزه قدیمی علیه مرکزیت بیحد و حصر تلقی کنند...

... نظام کمون می‌توانست تمام نیروهایی را که تا کنون «دولت» یعنی این غدهٔ انگل که بحساب جامعه زندگی می‌کند و مانع حرکت آزاد آن است فرو می‌بلعد به آن بازگرداند. همین یک عامل به تنهائی می‌توانست رستاخیز فرانسه را پیش ببرد...

... نظام کمون می‌توانست تولیدکنندگان روستایی را تحت رهبری معنوی شهرهای عمده هر استان قرار دهد و این اطمینان را در آنها بوجود آورد که آنجا در وجود کارگران شهری مدافعین طبیعی منافع خود را خواهند یافت. اصولا وجود کمون خودگردانی محلی را نه بعنوان وزنه‌ای در مقابل قدرت دولتی که حالا دیگر زاید می‌شود، بلکه بعنوان یک امر مسلم و بدیهی در بر داشت...»

«نابودی قدرت دولتی» که «غدهٔ انگل» بود، «برانداختن» آن، «درهم‌شکستن» آن، «قدرت دولتی حالا دیگر زاید می‌شود» — اصطلاحات

و عباراتی هستند که مارکس ضمن ارزیابی و تحلیل تجربهٔ کمون، دربارهٔ دولت بکار برده است.

این مطالب اندکی کمتر از نیمقرن پیش نوشته شده است و حالا باید بحفاری و کاوش واقعی پرداخت تا بتوان مارکسیسم تحریف‌نشده‌ای در دسترس افکار توده‌های وسیع قرار داد. نتیجه‌گیریهایی که مارکس از مشاهداتش در آخرین انقلاب بزرگ دوران حیاتش بدست آورده است، درست هنگامی بدست فراموشی سپرده می‌شود که دوران انقلابهای بزرگ بعدی پرولتاریا فرا رسیده است.

«... تنوع تفسیرهایی که کمون موجب آن شد و تنوع علایقی که کمون بیانگر آن بود، ثابت می‌کند که کمون یک شکل سیاسی کاملا قابل انعطاف و با نرمش بود و حال آنکه تمام اشکال پیشین دولت ماهیت ستمگرانه داشتند. راز واقعی در آن بود که کمون در ماهیت امر دولت طبقهٔ کارگر، نتیجهٔ مبارزهٔ طبقهٔ تولید کنندگان علیه طبقهٔ تصاحب‌کنندگان و آن شکل سیاسی سرانجام کشف‌شده‌ای بود که با وجود آن رهائی اقتصادی کار می‌توانست تحقق پیدا کند...

بدون این شرط اخیر نظام کمون امری محال و فریب و اغفال می‌بود...»

خیالبافان برای نوسازی سوسیالیستی جامعه به «کشف» اشکال سیاسی می‌پرداختند. آنارشیستها مسئلهٔ اشکال سیاسی را در بست نادیده می‌گرفتند. اپورتونیست‌های سوسیال‌دمکراسی کنونی اشکال سیاسی بورژوایی دولت دمکراتیک پارلمانی را بعنوان حدی که فراتر از آن نمی‌توان رفت، پذیرا شده، پرستش و جبهه‌سائی در برابر این «مدل» را به افراط کشانده هرگونه تلاشی را برای درهم‌شکستن این اشکال، آنارشیسم شمرده‌اند.

ولی مارکس از تحلیل مجموعهٔ تاریخ سوسیالیسم و مبارزهٔ سیاسی چنین نتیجه گرفت که دولت باید از میان برود و در گذرگاه زوال آن

(گذار از مرحلهٔ دولت بسوی نیستی دولت) شکل حکومت عبارت خواهد بود از «پرولتاریای متشکل‌شده بصورت طبقهٔ فرمانروا». ولی مارکس به کشف اشکال سیاسی این آینده نپرداخت و تنها به بررسی دقیق تاریخ فرانسه، تحلیل آن و به نتیجه‌گیری زیر که از رویدادهای سال ۱۸۵۱ ناشی می‌شد، به این نتیجه‌گیری که وضع بسوی درهم‌شکستن ماشین دولتی بورژوایی گرایش دارد، بسنده کرد.

و هنگامیکه جنبش انقلابی گستردهٔ پرولتاریا در گرفت مارکس با وجود ناکامی این جنبش و کوتاه‌بودن مدت و ضعف عیان آن به بررسی اشکالی که این جنبش مکشوف ساخته بود پرداخت.

کمون شکلی است که «سرانجام» توسط انقلاب پرولتری «کشف شد» و همین شکل است که می‌تواند رهائی اقتصادی کار را تحقق بخشد.

کمون نخستین تلاش انقلاب پرولتری برای درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی و شکل سیاسی «سرانجام کشف‌شده‌ای» است که می‌تواند و باید جایگزین دستگاه درهم‌شکسته شود.

در فصول بعد خواهیم دید که انقلابهای سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه کار کمون را در اوضاع و احوال دیگر، در شرایط دیگری ادامه می‌دهند و صحت تحلیل تاریخی سرشار از نبوغ مارکس را به ثبوت می‌رسانند.

فصل ٤

ادامهٔ گفتار. توضیحات تکمیلی انگلس

مارکس دربارهٔ اهمیت تجربهٔ کمون نکته اساسی را بیان داشته است. انگلس بارها به این مطلب بازگشته و ضمن توضیح تحلیل و نتیجه‌گیری‌های مارکس گاهی با چنان قدرت و وضوحی جوانب دیگر مسئله را تشریح کرده است که بررسی آنها بخصوص لازم است.

۱ – «مسئلهٔ مسکن»

انگلس در اثر خود پیرامون مسئلهٔ مسکن (سال ۱۸۷۲) (۱۷) تجربهٔ کمون را هم در نظر می‌گیرد و ضمن آن چندین بار به بررسی وظایف انقلاب در مورد دولت می‌پردازد. نکته جالب این است که در این موضوع مشخص از یکطرف وجوه تشابه میان دولت پرولتری و دولت کنونی، وجوه تشابهی که بر اساس آنها می‌توان در هر دو مورد از دولت سخن گفت و از طرف دیگر وجوه تمایز میان آنها یا گذار بسوی نابودی دولت بروشنی نشان داده می‌شود.

«مسئله مسکن را چگونه باید حل کرد؟ در جامعهٔ امروزین این مسئله نیز درست مثل هر مسئلهٔ اجتماعی دیگر حل می‌شود یعنی از طریق توازن اقتصادی تدریجی میان عرضه و تقاضا و این هم آنچنان راه حلی است که خود پیوسته مسئله را از نو مطرح می‌کند یعنی هیچ راه حلی نشان نمی‌دهد. و اما اینکه انقلاب اجتماعی این مسئله را چگونه حل خواهد کرد مطلبی است که علاوه بر شرایط زمانی و مکانی بمسائل بس پردامنه‌تری نیز بستگی دارد که رفع تضاد شهر و روستا یکی از مهمترین آنهاست. چون ما سیستم‌های خیالی برای سازمان جامعهٔ آینده اختراع نمی‌کنیم، پس مکث کردن روی این مطلب کاری بس بیهوده‌ای خواهد بود. ولی یک نکته مسلم است و آن اینکه در شهرهای بزرگ هم اکنون بناهای مسکونی بقدر کافی هست که با استفادهٔ معقول از آنها بتوان به ارضای بیدرنگ نیازمندی واقعی از لحاظ مسکن کمک کرد. بدیهی است که این کار فقط از راه سلب مالکیت از صاحبان کنونی خانه‌ها و از راه جا دادن کارگران بی‌خانه یا کارگرانی که اکنون در منازل تنگ و پرجمعیت زندگی می‌کنند در این خانه‌ها عملی است. بمحض اینکه پرولتاریا زمام قدرت سیاسی را بدست آرد، چنین

اقدامی که خیر و صلاح عمومی آنرا ایجاب می‌کند بهمان سهولتی که دولت امروزین بسلب مالکیت و اشغال منازل دست می‌زند، میسر و عملی خواهد بود» (ص ۲۲ چاپ آلمانی سال ۱۸۸۷).

در اینجا تغییر شکل قدرت دولتی بررسی نمی‌شود بلکه فقط مضمون فعالیت آن مورد نظر است. سلب مالکیت و اشغال منازل بدستور دولت امروزین نیز صورت می‌گیرد. دولت پرولتری‌هم ظاهراً «دستور خواهد داد» که منازل اشغال شوند و از صاحبان خانه‌ها خلع ید بعمل آید. ولی بدیهی است که دستگاه مجریهٔ قدیم، دیوانسالاری وابسته به بورژوازی ابداً بدرد اجرای دستورات دولت پرولتری نخواهد خورد.

«... لازم بیادآوری است که‌تصاحب واقعی کلیهٔ افزار کار و تمام صنایع از جانب خلق زحمتکش درست نقطهٔ مقابل آن چیزی است که پرودون «بازخرید» می‌نامد. در شق اخیر هر کارگر مالک خانه و مزرعه و صاحب افزار کار می‌شود؛ ولی در شق اول خانه‌ها و کارخانه‌ها و افزار کار در تملک جمعی «خلق زحمتکش» خواهد بود. تصور نمی‌رود که استفاده از این خانه‌ها و کارخانه‌ها و غیره دست کم در دوران گذار بدون بازپرداخت هزینه به افراد یا بشرکت‌هائی واگذار شود. عیناً همین طور الغاء مالکیت خصوصی بر زمین نیز مستلزم الغاء بهرهٔ مالکانه نیست بلکه واگذاری آنرا بجامعه منتها بشکل دیگر ایجاب می‌کند. بنابر این تصاحب واقعی افزار کار از طرف خلق زحمتکش اجاره کردن و اجاره دادن را بهیچوجه منتفی نمی‌سازد» (ص ۶۸).

مسئله‌ای که در اینجا مطرح شد یعنی مسئلهٔ مربوط به مبانی اقتصادی زوال دولت را در فصل بعدی بررسی خواهیم کرد. انگلس با نهایت احتیاط مطلب را اداء می‌کند و می گوید «تصور نمی‌رود» دولت

پرولتری «دست کم در دوران گذار» منازل را بدون بازپرداخت هزینه به افراد واگذار کند. واگذاری منازل متعلق به تمام خلق بخانواده‌های مختلف در قبال اجاره‌بها، هم دریافت کرایهٔ خانه، هم کنترل معین و هم برقراری این یا آن ضابطه تقسیم منازل را ایجاب می‌کند. همهٔ اینها مستلزم وجود شکل معینی از دولت است، ولی بهیچوجه دستگاه خاص نظامی و دیوانسالاری با مقامات دارای امتیازات خاص نمی‌خواهد. و اما گذار بمرحله‌ای که در آن بتوان منازل را رایگان در اختیار افراد گذاشت، مطلبی است مربوط به «زوال» کامل دولت.

انگلس ضمن بیان این مطلب که بلانکیست‌ها (۱۸) چگونه پس از کمون و تحت تأثیر تجربهٔ ناشی از آن بموضع اصولی مارکسیسم روی آوردند، این موضعگیری را به اجمال چنین فرمولبندی می‌کند:

> «... ضرورت فعالیت سیاسی پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان مرحله گذار به لغو طبقات و بهمراه آنها برانداختن دولت...» (ص — ۵۵).

شاید برخی از علاقمندان انتقاد ملانقطی یا «مارکسیسم‌براندازهای» بورژوا میان این اذعان به «برانداختن دولت» و نفی این فرمول بمثابه یک فرمول آنارشیستی، — در آن بخش از «آنتی‌دورینگ» که قبلا نقل شد، تضادی مشاهده کنند. جای شگفتی نخواهد بود اگر اپورتونیست‌ها انگلس را هم در شمار «آنارشیست‌ها» قرار دهند — حالا متهم ساختن انترناسیونالیست‌ها به آنارشیسم از طرف سوسیال‌شوینیست‌ها بیش از پیش رواج پیدا می‌کند.

اینکه همراه با لغو طبقات برانداختن دولت نیز تحقق خواهد یافت مطلبی است که مارکسیسم همیشه آنرا گوشزد کرده است. بخش مشهور کتاب «آنتی‌دورینگ» دربارهٔ «زوال دولت» آنارشیست‌ها را صرفاً به این متهم نمی‌کند که طرفدار برانداختن دولت هستند بلکه خطای‌شان را در این می‌داند که تبلیغ می‌کنند گویا برانداختن دولت «ظرف همین امروز و فردا» امکان‌پذیر است.

از آنجا که دکترین مسلط کنونی «سوسیال‌دمکراتیک» برخورد مارکسیسم به آنارشیسم را در مسئلهٔ نابودی دولت بکلی تحریف کرده است یادآوری یکی از مباحثات مارکس و انگلس با آنارشیستها بسیار سودمند خواهد بود.

۲ – مباحثه با آنارشیست‌ها

این مباحثه در سال ۱۸۷۳ صورت گرفته است. مارکس و انگلس در مجموعهٔ نشریات سوسیالیستی ایتالیا مقالاتی علیه پرودونیستها (۱۹)، «اتونومیست‌ها» یا «آنتی‌اتوریترها» نوشته بودند که ترجمهٔ آلمانی آنها فقط در سال ۱۹۱۳ در مجلهٔ «Neue Zeit» بچاپ رسید (۲۰).

مارکس در حالیکه آنارشیست‌ها و روش آنها را در مورد نفی سیاست به مسخره گرفته نوشته است: «... اگر مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر اشکال انقلابی بخود گیرد، اگر کارگران بجای دیکتاتوری بورژوازی دیکتاتوری انقلابی خود را بپا دارند مرتکب گناه وحشتناک بی‌حرمتی به اصول شده‌اند، زیرا برای رفع نیازمندی‌های بیمقدار و خشن روزمرهٔ خویش و برای درهم شکستن مقاومت بورژوازی، بجای بر زمین نهادن سلاح و برانداختن دولت، شکل انقلابی و گذرا به آن می‌دهند...» («Neue Zeit»، سال ۱۹۱۳ — ۱۹۱۴، سی‌ودومین سال انتشار، مجلد اول، ص — ۴۰) (۲۱).

مارکس ضمن رد نظریات آنارشیستها فقط با این گونه «برانداختن» دولت به مخالفت می‌خاست! او بهیچوجه مخالف این نظریه نبود که با از میان رفتن طبقات، دولت نیز از میان خواهد رفت یا با نابودی طبقات دولت هم نابود خواهد شد، بلکه مخالف آن بود که کارگران از بکار بردن اسلحه و از اعمال قهر سازمان‌یافته یعنی از دولت که باید برای نیل بهدف «درهم شکستن مقاومت بورژوازی» باشد صرفنظر کنند.

مارکس برای آنکه مفهوم واقعی مبارزه‌اش را علیه آنارشیسم تحریف نکنند عمداً «شکل انقلابی و گذرای» دولت مورد نیاز پرولتاریا را خاطرنشان می‌سازد. دولت فقط تا مدتی برای پرولتاریا لازم است. ما در مسئلهٔ برانداختن دولت بعنوان هدف هیچگونه اختلافی با آنارشیستها نداریم. ولی تأکید می‌کنیم که برای نیل به این هدف استفادهٔ موقت از شیوه‌ها، افزارها و وسایل قدرت دولتی علیه استثمارگران، لازم است، همانگونه که برای برانداختن طبقات نیز، دیکتاتوری موقت طبقهٔ ستمکش ضرورت دارد. مارکس قاطع‌ترین و روشن‌ترین شیوه را برای طرح مسئله در برابر آنارشیست‌ها بر می‌گزیند و می‌پرسد: آیا کارگران هنگام برافکندن یوغ سرمایه‌داران باید «اسلحه بر زمین نهند» یا آنرا برای درهم‌شکستن مقاومت سرمایه‌داران علیه آنان بکار برند؟ و استفادهٔ منظم و سیستماتیک از سلاح توسط یک طبقه علیه طبقهٔ دیگر مگر جز «شکل گذرای» دولت چیز دیگری است؟

بگذار هر سوسیال‌دمکرات از خود بپرسد که آیا در مباحثه با آنارشیستها مسئلهٔ دولت را چنین مطرح کرده است؟ آیا اکثریت عظیم احزاب سوسیالیست رسمی انترناسیونال دوم این مسئله را چنین مطرح کرده‌اند؟

همین اندیشه‌ها را انگلس با تفصیل بیشتر و با بیانی از اینهم ساده‌تر تشریح می‌کند. او پیش از هر چیز آشفته‌فکری پرودونیست‌ها را که عنوان «آنتی‌اتوریتر» بخود داده بودند یعنی هرگونه اتوریته، هرگونه فرمانبری و هرگونه قدرتی را نفی می‌کردند به مسخره می‌گیرد و می‌گوید برای مثال یک کارخانه، راه آهن و یا یک کشتی را در دریا در نظر بگیرید، مگر این نکته روشن نیست که بدون فرمانبری معین و بالنتیجه بدون اتوریته یا قدرت معین هیچیک از این دستگاههای فنی پیچیده که مستلزم استفاده از ماشین و همکاری منظم عدهٔ زیادی از افراد هستند قادر بکار نخواهد بود؟

انگلس می‌نویسد: «... وقتی این دلایل را علیه سرسخت‌ترین آنتی‌اتوریترها بیان می‌دارم فقط می‌توانند بمن چنین پاسخ

دهند: «آری! این حرف صحیح است، ولی مطلب برسر اتوریته نیست که ما برای نمایندگان خود قایل می‌شویم بلکه برسر مأموریت معینی است که به آنها می‌دهیم». این اشخاص خیال می‌کنند با تغییر دادن نام شئی خود آنهم تغییر می‌کند...» (۲۲).

با این ترتیب انگلس نشان می‌دهد که اتوریته و اتونومی مفاهیم نسبی هستند و عرصهٔ کاربرد آنها مطابق مراحل گوناگون رشد و ترقی اجتماعی تغییر می‌کند و مطلق ساختن آنها بی‌معنی است و با افزودن این نکته که عرصهٔ کاربرد ماشین و تولید بزرگ هرچه گسترده‌تر می‌شود، از مطالب کلی مربوط به اتوریته به مسئلهٔ دولت می‌پردازد و می‌نویسد:

«... اگر اتونومیست‌ها می‌خواستند فقط به ذکر این مطلب بسنده کنند که سازمان اجتماعی آینده اتوریته را تنها در حدودی مجاز خواهد دانست که خود شرایط تولید آنرا ناگزیر سازد در این صورت ممکن بود با آنها کنار آمد. ولی آنها تمام واقعیاتی را که اتوریته را ضرور می‌سازد نادیده می‌گیرند و با تعصب علیه لفظ مبارزه می‌کنند.

چرا آنتی‌اتوریترها تنها به داد و فریاد و هوار کشیدن علیه اتوریته سیاسی، علیه دولت بسنده نمی‌کنند؟ همه سوسیالیستها با این نکته موافقند که از پی انقلاب اجتماعی آینده، دولت و بهمراه آن اتوریتهٔ سیاسی از میان خواهند رفت و به بیان دیگر وظایف اجتماعی خصلت سیاسی خود را از دست خواهند داد و بوظایف اداری ساده‌ای که هدف آن نظارت بر علایق جامعه است، بدل خواهند شد. ولی آنتی‌اتوریترها خواستار آنند که دولت سیاسی حتی پیش از لغو آن مناسبات اجتماعی که دولت را پدید آورده است بیک ضربت برانداخته شود. آنها خواستار آنند که نخستین عمل انقلاب اجتماعی برانداختن اتوریته باشد.

آیا این حضرات یک وقتی انقلاب دیده‌اند؟ انقلاب بی‌شک بااتوریته‌ترین و قهری‌ترین پدیده است که می‌توان تصور کرد. انقلاب عملی است که در آن بخشی از جمعیت ارادهٔ خویش را بکمک تفنگ، سرنیزه و توپ یعنی بکمک وسایل اعمال قهر فوق‌العاده به بخش دیگر تحمیل می‌کند. و حزب پیروزمند الزاماً مجبور است فرمانروائی خود را بوسیلهٔ بیم و هراسی که سلاحش در دلهای مرتجعین می‌افکند حفظ کند. اگر کمون پاریس بر اتوریته خلق مسلح علیه بورژوازی تکیه نمی‌کرد مگر می‌توانست بیش از یکروز دوام آورد؟ بر عکس آیا ما حق نداریم کمون را به آن جهت که از این اتوریته کم استفاده کرد، مورد سرزنش قرار دهیم؟ پس از دو حال خارج نیست: یا آنتی‌اتوریترها خودشان نمی‌دانند چه می‌گویند و در این صورت فقط موجب آشفته‌فکری می‌شوند و یا می‌دانند چه می‌گویند و در این صورت به آرمان پرولتاریا خیانت می‌ورزند. در هر دو حال فقط به ارتجاع خدمت می‌کنند» (ص — ۳۹) (۲۳).

اینجا از مسائلی سخن رفته است که باید آنها را در پیوند با موضوع تناسب سیاست و اقتصاد در جریان زوال دولت بررسی کرد (فصل بعدی به این موضوع اختصاص داده شده است). این مسائل عبارتند از مسئلهٔ دگرگونی وظایف اجتماعی و تبدیل آنها از وظایف سیاسی بوظایف ساده اداری و مسئلهٔ «دولت سیاسی». این اصطلاح اخیر که بویژه می‌تواند تولید ابهام نماید اشاره‌ای است به جریان زوال دولت چونکه دولت روبزوال را در مرحلهٔ معینی از زوال آن می‌توان دولت غیرسیاسی نامید.

در این بخش از سخنان انگلس نیز نکته‌ای که بیش از همه شایان توجه است، باز همان نحوهٔ طرح مسئله علیه آنارشیست‌هاست. سوسیال‌دمکراتهایی که می‌خواهند شاگرد انگلس باشند از سال ۱۸۷۳ به بعد ملیونها بار با آنارشیست‌ها به مباحثه پرداخته‌اند ولی نه آنطوریکه

مارکسیست‌ها می‌توانند و باید مباحثه کنند. آنارشیست‌ها دربارهٔ برانداختن دولت تصوری مبهم و غیرانقلابی دارند، — انگلس مسئله را چنین مطرح می‌کرد. آنچه را که آنارشیست‌ها نمی‌خواهند ببینند، همان انقلاب در جریان پیدایش و تکامل آن و نیز وظایف ویژهٔ آن در مورد اعمال قهر، اتوریته، قدرت و دولت است.

انتقاد سوسیال‌دمکراتهای کنونی از آنارشیسم معمولا در این بیان سراپا مبتذل خرده‌بورژوایی خلاصه می‌شود: «ما دولت را قبول داریم ولی آنارشیستها نه!» بدیهی است که چنین بیان مبتذلی نمی‌تواند موجب رم کردن کارگران کم و بیش فکور و انقلابی نشود. انگلس بگونهٔ دیگر سخن می‌گوید: او تأکید می‌کند که تمام سوسیالیست‌ها از میان رفتن دولت را بعنوان پیامد انقلاب سوسیالیستی قبول دارند. و آنگاه بطور مشخص مسئلهٔ انقلاب یعنی مسئله‌ای را مطرح می‌سازد که سوسیال‌دمکراتهای اپورتونیست معمولا از طرح آن طفره می‌روند و آنرا برای به اصطلاح صرفاً «حلاجی» به آنارشیست‌ها واگذار می‌کنند. ضمناً انگلس با طرح این مسئله، انگشت روی نقطهٔ حساس می‌گذارد و می‌پرسد: مگر کمون نمی‌بایست از قدرت انقلابی دولت یعنی از پرولتاریای مسلح و متشکل بصورت طبقهٔ فرمانروا بیشتر استفاده کند؟

سوسیال‌دمکراسی مسلط رسمی از طرح مسئلهٔ وظایف مشخص پرولتاریا در انقلاب، معمولا یا صرفاً با سخنان تمسخرآمیز معمول خرده‌بورژوای کوته‌فکر و یا در بهترین حالت با این سفسطه طفره‌آمیز که «آینده نشان خواهد داد» شانه خالی می‌کرد. آنوقت آنارشیست‌ها هم خود را محق می‌دیدند دربارهٔ این سوسیال‌دمکراسی بگویند که به وظیفهٔ خود در زمینهٔ تربیت انقلابی کارگران عمل نکرده و خیانت می‌کند. ولی انگلس از تجربه آخرین انقلاب پرولتری دوران حیات خود درست برای بررسی کاملا مشخص چگونگی اقدام و عملی که پرولتاریا، هم در مورد بانکها و هم در مورد دولت باید انجام دهد استفاده می‌کند.

۳ـ نامه به ببل

یکی از اندیشه‌های بسیار درخشان و چه بسا درخشانترین اندیشه‌ای که ما در آثار مارکس و انگلس دربارهٔ مسئلهٔ دولت مشاهده می‌کنیم، در بخش زیرین نامهٔ مورخ ۱۸ — ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵ انگلس به ببل بیان شده است. بعنوان جملهٔ معترضه یادآور می‌شویم که این نامه تا آنجا که بر ما معلوم است نخستین بار توسط ببل در جلد دوم خاطرات او (تحت عنوان «شمه‌ای از زندگی من») که بسال ۱۹۱۱ یعنی ۳۶ سال پس از نگارش و ارسال نامه انتشار یافت، به چاپ رسید.

انگلس در نامهٔ خود به ببل ضمن انتقاد از همان طرح برنامهٔ گتا که مارکس نیز در نامهٔ مشهور خود به براکه (۲۴) آنرا مورد انتقاد قرار داده بود، بویژه به مسئله دولت اشاره کرده چنین می‌نویسد:

«... دولت آزاد خلق به دولت آزاد تبدیل شده است. دولت آزاد از لحاظ معنی لغوی این عبارت، دولتی است که در برابر شهروندان کشور خود آزاد است یعنی دولتی است با حکومت استبدادی. می‌بایستی که همهٔ این ژاژخایی‌ها دربارهٔ دولت کنار گذاشته شود، بویژه پس از کمون که دیگر دولت به معنی حقیقی آن نبود. آنارشیست‌ها «دولت خلق» را بیش از حد به رخ ما کشیده‌اند و حال آنکه از دیرباز در کتاب مارکس علیه پرودون (۲۵) و سپس در «مانیفست حزب کمونیست» صریحاً گفته شده است که با برقراری نظام اجتماعی سوسیالیستی دولت خودبخود تحلیل می‌رود (sich auflöst) و زوال می‌پذیرد. از آنجا که دولت فقط نهاد گذرایی است که از آن می‌باید در جریان مبارزه و انقلاب برای سرکوب قهرآمیز دشمنان خود استفاده کرد، سخن گفتن از دولت آزاد خلق یاوه‌سرائی مطلق است: تا زمانی که پرولتاریا به دولت نیاز دارد نیازش برای آزادی نیست بلکه برای سرکوبی دشمنان خویش است و زمانی که بتوان از

آزادی سخن گفت، دیگر دولت به معنی واقعی آن وجود نخواهد داشت. به این جهت ما میخواستیم پیشنهاد کنیم که بجای واژهٔ دولت همه‌جا اصطلاح «ابشین» («Gemeinwesen»)، واژهٔ زیبای کهن آلمانی که معادل واژهٔ فرانسوی «کمون» است بکار برده شود» (ص ۳۲۱ — ۳۲۲ متن اصلی آلمانی).

باید در نظر داشت که این نامه مربوط به برنامهٔ حزب است که مارکس آنرا طی نامهٔ مورخ پنجم ماه مه سال ۱۸۷۵ مورد انتقاد قرار داده و نامهٔ اخیر هم فقط چند هفته پس از نامهٔ انگلس، هنگامیکه انگلس و مارکس هر دو در لندن میزیستند نوشته شده است. از این رو وقتی انگلس در آخرین جمله این بخش از نامهٔ خود کلمه «ما» را بکار می‌برد بی‌شک از جانب خود و مارکس به رهبر حزب کارگری آلمان پیشنهاد می‌کند که واژهٔ «دولت» از برنامه حذف شود و واژهٔ «ابشین» جایگزین آن گردد.

اگر بسردمداران «مارکسیسم» امروزین که طبق ذوق و بدلخواه اپورتونیست‌ها ساخته و پرداخته شده است چنین اصلاحی در برنامه پیشنهاد می‌شد، چه داد و فریادی راه می‌انداختند که این «آنارشیسم» است!

بگذار دادوفریاد راه بیندازند که در مقابل، بورژوازی آنها را خواهد ستود.

و اما ما بکار خود خواهیم پرداخت. بهنگام تجدید نظر در برنامهٔ حزب ما باید حتماً توصیه انگلس و مارکس را در نظر گرفت، تا به حقیقت نزدیکتر شد و با پاکسازی مارکسیسم از تحریفات آنرا احیاء نمود و مبارزهٔ طبقهٔ کارگر را در راه رهائی‌اش دقیقتر هدایت کرد. درمیان بلشویکها به یقین کسی پیدا نخواهد شد که با توصیهٔ انگلس و مارکس مخالف باشد. دشواری کار احتمالا فقط در مورد اصطلاح خواهد بود. در زبان آلمانی دو واژه به مفهوم «ابشین» وجود دارد که انگلس از آن دو واژه‌ای را بر گزیده است که بمعنی یک ابشین نیست بلکه بمعنی مجموعه‌ای از ابشین‌ها، بمعنی سیستمی از ابشین‌هاست. در

زبان روسی واژه‌ای به این معنی وجود ندارد و شاید لازم آید که همان واژهٔ فرانسوی «کمون» برگزیده شود گرچه این واژه نیز بنوبهٔ خود نارسائیهایی دارد.

«کمون دیگر دولت به معنی واقعی آن نبود» — چنین است مهمترین نتیجه‌گیری تئوریک که انگلس به آن می‌رسد. پس از شرح بالا این نتیجه‌گیری کاملا مفهوم است. کمون جنبهٔ دولت بودن را از دست می‌داد، چونکه می‌بایست نه اکثریت مردم بلکه اقلیت (استثمارگران) را سرکوب کند؛ کمون ماشین دولتی بورژوایی را درهم‌شکست؛ بجای قدرت خاصی برای سرکوبی، خود مردم به صحنه می‌آمدند. همهٔ اینها دوری از دولت بمعنی واقعی آن بود. و اگر کمون تثبیت می‌شد بازمانده‌های دولت در آن خودبخود «زوال می‌یافت» و آنگاه دیگر احتیاجی نداشت ارگانهای دولت را «براندازد»، چونکه این ارگانهای دولت که بتدریج کاری برای‌شان نمی‌ماند نقش خود را از دست می‌دادند.

«آنارشیست‌ها «دولت خلق» را برخ ما می‌کشند». منظور انگلس از این سخن مقدم بر همه باکونین و حملات او به سوسیال‌دمکرات‌های آلمان است. انگلس این حملات را تا آنجا و در آن حدودی صحیح می‌شمارد که «دولت خلق» نیز همانند «دولت آزاد خلق» به همان اندازه بی‌معنی و بهمان اندازه عدول از سوسیالیسم است. انگلس می‌کوشد مبارزهٔ سوسیال‌دمکراتهای آلمان علیه آنارشیست‌ها را اصلاح کند و آنرا از نظر اصولی روی پایهٔ صحیح قرار دهد و از موهومات اپورتونیستی درباره «دولت» پاک سازد. ولی افسوس! نامه انگلس سی و شش سال آزگار در محاق فراموشی ماند. در صفحات بعدی خواهیم دید که حتی پس از انتشار این نامه هم کائوتسکی در ماهیت امر همان اشتباهاتی را که انگلس دربارهٔ آنها هشدار می‌داد، با سماجت تکرار می‌کند.

ببل در تاریخ ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۷۵ طی نامه‌ای به انگلس پاسخ داد و در آن از جمله نوشت که با نظر وی دربارهٔ طرح برنامه «کاملا موافق است» و لیبکنخت را بسبب اغماض و مماشاتش سرزنش کرده است. (ص ۳۳٤، خاطرات ببل، چاپ آلمانی، جلد دوم). ولی اگر به

جزوهٔ ببل تحت عنوان «هدف‌های ما» نظری بیفکنیم، این سخنان بکلی نادرست را دربارهٔ دولت در آن مشاهده می کنیم:

«دولت باید از دولت مبتنی بر فرمانروائی طبقاتی به دولت خلق مبدل شود» (چاپ آلمانی، جزوه «Unsere Ziele» («هدفهای ما» — م.)، سال ۱۸۸٦، ص ۱٤).

این سخنان در چاپ ۹ (نهم!) جزوه ببل درج شده است! جای تعجب نیست که چنین عنادی در تکرار نظریات اپورتونیستی دربارهٔ دولت موجب شد که سوسیال‌دمکراسی آلمان این نظریات را جذب کند بخصوص که توضیحات انقلابی انگلس نیز در محاق فراموشی مانده و مجموعهٔ محیط زندگی هم برای مدتی طولانی کار را به «ترک» انقلاب کشانده بود.

٤ — انتقاد از طرح برنامهٔ ارفورت

هنگام بررسی آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت، انتقاد از طرح برنامهٔ ارفورت (۲٦) را که در تاریخ ۲۹ ژوئن سال ۱۸۹۱ توسط انگلس برای کائوتسکی فرستاده شد ولی فقط ده سال بعد در مجلهٔ «Neue Zeit» انتشار یافت نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا این انتقاد بطور عمده انتقاد از نظریات اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی در زمینهٔ مسائل مربوط به ساختار دولت است.

بطور گذرا یادآور می‌شویم که انگلس در این اثر در زمینهٔ مسائل اقتصادی یک رهنمود بسیار گرانبها نیز دارد که نشان می‌دهد او با چه دقت و بینش ژرفی مراقب تغییر شکل‌های سرمایه‌داری معاصر بوده و چگونه با این عمل توانسته است مسائل خاص دوران ما، دوران امپریالیستی را در حد معینی پیش‌بینی کند. اینک آن رهنمود: انگلس دربارهٔ عبارت «فقدان برنامه‌ریزی» (Planlosigkeit) که در طرح برنامه برای توصیف سرمایه‌داری بکار رفته است، چنین می‌نویسد:

«... وقتی ما شرکت‌های سهامی را پشت سر می گذاریم و به تراست‌هایی می‌رسیم که رشته‌هائی از صنایع را تمام و کمال تابع خود می‌سازند و تحت انحصار خود درمی‌آورند، معنایش آن است که نه تنها تولید خصوصی بلکه فقدان برنامه‌ریزی نیز پایان می‌یابد» («Neue Zeit»، بیستمین سال انتشار، جلد اول، سال ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲، ص — ۸) (۲۷).

در این سخنان اساسی‌ترین نکته در زمینه ارزیابی تئوریک سرمایه‌داری امروزین، یعنی امپریالیسم بیان شده است و آن اینکه سرمایه‌داری به سرمایه‌داری انحصاری تبدیل می‌شود. روی کلمه سرمایه‌داری باید تکیه کرد، چونکه ادعای رفرمیستی بورژوایی دربارهٔ این نکته که گویا سرمایه‌داری انحصاری یا سرمایه‌داری انحصاری دولتی دیگر سرمایه‌داری نیست و گویا می‌توان آنرا «سوسیالیسم دولتی» و غیره نامید رایج‌ترین اشتباه است. البته تراستها هیچگاه برنامه‌ریزی کامل نداشته و حالا هم ندارند و در آینده نیز نخواهند داشت. ولی در آن چارچوبی هم که برنامه‌ریزی دارند یعنی در آن چارچوبی هم که سرمایه‌داران بزرگ میزان تولید را در گستره ملی و یا حتی بین‌المللی از پیش در نظر می‌گیرند و آنرا طبق برنامه تنظیم می‌کنند، باز ما در نظام سرمایه‌داری باقی می‌مانیم که گرچه به مرحلهٔ جدیدی گام نهاده، ولی بیشک همان نظام سرمایه‌داری است. «نزدیکی» یک‌چنین سرمایه‌داری به سوسیالیسم باید برای نمایندگان واقعی پرولتاریا دلیل نزدیکی و آسانی و عملی و تعویق‌ناپذیری انقلاب سوسیالیستی باشد نه دلیلی برای تحمل نفی این انقلاب و تحمل پیرایش سرمایه‌داری که همهٔ رفرمیست‌ها به آن اشتغال دارند.

حال برگردیم به مسئلهٔ دولت. انگلس در این زمینه سه رهنمود بسیار ارزنده می‌دهد: نخست دربارهٔ مسئلهٔ جمهوری؛ دوم دربارهٔ پیوند مسئلهٔ ملی و سازمان دولت؛ سوم دربارهٔ خود گردانی محلی.

مسئله مربوط به جمهوری را انگلس به محور انتقاد خود از طرح برنامهٔ ارفورت بدل ساخته است. و اگر بیاد آوریم که برنامه ارفورت

در تمام سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی چه اهمیتی کسب نمود و چگونه بسرمشقی برای تمام انترناسیونال دوم بدل گردید، آنوقت بدون اغراق می‌توانیم بگوییم که انگلس در اینجا از اپورتونیسم همهٔ انترناسیونال دوم انتقاد می‌کند.

انگلس می‌نویسد: «خواستهای سیاسی طرح برنامه یک نقص بزرگ دارد. درست همان نکته‌ای که می‌بایست گفته شود در آن وجود ندارد» (تکیه روی کلمات از انگلس است).

سپس توضیح داده می‌شود که قانون اساسی آلمان در واقع رونوشت قانون اساسی سراپا ارتجاعی سال ۱۸۵۰ است، مجلس رایشتاگ نیز بگفته ویلهلم لیبکنخت، چیزی جز «برگ ساتر سلطنت مطلقه» نیست و این فکر که گویا می‌توان بر پایهٔ یک قانون اساسی که بوجود دولتهای کوچک و به اتحاد دولتهای کوچک آلمان صورت قانونی می‌دهد، «همهٔ وسایل کار را به تملک همگانی» در آورد «آشکارا فکر پوچی» است.

انگلس که نیک می‌داند در آلمان نمی‌توان بطور علنی خواست جمهوری را در برنامه قید کرد می‌افزاید: «بمیان کشیدن این موضوع خطرناک است». اما انگلس با این ملاحظهٔ بدیهی که «همگان» را قانع می‌کند، سازگاری بی چون و چرا ندارد و سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: «ولی با وجود این، به نحوی باید کار را از پیش برد. درجه ضرورت این امر را اپورتونیسم که درست حالا دارد در بخش بزرگی از مطبوعات سوسیال‌دمکراتیک شیوع پیدا می‌کند (einreißende)، نشان می‌دهد. از بیم تجدید قانون ضدسوسیالیست‌ها یا با بخاطر آوردن برخی حرفهای پیش از موقعی که در دوران تسلط این قانون زده شده است، حالا می‌خواهند که حزب، نظام قانونی موجود در آلمان را برای تحقق مسالمت‌آمیز تمام خواستهای خود کافی بداند...»

انگلس این واقعیت اساسی را که سوسیال‌دمکرات‌های آلمان رفتارشان با ترس از تجدید قانون فوق‌العاده (۲۸) همراه بود، در جای اول می‌گذارد و با صراحت آنرا اپورتونیسم می‌نامد و خیال راه «مسالمت‌آمیز» را صرفاً بدان جهت که جمهوری و آزادی در آلمان وجود ندارد، بکلی پوچ اعلام می‌کند. انگلس بحد کافی محتاط هست که دست خود را نبندد و تصدیق دارد که در کشورهای جمهوری یا کشورهای دارای آزادی زیاد، راه مسالمت‌آمیز بسوی سوسیالیسم را «می‌توان متصور دانست» (فقط «متصور دانست»!)، ولی تکرار می‌کند که در آلمان:

«... در آلمان که دولت تقریباً قدرت مطلق دارد و رایشتاگ و تمام نهادهای انتخابی دیگر فاقد قدرت واقعی هستند، در آلمان اعلام چنین مطلبی آنهم بدون هیچ ضرورتی، معنایش برداشتن برگ انجیرساتر از روی سلطنت مطلقه و تبدیل خود بساتر آنست...»

در واقع هم اکثریت عظیم پیشوایان رسمی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که این رهنمودها را به بوته فراموشی سپرده‌اند نقش ساتر سلطنت مطلقه را ایفاء کرده‌اند.

«چنین سیاستی جز آنکه حزب را سرانجام براه دروغین بکشاند، نتیجهٔ دیگری ببار نخواهد آورد. مسائل سیاسی کلی و انتزاعی را در ردهٔ اول قرار می‌دهند و بدین ترتیب مسائل مشخص مبرم را که در همان نخستین رویدادهای مهم، در نخستین بحران سیاسی خودبخود در دستور روز قرار می‌گیرند پوشیده نگهمیدارند. از این عمل جز آنکه حزب ناگهان در لحظهٔ قطعی ناتوان از کار درآید و ابهام و فقدان وحدت در مسائل قاطع بعلت عدم بررسی آنها در هیچ زمانی، بر آن چیره شود، چه نتیجهٔ دیگری می‌تواند ببار آید...

این فراموشی ملاحظات پرعظمت و بنیادی بخاطر منافع

آنی روز، این تلاش برای رسیدن بکامیابیهای گذرا و مبارزه در این راه بدون در نظر گرفتن پیامدهای آن و به بیان دیگر فدا کردن آیندهٔ جنبش بمنافع کنونی روز شاید انگیزه‌های «شرافتمندانه» هم داشته باشد. ولی این اپورتونیسم است و اپورتونیسم خواهد ماند و اپورتونیسم «شرافتمندانه» هم شاید خطرناکتر از هر اپورتونیسم دیگر باشد...

و اما نکته‌ای که هیچگونه تردیدی در آن وجود ندارد این است که حزب ما و طبقهٔ کارگر فقط در صورتی که شکل نظام سیاسی جمهوری دمکراتیک باشد، می‌تواند به فرمانروائی برسد و این جمهوری چنانکه انقلاب کبیر فرانسه نشان داده است حتی شکل‌ویژه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریاست...»

انگلس در اینجا این اندیشه که اندیشه بنیادی در سراسر آثار مارکس است بشکل مخصوصاً برجسته‌ای تکرار می‌کند و آن اینکه جمهوری دمکراتیک کوتاهترین راه رسیدن به دیکتاتوری پرولتاریاست. زیرا این جمهوری در عین حالی که تسلط سرمایه و بالنتیجه ستمگری بر توده‌ها و مبارزهٔ طبقاتی‌را بهیچوجه از میان نمی‌برد، مبارزهٔ طبقاتی را ناگزیر چنان گسترش و انبساط و انکشاف و حدت می‌دهد که به محض پیدایش امکان تأمین منافع حیاتی توده‌های ستمکش، این‌امکان حتماً و منحصراً بصورت دیکتاتوری پرولتاریا یعنی بصورتی که رهبری این توده‌ها توسط پرولتاریا انجام گیرد تحقق می‌پذیرد. این سخنان نیز برای همهٔ انترناسیونال دوم از «سخنان فراموش‌شده» مارکسیسم است و این فراموشی را فعالیت حزب منشویک‌ها طی این شش ماههٔ اول انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه با نهایت وضوح آشکار ساخته است.

انگلس دربارهٔ مسئلهٔ جمهوری فدراتیو در رابطه با ترکیب ملی جمعیت کشور نوشته است:

«چه نظامی باید جایگزین نظام کنونی آلمان گردد؟» (با قانون اساسی ارتجاعی پادشاهی آن و با تقسیم بهمان اندازه

ارتجاعی آن بدولت‌های کوچک، تقسیمی که بجای مستحیل ساختن خصوصیات «پروسیگری» در قالب کل آلمان آنها را ابدی می‌سازد). «بنظر من پرولتاریا می‌تواند فقط شکل جمهوری واحد و تقسیم‌ناپذیر را بکار گیرد. وجود جمهوری فدراتیو امروز نیز در سرزمین پهناوری چون ایالات متحده رویهمرفته هنوز ضرورت دارد، اگرچه حالا دیگر وجود این جمهوری دارد در بخش خاوری آن به مانعی بدل می‌شود. برقراری این جمهوری در انگلستان گامی به پیش خواهد بود، زیرا آنجا چهار ملت در دو جزیره زندگی می‌کنند و با آنکه دارای پارلمان واحدی هستند، سه سیستم قانونگذاری کنار یکدیگر وجود دارد. در سرزمین کوچک سوئیس دیرزمانی است که جمهوری فدراتیو به مانع بدل شده است و این مانع هم فقط از آنجهت در آنجا تحمل‌پذیر است که سوئیس بداشتن نقش یک عضو صرفاً غیرفعال در سیستم دول اروپایی بسنده می‌کند. ایجاد سازمان فدراتیو نوع سوئیس در آلمان گام بزرگی به عقب خواهد بود. دولت فدراتیو و دولت یکپارچه از دو جهت با یکدیگر فرق دارند: نخست آنکه هر یک از دولتهای جزو فدراسیون برای خود قوانین مدنی و جزایی خاص و سازمان قضایی خاصی دارد و دیگر آنکه در جنب مجلس خلق، مجلسی مرکب از نمایندگان هر دولت دایر است و در آن هر کانتون اعم از بزرگ و کوچک، بعنوان یک واحد رأی می‌دهد». در آلمان دولت فدرال گذار بسوی دولت کاملا یکپارچه است، و بهمین جهت «انقلاب از بالا» را که در سالهای ۱۸٦٦ و ۱۸۷۰ روی داد، نباید بعقب بازگرداند، بلکه باید آنرا با «جنبش از پایین» تکامل داد».

انگلس نه تنها نسبت به مسئلهٔ اشکال دولت بی‌اعتنا نیست، بلکه درست بر عکس، می‌کوشد اشکال گذار را با نهایت دقت تحلیل کند تا

برحسب ویژگیهای مشخص تاریخی هر مورد معلوم دارد که شکل معین گذار، گذار از چه رژیمی به چه رژیمی است.

انگلس هم مانند مارکس از نظرگاه پرولتاریا و انقلاب پرولتری به دفاع از مرکزیت دمکراتیک، بدفاع از جمهوری واحد و تقسیم‌ناپذیر برمی‌خیزد. او جمهوری فدراتیو را یا بعنوان یک وضع استثنایی و مانع پیشرفت و یا بعنوان یک مرحلهٔ گذار از رژیم سلطنتی به جمهوری دارای مرکز واحد (جمهوری متمرکز — م.) و بعنوان «گامی به پیش» در برخی شرایط خاص در نظر می‌گیرد. و درمیان این شرایط خاص مسئله ملی مطرح می‌شود.

در گفته‌های انگلس هم مانند مارکس با وجود انتقاد بی‌امان از سرشت ارتجاعی دولتهای کوچک و از تلاشهایی که در برخی موارد مشخص برای استتار این سرشت ارتجاعی بوسیله مسئلهٔ ملی بکار برده می‌شود، هیچ‌جا اثری از تمایل به طفره رفتن از مسئلهٔ ملی مشاهده نمی‌شود، — تمایلی که مارکسیستهای هلندی و لهستانی ضمن مبارزهٔ کاملا مشروع علیه ناسیونالیسم عامیانهٔ تنگ‌نظرانه دولت‌های کوچک «خود» غالباً نشان می‌دهند.

حتی در انگلستان که هم موقعیت جغرافیایی، هم اشتراک زبان و هم تاریخ چندین صدساله‌اش، ظاهراً می‌بایست به مسئلهٔ ملی در تقسیمات منطقه‌ای خرد و ریز کشور «پایان بخشیده باشد» انگلس این نکته را بعنوان یک واقعیت روشن در نظر می‌گیرد که مسئلهٔ ملی هنوز حل نشده است و بهمین جهت جمهوری فدراتیو را «گامی به پیش» می‌شمارد. بدیهی است که در اینجا از انتقاد نقایص جمهوری فدراتیو و از تبلیغ و مبارزهٔ بسیار قاطع بسود جمهوری واحد و متمرکز و دمکراتیک بهیچوجه صرفنظر نشده است.

ولی انگلس سنترالیسم (مرکزیت — م.) دمکراتیک را به هیچوجه به آن مفهوم بوروکراتیکی که ایدئولوگهای بورژوا و خرده‌بورژوا و از جمله آنارشیستها برای آن قائلند، تلقی نمی‌کند. سنترالیسم مورد نظر انگلس، خودگرادنی گسترده محلی را که در صورت دفاع داوطلبانهٔ «کمون‌ها» و منطقه‌های گوناگون کشور از وحدت و یکپارچگی دولت،

هرگونه بوروکراتیسم و هرگونه «فرماندهی» از بالا را بی چون و چرا از میان می‌برد، به هیچوجه نفی نمی‌کنند.

انگلس ضمن بسط نظریات برنامه‌ای مارکسیسم دربارهٔ دولت می‌نویسد: «... پس جمهوری واحد ولی نه به مفهوم جمهوری کنونی فرانسه که همان امپراتوری تأسیس شده در سال ۱۷۹۸ منهای امپراتور است. از سال ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۸ هر استان و هر ابشین (Gemeinde) فرانسه از خودگردانی کاملی بسبک آمریکائی برخوردار بودند و این چیزی است که ما نیز باید داشته باشیم. اینکه خودگردانی را چگونه باید سازمان داد و چگونه می‌توان کارها را بدون دیوانسالاری از پیش برد مطلبی است که آمریکا و جمهوری اول فرانسه آنرا به ما نشان داده و ثابت کرده‌اند و اکنون کانادا و استرالیا و دیگر مستعمرات انگلستان نشان می‌دهند. یک چنین خودگردانی استانها و ابشین‌ها در قیاس با مثلا فدرالیسم سوئیس از آزادی بس بیشتری برخوردار است. راست است که کانتون در سوئیس در قبال بوند» (یعنی مجموع دولت فدراتیو) «استقلال بسیار دارد، ولی در عین حال در قبال شهرستان (بتسیرک) و ابشین نیز مستقل است. دولت‌های کانتونی برای شهرستانهای تابعه، رؤسای شهربانی (اشتات هالتر) و فرمانداران منصوب می‌کنند که در کشورهای انگلیسی‌زبان به هیچوجه معمول نیست و ما نیز در آینده باید در بر انداختن این مقامات با همان قاطعیتی عمل کنیم که در مورد فرمانداران پروسی و حکمرانان پروسی» (یعنی مقاماتی در سطح کمیسرها، رؤسای شهربانی و استاندارها و بطور کلی دیوانسالارانی که از بالا منصوب می‌شوند) «عمل خواهیم کرد». انگلس طبق این نظر پیشنهاد می‌کند که مادهٔ مربوط به خودگردانی در برنامه چنین بیان شود: «خودگردانی کامل استانها» (فرمانداریها یا ولایات‌ها)، «شهرستانها و ابشین‌ها

توسط مقاماتی که بر اساس حق انتخاب همگانی برگزیده شده باشند؛ برانداختن کلیهٔ مقامات حکومتی محلی و ولایتی منصوب شده از جانب دولت».

من در روزنامهٔ «پراودا» (۲۹) (شمارهٔ ۶۸، مورخ ۲۸ مه سال ۱۹۱۷) که بدستور دولت کرنسکی و دیگر وزیران «سوسیالیست» توقیف شده است فرصت کردم این نکته را تذکر دهم که نمایندگان به اصطلاح سوسیالیست به اصطلاح دمکراسی به اصطلاح انقلابی ما در این زمینه — و بدیهی است نه تنها در این زمینه — بطرز فاحشی از دمکراتیسم عدول کرده‌اند. پیداست کسانی که از طریق «ائتلاف» با بورژوازی امپریالیستی خود را به آن بسته‌اند نسبت به این تذکرات بی‌اعتناء ماندند.

ذکر این نکته بسیار مهم است که انگلس نظریه موهوم بسیار رایجی بویژه در میان دمکراتهای خرده‌بورژوا را که بموجب آن گویا جمهوری فدراتیو حتماً بیش از جمهوری متمرکز آزادی در بر دارد با اشاره بحقایق و ذکر مثال بسیار دقیق رد می‌کند. این نظریه نادرست است. حقایقی که انگلس در مورد جمهوری متمرکز سالهای ۱۷۹۲ — ۱۷۹۸ فرانسه و جمهوری فدراتیو سوئیس ذکر می‌کند، نافی این نظریه است. آن جمهوری متمرکز واقعاً دمکراتیک بیش از این جمهوری فدراتیو، آزادی تأمین کرده بود. به بیان دیگر بزرگترین آزادی محلی و ایالتی و غیره را که در تاریخ دیده شده، جمهوری متمرکز تأمین کرده است نه جمهوری فدراتیو.

حزب ما در کار تبلیغی و آژیتاسیونی خود به این حقیقت و بطور کلی به مجموع مسئلهٔ جمهوری فدراتیو و جمهوری متمرکز و خودگردانی محلی توجه کافی معطوف نداشته و نمی‌دارد.

۵ — پیشگفتار سال ۱۸۹۱ برای کتاب «جنگ داخلی» اثر مارکس

در پیشگفتار چاپ سوم کتاب «جنگ داخلی فرانسه» که تاریخ ۱۸ مارس سال ۱۸۹۱ را دارد و نخستین بار در مجلهٔ «Neue Zeit» چاپ

شده است، انگلس ضمن تذکرات جالبی دربارهٔ مفهوم مسئله دولت درسهای کمون را با نهایت روشنی تلخیص می کند (۳۰). این تلخیص که تجربهٔ دوران بیستساله پس از کمون به آن غنای بسیار بخشیده و لبهٔ تیز آن اختصاصاً علیه «ایمان خرافی بدولت» که در آلمان رواج داشت، متوجه است، بحق می‌تواند آخرین کلام مارکسیسم دربارهٔ مسئلهٔ مورد بحث نامیده شود.

انگلس خاطرنشان می کند که در فرانسه پس از هر انقلابی، کارگران مسلح بودند؛ «از این رو برای بورژواهایی که زمام امور دولت را بدست می گرفتند، نخستین کار خلع سلاح کارگران بود. از اینجاست که پس از هر انقلابی که به نیروی کارگران تحقق پذیرفته باشد پیکار تازه‌ای آغاز می‌شود که به شکست کارگران می‌انجامد...»

این نتیجه گیری از تجربه انقلابهای بورژوایی بهمان اندازه که اجمالی و موجز است، رسا و گویاست. کنه مطلب ضمناً در مسئله دولت نیز (یعنی ایا طبقهٔ ستمکش سلاح بدست دارد؟) بنحو درخشانی درک شده است. همین کنه مطلب است که هم پروفسورهای تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوایی و هم دمکراتهای خرده‌بورژوا، آنرا بیش از همه بسکوت می گذرانند. در انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه، افتخار افشاء این راز انقلابهای بورژوایی (افتخار کاونیاکی) نصیب تسرتلی «منشویک» و «به اصطلاح مارکسیست» شد. تسرتلی ضمن سخنرانی «تاریخی» یازدهم ژوئن خود از روی بی‌احتیاطی اعلام کرد که بورژوازی تصمیم دارد کارگران پتروگراد را خلع‌سلاح کند و البته این تصمیم را، هم بعنوان تصمیم خود و هم بطور کلی بعنوان یک ضرورت «دولتی» جلوه گر ساخت! (۳۱)

سخنرانی تاریخی یازدهم ژوئن تسرتلی برای هر پژوهشگر تاریخ انقلاب سال ۱۹۱۷ مسلماً یکی از بارزترین نمودارهای این امر خواهد بود که چگونه اتحاد اس‌ارها و منشویک‌ها تحت رهبری آقای تسرتلی به جانبداری از بورژوازی علیه پرولتاریای انقلابی برخاست.

تذکر ضمنی دیگر انگلس که آنهم با مسئلهٔ دولت پیوند دارد، مربوط به دین است. میدانیم که سوسیال‌دمکراسی آلمان همزمان با این پروسه که می‌پوسید و اپورتونیست‌تر می‌شد، بیش از پیش به تفسیرهای غلط و عامیانه دربارهٔ این فرمول مشهور که «دین کار خصوصی افراد است» می‌پرداخت. بدین معنی که این فرمول طوری تفسیر می‌شد که گویا مسئلهٔ دین برای حزب پرولتاریای انقلابی نیز یک امر خصوصی است!! علیه همین خیانت کامل به برنامهٔ انقلابی پرولتاریا بود که انگلس به مبارزه برخاست. ضمناً چون او در سال ۱۸۹۱ هنوز فقط ضعیف‌ترین نطفه‌های اپورتونیسم را در حزب خود مشاهده می‌کرد، ملاحظات خود را با حد اکثر احتیاط بیان می‌داشت:

«چون در کمون تقریباً فقط کارگران یا نمایندگان مورد قبول کارگران اجلاس می‌کردند، تصویبنامه‌های آن نیز خصلت کاملا پرولتری داشت، بدین معنی که کمون یا دربارهٔ اصلاحاتی فرمان صادر می‌کرد که بورژوازی جمهوریخواه در گذشته صرفاً به سبب ترس رذیلانه‌اش از انجام آنها خودداری کرده بود و این اصلاحات برای فعالیت آزاد طبقهٔ کارگر پایهٔ لازمی بودند. نظیر تحقق این اصل که دین در رابطه با دولت کار خصوصی افراد است. ویا اینکه کمون تصویبنامه‌هایی صادر می‌کرد که مستقیماً به نفع طبقهٔ کارگر بودند و تا حدودی هم بر پایه‌های نظام اجتماعی کهنه ضربات سنگین وارد می‌ساختند...».

انگلس عمداً روی کلمات «در رابطه با دولت» تکیه کرده و با آن، ضربت مستقیم بر اپورتونیسم آلمان وارد ساخته است که دین را در رابطه با حزب کار خصوصی اعلام می‌داشت و بدین سان حزب پرولتاریای انقلابی را بسطح عامی‌ترین خرده‌بورژوای «آزاداندیشی» تنزل می‌داد که حاضر است اصل عدم تعلق به دین را مجاز بداند ولی وظیفهٔ حزب را در زمینهٔ مبارزه علیه افیون دین که موجب تحمیق مردم می‌گردد نفی می‌کند.

پژوهشگر آیندهٔ تاریخ سوسیال‌دمکراسی آلمان هنگام بررسی ریشه‌های ورشکستگی ننگین این سوسیال‌دمکراسی در سال ۱۹۱٤ مدارک جالب بسیاری از اظهار نظرهای طفره‌جویانه‌ای که در مقالات کائوتسکی رهبر مسلکی حزب هست و در را چارطاق بروی اپورتونیسم می‌گشاید، گرفته تا برخورد حزب به «Los-von-Kirche-Bewegung» (جنبش جدائی از دین) در سال ۱۹۱۳ (۳۲) در این باره پیدا خواهد کرد.

ولی ببینیم انگلس بیست سال پس از کمون از درسهائی که کمون به پرولتاریای مبارز داده است چگونه نتیجه گیری می‌کند.

این است درسهائی که انگلس در ردهٔ اول قرار داده است:

«... آن قدرت ستمگرانه حکومت متمرکز پیشین یعنی ارتش، پلیس سیاسی و دیوانسالاری که ناپلئون در سال ۱۷۹۸ ایجاد کرده بود و از آن پس هر دولت جدیدی آنرا بعنوان افزاری مطلوب تحویل گرفته علیه مخالفان خود بکار برده بود، حال می‌بایست همانطوریکه در پاریس سرنگون شد در همهٔ نقاط دیگر فرانسه هم سرنگون گردد.

کمون از همان آغاز ناگزیر بود قبول کند که طبقهٔ کارگر پس از رسیدن بر مسند فرمانروائی نمی‌تواند با ماشین دولتی قدیم امور را اداره نماید و طبقهٔ کارگر برای آنکه سلطهٔ تازه بکف آوردهٔ خود را دوباره از دست ندهد، ناگزیر است از یک سو تمام ماشین قدیم ستمگری را که تا کنون علیه وی بکار می‌رفت براندازد و از سوی دیگر ایمنی خود را در قبال نمایندگان و صاحبان مقامات دولتی خویش تضمین کند، بدین معنی که همهٔ آنها را بدون هیچ استثناء در هر زمان قابل عزل اعلام دارد...».

انگلس باز و باز خاطرنشان می‌سازد که دولت نه تنها در رژیم سلطنتی، بلکه در جمهوری دمکراتیک نیز، دولت باقی می‌ماند یعنی علامت مشخصهٔ اساسی خود را که استحالهٔ صاحبان مقامات دولتی

و تبدیل آنان از «خادمان جامعه» و ارگانهای جامعه به سروران جامعه است، حفظ می‌کنند.

«... کمون علیه این استحاله و تبدیل دولت و ارگانهای دولت ازخادمان جامعه به سروران جامعه که برای تمام دولتهای موجود تا آن زمان اجتناب‌ناپذیر بود، دو شیوهٔ صحیح بی‌اشتباه بکار برد. نخست آنکه بر رأس تمام مقامات اداری، قضائی و آموزشی افرادی را می‌گماشت که بر اساس حق انتخاب همگانی انتخاب شده بودند و ضمناً این حق را قایل شده بود که انتخاب‌شدگان در هر زمانی طبق تصمیم انتخاب‌کنندگان خود قابل عزل باشند. دوم آنکه کمون به تمام صاحبان مقامات از صدر تا ذیل حقوقی می‌پرداخت که کارگران دیگر دریافت می‌داشتند. بطور کلی حداکثر حقوقی که کمون می‌پرداخت شش هزار فرانک بود*. با این ترتیب حتی مستقل از دستورهای مؤکدی که کمون علاوه بر این اقدامات به نمایندگان ارگانهای انتخابی می‌داد، مانع مطمئن در راه مقام پرستی و جاه‌طلبی ایجاد شده بود...»

انگلس در اینجا به آن مرز جالبی می‌رسد که دمکراسی پیگیر از یک سو به سوسیالیسم تبدیل می‌شود و از سوی دیگر سوسیالیسم‌را می‌طلبد. زیرا برانداختن دولت مستلزم آنست که خدمات دولتی به آنچنان کارهای سادهٔ کنترل و حساب بدل گردد که نخست اکثریت عظیم مردم و سپس قاطبهٔ مردم از عهدهٔ انجام آن‌ها برآیند. اما

* این مبلغ به نرخ مقرر رسمی قریب ۲٤۰۰ روبل و به نرخ کنونی در حدود ٦۰۰۰ روبل است. بلشویکهائی که پیشنهاد می‌کنند مثلا به نمایندگان انجمن شهر ۹۰۰۰ روبل حقوق پرداخته شود و پیشنهاد نمی‌کنند که حداکثر حقوق برای سراسر کشور ٦۰۰۰ روبل باشد که وجه کافی (۳۳) است، مرتکب خطای ابداً نابخشودنی می‌شوند.

برانداختن کامل جاه‌طلبی مستلزم آنست که مقامات افتخارآمیز ولو بی درآمد در رشته خدمات دولتی بر خلاف آنچه که پیوسته در آزادترین کشورهای سرمایه‌داری رایج است، نتوانند بعنوان پلی برای رسیدن بمقامات پردرآمد در بانکها و شرکت‌های سهامی مورد استفاده قرار گیرند.

ولی انگلس به اشتباهی که مثلا برخی از مارکسیستها در مسئلهٔ حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش مرتکب می‌شوند و می‌گویند: این حق در نظام سرمایه‌داری غیرقابل احقاق و در سوسیالیسم زاید است، دچار نمی‌شود. این سخن بظاهر هوشمندانه ولی در واقع نادرست را می‌توان دربارهٔ هر نهاد دمکراتیک و از جمله دربارهٔ پرداخت میزان محدود حقوق به کارمندان دولت تکرار کرد، چونکه دمکراتیسم تا آخر پیگیر در نظام سرمایه‌داری غیرممکن است و در سوسیالیسم هرگونه دمکراسی زوال می‌پذیرد.

این سفسطه‌ای است شبیه به این شوخی قدیمی که می‌گوید: اگر یک مو از سر آدم کم شود طاس خواهد شد یا نه؟

گسترش دمکراسی تا آخر، جستجوی اشکال لازم برای این گسترش، آزمون این اشکال در عرصهٔ عمل و غیره یکی از وظایف اصلی مبارزه در راه انقلاب اجتماعی است. هیچ دمکراتیسمی اگر بطور مجزا در نظر گرفته شود بسوسیالیسم نمی‌رسد، ولی در زندگی، دمکراتیسم هرگز «بطور مجزا در نظر گرفته نمی‌شود» بلکه «در مجموع در نظر گرفته می‌شود». دمکراتیسم در اقتصاد نیز تأثیر می‌بخشد، روند تحول و دگرگونی اقتصاد را تسریع می‌کند و خودش تحت تأثیر پیشرفت اقتصادی قرار می‌گیرد و الخ. چنین است دیالکتیک تاریخ زنده.

انگلس در ادامهٔ سخنان خود می‌گوید:

«... این انفجار (Sprengung) قدرت دولتی قدیم و تعویض آن با قدرت جدید واقعاً دمکراتیک، در بخش سوم کتاب «جنگ داخلی» به تفصیل تشریح شده است. ولی مکث کوتاه روی برخی از خصوصیات این تعویض در اینجا نیز

لازم بود، زیرا آلمان کشوری است که در آن ایمان خرافی بدولت از عرصهٔ فلسفه فراتر رفته و جزو معتقدات عادی بورژوازی و حتی بسیاری از کارگران شده است. طبق آموزش فلاسفه، دولت عبارت است از «تحقق ایده» و یا بزبان فلسفی تحقق حکومت الهی در زمین، دولت عرصه‌ای است که حقیقت و عدالت ابدی در آن تحقق می‌پذیرد یا باید تحقق پذیرد. احترام خرافی به دولت و بهر آنچه با دولت رابطه دارد، از همین‌جا منشاء می‌گیرد و این احترام بویژه از آن جهت به آسانی ریشه می‌گیرد که مردم از کودکی با این شیوهٔ فکر انس می‌گیرند که گویا رتق و فتق امور و حفظ منافع عمومی سراسر جامعه جز از همان طریق سابق یعنی از طریق دولت و دیوانسالارانیکه بر مسندهای پردرآمد آن تکیه زده‌اند، از طریق دیگر میسر نخواهد بود. مردم تصور می‌کنند که اگر از قید ایمان به سلطنت موروثی رهائی می‌یابند و هوادار جمهوری دمکراتیک می‌شوند گام فوق‌العاده متهورانه‌ای به پیش برمی‌دارند. و حال آنکه دولت در واقع چیزی جز ماشین سرکوب یک طبقه بدست طبقهٔ دیگر نیست و این ماشین در جمهوری دمکراتیک نیز همانست که در رژیم سلطنتی بود. دولت در بهترین حالت شری است که پرولتاریا پس از پیروزی در مبارزه برای فرمانروایی طبقاتی به ارث می‌برد و پرولتاریای پیروزمند نیز مانند کمون ناگزیر خواهد بود بیدرنگ به قطع بدترین جوانب این شر بپردازد تا زمانی برسد نسلی که در محیط اجتماعی جدید و آزاد پرورش یافته باشد بتواند همهٔ آن آل‌آشغال دولت را بدور افکند».

انگلس به آلمان‌ها هشدار می‌داد که بهنگام تبدیل نظام سلطنتی به جمهوری مبانی سوسیالیسم را در مورد مسئلهٔ دولت به مفهوم کلی آن از یاد نبرند. هشدارهای او اکنون مستقیماً درسی است برای آقایان تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها که در فعالیت «ائتلافی» خویش ایمان و احترام خرافی خود را نسبت بدولت آشکار ساخته‌اند!

دو تذکر دیگر : ۱) وقتی انگلس می‌گوید که دولت بعنوان «ماشین سرکوب یک طبقه بدست طبقهٔ دیگر» در جمهوری دمکراتیک نیز «همانست» که در رژیم سلطنتی بود، معنایش برخلاف آنچه که برخی آنارشیستها «تعلیم می‌دهند» به هیچوجه آن نیست که شکل ستمگری و سرکوب برای پرولتاریا بی‌تفاوت است. شکل گسترده‌تر، آزادتر و آشکارتر مبارزهٔ طبقاتی و ستم طبقاتی کار پرولتاریا را برای مبارزه در برانداختن طبقات بطور کلی بمیزان بسیار زیاد آسانتر می‌سازد.

۲) و اما این مسئله که چرا فقط نسل جدید خواهد توانست همهٔ این آل آشغال دولتمداری را بدور افکند با مسئله فرا رفتن از دمکراسی که ما هم اکنون به آن خواهیم پرداخت، پیوند دارد.

٦ــ گفتار انگلس دربارهٔ فرا رفتن از دمکراسی

انگلس ضمن تشریح نادرستی علمی عنوان «سوسیال‌دمکرات» به اظهار نظر دربارهٔ این مطلب پرداخته است.

او ضمن پیشگفتاری برای چاپ مجموعهٔ مقالات سالهای ۱۸۷۰ــ ۱۸۸۰ خود دربارهٔ مسائل گوناگون و بطور عمده مسائل دارای مضمون «بین‌المللی» («Internationales aus dem «Volksstaat»»)* بتاریخ سوم ژانویه سال ۱۸۹٤ یعنی یکسال و نیم پیش از مرگش، نوشت که در تمام مقالات واژهٔ «کمونیست» بکار می‌رود نه واژهٔ «سوسیال‌دمکرات»، زیرا آن دوران پیروان پرودون در فرانسه و پیروان لاسال در آلمان (۳٤) خود را سوسیال‌دمکرات می‌نامیدند.

انگلس در ادامه سخنان خود می‌نویسد : «... بدین جهت مارکس و من بهیچوجه نمی‌توانستیم برای بیان نظر خاص خود اصطلاحی چنین کشدار بکار بریم. حالا وضع بر منوال دیگری است و این واژه («سوسیال‌دمکرات») شاید جور در آید

---

* «مسائل بین‌المللی از مبحث «دولت خلق»». ه. ت.

(mag passieren)»، گرچه برای حزبی که برنامه اقتصادیش صرفاً سوسیالیستی به معنی اعم نبوده بلکه مستقیماً کمونیستی است، برای حزبی که هدف سیاسی نهایی‌اش فایق آمدن بر دولت و بالنتیجه فرا رفتن از دمکراسی نیز هست این واژه کماکان غیردقیق (unpassend — ناجور) خواهد بود. ولی عنوان احزاب سیاسی واقعی (تکیه روی کلمه از انگلس است) هیچگاه بطور کامل با آنها جور در نمی‌آید؛ حزب پیش می‌رود و نام بر جای می‌ماند» (۳۰).

انگلس دیالکتیسین در اواخر عمر خویش هم به دیالکتیک وفادار است. او می‌گوید مارکس و من عنوان عالی و از نظر علمی دقیق برای حزب داشتیم، ولی حزب واقعی یعنی حزب گستردهٔ پرولتری وجود نداشت. اکنون (پایان قرن ۱۹) حزب واقعی هست ولی عنوان آن از نظر علمی نادرست است. عیب ندارد، «جور درمی‌آید»، مشروط بر اینکه حزب پیشرفت کند و نادرستی علمی عنوان آن از نظرش پوشیده نماند و این عنوان نادرست مانع پیشرفت آن در جهت صحیح نگردد!

شاید یک آدم شوخ‌طبع، ما بلشویکها را نیز بشیوهٔ انگلس تسکین دهد و بگوید: ما یک حزب واقعی داریم که بسیار عالی پیش می‌رود و بنابر این واژهٔ بی‌معنی و ناهنجاری چون «بلشویک» که مطلقاً هیچ چیزی جز این امر صرفاً تصادفی را نمی‌رساند که ما در کنگرهٔ بروکسل و لندن در سال ۱۹۰۳ اکثریت (۳٦) داشتیم، «می‌تواند جور در آید»... شاید اکنون که تاخت و تازهای ماه‌های ژوئیه و اوت جمهوریخواهان و دمکرات‌های «انقلابی» خرده‌بورژوا علیه حزب ما، واژه «بلشویک» را به واژه‌ای این چنین مورد احترام تمام خلق بدل ساخته و علاوه بر آن موجب شده است که حزب ما گام تاریخی بسیار بلندی در راه تکامل واقعی خویش به پیش بردارد، من نیز در مورد پیشنهاد ماه آوریل خود مبنی بر تغییر عنوان حزب‌مان تردید کنم و شاید به رفقای خویش چنین «سازشی» را پیشنهاد کنم که حزب خود را حزب کمونیست بنامیم و واژه بلشویک را توی پرانتز حفظ کنیم...

ولی مسئلهٔ عنوان حزب اهمیتش از مسئلهٔ برخورد پرولتاریای انقلابی به دولت بمراتب کمتر است.

در بحث‌های عادی پیرامون دولت پیوسته همان اشتباهی صورت می‌گیرد که انگلس اینجا دربارهٔ آن هشدار می‌دهد که در شرح پیشین بطور گذرا آنرا خاطرنشان ساختیم، یعنی پیوسته از یاد می‌برند که از میان رفتن دولت به معنای از میان رفتن دمکراسی هم هست و به بیان دیگر زوال دولت زوال دمکراسی است.

چنین ادعائی ابتداء بی‌نهایت عجیب و نامفهوم بنظر می‌آید و شاید حتی برای کسانی این بیم پدید آید که آیا ما در انتظار فرا رسیدن آنچنان نظام اجتماعی که در آن اصل تبعیت اقلیت از اکثریت مراعات نشود، نمی‌باشیم؟ زیرا دمکراسی معنایش پذیرفتن چنین اصلی است.

نخیر، دمکراسی با تبعیت اقلیت از اکثریت یکسان نیست. دمکراسی عبارت است از دولتی که تبعیت اقلیت از اکثریت را می‌پذیرد یعنی سازمانی است برای اعمال قهر منظم یک طبقه بر طبقهٔ دیگر، بخشی از جمعیت بر بخش دیگر.

هدف نهایی ما از میان بردن دولت یعنی محو هرگونه اعمال قهر متشکل و منظم و بطور کلی هرگونه اعمال قهر بر انسان‌هاست. ما در انتظار فرا رسیدن آنچنان نظام اجتماعی نیستیم که در آن اصل تبعیت اقلیت از اکثریت مراعات نگردد. ولی ضمن کوشش در راه استقرار سوسیالیسم یقین داریم که سوسیالیسم در جریان رشد و تکامل خود به کمونیسم خواهد رسید و آنگاه اصولا هرگونه نیاز به اعمال قهر بر انسانها و به فرمانبری یک انسان از انسان دیگر و بخشی از جمعیت از بخش دیگر از میان خواهد رفت، زیرا انسانها عادت خواهند کرد که بدون اعمال قهر و بدون فرمانبری، شرایط ابتدایی لازم برای زندگی اجتماعی را مراعات کنند.

انگلس برای تأکید همین عامل عادت از نسل جدیدی سخن می‌گوید که «در محیط اجتماعی جدید و آزاد پرورش یافته است و می‌تواند همهٔ این آل آشغال دولتمداری را بدور افکند»، همه و هر گونه دولتمداری و از جمله دولتمداری جمهوری ـ دمکراتیک را.

برای روشن ساختن این نکته بررسی و تحلیل مسئلهٔ پایه‌های اقتصادی زوال دولت ضرورت دارد.

فصل ۵

پایه‌های اقتصادی زوال دولت

مشروح‌ترین توضیح این مسئله را مارکس در اثر خود زیر عنوان «انتقاد از برنامهٔ گتا» داده است (نامهٔ مورخ پنجم ماه مه سال ۱۸۷۵ به براکه. این اثر فقط بسال ۱۸۹۱ در شمارهٔ اول دوره نهم مجلهٔ «Neue Zeit» بچاپ رسید. ترجمهٔ روسی آن نیز بصورت جزوهٔ جداگانه‌ای انتشار یافت). بخش مباحثه‌ای این اثر عالی، یعنی بخشی که به انتقاد از نظریات لاسال اختصاص دارد، بخش مثبت آنرا که به افادهٔ مطلب یعنی به تحلیل پیوند میان رشد و تکامل کمونیسم و زوال دولت می‌پردازد به اصطلاح در سایه قرار داده است.

۱ــ چگونگی طرح مسئله توسط مارکس

اگر نامهٔ مورخ پنجم مه سال ۱۸۷۵ مارکس به براکه را با نامهٔ مورخ ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵ انگلس به ببل که درصفحات پیشین بررسی شد، بطور سطحی با هم مقایسه کنیم، ممکن است چنین بنظر آید که مارکس بسی بیش از انگلس «دولت گرا» است و میان نظریات دو نگارنده دربارهٔ دولت تفاوت بسیار است.

انگلس به ببل پیشنهاد می‌کند که ژاژخایی دربارهٔ دولت بدور انداخته شود و واژهٔ دولت بکلی از برنامه حذف گردد، و واژه «ابشین» جایگزین آن شود. انگلس حتی اعلام می‌کند که کمون پاریس دیگر دولت به معنای واقعی آن نبود و حال آنکه مارکس حتی از «دولتمداری آینده جامعهٔ کمونیستی» سخن می‌گوید یعنی مثل این است که ضرورت وجودی دولت را حتی برای دوران کمونیسم می‌پذیرد.

ولی چنین تصوری از بیخ و بن نادرست خواهد بود. بررسی دقیقتر نشان می‌دهد که نظریات مارکس و انگلس دربارهٔ دولت و زوال آن، با یکدیگر مطابقت کامل دارند و جمله‌ای که در بالا از مارکس نقل شد درست مربوط به همین دولتمداری زوال‌یابنده است.

بدیهی است که دربارهٔ تعیین لحظهٔ «زوال» آینده سخنی هم نمی‌تواند درمیان باشد، بویژه که فرایند و پروسهٔ این زوال بی‌شک درازمدت خواهد بود. تفاوت ظاهری میان گفته‌های مارکس و انگلس از تفاوت مباحثی که هر یک از آنها برای خود در نظر می‌گرفت و تفاوت هدفهایی که هرکدام در برابر خود قرار می‌داد، ناشی می‌شود. انگلس این هدف را در برابر خود قرار داده بود که تمام پوچی خرافاتی را که دربارهٔ دولت رواج داشت (و بمیزان زیادی مورد قبول لاسال نیز بود) بروشنی و بر خطوطی نمایان و برجسته به ببل نشان دهد. مارکس این مسئله را فقط به اجمال بررسی می‌کند، زیرا بموضوع دیگر توجه دارد که رشد و تکامل جامعهٔ کمونیستی است.

تئوری مارکس از سر تا پا عبارت است از کاربرد تئوری تکامل به پیگیرترین، کامل‌ترین، سنجیده‌ترین و پرمضمون‌ترین شکل آن در پژوهش نظام سرمایه‌داری معاصر. ولی برای مارکس طبعاً مسئلهٔ کاربرد این تئوری در بررسی ازهم‌پاشیدگی قریب‌الوقوع نظام سرمایه‌داری و رشد و تکامل آینده کمونیسم آینده نیز مطرح شد.

مسئلهٔ رشد و تکامل آینده کمونیسم آینده را برپایهٔ چه معلوماتی می‌توان مطرح ساخت؟

برپایهٔ این معلومات که کمونیسم از سرمایه‌داری منشاء می‌گیرد و در پویهٔ تاریخ از درون سرمایه‌داری میروید و ثمرهٔ عمل چنان نیروی اجتماعی است که زائیدهٔ سرمایه‌داری است. در گفتار مارکس اثری از پندارگرایی و حدسیات پوچ دربارهٔ آنچه که نمی‌توان دانست، وجود ندارد. طرح مسئلهٔ کمونیسم از جانب مارکس بگونه‌ای است که یک پژوهشگر علوم طبیعی مسئلهٔ تکامل فرضاً یکی از انواع جدید بیولوژیک را که ما میدانیم چگونه پدید آمده است و در چه جهت معینی تغییر شکل می‌دهد، مطرح می‌سازد.

مارکس پیش از هر چیز آشفته‌فکری خاصی را که برنامهٔ گتا در مسئلهٔ رابطه میان دولت و جامعه پدید آورده بود، از میان می‌برد.

او می‌نویسد: «... جامعهٔ کنونی جامعه سرمایه‌داری است که در تمام کشورهای متمدن وجود دارد. این جامعه اینجا و آنجا به میزانی کم و بیش از آمیزه‌های عناصر قرون وسطایی پاک شده، بر حسب ویژگیهای تکامل تاریخی هر کشور تغییر شکل داده به میزانی کمتر یا بیشتر پیشرفت کرده است. ولی «دولت امروزین» بر عکس در چارچوب سرزهای هر کشور شکل خاصی دارد. در امپراتوری پروس-آلمان شکل دولت بکلی سوای شکل آن در سوئیس، و در انگلستان بکلی غیر از آن است که در ایالات متحده وجود دارد. بنابر این «دولت کنونی» مفهوم موهوم است.

ولی دولتهای مختلف کشورهای گوناگون متمدن با وجود تنوع اشکال آنها وجه مشترک دارند و همهٔ آنها بر بنیاد جامعه بورژوازی معاصر یعنی بر بنیاد جامعه‌ای استوارند که از نظر سرمایه‌داری کم و بیش رشد یافته است. از این رو این کشورها دارای برخی علایم ماهوی مشترک هستند و بدین معنی می‌توان گفت که «دولتمداری کنونی» نقطهٔ مقابل آینده‌ای است که در آن ریشهٔ کنونی این دولتمداری یعنی جامعهٔ بورژوازی زوال پیدا خواهد کرد.

سپس سئوال این طور مطرح می‌شود که در جامعهٔ کمونیستی چه تغییر و تبدلی در دولتمداری روی خواهد داد؟ به بیان دیگر، در آن زمان کدام یک از وظایف اجتماعی که شبیه به وظایف دولت کنونی باشد، برجای می‌ماند؟ به این سئوال فقط از نظر علمی می‌توان پاسخ داد. و اگر کلمهٔ «خلق» هزار بار هم با کلمهٔ «دولت» ترکیب شود، ذره‌ای به حل آن کمک نخواهد کرد...» (۳۷)

مارکس پس از آنکه تمام گفتگوهای مربوط به «دولت خلقی» را بدین سان مورد تمسخر قرار می‌دهد، شیوهٔ طرح مسئله را عرضه می‌دارد و در واقع گوشزد می‌کند که برای دادن پاسخ علمی به این مسئله فقط می‌توان معلوماتی را که پایهٔ محکم علمی داشته باشند، ملاک قرار داد.

نخستین نکته‌ای که تمام تئوری تکامل و بطور کلی علم با دقت کامل آنرا مسجل ساخته است، — و خیالپردازان آنرا فراموش می‌کردند و اپورتونیست‌های کنونی نیز بسبب ترس از انقلاب سوسیالیستی آنرا فراموش می‌کنند — اینست که از نظر تاریخی و زمانی، بیشک باید فاصلهٔ زمانی خاص یا مرحلهٔ خاصی برای گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم وجود داشته باشد.

۲ — گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم

مارکس سپس می‌نویسد: «... میان جامعهٔ سرمایه‌داری و جامعهٔ کمونیستی دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی قرار دارد. دوران گذار سیاسی مطابق با همین دوران است که در آن دولت جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا چیز دیگری نمی‌تواند باشد...»

این نتیجه‌گیری مارکس بر پایه تحلیل نقشی که پرولتاریا در جامعهٔ سرمایه‌داری معاصر ایفا می‌کند، بر پایهٔ اطلاعاتی دربارهٔ رشد و تکامل این جامعه و آشتی‌ناپذیری علایق متضاد پرولتاریا و بورژوازی استوار است.

در گذشته مسئله این طور مطرح می‌شد: پرولتاریا برای رسیدن به آزادی باید بورژوازی را سرنگون سازد، قدرت سیاسی را بدست آورد و دیکتاتوری انقلابی خود را برقرار کند.

حالا طرح مسئله قدری تغییر کرده است: گذار از آن جامعهٔ سرمایه‌داری که راه رشد بسوی کمونیسم در پیش گیرد به جامعهٔ

کمونیستی، بدون یک «دوران گذار سیاسی» میسر نیست و دولت این دوران فقط می‌تواند دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد.

ولی برخورد این دیکتاتوری با دمکراسی چگونه است؟

ما دیدیم که «مانیفست کمونیستی» این دو مفهوم را بطور ساده در کنار یکدیگر قرار می‌دهد: «تبدیل پرولتاریا به طبقهٔ فرمانروا» و «بدست آوردن دمکراسی». بر پایهٔ مجموعه نکاتی که در بالا بیان شد می‌توان با دقت بیشتری تعیین کرد که دمکراسی در دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم چگونه تغییر می‌کند.

در جامعهٔ سرمایه‌داری چنانچه رشد و تکاملش به مساعدترین وجهی انجام گرفته باشد دمکراتیسم کم و بیش کامل را در جمهوری دمکراتیک مشاهده می‌کنیم. ولی این دمکراتیسم هم همیشه در چارچوب تنگ استثمار سرمایه‌داری محصور است و از این رو همیشه در ماهیت امر دمکراتیسم برای اقلیت یعنی فقط برای طبقات توانگر، فقط برای ثروتمندان است. در جامعهٔ سرمایه‌داری آزادی همیشه تقریباً همانگونه است که در جمهوری‌های یونان باستان بود یعنی آزادی برای برده‌داران. بردگان مزدبگیر امروزی در اثر استثمار سرمایه‌داری چنان زیر فشار احتیاج و فقر هستند که دیگر «نه حال پرداختن به دمکراسی دارند» و «نه فرصت اشتغال به سیاست» و هنگامیکه روند حوادث عادی و آرام است، اکثریت مردم را از شرکت در زندگی سیاسی و اجتماعی برکنار می‌دارند.

صحت این مدعا را شاید بارزتر از همه وضع آلمان تأیید کند، چونکه اتفاقاً در این کشور آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی طی دورانی نزدیک به نیم‌قرن (از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱٤) از یک دوام و ثبات شگفت‌آور برخوردار بود و سوسیال‌دمکراسی در این مدت بمراتب بیش از هر کشور دیگر برای «استفاده از آزادی‌های قانونی» توانست کار کند و در مقایسه با هر کشور دیگری در جهان بخش بزرگتری از کارگران را در حزب سیاسی متشکل سازد.

ببینیم این بزرگترین بخش بردگان مزدبگیر که از نظر سیاسی آگاه و فعال هستند — این بزرگترین بخشی که در جامعهٔ سرمایه‌داری

مشاهده می‌شود چه رقمی را تشکیل می‌دهد؟ از ۱۵ ملیون کارگر مزدبگیر فقط یک ملیون نفر عضو حزب سوسیال‌دمکرات هستند! از ۱۵ ملیون کارگر مزدبگیر فقط سه ملیون نفر عضو سازمانهای صنفی هستند!

دمکراسی برای اقلیتی ناچیز، دمکراسی برای ثروتمندان — چنین است دمکراتیسم جامعهٔ سرمایه‌داری. اگر مکانیسم دمکراسی سرمایه‌داری را از نزدیک بررسی کنیم، در همه‌جا خواه در «جزئیات»، به اصطلاح خرد و ریزهای حق انتخاب (شرط اقامت در محل، مستثنی کردن زنان و غیره)، خواه در طرز کار نهادهای انتخابی، خواه از نظر موانع عملی موجود در راه حق گردهم‌آیی (بناها و تالارهای عمومی برای «بینوایان» نیست!) و خواه بسبب سازمان صرفاً سرمایه‌داری مطبوعات یومیه و غیره و غیره دمکراتیسم را در محدودیت می‌بینیم. این محدودیت‌ها و حق‌کشیها و حذف‌کردن‌ها و موانعی که برای تهیدستان ایجاد می‌شود بویژه بنظر کسانی که خود هیچگاه روی احتیاج ندیده و با زندگی توده‌های متعلق به طبقات ستمکش از نزدیک آشنا نبوده‌اند کوچک و ناچیز می‌آید (و نه دهم و شاید نود و نه صدم مقاله‌نویسان و سیاست‌پردازان بورژوامشرب از این زمره‌اند)، — ولی این محدودیت‌ها در مجموع، تهیدستان‌را از سیاست و از شرکت فعال در دمکراسی محروم می‌کند و برکنار می‌دارد.

مارکس این ماهیت دمکراسی سرمایه‌داری را بنحو درخشانی دریافته بود که ضمن تحلیل تجربه کمون گفت: هر چند سال یکبار به ستمکشان اجازه می‌دهند تصمیم بگیرند که از میان طبقهٔ ستمگر چه کسی در پارلمان نماینده و سرکوب‌کنندهٔ آنان باشد! (۳۸)

ولی گذار از دمکراسی سرمایه‌داری که چارچوب آن ناگزیر تنگ است و تهیدستان را با تقلب و تزویر عقب می‌زند و بنابر این سراپا سالوسانه و دروغین است — «به دمکراسی هر چه گسترده‌تر» — برخلاف ادعای پروفسورهای لیبرال و اپورتونیست‌های خرده‌بورژوا، — ساده و سر راست انجام نمی‌گیرد بلکه این گذار یعنی پیشروی بسوی کمونیسم از طریق دیکتاتوری پرولتاریا صورت می‌پذیرد و طور دیگر

هم نمی‌تواند صورت پذیرد، چونکه درهم‌شکستن مقاومت سرمایه‌داران استثمارگر توسط هیچ طبقه دیگر و از راه دیگر میسر نخواهد بود.

و اما دیکتاتوری پرولتاریا یعنی متشکل شدن پیشاهنگ ستمکشان بصورت طبقهٔ فرمانروا برای سرکوب ستمگران، نمی‌تواند فقط به گسترش سادهٔ دمکراسی محدود گردد. دیکتاتوری پرولتاریا همراه با گسترش عظیم دمکراسی که برای نخستین بار دمکراسی برای تهیدستان، دمکراسی برای مردم خواهد بود، نه دمکراسی برای توانگران، با یک سلسله سلب آزادی از ستمگران، استثمارگران، سرمایه‌داران توأم خواهد بود. ما باید آنها را سرکوب کنیم تا جامعهٔ بشری از بند بردگی مزدوری رهائی یابد، مقاومت آنها را باید با اعمال قهر درهم شکست و بدیهی است هرجا که سرکوب و اعمال قهر هست، آزادی و دمکراسی نیست.

انگلس این نکته را در نامهٔ خود به ببل بنحو درخشانی بیان داشته و همانطوریکه خواننده بیاد دارد، خاطرنشان ساخته است که «تا زمانیکه پرولتاریا بدولت نیاز دارد نیازش برای آزادی نیست. بلکه برای سرکوب دشمنان خویش است و زمانی هم که بتوان از آزادی سخن گفت، دیگر دولت به مفهوم واقعی آن وجود نخواهد داشت (۳۹).

دمکراسی برای اکثریت عظیم مردم از یکطرف و سرکوب قهرآمیز استثمارگران و کسانیکه بر مردم ستم‌روا می‌دارند یعنی محروم کردن آنان از دمکراسی از طرف دیگر — چنین است تغییرات دمکراسی در دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم.

تنها در جامعهٔ کمونیستی که مقاومت سرمایه‌داران بکلی درهم شکسته شده است و سرمایه‌داران از بین رفته‌اند و دیگر طبقاتی وجود ندارند (یعنی میان اعضای جامعه از لحاظ روابطشان با وسایل اجتماعی تولید فرقی وجود ندارد) — تنها در آن هنگام «دولت از میان می‌رود و از وجود آزادی می‌توان سخن گفت». تنها در آن هنگام دمکراسی واقعاً کامل و واقعاً بدون هیچگونه استثناء امکان‌پذیر خواهد بود و تحقق خواهد یافت. و فقط در آن هنگام دمکراسی راه زوال در پیش خواهد گرفت و آنهم به این علت ساده که انسان‌های رهائی‌یافته از بند بردگی سرمایه‌داری ، از دهشت‌ها و وحشیگری‌ها و بی‌بندوباری‌ها و پلیدی‌های

بیشمار استثمار سرمایه‌داری بتدریج و رفته رفته عادت خواهند کرد که قواعد زندگی جمعی یعنی قواعدی را که قرنهاست همه می‌دانند و طی هزاران سال پیوسته در انواع نوشته‌ها تکرار شده است، بدون اعمال قهر، بدون اجبار، بدون فرمانبری و بدون دستگاه خاصی اعمال جبر که دولت نام دارد مراعات کنند.

عبارت «دولت زوال می‌یابد» بسیار بجا و رسا انتخاب شده است، زیرا هم تدریجی بودن روند و هم خودانگیخته بودن آنرا نشان می‌دهد. فقط عادت می‌تواند به چنین نتیجه‌ای بیانجامد و بی‌شک خواهد انجامید، زیرا ما پیراسون خود ملیونها نمونه می‌بینیم که انسانها در مواردی که استثمار در میان نیست، در مواردی که چیزی نیست آنها را بر آشفته سازد و به اعتراض و قیام برانگیزد و ضرورتی برای سرکوب پدید آورد، با چه سهولتی به مراعات قواعد لازم زندگی جمعی عادت می کنند.

پس: ما در جامعهٔ سرمایه‌داری با دمکراسی بی‌سروته و بی‌مقدار و دروغین و فقط برای توانگران یعنی برای اقلیت سروکار داریم. دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار به کمونیسم، نخستین بار دمکراسی برای خلق یعنی برای اکثریت عرضه خواهد داشت و در عین حال با سرکوب الزامی اقلیت یعنی استثمارگران توأم خواهد بود. فقط کمونیسم می‌تواند دمکراسی واقعاً کامل تأمین کند و هر اندازه که این دمکراسی کاملتر شود، بیشتر زاید خواهد بود و خودبخود زوال خواهد یافت.

به بیان دیگر : در نظام سرمایه‌داری ما با دولت به معنی حقیقی آن یعنی با ماشین خاص سرکوب یک طبقه بدست طبقهٔ دیگر و آنهم سرکوب اکثریت به دست اقلیت روبرو هستیم. روشن است که برای توفیق در امری چون سرکوب منظم اکثریت استثمارشونده به دست اقلیت استثمارگر حد اعلای بیدادگری و درنده‌خویی و دریاهائی از خون لازم است و از میان همین دریاهاست که جامعهٔ بشری نیز در نظام بردگی، نظام خاوندی (سرواژ — م.) و نظام مزدوری (سرمایه‌داری — م.) راه خود را طی می کند.

و اما بعد، در دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم نیز سرکوب هنوز ضرورت دارد. ولی این سرکوب، اینک سرکوب اقلیت

استثمارگر به دست اکثریت استثمارشونده است. دستگاه خاص یا ماشین خاص برای سرکوب یعنی «دولت» هنوز لازم است، ولی این یک دولت گذرا است، دولت به معنی حقیقی نیست، زیرا سرکوب اقلیت استثمارگر به دست اکثریت بردگان مزدبگیر دیروزی، کاری است نسبتاً چنان آسان و ساده و طبیعی که به بهای خونهای خیلی کمتر از سرکوب قیام بردگان، دهقانان سرف (رعایای مملوک — م.) و کارگران مزدبگیر تمام شده و برای جامعه بشری خیلی ارزانتر تمام خواهد شد. این سرکوبی با اشاعه دمکراسی برای چنان اکثریت عظیمی از جمعیت همراه است که نیاز بداشتن ماشین خاص برای سرکوب، بتدریج از بین می‌رود. استثمارگران بدون داشتن ماشین بسیار بغرنج و پیچیده طبعاً نمی‌توانند مردم را سرکوب کنند، ولی مردم با «ماشین» بسیار ساده و حتی تقریباً بدون این «ماشین»، بدون دستگاه خاص، تنها با عمل سادهٔ تشکل توده‌های مسلح (در اینجا پیش دویده می‌توانیم بگوئیم نظیر شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان) می‌توانند استثمارگران را سرکوب کنند.

سرانجام فقط کمونیسم است که دولت را بکلی غیرلازم می‌سازد، زیرا در آن هنگام دیگر کسی نیست که سرکوبش لازم باشد، یعنی بمفهوم یک طبقه، بمفهوم مبارزهٔ دائمی و سیستماتیک با بخش معینی از اهالی، «هیچکس نیست». ما خیالباف نیستیم و امکان و ناگزیری تندروی‌های پاره‌ای افراد و نیز ضرورت سرکوبی این قبیل تندروی‌ها را بهیچوجه نفی نمی‌کنیم. ولی اولا این کار نیازی به ماشین خاصی و دستگاه خاص سرکوب ندارد، زیرا خود مردم مسلح این کار را با همان سادگی و سهولتی انجام می‌دهند که هر جماعتی از افراد متمدن حتی در همین جامعهٔ کنونی نزاع کنندگان را از هم جدا می‌سازند یا رفتار خشونت‌آمیز نسبت به زن را روا نمی‌دارند. ثانیاً ما میدانیم که علت اساسی اجتماعی تندروی‌ها در زمینه تخطی از قواعد زندگی جمعی استثمار توده‌ها و احتیاج و فقر آنان است. با از میان رفتن این علت عمده، تندروی‌ها نیز ناگزیر رو به «زوال» خواهند رفت. ما نمیدانیم که این امر با چه سرعت و با چه تدریجی صورت خواهد گرفت، ولی میدانیم که تندروی‌ها زوال خواهند پذیرفت و با زوال آنها دولت نیز زوال خواهد یافت.

مارکس بدون ذره‌ای خیالبافی، آنچه را که حالا می‌توان دربارهٔ آینده بیان داشت یعنی تفاوت میان پایین‌ترین و بالاترین فاز (پله، مرحله) جامعه کمونیستی را با تفصیل بیشتری بیان داشته است.

۳ – نخستین فاز جامعهٔ کمونیستی

مارکس در اثر خود «انتقاد از برنامهٔ گتا» نظریهٔ لاسال را دربارهٔ اینکه کارگر در نظام سوسیالیسم فرآورده «بی کم و کاست» یا «تمام فرآوردهٔ کار» خود را دریافت میدارد جزء بجزء رد می‌کند و نشان می‌دهد که از کل محصول کار اجتماعی تمام جامعه باید سهمی برای ذخیره، سهمی برای گسترش تولید، مقداری برای جبران و تعویض ماشین‌های «فرسوده» و غیره و سپس از بخش مخصوص مصرف نیز مقداری برای تأمین هزینه‌های اداری، مدارس و بیمارستانها، برای تأمین زندگی سالخوردگان و غیره کسر شود.

مارکس بجای عبارت مبهم، نامفهوم و کلی لاسال (که می‌گوید: «فرآوردهٔ کامل کار از آن کارگر است») با سنجش روشن نشان می‌دهد که جامعهٔ سوسیالیستی در ادارهٔ این امور با چه اجباری روبروست. مارکس به تحلیل مشخص شرایط زندگی آن چنان جامعه‌ای که سرمایه‌داری در آن وجود نخواهد داشت می‌پردازد و ضمن آن می‌گوید:

> «در اینجا» (این مطلب ضمن بررسی برنامهٔ حزب کارگری بیان شده است) «ما با آنچنان جامعهٔ کمونیستی که بر بنیاد خاص خود رشد و گسترش یافته باشد سروکار نداریم، بلکه سروکارمان با جامعه‌ای است که تازه از بطن جامعهٔ سرمایه‌داری برون می‌آید و از این رو در همهٔ زمینه‌ها اعم از اقتصادی، اخلاقی و فکری، هنوز مهر و نشان جامعهٔ کهنه‌ای را که از بطن آن برون آمده است، بر خود دارد».

مارکس یک چنین جامعهٔ کمونیستی را که تازه از بطن سرمایه‌داری پا به عرصه وجود نهاده است و در همهٔ زمینه‌ها مهر و نشان جامعهٔ

کهنه را بر خود دارد «نخستین» یا پایین‌ترین فاز جامعهٔ کمونیستی می‌نامد.

در چنین جامعه‌ای وسایل تولید از تملک خصوصی افراد خارج شده است. وسایل تولید به تمام جامعه تعلق دارد. هر یک از اعضای جامعه با انجام سهم معینی از کار لازم اجتماعی، قبضی از جامعه دریافت می‌دارد که فلان مقدار کار انجام داده است. و با این قبض از فروشگاههای عمومی اشیای مصرفی، مقداری جنس دریافت می‌دارد. بالنتیجه هر کارگر پس از وضع مقدار کاری که برای ایجاد ذخیرهٔ عمومی جامعه در نظر گرفته می‌شود، از جامعه همان مقدار دریافت می‌دارد که به آن داده است.

گویی «برابری» حکمفرما می‌شود.

ولی وقتی لاسال با در نظر گرفتن یک چنین نظام اجتماعی (که معمولا سوسیالیسم نامیده می‌شود و مارکس آنرا نخستین فاز کمونیسم می‌نامد)، می گوید این یک «توزیع عادلانه» و «حق برابر هر فرد برای دریافت مقدار برابر از فرآوردهٔ کار» است، اشتباه می کند و مارکس اشتباه او را توضیح می‌دهد.

مارکس می گوید: براستی هم ما در اینجا «حق برابر» داریم ولی این هنوز از «حقوق بورژوایی» است که مانند هر حقی مستلزم نابرابری است. هر حقی عبارتست از کاربرد مقیاس یکسان در مورد انسانهای گوناگونی که در واقع باهم یکسان و برابر نیستند و از این رو «حق برابر» در حکم نقض برابری و دال بر بیعدالتی است. در واقع هم هر فردی که سهمی از کار اجتماعی برابر با فرد دیگر انجام دهد، سهمی برابر از فرآوردهٔ اجتماعی (پس از کسور پیشگفته) دریافت می‌دارد.

ولی انسانهای با هم برابر نیستند — یکی نیرومندتر و دیگری ناتوان‌تر است، یکی متأهل است و دیگری مجرد، یکی بیشتر فرزند دارد و دیگری کمتر والخ.

مارکس چنین نتیجه گیری می کند: «...با وجود کار برابر و بالنتیجه شرکت برابر در ایجاد ذخیرهٔ عمومی

مصرف، یکی عملا بیش از دیگری دریافت میدارد و غنی‌تر از دیگری می‌شود والخ. برای اجتناب از این وضع حق بجای آنکه برابر باشد باید نابرابر باشد...»

بنابر این نخستین فاز کمونیسم هنوز نمی‌تواند عدالت و برابری تأمین کند: تفاوت در ثروت بصورت تفاوت‌های غیرعادلانه برجای می‌ماند، ولی استثمار انسان بدست انسان دیگر غیرممکن خواهد شد، زیرا وسایل تولید، یعنی کارخانه ها، ماشین ها، زمین و غیره را نمی‌توان به تملک خصوصی درآورد. مارکس ضمن رد فرمول مبهم خرده‌بورژوایی لاسال دربارهٔ «برابری» و «عدالت» به مفهوم کلی آن، سیر تکامل جامعهٔ کمونیستی را تشریح می کند و نشان می‌دهد که این جامعه مجبور است نخست فقط «بیعدالتی» ناشی از تملک انفرادی وسایل تولید را براندازد و نمی‌تواند بلافاصله بیعدالتی دیگر را که ناشی از توزیع اشیای مصرفی «بر حسب میزان کار» (و نه بر حسب نیازمندیها) است، از میان ببرد.

اقتصاددانان عامیگرا و از جمله پروفسورهای بورژوامشرب و از آن میان توگان «ما» پیوسته سوسیالیست‌ها را سرزنش می کنند که گویا نابرابری انسانها را از یاد می‌برند و برانداختن این نابرابری را «آرزو دارند». چنین سرزنشی بطوریکه می‌بینیم فقط حد اعلای جهل ایدئولوگ‌های بورژوامشرب را ثابت می کند.

مارکس نه تنها نابرابری ناگزیر انسانها را با دقیق‌ترین وجهی در نظر می گیرد، بلکه به این نکته نیز توجه دارد که تنها با انتقال وسایل تولید به مالکیت همگانی همهٔ جامعه (یا به اصطلاح معمول – «سوسیالیسم»)، نقایص توزیع و نابرابری «حق بورژوایی» از بین نمی‌رود و تسلط آن بعلت اینکه فرآورده‌ها «بر حسب کار» تقسیم می‌شوند ادامه می‌یابد.

مارکس سپس می‌نویسد: «...ولی این نقایص در نخستین فاز جامعهٔ کمونیستی یعنی در آن شکلی که این جامعه

پس از دردهای طولانی زایمان از بطن جامعهٔ سرمایه‌داری برون می‌آید، اجتناب‌ناپذیر است. حق هیچگاه نمی‌تواند از سطح نظام اقتصادی جامعه و از سطح رشد فرهنگی مربوط به این نظام بالاتر باشد...»

بنابر این در نخستین فاز جامعهٔ کمونیستی (که معمولا آنرا سوسیالیسم می‌نامند) «حق بورژوایی» نه بطور کامل، بلکه بطور محدود و قسماً فقط به میزان تحولی که در عرصهٔ اقتصاد انجام یافته، یعنی فقط در رابطه با وسایل تولید ملغی می‌شود. «حق بورژوایی» این وسایل را در مالکیت خصوصی افراد می‌داند. سوسیالیسم مالکیت خصوصی بر این وسایل را به مالکیت همگانی مبدل می‌سازد. در این حدود و فقط در این حدود است که «حق بورژوایی» ملغی می‌شود.

ولی بخش دیگر آن بعنوان تنظیم‌کننده (تعیین‌کننده) توزیع فرآورده‌ها و تقسیم کار میان افراد جامعه برجای می‌ماند. اصل سوسیالیستی «هر کس کار نکند، نباید بخورد» در آن هنگام دیگر به تحقق پیوسته است، اصل سوسیالیستی «دریافت فرآوردهٔ برابر در ازاء کار برابر» نیز در آن هنگام دیگر تحقق یافته است. ولی این هنوز کمونیسم نیست و هنوز «حق بورژوایی» را که به انسانهای نابرابر در ازاء کار نابرابر (عملا نابرابر) فرآوردهٔ برابر می‌دهد، از بین نمی‌برد.

مارکس می‌گوید: این یک «نقص» است ولی در نخستین فاز کمونیسم جنبهٔ ناگزیر دارد، چونکه فقط کسی که دچار خیالبافی شده باشد می‌تواند فکر کند که پس از سرنگونی نظام سرمایه‌داری انسانها بلافاصله شیوهٔ کار برای جامعه را بی‌آنکه هیچگونه موازین حقوقی در میان باشد فرا می‌گیرند. و انگهی با برانداختن سرمایه‌داری مقدمات اقتصادی لازم برای چنین تحولی نیز بلافاصله فراهم نمی‌شود.

باری، موازین دیگری جز موازین «حقوقی بورژوایی» وجود ندارد. و در این حدود نیاز به وجود دولت هنوز بر جای می‌ماند تا ضمن

حفظ مالکیت همگانی بر وسایل تولید، برابری کار و برابری در تقسیم فرآورده‌ها را حفظ کند.

دولت هنگامی که دیگر سرمایه‌دار وجود ندارد و طبقات ازمیان رفته‌اند و بالنتیجه دیگر هیچ طبقه‌ای نیست که بتوان سرکوبش کرد، زوال می‌پذیرد.

ولی دولت هنوز بکلی زوال نیافته است، زیرا حفظ «حق بورژوایی» که نابرابری عملا موجود را مجاز می‌دارد، برجای مانده است. برای زوال کامل دولت کمونیسم کامل لازم است.

٤ – بالاترین فاز جامعهٔ کمونیستی

مارکس بسخن خود ادامه می‌دهد:

«...در بالاترین فاز جامعهٔ کمونیستی یعنی هنگامیکه وابستگی اسارتبار انسان به تقسیم کار و بهمراه آن تضاد میان کار فکری و جسمی از میان خواهد رفت، هنگامیکه دیگر کار فقط وسیلهٔ ادامهٔ زندگی نخواهد بود بلکه به نخستین نیاز زندگی بدل خواهد شد، هنگامیکه همراه با رشد همه‌جانبهٔ افراد نیروهای مولده نیز رشد خواهند یافت و تمام منابع ثروت اجتماعی با تمام نیرو سیلان خواهند کرد، فقط آن وقت می‌توان افق محدود حق بورژوایی را کاملا برطرف ساخت و فقط در آن هنگام جامعه خواهد توانست بر پرچم خود بنویسد: «از هرکس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش»».

فقط حالا می‌توانیم به صحت کامل تذکرات انگلس که ضمن آن بی‌معنی بودن چسباندن کلمه «آزادی» به کلمه «دولت» را سخت مورد استهزاء قرار می‌دهد، پی ببریم. تا زمانیکه دولت هست آزادی نیست. وقتی آزادی باشد، دولت نخواهد بود.

پایهٔ اقتصادی زوال کامل دولت رشد آنچنان عالی کمونیسم است که در آن تضاد میان کار فکری و جسمی از بین می‌رود و در نتیجه یکی از مهمترین منابع نابرابری اجتماعی کنونی و آنهم منبعی که تنها با برقراری مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و تنها با خلع ید و سلب مالکیت سرمایه‌داران نمی‌توان بلافاصله آن را برانداخت از میان می‌رود.

این خلع ید امکان لازم برای رشد عظیم نیروهای مولده را فراهم خواهد ساخت. ما که می‌بینیم نظام سرمایه‌داری هم اکنون تا چه حد غیرقابل تصوری از رشد این نیروها جلوگیری می‌کند، ما که می‌بینیم بر پایهٔ همین تکنیک موجود امروزین به چه پیشرفت‌های بزرگی می‌شد رسید، با نهایت اطمینان حق داریم بگوییم خلع ید سرمایه‌داران مسلماً موجبات رشد عظیم نیروهای مولده جامعهٔ انسانی را فراهم خواهد ساخت. ولی این رشد با چه سرعتی انجام خواهد گرفت و با چه سرعتی به قطع رابطه با تقسیم کار، به برانداختن تضاد میان کار فکری و جسمی و به تبدیل کار به «نخستین نیاز زندگی» خواهد انجامید، مطلبی است که نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم.

بهمین جهت ما حق داریم فقط از زوال ناگزیر دولت سخن بگوییم و ضمناً طول مدت این روند و بستگی آن را به سرعت تکامل بالاترین فاز کمونیسم خاطرنشان سازیم و مسئلهٔ زمان زوال یا اشکال مشخص زوال را بکلی معوق گذاریم، زیرا مدرکی برای حل چنین مسائل وجود ندارد.

دولت هنگامی می‌تواند بکلی زوال پذیرد که جامعه به اصل «از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش» تحقق بخشد یعنی زمانی که انسان‌ها آنقدر به رعایت قواعد اساسی زندگی جمعی عادت کنند و کارشان آنقدر بارآور گردد که داوطلبانه طبق استعداد خود کار کنند. «افق محدود حق بورژوایی» که افراد را وامیدارد با حسابگری آزمندانه شیلوک (۴۰) در فکر آن باشند که مبادا نیم ساعت بیش از دیگری کار کنند و مبادا کمتر از دیگری مزد بگیرند در آن زمان پشت سر گذاشته خواهد شد. توزیع فرآورده‌ها

در آنزمان دیگر دخالت جامعه را برای تعیین میزان سهمیه‌ای که از این فرآورده‌ها به هر فرد می‌رسد، ایجاب نخواهد کرد و هر کس «طبق نیازش» آزادانه از آن برخواهد داشت.

از نظرگاه بورژوایی یک چنین نظام اجتماعی را به آسانی می‌توان «خیالبافی صرف» نامید و با پوزخند گفت سوسیالیستها که به هر کس وعده می‌دهند حق داشته باشد بی آنکه کنترلی در میزان کار افراد وجود داشته باشد، هر قدر بخواهد تنقلات و اتوموبیل و پیانو و غیره از جامعه دریافت دارد. اکثریت «دانشمندان» بورژوامشرب هنوز هم به چنین پوزخندی بسنده می‌کنند و با این ترتیب، هم جهل و هم تلاش خود را برای دفاع مغرضانه از نظام سرمایه‌داری آشکار می‌سازند.

جهل خود را آشکار می‌سازند چونکه هیچ سوسیالیستی حتی به مغزش خطور نکرده است که فرا رسیدن بالاترین فاز رشد و تکامل کمونیسم را «وعده دهد» و پیش‌بینی سوسیالیست‌های کبیر هم در بارهٔ فرا رسیدن این فاز نه بازدهی کنونی کار را منظور می‌دارد و نه عامی کوته‌فکر کنونی را که قادر است مانند بورساک‌های پومیالفسکی (۴۱) به انبارهای ثروت عمومی «بی‌جهت» ضرر بزند و توقعات محال مطرح سازد.

تا زمانی که «بالاترین» فاز کمونیسم فرا نرسیده است سوسیالیست‌ها خواستار کنترل بسیار دقیق میزان کار و میزان مصرف از سوی جامعه و از سوی دولت هستند، ولی فقط این کار باید از خلع ید سرمایه‌داران و از کنترل سرمایه‌داران توسط کارگران آغاز شود و این کنترل هم باید توسط دولت کارگران مسلح انجام گیرد نه توسط دولت دیوانسالاران.

دفاع مغرضانه ایدئولوگ‌های بورژوامشرب (و چاپلوسان پادوی آنان از قماش حضرات تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها و شرکاء) از نظام سرمایه‌داری بدین صورت است که آنها بحث‌ها و گفتگوهای مربوط به آیندهٔ دور را جایگزین مسئلهٔ مبرم و حاد سیاست امروز می‌سازند، سیاستی که عبارت است از خلع ید سرمایه‌داران و تبدیل تمام

شهروندان کشور به کارکنان و کارمندان یکتا «سندیکات» بزرگ یعنی تمام دولت و تابع کردن کامل مجموعهٔ فعالیت تمام این سندیکات بدولت واقعاً دمکراتیک یعنی دولت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان.

در واقع وقتی یک پروفسور دانشمند و از پی او یک عامی کوته‌فکر و بدنبال او حضرات تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها از خیالبافیهای نابخردانه و از وعده‌های عوام‌فریبانهٔ بلشویک‌ها و از امکان‌ناپذیر بودن «برقراری» سوسیالیسم سخن می‌گویند منظورشان همان بالاترین مرحله یا فاز کمونیسم است که «برقراری» آنرا نه فقط کسی وعده نداده بلکه به مغز خود هم خطور نداده است، زیرا بطور کلی این فاز کمونیسم را نمی‌توان «برقرار ساخت».

ما اینجا به همان مسئلهٔ فرق علمی میان سوسیالیسم و کمونیسم می‌رسیم که انگلس ضمن سخنان مذکور دربارهٔ نادرستی عنوان «سوسیال‌دمکرات‌ها » به آن اشاره کرده است. میان نخستین یا پایین‌ترین فاز و بالاترین فاز کمونیسم به مرور زمان یقیناً از نظر سیاسی فرق بزرگی پدید خواهد آمد، ولی تکیه روی این مطلب در حال حاضر، در این نظام سرمایه‌داری خنده‌دار است و فقط برخی از آنارشیست‌ها می‌توانند برای آن اهمیت درجهٔ اول قایل شوند (و آنهم چنانچه در میان آنارشیستها هنوز کسانی مانده باشند که حتی پس از استحالهٔ «پلخانف‌وار» کروپوتکین‌ها، گراو، کورنلیسن و دیگر «ستارگان» آنارشیسم و تبدیل آنان به سوسیال‌شوینیست یا به آنارشیست‌های سنگرنشین — این اصطلاح از گه یکی از آنارشیست‌های معدودی است که شرف و وجدان خود را حفظ کرده‌اند، — باز هم هیچ درسی از آن نگرفته باشند).

ولی فرق علمی میان سوسیالیسم و کمونیسم روشن است. مارکس آنچه را که معمولا سوسیالیسم می‌نامند، «نخستین» یا پایین‌ترین فاز جامعه کمونیستی نامیده‌است. از آنجا که در این مرحله وسایل تولید به مالکیت همگانی درمی‌آید، واژهٔ «کمونیسم» را در این حدود می‌توان در مورد این مرحله نیز بکار برد، مشروط بر آنکه فراموش

نکنیم که این، کمونیسم کامل نیست. اهمیت عظیم توضیحات مارکس در آن است که دیالکتیک ماتریالیستی و تئوری تکامل را در این عرصه نیز با پیگیری بکار می‌بندد و کمونیسم را بعنوان پدیده‌ای که از درون نظام سرمایه‌داری رشد و نماء می‌کند در نظر می‌گیرد. مارکس بجای تعاریف اسکولاستیک ساختگی و «تصوری» و بحث‌های بی‌ثمر بر سر الفاظ (یعنی اینکه سوسیالیسم چیست و کمونیسم کدام است؟)، به تحلیل آنچه که می‌توان پله‌ها و مدارج رشد و نضج اقتصادی کمونیسم نامید، می‌پردازد.

کمونیسم در نخستین فاز یا نخستین پلهٔ خود از نظر اقتصادی هنوز نمی‌تواند کاملا نضج‌یافته و از سنت‌ها یا بازمانده‌های سرمایه‌داری بکلی فارغ باشد. بهمین جهت ما در نخستین فاز کمونیسم با پدیدهٔ جالبی چون حفظ «افق محدود حق بورژوایی» روبرو هستیم. وجود حق بورژوایی در زمینهٔ توزیع مواد مصرفی، البته بطور ناگزیر مستلزم وجود دولت بورژوایی نیز هست، زیرا حق بدون دستگاهی که بتواند رعایت جبری موازین آنرا تضمین کند، حرف پوچ و توخالی است.

از اینجا چنین برمی‌آید که در نظام کمونیستی طی زمان معینی نه تنها حق بورژوایی، بلکه حتی دولت بورژوایی نیز — بدون بورژوازی برجا می‌ماند!

این سخن ممکن است ضد و نقیض‌گوئی یا صرفاً بازی دیالکتیکی فکر بنظر آید که افرادی غالباً مارکسیسم را به آن متهم می‌کنند که بقدر سرسوزنی زحمت بررسی محتوی بسیار عمیق مارکسیسم را بخود نداده‌اند.

ولی واقعاً زندگی در هر گام، چه در طبیعت و چه در جامعه وجود بازمانده‌های کهنه را در هر پدیدهٔ نو بما نشان می‌دهد. مارکس نیز جزئی از حق بورژوایی را خودسرانه در کمونیسم نگنجانده، بلکه آن چیزی را ملاک قرار داده است که از نظر اقتصادی و سیاسی در جامعه‌ای که از بطن سرمایه‌داری برون می‌آید، ناگزیر و اجتناب‌پذیر است.

دمکراسی در مبارزه‌ای که طبقهٔ کارگر علیه سرمایه‌داران برای رهائی خویش انجام می‌دهد، اهمیت عظیم دارد. ولی دمکراسی بهیچوجه حدی نیست که نتوان از آن فراتر رفت، بلکه فقط یکی از مراحل راه گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری و از سرمایه‌داری به کمونیسم است.

دمکراسی یعنی برابری. پیداست که مبارزهٔ پرولتاریا در راه برابری و شعار برابری چنانچه آنرا به مفهوم صحیح برانداختن طبقات دریابیم چه اهمیتی عظیم دارد. ولی دمکراسی فقط به معنای برابری صوری است. و بلافاصله پس از تحقق برابری تمام اعضای جامعه در رابطه آنان با تملک وسایل تولید یعنی برابری کار و برابری دستمزد، جامعه بشری خود را ناگزیر خواهد دید که از این حد فراتر رود و از برابری صوری به برابری واقعی یعنی به تحقق اصل «از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش» دست یابد. حال جامعهٔ بشری با طی چه مراحلی و به کمک چه اقدامات عملی بسوی این هدف عالی خواهد رفت، مطلبی است که ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم. ولی مهم روشن ساختن این نکته است که تصور معمولی بورژوایی دربارهٔ اینکه گویا سوسیالیسم چیز مرده و متحجری است که یکبار برای ابد بوجود می‌آید و تغییر نمی‌کند، تصوری است بی‌نهایت غلط، زیرا در واقع فقط با سوسیالیسم است که پیشروی سریع، حقیقی و واقعاً توده‌ای با شرکت اکثریت مردم و سپس همهٔ مردم، در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی و فردی آغاز می‌گردد.

دمکراسی شکل دولت، یکی از انواع آن و مانند هر دولت دیگری اعمال جبر متشکل و سیستماتیک بر انسانهاست. این از یک طرف. اما از طرف دیگر دمکراسی به معنای تصدیق صوری برابری شهروندان و حق برابر همهٔ آنان در تعیین چگونگی ساختار دولت و ادارهٔ امور آنست. نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید، آن است که دمکراسی در مرحلهٔ معینی از رشد خود پیش از هر چیز پرولتاریا یعنی طبقهٔ انقلابی را برضد سرمایه‌داری متحد می‌سازد و به آن امکان می‌دهد ماشین دولتی بورژوایی، ولو نوع جمهوری آن، ارتش دائمی، پلیس

و دستگاه دیوانسالاری را درهم شکنند و خرد کنند و از عرصه زمین براندازد و ماشین دیگر را که بیشتر دمکراتیک است ولی باز هم یک ماشین دولتی است بصورت توده‌های مسلح کارگران و سپس بصورت شرکت قاطبهٔ مردم در سازمان میلیس (سازمان انتظامی خلق — م.) جایگزین آن سازد.

در اینجا «کمیت به کفیت بدل می‌شود»: چنین درجه‌ای از دمکراتیسم با خروج از جامعهٔ بورژوایی و آغاز نوسازی سوسیالیستی در ارتباط است. وقتی واقعاً همه در ادارهٔ امور دولت شرکت کنند دیگر سرمایه‌داری دوام نمی‌یابد. رشد سرمایه‌داری نیز بنوبهٔ خود مقدماتی را فراهم می‌سازد تا واقعاً «همه» بتوانند در ادارهٔ امور دولت شرکت کنند. این مقدمات از جمله عبارتند از باسوادی همگانی که هم اکنون در یک سلسله از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری عملی شده است و سپس «تعلیم یافتن و باانضباط شدن» ملیونها کارگر به کمک دستگاه بزرگ و پیچیده اجتماعی‌شدهٔ پست و راههای آهن و کارخانه‌های بزرگ و بازرگانی گسترده و بانکها و غیره و غیره.

با وجود یک چنین مقدمات اقتصادی، امکان کامل فراهم است تا پس از آنکه سرمایه‌داران و دیوانسالاران سرنگون شدند، کارگران مسلح و مردم تماماً مسلح بلافاصله و در ظرف یک شبانه‌روز برای انجام کارهای کنترل تولید و توزیع و حساب میزان کار و فرآورده‌ها جایگزین آنها شوند. (مسئلهٔ کنترل و حساب را نباید با مسئلهٔ کارکنان دارای تخصص علمی یعنی مهندسان و کارشناسان کشاورزی و غیره مخلوط کرد. این آقایان که امروز به تبعیت از سرمایه‌داران کار می‌کنند، فردا به تبعیت از کارگران مسلح از آینهم بهتر کار خواهند کرد.).

حساب و کنترل — ضابطه عمده‌ای است که برای «سامان دادن» به نخستین فاز جامعهٔ کمونیستی و تأمین جریان صحیح کار آن لازم است. در اینجا همهٔ شهروندان بکارمندان حقوق بگیر دولت متشکل از کارگران مسلح بدل می‌شوند. همه شهروندان کشور

به کارمندان و کارگران یکتا «سندیکات» دولتی که همهٔ خلق را دربرمی‌گیرد تبدیل می‌گردند. همهٔ مطلب در آن است که آنها با رعایت صحیح میزان کار بیکسان جدیت کنند و بیکسان مزد دریافت دارند. سرمایه‌داری حساب و کنترل این امر را فوق‌العاده ساده کرده و بصورت کارهای بسیار سادهٔ نظارت و ثبت و آشنائی با چهار عمل اصلی حساب و صدور قبض درآورده است که هر آدم دارای سواد خواندن و نوشتن از عهدهٔ آن برمی‌آید*.

وقتی اکثریت مردم مستقلا و در همه جا این حساب و کنترل را در مورد سرمایه‌داران (که در این موقع به کارمند مبدل شده‌اند) و در مورد آقایان روشنفکرانی که عادات و اطوار سرمایه‌داری را حفظ کرده‌اند آغاز کنند، آنگاه این کنترل واقعاً جامع و همگانی به شرکت همهٔ خلق خواهد شد و هیچ راهی برای طفره رفتن از آن و «جائی برای فرار» از آن باقی نخواهد ماند.

همهٔ جامعه بسان یک دفترکار و یک کارخانه از برابری کار و برابری دستمزد برخوردار خواهد بود.

ولی این انضباط «کارخانه‌ای» که پرولتاریا پس از پیروزی بر سرمایه‌داران و سرنگونی استثمارگران آنرا در سراسر جامعه تعمیم خواهد داد، بهیچوجه نه کمال مطلوب است و نه هدف نهائی ما، بلکه فقط پلهٔ لازمی است برای پاکسازی بنیادی جامعه از پلیدیها و زشتی‌های استثمار سرمایه‌داری و برای ادامه حرکت به پیش.

از لحظه‌ای که تمام اعضای جامعه یا دست کم اکثریت عظیم آنان یاد بگیرند که امور دولت را خودشان اداره کنند و زمام این امور را بدست خود گیرند و کار کنترل اقلیت ناچیز سرمایه‌داران

---

* وقتی دولت مهمترین بخش وظایفش انجام چنین حساب و کنترل توسط خود کارگران باشد، دیگر «دولت سیاسی» نخواهد بود و «وظایف اجتماعی خصلت سیاسی خود را از دست خواهند داد و به وظایف اداری ساده بدل خواهند شد» (رجوع شود به صفحات پیشین، فصل ٤، بخش ۲: مباحثهٔ انگلس با آنارشیست‌ها).

و آقازاده‌هائی که میل دارند عادات و اطوار سرمایه‌داری را حفظ کنند و کارگرانی که سرمایه‌داری بکلی فاسدشان کرده است «روبراه سازند»، از همان لحظه جریان از بین رفتن ضرورت هرگونه دستگاه اداری بطور اعم آغاز می‌گردد. هر اندازه که دمکراسی کاملتر می‌شود، لحظه‌ای که این دمکراسی ضرورت خود را از دست خواهد داد نزدیکتر می‌گردد. هر اندازه که «دولت» متشکل از کارگران مسلح که «دیگر دولت بمعنی حقیقی آن نیست» دمکراتیک‌تر می‌شود، جریان زوال هرگونه دولت زودتر آغاز می‌گردد.

زیرا وقتی همه فن اداره امور را فرا گیرند و تولید اجتماعی را واقعاً خودشان اداره کنند و انگل‌ها، نازپروردگان، شیادان و دیگر «حافظان سنن سرمایه‌داری» را مستقلا زیر حساب و کنترل قرار دهند، گریز از زیر بار این حساب و کنترل که به شرکت همهٔ خلق انجام میگیرد ناگزیر با چنان دشواری تصورناپذیری روبرو خواهد شد و چنان استثناء نادری از کار در خواهد آمد و یقیناً با چنان کیفر سریع و شدیدی همراه خواهد بود (زیرا کارگران مسلح اهل عملند نه جوجه روشنفکر احساساتی و بهمین جهت نیز مشکل به کسی اجازه شوخی با خودشان بدهند) که ضرورت مراعات قواعد ساده ولی اساسی هر زندگی جمعی انسانی خیلی زود جزو عادت خواهد شد.

و آنگاه برای گذار از نخستین فاز جامعهٔ کمونیستی به بالاترین فاز آن و بدین ترتیب برای زوال کامل دولت، راه کاملا باز خواهد بود.

فصل ٦

به ابتذال کشیده شدن مارکسیسم توسط اپورتونیست‌ها

مسئلهٔ برخورد دولت به انقلاب اجتماعی و انقلاب اجتماعی به دولت و همچنین مسئلهٔ انقلاب بطور کلی توجه سرشناس‌ترین

تئوریسین ها و پوبلیسیست های انترناسیونال دوم (۱۸۸۹ — ۱۹۱٤) را خیلی کم بخود مشغول می‌داشت. ولی جالب‌ترین نکته در آن جریان رشد تدریجی اپورتونیسم که انترناسیونال دوم را در سال ۱۹۱٤ به ورشکستگی رساند آن است که حتی وقتی هم که با این مسئله کاملا مواجه می‌شدند می‌کوشیدند آنرا مسکوت بگذارند ویا اینکه آنرا نادیده می‌گرفتند.

بطور کلی می‌توان گفت که این گریز از طرح مسئلهٔ برخورد انقلاب پرولتری به دولت، این گریزی که برای اپورتونیسم صرفه داشت و به آن نیرو می‌بخشید به تحریف مارکسیسم و به ابتذال کامل آن انجامید.

برای آنکه بتوان این جریان اسفناک را ولو به اختصار توصیف کرد، پلخانف و کائوتسکی را که سرشناس‌ترین تئوریسین های مارکسیسم هستند در نظر می‌گیریم.

۱ — مباحثهٔ پلخانف با آنارشیست‌ها

پلخانف جزوهٔ مخصوصی تحت عنوان «آنارشیسم و سوسیالیسم» که در سال ۱۸۹٤ به زبان آلمانی انتشار یافته است به مسئلهٔ برخورد آنارشیسم به سوسیالیسم اختصاص داده است.

پلخانف با زرنگی توانسته است بررسی این موضوع را به گونه‌ای انجام دهد که در آن مبرم‌ترین و فوتی‌ترین و از لحاظ سیاسی مهمترین نکته در مبارزه علیه آنارشیسم یعنی مسئلهٔ برخورد انقلاب به دولت و بطور کلی مسئلهٔ دولت، کاملا مسکوت بماند! در جزوهٔ او دو بخش نظر را به خود جلب می‌کند: یکی بخش تاریخی-ادبی حاوی مطالب ارزنده دربارهٔ تاریخ عقاید اشتیرنر و پرودون و غیره و دیگری بخش بسیار مبتذلی حاوی حرفهای بی‌مزه دربارهٔ اینکه تشخیص آنارشیست از راهزن ممکن نیست.

درآمیختن مرضوعها از خصوصیات بسیار خنده‌آور و بسیار شاخص تمام فعالیت پلخانف در آستانهٔ انقلاب و در جریان دوران

انقلابی روسیه است: پلخانف در سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۱۷ همینطور هم خود را نیمه‌بنیادگرا و نیمه‌عامی کوته‌بین، و در سیاست دنباله‌رو بورژوازی نشان داد.

ما دیدیم که مارکس و انگلس ضمن مباحثه با آنارشیست‌ها با دقت هرچه بیشتری نظریات خود را دربارهٔ برخورد انقلاب به دولت بیان می‌داشتند. انگلس در سال ۱۸۹۱ بهنگام انتشار اثر مارکس «انتقاد از برنامهٔ گتا» نوشت که «ما (انگلس و مارکس) در آن زمان که از کنگرهٔ لاهه انترناسیونال (اول) هنوز دو سال نگذشته بود درگرماگرم مبارزه با باکونین و آنارشیست‌های پیرو او بودیم» (۴۲).

آنارشیست‌ها می‌کوشیدند همانا کمون پاریس را به اصطلاح «از آن خود» و مؤید تئوری خود جلوه دهند ولی آنها ابداً درسهای کمون و تحلیل این درسها توسط مارکس را درک نکرده‌اند. آنارشیسم دربارهٔ مسائل سیاسی مشخص یعنی دربارهٔ اینکه: آیا ماشین دولتی سابق را باید درهم‌شکست یا نه؟ و دربارهٔ اینکه چه چیزی را باید جایگزین آن ساخت نکته‌ای که حتی بطور تقریب مقرون بحقیقت باشد ارائه نداده است.

پرداختن به بحث دربارهٔ «آنارشیسم و سوسیالیسم» و در عین حال سکوت گذاشتن تمام مسئلهٔ دولت و نادیده گرفتن تمام سیر تکامل مارکسیسم در دوران پیش از و پس از کمون، به معنای سقوط مسلم و حتمی به اپورتونیسم بود. زیرا اپورتونیسم بیش از هر چیز درست لازمه‌اش عدم طرح دو مسئله‌ای است که هم اکنون به آنها اشاره کردیم. این امر، دیگر پیروزی اپورتونیسم است.

۲ — مباحثهٔ کائوتسکی با اپورتونیست‌ها

آثاری از کائوتسکی که بزبان روسی ترجمه شده است بی‌شک از ترجمهٔ آثار وی بزبانهای دیگر خیلی خیلی بیشتر است. بیخود نیست که برخی از سوسیال‌دمکراتهای آلمانی بشوخی می‌گویند که آثار کائوتسکی در روسیه بیش از آلمان خواننده دارد (بعنوان

جملهٔ معترضه باید گفت که مضمون تاریخی این شوخی از آنچه شایع کنندگان آن می‌پندارند، بمراتب عمیق‌تر است، بدین معنی که کارگران روسیه که در سال ۱۹۰۵ اشتیاق فوق‌العاده زیاد و بی‌سابقه‌ای به دریافت بهترین آثار از بهترین نوشته‌های سوسیال‌دمکراتیک جهان از خود نشان دادند و از ترجمه‌ها و چاپ‌های این آثار به تعدادی که در دیگر کشورهای جهان نظیر نداشت به دست آوردند، و با این ترتیب نهالهائی از تجربهٔ عظیم کشور پیشرفته‌تر همسایهٔ خود را با سرعت و شتاب می‌توان گفت در خاک جنبش جوان پرولتری ما نشاندند).

شهرت خاص کائوتسکی در کشور ما علاوه بر سبک بیان عامه فهم او در زمینهٔ تشریح مارکسیسم بسبب مباحثاتش با اپورتونیست‌ها و در رأس آنها برنشتین است. ولی یک نکته تقریباً ناشناخته مانده است که اگر قرار باشد چگونگی سیر کائوتسکی بسوی آشفته‌فکری بسیار ننگین و سقوط او بورطه دفاع از سوسیال‌شوینیسم در دوران بحران عظیم سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۵ مورد بررسی قرار گیرد مسکوت گذاشتن آن مجاز نخواهد بود. حقیقت این است که کائوتسکی در آغاز مبارزه علیه سرشناس‌ترین نمایندگان اپورتونیسم در فرانسه (میلران و ژورس) و در آلمان (برنشتین) تزلزل‌های بسیار شدید از خود نشان داد. مجلهٔ مارکسیستی «زاریا» (۴۳) که در سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲ در اشتوتگارت انتشار می‌یافت و از نظریات انقلابی پرولتری دفاع می‌کرد، مجبور شد با کائوتسکی به مباحثه برخیزد و قطعنامهٔ نیم‌بند و طفره‌جویانهٔ پیشنهادی او به کنگرهٔ جهانی سوسیالیستی سال ۱۹۰۰ پاریس (۴۴) را که با روح آشتی‌طلبی با اپورتونیست‌ها تنظیم شده بود، قطعنامه «کشدار» بنامد. در نشریات آلمانی نامه‌هائی از کائوتسکی بچاپ رسید که بهمان اندازه نشانگر تزلزلات او در آستانهٔ لشگرکشی علیه برنشتین بود.

ولی نکتهٔ دارای اهمیت بمراتب بیشتر این است که وقتی حالا تاریخچهٔ خیانت بسیار جدید کائوتسکی به مارکسیسم را بررسی می‌کنیم، حتی در مباحثات او با اپورتونیست‌ها و در شیوه‌ای که او مسئله

را طرح و تحلیل کرده است، درست در همان مسئلهٔ دولت گرایش منظم بسوی اپورتونیسم مشاهده می‌نماییم.

نخستین اثر بزرگ کائوتسکی علیه اپورتونیسم یعنی کتاب «برنشتین و برنامهٔ سوسیال‌دمکراتیک»[3] او را در نظر بگیریم. کائوتسکی در این کتاب نظریات برنشتین را بطور مشروح رد می‌کند. ولی در این زمینه نکتهٔ شایان توجه وجود دارد.

برنشتین در اثر خود تحت عنوان «مقدمات سوسیالیسم» که اشتهار هرسترات کسب کرده است مارکسیسم را به «بلانکیسم» متهم می‌کند (اتهامی که از آن زمان به بعد اپورتونیست‌ها و بورژوا - لیبرال‌های روسیه هزاران بار علیه بیانگران مارکسیسم انقلابی یعنی بلشویک‌ها تکرار کرده‌اند). برنشتین در این مورد بویژه روی اثر مارکس: «جنگ داخلی در فرانسه» تکیه می‌کند و می‌کوشد — بی‌آنکه در این کوشش همانگونه که در صفحات پیشین دیدیم توفیقی داشته باشد — نظر مارکس را دربارهٔ درسهای کمون با نظر پرودون مشابه جلوه دهد. نکته‌ای که توجه خاص برنشتین را بخود جلب می‌کند، نتیجه گیری مارکس است که در پیشگفتار سال ۱۸۷۲ «مانیفست کمونیستی» روی آن تکیه شده است. این نتیجه گیری حاکی از آن است که «طبقهٔ کارگر نمی‌تواند فقط به تصرف ماشین دولتی حاضر و آماده بسنده کند و آن را برای تحقق هدفهای خویش بکار اندازد».

برنشتین بقدری از این کلام «خوشش آمده است» که آنرا با تفسیر کاملا تحریف شده و اپورتونیستی دست‌کم سه بار در کتاب خود تکرار می‌کند.

مارکس چنانکه دیدیم می‌خواهد بگوید که طبقهٔ کارگر باید تمام ماشین دولتی را درهم‌شکنند و خرد کند و منفجر سازد (اصطلاح Sprengung را که معنایش انفجار است، انگلس بکار برده است). ولی از تفسیر برنشتین چنین برمی‌آید که گویا مارکس با این سخنان به طبقهٔ کارگر هشدار می‌داد که هنگام تصرف زمام قدرت از افراط در انقلابیگری بپرهیزد.

تحریفی ناهنجارتر و زشت‌تر از این تحریف اندیشهٔ مارکس قابل تصور نیست.

اما کائوتسکی در شرح مبسوطی که برای رد نظریات برنشتین نوشته چگونه عمل کرده است؟

کائوتسکی از تحلیل کنه تحریف مارکسیسم توسط اپورتونیسم در این زمینه، طفره رفته و شانه خالی کرده است. او سخنان یادشده از پیشگفتار انگلس بر «جنگ داخلی» مارکس را نقل کرده و تنها مطلبی که گفته این است که طبق نظریهٔ مارکس طبقهٔ کارگر نمی‌تواند فقط به تصرف ماشین دولتی حاضر و آماده بسنده کند ولی آنرا بطور کلی می‌تواند به تصرف خود درآورد، همین و بس. کائوتسکی از این مطلب که برنشتین اندیشه‌ای را به مارکس نسبت داده که درست عکس اندیشهٔ واقعی مارکس است و از این مطلب که مارکس از سال ۱۸۵۲ «درهم‌شکستن» ماشین دولتی (۴۵) را وظیفه انقلاب پرولتری اعلام داشته است، سخنی هم به میان نیاورده است.

نتیجهٔ امر این شده که فرق ماهوی میان مارکسیسم و اپورتونیسم در مسئلهٔ وظایف انقلاب پرولتری در حرفهای کائوتسکی ماست‌مالی گردیده است!

> کائوتسکی «علیه» برنشتین نوشته است: «حل مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتری را ما با آرامش کامل خاطر می‌توانیم به آینده واگذار نماییم» (ص ۱۷۲ چاپ آلمانی).

این مباحثه‌ای علیه برنشتین نیست بلکه در ماهیت امر عقب‌نشینی در برابر او و تسلیم مواضع به اپورتونیسم است، زیرا برای اپورتونیست‌ها فعلا چیزی بیش از این لازم نیست که تمام مسائل اساسی مربوط به وظایف انقلاب پرولتری «با آرامش کامل خاطر به آینده واگذار گردد».

مارکس و انگلس چهل سال تمام، از ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ به پرولتاریا می‌آموختند که باید ماشین دولتی را درهم‌شکنند. ولی کائوتسکی در سال ۱۸۹۹ در برابر خیانت کاملی که اپورتونیست‌ها در این

زمینه به مارکسیسم کرده‌اند مطلب را عوض می‌کند و بجای این مسئله که آیا درهم شکستن این ماشین ضروری هست یا نه، مسئلهٔ اشکال مشخص درهم شکستن را به میان می‌کشد و خود به پشت سنگر یک حقیقت عامیانهٔ «بی‌چون و چرا» (و بی ثمر) که می‌گوید شناختن اشکال مشخص، از پیش ممکن نیست، پناه می‌برد!!

میان مارکس و کائوتسکی در برخورد به وظیفه حزب پرولتری در مورد آماده کردن طبقهٔ کارگر برای انقلاب درهٔ عمیقی است.

اثر دیگر و پخته‌تر کائوتسکی را که آنهم بمیزان قابل ملاحظه‌ای به رد اشتباهات اپورتونیسم اختصاص دارد در نظر بگیریم. این اثر جزوهٔ او دربارهٔ «انقلاب اجتماعی» است. مؤلف در این اثر خود مسئله «انقلاب پرولتری» و «نظام پرولتری» را موضوع خاص بررسی قرار داده و ضمن آن نکات فراوان بسیار ارزنده‌ای بیان داشته ولی همانا مسئلهٔ دولت را مسکوت گذاشته است. در جزوه همه‌جا فقط و فقط از تصرف قدرت دولتی سخن می‌رود و به بیان دیگر فرمولی اختیار شده است که به اپورتونیست‌ها باج می‌دهد، زیرا تصرف قدرت را بدون تخریب ماشین دولتی مجاز می‌داند. کائوتسکی در سال ۱۹۰۲ درست نکته‌ای را احیا می‌کند که مارکس در سال ۱۸۷۲ همان نکته مصرحه در برنامهٔ «مانیفست کمونیستی» (٤٦) را «کهنه شده» اعلام کرده بود.

در این رساله بخش ویژه‌ای به «اشکال و سلاح انقلاب اجتماعی» اختصاص داده شده است. در آن، هم از اعتصاب سیاسی همگانی و هم از جنگ داخلی و هم از «افزارهای قدرت دولت بزرگ معاصر یعنی دستگاه دیوانسالاری و ارتش» سخن می‌رود، ولی دربارهٔ اینکه کمون چه چیزی به کارگران آموخت، سخنی هم بمیان نمی‌آید. بدیهی است که بیهوده نبود که انگلس بویژه سوسیالیست‌های آلمانی را از «احترام خرافی» به دولت برحذر می‌داشت.

کائوتسکی پس از بیان این مطلب که پرولتاریای پیروزمند به «تحقق برنامه دمکراتیک» خواهد پرداخت، مواد این برنامه را شرح می‌دهد، ولی در بارهٔ اینکه سال ۱۸۷۱ در مسئلهٔ استقرار دمکراسی

پرولتری بجای دمکراسی بورژوایی چه چیز تازه‌ای عرضه داشت سخنی نمی‌گوید. کائوتسکی با این مبتذلات بظاهر «وزین» گریبان خود را خلاص می‌کند:

«بدیهی است که ما در اوضاع و احوال کنونی به حکومت نخواهیم رسید. خود انقلاب مبارزهٔ درازمدت و بسیار فراگیر را ایجاب می‌کند و فرصت آنرا خواهد داشت که ساختار سیاسی و اجتماعی کنونی ما را دگرگون سازد».

شک نیست که این مطلب مانند این حقیقت که اسب جو می‌خورد و ولگا به دریای خزر می‌ریزد «یک امر بدیهی‌است». فقط جای تأسف است که به کمک یک عبارت توخالی و پرآب‌وتاب دربارهٔ مبارزهٔ «بسیار فراگیر»، مسئله‌ای که برای پرولتاریای انقلابی اهمیت حیاتی دارد مسکوت گذاشته می‌شود و آن اینکه «عمق» انقلاب پرولتاریا در برخورد به دولت، در برخورد به دمکراسی و در تمایز با انقلابهای پیشین غیرپرولتری در چه چیزی تجلی می‌یابد.

کائوتسکی با مسکوت گذاشتن این مسئله در این نکته ماهوی عملا به اپورتونیسم باج می‌دهد، لفظاً علیه آن جنگ مخوف اعلام می‌دارد، او یا اهمیت «ایدهٔ انقلاب» را خاطر نشان می‌کند (چنین «ایده‌ای» در صورت ترس از تبلیغ درسهای مشخص انقلاب درمیان کارگران، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟) یا اینکه می‌گوید: «ایدالیسم انقلابی اهمیت درجهٔ اول دارد» و یا اعلام می‌کند که کارگران انگلیسی اکنون «رجحان چندانی بر خرده‌بورژواها ندارند».

کائوتسکی می‌نویسد: «در جامعهٔ سوسیالیستی اشکال گوناگونی از موسسات... می‌توانند در کنار یکدیگر بموجودیت خود ادامه دهند: موسسات بوروکراتیک (؟؟)، تریدیونیونیستی، تعاونی و انفرادی»... «مثلا موسساتی وجود

دارند که نمی‌توانند بدون سازمان بوروکراتیک (؟؟) کار خود را از پیش ببرند از آنجمله‌اند موسسات راه آهن. سازمان دمکراتیک در اینجا ممکن است چنین صورتی بخود گیرد: کارگران نمایندگانی برمی‌گزینند و این نمایندگان چیزی شبیه به پارلمان تشکیل می‌دهند و این پارلمان نظم در کار برقرار می‌سازد و بر ادارهٔ امور دستگاه بوروکراتیک نظارت می‌کند. موسسات دیگر را می‌توان به سندیکاهای کارگران سپرد و موسسات ثالث را بر پایه تعاونی سازمان داد» (ص ۱٤۸ و ۱۱۵ ترجمهٔ روسی، چاپ ژنو، سال ۱۹۰۳).

این نظر نادرست است و در مقایسه با توضیحاتی که مارکس و انگلس در سالهای هفتاد برپایه درسهای کمون داده‌اند، گامی است به عقب.

بنگاه راه آهن از نظر نیاز به یک سازمان به اصطلاح «بوروکراتیک» با هیچ یک از موسسات صنایع بزرگ ماشینی بطور کلی و با هیچ کارخانه و فروشگاه بزرگ و موسسهٔ کشاورزی بزرگ سرمایه‌داری فرقی ندارد. در تمام این موسسات تکنیک مراعات اکید و بی‌چون و چرای انضباط و دقت بسیار زیاد در انجام کاری را که برای هر کس معین شده است، ایجاب می‌کند، زیرا در غیر اینصورت خطر ایجاد وقفه در تمام کار یا خرابی دستگاهها و فرآورده‌ها پیش خواهد آمد. در تمام این موسسات البته کارگران «نمایندگانی برمی‌گزینند و این نمایندگان چیزی شبیه پارلمان تشکیل می‌دهند».

ولی جان کلام در همین است که این «چیزی شبیه پارلمان» یک پارلمان به مفهوم موسسهٔ پارلمانی بورژوایی نخواهد بود. جان کلام در همین است که این «چیزی شبیه پارلمان» برخلاف تصور کائوتسکی که فکرش از چارچوب پارلمانتاریسم بورژوایی فراتر نمی‌رود، کارش فقط «برقراری نظم در کار و نظارت بر ادارهٔ امور دستگاه بوروکراتیک» نخواهد بود. در جامعهٔ سوسیالیستی این «چیزی

شبیه پارلمان» که از نمایندگان کارگران متشکل است، البته «به برقراری نظم در کار و نظارت بر ادارهٔ امور» «دستگاه» خواهد پرداخت، ولی این دستگاه «بوروکراتیک» نخواهد بود. کارگران پس از تصرف قدرت سیاسی دستگاه بوروکراتیک سابق را درهم میشکنند و بنیاد آنرا درهم می‌کوبند و سنگ روی سنگ آن باقی نمی‌گذارند و دستگاه نوینی مرکب از همان کارگران و کارمندان جایگزین آن میسازند و برای جلوگیری از تبدیل آنان به عناصر بوروکرات بیدرنگ به این اقدامات که مارکس و انگلس به تفصیل شرح داده‌اند، میپردازند: ۱) نه تنها انتخابی بودن، بلکه در عین حال قابل عزل بودن در هر لحظه؛ ۲) پرداخت دستمزدی که از دستمزد یک کارگر بیشتر نباشد؛ ۳) انتقال بیدرنگ به وضعی که همه به انجام وظایف کنترل و نظارت بپردازند، همه موقتاً «بوروکرات» شوند تا بدین ترتیب هیچ کس نتواند «بوروکرات» شود.

کائوتسکی ابداً در کنه این سخنان مارکس تعمق نکرده است که می‌گوید: «کمون مجمع پارلمانی نبود بلکه ارگان کار یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قوانین بود» (۴۷).

کائوتسکی فرق پارلمانتاریسم بورژوایی را که دمکراسی (نه برای مردم) و بوروکراسی (علیه مردم) در آن باهم جمع هستند، با دمکراتیسم پرولتری که پس از برقراری بیدرنگ اقدام خواهد کرد تا بوروکراتیسم را ریشه کن سازد و توانائی آنرا هم خواهد داشت که این اقدامات را بفرجام آن یعنی به برانداختن کامل بوروکراتیسم و برقراری کامل دمکراسی برای مردم برساند، ابداً درک نکرده است.

کائوتسکی در این زمینه نیز همان «احترام خرافی» به دولت، همان «ایمان خرافی» به بوروکراتیسم را از خود نشان داده است.

حال بپردازیم به آخرین و بهترین اثر کائوتسکی علیه اپورتونیست‌ها یعنی به جزوهٔ او تحت عنوان «راه رسیدن به قدرت» (از قرار معلوم بزبان روسی چاپ نشده است، زیرا در سال ۱۹۰۹ (۴۸) که اوج

شدت ارتجاع در کشور ما بود از چاپ خارج شد). این جزوه گام بلندی به پیش است، زیرا در آن بر خلاف جزوه‌ای که در سال ۱۸۹۹ علیه برنشتین انتشار یافته بود، از برنامهٔ انقلاب بطور کلی صحبت نمی‌شود و نیز برخلاف جزوهٔ «انقلاب اجتماعی» که در سال ۱۹۰۲ انتشار یافت از وظایف انقلاب اجتماعی بدون توجه به زمان فرا رسیدن آن سخن نمی‌رود، بلکه از شرایط مشخصی سخن می‌رود که ما را وامی‌دارد تا تصدیق کنیم که «عصر انقلابها» فرا می‌رسد.

مؤلف به حدت تضادهای طبقاتی بطور اعم و به امپریالیسم که در این زمینه نقش بسیار مهمی دارد صریحاً اشاره می‌کند و می‌نویسد: پس از «دوران انقلابی سالهای ۱۷۸۹ — ۱۸۷۱» در اروپای غربی، دورانی نظیر آن از سال ۱۹۰۵ در شرق آغاز می‌شود. جنگ جهانی با سرعتی مهیب نزدیک می‌شود. «پرولتاریا دیگر نمی‌تواند از انقلاب نابهنگام سخن گوید». «ما وارد دوران انقلابی شده‌ایم». «عصر انقلاب آغاز می‌گردد».

این اظهارات کاملا صریح است. این جزوهٔ کائوتسکی باید به عنوان ملاکی برای سنجش این امر بکار رود که سوسیال‌دمکراسی آلمان پیش از جنگ امپریالیستی وعده می‌داد چه باشد و پس از انفجار جنگ این سوسیال‌دمکراسی (و از جمله خود کائوتسکی) تا کجا سقوط کرد. کائوتسکی در جزوهٔ مورد بررسی ما می‌نویسد: «وضع کنونی این خطر را دارد که ما (یعنی سوسیال‌دمکراسی آلمان) را به آسانی از آنچه که واقعاً هستیم اعتدالی‌تر بحساب آرند». معلوم شد که حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در واقع نیز بمراتب — اعتدالی‌تر و اپورتونیست‌تر از آن بود که خود را جلوه می‌داد!

آنچه به مطلب جنبهٔ شاخص‌تری می‌دهد این است که کائوتسکی با وجود چنین اظهار صریحی دربارهٔ فرا رسیدن عصر انقلاب‌ها باز هم در جزوه‌ای که بگفته خودش به تحلیل مسئلهٔ همانا «انقلاب سیاسی» اختصاص دارد، مسئلهٔ دولت را بکلی مسکوت گذاشته است.

نتیجهٔ ناگزیر همهٔ این تلاشها که برای گریز از مطلب و

مسکوت گذاشتن و طفره رفتن از آن صورت گرفت، پیوستن کامل به اپورتونیسم بود که حالا از آن سخن خواهیم گفت.

سوسیال‌دمکراسی آلمان در وجود کائوتسکی، گویی اعلام می‌داشت که: من در نظریات انقلابی باقی می‌مانم (سال ۱۸۹۹). من بویژه ناگزیری انقلاب اجتماعی پرولتاریا را تصدیق می‌کنم (سال ۱۹۰۲). من فرا رسیدن عصر نوین انقلابها را قبول دارم (سال ۱۹۰۹). ولی با وجود این، وقتی وظایف انقلاب پرولتری در برخورد به دولت مطرح می‌شود، عقب‌نشینی می‌کنم و در جهت عکس آنچه که مارکس در سال ۱۸۵۲ گفته است گام برمی‌دارم (سال ۱۹۱۲).

در مباحثهٔ کائوتسکی با پانه‌کوک مسئله صریحاً چنین مطرح شده است.

۳ – مباحثهٔ کائوتسکی با پانه‌کوک

پانه‌کوک بعنوان یکی از نمایندگان آن جریان «رادیکال چپ» که روزا لوکزامبورگ، کارل رادک و دیگران جزو آن بودند به مخالفت با نظریات کائوتسکی پرداخت. این جریان که از تاکتیک انقلابی دفاع می‌کرد در این عقیده متفق‌القول بود که کائوتسکی دارد به موضع «سنتریستی» می‌رود که با بی‌پرنسیپی میان مارکسیسم و اپورتونیسم در نوسان است. جنگ صحت این نظر را کاملا ثابت نمود که در دوران آن جریان «سنتریستی» (که بغلط مارکسیستی نامیده می‌شود) یا «کائوتسکیسم» حقارت نفرت‌انگیز خود را کاملا نشان داد.

پانه‌کوک در مقاله‌ای تحت عنوان «اقدامات توده‌ای و انقلاب» («Neue Zeit»، ۱۹۱۲، شمارهٔ دوم، سال سی‌ام) که در آن به مسئله دولت نیز اشاره شده بود، موضع کائوتسکی را «رادیکالیسم غیرفعال» و «تئوری انتظار بی‌عمل» توصیف نموده است. «کائوتسکی نمی‌خواهد پروسه و فرایند انقلاب را ببیند» (ص ٦١٦). پانه‌کوک با طرح مسئله بدینسان به موضوع مورد توجه ما دربارهٔ وظایف انقلاب پرولتری در برخورد به دولت نزدیک شد و نوشت:

«مبارزهٔ پرولتاریا فقط مبارزه علیه بورژوازی برسر قدرت دولتی نیست بلکه مبارزه‌ای است علیه قدرت دولتی... مضمون انقلاب پرولتری نابود ساختن افزارهای قدرت دولت و برانداختن (Auflösung — بمعنای تحت‌اللفظی — انحلال) این افزارها بوسیله افزارهای قدرت پرولتاریاست... این مبارزه فقط زمانی پایان می‌یابد که به نتیجهٔ نهایی یعنی به تخریب کامل سازمان دولت بیانجامد. سازمان اکثریت تفوق خود را از طریق نابود ساختن سازمان اقلیت زمامدار به ثبوت می‌رساند» (ص ۵٤۸).

فرمولی که پانه‌کوک فکر خود را در قالب آن بیان داشته است نقایص بسیار دارد. ولی بهر حال خود فکر روشن است. ضمناً این امر که چگونه کائوتسکی این فکر را رد کرده جالب توجه است.

کائوتسکی می‌نویسد: «تا کنون اختلاف میان سوسیال‌دمکرات‌ها و آنارشیست‌ها در آن بود که اولی‌ها خواستار تصرف قدرت دولتی و دومی‌ها خواستار برانداختن آن بودند. پانه‌کوک هم این را می‌خواهد و هم آن را» (ص ۷۲٤).

اگر پانه‌کوک مطلب را بحد کافی رسا و دقیق بیان نکرده (ما در اینجا به نارسائیهای دیگر مقالهٔ او که بموضوع مورد بررسی ما ربطی ندارد، نمی‌پردازیم) در عوض کائوتسکی درست همان نکته اصولی را که پانه‌کوک طرح نموده در نظر گرفته است و در این مسئله اصولی بنیادی موضع مارکسیسم را بکلی ترک گفته و کاملاً به اپورتونیسم پیوسته است. او تفاوت میان سوسیال‌دمکرات‌ها و آنارشیست‌ها را بکلی نادرست بیان کرده، مارکسیسم را تحریف نموده و آنرا به ابتذال کامل کشانده است.

تفاوت میان مارکسیست‌ها و آنارشیست‌ها در آنست که ۱) اولی‌ها در حالی که نابودی کامل دولت را هدف خود قرار می‌دهند،

این هدف را فقط پس از برافتادن طبقات بکمک انقلاب سوسیالیستی و به بیان دیگر در نتیجه برقراری سوسیالیسم که به زوال دولت منجر خواهد شد، تحقق‌پذیر می‌دانند؛ دومی‌ها خواستار نابودی کامل دولت ظرف امروز تا فردا هستند در حالیکه شرایط عملی شدن این نابودی را درک نمی‌کنند. ۲) اولی‌ها برآنند که پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی باید ماشین دولتی سابق را بکلی درهم شکنند و ماشین جدیدی که از سازمان کارگران مسلح به گونهٔ کمون تشکیل شده باشد جایگزین آن سازد؛ ولی دومی‌ها ضمن اینکه اصرار دارند ماشین دولتی درهم شکسته بشود، در بارهٔ اینکه پرولتاریا چه چیزی جایگزین این ماشین خواهد ساخت و از قدرت انقلابی چگونه استفاده خواهد کرد هیچ تصور روشنی ندارند؛ آنارشیست‌ها حتی با استفاده پرولتاریای انقلابی از قدرت دولتی و یا دیکتاتوری پرولتاریا مخالفند. ۳) اولی‌ها خواستار آنند که پرولتاریا با استفاده از دولت امروزین خود را برای انقلاب آماده سازد؛ ولی آنارشیست‌ها این خواست را نفی می‌کنند.

در این مباحثه همانا پانه‌کوک است که از مارکسیسم در برابر کائوتسکی دفاع می‌کند، زیرا نکته‌ای که مارکس به ما آموخته درست همین است که پرولتاریا نمی‌تواند فقط به تصرف قدرت دولتی به مفهوم انتقال دستگاه دولت سابق به دست افراد جدید بسنده کند بلکه باید این دستگاه را خرد کند و درهم‌شکند و دستگاه نوینی جایگزین آن سازد.

کائوتسکی موضع مارکسیسم را ترک می‌گوید و به اپورتونیست‌ها می‌پیوندد، زیرا درست همان مسئلهٔ درهم‌شکستن ماشین دولتی که برای اپورتونیست‌ها به هیچوجه قابل پذیرفتن نیست، از گفتار او بکلی غیب می‌شود و برای اپورتونیست‌ها روزنی باقی می‌ماند تا «تصرف» را به مفهوم بدست آوردن سادهٔ اکثریت تفسیر کنند.

کائوتسکی برای پرده‌پوشی تحریفی که در مارکسیسم نموده است طوطی‌وار به «نقل قول» از مارکس می‌پردازد. مارکس در سال ۱۸۵۰ از ضرورت «تمرکز قطعی نیرو در دست دولت» (۴۹) سخن

گفته است. و کائوتسکی با لحنی پیروزمندانه می‌پرسد مگر پانه‌کوک در صدد درهم‌شکستن «سنترالیسم» نیست؟

این دیگر صاف و ساده نیرنگی است شبیه به آنکه برنشتین می‌کوشید مارکسیسم و پرودونیسم را در مورد فدراسیون بجای سنترالیسم مشابه جلوه دهد.

«نقل قول» مورد استفاده کائوتسکی هیچ ربطی به مطلب ندارد. سنترالیسم هم با ماشین دولتی قدیم ممکن است و هم با ماشین دولتی جدید. وقتی کارگران نیروهای مسلح خود را داوطلبانه با هم متحد سازند، سنترالیسم خواهد بود، ولی سنترالیسمی بر پایهٔ «تخریب کامل» دستگاه متمرکز دولت و ارتش دائمی و پلیس و دستگاه دیوانسالاری. کائوتسکی با مسکوت گذاشتن سخنان کاملا مشهور مارکس و انگلس دربارهٔ کمون و با نقل‌قولی که هیچ ربطی به مطلب ندارد، شیادانه عمل می‌کند.

کائوتسکی چنین ادامه می‌دهد:

«...شاید پانه‌کوک می‌خواهد وظایف دولتی مستخدمین را ملغی سازد؟ ولی کار ما چه در سازمان حزبی و چه در سازمان سندیکایی و بطریق اولی در عرصهٔ ادارهٔ امور دولتی بدون مستخدمین از پیش نخواهد رفت. آنچه برنامهٔ ما خواستار آنست برانداختن مستخدمین دولتی نیست، بلکه انتخاب آنان توسط مردم است... سخن ما اکنون برسر این نیست که دستگاه اداره امور در «دولت آینده» چه شکلی بخود خواهد گرفت، بلکه برسر آنست که آیا مبارزهٔ سیاسی ما قدرت دولتی را پیش از آنکه ما آنرا به تصرف خود در آوریم (تکیه روی کلمات از کائوتسکی است) از بین می‌برد (auflöst به معنای تحت‌اللفظی — منحل می‌سازد) یا نه؟ کدام وزارتخانه را با مستخدمین آن می‌توان برانداخت؟» از وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، دادگستری، دارایی و جنگ نام برده می‌شود. «نخیر، مبارزهٔ سیاسی ما علیه دولت، هیچیک از وزارتخانه‌های امروزی را از بین نخواهد

برد... برای جلوگیری از سوءتفاهم، تکرار می‌کنم: سخن بر سر این نیست که سوسیال‌دمکراسی پیروزمند چه شکلی به «دولت آینده» خواهد داد، بلکه برسر آن است که اپوزیسیون ما دولت کنونی را چگونه تغییر خواهد داد» (ص ۷۲۵).

این یک تردستی آشکار است. پانه‌کوک مسئلهٔ خاص انقلاب را مطرح کرده بود و این مطلب، هم در عنوان مقالهٔ او و هم در عباراتی که از این مقاله نقل کردیم به روشنی بیان شده است. ولی کائوتسکی با پریدن از این شاخه به آن شاخه، با به میان کشیدن مسئله «اپوزیسیون» نظریهٔ اپورتونیستی را به عوض نظریهٔ انقلابی جا می‌زند. از گفتهٔ او چنین برمی‌آید: فعلا در موضع اپوزیسیون می‌مانیم و پس از تصرف قدرت دولتی خواهیم دید که چه باید کرد. انقلاب غیب می‌شود! و این درست همان چیزی است که اپورتونیست‌ها خواستارش بودند.

سخن بر سر اپوزیسیون و بطور کلی برسر مبارزهٔ سیاسی نیست بلکه همانا مسئله انقلاب مطرح است. انقلاب هم این است که پرولتاریا «دستگاه اداری» و تمام دستگاه دولتی را درهم می‌شکند و دستگاه جدیدی متشکل از کارگران مسلح جایگزین آن می‌سازد. کائوتسکی «احترام خرافی» برای «وزارتخانه‌ها» قایل است، ولی چرا نتوان مثلا کمیسیون‌هایی از کارشناسان وابسته به شوراهای تام‌الاختیار و قدر قدرت نمایندگان کارگران و سربازان را جایگزین آنها ساخت؟

اصل مطلب بهیچوجه در این نیست که «وزارتخانه‌ها» باقی خواهند ماند یا نه و «کمیسیون‌های کارشناسان» یا ارگانهای دیگری تشکیل خواهند شد یا نه؟ این مطلب ابداً مهم نیست. اصل مطلب در این است که آیا ماشین دولتی قدیم (که با هزاران رشته به بورژوازی بسته است و کهنه‌کاری و جمود در سراسر آن رسوخ دارد) بر جای می‌ماند یا درهم‌شکسته می‌شود و ماشین جدید

جایگزین آن می‌گردد. انقلاب نباید این باشد که طبقهٔ جدید به کمک همان ماشین دولتی قدیم فرمان راند و کارها را اداره کند، بلکه باید آن باشد که طبقه جدید این ماشین را درهم‌شکنند و به کمک ماشین جدید فرمان راند و کارها را اداره نماید. کائوتسکی این اندیشهٔ بنیادی مارکسیسم را مسکوت می‌گذارد و یا اصلا آن را درک نکرده است.

سئوال او دربارهٔ مستخدمین بروشنی نشان می‌دهد که درسهای کمون و آموزش مارکس را درک نکرده است. «کار ما چه در سازمان حزبی و چه در سازمان سندیکایی بدون مستخدمین از پیش نخوهد رفت...»

در نظام سرمایه‌داری، در دوران فرمانروایی بورژوازی کار ما بدون مستخدمین از پیش نمی‌رود. پرولتاریا در قید ستم است، توده‌های زحمتکش در بند اسارت نظام سرمایه‌داری بسر می‌برند. در نظام سرمایه‌داری دمکراسی در محیط ناشی از بردگی مزدوری و احتیاج و فقر توده‌ها در یک چارچوب تنگ محدود، درهم فشرده، بی‌سروته و مثله است. از این رو و فقط از این رو است که در سازمانهای سیاسی و سندیکایی ما اولیای امور تحت تأثیر محیط سرمایه‌داری فاسد می‌شوند (یا به بیان دقیقتر بالقوه گرایش به فاسد شدن دارند) و برای تبدیل شدن به عناصر دیوانسالاری یعنی به عناصر ممتاز جدا از توده‌ها و به سرور توده‌ها گرایش از خود نشان می‌دهند.

ماهیت دیوانسالاری در همین است و تا زمانی که از سرمایه‌داران خلع ید نشود و بورژوازی سرنگون نگردد درجهٔ معینی از «دیوانسالاری» حتی برای اولیای امور پرولتری اجتناب‌ناپذیر است.

از گفتهٔ کائوتسکی چنین برمی‌آید که چون در شرایط سوسیالیسم اولیای منتخب امور بر جای می‌مانند پس مستخدمین و دستگاه دیوانسالاری نیز برجای خواهند ماند! همانا این نکته نادرست است. مارکس همانا از روی نمونهٔ کمون نشان داد که در شرایط سوسیالیسم اولیای امور، دیگر «بوروکرات» یعنی «دیوانسالار» نخواهند بود، زیرا بموازات تحقق اصل انتخابی بودن و علاوه براین قابل عزل

بودن در هر زمان و علاوه بر آن تنزل حقوق‌ها به سطح دستمزد متوسط کارگران و علاوه بر آن تبدیل مجامع پارلمانی به «ارگان‌های کار یعنی به ارگان‌هایی هم قانونگذار و هم مجری قوانین» (۵۰)، اولیای امور نیز چنین خصلتی را از دست می‌دهند.

در ماهیت امر تمام براهینی که کائوتسکی علیه پانه‌کوک می‌آورد و خاصه برهان پرآب‌وتاب او دربارهٔ اینکه کار ما نه در سازمان‌های سندیکایی و نه در سازمان‌های حزبی بدون مستخدمین از پیش نمی‌رود، تکرار همان «براهین» کهنه‌ای است که برنشتین بطور کلی علیه تمام مارکسیسم می‌آورد.» رنشتین در کتاب ارتدادآمیز خود «مقدمات سوسیالیسم» علیه اصول دمکراسی «ابتدایی» یا به اصطلاح او «دمکراتیسم آیین پرستانه» به جنگ برمی‌خیزد و از آن جمله دستورهای مؤکد، اولیای اموری که حقوق دریافت نمی‌دارند، هیئت مرکزی فاقد قدرت و غیره را بر می‌شمارد. برنشتین برای اثبات بیهودگی این دمکراتیسم «ابتدائی» به تجربهٔ تریدیونیون‌های انگلیسی آنطوریکه زوجین وب این تجربه را تفسیر کرده‌اند (۵۱) استناد می‌جوید. بزعم او تریدیونیون‌ها طی هفتاد سال تکامل خود که گویا «در آزادی کامل» انجام گرفته است (ص ۱۳۷ چاپ آلمانی) به بیهودگی دمکراتیسم ابتدایی یقین حاصل کردند و پارلمانتاریسم معمولی را که با دیوانسالاری درآمیخته است جایگزین آن ساختند.

ولی در واقع تکامل تریدیونیون‌ها «در آزادی کامل» انجام نگرفته بلکه در محیط بردگی کامل سرمایه‌داری انجام گرفته است و در چنین محیطی هم البته بدون تن دادن به یک سلسله عقب‌نشینی در برابر شر حاکم یعنی زور، دروغ و برکنار نگهداشتن تهیدستان از امور اداری «عالیه»، «کار از پیش نمی‌رود». در نظام سوسیالیسم بسیاری از جوانب دمکراسی «ابتدایی» ناگزیر احیا می‌شود، زیرا در این نظام توده مردم نخستین بار در تاریخ جوامع متمدن، به سطحی ارتقاء می‌یابد که شرکت مستقل آن نه تنها در رأی دادن و انتخاب کردن، بلکه در ادارهٔ امور روزمره نیز، تأمین می‌گردد.

در نظام سوسیالیسم همه به نوبه حکومت خواهند کرد و به سرعت برای‌شان عادت خواهد شد که هیچکس حکومت نکند.

مارکس با نبوغ عقل نقاد و تحلیل‌گر خود در اقدامات عملی کمون پاریس، تحولی را تشخیص داد که اپورتونیست‌ها با جبن و عدم تمایل‌شان به جدایی قطعی از بورژوازی از آن بیم دارند و نمی‌خواهند آنرا پذیرا شوند و آنارشیست‌ها یا بعلت شتابزدگی و یا بعلت عدم درک شرایط دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی، نمی‌خواهند آنرا دریابند. «حتی فکر تخریب ماشین دولتی کهنه را هم نباید به ذهن خود خطور داد، آخر بدون وزارتخانه‌ها و دیوانسالاران، کار ما چگونه از پیش خواهد رفت؟» — چنین است داوری یک اپورتونیست سراپا غرق در عامیگری خرده‌بورژوایی که در ماهیت امر نه تنها به انقلاب و نیروی سازندهٔ انقلاب ایمان ندارد، بلکه از آن وحشت مرگ دارد (همانگونه که منشویک‌ها و اس‌ارهای ما از آن وحشت دارند).

«باید فقط در فکر تخریب ماشین دولتی کهنه بود، کاوش در درسهای مشخص انقلابهای پرولتری پیشین و تحلیل این امریکه چه چیزی و چگونه جایگزین ماشین درهم‌شکسته گردد، لزومی ندارد» — چنین است داوری یک آنارشیست (آنهم البته بهترین آنارشیست، نه آنارشیستی که از پی آقایان کروپوتکین‌ها و شرکاء به دنبال بورژوازی روان است)؛ بهمین جهت نیز کار آنارشیست به تاکتیک نومیدی می‌انجامد، نه به فعالیت انقلابی برای انجام وظایف مشخص یعنی فعالیتی که در عین تهور و سخت‌دلی، شرایط عملی جنبش توده‌ها را نیز در نظر می‌گیرد.

مارکس بما می‌آموزد که از این هر دو اشتباه بپرهیزیم و در تخریب تمام ماشین دولتی کهنه تهور بیدریغ از خود نشان دهیم و در عین حال مسئله را بطور مشخص مطرح سازیم یعنی در نظر بگیریم که کمون توانست طی چند هفته کار ساختمان ماشین دولتی جدید، پرولتری را چنین و چنان آغاز کند و اقدامات پیشگفته را برای تأمین دمکراسی گسترده‌تر و ریشه‌کن ساختن دیوانسالاری

انجام دهد. پس، از کموناردها تهور انقلابی بیاموزیم و در اقدامات عملی آنها طرح اولیه اقدامات عملی مبرم را که بیدرنگ تحقق‌پذیر است، تشخیص دهیم، آنگاه با پیش گرفتن چنین راهی به تخریب کامل دستگاه دیوانسالاری خواهیم رسید.

عاملی که امکان چنین تخریبی را فراهم می‌سازد، آنست که سوسیالیسم روز کار را کوتاه می‌کند، توده‌ها را تا سطح لازم برای زندگی جدید می‌کشد، اکثریت مردم را در وضعی قرار می‌دهد که امکان انجام «وظایف دولتی» را برای همگان بدون استثناء فراهم می‌کند و این همان عاملی است که اصولا به زوال کامل هرگونه دولتی می‌انجامد.

کائوتسکی چنین ادامه می‌دهد: «...هدف اعتصاب گسترده توده هیچگاه نباید تخریب دستگاه قدرت دولتی باشد، بلکه فقط باید این باشد که دولت را در مسئله معین به عقب‌نشینی وا دارد یا دولتی را که با پرولتاریا دشمنی می‌ورزد براندازد و دولت دارای حسن‌تفاهم (entgegenkom-mende) نسبت به خواستهای پرولتاریا را جایگزین آن سازد... ولی این امر (یعنی پیروزی پرولتاریا بر دولتی که با آن دشمنی می‌ورزد) «هیچگاه و درهیچ اوضاع و احوالی نباید به تخریب دستگاه قدرت دولتی انجامد، بلکه فقط باید به حد معینی به از جابجائی (Verschiebung) تناسب نیروهای درون دستگاه قدرت دولتی منجر گردد... و ضمناً هدف مبارزه سیاسی ما مانند گذشته، همان تصرف قدرت دولتی از طریق بدست آوردن اکثریت در پارلمان و تبدیل پارلمان به آقا و سرور دولت است» (ص ۷۲۶، ۷۲۷ و ۷۳۲).

این دیگر ناب‌ترین و مبتذل‌ترین اپورتونیسم یعنی رد انقلاب در کردار و قبول آن در گفتار است. فکر کائوتسکی از «دولت دارای حسن‌تفاهم نسبت به خواستهای پرولتاریا» فراتر نمی‌رود و این در مقایسه با سال ۱۸۴۷ که «مانیفست کمونیستی» ضرورت

«تشکل پرولتاریا به صورت طبقهٔ فرمانروا» را اعلام کرد گامی است به عقب و گرایشی است به سوی عامیگری خرده‌بورژوایی.

کائوتسکی ناچار باید به «وحدت» دلپذیر خود با شیدمان‌ها، پلخانف‌ها و واندرولده‌ها که همه با مبارزه برای روی کار آوردن دولت «دارای حسن تفاهم نسبت به خواستهای پرولتاریا» موافقت دارند تحقق بخشد.

ولی ما راه جدایی از این خائنان به سوسیالیسم را در پیش خواهیم گرفت و برای تخریب تمامی ماشین دولتی کهنه مبارزه خواهیم کرد تا پرولتاریای مسلح، خودش دولت باشد. این «دو باهم خیلی فرق دارند».

کائوتسکی ناچار باید در جرگهٔ مطبوع لگین‌ها و داویدها، پلخانف‌ها، پوترسوف‌ها، تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها بسر برد که همه با مبارزه برای «جابجایی تناسب نیروهای درون دستگاه قدرت دولتی» و برای «بدست آوردن اکثریت در پارلمان و تبدیل پارلمان به آقا و سرور مطلق دولت» یعنی برای تحقق هدف بسیار والایی که در آن همه چیز برای اپورتونیست‌ها پذیرفتنی است و همه چیز در چارچوب جمهوری پارلمانی بورژوایی برجای می‌ماند، موافقت کامل دارند.

ولی ما راه جدایی از اپورتونیست‌ها را در پیش می‌گیریم؛ و همه پرولتاریای آگاه در مبارزه‌ای که نه برای «جابجایی تناسب نیروها» بلکه برای سرنگونی بورژوازی، برای تخریب پارلمانتاریسم بورژوایی، برای پی‌ریزی جمهوری دمکراتیک طراز کمون یا جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و برای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا انجام می‌گیرد، با ما خواهد بود.

* * *

در سوسیالیسم بین‌المللی جریان‌هائی از کائوتسکی راستگراتر هستند نظیر «ماهنامهٔ سوسیالیست» (۵۲) در آلمان (لگین، داوید،

کلب و بسیار دیگر و از "جمله" استائونینگ و برانتینگ در اسکاندیناوی)، پیروان ژورس (۵۳) و واندرولده در فرانسه و بلژیک، توراتی و تروس و دیگر نمایندگان جناح راست حزب سوسیالیست ایتالیا، فابیان‌ها و «مستقل‌ها» («حزب مستقل کارگر») (۵۴) که عملا همیشه وابسته لیبرالها بود) در انگلستان و غیره. همهٔ این آقایان که در فعالیت پارلمانی و مطبوعاتی حزب نقش بزرگ و چه بسا قاطع دارند دیکتاتوری پرولتاریا را آشکارا نفی می‌کنند و در موضع اپورتونیسم آشکار ایستاده‌اند. در نظر این آقایان «دیکتاتوری» پرولتاریا با دمکراسی «در تضاد است»!! در ماهیت امر میان آنها و دمکرات‌های خرده‌بورژوا هیچ فرق جدی وجود ندارد.

با توجه به این نکته ما حق داریم چنین نتیجه بگیریم که انترناسیونال دوم با اکثریت قاطعی از نمایندگان رسمی خود کاملا به ورطهٔ اپورتونیسم درغلتیده است. تجربه و آزمون کمون نه تنها فراموش شده بلکه تحریف گردیده است. به توده‌های کارگر نه تنها این فکر تلقین نمی‌شد که لحظه‌ای دارد فرا می‌رسد که آنها باید دست بکار شوند و ماشین دولتی قدیم را درهم‌شکنند و ماشین جدیدی جایگزین آن سازند و از این راه فرمانروایی سیاسی خود را به پایگاهی برای نوسازی سوسیالیستی جامعه بدل کنند بلکه عکس آن به توده‌ها تلقین می‌گردید و «تصرف قدرت» طوری وانمود می‌شد که هزاران روزن برای اپورتونیسم باز می‌ماند.

تحریف مسئلهٔ برخورد انقلاب پرولتری به دولت و مسکوت گذاردن آن به هنگامی که دولت‌ها دستگاه جنگی خود را در نتیجهٔ رقابت امپریالیستی تقویت کرده به غول‌های جنگی مخوفی بدل شده‌اند که ملیونها انسان را نابود می‌سازند تا به این نزاع فیصله دهند که انگلستان یا آلمان، سرمایهٔ مالی انگلستان یا سرمایهٔ مالی آلمان باید برجهان فرمان راند نمی‌توانست نقش عظیم نداشته باشد*.

---

* در دستنویس سپس چنین می‌آید:

«فصل ۷

تجربهٔ انقلاب‌های سالهای ۱۹۰۵ و۱۹۱۷ روسیه

موضوعی که در عنوان این فصل به آن اشاره شده است، دامنه‌ای چنان گسترده و بیکران دارد که می‌توان و باید مجلدات بسیار به آن اختصاص دارد. ولی در کتاب حاضر ما طبعاً ناچاریم تنها به مهمترین درسهای تجربهٔ حاصله که با وظایف پرولتاریا دربارهٔ قدرت حاکمه دولت بهنگام انقلاب پیوند مستقیم دارد بسنده کنیم».
(دستنویس در اینجا قطع می‌شود.) ه. ت.

پایانسخن چاپ اول

نگارش این کتاب در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. من طرح نگارش فصل بعدی، فصل هفتم را نیز تحت عنوان «تجربهٔ انقلاب‌های سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه» ریخته بودم، ولی سوای عنوان فرصت نوشتن سطری از این فصل هم برای من دست نداد: بحران سیاسی که آستانهٔ انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ بود «مانع شد». از چنین «مانعی» فقط می‌توان اظهار خشنودی کرد. ولی نگارش بخش دوم این کتاب را (دربارهٔ «تجربهٔ انقلاب‌های سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه») احتمالا باید دیرزمانی به تعویق انداخت؛ به دست آوردن «تجربهٔ انقلاب» در عرصهٔ عمل، دلپذیر و سودمندتر از نوشتن دربارهٔ آن است.

مؤلف

پترو گراد.
۳۰ نوامبر سال ۱۹۱۷.

در ماه‌های اوت — سپتامبر سال ۱۹۱۷، پایانسخن چاپ اول — ۳۰ نوامبر سال ۱۹۱۷، بند سوم فصل دوم قبل از ۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده است

در سال ۱۹۱۸ در پترو گراد بصورت کتاب علیحده توسط بنگاه نشریات «ژیزن و ازنانیه» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۳، ص ۱ — ۱۲۰ ترجمه و چاپ شده است

بلشویک‌ها باید زمام حکومت را بدست گیرند

نامه به کمیتهٔ مرکزی و کمیته‌های پتروگراد و مسکو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویك) روسیه

بلشویک‌ها که در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان (۵۰) هر دو پایتخت اکثریت بدست آورده‌اند می‌توانند و باید زمام حکومت را بدست گیرند.

می‌توانند، چونکه اکثریت فعال عناصر انقلابی هر دو پایتخت برای جلب توده‌ها و پیروزی بر نیروی مقاومت دشمن و درهم‌شکستن آن، برای تصرف قدرت و در دست نگهداشتن آن کافی است. زیرا بلشویک‌ها با پیشنهاد فوری صلح دمکراتیک و با واگذاری فوری زمین به دهقانان و با احیای مؤسسات و آزادیهای دمکراتیک که توسط کرنسکی پایمال و نابود گشته‌اند، چنان دولتی را تشکیل خواهند داد که هیچ‌کس آنرا سرنگون نتواند کرد.

اکثریت مردم با ماست. راه طولانی و دشوار از ششم مه تا ۳۱ اوت و تا ۱۲ سپتامبر (۵۶) این نکته را به ثبوت رساند: اکثریت در شوراهای پایتخت‌ها ثمرهٔ گرایش مردم بجانب ماست. تزلزل اس‌ارها و منشویک‌ها، قوت گرفتن انترناسیونالیست‌ها میان آنها هم، این نکته را به ثبوت می‌رساند.

جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک مظهر اکثریت مردم انقلابی نیست، بلکه فقط لایه‌های بالائی سازشکار خرده‌بورژوایی است. نباید گول ارقام انتخابات را خورد. مطلب بر سر انتخابات نیست: انتخابات دوماهای شهری پتروگراد و مسکو و انتخابات شوراها را مقایسه کنید. انتخابات در مسکو و اعتصاب ۱۲ اوت (۵۷) مسکو را

مقایسه کنید: اینها ارقام حقیقی در بارهٔ اکثریت عناصر انقلاب است که توده‌ها را هدایت می‌کنند.

جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک دهقانان را گول می‌زند و به آنها نه صلح می‌دهد و نه زمین.

تنها دولت بلشویکی خواستهای دهقانان را ارضاء خواهد کرد.

* * *

بلشویک‌ها چرا درست حالا باید زمام قدرت را به دست بگیرند؟

برای آنکه تسلیم قریب‌الوقوع پیتر (پتروگراد — م.) از شانس موفقیت ما صد بار می‌کاهد.

با وجود ارتشی که کرنسکی و شرکاء در رأس آن هستند، ما قادر نیستیم از تسلیم پیتر جلوگیری نماییم.

و نباید «منتظر» مجلس مؤسسان شد، زیرا کرنسکی و شرکاء با همان تسلیم پیتر همیشه تشکیل آن را می‌توانند عقیم گذارند. فقط حزب ما با بدست گرفتن زمام حکومت می‌تواند تشکیل مجلس مؤسسان را تأمین نماید و با تصرف قدرت احزاب دیگر را به مسامحه‌کاری متهم می‌کند و این اتهام را به اثبات می‌رساند (۵۸).

تنها با اقدام سریع باید و می‌توان از صلح جداگانه میان امپریالیست‌های انگلیسی و آلمانی جلوگیری کرد.

مردم از تزلزل‌ها و تردیدهای منشویک‌ها و اس‌ارها خسته شده‌اند. تنها پیروزی ما در پایتخت‌ها دهقانان را به طرف ما جلب خواهد کرد.

* * *

مطلب برسر «روز» قیام، بر سر «لحظهٔ» آغاز آن به معنای محدود کلمه نیست. این مسئله را فقط آراء مشترک آنهائی که با کارگران و سربازان، با توده‌ها تماس دارند حل می‌کنند.

مسئله آن است که حزب ما حالا در جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک کنگرهٔ واقعی خود را دارد و این کنگره باید (بخواهد یا نخواهد ولی باید) سرنوشت انقلاب را تعیین نماید.

مسئله آن است که وظیفه برای حزب روشن گردد: قیام مسلحانه در پیتر و در مسکو (با حومه)، تصرف قدرت و سرنگونی دولت در دستور روز گذاشته شود. باید فکر کرد که چگونه در این باره تبلیغ نمود، بدون اینکه آشکارا در مطبوعات ذکر شود.

سخنان مارکس را دربارهٔ قیام که گفته است: «قیام هنر است» (۵۹) باید بیاد داشت و روی آنها فکر کرد والخ.

* * *

انتظار اکثریت «صوری» بلشویکها ساده‌لوحانه است: هیچ انقلابی منتظر چنین چیزی نمی‌شود. کرنسکی و شرکایش هم منتظر نمیشوند و مقدمات تسلیم پیتر را فراهم می‌سازند. همانا تزلزلات حقیرانه «جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک» باید کاسهٔ صبر کارگران پیتر و مسکو را لبریز کند و لبریز خواهد کرد! اگر ما حالا زمام قدرت را بدست نگیریم تاریخ ما را نخواهد بخشید.

دستگاه نیست؟ دستگاه هست: شوراها و سازمان‌های دمکراتیک. اوضاع بین‌المللی همانا حالا در آستانهٔ صلح جداگانه انگلیسها با آلمانها، بنفع ماست. همانا حالا پیشنهاد صلح به ملتها بمعنای پیروزی است.

با تصرف قدرت در یکزمان هم در مسکو و هم در پیتر (مهم نیست کی شروع خواهد کرد، شاید هم حتی مسکو شروع کند)، ما بدون چون و چرا و حتماً پیروز خواهیم شد.

ن. لنین

در تاریخ ۱۲ — ۱۴ (۲۵ — ۲۷) سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوتسیا» شمارهٔ ۲ چاپ شده است

از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۲۳۹ — ۲۴۱ ترجمه و چاپ شده است

مارکسیسم و قیام

نامه به کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویك) روسیه

یکی از مغرضانه‌ترین و شاید شایع‌ترین تحریفاتی که احزاب مسلط «سوسیالیست» در مارکسیسم وارد می‌کنند این دروغ اپورتونیستی است که گویا تدارک برای قیام و بطور کلی تلقی قیام بمثابهٔ هنر «بلانکیسم» است.

برنشتین پیشوای اپورتونیسم اکنون دیگر با متهم ساختن مارکسیسم به بلانکیسم شهرت سوئی پیدا کرده است و اپورتونیستهای دوران حاضر با راه انداختن جنجال دربارهٔ بلانکیسم در ماهیت امر ذره‌ای «ایده‌های» حقیر برنشتین را نونوار نمی‌کنند و آنها را «غنی نمی‌سازند».

مارکسیست‌ها را بعلت برخورد به قیام بمثابهٔ هنر به بلانکیسم متهم می‌کنند! مگر فاحش‌تر از این تحریف حقیقت هم پیدا می‌شود، زیرا هیچ مارکسیستی نمی‌تواند انکار نماید که همانا مارکس با صریح‌ترین، دقیق‌ترین و مسلم‌ترین وجهی در این باره اظهار نظر کرده و قیام را همانا هنر نامیده و گفته است به قیام باید بمثابهٔ هنر نگریست، باید نخستین موفقیت را بدست آورد و بدون قطع تعرضی بر دشمن و با استفاده از سراسیمگی آن و غیره و غیره به موفقیتی از پی موفقیت دیگر رسید.

قیام برای اینکه قرین موفقیت گردد باید نه به توطئه و نه به حزب بلکه به طبقهٔ پیشرو متکی باشد. این اولا. قیام باید به شور انقلابی‌مردم متکی باشد. این ثانیاً. قیام باید به چنان نقطهٔ عطف در تاریخ انقلاب در حال اعتلاء متکی باشد که در آن فعالیت گروه‌های پیشرو مردم بحد اکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف

و دودل و نیم‌راه انقلاب از هر وقت دیگر شدیدتر باشد. اینهم ثانیاً. این سه شرط لازم طرح مسئلهٔ قیام، مارکسیسم را از بلانکیسم متمایز می‌سازد.

و با وجود این سه شرط امتناع از برخورد به قیام بمثابه هنر، خیانت به مارکسیسم و خیانت به انقلاب است.

برای اثبات این نکته که چرا لحظهٔ کنونی درست همان لحظه‌ای است که حزب حتماً باید قیام را مسئله‌ای بشمارد که روند عینی حوادث آنرا در دستور روز قرار داده است و لذا به قیام باید بمثابهٔ هنر نگریست، شاید بهترین وسیله استفاده از شیوه قیاس روزهای سوم و چهارم ژوئیه با روزهای سپتامبر باشد.

در روزهای سوم و چهارم ژوئیه، بدون ارتکاب گناهی در محضر حقیقت، ممکن بود مسئله را چنین مطرح نمود: تصرف حکومت کار صحیح‌تر خواهد بود، زیرا بهر حال دشمنان، ما را به قیام متهم خواهند ساخت و ما را مانند قیام‌کنندگان تارومار خواهند کرد. اما در آن موقع نمی‌شد از این موضوع بنفع تصرف حکومت نتیجه‌گیری کرد، زیرا برای پیروزی قیام در آن هنگام شرایط عینی وجود نداشت.

۱) طبقهٔ پیشاهنگ انقلاب هنوز با ما نبود.

هنوز ما در میان کارگران و سربازان دو پایتخت اکثریت نداشتیم. ولی حالا در هر دو شورا چنین اکثریتی وجود دارد و این اکثریت را فقط حوادث ژوئیه و اوت و آزمایشی که برای «قلع و قمع» بلشویک‌ها بعمل‌آمد و نیز تجربهٔ غائلهٔ کورنیلف (٦٠) بوجود آورد.

۲) آن زمان هنوز شور انقلابی در تمام مردم وجود نداشت. ولی حالا پس از غائلهٔ کورنیلف وجود دارد. اوضاع ولایات و تصرف حکومت از طرف شوراها در بسیاری نقاط گواه این مدعاست.

۳) آن موقع در بین دشمنان ما و در بین خرده‌بورژوازی دودل و مردد تزلزلاتی در مقیاس سیاسی جدی وجود نداشت. ولی امروز تزلزل دامنهٔ عظیم دارد: دشمن اصلی ما یعنی امپریالیسم متفق و جهانی، چونکه «متفقین» در رأس امپریالیسم جهانی قرار دارند، بین جنگ تا حصول پیروزی و صلح جداگانه برضد روسیه مردد و دودل شده است.

دمکرات‌های خرده‌بورژوای ما (٦١) پس از آنکه آشکارا اکثریت خود را در بین سردم از دست دادند در مقیاس عظیمی دچار تزلزل شدند و از بلوک یعنی ائتلاف با کادت‌ها امتناع ورزیدند.

٤) بهمین جهت اگر در روزهای سوم — چهارم ژوئیه دست به قیام زده می‌شد اشتباه بود: ما نه از لحاظ نیروی مادی و نه از لحاظ سیاسی قادر به نگهداری حکومت نبودیم. با اینکه پیتر لحظاتی در دست ما بود باز هم از لحاظ نیروی مادی قادر به نگهداری حکومت نبودیم، زیرا خود کارگران و سربازان طرفدار ما در آن موقع حاضر نبودند برای در دست نگهداشتن پیتر جنگ و جانبازی نمایند: در آن زمان هنوز این «سبعیت» و این همه خشم و نفرت شدید خواه نسبت به کرنسکی‌ها و خواه نسبت به تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها وجود نداشت، هنوز تجربهٔ پیگرد بلشویک‌ها که با شرکت اس‌ارها و منشویک‌ها انجام می‌گرفت افراد ما را آبدیده نساخته بود.

ما از لحاظ سیاسی هم در روزهای سوم — چهارم ژوئیه قادر به نگهداری حکومت نبودیم، زیرا ارتش و ولایات، قبل از غائله کورنیلف می‌توانستند به پیتر بتازند و می‌تاختند.

ولی حالا اوضاع صورت کاملا دیگری بخود گرفته است.

اکثریت طبقه یعنی پیشاهنگ انقلاب و پیشاهنگ مردم که توانایی آنرا دارد توده‌ها بدنبال خود ببرد با ماست.

اکثریت مردم با ماست، زیرا کناره‌گیری چرنوف ابداً یگانه نشانهٔ اینکه دهقانان از بلوک اس‌ارها (و از خود اس‌ارها) زمینی بدستشان نخواهد رسید بشمار نرفته بلکه بارزترین و آشکارترین نشانه آنست. نکتهٔ اصلی در خصلت همگانی انقلاب هم در همین است.

وضع و موقعیت حزب بنفع ماست که با وجود تزلزلات بیسابقه هم در تمام اردوگاه امپریالیسم و هم در سراسر بلوک منشویکها و اس‌ارها، راه خود را بخوبی می‌داند.

پیروزی مسلم با ماست، زیرا حالا دیگر مردم به سرحد نومیدی کامل رسیده‌اند، ولی ما بهمهٔ مردم راه چارهٔ حقیقی را نشان می‌دهیم: ابتداء اهمیت رهبری خود را «در روزهای غائلهٔ کورنیلف» به تمام مردم

نشان دادیم و سپس به بلوکیست‌ها پیشنهاد مصالحه نمودیم و از آنها جواب رد شنیدیم و این در شرایطی است که تردید و تزلزل آنها بهیچوجه قطع نمی‌شود.

اشتباه بزرگی بود هر آینه اگر تصور می‌شد که پیشنهاد ما دربارهٔ مصالحه هنوز رد نشده است و مجلس مشاورهٔ دمکراتیک هنوز ممکن است آنرا بپذیرد. این مصالحه‌ای است که از طرف یک حزب به احزاب پیشنهاد شده‌است؛ در غیر اینصورت چنین پیشنهادی نمی‌توانست مطرح شود. احزاب آن را رد کردند. مجلس مشاورهٔ دمکراتیک فقط یک مجلس مشاوره‌است و بس. این نکته را نباید فراموش کرد که این مجلس نمایندهٔ اکثریت مردم انقلابی یعنی دهقانان تهیدستی که بستوه آمده‌اند، نیست. این مجلس نمایندهٔ اقلیت مردم است — این حقیقت آشکار را نباید فراموش کرد. اشتباه فاحش و کرتینیسم پارلمانی بزرگی بود اگر ما به مجلس مشاورهٔ دمکراتیک به مشابه پارلمان می‌نگریستیم، زیرا اگر این مجلس خود را حتی پارلمان پرمنانت و دارای حاکمیت انقلاب هم بخواند باز هیچ تصمیمی اتخاذ نخواهد کرد: تصمیم در خارج از این مجلس، در کوی‌های کارگری پیتر و مسکو گرفته خواهد شد.

تمام مقدمات عینی قیام موفقیت‌آمیز برای ما فراهم است. ما از مزایای استثنایی موقعیتی برخورداریم که در آن فقط پیروزی ما در قیام قادر است به تزلزلاتی که مردم را بجان آورده و از دردناک‌ترین مصایب عالم است پایان بخشد و فقط پیروزی ما در قیام بیدرنگ به دهقانان زمین می‌دهد، فقط پیروزی ما در قیام بازی صلح جداگانه علیه انقلاب را عقیم خواهد گذاشت، بدین وسیله عقیم خواهد گذاشت که آشکارا صلح کاملتر و عادلانه‌تر و نزدیکتری را بنفع انقلاب پیشنهاد خواهد کرد.

سرانجام فقط حزب ما با پیروزی در قیام قادر است پیتر را نجات دهد، زیرا اگر پیشنهاد ما دربارهٔ صلح رد شود و حتی به متارکهٔ جنگ هم موفق نشویم، آنگاه ما «دفاع‌طلب» می‌شویم و در رأس احزاب طرفدار ادامهٔ جنگ قرار می‌گیریم و «جنگی»ترین حزب‌ها می‌شویم و بشیوهٔ

واقعاً انقلابی به جنگ می‌پردازیم. ما هرچه غله و هرچه چکمه هست از سرمایه‌داران می‌گیریم. برای آنان ریزه‌نان باقی می‌گذاریم و بجای چکمه چاروق بپای‌شان می‌کنیم. تمام غله و کفش را به جبهه می‌فرستیم.

آن وقت است که پیتر را حفظ خواهیم کرد.

منابع لازم برای جنگ واقعاً انقلابی، خواه از لحاظ مادی و خواه از لحاظ معنوی، هنوز در روسیه بی‌نهایت عظیم است؛ نود و نه شانس از صد این هست که آلمان‌ها حداقل با متارکهٔ جنگ موافقت نمایند. و نیل به متارکه هم در حال حاضر بمعنای پیروزی بر تمام جهان است.

* * *

حال که به ضرورت مسلم قیام کارگران پیتر و مسکو برای نجات انقلاب و نجات روسیه از تقسیم «جداگانه‌ای» که امپریالیست‌های هر دو ائتلاف در تدارک مقدمات آنند، پی بردیم، باید اولا تاکتیک سیاسی خود را در مجلس مشاوره با شرایط قیام در حال اعتلاء دمساز نماییم؛ و ثانیاً ثابت کنیم که ما نه تنها در گفتار اندیشهٔ مارکس را دربارهٔ اینکه به قیام باید بمثابهٔ هنر نگریست، قبول داریم.

ما باید در مجلس مشاوره بیدرنگ فراکسیون بلشویک‌ها را متحد سازیم بی آنکه در پی تعداد باشیم و بی‌آنکه از باقی گذاشتن متزلزلین در قرارگاه متزلزلین ترسی بدل راه بدهیم: آنها در آنجا برای امر انقلاب مفیدترند تا در قرارگاه مبارزان مصمم و فداکار.

ما باید بیانیهٔ کوتاهی از طرف بلشویکها تهیه کنیم و در آن با قاطعیت هر چه تمام‌تر نکات زیرین: بیجا بودن نطق‌های پرآب‌وتاب و بطور کلی بیجا بودن «نطق»، ضرورت اقدام فوری برای نجات انقلاب، ضرورت مطلق گسستن کامل پیوند با بورژوازی، ضرورت بر کنار ساختن کامل تمام حکومت کنونی و گسستن کامل پیوند با امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسه که در تدارک مقدمات تقسیم «جداگانه» روسیه هستند، ضرورت انتقال فوری تمام قدرت را به دست دمکراسی انقلابی که توسط پرولتاریای انقلابی رهبری می‌شود، خاطرنشان سازیم.

بیانیهٔ ما باید در رابطه با مفاد طرح های برنامه‌ای این نتیجه گیری را هرچه موجزتر و قاطع‌تر فرمولبندی کند: صلح به خلقها، زمین به دهقانان، مصادرهٔ سودهای مفتضحانه، جلوگیری از خرابکاری های افتضاح‌آمیز سرمایه‌داران در رشتهٔ تولید.

بیانیه هرچه موجزتر و قاطع‌تر باشد بهتر است. فقط در آن باید دو نکتهٔ بسیار مهم را هم خاطرنشان ساخت: مردم از تزلزل بجان آمده‌اند، مردم از تردید و دودلی اس‌ارها و منشویک‌ها جگر خون شده‌اند؛ ما پیوند خود را با این احزاب بکلی قطع می‌کنیم زیرا اینها به انقلاب خیانت کرده‌اند.

نکتهٔ دیگر: بمحض اینکه ما پیشنهاد صلح بدون الحاق بکنیم و بمحض گسستن پیوند با امپریالیست‌های متفق و بطور کلی با همهٔ امپریالیست‌ها، ما یا بیدرنگ موفق به متارکهٔ جنگ می‌شویم و یا تمام پرولتاریای انقلابی برای دفاع بپا می‌خیزد و دمکراسی انقلابی به رهبری آن به جنگی واقعاً عادلانه و واقعاً انقلابی می‌پردازد.

پس از آنکه ما بیانیهٔ مزبور را خواندیم و از مردم دعوت کردیم بجای حرف، تصمیم بگیرند و بجای قطعنامه نوشتن، دست بکار شوند، باید تمام فراکسیون خود را به کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها بفرستیم: جای فراکسیون آنجاست، عصب زندگی آنجاست، سرچشمه نجات انقلاب آنجاست، محرک مجلس مشاورهٔ دمکراتیک آنجاست.

آنجا ما باید با نطق‌های آتشین و پرشور مفاد برنامهٔ خود را توضیح دهیم و مسئله را چنین مطرح سازیم: یا تصویب کامل این برنامه از طرف مجلس مشاوره و یا قیام. حد وسطی وجود ندارد. نباید به انتظار نشست. انقلاب در معرض فناست.

با این شیوهٔ طرح مسئله و با تمرکز تمام فراکسیون در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها، لحظهٔ آغاز قیام را بدرستی بر خواهیم گزید.

و اما برای اینکه قیام بشیوهٔ مارکسیستی یعنی بمثابهٔ هنر تلقی شود ما باید در عین حال بدون اتلاف دقیقه‌ای وقت به تشکیل ستاد دسته های قیام بپردازیم، نیروها را تقسیم کنیم، هنگ‌های وفادار را به مهمترین نقاط اعزام داریم، آلکساندرینکا را محاصره کنیم، پتروپاولوفکا

(۶۲) را اشغال نماییم، اعضای ستاد کل ارتش و حکومت را بازداشت کنیم، برای مقابله با یونکرها (۶۳) و لشگر وحشی (۶۴) واحدهایی بفرستیم که حاضر به جانبازی باشند ولی امکان ندهند دشمن بطرف مراکز شهر پیش برود؛ ما باید کارگران مسلح را بسیج کنیم و آنها را به آخرین نبرد جانبازانه دعوت نماییم، بفوریت مراکز تلگراف و تلفن را اشغال کنیم، ستاد قیام خود را در نزدیکی تلفن‌خانهٔ مرکزی جای دهیم و تمام کارخانه‌ها و هنگ‌ها و مراکز مبارزه مسلحانه و غیره را بوسیله تلفن با این ستاد مربوط سازیم.

البته اینها همه تقریبی و فقط برای تجسم این نکته است که در لحظهٔ حاضر چنانچه قیام به مثابهٔ هنر تلقی نشود، نمی‌توان به مارکسیسم و انقلاب وفادار ماند.

ن . لنین

در تاریخ ۱۳ — ۱۴ (۲۶ — ۲۷) سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در شمارهٔ دوم مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوسیا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۳۴، ص ۲۴۲ — ۲۴۷ ترجمه و چاپ شده است

از دفتر یادداشت پوبلیسیست

اشتباهات حزب ما

جمعه، ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۱۷.

انسان هر چه بیشتر دربارهٔ مفهوم به اصطلاح جلسهٔ مشاوره دمکراتیک فکر می‌کند و هر چه دقیقتر از کنار به آن می‌نگرد، می‌گویند از کنار بهتر دیده می‌شود، بیشتر یقین حاصل می‌کند که حزب ما با شرکت در آن اشتباه کرده است. می‌بایست آنرا تحریم می‌کردیم. شاید بگویند که بررسی چنین مسئله‌ای چه فایده‌ای دارد. گذشته را نمی‌توان باز گردانید. اما این اعتراض به تاکتیک دیروزی آشکارا بی‌پایه و اساس است. ما همواره تاکتیک «روزمره» را نکوهش و محکوم می‌کردیم و بعنوان مارکسیست موظفیم محکوم نمائیم. موفقیتهای آنی برای ما کافی نیست و حسابهای آنی و روزانه هم بطور کلی برای ما کافی نیست. ما باید ضمن بررسی زنجیر رویدادهای سیاسی در مجموع و دلیل ارتباطی آنها و نتایج آنها همواره خود را آزمایش کنیم. ضمن تحلیل اشتباهات دیروز، شیوهٔ اجتناب از اشتباهات امروز و فردا را یاد می‌گیریم.

در کشور انقلاب جدید، انقلاب طبقات دیگر (نسبت به آنهائی که انقلاب علیه تزاریسم را انجام دادند) در حال اعتلاء است. در آن زمان انقلاب پرولتاریا، دهقانان و بورژوازی به اتفاق سرمایهٔ مالی انگلیس و فرانسه علیه تزاریسم بود.

حالا انقلاب پرولتاریا و اکثریت دهقانان همانا تهیدست‌ترین دهقانان علیه بورژوازی، علیه متحد آن — سرمایهٔ مالی انگلیس و فرانسه، علیه دستگاه دولتی آن بریاست کرنسکی بناپارت‌منش در حال اعتلاء است.

در اینجا روی حقایقی که گواه بر اعتلای انقلاب جدید است مکث نخواهیم کرد، چونکه با توجه به مقالات روزنامه «رابوچی پوت» (۶۵) — ارگان مرکزی ما، حزب نظریات خود را در این باره روشن ساخته است. اعتلای انقلاب جدید پدیده‌ای است که از قرار معلوم، همهٔ حزب به آن اذعان دارد. البته اطلاعات مربوط به جریان این اعتلاء هنوز لازم و ضرور خواهد بود، ولی آنها را در مقالات دیگر باید مورد بررسی قرار داد.

در لحظهٔ کنونی نکته مهمتر آن است که بیشترین توجه به وجود تمایز طبقاتی میان انقلاب قدیم و جدید و به بررسی لحظهٔ سیاسی و وظایف ما از نقطهٔ نظر این پدیده اصلی، تناسب طبقات، معطوف گردد. در آن زمان، در انقلاب اول کارگران و دهقانان یعنی پرولتاریا و قشرهای پیشرو دهقانان، پیشاهنگ بودند.

این پیشاهنگ نه فقط بسیاری از عناصر بدتر و متزلزل خرده‌بورژوازی (تزلزل منشویکها و ترودویک‌ها (۶۶) را دربارهٔ جمهوری بیاد بیاوریم) بلکه حزب سلطنت‌طلب کادت‌ها، بورژوازی لیبرال را هم به دنبال خود کشید و آنرا به حزب جمهوری‌خواه مبدل ساخت. علت چیست که چنین تبدیلی امکان‌پذیر شد؟

علت آن است که سلطه و سیادت اقتصادی برای بورژوازی همه چیز است و شکل سلطهٔ سیاسی در درجه نهم قرار دارد و بورژوازی در شرایط جمهوری هم می‌تواند سیادت و حکمروایی کند، حتی سیادتش در شرایط جمهوری مطمئن‌تر است از این لحاظ که این نظام سیاسی با هیچ تغییر و تبدلی در هیئت دولت و در گروهبندی احزاب زمامدار به بورژوازی لطمه نمی‌زند.

البته بورژوازی طرفدار سلطنت بوده و خواهد بود، چونکه حفاظت و حمایت نظامی و خشن‌تر سرمایه توسط سازمانهای سلطنتی برای همهٔ سرمایه‌داران و ملاکان بارزتر و «نزدیک‌تر» است. ولی در صورت فشار شدید «از پایین» بورژوازی همواره و در همه‌جا با نظام جمهوری «سازشکار شده» و تنها هدفش حفظ سلطهٔ اقتصادی خویش است.

حالا پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان یعنی اکثریت مردم چنان

برخوردی به بورژوازی و به امپریالیسم «متحد» (و عیناً به امپریالیسم جهانی) دارند که «جلب» بورژوازی بجانب خود ابداً ممکن نیست. علاوه بر این: لایه های بالای خرده‌بورژوازی و قشرهای ثروتمندتر خرده‌بورژوازی دمکرات علناً مخالف انقلاب جدید هستند. این نکته بقدری عیان و آشکار است که فعلا احتیاجی نیست روی آن مکث شود. آقایان لیبردان‌ها، تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها به واضح ترین وجهی آنرا تصویر می کنند.

مناسبات متقابل طبقات تغییر یافته است. مطلب اصلی همین است.

نه آن طبقات، «در این و آن طرف سنگر» جا گرفته اند.

این نکتهٔ عمده است.

روی این و تنها روی این اساس علمی است که می‌توان دربارهٔ انقلاب جدید سخن گفت که می‌توانست با بررسی مسئله از لحاظ صرفاً تئوریک و تجریدی، بطور علمی صورت گیرد، اگر چنانچه مثلا مجلس موٴسسان متشکله از جانب بورژوازی اکثریت را علیه آن، اکثریت را به احزاب کارگر و تهیدست‌ترین دهقانان بدهد.

مناسبات متقابل عینی طبقات و نقش آنها (نقش اقتصادی و سیاسی) در خارج موٴسسات انتخابی از این قبیل و در درون آنها؛ اعتلاء یا فروکش انقلاب، تناسب وسایل غیرپارلمانی مبارزه با وسایل پارلمانی — نکات عینی و اساسی و مهمترین است که باید در نظر گرفت تا تاکتیک تحریم یا شرکت نه خودسرانه و نه از روی «سمپاتی‌های» خودی بلکه بطور مارکسیستی صورت گیرد.

تجربه و آزمون انقلاب ما آشکارا روشن می‌سازد که چگونه باید به مسئلهٔ تحریم، مارکسیستی برخورد کرد.

به چه علت تحریم دومای بولیگینی (٦٧) تاکتیک صحیح از کار درآمد؟

به این علت که با تناسب عینی نیروهای اجتماعی در رشد و توسعه آنها وفق می‌داد. آن تحریم، شعار اعتلای انقلاب در راه سرنگونی حکومت کهنه‌را می‌داد که بمنظور منحرف ساختن توجه مردم از انقلاب، موٴسسه (دومای بولیگینی) سازشکارانه و آشکار ساختگی را تشکیل می‌داد و از این رو دورنمائی برای «باز کردن» جدی راه

پارلمانتاریسم نداشت. وسایل غیرپارلمانی مبارزه در دست پرولتاریا و دهقانان قوی‌تر بود. پس می‌بینیم که تاکتیک صحیح تحریم دومای بولیگینی، تاکتیکی که اوضاع و شرایط عینی‌را در نظر گرفته بود از چه عناصری تشکیل می‌شد.

چرا تاکتیک تحریم دومای سوم (۶۸) نادرست بود؟

برای آنکه این تاکتیک تنها به «درخشندگی» شعار تحریم و به حس نفرت از ناهنجارترین ارتجاعیت «آغل» سوم ژوئن متکی بود. اما اوضاع و شرایط عینی چنان بود که از یک سو انقلاب در حال فروکش بسیار شدید بود و هر چه بیشتر فروکش می‌نمود. برای اعتلای آن حمایت پارلمانی (حتی از درون «آغل») اهمیت عظیم سیاسی پیدا می‌کرد، چونکه وسایل غیرپارلمانی تبلیغات و آژیتاسیون و سازمان تقریباً وجود نداشت و یا بی‌نهایت ضعیف بود. از سوی دیگر، ناهنجارترین ارتجاعیت دومای سوم مانع آن نبود که ارگان مناسبات متقابل واقعی طبقات همانا: اتحاد استولیپینی سلطنت با بورژوازی باشد. این مناسبات متقابل جدید طبقات کشور می‌بایست دوران خود را سپری سازد.

پس تاکتیک صحیح شرکت در دومای سوم، تاکتیکی که اوضاع و شرایط عینی را در نظر گرفته بود از چه عناصری تشکیل می‌شد.

کافی است روی این درسهای تجربی، روی شرایط برخورد مارکسیستی بمسئلهٔ تحریم یا شرکت فکر شود تا به نادرستی کامل تاکتیک شرکت در «جلسهٔ مشاوره دمکراتیک» و «شورای دمکراتیک» یا پارلمان مقدماتی یقین حاصل شود.

از یک سو انقلاب جدید در حال اعتلاست. جنگ سیر صعودی دارد. وسایل غیرپارلمانی تبلیغات و آژیتاسیون و سازمان عظیم است. اهمیت تریبون «پارلمانی» در این پارلمان مقدماتی ناچیز است. از سوی دیگر این پارلمان مقدماتی مظهر هیچگونه مناسبات متقابل جدید طبقات نیست و به آن «خدمت نمی‌کند»؛ مثلا دهقانان در اینجا بدتر از ارگان‌های موجود (شورای نمایندگان دهقانان) نمایندگی دارند. تمام کنه و محتوای پارلمان مقدماتی جعل و تقلب بناپارتی نه تنها به آن معنا است که باند کثیف لیبردان‌ها (۶۹) و تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها

به اتفاق کرنسکی و شرکاء هیئت ترکیبی این دومای تسرتلی- بولیگینی را جا زده و جعل کرده‌اند، ولی به این معنای عمیق‌تر است که یگانه مأموریت پارلمان مقدماتی — اغفال توده‌ها، فریب کارگران و دهقانان و منحرف ساختن توجه آنها از انقلاب جدید در حال اعتلاء، و خیره کردن چشمان طبقات ستمکش با آرایش جدید برای «ائتلاف» قدیم که دیگر آزموده و فرسوده و مبتذل شده است با بورژوازی (یعنی تبدیل آقایان تسرتلی‌ها و شرکاء توسط بورژوازی به دلقک‌هائی که کمک می‌کنند مردم را تابع امپریالیسم و جنگ امپریالیستی سازند).

تزار در اوت سال ۱۹۰۵ به ملاکان خاوندی خود می گوید: ما حالا ضعیف هستیم... حکومت ما متزلزل است. موج انقلاب کارگری و دهقانی بلند می‌شود. باید «ساده‌دلان» را گول زد و به آنها وعده داد...

«تزار» کنونی کرنسکی بناپارتیست به کادت‌ها، تیت تیتیچ های (۷۰) غیرحزبی، به پلخانف‌ها و برشکوفسکایاها و شرکاء می گوید: ما حالا ضعیف هستیم. حکومت ما متزلزل است. موج انقلاب کارگری و دهقانی علیه بورژوازی بلند می‌شود. باید دمکراسی را گول زد و برای این کار همان لباس دلقکی را که از ششم ماه مه سال ۱۹۱۷ «پیشوایان» اس‌اری و منشویکی «دمکراسی انقلابی»، دوستان نازنین ما — تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها برای تحمیق مردم بتن می کنند رنگ‌های دیگر زد. اغفال آنها با وعده «پارلمان مقدماتی» دشوار نیست.

تزار در ژوئن سال ۱۹۰۷ به ملاکان خاوندی خود می گوید: ما حالا قوی هستیم. موج انقلاب کارگری و دهقانی فروکش می کند. ولی نمی‌توانیم بشیوهٔ قدیم پا برجا بمانیم و تنها فریب و اغفال کم است. سیاست جدید در روستا لازم است، بلوک جدید اقتصادی و سیاسی با گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها، با بورژوازی لازم است.

وضع سه گانه: اوت سال ۱۹۰۵، سپتامبر سال ۱۹۱۷ و ژوئن سال ۱۹۰۷ را چنین می‌توان تصویر نمود تا پایه‌های عینی سیاست تحریم و رابطهٔ آن با مناسبات متقابل طبقات را آشکارتر روشن ساخت. فریب و اغفال طبقات ستمکش توسط ستمگران همیشه هست، ولی ماهیت این اغفال در لحظات گوناگون تاریخی گوناگون است. تاکتیک را

نباید تنها بر این مبتنی ساخت که ستمگران مردم را گول می‌زنند؛ تاکتیک را باید با تحلیل مناسبات متقابل طبقات در مجموع و گسترش مبارزهٔ هم خارج پارلمان و هم در پارلمان تعیین نمود.

تاکتیک شرکت در پارلمان مقدماتی نادرست است و با مناسبات متقابل طبقات و با شرایط عینی لحظهٔ کنونی وفق نمی‌دهد.

می‌بایست جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک را تحریم می‌کردیم، ما همه مرتکب اشتباه شدیم و آنرا تحریم نکردیم، اشتباه جعل و تحریف شمرده نمی‌شود. اگر تمایل صادقانه به پشتیبانی از مبارزهٔ انقلابی توده‌ها باشد، اگر دربارهٔ پایه‌های عینی تاکتیک جداً فکر شود، ما اشتباه را رفع می‌کنیم.

باید پارلمان مقدماتی را تحریم کرد. باید به شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان، به اتحادیه‌های صنفی و بطور کلی بسوی توده‌ها رفت. باید آنها را به مبارزه فرا خواند. باید شعار راستین و صریح به آنها داد: باند بناپارتی کرنسکی را به اتفاق پارلمان مقدماتی ساختگی او را، با این دومای تسرتلی-بولیگینی از بین برد. منشویک‌ها و اس‌ارها حتی پس از غائلهٔ کورنیلف پیشنهاد مصالحهٔ ما، تحویل زمام قدرت بدست شوراها را نپذیرفتند (آنزمان در شوراها ما هنوز اکثریت نداشتیم)، آنها باز هم در باطلاق بندوبست‌های کثیف و رذیلانه با کادت‌ها فرو رفتند. مرده‌باد منشویک‌ها و اس‌ارها. مبارزهٔ بی‌امان با آنها. طرد بی‌امان آنان از همهٔ سازمانهای انقلابی، هیچگونه مذاکره، هیچگونه تماس با این دوستان کیشکین‌ها، دوستان ملاکان و سرمایه‌داران کورنیلفی نباید صورت گیرد.

شنبه، ۲۳ سپتامبر.

تروتسکی طرفدار تحریم بود. آفرین رفیق تروتسکی!

طرفداری از تحریم در فراکسیون بلشویک‌ها که برای شرکت در جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک آمده، شکست خورده است.

زنده‌باد تحریم!

ما بهیچوجه نمی‌توانیم و نباید با شرکت (در پارلمان مقدماتی — م.)

سازگار شویم. فراکسیون یکی از جلسات مشاوره — ارگان عالی حزب نیست و تازه تصمیمات ارگانهای عالی هم برپایه تجربهٔ زندگی قابل تجدید نظر است.

باید بهر قیمتی شده در راه حل مسئلهٔ تحریم، هم توسط پلنوم کمیتهٔ اجرائیه و هم کنگره فوق‌العادهٔ حزب کوشش کرد. باید حالا مسئلهٔ تحریم را بعنوان پلاتفورم برای انتخابات برای کنگره و برای همهٔ انتخابات درون حزب پذیرفت. باید توده‌ها را به بحث و بررسی مسئله جلب نمود. باید کارگران آگاه این کار را بعهده گیرند، به این بحث و بررسی بپردازند و به «بالاها» فشار بیاورند.

هیچگونه تردیدی در این باره نمی‌تواند باشد که در «بالاهای» حزب ما تزلزلاتی مشاهده می‌شود که می‌تواند هلاکتبار باشد، زیرا مبارزه گسترش می‌یابد و در شرایط معین، تزلزلات در لحظهٔ معین قادر است کار را بکلی خراب کند. تا دیر نشده باید با تمام نیرو به مبارزه پرداخت و از خطمشی راستین حزب پرولتاریای انقلابی دفاع کرد.

در بالاهای «پارلمانی» حزب، کار ما چندان روبراه نیست؛ بیشتر باید به آنها توجه نمود و نظارت کارگری بر آنها باید بیشتر باشد؛ اختیارات فراکسیون‌های پارلمانی را باید با تأکید بیشتر تعیین نمود.

اشتباه حزب ما آشکار و مسلم است. اشتباهات برای حزب رزمندهٔ طبقهٔ پیشرو وحشتناک نیست. اصرار روی اشتباه و شرم دروغین از اذعان به اشتباه و رفع اشتباه وحشتناک خواهد بود.

یکشنبه، ۱٤ سپتامبر.

کنگره شوراها تا ۲۰ اکتبر به تعویق افتاده است. و این امر تقریباً درحکم تمدید موعد تا کالندهای یونانی (۷۱) با آن سرعتی که روسیه زندگی می کند. بار دیگر کمدی اس‌ارها و منشویکها که پس از ۲۰ — ۲۱ آوریل بازی کردند، تکرار می‌شود.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲٤ در شمارهٔ سوم مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوتسیا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٤، ص ۲۰۷-۲٦۳ ترجمه و چاپ شده ست

بحران رسیده و نضج یافته است

۱

شکی نیست که آخر سپتامبر در تاریخ انقلاب روسیه و به احتمال قوی همچنین در انقلاب جهانی بزرگترین تحول و دگرگونی را برای ما ببار آورد.

انقلاب جهانی کارگری با تظاهرات و اقدامات انفرادی توأم با دلاوری بیدریغ نمایندگان همهٔ آنهایی که از «سوسیالیسم» پوسیدهٔ رسمی که عملا سوسیال‌شوینیسم است، شرافت خود را حفظ کرده‌اند، آغاز شد. لیبکنخت در آلمان، آدلر در اتریش، ماکلین در انگلستان معروف‌ترین نامهای این قهرمانان منفرد است که نقش دشوار زمینه‌سازان انقلاب جهانی را بعهده گرفته بودند.

دومین مرحله در تدارک تاریخی این انقلاب جوش و خروش گستردهٔ توده‌ای بود که هم بشکل انشعاب احزاب رسمی و هم بشکل مطبوعات غیرعلنی و هم بشکل تظاهرات خیابانی بروز می‌کرد. اعتراض علیه جنگ شدت می‌یافت — تعداد قربانیان پیگردهای دولتی فزونی می‌پذیرفت. زندان‌های کشورهایی که برعایت قانون و حتی بداشتن آزادی شهرت داشتند، زندان‌های آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلستان با ده‌ها و صدها انترناسیونالیست و مخالف جنگ و طرفدار انقلاب کارگری پر می‌شدند.

حالا مرحلهٔ سوم فرا رسیده که می‌توان آنرا آستانهٔ انقلاب نامید. بازداشت‌های جمعی پیشوایان حزب در ایتالیای آزاد و بویژه آغاز قیام‌های نظامی در آلمان (۷۲) — علایم مسلم تحول عظیم، نشانه‌های آستانهٔ انقلاب در مقیاس جهانی است.

شک نیست که سابقاً هم در آلمان مواردی از شورش سپاهیان مشاهده شده بود، ولی این موارد بقدری کوچک و بقدری پراکنده و بقدری ضعیف بود که موفق می‌شدند آنها را پنهان کنند و وادار بسکوت نمایند، و این نکتهٔ عمده برای دفع واگیری توده‌ای شورشها بود. بالاخره چنین جنبشی هم در نیروی دریائی نضج گرفت، هنگامی که دیگر حتی با وجود سختگیری‌های بیسابقه و موکد رژیم نظامی بسیار شاق آلمان نتوانستند آنرا پنهان کنند و بسکوت وادار سازند

جای هیچگونه شک و تردید نیست. ما در آستانهٔ انقلاب جهانی پرولتری قرار گرفته‌ایم. و چون ما بلشویک‌های روس تنها یکی از کلیهٔ انترناسیونالیست‌های پرولتری همهٔ کشورها، نسبتاً از آزادی عظیم برخورداریم، حزب علنی و در حدود بیست روزنامه داریم و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پایتخت‌ها با ما هستند و اکثریت توده‌های مردم در دوران انقلاب از ما طرفداری می‌کنند، پس این جمله که «بهر که زیاد داده شده توقع از او بیشتر است» در بارهٔ ما می‌تواند و باید گفته شود.

۲

در روسیه لحظهٔ تحول انقلابی مسلم قطعی است.

در کشور دهقانی با وجود دولت جمهوری‌خواه و انقلابی که مورد پشتیبانی حزب اس‌ارها و حزب منشویک‌هاست که تا دیروز هنوز میان دمکراتهای خرده‌بورژوا سلطه داشتند، قیام دهقانی گسترش می‌یابد.

این امر باورنکردنی ولی حقیقت است.

این حقیقت ما بلشویک‌ها را به تعجب نمی‌اندازد، ما همیشه می‌گفتیم که دولت «ائتلاف» کذائی با بورژوازی — دولت خیانت به دمکراسی و انقلاب، دولت کشتار امپریالیستی، دولت حفاظت سرمایه‌داران و ملاکان در مقابل مردم است.

در روسیه در نتیجهٔ فریبکاری اس‌ارها و منشویک‌ها، در شرایط نظام جمهوری و بهنگام انقلاب دولت سرمایه‌داران و ملاکان در ردیف شوراها باقی مانده و هست. چنین است واقعیت تلخ و وحشتناک. دیگر

چه جای تعجب است که در روسیه با مصائب بی‌سابقه ناشیه از ادامهٔ جنگ امپریالیستی برای مردم و پیامدهای آن، قیام دهقانی آغاز شده و گسترش می‌یابد؟

چه جای تعجب است اگر مخالفین بلشویک‌ها، پیشوایان حزب رسمی اس‌اری، همان حزبی که همواره از «ائتلاف» پشتیبانی می‌کرد، همان حزبی که تا آخرین روزها یا تا آخرین هفته‌ها اکثریت مردم را با خود داشت، همان حزبی که به سرزنش و پیگرد اس‌ارهای «جدید» (۷۳) ادامه می‌دهد که یقین حاصل کرده‌اند با سیاست ائتلاف به منافع دهقانان خیانت شده است، این پیشوایان حزب رسمی اس‌اری در تاریخ ۲۹ سپتامبر در سرمقاله‌ای بقلم هیئت تحریریه «دلو نارودا» (۷٤) که ارگان رسمی آنهاست چنین می‌نویسند:

«... تاکنون برای نابودی آن مناسبات اسارتباری که هنوز هم در روستای همانا روسیهٔ مرکزی حکمفرماست تقریباً هیچ اقدامی نشده است... قانون اصلاح مناسبات ارضی در روستا سدتهاست که به دولت موقت تسلیم شده و حتی از صافی نظیر مشاورهٔ حقوقی گذشته‌است، این قانون بطور چاره‌ناپذیر در دبیرخانه‌هائی گیر کرده است... مگر ما حق نداریم ادعا کنیم که دولت جمهوری‌خواه ما هنوز که هنوز است از رسوم قدیم اداری تزاری رهائی نیافته و روش استولیپینی هنوز در شیوه‌های وزیران انقلابی خیلی بچشم می‌خورد».

اس‌ارهای رسمی چنین می‌نویسند! راستی ببینید که طرفداران ائتلاف مجبورند اعتراف نمایند که پس از هفت ماه انقلاب در کشور دهقانی «تقریباً هیچ اقدامی در جهت محو انقیاد» دهقانان، در جهت از بین بردن اسارت آنان توسط ملاکان انجام نگرفته است! این اس‌ارها ناگزیرند همکار خود – کرنسکی و همهٔ باند وزیران او را استولیپینی بنامند.

مگر می‌توان در اردوگاه مخالفین ما گواه گویاتر از این که مؤید نه تنها این نکته باشد که ائتلاف شکست خورده، و نه تنها

اینکه اس‌ارهای رسمی که وجود کرنسکی را تحمل می‌کنند حزب ضدملی و ضددهقانی و ضدانقلابی شده‌اند، بلکه همچنین موٴید این نکته باشد که تمام انقلاب روسیه به نقطهٔ عطف و تحول رسیده است، پیدا کرد؟

قیام دهقانی در کشور دهقانی علیه دولت کرنسکی اس‌ار، نیکیتین و گووزدیف منشویک و وزیران دیگر، نمایندگان سرمایه و منافع ملاکان! سرکوب این قیام با اقدامات نظامی دولت جمهوریخواه.

مگر می‌توان با وجود چنین حقایقی شرافتمندانه هوادار پرولتاریا بود و این نکته را که بحران رسیده و نضج یافته و انقلاب به نقطهٔ عظیم عطف و تحول رسیده و پیروزی دولت بر قیام دهقانان، حالا مرگ قطعی انقلاب و پیروزی مسلم کورنیلفی‌هاست، انکار نمود؟

۳

پر واضح است که اگر در کشور دهقانی هفت ماه پس از برقراری جمهوری دمکراتیک کار به قیام دهقانی بکشد، این وضع بطور غیر قابل انکار ثابت می‌کند که انقلاب در مقیاس همگانی شکست خورده و بحران آن شدت بیسابقه پیدا کرده است و نیروهای ضدانقلابی به آخرین حد رسیده‌اند.

این نکته مسلم و بدیهی است. در برابر واقعیتی نظیر قیام دهقانی، تمام علایم سیاسی دیگر حتی اگر مخالف این نضج بحران همگانی باشند هیچگونه اهمیتی نخواهند داشت.

اما بر عکس همهٔ علایم موٴید آن است که بحران همگانی رسیده و نضج یافته است.

پس از مسئلهٔ ارضی در زندگی سراسر کشور روسیه مسئلهٔ ملی بویژه برای توده‌های خرده‌بورژوایی حایز اهمیت خاصی است. و ما می‌بینیم که در جلسهٔ مشاورهٔ «دمکراتیک» ساخته و پرداختهٔ آقای تسرتلی و شرکاء گروه انتخابکنندگان «ملی» از لحاظ رادیکالیسم در درجهٔ دوم قرار می‌گیرد و تنها از اتحادیه‌های صنفی عقب بوده، از لحاظ درصد آراء مخالف ائتلاف (۴۰ از ۵۵) بالاتر از گروه انتخابکنندگان

شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است. دولت کرنسکی، دولت سرکوب کننده قیام دهقانان، نیروهای انقلابی را از فنلاند خارج می‌کند تا بورژوازی مرتجع فنلاند را تقویت نماید. در اوکرائین اختلافات اوکرائینیها بطور کلی و اختلافات سپاهیان اوکرائینی خصوصاً با دولت بیش از پیش افزایش می‌یابد.

ارتش را در نظر بگیریم که در دوران جنگ در تمام زندگی کشور اهمیت فوق‌العاده زیاد دارد. ما دیدیم که سپاهیان فنلاند و ناوگان بالتیک بکلی از دولت جدا شدند. ما شاهد گواهی افسری بنام دوباسف هستیم که بلشویک نیست و بنام همهٔ جبههٔ جنگ و انقلابی‌تر از همهٔ بلشویک‌ها می‌گوید که سربازان، دیگر جنگ نخواهند کرد (۷۵). ما گزارشهای دولتی را می‌بینیم که حاکی از روحیهٔ «عصبانی» سربازان است و نمی‌توان نظم و ترتیب (یعنی شرکت این سپاهیان در سرکوب قیام دهقانی) را تضمین نمود. و بالاخره ما رأیگری در مسکو را می‌بینیم که در آن از هفده هزار سرباز چهارده هزار برله بلشویک‌ها رای می‌دهند.

این رأی‌دهی در انتخابات دوماهای بخشهای مسکو بطور کلی یکی از شگفت‌انگیزترین نشانه‌های چرخش بسیار عمیق در روحیه همگانی است. اینکه مسکو بیش از پیتر خرده‌بورژوایی است، بر همه معلوم است. و اینکه پرولتاریای مسکو بطور غیرقابل قیاس رابطه‌اش با روستا بیشتر، سمپاتی‌اش به روستا بیشتر و روحیه‌اش بروحیه روستا و روستائیان نزدیکتر است، واقعیتی است که بارها تأیید شده و مسلم و بی چون و چراست.

و با این ترتیب میزان آراء اس‌ارها و منشویک‌ها از ۷۰ درصد در ژوئن تا ۱۸ درصد کاهش می‌یابد. خرده‌بورژوازی از ائتلاف روگردان شده و مردم از آن رو برگردانده‌اند، در این نکته شکی نمی‌تواند باشد. کادت‌ها از ۱۷ درصد تا ۳۰ درصد تقویت یافته‌اند، ولی با وجود الحاق آشکار اس‌ارهای «راستگرا» و منشویک‌های «راستگرا» به آنها در اقلیت، در در اقلیت چاره‌ناپذیر مانده‌اند. اما «روسکیه ودوموستی» (۷۶) می‌گوید که تعداد مطلق آرایی که بنفع کادت‌ها داده شده، از ۶۷ به ۶۲ هزار

کاهش یافته است. تنها آراء بلشویک‌ها از ۳٤ هزار تا ۸۲ هزار رسید. بلشویکها ٤۷ درصد تمام رأی‌ها را بدست آوردند. ما حالا به اتفاق اس‌ارهای چپ، هم در شوراها، هم در ارتش و هم در کشور حایز اکثریت هستیم، در این نکته ذره‌ای شک و تردید نمی‌تواند باشد.

باید این نکات را که اهمیت عظیم اقتصادی و سیاسی و نظامی دارد ــ ارتش کارکنان راه آهن و پست را که همچنان با دولت اختلاف نظر شدید دارند (۷۷)، ضمناً حتی منشویک‌های دفاع‌طلب از وزیر «خود» نیکیتین ناراضی هستند و اس‌ارهای رسمی کرنسکی و شرکاء را «استولیپینی» می‌نامند ــ از جمله علایمی شمرد که نه تنها جنبهٔ علامت بلکه جنبهٔ بسیار واقعی دارد. مگر روشن نیست که چنین «پشتیبانی» منشویکها و اس‌ارها از دولت اگر اهمیتی‌هم دارد، فقط منفی است.

٤

. . . .

۵

راستی هم پیشوایان کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی تاکتیک درست دفاع از بورژوازی و ملاکان را بکار می‌برند. کوچکترین تردیدی نیست که بلشویکها اگر بخواهند به دام توهمات قانونی، «اعتماد» به کنگرهٔ شوراها و به تشکیل مجلس مؤسسان، به دام «انتظار» کنگرهٔ شوراها و نظایر آنها بیفتند، شک نیست که چنین بلشویک‌هائی خائنین حقیر به آرمان پرولتری خواهند بود.

آنها خائنین به این آرمان خواهند بود، چونکه با روش خود به کارگران انقلابی آلمان که در ناوگان دریائی دست به قیام زده‌اند خیانت خواهند کرد. در چنین اوضاع و احوالی «انتظار» کنگرهٔ شوراها و نظایر آن خیانت به انترناسیونالیسم، خیانت به آرمان انقلاب سوسیالیستی جهانی است.

زیرا انترناسیونالیسم حرف و اظهار همبستگی و قطعنامه نبوده بلکه عمل است.

چنین بلشویکهایی به دهقانان خیانت خواهند کرد، چونکه حالا سرکوب قیام دهقانان بدست دولت که حتی «دلو نارودا» آنرا با استولیپینی‌ها مقایسه می‌کند بمعنای نابود ساختن تمام انقلاب، نابود ساختن آن برای همیشه و بطور قطعی است. دربارهٔ هرج و مرج و آنارشی، دربارهٔ شدت لاقیدی و بی‌تفاوتی توده‌ها داد و فریاد راه انداخته‌اند: چطور توده‌ها نسبت به انتخابات بی‌تفاوت نباشند، اگر دهقانان را تا قیام کشانده‌اند، و به اصطلاح «دمکراسی انقلابی» با صبر و شکیبائی سرکوب نظامی آنرا تحمل می‌کند!!

چنین بلشویک‌هایی به دمکراسی و آزادی خیانت خواهند کرد، چونکه تحمل سرکوب قیام دهقانان در چنین لحظه‌ای بمعنای جعل و تقلب در انتخابات مجلس موٌسسان همین‌طور و حتی بدتر و ناهنجارتر از جعل «جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک» و «پارلمان مقدماتی» است.

بحران نضج یافته است. تمام آیندهٔ انقلاب روس در برابر خطر قرار داده شده است. تمام اعتبار و حیثیت حزب بلشویکها تحت علامت سئوال قرار گرفته است. تمام آیندهٔ انقلاب کارگری جهانی در راه سوسیالیسم با خطر مواجه گردیده است.

بحران رسیده و نضج یافته است...

۲۹ سپتامبر سال ۱۹۱۷.

تا اینجا می‌توان چاپ کرد، بقیه برای پخش میان اعضای کمیتهٔ مرکزی، کمیتهٔ پتروگراد، کمیتهٔ مسکو و شوراهاست.

٦

چه باید کرد؟ باید ausspreсhen was ist «آنچه را که هست گفت»، به حقیقت اذعان نمود که در کمیتهٔ مرکزی و در بالابالاهای حزب

ما جریانی یا عقیده‌ای بنفع انتظار کنگرهٔ شوراها، علیه تصرف فوری حکومت، علیه قیام فوری وجود دارد. باید این جریان یا عقیده (۷۸) را برطرف کرد.

در غیر اینصورت بلشویک‌ها برای قرن‌ها خود را رسوا خواهند کرد و بعنوان حزب از بین خواهند رفت.

زیرا از دست دادن چنین لحظه و «منتظر» کنگرهٔ شوراها شدن حماقت محض یا خیانت محض است.

خیانت محض به کارگران آلمان است. ما که نباید منتظر آغاز انقلاب آنها باشیم!! آن وقت لیبردان‌ها هم طرفدار «پشتیبانی» از آن خواهند بود. اما مادامیکه کرنسکی و کیشکین و شرکاء در مسند قدرت هستند نمی‌تواند آغاز شود.

خیانت محض به دهقانان است. با داشتن دو شورای هر دو پایتخت، دادن امکان سرکوب قیام دهقانان بمعنای از دست دادن و از دست دادن بجا و بحق هرگونه اعتماد دهقانان، در حکم یکی شدن با لیبردان‌ها و اراذل دیگر در انظار دهقانان است.

«منتظر» کنگره شوراها شدن حماقت محض است، زیرا این کار در حکم تلف کردن هفته‌ها است، و هفته‌ها و حتی روزها در حال حاضر حلال همه چیز است. این کار در حکم تحاشی جبونانه از تصرف حکومت است، چونکه اول — دوم نوامبر این کار غیر ممکن خواهد بود (هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ فنی: قزاق‌ها تا روز «تعیین شده»* احمقانهٔ قیام جمع خواهند شد).

«منتظر» کنگرهٔ شوراها شدن حماقت است، چونکه کنگره هیچ نتیجه‌ای نخواهد داد و هیچ نتیجه‌ای نمی‌تواند بدهد!

---

* «دعوت به تشکیل» کنگرهٔ شوراها برای بیستم اکتبر بمنظور حل مسئلهٔ «تصرف حکومت» چه فرقی با «تعیین» احمقانهٔ موعد قیام دارد؟؟ حالا می‌توان حکومت را تصرف کرد، ولی بیستم — بیست و نهم نمی‌گذارند که آنرا تصرف نمائید.

چه اهمیت «اخلاقی» دارد؟ جای تعجب است!! «اهمیت» قطعنامه ها و گفتگوها با لیبردان‌ها که می‌دانیم شوراها طرفدار دهقانانند و قیام دهقانان را سرکوب می‌کنند!! ما با این روش نقش شوراها را تا نقش وراج‌های حقیر تنزل می‌دهیم. ابتداء بر کرنسکی غلبه کنید و سپس کنگره را تشکیل دهید.

پیروزی قیام حالا برای بلشویک‌ها تأمین شده است: ۱) ما می‌توانیم * (اگر «منتظر» کنگرهٔ شوراها نشویم) بطور ناگهانی از سه نقطه، از پیتر، از مسکو و از ناوگان بالتیک ضربه وارد آوریم؛ ۲) ما شعارهائی برای تأمین پشتیبانی از خود داریم: نابود باد دولت که قیام دهقانان را علیه ملاکان سرکوب می‌کند! ۳) در کشور اکثریت با ماست؛ ٤) منشویک‌ها و اس‌ارها دچار ازهم‌پاشیدگی کامل هستند؛ ٥) ما امکان فنی برای تصرف حکومت در مسکو داریم (که می‌تواند این کار را آغاز کند تا دشمن را با کار غیرمنتظره مغلوب کند)؛ ٦) ما هزاران کارگر و سرباز مسلح در پیتر داریم که می‌توانند فوراً هم کاخ زمستانی و هم ستاد کل و هم مرکز تلفن و هم همهٔ چاپخانه های بزرگ را تصرف نمایند؛ ما را نمی‌توان از آنجا راند، — و تبلیغ و آژیتاسیون در ارتش چنان جریان خواهد یافت که مبارزه علیه این دولت که صلح پیشنهاد میکند، زمین بدهقانان میدهد و غیره امکان نخواهد داشت.

اگر چنانکه ما در یک آن و بطور ناگهانی در سه نقطه، در پیتر و در مسکو و در ناوگان بالتیک ضربه وارد آوریم نودونه درصد شانس موفقیت با دادن قربانیهای کمتر از روزهای ۳ — ٥ ژوئیه با ماست، زیرا سپاهیان علیه دولت صلح نخواهند رفت. اگر حتی کرنسکی حالا نیروی سوار «وفاداری» و نظایر آن در پیتر دارد، با ایراد ضربه از دو طرف و با اظهار همبستگی ارتش با ما کرنسکی مجبور خواهد بود تسلیم

* حزب برای بررسی محل استقرار سپاهیان و غیره چه کاری انجام داده است؟ برای پرداختن به قیام بعنوان «هنر» چه اقدامی شده؟ فقط صحبت و گفتگو در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و نظایر آن!!

شود. اگر حتی با شانسی که اکنون هست حکومت را تصرف ننماییم، آنوقت تمام حرفها دربارهٔ حکومت بدست شوراها به دروغ مبدل می‌شود.

عدم‌تصرف حکومت در حال حاضر، «انتظار» و وراجی در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی، اکتفاء به «مبارزه بر سر ارگان» (شورا)، «مبارزه بر سر کنگره» در حکم نابود ساختن انقلاب است.

با توجه به این نکته که کمیتهٔ مرکزی تأکیدات مرا با این روحیه از آغاز جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک حتی بدون جواب گذاشته است و نظر به اینکه ارگان مرکزی از مقالات من اشاره به چنین اشتباهات فاحش بلشویک‌ها نظیر تصمیم ننگین شرکت در پارلمان مقدماتی و تفویض جا به منشویکها در هیئت رئیسهٔ شورا و غیره و غیره را خط می‌زند، من باید آن کنایه «ظریف» به عدم تمایل کمیتهٔ مرکزی حتی به بررسی این مسئله، کنایه به بستن دهان و کنایه به پیشنهاد کنار رفتن به خود بشمارم.

من مجبورم درخواست کناره‌گیری از کمیتهٔ مرکزی را بکنم و این کار را هم می‌کنم و آزادی آژیتاسیون در لایه‌های پائینی حزب و در کنگرهٔ حزب را برای خود حفظ می‌کنم.

زیرا یقین کامل دارم که اگر ما «منتظر» کنگرهٔ شوراها بشویم و حالا فرصت را از دست بدهیم، انقلاب را به نابودی خواهیم کشید.

۲۹ سپتامبر

ن. لنین

P. S. حقایق زیادی نشان داده است که حتی نیروی قزاقها علیه دولت صلح نخواهند رفت! عدهٔ آنها چقدر است؟ کجا هستند؟ مگر همهٔ ارتش واحدها را بطرفداری از ما نخواهد فرستاد؟

فصول اول — سوم و فصل پنجم در تاریخ ۲۰ (۷) اکتبر سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۳۰ روزنامهٔ «رابوچی پوت» چاپ شده است. فصل ششم برای نخستین بار در سال ۱۹۲٤ به چاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳٤، ص ۲۷۲ — ۲۸۳ ترجمه و چاپ شده است

آیا بلشویک‌ها می‌توانند زمام حکومت را در دست خود نگهدارند ؟

پیشگفتار برای چاپ دوم

این جزوه همانطوریکه از متن آن هویداست در اواخر سپتامبر نوشته شده و اول اکتبر سال ۱۹۱۷ بپایان رسیده است.

انقلاب ۲۵ اکتبر سئوال مطروحه در این جزوه را از ساحهٔ تئوری بساحهٔ پراتیک منتقل ساخت.

حالا باید به این سئوال نه با حرف بلکه در عمل پاسخ داد. دلایل تئوریک برضد حکومت بلشویکی بی نهایت ضعیف است. این دلایل رد شده است.

حالا وظیفه آن است که قابلیت حیاتی دولت کارگری و دهقانی با عمل طبقه پیشرو — پرولتاریا به ثبوت برسد. همهٔ کارگران آگاه و هر فرد زنده و شرافتمند در میان دهقانان و همهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان باید تمام نیروی خود را جمع کنند تا عملا بزرگترین مسئلهٔ تاریخ را حل نمایند.

باید دست بکار شد، همه باید دست بکار شوند، انقلاب سوسیالیستی جهانی باید پیروز شود و پیروز خواهد شد.

ن . لنین

پتربورگ، ۹ نوامبر سال ۱۹۱۷

در سال ۱۹۱۸ در جزوه: ن. لنین «آیا بلشویک‌ها می‌توانند زمام حکومت را در دست خود نگهدارند؟» جزو سری «کتابهای مخصوص سربازان و دهقانان» در پتربورگ چاپ شده است

آیا می‌دانید که همهٔ جریان‌ها از «رچ» گرفته تا خود «نوایا ژیزن»، از کادت‌ها ـ کورنیلفی‌ها گرفته تا نیمه‌بلشویک‌ها، همه به استثنای بلشویک‌ها در چه نکته‌ای توافق نظر دارند؟

در این نکته که بلشویک‌ها به تنهایی یا هرگز جرئت نمی‌کنند زمام تمامی حکومت را بدست خود بگیرند و یا اگر جرئت کنند و بگیرند نمی‌توانند آنرا حتی برای کوتاه‌ترین مدت در دست خود نگهدارند.

اگر کسی بگوید که مسئلهٔ گرفتن تمامی حکومت توسط تنها بلشویک‌ها، مسئله سیاسی کاملا دور از واقعیت است و فقط بدترین خودنمای «متعصب» ممکن است آنرا واقعی بشمارد ما با ذکر اضهارات دقیق مسئول‌ترین و بانفوذترین احزاب و جریان‌های «رنگارنگ» سیاسی این گفته را رد خواهیم کرد.

اما ابتداء دو کلمه دربارهٔ مسئلهٔ اول از مسائل مذکور، همانا دربارهٔ این مسئله: آیا بلشویک‌ها جرئت می‌کنند زمام تمامی حکومت را به تنهایی بدست بگیرند؟ در کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه اتفاق افتاد که من ضمن تذکری که از جای خود هنگام یکی از سخنرانیهای وزارتی تسرتلی (۷۹) با صدای بلند دادم با تأیید اکید به این سئوال پاسخ گویم. نه در مطبوعات و نه در اظهارات شفاهی از جانب بلشویک‌ها ندیده‌ام که گفته باشند که ما نباید به تنهایی زمام حکومت را بدست گیریم. من به همان عقیده هستم که عموماً حزب سیاسی و خصوصاً حزب طبقهٔ پیشرو حق موجودیت نمی‌داشت و سزاوار آن نبود که خود

را حزب بشمارد و به تمام معنی حقیر می‌بود اگر از تصرف حکومت در صورت امکان بدست گرفتن زمام آن خودداری می‌نمود.

حالا بپردازیم به نقل اظهارات کادت‌ها، اس‌ارها و نیمه‌بلشویک‌ها (اصطلاح ربع‌بلشویکها بهتر است) دربارهٔ مسئلهٔ مورد علاقه‌مان.

سرمقاله ۱۶ سپتامبر «رچ» (۸۰):

«... ناهماهنگی و پریشانی در تالار تاتر آلکساندرینسکی حکمفرما بود و مطبوعات سوسیالیستی همین منظره را منعکس می‌سازند. تنها نظر بلشویکها از لحاظ صراحت و صداقت متمایز است. این نظر در جلسه نظر اقلیت است، ولی در شوراها جریانی است که بیش از پیش قوت می‌گیرد. اما صرفنظر از سخنان پرشور و خودستایی‌ها و پرمدعایی‌ها، بلشویک‌ها به استثنای متعصب‌های قلیل‌العده، فقط در گفتن شجاع هستند و به میل خود در صدد تصرف «تمامی حکومت» برنمی‌آیند. آنها par excellence * اخلالگر و خرابکارند، ولی در واقع بزدل و ترسو هستند و در ته دل به جهالت باطنی خویش و به ناپایداری موفقیتهای کنونی خود هم بخوبی واقفند. و مثل همهٔ ماها بخوبی می‌فهمند که نخستین روز پیروزی قطعی آنها — نخستین روز سقوط سریع‌شان خواهد بود. آنها که ذاتاً فاقد حسن مسئولیت هستند و از لحاظ شیوه‌ها و اسلوب‌ها آنارشیست می‌باشند، فقط بمثابهٔ یکی از جریانهای فکر سیاسی یا بعبارت دقیق‌تر یکی از کجروی‌های آن بشمار می‌روند. بهترین وسیلهٔ رهایی از شر بلشویسم برای سالهای متمادی و سرنگون ساختن بلشویسم، سپردن سرنوشت کشور بدست پیشوایان آن خواهد بود. و اگر غیر مجاز و هلاکتبار بودن چنین آزمایشی درک نمی‌شد، از روی یأس و نومیدی توسل به چنین وسیلهٔ قهرمانانه امکان داشت. تکرار می‌کنیم

* اکثراً. هـ. ت.

که خوشبختانه خود این قهرمانان حقیر دوران، راستی هم در صدد تصرف تمامی قدرت نیستند. آنها در هیچ شرایطی قادر به ایجادگری نیستند. با این ترتیب سرتاسر صراحت و صداقت آنها به نطق‌های سیاسی و وراجی‌های متینگی محدود می‌شود. عملا روش و برخورد آنها از هیچ نقطهٔ نظری نمی‌تواند به حساب آید. ضمناً ناگفته نماند که روش آنها از یک لحاظ پیامد واقعی دارد: همهٔ انواع و اقسام «تفکر سوسیالیستی» را در برخورد منفی بخود متحد می‌سازد...»

کادت‌ها چنین قضاوت می‌کنند. و اینهم نظر «سوسیالیست‌رولوسیونرها» — بزرگترین حزب «مسلط و حاکم» در روسیه که بدون امضاء یعنی در سرمقاله‌ای بقلم هیئت تحریریهٔ ارگان رسمی‌شان «دلو نارودا» مورخ ۲۱ سپتامبر بیان شده است:

«... اگر بورژوازی نخواهد به اتفاق دمکراسی تا تشکیل مجلس مؤسسان بر پایه پلاتفورم مصوب جلسهٔ مشاوره کار کند، آن وقت ائتلاف باید در درون هیئت ترکیبی جلسهٔ مشاوره به وجود آید. این کار — دادن قربانی سنگین از جانب مدافعان ائتلاف است، ولی مبلغان ایدهٔ «خطمشی خالص» حکومت هم باید در آن وارد شوند. اما ما بیم آن داریم که در این باره توافق حاصل نشود. آن وقت سومین و آخرین ترکیب باقی می‌ماند و آن نیمهٔ جلسهٔ مشاوره که اصولا از ایدهٔ همگونی آن دفاع می‌کرد باید حکومت را تشکیل دهد.

واضح و صریح بگوییم: بلشویک‌ها الزاماً کابینهٔ دولت‌را تشکیل خواهند داد. آنها با انرژی بسیار عظیم نفرت از ائتلاف را به دمکراسی انقلابی تلقین می‌کردند و هر گونه نعمت و رفاه را پس از برهم زدن «سازش» به آن وعده داده و این سازش را مایهٔ همهٔ فلاکت‌های کشور قلمداد کرده‌اند.

اگر آنها به معنای تبلیغات خود پی می‌بردند و اگر توده‌ها را گول نمی‌زدند، موظفند سفته هایی را که چپ و راست داده‌اند، واریز نمایند.

مسئله صریح و آشکار مطرح می‌شود.

و آنها نباید بیخود سعی کنند که خود را در پشت تئوری‌های نوساخته دربارهٔ عدم‌امکان تصرف حکومت مخفی نمایند.

دمکراسی این تئوریها را نخواهد پذیرفت.

در عین حال طرفداران ائتلاف باید پشتیبانی کامل خود را از آنها تضمین نمایند. اینها سه ترکیب و سه راهی است که در برابر ما قرار دارند — راه دیگر نیست»! (تکیه از خود «دلو نارودا» است.)

چنین است قضاوت اس‌ارها. و بالاخره «روش» «ربع بلشویک‌های» طرفدار «نوایا ژیزن» اگر چنانکه بتوان در صدد نشستن میان دو صندلی برآمد و آنرا روش نامید که از سرمقالهٔ هیئت تحریریهٔ «نوایا ژیزن» (۸۱) مورخ ۲۳ سپتامبر گرفته شده، چنین است:

«... اگر بار دیگر ائتلاف با کونوالف و کیشکین صورت گیرد، معنایی جز تسلیم جدید دمکراسی و لغو قطعنامهٔ جلسهٔ مشاوره دربارهٔ حکومت مسئول در پلاتفورم ۱۴ اوت نخواهد داشت...

... وزارت همگون منشویک‌ها و اس‌ارها تابعیت خود را کم خواهد توانست احساس کند، همانطوریکه وزیران سوسیالیست مسئول در کابینهٔ دولت ائتلافی کم آنرا احساس می‌کردند... چنین دولتی نه تنها نمی‌توانست «نیروهای زندهٔ» انقلاب را پیرامون خود متحد سازد، بلکه نمی‌توانست حتی کمی به پشتیبانی مجدانهٔ پیشاهنگ آن — پرولتاریا امیدوار باشد.

اما تشکیل کابینهٔ همگون نوع دیگر، دولت «پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان» راه نجات نه بهتر بلکه بدتر، راستش را بخواهید نه راه نجات بلکه صرفاً شکست و عدم موفقیت خواهد بود. راستی، چنین شعاری از جانب کسی مطرح نمی‌شود بجز در ملاحظات تصادفی و جبونانهٔ «رابوچی پوت» که بعداً بطور منظم «توضیح داده می‌شوند»». (پوبلیسیست‌های مسئول که حتی سرمقالهٔ ۲۱ سپتامبر «دلو نارودا» را فراموش کرده‌اند، این نکتهٔ ناهنجار دور از حقیقت را «با جرئت» می‌نویسند...)

«شعار: تمامی حکومت بدست شوراها، اکنون ظاهراً توسط بلشویک‌ها احیاء گردیده است. این شعار پس از حوادث روزهای ژوئیه، هنگامیکه شوراها در سیمای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی بطور مشخص در راه سیاست مجدانهٔ ضدبلشویکی گام نهادند کنار گذاشته شده بود. حالا نه تنها «خطمشی شورا» می‌تواند اصلاح‌شده به حساب آید، بلکه بجرئت می‌توان امیدوار بود که در کنگرهٔ احتمالی شوراها اکثریت با بلشویک‌ها خواهد بود. در چنین شرایطی شعار «تمامی حکومت بدست شوراها» که بلشویک‌ها آنرا دوباره به میان کشیده‌اند، «خطمشی تاکتیکی» در جهت همانا دیکتاتوری پرولتاریا و «تهیدست‌ترین دهقانان» است. البته منظور از شوراها، شوراهای نمایندگان دهقانان هم هست و با این ترتیب شعار بلشویکی حکومتی متکی بر بخش اعظم تمام دمکراسی در روسیه را در نظر دارد. اما در چنین صورتی، شعار «تمامی حکومت بدست شوراها» معنای مستقل خود را از دست می‌دهد، چونکه شوراها را از لحاظ ترکیب با «پارلمان مقدماتی» که جلسهٔ مشاوره آنرا تشکیل می‌دهد، تقریباً یکسان می‌سازد...» (ادعای «نوایا ژیزن» دروغ بیشرمانه‌ای است نظیر آنکه بگویند بدل دمکراتیسم با دمکراتیسم «تقریباً مترادف» است: پارلمان مقدماتی جعلی و تقلبی است که اولا ارادهٔ اقلیت مردم، بویژه کوسکووا، برکینگیم و چایکوفسکی‌ها و شرکاء را ارادهٔ اکثریت وانمود می‌کند. و ثانیاً حتی شوراهای دهقانی که

آوکسنتیف‌ها و چایکوفسکی‌ها با تقلبکاری ساخته بودند، در جلسهٔ مشاوره چنان درصد عظیمی از مخالفان ائتلاف دادند که به اتفاق شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، ائتلاف مسلماً عقیم می‌ماند. و ثالثاً «واگذاری حکومت به شوراها» بدین معناست که قدرت شوراهای دهقانی بطور عمده در روستا افزایش و متداول شود و در روستاها برتری و تفوق تهیدست‌ترین دهقانان تأمین‌می‌گردد). «... اگر این، یکی و همسان است، آنوقت شعار بلشویکی باید فوراً حذف شود. اگر چنانکه «واگذاری حکومت به شوراها» فقط پردهٔ استتاری برای دیکتاتوری پرولتاریاست، چنین حکومتی به معنای همانا شکست و نابودی انقلاب است.

مگر حاجت به اثبات است که پرولتاریا که نه فقط از طبقات دیگر کشور بلکه از نیروهای واقعاً زندهٔ دمکراسی جدا شده‌است، نه از لحاظ فنی خواهد توانست دستگاه دولتی را تصرف نماید و آنرا در اوضاع بسیار بغرنج بحرکت درآورد و نه از لحاظ سیاسی قادر خواهد بود در برابر فشار نیروهای دشمن که نه فقط دیکتاتوری پرولتاریا بلکه به انضمام آن تمامی انقلاب را برخواهد انداخت مقاومت ورزد؟

یگانه حکومتی که پاسخگوی مقتضیات زمان است، در حال حاضر ائتلاف واقعاً شرافتمندانه در داخل دمکراسی است».

* * *

از خوانندگان به مناسبت نقل‌قول‌های طولانی معذرت می‌خواهیم، ولی اشاره به آنها مسلماً لازم بود. لازم بود که روش و برخورد احزاب مختلف که دشمن بلشویک‌ها هستند بطور دقیق نشان داده شود. لازم بود این نکتهٔ فوق‌العاده مهم دقیقاً ثابت شود که همهٔ این احزاب، مسئلهٔ تصرف تمامی حکومت و قدرت دولتی توسط تنها بلشویک‌ها را نه فقط مسئلهٔ کاملا واقع‌بینانه بلکه مسئلهٔ مبرم و مهم روز شناخته‌اند.

حالا بپردازیم به بررسی و تحلیل آن دلایلی که برپایهٔ آنها «همه» از کادت‌ها گرفته تا نوایاژیزنی‌ها یقین دارند که بلشویک‌ها نمی‌توانند زمام حکومت را در دست خود نگهدارند.

روزنامهٔ معتبر «رچ» هیچگونه دلیلی نمی‌آورد و فقط آبدارترین و کین‌توزانه‌ترین فحش‌ها را به بلشویک‌ها می‌دهد. ضمناً ناگفته نماند نقل‌قولی که کردیم نشان می‌دهد تصور اینکه گویا «رچ» بلشویک‌ها را به تصرف حکومت «تحریک می‌کند» چقدر نادرست بود، پس: «رفقا، مواظب باشید، چونکه توصیهٔ دشمن مسلماً بدترین توصیه است!». اگر ما بجای احتساب عملی ملاحظات دارای جنبهٔ عمومی و مشخص بخود «تلقین» کنیم که بورژوازی ما را به تصرف زمام حکومت «تحریک» می‌کند، آن وقت توسط بورژوازی بازی داده خواهیم شد، چونکه بورژوازی حتماً همیشه از روی خشم و کینه ملیون‌ها بدبختی و فلاکت ناشی از گرفتن زمام حکومت بوسیلهٔ بلشویک‌ها را پیشگوئی خواهد کرد و همواره کین‌توزانه فریاد برخواهد آورد: «بهتر از همه یکبار برای «سالهای متمادی» از شر بلشویک‌ها راحت می‌شدیم هر آینه اگر آنها را بر مسند حکومت راه می‌دادیم و سپس بکلی از پا درمی‌آوردیم». چنین فریادهایی‌هم اگر راستش را بخواهید «تفتینی» است، فقط از جهت مقابل. کادت‌ها و بورژواها ابداً بما «توصیه نمی‌کنند» و هرگز «توصیه نکرده‌اند» زمام حکومت را بدست گیریم، آنها فقط سعی دارند ما را گویا از مسائل لاینحل حکومت بترسانند.

نخیر، ما نباید از فریادهای بورژواهای مرعوب‌شده، ترسی بدل راه بدهیم. باید خوب بیاد داشته باشیم که هرگز مسائل اجتماعی «لاینحل» در برابر خود قرار نداده، بلکه فقط دیکتاتوری پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان است که مسائل کاملا قابل حل گامهای بیدرنگ بسوی سوسیالیسم را به مثابهٔ یگانه راه نجات از وضع بسیار دشوار، حل خواهد کرد. پیروزی و پیروزی پایدار اکنون بیش از هر موقع دیگر و هر جایی دیگر برای پرولتاریا در روسیه تأمین است، در صورتیکه زمام حکومت را بدست گیرد.

اوضاع و احوال مشخصی را که این یا آن لحظهٔ معین را نامساعد می‌کند، صرفاً با کارایی مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد ولی حتی برای دقیقه‌ای از داد و فریادهای عجیب و ددمنشانهٔ بورژوازی ترسی بدل راه نمی‌دهیم و فراموش نمی‌کنیم که مسئلهٔ تصرف تمامی

حکومت توسط بلشویک‌ها واقعاً به مسئله مهم روز مبدل می‌گردد. حال اگر ما این نکته را فراموش کنیم خطر فوق‌العاده زیادتر از آنچه که تصرف حکومت را «قبل از موقع» بشماریم، حزب ما را تهدید خواهد کرد. حالا «اقدام قبل از موقع» در این مورد نمی‌تواند باشد و از ملیون شانس به غیر از یکی-دو تا همه با آن است.

دربارهٔ فحاشی‌های کین‌توزانهٔ «رچ» می‌توان و باید این شعر را تکرار کرد:

صدای موافقت و تأیید را
نه در پچ‌پچ تحسین و تمجید،
بلکه در فریادهای آمیخته با خشم
و کینه می‌شنویم! (۸۲)

چنین نفرت عجیب بورژوازی از ما بارزترین گواه بر این حقیقت است که ما راه و وسیلهٔ سرنگون ساختن سلطهٔ بورژوازی را درست به مردم نشان می‌دهیم.

* * *

این بار «دلو نارودا» بطور بسیار استثنایی ما را با نثار فحش و ناسزا مورد لطف و مرحمت قرار نداده، ولی کوچکترین دلیلی هم نیاورده است، و فقط بطور غیرمستقیم و با کنایه می‌کوشد ما را از آینده‌ای بترساند که در آن «بلشویک‌ها مکلف خواهند بود کابینه را تشکیل دهند». کاملا احتمال دارد که اس‌ارها ضمن ترساندن ما خودشان خیلی ترسیده‌اند و رعب و هراس از شبح لیبرال وحشت‌زده بر وجودشان مستولی گشته است. همچنین احتمال دارد که اس‌ارها بتوانند در سازمانهای بویژه عالی و بویژه پوسیده مانند کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و کمیسیون‌های «ارتباط» نظیر آن (یعنی کمیسیون‌های تماس با کادت‌ها که بسادگی می‌توان گفت کمیسیون‌های نزدیک با کادت‌ها) فردی از بلشویک‌ها را مرعوب سازند، زیرا اولا اوضاع و احوال در همه این کمیته‌های

اجرائیهٔ مرکزی و در «پارلمان مقدماتی» و نظایر آنها بسیار نفرت‌انگیز و تهوع‌آور است و تنفس در آن برای هر کسی ضرر دارد و ثانیاً صداقت واگیر است و یک فیلیستر و کوته‌بین واقعاً وحشت‌زده می‌تواند حتی یک فرد انقلابی را موقتاً به فرد فیلیستر و کوته‌بین مبدل سازد.

اما هر طور هم فهمیده شود، به قضاوت «از روی انسانیت»، این وحشت‌زدگی صادقانه اسراری که بدبختی‌اش وزیر بودن با کادت‌ها و یا داشتن مقام و منزلت وزرائی در برابر کادت‌هاست، ولی ترس بدل راه دادن در حکم ارتکاب اشتباه سیاسی است که خیلی به آسانی می‌تواند در مرز خیانت به پرولتاریا قرار گیرد. اما دلایل جدی شما، آقایان! امیدوار نباشید که ما از وحشت‌زدگی شما ترس و واهمه بدل راه بدهیم!

* * *

این بار دلایل جدی را تنها در «نوایا ژیزن» می‌بینیم. این بار این روزنامه نقش وکیل مدافع بورژوازی را ایفاء می‌کند که از نقش دفاع از بلشویک‌ها که مایهٔ «شرمندگی» این بانوی از هر حیث دلپسند می‌باشد (۸۳) برایش برازنده‌تر است.

این وکیل مدافع شش دلیل اقامه کرده است:

۱) پرولتاریا «از طبقات دیگر کشور جدا شده است»؛

۲) پرولتاریا «از نیروهای واقعاً زندهٔ دمکراسی جدا مانده است»؛

۳) پرولتاریا «نخواهد توانست از لحاظ فنی دستگاه دولتی را تصرف نماید»؛

٤) پرولتاریا این دستگاه را «نخواهد توانست بحرکت در آورد»؛

٥) «اوضاع فوق‌العاده بغرنج و پیچیده است»؛

٦) پرولتاریا «قادر نخواهد بود در برابر همهٔ آن فشار نیروهای دشمن که نه فقط دیکتاتوری پرولتاریا بلکه به انضمام آن تمامی انقلاب را بر خواهد انداخت مقاومت ورزد».

«نوایا ژیزن» دلیل اول خود را تا حد مضحک ناشیانه بیان کرده است، چونکه ما در کشورهای سرمایه‌داری و نیمه‌سرمایه‌داری فقط

سه طبقه می‌شناسیم: بورژوازی، خرده‌بورژوازی (دهقانان بعنوان نمایندهٔ عمدهٔ آن) و پرولتاریا. وقتی صحبت از مبارزهٔ پرولتاریا علیه بورژوازی و از انقلاب علیه بورژوازی است، اشاره به جدا ماندن پرولتاریا از طبقات دیگر چه معنایی دارد؟

شاید «نوایا ژیزن» می‌خواست بگوید پرولتاریا از دهقانان جدا مانده است، چونکه در واقع اینجا صحبت از ملاکان نمی‌تواند درمیان باشد. ولی اظهار دقیق و صریح این نکته که پرولتاریا حالا از دهقانان جدا مانده است امکان نداشت، زیرا نادرستی فاحش این ادعا خیلی بچشم می‌خورد.

مشکل می‌توان تصور کرد که پرولتاریا در کشور سرمایه‌داری، مانند پرولتاریای روسیه در حال حاضر از خرده‌بورژوازی — در نظر داشته باشید در انقلاب علیه بورژوازی اینهمه کم جدا مانده باشد. از ارقام بیغرضانه و مسلم، جدیدترین اطلاعاتی دربارهٔ آرای موافق و مخالف ائتلاف با بورژوازی را از روی نتایج رأیگیری «دومای بولیگینی» تسرتلی یعنی جلسهٔ مشاورهٔ کذائی «دمکراتیک» بنسبت گروه‌های انتخابکننده، در دست داریم. نتایج رأیگیری در شوراها را بگیریم، می‌بینیم:

	موافق	مخالف
شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان .	۸۳	۱۹۲
شوراهای نمایندگان دهقانان . . .	۱۰۲	۷۰
همهٔ شوراها	۱۸۵	۲۶۲

پس اکثریت بکلی طرفدار شعار پرولتری: مخالف ائتلاف با بورژوازی است. و ما قبلا دیدیم که حتی کادت‌ها ناگزیر به افزایش نفوذ بلشویک‌ها در شوراها اذعان دارند. آخر ما در اینجا جلسهٔ مشاوره داریم که توسط پیشوایان دیروز شوراها، توسط اس‌ارها و منشویک‌ها که در سازمانهای مرکزی اکثریت تأمین‌شده دارند، تشکیل گردیده است! بدیهی است که در اینجا برتری واقعی بلشویک‌ها در شوراها کمتر نشان داده شده است.

هم اکنون بلشویک‌ها هم دربارهٔ مسئلهٔ ائتلاف با بورژوازی و هم دربارهٔ مسئلهٔ واگذاری فوری زمین‌های اربابی به کمیته‌های دهقانی، در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان، اکثریت، اکثریت مردم، اکثریت خرده‌بورژوازی را دارند. روزنامهٔ «رابوچی پوت» در شمارهٔ ۱۹ مورخ ۲۴ سپتامبر اطلاعاتی دربارهٔ اجلاس شوراهای محلی نمایندگان دهقانان منعقده ۱۸ سپتامبر در پیتر از شمارهٔ ۲۰ «ازنامیا ترودا» (۸۴) — ارگان اس‌ارها نقل می‌کند. در این اجلاس کمیته‌های اجرائیه چهار شورای دهقانی (ایالات کوسترومسکایا، مسکوسکایا، سامارسکایا و تاوریچسکایا) بر له ائتلاف نامحدود اظهار نظر کرده‌اند. کمیته‌های اجرائیه سه ایالت و دو ارتش (ایالات ولادیمیرسکایا، ریازانسکایا و چرنومورسکایا) برله ائتلاف بدون کادت‌ها رأی داده‌اند. کمیته‌های اجرائیه ۲۳ ایالت و چهار ارتش با ائتلاف مخالفت ورزیده‌اند.

پس اکثریت دهقانان مخالف ائتلاف است!

اینهم «جدا ماندن پرولتاریا».

ضمناً ناگفته نماند سه ایالت دورافتاده: سامارسکایا، تاوریچسکایا و چرنومورسکایا که در آنها عدهٔ دهقانان ثروتمند و مالکین بزرگ که با کارگران مزدور کار می‌کنند، نسبتاً خیلی زیاد است و همچنین چهار ایالت صنعتی (ولادیمیرسکایا، ریازانسکایا، کرسترومسکایا و مسکوسکایا) که در آنها هم بورژوازی دهقانی قوی‌تر از اکثر ایالات روسیه است برله ائتلاف اظهار نظر کرده‌اند. جالب توجه خواهد بود که اطلاعات مبسوط‌تری در این باره جمع‌آوری و بررسی شود که آیا اطلاعاتی دربارهٔ همانا تهیدست‌ترین دهقانان در ایالات دارای «ثروتمندترین» دهقانان وجود ندارد؟

همچنین جالب توجه است که «گروههای ملی» همانا با چهل رأی در برابر پانزده رأی برتری فوق‌العاده به مخالفان ائتلاف دادند. سیاست الحاق جبری و تعدی ناهنجار بناپارتیست کرنسکی و شرکاء در مورد ملل فاقد حقوق کامل در روسیه ثمرات خود را ببار آورد. تودهٔ وسیع ملل ستمدیده یعنی تودهٔ خرده‌بورژوازی در میان آنان به پرولتاریای روسیه بیش از بورژوازی اعتماد می‌کند، چونکه تاریخ در اینجا مبارزه

ملل ستمدیده در راه رهائی خود علیه ستمگران را در دستور روز قرار داده است. بورژوازی رذیلانه به آرمان آزادیخواهانه ملل ستمدیده خیانت ورزید و پرولتاریا به امر آزادی وفادار است.

مسائل ملی و ارضی — مسائل بنیادی برای توده‌های خرده‌بورژوایی روسیه در حال حاضر است. و این نکته‌ای است مسلم و غیرقابل بحث. پرولتاریا در مورد هر دوی این مسائل خیلی هم «جدا نمانده است» و اکثریت مردم را پشت سر دارد و به تنهایی قادر است در مورد هر دو مسئله چنان سیاست قاطع و واقعاً «انقلابی دمکراتیک» در پیش گیرد که فوراً نه تنها پشتیبانی اکثریت مردم از حکومت دولتی پرولتاریا را تأمین کند بلکه انفجار واقعی شور انقلابی را در توده‌ها بوجود آورد، زیرا توده‌ها برای نخستین بار بجای ستم و تعدی بیرحمانهٔ ملاکان به دهقانان، ولیکاروسها به اوکرائینیی‌ها که در دوران تزاریسم متداول بود، بجای جملات پرطمطراق علنی دایر بکوشش برای ادامهٔ چنین سیاستی در دوران جمهوری، بجای خرده گیری‌ها، رنجش‌ها، بهتان‌ها، مسامحه‌ها، پشت‌پا زدن‌ها و نیرنگبازیها (همهٔ آنچیزهایی که کرنسکی با آنها پاداش دهقانان و ملل ستمدیده را می‌دهد) همدردی آتشینی که عملا ثابت می‌شود، اقدامات بیدرنگ و انقلابی علیه ملاکان و احیای فوری آزادی کامل فنلاند و اوکرائین و بلوروسی و مسلمانان و غیره را خواهند دید.

حضرات اس‌ارها و منشویک‌ها بخوبی این نکته را می‌دانند و از این رو سران نیمه‌کادتی کئوپراتورها را برای کمک و یاری بسیاست ارتجاعی-دمکراتیک خود علیه توده‌ها جلب می‌کنند. به این جهت هرگز جرئت ندارند دربارهٔ سواد معین سیاست عملی مثلا درباره اینکه آیا لازم است فوراً همهٔ زمین‌های اربابی به کمیته‌های دهقانان واگذار شود، آیا لازم است که فلان یا بهمان خواستهای فنلاندی‌ها یا اوکرائینی‌ها و غیره عملی گردد، از توده‌ها نظرخواهی کنند، بهمه‌پرسی دست بزنند و یا اقلا در همهٔ شوراهای محلی، در همهٔ سازمان‌های محلی به رأی بگذارند.

و مسئلهٔ صلح، مسئله اساسی تمام زندگی کنونی است. پرولتاریا «از طبقات دیگر جدا مانده»... پرولتاریا در اینجا واقعاً بعنوان نمایندهٔ

همهٔ ملت و همهٔ افراد زنده و شرافتمند کلیه طبقات، بعنوان نماینده اکثریت عظیم خرده‌بورژوازی عمل می‌کند، چونکه فقط پرولتاریاست که وقتی به حکومت رسید فوراً صلح عادلانه را به همهٔ ملل متحارب پیشنهاد خواهد کرد، تنها پرولتاریاست که به اقدامات واقعاً انقلابی (به اعلام قراردادهای محرمانه و غیره) دست خواهد زد تا هر چه زودتر به صلح هر چه عادلانه‌تری دسترسی پیدا کند.

نخیر. آقایان از «نوایا ژیزن» که دربارهٔ جدا ماندن پرولتاریا داد و فریاد راه انداخته‌اند، بدین وسیله فقط وحشت‌زدگی ذهنی خود را از جانب بورژوازی بیان می‌کنند. بدون تردید شرایط عینی در روسیه چنان است که پرولتاریا همانا حالا از اکثریت خرده‌بورژوازی «جدا» نمانده است. همانا حالا پس از تجربهٔ اسفبار «ائتلاف»، اکثریت مردم نسبت به پرولتاریا حسن نظر دارند. و این شرط برای نگهداری زمام حکومت توسط بلشویک‌ها فراهم است.

* * *

دلیل دوم آنست که گویا پرولتاریا «از نیروهای واقعاً زنده دمکراسی جدا مانده است». درک معنای این سخن، محال است. فرانسوی‌ها در چنین مواردی می‌گویند این سخن ممکن است «یونانی» باشد.

نویسندگان «نوایا ژیزن» افرادی وزیرمآب هستند و کاملا به درد وزارت در کابینهٔ کادت‌ها می‌خورند، چونکه از چنین وزیرانی همانا مهارت در ادای جملات حق بجانب و ظاهرالصلاح می‌خواهند که هیچ معنایی نداشته باشد و با آنها بتوان هر گونه رذالتی را مستور داشت و به این جهت تحسین و تمجید آنها از جانب امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها تأمین است. تحسین و تعریف نوایاژیزنیها بپاس این ادعا که پرولتاریا از نیروهای واقعاً زنده دمکراسی جدا مانده است، از جانب کادت‌ها، برشکوفسکایا، پلخانف و شرکاء تأمین است، زیرا بطور ضمنی اینجا گفته شده است، یا از ادعا چنین مستفاد خواهد شد، اگر به آنها گفته شود که کادت‌ها، برشکوفسکایا، پلخانف، کرنسکی و شرکاء در واقع «نیروهای زنده دمکراسی» هستند.

این ادعا درست نیست. اینها نیروهای مرده هستند و تاریخچهٔ ائتلاف، آنرا ثابت کرده است.

نواياژيزنيها که توسط بورژوازی و محیط بورژوا-روشنفکری سرعوب گشته‌اند جناح راستگرای اس‌ارها و منشویک‌ها نظیر «ولیا نارودا» (۸۰) و «یدینستوو» (۸٦) و نظایرشان را که با کادت‌ها فرق چندانی ندارند نیروی «زنده» می‌نامند. ما فقط آنهایی را که با توده‌ها رابطه و پیوند دارند نه با کولاک‌ها، آنهایی را که درسهای ائتلاف از آن دورشان ساخته است، نیروی زنده می‌شماریم. «نیروهای زندهٔ فعال» دمکراسی خرده‌بورژوازی توسط جناح چپ اس‌ارها و منشویک‌ها معرفی شده‌اند. تقویت این جناح چپ بویژه پس از ضدانقلاب ژوئیه، یکی از موثق‌ترین نشانه‌های عینی آن است که پرولتاریا منفرد نشده است.

نوسان‌ها و گرایش‌های سنتریست‌های اس‌اری بچپ در دوران اخیر که اعلامیهٔ ۲٤ سپتامبر چرنوف مبنی بر اینکه گروه وی نمی‌تواند از ائتلاف جدید با کیشکین و شرکاء پشتیبانی کند، آن را ثابت کرده و با وضوح بیشتر این نکته را نشان می‌دهد. این نوسان‌های سنتریست‌های اس‌اری بچپ که تاکنون اکثریت عظیم قریب به اتفاق نمایندگان حزب اس‌ارها، حزب سرور و مسلط از لحاظ تعداد آراء در شهر و بویژه در روستا را می‌داد ثابت می‌کند که اظهارات «دلو نارودا» که قبلا به آن اشاره کردیم، دربارهٔ اینکه در شرایط معین «تضمین پشتیبانی کامل» برای دولت صرفاً بلشویکی برای دمکراسی ضرورت دارد، در هر حال فقط حرف نیست.

حقایقی نظیر امتناع سنتریست‌های اس‌اری از پشتیبانی ائتلاف جدید با کیشکین، یا برتری مخالفان ائتلاف میان منشویک‌های دفاع‌طلب از ایالت (ژوردانیا در قفقاز و غیره) دلیل عینی بر آن است که بخش معینی از توده‌ها که تا کنون به دنبال منشویک‌ها و اس‌ارها می‌رفتند از دولت صرفاً بلشویکی پشتیبانی خواهند کرد.

حالا پرولتاریای روسیه همانا از آن نیروهای زنده دمکراسی جدا نمانده و منفرد نشده است.

* * *

دلیل سوم: پرولتاریا «نمی‌تواند از لحاظ فنی دستگاه دولتی را تصرف نماید». این دلیل شاید معمولی‌ترین و رایج‌ترین دلیل باشد. هم به این علت و هم بعلت آنکه به یکی از جدی‌ترین و دشوارترین وظایف مطروحه در برابر پرولتاریای پیروزمند اشاره می‌کند شایان بیشترین توجه است. شکی نیست که این‌ها وظایفی بس دشوارند، ولی اگر خود را سوسیالیست می‌نامیم و به این دشواریها اشاره می‌کنیم که از انجام چنین وظایفی شانه‌خالی نماییم، آن وقت عملا وجه تمایز ما از خدمتگزاران بورژوازی به صفر خواهد رسید. دشواری وظایف انقلاب پرولتری باید طرفداران پرولتاریا را به بررسی دقیق‌تر و مشخص‌تر شیوه‌های انجام این وظایف برانگیزد.

البته دستگاه دولتی مقدم بر همه ارتش دائمی، پلیس و دستگاه دیوانسالاری است. نویسندگان «نوایا ژیزن» با اشاره به این نکته که پرولتاریا نخواهد توانست از لحاظ فنی این دستگاه را اداره کند حداکثر جهل خود و عدم تمایل خویش را برای توجه به حقایق زندگی و به نظریات و ملاحظاتی که از مدت‌ها پیش در نشریات بلشویکی تصریح گردیده است، برملاء می‌کنند.

نویسندگان «نوایا ژیزن» عموماً خود را اگر هم مارکسیست نشمارند آشنا با مارکسیسم، و سوسیالیست‌های تحصیل کرده و دانا می‌شمارند. و مارکس بر پایه تجربهٔ کمون پاریس گفته است که پرولتاریا نمی‌تواند فقط ماشین حاضر دولتی را تصرف کرده و آنرا برای نیل به هدفهای خود بکار اندازد، پرولتاریا باید این ماشین را بشکند و ماشین جدیدی جایگزین آن سازد (در این باره در جزوه‌ای که چاپ اول آن پایان یافته و قرار است بزودی زیر عنوان «دولت و انقلاب. آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب» منتشر شود مفصل‌تر صحبت کرده‌ام *). این ماشین جدید دولتی توسط کمون پاریس ایجاد شده بود و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان روس «دستگاه دولتی» از همان نوع هستند. از چهارم آوریل سال ۱۹۱۷

---

* رجوع شود به ص ۵ — ۱۴۰ هـ. ت.

بارها به این نکته اشاره کرده‌ام و در قطعنامه‌های کنفرانس‌های بلشویکی و عیناً در نشریات بلشویکی در این باره صحبت می‌شود. «نوایا ژیزن» البته می‌توانست عدم موافقت خود را با مارکس و با بلشویک‌ها بیان دارد، ولی دور زدن و نادیده گرفتن مسئله بطور کلی از جانب روزنامه‌ای که اغلب و با آنهمه تکبر، بلشویک‌ها را بعلت گویا برخورد غیرجدی به مسائل دشوار بباد ناسزا می‌گیرد، به معنای امضای سند افلاس خویش است.

پرولتاریا نمی‌تواند «دستگاه دولتی» را «تصرف نماید» و «آنرا به حرکت در آورد». اما می‌تواند همهٔ عواسل تعدی و کهنه‌پرستی و غیرقابل اصلاح بورژوایی دستگاه کهنه دولتی را بشکند و دستگاه خود، دستگاه جدیدی را جایگزین آن سازد. شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان، همین دستگاه هستند.

راستی بسیار عجیب است که «نوایا ژیزن» این «دستگاه دولتی» را بکلی فراموش کرده است. نوایاژیزنیها با چنین برخوردی در مباحثات تئوریک خود در واقع در تئوری سیاسی همانند پراتیک سیاسی کادت‌ها عمل می‌کنند. زیرا اگر در واقع هیچگونه دستگاه جدید دولتی برای پرولتاریا و دمکراسی انقلابی لازم نیست، آن وقت شوراها raison d'être * و حق موجودیت را از دست می‌دهند و آن وقت کادت‌ها- کورنیلفی‌ها در تلاش‌های خود برای تبدیل شوراها به هیچ حق دارند!

این اشتباه تئوریکی و عدم بصیرت سیاسی عجیب «نوایا ژیزن» از آن جهت عجیب‌تر است که حتی منشویک‌های انترناسیونالیست (۸۷) (که «نوایا ژیزن» در آخرین انتخابات دومای شهری در پیتر با آنها متحد شد) در این مسئله عامل نزدیکی معین با بلشویک‌ها را پیدا کرده‌اند. ما در آن اعلامیهٔ اکثریت شوراها که رفیق مارتف در جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک قرائت کرد، چنین می‌خوانیم:

«... شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان که در نخستین روزهای انقلاب در نتیجهٔ اوج هیجان و اعتلای

* هدف موجودیت یا فلسفه وجودی. هـ. ت.

شور خلاقیت واقعی توده‌ای بوجود آمدند نسج جدید دولتمداری انقلابی را ساختند که جایگزین نسج فرسوده دولتمداری رژیم قدیم گردید...».

این نکته قدری بیش از اندازه زیبا و پرآب‌وتاب گفته شده یعنی پیچیده و مغلق بودن بیان در اینجا نارسایی در صراحت بیان فکر سیاسی را مستور می‌دارد. شوراها هنوز جایگزین «نسج» قدیم نشده‌اند و این «نسج» قدیم دولتمداری رژیم کهنه نبوده بلکه دولتمداری هم تزاریسم و هم جمهوری بورژوازی است. اما در هر حال مارتف در اینجا دو سر و گردن بالاتر از نوایاژیزنیها است.

شوراها در واقع دستگاه جدید دولتی، اولا نیروی مسلح کارگران و دهقانان را می‌دهند و ناگفته نماند که این نیرو برخلاف نیروی ارتش دائمی قدیمی، از مردم جدا نشده‌است، بلکه به نزدیکترین وجهی با آنها پیوند دارد؛ از لحاظ نظامی بطور غیرقابل قیاس از نیروی سابق قوی‌تر است؛ و از لحاظ انقلابی قابل تعویض با هیچ نیروی دیگر نیست. ثانیاً، این دستگاه رابطهٔ چنان نزدیک، ناگسستنی، به‌آسانی قابل آزمایش و قابل تجدید با توده، با اکثریت مردم ایجاد می‌کند که دستگاه دولتی سابق آنرا بیاد ندارد. ثالثاً، این دستگاه به اعتبار آنکه انتخابی است و بنابه ارادهٔ مردم بدون تشریفات بوروکراسی هیئت ترکیبی‌اش قابل تغییر می‌باشد خیلی دمکراتیک‌تر از دستگاه‌های پیشین است. رابعاً، این دستگاه رابطهٔ محکمی با مشاغل بسیار گوناگون ایجاد کرده و بدین وسیله اصلاحات بسیار گوناگون و بسیار عمیق را دور از بوروکراسی، تسهیل می‌کند. خامساً، این دستگاه شکل سازماندهی پیشاهنگ یعنی آگاه‌ترین، فعال‌ترین و پیشقدم‌ترین بخش طبقات ستمدیده، کارگران و دهقانان را بدست می‌دهد، و با این ترتیب دستگاهی است که پیشاهنگ طبقات ستمدیده بوسیلهٔ آن می‌تواند تمامی تودهٔ عظیم این طبقات را که تاکنون کاملا دور از زندگی سیاسی بوده و خارج از تاریخ بودند بلند کند و تربیت نماید و آموزش دهد و به دنبال خود ببرد. سادساً، این دستگاه امکان می‌دهد که فواید پارلمانتاریسم با فواید دمکراسی

مستقیم و بدون واسطه توأم شوند یعنی هم وظیفهٔ قانونگذاری و هم اجرای قوانین در سیمای نمایندگان منتخب مردم متحد گردد. این عمل در مقایسه با پارلمانتاریسم بورژوایی، در امر گسترش دمکراسی چنان گامی به پیش است که اهمیت جهانشمول تاریخی دارد.

شوراهای ما در سال ۱۹۰۵ به اصطلاح جنین بطنی بودند چونکه فقط چند هفته‌ای وجود داشتند. پر واضح است که در شرایط آن روزی از رشد همه‌جانبهٔ آنها حتی حرفی نمی‌توانست درمیان باشد. و در انقلاب سال ۱۹۱۷ هم هنوز نمی‌توان از این مقوله سخن گفت، چونکه چند ماه، مدت بسیار کمی است و مهم آن است که پیشوایان اس‌اری و منشویکی شوراها را به فحشاء می‌کشاندند و نقش بلندگوی و زائدهٔ سیاست سازشکارانه پیشوایان را به آنها دادند. شوراها تحت رهبری لیبرها، دان‌ها، تسرتلی‌ها و چرنوف‌ها زنده‌زنده پوسیده و متلاشی می‌شدند. شوراها فقط با گرفتن زمام تمامی حاکمیت دولتی بدست خود می‌توانند واقعاً رشد پیدا کرده و قابلیت‌ها و استعدادهای خود را کاملا رشد و توسعه دهند، چونکه در غیر این صورت کاری ندارند انجام دهند، یا جنین ساده‌ای هستند (در حال جنینی مدت زیاد نمی‌توان باقی ماند) و یا اسباب‌بازی هستند. «حکومت دوگانه» مایهٔ فلج شدن شوراهاست.

اگر خلاقیت توده‌ای طبقات انقلابی، شوراها را به وجود نمی‌آورد، انقلاب پرولتری در روسیه کار بیخود و بیهوده‌ای می‌بود، چونکه پرولتاریا با دستگاه قدیمی بدون شک نمی‌توانست زمام حکومت را در دست خود نگهدارد و دستگاه جدید را هم فوراً نمی‌توان ساخت. تاریخ اسفبار به فحشاء کشیدن شوراها توسط تسرتلی-چرنوف، تاریخ «ائتلاف»، ضمناً تاریخ رهایی شوراها از توهمات خرده‌بورژوایی و عبور آنها از «صافی» بررسی عملی تمام قباحت و کثافت همه و هر گونه ائتلاف‌های بورژوایی است. امیدواریم که این «صافی» به شوراها لطمه نزده بلکه آنها را آبدیده کرده باشد.

* * *

مشکل عمدهٔ انقلاب پرولتری برقراری دقیق‌ترین و شرافتمندانه‌ترین حساب و کنترل، کنترل کارگری بر تولید و توزیع فرآورده‌ها در مقیاس همگانی است.

وقتی که نویسندگان «نوایا ژیزن» به ما اعتراض می‌کردند که با پیش‌کشیدن شعار «کنترل کارگری» گویا دچار سندیکالیسم می‌شویم، این اعتراض نمونهٔ کودکانه و احمقانه از کاربرد «مارکسیسم» بود که روی آن تعمق نشده، بلکه به شیوهٔ استرووه به حافظه سپرده شده است. سندیکالیسم یا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را نفی می‌کند و یا به آن و همچنین بطور کلی به حکومت سیاسی جای نهم می‌دهد. و ما آنرا در جای اول قرار می‌دهیم. اگر فقط با روح نوایاژیزنیها صحبت شود: نه کنترل کارگری بلکه کنترل دولتی، آن وقت جمله بورژوا-رفرمیستی از کار در می‌آید و در واقع فرمول خالص کادتی بدست می‌آید، چونکه کادت‌ها با شرکت کارگران در کنترل «دولتی» مخالفتی ندارند. کادت‌های کورنیلفی بخوبی می‌دانند که چنین شرکتی بهترین وسیلهٔ فریب و اغفال کارگران توسط بورژوازی، بهترین شیوهٔ تطمیع ظریفانه در مفهوم سیاسی هرگونه گوزدیف‌ها، نیکیتین‌ها، پروکوپویچ‌ها، تسرتلی‌ها و همهٔ این باند است.

وقتی ما می‌گوییم: «کنترل کارگری» و این شعار را هموار در کنار دیکتاتوری پرولتاریا و همیشه به دنبال آن قرار می‌دهیم، بدین وسیله روشن می‌سازیم که صحبت از کدامین دولت درمیان است. دولت ارگان سلطهٔ طبقه است. کدام طبقه؟ اگر طبقهٔ بورژوازی، پس این همان دولتمداری کادتی-کورنیلفی-«کرنسکی» است که اینک بیش از ششماه است آه و فغان کارگران روسیه از دست کورنیلف و کرنسکی بلند است. اگر پرولتاریا، اگر صحبت از دولت پرولتری، یعنی از دیکتاتوری پرولتاریا در میان است، پس کنترل کارگری می‌تواند دقیق‌ترین و شرافتمندانه‌ترین حساب همگانی و جامع و همه‌جائی تولید و توزیع فرآورده‌ها باشد.

مشکل عمده، مسئله عمدهٔ انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی در همین است. این مسئله بدون شوراها حداقل برای روسیه لاینحل می‌بود.

شوراها آن کار سازمانی پرولتاریا را که می‌تواند مسئلهٔ دارای اهمیت جهانشمول تاریخی را حل کند، تعیین می کنند.

در اینجا بجانب دیگر مسئله مربوط به دستگاه دولتی رسیدیم. در دولت معاصر علاوه بر دستگاه غالباً «تعدی» ارتش دائمی، پلیس و دیوانسالاری، دستگاهی‌هست که با بانک‌ها و سندیکات‌ها پیوند بویژه نزدیک دارد، دستگاهی که کارهای بسیار زیاد احتساب و ثبت را اگر چنین اصطلاحی جایز باشد، انجام می‌دهد. این دستگاه را نمی‌توان و نباید درهم شکست، بلکه باید آنرا از تبعیت سرمایه‌داران خارج ساخت. باید دست سرمایه‌داران را با رشته‌های نفوذشان از آن برید و جدا کرد و قطع نمود و آنرا تابع شوراهای پرولتری ساخت، آنرا باید گسترده‌تر و جامع‌تر و همگانی‌تر کرد. و این کار را با اتکاء به موفقیتهای حاصله بزرگترین سرمایه‌داری می‌توان انجام داد (همانطوریکه بطور کلی انقلاب پرولتری تنها با اتکاء به این موفقیت‌ها می‌تواند به هدف‌های خود برسد).

سرمایه‌داری دستگاه‌های احتساب نظیر بانک‌ها، سندیکات‌ها، پست‌ها، شرکت‌های مصرف و سازمانهای کارمندان را بوجود آورده است. سوسیالیسم بدون بانک‌های بزرگ قابل تحقق و پیاده شدن نیست.

بانک‌های بزرگ آن «دستگاه دولتی» است که ما برای تحقق بخشیدن به سوسیالیسم لازم داریم و آنرا حاضر و آماده از سرمایه‌داری می گیریم و ضمناً ناگفته نماند که وظیفهٔ ما در این جا فقط قطع ریشهٔ آن چیزی است که بشیوهٔ سرمایه‌داری این دستگاه عالی را معیوب می‌سازد، باید آنرا بزرگتر و دمکراتیک‌تر و جامع‌تر ساخت. در اینجا کمیت به کیفیت بدل می‌شود. یگانه بانک بزرگتر از بزرگترین با شعباتی در هر بخش و جنب هر کارخانه — این دیگر نه دهم دستگاه سوسیالیستی است. این دیوان محاسبات سراسر کشوری، دستگاه احتساب دولتی تولید و توزیع فرآورده‌ها، این به اصطلاح چیزی نظیر استخوان‌بندی جامعهٔ سوسیالیستی است.

این «دستگاه دولتی» را (که در دوران سرمایه‌داری کاملا دولتی

نیست، اما در کشور ما در شرایط سوسیالیسم کاملا دولتی خواهد بود) می‌توانیم با یک ضربه و با یک دستور «بگیریم» و «به حرکت درآوریم»، زیرا کار واقعی محاسبات، کنترل، ثبت و حساب و کتاب را در اینجا کارمندانی انجام می‌دهند که اکثراً وضع پرولتری یا نیمه‌پرولتری دارند.

با یک دستور دولت پرولتری می‌توان و باید این کارمندان را به وضع کارمندان دولت درآورد، همانطوریکه سگ‌های پاسبان سرمایه‌داری نظیر بریان و دیگر وزیران بورژوازی با یک دستور کارمندان اعتصابی راه آهن را به وضع کارمندان دولت در می‌آورند. ما به چنین کارمندان دولت خیلی بیشتر احتیاج داریم و بیشتر می‌توان آنها را به دست آورد، چونکه سرمایه‌داری کار حساب و کنترل را ساده کرده به یادداشتهائی مبدل ساخته که نسبتاً پیچیده نیستند و هر آدم باسواد از آنها سر در می‌آورد.

«دولتی کردن» تودهٔ کارمندان بانک‌ها، سندیکات‌ها و دستگاههای بازرگانی و غیره و غیره هم از لحاظ فنی (در سایهٔ کار مقدماتی که سرمایه‌داری و سرمایه‌داری مالی برای ما انجام داده است) و هم از لحاظ سیاسی بشرط کنترل و نظارت شوراها کاملا قابل اجراست.

و اما با کارمندان عالیرتبه که عدهٔشان بسیار کم است، ولی به سرمایه‌داران گرایش دارند مقتضی است که رفتاری همانند با سرمایه‌داران داشت و «سختگیری» کرد. آنها هم مانند سرمایه‌داران مقاومت خواهند کرد و باید این مقاومت را درهم شکست، و اگر پشخونف همیشه ساده‌لوح حتی در ژوئن سال ۱۹۱۷ بعنوان واقعاً «نوجوان دولتمدار» نابجا زمزمه کرد که «مقاومت سرمایه‌داران درهم شکسته شده است»، پرولتاریا جملهٔ این لاف‌زنی کودکانه و این رفتار بچگانه را جداً عملی خواهد کرد.

این کار را ما می‌توانیم انجام دهیم، چونکه صحبت از درهم شکستن مقاومت اقلیت ناچیز از اهالی، راستی مشتی افراد است که سازمانهای کارمندان و اتحادیه‌ها و شرکت‌های مصرف و شوراها برهر کدام‌شان چنان نظارتی برقرار خواهند کرد که هر گونه تیت تیتیچ همانند فرانسوی در حومه سدان (۸۸) محاصره خواهد شد. ما این

تیت تیتیچ ها را بنام می‌شناسیم: کافی است لیست اسامی مدیران و اعضای هیئت مدیران و سهام‌داران بزرگ و نظایر آنها را گرفت. عدهٔ آنها چند صد یا حداکثر چند هزار نفر در سراسر روسیه است، و دولت پرولتری با دستگاه شوراها و سازمان‌های کارمندان و غیره می‌تواند ده و صد کنترل کننده بر هر کدام آنها برگمارد، به طوریکه حتی بجای «درهم شکستن مقاومت» شاید بتوان به وسیلهٔ کنترل کارگری (سرمایه‌داران) مراقب بود که هرگونه مقاومتی غیرممکن گردد.

«پایه» کار حتی نه مصادرهٔ دارایی‌های سرمایه‌داران بلکه همانا کنترل همگانی و جامع کارگری بر سرمایه‌داران و طرفداران احتمالی آنان خواهد بود. تنها با مصادره، کاری از پیش نمی‌رود، چونکه در آن عنصر سازماندهی و احتساب توزیع درست نیست. ما مصادره را به‌آسانی به اخذ مالیات عادلانه (اقلا بر مأخذهای «شینگارفی») تبدیل می‌کنیم — فقط باید از امکان هر گونه عدول از گزارش‌دهی و کتمان حقیقت و عدول از قانون، جلوگیری گردد. و چنین امکانی را فقط کنترل کارگری دولت کارگری از بین می‌برد.

سندیکاسیون اجباری یعنی متحد ساختن جبری در اتحادها تحت نظارت دولت همان چیزی است که سرمایه‌داری آماده ساخته و در آلمان دولت یونکرها آمرانه به مورد اجرا گذاشته و در روسیه برای شوراها، برای دیکتاتوری پرولتاریا کاملا عملی خواهد بود، و این همان چیزی است که «دستگاه دولتی» که جامع و نوین و غیربوروکراسی است، به ما خواهد داد *.

* * *

دلیل چهارم وکلای فع‌مدا بورژوازی این است که: پرولتاریا نخواهد توانست دستگاه دولتی را «به حرکت در آورد». این دلیل نسبت

---

* دربارهٔ اهمیت سندیکاسیون اجباری می‌توانید مطالب مفصل‌تر در اثر من زیر عنوان «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن» بخوانید. (جلد پنجم آثار منتخب و. ای. لنین در دوازده جلد، ص ۲۲۸ — ۲۷۸. ه. ت.

به دلیل قبلی تازگی ندارد. البته ما نمی‌توانستیم دستگاه سابق را نه تصرف نماییم و نه بحرکت درآوریم. دستگاه جدید، شوراها، حالا دیگر «در نتیجه اوج هیجان و اعتلای شور خلاقیت واقعی توده‌ای» بحرکت در آمده است. و فقط باید آن قیود را که رهبری پیشوایان اس‌اری و منشویکی به پای این دستگاه بسته است باز کرد. این دستگاه، حالا دیگر راه افتاده و فقط باید آن آویزه‌های معیوب خرده‌بورژوایی را که از پیشرفت آن با سرعت کامل، جلوگیری می‌کنند دور انداخت.

در اینجا برای تکمیل گفته‌های قبلی باید بدو نکته توجه داشت: اولاً، باید در نظر داشت که وسایل جدید کنترل را نه ما، بلکه سرمایه‌داری در مرحلهٔ نظامی-امپریالیستی خود بوجود آورده است؛ ثانیاً، باید اهمیت تعمق دمکراتیسم را در امر ادارهٔ امور دولت طراز پرولتری در نظر گرفت.

انحصار غله و جیره‌بندی نان را نه ما، بلکه دولت سرمایه‌داری در حال جنگ بوجود آورده است. همین دولت کار اجباری همگانی را در چارچوب سرمایه‌داری مقرر داشته که زندان نظامی با اعمال شاقه برای کارگران است. اما پرولتاریا اینجا هم مانند سراسر خلاقیت تاریخی خویش سلاح خود را از سرمایه‌داری می‌گیرد و نه اینکه خودش «اختراع می‌کند» و نه اینکه «از هیچ می‌سازد».

انحصار غله و جیره‌بندی نان و کار اجباری همگانی در دست دولت پرولتری، در دست شوراهای تام‌الاختیار، قوی‌ترین وسیلهٔ حساب و کنترل، آن چنان وسیله‌ای است که اگر شامل حال سرمایه‌داران و بطور کلی ثروتمندان شود و اگر کارگران آن را در مورد آنها بکار برند، نیرویی که در تاریخ سابقه ندارد «برای بحرکت آوردن» دستگاه دولتی، برای درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داران، برای تبعیت آنها از دولت پرولتری خواهد داد. این وسیلهٔ کنترل و کار اجباری شدیدتر از قوانین کنونت و گیوتین آن است. گیوتین فقط می‌ترساند و فقط مقاومت مجدانه را درهم می‌شکست و این، برای ما کافی نیست.

این، برای ما کافی نیست. ما باید نه فقط سرمایه‌داران را از این لحاظ «بترسانیم» که قدرت عظیم دولت پرولتری را احساس نمایند و

فکر مقاومت مجدانه در برابر آن را ازسر برون کنند، بلکه باید مقاومت منفی را که بدون شک خطرناک‌تر و زیان‌بخش‌تر است، درهم‌شکنیم. ما باید نه تنها هر گونه مقاومتی را درهم‌شکنیم، بلکه باید سرمایه‌داران را وادار سازیم که در چارچوب جدید سازمانی-دولتی کار کنند. «برانداختن» سرمایه‌داران کافی نیست، بلکه باید (ضمن برانداختن «مقاومت کنندگان» بدرد نخور و علاج ناپذیر) آنها را به خدمت جدید دولتی گمارد. این نکته شامل حال سرمایه‌داران و قشر بالای معین روشنفکران بورژوازی و کارمندان و غیره می‌شود.

و ما وسیلهٔ این کار را داریم. خود دولت سرمایه‌داری در حال جنگ وسیله و حربهٔ این کار را بدست ما داده است. این وسیله — انحصار غله و جیره‌بندی نان و کار اجباری همگانی است. «کسی که کار نکند نباید بخورد» — این اصل، نخستین و عمده‌ترین قاعده‌ای است که شوراهای نمایندگان کارگران وقتی به حکومت تبدیل شوند می‌توانند عملی سازند و عملی خواهند ساخت.

هر کارگری دفترچهٔ کار دارد. این سند با وجود اینکه حالا بدون تردید سند بردگی مزدوری سرمایه‌داری، گواه بر تعلق فرد زحمتکش به این یا به آن مفتخور و طفیلی است، مایه خفت و تحقیر کارگر نمی‌باشد.

شوراها برای ثروتمندان و سپس بتدریج برای همگان دفترچهٔ کار تنظیم خواهند کرد (در کشور دهقانی لابد دفترچهٔ کار مدت‌ها برای اکثریت دهقانان لازم نخواهد بود). دفترچهٔ کار دیگر نشانهٔ «استخوان سیاه»، سند تعلق به اقشار «پایین»، گواه بر بردگی مزدوری نخواهد بود، بلکه به گواهی‌نامه‌ای مبدل خواهد شد مشعر براینکه در جامعهٔ جدید دیگر «مزدورانی» وجود ندارد، ولی در عوض کسی نیست که کارکن نباشد.

ثروتمندان باید از آن سازمان کارگران یا کارمندان که ساحهٔ فعالیت‌شان بیش از همه نزدیک به آنهاست، دفترچهٔ کار دریافت دارند و باید هر هفته و یا پس از مدت معین دیگر، از این سازمان گواهی‌نامه بگیرند که شرافتمندانه کارشان را انجام می‌دهند، بدون چنین گواهی‌نامه‌ای نمی‌توانند کارت جیره‌بندی نان و خواربار بطور کلی، دریافت دارند.

دولت پرولتری خواهد گفت: ما به سازمان‌دهندگان خوب امور بانکی و مجتمع تأسیسات احتیاج داریم (سرمایه‌داران در این کار تجربهٔ بیشتر دارند و کار با افراد مجرب آسان‌تر جریان پیدا می‌کند)، و ما نسبت به سابق به تعداد بیشتر و بیشتر مهندس، کارشناس کشاورزی، تکنیسین و دانشمند و کارشناس تحصیل‌کرده در هر رشته لازم داریم. ما به همهٔ چنین کارکنانی کاری که می‌توانند و به آن عادت دارند، خواهیم داد و احتمالا فقط بتدریج دستمزد برابر را در مقیاس کامل معمول خواهیم داشت و در موقع گذار، پرداخت دستمزد بیشتر به چنین کارشناسانی را حفظ خواهیم کرد، اما آنها را تحت کنترل همه‌جانبه کارگری قرار خواهیم داد و قاعدهٔ: «هر کس که کار نکند نباید بخورد» را کاملا و بدون قید و شرط معمول خواهیم داشت. ما شکل سازمانی کار را از خود اختراع نکرده بلکه بانک‌ها، سندیکات‌ها و بهترین کارخانه‌ها و مراکز آزمایشی و و آکادمی‌ها و غیره یعنی این شکل سازمانی را حاضر و آماده از سرمایه‌داری می‌گیریم. ما باید تنها بهترین نمونه‌ها را از تجربهٔ کشورهای پیشرو اقتباس کنیم.

و البته دچار کوچکترین خیالبافی نخواهیم بود و زمینهٔ هوشیارانه‌ترین احتساب عملی را از دست نخواهیم داد اگر بگوییم که همهٔ طبقهٔ سرمایه‌داران سخت‌ترین مقاومت را از خود نشان خواهد داد، ولی با تشکل همهٔ مردم در شوراها این مقاومت در هم خواهد شکست و ضمناً ناگفته نماند که بدیهی است سرمایه‌داران بویژه لجوج و نافرمان را باید با مصادرهٔ تمامی دارایی و با زندانی کردن مجازات کرد، اما در مقابل پیروزی پرولتاریا بر تعداد مواردی که مثلا در «ایزوستیای» (۸۹) امروز می‌خوانم افزوده خواهد شد:

«بیست و ششم سپتامبر دو مهندس به شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه‌ها-فابریک‌ها مراجعه کردند و اظهار داشتند که گروهی از مهندسان تصمیم گرفتند جامعهٔ مهندسان سوسیالیست را تشکیل دهند. این جامعه دوران حاضر را در واقع سرآغاز انقلاب اجتماعی شمرده و خود را در

اختیار توده‌های کارگر می‌گذارد و می‌خواهد ضمن دفاع از منافع کارگران در وحدت کامل با سازمان‌های کارگری کار کند. نمایندگان شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه‌ها-فابریک‌ها در پاسخ گفتند که شورا با کمال میل شعبهٔ مهندسان را که تزهای اصلی نخستین کنفرانس کمیته‌های کارخانه‌ها-فابریکها را دربارهٔ کنترل کارگری تولید در برنامهٔ خود قید کرده باشد، در سازمان خود تشکیل می‌دهد. بزودی اجلاس متحدهٔ نمایندگان شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه‌ها-فابریک‌ها و گروه مبتکر مهندسان سوسیالیست تشکیل خواهد شد» («ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی»، مورخه ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۱۷).

* * *

به ما می‌گویند پرولتاریا نخواهد توانست دستگاه دولتی را به حرکت در آورد.

پس از انقلاب سال ۱۹۰۵ صد و سی هزار ملاک با توسل به تعدی بی‌پایان بر صد و پنجاه ملیون نفر، با تحقیر نامحدود آنان و با وادار ساختن اکثریت عظیم مردم بکارهای سخت و زندگی نیمه گرسنه روسیه را اداره می‌کردند.

مگر دویست و چهل هزار عضو حزب بلشویک‌ها نمی‌توانند روسیه را به نفع تهیدستان و علیه ثروتمندان اداره کنند. این دویست و چهل هزار نفر حالا دیگر دارای حداقل یک ملیون رأی افراد بزرگسال است، چونکه همانا چنین تناسب تعداد اعضای حزب نسبت به تعداد رأی‌هایی که بنفع آن داده شده، با تجربهٔ اروپا و روسیه حتی مثلا در انتخابات ماه اوت دومای پیتر برقرار گردیده است. پس ما حالا دیگر «دستگاه دولتی» یک‌ملیونی داریم که نه بخاطر دریافت مبلغ کلان در بیستم هر ماه، بلکه از لحاظ مسلکی به دولت سوسیالیستی وفادارند.

علاوه بر این ما «وسیلهٔ معجزآسایی» داریم که فوراً با یک ضربه دستگاه دولتی ما را ده برابر می‌کند، وسیله‌ای که هیچ دولت سرمایه‌داری

نداشته و نمی‌توانست داشته باشد. این کار معجزآسا — جلب زحمتکشان، جلب تهیدستان بکار روزمرهٔ ادارهٔ امور دولتی است.

برای توضیح این نکته که چگونه این وسیلهٔ معجزآسا به آسانی قابل استفاده است و چگونه بدون اشتباه عمل می‌کند مثال روشن و هرچه ساده‌تری می‌زنیم.

فرض کنیم که دولت باید خانوادهٔ معینی را به زور از آپارتمانی بیرون کند و خانوادهٔ دیگر را در آن سکنی دهد. این کار را اغلب دولت سرمایه‌داری می‌کند و دولت پرولتری یا سوسیالیستی هم خواهد کرد.

دولت سرمایه‌داری خانوادهٔ کارگران را که نان‌آور خود را از دست داده و کرایهٔ خانه را نپرداخته است، بیرون می‌کند. مأمور اجرای دادگاه و پلیس و یا میلیس، دستهٔ کامل آنها حضور پیدا می‌کنند. در محلهٔ کارگرنشین برای بیرون کردن خانواده از آپارتمان یک واحد قزاق لازم است. میدانید چرا؟ برای اینکه مأمور اجرا و «میلیس» بدون نیروی بزرگی از محافظان نظامی، از رفتن به آنجا امتناع می‌ورزند. آنها می‌دانند که صحنهٔ بیرون ریختن خانواده چنان خشمی شدید در اهالی محل، در هزاران و هزاران نفری که تا سرحد یأس و نومیدی رسیده‌اند، چنان نفرتی نسبت به سرمایه‌داران و نسبت به دولت سرمایه‌داری بر می‌انگیزد که ممکن است مأمور اجرا و دستهٔ میلیس را هر آن تکه‌تکه کنند. نیروی بزرگ نظامی لازم است و باید چند هنگ سرباز حتماً از بخش‌های دوردست به شهر بزرگ آورد تا سربازان نسبت به زندگی تهیدستان شهر بی‌اعتناء باشند و سوسیالیسم به آنان «سرایت نکند».

دولت پرولتاریا باید خانواده‌ای را که خیلی فقیر و نیازمند است، در آپارتمان یک شخص ثروتمند به اجبار سکونت دهد. فرض کنیم که گروه میلیس کارگری ما از پانزده نفر تشکیل شده باشد: دو ناوی، دو سرباز، دو کارگر آگاه (به فرض فقط یکی از آنها عضو حزب ما یا هواخواه آن است) و یک روشنفکر و هشت زحمتکش تهیدست، حتماً حداقل پنج زن، از خدمتکاران و کارگران غیر متخصص و غیره. این گروه به آپارتمان شخص ثروتمند می‌رود و می‌بیند که در آن پنج اطاق

برای دو مرد و دو زن هست و می‌گوید: «همشهری‌ها، در این فصل زمستان شما باید جمع و جورتر در دو اطاق زندگی کنید و دو اطاق دیگر را برای انتقال دو خانواده از زیرزمین آماده سازید. البته بطور موقت تا زمانی که ما با کمک مهندسان (شما مهندس هستید؟) آپارتمان‌های خوبی برای همه بسازیم، شما باید جمع و جورتر زندگی کنید. از تلفن شما ده خانواده استفاده خواهند کرد. با این ترتیب صد ساعت کار صرفه‌جویی خواهد شد و احتیاج به دویدن به دکان‌ها و غیره نخواهد بود. علاوه بر این در خانوادهٔ شما دو نفر نیمه‌کارگر بیکار هست که قادرند کار آسانی انجام دهند: زن ۵۵ ساله و جوان ۱۴ ساله. اینها هر کدامشان روزی سه ساعت کشیک خواهند داد و مراقب توزیع صحیح خواربار برای ده خانواده خواهند بود و یادداشت‌های لازم را خواهند کرد. دانشجویی که در گروه ماست حالا این دستور دولت را در دو نسخه می‌نویسد و شما لطفاً به ما امضا خواهید داد که تعهد می‌کنید آن را دقیقاً اجرا کنید».

بنظر من تناسب میان دستگاه و ادارهٔ امور دولت قدیم و بورژوازی و دولت جدید و سوسیالیستی بطوریکه در مثال‌های عینی نشان داده شد، چنین می‌تواند باشد.

ما خیالباف نیستیم و می‌دانیم که هر کارگر غیرمتخصص و هر زن آشپز همین‌حالا نمی‌تواند به ادارهٔ امور دولتی بپردازد. در این نکته ما هم با کادت‌ها و هم با برشکوفسکایا و هم با تسرتلی موافقیم. ولی فرق ما با این شهروندان آن است که طلب می‌کنیم با آن توهم و خیال باطلی که گویا فقط ثروتمندان و یا کارمندانی از خانواده‌های ثروتمند می‌توانند کشور را اداره کنند، کارهای روزمره و عادی مدیریت را انجام دهند، فوراً قطع رابطه شود. ما میخواهیم که کارگران و سربازان آگاه شیوهٔ اداره امور دولتی را یاد بگیرند و این کار بیدرنگ آغاز گردد، یعنی جلب همهٔ زحمتکشان و همهٔ تهیدستان به آموزش فوراً شروع شود.

ما می‌دانیم که کادت‌ها هم با یاد دادن دمکراتیسم به مردم موافقند. خانم‌های کادتی موافقند که برای خدمتکاران دربارهٔ برابری حقوق زنان از بهترین منابع انگلیسی و فرانسوی، سخنرانی کنند. و

همچنین در نزدیکترین کنسرت‌میتینگ در برابر هزاران نفر روی صحنه مراسم ماچ و بوسه بر پا خواهد شد: سخنران که یک بانوی کادتی است برشکوفسکایا را خواهد بوسید و بانو برشکوفسکایا تسرتلی — وزیر سابق را، و مردم نمک‌شناس برآی‌العین یاد خواهند گرفت که برابری و آزادی و برادری در جمهوری چگونه است ...

بلی، ما موافقیم که کادت‌ها، برشکوفسکایا و تسرتلی، به شیوهٔ خود به دمکراتیسم وفادارند و آنرا در میان مردم تبلیغ می‌کنند. اما چه باید کرد که ما تصور نسبتاً دیگری دربارهٔ دمکراتیسم داریم؟

بنظر ما برای سبک کردن بارهای سنگین و فلاکت‌های بی‌سابقهٔ جنگ و همچنین برای التیام دادن زخم‌های بسیار وحشتناکی که جنگ به مردم زده است، دمکراتیسم انقلابی و اقدامات انقلابی همانا از آن قبیل لازم است که به عنوان مثال و نمونه توزیع مسکن به نفع تهیدستان، تشریح گردید. عیناً همین طور باید، هم در شهر و هم در روستا برای توزیع خواربار، پوشاک و کفش و غیره و در روستا برای تقسیم زمین و غیره، اقدام کرد. با چنین شیوه‌ای می‌توانیم بیست ملیون هم نباشد، ده ملیون نفر را فوراً به دستگاه دولتی که در هیچ کشور سرمایه‌داری سابقه ندارد، جلب کنیم. فقط ما می‌توانیم این دستگاه را بسازیم، چونکه کامل‌ترین و صادقانه‌ترین احساسات اکثریت عظیم مردم به نفع ما تأمین است. این دستگاه را فقط ما می‌توانیم بوجود آوریم، زیرا ما دارای کارگران آگاه و باانضباط هستیم که مدت طولانی در شرایط سرمایه‌داری «آموزش» دیده‌اند (بیخود نیست که ما دست‌پروردهٔ سرمایه‌داری بودیم)، کارگرانی که قادرند میلیس کارگری تشکیل دهند و بتدریج آنرا توسعه بخشند (به توسعهٔ فوری پرداخته) و به میلیس همگانی مبدل سازند. کارگران آگاه باید رهبری کنند، ولی آنها قادرند توده‌های واقعی زحمتکشان و ستمکشان را برای ادارهٔ امور جلب نمایند.

بدیهی است که اشتباهات در نخستین گام‌های این دستگاه جدید اجتناب‌ناپذیر است. اما مگر دهقانان هنگامیکه از نظام سرواژ خارج شده به آزادی می‌رسیدند و خودشان به ادارهٔ امور خویش می‌پرداختند فارغ از اشتباهات بودند؟ مگر برای آموزش مردم در رشتهٔ ادارهٔ

امور خویش، برای اجتناب از اشتباهات راه دیگری جز پراتیک و آغاز فوری خودگردانی واقعی مردم می‌تواند باشد؟ حالا عمده‌ترین نکته — وداع با آن توهم روشنفکرانهٔ بورژوایی است که گویا فقط صاحب‌منصبان خاصی که از لحاظ تمامی وضع اجتماعی‌شان عموماً وابستهٔ سرمایه هستند، می‌توانند امور دولتی را اداره نمایند. عمده‌ترین نکته — پایان بخشیدن به چنین وضعی است که بورژواها، صاحب‌منصبان و وزیران «سوسیالیستی» می‌کوشند بشیوهٔ سابق اداره کنند ولی نمی‌توانند و پس از هفت ماه در کشور دهقانی با قیام دهقانی روبرو می‌شوند! عمده‌ترین نکته — تلقین روح اعتماد به نیروی خود در ستمکشان و زحمتکشان و نشان دادن عملی این نکته به آنهاست که می‌توانند و باید امر توزیع درست و بسیار منظم و سازمان‌یافتهٔ نان و هرگونه خوراکی، شیر، پوشاک و مسکن و غیره را به نفع تهیدستان بدست خود گیرند. بدون این کار راهی برای نجات روسیه از ورشکستگی و هلاکت نیست و آغاز شرافتمندانه و متهورانه و همه‌جایی انتقال امور مدیریت بدست پرولترها و نیمه‌پرولترها چنان شور انقلابی بی‌سابقه توده‌ها در تاریخ به وجود می‌آورد و بقدری بر نیروی مردم درمبارزه با مصائب و فلاکت‌ها می‌افزاید که بسیاری از کارها که برای نیروهای محدود و پیر و بوروکراتیک ما غیرممکن بنظر می‌رسد، برای نیروهای تودهٔ میلیونی که نه برای سرمایه‌دار، نه برای آقازاده، نه برای صاحب‌منصب و مقام و نه بزور چماق، بلکه برای خود به کار می‌پردازند، انجام‌پذیر می‌شود.

* * *

مسئلهٔ سنترالیسم که با انرژی خاص و عدم‌موفقیت خاصی توسط رفیق بازاروف در شمارهٔ ۱۳۸ «نوایا ژیزن» مورخ ۲۷ سپتامبر طی مقاله‌ای زیر عنوان «بلشویک‌ها و مسئلهٔ حکومت» درج شده مربوط به مسئلهٔ دستگاه دولتی است.

رفیق بازاروف چنین قضاوت می‌کند: «شوراها دستگاهی مناسب با تمامی ساحه‌های زندگی دولتی نیستند»، زیرا تجربه و آزمون هفت

ماهه گویا نشان داده و «ده‌ها و صدها رقم مستند موجود در شعبهٔ اقتصادی کمیتهٔ اجرائیهٔ پتربورگ» تأیید کرده است که شوراها با وجود اینکه در بسیاری نقاط واقعاً هم «از تمام قدرت کامل» برخوردار بودند «نتوانستند در پیکار با ویرانی نتایج نسبتاً رضایت‌بخشی بدست آورند». دستگاهی «منقسم به رشته‌های تولید و بسیار متمرکز در چارچوب هر رشته و تابع مرکز واحد در مقیاس سراسر کشور» لازم است. از قرار معلوم «مطلب برسر نه تعویض دستگاه قدیم بلکه فقط بر سر رفرماسیون و اصلاح آن است... هر قدر هم بلشویک‌ها افراد دارای برنامه را مسخره کنند...»

همهٔ این قضاوت‌های رفیق بازاروف مانند قضاوت‌های بورژوازی بازتاب نظریه طبقاتی آن، راستی عجیب ناشیانه است!

واقعاً هم گفتن این حرف که گویا شوراها اگر هم در جایی در روسیه، اگر هم زمانی از «تمامی قدرت کامل» برخوردار بودند (اگر تکرار دروغ مغرضانهٔ طبقاتی سرمایه‌داران نباشد) راستی خنده‌دار است. تمامی قدرت کامل مستلزم تسلط بر همهٔ زمین‌ها، بر همهٔ بانک‌ها، بر همهٔ کارخانه‌هاست؛ کسی که قدری با تجربهٔ تاریخ و با اطلاعات علمی دربارهٔ ارتباط سیاست با اقتصاد آشنا بود نمی‌توانست این نکته «کوچک» را «فراموش کند».

شیوهٔ دروغین بورژوازی این است که بدون دادن حکومت بدست شوراها و با اشکالتراشی در هر اقدام جدی آنها و حفظ دولت در دست خود و حفظ سلطهٔ خویش بر زمین‌ها و بانک‌ها و غیره گناه ویرانی‌ها را به گردن شوراها می‌اندازد!! تمام تجربهٔ اسفبار ائتلاف هم در همین است.

شوراها هرگز تمام قدرت را در دست نداشتند و اقداماتشان جز تسکین موقتی و تشدید سردرگمی چیزی دیگر نمی‌توانست ببار آورد.

اثبات لزوم سنترالیسم به بلشویک‌ها که بنابه اعتقاد و برنامه و تاکتیک تمام حزب خود، سنترالیست هستند، در واقع توضیح واضحات است. اگر نویسندگان «نوایا ژیزن» به این کار بیهوده

پرداخته‌اند، فقط علتش آن است که مفهوم و معنای تمسخر ما را بر نظریه‌شان در بارهٔ «دولت همگانی» نفهمیده‌اند. علت عدم درک این نکته از جانب نوایاژیزنیها آن است که آموزش دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی را فقط در گفتار قبول دارند نه از روی عقل و ادراک، و با تکرار محفوظات خود دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی هر لحظه در «نشریه مافوق طبقات» که از لحاظ تئوری مضحک و از لحاظ پراتیک ارتجاعی است، می‌غلطند و این خدمتگزاری و سرسپردگی به بورژوازی را برنامهٔ «همگانی دولتی» می‌نامند.

آقایان، دولت یک مفهوم طبقاتی است. دولت ارگان یا ماشین اعمال زور و قهر یک طبقه بر طبقهٔ دیگر است. مادامیکه دولت ماشین اعمال زور بورژوازی بر پرولتاریاست، تا آن زمان شعار پرولتری فقط می‌تواند تخریب این دولت باشد. و هنگامیکه دولت پرولتری ماشین اعمال زور پرولتاریا بر بورژوازی خواهد بود آنوقت ما کاملا و مسلماً طرفدار حکومت قوی و سنترالیسم خواهیم بود.

به عبارت ساده‌تر: ما نه به «برنامه‌ها» بلکه به آن می‌خندیم که بازاروف و شرکاء نمی‌فهمند که با نفی «کنترل کارگری»، با نفی «دیکتاتوری پرولتاریا» از دیکتاتوری بورژوازی طرفداری می‌کنند. حد وسط نیست، حد وسط آرزوی پوچ دمکرات خرده‌بورژوائی است.

علیه سنترالیسم شوراها، علیه اتحاد آنها هرگز نه یک سازمان و نه یک بلشویک اعتراض نکرده است. علیه کمیته‌های فابریک‌ها ـ کارخانه‌ها بر حسب رشته‌های تولید و تمرکز آنها کسی از ما معترض نیست. بازاروف به هدف نمی‌زند.

ما نه به «سنترالیسم»، نه به «برنامه‌ها»، بلکه به رفرمیسم می‌خندیم و خندیده‌ایم و خواهیم خندید. چونکه رفرمیسم شما پس از تجربهٔ ائتلاف بسیار خنده‌دار است. و گفتن: «نه تعویض دستگاه، بلکه رفرم (اصلاح ــ م.) آن» به معنای رفرمیست بودن، به معنای نه دمکرات انقلابی بلکه دمکرات رفرمیست بودن است. رفرمیسم چیزی جز گذشت طبقه حاکمه نیست، بجای سرنگون ساختن گذشت برای حفظ حکومت آن است.

و این درست همان است که با ائتلاف شش‌ماهه آزموده شده است.

ما همانا به همین می‌خندیم. بازاروف بدون اندیشیدن به آموزش دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی خود را بگیر بورژوازی می‌اندازد که بطور جمعی می‌خواند: «همین، همانا همین، ما که مخالف اصلاحات نیستیم، ما طرفدار شرکت کارگران در کنترل همگانی دولتی هستیم، کاملا موافقیم» و بازاروف مهربان بطور عینی نقش پامنبریخوان سرمایه‌داران را بازی می‌کند.

در شرایط مبارزهٔ حاد طبقاتی با کسانی که کوشیده‌اند موضع «وسط» بگیرند، چنین بوده و چنین خواهد بود. و همانا به این دلیل که نویسندگان «نوایا ژیزن» قادر بدرک مبارزهٔ طبقاتی نیستند، سیاستشان چنین تزلزل خنده‌دار و دائمی میان بورژوازی و پرولتاریاست.

آقایان محترم، به «برنامه‌ها» به‌پردازید، این کار، سیاست و مبارزهٔ طبقاتی نیست، اینجا شما می‌توانید برای مردم مفید واقع شوید. ادارهٔ روزنامهٔ شما عدهٔ زیادی اقتصاددان دارد. با آن مهندسان و کسانی که حاضرند روی مسائل تنظیم تولید و توزیع کار کنند متحد شوید و صفحهٔ ضمیمهٔ «دستگاه» بزرگ (روزنامه) خود را به بررسی جدی اطلاعات دقیق دربارهٔ تولید و توزیع فرآورده‌ها در روسیه، درباره بانک‌ها و سندیکات‌ها و غیره و غیره اختصاص دهید — همانا از این راه است که می‌توانید برای مردم مفید واقع شوید و همین جا نشستن شما میان دو صندلی آنقدرها ضرر نمی‌زند و همین کار دربارهٔ «برنامه‌ها» بجای تمسخر، موجب قدردانی کارگران می‌شود.

پرولتاریا وقتی که پیروز شد چنین خواهد کرد: اقتصاددانان و مهندسان و کارشناسان کشاورزی و غیره را تحت کنترل سازمان‌های کارگری برای تنظیم «برنامه»، برای رسیدگی به آن، برای تجسس وسایل صرفه‌جویی کار بوسیلهٔ تمرکز و برای پیدا کردن راه‌ها و روش‌های ساده‌ترین، ارزان‌ترین، راحت‌ترین و جامع‌ترین کنترل، پشت میز می‌نشاند. ما در ازاء این کار پول خوب به اقتصاددانان و آمارگران و تکنیسین‌ها خواهیم پرداخت، اما... اما اگر این

کار را شرافتمندانه و از روی وجدان و کاملا به نفع زحمتکشان انجام ندهند، خواربار به آن‌ها نخواهیم داد.

ما طرفدار سنترالیسم و طرفدار «برنامه» هستیم، اما طرفدار سنترالیسم و برنامه دولت پرولتری و تنظیم پرولتری تولید و توزیع به نفع تهیدستان و زحمتکشان و استثمارشوندگان و علیه استثمارگران هستیم. ما حاضریم که مفهوم «همگانی دولتی» را فقط به معنای درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داران، به معنای واگذاری تمامی حکومت بدست اکثریت مردم یعنی بدست پرولترها و نیمه‌پرولترها، کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان بشماریم.

* * *

دلیل پنجم این است که بلشویک‌ها نمی‌توانند حکومت را در دست خود نگهدارند، چونکه «اوضاع فوق‌العاده بغرنج و پیچیده است...».

چه خردمندانی! شاید اینها حاضرند انقلاب را فقط بدون «اوضاع و احوال فوق‌العاده بغرنج» تحمل کنند.

چنین انقلاب‌هایی وجود ندارد، و جز شکایت ارتجاعی روشنفکر بورژوایی در فغان‌هایی از چنین انقلابی چیز دیگری نیست. حتی اگر انقلاب در شرایطی که به نظر خیلی بغرنج و پیچیده نمی‌رسد، آغاز گردد، خود انقلاب ضمن رشد و تکامل خود همواره وضع فوق‌العاده بغرنج بوجود می‌آورد. چونکه به گفتهٔ مارکس (۹۰) انقلاب واقعی و عمیق و «مردمی» پروسه‌ای بقدر غیرقابل تصور بغرنج و پردرد و رنج مردن نظام اجتماعی کهنه و تولد نظام اجتماعی نو و شیوهٔ زندگی ده‌ها ملیون نفر است. انقلاب حادترین و شدیدترین و پرمخاطره‌ترین مبارزهٔ طبقاتی و جنگ داخلی است. هیچ انقلاب کبیر در تاریخ بدون جنگ داخلی صورت نگرفته است. و تنها آدم‌های توی غلاف (۹۱) می‌توانند خیال کنند که جنگ داخلی بدون «اوضاع فوق‌العاده بغرنج» قابل تصور است.

اگر اوضاع فوق‌العاده بغرنج نباشد، انقلاب روی نمی‌دهد. کسی که از گرگ می‌ترسد، به جنگل نمی‌رود.

در دلیل پنجم نکتهٔ قابل بررسی نیست، چونکه نه فکر اقتصادی در آن هست و نه فکر سیاسی، و بطور کلی هیچ فکری در آن مشاهده نمی‌شود. در آن فقط شکایت و آه و فغان کسانی دیده می‌شود که از انقلاب غمین و متأثر و بیمناک کنند. در اینجا بخود اجازه می‌دهم برای توصیف و ارزیابی این شکایت دو خاطرهٔ کوچک شخصی را بیان دارم.

کمی قبل از روزهای ژوئیه گفتگویی با یک مهندس ثروتمند داشتم. این مهندس، زمانی انقلابی بود و عضو حزب سوسیال‌دمکرات و حتی حزب بلشویک بشمار می‌رفت. حالا ترس سراپایش را فرا گرفته و از کارگران عصیانگر و سرکش خشمگین است. او (آدم تحصیل کرده و خارجه رفته است) می‌گفت: اگر اینها مانند کارگران آلمانی بودند، البته من بطور کلی ناگزیری انقلاب اجتماعی را درک می‌کنم، ولی در کشور ما با آن سطح نازل کارگران که جنگ ببار آورده است... این انقلاب نبوده بلکه پرتگاه است.

او حاضر بود انقلاب اجتماعی را پذیرا شود، بشرطی که تاریخ با مسالمت و آرامش و با سهولت و نزاکت، همانطوریکه قطار پستی آلمان به ایستگاه می‌رسد به آن برسد و مأمور مؤدب واگن در آن را باز کند و بگوید: «ایستگاه انقلاب اجتماعی. Alle aussteigen (همه خارج شوند)!». در این صورت چرا نباید از وضع مهندس در شرایط تیت تیتیچها به وضع مهندس در سازمان‌های کارگری منتقل شد.

این شخص اعتصاب‌ها را دیده و می‌داند که حتی در مسالمت‌آمیزترین دوران عادی‌ترین اعتصاب چه طوفانی از احساسات شدید بر می‌انگیزد. و البته او درک می‌کند که این طوفان هنگامیکه مبارزهٔ طبقاتی، همهٔ زحمتکشان کشور عظیمی را برپا داشته و جنگ و استثمار ملیونها نفر را که قرن‌ها مورد آزار ملاکان بودند و ده‌ها سال توسط سرمایه‌داران و مأموران تزاری غارت و لگدکوب

می‌شدند تقریباً به نومیدی کشانده است، چندین ملیون بار باید شدیدتر باشد. او همهٔ این نکات را «تئوریمان» درک می‌کند و همهٔ آنها را در گفتار قبول دارد و فقط از «اوضاع فوق‌العاده بغرنج» ترسیده و بیمناک است.

پس از روزهای ژوئیه در پرتو توجه خاصی که دولت کرنسکی لطفاً بمن معطوف داشت، مخفی شدم. البته کارگری امثال ما را مخفی کرد. در حومهٔ دوردست کارگرنشین پیتر در آپارتمان کوچک کارگری ناهار دادند. کدبانوی خانه نان آورد. صاحبخانه می‌گوید: «نگاه کن، چه نان عالی است. حالا دیگر «آنها» شاید جرئت نمی‌کنند نان نامرغوبی بدهند. ما حتی تصور این نکته را که می‌توانند در پیتر نان مرغوب بدهند، فراموش کرده‌ایم».

این ارزیابی طبقاتی روزهای ژوئیه مرا به تعجب انداخت. فکر من پیرامون اهمیت سیاسی رویداد دور می‌زد و نقش آن را در روند عمومی حوادث می‌سنجید و می‌خواست بداند که این پیچ و خم تاریخ ناشی از چه وضعی بود و چه وضعی بوجود خواهد آورد و ما چگونه باید شعارهای خود و دستگاه حزبی خود را تغییر دهیم تا آنها را با اوضاع و احوالی که تغییر یافته است، سازگار سازیم. من که احتیاج را ندیده‌ام، دربارهٔ نان فکر نمی‌کردم. نان برای من مسئله‌ای نبود، یک چیز فرعی کار نویسندگی‌ام بشمار می‌رفت. فکر از راه فوق‌العاده بغرنج و پیچیده تحلیل سیاسی به اساس همه، به مبارزه طبقاتی بخاطر نان می‌رسد.

اما نمایندهٔ طبقهٔ ستمدیده حتی از میان کارگران دارای دستمزد خوب و کاملا روشنفکر گوئر را درست از شاخش می‌گیرد و با آن سادگی و صراحت شگفت‌انگیز و با آن دید بسیار قاطع و فوق‌العاده روشن آنرا می‌سنجد که فاصله امثال ما روشنفکران تا آن مانند فاصله ستارگان آسمان دور است. همهٔ جهان به دو اردوگاه تقسیم می‌شود: «ما» زحمتکشان و «آنها» استثمارگران. دربارهٔ آنچه گذشت اثری از شرم و خجلت دیده نمی‌شود: یکی از پیکارهای مبارزهٔ طولانی کار و سرمایه است که در آن تروخشک با هم می‌سوزند.

روشنفکر بورژوایی چنین فکر و احساس می‌کند که «این «وضع فوق‌العاده بغرنج» انقلاب چقدر دردناک است».
و کارگر چنین فکر و احساس می‌کند: «ما» «آنها را» تحت فشار قرار دادیم و دیگر جرئت نمی‌کنند مانند سابق بی‌شرمی از خود نشان دهند. باز هم فشار می‌آوریم و بکلی طردشان می‌کنیم».

* * *

ششمین و آخرین دلیل: پرولتاریا «نخواهد توانست در برابر همهٔ فشارهای دشمن که نه تنها دیکتاتوری پرولتاریا بلکه همراه با آن همهٔ انقلاب را جارو خواهد کرد مقاومت کند».
نترسانید، آقایان، نمی‌توانید بترسانید. ما این نیروهای دشمن و فشار آنها را در غایلهٔ کورنیلف (غایلهٔ کرنسکی هیچ فرقی با آن ندارد) دیدیم. همه دیدند و مردم بیاد دارند که پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان چگونه غایلهٔ کورنیلف را جارو کردند و طرفداران بورژوازی و نمایندگان قلیل‌العدهٔ قشرهای محلی خرده‌مالکین که بویژه مرفه و بویژه «دشمن» انقلاب هستند، به چه فلاکت و بیچارگی افتادند. «دلو نارودا» در شمارهٔ سی‌ام سپتامبر خود ضمن متقاعد ساختن کارگران به «تحمل» دولتمداری کرنسکی (یعنی کورنیلوفی) و دومای تقلبی تسرتلی و بولیگینی تا مجلس مؤسسان (که با انجام «اقدامات نظامی» علیه دهقانان قیامی تشکیل می‌شود!) نفس‌نفس‌زنان همان دلیل ششم «نوایا ژیزن» را تکرار می‌کند و تا جایی که صدایش می‌گیرد فریاد بر می‌آورد که: «دولت کرنسکی بهیچوجه» (از حکومت شوراها، حکومت کارگران و دهقانان) «تبعیت نخواهد کرد» (که «دلو نارودا» برای اینکه از تالانگران و ضدیهودیان و سلطنت‌طلبان و کادت‌ها عقب نماند آن حکومت را حکومت «تروتسکی و لنین» می‌نامد: راستی اس‌ارها به چه شیوه‌هایی دست می‌زنند!!).
— اما نه «نوایا ژیزن» می‌تواند کارگران آگاه را به‌ترساند و نه «دلو نارودا». شما می‌گویید: «دولت کرنسکی بهیچوجه تبعیت نخواهد کرد» یعنی به عبارت ساده‌تر و صریح‌تر و روشن‌تر غایلهٔ کورنیلف

را تکرار خواهد کرد. و آقایانی از «دلو نارودا» جرئت می‌کنند بگویند گویا این «جنگ داخلی» و «دورنماهای وحشتناک» خواهد بود!

نخیر، آقایان، کارگران را نمی‌توانید گول بزنید. این نه جنگ داخلی بلکه مذبوحانه‌ترین عصیان مشتی کورنیلفی خواهد بود: یا آنها می‌خواهند از مردم «تبعیت نکنند» و بهر قیمتی شده آنها را در مقیاس وسیع به تکرار واقعه ویبورگ در مورد کورنیلفیها تحریک نمایند، اگر اس‌ارها مایل به آنند و اگر کرنسکی — عضو حزب اس‌ارها چنین می‌خواهد می‌تواند مردم را تا سرحد آشفتگی و هیجان برساند. اما آقایان، شما نمی‌توانید با این کار کارگران و سربازان را بترسانید.

چه بی‌شرمی بی‌حد و حصری: دومای جدید بولیگینی ساخته و با توسل به تقلبکاریها، کئوپراتورهای مرتجع و کولاک‌های روستاها را به کمک گرفته و سرمایه‌داران و ملاکین را (که عناصر دارای محدودیت نامیده می‌شوند) به آنها اضافه کرده و می‌خواهند با این باند کورنیلفیها ارادهٔ مردم، ارادهٔ کارگران و دهقانان را عقیم گذارند.

در کشور دهقانی کار را به آنجا رسانده‌اند که در همه‌جا قیام دهقانی همانند شط عظیم جاری است! راستی، در جمهوری دمکراتیک دهقانان را که هشتاد درصد اهالیش را تشکیل می‌دهند، به مرحلهٔ قیام رسانده‌اند... همان «دلو نارودا»، روزنامهٔ چرنوف، ارگان حزب «سوسیالیست‌رولوسیونرها» که در شمارهٔ سی‌ام سپتامبر خود بیشرمانه بکارگران و دهقانان توصیه می‌کند «تحمل کنند» ناگزیر در سرمقاله شمارهٔ ۲۹ سپتامبر اعتراف می‌کند و می‌نویسد:

> «تا کنون برای از بین بردن آن مناسبات اسارتباری که هنوز هم در روستاهای همانا روسیه مرکزی «حکمفرماست» تقریباً هیچ اقدامی بعمل نیامده است».

همین «دلو نارودا» در همان سرمقالهٔ ۲۹ سپتامبر می‌گوید که

در شیوه‌های «وزیران انقلابی» «راه و رسم استولیپینی هنوز هم کاملا دیده می‌شود» یعنی به عبارت دیگر و بزبان روشن‌تر و ساده‌تر، کرنسکی، نیکیتین و کیشکین و شرکاء را استولیپینی‌ها می‌نامد.

«استولیپینی‌ها» — کرنسکی و شرکاء، دهقانان را به قیام وادار کرده‌اند و اینک به «اقدامات نظامی» علیه دهقانان دست می‌زنند و مردم را با وعده تشکیل مجلس مؤسسان تسلی می‌دهند (گرچه کرنسکی و تسرتلی تا کنون یک بار مردم را گول زدند که هشتم ژوئیه رسماً اعلام داشتند که مجلس مؤسسان به موقع در تاریخ ۱۷ سپتامبر تشکیل خواهد شد، ولی بعداً وعدهٔ خود را نقض کرده و علیرغم توصیه‌های حتی منشویک دان تشکیل مجلس مؤسسان را به بعد موکول نمودند، نه به اواخر اکتبر همانطوریکه کمیتهٔ اجرائیهٔ منشویکی وقت می‌خواست، بلکه به اواخر نوامبر موکول نمودند). «استولیپینی‌ها» — کرنسکی و شرکاء مردم را با این وعده که بزودی مجلس مؤسسان تشکیل خواهد شد، تسکین می‌دهند مثل اینکه مردم می‌توانند به حرف کسانی که در این کار یکبار دروغ گفته‌اند باور کنند، مثل اینکه مردم می‌توانند به تشکیل راستین مجلس مؤسسان توسط دولت که در روستاهای دوردست به اقدامات نظامی دست می‌زند یعنی آشکارا بازداشت‌های خودسرانه دهقانان آگاه و تقلب در انتخابات را پرده‌پوشی می‌کند، باور نمایند.

رساندن دهقانان بمرحلهٔ قیام و همچنین گفتن به آنها که «باید «تحمل کرد» و باید صبر نمود و بدولتی که با «اقدامات نظامی» دهقانان قیامی را رام می‌کند اعتماد نمود!» بی‌شرمی می‌خواهد.

رساندن کار تا هلاکت صدها هزار سرباز روس در حمله بعد از ۱۹ ژوئن، تا طول دادن جنگ، تا قیام ملوانان آلمانی که رؤسای خود را به آب می‌اندازند، رساندن کار تا آنجا و در ضمن از صلح دم زده ولی صلح عادلانه‌ای بهمهٔ کشورهای درگیر جنگ پیشنهاد نکرده و به کارگران و دهقانان و سربازانی که دارند هلاک می‌شوند با بی‌شرمی بگویند: «باید تحمل کرد»، بدولت کرنسکی «استولیپینی» اعتماد کنید، یک ماه دیگر به ژنرال‌های کورنیلفی

اعتماد کنید و ممکن است که آنها طی یک ماه ده‌ها هزار سرباز دیگر به کشتارگاه بفرستند... «باید تحمل کرد».

آیا این بی‌شرمی و وقاحت نیست؟؟

نخیر ، آقایان اس‌ارها، همکاران حزبی کرنسکی، شما نمی‌توانید سربازان را گول بزنید!

کارگران و سربازان که می‌دانند دولت شوروی فوراً به همهٔ کشورهای درگیر جنگ، صلح عادلانه پیشنهاد خواهد کرد و بنابر این به احتمال قوی آتش‌بس فوری و صلح فوری خواهد داد، نه یک روز و نه یک ساعت دیگر دولت کرنسکی را تحمل نخواهند کرد. سربازان ارتش دهقانی ما نه یک روز و نه یک ساعت دیگر تحمل نخواهند کرد که دولت کرنسکی که با اقدامات نظامی قیام دهقانان را سرکوب می‌کند برخلاف ارادهٔ شوراها باقی بماند.

نخیر، آقایان اس‌ارها، همکاران حزبی کرنسکی، شما نمی‌توانید بیش از این کارگران و دهقانان را گول بزنید.

* * *

در مسئله مربوط به فشار نیروهای دشمن که بگفتهٔ «نوایا ژیزن» که از ترس دارد قالب تهی می‌کند، دیکتاتوری پرولتاریا را از بین خواهد برد یک اشتباه عجیب منطقی و سیاسی هم هست که فقط افرادی که تا سرحد عدم درک مسئولیت ترسیده باشند می‌توانند آنرا نه‌بینند.

شما می‌گویید: «فشار نیروهای دشمن دیکتاتوری پرولتاریا را از بین خواهد برد». خوب، باشد. اما آخر هم‌میهنان عزیز، شماها همهٔ‌تان اقتصاددان و افراد تحصیل‌کرده‌ای هستید و همهٔ‌تان می‌دانید که مقایسهٔ دمکراسی و بورژوازی بی‌معنا و جهالت بوده و مثل این است که پوت با آرشین مقایسه شود. زیرا بورژوازی دمکراتیک هست و قشرهای غیر دمکراتیک خرده‌بورژوازی هستند (که قادر به وانده (۹۲) می‌باشند).

«نیروهای دشمن» — حرف است. مفهوم طبقاتی — بورژوازی است (که ملاکان هم پشتیبان آنند).

بورژوازی با ملاکان، پرولتاریا، خرده‌بورژوازی، صاحبکاران خرده‌پا، در درجه اول دهقانان — این همان سه «نیروی» عمده است که روسیه هم مانند هر کشور سرمایه‌داری به آنها منقسم می‌شود. این همان سه «نیروی» اساسی که در هر کشور سرمایه‌داری (در روسیه هم) نه تنها با تحلیل علمی اقتصادی بلکه همچنین با تجربهٔ سیاسی سرتاسر تاریخ معاصر همهٔ کشورها و تجربهٔ همهٔ انقلاب‌های اروپا از قرن ۱۸ تا کنون، با تجربهٔ دو انقلاب سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روس از مدتها پیش نشان داده شده است.

باری، شما پرولترها را تهدید می‌کنید که فشار بورژوازی حکومت‌شان را از بین خواهد برد؟ تهدید شما بهمین، تنها بهمین منجر می‌شود و هیچ مضمون و محتوای دیگری ندارد.

خوب. اگر مثلا بورژوازی بتواند حکومت کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان را از بین ببرد، آنوقت جز «ائتلاف» یعنی اتحاد یا موافقت خرده‌بورژواها با بورژوازی چیز دیگری باقی نمی‌ماند. جز این، چیز دیگری حتی قابل تصور نیست!!

اما ائتلاف طی شش‌ماه آزمایش شده و با شکست مواجه گردیده است و خود شما، شهروندان عزیز از «نوایا ژیزن» که فکر کردن بلد نیستید، از ائتلاف حاشا کرده روگردان شده‌اید.

چه نتیجه‌ای بدست می‌آید؟

شما — ای شهروندان از «نوایا ژیزن»، آنچنان سردرگم شده‌اید، آن چنان بیم و هراس بدل راه داده‌اید که در ساده‌ترین قضاوت از احتساب حتی نه تا پنج بلکه فقط تا سه هم عاجزید.

یا تمام حکومت بدست بورژوازی که شماها مدتهاست از آن دفاع نمی‌کنید و خود بورژوازی جرئت نمی‌کند حتی به آن اشاره کند، زیرا می‌داند که مردم در روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل با یک حرکت چنین حکومتی را از گردهٔ خود برانداختند و حالا بمراتب قطعی‌تر و بی‌امان‌تر برسی‌اندازند. یا حکومت خرده‌بورژوازی یعنی

ائتلاف (اتحاد، توافق) آن با بورژوازی، چونکه خرده‌بورژوازی مستقلا و بدون وابستگی نمی‌خواهد و نمی‌تواند زمام حکومت را بدست گیرد، همانطوریکه تجربهٔ همهٔ انقلاب‌ها ثابت کرده و علم اقتصاد با تشریح این نکته که در کشور سرمایه‌داری می‌توان یا طرفدار سرمایه بود یا طرفدار کار، ولی ایستادن در وسط محال است، آن را به ثبوت می‌رساند. این ائتلاف در روسیه طی شش ماه ده‌ها شیوه بکار برده و موفق نشده است.

بالاخره یا تمام حکومت بدست پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان علیه بورژوازی برای درهم شکستن مقاومت آن. این کار هنوز آزمایش نشده و شماها آقایان از «نوایا ژیزن» مردم را با ترس شخصی خود در برابر بورژوازی از آن ترسانده و منصرف می‌سازید.

واریانت چهارم نیست و تصورش را هم نمی‌توان کرد.

پس، اگر «نوایا ژیزن» از دیکتاتوری پرولتاریا می‌ترسد، و بعلت گویا شکست احتمالی حکومت پرولتاریا توسط بورژوازی از آن امتناع می‌ورزد، این امر در حکم بازگشت مخفیانه به موضع سازشکاری با سرمایه‌داران است!!! مثل روز روشن است، کسی که از مقاومت می‌ترسد و به امکان درهم‌شکستن این مقاومت باور ندارد، کسی که به مردم می‌گوید: «از مقاومت سرمایه‌داران به‌ترسید، کاری از شما ساخته نیست» همان کس با این ترتیب باز هم به سازش با سرمایه‌داران دعوت می‌کند.

«نوایا ژیزن» درمانده و عاجزانه سردر گم گشته است، همانطوریکه حالا همهٔ دمکراتهای خرده‌بورژوازی که شکست ائتلاف را می‌بینند، جرئت دفاع علنی از آن را ندارند و درعین حال مورد دفاع بورژوازی هستند، از قدر قدرتی و همه‌توانی پرولترها و تهیدست‌ترین دهقانان در بیم و هراسند، سردرگم گشته‌اند.

* * *

چقدر مایهٔ ننگ است که انسان از مقاومت سرمایه‌داران بترسد و در عین حال خود را انقلابی بنامد و بخواهد در جرگهٔ سوسیالیست‌ها

باشد! چقدر انحطاط مسلکی سوسیالیسم جهانی که توسط اپورتونیسم فاسد شده است می‌خواست که چنین صداهایی بتواند بگوش برسد!

ما نیروی مقاومت سرمایه‌داران را دیدیم و همهٔ مردم دیدند، چون سرمایه‌داران از طبقات دیگر آگاه‌ترند و فوراً اهمیت شوراها را درک نمودند و بیدرنگ تمام نیروی خود را بحد اکثر جمع کردند همه و هر چیز را بکار انداختند و بهر زحمت بزرگ تن در دادند و شیوه‌های بیسابقهٔ دروغ و تهمت بکار بردند، به توطئه‌های نظامی دست زدند، تا بلکه شوراها را با عدم‌موفقیت مواجه سازند، و بهیچ مبدل کنند و (با کمک منشویکها و اس‌ارها) بخود فروشی وادارند و به لفاظان تبدیل نمایند و دهقانان و کارگران را ماه‌ها و ماه‌ها با پوچ‌ترین حرف‌ها و بازی‌ها در انقلاب خسته کنند.

اما نیروی مقاومت پرولترها و تهیدست‌ترین دهقانان را ما هنوز ندیده‌ایم، زیرا این نیرو فقط هنگامی با تمام قدرت قد علم خواهد کرد که حکومت در دست پرولتاریا باشد، هنگامیکه ده‌ها ملیون نفر که زیر فشار احتیاج و بردگی سرمایه‌داری له شده‌اند، به تجربه خواهند دید و احساس خواهند کرد که قدرت دولتی بدست طبقات ستمدیده رسیده و حکومت به تهیدستان کمک می‌کند با ملاکان و سرمایه‌داران مبارزه کنند، و مقاومت آنان را درهم می‌شکند. تنها آن وقت است که ما خواهیم توانست ببینیم که چه نیروهای دست‌نخوردهٔ دیگر برای طرد سرمایه‌داران در مردم نهفته است و تنها آن وقت آن چیزی که انگلس آنرا «سوسیالیسم مستور» (۹۳) نامیده است تجلی خواهد کرد، و تنها آنوقت است که در برابر هر ده هزار دشمن آشکار و نهان حکومت طبقه کارگر که با عمل یا مقاومت منفی خودنمایی می‌کنند یک ملیون مبارز جدید قدعلم خواهند کرد که تا کنون از لحاظ سیاسی در خواب بودند و در رنج و نیازها و نومیدی‌ها غوطه می‌خوردند و ایمان خود را به اینکه انسانند و حق زندگی دارند و به اینکه تمامی قدرت دولت متمرکز معاصر می‌تواند به آنها هم خدمت کند و گروههای سیلیس پرولتری با اعتماد تمام آنها را به شرکت مستقیم و بسیار نزدیک و همه‌روزه

در امر ادارهٔ کشور دعوت می‌کنند، از دست داده بودند.

سرمایه‌داران به اتفاق ملاکان، با شرکت خاضعانهٔ آقایان پلخانف‌ها، برشکوفسکایاها، تسرتلی‌ها، چرنوف‌ها و شرکاء بهرکاری دست زدند تا جمهوری دمکراتیک را ملوث سازند و آنرا با خدمتگزاری در برابر ثروت بکثافت بکشند تا جائیکه لاقیدی و بی‌تفاوتی بر مردم مستولی شود و همه چیز برای آنها علی‌السویه باشد، زیرا گرسنه نمی‌تواند جمهوری را از رژیم سلطنت تمیز دهد، و سرباز یخ کرده و پابرهنه و رنجدیده که به خاطر منافع دیگران بهلاکت می‌رسد، قادر نیست جمهوری را دوست بدارد.

و اما وقتی آخرین کارگر غیر متخصص، هر بیکار و هر زن آشپز و هر دهقان مفلس می‌بینند، نه در روزنامه بلکه بچشم خود می‌بینند که حکومت پرولتاریا در برابر ثروت چاپلوسی و چاکری نمی‌کند، بلکه به تهیدستان یاری می‌رساند، و این حکومت در برابر اقدامات انقلابی متوقف نمی‌شود و خواربار و آذوقه مازاد را از دست مفتخواران می‌گیرد و به گرسنگان می‌دهد و بی‌خانمان‌ها را با اقدام جبری در آپارتمان‌های ثروتمندان جا می‌دهد و ثروتمندان را مجبور می‌سازد بابت شیر پول بدهند ولی مادامی که کودکان همهٔ خانواده‌های فقیر از این لحاظ بقدر کافی تأمین نشده‌اند قطره‌ای شیر به آنها نمی‌دهد، وقتی می‌بینند که زمین بزحمتکشان واگذار می‌شود و کارخانه و بانکها تحت کنترل کارگران قرار می‌گیرد و در قبال اختفای ثروت، مجازات فوری و جدی در انتظار ملیونرهاست، — وقتی تهیدستان اینها را ببینند و احساس کنند، آنوقت هیچ نیروی سرمایه‌داران و کولاکها، هیچگونه نیروی سرمایهٔ مالی جهانی که با صدها میلیارد سروکار دارد، بر انقلاب خلق پیروز نخواهد شد، بلکه برعکس این انقلاب در همهٔ جهان پیروز خواهد شد، زیرا در همهٔ کشورها تحول سوسیالیستی نضج و قوام می‌یابد.

انقلاب ما اگر از خود نترسد و اگر تمام زمام قدرت را بدست پرولتاریا بسپارد غلبه‌ناپذیر است، زیرا نیروهای بیشمار و رشدیافته‌تر و متشکل‌تر پرولتاریای جهانی هم که موقتاً زیر فشار جنگ لەشده

ولی نابود نگشته بلکه برعکس بوسیلهٔ آن افزایش یافته‌اند، از ما پشتیبانی می‌کنند.

* * *

ترس از اینکه آقایان سرمایه‌داران حکومت بلشویک‌ها یعنی حکومت پرولتاریا را که پشتیبانی بیدریغ تهیدست‌ترین دهقانان از آن تأمین است «از بین خواهند برد»! چه کوته‌بینی و چه ترس ننگ‌آور از مردم، و چه سالوسی و تزویر است! کسانی که چنین ترسی از خود نشان می‌دهند، به آن «جامعهٔ عالی» (به معیار سرمایه‌داری و در واقع پوسیده) تعلق دارند که کلمه «عدالت» بنابه عادت مألوف بعنوان اصطلاحی که هیچگونه مضمون و محتوایی برایش قایل نیست بر زبان می‌راند، ولی خودش به آن اعتقاد ندارد.

مثلا:

از آقای پشخونف — نیمه کادت معروف و همفکر برشکوفسکایاها و پلخانف‌ها — ترودویک اعتدالی‌تر پیدا نمی‌شود. و وزیر خدمتگزارتر از او در برابر بورژوازی نبود. دنیا دوآتشه‌تر از وی طرفدار «ائتلاف»، موافقت با سرمایه‌داران به چشم ندیده است!

این آقا بگفتهٔ «ایزوستیای» دفاع‌طلب ضمن بیانات خود در جلسهٔ مشاورهٔ «دمکراتیک» (بخوان بوایگینی) ناگزیر شد چنین اعترافاتی بکند:

«دو برنامه هست. یکی برنامهٔ ادعاهای گروهی، ادعاهای طبقاتی و ملی. بلشویک‌ها با بیشترین صداقت و صراحت از این برنامه دفاع می‌کنند. ولی انصراف از این برنامه برای بخش‌های دیگر دمکراسی ابداً آسان نیست، چونکه این ادعای توده‌های زحمتکش، ادعای ملیت‌های بحساب نیامده و ستمدیده است. و به این جهت برای دمکراسی قطع رابطه با بلشویک‌ها و امتناع از این خواست‌های طبقاتی مقدم بر همه به این دلیل که این خواست‌ها در واقع عادلانه است، چندان آسان نیست. اما این برنامه که ما در دوران قبل از انقلاب در راه تحقق آن مبارزه

کرده‌ایم و بخاطر آن انقلاب کرده‌ایم و در شرایط دیگر همه به اتفاق هم از آن پشتیبانی می‌کردیم، در شرایط موجود خطر بزرگ دارد. حالا به این جهت که طرح این خواست‌ها در لحظه‌ای صورت می‌گیرد که ارضای آنها برای دولت غیرممکن است این خطر بیشتر هم می‌شود. ابتداءً باید از کل — از دولت دفاع کرد و آنرا از نابودی نجات داد و برای این کار فقط یک راه هست و آن عدم ارضای خواست‌ها هر قدر هم عادلانه و قوی باشند، بلکه برعکس از هر طرف لازم است محدودیتها و قربانی‌هائی را تحمل نمود» («ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» مورخ ۱۷ سپتامبر).

آقای پشخونف نمی‌فهمد مادامی که سرمایه‌داران بر سر حکومت هستند، او نه از کل بلکه از منافع مغرضانهٔ سرمایهٔ امپریالیستی روس و «متحده» دفاع می‌کند. آقای پشخونف به این نکته پی نمی‌برد که جنگ تنها پس از قطع رابطه با سرمایه‌داران و با قراردادهای محرمانهٔ آنها و ملحقات آن‌ها (با غصب زمینهای دیگران) و پس از قطع رابطه با شیادی‌های بانکی و مالی آنها، دیگر جنگ غاصبانه و امپریالیستی و غارتگرانه نخواهد بود. آقای پشخونف نمی‌فهمد که فقط پس از این کارها جنگ در صورت امتناع دشمن از صلح عادلانه‌ای که بطور فورمال بوی پیشنهاد شده جنگ دفاعی و عادلانه خواهد بود. آقای پشخونف به این نکته پی نمی‌برد که قدرت دفاعی کشوری که یوغ سرمایه را برانداخته، به دهقانان زمین داده و بانکها و کارخانه‌ها را تحت کنترل کارگران قرار داده باشد، بمراتب بالاتر از قدرت دفاعی کشور سرمایه‌داری خواهد بود.

و نکتهٔ عمده که آقای پشخونف نمی‌فهمد این است که با اعتراف اجباری به حقانیت بلشویسم و با اذعان به این نکته که خواست‌های آن در واقع خواست‌های «توده‌های زحمتکش» یعنی اکثریت مردم است، موضع خود و تمام موضع همه دمکراسی خرده‌بورژوازی را تسلیم می‌کند.

پس معلوم شد که نیروی ما از کجاست و چرا دولت ما شکست‌ناپذیر خواهد بود: چونکه حتی دشمنان ناگزیرند اذعان کنند که برنامهٔ بلشویکی برنامهٔ «توده‌های زحمتکش» و «ملیت‌های ستمدیده» است.

آخر، آقای پشخونف — دوست سیاسی کادت‌ها و افرادی از «یدینستوو» و «دلو نارودا»، برشکوفسکایاها، پلخانف‌ها و نمایندهٔ کولاک‌ها و آن آقایانی است که زنان و خواهرهای‌شان فردا خواهند آمد با چترهای خود چشمهای بلشویک‌ها را که هنوز رمقی دارند، اگر کار به شکست آنها از سپاهیان کورنیلف یا از سپاهیان کرنسکی (که ابدا فرقی ندارند) بکشد، در آورند.

و چنین آقایی مجبور شده است «به عادلانه بودن» خواست‌های بلشویکها اعتراف نماید.

برای وی «عدالت» فقط حرف است. اما برای توده نیمه‌پرولترها، برای اکثریت خرده‌بورژوازی شهر و روستا که در نتیجهٔ جنگ ورشکسته شده، رنج برده و زجر دیده‌اند، حرف نبوده بلکه حادترین و مبرم‌ترین و بزرگترین مسئله دربارهٔ مرگ از گرسنگی، دربارهٔ لقمهٔ نانی است. پس به این علت نباید هیچ سیاستی را بر پایهٔ «ائتلاف»، بر پایه «سازش» منافع گرسنگان و مفلسان با منافع استثمارگران، بنا نهاد. پس به این علت پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق این توده‌ها از دولت بلشویکی تأمین است.

آن روشنفکران و آن اراذلی که مایلند خود را بر این اساس عالی که «شاهد عمق» ماتریالیسم اقتصادی بودند مارکسیست بنامند می‌گویند عدالت — حرف پوچی است.

ایده‌ها وقتی به نیرو مبدل می‌شوند که توده‌ها آنرا پذیرا شوند. و بلشویک‌ها یعنی نمایندگان انترناسیونالیسم انقلابی پرولتری همانا حالا با سیاست خود به آن ایده‌ای که در سراسر جهان توده‌های وسیع زحمتکشان را بحرکت در می‌آورد، جامهٔ عمل پوشانده‌اند.

عدالت به تنهایی و حس تنفر توده‌ها از استثمار به تنهایی هرگز آنها را در راه راستین بسوی سوسیالیسم نخواهد انداخت. اما

وقتی در سایهٔ سرمایه‌داری دستگاه مادی بانک‌های بزرگ، سندیکات‌ها، راه آهن‌ها و نظایر آنها رشد کرده؛ وقتی سرشارترین تجربهٔ کشورهای پیشرو ذخایر اعجاز تکنیک را انباشته و سرمایه‌داری استفاده از آنها را ترمز می‌کند؛ وقتی کارگران آگاه، حزب ۲۵۰ هزار نفری بوجود آورده‌اند تا بطور منظم این دستگاه را بدست خود گیرند و با پشتیبانی همهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان آنرا بکار اندازند، — وقتی این شرایط موجود است، آن وقت نیرویی در جهان پیدا نمی‌شود که نگذارد بلشویک‌ها در صورتی که ترسی بدل راه ندهند و بتوانند زمام حکومت را بدست گیرند، حکومت را تا پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی در دست خود نگهدارند.

پایانسخن

سطور پیشین نوشته شده بود که در سرمقاله اول اکتبر «نوایا ژیزن» درفشانی جدیدی از کندذهنی شد. این کندذهنی بویژه از این رو خطرناک است که زیر پرچم همدردی با بلشویک‌ها، زیر پوشش قضاوت مرموز کوته‌نظری پنهان می‌شود: «نباید تحت تأثیر تحریکات قرار گرفت» (نباید بدام فریادهایی دربارهٔ تحریکات افتاده که بلشویک‌ها را باید بترساند و آنها را به نه گرفتن زمام حکومت تحریک نماید).

آن درفشانی چنین است:

«درس‌های جنبش‌هایی نظیر جنبش روزهای ۳ — ۵ ژوئیه از یک طرف و روزهای غائلهٔ کورنیلفی‌ها از طرف دیگر به روشنی کامل نشان دادند که دمکراسی که بانفوذترین ارگان‌های مردمی را در اختیار دارد، هنگامیکه در جنگ داخلی موضع دفاعی می‌گیرد غلبه‌ناپذیر است و هنگامیکه ابتکار تعرض را بدست می‌گیرد با از دست دادن عناصر بینابینی و متزلزل شکست می‌خورد».

اگر بلشویک‌ها بهر شکلی و بهر نوعی از چنین کندذهنی فیلیستری که در این قضاوت بیان می‌شود چشم‌پوشی کنند، هم حزب خود و هم انقلاب را بهلاکت خواهند کشید.

زیرا صاحب این فکر که صحبت از جنگ داخلی می‌کند، (موضوعی که از عهدهٔ بانوئی از هر حیث دلپسند بر می‌آید) دروس تاریخ را در این باره تا حد فوق‌العاده مضحک، تحریف کرده است.

کارل مارکس — نماینده و بنیانگذار تاکتیک انقلابی پرولتری دربارهٔ این دروس، دربارهٔ دروس تاریخ در این مسئله چنین قضاوت می‌کرد:

«قیام هم عیناً مثل جنگ و انواع دیگر هنر، هنر بوده و تابع قواعد معین است که فراموش کردن آنها بهلاکت حزبی که گناه عدم رعایتشان بگردنش است، منجر می‌گردد. این قواعد که معلول منطقی ماهیت احزاب و ماهیت آن شرایطی است که در چنین موردی باید با آنها سروکار داشت، بقدری روشن و ساده است که تجربهٔ کوتاه سال ۱۸٤۸ به اندازهٔ کافی آلمان‌ها را با آنها آشنا ساخت. اولا، اگر چنانکه عزم راسخ برای رفتن تا آخر نیست، هرگز نباید با قیام بازی کرد (در واقع همهٔ پیامدهای این بازی را باید بحساب آورد). قیام معادلهٔ دارای مجهولات بسیار بزرگ است که ارزش آنها هر روز ممکن است تغییر کند. نیروهای رزمی که علیه آنها باید عمل کرد تماماً از مزیت سازمان و انضباط و اتوریته و وجههٔ مرسومی برخوردارند» (منظور مارکس «سخت»ترین مورد قیام: قیام علیه حکومت «استوار» قدیم، علیه ارتشی است که تحت تأثیر انقلاب و تزلزلات دولت، متلاشی نشده باشد)؛ «اگر قیام‌کنندگان نمی‌توانند نیروهای بزرگی در برابر دشمن خود گرد آورند، آنها را درهم خواهند شکست و از بین خواهند برد. ثانیاً، وقتی قیام شروع شد باید با قاطعیت بسیار عمل کرد و به تعرض پرداخت. دفاع در حکم شکست و نابودی هرگونه قیام مسلحانه است و قیام در صورتیکه جنبهٔ دفاعی بخود بگیرد قبل از آنکه با نیروهای دشمن دست و پنجه نرم کند، نابود می‌شود. باید دشمن را وقتی که هنوز سپاهیانش پراکنده‌اند غافلگیر کرد، باید هر روز موفقیت‌هایی اقلا کوچک بدست آورد؛ باید تفوق روحی را که از نخستین جنبش موفقیت‌آمیز قیام‌کنندگان حاصل شده است، حفظ نمود؛ باید آن عناصر متزلزلی

را که همواره بدنبال قوی‌تر می‌روند و در طرف قابل اطمینان‌تر قرار می‌گیرند بخود جلب کرد؛ باید دشمن را قبل از آنکه بتواند نیروهای خود را علیه تو جمع‌آوری کند، وادار به عقب‌نشینی کرد؛ خلاصه باید بر طبق گفتهٔ دانتون که تاکنون بزرگترین استاد در میان اساتید تاکتیک انقلابی است عمل کرد که گفته است: تهور، تهور و باز هم تهور» («انقلاب و ضدانقلاب در آلمان»، چاپ آلمانی سال ۱۹۰۷، ص— ۱۱۸).

«به اصطلاح مارکسیست‌ها» از «نوایا ژیزن» می‌توانند دربارهٔ خود بگویند: ما همهٔ این‌ها را تغییر داده و اصلاح کرده‌ایم، ما بجای تهور سه‌باره دو مزیت داریم: «دو مزیت ما — اعتدال و دقت است» (۹٤). برای «ما» تجربهٔ تاریخ جهانی، تجربهٔ انقلاب کبیر فرانسه هیچ است. برای «ما» تجربهٔ دو جنبش سال ۱۹۱۷ که با عینک مولچالین تحریف شده، مهم است.

بدون این عینک دلچسب به این تجربه نگاه کنیم.

شما روزهای ۳ — ٥ ژوئیه را با «جنگ داخلی» مقایسه می‌کنید، چونکه به آلکسینسکی و پرورزیف و شرکاء اعتماد داشتید. این، صفت مشخصهٔ آقایانی از «نوایا ژیزن» است که به این قبیل اشخاص اعتماد می‌کنند (این آقایان با وجود دستگاه عظیم روزنامهٔ بزرگ یومیه، مستقلا هیچ کاری برای جمع آوری اطلاعاتی دربارهٔ حوادث روزهای ۳ — ٥ ژوئیه انجام نداده‌اند).

اما برای لحظه‌ای هم شده فرض کنیم که روزهای ۳ — ٥ ژوئیه سرآغاز جنگ داخلی که توسط بلشویک‌ها در چارچوب مراحل اولیه نگهداری شد نبود، فرض کنیم که جنگ داخلی واقعی بود.

در چنین صورتی این درس مؤید چه چیزی است؟

اولا مؤید این نکته است که بلشویک‌ها به تعرض دست نزدند، زیرا مسلم است که اگر به تعرض می‌پرداختند در شبی از سوم تا چهارم ژوئیه (شب چهارم ژوئیه — م.) و حتی روز چهارم ژوئیه چیزهای خیلی زیادی می‌گرفتند. اگر قضاوت دربارهٔ جنگ داخلی باشد (همانطوریکه «نوایا ژیزن» قضاوت می‌کند و نه دربارهٔ تبدیل انفجار

خودانگیخته به تظاهراتی از نوع تظاهرات روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل — همانطوریکه حقایق حاکی است) دفاع مظهر ضعف آنها بود.

پس «درس» خلاف نظر خرده‌مندانی از «نوایا ژیزن» را به اثبات می‌رساند.

ثانیاً، اگر بلشویک‌ها حتی تصمیمی دربارهٔ قیام ۳ — ٤ ژوئیه نگرفته و حتی یک هیئت بلشویکی چنین مسئله‌ای را سطرح نکرده است، پس علت آن خارج از بحث ما با «نوایا ژیزن» است. چونکه ما دربارهٔ دروس «جنگ داخلی» یعنی قیام بحث می‌کنیم، نه دربارهٔ اینکه عدم طرفداری آشکار اکثریت، حزب انقلابی را از فکر قیام باز می‌دارد.

چون بر همه روشن است که بلشویک‌ها هم در شوراهای پایتخت‌ها و هم در کشور اکثریت را (بیش از ٤۹ درصد آراء در مسکو) فقط خیلی دیرتر از ژوئیه سال ۱۹۱۷ بدست آورده‌اند، پس «دروس» باز هم اصلا آن طوریکه بانوی نوایاژیزنی از هر حیث دلپسند می‌خواست نتیجه نمی‌دهد و ابداً آن طور نیست.

نخیر، نخیر، همشهری‌هایی از «نوایا ژیزن»، بهتر آن است که بسیاست نپردازید!

اگر حزب انقلابی در میان واحدهای پیشرو طبقات انقلابی و در کشور اکثریت ندارد صحبت از قیام نمی‌تواند در میان باشد. علاوه بر این برای قیام لازم است: ۱ — گسترش و اعتلای انقلاب در مقیاس همگانی؛ ۲ — ورشکستگی کامل معنوی و سیاسی دولت قدیم مثلا دولت «ائتلافی»؛ ٤ — تزلزلات بزرگ در اردوگاه همهٔ عناصر بینابینی یعنی آنهایی که کاملا از دولت جانبداری نمی‌کنند گرچه قبلا طرفدار آن بودند.

علت چیست که «نوایا ژیزن» با اشاره به «دروس» روزهای ۳ — ۵ ژوئیه، به این درس بسیار مهم، توجه نکرده است؟ علت آن است که افرادی از جرگهٔ روشنفکران که توسط بورژوازی مرعوب شده‌اند بجای سیاستمداران به مسئلهٔ سیاسی پرداخته‌اند.

اما بعد. ثالثاً، حقایق حاکی است که همانا پس از روزهای ۳ — ٤ ژوئیه، همانا بمناسبت افشای آقایان تسرتلی‌ها بوسیلهٔ سیاست

ژوئیه‌شان، همانا بدین مناسبت که توده‌ها بلشویک‌ها را مبارزان پیشقدم خود دیدند و «سوسیال-بلوکیست‌ها» را خیانتکار مشاهده کردند، پروسهٔ متلاشی شدن اس‌ارها و منشویک‌ها آغاز می‌شود. این پروسه حتی تا غائلهٔ کورنیلفی‌ها با انتخابات بیستم اوت در پیتر کاملا ثابت شد، انتخاباتیکه بلشویک‌ها را به پیروزی رسانید و «سوسیال-بلوکیست‌ها» را تارومار ساخت («دلو نارودا» اخیراً کوشش کرد با کتمان نتایج انتخابات دربارهٔ همهٔ احزاب آنرا تکذیب نماید؛ اما این کار، خودفریبی و اغفال خوانندگان است؛ بنابه مندرجات شمارهٔ ۲۴ اوت «دن» که تنها مربوط به شهر است، پورسانتاژ آراء بنفع کادت‌ها از ۲۲ تا ۲۳ درصد افزایش یافته و تعداد مطلق آراء به نفع آنها ۴۰ درصد کاهش پذیرفته است؛ پورسانتاژ آراء بنفع بلشویک‌ها از ۲۰ درصد تا ۳۳ درصد افزایش یافته و تعداد مطلق به نفع آنها جمعاً ده درصد کم شده است؛ درصد آراء بنفع همهٔ «میانه‌روها» از ۵۸ درصد تا ۴۴ درصد کاهش یافته و تعداد مطلق آراء بنفع آنها ۶۰ درصد کم شده است!!).

متلاشی شدن اس‌ارها و منشویک‌ها پس از روزهای ژوئیه و تا غائلهٔ کورنیلفی‌ها، همچنین با رشد جناح «چپ» در هر دو حزب که تقریباً به چهل درصد رسیده، به ثبوت رسیده است: «انتقام» پیگرد بلشویک‌ها توسط آقایان کرنسکی‌ها.

حزب پرولتری با وجود «از دست دادن» صدها تن از اعضای خود، در رویداد ۳ — ۴ ژوئیه برد عظیم داشت، چونکه در این روزهای دشوار توده‌ها به صداقت آن و به خیانت اس‌ارها و منشویک‌ها پی بردند و آن را دیدند. پس «درس» کاملا و کاملا «نوایاژیزنی» نبوده بلکه درس دیگر است: از توده‌های پرجنب‌وجوش به سوی «مولچالین‌های دمکراسی» نرو، و اگر قیام کردی، به تعرض بپرداز و تا زمانی که نیروهای دشمن پراکنده‌اند، آن را غافلگیر کن.

آقایان «ایضاً مارکسیست» از «نوایا ژیزن» مگر این طور نیست؟

یا اینکه «مارکسیسم» در این است که حساب دقیق وضع عینی

پایهٔ تاکتیک قرار نگیرد بلکه بیهوده و بدون انتقاد، هم «جنگ داخلی» و هم «کنگرهٔ شوراها با تشکیل مجلس موسسان» رویهم ریخته شود؟

آقایان، اینکه واقعاً مضحک و خنده‌دار است، اینکه تحقیر و استهزای هم مارکسیسم و هم هر منطقی بطور کلی است!

اگر در اوضاع و شرایط عینی دلیلی برای تشدید مبارزهٔ طبقاتی تا سرحد «جنگ داخلی» نیست، پس چرا شما دربارهٔ «جنگ داخلی» به مناسبت «کنگره شوراها و مجلس موسسان» بزبان آمدید؟ (سرمقالهٔ «نوایا ژیزن» که مورد بررسی است، همانا چنین عنوان شده است). آن وقت می‌بایست به روشنی بخواننده گفته می‌شد و برای وی ثابت می‌گردید که در شرایط وضع عینی، زمینه‌ای برای جنگ داخلی نیست و به این جهت می‌توان و باید چیزهای مسالمت‌آمیز، قانونی-علنی، حقوقی و پارلمانی «ساده» نظیر کنگرهٔ شوراها و مجلس موسسان را در رأس تاکتیک قرار داد. آن وقت میتوان به این عقیده بود که چنین کنگره و چنین مجلسی واقعاً قادر است تصمیم بگیرد.

اگر چنانکه در شرایط عینی لحظهٔ کنونی ناگزیری و یا اقلا تنها احتمال جنگ داخلی ریشه دارد، اگر شما دربارهٔ آن «بیخود» بزبان نیامده‌اید و وجود وضع جنگ داخلی را بروشنی دیده و احساس کرده و لمس نموده‌اید، آن وقت چگونه می‌توان کنگرهٔ شوراها یا مجلس موسسان را در رأس قرار داد؟؟ زیرا این کار به مسخره گرفتن توده‌های گرسنه و زجرکشیده است! شما خیال می‌کنید که گرسنه موافقت می‌کند دو ماه «صبر کند»؟ و یا ویرانی که شما پیرامون افزایش آن هر روز قلمفرسایی می‌کنید، موافقت می‌کند تا کنگرهٔ شوراها یا تا مجلس موسسان «منتظر باشد»؟ یا تعرض آلمان در شرایط عدم اقدامات جدی از جانب ما در راه صلح (یعنی در شرایط عدم پیشنهاد فورمال صلح عادلانه بهمهٔ طرف‌های درگیر جنگ) موافقت می‌کند «منتظر» کنگرهٔ شوراها یا مجلس موسسان «باشد»؟ یا اینکه اطلاعاتی دارید که بشما امکان می‌دهد به این نتیجه برسید که تاریخ انقلاب روس که از ۲۸ فوریه تا ۳۰ سپتامبر

با هیجان فوق‌العاده و آهنگ سریع بیسابقه جریان یافته، از اول اکتبر تا ۲۹ نوامبر (۹۵) با سرعت بسیار آرام و مسالمت‌آمیز و در تعادل قانونی، بدون انفجارها، جهش‌ها و شکست‌ها در جنگ بدون بحران‌های اقتصادی جریان خواهد یافت؟ و یا اینکه ارتش در جبهه که دوباسف — افسری که بلشویک نیست و رسماً بنام جبهه گفته است ارتش «جنگ نخواهد کرد»، این ارتش تا تاریخ «مقرر» آرام و بی‌صدا، گرسنگی خواهد کشید و یخ خواهد کرد؟ یا اینکه قیام دهقانان به آن جهت که شما آنرا هرج و مرج و تالانگری می‌نامید، به دلیل اینکه کرنسکی نیروهای «نظامی» علیه دهقانان می‌فرستد، دیگر عنصر جنگ داخلی نخواهد بود؟ یا اینکه شاید اقدام آرام و درست و بدون تقلب دولت روی تشکیل مجلس موٌسسان در کشور دهقانی، ضمن سرکوب قیام دهقانان توسط این دولت، قابل تصور است؟

آقایان، بر «سراسیمگی انستیتوی اسمولنی» (۹۶) نخندید! سراسیمگی شما کمتر نیست. شما به سئوال‌های هولناک جنگ داخلی با جملات درهم برهم و با خیالات بیمایهٔ قانونی پاسخ می‌دهید. به این جهت است که می‌گویم اگر بلشویک‌ها تحت تأثیر چنین روحیه‌ای قرار گیرند هم حزب خود و هم انقلاب خود را بنابودی خواهند کشید.

ن. لنین

اول اکتبر سال ۱۹۱۷

در اواخر
سپتامبر — اول (۱٤) اکتبر سال
۱۹۱۷ نوشته شده است
در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ در مجلهٔ
«پروسوشچنیه»، شمارهٔ اول و دوم
بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد
۳٤، ص ۲۸۷ — ۳۳۹
ترجمه و چاپ شده است

نامه به کمیتهٔ مرکزی، کمیتهٔ مسکو و کمیتهٔ پتروگراد و به اعضای بلشویک شوراهای پیتر و مسکو

دوستان عزیز، سیر حوادث آن چنان وظیفهٔ ما را بروشنی تعیین می‌کند که تأخیر و درنگ مطلقاً تبهکاری می‌شود.

جنبش دهقانی در حال گسترش و اعتلاء است. دولت بر تضییقات وحشیانه شدت می‌دهد، درمیان سپاهیان حس هواخواهی نسبت به ما فزونی می‌پذیرد (۹۹ درصد آراء سربازان در مسکو برله ماست، سپاهیان مستقر در فنلاند و نیروی دریایی مخالف دولتند، گواهی دوباسف دربارهٔ جبهه بطور کلی).

در آلمان آغاز انقلاب بویژه پس از تیرباران ناویان عیان و آشکار است. انتخابات در مسکو — ۴۷ درصد به نفع بلشویک‌ها — پیروزی بسیار بزرگی است. ما به اتفاق اس‌ارهای چپ اکثریت آشکار در کشور داریم.

کارکنان راه آهن و پست با دولت اختلاف دارند. لیبردان‌ها به جای کنگره در بیستم اکتبر حالا دیگر دربارهٔ کنگره در روزهای بیستم و غیره و غیره حرف می‌زنند.

در این اوضاع و احوال «انتظار» تبهکاری است.

بلشویک‌ها حق ندارند منتظر کنگرهٔ شوراها شوند بلکه باید فوراً زمام حکومت را بدست گیرند. با این اقدام هم انقلاب جهانی

را نجات می‌دهند (چونکه در غیر این صورت خطر بندو بست امپریالیست‌های همهٔ کشورها که پس از تیرباران‌ها در آلمان نسبت بهمدیگر خوش رفتار خواهند بود و علیه ما متحد خواهند شد)، و هم انقلاب روس را (در غیر این صورت سوج هرج و سرج واقعی می‌تواند قوی‌تر از ما باشد) و هم جان صدها هزار نفر را در جنگ.

درنگ، تبهکاری است. منتظر کنگرهٔ شوراها شدن — بازی بچگانه برپایه فورمالیسم، فورمالیته‌بازی ننگین و خیانت به انقلاب است.

اگر تصرف قدرت بدون قیام ممکن نباشد باید فوراً به قیام پرداخت. خیلی امکان دارد که همانا حالا بتوان زمام حکومت را بدون قیام بدست گرفت: مثلا اگر شورای مسکو فوراً و بیدرنگ زمام قدرت را بدست گیرد و خود را (به اتفاق شورای پیتر) دولت اعلام کند. در مسکو پیروزی تأمین است و کسی نیست بجنگد. در پیتر می‌توان منتظر شد. دولت کاری نمی‌تواند بکند و راه نجاتی ندارد و تسلیم خواهد شد.

چونکه شورای مسکو با تصرف قدرت و بانکها و کارخانه‌ها و «روسکویه اسلوو» (۹۷) و با تبلیغ در سراسر روسیه و با طرح مسئله بدین نحو: اگر کرنسکی بناپارتیست تسلیم شود ما صلح را فردا پیشنهاد می‌کنیم (اگر تسلیم نشود ما او را سرنگون می‌سازیم) پایه و نیروی عظیم کسب می‌کند. واگذاری فوری زمین بدهقانان، گذشت‌های فوری به کارکنان راه آهن و به کارمندان پست و غیره.

لازم نیست که کار حتماً از پیتر «آغاز شود». اگر مسکو بدون خون‌ریزی آغاز کند حتماً از آن پشتیبانی خواهند کرد: ۱) ارتش در جبهه با ابراز حسن نظر، ۲) دهقانان در همه جا، ۳) ناوگان دریایی و نیروهای مستقر در فنلاند که بسوی پیتر براه می‌افتند.

اگر حتی کرنسکی در حومهٔ پیتر یکی‌دو سپاه سواره نظام

داشته باشد باز هم ناگزیر باید تسلیم شود. شورای پیتر با تبلیغ به نفع دولت شورای مسکو می‌تواند منتظر شود. شعار : زمام حکومت بدست شوراها، زمین به دهقانان، صلح به ملتها، نان به گرسنه‌ها.

پیروزی تأمین است و نه دهم شانس هست که بدون خونریزی بدست آید.

منتظر شدن — تبهکاری در برابر انقلاب است.

با درود ن. لنین

یکم (۱۴) اکتبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در مجموعهٔ آثار ن. لنین (و. اولیانف)، جلد ۱۴، بخش دوم چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۳۴۰ — ۳۴۱ ترجمه و چاپ شده است

اندرزهای کناره‌نشین

من این سطور را هشتم اکتبر می‌نویسم و امید زیادی ندارم که نهم اکتبر بدست رفقای پیتری برسد. ممکن است که دیر برسد، چون موعد تشکیل کنگرهٔ شوراهای شمال دهم اکتبر (۹۸) تعیین شده است، لذا بهر حال سعی می‌کنم نظریات خود را زیر عنوان «اندرزهای کناره‌نشین» بیان دارم که شاید تظاهرات محتمل کارگران و سربازان پیتر و تمام «حوالی» بزودی آغاز شود ولی هنوز آغاز نشده است.

اینکه تمام قدرت باید به دست شوراها بیفتد مطلبی است واضح. و همچنین این نکته باید بهر بلشویکی مسلم باشد که حکومت انقلابی پرولتری (یا بلشویکی — این دو امروز بیک معناست) از همدردی عظیم و پشتیبانی بی‌دریغ تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان در کلیهٔ کشورهای جهان عموماً و در کشورهای درگیر جنگ خصوصاً، بویژه در میان دهقانان روس برخوردار است. روی این حقایق که بر همه بسیار معلومند و از دیرباز به اثبات رسیده‌اند جای مکث نیست.

باید روی نکته‌ای مکث کرد که مشکل می‌توان گفت برای همهٔ رفقا کاملا واضح است و آن اینکه انتقال زمام حکومت بدست شوراها اکنون معنایش عملا قیام مسلحانه است. ظاهراً این نکته باید بدیهی باشد ولی همه در این باره تعمق نکرده و نمی‌کنند. حالا روی برتافتن از قیام مسلحانه معنایش روی برتافتن از شعار عمدهٔ

بلشویسم (تمام قدرت بدست شوراها) و بطور کلی از تمام انترناسیونالیسم انقلابی پرولتری است.

ولی قیام مسلحانه نوع ویژه‌ای از مبارزهٔ سیاسی است که تابع قوانین ویژه است و در آن‌ها باید بدقت تعمق نمود. این حقیقت را کارل مارکس با این عبارت که «قیام» مسلحانه «هم مانند جنگ هنر است» با وضوح شگرفی بیان داشته است.

مارکس قواعد عمده این هنر را چنین ذکر می کند:

۱) با قیام هرگز نباید بازی کرد و وقتی که شروع شد عقیدهٔ راسخ داشت که باید تا آخر رفت.

۲) باید در محل دارای اهمیت قاطع و در لحظه قاطع از لحاظ نیرو برتری زیاد داشت زیرا در غیر این صورت دشمن که آمادگی و سازمان بهتری دارد قیام‌کنندگان را نابود خواهد ساخت.

۳) وقتی قیام شروع شد باید با قطعیتی هر چه تمام‌تر دست بکار شد، حتما و بدون چون و چرا به تعرض پرداخت. «دفاع در حکم مرگ قیام مسلحانه است».

٤) باید کوشید دشمن را غافلگیر کرد و لحظه‌ای را برگزید که سپاهیانش هنوز پراکنده هستند.

٥) باید هر روز (می‌توان گفت هر ساعت، چنانچه پای یک شهر در میان است) به پیروزی‌هایی ولو کوچک نایل آمد و از این راه بهر قیمتی شده، «تفوق روحی» را حفظ کرد.

مارکس درسهای تمام انقلاب‌ها را در مورد قیام مسلحانه با سخنان «دانتون بزرگترین استاد تاکتیک انقلابی در تاریخ» تلخیص نمود که می گوید: «تهور، تهور و بازهم تهور» (۹۹).

این سخنان با در نظر گرفتن شرایط روسیه و اکتبر سال ۱۹۱۷ معنایش چنین است: تعرض همزمان و هرچه ناگهانی‌تر و سریع‌تر به پیتر که حتماً هم از داخل و هم از خارج، هم از محلات کارگری و هم از فنلاند، هم از رول و هم از کرونشتادت صورت گیرد، تعرض تمام ناوگان دریائی، تمرکز نیروهائی با برتری عظیم در برابر ۱۵ — ۲۰

هزار نفر (و شاید بیشتر) «گارد بورژوازی» ما (یونکرها) و «لشگریان وانده‌ای» ما (بخشی از واحدهای قزاق) و غیره.

سه نیروی عمدهٔ ما: ناوگان دریایی، کارگران و واحدهای ارتش را باید چنان متمرکز ساخت که حتماً الف) تلفن، ب) تلگراف، ج) ایستگاه‌های راه آهن، د) پل‌ها را در نوبت اول اشغال نمایند و بهرقیمتی شده در دست خود نگهدارند.

باید مصمم‌ترین عناصر («گروه‌های ضربتی» ما و جوانان کارگر و نیز بهترین ناویان) برای تشکیل در دسته‌های کوچک برگزیده شوند برای اشغال مهمترین مراکز و برای شرکت در همه‌جا و در همه عملیات مهم مثلا در:

محاصره و قطع رابطه پیتر، تصرف آن با حمله‌ای متفقانه بشرکت ناوگان دریایی، کارگران و سپاهیان که وظیفه‌ای است مستلزم مهارت و تهور سه باره.

باید گروه‌هائی از بهترین کارگران مجهز به تفنگ و بمب برای تعرض و محاصرهٔ «مراکز» دشمن (مدارس نظام، تلگراف و تلفن و غیره) با شعار: مرگ بهتر از راه دادن بدشمن است، تشکیل داد.

امیدواریم که در صورت اتخاذ تصمیم دایر به تعرض، رهبران وصایای سترگ دانتون و مارکس را با موفقیت بکار خواهند بست.

موفقیت هم انقلاب روس و هم انقلاب جهانی بسته به دو - سه روز مبارزه است.

هشتم (۲۱) اکتبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است.

برای نخستین بار هفتم نوامبر سال ۱۹۲۰ در شماره ۲۵۰ روزنامه «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۳۸۲ — ۳۸۴ ترجمه و چاپ شده است.

نامه به رفقای بلشویک که در کنگرهٔ ایالتی شوراهای استان شمالی شرکت‌دارند

رفقا! انقلاب ما بحرانی‌ترین دوران را از سر می‌گذراند. این بحران با بحران عظیم اعتلای انقلاب جهانی سوسیالیستی و مبارزهٔ امپریالیسم جهانی علیه آن مصادف شده است. وظیفهٔ بسیار بزرگ بر عهده رهبران مسئول حزب ماست که عدم انجام آن این خطر را دارد که جنبش انترناسیونالیستی پرولتری با شکست کامل مواجه گردد. آن چنان لحظه‌ای" پیش آمده است که تأخیر و درنگ در واقع حکم مرگ را دارد.

نظری به اوضاع بین‌المللی بەاندازید. اعتلای انقلاب جهانی مسلم و انکارناپذیر است. انفجار خشم کارگران چک با وحشیگری غیر قابل تصور سرکوب شده که نشانه هراس بی‌نهایت دولت است. در ایتالیا هم کار به انفجار خشم عمومی در تورین (۱۰۰) کشیده است. ولی مهمتر از همه قیام ناوگان دریایی آلمان است. باید اشکالات فوق‌العادهٔ انقلاب را در کشوری مانند آلمان و نیز در شرایط کنونی در نظر گرفت. نمی‌توان تردید داشت که قیام در ناوگان دریایی آلمان به معنای بحران عظیم اعتلای انقلاب جهانی است. اگر شوینیست‌های ما که شکست آلمان را موعظه می‌کنند، از کارگران آن قیام فوری را می‌خواهند، ما انقلابیون انترناسیونالیست روس از روی تجربهٔ سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۱۷ می‌دانیم که نشانهٔ وزین‌تر از قیام سپاهیان، برای اعتلای انقلاب حتی قابل تصور هم نیست.

فکرش را بکنید که حالا ما در برابر انقلابیون آلمانی چه وضعی پیدا می‌کنیم. آنها می‌توانند به ما بگویند؛ ما فقط یک لیبکنخت داریم که

آشکارا به انقلاب دعوت کرد. صدای او با محکومیتش بزندان با اعمال شاقه خفه شده است. ما یک روزنامه نداریم که آشکارا ضرورت انقلاب را توضیح دهد، ما از حق اجتماعات آزاد برخوردار نیستیم. ما حتی یک شورای نمایندگان کارگران یا سربازان نداریم. صدای ما خیلی بزحمت بگوش توده‌های وسیع واقعی می‌رسد. و ما با داشتن یک صدم شانس دست به قیام زدیم! اما شما انقلابیون انترناسیونالیست روس، شش ماه است که از آزادی تبلیغ برخوردارید، در حدود بیست روزنامه دارید و از وجود سلسله کامل شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان برخوردارید و در شورای هر دو پایتخت پیروز شده‌اید، تمام ناوگان بالتیک و تمام سپاهیان روس در فنلاند طرفدار شما هستند، ولی بدعوت ما که دربارهٔ قیام است پاسخ نمی‌دهید و با داشتن ۹۹ از صد شانس پیروزی قیام‌تان، کرنسکی امپریالیست خود را سرنگون نمی‌سازید!

راستی هم اگر در چنین لحظه‌ای، با وجود چنین شرایط مساعدی بدعوت انقلابیون آلمانی فقط... با صدور قطعنامه‌ها پاسخ بدهیم خیانتکاران واقعی نسبت به انترناسیونال خواهیم بود!

این نکته را هم اضافه کنید که ما از گسترش سریع ساخت و پاخت و توطئهٔ امپریالیست‌های جهان برضد انقلاب روس بخوبی اطلاع داریم. امپریالیسم جهانی بیش از پیش به این نظریه نزدیک می‌شود که باید بهر قیمتی شده، با اقدامات نظامی و با صلح بضرر روسیه انقلاب روس را خفه کرد. و این آن چیزی است که بویژه بحران انقلاب جهانی سوسیالیستی را شدت می‌دهد و تأخیر و درنگ در قیام را از جانب ما مخصوصاً خطرناک، و من تقریباً حاضرم بگویم تبهکارانه می‌کند.

سپس وضع داخلی روسیه را در نظر بگیرید. شکست احزاب خرده‌بورژوایی سازشکار که بیانگر اعتماد ناآگاهانهٔ توده‌ها به کرنسکی همراه با امپریالیست‌ها بطور کلی بودند کاملا قوام یافته است. شکست کامل است. آراء هواداران شورا در جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک علیه ائتلاف، آراء اکثریت شوراهای محلی نمایندگان دهقانان (علیرغم شورای مرکزی آنها که آوکسنتیف و دوستان دیگر کرنسکی در آنجا نشسته‌اند) علیه ائتلاف؛ انتخابات در مسکو که کارگران مقیم در آن بیشتر بدهقانان

نزدیکند و در آنجا بیش از ۴۹ درصد بنفع بلشویک‌ها رأی دادند (و در میان سربازان ۱۴ هزار از ۱۷ هزار نفر) — مگر این وضع، شکست کامل اعتماد توده‌های مردم نسبت به کرنسکی و نسبت به سازشکاران با کرنسکی و شرکاء نیست؟ مگر می‌توان تصور کرد که توده‌های مردم بشیوهٔ روشن‌تر از این رای‌دهی می‌توانستند به بلشویک‌ها بگویند: ما را راهنمایی کنید، ما از شما پیروی می‌کنیم!

و ما با این ترتیب ضمن جلب اکثریت توده‌های مردم بطرف خود و ضمن تصرف شورای هر دو پایتخت، منتظر خواهیم شد؟ منتظر چه؟ منتظر اینکه کرنسکی و ژنرالهای کورنیلفی او پیتر را بدست آلمان‌ها بدهند و با این ترتیب بطور مستقیم یا غیرمستقیم، بطور آشکار یا نهان هم با بیوکنن و هم با ویلهلم برای خفه کردن انقلاب روس به توطئه بپردازند!

علاوه بر اینکه مردم با رأی خود در مسکو و با تجدید انتخابات شوراها نسبت به ما اظهار اعتماد کرده‌اند، نشانه‌هایی از بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی هست و علت آن معلوم است. این امر به معنای فروکش کردن انقلاب نیست که کادت‌ها و پامنبریخوان‌های آنها در باره‌اش داد سخن داده‌اند، بلکه به معنای کاهش اعتماد به قطعنامه‌ها و انتخابات است. توده‌ها در انقلاب از احزاب زمامدار عمل می‌خواهند نه حرف، پیروزی در مبارزه می‌خواهند نه گفتگو. لحظه‌ای دارد نزدیک می‌شود که ممکن است درمیان مردم این عقیده پیدا شود که بلشویک‌ها هم بهتر از دیگران نیستند، چونکه پس از ابراز اعتماد از جانب ما به آنها، نتوانستند عمل کنند...

در سراسر کشور شعلهٔ قیام دهقانی زبانه می‌کشد. پرواضح است که کادت‌ها و پادوهای کادتی به انواع وسایل آنرا کوچک می‌کنند، «غارتگری» و «هرج و مرج» می‌نامند. این دروغ با این اقدام برملاء می‌شود که در مراکز قیام زمین به دهقانان واگذار می‌گردد: «غارتگری» و «هرج و مرج» هرگز به چنین نتایج درخشان سیاسی نرسیده بود! این نکته نیروی عظیم قیام دهقانی را ثابت می‌کند که هم سازشکاران و هم اس‌ارها در «دلو نارودا» و هم حتی برشکو-برشکوفسکایا دربارهٔ واگذاری

زمین به دهقانان سخن گفته‌اند تا جنبش را تا دیر نشده و موج آن کاملا از سر آنها بالا نرفته است، بخوابانند.

و ما منتظر خواهیم شد، آیا واحدهای قزاق کرنسکی کورنیلفی موفق نخواهند شد (درست در این اواخر با خود اس‌ارهای رسوا شده در غائله کورنیلف) این قیام دهقانی را تکه تکه کنند؟

از قرار معلوم بسیاری از رهبران حزب ما متوجه مفهوم خاص آن شعاری که همهٔ ماها قبول کرده و دائماً تکرار می‌نمودیم نشده‌اند. این شعار: تمام حکومت بدست شوراهاست. دوران‌هائی و لحظاتی طی شش ماه پس از آغاز انقلاب بود که این شعار معنای قیام نداشت. شاید این دوران‌ها و این لحظات بخشی از رفقا را کور کرده و آنها را وادار به فراموش کردن این نکته نموده است که حالا برای ما حداقل از نیمه سپتامبر این شعار در حکم دعوت به قیام است.

در این باره کوچکترین شک و تردید نمی‌تواند باشد. اخیراً «دلو نارودا» این نکته را «بطور عامه‌فهم» توضیح داد و خاطرنشان ساخت که «به هیچ‌وجه کرنسکی تبعیت نمی‌کند!». البته که!

شعار «تمام حکومت بدست شوراها» چیزی جز دعوت به قیام نیست. و اگر ما که ماه‌ها توده‌ها را به قیام و به امتناع از سازشکاری دعوت کرده‌ایم و این توده‌ها را در آستانهٔ شکست انقلاب پس از آنکه مراتب اعتماد خود را نسبت بما ابراز داشتند بسوی قیام رهنمون نباشیم، تقصیر آن تماماً و بدون چون و چرا بگردن ماست.

کادت‌ها و سازشکاران از نمونه ۳—۵ ژوئیه و از گسترش تبلیغات چرنوسوتنی و غیره و غیره می‌ترسانند. اما ۳—۵ ژوئیه اگر اشتباهی هم بوده، تنها این است که ما زمام حکومت را به دست نگرفتیم. بنظر من این کار در آن زمان اشتباه نبود، چونکه ما هنوز در آن زمان در اکثریت نبودیم، ولی حالا این اشتباه جبران‌ناپذیر و بدتر از اشتباه خواهد بود. گسترش تبلیغات چرنوسوتنی بعنوان تشدید افراطی گری در شرایط اعتلای انقلاب پرولتری-دهقانی مفهوم است. ولی نتیجه گیری از آن علیه قیام خنده‌دار است، چونکه ضعف چرنوسوتنی‌ها که توسط سرمایه‌داران تطمیع شده‌اند، ضعف چرنوسوتنی (۱۰۱) در مبارزه احتیاج

به استدلال و اثبات ندارد. در مبارزه این درست صفر است. کورنیلف و کرنسکی در مبارزه فقط می‌توانند به لشکر وحشی و به قزاق‌ها متکی شوند. و حالا پروسهٔ متلاشی شدن درمیان قزاق‌ها هم آغاز شده و علاوه بر این دهقانان از داخل استان‌های قزاق‌نشین آنها را با جنگ داخلی تهدید می‌کنند.

من این سطور را روزیکشنبه هشتم اکتبر می‌نویسم که قبل از دهم اکتبر بدست شما نخواهد رسید. از یک رفیق مسافر شنیدم که مسافران جاده ورشو می‌گویند: کرنسکی قزاق‌ها را به پیتر می‌برد! کاملا احتمال دارد، اگر آنرا همه‌جانبه تدقیق نکنیم و نیروها و آرایش سپاهیان کورنیلف را که برای بار دوم احضار شده‌اند مورد بررسی قرار ندهیم، مستقیماً مقصر خواهیم بود.

کرنسکی باز هم سپاهیان کورنیلف را بحومهٔ پیتر آورده تا از انتقال زمام حکومت بدست شوراها جلوگیری کند و نگذارد که این حکومت پیشنهاد فوری صلح را مطرح سازد و تمام زمین‌ها را فوراً بدهقانان واگذار نماید و ضمناً پیتر را به آلمان‌ها تسلیم کند و خودش به مسکو فرار کند! این شعار قیام است که ما باید هر چه گسترده‌تر مطرح سازیم که موفقیت عظیم خواهد داشت.

نباید منتظر کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه شد که کمیتهٔ اجرائیه مرکزی می‌تواند آنرا تا نوامبر هم به تعویق اندازد، نباید تأخیر روا داشت و به کرنسکی اجازه داد سپاهیان کورنیلف را هم بیاورد. در کنگرهٔ شوراها، فنلاند، ناوگان دریایی و رول نماینده دارند که با هم می‌توانند فوراً بسوی پیتر علیه هنگ‌های کورنیلف حرکت کنند، حرکت ناوگان دریایی و واحدهای توپخانه و مسلسل و دو-سه سپاه سرباز که مثلا در ویبورگ نیروی نفرت خویش را نسبت به ژنرال‌های کورنیلفی که بازهم کرنسکی با آنها دوستی برقرار ساخته است نشان داده‌اند.

عدم استفاده از امکان درهم شکستن هنگهای کورنیلفی که برای بار دوم احضار شده‌اند، به این تصور که ناوگان بالتیک با ورود به پیتر گویا جبهه را بروی آلمانها باز می‌کند، بزرگترین اشتباه خواهد بود. مفتریان-کورنیلفی‌ها این دروغ را مانند هر دروغ بطور کلی

خواهند گفت، ولی ترس از دروغ و تهمت شایستهٔ انقلابیون نیست. کرنسکی پیتر را به آلمان‌ها خواهد داد و این نکته‌ای است واضح‌تر از هر چیز، هیچگونه اطمینان‌دهی و تأیید مخالف آن اطمینان کامل ما را در این باره که ناشی از تمام روند حوادث و تمام سیاست کرنسکی است، از بین نمی‌برد.

کرنسکی و کورنیلفی‌ها پیتر را به آلمانها خواهند داد. همانا برای نجات پیتر باید کرنسکی را سرنگون ساخت و زمام حکومت را بدست شوراهای هر دو پایتخت گرفت، این شوراها فوراً صلح را بهمهٔ ملتها پیشنهاد خواهند کرد و با این ترتیب دین و وظیفهٔ خود را در برابر انقلابیون آلمان اداء خواهند کرد و با این اقدام گام قطعی در جهت قطع رابطه با توطئه‌های تبهکارانه علیه انقلاب روس، برضد توطئه‌های امپریالیسم جهانی برخواهند داشت.

تنها حرکت فوری ناوگان بالتیک و سپاهیان مستقر در فنلاند و رول و کرونشتادت علیه سپاهیان کورنیلفی در حومهٔ پیتر قادر است انقلاب روس و انقلاب جهانی را نجات دهد. و چنین حرکتی ۹۹ از صد شانس آن را دارد که در عرض چند روز به تسلیم شدن واحدی از نیروهای قزاق، به قلع و قمع کامل واحد دیگر و به سرنگون ساختن کرنسکی بیانجامد، چونکه کارگران و سربازان هر دو پایتخت از چنین حرکتی پشتیبانی می‌کنند.

تأخیر و درنگ در حکم مرگ و نابودی است.

شعار: «تمام حکومت بدست شوراها» شعار قیام است. کسی که چنین شعاری می‌دهد ولی به این نکته پی نمی‌برد و در این باره فکر نمی‌کند بگذار خود را نکوهش نماید. باید بلد بود به قیام بعنوان هنر برخورد کرد، — و من هنگام جلسهٔ مشاوره دمکراتیک روی این مسئله اصرار کردم و حالا هم اصرار می‌کنم، زیرا مارکسیسم این را می‌آموزد، همهٔ اوضاع و احوال کنونی روسیه و سراسر جهان این را می‌آموزد.

مطلب سر رای دادن و جلب «اس‌ارهای چپ»، بر سر اضافه کردن شوراهای ولایتی و کنگرهٔ آنها نیست. مطلب بر سر قیامی است که پیتر، مسکو، هلسینگفورس، کرونشتادت، ویبورگ و رول می‌توانند

و باید تصمیم بگیرند. حومهٔ پیتر و پیتر — جایی است که این قیام هر چه جدی‌تر و هر چه آماده‌تر، هرچه زودتر و هرچه با انرژی‌تر باید در آن حل و عملی شود.

ناوگان دریایی، کرونشتادت، ویبورگ، رول می‌توانند و باید به پیتر بروند و هنگ‌های کورنیلفی را تارومار سازند و هر دو پایتخت را برپا دارند و آژیتاسیون گسترده‌ای را بنفع حکومتی به راه اندازند که فوراً زمین را بدهقانان می‌دهد و بیدرنگ صلح را پیشنهاد می‌کند، باید دولت کرنسکی را سرنگون ساخت و چنین حکومتی را روی کار آورد.

تأخیر و درنگ در حکم مرگ و نابودی است.

ن . لنین

۸ اکتبر سال ۱۹۱۷.

برای نخستین‌بار هفتم نوامبر سال ۱۹۲۰ در روزنامهٔ «پراودا» شمارهٔ ۲۵۰ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۳۸۵ — ۳۹۰ ترجمه و چاپ شده است

جلسه کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه ۱۰ (۲۳) اکتبر سال ۱۹۱۷ (۱۰۲)

۱

گزارش

صورتجلسه

رفیق لنین خاطرنشان می‌سازد که از آغاز سپتامبر یک نوع بی‌تفاوتی نسبت به مسئلهٔ قیام احساس می‌شود. ضمناً ناگفته نماند که اگر ما جداً شعار تصرف حکومت توسط شوراها را مطرح می‌کنیم این بی‌تفاوتی جایز نیست. از این رو مدتها پیش می‌بایست جانب فنی مسئله مورد توجه قرار می‌گرفت. حالا دیگر از قرار معلوم وقت قابل ملاحظه‌ای از دست رفته است.

با وجود این مسئله با حدت زیاد مطرح است، و لحظهٔ قطعی نزدیک است.

اوضاع بین‌المللی چنان است که ابتکار باید بدست ما باشد.

اینکه در صددند تا ناروا و پیتر را تسلیم نمایند بیشتر ما را به اقدام قاطع وا می‌دارد.

اوضاع سیاسی هم بطور نافذ در این جهت عمل می‌کند. ۳ — ۵ ژوئیه اقدامات قاطع از جانب ما با شکست مواجه می‌شد، چونکه اکثریت با ما نبود. از آن زمان ما با گام‌های بزرگ پیش می‌رویم.

ابستنتیسم (دوری جستن — م.) و بی‌علاقگی توده‌ها علتش آنست که توده‌ها از حرف و قطعنامه‌ها خسته شده‌اند.

حالا اکثریت با ماست. کار از لحاظ سیاسی برای انتقال قدرت کاملا نضج و قوام پیدا کرده است.

جنبش دهقانی هم در این جهت سیر می‌کند، زیرا روشن است که نیروهای قهرمانانه می‌خواهد تا این جنبش را وادار به فروکش کردن نماید. شعار واگذاری همهٔ زمین‌ها شعار عمومی دهقانان شده است. با این ترتیب وضع از لحاظ سیاسی آماده است. باید جنبهٔ فنی را مورد بررسی قرار داد. کنه مطلب در همین جاست. ضمناً ناگفته نماند که ما به پیروی از دفاع‌طلبان تدارک منظم قیام را یک نوع گناه سیاسی می‌شماریم.

منتظر شدن تا مجلس مؤسسان که پیداست با ما نخواهد بود بی‌معناست، چونکه این کار در حکم دشوار ساختن وظیفه ماست.

کنگرهٔ ایالتی و پیشنهاد مینسک (۱۰۳) را باید برای آغاز اقدامات قاطع مورد استفاده قرار داد.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۲ در شمارهٔ دهم مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوسیا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ٣٤، ص ۳۹۱ — ۳۹۲ ترجمه و چاپ شده است

۲

قطعنامه

کمیتهٔ مرکزی اذعان دارد که وضع بین‌المللی انقلاب روس (قیام در نیروی دریایی آلمان که بارزترین نشانهٔ اعتلای انقلاب سوسیالیستی جهانی در سراسر اروپاست و سپس خطر انعقاد پیمان صلح میان امپریالیست‌ها به منظور اختناق انقلاب در روسیه)، — و هم وضع جنگ

(تصمیم مسلم بورژوازی روس و کرنسکی و شرکاء برای تسلیم پیتر به آلمانها)، — و هم احراز اکثریت حزب پرولتاریا در شوراها — عموماً توأم با قیام‌های دهقانان و جلب اعتماد مردم به حزب ما (انتخابات در مسکو) و بالاخره تدارک مسلم برای دومین غائلهٔ کورنیلفی (بیرون بردن سپاهیان از پیتر و احضار قزاقها به پیتر، محاصره مینسک با نیروی قزاق‌ها و غیره)، — عموماً قیام مسلحانه را در دستور روز قرار می‌دهد.

بنابر این کمیتهٔ مرکزی با اذعان به اینکه قیام مسلحانه امری است ناگزیر و موجبات آن کاملا فراهم شده است، تمام سازمانهای حزب را مکلف می‌سازد این نکته را ملاک عمل خود قرار دهند و در بررسی و حل کلیهٔ مسائل عملی (تشکیل کنگرهٔ شوراهای منطقهٔ شمال، بیرون بردن نیروها از پیتر و تظاهرات اهالی مسکو و مینسک و غیره) از این نظر پیروی کنند.

برای نخستین‌بار در سال ۱۹۲۲ در شمارهٔ دهم مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوسیا» بچاپ رسید

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۳٤، ص ۳۹۳ ترجمه و چاپ شده است

جلسه کمیته‌ٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه ۱۶ (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ (۱۰۴)

۱
گزارش

صورتجلسه

رفیق لنین قطعنامه‌ای را که کمیتهٔ مرکزی در اجلاس پیشین خود تصویب کرده است قرائت می‌کند و اطلاع می‌دهد که قطعنامه با دو رأی مخالف تصویب شده است. اگر رفقایی که رأی مخالف داده‌اند مایلند اظهار نظر کنند، می‌توان بحث را باز کرد ولی حالا این قطعنامه را روشن می‌سازد.

اگر حزب منشویک‌ها و حزب اس‌ارها با سازشکاری قطع رابطه کنند امکان داشت به آنها پیشنهاد مصالحه شود. این پیشنهاد مطرح شد، ولی روشن بود که این پیشنهاد از طرف این احزاب رد شد. از طرف دیگر تا آن زمان بروشنی معلوم شد که توده‌ها از ما پیروی می‌کنند. این نکته حتی تا غائلهٔ کورنیلف روشن شد. برای اثبات این امر ارقام انتخابات در پیتر و مسکو را ذکر می‌کند. غائلهٔ کورنیلف توده‌ها را با قطعیت بیشتر بسوی ما سوق داد. تناسب نیروها در جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک. وضع روشن است: یا دیکتاتوری کورنیلفی، یا دیکتاتوری پرولتاریا و تهیدست‌ترین قشرهای دهقانان. پیروی از روحیهٔ توده‌ها ممکن نیست، چونکه این روحیه متغییر است و قابل احتساب نمی‌باشد؛ ما باید از تحلیل و از ارزیابی عینی انقلاب پیروی کنیم. توده‌ها به بلشویک‌ها اعتماد کرده‌اند و از آنها نه حرف بلکه عمل، سیاست قاطع هم در

مبارزه با جنگ و هم در مبارزه با ویرانی طلب می‌کنند. اگر تحلیل سیاسی انقلاب را اساس و پایه قرار دهیم، کاملا روشن می‌شود که حتی تظاهرات آنارشیستی حالا مؤید این امر است.

سپس اوضاع اروپا را تحلیل کرده و ثابت می‌کند که در آنجا انقلاب دشوارتر از کشور ما هم هست؛ اگر در کشوری نظیر آلمان کار به قیام در نیروی دریایی کشیده، پس این امر ثابت می‌کند که در آنجا هم کار، دیگر خیلی دنباله پیدا کرده است. اوضاع بین‌المللی یک سلسله مدارک عینی به دست ما می‌دهد که حالا ما ضمن اقدام از پشتیبانی تمام پرولتاریای اروپا برخوردار خواهیم بود؛ ثابت می‌کند که بورژوازی می‌خواهد پیتر را تسلیم کند. تنها با در دست گرفتن پتروگراد می‌توانیم آن را نجات دهیم. از همهٔ این مطالب این نتیجه‌گیری روشن است که وقت قیام مسلحانه که در قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی از آن سخن رفته، فرا رسیده است.

اما دربارهٔ نتیجه‌گیری‌های عملی از قطعنامه باید گفت که بهتر است این نتیجه‌گیریها پس از استماع گزارش‌های نمایندگان مراکز صورت گیرد.

از تحلیل سیاسی مبارزهٔ طبقاتی هم در روسیه و هم در اروپا ضرورت قطعی‌ترین و مجدانه‌ترین سیاست که تنها قیام مسلحانه می‌تواند باشد ناشی می‌شود.

۲

سخنرانی‌ها

صورتجلسه

۱

رفیق لنین با میلیوتین و شوتمان مباحثه می‌کند و این نکته را به اثبات می‌رساند که مطلب بر سر نیروهای مسلح، مطلب بر سر مبارزه

با سپاهیان نبوده بلکه بر سر مبارزه یک واحد سپاهیان با واحد دیگر است. از آنچه در اینجا گفته شد بدبینی احساس نمی‌کند. ثابت می‌کنند که نیروهای طرفدار بورژوازی زیاد نیستند. حقایق اثبات می‌کنند که ما بر دشمن برتری داریم. چرا کمیتهٔ مرکزی نمی‌تواند شروع کند؟ این امر ناشی از همهٔ اطلاعات نیست. برای دور انداختن قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی باید ثابت کرد که ویرانی وجود ندارد و اوضاع بین‌المللی موجبات بغرنجی‌ها و پیچیدگی‌ها را فراهم نمی‌سازد. اگر سیاستمداران حرفه‌ای تمام قدرت را طلب می‌کنند، بخوبی می‌دانند چه می‌خواهند. شرایط عینی ثابت می‌کند که دهقانان را باید رهنمون شد؛ آنها از پرولتاریا پیروی خواهند کرد.

می‌ترسند از اینکه ما حکومت را نتوانیم در دست خود نگهداریم، در صورتیکه همانا حالا شانس‌های زیاد برای نگهداری قدرت داریم.

اظهار تمایل می‌کند که مباحثات در مقطع بررسی کنه و ماهیت قطعنامه صورت گیرد.

۲

هر آینه اگر همهٔ قطعنامه‌ها چنین عقیم بماند انتظار بهتری نباید داشت. حالا زینویف می‌گوید که شعار «زمام حکومت بدست شوراها» بدور انداخته شود و دولت تحت فشار قرار گیرد. اگر گفته شود که قیام نضج و قوام یافته پس دیگر صحبت از توطئه‌ها لازم نیست. اگر قیام از لحاظ سیاسی ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است پس باید به قیام بعنوان هنر برخورد کرد. و این قیام از لحاظ سیاسی نضج و قوام یافته است.

همانا به این جهت که نان فقط برای یک روز کافی است، ما نمی‌توانیم منتظر مجلس موسسان باشیم. پیشنهاد می‌کند که قطعنامه تأیید شود، با قاطعیت مقدمات کار آماده شود و به کمیتهٔ مرکزی و شورا اختیار داده شود که وقت آنرا تعیین کنند.

۳

رفیق لنین به زینویف اعتراض می‌کند که نباید این انقلاب را با انقلاب فوریه مقایسه کرد. در واقع قطعنامه را پیشنهاد می‌کند.

قطعنامه

جلسه از قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی کاملا اظهار خوشوقتی می‌کند و تماماً از آن پشتیبانی می‌نماید و از همهٔ سازمان‌ها و از همهٔ کارگران و سربازان به تدارک همه‌جانبه و بسیار مجدانهٔ قیام مسلحانه و به پشتیبانی مرکزی که از جانب کمیتهٔ مرکزی برای این کار تشکیل می‌شود دعوت می‌کند و کاملا مطمئن است که کمیتهٔ مرکزی و شورا بموقع خود لحظهٔ مناسب و شیوه‌های ثمربخش تعرض را تعیین خواهند کرد.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۷ در شمارهٔ دهم مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوسیا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۳۹۴ — ۳۹۷ ترجمه و چاپ شده است

نامه به اعضای حزب بلشویک‌ها (۱۰۵)

رفقا! من هنوز امکان نداشتم روزنامه‌های چهارشنبه، ۱۸ اکتبر پیتر را دریافت دارم. وقتی که متن کامل اظهارات کامنف و زینویف مندرجه در روزنامهٔ غیرحزبی «نوایا ژیزن» را با تلفن بمن اطلاع دادند، بهیچوجه نمی‌خواستم آن را باور کنم. ولی جائی برای شک و تردید باقی نماند و من ناچارم از فرصت استفاده کرده تا این نامه را برای پنجشنبه شب یا صبح جمعه به اعضای حزب برسانم، زیرا سکوت در برابر یک چنین پیکارشکنی بیسابقه در حکم تبهکاری است.

هر قدر یک مسئلهٔ عملی دارای جنبهٔ جدی‌تری باشد و هر قدر افرادی که پیکارشکنی می‌کنند مسئولیت‌دارتر و «برجسته‌تر» باشند، بهمان نسبت این پیکارشکنی خطرناکتر است و بهمان نسبت باید با قطعیت بیشتری پیکارشکنان را طرد کرد و بهمان نسبت تزلزل و تردید در این مورد بخاطر مثلا «خدمات» گذشتهٔ پیکارشکن — نابخشودنی‌تر است.

فکرش را بکنید! در محافل حزبی همه می‌دانند که حزب از ماه سپتامبر پیرامون مسئلهٔ قیام به بحث مشغول است. ولی هیچ کس دربارهٔ هیچ نامه یا ورقه‌ای از طرف هیچیک از افراد نامبرده حتی سخنی نشنیده است! حالا که می‌توان گفت در آستانهٔ تشکیل کنگرهٔ شوراها، دو تن از بلشویک‌های برجسته به مخالفت با اکثریت و بدون شک به مخالفت با کمیتهٔ مرکزی برخاسته‌اند. این نکته آشکاراً گفته نشده است، و همین امر زیان را بیشتر می‌کند، زیرا سخن گفتن با کنایه و اشاره خطرناک‌تر است.

از متن اظهارات کامنف و زینویف کاملا روشن است که آنها با کمیتهٔ مرکزی مخالفت کرده‌اند، زیرا در غیراینصورت اظهارات‌شان بی‌معنی است. ولی گفته نشده است با کدام قرار کمیتهٔ مرکزی مخالفت کرده‌اند.

چرا؟

علت واضح است: زیرا کمیتهٔ مرکزی آنرا منتشر نکرده است.

و اما این عمل چه نتیجه‌ای ببار می‌آورد؟

در آستانهٔ روز بحرانی ۲۰ اکتبر، دو تن از «بلشویکهای برجسته» در مورد مهمترین مسئله حاد روز، در جراید غیر حزبی و آنهم در روزنامه‌ای که در مسئلهٔ مزبور دوش بدوش بورژوازی علیه حزب کارگر گام برمیدارد، در یک چنین روزنامه‌ای به قرار منتشر نشده مرکز حزب حمله می‌کنند!

آخر این کار هزار بار رذیلانه‌تر و میلیون بار زیانبخش‌تر از تمام اظهاراتی است که مثلا پلخانف در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در روزنامه‌های غیر حزبی می‌کرد و به آن شدت مورد تقبیح حزب قرار می‌گرفت! و حال آنکه در آن زمان موضوع انتخابات در میان بود ولی حالا مسئلهٔ قیام برای بدست گرفتن زمام حکومت در میان است!

آن وقت در مورد یک چنین مسئله‌ای، آنهم پس از اتخاذ تصمیم از طرف مرکز، در برابر انظار رودزیانکوها و کرنسکی‌ها، در یک روزنامهٔ غیر حزبی با این تصمیم منتشر نشده مخالفت می‌کنند — مگر اقدامی خیانت‌آمیزتر و پیکارشکنانه‌تر از این می‌توان تصور کرد؟

من برای خود ننگ می‌دانستم اگر بخاطر دوستی سابق با این رفقای سابق در نکوهش آنها دچار تردید می‌شدم. صراحتاً می‌گویم که این دو نفر را دیگر رفیق خود نمی‌شمارم و با تمام قوا در برابر کمیتهٔ مرکزی و کنگره برای اخراج هر دوی آنها از حزب خواهم کوشید.

زیرا هر آینه اگر با قرارهای منتشرنشدهٔ مرکز، پس از اینکه به تصویب رسید در جراید غیر حزبی مخالفت شود و در صفوف مبارزان تزلزل و آشفته فکری راه یابد حزب کارگر که جریان زندگی آنرا بیش

از پیش با قیام روبرو می‌سازد قادر به حل این مسئلهٔ دشوار نخواهد بود.

بگذار آقایان زینویف و کامنف حزبی از خود مرکب از ده‌ها تن سراسیمه یا نامزد نمایندگی مجلس مؤسسان تأسیس نمایند. کارگران به چنین حزبی نخواهند رفت، زیرا نخستین شعار آن چنین خواهد بود:

«به اعضای کمیتهٔ مرکزی که در جلسهٔ آن در مسئلهٔ مربوط به پیکار قطعی شکست خورده‌اند، اجازه داده می‌شود در جراید غیر حزبی، قرارهای منتشر نشدهٔ حزب را مورد حمله قرار دهند».

بگذار آنها برای خود چنین حزبی تشکیل دهند؛ این کار فقط به نفع حزب کارگری بلشویک‌ها خواهد بود.

وقتی همهٔ اسناد منتشر شود، پیکارشکنی زینویف و کامنف بسی واضح‌تر از این آشکار خواهد شد. فعلا بگذار کارگران این مسئله را مطرح کنند:

«فرض کنیم هیئت مدیرهٔ اتحادیه کارگران سراسر روسیه پس از بحث و مذاکرهٔ یک ماهه و با اکثریت ۸۰ درصد تصمیم گرفته باشد که باید برای یک اعتصاب تدارک دیده شود، ولی دربارهٔ موعد آن و دربارهٔ چیزهای دیگر فعلا هیچ مطلبی منتشر نگردد. فرض کنیم که دو تن از اعضای آن که کاذبانه خود را در پس پرده «عقیده خاص» پنهان کرده‌اند پس از اتخاذ تصمیم نه تنها درمیان گروه‌های محلی بنوشتن مطالبی دربارهٔ تجدید نظر در تصمیم مزبور پرداختند، بلکه درج نامه‌های خود را در روزنامه‌های غیر حزبی مجاز دانستند. بالاخره فرض کنیم که خود آنها نیز در روزنامه‌های غیر حزبی تصمیم مزبور را با اینکه هنوز منتشر نشده است، مورد حمله قرار دادند و به مفتضح ساختن اعتصاب در برابر سرمایه‌داران پرداختند.

حال سئوال می‌شود: مگر کارگران برای اخراج این قبیل پیکارشکنان از صفوف خود تردیدی بدل راه خواهند داد؟»

* * *

و اما دربارهٔ مسئلهٔ قیام در حال حاضر که دیگر چیزی به بیستم اکتبر نمانده است، باید متذکر شوم که از دور نمی‌توانم قضاوت کنم که اظهارات پیکارشکنان در روزنامهٔ غیر حزبی تا چه حد کار را خراب کرده است. شکی نیست که عملا زیان بسیار بزرگ وارد آمده است. برای اصلاح کار باید مقدم بر هر چیز با اخراج پیکارشکنان وحدت جبهه بلشویکی را مجدداً برقرار ساخت.

ضعف براهین مسلکی برضد قیام، هر قدر ما این براهین را بیشتر آفتابی کنیم واضح‌تر خواهد شد. چند روز پیش مقاله‌ای در این باره برای روزنامهٔ «رابوچی پوت» فرستادم، و اگر هیئت تحریریه درج آنرا ممکن نداند، لابد اعضای حزب با دستنویس آن (۱۰۶) آشنا خواهند شد.

این براهین به اصطلاح «مسلکی» در دو نکته خلاصه می‌شود: اولا «به انتظار» مجلس مؤسسان نشستن. صبر کنیم، شاید به مقصد برسیم — تمام برهان همین است. انشاءالله با گرسنگی و ویرانی و با به ستوه آمدن سربازان و اقدامات رودزیانکوها برای تسلیم پیتر به آلمانها و اخراج دستجمعی کارگران از کارخانه‌ها به مقصد خواهیم رسید.

شاید و انشاءالله — منبع نیروی این برهان است.

ثانیاً بدبینی پرقیل‌وقال. بورژوازی و کرنسکی وضع‌شان از هر جهت بسیار خوبست، ولی وضع‌ما از هر جهت خراب است. سرمایه‌داران همهٔ کارهای خود را بطرز شگرفی مرتب کرده‌اند، ولی کارگران وضع‌شان از هر جهت خراب است. «بدبینان» دربارهٔ جنبهٔ نظامی قضیه نعره می‌زنند، ولی «خوش‌بینان» سکوت می‌کنند، زیرا فاش کردن برخی مطالب در برابر رودزیانکو و کرنسکی تصور نمی‌رود برای کسی جز پیکارشکنان مطبوع باشد.

موقع دشوار، وظیفه سنگین، خیانت عظیم است.

ولی با وجود این وظیفه انجام خواهد شد، کارگران صفوف خود را فشرده خواهند ساخت، قیام دهقانان و ناشکیبی‌برون از حد سربازان در جبهه کار خود را خواهد کرد! صفوف خود را فشرده‌تر سازیم، — پرولتاریا باید پیروز شود!

ن. لنین

هیجدهم (۳۱) اکتبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده و برای نخستین بار اول ماه نوامبر سال ۱۹۲۷ در شمارهٔ ۲۵۰ روزنامه «پراودا» بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۴۱۹ — ۴۲۲ ترجمه و چاپ شده است

نامه به کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه

رفقای عزیز!

حزبی که برای خود احترام قایل است نمی‌تواند پیکارشکنی و پیکارشکنان را در جمع خود تحمل کند. و این نکته‌ای است بدیهی. انسان" هرچه" بیشتر دربارهٔ اظهارات زینویف و کامنف در سطبوعات غیر حزبی فکر می‌کند این نکته برایش بیشتر مسلم می‌شود که عمل آنها مجموعهٔ کاملی از پیکارشکنی است. نیرنگ کامنف در اجلاس شورای پتروگراد چیزی جز رذالت آشکار نیست؛ ملاحظه می‌کنید که او کاملا با تروتسکی موافق است. اما مگر درک این نکته دشوار است که تروتسکی نمی‌توانست و حق نداشت و نمی‌بایست در برابر دشمنان بیش از آنچه گفت، بگوید. مگر درک این نکته دشوار است که دین و وظیفه حزب که تصمیم خود را (ضرورت قیام مسلحانه، در باره اینکه این قیام کاملا نضج یافته، دربارهٔ تدارک همه‌جانبه آن و غیره) از دشمن پنهان نموده، و این تصمیم موظف می‌دارد که در اظهارات علنی نه تنها «تقصیر» بلکه حتی ابتکار بگردن دشمن انداخته شود. تنها بچه‌ها می‌توانستند این نکته‌را نفهمند. نیرنگ کامنف راستی شیادی است. همین نکته دربارهٔ زینویف هم صدق می‌کند. حداقل نامهٔ «توجیهی» وی (از قرار معلوم به ارگان مرکزی)، نامه‌ای که من فقط آنرا دیدم (چونکه عقیدهٔ خاصی، «گویا عقیدهٔ خاصی» که سطبوعات بورژوازی از آن دم می‌زنند، من عضو کمیتهٔ مرکزی تا کنون ندیده‌ام). از «دلایل» زینویف: لنین نامه‌های خود را «قبل از اتخاذ تصمیماتی» فرستاد و شماها اعتراض نکردید. زینویف عیناً چنین می‌نویسد و زیر

کلمهٔ قبل از، چهار بار خط کشیده است. مگر درک این نکته دشوار است که قبل از تصمیم مرکز می‌توان هم برله و هم بر علیه مسئلهٔ اعتصاب تبلیغ کرد، اما پس از اتخاذ تصمیم بنفع اعتصاب (پس از تصمیم اضافی دربارهٔ کتمان آن از دشمن)، پس از آن، تبلیغ علیه اعتصاب پیکارشکنی است؟ هر کارگری این نکته را می‌فهمد. مسئلهٔ قیام مسلحانه از ماه سپتامبر در مرکز مورد بحث و بررسی بود. در آن زمان زینویف و کامنف می‌توانستند و می‌بایستی کتباً اظهار نظر کنند تا همه با دیدن دلایل آنها عموماً سراسیمگی کامل‌شان را ارزیابی نمایند. کتمان نظریات خود از حزب بمدت یک ماه تمام تا اتخاذ تصمیم و ارسال نظریات خود پس از اتخاذ تصمیم — به معنای پیکارشکنی است.

زینویف چنین وانمود می‌کند که این فرق را نمی‌فهمد، نمی‌فهمد که پس از اتخاذ تصمیم دربارهٔ اعتصاب، پس از تصمیم مرکز، تنها پیکارشکنان می‌توانند علیه تصمیم در سازمان‌های پایین‌تر تبلیغ نمایند. هر کارگری این نکته را می‌فهمد.

اما زینویف همانا تبلیغ می‌کرد و تصمیم مرکز را هم در اجلاس یکشنبه (۱۰۷)، در اجلاسی که او و کامنف حتی یک رأی نیاوردند عقیم می‌گذاشت و هم در نامهٔ کنونی خود. زیرا زینویف با بی‌شرمی ادعا می‌کند «در حزب همه‌پرسی نشده» و چنین مسائلی «با رأی ده نفر حل نمی‌شود». عجبا، همه اعضای کمیتهٔ مرکزی می‌دانند که در جلسه دارای اهمیت قاطع بیش از ده عضو کمیتهٔ مرکزی، اکثریت اعضای پلنوم حضور داشتند، که خود کامنف در این جلسه گفت: «این جلسه اهمیت قاطع دارد» و دربارهٔ اعضای غایب کمیتهٔ مرکزی دقیقاً معلوم بود که اکثر آنها با زینویف و کامنف موافق نیستند. و حالا پس از تصمیم کمیتهٔ مرکزی در جلسه‌ای که کامنف هم آنرا دارای اهمیت قاطع نامیده‌است عضو کمیتهٔ مرکزی با کمال بیشرمی می‌نویسد: «در حزب همه‌پرسی نشده است». «چنین مسائلی با رأی ده نفر حل نمی‌شود»؛ اینها مجموعهٔ کاملی از پیکارشکنی است. تا تشکیل کنگرهٔ حزب کمیتهٔ مرکزی تصمیم می‌گیرد. کمیتهٔ مرکزی تصمیم

گرفت. کامنف و زینویف که قبل از اتخاذ تصمیم کتباً اظهار نظر نکرده‌اند پس از آنکه تصمیم کمیتهٔ مرکزی اتخاذ شد، با آن به مخالفت پرداختند.

این‌ها مجموعهٔ کاملی از پیکارشکنی است. پس از اتخاذ تصمیم هیچگونه مخالفتی جایز نیست چونکه مطلب مربوط به تدارک فوری و مخفیانهٔ اعتصاب است. زینویف آنقدر بیشرم است که حالا تقصیر «برحذر داشتن دشمن» را بگردن ما می‌اندازد. مگر بیشرمی حد و حصری ندارد؟ در واقع چه کسانی کار را خراب کردند، با «برحذر داشتن دشمن» اعتصاب را عقیم گذاشتند؟ مگر اینها همانهائی نیستند که در روزنامهٔ غیر حزبی اظهار نظر کرده‌اند؟

مگر می‌توان در روزنامه‌ای که در این مسئله با همهٔ بورژوازی همراه و هم‌عقیده است برعلیه قرار «دارای اهمیت قاطع» حزب اظهار نظر کرد.

اگر این عمل تحمل شود وجود حزب امکان ندارد و حزب درهم شکسته است.

نامیدن «عقیدهٔ خاصی» به آنچه بازارف می‌داند و در روزنامهٔ غیر حزبی چاپ می‌کند بمعنای تحقیر و اهانت به حزب است.

اظهارات کامنف و زینویف در مطبوعات غیر حزبی از آن جهت هم بویژه رذالت است که حزب دروغ تهمت‌بار آنها را نمی‌تواند علناً تکذیب کند: کامنف بنام خود و زینویف چنین می‌نویسد و چاپ می‌کند: تصمیمات دربارهٔ موعد برای من معلوم نیست. (زینویف کاملا مسئول تمام رفتار و اظهارات کامنف پس از این اظهار نظر است.)

کمیتهٔ مرکزی چگونه می‌تواند این اظهار نظر را تکذیب نماید؟

ما نمی‌توانیم حقیقت را در برابر سرمایه‌داران بگوئیم که همانا تصمیم به اعتصاب گرفتیم و تصمیم گرفتیم تعیین موعد آن را کتمان نمائیم.

ما نمی‌توانیم بدون آنکه لطمهٔ بیشتری بکار بزنیم دروغ تهمت‌بار زینویف و کامنف را تکذیب نمائیم. رذالت بی‌حد و حصر و خیانت

واقعی هر دوی این دو نفر در آن هم هست که نقشهٔ اعتصابیون را برملاء ساختند، زیرا چون ما در مطبوعات سکوت اختیار کنیم، همه به کنه مطلب پی خواهند برد.

کامنف و زینویف تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب خود را دربارهٔ قیام مسلحانه و کتمان تدارک قیام مسلحانه از دشمن و تعیین مدت برای قیام مسلحانه را بر رودزیانکو و بر کرنسکی علنی ساخته‌اند. این یک واقعیت است و با هیچ حیله و نیرنگی نمی‌توان آنرا تکذیب کرد. دو عضو کمیتهٔ مرکزی با دروغ تهمت‌بار خود در برابر سرمایه‌داران تصمیم کارگران را بر آنها آشکار ساخته‌اند. پاسخ به آن می‌تواند و باید یکی باشد: تصمیم بیدرنگ کمیتهٔ مرکزی:

«با اذعان به پیکارشکنی کامل در اظهارات زینویف و کامنف در مطبوعات غیر حزبی، کمیتهٔ مرکزی، هر دوی آنها را از حزب اخراج می‌کند».

برای من آسان نیست که این نکات را در بارهٔ رفقای نزدیک سابق بنویسم، ولی تزلزل و تردید را در اینجا تبهکاری می‌شمارم، چونکه در غیر این صورت حزب انقلابیون که پیکارشکنان معروف را مجازات نکند از بین می‌رود.

مسئلهٔ قیام مسلحانه حتی اگر پیکارشکنان با لو دادن آن به رودزیانکو و کرنسکی برای مدت زیادی به عقب انداخته باشند، از دستور روز حذف نشده، توسط حزب حذف نشده است. چگونه می‌توان برای قیام مسلحانه آماده شد و در عین حال پیکارشکنان «معروف» را در میان خود تحمل نمود؟ هرچه معروف‌تر بهمان اندازه خطرناک‌تر و بهمان اندازه «عفو و بخشش» ناشایسته‌تر است. فرانسوی‌ها می‌گویند: On n'est trahi que par les siens فقط خودی می‌تواند خیانتکار باشد.

پیکارشکن‌ها را هر چه «معروف‌تر» باشند با الزام هر چه بیشتر فوراً باید با اخراج کردن مجازات کرد.

تنها از این راه می‌توان حزب کارگر را سالم کرد و از شر وجود یک دوجین روشنفکر سست عنصر پاک نمود و صفوف انقلابیون را

متحد و همپیوسته ساخت و به استقبال دشواریهای بزرگ و بسیار بزرگ شتافت و باتفاق کارگران انقلابی پیش رفت.

ما نمی‌توانیم حقایق را چاپ کنیم: که پس از جلسهٔ دارای اهمیت قاطع کمیتهٔ مرکزی، زینویف و کامنف با پررویی تجدید نظر در تصمیم را در جلسهٔ روز یکشنبه طلب کردند و کامنف بدون شرم و خجلت فریاد می‌کرد: «کمیتهٔ مرکزی شکست خورد، زیرا در عرض یک هفته کاری نتوانست انجام دهد» (من نمی‌توانستم تکذیب کنم، چونکه همانا نباید گفت که چه کاری انجام داده است)، اما زینویف با قیافهٔ معصوم قطعنامه‌ای را که در جلسه رد شده بود پیشنهاد می‌کرد: «تا اجلاس با باشویک‌هایی که قرار است بیستم در کنگرهٔ شوراها شرکت جویند، نباید اقدام کرد».

هیچ فکرش را می‌کنید: پس از حل مسئلهٔ اعتصاب توسط مرکز به جلسهٔ پائینی پیشنهاد می‌شود که آنرا کنار بگذارد و (به کنگره روز بیستم محول نماید و کنگره را به بعد موکول کنند... زینویف‌ها به لیبردان‌ها باور دارند) به هیئتی واگذار شود که اساسنامهٔ حزب آنرا نمی‌شناسد، هیئتی که بر کمیتهٔ مرکزی سلطه ندارد و پیتر را نمی‌شناسد.

و بعد از همهٔ اینها زینویف با گستاخی می‌نویسد: «تصور نمی‌رود که با این ترتیب وحدت حزب را تقویت کنند».

این حرف جز تهدید به انشعاب چیز دیگری نیست.

من به چنین تهدیدی جواب می‌دهم که کار را تا آخر ادامه می‌دهم و آزادی بیان در برابر کارگران را بدست می‌آورم و بهر قیمتی شده داغ ننگ برپیشانی زینویف پیکارشکن بعنوان پیکارشکن می‌زنم. با اعلام جنگ تا آخر برای اخراج هر دو پیکارشکن از حزب، به تهدید انشعاب پاسخ می‌دهم.

مدیریت اتحادیه صنفی پس از ماهها بحث و مذاکره تصمیم گرفته است: اعتصاب ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است و نضج و قوام یافته است، موعد آنرا از اربابان مخفی نگهمیداریم. پس از آن دو تن از اعضای مدیریت به سازمان پائین‌تر رجوع می‌کنند و با تصمیم متخذه مخالفت می‌ورزند، ولی شکست می‌خورند. آن وقت آن دو به مطبوعات

سرمایه‌داران می‌روند و با دروغ تهمت‌بار تصمیم مدیریت را لو می‌دهند و با این ترتیب اعتصاب را تقریباً تا نصف عقیم می‌گذارند و یا با بر حذر داشتن دشمن آنرا تا موقع بدتر به تعویق می‌اندازند.

این پیکارشکنی تمام عیار است. و به این جهت طلب می‌کنم که هر دوی این پیکارشکنان اخراج شوند و این حق را برای خود (بعلت تهدید آنان به انشعاب) حفظ می‌کنم که همهٔ مطالب را در موقعی که بتوان انتشار داد، منتشر سازم.

۱۹ اکتبر (اول نوامبر) سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

برای نخستین بار اول نوامبر سال ۱۹۲۷ در شمارهٔ ۲۵۰ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و.ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٤، ص ٤۲۳—٤۲۷ ترجمه و چاپ شده است

نامه به یا. م. سوردلف

به رفیق سوردلف.

فقط عصر دیروز اطلاع حاصل کردم که زینویف کتباً شرکت خود را در اظهارات کامنف در «نوایا ژیزن» تکذیب می‌کند.

چرا شما هیچ‌چی برای من نمی‌فرستید؟؟؟

تمام نامه‌های مربوط به کامنف و زینویف را فقط برای اعضای کمیتهٔ مرکزی فرستادم. — شما از آن اطلاع حاصل کنید؛ آیا عجیب نیست که پس از این هم شما مثل اینکه در این باره شک می‌کنید.

از قرار معلوم من نمی‌توانم در پلنوم حضور پیدا کنم چونکه «در تعقیب» منند. دربارهٔ پروندهٔ زینویف و کامنف اگر شماها (به اضافه استالین، سوکولنیکف و دزرژینسکی) طالب مصالحه (۱۰۸) هستید، علیه من پیشنهادی دربارهٔ ارجاع پرونده به دادگاه حزبی مطرح سازید (حقایق روشن است که زینویف هم عمداً تصمیم را عقیم گذاشته): و این، تأخیر در کار خواهد بود.

«آیا استعفای کامنف پذیرفته شده است»؟ از عضویت کمیتهٔ مرکزی؟ متن اظهارات او را برایم بفرستید.

الغای تظاهرات قزاق‌ها (۱۰۹) پیروزی بسیار بزرگی است. هورا! با تمام نیرو باید تعرض کرد و ما در عرض چند روز کاملا پیروز خواهیم شد! بهترین سلام‌های مرا بپذیرید. ... شما.

۲۲ یا ۲۳ اکتبر (۴ یا ۵ نوامبر) سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۷ در کتاب «قیام مسلحانه اکتبر در پتروگراد»، مسکو، انتشارات فرهنگستان علوم اتحاد شوروی چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۴، ص ۴۳۴، ترجمه و چاپ شده است

نامه به اعضای کمیتهٔ مرکزی (۱۱۰)

رفقا!

من این سطور را عصر روز بیست و چهارم می‌نویسم، اوضاع بی‌نهایت بحرانی است. مثل روز روشن است که اکنون دیگر تأخیر در قیام واقعاً برابر با مرگ و نابودی است.

بجرئت تمام به رفقا اطمینان می‌دهم که اکنون دیگر همه چیز به موئی بسته است و مسائلی در دستور روز قرار دارد که نه با مشاوره‌ها می‌توان آنها را حل کرد، نه با کنگره‌ها (حتی اگر کنگره‌های شوراها باشد) بلکه حل آنها منحصراً از عهدهٔ خلقها، توده و مبارزه توده‌های مسلح ساخته است.

فشار بورژوایی کورنیلفی‌ها و برکناری ورخوسکی نشان می‌دهد که نمی‌توان در انتظار نشست. باید بهر قیمتی شده امروز شامگاهان یا شبانگاهان پس از خلع سلاح یونکرها (و در صورت مقاومت پس از غلبه بر آنان) و غیره، اعضای دولت را بازداشت نمود.

نمی‌توان در انتظار نشست!! ممکن است همه چیز از دست برود!!

تصرف فوری زمام حکومت برابر است با: دفاع از مردم (نه از کنگره بلکه از مردم، از ارتش و در درجه اول از دهقانان) در مقابل دولت کورنیلفی که ورخوسکی را رانده و دومین توطئه کورنیلفی را تهیه دیده است.

کی باید زمام قدرت را بدست گیرد؟

حالا این مسئله مهم نیست: بگذار زمام حکومت را کمیته انقلابی‌ـنظامی (۱۱۱) «یا سازمان دیگر» بدست گیرد که اعلام دارد آنرا فقط به نمایندگان واقعی منافع مردم، منافع ارتش (پیشنهاد فوری صلح)، منافع دهقانان (باید زمین‌ها را بلافاصله ضبط کرد و مالکیت خصوصی را لغو نمود) و منافع گرسنگان، واگذار خواهد کرد.

باید تمام بخشها، تمام هنگ‌ها و تمام نیروها بیدرنگ بسیج شوند و بیدرنگ نمایندگانی به کمیتهٔ انقلابی-نظامی و کمیتهٔ مرکزی بلشویک‌ها بفرستند و مصرانه طلب کنند: تا روز بیست و پنجم بهیچ‌وجه قدرت را در دست کرنسکی و شرکاء باقی نگذارند، بهیچوجه؛ این مسئله امروز شامگاه یا شبانگاه عملی شود.

تاریخ انقلابیونی را که می‌توانند امروز پیروز شوند (و یقیناً امروز پیروز خواهند شد) ولی چنانچه کار را به فردا بیفکنند بیم آن می‌رود بسی چیزها از دست بدهند، بیم آن می‌رود که همه چیز را از دست بدهند، در ازاء تأخیری که روا دارند، نخواهد بخشید.

ما امروز زمام حکومت را بدست می‌گیریم، آنرا نه برضد شوراها بلکه برای شوراها بدست می‌گیریم.

تصرف قدرت، کار قیام است؛ هدف سیاسی آن بعد از تصرف معلوم می‌شود.

در انتظار رأیگیری متزلزل ۲۵ اکتبر نشستن برابر است یا نابودی یا فورمالیته، مردم حق دارند و موظفند این قبیل مسائل را نه از راه رأیگیری بلکه از راه زور حل کنند؛ مردم حق دارند و موظفند در لحظات بحرانی انقلاب نمایندگان خود و حتی بهترین نمایندگان خود را هدایت نمایند و در انتظار تصمیم آن‌ها نه‌نشینند.

این نکته را تاریخ کلیهٔ انقلابها ثابت کرده است و هر آینه اگر انقلابیون با علم به اینکه نجات انقلاب، پیشنهاد صلح، نجات پیتر، نجات از قحطی، واگذاری زمین بدهقانان — به آنها وابسته است لحظه را از دست بدهند تبهکاری آنان تبهکاری بی‌حدوحصر خواهد بود.

دولت در تزلزل و تردید است. باید بهر قیمتی شده سرکوبش کرد!

تأخیر در اقدام برابر با مرگ است.

۲۴ اکتبر (۶ نوامبر) سال ۱۹۱۷
نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۴
به چاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۴، ص ۴۳۵ — ۴۳۶
ترجمه و چاپ شده است

توضیحات

۱ — کتاب «دولت و انقلاب. آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب» توسط و. ای. لنین در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ هنگامیکه در نتیجه پیگرد از جانب دولت موقت بورژوازی مخفی بود نوشته شده است.

مسئله مربوط به خصلت قدرت دولتی پرولتاریا بویژه توجه لنین را در آخرین سالهای مهاجرت به خود مشغول می‌داشت. لنین در نیمهٔ دوم سال ۱۹۱۶ این فکر را بیان داشت که باید مسئله دولت از لحاظ تئوریک و نظری بررسی شود. لنین ضروری می‌شمرد بر علیه تحریف آموزش مارکس دربارهٔ دولت که در آثار ک. کائوتسکی و دیگر اپورتونیست‌های سوسیال‌دمکراسی بین‌المللی صورت گرفته مبارزه شود. لنین به آ. گ. شلیپنیکوف نوشت «... حالا نه تنها ادامه خط‌مشی مسجل در قطعنامه‌ها و رساله ما (علیه تزاریسم و غیره) بلکه همچنین تطهیر آن از مزخرفات و سردرگمی‌های نفی دمکراسی (خلع سلاح، نفی حق تعیین سرنوشت خود، نفی نادرست «بطور کلی» دفاع میهن از لحاظ تئوریک، تزلزل در مسئله نقش و اهمیت دولت بطور کلی و غیره مربوط به آنست) در دستور روز قرار می‌گیرد».

ن. ای. بوخارین در نیمهٔ دوم سال ۱۹۱۶ در یکسلسله از مقالات خود از نظریات ضدمارکسیستی و نیمه آنارشیستی دربارهٔ دولت و دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می‌کرد. لنین در دسامبر سال ۱۹۱۶ در شرحی زیر عنوان «انترناسیونال جوانان» موضع بوخارین را بباد انتقاد شدید گرفت و وعده داد که مقالهٔ مبسوطی دربارهٔ برخورد مارکسیسم

به دولت بنویسد. چهارم (۱۷) فوریه سال ۱۹۱۷ لنین به آ. م. کولانتای نوشت که مطالب مربوط به مسئله برخورد مارکسیسم به دولت را تقریباً تهیه کرده است. یادداشت‌ها در دفتری باعنوان «برخورد مارکسیسم به دولت» قید شده بود و در آن نقل‌قول‌هائی از آثار ک. مارکس و ف. انگلس و همچنین جملاتی از کتاب‌ها و مقالات ک. کائوتسکی، آ. پانکوک و ا. برنشتین با ملاحظات انتقادی و با نتیجه‌گیری‌ها و تعمیمهای نقادانهٔ لنین، گردآوری شده بود.

لنین بر اساس مطالب جمع‌آوری شده، کتاب «دولت و انقلاب» را برشتهٔ تحریر در آورد.

طبق نقشه قبلی کتاب «دولت و انقلاب» می‌بایست هفت فصل داشته باشد. ولی لنین فصل آخر، فصل هفتم «تجربه انقلاب‌های سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه» را نه‌نوشت و فقط برنامهٔ مبسوط این فصل و برنامهٔ «پایان‌سخن» حفظ شده است.

کتاب «دولت و انقلاب» پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در سال ۱۹۱۸ از چاپ در آمد. چاپ دوم کتاب «دولت و انقلاب» در سال ۱۹۱۹ انجام گرفت و مؤلف در فصل دوم آن، بند جدیدی زیر عنوان «طرح مسئله توسط مارکس در سال ۱۸۵۲» اضافه کرد. ص — ٥

۲ — فابیان‌ها — اعضای جمعیت فابیان، سازمان رفرمیستی انگلیسی که در سال ۱۸۸٤ تشکیل شده بود. اعضای جمعیت فابیان بطور عمده از نمایندگان روشنفکران بورژوایی، از دانشمندان و نویسندگان و سیاستمداران بودند و ضرورت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و مدعی بودند که گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم تنها از راه اصلاحات کوچک و دگرگونی‌های تدریجی جامعه امکان‌پذیر است. و. ای. لنین جمعیت فابیان را بعنوان «جریان اپورتونیسم افراطی» توصیف کرده است. جمعیت فابیان در سال ۱۹۰۰ به حزب لیبوریست ملحق شد.

فابیان‌ها در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. ص — ٥

۳ — سوسیالیست ـرولوسیونرها (اس‌ارها) (سوسیالیست‌های انقلابی) — اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شد. اکثر اس‌ارها در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ اس‌ارها به اتفاق منشویک‌ها حامی عمده دولت موقت ضدانقلابی بودند و رهبران حزب در هیئت دولت شرکت داشتند. حزب اس‌ارها از پشتیبانی خواست‌های دهقانان دربارهٔ الغای زمینداری ملاکی امتناع ورزید؛ وزیران اس‌اری دولت موقت علیه دهقانانی که زمین‌های ملاکان را تصرف کرده بودند واحدهای سفاک مجازات فرستادند. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ اس‌ارها به اتفاق بورژوازی و ملاکان و مداخله‌گران مسلح خارجی مجدانه علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کردند. ص — ۱۱

٤ — منشویک‌ها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روسیه بودند. در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی به رهبری لنین اکثریت آراء (بلشینستوو) را بدست آوردند و اپورتونیست‌ها در اقلیت (منشینستوو) ماندند و به «بلشویک‌ها» و «منشویک‌ها» معروف شدند.

منشویک‌ها در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ با هژمونی پرولتاریا در انقلاب و با اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان مخالف بودند و توافق و سازش با بورژوازی لیبرال را که به عقیده‌شان می‌بایست رهبری انقلاب بدست آن سپرده می‌شد، طلب می‌کردند. در سالهای ارتجاع که بدنبال شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ آمد اکثر منشویک‌ها انحلال‌طلب شدند و طلب می‌کردند که حزب انقلابی غیر علنی طبقهٔ کارگر منحل شود. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷، منشویک‌ها در دولت موقت بورژوازی شرکت جستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که تدارک دیده می‌شد، مبارزه می‌نمودند.

- منشویک‌ها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر آشکارا به حزب ضدانقلابی مبدل شدند که سازمانده و شرکت کننده توطئه‌ها و قیام‌هایی در جهت سرنگون ساختن حکومت شوروی بود. ص — ۱۱

۵ — منظور اثر ک. مارکس «انتقاد برنامهٔ گتا» (بخش ٤) و اثر ف. انگلس «آنتی دورینگ» و همچنین نامه مورخه ۱۸ — ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵ ف. انگلس به آ. ببل است. (رجوع شود به مجموعه آثار ک. مارکس و ف. انگلس چاپ ۲، جلد ۱۹، ص ۲۶ — ۳۲، ۲۹۱ — ۲۹۲، جلد ۱۹، ص ۱ — ۸). ص — ۲٤

٦ — رجوع شود به اثر ک. مارکس «کاپیتال» جلد ۱ (مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس چاپ ۲، جلد ۲۳، ص ۷٦۱). ص — ۲۵

۷ — جنگ سی‌ساله ۱٦۱۸ — ۱٦٤۸ — جنگ همگانی اروپا که نتیجهٔ تشدید تضادهای موجود میان گروهبندی‌های مختلف دول اروپایی بود که شکل مبارزه میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها بخود گرفت. این جنگ که در مرحلهٔ اول خود جنبهٔ مقاومت در برابر نیروهای ارتجاعی فئودالی و مطلقه اروپا داشت، بویژه از سال ۱٦۳۵ به یورشهائی از جانب کشور گشایان بیگانه که با همدیگر رقابت داشتند علیه آلمان مبدل شد. جنگ در سال ۱٦٤۸ با عقد پیمان صلح وستفالی که پراکندگی سیاسی آلمان را مسجل ساخت پایان یافت. ص — ۲۵

۸ — رجوع شود به اثر ف. انگلس «آنتی دورینگ» (مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس چاپ ۲، جلد ۲۰، ص ۱۸۹). ص — ۲٦

۹ — برنامهٔ گتا — برنامهٔ حزب سوسیالیست کارگران آلمان که در سال ۱۸۷۵ در کنگره گتا هنگام اتحاد دو حزب سوسیالیست آلمان که تا آن زمان بطور جداگانه وجود داشتند: ایزناخیست‌ها (برهبری آ. ببل و و. لیبکنخت که تحت نفوذ مسلکی و عقیدتی مارکس و انگلس بودند) و لاسالین‌ها تصویب شد. این برنامه از اکلکتیسم لطمه می‌دید و اپورتونیستی بود، چونکه ایزناخیست‌ها در مهمترین مسائل،

گذشت‌هایی به لاسالین‌ها کردند و فورمولبندیهای لاسالین‌ها را پذیرفتند. ک. مارکس در اثری بنام «انتقاد برنامهٔ گتا» و ف. انگلس در نامهٔ مورخه ۱۸ — ۲۸ مارس ۱۸۷۵ در نامه به آ. ببل برنامهٔ گتا را مورد انتقاد درهم‌شکننده قرار دادند و آن را نسبت به برنامهٔ ایزناخیستی سال ۱۸۶۹ گامی بزرگ به عقب شمردند. ص — ۲۷

۱۰ — در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، محافل زمامدار بورژوازی در کشورهایی کوشیدند در جنبش کارگری شکاف ایجاد کنند و با گذشت‌های ناچیز توجه پرولتاریا را از مبارزهٔ انقلابی منحرف سازند و با این هدف به مانور پیچیده‌ای دست زدند: برخی‌از لیدرهای رفرمیست احزاب سوسیالیست را بشرکت در دولت‌های مرتجع بورژوازی جلب کردند. مثلا در انگلستان در سال ۱۸۹۲ جون برنس بسمت نمایندهٔ پارلمان انتخاب شد و در فرانسه در سال ۱۸۹۹ سوسیالیست آلکساندر اتین میلران که به بورژوازی در تعقیب سیاستش کمک کرده بود، در دولت بورژوایی ر. والدک‌ـروسو شرکت داده شد. شرکت میلران در دولت مرتجع بورژوایی به جنبش کارگری فرانسه لطمه زیاد زد. و. ای. لنین میلرانیسم را ارتداد و رویزیونیسم شمرد. اوایل قرن بیستم در ایتالیا سوسیالیست‌هایی نظیر لئونید بیسولاتی، ایوانوئه بونومی و دیگران که در سال ۱۹۱۲ از حزب سوسیالیست اخراج شدند، آشکارترین طرفدار همکاری با دولت بودند.

در دوران جنگ اول جهانی لیدرهای راستگرای اپورتونیست احزاب سوسیال‌دمکرات عده‌ای از کشورها آشکارا موضع سوسیال‌شوینیستی گرفتند و در دولت‌های بورژوازی کشورهای خود شرکت جستند و مجری سیاست آنها شدند. ص — ۳۱

۱۱ — کادت‌ها — اعضای حزب مشروطه‌خواه دمکرات — حزب عمدهٔ بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب در روسیه بود. حزب کادت‌ها در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت. نمایندگان بورژوازی، شخصیت‌های زمستواها از زمرهٔ ملاکان و روشنفکران بورژوآ در این حزب عضویت داشتند. بعدها حزب کادت‌ها به حزب بورژوازی امپریالیستی مبدل شد.

در سال‌های جنگ اول جهانی کادتها از سیاست اشغالگرانه خارجی دولت تزاری مجدانه پشتیبانی می‌کردند و در دوران انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سعی داشتند رژیم سلطنتی را از سقوط نجات دهند. کادت‌ها که در دولت موقت بورژوازی نقش رهبری داشتند، سیاست ضدملی و ضدانقلابی تعقیب می‌کردند. کادت‌ها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی اقدام می‌کردند و در همهٔ اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و در یورش‌های مداخله‌گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص — ۳٦

۱۲ — «Die Neue Zeit» («عصر جدید») — مجلهٔ تئوریک حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۳ در اشتوتگارت از چاپ بیرون می‌آمد. ص — ٤۰

۱۳ — منظور «پیام دوم شورای کل سازمان رفاقت بین‌المللی کارگران دربارهٔ جنگ فرانسه و پروس خطاب به اعضای سازمان رفاقت بین‌المللی کارگران اروپا و ایالات متحده است» که توسط مارکس در تاریخی میان ششم و نهم سپتامبر سال ۱۸۷۰ در لندن نوشته شده است. (رجوع شود به مجموعه آثار ک. مارکس و ف. انگلس چاپ ۲، جلد ۱۷ ص ۲۷٤ — ۲۸۲). ص — ٤۳

۱٤ — رجوع شود به نامهٔ مورخ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان (ک. مارکس و ف. انگلس مجموعهٔ آثار چاپ ۲، جلد ۳۳، ص ۱۷۲ — ۱۷۳). ص — ٤۳

۱۵ — رجوع شود به اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه». (ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار چاپ ۲، جلد ۱۷، صفحات ۳۳۹، ۳٤۰، ۳٤۱، ۳٤۲ و ۳٤۳). ذیلا در ص ۵۳ — ٦۵ و. ای. لنین به این اثر مارکس استناد جسته از او نقل قول می‌کند. (در همانجا به ص ۳٤۲ — ۳٤٦ مراجعه شود). ص — ۵۰

۱٦ — ژیروندیست‌ها — گروهبندی سیاسی بورژوازی در دوران انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن ۱۸ بود. ژیروندیست‌ها بیانگر

منافع بورژوازی اعتدالی و میانه‌رو بودند و میان انقلاب و ضدانقلاب نوسان داشتند و در راه معامله و بند و بست با رژیم سطلنتی‌گام بر می‌داشتند. ص — ٦٤

۱۷ — به اثر ف. انگلس «پیرامون مسئله مسکن» رجوع کنید. در صفحات ٦٨ — ٦٩ همین جلد لنین از این اثر ف. انگلس نقل‌قول می‌کند. (ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، چاپ ۲، جلد ۱۸ ص ۲۲۱، ۲۷۸ و ۲٦۲). ص — ٦٧

۱۸ — بلانکیسم — جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه بود که لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — انقلابی مبرز و نماینده برجسته کمونیسم تخیلی فرانسه آنرا رهبری می‌کرد.

بلانکیست‌ها مبارزهٔ طبقاتی را نفی می‌کردند و انتظار داشتند که «بشریت نه از راه مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا، بلکه از راه توطئه اقلیت کوچک روشنفکران از شر بردگی مزدوری نجات یابد» (و. ای. لنین، مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۱۳، ص ٧٦). بلانکیست‌ها ضمن تعویض فعالیت حزب انقلابی با اقدامات مشتی توطئه‌گر پنهانکار وضع مشخص لازم برای پیروزی قیام را در نظر نمی‌گرفتند و نسبت به ارتباط با توده‌ها بی‌اعتناء بودند. ص — ٦٩

۱۹ — پرودونیسم — جریان ضدعلمی و دشمن مارکسیسم، جریان سوسیالیسم خرده‌بورژوایی که بنام ایدئولوگ آن — پرودون — آنارشیست فرانسوی نامیده شده است. پرودون ضمن انتقاد مالکیت بزرگ سرمایه‌داری از زاویهٔ دید خرده‌بورژوایی آرزو داشت مالکیت کوچک خصوصی را جاویدان سازد و پیشنهاد می‌کرد بانک‌های «خلقی» و «مبادله» تاسیس یابند و با کمک آنها گویا کارگران خواهند توانست وسایل تولید برای خود تهیه کنند و پیشه‌ور شوند و موجبات فروش «عادلانه» فرآورده‌های خود را فراهم سازند. پرودون نقش تاریخی پرولتاریا را درک نمی‌کرد و نسبت به مبارزهٔ طبقاتی و انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا نظر منفی داشت و از موضع آنارشیستی ضرورت وجودی دولت را نفی می‌کرد.

مارکس و انگلس با تلاش های پرودونیست‌ها که می‌خواستند نظریات خود را به انترناسیونال اول تحمیل نمایند پیگیرانه مبارزه می کردند. ص — ۷۰

۲۰ — منظور مقاله ک. مارکس زیرعنوان «ایندیفرینتیسم سیاسی» و مقالهٔ ف. انگلس «دربارهٔ اتوریته» است که در دسامبر سال ۱۸۷۳ در مجموعه ایتالیائی «Almanacco Republicano per l'anno 1874» و سپس ترجمهٔ آلمانی آنها در سال ۱۹۱۳ در مجله «Die Neue Zeit» بچاپ رسید. (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۱۸، ص ۲۹٦-۳۰۱، ۳۰۲-۳۰۵). ص — ۷۰

۲۱ — ک. مارکس «ایندیفرینتیسم سیاسی» (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲ جلد ۱۸ ص ۲۹۷). ص — ۷۰

۲۲ — ف. انگلس «دربارهٔ اتوریته» (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۱۸ ص ۳۰٤). ص — ۷۲

۲۳ — ف. انگلس «دربارهٔ اتوریته» (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۱۸، ص ۳۰٤ — ۳۰۵). ص — ۷۳

۲٤ — رجوع شود به اثر ک. مارکس «انتقاد برنامه گتا» (ک. مارکس و ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، چاپ ۲، جلد ۱۹، ص ۹ — ۳۲). ص — ۷۵

۲۵ — منظور اثر ک. مارکس «فقر فلسفه» است. ص — ۷۵

۲٦ — برنامهٔ ارفورت — برنامه حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره منعقده در ارفورت تصویب شد. آموزش مارکسیسم دربارهٔ ناگزیری نابودی شیوه تولید سرمایه‌داری و تعویض آن با شیوه تولید سوسیالیستی اساس و شالودهٔ این برنامه را تشکیل می‌داد. در این برنامه خاطر نشان می‌شد که طبقهٔ کارگر الزاماً باید به مبارزهٔ سیاسی بپردازد و ضمناً به نقش حزب به عنوان رهبر این مبارزه و غیره اشاره شده بود، اما در این برنامه گذشت‌های جدی به اپورتونیسم شده و دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا سکوت شده بود. ف. انگلس در اثر

خود «نظری به انتقاد برنامه سال ۱۸۹۱ سوسیال‌دمکراسی» طرح اولیه برنامه را مورد انتقاد قرار داد. اما رهبری سوسیال‌دمکراسی آلمان نظر انتقادی انگلس را از توده‌های حزبی پنهان داشت و مهمترین ملاحظات وی در تنظیم متن نهایی برنامه ملحوظ نشد. ص — ۷۸

۲۷ — ف. انگلس «نظری به انتقاد برنامه سال ۱۸۹۱ سوسیال‌دمکراسی». (پائین‌تر در ص‌ص ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲ — ۸۳، ۸۳، ۸۵ جلد، و. ای. لنین از این اثر ف. انگلس نقل قول می‌کند. (رجوع شود به مجموعه آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۲۲، صفحات ۲۳۴، ۲۳۶ — ۲۴۰)). ص — ۷۹

۲۸ — قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیست‌ها در سال ۱۸۷۸ توسط دولت بیسمارک بمنظور مبارزه با جنبش کارگری و سوسیالیستی در آلمان وضع گردید. بموجب این قانون فعالیت همهٔ سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات، سازمان‌های توده‌ای کارگری و مطبوعات کارگری ممنوع اعلام گردید و کتاب‌های سوسیالیستی مصادره شد و سوسیال‌دمکرات‌ها مورد تعقیب قرار می‌گرفتند و تبعید می‌شدند. در سال ۱۸۹۰ تحت فشار جنبش توده‌ای کارگری که نیروی فزاینده‌ای پیدا می‌کرد، قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیست‌ها لغو شد. ص — ۸۱

۲۹ — «پراودا» — روزنامهٔ یومیهٔ علنی بلشویکی که از ۲۲ آوریل (۵ ماه مه) سال ۱۹۱۲ در پتربورگ از چاپ خارج شد.

این روزنامه از محل وجوهی که خود کارگران جمع‌آوری می‌کردند چاپ می‌شد و تا ۴۰ هزار شماره انتشار می‌یافت و تیراژ برخی از شماره‌های آن به ۶۰ هزار هم می‌رسید.

«پراودا» تحت پیگردهای مداوم پلیسی قرار داشت و در تاریخ هشتم (۲۱) ماه ژوئیه سال ۱۹۱۴ توقیف شد.

چاپ و انتشار «پراودا» فقط پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ دوباره آغاز شد و از پنجم (۱۸) ماه مارس بعنوان ارگان

کمیتهٔ مرکزی و کمیته پتربورگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه منتشر شد. پنجم (۱۸) آوریل و. ای. لنین پس از بازگشت از خارجه عضو هیئت تحریریه «پراودا» شد و رهبری آن را بعهده گرفت. «پراودا» که در ماه‌های ژوئیه — اکتبر سال ۱۹۱۷ تحت پیگرد دولت ضدانقلابی موقت بورژوازی بود، بارها نام خود را عوض کرد و بنام‌های «لیستوک پراودی»، «پرولتاری»، «رابوچی»، «رابوچی پوت» چاپ و منتشر می‌شد. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ این ارگان مرکزی حزب با نام سابق خود — «پراودا» منتشر می‌شود. ص — ۸٦

۳۰ — رجوع شود به اثر ف. انگلس «مقدمه‌ای بر اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه». و. ای. لنین پائین‌تر در صفحات ۸۷ — ۹۲ و ۹٤ از این اثر انگلس نقل‌قول می‌کند. (مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۲۲ صفحات ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰ — ۲۰۱). ص — ۸۷

۳۱ — منظور سخنرانی یازدهم (۲٤) ژوئن سال ۱۹۱۷ تسرتلی منشویک — وزیر دولت موقت در اجلاس مشترک هیئت رئیسه نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه، کمیتهٔ اجرائی شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد، کمیتهٔ اجرایی شورای نمایندگان دهقانان و بوروی همهٔ فراکسیون‌های کنگره هنگام بحث پیرامون مسئله تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگران و سربازان پتروگراد است که توسط بلشویک‌ها برای روز دهم (۲۳) ژوئن تعیین شده بود. اظهارات تسرتلی افتراءآمیز و ضد انقلابی بود که ضمن متهم ساختن بلشویک‌ها به توطئه‌چینی علیه دولت و بدستیاری ضدانقلاب، تهدید کرد برای خلع سلاح کارگران پیرو بلشویک‌ها، اقدامات قاطع بعمل خواهد آمد. ص — ۸۷

۳۲ — «Los-von Kirche-Bewegung» (جنبش بسوی جدائی از کلیسا) قبل از جنگ اول جهانی جنبهٔ توده‌ای در آلمان پیدا کرد. در ماه ژانویه سال ۱۹۱٤ در صفحات مجلهٔ «Die Neue Zeit» بحث

پیرامون مسئله برخورد حزب سوسیال‌دمکرات آلمان به این جنبش با مقالهٔ رویزیونیست پائول گوره «Kirchenaustritt sbewegung und Sozialde-mokratie» («جنبش هوادار خروج از کلیسا و سوسیال‌دمکراسی») آغاز شد. در جریان این بحث شخصیت‌های نامی سوسیال‌دمکراسی آلمان به گوره که مدعی بود حزب باید بی‌طرفی خود را نسبت به جنبش هوادار خروج از کلیسا حفظ کند و اعضای خود را از تبلیغات ضد دینی و ضد کلیسائی بنام حزب منع نماید، پاسخ شایسته و دندانشکن ندادند. ص — ۸۹

۳۳ — ارقام مربوط به دستمزدهای احتمالی که و. ای. لنین ذکر کرده است، بر حسب اسکناس نیمهٔ دوم سال ۱۹۱۷ است.

روبل کاغذی روسیه در سالهای جنگ اول جهانی خیلی از ارزش افتاده و قدرت خرید خود را از دست داده بود. ص — ۹۰

۳۴ — لاسالین‌ها — شخصیت‌های اتحاد کل کارگری آلمان بودند که در سال ۱۸۶۳ توسط سوسیالیست نامی آلمانی ك. لاسال تاسیس یافت. تاسیس حزب کثیرالعده سیاسی طبقهٔ کارگر بدون شک در امر توسعه جنبش کارگری آلمان گامی به پیش بود. اما لاسال و لاسالین‌ها در مسائل بنیادی تئوری و سیاست موضع اپورتونیستی داشتند. مبارزه در راه حق انتخاب همگانی برنامهٔ سیاسی این اتحاد، و ایجاد شرکت‌های تولیدی کارگری که از اعتبار دولتی بر خوردار باشند، برنامهٔ اقتصادی آن اعلام گردید.

لاسال و طرفدارش در فعالیت عملی خود با هژمونی پروس دمساز شده، از سیاست عظمت‌طلبانه بیسمارک پشتیبانی می‌کردند. ک. مارکس و ف. انگلس بارها تئوری و تاکتیک و اصول سازمانی لاسالیانستوو را بعنوان یک جریان اپورتونیستی در جنبش کارگری آلمان شدیداً انتقاد کردند. ص — ۹۳

۳۵ — ف. انگلس. «پیشگفتاری که برای مجموعه «Internationales aus dem «Volksstaat»» (۱۸۷۱ — ۱۸۷۵) نوشته شده است. ص — ۹٤

۳۶ — منظور کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه است. ص — ۹٤

۳۷ — رجوع شود به اثر ک. مارکس «انتقاد برنامه گتا». پائین‌تر و. ای. لنین در صفحات ۹۸، ۱۰۵ — ۱۰۹ از این اثر نقل قول می‌کند. (مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۱۹، صفحات ۲۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰). ص — ۹۸

۳۸ — ک. مارکس. «جنگ داخلی در فرانسه» (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۱۷ ص — ۳٤٤). ص — ۱۰۱

۳۹ — نامهٔ مورخ ۱۸ — ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵ ف. انگلس به آ. ببل ص — ۱۰۲

٤۰ — شیلوک — پرسوناژی از کمدی و. شکسپیر بنام «تاجر ونیزی» که رباخوار بیرحم و بی‌عاطفه بود و بدون گذشت طلب می‌کرد که برطبق شرایط سند وام یک فوند گوشت از تن بدهکار خود که از عهده پرداخت بدهی خود نیامده است، قطع کند. ص — ۱۱۰

٤۱ — بورساک‌ها — طلاب مدارس دینی که در زیستگاه‌های عمومی (بورسی) زندگی می‌کردند و شرایط زندگی‌شان از لحاظ سختی و تنبیه بدنی و خشونت اخلاقی متمایز بود که نویسنده روس پومیالوفسکی در اثری بنام «یادداشت‌هائی دربارهٔ بورسی» شرح داده است. ص — ۱۱۱

٤۲ —رجوع شود به «پیشگفتاری» که ف. انگلس «برای اثر ک. مارکس «انتقاد برنامه گتا» نوشته است (ک. مارکس و ف. انگلس مجموعهٔ آثار، چاپ ۲، جلد ۲۲، ص — ۹٦).

کنگره لاهه انترناسیونال اول از دوم تا هفتم سپتامبر سال ۱۸۷۲ جریان داشت. مارکس و انگلس مستقیماً کار این کنگره را رهبری می‌کردند.

در این کنگره مبارزه چندین ساله مارکس و انگلس و طرفداران آنها برضد تمام انواع سکتاریستی خرده‌بورژوایی در جنبش کارگری به انجام رسید. فعالیت انشعابگرانه آنارشیستها محکوم شد و رهبران آنها (باکونین و گیوم) از انترناسیونال اخراج گردیدند. ص — ۱۱۹

۴۳ — «زاریا» — مجله‌ٔ علمی و سیاسی مارکسیستی که در سال‌های ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲ در اشتودگارت از طرف هیئت تحریریه «ایسکرا» بطور علنی انتشار می‌یافت.

مجله «زاریا» رویزیونیسم بین‌المللی و روس را مورد انتقاد قرار می‌داد و از اصول تئوریک مارکسیسم دفاع می‌کرد. ص — ۱۲۰

۴۴ — منظور پنجمین کنگره بین‌المللی انترناسیونال دوم است که در روزهای ۲۳ — ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۰۰ در پاریس جریان داشت. کنگره دربارهٔ مسئله اصلی «تصرف قدرت سیاسی و اتحاد با احزاب بورژوازی» به مناسبت شرکت آ. میلران در دولت ضدانقلابی والدک‌ـروسو با اکثریت آراء قطعنامه‌ای را که ک. کائوتسکی تسلیم کرده بود، تصویب نمود. در این قطعنامه گفته می‌شد که «شرکت یک سوسیالیست در دولت بورژوازی نباید سرآغاز عادی تصرف قدرت سیاسی شمرده شود، اما می‌تواند بعنوان وسیله الزامی، موقتی و استثنایی در مبارزه با اوضاع دشوار تلقی گردد». بعدها اپورتونیست‌ها در توجیه همکاری خود با بورژوازی غالباً به این نکتهٔ قطعنامه استناد جستند.

مقاله گ. و. پلخانف «سخنی چند دربارهٔ کنگره اخیر بین‌المللی سوسیالیستی در پاریس (نامهٔ سرگشاده برای رفقایی که بمن وکالت داده بودند)»، در شمارهٔ اول آوریل سال ۱۹۰۱ مجله «زاریا» چاپ شد و در آن قطعنامهٔ تسلیمی کائوتسکی بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. ص — ۱۲۰

۴۵ — رجوع شود به اثر ک. مارکس «هیجدهم برومر لوئی بناپارت» (ک. مارکس و ف. انگلس. مجموعهٔ آثار، چاپ ۲، جلد ۸، ص ۲۰۵ — ۲۰۶). ص — ۱۲۲

۴۶ — رجوع شود به اثر ک. مارکس و ف.انگلس. پیشگفتار چاپ آلمانی «مانیفست حزب کمونیست» سال ۱۸۷۲. ص — ۱۲۳

۴۷ — رجوع شود به اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» (ک. مارکس، ف انگلس. مجموعهٔ آثار، چاپ ۲، جلد ۱۷، ص — ۳۴۲). ص — ۱۲۶

۴۸ — جزوه ک. کائوتسکی تنها در سال ۱۹۱۸ بزبان روسی چاپ شد. ص — ۱۲۶

۴۹ — رجوع شود به اثر ک. مارکس و ف. انگلس «پیام کمیتهٔ مرکزی برای اتحاد کمونیستها» (ک. مارکس، ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، چاپ ۲، جلد ۷، ص — ۲۶۶). ص — ۱۳۰

۵۰ — رجوع شود به اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» (ک. مارکس، ف. انگلس، مجموعهٔ آثار، چاپ ۲، جلد ۱۷، ص ۳۴۲). ص — ۱۳۴

۵۱ — منظور کتاب س. و ب. وب «تئوری و پراتیک تردیونیونسم انگلیسی» است. ص — ۱۳۴

۵۲ — «ماهنامه سوسیالیست» («Sozialistische Monatshefte») مجله‌ای که ارگان عمده اپورتونیست‌های آلمانی و یکی از ارگان‌های رویزیونیسم بین‌المللی بود که از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۳۳ در برلن چاپ می شد. ص — ۱۳۷

۵۳ — ژورسیست‌ها — طرفداران ژ. ژورس — سوسیالیست فرانسوی که احکام بنیادی مارکسیسم را مورد تجدید نظر قرار می‌دادند و همکاری طبقاتی پرولتاریا را با بورژوازی موعظه و تبلیغ می کردند. ژورسیست‌ها در سال ۱۹۰۲ حزب سوسیالیست فرانسه را تشکیل دادند که در مواضع رفرمیستی قرار گرفته بود. این حزب در سال ۱۹۰۵ با حزب سوسیالیست گدیستی فرانسه در حزب واحد — حزب سوسیالیست فرانسه متحد شد.

ژورسیست‌ها که در دوران جنگ اول جهانی در رهبری حزب سوسیالیست فرانسه اکثریت داشتند، آشکارا از جنگ امپریالیستی پشتیبانی کردند و موضع سوسیال‌شوینیستی گرفتند. ص — ۱۳۸

۵۴ — حزب مستقل کارگر انگلیس (Independent Labour Party) سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ در شرایط رونق مبارزهٔ اعتصابی و اعتلای جنبش استقلال طبقهٔ کارگر انگلیس از نفوذ احزاب بورژوازی تأسیس یافت. قیر-هاردی و ر. ماکدونالد در رأس حزب قرار داشتند.

حزب مستقل کارگر از همان آغاز پیدایش خود موضع بورژوا-رفرمیستی گرفت و توجه اصلی خود را به شکل پارلمانی مبارزه و به بند وبست‌های پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لنین ضمن تعریف حزب مستقل کارگر نوشت که «این حزب در عمل همواره حزب وابسته به بورژوازی، و حزب اپورتونیستی بود» (مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص — ۹۰).

حزب مستقل کارگر در اوایل جنگ اول جهانی بیانیه‌ای برضد جنگ صادر کرد ولی پس از کمی موضع سوسیال‌شوینیستی گرفت. ص — ۱۳۸

۵۵ — منظور شوراهای پتروگراد و مسکو است. ص — ۱۴۱

۵۶ — ششم ماه مه نام اعضای نخستین دولت موقت ائتلافی اعلام شد.

۳۱ اوت — شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد قطعنامه بلشویکی را تصویب کرد که در آن تشکیل دولت شوروی طلب شده بود.

۱۲ سپتامبر — از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی اس‌اری و منشویکی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، موعد تشکیل جلسه مشاوره دمکراتیک تعیین گردید.

جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک سراسر روسیه توسط کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی منشویکی و اس‌اری شوراها برای حل مسئله حکومت تشکیل شد.

جلسهٔ مشاوره ابتداء برای روز ۱۲ (۲۵) سپتامبر تعیین شده بود و سپس به بعد موکول شد و از ۱٤ تا ۲۲ سپتامبر (۲۷ سپتامبر - ۵ اکتبر) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا بود. رهبران منشویک‌ها و اس‌ارها تمام اقدامات را بعمل آوردند تا اینکه نمایندگی توده‌های کارگری و دهقانی را تضعیف نمایند و بر تعداد نمایندگان سازمان‌های مختلف خرده‌بورژوازی و بورژوازی بیفزایند و با این ترتیب اکثریت را در جلسهٔ مشاوره برای خود تأمین کنند. بلشویک‌ها در جلسهٔ مشاوره شرکت کردند تا از آن بعنوان تریبون برای افشاء کردن منشویک‌ها و اس‌ارها استفاده نمایند.

جلسهٔ مشاوره دمکراتیک قراری دربارهٔ تشکیل پارلمان مقدماتی (شورای موقت جمهوری) صادر کرد. بنابدستوری که مورد تأیید دولت موقت بود پارلمان مقدماتی می‌بایست ارگان مشورتی وابسته به دولت باشد.

لنین اشتباهات تاکتیکی بلشویک‌ها را در مورد جلسه مشاوره دمکراتیک بباد انتقاد گرفت؛ و با قاطعیت تمام خروج بلشویک‌ها را از پارلمان مقدماتی طلب نمود و ضرورت تمرکز همهٔ نیروها را برای تدارک مقدمات قیام خاطرنشان ساخت. کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد لنین را مورد بررسی قرار داد و قراری دربارهٔ خروج بلشویک‌ها از پارلمان مقدماتی صادر کرد و مقاومت کامنف، ریکوف و تسلیم‌طلبان دیگر را که از شرکت در پارلمان مقدماتی دفاع می‌کردند دفع نمود. هفتم (۲۰) اکتبر در نخستین روز — روز گشایش پارلمان مقدماتی، بلشویک‌ها اعلامیه‌ای را قرائت کردند و جلسه آنرا ترک گفتند. ص — ۱٤۱

۵۷ — دوازدهم (۲۵) اوت سال ۱۹۱۷ کنفرانس با تمهید دولت موقت به منظور بسیج نیروهای ضدانقلابی برای قلع‌وقمع انقلاب در مسکو گشایش یافت. در آن روز کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک بیانیه‌ای در افشاء جنبهٔ ضدانقلابی کنفرانس صادر کرد و از توده‌های زحمتکش خواست بعلامت اعتراض متینگ‌های پرجمعیتی برپا سازند.

در اعتصابی که بنابه تصمیم کمیته حزبی مسکو در تاریخ ۱۲ (۲۵) اوت در مسکو برپا شد، بیش از چهارصد هزار نفر شرکت کردند.

اعتصاب کارگران مسکو نقشه‌های ضدانقلاب را برملاء ساخت. در عده‌ای دیگر از شهرهای کشور هم متینگهای اعتراض برپا شد. ص — ۱٤۱

۵۸ — دولت موقت در بیانیهٔ دوم (۱۵) مارس ۱۹۱۷ اعلام داشت که مجلس موٌسسان تشکیل خواهد شد. چهاردهم (۲۷) ژوئن دولت موقت قراری دربارهٔ انتخابات مجلس موٌسسان در تاریخ هفدهم (۳۰) سپتامبر صادر کرد. اما در ماه اوت انتخابات را به دوازدهم (۲۵) نوامبر موکول نمود.

انتخابات مجلس موٌسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر — دوازدهم (۲۵) نوامبر ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق فهرست نامهائی انجام گرفت که قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تهیه شده بود و تناسب جدید نیروهای سیاسی در کشور را که پس از انقلاب ایجاد شده بود، منعکس نمی‌ساخت؛ اکثر کرسی‌های مجلس موٌسسان را اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها اشغال کردند.

مجلس موٌسسان توسط دولت شوروی دعوت شد و پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. اکثریت ضدانقلابی مجلس موٌسسان «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» را که از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه پیشنهاد شده بود، رد کرد و از شناختن حکومت شوروی امتناع ورزید. بموجب فرمان مورخه ششم (۱۹) ژانویه کمیته اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه، مجلس موٌسسان منحل گردید. این تصمیم مورد تأیید و پشتیبانی توده‌های وسیع کارگران و سربازان و دهقانان روسیه قرار گرفت. ص — ۱٤۲

۵۹ — رجوع شود به «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان».

کتاب «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» توسط ف. انگلس نوشته شده و در سالهای ۱۸۵۱ — ۱۸۵۲ طی سلسله مقالاتی در روزنامهٔ «New-York Daily Tribune» با امضای مارکس که ابتداء در نظر داشت خودش آنرا بنویسد ولی بعلت اشتغال به پژوهشهای اقتصادی کار روی مقالات را به انگلس محول نمود، چاپ شد. انگلس ضمن نگارش این اثر دائماً با مارکس مشورت می‌کرد و همچنین مقالات را قبل از ارسال

برای چاپ، از نظر وی می‌گذراند. تنها بعداً بمناسبت چاپ مکاتبات میان مارکس و انگلس معلوم شد که این کتاب بقلم انگلس نوشته شده است. ص — ۱۴۳

۶۰ — منظور غائلهٔ کورنیلف — شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکان در اوت سال ۱۹۱۷ است. کورنیلف — ژنرال تزاری، سرفرماندهی عالی ارتش رهبری شورش را بعهده داشت. توطئه‌گران هدفشان این بود که پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار و شوراها را متفرق سازند و دیکتاتوری نظامی در کشور بر قرار کنند و مقدمات احیای رژیم سلطنتی را فراهم نمایند. این شورش بیست و پنجم اوت (۷ سپتامبر) آغاز شد.

بدعوت کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک، کارگران پتروگراد و سربازان و ناویان انقلابی برای مبارزه با شورشیان قد علم کردند. از کارگران پایتخت تشکیل واحدهای گارد سرخ آغاز شد. در نقاطی کمیته‌های انقلابی تشکیل گردید. از حرکت سپاهیان کورنیلف جلوگیری شد و تحت تأثیر تبلیغات بلشویکی اختلال در میان آنان آغاز گردید. دولت موقت تحت فشار توده‌ها ناگزیر دستور داد کورنیلف و همدستان او را بازداشت نمایند، آنان را بجرم شورش تسلیم دادگاه کنند. ص — ۱۴۵

۶۱ — منظور منشویک‌ها و اس‌ارها هستند. ص — ۱۴۶

۶۲ — آلکساندرینکا — تأتر آلکساندرینسکی در پتروگراد که جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک در آن برپا بود.

پتروپاولوفکا — قلعه پتروپالوفسکایا که در دوران تزاریسم زندانیان سیاسی در آنجا نگهداری می‌شدند. پتروپاولوفسکایا زرادخانه بسیار بزرگ داشت و نقطهٔ مهم استراتژیکی پتروگراد بشمار می‌رفت. ص — ۱۵۰

۶۳ — یونکرها — دانشجویان آموزشگاه‌های افسری. ص — ۱۵۰

٦٤ — لشگر وحشی — نام لشگری است که هنگام جنگ اول جهانی از داوطلبان کوه‌نشینان قفقاز تشکیل شده بود. ص — ۱۰۰

٦٥ — «رابوچی پوت» — روزنامه یومیه — ارگان مرکزی حزب بلشویک که از سوم (۱٦) سپتامبر تا ۲٦ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ بجای روزنامه «پراودا» که از طرف دولت موقت توقیف شده بود، انتشار می‌یافت. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) روزنامهٔ «پراودا» از نو انتشار یافت. ص — ۱۰۲

٦٦ — ترودویک‌ها (گروه کار) — گروه دمکرات‌های خرده‌بورژوازی در دوماهای دولتی که از دهقانان و روشنفکران نارودنیک‌مآب تشکیل شده بود. فراکسیون ترودویک‌ها در آوریل سال ۱۹۰٦ توسط نمایندگان دهقانان در مجلس اول دومای دولتی تشکیل شد. در مجلس دوما ترودویک‌ها میان کادت‌ها و سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی نوسان داشتند. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ ترودویک‌ها از دولت موقت مجدانه پشتیبانی می‌کردند. ترودویک‌ها با انقلاب سوسیالیستی اکتبر خصمانه برخورد کردند. ص — ۱۰۲

٦۷ — دومای بولیگینی — مجلس مشورتی که لایحهٔ قانون تشکیل آنرا آ. گ. بولیگین — وزیر کشور تهیه کرده بود. ششم (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ بیانیه تزار و قانون مربوط به تشکیل دومای دولتی و مقررات مربوط به انتخاب نمایندگان آن انتشار یافت. تنها ملاکان و سرمایه‌داران و تعداد کوچکی از دهقانان خرده‌مالک حق شرکت در انتخابات مجلس دوما را داشتند. دومای دولتی حق هیچگونه قانونگذاری را نداشت و فقط می‌توانست برخی از مسائل را به عنوان ارگان مشورتی در بارگاه تزار مورد بررسی قرار دهد.

بلشویک‌ها از کارگران و دهقانان خواستند که مجدانه دومای بولیگینی را تحریم نمایند و تمام مبارزهٔ تبلیغاتی را پیرامون شعارهای: قیام مسلحانه، ارتش انقلابی و دولت موقت انقلابی متمرکز سازند. انتخابات برای مجلس دومای بولیگینی صورت نگرفت و دولت نتوانست

آنرا تشکیل دهد؛ اعتلای فزایندهٔ انقلاب و اعتصاب سیاسی اکتبر سال ۱۹۰۵ در سراسر روسیه، دوما را جارو کرد. ص — ۱۵۳

۶۸ — دومای دولتی — سازمان انتخابی که دولت تزاری در نتیجهٔ رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر به تشکیل آن شد. ظاهراً دومای دولتی ارگان قانونگذاری بود ولی عملا هیچ قدرت واقعی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم و نابرابر بود و جنبهٔ همگانی نداشت. حقوق انتخاباتی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیرروس ساکن روسیه خیلی محدود بود و بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران و دهقانان اصلا از حق شرکت در انتخابات محروم بودند. نخستین دومای دولتی (آوریل — ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه — ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از انجام کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین و منتشر ساخت که در آن حقوق کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری بیش از پیش محدود گشته و سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ در سومین دومای دولتی (۱۹۰۷ — ۱۹۱۲) و چهارمین دومای دولتی (۱۹۱۲ — ۱۹۱۷) تأمین شده بود. ص — ۱۵٤

۶۹ — «لیبردان‌ها» لقبی برای لیبر و دان — لیدرهای منشویک و طرفداران آنها است که پس از درج شدن مقاله طنزآمیز دمیان بدنی زیر عنوان «لیبردان» در روزنامهٔ بلشویکی «سوسیال‌دمکرات» چاپ مسکو به آن معروف شدند. ص — ۱۵٤

۷۰ — تیت تیتیچ — بازرگان ثروتمند — پرسوناژ پیس آ. ن. اوستروفسکی — نویسنده روس زیر عنوان: «تحمل مجازات گناه دیگری» یا «گنه کرد در بلخ آهنگری — به شوشتر زدند گردن مسگری». لنین سردمداران سرمایه‌داری را تیت تیتیچ می‌نامید. ص — ۱۵۵

۷۱ — کالندها — نام نخستین روز ماه رومیان در دوران باستان است. یونانیان چنین نام‌هائی نداشتند. موکول به کالندهای یونانی کردن، بمعنای عدم انجام کار و عقیم گذاشتن آنست. ص — ۱۵۷

۷۲ــ منظور و. ای. لنین تظاهرات انقلابی ناویان ناوگان دریائی آلمان در اوت سال ۱۹۱۷ است. سازمان انقلابی ناویان که در اواخر ژوئیه سال ۱۹۱۷ چهار هزار عضو داشت این تظاهرات را رهبری می‌کرد. ناویانی بنام‌های ماکس ریخپیچ و آلبین کبیس از ناو «فریدریخ کبیر» در رأس این سازمان بودند. این سازمان تصمیم گرفت در راه صلح دمکراتیک مبارزه کند و مقدمات قیام را فراهم سازد. در اوایل اوت تظاهرات آشکار در ناوگان نیروی دریائی آغاز شد. ناویان ناو بزرگ و مجهز «پرنس‌ـرگنت لوئیت‌پولد» که در ویلهلم‌اسهافن بود خودسرانه بساحل آمدند تا در راه آزادی رفقای خود که قبلا بعلت اعتصاب بازداشت شده بودند مبارزه نمایند؛ ۱۶ اوت در ناو «وستفالیا» آتشکاران دست از کار کشیدند. در عین حال کارکنان رزمناوی «نورنبرگ» که در دریا بود، قیام کردند. جنبش ناویان به ناوهای چند ناو گروه در ویلهلم‌اسهافن سرایت کرد. تظاهرات انقلابی در ناوگان آلمان با بی‌رحمی سرکوب شد و رهبران جنبش ریخپیچ و کبیس تیرباران شدند و بقیه ناویان که مجدانه در جنبش شرکت داشتند به زندان‌های درازمدت با اعمال شاقه محکوم گشتند. ص ــ ۱۰۸

۷۳ــ منظور اس‌ارهای چپ است.

اس‌ارهای چپ ــ حزب سوسیالیست‌ـرولوسیونرهای چپ (انترناسیونالیست‌ها) در نخستین کنگره کشوری خود که از ۱۹ تا ۲۸ نوامبر (دوم تا یازدهم دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود، از لحاظ سازمانی شکل گرفت. قبلا اس‌ارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها وجود داشتند که در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی در آن حزب تشکیل شده بود.

اس‌ارهای چپ در دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه اکثریت فراکسیون اس‌ارها را تشکیل می‌دادند که بر سر مسئله شرکت در کنگره انشعاب پیدا کرد؛ اس‌ارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارها جلسهٔ کنگره را ترک گفتند ولی اس‌ارهای چپ در کنگره ماندند و در مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویک‌ها

رأی دادند. بلشویک‌ها لازم می‌شمردند با حزب اس‌ارهای چپ که در آن دوران عدهٔ قابل ملاحظه‌ای طرفدار میان دهقانان داشت عقد اتحاد به‌بندند و لذا به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کردند در هیئت دولت شوروی شرکت کنند. اما اس‌ارهای چپ پیشنهاد بلشویک‌ها را رد کردند. در نتیجهٔ مذاکره که ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت، میان بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ دربارهٔ شرکت اس‌ارهای چپ در هیئت دولت توافق حاصل شد. اس‌ارهای چپ تعهد کردند که در فعالیت خود سیاست مشترک شورای کمیسرهای ملی را تعقیب کنند و از این رو در هیئت‌های مدیره عده‌ای از کمیساریاهای ملی شرکت داده شوند.

اس‌ارهای چپ ضمن همکاری با بلشویک‌ها در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف نظر داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند. در ماههای ژانویه-فوریه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ علیه انعقاد قرارداد صلح برست به مبارزه پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در چهارمین کنگره شوراها در ماه مارس، اس‌ارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی خارج شدند. با گسترش انقلاب سوسیالیستی در روستا در تابستان سال ۱۹۱۸ و تشکیل کمیته‌های دهقانان تهیدست، روحیه ضدشوروی میان اس‌ارهای چپ قوت گرفت. در ماه ژوئیه کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ قتل میرباخ سفیر آلمان را در مسکو سازمان داد و به شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی پرداخت و امیدوار بود که از این راه قرارداد صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ را میان روسیه شوروی و آلمان روشن سازد. بدین مناسبت پنجمین کنگره شوراهای سراسر روسیه پس از سرکوب شورش ژوئیه تصمیم گرفت اس‌ارهای چپ را که با نظریات قشر فوقانی رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراها اخراج کند. حزب اس‌ارهای چپ با از دست دادن هرگونه پشتیبانی در میان توده‌ها در راه مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اس‌ارهای چپ که موافق همکاری با بلشویک‌ها بودند احزاب «نارودنیک‌های کمونیست» و «کمونیست‌های انقلابی» را تشکیل دادند. بخش قابل

ملاحظه‌ای از اعضای این احزاب بعدها به عضویت حزب کمونیست پذیرفته شدند. ص — ۱۶۰

۷۴ — «دلو نارودا» — روزنامه‌ٔ یومیه، ارگان حزب اس‌ارها که از ماه مارس سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۶۰

۷۵ — منظور اظهارات افسری بنام دوباسف که از جبههٔ جنگ آمده بود در اجلاس شورای پتروگراد که ۲۱ سپتامبر (٤ اکتبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود. دوباسف ضمن بیانات خود گفت: «شما هر چه در اینجا بگوئید سربازان بیش از این جنگ نخواهند کرد». ص — ۱۶۲

۷۶ — «روسکیه ودوموستی» — روزنامه‌ای که از ۱۸۶۳ تا ۱۹۱۸ در مسکو چاپ و منتشر می‌شد و نظریات روشنفکران لیبرال اعتدالی را منعکس می‌ساخت. این روزنامه از سال ۱۹۰۵ ارگان جناح راستگرای حزب کادت‌ها بشمار می‌رفت. ص — ۱۶۲

۷۷ — منظور لنین اعتصاب کارگران و کارمندان راه آهن سراسر روسیه است که افزایش دستمزد خود را طلب می‌کردند. اعتصاب در تمام شبکه راه آهن کشور شب ۲٤ سپتامبر (شب هفتم اکتبر) سال ۱۹۱۷ آغاز شد و شب ۲۷ سپتامبر (دهم اکتبر) همان سال پس از آنکه دولت موقت بخشی از خواست‌های کارکنان راه آهن را ارضاء نمود، پایان پذیرفت. ص — ۱۶۳

۷۸ — منظور موضع کامنف و زینویف و تروتسکی و طرفداران آنهاست. کامنف و زینویف با برنامهٔ لنینی تدارک قیام مسلحانه مخالفت میکردند و می‌خواستند ثابت کنند که گویا طبقهٔ کارگر روسیه قادر به انجام انقلاب سوسیالیستی نیست. آنها بموضع منشویک‌ها غلتیده و از جمهوری بورژوازی دفاع می‌نمودند. تروتسکی روی عقب انداختن موعد قیام تا تشکیل دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه اصرار می‌کرد که عملا در حکم عقیم گذاشتن قیام بود چونکه دولت موقت امکان

پیدا می‌کرد تا روز تشکیل کنگره نیروئی برای تارومار کردن تظاهرات متمرکز سازد. ص — ۱٦٤

۷۹ — واقعه‌ای که و. ای. لنین به آن اشاره می‌کند، در جلسهٔ نخستین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در تاریخ چهارم (۱۷) ژوئن سال ۱۹۱۷ روی داد و در آن سخنرانی تسرتلی منشویک — وزیر دولت موقت که ادعا کرد در روسیه گویا حزب سیاسی نیست که با تصرف تمام قدرت سیاسی کشور موافقت نماید، و. ای. لنین از جای خود بنام حزب بلشویک‌ها میان کلام او گفت: «چنین حزبی هست!» و ضمن بیانات خود از پشت تریبون کنگره گفت، حزب بلشویک هر لحظه «حاضر است تمام زمام حکومت را بدست بگیرد». ص — ۱٦۹

۸۰ — «رچ» — روزنامه یومیه، ارگان مرکزی حزب کادت‌ها که از سال ۱۹۰٦ تا اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۷۰

۸۱ — «نوایا ژیزن» — روزنامه یومیه که از آوریل سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. گروه منشویک‌های انترناسیونالیست و نویسندگانی که پیرامون مجلهٔ «لتوپیس» جمع شده بودند مبتکر تاسیس این روزنامه بودند. ص — ۱۷۲

۸۲ — و. ای. لنین از منظومهٔ ن. آ. نکراسف — شاعر روس زیر عنوان «خوشا به حال شاعری که از خشم و کینه بدور است» نقل قول می‌کند. ص — ۱۷٦

۸۳ — بانوی از هر حیث دلپسند — پرسوناژی از داستان «ارواح مرده» اثر ن. و. گوگول — نویسندهٔ روس است. ص — ۱۷۷

۸٤ — «ازناميا ترودا» — روزنامهٔ یومیه، ارگان کمیتهٔ حزب اس‌ارها در پتروگراد بود که از اوت سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۱۸ انتشار می‌یافت. ص — ۱۷۹

۸۵ — «ولیا نارودا» — روزنامهٔ یومیه، ارگان جناح راستگرای حزب اس‌ارها بود که از آوریل تا نوامبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه بعدها بنام‌های دیگر هم انتشار می‌یافت و در فوریه سال ۱۹۱۸ بکلی تعطیل شد. ص — ۱۸۲

۸۶ — «یدینستوو» — روزنامه، ارگان گروه راستگرای منشویک‌های دفاع‌طلب برهبری گ. و. پلخانف بود و از ماه مه سال ۱۹۱۴ تا ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۸۲

۸۷ — منشویک‌های انترناسیونالیست — جناح قلیل‌العدهٔ حزب منشویک که موضع ناپیگیر انترناسیونالیستی داشت. ل. مارتف، یو. لارین، آ. مارتینف و دیگران مشهورترین نمایندگان آن بودند.

منشویک‌های انترناسیونالیست موضع سنتریستی داشتند و ضمن انتقاد از سوسیال‌شوینیست‌ها در عین حال از قطع رابطه سازمانی با آنها می‌ترسیدند و مخالف نکات اصلی تاکتیک لنینی حزب بلشویک در مسائل جنگ و صلح و انقلاب بودند. ص — ۱۸٤

۸۸ — در جنگ فرانسه و پروس طی سالهای ۱۸۷۰ — ۱۸۷۱ تمام ارتش فرانسه بفرماندهی امپراتور ناپلئون سوم در حومه سدان محاصره و اسیر شد. ص — ۱۸۹

۸۹ — «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شورای نمایندگان کارگران و سربازان» — روزنامهٔ یومیه‌ای که از فوریه سال ۱۹۱۷ انتشار می‌یافت. این روزنامه در دست منشویک‌ها و اس‌ارها بود و علیه حزب بلشویک بشدت مبارزه می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر هیئت تحریریهٔ «ایزوستیا» تغییر یافت و روزنامه ارگان رسمی حکومت شوروی شد. ص — ۱۹۳

۹۰ — رجوع شود به نامه مورخ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به کوگلمان (مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ دوم، جلد ۳۳، ص ۱۷۲ — ۱۷۳). ص — ۲۰۲

۹۱ — «آدم توی غلاف» — قهرمان داستانی بهمین نام — اثر آ. پ. چخوف نویسنده روس است. این قهرمان سمبل کوته‌بینی است و از هر گونه نوآوری و ابتکار در بیم و هراس است. ص — ۲۰۲

۹۲ — وانده — استانی در فرانسه است که هنگام انقلاب بورژوازی قرن ۱۸ کانون ضدانقلاب شد. و این نام سمبل ضدانقلاب باقی مانده است. ص — ۲۰۸

۹۳ — رجوع شود به نامه مورخ ۲۲ فوریه ۱۸۸۸ ف. انگلس به زورگه (مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۳۷، ص — ۱۸ — ۲۰). ص — ۲۱۱

۹٤ — «اعتدال و دقت» — مولچالین جاه‌طلب و چاپلوس — پرسوناژ کمدی «وبال عقل»، اثر آ. س. گریبایدوف با این کلمات دو خصلت شایسته خود را توصیف می‌کند. و. ای. لنین غالباً از این اصطلاح برای تعریف نمایندگان بورژوازی لیبرال و سوسیال‌اپورتونیست استفاده می‌کرد. ص — ۲۱۹

۹۵ — و. ای. لنین با ذکر تاریخ‌های متن منظورش چنین است: ۲۸ فوریه (۱۳ مارس) — تاریخ انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه است؛ سی‌ام سپتامبر (۱۳ اکتبر) — از طرف دولت موقت موعد تشکیل مجلس مؤسسان تعیین گردیده است؛ ۲۸ نوامبر (۱۱ دسامبر) سال ۱۹۱۷، تاریخ تشکیل مجلس مؤسسان تعیین شده بود. ص — ۲۲۳

۹٦ — و. ای. لنین سخنان ن. سوخانف را از مقاله وی زیر عنوان «رعد دوباره غرید» که در روزنامه «نوایا ژیزن» چاپ شده بود، نقل می‌کند.

فراکسیون‌های بلشویکی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد از ماه اوت سال ۱۹۱۷ در بنای انستیتوی اسمولنی مستقر شدند و در ماه اکتبر کمیتهٔ نظامی انقلابی هم در آنجا بود. ص — ۲۲۳

۹۷ — «روسکویه اسلوو» — روزنامهٔ یومیه که از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۷ در مسکو چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه که ظاهراً غیر حزبی بود از منافع بورژوازی روس از موضع اعتدالی و لیبرالی دفاع می‌کرد. ص — ۲۲۵

۹۸ — کنگره شوراهای استان‌های شمالی از یازدهم (۲٤) اکتبر تا ۱۳ (۲٦) اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد جریان داشت. در این کنگره ۹٤ نماینده از جمله ۵۱ نماینده بلشویک‌ها شرکت داشتند. کنگره در قطعنامه مربوط به لحظهٔ کنونی خاطرنشان ساخت که تنها انتقال فوری زمام حکومت بدست شوراها در مرکز و محل‌ها می‌تواند کشور و انقلاب را نجات دهد. کنگره پیامی خطاب به دهقانان صادر کرد و از آنها خواست از پرولتاریا در مبارزه برای تصرف قدرت پشتیبانی کنند. تصمیمات کنگره برای تدارک و سازماندهی و بسیج همهٔ نیروها در جهت پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر حایز اهمیت فراوان بود. ص — ۲۲۷

۹۹ — رجوع شود به اثر ف. انگلس «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» (مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۸، ص ۱۰۰ — ۱۰۱). ص — ۲۲۸

۱۰۰ — صحبت از تظاهرات عظیم ضدجنگ در تورین در ماه اوت سال ۱۹۱۷ است. بیست و یکم اوت بمناسبت کمبود شدید خواربار تظاهرات آغاز شد. و روز بعد کارگران اعتصاب کردند. اعتصاب جنبهٔ همگانی بخود گرفت و احداث سنگر در شهر آغاز شد. جنبش جنبهٔ سیاسی و ضدجنگ بخود گرفت. ۲۳ اوت حومه شهر تورین بدست قیام کنندگان افتاد. دولت بمنظور سرکوب جنبش واحدهای نظامی فرستاد و حکومت نظامی در شهر اعلام نمود. ۲۷ اوت اعتصاب همگانی در تورین پایان یافت. ص — ۲۳۰

۱۰۱ — چرنیه سوتنی — باندهای سلطنت‌طلب که توسط پلیس تزاری برای مبارزه با جنبش انقلابی تشکیل شده بود. ص — ۲۳۳

۱۰۲ — جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی دهم (۲۳) اکتبر سال ۱۹۱۷ نخستین اجلاس کمیتهٔ مرکزی حزب بود که و. ای. لنین پس از آمدن از ویبورگ به پتروگراد در آن شرکت جست. در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی که بریاست یا. م. سوردلف جریان داشت، و. ای. لنین دربارهٔ وضع کنونی گزارش داد. کمیتهٔ مرکزی قطعنامهٔ پیشنهادی لنین را تصویب کرد که وظیفه تدارک فوری قیام مسلحانه را در دستور روز قرار داد. تنها زینویف و کامنف مخالفت کردند و رأی مخالف دادند. تروتسکی در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی مخالف قطعنامهٔ قیام رأی نداد، اما بر آن بود که قیام را باید تا کنگره دوم شوراها به عقب انداخت که عملا در حکم عقیم گذاشتن قیام بود، چونکه این کار به دولت موقت امکان می‌داد تا روز تشکیل کنگره نیروهائی برای تارومار ساختن قیام، متمرکز سازد. کمیتهٔ مرکزی به تسلیم‌طلبان پاسخ دندانشکن داد. جلسه دهم (۲۳) اکتبر کمیتهٔ مرکزی اهمیت عظیم تاریخی دارد. قطعنامه کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام که با ده رأی موافق و دو رأی مخالف تصویب شد، رهنمودی برای همهٔ حزب بلشویک بشمار رفت که بیدرنگ مقدمات قیام مسلحانه را فراهم سازد. در این جلسه کمیتهٔ مرکزی بمنظور رهبری سیاسی قیام، پولیت‌بوروئی بریاست و. ای. لنین تشکیل شد. ص — ۲۳۷

۱۰۳ — منظور لنین اطلاعیه یا. م. سوردلف درجلسهٔ دهم (۲۳) اکتبر سال ۱۹۱۷ دربارهٔ امکان فنی تظاهرات مسلحانه در مینسک و دربارهٔ پیشنهاد کمک مینسک با اعزام سپاه انقلاب به پتروگراد است. ص — ۲۳۸

۱۰۴ — اجلاس وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه در تاریخ شانزدهم (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا بود. لنین گزارشی پیرامون قطعنامه کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه مصوب جلسهٔ دهم (۲۳) اکتبر داد. کامنف و زینویف باز هم با قیام مخالفت کردند و کوشیدند چنین وانمود سازند که نیروی بلشویک‌ها خیلی کم است و لذا باید منتظر مجلس

مؤسسان بود. قطعنامهٔ پیشنهادی لنین با ۱۹ رأی موافق و دو رأی مخالف و چهار رأی ممتنع تصویب شد. در جلسهٔ محرمانه مرکز نظامی-انقلابی برای رهبری قیام تشکیل شد. ص — ۲۴۰

۱۰۵ — «نامه به اعضای حزب بلشویک‌ها» و «نامه به کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه» (رجوع شود به همین جلد، ص ۲۴۴ — ۲۵۴) مبارزهٔ و. ای. لنین را با زینویف و کامنف که می‌کوشیدند تصمیم کمیتهٔ مرکزی را دربارهٔ قیام مسلحانه عقیم بگذرانند منعکس می‌سازد. زینویف و کامنف وقتی در جلسهٔ دهم (۲۳) اکتبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی شکست خوردند که مسئله قیام در آن بررسی می‌شد، روز بعد یازدهم (۲۴) اکتبر در کمیتهٔ مرکزی اظهاراتی نموده و نامه‌ای زیر عنوان «دربارهٔ لحظهٔ کنونی» به آن تسلیم نمودند. آنها در این نامه با تصمیم متخذهٔ کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه مخالفت کردند. زینویف و کامنف وقتی در اجلاس وسیع کمیتهٔ پتربورگ بتاریخ پانزدهم (۲۸) اکتبر که نامه‌شان در آن خوانده شد و در اجلاس وسیع شانزدهم (۲۹) اکتبر کمیتهٔ مرکزی که در آن باز هم با قیام مسلحانه مخالفت ورزیدند، هیچگونه پشتیبانی از آنها نشد، بخیانت مستقیم دست زدند. درتاریخ هیجدهم (۳۱) اکتبر در روزنامه نیمه‌منشویکی «نوایا ژیزن» شرحی زیر عنوان: «یو. کامنف دربارهٔ «تظاهرات»» درج گردید و در آن کامنف بنام خود و بنام زینویف با قیام مسلحانه مخالفت ورزیده و با این ترتیب مهمترین تصمیم محرمانه حزب را برای دشمن فاش ساخت. در همان روز و. ای. لنین شرحی زیر عنوان «نامه به اعضای حزب بلشویک‌ها» و نوزدهم اکتبر (اول نوامبر) «نامه به کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه» را نوشت. لنین در این نامه‌ها این عمل را خیانت به انقلاب نامید، زینویف و کامنف را پیکارشکن نامید و اخراج آنان را از حزب طلب نمود. ص — ۲۴۴

۱۰۶ — صحبت از مقالهٔ و. ای. لنین زیر عنوان «نامه به رفقا»

است که در آن تمام بی‌پایگی «براهین» کامنف و زینویف را که با قیام مسلحانه مخالفت می‌کردند، افشاء کرده است. ص — ۲٤٦

۱۰۷ — در اینجا و در صفحات زیرین (۲۳۷ — ۲۳۹) لنین منظورش اجلاس وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه است که در تاریخ ۱٦ (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت و در آن زینویف و کامنف با تصمیم متخذه دهم (۲۳) اکتبر کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه مخالفت می‌کردند. ص — ۲۵۰

۱۰۸ — صحبت از اظهارات یا. م. سوردلف، ای. و. استالین، ف. ا. دزرژینسکی و گ. یا. سوکولنیکف در جلسه ۲۰ اکتبر (دوم نوامبر) سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی حزب بهنگام بررسی نامهٔ لنین به کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه است. (رجوع شود بهمین جلد ص — ۲٤۹ — ۲۵٤ و به توضیح شماره ۱۰۵). ص — ۲۵۵

۱۰۹ — تظاهرات قزاق‌ها در پتروگراد برای روز ۲۲ اکتبر (چهارم نوامبر) سال ۱۹۱۷ تعیین شده بود و ضدانقلاب آنرا بازدید از نیروهای خود در مبارزه علیه انقلاب می‌شمرد که در حال گسترش و اعتلا بود. بلشویک‌ها در میان قزاق‌ها خیلی کار کردند و آنها را به خودداری از شرکت در این تظاهرات دعوت نمودند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد پیامی خطاب برای قزاقها صادر کرد. نمایندگان هنگ‌های قزاق به جلسه مشاوره کمیته‌های هنگ‌ها دعوت شدند که از طرف شورای پتروگراد در تاریخ ۲۱ اکتبر (سوم نوامبر) در اسمولنی برپا بود. در این جلسه قزاق‌ها گفتند که برضد کارگران و سربازان اقدام نخواهند کرد. دولت موقت مجبور شد شب ۲۲ اکتبر (چهارم نوامبر) تصمیم مربوط به تظاهرات قزاقها را لغو نماید. ص — ۲۵۵

۱۱۰ — نامه به اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه را و. ای. لنین شب ۲٤ اکتبر (ششم

نوامبر) سال ۱۹۱۷ نوشته است. شبانگاه همان‌روز لنین بطور غیر علنی به اسمولنی آمد و رهبری مستقیم قیام مسلحانه را بدست گرفت. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر و تشکیل دولت شوروی در دومین کنگرهٔ شوراها، مبارزه با ضدانقلاب و حفظ مقررات انقلابی، وظیفهٔ عمده کمیتهٔ نظامی-انقلابی شد. بموازات ایجاد و تحکیم پایه‌های دستگاه شوروی، کمیتهٔ نظامی-انقلابی وظایف خود را به کمیساریاهای ملی که تشکیل می‌شد، محول نمود. پنجم (۱۸) دسامبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ نظامی-انقلابی منحل گردید. ص — ۲۵۷

۱۱۱ — کمیتهٔ نظامی-انقلابی وابسته به شورای پتروگراد — در تاریخ دوازدهم (۲۵) اکتبر سال ۱۹۱۷ بدستور کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک‌ها تشکیل شد. نمایندگان کمیتهٔ مرکزی، کمیتهٔ پتربورگ، شورای پتروگراد، کمیته‌های فابریکها و کارخانه‌ها، اتحادیه‌ها و سازمان‌های نظامی، در کمیتهٔ نظامی-انقلابی شرکت داشتند. کمیتهٔ نظامی-انقلابی که تحت رهبری مستقیم کمیتهٔ مرکزی حزب کار می‌کرد در نزدیک‌ترین تماس با سازمان نظامی بلشویکی رهبری تشکیل واحدهای گارد سرخ و تسلیح کارگران را بعهده داشت. وظیفهٔ عمده کمیته نظامی-انقلابی تدارک قیام مسلحانه بر طبق رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک بود. کمیتهٔ نظامی-انقلابی بکار کثیرالجوانب در سازماندهی نیروهای رزمنده برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر پرداخت. هستهٔ رهبری کنندهٔ کمیتهٔ نظامی-انقلابی، مرکز نظامی-انقلابی بود که در جلسهٔ ۱۶ (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی تشکیل شد و فعالیت آن را و. ای. لنین هدایت می‌نمود. ص — ۲۵۷

فهرست نام‌ها

آدلر (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹ — ۱۹۶۰) — سوسیال‌دمکرات اتریشی و یکی از تئوریسین‌های به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود که امتناع از مارکسیسم انقلابی و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را با عبارتپردازی مارکسیستی مستور می‌داشت. بیست و یکم اکتبر سال ۱۹۱۶ به عمل تروریستی دست زد و کنت اشتورگک — نخست‌وزیر اتریش را هدف گلوله قرار داد. ص — ۱۵۸

اسپنسر (Spencer) هربرت (۱۸۲۰ — ۱۹۰۳) — فیلسوف انگلیسی که روانشناس و سوسیالیست بود و نمایندهٔ برجسته پوزیتیویسم بشمار می‌رفت. ص — ۱۳

استالین، یوسف ویساریونویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۵۳) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و از سال ۱۹۱۲ در کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه و در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر در مرکز نظامی ـ انقلابی تدارک قیام که از جانب کمیته مرکزی حزب تشکیل شده بود، عضویت داشت.

از ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۲۳ کمیسر ملی امور ملیتها و از مارس سال ۱۹۱۹ همچنین کمیسر ملی بازرسی دولتی و سپس کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی (تا ۲۵ آوریل

سال ۱۹۲۲) و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در دوران جنگ داخلی، عضو شورای انقلابی-نظامی جمهوری و شوراهای انقلابی-نظامی عده‌ای از جبهه‌ها بشمار می‌رفت.

در سال ۱۹۲۲ بسمت دبیرکل کمیتهٔ مرکزی حزب برگزیده شد. از سال ۱۹٤۱ رئیس شورای کمیسرهای ملی و سپس رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی شد.

ای. و. استالین طی مدت طولانی در مقام دبیرکل کمیتهٔ مرکزی حزب، به اتفاق سایر شخصیت‌های رهبری در راه ساختمان سوسیالیسم مجدانه مبارزه می‌کرد و در قلع و قمع جریانات ضدحزبی، بویژه تروتسکیسم و اپورتونیسم راست، نقش بزرگ ایفاء کرد.

در عین حال آن تحریفات در زندگی جامعهٔ شوروی که حزب کمونیست آنها را بعنوان پدیده‌های پرستش شخصیت، و مباین و بیگانه با مارکسیسم — لنینیسم شمرد، با نام وی ارتباط دارد. ص — ۲۵۵

استائونینگ (Stauning)، توروالد اوگوست مارینوس (۱۸۷۳— ۱۹٤۲) — یکی از لیدرهای راستگرای سوسیال‌دمکراسی دانمارک و انترناسیونال دوم، شخصیت دولتمدار دانمارک که از سال ۱۹۰٦ نمایندهٔ پارلمان دانمارک بود. از سال ۱۹۱۰ صدر حزب سوسیال-دمکرات دانمارک و فراکسیون پارلمانی آن شد. در دوران جنگ اول جهانی در موضع سوسیال‌شوینیستی قرار گرفت. در سالهای ۱۹۱٦ — ۱۹۲۰ وزیر مشاور در دولت بورژوازی دانمارک بود. ص — ٥٤، ۱۳۸

استرووه، پتر برنگاردویچ (۱۸۷۰ — ۱۹٤٤) — اقتصاددان و پوبلیسیست بورژوازی روس که یکی از لیدرهای حزب کادت‌ها بود. در سالهای ۹۰ برجسته‌ترین نماینده «مارکسیسم علنی» بشمار می‌رفت، به آموزش اقتصادی و فلسفی ک. مارکس «متمم‌هایی» اضافه می‌کرد و آن را مورد «انتقاد» قرار می‌داد و می‌کوشید مارکسیسم و جنبش کارگری را با منافع بورژوازی سازگار نماید. ص — ٤٦، ۱۱۷

استولیپین، پتر آرکادیویچ (۱۸٦۲ — ۱۹۱۱) — شخصیت دولتی روسیه تزاری و ملاک بزرگ بود. در سالهای ۱۹۰٦ — ۱۹۱۱ — رئیس شورای وزیران و وزیر کشور بود. مرحله‌ای از بیرحمانه‌ترین ارتجاع سیاسی همراه با اعدام‌ها به منظور سرکوب جنبش انقلابی (ارتجاع استولیپینی سالهای ۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) با نام وی ارتباط دارد. استولیپین با هدف ایجاد حامی حکومت مطلقه تزار در روستا در سیمای کولاک‌ها، به اصلاحات ارضی دست زد. اما تلاش وی در جهت تحکیم پایه‌های حکومت مطلقه از راه برخی اصلاحات از بالا بنفع بورژوازی و ملاکان، با شکست مواجه شد. در سال ۱۹۱۱ استولیپین در کییف بدست اسرار که پلیس مخفی بود، بقتل رسید. ص — ۱۵٤، ۱٦۰، ۱٦۳، ۲۰۷

اسکوبلف، ماتوی ایوانویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۳۹) — سوسیال‌دمکرات روس و منشویک بود. در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ نایب رئیس شورای پتروگراد و معاون صدر کمیته اجرائیه مرکزی دورهٔ اول بود؛ ازماه مه تا اوت سال ۱۹۱۷ در دولت موقت بورژوازی وزیر کار بود. ص — ۱۸، ٥٤

اشتیرنر (Stirner)، ماکس (۱۸۰٦ — ۱۸٥٦) — فیلسوف آلمانی که یکی از ایدئولوگهای اندیویدوالیسم و آنارشیسم بشمار می‌رود. ص — ۱۱۸

الکسینسکی، گریگوری الکسیویچ (متولد سال ۱۸۷۹) — در آغاز فعالیت سیاسی خود سوسیال‌دمکرات بود، در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد و در یک عده از روزنامه‌های بورژوازی کار می‌کرد و در سال ۱۹۱۷ داخل گروه پلخانفی «یدینستوو» شد و موضع ضدانقلابی داشت. در ژوئیه سال ۱۹۱۷ به اتفاق اداره ضدجاسوسی نظامی اسنادی جعل نمود و به و. ای. لنین و بلشویک‌ها اتهام زد. ص — ۲۱۹

* توی پرانتز نام خانوادگی واقعی ذکر شده است.

دمکراسی» درآمد و در آن آشکاراً اصول فلسفی و اقتصادی و سیاسی مارکسیسم انقلابی را مورد تجدید نظر قرار داد. برنشتین وظیفهٔ اصلی جنبش کارگری را مبارزه در راه اصلاحات برای بهبود وضع اقتصادی کارگران در شرایط سرمایه‌داری اعلام نمود و فرمول اپورتونیستی «جنبش همه‌چیز و هدف نهایی — هیچ چیز» را بمیان کشید. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و با جملاتی دربارهٔ انترناسیونالیسم، سوسیال‌شوینیسم را استتار می‌کرد. ص — ۵۲، ۶۰ — ۶۳، ۱۲۰ — ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۴

بریان (Briand)، آریستید (۱۸۶۲ — ۱۹۳۲) — دولتمدار و دیپلمات فرانسوی بود و مدتی به جناح چپ سوسیالیست‌ها گرایش داشت، بارها در کابینهٔ دولت بورژوازی شرکت کرد و روش خصمانه آشکار نسبت به طبقهٔ کارگر در پیش می‌گرفت. در سالها ۱۹۱۳، ۱۹۱۵ — ۱۹۱۷، ۱۹۲۱ — ۱۹۲۲ نخست‌وزیر بود. ص — ۱۸۹

بلانکی (Blanqui)، لوئی اوگوست (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — شخصیت مبرز انقلابی فرانسه، نمایندهٔ برجسته کمونیسم تخیلی بود که در قیام‌های پاریس و در انقلاب‌های سالهای ۱۸۳۰ — ۱۸۷۰ شرکت داشت و در رأس یکعده از جمعیت‌های انقلابی مخفی قرار داشت. بیش از ۳۶ سال در زندان‌ها گذراند. بلانکی ضمن کوشش در جهت بدست آوردن زمام حکومت توسط گروه کوچک انقلابیون توطئه‌گر به نقش قاطع سازماندهی توده‌ها برای مبارزهٔ انقلابی، پی نمی‌برد. ص — ۱۲۱، ۱۴۴

بناپارت، لوئی — رجوع شود به ناپلئون سوم.

بولیگین، آلکساندر گریگوریویچ (۱۸۵۱ — ۱۹۱۹) — ملاک بزرگ و وزیر تزاری بود. در سال ۱۹۰۵ ریاست کمیسیون تهیه طرح قانون دومای مشورتی را بمنظور کاهش شدت شور فزایندهٔ انقلابی در کشور، بعهده داشت. اما این مجلس دوما تشکیل نشد

(۱۸۹۲) و لیدر جناح راستگرا و رفرمیستی آن بود. در سال ۱۸۹۶ به نمایندگی پارلمان انتخاب شد و در آنجا در رأس گروه سوسیالیست‌ـ رفرمیست‌ها قرار گرفت. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. ص — ۱۳۸

توگان‌ـبارونوفسکی، میخائیل ایوانویچ (۱۸۶۵ — ۱۹۱۹) — اقتصاددان بورژوامشرب روس که در سالهای ۹۰ نمایندهٔ برجسته «مارکسیسم علنی» بود. ص — ۱۰۷

چایکوفسکی، نیکولای واسیلویچ (۱۸۵۰ — ۱۹۲۶) — ابتداء نارودنیک و سپس اس‌ار و «نارُدنی سوسیالیست» («سوسیالیست خلقی») بود. در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ مرکزی «حزب متحدهٔ سوسیالیست خلقی کار» بود و در کمیته‌های اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد و شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه، عضویت داشت. ص — ۱۷۳، ۱۷٤

چرنوف، ویکتور میخایلویچ (۱۸۷۶ — ۱۹۵۲) — از جمله لیدرها و تئوریسین های حزب اس‌ارها بود. در سالهای جنگ اول جهانی در زیر پوشش جملات چپ‌گرایانه در واقع موضع سوسیال‌ـ شوینیستی داشت. در ماه‌های مه — اوت سال ۱۹۱۷ وزیر فلاحت دولت موقت بورژوازی بود و سیاست تضییقات بیرحمانه علیه دهقانانی که زمین‌های ملاکان را تصرف کرده بودند، تعقیب می‌کرد. ص — ۵، ۱۷، ۵۵، ۵٦، ۹۱، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱٤۵، ۱٤٦، ۱۵۲، ۱۵٤، ۱۸۱، ۱۸٦، ۲۰٦، ۲۱۲

دان (گورویچ) فدور ایلیچ (۱۸۷۱ — ۱۹٤۷) — یکی از رهبران منشویک‌ها بود. که در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، در کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد و در هیئت رئیسه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی

دوره اول عضویت داشت و از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد. ص — ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۵۳

دانتون (Danton) ، ژورژ ژاک (۱۷۵۹ — ۱۷۹۴) — یکی از شخصیت‌های معروف انقلاب بورژوازی اواخر قرن ۱۸ فرانسه بود؛ ناطق پرقریحه‌ای که در میان توده‌ها شهرت داشت. در روزهای حساس اوت — سپتامبر سال ۱۷۹۲ که ارتش‌های مداخله‌گران بیگانه با سرعت بطرف پاریس پیش می‌رفت، دانتون انرژی و ابتکار و قاطعیت عظیم در بسیج نیروهای مردم برای دفاع از میهن انقلابی از خود نشان داد. ص — ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۲۹

داوید (David) ، ادوارد (۱۸۶۳ — ۱۹۳۰) — یکی از لیدرهای جناح راستگرای سوسیال‌دمکراسی آلمان، رویزیونیست بود. یکی از بنیادگذاران مجله «Socialistische Monatshefte» («ماهنامهٔ سوسیالیستی») — ارگان اپورتونیست‌های آلمانی بشمار می‌رفت. از سال ۱۹۰۳ نمایندهٔ رایشتاگ و در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست بود. ص — ۵، ۵۴، ۱۳۷

دزرژینسکی، فلیکس ادموندویچ (۱۸۷۷ — ۱۹۲۶) — شخصیت برجستهٔ حزب کمونیست و دولت شوروی که از سال ۱۸۹۵ عضو حزب بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ کارهای حزبی را در مسکو اداره می‌کرد. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر، عضو کمیتهٔ نظامی‌ـانقلابی پتروگراد و مرکز نظامی‌ـانقلابی رهبری قیام بود که از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب تشکیل شده بود. پس از پیروزی انقلاب صدارت کمیسیون فوق‌العاده مبارزه با ضدانقلاب و خرابکاری را در سراسر روسیه بعهده داشت. ص — ۲۵۵

دوباسف — افسر غیرحزبی که در جبهه جنگ بود. ص — ۱۶۱، ۲۲۳، ۲۲۴

دورینگ (Dühring) ، یوگنی (۱۸۳۳ — ۱۹۲۱) — فیلسوف و اقتصاددان آلمانی، ایدئولوگ خرده‌بورژوازی بود. نظریات فلسفی

دورینگ آمیزه التقاطی از پوزیتیویسم و ماتریالیسم متافیزیکی و ایدالیسم بود. ص — ۲۱، ۲٦

رادک، کارل برنگاردویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۳۹) — از اوایل سالهای ۹۰۰ در جنبش سوسیال‌دمکراسی گالیسی، لهستان و آلمان شرکت داشت و در چاپ و انتشار مطبوعات سوسیال‌دمکرات‌های آلمان شرکت می‌جست. در سالهای جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی داشت، ولی به جانب سنتریسم نوسان نشان می‌داد؛ در مسئله حق ملتها در تعیین سرنوشت خود، موضع اشتباهی داشت. ص — ۱۲۸

رنودل (Renaudel)، پیر (۱۸۷۱ — ۱۹۳۵) — از جمله لیدرهای رفرمیست حزب سوسیالیست فرانسه بود. در سالهای ۱۹۰۲ — ۱۹۱٤ سردبیر روزنامه «Le Peuple» («مردم») و در سال‌های ۱۹۱٤ — ۱۹۲۰ سردبیر روزنامهٔ «L'Humanité» («بشریت») و در سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۹ و ۱۹۲٤ عضو مجلس نمایندگان بود. در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. ص — ٥، ٥٤

روبانویچ، ایلیا آدولفویچ (۱۸٦۰ — ۱۹۲۰) — یکی از لیدر های حزب اس‌ارها، عضو بوروی بین‌المللی سوسیالیستی بود. در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. ص — ٥

رودزیانکو، میخائیل ولادیمیرویچ (۱۸٥۹ — ۱۹۲٤) — ملاک بزرگ و یکی از لیدرهای حزب اکتبریست‌ها («اتحاد ۱۷ اکتبر») و سلطنت‌طلب بود. در دوران انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مرکز ضدانقلابی — کمیتهٔ موقت دومای دولتی را تشکیل داد و سپس «جلسه مشاوره خصوصی» اعضای مجلس دوما را بر پا ساخت. از جمله سردمداران غائله کورنیلف بشمار می‌رفت. ص — ۲٤٥، ۲٤۷

کونوالف، آلکساندر ایوانویچ (متولد سال ۱۸۷۵) — بزرگترین صاحب کارخانه‌های بافندگی روسیه بود که پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ وزیر بازرگانی و صنایع شد و سپس معاون نخست‌وزیر کرنسکی در دولت سوقت بورژوازی بود. ص — ۱۷۲

کیشکین، نیکولای میخایلویچ (۱۸٦٤ — ۱۹۳۰) — یکی از لیدرهای حزب کادت‌ها بود و در آخرین هیئت دولت موقت بورژوازی وزیر امور عام‌المنفعه شد. در آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان «دیکتاتور» پتروگراد منصوب گردید. ص — ۱۵٦، ۱٦۵، ۱۷۲، ۱۸۱، ۲۰٦

گد (Guesde)، ژول (بازیل، ماتیه) (۱۸٤۵ — ۱۹۲۲) — یکی از سازماندهان و رهبران جنبش سوسیالیستی فرانسه و انترناسیونال دوم بود و برای ترویج و اشاعه ایده‌های مارکسیسم و در راه گسترش جنبش سوسیالیستی در فرانسه خیلی زحمت کشید. ولی ضمن مخالفت با سیاست سوسیالیست‌های راستگرا اشتباهاتی کرد که هم در مسائل تئوری و هم در مسائل پراتیک جنبهٔ سکتاریستی داشت. از آغاز جنگ اول جهانی روش سوسیال‌شوینیستی در پیش گرفت و در دولت بورژوازی فرانسه شرکت کرد. ص — ۵

گراو (Grave)، ژان (۱۸۵٤ — ۱۹۳۹) — سوسیالیست خرده‌بورژوای فرانسوی و یکی از تئوریسین‌های آنارشیسم بود. در اوایل قرن ۲۰ در موضع آنارشو - سندیکالیسم قرار گرفت و در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. ص — ۱۱۲

گوچکوف، آلکساندر ایوانویچ (۱۸٦۲ — ۱۹۳٦) — سرمایه‌دار بزرگ، سازمانده و لیدر حزب اکتبریست‌ها («اتحاد ۱۷ اکتبر») بود. در دوران جنگ اول جهانی رئیس کمیتهٔ مرکزی صنایع نظامی و عضو شورای ویژه دفاع شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ وزیر جنگ و دریاداری در کابینهٔ اول دولت موقت

برجسته جنبش کارگری آلمان و لهستان و جهان، و از لیدرهای جناح چپ انترناسیونال دوم بود.

از آغاز جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی گرفت و یکی از مبتکران تشکیل «اتحاد اسپارتاک» در آلمان بشمار می‌رفت. پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در کنگرهٔ موٴسسان حزب کمونیست آلمان شرکت رهبری‌کننده داشت. در ماه ژانویه سال ۱۹۱۹ بدست ضدانقلابیون بازداشت و بوضع فجیع کشته شد. ص — ۱۲۸، ۲۳۰

لیبر (گلدمان)، میخایل ایساکویچ (۱۸۸۰ — ۱۹۳۷) — یکی از لیدرهای بوند بود که در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد و عضو هیئت رئیسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی دوره اول بود؛ روش منشویکی داشت و از دولت ائتلافی طرفداری می‌کرد. ص — ۱۵۳، ۱۵٤، ۱٦۵، ۱٦٦، ۱۸٦، ۲۲٤، ۲۵۳

لیبکنخت (Liebknecht)، کارل (۱۸۷۱ — ۱۹۱۹) — شخصیت برجسته جنبش کارگری آلمان و جهان، و یکی از رهبران جناح چپ سوسیال‌دمکراسی آلمان بود. در سال ۱۹۱۲ به نمایندگی رایشتاگ برگزیده شد. در سالهای جنگ اول جهانی موضع انقلابی و انترناسیونالیستی گرفت. دوم دسامبر سال ۱۹۱٤ به تنهایی در رایشتاگ علیه اعتبارات جنگی رأی داد.

ک. لیبکنخت از جملهٔ سازماندهان و رهبران «اتحاد اسپارتاک» بود. در سال ۱۹۱٦ بعلت تبلیغات ضدملیتاریستی بزندان با اعمال شاقه محکوم شد. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان به اتفاق روزا لوکزامبورگ پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان را رهبری می‌کرد و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان و از جمله رهبران قیام کارگران برلن در ژانویه سال ۱۹۱۹ بشمار می‌رفت.

پس از سرکوب این قیام بدست ضدانقلابیون بوضع فجیع کشته شد. ص — ۱۵۸، ۲۳۰

لیبکنخت (Liebknecht) ، ویلهلم (۱۸۲٦ — ۱۹۰۰) — شخصیت نامی جنبش کارگری آلمان و جهان و یکی از بنیادگذاران و پیشوایان حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود که بارها بعنوان نماینده مجلس رایشتاگ آلمان انتخاب شد و در کار انترناسیونال اول و در سازماندهی انترناسیونال دوم مجدانه شرکت داشت. ص — ۷۷، ۸۰

مارتف، ل. (تسدربائوم، یولی اوسیپویچ) (۱۸۷۳ — ۱۹۲۳) — یکی از لیدرهای منشویسم بود که در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در رأس گروه منشویک‌های انترناسیونالیست قرار داشت. ص — ۱۸٤

مارکس (Marx)، کارل (۱۸۱۸ — ۱۸۸۳) ص — ٦ — ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲٤ — ٤۸، ۵۱ — ۵٦، ٦۰ — ٦٦، ۷۰، ۷٤، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۹۳، ۹۵ — ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵ — ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸ — ۱۲۷، ۱۳۰ — ۱۳۵، ۱٤۲، ۱٤٤، ۱٤۸، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۸ — ۲۲۹

ماکلین (Maclean) ، جون (۱۸۷۹ — ۱۹۲۳) — شخصیت نامی جنبش کارگری انگلستان، و معلم بود که قبل از جنگ اول جهانی به جناح چپ حزب سوسیالیست بریتانیا پیوست و از جملهٔ لیدرهای آن در اسکاتلند شد. در دوران جنگ موضع انترناسیونالیستی داشت و مجدانه به تبلیغات انقلابی ضدجنگی می‌پرداخت و یکی از سازماندهان و رهبران تظاهرات و اعتصاب‌های عظیم کارگری (از جمله در کارخانه‌های نظامی) بود و بر سر آن بارها از جانب دولت انگلیس مورد پیگرد قرار گرفت. در ماه آوریل سال ۱۹۱٦ به عضویت هیئت رهبری حزب سوسیالیست بریتانیا برگزیده شد. در سالهای آخر عمر خود از فعالیت مجدانه سیاسی کناره‌گیری کرد. ص — ۱۵۸

وب (Webb)، سیدنی (۱۸۵۹ — ۱۹٤۷) — رجل معروف اجتماعی انگلیس و رفرمیست بود. به اتفاق همسرش — بیاتریسا وب آثاری دربارهٔ تاریخ و تئوری جنبش کارگری انگلستان برشتهٔ تحریر در آورده است. در آثار خود اندیشه حل مسالمت‌آمیز مسئله کارگری را در چارچوب جامعهٔ سرمایه‌داری تبلیغ می‌کرد. یکی از بنیادگذاران جمعیت رفرمیستی فابیانی بود. ص — ۱۳٤

ورخوسکی، آلکساندر ایوانویچ (۱۸۸٦ — ۱۹٤۱) — سرهنگ دوم ارتش تزاری، نویسنده نظامی بود. در سال ۱۹۱۷ فرمانده سپاهیان پادگان نظامی مسکو بود؛ پس از سرکوب شورش کورنیلوف، درجه سرتیپی گرفت و در آخرین هیئت دولت موقت بورژوازی وزیر جنگ شد. نوزدهم اکتبر (اول نوامبر) سال ۱۹۱۷ بمناسبت عدم قبول ترخیص بخش قابل ملاحظه‌ای از ارتش و اقدامات دیگر پیشنهادی ورخوسکی از جانب پارلمان مقدماتی استعفاء داد. ص — ۲۵۷

وایده‌می‌یر (Weydemeyer)، یوسف (۱۸۱۸ — ۱۸٦٦) — شخصیت برجسته جنبش کارگری آلمان و آمریکا، عضو اتحاد کمونیست‌ها بود و در انقلاب سالهای ۱۸٤۸ — ۱۸٤۹ آلمان شرکت داشت، دوست و همرزم ک. مارکس و ف. انگلس بود. ص — ٤۰

ویلهلم دوم (هوهنسولرن) (۱۸۵۹ — ۱۹٤۱) — امپراتور آلمان و پادشاه پروس (۱۸۸۸ — ۱۹۱۸) ص — ۲۳۲

هایندمان (Hyndman)، هنری مایرس (۱۸٤۲ — ۱۹۲۱) — سوسیالیست و رفرمیست انگلیسی که یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست بریتانیا بود که در سال ۱۹۱٦ پس از آنکه کنفرانس حزب در سولفرد موضع سوسیال‌شوینیستی او را در مورد جنگ امپریالیستی تقبیح کرد، از حزب رفت. ص — ۵

هروسترات — یونانی که در سال ۳۵٦ قبل از میلاد معبد آرتمید را در افس به منظور کسب شهرت، آتش زد. ص — ٦۰، ۱۲۱

هگل (Hegel) ، گئورگ ویلهلم فریدریش (۱۷۷۰ — ۱۸۳۱) — بزرگترین فیلسوف آلمانی — ایدالیست ابژکتیو که دیالکتیک ایدالیستی را همه‌جانبه تنظیم نمود که یکی از منابع تئوریک ماتریالیسم دیالکتیک شد. ص — ۹، ۲۱

هندرسون (Henderson) ، آرتور (۱۸٦۳ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای حزب لیبوریست و جنبش صنفی انگلیسی بود. در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست بود و در دولت بورژوازی انگلستان شرکت داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک سال ۱۹۱۷ به روسیه آمد و بنفع ادامهٔ جنگ به تبلیغ پرداخت. یکی از سازماندهان انترناسیونال برن (دوم) بود. ص — ٥٤

فهرست مندرجات

صفحه

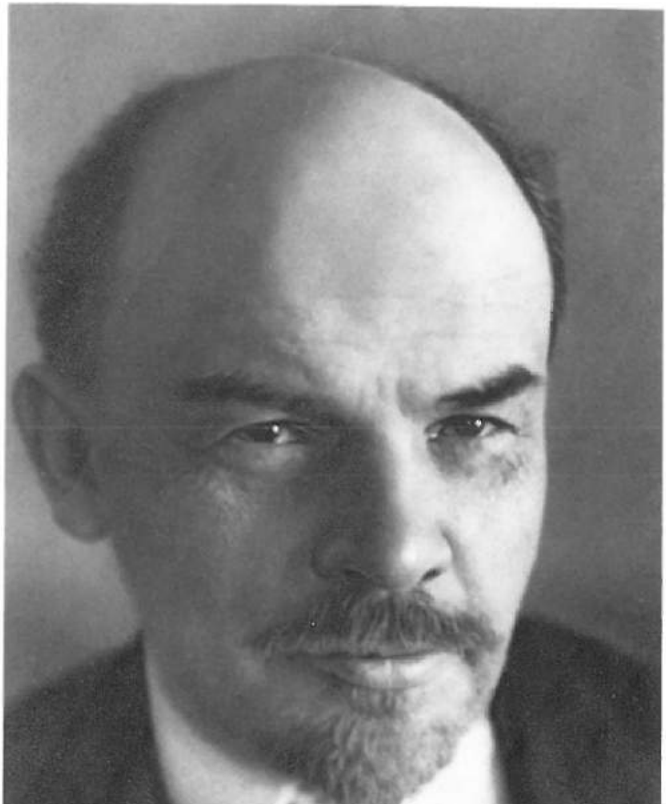
خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هر گاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی، مسکو، زوبوفسکی بولوار ۱۷.







تصویر و. ای. لنین. سال ۱۹۱۸

پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۷

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از علی بیات و م. پورهرمزان

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 7

На персидском языке

$Л\frac{0101020000—481}{014(01)—85}$ 260—85

پیام
به شهروندان روسیه!

دولت موقت سرنگون گردید*. قدرت دولتی بدست کمیتهٔ نظامی-انقلابی (۱) که در رأس پرولتاریا و پادگان نظامی پتروگراد قرار دارد و ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد است، منتقل شده است.

کاری که مردم در راه آن مبارزه می‌کردند: پیشنهاد فوری صلح دمکراتیک، الغای مالکیت اربابی بر زمین، برقراری کنترل کارگری بر تولید، تشکیل دولت شوروی، — این کار تأمین شده است.

زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان!

کمیتهٔ نظامی-انقلابی شورای نمایندگان
کارگران و سربازان در پتروگراد
۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷، ساعت ده صبح.

شمارهٔ ۸ «رابوچی ای سالدات»، ۲۵ اکتبر (۷— نوامبر) سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۱ ترجمه و چاپ شده است

---

* منظور دولت موقت بورژوازی است که در ماه مارس سال ۱۹۱۷ پس از سرنگونی رژیم سلطنتی تزاری تشکیل شده بود. ه. ت.

کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه (۲)

۲۵–۲۶ اکتبر (۷–۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷

۱
به کارگران، سربازان و دهقانان!

کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه گشایش یافت. اکثریت عظیم شوراها در آن نماینده دارند. در این کنگره نمایندگانی از جانب شوراهای دهقانان نیز حضور پیدا کرده‌اند. دوران اختیارات کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سازشکار بپایان رسید. کنگره با اتکاء به ارادهٔ اکثریت عظیم کارگران، سربازان و دهقانان و با اتکاء به قیام پیروزمندانهٔ کارگران و پادگان پتروگراد زمام حکومت را بدست خود می‌گیرد.

دولت موقت واژگون گردید. اکثریت اعضای دولت موقت بازداشت شده‌اند.

حکومت شوروی صلح دمکراتیک فوری به همهٔ ملت‌ها و آتش‌بس فوری در تمام جبهه‌ها را پیشنهاد خواهد کرد. حکومت شوروی شرایط واگذاری بلاعوض زمین های ملاکین (اربابی — م.) و املاک تیول (۳) و موقوفهٔ دیرها در اختیار کمیته‌های دهقانی را فراهم خواهد کرد، با برقراری دمکراسی کامل در ارتش از حقوق سربازان دفاع خواهد نمود، کنترل کارگری بر تولید برقرار خواهد ساخت، شرایط تشکیل بموقع مجلس مؤسسان (۴) را فراهم خواهد کرد، در امر رساندن غله به شهرها و مایحتاج اولیه بروستاها اهتمام خواهد ورزید و حق واقعی تمام ملت‌های ساکن روسیه را در تعیین سرنوشت خویش تأمین خواهد نمود.

کنگره مقرر می‌دارد: تمام قدرت حاکمه در محل‌ها به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان منتقل گردد که موظفند نظم انقلابی واقعی برقرار سازند.

کنگره سربازان در سنگرها را به هشیاری و استقامت دعوت می‌کند.

کنگرهٔ شوراها اطمینان دارد مادامیکه دولت جدید به انعقاد قرارداد صلح دمکراتیک که مستقیماً از طرف آن به همهٔ ملت‌ها پیشنهاد خواهد شد، نایل نیاید ارتش انقلابی خواهد توانست در برابر هرگونه سوءقصد امپریالیسم از انقلاب دفاع نماید. دولت جدید تمام تدابیر را اتخاذ خواهد کرد تا از راه اجرای سیاست قاطع مصادره و وضع مالیات بر دارائی طبقات ثروتمند کلیهٔ نیازمندیهای ارتش انقلابی را برطرف سازد و وضع خانواده‌های سربازان را نیز بهبود بخشد.

کورنیلفیها ــ کرنسکی، کالدین و دیگران می‌کوشند سپاهیان را به پتروگراد بیاورند. چند واحدی که کرنسکی از راه فریب حرکت داده بود به قیام‌کنندگان پیوستند.

سربازان، در برابر کرنسکی کورنیلفی مجدانه مقاومت نمائید! مراقب باشید!

کارکنان راه آهن، کلیهٔ قطارهای حامل نفرات و مهمات را که کرنسکی بسوی پتروگراد می‌فرستد متوقف سازید!

سربازان، کارگران، کارمندان، ــ سرنوشت انقلاب و سرنوشت صلح دمکراتیک در دست شماست!

زنده باد انقلاب!

کنگرهٔ سراسری شوراهای
نمایندگان کارگران و سربازان روسیه

نمایندگانی از شوراهای دهقانان

۲۵ اکتبر (۷ نوامبر)
سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

۲

سخنرانی در بارهٔ صلح
۲۶ اکتبر (۸ نوامبر)

مسئلهٔ صلح مسئلهٔ حاد و دردناک دوران کنونی است. دربارهٔ آن مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است و همهٔ شماها لابد پیرامون آن کم بحث نکرده‌اید. از این رو به من اجازه دهید به قرائت بیانیه‌ای بپردازم که باید دولت برگزیدهٔ شما آن را صادر نماید.

منشور صلح

دولت کارگری و دهقانی که مولود انقلاب ۲٤ — ۲۵ اکتبر، و متکی به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است به همهٔ ملل درگیر جنگ و دولت‌های آنها پیشنهاد می‌کند مذاکرات دربارهٔ صلح عادلانهٔ دمکراتیک را آغاز کنند.

به نظر این دولت صلح عادلانه و دمکراتیک که اکثریت قریب به اتفاق کارگران و طبقات زحمتکش بینواشده و رنج‌دیده و عذاب‌کشیده از جنگ در تمام کشورهای متحارب تشنهٔ آنند — صلحی که کارگران و دهقانان روس پس از سرنگون ساختن نظام سلطنتی تزاری به صریح‌ترین و مصرانه‌ترین وجهی خواستار آن بودند — عبارت است از صلح فوری بدون الحاق‌طلبی (یعنی بدون غصب سرزمینهای دیگران و بدون الحاق جبری اقوام دیگر) و بدون غرامات جنگی.

دولت روسیه به تمام ملل درگیر جنگ انعقاد فوری پیمان چنین صلحی را پیشنهاد می‌کند و آماده است بیدرنگ بدون اندک تأخیر تمام اقدامات قطعی را به عمل آورد تا تمام شرایط چنین صلحی به تصویب نهایی مجالس تام‌الاختیار نمایندگان مردم همهٔ کشورها و ملت‌ها برسد.

مفهومی که این دولت بر وفق استنباط حقوقی دمکراسی عموماً و بر وفق استنباط حقوقی طبقات زحمتکش خصوصاً برای الحاق یا غصب سرزمینهای دیگران قایل است عبارت است از هرگونه ملحق ساختن اقوام کوچک یا ضعیف به کشور بزرگ یا قوی بدون اظهار دقیق و واضح و داوطلبانهٔ این قوم و ملیت اعم از اینکه این الحاق جبری در چه زمانی انجام گرفته باشد و نیز ملتی که بزور آن را ملحق نموده یا در درون مرزهای کشوری نگاه داشته‌اند تا چه حد رشدیافته یا عقب‌مانده باشد و بالاخره اعم از اینکه این ملت در اروپا زندگی کند یا در کشورهای دوردست ماوراء اقیانوس.

هر گاه ملتی را بزور در درون مرزهای کشوری نگاهداشته باشند و هر گاه علیرغم تمایلی که از طرف آن در مطبوعات، در اجتماعات مردم، در تصمیمات احزاب و یا با عصیان و قیام بر علیه بیدادگری ملی ابراز شده باشد، — به این ملت حق داده نشود از طریق انتخابات آزاد و در شرایطی که سپاهیان ملت الحاق‌گر یا بطور کلی ملت قوی‌تر کاملا سرزمین آن را تخلیه کرده باشند، بدون کوچکترین اجباری مسئله مربوط به اشکال موجودیت دولتی خود را حل نماید، آنگاه الحاق چنین ملتی ملحق کردن بزور یعنی غصب و اعمال زور است.

ادامهٔ این جنگ به منظور اینکه ملت‌های نیرومند و ثروتمند اقوام ضعیفی را که بزور مطیع و منقاد خود ساخته‌اند، بین خود تقسیم کنند بنظر این دولت بزرگترین تبهکاری برضد بشریت است و دولت روسیه رسماً اعلام می‌دارد که عزم راسخ دارد پیمان صلح را برای خاتمهٔ جنگ با آن چنان شرایطی که بدون استثناء برای همهٔ ملیت‌ها بیک اندازه عادلانه باشد، فوراً امضاء کند.

در عین حال این دولت اعلام می‌دارد که بهیچوجه برای شرایط نامبرده صلح جنبهٔ اتمام‌حجت قایل نیست یعنی حاضر است هرگونه شرایط دیگر برای صلح را مورد بررسی قرار دهد و فقط اصرار دارد که شرایط مربوطه از طرف هر کشور متحاربی هم که باشد هرچه زودتر و با نهایت وضوح پیشنهاد شود و از هرگونه ابهام و سریت مسلماً عاری باشد.

دولت دیپلماسی سری را لغو می‌کند و عزم راسخ دارد تمام مذاکرات را بطور کاملا آشکار در برابر همهٔ مردم به عمل آورد و بیدرنگ به انتشار کامل آن قراردادهای سری بپردازد که دولت ملاکین و سرمایه‌داران از فوریه تا ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ آنها را تأیید کرده یا منعقد ساخته است. دولت تمام مفاد این قراردادهای سری را نظر به اینکه منظور از آنها در اکثر موارد واگذاری منافع و امتیازاتی به ملاکین و سرمایه‌داران روس و نگاهداری یا بسط سرزمین‌های تحت اشغال ولیکاروسهاست بی‌چون و چرا و بیدرنگ ملغی اعلام می‌دارد.

دولت ضمن آنکه به تمام دولت‌ها و ملت‌های همهٔ کشورها پیشنهاد می‌کند دربارهٔ انعقاد پیمان صلح بیدرنگ بمذاکرات علنی بپردازند از جانب خود اظهار آمادگی می‌کند که این مذاکرات را خواه بوسیلهٔ ارتباط کتبی و تلگرافی و خواه از راه مذاکره میان نمایندگان کشورهای مختلف یا در کنفرانس چنین نمایندگانی عملی سازد. دولت برای تسهیل انجام چنین مذاکراتی نمایندهٔ مختار خود را در کشورهای بیطرف تعیین می‌کند.

دولت به تمام دولت‌ها و ملت‌های همهٔ کشورهای درگیر جنگ پیشنهاد می‌کند بیدرنگ قرارداد آتش‌بس منعقد کنند و ضمناً مطلوب می‌شمارد که مدت این آتش‌بس کمتر از سه ماه نباشد یعنی آتش‌بس برای مدتی باشد که طی آن، هم اتمام مذاکرات صلح با شرکت بدون استثناء نمایندگان تمام اقوام و مللی که به جنگ کشانده شده و یا مجبور به شرکت در آن شده‌اند کاملا امکان‌پذیر است و هم تشکیل مجالس تام‌الاختیاری از نمایندگان مردم تمام کشورها به منظور تصویب نهایی شرایط صلح.

دولت موقت کارگری و دهقانی روسیه در حالیکه این پیشنهاد صلح را به دولت‌ها و ملت‌های تمام کشورهای متحارب می‌کند، روی سخنش بویژه با کارگران آگاه سه ملت بسیار پیشرفته جامعهٔ بشری و کشورهای بسیار معظم درگیر جنگ کنونی یعنی انگلستان و فرانسه و آلمان است. کارگران این کشورها بزرگترین خدمات را به امر ترقی و سوسیالیسم نموده‌اند و گواه آن نمونه‌های باعظمت جنبش چارتیست‌ها

در انگلستان (٥)، سلسله انقلاب‌هایی دارای اهمیت جهانشمول تاریخی که توسط پرولتاریای فرانسه (٦) انجام گرفته و بالاخره مبارزهٔ قهرمانانه برضد قانون فوق‌العاده در آلمان (٧) و فعالیت طولانی و پیگیرانه توأم با انضباط است که در راه ایجاد سازمان‌های توده‌ای پرولتری در آلمان انجام گرفته است و برای کارگران تمام جهان می‌تواند سرمشق باشد. تمام این نمونه‌های قهرمانی پرولتری و خلاقیت تاریخی برای ما در حکم وثیقهٔ آن است که کارگران کشورهای نامبرده به وظایفی که اکنون در مورد رهایی بشر از قید دهشتهای جنگ و پیامدهای آن بر عهده دارند، پی خواهند برد و با فعالیت همه‌جانبه و قاطع و با مجاهدت بیدریغ خود بما یاری خواهند کرد تا امر صلح و بهمراه آن امر رهایی توده‌های زحمتکش و استثمارشوندگان را از قید هرگونه بردگی و هرگونه استثمار با موفقیت بسرانجام خود برسانیم.

دولت کارگری و دهقانی که مولود انقلاب ۲٤ — ۲٥ اکتبر و متکی به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است باید بیدرنگ مذاکرات صلح را آغاز کند. پیام ما باید هم خطاب به دولت‌ها باشد و هم خطاب به ملت‌ها. ما نمی‌توانیم دولت‌ها را نادیده بگیریم، زیرا در آن صورت امکان انعقاد پیمان صلح به تعویق می‌افتد و دولت مردمی نباید این کار را بکند، ولی ما در عین حال بهیچوجه حق نداریم ملت‌ها را مخاطب قرار ندهیم. همه‌جا میان دولت‌ها و ملت‌ها جدایی است و لذا ما باید به ملت‌ها کمک کنیم در مسائل جنگ و صلح دخالت نمایند. البته ما با تمام نیرو از همهٔ برنامهٔ خود در بارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامت‌خواهی دفاع خواهیم کرد. ما از این برنامه عدول نخواهیم کرد، ولی باید این امکان را از دشمنان خود سلب نماییم یعنی نگذاریم بگویند که شرایطشان شرایط دیگر است و از این رو فایده ندارد با ما بمذاکره بپردازند. خیر، ما باید آنها را از این وضع مغتنم محروم سازیم و شرایط خود را با لحن اتمام حجت بمیان نکشیم. به همین جهت هم نکته‌ای قید شده است مشعر بر اینکه ما هرگونه شرایطی را در بارهٔ صلح و هرگونه پیشنهادی را بررسی خواهیم

کرد. بررسی کردن معنایش پذیرفتن نیست. ما این شرایط را در معرض بحث و مداقه مجلس موسسان قرار خواهیم داد و این مجلس مختار خواهد بود تصمیم بگیرد چه چیزی را می‌توان و چه چیزی را نمی‌توان گذشت کرد. ما علیه اغواگری دولت‌ها که در گفتار همه از صلح و عدالت دم می‌زنند ولی در کردار به جنگ‌های اشغالگرانه و غارتگرانه مشغولند مبارزه می‌کنیم. هیچ دولتی تمام آنچه را که فکر می‌کند نخواهد گفت، ولی ما مخالف دیپلماسی سری هستیم و در برابر همهٔ مردم آشکاراً عمل خواهیم کرد. ما دشواری‌ها را نادیده نمی‌گیریم و نمی‌گرفتیم. جنگ را بصرف خودداری یک طرف از آن نمی‌توان پایان داد. ما پیشنهاد آتش‌بس سه‌ماهه می‌کنیم، ولی آتش‌بسی را هم که برای مدت کوتاهتری باشد رد نمی‌کنیم تا ارتش رنجدیده بتواند اقلا برای مدتی نفسی براحتی بکشد. علاوه بر این باید در تمام کشورهای متمدن مجالسی از نمایندگان مردم تشکیل شود تا شرایط صلح را مورد بررسی قرار دهند.

ما ضمن پیشنهاد انعقاد بیدرنگ قرارداد آتش‌بس، کارگران آگاه کشورهائی را که برای رشد و اعتلای جنبش پرولتری خیلی کارها انجام داده‌اند، مخاطب قرار می‌دهیم. بهمین جهت روی سخن ما با کارگران انگلستان است که جنبش چارتیست در آنجا رویداده است. بهمین جهت هم روی سخن ما با کارگران فرانسه است که بارها ضمن قیام نیروی آگاهی طبقاتی خود را به تمام معنی نشان داده‌اند و نیز روی سخن ما با کارگران آلمان است که مبارزه علیه قانون مربوط به سوسیالیست‌ها را تحمل کرده و سازمان‌های نیرومندی به وجود آورده‌اند.

در بیانیهٔ ۱٤ مارس پیشنهاد سرنگون ساختن بانکداران (۸) را می‌کردیم، ولی خودمان بانکدارهای خود را نه فقط سرنگون نساختیم بلکه حتی با آنها متحد شدیم. حالا ما دولت بانکداران را سرنگون کرده‌ایم.

دولت‌ها و بورژوازی تمام کوشش خود را خواهند کرد تا متحد شوند و انقلاب کارگری و دهقانی را به خون بکشند. ولی سه سال جنگ به حد کافی توده‌ها را تعلیم داده است. جنبش شورایی در سایر کشورها و قیام ناوگان آلمان (۹) که بدست یونکرهای (۱۰) ویلهلم

جلاد سرکوب گردید، و سرانجام نباید فراموش کرد که ما نه در اعماق آفریقا بلکه در اروپا زندگی می‌کنیم که در آن همه چیز ممکن است بزودی معلوم شود.

جنبش کارگری فایق خواهد آمد و راه صلح و سوسیالیسم را هموار خواهد کرد. (کف‌زدن‌های پرشور و طولانی.)

۳

پایانسخن مربوط به سخنرانی درباره‌ٔ صلح ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر)

من به جنبه‌ٔ عمومی بیانیه نخواهم پرداخت. دولتی که کنگرهٔ شما را تشکیل خواهد داد، خواهد توانست در مواد غیراساسی تغییراتی هم بدهد.

من جداً با این نکته مخالفت خواهم کرد که مبادا خواست ما دربارهٔ صلح لحن اتمام‌حجت داشته باشد. لحن اتمام‌حجت ممکن است در تمامی کار ما تأثیر هلاکت‌باری داشته باشد. ما نمی‌توانیم با توقع خود دربارهٔ عدم‌امکان گذشت ناچیز از خواست‌های‌سان به دول امپریالیستی امکان بدهیم بگویند: به علت آشتی‌ناپذیری ما مذاکره پیرامون صلح میسر نشد.

ما پیام خود را به همه‌جا خواهیم فرستاد و همه از آن آگاه خواهند شد. کتمان شرایطی که دولت کارگری و دهقانی ما بمیان کشیده است، محال خواهد بود.

انقلاب کارگری و دهقانی ما را که دولت بانکداران و ملاکان را سرنگون ساخته است نمی‌توان پنهان داشت.

در صورت وجود لحن اتمام‌حجت دولت‌ها می‌توانند به آن پاسخ ندهند، ولی با شیوهٔ نگارشی که ما بکار خواهیم برد، آنها مجبور بدادن پاسخ خواهند بود. بگذار هر کس بداند دولتش چه فکر می‌کند.

ما طالب کتمان اسرار نیستیم و می‌خواهیم که دولت همیشه تحت کنترل افکار عمومی کشور خود باشد.

اگر دهقان فلان استان دورافتاده در نتیجهٔ لحن اتمام‌حجت ما نداند که فلان دولت چه می‌خواهد، آنوقت این دهقان به ما چه خواهد گفت، او خواهد گفت: رفقا، چرا شما امکان پیشنهادهای مربوط به هرگونه شرایط صلح را نفی کردید. من این شرایط را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادم و سپس به نمایندگان خود در مجلس مؤسسان دستور می‌دادم چه روشی در پیش گیرند. اگر دولت‌ها موافقت نکنند، آنگاه حاضرم از راه انقلابی برای قبولاندن شرایط عادلانه مبارزه کنم، ولی ممکن است برای برخی کشورها شرایطی وجود داشته باشد که من حاضر باشم به این دولت‌ها پیشنهاد کنم خودشان مبارزه را ادامه دهند. تحقق کامل افکار ما فقط منوط است بسرنگونی تمام نظام سرمایه‌داری. این مطالب است که دهقان می‌تواند به ما بگوید. او ما را متهم خواهد کرد حتی در جزئیات نیز زیاده از حد عدم گذشت نشان داده‌ایم و حال آنکه نکتهٔ عمده برای ما این است که تمام دنائت و رذالت بورژوازی و دژخیمان تاجدار و بی‌تاج آنرا که در رأس دولت قرار دارند افشاء سازیم.

ما مجاز نیستیم و نباید بدولت‌ها امکان دهیم عدم گذشت ما را وسیلهٔ استتار خود قرار دهند و از ملل خود پنهان دارند که برای چه آنها را بکشتارگاه می‌فرستند. این در حکم قطره‌ای است ولی مجاز نیستیم و نباید از این قطره که سنگ غاصبیت بورژوازی را سوراخ می‌کند چشم بپوشیم. لحن اتمام‌حجت موجب تسهیل وضع دشمنان ما خواهد شد. ولی ما تمام شرایط لازم را به مردم نشان خواهیم داد. تمام دولت‌ها را در برابر شرایط خود قرار خواهیم داد و آنوقت بگذار آنها به ملت‌های خود جواب بدهند. ما تمام پیشنهادهای صلح را برای اتخاذ تصمیم به مجلس مؤسسان تسلیم خواهیم کرد.

نکتهٔ دیگری هم هست که شما رفقا باید عمیقا بدان توجه کنید. قراردادهای سری باید منتشر شود. مواد مربوط به الحاق طلبی و غرامات باید لغو گردد. ولی رفقا، مواد با یکدیگر متفاوتند — چونکه دولت‌های

غارتگر تنها دربارهٔ غارت سازش نمی‌کردند، بلکه توافق‌های اقتصادی و مواد گوناگون دیگری دربارهٔ مناسبات حسن همجواری را نیز در چنین سازش‌هائی قید می‌کردند.

ما با قراردادها دست و پای خود را نمی‌بندیم. اجازه نخواهیم داد با قراردادها ما را بدام اندازند. ما تمام مواد مربوط به غارتگری و زورگوئی و تعدی را رد می‌کنیم، ولی تمام موادی را که در آنها شرایط حسن همجواری و توافق‌های اقتصادی قید شده است به طیب خاطر خواهیم پذیرفت و نمی‌توانیم آنها را رد کنیم. ما آتش‌بس سه‌ماهه پیشنهاد می‌کنیم و مدت را هم طولانی انتخاب می‌نماییم چونکه ملت‌ها خسته شده‌اند و مشتاق استراحت از این کشتار خونینی هستند که اکنون چهارمین سال است ادامه دارد. ما باید این نکته را درک کنیم که لازم است ملت‌ها شرایط صلح را مورد بحث قرار دهند و ارادهٔ خود را با شرکت پارلمان ابراز دارند و برای این کار باید مهلت داد. از این رو ما خواستار آتش‌بس طولانی هستیم تا ارتش بتواند در سنگرهای خود از این کابوس کشتار دائمی نجات یابد، ولی ما پیشنهادهای مربوط به آتش‌بس‌های کوتاه‌مدت‌تر را نیز رد نمی‌کنیم، ما این پیشنهادها را بررسی خواهیم کرد و مجبور خواهیم بود آنها را بپذیریم، حتی اگر بما پیشنهاد آتش‌بس یک‌ماهه یا یک ماه و نیمه بکنند. پیشنهاد ما دربارهٔ آتش‌بس نیز نباید لحن اتمام‌حجت داشته باشد، زیرا به دشمنان خود امکان نمی‌دهیم که آشتی‌ناپذیری ما را وسیله‌ای برای استتار خود سازند و تمام حقیقت را از ملت‌ها پوشیده دارند. این پیشنهاد نباید لحن اتمام‌حجت داشته باشد چونکه دولتی که مایل به آتش‌بس نباشد تبهکار است. ولی اگر ما به پیشنهاد خود دربارهٔ آتش‌بس لحن اتمام‌حجت ندهیم، بدین وسیله دولت‌ها را وادار خواهیم کرد در انظار ملت خود تبهکار شوند و نسبت به چنین تبهکارانی ملت‌ها با تعارف و خوش‌وبش رفتار نخواهند کرد. معترضانه بما می‌گویند اگر پیشنهاد ما لحن اتمام‌حجت نداشته باشد حمل بر ناتوانی ما خواهد شد، ولی حالا دیگر وقت آنست که هرگونه کذب بورژواها را در مورد نیروی ملت بدور اندازیم. طبق تصورات بورژوائی

انقلاب دوم یعنی انقلاب اکتبر، این نکته را بروشنی ثابت می‌کنند که زمین باید بدهقانان واگذار شود. دولت سرنگون‌شده و احزاب سازشکار منشویک‌ها و اس‌ارها (۱۱) مرتکب جنایت می‌شدند که به بهانه‌های مختلف حل مسئلهٔ زمین را به تعویق می‌انداختند و با این عمل خود کشور را به ویرانی و قیام دهقانی کشاندند. حرف‌های آنها دربارهٔ تالانگری‌ها و هرج‌ومرج در روستا دروغ و اغفال جبونانه است. کجا و کی اقدامات عاقلانه موجب تالانگری و هرج‌ومرج بوده است؟ اگر دولت عاقلانه رفتار می‌کرد و اقداماتش در جهت رفع نیازمندیهای تهیدستان روستا بود، مگر ممکن بود تودهٔ دهقانان دست به طغیان و شورش بزنند؟ ولی همهٔ اقدامات دولت که مورد تأیید شوراهای آوکسنتیف و دان قرار می‌گرفت علیه دهقانان بود و آنها را بقیام واداشت.

دولت پس از اینکه موجب قیام شد بداد و فریاد دربارهٔ تالانگری و هرج‌ومرجی پرداخت که خود مسبب آن بود. دولت می‌خواست قیام را با آهن و خون فرو نشاند، ولی خودش با قیام مسلحانهٔ سربازان و ناویان و کارگران انقلابی سرنگون گردید. دولت انقلاب کارگری و دهقانی در نخستین وهله باید مسئلهٔ زمین را که می‌تواند توده‌های عظیم تهیدستان روستا را آرام و راضی کند،حل نماید. من موادی از منشوری را که دولت شوروی شما باید صادر کند برایتان می‌خوانم. در یکی از مواد این منشور دستوری به کمیته‌های ارضی داده شده که بر اساس ۲۴۲ رهنمود واصله از شوراهای محلی نمایندگان دهقانان تنظیم گردیده است.

منشور در بارهٔ زمین

۱) مالکیت اربابی بر زمین بیدرنگ و بدون بازخرید لغو می‌شود.

۲) املاک اربابی و نیز همهٔ اراضی تیول و موقوفات دیرها و کلیساها با تمام دام‌ها و ابزار و وسایل کار و ساختمان‌های اربابی، با تمام متعلقات تا زمانی که مجلس مؤسسان تشکیل شود در اختیار کمیته‌های ارضی دهستان و شوراهای بخش نمایندگان دهقانان گذاشته می‌شود.

۳) هرگونه تضییع اموال مشمول مصادره که از همین حالا به همهٔ مردم تعلق دارد تبهکاری بزرگ شمرده می‌شود و مرتکبین در دادگاه انقلابی محاکمه و مجازات خواهند شد. شوراهای ولایتی نمایندگان دهقانان تمام تدابیر لازم را اتخاذ می‌کنند تا هنگام مصادره و ضبط املاک اربابی اکیدترین نظم و ترتیب رعایت شود و همچنین معلوم گردد که چه میزانی از قطعه‌زمین‌ها و کدامین قطعات باید مصادره شود، باید از تمام دارایی مشمول مصادره صورت‌برداری دقیق شود و کلیهٔ اقتصادیات کشاورزی که بمالکیت مردم درآمده است، با تمام ساختمان‌ها و ابزار و وسایل کار و دام‌ها و ذخایر محصولات و غیره به نحوی هرچه مؤکدی تحت حراست انقلابی قرار گیرد.

٤) در انجام اصلاحات دامنه‌دار ارضی تا هنگامیکه مجلس مؤسسان در این باره تصمیم قطعی اتخاذ نماید باید در همه جا دستور دهقانی زیرین، رهنمود عمل قرار گیرد، دستوری که بر اساس ۲٤۲ رهنمود دهقانی واصله از محل‌ها توسط هیئت تحریریه روزنامهٔ «ایزوستیای شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه» (۱۲) تنظیم شده و در شمارهٔ ۸۸ آن درج گردیده است (پتروگراد، شمارهٔ ۸۸، ۱۹ اوت سال ۱۹۱۷).

رهنمود دهقانی در بارهٔ زمین

«مسئله زمین بمعنای وسیع کلمه فقط می‌تواند توسط مجلس همگانی حل شود.

عادلانه‌ترین راه حل مسئلهٔ زمین باید بقرار زیر باشد:

۱) حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو می‌شود؛ زمین قابل خرید و فروش و اجاره و رهن و قابل انتزاع به شیوهٔ دیگر نیست.

تمام زمین‌ها اعم از دولتی، تیول و کابینه و موقوفهٔ دیرها، کلیساها، زمین‌های پوسسیون و ماژوراتی (۱۳)، زمین‌های مفروز و مشاع و دهقانی و غیره بدون بازخرید منتزع می‌گردند. این زمین‌ها تحت مالکیت همگانی مردم درمی‌آیند و در معرض استفادهٔ تمام زحمتکشان قرار می‌گیرند.

کسانی که در نتیجهٔ این تحول مالکیت زیان دیده‌اند فقط طی مدتی که برای سازگاری آنان با شرایط نوین زندگی لازم است حق برخورداری از حمایت اجتماعی دارند.

۲) تمام ذخایر زیرزمینی: سنگهای معدنی، نفت، زغال سنگ، نمک و غیره و همچنین جنگل‌ها و آب‌های دارای اهمیت کشوری، مورد استفاده انحصاری دولت قرار می‌گیرند. تمام رودخانه‌های کوچک، دریاچه‌ها، بیشه‌ها و غیره در اختیار ابشین‌ها گذاشته می‌شود به شرط اینکه امورشان توسط ارگان‌های خودگردان محلی اداره شود.

۳) قطعه‌زمین‌هایی که با شیوهٔ فنی عالی بهره‌برداری می‌شوند از قبیل باغها، مزارع نمونه، نشاگه‌ها و نهالستانها و گرمخانه‌ها و غیره مشمول تقسیم نخواهند بود بلکه به آنها جنبهٔ نمونه داده خواهد شد و بر حسب وسعت و اهمیت‌شان انحصاراً مورد استفاده دولت یا ابشین‌ها قرار خواهند گرفت.

زمین‌های مجاور خانه‌ها در شهرها و روستاها با باغها و جالیزهای خانگی برای استفادهٔ صاحبان فعلی آنها باقی خواهد ماند و ضمناً وسعت قطعات ارضی و میزان مالیات بهره‌برداری از آنها را قانون معین خواهد کرد.

۴) بنگاه‌های پرورش اسب و مؤسسات دولتی و خصوصی دامپروری و مرغداری و غیره مصادره می‌شوند و تحت مالکیت همگانی مردم درمی‌آیند و بر حسب میزان و اهمیت خود یا منحصرا در اختیار دولت گذاشته می‌شوند یا در اختیار ابشین‌ها.

مسئلهٔ بازخرید باید در مجلس مؤسسان بررسی شود.

۵) تمام ابزار و متعلقات کشاورزی زمین‌های مصادره‌شده — اعم از جاندار و بی‌جان بسته به میزان و اهمیت آنها بدون بازخرید منحصراً در اختیار دولت یا ابشین‌ها گذاشته می‌شود.

ابزار و متعلقات کشاورزی دهقانان کم‌زمین شامل مصادره نمی‌شود.

۶) حق استفاده از زمین به تمام شهروندان روسیه (اعم از زن

و مرد) که مایل باشند با کار خود و به کمک افراد خانوادهٔ خویش و یا به اشتراک زمین را کشت و زرع کنند داده می‌شود، البته تا زمانی که توانایی کشت و زرع را داشته باشند. استفاده از کار مزدوری مجاز نیست.

در صورت ناتوانی اتفاقی یکی از اعضای ابشین روستایی در طول دو سال، ابشین موظف است تا بازیابی قدرت و توان کار این عضو خود طی مدت مزبور از طریق کشت و زرع اجتماعی زمین بوی کمک کند.

زارعینی که در نتیجهٔ پیری یا معلولیت برای همیشه شخصاً امکان کشت و زرع را از دست داده باشند، حق استفاده از زمین را از دست می‌دهند، ولی در مقابل حقوق بازنشستگی از دولت می‌گیرند.

۷) استفاده از زمین باید بطور برابر باشد، یعنی زمین بر حسب شرایط محل و میزان کار یا مصرف بین زحمتکشان تقسیم می‌شود.

اشکال استفاده از زمین باید کاملا آزاد باشد، خانواری، خوتوری، ابشینی، آرتلی — خلاصه بسته به اینکه در هر ده و قصبه چه تصمیمی گرفته شود.

۸) تمام زمین‌ها پس از انتزاع جزو ذخیرهٔ ارضی همگانی مردم می‌شود. تقسیم زمین‌ها میان زحمتکشان تحت نظر ارگان‌های خودگردان محلی و مرکزی انجام می‌گیرد: از ابشین‌های روستایی و شهری غیرصنفی که بشیوهٔ دمکراتیک تشکیل شده باشند گرفته تا مؤسسات ایالتی مرکزی.

ذخیرهٔ ارضی بسته به افزایش جمعیت و ارتقاء سطح حاصلبخشی و شیوهٔ بهره‌برداری کشاورزی بطور ادواری مورد تجدید تقسیم قرار می‌گیرد.

در صورت تغییر حدود قطعات زمین میزان اولیهٔ آن باید حفظ شود.

زمین اعضای سابق بذخیرهٔ ارضی باز می‌گردد و ضمناً اولویت در دریافت زمین اعضای سابق با نزدیکترین بستگان آنها یا افرادی خواهد بود که خود اعضای سابق معین کرده باشند.

ارزش کودی که بزمین داده شده و هزینهٔ بهبود و اصلاح (بهبود و اصلاح اساسی) به میزانیکه بهنگام باز گرداندن قطعه زمین بذخیرهٔ ارضی مورد استفاده قرار نگرفته باشد باید پرداخت شود.

هرگاه در نقاطی ذخیرهٔ ارضی موجود برای رفع نیازمندیهای تمام اهالی محل کافی نباشد عدهٔ اضافی باید به محل دیگر منتقل شوند.

دولت باید تأمین وسایل این انتقال و هزینهٔ آن و تأمین ابزار و وسایل و غیره را به عهده بگیرد.

انتقال بدین ترتیب صورت می گیرد: ابتداء دهقانان بی‌زمین داوطلب، سپس اعضای فاسد ابشین، فراریان و غیره و بالاخره بر حسب قرعه یا به تراضی».

تمام مفاد این رهنمود که بیانگر ارادهٔ مسلم اکثریت عظیم دهقانان آگاه سراسر روسیه است، قانون موقت اعلام می‌شود و تا هنگام تشکیل مجلس موٴسسان، حتی‌الامکان بیدرنگ و بخش‌های معین آن با تدریج لازمی که باید از طرف شوراهای ولایتی نمایندگان دهقانان تعیین گردد بموقع اجرا گذاشته شود.

۵) زمین‌های دهقانان معمولی و قزاق‌های (۱۴) معمولی مصادره و ضبط نمی‌شود.

اینجا صداهایی شنیده می‌شود که می گویند که خود این منشور و رهنمود توسط سوسیالیست‌رولوسیونرها تنظیم شده است. بگذار چنین باشد. مگر فرق می کند که توسط چه کسانی تنظیم شده باشد، ولی ما بعنوان یک دولت دمکراتیک نمی‌توانیم تصویب‌نامه و قرار توده‌های پایین مردم را نادیده بگیریم ولو اینکه با آنها موافق هم نباشیم. خود دهقانان در بوتهٔ آزمایش زندگی، با بکار بستن این منشور و با اجرای آن در محل‌های خود پی به حقیقت خواهند برد. و حتی اگر دهقانان در آینده نیز از سوسیالیست‌رولوسیونرها پیروی کنند و حتی اگر در مجلس موٴسسان هم به این حزب اکثریت بدهند باز هم خواهیم گفت: بگذار چنین باشد. زندگی بهترین معلم است و نشان خواهد داد که حق

با کیست، بگذار دهقانان از یک سو و ما از سوی دیگر بحل این مسئله بپردازیم. زندگی ما را وادار خواهد کرد که در جریان عمومی خلاقیت و سازندگی انقلابی و در تنظیم اشکال نوین دولتی با یکدیگر نزدیک شویم. ما باید از زندگی پیروی کنیم و باید به توده‌های مردم آزادی کامل خلاقیت بدهیم. دولت سابق که با قیام مسلحانه سرنگون گردید، می‌خواست مسئلهٔ ارضی را بکمک بوروکراسی و دیوانسالاری دست‌نخورده کهنهٔ تزاری حل کند. ولی دیوانسالاری و بوروکراسی بجای حل مسئله، فقط علیه دهقانان مبارزه می‌کرد. دهقانان طی انقلاب هشت‌ماههٔ ما چیزهایی آموخته‌اند و می‌خواهند تمام مسائل ارضی را خودشان حل کنند. از این رو ما با هرگونه تغییری در این لایحهٔ قانونی مخالفیم. ما نمی‌خواهیم وارد جزئیات شویم، چونکه منشور می‌نویسیم نه برنامهٔ عمل. روسیه کشوری است بزرگ و دارای شرایط محلی گوناگون؛ یقین داریم که خود دهقانان بهتر از ما خواهند توانست مسئله را بدرستی، چنانچه باید و شاید، حل کنند. کنه مطلب در این نیست که این شیوهٔ حل مسئله مطابق با روح برنامهٔ ما باشد یا برنامهٔ اس‌ارها. کنه مطلب در این است که دهقانان اطمینان کامل حاصل نمایند که دیگر در روستا ملاک وجود ندارد و لذا بگذار خودشان تمام مسائل را حل کنند و خودشان زندگی خویش را ترتیب دهند. (کف زدن‌های پرشور.)

۵

تصویب‌نامه دربارهٔ تشکیل دولت کارگری و دهقانی

کنگرهٔ شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه مقرر می‌دارد:

برای ادارهٔ امور کشور در دورانی تا تشکیل مجلس مؤسسان دولت

موقت کارگری و دهقانی تشکیل شود که شورای کمیسرهای ملی نامیده خواهد شد. ادارهٔ امور رشته‌های علیحده زندگی کشور به کمیسیون‌هائی محول می‌شود که هیئت ترکیبی‌شان باید اجرای برنامهٔ اعلام‌شده توسط کنگره را در اتحاد نزدیک با سازمان‌های توده‌ای کارگران و زنان کارگر، ناویان و سربازان و دهقانان و کارمندان تأمین نماید. قدرت دولتی از آن هیئت رؤسای این کمیسیون‌ها یعنی شورای کمیسرهای ملی است.

کنترل فعالیت کمیسرهای ملی و حق عزل آنها با کنگرهٔ سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان روسیه و کمیتهٔ اجرائیه مرکزی آن است.

در حال حاضر شورای کمیسرهای ملی از اشخاص زیر تشکیل می‌شود:

رئیس شورا — ولادیمیر اولیانف (لنین)؛
کمیسر ملی امور داخله — آ. ای. ریکوف؛
فلاحت — و. پ. میلیوتین؛
کار — آ. گ. شلیاپنیکوف؛

امور نظامی و دریاداری — کمیته‌ای مرکب از: و. آ. اوسیینکو (آنتونف)، ن. و. کریلنکو و پ. ی. دیبنکو؛

امور بازرگانی و صنایع — و. پ. نوگین؛
آموزش ملی — آ. و. لوناچارسکی؛
دارایی — ای. ای. اسکوورتسف (استپانف)؛
امور خارجه — ل. د. برونشتین (تروتسکی)؛
دادگستری — گ. ای. اوپوکف (لوموف)؛
امور خواربار — ای. آ. تئودورویچ؛
پست و تلگراف — ن. پ. آویلف (گلبوف)؛
رئیس امور ملیت‌ها — ای. و. جوگاشویلی (استالین).

مقام کمیسر ملی امور راه‌آهن موقتاً خالی است.

در تاریخ ۲٦ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ نوشته شده است. پیام «به کارگران و سربازان و دهقانان!» در تاریخ ۲٦ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در روزنامهٔ «رابوچی ای سالدات» شمارهٔ ۹؛ سخنرانی‌ها درباره صلح و دربارهٔ زمین، پایانسخن مربوط به سخنرانی دربارهٔ صلح — ۱۰ نوامبر (۲۸ اکتبر) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۷۱ روزنامهٔ «پراودا» و در شمارهٔ ۲۰۹ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی»؛ منشور صلح — ۹ نوامبر (۲۷ اکتبر) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۷۰ روزنامهٔ «پراودا» و در شمارهٔ ۲۰۸ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی»؛ منشور دربارهٔ زمین — دهم نوامبر (۲۸ اکتبر) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۷۱ روزنامهٔ «پراودا» و شمارهٔ ۲۰۹ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی»؛ تصویب‌نامه دربارهٔ تشکیل دولت کارگری و دهقانی — ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۰ روزنامهٔ «رابوچی ای سالدات» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٥، ص ۷ — ۲۹ ترجمه و چاپ شده است

طرح آیین‌نامهٔ کنترل کارگری (۱۵)

۱ــ در کلیهٔ بنگاه‌های صنعتی، بازرگانی، بانکی، کشاورزی و غیره که عدهٔ کارگران و کارمندان آنها (جمعاً) کمتر از پنج نفر نباشد یا میزان تنخواه گردان آنها کمتر از ده هزار روبل در سال نباشد، تولید و حفاظت و خرید و فروش کلیهٔ فرآورده‌ها و مواد خام تحت کنترل کارگری قرار می‌گیرد.

۲ــ کنترل کارگری را همهٔ کارگران و کارمندان هر بنگاه یا مستقیماً انجام می‌دهند، در صورتیکه بنگاه آنقدر کوچک باشد که این امر را میسر سازد، یا توسط نمایندگان منتخب خود که باید بیدرنگ در جلسات عمومی با تنظیم صورت‌جلسه انتخاب شوند و اسامی انتخاب‌شدگان به دولت و شوراهای محلی نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان اطلاع داده شود.

۳ــ بدون اجازهٔ نمایندگان منتخب کارگران و کارمندان متوقف ساختن بنگاه یا تولید دارای اهمیت کشوری (رجوع شود به بند هفتم) و نیز هرگونه تغییری در جریان آن بی‌چون‌وچرا ممنوع است.

۴ــ برای این نمایندگان منتخب باید بدون استثناء کلیهٔ دفاتر و اسناد و نیز بدون هیچ گونه استثناء کلیهٔ انبارها و مخازن مواد و ابزار آلات و فرآورده‌ها باز باشد.

۵ــ تصمیمات نمایندگان کارگران و کارمندان برای صاحبان بنگاه‌ها حتمی است و فقط اتحادیه‌های صنفی و کنگره‌های آن‌ها می‌توانند این تصمیمات را لغو کنند.

۶ــ در کلیهٔ بنگاه‌های دارای اهمیت کشوری کلیهٔ صاحبان و کلیهٔ نمایندگان منتخب کارگران و کارمندان که برای اعمال کنترل کارگری انتخاب شده‌اند، در مقابل دولت مسئول حفظ موٌکدترین انتظامات و انضباط و محافظت اموال شناخته می‌شوند. کسانی که در این امر سهل‌انگاری کنند و ذخایر و صورت حساب‌ها و غیره را پنهان دارند، مورد کیفر قرار گرفته کلیهٔ اموال‌شان ضبط می‌شود و خودشان تا پنج سال به زندان محکوم می‌شوند.

۷ــ کلیهٔ بنگاه‌هایی که برای دفاع کشور کار می‌کنند و نیز بنگاه‌هایی که بنحوی از انحاء با تولید فرآورده‌های ضروری برای زندگی قاطبهٔ اهالی مربوط باشند، بنگاه‌های دارای اهمیت کشوری شمرده می‌شوند.

۸ــ مقررات مشروح‌تر کنترل کارگری توسط شوراهای محلی نمایندگان کارگران و کنفرانس‌های کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریک‌ها و همچنین کمیته‌های کارمندان در جلسات عمومی نمایندگان آنان تعیین خواهد شد.

۲۶ یا ۲۷ اکتبر (۸ یا ۹ نوامبر)
سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۹ در چاپ‌های ۲ــ ۳ مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۲۲ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۳۰ــ ۳۱ ترجمه و چاپ شده است

رادیوی
شورای کمیسرهای ملی
۳۰ اکتبر (۱۲ نوامبر) سال ۱۹۱۷

برای اطلاع همه و همه

کنگرهٔ سراسری شوراهای روسیه دولت جدید ــ دولت شوروی را برگزیده است. دولت کرنسکی سرنگون گردیده و بازداشت شده است. کرنسکی فرار کرد. تمام ادارات در دست دولت شوروی است. ۲۹ اکتبر قیام یونکرها که ۲۵ اکتبر با سوگند بشرافت و وجدان آزاد شده بودند آغاز شد و در همان روز سرکوب گردید. کرنسکی و ساوینکف به اتفاق یونکرها (۱۶) و عده‌ای از قزاق‌ها از راه فریب و اغفال خود را به تزارسکویه سلو (۱۷) رسانده‌اند. دولت شوروی نیروهایی برای سرکوب یورش جدید کورنیلفی به پتروگراد بسیج کرده است. ناوگان دریایی که ناو زره‌پوش «رسپوبلیکا» در رأس آن است، به پایتخت فراخوانده شده است. یونکرها و قزاق‌های کرنسکی در تزلزل هستند. اسیرانی از اردوگاه کرنسکی خود را بما می‌رسانند و می‌گویند که قزاق‌ها گول خورده‌اند و اگر بکنه قضیه پی ببرند تیراندازی نخواهند کرد. دولت شوروی تمام اقدامات را بعمل می‌آورد تا از خونریزی جلوگیری شود. اگر جلوگیری از خونریزی میسر نباشد، اگر واحدهای کرنسکی بهر حال به تیراندازی بپردازند، دولت شوروی از اقدامات بی‌امان در جهت سرکوب لشگرکشی جدید کرنسکی-کورنیلفی خودداری نخواهد کرد.

به اطلاع می‌رسانیم که در کنگرهٔ شوراها که پایان یافته است دو منشور مهم: ۱) دربارهٔ انتقال بیدرنگ همهٔ اراضی ملاکی بدست

کمیته‌های دهقانی و ۲) دربارهٔ پیشنهاد صلح دمکراتیک صادر کرده است.

رئیس دولت شوروی

ولادیمیر اولیانف (لنین)

«روزنامهٔ دولت موقت کارگری و دهقانی» شمارهٔ ۲، ۳۰ اکتبر (۱۲ نوامبر) سال ۱۹۱۷ و «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» شمارهٔ ۲۱۲، ۳۱ اکتبر سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۱۴ ترجمه و چاپ شده است

سخنرانی در اجلاس کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک‌های) روسیه اول (۱٤) نوامبر سال ۱۹۱۷

صورت جلسه

۱

رفیق لنین بر آن است که سیاست کامنف باید فوراً قطع شود. حاجت به صحبت با ویکژل نیست (۱۸). باید نیروی نظامی به مسکو فرستاد. رفیق لنین قطع‌نامه‌ای دربارهٔ ویکژل پیشنهاد می کند. ویکژل عضو شورا نیست و نباید او را به شورا راه داد؛ شوراها ارگان‌های داوطلب هستند و ویکژل در میان توده‌ها پایه‌ای ندارد.

۲

بنظر رفیق لنین، مذاکرات می‌بایستی پردهٔ استتار دیپلماتیک عملیات نظامی می‌شد. یگانه تصمیم راستین از بین بردن تزلزل و دودلی سرددین و ابراز قاطعیت از طرف خویش است. باید بکمک مسکوی‌ها رفت و پیروزی ما تأمین است.

۳

رفیق لنین. مسئله اساسی است و حالا دیگر باید به تزلزل و تردید پایان داد. این نکته روشن است که ویکژل از کالدین‌ها و کورنیلف‌ها طرفداری می کند. نباید تزلزل و دودلی بخود راه داد. اکثریت کارگران و دهقانان و ارتش با ماست. در اینجا کسی ثابت نکرد که پائینی‌ها مخالف ما هستند؛ یا با عوامل کالدین یا با پائینی‌ها. ما باید به توده‌ها تکیه کنیم و مبلغان را به روستا بفرستیم. به ویکژل پیشنهاد شده بود که سپاهیان را به مسکو برساند، او امتناع ورزید. ما باید از توده‌ها مدد بگیریم و توده‌ها دست رد بر سینهٔ او می‌زنند.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۲ در شمارهٔ دهم مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوسیا» چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ٤۳ ترجمه و چاپ شده است

قطع‌نامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک‌های) روسیه دربارهٔ مسئلهٔ اپوزیسیون درون کمیتهٔ مرکزی دوم (۱۵) نوامبر سال ۱۹۱۷

کمیتهٔ مرکزی این اجلاس را دارای اهمیت تاریخی می‌شمارد و لذا باید دو روشی را که در اینجا بروز کرده است، قید نمود.

۱) کمیتهٔ مرکزی به این نکته اذعان دارد که اپوزیسیون موجود در درون کمیتهٔ مرکزی با تکرار عبارات عمیقاً غیر مارکسیستی دربارهٔ عدم امکان انقلاب سوسیالیستی در روسیه، دربارهٔ ضرورت عقب‌نشینی در برابر اتمام‌حجت‌ها و تهدیدهای اقلیت معلوم سازمان شوروی دربارهٔ کنار رفتن، از تمام مواضع اصلی بلشویسم و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بطور کلی عدول می‌کند و با این ترتیب اراده و تصمیم کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه را عقیم می‌گذارد و با این ترتیب در دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست که آغاز شده است کارشکنی می‌کند.

۲) کمیته مرکزی تمام مسئولیت ترمز کردن کار انقلابی و تزلزل تبهکارانه در لحظهٔ کنونی را بگردن اپوزیسیون می‌گذارد و از آن دعوت می‌کند بحث و شکاکیت خود را به مطبوعات منتقل سازد و از کار عملی که به آن ایمان ندارد، دوری جوید چونکه در این اپوزیسیون بجز وحشت‌زدگی توسط بورژوازی و انعکاس روحیهٔ خستگی (و نه انقلابی) بخشی از اهالی کشور چیز دیگری نیست.

۳) کمیتهٔ مرکزی تأکید می‌کند که بدون خیانت به شعار حکومت شوروی نمی‌توان از دولت صرفاً بلشویکی که اکثریت تمامی کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه قدرت را بدست این دولت داده است صرفنظر کرد.

۴) کمیتهٔ مرکزی بر آن است که بدون خیانت به شعار حکومت

شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان نمی‌توان بر سر الحاق سازمانهای غیرشوروی یعنی سازمان‌های متحدهٔ غیرداوطلب پیشاهنگ انقلابی توده‌ها که در راه سرنگونی ملاکین و سرمایه‌داران مبارزه می‌کنند، به شوراها به چانه‌زدنهایی پرداخت.

۵) کمیتهٔ مرکزی بر آنست که گذشت در برابر اتمام‌حجت‌ها و تهدیدهای اقلیت شوراها در حکم تحاشی کامل نه تنها از حکومت شوروی بلکه از دمکراتیسم هم هست، چونکه چنین گذشت‌هایی بمعنای ترس اکثریت از استفاده از اکثریت خود، در حکم گردن نهادن بر آنارشی و هرج‌ومرج و بمعنای تکرار اتمام‌حجت‌های هر اقلیتی است.

۶) کمیتهٔ مرکزی تأیید می‌کند که بدون کنار گذاشتن کسی از کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه حالا هم کاملا حاضر است رفتگان را باز گرداند و ائتلاف این رفتگان را در چارچوب شوراها برسمیت شناسد، پس نطق‌هائی که گویا بلشویک‌ها نمی‌خواهند قدرت را با کسی تقسیم کنند مطلقاً دروغ است.

۷) کمیتهٔ مرکزی تأیید می‌کند که روز تشکیل دولت کنونی، چند ساعت قبل از تشکیل آن، کمیتهٔ مرکزی سه نماینده اس‌ارهای چپ (۱۹) را به جلسهٔ خود دعوت کرد و رسماً به آنها پیشنهاد نمود در هیئت دولت شرکت جویند. امتناع اس‌ارهای چپ با اینکه موقتی و مشروط بود، کلیهٔ مسئولیت عدم حصول توافق با آنها را تمام و کمال بگردن این اس‌ارهای چپ می‌اندازد.

۸) کمیتهٔ مرکزی یادآور می‌شود که قرار تسلیمی فراکسیون بلشویک‌ها به کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه که در آن اظهار آمادگی شده بود شورا را هم با سربازانی از سنگرها و هم با دهقانانی از محل‌ها، از روستاها تکمیل نماید تصویب شد، پس این ادعاها که گویا دولت بلشویکی مخالف ائتلاف با دهقانان است، کذب محض است. برعکس، کمیتهٔ مرکزی اعلام می‌دارد که قانون دولت ما دربارهٔ زمین که تماماً از رهنمود اس‌اری رونویسی شده است، عملا آمادگی کامل و صادقانهٔ بلشویک‌ها را برای اجرای ائتلاف با اکثریت عظیم ساکنان روسیه به ثبوت رسانده است.

مثلا دیروز در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی، فراکسیون بلشویکی با شرکت مستقیم اعضای کمیتهٔ مرکزی از اقلیت، آشکارا برضد قرار کمیتهٔ مرکزی (دربارهٔ تعداد و افراد حزب ما در هیئت دولت) رأی داد. چنین نقض بیسابقهٔ انضباط از جانب اعضای کمیتهٔ مرکزی بدون اطلاع آن پس از ساعت‌ها بحث و مذاکره در کمیتهٔ مرکزی که خود این نمایندگان اپوزیسیون بمیان آورده بودند بر ما روشن می‌سازد که اپوزیسیون در صدد است سازمان‌های حزبی را با کارشکنی در کار حزب در لحظه‌ای که سرنوشت حزب و سرنوشت انقلاب بسته به نزدیکترین نتیجهٔ این کار است با اصرار و ابرام موافق خود سازد.

ما نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم که مسئولیت این وضع را بعهده بگیریم.

ما اقلیت کمیتهٔ مرکزی را با این اظهاریه مخاطب قرار داده و پاسخ اکید کتبی به این سئوال را طلب می‌کنیم که آیا اقلیت تعهد می‌کند از انضباط حزبی تبعیت نماید و آن سیاستی را تعقیب کند که در قطعنامهٔ رفیق لنین مصوب کمیتهٔ مرکزی فورموله شده است.

در صورتی که پاسخ به این سئوال منفی یا مبهم باشد ما فوراً به کمیتهٔ پتروگراد و کمیتهٔ مسکو و به فراکسیون بلشویکی کمیتهٔ اجرائیه مرکزی و به کنفرانس کل شهری پتروگراد و بکنگرهٔ فوق‌العادهٔ حزب با پیشنهاد متقابل رجوع خواهیم کرد:

یا حزب باید تشکیل حکومت جدید را به اپوزیسیون کنونی به اتفاق آن متحدانش که اپوزیسیون بخاطر آنها اکنون در کار ما کارشکنی می‌کند محول نماید، — و آنوقت ما خود را نسبت به این حکومت جدید که چیزی جز تزلزل و ضعف و هرج‌ومرج نمی‌تواند ببار آورد کاملا آزاد خواهیم شمرد.

یا بطوریکه شک و تردید نداریم، حزب یگانه خطمشی ممکن انقلابی که در قرار دیروزی کمیتهٔ مرکزی بیان گردیده تأیید خواهد کرد و آن وقت حزب باید با قاطعیت تمام به نمایندگان اپوزیسیون پیشنهاد کند کار ضدانضباطی خود را بخارج از سازمان حزبی ما منتقل سازد. چارهٔ دیگر نیست و نمی‌تواند باشد. بدیهی است که انشعاب فوق‌العاده اسفناک است. ولی حالا انشعاب شرافتمندانه و آشکار بطور

غیر قابل قیاس بهتر از کارشکنی داخلی و عقیم گذاشتن تصمیمات خود، اخلال و ضعف و زبونی است. ما در هر حال دقیقه‌ای در این نکته تردید بدل راه نمی‌دهیم که طرح اختلاف‌نظرهای ما (که بطور عمده تکرار اختلاف‌نظرهای ما با گروه‌های «نوایا ژیزن» (۲۱) و مارتف است) در برابر توده‌ها، پشتیبانی بی‌چون‌وچرا و بیدریغ کارگران و سربازان و دهقانان انقلابی را از سیاست ما تأمین خواهد کرد و در کوتاهترین مدت اپوزیسیون متزلزل را به انفراد و ضعف دچار خواهد ساخت.

در تاریخ سوم (۱۶) نوامبر سال
۱۹۱۷ نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۲ در
شمارهٔ ۷ مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوسیا»
چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۵، ص ۴۷ — ۴۹
ترجمه و چاپ شده است

پیام به اهالی کشور

رفقا ــ کارگران، سربازان، دهقانان، همهٔ زحمتکشان!

انقلاب کارگری و دهقانی بطور قطع در پتروگراد پیروز شده، و آخرین بقایای قزاق‌های کم‌شماری را که فریب کرنسکی را خورده بودند متفرق ساخته و بازداشت کرده است. انقلاب در مسکو هم به پیروزی رسیده است. قبل از آنکه چند قطار حامل نیروهای نظامی از پتروگراد به مسکو برسد در آنجا یونکرها و کورنیلفی‌های دیگر شرایط صلح و خلع سلاح یونکرها و انحلال کمیتهٔ نجات (۲۲) را امضاء کردند.

هر روز و هر ساعت از جبهه و روستاها خبرهایی دربارهٔ پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق سربازان در جان‌پناه‌ها و دهقانان در بخش‌ها از دولت جدید و از قوانین آن دربارهٔ پیشنهاد صلح و دربارهٔ واگذاری فوری زمین بدهقانان می‌رسد. پیروزی انقلاب کارگران و دهقانان تأمین است، چونکه حالا دیگر اکثریت مردم از آن پشتیبانی می‌کنند.

پرواضح است که ملاکین و سرمایه‌داران و کارمندان عالیرتبه و دیوانسالاران که پیوند نزدیک با بورژوازی دارند، خلاصه همهٔ ثروتمندان و دست‌پروردگان آنها با انقلاب جدید خصمانه برخورد می‌کنند و در برابر پیروزی آن مقاومت می‌ورزند و به قطع فعالیت بانک‌ها تهدید می‌کنند، کار بنگاه‌های مختلف را خراب کرده و متوقف می‌سازند، به انواع وسایل در آن اخلال می‌کنند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم از آن جلوگیری می‌نمایند. هر کارگر آگاه بخوبی می‌دانست که ما حتماً با چنین مقاومتی مواجه خواهیم شد و همهٔ مطبوعات حزبی بلشویک‌ها

بارها به این نکته اشاره می‌کردند. توده‌های زحمتکش حتی دقیقه‌ای از این مقاومت نمی‌ترسند و ذره‌ای در برابر تهدیدها و اعتصابهای طرفداران بورژوازی نمی‌لرزند.

اکثریت مردم پشتیبان ماست. اکثریت زحمتکشان و ستمکشان در سراسر جهان از ما حمایت می‌کنند. کار ما مبتنی بر عدالت است. پیروزی ما تأمین است.

مقاومت سرمایه‌داران و کارمندان عالیرتبه درهم شکسته خواهد شد. ما هیچ کس را بدون قانون ویژهٔ دولتی دربارهٔ ملی کردن بانک‌ها و سندیکات‌ها از دارایی محروم نمی‌کنیم. این قانون در دست تهیه است. هیچ زحمتکش و کارمند دیناری از دست نمی‌دهد؛ بلکه برعکس از کمک برخوردار خواهد بود. دولت بغیر از حساب و کنترل بسیار مؤکد، بغیر از اخذ مالیات‌های علنی که قبلا وضع گردیده، هیچ اقدام دیگری نمی‌خواهد بعمل آورد.

بخاطر این خواست‌های عادلانه اکثریت عظیم مردم پیرامون دولت موقت کارگری و دهقانی متحد شده است.

رفقا زحمتکشان! بخاطر داشته باشید که حالا خود شما کشور را اداره می‌کنید. اگر خود شما متحد نشوید و همهٔ امور کشور را بدست خود نگیرید کسی نمی‌تواند بشما کمک کند. شوراهای شما — از این به بعد ارگان‌های قدرت دولتی، ارگان‌های تام‌الاختیار و حلال و تعیین کننده هستند.

پیرامون شوراهای خود متحد شوید. آنها را تقویت نمائید. بدون اینکه منتظر کسی شوید از پایین کارها را بدست خود بگیرید. نظم انقلابی بسیار مؤکد برقرار سازید، تلاش های هرج‌ومرج‌طلبانهٔ دائم‌الخمرها و اوباشان و یونکرهای ضدانقلابی و کورنیلفی‌ها و نظایر آنها را بی‌امان سرکوب نمایید.

کنترل بسیار اکید بر تولید و احتساب فرآورده‌ها برقرار سازید. هر کسی را که جرئت زیان زدن بکار مردم را کند صرفنظر از اینکه چنین زیانی از راه ساباتاژ (خرابکاری، ترمز کردن و عقیم گذاشتن) تولید یا از راه اختفاء ذخایر غله و خواربار یا با ایجاد وقفه در

حمل‌ونقل غله یا از راه اخلال در کار راه آهن و پست و تلگراف و تلفن و بطور کلی به هر شکلی از مقاوست در برابر امر صلح و واگذاری زمین به دهقانان و در تأمین کنترل کارگری بر تولید و توزیع محصولات باشد بازداشت کنید و تسلیم دادگاه انقلابی مردم نمایید.

رفقا کارگران، سربازان، دهقانان و همهٔ زحمتکشان! تمام زمام حکومت را بدست شوراهای خود بگیرید. زمین و غله و کارخانه‌ها و وسائل و خواربار و فرآورده‌ها و وسائل حمل‌ونقل را مانند مردمک چشم حفظ و نگهداری نمایید. از این ببعد همهٔ این‌ها تماماً مال شما، ثروت همگانی است. بتدریج، با موافقت و تأیید اکثریت دهقانان، بر طبق تجربهٔ عملی آنان و کارگران ما با گامهای محکم و بلاانحراف بسوی پیروزی سوسیالیسم می‌رویم که کارگران پیشرو متمدن‌ترین کشورها آنرا تحکیم می‌نمایند و که مایهٔ صلح پایدار برای ملت‌ها و وسیلهٔ نجات آنها از هرگونه ستم و تعدی و استثمار است.

۵ نوامبر سال ۱۹۱۷
پتروگراد

رئیس شورای کمیسرهای ملی
و. اولیانف (لنین)

شمارهٔ ٤ «پراودا» (چاپ عصر)، ۱۹ (٦) نوامبر سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٥، ص ٦٥ — ٦٧ ترجمه و چاپ شده است

پاسخ خواست‌های دهقانان

در پاسخ خواست‌های کثیر دهقانان توضیح داده می‌شود که از این پس تمام قدرت در کشور کاملا در دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان است. انقلاب کارگری در پتروگراد و مسکو پیروز شده و در سایر نقاط روسیه نیز پیروز می‌شود. دولت کارگری و دهقانی وحدت توده‌های دهقانان، تهیدست‌ترین د هقانان، اکثریت دهقانان را با کارگران برضد ملاکین و برضد سرمایه‌داران تأمین می‌کنند.

از این رو شوراهای نمایندگان دهقانان و در درجهٔ اول شوراهای بخش‌ها و سپس شوراهای ولایتی از این پس تا تشکیل مجلس مؤسسان، ارگان‌های تام‌الاختیار قدرت دولتی در محل‌ها هستند. مالکیت اربابی بر زمین توسط کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه ملغی شده است. منشور دربارهٔ زمین توسط دولت موقت کنونی کارگران و دهقانان صادر گردیده و بموجب این منشور تمام اراضی ملاکین بکلی در اختیار شوراهای نمایندگان دهقانان قرار می‌گیرد.

کمیته‌های ارضی روستاها باید بیدرنگ اراضی ملاکین را تحت اختیار و تحت مؤکدترین نظارت خویش درآورند و نظم کامل را حفظ کنند و از اموال پیشین ملاکین که از این پس به ثروت همگانی مردم مبدل می‌شود و بدین جهت خود مردم باید آنها را حفظ کنند، مؤکداً حراست نمایند.

کلیهٔ دستورات کمیته‌های ارضی بخش‌ها که با موافقت شوراهای

ولایتی دهقانان صادر گردیده است در حکم قانون بوده و باید بدون قید و شرط و بیدرنگ اجرا شود.

دولت کارگران و دهقانان که از طرف کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه تعیین گردیده است، شورای کمیسرهای ملی نامیده می‌شود.

شورای کمیسرهای ملی از دهقانان دعوت می‌کند که تمام زمام قدرت را در محل‌ها بدست خود گیرند. کارگران تمام و کمال و بطور همه‌جانبه از دهقانان پشتیبانی خواهند کرد و تولید ماشین‌آلات و تجهیزات را بجریان خواهند انداخت و از دهقانان خواهش دارند در امر رساندن غله کمک نمایند.

رئیس شورای کمیسرهای ملی

و. اولیانف (لنین)

پتروگراد.

۵ نوامبر سال ۱۹۱۷

«ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی»
شمارهٔ ۲۱۹، ۸ نوامبر سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۶۸ — ۶۹ ترجمه و چاپ شده است

از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک‌های) روسیه

به کلیهٔ اعضای حزب
و بهمهٔ طبقات زحمتکش روسیه

رفقا!

همه می‌دانند که در کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه اکثریت نمایندگان از حزب بلشویک‌ها بود.

این نکته برای درک انقلابی که تازه بوقوع پیوسته و هم در پتروگراد و مسکو و هم در سراسر روسیه پیروز گردیده است، یک نکتهٔ اساسی است. همانا این نکته است که از طرف همهٔ هواداران سرمایه‌داران و دستیاران ناآگاه آنها که به اصل بنیادی انقلاب جدید یعنی تمام قدرت بدست شوراها لطمه می‌زنند، دائماً بباد فراموشی سپرده شده و نادیده گرفته می‌شود. در روسیه بجز دولت شوروی دولت دیگری نباید وجود داشته باشد. در روسیه حکومت شوروی بدست آمده است و انتقال قدرت از دست یک حزب شوروی بدست حزب دیگر عملی است که بدون هیچ انقلاب، با تصمیم سادهٔ شوراها و با عمل سادهٔ تجدید انتخابات نمایندگان شوراها تأمین می‌شود. کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه اکثریت را به حزب بلشویک‌ها داد. بدین جهت فقط دولتی که این حزب تشکیل داده است دولت شوروی است. و همه می‌دانند که کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک‌ها چند ساعت قبل از تشکیل دولت جدید و قبل از پیشنهاد لیست اسامی اعضای آن به کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه سه تن از سرشناس‌ترین اعضای گروه اس‌ارهای چپ یعنی رفیق کامکف، اسپیرو و کارلین را به جلسهٔ خود دعوت کرد و به آنها پیشنهاد نمود در هیئت دولت جدید شرکت نمایند. ما بی‌نهایت متأسفیم که رفقای اس‌ار چپ از شرکت امتناع ورزیدند. ما امتناع آنان را برای فرد انقلابی و طرفدار زحمتکشان یک عمل غیرمجاز

می‌شماریم، در هر موقع حاضریم اس‌ارهای چپ را در هیئت دولت وارد کنیم، ولی اعلام می‌داریم بعنوان حزبی که در کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه اکثریت بدست آورده است حق داریم و در برابر مردم موظفیم دولت را تشکیل دهیم.

همه می‌دانند که کمیته مرکزی حزب ما یک فهرست صرفاً بلشویکی از اسامی کمیسرهای ملی به کنگره دوم سراسری شوراهای روسیه پیشنهاد کرد و کنگره این فهرست اعضای دولت صرفاً بلشویکی را تصویب نمود.

بنابر این اظهارات اغواگرانه که گویا دولت بلشویکی دولت شوروی نیست دروغ محض است و این اظهارات اغواگرانه فقط از دشمنان مردم، فقط از دشمنان حکومت شوروی منشاء می گیرد و می‌تواند منشاء گیرد. برعکس اکنون، پس از کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه تا زمانیکه کنگره سوم تشکیل شود، یا تا زمانیکه انتخابات شوراها تجدید گردد و یا دولت جدیدی از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی تشکیل شود — فقط دولت بلشویکی می‌تواند اکنون دولت شوروی شمرده شود.

* * *

رفقا! چند تن از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب ما و شورای کمیسرهای ملی: کامنف، زینویف، نوگین، ریکوف، میلیوتین و عدهٔ دیگر دیروز چهارم نوامبر کمیته مرکزی ما را و سه نفر آخر — شورای کمیسرهای ملی را ترک گفتند. در حزب بزرگی نظیر حزب ما، با وجود خط‌مشی پرولتری-انقلابی سیاست ما باز ممکن نبود رفقائی که پایداری و استقامت‌شان در مبارزه با دشمنان مردم کافی نیست پیدا نشوند. وظایفی که اینک در برابر حزب ما قرار گرفته واقعاً بیش از حد، و دشواریها هم عظیم است — از این روست که چند تن از اعضای حزب ما که قبلا مقامهای پرمسئولیتی داشتند در برابر فشار بورژوازی بخود لرزیدند و از میان ما گریختند. تمام بورژوازی و همهٔ دستیاران آن از این موضوع خوشحال و مشعوفند، موذیانه شادی می کنند، دربارهٔ ازهم‌پاشیدگی امور سر و صدا براه می‌اندازند و نابودی دولت بلشویکی را پیشگویی می کنند.

رفقا! به این دروغ ها باور نکنید. رفقایی که کناره گیری کرده‌اند مانند فراریان عمل کرده‌اند چونکه نه فقط پست‌هایی را که به آنان سپرده شده بود ترک گفتند، بلکه به تصمیم صریح کمیتهٔ مرکزی حزب ما دایر بر اینکه کناره گیری خود را لااقل تا اتخاذ تصمیم از طرف سازمان‌های حزبی پتروگراد و مسکو (۲۴) عقب اندازند پشت و پا زدند. ما این گریز را جداً تقبیح می‌کنیم و اطمینان کامل داریم که کلیهٔ کارگران، سربازان و دهقانان آگاهی که به حزب ما تعلق دارند یا هوادار آن هستند نیز اقدام فراریان را با همین قاطعیت محکوم خواهند کرد.

ولی ما اظهار می‌داریم که این عمل گریز چند تن از سران حزب ما حتی لحظه‌ای و بقدر سرمویی وحدت توده‌هایی را که از حزب ما پیروی می‌کنند متزلزل نخواهد ساخت و بالنتیجه حزب ما را نیز دچار تزلزل نخواهد کرد.

رفقا، بیاد آورید که دو تن از این گریزندگان: کامنف و زینویف در همان آستانهٔ قیام پتروگراد همچون فراریان و پیکارشکنان عمل کردند، زیرا آنها نه فقط در جلسهٔ سرنوشت‌ساز کمیتهٔ مرکزی مورخهٔ دهم اکتبر سال ۱۹۱۷ علیه قیام رأی دادند، بلکه پس از اتخاذ تصمیم کمیتهٔ مرکزی نیز در میان کارکنان حزبی برضد قیام تبلیغ می‌کردند. همه می‌دانند که در آن هنگام روزنامه‌هایی که می‌ترسیدند جانب کارگران را بگیرند و بیشتر به بورژوازی گرایش داشتند (مثلا «نوایا ژیزن»)، به اتفاق کلیهٔ مطبوعات بورژوازی دربارهٔ «ازهم‌پاشیدگی» حزب ما، دربارهٔ «عقیم ماندن قیام» و غیره چه سروصدایی براه انداختند. ولی زندگی بسرعت بطلان دروغ ها و بهتان‌های یک دسته، و تردید و تزلزل و جبن دستهٔ دیگر را ثابت کرد. «طوفانی» که قصد داشتند بمناسبت اقدامات کامنف و زینویف در مورد عقیم گذاشتن قیام پتروگراد بر پا دارند طوفان در استکان آب شد و اعتلای عظیم جنبش توده‌ها، قهرمانی عظیم ملیون‌ها کارگر، سرباز و دهقان در پتروگراد و مسکو، در جبهه، در سنگرها و در روستاها گریزندگان

را با همان سهولتی کنار زد که قطار راه آهن خس و خاشاک را کنار می‌زند و به اطراف پرتاب می کند.

بگذار همهٔ کم‌باوران، همهٔ دودل‌ها، همهٔ شکاک‌ها و همهٔ آنانی که خود را تسلیم وحشت از بورژوازی کرده‌اند یا تحت تأثیر فریادهای دستیاران مستقیم و غیرمستقیم آن قرار گرفته‌اند خجالت بکشند. سایه‌ای هم از تزلزل و دودلی میان توده‌های کارگران و سربازان پتروگراد و مسکو وجود ندارد. حزب ما متفقانه و مصممانه چون تن واحد حکومت شوروی و منافع کلیهٔ زحمتکشان و مقدم بر همه کارگران و دهقانان تهیدست را پاسداری می کند!

گروه‌های میرزابنویس‌های بورژوازی و افرادی که خود را تسلیم ترس و وحشت از بورژوازی نموده‌اند هم‌آواز شده ما را متهم می کنند که بی‌گذشت و آشتی‌ناپذیریم و نمی‌خواهیم حزب دیگری را در حکومت شرکت دهیم. رفقا، این ادعا حقیقت ندارد! ما به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کرده‌ایم و پیشنهاد می‌کنیم که با ما در حکومت شرکت نمایند. گناه ما نیست که آنها امتناع ورزیده‌اند. ما مذاکرات را شروع کردیم و پس از پایان کنگرهٔ دوم شوراها در جریان این مذاکرات به انواع گذشت‌ها تن دردادیم تا آنجا که با ورود نمایندگان بخشی از دومای شهر پتروگراد هم موافقت مشروط نمودیم، و حال آنکه این دوما لانهٔ کورنیلفی‌هاست و هر آینه اگر این کورنیلفی‌های پست‌فطرت، نورچشمی‌های سرمایه‌داران و ملاکین، یونکرها در صدد مقاومت در برابر ارادهٔ مردم برآیند، چنانچه یکشنبهٔ گذشته در پتروگراد در صدد برآمدند و باز هم چنین قصدی دارند (این نکته با کشف توطئه پوریشکویچ و نوشته‌هایی که دیروز سوم نوامبر از وی بدست آمده به ثبوت رسیده است) — مردم در درجهٔ اول بساط این لانهٔ کورنیلفی‌ها را بر خواهند چید. ولی حضراتی که در پشت سر اس‌ارهای چپ ایستاده‌اند و توسط آنها بنفع بورژوازی عمل می‌کنند این گذشت ما را به ضعف ما تعبیر نمودند و از آن برای دادن اتمام‌حجت‌های جدید بما استفاده کردند. در جلسهٔ مشاورهٔ سوم نوامبر آقایان آبراموویچ و مارتف حاضر شدند و بما چنین اولتیماتوم دادند: مادامی که دولت

ما از بازداشت افراد و توقیف روزنامه‌های بورژوائی دست برندارد هیچ مذاکره‌ای صورت نخواهد گرفت.

هم حزب ما و هم کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی کنگرهٔ شوراها از اجرای مفاد این اتمام‌حجت که آشکارا از هواداران کالدین، بورژوازی، کرنسکی و کورنیلف منشاء می‌گیرد امتناع ورزیدند. توطئهٔ پوریشکویچ و پیدایش هیئت نمایندگی بخشی از سپاه ۱۷ که روز پنجم نوامبر وارد پتروگراد شدند و ما را به لشگرکشی برضد پتروگراد تهدید نمودند (تهدید مضحک، چونکه دسته‌های جلودار این کورنیلفی‌ها هم‌اکنون شکست خورده و در حوالی گاتچینا (۲۰) فرار کرده و بخش اعظم آنان هم از اقدام برضد شوراها امتناع ورزیده‌اند) — همهٔ این حوادث نشان داد که اتمام‌حجت آقایان آبراموویچ و مارتف عملا از کجا منشاء می‌گرفت و این افراد عملا به کیها خدمت می‌نمودند.

بگذار تمام زحمتکشان خاطرجمع و مطمئن باشند! حزب ما هرگز به اتمام‌حجت اقلیت شوراها تن در نخواهد داد — اقلیتی که خود را تسلیم ترس و وحشت از بورژوازی نموده است و در واقع و عملا علیرغم «نیات حسنهٔ» خود همچون عروسکی در دست کورنیلفی‌ها بازی می‌کند.

ما با استواری تمام از پرنسیپ حکومت شوروی یعنی حکومت اکثریتی که در آخرین کنگرهٔ شوراها بدست آمده است دفاع می‌کنیم، ما موافق بودیم و کماکان موافقیم اقلیت شوراها را در حکومت شرکت دهیم، ولی به این شرط که این اقلیت صادقانه و شرافتمندانه تعهد نماید از اکثریت اطاعت کند و برنامهٔ مصوب تمام کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای روسیه را که مشعر بر حرکت تدریجی ولی مصممانه و بلاانحراف بسوی سوسیالیسم است، اجرا نماید. ولی ما به هیچگونه اتمام‌حجت گروه‌های ناچیز روشنفکرانی که توده‌ها پشتیبان آنان نیستند و در واقع فقط کورنیلفی‌ها، ساوینکفی‌ها و یونکرها و غیره پشت سر آنها ایستاده‌اند تن در نخواهیم داد.

بگذار تمام زحمتکشان خاطرجمع و مطمئن باشند! حزب ما، حزب اکثریت شوروی، همبسته و هم‌پیوسته پاسدار منافع آنان است و مانند

سابق ملیون‌ها کارگر در شهرها، سرباز در سنگرها و دهقان در روستاها طرفدار حزب ما هستند و آماده‌اند بهر قیمتی شده به پیروزی صلح، به پیروزی سوسیالیسم جامهٔ عمل بپوشانند!

پنجم — ششم (۱۸ — ۱۹) نوامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

۲۰ (۷) نوامبر سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۸۲ روزنامهٔ «پرادوا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۷۲ — ۷۶ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ فوق العادهٔ سراسری شوراهای نمایندگان دهقانان روسیه

۱۰–۲۵ نوامبر (۲۳ نوامبر – ۸ دسامبر) سال ۱۹۱۷

۱

پیش‌نویس قطعنامه

کنگرهٔ دهقانی از قانون (منشور) ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ مربوط به زمین مصوب کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه که شورای کمیسرهای ملی بعنوان دولت موقت کارگری و دهقانی جمهوری روسیه آنرا انتشار داده است تمام و کمال و با تمام قوا پشتیبانی می‌کند. کنگرهٔ دهقانی عزم راسخ و تزلزل‌ناپذیر خود را برای اجرای قطعی این قانون اعلام می‌دارد و از همهٔ دهقانان به پشتیبانی بالاتفاق از آن و به اجرای بیدرنگ مفاد آن در محل‌ها توسط خود دهقانان دعوت می‌کند و همچنین از دهقانان درخواست می‌کند فقط کسانی را برای مقامات و مشاغل پرمسئولیت انتخاب کنند که نه در گفتار بلکه عملا وفاداری خود را به کاملترین وجهی نسبت به منافع دهقانان زحمتکش و تحت استثمار و مراتب آمادگی و استعداد خود را در امر دفاع از این منافع علیرغم هرگونه مقاومت ملاکین و سرمایه‌داران و طرفداران یا دستیاران آنها نشان داده‌اند.

کنگرهٔ دهقانی ضمناً اعلام می‌کند که یقین دارد اجرای کامل کلیهٔ اقدامات مصرحه در قانون مربوط به زمین تنها در صورتی میسر و امکان‌پذیر است که انقلاب سوسیالیستی که ۲۵ اکتبر از طرف کارگران آغاز گردیده است، بموفقیت برسد زیرا فقط انقلاب سوسیالیستی است که

این یک ائتلاف شرافتمندانه، اتحاد شرافتمندانه است، ولی این اتحاد ائتلاف شرافتمندانه در رده‌های بالا میان اس‌ارهای چپ و بلشویک‌ها خواهد بود اگر چنانکه اس‌ارهای چپ مشخص‌تر بگویند انقلابی که اینک ما از سر می‌گذرانیم انقلاب سوسیالیستی است. این انقلاب سوسیالیستی است. محو مالکیت خصوصی بر زمین، برقراری کنترل کارگری، ملی کردن بانک‌ها — همهٔ این اقدامات به سوسیالیسم می‌رسد. این هنوز سوسیالیسم نیست ولی این اقدامات ما را با گامهای عظیم به سوی سوسیالیسم می‌برد. ما به کارگران و دهقانان نهرهای شیر با سواحل عسلی (آب کوثر — م.) یکباره وعده نمی‌دهیم، ولی می‌گوییم: اتحاد نزدیک کارگران و دهقانان زیر استثمار، مبارزهٔ پیگیر بلاانحراف در راه استقرار حکومت شوراها ما را به سوسیالیسم می‌رساند و هر حزبی که عملا می‌خواهد حزب مردمی باشد باید با صراحت و قاطعیت بگوید که انقلاب ما انقلاب سوسیالیستی است.

و تنها در صورتیکه اس‌ارهای چپ بطور روشن و صریح این نکته را بیان دارند اتحاد ما با آنها محکم شده و رشد خواهد یافت.

به ما می‌گویند که مخالف سوسیالیزاسیون زمین هستیم و از این رو نخواهیم توانست با اس‌ارهای چپ به تفاهم برسیم.

در پاسخ می‌گوییم: بلی ما مخالف سوسیالیزاسیون اس‌اری زمین هستیم، ولی این امر مانع اتحاد شرافتمندانه ما با اس‌ارهای چپ نیست.

امروز یا فردا اس‌ارهای چپ وزیر فلاحت خود را پیشنهاد خواهند کرد، و اگر او بخواهد قانون سوسیالیزاسیون را از تصویب بگذراند ما رأی مخالف نخواهیم داد. رأی ما ممتنع خواهد بود.

رفیق لنین در پایان بیانات خود خاطرنشان ساخت که تنها با اتحاد کارگران و دهقانان می‌توان زمین و صلح بدست آورد.

ضمناً از رفیق لنین سئوال شد که اگر اس‌ارهای چپ در مجلس مؤسسان در اقلیت باشند و بخواهند قانون سوسیالیزاسیون زمین را از تصویب بگذرانند بلشویک‌ها چه روشی در پیش خواهند گرفت، آیا از دادن رأی خودداری خواهند داد؟ او گفت البته که خیر. بلشویک‌ها بر له این قانون رأی خواهند داد و قید خواهند کرد که ما بر له

این قانون رأی دهیم که از دهقانان در برابر دشمنان‌شان پشتیبانی کنیم.

پیش‌نویس قطعنامه در تاریخ ۲۸ (۱۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ در شماره ۱۹۰ روزنامهٔ «پراودا» و در شمارهٔ ۲۲۶ روزنامه «ایزوستیای کمیته اجرائیه مرکزی» و پایانسخن دربارهٔ مسئلهٔ ارضی در تاریخ ۱۹ نوامبر سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۲۳۰ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» و چهارم دسامبر (۲۱ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۹۵ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۹۶—۹۷، ۱۰۰ — ۱۰۱ ترجمه و چاپ شده است

اتحاد کارگران با دهقانان زحمتکش و استثمارشونده

نامه به هیئت تحریریهٔ «پراودا»

امروز شنبه ۱۸ نوامبر هنگامیکه لازم آمد در کنگره دهقانان سخن بگویم در حضور عموم از من سئوالی شد که فوراً هم به آن جواب دادم. ضروری است سئوالی که شده و جواب من به آن بیدرنگ به اطلاع همه کسانی که سواد خواندن دارند برسد، زیرا در عین حالی که بیانات من ظاهراً فقط از طرف شخص من بود در واقع از طرف همهٔ حزب بلشویک‌ها سخن می‌گفتم.

مطلب از این قرار بود.

من در نطق خود ضمن آنکه به مسئله اتحاد کارگران بلشویک با اس‌ارهای چپ که اکنون مورد اعتماد بسیاری از دهقانان هستند پرداخته بودم، ثابت می‌کردم که این اتحاد می‌تواند یک «ائتلاف شرافتمندانه»، یک اتحاد شرافتمندانه باشد، زیرا میان منافع کارگران مزدبگیر و منافع دهقانان زحمتکش و استثمارشونده اختلاف بنیادی وجود ندارد، و سوسیالیسم کاملا می‌تواند منافع و علایق هر دوی آنها را تأمین نماید. فقط سوسیالیسم می‌تواند منافع آنان را تأمین نماید. از اینجاست امکان و ضرورت «ائتلاف شرافتمندانه» میان پرولترها و دهقانان زحمتکش و استثمارشونده. برعکس، «ائتلاف» (اتحاد) میان طبقات زحمتکش و استثمارشونده از یک طرف و بورژوازی از طرف دیگر، به علت اختلاف اساسی میان علایق این طبقات نمی‌تواند یک «ائتلاف شرافتمندانه» باشد.

من گفتم: فرض کنید که بلشویک‌ها در هیئت دولت در اکثریت و اس‌ارهای چپ در اقلیت باشند، حتی فرض کنیم که فقط یک اس‌ار

چپ و آنهم کمیسر فلاحت باشد. آیا بلشویک‌ها در چنین صورتی می‌توانند ائتلاف شرافتمند را عملی سازند؟

می‌توانند، زیرا بلشویک‌ها به علت آشتی‌ناپذیری خود در مبارزه با عناصر ضدانقلابی (از جمله با اس‌ارهای راستگرا و دفاع‌طلبان) موظفند هنگام رأیگیری دربارهٔ مسائل مربوط بمواد صرفاً اس‌اری برنامهٔ ارضی که در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه به تصویب رسیده است رأی ممتنع بدهند. از این قبیل است مثلا ماده مربوط به برابری در استفاده از زمین و تجدید تقسیم زمین میان خرده‌مالکین.

بلشویک‌ها با رأی ممتنع خود در مورد چنین ماده‌ای سرسوزنی هم از برنامهٔ خود منحرف نمی‌شوند. زیرا در صورت پیروزی سوسیالیسم (کنترل کارگری در کارخانه‌ها و سپس مصادرهٔ آنها، ملی کردن بانک‌ها، تشکیل شورای عالی اقتصادی برای تنظیم کلیه امور اقتصاد ملی کشور) کارگران موظفند با اقدامات دوران گذار که از طرف دهقانان خرده‌پای زحمتکش و تحت استثمار پیشنهاد می‌شود در صورت بی‌زیان بودن این اقدامات برای امر سوسیالیسم، موافقت نمایند. من گفتم: کائوتسکی هم زمانی که هنوز مارکسیست بود (در سال‌های ۱۸۹۹ – ۱۹۰۹) بارها تصدیق کرده است که اقدامات دوران گذار به سوسیالیسم نمی‌تواند در کشورهای زراعت بزرگ و کشورهای دارای زراعت کوچک یکسان باشد.

ما بلشویک‌ها موظف خواهیم بود در شورای کمیسرهای ملی یا در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی هنگام اخذ رأی دربارهٔ چنین ماده‌ای ممتنع بمانیم، زیرا در صورتیکه اس‌ارهای چپ (همچنین دهقانان طرفدار آنها) با کنترل کارگری و ملی کردن بانک‌ها و اقدامات دیگر موافقت نمایند، آنوقت مسئله برابری در استفاده از زمین فقط یکی از اقدامات دوران گذار به سوسیالیسم کامل خواهد بود. تحمیل این اقدامات به پرولتاریا بی معنا خواهد بود؛ پرولتاریا موظف است بخاطر پیروزی سوسیالیسم، در مورد انتخاب این اقدامات گذرا در حق دهقانان زحمتکش و استثمارشونده خرده‌پا گذشت قایل شود، زیرا این قبیل اقدامات به امر سوسیالیسم زیانی نخواهد رساند.

در آن موقع یکی از اس‌ارهای چپ (اگر اشتباه نکنم رفیق فئوفیلا کتف) از من سئوال زیر را کرد:

«اگر در مجلس موٌسسان دهقانان بخواهند قانون برابری در استفاده از زمین را بگذرانند، بورژوازی در جبهه مخالف دهقانان قرار گیرد و اتخاذ تصمیم هم بسته به رأی بلشویک‌ها باشد، بلشویک‌ها چه روشی در پیش خواهند گرفت؟».

در پاسخ گفتم: اتحاد کارگران با دهقانان زحمتکش و استثمارشونده حزب پرولتاریا را موظف می‌کند در صورتی که امر سوسیالیسم در نتیجهٔ برقراری کنترل کارگری، ملی کردن بانک‌ها و اقدامات دیگر تأمین باشد، علیه بورژوازی بر له دهقانان رأی بدهد. بلشویکها، به عقیده من، در چنین صورتی حق خواهند داشت هنگام رأی دادن نظر ویژه خود را اظهار دارند، عدم موافقت خود و نکات دیگر را قید کنند، ولی دادن رأی ممتنع در چنین صورتی معنایش خیانت به متحدین خود در مبارزه برای سوسیالیسم، بخاطر اختلاف خصوصی با آنان خواهد بود. بلشویکها در چنین وضعی هرگز به دهقانان خیانت نخواهند کرد. برابری در استفاده از زمین و اقداماتی نظیر آن در صورتیکه زمام حکومت در دست دولت کارگری و دهقانی باشد، در صورتی که کنترل کارگری و ملی کردن بانک‌ها عملی شده باشد و موٌسسهٔ عالی اقتصادی کارگری و دهقانی که تمام امور اقتصاد ملی و غیره را هدایت (تنظیم) می‌کند ایجاد شده باشد، هرگز برای سوسیالیسم زیان‌بخش نخواهد بود. این بود پاسخ من.

ن. لنین

در تاریخ ۱۸ نوامبر (اول دسامبر)
سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

دوم دسامبر (۱۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷
در شمارهٔ ۱۹۴ روزنامهٔ «پراودا» چاپ
شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۵، ص ۱۰۲ — ۱۰۴
ترجمه و چاپ شده است

جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسری روسیه اول دسامبر سال۱۹۱۷

سخنرانی دربارهٔ مسئلهٔ تاسیس شورای عالی اقتصاد ملی (۲۷)

نقل از روزنامه

لنین در دفاع از طرح شوروی خاطرنشان کرد که شورای عالی اقتصاد ملی نمی‌تواند به پارلمان مبدل گردد اما باید ارگان رزمنده برای مبارزه با سرمایه‌داران و ملاکین در ساحهٔ اقتصادی باشد، همانطوریکه شورای کمیسرهای ملی در ساحهٔ سیاست است.

شمارهٔ ۱۹۲ «نوایا ژیزن»، سوم (۱۶) دسامبر سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۱۳٤ ترجمه و چاپ شده است

گزارش درباره‌ٔ وضع اقتصادی کارگران پتروگراد و وظایف طبقه‌ٔ کارگر در اجلاس شعبه‌ٔ کارگری شورای نمایندگان کارگر و سربازان پتروگراد چهارم (۱۷) دسامبر سال ۱۹۱۷

نقل از روزنامه

انقلاب ۲۵ اکتبر بلوغ سیاسی فوق‌العادهٔ پرولتاریا را نشان داد که در قدرت استقامت سرسختانه در برابر بورژوازی تجلی کرد. اما برای پیروزی کامل سوسیالیسم تشکل عظیم سرشار از آگاهی لازم است که پرولتاریا باید به طبقه‌ٔ حاکم مبدل گردد.

وظیفه‌ٔ دگرگون‌سازی سوسیالیستی نظام دولتی در برابر پرولتاریا قرار دارد، زیرا هرگونه راه حل میانه هر قدر هم استدلال آنها آسان باشد ناچیز و بیخود است، چونکه وضع اقتصادی و زندگی اقتصادی کشور به نقطه‌ای رسیده که راه حل میانه مجاز نیست. در مبارزهٔ عظیم ما با امپریالیسم و سرمایه‌داری تدبیر نیمه‌کاره جایی ندارد. مسئله غالب یا مغلوب شدن مطرح است.

کارگران باید این نکته را درک کنند و درک هم می‌کنند؛ این امر از آنجا روشن است که راه حل‌های میانه و سازشکارانه از طرف آنها رد می‌شود. هر چه تحول و چرخش عمیق‌تر باشد کارکنان فعال‌تری برای انجام کار تعویض سرمایه‌داری با دستگاه سوسیالیسم لازم است. برای این کار حتی در شرایط عدم کارشکنی نیروی خرده‌بورژوازی کافی نیست. تنها از اعماق توده‌های مردم و فعالیت مبتکرانه‌ٔ آنها می‌توان به هدف رسید. به این جهت حالا نباید بفکر بهبود فوری وضع خود بود، بلکه باید دربارهٔ تبدیل شدن به طبقه حاکم فکر کرد. نباید امیدوار بود که پرولتاریای روستا بروشنی و بطور قطعی بمصالح خود پی می‌برد. فقط طبقه‌ٔ کارگر قادر به این کار است، و هر پرولتر

در درک دورنمای عظیم باید خود را رهبر احساس نماید و توده‌ها را به دنبال خود ببرد.

پرولتاریا باید به طبقهٔ زمامدار بمعنای رهبری همهٔ زحمتکشان، بطبقهٔ حاکم از لحاظ سیاسی مبدل گردد.

باید با این توهم مبارزه کرد که کشور را فقط بورژوازی می‌تواند اداره نماید. پرولتاریا باید ادارهٔ امور کشور را بدست خود بگیرد.

سرمایه‌داران جدا بهر کاری دست می‌زنند تا وظایف طبقهٔ کارگر را دشوارتر سازند. و بر هر سازمان کارگری — اتحادیه‌های صنفی، کمیته‌های کارخانه‌ها-فابریک‌ها و غیره است که به پیکار جدی در ساحهٔ اقتصادی بپردازد. بورژوازی همه کارها را خراب می‌کند، همه‌اش بکارشکنی می‌پردازد تا انقلاب کارگری را عقیم گذارد. و وظایف سازماندهی تولید تماماً بعهدهٔ طبقهٔ کارگر است. یکبار برای همیشه باید با این توهم که کارهای دولتی و مدیریت بانکها و کارخانه‌ها از عهدهٔ کارگران برنمی‌آید قطع رابطه کرد. ولی همهٔ این مسائل را فقط در سایهٔ کار عظیم روزمره سازماندهی می‌توان حل کرد.

باید مبادلهٔ فرآورده‌ها را سازمان داد، حساب و کنترل را متداول ساخت — این وظیفهٔ طبقهٔ کارگر است و معلومات لازم برای انجام آنها از زندگی در کارخانه و فابریک کسب می‌شود.

هر کمیتهٔ کارخانه-فابریک باید علاوه بر اشتغال به کارهای کارخانهٔ خود، ضمناً خود را واحد سازماندهی برای ساختمان تمام زندگی کشور احساس کند.

صدور فرمان دربارهٔ الغای مالکیت خصوصی آسان است، ولی فقط خود کارگران می‌توانند و باید آنرا بمورد اجرا بگذارند. بگذار اشتباهاتی روی بدهد — این اشتباهات طبقهٔ جدید به هنگام ایجاد زندگی نوین است.

برنامهٔ مشخص برای سازماندهی زندگی اقتصادی نیست و نمی‌تواند باشد.

کسی نمی‌تواند آنرا بدهد. توده از پایین، از راه تجربه و آزمون می‌تواند این برنامه را ارائه دهد. البته دستوراتی داده خواهد شد و

راه‌هایی نشان داده خواهد شد، ولی باید کار را از بالا و پایین با هم آغاز کرد.

شوراها باید به ارگان‌های تنظیم‌کنندهٔ همهٔ تولیدات روسیه مبدل شوند، اما برای آنکه آنها به ستادهای بدون سپاه تبدیل نشوند باید کار را در پایین‌ها انجام داد... *

تودهٔ کارگری باید بکار سازماندهی کنترل و تولید در مقیاس گستردهٔ کشوری بپردازد. اما نه تشکل افراد، بلکه تشکل همهٔ تودهٔ زحمتکش ضامن موفقیت است، و اگر ما در این کار موفق شویم و بزندگی اقتصادی سروسامان بدهیم، همه عواملی که بر ضد ما کار می‌کنند جارو خواهند شد.

روزنامهٔ «پراودا» شمارهٔ ۲۰۸، بیستم (۷) دسامبر سال ۱۹۱۷ و «سالداتسکایا پراودا» شمارهٔ ۱۰۴، ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۱۴۶ — ۱۴۸ ترجمه و چاپ شده است

* برخی کلمات به علت نامفهوم بودن حذف شده است. ه. ت.

تزهای مربوط به مجلس مؤسسان

۱ــ خواست مربوط به تشکیل مجلس مؤسسان در برنامهٔ سوسیال‌دمکراسی انقلابی کاملا مشروع بود، چونکه در جمهوری بورژوازی مجلس مؤسسان عالی‌ترین شکل دمکراتیسم است و نیز به این علت که جمهوری امپریالیستی تحت ریاست کرنسکی، هنگام تشکیل پارلمان مقدماتی (۲۸) با یکسلسله نقض اصول دمکراسی برای تقلب در انتخابات تدارک می‌دید.

۲ــ سوسیال‌دمکراسی انقلابی ضمن درخواست تشکیل مجلس مؤسسان از همان آغاز انقلاب سال ۱۹۱۷ بارها خاطرنشان می‌ساخت که جمهوری شوراها نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی دارای مجلس مؤسسان بشکل عالی‌تری از دمکراتیسم است.

۳ــ جمهوری شوراها (شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان) برای انتقال از نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی و نیز برای دیکتاتوری پرولتاریا، نه تنها شکلی از نوع عالی‌تر مؤسسات دمکراتیک است (نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی که مجلس مؤسسان بر تارک آن قرار دارد)، بلکه یگانه شکلی است که می‌تواند انتقال به سوسیالیسم را به بیدردترین نحوی تأمین نماید.

۴ــ در انقلاب ما تشکیل مجلس مؤسسان از روی فهرستی که در نیمهٔ اکتبر سال ۱۹۱۷ عرضه شده است، در شرایطی انجام می‌گیرد که امکان نمی‌دهد مردم عموماً و توده‌های زحمتکش خصوصاً ارادهٔ خود را بوسیلهٔ انتخابات این مجلس مؤسسان بدرستی ابراز دارند.

۵ — اولا، سیستم تناسبی انتخابات فقط زمانی بیانگر راستین ارادهٔ مردم است که فهرست‌های حزبی با تقسیم‌بندی واقعی مردم به آن گروه‌های حزبی که در این فهرست‌ها منعکس شده است تطبیق نماید. و اما در اینجا، چنانکه می‌دانیم، حزبی که از ماه مه تا اکتبر بیش از همه در میان مردم و بویژه در میان دهقانان هوادار داشت یعنی حزب سوسیالیست‌رولوسیونرها در نیمهٔ اکتبر سال ۱۹۱۷ فهرست‌های واحدی برای انتخابات مجلس موٌسسان داد، ولی این حزب پس از انتخابات مجلس موٌسسان و قبل از تشکیل آن منشعب گردید.

از این رو حتی ظاهرا هم ارادهٔ انتخابکنندگان در مجموع با ترکیب هیئت انتخاب‌شدگان به مجلس موٌسسان مطابقتی ندارد و نمی‌تواند هم داشته باشد.

۶ — ثانیاً، علت دیگر و مهمتر عدم مطابقت میان ارادهٔ مردم و بویژه طبقات زحمتکش از یک طرف و ترکیب هیئت نمایندگان مجلس موٌسسان از طرف دیگر، علتی که نه جنبهٔ صوری یا قضایی بلکه جنبهٔ اجتماعی-اقتصادی و طبقاتی دارد، این نکته است که انتخابات مجلس موٌسسان هنگامی صورت گرفت که اکثریت قاطع مردم هنوز نمی‌توانستند تمامی دامنه و اهمیت انقلاب شوروی، انقلاب پرولتری-دهقانی اکتبر را که از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ یعنی پس از ارائه فهرست‌های اسامی نامزدهای نمایندگی مجلس موٌسسان آغاز گردیده است، دریابند.

۷ — انقلاب اکتبر که زمام حکومت را بدست شوراها داده است با برون کشیدن سیادت سیاسی از چنگ بورژوازی و با سپردن آن بدست پرولتاریا و دهقانان تهیدست در جلوی انظار ما مراحل متوالی تکامل خود را می‌گذراند.

۸ — این انقلاب با پیروزی ۲۴ — ۲۵ اکتبر در پایتخت آغاز گردید و این هنگامی بود که کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه — این پیشاهنگ پرولتاریا و موٌثرترین بخش دهقانان از لحاظ سیاسی — تفوق و برتری را به حزب بلشویک‌ها داد و این حزب را بر مسند حکومت نشاند.

۹ — انقلاب سپس در جریان ماه‌های نوامبر و دسامبر تمام تودهٔ ارتش و دهقانان را فرا گرفت و قبل از هر چیز بصورت بر کنار ساختن و تجدید انتخابات سازمان‌های بالایی قدیمی (کمیته‌های ارتشی، کمیته‌های ایالتی دهقانی، کمیته اجرائیه مرکزی شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه و غیره) متظاهر شد که بیانگر دوران سپری‌شده یا سازش انقلاب و مرحلهٔ بورژوایی آن بودند نه مرحلهٔ پرولتری، و بهمین جهت هم ناگزیر می‌بایست زیر فشار توده‌های عمیقتر و گسترده‌تر مردم صحنه را ترک گویند.

۱۰ — این جنبش نیرومند توده‌های استثمارشونده برای تجدید ارگان‌های رهبری سازمان‌های خود هنوز هم که نیمهٔ دسامبر سال ۱۹۱۷ است، بپایان نرسیده و کنگرهٔ ناتمام کارکنان راه آهن یکی از مراحل آن است.

۱۱ — بنا بر این، گروه‌بندی نیروهای طبقاتی روسیه ضمن مبارزهٔ طبقاتی آنان، طی ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۱۹۱۷ عملا و از لحاظ اصولی غیر از آنست که ممکن بود در فهرست‌های حزبی نامزدهای نمایندگان مجلس موٌسسان نیمهٔ اکتبر سال ۱۹۱۷ متظاهر گردد.

۱۲ — حوادث اخیر در اوکرائین (و تا حدی هم در فنلاند و بلوروسی و همچنین در قفقاز) ایضاً دال بر گروه‌بندی جدید نیروهای طبقاتی است که در پروسهٔ مبارزه میان ناسیونالیسم بورژوازی رادای اوکرائین (۲۹)، مجلس فنلاند و غیره از یک طرف و حکومت شوروی، انقلاب پرولتری-دهقانی هر یک از این جمهوری‌های ملی از طرف دیگر بوجود می‌آید.

۱۳ — بالاخره، جنگ داخلی که با شورش ضدانقلابی کادتی- کالدینی بر ضد مقامات شوروی و بر ضد دولت کارگری و دهقانی آغاز شده است، مبارزه طبقاتی را حدت قطعی داده و هرگونه امکانی را برای حل شکلا دمکراتیک حادترین مسائلی که تاریخ در برابر ملل روسیه و در وهلهٔ اول در برابر طبقهٔ کارگر و دهقانان این کشور قرار داده از بین برده است.

۱۴ — فقط پیروزی کامل کارگران و دهقانان بر قیام بورژوازی و ملاکین (که به صورت جنبش کادتی- کالدینی ظاهر شده است) و فقط سرکوب جنگی بی‌امان این قیام بردهداران قادر است پیروزی انقلاب پرولتری-دهقانی را عملا تأمین نماید. روند حوادث و گسترش مبارزهٔ طبقاتی در جریان انقلاب منجر به آن شد که شعار «تمام قدرت بدست مجلس موسسان»، شعاری که فتوحات انقلاب کارگری-دهقانی یا حکومت شوروی و تصمیم کنگره دوم سراسری نمایندگان کارگران و سربازان روسیه و کنگرهٔ دوم نمایندگان دهقانان سراسر روسیه و غیره را بحساب نمی‌آورد، عملا بشعار کادت‌ها (۳۰) و کالدینی‌ها و دستیاران آنها بدل گردد. برای همه مردم* کاملا روشن شد که هر آینه اگر مجلس موسسان با حکومت شوروی اختلاف نظر داشته باشد ناچار به مرگ سیاسی محکوم خواهد بود.

۱۵ — مسئلهٔ صلح از جملهٔ مسائل بسیار حاد زندگی مردم است. مبارزهٔ واقعا انقلابی در راه برقراری صلح در روسیه فقط پس از پیروزی انقلاب ۲۵ اکتبر آغاز گردید و این پیروزی نخستین ثمرات خود را به صورت انتشار قراردادهای محرمانه، انعقاد پیمان آتش‌بس و آغاز مذاکرات علنی دربارهٔ صلح همگانی بدون الحاق‌طلبی و غرامات‌خواهی، ببار آورده است.

توده‌های وسیع مردم فقط حالا عملا بطور کامل و آشکار امکان یافته‌اند سیاست مبارزه انقلابی در راه صلح را مشاهده نمایند و نتایج آن را بررسی کنند.

هنگام انتخابات مجلس موسسان تودهٔ مردم از این امکان محروم بودند.

بدیهی است از این جانب قضیه نیز عدم مطابقت ترکیب هیئت

---

* در متن منتشره در «پراودا» سپس چنین آمده است: «روشن می‌شود که معنی این شعار در واقع مبارزه در راه از میان برداشتن حکومت شوروی است و ...». ه. ت.

انتخاب‌شدگان مجلس موسسان و ارادهٔ واقعی مردم در مورد مسئلهٔ اتمام جنگ امری ناگزیر است.

۱۶ — از مجموع نکات بالا این نتیجه بدست می‌آید که مجلس موسسانی که بر طبق فهرست‌های احزابی تشکیل شود که قبل از انقلاب پرولتری-دهقانی، در شرایط سلطهٔ بورژوازی وجود داشته‌اند، ناچار با اراده و علایق طبقات زحمتکش و استثمارشونده که در ۲۵ اکتبر به انقلاب سوسیالیستی علیه بورژوازی دست زده‌اند تصادم پیدا می‌کند. طبیعی است که منافع این انقلاب مافوق حقوق صوری مجلس موسسان است، حتی اگر این حقوق صوری، به علت اینکه در قانون مربوط به مجلس موسسان حق تجدید انتخاب نمایندگان برای مردم در هر موقع منظور نشده است خدشه‌دار نمی‌شد.

۱۷ — هرگونه تلاش مستقیم یا غیرمستقیم بمنظور اینکه به مسئلهٔ مجلس موسسان از جنبهٔ صوری-قضائی، در قالب دمکراسی عادی بورژوازی و بدون در نظر گرفتن مبارزهٔ طبقاتی و جنگ داخلی نگریسته شود، خیانت به آرمان پرولتاریا و پیوستن به نقطهٔ نظر بورژوازی است. بر حذر داشتن همه و هر کس از این اشتباهی که معدودی از سران بلشویسم، بعلت عدم‌توانائی در ارزیابی قیام اکتبر و وظایف دیکتاتوری پرولتاریا به آن دچار می‌شوند وظیفهٔ مسلم سوسیال‌دمکراسی انقلابی است.

۱۸ — یگانه شانس برای رفع بی‌دردورنج بحرانی که در نتیجهٔ عدم مطابقت انتخابات مجلس موسسان با ارادهٔ مردم و همچنین با منافع طبقات زحمتکش و استثمارشونده بوجود آمده است، عبارت است از اجرای هرچه گسترده‌تر و سریع‌تر حق تجدید انتخابات اعضای مجلس موسسان از طرف مردم و پیوستن خود مجلس موسسان بقانون مصوب کمیتهٔ اجرائیه مرکزی دربارهٔ این تجدید انتخابات و اعلام بدون قید و شرط شناسائی حکومت شوروی، انقلاب شوروی و سیاست آن در مورد مسئلهٔ صلح، زمین و کنترل کارگری از جانب مجلس موسسان و پیوستن قطعی مجلس موسسان به اردوگاه مخالفان ضدانقلاب کادتی-کالدینی.

۱۹ — در غیر این شرایط، بحرانی که به مناسبت مجلس موٌسسان بوجود آمده است، فقط ممکن است از راه انقلابی حل شود یعنی از راه اقدامات انقلابی بی‌نهایت مجدانه، سریع و سخت و قطعی حکومت شوروی علیه ضدانقلاب کادتی-کالدینی، اعم از اینکه این ضدانقلاب خود را زیر هر شعار یا موٌسسه‌ای (ولوعضویت در مجلس موٌسسان) مستور ساخته باشد. هرگونه تلاش برای بستن دست حکومت شوروی در این مبارزه در حکم همدستی با ضدانقلاب خواهد بود.

یازدهم یا دوازدهم (۲٤ یا ۲٥) دسامبر
سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

بیست و ششم (۱۳) دسامبر سال ۱۹۱۷
در شمارهٔ ۲۱۳ روزنامه «پراودا» چاپ
شده است

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین، چاپ ٥،
جلد ۳٥، ص ۱٦۲ — ۱٦٦
ترجمه و چاپ شده است

برای تأمین نان و بخاطر استقرار صلح (۳۱)

در حال حاضر دو مسئله در رأس همه مسائل سیاسی دیگر قرار گرفته که عبارتند از: مسئلهٔ نان و مسئلهٔ صلح. جنگ امپریالیستی، جنگ بزرگترین و ثروتمندترین بنگاه‌های بانکی— «انگلستان» و «آلمان» — بر سرتسلط بر جهان، بر سر تقسیم طعمه، بر سر غارت ملت‌های کوچک و ضعیف، این جنگ وحشتناک و تبهکارانه همهٔ کشورها را ورشکست کرده و همهٔ ملت‌ها را بستوه آورده و بشریت را بر سر این دو راهی قرار داده است: یا همهٔ فرهنگ را از بین برده و خود نیز نابود شود و یا از راه انقلابی یوغ سرمایه را براندازد، سلطهٔ بورژوازی را طرد نماید و سوسیالیسم و صلح پایدار بدست آورد.

اگر سوسیالیسم پیروز نشود، صلح میان کشورهای سرمایه‌داری فقط جنبهٔ موقتی خواهد داشت و تنفسی برای تدارک کشتار جدید خواهد بود و بس. صلح و نان— خواست‌های اصلی کارگران و استثمارشوندگان است. جنگ این خواست‌ها را بی‌نهایت شدت داده است. جنگ متمدن‌ترین و پیشرفته‌ترین کشورها از لحاظ فرهنگ را با گرسنگی مواجه ساخته است. اما در مقابل، از طرف دیگر، جنگ بمثابهٔ پروسهٔ عظیم تاریخی بنحوی بی‌سابقه برشد اجتماعی سرعت بخشیده است. سرمایه‌داری که ضمن رشد و تکامل خود به مرحلهٔ امپریالیسم یعنی به مرحله سرمایه‌داری انحصاری رسیده، تحت تأثیر جنگ به سرمایه‌داری انحصاری-دولتی مبدل گشته است. ما حالا به این مرحلهٔ رشد اقتصاد جهانی رسیده‌ایم که آستانه بلافصل سوسیالیسم است.

از این رو انقلاب سوسیالیستی که در روسیه آغاز گشته، فقط سرآغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی است. صلح و نان، واژگون ساختن بورژوازی، راه‌های انقلابی برای التیام دادن به زخمهای وارده از جنگ و پیروزی کامل سوسیالیسم — هدف‌های مبارزه هستند.

پتروگراد، ١٤ دسامبر سال ١٩١٧

در تاریخ ١٤ (٢٧) دسامبر سال ١٩١٧ بروسی نوشته شده است. برای نخستین بار در ماه مه سال ١٩١٨ به زبان آلمانی در شمارهٔ ١١ روزنامه «Jugend-Internationale» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ٣٥، ص ١٦٩—١٧٠ ترجمه و چاپ شده است

سخنرانی دربارهٔ ملی کردن بانک‌ها در جلسه کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسری روسیه ۱٤ (۲۷) دسامبر سال ۱۹۱۷ (۳۲)

صورت جلسه

سخنران قبلی کوشید ما را بترساند که ما می‌رویم به سوی هلاکت مسلم و پرتگاه حتمی. ولی این ترساندن‌ها برای ما تازگی ندارد. همان روزنامه‌ای که بیانگر نظرات فراکسیون سخنران است — روزنامه «نوایا ژیزن» در آستانهٔ حوادث روزهای اکتبر نوشته بود که از انقلاب ما چیزی جز تالانگری‌ها و عصیان‌های آنارشیستی، بدست نخواهد آمد. از این رو حرف‌هائی دربارهٔ اینکه ما راه نادرست در پیش گرفته‌ایم انعکاسی از روحیهٔ بورژوائی است که حتی افرادی که علاقمند نیستند نمی‌توانند با آن قطع رابطه کنند. (هلهله از جانب انترناسیونالیست‌ها: «عوامفریبی است!») نخیر، این عوامفریبی نیست، بلکه این سخنرانی‌های مداوم شما درباره تبر — این دیگر، عوامفریبی واقعی است.

تمام اقدامات مطروحه منشور تأمین واقعی کنترل است و بس.

شما دربارهٔ پیچیدگی دستگاه، دربارهٔ تردی و شکنندگی آن، دربارهٔ بغرنجی و مغلق بودن مسئله حرف می‌زنید که حقیقتی مسلم و بدیهی است و همه آنرا می‌دانند. اگر این حقیقت تنها برای جلوگیری همه ابتکارات سوسیالیستی بکار رود، ما می‌گویم کسی که در این راه گام نهد — عوامفریب، آنهم عوامفریب مضر است.

ما می‌خواهیم به بازرسی گاوصندوق‌ها بپردازیم، ولی از جانب کارشناسان دانشمند بما می‌گویند که در آنها چیزی جز اسناد و اوراق بهادار نیست. خوب، چه عیب دارد که نمایندگان مردم آنها را کنترل می‌کنند؟

اگر چنین است، پس چرا خود این کارشناسان دانشمند منتقد خود را قایم کرده‌اند؟ در تمام تصمیمات شورا آنها بما می‌گویند که با ما موافقند ولی فقط اصولا مواقفند. این سیستم روشنفکران بورژوازی و همهٔ سازشکاران است که با موافقت دائمی خود در اصول و با عدم‌موافقت خود در عمل همه چیز را بر باد می‌دهند.

اگر شما از همه کارها سر درمی‌آورید و تجربه دارید پس چرا بما کمک نمی‌کنید و ما در این راه دشوار، چیزی جز کارشکنی از شما نمی‌بینیم؟

شما تئوری صحیح علمی را ملاک قرار می‌دهید، اما برای ما تئوری پایه‌ای برای توجیه اقدامات عملی بمنظور کسب اطمینان از آنهاست نه برای ترس بیهوده. البته آغازها و ابتکارها دشوار است و ما غالبا به چیزهای ترد و شکننده می‌رسیم ولی از عهدهٔ آنها بر آمده‌ایم و بر می‌آییم و بر خواهیم آمد.

هر آینه اگر دفتر جز ترمز کردن و جز ایجاد ترس دائمی از اقدام جدید نتیجه‌ای نداشته باشد ارزشی نخواهد داشت.

هیچ کس جز سوسیالیست‌ـاوتوپیست‌ها (سوسیالیست‌های تخیلی. — م.) ادعا نکرده است که می‌توان بدون مقاومت، بدون دیکتاتوری پرولتاریا، بدون گذاشتن دست آهنین روی دنیای کهنه، پیروز شد.

شما اصولا این دیکتاتوری را قبول می‌کردید، ولی وقتی این کلمه را بروسی ترجمه می‌کنند و آنرا «دست آهنین» می‌نامند و آنرا بکار می‌گیرند، شما از شکنندگی و پیچیدگی کار برحذر می‌دارید.

شما لجوجانه نمی‌خواهید ببینید که این دست آهنین ضمن تخریب، ایجاد می‌کند. اگر ما از اصول به عمل می‌پردازیم مسلماً این کار نقطهٔ مثبت ماست.

برای برقراری کنترل ما آنها را، بانکداران را دعوت کردیم و به اتفاق آنها تدابیری اندیشیدیم که مورد موافقت‌شان قرار گرفت که با کنترل و گزارش‌دهی کامل وام بگیرند. ولی میان کارمندان بانک اشخاصی نزدیک بمنافع مردم پیدا شدند و گفتند که «آنها شما را گول

می‌زنند، در جلوگیری از فعالیت تبهکارانه‌شان که مستقیماً علیه شما متوجه است عجله کنید». و ما هم عجله کردیم.

میدانیم که این کار، کار بغرنجی است. هیچ‌کس از ماها حتی از آنهائی که معلومات اقتصادی دارند از عهدهٔ این کار برنمی‌آید. ما کارشناسان شاغل این کار را دعوت خواهیم کرد اما وقتیکه کلید در دست ما باشد. آنوقت حتی خواهیم توانست مشاورینی از میان ملیونرهای سابق برای خود برگزینیم. بهر کسی که می‌خواهد کار کند می‌گوییم بفرمایید ولی فقط نباید هر ابتکار انقلابی را به کلمهٔ بی‌روح مبدل سازد — ما بچنین توری نمی‌افتیم و گول نمی‌خوریم. کلمات دیکتاتوری پرولتاریا را جداً بزبان می‌آوریم و به آن جامهٔ عمل خواهیم پوشاند.

ما می‌خواستیم با بانک‌ها در راه سازش گام برداریم، و به آنها برای پرداخت هزینهٔ بنگاهها وام می‌دادیم، ولی آنها بکارشکنی در مقیاس بی‌سابقه پرداختند و جریان عمل ما را بر آن داشت که با اقدامات دیگر کنترل نماییم.

رفیق اس‌ار چپ گفت که آنها اصولا برله ملی کردن فوری بانک‌ها رأی خواهند داد تا بعدا در کوتاهترین مدت تدابیر عملی اندیشه شود. اما این — اشتباه است، زیرا طرح ما حاوی چیز جز اصول نیست. شورای عالی اقتصاد ملی حالا دیگر برای بررسی منتظر آنهاست، اما عدم تصویب فرمان فوراً منجر به آن می‌شود که بانک‌ها تمام اقدامات را برای صرفا ایجاد اختلال در امور اقتصادی بعمل آورند.

تصویب فرمان جنبهٔ فوری دارد، در غیر این صورت اقدامات مخالف ما و کارشکنی‌ها ما را از بین خواهد برد. (کفزدنها که به هلهله تبدیل می‌شود.)

«پراودا» شمارهٔ ۲۱۶، مورخهٔ ۲۹ (۱۶) دسامبر سال ۱۹۱۷ و «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» شمارهٔ ۲۵۳، ۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۷

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۱۷۱ — ۱۷۳ ترجمه و چاپ شده است

طرح فرمان اجرای مقررات ملی کردن بانکها و انجام اقدامات ضروری دراین‌باره (۳۳)

وضع بحرانی خواربار و خطر قحطی که در نتیجهٔ احتکار و سفته‌بازی، کارشکنی سرمایه‌داران و کارمندان دولت و همچنین در نتیجهٔ ویرانی عمومی ایجاد شده است، اقدامات انقلابی فوق‌العاده‌ای را برای مبارزه با آفت ضروری می‌سازد.

بمنظور اینکه تمام افراد کشور و در درجهٔ اول تمام طبقات زحمتکش تحت رهبری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان خود بتوانند بیدرنگ و همه‌جانبه بی آنکه از چیزی فروگذاری کنند و با انقلابی‌ترین وجهی دست بچنین مبارزه‌ای بزنند، بزندگی اقتصادی کشور سر و صورت صحیحی بدهند، مقررات زیرین وضع می گردد:

طرح فرمان
اجرای مقررات ملی کردن بانک‌ها
و انجام اقدامات ضروری در این باره

---

۱ — کلیهٔ بنگاههای سهامی متعلق به دولت اعلام می‌شود.

۲ — اعضای هیئت مدیره و مدیران شرکتهای سهامی و نیز همهٔ سهامدارانی که از طبقات ثروتمند هستند (یعنی کسانی که جمعاً بیش از پنج هزار روبل دارایی یا بیش از پانصد روبل درآمد ماهیانه دارند) موظفند با کمال نظم به ادارهٔ امور بنگاهها ادامه دهند، قانون کنترل کارگری را اجرا کنند و تمام سهام را به بانک دولتی ارائه

دهند و گزارش هفتگی عملیات خود را به شوراهای محلی نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان تسلیم نمایند.

۳ــ وامهای دولتی، اعم از خارجی و داخلی لغو می‌شود.

۴ــ منافع دارندگان خرده‌پای برگ‌های وام و هرگونه سهام یعنی منافع دارندگانی که خودشان از طبقات زحمتکش مردم هستند تماما تأمین می‌شود.

۵ــ کار اجباری همگانی معمول می‌گردد. کلیهٔ شهروندان اعم از مرد و زن از ۱۶ تا ۵۵ ساله موظف به انجام کارهایی هستند که از طرف شوراهای محلی نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان یا ارگان‌های دیگر حکومت شوروی معین خواهد شد.

۶ــ بعنوان نخستین گام در راه معمول داشتن کار اجباری همگانی مقرر می‌گردد که افراد متعلق به طبقات ثروتمند (رجوع شود به بند دوم) باید دفاتر مصرف‌ـ کارکرد و بودجه‌ـ کارکرد داشته باشند و ارقام مربوطه را بدرستی در آن‌ها ثبت نمایند. این دفاتر باید هر هفته برای ثبت مقدار کار اجراشده‌ای که هرکس به عهده گرفته است به سازمان‌های کارگری مربوطه یا شوراهای محلی و ارگانهای آنها ارائه شود.

۷ــ بمنظور احتساب و توزیع صحیح خواربار و نیز فرآورده‌های ضروری دیگر تمام شهروندان کشور موظفند به یکی از شرکتهای مصرف بپیوندند. دوایر خواربار، کمیته‌های تدارکات و سازمان‌های دیگر نظیر آنها و نیز اتحادیه‌های راه آهن و حمل و نقل تحت رهبری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان اجرای این قانون را کنترل خواهند کرد. افراد متعلق به طبقات ثروتمند موظفند بویژه در سازماندهی و ادارهٔ امور شرکت‌های مصرف کارهائی را که از طرف شوراها به آنها محول می‌شود انجام دهند.

۸ــ اتحادیه‌های کارگران و کارمندان راه آهن موظفند برای دادن سر و سامان صحیح‌تر به حمل و نقل و بویژه برای رساندن خواربار، سوخت و مواد بسیار ضروری دیگر، هر چه زودتر به اتخاذ تدابیر فوق‌العاده پرداخته و بیدرنگ به عملی کردن آنها دست بزنند و در این

امر مقدم بر همه از سفارشها و جوازهای شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و سپس از مؤسساتی که شوراها اختیار تام به آنها داده‌اند و نیز از شورای عالی اقتصاد ملی پیروی نمایند.

و همچنین این وظیفه بعهدهٔ اتحادیه‌های راه آهن است که ضمن همکاری با شوراهای محلی با نهایت جدیت و بدون فروگذاری از انجام اقدامات انقلابی بر ضد قاچاق خواربار مبارزه نمایند و هر محتکر و سوءاستفاده کننده را بی‌امان تحت تعقیب قرار دهند.

۹ — سازمان‌های کارگری، اتحادیه‌های کارمندان و شوراهای محلی موظفند بدون تعلل و دفع‌الوقت بنگاههایی را که تعطیل می‌شوند و از کار می‌افتند و نیز بیکاران را به کارهای مفید و تولید مواد ضروری مشغول سازند و در تجسس سفارش و مواد خام و سوخت باشند. اتحادیه‌ها و شوراهای محلی مکلفند بدون اینکه بهیچوجه این عمل و نیز اقدام به مبادلهٔ محصولات روستائی با فرآورده‌های شهری را بدریافت فرامین مخصوص از بالا موکول سازند، جداً از دستورات شورایعالی اقتصاد ملی پیروی نمایند.

۱۰ — افراد متعلق به طبقات ثروتمند موظفند کلیهٔ موجودی نقدی خود را در بانک دولتی و شعبات آن و یا در صندوق‌های پس‌انداز نگاهدارند و برای رفع نیازمندیهای مصرفی خود هر هفته حداکثر ۱۰۰ — ۱۲۵ روبل (بنظر شوراهای محلی) و برای رفع نیازمندی‌های تولید و بازرگانی هم فقط طبق گواهی کتبی مؤسسات کنترل کارگری دریافت دارند.

بمنظور نظارت بر اجرای واقعی این قانون مقرراتی برای تعویض اسکناس رایج فعلی با اسکناسهای دیگر وضع خواهد شد و کسانی که به فریب دولت و مردم متوسل شوند کلیه اموال‌شان ضبط خواهد شد.

۱۱ — برای متخلفین از این قانون و خرابکاران و کارمندانی که اعتصاب کنند و برای محتکران نیز همین کیفر و همچنین مجازات زندان یا اعزام به جبهه و کار اجباری مقرر می‌گردد. شوراهای محلی و مؤسسات وابسته به آنها موظفند بیدرنگ انقلابی‌ترین تدابیر را برای مبارزه با این دشمنان واقعی مردم اتخاذ نمایند.

۱۲ — اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمان‌های زحمتکشان، با همکاری شوراهای محلی، به منظور مراقبت در اجرای این قانون و نیز به منظور بررسی کمیت و کیفیت کار و جلب متخلفین یا طفره‌زنها از قانون به دادگاههای انقلاب، گروههای سیاری از بازرسان با شرکت مطمئن‌ترین افرادی که از طرف سازمانهای حزبی و دیگر سازمان‌ها توصیه شده باشند، تشکیل خواهند داد.

کارگران و کارمندان بنگاه‌های ملی‌شده موظفند تمام مساعی خود را بکار برند و برای بهبود سازمان کار، تحکیم پایه‌های انضباط و ارتقاء سطح بهره‌دهی کار به اقدامات فوق‌العاده‌ای دست زنند. ارگان‌های کنترل کارگری باید هر هفته گزارش کارهائی را که در این زمینه انجام یافته به شورای عالی اقتصاد ملی تسلیم دارند. کسانی که در این امر قصور نمایند به دادگاه انقلاب جلب خواهند شد.

در ماه دسامبر، نه زودتر از ۱۴ (۲۷)
دسامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است

برای نخستین بار بطور ناکامل در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ یازدهم مجلهٔ «نارودنویه خوزیایستوو» («اقتصاد ملی») چاپ شد

برای نخستین بار بطور کامل در سال ۱۹٤۹ در مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٤، جلد ۲٦ بچاپ رسید

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٥، ص ۱۷٤ — ۱۷۷ ترجمه و چاپ شده است

چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟

نویسندگان بورژوامشرب پشته‌ها کاغذ در مدح رقابت و ابتکار فردی، در مدح ازخودگذشتگی و فضایل والای سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری سیاه کرده و می‌کنند. سوسیالیست‌ها را مقصر می‌شمردند که نمی‌خواهند به اهمیت این فضایل پی ببرند و «فطرت آدمیزاد» را در نظر گیرند. ولی در واقع سرمایه‌داری اینک مدتهاست که تولید بزرگ و بسیار بزرگ ماشینی، بنگاه‌های سهامی، سندیکات‌ها و انحصارهای دیگر را جایگزین تولید مستقل خرده‌کالایی کرده است که در آن رقابت می‌توانست به مقیاس‌های کم و بیش گسترده ابتکار، انرژی و تهور و جرئت اقدام را پرورش دهد. رقابت در شرایط یک چنین سرمایه‌داری عبارت از سرکوب بیسابقه و ددمنشانهٔ روح ابتکار، انرژی و اقدام متهورانهٔ توده‌های مردم، اکثریت عظیم مردم یعنی ۹۹ درصد زحمتکشان و نیز عبارت از تبدیل مسابقه به شیادی مالی و پارتی‌بازی و خوش‌خدمتی در بین صدرنشینان نردبان اجتماعی است.

سوسیالیسم نه تنها شور مسابقه را خاموش نمی‌کند، بلکه برعکس برای نخستین بار امکان می‌دهد آنرا واقعاً در دامنهٔ گسترده و واقعاً در مقیاس توده‌ای بکار گیرند و اکثریت زحمتکشان را واقعاً به عرصهٔ آن چنان فعالیتی بکشانند که بتوانند خود را نشان دهند و به استعدادهای خود میدان دهند و قریحه‌های خود را که خلق منبع سرشار و بکر آن است و سرمایه‌داری هزارها و ملیون‌ها از آن را پایمال و سرکوب می‌کرد و خفه می‌نمود، آشکار سازند.

حالا که زمام حکومت در دست دولت سوسیالیستی است، ما موظفیم مسابقه را سازمان دهیم.

چاکران و کاسه‌لیسان بورژوازی سوسیالیسم را همانند سربازخانه متحدالشکل، بیروح و یکنواخت و بی‌صفا تصویر می‌کردند. نوکران کیسه پول و بندگان استثمارگران یعنی حضرات روشنفکران بورژوامشرب — مردم را که همانا در دوران سرمایه‌داری به اعمال شاقه و زندان کار بی‌حدوحساب و توانفرسا و بزندگی نیمه‌گرسنه و فقر شدید محکومند از سوسیالیسم «می‌ترساندند». نخستین گام در راه رهایی زحمتکشان از قید این اعمال شاقه، مصادره اراضی ملاکین و برقراری کنترل کارگری و ملی‌کردن بانک‌هاست. گامهای بعدی عبارت است از ملی کردن فابریک‌ها و کارخانه‌ها، متشکل ساختن اجباری تمام اهالی کشور در شرکت‌های مصرف که در عین حال شرکت‌های فروش محصولاتند و نیز عبارت از انحصار دولتی دادوستد غله و سایر مواد ضروری است.

امکان ابتکار، مسابقه و اقدام متهورانه در مقیاس گسترده و واقعاً توده‌ای فقط حالا فراهم می‌شود. هر کارخانه‌ای که سرمایه‌دار را از آن طرد کرده‌اند و یا اقلا با برقراری یک کنترل واقعی کارگری مهارش نموده‌اند، هر دهی که ملاک استثمارگر را از آن بیرون رانده‌اند و زمین‌هایش را گرفته‌اند، اکنون و تنها اکنون عرصه‌ای است که در آن انسان زحمتکش می‌تواند خود را نشان دهد، پشت خود را اندکی راست کند، قد برافرازد و خود را انسان حس نماید. پس از قرن‌ها زحمت برای دیگران و کار بنده‌وار در خدمت استثمارگران، اکنون برای نخستین بار امکان کار برای خود، آنهم کار بر پایهٔ کلیه پیشرفت‌های تازه‌ترین تکنیک و فرهنگ بوجود آمده است.

البته این تبدیل کار بنده‌وار به کار برای خود که بزرگترین تبدیل کار در تاریخ بشر است، نمی‌تواند بدون برخورد و دشواری و تصادم و بدون اعمال قهر نسبت به مفتخواران که ریشه دوانده‌اند و نسبت به چاکران آنها انجام گیرد. هیچیک از کارگران شک و شبهه‌ای در این باره ندارد: کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان که در نتیجهٔ سالها و سالها کار توانفرسا برای استثمارگران و تحمل

تحقیرها و هتاکی‌های بیشمار از جانب‌آنان و در نتیجهٔ احتیاج شدید آبدیده شده‌اند، میدانند که برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران وقت لازم است. کارگران و دهقانان ذره‌یی هم دچار توهمات احساساتی حضرات جوجه‌روشنفکران، این فرومایگان «نوایا ژیزن» (۳٤) و غیره نیستند که بطرز خفقان‌آوری برضد سرمایه‌داران «فریاد می‌کشیدند» و علیه آنها «ژست می‌آمدند» و آنها را «می‌کوبیدند» ولی همین که کار بمرحله عمل و تحقق تهدیدات رسید یعنی برکناری سرمایه‌داران دارد جامه عمل می‌پوشد، گریه و زاری سر می‌دهند و مانند توله‌سگ لگدخورده زوزه می‌کشند.

اقدام بزرگ تبدیل کار بنده‌وار بکار برای خود، به کاری که در مقیاس عظیم، در مقیاس سراسر کشور (و تا حدی هم در مقیاس بین‌المللی و جهانی)، از روی نقش تنظیم شده باشد — علاوه بر اقدامات «جنگی» برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران — مستلزم مساعی عظیم سازمانی و سازماندهی از طرف پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان نیز هست. وظیفهٔ سازمانی با وظیفهٔ سرکوب جنگی بی‌امان برده‌داران دیروزی (سرمایه‌داران) و باند نوکران آنها — یعنی حضرات روشنفکران بورژوامشرب ارتباط و پیوند ناگسستنی داشته و کل واحدی را تشکیل می‌دهد. برده‌داران دیروز و فرمانبران روشنفکرشان چنین می‌گویند و می‌اندیشند که راستی، همیشه سازمانده و رئیس بوده‌ایم و همیشه فرمان داده‌ایم و می‌خواهیم همین طور هم باقی بمانیم. از «مردم عامی» یعنی کارگران و دهقانان حرف نخواهیم شنید، از آنها اطاعت نخواهیم کرد و معلومات خود را به حربهٔ دفاع از امتیازات کیسه پول و سیادت سرمایه بر مردم بدل خواهیم کرد.

چنین است گفتار و اندیشه و کردار بورژواها و روشنفکران بورژوامشرب. از نقطهٔ نظر نفع‌پرستی رفتار آنان مفهوم است: برای کاسه‌لیسان و ریزه‌خوران ملاکین خاوندی (صاحب رعیت— م.)، برای کشیشان و میرزاها و منصبدارانی از تیپ قهرمانان داستان‌های گوگل و «روشنفکرانی» که از بلینسکی نفرت داشتند نیز جدایی از نظام خاوندي (سرواژ — م.) «دشوار» بود. ولی کار استثمارگران و چاکران

روشنفکر آنان نومیدانه و علاج‌ناپذیر است. کارگران و دهقانان مقاومت آنان را درهم می‌شکنند، گرچه این کار را متأسفانه هنوز با استواری و قاطعیت و بی‌امانی کافی انجام نمی‌دهند ولی در هر حال این مقاومت را درهم خواهند شکست.

«اینها» خیال میکنند که «مردم ساده»، کارگران «ساده» و تهیدست‌ترین دهقانان از عهده انجام وظیفهٔ بزرگی که به مفهوم تاریخی و جهانی این کلمه واقعاً قهرمانانه است، یعنی وظیفهٔ سازماندهی که انقلاب سوسیالیستی بزحمتکشان محول کرده است بر نخواهند آمد. روشنفکرانی که به خدمت سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری عادت کرده‌اند خود را تسلی داده می‌گویند: «بدون ما کارها از پیش نخواهد رفت». این حساب گستاخانهٔ آنها درست در نخواهد آمد: تحصیل کرده‌ها حالا دیگر جدا شده و بخلق، بزحمتکشان گرویده بدرهم شکستن مقاومت نوکران سرمایه یاری می‌رسانند. و اما قریحه‌های سازماندهی دربین دهقانان و طبقهٔ کارگر فراوان است و این قریحه‌ها تازه دارند خود را می‌شناسند و از خواب بیدار می‌شوند، بسوی کار عظیم و پرجوش و خلاق رو می‌آورند و مستقیماً دست بکار ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی می‌شوند.

یکی از عمده‌ترین وظایف کنونی و شاید عمده‌ترین وظایف بطور کلی عبارت از گسترش هر چه بیشتر دامنهٔ این ابتکار مستقل کارگران و بطور کلی زحمتکشان و استثمارشوندگان در رشتهٔ کارهای خلاق سازمانی است. باید این خرافهٔ مبتذل و باطل، ناهنجار، پلید و رذیلانه را بهر قیمتی شده از میان برانداخت که گویا کشورداری و مدیریت سازمانی ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی فقط از عهده به اصطلاح «طبقات بالا»، فقط از عهدهٔ طبقات ثروتمند یا کسانی که مکتب طبقات ثروتمند را دیده‌اند ساخته است.

این خرافه‌ای است که پایهٔ آن بر کهنه‌پرستی و جمودفکری و عادت غلامانه و از آنهم بیشتر بر سودورزی پلید سرمایه‌دارانی متکی است که نفع‌شان در این است که با غارتگری کشورداری، با کشورداری غارتگری کنند. نخیر، کارگران حتی دقیقه‌ای فراموش نخواهند کرد

که به نیروی دانایی نیازمندند. اشتیاق خارق‌العاده‌ای که کارگران به امر تحصیل و کسب معلومات نشان می‌دهند و همانا اینک نشان می‌دهند، ثابت می‌کند که از این لحاظ پرولتاریا راه خطا نمی‌رود و نمی‌تواند هم برود. ولی کار سازماندهی از عهده کارگر معمولی و دهقان باسواد و آدم‌شناس و دارای تجربهٔ عملی نیز برمی‌آید. چنین افرادی در میان «مردم عامی» که روشنفکران بورژوامشرب با تفرعن و بی‌اعتنایی از آنها سخن میگویند، فراوانند. چنین قریحه‌هایی در طبقهٔ کارگر و دهقانان منبع بکر و بسیار سرشاری دارد.

کارگران و دهقانان هنوز «بیمنا کند» و هنوز با این واقعیت خو نگرفته‌اند که آنها اکنون طبقهٔ حکمفرما هستند و هنوز بحد کافی قاطعیت ندارند. انقلاب نمی‌توانست این صفات را بیکباره در ملیونها افرادیکه گرسنگی و احتیاج آنان را سراسر زندگی بکار در زیر تازیانه وادار می‌ساخت، بوجود آورد. ولی نیروی انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و جانداری و شکست‌ناپذیری آن در همین است که احساس این صفات را بیدار میکند، تمام موانع کهن را درهم‌می‌شکند، بندهای فرتوت را از هم می‌گسلد و زحمتکشان را براه ایجادگری مستقل زندگی نوین می‌اندازد.

حساب و کنترل — وظیفهٔ اقتصادی عمدهٔ هر یک از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، هر یک از شرکت‌های مصرف، هر یک از اتحادیه‌ها یا کمیته‌های تدارکات، هر یک از کمیته‌های فابریک‌ها ـ کارخانه‌ها و یا بطور کلی ارگان‌های کنترل کارگری است.

مبارزه با عادت کهنه‌ایی که افراد بموجب آن بمیزان کار و وسایل تولید از نظر یک انسان مقید نگریسته و در فکر این بودند که چگونه باید از زیر فشار خلاص شد و لقمه‌ای هم شده از چنگ بورژوازی ربود — مبارزهٔ ضروری است. این مبارزه را هم اکنون کارگران پیشرو و آگاه آغاز نموده و بنحوی قاطع دست رد بر سینه غریبه‌های محیط کارخانه می‌گذارند که بویژه در زمان جنگ تعدادشان زیاد شد و اکنون هم می‌خواهند به کارخانهٔ خلق، به کارخانه‌ای که

تحت مالکیت مردم در آمده است، با همان یگانه طرز تفکر سابق بنگرند یعنی «لقمه بزرگتری بربایند و در بروند». تمام عناصر آگاه و شرافتمند و فکور درمیان دهقانان و توده‌های زحمتکش در این مبارزه جانب کارگران پیشرو را خواهند گرفت.

حال که سلطهٔ سیاسی پرولتاریا برقرار شده و تأمین گردیده است، کنه تحولات و دگرگونی‌های سوسیالیستی عبارت خواهد بود از حساب و کنترل، هر آینه اگر این حساب و کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که قدرت عالی دولتی هستند یا بدستور و با اختیاراتی که از طرف این قدرت تفویض می‌گردد انجام گیرد، — حساب و کنترلی که جنبهٔ همه‌جایی و همگانی و عمومی داشته باشد و کمیت کار و توزیع محصولات را تحت حساب و کنترل در آورد.

حساب و کنترلی که برای انتقال به سوسیالیسم ضرورت دارد فقط می‌تواند توده‌ای باشد. فقط همکاری داوطلبانه و از روی وجدان و توأم با شور انقلابی تودهٔ کارگر و دهقانان در امر برقراری حساب و کنترل بر ثروتمندان، شیادان، مفتخواران و اوباشان است که می‌تواند بر این پس‌مانده‌های جامعه لعنتی سرمایه‌داری، بر این فضولات بشری، بر این اعضای مسلماً گندیده و کرخت، بر این بیماری واگیر، بر این طاعون و جراحتی که از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به ارث رسیده است، غلبه کند.

کارگران و دهقانان، زحمتکشان و استثمارشوندگان! زمین، بانک‌ها، فابریک‌ها و کارخانه‌ها تحت مالکیت مردم در آمده است! امر حساب و کنترل تولید و توزیع محصولات را خودتان بدست گیرید — راه رسیدن به پیروزی سوسیالیسم، ضامن پیروزی آن، ضامن غلبه بر هر گونه استثمار و هر گونه احتیاج و فقر این و فقط این است! زیرا در روسیه غله، آهن، چوب، پشم، پنبه و کتان برای همه کفایت می‌کند، فقط باید کار و محصول را بدرستی تقسیم کرد، فقط باید این تقسیم را تحت کنترل جدی و عملی تمام مردم قرار داد و نه تنها در رشته سیاست بلکه در زندگی اقتصادی روزمره بر دشمنان مردم

یعنی ثروتمندان، کاسه‌لیسان آنها و سپس بر شیادان و مفتخواران و اوباشان نیز پیروز گردید.

بر دشمنان مردم، بر این دشمنان سوسیالیسم، بر این دشمنان زحمتکشان هیچگونه رحمی روا مباد. باید جنگ حیاتی و مماتی علیه ثروتمندان و کاسه‌لیسان آنان، علیه روشنفکران بورژوامشرب، جنگ علیه شیادان و مفتخواران و اوباشان برپا داشت. هم اینها و هم‌آنها، هم اولی‌ها و هم آخری‌ها، برادران تنی، فرزندان سرمایه‌داری، نورچشمان جامعهٔ اشرافی و بورژوازی هستند که در آن مشتی ناچیز هستی مردم را بغارت می‌بردند و مردم را مسخره می‌کردند، — جامعه‌ای که در آن فقر و احتیاج هزاران و هزاران نفر را براه اوباشی و مزدوری و شیادی، براه فراموشی سیمای انسانی می‌انداخت، — جامعه‌یی که در آن ناگزیر این تمایل در زحمتکشان بوجود می‌آمد که حتی از راه فریب و اغفال هم شده از شر استثمار بگریزند، ولو برای یک دقیقه هم شده از کار بیزارکننده طفره بروند و خلاص شوند و از هر راهی شده و بهر قیمتی لقمهٔ نانی بربایند تا گرسنه نمانند و خود و نزدیکان خود را گرسنه نبینند.

ثروتمندان و اوباشان سر و ته یک کرباسند، اینها دو گروه عمده از انگل‌های دست‌پروردهٔ سرمایه‌داری هستند، اینها دشمنان عمدهٔ سوسیالیسم‌اند، این دشمنان را باید تحت نظارت ویژهٔ تمام مردم قرار داد و بمحض کوچکترین تخلف از مقررات و قوانین جامعهٔ سوسیالیستی بیرحمانه به کیفرشان رسانید. کوچکترین اظهار ضعف، کوچکترین تزلزل و کوچکترین ابراز احساسات در این مورد بزرگترین تبهکاری در برابر سوسیالیسم است.

برای اینکه زیان این انگل‌ها بجامعهٔ سوسیالیستی نرسد باید حساب و کنترل همگانی مقدار کار و تولید و توزیع محصولات را طوری سازمان داد که ملیون‌ها و ملیون‌ها کارگر و دهقان داوطلبانه و مجدانه و با شور انقلابی از آن پشتبانی کنند. و برای سازمان دادن به این حساب و کنترل که اجرایش برای هر کارگر و دهقان شرافتمند و فهیم و کاردان کاملا میسر است و کاملا از عهدهٔ آنان ساخته

است، باید استعدادهای سازماندهی خود آنان، استعدادهایی که از درون خود آنها سرچشمه می گیرد بعرصهٔ زندگی کشاند، باید برای نیل به موفقیتهای سازماندهی حس مسابقه را در آنها برانگیخت و این مسابقه را در مقیاس تمام کشور سازمان داد، کارگران و دهقانان باید فرق مشورت ضروری از جانب یک فرد تحصیل کرده و کنترل ضروری از طرف کارگران و دهقانان «ساده» بر ولنگاری را که اینهمه میان افراد «تحصیل کرده» عادی است، بروشنی درک نمایند.

این ولنگاری، لاقیدی، شلختگی، نامرتبی، شتابزدگی عصبی، تمایل تبدیل کار به مباحثه و کردار به گفتار، تمایل دست زدن بهر کاری و هیچ کاری را بسرانجام نرساندن — یکی از خواص «افراد تحصیل کرده» است که بهیچوجه ناشی از طبیعت نکوهیده و بطریق اولی بدطینتی نبوده بلکه ناشی از مجموعهٔ عادات زندگی، شرایط کار آنان، خستگی مفرط، جدایی غیرعادی کار فکری و جسمی و غیره و غیره است.

در میان اشتباهات و نقائص و قصور انقلاب ما نقش آن اشتباهات و غیره که معلول این خواص اسفناک ولی در لحظهٔ فعلی ناگزیر روشنفکران محیط ما و معلول فقدان کنترل کار سازماندهی روشنفکران از طرف کارگران است، نقش کوچکی نیست.

کارگران و دهقانان هنوز «بیمناکند»، آنها باید از این بیم رهایی یابند و بدون شک رهایی خواهند یافت. بدون مشورت و راهنمائی افراد تحصیل کرده و روشنفکران و کارشناسان نمی‌توان کارها را از پیش برد. هر کارگر و دهقان که کمی فهم داشته باشد بوجه احسن این نکته را میفهمد و روشنفکران محیط ما نمی‌توانند از کمی توجه و کمی احترام رفیقانهٔ کارگران و دهقانان شکایت کنند. ولی مشورت و راهنمایی یک مطلب، و سازماندهی حساب و کنترل عملی مطلب دیگری است. روشنفکران چه بسا مشورت‌ها و راهنمایی‌های عالی میکنند، ولی بهنگام عملی ساختن این مشورت‌ها و راهنمایی‌ها، بهنگام کنترل عملی این امر که گفتار به کردار تبدیل شود، بحد مضحک و ابلهانه و ننگ‌آور «بی‌دست و پا» و ناتوان از کار درمی‌آیند.

اینجاست که بدون کمک و بدون نقش رهنمون پراتیسین‌های سازمانده که از بین «مردم»، از میان کارگران و دهقانان زحمتکش برخاسته باشند بهیچوجه کار از پیش نمی‌رود. «این خدایان نیستند که کوزه در کوره می‌پزند» — کارگران و دهقانان باید این حقیقت را بهتر از هر نکته بخاطر بسپارند و باید بدانند که اکنون حلال هر مشکلی کار عملی است و درست آن لحظهٔ تاریخی فرا رسیده است که در آن تئوری به پراتیک تبدیل می‌شود، با پراتیک جان می‌گیرد، با پراتیک اصلاح می‌شود، با پراتیک وارسی می‌گردد و در آن این سخنان مارکس مصداق پیدا می‌کند: «هر گام جنبش عملی مهمتر از یک دوجین برنامه است» (۳۵)، — هر گامی در راه مهار کردن واقعاً عملی ثروتمندان و شیادان و کاهش عدهٔ آنها و برقراری حساب و نظارت بر آنها از یک دوجین استدلال نغز دربارهٔ سوسیالیسم مهمتر است. زیرا «دوست عزیز، تئوری کدر و تیره‌رنگ ولی درخت جاودان زندگی روشن و سر سبز است» (۳۶).

باید مسابقه بین پراتیسین‌های سازمانده را که از میان کارگران و دهقانان برخاسته باشند، ساز نمود. باید علیه هر گونه شیوهٔ مبتذل و قالبی و هر گونه تلاش برای معمول داشتن یک شیوهٔ یکنواخت از بالا که اینهمه مورد پسند روشنفکران است، مبارزه کرد. نه شیوهٔ مبتذل و قالبی کوچکترین وجه مشترکی با سنترالیسم (مرکزیت — م.) دمکراتیک و سوسیالیستی دارد و نه معمول داشتن شیوهٔ یکنواخت از بالا. تنوع در جزئیات، خصوصیات محلی، در طرز برداشت کار، در شیوه‌های اجرای کنترل و در طرق نابود و بی‌زبان کردن انگل‌ها (یعنی ثروتمندان و شیادان و ولنگاران و هیستریک‌هائی از میان روشنفکران و غیره و غیره) ناقض وحدت در نکات اصلی و بنیادی و مهم نبوده بلکه موجب تأمین این وحدت است.

کمون پاریس (۳۷) نمونهٔ سترگی از آمیختگی ابتکار، استقلال، آزادی عمل و وسعت دامنهٔ عمل توده‌ها را با مرکزیت داوطلبانه و عاری از شیوهٔ مبتذل و قالبی نشان داد. شوراهای ما نیز از همان راه می‌روند، ولی هنوز «بینما کنند» و هنوز جولان پیدا نکرده‌اند و هنوز

بکار جدید و باعظمت و سازندهٔ خود در ایجاد نظام سوسیالیستی «سوار نشده‌اند». شوراها باید با جسارت و ابتکار بیشتری دست بکار شوند. باید هر «کمون» — هر کارخانه، هر روستا، هر شرکت مصرف و هر کمیته تدارکات، به مثابهٔ سازمانده عملی حساب و کنترل کار و توزیع محصولات اقدام نماید و در این راه با دیگران مسابقه بدهد. برنامهٔ این حساب و کنترل، ساده و روشن و برای هرکس مفهوم است به این معنی که همه نان داشته باشند، همه کفش محکم بپا کنند و لباس‌شان ژنده نباشد و مسکن گرم داشته باشند، از روی وجدان کار کنند و حتی یک شیاد (و از جمله اززیرکار دررروها) هم آزاد نگردد و در زندان باشد و یا از طریق کار اجباری هر چه شاق‌تری کیفر ببیند و حتی یک ثروتمند متخلف از مقررات و قوانین سوسیالیسم نیز نتواند از سرنوشت شیاد که بحق باید سرنوشت ثروتمندان نیز باشد رهایی یابد. «هر کس کار نمی‌کند نباید بخورد» — این است فتوای عملی سوسیالیسم. این است آنچه که باید عملا به آن سر و صورت داد. این است آن کامیابی‌های عملی که «کمون‌های» ما و سازماندهان ما از کارگران و دهقانان و بویژه روشنفکران باید به آن افتخار کنند (بویژه روشنفکران، زیرا روشنفکران بسیار عادت کرده‌اند و بیش از حد عادت کرده‌اند به راهنمائی‌های کلی و قطعنامه‌های خود مباهات کنند).

برای برقراری حساب و کنترل عملی بر ثروتمندان، شیادان و مفتخواران باید از طرف خود کمون‌ها و حوزه‌های کوچک روستا و شهر هزاران شکل و شیوه تنظیم گردد و در عمل مورد آزمایش قرار گیرد. در اینجا تنوع وثیقهٔ ادامهٔ حیات و ضامن موفقیت در نیل بهدف واحد عمومی است: پاکسازی سرزمین روسیه از لوث وجود هر نوع حشرات موذی، از کک‌ها — شیادان، از ساس‌ها — ثروتمندان و غیره و غیره. در یک جا دهها ثروتمند، یک دوجین شیاد و نیم دوجین کارگری را که از زیر کار در می‌روند (بهمان شیوهٔ او باشانه در می‌روند که حروفچینان پتروگراد و بویژه حروفچین‌های چاپخانه‌های حزبی در می‌روند) بزندان خواهند انداخت. در جای دیگر آنها را به پاک کردن مستراح‌ها واخواهند داشت. در جای سوم بهنگام خروج

از زندان مجرد، کارت‌های زرد به آنها خواهند داد تا مادامیکه اصلاح نشده‌اند مردم آنها را همانند افراد مضر تحت نظارت خود داشته باشند. در جای چهارم از هر ده مفتخوار یکی را تیرباران خواهند کرد. در جای پنجم شیوه‌های گوناگون را با هم درخواهند آمیخت و از راه مثلا رهایی مشروط به اصلاح سریع عناصر قابل اصلاح از زمرهٔ ثروتمندان، روشنفکران بورژوامشرب، شیادان و اوباشان نایل خواهند آمد. هر چه شیوه‌ها متنوع‌تر باشد بهمان نسبت هم تجربهٔ عمومی بهتر و سرشارتر خواهد بود، بهمان نسبت موفقیت سوسیالیسم مطمئن‌تر و سریع‌تر خواهد بود و بهمان نسبت پراتیک بطرز آسان‌تری بهترین شیوه‌ها و وسایل مبارزه را ایجاد خواهد نمود — زیرا فقط پراتیک قادر به ایجاد و سازندگی است.

در کدام کمون، در کدام بخش یک شهر بزرگ، در کدام کارخانه و در کدام روستاست که گرسنه نباشد، بیکار نباشد، ثروتمند مفتخور نباشد، اراذلی از زمرهٔ نوکران بورژوازی، کارشکنانی که خود را روشنفکر می‌نامند نباشند؟ در کجا بیشتر کار انجام داده شده است تا بازده کار بالا رود، خانه‌های خوبی برای تهیدستان ساخته شود، تهیدستان در خانه‌های توانگران جا داده شوند، هر کودک خانوادهٔ تهیدست از لحاظ دریافت یک بطری شیر خوب تأمین گردد؟ — اینهاست مسائلی که باید بر اساس آنها مسابقه بین کمونها، ابشین‌ها، مجامع و شرکت‌های مصرف و تولید و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان گسترش یابد. در چنین کاری است که استعدادهای سازماندهی باید عملا برجسته گردیده و برای ادارهٔ امور سراسر کشور بالا کشیده شود. از این استعدادها در بین مردم فراوان است. فقط آنها را پایمال کرده‌اند. باید کمک کرد تا جولان گیرند. آنها و فقط آنها هستند که با پشتیبانی توده‌ها خواهند توانست روسیه و سوسیالیسم را نجات دهند.

در تاریخ ۲٤ — ۲۷ دسامبر سال ۱۹۱۷
(٦ — ۹ ژانویهٔ سال ۱۹۱۸) نوشته شده است

برای نخستین بار در تاریخ ۲۰ ژانویه سال ۱۹۲۹ در شمارهٔ ۱۷ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۳۵، ص ۱۹۵ — ۲۰۵ ترجمه و چاپ شده است

اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان (۳۸)

مجلس مؤسسان مقرر می‌دارد:

الف. ۱ — روسیه، جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان اعلام می‌گردد. تمام قدرت حاکمه در مرکز و محل‌ها به این شوراها تعلق دارد.

۲ — جمهوری شوروی روسیه بر اساس اتحاد آزادانهٔ ملل آزاد بصورت فدراسیون جمهوری‌های ملی شوروی تأسیس می‌گردد.

ب. مجلس مؤسسان که وظیفهٔ اساسی خود را محو هر گونه استثمار انسان از انسان، برانداختن کامل تقسیم جامعه به طبقات، سرکوب بی‌امان مقاومت استثمارگران، استقرار سازمان سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در کلیهٔ کشورها قرار داده است مقرر می‌دارد:

۱ — مالکیت خصوصی بر زمین لغو می‌گردد. همهٔ زمین‌ها با همهٔ ساختمان‌ها، ابزار و آلات و سایر متعلقات تولید کشاورزی، دارایی همهٔ مردم زحمتکش اعلام می‌گردد.

۲ — قانون شوروی دربارهٔ کنترل کارگری و دربارهٔ شورایعالی اقتصاد ملی به منظور تأمین حاکمیت زحمتکشان بر استثمارگران و بعنوان نخستین گام در راه انتقال کامل فابریک‌ها، کارخانه‌ها، معادن، راه آهن‌ها و سایر وسائل تولید و حمل و نقل بمالکیت دولت کارگری-دهقانی، تأیید می‌گردد.

۳ــ انتقال کلیهٔ بانک‌ها بمالیکت دولت کارگری-دهقانی که یکی از شرایط رهایی توده‌های زحمتکش از زیر یوغ سرمایه است تأیید می‌شود.

٤ــ به منظور امحاء قشرهای انگل جامعه، کار بعنوان وظیفهٔ همگانی معمول می گردد.

ه ــ به منظور تأمین حاکمیت تمام توده‌های زحمتکش و برطرف ساختن هر گونه امکان احیاء حکومت استثمارگران فرمان داده می‌شود که زحمتکشان مسلح شوند، ارتش سرخ سوسیالیستی کارگران و دهقانان تشکیل گردد و طبقات توانگر بکلی خلع‌سلاح شوند.

ج. ۱ــ مجلس مؤسسان با ابراز عزم راسخ برهانیدن بشر از چنگال سرمایهٔ مالی و امپریالیسم که در این جنگ، در این تبهکارانه‌ترین جنگها دنیا را بخون کشیده است، ــ تمام و کمال به سیاستی که از طرف حکومت شوروی اجرا می‌شود می‌پیوندد که عبارت است از الغاء قراردادهای سری، برقراری گسترده‌ترین روابط برادری با کارگران و دهقانان ارتش‌هایی که در حال حاضر با یکدیگر در جنگند و نیز بهرقیمتی شده، نیل به یک صلح دمکراتیک بدون الحاق‌طلبی و بدون غرامت بین ملتها از راه اتخاذ تدابیر انقلابی و براساس آزادی ملل در تعیین سرنوشت خویش .

۲ــ بهمین منظور مجلس مؤسسان در گسست کامل از سیاست بربرمنشانه مدنیت بورژوازی که رفاه استثمارگران چند ملت برگزیده را بر بنیاد انقیاد صدها ملیون سکنه زحمتکشان آسیا و بطور کلی مستعمرات و نیز کشورهای کوچک مبتنی می‌سازد اصرار می‌ورزد.

مجلس مؤسسان از سیاست شورای کمیسرهای ملی که استقلال کامل فنلاند را علام نموده و بخارج کردن سپاهیان از ایران پرداخته و آزادی ارمنستان را در تعیین سرنوشت خویش

اعلام کرده است (۳۹) اظهار خوشوقتی می‌کند.
۳ــ مجلس موٴسسان قانون شوروی دربارهٔ الغاء وام‌هایی را که قراردادهای آنها از طرف دولت‌های تزار، ملاکین و بورژوازی منعقد شده بودند بمثابهٔ نخستین ضربه بر پیکر سرمایه بین‌المللی بانکی و مالی می‌نگرد و اطمینان دارد که حکومت شوروی این راه را تا نیل به پیروزی کامل قیام بین‌المللی کارگران علیه یوغ سرمایه با پایداری ادامه خواهد داد.

د. از آنجا که انتخاب مجلس موسسان بر اساس فهرست‌های حزبی که قبل از انقلاب اکتبر تنظیم شده بود، انجام گرفته است و این هنگامی بود که مردم هنوز نمی‌توانستند یکجا علیه استثمارگران قیام کنند و از تمام نیروی مقاومتی که استثمارگران در صورت دفاع از امتیازات طبقاتی خود بکار خواهند برد اطلاع نداشتند، و هنوز عملا به ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی دست نزده بودند، لذا مجلس موٴسسان بکلی نادرست می‌شمارد ولو از نقطهٔ نظر صوری هم باشد خود را با حکومت شوروی مقابله کند.

و اما در ماهیت امر مجلس موٴسسان بر آنست که اکنون یعنی هنگام آخرین مبارزه خلق علیه استثمارگران خود ــ در هیچیک از ارگان‌های حاکمه برای استثمارگران جایی نمی‌تواند وجود داشته باشد. قدرت حاکمه باید تمام و کمال و منحصراً به توده‌های زحمتکش و نمایندگی تام‌الاختیار آنان یعنی شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان تعلق داشته باشد.

مجلس موٴسسان در عین پشتیبانی از حکومت شوروی و فرامین شورای کمیسرهای ملی، بر آن است که وظیفه‌اش استقرار پایه‌های اساسی تجدید بنای جامعه بر بنیاد سوسیالیستی است.

در عین حال مجلس موٴسسان، ضمن مجاهدت در راه ایجاد اتحاد واقعاً آزادانه و داوطلبانه و لذا، بطریق اولی، فشرده و محکم بین طبقات زحمتکش تمام ملت‌های روسیه وظیفهٔ خود را به برقراری مبانی اساسی فدراسیون جمهوری‌های شوروی روسیه محدود می‌کند و بکارگران و دهقانان هر ملت اختیار

می‌دهد در کنگرهٔ شورای تام‌الاختیار خود مستقلا تصمیم بگیرند که آیا مایلند در دولت فدراتیو و در سایر موٴسسات فدراتیو شوروی شرکت کنند یا نه و بر چه اساسی حاضرند شرکت نمایند.

در ماه ژانویه، نه دیرتر از سوم (۱۶) ژانویه سال ۱۹۱۸ نوشته شده است

چهارم (۱۷) ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ در شماره ۲ روزنامهٔ «پراودا» و در شمارهٔ ۲ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۲۲۱ — ۲۲۳ ترجمه و چاپ شده است

طرح فرمان انحلال مجلس مؤسسان (۴۰)

پیش‌نویس فرمان

انقلاب روسیه از همان آغاز خود، شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان را بمثابهٔ سازمان توده‌ای کلیهٔ طبقات زحمتکش و استثمارشونده و یگانه سازمان قادر به رهبری مبارزهٔ این طبقات در راه رهایی کامل سیاسی و اقتصادی آنها بمیان کشید.

شوراها طی سراسر نخستین دوران انقلاب روسیه تکثیر می‌یافتند، رشد می‌کردند و قوام می‌پذیرفتند و با تجربهٔ خود از قید سودای خام سازش با بورژوازی و تأثیر فریبندهٔ اشکال پارلمانتاریسم بورژوا-دمکراتیک آزاد می‌شدند و عملا به این نتیجه می‌رسیدند که رهایی طبقات ستمکش بدون قطع رابطه و گسست با این اشکال پارلمانتاریسم بورژوادمکراتیک و با هر گونه سازشکاری محال است. انقلاب اکتبر که تمام قدرت حاکمه را بدست شوراها داد چنین گسستی بود.

مجلس موٌسسان که بر اساس فهرستهای تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر انتخاب شده است، نمایانگر تناسب قدیمی نیروهای سیاسی و دورانی است که سازشکاران و کادت‌ها بر سر کار بودند. مردم در آن هنگام ضمن رأی دادن به کاندیدهای حزب اس‌ارها نمی‌دانستند که میان اس‌ارهای راستگرا یا طرفداران بورژوازی و اس‌ارهای چپ یا طرفداران سوسیالیسم کدام یک را برگزینند. از این رو این مجلس موٌسسان که می‌بایست بر تارک جمهوری بورژوازی باشد نمی‌توانست سد راه انقلاب اکتبر و حکومت شوروی نگردد.

انقلاب اکتبر که زمام حکومت را بدست شوراها و از طریق شوراها بدست طبقات زحمتکش و استثمارشونده داد، استثمارگران را به مقاومت تا پای جان وا داشت و در جریان درهم‌شکستن این مقاومت کاملا آشکار ساخت که خود سرآغاز انقلاب سوسیالیستی است. طبقات زحمتکش به تجربه دریافتند که دوران پارلمانتاریسم کهنهٔ بورژوایی سپری شده و با وظایف عملی ساختن سوسیالیسم بهیچوجه همساز نیست و آنچه قادر به غلبه بر مقاومت طبقات توانگر و قادر به بنیادگذاری جامعهٔ سوسیالیستی است، مؤسسات عمومی ملی نبوده بلکه فقط مؤسسات طبقاتی (نظیر شوراها) است. اکنون هرگونه انصراف از تمامیت حکومت شوراها و جمهوری شوروی که مردم بدست آورده‌اند، بنفع پارلمانتاریسم بورژوایی و مجلس مؤسسان، در حکم قدمی به عقب و ورشکستگی کامل انقلاب کارگری و دهقانی اکتبر خواهد بود.

در مجلس مؤسسانی که پنجم ژانویه تشکیل شده بود، به مناسبت اوضاع و احوال فوق‌الذکر، اکثریت با حزب اس‌ارهای راستگرا یعنی حزب کرنسکی، آوکسنتیف و چرنوف بود. لذا طبیعی است که این حزب از بررسی پیشنهاد کاملا دقیق و صریح و غیر قابل سوءتعبیر ارگان عالی حکومت شوروی یعنی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراها و از تأیید برنامهٔ حکومت شوروی و «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» و از تأیید انقلاب اکتبر و حکومت شوروی امتناع کرد. مجلس مؤسسان با این اقدام هر گونه رابطهٔ خود را با جمهوری شوروی روسیه قطع نمود. خروج فراکسیون‌های بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ که اکنون مسلماً اکثریت عظیم شوراها را تشکیل می‌دهند و از اعتماد کارگران و اکثریت دهقانان برخوردارند، از چنین مجلس مؤسسانی امری ناگزیر بود.

در عمل حزب اس‌ارهای راستگرا و حزب منشویک‌ها در خارج دیوارهای مجلس مؤسسان به شدیدترین مبارزه برضد حکومت شوروی مشغولند، در روزنامه‌های خود مردم را آشکاراً به سرنگون ساختن آن دعوت می‌کنند، سرکوب مقاومت استثمارگران بوسیلهٔ

نیروی طبقات زحمتکش را که برای رهایی از قید استثمار ضروری است، خودسری و بی‌قانونی می‌خوانند، از کارشکنان خادم سرمایه دفاع می‌کنند و کار را بجایی رسانده‌اند که حتی برای ترور که هم اکنون بوسیلهٔ «گروه‌های نامعلوسی» آغاز شده است شعارهای بی‌پرده می‌دهند. از این رو بدیهی است که باقی‌مانده مجلس مؤسسان تنها کاری که ممکن است انجام دهد استتار مبارزهٔ عناصر ضدانقلابی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی است.

لذا کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی مقرر می‌دارد:

مجلس مؤسسان منحل گردد.

تاریخ نگارش: ششم (۱۹) ژانویه سال ۱۹۱۸

در تاریخ هفتم (۲۰) ژانویه سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۵ روزنامهٔ «پراودا» و در شمارهٔ ۵ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۲۳۵ — ۲۳۷، ترجمه و چاپ شده است

پیرامون تاریخچهٔ مسئلهٔ صلح نامبارك

ممکن است بگویند که حالا وقت تاریخ‌نویسی نیست. راستی، اگر در مورد گذشته و حال مسئله‌ای ارتباط ناگسستنی و مستقیم و عملی وجود نداشته باشد، می‌توان چنین ادعایی را جایز دانست. ولی مسئلهٔ صلح نامبارک، این صلح فوق‌العادة شاق، آنچنان مسئلهٔ مهم و مبرمی است که برای روشن ساختن آن باید مکث نمود. از این روست که من تزهای مربوط به این مسئله را که هشتم ژانویه سال ۱۹۱۸ در جلسه‌ای مرکب از تقریباً شصت تن از برجسته‌ترین پتروگرادی حزب ما قرائت نمودم بچاپ می‌رسانم.

اینک تزهای نامبرده:

هفتم ژانویه ۱۹۱۸

تزهای مربوط به مسئله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق‌آمیز (۴۱)

۱ — وضع انقلاب روسیه در لحظهٔ کنونی چنان است که تقریباً تمام کارگران و اکثریت عظیم دهقانان طرفدار حکومت شوروی و تحولات سوسیالیستی هستند که این حکومت آغاز کرده‌است. تا این حدود موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه تأمین است.

۲ — در عین حال جنگ داخلی که مولود مقاومت سبعانه طبقات توانگری است که به بهترین وجهی دریافته‌اند نبرد نهایی و قطعی

در راه حفظ مالکیت خصوصی بر زمین و وسایل تولید در پیش دارند، هنوز به نقطهٔ اوج خود نرسیده است. پیروزی حکومت شوروی در این جنگ تأمین است، ولی تا وقتی مقاومت بورژوازی درهم شکسته شود ناگزیر باز هم زمانی چند می‌خواهد، ناگزیر باید نیروهای خود را بمیزان زیاد انباشت و ناگزیر دورهٔ معینی از فروپاشیدگی و آشفته‌حالی شدید که ناشی از هر نوع جنگ و بویژه جنگ داخلی است در پیش خواهد بود.

۳ــ علاوه بر این، این مقاومت با اشکال کمتر مجدانه و غیرجنگی خود یعنی کارشکنی، تطمیع ولگردان و رشوه‌دهی به عمال بورژوازی که در صفوف سوسیالیست‌ها رخنه می‌کنند تا کار آنان را به تباهی کشانند و غیره و غیره ــ مقاومتی چنان سرسختانه در آمده و برای گرفتن اشکال بسیار متنوع آنچنان استعدادی از خود نشان داده است که مبارزه با آن ناگزیر باز هم زمانی بدرازا خواهد کشید و تصور نمی‌رود که در اشکال عمدهٔ خود زودتر از چند ماه دیگر به پایان رسد. و بدون غلبهٔ قطعی بر این مقاومت منفی و مستور بورژوازی و طرفدارانش موفقیت انقلاب سوسیالیستی محال است.

٤ ــ و بالاخره، وظایف سازمانی مربوط به تحولات سوسیالیستی در روسیه آن چنان عظیم و دشوار است که برای حل آنها هم با این وفور خرده‌بورژواهایی که رفیقان نیمه‌راه پرولتاریای سوسیالیستی هستند و با بالا نبودن سطح فرهنگ پرولتاریا ــ زمانی نسبتاً طولانی لازم است.

٥ ــ از همه این کیفیات عموماً این نتیجهٔ روشن بدست می‌آید که برای موفقیت سوسیالیسم در روسیه مدت معینی که کمتر از چند ماه نباشد لازم است که طی آن حکومت سوسیالیستی باید کاملا دستش باز باشد تا بتواند بر بورژوازی، ابتداء در کشور خود پیروز گردد و کار سازماندهی توده‌ای وسیع و عمیقی را روبراه کند.

۶ ــ وضع انقلاب سوسیالیستی در روسیه باید پایه و اساس هر گونه تعیین وظایف بین‌المللی حکومت شوروی ما باشد، چونکه اوضاع

بین‌المللی در چهارمین سال جنگ چنان است که لحظهٔ احتمالی انفجار انقلاب و سرنگونی فلان یا بهمان دولت امپریالیستی اروپا (از جمله آلمان) را غیر قابل احتساب می‌سازد. شکی نیست که انقلاب سوسیالیستی در اروپا باید فرا رسد و فرا خواهد رسید. تمام امیدواریهای ما در مورد پیروزی نهایی سوسیالیسم بر پایهٔ این اطمینان و این پیش‌بینی علمی است. فعالیت تبلیغاتی ما عموماً و سازماندهی اخوت خصوصا باید تشدید و گسترش یابد. ولی اشتباه بود اگر بنای تاکتیک دولت سوسیالیستی روسیه بر پایهٔ تلاشهایی برای تعیین این نکته گذاشته می‌شد که در شش ماه آینده (یا در مدت کوتاه دیگری نظیر آن) انقلاب سوسیالیستی اروپا و بویژه آلمان فرا خواهد رسید یا نه؟ از آنجا که تعیین این نکته بهیچوجه ممکن نیست، لذا این قبیل تلاش‌ها عموماً از نظر عینی حکم قمار چشم‌بسته را خواهد داشت.

۷ — مذاکرات صلح برست‌لیتوفسک در لحظهٔ کنونی یعنی مقارن با هفتم ژانویه سال ۱۹۱۸ کاملا روشن ساخته است که در دولت آلمان (که سایر دول اتحاد چهارگانه (٤۲) را زیر مهمیز گرفته است) گروه جنگ طلب مسلماً برتری پیدا کرده و هم اکنون در واقع به روسیه اتمام‌حجت داده است (و هر روز باید، حتماً باید منتظر ارائه رسمی این اتمام‌حجت باشیم) که از این قرار است: یا ادامهٔ جنگ و یا صلح الحاق‌آمیز یعنی صلح با این شرط که ما تمام اراضی تحت اشغال خودرا مسترد داریم و آلمان‌ها تمام سرزمین‌های تحت اشغال خود را حفظ کنند و غرامتی هم (ظاهرا در لفافهٔ پرداخت هزینهٔ نگهداری اسیران جنگی) بمیزان تقریباً سه میلیارد روبل که به اقساط در عرض چند سال پرداخت شود بما تحمیل نمایند.

۸ — در برابر حکومت سوسیالیستی روسیه مسئله‌ای قرار گرفته است که باید بیدرنگ آنرا حل نمود و آن اینکه آیا صلح الحاق‌آمیز را حالا بپذیرد یا اینکه فورا به جنگ انقلابی بپردازد. در واقع اینجا راه صلح وسط وجود ندارد. هیچ تمدید آتی مدت مذاکرات امکان

ندارد، چونکه ما تا کنون برای اطالهٔ مصنوعی مذاکرات هر چه ممکن بوده و نبوده انجام دادهایم.

۹ — هنگام بررسی دلایلی که به نفع جنگ بیدرنگ انقلابی آورده می‌شود ما مقدم بر همه به این استدلال برمی‌خوریم که صلح جداگانه در حال حاضر بطور عینی سازش با امپریالیست‌های آلمان، «بند و بست امپریالیستی» و غیره خواهد بود و بالنتیجه چنین صلحی در حکم گسستن کامل با اصول اساسی انترناسیونالیسم پرولتری است.

نادرستی این دلیل بر همه آشکار است. کارگرانی که اعتصاب را می‌بازند و بشرایطی برای تجدید کار تن در می‌دهند که بزیان آنها و به نفع سرمایه‌داران است، بسوسیالیسم خیانت نمی‌کنند. فقط کسانی به سوسیالیسم خیانت می‌کنند که شرایطی را که بحال بخشی از کارگران مفید است با شرایطی که به نفع سرمایه‌داران است مبادله می‌کنند، فقط چنین سازش‌هایی از لحاظ اصولی جایز نیست.

کسی که جنگ با امپریالیسم آلمان را جنگ تدافعی و عادلانه می‌شمارد ولی در عمل از طرف امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه پشتیبانی می‌شود و قراردادهای سری با آنان را از مردم پنهان می‌دارد، به سوسیالیسم خیانت می‌کند. ولی کسی که چیزی از مردم پنهان نمی‌کند و هیچگونه قرارداد سری با امپریالیست‌ها نمی‌بندد و فقط در لحظهٔ معینی که برای ادامهٔ جنگ نیرو و توان ندارد شرایط صلحی را امضاء می‌کند بصرفه ملت ضعیف نبوده بلکه بنفع یک گروه امپریالیستهاست، مرتکب کوچکترین خیانتی بسوسیالیسم نمی‌شود.

۱۰ — دلیل دیگری که بنفع جنگ بیدرنگ آورده می‌شود حاکی از این است که ما با انعقاد صلح از نظر عینی به عامل امپریالیسم آلمان مبدل می‌شویم، زیرا هم امکان می‌دهیم سپاهیانش را از جبههٔ ما فارغ سازد و هم ملیون‌ها اسیر در اختیارش می‌گذاریم و غیره و غیره. ولی نادرستی این استدلال هم بر همه آشکار است، زیرا در لحظهٔ حاضر جنگ انقلابی از نظر عینی، ما را به عامل امپریالیسم انگلیس و فرانسه بدل می‌سازد و نیروهای فرعی برای

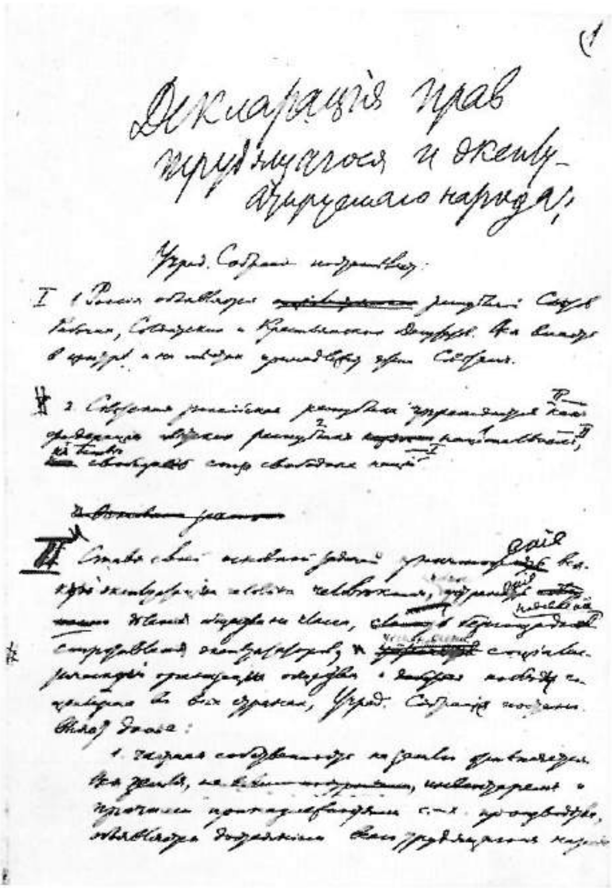
نیل به هدف در اختیارش می‌گذارد. انگلیس‌ها به کریلنکو سرفرمانده ارتش ما بی‌پرده پیشنهاد می‌کردند که در صورت ادامهٔ جنگ در مقابل هر سرباز ما ماهیانه صد روبل بدهند. هر آینه اگر ما یک کپک هم از انگلیس‌ها و فرانسویها نگیریم باز با مشغول داشتن بخشی از ارتش آلمان بطور عینی به آنها کمک خواهیم کرد.

از این لحاظ ما در هیچیک از دو مورد نمی‌توانیم بکلی از قید این یا آن ارتباط امپریالیستی رها شویم. از این گذشته بدیهی است که بدون سرنگون کردن امپریالیسم جهانی نمی‌توان بکلی از قید این ارتباط خلاصی یافت. نتیجهٔ درستی که از اینجا بدست می‌آید این است که از هنگام پیروزی دولت سوسیالیستی در یکی از کشورها باید مسائل را نه از نظر ارجحیت این یا آن امپریالیسم، بلکه منحصرا از نقطهٔ نظر تأمین بهترین شرایط برای رشد و تقویت انقلاب سوسیالیستی که اینک آغاز شده است، حل نمود.

به عبارت دیگر: تاکتیک ما اکنون نباید مبتنی بر این اصل باشد که کمک بکدام یک از دو امپریالیسم در حال حاضر با‌صرفه‌تر است بلکه باید مبتنی بر این اصل باشد از چه راهی صحیح‌تر و مطمئن‌تر می‌توان امکان این امر را فراهم ساخت که انقلاب سوسیالیستی قوام پذیرد و یا اقلا تا زمانی که کشورهای دیگر به آن بپیوندند در یک کشور پایدار بماند.

۱۱ — می‌گویند مخالفان آلمانی جنگ از گروه سوسیال‌دمکراتها حالا دیگر «شکست‌طلب» شده‌اند و از ما خواهش دارند به امپریالیسم آلمان گذشت نکنیم. ولی ما شکست‌طلبی را فقط در مورد بورژوازی امپریالیسم خودی قبول داشتیم، اما پیروزی بر امپریالیسم غیرخودی را که از راه اتحاد صوری یا واقعی با امپریالیسم «دوست» بدست آید همیشه بمثابهٔ اسلوبی که از لحاظ اصولی غیرمجاز و بطور کلی بیهوده است، مردود شمرده‌ایم.

لذا این استدلال فقط شق دیگر استدلال قبلی است. هر آینه اگر سوسیال‌دمکرات‌های چپ آلمان بما پیشنهاد می‌کردند صلح جداگانه را برای مدت معینی به تعویق اندازیم و تظاهرات انقلابی



صفحهٔ اول دستنویس و. ای. لنین
«اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و
استثمارشوندگان» — اوایل ژانویه سال ۱۹۱۸

را در آلمان طی این مدت تضمین می‌کردند، آنوقت ممکن بود مسئله برای ما صورت دیگری پیدا کند. ولی چپ‌های آلمان نه فقط چنین چیزی را نمی‌گویند بلکه برعکس رسماً اظهار می‌دارند: «تا جایی که می‌توانید ایستادگی کنید، ولی مسئله را به مقتضای اوضاع انقلاب سوسیالیستی روس حل کنید، زیرا در مورد انقلاب آلمان هیچ چیز مثبتی نمی‌توان وعده داد».

۱۲ — می‌گویند ما ضمن یک سلسله اظهاریه‌های حزبی علناً جنگ انقلابی را «وعده داده‌ایم» و انعقاد صلح جداگانه عدول از گفته‌های خود خواهد بود.

این سخن نادرست است. می‌گفتیم که برای دولت سوسیالیستی در دوران امپریالیسم «تدارک و اجرای» جنگ انقلابی امری ضروری است؛ چنین گفته‌ایم تا با پاسیفیسم مجرد، با تئوری نفی کامل «دفاع از میهن» در عصر امپریالیسم و بالاخره با غرایز بخشی از سربازان که فقط در فکر جان خود بودند مبارزه کرده باشیم، ولی متعهد نشده‌ایم که جنگ انقلابی را بدون در نظر گرفتن اینکه اقدام به آن در فلان یا بهمان لحظه تا چه اندازه امکان‌پذیر است، آغاز کنیم.

حالا هم بدون شک باید در فکر تدارک جنگ انقلابی باشیم. ما به این وعده خود وفا می‌کنیم، همانطوریکه به تمام وعده‌هایی که انجام فوری آنها میسر بوده است، بطور کلی وفا کرده‌ایم: قراردادهای سری را فسخ کرده‌ایم، بهمه ملتها پیشنهاد صلح عادلانه نموده‌ایم، مذاکرات صلح را به انواع وسایل چندین بار به تعویق انداخته‌ایم تا به ملتهای دیگر وقت پیوستن بدهیم.

ولی اینکه آیا می‌توان هم اکنون، بیدرنگ به جنگ انقلابی پرداخت، مسئله‌ای است که آن را باید با در نظر گرفتن شرایط صرفاً مادی قابل اجرا بودن این امر و منافع انقلاب سوسیالیستی که اینک آغاز شده است، حل نمود.

۱۳ — با ترازبندی ارزیابی کلیهٔ دلایلی که بنفع جنگ بیدرنگ انقلابی آورده می‌شود، باید به این نتیجه رسید که چنین سیاستی ممکن

است با نیاز انسان بداشتن تمایل بزیبایی و چیزهای فریبا و پرفروغ وفق دهد، ولی بهیچوجه تناسب عینی نیروهای طبقاتی و عوامل مادی را در لحظهٔ کنونی انقلاب آغازشده سوسیالیستی به حساب نمی‌آورد.

۱۴ — شک نیست که ارتش ما در لحظهٔ فعلی و در هفته‌های نزدیک (و احتمالا هم در ماه‌های نزدیک) مطلقا قادر نخواهد بود با کسب موفقیت تعرض آلمان‌ها را دفع کند، اولاً، بعلت نهایت خستگی و فرسودگی اکثر سربازان که با خرابی بیسابقهٔ وضع خواربار و بی‌ترتیبی امر تعویض سربازان خسته و غیره همراه است؛ ثانیاً، بعلت از کار افتادگی کامل اسب‌ها که توپخانهٔ ما را بنابودی حتمی محکوم می‌کند؛ ثالثاً، بعلت عدم امکان صرف دفاع از کرانه‌های ریگا تا رول که بدشمن مطمئن‌ترین شانس را می‌دهد تا بخش باقیماندهٔ لیفلاند (لیتوانی — م.) و سپس استلاند (استونی — م.) را تسخیر کند و بخش بزرگی از سپاهیان ما را دور بزند و بالاخره پتروگراد را تصرف نماید.

۱۵ — از این گذشته، در این نکته نیز هیچ شکی نیست که اکثریت دهقانی ارتش ما در لحظهٔ حاضر بدون شک بر له صلح الحاق‌آمیز نظر خواهد داد نه بر له جنگ انقلابی بیدرنگ، چونکه کار تجدید سازمان ارتش به شیوهٔ سوسیالیستی و سرازیر کردن واحدهای گارد سرخ در آن و غیره تازه آغاز شده است.

در شرایط دمکراتیزاسیون کامل ارتش، جنگیدن برخلاف ارادهٔ اکثریت سربازان در حکم ماجراجویی خواهد بود و برای ایجاد یک ارتش سوسیالیستی کارگری-دهقانی واقعاً پایدار و از لحاظ مرامی محکم هم حداقل ماه‌ها وقت لازم است.

۱۶ — دهقانان تهیدست روسیه قادرند از انقلاب سوسیالیستی که تحت رهبری طبقهٔ کارگر است، پشتیبانی نمایند، ولی قادر نیستند بیدرنگ و در لحظهٔ حاضر بجنگ انقلابی جدی بپردازند. بی‌اعتنایی به این تناسب عینی نیروهای طبقاتی در مورد مسئلهٔ نامبرده خطا و اشتباه مهلک خواهد بود.

۱۷ — بنابر این مسئلهٔ جنگ انقلابی در لحظهٔ حاضر چنین مطرح است:

هر آینه اگر انقلاب آلمان در جریان ۳ — ٤ ماه آینده در گیرد و پیروز شود، ممکن است تاکتیک جنگ بیدرنگ انقلابی به نابودی انقلاب سوسیالیستی ما منجر نشود.

ولی اگر انقلاب آلمان در ماههای آیندهٔ نزدیک فرا نرسد، آنگاه جریان حوادث در صورت ادامهٔ جنگ، ناگزیر این خواهد بود که شکست‌های کاملا شدید، روسیه را به انعقاد صلح جداگانهٔ بمراتب بی‌صرفه‌تری مجبور خواهد ساخت و این صلح هم نه توسط دولت سوسیالیستی بلکه از طرف دولت نوع دیگری منعقد خواهد شد (مثلا از طرف بلوک رادای (٤٣) بورژوازی با چرنوفی‌ها یا چیزی شبیه آن). زیرا ارتش دهقانی که در اثر جنگ دچار فرسودگی طاقت‌فرسایی شده است، پس از نخستین شکست‌ها — شاید هم پس از چند ماه، حتی پس از چند هفته — دولت کارگری سوسیالیستی را سرنگون خواهد کرد.

۱۸ — با چنین وضعی اگر ما فقط به این حساب که انقلاب آلمان در یک آیندهٔ کاملا نزدیک و بسیار کوتاه و چند هفته‌ای شروع خواهد شد یا نه، سرنوشت انقلاب آغاز شده سوسیالیستی روسیه را در معرض برد و باخت قرار دهیم، تاکتیک صرفاً غیرمجازی در پیش خواهیم گرفت. اتخاذ چنین تاکتیکی ماجراجویی خواهد بود، و ما حق نداریم این طور ریسک کنیم.

۱۹ — و اگر ما صلح جداگانه‌ای منعقد سازیم انقلاب آلمان از لحاظ مبانی عینی خود بهیچوجه مواجه با دشواری نخواهد شد. شاید دود زهر شوینیسم موقتاً آنرا ضعیف کند، ولی وضع آلمان بی‌نهایت دشوار باقی خواهد ماند، جنگ با انگلستان و آمریکا بدرازا خواهد کشید و امپریالیسم متجاوز از هر دو طرف بکلی و تا آخرین حد رسوا خواهد شد. سرمشق جمهوری سوسیالیستی شوروی در روسیه نمونهٔ زنده‌ای برای خلق‌های کلیهٔ کشورها خواهد بود و تأثیر تبلیغاتی و انقلابی چنین نمونه‌ای عظیم خواهد بود. اینجا — نظام

بورژوازی و جنگ غاصبانهٔ دو گروه یغماگر، جنگی که تا آخرین حد برملاء شده است. آنجا — صلح و جمهوری سوسیالیستی شوراها.

۲۰ — ما با انعقاد صلح جداگانه بحداکثر میزانی که برای لحظهٔ کنونی ممکن است، از شر هر دو گروه متخاصم امپریالیستی خلاص می‌شویم و از خصومت و جنگ میان آنها که بند و بست‌شان را برضد ما دشوار می‌سازد، استفاده می‌کنیم و برای دوران معینی دست‌مان باز می‌شود تا انقلاب سوسیالیستی را ادامه دهیم و پایه‌های آنرا محکم سازیم. تجدید سازمان روسیه بر اساس دیکتاتوری پرولتاریا، بر اساس ملی کردن بانک‌ها و صنایع بزرگ، در شرایط مبادلهٔ طبیعی فرآورده‌ها میان شهرها و شرکت‌های روستایی مصرف دهقانان خرده‌پا، امری است از لحاظ اقتصادی کاملا ممکن، به این شرط که کار صلح‌آمیز برای مدت چند ماه تأمین گردد. و چنین تجدیدسازمانی سوسیالیسم را خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان شکست‌ناپذیر خواهد کرد و در عین حال برای ارتش سرخ نیرومند کارگری-دهقانی پایگاه اقتصادی محکمی بوجود خواهد آورد.

۲۱ — جنگ واقعاً انقلابی در لحظهٔ کنونی، جنگی می‌توانست باشد که جمهوری سوسیالیستی با هدف سرنگون ساختن بورژوازی سایر کشورها، با هدفی که بطور روشن مطرح و از طرف ارتش سوسیالیستی کاملا تصدیق شده باشد، علیه کشورهای بورژوازی به آن دست زند. و حال آنکه در لحظهٔ کنونی بلاتردید ما هنوز نمی‌توانیم چنین هدفی را در برابر خود قرار دهیم. ما ممکن بود اکنون از نظر عینی بخاطر رهایی لهستان، لیتوانی و کورلاند بجنگیم. ولی هیچ مارکسیستی در صورتیکه با اصول مارکسیسم و بطور کلی سوسیالیسم قطع علاقه نکرده باشد نمی‌تواند این موضوع را انکار کند که منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش است. جمهوری سوسیالیستی ما هرچه از دستش بر می‌آمد انجام داد و کماکان انجام می‌دهد تا به حق فنلاند و اوکرائین و غیره در تعیین سرنوشت خودشان جامهٔ عمل بپوشاند،

ولی در صورتیکه اوضاع مشخص طوری باشد که موجودیت جمهوری سوسیالیستی در لحظهٔ حاضر بر اثر تخطی از حق چند ملت (لهستان، لیتوانی و کورلاند و غیره) در تعیین سرنوشت خودشان بخطر بیفتد، آنگاه بدیهی است که منافع حفظ جمهوری سوسیالیستی بالاتر قرار می‌گیرد.

از این رو کسی که می‌گوید: «ما نمی‌توانیم قرارداد ننگین و شرم‌آور صلح و غیره را امضاء نماییم، به لهستان و غیره خیانت کنیم»، متوجه نیست که با انعقاد صلح بشرط رهایی لهستان، فقط امپریالیسم آلمان را بیش از پیش برضد انگلستان، برضد بلژیک، صربستان و سایر کشورها تقویت خواهد نمود. صلح بشرط رهایی لهستان، لیتوانی و کورلاند از نقطهٔ نظر روسیه صلح «میهن‌پرستانه‌ای» خواهد بود، ولی بهیچوجه ماهیت خود را بعنوان صلح با الحاق‌طلبان یعنی با امپریالیستهای آلمان از دست نخواهد داد.

۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ باید این قسمت را هم به این تزها افزود:

۲۲ — اعتصاب‌های عظیم مردم در اتریش و آلمان و سپس تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران در برلن و وین و سرانجام آغاز تصادمات مسلحانه و برخوردهای ۱۸ — ۲۰ ژانویه در خیابان‌های برلن — عموماً ما را به تصدیق این نکته وامیدارد که انقلاب در آلمان آغاز شده است.

از این نکته چنین نتیجه بدست می‌آید که ما می‌توانیم هنوز برای یک دورهٔ معین، مذاکرات صلح را به تعویق اندازیم و آنرا بدرازا بکشانیم.

تاریخ نگارش تزها — هفتم (۲۰) ژانویه؛
تز ۲۲ — ۲۱ ژانویه (سوم فوریه)،
مقدمه — در ماه فوریه قبل از ۱۱
(۲۴) فوریه سال ۱۹۱۸

بدون تز بیست و دوم در تاریخ بیست و چهارم (۱۱) فوریه سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۳٤ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

تز بیست و دوم برای نخستین بار در سال ۱۹٤۹ در چاپ چهارم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۲٦ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٥، ص ۲٤۳ — ۲٥۲ ترجمه و چاپ شده است

پسگفتاری پیرامون
تزهای مربوط به مسئله انعقاد فوری
صلح جداگانه و الحاق‌آمیز

تزهای فوق‌الذکر توسط من در تاریخ هشتم ژانویه سال ۱۹۱۸ در جلسه نسبتاً کوچک خصوصی کارکنان حزبی قرائت شد. بحث پیرامون آنها نشان داد که در این مسئله سه نقطهٔ نظر در حزب وجود دارد: قریب نصف شرکت‌کنندگان طرفدار جنگ انقلابی هستند (گاهی این نظریه را «نقطهٔ نظر مسکویها» می‌نامند چونکه بوروی ایالتی حزب ما در مسکو قبل از سازمانهای دیگر آنرا تصویب کرده است)؛ قریب یک چهارم شرکت‌کنندگان جلسهٔ مشاوره طرفدار تروتسکی هستند که پیشنهاد می‌کند «متارکهٔ جنگ اعلام گردد، ارتش مرخص شود و سربازان بخانه‌ها برگردند، ولی قرارداد صلح منعقد نشود»، و بالاخره قریب یک چهارم شرکت‌کنندگان در جلسهٔ مشاوره از من طرفداری می‌کنند.

با این ترتیب در حزب وضعی پیش می‌آید که فوق‌العاده مرا بیاد اوضاع و احوال در تابستان سال ۱۹۰۷ می‌اندازد که در آن اکثریت عظیم بلشویک‌ها طرفدار تحریم دومای سوم (٤٤) بودند و من به اتفاق دان از شرکت در آن دفاع می‌کردم و بدین مناسبت بعلت اپورتونیسم خود مورد شدیدترین حملات قرار می‌گرفتم. بطور عینی مسئله حالا عیناً و کاملا شبیه آن است: حالا هم اکثر کارکنان حزبی تحت تأثیر بهترین احساسات انقلابی و بهترین سنن حزبی، بدون توجه بوضع جدید اجتماعی-اقتصادی و سیاسی، بدون اینکه تغییر شرایط را که تغییر سریع و شدید تاکتیک را ایجاب می‌کند در نظر بگیرند، شیفتهٔ شعار «تابناک» می‌شوند. و تمام بحث من مانند آن موقع باید روی این نکته متمرکز شود که مارکسیسم طلب می‌کند به شرایط عینی و تغییرات آنها توجه شود

و باید مسئله را بطور مشخص مطرح ساخت که قابل کاربرد در این شرایط باشد و تغییر بنیادی حالا از ایجاد جمهوری شوراهای روسیه ناشی می‌گردد که هم برای ما و هم از نقطهٔ نظر بین‌المللی سوسیالیستی حفظ این جمهوری که انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرده است بالاتر از همه است، و در لحظهٔ کنونی شعار جنگ انقلابی از جانب روسیه یا حرف و نمایش توخالی است و یا در حکم افتادن واقعی به دامی است که امپریالیست‌ها برای ما گسترده‌اند که می‌خواهند ما را که فعلا هنوز بخش کوچک ضعیفی هستیم به ادامهٔ جنگ امپریالیستی بکشند و جمهوری جوان شوراها را از راه هر چه ارزان‌تری تار و مار سازند.

یکی از مسکویهای جوان فریاد برآورد و گفت: «من در موضع سابق لنین ایستاده‌ام» (جوانی — یکی از بزرگترین وجوه تمایز این گروه سخنرانان است). و همان سخنران مرا بباد ملامت گرفت که گویا دلایل کهنه دفاع‌طلبان را دربارهٔ عدم احتمال انقلاب در آلمان تکرار می‌کنم.

و بدبختی هم در آنست که مسکویها می‌خواهند طرفدار موضع تاکتیکی سابق باشند و لجوجانه نمی‌خواهند ببینند که چطور شرایط تغییر کرده و چطور وضع عینی جدیدی بوجود آمده است.

مسکوی‌ها در تلاش و اهتمام خود برای تکرار شعارهای سابق حتی در نظر نگرفته‌اند که ما بلشویک‌ها عموماً حالا دیگر دفاع‌طلب شده‌ایم. زیرا با سرنگون ساختن بورژوازی، با الغاء و افشاء قراردادهای سری، با پیشنهاد صلح بهمهٔ ملتها واقعاً...*

تاریخ نگارش: روزهائی بین
هشتم و یازدهم (۲۱ و ۲۴)
ژانویه سال ۱۹۱۸

برای نخستین بار در سال
۱۹۲۹ در کلیات لنین، جلد
۱۱ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۵، ص ۲۵۳ — ۲۵۴
ترجمه و چاپ شده است

* در اینجا دستنویس قطع می‌شود. هـ. ت.

سخنرانی در بارهٔ جنگ و صلح در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک‌های) روسیه ۱۱ (۲۴) ژانویه سال ۱۹۱۸ (۴۵)

صورتجلسه

۱

سخنران اول رفیق لنین است که خاطرنشان می‌سازد در اجلاس هشتم (۲۱) ژانویه دربارهٔ این مسئله سه نقطهٔ نظر مشاهده شد و این سئول را مطرح می‌سازد که آیا مسئله بر طبق مواد تزهای پیشنهادی وی بررسی شود یا بحث عمومی آغاز گردد. شق دوم مورد قبول واقع می‌شود و به رفیق لنین اجازه سخن داده می‌شود.

او سخنرانی خود را از تشریح سه نقطهٔ نظری که در اجلاس قبلی مشاهده شده بود، آغاز می‌کند: ۱) صلح جداگانه الحاق‌آمیز، ۲) جنگ انقلابی و ۳) اعلام متارکهٔ جنگ، ترخیص ارتش ولی بدون امضای قرارداد صلح. در اجلاس قبلی نظریهٔ اول — ۱۵ رأی، نظریهٔ دوم — ۳۲ رأی و نظریهٔ سوم — ۱۶ رأی آورد.

رفیق لنین خاطرنشان می‌سازد که بلشویک‌ها هرگز از دفاع امتناع نمی‌ورزیدند، اما فقط این دفاع و حفاظت میهن می‌بایست شرایط مشخص و معین داشته باشد که در حال حاضر دارد، یعنی همانا: دفاع جمهوری سوسیالیستی در برابر امپریالیسم بین‌المللی فوق‌العاده نیرومند. مسئله فقط در آن است که چگونه ما باید از میهن — از جمهوری سوسیالیستی دفاع کنیم. ارتش بی‌اندازه از جنگ خسته شده است؛ وضع واحدهای سوار چنان است که ما هنگام حمله و تعرض نمی‌توانیم توپخانه را نقل و انتقال دهیم؛ وضع آلمان‌ها

در جزایر بالتیک بقدری خوب است که اگر حمله کنند می‌توانند رول و پتروگراد را با یک دست بگیرند. در چنین اوضاع و احوالی با ادامهٔ جنگ امپریالیسم آلمان را فوق‌العاده تقویت خواهیم کرد، در هر حال مجبوریم قرارداد صلح را منعقد سازیم، ولی آنوقت شرایط صلح بدتر خواهد بود، چونکه آنرا نه ما بلکه دیگران منعقد خواهند کرد. بدون شک صلحی که حالا ما مجبوریم منعقد سازیم شرم‌آور است، ولی اگر جنگ آغاز شود دولت ما نابود خواهد شد و دولت دیگر صلح را منعقد خواهد کرد. حالا ما نه فقط به پرولتاریا بلکه به تهیدست‌ترین دهقانان هم متکی هستیم که در صورت ادامهٔ جنگ از ما دوری خواهند گزید. کش دادن جنگ بنفع امپریالیسم فرانسه و انگلیس و آمریکاست و دلیل آن مثلا پیشنهاد پرداخت صد روبل در ازاء هر سرباز روسی توسط آمریکائی‌ها به قرارگاه کریلنکو است. طرفداران جنگ انقلابی می‌گویند با این ترتیب ما در حال جنگ داخلی با امپریالیسم آلمان خواهیم بود و از این راه آلمان را به انقلاب تحریک خواهیم نمود. اما آلمان که فقط آبستن انقلاب است، ولی در کشور ما کودک کاملا سالم — جمهوری سوسیالیستی پا به عرصهٔ وجود نهاده که با آغاز جنگ می‌توانیم او را بکشیم. نامهٔ سرگشادهٔ سوسیال‌دمکرات‌های آلمان در دست ماست، اطلاعاتی از برخورد دو جریان مرکز نسبت بما داریم که یکی از آنها بر آنست که ما تطمیع شده‌ایم و حالا در برست یک کمدی بمعرض نمایش گذاشته شده که رل‌ها در آن قبلا تعیین گردیده است. این بخش بخاطر متارکه به ما حمله می‌کند. و بخش دیگر کائوتسکیست‌ها می‌گویند در صداقت شخصی پیشوایان بلشویکها جای هیچگونه تردیدی نیست، ولی رفتار بلشویک‌ها از لحاظ روانی معماست (۴۶). از عقیدهٔ سوسیال‌دمکرات‌های چپ اطلاع نداریم. کارگران انگلیسی از کوشش ما در راه صلح پشتیبانی می‌کنند. البته آن صلح که ما منعقد خواهیم ساخت، صلح شرم‌آور خواهد بود، ولی مسامحه و تعلل برای انجام اصلاحات اجتماعی (حتی اگر فقط حمل و نقل را بگیریم) برای ما ضرورت دارد؛ ما باید قوت

پیدا کنیم و این امر وقت می‌خواهد. ما باید بورژوازی را بکلی خفه کنیم و برای این کار لازم است که هر دو دست‌مان آزاد باشد. و با این کار هر دو دست‌مان آزاد می‌شود و آنوقت می‌توانیم بجنگ انقلابی با امپریالیسم بین‌المللی بپردازیم. صفوف ارتش انقلابی و داوطلب که در حال حاضر تشکیل می‌شود، افسران ارتش آیندهٔ ما را تشکیل خواهند داد.

آنچه رفیق تروتسکی پیشنهاد می‌کند — متارکهٔ جنگ و خودداری از امضاء قرارداد صلح و ترخیص ارتش — یک نمایش سیاسی انترناسیونالیستی است. ما با بیرون بردن سپاهیان خود جمهوری سوسیالیستی استلاند را به آلمان‌ها خواهیم داد. می‌گویند که با انعقاد صلح ما دستهای ژاپنی‌ها و آمریکائی‌ها را باز می‌کنیم که فوراً ولادیوستوک را متصرف شوند. ولی تا آنها خود را به ایرکوتسک برسانند ما می‌توانیم جمهوری سوسیالیستی خود را تقویت نماییم. البته ما با امضای قرارداد صلح، بلهستانی که سرنوشت خود را تعیین کرده است، خیانت می‌کنیم، ولی جمهوری سوسیالیستی استلاند را حفظ می‌کنیم و بدستاوردهای خود امکان می‌دهیم قوام پیدا کنند. البته ما چرخشی به راست می‌کنیم که از آغل بسیار کثیف می‌گذرد، ولی ما باید این چرخش را بکنیم. اگر آلمان‌ها به تعرض بپردازند مجبور خواهیم بود به امضای هر گونه قرارداد صلح تن بدهیم و آنوقت البته این قرارداد صلح، بدتر خواهد بود. برای نجات جمهوری سوسیالیستی پرداخت سه میلیارد روبل غرامت آنقدرها زیاد نیست. حالا ما با امضای قرارداد صلح برأی‌العین به توده‌های وسیع نشان می‌دهیم که امپریالیست‌های (آلمان، انگلستان و فرانسه) که ریگا و بغداد را گرفته‌اند به جنگ و ستیز ادامه می‌دهند و ما رشد می‌کنیم و جمهوری سوسیالیستی رشد می‌کند.

۲

رفیق لنین می‌گوید که در موادی با همفکران خود با استالین و زینویف (۴۷) موافق نیست. از یک طرف البته در غرب جنبش

توده‌ای هست ولی انقلاب هنوز در آنجا آغاز نشده است. اما اگر بحکم آن، تاکتیک خود را تغییر می‌دادیم نسبت به سوسیالیسم بین‌المللی مرتکب خیانت می‌شدیم. او با زینویف در این نکته موافق نیست که انعقاد صلح موقتاً جنبش غرب را تضعیف خواهد کرد. اگر ما به این نکته ایمان داریم که جنبش آلمان در صورت وقفه در مذاکرات صلح می‌تواند گسترش یابد، آنوقت باید خود را فدا کنیم چونکه انقلاب آلمان از لحاظ نیرو و قدرت خیلی بالاتر از انقلاب ما خواهد بود. اما اصل مطلب در آن است که جنبش در آنجا هنوز آغاز نشده است ولی در کشور ما کودک نوزاد و پرصدایی دارد و اگر ما در لحظهٔ کنونی صریح و آشکار نگوییم که با صلح موافقیم، آنوقت از بین خواهیم رفت. برای ما مهم آنست که تا وقوع انقلاب عمومی سوسیالیستی باقی بمانیم و فقط با انعقاد صلح می‌توانیم به این هدف برسیم.

۳

رفیق لنین پیشنهاد می‌کند این مسئله برأی گذاشته شود، ما به انواع مختلف امضای قرارداد صلح را به تعویق می‌اندازیم.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۲ در مجموعهٔ آثار ن. لنین (و. اولیانف)، جلد ۱۵، چاپ شده است؛ سخنرانی سوم، در سال ۱۹۲۹ در کتاب «پروتکل‌های کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه. اوت سال ۱۹۱۷ — فوریه ۱۹۱۸» بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۲۵۵ — ۲۵۸ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ سوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه (۴۸)

دهم – هیجدهم (۲۳–۳۱) ژانویه سال ۱۹۱۸

گزارش فعالیت شوراهای کمیسرهای ملی یازدهم (۲۴) ژانویه

رفقا! از جانب شورای کمیسرهای ملی باید گزارش فعالیت دو ماه و پانزده روزی که از زمان برقراری حکومت شوروی و تشکیل دولت شوروی در روسیه می‌گذرد بشما بدهم.

دو ماه و پانزده روز — جمعاً پنج روز بیش از مدتی است که حکومت پیشین کارگران بر کشوری یا بر استثمارگران و سرمایه‌داران — حکومت کارگران پاریس در دوران کمون سال ۱۸۷۱ پاریس بموجودیت خود ادامه داد.

ما باید این حکومت کارگران را قبل از همه ضمن توجه بگذشته و ضمن مقایسهٔ آن با حکومت شوروی که ۲۵ اکتبر تشکیل شده است، بیاد بیاوریم. و از این مقایسه دیکتاتوری پرولتری پیشین و کنونی فوراً می‌توانیم ببینیم که چه گام عظیمی در جنبش بین‌المللی کارگری برداشته شده و حکومت شوروی در روسیه با وجود شرایط پیچیدهٔ بی‌سابقه در محیط جنگ و ویرانی در چه وضع مساعد غیرقابل قیاس قرار دارد.

کارگران پاریس که برای نخستین بار کمون را بوجود آوردند که نطفه حکومت شوروی بشمار می‌رود، دو ماه و ده روز ایستادگی کردند، زیر گلوله‌باران‌های کادت‌ها، منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا-کالدینی‌های فرانسوی بهلاکت رسیدند. کارگران فرانسه در ازاء نخستین آزمون دولت کارگری که اکثریت عظیم دهقانان فرانسه

از مفهوم و هدف‌های آن بی‌اطلاع بودند ناگزیر قربانی‌های سنگین بی‌سابقه دادند.

ما در شرایط بمراتب مساعدتر قرار داریم، چونکه سربازان، کارگران و دهقانان روس توانستند دستگاهی — دولت شوروی را بوجود آورند که اشکال مبارزهٔشان را به اطلاع همهٔ جهانیان رسانید. و این آن چیزی است که مقدم بر همه وضع کارگران و دهقانان را در مقایسه با حکومت پرولتاریای پاریس تغییر می‌دهد. آنها دستگاه نداشتند و کشور بمقاصد آنها پی نبرد، — ما فوراً به حکومت شوروی متکی شدیم و از این رو ما هیچ تردیدی نداشتیم که حکومت شوروی مورد حسن نظر و مورد گرم‌ترین و بیدریغ‌ترین پشتیبانی اکثریت عظیم توده‌هاست و از این رو حکومت شوروی غلبه‌ناپذیر است.

کسانی که بحکومت شوروی با نظر شک و تردید نگاه می‌کردند و غالباً، آگاهانه یا غیرآگاهانه، آنرا به سازشکاری با سرمایه‌داران و امپریالیست‌ها می‌فروختند و لو می‌دادند، اینها فریاد گوشخراش برمی‌آوردند که در روسیه فقط پرولتاریا به تنهایی نمی‌تواند در مسند قدرت باقی بماند. گویا افرادی از بلشویک‌ها و طرفداران آنها برای یک دقیقه هم شده فراموش می‌کردند که در روسیه تنها آن حکومتی که بتواند طبقهٔ کارگر و اکثر دهقانان و همهٔ زحمتکشان و طبقات استثمارشونده را به نیروی همبسته ناگسستنی مبدل سازد که علیه ملاکان و بورژوازی مبارزه کنند، می‌تواند پایدار باشد.

ما هرگز شک نداشتیم که فقط اتحاد کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان، نیمه‌پرولترها که برنامهٔ حزب ما به آن اشاره می‌کند می‌تواند اکثریت مردم در روسیه را در برگیرد و پشتیبانی محکم از حکومت را تأمین نماید. و ما توانستیم پس از ۲۰ اکتبر فوراً طی چند هفته تمام مشکلات را برطرف سازیم و حکومت را بر پایهٔ چنین اتحاد محکمی شالوده‌ریزی نماییم.

بلی، رفقا! اگر حزب اس‌ارها در شکل سابق آن که دهقانان هنوز نمی‌فهمیدند که کی در آن طرفدار واقعی سوسیالیسم است،

شعار استفاده برابر از زمین را مطرح می‌ساخت بدون اینکه بخواهد بداند این وظیفه بوسیلهٔ چه کسانی انجام خواهد گرفت، در اتحاد با بورژوازی یا نه، ما گفتیم که این، فریب و اغفال است. و این بخش حالا وقتی دید مردم از آن پشتیبانی نمی‌کنند و پوچ و توخالی است، مدعی شده است که می‌تواند در اتحاد با بورژوازی استفاده برابر از زمین را عملی سازد؛ و این، فریب اصلی بود. وقتی انقلاب روس تجربهٔ همکاری توده‌های زحمتکش با بورژوازی را در بزرگترین لحظهٔ زندگی ملی، هنگامیکه جنگ مردم را هلاک کرده و می‌کند و ملیون‌ها نفر را بمرگ از گرسنگی محکوم می‌سازد و پیامدهای آن عملا تجربهٔ سازشکاری را نشان دادند، هنگامیکه خود شوراها تجربهٔ سازشکاری را با گذراندن مکتب سازشکاری تحمل و احساس کردند، آنوقت معلوم شد که هستهٔ سالم و دارای قابلیت حیاتی باعظمت سوسیالیستی در آموزش آنهائی هست که می‌خواستند دهقانان، بخش زحمتکش آنها را، با جنبش عظیم سوسیالیستی کارگران سراسر جهان متحد سازند.

بمحض اینکه این مسئله در برابر دهقانان بطور علنی و آشکار عملا مطرح گردید، آن اتفاقی افتاد که کسی در آن تردید نداشت، همانطوریکه حالا شوراها و کنگره‌های دهقانان نشان دادند: وقتی موقع عملی ساختن سوسیالیسم فرا رسید دهقانان امکان پیدا کردند این دو خطمشی عمدهٔ سیاسی — اتحاد با بورژوازی یا اتحاد با توده‌های زحمتکش را بروشنی ببینند؛ آنوقت فهمیدند حزبی که بیانگر منویات و منافع حقیقی دهقانان است — حزب اس‌ارهای چپ است. و وقتی ما با این حزب قرار اتحاد دولتی گذاشتیم، از همان ابتداء کار را طوری ترتیب دادیم که این اتحاد بر پایه‌های بسیار روشن و آشکار مبتنی باشد. اگر دهقانان روسیه می‌خواهند سوسیالیزاسیون زمین را در اتحاد با کارگران انجام دهند که ملی کردن بانک‌ها را اجرا خواهند کرد و کنترل کارگری را برقرار خواهند ساخت — همکاران صادق و وفادارترین و ارزنده‌ترین متحدین ما هستند. رفقا، هیچ سوسیالیستی نیست به این واقعیت آشکار اذعان نداشته باشد که بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری دوران طولانی کم و بیش دشوار

دیکتاتوری پرولتاریا هست و این دوران از لحاظ اشکال خود بسته به آن خواهد بود که خرده‌مالکی یا بزرگ‌مالکی، زراعت کوچک یا زراعت بزرگ تفوق خواهد داشت. بدیهی است که دوران انتقال به سوسیالیسم در استلاند — در این کشور کوچک عموماً باسواد و مرکب از اقتصادیات بزرگ کشاورزی نمی‌تواند به دوران انتقال در کشوری مانند روسیه که خرده‌بورژوازی در آن تفوق دارد، شبیه باشد. این نکته را باید در نظر گرفت.

هر سوسیالیست آگاه می‌گوید که سوسیالیسم را نباید بزور و بقهر بدهقانان تحمیل نمود، بلکه باید به نیروی نمونه و سرمشق و بدرک تجربهٔ زندگی تودهٔ دهقانان امیدوار بود و دید که این تودهٔ دهقانان چه راهی را برای گذار به سوسیالیسم مناسب می‌شمارد؟ و این همان وظیفه‌ای است که حالا عملا در برابر دهقانان روسیه مطرح گردیده است. تودهٔ دهقانان چگونه می‌تواند از پرولتاریای سوسیالیستی پشتیبانی نماید و گذار بسوی سوسیالیسم را آغاز کند؟ دهقانان حالا دیگر به این گذار پرداخته‌اند و ما اعتماد کامل به آنها داریم.

آن اتحادی که ما با سوسیالیست‌رولوسیونرهای چپ بسته‌ایم، بر پایهٔ محکم قرار دارد و نه هر روز بلکه هر ساعت محکمتر می‌شود. اگر در بدو امر در شورای کمیسرهای ملی این ترس می‌توانست باشد که مبارزهٔ فراکسیونی از پیشرفت کارها جلوگیری خواهد کرد، حالا بر اساس تجربهٔ کار مشترک دوماهه آشکارا باید بگویم که اکثر مسائل ما به اتفاق آراء تنظیم و حل می‌شود.

میدانیم تنها وقتی که تجربه به دهقانان نمونه و سرمشق مبادلات میان شهر و روستا را نشان می‌دهد، آنها خودشان از پایین، به تجربهٔ شخصی خود، رابطهٔ خود را برقرار می‌کنند. از طرف دیگر، تجربه و آزمون جنگ داخلی به نمایندگان دهقانان نشان می‌دهد که جز دیکتاتوری پرولتاریا و امحای بیرحمانه سلطهٔ استثمارگران راه دیگری بسوی سوسیالیسم نیست. (کفزدنها.)

رفقا! هر باری که ما در این جلسات یا در کمیتهٔ اجرائیهٔ

سرکزی به این موضوع اشاره می‌کنیم من گاه بگاه از بخش راستگرای جلسه کلمهٔ «دیکتاتور!» را می‌شنوم. راستی هم «وقتی ما سوسیالیست بودیم» همه دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشتند؛ آنها حتی دربارهٔ آن در برنامه‌های خود می‌نوشتند و از این خرافهٔ رایج بخشم در می‌آمدند که گویا می‌توان مردم را متقاعد ساخت و به آنها فهماند که نباید توده‌های زحمتکشان را استثمار کرد که گناه است و شرم‌آور است و آنوقت زمین به بهشت برین مبدل خواهد شد. نخیر، این توهم خیالی از لحاظ تئوری مدتهاست رد شده و حالا ما باید از لحاظ پراتیک آنرا رد کنیم.

نباید تصور کرد که سوسیالیسم را حاضر و آماده برای ما آقایان سوسیالیست خواهند آورد — این کار غیرممکن است. تاکنون هیچ مسئلهٔ مبارزه طبقاتی در تاریخ جز از راه اعمال زور و قهر حل نشده است. اعمال زور و قهر که از جانب زحمتکشان و توده‌های استثمارشونده علیه استثمارگران صورت گیرد — راستی ما طرفدار چنین اعمال قهریم! (غرش کفزدنها.) و شیون و فغان افرادی که آگاهانه یا غیرآگاهانه از بورژوازی طرفداری می‌کنند و یا چنان مرعوب آن شده و چنان زیر سلطه‌اش منکوب گشته‌اند که حالا با دیدن این مبارزهٔ طبقاتی فوق‌العاده شدید، خود را باخته و گریه سر داده، شرایط و محملهای خود را فراموش کرده‌اند و از ما چیز محال می‌خواهند و طلب می‌کنند که ما، سوسیالیست‌ها، بدون مبارزه علیه استثمارگران، بدون درهم شکستن مقاومت آنان به پیروزی کامل برسیم ما آشفته و ناراحت نمی‌کند.

آقایان استثمارگران حتی در تابستان سال ۱۹۱۷ فهمیدند که مسئله «پیکارهای نهایی و قطعی» مطرح است و اگر شوراها زمام قدرت را بدست آورند، آخرین تکیه‌گاه بورژوازی — این منبع عمده و اصلی سرکوب توده‌های زحمتکش از دست آنها خواهد رفت.

از این رو انقلاب اکتبر این مبارزهٔ منظم و بلاانحراف را آغاز کرد تا استثمارگران دست از مقاومت بردارند، اگر چه این

کار دشوار است، حتی بهترین آنها نمی‌توانند با این فکر سازگار باشند که دیگر سلطه و سیادت طبقهٔ استثمارگر نخواهد بود و از این پس مرد ساده و عامی فرمان خواهد داد و آنها باید گوش بفرمان او باشند، گرچه این کار ناسطبوع و نامطلوب است ولی چاره‌ای نیست.

این کار به قیمت دشواری‌ها و قربانی‌ها و اشتباهات زیاد تمام خواهد شد، این کاری است تازه و بی‌سابقه در تاریخ، و نمی‌توان آنرا در کتابها خواند. بدیهی است که این — بزرگترین و دشوارترین انتقال در تاریخ است، و در غیر این صورت، بهیچوجه این انتقال کبیر را نمی‌توان انجام داد. و این وضع که در روسیه حکومت شوروی ایجاد شد، نشان داده است که خود توده‌های انقلابی بیش از همه از لحاظ تجربه انقلابی غنی هستند، — که برای کمک به چند ده تا افراد حزبی سلیون‌ها نفر که عملا گلوی استثمارگران خود را می‌فشارند، می‌رسند.

از اینجاست که در حال حاضر جنگ داخلی در روسیه رجحان پیدا کرد. علیه ما شعار — «نابود باد جنگ داخلی» می‌دهند. من این شعار را از نمایندگان بخش راستگرای به اصطلاح مجلس مؤسسان شنیدم. نابود باد جنگ داخلی... این شعار چه معنایی دارد؟ جنگ داخلی با کی؟ با کورنیلف، با کرنسکی، با ریابوشینسکی که برای تطمیع لات‌ولوت‌ها و مستخدمین ملیون‌ها خرج می‌کنند؟ با آن کارشکنانی که بهر حال آگاهانه یا غیرآگاهانه تطمیع می‌شوند؟ شک نیست که در میان این آخری‌ها افرادی از کمرشدها هستند که ناآگاهانه به این کار دست می‌زنند، زیرا که نمی‌توانند تصور کنند که می‌توان و باید نظام سابق — نظام بورژوازی را از بیخ و بن بر انداخت و روی خرابه‌های آن جامعهٔ کاسلا نوین — جامعه سوسیالیستی ایجاد نمود. شک نیست که چنین کسانی هستند ولی مگر وضع با این عوض می‌شود؟

از این رو است که نمایندگان طبقات ثروتمند بهر کاری دست می‌زنند و بدین جهت این برای آنها آخرین و قطعی‌ترین پیکارهاست،

و از هیچ تبهکاری در راه خرد کردن حکومت شوروی فروگذار نخواهند شد. مگر سرتاسر تاریخ سوسیالیسم بویژه فرانسه که سرشار از منویات انقلابی است بیانگر آن نیست که وقتی خود توده‌های زحمتکش زمام حکومت را بدست می‌گیرند، طبقات حاکمه وقتی مسئله حفظ کیسه‌های پول‌شان بمیان می‌آید به جنایات و تیرباران‌های بی‌سابقه دست می‌زنند. و وقتی این اشخاص دربارهٔ جنگ داخلی صحبت می‌کنند ما با نیشخند به آنها پاسخ می‌دهیم و وقتی آنها شعار خود را میان جوانان محصل می‌آورند می‌گوییم که آنها را فریب می‌دهید!

تصادفی نیست که مبارزهٔ طبقاتی آخرین شکل را بخود گرفته است که طبقهٔ استثمارشونده همهٔ وسایل قدرت را بدست می‌گیرد تا دشمن طبقاتی خود — بورژوازی را بکلی نابود سازد، علاوه بر دیوانسالاران، ملاکین را هم در سرزمین روسیه از بین ببرند همانطوریکه دهقانان روس در برخی استانها آنها را از بین برده‌اند.

بما می‌گویند کارشکنی که شورای کمیسرهای ملی از جانب دیوانسالاران و ملاکین با آن مواجه شد گواه بر این است که تمایلی به استقبال از سوسیالیسم نیست. گوئی این نکته روشن نبود که همهٔ این باند سرمایه‌داران و شیادان و لات‌ولوت‌ها و کارشکنان باهم باند واحدی است که توسط بورژوازی تطمیع شده و در برابر حکومت زحمتکشان مقاومت نشان می‌دهد. البته کسانی که تصور می‌کردند می‌توان فوراً از سرمایه‌داری به سوسیالیسم جهش کرد، یا کسانی که خیال می‌کردند متقاعد ساختن اکثریت اهالی به اینکه این کار بوسیلهٔ مجلس مؤسسان میسر است، کسانی که به این افسانهٔ بورژوازی دمکراتیک باور می‌کردند، — می‌توانند ادامه دهند به این افسانه باور کنند، ولی اگر زندگی این افسانه را بر باد دهد آنها نباید آنرا نکوهش کنند.

کسانی که به کنه مبارزهٔ طبقاتی، به مفهوم کارشکنی که دیوانسالاران به آن دست زده بودند، پی برده‌اند، می‌دانند که ما فوراً نمی‌توانیم به سوی سوسیالیسم جهش نمائیم. بورژواها و سرمایه‌داران باقی مانده‌اند که امیدوارند سلطه و سیادت خود را باز یابند

و از کیسه‌های پول خود دفاع می‌کنند، لات‌ولوت‌ها، قشر افراد رشوه‌خوار، باقی مانده‌اند که توسط سرمایه‌داری کاملا لگدمال شده‌اند و نمیتوانند خود را تا ایدهٔ مبارزهٔ پرولتری بالا بکشند. کارمندان و دیوانسالاران مانده‌اند که تصور می‌کنند حفظ نظام سابق بنفع جامعه است. پیروزی سوسیالیسم را جز از راه اضمحلال کامل این قشرها، جز از راه نابودی کامل بورژوازی هم روس و هم اروپایی چگونه می‌توان تصور کرد؟ آیا فکر نمی‌کنیم که حضرات ریابوشینسکی‌ها منافع طبقاتی خود را درک نمی‌کنند؟ همین‌ها به کارشکنان پول می‌دهند تا کار نکنند. یا اینکه آنها جداگانه عمل می‌کنند؟ مگر آنها به اتفاق سرمایه‌داران فرانسوی و انگلیسی و آمریکایی ضمن خرید اوراق بهادار، عمل نمی‌کنند؟ ببینیم فقط خیلی این خریدها به آنها کمک می‌کند؟ آیا کوهی از اوراق بهاداری که آنها حالا دریافت می‌دارند، بی‌خود و بی‌مصرف و از اعتبار افتاده و خالی نخواهد شد؟

رفقا! به این جهت است که ما را بهر گونه ترور و دیکتاتوری و جنگ داخلی متهم و ملامت می‌کنند، در صورتیکه ما هنوز بمرحلهٔ ترور و ارعاب واقعی نرسیده‌ایم، چونکه قوی‌تر از آنها هستیم، — ما شوراها را داریم و کافی خواهد بود بانک‌ها را ملی کنیم و دارایی‌ها را مصادره نماییم، آنها را تحت اطاعت خود در آوریم، — در پاسخ تمام اتهامات مربوط به جنگ داخلی می‌گوییم: بلی، ما آشکارا آنچیزی را اعلام کردیم که هیچ دولتی نمی‌توانست اعلام کند. نخستین دولتی در جهان که آشکارا می‌تواند دربارهٔ جنگ داخلی سخن بگوید — دولت توده‌های کارگران و دهقانان و سربازان است. بلی، ما جنگ علیه استثمارگران را آغاز کرده و ادامه می‌دهیم. ما هر چه صریح‌تر این سخن را بگوییم، بهمان قدر زودتر جنگ پایان خواهد یافت و توده‌های زحمتکش و استثمارشونده زودتر سنویات ما را خواهند فهمید، خواهند فهمید که حکومت شوروی بکار واقعی و حیاتی همهٔ زحمتکشان مشغول است.

رفقا، من تصور نمی‌کنم که ما بزودی بتوانیم در این مبارزه

پیروز شویم، ولی ما از لحاظ تجربه بسیار غنی هستیم: طی دو ماه موفقیتهای زیادی بدست آورده‌ایم. ما دوران تلاش برای تعرض کرنسکی علیه حکومت شوروی و شکست کامل این تلاش را از سر گذرانده‌ایم؛ ما دوران تشکیل دولت کرنسکی‌های اوکرائین را دیده‌ایم، — در آنجا مبارزه هنوز پایان نیافته، ولی برای هر کسی که آنرا دنبال می‌کند و اقلا چند گزارش راستین از نمایندگان حکومت شوروی شنیده باشد، روشن است که عناصر بورژوازی رادای اوکرائین آخرین روزهای خود را می‌گذرانند. (کفزدنها.) دربارهٔ پیروزی حکومت شوروی جمهوری خلق اوکرائین بر رادای بورژوازی اوکرائین هرگز نمی‌توان شک و تردید بدل راه داد.

اما مبارزه با کالدین — در اینجا واقعاً همه چیز بر استثمار زحمتکشان، بر پایهٔ دیکتاتوری بورژوازی مبتنی است، — اگر چنانکه پایه‌های اجتماعی علیه حکومت شوروی وجود داشته باشد. کنگرهٔ دهقانان آشکارا نشان داد که کار کالدین، آینده‌ای ندارد و توده‌های زحمتکش مخالف آنند. تجربه و آزمون حکومت شوروی، تبلیغ کار و سرمشق سازمانهای شوروی تأثیر خود را می‌بخشد و تکیه‌گاه داخلی کالدین در حوضهٔ دن حالا دیگر بیشتر از درون فرو می‌ریزد تا از بیرون.

و بدین جهت با وجود جبههٔ جنگ داخلی در روسیه می‌توانیم با اطمینان کامل بگوییم که در اینجا پیروزی حکومت شوروی تمام و کمال تأمین است. و رفقا، پیروزی این حکومت شوروی از آنجا به دست می‌آید که از همان آغاز با پیگیری و قاطعیت به توده‌ها تکیه کرده و وظیفهٔ خود شمرده که مظلومترین و رنجدیده‌ترین قشرهای جامعه را برای زندگی جاندار بیدار کند و تا ایجادگری سوسیالیستی بالا ببرد، به اجرای منویات باطنی سوسیالیسم پرداخت. از این رو است که دوران ارتش سابق، ارتش دارای انضباط خشک و خشن و تعلیمات مبتنی بر شکنجه و آزار سربازان سپری شده است. این ارتش درهم شکسته شده و تاروپودش بر باد رفته است. (کفزدنها.) دمکراتیزاسیون کامل در ارتش صورت گرفته است.

با اجازه شما واقعه‌ای را که برایم روی داده تعریف کنم. این واقعه در واگن راه آهن فنلاند اتفاق افتاد و من شاهد گفتگوی چند فنلاندی و یک پیره‌زن بودم. البته من نمی‌توانستم در گفتگوی آنان شرکت کنم، چونکه زبان فنلاندی بلد نبودم، ولی یک فنلاندی رو بمن کرد و گفت: «می‌دانید که این پیره‌زن چه چیز جالبی گفت؟ او گفت: حالا نباید از آدم مسلح ترس و واهمه داشت. وقتی در جنگل بودم، با مرد مسلحی روبرو شدم و او بجای آنکه هیزم و هیمه مرا از دستم بگیرد، مقداری هم به آن اضافه کرد».

وقتی این نکته را شنیدم، با خود گفتم: بگذار صدها روزنامه بهر نامی — سوسیالیستی، تقریباً سوسیالیستی و غیره باشند، بگذار صدها بلندگو با صدای فوق‌العاده بلند ما را «دیکتاتور» و «زورگو» و غیره بنامند. ما می‌دانیم که حالا صدای دیگری از میان توده‌های مردم برخاسته که میگویند حالا دیگر نباید از آدم مسلح ترس و واهمه داشت، چونکه او از زحمتکشان دفاع می‌کند و در سرکوب و امحاء سلطهٔ استثمارگران بی‌امان خواهد بود. (کفزدنها.) اینهاست که مردم احساس کرده‌اند، و بدین جهت آن تبلیغاتی که افراد ساده و بی‌سواد می‌کنند وقتی که تعریف می‌کنند که افراد گارد سرخ تمام نیروی خود را علیه استثمارگران بکار می‌برند، — این تبلیغات و آژیتاسیون غلبه‌ناپذیر است. این تبلیغات در میان ملیون‌ها و ده‌ها ملیون رسوخ خواهد کرد و آن چیزی را خواهد ساخت که کمون قرن نوزدهم فرانسه به ایجاد آن پرداخت و فقط در فاصلهٔ زمانی کوتاه ساخت، چونکه توسط بورژوازی قلع و قمع شد، — ارتش سرخ سوسیالیستی را خواهد ساخت که هدف همهٔ سوسیالیست‌ها بود که مردم مسلح شوند. این تبلیغات کادرهای جدید گارد سرخ را خواهد ساخت که تربیت توده‌های زحمتکش را برای مبارزهٔ مسلحانه امکان‌پذیر خواهد کرد.

اگر دربارهٔ روسیه می‌گفتند که نمی‌تواند جنگ کند، چونکه فاقد افسران خواهد بود، ما هم نباید فراموش کنیم که خود افسران بورژوازی با مشاهدهٔ کارگران رزمنده علیه کرنسکی و کالدین این

حرفها را می‌زدند: «راستی هم، این افراد گارد سرخ از لحاظ فنی اصلا بدرد نمی‌خورند، اما اگر این افراد قدری معلومات نظامی کسب می‌کردند، ارتش غلبه‌ناپذیری می‌شدند». زیرا برای نخستین بار در تاریخ مبارزهٔ جهانی عناصری وارد ارتش شده‌اند که معلومات فرمال و ظاهری ندارند ولی از ایدهٔ مبارزه در راه آزادی استثمار-شوندگان پیروی می‌کنند. و وقتی کاری که ما شروع کرده‌ایم بپایان برسد، جمهوری شوروی روسیه غلبه‌ناپذیر خواهد بود. (کفزدنها).

رفقا، این راهی که حکومت شوروی در مورد ارتش سوسیالیستی پیموده، در مورد حربهٔ دیگر طبقات حاکمه — حربه‌ای که ظریف‌تر و پیچیده‌تر بود — در مورد دادگاه بورژوازی طی کرده است که خود را مدافع نظم و مقررات می‌شمرد، ولی در واقع آلت گوش بفرمان و حربهٔ ظریفی برای سرکوب بی‌امان استثمارشوندگان، مدافع منافع کیسهٔ پول بود. حکومت شوروی آنچنان رفتار کرد که همهٔ انقلاب‌های پرولتری وصیت کرده بودند، — این حکومت آنرا فوراً درهم‌شکست. بگذار فریاد برآورند که ما بدون اصلاح دادگاه سابق فوراً آنرا درهم شکستیم. ما با این کار راه را برای دادگاه واقعاً خلقی صاف کردیم و نه بزور تضییقات بلکه بیشتر با نمونهٔ توده‌ها، اعتبار زحمتکشان، بدون تشریفات، از دادگاهی که حربهٔ استثمار بود حربه‌ای برای تربیت بر پایهٔ استوار جامعهٔ سوسیالیستی ایجاد نمودیم. در این نکته هیچ تردیدی نیست که ما بلافاصله نمی‌توانیم چنین جامعه‌ای ایجاد نمائیم.

این است آن اقداماتی که حکومت شوروی در راهی که تمامی تجربهٔ بزرگترین انقلاب‌های ملی در سراسر جهان نشان داده بود، بعمل آورده است. هیچ انقلابی نبوده که در آن، توده‌های زحمتکش گامهایی در این راه برنداشته باشند تا قدرت دولتی جدیدی ایجاد نمایند. متأسفانه آنها فقط شروع می‌کردند ولی نمی‌توانستند کار را به آخر برسانند و موفق نمی‌شدند قدرت دولتی تراز نوین ایجاد کنند. ما آنرا ایجاد کردیم و هم اکنون ما جمهوری سوسیالیستی شوراها را داریم.

من در این باره که ما فقط دوران گذار به سوسیالیسم را آغاز کرده‌ایم و هنوز به سوسیالیسم نرسیده‌ایم، خیال باطل به خود راه نمی‌دهم. ولی اگر شما بگوئید که کشور ما — جمهوری سوسیالیستی شوراهاست، حرف درست گفته‌اید. همچنین عمل شما درست خواهد بود اگر مانند عده‌ای بسیاری از جمهوریهای بورژوازی باختر را دمکراتیک بنامید، در حالیکه بر همه و بر هر کس روشن است که هیچ یک از دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها دمکراتیک کامل نیست. آنها تکه‌ای از دمکراتیسم را می‌دهند، گوشه‌هایی از حقوق استثمارگران را می‌برند، اما توده‌های زحمتکش در آن جمهوری‌ها هم مانند همه‌جا زیر ستم و تعدی هستند. با وجود این ما می‌گوییم که نظام بورژوایی شامل هم رژیمهای قدیم سلطنتی و هم جمهوریهای دارای قانون اساسی است.

ما هم حالا همین طور. ما حتی از مرحلهٔ نهایی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دوریم. ما هرگز وسوسه این امید را که می‌توانیم این مرحله را بدون کمک پرولتاریای بین‌المللی بپایان برسانیم در دل نپرورانده‌ایم. ما هرگز در این باره راه خطا نپیموده‌ایم و می‌دانیم که راه عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم چقدر سخت و دشوار است، ولی موظفیم بگوییم که جمهوری شوروی ما سوسیالیستی است، چونکه ما به این راه گام نهاده‌ایم و این حرف‌ها، پوچ و توخالی نخواهد بود.

ما به اقدامات زیاد دست زده‌ایم که پایه‌های سلطهٔ سرمایه‌داران را متلاشی می‌سازند. می‌دانیم که حکومت ما می‌بایست فعالیت همهٔ نهادها را روی اساس و پایهٔ واحدی متحد سازد و این پایه را با این کلمات: «روسیه بصورت جمهوری سوسیالیستی شوراها اعلام می‌شود» بیان می‌کنیم. (کفزدنها.) و این، آن حقیقتی خواهد بود که بر عملی که باید انجام دهیم و حالا دیگر آنرا آغاز کرده‌ایم متکی است، و این امر بهترین مجموعهٔ تمام فعالیت ما، اعلام برنامهٔ آن، پیام برای همهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان در کلیهٔ کشورها خواهد بود که یا اصلا نمی‌دانند سوسیالیسم یعنی چه و یا اینکه

بدتر از آن سوسیالیسم را آن آش شله قلمکار چرنوفی-تسرتلی رفرم‌های بورژوایی می‌فهمند که ما طی ده ماه انقلاب چشیدیم و آزمایش کردیم و یقین حاصل نمودیم که این‌ها جعلی و ساختگی است، نه سوسیالیسم.

و به این جهت، انگلستان و فرانسه «آزاد» تمام وسایل را بکار بردند که طی انقلاب ده‌ماهه ما حتی یک شماره از روزنامه‌های بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ به آن کشورها راه نیابد. آنها ناگزیر بودند چنین رفتار کنند، چونکه بچشم خود در همهٔ کشورها تودهٔ کارگران و دهقانان را می‌دیدند که از روی غریزه بهرچه که کارگران روس می‌کنند، تأسی می‌جویند. زیرا هیچ جلسه‌ای نبود که در آن اخبار مربوط به انقلاب روس و شعار حکومت شوروی با غرش کف‌زدن‌ها استقبال نشود. توده‌های زحمتکش و استثمارشونده حالا دیگر در همه‌جا با صدرنشینان حزب خود تضاد پیدا کرده‌اند. این سوسیالیسم قدیمی صدرنشینان هنوز همانند چخییدزه و تسرتلی در روسیهٔ ما، بخاک سپرده نشده، ولی در همهٔ کشورهای جهان بهلاکت رسیده و حالا دیگر مرده است.

و در برابر این نظام قدیمی بورژوازی، دولت جدید — جمهوری شوراها، جمهوری طبقات زحمتکش و استثمارشونده که دیوارهای کهنه بورژوازی را خراب می‌کنند قرار گرفته است. اشکال جدید دولت ایجاد گردیده، و با وجود آنها امکان سرکوب استثمارگران و درهم شکستن مقاومت این مشت ناچیز که با داشتن کیسهٔ پول دیروزی و ذخیرهٔ معلومات دیروزی، قوی است، فراهم شده است. آنها — پروفسورها، معلمان و مهندسان — معلومات خود را به حربهٔ استثمار زحمتکشان مبدل ساخته می‌گویند: میخواهیم که با معلوماتمان به بورژوازی خدمت کنیم و در غیر اینصورت کار نخواهیم کرد. اما قدرت و سلطهٔ آنها با انقلاب کارگری و دهقانی مختل گردیده و برضد آنها دولتی بوجود می‌آید که در آن خود توده‌ها آزادانه نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند.

همانا حالا ما می‌توانیم بگوییم که ما عملا چنان سازمان حکومتی

داریم که راه امحاء هر گونه حکومت، هر گونه دولت را بروشنی نشان می‌دهد. این کار هنگامی امکان‌پذیر خواهد شد که اثری از استثمار نباشد یعنی در جامعهٔ سوسیالیستی.

حالا به اختصار به اقداماتی اشاره می‌کنم که دولت شوروی سوسیالیستی روسیه به انجام آنها پرداخته است. یکی از نخستین اقدامات در جهت نه تنها محو کامل ملاکین در سرزمین روسیه بلکه همچنین برای ریشه‌کن ساختن سلطهٔ بورژوازی و امکان ستمگری سرمایه بر ملیون‌ها و ده‌ها ملیون زحمتکش، گذار بمرحلهٔ ملی کردن بانک‌ها بود. بانک‌ها — مراکز بزرگ اقتصاد سرمایه‌داری معاصرند. ثروت‌های بی‌سابقه در اینجا جمع می‌شود و در سراسر کشور عظیم توزیع می‌گردد، اینجا — مرکز اعصاب تمام زندگی سرمایه‌داری است. این‌ها ارگان‌های ظریف و پیچیده هستند و طی قرون و اعصار رشد کرده‌اند، نخستین ضربات حکومت شوروی متوجه آنها شد که ابتداء در بانک دولتی با مقاومت مذبوحانه مواجه گردید. ولی این مقاومت، حکومت شوروی را از کار باز نداشت. ما در سازماندهی بانک دولتی کار اصلی را انجام دادیم، این کار اصلی در دست کارگران و دهقانان است، و از اقدامات اساسی که باید طی مدتها تنظیم گردند، به تحت کنترل گرفتن بانک‌های خصوصی پرداختیم.

البته ما نه آنچنان کردیم که لابد سازشکاران می‌توانستند توصیه کنند: ابتداء باید منتظر مجلس مؤسسان شد و شاید بعداً لایحه‌ای تهیه نمود و به مجلس مؤسسان تسلیم کرد و با این ترتیب حضرات بورژواها را از قصد و نیت خود آگاه ساخت تا بتوانند برای نجات از این اقدام نامطبوع روزنه‌ای پیدا کنند؛ شاید آنها را در آن کار شرکت دهید، آنوقت شما قوانین کشور را تدوین می‌کنید، — و این کار «یک اقدام دولتی می‌بود».

این کار در حکم الغاء سوسیالیسم می‌بود. ما بدون رودرواسی اقدام کردیم: بدون ترس از نکوهش افراد «تحصیل کرده» یا بعبارت دقیقتر طرفداران تحصیل‌نکردهٔ بورژوازی، افرادی که بقایای معلومات خود را در معرض خرید و فروش قرار داده‌اند، گفتیم: — ما کارگران

و دهقانان مسلح داریم که موظفند امروز صبح همهٔ بانک‌های خصوصی را اشغال نمایند. (کفزدنها.) و پس از آنکه این کار را انجام دادند، وقتی که حکومت بدست ما رسید، فقط پس از آن بحث و بررسی می‌کنیم که چه تدابیری باید اتخاذ نماییم. و صبح بانک‌ها اشغال شدند و عصر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی تصویبنامه‌ای صادر کرد که «بانک‌ها دارایی ملی اعلام می‌شوند»، — با این ترتیب امور بانکی دولتی و همگانی شد و بدست حکومت شوروی افتاد.

هیچ‌کس از میان ماها نمی‌توانست تصور کند که چنین دستگاه ظریف و ماهرانهٔ امور بانکی که طی قرون و اعصار از درون سیستم سرمایه‌داری رشد کرده است، می‌تواند طی چند روز خرد شود و تحویل گردد. ما چنین ادعایی نداشتیم. وقتی افراد دانشمند یا گویا دانشمند سری تکان می‌دادند و پیشگویی می‌کردند، ما می‌گفتیم: شما می‌توانید هرچه دلتان می‌خواهد پیش‌گویی نمایید. ما فقط یک راه انقلاب پرولتری می‌دانیم: تصرف مواضع دشمن — فرا گرفتن شیوهٔ حکومت از روی تجربه و از روی اشتباهات خود. ما ابداً دشواری راه خود را دست کم نمی‌گیریم، اما کار اساسی را انجام داده‌ایم. منبع ثروت‌های سرمایه‌داری در توزیع آنها لطمه خورده است. لغو وامهای دولتی و رفع مظالم مالی پس از آن، اقدامی کاملا آسانی بود. انتقال به مرحلهٔ مصادره و ضبط کارخانه‌ها پس از برقراری کنترل کارگری هم کاملا آسان بود. وقتی ما را متهم می‌کردند که ضمن برقراری کنترل کارگری، تولید را به کارگاههای علیحده تقسیم می‌کنیم، ما این یاوه‌گوئی را رد می‌کردیم. ما ضمن برقراری کنترل کارگری می‌دانستیم که مدتی وقت می‌خواهد تا این کار در سراسر روسیه معمول گردد، ولی می‌خواستیم نشان دهیم که فقط یک راه — راه تحولات از پائین را قبول داریم که خود کارگران از پائین اصول جدید شرایط اقتصادی را تدوین نمایند. این کار هم وقت زیاد می‌خواهد.

ما از کنترل کارگری به ایجاد شورای عالی اقتصاد ملی رفتیم. تنها این اقدام به انضمام ملی کردن بانک‌ها و راه آهن‌ها

که بزودی صورت خواهد گرفت بما امکان خواهد داد به ایجاد اقتصاد جدید — اقتصاد سوسیالیستی بپردازیم. ما از دشواری کار خود بخوبی آگاهیم، ولی برآنیم سوسیالیست واقعی تنها آن کسی است که با اتکاء به تجربه و غریزهٔ توده‌های زحمتکش به انجام این وظیفه بپردازد. آنها دچار اشتباهات زیادی می‌شوند، ولی کار اصلی انجام گرفته است. آنها می‌دانند که با مراجعه به حکومت شوروی فقط مورد پشتیبانی در مقابل استثمارگران قرار خواهند گرفت. هیچ اقدامی برای تسهیل کار آنها نیست که مورد پشتیبانی تمام و کمال حکومت شوروی قرار نگیرد. حکومت شوروی از همه چیز اطلاع ندارد و نمی‌تواند به موقع بهر کاری برسد و اغلب ناگزیر با مسائل دشواری روبرو می‌شود. اغلب پیش دولت هیئت‌های کارگران و دهقانان اعزام می‌شوند که می‌پرسند مثلا دربارهٔ چنین و چنان زمینی چه تصمیمی بگیرند. و خود منهم غالباً با وضع مشکلی روبرو شده‌ام، وقتی دیده‌ام که خود آنها نظر کاملا معینی ابراز نمی‌دارند. و به آنها می‌گویم: شما — حکومت هستید، هر کاری که می‌خواهید بکنید، هر چه را که برایتان لازم است بگیرید، ما از شما پشتیبانی می‌کنیم، ولی بفکر تولید باشید و سعی کنید که تولید مفید باشد. بکارهای مفید بپردازید، اشتباه خواهید کرد، ولی یاد بگیرید. حالا دیگر کارگران بیاد گرفتن پرداخته‌اند و مبارزه با کارشکنان را آغاز نموده‌اند. افرادی از تحصیلات دیواری ایجاد کرده‌اند که مانع پیشرفت زحمتکشان است؛ این دیوار از بین برده خواهد شد.

شک نیست که جنگ اخلاق افراد را، هم در پشت جبهه و هم در جبهه با پرداخت مواجب بالاتر از هر مقرری به کسانی که برای جنگ کار می‌کنند و با جلب همهٔ آنهائی که خود را از جنگ مخفی کرده‌اند و با جلب اوباشان و نیمه‌اوباشان که فقط می‌خواهند «بقاپند» و بروند، فاسد می‌کند. اما این عناصر را که بدترین میراثی است که از نظام سرمایه‌داری باقی مانده و حامل همهٔ عیوب قدیمی آنند، ما باید برانیم و طردشان نماییم و بهترین عناصر پرولتری را در کارخانه‌ها و فابریک‌ها وارد کنیم و از آنها هسته‌های

روسیهٔ سوسیالیستی آینده را بوجود آوریم. این اقدام، اقدام ساده و آسانی نیست و موجب اختلاف‌ها و برخوردها و درگیرهای زیاد می‌شود. و ما، شورای کمیسرهای ملی و خود من شخصاً شکایات و تهدیدات آنها را دیده‌ایم، ولی برخوردمان با آنها آرام بود و حالا ما داور داریم و به آن مراجعه می‌کنیم. این داور شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است. (کف‌زدنها.) حکم این داور غیرقابل بحث و اعتراضی است و ما همیشه به آن اعتماد داریم.

سرمایه‌داری عمداً کارگران را طبقه‌بندی می‌کند تا مشتی ناچیز از قشر بالایی طبقهٔ کارگر را با بورژوازی متحد سازد — درگیری‌ها با آنان اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. ما بدون مبارزه به سوسیالیسم نخواهیم رسید. اما ما برای مبارزه حاضریم و آنرا آغاز کرده‌ایم و با کمک دستگاهی که شوراها نامیده می‌شود، آنرا به آخر خواهیم رسانید. اگر ما هر اختلافی را به داوری شورای نمایندگان کارگران و سربازان ارجاع کنیم هر مسئله‌ای به آسانی حل خواهد شد. چونکه گروه کارگران دارای امتیاز هر قدر هم قوی باشد، ولی وقتی آنها را در برابر نمایندگان همهٔ کارگران قرار می‌دهند، چنین داوری، تکرار می‌کنم، برایشان غیرقابل بحث و اعتراض خواهد بود. چنین شیوهٔ حل و فصل تازه دارد آغاز می‌شود. کارگران و دهقانان هنوز بقدر کافی به نیروی خود اعتماد ندارند و خیلی عادت کرده‌اند بنابرسم دیرین منتظر دستور از بالا باشند. آنها هنوز بطور کامل به این نکته پی نبرده‌اند که پرولتاریا طبقهٔ زمامدار است و در میان آنها عناصر مرعوب و لگدمال‌شده هستند و تصور می‌کنند که باید مکتب نفرت‌انگیز بورژوازی را بگذرانند. این نفرت‌انگیزترین توهم از توهمات بورژوازی بیش از همهٔ آنها دوام آورده است ولی دارد از بین می‌رود و بکلی از بین خواهد رفت. و ما یقین داریم که از هر اقدام حکومت شوروی عدهٔ هر چه بیشتر و بیشتر افراد فارغ از این توهم قدیمی بورژوازی که گویا کارگر و دهقان

ساده نمی‌تواند امور دولت را اداره نماید پا بعرصه خواهند گذاشت. اگر به ادارهٔ امور بپردازد، می‌تواند و یاد می‌گیرد. (کفزدنها.)

وظیفهٔ گزینش رهبران و سازماندهان از میان توده‌های مردم هم وظیفهٔ سازمانی خواهد بود. حالا این کار بزرگ و معضل در دستور روز قرار گرفته است. اگر حکومت شوروی، این دستگاه صافی که می‌تواند افرادی را کاندید کند و پیش بکشد، وجود نداشت حتی تصور انجام این وظیفه محال بود.

ما علاوه بر قانون دولتی دربارهٔ کنترل چیز ارزنده‌تری داریم که عبارت است از تلاش پرولتاریا در راه عقد قراردادها با سازمان‌های صاحبان کارخانه‌ها تا ادارهٔ امور رشته‌های کامل تولید را برای کارگران تأمین نماید. چرمسازان با سازمان صاحبان کارخانه‌ها و فابریکهای چرمسازی سراسر روسیه به تهیهٔ چنین قراردادی پرداخته و تقریباً آنرا بپایان رسانده‌اند، و من برای این قراردادها اهمیت فراوان خاصی قائلم (٤٩). این قراردادها نشان می‌دهند که حس آگاهی به نیروی خود در میان کارگران رو بفزونی است.

رفقا، من در گزارش خود بمسائل مخصوصاً دردناک و دشوار — مسائل صلح و خواربار اشاره نکردم، چونکه این مسائل همچون مواد ویژه‌ای در دستور روز قید شده و مخصوصاً مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

در گزارش کوتاه خود می‌خواستم نشان دهم که من و همهٔ شورای کمیسرهای ملی عموماً تاریخ آنچه را که طی این دو ماه و نیم از سر گذرانده‌ایم چگونه تصور می‌کنیم و تناسب نیروهای طبقاتی در این دوران جدید انقلاب روس چگونه بود و قدرت جدید دولتی چگونه پیدا شد و چه مسائل اجتماعی در برابر آن قرار گرفته است.

روسیه با ملی کردن بانک‌ها و با واگذاری تمام زمین کاملا بدست توده‌های زحمتکش براه راستین برای تحقق بخشیدن به سوسیالیسم گام نهاده است. ما بخوبی آگاهیم که چه مشکلاتی در پیش داریم، ولی در مقایسه با انقلابهای پیشین یقین حاصل کرده‌ایم که

موفقیت‌های عظیم بدست آمده و ما در راهی هستیم که پیروزی کامل را تأمین می‌کند.

و توده‌های کشورهای پیشرفته‌تر که در نتیجهٔ جنگ غارتگرانه از هم جدا شده‌اند، کارگرانی که دوران طولانی‌تر مکتب دمکراتیزاسیون را گذرانده‌اند دوشادوش ما گام بر خواهند داشت. وقتی که مشکلات کار ما را برای ما ترسیم می‌کنند، هنگامیکه بما می‌گویند پیروزی سوسیالیسم فقط در مقیاس جهانی امکان‌پذیر است، ما آنرا فقط تلاش، بویژه تلاش مذبوحانهٔ بورژوازی و هواداران آزاد و مقید آن در جهت تحریف حقیقت مسلم می‌شماریم. البته پیروزی نهایی سوسیالیسم در یک کشور امکان ندارد. واحد کارگران و دهقانان ما که از حکومت شوروی پشتیبانی می‌کند، یکی از واحدهای آن ارتش جهانی است که حالا در نتیجهٔ جنگ جهانی تکه تکه و پراکنده شده است، ولی در راه اتحاد می‌کوشد، و پرولتاریا هر خبر و قسمت گزارش دربارهٔ انقلاب ما و هر نام را با غریو کفزدنهای پرشور استقبال می‌کند، چونکه آنها می‌دانند در روسیه کار مشترکشان — کار قیام پرولتاریا و انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی انجام می‌گیرد. نمونهٔ زنده و آغاز کار در کشوری از کشورها بیش از هر بیانیه و کنفرانس، موثر و کارساز است و توده‌های زحمتکش را در همهٔ کشورها بجوش و خروش می‌آورد.

اگر اعتصاب اکتبر سال ۱۹۰۵ (۵۰) — این نخستین گامهای انقلاب ظفرنمون، بلافاصله به اروپای غربی سرایت کرد و در آن هنگام، در سال ۱۹۰۵ موجب جنبش کارگران اتریش شد، اگر آنوقت ما در عمل دیدیم که نمونهٔ انقلاب، تظاهرات کارگران در یک کشور چه ارزش دارد — حالا دیگر می‌بینیم که انقلاب سوسیالیستی در همهٔ کشورهای جهان نه روز بروز بلکه ساعت بساعت نضج و قوام می‌یابد.

اگر ما اشتباهاتی می‌کنیم و خطاهایی مرتکب می‌شویم، اگر ما در راه خود بموانعی برخورد می‌کنیم، برای آنها مهم نیست، بلکه

نمونه و سرمشق ما برایشان مهم است و آنها را متحد می‌سازد؛ آنها می‌گویند: بهر حال با هم خواهیم رفت و پیروز خواهیم شد. (کفزدنها.)

مارکس و انگلس بنیادگذاران کبیر سوسیالیسم با مشاهدهٔ طی دهها سال متوالی جریان گسترش جنبش کارگری و اعتلای انقلاب سوسیالیستی جهانی بروشنی می‌دیدند که انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مستلزم درد طولانی زایمان، دوران طولانی دیکتاتوری پرولتاریاست و درهم شکستن همهٔ پدیده‌های کهنه و انهدام بیرحمانهٔ همهٔ اشکال سرمایه‌داری، همکاری کارگران همهٔ کشورها را ایجاب می‌کند که باید تمام مساعی خود را متحد سازند تا پیروزی نهایی را تأمین کنند. و آنها می‌گفتند در پایان قرن ۱۹ طوری خواهد شد که «فرانسوی آغاز خواهد کرد، آلمانی بپایان خواهد رساند» (۵۱)، — فرانسوی آغاز خواهد کرد چونکه طی دهها سال انقلاب آن حس قهرمانی بیدریغ در اقدام انقلابی را در خود پرورش داده است که از او پیشتاز انقلاب سوسیالیستی ساخته است.

حالا ما شاهد تلفیق دیگر نیروهای سوسیالیسم بین‌المللی هستیم. ما می‌گوییم که جنبش در آن کشورهایی آسان‌تر آغاز می‌شود که از زمرهٔ کشورهای استثمارگر نیستند که می‌توانند آسانتر غارت کنند و لایه‌های بالایی کارگران خود را تطمیع کنند. این احزاب چرنوفی-تسرتلی اروپای غربی، احزاب به اصطلاح سوسیالیستی که تقریباً همه‌شان وزارت‌مآب هستند، هیچ کاری نمی‌کنند و پایه‌های محکمی ندارند. ما مثلا ایتالیا را دیدیم و در این روزها مبارزهٔ قهرمانانهٔ کارگران اتریش را علیه درندگان امپریالیست مشاهده کردیم (۵۲). درندگان حتی اگر هم بتوانند موقتاً جنبش را متوقف سازند، نمی‌توانند بکلی آنرا قطع نمایند — این جنبش غلبه‌ناپذیر است.

نمونهٔ جمهوری شوروی مدتهای مدید در برابر انظار آنها خواهد ایستاد. جمهوری سوسیالیستی شوراهای ما همانند مشعل سوسیالیسم بین‌المللی محکم خواهد ایستاد و سرمشقی برای

همهٔ توده‌های زحمتکش خواهد بود. در آنجا — زدوخورد جنگ و خونریزی، قربانی شدن ملیون‌ها نفر، استثمار سرمایه‌است، اینجا — سیاست واقعی صلح و جمهوری سوسیالیستی شوراها.

کارها جور دیگر، نه آنطوریکه مارکس و انگلس انتظار داشتند، جریان پیدا کرده و نقش پرافتخار پیشاهنگ انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی را بما طبقات زحمتکش و استثمارشونده روسیه محول نموده است، و ما حالا بروشنی می‌بینیم که دامنهٔ انقلاب چگونه وسعت پیدا می‌کند؛ روس شروع کرد، آلمانی و فرانسوی و انگلیسی بپایان خواهند رساند و سوسیالیسم پیروز خواهد شد. (کفزدنها.)

در تاریخ ۱۲، ۱۳ و ۱٤ ژانویه سال ۱۹۱۸ در شماره‌های ۸ و ۹ و ۱۰ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳٥، ص ۲٥۹ — ۲۷۹ ترجمه و چاپ شده است

پیش‌نویس رادیوگرام به دولت امپراتوری آلمان (۵۳)

شورای کمیسرهای ملی بمناسبت اینکه دولت آلمان سپاهیان خود را علیه جمهوری شوروی روسیه که حالت جنگ را قطع‌شده اعلام داشته و به ترخیص ارتش در تمام جبهه‌ها پرداخته بحرکت درآورده است، مراتب اعتراض خود را ابراز می‌دارد. دولت کارگری و دهقانی روسیه نمی‌توانست بویژه منتظر چنین اقدامی باشد که نه مستقیم و نه غیرمستقیم هیچیک از طرف‌های ترک مخاصمه نه دهم فوریه، نه بطور کلی هیچ وقت دربارهٔ قطع متارکه جنگ که طرفین بر طبق قرارداد دوم (۱۵) دسامبر سال ۱۹۱۷ آنرا تعهد نمودند چیزی نگفته‌اند.

شورای کمیسرهای ملی خود را ناگزیر می‌شمارد در اوضاع و احوالی که بوجود آمده، آمادگی خود را برای امضای رسمی پیمان صلح بر طبق آن شرایطی که دولت آلمان در برست‌ـلیتوسک طلب کرده است، اعلام دارد.

در عین حال شورای کمیسرهای ملی آماده است اگر چنانچه دولت آلمان شرایط دقیق خود را برای صلح فورموله نماید، حد اکثر پس از ۱۲ ساعت اعلام دارد که این شرایط برای ما قابل قبول است یا نه.

شب نوزدهم فوریه سال ۱۹۱۸ نوشته شده است
رادیوگرام نوزدهم (ششم) فوریه سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۳۰ روزنامهٔ عصر «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۳۳۹ ترجمه و چاپ شده است

میهن سوسیالیستی در خطر است! (۵۴)

ما برای نجات کشور از پا افتاده و زجرکشیدهٔ خود از زیر بار مصائب و آلام جدید جنگ به بزرگترین فداکاری تن در دادیم و موافقت خود را با امضای شرایط صلح پیشنهادی آلمانی‌ها به آنان اعلام داشتیم. فرستادگان ما عصر روز ۲۰ (۷) فوریه از رژیتس بصوب دوینسک رهسپار شدند ولی تا کنون جوابی نیامده است. پیداست که دولت آلمان جواب را به تاخیر می‌اندازد. و آشکار است که خواهان صلح نیست. میلیتاریسم آلمان ضمن اجرای دستور سرمایه‌داران همهٔ کشورها می‌خواهد کارگران و دهقانان روس و اوکرائینی را خفه کند، زمین‌ها را بملاکین، فابریک‌ها و کارخانه‌ها را به بانکداران، زمام حکومت را به رژیم سلطنتی باز گرداند.[1] ژنرال‌های آلمان میخواهند «نظم» مطلوب خود را در پتروگراد و کییف برقرار سازند. جمهوری سوسیالیستی شوراها با بزرگترین خطرات مواجه است. تا زمانی که پرولتاریای آلمان بپا خیزد و پیروز گردد، دفاع بیدریغ از جمهوری شوراها در برابر لشگریان آلمان بورژوازی-امپریالیستی وظیفهٔ مقدس کارگران و دهقانان روسیه است. شورای کمیسرهای ملی مقرر می‌دارد: ۱) کلیه نیروها و وسایل کشور تماماً بدفاع انقلابی اختصاص داده شود. ۲) تمام شوراها و سازمان‌های انقلابی موظفند از هر موضع تا آخرین قطرهٔ خون دفاع کنند. ۳) سازمانهای راه آهن و شوراهایی که با آنها ارتباط دارند موظفند با تمام نیرو مانع استفاده دشمن از وسایل و خطوط آهن شوند؛ هنگام عقب‌نشینی باید راهها را منهدم و ابنیهٔ راه آهن را منفجر ساخت و آتش زد؛ تمام قطارها — واگن‌ها و لکوموتیوها — بی‌درنگ باید بسوی خاور، بعمق کشور

فرستاده شوند. ٤) تمام ذخایر غله و بطورکلی خواربار و نیز هر نوع دارایی پرارزش که بیم آن می‌رود بدست دشمن افتد باید بی‌چون و چرا نابود گردد؛ نظارت بر این امر بعهدهٔ شوراهای محلی تحت مسئولیت شخصی رؤسای آن‌ها محول می‌شود. ٥) کارگران و دهقانان پتروگراد و کییف و کلیهٔ شهرها و قصبات و روستاهائی که در خط جبههٔ جدید قرار دارند، باید گردانهایی برای حفر سنگر تحت رهبری کارشناسان نظامی بسیج نمایند. ٦) تمام افراد قادر بکار طبقهٔ بورژوازی اعم از مرد و زن باید در این گردانها شرکت جویند و تحت نظارت افراد گارد سرخ قرار گیرند؛ کسانی که مقاومت می‌کنند تیرباران شوند. ٧) کلیهٔ نشریاتی که با امر دفاع انقلابی مخالفت می‌کنند و جانب بورژوازی آلمان را می‌گیرند و نیز آنهائی که می‌کوشند از هجوم لشگریان امپریالیستی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی استفاده نمایند توقیف می‌شوند؛ مدیران و کارکنان قادر بکار این نشریات برای سنگرکنی و سایر کارهای دفاعی بسیج می‌شوند. ٨) عمال دشمن، محتکرین، تالانگران، اوباشان، مبلغان ضدانقلابی، جاسوسان آلمانی در محل ارتکاب جرم تیرباران می‌شوند.

میهن سوسیالیستی در خطر است! زنده‌باد میهن سوسیالیستی! زنده‌باد انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی!

شورای کمیسرهای ملی

۲۱ فوریه سال ۱۹۱۸
پتروگراد

روزنامهٔ «پراودا»، شمارهٔ ۳۲،
۲۲ (نهم) فوریه سال ۱۹۱۸
و «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ
مرکزی» شمارهٔ ۳۱، ۲۲ (نهم)
فوریه سال ۱۹۱۸

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ ٥، جلد ۳٥،
ص ۳٥۷ — ۳٥۸
ترجمه و چاپ شده
است

موضع کمیتهٔ مرکزی
حزب سوسیال دمکرات
کارگری (بلشویک‌های) روسیه
در مسئله مربوط به
صلح جداگانه و الحاق‌آمیز

رفقای گرامی!

بوروی تشکیلات کمیتهٔ مرکزی لازم می‌شمارد انگیزه‌هایی را که باعث شده‌اند کمیتهٔ مرکزی با شرایط صلح پیشنهادی دولت آلمان موافقت نماید برای شما توضیح دهد. رفقا، بوروی تشکیلات بمنظور آگاهی گستردهٔ همهٔ اعضای حزب از نظریهٔ کمیتهٔ مرکزی که نمایندهٔ تمام حزب در دورانی میان دو کنگره است، این توضیح را برای شما می‌دهد. بوروی تشکیلات لازم می‌شمارد خاطرنشان سازد که در کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ مسئله امضای شرایط صلح اتفاق آراء نبود. اما تصمیم متخذه باید مورد پشتیبانی همهٔ حزب قرار گیرد. بزودی کنگرهٔ حزب بر پا خواهد شد و فقط در آن امکان خواهد بود این مسئله که کمیتهٔ مرکزی تاچه حدی بیانگر راستین موضع واقعی تمامی حزب بوده، حل شود. تا تشکیل کنگره همهٔ اعضای حزب بعنوان وظیفهٔ حزبی و بخاطر حفظ وحدت در صفوف خود ما، تصمیمات ارگان مرکزی رهبری خود، کمیتهٔ مرکزی حزب را عملی می‌سازند.

ضرورت مسلم امضای قرارداد صلح اشغالگرانه با آلمان که بطور غیرقابل تصور سنگین است در لحظهٔ کنونی (۲٤ فوریه سال ۱۹۱۸) مقدم بر هر چیز ناشی از آن است که ما ارتش نداریم و نمی‌توانیم از خود دفاع کنیم.

همه می‌دانند که چرا پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷، پس

از پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان، همهٔ ماها دفاع‌طلب شدیم و طرفدار دفاع از میهن هستیم.

از نقطهٔ نظر دفاع میهن، وقتی که ارتش نداری و دشمن سرتاپا مسلح، و بسیار عالی آماده است نباید بجنگ پرداخت.

نباید جمهوری شوروی سوسیالیستی را بجنگ واداشت با علم به اینکه اکثریت عظیم توده‌های انتخابکنندهٔ شوراهای کارگران و دهقانان و سربازان مخالف جنگ هستند. این کار ماجراجویی خواهد بود. اما اگر این جنگ حتی با سنگین‌ترین صلح پایان یابد و امپریالیسم آلمان بعداً باز هم بخواهد به جنگ تعرضی علیه روسیه بپردازد، مطلب دیگری است. آنوقت اکثر شوراها لابد طرفدار جنگ خواهند بود.

ادامهٔ جنگ در حال حاضر بطور عینی بمعنای افتادن بدام تحریکات بورژوازی روس است. بورژوازی روس بخوبی می‌داند که روسیه در حال حاضر بی‌دفاع است و حتی با نیروهای ناچیز آلمانی‌ها تارومار خواهد شد که کافی است خطوط اصلی راه آهن را قطع کنند تا با حربهٔ گرسنگی پیتر (پتروگراد — م.) و مسکو را تصرف نمایند. بورژوازی خواهان جنگ است، چونکه خواهان سرنگونی حکومت شوروی و سازش با بورژوازی آلمان است. ظفرنمونی و وجد بورژواها در دوینسک و رژیتس، در وندن و گاپسال، در مینسک و دریس بهنگام ورود آلمانی‌ها روشن‌ترین گواه این مدعاست.

دفاع از جنگ انقلابی در لحظهٔ کنونی مسلماً سردرگم شدن در جملات انقلابی است. زیرا بدون ارتش و با فقدان جدی‌ترین آمادگی اقتصادی دست زدن بجنگ معاصر از طرف کشور دهقانی ورشکسته و مفلس علیه امپریالیسم پیشرفته — محال و غیرممکن است. مقاومت در برابر امپریالیسم آلمان که با گرفتن اسیر، ما را له می‌کند، ضرورت مسلم دارد. اما خواست مقاومت همانا با قیام مسلحانه بویژه در حال حاضر که معلوم است چنین مقاومتی برای ما نومیدانه و مسلماً به نفع هم بورژوازی آلمان و هم بورژوازی روس است، جملهٔ توخالی است.

دفاع از جنگ انقلابی در لحظهٔ کنونی با دلایلی دربارهٔ پشتیبانی از جنبش بین‌المللی سوسیالیستی، همچنین جملهٔ توخالی است. اگر ما با جنگ بی‌موقع خود با امپریالیسم آلمان موجبات تسهیل قلع و قمع جمهوری شوروی توسط آن را فراهم سازیم به جنبش کارگری آلمان و جهان و به امر سوسیالیسم کمک نخواهم کرد بلکه به آنها لطمه خواهیم زد. باید با کار همه‌جانبه و پیگیرانه و منظم تنها به انترناسیونالیست‌های داخل همهٔ کشورها کمک کرد، ولی دست زدن بماجراجویی قیام مسلحانه وقتی که عالماً و عامداً ماجراجویی باشد، شایستهٔ مارکسیست نیست.

اگر لیبکنخت در عرض دو — سه هفته پیروز شود (این کار ممکن است) البته ما را از مشکلات رها می‌سازد (۵۵). اما حماقت صرف و تبدیل شعار با عظمت همبستگی زحمتکشان همهٔ کشورها به مسخره خواهد بود اگر در برابر مردم تضمین کنیم که لیبکنخت مسلماً در هفته‌های آیندهٔ نزدیک پیروز خواهد شد. همانا با چنین فکر* و قضاوتی این شعار باعظمت را که «ما به انقلاب جهانی امید بسته بودیم» به جملهٔ بسیار توخالی مبدل می‌کنند.

اوضاع بطور عینی به تابستان سال ۱۹۰۷ شباهت پیدا کرده است. در آن زمان استولیپین سلطنت‌طلب روس ما را لگدمال کرد و به اسارت گرفت و حالا امپریالیست آلمان. در آن زمان شعار قیام فوری که متأسفانه همهٔ حزب اس‌ارها را فرا گرفته بود، جملهٔ توخالی از آب در آمد. حالا در لحظهٔ کنونی، شعار جنگ انقلابی آشکارا جملهٔ توخالی است که نظر اس‌ارهای چپ را که دلایل اس‌ارهای راستگرا را تکرار می‌کنند بخود جلب کرده است. ما اسیر امپریالیسم آلمانیم و مبارزهٔ سخت و طولانی برای سرنگون ساختن این پیشگام امپریالیسم جهانی در پیش داریم؛ بدون شک، این مبارزه آخرین پیکار قطعی در راه سوسیالیسم است، ولی آغاز آن با قیام مسلحانه در لحظهٔ کنونی علیه پیشگام امپریالیسم ماجراجویی است که مارکسیست‌ها هرگز به آن دست نخواهند زد.

تدارک منظم و بلاانحراف و همه‌جانبه نیروی دفاعی کشور،

رعایت انضباط در هرجا و همه‌جا، استفاده از شکست سنگین برای بالا بردن سطح انضباط در تمام شئون زندگی، بمنظور اعتلای اقتصادی کشور و تقویت حکومت شوروی — وظیفهٔ روز، تدارک جنگ انقلابی در کردار است، نه در گفتار.

در پایان بوروی تشکیلات لازم می‌شمارد خاطرنشان سازد که چون تا کنون حملهٔ امپریالیسم آلمان قطع نشده است همهٔ اعضای حزب باید مقاومت متفقانه‌ای را سازمان دهند. اگر با امضای قرارداد صلح حتی بی‌نهایت سنگین اغتنام فرصت برای تهیهٔ مقدمات پیکارهای جدید میسر نباشد، حزب ما باید همواره به ضرورت جمع‌آوری هر چه شدیدتر همهٔ نیروها برای مقاومت آشکار اشاره نماید.

اگر اغتنام فرصت ممکن باشد و بتوان اقلا تنفس کوتاهی برای سازماندهی کار بدست آورد، ما موظفیم در این راه بکوشیم. اگر مهلتی بما داده نشود، حزب ما باید همواره توده‌ها را برای مبارزه، برای شدیدترین دفاع از خود دعوت نماید. ما یقین داریم که همهٔ اعضای حزب وظیفهٔ خود را در برابر حزب، در برابر طبقهٔ کارگر کشور خویش، در برابر مردم و پرولتاریا انجام خواهند داد. ما با حفظ حکومت شوروی بهترین و قوی‌ترین پشتیبانی را از پرولتاریای همهٔ کشورها در مبارزهٔ بسیار سخت و دشوار آن علیه بورژوازی خودی می کنیم. حالا ضربهٔ بزرگتر از اضمحلال حکومت شوروی در روسیه برای امر سوسیالیسم وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد.

با درود رفیقانه

بوروی تشکیلات کمیتهٔ مرکزی حزب
سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک‌های) روسیه

در تاریخ ۲٤ فوریه سال
۱۹۱۸ نوشته شده است

۲٦ (۱۳) فوریه سال ۱۹۱۸
در شماره ۳۵ روزنامهٔ «پراودا»
چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد
۳۵، ص ۳۸۹ — ۳۹۲
ترجمه و چاپ شده است

درس سنگین ولی لازم و ضروری

هفته‌ای از ۱۸ تا ۲٤ فوریه سال ۱۹۱۸ بعنوان یکی از بزرگترین تحولات تاریخی در تاریخ انقلاب روسیه — و جهان — ثبت خواهد شد.

بیست و هفتم فوریه سال ۱۹۱۷ پرولتاریای روس به اتفاق بخشی از دهقانان که روند حوادث جنگی بیدارشان کرده بود، و به اتفاق بورژوازی نظام سلطنتی را واژگون ساخت. بیست و یکم آوریل سال ۱۹۱۷ حکومت تنها بورژوازی امپریالیستی را برانداخت، زمام حکومت بدست سازشکاران خرده‌بورژوا با بورژوازی افتاد. سوم ژوئیه پرولتاریای شهری که بطور خودانگیخته برای تظاهرات بلند شده بود دولت سازشکاران را تکان داد، و بیست و پنجم اکتبر آنرا سرنگون ساخت و دیکتاتوری طبقهٔ کارگر و تهیدست‌ترین دهقانان را بر قرار نمود.

لازم آمد که از این پیروزی در جنگ داخلی دفاع شود. این کار قریب سه ماه، از پیروزی بر کرنسکی در حومهٔ گاتچینا و ادامهٔ پیروزی‌ها بر بورژوازی و یونکرها و بخشی از قزاق‌های ضد انقلابی در مسکو، ایرکوتسک، اورنبورگ و کییف گرفته تا پیروزی بر کالدین و کورنیلف و آلکسییف در رستف کنار دن طول کشید.

آتش قیام پرولتری در فنلاند زبانه کشید (٥٦). شعله‌های آتش به رومانی هم سرایت کرد.

پیروزی‌ها در جبههٔ داخلی نسبتاً آسان بدست آمدند چونکه دشمن هیچگونه برتری نه از لحاظ تجهیزات و نه از لحاظ سازمان نداشت و ضمناً هیچگونه پایه اقتصادی زیر پایش نبود و هیچ پشت و

پناهی در میان توده‌های مردم نداشت. سهولت پیروزی‌ها نمی‌توانست عدهٔ زیادی از رهبران را بسرگیجی مبتلا نکند. روحیه کسب «پیروزی سریع و آسان» پیدا شد.

به متلاشی شدن دامنه‌دار ارتش که با سرعت مرخص می‌شد و از جبهه بر می‌گشت با بی‌اعتنایی نگاه می‌کردند. سرمست جملات انقلابی بودند و این جملات را در مبارزه علیه امپریالیسم جهانی بکار می‌بردند. «آزادی» موقتی روسیه را از هجوم و فشار بر آن یک پدیدهٔ معمولی شمردند در حالیکه در واقع این «آزادی» علتش فقط تنفس در جنگ درندهٔ آلمانی با درندهٔ انگلیسی-فرانسوی بود. آغاز اعتصاب‌های عظیم در اتریش و آلمان را انقلاب تلقی کردند که گویا حالا دیگر ما را از خطر جدی که از جانب امپریالیسم آلمان متوجه بوده نجات داده است. بجای کمک جدی و کارساز و متین به انقلاب آلمان که راهی بویژه سخت و دشوار می‌پیماید دست افشانی کرده می‌گویند: «کجا هستند آن امپریالیست‌های آلمان که ما به اتفاق لیبکنخت فوراً حساب‌شان را برسیم!».

هفته‌ای از ۱۸ تا ۲٤ فوریه سال ۱۹۱۸، از تصرف دوینسک تا تصرف پسکف (بعداً پس گرفته شده)، هفتهٔ تعرض نظامی آلمان امپریالیستی به جمهوری شوروی سوسیالیستی درس تلخ و موهن و سخت ولی در عین حال درس ضروری و مفید و سودمند بود. مقایسهٔ دو گروه خبرهای تلگرافی و تلفنی که طی این هفته بمرکز دولتی رسید چقدر عبرت‌انگیز بود! از یک طرف شدت بی‌بند و باری کلمات «قصار» انقلابی — کلمات اشتینبرگی، سخنرانی اشتینبرگ — «اسار چپ» (شوخی نکنید...) در اجلاس روز شنبه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی (۵۷) که می‌توان گفت انسان را بیاد شاهکار در این سبک می‌انداخت. و از طرف دیگر خبرهای دردناک و ننگ‌آور دربارهٔ امتناع هنگ‌ها از حفظ مواضع خود، دربارهٔ خودداری از دفاع حتی خط ناروا، دربارهٔ عدم اجرای دستور انهدام همه چیز هنگام عقب‌نشینی؛ و البته صحبت از فرار و هرج و مرج و بی‌دست و پایی و عجز و ناتوانی، مسامحه و اهمال‌کاری جای خود دارد.

درس تلخ و موهن و سخت ولی در عین حال درس ضروری و مفید و سودمند!

کارگر فکور و آگاه از این درس تاریخی سه نتیجه می‌گیرد: دربارهٔ برخورد ما به دفاع از میهن، به قدرت دفاعی کشور، به جنگ انقلابی و سوسیالیستی؛ دربارهٔ شرایط درگیری ما با امپریالیسم جهانی؛ دربارهٔ طرح درست مسئلهٔ برخورد ما به جنبش بین‌المللی سوسیالیستی.

ما حالا از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دفاع‌طلب هستیم — ما از آن روز طرفدار دفاع از میهنیم. زیرا عملاً نشان دادیم که با امپریالیسم قطع رابطه کرده‌ایم. ما قراردادهای کثیف و خونبار امپریالیستی را که در حکم توطئه بودند فسخ کردیم و برملاء ساختیم. ما بورژوازی خودی را سرنگون نمودیم و به ملتهایی که تحت ستم و تعدی ما بودند آزادی دادیم، زمین را به مردم واگذار کردیم و کنترل کارگری برقرار ساختیم. ما طرفدار دفاع از جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه هستیم.

اما همانا به این جهت که ما طرفدار دفاع از میهن هستیم، طلب می‌کنیم که به مسئلهٔ قدرت دفاعی و آمادگی جنگی کشور برخورد جدی شود. ما با جملات انقلابی دربارهٔ جنگ انقلابی اعلام جنگ بی امان می‌کنیم. برای این جنگ مدت مدید و بطور جدی، با اعتلای اقتصادی کشور، با تعمیر راه آهن‌های مملکت (بدون آنها جنگ معاصر حرف بسیار پوچ و توخالی است)، با برقراری انضباط اکید انقلابی و انضباط باطنی در هرجا و همه‌جا باید آماده شد.

تبهکاری، از نقطهٔ نظر دفاع میهن، — درگیر جنگ شدن با دشمن بی‌نهایت قوی‌تر و آماده‌تر است، هنگامی است که آشکارا می‌دانی ارتش نداری. ما از نقطهٔ نظر دفاع میهن موظفیم سنگین‌ترین، ظالمانه‌ترین، ددمنشانه و ننگین‌ترین قرارداد صلح را امضاء کنیم — البته نه برای اینکه در برابر امپریالیسم «تسلیم شویم» بلکه برای اینکه بطور جدی و فعال جنگیدن را یاد بگیریم و برای آن آماده شویم.

هفته‌ای که از سرگذراندیم انقلاب روس را به مدارج بی‌نهایت عالی‌تر اعتلای جهانشمول تاریخی بالا برد. تاریخ بجلو گام برداشت، طی این روزها یکباره چند پله بالا رفت.

تا کنون دشمنان ناقابل و حقیر و منفور (از نقطهٔ نظر امپریالیسم جهانی) نظیر رومانف ساده‌لوح و کرنسکی خودخواه، باندهای یونکرها و خرپول‌ها در برابر ما ایستاده بودند. حالا هیولای امپریالیسم جهانی بافرهنگ و تجهیزات فنی عالی، بسیار متشکل و سروسامان یافته در برابر ما قرار گرفته است. با آن باید مبارزه کرد. مبارزه با آنرا باید بلد بود. کشور دهقانی که در نتیجهٔ جنگ سه‌ساله فوق‌العاده ویران گردیده و انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرده است باید مادامیکه ممکن است، حتی به بهای دادن سنگین‌ترین قربانی‌ها از درگیری در جنگ اجتناب ورزد برای آنکه امکان داشته باشد برای آن لحظه‌ای که آتش «آخرین پیکار قطعی» زبانه خواهد کشید، کارهای جدی انجام دهد.

این پیکار فقط هنگامی آغاز خواهد شد که انقلاب سوسیالیستی به کشورهای امپریالستی پیشرفته سرایت نماید. چنین انقلابی مسلماً هر ماه و هر هفته نضج پیدا می‌کند و قوام می‌پذیرد. باید به این نیروی نضج‌یابنده کمک کرد. کمک کردن به آنرا باید بلد بود. با گذاشتن جمهوری سوسیالیستی همسایه در معرض قلع و قمع در چنین لحظه‌ای که می‌دانی ارتش ندارد، به آن کمک نخواهی کرد بلکه ضرر خواهی زد.

نباید شعار باعظمت: «ما به پیروزی سوسیالیسم در اروپا امید می‌بندیم» را به حرف تبدیل نمود. و این، اگر راه دراز و سخت پیروزی سوسیالیسم تا آخر در نظر گرفته شود، واقعیتی است. و این، اگر تمام «دوران انقلاب سوسیالیستی» در مجموع آن در نظر گرفته شود، واقعیت فلسفی و تاریخی مسلمی است. اما هر گونه واقعیت تجریدی، اگر در هر وضع مشخص بکار برده شود، بحرف مبدل می‌گردد. مسلم است که «در هر اعتصاب هستهٔ انقلاب سوسیالیستی پنهان است». اما گفتن اینکه گویا از هر اعتصابی

می‌توان یکباره بسوی انقلاب قدم برداشت، حرف پوچ و توخالی است. اگر ما «به پیروزی سوسیالیسم در اروپا امید بسته‌ایم» به این معنا که در برابر مردم ضمانت نماییم، ضمانت اینکه انقلاب اروپا بوقوع خواهد پیوست و حتماً در چند هفته آیندهٔ نزدیک پیروز خواهد شد، حتماً تا زمانی که آلمانها بتوانند به پیتر و مسکو و کییف برسند، بتوانند راه آهن ما را «خرد و داغان کنند»، روش ما روش انقلابیون انترناسیونالیست جدی نبوده بلکه روش ماجراجویان خواهد بود.

اگر لیبکنخت در عرض دو — سه هفته بر بورژوازی پیروز گردد (این کار بعید نیست)، ما را از همهٔ دشواری‌ها نجات خواهد داد. این نکته مسلم است. اما اگر ما تاکتیک امروز خود را در مبارزه با امپریالیسم امروزین به امید آنکه لیبکنخت حتماً باید همانا در هفته‌های آیندهٔ نزدیک پیروز گردد، معین کنیم شایسته فقط مسخره خواهیم بود و باعظمت‌ترین شعارهای انقلابی معاصر را به عبارتپردازی انقلابی مبدل خواهیم کرد.

رفقا کارگران! درس‌های سنگین ولی مفید انقلاب را یاد بگیرید! با کمال جدیت و دقت و بلاانحراف برای دفاع از میهن، برای دفاع از جمهوری شوروی سوسیالیستی آماده شوید!

شمارهٔ ۳۵ روزنامهٔ عصر «پراودا» ۲۰ (۱۲) فوریه سال ۱۹۱۸

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۳۹۳ — ۳۹۷ ترجمه و چاپ شده است

طرح تصویبنامهٔ شورای کمیسرهای ملی دربارهٔ انتقال دولت (۵۸)

۱) مسکو محل اقامت انتخاب شود.
۲) از هر اداره فقط تعداد حداقل اولیای امور دستگاه اداری مرکزی حداکثر ۲۰ — ۳۰ نفر (به اضافهٔ خانواده) انتقال داده شود.
۳) بهر قیمتی شده و فوراً بانک دولتی، طلا و سازمان تهیهٔ اوراق دولتی انتقال داده شود.
٤) انتقال اشیاء قیمتی مسکو آغاز گردد.

تاریخ نگارش ۲٦ فوریهٔ
سال ۱۹۱۸

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۹ در جلد یازدهم مجموعهٔ آثار لنین چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۳۹۸ ترجمه و چاپ شده است

عجیب و مدهش

هیئت دبیران سازمان ایالتی حزب ما در مسکو طی قطعنامهٔ مصوب ۲٤ فوریه سال ۱۹۱۸ خود نسبت به کمیتهٔ مرکزی (۵۹) ابراز عدم اعتماد کرده و از تبعیت به آن قرارهای کمیتهٔ مرکزی «که با اجرای شرایط قرارداد صلح با اتریش-آلمان ارتباط خواهد داشت» امتناع ورزیده و در «توضیح‌نامه» پیوست این قطعنامه اظهار داشته است که «تصور نمی‌کنند که انشعاب حزب بزودی قابل رفع باشد»*.

در تمام این نکته نه تنها هیچ چیز مدهش بلکه هیچ چیز عجیب هم وجود ندارد. این امر کاملا طبیعی است که رفقائی که در مسئلهٔ صلح جداگانه با کمیتهٔ مرکزی اختلاف نظر شدید دارند، کمیتهٔ مرکزی را سخت نکوهش می‌کنند و ناگزیری انشعاب را

---

* متن کامل قطعنامه چنین است: «هیئت دبیران سازمان ایالتی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو پس از بحث و مذاکره پیرامون فعالیت کمیتهٔ مرکزی با توجه به خطمشی سیاسی و ترکیب هیئت اعضای آن، عدم اعتماد خود را نسبت به آن ابراز می‌دارد و در اولین امکان برای تجدید انتخابات آن اصرار خواهد ورزید. علاوه بر این هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو خود را به تبعیت حتمی از آن قرارهای کمیتهٔ مرکزی که با اجرای شرایط قرارداد صلح اتریش-آلمان ارتباط خواهد داشت، ملزم نمی‌شمارد». قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد.

مسلم می‌دانند. همهٔ اینها حق کاملا قانونی اعضای حزب، و کاملا واضح و مفهوم است.

ولی یک چیز عجیب و مدهش است. «توضیح نامه» ضمیمهٔ قطعنامه‌ای شده است که متن کاملش از اینقرار است:

«هیئت دبیران سازمان ایالتی مسکو تصور نمی‌کند انشعاب حزب بزودی قابل رفع باشد و ضمناً خود را موظف می‌شمارد که هم خود را مصروف اتحاد تمام عناصر کمونیست-انقلابی پیگیر نماید که بطور یکسان هم علیه هواداران انعقاد صلح جداگانه مبارزه می‌کنند و هم علیه کلیه عناصر معتدل اپورتونیستی حزب. ما از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی صلاح می‌بینیم به از دست رفتن احتمالی حکومت شوروی که اینک دارد جنبهٔ صرفاً صوری بخود می‌گیرد، تن در دهیم. ما کماکان ترویج ایده‌های انقلاب سوسیالیستی را در کلیهٔ کشورهای دیگر و اعمال قطعی دیکتاتوری کارگری و سرکوب بی‌امان ضدانقلاب بورژوایی را در روسیه وظیفهٔ اساسی خود می‌شماریم».

ما اینجا روی آن کلماتی تکیه نموده‌ایم که... عجیب و مدهش است.

جان کلام در این کلمات است.

این کلمات تمام خط‌مشی نویسندگان قطعنامه را به حرف مفت و یاوه مبدل می‌کند. این کلمات با وضوع فوق‌العاده ریشهٔ اشتباه آنان را آشکار می‌سازد.

«از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی صلاح است به از دست رفتن احتمالی حکومت شوروی تن در داده شود...» این حرف عجیب است، زیرا در آن حتی ارتباطی بین استنادها و نتیجه‌گیری‌ها وجود ندارد. «از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی صلاح است به شکست نظامی حکومت شوروی تن در داده شود» — ممکن است که این تز درست یا نادرست باشد ولی نمی‌توان آنرا عجیب شمرد. این — اولا.

ثانیاً: حکومت شوروی «اینک دارد جنبهٔ صرفاً صوری بخود می‌گیرد». این دیگر نه تنها عجیب بلکه به تمام معنی مدهش است. روشن است که نویسندگان قطعنامه در پیچ و خم کلاف سر درگمی گیر کرده‌اند. باید آنرا باز کرد.

در مورد مسئلهٔ اول لابد منظور نویسندگان این است که از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی تن در دادن به شکست احتمالی در جنگ که به از دست رفتن حکومت شوروی یعنی به پیروزی بورژوازی در روسیه منجر می‌گردد، صلاح است. نویسندگان قطعنامه با بیان این فکر بطور غیرمستقیم صحت آنچه را که من در تزهای خود (مورخهٔ هشتم ژانویه سال ۱۹۱۸ که در روزنامهٔ «پراودا» — ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ درج شده است)* گفته‌ام مشعر بر اینکه نپذیرفتن شرایط صلح پیشنهادی آلمان منجر به شکست روسیه و سرنگونی حکومت شوروی خواهد شد، تصدیق می‌کنند.

پس، la raison finit toujours par avoir raison حق به حق‌دار می‌رسد! مخالفین «تندروی» من یعنی مسکوئی‌ها که به انشعاب تهدید می‌کنند می‌بایست — بهمان دلیل که خودشان علناً رشتهٔ سخن را به انشعاب کشاندند — ملاحظات مشخص خود را نیز تا آخر بیان دارند، همان ملاحظاتی که افرادیکه با کلی‌گویی در بارهٔ جنگ انقلابی گریبان خود را خلاص می‌کنند، مسکوت گذاردن آنها را مرجح می‌شمارند. تمام ماهیت و کنه تزها و براهین من (هر کسی که بخواهد با دقت تزهای مورخهٔ هفتم ژانویه سال ۱۹۱۸ مرا بخواند این نکته را تصدیق خواهد کرد) عبارت از تذکراتی است دربارهٔ لزوم پذیرفتن فوری و آنی صلح فوق‌العاده سنگین در عین تدارک جدی و همزمان یک جنگ انقلابی (و نیز بخاطر همین تدارک جدی). کسانی که بکلی‌گویی دربارهٔ جنگ انقلابی بسنده می‌کنند در مورد ماهیت براهین من بکلی سکوت اختیار کرده‌اند یا متوجه نشده اند و یا نخواسته‌اند متوجه شوند. از این رو حالا

* رجوع شود بهمین جلد، ص ۹۲ — ۱۰۲ ه. ت.

من باید از صمیم قلب از مخالفین «تندروی» خود یعنی مسکوئی‌ها بمناسبت اینکه «توطئهٔ سکوت» را دربارهٔ ماهیت براهین من شکسته‌اند تشکر کنم. مسکوئی‌ها نخستین کسانی بودند که به این براهین پاسخ دادند.

و اما چگونه بود پاسخ آنان؟

این پاسخ حاکی از اعتراف به صحت برهان مشخص من بود: مسکوئی‌ها تصدیق کردند که راستی، اگر ما در حال حاضر به نبرد با آلمان‌ها تن در دهیم واقعاً با شکست مواجه خواهیم شد*. راستی، این شکست واقعاً به سقوط حکومت شوروی خواهد انجامید.

باز و باز هم از صمیم قلب از مخالفین «تندروی» خود، از مسکوئی‌ها تشکر می‌کنم که به «توطئهٔ سکوت» در مقابل ماهیت براهین من یعنی همانا در مقابل تذکر مشخص من دربارهٔ شرایط جنگ در صورتی که ما فوراً به آن تن در دهیم خاتمه دادند و بدون ترس صحت تذکر مشخص مرا تصدیق نمودند.

و انگهی رد براهین من که مسکوئی‌ها در واقع مجبور شده‌اند آنرا تصدیق کنند از چه قرار است؟

از این قرار است که از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی باید به از دست رفتن حکومت شوروی تن در داد.

چرا مصالح انقلاب بین‌المللی آن را ایجاب می‌کند؟ کنه مطلب همین جاست، تمام ماهیت استدلال برای کسانی که بخواهند براهین مرا رد کنند همین جاست. و اتفاقاً در مورد این مهمترین نکتهٔ

---

* به اعتراض متقابل حاکی از اینکه شانه خالی کردن از زیر بار جنگ بهر حال غیرممکن است حقایق زیر پاسخ می‌دهد: هشتم ژانویه تزهای من خوانده شد؛ تا ۱۰ ژانویه ما می‌توانستیم صلح را بدست آوریم. تنفس یقیناً تأمین می‌شد (و برای ما کوتاهترین تنفس هم، خواه از لحاظ مادی و خواه از لحاظ معنوی اهمیت بزرگ داشت، زیرا آلمانی مجبور بود جنگ جدیدی اعلام نماید)، ای کاش... ای کاش عبارتپردازی انقلابی نبود.

اصلی و اساسی نه در قطعنامه و نه در توضیح‌نامه حتی کلمه‌ای هم گفته نشده است. تنظیم‌کنندگان قطعنامه برای آنچه بر همه معلوم و مسلم است، هم وقت پیدا کردند و هم جای گفتن — آنها هم از «سرکوب بی‌امان ضدانقلاب بورژوایی در روسیه» (با وسایل و شیوه‌های آنچنان سیاستی که به از دست رفتن حکومت شوروی منجر می‌شود؟) و هم از مبارزه بر ضد کلیه عناصر معتدل اپورتونیست حزب صحبت کرده‌اند، ولی دربارهٔ آنچه که اتفاقاً مورد اختلاف است و دربارهٔ آنچه که اتفاقاً به ماهیت خطمشی مخالفین صلح مربوط است، دم فرو بسته‌اند!

عجیب است. فوق‌العاده هم عجیب است. آیا علت سکوت نویسندگان قطعنامه در این باره، احساس ضعف مخصوص خود در این مورد نبوده است؟ اظهار نظر واضح که چرا (مصالح انقلاب بین‌المللی آنرا ایجاب می‌کند) شاید در حکم رسوا نمودن خود می‌بود...

آنها هر طور فکر کرده باشند ما ناچاریم براهینی را که نویسندگان قطعنامه ممکن است از آنها پیروی کرده باشند، جستجو می‌کنیم. شاید نویسندگان بر آنند که مصالح انقلاب بین‌المللی هر نوع صلحی را با امپریالیستها منع می‌کند؟ چنین عقیده‌ای از طرف برخی از مخالفین صلح در یکی از جلسات مشاوره در پتروگراد اظهار شد، ولی اقلیت ناچیزی از معترضین به صلح جداگانه از آن پشتیبانی کردند (٦٠). بدیهی است که این عقیده کار را به نفی صلاح بودن مذاکرات برست و نفی صلح «حتی» بشرط بازگرداندن لهستان، لتونی و کورلاند می‌رساند. نادرستی چنین نظریاتی (که مثلا از طرف اکثریت مخالفین پتروگرادی صلح رد می‌شود) به چشم می‌زند. بنابر این نظریات جمهوری سوسیالیستی که در احاطه دولتهای امپریالیستی است نمی‌تواند هیچگونه قرارداد اقتصادی منعقد سازد و نمی‌تواند بموجودیت خود ادامه دهد مگر اینکه بکرهٔ ماه برود.

شاید نویسندگان قطعنامه برآنند که مصالح انقلاب بین‌المللی تازاندن این انقلاب را ایجاب می‌کند و چنین تازاندنی فقط از طریق جنگ میسر است نه صلح که می‌تواند در توده‌ها تاثیری نظیر

«مشروع ساختن» امپریالیسم بخشد؟ یک چنین «تئوری» کار را به گسست کامل با مارکسیسم می‌کشاند، زیرا مارکسیسم «تازاندن» انقلاب‌ها را که به نسبت نضج حدت تضادهای طبقاتی مولد انقلاب، تکامل می‌یابند، همیشه نفی کرده است. یک چنین تئوری برابر است با این نظریه که قیام مسلحانه شکلی از مبارزه است، شکلی که همیشه و در هر شرایطی حتمی است. در واقع مصالح انقلاب بین‌المللی ایجاب می‌کنند که حکومت شوروی که بورژوازی کشور را سرنگون ساخته است به این انقلاب کمک کند، ولی شکل کمک را متناسب با نیروهای خود انتخاب نماید. نظریهٔ کمک به انقلاب سوسیالیستی در مقیاس بین‌المللی و تن دادن به شکست احتمالی این انقلاب در کشور مورد بحث، نظریه‌ای است که حتی از تئوری تازاندن هم بر نمی‌آید.

شاید نویسندگان قطعنامه برآنند که هم اکنون انقلاب در آلمان آغاز شده است و هم اکنون بمرحلهٔ جنگ داخلی آشکار فراگیر رسیده است و به این جهت ما باید نیروهای خود را برای کمک به کارگران آلمان مصروف داریم، خود نابود شویم («از دست رفتن حکومت شوروی») تا انقلاب آلمان را که اینک پیکار قطعی خود را آغاز کرده و دستخوش ضربات شدیدی است نجات بخشیم؟ از این نقطهٔ نظر ما با نابودی خود بخشی از نیروهای ضدانقلاب آلمان را بخویش مشغول می‌داشتیم و از این راه انقلاب آلمان را نجات می‌دادیم.

کاملا جایز است که در صورت وجود چنین مقدماتی تن در دادن به شکست احتمالی و به از دست رفتن احتمالی حکومت شوروی نه تنها «صلاح» (بقول نویسندگان قطعنامه) بلکه بتمام معنی حتمی باشد. ولی بدیهی است که چنین مقدماتی وجود ندارد. انقلاب آلمان در حال نضج یافتن است ولی می‌دانیم که هنوز به نقطهٔ انفجار یعنی بمرحلهٔ جنگ داخلی در آلمان نرسیده است. اگر ما «به از دست رفتن احتمالی حکومت شوروی تن در می‌دادیم» واضح است که به نضج انقلاب آلمان بهیچوجه کمک نکرده بلکه مانع آن می‌شدیم.

ما با این عمل به ارتجاع آلمان کمک می‌کردیم، بنفع آن عمل می‌نمودیم، جنبش سوسیالیستی آلمان را در تنگنا می‌گذاشتیم و توده‌های وسیع پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریای آلمان را که هنوز به سوسیالیسم نپیوسته‌اند از سوسیالیسم می‌گریزاندیم، زیرا این توده‌ها از قلع‌وقمع روسیه شوروی بوحشت می‌افتادند، چنانکه کارگران انگلیس از قلع‌وقمع کمون در سال ۱۸۷۱ بوحشت افتادند.

هر قدر بکاوی منطقی در استدلال نویسنده نخواهی یافت. برهان معقولی بنفع این مطلب که «از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی تن در دادن به از دست رفتن احتمالی حکومت شوروی صلاح است»، وجود ندارد.

«حکومت شوروی اینک دارد جنبهٔ صرفاً صوری بخود می‌گیرد» — این همان تز مدهشی است که چنانچه دیدیم نویسندگان قطعنامهٔ مسکو رشتهٔ سخن را به آن کشانده‌اند.

وقتی که امپریالست‌های آلمان به اصطلاح قرار باشد از ما باج بگیرند، وقتی که تبلیغ و آژیتاسیون علیه آلمان را برای ما ممنوع سازند، در آن صورت دیگر حکومت شوروی هم اهمیت خود را از دست داده و «جنبهٔ صرفاً صوری بخود می‌گیرد» — لابد سیر «تفکر» نویسندگان قطعنامه چنین است. می‌گوییم: «لابد»، زیرا نویسندگان قطعنامه هیچ چیز روشن و دقیقی برای تأیید تز مورد بحث نداده‌اند.

روحیهٔ بدبختی و کاملا عمیق و چاره‌ناپذیر و حس یأس مطلق — مضمون «تئوری» مربوط به جنبهٔ به اصطلاح صوری شمردن حکومت شوروی و جایز بودن آن تاکتیکی را تشکیل می‌دهد که به از دست رفتن احتمالی حکومت شوروی منجر می‌شود. در هر حال راه نجاتی وجود ندارد، پس بگذار حتی حکومت شوروی هم نابود شود — این است آن حسی که این قطعنامهٔ مدهش را تقریر کرده است. براهین به اصطلاح «اقتصادی» هم که گاهی این قبیل افکار را در لفافهٔ آن می‌پیچند، بهمان بدبینی چاره‌ناپذیر می‌انجامد: می‌گویند آخر این چه جمهوری شوروی است که می‌توانند از آن باجی به فلان مقدار و فلان مقدار و فلان مقدار دیگر هم بگیرند.

جز یأس چیزی وجود ندارد: بهر حال باید نابود شد!

علت بروز این حس با وضع فوق‌العاده سختی که روسیه دارد، روشن است. ولی در محیط انقلابیون آگاه، دیگر «مفهوم» نیست. این حس بویژه از آن لحاظ که نظریات مسکوئی‌ها را تا سطح یاوه‌گویی تنزل میدهد جنبهٔ شاخص دارد. فرانسویهای سال ۱۷۹۳ هرگز ممکن نبود بگویند فتوحات آنان، جمهوری و دمکراتیسم جنبهٔ صرفاً صوری بخود می‌گیرد و باید به از دست رفتن احتمالی جمهوری تن در داد. سراپای وجود آنان را ایمان به پیروزی فرا گرفته بود نه یأس. ولی دعوت به جنگ انقلابی کردن و در عین حال در یک قطعنامهٔ رسمی رشتهٔ سخن را «به تن دادن به از دست رفتن احتمالی حکومت شوروی کشاندن» معنایش افشاء کامل خویش است.

پروس و یک سلسله از کشورهای دیگر در آغاز قرن ۱۹ بهنگام جنگ‌های ناپلئون بمراتب و بطور غیر قابل قیاس بیش از روسیه سال ۱۹۱۸ دچار ناملایمات و مصائب شکست و استیلا بودند و اهانت و ستمگری استیلاگر را تحمل می‌کردند. معهذا بهترین افراد پروس هنگامیکه ناپلئون آنها را با چکمه‌های نظامی خود صد بار شدیدتر از آن می‌کوبید که اکنون توانستند ما را بکوبند، دچار یأس نمی‌شدند و از جنبهٔ «صرفاً صوری» مؤسسات سیاسی ملی خویش سخن نمی‌گفتند. آنها دست از فعالیت برنمی‌داشتند و تسلیم حس «بهر حال باید نابود شد» نمی‌شدند. آنها قراردادهای صلحی را امضاء می‌کردند که بی‌نهایت از قرارداد برست سنگین‌تر و ددمنشانه‌تر و ننگین‌تر و ظالمانه‌تر بود، آنها توانستند بعداً در انتظار بمانند، یوغ استیلاگر را با پایداری تحمل می‌نمودند، باز می‌جنگیدند، باز دچار یوغ استیلاگر می‌شدند، باز قراردادهای ننگین و ننگین‌تری را امضاء می‌کردند، باز قد علم می‌کردند تا سرانجام آزاد شدند (و این بدون استفاده از اختلافات موجود میان نیرومندترین استیلاگران رقیب نبود).

چرا نباید چنین چیزی در تاریخ ما تکرار شود؟

چرا ما دچار یأس شویم و قطعنامه‌هایی از قبیل قطعنامهٔ

«حکومت شوروی دارد جنبهٔ صرفاً صوری بخود می گیرد» تنظیم کنیم؟ — که راستی از ننگین‌ترین صلح‌ها ننگین‌تر است.

چرا شکست‌های نظامی بسیار سخت در مبارزه با هیولای امپریالیسم معاصر نمی‌تواند در روسیه نیز سجایای مردمی را پرورش دهد، انضباط درونی را محکم کند، خودستائی و عبارت‌پردازی را از بین ببرد، درس استقامت بدهد و توده‌ها را به تاکتیک صحیح پروسی‌ها که ناپلئون تارومارشان ساخته بود، برساند؟ وقتی که تو را ارتشی نماند ننگین‌ترین قراردادهای صلح را امضاء کن و سپس نیرو گرد آورده، باز و باز بپا خیز!

چرا ما باید از همان نخستین قرارداد بی‌اندازه سنگین صلح دچار یأس شویم، در حالیکه ملت‌های دیگر توانسته‌اند حتی مصائب تلخ‌تر از آنرا با پایداری تحمل نمایند؟

آیا پافشاری پرولتر که می‌داند در صورت نبودن قوا باید اطاعت نمود و قادر است با تمام این اوصاف بعداً بهر قیمتی شده در هر شرایطی نیرو گرد آورد و باز و باز بپا خیزد، — آیا پافشاری پرولتر است که با این تاکتیک یأس مطابقت دارد، یا سست‌عنصری خرده‌بورژوائی که در نزد ما، در وجود حزب اس‌ارهای چپ، حد نصاب عبارتپردازی را دربارهٔ جنگ انقلابی شکسته است؟

اینطور نیست، رفقای عزیز «تندروی» مسکوئی! هر روز آزمایش، همانا آگاه‌ترین و بااستقامت‌ترین کارگران را از شما بیشتر دلزده خواهد کرد. آنها خواهند گفت حکومت شوروی نه تنها هنگامیکه استیلاگر در پسکوف ایستاده و از ما ده میلیارد باج بصورت غله و مواد معدنی و پول بستاند، بلکه آنوقتی هم دشمن در نیژنی و رستف کنار دن باشد و از ما بیست میلیارد باج بستاند، جنبهٔ صرفاً صوری بخود نگرفته و نخواهد گرفت.

هیچگاه هیچ استیلای بیگانه، مؤسسهٔ سیاسی مردم را یک مؤسسه «صرفاً صوری» نخواهد ساخت (و اما حکومت شوروی تنها یک مؤسسه سیاسی بمراتب عالی‌تر از آنچه که تاریخ زمانی بخود دیده است نمی‌باشد). برعکس استیلای بیگانه فقط باعث استحکام علاقهٔ مردم

نسبت به حکومت شوروی خواهد شد، هر آینه اگر... هرآینه اگر این حکومت بماجراجوئی تن در ندهد.

مادامیکه ترا ارتشی نیست امتناع از امضای حتی ننگین‌ترین قرارداد صلح ماجراجوئی است و مردم حق دارند حکومتی را که از این کار امتناع ورزد مقصر بشمارند.

امضای قراردادهای صلح بی‌نهایت سخت‌تر و ننگین‌تر از صلح برست در تاریخ دیده شده است (نمونه‌های آنها در بالا ذکر شد)، ولی به از بین رفتن حیثیت حکومت منجر نگردیده، به آن جنبهٔ صوری نداد، نه حکومت و نه مردم را نابود نکرده بلکه بعکس، مردم را آبدیده ساخته و به آنها دانشی صعب و دشوار آموخته است که چگونه حتی در شرایط یأس‌آور و دشوار، حتی زیر چکمهٔ استیلاگر ارتش جدی آماده کنند.

روسیه بسوی یک جنگ میهنی جدید و حقیقی می‌رود، بسوی جنگ در راه حفظ و تحکیم حکومت شوروی. ممکن است دوران دیگر — نظیر دوران جنگ‌های ناپلئونی — دوران جنگ‌های (همانا جنگ‌ها و نه یک جنگ) رهائی‌بخش باشد که استیلاگران به روسیه شوروی تحمیل نمایند. این ممکن است.

و به این جهت، ننگین‌تر از هر صلح سنگین و فوق‌العاده سنگین که بعلت نداشتن ارتش تحمیل گردد، ننگین‌تر از هر صلح ننگینی — یأس ننگین است. اگر ما به قیام و جنگ بطور جدی بنگریم حتی از ده قرارداد صلح فوق‌العاده سنگین نیز نابود نخواهیم شد. اگر ما خود را با یأس و عبارتپردازی دستخوش نابودی نسازیم، استیلاگران ما را نابود نخواهند کرد.

«پراودا»، شماره‌های ۳۷ و ۳۸ مورخهٔ ۲۸ (۱۵) فوریه و اول ماه مارس (۱٦ فوریه) سال ۱۹۱۸

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۵، ص ۳۹۹ — ٤۰۷ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ فوق‌العادهٔ هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (٦١)

٦–٨ مارس سال ١٩١٨

١
گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی ٧ مارس

گزارش سیاسی می‌توانست شامل شرح اقداماتی باشد که کمیتهٔ مرکزی انجام داده است ولی آنچه برای لحظهٔ کنونی جنبهٔ مبرم دارد چنین گزارشی نبوده بلکه شرحی از انقلاب ما بطور کلی است؛ فقط چنین شرحی است که می‌تواند یگانه اساس مارکسیستی کلیهٔ تصمیمات ما را بدست دهد. ما باید تمام روند پیشین رشد و تکامل انقلاب را مورد بررسی قرار دهیم و روشن سازیم که چرا روند بعدی رشد آن تغییر یافت. ما در انقلاب خود– با آن چنان تحولاتی نظیر انقلاب اکتبر رو برو هستیم که برای انقلاب بین‌المللی اهمیت عظیم خواهد داشت.

علت نخستین موفقیت‌های انقلاب فوریه آن بود که نه تنها تودهٔ روستایی بلکه بورژوازی نیز از پی پرولتاریا می‌رفت. از این رو پیروزی بر تزاریسم که در سال ١٩٠٥ برای ما میسر نگردید بسهولت انجام گرفت. ایجاد مبتکرانه و خودانگیختهٔ شوراهای نمایندگان کارگران در انقلاب فوریه تکرار تجربه و آزمون سال ١٩٠٥ بود– بر ما لازم آمد اصل حکومت شوروی را اعلام داریم. توده‌ها وظایف انقلاب را از

روی تجربهٔ شخصی مبارزهٔ خود می‌آموختند. حوادث روزهای ۲۰ — ۲۱ آوریل تلفیق خودویژهٔ تظاهرات با چیزی شبیه به قیام مسلحانه بشمار می‌رفت که برای سقوط حکومت بورژوازی کافی بود. از این موقع سیاست طولانی سازشکارانه‌ای آغاز می‌شود که از فطرت حکومت خرده‌بورژوازی ناشی می گردد که بقدرت رسیده بود. حوادث ژوئیه هنوز نمی‌توانست دیکتاتوری پرولتاریا را عملی سازد — توده‌ها هنوز آماده نبودند. بهمین جهت هیچ یک از سازمان‌های مسئول آنها را به این کار دعوت نمی‌کرد. ولی حوادث ژوئیه از لحاظ اکتشاف در اردوگاه دشمن حایز اهمیت عظیمی بود. غائله کورنیلف (٦۲) و رویدادهای بعدی که در حکم درسهای عملی بودند پیروزی انقلاب اکتبر را ممکن ساختند. اشتباه کسانی که می‌خواستند در اکتبر نیز قدرت را تقسیم نمایند (٦۳) این بود که پیروزی اکتبر را با روزهای ژوئیه، تعرض، غائلهٔ کورنیلف و غیره و غیره مربوط نساختند و حال آنکه آن رویدادها توده‌های چندین‌ملیونی را به این نکته آگاه ساخت که حکومت شوروی جنبهٔ حتمی و ناگزیر پیدا کرده است. سپس مارش ظفرنمون ما در سراسر روسیه آغاز می‌شود که با شور و شوق همگان به صلح همراه بود. ما میدانیم که با خودداری یکجانبه از جنگ صلح بدست نمی‌آوریم؛ این نکته را حتی در کنفرانس آوریل * خاطرنشان می‌ساختیم. سربازان در دورانی از آوریل تا اکتبر بروشنی درک کردند که سیاست سازشکارانه همواره جنگ را طولانی و کار را به تلاشهای وحشیانه و بی‌معنی امپریالیست‌ها برای تعرض، فرو رفتن بیش از پیش در منجلاب جنگی که سالها طول خواهد کشید منجر می‌سازد. از این رو لازم بود بهر قیمتی شده با سرعت هر چه بیشتر بسیاست مجدانه برای نیل به صلح پرداخته شود، لازم بود حکومت بدست شوراها بیفتد و بساط زمینداری اربابی بکلی برچیده شود. میدانید که علاوه بر کرنسکی، آوکسنتیف هم از زمینداری اربابی پشتیبانی می‌کرد و حتی کار به بازداشت اعضای کمیته‌های ارضی رسید. این سیاست و این

* رجوع شود به جلد ٥، ص ۷۱ — ۱۳۹ ه. ت.

شعار «حکومت بدست شوراها» که ما در اذهان وسیعترین توده‌های مردم جایگزین می‌ساختیم بما امکان داد در اکتبر با این سهولت در پتربورگ پیروز شویم و آخرین ماه‌های انقلاب روس را به یک مارش سراپا ظفرنمون مبدل ساخت.

جنگ داخلی بوقوع پیوست. آنچه ما در آغاز انقلاب و حتی در آغاز جنگ پیشگویی می‌کردیم و بخش بزرگ از محافل سوسیالیستی آن را با بی‌اعتمادی و حتی با استهزاء تلقی می‌کردند یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، در تاریخ ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ برای یکی از بزرگترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای درگیر جنگ واقعیت پیدا کرد. در این جنگ داخلی اکثریت قریب به اتفاق مردم جانب ما را گرفتند و در نتیجه، پیروزی با سهولت خارق‌العاده‌ای برای ما میسر گردید.

سپاهیانی که جبهه را ترک می‌گفتند بهر جا می‌رسیدند عزمی به منتها درجه انقلابی برای پایان بخشیدن به سازشکاری از جبهه بهمراه می‌آوردند و بدین ترتیب عناصر سازشکار، گارد سفید و ارباب‌زادگان از هرگونه تکیه‌گاهی در میان مردم محروم ماندند. جنگ با آنها بتدریج که توده‌های وسیع و واحدهای ارتش اعزامی علیه ما به بلشویکها می‌گرویدند، به مارش ظفرنمون و پیروزمندانهٔ انقلاب بدل گردید. این وضع را ما در پتروگراد، در جبههٔ گاتچینا دیدیم که چگونه قزاق‌هایی که کرنسکی و کراسنوف می‌کوشیدند برضد پایتخت انقلابی گسیل دارند دچار تزلزل شدند، سپس این وضع را ما در مسکو، در اورنبورگ و در اوکرائین مشاهده کردیم. در سراسر روسیه موج جنگ داخلی بلند می‌شد و ما همه‌جا با سهولت فوق‌العاده‌ای همانا به این علت که میوه دیگر رسیده بود و توده‌ها سازش با بورژوازی را تماماً آزموده بودند پیروز می‌شدیم. شعار ما دربارهٔ «تمام حکومت بدست شوراها» که توده‌ها با تجربهٔ تاریخی طولانی آنرا عملا آزموده بودند در سراپای وجود آنان رسوخ کرده بود.

بهمین جهت هم نخستین ماه‌های انقلاب روس پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷، یک مارش سراپا ظفرنمون بود. در پی این مارش ظفرنمون

دشواری‌هایی که انقلاب سوسیالیستی بلافاصله با آنها روبرو شد و نمی‌توانست روبرو نشود بباد فراموشی سپرده می‌شد و در درجهٔ دوم قرار می‌گرفت. یکی از وجوه تمایز اصلی میان انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی این است که برای انقلاب بورژوازی که از فئودالیسم می‌روید در بطن نظام کهنه بتدریج سازمان‌های اقتصادی نوینی ایجاد می‌گردد که رفته رفته تمام جوانب جامعهٔ فئودالی را تغییر می‌دهند. در برابر انقلاب بورژوازی فقط یک وظیفه بود و آن گسستن و درهم شکستن و بدور افکندن تمام قید و بندهای جامعهٔ پیشین بود. با انجام این وظیفه، هر انقلاب بورژوازی تمام آنچه را که از آن خواسته شده انجام می‌دهد یعنی رشد سرمایه‌داری را شدت می‌دهد.

ولی انقلاب سوسیالیستی بکلی وضع دیگری دارد. هر قدر کشوری که انقلاب سوسیالیستی را در اثر سیر پر پیچ و خم تاریخ آغاز نموده است عقب‌مانده‌تر باشد، بهمان نسبت گذار از مناسبات کهنه سرمایه‌داری به مناسبات سوسیالیستی برایش دشوارتر خواهد بود. اینجا بوظایف انهدام، وظایف جدید اضافه می‌شود که از لحاظ دشواری بیسابقه است و آن وظایف سازمانی است. اگر ایجادگری خلقی انقلاب روس که مرحلهٔ تجربه و آزمون باعظمت سال ۱۹۰۵ را گذرانده بود، شوراها را در همان فوریه سال ۱۹۱۷ بوجود نمی‌آورد، شوراها بهیچوجه نمی‌توانستند در اکتبر زمام حکومت را بدست گیرند، زیرا موفقیت فقط بسته به وجود اشکال سازمانی حاضر و آماده آنچنان جنبشی بود که ملیون‌ها نفر را در بر می‌گرفت. این شکل حاضر و آماده، شوراها بود و بهمین جهت هم در رشتهٔ سیاسی موفقیت‌های درخشان و آن مارش سراپا ظفرنمونی که دیدیم در انتظار ما بود، زیرا شکل جدید قدرت سیاسی، حاضر و آماده بود و چیزی که برای ما باقی می‌ماند فقط این بود که قدرت شوراها را با صدور چند فرمان از حالت جنینی نخستین ماه‌های انقلاب، به شکل قانوناً رسمی که در کشور روسیه برقرار گردید یعنی به جمهوری شوروی روسیه بدل سازیم. این جمهوری بلافاصله بوجود آمد و علت سهولت پیدایش آن این بود که توده‌ها

در فوریه سال ۱۹۱۷ شوراها را، حتی قبل از اینکه حزبی فرصت اعلام این شعار را کرده باشد، بوجود آوردند. خود همان ایجادگری عمیق خلق که مرحلهٔ تجربهٔ تلخ سال ۱۹۰۵ را گذرانده و از آن حکمت آموخته بود این شکل حکومت پرولتری را بوجود آورد. وظیفهٔ پیروزی بر دشمن داخلی وظیفهٔ بی‌نهایت آسانی بود. وظیفه ایجاد قدرت سیاسی نیز بی‌نهایت سهل بود زیرا توده‌ها استخوان‌بندی و شالودهٔ این قدرت را بدست ما داده بودند. جمهوری شوراها بلافاصله ایجاد شد. ولی دو وظیفهٔ بی‌نهایت دشوار هنوز باقی می‌ماند که انجام آنها بهیچ وجه نمیتواند مارش ظفرنمون باشد که در نخستین ماه‌های انقلاب ما بود، — ما شک نداشتیم و نمی‌توانستیم شک داشته باشیم که انقلاب سوسیالیستی در آینده با وظایفی بسیار دشوار روبرو خواهد شد.

این وظایف اولا مربوط به سازمان داخلی بود که در برابر هر انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. وجه تمایز انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوازی همانا در این است که در انقلاب بورژوازی شکلهای حاضر و آماده‌ای از مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد و حال آنکه حکومت شوروی — پرولتری، — اگر تکامل یافته ترین شکل‌های سرمایه‌داری را که در ماهیت امر فقط بخشهای فوقانی کوچکی را در صنایع فرا گرفته و در زراعت هنوز خیلی کم راه یافته است در نظر نگیریم، چنین مناسبات حاضر و آماده‌ای را به ارث نمی‌برد. سازمان دادن به امر حساب، کنترل بزرگترین بنگاهها، تبدیل تمامی مکانیسم اقتصادی دولتی بیک ماشین بزرگ و بیک پیکر اقتصادی که طوری کار کند که صدها ملیون نفر طبق نقشهٔ واحدی رهبری شوند — آن وظیفهٔ سازمانی بزرگی بود که بر دوش ما قرار گرفت. با شرایط کنونی کار، این وظیفه بهیچوجه اجازه نمی‌داد که مسائل را با «هورا»، یعنی آن طوریکه در مورد وظایف مربوط به جنگ داخلی برای ما میسر می‌شد حل کنیم. خود ماهیت امر نیز انجام این وظیفه را به این نحو اجازه نمی‌داد. اگر ما به آن سهولت کالدینی‌ها را مغلوب می‌ساختیم و جمهوری شوروی را در مقابل مقاومتی که حتی شایان توجه جدی نبود بوجود آوردیم، پس چنین جریان حوادث را مجموع سیر تکامل عینی پیشین قبلا معین

کرده بود و فقط باقی مانده بود که آخرین کلام گفته شود و تابلو عوض گردد یعنی بجای «شورا مانند یک سازمان صنفی موجود است» نوشته شود : «شورا یگانه شکل قدرت دولتی است»، — در عوض در مورد وظایف سازمانی وضع بکلی برمنوال دیگر بود. اینجا ما با دشواری‌های عظیمی روبرو شدیم. اینجا بر تمام کسانی که می‌خواستند در وظایف انقلاب ما غور کنند بیک نظر معلوم بود که فقط از راه دشوار و طولانی انضباط درونی می‌توان بر آن فسادی که جنگ در جامعهٔ سرمایه‌داری وارد نموده است فایق آمد، فقط از یک راه فوق‌العاده دشوار و طولانی و با نشان دادن پایداری و سرسختی می‌توانیم این فساد را از بین ببریم و عناصری را که در تشدید آن می‌کوشند و به انقلاب همچون وسیله‌ای برای رهائی از قیود قدیمی می‌نگرند و در صدد حداکثر استفاده ممکن از آنند مغلوب نماییم. پیدایش عدهٔ کثیری از این عناصر در یک کشور خرده‌بورژوائی در لحظهٔ فروپاشیدگی غیرقابل تصور اقتصادی امری ناگزیر بود و علیه این عناصر مبارزه‌ای در پیش است که صد بار دشوارتر است و هیچ موقعیت مؤثری را وعده نمی‌دهد، — و این همان مبارزه‌ای است که ما تازه آغاز کرده‌ایم و در نخستین پله این مبارزه هستیم. در این راه آزمایش‌های دشواری را در پیش داریم. در اینجا ما نظر به اوضاع و شرایط عینی بهیچوجه نمی‌توانیم به یک مارش ظفرنمون با پرچم‌های افراشته نظیر مارش برضد کالدینی‌ها بسنده کنیم. هر کس بخواهد این اسلوب مبارزه را در مورد آن وظایف سازمانی که در راه انقلاب است بکار برد خود را بعنوان یک سیاستمدار، یک سوسیالیست و رجل انقلاب سوسیالیستی با ورشکستگی کامل مواجه خواهد کرد.

همین سرنوشت، هنگامیکه انقلاب بطور مشخص با دومین دشواری عظیمی که داشت یعنی با مسئله بین‌المللی روبرو شد، گریبانگیر برخی از آن رفقای جوان ما گردید که شیفته مارش ظفرنمون اولیهٔ انقلاب شده بودند. اگر ما با این سهولت از عهدهٔ دارودسته‌های کرنسکی برآمدیم، اگر به این سهولت حکومت را در کشور خود بوجود آوردیم، اگر بدون کمترین زحمت منشور سوسیالیزاسیون زمین

و کنترل کارگری را بدست آوردیم علتش فقط این بود که شرایط مساعد خجسته‌ای که برای لحظهٔ کوتاه فراهم آمده بود ما را از شر امپریالیسم بین‌المللی مصون داشت. امپریالیسم بین‌المللی با آنهمه قدرت سرمایهٔ خود، با آنهمه تکنیک نظامی بسیار متشکل خود که نیروی حقیقی و دژ حقیقی سرمایهٔ بین‌المللی است، بهیچوجه و در هیچ شرایطی خواه بحکم موقعیت عینی خود و خواه بحکم منافع اقتصادی آن طبقهٔ سرمایه‌دار که امپریالیسم مظهر آنست نمیتوانست با موجودیت جمهوری شوروی در کنار خود سازگار باشد، زیرا روابط بازرگانی و مناسبات مالی بین‌المللی چنین ایجاب می‌کند. در اینجا تصادم حتمی و ناگزیر است. اینجاست بزرگترین مشکل انقلاب روس، بزرگترین مشکل تاریخی آن یعنی ضرورت حل مسائل بین‌المللی، ضرورت برانگیختن انقلاب بین‌المللی یا انتقال از انقلاب ما که در دایره ملی محدود است، به انقلاب جهانی. این وظیفه با تمام دشواری مافوق تصور خود در برابر ما قرار گرفت. باز هم تکرار می‌کنم که عدهٔ بسیار زیاد از دوستان جوان ما که خود را چپ می‌خوانند، مهمترین نکات را از یاد می‌برند و آن اینکه: چرا ما در جریان هفته‌ها و ماه‌های پیروزی بسیار بزرگ پس از اکتبر با این سهولت توانستیم از پیروزی به پیروزی دیگر برسیم. و حال آنکه این امر فقط به این علت میسر شد که اوضاع و احوال بین‌المللی که بنحو خاصی جور شده بود موقتاً ما را از شر امپریالیسم مصون داشت. امپریالیسم فرصت پرداختن به ما را نداشت. به نظر ما همچنین رسید که ما را هم فرصت پرداختن به امپریالیسم نیست. ولی علت اینکه امپریالیست‌هائی فرصت پرداختن به ما را نداشتند فقط این بود که نیروی بسیار عظیم اجتماعی‌ـسیاسی و نظامی امپریالیسم جهانی معاصر در این موقع در نتیجهٔ جنگ فیمابین، بدو گروه تقسیم شده بود. درندگان امپریالیستی که به این نزاع کشانده شده بودند با وضع غیرقابل تصوری مواجه گشته و با مرگ دست بگریبان بودند، بطوریکه هیچکدام از این دو گروه نمی‌توانست نیروی قابل توجهی برضد انقلاب روس متمرکز سازد. در ماه اکتبر ما درست با یک چنین لحظه‌ای مصادف شدیم: انقلاب ما — این نکته ضد و نقیض بنظر می‌رسد ولی حقیقت دارد —

درست با لحظهٔ مساعد خجسته‌ای مصادف شد و آن هنگامی بود که مصائب بیسابقه‌ای بصورت امحاء ملیونها تن به اکثریت عظیم کشورهای امپریالیستی روآور شده بود و جنگ با مصائب بیسابقهٔ خود ملتها را زجر می‌داد، و در چهارمین سال جنگ، کشورهای درگیر آن به بن‌بست و سر دوراهی رسیده بودند و این مسئله بطور ابژکتیف و عینی بمیان آمده بود که آیا مللی که دچار چنین وضعی شده‌اند قادر به ادامهٔ جنگ خواهند بود یا نه؟ فقط در پرتو اینکه انقلاب ما با چنین لحظهٔ مساعد و خجسته‌ای مصادف شد که در آن هیچکدام از دو گروه عظیم درندگان نمی‌توانست فوراً به دیگری حمله نماید یا علیه ما با دیگری متحد شود ـ فقط از این لحظه در مناسبات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، انقلاب ما می‌توانست استفاده کند و استفاده کرد تا مارش ظفرنمون درخشان خود را در روسیهٔ اروپایی انجام دهد، دامنه‌اش را به فنلاند بکشاند و دست بکار شد که قفقاز و رومانی را مسخر نماید. فقط به این علت است که در محافل پیشرو حزب ما کارکنان حزبی از روشن‌فکران مافوق بشری پدید آمدند که شیفتهٔ این مارش ظفرنمون شدند و گفتند: ما از عهده امپریالیسم جهانی نیز بر می‌آییم، آنجا هم کار با مارش ظفرنمون به انجام خواهد رسید، آنجا دشواری واقعی وجود ندارد. در همین جاست اختلاف نظر در مورد وضع عینی انقلاب روس که فقط از دشواری موقت امپریالیسم بین‌المللی استفاده نمود، زیرا ماشینی که می‌بایست، نظیر قطار راه آهنی که بر چرخ دستی بحرکت می‌آید و آنرا درهم می‌شکند، برضد ما بحرکت درآید، بعلت تصادم دو گروه غارتگر موقتاً دچار وقفه شد. آنجا و اینجا جنبش انقلابی در حال اعتلا بود، ولی این جنبش بدون استثناء در تمام کشورهای امپریالیستی اکثراً هنوز در مرحلهٔ آغاز بود. آهنگ رشد و تکامل آن بهیچوجه با آهنگ ما شباهتی نداشت. برای کسانی که دربارهٔ موجبات اقتصادی انقلاب سوسیالیستی در اروپا غور می‌کنند ممکن نبود این نکته روشن نباشد که آغاز کردن انقلاب در اروپا بمراتب دشوارتر از آغاز آن در کشور ما، و در کشور ما بمراتب آسانتر از اروپاست، ولی ادامهٔ آن در کشور ما دشوارتر

از آنجا خواهد بود. این وضع عینی باعث آن شد که ما مجبور شدیم از پیچ و خم تند فوق‌العاده دشواری در مسیر تاریخ بگذریم. پس از مارش سراپا ظفرنمون اکتبر — نوامبر — دسامبر، که در جبههٔ داخلی ما علیه ضدانقلاب ما، علیه دشمنان حکومت شوروی انجام گرفت، مرحلهٔ برخورد با امپریالیسم اصلی بین‌المللی فرا رسید که با ما مناسباتی واقعاً خصمانه دارد. ما پس از دوران مارش ظفرنمون، با دوران فوق‌العاده دشواری روبرو شدیم که البته خلاصی از آن با عبارتپردازی و شعارهای درخشان — هر قدر هم که این امر مطلوب باشد امکان نداشت، زیرا در کشور پریشان ما توده‌های بی‌نهایت خسته‌ای بودند و بمرحله‌ای رسیده بودند که دیگر ادامهٔ جنگ بهیچوجه ممکن نبود و جنگ دردناک سه‌ساله آنها را چنان فرسوده بود که از نظر نظامی دیگر به هیچوجه قابل استفاده نبودند. حتی قبل از انقلاب اکتبر هم نمایندگانی از توده‌های سرباز دیدیم که از حزب بلشویک‌ها نبودند و از گفتن این حقیقت در برابر تمام بورژوازی پروا نداشتند که ارتش روس دیگر جنگ نخواهد کرد. این وضع ارتش بحران عظیمی بوجود آورد. کشور دهقانان خرده‌پا، کشوریکه جنگ سازمانش را مختل ساخته و آنرا بوضع بیسابقه‌ای انداخته‌است، با اوضاع و احوال دشواری روبرو شده است: ارتش نداریم، ولی ناچاریم در کنار درنده‌ای سرتاپا مسلح که هنوز هم درنده بوده و هست بزندگی خود ادامه دهیم و بدیهی است که با تبلیغات دربارهٔ صلح فارغ از الحاق‌طلبی و غرامات نمی‌توان آنرا تحت تأثیر قرار داد. یک جانور خانگی رام در کنار ببری خوابیده بود و می‌خواست آنرا قانع کند که صلح فارغ از الحاق‌طلبی و غرامات باشد و حال آنکه چنین صلحی را فقط با حمله به ببر ممکن بود بدست آورد. صدرنشینان حزب ما — روشنفکران و بخشی از سازمان‌های کارگری — کوشیدند مقدم بر همه با عبارتپردازی و دلیل‌تراشی خود را از چنین دورنمائی خلاص کنند و می گفتند: نباید اینطور باشد. این صلح دورنمائی بس غیرقابل تصور بود و ما که تا کنون با پرچمهای افراشته بسوی نبرد آشکار می‌رفتیم و با بانگ و فریاد بر تمام دشمنان فایق می‌آمدیم نمی‌توانیم بگذشت تن در دهیم و شرایط سوهنی را

بپذیریم. هرگز نمی‌پذیریم. ما انقلابیونی بس گردنفرازیم و مقدم بر هر چیز اعلام می‌داریم که «آلمانی قادر به تعرض نخواهد بود» (۶٤).

این بود نخستین دلیل‌تراشی که این اشخاص خود را با آن تسلی می‌دادند. تاریخ اینک ما را در وضع فوق‌العاده دشواری قرار داده است؛ ناچاریم در عین اشتغال بکار سازمانی بی‌نهایت دشوار، یکسلسله شکست‌های دردناکی را تحمل نماییم. اگر در مقیاس جهانی تاریخی به قضایا بنگریم، هیچگونه شکی باقی نخواهد ماند که هر آینه اگر انقلاب ما تنها بماند و جنبش انقلابی در سایر کشورها وجود نداشته باشد، امیدی به پیروزی نهائی انقلاب ما نخواهد بود. اگر ما تنها با یک حزب بلشویک دست بکار شدیم با این اطمینان بود که انقلاب در تمام کشورها در حال نضج است و لذا با وجود هر گونه دشواری که ما با آن روبرو می‌شویم و هر گونه شکستی که در پیش داشته باشیم باز سرانجام — نه در آغاز کار — انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی فرا خواهد رسید، — زیرا در حال آمدن است؛ نضج خواهد یافت — زیرا در حال نضج یافتن است، و راستی هم نضج و قوام خواهد پذیرفت. تکرار می‌کنم: نجات ما از کلیهٔ این دشواری‌ها در فرا رسیدن انقلاب سراسر اروپاست. ما با اتکاء به این اصل که اصل کاملا مجردی است و با پیروی از آن، باید مراقب باشیم که این اصل بمرور زمان بیک عبارت بیروح تبدیل نشود، چونکه هر اصل مجردی اگر آن را بدون هیچگونه تجزیه و تحلیل بکار برند به عبارت صرف تبدیل می‌شود. اگر شما بگویید در پس هر اعتصابی هیولای انقلاب نهفته است و کسی که به این نکته پی نبرد سوسیالیست نیست — سخنی بدرست گفته‌اید. راستی، در پس هر اعتصابی انقلاب سوسیالیستی نهفته است. ولی اگر شما بگویید هر اعتصابی گام مستقیمی است بسوی انقلاب سوسیالیستی، پس یک جملهٔ بکلی پوچ و توخالی گفته‌اید. این نکته را ما «هر روز آزگار» شنیده‌ایم و چنان دل را زده است که کارگران همهٔ این عبارات آنارشیستی را بدور انداخته‌اند، زیرا اگر در این نکته شکی نیست که در پس هر اعتصابی هیولای انقلاب سوسیالیستی نهفته است این نکته نیز روشن است که ادعای اینکه گویا از هر اعتصابی

می‌توان پا بمرحلهٔ انقلاب نهاد ادعای پوچی است. همانطوریکه این نکته کاملا مسلم است که کلیهٔ دشواریهای انقلاب ما تنها هنگامی برطرف خواهد شد که انقلاب سوسیالیستی جهانی که اکنون همه‌جا در حال نضج است به نضج خود برسد — بهمان نسبت هم این ادعا بکلی پوچ است که ما باید هر گونه دشواری مشخص امروزی انقلاب خود را پنهان داشته و بگوییم: «من تمام بنای حساب خود را روی جنبش بین‌المللی سوسیالیستی می‌گذارم و می‌توانم بهر حماقتی دست بزنم». «لیبکنخت بیاری خواهد شتافت چونکه بهر حال پیروز خواهد شد». او چنان سازمان عالی و شگرفی خواهد داد و همه چیز را از پیش چنان معین خواهد کرد که بدست ما فقط اشکال حاضر و آماده خواهد آمد، همچنانکه آموزش مارکسیستی حاضر و آماده‌ای از اروپای غربی بدست آوردیم و در سایهٔ همین عمل هم این آموزش، می‌توان گفت، در ظرف چند ماه در کشور ما پیروز شد و حال آنکه برای پیروزی آن در اروپای غربی ده‌ها سال لازم آمد. پس ماجراجوئی کاملا نابجائی است که اسلوب قدیمی یعنی حل مسئلهٔ مبارزه از طریق مارش ظفرنمون را در دوران تاریخی جدیدی بکار بریم که اینک فرا رسیده که در مقابل ما نه کرنسکی و کورنیلف پوسیده، بلکه درندهٔ بین‌المللی یعنی امپریالیسم آلمان را قرار داده است که انقلاب در آن‌جا تازه در حال نضج است ولی مسلماً هنوز به نضج کامل خود نرسیده است. ادعای اینکه دشمن جرئت تعرض علیه انقلاب را نخواهد کرد نیز از نوع همین ماجراجوئی بود. مذاکرات برست در چنان لحظه‌ای نبود که ما ناگزیر هرگونه شرایط صلح را بپذیریم. تناسب عینی قوا حاکی از آن بود که بدست آوردن تنفس کافی نخواهد بود. مذاکرات برست می‌بایست این نکته را نشان داده باشد که آلمان‌ها تعرض خواهند کرد و جامعهٔ آلمان آنقدرها آبستن انقلاب نیست که هم اکنون این انقلاب فرا رسد و نمی‌توان تقصیر را بگردن امپریالیست‌های آلمان انداخت و گفت رفتار آنها هنوز موجبات این انفجار و یا بقول دوستان جوان ما که خود را چپ می‌خوانند، آنچنان وضعی بوجود نیاورده بود که در آن آلمانها قادر به تعرض نباشند. وقتی به آنها می‌گویند ما ارتش نداریم،

ما مجبور بودیم نفرات را مرخص کنیم، — ما مجبور بودیم، و در عین حال هم فراموش نمی‌کردیم که در جوار جانور خانگی رام ما ببر خوابیده است، — آنها نمی‌خواهند این نکته را بفهمند. اگر ما مجبور شدیم ارتش را مرخص کنیم، این نکته را هم فراموش نکردیم با فرمان یکجانبه اسلحه بزمین — نمی‌توان بجنگ پایان داد.

بطور کلی چطور شد که هیچ جریان، هیچ خطمشی و هیچ سازمانی در حزب ما با ترخیص ارتش مخالف نبود؟ مگر چه بر سر ما آمده بود — مگر ما بکلی عقل خود را از دست داده بودیم؟ بهیچوجه. افسران، نه بلشویک‌ها، قبل از اکتبر هم می‌گفتند که ارتش قادر به جنگ نیست و برای مدت چند هفته هم نمی‌توان آن را در جبهه نگهداشت. این نکته پس از اکتبر برای هر کسی که می‌خواست حقیقت، واقعیت تلخ و نامطبوع را ببیند و نمی‌خواست خود را پنهان کند و چشم خود را ببندد و با عبارات غرورآمیز گریبان خود را خلاص کند، — واضح و آشکار گردید. ارتش وجود ندارد و نگهداری آن محال است. بهترین کاری که می‌توان کرد مرخص نمودن هرچه زودتر آنست. این — بخش بیمار ارگانیسمی است که زجرهای بیسابقه‌ای را متحمل شده و محرومیت‌های جنگی که بدون آمادگی فنی وارد آن گردیده و با وضعی از آن خارج شده که در برابر هر تعرضی دچار سراسیمگی می‌شود، او را از پا درآورده است. نمی‌توان افرادی را که متحمل یک چنین مصائب بی‌سابقه‌ای شده‌اند از این لحاظ مقصر شمرد. سربازان حتی در جریان نخستین دوران انقلاب روس، طی صدها قطعنامه با صراحت تمام می‌گفتند: «ما در خون غوطه‌وریم و قادر بجنگ نیستیم». ممکن بود پایان جنگ را مصنوعاً به تعویق انداخت، ممکن بود به شیادی کرنسکی دست زد، ممکن بود پایان کار را برای مدت چند هفته بتأخیر انداخت، ولی واقعیت عینی راه خود را هموار می‌کرد. این — بخش بیمار ارگانیسم کشور روسیه است که نمی‌تواند بیش از این مشقات این جنگ را تحمل نماید. هر چه سریعتر آنرا مرخص نماییم، هر چه این بخش سریع‌تر در بخشهائی که هنوز آنقدرها بیمار نیستند به تحلیل برود، بهمان نسبت هم کشور زودتر خواهد توانست برای

آزمایشهای دشوار جدید آماده گردد. هنگامیکه به اتفاق آراء و بدون کوچکترین اعتراضی تصمیم ترخیص ارتش را که از نقطهٔ نظر حوادث خارجی تصمیمی بی‌معنی بود اتخاذ می‌کردیم احساس ما بر این منوال بود. این اقدام درستی بود. ما می‌گفتیم نگاهداشتن ارتش — توهم ابلهانه‌ای است. هر چه زودتر ارتش مرخص شود، بهمان نسبت شفای تمام ارگانیسم اجتماعی من‌حیث‌المجموع، زودتر آغاز خواهد شد. بهمین جهت هم عبارت انقلابی: «آلمان‌ها قادر به تعرض نیستند» که از آن عبارت دیگری ناشی می‌شد حاکی از اینکه: «ما می‌توانیم جنگ را موقوف اعلام داریم. نه جنگ و نه انعقاد صلح» (۶۵) — اشتباه بسیار عمیق و پربها دادن بسیار تلخ و ناگواری برویدادها بود. ولی اگر آلمان‌ها تعرض کنند، آنوقت چه؟ «خیر، آنها قادر به تعرض نخواهند بود». ولی شما حق دارید نه سرنوشت انقلاب بین‌المللی بلکه این مسئلهٔ مشخص را مطرح سازید که: آیا وقتی این لحظه فرا رسد شما دستیار امپریالیسم آلمان نخواهید بود؟ ولی ما که از اکتبر سال ۱۹۱۷ همه دفاع‌طلب شده‌ایم و دفاع از میهن را قبول داریم — همه می‌دانیم که با امپریالیست‌ها نه لفظاً بلکه عملا قطع رابطه کرده‌ایم: قراردادهای سری را برهم زده، بورژوازی را در کشور خود مغلوب ساخته و صلح شرافتمندانهٔ آشکار را پیشنهاد نمودیم و همهٔ خلقها می‌توانستند همه نیات ما را در عمل مشاهده کنند. چگونه افرادی که منظورشان جداً دفاع از جمهوری شوروی بود می‌توانستند به این ماجرا که نتیجهٔ خود را داده است، تن در دهند؟ و این یک واقعیت است، زیرا آن بحران سختی که حزب ما بمناسبت تشکیل اپوزیسیون «چپ» به آن دچار گردیده، یکی از بزرگترین بحرانهائی است که انقلاب روس از سر می‌گذراند.

این بحران برطرف خواهد شد. نه حزب ما و نه انقلاب ما هیچکدام به هیچ وجه در این بحران از پا در نخواهد آمد، گواینکه در لحظهٔ حاضر این امر کاملا قریب‌الوقوع و کاملا امکان‌پذیر بود. ضامن اینکه ما در این مورد از پا در نخواهیم آمد این است که بجای طریقه قدیمی حل اختلافات فراکسیونی، یعنی طریقهٔ توسل به مقدار فوق‌العاده مطبوعات و مباحثات و به حدکافی انشعاب، اکنون دیگر حوادث

شیوهٔ جدیدی برای آموختن در اختیار افراد گذارده است. این شیوه — وارسی همه چیز از روی حقایق و حوادث و درسهای تاریخ جهانی است. شما می‌گویید که آلمان‌ها قادر به تعرض نیستند. از تاکتیک شما این نتیجه بدست می‌آمد که می‌توان حالت جنگ را موقوف‌شده اعلام نمود. تاریخ درس عبرت بشما داد و بر این توهم خط بطلان کشید. آری، انقلاب آلمان نضج پیدا می‌کند، ولی نه آنطور که دل ما می‌خواهد، نه به آن سرعتی که مطلوب روشنفکران روسیه است، نه به آن آهنگی که تاریخ ما در اکتبر بوجود آورد یعنی به آن شیوه که ما بهر شهری می‌رسیم، حکومت شوروی اعلام می‌داریم و نه دهم کارگران پس از چند روز بسوی ما می‌آیند. انقلاب آلمان بدبختی‌اش این است که نمی‌تواند با این سرعت گام بردارد. حال ببینیم کی باید روی دیگری حساب کند: ما روی انقلاب آلمان یا انقلاب آلمان روی ما؟ دلتان می‌خواست که انقلاب آلمان روی شما حساب کند، ولی تاریخ بشما درس عبرت داد. راستی، این درس است، زیرا حقیقت مطلق است که ما بدون انقلاب آلمان نابودیم، شاید این امر در پتروگراد یا مسکو روی ندهد، بلکه در ولادیوستوک و در نقاط دورتری روی دهد و شاید ما مجبور باشیم نیروهای خود را به آنجاها منتقل سازیم و شاید مسافت تا آن نقاط بیش از مسافت از پتروگراد تا مسکو باشد، ولی بهر حال با وجود تمام تحولات ممکنه و متصوره، اگر انقلاب آلمان فرا نرسد، ما نابود خواهیم شد. مع‌الوصف این نکته ذره‌ای اطمینان ما را به اینکه باید بتوانیم دشوارترین وضع را بدون لافزنی تحمل نماییم، متزلزل نمی‌سازد.

انقلاب به آن زودی که ما انتظار داشتیم فرا نخواهد رسید. این نکته را تاریخ به اثبات رسانده، باید قادر بود آنرا بمثابهٔ یک واقعیت در نظر گرفت، باید توانست این نکته را بحساب آورد که انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته نمی‌تواند به آسانی انقلاب روسیه — یعنی کشور نیکولای و راسپوتین آغاز گردد و آنهم هنگامیکه برای بخش عظیمی از اهالی کشور کاملا علی‌السویه بود چه ملت‌هایی در اطراف و اکناف آن زندگی می‌کنند و چه حوادثی در آنجا رخ

می‌دهد. شروع انقلاب در چنین کشوری آسان بود — این کار در حکم برداشتن پر کاهی بود.

اما بدون تدارک شروع کردن انقلاب در کشوریکه سرمایه‌داری در آن تکامل یافته و به معمولی‌ترین افراد فرهنگ دمکراتیک و هم تربیت تشکیلاتی داده است — عملی نادرست و بی‌معنی است. اینجا ما تازه بدوران دردناک آغاز انقلابهای سوسیالیستی نزدیک می‌شویم. این یک واقعیت است. ما نمیدانیم و هیچکس هم نمی‌داند، شاید انقلاب پس از چند هفته و حتی پس از چند روز پیروز شود — این امر کاملا ممکن است، — ولی بنای حساب را نمی‌توان روی این نکته گذاشت. باید برای دشواری‌های خارق‌العاده و شکست‌های بی‌اندازه سخت که جنبهٔ ناگزیر دارد، آماده بود، زیرا در اروپا هنوز انقلاب آغاز نشده است، گو اینکه ممکن است فردا آغاز شود، و هنگامی هم که آغاز شد بدیهی است دیگر شک و تردید ما را رنج نخواهد داد و دیگر مسائل مربوط به جنگ انقلابی مطرح نخواهد بود و تنها یک مارش سراپا ظفرنمون باقی خواهد ماند. این امر بوقوع خواهد پیوست و حتماً هم بوقوع خواهد پیوست، ولی هنوز بوقوع نپیوسته است. این واقعیت ساده‌ای است که تاریخ بما آموخته و از آن گزندی بس دردناک دیده‌ایم و یک گزندیده هم به دو گزندنادیده می‌ارزد. لذا من برآنم که پس از آنکه تاریخ ما را بکیفر این امیدواری که آلمان‌ها قادر به تعرض نخواهند بود و می‌توان «به هورا» مستظهر بود، گزندی بس دردناک رساند، این درس در سایهٔ وجود سازمان‌های شوروی ما خیلی زود در اذهان توده‌های تمام روسیهٔ شوروی رسوخ خواهد کرد. آنها همه در جوش و خروشند، خود را حاضر می‌کنند، برای کنگره تدارک می‌بینند، قطعنامه‌ها صادر می‌کنند و در اطراف آنچه رخ داده است تعمق می‌ورزند. مشاجرات کنونی ما، مشاجرات قدیمی ماقبل انقلاب نیست که در درون محافل محدود حزبی باقی می‌ماند، بلکه تمام تصمیمات در معرض بحث و مذاکرهٔ توده‌ها قرار می‌گیرد که خواستار آنند که صحت این تصمیمات با تجربه و آزمون وارسی شود و هرگز اجازه نمی‌دهند با نطقهای سطحی مجذوبشان سازند، هرگز اجازه

نمی‌دهند از راهی که سیر عینی حوادث مقرر می‌دارد منحرفشان نمایند. البته اگر شما با روشنفکر یا بلشویک چپ‌گرا روبرو باشید می‌توان دشواریهائی را که در برابر ماست بهانه آورد: او البته می‌تواند مسائلی را نظیر اینکه ارتش نیست و انقلاب آلمان فرا نرسیده است، بهانه کند. ولی توده‌ها یعنی ملیونها — و سیاست هم از آنجائی شروع می‌شود که ملیونها در آنجا هستند؛ نه از آنجائی که هزارها هستند، بلکه آنجائی که ملیونها هستند، سیاست جدی فقط آنجا آغاز می‌شود، — این ملیونها می‌دانند ارتش یعنی چه، و سربازانی را که از جبهه باز گشته‌اند دیده‌اند. اگر افرادی را در نظر نگرفته بلکه تودهٔ حقیقی را در نظر گیریم، آنوقت آنها می‌دانند که ما قادر به جنگ نیستیم و هر فردی آنچه را که قابل تصور بوده، در جبهه متحمل شده است. توده به این حقیقت پی برده که اگر ارتش نباشد و در جوار شما درنده‌ای خوابیده باشد، مجبورید قرارداد صلح بسیار سنگین و موهنی را امضاء کنید. مادامیکه انقلاب پا بعرصهٔ وجود نگذاشته، مادامیکه شما ارتش خود را بهبود نبخشیده‌اید، مادامیکه این ارتش را بخانه‌های خود باز نگردانده‌اید، این امر ناگزیر است. تا آن زمان بیمار شفا نخواهد یافت. و درندهٔ آلمانی را هم «با هورا» مغلوب نخواهیم کرد و آن طوری که کرنسکی و کورنیلف را سرنگون کردیم او را سرنگون نخواهیم کرد. این است آن درسی که توده‌ها بدون قید و شرط، بدون آن قید و شرطی گرفته‌اند که افرادی بقصد خلاص کردن گریبان خود از قید حقیقت تلخ می‌کوشیدند به آنها عرضه دارند.

ابتداء مارش سراپا ظفرنمون در اکتبر — نوامبر، — سپس ناگهان انقلاب روس در ظرف چند هفته بدست درنده آلمانی درهم شکسته شد، آنگاه انقلاب روس حاضر شد شرایط صلح غارتگرانه را بپذیرد. راستی، چرخشهای تاریخ بسیار شاق و دشوار است، — در کشور ما تمام این چرخشها دشوار و طاقت‌فرسا بود. هنگامیکه ما در سال ۱۹۰۷ قرارداد داخلی بی‌نهایت ننگینی را با استولیپین امضاء کردیم و مجبور بودیم از آغل دومای استولیپینی بگذریم و با امضای سوگندنامه وفاداری به نظام سلطنتی (۶۶) تعهداتی را بپذیریم عین همین وضع را

در مقیاس کوچکتر از مقیاس فعلی داشتیم. در آن زمان افراد متعلق به بهترین پیشاهنگ انقلاب می‌گفتند (آنها هم کوچکترین تردیدی در حقانیت خود نداشتند): «ما انقلابیون گردنفرازیم، ما به انقلاب روس ایمان داریم، ما هرگز بموسسات علنی استولیپینی نخواهیم رفت». خواهید رفت. زندگی توده‌ها و تاریخ نیرومندتر از اطمینان دادن‌های شماست. اگر نخواهید بروید تاریخ شمارا وادار خواهد کرد. اینها بسیار چپگرا بودند که در نخستین چرخش تاریخ از فراکسیون آنها جز دود چیزی باقی نماند. اگر ما توانستیم انقلابی باقی بمانیم و در شرایط طاقت‌فرسا و بسیار سخت کار کنیم و باز هم از این وضع خارج شویم، حالا نیز می‌توانیم خارج شویم، زیرا این هوی و هوس ما نیست بلکه اجبار عینی است که در یک کشور بکلی ورشکسته ایجاد شده و علتش هم این است که انقلاب اروپا علیرغم تمایل ما جرئت تأخیر کرده و امپریالیسم آلمان برخلاف تمایل ما جرئت تعرض نموده است.

اینجا باید شیوهٔ عقب‌نشینی را بلد بود. با عبارتپردازی نمی‌توان واقعیت تلخ و اندوهبار را از خویشتن پنهان داشت. خدا کند بتوانیم اقلا بطور نیمه‌منظمی عقب‌نشینی کنیم. بطور منظم قادر به عقب‌نشینی نیستیم، خدا کند بتوانیم بطور نیمه‌منظم هم شده عقب‌نشینی کنیم و اندک فرصتی بدست آوریم تا بخش بیمار بدن ما ولو اندکی هم شده شفا یابد. بدن من‌حیث‌المجموع سالم است و بر بیماری فایق خواهد آمد. ولی نمی‌توان طلب کرد که فوراً و آناً بر آن فایق آید، نمی‌توان ارتش در حال فرار را متوقف ساخت. وقتی من بیکی از دوستان جوان‌سان که مایل بود چپگرا باشد می‌گفتم: رفیق، به جبهه بروید و ببینید آنجا در ارتش چه خبر است، — از این پیشنهاد من رنجید و گفت: «میخواهند ما را تبعید کنند تا ما اینجا بنفع اصول عالیهٔ جنگ انقلابی تبلیغ نکنیم». و حال اینکه منظور من از این پیشنهاد بهیچوجه تبعید مخالفین فراکسیونی نبود: این پیشنهادی بود برای اینکه بروند ببینند ارتش با چه طرز بیسابقه‌ای بفرار پرداخته است. سابقاً هم ما این نکته را می‌دانستیم، سابقاً هم نمی‌شد این واقعیت را نادیده انگاشت که کار فساد آنجا بحد بیسابقه‌ای رسیده وقتی توپهای ما به پشیزی به

آلمان‌ها فروخته می‌شود. ما این نکته را می‌دانستیم و حالا هم می‌دانیم که ارتش را نمی‌توان نگهداشت، و این بهانه‌جوئی که آلمانی تعرض نخواهد کرد بزرگترین ماجراجوئی بود. اگر انقلاب اروپا تأخیر کند، سخت‌ترین شکست‌ها در انتظار ماست، زیرا ما ارتش نداریم، سازمان نداریم و این دو مشکل را حالا نمی‌توان حل کرد. اگر نمی‌توانی خود را دمساز نمائی، اگر برای خزیدن روی شکم در گل و لای آمادگی نداری، پس انقلابی نیستی، یاوه‌گو هستی، و اگر من پیشنهاد خزیده رفتن می‌کنم به این علت نیست که از آن خوشم می‌آید، بلکه راه دیگر وجود ندارد، چونکه سیر تاریخ بچنین نحوی مطبوع نبوده است که انقلاب یکباره در همه‌جا نضج یابد.

جریان از این قرار است که جنگ داخلی بمثابهٔ آزمایشی برای تصادم با امپریالیسم آغاز شد و این آزمایش ثابت کرد که امپریالیسم بکلی پوسیده است و عناصر پرولتری در داخل هر ارتش بپا می‌خیزند. آری، ما انقلاب بین‌المللی جهانی را خواهیم دید، ولی عجالتاً این جز یک افسانه بسیار شیرین و بسیار زیبا چیز دیگری نیست و من خوب می‌دانم که عشق به افسانه‌های زیبا از مختصات کودکان است. ولی سئوال می‌کنم: آیا انقلابی جدی هم باید به افسانه باور کند؟ در هر افسانه‌ای عناصری از واقعیت وجود دارد: اگر شما برای کودکان افسانه‌ای بگویید که در آن خروس و گربه بزبان انسانی گفتگو نکنند آنها علاقه‌ای به آن نشان نخواهند داد. همین طور هم اگر بمردم گفته شود جنگ داخلی در آلمان فرا خواهد رسید و در عین حال تضمین داده شود که بجای تصادم با امپریالیسم انقلاب بین‌المللی در ـ خور میدان نبرد انجام خواهد شد (٦٧) مردم خواهند گفت فریب می‌دهید. با این عمل شما از خلال دشواری‌هائی که تاریخ عرضه داشته تنها در استنباط خود و در تمایلات خود می‌گذرید. البته خیلی خوب خواهد بود اگر پرولتاریای آلمان قادر به قد علم کردن باشد. ولی آیا شما این را سنجیده‌اید و آلتی یافته‌اید که با آن معلوم کنید انقلاب آلمان در فلان روز معین پا بعرصهٔ وجود خواهد گذاشت؟ خیر، شما این را نمی‌دانید و ما هم نمی‌دانیم. شما همه چیز را در معرض برد و باخت

می‌گذارید. اگر انقلاب پا بعرصهٔ وجود نهد، همه چیز نجات خواهد یافت. البته! ولی اگر آنطوریکه میل و دلخواه ماست عمل نکرد و آمد و فردا پیروز نشد، آنوقت چی؟ آنوقت توده بشما خواهد گفت که ماجراجویانه رفتار کردید — بنای حساب خود را روی سیر خجسته حوادث گذاشتید که بوقوع نپیوست، شما نشان دادید برای وضعی که بجای انقلاب بین‌المللی پیش آمده — انقلابی که ناگزیر فرا خواهد رسید ولی عجالتاً هنوز نضج نیافته است، بدرد نمی‌خورید.

دوران شکست‌های بسیار سخت فرا رسید که توسط امپریالیسم سراپا مسلح بکشوری وارد می‌شد که ارتش خود را مرخص نموده و مجبور بود مرخص کند. آنچه که من پیشگوئی می‌کردم کاملا به حقیقت پیوست: بجای صلح برست، صلح بمراتب موهن‌تری را بدست آوردیم که گناه آن بگردن کسانی است که صلح اولی را قبول نمی‌کردند. ما می‌دانستیم که ارتش باعث انعقاد قرارداد صلح با امپریالیسم شده است. بالنتیجه با هوفمان دور یک میز نشسته بودیم نه با لیبکنخت — و با این عمل به انقلاب آلمان کمک کردیم. ولی شما حالا به امپریالیسم آلمان کمک می‌کنید، زیرا ملیون‌ها ثروت خود، توپها و گلوله‌های خود را از دست دادید و این نکته را هرکس که وضع بکلی غیرقابل تصور ارتش را دیده بود می‌بایست پیشگوئی کرده باشد. هر شخص باوجدانی که از جبهه برگشته می‌گفت در صورت کوچکترین تعرض آلمان‌ها ما بطور ناگزیر و مسلم نابود خواهیم شد. ما در ظرف چند روز طعمهٔ خصم شدیم.

ما با گرفتن این درس، انشعاب و بحران خود را هر قدر هم که این بیماری سخت باشد برطرف خواهیم کرد، زیرا متفق بمراتب مطمئن‌تر یعنی انقلاب جهانی بکمک ما خواهد آمد. وقتی بما می‌گویند قرارداد این صلح تیلزیتی (۶۸)، این صلح بیسابقه، این صلح موهن‌تر و غارتگرانه‌تر از صلح برست باید تصویب شود یا نه، من جواب می‌دهم: بدون شک باید تصویب شود. ما باید این عمل را انجام دهیم، زیرا ما از نظر توده‌ها به قضایا می‌نگریم. کوشش برای انتقال تاکتیک اکتبر — نوامبر که در درون یک کشور عملی می‌شد و مربوط به

این دوران ظفرنمائی انقلاب بود، انتقال بکمک پندار ما بر جریان حوادث انقلاب جهانی — کوششی است محکوم به ناکامی. وقتی می‌گویند تنفس پنداری بیش نیست، وقتی روزنامهٔ موسوم به «کمونیست» (۶۹) — که عنوانش باید از کلمهٔ کمون مشتق شده باشد، — ستون پشت ستون پر می‌کند و می‌کوشد تئوری تنفس را رد کند، آنوقت می‌گویم: من خیلی تصادمات و انشعابات فراکسیونی دیده‌ام و از این لحاظ تجربهٔ فراوان دارم، ولی باید بگویم بر من روشن است که با شیوهٔ قدیمی یعنی از طریق انشعابات حزبی فراکسیونی — این بیماری علاج نخواهد شد، زیرا زندگی آن را زودتر علاج خواهد کرد. زندگی بسیار سریع پیش می‌رود و از این لحاظ بسیار عالی عمل می‌کند. تاریخ باچنان سرعتی لکوموتیو زندگی را می‌راند که قبل از اینکه هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ «کمونیست» فرصت انتشار شمارهٔ بعدی خود را بکند اکثریت کارگران در پتروگراد به نومید شدن از ایده‌های آن پرداخته‌اند، زیرا زندگی نشان می‌دهد که تنفس — واقعیت است. هم اکنون ما مشغول انعقاد قرارداد صلحیم و تنفس بدست آورده‌ایم و از آن برای دفاع از میهن بهتر استفاده می‌کنیم، زیرا اگر ما در حال جنگ بودیم، با آن ارتش سراسیمه و در حال فراری روبرو بودیم و لازم بود آنرا متوقف ساخت و رفقای ما نمی‌توانند و نمی‌توانستند متوقفش سازند، زیرا جنگ نیرومندتر از موعظه‌ها و ده‌ها هزار استدلال است. آنها که وضع عینی را درک نکرده‌اند، ارتش را هم نمی‌توانند متوقف سازند و متوقف نمی‌ساختند. این ارتش بیمار، تمامی ارگانیسم را بیمار ساخته بود و ما متحمل شکست بیسابقهٔ جدید و ضربت جدید از طرف امپریالیسم آلمان بر انقلاب شدیم و این یک ضربت شدید بود چونکه ما سبکمغزانه خود را بدون مسلسل در معرض ضربات امپریالیسم قرار دادیم. ضمناً ما از این تنفس استفاده خواهیم کرد که مردم را متقاعد کنیم متحد شوند و به پیکار برخیزند و بکارگران و دهقانان روس بگوییم: «انضباط درونی و انضباط سخت ایجاد کنید چونکه در غیر اینصورت همچنان زیر چکمهٔ آلمان‌ها خواهید ماند و تا زمانیکه مردم یاد نگرفته‌اند چگونه مبارزه کنند و ارتشی بوجود آورند که فرار نکند

بلکه قادر باشد بمصائب بی‌سابقه تن در دهد ناگزیر در زیر این چکمه باقی خواهید بود». و این امری است ناگزیر، زیرا انقلاب آلمان هنوز فرا نرسیده و نمی‌توان تضمین کرد که فردا فرا خواهد رسید.

از این رو است که تئوری تنفس را که «کمونیست» با درج سلسله مقالاتی بکلی آنرا رد می‌کند، خود زندگی بمیان کشیده است. هرکس می‌بیند که تنفس بدست آمده است و هرکس از آن استفاده می‌کند. ما تصور می‌کردیم پتروگراد را ظرف چند روز از دست خواهیم داد و این هنگامی بود که نیروهای آلمانی ضمن پیشروی بچند منزلی شهر رسیده بودند و بهترین ناویان و پوتیلفی‌ها (۷۰) با وجود تمام شور و هیجان عظیم خود تنها مانده بودند و آشفتگی و سراسیمگی بیسابقه ایجاد شده و ارتش را وادار کرده بود تا گاتچینا فرار کند و ما در وضعی بودیم که نقاط تسلیم‌نشده را پس می‌گرفتیم. ضمناً جریان از اینقرار بود که تلگرافچی به ایستگاه می‌آمد و پشت دستگاه می‌نشست و تلگراف می‌کرد: «هیچ آلمانی در اینجا نیست. ایستگاه در دست ماست». پس از چند ساعت از کمیساریای راه با تلفن بمن اطلاع داده می‌شد که «ایستگاه بعدی اشغال شده و ما به یامبورگ نزدیک می‌شویم. هیچ آلمانی در اینجا نیست. تلگرافچی جای خود را اشغال می‌کند». این بود وضعی که ما داشتیم. چنین بود تاریخچهٔ جنگ یازده‌روزه (۷۱). این جریان را ناویان و پوتیلفی‌ها برای ما تعریف کردند. باید آنها را به کنگرهٔ شوراها خواند. بگذار حقیقت را بیان دارند. این حقیقتی است بی‌اندازه تلخ و دل‌آزار و دردناک و موهن ولی صد بار سودمندتر، زیرا مردم روسیه آنرا درک می‌کنند.

من مخالفتی ندارم که به مسئلهٔ انقلاب بین‌المللی درخور میدان نبرد دل ببندند، زیرا این انقلاب فرا خواهد رسید. همه چیز بنوبهٔ خود فرا خواهد رسید، ولی حالا به انضباط درونی بپردازید و بهر قیمتی شده به اطاعت تن در دهید تا نظم نمونه‌وار بدست آید و کارگران هر روز ولو یک ساعت هم شده شیوهٔ نبرد یاد بگیرند. این کار کمی مشکلتر از نقل یک قصهٔ زیبا است. ولی در حال حاضر لازم است، شما با این کار به انقلاب آلمان، به انقلاب بین‌المللی کمک می‌کنید.

از این نکته که چند روز بما تنفس داده‌اند خبر نداریم، ولی چنین تنفسی داده شده است. باید هر چه زودتر ارتش را مرخص کرد، زیرا این عضو بیمار است و اما عجالتاً ما به انقلاب فنلاند کمک خواهیم کرد.

البته ما قرارداد را نقض می‌کنیم. ما تاکنون ۳۰ — ٤۰ بار آنرا نقض کرده‌ایم. فقط بچه‌ها ممکن است نفهمند در دورانی که مرحلهٔ دردناک و طولانی رهائی فرا می‌رسد که اینک حکومت شوروی را همین الان بوجود آورده و آنرا به سه پلهٔ رشد و تکامل خود ارتقاء داده است، — فقط بچه‌ها ممکن است نفهمند که اینجا باید بمبارزهٔ طولانی و محتاطانه پرداخت. قرارداد ننگین صلح موجب قیام می‌گردد، ولی وقتی رفقای روزنامهٔ «کمونیست» دربارهٔ جنگ بحث و جدل می‌کنند از احساسات مدد می‌طلبند و فراموش می‌کنند که مشت‌های مردم دیگر گره شده، زیرا کودکان غرقه بخون در برابر خود دیده‌اند (۷۲). آنها چه می‌گویند؟ «انقلابی آگاه هرگز این وضع را تحمل نخواهد کرد و زیر بار این ننگ نخواهد رفت». روزنامهٔ آنها عنوان «کمونیست» دارد ولی باید عنوان «اشلاختیچ» داشته باشد، زیرا با نظر همان اشلاختیچ (۷۳) به قضیه می‌نگردد که در حین مرگ شمشیر بدست با حالتی مطنطن و پز عالی گفت: «صلح — ننگ است و جنگ — شرف و افتخار». آنها از نظرگاه اشلاختیچ قضاوت می‌کنند، ولی من از نظرگاه دهقان.

اگر من وقتی که ارتش فرار می‌کند و نمی‌تواند فرار نکند مگر اینکه هزاران نفر تلفات بدهد، — صلح را انتخاب می‌کنم، برای این است که کارها خراب‌تر نشود. مگر قرارداد بستن ننگ است؟ هر دهقان و کارگر جدی مرا محق خواهد شمرد زیرا آنها می‌فهمند که صلح وسیله‌ای است برای تجمع قوا. تاریخ رهائی آلمان‌ها را از شر ناپلئون پس از صلح تیلزیت بیاد دارد. من چندین بار به این موضوع استناد جسته‌ام؛ عمداً صلح را تیلزیت‌مآبانه نامیدم، هر چند ما همهٔ آن چیزی را که در آن بود امضاء نکرده‌ایم یعنی متعهد نشده‌ایم لشگریان خود را برای استیلا بر خلق‌های دیگر در اختیار استیلاگر بگذاریم، — و حال آنکه جریان تاریخ کار را به اینجاها هم کشانده

است و اگر ما فقط به انقلاب بین‌المللی درخور میدان نبرد امید ببندیم، در سورد ما هم کار بهمین‌جا خواهد کشید. مواظب باشید که جریان تاریخ شما را به قبول این شکل بردگی جنگی وادار نسازد. و مادامیکه انقلاب سوسیالیستی در کلیهٔ کشورها پیروز نشده است امکان آن هست که جمهوری شوروی دچار بردگی شود. ناپلئون در تیلزیت آلمان‌ها را به قبول شرایط بی‌نهایت ننگین صلح وادار نمود. در آنجا جریان طوری بود که چند بار صلح منعقد شد. هوفمان آنزمان — یعنی ناپلئون — مچ آلمان‌ها را بهنگام نقض مفاد قرارداد صلح می‌گرفت، مچ ما را هم هوفمان در همین مورد خواهد گرفت. منتها ما می‌کوشیم که مچ‌مان به این زودی گیر نیفتد.

جنگ اخیر درس تلخ و دردناک ولی جدی به مردم روسیه داد تا خود را متشکل سازند، باانضباط شوند، اطاعت نمایند و چنان انضباطی بوجود آورند که نمونه باشد. از آلمانی انضباط بیاسوزید و الا ما ملتی فناشده و برای همیشه در بند بردگی خواهیم بود.

جریان تاریخ اینطور و فقط اینطور بوده است. تاریخ در گوش ما می‌خواند: صلح تنفس است برای جنگ، جنگ شیوه‌ای است برای بدست آوردن صلح کم و بیش بهتر یا بدتر. در برست تناسب نیروها مطابقت داشت با صلحی که طرف مغلوب باید قبول می‌کرد، ولی این صلح خفت‌بار نبود. در پسکف تناسب نیروها با صلح ننگین و خفت‌بارتری مطابقت داشت ولی در پتروگراد و مسکو یعنی در مرحلهٔ بعدی، قرارداد صلحی را بما تحمیل خواهند کرد که چهار بار خفت‌بارتر خواهد بود. ما حرفی را که دوستان جوان مسکوئی (۷٤) می‌زدند نخواهیم زد یعنی نخواهیم گفت که حکومت شوروی فقط شکل است، ما نخواهیم گفت که برای خاطر فلان یا بهمان اصول انقلابی می‌توان مضمون را فدا کرد، ولی خواهیم گفت: بگذار مردم روسیه بفهمند که باید باانضباط شوند و متشکل گردند، در چنین صورتی می‌توانند تمام صلح های نظیر تیلزیت را تحمل نمایند. تمام تاریخ جنگهای رهایی‌بخش بما نشان می‌دهد که هر وقت این جنگ‌ها توده‌های وسیع را فرا می‌گرفت رهائی هم بسرعت فرا می‌رسید. ما می‌گوییم: اگر جریان

تاریخ بدین منوال است، پس ما باید از صلح بگذریم و به جنگ باز گردیم، — و این امر شاید هم در همین روزها پیش آید. همه باید آماده باشند. اگر آنچه در تمام روزنامه‌ها نوشته می‌شود صحیح باشد یعنی شهر ناروا سقوط نکرده باشد، آنوقت کوچکترین تردیدی ندارم که آلمانها در پشت ناروا خود را آماده می‌کنند؛ و بهر حال آلمانها اگر در ناروا هم نباشند در حوالی ناروا، اگر در پسکف نباشند در حوالی پسکف ارتش منظم و راه آهن‌های خود را آماده می‌کنند تا با جهش بعدی خود پتروگراد را اشغال نمایند. این جانور خوب می‌جهد. او این را نشان داده و یکبار دیگر جهش خواهد کرد. در این نکته کوچکترین جای تردید نیست. به این جهت باید آماده بود، باید بجای لاف زدن توانست حتی یکروز هم شده تنفس بدست آورد، زیرا حتی از یک روز هم می‌توان برای تخلیه پتروگراد که سقوط آن برای صدها هزار پرولتر ببهای مصائب بیسابقه تمام خواهد شد، استفاده نمود. بار دیگر می‌گویم که حاضرم و وظیفهٔ خود می‌شمارم قراردادی بیست و صد بار خفت‌بارتر از این قرارداد را امضاء کنم تا برای تخلیهٔ پتروگراد ولو چند روز هم شده وقت و فرصت بدست آورم، زیرا با این عمل رنج کارگران را که در غیر اینصورت ممکن است زیر یوغ آلمان‌ها بیفتند، تخفیف می‌دهم و نیز خارج کردن آن مواد و باروت و غیره را که برای ما لازم است تسهیل می‌کنم، زیرا من دفاع‌طلبم و معتقد به آماده کردن ارتش هستم — ولو این کار در دورافتاده‌ترین نقاط پشت جبهه که هم اکنون ارتش مرخص‌شدهٔ بیمار کنونی در آنجا تحت معالجه است، انجام گیرد.

ما نمی‌دانیم تنفس چگونه خواهد بود، — می‌کوشیم فرصت بدست آوریم. ممکن است تنفس مدت بیشتری دوام یابد و ممکن هم هست فقط چند روز طول بکشد. هیچ چیز بعید نیست و این نکته را هیچ کس نمی‌داند و نمی‌تواند بداند، زیرا تمام دول معظم گرفتار و در تنگنا هستند و مجبورند در چند جبهه نبرد کنند. روش هوفمان علتش از یک طرف این است که باید جمهوری شوروی را درهم شکنند، از طرف دیگر او در چند جبهه درگیر جنگ است و از طرف سوم، به این علت

که انقلاب در آلمان نضج می‌گیرد و گسترش می‌یابد و هوفمان این نکته را می‌داند و برخلاف آنچه ادعا می‌کنند، نمی‌تواند در همین لحظه پترو گراد و مسکو را بگیرد. ولی او میتواند این کار را فردا بکند و این کار کاملا ممکن است. تکرار می‌کنم در چنین لحظه‌ای که بیماری ارتش واقعیتی است عیان و آشکار و ما از هر لحظه‌ای استفاده می‌کنیم تا بهر قیمتی شده ولو برای یکروز تنفس بدست آوریم، می گوییم هر فرد جدی انقلابی که با توده‌ها مربوط است و میداند جنگ یعنی چه و توده یعنی چه، باید این ارتش را باانضباط کند، باید بجراحات آن التیام‌بخشد و بکوشد برای جنگ جدید آماده سازد، — هر فرد انقلابی از این قبیل ما را محق و هرگونه قرارداد ننگینی را صحیح خواهد شمرد، زیرا این کار بنفع انقلاب پرولتری و نوسازی روسیه و نجات آن از شر عضو بیمار است. ما با امضاء این قرارداد صلح همانطوریکه هر شخص دارای عقل سلیم می‌فهمد، انقلاب کارگری خود را موقوف نمی‌سازیم؛ هر کس می‌فهمد که ما با امضای قرارداد صلح با آلمان‌ها، کمک نظامی خود را موقوف نمی کنیم: ما برای فنلاندیها اسلحه می‌فرستیم، نه واحدهائی که بدرد نمی‌خورند.

شاید ما بجنگ تن در دهیم؛ شاید فردا مسکو را هم از دست بدهیم، ولی بعد به تعرض بپردازیم و با سپاه خود بر ارتش دشمن بتازیم — بشرط آنکه در روحیهٔ مردم تحول پدید آید، همان تحولی که اکنون در حال نضج است، شاید هم برای انجام آن وقت زیاد لازم باشد، ولی زمانی فرا خواهد رسید که توده‌های وسیع چیز غیر از آنچه امروز می گویند خواهند گفت. من مجبورم حتی سنگین‌ترین صلح ها را بپذیرم چونکه نمی‌توانم بخود بگویم چنین زمانی رسیده است. وقتی زمان نوسازی فرا رسید، آنوقت همه این نکته را احساس خواهند کرد و خواهند دید که روس احمق نیست؛ او می‌بیند و می‌فهمد که باید تحمل نماید و این شعار باید عملی شود — همین نکته است که وظیفهٔ عمدهٔ کنگرهٔ حزبی ما و کنگرهٔ شوراها را تشکیل می‌دهد.

باید کار کردن در طریق جدید را بلد بود. این کاری است بمراتب دشوارتر، ولی بهیچوجه دور از امیدواری نیست. این کار بهیچوجه

حکومت شوروی را نابود نخواهد کرد ولی بشرط اینکه ما خود با یک ماجراجویی کاملا ابلهانه آنرا نابود نسازیم. زمانی خواهد رسید که مردم خواهند گفت: بیش از این اجازه نمی‌دهم مارا عذاب دهند. ولی این تحول در صورتی می‌تواند رخ بدهد که ما به این ماجراجویی تن در ندهیم و بتوانیم در شرایط سخت و با وجود قرارداد بی‌نهایت خفت‌بار که چند روز پیش امضاء نمودیم، کار کنیم، چونکه تنها با جنگ، تنها با قرارداد صلح، این بحران تاریخی برطرف نخواهد شد. ملت آلمان در سال ۱۸۰۷، یعنی هنگامیکه قرارداد صلح تیلزیت را پس از چندین قرارداد صلح خفت‌باری که هر یک تبدیل به تنفسی برای خفت جدید و نقض جدید می گردید، امضاء کرد، رژیم سلطنتی بدست و پایش پیچیده بود. ولی سازمان شوروی توده‌ها وظیفهٔ ما را آسان خواهد کرد.

شعار ما باید یک چیز باشد و آن آموختن فن جنگ آنچنانچه باید و شاید، و برقراری نظم در راه آهن‌هاست. بدون راه آهن، جنگ انقلابی سوسیالیستی، زیانبارترین خیانت‌هاست. باید نظم ایجاد نمود و باید تمام آن انرژی و تمام آن قدرتی را که موجد بهترین چیزهای انقلاب است، بوجود آورد.

حال که بشما تنفس داده شده، حتی برای یکساعت هم باشد آنرا بربایید و بکمک آن با نقاط دوردست پشت جبهه تماس برقرار سازید و ارتشهای جدیدی در آنجا تشکیل دهید. توهماتی را که زندگی بخاطر آنها شما را مجازات کرد و از این هم بیشتر مجازات خواهد کرد، بدور اندازید. در برابر ما دوران شکست‌های سختی نمودار می گردد و هم اکنون فرا رسیده است، باید توانست آن را بحساب آورد، باید برای کار مصرانه در شرایط غیر علنی و بردگی آشکار در خدمت آلمان‌ها آماده بود: هیچ دلیلی نیست این وضع را رنگ‌آمیزی کنیم؛ این صلح واقعاً یک صلح تیلزیت‌مآبانه است. اگر بتوانیم بدین منوال عمل کنیم، علیرغم شکست‌ها با اطمینان کامل می‌توانیم بگوییم پیروزی با ماست. (کف‌زدنها.)

خلاصهٔ گزارش در تاریخ نهم مارس
(۲۴ فوریه) سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ٤٥
روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

۲

پایانسخن پیرامون گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی ۸ مارس

رفقا، اجازه بدهید از ملاحظات نسبتاً کوچک، از آخر شروع کنم. رفیق بوخارین در پایان سخنرانی خود رشتهٔ سخن را به آنجا رسانید که ما را با پتلورا مقایسه کرد. اگر او بر این عقیده است، پس چگونه می‌تواند با ما در یک حزب باشد؟ مگر این، عبارتپردازی و حرف توخالی نیست؟ البته، اگر واقعاً چنین می‌بود، ما در یک حزب نبودیم. اینکه ما با هم هستیم ثابت می‌کند که نه دهم با بوخارین موافقیم. راستی او قدری جملات انقلابیگرانه افزود که ما می‌خواستیم به اوکرائین خیانت کنیم. یقین دارم که ارزش ندارد دربارهٔ چنین حرف‌های آشکاراً پوچ سخن گفته شود. حالا روی سخنم با رفیق ریازانف است و می‌خواهم بگویم، همانطوریکه استثناء که هر ده سال یکبار اتفاق می‌افتد فقط قاعده را تأیید نماید، تصادفاً او بی‌اختیار جملهٔ جدی بزبان راند (کفزدنها.) او گفت لنین مکان را از دست می‌دهد تا زمان و فرصت بدست آورد. این حرف تقریباً یک فکر فلسفی است. این بار رفیق ریازانف اتفاقاً جملهٔ کاملا جدی که بیانگر اصل مطلب است بزبان آورد که جمله‌ای بیش نیست: من مکان را به ظفرمند واقعی می‌دهم تا زمان و فرصت بدست آورم. تمام کنه مطلب همین و تنها همین است و بقیه: ضرورت جنگ انقلابی و قیام دهقانان و غیره فقط حرف است. وقتی رفیق بوخارین وضع را چنین وانمود می‌سازد که دربارهٔ امکان جنگ دو عقیده نمی‌تواند باشد و می‌گوید: «از هر نظامی بپرسید» (من حرف‌های او را نوشته‌ام)، وقتی او مسئله را چنین مطرح می‌سازد که از هر نظامی پرسیده شود، من به او جواب می‌دهم: چنین نظامی آن افسر فرانسوی بود که با وی صحبت کردم (۷۵).

این افسر فرانسوی ضمن نگاه البته با دیدگاه خشمبار به من — آخر منکه روسیه را به آلمان‌ها فروخته‌ام — می‌گفت: «سلطنت‌طلب و طرفدار نظام سلطنتی در فرانسه نیز هستم، طرفدار شکست آلمانم، فکر نکنید که طرفدار حکومت شوروی هستم — چگونه می‌توان چنین فکری کرد در حالیکه او سلطنت‌طلب است، — اما طرفدار آن بودم که شما قرارداد را در برست بعلت اینکه ضرورت دارد امضاء کنید». اینهم «سئوال از هر نظامی». هر نظامی می‌بایست آنرا بگوید که من می‌گفتم: قرارداد در برست می‌بایست امضاء می‌شد. اگر حالا از سخنرانی بوخارین چنین بر می‌آید که اختلاف نظرهای ما خیلی کم شده، علتش این است که طرفداران او مادهٔ عمدهٔ اختلاف نظرها را کتمان کرده‌اند.

وقتی که حالا بوخارین ما را مورد انتقاد و حمله شدید قرار می‌دهد که روحیهٔ توده‌ها را از بین برده‌ایم، حق کاملا با اوست، اما انتقاد و حمله او متوجه خود اوست نه ما. این آش شله قلمکار را چه کسی به کمیتهٔ مرکزی آورد؟ — شما، رفیق بوخارین. (خندهٔ حضار). شما هر قدر فریاد برآورید که «نه»، بدانید که حقیقت سرسخت است: ما در خانوادهٔ رفیقانهٔ خود، در کنگرهٔ خودمان مطلبی نداریم که کتمان کنیم و باید حقیقت را گفت. حقیقت این است که در کمیتهٔ مرکزی سه جریان بود. هفدهم فوریه لومف و بوخارین رأی ندادند. من خواهش کردم جریان رأیگیری تسجیل و نتیجهٔ آن تکثیر شود و هر عضو حزب اگر بخواهد به دبیرخانه بیاید و جریان رأیگیری را ببیند — رأیگیری تاریخی ۲۱ ژانویه نشان می‌دهد که آنها تزلزل و مردد شدند، ولی ما تزلزلی از خود نشان ندادیم. ما می‌گفتیم: «صلح را در برست بپذیریم — بهتر از آنرا بدست نمی‌آورید — تا جنگ انقلابی را تدارک ببینیم». تا حالا ما پنج روز مهلت بدست آورده‌ایم که از پیتر نقل مکان نماییم. حالا پیام کریلنکو و پودویسکی (۷۶) انتشار یافته که از جملهٔ چپ‌ها نبودند و بوخارین آنها را تحقیر می‌کرد و می‌گفت کریلنکو را «جلو می‌کشند»، مثل اینکه آنچه را که کریلنکو گزارش داد، ما از خود درآورده بودیم. ما با این گزارش کاملا موافقیم؛

چونکه راستی چنین وضعی حکمفرماست، آخر نظامیان همان را به ثبوت رساندند که من می گفتم و شماها بهانه می‌تراشید که آلمانی حمله و تعرض نخواهد کرد. مگر می‌توان این وضع را با اکتبر مقایسه کرد که مسئله بر سر تکنیک نبود؟ نخیر، اگر می‌خواهید حقایق را در نظر بگیرید چنان در نظر بگیرید که اختلاف نظرهای مربوط به آنرا در برگیرد که وقتی جنگ آشکارا فایده‌ای ندارد نباید آنرا آغاز کرد. وقتی رفیق بوخارین پایان‌سخن خود را با سئوال تعرضی آغاز کرد و پرسید: «آیا امکان دارد که جنگ در آیندهٔ نزدیک آغاز شود؟»، مرا سخت به تعجب انداخت. بدون تزلزل پاسخ می‌دهم: امکان دارد، — ولی حالا باید صلح را پذیرفت. اینجا هیچ تضادی وجود ندارد.

پس از این ملاحظات مختصر می‌پردازم به پاسخ‌های مفصل سخنرانان پیشین. اما دربارهٔ رادک باید استثناء قایل شوم. بیانات دیگری هم بود که رفیق اوریتسکی ایراد کرد. مگر در آن جز کانوسا (۷۷)، «خیانت»، «عقب‌نشینی کردند» و «دمساز شدند» مطلب دیگری بود؟ اینها چه معنی دارد؟ مگر این انتقادهای شما از روزنامهٔ اس‌ارهای چپ نیست؟ رفیق بوبنف اعلامیه‌ای را برای ما خواند که از طرف اعضای کمیتهٔ مرکزی که خود را خیلی چپ می‌شمارند و نمونهٔ کامل تظاهرات را در برابر همهٔ جهانیان نشان داده‌اند برای کمیتهٔ مرکزی تسلیم گردید: «روش کمیتهٔ مرکزی به پرولتاریای جهان ضربه و لطمه می‌زند». مگر اینها عبارتپردازی و حرف پوچ و توخالی نیست؟ «نشان دادن عجز و ناتوانی در برابر همهٔ جهانیان!» به چه وسیله نشان می‌دهیم؟ به این وسیله که پیشنهاد صلح کرده‌ایم؟ به این وسیله که ارتش فرار کرد؟ مگر ما ثابت نکردیم که آغاز کردن جنگ با آلمان در حال حاضر و عدم قبول صلح برست بمعنای نشان دادن این نکته به جهانیان است که ارتش ما بیمار است و نمی‌خواهد درگیر جنگ شود؟ حرف بکلی پوچ و توخالی است که بوبنف مدعی می‌شود که این تزلزل تماماً توسط ما ایجاد شده، — علت این امر آنست که ارتش ما بیمار است. در هر حال دادن تنفس لازم و ضرور بود. اگر از استراتژی راستین پیروی می کردیم یکماه تنفس داشتیم و چون شما از

استراتژی نادرست پیروی کردید، لذا فقط پنج روز تنفس داریم. اینهم خوب است. تاریخ جنگ نشان می‌دهد که برای متوقف ساختن ارتشی که با ترس و هراس در حال فرار است، گاهی حتی چند روز تنفس کافی است. کسی که حالا صلح را قبول نمیکند و قرارداد شیطانی را امضاء نمی‌کند، عبارتپرداز و لفاظ است نه استراتگ. بدبختی از اینجاست. وقتی اعضای کمیتهٔ مرکزی برای من می‌نویسند: «نمایش عجز و ناتوانی»، «خیانت» — این مضرترین و پوچ‌ترین حرف بچگانه است. ما عجز و ناتوانی را با آن نشان دادیم که سعی کردیم جنگ کنیم که نمی‌بایست نشان دهیم، هنگامیکه تعرض و حمله بما حتمی و مسلم بود. اما دربارهٔ دهقانان پسکف، آنها را به کنگرهٔ شوراها می‌آوریم تا تعریف کنند که آلمانها چگونه رفتار و برخورد می‌کنند، تا زمانی که آنها آن روحیه‌ای ایجاد کنند که سرباز مبتلا به بیماری فرار از ترس رو به بهبودی گذارد و بگوید: «راستی، حالا فهمیدم که این آن جنگ نیست که بلشویک‌ها وعده خاتمهٔ آن را داده‌اند، — این جنگ جدیدی است که آلمانها برضد حکومت شوروی می‌کنند». آنوقت بهبودی آغاز می‌شود. اما شما مسئله‌ای را مطرح می‌سازید که نمی‌توان حل کرد. کسی از طول مدت تنفس اطلاع ندارد.

پس از این نکات باید به موضعگیری رفیق تروتسکی بپردازم. در فعالیت او باید دو طرف را از هم تمیز داد: وقتی او مذاکرات را در برست آغاز کرد و از آن برای آژیتاسیون بنحو عالی استفاده نمود، ما همه با رفیق تروتسکی موافق بودیم. او بخشی از گفتگو با مرا نقل کرد، ولی من اضافه می‌کنم که ما قرار گذاشته بودیم تا اتمام حجت آلمانها مقاومت کنیم و پس از اتمام حجت تسلیم شویم. آلمانی ما را فریب داد: از هفت روز پنج روزش را دزدید (۷۸). [تاکتیک تروتسکی مادامیکه مذاکرات را کش می‌داد، درست بود: اما هنگامیکه حالت جنگ خاتمه‌یافته اعلام شد ولی قرارداد صلح امضاء نگردید نادرست شد. من پیشنهاد کردم قرارداد صلح کاملا مشخص امضاء شود. ما بهتر از صلح برست نمی‌توانستیم بدست آوریم. بر همه روشن است که تنفس یک ماه می‌شد، ما نمی‌باختیم. چون جریان تاریخ آنرا

شسته و برده‌است لذا ارزش یادآوری ندارد، ولی خنده‌دار است که بوخارین می‌گوید: «زندگی نشان خواهد داد که حق با ما بود». حق با من بود، چونکه در این باره حتی در سال ۱۹۱۰ نوشتم: «باید برای جنگ آماده شد، زیرا جنگ اجتناب‌ناپذیر است، جنگ می‌رود و می‌آید». اما قبول صلح ضرورت داشت و نمی‌بایست بی‌خود رجزخوانی کرد. و بویژه می‌بایست بصلح رسید که جنگ می‌آید، و حالا ما حداقل جریان انتقال از پیتر را سبک‌تر می‌کنیم و آنرا سبک‌تر کرده‌ایم. این یک واقعیت است. وقتی رفیق تروتسکی خواستهای جدیدی بمیان می‌کشد و می‌گوید: «قول بدهید که با وینیچنکو قرارداد صلح را امضاء نخواهید کرد»، من می‌گویم که بهیچوجه چنین تعهدی را متقبل نمی‌شوم (۷۹). اگر کنگره تعهد کند، مسئولیت آنرا نه من بعهده می‌گیرم و نه کسی از همفکران من. این بدان معنا خواهد بود که بجای خط‌مشی روشن مانور کردن — ضمن عقب‌نشینی در صورت امکان و گاهی حمله کردن — بجای این کار دست و پای خود را با تصمیم فورمال بستن. در جنگ هرگز نباید با ملاحظات فورمال دست و پای خود را بست. خنده‌دار است که انسان تاریخ جنگ را نداند، نداند که قرارداد وسیله‌ای برای جمع‌آوری نیرو است: قبلا به تاریخ پروس استناد جستم. بعضی‌ها درست مثل بچه‌ها فکر می‌کنند: قرارداد را امضاء کردی یعنی خود را به شیطان فروختی و به جهنم رفتی. راستی که این طرز فکر خنده‌دار است، در صورتیکه تاریخ جنگ هر چه روشن‌تر نشان می‌دهد که امضاء قرارداد بهنگام شکست وسیله‌ای است برای جمع‌آوری نیرو. در تاریخ اتفاق افتاده که جنگ‌ها یکی بعد از دیگری بوقوع پیوسته است، همه این نکات را فراموش کرده‌ایم، می‌بینیم که جنگ قدیمی به... * مبدل می‌شود. اگر مایلید دست و پای خود را با ملاحظات فورمال برای همیشه ببندید، آنوقت مقام‌های مسئول را به اس‌ارهای چپ بدهید. ما مسئولیت این کار را بعهده نمی‌گیریم. در اینجا ذره‌ای از تمایل به انشعاب

* در متن تندنویسی چند کلمه افتاده است. ه. ت.

نیست. من یقین دارم که زندگی بشما درس خواهد داد. دوازدهم مارس خیلی دور نیست، شما مطالب زیادی بدست خواهید آورد (۸۰).

رفیق تروتسکی می‌گوید این کار به تمام معنای کلمه خیانت است و من می‌گویم این نظریه بکلی نادرست است. بعنوان مثال کنکرت دو نفر را در نظر می‌گیرم که در میان راه ده نفر به آنها حمله می‌کنند، یکی از آن دو مبارزه می‌کند و دیگری پا به فرار می‌گذارد — این خیانت است؛ اما اگر دو ارتش صد هزار نفری در برابر پنج ارتش قرار گیرند؛ یکی از دو ارتش را دویست هزار نفر محاصره کرده باشند، ارتش دیگر باید بکمک بشتابد، اما می‌داند که سیصد هزار نفر چنان مستقر شده و آرایش یافته‌اند که گیر خواهد افتاد. آیا با این وضع باید بکمک شتافت؟ نخیر، نباید به این کار دست زد. این خیانت نیست، بزدلی و ترسوئی نیست: صرفاً افزایش عده مفهوم را بکلی تغییر داده و هر نظامی از این نکته آگاهست، — اینجا مفهوم شخصی نیست: با این کار ارتش خود را حفظ می‌کنم، بگذار آن ارتش را اسیر کنند، من ارتش خود را تجدید آرایش می‌دهم، متحدینی دارم، منتظر می‌شوم تا بیایند. تنها اینطور باید فکر و قضاوت کرد؛ اما وقتی ملاحظات دیگر در نظریات نظامی دخالت می‌کنند، جز عبارتپردازی چیز دیگر در آنجا نمی‌تواند باشد. سیاست را این چنین نمی‌توان تعقیب کرد.

هر چه ممکن بود، ما کردیم. با امضاء قرارداد پیتر را حتی برای چند روز نگهمیداریم. (منشی‌ها و تندنویس‌ها نباید این نکته را بنویسند). در قرارداد دستور داده شده که سپاهیان ما از فنلاند بیرون برده شوند، بدیهی است که این سپاهیان بدرد خور نیستند، اما ما از حمل اسلحه به فنلاند منع نشده‌ایم. اگر پیتر چند روز قبل سقوط می‌کرد، ترس و هراس آنرا فرا می‌گرفت و ما نمی‌توانستیم چیزی از آنجا بیرون ببریم، ولی در عرض این پنج روز به رفقای فنلاندی‌مان کمک کرده‌ایم، نمی‌توانم بگویم چقدر، خود آنها می‌دانند.

این حرف‌ها که ما به فنلاند خیانت کردیم جملهٔ بسیار بچگانه است، ما همانا پا آن کمک کردیم که بموقع در برابر آلمانها عقب‌نشینی

نمودیم. روسیه هرگز نابود نمی‌شود، اگر پیتر سقوط کند، حق هزار بار با رفیق بوخارین است ولی اگر به شیوهٔ بوخارین مانور شود آنوقت ممکن است انقلاب خوبی را نابود کرد. (خنده حضار.)

ما نه به فنلاند خیانت کردیم و نه به اوکرائین. هیچ کارگر آگاهی ما را از این لحاظ سرزنش نخواهد کرد. ما هر قدر می‌توانیم کمک می‌کنیم. ما از سپاهیان خود حتی یک آدم خوب را برکنار نکرده و نمی‌کنیم. اگر شما می‌گویید که هوفمان می‌گیرد و دستگیر می‌کند، — البته می‌تواند و من در این باره شکی ندارم، ولی نمی‌داند در عرض چند روز این کار را خواهد کرد و هیچکس نمی‌داند. علاوه بر این، نظریات شما دربارهٔ می‌گیرد و دستگیر می کند مبتنی بر تناسب سیاسی نیروهاست که بعداً دربارهٔ آن صحبت خواهم کرد.

ضمن تشریح این مطلب که چرا نمی‌توانم پیشنهاد تروتسکی را بپذیرم — سیاست را این چنین نمی‌توان تعقیب کرد — باید بگویم که رادک نمونهٔ آن را که چقدر رفقا در کنگرهٔ ما از جمله‌ای که واقعاً از اوریتسکی مانده است کنار رفته‌اند، نشان داد. من او را بهیچوجه نمی‌توانم بعلت این اظهارات و این عبارت متهم کنم که گفت: «ذره‌ای از خیانت و ننگ نیست، چونکه روشن است که شما در برابر نیروی نظامی برتر عقب‌نشینی کرده‌اید». این ارزیابی است که تمام موضع تروتسکی را درهم می‌شکند. وقتی رادک گفت: «باید دندان روی جگر گذاشت و نیرو تهیه کرد»، این یک حقیقت است، اینجا را من تماماً صحه می‌گذارم: بدون رجزخوانی دندان روی جگر گذاشته آماده می‌شویم.

دندان روی جگر گذاشته بدون رجزخوانی نیروها را آماده کن. جنگ انقلابی فرا می‌رسد، در این باره ما اختلاف نظر نداریم؛ اختلاف نظر دربارهٔ صلح تیلزیت است — آیا قرارداد آنرا باید امضاء کرد؟ بدتر از همه، این ارتش بیمار است، راستی هم به این علت در کمیتهٔ مرکزی باید یک خطمشی محکم باشد، نه اختلاف نظر یا خطمشی میانه که رفیق بوخارین هم از آن پشتیبانی کرد. من تنفس را رنگ‌آمیزی نمی‌کنم؛ کسی نمیداند که تنفس چقدر ادامه خواهد

یافت، منهم نمی‌دانم. زورزدنهای کسانی خنده‌دار است که می‌کوشند بزور از من در بیاورند که تنفس چقدر طول خواهد کشید. با استفاده از شاهراههایی که حفظ گردیده، ما به اوکرائین و فنلاند کمک می‌کنیم. ضمن مانور و عقب‌نشینی از تنفس استفاده می‌کنیم.

حالا دیگر کارگر آلمانی نمی‌تواند بگوید که روس‌ها ناز می‌کنند، چونکه حالا دیگر روشن است که امپریالیسم آلمان-ژاپن می‌آید و این امر بر همه و بر هرکس روشن خواهد شد؛ آلمانی علاوه بر خفه کردن بلشویک‌ها مایل است غرب را هم خفه کند، همه چیز سر درگم شده است، در این جنگ جدید ناگزیر و باید مانور کردن را بلد بود.

دربارهٔ سخنرانی رفیق بوخارین می‌گویم که وقتی او با کمبود دلیل و برهان روبرو می‌شود چیزی از اوریتسکی بمیان می‌کشد و می‌گوید: «قرارداد ما را رسوا می‌کند». اینجا دلیل و برهان لازم نیست: اگر ما رسوا شده‌ایم می‌بایستی کاغذها را جمع کرده فرار کنیم، اما با وجود اینکه ما «رسوا شده‌ایم» تصور نمی‌کنم که موضع و موقعیت ما متزلزل شده باشد. رفیق بوخارین سعی کرد پایهٔ طبقاتی مواضع ما را تجزیه و تحلیل کند، ولی بجای آن دربارهٔ اکونومیست مسکوئی فقید لطیفه گفت. وقتی در تاکتیک ما رابطه با انبان‌بدوشی پیدا کردند، بخدا خنده‌دار است، فراموش کردند که مناسبات طبقه، تماماً طبقه نه انبان‌بدوشان، بما نشان می‌دهد که بورژوازی روس و همهٔ چاکران آن — دلونااردنیها و نواپاژیزنیها (۸۱) با تمام نیرو ما را بسوی این جنگ می‌کشانند. آخر شما این فاکت طبقاتی را خاطرنشان نمی‌سازید. اکنون اعلام جنگ به آلمان در حکم تحت تأثیر قرار گرفتن تحریکات بورژوازی روس است. این امر تازگی ندارد، چونکه مطمئن‌ترین، نمی‌گویم مطلقاً مطمئن، هیچ‌چیز مطلق وجود ندارد — مطمئن‌ترین راه بر انداختن ما در حال حاضر است. وقتی رفیق بوخارین می‌گوید: جریان زندگی با آنهاست، مسئله عموماً به اینجا ختم می‌شود که ما جنگ انقلابی را قبول داریم، — او پیروزی آسان را جشن می‌گرفت، زیرا ناگزیری جنگ انقلابی را حتی در سال ۱۹۱۵ پیشگوئی کرده‌ایم. اختلاف نظرهای ما در آن بود که آلمانی حمله خواهد کرد یا نه؟

در آن بود که ما می‌بایست جنگ را قطع شده اعلام نماییم؛ در آن بود که بنفع جنگ انقلابی باید عملا عقب‌نشینی کرد و با تسلیم کشور به اغتنام وقت پرداخت. استراتژی و سیاست دستور قرارداد نفرت‌انگیز صلح بهر قیمتی را صادر می‌کند. اختلاف نظرهای ما تماماً از بین می‌روند وقتی ما این تاکتیک را بپذیریم.

خلاصه پایان‌سخن در تاریخ نوزدهم
(ششم) مارس سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ
۵٤ روزنامهٔ «لیستوک کارگری و
دهقانی نیژگورود» چاپ شده است

۳

قطعنامهٔ مربوط به جنگ و صلح (۸۲)

کنگره لازم می‌شمارد قرارداد صلح بسیار سنگین و موهنی را که دولت شوروی با آلمان بمناسبت اینکه ما ارتش نداریم و واحدهای ما در جبهه روحیه ندارند و بسیار بیمارند، به مناسبت ضرورت استفاده از هر گونه حتی کوچکترین امکان تنفس قبل از حمله و تعرض امپریالیسم به جمهوری شوروی سوسیالیستی امضاء کرده است، تصویب نماید.

در دوران حاضر که سرآغاز عصر انقلاب سوسیالیستی است، حملات نظامی متعدد دولتهای امپریالیستی (هم از غرب و هم از شرق) به روسیهٔ شوروی از لحاظ تاریخی حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. ناگزیری تاریخی چنین حملاتی در شرایط تشدید بی‌نهایت کنونی همهٔ مناسبات داخلی کشور، مناسبات طبقاتی و عیناً همین طور مناسبات خارجی کشور ممکن است در هر لحظهٔ بسیار نزدیک حتی در عرض چند روز به جنگهای تعرضی جدید امپریالیستی علیه جنبش سوسیالیستی عموماً و علیه جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه خصوصاً منجر گردد.

از این رو کنگره اعلام می‌دارد که وظیفهٔ درجهٔ اول و اصلی هم حزب ما و هم همهٔ پیشاهنگ پرولتاریای آگاه و هم حکومت شوروی

را اتخاذ جدی‌ترین و واقعاً قاطع‌ترین و جابرانه‌ترین تدابیر برای ارتقاء سطح انضباط درونی و انضباط کارگران و دهقانان روسیه، برای توضیح اجتناب‌ناپذیری نزدیکی تاریخی روسیه بجنگ رهائی‌بخش و میهنی و سوسیالیستی، برای ایجاد سازمانهای توده‌ای در هرجا و همه‌جا که روابط بسیار اکید دارند و ارادهٔ واحد آهنین آنها را محکم بهم مربوط ساخته است، سازمانهایی که هم در لحظات معمولی و هم در لحظات بویژه بحرانی زندگی مردم قادر به اقدامات متحد و جانبازانه هستند، — و بالاخره برای آموزش نظامی و عملیات جنگی همه‌جانبه و منظم و همگانی سالمندان اعم از زن و مرد می‌شمارد.

کنگره مطمئن‌ترین ضامن تحکیم پایه‌های انقلاب سوسیالیستی را که در روسیه پیروز شده است، تنها در تبدیل آن به انقلاب بین‌المللی کارگری می‌شمارد.

کنگره یقین دارد که از نقطهٔ نظر مصالح انقلاب بین‌المللی گامی که حکومت شوروی برداشته در شرایط تناسب کنونی نیروها و در صحنهٔ بین‌المللی اجتناب‌ناپذیر و لازم بود.

کنگره با اطمینان به اینکه انقلاب کارگری بلاانحراف در تمام کشورهای درگیر جنگ نضج و قوام می‌یابد و موجبات شکست حتمی و کامل امپریالیسم را فراهم می‌سازد، اعلام می‌دارد که پرولتاریای سوسیالیستی روسیه با تمام قوا و با تمام وسایلی که در اختیار دارد، از جنبش انقلابی برادرانهٔ پرولتاریای همهٔ کشورها پشتیبانی خواهد کرد.

تاریخ نگارش حداکثر تا هشتم ماه مارس سال ۱۹۱۸

برای نخستین بار اول ژانویه سال ۱۹۱۹ در شمارهٔ اول روزنامهٔ «کمونار» چاپ شده است

٤

متمم قطعنامهٔ مربوط به جنگ و صلح
۸ مارس

برای تکمیل قطعنامه اجازه سخن می‌خواهم:

کنگره لازم می‌شمارد که قطعنامهٔ مصوب چاپ و منتشر نشود و همهٔ اعضای حزب را ملزم می‌سازد این قطعنامه را محرمانه شمارند. در مطبوعات فقط و آنهم نه امروز بلکه بدستور؟ کمیتهٔ مرکزی اعلام شود که کنگره با تصویب قرارداد موافق است.

علاوه بر این کنگره بویژه خاطرنشان می‌کند که به کمیتهٔ مرکزی اختیار داده می‌شود که هر لحظه همهٔ قراردادهای صلح با دولت‌های امپریالیستی و بورژوازی را فسخ نماید و همچنین به آنها اعلان جنگ بدهد.

٥

گزارش مربوط به تجدیدنظر در برنامه و تغییر نام حزب
۸ مارس

رفقا، بطوریکه می‌دانید دربارهٔ تغییر نام حزب از آوریل سال ۱۹۱۷ بحث نسبتاً مفصلی در حزب صورت گرفت و از این رو در کمیتهٔ مرکزی یکباره تصمیمی که از قرار معلوم مباحثات بزرگ و شاید تقریباً هیچگونه بحثی بمیان نیاورد، اتخاذ گردید: همانا کمیتهٔ مرکزی بشما پیشنهاد می‌کند نام حزب ما تغییر یابد و حزب کمونیست روسیه، توی پرانتز بلشویک‌ها نامیده شود. همهٔ ماها این ضمیمه را لازم می‌شماریم چونکه کلمه «بلشویک» نه تنها در زندگی سیاسی روسیه بلکه

همچنین در تمام مطبوعات خارجی که بطور کلی روند رویدادهای روسیه را دنبال می‌کنند جنبهٔ رسمی بخود گرفته است. این نکته هم که وجه تسمیه «حزب سوسیال‌دمکرات» از لحاظ علمی نادرست است در مطبوعات ما توضیح داده شده است. وقتی کارگران دولت خود را تشکیل دادند، به آن مرحله‌ای رسیدند که مفهوم کهنه دمکراتیسم — دمکراتیسم بورژوایی، — در جریان رشد انقلاب ما سپری شد. ما به آن نوع دمکراسی رسیدیم که در هیچ جای اروپای غربی وجود نداشت. این دمکراسی نشانه‌ای فقط در سیمای کمون پاریس دارد و انگلس دربارهٔ کمون پاریس می‌گفت که کمون — دولت بمعنای خاص کلمه نبود (۸۳). خلاصه چون خود توده‌های زحمتکش کارهای دولت و امر تشکیل نیروهای مسلح حافظ نظم کشور را بدست می‌گیرند، پس دستگاه ویژه برای ادارهٔ امور از بین می‌رود، دستگاه ویژه برای اعمال فشار دولتی مشخص از بین می‌رود، و بالمآل نمی‌توانیم طرفدار دمکراسی بشکل قدیم آن هم باشیم.

از طرف دیگر با آغاز تحولات سوسیالیستی ما باید هدفی را که این تحولات سرانجام بسوی آن متوجه است، همانا هدف ایجاد جامعهٔ کمونیستی را بروشنی در برابر خود قرار دهیم که تنها به مصادرهٔ فابریک‌ها و کارخانه‌ها و اراضی و وسایل تولید، تنها به برقراری حساب و کنترل اکید بر تولید و توزیع محصولات محدود نبوده، بلکه پا را فراتر نهاده بسوی اجرای اصل: از هر کسی بقدر استعداد و بهرکس به اندازهٔ نیازش می‌رود. از این رو است که عنوان حزب کمونیست یگانه وجه تسمیهٔ درست از لحاظ علمی است. اعتراض به اینکه این وجه تسمیه ممکن است بهانه‌ای برای اختلاط ما با آنارشیستها بدست بدهد، در کمیتهٔ مرکزی فوراً مردود شمرده شد، چونکه آنارشیست‌ها هرگز خود را صرفاً کمونیست نمی‌نامند و چیزی به آن اضافه می‌کنند. از این لحاظ اشکال مختلف سوسیالیسم هست ولی به اختلاط سوسیال‌دمکراتها با سوسیال‌رفرمیست‌ها و با سوسیالیست ناسیونالیست‌ها و احزاب نظایر آنها منجر نمی‌شود.

از طرف دیگر مهمترین دلیل برله تغییر نام حزب این است که

تا کنون احزاب سوسیالیست رسمی قدیم در همهٔ کشورهای پیشرفته اروپا از شر سوسیال‌شوینیسم و سوسیال‌پاتریوتیسم که رسماً بهنگام جنگ کنونی بورشکستگی کامل سوسیالیسم رسمی اروپا منجر گردید خلاص نشده‌اند، بطوریکه تا کنون تقریباً همهٔ احزاب سوسیالیست رسمی که ترمز واقعی جنبش انقلابی سوسیالیستی بودند مانع واقعی آن شده‌اند. و حزب ما که سمپاتی و حسن‌نظر نسبت به آن در میان توده‌های زحمتکش همهٔ کشورها در حال حاضر مسلماً فوق‌العاده زیاداست، — موظف است با قاطعیت و شدت و روشنی و صراحت هر چه بیشتر اعلام دارد که رابطهٔ خود را با این سوسیالیسم رسمی قدیم قطع می‌کند و برای این کار تغییر نام حزب بهترین وسیلهٔ نیل بهدف خواهد بود.

و اما بعد، رفقا، مسئلهٔ خیلی دشوارتر مسئلهٔ مربوط به بخش تئوریک برنامه، دربارهٔ بخش پراتیک و سیاسی آنست. در بارهٔ بخش تئوریک برنامه ما مطالب و خمیر مایه‌هایی داریم، همانا: مجموعه‌های مطالب مربوط به تجدید نظر در برنامهٔ حزب (۸۴) در مسکو و پتربورگ چاپ شده بود؛ در دو ارگان عمدهٔ تئوریک حزب ما: در «پروسوشچنیه» چاپ پتربورگ و در «اسپارتاک» (۸۵) چاپ مسکو مقالاتی در بارهٔ استدلال این یا آن جهت تغییر بخش تئوریک برنامهٔ حزب ما درج گردیده است. در این باره خمیرمایهٔ معینی هست. دو نقطهٔ نظر اصلی مشاهده شده که بنظر من اختلافی، حداقل اختلاف بنیادی و اصولی با هم ندارند؛ یک نقطهٔ نظر که من مدافع آن بودم عبارت از این است که دلیلی برای حذف بخش قدیمی تئوریک برنامهٔ ما نیست، و این کار حتی نادرست خواهد بود. فقط باید آنرا با تعریف امپریالیسم بمثابهٔ بالاترین مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری، و سپس با تعریف دوران انقلاب سوسیالیستی بر پایه اینکه دوران انقلاب سوسیالیستی آغاز شده است، تکمیل نمود. سرنوشت انقلاب ما و واحد ما در ارتش بین‌المللی پرولتری و فراز و نشیبهای بعدی انقلاب هر چه باشد، در هر حال اوضاع عینی کشورهای امپریالیستی که درگیر این جنگ شده‌اند و پیشرفته‌ترین کشورها را به گرسنگی و افلاس و توحش کشانده است، — اوضاع بطور عینی چاره‌ناپذیر است. و در اینجا باید

آن نکته را که سی سال پیش، در سال ۱۸۸۷، فریدریش انگلس ضمن ارزیابی دورنمای احتمالی جنگ اروپا می‌گفت، خاطرنشان ساخت. او می‌گفت که چگونه تاج‌ها دوجین دوجین در اروپا ولو خواهند بود و کسی نخواهد خواست آنها را از زمین بلند کند، او می‌گفت که چه ویرانی باورنکردنی سرنوشت کشورهای اروپایی خواهد بود و چگونه نتیجهٔ نهایی وحشت‌های جنگ اروپا می‌تواند فقط یکی باشد — او چنین گفته است: «یا پیروزی طبقهٔ کارگر یا ایجاد شرایطی که این پیروزی را ممکن و ضرور می‌سازند» (۸۶). در این باره انگلس فوق‌العاده دقیق و با احتیاط اظهار نظر می‌کرد. برخلاف افرادی که مارکسیسم را تحریف می‌کنند و تفکرات دروغین دیررس خود را عرضه می‌دارند که سوسیالیسم بر زمینهٔ ویرانی نمی‌تواند باشد، انگلس به عالی‌ترین وجهی درک می‌کرد که هر جنگی حتی در هر جامعهٔ پیشرفته نه فقط ویرانی و توحش و مصائب و فلاکت‌هایی برای توده‌ها ببار می‌آورد که در خون غرق می‌شوند، نباید تضمین نمود که این وضع به پیروزی سوسیالیسم منجر شود، او می‌گفت: این «یا پیروزی طبقهٔ کارگر یا ایجاد شرایطی که این پیروزی را ممکن و ضرور می‌سازند» خواهد بود، یعنی با این ترتیب در اینجا مراحل انتقالی با وجود ویرانی‌های عظیم فرهنگ و وسایل تولید امکان دارد، ولی نتیجهٔ آن فقط رستاخیز پیشاهنگ توده‌های زحمتکش، طبقهٔ کارگر و انتقال به مرحله‌ای می‌تواند باشد که این طبقه زمام حکومت را برای ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی بدست گیرد. زیرا ویرانی فرهنگی هر قدر هم شدید باشد آنرا نمی‌توان از زندگی تاریخی حذف نمود، البته نوسازی آن دشوار خواهد بود، ولی هرگز هیچ ویرانی به از بین رفتن کامل فرهنگ ویران‌شده منجر نمی‌شود. این فرهنگ در این یا آن بخش خود، در این یا آن بقایای مادی خویش دفع‌ناپذیر و جاویدان است و فقط نوسازی آن دشوار خواهد بود. پس این یک نقطهٔ نظر است که ما باید برنامه قدیم را نگهداریم و آنرا با تعریف امپریالیسم و آغاز انقلاب سوسیالیستی تکمیل نماییم.

این نظریه را در پیش‌نویس برنامه که از طرف من چاپ شده بود، بیان داشته‌ام. پیش‌نویس دیگر توسط رفیق سوکولنیکف در مجموعهٔ

مسکو چاپ شده بود. نظریهٔ دیگر در گفتگوهای ما، از جمله با رفیق بوخارین، در مطبوعات توسط رفیق و. اسمیرنف در مجموعهٔ مسکو بیان شده است. این نقطهٔ نظر عبارت از این بود که یا باید بخش تئوریک قدیم برنامه را بکلی حذف کرد و یا تقریباً آنرا کنار گذاشت و بخش جدیدی جایگزین آن ساخت که در آن نه تاریخ رشد تولید کالایی و سرمایه‌داری که در برنامهٔ ما بود بلکه مرحلهٔ کنونی رشد عالی سرمایه‌داری — امپریالیسم و انتقال مستقیم آن بدوران انقلاب اجتماعی تعریف گردد. تصور نمی‌کنم که این دو نقطهٔ نظر تفاوت بنیادی و اصولی داشته باشند، ولی من از نقطهٔ نظر خود دفاع خواهم کرد. بنظر من حذف برنامهٔ قدیم که بیانگر رشد از تولید کالایی تا سرمایه‌داری است، از لحاظ تئوری نادرست است. در این برنامهٔ قدیم چیز نادرستی وجود ندارد. کار بر این منوال بوده و هست، زیرا تولید کالایی سرمایه‌داری را بوجود آورد و سرمایه‌داری هم به امپریالیسم رسید. این دورنمای عمومی جهانشمول تاریخی و اصول سوسیالیسم را نباید فراموش کرد. تحولات بعدی مبارزه هر چه باشند و هر قدر هم مجبور باشیم پیچ و خم‌های متعدد استثنایی را رفع کنیم (و تعداد آنها بسیار زیاد خواهد بود، — ما به تجربه می‌بینیم که تاریخ انقلاب چه پیچش‌های عظیمی می‌کند و این هنوز تنها در کشور ماست؛ وقتی انقلاب به انقلاب اروپایی مبدل گردد خیلی بغرنجتر و سریع‌تر خواهد بود و سرعت رشد جنون‌آمیزتر و چرخش‌ها پرپیچ و خم‌تر خواهد بود)، — برای آنکه در این پیچ و خم‌ها و چرخش‌های تاریخ گم نشویم و دورنمای عمومی را حفظ کنیم و برای مشاهدهٔ خط اصلی که همهٔ رشد سرمایه‌داری و تمام راه سوسیالیسم را پیوند می‌دهد، راهی که طبعاً آنرا مستقیم تصور می‌کنیم و باید مستقیم تصور کنیم تا آغاز و ادامه و انجام آنرا ببینیم، — این راه در زندگی هرگز مستقیم نخواهد بود، بلکه فوق‌العاده بغرنج و پرپیچ و خم خواهد بود، — برای آنکه در این پیچ و خم‌ها گم نشویم، برای آنکه در دوران رفتن به قهقرا و عقب‌نشینی و شکست‌های موقتی یا وقتی که تاریخ یا دشمن ما را بعقب می‌زند، برای آنکه گم نشویم بنظر من مهم و

از لحاظ تئوری یگانه شیوهٔ صحیح آن خواهد بود که پایه قدیمی برنامهٔ ما دور انداخته نشود. زیرا ما حالا در نخستین پلهٔ انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در کشور خود، روسیه، هستیم. تاریخ آن محیط صلح آمیز را که از لحاظ تئوری برای مدت معین فکر می‌شد و برای ما مطلوب است در اختیار ما نگذاشته که امکان می‌داد با سرعت این پله‌های انتقال را بپیماییم. ما یکباره می‌بینیم که جنگ داخلی چه مشکلات بزرگی در روسیه بوجود آورده و چگونه این جنگ داخلی با سلسله جنگهایی بهم می‌پیچد. مارکسیستها هرگز فراموش نکرده‌اند که اعمال قهر ناگزیر همراه با شکست کامل سرمایه‌داری در تمام ابعاد آن و پیدایش جامعهٔ سوسیالیستی خواهد بود. و این اعمال قهر دوران جهانشمول تاریخی و دوران کامل جنگهای بسیار گوناگون — جنگهای امپریالیستی، جنگهای داخلی کشورها، بهم پیچیدگی این و آن جنگ‌ها، جنگ‌های ملی، رهائی خلق‌هایی خواهد بود که توسط امپریالیست‌ها و بندوبست‌های مختلف دول امپریالیستی که در دوران تراستها و سندیکاتهای عظیم دولتی‌ـسرمایه‌داری و نظامی که ناگزیر در این یا آن اتحادها شرکت دارند منکوب شده‌اند. این دوران — دوران شکست‌های عظیم، تصمیمات قهرآلود گسترده نظامی، دوران بحرانهاست که آغاز گشته و ما بروشنی آنرا می‌بینیم، — این هنوز اول کار است. از این رو برای حذف همهٔ آنچه که مربوط به تعریف تولید کالایی بطور کلی و سرمایه‌داری بطور کلی است، دلیلی در دست نیست. ما فقط نخستین گام‌ها را برداشته‌ایم تا سرمایه‌داری را بکلی براندازیم و انتقال بسوسیالیسم را آغاز نماییم. ما نمیدانیم که انتقال بسوسیالیسم در چند مرحله خواهد بود و نمی‌توانیم بدانیم. این امر بسته به آنست که چه وقت انقلاب سوسیالیستی اروپا در مقیاس واقعی آغاز شود، و این انقلاب چگونه، به آسانی و با سرعت یا بکندی از عهدهٔ دشمنان خود بر آید و در راه صاف و هموار رشد سوسیالیستی گام نهد. این نکته را ما نمیدانیم و برنامهٔ حزب مارکسیستی باید مبتنی بر حقایق کاملا مسلم و دقیق باشد. نیروی برنامهٔ ما تنها از این جاست که از میان همه پیچ و خم‌های انقلاب گذشته و تأیید شده است. مارکسیست‌ها باید

برنامهٔ خود را تنها بر این پایه استوار سازند. ما باید بنای کار خود را روی حقایق کاملا مسلم و دقیق بگذاریم که عبارتند از اینکه گسترش مبادله و تولید کالایی در سراسر جهان پدیدهٔ تاریخی عمده شده و به سرمایه‌داری مبدل گردیده و سرمایه‌داری هم رشد کرده به امپریالیسم رسیده است، — این حقیقت مطلقاً انکارناپذیر است که مقدم بر هر نکته در برنامه حزب باید آنرا قید نمود. اینکه امپریالیسم دوران انقلاب اجتماعی را آغاز می‌کند — اینهم حقیقتی است بر ما روشن که باید با صراحت آنرا خاطرنشان سازیم. در برابر انظار همهٔ جهانیان ضمن تأیید این حقیقت در برنامهٔ خود، مشعل انقلاب اجتماعی را نه بمعنای فقط بیانات تبلیغاتی بلکه بعنوان برنامهٔ جدید بلند می‌کنیم و خطاب بهمهٔ ملتهای اروپای غربی می‌گوییم: «این همان است که ما با شما از تجربهٔ رشد سرمایه‌داری حاصل کرده‌ایم. سرمایه‌داری چه بوده و چگونه به امپریالیسم رسیده، و این آن دوران انقلاب اجتماعی است که دارد آغاز می‌شود و در آن نقش اول در این لحظه نصیب ما گشته است». ما در برابر همهٔ کشورهای متمدن با این بیانیه برآمد می‌کنیم که فقط دعوت آتشین و پرشور نبوده و مسلماً و دقیقاً برمبنای حقایقی که مورد اذعان و قبول همهٔ احزاب سوسیالیست است مستدل خواهد بود. و تضاد میان تاکتیک این احزاب که اینک بسوسیالیسم خیانت کرده‌اند و آن محمل‌های تئوریک که همهٔ ماها به آنها اعتقاد داریم و در خون و رگ هر کارگر آگاه رخنه کرده‌اند که رشد سرمایه‌داری و انتقال آن به مرحلهٔ امپریالیسم است، روشن‌تر خواهد بود. در آستانهٔ جنگ‌های امپریالیستی کنگره‌های خمنیتس و بال قطعنامه‌هایی دربارهٔ تعریف امپریالیسم صادر کردند که با تاکتیک کنونی سوسیال‌خیانتکاران تضاد فاحش دارد (۸۷). از این رو ما باید این اساس و پایه را تکرار کنیم تا روشن‌تر بتوده‌های زحمتکش اروپای غربی نشان دهیم که رهبران آنها را به چه متهم می‌کنند.

این بود آن نکته اساسی که فقط چنین ساختار برنامه را بر اساس و پایهٔ آن از لحاظ تئوری صحیح می‌شمارم. حذف تعریف تولید کالایی و سرمایه‌داری بعنوان خرت و پرت کهنه ناشی از

خصلت تاریخی جریان نیست، چونکه ما از نخستین پله‌های انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم پا فراتر نگذاشته‌ایم و گذار ما با آنچنان ویژگیهای روسیه که در اکثر کشورهای متمدن وجود ندارد، دشوارتر می‌شود. با این ترتیب این مراحل گذار در اروپا نه تنها امکان دارد بلکه ناگزیر جور دیگر خواهد بود؛ از این رو عطف همهٔ توجه به آن پله‌های انتقالی ویژهٔ ملی که برای ما ضرورت دارد و در اروپا ممکن است ضرورت پیدا نکند از لحاظ تئوری نادرست خواهد بود. ما باید از مبداء و پایه عمومی رشد تولید کالایی، انتقال آن بسرمایه‌داری و رشد سرمایه‌داری تا مرحلهٔ امپریالیسم آغاز کنیم. با این ترتیب، ما از لحاظ تئوری این موضع را می‌گیریم و موضعی را تحکیم می‌بخشیم که هیچ یک از خیانتکاران به سوسیالیسم نمی‌تواند ما را از آن منحرف سازد. از این جا این نتیجه‌گیری ناگزیر می‌شود که دوران انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود.

ما این کار را با برجا ماندن و پایداری در زمینهٔ حقایق مسلماً انکارناپذیر انجام دهیم.

اما بعد، وظیفهٔ ما تعریف دولت طراز شوروی است. من در این باره سعی کرده‌ام نظریات تئوریک را در کتاب «دولت و انقلاب»* تشریح نمایم. تصور می‌کنم نظر مارکسیستی دربارهٔ دولت توسط سوسیالیسم رسمی مسلط در اروپای غربی بمنتها درجه تحریف شده بود که تجربه و آزمون انقلاب شوروی و تشکیل شوراها در روسیه بنحوی بسیار عالی و آشکار تأیید گردید. در شوراهای ما هنوز ناهنجاری‌ها و کارهای ناتمام بسیاری هست و در این باره شکی نیست و این نکته بر هر کسی که بکار آنها دقیق شده باشد روشن است، اما آنچه که مهم و دارای ارزش تاریخی و گامی در راه رشد جهانی سوسیالیسم بشمار می‌رود — این است که در اینجا نوع و طراز جدید دولت ایجاد شده است. در کمون پاریس این

---

* رجوع شود به جلد ششم از این مجموعهٔ آثار و. ای. لنین. ـ ه. ت.

دولت بمدت چند هفته، در یک شهر، بدون درک آنچه که انجام گرفته بود، بوجود آمد. کمون را کسانی که آنرا بوجود آورده بودند درک نمی‌کردند. خلاقیت و سازندگی آنها نتیجهٔ فراست و شم داهیانهٔ توده‌هایی بود که بیدار شده بودند، و هیچیک از فراکسیون‌های سوسیالیست‌های فرانسه نمی‌دانست که چه می‌کند. ما در شرایطی هستیم که در پرتو اینکه بر شانه‌های کمون پاریس و بر رشد سالهای متمادی سوسیال‌دمکراسی آلمان تکیه کرده‌ایم می‌توانیم بروشنی ببینیم که با ایجاد حکومت شوروی چه می‌کنیم. با وجود همهٔ آن ناهنجاریها و فقدان انضباط در شوراها که ناشی از خصلت خرده‌بورژوایی کشور ما است، — با وجود همهٔ اینها نوع جدید دولت توسط توده‌های مردم ایجاد شده است. و این نوع دولت نه هفته‌ها بلکه ماهها، نه در یک شهر بلکه در کشور عظیم، در میان چندین ملت به موجودیت خود ادامه می‌دهد. این نوع حکومت شوروی خود را نشان داده است، چنانچه به کشوری آنهمه متفاوت از هر لحاظ، بکشوری مانند فنلاند سرایت کرد که از شوراها در آنجا خبری نیست ولی نوع حکومت در هر حال جدید و پرولتری است (۸۸). و این خود دلیل آنست که حکومت شوروی از لحاظ تئوری مسلماً نوع جدید دولت، دولت بدون دیوانسالاری، بدون پلیس و ارتش دائمی، با تعویض دمکراتیسم بورژوازی با دمکراسی جدید — دمکراسی که پیشاهنگ توده‌های زحمتکش را جلو می‌کشد و از آنها، هم قانونگذار و هم قوهٔ اجرائیه و هم پاسدار نظامی درست می‌کند و هم دستگاهی بوجود می‌آورد که قادر است توده‌ها را تجدید تربیت نماید.

این کار در روسیه همین بتازگی شروع شده و بد هم شروع شده است. اگر ما درک کنیم در آنچه ما شروع کرده‌ایم چه چیز بد است در صورتیکه تاریخ به ما امکان دهد روی این حکومت شوروی مدت نسبتاً طولانی کار کنیم، آنرا برطرف می‌کنیم. از این رو تصور می‌کنم که تعریف نوع جدید دولت باید جای برجسته‌ای در برنامهٔ ما بگیرد. متاسفانه ما مجبوریم حالا روی برنامه در شرایطی که دولت

کار دارد، در شرایطی آنچنان شتابزدگی باورنکردنی کار کنیم که نتوانستیم حتی کمیسیون خود را تشکیل دهیم، پیش‌نویس رسمی برنامه را تنظیم نماییم. آنچه که میان رفقا نمایندگان توزیع شده است فقط مسودهٔ طرح مقدماتی نامیده شده و هرکس آنرا بروشنی می‌بیند. در این طرح جای نسبتاً زیادی به مسئلهٔ حکومت شوروی تخصیص یافته است و بنظر من اینجا اهمیت بین‌المللی برنامهٔ ما باید منعکس شود. تصور می‌کنم خطا و اشتباه نابخشودنی بود هر آینه اگر ما در بیان اهمیت بین‌المللی برنامهٔ خود به دعوت‌ها و شعارها و تظاهرات و پیام‌ها و نظایر آنها بسنده می‌کردیم. اینها کافی نیست. ما باید بطور مشخص و کنکرت به کارگران اروپایی نشان دهیم که به چه کاری دست زدیم، چگونه دست زدیم، این کار چه معنایی دارد، این عمل آنها را بطور مشخص با این سئوال مواجه خواهد ساخت که چگونه می‌توان بسوسیالیسم رسید. اینجا آنها باید ببینند که روسها وظیفهٔ خوبی بعهده می‌گیرند و اگر آنرا بد انجام می‌دهند، آنها باید آنرا بهتر انجام دهند. برای اینکار هر چه بیشتر خمیرمایه باید داد و گفت که سعی کردیم چه چیز جدیدی را ایجاد کنیم. در سیمای حکومت شوروی نوع جدید دولت را داریم، سعی می‌کنیم وظایف و ساختار آنرا تشریح نماییم، می‌کوشیم روشن سازیم که چرا این نوع جدید دمکراسی است که اینهمه بی‌نظمی و بدقوارگی در آن است، چه چیزی روح و روان آنرا تشکیل می‌دهد: انتقال حکومت بدست زحمتکشان، رفع استثمار و محو دستگاه سرکوب. دولت دستگاهی برای سرکوب است. باید استثمارگران را سرکوب کرد، ولی نه بوسیلهٔ پلیس، تنها خود توده‌ها می‌توانند سرکوبشان سازند، این دستگاه باید با توده‌ها مربوط باشد، باید آنرا بعنوان شوراها معرفی کرد. آنها خیلی نزدیکتر به توده‌ها هستند و امکان می‌دهند به آن نزدیک‌تر باشند و برای تربیت این توده‌ها امکانات بیشتری فراهم سازند. ما بخوبی می‌دانیم که دهقانان روس سعی دارند یاد بگیرند، ولی می‌خواهیم که آنها نه از روی کتاب بلکه از تجربهٔ خود درس بگیرند. حکومت شوروی دستگاه است — دستگاه برای آنکه

توده فوراً بفرا گرفتن شیوهٔ ادارهٔ امور دولتی و سازماندهی تولید در مقیاس سراسری کشور بپردازد. این کار بسیار دشواری است. اما از لحاظ تاریخی مهم آنست که ما به حل این مسئله دست می‌زنیم و حل آنرا نه تنها از نقطهٔ نظر فقط کشور خود، بلکه همچنین با درخواست کمک از کارگران اروپایی بعهده می‌گیریم. ما باید بطور مشخص برنامهٔ خود را از این نقطهٔ نظر عمومی توضیح دهیم. از این رو بر آنیم که این کار ادامهٔ راه کمون پاریس است. به این جهت ما یقین داریم که کارگران اروپایی با گام نهادن در این راه می‌توانند بما کمک کنند. آنچه که ما انجام می‌دهیم آنها بهتر می‌توانند انجام دهند، ضمناً مرکز ثقل از نقطهٔ نظر مجازی بشرایط مشخص منتقل می‌شود. اگر در دوران سابق خواستی نظیر تضمین حق اجتماعات اهمیت خاصی داشت، نظر ما دربارهٔ حق اجتماعات این است که حالا کسی نمی‌تواند از اجتماعات جلوگیری کند و حکومت شوروی باید فقط تالار برای اجتماعات تأمین کند. برای بورژوازی اعلام کلی و گستردهٔ اصول مهم است: «همهٔ شهروندان حق اجتماع دارند، ولی زیر آسمان، — جا بشما نمی‌دهیم». اما ما می‌گوییم: «تعارف کم کن و بر مبلغ افزای». باید کاخها را گرفت، — و نه تنها کاخ تاوریچسکی بلکه بسیاری دیگر را، — اما دربارهٔ حق اجتماعات سکوت می‌کنیم. این نکته را باید در تمام مواد دیگر برنامهٔ دمکراتیک ملحوظ داشت. ما باید خودمان محاکمه و قضاوت کنیم. شهروندان باید عموماً در محاکمات و در ادارهٔ امور کشور شرکت جویند. و برای ما جلب همه و همهٔ زحمتکشان به ادارهٔ امور دولتی مهم است. و این کاری است بسیار دشوار. سوسیالیسم را که اقلیت — حزب نمی‌تواند برقرار سازد. آنرا ده‌ها ملیون نفر هنگامیکه یاد بگیرند کارها را انجام دهند می‌توانند ایجاد نمایند. ما خدمت خود را در آن می‌بینیم که کوشش می‌کنیم بتوده‌ها کمک نماییم خودشان فوراً به این کار بپردازند، نه اینکه آنرا از روی کتابها و از سخنرانیها یاد بگیرند. از این رو اگر ما این وظایف خود را بطور مشخص و روشن بیان داریم همهٔ توده‌های

اروپایی را به بحث پیرامون این مسئله و به طرح عملی آن وادار و ترغیب خواهیم کرد. ممکن است ما آنرا که باید انجام دهیم بد انجام میدهیم، ولی ما توده‌ها را به آن کاری که باید بکنند وادار و ترغیب می‌کنیم. اگر آنچه که انقلاب ما می‌کند تصادفی نیست، — و ما یقین کامل داریم که تصادفی نیست، — محصول و ثمرهٔ تصمیم حزب ما نیست بلکه ثمرهٔ ناگزیر هر انقلابی است که مارکس آنرا انقلاب مردمی نامید یعنی ثمره‌ای که خود توده‌های مردم با شعارهای خود، با تلاشهای خود نه با تکرار برنامهٔ جمهوری قدیم بورژوازی می‌آفرینند، — اگر ما آنرا چنین مطرح سازیم، آنوقت به اساس‌ترین هدف خواهیم رسید. و در اینجا ما می‌رسیم به این مسئله که آیا لازم است فرق میان برنامهٔ حداکثر و حداقل را از بین برد؟ هم بلی و هم خیر. من از این بین بردن ترس ندارم، چونکه آن نقطهٔ نظر که تابستان بود، حالا دیگر نباید باشد. من وقتی می‌گفتم «زود است» که ما زمام حکومت را بدست نگرفته بودیم، — حالا که ما این حکومت را گرفته و آزموده‌ایم — دیگر زود نیست. ما باید حالا بجای برنامهٔ قدیم برنامهٔ جدید حکومت شوروی‌را بنویسیم البته بدون هیچ‌گونه تحاشی از استفاده از پارلمانتاریسم بورژوازی. فکر اینکه ما را به عقب نیاندازند، خیال و اوتوپی است.

از لحاظ تاریخی نمی‌توان منکر شد که روسیه جمهوری شوروی را ایجاد کرده است. ما می‌گوییم که در هر عقب‌اندازی، بدون خودداری از استفادهٔ پارلمانتاریسم بورژوازی، — اگر چنانکه نیروهای دشمنان طبقاتی ما را به این موضع قدیمی برانند، — ما بسوی آن چیزی که به تجربه بدست آمده — بسوی حکومت شوروی، بسوی دولت طراز شوروی، دولت طراز کمون پاریس خواهیم رفت. این نکته را باید در برنامه بیان داشت. بجای برنامهٔ حداقل، برنامهٔ حکومت شوروی را بموقع اجرا خواهیم گذاشت. تعریف نوع جدید دولت باید جای برجسته‌ای در برنامهٔ ما بگیرد.

بدیهی است حالا ما نمی‌توانیم برنامه را تهیه نماییم. ما باید

اصول کلی آنرا تنظیم کنیم و برای تهیه تزهای اصلی به کمیسیون یا به کمیتهٔ مرکزی تسلیم نماییم. حتی ساده‌تر: تدارک آن ممکن است بر پایهٔ آن قطعنامه دربارهٔ کنفرانس برست-لیتوفسک صورت گیرد که تزهائی منتشر ساخته است*. بر پایهٔ تجربه و آزمون انقلاب روس باید چنین تعریفی از حکومت شوروی و سپس پیشنهاد تحولات و دگرگونی‌های عملی بشود. در اینجا بنظرم در بخش تاریخی باید قید شود که حالا مصادرهٔ زمین و وسایل تولید آغاز شده است. ما در اینجا مسئله مشخص سازمان مصرف و عمومی کردن بانک‌ها و تبدیل آنها را به شبکهٔ مؤسسات دولتی مطرح می‌سازیم که تمام کشور را دربر گیرند، و حسابرسی عمومی (دیوان محاسبات عمومی — م.)، حساب و کنترل توسط خود اهالی را بدست ما بدهند که پایهٔ اقدامات بعدی سوسیالیسم است. فکر می‌کنم که این بخش دشوارترین بخش باشد و باید بشکل خواستهای مشخص حکومت شوروی ما فورمولبندی شود، — که ما حالا چه می‌خواهیم بکنیم و در صدد چه اصلاحاتی در رشته سیاست بانکی، در امر سازماندهی تولید فرآورده‌ها، سازماندهی مبادله و حساب و کنترل، و در رشته معمول داشتن کار اجباری و غیره هستیم. وقتی امکان پیدا شود، اضافه خواهیم کرد که چه قدم‌ها و چه قدمهای ریز و نیمه‌قدم‌ها در این راه برداشته‌ایم. در اینجا آنچه که در کشور ما آغاز شده و آنچه که ناتمام مانده است باید کاملا دقیق و روشن باشد. ما عموماً بخوبی می‌دانیم که بخش اعظم کارهائی که آغاز کرده‌ایم ناتمام است. ما باید بدون هیچ اغراقی، کاملا بیطرفانه، بدون دور شدن از حقایق، دربارهٔ آنچه که هست، دربارهٔ آنچه که می‌خواهیم انجام دهیم در برنامه بگوییم. این حقیقت را به پرولتاریای اروپائی نشان خواهیم داد و خواهیم گفت: این کار را باید کرد، — برای آنکه آنها بگویند: فلان و فلان را روسها

---

* رجوع شود بهمین جلد، ص ۱۸۷—۱۸۹. ه. ت.

بد انجام می‌دهند، ولی ما بهتر انجام خواهیم داد. وقتی این هدف و آرمان توده‌ها را مجذوب سازد، انقلاب سوسیالیستی غلبه‌ناپذیر خواهد بود. جلوی چشم همه جنگ امپریالیستی تماماً غارتگرانه انجام می‌گیرد. وقتی جنگ امپریالیستی در برابر انظار همه ماهیت خود را آشکار سازد، به جنگ همه امپریالیستها علیه حکومت شوروی، علیه سوسیالیسم مبدل شود، تکان جدید دیگری به پرولتاریای غرب خواهد داد. باید این نکته را آشکار ساخت و جنگ را بعنوان اتحاد امپریالیست‌ها علیه جنبش سوسیالیستی تشریح نمود. چنین است آن ملاحظاتی که لازم می‌شمارم با شما در میان بگذارم و براساس آنها پیشنهاد عملی می‌کنم که حالا تبادل نظریات اساسی درباره این مسئله صورت گیرد و سپس چند تز اصلی در اینجا هم تنظیم گردد ولی اگر حالا این کار دشوار شمرده شود از این کار صرفنظر شود و مسئلهٔ تنظیم برنامه به کمیتهٔ مرکزی یا به کمیسیون ویژه محول گردد که بر پایه مطالب موجود و بر اساس متن تندنویسها یا گزارش‌های مبسوط منشی‌های کنگره برنامهٔ حزب را که باید حالا نام خود را تغییر دهد تدوین نمایند. بنظرم ما می‌توانیم حالا این کار را انجام دهیم و فکر می‌کنم که همه با این نظر موافقت کنند که در شرایط آماده نبودن برنامهٔ ما از لحاظ شیوهٔ نگارش که نتیجهٔ حوادث است، حالا هیچ کار دیگری نمی‌توان کرد. یقین دارم که ما طی چند هفته می‌توانیم این کار را انجام دهیم. ما بقدر کافی نیروی تئوریک در همهٔ جریانات حزب خود داریم که بتوانیم در عرض چند هفته برنامه را حاضر کنیم. این برنامه البته ممکن است صرفنظر از نارسائیهای انشائی و شیوهٔ نگارش اشتباه زیاد داشته باشد، چونکه ما ماه‌ها وقت نداریم که بنشینیم و با آرامش لازم در کار نگارش، آنرا انجام دهیم.

ما تمام این اشتباهات را با اطمینان کامل که بحکومت شوروی امکان می‌دهیم این برنامه را اجرا نماید در جریان کار رفع خواهیم کرد. اگر ما حداقل این نکته را بطور دقیق، بدون دور شدن از واقعیت فورمولبندی کنیم که حکومت شوروی نوع جدید دولت، شکل

دیکتاتوری پرولتاریاست که وظایف دیگر را به عهدهٔ دمکراسی گذاشته‌ایم که وظایف سوسیالیسم را از فورمول مجرد کلی «سلب مالکیت از سلب کنندگان آن» بفرمول‌های مشخص نظیر ملی کردن بانک‌ها و زمین تغییر داده‌ایم — این اقدام بخش مهم و قابل ملاحظهٔ برنامه خواهد بود.

مسئله زمین را باید به آن معنا تغییر داد که ما اینجا نخستین گام‌ها را در این راه می‌بینیم که دهقانان خرده‌پا که مایلند جانب پرولتاریا را بگیرند و می‌خواهند در انقلاب سوسیالیستی به آن کمک نمایند، چگونه آنها با وجود تمام توهمات خود، با وجود نظریات قدیمی خود وظیفهٔ عملی انتقال بسوسیالیسم را در برابر خویش قرار داده‌اند. ما این کار را بکشورهای دیگر تحمیل نمی‌کنیم، ولی خود این حقیقتی است. دهقانان نه در گفتار بلکه در عمل و کردار نشان دادند که مایلند به پرولتاریا که زمام حکومت را بدست آورده است در اجرای سوسیالیسم کمک کنند و کمک می‌کنند. بیخود بما نسبت می‌دهند که گویا می‌خواهیم بزور و بقهر سوسیالیسم را معمول داریم. ما زمین را عادلانه از نقطهٔ نظر اقتصاد خرده دهقانی تقسیم خواهیم کرد و در این کار به کمون‌ها و آرتلهای بزرگ برتری قایل خواهیم شد. ما از انحصار دادوستد غله پشتیبانی می‌کنیم. ما بگفته دهقانان از مصادرهٔ بانک‌ها و کارخانه‌ها پشتیبانی می‌کنیم که می‌گویند حاضریم در اجرای سوسیالیسم بکارگران کمک نماییم. تصور می‌کنم باید قانون اصلی دربارهٔ سوسیالیزاسیون زمین را بهمهٔ زبانها چاپ و منتشر ساخت. این کار انجام می‌گیرد و حتی ممکن است که انجام گرفته باشد (۸۹). این فکر را بطور مشخص در برنامه بیان خواهیم داشت، — باید آنرا بطور تئوریک، بدون اینکه قدمی از حقایق مسلم معین دور شویم بیان داشت. در غرب این کار جور دیگر صورت میگیرد. ممکن است ما دچار اشتباهاتی می‌شویم، ولی امیدواریم که پرولتاریای غرب آنها را اصلاح کند. و ما از پرولتاریای اروپایی خواهش می‌کنیم در این کار بما کمک نمایند.

با این ترتیب، ما می‌توانیم برنامهٔ خود را در عرض چند هفته تنظیم نماییم و اشتباهاتی را که می‌کنیم زندگی اصلاح خواهد کرد، — خود ما آنها را رفع خواهیم کرد. آن اشتباهات نسبت به نتایج مثبتی که بدست خواهیم آورد مانند پر سبک خواهد بود.

خلاصهٔ گزارش در تاریخ بیستم (هفتم) مارس سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ٥٥ «لیستوک کارگری و دهقانی نیژگورود» چاپ شده است

٦

قطعنامهٔ مربوط به تغییر نام حزب و برنامهٔ حزب

کنگره مقرر می‌دارد که حزب ما (حزب سوسیال‌دمکرات کارگری بلشویکهای روسیه) حزب کمونیست روسیه نامیده شود و کلمه «بلشویک‌ها» توی پرانتز بر آن اضافه شود.

کنگره مقرر می‌دارد که برنامهٔ حزب ما با نوسازی بخش تئوریک یا ضمن تکمیل آن با تعریف امپریالیسم و دوران انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی که تازه آغاز شده است، تغییر داده شود.

سپس تغییر بخش سیاسی برنامهٔ ما باید عبارت باشد از تعریف هرچه دقیقتر و مبسوطتر نوع جدید دولت، جمهوری شوروی، بعنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا و بمثابهٔ ادامهٔ آن دستاوردهای انقلاب بین‌المللی کارگری که کمون پاریس آغاز کرده بود. برنامه باید خاطر نشان سازد که حزب ما از استفاده از پارلمانتاریسم بورژوازی هم اگر روند مبارزه ما را برای مدت معینی از این مرحلهٔ تاریخی که انقلاب ما طی کرده است بعقب اندازد، اباء نخواهد کرد. اما در هر حال و در هر شرایطی حزب در راه جمهوری شوروی،

بمثابه نوع دولت عالی‌تر از لحاظ دمکراتیسم و بعنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا، در راه سرنگون ساختن استثمارگران و درهم شکستن مقاومت آنها مبارزه خواهد کرد.

بخش اقتصادی و از جمله ارضی و همچنین عیناً بخش تربیتی و بخش‌های دیگر برنامهٔ ما باید با همین روح و در همین سمت نوسازی شود. مرکز ثقل باید تعریف دقیق تحولات اقتصادی و تحولات دیگری که حکومت شوروی ما آغاز کرده به انضمام تشریح مشخص نزدیکترین وظایف کنکرت باشد که حکومت شوروی در برابر خود قرار داده است و ناشی از نتایج اقدامات عملی سلب مالکیت از سلب کنندگان آن است که ما انجام داده‌ایم.

کنگره به کمیسیون ویژه مأموریت می‌دهد برنامهٔ حزب ما را حتی‌الامکان بدون تأخیر بر پایهٔ دستورات صادره تدوین نماید و آنرا بعنوان برنامهٔ حزب ما تصویب کند.

تاریخ نگارش: هشتم مارس سال
۱۹۱۸
نهم مارس سال ۱۹۱۸ در
شمارهٔ ٤٥ روزنامه «پراودا» چاپ شده
است

۷

قطعنامهٔ در بارهٔ امتناع «کمونیستهای چپ» از عضویت در کمیتهٔ مرکزی (۹۰)

کنگره بر آنست که امتناع از عضویت در کمیتهٔ مرکزی در شرایط کنونی حزب مخصوصاً نامطلوب است، زیرا در عین حال

چنین امتناعی بطور کلی از لحاظ اصولی برای خواستاران وحدت حزب مجاز نیست، در حال حاضر آنرا دو چندان بمخاطره خواهد انداخت.

کنگره اعلام می‌دارد که هرکس نه با خروج از کمیتهٔ مرکزی بلکه با اظهاریه‌ای در برابر اقدامات کمیتهٔ مرکزی و عدم موافقت با آنها از خود سلب مسئولیت نماید.

از این رو کنگره با امید فراوان که رفقا ضمن مشورت با سازمان‌های گسترده، از اظهارات خود عدول خواهند کرد، انتخابات را بدون توجه به این اظهارات انجام میدهد.

تاریخ نگارش هشتم مارس سال ۱۹۱۸
برای نخستین بار تماماً (با اختصار ناچیز و بدون قطعنامه مربوط به امتناع «کمونیستهای چپ» از عضویت در کمیتهٔ مرکزی) در سال ۱۹۲۳ در کتاب «کنگرهٔ هفتم حزب کمونیست روسیه. متن تندنویسی. ۶ — ۸ مارس سال ۱۹۱۸» چاپ شده است

بطور کامل در سال ۱۹۲۸ در کتاب «پروتکل‌های کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزب کمونیست (بلشویک‌ها) اتحاد شوروی. کنگرهٔ هفتم. مارس سال ۱۹۱۸» درج گردیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۳۶، ص ۳ — ۳۶، ۴۰، ۴۳ — ۵۹ و ۶۹ چاپ شده است

توضیحات

۱ — کمیتهٔ نظامی-انقلابی وابسته به شورای پترو گراد در تاریخ دوازدهم (۲۵) اکتبر سال ۱۹۱۷ بدستور کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک‌ها تشکیل شد. نمایندگان کمیتهٔ مرکزی حزب، کمیتهٔ پتربورگ، شورای پتروگراد، کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریک‌ها، اتحادیه‌ها و سازمان‌های نظامی در کمیتهٔ نظامی-انقلابی عضویت پیدا کردند. این کمیته ضمن فعالیت تحت رهبری مستقیم کمیتهٔ مرکزی حزب در نزدیک‌ترین تماس با سازمان نظامی بلشویکی، تشکیل واحدهای گارد سرخ و تسلیح کارگران را رهبری می‌کرد. وظیفهٔ اصلی کمیتهٔ نظامی-انقلابی تدارک مقدمات قیام مسلحانه بر طبق رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک‌ها بود. کمیتهٔ نظامی-انقلابی بکار چندین‌جانبه دربارهٔ سازماندهی نیروهای رزمی برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر اشتغال داشت. هستهٔ رهبری کمیتهٔ نظامی-انقلابی، مرکز نظامی-انقلابی بود که در جلسهٔ شانزدهم (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی تشکیل شد و ولادیمیر ایلیچ لنین فعالیت آن را هدایت می‌نمود. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر و تشکیل دولت شوروی در کنگرهٔ دوم شوراها، مبارزه با ضدانقلاب و حفظ نظم انقلابی وظیفهٔ اصلی کمیتهٔ نظامی-انقلابی شد. این کمیته بموازات تشکیل و تقویت دستگاه شوروی، وظایف خود را به کمیساریاهای ملی که تشکیل می‌شدند واگذار کرد و در تاریخ پنجم (۱۸) دسامبر سال ۱۹۱۸ منحل گردید. ص — ۵

۲ — کنگرهٔ دوم سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه در روزهای ۲۵ — ۲٦ اکتبر (۷ — ۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد جریان داشت. هنگام گشایش کنگره ٦٤۹ نماینده از جمله ۳۹۰ نمایندهٔ بلشویک‌ها، ۱٦۰ نمایندهٔ اس‌ارها، ۷۲ نمایندهٔ منشویک‌ها و ۱٤ نمایندهٔ منشویک‌های انترناسیونالیست حضور داشتند و نمایندگانی هم پس از گشایش کنگره می‌رسیدند.

کنگره ۲۵ اکتبر ساعت ۱۰ و ٤۰ دقیقه بعد از ظهر در اسمولنی گشایش یافت. در این موقع واحدهای گارد سرخ، ناویان و بخش انقلابی پادگان پتروگراد به کاخ «زیمنی» حمله می‌بردند که دولت موقت تحت حفاظت یونکرها و گردانهای «ضربتی» در آنجا بود. و. ای. لنین در نخستین جلسهٔ کنگره حضور نداشت، چونکه مشغول رهبری قیام بود. لیدرهای جناح راستگرای منشویک‌ها و اس‌ارها دعوت می‌کردند که با دولت موقت دربارهٔ تشکیل دولت ائتلافی مذاکره شود و انقلاب سوسیالیستی را که داشت بوقوع می‌پیوست، توطئه می‌نامیدند. منشویک‌ها و اس‌ارها و بوندیستها وقتی یقین حاصل کردند که اکثریت کنگره از بلشویک‌ها پشتیبانی می‌کند کنگره را ترک کردند. نزدیک‌های ساعت چهار بامداد روز ۲٦ اکتبر (۸ نوامبر) بود که خبر تصرف کاخ «زیمنی» و بازداشت دولت موقت به اطلاع کنگره رسید. کنگره پیام خطاب «به کارگران و سربازان و دهقانان!» را که لنین نوشته بود و در آن انتقال زمام حکومت بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان اعلام شده بود، تصویب کرد.

جلسهٔ دوم کنگره روز ۲٦ اکتبر (۸ نوامبر) ساعت ۹ بعد از ظهر گشایش یافت و لنین دربارهٔ صلح و دربارهٔ زمین نطق‌هایی ایراد کرد. کنگره منشورهای تاریخی دربارهٔ صلح و دربارهٔ زمین را که توسط لنین نوشته شده بود، تصویب نمود. کنگره دولت کارگری و دهقانی — شورای کمیسرهای ملی بریاست و. ای. لنین را تشکیل داد. اس‌ارهای چپ از شرکت در هیئت دولت شوروی خودداری کردند و تنها بلشویک‌ها در هیئت دولت عضویت پیدا نمودند.

صد و یک نفر از جمله ٦٢ بلشویک، ۲۹ اس‌ار چپ، ٦ سوسیال‌دمکرات انترناسیونالیست، سه نفر از حزب سوسیالیست اوکرئین و یک نفر ار اس‌ارهای ماکسیمالیست بعضویت کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه منتخب کنگره برگزیده شدند. کنگره همچنین مقرر داشت که کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه می‌تواند با نمایندگان شوراهای دهقانان و سازمان‌های ارتش و همچنین با نمایندگان آن گروههائی که از کنگره رفته‌اند، تکمیل گردد. کنگره نزدیک به ساعت شش بامداد پایان یافت. ص — ٦

۳ — زمین های تیول — زمین های متعلق به اعضای خاندان تزاری بود. ص — ٦

٤ — دربارهٔ مجلس مؤسسان رجوع شود به صفحات ۸۹—۹۱ همین جلد. ص — ٦

٥ — جنبش چارتیستها در انگلستان، چارتیسم (از کلمهٔ انگلیسی charter منشور) — جنبش انقلابی تودهٔ کارگران انگلیس در سالهای ۳۰ — ٤۰ قرن ۱۹ بود. شرکت کنندگان این جنبش با انتشار منشور خلق در راه تحقق خواست‌های مطروحه در آن: حق انتخابات همگانی برای مردان بیست‌ویک ساله ببالا، رأیگیری مخفی، لغو محدودیت ارضی برای نامزدهای نمایندگی پارلمان و در راه خواست‌های دیگر، مبارزه می‌کردند. طی سالهای متوالی متینگ‌ها و تظاهراتی در سراسر کشور برپا می‌شد و ملیون‌ها کارگر و پیشه‌ور در آنها شرکت می‌کردند.

پارلمان انگلیس از تأیید منشور خلق امتناع ورزید و تمام خواست‌های چارتیستها را رد کرد.

دولت چارتیستها را بیرحمانه تحت فشار قرار داد و رهبران آنها را بازداشت کرد.

جنبش سرکوب گردید ولی چارتیسم در گسترش بعدی جنبش بین‌المللی کارگری تأثیر بسیار زیاد بجا گذاشت. ص — ۱۱

۶ — منظور لنین قیام پرولتاریای پاریس در ژوئن سال ۱۸٤۸ و کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ است. ص — ۱۱

۷ — قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیست‌ها در سال ۱۸۷۸ توسط دولت بیسمارک در آلمان بمنظور مبارزه با جنبش کارگری و سوسیالیستی تصویب شد. بموجب این قانون همهٔ سازمانهای حزب سوسیال‌دمکرات، سازمان‌های توده‌ای کارگری و مطبوعات کارگری ممنوع اعلام گردید و کتابهای سوسیالیستی مصادره شد و سوسیال‌دمکرات‌ها تحت پیگرد قرار می‌گرفتند و تبعید می‌شدند. در سال ۱۸۹۰ تحت فشار جنبش عظیم کارگری که نیرو و توان فزاینده‌ای پیدا میکرد، قانون فوق‌العاده برضد سوسیالیست‌ها لغو شد. ص — ۱۱

۸ — منظور لنین پیام شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد «خطاب بملل سراسر جهان» است که در شمارهٔ ۱۰ مورخه ۱۰ مارس سال ۱۹۱۷ روزنامهٔ «ایزوستیای شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد» چاپ شده است. ص — ۱۲

۹ — منظور لنین تظاهرات انقلابی اوت سال ۱۹۱۷ ناویان ناوگان آلمان است که سازمان انقلابی ناویان آن را رهبری می‌کرد که در پایان ژوئیه سال ۱۹۱۷ چهار هزار عضو داشت. این سازمان تصمیم گرفته بود در راه صلح دمکراتیک مبارزه کند و مقدمات قیام را فراهم سازد. در اوایل اوت تظاهرات علنی در ناوگان آغاز شد. ناویان کشتی بزرگ و مجهز «پرنس-رگنت لویتپولد» که در ویلهلمسهافن بود، خودسرانه در ساحل پیاده شدند تا در راه آزادی رفقای خود که قبلا بعلت شرکت در اعتصاب بازداشت شده بودند مبارزه کنند؛ شانزدهم اوت در کشتی «وستفالی» آتشکارها دست از کار کشیدند. در همین موقع کارکنان رزمناو «نورنبرگ» که در دریا بود اعتصاب کردند. جنبش ناویان به کشتی‌های چند ناوگروه در ویلهلمسهافن سرایت کرد. تظاهرات انقلابی در ناوگان آلمان بیرحمانه سرکوب گردید. رهبران جنبش تیرباران شدند و

شرکت کنندگان فعال جنبش برای مدتهای طولانی بزندان با اعمال شاقه محکوم گردیدند. ص — ۱۲

۱۰ — یونکرها — اشراف زمیندار پروس. ص — ۱۲

۱۱ — منشویک‌ها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در سال ۱۹۰۳ در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی برهبری لنین که اکثریت (بزبان روسی — «بلشینستوو» — م.) بدست آوردند «بلشویک‌ها» نامیده شدند و اپورتونیستها در اقلیت (یعنی در «منشینستوو» — م.) ماندند و منشویک‌ها نام گرفتند.

منشویک‌ها در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ مخالف هژمونی پرولتاریا در انقلاب، مخالف اتحاد طبقهٔ کارگر با دهقانان بودند و طلب می‌کردند با بورژوازی لیبرال که بعقیدهٔ آنها می‌بایست رهبری انقلاب بدست آن داده شود سازش شود. در سالهای ارتجاع که بدنبال شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ آمد اکثر منشویک‌ها انحلال‌طلب شدند و طلب می‌کردند که حزب انقلابی غیرعلنی طبقهٔ کارگر منحل گردد. منشویک‌ها پس از پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷ در دولت موقت بورژوازی شرکت کرده و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌نمودند و با انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد مخالفت می‌ورزیدند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، منشویک‌ها آشکارا حزب ضدانقلابی شدند و بانی و شرکت‌کنندهٔ توطئه‌ها و شورش‌هایی در جهت سرنگون ساختن حکومت شوروی بودند.

سوسیالیست‌رولوسیونرها (اس‌ارها) — اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بودند که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ بوجود آمد. در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی اکثر اس‌ارها موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریهٔ سال ۱۹۱۷ اس‌ارها به اتفاق منشویک‌ها حامی عمدهٔ دولت موقت

ضدانقلابی بودند و لیدرهای حزب در آن شرکت داشتند. حزب اس‌ارها از پشتیبانی خواست دهقانان که محو زمینداری ملاکی را طلب می‌کردند امتناع ورزید، وزیران اس‌اری دولت موقت گروه‌های مجازات علیه دهقانانی که زمین‌های ملاکان را متصرف شده بودند، می‌فرستادند. اس‌ارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اتفاق بورژوازی و ملاکین و مداخله‌گران مسلح بیگانه برضد حکومت شوروی مبارزه می‌کردند. ص — ۱۷

۱۲ — «ایزوستیای شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه» — روزنامهٔ یومیه، ارگان رسمی شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه بود که از ماه مه تا دسامبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد و نظریات جناح راستگرای حزب اس‌ارها را منعکس می‌ساخت. این روزنامه از انقلاب سوسیالیستی اکتبر خصمانه استقبال کرد و بعلت گرایش ضدانقلابی تعطیل گردید. ص — ۱۸

۱۳ — زمین‌های تیول — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳.

زمین‌های کابینه — زمین‌هائی که متعلق به شخص تزار بود.

زمین‌های پوسسیون — زمین‌هایی که دولت در اختیار صاحبان فابریک‌ها و کارخانه‌ها می‌گذاشت تا بدهقانانی واگذار شود که فقط در برابر دریافت این سهم زمین در این فابریک‌ها و کارخانه‌ها کار می‌کردند.

زمین‌های ماژوراتی — املاک بزرگی بود که بدون تقسیم شدن از نسلی به نسل دیگر یک طایفه بفرزند ارشد یا به ارشد طایفه انتقال می‌یافت. ص — ۱۸

۱٤ — قزاق‌ها — ابتداء آزادگانی که از شر مظالم فئودالی بر دهقانان سرف فرار کرده، و یا از تهیدستان شهری بودند که در نواحی دوردست کشور روسیه سکونت اختیار کرده بودند.

قزاق‌ها در قرن ۱۸ زارعین دارای مزایا بشمار می‌رفتند و موظف بودند با شرایط خاصی برای دولت خدمت نظامی انجام دهند.

از قزاق‌ها واحدهای ویژهٔ نظامی تشکیل می‌شد که حکومت استبدادی از آنها برای مبارزه با جنبش انقلابی هم استفاده می‌کرد.
ص — ۲۱

۱۵ — تهیهٔ قانون کنترل کارگری بر تولید بلافاصله پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر آغاز شد. «طرح آئین‌نامه کنترل کارگری» که در تاریخ ۲۶ یا ۲۷ اکتبر (۸ — ۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ توسط و. ای. لنین نوشته شده بود در اجلاس شورای مرکزی کمیته‌های فابریک‌ها و کارخانه‌های پتروگراد با شرکت و. ای. لنین مورد بررسی قرار گرفت و بطور کلی از طرف اجلاس تصویب گردید. بعداً، ۲۷ اکتبر این طرح برای بررسی شورای کمیسرهای ملی تسلیم گردید. طرح تنظیمی لنین پایه و شالودهٔ تدوین آتی لایحه قانون مربوط به کنترل کارگری قرار گرفت. تهیه نهایی طرح به کمیسیونی محول گردید که هشتم (۲۱) نوامبر در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه تشکیل شده بود. چهاردهم (۲۷) نوامبر این کمیته طرح تسلیمی کمیسیون را بررسی کرد و آن را تصویب کرد که «آئین‌نامه کنترل کارگری» نامیده شد و مواد عمدهٔ طرح لنینی در آن بازتاب پیدا کرد. فرمان مربوطه در تاریخ ۱۶ (۲۹) نوامبر در شمارهٔ ۲۲۷ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» درج گردید. ص — ۲۵

۱۶ — یونکرها — محصلین آموزشگاه نظامی که افسر می‌شدند.
ص — ۲۷

۱۷ — تزارسکویه سلو — شهری در حومهٔ پتروگراد بود.
ص — ۲۷

۱۸ — صحبت از شرکت بلشویک‌ها در اجلاس مشاوره وابسته به ویکژل (کمیتهٔ اجرائیهٔ سازمان کارکنان راه آهن سراسر روسیه) برای مذاکره دربارهٔ هیئت دولت است.
این کمیته که منشویک‌ها و اس‌ارها در آن نقش رهبری

ایفاء می‌کردند، پس از پیروزی قیام مسلحانه اکتبر در پتروگراد به یکی از تکیه‌گاه‌های ضدانقلاب مبدل شد و بیست و نهم اکتبر (۱۱ نوامبر) سال ۱۹۱۷ قطعنامه‌ای صادر کرد و در آن خواست که دولت جدید به اصطلاح «دولت همگون سوسیالیستی» تشکیل شود که در آن نمایندگان همهٔ احزاب «از بلشویک‌ها گرفته تا سوسیالیست‌های ملی» شرکت جویند. در همان روز اجلاس مشاوره وابسته به کمیتهٔ اجرائیهٔ سازمان کارکنان راه آهن سراسر روسیه دربارهٔ هیئت دولت گشایش یافت. کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک با اذعان به این نکته که هرگونه مذاکره دربارهٔ توسعهٔ هیئت دولت و کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه فقط برپایهٔ پذیرش برنامهٔ فعالیت حکومت شوروی مصوب کنگرهٔ دوم شوراها امکان‌پذیر است، شرکت در مذاکرات را ممکن شمرد. بدستور کمیتهٔ مرکزی حزب، ل. ب. کامنف و گ. یا. سوکولنیکف در اجلاس مشاوره شرکت کردند. کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسری روسیه نیز نمایندگان خود — د. ب. ریازانف و دیگران را به اجلاس مشاوره فرستاد.

منشویک‌ها و اس‌ارها امیدوار بودند نقش رهبری را در دولت ائتلافی ایفاء کنند و از آن برای مبارزه علیه دیکتاتوری پرولتاریا استفاده نمایند. نمایندگان بلشویک‌ها که در اجلاس مشاوره شرکت داشتند روش سازشکارانه در پیش گرفتند و با بحث پیرامون پیشنهادهای تسلیمی منشویکها و اس‌ارها مخالفت نکردند.

مسئلهٔ مذاکره با کمیتهٔ اجرائیه سازمان کارکنان راه آهن سراسر روسیه و روش هیئت نمایندگی بلشویک‌ها در جلسهٔ اول (۱٤) نوامبر کمیتهٔ مرکزی حزب مورد بررسی قرار گرفت. در قطعنامهٔ صادره جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی خاطرنشان شد که احزاب سازشکار بمنظور لطمه زدن به حکومت شوروی مذاکره می‌کنند و به این جهت کمیتهٔ مرکزی به نمایندگان بلشویک‌ها اجازه می‌دهد در اجلاس قریب‌الوقوع مربوط به مسئله حکومت با تعقیب یک هدف — بمنظور افشای بی‌پایگی تلاش در جهت تشکیل حکومت ائتلافی و قطع کامل مذاکرات، شرکت جویند. عصر روز اول

(۱۴) نوامبر مسئله مربوط به جریان مذاکرات در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسری روسیه بررسی شد و در آن قطعنامهٔ پیشنهادی فراکسیون بلشویک‌ها که با روح تصمیم روز اول (۱۴) نوامبر کمیتهٔ مرکزی تنظیم شده بود، تصویب گردید. اما گروه اپوزیسیون — کامنف، زینویف، ریکوف، میلیوتین، لارین، ریازانف و دیگران که روش اپورتونیستی راستگرانه در پیش گرفته بودند خطمشی خود را در برابر خطمشی کمیتهٔ مرکزی قرار دادند و آنرا برهم زدند. روز دوم (۱۵) نوامبر کمیتهٔ مرکزی قطعنامه‌ای دربارهٔ مسئلهٔ اپوزیسیون درون کمیتهٔ مرکزی صادر کرد (رجوع شود به همین جلد، ص ۳۰ — ۳۲). در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسری روسیه که شب سوم (۱۶) نوامبر جریان داشت، پس از درخواست اس‌ارهای چپ دایر به تجدید نظر در تصمیم کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه دربارهٔ شرایط موافقتنامه، کامنف و زینویف قطعنامه‌ای از تصویب گذراندند که مخالف قطعنامهٔ مورخهٔ دوم (۱۵) نوامبر کمیتهٔ مرکزی بود و تغییر هیئت دولت در آن پیش‌بینی می‌شد و اجازه می‌داد که بلشویک‌ها در آن فقط نصف مقام‌ها را داشته باشند. مخالفین در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه برله این قطعنامه رأی دادند. پس از اتمام‌حجت سوم (۱۶) نوامبر اکثریت کمیتهٔ مرکزی به اقلیت (رجوع شود بهمین جلد ص ۳۲ — ۳۵)، کامنف، زینویف، ریکوف، میلیوتین و نوگین از عضویت کمیتهٔ مرکزی خارج شدند و سه نفر آخری و تئودورویچ عنوان کمیسر ملی را از خود سلب نمودند. ریازانف، لارین و چند کارکن دیگر شوروی به اعلامیهٔ آنها پیوستند. پنجم یا ششم (۱۸ — ۱۹) نوامبر کمیتهٔ مرکزی حزب بار دیگر از کامنف، زینویف، ریازانف و لارین که در سازمان‌های غیرحزبی هم مخالف تصمیمات کمیتهٔ مرکزی سخنرانی کرده بودند با لحن اتمام‌حجت خواست که دست از فعالیت اخلالگرانه بردارند. روز هفتم (۲۰) نوامبر کمیتهٔ مرکزی حزب پیامی برای همهٔ اعضای حزب و همهٔ طبقات زحمتکش روسیه را در روزنامهٔ «پراودا» چاپ کرد و در آن مخالفین را بعنوان فراریان از انقلاب

و عدول‌کنندگان از اصول بلشویسم قلمداد نمود (رجوع شود به همین جلد، صفحات ۴۱ — ۴۶). ص—۲۹

۱۹ — اس‌ارهای چپ — حزب سوسیالیست‌رولوسیونرهای چپ (انترناسیونالیست‌ها) در نخستین کنگرهٔ سراسری خود منعقده ۱۹ — ۲۸ نوامبر (دوم — یازدهم دسامبر) سال ۱۹۱۷ از لحاظ سازمانی شکل گرفت. قبل از آن اس‌ارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها وجود داشتند که در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی در آن حزب تشکیل شده بود.

اس‌ارهای چپ در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه اکثریت فراکسیون اس‌ارها را که در مسئله شرکت در کنگره انشعاب پیدا کرده برد، تشکیل می‌دادند؛ اس‌ارهای راستگرا با اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارها کنگره را ترک گفتند و اس‌ارهای چپ در کنگره ماندند و در مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویک‌ها رأی دادند. بلشویکها که لازم می‌شمردند با حزب اس‌ارهای چپ که در آن موقع طرفداران قابل ملاحظه‌ای میان دهقانان داشتند بلوکی تشکیل بدهند، به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کردند که در هیئت دولت شوروی شرکت جویند. ولی اس‌ارهای چپ این پیشنهاد بلشویک‌ها را رد نمودند. در نتیجهٔ مذاکراتی که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت، میان بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ دربارهٔ شرکت اس‌ارهای چپ در هیئت دولت موافقت حاصل شد. اس‌ارهای چپ تعهد کردند در فعالیت خود سیاست عمومی شورای کمیسرهای ملی را عملی سازند و در هیئت‌های مدیرهٔ عده‌ای از کمیساریاهای ملی شرکت داده شدند.

اس‌ارهای چپ با وجود آغاز همکاری با بلشویک‌ها دربارهٔ مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف نظر داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند. کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ در ژانویه‌ـفوریه سال ۱۹۱۸ علیه انعقاد قرارداد صلح برست بمبارزه پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگرهٔ

چهارم شوراها در ماه مارس سال ۱۹۱۸ اس‌ارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی خارج شدند. با گسترش انقلاب سوسیالیستی در تابستان سال ۱۹۱۸ در روستاها و با تشکیل کمیته‌های تهیدستان، روحیهٔ ضدشوروی میان اس‌ارهای چپ قوت گرفت. در ماه ژوئیه کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ قتل میرباخ — سفیر آلمان را در مسکو و شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی را به این امید که صلح برست را برهم بزند و آتش جنگ میان روسیهٔ شوروی و آلمان را روشن سازد، سازمان داد. بدین مناسبت، کنگرهٔ پنجم شوراهای سراسر روسیه پس از سرکوب شدن شورش ژوئیه تصمیم گرفت اس‌ارهای چپ را که با نظریات لایهٔ فوقانی رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراها اخراج کند. حزب اس‌ارهای چپ پس از آنکه هرگونه پشتیبانی توده‌ها را از دست داد، در راه مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. آن بخش از اس‌ارهای چپ که در موضع همکاری با بلشویک‌ها بودند حزب «نارودنیک‌های کمونیست» و حزب «کمونیستهای انقلابی» را تشکیل دادند. بخش قابل ملاحظه از اعضای این احزاب بعدها به عضویت حزب کمونیست پذیرفته شدند. ص — ۳۱

۲۰ — اتمام‌حجت به اقلیت اعضای کمیتهٔ مرکزی که روی تقسیم قدرت با احزاب سازشکار خرده‌بورژوازی اصرار میورزیدند، علاوه بر و. ای. لنین توسط آ. س. بوبنف، ف. ا. دزرژینسکی، آ. آ. یوفه، م. ک. مورانف، یا. م. سوردلف، گ. یا. سوکولنیکف، ای. و. استالین، ل. د. تروتسکی و م. س. اوریتسکی امضاء شده بود. ص — ۳۳

۲۱ — «نوایا ژیزن» — روزنامهٔ یومیه‌ای که توسط گروه منشویک‌های انترناسیونالیست از ۱۸ آوریل (اول ماه مه) سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۱۸ منتشر می‌شد. این روزنامه از انقلاب سوسیالیستی اکتبر و از برقراری حکومت شوروی خصمانه استقبال نمود. ص — ۳۵

۲۲ — کمیتهٔ نجات، کمیتهٔ امنیت اجتماعی در تاریخ ۲۵ اکتبر (هفتم نوامبر) سال ۱۹۱۷ جنب دومای شهری مسکو بمنظور مبارزهٔ مسلحانه علیه شوراها در مسکو ایجاد شد؛ این کمیته قیام ضدانقلابی یونکرها را که ۲۸ اکتبر (دهم نوامبر) آغاز گردید رهبری می‌کرد. دوم (۱۰) نوامبر قیام یونکرها سرکوب شد و کمیتهٔ امنیت اجتماعی در برابر کمیتهٔ نظامی انقلابی مسکو تسلیم گردید. ص — ۳۶

۲۳ — «پاسخ خواستهای دهقانان» توسط و. ای. لنین بمناسبت مراجعه بسیار زیاد نمایندگان دهقانان به شورای کمیسرهای ملی نوشته شده است. این «پاسخ» با ماشین تحریر نوشته شده و فقط به ایالاتی فرستاده می‌شد که از آنجا دهقانان می‌آمدند و به امضای لنین بدست نمایندگان دهقانان داده می‌شد. «پاسخ» در روزنامه‌های «درونسکایا بدناتا» و «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» و در رورنامه‌های دیگر و روی ورقه‌هایی زیر عنوان «رهنمود دهقانان» چاپ شد. چهارم (۱۷) دسامبر سال ۱۹۱۷ «پاسخ» در «مجموعهٔ قوانین و دستورات دولت کارگری و دهقانی» زیر عنوان «دربارهٔ انتقال زمین‌ها بدست کمیته‌های ارضی» چاپ شد. «پاسخ خواستهای دهقانان» سند مهمی که روند امحای انقلابی زمینداری ملاکی را تنظیم می‌نمود، بشمار رفت. ص — ۳۹

۲٤ — قرار کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که و. ای. لنین به آن اشاره کرده، پیدا نشده است. ص — ٤۳

۲۵ — گاتچینا — شهری در حومهٔ پتروگراد. ص — ٤۵

۲٦ — کنگرهٔ فوق‌العادهٔ سراسری شوراهای نمایندگان دهقانان روسیه بموجب قرار کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه از یازدهم تا ۲۵ نوامبر (۲٤ نوامبر تا ۸ دسامبر) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد جریان داشت.

در این کنگره نمایندگانی از شوراهای دهقانی ایالات و ولایات

و جبهه‌ها و ارتش‌ها، سپاه‌ها و لشگرها حضور داشتند. در نخستین اجلاس کنگره قریب ۲۶۰ نماینده و هجدهم نوامبر (اول دسامبر) — ۳۳۰ نماینده با رأی قطعی، از جمله ۱۹۵ اس‌ار چپ، ۳۷ بلشویک، ۶۵ اس‌ار راستگرا و سنتریست شرکت کردند. بعداً تعداد نمایندگان کماکان افزایش می‌یافت. در این کنگره مبارزهٔ شدید میان جناح راستگرا و چپ جریان داشت و در نتیجهٔ آن اس‌ارهای راستگرا کنگره را ترک کردند. کنگره قطعنامه‌هایی در تأیید منشورهای کنگرهٔ دوم شوراها دربارهٔ صلح و زمین و فرمان کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه دربارهٔ کنترل کارگری صادر کرد. کنگره دربارهٔ مسئلهٔ ارضی قطعنامه پیشنهادی اس‌ارهای چپ را پذیرفت که بر پایهٔ اصل برابری استفاده از زمین تنظیم شده بود.

و. ای. لنین نطق‌هایی دربارهٔ مسئلهٔ ارضی و به مناسبت اظهارات نمایندهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ سازمان کارکنان راه آهن سراسر روسیه و بعنوان پایانسخن در مسئلهٔ ارضی، ایراد کرد. سخنرانی‌های لنین که در آنها نقطهٔ نظرهای بلشویک‌ها در مسئلهٔ ارضی و دربارهٔ شرایط توافق با اس‌ارهای چپ تشریح می‌شد، برای هدایت کار کنگره و برای متحد ساختن جناح چپ آن حایز اهمیت فراوان بود. ص — ۴۷

۲۷ — مسئله تأسیس شورای عالی اقتصاد ملی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر مطرح گردید. بیست و ششم یا بیست و هفتم اکتبر (۸ یا ۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در اجلاس مشاورهٔ شورای مرکزی کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریک‌ها با شرکت و. ای. لنین طرح ایجاد ارگان رهبری اقتصادی بررسی شد. لنین در تاریخ نهم (۲۲) نوامبر ضمن سخنرانی در اجلاس وسیع شورای اتحادیه‌های پتروگراد بضرورت ایجاد دستگاهی برای ادارهٔ امور اقتصادی کشور شوروی عطف توجه نمود و خاطرنشان ساخت که تهیهٔ مقدمات ایجاد چنین سازمانهایی آغاز شده است. طرح سازمان ارگان عالی اقتصادی توسط کمیسیون ویژه‌ای متشکله از جانب شورای کمیسرهای ملی تهیه می‌شد.

فراکسیون بلشویکی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه ضمن بررسی مسئلهٔ تأسیس شورای عالی اقتصاد ملی لزوم تبدیل این شورا به ارگان رزمندهٔ دیکتاتوری پرولتاریا را خاطرنشان کرد و حق قانونگذاری به آن داد. روز اول (۱٤) دسامبر مسئلهٔ تأسیس شورای عالی اقتصاد ملی در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه بررسی شد. «فرمان مربوط به شورای عالی اقتصاد ملی» تصویب شد و پنجم (۱۸) دسامبر در شمارهٔ ۲۵ «روزنامهٔ دولت موقت کارگری و دهقانی» انتشار یافت.

لنین به امر سازماندهی کار شورای عالی اقتصاد ملی توجه فراوان مبذول میداشت و کار آن را رهبری می‌نمود و در کنگره‌های شوراهای اقتصاد ملی سخنرانی می‌کرد. مسئلهٔ سر و سامان دادن به فعالیت شورای عالی اقتصاد ملی بارها در جلسات شورای کمیسرهای ملی بررسی می‌شد. شورای عالی اقتصاد ملی با پایان یافتن پروسهٔ ملی کردن صنایع بزرگ به ارگان مدیریت صنایع دولتی کشور شوروی مبدل شد. ص — ٥٥

۲۸ — پارلمان مقدماتی (شورای دمکراتیک سراسر روسیه) از هیئت مجلس شورای دمکراتیک سراسر روسیه جدا شد که از جانب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراهای منشویکی‌ـ‌اس‌اری از ۱٤ تا ۲۲ سپتامبر (۲۷ سپتامبر تا ٥ اکتبر) سال ۱۹۱۷ دعوت شده بود.

در نخستین جلسهٔ پارلمان مقدماتی (۲۳ سپتامبر) موافقت اس‌ارها و منشویک‌ها با کادت‌ها دربارهٔ تشکیل ائتلاف جدید دولتی تأیید گردید. دولت موقت ائتلافی جدید مقرراتی را تصویب کرد که بموجب آن پارلمان مقدماتی «شورای موقت جمهوری روسیه» نامیده شد و می‌بایستی فقط ارگان مشورتی وابسته به دولت باشد. هیئت آن با نمایندگان سازمان‌ها و مؤسسات بورژوا‌ـ‌ملاکی (حزب کادت‌ها و غیره) تکمیل گردید. و این، تلاشی بود تا توهمات پارلمانی در مردم ایجاد شود و از گسترش انقلاب سوسیالیستی جلوگیری بعمل آید. لنین مؤکداً طلب می‌کرد که بلشویکها از پارلمان مقدماتی خارج

شوند و ضرورت تمرکز همهٔ نیروها را برای تدارک مقدمات قیام خاطرنشان می‌ساخت. کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد لنین را مورد بررسی قرار داد و با دفع مقاومت کامنف و ریکوف و تسلیم‌طلبان دیگر که از شرکت در پارلمان مقدماتی دفاع می‌کردند قراری دربارهٔ خروج بلشویک‌ها از پارلمان مقدماتی صادر کرد. هفتم (۲۰) اکتبر، در نخستین روز گشایش پارلمان مقدماتی، بلشویک‌ها بیانیه‌ای را قرائت نموده و آن را ترک گفتند. ص — ۵۹

۲۹ — رادای مرکزی اوکرائین — سازمان ضدانقلابی بورژوا-ناسیونالیستی که در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگرهٔ ملی سراسری اوکرائین در کییف توسط بلوک احزاب و گروههای ناسیونالیستی بورژوازی و خرده‌بورژوازی اوکرائین تشکیل شد. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، رادا خود را ارگان عالی «جمهوری خلقی اوکرائین» نامید و در راه مبارزهٔ آشکار با حکومت شوروی گام نهاد و یکی از مراکز ضدانقلاب سراسر روسیه بشمار می‌رفت.

در ماه دسامبر سال ۱۹۱۷ در کنگرهٔ یکم شوراهای سراسر اوکرائین که در خارکف برپا بود، اوکرائین جمهوری شوروی اعلام شد. کنگره سرنگونی حکومت رادای مرکزی را اعلام داشت. شورای کمیسرهای ملی جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه دولت شوروی اوکرائین را یگانه دولت قانونی اوکرائین شناخت و مقرر داشت که در مبارزه با رادای ضدانقلابی کمک فوری به آن برساند. در ژانویه سال ۱۹۱۸ سپاهیان شوروی در اوکرائین به تعرض پرداختند و ۲۶ ژانویه (۸ فوریه) کییف را اشغال کردند و حکومت رادائی بورژوائی را سرنگون ساختند.

رادای مرکزی که تارومار شده و از خاک اوکرائین شوروی طرد گردیده بود و در میان تودهٔ زحمتکش حامی و پشتیبان نداشت، با امپریالیسم آلمان بمنظور سرنگون ساختن حکومت شوروی و تجدید حیات نظام بورژوازی در اوکرائین عقد اتحاد بست. هنگام مذاکرات صلح جمهوری شوروی با آلمان، رادا هیئت نمایندگی خود را به برست-

لیتوفسک فرستاد و پشت سر هیئت نمایندگی شوروی قرارداد صلح جداگانه با آلمان منعقد ساخت که بموجب آن غله و زغال سنگ و مواد خام به آلمان می‌داد و در مبارزه علیه حکومت شوروی کمک نظامی از آن می‌گرفت. در ماه مارس سال ۱۹۱۸ رادا به اتفاق اشغالگران اتریشی و آلمانی به کییف بازگشت و دست‌نشاندهٔ آنها شد. آلمانها وقتی یقین حاصل کردند که رادا در سرکوب جنبش انقلابی اوکرائین و در تأمین شرایط تحویل خواربار درخواستی آنان بکلی عاجز و ناتوان است در اواخر آوریل آنرا طرد نمودند. ص — ۶۱

۳۰ — کادت‌ها — اعضای حزب مشروطه‌خواه دمکرات، حزب عمدهٔ بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب در روسیه بودند. حزب کادت‌ها در اکتبر سال ۱۹۰۵ از نمایندگان بورژوازی و شخصیت‌های زمستواها از ملاکان، و روشنفکران بورژوا تشکیل شد. بعدها حزب کادت‌ها به حزب بورژوازی امپریالیستی مبدل شد.

کادت‌ها در سالهای جنگ اول جهانی از سیاست خارجی اشغالگرانه دولت تزاری مجدانه پشتیبانی می‌کردند و در دوران انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ سعی داشتند نظام سلطنتی را نجات دهند. کادت‌ها با بدست گرفتن زمام رهبری در دولت موقت بورژوازی سیاست ضدملی و ضدانقلابی تعقیب می‌کردند. کادت‌ها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی اقدام می‌کردند و در همهٔ اقدامات مسلحانه ضد انقلابی و در یورش‌های مداخله‌گران مسلح بیگانه شرکت می‌جستند. ص — ۶۲

۳۱ — مقاله «برای تأمین نان و بخاطر استقرار صلح» را و. ای. لنین ۱۴ (۲۷) دسامبر سال ۱۹۱۷ بدرخواست هگلوند — سوسیال‌دمکرات چپ سوئدی که در آن هنگام بنابه مأموریت از طرف حزب سوسیال دمکرات چپ سوئد به پتروگراد آمده بود، نوشته است. این مقاله

برای نخستین بار در ماه مه سال ۱۹۱۸ بزبان آلمانی در روزنامهٔ «Jugend Internationale» («انترناسیونال جوانان») چاپ شد.

دستنویس مقاله در آرشیو مرکزی حزبی انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم وابسته به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی موجود نیست. ص — ٦٥

۳۲ — و. ای. لنین این نطق را بمناسبت بررسی فرمان ملی کردن بانک‌ها در جلسه ١٤ (۲۷) دسامبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه ایراد کرده است.

بانک دولتی در تاریخ ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) سال ۱۹۱۷ اشغال شد. بامداد چهاردهم (۲۷) دسامبر بدستور دولت واحدهای کارگران و افراد گارد سرخ همهٔ بانک‌ها و بنگاههای اعتباری پتروگراد را اشغال کردند. در همان روز در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه فرامینی «دربارهٔ ملی شدن بانک‌ها» و «دربارهٔ بازرسی گاوصندوق‌های بانک‌ها» صادر شد. هر دوی این فرامین پانزدهم (۲۸) دسامبر در شمارهٔ ۲۵۲ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» چاپ شد. ص — ٦٧

۳۳ — «طرح فرمان اجرای مقررات ملی کردن بانک‌ها و انجام اقدامات ضروری در این باره» توسط و. ای. لنین برای بررسی بوروی شورای عالی اقتصاد ملی در حدود چهاردهم (۲۷) دسامبر سال ۱۹۱۷ تسلیم شد. صورتجلسهٔ اجلاسی که این طرح در آن بررسی می‌شد، حفظ نگردیده است. طرح فرمان در نوامبر سال ۱۹۱۸ در ارگان مطبوعاتی شورای عالی اقتصاد ملی — در شمارهٔ ۱۱ مجلهٔ «نارودنویه خوزیایستوو» («اقتصاد ملی» — م.) چاپ و منتشر شد. ص — ۷۰

٣٤ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۱

۳۵ — ک. مارکس. نامهٔ مورخه پنجم ماه مه سال ۱۸۷۵ به و. براکه. (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ دوم، جلد ٣٤، ص — ۱۳۷). ص — ۸۲

۳٦ — و. ای. لنین در اینجا سخنان مفیستوفل را از تراژدی «فائوست» اثر گوته نقل می‌کند (رجوع شود به گوته. «فائوست». بخش اول. پردهٔ ٤. «اطاق کار فائوست»). ص — ۸۲

۳۷ — کمون سال ۱۸۷۱ پاریس — نخستین آزمون دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ، دولت انقلابی طبقهٔ کارگر که انقلاب پرولتری در پاریس تشکیل داد. کمون ۷۲ روز از ۱۸ ماه مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۸۲

۳۸ — طرح «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» به اجلاس سوم (۱٦) ژانویه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه تسلیم شد. این طرح بر اساس اکثریت آراء با دو رأی مخالف و یک رأی ممتنع تصویب شد و برای تکمیل نهایی به کمیسیون توافق محول گردید. «اعلامیه» که مورد تصویب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه قرار گرفته بود در تاریخ چهارم (۱۷) ژانویه در «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» بچاپ رسید. دوازدهم (۲۵) ژانویه کنگرهٔ سوم شوراهای سراسر روسیه «اعلامیه» را تصویب کرد که بعدها پایه و اساس قانون اساسی شوروی شد. ص — ۸۵

۳۹ — ششم (۱۹) دسامبر سال ۱۹۱۷ پارلمان فنلاند بیانیه‌ای دربارهٔ اعلام فنلاند بعنوان کشور مستقل تصویب کرد. برطبق سیاست ملی دولت شوروی، شورای کمیسرهای ملی در تاریخ ۱۸ (۳۱) دسامبر سال ۱۹۱۷ فرمانی دربارهٔ استقلال دولتی فنلاند صادر کرد. هنگامیکه جلسهٔ شورای کمیسرهای ملی جریان داشت، و. ای. لنین شخصاً متن فرمان را به پ.ا. سوینحوود — نخست‌وزیر فنلاند که ریاست هیئت دولتی فنلاند را بعهده داشت تسلیم نمود. بیست و دوم دسامبر سال ۱۹۱۷ (چهارم ژانویه ۱۹۱۸) فرمان استقلال فنلاند در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه تصویب شد.

نوزدهم دسامبر سال ۱۹۱۷ (اول ژانویه سال ۱۹۱۸) بموجب

قرارداد دوم (۱۰) دسامبر روسیه با آلمان و اتریش-مجارستان و ترکیه و بلغارستان در برست از طرف دولت شوروی به دولت ایران پیشنهاد شد برنامهٔ مشترکی برای خروج نیروهای روس از ایران تهیه شود.

۲۹ دسامبر سال ۱۹۱۷ (۱۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ کمیسرهای ملی «فرمانی دربارهٔ «ارمنستان ترکیه»» صادر کرد. این فرمان در تاریخ ۳۱ دسامبر سال ۱۹۱۷ (۱۳ ژانویه ۱۹۱۸) در شمارهٔ ۲۲۷ روزنامهٔ «پراودا» چاپ و منتشر گردید. ص — ۸۶

۴۰ — مسئله انحلال مجلس موٴسسان در جلسهٔ ششم (۱۹) ژانویه سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی بررسی شد. مضمون اصلی فرمان مربوط به انحلال مجلس موٴسسان، توسط و. ای. لنین در طرح مقدماتی تزهای فرمان قید شده بود. لنین قبل از تشکیل جلسهٔ شورای کمیسرهای ملی این طرح مقدماتی را در تزهای فرمان که ماده بماده قرائت و تصویب می‌شد، تکمیل نمود.

شب هفتم (۲۰) ژانویه جلسه کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه تشکیل شد و در آن با اکثریت آراء در برابر دو رأی مخالف و پنج رأی ممتنع فرمان انحلال مجلس موٴسسان تصویب شد. لنین دربارهٔ انحلال مجلس موٴسسان سخنرانی کرد. طرح تنظیمی لنین پایه و اساس فرمان مصوب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه قرار گرفت. فرمان انحلال مجلس موٴسسان در تاریخ هفتم (۲۰) ژانویه سال ۱۹۱۸ در روزنامه‌های «پراودا» و «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» چاپ و منتشر شد. ص — ۸۹

۴۱ — <u>«تزهای مربوط به مسئلهٔ انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق‌آمیز»</u> توسط و. ای. لنین در جلسهٔ مشاورهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی با کارکنان حزبی در تاریخ هشتم (۲۱) ژانویه سال ۱۹۱۸ قرائت شد. در این جلسهٔ مشاوره جمعاً ۶۳ نفر حضور داشتند.

از بیانات لنین در جلسهٔ یازدهم (۲۴) ژانویهٔ کمیتهٔ مرکزی معلوم است که برله تزهای لنین ۱۵ نفر از شرکت‌کنندگان جلسه

رأی دادند و ۳۲ نفر از موضع «کمونیست‌های چپ» و ۱۶ نفر از موضع تروتسکی پشتیبانی کردند.

تزها در تاریخ ۲٤ فوریه سال ۱۹۱۸، هنگامیکه اکثریت اعضای کمیتهٔ مرکزی در مسئلهٔ امضای قرارداد صلح در موضع لنین قرار گرفتند، انتشار یافت. لنین هنگام انتشار مقدمه‌ای بر تزها نوشت و عنوان: «پیرامون تاریخچهٔ مسئله صلح نامبارک» را روی سند گذاشت.

حزب کمونیست و دولت شوروی از نخستین روزهای انقلاب اکتبر بمبارزهٔ مجدانه در راه صلح پرداختند. در منشور صلح که ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه تصویب گردید، دولت شوروی بهمهٔ کشورهای درگیر جنگ پیشنهاد کرد که بیدرنگ دربارهٔ انعقاد پیمان صلح عادلانه و دمکراتیک بدون الحاق‌طلبی و غرامت بمذاکره بپردازند. اما کشورهای امپریالیستی آنتانت از قبول این پیشنهاد دولت شوروی امتناع ورزیدند. دولت شوروی نظر به ضرورت فوری تأمین شرایط خروج روسیه از جنگ ناگزیر بود در راه مذاکرات جداگانه پیرامون صلح با آلمان گام نهد. نوزدهم نوامبر (دوم دسامبر) سال ۱۹۱۷ هیئت صلح روسیهٔ شوروی با هیئت نمایندگی اتریش-آلمان که نمایندگان ترکیه و بلغارستان هم در آن شرکت داشتند در برست-لیتوفسک ملاقات کرد. دوم (۱۵) دسامبر سال ۱۹۱۷ موافقتنامه‌ای دربارهٔ متارکهٔ جنگ و آتش‌بس امضاء شد. در قرارداد آتش‌بس تشکیل کنفرانس صلح پیش‌بینی شده بود.

کنفرانس صلح روز نهم (۲۲) دسامبر سال ۱۹۱۷ در برست-لیتوفسک گشایش یافت. هیئت‌های نمایندگی روسیهٔ شوروی و دول اتحاد چهارگانه (آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان و ترکیه) در آن شرکت جستند. در نخستین جلسهٔ کنفرانس هیئت نمایندگی شوروی بیانیه‌ای دربارهٔ شرایط صلح قرائت کرد. روز پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ نمایندگان اتحاد چهارگانه ادعاهای ارضی دولت‌های خود را در برابر هیئت نمایندگی شوروی مطرح ساختند. بر طبق نقشهٔ آنها می‌بایستی سرزمینی بیش از صدوپنجاه هزار کیلومتر

مربع : لهستان، لیتوانی، بخشی از استونی و لتونی و همچنین اراضی قابل ملاحظه‌ای که اوکرائینیها و بلوروس‌ها ساکن آنند از روسیه به آلمان و اتریش-مجارستان داده شود.

با وجود اینکه شرایط مطروحه امپریالیستهای آلمانی آشکارا جنبهٔ غارتگرانه داشت، لنین اصرار داشت که قرارداد صلح منعقد شود، چونکه بر آن بود که برای تقویت حکومت شوروی تنفس ضرورت دارد و با وجود خستگی عمومی مردم از جنگ، با وجود ویرانی‌ها و فقدان قدرت جنگی ارتش، ادامهٔ جنگ حتماً به اضمحلال حکومت شوروی خواهد انجامید. نظریهٔ لنین و طرفدارانش با مقاومت تروتسکی و گروه «کمونیست‌های چپ» — ن. ای. بوخارین، آ. لوموف (گ. ای. اوپوکف)، آ. آ. یوفه، گ. ل. پتاکف، ن. اوسینسکی (و. و. اوبولنسکی) و دیگران مواجه شد. «کمونیست‌های چپ» که قطع مذاکرات را طلب می‌کردند، شعار ماجراجویانه «جنگ انقلابی» را بمیان کشیدند و بمبارزهٔ بسیار شدید علیه لنین و طرفداران او پرداختند. از نظریات «کمونیست‌های چپ» در صفوف سازمان‌های حزبی مسکو، پتروگراد، اورال و نقاط دیگر پشتیبانی‌هائی شد. تروتسکی که در مرحلهٔ دوم مذاکرات صلح ریاست هیئت نمایندگی شوروی را بعهده داشت موضع تسلیم‌طلبانه در پیش گرفت و با نقض رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب و دستورات و. ای. لنین دربارهٔ اینکه با تمام وسایل مذاکرات را بدرازا بکشاند ولی در صورت اعلام اتمام‌حجت از جانب آلمانها قرارداد صلح را امضاء نماید، در برست-لیتوفسک اعلام داشت که روسیهٔ شوروی قرارداد صلح را امضاء نمی‌کند، دست از جنگ برمیدارد و ارتش را مرخص می‌کند. این اظهارات موجب قطع مذاکرات شد. هیجدهم فوریه آلمانها در تمام طول جبهه به حمله پرداختند.

در جلسات هفدهم و صبح هیجدهم فوریه کمیتهٔ مرکزی، پیشنهاد لنین دربارهٔ آغاز فوری مذاکرات با آلمان اقلیت آراء را داشت. در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی که بطور فوق‌العاده عصر ۱۸ فوریه تشکیل شده بود، وقتی حملهٔ آلمان واقعیت پیدا کرد، لنین

پس از مبارزهٔ طولانی و شدید با تروتسکی و «کمونیست‌های چپ» موفق شد برای نخستین بار اکثریت آراء را به نفع امضای قرارداد صلح بدست آورد. بامداد روز ۱۹ فوریه رادیوگرامی دربارهٔ موافقت دولت شوروی با امضای قرارداد صلح برطبق شرایط آلمان‌ها در برست‌ـ لیتوفسک (رجوع شود به این جلد، ص — ۱۳۰) برای دولت آلمان مخابره شد.

بامداد روز ۲۳ فوریه پاسخ فرماندهی آلمان دریافت شد که شامل شرایط سنگین‌تر صلح بود. ضمن بررسی اتمام‌حجت جدید آلمان در جلسهٔ بیست و سوم فوریه کمیتهٔ مرکزی حزب مبارزهٔ شدید ادامه یافت و در نتیجهٔ آن کمیتهٔ مرکزی حزب با اکثریت آراء بنفع پیشنهاد و. ای. لنین دربارهٔ امضای فوری قرارداد صلح با شرایط درخواستی آلمان، اظهار نظر کرد. شب ۲۴ فوریه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و سپس شورای کمیسرهای ملی قراری دربارهٔ قبول شرایط صلح آلمان صادر کردند و این نکته فوراً به اطلاع دولت آلمان رسید.

کنگرهٔ هفتم حزب که بطور فوق‌العاده تشکیل شده بود با اکثریت آراء صحت خط‌مشی لنین را دربارهٔ صلح تأیید کرد. کنگرهٔ فوق‌العادهٔ چهارم شوراها که در روزهای ۱۴ — ۱۶ مارس برپا بود، قرارداد برست را تصویب کرد.

انقلاب نوامبر (۱۹۱۸) آلمان حکومت ویلهلم دوم قیصر آلمان را سرنگون ساخت و دولت شوروی امکان یافت قرارداد برست را لغو نماید. ص — ۹۲

۴۲ — اتحاد چهارگانه — بلوک آلمان، اتریش‌ـمجارستان، بلغارستان و ترکیه بود. ص — ۹۴

۴۳ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۹.

۴۴ — دومای دولتی — سازمان نمایندگان که دولت تزاری در نتیجهٔ رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر آن را تشکیل داد. دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود ولی عملا هیچ گونه قدرت

واقعی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم و نابرابر بود و جنبهٔ همگانی نداشت. حقوق انتخاباتی طبقات زحمتکش و همچنین ملت‌های غیرروس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش بزرگ کارگران و دهقانان اصلا حق شرکت در انتخابات را نداشتند. نخستین دومای دولتی (آوریل — ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه — ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از انجام کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷، قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری را بیش از پیش محدودتر ساخته و سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ را در دومای دولتی سوم (۱۹۰۷ — ۱۹۱۲) و در دومای دولتی چهارم (۱۹۱۲ — ۱۹۱۷) تأمین کرده بود. ص — ۱۰۳

۴۵ — در جلسهٔ یازدهم (۲۴) ژانویه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی پس از اظهارات لنین بحث پیرامون مسئله جنگ و صلح جریان داشت. «کمونیست‌های چپ» و تروتسکی علیه لنین سخنرانی کردند. لنین به امید رفع مقاومت درونی کمیتهٔ مرکزی در برابر عقد قرارداد صلح و ایجاد تحول در روحیهٔ آن بخش توده‌ها که بدنبال طرفداران جنگ انقلابی می‌رفتند پیشنهاد کرد که بهر وسیله مذاکرات بدرازا کشانده شود، و این پیشنهاد با ۱۲ رأی موافق در برابر یک رأی مخالف تصویب شد. ص — ۱۰۵

۴۶ — از قرار معلوم منظور و. ای. لنین مقاله‌ای است که بدون امضاء در شمارهٔ ۷ مورخه ۱۱ (۲۴) ژانویه سال ۱۹۱۸ در روزنامهٔ «نوایا ژیزن» تحت عنوان «بلشویک‌ها و سوسیال‌دمکراسی آلمان» درج شده بود. در روزنامه گفته شده که این مقاله بقلم نمایندهٔ سبرز حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان نوشته شده است. ص — ۱۰۶

۴۷ — منظور و. ای. لنین جملات زیرین از صورتجلسهٔ سخنرانی ای.و. استالین است: «رفیق استالین بر آنست که با قبول شعار جنگ

انقلابی ما بنفع امپریالیسم عمل می‌کنیم. نظریهٔ رفیق تروتسکی نظریه نیست. جنبش انقلابی در غرب نیست، بالفعل وجود ندارد، بالقوه هست که ما روی آن نمی‌توانیم حساب کنیم. اگر آلمان‌ها به حمله و تعرض بپردازند، این تعرض ضدانقلاب را در کشور ما تقویت خواهد کرد».

از اظهارات گ. یه. زینویف منظور لنین سخنان زیر است: «... البته ما در برابر عمل جراحی سخت قرار داریم، چونکه با صلح شوینیسم را در آلمان شدت می‌دهیم و برای مدتی جنبش را در سراسر غرب تضعیف می‌کنیم. و پس از آن دورنمای دیگری دیده می‌شود که اضمحلال جمهوری سوسیالیستی است» («صورتجلسه‌های کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه. اوت سال ۱۹۱۷ — فوریهٔ سال ۱۹۱۸»، چاپ مسکو، سال ۱۹۵۸، ص ۱۷۱ — ۱۷۲).
ص — ۱۰۸

۴۸ — کنگرهٔ سوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه از دهم تا هیجدهم (۲۳ — ۳۱) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد برپا بود. در آغاز کنگره ۷۰۷ نماینده، از جمله ۴۴۱ بلشویک در آن حضور داشتند. سیزدهم (۲۶) ژانویه شرکت‌کنندگان کنگرهٔ سوم شوراهای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه هم بکنگره ملحق شدند. علاوه بر این عدهٔ نمایندگان به حساب کسانی که دیر کرده و به گشایش کنگره نرسیده بودند تکمیل می‌شد. در آخرین جلسهٔ کنگره ۱۵۸۷ نماینده حضور داشتند.

و. ای.لنین دربارهٔ فعالیت شورای کمیسرهای ملی گزارش داد و دربارهٔ گزارش بیاناتی بعنوان پایانسخن ایراد نمود.

کنگره «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» تنظیمی لنین را تصویب کرد که بعدها پایه و اساس قانون اساسی کشور شوروی شد. در قطعنامهٔ صادره کنگره سیاست کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شورای کمیسرهای ملی کاملا تأیید شد و اعتماد کامل به آنها ابراز گردید. کنگره همچنین سیاست شورای کمیسرهای ملی را در مسئلهٔ صلح تأیید کرد و در این باره وسیعترین اختیارات را به آن داد.

کنگره گزارش ای. و. استالین — کمیسر ملی امور ملیت‌ها را دربارهٔ اصول نظام فدراتیو جمهوری‌های شوروی و دربارهٔ سیاست ملی حکومت شوروی استماع نمود و در این باره تصمیم گرفت که جمهوری سوسیالیستی روسیه بر اساس اتحاد داوطلبانه ملل ساکن روسیه بعنوان فدراسیون جمهوری‌های شوروی تشکیل شود. کنگره سیاست حکومت شوروی را در مسئلهٔ ملی تأیید کرد. کنگره اصول کلی قانون سوسیالیزاسیون زمین را که بر اساس منشور زمین تهیه شده بود، تصویب نمود. ص — ۱۰۹

۴۹ — منظور و. ای. لنین مذاکرات اتحادیهٔ کارگران چرم‌سازی سراسر روسیه با کارفرمایان است. اتحادیهٔ چرم‌سازان طلب می‌کرد که بر تعداد نمایندگان کارگران در کمیتهٔ کل امور چرم‌سازی افزوده شود و این کمیته بر پایه دمکراتیک تجدید سازمان گردد. در اوایل سال ۱۹۱۸ در نتیجهٔ این مذاکرات کمیتهٔ کل و کمیته‌های بخش امور چرم‌سازی تجدید سازمان شدند و کارگران دو سوم آراء را در آنها بدست آوردند. ششم آوریل سال ۱۹۱۸ تلگرامی به امضای و. ای. لنین دربارهٔ ضرورت دمکراتیزاسیون سازمان‌های محلی کمیتهٔ کل امور چرم‌سازی و اجرای بدون چون و چرای دستورات کمیتهٔ کل و کمیته‌های بخش امور چرم‌سازی، بهمهٔ شوراها مخابره شد. ص — ۱۲۶

۵۰ — منظور اعتصاب سیاسی همگانی است که بنابه تصمیم کمیتهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو آغاز شد. روز هفتم (۲۰) اکتبر اعتصاب در راه آهن مسکو-قازان آغاز شد و فوراً همهٔ مراکز صنعتی را فرا گرفت و به اعتصاب سراسری روسیه مبدل گردید و عدهٔ شرکت‌کنندگان در آن از دو ملیون تجاوز نمود. اعتصاب اکتبر با شعارهای سرنگونی حکومت مطلقه، تشکیل مجلس مؤسسان و استقرار نظام جمهوری دمکراتیک و غیره جریان داشت. دولت تزاری از گستردهٔ جنبش انقلابی بهراس افتاد و با عجله به گذشت‌هائی تن در داد. هفدهم اکتبر تزار مانیفستی منتشر ساخت و در آن «آزادی‌های مدنی» و مجلس «قانونگذاری» را وعده داد.

بلشویک‌ها کذب مانیفست تزاری را افشاء می‌کردند و مردم را به ادامهٔ مبارزه دعوت می‌نمودند. منشویک‌ها و اس‌ارها از انتشار مانیفست اظهار خوشوقتی نموده و کارگران را به قطع اعتصاب می‌خواندند. دولت تزاری با پشتیبانی بورژوازی، و با استفاده از خیانت منشویک‌ها و اس‌ارها به تعرض پرداخت و موج تالانگری‌ها و تضییقات در سراسر کشور بالا گرفت.

کنفرانس کل شهری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو، با توجه بوضع موجود، در تاریخ ۲۲ اکتبر (٤ نوامبر) تصمیم گرفت اعتصاب همگانی پایان یابد. اعتصاب سیاسی همگانی اکتبر قدرت و توان جنبش کارگری را نشان داد، و موجبات گسترش مبارزهٔ انقلابی را در روستا و ارتش و ناوگان نیروی دریایی فراهم ساخت. اعتصاب اکتبر پرولتاریا را به قیام مسلحانهٔ دسامبر هدایت نمود. ص — ۱۲۷

۵۱ — ک. مارکس. نامهٔ مورخه ۱۲ فوریه سال ۱۸۷۰ به ف. انگلس (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس. چاپ ۲، جلد ۳۲، ص — ٤٤۳). ص — ۱۲۸

۵۲ — صحبت از تظاهرات بزرگ ضدجنگ در شهر تورین (ایتالیا) در ماه اوت سال ۱۹۱۷ است. بیست‌ویکم اوت به مناسبت کمبود شدید خواربار تظاهراتی در تورین آغاز شد. روز بعد کارگران اعتصاب کردند. این اعتصاب جنبهٔ همگانی بخود گرفت: ایجاد سنگرها در شهر آغاز شد. جنبش جنبهٔ سیاسی و ضدجنگی پیدا کرد. بیست و سوم اوت حومهٔ شهر تورین بدست اعتصاب‌کنندگان افتاد. دولت بمنظور سرکوب جنبش واحدهای نظامی فرستاد و حکومت نظامی در شهر اعلام نمود. ۲۷ اوت اعتصاب همگانی در شهر تورین پایان پذیرفت.

اعتصاب کارگران اتریش در ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ بمناسبت مذاکرات صلح در برست‌ـلیتوفسک، با شعارهای انعقاد صلح همگانی و همچنین با خواست بهبود شرایط تأمین خواربار کارگران جریان یافت. ص — ۱۲۸

۵۳ — رادیوگرام بعنوان دولت امپراتوری آلمان بامداد روز ۱۹ فوریه از جانب شورای کمیسرهای ملی به برلن مخابره شد. اما پاسخ

دولت آلمان که شامل شرایط جدید و سنگین‌تر صلح بود، تنها بیست و دوم فوریه به پیک شوروی تحویل شد و بامداد روز ۲۳ فوریه به پتروگراد رسید. در پاسخ دولت آلمان طلب شده بود که شرایط جدید صلح طی ۴۸ ساعت بررسی شود. آلمان‌ها با تأخیر در پاسخ به حملات خود ادامه داده و طی این روزها خیلی در خاک روسیهٔ شوروی پیش رفته و شهرهائی را اشغال نموده و پتروگراد را تهدید می‌کردند. به توضیح شمارهٔ ۴۱ هم رجوع کنید. ص — ۱۳۰

۵۴ — فرمان «میهن سوسیالیستی در خطر است!» در تاریخ ۲۱ فوریه سال ۱۹۱۸ مورد تصویب شورای کمیسرهای ملی قرار گرفت و ۲۲ فوریه در روزنامه‌های «پراودا» و «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» چاپ و منتشر شد و علاوه بر این بشکل اعلامیه‌ای انتشار یافت. لنین این فرمان را بمناسبت قطع مذاکرات صلح در برست‌لیتوفسک و آغاز حملهٔ امپریالیست‌های آلمان نوشت. دعوت حزب و دولت، توده‌های خلق انقلابی را برای مبارزه با امپریالیست‌های آلمان بلند کرد. واحدهای جوان ارتش سرخ که با سرعت تشکیل شده بودند قهرمانانه حملات اشغالگران آلمانی را دفع می‌کردند. در حوالی ناروا و پسکف و روِل با قاطعیت در برابر اشغالگران مقاومت شد و حمله و تعرض سپاهیان آلمان به پتروگراد متوقف گردید. ص — ۱۳۱

۵۵ — منظور لنین انقلاب پرولتری در آلمان است که انتظار آن می‌رفت. انقلاب در آلمان در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ بوقوع پیوست. ص — ۱۳۵

۵۶ — انقلاب در فنلاند بدعوت رهبری حزب سوسیال‌دمکرات فنلاند در تاریخ ۲۷ ژانویه سال ۱۹۱۸ آغاز شد. دولت بورژوازی سوینحوود سرنگون گردید و زمام حکومت بدست کارگران افتاد. ۲۹ ژانویه دولت انقلابی فنلاند بنام شورای نمایندگان خلق تشکیل شد.

اما انقلاب پرولتری فقط در جنوب فنلاند پیروز شد. دولت سوینحوود در شمال کشور که همهٔ نیروهای ضدانقلابی در آنجا متمرکز می‌شدند قوت می‌گرفت، و از دولت قیصری آلمان کمک خواست. در

نتیجهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلح آلمان دوم ماه مه سال ۱۹۱۸ پس از جنگ داخلی شدید که سه ماه ادامه داشت، انقلاب کارگری در فنلاند سرکوب گردید. ترور ضدانقلابی در کشور آغاز شد و هزاران کارگر و دهقان انقلابی اعدام شدند ویا در زندانها زجر و شکنجه دیدند.
ص — ۱۳۷

۵۷ — منظور لنین جلسهٔ متحدهٔ فراکسیونهای بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه در تاریخ ۲۳ فوریه سال ۱۹۱۸ است. این جلسه برای بررسی مسئلهٔ قبول شرایط جدید صلح آلمان تشکیل شده بود. این جلسه در محیط فوق‌العاده متشنج جریان داشت.

ک. ب. رادک، د. ب. ریازانف و ای. ز. اشتینبرگ — اس‌ار چپ با امضای قرارداد صلح مخالفت کردند. و.ای.لنین از امضای این قرارداد دفاع نمود. هیچ‌گونه تصمیمی در جلسه گرفته نشد. بدنبال جلسهٔ متحدهٔ فراکسیونها جلسهٔ فراکسیون بلشویکی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه برپا شد. «کمونیست‌های چپ» آزادی رأی در جلسهٔ قریب‌الوقوع کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه را طلب می‌کردند. اما فراکسیون این خواست‌را رد کرد و با اکثریت آراء تصمیم گرفت که در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه بر له امضای قرارداد صلح رأی داده شود.

جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه که بمسئلهٔ انعقاد صلح با آلمان اختصاص داشت، بیست و چهارم فوریه ساعت سه بامداد بریاست یا. م. سوردلف گشایش یافت. و.ای.لنین دربارهٔ شرایط جدید آلمان برای انعقاد صلح گزارش داد. نمایندگان منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا و چپ و آنارشیست‌ها با امضای قرارداد صلح مخالفت کردند. جلسه با ۱۱۶ رأی موافق در برابر ۸۵ رأی مخالف و ۲۶ رأی ممتنع قطعنامه بلشویک‌ها دربارهٔ قبول شرایط آلمان در بارهٔ صلح را تصویب کرد. اکثر «کمونیستهای چپ» در رأیگیری شرکت نکردند و هنگام اخذ رأی تالار جلسه را ترک نمودند. ص — ۱۳۸

۵۸ — مسئلهٔ انتقال از پتروگراد به مسکو بمناسبت حمله و تعرض آلمانها به پسکف در جلسهٔ ۲۶ فوریه سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی مورد بحث قرار گرفت. طرح تصویبنامهٔ پیشنهادی لنین با تغییرات ناچیز از طرف شورای کمیسرهای ملی پذیرفته شد. تصمیم نهایی دربارهٔ انتقال پایتخت جمهوری شوروی به مسکو در چهارمین کنگرهٔ فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه در ماه مارس سال ۱۹۱۸ اتخاذ گردید. ص — ۱۴۲

۵۹ — صحبت از قطعنامهٔ مصوب بوروی ایالتی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (بلشویک‌ها) در مسکو است که در دوران مبارزهٔ حزب برای صلح برست، توسط «کمونیست‌های چپ» اشغال شده بود؛ مقارن بهار سال ۱۹۱۸ این بورو عملا نقش مرکز فراکسیونی ضدحزبی را ایفاء می‌کرد. قطعنامهٔ انشعابگرانهٔ ضدشوروی که لنین به آن اشاره می‌کند در اجلاس هیئت محدود بورو پس از تصویب شرایط جدید صلح پیشنهادی امپریالیست‌های آلمان از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب، صادر شد. ص — ۱۴۳

۶۰ — صحبت از رأیگیری دربارهٔ مسئلهٔ صلح با آلمان در جلسهٔ مشاورهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب با نمایندگان جریانات مختلف حزبی در تاریخ ۲۱ ژانویه (سوم فوریه) سال ۱۹۱۸ است. در این جلسهٔ مشاوره دو «کمونیست چپ» — اوسینسکی (اوبولنسکی) و استوکف علیه جایز بودن انعقاد صلح بطور کلی میان دولت‌های سوسیالیستی و امپریالیستی رأی دادند. اکثر «کمونیستهای چپ» هنگام اخذ رأی روش دوجانبه در پیش گرفتند: با جایز شمردن انعقاد صلح میان دولت‌های سوسیالیستی و امپریالیستی در عین حال با امضای فوری قرارداد صلح با آلمان مخالفت کردند. ص — ۱۴۷

۶۱ — کنگرهٔ فوق‌العاده هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه —

نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر بود که از ششم تا هشتم ماه مارس سال ۱۹۱۸ در پتروگراد برپا بود.

این کنگره برای حل نهایی مسئلهٔ انعقاد قرارداد صلح با آلمان که پیرامون آن مبارزهٔ شدید در درون حزب جریان داشت، تشکیل شد.

در این کنگره ٤٧ نماینده با رأی قطعی و ٥٩ نماینده با رأی مشورتی حضور داشتند و نمایندهٔ صد و هفتاد هزار عضو حزب و از جمله بزرگترین سازمان‌های حزبی: سازمان مسکو، پتروگراد، اورال و پاولژیه بودند. حزب هنگام تشکیل کنگره جمعاً قریب سیصد هزار عضو داشت. ولی بخش قابل ملاحظه‌ای از سازمان‌ها نتوانستند بعلت شتاب در تشکیل کنگره نمایندگان خود را بفرستند، و یا بمناسبت اشغال موقتی بخشهائی از کشور شوروی توسط آلمانها امکان این کار را نداشتند.

کنگره دستور کار را بدین ترتیب تصویب کرد: گزارش کمیتهٔ مرکزی؛ مسئلهٔ جنگ و صلح؛ تجدید نظر در برنامه و تغییر نام حزب؛ مسائل سازمانی؛ انتخاب کمیتهٔ مرکزی.

لنین تمام کار کنگره را رهبری می‌کرد. گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی و گزارش مربوط به تجدید نظر در برنامه و تغییر نام حزب را بکنگره داد و در بحث و بررسی همهٔ مسائل شرکت می‌کرد و ۱۸ بار سخنرانی نمود.

پس از گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی، بوخارین — لیدر «کمونیست‌های چپ» سخنرانی نمود و ضمن آن از خواست ماجراجویانهٔ جنگ با آلمان دفاع نمود. پیرامون سخنرانی‌ها مباحثات شدید در گرفت و ضمن آنها ۱۸ نماینده بیاناتی ایراد کردند. تحت تأثیر دلایل مقنع لنین بخشی از «کمونیست‌های چپ» در موضعگیری خود تجدید نظر کردند. کنگره گزارش کمیتهٔ مرکزی را به اتفاق آراء تصویب کرد و به بحث دربارهٔ مسئلهٔ جنگ و صلح پرداخت. کنگره با رد «تزهای مربوط به لحظهٔ کنونی» که «کمونیست‌های چپ» آنها را بعنوان قطعنامه مطرح کرده بودند، ضمن رأیگیری اسمی با ۳۰ رأی موافق در برابر ۱۲ رأی مخالف و ٤ رأی ممتنع قطعنامهٔ پیشنهادی لنین را دربارهٔ مسئلهٔ صلح برست پذیرفت (رجوع شود به همین جلد، صفحات ۱۸۷—۱۸۸).

آنگاه کنگره مسئلهٔ تجدید نظر در برنامه و تغییر نام حزب را مورد بررسی قرار داد؛ لنین دربارهٔ این مسائل گزارش داد. با اشاره

به اینکه نام حزب باید هدفهای آن را منعکس نماید، پیشنهاد کرد که نام حزب تغییر یابد و حزب کمونیست (بلشویک‌های) روسیه نامیده شود و برنامهٔ آن تغییر یابد. کنگره با اتفاق آراء برله قطعنامهٔ لنین اظهار نظر کرد و نام پیشنهادی لنین برای حزب را پذیرفت. کنگره بمنظور تدوین نهایی برنامهٔ جدید کمیسیونی مرکب از هفت نفر بریاست لنین انتخاب نمود.

کنگره با رأی مخفی ۱۵ عضو کمیتهٔ مرکزی و ۸ نامزد عضویت در آن را انتخاب کرد. «کمونیست‌های چپ» — ن. ای. بوخارین، آ. لوموف (گ. ای. اوپوکف) و م. س. اوریتسکی که بعضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب شده بودند، در کنگره اعلام کردند که از کار کردن در کمیتهٔ مرکزی امتناع می‌ورزند و چندین ماه با وجود پیشنهادهای اکید کمیتهٔ مرکزی بکار نپرداختند.

کنگرهٔ هفتم حزب اهمیت فراوان تاریخی داشت. این کنگره صحت خطمشی لنینی را در جهت تأمین تنفس صلح‌آمیز، تأیید نمود، اخلالگران حزب — «کمونیستهای چپ» و تروتسکیست‌ها را خرد کرد و حزب کمونیست و طبقهٔ کارگر را بسوی حل مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم سوق داد. تصمیمات کنگره وسیعاً در سازمان‌های محلی حزب بررسی می‌شد و با وجود ادامهٔ فعالیت انشعابگرانه «کمونیست‌های چپ» مورد تأیید همگانی قرار گرفت. ص — ۱۵۳

۶۲ — منظور — غائله کورنیلف — شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکان در ماه اوت سال ۱۹۱۷ است. کورنیلف — ژنرال تزاری و سرفرماندهی عالی ارتش در رأس این شورش قرار داشت. توطئه‌گران هدفشان این بود که پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار و شوراها را متفرق سازند و دیکتاتوری نظامی در کشور برقرار کنند و مقدمات احیای رژیم سلطنتی را فراهم سازند. این شورش ۲۵ اوت (۷ سپتامبر) آغاز شد.

بدعوت کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک، کارگران پتروگراد و سربازان و ناویان انقلابی برای مبارزه با شورشیان بپا خاستند. با سرعت از کارگران پایتخت واحدهای گارد سرخ تشکیل می‌شد. در محلهائی

کمیته‌های انقلابی تشکیل گردید. حرکت سپاهیان کورنیلف متوقف گردید. میان آنان تحت تأثیر تبلیغات بلشویکی بی‌نظمی و اختلال آغاز شد. دولت موقت زیر فشار توده‌ها ناگزیر دستور بازداشت کورنیلف و همدستان او را صادر کرد تا بجرم شورش تسلیم دادگاه شوند. ص — ۱۰٤

٦۳ — صحبت از موضع تسلیم‌طلبانه ل. ب. کامنف، گ. یه. زینویف، آ. ای. ریکوف و برخی دیگر از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب و دولت شوروی است که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از خواست اس‌ارـ‌منشویکی دایر به تشکیل «دولت همگون سوسیالیستی» پشتیبانی می‌کردند (رجوع شود به همین جلد، ص ۲۹ — ۳۵، ٤۱ — ٤٦). ص — ۱۰٤

٦٤ — این دلیل علیه امضای قرارداد صلح با شرایط تحمیلی آلمان در جلسهٔ مشاورهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی با کارکنان حزبی در تاریخ هشتم (۲۱) ژانویه سال ۱۹۱۸ توسط «کمونیست‌های چپ» ارائه شد. ص — ۱٦۲

٦٥ — منظور و. ای. لنین اظهارات تروتسکی است که بیست و هشتم ژانویه (۱۰ فوریه) سال ۱۹۱۸ هنگام مذاکره با فرماندهی نیروهای آلمان در برست‌ـ‌لیتوفسک کرده بود. ص — ۱٦٥

٦٦ — صحبت از سوگندنامه وفاداری به تزار است که نمایندگان دومای سوم امضاء کرده بودند. نظر به اینکه امتناع از ادای سوگند موجب از دست رفتن تریبون دوما بود که برای بسیج پرولتاریا برای مبارزهٔ انقلابی ضرورت داشت، نمایندگان سوسیال‌دمکراسی هم به اتفاق همهٔ نمایندگان دوما سوگندنامه را امضاء می‌کردند. ص — ۱٦۸

٦۷ — اصطلاح «انقلاب بین‌المللی درخور میدان نبرد» را و. و. اوبولنسکی (ن. اوسینسکی) در «تزهای مربوط به جنگ و صلح» بکار برده بود. این تزها در آستانهٔ اجلاس ۲۱ ژانویه (سوم فوریه) سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب توسط وی نوشته شده و چهاردهم ماه مارس در شمارهٔ ۸ روزنامهٔ «کمونیست» — ارگان «کمونیست‌های چپ» بچاپ رسیده بود. اوبولنسکی ضمن تشریح این اصطلاح نوشت: «جنگ انقلابی، به

عنوان جنگ داخلی میدانی نمی‌تواند خصوصیت عملیات درست نظامی ارتش‌های کشورها را که بعملیات سوق‌الجیشی می‌پردازند داشته باشد... عملیات نظامی جنبهٔ مبارزهٔ پارتیزانی (نظیر مبارزهٔ سنگری) دارد که با آژیتاسیون طبقاتی درهم می‌آمیزد». ص — ۱۷۰

۶۸ — قرارداد صلح تیلزیت در ماه ژوئیه سال ۱۸۰۷ میان فرانسه و پروس بسته شد و تعهدات سنگین و موهن بگردن پروس گذاشت. پروس سرزمین وسیعی را از دست داد، و غرامتی معادل صد ملیون فرانک به آن تحمیل گردید و ملزم گردید ارتش خود را تا ۴۰ هزار نفر تقلیل دهد و بخواست ناپلئون سپاهیان کمکی بدهد و بازرگانی خود را با انگلستان قطع نماید. ص — ۱۷۱

۶۹ — «کمونیست» — روزنامهٔ یومیه، ارگان فراکسیونی گروه «کمونیست‌های چپ» بود که از پنجم تا نوزدهم مارس سال ۱۹۱۸ بعنوان ارگان کمیتهٔ پتربورگ و کمیتهٔ ناحیهٔ پتربورگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. جمعاً ۱۱ شمارهٔ از چاپ خارج شد. انتشار روزنامه بموجب قرار کنفرانس کل شهری حزب در پتروگراد که بیستم مارس ۱۹۱۸ برپا بود، قطع گردید. کنفرانس اذعان نمود که سیاست کمیتهٔ پتربورگ که در صفحات روزنامهٔ «کمونیست» بیان می‌گردید، بسیار اشتباه‌آمیز و بهیچوجه موضع سازمان حزب کمونیست در پتروگراد را منعکس نمی‌سازد. کنفرانس روزنامهٔ «پتروگرادسکایا پراودا» را بجای روزنامهٔ «کمونیست»، ارگان سازمان حزبی پتروگراد اعلام داشت. ص — ۱۷۲

۷۰ — پوتیلفی‌ها — کارگران کارخانهٔ ماشین‌سازی پوتیلف در پتروگراد. ص — ۱۷۳

۷۱ — منظور لنین از قرار معلوم روزهایی از آغاز حملهٔ سپاهیان آلمان — از ۱۸ فوریه تا ورود هیئت نمایندگی شوروی به برست‌ـلیتوفسک — ۲۸ فوریهٔ سال ۱۹۱۸ است. حملهٔ اشغالگران آلمانی تا سوم مارس — تا روز امضای قرارداد صلح ادامه داشت. ص — ۱۷۳

۷۲ — عبارتی است از تراژدی «بوریس گودونف» اثر آ. س. پوشکین.
ص — ۱۷٤

۷۳ — شلیاختیچ — اصیل زاده لهستانی. ص — ۱۷٤

۷٤ — صحبت از قطعنامه‌ای است که بوروی ایالتی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو در تاریخ ۲٤ فوریه سال ۱۹۱۸ آن را صادر کرده بود. در مقاله و. ای. لنین زیر عنوان «عجیب و مدهش» (رجوع شود به همین جلد، صفحات ۱٤۳ — ۱۵۲) این سند ضدحزبی مورد انتقاد قرار گرفته است. ص — ۱۷۵

۷۵ — منظور و. ای. لنین صحبت با کنت دو لیوبرساک — افسر فرانسوی است که ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۸ انجام گرفت. ص — ۱۷۹

۷٦ — منظور پیام کمیساریای ملی امور نظامی است که از همهٔ کارگران و دهقانان جمهوری شوروی خواسته بود که داوطلبانه آموزش نظامی ببینند. ضرورت انتقال بمرحلهٔ آموزش داوطلبانه امور جنگی ناشی از آن بود که ارتش روس بر طبق شرایط قرارداد صلح با آلمان می‌بایست بکلی مرخص شود. این پیام در تاریخ پنجم ماه مارس سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ٤۰ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» چاپ شده بود. ص — ۱۸۰

۷۷ — کانوسا — قصری در ایتالیای شمالی است. در سال ۱۰۷۷ هنریخ چهارم — امپراتور آلمان که در مبارزه با گریگوری هفتم پاپ اعظم شکست خورده بود سه روز در خرقهٔ گناهکار تائب جلوی دروازهٔ این قصر ایستاد تا گناه روگردانی از کلیسا را بشوید و قدرت امپراتور را بخود باز گرداند. اصطلاح «رفتن به کانوسا» از اینجا ریشه گرفته که بمعنای اعتراف به گناه، و سر تعظیم فرود آوردن در برابر دشمن است. ص — ۱۸۱

۷۸ — بموجب قرارداد آتش‌بس که دوم (۱۵) دسامبر سال ۱۹۱۷ در برست‌ـلیتوفسک میان دولت شوروی و دولت‌های اتحاد چهارگانه

(آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان و ترکیه) منعقد شده بود، هر یک از طرفین می‌توانست عملیات نظامی را با اخطار قبلی هفت‌روزه از سر گیرد. فرماندهی نیروهای آلمان با آغاز حمله در سراسر جبهه در تاریخ ۱۸ فوریه — یعنی دو روز پس از اعلام آتش‌بس، این شرط را نقض کرد. ص — ۱۸۲

۷۹ — بموجب مادهٔ ششم قرارداد صلح برست که سوم ماه مارس سال ۱۹۱۸ امضاء شده بود، روسیه متعهد شده بود با رادای سرکزی ضدانقلابی اوکرائین قرارداد صلح ببندد. مذاکرات صلح میان دولت شوروی و رادا در آن موقع صورت نگرفت. بیست و نهم آوریل سال ۱۹۱۸ اشغالگران آلمانی با کمک بورژوازی کادتی اکتبریستی در اوکرائین کودتا کردند، رادا طرد شد و بجای آن رژیم دیکتاتوری سردار اسکوروپادسکی برقرار گردید. مذاکرات میان روسیهٔ شوروی و دولت اسکوروپادسکی در تاریخ ۲۳ ماه مه آغاز شد و قرارداد آتش‌بس در تاریخ ۱٤ ژوئن سال ۱۹۱۸ امضاء گردید. — ص — ۱۸۳

۸۰ — دوازدهم مارس موعد تشکیل کنگرهٔ چهارم فوق‌العادهٔ شوراهای سراسر روسیه برای حل مسئله تصویب قرارداد صلح با آلمان در نظر گرفته شده بود. کنگره روزهای ۱٤ — ۱٦ مارس سال ۱۹۱۸ برپا بود. ص — ۱۸٤

۸۱ — «دلو نارودا» — روزنامه یومیه، ارگان حزب اس‌ارها، از ماه مارس سال ۱۹۱۷ تا ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد که بارها نام خود را تغییر داد. چاپ و انتشار روزنامه در اکتبر سال ۱۹۱۸ در سامارا از سر گرفته شد (چهار شماره منتشر گردید) و در ماه مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو بار دیگر انتشار یافت (ده شماره منتشر شد). این روزنامه بعلت فعالیت ضدانقلابی توقیف شد.

نوایاژیزنیها — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۱. ص — ۱۸٦

۸۲ — قطعنامه مربوط به جنگ و صلح در تاریخ هشتم مارس در جلسهٔ بامداد کنگرهٔ حزب تصویب شد. به پیشنهاد و. ای. لنین که

مورد تأیید کنگره قرار گرفت، این قطعنامه نمی‌بایست چاپ و منتشر شود. ص — ۱۸۷

۸۳ — و. ای. لنین نکاتی از نامهٔ مورخه ۱۸ — ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵ ف.انگلس به آ.ببل را بیان می‌کند. (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک. مارکس و ف. انگلس. چاپ ۲، جلد ۳٤، ص — ۱۲۸). ص — ۱۹۰

۸٤ — صحبت از مجموعه‌های «مطالب مربوط به تجدید نظر در برنامهٔ حزب» است که تحت نظر و با مقدمه‌ای به امضای ن.لنین، در پتروگراد توسط بنگاه نشریات «پریبوی» در سال ۱۹۱۷ و «مطالبی دربارهٔ تجدید نظر در برنامهٔ حزب. مجموعهٔ مقالات بقلم و. میلیوتین، و. سوکولنیکف، آ.لوموف و و. اسمیرنف» توسط بنگاه نشریات بوروی ایالتی بخش صنعتی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو در سال ۱۹۱۷ انتشار یافت. ص — ۱۹۱

۸۵ — «پروسوشچنیه» — مجلهٔ ماهانهٔ تئوریک بلشویکی که در سالهای ۱۹۱۱ — ۱۹۱٤ و در سال ۱۹۱۷ چاپ و منتشر می‌شد.

«اسپارتاک» — مجلهٔ تئوریک کمیتهٔ بخش حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در مسکو که از ماه مه تا اکتبر سال ۱۹۱۸ در مسکو چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۹۱

۸٦ — و. ای. لنین «مقدمه‌ای بر رسالهٔ بورکخیم «بیاد هورا-میهن‌پرستان سالهای ۱۸۰٦ — ۱۸۰۷» را که ف. انگلس در تاریخ ۱۵ دسامبر سال ۱۸۸۷ نوشته است، بیان می‌کند (رجوع شود به مجموعهٔ آثار ک.مارکس و ف. انگلس، چاپ ۲، جلد ۲۱، ص — ۳٦۱). ص — ۱۹۲

۸۷ — کنگرهٔ سوسیال‌دمکراسی آلمان در همنیتس که در روزهای ۱۵ — ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود، قطعنامه‌ای «دربارهٔ امپریالیسم» صادر کرد و در آن سیاست دولت‌های امپریالیستی را بمثابهٔ «سیاست بی‌شرمانهٔ غارت‌ها و اشغالگری‌ها» توصیف نمود و از طبقهٔ کارگر

خواست «با انرژی بیشتر تا زمانی که امپریالیسم سرنگون گردد، با آن مبارزه نماید».

کنگرهٔ فوق‌العاده بین‌المللی سوسیالیستی در بال که در روزهای ۲٤— ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود، مانیفست بال — مانیفست دربارهٔ جنگ را صادر کرد که ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که نزدیک می‌شد، برحذر می‌داشت و هدف‌های غارتگرانهٔ این جنگ را افشاء می‌کرد و از کارگران همهٔ کشورها می‌خواست که با قرار دادن «قدرت همبستگی بین‌المللی پرولتاریا در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری» با قاطعیت در راه صلح مبارزه کنند. مادهٔ فورمولهشده توسط و. ای. لنین از قطعنامهٔ کنگره سال ۱۹۰۷ اشتوتگارت دربارهٔ اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی سوسیالیست‌ها باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند، در مانیفست بال قید گردید. ص — ۱۹۵

۸۸ — منظور و. ای. لنین دولت انقلابی فنلاند — شورای نمایندگان خلق است که در تاریخ ۲۹ ژانویه سال ۱۹۱۸ پس از سرنگونی دولت بورژوازی سوینحوود تشکیل شد. بموازات شورای نمایندگان خلق، شورای کل سازمان‌های کارگران تشکیل شد که ارگان عالی حکومت بشمار می‌رفت. «سیم‌های سازمان‌های کارگران» که توسط کارگران متشکل انتخاب شده بودند، اساس و پایهٔ قدرت دولتی را تشکیل میدادند. ص — ۱۹۷

۸۹ — در آغاز سال ۱۹۱۸ بوروی تبلیغات انقلابی بین‌المللی وابسته به کمیساریای ملی امور خارجه به چاپ و انتشار منشور زمین بزبانهای خارجی پرداخت. در فوریه سال ۱۹۱۸ این منشور در پتروگراد بزبان انگلیسی در کتاب: «Decrees issued by the revolutionary peoples government», vol. I, Petrograd, february 1918 («منشورهای صادره از جانب دولت انقلابی خلق»، جلد اول، پتروگراد، فوریه سال ۱۹۱۸) چاپ شد. ص — ۲۰۳

۹۰ — هنگام انتخاب کمیتهٔ مرکزی حزب «کمونیست‌های چپ» از عضویت در آن امتناع ورزیدند.

کنگره با اکثریت آراء قطعنامهٔ تسلیمی و. ای. لنین را تصویب کرد که در آن امتناع «کمونیست‌های چپ» از عضویت در کمیتهٔ مرکزی محکوم شده بود. اما کنگره با این امید که آنها از انضباط حزبی تبعیت خواهند کرد، نمایندگان آنها (ن. ای. بوخارین، آ. لوموف، م. س. اوریتسکی) را به عضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب کرد، ولی هر سه نفر آنها بعلامت اعتراضی گفتند که از کار در کمیتهٔ مرکزی امتناع میورزند. کنگره این امتناع را نپذیرفت و بدون بحث تصمیم گرفت که تعویض «کمونیست‌های چپ» منتخب به کمیتهٔ مرکزی تا اجلاس کمیتهٔ مرکزی به تعویق به‌افتد.

پس از کنگرهٔ حزبی و کنگرهٔ چهارم فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه که قرارداد صلح با آلمان را تصویب کرد، «کمونیست‌های چپ» با وجود درخواست مؤکد کمیتهٔ مرکزی، چند ماه بکار در کمیتهٔ مرکزی نپرداختند. ص — ۲۰۵

فهرست نام‌ها

---

* نام‌های خانوادگی واقعی توی پرانتز گذاشته شده است.

و سپس در رأس کمیساریای کنترل کارگری و دهقانی قرار گرفت (تا ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۲). عضو پولیت‌بوروی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در دوران جنگ داخلی عضو شورای جمهوری و شورای انقلابی و نظامی یکعده از جبهه‌ها بود.

در سال ۱۹۲۲ بعنوان دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب و از سال ۱۹٤۱ رئیس شورای کمیسرهای ملی و سپس رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی بود.

ای. و. استالین طی دوران طولانی در مقام دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب، به اتفاق رهبران دیگر مجدانه در راه ساختمان سوسیالیسم مبارزه کرد و در قلع و قمع جریانات ضدحزبی بویژه تروتسکیسم و اپورتونیسم راست نقش بزرگی ایفاء نمود.

در عین حال آن تحریفاتی در زندگی جامعهٔ شوروی که حزب کمونیست آنها را پدیده پرستش شخصیت و مباین با مارکسیسم‌ـلنینیسم نامید، با نام وی ارتباط دارد. ص — ۲۳، ۱۰۷

استولیپین، پتر آرکادویچ (۱۸٦۲ — ۱۹۱۱) — رجل دولتی روسیهٔ تزاری که در سال‌های ۱۹۰٦ — ۱۹۱۱ ریاست شورای وزیران را بعهده داشت و وزیر کشور هم بود. دوره‌ای از بی‌امان‌ترین ارتجاع سیاسی توأم با اعدام‌ها بمنظور سرکوب جنبش انقلابی (ارتجاع ستولیپینی سالهای ۱۹۰۷ — ۱۹۱۰) با نام وی مربوط است. ص — ۱۳۵، ۱٦۸، ۱٦۹

اسمیرنف، و. م. (۱۸۸۷ — ۱۹۳۷) — از سال ۱۹۰۷ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هیئت رئیسه شورایعالی اقتصاد ملی عضویت داشت. در سال ۱۹۱۸ «کمونیست چپ» شد و بعدها بکرات با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست. بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص — ۱۹۳

اسکوورتسف ـ استپانف، ایوان ایوانویچ (۱۸۷۰ — ۱۹۲۸) — یکی از باسابقه‌ترین شرکت‌کنندگان جنبش انقلابی روس، شخصیت معروف حزبی و دولتی شوروی و ادب شناس بود. در دوران انقلاب سوسیالیستی

انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیتی احراز نمود. در سال ۱۹۱۸ هنگام انعقاد قرارداد صلح برست در رأس گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» قرار گرفت. از سال ۱۹۲۸ لیدر انحراف راستگرایانه اپورتونیستی شد. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص — ۱۷۹ — ۱۸۱، ۱۸۳ — ۱۸٦، ۱۹۳

پتلورا، سیمون واسیلیویچ (۱۸۷۷ — ۱۹۲٦) — یکی از لیدرهای ناسیونالیست‌های بورژوامشرب اوکرائین بود. در سال ۱۹۱۷ دبیرکل امور نظامی در رادای مرکزی ضدانقلابی اوکرائین شد. در دوران مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی و جنگ داخلی از سردمداران ضدانقلاب در اوکرائین بود. ص — ۱۷۹

پودویسکی، نیکولای ایلیچ (۱۸۸۰ — ۱۹٤۸) — از کارکنان معروف حزبی و نظامی بود و از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و از سال ۱۹۰۳ بلشویک بود. در روزهای تدارک و انجام قیام مسلحانه اکتبر ریاست کمیتهٔ نظامی و انقلابی را در پتروگراد بعهده داشت و یکی از رهبران حمله به کاخ زمستانی بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در کمیتهٔ امور نظامی و دریایی عضویت داشت و بعدها کارهای پرمسئولیت نظامی و حزبی بعهده داشت. ص — ۱۸۰

پوریشکویچ، ولادیمیر میتروفانویچ (۱۸۷۰ — ۱۹۲۰) — ملاک بزرگ و چرنوسوتنی بود. با سخنرانی‌های تند ضدیهودی خود در دوما شهرت وسیع یافت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی مبارزه می‌کرد. ص — ٤٤، ٤٥

تروتسکی (برونشتین)، لو داویدویچ (۱۸۷۹ — ۱۹٤۰) — سوسیال‌دمکرات روس و منشویک بود. پس از شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ انحلال‌طلب شد و در مسائل جنگ و صلح و انقلاب علیه لنین و بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی سوضع سنتریستی داشت. در سال ۱۹۱۷ پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه از مهاجرت به روسیه بازگشت و به عضویت حزب بلشویک پذیرفته

شد، ولی در موضع بلشویکی قرار نگرفت و بمبارزه نهان و آشکار خود علیه لنینیسم و برضد سیاست حزب ادامه داد.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقام‌های پرمسئولیتی احراز کرد، با خطمشی عمومی حزب و با برنامهٔ ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی مخالفت می‌کرد. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از حزب اخراج گردید و در سال ۱۹۲۹ بعلت فعالیت ضدشوروی از اتحاد شوروی تبعید شد و در سال ۱۹۳۲ از حق تابعیت شوروی محروم گردید. ص — ۲۳، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۸۲ — ۱۸۵

تسرتلی، ایراکلی گئورگیویچ (۱۸۸۲ — ۱۹۵۹) — یکی از لیدرهای منشویسم بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ — عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد و عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی دورهٔ اول شوراها شد. در ماه مه سال ۱۹۱۷ در هیئت دولت موقت بورژوازی بعنوان وزیر پست و تلگراف و سپس بعنوان وزیر کشور شرکت جست و یکی از الهام‌دهندگان قلع و قمع بلشویک‌ها بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران دولت ضدانقلابی و منشویکی گرجستان شمرده می‌شد. ص — ۱۲۱، ۱۲۸

تئودوروویچ، ایوان ادولفویچ (۱۸۷۵ — ۱۹٤۰) — انقلابی حرفه‌ای و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان کمیسر ملی امور خواربار در شورای کمیسرهای ملی عضویت پیدا کرد. ص — ۲۳

چخییدزه، نیکولای سمینوییچ (۱۸٦٤ — ۱۹۲٦) — یکی از لیدرهای منشویسم بود که در دوران انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ موقت دومای دولتی شد و دفاع‌طلب بود. چخییدزه ریاست شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد، و ریاست دوره اول کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی را بعهده داشت و از دولت موقت بورژوازی مجدانه پشتیبانی می‌کرد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر رئیس مجلس مؤسسان گرجستان — دولت ضدانقلابی منشویکی بود. ص — ۱۲۱

چرنوف، ویکتور میخایلوویچ (۱۸۷۶ — ۱۹۵۲) — یکی از لیدرها و تئوریسین‌های حزب اس‌ارها بود. در سالهای جنگ اول جهانی در پرده جملات چپگرایانه در واقع موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. در ماه‌های سه ـ اوت سال ۱۹۱۷ وزیر فلاحت دولت موقت بورژوازی بود و سیاست تضییقات بیرحمانه علیه دهقانانی که اراضی ملاکان را متصرف شده بودند تعقیب می‌کرد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از سازماندهان شورشهای ضدشوروی بود. ص — ۹۰، ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۸

دان (گورویچ)، فدور ایلیچ (۱۸۷۱ — ۱۹۴۷) — یکی از رهبران منشویک‌ها بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد و عضو هیئت کمیتهٔ اجرائیه مرکزی شد و از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد. ص — ۱۷، ۱۰۳

دیبنکو، پاول یفیموویچ (۱۸۸۹ — ۱۹۳۸) — شخصیت نظامی و دولتی شوروی و از سال ۱۹۱۲ عضو حزب بلشویک‌ها بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ ریاست کمیتهٔ مرکزی ناوگان بالتیک را بعهده داشت و در امر تدارک ناوگان بالتیک برای قیام مسلحانه در اکتبر سال ۱۹۱۷ مجدانه شرکت کرد. در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه بعنوان عضو کمیتهٔ امور نظامی و دریائی در هیئت شورای کمیسرهای ملی شرکت جست. پس از پایان جنگ داخلی از فرماندهان ارتش سرخ شد. ص — ۲۳

رادک، کارل برنگاردوویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۳۹) — از شرکت‌کنندگان جنبش سوسیال‌دمکراتیک در گالیسی، لهستان و آلمان بود. در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) — انترناسیونالیست و از سال ۱۹۱۷ بلشویک بود. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد؛ در دوران صلح برست «کمونیست چپ»، و از سال ۱۹۲۳ از فعالین اپوزیسیون تروتسکی بود. بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص — ۱۸۱، ۱۸۵

راسپوتین (نویخ) گریگوری یفیمویچ (۱۸۷۲ — ۱۹۱۶) — مرد ماجراجوئی که در دربار نیکولای دوم نفوذ زیاد داشت. ص — ۱۶۷

رومانف — رجوع شود به نیکولای دوم (رومانف).

ریکف، آلکسی ایوانوبیچ (۱۸۸۱ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۸۹۹ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و از سال ۱۹۰۳ بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیت دولتی بعهده داشت و عضو پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی بود. بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست: در نوامبر سال ۱۹۱۷ طرفدار تشکیل دولت ائتلافی با شرکت منشویک‌ها و اس‌ارها بود و اعلام داشت که با سیاست حزب موافق نیست و از کمیتهٔ مرکزی و هیئت دولت کنار رفت؛ در سال ۱۹۲۸ از لیدرهای انحراف اپورتونیستی راست در حزب بود. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعلیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص — ۲۳، ۴۲

ریابوشینسکی، پاول پاولویچ (متولد سال ۱۸۷۱) — بانکدار و کارخانه‌دار بزرگ مسکو و یکی از سردمداران ضدانقلاب بود. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ تهدید کرد که انقلاب را «با دستهای استخوانی قحطی» خفه خواهد کرد. یکی از الهام‌دهندگان و سازماندهان غایله کورنیلف بود. ص — ۱۱۴، ۱۱۶

ریازانف (گولدنداخ)، داوید بوریسویچ (۱۸۷۰ — ۱۹۳۸) — سوسیال‌دمکرات و منشویک بود. در کنگرهٔ ششم حزب (۱۹۱۷) به عضویت حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه پذیرفته شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمان اتحادیه‌ها کار می‌کرد. در اوایل سال ۱۹۱۸ بعلت عدم موافقت با حزب در مسئله صلح برست موقتاً از حزب کناره‌گیری کرد. ص — ۱۷۹

زینویف (رادومیسلسکی)، گریگوری یوسیویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۳۶) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و از سال ۱۹۰۳ بلشویک بود. در

شلیاپنیکف، آلکساندر گاوریلوویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۳۷) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان کمیسر ملی کار در شورای کمیسرهای ملی عضویت پیدا کرد؛ بعدها در کارهای اتحادیه و اقتصادی سمت‌هائی داشت. در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۲ سازمانده و لیدر گروه ضدحزبی «اپوزیسیون کارگری» بود. در سال ۱۹۳۳ هنگام پاکسازی حزب، از حزب کمونیست (بلشویک) روسیه اخراج شد. ص — ۱٤

فئوفیلاکتف، آ. یه. — اس‌ار چپ، نمایندهٔ کنگرهٔ فوق‌العادهٔ شوراهای نمایندگان دهقانان در نوامبر سال ۱۹۱۷ بود. در کنگره بعنوان عضو هیئت کمیساریای ملی فلاحت انتخاب گردید. ص — ٥٤

کارلین، ولادیمیر آلکساندرویچ (۱۸۹۱ — ۱۹۳۸) — یکی از سازماندهان حزب اس‌ارهای چپ و عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود. از رهبران شورش اس‌ارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ بشمار می‌رفت. ص — ٤۱

کالدین، آلکسی ماکسیموویچ (۱۸٦۱ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری، سردار قزاق حوضهٔ دن، پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران ضدانقلاب قزاقی در حوضهٔ دن بود و در تشکیل «ارتش داوطلب» گارد سفید شرکت داشت، شورش قزاق‌ها را رهبری می‌کرد. ص — ۷، ۲۹، ٤٥، ٦۱ — ٦٤، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱٥۷، ۱٥۸

کامکف (کاتس)، ب. د. (۱۸۸٥ — ۱۹۳۸) — عضو حزب اس‌ارها بود و یکی ازسازماندهان و لیدرهای حزب اس‌ارهای چپ بشمار می‌رفت. با قرارداد صلح برست مخالفت می‌کرد، از سازماندهان شورش اس‌ارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ در مسکو بود. ص — ٤۱

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسوویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۳٦) از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و از سال ۱۹۰۳ بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با خطمشی لنینی حزب در انجام انقلاب

فهرست مندرجات

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هر گاه نظر خود را در بارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی، مسکو،
زوبوفسکی بولوار، ۱۷



پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



تصویر و . ای. لنین. سال ۱۹۱۸

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۸

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پور هرمزان و ع. بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ
ТОМ 8

На персидском языке

Л $\frac{0101020000—711}{014(01)—85}$ 244—86

وظیفهٔ عمدهٔ این ایام

بی‌نوایی، با نوایی
پرتوانی، ناتوان
ای گرامی مام میهن
ای گرامی مام روس (۱)

در این روزها تاریخ بشر یکی از بزرگترین و دشوارترین چرخش‌ها را انجام می‌دهد که اهمیتی بی‌پایان دارد و بدون کوچکترین اغراق می‌توان گفت که دارای اهمیت رهائیبخش جهانی است. این چرخشی از جنگ بصلح؛ از جنگ میان درندگانی که میلیون‌ها استثمارشونده و زحمتکش را به کشتارگاه می‌فرستند تا برای تقسیم غنائمی که نیرومندترین راهزنان به یغما برده‌اند، ترتیبات جدیدی برقرار سازند ــ بجنگ ستمکشان علیه ستمگران، برای رهایی از شر سرمایه؛ این چرخشی است از آلام و مصائب بی‌پایان و گرسنگی و ددمنشی بسوی آیندهٔ تابناک جامعهٔ کمونیستی و رفاه همگانی و صلح پایدار؛ ــ جای تعجب نیست که در تندپیچ‌ترین نقاط این چرخش شدید، هنگامیکه بنای کهنه با سروصدا و غریوی سهمگین درهم می‌شکند و فرو می‌ریزد و در کنار آن با درد و رنجی وصف‌ناپذیر بنای نو پدید می‌آید، به بعضی‌ها سرگیجه دست می‌دهد و برخی‌ها را یأس و نومیدی فرا می‌گیرد و عده‌ای هم راه گریز از واقعیت را که گاهی بیش از حد تلخ است در زیر پرده‌ای از عبارات زیبا و جذاب جستجو می‌کنند.

روسیه ناگزیر هنگام چرخش تاریخ از امپریالیسم بسوی انقلاب کمونیستی می‌بایست شدیدترین تندپیچ‌های تاریخ را خیلی آشکار بچشم خود بیند و بطرزی بسیار حاد و دردناک آنرا از سر بگذراند. ما در عرض چند روز یکی از قدیمی‌ترین، مقتدرترین، وحشیانه‌ترین و ددمنشانه‌ترین رژیم‌های سلطنتی را نابود ساختیم. ما در ظرف چند

ماه مراحلی را در سازشکاری با بورژوازی و در ریشه‌کن ساختن توهمات خرده‌بورژوایی پیمودیم که کشورهای دیگر برای طی آن‌ها ده‌ها سال وقت صرف کرده بودند. ما طی چند هفته بورژوازی را سرنگون ساختیم و بر مقاومت آشکار آن در جنگ داخلی پیروز شدیم. ما با مارش پیروزمندانه و ظفرنمون بلشویسم سراسر یک کشور پهناور را پیمودیم. ما پائین‌ترین قشرهای تودهٔ زحمتکش را که زیر ستم تزاریسم و بورژوازی بودند برای کسب آزادی و نیل بزندگی مستقل بپا داشتیم. ما جمهوری شوروی را که نمونهٔ جدید دولت و بطور غیرقابل قیاس عالی‌تر و دمکراتیک‌تر از بهترین جمهوری‌های پارلمانی بورژوازی است ایجاد کردیم و پایدار ساختیم. ما دیکتاتوری پرولتاریا را که مورد پشتیبانی دهقانان تهیدست است، برقرار ساختیم و سیستم اصلاحات سوسیالیستی پردامنه‌ای را آغاز نهادیم. ما ایمان به نیروی خویشتن را در قلوب ملیونها و ملیونها کارگر همهٔ کشورها بوجود آوردیم و آتش شور و شوق را در درون آنان برافروختیم. ما ندای انقلاب بین‌المللی کارگری را در همه‌جا دادیم و با درندگان امپریالیست همهٔ کشورها بمخالفت برخاستیم.

و درندهٔ امپریالیست با حمله به بی‌سلاحان در ظرف چند روز ما را بخاک انداخت و وادارمان ساخت قرارداد صلح بی‌نهایت شاق و خفت‌باری (۲) را امضاء کنیم — و این در حکم باجی بود در مقابل جسارتی که بخرج دادیم تا حتی برای مدت بسیار کوتاهی هم شده از منگنهٔ آهنین جنگ امپریالیستی برون جهیم. این درنده، روسیه را درهم می‌فشارد، خفه می‌کند و از هم میدرد و هرچه شبح انقلاب کارگری در کشور خود او مخوف‌تر قد علم می‌کند با غیظ بیشتری این عمل را انجام می‌دهد.

ما مجبور بودیم قرارداد صلح «تیلزیت» (۳) را امضاء کنیم. خودفریبی روا نیست. باید جرئت داشت با حقیقت آشکار و تلخ مستقیماً مواجه شد. باید تمام آن ورطهٔ شکست و تجزیه کشور و اسارت و خفتی را که اینک ما را بداخل آن هل داده‌اند، کاملا تا ته

اندازه‌گیری کرد. هر قدر این نکته را واضح‌تر بفهمیم همانقدر هم اراده‌مان برای رهائی، مجاهدت ما برای وارستن مجدد از قید اسارت و کسب استقلال و عزم راسخ ما برای نیل به این مقصود که بهر قیمتی شده سرزمین روس از بی‌نوایی و ناتوانی برون آید و به تمام معنی پرتوان و بانوا شود، محکمتر، آبدیده‌تر و آهنین‌تر می‌گردد.

سرزمین روس می‌تواند چنین وضعی داشته باشد، زیرا بهر حال برای ما بحد کافی وسعت خاک و ثروتهای طبیعی بجا مانده است تا همه را اگر بحد وفور هم نباشد لااقل بقدر کافی از لحاظ وسایل زندگی تأمین کنیم. ما هم از لحاظ ذخایر ثروتهای طبیعی و از لحاظ ذخیرهٔ نیروی انسانی و هم از لحاظ دامنهٔ شگرفی که انقلاب کبیر بخلاقیت و ایجادگری توده‌ای داده است، مصالح در اختیار داریم تا سرزمین واقعاً پرتوان و بانوای روس ایجاد کنیم.

سرزمین روس چنین هم خواهد شد، ولی به این شرط که هرگونه نومیدی و هرگونه عبارتپردازی را بدور افکند و دندان بهم فشرده تمام نیروی خود را متمرکز سازد، هر عصبی را برتابد و هر عضله را بکشد و به این نکته پی‌برد که رهائی فقط از آن راه انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی امکان‌پذیر است که ما در آن گام نهاده‌ایم. پیشروی در این راه بدون از دست دادن روحیه در قبال شکست‌ها، گردآوردن سنگی از پس سنگ دیگر برای پی‌ریزی محکم جامعهٔ سوسیالیستی، فعالیت بدون وقفه در راه ایجاد انضباط و انضباط درونی و در راه تقویت پایه‌های تشکل و نظم، کاردانی و کارائی، تقویت همکاری موزون نیروهای همهٔ مردم و حساب و کنترل همگانی در رشتهٔ تولید و توزیع فرآورده‌ها در هر جا و همه جا — چنین است راه ایجاد قدرت نظامی و قدرت سوسیالیستی.

برازندهٔ یک سوسیالیست واقعی نیست که وقتی شکستی سخت بر وی وارد آمد که شق کند یا اینکه دچار یأس و حرمان گردد. این صحیح نیست که گویا ما راه چاره‌ای نداریم جز اینکه بین این مرگ «ننگین» (از نقطهٔ نظر اشلیاختیچ) (*) یعنی صلح بسیار

شاق و مرگ «دلاورانه» در یک نبرد نومیدانه یکی را انتخاب کنیم. این نکته صحیح نیست که گویا ما با امضای قرارداد صلح «تیلزیت» به آرمانهای خود یا بدوستان خود خیانت کرده‌ایم. ما بهیچ چیز و هیچکس خیانت نکرده‌ایم، هیچ دروغی را راست جلوه‌گر نساخته‌ایم و آنرا پرده‌پوشی ننموده‌ایم و از یاری خود با هر آنچه می‌توانستیم و با هر وسیله‌ای که در اختیار داشتیم، نسبت بهیچ دوست و هیچ رفیق در روز درماندگی دریغ نورزیده‌ایم. سرداری که بقایای ارتشی شکست‌خورده یا ارتشی را که در نتیجه‌ٔ فرار سراسیمه‌وار دچار بیماری شده، بعمق کشور می‌کشاند و از این عقب‌نشینی در صورت لاعلاجی، با انعقاد یک قرارداد صلح بسیار شاق و سنگین و خفت‌بار دفاع می‌کند، نسبت به آن واحدهای ارتش که سردار قادر نیست به آنها کمک کند و دشمن رابطهٔ آنها را قطع کرده است خیانتی مرتکب نمی‌شود. چنین سردار وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد که برای نجات آنچه هنوز می‌توان نجات داد راه منحصر بفردی بر می‌گزیند، به ماجراجوئی تن در نمی‌دهد، حقیقت تلخ را در برابر مردم آرایش نمی‌دهد، «مکان را از دست می‌دهد تا زمان را بدست آورد»، از هر گونه تنفسی حتی از حداقل تنفس استفاده می‌کند تا نیرو گرد آورد و به ارتشی که دچار بیماری متلاشی شدن و از دست دادن روحیه شده است امکان نفس تازه کردن یا شفا یافتن بدهد.

ما قرارداد صلح «تیلزیت» را امضاء کردیم. هنگامیکه ناپلئون اول پروس را در سال ۱۸۰۷ مجبور به امضای قرارداد صلح تیلزیت نمود این استیلاگر تمام ارتش‌های آلمانها را درهم شکسته و پایتخت و تمام شهرهای بزرگ را اشغال کرده بود و پلیس خود را ایجاد نموده و شکست‌خوردگان را وادار ساخته بود سپاههای کمکی بدهند تا استیلاگر بتواند به جنگهای غارتگرانه جدیدی دست بزند، و با انعقاد پیمان اتحاد با یکعده از دولت‌های آلمانی علیه دولت‌های آلمانی دیگر کشور آلمان‌را قطعه قطعه کرده بود. با تمام اینها حتی پس از یک چنین صلحی هم مردم آلمان ایستادگی کردند، توانستند

نیروهای خود را گرد آورند و بپا خیزند و حق آزادی و استقلال را برای خود بکف آورند.

برای هر کسی که می‌خواهد فکر کند و می‌تواند فکر کند، مثال صلح تیلزیت (که فقط یکی از قراردادهای سنگین و خفت‌بار متعددی بود که در آن دوران به آلمانها تحمیل می‌شد) بروشنی نشان می‌دهد اندیشه‌ای که گویا صلح بسیار سنگین و شاق در هر شرایطی — ورطهٔ هلاکت، و راه جنگ — راه شهامت و نجات است تا چه اندازه کودکانه و ساده‌لوحانه است. تاریخ جنگ‌ها بما می‌آموزد که صلح بارها در تاریخ نقش تنفس و دوران گردآوری نیروها برای نبردهای جدید را بازی کرده است. صلح تیلزیت برای آلمان بزرگترین خفت و در عین حال چرخشی بسوی بزرگترین اعتلای ملی آن بود. در اوضاع و احوال تاریخی آن زمان این اعتلاء ناگزیر می‌بایستی به ایجاد دولت بورژوازی منجر گردد. آن هنگام یعنی بیش از صد سال پیش، موجدین تاریخ مشتی اشراف و گروه ناچیزی از روشنفکران بورژوازی بودند در حالیکه توده‌های کارگران و دهقانان خفته و خواب‌آلود بودند. در آن هنگام تاریخ بحکم این شرایط فقط می‌توانست با کندی وحشتناکی بخزد.

اینک سرمایه‌داری فرهنگ را بطور کلی و از جمله فرهنگ توده‌ها را بمدارج بسیار و بسیار عالی‌تری ارتقاء داده است. جنگ توده‌ها را تکان داده و با دهشتها و مصائب بیسابقهٔ خود آنها را بیدار کرده است. جنگ تاریخ را بجلو رانده و اینک تاریخ بسرعت لکوموتیو در حرکت است. اکنون تاریخ را میلیون‌ها و ده‌ها میلیون افراد مستقلاً می‌آفرینند. سرمایه‌داری اکنون تا مرحلهٔ سوسیالیسم رشد کرده است.

و به این جهت اگر روسیه اکنون از صلح «تیلزیت» بسوی اعتلای ملی و جنگ کبیر میهنی میرود — و بدون شک می‌رود — اینجا دیگر این اعتلاء کار را به ایجاد دولت بورژوازی منجر نساخته بلکه به انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی منجر خواهد ساخت. ما از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دفاع‌طلب هستیم، هوادار «دفاع از

میهن» هستیم ولی آن جنگ میهنی که بسوی آن می‌رویم جنگ در راه میهن سوسیالیستی، در راه سوسیالیسم بمثابه میهن است، جنگ در راه جمهوری شوروی بمثابه پیشتاز ارتش جهانی سوسیالیسم است.

«کین‌توزی نسبت به آلمانی، آلمانی را بزن» — چنین بود و چنین است شعار میهن‌پرستی معمولی یعنی بورژوایی. ولی ما می‌گوئیم: «کین‌توزی نسبت به درندگان امپریالیست، تنفر از سرمایه‌داری، مرگ بر سرمایه‌داری» و در عین حال: «از آلمانی یاد بگیر! به اتحاد برادرانه با کارگران آلمانی وفادار بمان. آنها در یاری بما دیر کردند. ما وقت و فرصت بدست خواهیم آورد، منتظر آنها خواهیم بود، آنها بیاری ما خواهند آمد».

آری، از آلمانی یاد بگیر! تاریخ از مسیر پرپیچ و خم و از بی‌راهه‌ها می‌گذرد. اتفاقاً اینک همانا آلمانی علاوه بر امپریالیسم درنده، مبادی انضباط، سازمان و همکاری موزون بر اساس صنعت ماشینی نوین و دقیقترین حساب و کنترل را در خود مجسم می‌سازد.

و این درست همان چیزی است که کم داریم. این درست همان چیزی است که ما باید یاد بگیریم. این درست همان چیزی است که انقلاب کبیر ما کم دارد تا از آغاز پیروزمندانهٔ خود پس از یکسلسله آزمون‌های سخت بپایان ظفرنمون خود برسد. این درست همان چیز است که برای جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه لازم است تا از حال بی‌نوایی و ناتوانی خارج شود و برای همیشه پرتوان و بانوا شود.

۱۱ مارس سال ۱۹۱۸.

«ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» شمارهٔ ۴۶، دوازدهم مارس سال ۱۹۱۸

از روی مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۷۸ — ۸۲ ترجمه و چاپ شده است

چهارمین کنگرهٔ فوق‌العادهٔ شوراهای سراسر روسیه (۵)

۱۴–۱۶ مارس سال ۱۹۱۸

۱

گزارش دربارهٔ تصویب قرارداد صلح ۱۴ مارس

رفقا، امروز ما باید مسئله‌ای را حل کنیم که نقطهٔ عطف و چرخش در رشد و اعتلای انقلاب روس و نه تنها روس بلکه همچنین انقلاب بین‌المللی است، و برای آنکه مسئلهٔ سنگین‌ترین صلح بدرستی حل شود، صلحی که نمایندگان حکومت شوروی در برست‌لیتوفسک قرارداد آن را امضاء کرده‌اند و حکومت شوروی پیشنهاد می‌کند تأیید یا تصویب شود، برای حل راستین این مسئله بیش از همه بر ماست که ماهیت تاریخی آن چرخشی که جلوی ما بود درک کنیم و بفهمیم که ویژگی عمدهٔ رشد و اعتلای انقلاب تا کنون چه بوده و علت اصلی آن شکست سخت و آن دوران آزمون‌های سنگین که از سر گذرانده‌ایم، کدام است.

تصور می‌کنم که منبع عمدهٔ اختلاف نظرها میان احزاب شوروی (۶) دربارهٔ این مسئله همانا آنست که برخی‌ها زیاده از حد تحت تأثیر احساس خشم و غضب مشروع و بحق و بجا نسبت به شکست جمهوری شوروی از امپریالیسم قرار می‌گیرند و گاهی بیش از اندازه مأیوس می‌شوند و بجای آنکه شرایط تاریخی رشد و اعتلای انقلاب را همانطوریکه قبل از این صلح قرار گرفته و آن طوری که پس از انعقاد صلح بنظر ما می‌آید در نظر بگیرند سعی می‌کنند به سئوال دربارهٔ تاکتیک انقلاب برپایهٔ احساس مستقیم پاسخ دهند. ضمناً

ناگفته نماند که تمام تجربه و آزمون همهٔ تاریخ‌های انقلاب‌ها بما می‌آموزد که وقتی ما با هرگونه جنبش توده‌ای یا مبارزهٔ طبقاتی، بویژه با چنان مبارزه‌ای نظیر مبارزهٔ کنونی که نه تنها در تمام گسترهٔ یک کشور، حتی کشور عظیم، بلکه با مبارزه‌ای سروکار داریم که تمام مناسبات بین‌المللی را در بر می‌گیرد، — در چنین صورتی اساس تاکتیک خود را مقدم بر همه و بیش از همه باید برپایهٔ احتساب وضع عینی گذاشت و بدیدهٔ تحلیل به آن نگریست و دید که تا کنون روند انقلاب چه بوده و برای چه چنین خوفناک و چنین شدید به نحوی که اصلاً بصرفهٔ ما نیست، تغییر کرده است.

اگر ما از این دیدگاه بروند رشد و اعتلای انقلاب خود نگاه کنیم بروشنی می‌بینیم که انقلاب تا کنون دوران نسبتاً و از خیلی لحاظ ظاهراً مستقل و موقتاً مستقل از مناسبات بین‌المللی را می‌گذراند. آن راهی که انقلاب ما از اواخر فوریهٔ سال ۱۹۱۷ تا یازدهم فوریهٔ سال جاری از آن می‌رفت که حمله و تعرض آلمان آغاز گردید — عموماً و کلاً راه موفقیتهای آسان و سریع بود. اگر ما به روند رشد و اعتلای این انقلاب در مقیاس بین‌المللی از نقطهٔ نظر رشد تنها انقلاب روس نگاه کنیم می‌بینیم که در عرض این یک سال سه دوران را از سر گذرانده‌ایم. دوران اول هنگامی بود که طبقهٔ کارگر روسیه به اتفاق همهٔ دهقانان پیشرو و آگاه و پرتحرک با حمایت نه تنها خرده‌بورژوازی بلکه همچنین بورژوازی بزرگ در عرض چند روز رژیم سلطنتی‌را از بین برد. علت این موفقیت سرگیجه‌آور آن بود که مردم روسیه از یکطرف از تجربه و آزمون سال ۱۹۰۵ ذخیره عظیم جنگاوری انقلابی داشتند و از طرف دیگر روسیه بعنوان یک کشور بویژه عقب‌مانده مخصوصاً زود با فقدان کامل امکان ادامه این جنگ در شرایط وجود رژیم کهنه مواجه شد.

بدنبال موفقیت کوتاه خروشان که سازمان جدید — سازمان شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان تشکیل شد، ماههای متمادی دوران انتقال برای ما پیش آمد — دورانی که حکومت بورژوازی که یکباره توسط شوراها سخت لطمه دیده بود و توسط احزاب خردم

بورژوایی سازشکار — منشویک‌ها و اس‌ارها (۷) که از این حکومت پشتیبانی می‌کردند تقویت شد. و این حکومتی بود که از جنگ امپریالیستی و از قراردادهای سری امپریالیستی پشتیبانی می‌کرد و وعده و وعیدهایی بخورد طبقهٔ کارگر داده بود، حکومتی که اصلا کاری انجام نداد و طرفدار ویرانی بود. شوراها در این دوران طولانی برای ما، برای انقلاب روس نیروهای خود را جمع می‌کردند؛ این دوران برای انقلاب روس دوران طولانی، ولی از نقطهٔ نظر بین‌المللی دوران کوتاهی بود، چونکه در اکثر کشورهای مرکزی دوران از بین رفتن توهمات خرده‌بورژوایی، دوران تأثرات سازشکاری احزاب و فراکسیون‌ها و صاحبان سلیقه‌های مختلف نه ماه‌ها بلکه دوران طولانی، ده‌ها سال متمادی را می‌گرفت، — این دوران از بیستم آوریل (۸) تا تجدید جنگ امپریالیستی توسط کرنسکی در ژوئن (۹) که قرارداد سری امپریالیستی را در جیب داشت، — نقش قاطع داشت. در این دوران ما شکست ماه ژوئیه (۱۰) و غائلهٔ کورنیلف (۱۱) را از سر گذراندیم و فقط برپایهٔ تجربه و آزمون مبارزهٔ توده‌ای، تنها هنگامیکه وسیعترین توده‌های کارگران و دهقانان نه تحت تأثیر پند و موعظه بلکه بنابه تجربهٔ خود تمام بیهودگی سازشکاری خرده‌بورژوایی را دیدند، و تنها آنوقت، پس از رشد سیاسی طولانی، پس از تدارک طولانی و تغییر در روحیه و نظریات گروهبندیهای حزبی زمینه‌ای برای انقلاب اکتبر ایجاد شد و دوران سوم انقلاب روس که در نخستین مرحله‌اش از انقلاب بین‌المللی گسیخته یا موقتاً جدا شده است فرا رسید.

این دوران سوم، دوران اکتبر، دوران سازماندهی، سخت‌ترین دوران و در عین حال دوران بزرگترین و سریعترین پیروزی‌هاست. از اکتبر انقلاب ما که زمام حکومت را بدست پرولتاریای انقلابی داده و دیکتاتوری آنرا برقرار ساخته و پشتیبانی اکثریت عظیم پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان را برایش تأمین کرده است، از اکتبر انقلاب ما با مارش پیروزمندانه و ظفرنمون پیش رفته است. در تمام اطراف و اکناف روسیه جنگ داخلی بشکل مقاومت استثمار-

گران و ملاکین و بورژوازی که سورد پشتیبانی بخشی از بورژوازی امپریالیستی بودند، آغاز شد.

جنگ داخلی آغاز شد و در این جنگ داخلی نیروهای دشمنان حکومت شوروی، نیروهای دشمنان زحمتکشان و توده‌های استثمار- شونده ناچیز بودند؛ جنگ داخلی پیروزی کامل حکومت شوروی بود، چونکه دشمنان آن، استثمارگران، ملاکین و بورژوازی هیچ تکیه‌گاهی نه سیاسی و نه اقتصادی نداشتند و هجوم آنان درهم شکسته شد. مبارزه با آنها بیشتر شامل تبلیغ و آژیتاسیون بود تا عملیات نظامی؛ زحمتکشان لایه به لایه، توده به توده، حتی قزاقهای زحمتکش (۱۲) از آن استثمارگرانی که می‌کوشیدند از حکومت شوروی جداشان سازند رو برتافته سوا شدند.

این دوران مارش پیروزمندانه و ظفرنمون دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی بود که توده‌های عظیم زحمتکشان و استثمار- شوندگان روسیه را بطور مسلم و قطعی و برگشت‌ناپذیر بسوی خود جلب نمود و آخرین و بالاترین نقطهٔ اوج و اعتلای انقلاب روس بود که در تمام این مدت گوئی بطور مستقل و بدون ارتباط با امپریالیسم بین‌المللی جریان داشت. به این علت بود که کشوری با بیشترین عقب‌ماندگی که در پرتو تجربه و آزمون سال ۱۹۰۵ بیشترین آمادگی را برای انقلاب داشت که با چنین سرعت و سهولت و نظم و ترتیب طبقه‌ای را بدنبال طبقهٔ دیگر بحکومت می‌رساند و با از بین بردن برخی ترکیب‌های سیاسی سرانجام به آن ترکیب سیاسی رسید که آخرین ترکیب نه تنها انقلاب روس بلکه انقلاب‌های کارگری اروپای غربی هم بود، زیرا پایهٔ حکومت شوروی در روسیه محکم شده و سمپاتی زحمتکشان و استثمارشوندگان را بطور غیر قابل برگشت بخود جلب نموده است، چونکه دستگاه قدیم جور و ستم قدرت دولتی را نابود ساخته و اصولا نوع جدید و عالی دولت را بوجود آورده است که جنینی بشکل کمون پاریس (۱۳) داشت که دستگاه قدیم را برانداخت و بجای آن نیروی مسلح توده را گذاشت و دمکراتیسم توده‌های زحمتکش را جایگزین دمکراتیسم بورژوا-

پارلمانتاریسم ساخت و استثمارگران را مستثنی نمود و منظماً مقاومت آنان را سرکوب کرد.

انقلاب روس در این مدت این کارها را انجام داد و بهمین جهت در پیشاهنگ نسبتاً کوچک آن این تصور پیدا شد که این روند ظفرنمون، این مارش سریع انقلاب روس می‌تواند به پیروزی‌های آینده امیدوار باشد. و این تصور اشتباه بود، زیرا دورانی که انقلاب روس گسترش می‌یافت و در روسیه زمام حکومت را از دست طبقه‌ای بدست طبقهٔ دیگر می‌داد و سازشکاری طبقاتی را در حدود فقط روسیه از بین می‌برد، — این دوران می‌توانست از لحاظ تاریخی فقط به آن جهت وجود داشته باشد که بزرگترین غول‌های درندگان امپریالیسم جهانی موقتاً در حرکت تعرضی خود علیه حکومت شوروی متوقف شده بودند. انقلابی که در عرض چند روز رژیم سلطنتی را برانداخت، در عرض چند ماه تمام تلاش‌های سازشکاری با بورژوازی را بکار برد و در عرض چند هفته جنگ داخلی بر هرگونه مقاومت بورژوازی فایق آمد، — چنین انقلابی، انقلاب جمهوری سوسیالیستی می‌توانست میان دول امپریالیستی در محیط درندگان جهانی با ددمنشان امپریالیسم بین‌المللی فقط بطور کجدار و مریز که بورژوازی در مبارزهٔ مرگ و زندگی با یکدیگر در حمله و تعرض بروسیه فلج شده بود زندگی کند.

و آن دورانی آغاز گردید که باید اینهمه آشکار و اینهمه دشوار و سنگین احساس کرد — دوران سخت‌ترین شکست‌ها و سخت‌ترین آزمون‌ها برای انقلاب روس، دورانی که بجای تعرض سریع و مستقیم و آشکار بدشمنان انقلاب، مجبوریم سخت‌ترین شکست‌ها را تحمل کنیم و در برابر نیروئی که بی‌اندازه بزرگتر از نیروی ماست، — در برابر امپریالیسم بین‌المللی و سرمایهٔ مالی، در برابر نیروی نظامی که تمام بورژوازی با تکنیک معاصر و مدرنش، با تمام سازمانش برای غارت و تعدی، برای مختنق ساختن ملیتهای کوچک علیه ما متحد ساخته است، عقب‌نشینی کنیم؛ بر ما لازم آمد دربارهٔ متعادل ساختن نیروها فکر کنیم و ناگزیر در برابر مسائل فوق العاده دشوار قرار گیریم، مجبور شدیم علاوه بر دشمنی

نظیر رومانف و کرنسکی که نمی‌توانند جدی شمرده شوند، — با نیروهای بورژوازی بین‌المللی با تمام قدرت نظامی و امپریالیستی آن مستقیماً دست و پنجه نرم کنیم و روبروی درندگان جهانی قرار گیریم. و بدیهی است که بمناسبت تأخیر کمک از جانب پرولتاریای سوسیالیستی بین‌المللی مجبور شدیم برخورد با این نیروها را پذیرا شویم و سخت‌ترین شکست را تحمل نمائیم.

و این دوران — دوران سخت‌ترین شکست‌ها، دوران عقب‌نشینی‌ها، دورانی است که ما باید لااقل بخش نسبتاً کوچک از مواضع خود را نجات دهیم و ضمن عقب‌نشینی در برابر امپریالیسم در انتظار فرصت به‌نشینیم تا هنگامی که شرایط بین‌المللی بطور کلی تغییر یابند و آن نیروهای پرولتاریای اروپا بما برسند، نیروهائی که وجود دارند و نضج و قوام می‌یابند و نمی‌توانستند مثل ما بسهولت از عهدهٔ دشمنان خود برآیند، زیرا بزرگترین خیال باطل و بزرگترین خطا و اشتباه خواهد بود اگر فراموش شود که آغاز کردن انقلاب روس آسان بود ولی گام‌های بعدی دشوار است. این وضع جنبهٔ ناگزیر داشت چونکه ما از پوسیده‌ترین و عقب‌مانده‌ترین نظام سیاسی آغاز کردیم. انقلاب اروپا ناگزیر از بورژوازی آغاز می‌کند و ناگزیر در شرایط فوق‌العاده دشوار با دشمنی که بطور غیرقابل تصور جدی‌تر است سر و کار دارد. انقلاب اروپا در شرایط فوق‌العاده دشوارتر آغاز خواهد شد . ما می‌بینیم که ایجاد نخستین شکاف برای انقلاب اروپا در آن نظامی که به آن فشار می‌آورد فوق‌العاده دشوارتر است. برای اروپا طی مراحل دوم و سوم انقلاب خود بسی آسانتر خواهد بود. و بحکم آن تناسب نیروها بین طبقات انقلابی و ارتجاعی که در حال حاضر در عرصهٔ بین‌المللی هستند جور دیگر نمی‌تواند باشد. و این همان چرخش و تحول اساسی است که از دید کسانی که به اوضاع و احوال کنونی، به وضع فوق‌العاده دشوار انقلاب نه از نقطهٔ نظر تاریخی، بلکه از روی احساسات و خشم نگاه می‌کنند همواره دور می‌ماند. و تجربه و آزمون تاریخ بما می‌گوید که همواره، در همهٔ انقلابها در چنین دورانی، هنگامی

که انقلاب مرحلهٔ تحول و انتقال از مرحلهٔ پیروزیهای سریع بمرحلهٔ شکست‌های سخت را تحمل کرده است — دوران جملات و عبارتپردازی‌های بدل انقلابی فرا رسیده که همواره به امر رشد و اعتلای انقلاب بزرگترین لطمه و زیان را زده است. و حالا رفقا، فقط وقتی که اگر ما خود را موظف شماریم این تحول را در نظر بگیریم که ما را از مرحلهٔ پیروزیهای سریع و آسان و کامل به مرحلهٔ شکست‌های سخت انداخته است، فقط آنوقت قادر خواهیم بود تاکتیک خود را بدرستی ارزیابی کنیم. این مسئلهٔ فوق‌العاده دشوار و فوق‌العاده سنگین است و مسئله‌ای است که نتیجهٔ رسیدن به نقطهٔ عطف و تحول در رشد کنونی انقلاب، — از پیروزیهای آسان داخلی به شکست‌های فوق‌العاده سخت خارجی، — و نقطهٔ عطف در تمامی انقلاب بین‌المللی، از دوران فعالیت تبلیغی و آژیتاسیونی انقلاب روس در حالت انتظاری امپریالیسم به دوران اقدامات تعرضی امپریالیسم علیه حکومت شوروی، مسئله بویژه دشوار و بویژه حادی را در برابر تمامی جنبش بین‌المللی اروپای غربی قرار می‌دهد. اگر ما این لحظهٔ تاریخی را فراموش نکنیم درک این مطلب برای ما لازم خواهد بود که مدار اصلی علایق روسیه در مسئلهٔ صلح کنونی و بسیار شاق و به اصطلاح وقیح چگونه بوجود آمد.

من بارها در جر و بحث با کسانی که ضرورت قبول این صلح را انکار می‌کردند شنیده‌ام که گفته‌اند نظریهٔ امضای قرارداد صلح بیانگر گویا منافع خاص تنها توده‌های خسته و فرسودهٔ دهقانان و سربازانی است که جنبهٔ طبقاتی خود را از دست داده‌اند و غیره و غیره. من همواره دربارهٔ این قبیل استنادها و چنین اظهاراتی تعجب می‌کردم که چگونه رفقا — کسانی که خیلی در تجسس دلیل توضیحات خویشند ابعاد طبقاتی رشد ملی را فراموش می‌کنند. مثل اینکه حزب پرولتاریا که زمام حکومت را بدست گرفته قبلا حساب نکرده است که تنها اتحاد پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا یعنی تهیدست‌ترین دهقانان یعنی اکثریت دهقانان روسیه، تنها چنین اتحاد قادر است زمام حکومت را در روسیه، بدست حکومت انقلابی شوراها — اکثریت، اکثریت

واقعی مردم بدهد، بدون این اتحاد هر گونه تلاش برای برقراری حکومت بویژه در دوران چرخشها و تحولات دشوار تاریخ بی‌معنی و ابلهانه است. مثل اینکه حالا می‌توان از این حقیقت مسلم برای همه‌ٔ ماها، دوری جست و به یادآوری حقارت‌آمیز از حالت خسته و فرسودهٔ دهقانان و سربازانی که جنبه‌ٔ طبقاتی خود را از دست داده‌اند بسنده نمود. دربارهٔ حالت خسته و فرسوده دهقانان و سربازانی که جنبه‌ٔ طبقاتی خود را از دست داده‌اند باید بگوئیم که کشور مقاومت را ممکن می‌شمارد و بر آنست که تهیدست‌ترین دهقانان فقط در آن حدودی می‌توانند مقاومت ورزند که قادر باشند نیروهای خود را متوجه مبارزه نمایند.

هنگامیکه ما در اکتبر زمام حکومت را بدست می‌گرفتیم روشن بود که روند رویدادها ناگزیر به آن منجر می‌شود و چرخش شوراها بسوی بلشویسم بمعنای چرخش در سراسر کشور است و برقراری حکومت بلشویسم اجتناب‌ناپذیر است. وقتی ما ضمن درک این نکته به تصرف قدرت در اکتبر دست زدیم، کاملا روشن و صریح بخود و بهمه‌ٔ مردم می‌گفتیم که این انتقال حکومت بدست پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان است و پرولتاریا می‌داند که دهقانان از آن بطوریکه خود شما می‌دانید: در مبارزهٔ مجدانه‌ٔ آن در راه صلح و در آمادگی آن برای ادامه‌ٔ مبارزهٔ آتی علیه سرمایه‌ٔ بزرگ مالی پشتیبانی می‌کند. در این باره اشتباه نمی‌کنیم و هر کسی که تا اندازه‌ای در چارچوب نیروهای طبقاتی و مناسبات طبقاتی مانده باشد نمی‌تواند از آن حقیقت مسلم دوری جوید که ما نمی‌توانیم از کشور دهقانان خرده‌پا که هم برای انقلاب اروپا و هم برای انقلاب بین‌المللی اینهمه خدمت کرده است توقع داشته باشیم مبارزه را در آن شرایط سخت، در سخت‌ترین شرایط ادامه دهد که کمک از جانب پرولتاریای اروپای غربی حتماً بما می‌رسد، — و این نکته را حقایق و اعتصابها و غیره به ثبوت رسانده‌اند — ولی این کمک که حتماً بما می‌رسد دیر کرده است. از این روست که می‌گویم چنین اشاره و استنادی به خستگی توده‌های دهقانی و غیره

و غیره صرفاً نتیجهٔ فقدان دلیل، نتیجهٔ عجز و ناتوانی کامل آن کسانی است که به این بهانه‌ها متوسل می‌شوند، فقدان کامل هرگونه امکانی در آنها برای درک تمام مناسبات طبقاتی بطور کلی و در مقیاس عمومی آنها — برای درک انقلاب‌های پرولتاریا و دهقانان در مقیاس تودهٔ دهقانی است؛ تنها اگر چنانچه ما در هر چرخش و تحول تند تاریخ تناسب طبقات را بطور کلی و تناسب نیروهای همهٔ طبقات را ارزیابی کنیم و نمونه‌های علیحده و رویدادهای غیر عادی معینی را انتخاب نکنیم، تنها آنوقت خود را در تحلیل حقایق احتمالی محکم و پا برجا احساس خواهیم کرد. من کاملا درک می‌کنم که بورژوازی روس حالا موقعی ما را به جنگ انقلابی هل می‌دهد که برایمان اصلا امکان ندارد. منافع طبقاتی بورژوازی چنین اقتضاء می‌کند.

وقتی آنها فقط فریاد برمی‌آورند که صلح ننگ است، حتی کلمه‌ای هم نمی‌گویند که کی ارتش را به این روز انداخته است، من کاملا درک می‌کنم این بورژوازی با دلونارودی‌ها (۱٤)، منشویک‌ها ـ تسرتلی‌ها، چرنوف‌ها و پامنبریخوانهای آنهاست (کفزدنها)، من خوب می‌دانم که این بورژوازی است که دربارهٔ جنگ انقلابی داد و فریاد راه انداخته است. منافع طبقاتی آن چنین اقتضاء می‌کند، منویات آن اقتضاء می‌کند که حکومت شوروی راه غلط و نادرست برود. این نکته از رفتار کسانی روشن و مفهوم است که از یک طرف صفحات روزنامه‌های خود را با نوشته‌های ضدانقلابی پر می‌کنند... (صداهائی: «همه را بسته‌اند».) متأسفانه همه را نبسته‌اند، ولی همه را می‌بندیم. (کفزدنها.) می‌خواستم بروی آن پرولتاریا نگاه کنم که بضدانقلابیون، به طرفداران بورژوازی و به سازشکاران با آن اجازه می‌دهد که با ادامهٔ استفاده از انحصار ثروت اذهان مردم را بوسیلهٔ افیون بورژوایی خود همچنان تخدیر نماید. چنین پرولتاریائی نیست. (کفزدنها).

من خوب میدانم که از صفحات چنین مطبوعاتی ناله و فریاد و فغان علیه صلح ننگین بر می‌خیزد، و برایم کاملا روشن است که کسانی از این جنگ انقلابی پشتیبانی می‌کنند که در عین حال

از کادت‌ها (۱۰) گرفته تا اس‌ارهای راستگرا با آلمانها هنگام حمله و تعرض آنها ملاقات می‌کنند و با آب و تاب می‌گویند که اینها آلمانی هستند و به افسران خود اجازه می‌دهند با پاگون نظامی در نقاطی که در نتیجه لشگرکشی امپریالیسم آلمان اشغال گردیده، گردش کنند. راستی کار این چنین بورژواهایی، تبلیغ جنگ انقلابی توسط چنین سازشکارانی کوچکترین تعجبی در من ایجاد نمی‌کند. آنها می‌خواهند که حکومت شوروی بدام بیفتد. آنها این بورژواها، این سازشکاران ماهیت خود را نشان داده‌اند. ما آنها را دیده و زنده می‌بینیم و می‌دانیم که اکنون در اوکرائین کرنسکی‌های اوکرائینی، چرنوف‌های اوکرائینی، تسرتلی‌های اوکرائینی — همان حضرات وینیچنکی‌ها هستند. این حضرات کرنسکی‌ها، چرنوف‌ها و تسرتلی‌های اوکرائینی آن قرارداد صلحی را که با امپریالیست‌های آلمانی بسته و حالا با کمک سرنیزهٔ آلمانی می‌کوشند حکومت شوروی را در اوکرائین سرنگون سازند، از مردم پنهان کرده‌اند. به‌بینید آن بورژواها و آن سازشکاران و همفکران آنها چه کرده‌اند. (کفزدنها.) به‌بینید که بورژواها و سازشکاران اوکرائینی چه کارهایی انجام داده‌اند که نمونهٔ آنها در برابر انظار ماست، آنهایی که با سرنیزهٔ آلمانی علیه حکومت شوروی برخاسته‌اند قراردادهای سری خود را از مردم کتمان کرده و می‌کنند. پس معلوم است که بورژوازی روس چه می‌خواهد و پامنبریخوانهای آگاه و ناآگاه بورژوازی حکومت شوروی را بکجا هل می‌دهند: آنها می‌دانند که حکومت شوروی در حال حاضر بهیچوجه نمی‌تواند با امپریالیسم مقتدر جنگ کند. و بهمین جهت فقط در این اوضاع و احوال بین‌المللی، فقط در این وضع عمومی طبقاتی بتمام کنه و عمق اشتباه کسانی پی می‌بریم که مانند حزب اس‌ارهای چپ (۱۶) شیفته تئوری شده‌اند که در تمام تاریخ‌های انقلاب‌ها در لحظات دشوار جنبهٔ عادی دارد و نصفش از یأس و نومیدی و نصف دیگرش از جملات و عبارتپردازیها تشکیل می‌شود، وقتی که بجای نگرش هوشیارانه بواقعیت و ارزیابی وظایف انقلاب در مورد دشمنان داخلی و خارجی از نقطهٔ نظر نیروهای

طبقاتی از شما می‌خواهند که مسئلهٔ جدی بسیار دشوار را زیر فشار احساسات، فقط از لحاظ احساسات حل نمائید. قرارداد صلح بسیار سنگین و ننگ‌آور است. من بارها اتفاق افتاده است که در اظهارات و سخنرانیهای خود آنرا صلح تیلزیت بنامم که ناپلئون کشورگشا پس از شکست‌های بسیار سخت آنرا بملت‌های پروس و آلمان تحمیل کرد. راستی، این صلح مظهر سنگین‌ترین شکست و مایهٔ تحقیر حکومت شوروی است، ولی اگر شما بر این پایه، با اکتفاء به این، احساسات سرشار از خشم و عصبانیت را تحریک کنید و بخواهید بزرگترین مسئلهٔ تاریخ را حل نمائید، وضع مضحک و رقت‌باری پیدا خواهید کرد که یک وقتی حزب اس‌ارها تماماً گرفتار آن بود. (کفزدنها.) این حزب در سال ۱۹۰۷ در وضعی که بطور کلی قدری شبیه است همین طور احساسات انقلابی را تحریک می کرد هنگامیکه پس از سخت‌ترین شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۶—۱۹۰۷ ما، استولیپین قوانین مربوط به دومای سوم (۱۷) را که ننگین‌ترین و سخت‌ترین شرایط کار در یکی از نفرت‌انگیزترین مؤسسات انتخابی بود بما تحمیل کرد و حزب ما پس از تزلزل کمی در درون خود (تزلزل در این باره بیش از حالا بود) مسئله را چنین حل نمود که ما حق نداریم تابع احساسات شویم، و خشم و نفرت ما نسبت به دومای سوم — ننگین‌ترین دوما هر قدر هم زیاد باشد، ما باید اذعان داشته باشیم که اینجا تصادف نیست بلکه ضرورت تاریخی مبارزهٔ طبقاتی روزافزون است که نیروهایش دیگر کافی نبوده و آنها را حتی در این شرایط ننگ‌آور که از پیش فراهم شده بود جمع‌آوری خواهد کرد. حق هم با ما بود. آنهائی که می کوشیدند با جملات انقلابی و با عدالتخواهی مردم را شیفته سازند چونکه بیانگر سه‌بارهٔ احساسات مشروع بود درسی گرفتند که هیچ فرد انقلابی فهمیده و فکور آنرا فراموش نخواهد کرد.

انقلاب روندی چنان صاف و هموار ندارد که اعتلای سریع و آسانی را برای ما تأمین کند. هیچ انقلاب کبیری، حتی در چارچوب ملی، وجود نداشته که دوران شکست‌های سخت را از سر نگذرانده

باشد، و نباید به مسئلهٔ جدی جنبش‌های عظیم توده‌ای و انقلابهای در حال اعتلاء چنان برخورد کرد که فرد انقلابی با اعلام اینکه صلح فضاحت‌بار و ننگ‌آور است، نتواند با آن سازگار شود؛ عبارتپردازیهای تبلیغاتی و ریختن باران سرزنش‌ها بسر ما بمناسبت این صلح، کافی نیست، — این، الفبای واضح انقلاب، این، تجربهٔ آشکار همهٔ انقلابهاست. تجربهٔ ما از سال ۱۹۰۵ را در نظر بگیرید که اگر ما از لحاظی غنی هستیم، اگر در پرتو آن طبقهٔ کارگر روس و تهیدست‌ترین دهقانان توانستند دشوارترین و پرافتخارترین نقش آغاز انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی را بعهده بگیرند همانا به آن علت است که ملت روس توانست در سایهٔ تصادف خاص اوضاع تاریخی در اوایل قرن بیستم دو انقلاب کبیر انجام دهد، پس باید از تجربهٔ این انقلابها درس گرفت و باید توانست به این نکته پی برد که فقط با توجه به تغییر تناسب روابط طبقاتی یک دولت با دولت دیگر می‌توان بخوبی درک کرد ما در حال حاضر قادر به جنگ نیستم؛ ما باید این نکته را در مد نظر داشته باشیم و بخود بگوئیم: تنفس هر چه باشد، صلح هر قدر هم ناپایدار و کوتاه و شاق و موهن باشد، بهتر از جنگ است، چونکه امکان می‌دهد توده‌های مردم نفس بکشند، چونکه امکان می‌دهد کاری که بورژوازی کرده و حالا در همه‌جا و در هر جائی که می‌تواند زیر حمایت آلمانها در بخش‌های اشغالی داد و فریاد راه می‌اندازد، جبران شود. (کفزدنها.)

بورژوازی داد و فریاد راه انداخته که آخر بلشویک‌ها ارتش‌را متلاشی کردند و ارتش وجود ندارد و این تقصیر بلشویک‌هاست، ولی رفقا، نظری بگذشته بیندازیم و مقدم بر هر چیز برشد و گسترش انقلاب‌مان نگاه کنیم. مگر شما نمی‌دانید که فرار و ازهم‌پاشیدگی ارتش ما خیلی قبل از انقلاب حتی در سال ۱۹۱۶ آغاز شد و هر کسی که ارتش دیده باید به این نکته اذعان داشته باشد؟ بورژوازی ما برای جلوگیری از این وضع چه کار کرده است؟ مگر این نکته روشن نیست که یگانه شانس نجات از شر امپریالیست‌ها در آن

هنگام در دست آن بود و این شانس در ماههای مارس — آوریل هنگامیکه سازمانهای شوروی می‌توانستند زمام حکومت را با حرکت سادهٔ دست از بورژوازی بگیرند پیدا شد. و اگر در آن هنگام شوراها زمام حکومت را بدست می‌گرفتند و هرگاه اگر روشنفکران بورژوائی و خرده‌بورژوائی به اتفاق اس‌ارها و منشویک‌ها بجای آنکه به کرنسکی در اغفال مردم و کتمان قراردادهای سری و در امر وادار ساختن ارتش به حمله و تعرض کمک نماید بکمک ارتش می‌آمد و آنرا از لحاظ اسلحه و خواربار تأمین می‌کرد و بورژوازی را وادار می‌نمود با یاری همهٔ روشنفکران به میهن، البته نه به میهن سوداگران، نه به میهن قراردادهائی که مایهٔ نابودی مردم بودند کمک نماید (کفزدنها)، هرگاه اگر شوراها بورژوازی را وادار می‌کردند به میهن زحمتکشان، کارگران، به ارتش لخت و پابرهنه و گرسنه کمک کند، فقط آنوقت می‌توانستیم فرصت ده ماهه برای تنفس ارتش و پشتیبانی همگانی داشته باشیم تا ارتش قدمی از خط جبهه عقب‌نشینی نکند، با پیشنهاد صلح دمکراتیک همگانی و با فسخ قراردادهای سری در جبهه مقاومت کند و قدمی عقب ننشیند. این شانس صلح بود که کارگران و دهقانان می‌دادند و تأیید می‌کردند. این تاکتیک دفاع میهن، نه میهن رومانف‌ها، کرنسکی‌ها، چرنوف‌ها، نه میهن قراردادهای سری، میهن بورژوازی مزدور، بلکه میهن توده‌های زحمتکش است. پس اینها هستند که گذار از جنگ به انقلاب و از انقلاب روس به سوسیالیسم بین‌المللی با چنین آزمایش‌های سخت و دشوار جریان دارد. از این رو است که چنین پیشنهادی چون جنگ انقلابی جملهٔ توخالی از آب در می‌آید در حالیکه می‌دانیم ارتش نداریم، می‌دانیم که نگهداشتن ارتش محال بود و کسانی که با وضع آشنائی دارند نمی‌توانستند نبینند که فرمان ما دربارهٔ ترخیص جنبهٔ صوری نداشته بلکه نتیجهٔ ضرورت آشکار صرفاً عدم‌امکان نگهداری ارتش است. نگهداری ارتش امکان نداشت. حق با آن افسر غیربلشویک بود که حتی قبل از انقلاب اکتبر می‌گفت ارتش قادر بجنگ نیست و نخواهد جنگید (۱۸).

این وضع نتیجهٔ ماهها معامله با بورژوازی و تمام نطق‌های مربوط به ضرورت ادامهٔ جنگ است؛ این نطق‌ها با هرگونه احساسات شرافتمندانه‌ای که از جانب بسیاری یا معدودی انقلابیون ایراد می‌شد در هر حال عبارتپردازی انقلابی توخالی از آب در آمد که مورد سوءاستفاده امپریالیسم بین‌المللی قرار گرفت تا باز هم همانقدر و حتی بیشتر غارت کند، همانطوریکه توانست پس از اشتباه تاکتیکی یا دیپلماسی ما — پس از عدم امضاء قرارداد صلح برست غارت کند. هنگامیکه ما دربارهٔ امضاء قرارداد صلح به مخالفان می‌گفتیم: اگر چنانچه تنفس قدری طولانی بود شما می‌فهمیدید که مصالح سالم‌سازی ارتش، منافع توده‌های زحمتکش ارجح‌تر از هر چیز است و قرارداد صلح باید بخاطر آن بسته شود — آنها می‌گفتند که تنفس غیر ممکن است.

اما انقلاب ما با همهٔ انقلابهای پیشین همانا از این لحاظ متمایز است که عطش سازندگی و ایجادگری را در توده‌ها شدت داد، توده‌های زحمتکش که بدست تزارها و ملاکان و بورژوازی مورد تحقیر و ستم و تعدی بودند در دورافتاده‌ترین دهات قدعلم می‌کنند، و این دوران انقلاب تنها حالا، هنگامیکه انقلاب دهقانان جریان دارد که زندگی را بشیوهٔ جدید برپا سازند، انجام می‌گیرد. ما بخاطر این تنفس هر قدر هم کوتاه و کم باشد، در صورتیکه اگر منافع توده‌های زحمتکش را بالاتر از منافع قداره‌بندان بورژوازی که شمشیرها را جولان می‌دهند و رجز می‌خوانند و ما را بجنگ دعوت می‌کنند بالاتر بگیریم می‌بایستی این قرارداد را امضاء می‌کردیم. انقلاب همین نکته را می‌آموزد. انقلاب می‌آموزد که وقتی ما مرتکب اشتباهات دیپلماسی می‌شویم، وقتی خیال می‌کنیم که کارگران آلمانی همین فردا بکمک ما خواهند آمد، به این امید که لیبکنخت حالا پیروز می‌شود (و میدانیم که لیبکنخت بهر حال پیروز خواهد شد، این امر در جریان اعتلاء جنبش کارگری حتمی و مسلم است (کفزدنها))، این بدان معناست که در شرایط شیفتگی، شعارهای انقلابی جنبش دشوار سوسیالیستی به حرف و عبارتپردازی تبدیل می‌شود.

و هیچ نمایندهٔ زحمتکشان، هیچ کارگر شرافتمند از دادن بزرگترین قربانی برای کمک به جنبش سوسیالیستی آلمان امتناع نمی‌ورزد، چونکه در تمام این مدت در جبههٔ جنگ یاد گرفته است که امپریالیستهای آلمانی را از سربازان آلمانی که زیر انضباط آلمانی زجر دیده و اکثراً با ما اظهار همدردی می کنند تمیز دهد. بهمین جهت می گوئیم که انقلاب روس عملا اشتباه ما را اصلاح نمود و آنرا با این تنفس اصلاح نمود. به احتمال قوی این تنفس کوتاه خواهد بود، ولی ما اقلا امکان کوتاهترین تنفس را داریم تا ارتش خسته و کوفته و گرسنه به این نکته پی ببرد که امکان تنفس پیدا کرده است. برای ما روشن است که دوران جنگهای سابق امپریالیستی بسر آمده و بیم دهشتهای جدید آغاز جنگ‌های جدید می‌رود، ولی چنین جنگهایی در بسیاری از ادوار تاریخی بوده که ضمناً در آستانهٔ پایان‌شان بیشترین شدت را پیدا می کردند. و این نکته را باید نه تنها در میتینگهای پتروگراد و مسکو بلکه در دهات هم دهها ملیون نفر بفهمند و فهمیده‌ترین بخش ساکنان دهات که از جبهه برمی گردد و تمام دهشتهای جنگ را از سر گذرانده است کمک کند که تودهٔ عظیم دهقانان و کارگران به این نکته پی ببرد، به ضرورت جبههٔ انقلابی یقین حاصل نماید و بگوید که ما درست عمل کرده‌ایم.

بما می گویند که به اوکرائین و فنلاند خیانت کرده‌ایم، — ای وای چه ننگی! اما وضعی پیش آمد که ما از فنلاند جدا ماندیم که قبلا پیش از آغاز انقلاب با آن پیمانی همراه با سکوت (۱۹) داشتیم و حالا ظاهراً قراردادی بسته‌ایم (۲۰). می گویند اوکرائین را از دست داده‌ایم که چرنوف و کرنسکی و تسرتلی می‌روند آنرا نابود سازند. بما می گویند خیانتکار هستید و به اوکرائین خیانت کرده‌اید! من می گویم: رفقا، چیزهایی بقدر کافی در تاریخ انقلاب دیده‌ام، نظریات و فریادهای خصمانهٔ کسانی که تابع احساسات می‌شوند و نمی‌توانند فکر کنند مرا ناراحت نمی کند. مثال ساده‌ای برایتان می‌زنم. دو رفیق را در نظر بگیرید که شب در راه مورد

حمله ده نفر قرار می‌گیرند. اگر این پدرسوخته‌ها راه را بر یکی از آنها ببندند، دیگری چه باید بکند؟ قادر بکمک نیست؛ اگر پا بفرار بگذارد مگر این عمل او خیانت است؟ و حالا فرض کنید که صحبت از افراد یا ساحه‌هائی نیست که مسائل در آنها مستقیماً از روی احساسات حل می‌شود، بلکه پنج ارتش صد هزار نفری ارتش دویست هزاری را محاصره کرده باشند و ارتش دیگر باید بکمک آن بشتابد. اما اگر این ارتش می‌داند که حتماً گیر خواهد افتاد باید عقب‌نشینی کند؛ این ارتش نمی‌تواند عقب‌نشینی نکند حتی اگر برای لاپوشانی عقب‌نشینی امضای قرارداد صلح ننگ‌آور لازم باشد، — هر چه می‌خواهید فحش بدهید در هر حال امضای قرارداد لازم است. نباید به احساسات دوئل‌باز اعتناء کرد که به قبضهٔ شمشیر فشار آورده می‌گوید: من باید بمیرم چونکه مرا به انعقاد قرارداد صلح موهن وادار می‌کنند. اما همه می‌دانیم که صرفنظر از هر تصمیم شما ارتش نداریم و هیچ ژستی ما را از ضرورت عقب‌نشینی و اغتنام وقت و فرصت که ارتش بتواند نفس بکشد معاف نمی‌دارد، و هر کسی که واقعیت را در نظر می‌گیرد و خود را با عبارت‌پردازی‌های انقلابی گول نمی‌زند، با این نظر موافقت می‌کند. هر کسی که واقعیت را در نظر می‌گیرد و با حرف و تفرعن خود را فریب نمی‌دهد، باید این نکته را بداند.

اگر این نکته را بدانیم پس وظیفهٔ انقلابی ما امضای قرارداد حتی شاق و فوق‌العاده شاق و اجباری است، چونکه با این عمل وضع بهتری برای خود و متحدان خویش پیدا می‌کنیم. مگر ما ضرر کردیم که سوم مارس قرارداد صلح امضاء نمودیم؟ هر کسی که می‌خواهد از زاویهٔ مناسبات توده‌ها بحقایق نگاه کند نه از دیدگاه دوئل‌باز اشرافی، می‌فهمد که بدون داشتن ارتش یا با داشتن بقایای ارتش بیمار درگیر جنگ شدن و آنرا جنگ انقلابی نامیدن خودفریبی است، بزرگترین فریب و اغفال مردم است. وظیفهٔ ما این است که حقیقت را بمردم بگوئیم: بلی، این صلح شاق‌ترین صلح‌هاست، اوکرائین و فنلاند از دست می‌روند، ولی با وجود این باید به این صلح تن

در دهیم، تمام زحمتکشان آگاه روسیه به آن تن در خواهند داد، چونکه حقیقت صاف و ساده و بدون آرایش را می‌دانند، می‌دانند که جنگ یعنی چه، می‌دانند که دل بدریا زدن و همه چیز را بخطر انداختن به امید اینکه اینک انقلاب آلمان آغاز خواهد شد خودفریبی است. با امضای قرارداد صلح آنچیزی را بدست آوردیم که دوستان فنلاندی از ما دریافت داشتند — تنفس و کمک، نه نابودی و هلاکت.

در تاریخ ملتها نمونه‌هایی می‌دانم که قرارداد صلح بمراتب قهری‌تری به امضاء می‌رسید و ملتهای دارای قابلیت حیاتی را به امید لطف و عنایت غالب می‌گذاشت. این صلح ما را با صلح تیلزیت مقایسه کنید؛ صلح تیلزیت توسط فاتح پیروزمند به پروس و آلمان تحمیل شده بود و شرایط آن بقدری سنگین بود که علاوه بر اشغال تمام پایتخت‌های همهٔ سرزمین‌های آلمان و طرد پروس‌ها به تیلزیت که در حکم طرد ما به اومسک یا تومسک است، بزرگترین بدبختی این بود که ناپلئون ملل مغلوب را وادار می‌کرد سپاهیان کمکی برای جنگهایش بدهند و افزون بر این وضعی پیش آمد که خلقهای آلمانی ناچار بودند فشار کشورگشا را پذیرا شوند، هنگامیکه دوران جنگهای انقلابی فرانسه جایگزین دوران جنگهای استیلاگرانه امپریالیستی شد، آنوقت بروشنی آن چیزی معلوم شد که افراد شیفتهٔ عبارتپردازیها که امضای قرارداد را سقوط می‌شمارند، نمی‌خواهند آنرا بفهمند. این روحیه از دیدگاه دوئل‌باز اشرافی مفهوم است ولی از نقطهٔ نظر کارگر و دهقان مفهوم نیست. اینها مکتب دشوار جنگ را از سر گذرانده‌اند و حساب کار دستشان است. آزمونها و مصائب دشوارتری هم بود و ملتها از آنها عقب‌مانده‌تر بیرون می‌آمدند. صلح با شرایط سنگین‌تر هم بود و آلمانها آنرا هنگامیکه ارتش نداشتند یا ارتش‌شان بیمار بود، همانطوریکه ارتش ما بیمار است منعقد ساختند. آنها صلحی با سنگین‌ترین شرایط با ناپلئون بستند، ولی این صلح در حکم سقوط آلمان نبود بلکه برعکس نقطهٔ عطف، دفاع ملی و رستاخیز بشمار می‌رفت. ما هم در آستانهٔ چنین نقطهٔ عطفی ایستاده‌ایم و چنین شرایطی را تحمل می‌کنیم. باید با حقیقت

آنچنانچه هست برخورد کرد و دست از رجزخوانی و عبارتپردازی برداشت. باید گفت اگر لازم است پس باید قرارداد صلح را منعقد ساخت. جنگ آزادیبخش، جنگ طبقاتی، جنگ توده‌ای جایگزین جنگ ناپلئونی خواهد شد. سیستم جنگ‌های ناپلئونی تغییر خواهد کرد و صلح جای جنگ را خواهد گرفت و جنگ جای صلح را، و از هر سنگین‌ترین صلح جدید همواره تدارک وسیعتری برای جنگ ناشی می گردد. سنگین‌ترین قرارداد صلح — قرارداد تیلزیت — در تاریخ بعنوان نقطهٔ عطف در آن زمان ثبت شده که سرآغاز تکان خوردن ملت آلمان بود که تا تیلزیت، تا روسیه عقب‌نشینی می کرد، ولی در واقع این ملت وقت و فرصت بدست می‌آورد و در انتظار بسر می‌برد تا وضع بین‌المللی که زمانی به ناپلئون — به چنین غارتگری امکان پیروزی می‌داد، همانطوریکه حالا به هوهنسولرن، هیندنبورگ امکان داده است، تا زمانیکه این وضع تغییر کند و ملت آلمان که از جنگ‌های دهها ساله ناپلئون و از شکست‌ها به تنگ آمده بود درک سالم و درست پیدا نماید و بار دیگر برای زندگی نو سر بلند کند. این نکته را تاریخ بما می‌آموزد و از این رو هرگونه یأس و عبارتپردازی تبهکاری است و از این رو هر کس خواهد گفت: راستی که جنگهای سابق امپریالیستی پایان یافته و چرخش تاریخی آغاز گشته است.

از اکتبر به بعد انقلاب ما سر تا سر پیروزی بود، ولی حالا دوران سخت و طولانی آغاز شده که نمی‌دانیم چقدر طول خواهد کشید ولی می‌دانیم که دوران سخت و طولانی شکست‌ها و عقب‌نشینیهاست، چونکه تناسب نیروها چنین است، چونکه با عقب‌نشینی بمردم امکان می‌دهیم استراحت کنند. امکان می‌دهیم که هر کارگر و دهقان به آن حقیقتی پی ببرد که به او امکان می‌دهد بفهمد که دوران جنگ‌های جدید امپریالیست‌ها-درندگان علیه ملت‌های ستمدیده آغاز می‌شود، آنوقت کارگر و دهقان خواهد فهمید که ما باید بدفاع از میهن بپردازیم، زیرا ما از اکتبر به بعد دفاع‌طلب شده‌ایم. از ۲۵ اکتبر آشکارا گفتیم که طرفدار دفاع از میهن هستیم چونکه

میهن داریم و کرنسکی‌ها، چرنوف‌ها را از آن رانده‌ایم، قراردادهای سری را از بین برده‌ایم، بورژوازی را سرکوب کرده‌ایم، این کار را فعلاً بد انجام داده‌ایم ولی یاد می‌گیریم که بهتر انجام دهیم.

رفقا، تفاوت مهمتری هم میان وضع ملت روس که سخت‌ترین شکست‌ها را از استیلاگران آلمانی خورده و ملت آلمان هست، بزرگترین تفاوت هست که باید به آن اشاره کرد، گرچه من در بخش قبلی سخنرانی خود به اختصار به آن اشاره کردم. رفقا، وقتی ملت آلمان بیش از صد سال پیش با دوران سخت‌ترین جنگهای استیلاگرانه مواجه شد، دورانی که مجبور بود عقب‌نشینی کند و قراردادهای ننگینی را یکی بعد از دیگری امضاء نماید، پیش از آنکه ملت آلمان بیدار شود — آنوقت در آن اوضاع و احوال، ملت آلمان فقط ملت ضعیف و عقب‌مانده بود، فقط چنین بود و علیه آن علاوه بر نیروی نظامی و قدرت ناپلئون استیلاگر، کشوری ایستاده بود که از لحاظ انقلابی و سیاسی بالاتر، از هر لحاظ بالاتر از آلمان بود، کشوری که از سایر کشورها بی‌اندازه بالاتر و آخرین حرف با آن بود. بی‌اندازه بالاتر از ملتی بود که در شرایط تبعیت از امپریالیست‌ها و ملاکین می‌پلکید. ملتی که تکرار می‌کنم ضعیف و عقب‌مانده بود، توانست از درسهای تلخ عبرت بگیرد و سر بلند کند. ما وضع بهتری داریم: ما صرفنظر از اینکه ملت ضعیف و عقب‌مانده هستیم، آن ملتی هستیم که توانست نه در سایهٔ خدمات خاص یا مقدرات تاریخی بلکه در پرتو همپیوستگی خاص اوضاع و احوال تاریخی افتخار برافراشتن پرچم انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی را بدست آورد. (کفزدنها.)

رفقا، خوب می‌دانم و بارها صریحاً گفته‌ام که این پرچم در دست‌های ضعیف است و کارگران عقب‌مانده‌ترین کشور در صورتیکه کارگران همهٔ کشورهای پیشرفته به کمک آن نیایند نمی‌توانند آنرا نگهدارند. آن تحولات سوسیالیستی که ما انجام داده‌ایم اغلب ناتمام و سست و نارسا هستند: کارگران پیشرو اروپای غربی با اشاره به آنها بخود خواهند گفت: «روسها کار را آنطوریکه باید

شروع نکردند»، ولی مهم آنست که ملت ما با وجود اینکه نسبت به ملت آلمان، هم ضعیف و هم عقب‌مانده است ملتی است که پرچم انقلاب را برافراشته است. اگر بورژوازی هر کشوری که بخواهید تمام ستونهای مطبوعات خود را از تهمت و افتراء نسبت به بلشویک‌ها پر میکند، اگر از این لحاظ مطبوعات امپریالیست‌های فرانسه و انگلستان و آلمان و غیره در بدگوئی به بلشویک‌ها هماواز می‌شوند، با وجود اینها کشوری نیست که در آن امکان گردهمائی کارگران باشد و نام و شعارهای حکومت سوسیالیستی ما موجب غریو خشم و تنفر گردد. (صدائی بلند شد: «دروغ است») نخیر، دروغ نیست، حقیقت است، و هر کسی که در ماههای اخیر در آلمان و اتریش، در سوئیس و آمریکا بوده، بشما خواهد گفت که این حرف دروغ نیست بلکه حقیقت است و نام‌ها و شعارهای نمایندگان حکومت شوروی در روسیه با شور و هیجان عظیم کارگران مواجه می‌شود و بر خلاف هرگونه دروغهای بورژوازی آلمان و فرانسه و غیره، توده‌های کارگری فهمیده‌اند که ما هر قدر هم ضعیف باشیم، در اینجا، در روسیه، کار آنها تحقق می‌پذیرد. بلی، ملت ما باید بار بسیار گرانی را که بدوش کشیده است حمل کند، ولی ملتی که توانسته است حکومت شوروی را ایجاد نماید فناناپذیر است. و تکرار می‌کنم: هیچ سوسیالیست آگاه، هیچ کارگری که روی تاریخ انقلاب فکر می‌کند نمی‌تواند منکر این نکته باشد که حکومت شوروی با وجود تمام نارسائی‌ها که من آنها را خوب می‌دانم و بسیار خوب ارزیابی می‌کنم، عالیترین نوع دولت و ادامهٔ مستقیم کمون پاریس است. این حکومت از انقلاب‌های دیگر اروپا یک مرحله پیش رفته و از این رو ما در آن شرایط سنگینی که ملت آلمان صدسال پیش بود، قرار نگرفته‌ایم؛ تغییر نیروها از این لحاظ میان غارتگران و استفاده از اختلاف و ارضاء خواستهای ناپلئون غارتگر و آلکساندر اول غارتگر و غارتگران نظام پادشاهی انگلیس— آن زمان تنها این شانس برای ستم‌کشان از حق خاوندی باقی بود، ولی با وجود این ملت آلمان از صلح تیلزیت ساقط و نابود نشد.

ما، تکرار می‌کنم، در شرایط بهتری هستیم، چونکه بزرگترین متحد را در کشورهای اروپای غربی داریم که پرولتاریای بین‌المللی سوسیالیستی است که صرفنظر از حرف‌های دشمنان، با ماست (کفزدنها). اما این متحد به آسانی نمی‌تواند صدای خود را بلند کند، همانطوریکه ما تا اواخر فوریهٔ سال ۱۹۱۷ نمی‌توانستیم. این متحد در شرایط مخفی، در شرایط زندان نظامی توأم با اعمال شاقه که همهٔ کشورهای امپریالیستی به آن مبدل شده‌اند، زندگی می‌کند، ولی این متحد ما را می‌شناسد و به منویات ما پی می‌برد؛ البته برایش دشوار است که بکمک ما بشتابد، از این رو سپاهیان شوروی باید وقت و صبر زیاد داشته باشند و آزمایشهای سختی را از سر بگذرانند. تا آن زمان برسد، ما کوچکترین شانس‌ها را نگه خواهیم داشت تا وقت را کش بدهیم، زیرا زمان بنفع ما کار می‌کند. کار ما قوام می‌پذیرد، نیروهای امپریالیست‌ها رو به ضعف می‌روند، و صرفنظر از شکست‌ها و مصائب ناشیه از صلح «تیلزیت» تاکتیک عقب‌نشینی در پیش می‌گیریم و من بار دیگر تکرار می‌کنم که بدون تردید، هم پرولتاریای آگاه و هم دهقانان آگاه با ماست و ما می‌توانیم علاوه بر تعرض قهرمانانه، قهرمانانه هم عقب‌نشینی نمائیم و منتظر زمانی می‌باشیم که پرولتاریای بین‌المللی سوسیالیستی به کمک ما بیاید و انقلاب دوم سوسیالیستی را این بار در مقیاس جهانی آغاز می‌نمائیم. (کفزدنها.)

۲

قطعنامه دربارهٔ تصویب قرارداد برست

کنگره قرارداد صلحی را که نمایندگان ما در تاریخ سوم مارس سال ۱۹۱۸ در برست‌ـلیتوفسک امضاء کرده‌اند تأیید (تصویب) می‌کند.

کنگره شیوهٔ عمل کمیتهٔ اجرائیه مرکزی و شورای کمیسرهای

وظایف کنونی حکومت شوروی (۲۱)

وضع بین المللی جمهوری شوروی روسیه و وظایف اساسی انقلاب سوسیالیستی

جمهوری شوروی روسیه در سایهٔ صلحی که بدست آمده است، — با وجود تمام سنگینی و ناپایداری آن، — برای مدت معینی امکان می‌یابد نیروهای خود را در مهمترین و دشوارترین جهت انقلاب سوسیالیستی — یعنی در جهت انجام وظیفهٔ سازمانی متمرکز سازد.

این وظیفه در بند چهارم (بخش چهارم) قطعنامهٔ ۱۵ مارس سال ۱۹۱۸ مصوب کنگره فوق‌العاده شوراهای مسکو یعنی در همان بند (یا در همان بخش) قطعنامه که در آن از انضباط درونی زحمتکشان و مبارزهٔ بی‌امان با آشفتگی و بی‌نظمی صحبت می‌شود، — بطور روشن و دقیق در برابر تمام توده‌های زحمتکش و ستمدیده گذاشته شده است*.

علت ناپایداری صلحی که جمهوری شوروی روسیه بدست آورده البته این نیست که جمهوری اکنون فکر تجدید عملیات جنگی را در سر می‌پروراند؛ — بجز ضدانقلابیون بورژوا و پامنبریخوانهای آنان (منشویک‌ها و دیگران) هیچ سیاستمدار دارای احساس مسئولیت در این فکر نیست. علت ناپایداری صلح این است که در کشورهای امپریالیستی هممرز با روسیه در غرب و شرق که از نیروی جنگی عظیمی برخوردارند، هر لحظه ممکن است حزب نظامی روی کار آید که از ضعف کنونی روسیه به طمع افتاده و مورد تشویق سرمایه‌داران باشد که از سوسیالیسم نفرت و به غارتگری علاقه زیاد دارند.

---

* به این جلد، ص ۳۲ رجوع شود. ه. ت.

در چنین اوضاع و احوالی تضمین واقعی نه کاغذی صلح برای ما فقط عبارتست از وجود نفاق میان دول امپریالیستی که به اوج خود رسیده و از یکطرف بصورت تجدید کشتار امپریالیستی ملتها در غرب و از طرف دیگر بصورت رقابت امپریالیستی بی‌نهایت شدید میان ژاپن و آمریکا برسر سلطه و سیادت بر اقیانوس آرام و کرانه‌های آن متظاهر گردیده است.

بدیهی است جمهوری شوروی سوسیالیستی ما که بوسیلهٔ پاسدارانی چنین متزلزل حراست می‌شود در یک وضع بین‌المللی فوق‌العاده ناپایدار و بدون شک بحرانی قرار گرفته است. ما باید نیروهای خود را با نهایت کوشش و دقت بکار بریم تا از تنفسی که در نتیجهٔ تصادف شرایطی بدست آورده‌ایم برای التیام جراحات بسیار شدیدی که جنگ بر تمام پیکر اجتماعی روسیه وارد ساخته است و برای اعتلای اقتصادی کشور که بدون آن حرفی هم نمی‌تواند دربارهٔ ارتقای کم و بیش جدی قدرت دفاعی در میان باشد، استفاده نمائیم.

همچنین بدیهی است که کمک جدی ما به انقلاب سوسیالیستی غرب که بعللی بتعویق افتاده است فقط به آن میزانی خواهد بود که بتوانیم وظیفهٔ سازمانی را که در برابر ما گذاشته شده است انجام دهیم.

شرط اصلی انجام موفقیت‌آمیز وظیفهٔ سازمانی که مقدم بر هر وظیفهٔ دیگر در برابر ما قرار دارد، این است که رهبران سیاسی مردم، یعنی اعضای حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و سپس تمام نمایندگان آگاه توده‌های زحمتکش، فرق اساسی میان انقلاب‌های بورژوازی سابق و انقلاب سوسیالیستی کنونی را در مسئله مورد بحث کاملا دریابند.

در انقلاب‌های بورژوازی وظیفهٔ اصلی توده‌های زحمتکش انجام کار منفی یا تخریبی یعنی امحای فئودالیسم و رژیم سلطنتی و نظامهای قرون وسطایی بود. کار مثبت یا سازنده یعنی سازماندهی جامعه جدید را اقلیت توانگر و بورژوای اهالی انجام می‌داد. و علت اینکه این اقلیت این وظیفه را با وجود مقاومت کارگران و

تهیدست‌ترین دهقانان نسبتاً با سهولت انجام می‌داد، تنها این نبود که مقاومت توده‌های تحت استثمار سرمایه در آنزمان بحکم پراکندگی و عدم تکامل آنان، بی‌نهایت ضعیف بود، بلکه اینهم بود که نیروی اصلی متشکل کننده جامعهٔ پر هرج و مرج سرمایه‌داری بازار ملی و بین‌المللی است که خود بخود خواه در عرض و خواه در عمق توسعه می‌یابد.

بر عکس، وظیفهٔ عمدهٔ پرولتاریا و دهقانان بسیار تهیدست تحت رهبری آن، در هر انقلاب سوسیالیستی و بالمآل انقلاب سوسیالیستی روسیه که ما در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ آنرا آغاز کرده‌ایم — عبارتست از کار مثبت یا سازنده برای تنظیم شبکهٔ فوق‌العاده پیچیده و ظریفی از مناسبات سازمانی نوین تولید و توزیع منظم فرآورده‌های لازم برای زندگی دهها ملیون نفر را در بر می‌گیرد. چنین انقلابی فقط در صورت ایجادگری تاریخی مستقل اکثریت اهالی و مقدم بر همه اکثریت زحمتکشان ممکن است با موفقیت انجام پذیرد. فقط در صورتیکه پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان بتوانند بحد کافی آگاهی، ایمان مسلکی، ازخودگذشتگی و پافشاری در خود بیابند — پیروزی انقلاب سوسیالیستی تأمین خواهد بود. ما با ایجاد نوع جدید یعنی نوع شوروی دولت که به توده‌های زحمتکش و ستمدیدگان امکان می‌دهد مستقلاً در ساختمان جامعهٔ نوین شرکت کاملاً فعال داشته باشند — فقط بخش کوچکی از وظیفهٔ دشوار خود را انجام داده‌ایم. دشواری عمده در ساحهٔ اقتصاد است که شامل معمول ساختن دقیقترین حساب و کنترل فراگیر در رشتهٔ تولید و توزیع فرآورده‌ها و بالا بردن راندمان و بازده کار و اجتماعی کردن عملی تولید است.

روند رشد و تکامل حزب بلشویکها که حالا حزب دولتی (زمام‌دار — م.) روسیه است با وضوح خاصی نشان می‌دهد که آن تحول تاریخی که ما از سر می‌گذرانیم و خودویژگی لحظهٔ سیاسی کنونی

را تشکیل داده و سمت‌یابی نوین، یعنی شیوهٔ نوینی را در طرح وظایف نوین، برای حکومت شوروی ایجاب می‌کند، کدام است.

نخستین وظیفهٔ هر حزبی که آینده به آن تعلق دارد، عبارت از اقناع اکثریت مردم بصحت برنامه و تاکتیک خود است. این وظیفه چه در دوران تزاریسم و چه در دوران سازشکاری چرنوف‌ها و تسرتلی‌ها با کرنسکی‌ها و کیشکین‌ها در درجهٔ اول اهمیت قرار داشت. اکنون این وظیفه که البته هنوز بهیچوجه انجام نیافته (و هرگز نمیتواند تا آخر انجام پذیرد) بطور کلی عملی شده است، زیرا اکثریت کارگران و دهقانان روسیه چنانکه آخرین کنگره شوراها در مسکو بی‌چون و چرا نشان داد دانسته و فهمیده هوادار بلشویک‌ها هستند.

دومین وظیفهٔ حزب ما تصرف قدرت حاکمه سیاسی و درهم شکستن مقاومت استثمارگران بود. این وظیفه هم به هیچوجه تا پایان انجام نگرفته و نسبت به آنهم نمی‌توان بی‌اعتناء بود، زیرا سلطنت طلبان و کادت‌ها از یکطرف و پامنبریخوانها و کوچک‌ابدالهای آنها، یعنی منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا از طرف دیگر کماکان تلاش می‌کنند برای سرنگون ساختن حکومت شوروی باهم متحد شوند. ولی بطور عمده وظیفهٔ درهم شکستن مقاومت استثمارگران در فاصلهٔ بین ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ تا (تقریباً) فوریهٔ سال ۱۹۱۸ یا تا تسلیم شدن بوگایفسکی انجام گرفته است.

حالا نوبت به وظیفهٔ سوم می‌رسد که جنبهٔ مبرم و فعلی دارد و خودویژگی لحظهٔ کنونی را تشکیل می‌دهد. این وظیفه سازماندهی ادارهٔ امور روسیه است. بدیهی است که این وظیفه از همان فردای روز ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ مطرح شد و ما به انجام آن پرداختیم، ولی تا امروز که مقاومت استثمارگران هنوز شکل جنگ داخلی آشکار داشت وظیفهٔ ادارهٔ امور کشور نمی‌توانست وظیفهٔ عمده و مرکزی باشد.

اکنون این وظیفه چنین جنبه‌ای بخود گرفته است. ما حزب بلشویک‌ها روسیه را قانع ساختیم. ما روسیه را از ثروتمندان برای

تهیدستان و از استثمارگران برای زحمتکشان باز ستاندیم. حالا باید روسیه را اداره کنیم. و تمام خودویژگی لحظهٔ کنونی و تمام دشواری عبارت از درک خصوصیت گذار از وظیفهٔ عمدهٔ اقناع مردم و سرکوب جنگی استثمارگران به وظیفهٔ عمدهٔ اداره کردن کشور است.

برای نخستین بار در تاریخ جهان، حزب سوسیالیست توانسته است امر بدست گرفتن زمام حکومت و سرکوب استثمارگران را بطور کلی بپایان رساند و با وظیفهٔ اداره کردن کشور کاملا همرز شود. ما باید خود را مجریان شایستهٔ این دشوارترین (و پرارج‌ترین) وظیفهٔ انقلاب سوسیالیستی نشان دهیم. باید در این نکته تعمق نمود که برای ادارهٔ موفقیت‌آمیز کشور علاوه بر توانائی اقناع و علاوه بر توانائی پیروز شدن در جنگ داخلی، توانائی سازماندهی عملی نیز لازم است. و این، دشوارترین وظیفه است، زیرا مطلب بر سر سازماندهی عمیق‌ترین پایه‌ها یعنی پایه‌های زندگی اقتصادی دهها و دهها ملیون نفر بشیوهٔ جدید است. و این، پرارج‌ترین وظیفه است زیرا فقط پس از انجام این وظیفه (در خطوط عمده و اساسی آن) می‌توان گفت که روسیه نه تنها جمهوری شوروی بلکه جمهوری سوسیالیستی هم شده است.

شعار عمومی لحظهٔ کنونی

آن وضع عینی که وصفش گذشت، وضعی که در نتیجهٔ انعقاد قرارداد صلح بی‌نهایت شاق و ناپایدار و فروپاشیدگی بس دردناک و بیکاری و قحطی یعنی در نتیجهٔ آن عواملی بوجود آمده است که جنگ و سلطه و سیادت بورژوازی (در وجود کرنسکی و پشتیبانان وی یعنی منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا) برای ما بمیراث گذاشته است، ناگزیر موجب بروز نهایت خستگی و حتی فرسودگی قوای تودهٔ وسیع زحمتکشان گردیده است. این توده مصرانه خواستار مدت معینی استراحت است و نمی‌تواند خواستار آن نباشد. مسئله‌ای که

اکنون در دستور روز قرار می‌گیرد عبارتست از احیای نیروهای مولده که در اثر جنگ و فعال‌مایشائی بورژوازی نابود شده‌اند؛ — التیام جراحاتی که در اثر جنگ و شکست در جنگ و در نتیجهٔ احتکار و سوءاستفاده و تلاشهای بورژوازی برای احیای قدرت حاکمهٔ سرنگون‌شدهٔ استثمارگران وارد آمده است؛ — اعتلای اقتصادی کشور؛ — حفاظت پایدار یک نظم معمولی. شاید تقیض‌گوئی بنظر آید، ولی واقعیت این است که بحکم شرایط عینی نامبرده جای هیچگونه تردید نیست که حکومت شوروی در این لحظه فقط در صورتی می‌تواند پایهٔ انتقال روسیه را بسوسیالیسم استوار سازد که علیرغم واکنش بورژوازی و منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا، همانا این وظایف را که بسیار ابتدایی و ابتدایی‌ترین وظایف حفظ نظم اجتماعی است عملاً انجام دهد. انجام عملی این ابتدایی‌ترین وظایف و فایق آمدن بر دشواریهای سازمانی مربوط به نخستین گامهایی که بسوی سوسیالیسم برداشته می‌شوند، در حال حاضر بحکم ویژگی‌های مشخص اوضاع کنونی و با وجود حکومت شوروی و قوانین آن دربارهٔ اجتماعی کردن زمین و برقراری کنترل کارگری و غیره دو طرف یک مدالند.

حساب پول را بدقت و امانت نگاهدار، در امور اقتصادی صرفه‌جو باش، از تن‌آسائی بپرهیز، دزدی مکن، اکیدترین انضباط را در کار مراعات کن، — همانا این شعارهاست که زمانی بحق مورد استهزاء پرولترهای انقلابی بود که بورژوازی با این قبیل سخنان سلطه و سیادت خود را بعنوان طبقهٔ استثمارگر پرده‌پوشی می‌کرد، ولی حالا یعنی پس از برانداختن بورژوازی به شعارهای مبرم و عمدهٔ لحظهٔ کنونی مبدل شده است. و اجرای عملی این شعارها بدست تودهٔ زحمتکشان از یکطرف یگانه شرط نجات کشوری است که جنگ امپریالیستی و درندگان امپریالیست (و در رأس آنها کرنسکی) فرسوده و نیمه‌جانش ساخته‌اند و از طرف دیگر اجرای عملی این شعارها بدست حکومت شوروی، با اسلوب‌های آن و براساس قوانین آن شرط لازم و کافی برای پیروزی نهایی سوسیالیسم است. این همان نکته‌ای است که کسانی که با نظر حقارت از مخالفت با

دادن اولویت به شعارهایی تا این درجه «مبتذل» و «پیش‌پاافتاده» و «رنگ و رورفته» شانه خالی می‌کنند، از درک آن عاجزند. در کشور دهقانان خرده‌پا که فقط یکسال است تزاریسم را سرنگون ساخته و کمتر از شش ماه است که از شر کرنسکی‌ها رها شده، طبیعی است آنارشیسم خودجوش که اندک نیست باقی‌مانده که سبعیت و ددمنشی همراه با هرگونه جنگ طولانی و ارتجاعی به آن شدت داده و نیز روحیهٔ یأس و خشم بی‌مورد در آن بوجود آمده است و اگر سیاست فتنه‌جویانه نوکران بورژوازی (منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا و سایرین) را به این موضوع اضافه کنیم، آنگاه کاملا واضح می‌شود که چه مساعی طولانی و مصرانه‌ای از طرف بهترین و آگاه‌ترین کارگران و دهقانان لازم است تا در روحیات توده تحول کامل حاصل گردد و این توده بمرحلهٔ کار صحیح، متین و از روی انضباط انتقال یابد. فقط یک چنین انتقالی که از طرف تودهٔ تهیدستان (پرولترها و نیمه‌پرولترها) انجام یافته باشد، می‌تواند پیروزی بر بورژوازی، بویژه بر بورژوازی دهقانی را که سرسخت‌ترین و کثیرالعاده‌ترین آن است بسرانجام خود رساند.

مرحلهٔ جدید مبارزه با بورژوازی

بورژوازی در کشور ما شکست خورده ولی هنوز ریشه‌کن نشده، نابود نگردیده و حتی بکلی درهم شکسته نشده است. از این رو شکل جدید و عالیتری از مبارزه با بورژوازی در دستور روز قرار می‌گیرد که انتقال از وظیفهٔ کاملا سادهٔ سلب مالکیت بیش از پیش از سرمایه‌داران بوظیفهٔ بس بغرنجتر و دشوارتر ایجاد آنچنان شرایطی است که در آن بورژوازی دیگر نه قادر به ادامهٔ حیات باشد و نه اینکه بتواند مجدداً پدید آید. روشن است که این وظیفه‌ای بمراتب عالیتر است و بدون اجرای آن، سوسیالیسم بوجود نخواهد آمد.

اگر مقیاس انقلاب‌های بورژوازی اروپای غربی را مأخذ قرار دهیم، ما اکنون تقریباً در سطح سال ۱۷۹۳ و سال ۱۸۷۱ هستیم.

ما بحق می‌توانیم افتخار کنیم که به این سطح ارتقاء یافته‌ایم و از یک لحاظ بدون شک کمی هم فراتر رفته‌ایم یعنی: به نوع عالیتر دولت که حکومت شوروی باشد صورت رسمی داده و آنرا در سراسر روسیه معمول ساخته‌ایم. ولی ما بهیچوجه نمی‌توانیم به آنچه بدست آمده است بسنده کنیم، زیرا انتقال به سوسیالیسم را فقط آغاز نموده‌ایم ولی آنچه را که از این لحاظ جنبهٔ قاطع دارد هنوز عملی نکرده‌ایم.

آنچه جنبهٔ قاطع دارد عبارتست از ترتیب امر حساب و کنترل کاملا اکید همه خلقی در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات. و حال آنکه ما در آن بنگاهها و آن رشته‌ها و شئون اقتصاد که از بورژوازی گرفته‌ایم هنوز به ترتیب امر حساب و کنترل نایل نشده‌ایم و بدون اینهم دربارهٔ دومین شرط مادی معمول داشتن سوسیالیسم که از لحاظ اهمیت همپایهٔ شرط اول است یعنی دربارهٔ ازدیاد میزان راندمان و بازده کار در مقیاس سراسر کشور هیچگونه حرفی نمی‌تواند در میان باشد.

به این جهت وظیفهٔ لحظهٔ کنونی را نمی‌توان با فرمول ساده: ادامهٔ تعرض بر سرمایه، تعریف نمود. با اینکه ما سرمایه را بدون شک تا آخر نکوبیده‌ایم و ادامهٔ تعرض بر این دشمن زحمتکشان بی چون و چرا ضروری است، مع‌الوصف چنین تعریفی نادقیق و نامشخص می‌بود، زیرا در این فرمول خودویژگی لحظهٔ حاضر در نظر گرفته نمی‌شد، لحظه‌ای که بخاطر توفیق در تعرض آتی باید اکنون تعرض را «موقتاً متوقف ساخت».

این نکته را این طور می‌توان توضیح داد که وضع ما در جنگ علیه سرمایه با وضع ارتش پیروزمندی مقایسه شود که فرضاً نصف یا دو سوم سرزمینی را از دشمن بازستانده و مجبور است موقتاً تعرض خود را متوقف سازد تا نیروهای خود را جمع‌آوری کند، ذخایر مهمات جنگی را افزایش دهد، خطوط مواصلاتی را تعمیر و تحکیم نماید، انبارهای جدید بسازد، نیروهای ذخیرهٔ تازه‌نفسی به جبهه برساند و غیره و غیره. وقفه موقت در تعرض ارتش پیروزمند در چنین شرایطی

همانا برای بازستاندن بقیهٔ سرزمین از دشمن یعنی بخاطر احراز پیروزی کامل، ضروری است. کسی که پی نبرده است که «وقفهٔ موقت» در تعرض بر سرمایه که شرایط عینی آنرا ایجاب می‌کند — همین معنی دارد، چیزی از لحظهٔ سیاسی کنونی هم نفهمیده است.

بدیهی است که «وقفهٔ موقت» در تعرض بر سرمایه را می‌توان توی گیومه گذاشت یعنی آنرا فقط بر سبیل استعاره بیان داشت. در جنگ معمولی برای متوقف ساختن تعرض می‌توان فرمان عمومی صادر نمود و می‌توان عملا پیشروی را متوقف ساخت. ولی در جنگ علیه سرمایه نمی‌توان پیشروی را متوقف ساخت و در این باره که ما از سلب مالکیت بیش از پیش سرمایه‌داران صرفنظر کنیم سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد. سخن بر سر تغییر مکان مرکز ثقل کار اقتصادی و سیاسی ماست. تا کنون آنچه اولویت داشت اقدامات مربوط به سلب مالکیت بلاواسطه از سلب‌کنندگان مالکیت بود. ولی آنچه اکنون در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌گیرد ترتیب دادن امر حساب و کنترل در آن بنگاههایی است که دیگر از صاحبان سرمایه‌دارشان سلب مالکیت شده و نیز در تمام بنگاههای دیگر.

اگر ما می‌خواستیم اکنون هم با همان نواخت پیشین به سلب مالکیت سرمایه‌داران ادامه دهیم مسلماً با شکست روبرو می‌شدیم، زیرا بطوریکه بر هر شخص فکور روشن است، کار ما در مورد ترتیب امر حساب و کنترل پرولتری کاملا از کار «سلب مالکیت» بلاواسطه «از سلب‌کنندگان مالکیت» عقب‌مانده است. اگر ما اکنون با تمام قوا دست بکار ترتیب امر حساب و کنترل شویم خواهیم توانست این معضل را حل کنیم، مافات را جبران خواهیم کرد و در تمامی «پیکار» خود علیه سرمایه پیروز خواهیم شد.

ولی آیا اعتراف به اینکه باید مافات را جبران نمود اعترافی به ارتکاب یکنوع اشتباه نیست؟ — ابداً. باز هم یک تشبیه جنگی می‌کنیم. اگر بتوان دشمن را تنها با واحدهای سواره‌نظام سبک‌اسلحه درهم شکست و عقب راند — باید این کار را کرد. ولی اگر این

عمل را فقط تا حدود معینی بتوان با موفقیت انجام داد، آنوقت کاملا قابل تصور است که خارج از این حدود رساندن توپخانه سنگین ضرورت پیدا می‌کند. ما با اعتراف به اینکه اکنون باید مافات را در مورد رساندن توپخانهٔ سنگین جبران نمود بهیچوجه حملهٔ پیروزمندانهٔ سوارنظام را اشتباه نمی‌شمریم.

چاکران بورژوازی اغلب ما را از اینکه به یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه دست زدیم، نکوهش می‌کردند. این نکوهشی است باطل که فقط برازندهٔ چاکران کیسهٔ پول می‌باشد. زیرا یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه عملی بود که در موقع خود اوضاع و احوال بی چون و چرا آنرا ایجاب می‌کرد: اولا، در آن زمان سرمایه در وجود کرنسکی و کراسنوف، ساوینکف و گوتس (گگچکوری اکنون هم بهمان شیوه مقاومت می‌کند)، دوتف و بوگایفسکی بشیوهٔ جنگی مقاومت می‌کرد. مقاومت جنگی را نمی‌توان با وسیلهٔ دیگری جز وسایل جنگی درهم شکست و افراد گارد سرخ پرافتخارترین و بزرگترین عمل تاریخی را در مورد رهایی زحمتکشان و استثمارشوندگان از قید ظلم استثمارگران انجام می‌دادند.

ثانیاً، ما در آن زمان نمی‌توانستیم بجای اسلوب‌های سرکوبی اسلوبهای اداره کردن را در درجهٔ اول قرار دهیم زیرا فن اداره کردن جبلی افراد نبوده، بلکه از تجربه بدست می‌آید. در آن زمان ما چنین تجربه‌ای نداشتیم. ولی حالا کسب کرده‌ایم. ثالثاً، در آن زمان ما نمی‌توانستیم کارشناسان رشته‌های مختلف علم و فن را در اختیار داشته باشیم، زیرا آنها یا در صفوف بوگایفسکی‌ها نبرد می‌کردند و یا اینکه هنوز امکان داشتند از راه کارشکنی مقاومت منفی سیستماتیک و پیگیرانه‌ای ابراز دارند. ولی اینک ما بر کارشکنی فایق آمده‌ایم. یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه موفقیت‌آمیز و پیروزمندانه بود، زیرا ما، هم بر مقاومت جنگی سرمایه و هم بر مقاومت کارشکنانهٔ سرمایه پیروز شدیم.

آیا این بدان معناست که یورش «گارد سرخی» علیه سرمایه همیشه و در هر اوضاع و احوالی بجاست و آیا غیر از این، شیوه‌های

دیگری برای مبارزه با سرمایه نداریم؟ چنین تصوری کودکانه خواهد بود. ما با سواره‌نظام سبک‌اسلحه پیروز شدیم، ولی توپخانهٔ سنگین هم داریم. ما با اسلوب‌های سرکوب پیروز می‌شدیم و با اسلوب‌های مدیریت هم می‌توانیم پیروز شویم. باید توانست اسلوبهای مبارزه با دشمن را با تغییر اوضاع و احوال تغییر داد. ما حتی دقیقه‌ای هم از سرکوب حضرات ساوینکوفها، گگچکوری‌ها و نیز حتی هر نوع و قماش ضدانقلابیون ملاک و بورژوای دیگر بشیوهٔ «گارد سرخی» خودداری نخواهیم ورزید. ولی ما آنقدر ابله نخواهیم بود که شیوه‌های «گارد سرخی» را هنگامی در درجهٔ اول قرار دهیم که دوران یورشهای گارد سرخی بطور کلی بپایان رسیده (پیروزمندانه هم بپایان رسیده) و دورانی دارد می‌رسد که دوران استفادهٔ قدرت دولتی پرولتری از کارشناسان بورژوازی است تا زمین را چنان شخم دوباره زند که هیچگونه هرزه علف بورژوازی هرگز قادر بروئیدن در آن نباشد.

این یک دوران خودویژه یا بعبارت صحیح‌تر مرحله‌ای از تکامل است و برای اینکه بتوان تا آخر بر سرمایه پیروز شد، باید توانست اشکال مبارزهٔ ما را با شرایط خودویژه این مرحله سازگار نمود.

بدون رهبری از جانب کارشناسان رشته‌های گوناگون علم و فن و تجربه، انتقال بسوسیالیسم محالست، زیرا لازمهٔ سوسیالیسم پیشروی آگاهانه و جمعی است بسوی راندمان و بازده عالی‌تر کار در قیاس با سرمایه‌داری و بر اساس آنچه که سرمایه‌داری به آن نایل آمده است. سوسیالیسم باید بسبک خود و با شیوهٔ خود و بعبارت دقیقتر، شیوه‌های شوروی این پیشرفت را عملی سازد. و حال آنکه کارشناسان بحکم مجموع شرایط زندگی اجتماعی که آنها را کارشناس کرده است، ناگزیر بطور عمده کارشناسان بورژوامشرب هستند. اگر پرولتاریای ما پس از تصرف قدرت، مسئلهٔ حساب و کنترل و سازماندهی را در یک مقیاس همگانی، سریعاً حل می کرد، —(این امر بعلت جنگ و عقب‌ماندگی روسیه عملی نبود)، — آنوقت ما پس از فایق آمدن بر کارشکنی‌ها، کارشناسان بورژوامشرب را هم، از

راه حساب و کنترل همگانی، تماماً تابع خود می کردیم. بعلت «تأخیر» زیادی که بطور کلی در امر حساب و کنترل شد، ما با آنکه بر کارشکنی پیروز شده‌ایم، ولی شرایطی را که کارشناسان بورژوامشرب را در اختیار ما بگذارد هنوز فراهم نکرده‌ایم؛ عدۀ کثیری از کارشکنان «بخدمت می‌روند»، ولی دولت بهترین سازماندهان و بزرگترین کارشناسان را یا بسبک قدیمی، بسبک بورژوائی (یعنی با حقوق زیاد) می‌تواند مورد استفاده قرار دهد و یا به سبک جدید، بسبک پرولتری (یعنی با فراهم نمودن آنچنان حساب و کنترل همگانی از پائین که کارشناسان را ناگزیر و بی‌اختیار مطیع نموده و بکار جلب کند).

اینک ما مجبور شده‌ایم بشیوۀ قدیمی، یعنی بشیوۀ بورژوایی، متوسل شویم و در مقابل «خدمتگزاری» بزرگترین کارشناسان بورژوا-مشرب با پرداخت حقوقی بسیار گزاف به آنان موافقت نمائیم. تمام کسانی که با جریان کار آشنا هستند، این وضع را می‌بینند ولی همه در معنای این اقدام دولت پرولتری تعمق نمی‌ورزند. روشن است چنین اقدامی بمعنای مصالحه و عدول از آن اصول کمون پاریس و هر نوع حکومت پرولتری است که بموجب آن میزان حقوقها باید بسطح دستمزد یک کارگر متوسط باشد و با مقام‌پرستی نه لفظاً بلکه عملا مبارزه شود.

از این گذشته، روشن‌است که این اقدام نه تنها بمعنای یک توقف موقت تعرض بر سرمایه در رشتهٔ معین و تا درجهٔ معین است (زیرا سرمایه مبلغ پول نبوده بلکه مناسبات اجتماعی معینی است)، بلکه علاوه بر آن گامی است به عقب از طرف قدرت حاکمه دولتی سوسیالیستی شوروی ما که از همان آغاز، سیاست تنزل دادن حقوقهای گزاف را تا سطح دستمزد یک کارگر متوسط اعلام داشت و در پیش گرفت (۲۲).

البته چاکران بورژوازی و بویژه خرده‌پای آن نظیر منشویک‌ها و کارکنان روزنامهٔ «نوایا ژیزن» (۲۳) و اس‌ارهای راستگرا از این اعتراف که به عقب گام بر می‌داریم نیشخند خواهند زد. ولی کار ما این نیست که به نیشخند آنان اعتناء کنیم. ما باید ویژگی‌های

راه بی‌نهایت دشوار و جدید نیل به سوسیالیسم را بررسی نمائیم و در عین حال اشتباهات و ضعف‌های خود را پرده‌پوشی نکنیم بلکه بکوشیم که کارهای نیمه‌تمام را بموقع به انجام برسانیم. هرآینه اگر از توده‌ها پنهان کنیم که جلب کارشناسان بورژوامشرب با حقوقهای فوق‌العاده گزاف عدول از اصول کمون است، این کار به آن معنا خواهد بود که تا سطح سیاست‌بازان بورژوا تنزل نموده و توده‌ها را فریب دهیم. توضیح آشکار این امر که چگونه و چرا ما بعقب گام برداشته‌ایم و سپس بحث علنی دربارهٔ اینکه چه وسایلی برای جبران مافات وجود دارد — معنایش تربیت توده‌ها و درس گرفتن از تجارب و بهمراه توده‌ها آموختن شیوه‌های ایجاد سوسیالیسم است. مشکل بتوان حتی یک لشکرکشی جنگی پیروزمندانه را در تاریخ نشان داد که در آن فاتح دچار برخی اشتباهات نشده، شکست‌های جزئی نخورده و موقتاً در چیزی و در جایی عقب‌نشینی نکرده باشد. و حال آنکه «لشکرکشی» ما برضد سرمایه‌داری یک ملیون بار دشوارتر از دشوارترین لشکرکشی‌های جنگی است و لذا دچار یأس شدن از یک عقب‌نشینی محدود و جزیی حماقت و ننگین است.

حال از جنبهٔ عملی به مسئله نزدیک شویم. فرض کنیم جمهوری شوروی سوسیالیستی برای رهبری کار خلقی به منظور اعتلای اقتصادی هرچه سریعتر کشور به هزار دانشمند و کارشناس درجهٔ اول در رشته‌های مختلف علم و فن و تجربه عملی نیازمند باشد. فرض کنیم لازم باشد بهریک از این «ستارگان قدر اول» — که البته اکثریت آنان هر چه بیشتر دربارهٔ فساد کارگران فریاد می‌زنند بهمان نسبت اخلاق و آداب بورژوایی بیشتر فاسدشان کرده است — سالانه ۲۵۰۰۰ روبل بپردازیم. فرض کنیم این مبلغ (۲۵ ملیون روبل) را باید دو برابر کرد (با فرض اینکه جوایزی بمناسبت اجرای موفقیت‌آمیز و سریع مهمترین دستورات سازمانی و تکنیکی اعطاء شود) یا حتی چهار برابر نمود (با فرض اینکه چند صد کارشناس پرتوقع‌تر خارجی بکار جلب شوند). حال سئوال می‌شود آیا می‌توان هزینهٔ سالانه‌ای را بمبلغ پنجاه یا صد ملیون روبل بمنظور تغییر سازمان کار خلق بر

وفق آخرین دستاوردهای علم و فن برای جمهوری شوروی هزینه‌ای بیش از حد و توان شمرد؟ البته که خیر. اکثریت قریب به اتفاق کارگران و دهقانان آگاه این هزینه را تصویب خواهد کرد، زیرا از روی تجربهٔ عملی زندگی می‌دانند که عقب‌ماندگی ما را وادار می‌کند میلیاردها روبل تلف کنیم و حال آنکه هنوز به آن درجه از تشکل، حساب و کنترل نرسیده‌ایم که موجب شود تمام «ستارگان» قشر روشنفکر بورژوازی داوطلبانه در کار ما شرکت جویند.

بدیهی است که این مسئله دارای جنبهٔ دیگر هم هست. در تأثیر فاسدکنندهٔ مواجب‌های زیاد — چه در حکومت شوروی (بویژه که در نتیجهٔ سرعت انقلاب ممکن نبود عده‌ای ماجراجو و شیاد به این حکومت نپیوندند و این افراد به اتفاق عناصر بی‌قابلیت عاری از وجدان از میان کمیسرهای گوناگون بی‌میل نیستند در جرگهٔ «ستارگان»... خزانه‌دزد داخل شوند) و چه در تودهٔ کارگران انکارناپذیر است. ولی تمام افراد فکور و شرافتمند در بین کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان با ما موافقت نموده و تصدیق خواهند کرد که ما نمی‌توانیم یکباره گریبان خود را از شر میراث منحوس سرمایه‌داری خلاص کنیم، و رهایی جمهوری شوروی از پرداخت «باج» ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون روبلی (باج عقب‌ماندگی ما در کار سازماندهی به امر حساب و کنترل همگانی از پایین) ممکن نیست مگر از این راه که خود را متشکل سازیم، سطح انضباط را در بین خودمان بالا ببریم و محیط خود را از لوث وجود کلیهٔ «حافظین میراث سرمایه‌داری» و «پیروان سنن سرمایه‌داری» یعنی تن‌پروران، مفتخواران، خزانه‌دزدها (اکنون تمام زمین‌ها، کارخانه‌ها و راه‌آهن‌ها جزو «خزانه» جمهوری شوروی است) تصفیه نمائیم. اگر پیشروان آگاه کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان بتوانند با کمک مؤسسات شوروی، در ظرف یکسال خود را متشکل سازند، باانضباط شوند، دامن همت بکمر زنند و انضباط محکمی در کار بوجود آورند، آنوقت ما پس از یکسال گریبان خود را از قید این «باج» که حتی قبلا هم می‌توان میزان آنرا... به نسبت موفقیتهای حاصله در انضباط کارگری و دهقانی در ساحهٔ

کار و تشکل کاهش داد، خلاص خواهیم کرد. هرچه خود ما کارگران و دهقانان، زودتر انضباط بهتر کار و تکنیک عالی‌تری را در کار بیاموزیم و برای کسب این علم از کارشناسان بورژوازی استفاده نمائیم، بهمان نسبت هم زودتر از قید پرداخت هر گونه «باجی» به این کارشناسان خلاص خواهیم شد.

کاری که ما در سازماندهی به امر حساب و کنترل همگانی تحت رهبری پرولتاریا بر تولید و توزیع محصولات انجام می‌دهیم شدیداً از کار ما در امر سلب مالکیت از سلب‌کنندگان مالکیت عقب مانده است. این نکته برای درک خصوصیات لحظهٔ کنونی و آن وظایف حکومت شوروی که از اینجا ناشی می‌شود نکتهٔ اساسی است. مرکز ثقل در مبارزه برضد بورژوازی به موضوع سازماندهی چنین حساب و کنترل منتقل می‌شود. فقط با مأخذ قرار دادن این موضوع می‌توان وظایف نوبتی سیاست اقتصادی و مالی را در ساحهٔ ملی کردن بانک‌ها، انحصار بازرگانی خارجی، کنترل دولتی گردش پول، وضع مالیات بر دارایی‌ها و بر درآمدها به قسمی که از نقطهٔ نظر پرولتری قانع‌کننده باشد و بالاخره برقراری کار موظف، صحیحاً معین نمود.

ما در مورد اصلاحات سوسیالیستی در این رشته‌ها بی‌نهایت عقب مانده‌ایم (و حال آنکه اینها رشته‌های بسیار و بسیار حیاتی هستند) و علت این عقب‌ماندگی آنست که امر حساب و کنترل بطور کلی بحد کافی مرتب نیست. بدیهی است که این وظیفه از دشوارترین وظایف است و با این فروپاشیدگی که در اثر جنگ بوجود آمده است انجام آن فقط در درازمدت امکان دارد، ولی نباید فراموش کرد که اتفاقاً در همین جاست که بورژوازی و بویژه خرده‌بورژوازی و بورژوازی دهقانی کثیرالعده — به جدیدترین طرزی با ما نبرد می‌کند، بطوریکه به امر کنترل که دارد سروسامان میگیرد و نیز مثلا به امر انحصار غله لطمه می‌زند و مواضعی برای سفته‌بازی و بازرگانی سودجویانه بدست می‌آورد. آنچه تا کنون در باره‌اش فرمان صادر کرده‌ایم هنوز بطرز بسیار ناقصی بموقع اجرا گذاشته

شده و مهمترین وظیفهٔ لحظهٔ حاضر هم تمرکز تمام مساعی برای اجرای جدی و عملی اصول آن اصلاحاتی است که اینک بصورت قانون درآمده است (ولی هنوز تحقق نیافته است).

برای ادامهٔ بعدی ملی کردن بانکها و پیشرفت بلاانحراف بسوی تبدیل بانکها بمراکز اصلی محاسبات اجتماعی در شرایط سوسیالیسم باید مقدم بر هر اقدام و بیش از هر چیز در امر افزایش تعداد شعبات بانک خلقی، جلب سپرده‌ها، تسهیل عملیات پرداخت و دریافت پول برای مردم، بر انداختن «صفوف نوبت»، دستگیری و تیرباران رشوه‌گیران و شیادان و غیره، به موفقیت‌های واقعی نایل آمد. ابتداء باید آنچه را که ساده‌تر از همه است عملی ساخت و آنچه موجود است بخوبی سازمان داد و سپس بتدارک آنچه بغرنج‌تر و پیچیده‌تر است پرداخت.

باید آن انحصارهای دولتی (انحصار غله و چرم و غیره) را که اینک معمول شده است، تقویت و مرتب نمود و از این راه زمینهٔ انحصار بازرگانی خارجی را از طرف دولت فراهم ساخت؛ ما بدون چنین انحصاری نخواهیم توانست با پرداخت «باج» (۲۴) گریبان خود را از چنگ سرمایهٔ خارجی خلاص کنیم. و حال آنکه تمام امکان ساختمان سوسیالیستی بسته به این است که آیا ما خواهیم توانست در جریان یک دورهٔ انتقالی معین با پرداخت مقداری باج به سرمایهٔ خارجی از استقلال اقتصادی داخلی خود دفاع کنیم یا نه.

در قسمت اخذ مالیات بطور اعم و مالیات بر دارائی و درآمد بطور اخص نیز فوق‌العاده زیاد عقب مانده‌ایم. اخذ غرامت از بورژوازی — که اصولا اقدامی است بدون شک پذیرفتنی و شایان تحسین پرولتری — نشان می‌دهد که در این مورد هنوز هم بشیوه‌های بازستاندن (بازستاندن روسیه از چنگ ثروتمندان برای بی‌نوایان) نزدیکتریم تا به شیوه‌های اداره کردن و مدیریت. ولی برای اینکه نیرومندتر شویم و محکمتر روی پا بهایستیم، باید به شیوه‌های اخیر دست بزنیم، باید اخذ دائمی و صحیح مالیات بر دارایی و

درآمد را که مبالغ بیشتری عاید دولت پرولتری خواهد نمود و تشکل بیشتر و ترتیب بیشتری را در امر حساب و کنترل (۲۵) از ما خواستار است، جایگزین اخذ غرامت از بورژوازی نمائیم.

تأخیر ما در امر معمول داشتن کار موظف بار دیگر نشان می‌دهد که همانا کار تدارکاتی و سازماندهی در دستور روز قرار می‌گیرد و این کار از یکطرف باید پایه‌ٔ آنچه را که بدست آمده قطعاً محکم نماید و از طرف دیگر اقدام لازمی است برای تهیه‌ٔ زمینه‌ٔ عملیاتی که سرمایه را «محاصره خواهد کرد» و وادار به «تسلیم» خواهد ساخت. باید بیدرنگ به معمول داشتن کار موظف بپردازیم، ولی باید آنرا به تدریج و با دوراندیشی زیاد معمول داریم و در هر گام آنرا با تجربه‌ٔ عملی وارسی کنیم و بدیهی است که نخستین گام باید معمول داشتن کار موظف برای ثروتمندان باشد. معمول داشتن دفترچه‌ٔ کارکرد و مصرف و درآمد برای هر بورژوا و از جمله برای بورژوای روستا گام مهمی خواهد بود که در راه «محاصرهٔ» کامل دشمن و برقراری حساب و کنترل واقعاً همه‌خلقی در رشته‌ٔ تولید و توزیع محصولات بجلو برداشته می‌شود.

اهمیت مبارزه در راه حساب و کنترل همه‌خلقی

دولتی که قرنها ارگان ستمگری و چپاول مردم بود نفرت بسیار عظیم و عدم اعتماد توده‌ها را نسبت به تمامی آنچه که جنبه‌ٔ دولتی دارد برای ما به ارث گذاشته است. برطرف کردن این نفرت و عدم اعتماد کاری است بس دشوار که فقط از عهدهٔ حکومت شوروی ساخته است، ولی این کار برای این حکومت هم مستلزم زمانی طولانی و پافشاری عظیمی است. چنین «میراثی» در مسئله‌ٔ حساب و کنترل — که از همان فردای سرنگونی بورژوازی برای انقلاب سوسیالیستی یک مسئله‌ٔ اساسی می‌شود با حدت خاصی تأثیر می‌بخشد. ناگزیر مدتی طول خواهد کشید تا توده‌هائی که پس از سرنگونی ملاکین و

بورژوازی برای نخستین بار خود را آزاد حس کرده‌اند — نه از روی کتاب بلکه با تجربهٔ شخصی شوروی بفهمند — بفهمند و احساس نمایند که بدون حساب و کنترل دولتی همه‌جانبه در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات حکومت زحمتکشان و آزادی زحمتکشان نمی‌تواند دوام بیاورد و بازگشت بزیر یوغ سرمایه‌داری ناگزیر است.

تمام عادات و سنن بورژوازی بطور اعم و خرده‌بورژوازی بطور اخص، نیز مخالف کنترل دولتی و هوادار مصونیت «مالکیت خصوصی مقدس» و بنگاه خصوصی «مقدس» است. اینک ما با وضوح خاصی می‌بینیم که اصل مارکسیستی دایر بر اینکه آنارشیسم و سندیکالیسم آنارشیستی در واقع جریانات بورژوایی هستند، تا چه درجه صحیح است و این جریانات چه تضاد آشتی‌ناپذیر با سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم دارند. مبارزه در راه آنکه ایدهٔ حساب و کنترل دولتی — شوروی در میان توده‌ها رسوخ کند و جامهٔ عمل بخود بپوشد، مبارزه در راه گسستن پیوند با گذشتهٔ منفوری که مردم را عادت داده بود به تحصیل نان و پوشاک همانند یک کار «خصوصی» و به دادوستد همانند معامله‌ای بنگرند که «فقط مربوط به خودشان است»، — این مبارزه همان بزرگترین مبارزهٔ دارای اهمیت جهانشمول تاریخی یعنی مبارزهٔ آگاهی سوسیالیستی علیه شیوهٔ خودانگیخته بورژوا-آنارشیستی است.

ما کنترل کارگری را بمثابهٔ قانونی معمول کرده‌ایم، ولی این قانون در زندگی و حتی در اذهان توده‌های وسیع پرولتاریا فقط تازه بزحمت دارد رسوخ می‌کند. دربارهٔ اینکه فقدان حساب و کنترل در امر تولید و توزیع محصولات همانا در حکم نابودی نطفه‌های سوسیالیسم است و همانا خزانه‌دزدی است (زیرا تمام دارایی متعلق بخزانهٔ کشور است و خزانه هم — همان حکومت شوروی، حکومت اکثریت زحمتکشان است)، در بارهٔ اینکه لاقیدی در امر حساب و کنترل بمعنای دستیاری مستقیم با کورنیلف‌های روسی و آلمانی است که فقط در صورتی می‌توانند حکومت زحمتکشان را براندازند که ما از عهدهٔ انجام وظیفه مربوط به حساب و کنترل برنیائیم و هم اینها هستند که با کمک

همهٔ بورژوازی روستا و با کمک کادت‌ها و اس‌ارهای راستگرا «کشیک ما را می‌کشند» و منتظر لحظهٔ مناسبند، — در این باره ما در تبلیغات خود بقدر کافی نمی‌گوئیم و کارگران و دهقانان پیشرو دربارهٔ آن بقدر کافی نمی‌اندیشند و نمی‌گویند. و تا زمانی هم که کنترل کارگری تحقق نیافته و کارگران پیشرو موجبات یک لشگرکشی پیروزمندانه و بی‌امانی را علیه نقض‌کنندگان این کنترل و یا کسانیکه نسبت به آن لاقیدند فراهم نکرده و آنرا عملی نساخته‌اند، تا زمانی که نخستین گام بسوی سوسیالیسم (یعنی کنترل کارگری) بپایان نرسیده، نمی‌توان گام دوم را بسوی آن برداشت یعنی به تنظیم کارگری تولید پرداخت.

دولت سوسیالیستی می‌تواند فقط بمثابهٔ شبکه‌ای از کمون‌های تولید و مصرف پدید آید که تولید و مصرف خود را بدرستی در نظر گیرند، در مصرف نیروی کار صرفه‌جوئی کنند، راندمان و بازده کار را دائماً بالا ببرند و از این راه بتوانند روز کار را تا هفت و شش ساعت کاهش دهند و از این مقدار هم پائین‌تر بیاورند. در این مورد، بدون سر و صورت دادن به امر دقیقترین حساب و کنترل همه‌خلقی و همه‌جانبه در بخش غله و استحصال غله (و سپس در بخش کلیهٔ محصولات ضروری دیگر)، کار از پیش نخواهد رفت. سرمایه‌داری یک سلسله سازمانهای توده‌ای — شرکت‌های مصرف — را برای ما به ارث گذاشته است که قادرند انتقال بمرحلهٔ حساب و کنترل خلقی را در امر توزیع محصولات تسهیل نمایند. دامنهٔ رشد این شرکت‌ها در روسیه از کشورهای پیشرفته کمتر است، ولی بهر حال بیش از ده ملیون عضو را در برمی‌گیرند. فرمانی که چند روز پیش دربارهٔ شرکت‌های مصرف (۲۶) صادر شده پدیدهٔ فوق‌العاده مهمی است که خودویژگی وضع کنونی و وظایف جمهوری سوسیالیستی شوروی را در لحظهٔ حاضر بروشنی نشان می‌دهد.

این فرمان سازشی است با کئوپراتیفهای بورژوایی و کئوپراتیف‌های کارگری که بر نقطهٔ نظر بورژوایی باقی هستند. این سازش یا مصالحه اولا مشعر بر آنست که نمایندگان مؤسسات نامبرده نه فقط در بحث

و مذاکره پیرامون این فرمان شرکت داشتند، بلکه عملا هم حق رأی قاطع بدست آوردند، زیرا بخشهائی از فرمان که با مخالفت قطعی این مؤسسات برخورد نمود، حذف گردید. ثانیاً، این مصالحه در ماهیت امر حاکی از عدول حکومت شوروی از اصل دخول رایگان در سازمان تعاونی (که یگانه اصل پیگیر پرولتری است) و نیز عدول از اصل متحد ساختن تمام اهالی یک محل در یک سازمان تعاونی واحد است. با عقب‌نشینی از این یگانه اصل سوسیالیستی که با وظیفهٔ محو طبقات مطابقت دارد، حق داده شد «تعاونی‌های کارگری طبقاتی» باقی بمانند (که در این مورد فقط به این علت «طبقاتی» نامیده می‌شوند که تابع منافع طبقاتی بورژوازی هستند). سرانجام پیشنهاد حکومت شوروی مبنی بر اینکه بورژوازی از هیئت‌های مدیرهٔ کئوپراتیف‌ها بکلی اخراج گردد، نیز بسیار ضعیف شد و موضوع منع عضویت در هیئت‌های مدیره فقط شامل صاحبان بنگاههای بازرگانی و صنعتی دارای جنبهٔ سرمایه‌داری خصوصی گردید.

اگر پرولتاریا که از راه حکومت شوروی عمل می‌کند می‌توانست به امر حساب و کنترل در مقیاس سراسر کشور سروصورت بدهد، یا لااقل پایه‌های چنین کنترلی را بنا نهند، آنگاه دیگر نیازی به اینگونه مصالحه‌ها نبود. ما می‌توانستیم از طریق شعبات خواربار شوراها و از طریق ارگانهای تأمین آذوقه جنب شوراها اهالی را در سازمان تعاونی واحدی که بشیوهٔ پرولتری رهبری شود متحد سازیم، بدون اینکه تعاونی‌های بورژوایی در این کار مساعدتی کرده باشند و بدون اینکه گذشتی در مورد آن اصل صرفاً بورژوایی قایل شده باشیم که سازمان تعاونی کارگری را وادار می‌کند بموازات کئوپراتیف بورژوایی، کئوپراتیف کارگری بماند — بجای اینکه این کئوپراتیف بورژوایی را تماماً تابع خود نماید، بدین طریق که هر دو را در هم آمیزد، تمام ادارهٔ امور را قبضه کند و نظارت بر مصرف ثروتمندان را بدست خود بگیرد.

حکومت شوروی با چنین سازشی با تعاونی‌های بورژوایی، وظایف تاکتیکی خود و اسلوبهای خودویژهٔ اقدام را برای مرحلهٔ کنونی رشد

و تکامل بطور مشخص تعیین نموده است، یعنی که ما ضمن رهبری عناصر بورژوایی و استفاده از آنها، و ضمن قایل شدن بعضی گذشت‌های جزئی در حق‌آنان، شرایطی برای آنچنان پیشرفت بوجود می‌آوریم که سرعت آن از آنچه در بدو امر تصور می‌کردیم کندتر خواهد بود، ولی در عین حال پایدارتر بوده و پایگاه و خطوط مواصلاتی آن تأمین متین‌تر، و مواضع متصرفی آن استحکام بهتری خواهد داشت. ضمناً شوراها حالا می‌توانند (و باید) موفقیتهای خود را در امر ساختمان سوسیالیستی با معیاری فوق‌العاده واضح و ساده و عملی بسنجند بطوریکه معلوم کنند در چه تعداد از ابشین‌ها (کمون‌ها یا دهات و کویها و غیره) و تا چه درجه‌ای دامنهٔ رشد و گسترش تعاونی‌ها به حدی که تمام اهالی را دربرگیرند نزدیک شده است.

بالا بردن میزان بازده کار

در هر انقلاب سوسیالیستی، پس از آنکه مسئلهٔ تصرف زمام حکومت از طرف پرولتاریا حل شد و به نسبتی که در موارد عمده و بطور کلی مسئلهٔ سلب مالکیت از سلب‌کنندگان مالکیت و از بین بردن مقاومت آنان حل می‌شود، ضرورتاً وظیفهٔ اساسی ایجاد نظام اجتماعی عالیتری نسبت به نظام سرمایه‌داری در ردیف اول قرار می‌گیرد که عبارت از بالا بردن میزان بازده کار و بدین مناسبت (و بخاطر این امر) دادن سازمان عالیتر به آن است. حکومت شوروی ما درست در وضعی است که در آن در سایهٔ پیروزی‌های حاصله بر استثمارگران، از کرنسکی گرفته تا کورنیلف، توانسته است با این وظیفه تماس مستقیم پیدا کند و کاملا دست به انجام آن بزند. و در اینجا فوراً دیده می‌شود که اگر قدرت مرکزی دولتی را می‌توان در ظرف چند روز تصاحب نمود، اگر مقاومت مسلحانه (و کارشکنانهٔ) استثمارگران را حتی در گوشه و کنار یک کشور بزرگ می‌توان طی چند هفته از بین برد، در عوض حل مسئلهٔ افزایش میزان بازده کار بنحوی استوار، در هر صورت (بویژه پس از دردناکترین و خانمانسوزترین جنگ) چندین سال

وقت لازم دارد. بدون شک اوضاع و شرایط عینی طولانی بودن مدت کار را در این مورد ایجاب می کند.

افزایش بازده کار مقدم بر هر چیز لازمه‌اش تأمین پایهٔ مادی صناعت بزرگ یعنی گسترش دامنهٔ تولید سوخت، آهن، توسعهٔ ماشین‌سازی و صنایع شیمیائی است. جمهوری شوروی روسیه از این لحاظ شرایط مساعدی دارد، زیرا — حتی پس از صلح برست نیز — ذخایر عظیم معدنی (در اورال) و سوخت در سیبری باختری (زغال سنگ)، قفقاز و جنوب خاوری (نفت)، در مرکز (تورب)، ثروتهای عظیمی از جنگل، نیروی آب، موادخام برای صنایع شیمیائی (قره‌بوغاز) و غیره در اختیار دارد. بهره‌گیری از این ثروتهای طبیعی با استفاده از تکنیک نوین پایهٔ پیشرفت بیسابقهٔ نیروهای مولده را ایجاد خواهد کرد.

شرط دیگر افزایش میزان بازده کار اولا عبارتست از اعتلای سطح آموزش و فرهنگ تودهٔ مردم. این اعتلاء اکنون با سرعت عظیمی انجام می‌پذیرد، ولی افرادیکه کهنه‌پرستی بورژوایی کورشان کرده آنرا نمی‌بینند و قادر بدرک این نکته نیستند که در سایهٔ وجود سازمان شوروی اکنون شوق رسیدن بنور دانش و نشان دادن ابتکار چه دامنه‌ای در میان «قشرهای پائین» مردم بخود گرفته است. ثانیاً، ارتقاء سطح انضباط زحمتکشان و بلد بودن شیوهٔ کار، چابکی و مهارت و کارایی و سازماندهی بهتر به آن نیز شرط اعتلاء و پیشرفت اقتصادی است.

از این لحاظ کار ما بخصوص خراب است و اگر بحرف کسانی که تحت تأثیر ارعاب بورژوازی قرار گرفته‌اند یا آزمندانه به آن خدمت می کنند، باور کنیم، کار ما حتی چاره‌ناپذیر است. اینها نمی‌فهمند که هیچ انقلابی نبوده و نمی‌تواند باشد که در آن هواداران نظام کهنه دربارهٔ ازهم‌پاشیدگی و هرج و مرج و غیره داد و فریاد راه نیانداخته باشند. طبیعی است توده‌هائی که تازه یوغ ستمگری وحشیانه و بی‌سابقه‌ای از گردهٔ خود بدور افکنده‌اند در جوش و خروش عمیق و گسترده‌ای هستند و ایجاد پایه‌های نوین برای انضباط کار از طرف توده‌ها ـ پروسه‌ای بس طولانی است و تا پیروزی کامل بر ملاکین و بورژوازی چنین کاری حتی شروع هم نمی‌توانست بشود.

ولی ما بدون اینکه ذره‌ای به آن نومیدی اکثراً ساختگی دچار شویم که بورژواها و روشنفکران بورژوامشرب (که از مدافعهٔ امتیازات سابق خود نومید شده‌اند) شیوع می‌دهند، در عین حال بهیچوجه نباید شر عیان را پرده‌پوشی نمائیم. بر عکس ما آنرا آشکار خواهیم ساخت و بر شدت شیوه‌های شوروی مبارزه با آن خواهیم افزود، زیرا موفقیت سوسیالیسم بدون پیروزی انضباط آگاهانه پرولتری بر هرج و مرج خودانگیخته خرده‌بورژوایی یعنی بر همان هرج و مرجی که وثیقهٔ واقعی اعاده احتمالی سلطه کرنسکی و کورنیلف است محال است.

آگاهترین پیشاهنگ پرولتاریای روسیه هم اکنون وظیفهٔ ارتقاء سطح انضباط کار را در برابر خود نهاده است. مثلا هم در کمیتهٔ مرکزی اتحادیه فلزسازان و هم در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری در این باره به تعیین اقدامات مربوطه و تنظیم طرحهای فرامین (۲۷) پرداخته‌اند. از این کار باید پشتیبانی نمود و با تمام نیرو باید آنرا پیش برد. آنچه را که باید در دستور روز قرار داد و عملا بکار برد و آزمایش کرد عبارت از پرداخت دستمزد در برابر انجام کار، بکار بردن بسیاری از آنچه که در سیستم تیلور علمی و مترقی است و نیز تطبیق میزان دستمزد با مجموع فرآورده‌ها یا با نتایج بهره‌برداری از وسایل حمل و نقل با راه آهن و راه‌های آبی و غیره و غیره است.

روسها در مقایسه با افراد ملل پیشرفته کارکن بدی هستند. در شرایط رژیم تزاریسم و وجود بقایای رژیم خاوندی (سرواژ — م.) جز اینهم نمی‌توانست باشد. یاد گرفتن طرز کار — وظیفه‌ای است که حکومت شوروی باید با تمام ابعاد آن در برابر مردم بگذارد. آخرین کلام سرمایه‌داری در این مورد یعنی سیستم تیلور — مانند تمام ترقیات سرمایه‌داری آمیزه‌ای است از درنده‌خویی ظریف‌کاری‌شدهٔ استثمار بورژوایی و یکسلسله از گرانبهاترین دستاوردهای علمی در امر تحلیل حرکات مکانیکی در جریان کار و حذف حرکات زاید و ناراحت و ایجاد صحیحترین شیوه‌های کار و معمول نمودن بهترین سیستمهای حساب و کنترل و غیره. جمهوری شوروی به هر قیمتی شده باید تمام دستاوردهای گرانبهای علم و تکنیک را در این رشته اقتباس کند. شرط عملی شدن

سوسیالیسم موفقیتهایی است که ما در امر توأم ساختن حکومت شوروی و سازمان اداری شوروی با ترقیات جدید سرمایه‌داری بدست می‌آوریم. باید در روسیه موجبات بررسی و تدریس سیستم تیلور و آزمایش منظم و انطباق آنرا فراهم ساخت. باید در عین حال، ضمن بالابردن میزان بازده کار، خصوصیات دورهٔ انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در نظر گرفت. این خصوصیات از یک طرف مستلزم شالوده‌ریزی سازمان سوسیالیستی مسابقه و از طرف دیگر مستلزم بکار بردن شیوهٔ اجبار است تا بدینطریق در عمل حالت وارفته حکومت پرولتری شعار دیکتاتوری پرولتاریا را نیالاید.

سازماندهی مسابقه

از جمله مهملاتی که بورژوازی با میل و رغبت دربارهٔ سوسیالیسم شایع می‌سازد این است که گویا سوسیالیست‌ها منکر اهمیت مسابقه هستند. ولی در حقیقت امر، فقط سوسیالیسم است که با از بین بردن طبقات و بالنتیجه با برانداختن اسارت توده‌ها، برای نخستین بار راه مسابقه را واقعاً در یک مقیاس توده‌ای باز می‌کند. و همانا سازمان شوروی است که با گذار از دمکراتیسم صوری جمهوری بورژوازی به شرکت واقعی توده‌های زحمتکش در اداره امور برای نخستین بار مسابقه را با دامنهٔ وسیعی طرح می‌نماید. در رشتهٔ سیاسی این امر بمراتب سهلتر است تا در رشتهٔ اقتصادی ولی برای موفقیت سوسیالیسم آخری مهم است.

یکی از وسایل ترتیب دادن مسابقه یعنی آگاه ساختن افکار عمومی را در نظر بگیریم. جمهوری بورژوازی این امر را فقط بشکل صوری تأمین می‌کند ولی در عمل جراید را مطیع و منقاد سرمایه می‌سازد، «عوام‌الناس» را با مشتی مهملات سیاسی هیجان‌انگیز سرگرم می‌کند و در لفافهٔ «اسرار بازرگانی» که حافظ «مالکیت مقدس» است، آنچه را که در کارگاهها و در معاملات بازرگانی و در تحویل و تحولها و غیره روی می‌دهد، پوشیده می‌دارد. حکومت شوروی حفظ اسرار بازرگانی را لغو

نموده و در راه جدیدی گام نهاده است، ولی برای استفاده از آگاهی مردم بمنظور مسابقهٔ اقتصادی، ما هنوز تقریباً هیچ کاری انجام نداده‌ایم. باید در عین سرکوب بی‌امان جراید بورژوازی که سراپا آمیخته با کذب و افتراهای وقیحانه است، بطور منظم دست بکار ایجاد آنچنان جرایدی شد که توده‌ها را با مطالب هیجان‌انگیز سیاسی و اراجیف سیاسی سرگرم نسازند و تحمیق نکنند بلکه بویژه مسائل اقتصادی روزمره را در دسترس قضاوت توده قرار دهند و به بررسی جدی این مسائل کمک نمایند. هر کارخانه و هر دهی، یک کمون تولید و مصرف است که حق دارد و موظف است بشیوهٔ خود قوانین عمومی شوروی را بکار بندد (غرض از «شیوهٔ خود» تخطی از این قوانین نبوده بلکه تنوع شکل‌های اجرای آنهاست) و بشیوهٔ خود مسئلهٔ حساب و کتاب را در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات حل کند. در نظام سرمایه‌داری این عمل «کار خصوصی» هر سرمایه‌دار و ملاک و کولاک بود. ولی در شرایط حکومت شوروی این عمل کار خصوصی نبوده بلکه مهمترین کار دولتی است.

و ما هنوز بکار عظیم و دشوار ولی در عوض پر برکت ترتیب دادن مسابقه بین کمون‌ها و معمول نمودن حساب و کتاب و آگاه ساختن افکار عمومی از جریان تولید غله و تهیهٔ پوشاک و غیره، و تبدیل گزارش‌های بوروکراتیک خشک و بیجان به نمونه‌های زنده‌ای که هم زننده و دافع و هم جاذب و جالب باشند تقریباً نپرداخته‌ایم. در شرایطی که تولید بشیوهٔ سرمایه‌داری انجام می‌گرفت نقش یک نمونهٔ جداگانه مثلاً فلان ارتل تولیدکننده، ناگزیر بمنتها درجه محدود بود و فقط توهمات خرده‌بورژوایی می‌توانست در این سوداء باشد که سرمایه‌داری از راه نفوذ و تأثیر نمونه‌هایی از مؤسسات نیکوکار «اصلاح گردد». پس از انتقال زمام حکومت سیاسی بدست پرولتاریا، پس از سلب مالکیت از سلب‌کنندگان مالکیت، وضع ازبیخ و بن دگرگون می‌شود، — و بنابر آنچه معروف‌ترین سوسیالیست‌ها بکرات خاطرنشان ساخته‌اند — نیروی یک نمونه برای نخستین بار امکان می‌یابد تأثیر خود را در مقیاس توده‌ای به‌بخشد. کمونهای نمونه باید مربی،

معلم و مشوق کمونهای عقب‌مانده باشند و خواهند بود. مطبوعات باید سلاح ساختمان سوسیالیستی بوده مردم را مفصلاً با موفقیتهای کمون‌های نمونه آشنا سازند، علل موفقیت آنها و شیوه‌های سازمان اقتصادی‌شان را بررسی نمایند و از طرف دیگر نام کمونهایی را که «سنن سرمایه‌داری» یعنی هرج و مرج، تن‌پروری، بی‌نظمی و احتکار را با سرسختی حفظ کرده‌اند، «در لیست سیاه» قید نمایند. آمار در جامعهٔ سرمایه‌داری منحصراً در اختیار «دیوانسالاران» یا کارشناسان محدودی بود، — ولی ما باید آنرا در دسترس توده‌ها قرار دهیم و همگان را از آن آگاه سازیم تا بدین طریق زحمتکشان رفته رفته بیاموزند خود درک کرده و مشاهده نمایند که چگونه و بچه میزانی باید کار کرد، چگونه و چقدر می‌توان استراحت نمود، تا مقایسه بین نتایج عملی اقتصاد کمونهایی مورد توجه و بررسی عموم قرار گیرد و کمون‌های برجسته بیدرنگ پاداش یابند (از راه کاهش ساعت روزکار طی مدت معین و افزایش دستمزد و واگذاری تعداد بیشتری نعمات و نفایس فرهنگی یا استتیک و غیره).

هنگامیکه طبقهٔ جدیدی بعنوان پیشوا و رهبر جامعه در صحنهٔ تاریخ پدید می‌آید این امر هرگز از یک طرف بدون گذراندن یک دورهٔ «تلاطمات» بسیار شدید، تشنجات، پیکار و طوفان، و از طرف دیگر بدون یک دورهٔ گامهای نامطمئن، آزمون‌ها، نوسانها و تزلزلاتی در مورد انتخاب شیوه‌های نوینی که با وضع عینی جدید مطابقت داشته باشد، از پیش نمی‌رود. اشراف فئودال بهنگام نابودی خود از بورژوازی پیروزمندی که از صحنه بیرونشان می‌کرد نه تنها از راه توطئه‌چینی‌ها و تلاشهایی برای قیام و اعاده قدرت انتقام می‌کشیدند بلکه با مسخره کردن ناشیگری و بی‌مهارتی و اشتباهات «تازه بدوران رسیده‌ها» و «گستاخانی» که جسارت کرده‌اند بدون داشتن آمادگی دیرین‌سال امیران و بارون‌ها و اشراف و بزرگان «سکان مقدس» کشور را بدست خود گیرند، نیز تلافیجویی می‌کردند، — عیناً همانطوریکه اکنون کورنیلف‌ها و کرنسکی‌ها، گوتس‌ها و مارتف‌ها، این گروه قهرمانان مکتب دلالی بورژوازی یا شکاکیت بورژوایی از طبقهٔ کارگر

روسیه بمناسبت تلاش «گستاخانه» وی برای تصرف زمام حکومت انتقام می‌گیرند.

بدیهی است برای اینکه طبقه اجتماعی جدید و آنهم طبقه‌ای که تا کنون در قید ستم بوده و فقر و جهل منکوبش نموده است، بتواند با وضع جدید خو بگیرد، با محیط آشنا گردد، بکار خود سروسامان دهد و سازماندهی از خود عرضه دارد، نه هفته‌ها بلکه ماهها و سالهای متمادی وقت لازم است. بدیهی است که حزب رهبر پرولتاریای انقلابی نمی‌توانست دارای تجربه و مهارت در اقدامات بزرگ سازماندهی باشد که برای ملیون‌ها و دهها ملیون شهروند کشور در نظر گرفته شده، و تغییر مهارتهای قدیمی هم که تقریباً مهارت‌های صرفاً تبلیغاتی است، — کاری است بس طولانی. ولی هیچ چیز محالی در اینجا وجود ندارد و اگر ما لزوم تحول و دگرگونی را بروشنی به‌بینیم و برای انجام آن عزم راسخ داشته و در تعقیب هدف بزرگ و دشوار خود مقاوم باشیم، آنرا عملی خواهیم ساخت. قریحه و استعدادهای سازماندهی در میان «خلق» یعنی میان کارگران و دهقانانی که از کار دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند بحد وفور وجود دارد؛ سرمایه آنها را هزار هزار در منگنه می‌گذاشت و نابود می‌کرد و دور می‌انداخت، ما هم هنوز نمی‌توانیم آنها را پیدا کنیم، تشویق کنیم، بپا داریم، به پیش بکشیم. ولی اگر ما با تمام شور انقلابی که بدون آن انقلابهای پیروزمندانه صورت نمی‌گیرد به آموختن این کار بپردازیم، آنرا خواهیم آموخت.

هیچ جنبش خلقی عمیق و پرتوانی در تاریخ بدون کف کثیفی از ماجراجویان و شیادان، لافزنان و هوچیان که به نوآوران بی‌تجربه می‌چسبند، بدون شتابزدگی‌های بی‌معنی، ندانم‌کاریها و جوش‌وجلاهای بیهوده و بدون کوشش بعضی از «رهبران» برای دست زدن به بیست کار و به انجام نرساندن حتی یکی از آنها، از پیش نرفته است. بگذار توله‌سگ‌های جامعه بورژوازی از بلوروسف گرفته تا مارتف در مورد هر تراشه زایدی که بهنگام بریدن درختان جنگل بزرگ و قدیمی می‌افتد زوزه بکشند و پارس کنند. آنها توله‌سگند که به پیل پرولتری پارس کنند. بگذار پارس و عوعو کنند. ما براه خود ادامه خواهیم

داد و خواهیم کوشید با احتیاط و شکیبایی هر چه بیشتر سازماندهان حقیقی و افرادی را آزموده و بشناسیم که ذهن روشن و درا که عملی دارند و وفاداری نسبت بسوسیالیسم را با این قابلیت در خود جمع کرده‌اند که بدون جنجال (و علیرغم شتابزدگی و جنجال) موجبات کار استوار، یکپارچه و متفق عدهٔ زیادی از افراد را در چارچوب سازمان شوروی فراهم سازند. فقط چنین افرادی را پس از آزمایش‌های متعدد باید از ساده‌ترین وظایف بدشوارترین وظایف گماشت و بمقامهای پرمسئولیت رهبری کار خلق و رهبری امور کشور ارتقاء داد. ما هنوز اینکار را نیاموخته‌ایم. ولی خواهیم آموخت.

«سازمان موزون» و دیکتاتوری

قطعنامهٔ آخرین کنگره (کنگرهٔ مسکو) شوراها مهمترین وظیفهٔ لحظهٔ کنونی را ایجاد «سازمان موزون» و بالابردن سطح انضباط معین می‌کند*. اکنون همه با طیب‌خاطر به چنین قطعنامه‌هائی «رأی می‌دهند» و زیر آنها را «امضاء می‌کنند»، ولی دربارهٔ اینکه عملی کردن آنها بکار بردن شیوهٔ اجبار و آنهم اجبار بشکل دیکتاتوری را ایجاب می‌کند معمولا تعمق نمی‌ورزند. و حال آنکه بزرگترین سفاهت و پوچ‌ترین خیالبافی‌ها بود هر آینه اگر تصور می‌شد که بدون اجبار و بدون دیکتاتوری گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم امکان‌پذیر است. تئوری مارکس از مدتها پیش با نهایت صراحت برضد این یاوه گویی خرده‌بورژوا- دمکراتیک و آنارشیستی برخاسته است. روسیهٔ سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۱۸ نیز تئوری مارکس را در این مورد با چنان وضوح و با چنان طرز محسوس و مؤثری تأیید می‌کند که فقط افرادی که بطور چاره‌ناپذیر کندذهن هستند و یا جداً تصمیم گرفته‌اند از حقیقت روی برتابند ممکن است هنوز در این مورد گمراه باشند. یا دیکتاتوری کورنیلف (اگر او را نمونهٔ روسی کاونیاک بورژوایی بشماریم) و یا دیکتاتوری

* رجوع شود بهمین جلد، ص ۳۲. ه. ت.

پرولتاریا — دربارهٔ راه دیگر برای کشوری که رشد و تکامل فوق‌العاده سریعی را با پیچ و خم‌های فوق‌العاده تند انجام می‌دهد و در حال فروپاشیدگی یاس‌آوری که زائیده یکی از دردناک‌ترین جنگهاست بسر می‌برد، جای حرفی هم نمی‌تواند باشد. هر گونه راه حل بینابینی یا فریب مردم توسط بورژوازی است که نمی‌تواند حقیقت را بگوید، نمی‌تواند بگوید که کورنیلف را لازم دارد و یا کندذهنی دمکرات‌های خرده‌بورژوا یعنی چرنوف‌ها، تسرتلی‌ها و مارتف‌هاست که دربارهٔ وحدت دمکراسی و دیکتاتوری دمکراسی و جبههٔ عمومی دمکراتیک و اراجیف دیگر یاوه‌سرایی می‌کنند. از کسی که حتی سیر انقلاب سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۱۸ روسیه هم نتوانست به او بیاموزد که راه حلهای بینابینی نمی‌تواند وجود داشته باشد باید دست شست.

از طرف دیگر ایقان به این نکته دشوار نیست که در هر انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دیکتاتوری بدو علت عمده یا در دو جهت عمده ضروری است. نخست اینکه سرمایه‌داری را نمی‌توان مغلوب کرد و ریشه‌کن ساخت مگر از طریق درهم شکستن بی‌امان مقاومت استثمارگران که یکباره نمی‌توان آنها را از ثروتشان و از برتری‌های تشکل و معلوماتشان محروم ساخت و بالنتیجه طی دوران نسبتاً مدیدی ناگزیر تلاش خواهند کرد تا حکومت تهیدستان را که نسبت به آن نفرت دارند واژگون سازند. دوم آنکه هیچ انقلاب کبیر، بویژه انقلاب سوسیالیستی، حتی اگر جنگ خارجی هم در بین نباشد ممکن نیست بدون جنگ داخلی یعنی جنگ بین شهروندان انجام پذیرد، جنگی که ویرانی ناشیه از آن از جنگ خارجی هم بیشتر است و هزارها و ملیون‌ها تزلزل و نوسان از یک سو بسوی دیگر در بر دارد و حاکی از یک وضع بی‌نهایت نامعین و نا متعادل و آشفته می‌باشد. و بدیهی است که هیچ یک از عناصر فساد جامعهٔ کهنه که ناگزیر بسیار کثیرالعده و اکثراً با خرده‌بورژوازی مربوطند (که هر جنگ و هر بحرانی قبل از همه ورشکست و نابودش می‌کند) نمی‌توانند در یک چنین تحول عمیقی «خودنمایی» نکنند. و اما عناصر فساد هم نمی‌توانند طور دیگر «خودنمایی کنند» مگر از راه افزایش جرائم، اوباشی، ارتشاء، احتکار

و انواع فضاحات دیگر. برای اینکه بتوان از عهدهٔ همه اینها برآمد زمان و دست آهنین لازم است.

هیچ انقلاب کبیری در تاریخ نبوده است که در آن مردم این نکته را بطور غریزی حس نکرده و با تیرباران دزدان در محل ارتکاب جرم، قاطعیت نجات‌بخشی از خود نشان نداده باشند. مصیبت انقلاب‌های پیشین در این بود که شور انقلابی توده‌ها که آنها را در حال برانگیختگی نگهمیدارد و به آنها نیرو می‌دهد تا عناصر فساد را بطور بی‌امان سرکوب نمایند برای مدت کمی کفایت می‌کرد. علت اجتماعی یعنی طبقاتی این بی‌دوامی شور انقلابی توده‌ها ضعف پرولتاریا بود که تنها طبقه‌ای است که می‌تواند (در صورتیکه بحد کافی کثیرالعده و آگاه و باانضباط باشد) اکثریت زحمتکشان و استثمارشوندگان (بزبان ساده‌تر و عامه‌فهم‌تر اکثریت تهیدستان) را بسوی خود جلب کند و زمام حکومت را بمنظور سرکوب کامل تمام استثمارگران و تمام عناصر فساد برای مدتی بحد کافی طولانی در دست خود نگهدارد.

همین تجربهٔ تاریخی تمام انقلاب‌ها و همین درس تاریخی-جهانی — اقتصادی و سیاسی بود که مارکس آنرا تلخیص نمود و فرمول کوتاه، صریح، دقیق و روشن دیکتاتوری پرولتاریا را بدست داد. و اینکه برداشت انقلاب روس در مورد انجام این وظیفهٔ تاریخی-جهانی صحیح بود، موضوعی است که مارش پیروزمندانهٔ سازمان شوروی در بین تمام خلقها و اقوام روسیه آنرا به ثبوت رساند. زیرا حکومت شوروی چیزی نیست جز شکل سازمانی دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری طبقهٔ پیشرو که دهها و دهها ملیون زحمتکش و استثمارشونده‌ای را که با تجربهٔ خود می‌آموزند پیشاهنگ باانضباط و آگاه پرولتاریا را مطمئن‌ترین پیشوای خود بشمارند، برای دمکراتیسم نوین و شرکت مستقل در ادارهٔ امور کشور برمی‌انگیزد.

ولی دیکتاتوری کلمهٔ بزرگی است. و کلمات بزرگ را هم نمی‌توان بدست باد سپرد. دیکتاتوری قدرت آهنینی است که چه در سرکوب استثمارگران و چه در سرکوب اوباشان جسارت انقلابی و سرعت عمل دارد و به آنها امان نمی‌دهد. و حال آنکه حکومت ما بی‌اندازه نرم

و اکثراً بیشتر به خمیر شباهت دارد تا به آهن. حتی برای یک دقیقه هم نمی‌توان فراموش کرد، که طبع بورژوایی و خرده‌بورژوایی به دو شق علیه حکومت شوروی مبارزه می کند: از یک طرف با فعالیت از خارج یعنی با شیوه‌های ساوینکف‌ها، گوتس‌ها، گگچکوری‌ها، کورنیلف‌ها، با توطئه‌ها و قیام‌ها، با انعکاس منحوس و پلید «ایدئولوژیک» آنها و با سیلی از اکاذیب و افتراها در مطبوعات کادت‌ها و اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها؛ — و از طرف دیگر با فعالیت از داخل یعنی با استفاده از هرگونه عناصر فساد و هرگونه ضعف برای ارتشاء، تشدید بی‌انضباطی، ولنگاری و آشفتگی. هر قدر به سرکوب کامل جنگی بورژوازی نزدیکتر می‌شویم طبع هرج‌ومرج‌طلبی خرده‌بورژوایی برای ما خطرناکتر می‌شود. و مبارزه با آنرا نمی‌توان فقط بوسیلهٔ ترویج و تبلیغ و سازماندهی مسابقه و برچین کردن سازماندهان انجام داد بلکه شیوهٔ اجبار را نیز در این مبارزه باید معمول داشت.

به نسبتی که وظیفهٔ اصلی حکومت دیگر نه سرکوب جنگی بلکه ادارهٔ امور و مدیریت می‌شود شکل تیپیک سرکوب و اجبار نیز دیگر از تیرباران در محل به دادرسی تبدیل می گردد. و در این مورد توده‌های انقلابی پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ در راه درست گام نهادند و قابلیت حیاتی انقلاب را به ثبوت رساندند و قبل از صدور هرگونه فرمانی دربارهٔ انحلال دستگاه دادرسی بوروکراتیک‌ـبورژوایی بدایر نمودن دادگاههای کارگری و دهقانی خود پرداختند. ولی دادگاههای انقلابی و خلقی ما بی‌اندازه و مافوق تصور ضعیف هستند. احساس می‌شود که نظر مردم نسبت به دادگاه بمثابهٔ یک چیز فرمایشی و غریب که از دوران سلطهٔ ملاکان و بورژوازی به ارث رسیده، هنوز بطور قطعی از بین نرفته است. هنوز ادراک کافی در این باره حاصل نشده است که دادگاه ارگانی است برای جلب همانا عموم تهیدستان به ادارهٔ امور کشور (زیرا فعالیت دادگاهی یکی از وظایف کشورداری است) و دادگاه ارگان حکومت پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان و وسیلهٔ پرورش روح انضباط است. در مورد این واقعیت ساده و بدیهی ادراک کافی حاصل نشده است که چون بلای عمدهٔ روسیه قحطی و بیکاری

است، پس با هیچگونه شور درونی نمی‌توان بر آن فایق آمد بلکه باید سازمان همه‌جانبهٔ جامع و همگانی و انضباط ایجاد نمود تا میزان تهیهٔ نان مردم و نان صنایع (سوخت) افزایش یابد و بموقع حمل گردد و بدرستی توزیع شود؛ — و به این جهت هرکس انضباط کار را در هر کارخانه، در هر واحد اقتصادی و در هر کاری نقض کند، تقصیر دردهای ناشی از گرسنگی و بیکاری را بگردن دارد و این مقصرین را باید توانست پیدا کرد و تسلیم دادگاه نمود و بی‌امان بکیفر رساند. طبع خرده‌بورژوایی که ما اینک سخت‌ترین مبارزات را با آن در پیش داریم همانا در این نکته بروز می‌کند که ارتباط اقتصادی و سیاسی قحطی و بیکاری با ولنگاری همه و هر کس در امر سازمان و انضباط بطور ضعیف درک می‌شود و نظریه خرده‌مالکانه‌ای که می‌گوید: همین باشد مرا کیسه شود پر — جهان ویرانه گردد نیست باکم — بطور استوار پا بر جاست.

در امور راه آهن که می‌توان گفت پیوندهای اقتصادی ارگانیسمی را که توسط سرمایه‌داری بزرگ ایجاد شده‌است از همه نمایانتر مجسم می‌سازد، این مبارزهٔ طبع خرده‌بورژوایی ولنگاری علیه تشکل پرولتری با برجستگی خاصی منعکس است. ازمیان عناصر «اداری» بحد وفور کارشکن و رشوه‌خوار بیرون می‌آید؛ بهترین بخش عناصر پرولتری در راه برقراری انضباط مبارزه می‌کند؛ ولی البته، هم اینجا و هم آنجا عدهٔ زیاد متزلزل و «ضعیف» پیدا می‌شوند که قادر نیستند در مقابل «وسوسهٔ» سفته‌بازی و احتکار و رشوه‌خواری و منافع شخصی که ببهای خرابی تمام دستگاهی تمام می‌شود که پیروزی بر قحطی و بیکاری بسته به صحت عمل آن است مقاومت نمایند.

نکتهٔ جالب توجه مبارزه‌ای است که در این زمینه پیرامون فرمان اخیر مربوط به راه آهن و فرمان واگذاری اختیارات دیکتاتوری (یا اختیارات «نامحدود») به بعضی از رهبران (۲۸) در گرفته بود. نمایندگان آگاه (در اکثر موارد شاید هم ناآگاه) ولنگاری خرده‌بورژوایی میخواستند واگذاری اختیارات «نامحدود» (یعنی دیکتاتوری) را به بعضی افراد بعنوان عدول ازمبادی رهبری جمعی و دمکراتیسم و عدول از اصول

حکومت شوروی تلقی نمایند. در میان اس‌ارهای چپ در بعضی نقاط تبلیغات بتمام معنی اوباشانه‌ای برضد فرمان دیکتاتورمنشی رواج یافته بود که غرایز زشت و شوق خرده‌مالکانه «کیسه پرکنی» را تحریک می‌کرد. مسئله اهمیت واقعاً عظیمی کسب کرد: اولاً، این نکتهٔ اصولی که آیا انتصاب افرادی دارای اختیارات نامحدود دیکتاتورها با مبادی اصلی حکومت شوروی بطور کلی سازگار است؟ و ثانیاً، این نکته که آیا این واقعه — یا اگر خواسته باشید — این واقعه‌ای که سابقه دارد — با وظایف خاص حکومت در لحظهٔ مشخص فعلی چه رابطه‌ای دارد؟ روی هر یک از این دو نکته باید با دقت بسیار مکث نمود.

اینکه دیکتاتوری افرادی در موارد بسیار زیادی در تاریخ جنبشهای انقلابی مظهر و حامل و ناقل دیکتاتوری طبقات انقلابی بوده است نکته‌ای است که تجربه و آزمون مسلم تاریخ بر آن گواهی می‌دهد. بدون شک دیکتاتوری افرادی با دمکراتیسم بورژوایی توأم بوده است. ولی منقدین بورژوامنش حکومت شوروی و نیز پامنبریخوانهای خرده‌بورژوای آنها در این مورد همیشه زرنگی و تردستی از خود نشان می‌دهند: از یک طرف حکومت شوروی را صرفاً یک چیزی مهمل و آنارشیستی، وحشیانه می‌خوانند و با دقت می‌کوشند تمام قیاس‌های تاریخی و دلایل تئوریک ما را دربارهٔ اینکه شوراها شکل عالیتری از دمکراتیسم و حتی از آنهم بالاتر: مبدأ شکل سوسیالیستی دمکراتیسم هستند، مسکوت گذارند؛ از طرف دیگر از ما دمکراتیسمی عالی‌تر از دمکراتیسم بورژوایی می‌خواهند و می‌گویند: دیکتاتوری شخصی با دمکراتیسم بلشویکی (یعنی نه بورژوایی بلکه سوسیالیستی) و شوروی شما ابداً جور و سازگار نیست.

این استدلال‌ها بیش از حد مهمل و بیخود است. اگر ما آنارشیست نیستیم، باید ضرورت دولت یعنی اجبار را برای انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بپذیریم. شکل اجبار را درجهٔ تکامل این یا آن طبقهٔ انقلابی و سپس عوامل خاصی از قبیل مثلا میراث جنگ طولانی و ارتجاعی و نیز اشکال مقاومت بورژوازی و خرده‌بورژوازی معین می‌کند. از این رو بین دمکراتیسم شوروی (یعنی سوسیالیستی) و اعمال قدرت

دیکتاتورمنشانه» افرادی مطلقاً هیچگونه تضاد اصولی وجود ندارد. وجه تمایز دیکتاتوری پرولتری با دیکتاتوری بورژوایی در این است که اولی ضربات خود را برضد اقلیت استثمارگر بنفع اکثریت استثمارشونده متوجه میسازد و سپس در این است که اولی را — حتی بوسیله» افرادی هم — نه تنها توده‌های زحمتکشان و استثمارشوندگان، بلکه علاوه بر آن سازمانهایی عملی می‌سازند که ساختارشان بگونه‌ای است که همانا چنین توده‌هایی را بیدار کنند و برای خلاقیت تاریخی برانگیزند (سازمان‌های شوروی از این نوعند).

در مورد مسئله دوم، یعنی دربارهٔ اهمیت قدرت همانا دیکتاتوری فردی از نقطه» نظر وظایف خاص لحظه» کنونی، باید گفت که هر نوع صنعت بزرگ ماشینی — یعنی همانا منبع و بنیاد مادی و تولیدی سوسیالیسم — وحدت ارادهٔ بلاشرط و کاملا موٴکدی را ایجاب می‌کند که کار مشترک صدها، هزارها و دهها هزار نفر را هدایت می‌کند. این ضرورت هم از لحاظ فنی و هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ تاریخی واضح است و همه» کسانی که دربارهٔ سوسیالیسم اندیشیده‌اند همیشه آنرا شرط سوسیالیسم شناخته‌اند. ولی موٴکدترین وحدت اراده را چگونه می‌توان تأمین کرد؟ — از راه اطاعت ارادهٔ هزاران نفر از ارادهٔ یک نفر.

این اطاعت، در صورت آگاهی و انضباط ایدال شرکت‌کنندگان در یک امر مشترک، بیشتر برهبری ملایم یک دیریژور شباهت خواهد داشت. و در صورت فقدان انضباط و آگاهی ایدال ممکن است شکل‌های زننده دیکتاتورمنشی بخود بگیرد. ولی بهر حال اطاعت بی چون و چرا از ارادهٔ واحد برای پیشرفت جریانهای مختلف کاریکه بشیوهٔ صنعت بزرگ ماشینی سازمان داده شده باشد ضرورت مسلم دارد. ضرورت این اطاعت برای راههای آهن دو برابر و سه‌برابر می‌شود. و همین انتقال از یک وظیفه» سیاسی بوظیفه» دیگری که ظاهراً هیچگونه شباهتی با اولی ندارد نکته‌ای است که تمام خودویژگی لحظه» حاضر را تشکیل می‌دهد. انقلاب قدیمی‌ترین و محکمترین و سنگین‌ترین پابندهایی را

که توده‌ها بضرب چوب و چماق از آن اطاعت می کردند تازه درهم شکسته است. این مربوط به دیروز بود. ولی امروز همان انقلاب، همانا بمنظور تکامل و تقویت خود، یعنی بنفع سوسیالیسم خواستار اطاعت بی چون و چرای توده‌ها از ارادهٔ واحد رهبران پروسهٔ کار است. بدیهی است که چنین انتقالی یکباره محال است. روشن است که این انتقال فقط ببهای بزرگترین تکان‌ها و تشنجات و بازگشت‌ها به گذشته و حداعلای صرف انرژی از جانب پیشاهنگ پرولتاریا که مردم را بسوی جامعهٔ نوین هدایت می کند، عملی خواهد بود. در این باره کسانی که دچار هیستری جاهلانه «نوایا ژیزن» یا «وپریود»، «دلو نارودا» یا «ناش وک» (۲۹) می‌شوند تعمق نمی‌ورزند.

خصوصیات روحی یک نمایندهٔ متوسط یا عادی تودهٔ زحمتکش و استثمارشونده را در نظر بگیرید و با شرایط عینی، مادی زندگی اجتماعی وی مقایسه کنید. تا قبل از انقلاب اکتبر او هنوز عملا ندیده بود که طبقات دارا و استثمارگر واقعاً چیزی را که برای آنها جنبهٔ حقیقتاً جدی داشته باشد فدا نموده و یا بنفع او گذشتی کرده باشند. او هنوز ندیده بود که زمین و آزادی بارها موعود بوی بدهند و صلح را ارزانی دارند و از منافع «عظمت‌طلبی» و قراردادهای سری عظمت‌طلبانه و نیز از سرمایه و سودهای آن بگذرند. او این نکته را فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دید که خودش با توسط بزور آنرا بدست آورد و با توسل بزور هم می‌بایست از آنچه که از کرنسکی‌ها، گوتس‌ها، گگچکوری‌ها، دوتف‌ها و کورنیلف‌ها گرفته بود، دفاع نماید. بدیهی است که تا مدت معینی تمام توجه او، تمام فکر و ذکر او و تمام قوای روحی او فقط متوجه این است که نفسی بکشد، کمری راست کند، میدانی بگیرد و از نزدیکترین نعمات و ارزشهای زندگی که می‌توان بدست آورد و استثمارگران سرنگون‌شده بوی نمی‌دادند برخوردار گردد. بدیهی است که مدت معینی وقت لازم است تا نمایندهٔ عادی توده نه فقط خودش ببیند و نه فقط یقین حاصل کند بلکه همچنین احساس نماید که نباید همین طوری «گرفت»، قاپید و ربود، زیرا این امر به تشدید

ازهم‌پاشیدگی و نابودی و بازگشت کورنیلف‌ها منجر می گردد. چنین تحولی در شرایط زندگی (و بالنتیجه در روحیات) تودهٔ عادی زحمتکش تازه آغاز شده است. و تمام وظیفهٔ ما، وظیفهٔ حزب کمونیست‌ها (بلشویک‌ها) که بیانگر آگاه مجاهدات استثمارشوندگان در راه رهایی است، این است که این تحول را درک کنیم، به ضرورت آن پی بریم و در پیشاپیش تودهٔ فرسوده‌ای که خسته و کوفته در جستجوی راه نجات است قرار گیریم، او را براه راست، براه انضباط کار و براهی هدایت کنیم که در آن وظایف میتینگ دادن دربارهٔ شرایط کار با وظایف اطاعت بی‌چون و چرا از ارادهٔ رهبر شوروی یا دیکتاتور در هنگام کار مطابقت نماید.

بورژواها، منشویک‌ها و نوایاژیزنی‌ها که فقط آشفتگی و بی‌نظمی و انفجارهای خودپرستی خرده‌مالکانه را می‌بینند به «میتینگ دادن» می‌خندند و از آنهم بیشتر به آن با خشم تمام می‌غرند. ولی تودهٔ ستمکشان بدون میتینگ دادن هرگز نمی‌توانستند از انضباط تحمیلی استثمارگران بمرحلهٔ انضباط آگاهانه و داوطلبانه گام نهند. میتینگ دادن همان دمکراتیسم حقیقی زحمتکشان است، کمر راست کردن آنهاست، بیداری آنها برای زندگی نوین است و نخستین گامهای آنها در عرصه‌ای است که خودشان آنرا از لوث وجود حشرات موذی (استثمارگران، امپریالیست‌ها، ملاکان و سرمایه‌داران) پاک کرده و خودشان می‌خواهند بیاموزند به آن امور بشیوهٔ خود، برای خود و بر پایهٔ حکومت خود، حکومت شوروی خود سروسامان دهند نه بر مبنای حکومت بیگانه، حکومت اشرافی و بورژوازی. همانا پیروزی اکتبر زحمتکشان بر استثمارگران و نیز یک دورهٔ تاریخی تام و تمامی از بحث و مذاکرات بدوی خود زحمتکشان دربارهٔ شرایط نوین زندگی و وظایف جدید لازم بود تا انتقال پایدار بشکلهای عالیتر انضباط کار و درک آگاهانهٔ ایدهٔ ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر انفرادی نمایندگان حکومت شوروی در هنگام کار امکان‌پذیر گردد.

این انتقال اینک آغاز شده است.

ما نخستین وظیفهٔ انقلاب را با موفقیت انجام دادیم و دیدیم که چگونه توده‌های زحمتکش شرط اساسی توفیق انقلاب یعنی تشریک مساعی برضد استثمارگران با هدف سرنگون ساختن آنها را در خود فراهم آوردند. مراحلی نظیر اکتبر سال ۱۹۰۵ و فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ (۳۰) اهمیت جهانشمول تاریخی دارند.

ما دومین وظیفهٔ انقلاب را با موفقیت انجام دادیم یعنی آن «قشرهای پائینی» جامعه را که استثمارگران به پائین پرتاب نموده بودند و فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که این قشرهای پائینی آزادی تمام بدست آوردند تا استثمارگران را سرنگون سازند و به بررسی محیط و ترتیب امور زندگی بشیوهٔ خود بپردازند — بیدار نمودیم و بپا داشتیم. میتینگ دادن ستمدیده‌ترین و زجردیده‌ترین توده‌های زحمتکش که دارای کمترین آمادگی هستند، گرویدن آنها به بلشویکها و استقرار سازمان شوروی خودی که در همه‌جا بدست آنها انجام گرفت — دومین مرحلهٔ عظیم انقلاب است.

اکنون مرحلهٔ سوم آغاز می‌شود. باید آنچه را که ما خود بازستانده و بدست آورده‌ایم، آنچه را که خودمان فرمانش را صادر کرده‌ایم و به آن صورت قانونی داده‌ایم، درباره‌اش بحث و مذاکره نموده و در مد نظر قرار داده‌ایم به شکلهای پایداری از انضباط روزمره در ساحهٔ کار درآورده و بپایه‌هایش استحکام بخشیم. این دشوارترین ولی شرافتمندانه‌ترین وظیفه است، زیرا فقط با انجام آن به نظام سوسیالیستی خواهیم رسید. باید یاد گرفت که دمکراتیسم میتینگی پرشور توده‌های زحمتکش را که همچون طغیان بهاری کرانه‌شکن است با انضباط آهنین در هنگام کار و با اطاعت بی‌چون و چرا از ارادهٔ یک فرد یعنی رهبر شوروی در هنگام کار توأم ساخت.

این را ما هنوز نیاموخته‌ایم.

ما این را خواهیم آموخت.

بازگشت استثمار بورژوازی، دیروز در وجود کورنیلف‌ها، گوتس‌ها، دوتف‌ها، گگچکوری‌ها و بوگایفسکی‌ها ما را تهدید می‌کرد. ما بر آنها پیروز شدیم. این بازگشت و همین بازگشت امروز ما را بشکل دیگری

تهدید می‌کند، یعنی بصورت طبع ولنگار خرده‌بورژوایی و آنارشیسم و تمایل خرده‌مالکانه: «ما را به این کارها کاری نیست» و نیز بصورت تعرض‌ها و تهاجمات روزمره و کوچک کوچک ولی در عین‌حال متعدد این طبع خرده‌بورژوایی برضد انضباططلبی پرولتری. ما باید بر این طبع آنارشی خرده‌بورژوایی فایق آئیم و فایق هم خواهیم آمد.

رشد و تکامل سازمان شوروی

خصلت سوسیالیستی دمکراتیسم شوروی یعنی پرولتری در شرایط مشخص فعلی این است که: اولا، انتخابکنندگان را توده‌های زحمتکش و استثمارشونده تشکیل می‌دهند و بورژوازی طرد می‌شود؛ ثانیاً، هر نوع فورمالیته بوروکراتیک و محدودیت انتخاباتی منتفی است و خود توده‌ها ترتیب و موعد انتخابات را تعیین می‌کنند و آزادی کامل دارند انتخاب‌شدگان را باز خوانند؛ ثالثاً، بهترین سازمان توده‌ای پیشاهنگ زحمتکشان یعنی پرولتاریای صنایع بزرگ بوجود می‌آید و این سازمان به پرولتاریا اجازه می‌دهد وسیعترین توده‌های استثمارشونده را رهبری کند و آنها را بسوی زندگی سیاسی مستقل بکشاند و از لحاظ سیاسی آنها را با تجربهٔ خودشان ترتیت نماید و بدین ترتیب برای نخستین بار به این کار پرداخته می‌شود که واقعاً تمام مردم کشورداری را بیاموزند و بکشورداری بپردازند.

اینهاست علایم ممیزهٔ عمدهٔ دمکراتیسمی که در روسیه بکار گرفته شده و نوع عالیتری از دمکراتیسم و عاری از تحریف بورژوایی دمکراتیسم و انتقالی است به دمکراتیسم سوسیالیستی و نیز بشرایطی که امکان می‌دهد پروسهٔ زوال دولت آغاز گردد.

بدیهی است طبع اخلالگرانهٔ خرده‌بورژوایی (که در هر انقلاب پرولتری ناگزیر به نسبت‌های مختلف بروز می‌کند و در انقلاب ما بحکم جنبهٔ خرده‌بورژوایی کشور و عقب‌ماندگی آن و نیز در اثر عواقب جنگ ارتجاعی با شدت خاصی بروز می‌کند) نمی‌تواند مهر و نشان خود را در شوراها باقی نگذارد.

برای رشد و تکامل سازمان شوراها و حکومت شوروی باید بدون سستی کار کرد. برای تبدیل اعضاء شوراها به «پارلمان‌نشین‌ها» یا از طرف دیگر به بوروکراتها یک تمایل خرده‌بورژوایی وجود دارد که از طریق جلب تمام اعضاء شوراها بشرکت عملی در ادارهٔ امور باید علیه این تمایل مبارزه کرد. شعب شوراها در نقاط زیاد به ارگانهایی تبدیل می‌گردند که تدریجاً با کمیسariاها آمیخته می‌شوند. هدف ما جلب همگانی تهیدستان بشرکت عملی در ادارهٔ امور است، و هر گامی برای انجام این امر برداشته شود — که هر چه متنوع‌تر بهتر، — باید دقیقاً ثبت شود، بررسی شود، سیستم‌بندی گردد و در مقیاس وسیعتری مورد آزمایش قرار گیرد و صورت قانونی پیدا کند. هدف ما انجام رایگان وظایف دولتی توسط هر زحمتکش پس از پایان «درس» هشت ساعت کار تولیدی است: انتقال به این مرحله کاری است بس دشوار ولی وثیقهٔ استحکام قطعی سوسیالیسم فقط در همین انتقال است. تازگی و دشواری این تحول طبیعی است که گامهای فراوانی را موجب می‌گردد که باید به اصطلاح کورمال کورمال برداشته شود که موجب اشتباهات زیاد و تزلزلاتی می‌گردد — بدون این امر هیچگونه پیشروی جدی ممکن نیست. تمام خودویژگی وضع حاضر در این است که عدهٔ زیادی که می‌خواهند سوسیالیست شمرده شوند عادت کرده بودند سرمایه‌داری را بطور انتزاعی و مجرد در نقطهٔ مقابل سوسیالیسم قرار دهند و میان این دو هم فکورانه کلمهٔ «جهش» را قرار می‌دادند (برخی‌ها قطعات پراکنده‌ای را که در آثار انگلس خوانده بودند بیاد می‌آوردند و بطور فکورانه‌تر جمله «جهش از عالم جبر بعالم اختیار» (۳۱) را بر آن اضافه می‌کردند). اکثریت به اصطلاح سوسیالیست‌ها که با سوسیالیسم «در صفحات کتاب آشنا شده‌اند»، ولی هیچگاه بطور جدی در ماهیت امر تعمق نورزیده‌اند قادر بدرک این مطلب نیستند که آنچه را آموزگاران سوسیالیسم «جهش» می‌نامیدند تحولی است که از نظرگاه چرخشهای تاریخ جهانی انجام می‌گیرد و جهش‌هایی از این قبیل هر کدام دوره‌ای را در حدود ده‌سال و گاه از آنهم بیشتر در بر می‌گیرد. طبیعی است که «روشنفکران» کذایی در چنین موقعی

عدهٔ بی‌شماری مرثیه‌خوان تحویل می‌دهند: یکی در ماتم مجلس موئسسان (۳۲) مرثیه‌خوانی می کند، دیگری — در ماتم انضباط بورژوایی، سومی — در ماتم نظم سرمایه‌داری، چهارمی در ماتم ملاک بافرهنگ، پنجمی — در ماتم عظمت‌طلبی امپریالیستی و هکذا و قس علیهذا.

نکتهٔ جالب در عصر جهشهای بزرگ این است که آوارهای فراوان نظام کهن که گاه سریعتر از تکثیر جوانه‌های جامعهٔ نوین (جوانه‌هایی که همیشه فوراً دیده نمی‌شوند) تلمبار می‌شود، توانایی برگزیدن مهمترین حلقه را در خط سیر یا در زنجیر تکامل ایجاب می کند. در تاریخ لحظاتی پیش می‌آید که در آن برای موفقیت انقلاب از همه مهمتر این است که این آوارها هرچه بیشتر انباشته شود، یعنی هر چه بیشتر موئسسات قدیمی منفجر گردد؛ لحظاتی هم پیش می‌آید که دیگر بحد کافی منفجر شده است و آنچه در دستور روز قرار می گیرد عبارتست از کار «متعارفی» (و برای خرده‌بورژوای انقلابی «دلتنگ کننده») پاک کردن زمین از این آوارها؛ و نیز لحظاتی پیش می‌آید که پرستاری دلسوزانه از جوانه‌های جامعهٔ نوین که از زیر آوارها در زمینی می‌رویند که هنوز از سنگ‌پاره‌ها بخوبی پاک نشده است، بیش از همه کسب اهمیت می کند.

انقلابی و هوادار سوسیالیسم و یا بطور کلی کمونیست بودن کافی نیست. باید توانست در هر لحظهٔ خاص آن حلقهٔ خاصی از زنجیر را پیدا کرد که برای نگاهداشتن تمام زنجیر و فراهم ساختن زمینهٔ استواری جهت دستیابی بحلقهٔ بعدی باید با تمام قوا به آن چسبید، ضمناً طرز قرار گرفتن حلقه‌ها، شکل آنها، طرز همپیوستگی آنها و تمایز آنها از یکدیگر در زنجیر تاریخی حوادث مانند زنجیر معمولی که بدست آهنگر ساخته شده است، ساده و سرراست نیست.

مبارزه علیه تحریف بوروکراتیک سازمان شوروی با استحکام ارتباط شوراها با «مردم» به معنای زحمتکشان و استثمارشوندگان، با نرمش و انعطاف‌پذیری این ارتباط تأمین می‌شود. تهیدستان هرگز پارلمان‌های بورژوایی حتی بهترین جمهوری سرمایه‌داری از لحاظ دمکراتیسم در جهان را موئسسهٔ «خود» نمی‌شمارند. ولی شوراها را تودهٔ کارگران و

دهقانان مؤسسهٔ خود می‌دانند نه مؤسسهٔ بیگانه. «سوسیال‌دمکراتهای» معاصر امثال شیدمان یا مارتف که تقریباً با او فرقی ندارد، همانگونه از شوراها متنفرند و همانطور به پارلمان آراسته و پیراستهٔ بورژوازی یا به مجلس مؤسسان گرایش دارند که تورگنف شصت سال پیش به مشروطیت معتدل پادشاهی و اشرافی گرایش داشت و از دمکراتیسم موژیکی دوبرولوبف و چرنیشفسکی متنفر بود.

همانا نزدیکی شوراها با «مردم» زحمتکش موجد اشکال ویژه‌ای از بازخواندن نمایندگان و دیگر اشکال کنترل از پایین است که اکنون باید با جدیت خاصی دامنهٔ آنها را بسط داد. مثلاً شوراهای آموزش خلقی که در حکم کنفرانسهای ادواری انتخابکنندگان شوروی و نمایندگان آنها برای بحث و مذاکره و کنترل فعالیت مقامات شوروی در ساحهٔ مورد بحث هستند، شایستهٔ آنند که از هر جهت مورد پشتیبانی و تأیید کامل قرار گیرند. هیچ چیز ابلهانه‌تر از تبدیل شوراها بیک مؤسسه راکد و قایم بذات نیست. هرقدر که اکنون باید عزم ما برای دفاع از یک قدرت بی‌امان و استوار و از دیکتاتوری افرادی در پروسه‌های معینی از کار و در موارد معینی از فعالیت‌های صرفاً اجرایی راسخ‌تر باشد، به آن اندازه هم باید شکلها و شیوه‌های کنترل از پایین متنوع‌تر باشد تا بدین طریق هرگونه امکان تحریف حکومت شوروی خنثی شود و علف هرزه بوروکراتیسم بطور مکرر و خستگی‌ناپذیر ریشه‌کن گردد.

پایان

وضع فوق‌العاده سخت و دشوار و خطرناک از لحاظ بین‌المللی؛ ضرورت مانور و عقب‌نشینی؛ دوران انتظار انفجارهای جدید انقلاب که جریان نضج و قوام آن در باختر بطور دردناک بدرازا کشیده است؛ در داخل کشور: دوران ساختمان بطئی و شیوهٔ بی‌امان «ایجاد نظم» و مبارزه طولانی و سرسختانهٔ انضباط‌طلبی مؤکد پرولتری علیه طبع خطرناک ولنگاری و آنارشیسم خرده‌بورژوایی — بطور خلاصه علایم ممیزهٔ مرحلهٔ خاصی است که ما در انقلاب سوسیالیستی می‌گذرانیم و

این آن حلقهٔ زنجیر تاریخی رویدادهاست که ما اکنون باید با تمام قوا به آن بچسبیم تا زمان بدست آوردن حلقهٔ بعدی که با رخشندگی خاصی، یعنی با رخشندگی پیروزی‌های انقلاب بین‌المللی پرولتری ما را بخود جلب می‌کند، بتوانیم وظیفهٔ خود را بنحو احسن انجام دهیم.

شعارهای زیرین را که از خصوصیات مرحلهٔ کنونی ناشی می‌شود با مفهوم عادی و رایج «فرد انقلابی» مقایسه کنید: مانور، عقب‌نشینی، حالت انتظار، ساختمان بطئی، شیوهٔ بی‌امان ایجاد نظم، انضباططلبی مؤکد، سرکوب ولنگاری... مگر تعجب‌آور است که برخی از «انقلابیون» هنگام شنیدن این شعارها عالیجنابانه بخشم می‌آیند و ما را بجرم فراموشی شعایر انقلاب اکتبر و سازشکاری با کارشناسان بورژوا و مصالحه با بورژوازی و سازگاری با تمایلات خرده‌بورژوایی و رفرمیسم و غیره و غیره دارند «بباد ناسزا» می‌گیرند؟

بدبختی این انقلابیون کذایی در این است که افرادی از آنها هم که بهترین انگیزه‌های جهان محرک آنهاست و بوفاداری بی‌چون و چرا نسبت به آرمان سوسیالیسم ممتازند بدرستی وضع خاص و بسیار «نامطبوعی» را درک نمی‌کنند که کشور عقب‌مانده، کشوریکه از جنگ ارتجاعی و منحوس زجر دیده و انقلاب سوسیالیستی را مدتها زودتر از کشورهای مترقی‌تر آغاز کرده است، حتماً می‌بایست در راه خود با آن برخورد نماید؛ افراد مزبور از استقامت کافی برای گذراندن دقایق دشوار یک مرحلهٔ دشوار برخوردار نیستند. طبیعی است که حزب اس‌ارهای چپ یک اپوزیسیون «رسمی» از این قبیل در برابر حزب ما را تشکیل می‌دهد. البته برخی موارد استثنایی در میان تیپ‌های گروهی و طبقاتی هست و همیشه هم خواهد بود. ولی تیپ‌های اجتماعی بجای خود باقی می‌مانند. در کشوریکه اهالی خرده‌مالک آن بر اهالی پرولتر تفوق عظیم دارند تمایز میان انقلابی پرولتر و انقلابی خرده‌بورژوا ناگزیر خودنمایی خواهد کرد و این خودنمایی گاهگاهی بی نهایت هم شدید خواهد بود. انقلابی خرده‌بورژوا در سر هر پیچ حوادث دچار تزلزل و تردید می‌شود. انقلابیگری سوزان او در مارس سال ۱۹۱۷ به ستایش «ائتلاف»، در ماه مه، به کینه و نفرت نسبت به بلشویک‌ها

(یا بشیون و زاری دربارهٔ «ماجراجویی» آنان) در ژوئیه، بدوری جستن خائفانه از آنان در پایان اکتبر و به پشتیبانی از آنان در ماه دسامبر مبدل می‌شود و بالاخره در مارس و آوریل سال ۱۹۱۸ این تیپ‌ها بیش از هر موقع دیگر با نظر تحقیر روی درهم می‌کشند و می‌گویند: «ما از جملهٔ کسانی نیستیم که کار «ارگانیک» و پراتیسیسم و شیوهٔ تدریج را می‌ستایند».

منشاء اجتماعی چنین تیپ‌هایی — صاحبکار خرده‌پا است که از دهشت‌های جنگ و خانه‌خرابی ناگهانی و دردهای بیسابقهٔ گرسنگی و پریشانی اقتصادی بسرحد جنون رسیده و با حالت هیستریک دست و پا می‌زند و راه چاره و نجات جستجو می‌کند و میان اعتماد به پرولتاریا و پشتیبانی از آن از یک سو و حملات یأس و حرمان از سوی دیگر در نوسان است. باید بطور روشن فهمید و کاملا درک نمود که بر روی یک چنین پایهٔ اجتماعی هیچگونه سوسیالیسمی نمی‌توان ساخت. فقط طبقه‌ای قادر است زحمتکشان و توده‌های استثمارشونده را رهبری کند که بدون تزلزل در راه خود پیش می‌رود و در دشوارترین و سخت‌ترین و خطرناکترین مراحل روحیهٔ خود را نمی‌بازد و دچار یأس نمی‌شود. ما را به شور و شوق‌های هیستریک نیازی نیست. آنچه برای ما لازم است گامهای موزون گردانهای آهنین پرولتاریاست.

بین روزهای ۱۳ و ۲۶ آوریل سال
۱۹۱۸ نوشته شده است

۲۸ آوریل سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۸۳ روزنامهٔ «پراودا» و در ضمیمهٔ روزنامه «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» شمارهٔ ۸۵ بچاپ رسیده است

از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۱۶۵—۲۰۸ ترجمه و چاپ شده است

پیش‌نویس برنامهٔ کارهای علمی و فنی (۳۳)

شورای عالی اقتصاد ملی باید فوراً به فرهنگستان علوم که به بررسی و پژوهش منظم نیروهای مولده طبیعی * روسیه پرداخته است مأموریت بدهد

کمیسیونهائی از کارشناسان برای تنظیم هر چه سریع‌تر برنامهٔ تجدید سازمان صنعتی و پیشرفت و اعتلای اقتصادی روسیه تشکیل دهد.

این برنامه باید شامل نکات زیر باشد:

تعیین صحیح محل صنایع در روسیه از نقطهٔ نظر نزدیکی مواد خام و امکان کمترین اتلاف نیروی کار بهنگام انتقال از مرحلهٔ تصفیهٔ مواد خام به همهٔ سلسلهٔ مراحل بعدی استحصال مواد نیمه‌حاضر تا دریافت فرآورده‌های حاضر.

ادغام عاقلانه از نقطهٔ نظر بزرگترین صنایع جدید و بویژه تراستها و تمرکز تولید در تعداد کمی از بزرگترین بنگاه‌ها.

تأمین هر چه بیشتر جمهوری کنونی روسیهٔ شوروی (بدون اوکرائین و بدون استانهای تحت اشغال آلمانها) از امکانات برای خودکفایی از لحاظ تمام عمده‌ترین انواع موادخام و فرآورده‌های صنعتی.

توجه خاصی به برقی کردن صنایع و حمل و نقل و بکاربرد نیروی

---

* لازم است که با تمام قوا در چاپ این مطالب تسریع شود و نامه‌ای در این باره، هم به کمیساریای روشنگری ملی و به انجمن کارگران چاپخانه‌ها و هم به کمیساریای کار فرستاد (۳۴).

برق در زراعت معطوف گردد. استفاده از انواع درجه‌ٔ دوم سوخت (تورب، زغال سنگ نامرغوب) برای تولید نیروی برق با کمترین هزینه‌ٔ استخراج و حمل و نقل سوخت.

از نیروهای آبی و موتورهای بادی بطور کلی و در زراعت هم استفاده شود.

بین روزهای ۱۸ و ۲۰ آوریل
سال ۱۹۱۸ نوشته شده‌است

برای نخستین بار چهارم مارس سال ۱۹۲٤ در شمارهٔ ۵۲ روزنامه‌ٔ «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعه‌ٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۲۲۸—۲۳۱ ترجمه و چاپ شده است

شش تز دربارهٔ وظایف کنونی حکومت شوروی (۳۵)

۱ — وضع بین‌المللی جمهوری شوروی بی‌نهایت سخت و دشوار است، چونکه عمیق‌ترین و اساسی‌ترین منافع سرمایهٔ بین‌المللی و امپریالیسم آنرا به تلاش در راه نه تنها ایراد فشار نظامی بروسیه بلکه همچنین در راه توافق دربارهٔ تقسیم روسیه و خفه کردن حکومت شوروی تحریک می کند.

تنها تشدید قتل و کشتار ملتها در باختر اروپا و مسابقه و رقابت امپریالیستی ژاپن و آمریکا در خاور دور این تلاشها را فلج می کند و یا جلوی آنها را می‌گیرد، آنهم فقط جزئاً و فقط برای مدتی معین و احتمالا کوتاه.

از این رو تاکتیک مسلم و حتمی جمهوری شوروی باید از یک طرف بیشترین کاربرد تمام نیرو برای اعتلای اقتصادی هر چه سریع‌تر کشور، ارتقاء سطح قدرت دفاعی آن، برای ایجاد ارتش نیرومند سوسیالیستی باشد و از طرف دیگر تاکتیک حتمی مانور و کجدار و مریز، عقب‌نشینی و انتظار در سیاست بین‌المللی آن تا لحظه‌ای که انقلاب بین‌المللی پرولتری که اینک در یکعده از کشورهای پیشرفته سریعتر از سابق قوام می‌پذیرد کاملا نضج یابد.

۲ — در ساحهٔ سیاست داخلی در حال حاضر بموجب قطعنامهٔ مورخه ۱۵ مارس سال ۱۹۱۸، مسئلهٔ سازمانی در دستور روز قرار می‌گیرد. همانا این مسئله در رابطه با طرح جدید و عالی تولید و توزیع فرآورده‌ها برپایهٔ (کار) تولید بزرگ ماشینی ملی‌شده مضمون اساسی

و شرط عمدهٔ پیروزی کامل انقلاب سوسیالیستی است که ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه آغاز شده است.

۳ — از نقطهٔ نظر صرفاً سیاسی جان کلام آنست که وظیفهٔ اقناع و ایقان زحمتکشان روسیه به صحت برنامهٔ انقلاب سوسیالیستی و وظیفهٔ پس گرفتن روسیه از دست استثمارگران برای زحمتکشان بطور کلی و عمده انجام گرفته است و وظیفهٔ عمده — وظیفهٔ ادارهٔ امور روسیه بمیان می‌آید. سازماندهی مدیریت صحیح و اجرای بلاانحراف مصوبات حکومت شوروی — وظیفهٔ مبرم شوراها و شرط پیروزی کامل دولت طراز شوروی است که صدور رسمی فرامین و تأسیس و اقدام در سراسر کشور برایش کافی نیست، بلکه همچنین باید آنرا عملی ساخت و با کار مدیریت بطور منظم و همه‌روزه وارسی کرد.

٤ — در ساحهٔ ساختمان اقتصادی سوسیالیسم جان کلام آنست که روند کار ما در رابطه با حساب و کنترل همگانی و فراگیر تولید و توزیع فرآورده‌ها و ایجاد نظم و ترتیب پرولتری در تولید از روند کار سلب مستقیم مالکیت از سلب کنندگان آن — ازملاکان و سرمایه‌داران خیلی عقب مانده است. این واقعیت اساسی تعیین کننده وظایف ماست.

از این واقعیت از یکطرف چنین ناشی می‌گردد که مبارزه با بورژوازی وارد مرحلهٔ جدید می‌شود، و همانا اینکه سازماندهی حساب و کنترل بمرکز ثقل مبدل می‌گردد. تنها از این راه همهٔ آن دستاوردهای اقتصادی علیه سرمایه و همهٔ آن اقدامات مربوط با ملی کردن رشته‌هائی از اقتصاد ملی که از ماه اکتبر به آنها دست یافته بودیم تسجیل شود، و تنها از این راه می‌توان مقدمات انجام موفقیت‌آمیز مبارزه با بورژوازی یعنی تحکیم کامل پایه‌های سوسیالیسم را فراهم کرد.

از واقعیت اساسی مذکور از طرف دیگر علت این امر روشن می‌شود که چرا حکومت شوروی در شرایط معین مجبور شد گامی به عقب نهد یا با گرایشهای بورژوایی از در سازش درآید. مثلاً معمول داشتن حقوقهای گزاف برای عده‌ای از کارشناسان بورژوازی چنین گامی به عقب و عدم رعایت اصول کمون پاریس بود. موافقت با کئوپراتیف‌های بورژوازی دربارهٔ اقدامات و تدابیر مربوط به جلب تدریجی همهٔ مردم

به کئوپراتیف‌ها چنین سازش و مصالحه‌ای بود. مادامیکه حکومت پرولتری کنترل و حساب همگانی را کاملا پا بر جا نساخته چنین سازش‌هایی لازمند و وظیفهٔ ما آنست که خصوصیات منفی آنها را ابداً از مردم پنهان نکرده و تمام نیروی خود را برای بهبود حساب و کنترل بعنوان یگانه وسیله و راه دفع کامل هرگونه از این سازش‌ها، بکار اندازیم. در حال حاضر چنین سازش‌هایی (در شرایط تأخیر ما در امر حساب و کنترل) بعنوان یگانه وسیلهٔ پیشرفت گرچه کندتر ولی استوارتر لازم است. با برقراری کامل حساب و کنترل بر تولید و توزیع فرآورده‌ها ضرورت چنین سازش‌هایی از بین می‌رود.

۵ — اقدامات مربوط به ارتقاء سطح انضباط کار و بازده کار بویژه در دستور روز قرار می‌گیرد. گام‌هایی که در این راه بویژه از طرف اتحادیه‌ها برداشته شده است باید با تمام قوا پشتیبانی، تسجیل و تقویت شود. معمول کردن پرداخت کارمزد، بکار بردن بسیاری از آنچه که در سیستم تیلور علمی و مترقی است، متناسب کردن میزان دستمزدها با نتایج عمومی کار کارخانه یا با نتایج بهره‌برداری از وسایل حمل و نقل راه آهن و دریایی و غیره از آن جمله است. همچنین سازماندهی مسابقه میان کمونهای علیحده تولید و مصرف، گزینش سازماندهان و غیره و غیره مربوط به این امر است.

۶ — دیکتاتوری پرولتاریا هنگام گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم ضرورت مسلم دارد، و این حقیقت در انقلاب ما هم بطور کامل عملا تأیید شده است. اما دیکتاتوری مستلزم حکومت انقلابی واقعاً قوی و بی‌امان در سرکوب هم استثمارگران و هم اوباشان است، ولی حکومت ما بیش از حد حلیم و رحم‌دل است. تبعیت در کار، ضمناً تبعیت بی‌چون و چرا از دستورات فردی رهبران شوروی، دیکتاتورهای منتخب یا منتصب موسسات شوروی که با اختیارات دیکتاتوری مجهز شده‌اند (نظیر آنچه را که مثلا فرمان مربوط به راه‌آهن طلب می‌کند) هنوز از حد کفایت خیلی خیلی دور است و کمبود زیاد دارد. اینجا طبع خرده‌بورژوایی، عادات و تمایلات و روحیات خودانگیختهٔ خرده‌مالکانه تأثیر می‌بخشد که از ریشه و اساس با انضباط‌گرایی پرولتری و سوسیالیسم

تضاد دارند. تمام عناصر آگاه پرولتاریا باید متوجه مبارزه با این طبع خودانگیختهٔ خرده‌بورژوایی باشند که نه تنها بطور مستقیم (در پشتیبانی از بورژوازی و چاکران آن: منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا و نظایر آنها از هر گونه مخالفت با حکومت پرولتری) بلکه بطور غیر مستقیم هم (در آن تزلزل هیستریک که در مورد مسائل عمدهٔ سیاست هم حزب خرده‌بورژوایی اس‌ارهای چپ و هم جریان «کمونیستی چپگرایانه» در حزب ما که تا کاربرد شیوه‌های انقلابیگری خرده‌بورژوایی تنزل یافته است و از اس‌ارهای چپ تقلید می‌کند) خودنمایی می‌کند (۳۶).

انضباط آهنین و دیکتاتوری پرولتاریا که تا آخر علیه تزلزلات خرده‌بورژوایی اعمال شود، شعار عمومی و جمع‌بندی‌شدهٔ لحظهٔ کنونی است.

بین روزهای ۲۹ آوریل و سوم ماه مه سال ۱۹۱۸ نوشته شده است

نهم ماه مه سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۳۳ روزنامهٔ «بدنوتا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۲۷۷—۲۸۰ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ رفتار کودکانهٔ «چپ‌گرایی» و دربارهٔ رفتار خرده‌بورژوایی

انتشار مجله «کمونیست» (۳۷) (شمارهٔ ۱، بیستم آوریل سال ۱۹۱۸) از طرف گروه کوچک «کمونیست‌های چپ» و درج «تزهایشان» در آن، بنحوی عالی، سخنان مرا تأیید میکند که در جزوه‌ای دربارهٔ وظایف کنونی حکومت شوروی* گفته‌ام. در نشریات سیاسی آرزوی تأیید بارزتر همه ساده‌لوحی در دفاع از آن بی‌بند و باری خرده‌بورژوایی که گاهی زیر شعارهای «چپ» پنهان می‌شود، غیرقابل تصور میبود. روی قضاوت‌ها و نظریات «کمونیست‌های چپ» فایده و ضرورت دارد که مکث شود، چونکه آنها از مختصات لحظهٔ کنونی هستند و با وضوح خارق‌العاده از جانب منفی، «محور اصلی» این لحظه را روشن می‌سازند، و آموزنده‌اند، زیرا بهترین افرادی که لحظهٔ کنونی را درک نکرده‌اند در برابر ما هستند که از لحاظ هم میزان معلومات و هم صداقت و وفاداری خیلی بالاتر از نمایندگان معمولی اشتباه یکسان، همانا اس‌ارهای چپ هستند.

۱

گروه «کمونیست‌های چپ» بعنوان شخصیت سیاسی و یا مدعی نقش سیاسی «تزهای خود را دربارهٔ لحظهٔ حاضر» بما داده است. این رسم و عادت خوب مارکسیستی است که اصول نظریات و تاکتیک خود را بطور موزون و کامل تشریح کنند. و این رسم و عادت خوب مارکسیستی

---

* به صفحات ۳۴-۷۶ رجوع شود. ه. ت.

به افشای اشتباه «چپ‌های» ما کمک کرده است، چونکه خود کوشش در جهت استدلال — نه در جهت اعلام و انشاد — سستی و بی‌پایه بودن استدلال را آشکار می‌سازد.

قبل از هر چیز وفور اشاره‌ها و کنایه‌ها و طفره‌رفتن‌ها درباره سئوال قدیم، دربارهٔ اینکه آیا انعقاد صلح برست صحیح بوده است، بچشم می‌خورد. «چپ‌ها» جرئت نکرده‌اند، این سئوال را مستقیماً مطرح سازند. آنها بطور مضحک دست و پا می‌زنند و دلیلی را روی دلیل دیگر ریخته و نظریات را می‌قاپند، بشیوهٔ مختلف خود را «به این طرف» و «به آن طرف» میزنند و فکر را دربارهٔ همهٔ موضوعها و چیزهای دیگر پخش می‌نمایند و سعی دارند نبینند که چطور خودشان را منکوب می‌کنند. «چپها» رقم: ۱۲ رأی مخالف صلح در کنگره حزب را در برابر ۲۸ رأی موافق صلح با مواظبت و توجه تمام ذکر می‌کنند، ولی این نکته را که از صدها رأی در فراکسیون بلشویکی کنگرهٔ شوراها، کمتر از یک دهم آراء را بدست آوردند، بسادگی و فروتنی مسکوت می‌گذارند. «تئوری» می‌سازند، می‌گویند «افرادی که خسته شده و ماهیت طبقاتی خود را از دست داده‌اند» صلح را تبلیغ می‌کردند و «کارگران و دهقانان بخشهای جنوب که قابلیت حیاتی بیشتر دارند و از لحاظ غله بهتر تأمین هستند مخالف صلح بودند»... چگونه می‌توان به اینها نخندید؟ دربارهٔ رأیگیری کنگرهٔ سراسری اوکرائین در مسئلهٔ صلح کلمه‌ای نمی‌گویند و دربارهٔ جنبهٔ اجتماعی و طبقاتی معجون سیاسی بتمام معنی خرده‌بورژوایی و بدون ماهیت طبقاتی در روسیه که مخالف صلح بود (حزب اس‌ارهای چپ) حرفی نمیزنند. رفتار و اطوار صرفاً بچگانه است که با توضیحات مضحک «در لفافه علمی»، شکست خود و حقایق را کتمان و روپوشی بکنند که شرح ساده آنها نشان می‌داد که همانا «قشرهای بالا» و سردمداران حزبی روشنفکر و فاقد جنبهٔ طبقاتی با شعارهایی در قالب جملات انقلابی خرده‌بورژوایی با صلح مخالفت می‌کردند و همانا توده‌های کارگران و دهقانان استثمارشونده صلح را برقرار ساختند.

حقیقت ساده و روشن راه خود را از میان همهٔ این اظهارات و

حیله‌ها و طفره رفتن‌های «چپ‌ها» در مسئلهٔ جنگ و صلح در هر حال باز و هموار می‌سازد. تنظیم کنندگان تزها ناگزیر اذعان کرده‌اند که «عقد پیمان صلح فعلا تمایل امپریالیستها را به ساخت و پاخت بین‌المللی سست کرده است» (این بیان «چپ‌ها» دقیق نیست، ولی اینجا جای تشریح نکات غیردقیق نیست). «عقد پیمان صلح به تشدید درگیریهای دول امپریالیستی منجر گردیده است».

این، حقیقتی است. این دیگر اهمیت قاطع دارد. بهمین علت مخالفان عقد پیمان صلح در عمل نادانسته آلت دست امپریالیستها بوده در دام آنها افتاده بودند. زیرا مادامیکه انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی آغاز نگردد و چند کشور را فرا نگیرد و به اندازه‌ای نیرومند نباشد که بتواند بر امپریالیسم بین‌المللی پیروز شود، تا آن زمان وظیفهٔ مستقیم سوسیالیست‌ها که در یک کشور (بویژه عقب‌مانده) پیروز شده‌اند، اینست که با کشورهای نیرومند امپریالیسم به جنگ نپردازند و سعی کنند از جنگ شانه خالی نمایند و منتظر باشند که جنگ و ستیز میان خود امپریالیست‌ها بیشتر آنها را ضعیف سازد و انقلاب را در کشورهای دیگر نزدیکتر کند. «چپ‌های» ما این واقعیت ساده را در ژانویه، فوریه و مارس نفهمیدند و حالا هم می‌ترسند آشکارا به آن اذعان کنند؛ این واقعیت راه خود را ازمیان همهٔ حرفهای مبهم و درهم برهم آنها: «از یک طرف نباید اعتراف کرد و از طرف دیگر باید پذیرفت» باز می‌کند (۳۸).

«چپ‌ها» در تزهای خود می‌نویسند: «طی بهار و تابستان آینده باید پروسهٔ تلاشی و انهدام سیستم امپریالیستی آغاز شود که در صورت پیروزی امپریالیسم آلمان در مرحله کنونی جنگ ممکن است فقط به تعویق بیفتد و آنوقت به اشکال حادتری بروز کند».

فرمولبندی در اینجا با وجود دانشوربازی حتی بیشتر بچگانه و نادقیق است. «درک» بچه‌ها از دانش چنین است که گویا می‌تواند

تعیین کند که در کدام سال، بهار و تابستان، یا پائیز و زمستان، «باید» «تلاشی و انهدام آغاز شود».

اینها کوشش بیهوده‌ای است برای اطلاع از چیزی که نمی‌توان اطلاع پیدا کرد. هیچ سیاستمدار جدی هرگز نمی‌گوید که این یا آن پروسهٔ تلاشی «سیستم» چه وقت «باید شروع شود» (خصوصاً اینکه تلاشی سیستم آغاز گشته و صحبت از لحظهٔ انفجار در کشورهای معین است). اما حقیقت مسلم از میان فرمولبندی بیمایه و ناتوان بچگانه راه خود را باز می‌کند: انفجارهای انقلابی در کشورهای دیگر و پیشرفته‌تر حالا یکماه پس از «تنفسی» که از لحظهٔ عقد پیمان صلح حاصل شده، از یکماه، یکماه و نیم قبل از آن بما نزدیکتر است.

یعنی چه؟

یعنی حق کاملا بجانب طرفداران صلح بود و تاریخ صحت عمل آنها را کاملا به ثبوت رسانده است که بدوستداران اقدامات جالب حالی می‌کردند که باید احتساب تناسب نیروها را بلد بود و با تسهیل جنگ امپریالیست‌ها با سوسیالیسم وقتیکه سوسیالیسم هنوز ضعیف و شانس جنگ، عامداً و دانسته بنفع آن نیست، به امپریالیست‌ها کمک نکرد.

اما دربارهٔ تناسب نیروها، دربارهٔ احتساب تناسب قوا، کمونیست‌های «چپگرای» ما که دوست دارند خود را کمونیست‌های «پرولتری» هم بنامند چونکه جنبهٔ پرولتریشان بویژه کم و جنبهٔ خرده‌بورژوایشان بویژه زیاد است، بلد نیستند فکر کنند. این نکته اصلی مارکسیسم و تاکتیک مارکسیستی است و آنها با جملات «غرورآمیز» نظیر جملهٔ زیر از کنار این نکته رد می‌شوند و می‌گویند:

> «... تسجیل «پسیکولوژی» عاطل صلح در توده‌ها حقیقت عینی لحظه سیاسی کنونی است...»

آخر اینکه دیگر راستی درفشانی است! مردم پس از جنگ سه‌ساله که از جانکاه‌ترین و ارتجاعی‌ترین جنگها بود، در سایه حکومت شوروی و تاکتیک راستین آن که دور از لفاظیها و سخنپردازیهاست، وقت

تنفس کوچک و کوچک و بسیار کوچک و ناپایدار و ناقص پیدا کرده‌اند، ولی روشنفکران «چپ» با تبختر نرگس (۳۹) خودخواه، ژرف‌اندیشانه از «تسجیل (!!!) پسیکولوژی عاطل (!!! ؟؟؟) صلح در توده‌ها (؟؟؟)» دم می‌زنند. مگر حق بجانب من نبود که در کنگرهٔ حزبی گفتم روزنامه یا مجلهٔ «چپ‌ها» را می‌بایست نه «کمونیست» بلکه «شلاختیچ» می‌نامیدند؟

مگر کمونیستی که تا اندازه‌ای از شرایط زندگی و پسیکولوژی زحمتکشان و توده‌های استثمارشونده آگاه است می‌تواند تا نقطهٔ نظر روشنفکر تیپیک و خرده‌بورژوا و کسی که جنبهٔ طبقاتی خود را از دست داده، روحیه نازپرورده و شلاختیچ دارد تنزل کرده و درغلطد که «پسیکولوژی صلح» را «عاطل» می‌شمارد و جولان شمشیر مقوایی را «فعالیت» قلمداد می‌کند؟ زیرا این همانا جولان دادن شمشیر مقوایی است که «چپ‌های» ما حقیقت مسلم را که بار دیگر در جنگ اوکرائین به ثبوت رسیده است، نادیده می‌گیرند که مردم زجردیده از کشتار سه‌ساله، بدون تنفس نمی‌توانند جنگ کنند و جنگ اگر نیرویی برای بسیج آن در مقیاس ملی ندارد، اغلب پسیکولوژی هرج و مرج و اختلاف خرده‌مالکی ایجاد می‌کند نه انضباط آهنین پرولتری. ما در هر قدم از مجلهٔ «کمونیست» می‌بینیم که «چپ‌های» ما از انضباط آهنین پرولتری و از آماده کردن آن اطلاعی ندارند و سرشار از پسیکولوژی روشنفکر خرده‌بورژوایی فاقد جنبهٔ طبقاتی هستند.

۲

اما شاید جملات «چپ‌ها» دربارهٔ جنگ صرفاً ناشی از شوق و حرارت کودکی ضمناً مربوط بگذشته بوده و باین جهت اثری از مفهوم سیاسی نداشته باشد؟ برخیها از «چپ‌های» ما چنین دفاع می‌کنند. اما این سخن درست نیست. اگر کسی ادعای رهبری سیاسی می‌کند باید دربارهٔ وظایف سیاسی عمیقاً فکر کند و فقدان آن «چپ‌ها» را به بی‌اراده‌ترین واعظان تزلزل مبدل می‌سازد که بطور عینی فقط یک معنا دارد:

«چپ‌ها» با تزلزل خود به امپریالیستها کمک می‌کنند پای جمهوری روسیه شوروی را بجنگی که آشکارا بنفع و صرفه‌اش نیست، بکشانند، به امپریالیست‌ها کمک می‌کنند ما را بدام بیندازند. گوش کنید:

«... انقلاب کارگری روسیه نمی‌تواند با خارج شدن از راه انقلاب جهانی و با اجتناب مداوم از جنگ و عقب‌نشینی در برابر فشار سرمایهٔ بین‌المللی و با گذشتهایی در قبال «سرمایهٔ میهنی» «خود را حفظ کند».

از این نقطهٔ نظر، سیاست بین‌المللی قاطع طبقاتی که با گفتار و کردار تبلیغات انقلابی بین‌المللی را متحد می‌سازد، و تحکیم رابطهٔ ذاتی با سوسیالیسم بین‌المللی (نه با بورژوازی بین‌المللی) لازم و ضرور است...».

دربارهٔ حملاتی که در اینجا بسیاست داخلی شده است، علیحده صحبت خواهیم کرد. اما به این خودسری در جمله نگاه کنید — به اتفاق جبن و ترسوئی در عمل — در رشتهٔ سیاست خارجی. برای هر کسی که نمی‌خواهد حربهٔ تحریکات امپریالیستی باشد و در لحظهٔ کنونی بدام بیفتد، چه تاکتیکی جنبهٔ حتمی دارد؟ هر سیاستمداری باید به این سئوال پاسخ روشن و صریح بدهد. پاسخ حزب ما روشن است: در لحظهٔ کنونی باید عقب‌نشینی کرد و از جنگ احتراز نمود. «چپ‌های» ما جرئت نمی‌کنند عکس آنرا بگویند و بهوا تیراندازی می‌کنند و می‌گویند: «سیاست بین‌المللی قاطع طبقاتی»!!

این، فریب و اغفال توده‌هاست. اگر میخواهید حالا بجنگید، صریح و آشکار بگوئید. اگر نمی‌خواهید حالا عقب‌نشینی کنید با صراحت بگوئید. در غیر اینصورت در نقش عینیتان حربهٔ تحریکات امپریالیستی هستید. و «پسیکولوژی» ذهنیتان، پسیکولوژی خرده‌بورژوای هاری است که رجزخوانی و خودستایی می‌کند، ولی بخوبی احساس می‌کند که حق بجانب پرولتر است که ضمن عقب‌نشینی سعی دارد بطور متشکل عقب‌نشینی نماید؛ حق بجانب پرولتر است که حساب می‌کند مادامیکه هنوز نیرو ندارد، باید (در برابر امپریالیسم غرب و شرق) حتی تا

اورال عقب‌نشینی کند، چونکه این یگانه شانس برد برای دوران نضج انقلاب در غرب، برای نضج انقلابی است که (علیرغم وراجی «چپ‌ها») «نباید» «بهار یا تابستان» آغاز گردد، ولی هر ماه نزدیکتر و محتمل‌تر می‌شود.

«چپ‌ها» سیاستی «از خود» ندارند؛ و حالا جرئت نمی‌کنند عقب‌نشینی را غیر لازم اعلام کنند و در جنب و جوشند و با کلمات بازی می‌کنند و مسئلهٔ اجتناب «بدون وقفه» از جنگ را بجای مسئلهٔ احتراز از جنگ در لحظهٔ کنونی جا می‌زنند و حبابهای آب صابون ول می‌کنند و از «تبلیغات عملی انقلاب بین‌المللی» دم می‌زنند! این حرفها چه معنایی دارد؟

ممکن است فقط یکی از دو معنا را داشته باشد: یا نزدریوفسابی (۴۰) و یا جنگ تعرضی بمنظور سرنگون ساختن امپریالیسم بین‌المللی است. چنین یاوه‌گویی آشکار امکان ندارد و به این جهت هم، کمونیست‌های «چپ» مجبورند از مسخره شدن توسط هر پرولتر آگاه خود را زیر چادر جملات بسیار پرآب و تاب و پوچ و مهمل نجات دهند: شاید خوانندهٔ بی‌دقت ملتفت نمی‌شود که «تبلیغ عملی انقلاب بین‌المللی» صرفاً یعنی چه؟

بازی با جملات پرطمطراق و با آب و تاب از خصوصیات روشنفکر خرده‌بورژوایی است که ماهیت طبقاتی خود را از دست داده است. پرولترها- کمونیست‌های متشکل در قبال این «شیوه و رفتار»، کمتر از تمسخر و طرد از هر مقام پرمسئولیت کیفر نخواهند داد. باید حقیقت تلخ را ساده و روشن و صریح باطلاع توده‌ها رسانید و گفت: ممکن است و حتی احتمال دارد که گروه جنگ‌طلب در آلمان باز هم تفوق پیدا کند (به این معنی که فوراً بما تعرض نماید) و آلمان و ژاپن برطبق توافق فورمال یا سکوت‌آمیز ما را تقسیم خواهند کرد و خفه خواهند نمود. تاکتیک ما، اگر نخواهیم بهوچیها گوش کنیم: انتظار کشیدن، به تعویق انداختن و عقب‌نشینی و احتراز از جنگ است. اگر ما هوچیها را طرد کنیم و با ایجاد انضباط واقعاً پرولتری، واقعاً کمونیستی، خود را «جمع و جور کنیم» برای اغتنام ماهها وقت شانسهای جدی داریم. و آنوقت ضمن عقب‌نشینی حتی (در بدترین حالت) تا اورال

پیدا کردن امکان کمک بما (باصطلاح ورزشی)، امکان «پیمودن» فاصله موجود میان آغاز انفجارهای انقلابی و انقلاب را برای متحد خود (پرولتاریای بین‌المللی) تسهیل می‌کنیم.

چنین، تنها چنین تاکتیکی در واقع برابطهٔ واحد سوسیالیسم بین‌المللی که موقتاً جدا مانده است، با واحدهای دیگر استحکام می‌بخشد، اما راستی می‌توان گفت که از حرفهای شما «کمونیست‌های چپ» مهربان، تنها «تحکیم رابطهٔ ذاتی» یک جملهٔ با آب و تاب با جملهٔ با آب و تاب دیگر، مستفاد می‌شود که «رابطهٔ ذاتی» بدی است!

حالا بشما، عزیزان، روشن می‌سازم که چرا این بدبختی بسر شما آمده است. علت این است که شما شعارهای انقلاب را بیش از آنچه درباره‌اش فکر کنید ازبر کرده و بخاطر می‌سپارید. از این جهت شما کلمات «دفاع از میهن سوسیالیستی» را توی گیومه می‌گذارید که احتمالا باید بمعنای سوءقصدتان به استهزاء باشد، اما در واقع نشان می‌دهد که همانا با چه آشفتگی فکری مواجهید. شما عادت کرده‌اید «دفاع‌طلبی» را چیز زشت و نفرت‌انگیز بشمارید، شما این را بخاطر سپرده و یاد گرفته‌اید و این را آنچنان با جدیت ازبر کرده‌اید که برخی از شما کار را بمهمل‌گویی کشانده و گفته‌اند که گویا دفاع از میهن در دوران امپریالیسم جایز نیست (در واقع این کار فقط در جنگ امپریالیستی و ارتجاعی که بورژوازی می‌کند جایز نیست). اما شما فکر نکرده‌اید که چرا و چه وقت «دفاع‌طلبی» نفرت‌انگیز است.

اذعان بدفاع از میهن بمعنای اذعان بقانونی و عادلانه بودن جنگ است. قانونی و عادلانه بودن از چه نقطهٔ نظری؟ تنها از نقطهٔ نظر پرولتاریای سوسیالیستی و مبارزه آن در راه آزادی خود؛ ما نقطهٔ نظر دیگر را قبول نداریم. اگر جنگ را طبقهٔ استثمارگران بمنظور تحکیم پایهٔ سلطهٔ خود بعنوان طبقه می‌کند، این جنگ تبهکارانه است و «دفاع‌طلبی» در چنین جنگی رذالت و خیانت بسوسیالیسم است. اگر جنگ را پرولتاریا می‌کند که در کشور خود بر بورژوازی پیروز گشته است و این جنگ برای تقویت و رشد سوسیالیسم است آنوقت جنگ قانونی و «مقدس» است.

ما پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دفاع‌طلب هستیم. من بارها این نکته را با تمام صراحت گفته‌ام و شما جرئت مخالفت با آنرا ندارید. همانا بخاطر «تحکیم رابطه» با سوسیالیسم بین‌المللی حتماً باید از میهن سوسیالیستی دفاع کرد. کسی که دفاع از کشوری را که در آن پرولتاریا پیروز گشته است، سرسری می‌گیرد رابطه با سوسیالیسم بین‌المللی را برهم می‌زند. هنگامیکه ما نمایندهٔ طبقهٔ ستمکش بودیم، ما نسبت به دفاع از میهن در جنگ امپریالیستی سرسری نگاه نمی‌کردیم، بلکه اصولا چنین دفاعی را نفی می‌نمودیم. وقتی ما نمایندهٔ طبقهٔ حاکم و مسلط شدیم که به ایجاد سوسیالیسم پرداخته است از همه می‌خواهیم دفاع از کشور را جدی تلقی کنند. جدی گرفتن دفاع از کشور بمعنای آماده شدن اساسی و احتساب اکید تناسب نیروهاست. اگر نیروها آشکارا کم است، آنوقت مهمترین وسیلهٔ دفاع عقب‌نشینی بداخل کشور است (کسی که در این نکته تنها در مورد مفروض فورمول تحمیل‌شده را می‌بیند می‌تواند از آثار کلائوزویتس پیر که یکی از نویسندگان کبیر آثار جنگی است، درباره نتایج دروس تاریخ در این باره بخواند). اما «کمونیست‌های چپ» حتی اشاره‌ای به این نکته نمی‌کنند که به اهمیت مسئلهٔ تناسب نیروها پی برده‌اند.

هنگامیکه ما اصولا دشمن دفاع‌طلبی بودیم، حق داشتیم آنهایی را که می‌خواستند میهن خود را بنفع گویا سوسیالیسم «حفظ کنند»، مسخره کنیم. وقتی که ما حق پیدا کردیم دفاع‌طلب پرولتری باشیم تمام طرح مسئله بکلی عوض می‌شود، و وظیفهٔ ما محتاطانه‌ترین احتساب نیروها و سنجش بسیار دقیق این نکته است که آیا متحد ما (پرولتاریای بین‌المللی) می‌تواند بما برسد. نفع سرمایه در آنست که دشمن (پرولتاریای انقلابی) را تا زمانیکه هنوز کارگران همهٔ کشورها متحد نشده‌اند (در واقع یعنی انقلاب را آغاز نکرده‌اند) جدا جدا شکست دهد. نفع ما فراهم کردن تمام امکانات و استفاده از کوچکترین امکان است تا پیکار قطعی را تا لحظهٔ (یا «تا پس از» آن لحظه) چنین اتحاد واحدهای انقلابی یک ارتش کبیر بین‌المللی به تعویق بیندازیم.

۳

حالا می‌رسیم به بدبختیهای «کمونیستهای چپ» ما در ساحهٔ سیاست داخلی. مشکل می‌توان بدون لبخند و تبسم چنین جملاتی را در تزهای مربوط بلحظهٔ کنونی خواند:

«... استفادهٔ منظم از وسایل باقی‌ماندهٔ تولید تنها در شرایط قطعی‌ترین همگانی و اشتراکی کردن آنها قابل تصور است»... «بجای تسلیم در برابر بورژوازی و پادوان روشنفکر خرده‌بورژوایی آنها، باید بورژوازی را بکلی خرد کرد و نابود ساخت و سابوتاژ و کارشکنی را کاملا از بین برد...».

«کمونیست‌های چپ» عزیز، چقدر زیاد قاطعیت بخرج می‌دهند... و چقدر کم فکر می‌کنند. «قاطع‌ترین همگانی و اشتراکی کردن» یعنی چه؟

می‌توان در مسئله ملی کردن و مصادره نمودن، قاطعیت بخرج داد یا نداد. ولی نکتهٔ اساسی این است که حتی بزرگترین «قاطعیت» در جهان برای گذار از مرحلهٔ ملی کردن و مصادره نمودن بمرحله همگانی و اشتراکی کردن کافی نیست. بدبختی «چپ‌های» ما هم در آنست که با این تلقین ساده‌لوحانه و کودکانه: «قاطع‌ترین... همگانی کردن» نشان می‌دهند که کنه مطلب و نکتهٔ اساسی لحظه «کنونی» را ابداً نفهمیده‌اند. بدبختی «چپ‌ها» در این هم هست که ماهیت «لحظه کنونی»، ماهیت گذار از مصادره‌ها (که قاطعیت بهنگام تحقق آنها، خصلت عمدهٔ سیاستمدار است) بهمگانی کردن (که برای انجام آن فرد انقلابی باید خصلت دیگری داشته باشد)، درک نکرده‌اند.

دیروز نکتهٔ اساسی لحظهٔ کنونی آن بود که با قاطعیت هرچه بیشتر، ملی و مصادره کرد و بورژوازی را منکوب و نابود ساخت و کارشکنی را ازبین برد. امروز فقط کورها نمی‌بینند که ما بیش از آنچه بتوانیم حساب کنیم، ملی و مصادره کرده‌ایم، منکوب و نابود ساخته‌ایم. و همگانی کردن با مصادرهٔ ساده همین تفاوت را دارد که

مصادره را می‌توان با تنها «قاطعیت» بدون مهارت در احتساب صحیح و توزیع صحیح انجام داد، ولی همگانی کردن بدون چنین مهارتی، ممکن نیست.

خدمت تاریخی ما این بود که دیروز در مصادره کردنها و در منکوب ساختن بورژوازی و در نابود کردن سابوتاژ و کارشکنی قاطع بودیم (و فردا هم قاطع خواهیم بود). امروزه قید این نکته در «تزهای لحظهٔ کنونی» بمعنای توجه بگذشته و عدم درک انتقال به آینده است.

...«نابود کردن قطعی سابوتاژ و کارشکنی»... وظیفه‌ای پیدا کرده‌اند! راستی در کشور ما کارشکنها کاملا بقدر کافی «منکوب شده‌اند». ما چیز بکلی دیگر کم داریم: احتساب آنکه کدام کارشکنان را و در کجا باید بکار بگماریم، سازماندهی نیروهای خودی برای نظارت، مثلا یک رهبر بلشویک یا یک مأمور نظارت بر صد کارشکنی که آمده‌اند پیش ما کار کنند. در چنین وضعی بازی با اصطلاحاتی نظیر «قاطع‌ترین عمومی کردن»، «سرکوب کامل» یا «درهم شکستن قطعی» در حکم خطای بزرگ و بمعنای کور خواندن است. خصلت انقلابی خرده‌بورژوایی اینست که نداند که منکوب کردن، نابود ساختن و غیره برای سوسیالیسم کافی نیست — این کارها برای خرده‌مالک که از دست مالک و سرمایه‌دار بزرگ سخت عصبانی است کفایت می‌کند، — ولی انقلابی پرولتری هرگز مرتکب چنین اشتباهی نمی‌شود.

اگر کلماتی که ذکر کردیم موجب تبسم و لبخند است، باید گفت کشف «کمونیست‌های چپ» مبنی بر اینکه گویا جمهوری شوروی در شرایط «انحراف راستگرانه بلشویکی» خطر «تحول بسوی سرمایه‌داری دولتی» بوجود می‌آورد، مایهٔ خنده هومری است. می‌توان گفت که واقعاً مرعوب ساخته‌اند! «کمونیست‌های چپ» با چه جد و جهدی این کشف هولناک را در تزها و مقالات خود، تکرار می‌کنند...

و فکر نکرده‌اند که سرمایه‌داری دولتی در برابر وضع کنونی کارها در جمهوری شوروی ما، گامی به پیش خواهد بود. مثلا اگر پس از ششماه سرمایه‌داری دولتی در کشور ما برقرار می‌شد موفقیت

بزرگ و مطمئن‌ترین تضمین خواهد بود که پس از یکسال سوسیالیسم در کشور ما بطور قطعی استحکام یابد و غلبه‌ناپذیر شود.

من پیش خود تصور می‌کنم که «کمونیست چپ» با چه خشم جوانمردانه، خود را از این کلمات دور خواهد کرد و در برابر کارگران علیه «انحراف راست بلشویکی» چه «انتقاد کشنده‌ای» براه خواهد انداخت و خواهد گفت چطور؟ در جمهوری شوروی سوسیالیستی انتقال بسرمایه‌داری دولتی گامی به پیش خواهد بود؟.. مگر این، خیانت بسوسیالیسم نیست؟

ریشهٔ اشتباه اقتصادی «کمونیستهای چپ» در همین جاست. به این جهت همانا این مسئله را باید مفصلتر توضیح داد.

اولا «کمونیستهای چپ» همانا آن دوران انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم را که بما حق و مدرک می‌دهد خود را جمهوری سوسیالیستی شوراها بنامیم، نفهمیده‌اند.

ثانیاً، آنها ماهیت خرده‌بورژوایی خود را بدین وسیله افشاء می‌سازند که محیط خرده‌بورژوایی را بعنوان دشمن عمدهٔ سوسیالیسم در کشور ما، نمی‌بینند.

ثالثاً، آنها با برپا کردن مترسک «سرمایه‌داری دولتی» نشان می‌دهند که فرق اقتصادی کشور شوروی و کشور بورژوازی را نفهمیده‌اند.

همهٔ این سه نکته را بررسی می‌کنیم.

بنظرم تا کنون هنوز کسی ضمن طرح مسئله دربارهٔ اقتصاد روسیه، ماهیت انتقالی این اقتصاد را نفی نکرده است. بنظرم هیچ کمونیستی این نکته را نفی نکرده که اصطلاح جمهوری شوروی سوسیالیستی بمعنای عزم راسخ حکومت شوروی برای گذار بسوسیالیسم است، و بهیچوجه اذعان به این نکته نیست که مقررات جدید اقتصادی، سوسیالیستی است.

اما کلمه گذار چه معنایی دارد؟ آیا از لحاظ اقتصادی بدین معنا نیست که در این نظام عناصری، ذراتی، تکه‌هایی هم از سرمایه‌داری و هم از سوسیالیسم هست؟ همه اذعان دارند که بلی اینطور است. ولی همه ضمن اذعان به این نکته فکر نمی‌کنند که همانا عناصر

سیستم‌های مختلف اجتماعی-اقتصادی در روسیه کدامند. نکتهٔ اساسی و محور اصلی مسئله در همین است.

این عناصر را نام می‌بریم.

۱) اقتصاد پدرشاهی، یعنی میزان قابل ملاحظهٔ جنسی دهقانی؛

۲) تولید خرده‌کالایی (اکثریت دهقانانی را که غله می‌فروشند، شامل می‌شود)؛

۳) سرمایه‌داری خصوصی؛

٤) سرمایه‌داری دولتی؛

٥) سوسیالیسم.

روسیه آنچنان عظیم و رنگارنگ است که همهٔ این انواع مختلف سیستمهای اجتماعی-اقتصادی در آن آمیخته می‌شود و همانا وضع خودویژه‌ای بوجود می‌آورد.

سئوال می‌شود کدام عناصری تفوق و برتری دارند؟ مسئله روشن است که در کشور خرده‌دهقانی محیط خرده‌بورژوایی حکمفرماست و نمی‌تواند حکمفرما نباشد؛ اکثریت و اکثریت عظیم زارعین مولدین خرده‌پای کالا هستند. در کشور ما محتکرین اینجا و آنجا پوشش سرمایه‌داری دولتی (انحصار غله و کارفرمایان و بازرگانان تحت کنترل و کارکنان کئوپراتیوهای بورژوایی) را پاره می‌کنند و غله کالای عمده مورد احتکار و سؤاستفاده است.

مبارزهٔ عمده همانا در این ساحه گسترش می‌یابد. اگر با بکار بردن اصطلاحات کاتگوریهای اقتصادی نظیر «سرمایه‌داری دولتی» حرف بزنیم، این مبارزه میان کی و کی است؟ آیا میان بخش چهارم و بخش پنجم است که اکنون شمردم؟ البته که پاسخ این سئوال منفی است. سرمایه‌داری دولتی در اینجا با سوسیالیسم مبارزه نمی‌کند، بلکه خرده‌بورژوازی به اضافه سرمایه‌داری خصوصی با هم و یکجا، هم علیه سرمایه‌داری دولتی و هم علیه سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. خرده‌بورژوازی در برابر هرگونه مداخلهٔ دولتی، علیه حساب و کنترل هم دولتی-سرمایه‌داری و هم دولتی-سوسیالیستی مقاومت می‌ورزد. این واقعیت مسلم و غیر قابل انکار زندگی است که اشتباه اقتصادی «کمونیست‌های چپ»

از عدم درک آن ریشه می گیرد. محتکر، تاراجگر بازاری، مخل انحصارها دشمن عمدهٔ «داخلی» ما، دشمن اقدامات اقتصادی حکومت شوروی است. اگر ۱۲۵ سال پیش برای خرده‌بورژواهای فرانسوی، این دوآتشه‌ترین و صادق‌ترین انقلابیون تمایلشان برای غلبه بر محتکر از راه اعدام برخیها، معدودی «برگزیده» و با حرفهای پر آب و تاب، قابل بخشش بود، حالا، حرفهای صرفاً توخالی در مورد مسئله از طرف برخی از اس‌ارهای چپ در هر انقلابی آگاه فقط نفرت و اشمئزاز ایجاد می کند. ما بخوبی میدانیم که قشر خرده‌مالکی که در روسیه فوق‌العاده وسیع است، و سرمایه‌داری خصوصی که هر خرده‌بورژوا عامل آنست، پایهٔ اقتصادی احتکار بشمار میرود. میدانیم که ملیونها شاخک این حیوان خرده‌بورژوازی، اینجا و آنجا قشرهایی از کارگران را می گیرد و احتکار بجای انحصار دولتی بهمهٔ شئون زندگی اجتماعی-اقتصادی ما، سرایت می کند.

کسی که این نکته را نبیند، درست با نابینایی خود، اسارت خویش را در پیشداوریهای خرده‌بورژوایی برملاء می‌سازد. «کمونیست‌های چپ» ما همانا چنین هستند که در گفتار (و البته در صادقانه‌ترین معتقدات خویش) دشمنان بیرحم خرده‌بورژوازی هستند، ولی در عمل ضمن پیکار — در آوریل سال ۱۹۱۸!! — علیه... «سرمایه‌داری دولتی» به آن فقط کمک می کنند، به آن فقط خدمت می کنند و نظریات تنها آنرا بیان می‌دارند و سخت در اشتباهند!

خرده‌بورژوا پول ذخیره دارد، چندین هزار هنگام جنگ از راه مجاز و بویژه غیر مجاز جمع کرده است. چنین است خصلت اقتصادی مختص پایهٔ احتکار و سرمایه‌داری خصوصی. پول سندی است برای دریافت ثروت اجتماعی و قشر چندین ملیونی خرده‌مالک این سند را محکم در دست گرفته و آنرا از نظر «دولت» مکتوم می‌دارد و بهیچ سوسیالیسم و کمونیسمی باور ندارد و خود را از توفان پرولتری «قایم می کند». یا ما این خرده‌بورژوا را تحت کنترل و حساب خود درآوریم (این کار از دست ما ساخته است، بشرط اینکه تهیدستان یعنی اکثریت مردم یا نیمه‌پرولترها را پیرامون پیشاهنگ آگاه پرولتری متشکل سازیم) و یا

اینکه خرده‌بورژوا ناگزیر و حتماً حکومت کارگری ما را برمی‌اندازد، همانطوریکه ناپلئون‌ها و کاونیاکها که بر همین زمینهٔ خرده‌بورژوایی رشد کرده بودند انقلاب را برانداختند. مسئله چنین مطرح است. تنها اس‌ارهای چپ پشت لفاظی دربارهٔ دهقانان «زحمتکش» این حقیقت ساده و روشن را نمیبینند، ولی مگر کسی حرف اس‌ارهای چپ را که در لفاظی و سخنپردازی غرق شده‌اند، جدی می گیرد؟

خرده‌بورژوا که هزاران واحد پول دارد دشمن سرمایه‌داری دولتی است و میخواهد که این پولها را حتماً بنفع خود و علیه تهیدستان، علیه هرگونه کنترل عمومی دولتی بکار اندازد، و این پولها پایهٔ چندین میلیاردی احتکار است که کار ساختمان سوسیالیستی ما را عقیم می گذارد. فرض کنیم که تعداد معینی از کارگران طی چند روز ارزشهایی ببهای هزار واحد پولی تولید می کنند و باز هم فرض کنیم که از این مبلغ در اثر احتکار و سوءاستفاده‌های کوچک و هر گونه حیف و میل و «تخلف» خرده‌مالکی از فرامین شوروی و مقررات شوروی ۲۰۰ واحد از بین می‌رود. هر کارگر آگاه خواهد گفت: اگر من می‌توانستم به بهای ایجاد نظم و سازمان بزرگتری سیصد واحد از هزار را بدهم، با کمال میل سیصد بجای دویست میدادم، زیرا در شرایط وجود حکومت شوروی کاهش این «باج» مثلا تا صد یا پنجاه، کاری خیلی آسان خواهد بود، چونکه نظم و سازمان برقرار خواهد شد و از اخلال خرده‌مالک در هر انحصار دولتی بکلی جلوگیری خواهد شد.

با این مثال سادهٔ عددی که عمداً در نهایت درجه برای بیان عامه‌فهم ساده شده است، تناسب اوضاع کنونی سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم تشریح می‌شود. زمام حاکمیت دولتی در دست کارگران است و بکاملترین وجهی امکان حقوقی دارند تمام هزار واحد را «بگیرند» یعنی حتی کوپکی برای کارهای غیر سوسیالیستی ندهند. این امکان حقوقی با اتکاء به انتقال واقعی حکومت بدست کارگران، عنصر سوسیالیسم است.

اما عناصر غیرمتشکل خرده‌مالک و سرمایه‌داری خصوصی از راههای زیاد، وضع حقوقی را برهم میزنند، احتکار را رواج میدهند،

فرامین و دستورات شوروی را عقیم می‌گذارند. سرمایه‌داری دولتی حتی اگر (و من عمداً چنین مثال عددی اختیار کردم که این نکته را مشخص‌تر نشان دهم) ما مبلغ بیشتر از حالا بپردازیم گام بزرگی به پیش خواهد بود، چونکه پرداختن «در ازاء دانش» ارزش دارد، چونکه این کار برای کارگران مفید است، چونکه پیروزی بر عدم نظم، ویرانی و بر بی‌انضباطی و شل و ولی، مهمتر از هر چیز است، چونکه ادامهٔ هرج و مرج خرده‌مالکی بزرگترین و هولناکترین خطری است که (اگر بر آن فایق نشویم) حتماً ما را نابود خواهد ساخت، در صورتیکه پرداخت باج بزرگتر بسرمایه‌داری دولتی نه فقط بهلاکت ما نخواهد انجامید، بلکه براست‌ترین راه بسوی سوسیالیسم خواهد برد. طبقهٔ کارگر که یاد گرفته است چگونه از نظم دولتی در برابر هرج و مرج‌طلبی خرده‌مالکی دفاع کند، یاد گرفته است که چگونه راه سازمان تولید بزرگ را در مقیاس کشور برپایه‌های سرمایه‌داری دولتی هموار سازد، آنوقت همهٔ برگهای برنده را در دست خواهد داشت، از بکار بردن این اصطلاح معذرت می‌خواهم، و تقویت سوسیالیسم تأمین خواهد شد.

اولاً، سرمایه‌داری دولتی از لحاظ اقتصادی بطور غیر قابل قیاس بالاتر از اقتصاد کنونی ماست.

ثانیاً، در آن برای حکومت شوروی هیچ خطری نیست، چونکه دولت شوروی دولتی است که در آن حکومت کارگران و تهیدستان تأمین شده است. «کمونیست‌های چپ» این حقایق مسلم را نفهمیدند که البته برای «اس‌ار چپ» که بلد نیست در مغز خود بطور کلی هیچ گونه افکار مربوط به اقتصاد سیاسی را بهم مربوط سازد نامفهوم است، ولی هر مارکسیست مجبور خواهد بود به آنها اذعان کند. با اس‌ار چپ ارزش ندارد بحث شود، کافی است به او با انگشت «بمثال مشمئز کننده» وراج اشاره گردد، اما با «کمونیست چپ» باید بحث کرد، زیرا در اینجا مارکسیست‌ها اشتباه می‌کنند و بررسی و تحلیل اشتباه آنها بطبقهٔ کارگر کمک می‌کند راه راستین را پیدا نماید.

٤

بمنظور توضیح باز هم بیشتر مطلب، مقدم بر هر چیز مشخص‌ترین نمونهٔ سرمایه‌داری دولتی را ذکر می‌کنیم. همه می‌دانند که این نمونه کدام است: آلمان. در اینجا ما با «آخرین دستاوردهای» تکنیک سرمایه‌داری بزرگ معاصر و با سازمان منظم که تابع امپریالیسم یونکری-بورژوازی است، مواجهیم. کلمات تأکیدشده را کنار گذارید و بجای دولت نظامی، یونکری (٤١)، بورژوازی، امپریالیستی، همچنین دولت، ولی دولت طراز دیگر اجتماعی، دولت دارای مضمون طبقاتی دیگر، دولت شوروی یعنی دولت پرولتری بگذارید و شما تمام آن مجموع شرایط را که سوسیالیسم می‌دهد بدست خواهید آورد.

سوسیالیسم بدون تکنیک بزرگ سرمایه‌داری که بر پایهٔ آخرین دستاورد ساحه‌های بسیار جدید دانش ساخته شده، بدون سازمان منظم دولتی که دهها ملیون نفر را در امر تولید و توزیع فراورده‌ها به اکیدترین وجهی برعایت معیار واحد وادار سازد، غیرقابل تصور است. در این باره ما مارکسیستها همیشه گفته‌ایم، ولی با کسانی که حتی این نکته را نفهمیده‌اند (با آنارشیستها و تقریباً با نصف اس‌ارهای چپ) ارزش ندارد که حتی دو ثانیه حرف زد و وقت تلف نمود.

در عین حال سوسیالیسم بدون سلطهٔ پرولتاریا در کشور، غیر قابل تصوراست: اینهم جنبهٔ الفباء دارد. و تاریخ (که هیچکس جز کندذهن‌های درجهٔ اول منشویکی از آن انتظار نداشت که در محیط هموار و آرام و ساده و آسان سوسیالیسم «خالص» بدهد) چنان راه خودویژه‌ای پیمود که در سال ۱۹۱۸ دو نیمهٔ ناجور سوسیالیسم را که نزدیک بهم هستند، و عینا دو جوجهٔ آینده در یک پوستهٔ تخم امپریالیسم بین‌المللی می‌باشند، بوجود آورد. آلمان و روسیه در سال ۱۹۱۸ تأمین مادی شرایط اقتصادی و تولیدی و اجتماعی معیشتی سوسیالیسم را از یکطرف و شرایط سیاسی آنرا از طرف دیگر واضح‌تر از همه در خود فراهم ساختند.

انقلاب پیروزمند پرولتری در آلمان فوراً به آسانی زیاد هرگونه

پوسته‌ٔ امپریالیسم را (که متأسفانه از بهترین فولاد ساخته شده، و به این جهت با کوشش هر... جوجه‌ای شکسته نمی‌شود) می‌شکست، و مسلماً بدون دشواریها و یا با دشواریهای ناچیز — البته اگر ابعاد «دشواری» را در مقیاس جهانشمول تاریخی بگیریم نه در مقیاس محدود معمولی، سوسیالیسم جهانی را به پیروزی می‌رساند.

فعلاً که انقلاب در آلمان هنوز تأخیر می‌کند «صورت گیرد»، وظیفه‌ٔ ما آموختن سرمایه‌داری دولتی آلمانهاست و با تمام نیرو باید آنرا یاد بگیریم و بمنظور تسریع در این فراگیری از کاربرد شیوه‌های دیکتاتوری بیشتر از پطر مضایقه نورزیم که روند تقلید روسیه وحشی را از غرب تسریع می‌کرد و از کاربرد هیچ وسیله‌ٔ وحشیانه در مبارزه علیه بربریت اباء نداشت. اگر میان آنارشیست‌ها و اس‌ارهای چپ کسانی هستند (من بی‌اختیار بیاد سخنرانیهای کارلین و گه در کمیته‌ٔ اجرائیه‌ٔ مرکزی افتادم) که می‌توانند با غرور و تبختر بگویند، شایسته‌ٔ ما انقلابیون نیست که از امپریالیسم آلمان «یاد بگیریم» باید فقط گفت: انقلابی که حرفهای چنین افرادی را جدی بگیرد، ناگزیر (و کاملا بحق و بجا) نابود خواهد شد.

اکنون در روسیه همانا سرمایه‌داری خرده‌بورژوایی تفوق دارد که از آن همان یک راه هم بسرمایه‌داری بزرگ دولتی و هم بسوسیالیسم میرود و همین یک راه از همان یک مرحله‌ٔ حدفاصل می‌گذرد که ایستگاه «احتساب و کنترل همگانی بر تولید و توزیع فرآورده‌ها» نامیده می‌شود. کسی که این نکته را نمی‌فهمد اشتباه اقتصادی نابخشودنی می‌کند، و یا حقایق زندگی را نمیداند، و آنچه را که هست نمیبیند و بلد نیست بروی حقیقت بنگرد، و یا به مقابله تجریدی «سرمایه‌داری» «با سوسیالیسم» بدون درک اشکال مشخص و مراحل کنونی این گذار در کشور ما اکتفاء می‌کند. توی پرانتز جا دارد گفته شود که این همان اشتباه تئوریک است که بهترین افراد اردوگاه «نوایا ژیزن» و «وپریود» را از راه بدر کرده است: بدترین و متوسطین آنها بسبب کندذهنی و سست‌عنصری لنگ لنگان بدنبال بورژوازی راه افتاده و بوسیله‌ٔ آن مرعوب گشته‌اند، و بهترینشان نفهمیده‌اند که معلمین سوسیالیسم

دربارهٔ یک دورهٔ کامل گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم بی‌خود نگفته و بی‌جهت «دردهای طولانی زایمان» جامعه نوین را خاطرنشان نساخته‌اند، ضمناً ناگفته نماند که این جامعه نوین در هر حال جنبه تجریدی دارد که جز از راه یکسلسله تلاشهای گوناگون مشخص ناکامل ایجاد این یا آن دولت سوسیالیستی نمی‌تواند جامه عمل بخود بپوشد.

همانا به این جهت که از وضع اقتصادی کنونی روسیه جز با گذشتن از مرحله مشترک برای هم سرمایه‌داری دولتی و هم سوسیالیسم (احتساب همگانی و کنترل) نمی‌توان پیش رفت، ترساندن خود و دیگران «از تحول و گرایش بسوی سرمایه‌داری دولتی» («کمونیست» شماره ۱، ص ۸، ستون اول) از لحاظ تئوری بکلی بی‌معنی است. این، درست بمعنای «انحراف» فکری از راه واقعی «تحول» و عدم درک و شناخت این راه؛ و در عمل در حکم عقب‌نشینی بسوی سرمایه‌داری خرده‌بورژوایی است.

برای آنکه خواننده یقین حاصل کند که ارزیابی «عالی» سرمایه‌داری دولتی را بطور کلی نه حالا بلکه قبل از گرفتن زمام حکومت توسط بلشویک‌ها کرده‌ام، بخود اجازه می‌دهم سطور زیر را از جزوه‌ام بنام «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن» که در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است، نقل کنم:

«...ولی برای آزمایش بیائید و بجای دولت یونکرها و سرمایه‌داران، بجای دولت ملاکین و سرمایه‌داران، دولت انقلابی دمکراتیک، یعنی دولتی را قرار دهید که تمام امتیازاتی را بشیوهٔ انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دمکراتیسم نهراسد؟ شما خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دمکراتیک بطور حتمی و ناگزیر گام و حتی گامهایی است که بسوی سوسیالیسم برداشته شده است!

...زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه‌ایکه از انحصار سرمایه‌داری دولتی برداشته می‌شود.

...سرمایه‌داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم،

و درگاه آنست، پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پله واسطی وجود ندارد» (ص ۲۷ — ۲۸)*.

در نظر داشته باشید که این نکات در دوران کرنسکی نوشته شده و صحبت نه از دیکتاتوری پرولتاریا و نه از دولت سوسیالیستی، بلکه دربارهٔ دولت «انقلابی دمکراتیک» است. مگر روشن نیست که هرچه ما از این پلکان سیاسی بالاتر برویم و هرچه کاملتر دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را در شوراها مجسم سازیم کمتر می‌توانیم از «سرمایه‌داری دولتی» بترسیم؟ مگر روشن نیست که ما از لحاظ مادی، اقتصادی و تولیدی هنوز «در آستانهٔ» سوسیالیسم قرار نگرفته‌ایم و جز از این «آستانه» که هنوز ما به آن نرسیده‌ایم نمی‌توان از در سوسیالیسم وارد شد؟

از هر طرفی که بمسئله برخورد کنیم، نتیجه همان یکی است: قضاوت‌ها و نظریات «کمونیست‌های چپ» دربارهٔ «سرمایه‌داری دولتی» که گویا ما را تهدید می‌کند، تماماً اشتباه اقتصادی، و گواه بارز اسارت کامل آنان همانا توسط ایدئولوژی خرده‌بورژوایی است.

۵

نکتهٔ بعدی هم، بسیار آموزنده است.

وقتی ما در کمیتهٔ مرکزی اجرائیه با رفیق بوخارین بحث داشتیم، او ضمناً گفت: در مسئله مربوط به حقوقهای گزاف کارشناسان، «ما» (از قرار معلوم: ما «کمونیست‌های چپ»)، «موضع راست‌تری از لنین داریم»، چونکه در اینجا هیچگونه عدولی از اصول نمی‌بینیم و سخنان مارکس را بیاد داریم که گفته است، در شرایط معین برای طبقهٔ کارگر اصلح خواهد بود «با پرداخت بهای بازخرید از شر این باند نجات یابد» (۴۲) (همانا از شر باند سرمایه‌داران یعنی زمین

* به جلد پنجم رجوع شود. ه. ت.

و فابریکها و کارخانه‌ها و دیگر وسایل تولید را از آنها خریداری نماید).

این تذکر فوق‌العاده جالب این نکته‌را روشن می‌سازد که اولا بوخارین دو سر و گردن از اس‌ارهای چپ و آنارشیست‌ها بالاتر است و او ابداً نومیدانه در جملات غوطه‌ور نگشته، بلکه بر عکس سعی دارد دربارهٔ دشواریهای مشخص گذار — گذار پررنج و سنگین — از سرمایه‌داری بسوسیالیسم، فکر کند.

ثانیاً، این تذکر، اشتباه بوخارین را آشکارتر می‌سازد.

در واقع دربارهٔ فکر مارکس فکر کنید.

صحبت از انگلستان سالهای هفتاد قرن گذشته، در بارهٔ اوج دوران سرمایه‌داری قبل از انحصاری، دربارهٔ کشوری است که آنزمان در آن کمتر از همه نظامیگری و بوروکراسی بود، دربارهٔ کشوری که آنزمان در آن، بیش از همه امکان پیروزی «مسالمت‌آمیز» سوسیالیسم بمعنای «بازخرید» از بورژوازی توسط کارگران فراهم بود. و مارکس می‌گفت: کارگران در شرایط معینی ابداً امتناع نمی‌ورزند که خسارات بورژوازی را جبران کنند. مارکس دست‌های خود و شخصیت‌های آیندهٔ انقلاب سوسیالیستی را از لحاظ اشکال و شیوه‌ها و اسالیب تحول و انقلاب نمی‌بست و بخوبی می‌دانست که مسائل جدید چقدر زیادی مطرح خواهد شد و چگونه تمام اوضاع در جریان تحول و انقلاب تغییر خواهد کرد و چگونه این اوضاع و احوال در جریان آن اغلب و بشدت عوض خواهد شد.

اما در روسیهٔ شوروی پس از گرفتن حکومت توسط پرولتاریا، پس از سرکوب مقاومت مسلحانه و کارشکنانهٔ استثمارگران — مگر روشن و بدیهی نیست که با برخی شرایط نظیر آنچه می‌توانست در انگلستان نیمقرن پیش بوجود آید در صورتیکه در آن زمان بطور مسالمت‌آمیز بمرحلهٔ سوسیالیسم گذر میکرد برخورداریم؟ در آنزمان تبعیت سرمایه‌داران از کارگران در انگلستان می‌توانست بقرار زیر تأمین گردد: ۱) تفوق کامل کارگران، پرولترها بکاملترین وجهی

میان اهالی در نتیجهٔ فقدان دهقانان (در سالهای هفتاد در انگلستان علایمی بود که امید میرفت سوسیالیسم میان کارگران کشاورزی موفقیتهای فوق‌العاده سریع پیدا کند)؛ ۲) تشکل عالی پرولتاریا در اتحادیه‌ها (انگلستان در آن زمان از این لحاظ نخستین کشور در جهان بود)؛ ۳) سطح فرهنگی نسبتاً عالی پرولتاریا که طی قرن‌ها در محیط گسترش آزادی سیاسی تربیت یافته بود؛ ٤) رسم و عادت قدیمی سرمایه‌داران بسیار متشکل انگلستان که در آنزمان متشکلترین سرمایه‌داران همهٔ کشورهای جهان بودند (حالا این اولویت به آلمان منتقل گشته است) در حل مسائل سیاسی و اقتصادی از راه مصالحه و سازش. و بر اساس چنین اوضاع و احوالی فکر امکان تبعیت مسالمت‌آمیز سرمایه‌داران انگلیس از کارگران آنکشور توانست بمیان آید.

در کشور ما این تبعیت در مرحلهٔ کنونی با محملهای بنیادی معین (پیروزی در ماه اکتبر و سرکوب مقاومت مسلحانه و کارشکنانهٔ سرمایه‌داران از اکتبر تا فوریه) تأمین شده است. در کشور ما بجای کاملترین تفوق کارگران، پرولترها، میان اهالی، و تشکل عالی آنها، پشتیبانی تهیدست‌ترین دهقانان و دهقانانی که با سرعت به افلاس کشانده میشوند، از پرولترها، عامل پیروزی بود. بالاخره در کشور ما نه سطح فرهنگی عالی هست نه عادت به سازش و مصالحه. وقتی دربارهٔ این شرایط مشخص فکر شود، معلوم میگردد که ما حالا میتوانیم و باید در راه تلفیق شیوه‌های سرکوب بیرحمانه*

* در اینجا هم باید حقیقت‌بین بود: بیرحمی و سنگدلی که برای موفقیت سوسیالیسم لازم است، هنوز در ما کم است و نه از آن جهت کم است که ما قاطعیت نداریم. قاطعیت ما کافی است. بلکه بلد نیستیم با سرعت کافی و به تعداد کافی محتکرین و غارت‌گران و سرمایه‌داران را که مقررات شوروی را نقض میکنند، دستگیر نمائیم. و «مهارت» در این کار فقط با سازماندهی حساب و کنترل بوجود میآید! ثانیاً، دادگاهها بقدر کافی سختگیر نیستند و بجای

سرمایه‌داران بی‌فرهنگ که به هیچگونه «سرمایه‌داری دولتی» تن در نمی‌دهند و بهیچ مصالحه و سازشی فکر نمی‌کنند و با احتکار و تطمیع تهیدستان و غیره اقدامات شوروی را عقیم می‌گذارند، با شیوه‌های مصالحه و یا بازخرید در مورد سرمایه‌داران بافرهنگ که با «سرمایه‌داری دولتی» روی موافقت نشان می‌دهند و می‌توانند آنرا پیاده کنند و برای پرولتاریا بعنوان سازماندهان عاقل و مجرب بزرگترین بنگاهها که واقعاً احتیاجات دهها ملیون نفر را از لحاظ خواربار تأمین می‌کنند مفید واقع شوند کوشش نمائیم.

بوخارین — مارکسیست و اقتصاددان بسیار بامعلوماتی است. به این جهت بیاد آورد که حق کاملا بجانب مارکس بود که اهمیت حفظ سازمان بزرگترین تولید را همانا بمنظور تسهیل گذار به سوسیالیسم و جایز بودن کامل فکر در این باره را که اگر (استثنائاً: انگلستان در آن زمان جنبهٔ استثنایی داشت) وضعی پیش آمد که بتوان سرمایه‌داران را وادار ساخت از راه مسالمت تبعیت کنند و متمدنانه و متشکل، برطبق شرایط بازخرید بسوی سوسیالیسم بیایند، بهای بازخرید خوبی بسرمایه‌داران پرداخته شود بکارگران بیاموخت.

اما بوخارین دچار اشتباه شده، چونکه روی خودویژگی مشخص لحظهٔ کنونی در روسیه فکر نکرده است، — لحظه‌ای که درست جنبهٔ استثنایی دارد و ما، پرولتاریای روسیه، از لحاظ نظام سیاسی خود، از لحاظ قدرت سیاسی کارگران، از هر انگلستانی و از هر آلمانی جلوتر هستیم و در عین حال از لحاظ سازمان منظم سرمایه‌داری دولتی و از لحاظ سطح فرهنگ و درجهٔ آمادگی مادی و تولیدی «ایجاد» سوسیالیسم از عقب‌مانده‌ترین کشور اروپای باختری عقب‌تریم. مگر روشن نیست که از این وضع خاص و خودویژه همانا

اعدام رشوه‌خواران، آنها را به ششماه زندان محکوم می‌کنند. هر دوی این نقص و نارسایی ما، ریشهٔ اجتماعی واحدی دارند که همان تأثیر محیط خرده‌بورژوایی و سستی و بی‌حالی آنست.

ضرورت «بازخرید» خودویژه برای لحظهٔ کنونی ناشی میشود، بازخریدی که کارگران باید به بافرهنگ‌ترین و بااستعدادترین و مدیرترین و سازمانده‌ترین سرمایه‌داران که حاضرند بحکومت شوروی خدمت کنند و شرافتمندانه به سروسامان دادن تولید «دولتی» بزرگ و بسیار بزرگ کمک نمایند، پیشنهاد کنند؟ مگر روشن نیست که با وجود چنین وضع خاصی ما باید از دو اشتباه که هر کدامشان بنحوی خرده بورژوایی است، احتراز جوئیم؟ از یکطرف اشتباه جبران‌ناپذیر خواهد بود اگر اعلام شود که چون به ناهماهنگی «نیروهای» اقتصادی ما و نیروی سیاسی اعتراف شده است، پس «بالنتیجه» نمی‌بایست حکومت را تصرف نمائیم (۴۳). «آدمهای توی غلاف» (۴۴) چنین قضاوتی دارند که فراموش میکنند «هماهنگی» هرگز وجود نخواهد داشت، و هماهنگی در رشد و تکامل طبیعت و هم‌چنین در رشد و تکامل جامعه نمی‌تواند باشد و تنها از راه تلاشهایی که هر کدامشان بطور علیحده یکجانبه خواهد بود و عاری از ناهماهنگی معین نخواهد بود — از همکاری انقلابی پرولترهای همهٔ کشورها سوسیالیسم واحد ایجاد می‌شود.

از طرف دیگر اشتباه آشکار خواهد بود اگر به هوچیها و سخنپردازان که بخود اجازه می‌دهند سرگرم انقلابیگری «پرطمطراق» شوند، ولی از پرداختن بکار انقلابی پایدار و خردمندانه و سنجیده که دشوارترین گذارها را هم در نظر میگیرد، عاجز و ناتوانند، میدان داده شود.

خوشبختانه تاریخ رشد احزاب انقلابی و مبارزهٔ بلشویسم با آنها تیپهای کاملا مشخصی را برای ما به ارث گذاشته که از میان آنها اس‌ارهای چپ و آنارشیست‌ها خود را بنحوی کافی و مقنع تیپ انقلابیون بی‌عرضه و ناتوان نشان می‌دهند. آنها حالا علیه «سازشکاری» «بلشویک‌های راستگرا» نفس‌زنان فریاد برمی‌آورند و داد و فغان راه می‌اندازند. ولی بلد نیستند فکر کنند که «سازشکاری» چرا بد بود و علت چه بود که بحق و بجا تاریخ و جریان انقلاب آنرا نکوهش کرده است.

سازشکاری دوران کرنسکی، زمام حکومت را بدست بورژوازی امپریالیستی می‌داد، و مسئلهٔ حکومت مسئلهٔ اساسی هر انقلاب است. سازشکاری بخشی از بلشویک‌ها در اکتبر — نوامبر سال ۱۹۱۷ علتش یا ترس از تصرف قدرت توسط پرولتاریا بود یا می‌خواست حکومت را بطور متساوی نه تنها با «همراهان غیرقابل اعتماد» نظیر اس‌ارهای چپ بلکه همچنین با دشمنان، با چرنوفیها و منشویک‌ها تقسیم کند که ناگزیر در کار ما بطور کلی: در طرد مجلس مؤسسان، در امر اضمحلال بی‌امان بوگایفسکیها و در تأسیس کامل سازمان‌های شوروی و در هر مصادره اخلال می‌کردند.

حالا زمام حکومت بدست گرفته شده و حتی بدون «همراهان غیرقابل اعتماد» در دست یک حزب، حزب پرولتاریا متمرکز گردیده و قوام یافته است. حالا صحبت از سازشکاری در حالیکه از تقسیم حکومت حرفی درمیان نیست و نمیتواند باشد، صحبت از انصراف از دیکتاتوری پرولترها علیه بورژوازی، بمعنای صرفاً تکرار کلمات توسط زاغی است که آنها را یاد گرفته، ولی معنایش را نفهمیده است. اطلاق «سازشکاری» به آنچیزی که ما ضمن رسیدن بوضعی که می‌توانیم و باید کشور را اداره کنیم و سعی داریم بدون مضایقه از پرداخت پول بافرهنگ‌ترین عناصر تعلیم‌یافته توسط سرمایه‌داری را بخود جلب نمائیم و آنها را علیه ازهم‌پاشیدگی خرده‌بورژوایی بخدمت بپذیریم، بمعنای آنست که شخص اصلا بلد نیست دربارهٔ وظایف اقتصادی ساختمان سوسیالیسم فکر کند.

و به این دلیل، هر قدر هم آن وضعی که برای رفیق بوخارین ارزش عالی قائل میشود که فوراً در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی از بابت آن «خدمتی» که کارلین‌ها و گه‌ها بوی کرده‌اند، فوراً «اظهار شرمسازی کرد»، بهرحال در برخورد به جریان «کمونیستهای چپ» جای اخطار جدی در مورد همرزمان سیاسیشان باقی می‌ماند.

بفرمائید، اینهم «ازناسیا ترودا» (۵۴)، ارگان اس‌ارهای چپ که در شمارهٔ ۲۵ آوریل سال ۱۹۱۸ با مباهات تمام نوشته است: «موضع کنونی حزب ما با جریان دیگر در بلشویسم (با بوخارین و پوکرفسکی

و دیگران) همبستگی دارد». اینهم «وپریود» منشویکی شمارهٔ همان تاریخ که ضمناً شامل «تز» زیرین از ایسوف — منشویک معلوم‌الحال است:

«سیاست حکومت شوروی که از همان آغاز، با ماهیت واقعاً پرولتری، بیگانه و ناآشناست، در دوران اخیر با وضوح هرچه بیشتری در راه سازش با بورژوازی گام برمی‌دارد و آشکارا جنبهٔ ضدکارگری بخود می‌گیرد. زیر پرچم ملی کردن صنایع، سیاست استقرار تراستهای صنعتی تعقیب می‌شود و زیر پرچم احیای نیروهای مولده کشور، تلاش بعمل می‌آید که کار روزانهٔ هشت‌ساعته از بین برده شود و سیستم پرداخت کارمزد (دستمزد بر حسب مقدار کار — م.) و سیستم تیلور و لیست‌های سیاه و شناسنامه‌های مارکدار (شناسنامه با علامت مخصوص که دارنده را با محرومیت‌هایی مواجه می‌سازد — م.) معمول گردد. با این سیاست، بیم آن می‌رود که پرولتاریا از دستاوردهای اساسی خود در رشتهٔ اقتصادی محروم شود و قربانی استثمار و بهره‌کشی بیحد و حصر از جانب بورژوازی گردد».

راستی مگر عالی نیست؟

دوستان کرنسکی که به اتفاق او بخاطر رعایت قراردادهای محرمانه جنگ امپریالیستی را ادامه می‌دادند که بسرمایه‌داران روس الحاق‌هائی وعده می‌داد، همکاران تسرتلی که در صدد بود یازدهم ژوئن کارگران را خلع سلاح کند (۴۶)، لیبردان‌ها (۴۷) که حکومت بورژوازی را با جملات پرآب و تاب روپوشی می‌کردند، اینها، اینها حکومت شوروی را به اتهام «سازش با بورژوازی» و «استقرار تراستها» (یعنی همانا استقرار «سرمایه‌داری دولتی»!) و برقراری سیستم تیلور، افشاء و نکوهش می‌کنند.

راستی، از طرف بلشویک‌ها باید به ایسوف مدال داد و تز

او را در هر باشگاه و اتحادیهٔ کارگری بعنوان نمونهٔ نطق‌های تحریک‌آمیز بورژوازی بدیوار زد. حالا دیگر کارگران بخوبی و از روی تجربه در همه‌جا لیبردانها، تسرتلی‌ها و ایسوف‌ها را می‌شناسند و تفکر دقیق در این باره که چرا این قبیل چاکران بورژوازی کارگران را بمقاومت در برابر سیستم تیلور و «استقرار تراست‌ها» تحریک می‌کنند، برای کارگران فوق‌العاده مفید خواهد بود.

کارگران آگاه از روی تفکر تز ایسوف — دوست لیبردانها و تسرتلی‌ها را با تز زیرین «کمونیست‌های چپ» مقایسه خواهند کرد:

«معمول داشتن انضباط کار بمناسبت تجدید رهبری سرمایه‌داران در امر تولید نمی‌تواند بازده کار را بمیزان قابل توجه افزایش دهد، اما سطح استقلال طبقاتی و درجه فعالیت و تشکل پرولتاریا را پائین‌تر خواهد آورد. و بیم آن می‌رود که طبقهٔ کارگر را به بند بکشد، هم قشرهای عقب‌مانده و هم پیشاهنگ پرولتاریا را ناراضی خواهد کرد. برای پیاده کردن این سیستم در شرایطی که تنفر از «کارشکنان سرمایه‌دار» میان پرولتاریا حکمفرماست، حزب کمونیست مجبور خواهد بود علیه کارگران بر خرده‌بورژوازی متکی شود و با این ترتیب خود را بعنوان حزب پرولتری بهلاکت و نابودی بکشد» («کمونیست» شمارهٔ ۱، ص ۸، ستون ۲).

این بارزترین دلیل و برهان بر آنست که چگونه «چپ‌ها» بدام افتاده و تحت تأثیر تحریکات ایسوف‌ها و دیگر خائنان جهان سرمایه‌داری، قرار گرفته‌اند. این، درس خوبی بکارگران است که می‌دانند همانا پیشاهنگ پرولتاریا طرفدار برقراری انضباط کار است، و همانا خرده‌بورژوازی بیش از همه برای نقض این انضباط سر از پا نمی‌شناسد. حرفهایی نظیر آنچه در تز «چپ‌ها» قید شده، بزرگترین ننگ، و تحاشی کامل از کمونیسم در عمل و انتقال کامل بسوی همانا خرده‌بورژوازی است.

«بمناسبت تجدید رهبری سرمایه‌داران»، راستی «کمونیست‌های چپ» با چه کلماتی می‌خواهند «از خود دفاع کنند». چنین دفاعی ابدآ بدرد نمی‌خورد، زیرا «رهبری و مدیریت» توسط حکومت شوروی به سرمایه‌داران داده میشود، اولا، در شرایط وجود کمیسرهای کارگری یا کمیته‌های کارگری که مراقب هر گام و هر اقدام رهبر و مدیر هستند که از رهبری وی تجربه می‌آموزند و می‌توانند نه فقط به دستورات رهبر اعتراض کنند بلکه او را از طریق ارگانهای حکومت شوروی بر کنار نمایند. ثانیاً، «رهبری و مدیریت» به سرمایه‌داران برای انجام وظایف اجرایی در مدت کار داده می‌شود که شرایط آن همانا توسط حکومت شوروی تعیین گردیده و توسط آن الغاء ویا تجدید نظر می‌شود. ثالثاً، «رهبری و مدیریت» از جانب حکومت شوروی بسرمایه‌داران نه بعنوان سرمایه‌دار، بلکه بعنوان کارشناس فنی و یا سازمانده با پرداخت دستمزد گزاف ارجاع می‌شود. و کارگران بخوبی می‌دانند که سازماندهان بنگاهها و تراستهای واقعاً بزرگ و بسیار بزرگ و یا مؤسسات دیگر، و همچنین کارشناسان فنی بسیار عالی نود و نه درصدشان از طبقهٔ سرمایه‌داران هستند، — ولی ما حزب پرولتری همانا آنها را برای «رهبری و مدیریت» پروسهٔ کار و برای سازماندهی تولید باید بکار بگماریم، چونکه افراد کاردان و مجرب دیگر، وجود ندارند. زیرا کارگرانی که سن و سال کودکی را پشت سر گذاشته‌اند، سن و سالی که جملات «چپگرانه» ویا بی‌بند و باری خرده‌بورژوایی می‌توانست آنها را گمراه کند، همانا از راه رهبری تراست‌ها بشیوهٔ سرمایه‌داری، از راه بزرگترین تولید ماشینی و از راه بنگاههایی که سالی چند ملیون تولید دارند، فقط از طریق چنین تولیدات و بنگاهها بسوی سوسیالیسم روانند. کارگران با خرده‌بورژواها فرق دارند و از به اصطلاح بزرگترین «سرمایه‌داری دولتی» بیمی بدل راه نمی‌دهند و برای آن بمثابهٔ حربهٔ پرولتری خودشان ارزش قایلند که حکومتشان، یعنی حکومت شوروی آنرا بر علیه انحطاط و ازهم‌پاشیدگی خرده‌بورژوایی بکار خواهد برد.

تنها روشنفکرانی این نکته را نمی‌فهمند که ماهیت طبقاتی خود

را از دست داده‌اند و از این رو کاملا خرده‌بورژوایی هستند نظیر اوسینسکی در گروه «کمونیست‌های چپ» و در مجلهٔ آنها که می‌نویسد:

«...تمام ابتکار عمل سازماندهی و رهبری و مدیریت بنگاه «بسازماندهان تراست‌ها» تعلق خواهد داشت: چونکه ما نمی‌خواهیم به آنها یاد بدهیم و آنها بکارکنان معمولی مبدل سازیم، بلکه می‌خواهیم از آنها یاد بگیریم» («کمونیست» شمارهٔ ۱، ص ۱٤، ستون ۲).

لحن تمسخرآمیز در این جمله علیه حرف‌های من: «باید سوسیالیسم را از سازماندهان تراست‌ها آموخت»، متوجه است.

این حرف‌ها برای اوسینسکی خنده‌دار است. او می‌خواهد سازماندهان تراستها را «بکارکنان معمولی» مبدل سازد. اگر کسی این را می‌نوشت که از لحاظ سن و سال بقول شاعر: «فقط پانزده ساله است و چیزی بیش از آن نیست؟»... (٤۸) جای تعجب نبود. ولی از مارکسیستی که آموخته است سوسیالیسم بدون استفاده از دستاوردهای فنی و فرهنگی که بزرگترین سرمایه‌داری به آن رسیده محال است، شنیدن چنین حرفهایی قدری عجیب و شگفت‌آور است. در اینجا از مارکسیسم چیزی باقی نمانده است.

نخیر. تنها کسانی شایستهٔ آنند خود را کمونیست بنامند که بفهمند که ایجاد یا پیاده کردن سوسیالیسم، بدون آموختن از سازماندهان تراست‌ها غیرممکن است. چونکه سوسیالیسم، اختراع نیست بلکه اقتباس، و کاربرد چیزی که تراستها ساخته‌اند، بوسیلهٔ پیشاهنگ پرولتری است که زمام حکومت را بدست گرفته است. ما حزب پرولتاریا جایی نداریم مهارت سازماندهی بزرگترین تولید نظیر تراست‌ها را بیاموزیم، و همچنین تراست‌ها را جایی نداریم بگیریم مگر از کارشناسان درجهٔ یک سرمایه‌داری.

ما اگر هدف کودکانهٔ «یاد دادن» سوسیالیسم را بروشنفکران بورژوازی در مقابل خود قرار ندهیم، چیزی نداریم به آنها یاد

بدهیم: آنها را نباید بیاموزیم، بلکه از آنها باید سلب مالکیت کرد (که در روسیه با قاطعیت کافی صورت می‌گیرد)، کارشکنی آنها را باید درهم شکست و عقیم گذاشت، آنها را باید بعنوان قشر یا گروه تابع حکومت شوروی ساخت. اگر ما کمونیست خردسال نیستیم و درک کودکانه نداریم باید از آنها یاد بگیریم و چیزی هست که یاد بگیریم، چونکه حزب پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا از تجربه کار مستقل در سر و سامان دادن به بزرگترین بنگاهها که برای ده‌ها ملیون نفر از اهالی خدمت می‌کنند، بی‌بهره‌اند.

و بهترین کارگران روسیه این نکته را فهمیده‌اند و دارند از سرمایه‌داران‌ـسازماندهان، از مهندسان‌ـمدیران، از کارشناسان فنی یاد می‌گیرند. آنها با استواری و حزم و احتیاط از فراگرفتن چیزهای آسانتر آغاز کرده و بتدریج به سخت‌ترین چیزها می‌پردازند. اگر در رشته‌های فلزسازی و ماشین‌سازی کار بکندی پیش میرود، علتش آنست که دشوارتر است. اما کارگران رشته‌های بافندگی و دخانیات و چرمسازی برعکس روشنفکران خرده‌بورژوایی فاقد جنبهٔ طبقاتی نه از «سرمایه‌داری دولتی» می‌ترسند و نه از «یاد گرفتن از سازماندهان تراست‌ها». این کارگران در مؤسسات مرکزی رهبری نظیر «مؤسسهٔ کل چرم» یا «مرکز کل قماش» پهلوی سرمایه‌داران نشسته، از آن‌ها یاد می‌گیرند، تراستها و «سرمایه‌داری دولتی» را که با وجود حکومت شوروی آستانهٔ سوسیالیسم و شرط پیروزی استوار سوسیالیسم است، براه می‌اندازند.

این کار کارگران پیشرو روسیه به انضمام اقدام آنها در جهت معمول ساختن انضباط کار، بدون سر و صدا و تب و تاب و دور از طمطراق و بدون بوق و کرنا که برای بعضی «چپ‌ها» لازم است، با احتیاط زیاد و بتدریج، با توجه بدروس و پراتیک پیش رفته و می‌رود. این کار دشوار، کار آموزش عملی ایجاد بزرگترین تولید، ضامن آن است که ما در راه صحیح هستیم، و وثیقه آن است که کارگران آگاه روسیه علیه تلاشی و ازهم پاشیدگی خرده‌مالکی، علیه

بی‌انضباطی خرده‌بورژوایی* مبارزه میکنند، ضامن پیروزی کمونیسم است.

۶

در پایان دو تذکر هست.

هنگامیکه ما با «کمونیست‌های چپ» چهارم آوریل سال ۱۹۱۸ بحث و جدل داشتیم (بشمارهٔ اول «کمونیست»، ص ۴، تبصره رجوع شود)، من مسئله را صریحاً مطرح ساختم و گفتم: سعی کنید علت ناراضایی خود را از فرمان مربوط براه آهن (۴۹) روشن سازید، اصلاحات پیشنهادی خود را تسلیم نمائید. این، وظیفه‌ٔ شما بعنوان رهبران شوروی پرولتاریاست و در غیر این صورت حرفهای شما، حرف عبث و توخالی خواهد بود.

بیستم آوریل سال ۱۹۱۸ مجله‌ٔ «کمونیست» شمارهٔ ۱ منتشر شد و دربارهٔ چگونگی تغییر یا اصلاح فرمان مربوط به راه آهن از نقطه‌ٔ نظر «کمونیست‌های چپ» کلمه‌ای نبود.

«کمونیست‌های چپ» با این سکوت، خود را نکوهش کردند. آنها بجملات کنایه‌آمیز علیه فرمان مربوط براه آهن (ص ۸ و ص ۱۶، شمارهٔ ۱) اکتفاء نمودند، ولی به این سئوال که: «اگر فرمان نادرست است، پس چگونه می‌توان آنرا اصلاح کرد؟» هیچ پاسخ صریحی ندادند.

اینجا دیگر توضیح و تشریح لازم نیست. کارگران آگاه چنین

---

* فوق‌العاده جالب است که تنظیم‌کنندگان تزها کلمه‌ای دربارهٔ اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا در ساحه‌ٔ زندگی اقتصادی نگفته‌اند. آنها فقط «دربارهٔ تشکل» و نظیر آن سخن می‌گویند. ولی خرده‌بورژوا هم که همانا از دیکتاتوری کارگران در مناسبات اقتصادی احتراز می‌ورزد، به آن اذعان دارد. انقلابی پرولتری هرگز نمی‌توانست در چنین لحظه‌ای این «اس اساس» انقلاب پرولتری را که علیه پایه‌های اقتصادی سرمایه‌داری متوجه است، «فراموش کند».

«انتقاد» فرمان مربوط براه آهن (که نمونهٔ خطمشی ما، خطمشی محکم، خطمشی دیکتاتوری، خطمشی انضباط پرولتری است)، یا «ایسوفی» یا حرف مفت و توخالی می‌شمارند.

تذکر دیگر. در شمارهٔ اول «کمونیست» تقریظ بسیار خوشایند برای من توسط رفیق بوخارین بجزوهٔ «دولت و انقلاب» که بقلم من منتشر شده، درج گردیده است. ولی نظریات افرادی نظیر بوخارین هر قدر هم برایم ارزش داشته باشد، از روی وجدان باید بگویم که ماهیت تقریظ حقیقت اسفبار و مهمی را فاش می‌سازد: بوخارین وظایف دیکتاتوری پرولتاریا را با توجه بگذشته بررسی می‌کند، نه با توجه به آینده. بوخارین آنچیزی را که می‌تواند در مسئلهٔ دولت برای انقلابی پرولتری و خرده‌بورژوایی مشترک باشد، دیده و خاطرنشان ساخته است. بوخارین درست آنچیزی را که انقلابی اولی را از دومی جدا و متمایز می‌سازد، «از نظر دور داشته است».

بوخارین دیده و خاطرنشان ساخته که دستگاه سابق دولتی را باید «درهم شکست» و «منفجر ساخت»، باید بورژوازی را «خفه نمود» و قس‌علیهذا. خرده‌بورژوای خشمگین هم میتواند همین را بخواهد. انقلاب ما از اکتبر سال ۱۹۱۷ لغایت فوریه سال ۱۹۱۸، این وظیفه را بطور کلی دیگر انجام داده است.

اما در جزوهٔ من همچنین دربارهٔ آنچه که حتی انقلابی‌ترین خرده‌بورژوا نمی‌تواند بخواهد و دربارهٔ آنچه که پرولتاریای آگاه می‌خواهد، ولی انقلاب ما هنوز انجام نداده است سخن رفته است. بوخارین دربارهٔ این وظیفه که وظیفه فرداست، سکوت کرده است.

ولی من، علی‌الخصوص نمی‌توانم در این باره سکوت کنم که اولاً، از کمونیست انتظار می‌رود که بوظایف فردا بیشتر توجه کند، نه بوظایف دیروز، و ثانیاً، جزوهٔ من قبل از تصرف حکومت توسط بلشویک‌ها نوشته شده بود، موقعی که نمی‌شد این تز مبتذل و عامیانه را بخورد آنها داد که می‌گوید: «خوب، معلوم است، حالا پس از آنکه حکومت را تصرف کردند البته مسئلهٔ انضباط را بمیان کشیدند...».

«...سوسیالیسم رشد کرده به کمونیسم خواهد رسید... چونکه مردم بدون زور و قهر و تبعیت، برعایت شرایط اجتماعی عادت خواهند کرد» («دولت و انقلاب»، ص ۷۷ — ۷۸ *. پس صحبت دربارهٔ «شرایط ابتدایی» قبل از تصرف حکومت بود).

«...فقط در آنهنگام دمکراسی راه زوال در پیش خواهد گرفت» که «انسانها اندک اندک عادت کنند قواعد زندگی مشترک را که قرنهاست همه می‌دانند و طی هزاران سال پیوسته در انواع پندنامه‌ها تکرار شده است، بدون اعمال قهر، بدون اجبار، بدون فرمانبری و بدون دستگاه خاص اعمال جبر که دولت نام دارد، مراعات کنند (در همانجا، ص ۸٤ **؛ دربارهٔ «پندنامه‌ها» صحبت قبل از تصرف حکومت بود).

«...مرحله و فاز عالی رشد کمونیسم» (به هر کس طبق نیازش و از هر کس طبق استعدادش) «نه بارآوری کنونی کار را منظور می‌دارد و نه عامی کوته‌فکر کنونی را که مستعد است بکردار طلبه‌های داستان پومیالفسکی (۵۰) انبارهای ثروت عامه را بیخود و بی‌جهت نابود کند و توقعات محال مطرح سازد» (همانجا، ص ۹۱).

«...تا زمانی که بالاترین مرحله و فاز کمونیسم فرا نرسیده است سوسیالیست‌ها خواستار دقیق‌ترین کنترل میزان کار و میزان مصرف از سوی جامعه و از سوی دولت هستند...» (همانجا)***.

«...حساب و کنترل — اینست ضابطهٔ عمده‌ای که برای سامان دادن به نخستین فاز جامعهٔ کمونیستی و تأمین کار صحیح آن، لازم است» (در همانجا، ص ۹۵)****. و نه تنها «اقلیت ناچیز سرمایه‌داران و آقازاده‌هایی که مایل به حفظ عادات سرمایه‌داری هستند»

---

* به جلد ششم، ص ۹۵ رجوع شود. ه. ت.

** همانجا، ص ۱۰۲ — ۱۰۳ رجوع شود. ه. ت.

*** همانجا، ص ۱۱۱ رجوع شود. ه. ت.

**** همانجا، ص ۱۱۵. ه. ت.

بلکه همچنین کارگرانی که «سرمایه‌داری عمیقاً فاسدشان کرده است» (همانجا، ص ۹۶)* و «انگل‌ها و نازپروردگان و شیادان و نظایر آنها که حافظان سنن سرمایه‌داری» هستند باید تحت کنترل قرار گیرند (همانجا)**.

حایز کمال اهمیت است که بوخارین این نکته را خاطرنشان نکرده است.

پنجم مه ۱۹۱۸.

در شماره‌های ۸۸، ۸۹ و ۹۰ روزنامهٔ «پراودا»، ۹، ۱۰ و ۱۱ ماه مه سال ۱۹۱۸ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۳۶، ص ۲۸۳ — ۳۱۴ ترجمه و چاپ شده است

* به جلد ششم، ص ۱۱۶ — ۱۱۷ رجوع شود. ه. ت.

** همانجا، ص ۱۱۷. ه. ت.

تزهای مربوط بوضع سیاسی کنونی (۵۱)

۱

وضع بین‌المللی بی‌نهایت ناپایدار جمهوری شوروی که در محاصرهٔ دول امپریالیستی است بارها در مطبوعات بلشویکی مورد اشاره قرار گرفته و در قطعنامه‌های رسمی ارگانهای حکومت عالی شوروی خاطر نشان گردیده است.

در روزهای اخیر یعنی در ثلث اول ماه مه سال ۱۹۱۸ وضع سیاسی بعلل هم خارجی و هم داخلی فوق‌العاده وخیم گردیده است:

اولا، تعرض مستقیم نیروهای ضدانقلابی (سمیونوف و دیگران) با کمک ژاپنی‌ها در خاور دور شدت یافته و در این رابطه علائمی دربارهٔ امکان توافق همهٔ ائتلاف امپریالیستی ضدآلمانی روی برنامهٔ اعلام اتمام‌حجت به روسیه: یا با آلمان جنگ کن و یا یورش ژاپنی‌ها را با کمک ما پذیرا باش، مشاهده شد.

ثانیاً، پس از صلح برست حزب جنگ‌طلب در سیاست آلمان بطور کلی تفوق پیدا کرده که هر لحظه و حالا هم می‌تواند در مسئلهٔ حمله و تعرض عمومی بیدرنگ علیه روسیه برتری پیدا کند، یعنی سیاست دیگر محافل بورژوا-امپریالیستی آلمان را بکلی کنار بگذارد که در راه غصب اراضی جدید در روسیه می‌کوشند ولی موقتاً بفکر صلح با آن هستند نه بفکر حمله و تعرض عمومی به آن.

ثالثاً، احیای رژیم سلطنتی بورژوا-ملاکی در اوکرائین با پشتیبانی عناصر کادتی-اکتبریستی (۵۲) بورژوازی سراسر روسیه و با کمک سپاهیان آلمانی نمی‌توانست به مبارزه علیه ضدانقلاب در کشور

ما شدت ندهد، نمی‌توانست به برنامه‌ها پروبال نبخشد و روحیه ضدانقلاب ما را بالا نبرد.

رابعاً، خرابی وضع خواربار بی‌نهایت شدت یافته و در بسیاری نقاط کار را به قحطی کشانده که هم نتیجهٔ جدا کردن رستوف کنار دن از کشور ما و هم نتیجهٔ کوششهای خرده‌بورژوازی و سرمایه‌داران بطور کلی برای عقیم گذاشتن انحصار غله در شرایط مقاومت طبقهٔ حاکم یعنی پرولتاریا ــ مقاومتی که بقدر کافی محکم و منضبط و بی امان نیست، در برابر این سوبات و کوشش‌ها و تلاشهاست.

۲

سیاست خارجی حکومت شوروی بهیچوجه نباید تغییر کند. تدارک نظامی ما هنوز پایان نگرفته و از این رو شعار عمومی کماکان: مانور کردن و عقب‌نشینی و انتظار ضمن ادامهٔ این تدارک نظامی با تمام قواست.

ما ضمن اینکه بهیچوجه از توافق‌های نظامی با یکی از ائتلاف‌های امپریالیستی علیه ائتلاف دیگر امپریالیستی در مواردی که این توافق به پایه‌های حکومت شوروی خلل وارد نیاورد و بتواند وضع آنرا محکم کند و تعرض و فشار یک دولت امپریالیستی به آنرا فلج و عقیم نماید روگردان نیستیم، در لحظهٔ کنونی نمی‌توانیم با ائتلاف انگلیس و فرانسه بموافقت نظامی تن در دهیم. زیرا نقل و انتقال نیروهای نظامی آلمان از باختر یعنی پیشرفت بسیاری از سپاه‌های ژاپنی بداخل بخش اروپایی روسیه برای آن اهمیت واقعی دارد، و این شرط بمثابهٔ شکست کامل حکومت شوروی غیر قابل قبول است. اگر ائتلاف انگلیس و فرانسه چنین اتمام‌حجتی بما می‌دادند ما آنرا رد می‌کردیم، چونکه خطر پیشرفت ژاپن را با دشواری کمتر از خطر اشغال پیتر و مسکو و بخش بزرگ اروپای روسیه می‌توان رفع نمود (یا برای مدتی طولانی‌تر به عقب انداخت).

۳

با توجه بوظایف سیاست خارجی حکومت شوروی در لحظهٔ کنونی بیشترین حزم و احتیاط و متانت و بردباری لازم است تا با اقدام نسنجیده یا شتابزده بعناصر افراطی احزاب جنگ‌طلب ژاپن یا آلمان کمک نشود.

مطلب سر آنست که در هر دوی این کشورها عناصر افراطی احزاب جنگ‌طلب طرفدار حمله و تعرض عمومی بیدرنگ بروسیه هستند تا تمام خاک آن اشغال شود و حکومت شوروی ساقط گردد. این عناصر بسیار افراطی هر لحظه‌ای ممکن است تفوق پیدا کنند و روی کار آیند.

اما از طرف دیگر واقعیت مسلم این است که در آلمان اکثریت بورژوازی امپریالیستی مخالف چنین سیاستی هستند و در لحظهٔ کنونی صلح الحاقی با روسیه را بر ادامهٔ جنگ با آن با این ملاحظات که چنین جنگی نیروها را از باختر بسوی دیگر جلب خواهد کرد و ناپایداری وضع داخلی آلمان را که بدون آنهم محسوس است شدت خواهد داد و جریان دریافت مواد خام را از نقاط اعتصاب‌زده یا آسیب‌دیده از ویرانی راه‌های آهن و کمی کشت و غیره و غیره دشوار خواهد ساخت، ترجیح میدهد.

اما از قصد حمله و تعرض ژاپن بروسیه اولاً خطر جنبش و قیام در چین؛ ثانیاً برخی تضادهای آشتی‌ناپذیر آمریکا که از قوی شدن ژاپن ترس دارد و امیدوار است که در شرایط صلح از راه آسانتری موادخام از روسیه بدست آورد، جلوگیری می کند.

بدیهی است، کاملا امکان دارد که در ژاپن و آلمان عناصر بسیار افراطی و تندرو حزب جنگ‌طلب هر لحظه روی کار آیند. مادامیکه آتش انقلاب در آلمان شعله‌ور نشده است، تضمینی در مقابل آن نمی‌تواند وجود داشته باشد. بورژوازی آمریکا ممکن است با بورژوازی ژاپن و بورژوازی ژاپن با بورژوازی آلمان توافق نماید. از این رو تدارک نظامی هر چه بیشتر ما وظیفهٔ مسلم و حتمی است.

اما تا زمانی که اقلا شانسهایی برای حفظ صلح یا انعقاد پیمان صلح با فنلاند و اوکرائین و ترکیه به بهای حتی الحاق‌های جدید یا تلفات مسلم جدید هست ما بهیچوجه نباید حتی قدمی که بتواند به عناصر بسیار افراطی و تندرو حزب جنگ‌طلب کشورهای امپریالیستی کمک نماید، برداریم.

٤

در مسئلهٔ تدارک نظامی هرچه بیشتر و شدیدتر هم مانند مسئلهٔ مبارزه با قحطی مسئلهٔ سازماندهی در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌گیرد.

بدون رفع مشکلات خواربار، بدون تأمین اهالی کشور از لحاظ تدارک صحیح نان، بدون برقراری نظم مؤکد در کار حمل و نقل با راه آهن، بدون ایجاد انضباط آهنین واقعی در توده‌های زحمتکش اهالی (نه تنها در قشر بالایی آن) حتی صحبت از تدارک نظامی نسبتاً جدی نمی‌تواند در میان باشد. همانا در این ساحه ما بیش از همه عقب مانده‌ایم.

تصادفاً عناصر آنارشیستی و اس‌ارهای چپ با فریادهایشان دربارهٔ کمیته‌های «شورش» و قشقره‌هایشان دایر به «مسلح شدن» و نظایر آنها بیش از همه در عدم درک محض این حقیقت گنهکارند. این گونه فریادها و قشقره‌ها حداکثر کندذهنی و عبارتپردازی بسیار رذیلانه و نفرت‌انگیز و مشمئزکننده است، زیرا صحبت از «قیام» و «کمیته‌های شورش» در حالیکه حکومت مرکزی شوروی با تمام قوا مردم را به آموزش امور نظامی و بمسلح شدن متقاعد می‌سازد؛ — هنگامی که ما بیش از آنچه بتوانیم بشماریم و تقسیم کنیم اسلحه داریم؛ — هنگامی که همانا ویرانی و فقدان انضباط مانع استفادهٔ ما از سلاحهای موجود است، ما را مجبور می کند وقت و فرصت گرانبهای تدارک را از دست بدهیم، خنده‌دار است.

تدارک هر چه بیشتر نظامی برای جنگ جدی نه هیجان و داد و فریاد می‌خواهد و نه شعار رزمی، بلکه مستلزم کار طولانی

و پرزحمت و پیگیر و منضبط در مقیاس گسترده و همگانی است. باید بعناصر آنارشیستی و اس‌ارهای چپ که نمی‌خواهند این نکته را بفهمند جواب دندانشکن داد و نگذاشت که آنها با هیستری خود عناصری از حزب پرولتری۔کمونیستی ما را آلوده سازند.

۵

با بورژوازی که در این اواخر در نتیجه‌ٔ اوضاع و احوالی که به آن اشاره شد، سر بلند کرده است باید مبارزه بی امان کرد، حکومت نظامی برقرار نمود، روزنامه‌ها را توقیف کرد و سرکرده‌ها را بازداشت نمود و کارهائی از این قبیل انجام داد. این اقدامات همانقدر لازم است که یورش نظامی علیه بورژوازی روستا که مازاد غله را در دست خود نگهداشته و انحصار غله را عقیم می‌گذارد، ضرورت دارد. بدون انضباط آهنین پرولتاریا نه از دست ضدانقلاب می‌توان خلاص شد، نه از شر قحطی.

از جمله باید در نظر داشت که بورژوازی در این اواخر علیه حکومت پرولتری با مهارت بی‌نظیر و با چابکی استادکار از حربه‌ای نظیر افشاندن تخم وحشت و هراس استفاده کرد. و برخی از رفقای ما بویژه از رفقای ناپایدار در مورد جملات انقلابی آنارشیستی و اس‌اری چپ ضمن افتادن بوحشت و هراس یا بدون رعایت آن مرزی که هشدار قانونی و لازم علیه خطرات فلاکتبار را از افشاندن تخم وحشت و هراس جدا می‌کند شیفته‌ٔ آن شدند.

لازم است ویژگیهای اساسی تمام وضع کنونی اقتصادی و سیاسی روسیه را اکیداً بخاطر سپرد که بحکم آنها با هیچ هیجانی نمی‌توان به امر کمک کرد. لازم است این حقیقت را خوب فهمید و بدرک آن توسط همهٔ کارگران کمک کرد که تنها کار طاقت‌فرسا و صبورانهٔ ایجاد و احیای انضباط آهنین پرولتری با سرکوب بی‌امان اوباشان و کولاک‌ها و موجدین بی‌نظمی قادر است در لحظهٔ کنونی،

در لحظهٔ یکی از دشوارترین و خطرناکترین مراحل انتقال که در نتیجهٔ تأخیر در انقلاب غرب ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر شده است، از حکومت شوروی دفاع کند.

۱۲ یا ۱۳ ماه مه سال ۱۹۱۸
نوشته شده است
برای نخستین بار در سال ۱۹۲۹
در شمارهٔ ۱۱ مجموعهٔ آثار لنین
چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد
۳۶، ص ۳۲۲ — ۳۲۶ ترجمه
و چاپ شده است

دربارهٔ قحطی

(نامه به کارگران پتروگراد) (۵۳)

رفقا، اخیراً نمایندهٔ شما که رفیق حزبی و کارگر کارخانهٔ پوتیلف است پیش من بود. این رفیق وضع فوق‌العاده دشوار قحطی و گرسنگی در پتروگراد را بتفصیل برای من تشریح و تصویر نمود. ما همه می‌دانیم که وضع خواربار در یکعده از استانهای صنعتی بهمین سان حاد و دشوار است و قحطی و گرسنگی با همین شیوهٔ دردناک در خانهٔ کارگران و بطور کلی تهیدستان را می‌زند.

ولی در عین حال ما ناظر رواج احتکار غله و سایر مواد خواربار هستیم. علت قحطی این نیست که در روسیه غله یافت نمی‌شود بلکه این است که بورژوازی و تمام ثروتمندان در مورد مهمترین و حادترین مسئله یعنی در مسئلهٔ غله علیه سیادت زحمتکشان، علیه دولت کارگران، برضد حکومت شوروی به پیکار نهایی و قطعی دست زده‌اند. بورژوازی و تمام ثروتمندان و از جمله ثروتمندان روستا یعنی کولاکها انحصار غله را عقیم می‌گذارند و در کار توزیع دولتی غله که برای تأمین نان تمام اهالی کشور و در نوبت اول کارگران، زحمتکشان و نیازمندان است، اخلال می‌کنند. بورژوازی نرخ های ثابت را می‌شکنند، غله را احتکار می‌کند، از هر پوط غله صد روبل، دویست روبل و حتی بیشتر سود می‌برد، در کار انحصار غله و توزیع صحیح آن اخلال می‌کند و این عمل را از راه رشوه و تطمیع و پشتیبانی کین‌توزانه از تمامی آنچه که حکومت کارگران را نابود می‌سازد، حکومتی که می‌کوشد نخستین اصل اساسی و

مهم سوسیالیسم یعنی اصل: «هر کس کار نمی‌کند نباید بخورد» را عملی سازد، انجام می‌دهد.

«هر کس کار نمی‌کند نباید بخورد» — این نکته برای هر زحمتکشی مفهوم است. تمام کارگران، دهقانان تهیدست و حتی میانه‌حال، تمام کسانی که در زندگی روی احتیاج دیده‌اند و تمام کسانی که زمانی با دسترنج خود زیسته‌اند با این نکته موافقند. نه دهم اهالی روسیه با این حقیقت موافقند. پایه* سوسیالیسم، سرچشمه* فناناپذیری نیروی سوسیالیسم و وثیقه* گزندناپذیر پیروزی نهایی آن در این حقیقت ساده و بسیار ساده و کاملاً بدیهی نهفته است.

ولی ماهیت امر این است که موافقت با این حقیقت، سوگند خوردن دربارهٔ موافقت با آن و تصدیق لفظی این حقیقت یک چیز است و توانایی عملی ساختن آن چیز دیگر. هنگامی که در کشور (در پتروگراد و در استانهای غیرزراعتی، در مسکو) هزارها و ملیون‌ها نفر از قحطی رنج می‌برند و در عین حال در همین کشور که خود را جمهوری شوروی سوسیالیستی می‌نامد ثروتمندان و کولاکها و محتکرین ملیونها و ملیونها پوط غله را پنهان می‌کنند جا دارد که هر کارگر و دهقان آگاه جداً و عمیقاً فکر کند.

«هر کس کار نمی‌کند نباید بخورد» — چگونه باید این اصل را عملی ساخت؟ مثل روز روشن است که برای عملی ساختن این اصل، اولا انحصار دولتی غله لازم است یعنی منع بی‌چون و چرای هر نوع دادوستد خصوصی غله و تحویل اجباری تمام مازاد غله بدولت بنرخ ثابت، منع اکید احتکار و پنهان کردن مازاد غله توسط هر کس که باشد. ثانیاً، برای این کار لازم است تمام مازاد غله بدقیقترین وجهی تحت حساب قرار گیرد و غله از نقاطی که در آنها فراوان است بنقاطی که از این لحاظ کمبود دارند بدرستی و بدون عیب و نقص حمل گردد و برای مصرف و تولید و کشت ذخایر لازم تهیه شود. ثالثاً، برای این کار لازم است که نان بنحوی صحیح و عادلانه تحت کنترل دولت کارگری، پرولتری بدون هیچگونه امتیاز و رجحان به ثروتمندان میان تمام اهالی کشور توزیع گردد.

اندک تفکری دربارهٔ این شرایط پیروزی بر قحطی کافی است که تمام ژرفای کودنی و کندذهنی یاوه‌سرایان منفور آنارشیسم که لزوم قدرت دولتی را (قدرتی که نسبت به بورژوازی خشونت بی‌رحمانه و نسبت به سازمانشکنان قاطعیت بی‌امان دارد) برای انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم و رهائی زحمتکشان از قید هر گونه ستمگری و هرنوع استثمار منکرند، درک شود. همانا حالا که انقلاب ما بطور کامل و مشخص و عملا با وظایف مربوط به پیاده کردن سوسیالیسم تماس حاصل نموده است — و خدمت بی‌مانند این انقلاب هم در همین است — همانا حالا بویژه در مورد مسئله عمدهٔ یعنی مسئلهٔ غله لزوم قدرت آهنین انقلابی، دیکتاتوری پرولتاریا، ترتیب امر جمع‌آوری محصولات و حمل و نقل و توزیع آنها بمقیاس وسیع و در سراسر کشور با محاسبه نیازمندی دهها و صدها ملیون نفر و با توجه بشرایط و نتایج تولید برای یکسال و چندین سال بعد (زیرا خشکسالی پیش می‌آید و برای افزایش میزان جمع‌آوری غله اقداماتی جهت بهبود اراضی لازم می‌آید که مستلزم چندین سال کار است و غیره) با وضوح تمام مشهود است.

رومانف و کرنسکی کشوری را برای طبقهٔ کارگر بمیراث گذاشته‌اند که در نتیجهٔ جنگ غارتگرانه و تبهکارانه و فوق‌العاده سخت آنان به منتها درجه ویرانی رسیده و بوسیلهٔ امپریالیستهای روس و امپریالیستهای بیگانه بکلی غارت شده است. فقط در صورت حساب کاملا دقیق هر پوط غله و توزیع مطلقاً موزون هر گیروانکهٔ آن، نان برای همه کفایت خواهد کرد. در قسمت نان برای ماشین یعنی سوخت هم کمبود فوق‌العاده‌ای وجود دارد و اگر با تمام قوا برای صرفه‌جوئی بی‌امان و جدی در مصرف و برای صحت توزیع کوشش نشود، آنگاه راه‌آهن‌ها و کارخانه‌ها از کار خواهند افتاد و بیکاری و قحطی، مردم را یکسره نابود خواهد کرد. ما با فلاکت روبرو هستیم و این فلاکت کاملا بما نزدیک شده است. از دنبال ماه مه بی‌اندازه دشوار ماههای باز هم دشوارتر ژوئن و ژوئیه و اوت فرا می‌رسد.

انحصار دولتی غله بموجب قانون در کشور ما وجود دارد، ولی بورژوازی در هر قدم عملا آنرا عقیم می‌گذارد. ثروتمند روستا یعنی کولاک و یغماگری که ده‌ها سال است تمامی یک ناحیه را می‌چاپد ترجیح می‌دهد از راه احتکار و عرق‌کشی کیسه‌ٔ خود را پر کند، زیرا این کار برای جیب او بسی سودمند است و آنوقت گناه قحطی را بگردن حکومت شوروی می‌اندازد. مدافعین سیاسی کولاک یعنی کادت‌ها، اس‌ارهای راستگرا و منشویکها که آشکار و نهان علیه انحصار غله و حکومت شوروی «بکار مشغولند» نیز عیناً بهمین طریق رفتار می‌کنند. حزب سست‌عنصران یعنی اس‌ارهای چپ در این مورد هم سست‌عنصر است: تحت تأثیر داد و فریادهای مغرضانهٔ بورژوازی قرار می‌گیرد، علیه انحصار غله داد و فریاد راه می‌اندازد و بدیکتاتوری خواربار «اعتراض می‌کند»، امکان می‌دهد بورژوازی آنرا بترساند و از مبارزه با کولاک‌ها می‌ترسد و هیستریک‌وار خود را به این طرف و آنطرف می‌زند و بالا بردن نرخ‌های ثابت و مجاز شمردن خرید و فروش خصوصی و غیره را توصیه می‌کند.

این حزب سست‌عنصران در سیاست آنچیزی را منعکس می‌کند که نظیرش در زندگی هنگامی دیده می‌شود که کولاک تهیدستان را علیه شوراها تحریک می‌کند و تطمیع‌شان می‌کند، مثلا به فلان دهقان تهیدست یک پوط غله را بجای شش روبل، به سه روبل می‌فروشد تا این تهیدست فاسدشده خودش از سوداگری «بهره ببرد»، خودش از فروش سوداگرانهٔ این یک پوط غله به بهای ۱۵۰ روبل «سودببرد»، خودش برضد شوراها که خرید و فروش خصوصی غله را ممنوع اعلام می‌کنند، نعره‌کشی آغاز نماید.

هر کس استعداد اندیشیدن داشته باشد، هر کس بخواهد ولو اندکی در این باره بیاندیشد برایش روشن است که مبارزه در چه جهتی سیر می‌کند:

یا کارگران پیشرو آگاه با متحد ساختن تودهٔ تهیدستان پیرامون خود و برقراری نظم آهنین و حکومت بی‌امان و جدی و دیکتاتوری حقیقی پرولتاریا پیروز می‌شوند و کولاک را وادار به اطاعت می‌کنند

و توزیع صحیح غله و سوخت را در مقیاس سراسر کشور عملی می‌سازند؛

— یا اینکه بورژوازی بکمک کولاکها و پشتیبانی غیر مستقیم سست‌عنصران و گمراهان (آنارشیستها و اس‌ارهای چپ) حکومت شوروی را سرنگون خواهند نمود و یک کورنیلف روسی — آلمانی یا روسی-ژاپنی را بر مسند قدرت خواهند نشاند که ۱۶ ساعت کار در روز و یک قرض نان در هفته و تیرباران‌های توده‌ٔ کارگران و زجر و شکنجه در زندان را همانگونه که در فنلاند و در اوکرائین رخ داده برای مردم به ارمغان می‌آورد.

یا این یا آن.

حد وسطی وجود ندارد.

اوضاع کشور بمنتها درجه وخیم شده است.

هر کس که در زندگی سیاسی تعمق ورزد نمی‌تواند این نکته را مشاهده نکند که کادت‌ها با اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها در این باره موافقت حاصل می‌کنند که کورنیلف روسی-آلمانی «مطبوع‌تر» است یا کورنیلف روسی-ژاپنی، کورنیلف تاجدار انقلاب را بهتر و مطمئن‌تر درهم خواهد شکست یا کورنیلف جمهوریخواه.

وقت آنست که همه‌ٔ کارگران آگاه، همه‌ٔ کارگران پیشرو با یکدیگر موافقت حاصل نمایند. وقت آنست که بخود آیند و بفهمند که هر دقیقه‌ٔ تأخیر کشور را بهلاکت و انقلاب را به نابودی تهدید می‌کند.

با اقدامات نیم بند کمکی بکار نمی‌توان کرد. شکوه و شکایت هیچ نتیجه‌ای نخواهد داد. تلاش برای تحصیل نان یا سوخت «بطور جدا جدا» و «برای خود» یعنی برای کارخانه‌ٔ «خود»، برای بنگاه «خود» فقط موجب تشدید بی‌نظمی می‌گردد و فقط کارهای سودپرستانه و رذیلانه و تبهکارانه‌ٔ محتکرین را تسهیل می‌نماید.

از این روست که بخود اجازه می‌دهم شما رفقا کارگران پتروگرادی را بوسیله‌ٔ این نامه مخاطب سازم. پتروگراد روسیه نیست. کارگران پتروگراد بخش کوچکی از کارگران روسیه هستند، ولی از بهترین،

پیشروترین، آگاهترین، انقلابی‌ترین و استوارترین گروه طبقهٔ کارگر و کلیهٔ زحمتکشان روسیه هستند و از همه کمتر به عبارتپردازی پوچ و نومیدی سست‌عنصرانه و ارعاب از طرف بورژوازی تسلیم می‌شوند. در دقایق بحرانی زندگی خلقها هم بارها دیده شده است که حتی گروههای پیشرو کم‌عده‌ای از طبقات پیشرو همه را بدنبال خود کشیده، آتش شور انقلابی توده‌ها را روشن ساخته، به بزرگترین قهرمانی‌های تاریخی دست زده‌اند.

نمایندهٔ کارگران پتروگراد بمن گفت: ما در کارخانهٔ پوتیلف چهل هزار نفر داشتیم، ولی اکثر آنها از کارگران «سوقتی» غیرپرولتر و افراد غیرقابل اعتماد و بیحال بودند. اکنون پانزده هزار نفر باقی مانده‌اند — ولی اینها پرولترهایی هستند که در مبارزه آزموده و آبدیده شده‌اند.

همین پیشاهنگ انقلاب است که هم در پتروگراد و هم در سراسر کشور باید صدای دعوت در دهد، باید بطور همگانی بپا خیزد، باید به این نکته پی ببرد که نجات کشور در دست اوست، از او توقع و انتظار ابراز آنچنان قهرمانی را دارند که از ژانویه و اکتبر سال ۱۹۰۵ و از فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ کمتر نباشد، او باید علیه محتکرین غله، کولاک‌ها، غارتگران، سازمان‌شکنان، رشوه‌خواران و نیز علیه برهم زنندگان نظم اکید دولتی در امر جمع‌آوری و حمل و توزیع غله برای افراد و نان برای ماشین، «جنگ صلیبی» عظیمی بپا دارد.

تنها اعتلای جنبش توده‌ای کارگران پیشرو قادر است کشور و انقلاب را نجات دهد. ده‌ها هزار نفر افراد پیشرو و پرولتر آزموده لازم است که بحدی آگاه باشند که بتوانند مطلب را به ملیون‌ها تهیدست در تمام اطراف و اکناف کشور توضیح دهند و در رأس آنان قرار گیرند، — بحدی استوار باشند که بتوانند هر کسی را که «دچار وسوسهٔ» احتکار و سوداگری شود (از این اتفاق‌ها می‌افتد) و از مبارز راه خلق بغارتگر تبدیل گردد بیرحمانه از خود برانند و تیرباران نمایند، — بحدی استوار و نسبت به انقلاب وفادار

باشند که بتوانند بخاطر استقرار نظم و تقویت ارگانهای محلی حکومت شوروی و برقراری نظارت محلی بر هر پوط غله و هر پوط سوخت، تمام مشقات مسافرت به تمام اطراف کشور را بطور متشکل تحمل نمایند.

این کار دشوارتر از یک قهرمانی چند روزه‌ای است که در آن انسان بدون ترک محل زاد و بومی و بدون تحمل زحمت مسافرت به ابراز شور و هیجان یعنی قیام علیه رومانف ابله جلاد یا کرنسکی احمق و لافزن اکتفاء ورزد. قهرمانی در کار سازمانی طولانی و پیگیرانه در مقیاس سراسر کشور بمراتب دشوارتر و در عوض بمراتب والاتر از قهرمانی قیام‌هاست. ولی نیروی احزاب کارگری و طبقهٔ کارگر همیشه عبارت از این بوده است که طبقهٔ کارگر جسورانه و مستقیم و بی‌باک به چهرهٔ خطر می‌نگرد، از اعتراف به آن هراس ندارد و هوشیارانه می‌سنجد که چه نیروهایی در اردوگاه «او» و در اردوگاه «بیگانه» یعنی استثمارگران هستند. انقلاب پیش می‌رود، گسترش می‌یابد، رشد می‌کند. وظایفی هم که در برابر ما قرار می‌گیرد افزایش می‌یابد. دامنه و عمق مبارزه فزونی می‌پذیرد. توزیع صحیح غله و سوخت، تشدید استحصال آنها، حساب و کنترل بسیار اکید بر این امر از طرف کارگران و در مقیاس سراسر کشور — آستانهٔ واقعی و عمدهٔ سوسیالیسم است. این دیگر وظیفهٔ «عمومی انقلابی» نبوده بلکه وظیفهٔ کمونیستی، وظیفه‌ای است که بنابر آن زحمتکشان و تهیدستان باید علیه سرمایه‌داری دست به پیکار قطعی بزنند.

این پیکار سزاوار آنست که تمام نیرو در راه آن بکار رود، زیرا دشواری‌های عظیمی دارد ولی همچنین کار برانداختن ظلم و استثمار که ما برای آن مبارزه می‌کنیم عظیم است.

در این هنگام که مردم در قحطی بسر می‌برند و بیکاری با بیرحمی هرچه بیشتری بیداد می‌کند، هر کس یک پوط غله پنهان کند، هرکس دولت را از یک پوط سوخت محروم سازد، از بزرگترین تبهکاران است.

در چنین موقعی — و برای جامعهٔ واقعاً کمونیستی همواره — هر پوط غله و سوخت در حکم مقدسات است، بالاتر از آن مقدساتی که کشیشان بوسیلهٔ آن ابلهان را گول می‌زنند و به آنها در برابر بردگی دنیوی بهشت اخروی نوید می‌دهند. و برای اینکه هرگونه بقایای «قدس» کشیشانه از روی این قدس حقیقی بدور افکنده شود باید عملا آنرا تصاحب نمود، باید عملا به توزیع صحیح آن نایل آمد، باید تمام مازاد غله را بدون استثناء و تا آخر در انبارهای دولتی جمع کرد، باید سراسر کشور را از مازادهای پنهان‌شده یا جمع‌آوری‌نشده تصفیه نمود، باید با سرپنجه نیرومند کارگری به این هدف نایل آمد که حداکثر قوا برای افزایش میزان استخراج سوخت و نهایت صرفه‌جویی در آن و برقراری نظم مطلق در حمل و مصرف آن بکار رود.

برای بالا بردن سطح انرژی کار، برای ده برابر کردن این انرژی، برای کمک به ارگانهای محلی حکومت شوروی در امر حساب و کنترل، برای امحاء مسلحانهٔ احتکار و رشوه‌خواری و ولنگاری باید کارگران پیشرو در هر مرکز تولید غله و سوخت و در هر مرکز مهم حمل و توزیع آن دست به «جنگ صلیبی» توده‌ای بزنند. این وظیفهٔ تازه نیست و اصولا تاریخ وظایف تازه‌ای مطرح نمی‌کند بلکه فقط میزان و دامنهٔ وظایف قدیم به نسبت گسترش دامنهٔ انقلاب، تشدید دشواریهای آن، به نسبت ازدیاد عظمت وظیفهٔ جهانشمول تاریخی‌اش افزایش می‌یابد.

یکی از بزرگترین نتایج زوال‌ناپذیر انقلاب اکتبر شوروی — آنست که کارگر پیشرو بمثابهٔ رهبر تهیدستان، بمثابهٔ پیشوای تودهٔ زحمتکشان روستا، بمثابهٔ بانی دولت کار «بمیان مردم رفته است». پتروگراد و سایر مراکز پرولتری هزارها و هزارها تن از بهترین کارگران را به ده داده‌اند. وجود گروههائی که برضد کالدین‌ها و دوتف‌ها مبارزه می‌کنند و گروههای مأمور خواربار پدیدهٔ تازه‌ای نیست. مسئله فقط این است که نزدیکی فلاکت و دشواری وضع موظف می‌سازد که ده بار بیش از سابق کار انجام گیرد.

کارگر از اینکه پیشوای پیشرو تهیدستان شده قدوسیت پیدا نکرده است. او مردم را پیش برده ولی در عین حال به بیماری فساد خرده‌بورژوایی نیز مبتلا می‌شد. هرچه تعداد گروههای مرکب از متشکل‌ترین، آگاه‌ترین و باانضباط‌ترین و پابرجاترین کارگران کمتر بود، بهمان نسبت این گروهها بیشتر فاسد می‌شدند و بهمان نسبت موارد پیروزی عنصر خرده مالکانهٔ گذشته برآگاهی پرولتری-کمونیستی آینده بیشتر بوده است.

طبقهٔ کارگر با آغاز انقلاب کمونیستی نمی‌تواند با یک ضربه ضعف‌ها و معایبی را که از جامعهٔ ملاکین و سرمایه‌داران، از جامعهٔ استثمارگران و یغماگران، از جامعهٔ سودورزیهای پلید یعنی از جامعه‌ای به ارث برده است که در آن عده قلیل در عین تنگدستی عدهٔ کثیر ثروتمند می‌شوند، از خود دور کند. ولی طبقهٔ کارگر می‌تواند بر جهان کهن و معایب و ضعف‌های آن پیروز شود و لابد بطور حتم و یقین سرانجام پیروز خواهد شد بشرط اینکه همواره گروههای کارگری تازه و تازه‌تر و کثیرالعده‌تر و مجرب‌تر و آبدیده‌تر در سختی‌های مبارزه برای مقابله با دشمن گسیل گردند.

در روسیه اینک وضع بهمین منوال است. بر گرسنگی و بیکاری بطور انفرادی و پراکنده نمی‌توان فایق آمد. برای این کار کارگران پیشرو باید در مقیاس سراسر کشور پهناور به «جنگ صلیبی» توده‌ای دست بزنند. برای این کار تعداد گروههای آهنین پرولتاریای آگاه و بی‌نهایت وفادار به کمونیسم باید ده برابر شود. آنوقت است که ما بر قحطی و بیکاری فایق خواهیم آمد. آنوقت است که ما انقلاب را تا آستانهٔ واقعی سوسیالیسم پیش خواهیم برد. آنوقت است که خواهیم توانست همچنین بجنگ تدافعی ظفرنمون برضد درندگان امپریالیستی بپردازیم.

۲۲ مه سال ۱۹۱۸

ن. لنین

«پراودا» شمارهٔ ۱۰۱، ۲٤ مه سال ۱۹۱۸

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۳۵۷ — ۳٦٤ ترجمه و چاپ شده است

سخنرانی در نخستین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه ۲۶ ماه مه سال ۱۹۱۸ (۵٤)

(حضار مقدم رفیق لنین را با کفزدنهای پرشور گرامی داشتند.)

رفقا، اجازه بدهید پیش از هر مطلبی بنام شورای کمیسرهای ملی به کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی درود بگویم. (کفزدنها.)

رفقا، شورای عالی اقتصاد ملی (۵۵) اینک یکی از دشوارترین و شرافتمندانه‌ترین وظایف را بعهده دارد. هیچ شکی نیست که دستاوردهای انقلاب اکتبر هر قدر بیشتر دامنه پیدا کنند، و این تحول که انقلاب آغاز کرده هر چه عمیق‌تر گردد و پایه‌های موفقیتهای انقلاب سوسیالیستی هر چه محکمتر شالوده‌ریزی شود و نظام سوسیالیستی استحکام پذیرد، نقش شوراهای اقتصاد ملی که در آینده از میان همهٔ مؤسسات دولتی تنها مؤسسه‌ای است که جای محکمی را برای خود حفظ کند بزرگتر و بالاتر خواهد بود و هرچه ما بمرحلهٔ برقراری نظام سوسیالیستی نزدیکتر شویم و هرچه وجود دستگاه صرفاً اداری، دستگاهی که صرفاً جنبهٔ مدیریت دارد، کمتر ضرورت پیدا کند، جای آن محکمتر خواهد شد. این دستگاه پس از آنکه مقاومت استثمارگران کاملا درهم شکسته شود، پس از آنکه زحمتکشان شیوهٔ سازماندهی تولید سوسیالیستی را یاد بگیرند، این دستگاه مدیریت بمعنای واقعی و تنگ و محدود کلمه یعنی دستگاه دولت قدیم باید بمیرد و دستگاه طراز شورایعالی اقتصاد ملی باید رشد و گسترش و تقویت یابد و با وجود خود تمامی عمده‌ترین فعالیت جامعهٔ سازمان‌یافته را تکمیل نماید.

از این رو، رفقا، وقتی به تجربهٔ شورایعالی اقتصاد ملی‌مان و شوراهای محلی نگاه می‌کنم که با فعالیت آنها پیوند نزدیک و ناگسستنی دارد یعنی با وجود نواقص و نارسائی‌ها و سازمان‌نیافتگی‌های زیاد تصور می‌کنم کوچکترین دلیلی برای بدبینی نداریم، زیرا وظیفه‌ای که شورایعالی اقتصاد ملی در برابر خود قرار می‌دهد و وظیفه‌ای که همهٔ شوراهای ایالتی و محلی در برابر خود قرار می‌دهند، وظیفه‌ای آنچنان عظیم و فراگیری است که جداً هیچگونه بیمی از آنچه ما ناظرش هستیم متصور نیست. اغلب، البته از نقطهٔ نظر ما خیلی زیاده از حد، ضرب المثل «هفت بار گز کن، یکبار ببر» بکار برده نمی‌شد. متاسفانه کار سازماندهی اقتصادیات بر مبنای سوسیالیستی بسادگی مضمون این ضرب‌المثل نیست.

با انتقال تمامی قدرت — این بار نه تنها قدرت سیاسی و بطور عمده حتی نه قدرت سیاسی بلکه قدرت اقتصادی یعنی قدرت مربوط به عمیق‌ترین پایه‌های زندگی روزمرهٔ انسانی — بدست طبقهٔ جدید ضمناً بدست طبقه‌ای که برای نخستین بار در تاریخ بشری اکثریت عظیم اهالی، تمام تودهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان را بدنبال خود می‌برد، — وظایف ما بغرنجتر می‌شوند. پرواضح است که اینجا با وجود وظایف سازمانی فوق‌العاده مهم و بسیار دشوار که ما باید عمیق‌ترین پایه‌های زندگی انسانی صدها میلیون نفر را بسبک نو بریزیم کاملا معلوم است که روبراه ساختن امر برطبق ضرب‌المثل «هفت بار گز کن یکبار ببر» به آسانی امکان‌پذیر نیست. ما راستی نمی‌توانیم بکرات مقدمتاً گز کنیم و سپس ببریم و آنچه را که بطور نهایی سنجیده و امتحان شده است، تقویت نماییم. ما باید در جریان کار ضمن تجربه و آزمون این یا آن سازمان‌ها، با بررسی آنها در جریان تجربه و عمل، با بررسی آنها توسط آزمون عمومی و جمعی زحمتکشان و بطور عمده با تجربهٔ نتایج کار باید فوراً در جریان کار و ضمناً در حال مبارزهٔ مذبوحانه و مقاومت جنون‌آمیز استثمارگران که هرچه ما به کندن قطعی آخرین دندانهای فاسد استثمار

سرمایه‌داری نزدیکتر می‌شویم هارتر می‌شوند، بنای اقتصاد خود را بر پا سازیم. بدیهی است که در چنین شرایطی کوچکترین دلیلی برای بدبینی نیست گرچه البته این خود دلیل بزرگی برای اعمال شرورانهٔ بورژوازی و حضرات استثمارگران است که بهترین احساسات‌شان جریحه‌دار شده است، اگر ما حتی طی مدت کوتاهی مجبور می‌شویم گاهی سبک‌ها، آئین‌نامه‌ها و ارگانهای مدیریت رشته‌های مختلف اقتصاد ملی را چندین بار تغییر دهیم. البته برای کسی که از خیلی نزدیک و خیلی مستقیم در این کار شرکت می‌کند گاهی تغییر سه‌بارهٔ آئین‌نامه‌ها و معیارها و قوانین مدیریت، فرض کنیم مثلا ادارهٔ کل آب، البته گاهی بسیار حزن‌آور است و از این کارها کمتر احساس رضایت می‌شود. اما اگر قدری از نامطلوبی مستقیم تغییر و حک و اصلاح فوق‌العاده زیاد فرامین دور شویم، اگر ذره‌ای عمیق‌تر و دورتر به آن کار باعظمت جهانشمول تاریخی که پرولتاریای روس باید آنهم فعلا با نیروهای ناکفای خود انجام دهد نگاه کنیم، آنوقت فوراً معلوم شود که حتی تغییرات خیلی بیشتر، آزمایش تجربی سیستم‌های مختلف مدیریت و معیارهای گوناگون برقراری انضباط ناگزیر است و در چنین کار عظیمی ما هرگز نمی‌توانستیم ادعا کنیم و هیچ سوسیالیست عاقل هم که دربارهٔ چشم‌اندازهای آینده مطالبی نوشته هرگز فکری را بمیان نکشیده که ما بر طبق فلان دستور قبلی اشکال سازماندهی جامعهٔ نوین را فوراً بسازیم و با یکضربه تنظیم نماییم. تمام آنچه که ما می‌دانستیم و بهترین استادان جامعهٔ سرمایه داری، بزرگترین عقول که رشد آنرا پیش‌بینی کرده‌اند، دقیقا بما نشان می‌دادند این است که تحول و دگرگونی در ساحهٔ بزرگی از لحاظ تاریخی ناگزیر است و باید صورت گیرد، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را تاریخ محکوم کرده که خواهد ترکید و از استثمارگران ناگزیر سلب مالکیت خواهد شد. این نکته با دقت علمی محرز شده بود. و ما هنگامی که پرچم سوسیالیسم را بدست می‌گرفتیم، هنگامیکه خود را سوسیالیست می‌نامیدیم، هنگامیکه احزاب سوسیالیست را تشکیل

می‌دادیم، هنگامیکه جامعه را دگرگون می‌ساختیم، آنرا می‌دانستیم. ما این نکته را هنگامیکه زمام حکومت را بدست می‌گرفتیم تا به تجدید سازمان بر مبنای سوسیالیستی بپردازیم می‌دانستیم ولی نه اشکال تجدید سازمان، نه آهنگ و سرعت رشد هیچ تجدید سازمانی مشخص نمی‌توانست بر ما معلوم باشد. تنها تجربه و آزمون جمعی، تنها تجربهٔ ملیون‌ها می‌تواند در این رابطه دستورات قاطع بدهد، همانا به آن علت که برای کار ما، برای ساختمان سوسیالیسم تجربهٔ صدها و صدها هزار افراد قشرهای بالا که تا کنون هم در جامعهٔ ملاکی و هم در جامعهٔ سرمایه‌داری سازندگان تاریخ بودند، کافی نیست. ما نمی‌توانیم چنین کنیم همانا به این علت که به تجربه مشترک، به تجربهٔ ملیون‌ها زحمتکش امید بسته‌ایم.

از این رو می‌دانیم که کار سازماندهی که وظیفهٔ عمده و بنیادی و اساسی شوراهاست و ناگزیر کوهی از آزمون‌ها، کوهی از اقدامات، کوهی تغییرات، کوهی از مشکلات بویژه در مورد آنچه هرکس را باید در جای خود قرار داد به ارمغان می‌آورد، زیرا در اینجا تجربه‌ای وجود ندارد، اینجا باید هر چنین گامی را خودمان تنظیم نماییم و هرچه اشتباهات در این راه سنگین‌تر باشد اعتماد راسخ‌تر و بیشتر می‌شود به اینکه از هر رشد جدید عدهٔ اعضای اتحادیه‌ها، از هر هزار نفر جدید، از هر صد هزار نفر جدیدی که از اردوگاه زحمتکشان تحت استثمار که تا کنون برطبق رسوم و عادات زندگی می‌کردند به اردوگاه سازندگان سازمان‌های شوروی می‌آیند، عدهٔ کسانی که باید مناسب باشند و کارها را روی ریل صحیح بیندازند بیشتر افزایش می‌یابد.

یکی از مسائل درجهٔ دو — مسئلهٔ استفاده از کارشناسان بورژوازی را بگیرید که شورایعالی اقتصاد ملی بویژه اغلب به آن برمی‌خورد. همه می‌دانیم، حداقل آنهایی که بر زمینهٔ علم و سوسیالیسم ایستاده‌اند می‌دانند که این مسئله می‌تواند فقط هنگامی تحقق پذیرد و تا آن میزانی می‌تواند قابل اجرا باشد که سرمایه‌داری بین‌المللی محملهای مادی و فنی کار را رشد داده که در مقیاس عظیم

به علوم معاصر، و به این جهت به تهیهٔ کادرهای بسیار کثیر کارشناسان تحصیل‌کردهٔ دارای درجهٔ علمی متکی ساخته است. ما میدانیم که بدون اینکار ساختمان سوسیالیسم محال است. اگر تألیفات آن سوسیالیستهایی را که طی نیمقرن اخیر ناظر و مراقب رشد سرمایه‌داری بودند و به این نتیجه رسیده‌اند که سوسیالیسم ناگزیر و حتمی است بار دیگر بخوانیم معلوم می‌شود که همهٔ آنها بدون استثناء به این نکته اشاره کرده‌اند که تنها سوسیالیسم علم را از قیود بورژوازی و از شر انقیاد سرمایه، از اسارت در برابر منافع سودورزی کثیف سرمایه‌داری نجات خواهد داد. تنها سوسیالیسم امکان گسترش دامنه‌دار و تابعیت واقعی تولید اجتماعی و توزیع فرآورده‌ها را فراهم خواهد ساخت که بر طبق ملاحظات علمی بر حسب آنکه چگونه می‌توان بار زندگی زحمتکشان را سبکتر کرد که به آنها امکان استفاده از رفاه بدهد، تنظیم خواهد کرد. تنها سوسیالیسم می‌تواند این کار را انجام دهد. و ما میدانیم که باید این کار را بکنند و تمام دشواری مارکسیسم و تمام نیروی آن بسته به درک این حقیقت است.

ما باید با اتکاء به عناصر مخالف سرمایه‌داری این کار را انجام دهیم، چونکه سرمایه هرچه کلانتر می‌شود ستم بورژوازی و سرکوب کارگران فزونی می‌پذیرد. وقتی حکومت بدست پرولتاریا و تهیدست‌ترین دهقانان افتاد، وقتی حکومت با پشتیبانی این توده‌ها وظایفی برای خود معین می‌کند ما ناچاریم با کمک کارشناسان بورژوازی، آن کارشناسانی که در جامعهٔ بورژوازی تربیت شده، محیط دیگری ندیده‌اند و وضع اجتماعی دیگر برای‌شان قابل تصور نیست، به این تحولات و دگرگون سازیهای سوسیالیستی بپردازیم و از این رو حتی در آن مواردی که این افراد بکار خود کاملا صادق و وفادارند، حتی در این موارد سرشار از هزاران توهم بورژوایی هستند که با هزاران رشته‌ای که برای‌شان نامحسوس و غیر ملموس است با جامعهٔ بورژوازی که در حال احتضار و ازهم‌پاشیدگی است و بدین جهت مقاومت جنون‌آمیز می‌کند رابطه دارند.

این دشواری‌های مسئله و موفقیتها برای ما نمی‌تواند پنهان باشد. از همهٔ سوسیالیست‌ها که در این باره قلمفرسایی کرده‌اند حتی یک اثر سوسیالیستی آشنا یا نظریهٔ سوسیالیست‌های نامدار را دربارهٔ آیندهٔ جامعهٔ سوسیالیستی نمی‌توانم بیاد بیاورم که در آن بدشورای مشخص عملی کار طبقهٔ کارگر که زمام حکومت را بدست گرفته و این وظیفه را در برابر خود قرار داده که تمام ذخیره بسیار سرشار فرهنگ و معلومات فنی را که سرمایه‌داری انباشته و از لحاظ تاریخی ضرورت حتمی برای ما دارد، از حربهٔ دست سرمایه‌داری به حربهٔ دست سوسیالیسم مبدل سازد، اشاره شده باشد. این امر در فورمول کلی، در مقایسهٔ تجریدی آسان بنظر می‌رسد، ولی در مبارزه با سرمایه‌داری که یکباره نمی‌میرد و علاوه بر این هرچه بمرگ نزدیکتر می‌شود مخصوصاً مذبوحانه مقاومت می‌کند، وظیفه پرزحمتی است. اگر در این ساحه آزمونهایی صورت گیرد، اگر ما بکرات اشتباهات جزیی را اصلاح می‌کنیم، این امر اجتناب‌ناپذیر است، وقتیکه نمی‌توان یکباره کارشناسان این یا آن رشتهٔ اقتصاد ملی را از خادمان سرمایه‌داری به خادمان توده‌های زحمتکش، بمشاوران آنها مبدل ساخت. اگر این کار یکباره برای ما میسر نباشد، نباید ذره‌ای بدبینی ایجاد نماید، چونکه این وظیفه که ما برای خود معین می‌کنیم — وظیفهٔ دشوار دارای اهمیت جهانشمول تاریخی است. این نکته را نادیده نمی‌گیریم که ما به تنهایی انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور اگر حتی خیلی کمتر عقب‌مانده از روسیه بود و اگر هم در شرایط آسانتر از آنچه پس از چهار سال جنگ بیسابقه و دردناک و سخت و درهم‌شکننده هست زندگی می‌کردیم، — انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور با نیروی خود کاملا قادر نبودیم انجام دهیم. کسی که با اشاره به عدم‌تناسب نیروها از انقلاب سوسیالیستی در روسیه رو برمی‌گرداند به آدم توی غلاف می‌ماند که دورتر از نوک دماغ خود نمی‌بیند و فراموش کرده که هیچ تحول کم و بیش بزرگ تاریخی نیست که در مواردی نیروها در آن تناسب داشته باشند. نیروها در جریان مبارزه همزمان با

گسترش انقلاب رشد می‌یابند. وقتی کشور در راه تحولات بسیار عظیم گام نهاد، آنگاه خدمت این کشور و حزب طبقهٔ کارگر که در این کشور پیروز شده آنست که ما بوظایفی که سابقاً بطور تجریدی تئوریمان مطرح می‌شد کاملاً بطور عملی نزدیک شدیم. این تجربه و آزمون فراموش نخواهد شد. این تجربهٔ کارگرانی است که حالا در اتحادیه‌ها و سازمانهای محلی متحد شده‌اند و عملاً در راه سروسامان دادن همگانی به تمامی تولید مبارزه می‌کنند، این تجربه هرچه باشد و رویدادهای انقلاب روس و انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی هر قدر هم شاق و سخت باشد این تجربه را نمی‌توان باز پس گرفت. این تجربه بمثابهٔ دستاورد سوسیالیسم در تاریخ ثبت شده و انقلاب بعدی بین‌المللی بنای سوسیالیستی خود را روی آن خواهد ساخت.

با اجازهٔ شما بیک مسئلهٔ دیگر که شاید سخت‌ترین مسئله باشد و آنرا باید عملاً شورایعالی اقتصاد ملی حل نماید، اشاره می‌کنم. و این مسئلهٔ انضباط کار است. راستی بخواهید وقتی به این مسئله اشاره می‌کنیم باید اذعان نماییم و با خرسندی خاطرنشان سازیم که همانا اتحادیه‌ها، بزرگترین سازمان‌های آنها یعنی کمیتهٔ مرکزی اتحادیه فلزسازان، شورای اتحادیه‌های سراسر روسیه ــ سازمانهای عالی صنفی که میلیونها زحمتکش را در خود متحد می‌سازند مقدم بر دیگران مستقلاً به حل این مسئله پرداخته‌اند، و این مسئله اهمیت جهانشمول تاریخی دارد. برای درک آن باید توجه را از آن عدم موفقیت‌های جزئی، از دشواریهای تصورناپذیری که بنظر می‌آید اگر هرکدام را علیحده بگیریم رفع‌نشدنی هستند، بجای دیگر معطوف داشت. باید بالاتر رفت و به تعویض تاریخی نظامهای اقتصاد عمومی نگاه کرد. فقط از این زاویهٔ دید روشن می‌شود که ما چه وظیفهٔ بزرگ بعهده گرفته‌ایم و این امر که این بار پیشروترین نمایندگان جامعه ــ توده‌های زحمتکش و استثمارشونده وظیفه‌ای را خودشان بعهده می‌گیرند که تا کنون تماماً در روسیهٔ خاوندی (سرواژی ــ م.) تا سال ۱۸۶۱ (۵۶) مشتی ملاک انجام می‌داد و آنرا کار خود می‌شمرد. در

آن زمان ایجاد روابط عمومی کشور و انضباط، کار آنها بود.

میدانیم که ملاکین خاوندی چگونه این انضباط را ایجاد می‌کردند. این انضباط ستم و تعدی و تحقیر و اهانت و اعمال شاقهٔ بی‌سابقه برای اکثریت مردم بود. تمام این جریان گذار از حق خاوندی به اقتصاد بورژوازی را بیاد بیاورید. آنچه مشاهده کرده‌اید، گرچه اکثر شماها نمی‌توانستید مشاهده کنید، و آنچه که از نسلهای ارشد شنیده و می‌دانید—این گذار پس از سال ۱۸۶۱ به اقتصاد جدید بورژوازی، گذار از نظام انضباط خاوندی چماق، از انضباط بی‌معنی‌ترین، گستاخ‌ترین و ناهنجارترین اهانت و ستم و تعدی بر انسان، به انضباط بورژوازی، به انضباط گرسنگی، به اصطلاح مزدوری آزاد بود که در واقع انضباط بردگی سرمایه‌داری بود،— این گذار از لحاظ تاریخی آسان بنظر می‌رسید، چونکه از دست یک استثمارگر انسان بدست استثمارگر دیگر منتقل می‌شد، چونکه یک اقلیت غارتگر و استثمارگر کار خلق جای خود را به اقلیت دیگری می‌داد که همانطور غارتگر و همانطور استثمار کار خلق بود، چونکه ملاکین این جا را برای سرمایه‌داران خالی می‌کردند،— یک اقلیت در سرکوب توده‌های وسیع طبقات زحمتکش و استثمارشونده برای اقلیت دیگر جا خالی می‌کرد. و حتی این تعویض یک انضباط استثماری با انضباط دیگر مستلزم اگر دهها سال هم نباشد سالها کوشش می‌خواست، اگر دهها سال هم نباشد سالها وقت انتقال می‌خواست، هنگامیکه ملاکین خاوندی سابق کاملا صادقانه بر آن بودند که همه چیز از بین خواهد رفت و اربابی بدون حقوق خاوندی امکان ندارد، هنگامیکه ارباب جدید—سرمایه‌دار در هر قدمی با دشواری‌های عملی روبرو می‌شد و چشم از اقتصادیات خود بر می‌داشت، هنگامی که نشانهٔ مادی و یکی از دلایل عینی دشواری این دورهٔ انتقال این بود که ماشین‌های خارجی، بهترین ماشین‌ها، بروسیه آورده می‌شد تا بکار گرفته شود، و معلوم می‌شد کسانی که بتوانند روی آنها کار کنند و مدیران لایق وجود ندارند. در سراسر روسیه مشاهده می‌شد که بهترین ماشین‌ها بدون استفاده مانده‌اند، راستی

انتقال و گذار از انضباط خاوندی به انضباط جدید بورژوا-سرمایه‌داری چقدر دشوار بود.

این است که رفقا اگر شما اینطور بمسئله نگاه کنید، توسط آن اشخاص، آن طبقات، آن بورژوازی و آن چاکران بورژوازی گمراه و اغفال نخواهید شد که تمام ذکر و فکرشان افشاندن تخم وحشت و ناامیدی، و ایجاد یأس کامل در تمام کارها، چاره‌ناپذیر نشان دادن آنست، که در هر مورد علیحدهٔ بی‌انضباطی و ازهم‌پاشیدگی را نشان می‌دهند و بدین مناسبت از انقلاب نومید می‌شوند، در صورتیکه مگر یک انقلاب کبیر واقعی بدون ازهم‌پاشیدگی، بدون برهم خوردن انضباط، بدون گامهای دردناک تجربه و آزمون در حالیکه توده‌ها انضباط جدیدی تنظیم می‌کنند در جهان روی داده و تاریخ بیاد دارد؟ ما نباید فراموش کنیم که برای نخستین بار به چنین نقطهٔ مقدماتی تاریخ رسیده‌ایم که انضباط جدید، انضباط برپایه کار، انضباط روابط رفیقانه، انضباط شوروی در واقع توسط ملیونها زحمتکش و استثمارشونده تنظیم می‌شود. ادعای کسب موفقیت سریع در این کار را نداریم و روی آن حساب نمی‌کنیم. ما میدانیم که این کار دوران کامل تاریخی را در بر می‌گیرد. ما آن دوران تاریخی را شروع کرده‌ایم هنگامیکه در کشور بورژوازی انضباط جامعهٔ سرمایه‌داری را درهم می‌شکنیم، درهم می‌شکنیم و افتخار می‌کنیم که همهٔ کارگران آگاه، همهٔ دهقانان بدون استثناء زحمتکش همه‌جانبه به درهم شکستن آن کمک می‌کنند، هنگامیکه در میان توده‌ها بطور داوطلبانه و بنابه ابتکار خود آنها سطح آگاهی به این نکته که این انضباط مبتنی بر استثمار و بردگی زحمتکشان را باید نه بدستور از بالا بلکه برحسب تجربه و آزمون زندگی خود عوض کنند و انضباط جدید کار متحد، انضباط کارگران متحد و سازمان‌یافته و دهقانان زحمتکش سراسر روسیه یعنی کشوری را که دهها و صدها ملیون جمعیت دارد، جایگزین آن سازند. این وظیفهٔ بسیار مشکل ولی در عوض وظیفهٔ شرافتمندانه است، چون که تنها هنگامیکه

ما آنرا عملاً انجام دهیم، فقط آنوقت آخرین میخ تابوت جامعهٔ سرمایه‌داری که مدفونش می‌سازیم کوبیده خواهد شد. (کفزدنها.)

گزارشهای روزنامه‌ها در تاریخ ۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۱۰۸ «پتروگرادسکایا پراودا» (چاپ عصر) و در تاریخ ۲۸ ماه مه ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۱۰۴ «پراودا» و در شمارهٔ ۱۰۶ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» چاپ شده است

در سال ۱۹۱۸ در کتاب «مطالب مربوط به نخستین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه. گزارش تندنویسی شده»، مسکو، بطور کامل چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۳۷۷ — ۳۸۶ ترجمه و چاپ شده است

ملاحظات
دربارهٔ پیش‌نویس «مواد مربوط بمدیریت بنگاه‌های ملی‌شده» (۵۷)

کمونیسم ایجاب می‌کند و برآنست که بزرگترین تمرکز تولید بزرگ در سراسر کشور صورت پذیرد. از این رو مسلماً باید بمرکز سراسری روسیه حق داد که همهٔ بنگاههای این رشته را تابع خود سازد. مراکز ایالتی وظایف خود را بر حسب شرایط محلی و معیشتی و شرایط دیگر، مطابق با دستورات تولید عمومی و تصمیمات مرکز تعیین می‌کنند.

سلب حق تابع ساختن مستقیم همهٔ بنگاههای این رشته از مرکز سراسری روسیه، همانطوریکه از طرح کمیسیون مستفاد می‌شود، آنارشی‌سندیکالیسم ایالتی خواهد بود نه کمونیسم.

تاریخ تحریر : دوم ژوئن سال ۱۹۱۸
برای نخستین بار در سال ۱۹۵۹ در مجموعه لنینی شمارهٔ ۳۶ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۳۹۲ ترجمه و چاپ شده است

پنجمین کنگرهٔ شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان و افراد ارتش سرخ سراسر روسیه (۵۸)

۴–۱۰ ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸

گزارش شورای کمیسرهای ملی ۵ ژوئیه

رفقا، اجازه بدهید با وجود اینکه بیانات سخنران پیشین در جاهایی فوق‌العاده پرهیجان بود (۵۹)، گزارشی از جانب شورای کمیسرهای ملی بطور کلی در ارتباط با مسائل عمدهٔ اصولی که شایستهٔ آنند عرضه دارم و تحت تأثیر آن جروبحثی قرار نگیرم که سخنران پیشین خیلی طالب آن بود، و البته من خیال امتناع کامل از آنرا ندارم. رفقا، می‌دانید که از هنگام آخرین کنگره عامل عمده‌ای که وضع ما را تعیین می‌کرد و سیاست ما را تغییر می‌داد و تاکتیک و مناسبات ما را با احزاب دیگر روسیه تعیین می‌نمود، صلح برست بود. بیاد دارید که در کنگرهٔ گذشته چقدر ما را سرزنش کردند و چقدر ما را متهم ساختند و در رابطه با اینکه تنفس کذائی بروسیه کمک نخواهد کرد و اتحاد امپریالیسم بین‌المللی در هر حال بسته شده است و عقب‌نشینی ما که به آن می‌پردازیم عملا هیچ نتیجه‌ای نمی‌تواند داشته باشد چه داد و فریادهای زیادی راه انداختند. طبیعی است روی این اصلی که تمام وضع دولت‌های سرمایه‌داری را هم معین کرد باید مکث نمود. رفقا، تصور می‌کنم که پس از گذشت سه ماه و نیم کاملا مسلم می‌شود که با وجود سرزنش‌ها و اتهامات حق با ما بود. می‌توانیم بگوییم که

پرولتاریا و دهقانانی که دیگران را استثمار نمی‌کنند و از راه گرسنگی دادن بمردم جیب‌های خود را پر نمی‌کنند، عموماً طرفدار ما هستند و بهرحال مخالف آن بی‌خردانی هستند که آنها را بجنگ می‌کشانند و می‌خواهند قرارداد برست را پاره کنند. (سر و صدا)

نه دهم طرفدار ما هستند و هر قدر اوضاع روشن‌تر می‌شود، بهمان قدر بیشتر مسلم می‌گردد که حالا وقتی که احزاب امپریالیستی اروپای غربی، دو گروه عمدهٔ امپریالیستی با هم بجنگ مرگبار مشغولند، وقتی که آنها هر ماه و هر هفته و هر روز همدیگر را هر چه بیشتر و بیشتر به طرف پرتگاهی هول می‌دهند که سیاهی آنرا آشکارا می‌بینیم در چنین لحظه‌ای صحت تاکتیک ما برایمان بویژه روشن است، — آنهایی که جنگ را از سر گذرانده، آنهایی که جنگ را دیده‌اند، آنهایی که جنگ را سرسری نمی‌گیرند این نکته را بخصوص خوب می‌دانند و احساس می‌کنند. برای ما بخصوص روشن است که مادامیکه هر کدام از گروهها قوی‌تر از ما هستند، مادامیکه آن دگرگونی عمده که بکارگران و زحمتکشان روسیه کمک می‌کند از نتایج انقلاب استفاده کرده و از ضربه وارده بخود آیند و سروسامان بگیرند و کاملا قد علم کنند بطوریکه ارتش جدید سازمان‌یافته و باانضباط ایجاد کنند و بر مبنای جدید آنرا سازمان دهند تا ما بتوانیم که نه لفظاً بلکه عملا... (کفزدنهای پرسروصدا از دست چپ، فریادی از دست راست: «کرنسکی‌ا»)، مادامیکه این دگرگونی صورت نگرفته ما باید صبر کنیم. از این رو هر چه بیشتر میان توده‌های خلق برویم و بکارگران فابریکها و کارخانه‌ها و بدهقانان زحمتکش که از کار مزدوری بهره‌کشی نمی‌کنند و از منافع محتکرانه کولاک که غله خود را پنهان می‌کند و از دیکتاتوری خواربار می‌ترسد دفاع نمی‌کنند، هر قدر بیشتر نزدیک شویم، همانقدر دقیقتر می‌توان گفت که در آنجا هم ما با ابراز همدردی و همدلی کامل مواجه خواهیم شد و می‌شویم و حالا با اطمینان کامل می‌توان گفت که مواجه شده‌ایم. البته حالا مردم هر قدر هم عده‌ای از روی ناآگاهی و شوق عبارتپردازی آنها را

بسوی این جنگ سوق دهند و با جملاتی از هر قبیل ماهیت خود را کتمان کنند، با این دشمنان — با امپریالیست‌ها نمی‌خواهند، نمی‌توانند و نخواهند جنگید. راستی، رفقا، کسی که حالا مستقیم یا غیر مستقیم، آشکار یا نهان از جنگ دم می‌زند، کسی که درباره طناب‌دار برست داد و فریاد راه می‌اندازد، نمی‌بیند که آقایان کرنسکی و ملاکین و سرمایه‌داران و کولاک‌ها... (صدایی: «میرباخ!». سروصدا) طناب‌دار را بگردن کارگران و دهقانان روسیه می‌اندازند. آنها در هر جلسه‌ای هر قدرهم داد بزنند درمیان مردم امیدی بکارشان نیست! (کفزدنها. سروصدا.)

برای من هیچ تعجب ندارد که این اشخاص که به این وضع افتاده‌اند، وقتی دلیلی نیست فقط می‌مانند که با دادوفریاد و با جملات هیستریک، با فحاشی و با رفتارهای وحشیانه پاسخ بدهند (کفزدنها.) (صدایی: «دلیل هست!». سروصدا.)

نود و نه درصد سربازان روس می‌دانند که از عهدهٔ جنگ برآمدن چه مشقات غیرقابل تصوری دارد. می‌دانند که برای آرایش جنگی برپایه‌ٔ جدید سوسیالیستی و اقتصادی (صدائی: «میرباخ اجازه نمی‌دهد!») تلاشهایی غیرقابل تصوری می‌خواهد، لازم بود که بر جنگ راهزنانه فایق می‌آمدیم. آنها با علم به اینکه نیروهای هار امپریالیسم طی سه ماهی که از کنگرهٔ پیشین می‌گذرد، چندین قدم به پرتگاه نزدیک شده، بمبارزه ادامه می‌دهند، — وارد این جنگ نمی‌شوند. پس از آنکه ما با درک مفهوم منشور صلح و با رساندن این مفهوم توسط هیئت نمایندگی ما بریاست رفیق تروتسکی در برست به اطلاع کارگران همهٔ کشورها، آشکارا صلح شرافتمندانهٔ دمکراتیک را پیشنهاد کردیم بوظیفهٔ خود در برابر همهٔ ملتها عمل نمودیم. این پیشنهاد توسط بورژوازی کین‌توز همهٔ کشورها عقیم ماند. ما چاره‌ای جز انتظار نداریم و مردم منتظر خواهند بود تا این گروههای هار امپریالیستها که حالا هنوز قوی‌ترند به پرتگاهی سرنگون شوند که اینک در لب آن قرار دارند، همه ناظر این جریان هستند... (کفزدنها.) همهٔ آنهایی که چشمهای خود را عمداً نبسته‌اند این

جریان را می‌بینند. این پرتگاه طی سه ماه و نیمی که حزب امپریالیستی که عقل خود را از دست داده طرفدار آنست که جنگ بدرازا بکشد مسلماً نزدیک‌تر شده است. ما می‌دانیم و احساس و لمس می کنیم که حالا هنوز برای جنگ آمادگی نداریم، این حرف را سربازان و سپاهیانی می‌زنند که عملا جنگ را آزموده‌اند و آن داد و فریادهایی که به برانداختن طناب‌دار برست دعوت می کنند از حنجرهٔ منشویک‌ها، اس‌ارهای راستگرا و طرفداران کرنسکی، کادت‌ها بیرون می‌آید. شما می‌دانید که طرفداران ملاکین و سرمایه‌داران و چاکران اس‌ارهای راستگرا و کادت‌ها کجا هستند. در آن اردوگاه سخنرانیهای اس‌ارهای چپ که همچنین در برابر جنگ سر تعظیم فرو می‌آورند با کفزدنهای شدید استقبال خواهند شد. اس‌ارهای چپ همانطوریکه سخنرانان پیشین اشاره کردند گرفتار وضع ناجوری شده‌اند، آدرس را عوضی گرفته‌اند. (کفزدنها.)

می‌دانیم که انقلاب کبیر توسط خود توده‌های مردم از اعماق خود برمی‌خیزد که برای آن ماهها و سالها کافی نیست و تعجب نمی کنیم که حزب اس‌ارهای چپ بهنگام انقلاب با تزلزلات غیرقابل تصوری روبرو بود. در اینجا تروتسکی به این تزلزلات اشاره کرد و من فقط اضافه می کنم که ۲۶ اکتبر وقتی از رفقا اس‌ارهای چپ بشرکت در هیئت دولت دعوت کردیم آنها از شرکت امتناع ورزیدند و هنگامیکه کراسنوف دم دروازهٔ پتروگراد بود آنها با ما نبودند، پس نه بما بلکه به کراسنوف کمک می کردند. ما از این تزلزلات تعجب نمی‌کنیم، راستی که این حزب خیلی مصائب را از سر گذرانده است. ولی رفقا، هر چیزی اندازه دارد.

ما میدانیم که انقلاب پدیده‌ای است که با تجربه و عمل بررسی می‌شود و تنها آنوقت انقلاب انقلاب می‌شود که دهها ملیون نفر با شور و هیجان متفق و یکدل و یکجان بپا خیزند (کفزدنها، که در نتیجهٔ آنها صدای لنین شنیده نمی‌شود، فریادی: «زنده‌باد شوراها!».) این مبارزه‌ای که ما را برای زندگی نوین بپا داشته توسط ۱۱۵ ملیون نفر آغاز گشته است: باید با توجه فوق‌العاده عمیق

با این مبارزهٔ کبیر آشنا شد. (کفزدنهای پرشور.) در ماه اکتبر هنگامیکه حکومت شوروی بوجود آمد، ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷، هنگامیکه... (سروصدا، داد و فریاد، کفزدنها) حزب ما و نمایندگان آن در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی به حزب اس‌ارهای چپ پیشنهاد کردند که در هیئت دولت شرکت جویند، — این حزب امتناع کرد. در آن لحظه‌ای که اس‌ارهای چپ از شرکت در هیئت دولت ما امتناع ورزیدند با ما نبودند، برضد ما بودند. (سروصدا در صندلیهای اس‌ارهای چپ.) برای من بسیار نامطلوب است که مجبور شدم مطالبی بگویم که خوشتان نیاید. (سروصدا از سمت راست شدت می‌یابد.) ولی چه باید کرد؟ اگر ژنرال قزاق‌ها کراسنوف... (سروصدا، داد و فریاد امکان نمی‌دهد که سخنرانی ادامه یابد.) وقتی در ۲۶ اکتبر شما تزلزل داشتید و خودتان نمی‌دانستید که چه می‌خواهید و از رفتن با ما خودداری کردید... (سروصدا چند دقیقه قطع نمی‌شود.) حق تلخ است! من برایتان یادآور می‌شوم آن کسانی که تزلزل داشتند، که خودشان نمی‌دانند چه می‌خواهند، از رفتن با ما امتناع می‌ورزند، بحرف دیگران گوش می‌دهند که داستان می‌گویند. من به شما گفتم چطور سربازی که در جنگ بود... (سروصدا، کفزدنها.) وقتی سخنران پیشین حرف می‌زد اکثریت عظیم کنگره مانع سخنرانی او نمی‌شد. البته علت آن معلوم و روشن است. اگر اشخاصی هستند که ترجیح می‌دهند از کنگرهٔ شوراها بروند، راه باز است! (سروصدا و هیجان در صندلیهای دست راست. رئیس جلسه به قطع سروصدا دعوت می‌کند.)

پس، رفقا، حقانیت ما در امر انعقاد قرارداد صلح برست با تمامی جریان رویدادها به ثبوت رسیده است. و آنهایی که در کنگرهٔ سابق شوراها کوشیدند لطایف تلخی دربارهٔ تنفس بگویند یاد گرفتند و دیدند که ما البته با زحمت فوق‌العاده زیاد مهلت گرفتیم و در مدت این مهلت کارگران و دهقانان ما گام بزرگی بسوی ساختمان سوسیالیسم برداشتند و برعکس، دولتهای غرب گام بزرگی بسوی آن پرتگاهی برداشتند

که امپریالیسم هر چه بیشتر هر هفته که این جنگ ادامه یابد در آن می‌افتد.

و از این رو من می‌توانم رفتار آن کسانی را که با استناد به سنگینی وضع ما بتاکتیک ما حمله می‌کنند، فقط سراسیمگی کامل بنامم. تکرار می‌کنم که کافی است بدوران سه ماه و نیم اخیر استناد شود. به آنهایی که در آن کنگره بودند، سخنانی را که در آن گفته شد یادآور می‌شوم و بکسانی که در آن نبودند پیشنهاد می‌کنم پروتکل یا مقالات روزنامه‌ها را دربارۀ کنگرۀ پیشین بخوانند تا یقین حاصل کنند که رویدادها تاکتیک ما را کاملا تایید کردند. از پیروزی‌های انقلاب اکتبر تا پیروزی‌های انقلاب بین‌المللی حد و مرزی نیست و انفجارها در دیگر کشورها باید آغاز شود. برای تسریع در آنها ما در دوران مذاکرات برست هر چه ممکن بود انجام دادیم. کسی که انقلابهای سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ را از سر گذرانده، کسی که روی آنها فکر کرده است، و کسی که بطور جدی و از روی فکر و تعقل به آنها برخورد می‌کرد می‌داند که در کشور ما این انقلابها با زحمت غیرقابل تصور بوقوع می‌پیوستند.

دو ماه پیش از ژانویهٔ سال ۱۹۰۵ و فوریهٔ سال ۱۹۱۷ هیچ فرد انقلابی هر قدر هم مجرب و مطلع بود و هیچ انسان مطلع از زندگی مردم نمی‌توانست پیش‌بینی کند که چنین رویدادی روسیه را منفجر سازد. چسبیدن به دادوفریادهائی و دادن شعارهایی میان توده‌های مردم که در حکم قطع جریان صلح و کشاندن ما بجنگ است، — سیاست کسانی بسیار سراسیمه‌ای است که عقل خود را از دست داده باشند. و برای اثبات این سراسیمگی مثالی از زبان کسی می‌زنم که نه من و نه دیگران در صداقتش شک نمی‌کنیم — از زبان رفیق اسپریدونوا، از آن سخنرانی که در روزنامهٔ «گولوس ترودووا کریستیانستوا» (۶۰) درج گردیده و تکذیب نشده است. رفیق اسپریدونوا در این سخنرانی سی‌ام ژوئن سه سطر پوچ و توخالی جا داده که گویا آلمانها اولتیماتوم داده‌اند که دو میلیارد مانوفاکتور برای‌شان ارسال داریم.

آن حزبی که صدیق‌ترین نمایندگان خود را بحالی می‌اندازد که در چنان باطلاق وحشتناک فریب و دروغ فرو می‌روند، چنین حزبی حتماً نابود خواهد شد. کارگران و دهقانان نمی‌توانند ندانند که برای امضای قرارداد برست چه زحمات غیرقابل تصوری که نکشیدیم و چه خون دلی که نخوردیم. مگر قصه‌ها و توهماتی هم می‌خواهد که سنگینی این صلح را رنگ بزنند؟ — کاری که حتی صدیق‌ترین افراد این حزب بدان دست می‌زنند. ولی ما میدانیم که حقیقت ملی کجاست و از آن پیروی می‌کنیم در حالیکه آنها با داد و فریادهای هیستریک می‌تازند. از این نقطهٔ نظر چنین رفتار توأم با سراسیمگی کامل از تحریک و تفتین بدتر است، بویژه اگر ما مجموعهٔ فعالیت همهٔ احزاب روسیه را مقایسه کنیم، و این کار برخورد علمی به انقلاب می‌خواهد. در نظر گرفتن تمامی مناسبات همهٔ احزاب در یکجا را هرگز نباید فراموش کرد. افرادی، گروههایی می‌توانند اشتباه کنند و می‌توانند طرز رفتار و برخورد خود را پیدا نکنند و نتوانند آنرا توضیح دهند، ولی اگر ما تمامی فعالیت همهٔ احزاب روسیه را بگیریم و تناسب آنها را در مدنظر قرار دهیم اشتباه غیر ممکن است. حال ببینید اس‌ارهای راستگرا، کرنسکی، ساوینکف و امثال آنها... حالا با شنیدن دعوت‌های اس‌ارهای چپ چه می‌گویند. راستی آنها در لحظهٔ کنونی کف می‌زنند و مانند افراد هیستریک شادی می‌کنند. آنها از کشاندن پای روسیه بجنگ که در حال حاضر برای میلیوکف لازم است، خوشحالند. و حالا سخن گفتن دربارهٔ حلقهٔ طناب‌دار برست — بمعنای انداختن حلقهٔ طناب‌دار ملاکی بگردن دهقانان است. وقتی در اینجا دربارهٔ جنگ علیه بلشویکها می‌گویند همانطوریکه سخنران پیشین دربارهٔ مناقشه و نزاع با بلشویک‌ها سخن می‌گفت، من در پاسخ می‌گویم: نخیر، رفقا، این مناقشه و نزاع نبوده بلکه قطع مسلم و واقعی رابطه، قطع رابطه میان آنهایی است که با گفتن حقیقت بمردم دشواری وضع را تحمل می‌کنند ولی با داد و فریادها از خود بیخود نمی‌شوند و آنهایی که با این داد و

فریادها از خود بیخود می‌شوند و ناخودآگاه کار دیگران، کار مفسده‌جویان را انجام می‌دهند. (کف‌زدنها.)

به بخش اول گزارش خود پایان می‌دهم. دول امپریالیستی طی جنگ امپریالیستی جنون‌آمیز سه ماه و نیم به آن پرتگاهی نزدیک شده‌اند که مردم را بورطهٔ آن هول می‌دهند. این حیوان درندهٔ زخمی تکه‌هایی از ارگانیسم زندهٔ ما را کنده است. دشمنان ما با چنان سرعتی به پرتگاه نزدیک می‌شوند که هر آینه حتی اگر به آنها بیش از سه ماه و نیم وقت داده می‌شد و هر گاه کشتارگاه امپریالیستی باز همین تلفات را بما وارد می‌کرد، خود آنها از بین می‌روند نه ما، چونکه سرعت کاهش مقاومت آنها خیلی سریع آنها را بسوی پرتگاه می‌برد. ولی در کشور ما طی این سه ماه و نیم با وجود دشواری عظیمی که آشکارا ما مردم را از آن آگه می‌سازیم، با وجود همهٔ اینها جوانه‌های سالمی از ارگانیسم سالم می‌زند — هم در رشتهٔ صنایع و در همه‌جا کار ساختمانی ممکن است کوچک، بطور غیر موثر و بدون سروصدا پیش می‌رود. این کار ثمربخش‌ترین نتایج را داده و ما با داشتن سه ماه دیگر، شش ماه دیگر و اقدامات زمستانی در این ساحه پیش خواهیم رفت، و درندهٔ امپریالیستی اروپای غربی که از مبارزه خسته شده، سنگینی این مسابقه را تحمل نخواهد کرد، چونکه در درون آن نیروهایی رشد و قوام می‌یابند که هنوز تا کنون بخود اطمینان پیدا نکرده‌اند ولی امپریالیسم را بنابودی خواهند کشاند. و آنچه دیگر در آنجا آغاز شده و بطور اساسی آغاز شده است نخواهد توانست طی سه ماه و نیم تغییر یابد. در بارهٔ این کار ساختمانی کوچک و خلاق خیلی کم حرف می‌زنند و من فکر می‌کنم که لازم است ما بیشتر روی آن مکث کنیم. من بنوبهٔ خود نمی‌توانم این نکته را کتمان کنم اقلا بدان علت که باید حملات سخنران پیشین را در نظر گرفت. به قطعنامهٔ مورخه ۲۹ آوریل سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی اشاره می‌کنم*. در آن موقع گزارش دادم

* رجوع شود بهمین جلد، ص ۷۹—۸۲. ه. ت.

و مجبور شدم دربارهٔ وظایف کنونی حکومت شوروی صحبت کنم و خاطرنشان ساختم که همزمان با دشواری غیرقابل تصور وضع ما کار خلاق و سازنده در داخل کشور ما باید اهمیت درجهٔ اول داشته باشد.

در اینجا بدون خیالبافی باید بگوییم که با وجود همهٔ دشواریها باید تمام نیروهای خود را صرف این کار کنیم. آن تجربه و آزمونی که می‌توانم با شما در میان گذارم نشان می‌دهد که ما از این لحاظ بدون شک خیلی پیشرفت کرده‌ایم. البته اگر به نتایج خارجی بسنده کنیم همانطوریکه بورژوازی با چسبیدن به نمونه‌هایی از اشتباهات ما بسنده می‌کند، آنوقت مشکل می‌توان بموفقیتها اشاره نمود، ولی ما بنحوی کاملا دیگر به آن نگاه می‌کنیم. بورژوازی این یا آن مدیریت ادارهٔ کشتیرانی رودخانه‌ای را می‌گیرد و نشان می‌دهد که ما بارها در صدد تغییر در آن برآمده‌ایم، و شرورانه خوشحالی می‌کند و می‌گوید که حکومت شوروی از عهدهٔ کارها برنمی‌آید. در پاسخ آن می‌گوییم: بلی، ما بارها در مدیریت ادارهٔ کشتیرانی رودخانه‌ای و همچنین راه آهن تغییرات داده‌ایم و حالا هم در صدد تغییر بزرگ در شورای اقتصاد ملی هستیم. مفهوم تحول که سوسیالیسم از ساحهٔ دگم و جمودفکری که دربارهٔ آن فقط اشخاصی که چیزی سرشان نمی‌شود می‌توانند سخن بگویند، از ساحهٔ کتاب و برنامه به ساحهٔ کار عملی منتقل می‌شود، در همین است. اینک حالا کارگران و دهقانان با دست خود سوسیالیسم می‌سازند.

آن دورانی که دربارهٔ برنامه‌های سوسیالیستی از روی کتاب بحث می‌کردند برای روسیه هم یقین دارم بطور برگشت‌ناپذیر سپری شده است. اکنون دربارهٔ سوسیالیسم می‌توان فقط از روی تجربه گفت. مفهوم تحول همانا در این است که برای نخستین بار دستگاه قدیم دیوانسالاری بورژوازی، سیستم بورژوایی مدیریت را دور انداخت و شرایطی بوجود آورد که کارگران و دهقانان خودشان دست به کاری می‌زنند که فوق‌العاده دشوار و کتمان دشواری آن از خود خنده‌دار است، زیرا سرمایه‌داران و ملاکین طی قرون و اعصار دهها ملیون

نفر را تنها بعلت داشتن فکر ادارهٔ اراضی می‌راندند و تحت تعقیب و پیگرد قرار می‌دادند. ولی حالا در چند هفته و در چند ماه با وجود ویرانی یأس‌آور و سرسام‌آور، هنگامیکه جنگ همهٔ تن و پیکر روسیه را مجروح ساخته بطوریکه مردم به آدم کتک خوردهٔ نیمه‌جان شباهت دارند — در چنین موقعی که ویرانی عظیم از تزارها و ملاکین و سرمایه‌داران برای ما به ارث رسیده است، طبقات جدید، کارگران و همچنین دهقانانی که کارگران مزدبگیر را استثمار نمی‌کنند و از راه احتکار غله ثروت نمی‌اندوزند باید دست بکار جدید بزنند. بلی، این کار فوق‌العاده دشوار ولی فوق‌العاده شرافتمندانه است. هر ماه چنین کار و چنین آزمونی برابر بیست سال هم نباشد برابر ده سال تاریخ ما ارزش دارد. بلی، ما ابداً نمی‌ترسیم در برابر شما اذعان کنیم و آشنایی با فرامین ما هم مؤید این نکته است که ناگزیریم دائماً آنها را تغییر دهیم؛ ما هنوز چیز حاضر نساخته‌ایم، ما هنوز چنین سوسیالیسمی که بتوان در پاراگراف گذاشت نمی‌شناسیم. اگر حالا بتوانیم قانون اساسی شوروی را به این کنگره عرضه داریم علتش فقط آنست که شوراها در تمام اطراف و اکناف کشور ایجاد شده‌اند و مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، علتش آنست که شما آن قانون را ایجاد و در همه‌جای کشور آزمایش کرده‌اید؛ تنها شش ماه پس از انقلاب اکتبر، تقریباً یکسال پس از نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه ما توانستیم آنچیزی را بنویسیم که عملا وجود دارد (۶۱).

در ساحهٔ اقتصاد، در ساحه‌ای که سوسیالیسم تازه دارد ساخته می‌شود، در ساحه‌ای که انضباط جدید باید بوجود آید، ما چنین تجربه‌ای نداریم و آنرا ضمن حک و اصلاحات و ضمن نوسازی‌ها می‌اندوزیم. این وظیفهٔ عمدهٔ ماست؛ ما می‌گوییم: از هر نظام جدید اجتماعی مناسبات جدید میان افراد، انضباط جدید طلب می‌شود. زمانی بود که بدون انضباط خاوندی (سرواژی — م.) ادارهٔ امور اقتصادی میسر نبود. آن زمان یک انضباط چماق بود، زمانی هم دوران سلطهٔ سرمایه‌داران بود، آنزمان نیروی انضباط مبتنی بر گرسنگی

بود. حالا دیگر از هنگام تحول شوروی، از هنگام آغاز انقلاب سوسیالیستی، انضباط باید برپایه کاملا جدید، انضباط اعتماد به تشکل کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان، انضباط رفیقانه، انضباط مبتنی بر هر گونه احترام، انضباط استقلال عمل و ابتکار در مبارزه بوجود آید. هر کسی که بشیوه‌های کهنه سرمایه‌داری متوسل می‌شود، کسی که هنگام نیاز و قحطی بسبک قدیم، بسبک سرمایه‌داری قضاوت می‌کند و می‌گوید: اگر من به تنهایی غله را بفروشم ثروت بیشتر بدست می‌آورم، اگر من به تنهایی برای تهیهٔ غله بروم، آسانتر بدست می‌آورم — کسی که چنین قضاوت می‌کند راه آسانتر در پیش می‌گیرد ولی بسوسیالیسم نخواهد رسید.

ماندن در قطب مناسبات عادی سرمایه‌داری ساده و آسان است، ولی ما می‌خواهیم که از راه جدید برویم. این کار از ما، از همهٔ مردم آگاهی زیاد، تشکل زیاد، وقت زیاد می‌خواهد و موجب اشتباهات بزرگ می‌شود. اما ما بخود می‌گوییم: کسی اشتباه نمی‌کند که عملا کاری انجام نمی‌دهد.

اگر دورانی که درباره‌اش بشما گزارش می‌دهم از نقطهٔ نظر مجامع شامل تجربیاتی است که اغلب در آنها حک و اصلاح و بازگشت بشیوهٔ کهنه مشاهده می‌شود، مسئلهٔ عمده، مضمون عمده و ارزش عمدهٔ دورانی که از سر می‌گذرانیم در این نیست. دستگاه کهنه مدیریت دیوانسالاران که دستور اضافهٔ حقوق برایش کافی است، رفته است. ما مجبوریم با سازمانهای کارگری سروکار پیدا کنیم که ادارهٔ امور اقتصاد را بدست خود می‌گیرند. ما با پرولتاریای راه آهن برخورد می‌کنیم که بدتر از دیگران زندگی می‌کند و حق مسلم و قانونی دارد بهبود وضع خود را طلب کند؛ فردا پرولتاریای کشتیرانی رودخانه‌ای خواستهای خود را مطرح خواهد ساخت، پس‌فردا دهقان میانه‌حال که درباره‌اش مفصل‌تر صحبت خواهم کرد، دهقانی که غالباً وضع خود را بدتر از کارگر می‌بیند که توجه فراوان مبذولش می‌داریم و همهٔ فرمان‌ها مربوط به منافع و علایق اوست که سخنران پیشین مطلقاً چیزی از آن درک نکرده — خواستهایی

بمیان می‌کشد، — همهٔ اینها مشکلات طاقت‌فرسا ایجاد می‌کنند، ولی اینها آن مشکلاتی هستند که با وجود آنها کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان برای نخستین بار پس از صدها سال خودشان همهٔ اقتصادیات ملی روسیه را با دست خود روبراه ساخته و سروسامان می‌دهند. و از این رو باید شیوه‌هایی برای ارضای خواستهای عادلانه و موجه پیدا کرد، فرامین را تغییر داد، دستگاه مدیریت را عوض کرد. همزمان با نمونه‌ها و موارد عدم‌موفقیت‌ها و شکست‌ها — مواردی که مطبوعات بورژوازی به آنها می‌چسبند، مواردی که البته زیاد است، ما موفقیتهایی کسب می‌کنیم، زیرا همانا از راه عدم‌موفقیتهای جزیی و اشتباهات، ما به تجربه شیوهٔ ایجاد بنای سوسیالیسم را یاد می‌گیریم. و وقتی از تمام جوانب خواستهای جدیدی می‌بینیم می‌گوییم: همین طور هم باید باشد، این همان سوسیالیسم است که در آن هر کس می‌خواهد وضع خود را بهتر کند، همه می‌خواهند از نعمات و ارزشهای زندگی برخوردار شوند. ولی کشور فقیر است و بی‌نوا، — فعلا ارضای همهٔ خواستها امکان ندارد، از این رو در پروسهٔ ویرانی ایجاد بنای جدید چقدر دشوار است. اما آن کسی که خیال می‌کند سوسیالیسم را می‌توان در دوران صلح و مسالمت برپا ساخت سخت اشتباه می‌کند: سوسیالیسم در همه‌جا در شرایط ویرانی و بهنگام قحطی برپا خواهد شد، همین طور هم باید باشد و وقتی ما نمایندگان ایده‌های واقعی را می‌بینیم، آنوقت بخود می‌گوییم: همهٔ هزارها، ده‌ها هزار و صدها هزار کارگر و دهقان زحمتکش بساختمان جدید، به امر ایجاد بنای سوسیالیستی دست زده‌اند. حالا عمیق‌ترین تحول و دگرگونی در روستا آغاز می‌شود، در جایی که کولاک‌های مبلغ سعی دارند از کار دهقانان زحمتکش که از کار دیگری بهره‌کشی نمی‌کنند و از راه احتکار غله ثروت نمی‌اندوزند جلوگیری کنند، و در آنجا وظیفهٔ دیگری در پیش است. در شهرها باید کارخانه و صنایع فلزسازی ایجاد کرد و پس از ویرانیهای جنگ تولید را سهم‌بندی نمود، مواد خام و فلزات را توزیع کرد. انجام این وظیفه کار بسیار دشواری است. در آنجا کارگر راه

این کار را یاد می‌گیرد و ارگانهای مدیریت مرکزی بوجود می‌آورد، در آنجا ما باید در شورایعالی اقتصاد ملی تغییراتی بدهیم، چونکه قوانین قدیمی مصوب اوایل سال دیگر کهنه شده‌اند، جنبش کارگری پیش می‌رود، کنترل قدیم کارگری کهنه شده و اتحادیه‌های صنفی به هسته‌های ارگانهای مدیریت تمام صنایع مبدل می‌شوند. (کفزدنها.) در این ساحه تا کنون کارهای زیاد انجام گرفته ولی در هر حال ما نمی‌توانیم به کسب موفقیت درخشان مباهات کنیم. ما می‌دانیم که در این ساحه عناصر بورژوازی، سرمایه‌داران و ملاکین و کولاک‌ها امکان پیدا می‌کنند مدتهایی هم تبلیغ کنند و بگویند که مثل همیشه فرمان صادره هنوز بموقع اجرا گذاشته نشده، فرمان دیگر صادر گردیده و این را هم پس از سه ماه حک و اصلاح خواهند کرد و اینک احتکار همانطوریکه در دوران سرمایه‌داری بوده حالا هم بجای خود باقی است. راستی هم ما دستور جامع شارلاتانی در دست نداریم که یکباره بتواند احتکار و سوءاستفاده را از بین ببرد. عادات نظام سرمایه‌داری خیلی قوی است و تجدید تربیت مردمی که قرنها چنین عاداتی دارند، کار دشواری است و وقت زیاد می‌خواهد. ولی ما می‌گوییم: شیوهٔ مبارزهٔ ما — سازماندهی است. ما باید همه چیز را سازمان دهیم و همه چیز را بدست خود بگیریم و کولاک‌ها و محتکرین را در هر قدم مورد رسیدگی قرار دهیم و مبارزهٔ بی‌امان با آنها را اعلام داریم و با کنترل هر قدم آنها نگذاریم نفس بکشند. (کفزدنها.)

ما به تجربه می‌دانیم که حک و اصلاح فرمانها لازم است، چونکه دشواریهای جدید پیش می‌آید و در نتیجهٔ آنها حک و اصلاح نیروی جدیدی می‌گیرد. و اگر در مسئلهٔ خواربار حالا به سازماندهی تهیدستان روستا دست زده‌ایم، و اگر حالا رفقای سابق ما — اس‌ارهای چپ با تمام صداقت که جای شک و تردید در آن نیست می‌گویند راه‌های ما از هم جدا شده است، ما با قاطعیت در جواب می‌گوییم: این کار بیشتر بضرر شماست چونکه به این معناست که از سوسیالیسم دوری جسته‌اید. (کفزدنها.)

رفقا! مسئلهٔ خواربار — مسئلهٔ عمده و مسئله‌ای است که ما در سیاست خود بیش از هر مسئلهٔ دیگر به آن توجه داریم. تدابیر کوچک زیاد که از کنار دیده نمی‌شوند ولی شورای کمیسرهای ملی آنها را اتخاذ کرده است: بهبود حمل و نقل رودخانه‌ای و راه آهن، نظافت انبارهای سررشته‌داری ارتش، مبارزه با احتکار، — عموماً در جهت بهبود وضع خواربار صورت گرفته است. نه تنها کشور ما بلکه همهٔ آن کشورهای متمدنی که قبل از جنگ نمی‌دانستند که قحطی و گرسنگی چیست، حالا عموماً وضع فلاکتباری دارند که امپریالیست‌ها ضمن مبارزه برای سلطهٔ این یا آن گروه آنرا ایجاد کرده‌اند. دهها ملیون نفر در غرب از گرسنگی رنج می‌برند. و همانا این وضع انقلاب اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند، زیرا انقلاب اجتماعی نه از برنامه‌ها بلکه از آنکه دهها ملیون نفر می‌گویند که «نمی‌خواهیم گرسنگی بکشیم و بهتر است در راه انقلاب بمیریم» برمی‌خیزد. (کفزدنها.)

مصیبت وحشتناک — قحطی و گرسنگی بما حمله آورده، و هرچه وضع ما دشوارتر و بحران خواربار شدیدتر می‌شود، مبارزهٔ سرمایه‌داران علیه حکومت شوروی شدت بیشتری پیدا می‌کند. شما می‌دانید که شورش چکسلواک‌ها — شورش افرادی است که توسط امپریالیستهای انگلیس و فرانسه تطمیع شده‌اند (۶۲). مدام شنیده می‌شود که در آنجا و اینجا علیه شوراها قیام شده است. قیام کولاک‌ها خطه‌های هرچه جدیدی را فرا می‌گیرد. در حوضهٔ دن، کراسنوف که کارگران روس در پتروگراد هنگامیکه آمد و شمشیر خود را تسلیم نمود جوانمردانه آزادش کردند، چونکه توهمات روشنفکران هنوز قوی است و روشنفکران به احکام اعدام اعتراض می‌کردند. او بعلت توهمات روشنفکران برضد اعدام آزاد شده بود. حالا کجاست آن دادگاه خلقی، آن دادگاه کارگری و دهقانی که کراسنوف را همانطور که او کارگران و دهقانان را تیرباران می‌کند تیرباران نکند. بما می‌گویند که وقتی در کمیسیون دزرژینسکی (۶۳) اعدام می‌کنند — خوب است، و اگر دادگاه علناً در برابر انظار همهٔ مردم بگوید

که فلانی ضدانقلاب و سزاوار تیرباران شدن است، بد است. افرادی که تا این درجه‌ٔ سالوسی سقوط کرده‌اند، از لحاظ سیاسی مرده‌اند. (کف‌زدنها.) نخیر، فرد انقلابی که نخواهد سالوسی کند، نمی‌تواند از اعدامها صرفنظر نماید. هیچ دوران انقلاب و دورانهای جنگ داخلی نبوده که اعدامهایی در آنها صورت نگرفته باشد.

وضع خواربار ما را تقریباً بفاجعه کشانده است. وارد مرحله‌ای شده‌ایم که سخت‌ترین دوران در انقلاب ما شمرده می‌شود. ما با سخت‌ترین دوران مواجهیم: در روسیه‌ٔ کارگری و دهقانی دورانی سخت‌تر از این دوران که تا برداشت محصول را شامل می‌شود، نبوده است. مرا که انواع اختلاف‌نظرهای حزبی و نزاع‌های انقلابی دیده‌ام به تعجب نمی‌اندازد که در چنین دوران سخت عدهٔ افرادی که مبتلا به هیستری می‌شود و فریاد برمی‌آورند و می‌گویند: از شوراها می‌رویم، افزایش می‌یابد. به فرامین مربوط به الغای احکام اعدام استناد می‌کنند. ولی آن فرد انقلابی که در لحظات مبارزهٔ شدید در برابر عدم‌تزلزل قانون می‌ایستد انقلابی بدی است. قوانین دوران انتقال جنبه‌ٔ موقتی دارند. و اگر قانون از رشد و گسترش انقلاب جلوگیری می‌کند لغو یا اصلاح می‌شود. رفقا، هرچه قحطی نزدیکتر می‌شود بیشتر روشن می‌گردد که برای مبارزه با این بلای پرمخاطره اقدامات پرمخاطره لازم است.

تکرار می‌کنم سوسیالیسم از حالت دگم و جمود خارج شده و شاید از حالت برنامه هم خارج گردیده است. در حزب ما هنوز برنامه‌ٔ جدید نوشته نشده و برنامه‌ٔ قدیم هم ابداً بدرد نمی‌خورد. (کف‌زدنها.) توزیع صحیح و یکسان نان، امروزه اساس سوسیالیسم است. (کف‌زدنها.) جنگ ویرانی برای ما به ارث گذاشته است؛ با تلاشهای کرنسکی و ملاکین-کولاک‌ها که می‌گویند: دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب، کشور بوضعی افتاده است که می‌گویند هرچه بدتر شود بهتر است. جنگ آنچنان فلاکت‌هایی برای ما به ارث گذاشته که حالا در مسئله‌ٔ غله، خود ماهیت تمام ساختمان سوسیالیستی را بدوش می‌کشیم و باید این مسئله بدست خود بگیریم و

عملا آنرا حل کنیم. اینجاست که بخود می‌گوییم: در مسئلهٔ غله چه باید کرد، بشیوهٔ قدیم، بشیوهٔ سرمایه‌داری باید عمل کرد که در آن دهقانان فرصت را مغتنم شمرده هزاران روبل از غله بجیب می‌زنند و با وجود این خود را دهقانان زحمتکش و شاید هم حتی اس‌ارهای چپ می‌نامند؟ (کفزدنها، سروصدا.) آنها چنین قضاوت می‌کنند: اگر مردم گرسنگی می‌کشند، پس بهای غله بالا می‌رود، اگر شهرها گرسنه‌اند، پس کار من رو براه است، و اگر بیشتر هم گرسنه باشند معنایش این است که هزارهای اضافی دیگر بدست خواهم آورد. رفقا، خوب می‌دانم که در این قضاوت، افراد مقصر نیستند. تمامی میراث شوم قدیمی جامعهٔ ملاکی و سرمایه‌داری مردم را یاد داده است که چنین فکر کنند و چنین تصور و زندگی نمایند، و تغییر دادن شیوهٔ زندگی ده‌ها ملیون نفر کار فوق‌العاده دشواری است و برای این کار باید مدتهای طولانی و پیگیرانه زحمت کشید و این کار را تازه ما آغاز کرده‌ایم. ما هرگز حتی بفکر آن نبوده‌ایم آن کسانی را که بطور انفرادی با کشیدن درد و رنج گرسنگی ضمن نادیده گرفتن فواید سازماندهی سوسیالیستی توزیع نان تلاش انفرادی در جهت کمک بخود می‌کنند و نسبت به هر چیزی بی‌اعتناء و بی‌تفاوتند، مقصر شماریم — چنین افرادی را نباید مقصر شمرد. ولی ما می‌گوییم: وقتی نمایندگان حزب اقدام می‌کنند، وقتی ما می‌بینیم افرادی بحزب معینی گرویده‌اند، وقتی گروههای بزرگ مردم را می‌بینیم، از آنها می‌خواهیم که به این امر نه از نقطهٔ نظر آدم رنجیده و دردکشیده و زجردیده و گرسنه‌ای که دست کسی علیه او بلند نمی‌شود بلکه از نقطهٔ نظر ساختمان جامعهٔ نوین نگاه کنند.

تکرار می‌کنم، دوران ساختمان سوسیالیسم هرگز دورانی نخواهد بود که در آن همه‌چیز روبراه و اوضاع آرام باشد، سوسیالیسم هرگز بدون مقاومت مذبوحانه و جنون‌آمیز ملاکین و سرمایه‌داران ساخته نخواهد شد. هر چه وضع دشوارتر است آنها بیشتر دست شادی بهم می‌سایند و دست بشورش می‌زنند؛ هر چه وضع دشوارتر و کارشکنی

بیشتراست آنها با میل و رغبت بیشتر خود را بمیان وقایع چکسلواکی و کراسنوف می‌اندازند. ما می‌گوییم که این مشکل را نباید بشیوهٔ قدیم برطرف ساخت و هر قدر هم مشکل باشد باید گاری را جلو برد، بالای کوه کشید و نگذاشت بپائین بغلطد و سرازیر شود. ما خوب می‌دانیم که هفته‌ای و حتی روزی نبود که در شورای کمیسرهای ملی به بررسی مسئلهٔ خواربار نپرداخته باشیم و هزاران فرض و دستور و فرمان از طرف ما داده نشده باشد و ما مسئلهٔ چگونگی مبارزه با قحطی را مطرح نکرده باشیم. می‌گویند که هیچگونه قیمتهای خاص، نرخ گذاری و انحصار غله لازم نیست. هر طور می‌توانی دادوستد کن. ثروتمندان بیشتر جیب‌های خود را پر کنند و تهیدستان بمیرند همانطوریکه همیشه از گرسنگی می‌مردند. اما سوسیالیست نمی‌تواند چنین قضاوت کند: در این لحظه که سربالایی کوه بسیار تندتر شده گاری را باید از سربالایی‌ترین نقاط بالا کشید، — مسئلهٔ سوسیالیسم دیگر مسئلهٔ مورد اختلاف حزبی نبوده بلکه مسئلهٔ زندگی شده است و چنین مطرح است: آیا شما در مبارزه با کولاک‌ها، در اتحاد با دهقانانی که غله را احتکار نمی‌کنند، ایستادگی می‌کنید، آیا شما حالا که باید مبارزه کرد و سخت‌ترین کار در پیش است، پایداری می‌کنید؟ دربارهٔ کمیته‌های تهیدستان (٦٤) بما می‌گفتند. برای آنهایی که عملا درد و عذاب گرسنگی را کشیده‌اند روشن است که برای درهم شکستن و سرکوب بیرحمانهٔ کولاک‌ها شدیدترین و بی‌امان‌ترین اقدامات لازم است. ما ضمن تشکیل سازمانهای تهیدستان با آگاهی کامل به تمام سنگینی و خشونت این کار به آن دست زدیم، چونکه تنها اتحاد شهر و تهیدستان روستا و آنهایی که ذخیره‌ای دارند ولی احتکار و سوءاستفاده نمی‌کنند، آنهایی که می‌خواهند با قاطعیت مشکلات را رفع نمایند و کاری کنند که مازاد غله بدولت تحویل گردد و میان زحمتکشان توزیع شود، — تنها چنین اتحادی یگانه وسیلهٔ این مبارزه است. و این مبارزه باید نه در برنامه‌ها و سخنرانیها صورت گیرد؛ در این مبارزه با قحطی باید معلوم شود که کیها با وجود مشقات از راه مستقیم بسوی سوسیالیسم

می‌روند و چه کسانی گول نیرنگها و فریبکاریهای کولاک‌ها را می‌خورند.

و اگر در حزب اس‌ارهای چپ کسانی پیدا شوند که مانند سخنران پیشین که یکی از صادق‌ترین آنهاست و از این رو اغلب در عقاید خود افراط و تفریط می‌کند، بگویند با بلشویکها نمی‌توانیم کار کنیم و می‌رویم، ما لحظه‌ای هم تأسف نخواهیم خورد. آن سوسیالیست‌هایی که در چنین لحظه‌ای می‌روند که دهها و هزارها نفر از گرسنگی می‌میرند در حالیکه دیگران چنین مازادهای زیاد غله دارند که آنرا تا اوت سال گذشته که بهای ثابت غله را دو برابر کردند و تمام دمکراسی با آن مخالفت کرد، نفروختند؛ کسانی که می‌دانند مردم از گرسنگی بطور غیر قابل تصور در رنج و زحمتند ولی نمی‌خواهند غله را به قیمتهایی که دهقانان میانه‌حال می‌فروشند بفروشند، دشمن خلقند و انقلاب را نابود می‌سازند، از ظلم و تعدی پشتیبانی می‌کنند، اینها دوستان سرمایه‌دارانند. با آنها باید جنگید، بی‌امان جنگید! (کفزدنهای همه حاضرین در تالار، بخش قابل ملاحظه‌ای از اس‌ارهای چپ هم کف میزنند.) کسی که حتی لحظه‌ای بخود اجازه دهد شیفته سخنان دیگران شود و بگوید که این مبارزه — مبارزه با دهقانان است، همانطوریکه گاهی اس‌ارهای چپ بی‌احتیاط و کوته‌فکر می‌گویند، هزار بار حق با او نیست، هزار بار راه خطا می‌رود. نخیر، این مبارزه با اقلیت ناچیز کولاک‌های روستا، مبارزه در راه آنست که سوسیالیسم نجات پیدا کند و نان در روسیه بدرستی توزیع شود. (صدائی: «کالاها چطور؟».) ما در راه اتحاد با اکثریت عظیم دهقانان مبارزه خواهیم کرد. در این مبارزه پیروزی با ماست و آنوقت هر کارگر اروپایی خواهد دید که سوسیالیسم یعنی چه.

در این مبارزه هر کسی که شاید هم از لحاظ علمی نداند که سوسیالیسم چیست ولی تمام عمر خود را زحمت کشیده و می‌داند که نان به چه قیمتی بدست او رسیده است، بما کمک خواهد کرد و بمنویات ما پی خواهد برد. چنین کسی با ما خواهد بود. با کولاک‌ها

که مازاد غله دارند و قادرند هنگام فلاکت عظیم مردم غله‌را پنهان کنند، در لحظه‌ای که تمام دستاوردهای انقلاب بمخاطره افتاده، هنگامیکه اسکوروپادسکی‌های رنگارنگ که از تمام اطراف و اکناف اشغال‌شده و اشغال‌نشده گردن می‌کشند و در انتظارآنند که شاید قحطی و گرسنگی حکومت کارگران و دهقانان را از پا درآورد و ملاکین را باز گرداند در چنین لحظه‌ای اعلام جنگ بی‌امان با این کولاک‌ها نخستین وظیفهٔ سوسیالیستی ماست. کسی که در این سخت‌ترین لحظهٔ بزرگترین آزمایش برای مردم گرسنه و بزرگترین آزمایش برای انقلاب سوسیالیستی از زیر بار مسئولیت شانه‌خالی می‌کند و افسانه‌های دروغین بورژوازی را تکرار می‌کند — سوسیالیست بدی است.

دور از حقیقت و هزار بار دور از حقیقت است که می‌گویند، این مبارزه با دهقانان است! صدها بار در صفحات روزنامه‌های کادتی مطالبی در این باره خوانده‌ام و تعجب نمی‌کنم که در آنجا فریاد برمی‌آورند که میان کارگران و دهقانان شکاف ایجاد شده و با لحن هیستریک می‌نویسند: «دهقانان، بیدار شوید و از تصمیم خود برگردید و بلشویکها را ول کنید». وقتی در این باره مطالبی می‌شنوم و در آنجا چیزهایی می‌خوانم، تعجب نمی‌کنم. این مطالب در آنجا باید هم باشد، آنها خدمتگزار آن اربابی هستند که مأمور خدمتگزاری آنند، ولی من نمی‌خواهم در لباس سوسیالیستی باشم که تا حد این سخنرانیها تنزل کرده است! (کفزدنهای پرشور.) رفقا، ما خوب می‌دانیم که حل مسئلهٔ خواربار با چه مشکلات غیرقابل تصوری روبرو است. اینجا توهمات بسیار عمیق است. اینجا منافع بسیار اساسی و بنیادی، منافع کولاک‌ها در میان است؛ اینجا تجزیه، رکود و پراکندگی روستا، جهل و ظلمات و در بسیاری موارد همهٔ اینها علیه ما متحد می‌شوند و می‌گوییم: با وجود این مشکلات نباید عدول کرد، با گرسنگی شوخی نمی‌کنند، و توده‌های مردم اگر در شرایط قحطی به آنها کمک نشود در اثر گرسنگی ممکن است حتی به اسکوروپادسکی روی آورند. دور از حقیقت است

که می‌گویند، این مبارزه با دهقانان است! کسی که این حرف را می‌زند، بزرگترین تبهکار است و بزرگترین بدبختی به آن کسی روی آورده که بطور هیستریک شیفته‌ٔ چنین سخنرانی‌ها شده است. نخیر، ما نه تنها با تهیدست‌ترین دهقانان بلکه با دهقانان میانه‌حال هم مبارزه نمی‌کنیم. دهقانان میانه‌حال در سراسر روسیه مازادهای ناچیز غله دارند. دهقانان میانه‌حال دهها سال قبل از انقلاب در شرایطی بدتر از کارگر زندگی می‌کردند. در دوران قبل از انقلاب نصیب آنها فقط احتیاج و فقر و ظلم و تعدی بود. ما با این دهقانان میانه‌حال در راه توافق و سازش پیش می‌رویم.

انقلاب سوسیالیستی برابری برای همهٔ توده‌های زحمتکش به ارمغان می‌آورد؛ دور از عدالت است اگر هر کارگر شهری بیش از دهقان میانه‌حالی که از کار دیگری از راه بمزدوری گرفتن یا احتکار بهره‌کشی نمی‌کند دریافت دارد، — دهقان در زندگی خود بیش از کارگر با فقر و جور مواجه است، بدتر از او زندگی می‌کند. آنها فاقد سازمانها و اتحادیه‌های صنفی هستند که بمسائل بهبود وضع‌شان بپردازند. حتی با اتحادیه‌های کارگران مجبور می‌شویم دهها جلسه تشکیل دهیم تا میزان دستمزد حرفه‌ها را متعادل سازیم. و با وجود همهٔ اینها نمی‌توانیم تعادل برقرار سازیم. هر کارگر عاقل می‌داند که برای این کار وقت زیاد لازم است. مگر شکایات به کمیساریای کار کم است؟ شما می‌بینید که صاحبان هر حرفه‌ای سر بلند می‌کنند و می‌گویند: ما نمی‌خواهیم مثل سابق زندگی کنیم، نمی‌خواهیم زندگی برده‌وار داشته باشیم! ما می‌خواهیم در کشور فقیر، در کشور مفلس زخم‌هایی که به آن وارد شده است، التیام بخشیم. ما باید سعی کنیم بهر نحوی شده اقتصادیات کشور را که تقریباً بکلی متلاشی شده است حفظ کنیم. ما تنها از راه سازماندهی می‌توانیم این کار را انجام دهیم. برای سازماندهی و متشکل کردن دهقانان فرمانی دربارهٔ کمیته‌های تهیدستان روستا صادر کرده‌ایم. تنها دشمنان سوسیالیسم می‌توانند مخالف این فرمان باشند. ما گفتیم که تنزل دادن بهای منسوجات را عادلانه می‌شماریم. ما همه چیز را

بدون استثناء تحت حساب و کتاب می گیریم و ملی می کنیم. (کفزدنها.) و این کار بما امکان می‌دهد توزیع فرآورده‌های صنعتی را تحت نظم درآوریم.

ما می گفتیم: بهای منسوجات را برای تهیدستان پنجاه درصد، برای دهقانان میانه‌حال بیست و پنج درصد تخفیف دهید. ممکن است که این تعرفه درست نباشد. ما مدعی نیستیم که راه حل مسئله درست است. چنین ادعایی نداریم. برای حل مسئله بروید آنرا باهم حل کنید. (کفزدنها.) اگر در ادارهٔ کل بنشینند و با احتکار مبارزه کنند و دغلبازان و شیادان را بگیرند که پنهانی کارهای خود را براه می‌اندازند، این راه حل مسئله نیست.

تنها هنگامیکه کمیساریای خواربار به اتفاق کمیساریای زراعت همهٔ کالاها را ملی کند و قیمت گذاری نماید، تنها آنوقت ما کاملا بسوسیالیسم نزدیک می‌شویم. تنها زحمتکشان شهر و تهیدستان روستا و همهٔ آنهایی که زحمت می کشند ومال دیگری را نمی‌برند و از کار دیگران نه بشکل مزدوری و نه بشکل احتکار بهره کشی نمی کنند به آن نزدیک می‌شوند، زیرا کسی که در برابر غله صد روبل و بیشتر می گیرد از آن کسی که کارگران را بمزدوری می گیرد سوءاستفادهٔ کمتری نمی کند و شاید هم بدتر هم هست و سو استفاده کنندهٔ بدتری است. ما شش ماه پس از مدیریت دشوار شوروی به سازماندهی تهیدستان روستا پرداخته‌ایم. متأسفانه این کار پس از نیم هفته صورت نگرفته است، و این تقصیر ماست! اگر ما را از این لحاظ سرزنش می کردند که فرمان سازماندهی تهیدستان روستا و دیکتاتوری خواربار (۶۵) شش ماه عقب افتاده است، ما از این سرزنش شاد می‌شدیم. می گوییم: اینک فقط حالا که به این راه گام نهاده‌ایم، سوسیالیسم دیگر عبارتپردازی نبوده و دارد بکار زنده مبدل می‌شود. ممکن است فرمان ناموفق و تعرفه‌بندی‌های ما نادرست باشد. از کجا می‌توانستیم آنها را بدانیم؟ تنها از تجربه و آزمون خودتان. بارها تعرفه‌بندی‌های راه آهن را تغییر داده‌ایم، با وجود آنکه آنها اتحادیه‌هایی دارند که تهیدستان فاقد آنند. بیایید

باتفاق هم ببینیم که آیا تعرفه‌بندی‌های مصرحه در فرمان مربوط به تهیدستان درست است که برای تهیدستان نصف قیمت، و برای میان‌حالان یک چهارم قیمت را تخفیف می‌دهند و از ثروتمند تمام قیمت را می‌گیرند — آیا این تعرفه درست است یا نه؟

اگر جنگ بگیرد ما با فرامین جسورانه به آن خواهیم پرداخت و ذره‌ای تردید و تزلزل بخود راه نخواهیم داد. این جنگ واقعی در راه سوسیالیسم خواهد بود و نه در راه آئین خشک و جامد، نه در راه برنامه و حزب و فراکسیون بلکه در راه سوسیالیسم زنده، در راه توزیع نان میان صدها هزار و ملیون‌ها گرسنه در بخش‌های پیشرفته روسیه تا وقتیکه غله هست آنرا بگیرند و صحیح‌تر توزیع کنند. تکرار می‌کنم: در این مورد ذره‌ای شک و تردید نداریم که نودونه درصد دهقانان وقتی حقیقت را بدانند، وقتی که فرمان را بگیرند و رسیدگی کنند و بسنجند، وقتی بما بگویند که چگونه باید آنرا اصلاح کرد و ما آنرا اصلاح خواهیم کرد، این تعرفه‌ها را تغییر خواهیم داد، وقتی آنها به این کار بپردازند، وقتی مشکلات آنرا عملا ارزیابی کنند، — این دهقانان با ما خواهند بود و خواهند گفت: ما غریزهٔ سالم هر انسان زحمتکش را نشان می‌دهیم، که در اینجا و تنها در اینجا مسئلهٔ واقعی و بنیادی و حیاتی دربارهٔ سوسیالیسم حل می‌شود. ما نرخ‌های درستی روی کالاها خواهیم گذاشت، غلات و منسوجات را و تمام مواد خواربار را تحت انحصار در خواهیم آورد و آنوقت مردم خواهند گفت: راستی، تقسیم کار، توزیع نان و خواربار‌ی که سوسیالیسم بما می‌دهد، بهتر از سابق است، و مردم دارند به گفتن این حرف‌ها می‌پردازند. همزمان با مشکلاتی زیاد، با اشتباهات زیاد و با تصادفات که ما ابداً آنها را کتمان نمی‌کنیم و در معرض روشنائی و برای ملامت و نکوهش می‌گذاریم، — با آن تصادفاتی که گروههای ما خودشان بورطهٔ احتکار و سوءاستفاده به آن ورطهٔ لغزان می‌افتند که همهٔ عادات و ملکات سرمایه‌داران بطرف آن می‌کشند، — راستی، این تصادفات در همه‌جا پیدا می‌شوند، ما میدانیم که یکباره نمی‌توان مردم را

عوض و اصلاح کرد و تلقین ایمان به سوسیالیسم در دهها ملیون نفر یکباره امکان ندارد (از کجا این ایمان را بگیرند؟ از سر خود؟ — از تجربه و آزمون خود)، — همزمان با همهٔ اینها دارند می‌گویند که غله را می‌توان از راهی غیر از راه احتکار بدست آورد، فقط از راه اتحاد کارگران شهری و فابریکی-کارخانه‌ای و صنعتی با سازمان تهیدستان روستا می‌توان از شر قحطی نجات یافت، چونکه تنها تهیدستان روستا غله را احتکار نمی‌کنند. البته دهقان میانه‌حال فوراً وقتی فرامین ما را ببیند و خودش آنها را بخواند، وقتی آنها را با جملات و افتراهای اس‌ارهای راستگرا و مدافعان کولاک‌ها مقایسه کند خواهد گفت: اگر افرادی نرخی برای تهیدستان، نرخ دیگری برای دهقانان میانه‌حال معین می‌کنند و غله را برایگان از کولاک‌ها می‌گیرند، رفتارشان عادلانه است. او ممکن است نگوید که آنها بعنوان سوسیالیست رفتار می‌کنند، شاید او این کلمه را نداند، ولی او باوفاترین متحد ماست، زیرا غله را احتکار نمی‌کند، او خواهد فهمید و موافقت خواهد کرد که احتکار غله در لحظهٔ بسیار بسیار خطرناک برای انقلاب سوسیالیستی — بزرگترین خیانت به مردم است.

نان را با صدور فرمان نمی‌توان توزیع کرد. اما وقتی پس از کار پرشدت طولانی در رابطه با سروسامان‌دهی و اصلاح وضع، — اتحاد کارگران فابریکی و شهری و تهیدستان روستا، دهقانان زحمتکش که هیچ کارگری را بمزدوری نمی‌گیرند و احتکار نمی‌کنند، — عملاً به این کار سروسامان خواهیم داد آنوقت هیچگونه فریادهای هیستریک علیه حزب ما این اتحاد را بهم نخواهد زد. (کفزدنها.)

همینکه ما وعده سوسیالیزاسیون زمین را بدهقانان دادیم، این کار را بعنوان گذشت کردیم، چونکه می‌فهمیدیم که یکباره ملی کردن زمین ممکن نیست. ما می‌دانیم که این کار شاید اشتباه هم شد که سوسیالیزاسیون زمین را که ایدهٔ شما بود در قانون ۲۶ اکتبر قید کردیم. این گذشتی به اس‌ارهای چپ بود که از شرکت در حکومت امتناع ورزیدند و گفتند فقط هنگامیکه اگر این قانون اجرا شود،

شرکت می‌کنند. هزار بار حق با اسپیریدونوا نیست که فاکت‌هائی را بشما گفت که پیش من بود و گویا با حقارت تقاضا و تمنا کرده است. رفقا، خیلی‌ها پیش من میایند و می‌دانند که این کار غیر ممکن است و چنین رفتاری نسبت برفیق امکان ندارد. حزبی که بهترین نمایندگان آن تا افسانه‌سازی سقوط می‌کنند باید حزب بدی باشد. (سروصدا.) نامهٔ رفیق اسپریدونوا پیش من است. او اغلب کتباً بمن مراجعه می‌کرد، — این نامه را همین فردا پیدا می‌کنم و می‌دهم. او می‌نویسد: «چرا شما نمی‌خواهید دو ملیون برای کمون کشاورزی تخصیص دهید؟». و این درست در همان روزی است که سردا — کمیسر ملی زراعت که او از فعالیتش سر در نمی‌آورد، دربارهٔ تخصیص ده ملیون به کمون گزارش داد. (کفزدنهای ممتد.) شما این نکته را از سخنرانی رفیق اسپریدونوا شنیدید، ولی آن حزبی که حتی صادق‌ترین افرادش در تبلیغات خود تا حد افسانه‌سازی سقوط می‌کنند، حزب بدی است. تکرار می‌کنم: حزبی که صادق‌ترین نمایندگانش بچنین افسانه‌سازی‌هائی دربارهٔ حکومت شوروی دست می‌زنند حزب بدی است! دیگر چه بدتر برای آنها! هر دهقانی که به کمیساریای زراعت می‌آید و میخواند که ده ملیون برای کمون‌های کشاورزی تخصیص داده شده، می‌بیند و به چشمها و گوشهای خود بیش از سخنرانیهای دیگران باور می‌کند و می‌فهمد که این اشخاص تا افسانه‌سازی سقوط کرده‌اند و از این حزب روگردان می‌شود. (کفزدنها.) در پایان سخنرانی خود نکته‌ای را ذکر می‌کنم. ما تا بدست آمدن محصول جدید، تا حمل این محصول به نقاط قحطی‌زده، پتروگراد و مسکو با دوران سخت انقلاب روس مواجهیم. تنها نزدیکترین اتحاد کارگران شهری با تهیدستان روستا، با تودهٔ زحمتکش روستا که غله را احتکار نمی‌کنند، انقلاب را نجات خواهد داد.

کنگره بما نشان می‌دهد که اتحاد همهٔ زحمتکشان در هر حال نه تنها در روسیه بلکه در سراسر جهان تحکیم و توسعه می‌یابد و رشد می‌کند. در خارجه دربارهٔ انقلاب ما بقدر خنده‌آور و

وحشتناک کم می‌دانند. در آنجا سانسور نظامی برقرار است که اجازهٔ پخش چیزی را نمی‌دهد. رفقایی که از خارجه آمده‌اند در این باره تعریف می‌کنند. اما با وجود اینها، کارگران اروپایی تنها از روی غریزه طرفدار دولت بلشویکی هستند. صداهائی هرچه بیشتر و بیشتر می‌شود که نشان می‌دهد که حسن نظر نسبت به انقلاب سوسیالیستی در اروپا در آن کشورهائی که جنگ امپریالیستی در آنها ادامه دارد، قوی‌تر می‌شود. سوسیالیست‌های آلمان و افراد دیگری که نام‌شان بر هر کارگر و دهقان آگاه معلوم است نظیر کلارا تستکین و فرانس مرینگ مراتب سپاسگزاری و همدردی و پشتیبانی خود را از دولت بلشویکی ابراز می‌دارند و با آن اظهار همدردی می‌کنند. در ایتالیا لاتساری دبیر قدیم حزب که در تسیمروالد با بی‌اعتمادی به بلشویک‌ها برخورد می‌کرد حالا بعلت ابراز حسن‌نظر و همدردی با ما در زندان بسر می‌برد.

انقلاب بیشتر درک می‌شود. در فرانسه آن رفقا و کارگرانی که در کنفرانس تسیمروالد (۶۶) با بی اعتمادی بسیار زیاد ببلشویکها برخورد می‌کردند حالا اخیراً بیانیه‌ای بنام «کمیته» روابط انترناسیونالی (۶۷) منتشر ساخته‌اند که در آن از دولت بلشویکی بگرمی پشتیبانی، و با ماجراجوئی هر حزبی مخالفت می‌شود.

از این رو، رفقا، دورانی که ما باید از سر بگذرانیم هرچه سخت‌تر و هرچه سنگین‌تر باشد، موظفیم تمام حقیقت را بگوییم و چشمهای مردم را بر آن باز کنیم، چونکه تنها مردم با ابتکار و تشکل خود، ضمن پیش کشیدن شرایط هرچه جدیدتر و ضمن دفاع از جمهوری سوسیالیستی بما کمک خواهند کرد. و ما می‌گوییم: رفقا، ذره‌ای در این باره شک و تردید نیست که اگر ما آن راهی را در پیش بگیریم که انتخاب کرده‌ایم و سیر حوادث آنرا تأیید کرده است، اگر ما با استواری و بلاانحراف در این راه پیش برویم، اگر ما نگذاریم که عبارتپردازیها و توهمات و فریب و هیستری ما را از راه راست منحرف سازند آنوقت در جهان بزرگترین شانس را داریم که پا برجا بمانیم و جداً به پیروزی سوسیالیسم در روسیه

کمک نمائیم و بدین ترتیب به پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی کمک رسانیم! (کفزدنهای پرشور و ممتد که قطع نمی‌شود و بهلهله مبدل می گردد.)

گزارش روزنامه‌های ششم و هفتم ژوئیه سال ۱۹۱۸ در شماره‌های ۱۳۹ و ۱۴۰ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسری روسیه» چاپ شده است

متن کامل سخنرانی در سال ۱۹۱۸ در کتاب «کنگرهٔ پنجم سراسری شوراهای روسیه. متن تندنویسی، از طرف نشریات کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسری روسیه» چاپ شده است

از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۴۹۱ — ۵۱۳ ترجمه و چاپ شده است

سخنرانی در میتینگ بخش پرسننسکی ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۱۸

(ورود رفیق لنین موجب هلهله* ممتد می‌شود. سرود «انترناسیونال» خوانده می‌شود. همه بلند می‌شوند.) رفیق لنین رشته* سخن را بدست می‌گیرد و ضمن تشریح اصول بنیادی قانون اساسی شوروی بطور بسیار روشن و مفهوم حاضرین را با ماهیت آن آشنا می‌سازد و می گوید: شوراها — شکل عالی حکومت مردم هستند. شوراها — ساخته* مغزها نبوده بلکه محصول زندگی واقعی هستند. شوراها برای نخستین بار در تاریخ بشریت در کشور عقب‌ماندهٔ ما پا بعرصه* وجود نهاده و رشد یافته‌اند، اما آنها باید بطور عینی شکل حکومت زحمتکشان در سراسر جهان باشند.

تمام قوانین اساسی که تا کنون وجود داشتند حافظ منافع طبقات زمامدار بودند. و تنها قانون اساسی شوروی خدمتگزار زحمتکشان است و همواره خدمتگزار آنها خواهد بود و حربه* نیرومندی در مبارزه بخاطر عملی ساختن سوسیالیسم است. رفیق لنین تفاوت میان خواستهای «آزادی مطبوعات و اجتماعات» در قوانین اساسی بورژوازی و قانون اساسی شوروی را خیلی دقیق متذکر شد و گفت: در آنجا آزادی مطبوعات و اجتماعات — صرفاً انحصار بورژوازی است، در آنجا بورژوازی در تالارهای خود جمع می‌شود و روزنامه‌های بزرگ خود را انتشار می‌دهد که با پول بانکها بمنظور دروغ‌پراکنی و تهمت‌زنی و بمنظور مسموم ساختن افکار توده‌های مردم چاپ می‌شوند، در آنجا مطبوعات کارگری را خفه می کنند و نمی گذارند که آنها

حرفها و افکار خود را دربارهٔ جنگ غارتگرانه بیان دارند، مخالفان جنگ را تحت پیگرد قرار می‌دهند و جلسات آنها ممنوع اعلام می‌شود. در اینجا در روسیهٔ شوروی، مطبوعات کارگری دایرند و بزحمتکشان خدمت می‌کنند. ما در روسیه خانه‌های مجالل و کاخها را از دست بورژوازی می‌گیریم و در اختیار کارگران می‌گذاریم تا به باشگاههای خود تبدیل نمایند، و این اقدام بمعنای آزادی اجتماعات در عمل است. دین کار خصوصی است. بگذار هر کس بهرچه می‌خواهد ایمان داشته باشد، یا بهیچ چه ایمان نداشته باشد. جمهوری شوروی زحمتکشان همهٔ ملتها را متحد می‌سازد و از منافع زحمتکشان بدون توجه به وجوه تمایز ملیت‌شان دفاع می‌کند. جمهوری شوروی هیچگونه وجه تمایز دینی نمی‌شناسد. جمهوری شوروی خارج از محدوده هرگونه دین است و می‌کوشد دین را از دولت شوروی جدا سازد. سپس رفیق لنین وضع دشواری را که حکومت شوروی در حلقهٔ محاصرهٔ درندگان امپریالیست با آن مواجه است تشریح نمود. رفیق لنین با اظهار اطمینان می‌گوید افراد ارتش سرخ با تمام نیرو از جمهوری شوروی در مقابل سوءقصد امپریالیسم بین‌المللی دفاع خواهند کرد و آنرا تا زمانی که متحد ما — پرولتاریای بین‌المللی بکمک ما بیاید حفظ خواهند نمود. (جلسه با کفزدنهای پرشور و بسیار ممتد سخنرانی رفیق لنین را بدرقه می‌کنند. سرود «انترناسیونال» خوانده می‌شود.)

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۷ در شمارهٔ ۵ مجلهٔ «کمونیست» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۶، ص ۵۳۵ — ۵۳۶ ترجمه و چاپ شده است

سخنرانی در اجلاس مشترک کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شورای مسکو و کمیته‌های فابریک‌ها و کارخانه‌ها و اتحادیه‌های صنفی مسکو ۲۹ ژوئیه سال ۱۹۱۸ (۶۸)

(کفزدنها که به هلهله مبدل می‌شود.) رفقا، ما بارها هم در مطبوعات حزبی و هم در ادارات شوروی و هم در تبلیغات خود در برابر توده‌ها گفته‌ایم که دورانی که آستانهٔ محصول جدید است دشوارترین، سنگین‌ترین و بحرانی‌ترین دوران برای انقلاب سوسیالیستی است که در روسیه آغاز شده است. حالا تصور می‌کنم ما باید بگوئیم که نقطهٔ اوج این وضع بحرانی فرا رسیده است. این وضع نتیجهٔ آنست که طرفداران جهان امپریالیستی، کشورهای امپریالیستی، از یک طرف و طرفداران جمهوری شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر حالا دیگر بطور کامل و نهایی معین شده‌اند. مقدم بر هر نکته‌ای باید گفت که از لحاظ نظامی تنها حالا وضع جمهوری شوروی بطور قطعی معین شد. بسیاری ابتداء به قیام چکسلواکی بعنوان یکی از وقایع شورشهای ضدانقلابی نگاه می‌کردند. ما به خبرهای روزنامه‌ها دربارهٔ شرکت سرمایهٔ انگلیسی-فرانسوی، دربارهٔ شرکت امپریالیستهای انگلیس و فرانسه در این قیام کم‌بها می‌دادیم. حالا جا دارد بخاطر بیاوریم که حوادث در مورمان، در میان سپاهیان سیبری، در کوبان چگونه گسترش یافت و چگونه انگلیسها و فرانسویها به اتفاق چکسلواکها با شرکت بسیار نزدیک بورژوازی انگلستان می‌کوشیدند شوراها را سرنگون سازند. همهٔ این حقایق حالا نشان می‌دهد که جنبش چکسلواکها یکی از حلقه‌هائی بود که مدتها پیش برای خفه کردن روسیهٔ شوروی با سیاست منظم امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه

بمنظور جلب دوبارهٔ روسیه بحلقه جنگ‌های امپریالیستی تهیه شده بود. حالا این بحران باید توسط توده‌های وسیع روسیهٔ شوروی حل شود، چونکه حالا آن بعنوان مبارزه در راه حفظ جمهوری شوروی سوسیالیستی نه تنها در برابر چکسلواکها بعنوان سوءقصد ضدانقلابی، نه تنها سوءقصد ضدانقلابی بطور کلی بلکه بعنوان مبارزه علیه فشارهای تمام جهان امپریالیستی در برابر ما قرار گرفته است.

میخواستم مقدم بر هر مطلبی این نکته را یادآور شوم که مدتهاست که شرکت مستقیم و بلاواسطهٔ امپریالیسم انگلیس و فرانسه در شورش چکسلواکها به ثبوت رسیده است؛ مقالهٔ مندرجه از شمارهٔ ۲۸ ژوئن روزنامهٔ «پروکوپنیک اسووبودی» ارگان حزب کمونیست چکسلواکی را یادآوری می‌کنم که در مطبوعات ما نقل شده است (۶۹):

«هفتم ماه مارس شعبهٔ شورای ملی نخستین پرداخت از کنسول فرانسه را بمبلغ سه مليون روبل دریافت داشت. این پولها به شخصی بنام شیپ، کارمند شعبه شورای ملی تحویل شد.

نهم مارس بهمان آقای شیپ دو مليون دیگر، و ۲۵ مارس شیپ یک مليون دیگر، ۲۶ مارس آقای بوگومیل چرماک — معاون رئیس شورای ملی یک مليون روبل و سوم آوریل باز هم آقای شیپ یک مليون دیگر دریافت کرد.

در نتیجه از هفتم ماه مارس تا چهارم ماه آوریل جمعاً مبلغ هشت مليون توسط کنسول فرانسه به شعبهٔ شورای ملی پرداخته شده است.

بدون قید تاریخ به آقای شیپ یک مليون، به آقای بوگومیل چرماک یک مليون و به آقای شیپ بار دیگر یک مليون پرداخته شده است.

علاوه بر این ۱۸۸۰۰۰ روبل به شخص ناشناسی پرداخت گردیده. در نتیجه ۳۱۸۸۰۰۰ پرداخته شده

است که با هشت ملیون فوق‌الذکر جمعاً ۱۱۱۸۸۰۰۰ روبل می‌شود که دولت فرانسه به شعبهٔ شورای ملی پرداخته است.

شعبهٔ شورای ملی از کنسول انگلیس هشتاد هزار لیره استرلینگ دریافت داشته است. با این ترتیب، پیشوایان شورای ملی چکسلواکی از هفتم مارس تا روز قیام، از دولت‌های فرانسه و انگلیس قریب پانزده ملیون دریافت داشته‌اند و در ازاء این پولها ارتش چکسلواکی به امپریالیستهای فرانسه و انگلیس فروخته شده است».

البته، بسیاری از شماها در وقت خود این خبر را در روزنامه‌ها خوانده‌اید؛ ما هیچوقت شک نداشتیم که امپریالیستها و سوداگران رشتهٔ مالی فرانسه و انگلستان می‌کوشند برای سرنگون ساختن حکومت شوروی، برای ایجاد هرگونه دشواری در برابر آن بهر اقدام ممکن و غیرممکن دست می‌زنند. اما در آنزمان هنوز تمام زنجیر حوادث نجنبیده بود تا معلوم شود ما در اینجا با یورش ضدانقلابی سیستماتیک و بلاانحراف نظامی و مالی بجمهوری شوروی سر و کار داریم که توسط همهٔ نمایندگان امپریالیسم انگلیس و فرانسه که از قرار معلوم مدتها پیش فکرش را کرده و ماهها آنرا تدارک دیده‌اند. حالا که ما حوادث را تماماً در نظر می‌گیریم و جنبش ضدانقلابی چکسلواکها را با نیروهای پیاده‌شده در مورمان مقایسه می‌کنیم می‌دانیم که انگلیسها در آنجا بیش از ده هزار سرباز پیاده کردند و به بهانهٔ دفاع از مورمان در واقع به پیشروی پرداختند و کم و سوروکی را اشغال کردند و از سوروکی بطرف خاور رفتند، به تیرباران کردن شخصیت‌های شوروی ما دست زدند؛ در روزنامه‌ها می‌خوانیم که هزاران کارگر راه آهن و بطور کلی کارگران شمال اقصی از این ناجیان و رهانندگان یعنی در حقیقت از این زورگویان جدید امپریالیستی که از طرف دیگر بروسیه حمله برده‌اند، فرار می‌کنند، — وقتی همهٔ این حقایق را مقایسه می‌کنیم رابطهٔ عمومی رویدادها

بر ما روشن می‌شود. و ضمناً ناگفته نماند که در این اواخر مؤیدهای جدیدی حاکی از ماهیت تعرض انگلیس و فرانسه به روسیه بدست آمده است.

حالا دیگر بعلل جغرافیایی روشن است که شکل این تعرض امپریالیسم بروسیه نمی‌تواند مانند تعرض به آلمان باشد. مرزهای مشترک با روسیه نظیر با آلمان وجود ندارد؛ آنهمه نیروی نظامی نیست. ماهیت اکثراً استعماری و دریایی نیروی نظامی انگلستان از مدتها پیش طی دهها سال انگلیسها را وادار می‌کرد در یورشهای استیلاگرانهٔ خود جور دیگر عمل کنند و بکوشند بطور عمده منابع تدارکات را از کشوری که مورد حمله قرار داده‌اند قطع نمایند و شیوهٔ خفه کردن را ببهانهٔ کمک، بر شیوهٔ تعرض مستقیم و بلاواسطه و سریع و شدید نظامی ترجیح دهند. در این اواخر از خبرهایی که داریم معلوم شده است که بدون شک آلکسییف که سربازان و کارگران روس از مدتها پیش او را می‌شناسند و اخیراً بخش تیخوریتسکایا را اشغال کرده از این کمک امپریالیسم انگلیس و فرانسه استفاده کرده است. در آنجا قیام اشکال معین‌تری بخود گرفته و در هر حال بدیهی است چونکه امپریالیسم انگلیس و فرانسه دست روی آن گذاشته است.

بالاخره دیروز خبر رسید که در باکو امپریالیسم انگلیس و فرانسه موفق شد اقدام بسیار مؤثری بعمل آورد و آنها توانستند در شورای باکو در مقابل حزب ما، در مقابل بلشویک‌ها و آن اس‌ارهای چپ که متأسفانه عده‌شان بسیار کم است و به ماجراجوئی نفرت‌انگیز و خیانت تبهکارانه اس‌ارهای چپ مسکو (۷۰) تن در نداده‌اند و با حکومت شوروی علیه امپریالیسم و جنگ باقی ماندند با تقریباً سی رأی اضافی اکثریت بدست آورند. امپریالیسم انگلیس و فرانسه علیه این هسته که بحکومت شوروی وفادار است و تا کنون در شورای باکو اکثریت داشت این بار در نتیجهٔ گرویدن بخش بزرگی از حزب داشناقتسوتون (۷۱) ارامنه نیمه‌سوسیالیست بطرف آنها علیه ما، سی رأی اضافی آورد. (تلگراف را می‌خواند.)

۲۶» ژوئیه واحد اجیکابل بفرمان کمیسر ملی قورگانف از اجیکابل خارج شد و در نزدیکی الیات موضع گرفت. پس از خروج واحد شماخی از شماخی و سرزا دشمن در جلگه‌ٔ رودخانه‌ٔ پیرسقات حمله کرد. در نزدیکی دهکده قوبالا نخستین زد و خورد با جلوداران آغاز شد.

همزمان با آن از طرف کورا از جنوب سواره‌نظام کثیرالعده بطرف ایستگاه پیرسقات بحرکت در آمد. در چنین اوضاع و احوالی برای حفظ ایستگاه اجیکابل لازم بود تمام نیروهای موجود را در سه طرف به غرب اجیکابل، بشمال و جنوب از جلگه‌ٔ نواگی‌ـپیرسقات گسترش داد. چنین گسترش جبهه ما را از داشتن نیروی ذخیره محروم می‌داشت و با فقدان سواره‌نظام امکان ایراد ضربه بدشمن نمی‌داد و حتی واحد اجیکابل را در صورت شکافته شدن خط جبهه از سمت شمال و یا از سمت جنوب در وضع دشواری قرار می‌داد. در نتیجه‌ٔ پیش‌آمد چنین اوضاع و احوال و همچنین به منظور حفظ نیروهای نظامی دستور داده شد که واحد اجیکابل در حوالی الیات موضع بگیرد. عقب‌نشینی در کمال نظم و ترتیب انجام گرفت. ساختمانهای مهم راه و ایستگاه اجیکابل و مخازن نفت سفید و نفت تصفیه‌نشده منفجر شده است. دشمن در داغستان بمناسبت تعرض عمومی فعالیت از خود نشان می‌دهد. ۲٤ ژوئیه دشمن با نیروهای بزرگ از چهار سمت حمله کرد. پس از یک شبانه‌روز جنگ ما سنگرهای دشمن را اشغال کردیم و نیروهای دشمن در جنگل پراکنده شد، تاریکی شب مانع از تعقیب آنها گردید. ۲٤ ژوئیه از شورا دربارهٔ جنگهای موفقیت‌آمیز برای ما، خبر می‌دهند، حوالی شهر صحنه‌ٔ عملیات جنگی بود. دشمن لجوجانه و با نظم و ترتیب عمل می‌کند. افسران سابق داغستانی فرماندهی نیروهای دشمن

را بعهده دارند. دهقانان داغستان در عملیات نظامی حوالی شورا مجدانه شرکت می‌کنند.

احزاب راستگرا در باکو سر بلند کرده‌اند و بنفع دعوت از انگلیس‌ها به تبلیغات جدی پرداخته‌اند. این تبلیغات از طرف کادر فرماندهی ارتش بشدت پشتیبانی می‌شود و به واحدهای نظامی در جبهه می‌رسد. تبلیغات انگلوفیلی نظم را در ارتش بهم زده است. اخیراً گرایش انگلیسی میان توده‌های مأیوس و رنجیده موفقیت زیاد داشت.

ناوگان دریایی خزر تحت تأثیر تحریکات دروغین احزاب راستگرا چند تصمیم متضاد دربارهٔ انگلیسها گرفت. ناوگان دریائی خزر که توسط مزدوران انگلیس و عمال داوطلب فریفته شد تا این اواخر کورکورانه به صداقت در پشتیبانی انگلیس باور داشت.

اطلاعات اخیر حاکی از حرکت انگلیسها به ایران و اشغال رشت (گیلان) توسط آنهاست. انگلیسها در رشت چهار روز با کوچک‌خان و باندهای آلمانی و ترک برهبری مساواتچی‌های (۷۲) فراری از باکو که به او ملحق شده‌اند، جنگیده‌اند. انگلیسها پس از جنگ‌های رشت از ما کمک خواستند ولی نمایندگان مختار ما در ایران این درخواست را رد کردند. انگلیسها در رشت پیروز شدند. ولی آنها در ایران تقریباً نیرویی ندارند. معلوم شده است که در انزلی جمعاً پنجاه نفر دارند و به بنزین احتیاج دارند و بما پیشنهاد می‌کنند که در مقابل دریافت بنزین اتوموبیل تحویل بدهند. بدون بنزین قادر به حرکت نیستند.

۲۵ ژوئیه بار دیگر جلسهٔ نمایندگان شوروی برای بررسی اوضاع سیاسی و نظامی برپا شد، و احزاب راستگرا مسئلهٔ انگلیسها را مطرح ساختند. رفیق شائومیان کمیسر فوق‌العادهٔ قفقاز با استناد به قطعنامهٔ کنگرهٔ پنجم شوراها و به تلگراف استالین از جانب شورای مرکزی کمیسرهای

ملی اعلام داشت که نباید از انگلیسها دعوت شود و طلب نمود که مسئلهٔ دعوت از انگلیسها از دستور روز جلسه حذف شود. درخواست رفیق شائومیان با اکثریت ناچیز آراء رد شد و در نتیجه رفیق شائومیان بعنوان نمایندهٔ حکومت مرکزی جداً اعتراض کرد. گزارش نمایندگانی که به جبهه رفته بودند استماع گردید. با اکثریت ۲۵۹ رأی اس‌ارهای راستگرا و داشناق‌های راستگرا و منشویک‌ها در برابر ۲۳۶ رأی بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ و داشناق‌های چپ قطعنامه‌ای دربارهٔ دعوت انگلیسها و تشکیل دولت از همهٔ احزاب شوروی که حکومت شورای کمیسرهای ملی را برسمیت می‌شناسند، تصویب شد. این قطعنامه مورد تقبیح شدید جناح چپ قرار گرفت. شائومیان اظهار داشت که قرار صادره را خیانت سنگین و ناسپاسی آشکار نسبت به کارگران و دهقانان روسیه می‌شمارد و بعنوان نمایندهٔ حکومت مرکزی هرگونه مسئولیت اتخاذ چنین تصمیمی را از خود سلب می‌کند. بنام فراکسیون بلشویکها و اس‌ارهای چپ و داشناقهای چپ اعلام شد که آنها وارد دولت ائتلافی نمی‌شوند و شورای کمیسرهای ملی استعفاء می‌دهد. رفیق شائومیان بنام سه فراکسیون چپ اظهار داشت حکومتی که با دعوت از امپریالیستهای انگلیس عملا رابطهٔ خود را با حکومت شوروی روسیه قطع کرده است، از جانب روسیهٔ شوروی هیچگونه پشتیبانی نخواهد شد. شورای نمایندگان محلی «با سیاست خائنانهٔ خود که انگلیسها را دعوت کرده، روسیه و احزاب پشتیبان حکومت شوروی را از دست داده است.

احزاب راستگرا از تصمیم استعفای شورای کمیسرهای ملی در سراسیمگی کامل بسر می‌برد. پس از وصول اخبار مربوط به وضعی که بوجود آمده روحیهٔ مردم در بخشها و در جبهه خیلی تغییر کرده است. ناویان فهمیده‌اند که

در واقع توسط خائنین بمنظور جدائی از روسیه و امحاء حکومت شوروی گول خورده‌اند. توده‌ها برخوردشان را نسبت به انگلیسها تغییر می‌دهند. دیروز بمناسبت استعفای شورای کمیسرهای ملی، جلسهٔ فوق‌العاده کمیتهٔ اجرائیه برپا گردید و تصمیم گرفته شد که همهٔ کمیسرهای ملی در مقامهای خود باقی بمانند و بکاری که قبلا در دورانی پیش از حل مسئلهٔ حکومت در اجلاس ۳۱ ژوئیه شورا انجام می‌دادند ادامه بدهند. کمیتهٔ اجرائیه تصمیم گرفت تدابیر عاجلی برای مبارزه با ضد انقلاب که در حال نضج است، اتخاذ شود. دشمنان کار خود را زیر لفافهٔ احزاب طرفدار انگلیس و فرانسه انجام می‌دهند. بوروی مطبوعات شورای کمیسرهای ملی باکو».

بطوریکه دائماً مشاهده می‌کنید، فراکسیونهای ما هم که خود را سوسیالیست می‌نامند، هرگز روابط با بورژوازی را قطع ننموده و در آنجا این بار برله دعوت نیروهای انگلیسی برای دفاع از باکو اظهار نظر کرده‌اند (۷۲). ما حالا دیگر خیلی خوب می‌دانیم که چنین دعوتی از نیروهای امپریالیستی برای دفاع جمهوری شوروی چه معنائی دارد. ما میدانیم که این دعوت بورژوازی و بخشی از اس‌ارها و منشویکها چگونه بوده است. ما می‌دانیم که این دعوت پیشوایان منشویک‌ها در تفلیس، در گرجستان چه بوده است.

ما حالا می‌توانیم بگوئیم که یگانه حزبی که امپریالیست‌ها را دعوت نکرده و در اتحاد غارتگرانه با آنها وارد نشده و فقط از آنها هنگامیکه زورگویان تعرض می‌کردند دوری می‌جستند تنها حزب بلشویکها ـ کمونیست‌ها بود. (کفزدنها.) ما می‌دانیم که در قفقاز وضع رفقای کمونیست ما بویژه سخت و دشوار بوده، چونکه منشویکها که بارها مستقیماً با امپریالیستهای آلمان اتحاد کرده بودند به بهانه البته دفاع از استقلال گرجستان، آنها را کاملا لو می‌دادند. همهٔ شماها بخوبی می‌دانید که این استقلال گرجستان به خالص‌ترین

اغفال و فریب مبدل گشته و در واقع اشغال و تصرف کامل گرجستان توسط امپریالیستهای آلمانی، اتحاد سرنیزه‌های آلمانی با دولت منشویکی علیه کارگران و دهقانان بلشویکی است، و از این رو هزار بار حق با رفقای باکوئی ما بود که هرگز وضع خطرناک را نادیده نگرفته بخود گفتند: ما هرگز مخالف صلح با دولت امپریالیستی در شرایط دادن بخشی از خاک‌مان به آن نبودیم اگر چنانچه این کار بما ضربه نمی‌زد و سپاهیان ما را با سرنیزه زورگویان متحد نمی‌ساخت و ما را از امکان ادامهٔ فعالیت تحول‌بخش سوسیالیستی باز نمی‌داشت.

اگر مسئله چنین مطرح است که با دعوت انگلیسها گویا برای دفاع باکو، دعوت از دولتی که حالا تمام ایران را خورده و مدتهاست که نیروهای نظامی خود را برای تصرف جنوب قفقاز جمع‌آوری می‌کند، بمعنای تسلیم شدن به امپریالیسم انگلیس و فرانسه است، در این مورد حتی لحظه‌ای شک و تزلزل در ما نمی‌تواند باشد و وضع رفقای باکوئی ما هر قدر هم دشوار باشد، آنها ضمن امتناع از چنین انعقاد صلح گامی، یگانه گامی را که عملا شایستهٔ سوسیالیست‌هاست نه لفظاً برداشته‌اند. امتناع قاطعانه از هر توافقی با امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه یگانه اقدام راستین رفقای باکوئی است، چونکه بدون تبدیل حکومت مستقل سوسیالیستی، حتی در سرزمین جداشده، به برده و اسیر جنگ امپریالیستی، نمی‌توان آنها را دعوت کرد.

به این جهت هیچ شک نداریم که رویداد باکو در زنجیر حوادث چه اهمیتی دارد. دیروز خبر رسید که بخشی از شهرهای آسیای میانه را قیام ضدانقلابی با شرکت آشکار انگلیسها که در هندوستان جای پای خود را محکم کرده و افغانستان را تابع خود ساخته و مدتهاست تکیه‌گاهی برای توسعهٔ مستعمرات خود، برای مختنق ساختن ملتها و هم‌چنین برای حمله و تعرض به روسیهٔ شوروی درست کرده‌اند، فرا گرفته است. و اینک حالا که این حلقه‌های علیحده برای ما روشن شد، وضع نظامی و استراتژی عمومی جمهوری ما کاملا

معلوم گردید. موروان در شمال، جبههٔ چکسلواک‌ها در خاور، ترکستان، باکو، هشترخان در جنوب‌خاور — ما می‌بینیم که تقریباً همهٔ حلقه‌های دایرهٔ کمربندی که توسط امپریالیسم انگلیس و فرانسه تهیه شده با هم متحد شده‌اند.

ما حالا بخوبی می‌بینیم که ملاکین و سرمایه‌داران و کولاک‌ها که همهٔشان البته بعللی که برایشان قانونی و موجه است، در آتش نفرت نسبت به حکومت شوروی می‌سوزند، حالا اینجا هم قدری به اشکال غیر از آنچه ملاکین و سرمایه‌داران و کولاک‌ها در اوکرائین و در دیگر نقاط جداشده از روسیه عملی می‌کردند عمل کردند. آنها بعنوان چاکران امپریالیسم انگلیس و فرانسه بهر کاری دست زدند تا بهر قیمتی شده و امکان دارد، علیه حکومت شوروی اقدام کنند. آنها با نیروی خود روسیه نمی‌توانستند این کار را بکنند و تصمیم گرفتند نه با حرف و پیام با روح آقایان مارتف‌ها بلکه بشیوه‌های بزرگتر مبارزه، به اقدامات نظامی متوسل شوند. توجه شما را بیشتر باید به این وضع معطوف داشت؛ ما باید تمام آژیتاسیون و تبلیغات خود را روی این مسئله متمرکز سازیم و مطابق آن مرکز ثقل تمام کار شوروی خود را تغییر دهیم.

این فاکت اساسی است که حالا نیروهای امپریالیستی ائتلاف دیگر، نه آلمانی بلکه انگلیسی و فرانسوی که بخشی از خاک روسیه را اشغال کرده و بر آن تکیه زده‌اند دست بکار شده‌اند. اگر تا کنون وضع و شرایط جغرافیایی مانع آن بود که آنها مستقیماً بروسیه حمله نمایند، حالا از راه غیرمستقیم امپریالیسم انگلیس و فرانسه که چهار سال آزگار است خون تمام جهانیان را برسر تسلط بر سراسر جهان می‌ریزد برای خفه کردن جمهوری شوروی و برای آنکه روسیه را بورطهٔ جنگ امپریالیستی باز گرداند، به روسیه خیلی نزدیک شده است. رفقا، شما بخوبی می‌دانید که ما از آغاز انقلاب اکتبر قطع جنگ امپریالیستی را هدف عمدهٔ خود قرار دادیم، اما هرگز این خیال باطل را بخود راه نداده‌ایم که با نیروهای پرولتاریا و توده‌های انقلابی یک کشور، هر قدر هم روحیهٔ قهرمانانه داشته باشند و

هر قدر هم متشکل و باانضباط باشند، — با نیروهای پرولتاریای یک کشور بتوان امپریالیسم بین‌المللی را سرنگون ساخت، — این کار فقط با تشریک مساعی پرولتاریای همهٔ کشورها امکان‌پذیر است.

ولی ما کاری کردیم که در یکی از کشورها همهٔ روابط با سرمایه‌داران سراسر جهان قطع شود. دولت ما حتی یکرشته که آنرا با فلان یا بهمان امپریالیست‌ها مربوط سازد، ندارد و هرگز نخواهد داشت صرفنظر از اینکه انقلاب ما چه راهی در پیش گیرد. کاری کردیم که جنبش انقلابی علیه امپریالیسم طی موجودیت هشت‌ماهه حکومت ما گامی بزرگ به پیش برداشت و در یکی از مراکز بزرگ امپریالیسم، در آلمان در ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ کار به درگیری مسلحانه و سرکوب خونین این جنبش کشید (۷٤). ما کار انقلابی خود را در مقیاسی که هیچ دولت انقلابی در هیچ کشور نکرده است — در مقیاس بین‌المللی و جهانی کرده‌ایم، ولی خود را با این خیال که این کار با نیروهای یک کشور میسر است گول نمی‌زنیم. ما میدانستیم که مساعی و کوشش‌های ما ناگزیر به انقلاب جهانی منجر خواهد شد و برای پایان دادن بجنگ که دولتهای امپریالیستی آنرا آغاز کرده‌اند با نیروهای این دولتها امکان ندارد. به این جنگ تنها با مساعی همهٔ پرولتاریا می‌توان پایان داد و وظیفهٔ ما هنگامیکه به حکومت رسیدیم بعنوان حزب پرولتری کمونیستی هنگامیکه فعلا هنوز در کشورها ی دیگر سلطهٔ سرمایه‌داری و بورژوائی باقی است، نزدیکترین وظیفهٔ ما، تکرار می‌کنم، حفظ این حکومت، این مشعل سوسیالیسم برای آنست که حتی‌الامکان بدادن جرقه‌های بیشتری برای تشدید آتش حریق انقلاب سوسیالیستی ادامه دهد.

در همه جا این مسئله فوق‌العاده دشوار بود و ما آنرا در سایهٔ آنکه پرولتاریا بدفاع از دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی برخاسته بود، حل کردیم. این مسئله بوضعی که مخصوصاً دشوار و بحرانی بود منجر گردید، چونکه انقلاب سوسیالیستی به معنای اصلی این کلمه هنوز در هیچ کشوری فرا نرسیده، گرچه در کشورهائی نظیر ایتالیا و اتریش خیلی نزدیکتر شده است. ولی چون در هر حال

این انقلاب فرا نرسیده، پس ما با موفقیت جدید امپریالیسم انگلیس و فرانسه و بنابر این با موفقیت امپریالیسم جهانی مواجهیم. اگر از غرب امپریالیسم آلمان بمشابهٔ نیروی نظامی استیلاگر بموجودیت خود ادامه می‌دهد، آنوقت امپریالیسم انگلیس و فرانسه از شمال شرق و جنوب روسیه امکان تحکیم جای پای خود را پیدا کرده و آشکارا و علناً بما نشان می‌دهد که این نیرو حاضر است دوباره روسیه را بجنگ امپریالیستی بکشاند و آماده است روسیه — دولت مستقل سوسیالیستی که کار سوسیالیستی خود و تبلیغات را در ابعادی که تاکنون در جهان سابقه نداشته ادامه می‌دهد سرکوب کند. در مقابل این، امپریالیسم انگلیس و فرانسه موفقیت بزرگ بدست آورد، ما را در حلقهٔ محاصره گرفت و تمام مساعی خود را برای سرکوب روسیهٔ شوروی بکار انداخت. ما بخوبی می‌دانیم که این موفقیت امپریالیسم انگلیس و فرانسه پیوند ناگسستنی با مبارزهٔ طبقاتی دارد.

ما همیشه می‌گفتیم، — و انقلاب‌ها آنرا تأیید می‌کنند، — که وقتی کار به پایه‌های سلطهٔ اقتصادی، سلطهٔ استثمارگران، به مالکیت آنها می‌کشد که کار دهها میلیون کارگر و دهقان را در اختیار آنها می‌گذارد و به ملاکین و سرمایه‌داران امکان می‌دهد ثروت بهم بزنند، — وقتی، تکرار می‌کنم، وقتی کار به مالکیت خصوصی سرمایه‌داران و ملاکین می‌کشد، آنها تمام حرف‌های خود را دربارهٔ عشق به میهن و استقلال فراموش می‌کنند. ما بخوبی می‌دانیم که کادت‌ها و اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها از لحاظ اتحاد با دول امپریالیستی و از لحاظ عقد قراردادهای غارتگرانه و از لحاظ فروختن میهن به امپریالیسم انگلیس و فرانسه رکورد را شکسته‌اند. نمونه‌اش اوکرائین و تفلیس است. اتحاد منشویک‌ها، اس‌ارهای راستگرا با چکسلواکها دلیل قانع کننده است. و تظاهرات اس‌ارهای چپ که بخاطر منافع افراد گارد سفید یاروسلاول (۷۵) بفکر کشیدن پای جمهوری روسیه بجنگ بودند بروشنی کافی نشان می‌دهد که وقتی کار به منافع طبقاتی می‌کشد، بورژوازی میهن را می‌فروشد و با

هر بیگانه‌ای بسوداگری علیه ملت خود دست می‌زند. تاریخ انقلاب روس این حقیقت را بار دیگر نشان داد که تاریخ بیش از صدساله انقلاب بما نشان می‌داد که قانون منافع طبقاتی، سیاست طبقاتی بورژوازی در تمام ادوار و در همهٔ کشورها چنین است. از این‌رو هیچ جای تعجب نیست که تشدید کنونی وخامت وضع بین‌المللی جمهوری شوروی با تشدید مبارزهٔ طبقاتی داخل کشور ارتباط دارد.

ما بارها گفتیم که دوران قبل از جمع‌آوری محصول جدید از این لحاظ، از لحاظ تشدید بحران خواربار سخت‌ترین دوران است. بلای قحطی روسیه را فرا گرفت و بنحوی بی‌سابقه شدت یافت، چونکه درست نقشهٔ درندگان امپریالیستی آنست که نقاط غله‌خیز را از روسیه قطع کنند. از این لحاظ تلاش آنان کاملا درست حساب شده و عبارت از این است که در بخشهای غله‌خیز تکیه‌گاه اجتماعی-طبقاتی برای خود پیدا نمایند و نقاطی را برای خود دست و پا کنند که بیشتر کولاک و دهقان ثروتمند دارد که بحساب جنگ ثروت اندوخته‌اند، بحساب کار دیگران، به حساب کار دهقانان تهیدست زندگی می‌کنند. شما می‌دانید که این عناصر ده‌ها و صدها هزار روبل ذخیره کرده‌اند و ذخایر عظیم غله دارند. شما می‌دانید که این افراد که بحساب فلاکت ملی ثروت بهم زده‌اند و هر قدر فلاکت مردم در پایتخت بیشتر بود، زمینهٔ بیشتری برای غارتگری و افزایش سودهای خود داشتند، — این عناصر کولاک پشتیبان عمده و بسیار جدی جنبش ضدانقلابی در روسیه بودند. اینجا مبارزهٔ طبقاتی به عمیق‌ترین منبع رسیده است. روستائی نمانده که در آن مبارزهٔ طبقاتی میان دهقانان تهیدست و بخشی از دهقانان میانه‌حال که مازاد غله ندارد و مدتهاست که آنرا خورده و در احتکار شرکت نداشت، — مبارزهٔ طبقاتی میان این اکثریت عظیم زحمتکشان و مشتی کولاک روی نداده باشد؛ این مبارزهٔ طبقاتی بهر روستائی رسیده است.

هنگامیکه ما برنامه‌های سیاسی خود را معین می‌کردیم و فرامین خود را منتشر می‌نمودیم، — البته عدهٔ کثیری از حاضرین با آنها

آشنا هستند، — تکرار می کنم، هنگامیکه ما فرامین مربوط به سازماندهی تهیدستان روستا را می‌نوشتیم و بموقع اجرا می گذاشتیم، بروشنی می‌دیدیم که کار به قطعی‌ترین و اساسی‌ترین مسئلهٔ همهٔ انقلاب، به قطعی‌ترین و اساسی‌ترین مسئله — بمسئله حکومت، به این مسئله می‌رسد که آیا حکومت در دست پرولتاریا خواهد بود و آیا پرولتاریا تمام تهیدستان روستا را که با آنان هیچ گونه اختلاف نظری ندارد بخود ملحق خواهد ساخت، آیا پرولتاریا خواهد توانست دهقانان را که با آنان اختلافی ندارد بطرف خود جلب نماید، و آیا تمام این توده‌ها را که در روستاها پراکنده و متفرق و پخش شده‌اند متحد خواهد ساخت، — از این لحاظ که در سطح پائین‌تر از کارگر شهری هستند، — آنها را برضد اردوگاه دیگر، اردوگاه ملاکین، امپریالیست‌ها و کولاک‌ها متحد خواهد کرد؟

و در جلوی انظار ما تهیدستان روستا با سرعت خارق‌العاده به متحد شدن پرداختند. می گویند که انقلاب می‌آموزد. مبارزهٔ طبقاتی می‌آموزد، واقعاً در عمل که هرگونه تقلب و دوروئی در موضعگیری این یا آن حزبی بیدرنگ آن حزب را در جای شایسته خود می‌نشاند. ما برأی‌العین سیاست حزب اس‌ارهای چپ را دیدیم که از روی سست‌عنصری و نابخردی در آن لحظه‌ای که مسئلهٔ خواربار با آنچنان حدتی مطرح شده بود تزلزل نشان دادند و حزب اس‌ارهای چپ بعنوان حزب از بین رفت و بمهره‌ای در دست افراد گارد سفید یاروسلاول مبدل گردید. (کفزدنها.)

رفقا، این تشدید مبارزهٔ طبقاتی بمناسبت بحران خواربار درست هنگامیکه محصول جدید بمیزان سرشار تعیین شد ولی نمی‌تواند به فروش برسد، هنگامیکه عناصر کولاکی و بورژوازی که از روی کوششهای بسیار مذبوحانه می گویند: یا حالا و یا هیچوقت، اهالی پتروگراد و مسکو را که از گرسنگی رنج می‌برند هول می‌دهند، — این وضع آن موج قیامی را که در سراسر روسیه بلند شده معلوم می کند. قیام یاروسلاول روی داد. و ما تأثیر انگلیسها-فرانسوی‌ها را می‌بینیم؛ ما بمقاصد ملاکین و بورژوازی ضدانقلابی پی می‌بریم.

هرجا که مسئلهٔ غله بلند می‌شد، در انحصار غله اخلال می کردند و بدون چنین انحصاری سوسیالیسم نمی‌تواند وجود داشته باشد. بورژوازی درست در این مسئله باید متحد شود، در این مورد بورژوازی تکیه‌گاه عمیق‌تری از روستائی ساده دارد. جنگ قاطع میان نیروهای سوسیالیسم و جامعهٔ بورژوازی در هر حال و بهر صورت، امروز یا فردا، به این یا آن بهانه بوقوع خواهد پیوست. هر گونه تزلزل فقط می‌تواند در سوسیالیست‌های کذایی مثلا در اس‌ارهای چپ ما باشد. وقتی در این مسئله، در این مسئلهٔ بنیادی در سوسیالیست‌ها تزلزل مشاهده می‌شود، معلوم می‌شود که آنها سوسیالیست کذایی هستند و به پشیزی نمی‌ارزند. انقلاب این قبیل سوسیالیست‌ها را بحالی می‌اندازد که در واقع بمهره‌های ساده مبدل می‌شوند که ژنرالهای فرانسوی با آنها بازی می‌کنند، به آن مهره‌هایی که نقش‌شان را کمیتهٔ مرکزی سابق حزب سابق اس‌ارهای چپ نشان داد.

رفقا، از این تشریک مساعی امپریالیسم انگلیس و فرانسه و بورژوازی ضدانقلابی روس چنین برآمد که جنگ داخلی در کشور ما حالا از آن طرفی است که همه انتظار آنرا نداشتند و همه بروشنی به آن پی‌نمی‌بردند و این جنگ با جنگ خارجی در یک واحد جداناپذیر توأم گشته است. قیام کولاکی، شورش چکسلواک‌ها، جنبش مورمان، — یک جنگ است که در روسیه در می‌گیرد. ما از یک طرف با تحمل خسارت فراوان و با عقد قرارداد صلح فوق‌العاده سنگین از گیر جنگ در رفتیم، ما می‌دانستیم که قرارداد صلح ظالمانه می‌بندیم، ولی می‌گفتیم خواهیم توانست به تبلیغات خود و ساختمان خود ادامه دهیم و با این ترتیب جهان امپریالیستی را متلاشی می‌کنیم. ما توانستیم این کار را بکنیم. حالا آلمان مشغول این مذاکره است که چند ملیارد برپایه قرارداد صلح برست از روسیه بگیرد، ولی ضمناً تمام ملی کردنها را که برطبق فرمان ۲۸ ژوئن (۷۶) در کشور ما انجام گرفته است برسمیت شناخته است. آلمان مسئلهٔ مالکیت خصوصی بر زمین در جمهوری را مطرح نکرد، و این نکته را باید در برابر آن دروغ شاخدار خاطرنشان نمود که

اسپیریدونوا و شخصیت‌های نظیر او از اس‌ارهای چپ شایع ساخته‌اند، دروغی که به نفع ملاکین تمام شد، و حالا توسط جاهل‌ترین و عقب‌مانده‌ترین عناصر از چرنوسوتنی‌ها تکرار می‌شود؛ این دروغ باید تکذیب و افشاء شود.

در واقع، با وجود تمام سنگینی صلح برای ما، ساختمان سوسیالیستی آزاد داخلی را بدست آورده و در این راه آنچنان گامهایی برداشته‌ایم که اینک در اروپای غربی شهرت پیدا می‌کنند و خمیرمایهٔ تبلیغات بی‌اندازه قوی‌تر از سابق است.

و حالا وضع چنان است که ضمن خارج شدن از ورطهٔ جنگ با یک ائتلاف اینک فشار امپریالیسم را از طرف دیگر احساس کردیم. امپریالیسم پدیدهٔ جهانی، مبارزه بر سر تقسیم سراسر جهان، تمام زمین‌ها، مبارزه در راه تابع کردن به این یا آن گروه درندگان است. حالا گروه دیگر، گروه درندگان انگلیس و فرانسه بما حمله کرده می‌گوید: ما شما را دوباره بجنگ می‌کشیم. جنگ آنها با جنگ داخلی در یک واحد توأم می‌شود و این خود منبع عمدهٔ مشکلات لحظهٔ کنونی است که در آن باز هم مسئلهٔ جنگ، حوادث جنگ بعنوان مسئله عمده و اساسی انقلاب بصحنه می‌آید. تمام دشواری در این است، چونکه مردم از جنگ خسته و کوفته شده و بیش از هر وقت دیگر بستوه آمده‌اند. این وضع و حال بی‌نهایت فرسوده و معذب مردم روسیه از جنگ را می‌خواهم با حال کسی مقایسه کنم که کتکش زده از رمق انداخته‌اند و از او نباید انتظار داشت که نیرو و انرژی و قدرت و استعداد کار از خود نشان دهد. مردم روسیه هم همین حال را دارند و طبیعی است این جنگ تقریباً چهارساله که کشوری به آن گرفتار شده که تزاریسم و حکومت مطلقه و بورژوازی و کرنسکی آنرا غارت کرده و زجر داده و نابود می‌کردند، بعلل زیاد تنفر ایجاد کرده و منشاء بسیار بزرگ دشواری عظیمی گشته است که ما گرفتار هستیم.

از طرف دیگر، چنین چرخش حوادث همه را بجنگ معینی کشانده است. ما باز هم گرفتار جنگ شدیم و در حال جنگ هستیم و این جنگ نه فقط جنگ داخلی با کولاکها و ملاکین و سرمایه‌داران است

که حالا برضد ما متحد گشته‌اند، ــ بلکه حالا امپریالیسم انگلیس و فرانسه در برابر ما ایستاده است؛ این امپریالیسم هنوز قادر نیست لشگریان خود را بطرف روسیه به حرکت درآورد، شرایط جغرافیایی مانع اوست، ولی با هرچه می‌تواند، با همهٔ ملیونهای خود و با تمام روابط دیپلماسی و نیروی خود بدشمنان ما کمک می‌کند. ما در حال جنگ هستیم و این جنگ را می‌توانیم با کسب پیروزی به انجام رسانیم؛ ولی در اینجا باید با یکی از صعب‌الدفع‌ترین دشمنان دست‌پنجه نرم کرد: باید با فرسودگی از جنگ، با تنفر و اشمئزاز نسبت به جنگ مبارزه کرد؛ این حالت را ما باید رفع کنیم، چونکه در غیر این صورت قادر نیستیم مسئلهٔ جنگ را که بسته به اراده ما نیست، حل نماییم. کشور ما بار دیگر گرفتار جنگ شده است و سرنوشت انقلاب حالا دیگر کلا بسته به آنست کی در این جنگ که چکسلواکها نمایندگان عمده آن بشمار می‌روند، در واقع امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه رهبران و محرکین و هول‌دهندگان آن هستند پیروز خواهد شد. تمام مسئلهٔ موجودیت جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه، تمام مسئلهٔ انقلاب سوسیالیستی روسیه بمسئلهٔ جنگ بسته شده است. و این منشاء دشواری عظیم در آن حال و وضع مردم است که از جنگ امپریالیستی تحمل کرده‌اند. وظیفهٔ ما برای خودمان کاملا روشن است. هر فریب و اغفالی بزرگترین لطمه را خواهد زد؛ ما کتمان این حقیقت سنگین از کارگران و دهقانان را تبهکاری می‌شماریم. برعکس بگذار هر کس هرچه روشن‌تر و آشکارتر این حقیقت را بداند.

البته ما نمونه‌هایی داریم که سپاهیان ما مثلا هنگام تصرف سیمبیرسک توسط چکسلواکها، هنگامیکه نیروهای ما عقب نشستند، ضعف تبهکارانه از خود نشان دادند؛ ما می‌دانیم که نیروهای نظامی از جنگ خسته شده‌اند و از آن نفرت دارند، ولی این نکته هم طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است که مادامیکه امپریالیسم در مقیاس جهانی شکست نخورده، تلاش خواهد کرد روسیه را به جنگ امپریالیستی بکشاند، خواهد کوشید آنرا به کشتارگاه مبدل سازد. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم مسئله چنین مطرح است: ما در حال جنگ هستیم و سرنوشت انقلاب با نتیجهٔ این

جنگ تعیین خواهد شد. این نکته باید نخستین و آخرین حرف در تبلیغات ما و در تمام فعالیت سیاسی و انقلابی و تحول‌بخش ما باشد. ما طی مدت کوتاهی کارهای بسیاری انجام داده‌ایم ولی باید کار را به انجام رساند. سرتاسر فعالیت ما باید کاملا و تماماً تابع مسئله‌ای باشد که سرنوشت انقلاب و فرجام آن، سرنوشت انقلاب روس و جهان بسته به آنست. البته امپریالیسم سراسر جهان از جنگ کنونی بدون سلسله انقلابهایی، نمی‌تواند خارج شود؛ و این جنگ جز با پیروزی نهائی سوسیالیسم پایان نخواهد یافت. اما وظیفهٔ ما در حال حاضر — این است که از این نیروی سوسیالیسم، از این مشعل سوسیالیستی، از این سرچشمهٔ سوسیالیسم که مجدانه در سراسر جهان تأثیر می‌بخشد پشتیبانی کنیم و دفاع نماییم و آنرا حفظ کنیم؛ این مسئله در سیر کنونی حوادث مسئلهٔ جنگ است.

ما بارها چنین وضعی را از سر گذرانده‌ایم و بسیاری می‌گفتند که صلح برای ما هر قدر هم گران تمام شد و هر قدر هم زیاد قربانی از ما خواست، هر قدر هم که دشمن سعی می‌کند باز هم سرزمینهائی از ما بگیرد، ولی در هر حال روسیه فعلا با وجود همهٔ اینها از صلح برخوردار است و می‌تواند بدستاوردهای سوسیالیستی خود تقویت بخشد. در این راه حتی از آنچه بسیاری از ماها تصور می‌کردند، جلوتر هم رفتیم. مثلا کنترل کارگری ما از آن اشکالی که در بدو امر داشت خیلی جلوتر رفته و در حال حاضر ما در آستانهٔ تبدیل مدیریت دولتی بشیوهٔ سوسیالیستی هستیم. ما در زمینهٔ کارهای عملی خوب هم خیلی جلو رفته‌ایم. حالا در کشورما کارگران صنایع را کاملا اداره می‌کنند، ولی اوضاع و شرایط بما امکان نداد در محیط صلح این کار را ادامه دهیم؛ آنها بار دیگر جنگ را بما تحمیل کردند و ما باید تمام نیروی خود را جمع کنیم و همه را بمسلح شدن دعوت نماییم. هرآینه اگر در میان کمونیستها تزلزلی در این مسئله مشاهده می‌کردیم مایهٔ ننگ می‌بود.

تزلزل میان دهقانان ما را بتعجب نمی‌اندازد. تودهٔ دهقانی آن مکتب زندگی‌را که پرولتاریا گذرانده و دهها سال عادت کرده است

سرمایه‌دار را دشمن طبقاتی خود ببیند و توانست نیروهای خود را برای مبارزه با آن متحد سازد، نگذرانده است. ما می‌دانیم که دهقانان چنین مکتبی را نگذرانده‌اند. زمانی دهقانان همراه پرولتاریا می‌رفتند، و حالا دوران تزلزل آنها مشاهده می‌شود که تودهٔ دهقانی شکاف و نفاق پیدا می‌کند. موارد بسیار زیادی را می‌دانیم که کولاک‌ها غله را ببهای ارزانتر از بهای ثابت به دهقانان می‌فروشند تا چنین جلوه دهند که گویا کولاکها از منافع آنها دفاع می‌کنند. این کارها ما را به تعجب نمی‌اندازد؛ ولی کارگر کمونیست متزلزل نمی‌شود، تودهٔ کارگر پایدار و تزلزل‌ناپذیر می‌ماند، و اگر دهقانان روحیهٔ کولاکی پیدا کرده باشند، علت آن بسهولت قابل توضیح است. آنجایی که بلشویکها نیستند و حکومت چکسواکها مسلط است ما شاهد چنین پدیده‌ای بودیم: ابتداء از چکسلواکها تقریباً بعنوان ناجی استقبال می‌کنند، ولی پس از چند هفته سلطهٔ این بورژوازی چرخش عظیمی علیه چکسلواکها و بر له حکومت شوروی مشاهده می‌شود چونکه دهقانان یواش یواش به این نکته پی می‌برند که تمام جملات و عبارتپردازی‌ها دربارهٔ آزادی دادوستد و دربارهٔ مجلس مؤسسان فقط و فقط بمعنای حکومت ملاکین و سرمایه‌داران است.

وظیفهٔ ما اینست که صفوف پرولتری را متحدتر کنیم و آن چنان سازمانی ایجاد نمائیم که در هفته‌های آیندهٔ نزدیک همه چیز وقف حل مسئلهٔ جنگ باشد. حالا ما با امپریالیسم انگلیس و فرانسه و با همهٔ عناصر بورژوازی و سرمایه‌داری در روسیه می‌جنگیم که می‌کوشند همهٔ کار انقلاب سوسیالیستی را عقیم گذارند و ما را بجنگ بکشانند. مسئله چنین مطرح است که همهٔ دستاوردهای کارگران و دهقانان بخطر افتاده است. ما باید اطمینان داشته باشیم پرولتاریا وسیعاً با ما همدردی و از ما پشتیبانی خواهد کرد و خطر کاملا رفع خواهد شد و صفوف جدید پرولتاریا بدفاع از طبقهٔ خود و برای نجات انقلاب سوسیالیستی از خطر برخواهند خاست. حالا مسئله چنین مطرح است که مبارزه بر سر دو نکتهٔ اصلی جریان پیدا کند و تمام اختلافات اساسی حزبی در آتش انقلاب رفع گردد. اس‌ار چپ با تمام نیرو خاطرنشان

می‌سازد که چپ است و زیر عبارتپردازی انقلابی مخفی شده ولی در عمل علیه حکومت شوروی برمی‌خیزد، — همچنین جیره‌خوار و مزدور افراد گارد سفید یاروسلاول چنین است سیمای او در برابر تاریخ و مبارزهٔ انقلابی! حالا فقط دو طبقه در صحنهٔ مبارزه هستند: مبارزهٔ طبقاتی میان پرولتاریا که از منافع زحمتکشان دفاع می‌کند و آنهائی که مدافع منافع ملاکین و سرمایه‌داران هستند جریان دارد. همهٔ عبارتپردازی‌های مربوط به مجلس مؤسسان، دربارهٔ دولت مستقل و نظایر آنها که با آنها می‌خواهند توده‌های ناآگاه را گول بزنند با تجربهٔ جنبش چکسلواک و جنبش منشویک‌های قفقاز افشاء شده است. پشت همهٔ این جملات و عبارتپردازی‌ها همانا نیروهای ملاکین و سرمایه‌داران ایستاده و عیناً همینطور که اشغالگری آلمان‌ها حاصل حکومت ملاکین و سرمایه‌داران است، قیام چکسلواکها هم حاصل آنست. پس معلوم است که جنگ بر سر چیست!

رفقا، صفوف پرولتاریا باید بیشتر متحد شود و در این مبارزه نمونهٔ تشکل و انضباط از خود نشان دهد. روسیه کماکان یگانه کشوری است که تمام روابط و پیوندها را با امپریالیسم قطع کرده است. البته ما در اثر خونریزی زیاد از این زخمهای سنگین، از پا داریم می‌افتیم. ما با استفاده و اغتنام وقت و با وارد کردن ضرباتی در آنجا و اینجا به درندهٔ امپریالیستی در برابر آن عقب‌نشینی کردیم، ولی بعنوان جمهوری شوروی سوسیالیستی مستقل ماندیم. ما ضمن انجام کار سوسیالیستی خود، با امپریالیسم سراسر جهان بمخالفت برخاستیم، و این مبارزه برای کارگران سراسر جهان مفهوم‌تر می‌شود و خشم فزایندهٔ هر چه بیشتر و بیشتر آنها، انقلابهای آینده را نزدیکتر می‌سازد. بر سر همانا این امر، مبارزه جریان دارد، چونکه جمهوری ما — یگانه کشوری در جهانست که دست در دست امپریالیسم نگذاشته و با آن همراه نشده و نگذاشته است که ملیون‌ها نفر را بخاطر سلطهٔ فرانسوی‌ها یا آلمانها بر جهان لت و پار کنند. جمهوری ما یگانه کشوری است که از راه قهر و انقلابی از ورطهٔ جنگ امپریالیستی جهانی خارج شد و پرچم انقلاب سوسیالیستی را برافراشت ولی باز هم آنرا بجنگ امپریالیستی می‌کشند و بار دیگر

می‌خواهند راهی جبهه جنگ سازند. بگذار چکسواکها با آلمانها بجنگند، بگذار بورژوازی روس انتخاب کند، بگذار میلیوکف و شاید حتی با موافقت اسپیریدونوا و کامکف مسئله را که با کدامین امپریالیست‌ها بروند، تصمیم بگیرد. اما ما اعلام می‌کنیم که برای جلوگیری از این تصمیم، ما باید برای فدا کردن جان خود حاضر باشیم، زیرا مسئله بر سر نجات تمام انقلاب سوسیالیستی است. (کفزدنها). میدانم که میان دهقانان استانهای ساراتف و سامارا و سیمبیرسک که در آنجا بزرگترین خستگی و عدم استعداد برای شرکت در عملیات نظامی مشاهده می‌شد، نقطهٔ عطفی احساس می‌گردد. آنها با چشیدن مزهٔ یورش قزاقها و چکسلواکها و با آزمودن عملی اینکه مجلس مؤسسان چیست یا فریادهای: «نابودباد صلح برست» چه معنائی دارد، فهمیدند که همهٔ اینها به بازگشت ملاک و به نشستن سرمایه‌دار بر مسند قدرت منجر می‌گردد — و لذا آنها حالا به دوآتشه‌ترین مدافعان حکومت شوراها مبدل می‌شوند. من ذره‌ای تردید ندارم که توده‌های پرولتری پتروگراد و مسکو که پیشاپیش انقلاب قدم برمی‌دارند اوضاع را درک خواهند کرد، خواهند فهمید که ما چه لحظهٔ خطرناکی را از سر می‌گذرانیم، مصمم‌تر هم خواهند شد و پرولتاریا حملهٔ انگلیسها-فرانسویها و چکسلواکها را هم بخاطر مصالح انقلاب سوسیالیستی دفع خواهد کرد. (کفزدنها.)

در سال ۱۹۱۸ در جزوه‌ای زیر عنوان «اجلاس مشترک کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه، شورای مسکو، نمایندگان کمیته‌های فابریکها-کارخانه‌ها، اتحادیه‌های صنفی شهر مسکو و کنگرهٔ سراسری رؤسای شوراهای روسیه — ۲۹ ژوئیه سال ۱۹۱۸» چاپ شده است

در سال ۱۹۱۹ در کتاب «دورهٔ پنجم اجلاسیهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه. متن تندنویسی» بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۱ — ۱۹ ترجمه و چاپ شده است

رفقا کارگران! به پیکار نهایی و قطعی می‌رویم!

جمهوری شوروی در احاطهٔ دشمنان است. ولی این جمهوری، هم بر دشمنان داخلی و هم بر دشمنان خارجی پیروز خواهد شد. اینک درمیان تودهٔ کارگر اعتلائی مشاهده می‌شود که تأمین کنندهٔ پیروزی است. اکنون مشهود است که چگونه جرقه‌ها و انفجارهای حریق انقلاب در اروپای غربی که ما را به پیروزی نزدیک انقلاب بین‌المللی کارگری مطمئن می‌سازد، فزونی پذیرفته است.

دشمن خارجی جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه، در لحظهٔ کنونی — امپریالیسم انگلیس-فرانسه و ژاپن-آمریکاست. اکنون این دشمن به تعرض علیه روسیه مشغول است، زمینهای ما را غارت می‌کند، ارخانگلسک را تصرف نموده است و (اگر به مندرجات روزنامه‌های فرانسه باور کنیم) از ولادیوستوک تا نیکلسک-اوسوریسک پیشرفته است. این دشمن ژنرالها و افسران سپاه چکسلواکی را خریده است و همانطوریکه آلمانها در فوریه حمله می‌کردند ددمنشانه و غارتگرانه بروسیهٔ صلحجو حمله می‌کند، با این تفاوت که برای انگلیسها و ژاپنیها نه تنها تصرف و غارت سرزمین روسیه، بلکه سرنگونی حکومت شوروی هم لازم است تا از این راه به «احیای جبهه» یعنی جلب مجدد روسیه بجنگ امپریالیستی (یا بعبارت ساده‌تر: جنگ راهزنانه) انگلیس علیه آلمان موفق گردند.

سرمایه‌داران انگلیس و ژاپن میخواهند حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را در روسیه احیاء کنند تا غنائمی را که در جنگ غارت شده است با هم تقسیم نمایند، کارگران و دهقانان روس را اسیر سرمایهٔ انگلیسی-

فرانسوی نمایند و از آنها در برابر وامهای چندین میلیاردی بهره گیرند و آتش انقلاب سوسیالیستی را که در کشور ما آغاز شده است و بیش از پیش بیم آن می‌رود که دامنه‌اش سراسر جهان را فرا گیرد، خاموش سازند.

درندگان امپریالیسم انگلیس-ژاپن نیروی‌شان برای تصرف و تسخیر روسیه کافی نخواهد بود. حتی آلمان همسایه‌ٔ ما هم، همانگونه که «تجربه‌اش» در مورد اوکرائین ثابت کرد فاقد چنین نیرویی است. انگلیسها و ژاپنی‌ها حسابشان این بود که ما را غافلگیر نمایند، ولی موفق نشدند. کارگران پتروگراد و از پس آنها — کارگران مسکو و پس از آن کارگران تمام بخش صنعتی مرکزی با یکدلی و پیگیری هر چه بیشتر، با توده‌های هر چه بیشتر و جانفشانی هر چه بیشتر، بپا می‌خیزند. و همین ضامن و وثیقهٔ پیروزی ماست.

درندگان سرمایه‌دار انگلیس و ژاپن در لشگرکشی خود علیه روسیهٔ صلحجو ضمناً به اتحاد خود با دشمن داخلی حکومت شوروی مستظهرند. ما خوب می‌دانیم که این دشمن داخلی کیست. اینها سرمایه‌داران، ملاکین، کولاک‌ها و نورچشمی‌های آنانند که از حکومت کارگران و دهقانان زحمتکش، یعنی دهقانانی که خون همولایتیهای خود را نمی‌مکند، نفرت دارند.

شورشهای کولاکی در سراسر روسیه گسترش می‌یابد. کولاک از حکومت شوروی بی‌نهایت متنفراست و حاضر است صدها هزار کارگر را خفه کند و بخاک هلاکت افکند. ما خوب میدانیم که اگر کولاک‌ها پیروز شوند صدها هزار کارگر را بی‌امان قتل عام خواهند کرد و در این کار با ملاکین و سرمایه‌داران متحد خواهند شد، زندان اعمال شاقه را برای کارگران تجدید خواهند کرد و روزکار هشت‌ساعته را لغو خواهند نمود و فابریکها و کارخانه‌ها را به تحت تسلط سرمایه‌داران باز خواهند گرداند.

در کلیهٔ انقلاب‌های پیشین اروپا هنگامیکه کولاک‌ها بعلت ضعف کارگران موفق می‌شدند نظام جمهوری را به نظام پادشاهی باز گردانند، حکومت زحمتکشان را بحکومت مطلقهٔ استثمارگران، ثروتمندان و

مفتخواران باز گردانند، وضع بدین منوال بوده است. در لتونی و فنلاند و اوکرائین و گرجستان نیز در برابر چشم ما همین جریان روی داد. همه‌جا کولاک آزمند، شکم‌گنده، ددمنش علیه کارگران و بطور کلی تهیدستان با ملاکین و سرمایه‌داران عقد اتحاد بسته است. همه‌جا کولاک با بیدادگری خونین بیسابقه علیه طبقهٔ کارگر عرض اندام نموده است، همه‌جا علیه کارگران کشور خود با سرمایه‌داران بیگانه متحد گشته است. کادت‌ها، اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها هم همین طور رفتار کرده و می‌کنند؛ کافی است فقط به هنرنمائیهای آنان در غائلهٔ «چکسلواکی» اشاره شود. اس‌ارهای چپ هم که با شورش خود در مسکو به افراد گارد سفید در یاروسلاول و به چکسلواکها و ضدانقلابیون در قازان کمک نموده‌اند، از روی حماقت بی‌نهایت و سست‌عنصری همین طور رفتار می‌کنند؛ بیخود نیست که این اس‌ارهای چپ مورد تمجید و تحسین کرنسکی و دوستانش یعنی امپریالیست‌های فرانسوی قرار گرفته‌اند.

جای هیچگونه تردیدی نیست که کولاک‌ها دشمن هار حکومت شوروی هستند. یا کولاک‌ها عدهٔ بی‌نهایت زیادی از کارگران را بخاک هلاکت خواهند افکند و یا اینکه کارگران شورش اقلیت کولاکی غارتگر مردم را علیه حکومت زحمتکشان بیرحمانه درهم خواهند شکست. در اینجا حد وسط ممکن نیست. صلح محال است: کولاک با ملاک و تزار و کشیش، حتی اگر با آنها نزاعی هم کرده باشد، می‌توان و به آسانی هم می‌توان آشتی کرد، ولی با طبقهٔ کارگر هرگز.

بهمین جهت هم ما پیکار با کولاکها را پیکار نهایی و قطعی می‌نامیم. این بدان معنا نیست که شورش‌های مکرری از طرف کولاکها و یا اینکه لشگرکشی‌های مکرری از طرف سرمایه‌داری بیگانه علیه حکومت شوروی امکان ندارد. اصطلاح: پیکار «نهایی» بمعنای آنست که آخرین و پرعده‌ترین طبقه از طبقات استثمارگر در کشور ما علیه ما شورش کرده است.

کولاکها ددمنش‌ترین، خشن‌ترین و وحشی‌ترین استثمارگرانی هستند که بارها در تاریخ کشورهای دیگر، حکومت ملاکین، تزارها،

کشیشان و سرمایه‌داران را احیاء کرده‌اند. عدهٔ کولاکها بیش از ملاکین و سرمایه‌داران است. ولی بهر حال کولاکها اقلیت مردم را تشکیل می‌دهند.

فرض کنیم که در روسیه‌ٔ ما بحساب سابق که درندگان هنوز اوکرائین و غیره را از روسیه جدا نکرده بودند، قریب ۱۵ ملیون خانوار دهقان زارع وجود دارد. از این ۱۵ ملیون مسلماً قریب ده ملیون تهیدستانی هستند که با فروش نیروی کار خود زندگی می‌کنند یا به اسارت ثروتمندان در می‌آیند و یا مازاد غله ندارند و در اثر دشواری‌های جنگ بویژه خانه‌خراب شده‌اند. قریب سه ملیون را باید دهقان میانه‌حال دانست و مشکل بیش از دو ملیون کولاک، ثروتمند و محتکر غله وجود داشته باشد. این خون‌آشامان بهنگام جنگ و در نتیجهٔ نیازمندی مردم کیسه‌های خود را پر کرده و با بالا بردن بهای غله و دیگر محصولات هزارها و صدها هزار روبل اندوخته‌اند. این زالوها بحساب دهقانانی که جنگ خانه‌خرابشان کرده است و بحساب کارگران گرسنه چاق شده‌اند. این زالوها خون زحمتکشان را مکیده‌اند و هر قدر کارگران در شهرها و فابریکها بیشتر گرسنگی کشیده‌اند، همانقدر آنها بیشتر ثروتمند شده‌اند. این خون‌آشامان زمین ملاکین را بچنگ آورده و می‌آورند و باز و باز هم دهقانان تهیدست را اسیر و منقاد خود می‌سازند.

بجنگ بی‌امان علیه این کولاکها! مرگ بر آنان! ننگ بر احزاب مدافع آنها یعنی بر اس‌ارهای راستگرا، منشویک‌ها و اس‌ارهای چپ کنونی! کارگران باید با پنجهٔ آهنین خود شورش‌های کولاک‌ها را که با سرمایه‌داران بیگانه علیه زحمتکشان کشور خود اتحاد می‌بندند، درهم شکنند.

کولاکها از جهل و تفرقه و پراکندگی تهیدستان روستا استفاده می‌کنند، آنها را علیه کارگران تحریک می‌کنند، و گاهی آنها را تطمیع نموده امکان می‌دهند صد روبلی از احتکار غله «سود ببرند» (و در عین حال تهیدستان را هزاران روبل غارت می‌کنند). کولاکها می‌کوشند دهقان میانه‌حال را بجانب خود بکشند و گاهی موفق هم می‌شوند.

ولی طبقهٔ کارگر بهیچوجه وظیفه ندارد از دهقان میانه‌حال جدا شود. طبقهٔ کارگر نمی‌تواند با کولاک آشتی کند، ولی با دهقان میانه‌حال می‌تواند راه توافق و سازش جستجو کند و جستجو هم می‌کند. دولت کارگری یعنی دولت بلشویکی این نکته را نه در گفتار بلکه عملا و در کردار ثابت کرده است.

ما این امر را با تصویب و اجرای اکید قانون «اجتماعی کردن زمین» ثابت کردیم؛ در این قانون گذشت‌های زیادی نسبت به منافع و نظریات دهقان میانه‌حال وجود دارد.

ما این امر را با سه برابر کردن بهای غله (در این روزها) ثابت کردیم (۷۷)، زیرا ما کاملا معترفیم که عایدات دهقان میانه‌حال اغلب با قیمتهای کنونی محصولات صنعتی مطابقت ندارد و باید این عایدات بالا رود.

هر کارگری آگاه این نکات را بدهقان میانه‌حال توضیح خواهد داد و با شکیبایی و پیگیری و مکرر در مکرر به او ثابت خواهد کرد که سوسیالیسم برای دهقان میانه‌حال بی نهایت باصرفه‌تر از حکومت تزارها، ملاکین و سرمایه‌داران است.

حکومت کارگری هرگز دهقان میانه‌حال را نیازرده و نخواهد آزرد. و حال آنکه حکومت تزارها، ملاکین، سرمایه‌داران و کولاک‌ها نه تنها همیشه دهقان میانه‌حال را میازرد، بلکه در تمام کشورها، در همه‌جا بدون استثناء و از جمله در روسیه مستقیماً خفه و غارت می‌کرد، خانه‌خرابش می‌ساخت.

اتحاد هرچه محکمتر و آمیختگی کامل با تهیدستان روستا؛ گذشت و سازش با دهقان میانه‌حال؛ سرکوب بی‌امان کولاک‌ها، این خون‌آشامان، ددمنشان، غارتگران مردم، این محتکرینی که با سوءاستفاده از قحطی ثروتمند می‌شوند، — چنین است برنامهٔ کارگر آگاه. این است سیاست طبقهٔ کارگر.

تاریخ نگارش: هفتهٔ دوم اوت سال ۱۹۱۸

برای نخستین بار ۱۷ ژانویهٔ سال ۱۹۲۵ در شمارهٔ ۱۴ روزنامهٔ «رابوچایا مسکوا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۳۸ — ۴۲ ترجمه و چاپ شده است

نامه به کارگران آمریکا

رفقا! یک بلشویک روس که در انقلاب سال ۱۹۰۵ شرکت داشت و سپس سالهای متمادی در کشور شما بسر برده است، پیشنهاد کرد که نامه‌ای از جانب من برای شما بیاورد (۷۸). من پیشنهاد او را با رضامندی زیاد پذیرفتم چونکه پرولترهای انقلابی آمریکا بعنوان دشمنان آشتی‌ناپذیر امپریالیسم آمریکا که تازه‌نفس‌ترین و نیرومندترین و از لحاظ شرکت در کشتارگاه جهانی ملتها برای تقسیم سودهای سرمایه‌داران، آخرین امپریالیسم است، باید همانا حالا نقش بویژه مهمی ایفاء کنند. همانا حالا میلیاردرهای آمریکایی، این برده‌داران امروزین، ضمن ابراز موافقت — چه مستقیم و یا غیرمستقیم، آشکار یا سالوسانه نهانی — با یورش مسلحانه درندگان انگلیسی و ژاپنی برای خفه کردن نخستین جمهوری سوسیالیستی، صفحه‌ٔ مخصوصاً اسفباری در تاریخ خونین امپریالیسم خونخوار باز کرده‌اند.

تاریخ آمریکای معاصر و متمدن با یکی از آن جنگهای کبیر و واقعاً رهایی‌بخش و واقعاً انقلابی آغاز می‌شود که میان انبوه عظیم جنگهای غارتگرانه همانند جنگ امپریالیستی کنونی که در اثر ستیز شاهان و ملاکان و سرمایه‌داران برای تقسیم زمین‌های غصبی یا سودهای غارتی در می‌گرفت، بندرت دیده می‌شود. این جنگ و پیکار مردم آمریکا برضد انگلیسیهای راهزن بود که آمریکا را منقاد ساخته و در بند اسارت استعماری نگهداشته بودند همانطوریکه هنوز هم، این خونخواران «متمدن» صدها میلیون نفر را در هندوستان و مصر و در تمام اکناف جهان در بند اسارت استعماری نگهداشته‌اند.

از آن زمان قریب صدوپنجاه سال می‌گذرد. تمدن بورژوایی تمام ثمرات پرشکوه خود را ببار آورده، و آمریکا میان کشورهای آزاد و باسواد، از لحاظ رشد نیروهای مولده کار متحد انسانی، از لحاظ کاربرد ماشین‌ها و همهٔ معجزات تکنیک مدرن، جای اول را گرفته است. در عین حال آمریکا از لحاظ عمق و ژرفای پرتگاه موجود میان مشتی میلیاردر گستاخ که در کثافت و تجمل فرو رفته‌اند از یکطرف، و ملیون‌ها زحمتکش که همواره با خطر فقر مواجه هستند از طرف دیگر، یکی از جاهای اول را احراز کرده است. ملت آمریکا که سرمشق جنگ انقلابی برضد بردگی فئودالی را به جهانیان داده است به بند بردگی معاصر و سرمایه‌داری و مزدوری مشتی میلیاردر، گرفتار آمده و نقش دژخیم مزدور را بازی می‌کند که بنابمیل پست‌فطرتان متمول در سال ۱۸۹۸ به بهانهٔ «آزادی» فیلیپین آنرا خفه می‌کرد (۷۹) و در سال ۱۹۱۸ هم ببهانهٔ «دفاع» از جمهوری سوسیالیستی روسیه در برابر آلمانها، آنرا خفه می‌کند.

اما جنگ خونین امپریالیستی چهارسالهٔ ملتها، بیهوده نگذشت. فریب و اغفال مردم توسط اراذل و نابکاران هر دو گروه راهزن، هم انگلیسی و هم آلمانی، با حقایق انکارناپذیر و بدیهی، تا آخر افشاء شده است. جنگ چهارساله با نتایجش قانون عمومی سرمایه‌داری را در کاربردش در جنگ میان راهزنان برای تقسیم غنایم نشان داد: هر که از همه غنی‌تر و قوی‌تر بود ثروت بیشتر بدست آورد و بیش از همه غارت کرد؛ و هر که از همه ناتوانتر بود، او را غارت و تکه‌تکه و له و منکوب می‌نمودند و بکلی خفه‌اش می‌کردند.

راهزنان امپریالیسم انگلستان از لحاظ تعداد «بردگان استعماری»شان قوی‌تر بودند. سرمایه‌داران انگلیسی حتی یک وجب از سرزمینهای «خود» (یعنی از سرزمینهایی را که طی قرون و اعصار غارت کرده‌اند) از دست ندادند و همهٔ مستعمرات آلمان را در آفریقا، و بین‌النهرین و فلسطین تصرف کردند، یونان را خفه نمودند و بغارت روسیه پرداختند.

راهزنان امپریالیسم آلمان از لحاظ تشکل و انضباط ارتش«شان» از همه نیرومندتر بودند ولی از لحاظ مستعمرات ضعیف‌تر بشمار

می‌رفتند. اینها همهٔ مستعمرات خود را از دست دادند ولی نصف اروپا را غارت کردند و بیشترین تعداد از کشورهای کوچک و ملتهای ضعیف را خفه نمودند. راستی چه جنگ کبیر «رهایی‌بخش» از هر دو طرف بود! راهزنان هر دو گروه، سرمایه‌داران انگلیسی-فرانسه و آلمان باتفاق پادوهای خود، سوسیال‌شوینیستها یعنی سوسیالیست‌هایی که بطرف بورژوازی «کشورخود» گرویده بودند، چه خوب «از میهن دفاع می‌کردند»!

میلیاردرهای آمریکایی تقریباً از همه ثروتمندتر بودند و از لحاظ جغرافیایی، امن‌ترین وضعیت را داشتند و بیش از همه ثروت بدست آوردند و همه، حتی ثروتمندترین کشورها را خراجده خود ساختند، و صدها میلیارد دلار غارت کردند. و در هر دلاری، آثار کثافت، آثار قراردادهای محرمانهٔ کثیف میان انگلستان و «متحدین» آن، میان آلمان و تابعین آن، آثار قراردادهایی دربارهٔ تقسیم غنایم غارتی، آثار قراردادهایی دربارهٔ «کمک» متقابل در جور و ستم بکارگران و در تعقیب و پیگرد سوسیالیستها-انترناسیونالیست‌ها دیده می‌شود. در هر دلاری مقداری از کثافت «درآمدهای» حاصله از سفارشات نظامی هست که در هر کشوری مایهٔ غنی شدن اغنیا و موجب افلاس فقیران بود. در هر دلار، آثار و لکه‌های خون — از آن دریای خون است که ده ملیون کشته و بیست ملیون معلول در پیکار کبیر و شرافتمندانه و رهایی‌بخش و مقدس ریختند بخاطر اینکه راهزنان انگلیسی یا آلمانی غنایم بیشتری بدست آورند یا دژخیمان انگلیسی یا آلمانی در میان خفه‌کنندگان ملل ضعیف سراسر جهان، اولویت پیدا کنند.

اگر راهزنان آلمانی رکورد وحشیگری را در بیدادگری‌های نظامی خود شکستند، راهزنان انگلیسی نه تنها از لحاظ مقدار مستعمرات غارت‌شده، بلکه همچنین از لحاظ ظرافت در سالوسی نفرتبار رکورد را شکسته‌اند. همانا حالا مطبوعات بورژوایی انگلیس-فرانسه و آمریکا در ملیون‌ها و ملیونها نسخه دروغ و تهمت در مورد روسیه شایع می‌سازند و سالوسانه یورش غارتگرانهٔ خود را علیه آن بمنظور آنکه گویا برای «دفاع» از آن در برابر آلمانهاست، توجیه می‌کنند!

برای رد این دروغ رذیلانه و نفرت‌انگیز حاجت بتوضیح زیاد نیست: کافی است بیکی از حقایق مسلم که همه از آن اطلاع دارند، اشاره شود. هنگامیکه کارگران روسیه در اکتبر سال ۱۹۱۷ دولت امپریالیستی کشور خود را سرنگون ساختند، حکومت شوروی، حکومت کارگران و دهقانان انقلابی، آشکارا صلح عادلانه‌ای فارغ از الحاق زمینهای دیگران و پرداخت غرامات، صلحی توأم با رعایت کامل برابری حقوق همهٔ ملتها، چنین صلحی بهمهٔ کشورهای متحارب پیشنهاد کرد.

همانا بورژوازی انگلیس-فرانسه و آمریکا پیشنهاد ما را نپذیرفت و همانا این بورژوازی حتی از گفتگو با ما دربارهٔ صلح همگانی استنکاف نمود! همانا این بورژوازی در مورد منافع و علایق همهٔ ملتها روش خائنانه در پیش گرفت و همانا او کشتار امپریالیستی را بدرازا کشاند!

همانا این بورژوازی با این سوءنیت که دوباره پای روسیه را به جنگ امپریالیستی بکشاند، از مذاکرات صلح کناره گرفت و بدین ترتیب دستهای سرمایه‌داران آلمانی را که همانقدر راهزن هستند باز کرد که صلح قهری برست، صلح توأم با الحاق اراضی را بروسیه تحمیل نمودند!

مشکل می‌توان سالوسی نفرت‌انگیزتر از آن تصور نمود که بورژوازی انگلیس-فرانسه و آمریکا بعلت صلح برست ما را «مقصر» می‌شمارند. درست سرمایه‌داران آن کشورهایی که تبدیل مذاکرات برست به مذاکرات همگانی پیرامون صلح همگانی، بسته به تصمیم آنها بود، ما را «متهم» می‌سازند! لاشخوران امپریالیسم انگلیس-فرانسه که از راه غارت مستعمرات و کشتار ملتها ثروت اندوخته‌اند، بزودی یکسال می‌شود که پس از صلح برست، جنگ را طول داده، و همانا ما، بلشویک‌ها را که بهمهٔ کشورها صلح عادلانه پیشنهاد کردیم، ما را که قراردادهای تبهکارانه محرمانه میان تزار سابق و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه را پاره نموده و برملاء کرده و در انظار همگان رسوا ساخته‌ایم، «متهم» می‌سازند.

کارگران سراسر جهان صرفنظر از کشوری که آنها زندگی می‌کنند، برای ما درود می‌فرستند، با ما اظهار همدردی می‌کنند و ما را مورد

تحسین قرار میدهند که حلقهٔ آهنین روابط امپریالیستی، قراردادهای پلید امپریالیستی و زنجیرهای امپریالیستی را پاره کرده‌ایم، و با دادن سنگین‌ترین قربانیها در راه آزادی، آزاد شده‌ایم، و بعنوان جمهوری سوسیالیستی صرفنظر از اینکه بدست امپریالیستها تکه پاره و ویران و غارت شده‌ایم از ورطهٔ جنگ امپریالیستی خارج گشته و در برابر همهٔ جهانیان پرچم صلح، پرچم سوسیالیسم را بر افراشته‌ایم.

و تعجب ندارد که باند امپریالیستهای جهان بدین علت از ما نفرت دارند، ما را «متهم می‌سازند» و همهٔ نوکران امپریالیستها از جمله اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌های ما هم ما را مورد «اتهام قرار می‌دهند». ما از نفرت این سگهای پاسبان امپریالیسم نسبت به بلشویک‌ها، و از همدردی کارگران آگاه همهٔ کشورها، اطمینان تازه‌ای نسبت بحقانیت کار خود پیدا می‌کنیم.

کسی که نمی‌فهمد که بخاطر پیروزی بر بورژوازی، بخاطر انتقال زمام حکومت بدست کارگران، بخاطر آغاز انقلاب بین‌المللی پرولتری می‌توان و باید از دادن هیچگونه قربانی از جمله بخشی از خاک کشور، از دادن قربانی در شکست‌های سنگین از امپریالیسم خودداری نکرد، سوسیالیست نیست. کسی که آمادگی خود را برای دادن بزرگترین قربانیها از جانب میهن «خویش» عملا ثابت نکرده تا کار انقلاب سوسیالیستی واقعاً پیشرفت نماید، سوسیالیست نیست.

امپریالیستهای انگلیس و آلمان در راه هدف «خود» یعنی در راه تسلط بر جهان، از تخریب و خفه کردن کامل یک سلسلهٔ کاملی از کشورها، از بلژیک و سربی گرفته تا فلسطین و بین‌النهرین خودداری نکردند. اما آیا سوسیالیست‌ها در راه هدف «خود»، بخاطر رهایی زحمتکشان سراسر جهان از شر سرمایه، بخاطر نیل بصلح پایدار همگانی آیا باید منتظر باشند تا راهی بدون قربانی پیدا شود، آیا باید تا زمانیکه موفقیت آسان «تضمین نشود» از آغاز جنگ اجتناب ورزند، و آیا آنها باید امنیت و تمامیت «میهن» «خود» را که ساختهٔ بورژوازی است در قبال منافع انقلاب سوسیالیستی جهانی بالاتر بشمارند؟ آن بی‌شرمهای سوسیالیسم

بین‌المللی و آن نوکران مورال بورژوایی که چنین فکر می‌کنند، سزاوار طوق لعنت و نفرت سه‌باره‌اند.

درندگان وحشی امپریالیسم انگلیس و فرانسه و آمریکا ما را به «سازش» با امپریالیسم آلمان، «متهم می‌سازند». چه سالوسانی! چه ناکسان فرومایه‌ای که بدولت کارگری باترس و لرز از احساسات نیکی که کارگران کشور خود»شان» نسبت بما دارند، تهمت می‌زنند! اما سالوسی آنان افشاء خواهد شد. آنها چنین وانمود می‌سازند که گویا تفاوت میان سازش «سوسیالیست‌ها» با بورژوازی (خودی و بیگانه) علیه کارگران، علیه زحمتکشان را با سازش برای حفظ کارگران که بر بورژوازی خود پیروز شده‌اند، با بورژوازی یک رنگ علیه بورژوازی دارای رنگ ملی دیگر، بخاطر استفاده پرولتاریا از تضاد موجود میان گروههای مختلف بورژوازی، درک نمی‌کنند.

در واقع، هر اروپایی این تفاوت را بخوبی تشخیص می‌دهد و مردم آمریکا بطوریکه حالا نشان خواهم داد، بویژه آنرا در تاریخ کشور خود آشکارا «دیده و تحمل کرده‌اند». سازش داریم تا سازش و بقول فرانسوی‌ها fagots et fagots *.

هنگامیکه درندگان امپریالیسم آلمان در ماه فوریه سال ۱۹۱۸ نیروهای خود را علیه روسیه، بدون سلاح که ارتش خود را مرخص نموده و بهمبستگی بین‌المللی پرولتاریا قبل از نضج کامل انقلاب بین‌المللی مطمئن شده بود، سوق دادند، من بدون کوچکترین تزلزلی به «سازش» معین با سلطنت‌طلبان فرانسوی پرداختم. سادول — سروان فرانسوی که در گفتار با بلشویک‌ها اظهار همدردی می‌کرد و در کردار با جان و دل به امپریالیسم فرانسه خدمت می‌نمود، یک افسر فرانسوی بنام دولیوبرساک را پیش من آورد. دو لیوبرساک بمن گفت: «من سلطنت‌طلبم و یگانه هدفم شکست آلمان است». من در پاسخ گفتم: این بجای خود (cela va sans dire). این امر کوچکترین مانعی ایجاد نکرد که با دولیوبرساک دربارهٔ خدماتی که کارشناسان امور تخریبی، افسران فرانسوی، میخواستند

* این کجا و آن کجا. هـ.ت.

برای ما، برای منفجر ساختن راههای آهن بمنظور ایجاد مانع یورش آلمانها، انجام دهند، «سازش کنیم». این نمونه‌ٔ «سازشی» بود که هر کارگر آگاه تأیید می‌کند، سازشی که بنفع سوسیالیسم بود. ما با سلطنت‌طلب فرانسوی دستهای یکدیگر را فشردیم و می‌دانستیم که هر کدام‌مان با رغبت «هم‌پیمان» خود را دار می‌زند. اما منافع و علایق ما موقتاً تطبیق می‌کرد. ما برضد درندگان آلمانی مهاجم از منافع متقابل بهمان اندازه ددمنشانه امپریالیست‌های دیگر بنفع انقلاب سوسیالیستی روس و بین‌المللی، استفاده کردیم. و بدین ترتیب بعلایق طبقه‌ٔ کارگر روسیه و کشورهای دیگر خدمت می‌نمودیم، پرولتاریا را تقویت می‌بخشیدیم، بورژوازی سراسر جهان را تضعیف می‌نمودیم و از قانونی‌ترین اقدام، از مانور و اغفال و عقب‌نشینی که در هر جنگی جنبه‌ٔ مسلم و حتمی دارد، در انتظار فرارسیدن زمانی که انقلاب رو به اعتلای سریع در یکعده از کشورهای پیشرو نضج و قوام پذیرد، استفاده می‌کردیم.

هر قدر هم نهنگ‌های امپریالیسم انگلیس-فرانسه و آمریکا از شدت خشم و غیظ زوزه بکشند، هر اندازه هم بما تهمت بزنند و هر چند ملیون هم برای تطمیع روزنامه‌های اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها و دیگر مطبوعات سوسیال‌میهن‌پرست خرج کنند، من در صورت هجوم سپاهیان انگلیس و فرانسه به روسیه در انجام چنین «سازشی» با درندگان امپریالیسم آلمان اگر وضع اقتضاء کند، حتی لحظه‌ای تردید و تزلزل بدل راه نمی‌دهم. و من کاملاً می‌دانم که پرولتاریای آگاه روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس و آمریکا، خلاصه همه‌ٔ جهان متمدن، تاکتیک مرا تأیید خواهد کرد. چنین تاکتیکی امر انقلاب سوسیالیستی را تسهیل خواهد نمود و فرایند آنرا تسریع خواهد کرد و بورژوازی بین‌المللی را به ضعف خواهد کشاند و مواضع طبقه‌ٔ کارگر را که بر آن پیروز می‌شود، تقویت خواهد بخشید.

اما ملت آمریکا مدتها پیش، از این تاکتیک بنفع انقلاب استفاده کرده است. هنگامیکه بجنگ کبیر رهایی‌بخش خود علیه انگلیسهای ستمگر پرداخته بود، ستمگران فرانسوی و اسپانیایی هم که بخشی از

ایالات متحدهٔ کنونی آمریکای شمالی به آنها تعلق داشت، علیه آن بودند. ملت آمریکا در پیکار سخت رهایی‌بخش خود همچنین با ستمگرانی علیه ستمگران دیگر برای تضعیف ستمگران و بخاطر تقویت آنهایی که بطور انقلابی علیه ستمگری و تعدی، بنفع تودهٔ زحمتکش مبارزه می کردند، «موافقتنامه‌هایی» منعقد می‌ساخت. ملت آمریکا از اختلاف و نزاع میان فرانسوی‌ها و اسپانیائیها و انگلیسیها استفاده می کرد و حتی گاهی باتفاق سپاهیان فرانسویها و اسپانیائیهای ستمگر علیه انگلیسیهای ستمگر پیکار می کرد و ابتداء بر انگلیسیها پیروز شد و سپس خود را از شر فرانسویها و اسپانیائیها (بخشی با کمک باز پرداخت) نجات داد.

چرنیشفسکی — انقلابی کبیر روس می گفت: راه فعالیت تاریخی پیاده‌روی صاف و هموار خیابان نوسکی نیست (۸۰). کسی که انقلاب پرولتاریا را فقط «بشرطی» «جایز می‌شمارد» که آسان و هموار پیش برود و پرولترهای کشورهای مختلف فوراً وحدت عمل پیدا کنند و از پیش در قبال شکست تضمین داده شود و راه انقلاب عریض و آزاد و مستقیم باشد و احتیاج نباشد که گاهی در راه نیل به پیروزی، سنگین‌ترین قربانیها تحمل گردد و مجبور باشد در «قلعه و حصار محاصره‌شده بسر برد» یا از باریکترین و صعب‌العبورترین و پرپیچ‌وخمترین و خطرناکترین کوره‌راه کوهستانی بگذرد، انقلابی نیست و از شر خرده‌گیری و جمودفکری روشنفکر بورژوایی فارغ نشده و در عمل همانند اس‌ارهای راستگرا و منشویکها و حتی (اگرچه بندرت) اس‌ارهای چپ ما دایماً به اردوگاه بورژوازی ضدانقلابی خواهد غلطید.

این آقایان بدنبال بورژوازی دوست دارند ما را به ایجاد «هرج و مرج» در انقلاب، به«ویران کردن» صنایع و به ایجاد بیکاری و قحطی متهم سازند. این اتهامات از جانب کسانی که از جنگ امپریالیستی اظهار خوشوقتی کرده و از آن پشتیبانی نموده و یا با کرنسکی که این جنگ را ادامه میداد «روی موافقت نشان می‌دادند»، چقدر سالوسانه است! همهٔ این فلاکت‌ها گناهش همانا بر عهدهٔ جنگ امپریالیستی است. انقلابی که در نتیجهٔ جنگ صورت گرفته است، نمی‌تواند بدون دشواریها و رنجهای غیر قابل تصوری که میراث کشتارهای خانمانسوز

و ارتجاعی چندین ساله است، جریان پیدا کند. متهم کردن ما به «ایجاد ویرانی» در صنایع یا به «ترور» بمعنای سالوسی یا افشای خرده‌گیری کوته‌نظرانه و عدم درک شرایط اصلی آن مبارزهٔ طبقاتی است که بحد اکثر شدت و حدت یافته است، مبارزه‌ای که انقلاب نام دارد.

در ماهیت امر، چنین «متهم کنندگانی» در صورتیکه بمبارزهٔ طبقاتی «اذعان دارند»، به اذعان شفاهی آن بسنده می‌کنند، و در عمل دایماً گرفتار تخیل تنگ‌نظرانهٔ «توافق» و «همکاری» طبقات می‌شوند. چونکه در دوران انقلاب مبارزهٔ طبقاتی بطور حتم و ناگزیر همواره و در همه کشورها شکل جنگ داخلی بخود گرفته و جنگ داخلی بدون سنگین‌ترین ویرانیها، بدون ترور، بدون محدود ساختن دمکراسی ظاهری و فرمال بنفع جنگ، قابل تصور نیست. تنها کشیشان چاپلوس و شیرین‌زبان اعم از مسیحی یا «غیر دینی» در سیمای سوسیالیست‌های محفلی و پارلمانی، می‌توانند این ضرورت را نبینند و نفهمند و احساس نکنند. فقط مرده‌ها، «آدمهای توی غلاف»، میتوانند به این علت از انقلاب کناره گیرند، بجای آنکه با شور و حرارت و قاطعیت تمام، هنگامیکه تاریخ حل بزرگترین مسائل بشریت را با مبارزه و جنگ طلب می‌کند، بپردازند.

در ملت آمریکا رسم و سنت انقلابی هست که بهترین نمایندگان پرولتاریای آمریکا که بارها نسبت بما — بلشویکها ابراز همدردی کامل نموده‌اند آنرا پذیرفته‌اند. این رسم و سنت — جنگ بخاطر رهایی علیه انگلیسیها در قرن هیجدهم و سپس جنگ داخلی در قرن نوزدهم است. در سال ۱۸۷۰ آمریکا اگر فقط «ویرانی» برخی از رشته‌های صنعتی و اقتصادی ملی را بگیریم عقب‌تر از سال ۱۸۶۰ بود. ولی انسان باید ملانقطی و جامدالفکر و احمق باشد که بر پایهٔ چنین اساسی اهمیت عظیم جهانشمول تاریخی و ترقیخواهانه و انقلابی جنگ داخلی سالهای ۱۸۶۳ — ۱۸۶۵ آمریکا را نفی نماید!

نمایندگان بورژوازی می‌فهمند که واژگون ساختن سیستم بردگی سیاهپوستان و سرنگون کردن حکومت برده‌داران ارزش آنرا داشت که همه کشور سالهای طولانی جنگ داخلی و ورطهٔ فلاکت و ویرانی

و ترور را که ناشی از هر جنگ است، طی کند. اما حالا که وظیفهٔ بی‌اندازه بزرگتری، وظیفهٔ سرنگونی بردگی مزدوری، سرمایه‌داری، وظیفهٔ سرنگونی حکومت بورژوازی مطرح است — حالا نمایندگان و مدافعان بورژوازی و همچنین سوسیالیست‌رفرمیست‌ها که توسط بورژوازی مرعوب گشته، از انقلاب کنار کشیده‌اند، نمی‌توانند و نمی‌خواهند ضرورت و قانونیت جنگ داخلی را درک کنند.

کارگران آمریکایی از بورژوازی پیروی نخواهند کرد، و با ما خواهند بود و از جنگ داخلی علیه بورژوازی طرفداری خواهند نمود. سرتاسر تاریخ جنبش کارگری جهان و آمریکا، مرا در این باور، راسختر می‌کند. همچنین سخنان یوگنی دبس — یکی از محبوبترین پیشوایان پرولتاریای آمریکا را بیاد می‌آورم که در «دعوت بعقل و درایت» («Appeal to Reason») (۸۱) — گویا در اواخر سال ۱۹۱۵ — در مقاله زیر عنوان: «What shall I fight for» («بخاطر چه جنگ خواهم کرد»)، نوشت — (من در اوایل سال ۱۹۱۶ در یک جلسهٔ عمومی کارگری در برن، در سوئیس از این مقاله نقل قول کردم)، — — که او، دبس خودکشی را بر رأی دادن به اعتبارات جنگ کنونی و تبهکارانه و ارتجاعی ترجیح می‌داد؛ و او، دبس از نقطهٔ نظر پرولتاریا فقط یک جنگ را مقدس و قانونی می‌شمارد که همانا جنگ برضد سرمایه‌داران، جنگ بخاطر رهایی بشریت از شر بردگی مزدوری است.

برای من تعجب ندارد که ویلسون سردستهٔ میلیاردرهای آمریکایی، خدمتگزار نهنگ‌ها‌سرمایه‌داران دبس را بزندان انداخت. بگذار بورژوازی در حق انترناسیونالیست‌های واقعی، در مورد نمایندگان واقعی پرولتاریای انقلابی وحشیگری کنند! هر چه بیرحمی و وحشیگری از جانب آن بیشتر باشد، روز انقلاب ظفرنمون پرولتری نزدیکتر خواهد بود.

ما را به ایجاد ویرانیهای ناشیه از انقلابمان، متهم می‌کنند... متهم‌کنندگان کیها هستند؟ نوکران گوش‌بفرمان بورژوازی، — همان بورژوازی که طی چهار سال جنگ امپریالیستی تقریباً همهٔ فرهنگ

اروپایی را از بین برد و اروپا را به بربریت و توحش، بقحطی و گرسنگی کشانید. حالا همین بورژوازی از ما می‌خواهد نه بر زمینه‌ٔ این ویرانیها، نه درمیان تکه‌پاره‌های فرهنگ، تکه‌پاره‌ها و خرابیهای ناشیه از جنگ، نه با افرادی که از جنگ توحش پیدا کرده‌اند، انقلاب کنیم. این بورژوازی چقدر نوعدوست و عدالتخواه است!

چاکران بورژوازی ما را به ترور متهم می‌کنند... بورژوای انگلستان سال ۱٦٤۹ و بورژوای فرانسه سال ۱۷۹۳ خود را فراموش کرده است (۸۲). ترور بجا و عادلانه و قانونی بود هنگامیکه بورژوازی از آن بنفع خود علیه فئودالها استفاده می‌کرد. ترور عجیب و وحشتناک و تبهکارانه شد هنگامیکه کارگران و تهیدست‌ترین دهقانان جرئت کردند از آن علیه بورژوازی استفاده کنند! ترور بجا و عادلانه و قانونی بود هنگامیکه برای تعویض یک اقلیت استثمارگر با اقلیت استثمار دیگر بکار می‌رفت. ترور عجیب و وحشتناک و تبهکارانه شد هنگامیکه خواستند آنرا برای از بین بردن هرگونه اقلیت استثمارگر، بنفع اکثریت واقعاً عظیم، بنفع پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا، بنفع طبقه‌ٔ کارگر و تهیدست‌ترین دهقانان بکار برند!

بورژوازی امپریالیسم بین‌المللی در جنگ «خود»، در جنگ برای آنکه درندگان انگلیسی یا آلمانی بر سراسر جهان حکمروایی کنند، ده ملیون نفر را بکشتن داده و بیست ملیون معلول بجا گذاشته است.

اگر جنگ ما، جنگ ستمکشان و استثمارشوندگان علیه ستمگران و استثمارگران نیم ملیون یا یک ملیون قربانی در همه‌ٔ کشورها داشته باشد، بورژوازی خواهد گفت، قربانیهای اولی قانونی، قربانیهای دومی، تبهکارانه است.

پرولتاریا حرف کاملا دیگری خواهد زد.

حالا پرولتاریا میان وحشتهای جنگ امپریالیستی، آن حقیقت بزرگ را که همه انقلاب‌ها یاد می‌دهند، حقیقتی را که بهترین معلمان کارگران، بنیادگذاران سوسیالیسم معاصر به آنان وصیت کرده‌اند، کاملا و آشکارا یاد می‌گیرد. این حقیقت آنست که انقلاب بدون درهم شکستن مقاومت استثمارگران نمی‌تواند قرین موفقیت باشد. هنگامیکه ما، کارگران و

دهقانان زحمتکش زمام قدرت دولتی را بدست گرفتیم وظیفه‌مان درهم شکستن مقاومت استثمارگران بود. مایهٔ مباهات ماست که این کار را کرده و می‌کنیم و متأسفیم که این کار را با سختگیری و قاطعیت کافی انجام نمی‌دهیم.

ما میدانیم که در همهٔ کشورها مقاومت جنون‌آمیز بورژوازی در برابر انقلاب سوسیالیستی ناگزیر و حتمی است، و این مقاومت همزمان با گسترش و اعتلای این انقلاب شدت خواهد یافت. پرولتاریا این مقاومت را درهم خواهد شکست و در جریان مبارزه علیه بورژوازی مقاوم، برای پیروزی و برای حکمروایی، کاملا نضج و قوام خواهد یافت.

بگذار مطبوعات مزدور بورژوازی دربارهٔ هر اشتباهی که انقلاب ما می‌کند در سراسر جهان داد و فریاد راه بیندازند. ما از اشتباهات خود نمی‌ترسیم. با آغاز انقلاب، مردم معصوم نشده‌اند و قدوسیت پیدا نکرده‌اند. آن طبقات زحمتکشی که طی قرون و اعصار زیر ستم بودند و زجر می‌کشیدند و در میان فقر و جهالت و توحش قهراً تحت فشار قرار می‌گرفتند، نمی‌توانند بدون اشتباه انقلاب کنند. و جسد جامعهٔ بورژوازی را همانطوریکه یک وقتی اشاره کرده‌ام، نمیتوان در تابوت گذاشت و زیر خاک دفن کرد. سرمایه‌داری مقتول می‌گندد، در میان ما فاسد میشود و بوی تعفن و سمی در هوا پخش می‌کند، و با هزاران رشته و رابطهٔ کهنه و پوسیده و مرده جوانب جدید و تازه و جوان و زنده را گرفته و زندگی ما را مسموم می‌سازد.

در قبال هر صد اشتباه ما که بورژوازی و چاکرانش (از جمله منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرای ما) داد و فریاد در دنیا راه می‌اندازند، ده هزار اقدام بزرگ و قهرمانانه انجام می‌گیرد که مخصوصاً بزرگ و قهرمانانه است که ساده و نامرئی و مکتوم در زندگی معمولی کوی کارخانه یا روستای دورافتاده توسط افرادی که عادت نکرده‌اند (و امکان ندارند) دربارهٔ هر موفقیت خود داد و فریاد در جهان راه بیندازند، بعمل آمده است.

اما حتی اگر این نسبت معکوس می‌بود، — با وجود اینکه میدانم

که چنین فرضی نادرست است، — حتی اگر در قبال هر صد اقدام درست ما ده هزار اشتباه روی می‌داد، در هر حال انقلاب ما در برابر تاریخ جهانی انقلاب کبیر و غلبه‌ناپذیر می‌بود و خواهد بود، چونکه برای نخستین بار، نه اقلیت، نه تنها فقط توانگران، نه تنها فقط باسوادان، بلکه تودهٔ واقعی، اکثریت عظیم زحمتکشان خودشان زندگی نوین ایجاد می‌کنند و به تجربهٔ خود دشوارترین مسائل سازمان سوسیالیستی را حل می‌نمایند.

هر اشتباهی در چنین کاری، در این شرافتمندانه‌ترین و صادقانه‌ترین کار دهها ملیون کارگر و دهقان ساده برای نوسازی زندگی خود، — هر چنین اشتباهی به هزارها و به ملیون موفقیت «بدون اشتباه» اقلیت استثمارگر، بموفقیت در اغفال و فریب زحمتکشان می‌ارزد. چونکه تنها از راه چنین اشتباهاتی است که کارگران و دهقانان ایجاد زندگی نوین را بدون احتیاج بوجود سرمایه‌داران، یاد خواهند گرفت و تنها بچنین وجهی راه خود را — از میان هزاران مانع و رادع — بسوی سوسیالیسم ظفرنمون باز خواهند کرد.

دهقانان ما ضمن انجام کار انقلابی خود مرتکب اشتباهاتی میشوند، دهقانانی که با یک ضربه در شب ۲۶ اکتبر (بتقویم قدیم) سال ۱۹۱۷ هر گونه مالکیت خصوصی را بر زمین لغو کردند و حالا ماه بماه با رفع معضلات و دشواریهای بیکران و با اصلاح کارهای خود عملاً دشوارترین مسئلهٔ سازماندهی در ایجاد شرایط جدید زندگی اقتصادی و مبارزه با کولاک‌ها و تأمین زحمتکشان (نه ثروتمندان) از لحاظ زمین و مسئلهٔ ایجاد شرایط انتقال به مرحلهٔ زراعت بزرگ کمونیستی را حل می‌کنند.

کارگران ما که اینک طی چند ماه تقریباً همهٔ کارخانه‌ها و فابریکهای بسیار بزرگ را ملی کرده‌اند، ضمن انجام کار انقلابی خود مرتکب اشتباهاتی می‌شوند و با کار سنگین و روزمره مدیریت و شیوهٔ ادارهٔ رشته‌های کامل صنعتی را یاد می‌گیرند و به اقتصادیات ملی شده سروسامان می‌دهند و با درهم شکستن مقاومت عظیم جمودفکری و کهنه‌پرستی و تنگ‌نظری خرده‌بورژوایی و خودخواهی، سنگهای بنیاد

روابط اجتماعی نوین و انضباط جدید کار، سلطه و حکمفرمایی جدید اتحادیه‌های کارگری بر اعضای خود را روی هم می‌چینند.

شوراهای ما که ساختهٔ اعتلای پرتوان جنبش توده‌ها حتی در سال ۱۹۰۵ هستند ضمن انجام کار انقلابی خود مرتکب اشتباهاتی می‌شوند. شوراهای کارگران و دهقانان — نوع جدید دولت، نوع جدید عالی دمکراسی، شکل و قالب دیکتاتوری پرولتاریا، شیوهٔ ادارهٔ امور کشور بدون بورژوازی و علیه بورژوازی هستند. دمکراسی در اینجا برای نخستین بار در خدمت توده‌ها، برای زحمتکشان است، و دیگر، دمکراسی برای توانگران نیست که در همهٔ جمهوری‌های بورژوائی حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها، خدمتگزار آنهاست. توده‌های مردم برای نخستین بار مسئلهٔ اعمال دیکتاتوری پرولترها و نیمه‌پرولترها — مسئله‌ای که بدون حل آن صحبت از سوسیالیسم نمی‌تواند در میان باشد، در مقیاسی برای صد ملیون نفر، حل می‌کنند.

بگذار ملانقطی‌های فضل‌فروش یا افرادی که به بیماری علاج‌ناپذیر توهمات بورژوادمکراتیک یا پارلمانی گرفتارند در مورد شوراهای نمایندگان ما مثلا بعلت فقدان انتخابات مستقیم، انگشت تعجب بدندان بگیرند. این قبیل افراد در دوران تحولات عظیم سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ چیزی فراموش نکرده و چیزی هم یاد نگرفته‌اند. توأم ساختن دیکتاتوری پرولتاریا با دمکراسی نوین برای زحمتکشان، — جنگ داخلی با جلب توده‌ها بوسیع‌ترین وجهی بسیاست، — چنین عملی فوراً صورت نمی‌گیرد و در اشکال مبتذل دمکراسی کهنه و فرسودهٔ پارلمانی نمی‌گنجد. جهان نو، جهان سوسیالیسم، آنچیزی است که بعنوان جمهوری شوروی در برابر ما تجلی می‌کند. جای تعجب نیست که این جهان بطور حاضر و آماده بوجود نمی‌آید و بعنوان مینرو از ژوپیتر (۸۳) خارج نمی‌شود.

وقتی که قوانین اساسی کهنهٔ بورژوادمکراتیک مثلا برابری صوری و حق ظاهری اجتماعات را با آب و تاب قید می‌کردند، قانون اساسی شوروی پرولتری و دهقانی ما سالوسی در برابری صوری را کنار می‌زند. وقتی که جمهوریخواهان بورژوازی تخت شاهان را واژگون می‌ساختند از برابری صوری سلطنت‌طلبان با جمهوریخواهان سخنی نگفتند. وقتی صحبت

از سرنگونی بورژوازی است، تنها خائنان یا ابلهان می‌توانند برابری ظاهری حقوق برای بورژوازی طلب نمایند. اگر همهٔ بهترین بناها توسط بورژوازی اشغال شده باشد آزادی اجتماعات برای کارگران و دهقانان پشیزی ارزش ندارد. شوراهای ما همهٔ بهترین بناها را چه در شهرها و چه در روستاها از ثروتمندان گرفته و همه آنها را در اختیار کارگران و دهقانان برای کار اتحادیه‌ها و تشکیل اجلاسهای آنان قرار داده‌اند. این است آزادی اجتماعات ما ــ برای زحمتکشان! چنین است مفهوم و محتوای قانون اساسی شوروی ما، قانون اساسی سوسیالیستی ما!

و به همین علت همهٔ ماها اینهمه عمیقاً اطمینان داریم که هر بلایی بسر جمهوری شوراهای ما بیاید، این جمهوری غلبه‌ناپذیر است.

از این رو، این جمهوری غلبه‌ناپذیر است زیرا هر ضربه‌ای که امپریالیسم دیوانه و هر شکستی که بورژوازی بین‌المللی بر ما وارد می‌کند، قشرهای هرچه تازه و تازه‌ای از کارگران و دهقانان را برای مبارزه برپا می‌دارد و آنها را بقیمت قربانیهای بسیار عظیم میاموزد، آبدیده میکند و قهرمانی جمعی جدی بوجود می‌آورد.

ما می‌دانیم کمک از جانب شما، رفقا کارگران آمریکایی، شاید هنوز به این زودی‌ها نرسد، چونکه گسترش انقلاب در کشورهای مختلف به اشکال گوناگون و به آهنگ گوناگون صورت می‌گیرد (جور دیگر هم نمی‌تواند باشد). ما میدانیم که آتش انقلاب پرولتری اروپا، ممکن است در هفته‌های بسیار نزدیک روشن نشود، هر چند که این انقلاب در دوران اخیر با سرعتی زیاد قوام می‌گیرد. ما میدانیم که انقلاب بین‌المللی حتمی و ناگزیر است، ولی این نکته ابداً بدان معنا نیست که از روی ساده‌لوحی بر ناگزیری انقلاب در مدت کوتاه معین آینده امیدوار باشیم. ما دو انقلاب کبیر ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در کشور خود را از سر گذرانده‌ایم و می‌دانیم که انقلاب را نه بنابسفارش می‌کنند و نه بنابه توافق. ما میدانیم که اوضاع و احوال واحد ما، واحد پرولتاریای سوسیالیستی روسیه را نه در اثر خدمات ما بلکه عقب‌ماندگی خاص روسیه بجلو کشاند و تا انفجار انقلاب بین‌المللی احتمال یکسلسله شکست برخی انقلاب‌ها می‌رود.

با وجود این ما یقین کامل داریم که غلبه‌ناپذیریم زیرا بشریت از کشتار امپریالیستی درهم نخواهد شکست بلکه بر آن غلبه خواهد کرد. کشور ما نخستین کشوری است که زنجیر پر رنج و شکنج جنگ امپریالیستی را پاره کرد. ما در مبارزه برای پاره کردن این زنجیر، سنگین‌ترین قربانیها را دادیم، ولی آنرا پاره کردیم. حالا ما خارج از مدار وابستگی‌های امپریالیستی قرار داریم و پرچم مبارزه در راه واژگونی کامل امپریالیسم را در برابر همهٔ جهانیان برافراشته‌ایم.

مادامیکه واحدهای دیگر انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی بکمک ما نیامده‌اند، مثل اینست که ما در حصاری محاصره شده هستیم. اما این واحدها وجود دارند و کثیرالعده‌تر از واحدهای ما هستند و با ادامه وحشیگریهای امپریالیسم دارند نضج پیدا می‌کنند، رشد و قوام می‌یابند. کارگران با سوسیال‌خائنین خود، با هوسپرس‌ها، هندرسن‌ها، رنودل‌ها، شیدمانها و رنرها قطع رابطه می‌کنند. کارگران بکندی ولی بلاانحراف بسوی تاکتیک کمونیستی، تاکتیک بلشویکی، بسوی انقلاب پرولتری می‌روند که به تنهایی قادر است فرهنگ در حال انهدام و بشریت در حال نابودی را نجات دهد.

خلاصه، ما غلبه‌ناپذیریم چونکه انقلاب جهانی پرولتری، غلبه‌ناپذیر است.

۲۰ اوت سال ۱۹۱۸. ن. لنین

در شمارهٔ ۱۷۸ روزنامهٔ «پراودا» ۲۲ اوت سال ۱۹۱۸ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۴۸ — ۶۴ ترجمه و چاپ شده است

اجلاس مشترک کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شورای مسکو و کمیته‌های فابریک‌ها و کارخانه‌ها و اتحادیه‌های صنفی

۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۸ (۸٤)

قطعنامه

جنبش انقلابی توده‌های پرولتری و دهقانان علیه جنگ امپریالیستی در دوران اخیر موفقیتهای عظیمی در همهٔ کشورها، بویژه در کشورهای بالکان و در اتریش و آلمان کسب کرده است. ولی همانا این موفقیتها موجب شده است که بورژوازی بین‌المللی که در حال حاضر بورژوازی انگلیس-آمریکا و فرانسه در رأس آن قرار گرفته خشمگین و قهرآلود گشته و بکوشد که با عجله و شتاب برای سرکوب انقلاب و در درجهٔ اول کانون عمدهٔ آن در لحظهٔ کنونی، حکومت شوروی در روسیه، بعنوان نیروی ضدانقلابی متشکل شود.

بورژوازی آلمان و دولت آلمان که در جنگ شکست خورده‌اند و جنبش عظیم انقلابی از داخل آنها را بخطر انداخته است، در جستجوی راه‌های نجات تلاش می‌کنند. جریانی در محافل زمامدار آلمان هنوز امیدوار است که با کشدادن‌ها تا زمستان اغتنام وقت نماید و وسایل دفاع نظامی کشور را در خط جدید استحکامات فراهم سازد. جریان دیگر در حال تشنج راه موافقت و سازش با بورژوازی انگلیس و فرانسه را علیه پرولتاریای انقلابی و بلشویکها جستجو می‌کند. و چون این جریان با عناد و سازش‌ناپذیری غالبین، امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه مواجه می‌شود، پس این جریان می‌کوشد آنها را از خطر بلشویسم بترساند و با خدمت به آنها علیه بلشویکها، علیه انقلاب پرولتری تطمیع شان نماید.

بورژوازی تابعین آلمان یا کشورهای تحت اشغال آن هنوز هم با تلاش و تقلای زیاد در جستجوی راه موافقت و سازش با آنتانت (۸۵) است، بویژه در آن مواردیکه مثلا در فنلاند، در اوکرائین و نظایر آنها حفظ سلطهٔ سیادت خود بر توده‌های زحمتکش تحت استثمار را بدون کمک سرنیزه‌های خارجی بکلی غیر ممکن می‌شمارد.

در نتیجهٔ این شرایط آنچنان وضع خودویژه‌ای برای حکومت شوروی بوجود می‌آید که از یکطرف، ما هرگز مانند حالا اینقدر به انقلاب بین‌المللی پرولتری نزدیک نبودیم و از طرف دیگر، ما هرگز مانند حالا وضع خطرناکی نداشتیم. حالا دیگر دو گروه درندهٔ امپریالیست که متقابلا همدیگر را بخورند و ناتوان سازند و قدرت تقریباً یکسان داشته باشند وجود ندارد و فقط یک گروه غالب، امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه هست؛ این گروه قصد دارد تمام دنیای سرمایه‌داری را میان خود تقسیم کند و خود را موظف می‌شمارد بهر قیمتی شده، حکومت شوروی در روسیه را سرنگون سازد و بجای آن حکومت بورژوازی روی کار بیاورد. این گروه حالا برای حمله از جنوب مثلا از راه داردانل و دریای سیاه یا از راه بلغارستان و رومانی بروسیه آماده می‌شود، ضمناً حداقل بخش از امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه از قرار معلوم امیدوارند که دولت آلمان با موافقت صریح یا با سکوت با آنها نیروهای خود را از اوکرائین فقط بموازات اشغال اوکرائین توسط سپاهیان انگلیس و فرانسه خارج خواهد ساخت تا امکان داده نشود که مبادا کارگران و دهقانان اوکرائین پیروزی حتمی بدست آورند و دولت کارگری و دهقانی اوکرائین تشکیل دهند.

آگاهی از اینکه پشت سر ضدانقلابیون کراسنف و گارد سفید یورش نیروهای فوق‌العاده خطرناک، نیروهای بورژوازی ضدانقلابی بین‌المللی و در درجهٔ اول بورژوازی انگلیس و آمریکا و فرانسه علیه ما تهیه دیده می‌شود، در هر جا و تا اعماق توده‌های وسیع کارگران و دهقانان رسوخ نکرده است. ما باید بدون احساس خستگی این آگاهی را در اذهان توده‌ها رسوخ دهیم. به امر تحکیم جبههٔ جنوب و به ایجاد و تسلیح ارتش سرخ که بمراتب قوی‌تر از حالا باشد بیشترین توجه را

باید مبذول داشت. هر سازمان کارگری و هر اتحاد دهقانان تهیدست و هر مؤسسهٔ شوروی باید از نو و از نو برای مسئلهٔ تقویت ارتش جای اول قایل شود و باز هم و باز هم ببینند که آیا آنچه که ما کرده‌ایم کافی است، چه اقدامات جدیدی می‌توانیم انجام دهیم و چه تدابیری باید اتخاذ نماییم.

در روحیهٔ توده‌های کارگری و دهقانی ما تحول آشکاری آغاز شده و خستگی بی‌نهایت از جنگ توسط توده‌ها رفع گردیده است. ارتش بوجود می‌آید و بوجود آمده است. انضباط جدید، انضباط کمونیستی، انضباط آگاهانه، انضباط زحمتکشان پیدا شده است. و این حقیقت دلیل کامل آنست که با اطمینان امیدوار باشیم که می‌توانیم از میهن سوسیالیستی و از پیروزی انقلاب بین‌المللی پرولتری دفاع کنیم و دفاع خواهیم کرد.

«ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه»، شماره ۲۳۱، ۲۳ اکتبر سال ۱۹۱۸

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۱۲۶ — ۱۲۸ ترجمه و چاپ شده است

اعترافات ارزندهٔ
پیتیریم سوروکین

«پراودا» (۸۶) در شمارهٔ امروز خود نامهٔ عالی و جالب پیتیریم سوروکین را درج کرده است که توجه ویژهٔ همهٔ کمونیستها را باید به آن معطوف داشت. در این نامه که در «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه سورو-دوینسکی» (۸۷) چاپ شده، پیتیریم سوروکین خروج خود را از حزب اس‌ارهای راستگرا و سلب عنوان عضویت در مجلس مؤسسان را از خود، اعلام می‌دارد. انگیزه‌های اقدام نویسندهٔ نامه عبارت از آنست که او مشکل می‌تواند نه تنها برای دیگران بلکه حتی برای خود نسخه‌های نجات‌بخش سیاسی بدهد و از این رو «از هر گونه سیاست دوری می گزیند». پیتیریم سوروکین می‌نویسد: «یکسالی که از انقلاب می گذرد حقیقتی را بر من روشن ساخت که سیاستمداران می‌توانند اشتباه کنند، سیاست ممکن است برای جامعه مفید باشد و همچنین ممکن است بحال جامعه مضر باشد، ولی کار و فعالیت در ساحهٔ دانش و آموزش ملی همواره مفید است، همواره بدرد مردم می‌خورد...» امضای زیر نامه چنین است: «دانشیار موقتی دانشگاه پتربورگ و انستیتوی پسیکو-نورولوژی، عضو سابق مجلس مؤسسان و عضو سابق حزب اس‌ارها — پیتیریم سوروکین».

این نامه مقدم بر هر چیز بعنوان «سند انسانی» فوق‌العاده جالب شایان توجه است. چنین صداقت و صراحتی که پ. سوروکین با آن به اشتباه بودن سیاست خود اعتراف می کند کمتر دیده می‌شود. سیاستمدارانی که بنادرستی خطمشی خودشان یقین حاصل کرده باشند می کوشند چرخش خود را کتمان نمایند و از اهمیت آن بکاهند و دلایل و موجبات

کم و بیش فرعی برای آن «بتراشند» و قس علیهذا. خود اعتراف صریح و صادقانه بسیاست اشتباهی خویش، اقدام بزرگ سیاسی است. حق بجانب پیتیریم سوروکین نیست وقتی می‌نویسد که کار در ساحهٔ دانش «همواره مفید است». زیرا در این ساحه هم اشتباه می‌شود، نمونه‌های تبلیغات و مواعظ مصرانهٔ ارتجاعی مثلاً نظریات فلسفی توسط اشخاصی ظاهراً غیرارتجاعی در کتابهای روسی هم هست. از طرف دیگر، اظهارات صریح شخص معروف یعنی شخصی که مردم می‌دانند مقام شامخ و پرمسئولیت سیاسی دارد، درباره دوری از سیاست — همچنین سیاست است. اعتراف صادقانه به اشتباه سیاسی اگر صحبت از اشتباهی باشد که احزابی که زمانی میان توده‌ها نفوذ داشتند در آن شریک بودند نفع بسیار بزرگ سیاسی برای مردم دارد.

اهمیت سیاسی نامهٔ پیتیریم سوروکین همانا در حال حاضر فوق‌العاده زیاد است. این نامه به همهٔ ماها «درس» می‌دهد که باید خوب در باره‌اش فکر کرد و آنرا یاد گرفت.

بدتهاست بر هر مارکسیستی این حقیقت روشن است که نیروهای قاطع در هر جامعهٔ سرمایه‌داری تنها می‌توانند پرولتاریا و بورژوازی باشند، در حالیکه تمام عناصر اجتماعی میان این طبقات که از نظر اقتصادی جنبهٔ خرده‌بورژوازی دارند ناگزیر میان این نیروهای قاطع نوسان می‌کنند. اما از اذعان کتابی به این حقیقت تا نتیجه‌گیری‌هائی از آن در شرایط بغرنج واقعیت عمل تفاوت از زمین تا آسمان است.

پیتیریم سوروکین — نمایندهٔ جریان فوق‌العاده وسیع اجتماعی و سیاسی — جریان منشویکی-اس‌اری است. این نکته را که این جریان واحدی است و فرق میان منشویکها و اس‌ارها از نقطهٔ نظر برخورد آنها بمبارزه میان بورژوازی و پرولتاریا حایز اهمیت نیست، رویدادهای انقلاب روس از فوریه سال ۱۹۱۷ مخصوصاً بنحوی مقنع و بویژه بطور آشکار نشان دادند. منشویکها و اس‌ارها اشکال مختلف دمکراسی خرده‌بورژوایی هستند، چنین است ماهیت اقتصادی و تعریف اصلی سیاسی این جریان. از تاریخ کشورهای پیشرفته معلوم می‌شود که چگونه اغلب این جریان در دوران جوانی‌اش برنگ «سوسیالیستی» در می‌آید.

سئوال می‌شود چه عاملی نمایندگان این جریان را چند ماه پیش با شدت خاصی از بلشویک‌ها، از انقلاب پرولتری دور کرده و حالا چه عاملی تحول از خصومت به بیطرفی در آنها برمی‌انگیزد؟ پرواضح است که علت این تحول اولا شکست کامل امپریالیسم آلمان در رابطه با انقلاب آلمان (۸۸) و در دیگر کشورها، و عیناً، در رابطه با رسوایی امپریالیسم انگلیس و فرانسه است؛ ثانیاً افشای توهمات بورژوا-دمکراتیک.

روی علت اول مکث کنیم. میهن‌پرستی یکی از عمیق‌ترین احساساتی است که طی قرون و اعصار، طی هزاران سال به میهن‌های مستقل و جدا از هم، تخصیص یافته است. از جملهٔ دشواری‌های بویژه بزرگ و می‌توان گفت فوق العادهٔ انقلاب پرولتری ما، آن وضعی بود که این انقلاب ناگزیر بود از مرحله شدیدترین اختلاف نظر با میهن‌پرستی، از مرحله صلح برست بگذرد. اوقات تلخی و عصبانیت و قهر و غضب جنون‌آمیزی که این صلح بر انگیخته بود، مفهوم است، و پرواضح است که ما مارکسیست‌ها می‌توانستیم فقط از پیشاهنگ آگاه پرولتاریا درک آن حقیقتی را که بزرگترین قربانی را بخاطر مصالح عالیهٔ انقلاب جهانی پرولتری تحمل می‌کنیم و می‌بایستی تحمل کنیم، انتظار داشته باشیم. ایدئولوگهایی که تعلقی به مارکسیسم ندارند و توده‌های وسیع زحمتکشان که تعلقی به پرولتاریای تربیت‌شده در بوتهٔ اعتصاب طولانی و مکتب انقلابی ندارند، نه ایمان راسخ به نضج و قوام این انقلاب و نه وفاداری بی‌قید و شرط به آنرا از جایی نداشتند بگیرند. در بهترین حالت، تاکتیک ما بنظر آنها افسانه، تعصب و ماجراجوئی و فدا کردن بدیهی‌ترین مصالح واقعی ملت صدها ملیونی به امید غیرواقعی و خیالی یا مشکوک به آنچه در دیگر کشورها روی خواهد داد. اما خرده‌بورژوازی بنابه وضع اقتصادیش نسبت به بورژوازی و نسبت به پرولتاریا میهن‌پرست‌تر است.

و همان طور شد که ما می‌گفتیم.

امپریالیسم آلمان که یگانه دشمن بنظر می‌رسید مضمحل شد. انقلاب آلمان که (بقول معروف پلخانف) «رؤیای خیالی» بنظر می‌رسید، بحقیقت پیوست. امپریالیسم انگلیس و فرانسه که به خیال دمکرات‌های

خرده‌بورژوائی دوست دمکراسی و مدافع ستمکشان بشمار می‌رفت، در واقع درنده‌ای بود که شرایطی بدتر از شرایط صلح برست به جمهوری آلمان و بملل اتریش تحمیل کرد، — درنده‌ای که از نیروهای نظامی جمهوریخواهان «آزاد» فرانسویان و آمریکائیها، برای ایفاء نقش ژاندارمها و دژخیمان، خفه کنندگان استقلال و آزادی ملتهای کوچک و ضعیف استفاده می‌کند. تاریخ جهان با قاطعیت و صراحت بیرحمانه، این امپریالیسم را افشاء و رسوا کرد. حقایق تاریخ جهانی به میهن‌پرستان روس که چیزی جز نفع و صرفهٔ مستقیم (و به مفهوم قدیمی) نمی‌خواهند بدانند، نشان داد که تبدیل انقلاب ما، انقلاب روس به انقلاب سوسیالیستی نه ماجراجوئی بلکه ضرورت بود، زیرا راه دیگر وجود نداشت: اگر انقلاب سوسیالیستی جهانی، بلشویسم جهانی پیروز نگردد، امپریالیسم انگلیس-فرانسه و آمریکا مسلماً استقلال و آزادی روسیه را خفه خواهد کرد.

یک ضرب‌المثل انگلیسی می‌گویند: حقایق سرسختند. و ما در ماههای اخیر آنچنان حقایقی را از سر گذراندیم که بزرگترین تحول در تمام تاریخ جهانست. این حقایق، دمکراتهای خرده‌بورژوائی روسیه را با وجود نفرتشان از بلشویسم که پروردهٔ تاریخ مبارزه درون حزبی ماست وادار می‌سازد از دشمنی که به بلشویسم داشتند ابتداء به بیطرفی و سپس به پشتیبانی آن بپردازند. آن شرایط عینی که چنین دمکراتهایی را با شدت خاصی از ما روگردان می‌ساخت، سپری شده و چنین شرایط عینی جهانی فراهم گردیده است که آنها را وادار می‌سازد بطرف ما برگردند. چرخش پیتیریم سوروکین ابداً جنبهٔ تصادفی ندارد و مظهر چرخش ناگزیر و حتمی یک طبقهٔ کامل، همهٔ دمکراسی خرده‌بورژوایی است. کسی که قادر نیست این نکته را در نظر گیرد و از آن استفاده کند، مارکسیست نیست و سوسیالیست بدی است.

و اما بعد. اعتقاد به تأثیر جامع، رهائیبخش همگانی «دمکراسی» بطور کلی ،عدم‌درک این نکته که دمکراسی بورژوازی از لحاظ سودمندی خود و ضرورت خود از نظر تاریخی محدود است، چنین اعتقادی و چنین عدم‌درک در تمام کشورها طی قرنها و دهها سال بویژه میان خرده‌بورژوازی خیلی پایدار بود. بورژوای بزرگ از آب و آتش گذشته و

می‌داند که جمهوری دمکراتیک هم مانند هر شکل دیگر دولت در شرایط سرمایه‌داری چیزی جز دستگاهی برای سرکوب پرولتاریا نیست. بورژوای بزرگ این نکته را از نزدیکترین آشنایی با رهبران واقعی و با عمیق‌ترین (اغلب همانا بعلت این، سرپوشیده‌ترین) فنرهای هرگونه ماشین دولتی بورژوازی می‌داند. خرده‌بورژوا بعلت وضع اقتصادی و شرایط زندگی خود، کمتر قادر است این حقیقت را دریابد، حتی خیال می‌کند که گویا جمهوری دمکراتیک بمعنای «دمکراسی خالص»، «دولت ملی آزاد»، حکومت همگانی غیر طبقاتی یا مافوق طبقات، مظهر ناب ارادهٔ همگانی و غیره و نظایر آنهاست. دوام این توهمات دمکرات خرده‌بورژوا ناگزیر نتیجهٔ آنست که او از مبارزهٔ حاد طبقاتی، از بورس، از سیاست «واقعی» دوری می‌گزیند و انتظار اینکه گویا تنها با تبلیغ و بزودی می‌توان این توهمات را ریشه‌کن ساخت، اقدام غیرمارکسیستی خواهد بود.

اما تاریخ جهانی حالا با چنان سرعت سرسام‌آوری پیش می‌رود و تمام چیزهای عادی و تمام چیزهای کهنه را با آسیابی دارای آنچنان قدرت خارق‌العاده، با بحرانهایی دارای آنچنان نیروی بیسابقه خرد می‌کند که محکمترین توهمات را توان مقاومت نیست. طبعاً و ناگزیر «دمکرات بطورکلی» به مجلس مؤسسان اعتقاد ساده‌لوحانه پیدا می‌کند و «دمکراسی خالص» را ساده‌لوحانه مغایر «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌شمارد. اما آنچه که «طرفداران مجلس مؤسسان» در ارخانگلسک و در سامارا، در سیبری و در جنوب از سرگذرانده‌اند نمی‌توانست محکمترین توهمات را ویران نسازد. جمهوری دمکراتیک ایدالیزه‌شده ویلسون در عمل بشکل هارترین امپریالیسم، بشکل بیشرمانه‌ترین ستمگری بملل ضعیف و کوچک و بشکل بیشرمانه‌ترین اختناق آنها در آمد. «دمکرات» متوسط بطور کلی، منشویک و اس‌ار فکر می‌کرد: «چنین گویا نوع عالی دولت نظیر حکومت شوروی به چه درد ما می‌خورد! خدا جمهوری دمکراتیک معمولی بما عطاء فرماید!». و البته در دوران «معمولی» نسبتاً مسالمت‌آمیز چنین «امیدی» ده‌ها سال متمادی دوام پیدا می‌کرد.

اما حالا سیر رویدادهای جهانی و سخت‌ترین دروس اتحاد همهٔ

سلطنت‌طلبان روسیه با امپریالیسم انگلیس‌ـفرانسه و آمریکا عملا نشان می‌دهند که جمهوری دمکراتیک، جمهوری بورژواـدمکراتیک است که از نقطهٔ نظر مسائل مطروحهٔ امپریالیسم در دستور روز تاریخ کهنه شده؛ ـــ هیچ راه دیگری نیست: یا حکومت شوروی در همهٔ کشورهای پیشرفتهٔ جهان پیروز می‌شود، یا مرتجع‌ترین، هارترین امپریالیسم انگلیس و آمریکا که خفه‌کنندهٔ همهٔ ملتهای کوچک و ضعیف و احیاءکنندهٔ ارتجاع در سراسر جهانست و استفاده از شکل جمهوری دمکراتیک را بسیار عالی یاد گرفته است.

یا این یا آن.

حد متوسطی وجود ندارد. تا همین چندی پیش چنین نظری را نابینایی ناشی از تعصب بلشویکها می‌شمردند.

ولی همانا چنین شد.

اگر پیتیریم سوروکین عنوان عضویت در مجلس مؤسسان را از خود سلب نمود، این امر تصادفی نبوده و نشانهٔ چرخش تمام طبقه، تمام دمکراسی خرده‌بورژوایی است. انشعاب میان آنها حتمی و ناگزیر است: بخشی بطرف ما می‌آیند و بخشی دیگر بیطرف می‌مانند، بخشی هم آگاهانه به کادت‌های سلطنت‌طلب که روسیه را بسرمایه انگلیس و آمریکا می‌فروشند و سعی دارند انقلاب را با سرنیزه‌های بیگانه خفه کنند، ملحق می‌شوند. توانائی در ارزیابی و استفاده از این چرخش میان دمکراتهای منشویکی و اس‌اری از دشمنی نسبت به بلشویسم ابتداء به بی‌طرفی و سپس به پشتیبانی از آن، یکی از وظایف مبرم لحظهٔ کنونی است.

هرگونه شعاری که حزب در میان توده‌ها می‌دهد خاصیت انجماد و بی‌جانی و حفظ نیروی خود برای بسیاری حتی هنگامی که شرایط ضرورت این شعار عوض شده باشد، دارا می‌باشد. این شر و بلا ناگزیر و حتمی است و بدون بلد بودن مبارزه با آن و غلبه بر آن نمی‌توان سیاست راستین حزب را تأمین نمود. آن دوران انقلاب پرولتری ما که با شدت خاصی با دمکراسی منشویکی و اس‌اری اختلاف پیدا کرد از لحاظ تاریخی ضروری بود؛ بدون مبارزهٔ شدید با چنین دمکراتهائی که به

اردوگاه دشمنان ما گرویدند و به احیای جمهوری دمکراتیک بورژوائی و امپریالیستی پرداختند کاری از پیش نمی‌رفت. شعارهای این مبارزه اغلب حالا منجمد و متحجر شده‌اند و مانع ارزیابی صحیح و استفادهٔ مقرون بصلاح لحظهٔ جدید است که در آن چرخش جدید میان چنین دمکراسی، چرخش بطرف ما آغاز شده، چرخشی که جنبهٔ تصادفی ندارد و از عمیق‌ترین شرایط تمام اوضاع و احوال بین‌المللی ریشه می‌گیرد.

پشتیبانی از این چرخش و استقبال دوستانه از چرخش کنندگان بسوی ما، کافی نیست. سیاستمداری که بوظایف خود آشناست اگر یقین حاصل کند که برای چنین چرخشی علل جدی و عمیق تاریخی وجود دارد باید شیوهٔ برانگیختن این چرخش را در قشرهایی و گروههایی از تودهٔ وسیع دمکراتیک خرده‌بورژوائی یاد بگیرد. پرولتاریای انقلابی باید بداند که کی را لازم است سرکوب کرد و با کی باید — کی و چگونه — سازش نمود. خودداری از ارعاب و سرکوب ملاکین و سرمایه‌داران و چاکران آنها که روسیه را به امپریالیست‌های «متحد» بیگانه می‌فروشند خنده‌دار و حماقت خواهد بود. تلاش در جهت «اقناع» و بطور کلی «تأثیر روانی» در آنها مضحکه خواهد بود. اما اصرار روی کاربرد تنها یک تاکتیک سرکوب و ارعاب در مورد دمکراسی خرده‌بورژوائی هنگامیکه جریان امر آنرا بچرخش بسوی ما وادار می‌کند، اگر بیشتر هم نباشد همانقدر حماقت و خنده‌دار خواهد بود.

پرولتاریا با چنین دمکراسی در همه‌جا برخورد می‌کند. در روستا وظیفهٔ ما امحاء ملاک، درهم شکستن مقاومت استثمارگر و محتکر-کولاک است؛ برای اینکار ما می‌توانیم فقط به نیمه‌پرولترها و به «تهیدستان» اتکاء داشته باشیم . ولی دهقان میانه‌حال دشمن ما نیست. او متزلزل و مردد بود، هست و خواهد بود: وظیفهٔ تأثیر در مردد با وظیفهٔ سرنگون ساختن استثمارگر و پیروزی بر دشمن فعال یکسان نیست. بلد بودن راه حصول موافقت با دهقان میانه‌حال بدون لحظه‌ای خودداری از مبارزه با کولاک، و تکیهٔ محکم تنها بر تهیدستان — وظیفهٔ لحظه

کنونی است، زیرا همانا حالا چرخش دهقانان میانه‌حال بسوی ما بعلل پیش گفته حتمی و ناگزیر است.

این نکته دربارهٔ پیشه‌ور و صنعتکار دست‌ورز و دربارهٔ کارگری که در خرده‌بورژوایی‌ترین شرایط قرار گرفته و یا خرده‌بورژوایی‌ترین نظریات را حفظ کرده است، و درباره بسیاری از کارمندان و افسران و بویژه دربارهٔ روشنفکران بطور کلی، صدق می‌کند. شک نیست که در حزب ما غالباً ناتوانی برای استفاده از چرخش میان آنها، مشاهده می‌شود و این ناتوانی را می‌توان و باید رفع نمود و آنرا به توانائی مبدل ساخت.

ما حالا دیگر تکیه‌گاه محکمی در اکثریت عظیم پرولترهای حرفه‌ای متشکل داریم. باید توانست قشرهای زحمتکشان کمترپرولتری و بیشتر خرده‌بورژوایی را که بطرف ما چرخش می‌کنند، جلب نمود، در سازمان عمومی وارد کرد و تابع انضباط عمومی پرولتری ساخت. اینجا شعار لحظهٔ کنونی — نه مبارزه با آنها بلکه جلب آنها و توانائی تأثیر در آنها، اقناع متزلزلین و استفاده از بیطرفها و با ایجاد محیط تأثیر توده‌ای پرولتری، تربیت آنهایی است که عقب‌مانده‌اند یا در همین اواخر به دوری از توهمات طرفداری از مجلس مؤسسان یا «میهن‌پرستی دمکراتیک» پرداخته‌اند.

ما حالا دیگر تکیه‌گاهی بقدر کافی محکم در میان توده‌های زحمتکش داریم. کنگرهٔ ششم شوراها (۸۹) مخصوصاً آشکارا آنرا نشان داد. ما از روشنفکران بورژوائی هراسی نداریم و لحظه‌ای مبارزه را با کارشکن‌های کین‌توز و افراد گارد سفید از آنها تخفیف نمی‌دهیم. اما شعار لحظهٔ کنونی توانائی استفاده از چرخش میان آنها بسوی ماست. ما هنوز عدهٔ نسبتاً زیادی از بدترین روشنفکران بورژوائی را داریم که خود را بحکومت شوروی «چسبانده‌اند»: آنها را باید طرد نمود و روشنفکرانی را که دیروز آگاهانه با ما دشمنی می‌کردند و امروز فقط بیطرفند جایگزین آنها ساخت، و این یکی از مهمترین وظایف لحظهٔ کنونی، وظیفهٔ همهٔ شخصیت‌های شوروی که با «روشنفکران» تماس دارند، وظیفهٔ همهٔ مبلغان و آژیتاتورها و سازماندهان است.

بدیهی است موافقت و سازش با دهقان میانه‌حال، با منشویک دیروزی از کارگران، با کارشکن دیروزی از کارمندان یا از روشنفکران، مانند هر اقدام سیاسی در شرایط بغرنج و بسیار متغییر بلدی بی‌خواهد. تمام مطلب سر آنست که به آن مهارتی که محصول تجربهٔ سابق ماست بسنده نکرده و حتماً جلوتر رفت و حتماً در راه کسب نتیجهٔ بیشتر کوشید و حتماً از مسائل آسانتر به مسائل دشوارتر پرداخت. بدون این کار هیچگونه پیشرفتی بطور کلی ممکن نیست، پیشرفت در ساختمان سوسیالیسم هم محال و غیر ممکن است.

اخیراً نمایندگان کنگرهٔ نمایندگان کوپراتیف‌های اعتباری پیش من بودند و قطعنامهٔ کنگرهٔ (۹۰) خود را که در مخالفت با ادغام بانک اعتبارات تعاونی با بانک ملی جمهوری بود، بمن نشان دادند. به آنها گفتم که طرفدار توافق و سازش با دهقان میانه‌حال هستم و حتی برای آغاز چرخش از دشمنی بسوی بیطرفی از جانب کوپراتورها در مورد بلشویک‌ها ارزش فراوان قائلم، ولی موافقت آنها با ادغام کامل بانک ویژه با بانک واحد جمهوری برای توافق و سازش زمینه فراهم می‌کند. آنوقت نمایندگان قطعنامهٔ خود را عوض کردند و قطعنامهٔ دیگری از تصویب کنگره گذراندند که در آن همهٔ مطالب مربوط بمخالفت با ادغام حذف گردیده، ولی... ولی برنامهٔ «سازمان اعتبار» ویژهٔ کوپراتورها مطرح گردیده که عملاً کوچکترین فرقی با بانک ویژه ندارد! این کار خنده‌دار بود. بدیهی است با رنگ‌آمیزی کلمات می‌توان فقط ابله را خوراک یا فریب داد. اما «عدم‌موفقیت» در یکی از این... «تلاشها» سیاست ما را بهیچوجه متزلزل نمی‌سازد؛ ما با قطع هر گونه تلاش در جهت تغییر خطمشی حکومت شوروی و ساختمان شوروی سوسیالیستی سیاست توافق و سازش را با کوپراتورها و دهقانان میانه‌حال اجرا کرده و خواهیم کرد.

تزلزل دمکراتهای خرده‌بورژوائی اجتناب‌ناپذیر است. بعضی پیروزی‌های چکسلواکها کافی بود که این دمکراتها بوحشت افتادند، پانیک راه انداختند و بطرف «پیروزمندان» می‌رفتند و حاضر بودند برده‌وار از آنها استقبال کنند. بدیهی است حتی برای لحظه‌ای نباید

فراموش کرد که حالا هم موفقیتهای جزئی مثلا افراد گارد سفید انگلیسی، آمریکائی و کراسنوفی کافی است که تزلزل و نوسان بطرف دیگر آغاز شود و وحشت شدت یابد و موارد پانیک‌اندازی و خیانت‌ها و فرار بطرف امپریالیست‌ها و غیره و نظایر آنها افزایش پذیرد.

ما این نکته را می‌دانیم و آنرا فراموش نمی‌کنیم. پایهٔ ناب پرولتری حکومت شوروی که ما بدست آورده‌ایم و مورد پشتیبانی نیمه‌پرولترهاست، همچنان محکم و پا برجاست. لشگر ما بر خود نمی‌لرزد و ارتش ما متزلزل نمی‌شود، — و ما به تجربه این نکته را می‌دانیم. اما وقتی عمیق‌ترین تغییرات جهانشمول تاریخی موجب چرخش ناگزیر میان تودهٔ دمکراسی غیرحزبی و منشویکی و اس‌اری بسوی ما می‌شود، ما باید شیوهٔ استفاده از این چرخش را یاد بگیریم و یاد خواهیم گرفت، باید از آن پشتیبانی کنیم و آنرا در میان گروهها و قشرهای مربوطه برانگیزیم و هر کار ممکن را در راه حصول توافق با این عناصر انجام دهیم و با این ترتیب کار ساختمان سوسیالیستی را تسهیل نماییم و بار ویرانی دردناک و جهالت و ظلمات و عدم‌مهارت را که موجب کندی جریان پیروزی سوسیالیسم می‌شوند سبک‌تر سازیم.

۲۰ نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده است

۲۱ نوامبر سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۲۵۲ روزنامهٔ «پراودا» بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۱۸۸ — ۱۹۷ ترجمه و چاپ شده است

توضیحات

۱ — لنین کلماتی از منظومهٔ ن. آ. نکراسف شاعر روس زیر عنوان «در روسیه کی زندگی خوبی دارد» را بمثابه اپیگراف بکار می‌برد. ص — ۵

۲ — صحبت از صلح برست است که در ماه مارس سال ۱۹۱۸ با آلمان و متحدینش با شرایط فوق‌العاده سنگین برای روسیه شوروی منعقد شده بود. (دربارهٔ صلح برست به جلد هفتم، توضیح شمارهٔ ۴۱ رجوع شود). ص — ۶

۳ — قرارداد صلح تیلزیت که در ژوئیهٔ سال ۱۸۰۷ میان فرانسه و پروس امضاء شده بود، تعهدات سنگین و موهن به پروس تحمیل کرده بود. پروس بخش بزرگی از اراضی را از دست داد و پرداخت غرامتی معادل صد ملیون فرانک را متعهد شد و تعهد کرد که ارتش خود را تا ۴۰ هزار نفر کاهش دهد و بدرخواست ناپلئون نیروهای مسلح کمکی اعزام دارد، و دادوستد با انگلستان را قطع نماید. ص — ۶

۴ — اشلاختیچ — اصیل‌زاده لهستانی. ص — ۷

۵ — چهارمین کنگره فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه برای حل مسئلهٔ تصویب قرارداد صلح برست از ۱۴ تا ۱۶ مارس سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود.

در این کنگره ۱۲۳۲ نماینده با رأی قطعی حضور داشتند که ۷۹۵ نفرشان بلشویک، ۲۸۳ نفر اس‌ار چپ، ۲۵ اس‌ار سنتریست، ۲۱

منشویک و ۱۱ منشویک انترناسیونالیست و نمایندگان دیگر بودند. مسائل دستور روز کنگره عبارت بودند از: تصویب قرارداد صلح؛ انتقال پایتخت از پتروگراد به مسکو؛ انتخابات کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه. پس از اطلاعیه گ. و. چیچرین معاون کمیسر ملی امور خارجه دربارهٔ قرارداد صلح، و. ای. لنین از جانب کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه دربارهٔ ماده اول، مادهٔ اساسی دستور روز گزارش داد؛ ب. د. کامکف از فراکسیون اس‌ارهای چپ علیه تصویب قرارداد صلح سخنرانی نمود.

منشویک‌ها و اس‌ارهای راستگرا و چپ، ماکسیمالیست‌ها و آنارشیست‌ها و دیگران در جبهه واحد با تصویب قرارداد برست مخالفت کردند. پس از مباحثات شدید، کنگره با رأی اسمی قطعنامه پیشنهادی لنین دربارهٔ تصویب قرارداد صلح را با اکثریت قریب به اتفاق آراء تصویب کرد. بمناسبت تصویب قرارداد برست اس‌ارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی رفتند. «کمونیست‌های چپ» طی بیانیه ویژه‌ای با اعلام این نکته که انعقاد قرارداد صلح دفاع کشور و دستاوردهای انقلاب را نابود می‌کند، در رأیگیری شرکت نکردند. «کمونیست‌های چپ» با امتناع از دادن رأی موافق به تصویب قرارداد صلح قرارهای کنگرهٔ هفتم حزب، فراکسیون کمونیستی چهارمین کنگرهٔ فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه و قرار اجلاس کمیته مرکزی متشکله در روز کنگره را که دربارهٔ مجاز نبودن مخالفت با تصمیم حزب بود، نقض کردند.

کنگره تصویبنامه‌ای دربارهٔ انتقال پایتخت دولت شوروی بمسکو صادر کرد و هیئت دویست نفری کمیته اجرائیه مرکزی را انتخاب کرد.

تصمیم کنگره دربارهٔ تصویب قرارداد صلح از طرف شوراهای محلی و سازمان‌های حزبی و زحمتکشان در اجتماعات و جلساتی که برپا شد، مورد تأیید قرار گرفت. ص — ۱۱

۶ — منظور احزاب خرده‌بورژوائی منشویک‌ها و اس‌ارهاست که نمایندگانشان در آن موقع عضو شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان

و سربازان بودند. اما منشویک‌ها و اس‌ارها خیلی زود در راه ضدانقلاب علنی گام نهادند و کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه در تاریخ ۱٤ ژوئن سال ۱۹۱۸ قراری دربارهٔ اخراج نمایندگان احزاب ضدانقلابی اس‌ارها (اس‌ارهای راستگرا و سنتریست) و منشویک‌ها از هیئت کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شوراهای محلی صادر کرد که در تاریخ ۱۸ ژوئن در شمارهٔ ۱۲۳ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» درج گردید. ص — ۱۱

۷ — اس‌ارها (سوسیالیست رولوسیونرها) — حزب خرده‌بورژوازی در روسیه که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ بوجود آمد. اکثریت اس‌ارها در سالهای جنگ امپریالیستی جهانی موضع سوسیال شوینیستی داشتند. اس‌ارها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ به اتفاق منشویک‌ها تکیه‌گاه عمدهٔ دولت موقت ضدانقلابی بودند و لیدرهای حزب در هیئت این دولت شرکت داشتند. حزب اس‌ارها از پشتیبانی خواست دهقانی در مورد الغای زمینداری ملاکی خودداری کرد؛ وزیران اس‌اری دولت موقت، واحدهای سفاک مجازات علیه دهقانانی فرستادند که زمینهای اربابی را تصرف کرده بودند. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اس‌ارها به اتفاق بورژوازی، ملاکین و مداخله‌گران مسلح بیگانه، برضد حکومت شوروی مجدانه مبارزه می‌کردند.

منشویک‌ها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی بسرپرستی لنین اکثریت آراء («بلشینستوو») را بدست آوردند و اپورتونیست‌ها در اقلیت (در «منشینستوو») ماندند: «بلشویک‌ها» و «منشویک‌ها» نامیده شدند.

منشویک‌ها در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ با هژمونی پرولتاریا در انقلاب، با اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان مخالف بودند و سازش و توافق با بورژوازی لیبرال را طلب می‌کردند که بعقیدهٔشان می‌بایست رهبری انقلاب را بعهده آن گذاشت. در سالهای ارتجاع که

پس از شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ فرا رسید اکثر منشویک‌ها انحلال‌طلب شدند و انحلال حزب انقلابی و مخفی طبقهٔ کارگر را طلب می‌کردند. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریهٔ سال ۱۹۱۷، منشویک‌ها در هیئت دولت موقت بورژوازی شرکت داشتند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد، مبارزه می‌نمودند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، منشویک‌ها بحزب ضدانقلابی آشکار مبدل شدند که سازمانده و شرکت‌کنندهٔ توطئه‌ها و شورشهایی در جهت سرنگونی حکومت شوروی بود. ص — ۱۳

۸ — منظور بحران سیاسی آوریل است که یادداشت پ. ن. میلیوکف کادت وزیر امور خارجه که در تاریخ ۱۸ آوریل (اول ماه مه) سال ۱۹۱۷ از طرف دولت موقت برای دول متفق ارسال شده بود، آنرا بوجود آورد. در این یادداشت دولت موقت تأیید کرده بود که مفاد تمام قراردادهای دولت تزاری را رعایت خواهد کرد و جنگ را تا پیروزی نهایی ادامه خواهد داد. سیاست امپریالیستی دولت موقت، خشم توده‌های وسیع زحمتکشان را برانگیخت. ۲۱ آوریل (۴ ماه مه) بدعوت حزب بلشویک‌ها کارگران پتروگراد دست از کار کشیدند و با شعار صلح برای تظاهرات به خیابان‌ها آمدند. در این تظاهرات بیش از صد هزار نفر از کارگران و سربازان شرکت کردند. در مسکو و اورال و اوکرائین و کرنشتادت و در دیگر شهرها و بخشهای کشور هم، تظاهرات و میتینگهای اعتراض برپا شد. قطعنامه‌های اعتراض به یادداشت میلیوکف از شوراهای بسیاری از شهرها به شورای پتروگراد رسید.

با تظاهرات آوریل بحران دولتی (سیاسی — م.) آغاز شد و تحت فشار توده‌ها پ. ن. میلیوکف — وزیر امور خارجه و آ. ای. گوچکف — وزیر جنگ مجبور به استعفاء شدند. پنجم (۱۸) ماه مه نخستین دولت ائتلافی با شرکت ده وزیر از طرف سرمایه‌داران و لیدرهای احزاب سازشکار — آ. ف. کرنسکی، و. م. چرنوف از اس‌ارها، ای. گ. تسرتلی

و م. ای. اسکوبلف از منشویک‌ها و دیگران تشکیل شد. دولت موقت بورژوازی توسط اس‌ارها و منشویک‌ها که بسوی بورژوازی گرویده بودند، از خطر سقوط نجات یافت. ص — ۱۳

۹ — ۱۸ ژوئن (اول ژوئیه) سال ۱۹۱۷ بفرمان دولت موقت حمله و تعرض سپاهیان روس در جبهه آغاز شد و با شکست سخت مواجه گردید. ص — ۱۳

۱۰ — سوم — چهارم (۱۶ — ۱۷) ژوئیهٔ سال ۱۹۱۷ تظاهرات وسیعی در پتروگراد برپا شد که خشم توده‌های وسیع کارگران و سربازان از سیاست ضدانقلابی دولت موقت انگیزه آن بود. بیم آن می‌رفت که تظاهرات اوج گیرد و بقیام مسلحانه مبدل گردد.

حزب بلشویک‌ها در آن موقع مخالف اقدامات مسلحانه بود و عقیده داشت که بحران انقلابی در کشور هنوز نضج و قوام نیافته و ارتش و ایالات برای پشتیبانی از قیام در پایتخت آماده نیستند. ولی تظاهرات بهرحال آغاز شد و متوقف ساختن آن دیگر محال بود. حزب بلشویکها تصمیم گرفت در تظاهرات شرکت جوید تا جنبهٔ مسالمت‌آمیز و متشکل به آن بدهد. تظاهرکنندگان انتقال تمام قدرت بدست شوراها را طلب می‌کردند. اما اس‌ارها و منشویک‌ها که رهبری شورا در آن زمان با آنها بود از بدست گرفتن زمام قدرت خودداری کردند.

دولت موقت با اطلاع و موافقت کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی منشویکی و اس‌اری گروههای یونکری و قزاقی ضدانقلابی را علیه تظاهرات مسالمت‌آمیز فرستاد که بسوی تظاهرکنندگان آتش گشودند. واحدهای نظامی دارای روحیهٔ ضدانقلابی از جبهه فراخوانده شدند.

در اجلاس شب پنجم (۱۸) ژوئیه اعضای کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ پتروگراد تصمیم گرفته شد بطور متشکل به تظاهرات خاتمه داده شود. این اقدام حزب درست بود که توانست بموقع عقب‌نشینی کند و نیروهای اصلی انقلاب را از خطر تارومار شدن نجات دهد.

دولت موقت بورژوازی پس از سرکوب تظاهرات به اقدامات تضییقی ادامه داد: روزنامه‌های بلشویکی را تارومار ساخت و بازداشت و

تجسس و تارومار کردن پرداخت. منشویک‌ها و اس‌ارها عملا شریک و دستیار دولت در اقدامات دژخیمانه و ضدانقلابی بودند. ص — ۱۳

۱۱ — منظور قیام کورنیلف — شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکین در ماه اوت سال ۱۹۱۷ است. کورنیلف — ژنرال تزاری و سرفرماندهی ارتش در رأس شورش قرار گرفت. توطئه‌گران می‌خواستند پتروگراد را تصرف کنند و حزب بلشویک‌ها را تارومار سازند و شوراها را منحل نمایند و دیکتاتوری نظامی را در کشور برقرار کنند و مقدمات احیای رژیم سلطنتی را فراهم سازند. این شورش ۲۵ اوت (هفتم سپتامبر) آغاز شد.
کارگران پتروگراد و سربازان و ناویان انقلابی بدعوت کمیته مرکزی حزب بلشویک‌ها بمبارزه علیه شورشیان برخاستند. با سرعت گروههای گارد سرخ از کارگران پایتخت تشکیل می‌شد. در جاهایی کمیته‌های انقلابی بوجود آمد. از پیشروی سپاهیان کورنیلف جلوگیری شد. تحت تأثیر تبلیغات بلشویکی پروسه ازهم‌پاشیدگی میان آنها آغاز گردید. دولت موقت تحت فشار توده‌ها مجبور شد دستور بازداشت کورنیلف و دستیاران او را صادر کند و بجرم شورش آنها را تسلیم دادگاه نماید. ص — ۱۳

۱۲ — قزاقها — ابتداء دهقانان سرف فراری از شر مظالم فئودالی و نیز تهیدستان آزاده شهر بودند که در نقاط دوردست سرزمین دولت روس سکونت اختیار کردند.
تا قرن ۱۸، قزاقها زارعین دارای مزایا بودند و در برابر دولت موظف بودند با شرایط ویژه خدمت نظام انجام دهند. از آنها واحدهای ویژه‌ای تشکیل می‌شد و حکومت مطلقه برای مبارزه با جنبش انقلابی از آنها استفاده می کرد. ص — ۱٤

۱۳ — کمون پاریس سال ۱۸۷۱ — نخستین آزمون دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ و دولت انقلابی طبقه کارگر که توسط انقلاب پرولتری در پاریس تشکیل شد و ۷۲ روز از ۱۸ مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱٤

۱٤ — دلوناروديها — اس‌ارها که روزنامهٔ یومیهٔ «دلو نارودا» از مارس سال ۱۹۱۷ تا ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸ ارگان مطبوعاتی‌شان بود. این روزنامه بعلت فعالیت ضدانقلابی توقیف شد. ص — ۱۹

۱۵ — کادت‌ها — اعضای حزب مشروطه‌خواه دمکرات — حزب عمدهٔ بورژوازی سلطنت‌طلب لیبرال در روسیه بود. حزب کادت‌ها در اکتبر سال ۱۹۰۵ تشکیل شد و نمایندگان بورژوازی و شخصیت‌های زمستواها از میان ملاکان و روشنفکران بورژواشرب در آن عضویت داشتند. بعداً حزب کادت‌ها به حزب بورژوازی امپریالیستی مبدل شد. کادت‌ها در سالهای جنگ اول جهانی از سیاست استیلاگرانهٔ خارجی دولت تزاری مجدانه پشتیبانی می‌کردند. آنها در دوران انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ کوشیدند رژیم سلطنتی را از سقوط نجات دهند. کادت‌ها با اشغال مقام رهبری در دولت موقت بورژوازی سیاست ضدملی و ضدانقلابی تعقیب می‌کردند و پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی بودند و در تمام اقدامات مسلحانهٔ ضدانقلابی و در یورشهای مداخله‌گران مسلح بیگانه شرکت داشتند. ص — ۲۰

۱٦ — اس‌ارهای چپ — حزب سوسیالیست‌رولوسیونرهای چپ (انترناسیونالیست‌ها) که در نخستین کنگره سراسری خود در روسیه که از ۱۹ تا ۲۸ نوامبر (۲ — ۱۱ دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود، از لحاظ سازمانی شکل گرفت. تا این تاریخ اس‌ارهای چپ بعنوان جناح چپ اس‌ارها وجود داشتند که در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی در داخل آن حزب به تشکل پرداخت.

اس‌ارهای چپ در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه اکثریت فراکسیون اس‌ارها را تشکیل می‌دادند که در مسئلهٔ شرکت در کنگره منشعب شد. اس‌ارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارها کنگره را ترک کردند، ولی اس‌ارهای چپ در کنگره ماندند و در مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویک‌ها رأی دادند. بلشویک‌ها ائتلاف با حزب اس‌ارهای چپ را که در آن زمان میان دهقانان طرفداران

قابل ملاحظه داشت ضروری شمرده به آنها پیشنهاد کردند در هیئت دولت شوروی شرکت جویند. اما اس‌ارهای چپ پیشنهاد بلشویک‌ها را رد کردند. در نتیجهٔ مذاکرات که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت میان بلشویکها و اس‌ارهای چپ توافق حاصل شد که اینها در هیئت دولت شرکت جویند. اس‌ارهای چپ متعهد شدند سیاست عمومی شورای کمیسرهای ملی را تعقیب نمایند و در هیئت عده‌ای از کمیسارباهای ملی شرکت داده شدند.

اس‌ارهای چپ با پا نهادن براه همکاری با بلشویک‌ها در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند. در ماههای ژانویه — فوریهٔ سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ با عقد قرارداد صلح برست بمخالفت پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگرهٔ چهارم شوراها در ماه مارس سال ۱۹۱۸ اس‌ارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی رفتند. با گسترش انقلاب سوسیالیستی در تابستان سال ۱۹۱۸ در روستا و تشکیل کمیته‌های تهیدستان، روحیهٔ ضدشوروی در میان اس‌ارهای چپ شدت گرفت. در ژوئیه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی اس‌ارهای چپ قتل میرباخ — سفیر آلمان را در مسکو سازمان داد و علیه حکومت شوروی شورش مسلحانه برپا ساخت به این امید که از این راه صلح برست را عقیم گذارد و جنگ روسیه شوروی و آلمان را تحریک نماید. بدین مناسبت پس از سرکوب شورش ژوئیه کنگرهٔ پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اس‌ارهای چپ را که با نظریات قشر فوقانی رهبری خود موافق بودند، از هیئت شوراها اخراج کند. حزب اس‌ارهای چپ با از دست دادن هر گونه پشتیبانی در میان توده‌ها در راه مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اس‌ارهای چپ که راه همکاری با بلشویکها را در پیش گرفتند، حزب «نارودنیک‌های کمونیست» و حزب «کمونیست‌های انقلابی» را تشکیل دادند. بخش بزرگ اعضای این احزاب بعدها بعضویت حزب کمونیست پذیرفته شدند. ص — ۲۰

۱۷ — دومای دولتی — ارگان منتخب که دولت تزاری در نتیجهٔ

رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر آنرا تشکیل داد. دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود ولی در واقع هیچگونه قدرت واقعی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم و نابرابر بود و جنبه‌ٔ همگانی نداشت. حقوق انتخابی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیر روس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران و دهقانان اصلا از حق انتخاب محروم بودند. نخستین دومای دولتی (آوریل — ژوئیهٔ سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه — ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از انجام کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری بیش از پیش محدودتر ساخته و سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ را در دومای دولتی سوم (۱۹۰۷ — ۱۹۱۲) و در دومای دولتی چهارم (۱۹۱۲ — ۱۹۱۷) تأمین کرده بود. ص — ۲۱

۱۸ — منظور و. ای. لنین سخنرانی افسری بنام دوباسف که از جبهه آمده بود در اجلاس ۲۱ سپتامبر (٤ اکتبر) سال ۱۹۱۷ شورای پتروگراد است. ص — ۲۳

۱۹ — انقلاب در فنلاند ۲۷ ژانویه سال ۱۹۱۸ بدعوت رهبری حزب سوسیال‌دمکرات فنلاند آغاز شد. دولت بورژوازی سوینخوود سرنگون گردید و زمام حکومت بدست کارگران افتاد. ۲۹ ژانویه دولت انقلابی فنلاند — شورای نمایندگان مردم تشکیل شد.

اما انقلاب پرولتری فقط در جنوب فنلاند پیروز شد. دولت سوینخوود جای پای خود را در شمال کشور که تمام نیروهای ضدانقلابی در آنجا تمرکز می‌یافتند محکم کرد و از دولت قیصری آلمان کمک خواست. در نتیجهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلح آلمان در دوم ماه مه سال ۱۹۱۸ پس از جنگ داخلی شدید که سه ماه طول کشید، انقلاب کارگری در فنلاند سرکوب شد و ترور ضدانقلابی در کشور آغاز گردید و هزاران کارگر و دهقان انقلابی اعدام شدند و یا در زندانها زجر و شکنجه دیدند. ص — ۲۵

۲۰ — منظور «قرارداد جمهوری‌های سوسیالیستی روسیه و فنلاند» است که در تاریخ اول ماه مارس توسط کمیسیون ویژه‌ای بریاست و. ای. لنین امضاء شد. این قرارداد پس از تصویب شورای کمیسرهای ملی در تاریخ دهم ماه مارس سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ٤٥ روزنامه «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» بچاپ رسید. این قرارداد که بر شناسایی استقلال دولتی فنلاند مبتنی بود بر اجرای پیگیرانه اصل حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش از جانب دولت شوروی گواهی می‌داد. ص — ۲۵

۲۱ — اثر و. ای. لنین «وظایف کنونی حکومت شوروی» در دستنویس: «تزهایی دربارهٔ وظایف حکومت شوروی در حال حاضر» نامیده می‌شد.

«تزهای» لنین در اجلاس ۲٦ آوریل سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب مورد بررسی قرار گرفت. کمیتهٔ مرکزی به اتفاق آراء آنها را تأیید کرد و مقرر داشت بعنوان مقاله‌ای در «پراودا» و «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» درج شود و همچنین جزوهٔ علیحده‌ای چاپ و منتشر گردد. این جزوه در سال ۱۹۱۸ بیش از ده بار در مسکو، پتروگراد، ساراتف، قازان و تامبوف و در شهرهای دیگر روسیه چاپ شد. این جزوه در همان سال بزبان انگلیسی در نیویورک، بزبان فرانسه در ژنو چاپ شد و شرح مختصر نزدیک به ترجمهٔ این اثر زیر عنوان «Am Tage nach der Revolution» («روز بعد از انقلاب») تحت نظر ف. پلاتن بزبان آلمانی در زوریخ چاپ و منتشر گردید.

کمیتهٔ مرکزی به لنین ماموریت داد دربارهٔ وظایف کنونی حکومت شوروی در اجلاس کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه گزارش دهد و خلاصه‌ای از تزها را بعنوان قطعنامه تهیه کند. (رجوع شود به ص ۷۹—۸۲ همین جلد). ص — ۳٤

۲۲ — شورای کمیسرهای ملی در تاریخ ۱۸ نوامبر (اول دسامبر) سال ۱۹۱۷ به پیشنهاد و. ای. لنین تصویبنامه‌ای «دربارهٔ میزان پاداش (مبلغ حقوق — م.) کمیسرهای ملی و کارمندان و مقامات بلندپایه»

صادر کرد. پیش‌نویس آن را و. ای. لنین تهیه کرده بود. بموجب این تصویبنامه حداکثر حقوق ماهیانهٔ کمیسرهای ملی پانصد روبل به اضافه صد روبل برای هر فرد خانواده که قادر بکار نیست، تعیین شد؛ این مبلغ تقریباً برابر با میانگین دستمزد ماهیانهٔ کارگر بود. دوم (۱۵) ژانویه سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی در پاسخ آ. گ. شلیاپنیکف — کمیسر ملی کار دربارهٔ تصویبنامهٔ نوشتهٔ لنین توضیح داد که این فرمان مورخهٔ ۱۸ نوامبر (اول دسامبر) سال ۱۹۱۷ پرداخت حقوق بیشتر به کارشناسان را منع نمی‌کند و با این ترتیب اجازه داد که حقوق بیشتری بکارشناسان علمی و فنی پرداخته شود. ص — ۴۵

۲۳ — نوایاژیزنیها — گروه منشویکهای انترناسیونالیست که روزنامهٔ «نوایا ژیزن» را منتشر می‌کردند. این روزنامه از تاریخ ۱۸ آوریل (اول ماه مه) سال ۱۹۱۷ تا ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸ انتشار می‌یافت. روزنامه «نوایا ژیزن» از انقلاب سوسیالیستی اکتبر و از برقراری حکومت شوروی با خصومت استقبال کرد. ص — ۴۵

۲۴ — کنترل بر بازرگانی خارجی از نخستین روزهای حکومت شوروی برقرار شد. لنین در دسامبر سال ۱۹۱۷ مسئلهٔ انحصار دولتی بر بازرگانی خارجی را مطرح ساخت. فرمان انحصار بازرگانی خارجی در تاریخ ۲۲ آوریل سال ۱۹۱۸ از جانب شورای کمیسرهای ملی صادر گردید. ص — ۴۹

۲۵ — در تاریخ ۱۷ ژوئن سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی «فرمان مربوط به تغییر و تکمیل فرمان ۲۴ نوامبر سال ۱۹۱۷ را دربارهٔ اخذ مالیاتهای مستقیم» صادر کرد و در آن مقررات اکید مالیات بر درآمد و مالیات بر دارایی را تعیین نمود. ص — ۵۰

۲۶ — «فرمان مربوط به شرکت‌های مصرف» در تاریخ دهم آوریل سال ۱۹۱۸ از طرف شورای کمیسرهای ملی صادر شد و در اجلاس یازدهم آوریل کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه تصویب گردید و با امضای و. ای. لنین در شمارهٔ ۷۱ روزنامه «پراودا» — ۱۳

آوریل و در شمارهٔ ۷۵ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» — ۱۶ آوریل بچاپ رسید. و. ای. لنین در پیش‌نویس فرمان اصلاحاتی کرد: مواد ۱۱، ۱۲ و ۱۳ فرمان را تماماً خودش نوشت. فرمان با اصلاحات لنین مورد تأیید شورای کمیسرهای ملی قرار گرفت و سپس در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه هم تصویب شد. ص — ۵۲

۲۷ — منظور «مقررات مربوط به انضباط کار» است که از طرف شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه در تاریخ سوم آوریل صادر شد و در شمارهٔ دوم ماه آوریل سال ۱۹۱۸ مجلهٔ «نارودنویه خوزیایستوو» («اقتصاد ملی») بچاپ رسید. شورای اتحادیه‌ها پیشنهاد می‌کرد که در همهٔ بنگاههای دولتی کشور اصول اکید مقررات داخلی اجرا شود و معیارهای کار و احتساب بازده‌کار برقرار گردد و پرداخت دستمزد برحسب مقدار کار و سیستم جوایز به پاس انجام بیش از میزان مقرر کار معمول گردد و اقدامات شدیدی در جهت مجازات ناقضین انضباط کار بعمل آید. کمیتهٔ مرکزی اتحادیهٔ فلزکاران بر پایه تصمیمات متخذه شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه در ماه آوریل بهمهٔ سازمانهای پائین دستور داد در صنایع فلزسازی اصل پرداخت دستمزد بر حسب مقدار کار و سیستم پرداخت جوایز معمول گردد. اصل پرداخت دستمزد بر حسب مقدار کار بطور نهایی در مجموعهٔ قوانین کار شوروی تصویب شد که در دسامبر سال ۱۹۱۸ بچاپ رسید. ص — ۵۶

۲۸ — منظور فرمان شورای کمیسرهای ملی «دربارهٔ تمرکز مدیریت امور و حفاظت راه‌ها و افزایش قدرت ترابری آنها» است. شورای کمیسرهای ملی ۱۸ مارس سال ۱۹۱۸ پیش‌نویس فرمان عدم مداخلهٔ ادارات مختلف در امور ادارهٔ راه آهن که از طرف کمیساریای ملی راه پیشنهاد شده بود، بررسی کرد و کمیسیون ویژه‌ای را مأمور حک و اصلاح فرمان بر پایهٔ ملاحظات زیرین و. ای. لنین کرد: «۱ — تمرکز زیادتر. ۲ — انتصاب مسئولین معین — مجریان امور در هر مرکز محلی

بنابه انتخاب سازمانهای راه آهن. ۳ — اجرای بی‌قید و شرط دستورات آنها. ٤ — حقوق دیکتاتوری واحدهای نظامی مأمور انتظامات.
ه — اتخاذ تدابیری برای احتساب فوری قطارها و محل تمرکز آنها. — ٦ — اتخاذ تدابیری برای ایجاد بخش فنی. ۷ — سوخت». لنین در پیش‌نویس که تسلیم کمیسیون ویژه گردید و در اجلاس ۲۱ مارس شورای کمیسرهای ملی بررسی شد، اصلاحاتی مهم وارد کرد و پس از آن پیش‌نویس مورد تأیید دولت قرار گرفت. بمناسبت اینکه فرمان با برخورد خصمانه کمیته‌ٔ اجرائیه کارکنان راه آهن سراسر روسیه که تحت نفوذ شدید منشویک‌ها و اس‌ارهای چپ قرار داشت، روبرو شد کمیسariای ملی راه در تاریخ ۲۳ ماه مارس در اجلاس شورای کمیسرهای ملی مسئله‌ٔ تغییر فرمان را مطرح ساخت. لنین ضمن رد حملات مخالفان فرمان، ضرورت اتخاذ شدیدترین تدابیر را برای دفع کارشکنی‌ها و سستی و بی‌انضباطی در راه آهن را توضیح داد و اصلاحاتی در جهت افزایش قاطعیت فرمان وارد نمود. فرمان با این اصلاحات بطور نهایی در تاریخ ۲۳ مارس از طرف دولت تصویب شد و در تاریخ ۲٦ مارس در شمارهٔ ٥۷ «ایزوستیای کمیته‌ٔ اجرائیه‌ٔ مرکزی سراسر روسیه» با امضای لنین بچاپ رسید. ص — ٦٥

۲۹ — «نوایا ژیزن» — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۳.
«وپریود» — روزنامه‌ٔ یومیه‌ٔ منشویکی که از ماه مارس سال ۱۹۱۷ در مسکو بعنوان ارگان سازمان منشویک‌ها در مسکو چاپ و منتشر می‌شد و سپس بعنوان ارگان کمیته‌ٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (منشویک‌ها) — سازمان مسکو و استان مرکزی انتشار می‌یافت. این روزنامه از ۲ آوریل سال ۱۹۱۸ ارگان کمیته‌ٔ مرکزی منشویکها هم شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر چاپ و انتشار این روزنامه بعلت فعالیت ضدانقلابی دو بار متوقف شد و در فوریه سال ۱۹۱۹ بنابه قرار کمیته‌ٔ اجرائیه‌ٔ مرکزی سراسر روسیه روزنامه برای همیشه تعطیل شد.
«دلو نارودا» — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ١٤.

«ناش وک» — یکی از نامهای روزنامه «رچ» — ارگان مرکزی حزب ضدانقلابی کادتها بود که از فوریه سال ۱۹۰۶ تا ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ انتشار می‌یافت. بعداً (تا اوت سال ۱۹۱۸) با نامهای دیگر چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۶۸

۳۰ — اکتبر سال ۱۹۰۵ — اعتصاب سیاسی همگانی اکتبر.
در فوریه سال ۱۹۱۷ — انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه روی داد.
در اکتبر سال ۱۹۱۷ — انقلاب سوسیالیستی اکتبر روی داد.
ص — ۷۰

۳۱ — منظور و. ای. لنین «آنتی دورینگ» — اثر ف. انگلس است و از آن نقل‌قول می‌کند. ص — ۷۲

۳۲ — دولت موقت در بیانیهٔ دوم (۱۵) مارس سال ۱۹۱۷ خود تشکیل مجلس مؤسسان را وعده داد. چهاردهم (۲۷) ژوئن دولت موقت تصویبنامه‌ای دربارهٔ انتخابات مجلس مؤسسان در تاریخ هفدهم (۳۰) سپتامبر صادر کرد. اما در ماه اوت موعد انتخابات را به دوازدهم (۲۵) نوامبر موکول نمود.

انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر — دوازدهم (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق فهرستهای اسامی که قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تنظیم شده بود و تناسب جدید نیروهای سیاسی را که پس از انقلاب بوجود آمده بود، منعکس نمی‌ساختند، انجام گرفت. با این ترتیب اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها اکثریت کرسی‌های مجلس مؤسسان را اشغال کردند.

مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی تشکیل شده و در تاریخ پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. اکثریت ضدانقلابی مجلس مؤسسان «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» را که از طرف کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه پیشنهاد شد، رد کرد و از شناسایی حکومت شوروی خودداری نمود. با فرمان مورخهٔ

ششم (۱۹) ژانویه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه، مجلس مؤسسان منحل گردید. این تصمیم از جانب توده‌های وسیع کارگران و سربازان و دهقانان روسیه تأیید گردید و مورد پشتیبانی قرار گرفت. ص — ۷۳

۳۳ — «پیش‌نویس برنامهٔ کارهای علمی و فنی» مرحلهٔ سهمی را در جلب نیروهای علمی روسیه برای تنظیم مسائل اقتصاد ملی منعکس می‌سازد.

مذاکرات با فرهنگستان علوم در ماه ژانویه سال ۱۹۱۸ به ابتکار و. ای. لنین و دولت شوروی آغاز شد. لنین فعالیت کمیساریای ملی آموزش را که مستقیماً مشغول این مذاکرات بود، هدایت می‌کرد. در اواخر مارس فرهنگستان علوم در پیامی که برای دولت شوروی فرستاد موافقت کرد که بنابه پیشنهاد آن در ساحهٔ پژوهش منابع طبیعی کشور کار کند. بدین مناسبت در تاریخ دوازدهم آوریل در اجلاس شورای کمیسرهای ملی که بریاست لنین برپا بود، تصویبنامه‌ای صادر شد که «وظیفهٔ فوری و مبرم حل منظم و سیستماتیک مسائل تقسیم (تمرکز — م.) صحیح صنایع در کشور و استفادهٔ اصلح از نیروهای اقتصادی آنرا» در برابر فرهنگستان علوم گذاشت، و بضرورت تأمین مخارج کارهای مربوطه فرهنگستان اذعان نمود. ص — ۷۷

۳٤ — و. ای. لنین منظورش مطالب و مدارک کمیسیون بررسی نیروهای مولده طبیعی روسیه است که در سال ۱۹۱۵ توسط فرهنگستان علوم تشکیل شده بود. بدستور لنین فعالیت نشریاتی کمیسیون بسی توسعه یافت: سری کتابهایی زیر عنوان «ثروتهای روسیه» و «مجموعهٔ چند جلدی «نیروهای مولده طبیعی روسیه» انتشار می‌یافت. طی دوران سه‌ساله شوروی (۱۹۱۸ — ۱۹۲۰) کمیسیون بررسی نیروهای مولده طبیعی چهار برابر دوران سه ساله قبل از انقلاب کتاب منتشر ساخت. ص — ۷۷

۳۵ — «شش تز دربارهٔ وظایف کنونی حکومت شوروی» بدستور کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه پس از بحث و بررسی گزارش

و. ای. لنین دربارهٔ وظایف کنونی حکومت شوروی در جلسهٔ ۲۹ آوریل سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه، توسط لنین نوشته شد. تزهای لنین سوم ماه مه با حک و اصلاح ناچیز به اتفاق آراء در کمیتهٔ مرکزی حزب تصویب شد و چهارم ماه مه هیئت رئیسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه آنها را برای شوراهای محلی فرستاد و طبق بخشنامه‌ای دستور داد که تزهای لنین «باید پایه و اساس فعالیت همهٔ نمایندگان شوراها باشد». ص — ۷۹

۳۶ — «کمونیست‌های چپ» — گروه اپورتونیستی در حزب کمونیست (بلشویک‌ها) روسیه که در اوایل سال ۱۹۱۸ در رابطه با مسئلهٔ انعقاد قرارداد صلح برست بوجود آمد.

«کمونیست‌های چپ» همچنین مخالف ریاست فردی و انضباط کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوازی در صنایع بودند. حزب تحت رهبری لنین بسیاست «کمونیستهای چپ» پاسخ دندانشکن داد. ص — ۸۲

۳۷ — منظور مجلهٔ هفتگی «کمونیست» — ارگان فراکسیونی گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» است که از ۲۰ آوریل تا ژوئن سال ۱۹۱۸ در مسکو چاپ و منتشر می‌شد. جمعاً چهار شماره انتشار یافت. ص — ۸۳

۳۸ — کلماتی است از «دفتر یادداشت یک شهرستانی در پتربورگ» اثر م. ی. سالتیکوف‌ـشچدرین طنزنویس روس. ص — ۸۵

۳۹ — نرگس — در اساطیر یونان قدیم جوان زیبایی که دلباختهٔ عکس خود شده بود؛ بمعنای مجازی آدم خودشیفته را گویند. ص — ۸۷

۴۰ — نزدریوف‌مآبی — نزدریوف یکی از پرسوناژهای «ارواح مرده» اثر ن. و. گوگول — نویسندهٔ روس است — تیپ ملاک جاروجنجالی و حقه‌باز. ص — ۸۹

۴۱ — یونکرها — اشراف زمیندار پروس. ص — ۹۹

٤۲ — و. ای. لنین از سخنان کارل مارکس که ف. انگلس در اثر خود «مسئلهٔ دهقانی در فرانسه و آلمان» آورده است نقل قول می کند. ص — ۱۰۲

٤۳ — منظور و. ای.لنین یکی از احکام اصلی است که منشویک‌ها به اتکای آن با انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دیکتاتوری پرولتاریا مخالفت می کردند. این نظریات منشویک‌ها بطور ملخص در کتاب ن. سوخانف زیر عنوان «یادداشتهایی دربارهٔ انقلاب» بیان شده که لنین آنها را در مقاله‌ای زیر عنوان «دربارهٔ انقلاب ما. (بمناسبت یادداشتهای ن. سوخانف)» مورد تحلیل انتقادی قرار داده است. ص — ۱۰٦

٤٤ — «آدم توی غلاف» — قهرمان داستانی بهمین نام اثر آ. پ. چخوف است. این قهرمان داستان مظهر کوته‌فکری و هراس از هر گونه نوآوری و ابتکار است. ص — ۱۰٦

٤٥ — «ازنامیا ترودا» («پرچم کار» — م.) — روزنامهٔ یومیه، ارگان اس‌ارها بود که از سپتامبر سال ۱۹۱۷ انتشار می‌یافت. از دسامبر سال ۱۹۱۷ ارگان مرکزی حزب اس‌ارهای چپ شد، و در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ هنگام شورش اس‌ارهای چپ تعطیل گردید. ص — ۱۰۷

٤٦ — منظور سخنرانی یازدهم (۲٤) ژوئن سال ۱۹۱۷ منشویک تسرتلی — وزیر دولت موقت در اجلاس مشترک هیئت رئیسه نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد، کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان دهقانان و بوروی همهٔ فراکسیونهای کنگره هنگام بحث پیرامون مسئلهٔ تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگران و سربازان پتروگراد است که بلشویک‌ها برای روز دهم (۲۳) ژوئن در نظر گرفته بودند. سخنرانی تسرتلی افتراءآمیز و ضدانقلابی بود. تسرتلی ضمن متهم ساختن بلشویک‌ها بتوطئه علیه دولت و کمک به ضدانقلاب تهدید کرد که اقدامات قطعی در جهت خلع سلاح کارگرانی که بدنبال بلشویک‌ها می‌روند، بعمل خواهد آمد. ص — ۱۰۸

۴۷ — «لیبردان‌ها» — لیبر و دان — لیدرهای منشویک و طرفداران آنها پس از آنکه مقاله‌ٔ طنزآمیز دمیان بدنی زیر عنوان «لیبردان» که در روزنامه‌ٔ بلشویکی «سوسیال‌دمکرات» چاپ مسکو درج شد به آن ملقب شدند. ص — ۱۰۹

۴۸ — و. ای. لنین از هجونامه‌ٔ و. ل. پوشکین نقل قول می‌کند که در آن صحبت از شاعر متوسطی است که اشعار خود را برای فب فرستاد (آپولون در اساطیر یونان خدای خورشید و حامی و مدافع هنر است). این هجونامه با این اشعار پایان می‌یابد:

فب ضمن خواندن اشعار خمیازه می‌کشید،
سرانجام پرسید: «این شاعر چند سال دارد؟
آیا مدت زیادی است که اشعار پرطمطراق می‌سراید؟»
ارات در پاسخ می‌گوید: «او پانزده سال دارد».
— «فقط پانزده سال؟» — «بلی، بیش از پانزده سال ندارد».
— «پس چوبش بزنید!» ص — ۱۱۱

۴۹ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۸.

۵۰ — طلبه‌های داستان پومیالفسکی — طلبه‌های مدرسه‌ٔ دینی که در زیستگاههای عمومی (بورساها) زندگی می‌کردند که زندگی در آنها از لحاظ شرایط سخت و تنبیهات بدنی و سختگیری اولیای امور متمایز بود و ن. گ. پومیالفسکی — نویسندهٔ روس در اثری زیر عنوان «شرحی از بورساها» آنرا تشریح کرده است. ص — ۱۱۵

۵۱ — پیش‌نویس «تزهای مربوط بوضع سیاسی کنونی» را و. ای. لنین دهم ماه مه سال ۱۹۱۸ نوشت و همانموقع در اجلاس کمیته‌ٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویکها) روسیه مورد بررسی قرار گرفت. کمیته‌ٔ مرکزی سیزدهم ماه مه متن نهایی تزها را تصویب کرد. لنین در همان روز بدستور کمیته‌ٔ مرکزی بر پایه‌ٔ تزها در کنفرانس عمومی حزبی شهر مسکو سخنرانی کرد و کنفرانس با اکثریت آراء تزهای لنین را پذیرفت.

«تزهای مربوط بوضع سیاسی کنونی» در تاریخ ۱٤ ماه مه توسط لنین در سخنرانی پیرامون سیاست خارجی در اجلاس مشترک کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراهای روسیه و شورای مسکو بکاملترین وجهی تکمیل گردید. در همان روز تزهای لنینی از طرف کنفرانس حوزه مسکو و پانزدهم ماه مه کنفرانس ایالتی حزب کمونیست (بلشویک‌ها) روسیه در مسکو بر اساس گزارش لنین دربارهٔ لحظهٔ حاضر، مورد تأیید قرار گرفت. ص — ۱۱۷

۵۲ — کادت‌ها — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱۰.

اکتبریست‌ها — اعضای حزب اکتبریست‌ها یا «اتحاد هفدهم اکتبر» که پس از انتشار بیانیهٔ ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۵ پا بعرصهٔ وجود نهاد. در این بیانیه تزار مرعوب از انقلاب «اصول محکم آزادی‌های مدنی» را بمردم وعده داد. حزب اکتبریست‌ها مظهر و مدافع کارخانه‌داران بزرگ و ملاکین بود که بشیوهٔ سرمایه‌داری سیادت می‌کردند. اکتبریست‌ها از سیاست داخلی و خارجی دولت تزاری پشتیبانی می‌کردند. اکتبریست‌ها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ در همهٔ اقدامات مسلحانهٔ ضدانقلابی و یورشهای مداخله‌گران مسلح بیگانه علیه روسیهٔ شوروی شرکت داشتند. ص — ۱۱۷

۵۳ — «دربارهٔ قحطی (نامه بکارگران پتروگراد)» را و. ای. لنین پس از صحبت با آ. و. ایوانف — رئیس کمیسیون خرید کارخانهٔ پوتیلوف (کیروف کنونی) — کارگر و علامتگذار کارگاه شوفاژ نوشته است.

کارگران پتروگراد ضمن اجرای دستور لنین دربارهٔ تشکیل ارتش قابل اطمینان کارگری برای یورش به کولاک‌ها و محتکرین غله و مختل‌کنندگان نظم و رشوه‌خواران، در اوایل ماه ژوئن سال ۱۹۱۸ نخستین گروه چهارصد نفری خواربار را اعزام داشتند. ص — ۱۲۳

٥٤ — نخستین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه از ۲۶ ماه مه تا ٤ ماه ژوئن سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود و ۲۵۲ نماینده

از شوراهای اقتصاد ملی پنج ایالت و سی فرمانداری و از تعداد زیادی شوراهای اقتصاد ملی ولایات و همچنین شعبات شورایعالی اقتصاد ملی و سازمان‌های اتحادیه‌ها و کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریکها در آن شرکت داشتند.

در نخستین اجلاس کنگره لنین سخنرانی کرد و ضمن آن نزدیکترین وظایف ساختمان اقتصادی و سازمان مدیریت اقتصادیات ملی‌شده را خاطرنشان ساخت. «کمونیست‌های چپ» آنارشی‌سندیکالیست‌ها، منشویک‌ها و اس‌ارهای چپ با برنامهٔ لنینی سازماندهی تولید سوسیالیستی و مدیریت سوسیالیستی بر پایه اصل مرکزیت دمکراتیک و مدیریت متمرکز مخالفت کردند. اما کنگره با اکثریت آراء تصمیمات بلشویکی را تصویب کرد. کنگره بضرورت ملی کردن بیشتر سوسیالیستی اذعان نمود و دامنهٔ آنرا علاوه بر رشته‌های اصلی صنایع همچنین به بنگاههای بزرگ بازرگانی گسترش داد. کنگره دستوری دربارهٔ مدیریت بنگاههای ملی‌شده و قراری دربارهٔ مبادلهٔ کالا میان شهر و روستا، دربارهٔ تجدید سازمان شورای عالی اقتصاد ملی صادر نمود و تدابیری در جهت مبارزه در راه اعتلای انضباط کار و افزایش بازده کار اتخاذ کرد. ص — ۱۳۲

۵۵ — مسئلهٔ ایجاد شورایعالی اقتصاد ملی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر مطرح گردید.

طرح سازماندهی ارگان عالی اقتصاد توسط کمیسیونی که شورای کمیسرهای ملی تشکیل داده بود، ریخته می‌شد.

فراکسیون بلشویکی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه ضمن بررسی مسئلهٔ ایجاد شورایعالی اقتصاد ملی، تبدیل شوایعالی اقتصاد ملی را به ارگان رزمنده دیکتاتوری کارگر ضروری شمرد و حقوق قانونگذاری به آن داد. اول (۱۴) دسامبر مسئله ایجاد شورایعالی اقتصاد ملی در اجلاس کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه مورد بررسی قرار گرفت. «فرمان مربوط به شورایعالی اقتصاد ملی» تصویب شد و پنجم (۱۸) دسامبر در شمارهٔ ۲۵ «روزنامهٔ دولت موقت کارگری و دهقانی» درج گردید.

لنین بسازماندهی کار شورایعالی اقتصاد ملی توجه فراوان معطوف می‌داشت و فعالیت آنرا هدایت می‌کرد، در کنگره‌های شوراهای اقتصاد ملی سخنرانی می‌کرد. مسئلهٔ روبراه ساختن فعالیت شورایعالی اقتصاد ملی در جلسات شورای کمیسرهای ملی بکرات مورد بررسی قرار می‌گرفت. با اتمام ملی شدنِ صنایع بزرگ شورایعالی اقتصاد ملی به ارگان مدیریت صنایع دولتی کشور شوروی مبدل گردید. ص — ۱۳۲

۵۶ — در سال ۱۸۶۱ حق خاوندی (سرواژ — م.) در روسیه لغو شد. ص — ۱۳۸

۵۷ — پیش‌نویس «مواد مربوط بمدیریت بنگاههای ملی‌شده» که شورایعالی اقتصاد ملی آنرا تهیه کرده بود، در روزهای ۲۸ و ۳۰ ماه مه سال ۱۹۱۸ در اجلاس شعبهٔ سازماندهی تولید در نخستین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه، بررسی شد. این شعبه تحت فشار «کمونیست‌های چپ» پیش‌نویس «مواد» را که مغایر با خط‌مشی حزب در برقراری ریاست فردی بر تولید و تمرکز مدیریت بنگاههای ملی‌شده بود، تصویب کرد.

و. ای. لنین پس از آشنایی با «مواد» (اصول) تدوینی شعبه پیشنهاد کرد که در کمیسیون توافق که دوم ژوئن مخصوصاً برای این کار تشکیل شده بود، مورد بررسی قرار گیرد. این کمیسیون «مواد» نامبرده را بر پایهٔ ملاحظات منتشرهٔ لنین حک و اصلاح نمود. نخستین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه علیرغم «کمونیست‌های چپ» پیش‌نویس کمیسیون توافق را با اکثریت آراء تصویب کرد. ص — ۱٤۲

۵۸ — پنجمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه روز چهارم ژوئیه سال ۱۹۱۸ در بلشوی تأتر مسکو گشایش یافت. در این کنگره ۱۱٦٤ نماینده با رأی قطعی حضور داشتند که از آنها ۷۷۳ نفرشان بلشویک، ۳۵۳ — اس ار چپ و ۱۷ ماکسیمالیست (نوعی از اس‌ارهای چپ)، ٤ — آنارشیست، ٤ — منشویک انترناسیونالیست، ۳ — عضو احزاب دیگر و ۱۰ نفر غیرحزبی بودند.

کنگره دستور روز پیشنهادی هیئت رئیسه کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه را که شامل: گزارشهای کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه و شورای کمیسرهای ملی؛ مسئله خواربار؛ سازماندهی ارتش سرخ سوسیالیستی؛ قانون اساسی جمهوری شوروی روسیه و انتخابات کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه بود، تصویب کرد.

یا. م. سوردلف صدر کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه دربارهٔ فعالیت این کمیته، و. ای. لنین دربارهٔ فعالیت شورای کمیسرهای ملی گزارش دادند.

کنگره پس از مباحثات پرشور پیرامون گزارشهای کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه و شورای کمیسرهای ملی قطعنامه پیشنهادی فراکسیون کمونیستی را با اکثریت آراء تصویب کرد و در آن «سیاست خارجی و داخلی دولت شوروی را کاملا تأیید نمود». قطعنامه اس‌ارهای چپ که پیشنهاد می‌کردند عدم‌اعتماد بدولت شوروی ابراز گردد و قرارداد صلح برست لغو شود و سیاست خارجی و داخلی حکومت شوروی تغییر یابد رد گردید.

اس‌ارهای چپ پس از آنکه در کنگره شکست خوردند، به اقدامات مسلحانه علنی پرداختند و ششم ژوئیه شورش ضدانقلابی در مسکو برپا ساختند. در رابطه با آن، کنگره کار خود را قطع کرد و نهم ژوئیه دوباره آنرا از سر گرفت. کنگره پس از شنیدن اطلاعیه دولت دربارهٔ حوادث ۶ — ۷ ژوئیه اقدامات قاطعانه دولت را دربارهٔ رفع ماجراجوئی تبهکارانه اس‌ارهای چپ کاملا تأیید کرد و اعلام نمود که آن عده از اس‌ارهای چپ که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافقند جایی در شوراها نمی‌توانند داشته باشند.

کنگره در قطعنامه مربوط به گزارش آ. د. تسوروپا کمیسر ملی خواربار پیرامون مسئله خواربار خلل‌ناپذیری انحصار غله را تأیید کرد و ضرورت سرکوب قاطعانه مقاومت کولاک‌ها را خاطرنشان ساخت و سازماندهی کمیته‌های تهیدستان را تأیید کرد. کنگره روز دهم ژوئیه در جلسه نهایی، گزارش مربوط به سازماندهی ارتش سرخ را استماع نمود و به اتفاق آراء قطعنامه پیشنهادی فراکسیون کمونیستی را

تصویب کرد که در آن مهمترین اقدامات در جهت سازماندهی و تقویت ارتش سرخ بر پایهٔ خدمت نظام اجباری زحمتکشان خاطرنشان شده بود.

کنگره کار خود را با اقدامی دارای بزرگترین اهمیت تاریخی پایان داد: نخستین قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه را تصویب کرد که دستاوردهای زحتمکشان کشور شوروی را قانوناً مسجل می‌ساخت. ص — ۱۴۳

۵۹ — «سخنران پیشین» — م. آ. اسپیریدونوا — یکی از لیدرهای اس‌ارهای چپ بود که دربارهٔ فعالیت شعبهٔ دهقانی کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه گزارش فرعی داد که شامل یکسلسله حملات ضدانقلابی بسیاست حکومت شوروی حزب کمونیست بود. ص — ۱۴۳

۶۰ — «گولوس ترودووا کریستیانستوا» («صدای دهقانان زحمتکش» — م.) — روزنامهٔ یومیه که از اواخر نوامبر سال ۱۹۱۷ بعنوان ارگان کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان دهقانی دورهٔ دوم سراسر روسیه در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد. تا دهم ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸ رهبری این روزنامه در دست اس‌ارهای چپ بود. این روزنامه از ششم نوامبر سال ۱۹۱۸ ارگان کمیساریای ملی زراعت شد و تا ۳۱ ماه مه سال ۱۹۱۹ منتشر می‌شد. ص — ۱۴۸

۶۱ — صحبت از پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه است که برای تصویب پنجمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه تسلیم شده بود. پیش‌نویس توسط کمیسیون قانون اساسی که اول آوریل سال ۱۹۱۸ از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه تحت ریاست یا. م. سوردلف تشکیل شده بود تهیه می‌شد. تدوین نهایی پیش‌نویس قانون اساسی برای تسلیم به پنجمین کنگرهٔ شوراها بعهدهٔ کمیسیون ویژهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک‌ها) روسیه بریاست لنین گذاشته شده بود. به پیشنهاد لنین در متن قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان

و استثمارشوندگان» بعنوان بخش مقدماتی قید گردید و فصل مربوط به برابری حقوق ملتها و نژادها در جمهوری شوروی وارد شد و فصولی دربارهٔ حقوق سیاسی خارجیان مقیم جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و همچنین دربارهٔ حق پناهندگی بهمهٔ خارجیانی که بعلت عقاید سیاسی و دینی مورد پیگرد قرار می‌گیرند فورمولبندی گردید. پیش‌نویسی که کمیسیون کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویکها) روسیه آنرا پایه و اساس قرار داده بود برای تصویب پنجمین کنگرهٔ شوراها تسلیم شد و کنگره دهم ماه ژوئیه به اتفاق آراء قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه را تصویب کرد و تهیه متن نهایی آنرا بعهدهٔ هیئت جدیدی در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه گذاشت.

نوزدهم ژوئیه سال ۱۹۱۸ قانون اساسی جمهوری شوروی سوسیالیستی فدراتیو روسیه بعنوان قانون اساسی که از هنگام اعلام اعتبار قانونی پیدا می‌کرد، چاپ و منتشر گردید. ص — ۱۵۲

۶۲ — صحبت از شورش مسلحانهٔ ضدانقلابی سپاه نظامی چکسلواکی است که امپریالیست‌های آنتانت با شرکت مجدانهٔ منشویکها و اس‌ارها سازمان داده بودند. سپاه چکسلواکی در دوران پیش از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از چک‌ها و اسلواک‌های اسیر جنگ که بعنوان سربازان ارتش اتریش-مجارستان به اسارت درآمده بودند تشکیل شده بود. بموجب موافقتنامهٔ ۲۶ مارس سال ۱۹۱۸ به این سپاه امکان داده شد بشرط تحویل اسلحه توسط سپاه و برطرف ساختن افسران روس از کادر فرماندهی، از راه ولادیوستوک از روسیه برود. اما فرماندهی ضدانقلابی سپاه در اواخر ماه مه سپاه را بشورش مسلحانه برضد روسیهٔ شوروی تحریک کرد. چکهای سفید ضمن اقدام نزدیک با گاردهای سفید و کولاک‌ها بخش بزرگی از اورال، پاولژیه و سیبری را اشغال کردند و در همه‌جا حکومت بورژوازی را دوباره احیاء نمودند. در بخش‌های تحت اشغال چکسلواکهای شورشی با شرکت منشویک‌ها و اس‌ارها دولتهای گارد سفید: در اومسک — «دولت» سیبری، در سامارا — کمیتهٔ اعضای مجلس مؤسسان و نظایر آنها تشکیل شد.

بلافاصله پس از آغاز شورش، یازدهم ژوئن کمیته‌ٔ اجرائیه‌ٔ مرکزی گروه کمونیستی چکسلواکی پیامی برای سربازان سپاه فرستاد و در آن ماهیت ضدانقلابی شورش را تشریح کرد و از کارگران و دهقانان چک و اسلواک دعوت نمود که شورش را بخوابانند و بواحدهای چکسلواکی ارتش سرخ بپیوندند. بسیاری از سربازان که بفریب و اغفال خود توسط فرماندهی ضدانقلابی یقین حاصل کرده بودند با امتناع از جنگ علیه روسیه‌ٔ شوروی سپاه را ترک گفتند. قریب ۱۲ هزار از چکها و اسلواکها در صفوف ارتش سرخ می‌جنگیدند.

در پائیز سال ۱۹۱۸ پاولژیه توسط ارتش سرخ آزاد شد. چک‌های سفید (ضدانقلابی — م.) در سال ۱۹۲۰ بکلی تارومار شدند. ص — ۶۲

۶۳ — منظور کمیسیون فوق‌العاده سراسر روسیه وابسته بشورای کمیسرهای ملی است که در تاریخ هفتم (۲۰) دسامبر سال ۱۹۱۷ بموجب قرار شورای کمیسرهای ملی برای «مبارزه بی‌امان با ضدانقلاب، کارشکنی و احتکار» تشکیل شده بود. ف. ا. دزرژینسکی ریاست این کمیسیون را بعهده داشت. کمیسیون فوق‌العاده سراسری روسیه به عنوان یکی از مهمترین ارگانهای دیکتاتوری پرولتاریا در مبارزه با خرابکاری ضدانقلاب و در امر دفاع از امنیت دولتی جمهوری شوروی نقشی عظیم ایفاء نمود. نهمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در ماه دسامبر سال ۱۹۲۱ در قطعنامه‌ای دربارهٔ کمیسیون فوق‌العادهٔ سراسر روسیه کار قهرمانانه ارگانهای کمیسیون را در راه حراست دستاوردهای انقلاب اکتبر خاطرنشان ساخت و با توجه به تحکیم پایه‌های حکومت شوروی پیشنهاد کرد دایرهٔ فعالیت کمیسیون محدود گردد. ششم فوریه سال ۱۹۲۲ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه فرمانی دربارهٔ انحلال کمیسیون فوق‌العاده سراسر روسیه صادر کرد. ص — ۱۵۶

۶۴ — کمیته‌های تهیدستان — با فرمان مورخهٔ ۱۱ ژوئن سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه «در بارهٔ سازماندهی و تأمین احتیاجات تهیدستان روستا» تشکیل شد و آزمون تشکیل کمیته‌های تهیدستان به ابتکار تودهٔ دهقانان را تقویت بخشید. تا نوامبر سال ۱۹۱۸

قریب ۱۰۵ هزار کمیتهٔ تهیدستان تحت رهبری حزب کمونیست در محلها تشکیل شده بود.

کار عملی کمیته‌های تهیدستان تمام جوانب امور روستا را در برمی‌گرفت. آنها در واقع نقاط اتکاء و ارگانهای دیکتاتوری پرولتاریا در روستا بودند. سازمان آنها در حکم گسترش بیشتر انقلاب سوسیالیستی در روستا بود.

کمیته‌های تهیدستان در سرکوب ضدانقلاب کولاکی، در تخریب پایه‌های قدرت اقتصادی کولاک‌ها از راه مصادره و ضبط قسمتی از اموال آنها نقش برجسته ایفاء کردند. کمیته‌های تهیدستان در پایان دادن بزمینداری اربابی، در امر تأمین مراکز گرسنهٔ کارگری و ارتش سرخ از لحاظ خواربار خدمت بزرگ انجام دادند. کمیته‌های تهیدستان در سازماندهی مؤسسات اشتراکی کشاورزی — ارتلها و کمونها که همپای سوخوزها نخستین کانونهای سیستم سوسیالیستی در روستا بشمار می‌رفتند، شرکت مجدانه داشتند.

فعالیت کمیته‌های تهیدستان برای تحکیم پایه‌های اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان، برای جلب دهقانان میانه‌حال بسوی حکومت شوروی اهمیت عظیم داشت.

تا پائیز سال ۱۹۱۸ کمیته‌های تهیدستان که نقش تاریخی در انقلاب سوسیالیستی ایفاء کرده بودند، وظایف محوله را با موفقیت انجام دادند. بدین مناسبت کنگرهٔ ششم فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه که در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ برپا بود پیشنهاد کرد انتخابات همهٔ شوراهای بخشها و روستاها تجدید شود و انجام این کار را صرفاً بعهدهٔ کمیته‌های تهیدستان گذاشت. بموجب دستور چهارم دسامبر سال ۱۹۱۸ دربارهٔ تجدید انتخابات، کمیته‌های تهیدستان پس از تجدید انتخابات می‌بایستی بفعالیت خود پایان دهند و تمام وجوه و پرونده‌ها را بشوراهای جدید تحویل دهند. ص — ۱۵۹

۶۵ — و. ای. لنین منظورش فرمان مورخهٔ ۱۳ ماه مه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه «دربارهٔ اختیارات فوق‌العاده کمیسر

ملی خواربار» است. با این فرمان تمرکز کامل امور خواربار هم در رشتهٔ تدارک و هم در رشتهٔ توزیع برقرار می‌شد و اقداماتی در جهت سازماندهی رفتن کارگران برای تهیهٔ غله و کمک به تهیدستان در مبارزه با کولاک‌ها پیش‌بینی می‌گردید. ص — ۱۶۳

۶۶ — صحبت از سومین کنفرانس تسیمروالد است که از ۵ تا ۱۲ سپتامبر سال ۱۹۱۷ در استکهلم برپا بود. عناصر چپ احزاب سوسیالیست کشورهای مختلف در آن نماینده داشتند. اکثر نمایندگان موضع سنتریستی داشتند. ص — ۱۶۷

۶۷ — کمیتهٔ روابط انترناسیونالی — «کمیتهٔ تجدید روابط بین‌المللی» توسط انترناسیونالیستهای فرانسه در ژانویهٔ سال ۱۹۱۶ تشکیل شد. تشکیل این کمیته نخستین تلاش ایجاد سازمان انقلابی‌ـانترناسیونالیستی سوسیالیستها در فرانسه در برابر سازمانهای سوسیال‌شوینیستی بود. و. ای. لنین لازم می‌شمرد که از «کمیتهٔ تجدید روابط بین‌المللی» برای تقویت عناصر انترناسیونالیست استفاده شود. بدستور لنین ای. ف. آرماند در کار کمیتهٔ شرکت جست.

تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه و تشدید جنبش کارگری فرانسه، این کمیته بمرکز عناصر انقلابی انترناسیونالیست مبدل شد و در سال ۱۹۲۰ بحزب کمونیست فرانسه ملحق گردید.

پیامی که لنین به آن اشاره می‌کند در تاریخ ۲۹ ژوئن سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۱۳۱ روزنامهٔ «پراودا» درج شده بود. ص — ۱۶۷

۶۸ — اجلاس مشترک کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شورای مسکو و کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریکها و اتحادیه‌های صنفی مسکو در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۹۱۸ بمناسبت وضع دشوار نظامی و اقتصادی جمهوری شوروی بر پا شد. در این اجلاس قریب دو هزار نفر شرکت داشتند. جلسه قطعنامه مربوط به گزارش و. ای. لنین را که از طرف فراکسیون کمونیستها تسلیم شده بود، به اتفاق آراء تصویب کرد. در قطعنامه اذعان شده بود که میهن سوسیالیستی در خطر است و طلب

می‌شد که کار و فعالیت همهٔ سازمان‌های زحمتکشان تابع وظایف مربوط بدفاع جمهوری شوروی گردد، و تبلیغ گسترده‌ای میان توده‌های کارگری در جهت تشریح و توضیح وضع موجود و ازدیاد هوشیاری در مورد بورژوازی ضدانقلابی صورت گیرد و عده‌ای از اولیای امور بکارهای نظامی و خواربار گمارده شوند و برای تهیهٔ غله مبارزه قطعی شود. ص — ۱۷۱

۶۹ — «Průkopník Svobody» («پیشاهنگ آزادی») — ارگان مرکزی گروه‌های کمونیستی چکسلواکی در روسیهٔ شوروی بود. این روزنامه بر طبق قرار کنگرهٔ کمونیستهای چکسلواکی در روسیه که در روزهای ۲۵ — ۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود، تأسیس یافت و بطور هفتگی از هفتم ژوئن سال ۱۹۱۸ تا اول ماه مه سال ۱۹۱۹ چاپ و منتشر می‌شد و جمعاً ۴۲ شماره انتشار یافت.

و. ای. لنین منظورش مقالهٔ «ملیون‌های فرانسه» است که ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۸ در این روزنامه چاپ شد و در همان روز در روزنامهٔ «پراودا» و جزئاً در «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» نقل گردید. ص — ۱۷۲

۷۰ — و. ای. لنین منظورش شورش ضدانقلابی اس‌ارهای چپ (۶ — ۷ ژوئیه سال ۱۹۱۸) بهنگام کار پنجمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه است. (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱۶). ص — ۱۷۴

۷۱ — داشناقتسوتون — حزب ناسیونالیستی ارمنستان که در اوایل سالهای دههٔ ۹۰ قرن ۱۹ بمنظور نجات ارامنهٔ ترکیه از شر مظالم سلطان تشکیل شد. علاوه بر بورژوازی، روشنفکران ملی و خرده‌بورژوازی در این حزب جای قابل ملاحظه‌ای داشتند؛ همچنین دهقانان و کارگران که گول جملات و عبارتپردازی‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی را خورده بودند در این حزب عضویت داشتند. در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ داشناقتسوتون به اس‌ارها نزدیک شد. در سال ۱۹۰۷ کنگرهٔ این حزب رسماً برنامهٔ «سوسیالیستی» را که دارای ماهیت نارودنیکی بود، تصویب کرد.

داشناق‌ها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریهٔ سال ۱۹۱۷ از سیاست دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کردند؛ پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اتحاد ضدانقلابی با منشویک‌ها و اس‌ارها و مساواتچی‌ها علیه حکومت شوروی پیوستند. داشناق‌ها در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ رهبری دولت ضدانقلابی بورژوا-ناسیونالیستی ارمنستان را بعهده داشتند؛ همهٔ فعالیت آنها کمک می‌کرد که ارمنستان به مستعمرهٔ امپریالیست‌های بیگانه و به تکیه‌گاه مداخله‌گران مسلح انگلیس و فرانسه و افراد گارد سفید روس در مبارزه علیه جمهوری شوروی مبدل شود. زحمتکشان ارمنستان تحت رهبری حزب بلشویک‌ها با پشتیبانی ارتش سرخ در نوامبر سال ۱۹۲۰ دولت داشناق‌ها را سرنگون کردند. با پیروزی حکومت شوروی سازمان داشناقتسوتون در ماوراءقفقاز تارومار و منحل گردید. ص — ۱۷۴

۷۲ — مساواتچی‌ها — اعضای حزب ضدانقلابی ناسیونالیستی بورژوا-ملاکی در آذربایجان بنام «مساوات» بودند که در سال ۱۹۱۲ تشکیل شده بود. مساواتچی‌ها با اتکاء به پشتیبانی مداخله‌گران مسلح ترک و سپس انگلیسی، از ژوئن سال ۱۹۱۸ تا آوریل سال ۱۹۲۰ در آذربایجان حکومت می‌کردند. با تشریک مساعی کارگران باکو و دهقانان آذربایجان و ارتش سرخ که بکمک آنها آمده بود، دولت مساواتچی‌ها سرنگون شد و حزب «مساوات» تارومار و منحل گردید. ص — ۱۷۶

۷۳ — در اجلاس فوق‌العادهٔ شورای باکو — ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۱۸ اوضاع سیاسی و نظامی باکو بمناسبت تعرض سپاهیان ترک بررسی می‌شد. منشویک‌ها و داشناق‌ها و اس‌ارها به بهانهٔ دفاع از باکو طلب می‌کردند که سپاهیان انگلیسی «برای کمک» دعوت شوند. بلشویکها — رهبران حکومت شوروی در باکو (س. گ. شائومیان، م. آ. عزیزبکف، پ. آ.جاپاریدزه، یا. د. زوین و دیگران) با قاطعیت تمام با این پیشنهادهای خائنانه مخالفت کردند. با وجود تمام کوشش‌های بلشویکها

قطعنامه مربوط به دعوت سپاهیان انگلیس بباکو با اکثریت ناچیزی تصویب شد.

بلشویک‌ها ـــ اعضای شورای کمیسرهای ملی باکو وقتی در اقلیت ماندند، اعلام داشتند که از مقام کمیسرهای ملی کنار می‌روند. اما بلشویکهای باکو خیلی زود فهمیدند که در آن شرایط تصمیم استعفاء اشتباه بود. در اجلاس فوق‌العادهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای باکو تصمیم گرفته شد که در آینده هم تا حل قطعی مسئلهٔ حکومت، همهٔ کمیسرهای ملی در مقامهای خود بمانند. ۲۷ ژوئیه کنفرانس کل بلشویکها در باکو مقرر داشت که قدرت بدون مبارزه از دست داده نشود و با عجله، دفاع باکو تحت رهبری شورای کمیسرهای ملی سازمان داده شود و بسیج همگانی اعلام گردد و از کارگران بدفاع از شهر و حکومت شوروی دعوت شود. شورای کمیسرهای ملی برای اجرای این تصمیم اقداماتی بعمل آورد: حکومت نظامی در شهر اعلام کرد و بکمیسیون فوق‌العاده دستور داد از تبلیغات ضدانقلابی جلوگیری نماید و از کارگران باکو خواست اسلحه بدست گیرند و از شهر تا آخرین امکان دفاع نمایند.

اما کوششهای قهرمانانهٔ کمونیستهای آذربایجان و بخش مترقی پرولتاریای باکو با خیانت داشناق‌ها و اس‌ارها و منشویک‌ها عقیم ماند. واحدهای داشناق از جبهه رفتند و سپاهیان ترک شکاف حاصله را پر کردند. سی و یکم ماه ژوئیه حکومت شوروی در باکو تحت فشار مداخله‌گران مسلح خارجی و عوامل آنها موقتاً ساقط شد. علاوه بر مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علل سقوط حکومت شوروی در باکو این بود که سازمانهای حزبی آذربایجان و شورای کمیسرهای ملی باکو اتحاد محکم میان پرولتاریای باکو و دهقانان زحمتکش آذربایجان را تأمین نکرده بودند و همچنین در مسئلهٔ ملی اشتباهاتی داشتند که مساواتچی‌ها و داشناق‌ها و ضدانقلابیون دیگر از آنها برای فریب دادن توده‌ها استفاده کردند.

عمال آنتانت ـــ اس‌ارها، منشویک‌ها و داشناق‌ها دولت ضدانقلابی بنام «دیکتاتوری سنتروکاسپی» تشکیل دادند. رهبران حکومت

شوروی در آذربایجان بازداشت شدند و شب بیستم سپتامبر ۲۶ کمیسر باکو (س. گ. شائومیان، م. آ. عزیزبکف، پ. آ. جاپاریدزه، ای. ت. فیولتوف، یا. د. زوبن، گ. ن. کورگانف، م. گ. وزیروف و دیگران) توسط مداخله‌گران مسلح انگلیسی با شرکت مستقیم اس‌ارها و منشویک‌ها وحشیانه بقتل رسیدند. ص — ۱۷۸

۷۴ — خواستهای بیش از حد و حصر دولت آلمان در مذاکرات صلح با هیئت نمایندگی روسیهٔ شوروی در برست‌لیتوفسک، خشم کارگران آلمان را برانگیخت و مهمترین علت اعتصاب سیاسی همگانی در اواخر ژانویه و اوایل فوریه سال ۱۹۱۸ شد.

۲۸ ژانویه بدعوت گروه غیرعلنی رزمندهٔ «اسپارتاک» صدها هزار کارگر زن و مرد برلن دست از کار کشیدند و شوراهای کارگری انتخاب کردند. دامنهٔ اعتصاب ۳۹ شهر آلمان را فرا گرفت و بیش از یک ملیون و پانصد هزار کارگر در آن شرکت جستند. در بسیاری از جاها شوراهای کارگری انتخاب شد و از هیئت‌های آنها کمیته‌های عمل تشکیل گردید.

فرماندهی نظامی طلب می‌کرد که کارگران از صبح روز چهارم فوریه سر کار خود حاضر شوند. با کمک نظامیان و پلیس و همچنین با معاضدت لیدرهای سوسیال‌دمکرات دولت قیصری موفق شد جنبش را سرکوب کند. ص — ۱۸۱

۷۵ — منظور شورش افراد گارد سفید در یاروسلاول است که ششم ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸ آغاز شد. این قیام توسط سازمان ضدانقلابی «سازمان دفاع از میهن و آزادی» ترتیب داده شده بود که رهبر آن ب. و. ساوینکف — اس‌ار راستگرا بود. شورش یاروسلاول هم مانند دیگر شورش‌های ضدانقلابی همان دوران در روسیه شوروی توسط امپریالیستهای آنتانت با شرکت مجدانهٔ منشویک‌ها و اس‌ارها تدارک دیده شده بود. سازماندهی این شورش جزء برنامهٔ عمومی مداخلهٔ مسلحانهٔ بیگانگان در روسیه بود. مداخله‌گران مسلح بیگانه شورش مسلحانه در یاروسلاول را همزمان با شورش اس‌ارهای چپ در مسکو

ترتیب دادند. در عین حال می‌بایستی در عدهٔ دیگر از شهرها هم شورش برپا شود.

در آستانهٔ قیام تعداد زیادی از اس‌ارها و منشویک‌ها و همچنین از افسران گارد سفید در یاروسلاول متمرکز شدند. ششم ژوئیه شورشیان بر بخش مرکزی شهر مسلط شدند و زرادخانه و پست و تلگراف و مؤسسات دیگر را اشغال کردند. سرکوب خونین کارکنان حزبی و شوروی آغاز شد. شورشیان سعی کردند حومهٔ کارگرنشین شهر را هم اشغال نمایند ولی با مقاومت قاطعانه و سخت مواجه شدند. سازمانهای حزبی کارخانه‌ها توده‌ها را دور خود متحد ساختند و کارگران را به سرکوب شورش دعوت کردند. کارگران مسلح و واحدهای ارتش سرخ بمبارزه با شورشیان پرداختند. دولت شوروی واحدهائی از ارتش سرخ و گروههایی از کارگران مسلح را بکمک کارگران یاروسلاول فرستاد. ۲۱ ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸ شورش سرکوب شد. ص — ۱۸۲

۷۶ — و. ای. لنین منظورش تصویب فرمان شورای کمیسرهای ملی در باره ملی شدن صنایع بزرگ در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۸ است. با این فرمان همهٔ بنگاههای بزرگ صنعتی با سرمایهٔ اصلی از ۲۰۰ هزار تا یک ملیون روبل و بیشتر ملی اعلام شد. با وجود دشواری‌های عظیم، ملی کردن صنایع بزرگ کشور در مدت کوتاهی انجام گرفت. تا ۳۱ اوت بیش از سه هزار بنگاه صنعتی ملی شده بود. با همین فرمان همهٔ راه‌آهن‌های خصوصی و همچنین مؤسسات شهری (سازمان‌های آبرسانی و کارخانه‌های تهیهٔ گاز و تراموایها و غیره) ملی اعلام شد و در اختیار شوراهای محلی قرار گرفت. ص — ۱۸۸

۷۷ — منظور تصویبنامهٔ ششم اوت سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی «دربارهٔ قیمتهای ثابت غله محصول سال ۱۹۱۸» است که بموجب آن بهای خرید غله از طرف دولت سه برابر میزان قبلی تعیین شده بود. ص — ۱۹۶

۷۸ — رساندن «نامه بکارگران آمریکا» به ایالات متحدهٔ آمریکا را بلشویک م. م. بورودین بعهده گرفت که چندی قبل از آن از آمریکا آمده بود. در شرایط مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی و محاصرهٔ روسیهٔ شوروی توسط کشورهای سرمایه‌داری، برای ارسال آن می‌بایست مشکلات زیادی برطرف شود. با این نامه، قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و متن یادداشت دولت شوروی به پرزیدنت ویلسون با درخواست قطع مداخلهٔ نظامی، به ایالات متحدهٔ آمریکا رسانده شد که با شرکت مجدانهٔ جون رید روزنامه‌نگار معروف سوسیالیست آمریکایی در روزنامه‌های آمریکا بچاپ رسیدند.

«نامه بکارگران آمریکا» بزبان انگلیسی (با اختصاراتی) در دسامبر سال ۱۹۱۸ در ارگانهای جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا — مجلهٔ «The Class Struggle» («مبارزهٔ طبقاتی») چاپ نیویورک و در هفته‌نامهٔ «The Revolutionary Age» («عصر انقلاب») چاپ بوستون با شرکت جون رید و سن کاتایاما چاپ شد. سپس این نامه در جزوه علیحده چاپ و منتشر گردید و بارها در مطبوعات پریودیک آمریکا و اروپای غربی تجدید چاپ شد.

«نامه بکارگران آمریکا» وسیعاً مورد استفاده سوسیالیست‌های چپ آمریکا قرار گرفت و در امر گسترش جنبش کارگری و کمونیستی در ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپا نقش بزرگ ایفاء نمود و در ایالات متحدهٔ آمریکا به تشدید جنبش اعتراض علیه مداخلهٔ مسلحانه به روسیهٔ شوروی کمک کرد. ص — ۱۹۷

۷۹ — در آوریل سال ۱۸۹۸ امپریالیستهای آمریکا بمنظور استفاده از جنبش رهائی‌بخش ملی در کوبا و جزایر فیلیپین علیه استعمارگران اسپانیا برای مقاصد خود بجنگ با اسپانیا پرداختند. ایالات متحدهٔ آمریکا به بهانهٔ «کمک» بمردم فیلیپین که تشکیل جمهوری مستقل فیلیپین را اعلام کرده بودند، نیروهای خود را در فیلیپین پیاده کرد. بموجب قرارداد صلح منعقدهٔ دهم دسامبر سال ۱۸۹۸ در پاریس، اسپانیای شکست‌خورده بنفع ایالات متحدهٔ آمریکا از فیلیپین صرفنظر کرد. در

ماه فوریهٔ سال ۱۸۹۹ امپریالیستهای آمریکایی عهدشکنانه به عملیات نظامی علیه جمهوری فیلیپین پرداختند. سپاهیان ایالات متحدهٔ آمریکا پس از مواجه با مقاومت شدید به اعدام جمعی و به شکنجهٔ وحشیانهٔ اهالی غیرنظامی دست زدند. مداخله‌گران مسلح بیگانه با وجود داشتن برتری از لحاظ عده و تسلیحات به آسانی نتوانستند فیلیپینی‌ها را مطیع و منقاد خود سازند. در جزایر فیلیپین مبارزهٔ گستردهٔ پارتیزانی با استیلاگران آغاز شد. امپریالیستهای آمریکائی برای نیل بمقاصد خود از اختلاف نظر در صفوف فیلیپینی‌ها استفاده کردند. قشر بالائی بورژوا‌ـ‌ملاکی از اینکه دهقانان مبارزه در راه استقلال را با مبارزه بر سر زمین و بهبود وضع خود توأم ساخته بودند بهراس افتاد و با امپریالیست‌ها سازش کرد. در سال ۱۹۰۱ جنبش رهایی‌بخش ملی در جزایر فیلیپین سرکوب شد و فیلیپین بزنجیر وابستگی استعماری ایالات متحدهٔ آمریکا گرفتار گردید. ص — ۱۹۸

۸۰ — ن. گ. چرنیشفسکی در تقریظ کتاب گ. چ. کری — اقتصاددان آمریکا زیر عنوان «نامه‌های سیاسی‌ـاقتصادی به رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا» نوشت: «راه تاریخی — خیابان صاف و مستقیم و هموار نوسکی نیست؛ این راه تماماً از دشت ناهموار، گاهی پرگرد و خاک و گاهی کثیف، و از نقاط باطلاقی و صعب‌العبور می‌گذرد. کسی که می‌ترسد گرد و خاک بر تنش نشیند و چکمه‌هایش کثیف شود نباید بفعالیت اجتماعی دست بزند». ص — ۲۰٤

۸۱ — «Appeal to Reason» («دعوت به پیروی از عقل») — روزنامهٔ سوسیالیستهای آمریکا بود که در سال ۱۸۹۵ در شهر ژیرارد، ایالت کانزاس تأسیس یافت. این روزنامه ایده‌های سوسیالیستی را تبلیغ می‌کرد و میان کارگران شهرت زیاد داشت و در سالهای جنگ امپریالیستی موضع انترناسیونالیستی در پیش گرفت.

مقالهٔ یو. دبس در تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۵ در این روزنامه درج شد. عنوان این مقاله که و. ای. لنین احتمالا از روی حافظه ذکر

کرده است: «When I shall fight» («کی به پیکار خواهم پرداخت») بود. ص — ۲۰۶

۸۲ — هنگام انقلاب بورژوازی انگلیس در قرن ۱۷ در سال ۱۶۴۹ کارل اول پادشاه انگلستان اعدام شد و رژیم پادشاهی و مجلس اعیان (لردها — م.) منحل گردید و در آنکشور جمهوری اعلام شد که تا سال ۱۶۶۰ بموجودیت خود ادامه داد.
هنگام انقلاب بورژوادمکراتیک فرانسه در اواخر قرن ۱۸ ۴ — ۵ سپتامبر سال ۱۷۹۳ کنونت در پاسخ اقدامات تروریستی (قتل شخصیت‌های فعال انقلاب — ژ.پ. مارات، ژ. شومیه و دیگران) سیاست ارعاب را در دستور روز قرار داد و دامنهٔ سیاست تضییق در مورد دشمنان انقلاب را وسعت داد. ص — ۲۰۷

۸۳ — ژوپیتر و مینرو — خدایان روم باستان بودند. ژوپیتر — خدای آسمان و نور و باران و رعد و برق بشمار می‌رفت؛ بعداً خدای خدایان دولت روم شد. مینرو — الههٔ جنگ و حامی پیشه‌ها، دانش و هنر بود. طبق اساطیر قدیم مینرو از سر ژوپیتر متولد شده بود. ص — ۲۱۰

۸۴ — اجلاس مشترک کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شورای مسکو و کمیته‌های فابریک‌ها و کارخانه‌ها و اتحادیه‌های صنفی بیست و دوم اکتبر سال ۱۹۱۸ در مسکو تشکیل شد. و.ای. لنین دربارهٔ اوضاع بین‌المللی گزارش داد. در این جلسه قطعنامهٔ منتشره مورد تأیید قرار گرفت و بعدها با تغییرات جزئی در کنگرهٔ ششم شوراها برطبق گزارش لنین دربارهٔ اوضاع بین‌المللی تصویب شد. به اتفاق آراء تصمیم مربوط به تشکیل کنگرهٔ فوق‌العادهٔ ششم شوراها و دستور کار کنگره پذیرفته شد. ص — ۲۱۳

۸۵ — آنتانت (توافق سه‌جانبه) — بلوک امپریالیستی انگلیس و فرانسه و روسیهٔ تزاری بود. در سالهای جنگ اول جهانی، ایالات متحدهٔ آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عدهٔ دیگر از کشورها به این بلوک

پیوستند. کشورهای آنتانت در مداخلهٔ مسلحانه علیه دولت نوبنیاد شوروی شرکت داشتند. ص — ۲۱۴

۸۶ — «پراودا» — روزنامهٔ یومیه — ارگان مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که انتشار آن از ماه مه سال ۱۹۱۲ آغاز شده است. ص — ۲۱۶

۸۷ — و.ای لنین از نامهٔ پیتیریم سوروکین مندرجه در روزنامهٔ «پراودا» (شمارهٔ ۲۵۱ بتاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۹۱۸) نقل قول می کند که در آن منبع چاپ نامه اشتباهاً «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ سورو-دوینسکی» قید شده بود. در واقع روزنامهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ استان سورو-دوینسکی بنام «دوماهای دهقانی و کارگری» بود که این نامه (در شمارهٔ ۷۵ بتاریخ ۲۹ اکتبر سال ۱۹۱۸) در آن چاپ شده بود. ص — ۲۱۶

۸۸ — انقلاب آلمان در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ روی داد. ص — ۲۱۸

۸۹ — کنگرهٔ ششم فوق‌العادهٔ شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و قزاقها و افراد ارتش سرخ سراسر روسیه در مسکو، در تالار بلشوی تاتر از ششم تا نهم نوامبر سال ۱۹۱۸ برپا بود. آغاز کار کنگره مصادف با برگزاری نخستین سالجشن انقلاب سوسیالیستی اکتبر بود.

در این کنگره و. ای. لنین دربارهٔ سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دربارهٔ اوضاع بین‌المللی نطق‌هایی ایراد کرد. کنگره قطعنامه‌ای را که لنین نوشته بود و در تاریخ ۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۸ در اجلاس مشترک کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه، شورای مسکو و کمیته‌های فابریک‌ها و کارخانه‌ها و اتحادیه‌ها (به صفحات ۲۱۴-۲۱۵ همین جلد مراجعه شود) مورد تأیید قرار گرفته بود به اتفاق آراء تصویب کرد. کنگره پیامی خطاب بدولت‌هایی که علیه روسیهٔ شوروی بجنگ پرداخته بودند صادر کرد و آغاز مذاکرات دربارهٔ انعقاد پیمان صلح را پیشنهاد نمود. همچنین قطعنامه‌هائی دربارهٔ قانونیت انقلابی،

دربارهٔ ساختمان شوروی، دربارهٔ ادغام کمیته‌های تهیدستان با شوراهای بخشها و روستاها صادر کرد. نمایندگان کنگره از خبر آغاز انقلاب در آلمان با شور و هیجان فراوان استقبال کردند و مراتب همبستگی خود را با کارگران و سربازان و ناویانی که برای قیام قد علم کرده بودند، ابراز داشتند.

کنگرهٔ شوراها نتایج اساسی نخستین سال موجودیت حکومت شوروی را ترازبندی کرد و برنامهٔ فعالیت دولت شوروی را برای دوران آیندهٔ نزدیک معین نمود. ص — ۲۲۳

۹۰ — و. ای. لنین منظورش قطعنامه‌ای است که در تاریخ ۱٦ نوامبر سال ۱۹۱۸ در کنگرهٔ فوق‌العادهٔ سهامداران بانک ملی مسکو تصویب شد که علیه قرار ملی شدن این بانک بود. با فرمان دوم دسامبر سال ۱۹۱۸ این بانک ملی اعلام شد و تمام دارائی و بدهی آن ببانک ملی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه منتقل گردید. مدیریت بانک ملی مسکو بشعبهٔ تعاونی مدیریت مرکزی بانک ملی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه تبدیل گردید. ص — ٥ ۲۲

فهرست نامها

آلکساندر اول (رومانف) (۱۷۷۷ — ۱۸۲۵) — امپراتور روس (۱۸۰۱ — ۱۸۲۵). ص — ۳۰

آلکسییف، میخائیل واسیلیویچ (۱۸۵۷ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری، سلطنت‌طلب و ضدانقلابی بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مقام سرفرماندهی عالی ارتش و سپس مدتی ریاست ستاد کرنسکی را که سرفرمانده عالی بود، بعهده داشت. در دوران جنگ داخلی روسیه در رأس «ارتش داوطلب گارد سفید» که در قفقاز شمالی تشکیل شده بود قرار گرفت. ص — ۱۷۴

استالین یوسف ویساریونویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۵۳) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و از سال ۱۹۱۲ در کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه عضویت داشت. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اعضای مرکز نظامی‌ـانقلابی مأمور تدارک مقدمات قیام که کمیته مرکزی حزب تشکیل داده بود، بشمار می‌رفت.

از نوامبر سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۲۳ کمیسر ملی امور ملیتها، و از مارس سال ۱۹۱۹ همچنین کمیسر ملی بازرسی دولتی و سپس بازرسی کارگری و دهقانی (تا ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۲) بود. عضو پلیت‌بوروی (دفتر سیاسی — م.) حزب کمونیست (بلشویک‌ها) روسیه بود. در دوران جنگ داخلی در شورای انقلابی‌ـنظامی جمهوری و شورای انقلابی‌ـنظامی عده‌ای از جبهه‌ها عضویت داشت.

در سال ۱۹۲۲ بعنوان دبیر کل کمیته مرکزی حزب انتخاب

روسیه در رأس گروه راستگرای افراطی منشویک‌های دفاع‌طلب — گروه «یدینستوو» قرار گرفت و با بلشویک‌ها و انقلاب سوسیالیستی مخالفت می‌کرد و بر آن بود که روسیه برای انقلاب سوسیالیستی رشد نکرده است. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر نظر منفی داشت ولی در مبارزه علیه حکومت شوروی شرکت نکرد. ص — ۲۱۸

پوکروفسکی، میخائیل نیکولایویچ (۱۸۶۸ — ۱۹۳۲) — از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بلشویک و شخصیت نامی دولتی و اجتماعی شوروی و مورخ بود. در دوران انعقاد قرارداد صلح برست به «کمونیست‌های چپ» گروید. ص — ۱۰۷

پومیالفسکی، نیکولای گراسیمویچ (۱۸۳۵ — ۱۸۶۳) — نویسنده و درام‌نویس روس که مؤلف یادداشت‌های معروف بنام «شرح بورساها» است. ص — ۱۱۵

تسرتلی، ایراکلی گئورگویچ (۱۸۸۲ — ۱۹۵۹) — یکی از رهبران منشویسم بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در کمیتهٔ اجرائیه شورای پتروگراد و در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی دورهٔ اول عضویت پیدا کرد. در ماه مه سال ۱۹۱۷ در هیئت دولت موقت بورژوازی بعنوان وزیر پست و تلگراف شرکت جست و پس از حوادث ژوئیه وزیر کشور بود و یکی از الهام‌دهندگان تارومار بلشویک‌ها بشمار می‌رفت. تسرتلی پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران دولت ضدانقلابی و منشویکی گرجستان بود. ص — ۱۹. ۲۰، ۲۵، ۳۷، ۶۲، ۱۰۸، ۱۰۹

تستکین (Zetkin) ، کلارا (۱۸۵۷ — ۱۹۳۳) — شخصیت مبرز جنبش کارگری آلمان و جهان، یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی انقلابی داشت و مخالف سوسیال‌شوینیسم بود. در کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی بعضویت کمیتهٔ اجرائیه کمینترن برگزیده شد. ص — ۱۶۷

تروتسکی (برونشتین)، لو داویدویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۴۰) — از سال

۱۸۹۷ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و منشویک بود. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ انحلال‌طلب شد. در مسائل جنگ و صلح و انقلاب علیه لنین و بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی روش سنتریستی داشت. تروتسکی در سال ۱۹۱۷، پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه از مهاجرت بروسیه بازگشت و بحزب بلشویک پذیرفته شد، ولی در موضع بلشویکی قرار نگرفت و آشکار و نهان علیه لنینیسم، علیه سیاست حزب مبارزه می‌کرد.

تروتسکی پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیتی احراز می‌کرد ولی مخالف خطمشی عمدهٔ حزب و مخالف برنامهٔ ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی بود. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از حزب اخراج گردید و در سال ۱۹۲۹ بعلت فعالیت ضدشوروی از اتحاد شوروی تبعید شد و در سال ۱۹۳۲ تابعیت شوروی از وی سلب شد. ص — ۱۴۵، ۱۴۶

تورگنیف، ایوان سرگییویچ (۱۸۱۸ — ۱۸۸۳) — نویسندهٔ روس. ص — ۷۴

تیلور (Taylor) فردریک وینسلو (۱۸۵۶ — ۱۹۱۵) — مهندس آمریکائی، رئیس انجمن مهندسین مکانیک آمریکا در سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۶، و بنیادگذار سیستم سازماندهی کار در جهت حداکثر تکاثف روزکار کارگر و استفاده بهتر از وسایل تولید و ابزار کار بود. ص — ۵۶، ۵۷، ۸۱، ۱۰۸، ۱۰۹

چرنوف، ویکتور میخایلوویچ (۱۸۷۶ — ۱۹۵۲) — یکی از لیدرها و تئوریسین‌های حزب اس‌ارها بود. در سالهای جنگ اول جهانی در لفافهٔ جملات چپگرایانه در واقع موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. در ماههای مه — اوت سال ۱۹۱۷ وزیر زراعت دولت موقت بورژوازی شد و سیاست تضییق شدید و بی‌رحمانه‌ای را در مورد دهقانانی که زمین‌های اربابی را تصرف کرده بودند، تعقیب می‌کرد. چرنوف پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از سازماندهان شورشهای ضدشوروی بود. ص — ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۹، ۳۷، ۶۲

تزاری، سرکرده سپاهیان قزاق اورنبورگ و یکی از رهبران قزاق‌های ضدانقلابی بود. ص — ۴۳، ۶۸، ۷۰، ۱۱۴، ۱۳۰

رنر (Renner)، کارل (۱۸۷۰ — ۱۹۵۰) — شخصیت سیاسی اتریش، لیدر و تئوریسین سوسیال‌دمکراتهای راستگرای اتریش بود و یکی از مدونین تئوری بورژوا‌ـناسیونالیستی «خودمختاری فرهنگی‌ـملی» بشمار می‌رفت. در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست بود. ص — ۲۱۲

رنودل (Renaudel)، پییر (۱۸۷۱ — ۱۹۳۵) — یکی از رهبران رفرمیست حزب سوسیالیست فرانسه بود و در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. ص — ۲۱۲

رومانف — رجوع شود به نیکولای دوم (رومانف)

سادول (Sadoul)، ژاک (۱۸۸۱ — ۱۹۵۶) — افسر ارتش فرانسه، عضو حزب سوسیالیست فرانسه بود. در سال ۱۹۱۷ بعنوان عضو هیئت نظامی فرانسه به روسیه اعزام شد و تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر، طرفدار ایده‌های کمونیستی شد و داوطلبانه داخل ارتش سرخ گردید و در مطبوعات، مداخلهٔ نظامی آنتانت علیه روسیهٔ شوروی را محکوم و تقبیح می‌کرد. ص — ۲۰۲

ساوینکف، بوریس ویکتورویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۲۵) — یکی از رهبران حزب اس‌ارها بود، که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ روسیه معاون وزیر جنگ دولت موقت بورژوازی و سپس فرماندار کل نظامی پتروگراد شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سازمانده یکسلسله از شورش‌های ضدانقلابی بود و بمداخله نظامی بیگانگان علیه جمهوری شوروی کمک می‌کرد و بعنوان عنصر ضدانقلابی مهاجرت نمود. ص — ۴۳، ۴۴، ۶۴، ۱۴۹

سردا، سمیون یافنوتیویچ (۱۸۷۱ — ۱۹۳۳) — شخصیت نامدار دولتی شوروی که از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر کارهای پرمسئولیت شوروی و اقتصادی

بعهده داشت. در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۱ کمیسر ملی زراعت جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه شد. ص — ۱۶۶

سمینوف، گریگوری م. (۱۸۹۰—۱۹٤٦) — سرکرده سپاه قزاقهای ماوراء بایکال که علیه حکومت شوروی در خاور دور سجدانه مبارزهٔ مسلحانه می کرد و سازمانده دولت ضدانقلابی ماوراء بایکال و پریاموریه بود. ص — ۱۱۷

سوروکین، پیتیریم الکساندرویچ (۱۸۸۹—۱۹٦۸) — جامعه‌شناس بورژوامشرب و اس‌ار بود. تا سال ۱۹۱۷ در دانشگاه پتروگراد سمت دانشیاری موقتی داشت. در سالهای ۱۹۱۹—۱۹۲۲ در آموزشگاههای عالی پتروگراد جامعه‌شناسی تدریس می کرد. بمناسبت فعالیت ضدانقلابی به خارجه تبعید شد. ص — ۲۱٦، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱

شائومیان، استپان گئورگویچ (۱۸۷۸—۱۹۱۸) — شخصیت نامدار حزب کمونیست و دولت شوروی که از سال ۱۹۰۰ عضو حزب بود. شائومیان پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ صدارت شورای نمایندگان کارگران باکو را بعهده گرفت. پس از انقلاب اکتبر کمیسر فوق‌العاده امور قفقاز و صدر شورای کمیسرهای ملی باکو شد. پس از سقوط کمون باکو در ماه اوت سال ۱۹۱۸ به اتفاق دیگر رهبران توسط مداخله‌گران مسلح انگلیس با دستیاری منشویک‌ها و اس‌ارها بازداشت شد و جزو ۲٦ کمیسر باکو تیرباران گردید. ص — ۱۷٦، ۱۷۷

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸٦۵—۱۹۳۹) — یکی از لیدرهای جناح بسیار افراطی راستگرا و اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان بود. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان در به اصطلاح شورای نمایندگان مردم که فعالیتش با منافع و علایق بورژوازی تعیین می‌شد، عضویت داشت و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸—۱۹۲۱ بود. ص — ۷٤، ۲۱۲

کارلین، ولادیمیر الکساندرویچ (۱۸۹۱—۱۹۳۸) — یکی از

سازماندهان حزب اس‌ارهای چپ و عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود و از رهبران شورش اس‌ارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ بشمار می‌رفت. ص — ۱۰۰، ۱۰۷

کالدین، آلکسی ماکسیموویچ (۱۸۶۱ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری، سرکردهٔ قزاقهای حوضهٔ دن بود که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران قزاقهای ضدانقلابی در حوضهٔ دن شد و در ایجاد «ارتش داوطلب» گارد سفید شرکت داشت و شورش قزاقها را رهبری می‌کرد. ص — ۱۳۰

کاونیاک (Cavaignac)، لوئی اژن (۱۸۰۲ — ۱۸۵۷) — ژنرال فرانسوی، رجل مرتجع سیاسی بود که در ژوئن سال ۱۸۴۸ در رأس دیکتاتوری نظامی قرار گرفت و با بیرحمی فوق‌العاده قیام ژوئن کارگران پاریس را سرکوب کرد. ص — ۶۱، ۹۷

کرنسکی، آلکساندر فدرویچ (۱۸۸۱ — ۱۹۷۰) — اس‌ار بود و پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ وزیر دادگستری، وزیر جنگ و دریاداری شد و سپس ریاست دولت موقت بورژوازی و فرماندهی عالی ارتش را بعهده گرفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کرد. در سال ۱۹۱۸ بخارجه فرار کرد. ص — ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۹

کلائوزویتس (Clausewitz)، کارل (۱۷۸۰ — ۱۸۳۱) — ژنرال پروسی و بزرگترین تئوریسین نظامی بود که آثاری دربارهٔ تاریخ جنگهای ناپلئون و جنگ‌های دیگر دارد. ص — ۹۱

کراسنوف، پتر نیکولایویچ (۱۸۶۹ — ۱۹۴۷) — ژنرال ارتش تزاری که در شورش کورنیلف در ماه اوت ۱۹۱۷ شرکت فعال داشت. در اواخر اکتبر سال ۱۹۱۷ فرماندهی آن واحدهای قزاق را بعهده داشت که کرنسکی آنها را بهنگام شورش ضدشوروی بسوی پتروگراد

حرکت داد. کراسنوف در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ ارتش قزاق‌های سفید را رهبری می‌کرد. ص — ۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۲۵

کورگانوف، گریگوری نیکونوویچ (۱۸۸۶ — ۱۹۱۸) — کمیسر جنگ شورای کمیسرهای ملی باکو بود که در سپتامبر سال ۱۹۱۸ به اتفاق ۲۵ کمیسر دیگر باکو توسط مداخله‌گران مسلح انگلیسی تیرباران شد. ص — ۱۷۵

کورنیلف، لاور گئورگیویچ (۱۸۷۰ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری و سلطنت‌طلب بود. در ژوئیه و اوت سال ۱۹۱۷ سرفرماندهی ارتش روس را بعهده داشت. در ماه اوت در رأس شورش ضدانقلابی قرار گرفت. پس از سرکوب شدن این شورش بازداشت گردید، سپس به حوضه‌ٔ دن فرار کرد و یکی از سازماندهان «ارتش داوطلب» گارد سفید بود که سپس فرماندهی آن ارتش را بعهده گرفت. ص — ۱۳، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۱۲۷

کوچک‌خان (در سال ۱۹۲۱ در گذشته است) — رجل سیاسی ایران که بیانگر علایق بورژوازی تجاری و بخشی از ملاکین بود. ص — ۱۷۶

کیشکین، نیکولای میخایلوویچ (۱۸۶۴ — ۱۹۳۰) — یکی از لیدرهای حزب کادت‌ها، و وزیر رفاه اجتماعی در دولت موقت بورژوازی بود. در آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان «دیکتاتور» پتروگراد منصوب گردید و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر برضد حکومت شوروی مبارزه می‌کرد. ص — ۳۷

گگچکوری، یوگنی پترویچ (متولد سال ۱۸۷۹) — منشویک بود و از نوامبر سال ۱۹۱۷ ریاست دولت ضدانقلابی ماوراء قفقاز را بعهده داشت و سپس وزیر امور خارجه و نایب رئیس دولت منشویکی گرجستان شد. از سال ۱۹۲۱ پس از برقراری حکومت شوروی در گرجستان بعنوان عنصر ضدانقلابی در مهاجرت بسر برد. ص — ۴۳، ۴۴، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱

گوتس، آبرام رفائیلویچ (۱۸۸۲ — ۱۹٤۰) — یکی از رهبران حزب اس‌ارها بود و پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد عضویت داشت. عضو کمیتهٔ ضدانقلابی بنام «کمیتهٔ نجات میهن و انقلاب» بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بمبارزهٔ مجدانه علیه حکومت شوروی پرداخت. ص — ٤۳، ۵۹، ٦٤، ٦۸، ۷۰

گومپرس (Gompers)، ساموئل (۱۸۵۰ — ۱۹۲٤) — شخصیت جنبش سندیکایی آمریکا و یکی از رهبران فدراسیون کار آمریکا بود و سیاست همکاری طبقاتی با سرمایه‌داران را تعقیب می‌کرد و مخالف مبارزهٔ انقلابی طبقهٔ کارگر بود. با انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی برخورد خصمانه داشت. ص — ۲۱۲

گه، آ. یو. (در سال ۱۹۱۹ درگذشته است) — آنارشیست روس که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از حکومت شوروی طرفداری کرد و عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه دوره‌های سوم و چهارم بود. ص — ۱۰۰، ۱۰۷

لاتساری (Lazzari)، کنستانتینو (۱۸۵۷ — ۱۹۲۷) — شخصیت نامدار جنبش کارگری ایتالیا و یکی از بنیادگذاران حزب سوسیالیست ایتالیا بود که هنگام جنگ اول جهانی از رهبران جریان سنتریستی در حزب بشمار می‌رفت. لاتساری پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از روسیهٔ شوروی پشتیبانی می‌کرد. در کنگره‌های دوم و سوم کمینترن شرکت داشت. ص — ۱٦۷

لنین، ولادیمیر ایلیچ (۱۸۷۰ — ۱۹۲٤)، ص — ۱۰۲

لیبر (گولدمان)، میخائیل ایساکویچ (۱۸۸۰ — ۱۹۳۷) — یکی از رهبران بوند بود که در دوران جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. لیبر پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد و عضو هیئت رئیسه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی دورهٔ اول شد و روش منشویکی

داشت و طرفدار دولت ائتلافی بود و از انقلاب سوسیالیستی اکتبر خصمانه استقبال کرد. ص — ۱۰۸، ۱۰۹

لیبکنخت (Liebknecht)، کارل (۱۸۷۱ — ۱۹۱۹) — رجل برجسته جنبش کارگری آلمان و جهان بود و یکی از رهبران جناح چپ سوسیال‌دمکراسی آلمان بشمار می‌رفت. لیبکنخت در دوران جنگ اول امپریالیستی موضع انقلابی‌ـانترناسیونالیستی داشت و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بود و رهبری قیام کارگران برلن در ژانویه سال ۱۹۱۹ بعهده داشت که پس از سرکوب قیام وحشیانه بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص — ۲٤

لیوبرساک (Lubersac)، ژان — افسر ارتش فرانسه، کنت و سلطنت‌طلب بود؛ در هیئت نظامی فرانسه که در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۱۸ در روسیه بود، عضویت داشت. ص — ۲۰۲

مارکس (Marx)، کارل (۱۸۱۸ — ۱۸۸۳)، ص — ٦۱، ٦۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵

مارتف، ل. (تسدرباتوم، یولی اوسیپویچ) (۱۸۷۳ — ۱۹۲۳) — یکی از لیدرهای منشویسم بود که در دوران جنگ امپریالیستی جهانی موضع سنتریستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در رأس گروه منشویک‌های انترناسیونالیست قرار گرفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی مخالفت می‌کرد. ص — ۵۹ — ٦۲، ۷٤، ۱۸۰

مرینگ (Mehring)، فرانتس (۱۸٤٦ — ۱۹۱۹) — رجل برجسته جنبش کارگری آلمان و یکی از لیدرها و تئوریسین‌های جناح چپ سوسیال‌دمکراسی آلمان بود و در ایجاد حزب کمونیست آلمان نقش برجسته‌ای ایفاء نمود. ص — ۱٦۷

میرباخ (Mirbach)، ویلهلم (۱۸۷۱ — ۱۹۱۸) — دیپلمات آلمانی که از آوریل سال ۱۹۱۸ سفیر آلمان در مسکو بود. ششم ژوئیه سال

۱۹۱۸ توسط اس‌ارهای چپ بمنظور تحریک جنگ میان آلمان و روسیهٔ شوروی کشته شد. ص — ۱٤۵

میلیوکف، پاول نیکولایویچ (۱۸۵۹ — ۱۹٤۳) — یکی از بنیادگذاران و رهبران حزب کادتها بود. در سال ۱۹۱۷ وزیر امور خارجه در نخستین هیئت دولت موقت بورژوازی شد و سیاست ادامهٔ جنگ امپریالیستی «تا پیروزی نهائی» را تعقیب می کرد. ص — ۱٤۹، ۱۹۱

ناپلئون اول (بناپارت)، (۱۷٦۹ — ۱۸۲۱) امپراتور فرانسه از سال ۱۸۰٤ تا ۱۸۱٤ و در سال ۱۸۱۵ بود. ص — ۸، ۲۱، ۲۷ — ۳۰، ۹۷

نیکولای دوم (رومانف)، (۱۸٦۸ — ۱۹۱۸) — آخرین امپراتور روس که از سال ۱۸۹٤ تا انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ سلطنت می کرد. ص — ۱٦، ۱۲٦، ۱۲۹

ویلهلم دوم (هوهنسولرن)، (۱۸۵۹—۱۹٤۱) — امپراتور آلمان و پادشاه پروس (۱۸۸۸ — ۱۹۱۸). ص — ۲۸

ویلسون (Wilson) ، وودرو (۱۸۵٦ — ۱۹۲٤) — رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ — ۱۹۲۱، و یکی از سازماندهان مداخلهٔ نظامی دول امپریالیستی علیه حکومت شوروی بود. ص — ۲۰٦، ۲۲۰

وینیچنکو، ولادیمیر کریلوویچ (۱۸۸۰ — ۱۹۵۱) — ناسیونالیست بورژوامشرب اوکرائینی که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ یکی از سازماندهان و رهبران رادای مرکزی ضدانقلابی اوکرائین بود و در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ ریاست دولت بورژوا-ناسیونالیستی اوکرائین را بعهده داشت. ص — ۲۰

هندرسون (Henderson)، آرتور (۱۸٦۳ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای حزب لیبوریست و جنبش سندیکایی انگلیس بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بروسیه آمد تا به ادامهٔ جنگ

امپریالیستی تحریک نماید. در سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انترناسیونال برن، انترناسیونال دوم بود. بارها در هیئت دولت بورژوازی انگلستان شرکت می کرد. ص — ۲۱۲

هوهنسولرن — رجوع شود به ویلهلم دوم (هوهنسولرن)

هیندنبورگ (Hindenburg)، پائول (۱۸٤۷ — ۱۹۳٤) — شخصیت نظامی و سیاسی آلمان، ژنرال ـ فلدمارشال و نمایندهٔ عناصر ارتجاعی و شوینیستی امپریالیسم آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی فرماندهی ارتش آلمان را در جبهه خاور بعهده داشت وسپس رئیس ستاد کل شد. یکی از سازماندهان مداخلهٔ نظامی علیه روسیهٔ شوروی بود و در سرکوب انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان شرکت داشت. در سالهای ۱۹۲۵ — ۱۹۳٤ ریاست جمهوری ویمار را بعهده داشت. ص — ۲۸

فهرست مندرجات

صفحه

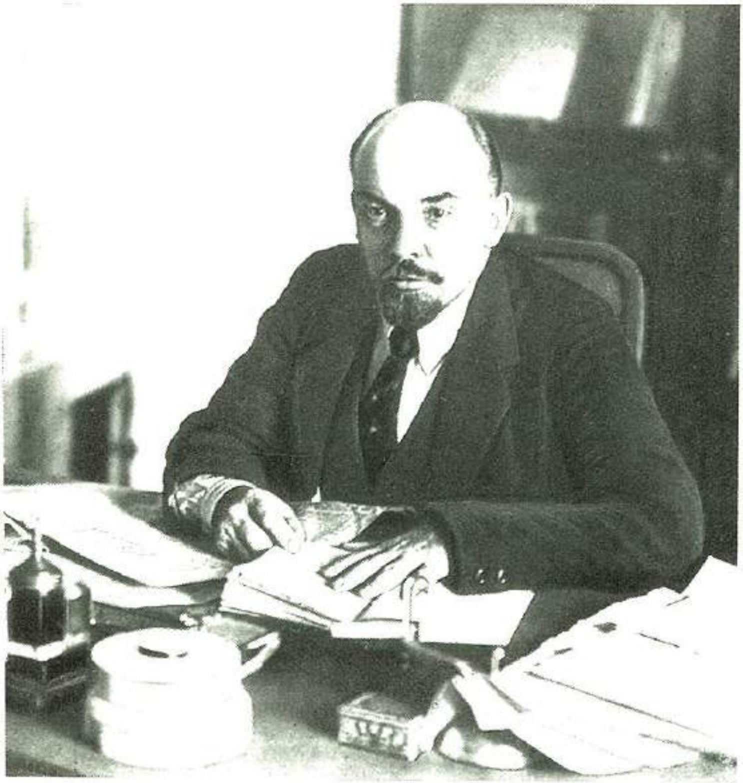
خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،
مسکو، زوبوفسکی بولوار، ۱۷



پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



تصویر و. ای. لنین. اکتبر سال ۱۹۱۸

لنین

آثار منتخب

در

دوازده جلد

۹

بنگاه نشریات پروگرس

مسکو

ترجمه از م. پورهرمزان و ع. بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 9

На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

Л $\frac{0101020000-291}{014(01)-86}$ 245—86

انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

پیشگفتار

رسالهٔ کائوتسکی بنام «دیکتاتوری پرولتاریا» که چندی پیش در وین منتشر شد (Wien, 1918, Ignaz Brand.، ص ۶۳) بارزترین نمونهٔ آن ورشکستگی مطلق و بسیار ننگین انترناسیونال دوم (۱) است که تمام سوسیالیستهای شرافتمند همهٔ کشورها مدتهاست دربارهٔ آن سخن میگویند. مسئلهٔ انقلاب پرولتری اکنون از لحاظ عملی در دستور روز یکسلسله از کشورها قرار میگیرد. بدین سبب تحلیل سفسطه‌جوئیهای مرتدانه کائوتسکی و دست کشیدن کامل وی از مارکسیسم امریست ضروری.

ولی در آغاز باید خاطرنشان ساخت که نویسندهٔ این سطور از همان آغاز جنگ بکرات گسست کائوتسکی را از مارکسیسم متذکر گردیده است. یک سلسله از مقالات سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۶ مندرجه در «سوسیال‌دمکرات» (۲) و «کمونیست» (۳) منتشره در خارجه بدین مطلب اختصاص داده شده بود. این مقالات در مجموعهٔ نشریهٔ شورای پتروگراد بقلم گ. زینویف و ن. لنین تحت عنوان «برخلاف جریان»، پتروگراد، سال ۱۹۱۸ (۵۵۰ صفحه) گردآوری شده است. من در رساله‌ایکه در سال ۱۹۱۵ در ژنو منتشر شد و همانزمان بزبانهای آلمانی و فرانسه (۴) ترجمه گردید، دربارهٔ «کائوتسکیسم» چنین نوشته بودم:

«کائوتسکی بزرگترین اوتوریته انترناسیونال دوم، نمونه فوق‌العاده تیپیک و برجسته‌ایست از اینکه چگونه تصدیق لفظی مارکسیسم

در عمل کار را به آنجا کشانده است که مارکسیسم به «استرووویسم» یا به «برنتانیسم» (یعنی آموزش بورژوا-لیبرالی که مبارزه «طبقاتی» غیرانقلابی پرولتاریا را تصدیق دارد. این آموزش با وضوح خاصی بتوسط استرووه نویسندهٔ روس و برنتانو اقتصاددان آلمانی بیان شده است) تبدیل گردد. ما این موضوع را در نمونه پلخانف هم مشاهده مینمائیم. بکمک سفسطه‌های آشکار مارکسیسم را از روح زندهٔ انقلابی آن تهی میسازند، همه چیز را در مارکسیسم تصدیق میکنند، بجز طرق انقلابی مبارزه، تبلیغ و تدارک آن و تربیت توده‌ها در این جهت بخصوص. کائوتسکی از روی بی‌مسلکی اندیشهٔ اصلی سوسیال-شوینیسم یعنی تصدیق دفاع از میهن در جنگ کنونی را با گذشت دیپلماتیک و ظاهری نسبت به چپ‌ها که بصورت امتناع از دادن رأی به اعتبارات و اپوزیسیون لفظی خود و غیره انجام گرفته است، «آشتی میدهد». کائوتسکی که در سال ۱۹۰۹ یک کتاب کامل دربارهٔ نزدیک شدن عصر انقلاب‌ها و رابطهٔ جنگ با انقلاب نوشته بود، کائوتسکی که در سال ۱۹۱۲ بیانیهٔ بال را (۵) دربارهٔ استفادهٔ انقلابی از جنگ آینده امضاء کرده بود، اکنون بانحاء مختلف سوسیال-شوینیسم را تبرئه میکند و آنرا می‌آراید و مانند پلخانف به بورژوازی می‌پیوندد تا هر اندیشه‌ای را دربارهٔ انقلاب و هر گامی را بسوی مبارزه مستقیماً انقلابی، مورد استهزاء قرار دهد.

طبقهٔ کارگر، بدون جنگ بی‌امان علیه این ارتداد، سست عنصری، خوش‌خدمتی در قبال اپورتونیسم و ابتذال تئوریک بی‌نظیر مارکسیسم، نمیتواند هدف جهانی-انقلابی خود را عملی سازد. کائوتسکیسم پدیدهٔ تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضادهای انترناسیونال دوم است که آمیزه‌ای از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است» (گ. زینوویف و ن. لنین: «سوسیالیسم و جنگ»، ژنو، ۱۹۱۵، ص ۱۳ — ۱٤).

و اما بعد. من در کتاب: «امپریالیسم بمثابهٔ مرحلهٔ نوین سرمایه‌داری» که در سال ۱۹۱٦ برشتهٔ تحریر در آمد (در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد منتشر شد) کذب تئوریک تمام استدلالات

کائوتسکی را دربارهٔ امپریالیسم مفصلا مورد تحلیل قرار داده‌ام. من تعریف کائوتسکی را دربارهٔ امپریالیسم نقل کردم: «امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای تکامل عالیست. امپریالیسم عبارت است از تمایل هر یک از دول سرمایه‌دار صنعتی به الحاق مناطق زراعتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) هرچه بیشتر، یا تابع نمودن آنها بخود بدون توجه باینکه چه ملتهائی در این مناطق سکونت دارند». من نادرستی مطاق این تعریف و «دمسازی» آن با پرده‌پوشی عمیق‌ترین تضادهای امپریالیسم و سپس با آشتی با اپورتونیسم را ثابت نمودم. و خود امپریالیسم را چنین تعریف نمودم: «امپریالیسم آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داریست که در آن انحصارها و سرمایهٔ مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب نموده، تقسیم جهان از طرف تراست‌های بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری بپایان رسیده است». من نشان دادم که انتقاد کائوتسکی از امپریالیسم حتی از انتقاد بورژوآئی و خرده‌بورژوآئی هم پائین‌تر است.

سر انجام در اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ یعنی قبل از انقلاب پرولتری در روسیه (۲۵ اکتبر — ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷) من رسالهٔ «دولت و انقلاب، آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب» را نگاشتم که در آغاز سال ۱۹۱۸ در پتروگراد منتشر گردید و در فصل ششم آن تحت عنوان «ابتذال مارکسیسم بتوسط اپورتونیست‌ها»، توجه خاصی به کائوتسکی معطوف داشتم و ثابت کردم که او آموزش مارکس را کاملا تحریف و آنرا با روح اپورتونیسم دمساز نموده و «در عین قبول انقلاب در گفتار، در کردار از آن دست کشیده است».

اشتباه اساسی تئوریک کائوتسکی در رسالهٔ وی راجع به دیکتاتوری پرولتاریا در واقع همان تحریفات اپورتونیستی آموزش مارکس دربارهٔ دولت است که در رسالهٔ «دولت و انقلاب» من مفصلا افشاء گردیده است.

این تذکرات قبلی ضروری بود، زیرا ثابت میکند که من مدتها

قبل از آنکه بلشویک‌ها قدرت دولتی را بدست آورند و بخاطر این امر از طرف کائوتسکی تقبیح شوند، کائوتسکی را آشکارا به ارتداد متهم نموده‌ام.

چگونه کائوتسکی مارکس را به یک لیبرال متعارفی تبدیل کرده است

مسئله اصلی مورد بحث کائوتسکی در رساله‌اش، مسئلهٔ مضمون اساسی انقلاب پرولتری یعنی دیکتاتوری پرولتاریاست. این مسئله‌ایست دارای بزرگترین اهمیت برای کلیه کشورها، بویژه برای کشورهای پیشرو، بویژه برای کشورهای متحارب و بویژه در حال حاضر. بدون مبالغه میتوان گفت که این مسئله عمده‌ترین مسئله تمام مبارزهٔ طبقاتی پرولتریست. بدینجهت لازمست روی آن بدقت مکث گردد.

کائوتسکی مسئله را بدین نحو مطرح میسازد که «تناقض دو خط‌مشی سوسیالیستی» (یعنی بلشویک‌ها و غیربلشویک‌ها) «تناقض دو اسلوب از بیخ و بن متفاوتست: اسلوب دمکراتیک و اسلوب دیکتاتوری» (ص ۳).

ضمناً متذکر میشویم که وقتی کائوتسکی غیربلشویک‌های روسیه یعنی منشویک‌ها (۶) و اس‌ارها (۷) را سوسیالیست مینامد، ملاکش همان عنوان آنها یعنی کلمه است، نه آن جای واقعی که آنها در مبارزهٔ پرولتاریا علیه بورژوازی اشغال مینمایند. اینست نمونه درک شگرف مارکسیسم و انطباق درخشان آن! ولی در این باره پائین‌تر بتفصیل صحبت خواهیم کرد.

اکنون باید نکته عمده را بررسی نمود و آن کشف عظیم کائوتسکی دربارهٔ «تناقض اساسی» بین «اسلوب دمکراتیک و اسلوب دیکتاتوری» است. کنه مطلب در اینجاست. تمام ماهیت رسالهٔ کائوتسکی در این نکته مستتر است. و این آنچنان آشفته فکری دهشتناک تئوریک

و آنچنان دست کشیدن کاملی از مارکسیسم است که باید اذعان نمود کائوتسکی در این رشته بسی بر برنشتین سبقت جسته است.

مسئلهٔ دیکتاتوری پرولتاریا مسئله‌ایست مربوط به روش دولت پرولتری نسبت به دولت بورژوآئی، روش دمکراسی پرولتری نسبت به دمکراسی بورژوآئی. بنظر میرسد که این مطلب مثل روز روشن باشد؟ ولی کائوتسکی نظیر معلم مدرسه‌ای که تکرار مکرر کتب درس تاریخ مغزش را منجمد کرده باشد، با سماجت به قرن بیستم پشت کرده بسوی قرن هجدهم روی می‌آورد و برای صدمین بار بطرزی فوق‌العاده ملالت‌آور ضمن یکسلسله مواد گوناگون مطالب کهنه را دربارهٔ روش دمکراسی بورژوآئی نسبت به حکومت مطلقه و نظامات قرون وسطائی میجود و نشخوار میکند!

در واقع گوئی در خواب مشغول نشخوار است!

آخر این معنایش آنستکه انسان بهیچ وجه نفهمد سروته مطلب کجاست. تلاش کائوتسکی برای اینکه قضیه را چنین وانمود سازد که گویا افرادی هستند که «نفرت نسبت به دمکراسی» (ص — ۱۱) را موعظه میکنند و غیره فقط موجب تبسم میگردد. بکمک چنین یاوه‌هائیست که کائوتسکی مطلب را پرده‌پوشی و خلط می‌کند، زیرا او مسئله را بشیوهٔ لیبرالی مطرح میکند و دمکراسی را بطور کلی در نظر میگیرد نه دمکراسی بورژوآئی را، او از این مفهوم طبقاتی دقیق حتی احتراز دارد و میکوشد از دمکراسی «ماقبل سوسیالیستی» سخن گوید. یاوه‌گوی ما تقریباً یک سوم رسالهٔ خود یعنی ۲۰ صفحه از ۶۳ صفحه را به یاوه‌هائی اختصاص داده است که برای بورژوازی بسی مطبوع است، زیرا برابراست با آرایش دمکراسی بورژوآئی، او روی مسئلهٔ انقلاب پرولتری سایه می‌افکند.

ولی با همه این احوال عنوان رسالهٔ کائوتسکی «دیکتاتوری پرولتاریا» است. اینکه کنه آموزش مارکس در همین مطلب است، موضوعیست بر همگان معلوم. کائوتسکی پس از یکسلسله یاوه‌سرائی‌هائیکه ربطی بمطلب ندارد، مجبور شده است سخنان مارکس را دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا نقل نماید.

اینکه کائوتسکی «مارکسیست» این عمل را چگونه انجام داده است، یک کمدی واقعی است! گوش کنید:

در صفحهٔ ۲۰ رساله عینا چنین نوشته شده است: «آن نظریه متکی بیک کلمه از کارل مارکس است». (همان نظریه‌ایکه کائوتسکی آنرا نفرت از دمکراسی می‌نامد). و اما در صفحه ۶۰ این عبارت حتی بدین صورت تکرار شده است که (بلشویک‌ها) «بموقع لفظ» (درست همین طور نوشته شده!! des Wörtchens) «دیکتاتوری پرولتاریا را که مارکس در سال ۱۸۷۵ یکبار در نامه‌ای بکار برده است، بیاد آوردند».

اینک آن «لفظ» مارکس:

«بین جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی دوران تبدیل انقلابی جامعهٔ اول به جامعهٔ دوم قرار دارد. متناسب با این دوران یک دوران انتقالی سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد» (۸).

اولا این مبحث مشهور مارکس را که تلخیصی است از تمام آموزش انقلابی وی، «کلمه» و یا از آنهم بدتر «لفظ» نامیدن معنایش استهزاء مارکسیسم و دست کشیدن کامل از آنست. نباید فراموش کرد که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از بر میداند و بطوریکه از مجموع نوشته‌های کائوتسکی برمی‌آید، در میز تحریر او یا در مغز او کشوهای چندی وجود دارد که در آنها تمام نوشته‌های مارکس به مرتب‌ترین و راحت‌ترین طرزی برای نقل قول کردن، تقسیم‌بندی شده است. کائوتسکی نمیتواند نداند که هم مارکس و هم انگلس، خواه در نامه‌ها و خواه در آثار چاپی خود، چه قبل و چه بویژه بعد از کمون (۹) بارها از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته‌اند. کائوتسکی نمیتواند نداند که فرمول «دیکتاتوری پرولتاریا» فقط بیان تاریخاً مشخصتر و علماً دقیقتر آن وظیفه پرولتاریا در مورد «در هم شکستن» ماشین دولتی بورژوازیست که هم مارکس و هم انگلس، با در نظر گرفتن تجربه انقلاب سال ۱۸۴۸ و از آنهم

بیشتر انقلاب ۱۸۷۱، از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ یعنی در جریان ۴۰ سال راجع به آن (وظیفه) سخن میگفتند.

این تحریف دهشتناک مارکسیسم را که بتوسط کائوتسکی، این ملانقطی در مارکسیسم انجام گرفته است، به چه چیز باید تعبیر نمود؟ اگر بخواهیم از پایه‌های فلسفی پدیدهٔ مزبور سخن گفته باشیم، آنوقت مطلب عبارت میشود از جازدن اکلکتیسم و سفسطه‌جوئی بعوض دیالکتیک. و کائوتسکی هم در این عمل استاد بزرگیست. اگر بخواهیم از نظر پراتیک-سیاسی سخن گفته باشیم، آنگاه مطلب عبارت میشود از چاکری در آستان اپورتونیستها یعنی سرانجام در آستان بورژوازی. کائوتسکی که از آغاز جنگ با سرعتی هرچه بیشتر پیش رفته است، در امر مارکسیست بودن در گفتار و چاکری بورژوازی در کردار، بمرحلهٔ استادی رسیده است.

باینموضوع وقتی یقین بیشتر حاصل میکنیم که به‌بینیم کائوتسکی با چه طرز شگرفی «لفظ» مارکس را دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا «تفسیر نموده است». گوش کنید:

«متاسفانه، مارکس غفلت کرد از اینکه با تفصیل بیشتری چگونگی تصور خود را دربارهٔ این دیکتاتوری توضیح دهد»... (این گفته سراپا کاذبانهٔ یکنفر مرتد است زیرا مارکس و انگلس در این باره مفصلی‌ترین توضیحات را داده‌اند، ولی کائوتسکی، این ملانقطی در مارکسیسم عمداً آنرا نادیده میگیرد)... «معنای تحت‌اللفظی دیکتاتوری عبارتست از محو دمکراسی. ولی بدیهیست که در عین حال معنای تحت‌اللفظی این کلمه قدرت واحده یک فرد که بهیچ قانونی وابسته نیست نیز میباشد. این قدرت واحده فرقش با استبداد اینستکه مفهوم یک موسسه دولتی دائمی را نداشته، بلکه به مفهوم یک اقدام افراطی گذرنده است.

لذا اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» که دیکتاتوری یک فرد نبوده، بلکه دیکتاتوری یک طبقه است، مؤید آنست که منظور مارکس در اینجا مفهوم تحت‌اللفظی کلمه دیکتاتوری نبوده است. سخن مارکس در اینجا بر سر شکل کشورداری نبوده، بلکه

بر سر حالتی است که هرجا پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست آرد ناگزیر باید پدید آید. اثبات اینکه منظور مارکس در اینجا شکل کشورداری نبوده اینستکه مارکس معتقد بوده است که در انگلستان و آمریکا انتقال ممکن است از طریق صلح‌آمیز و لذا از طریق دمکراتیک انجام گیرد» (ص — ۲۰).

ما عمداً این چون و چرا را تماماً نقل کردیم تا خواننده بتواند بروشنی ببیند که کائوتسکی «تئوریسین» بچه شیوه‌هائی متکی میشود.

کائوتسکی خواسته است طوری به مطلب برخورد نماید که آنرا از تعریف «کلمه» دیکتاتوری آغاز نماید.

بسیار خوب. آزادی در شیوهٔ برخورد به مطلب — حق مقدس هر فردیست. فقط باید برخورد جدی و شرافتمندانه بمطلب را با برخورد ناشرافتمندانه فرق گذاشت. کسیکه میخواست با این طرز برخورد به مطلب، قضیه را جدی بگیرد، میبایست تعریف خود را دربارهٔ «کلمه» بیان کند. آنوقت مسئله واضح و صریح مطرح می‌شد. کائوتسکی این کار را نمیکند. او مینویسد: «معنای تحت‌اللفظی دیکتاتوری عبارتست از محو دمکراسی».

اولاً این تعریف نیست. اگر کائوتسکی میخواست از بیان تعریف برای مفهوم دیکتاتوری طفره رود، دیگر چه لزومی داشت این طرز برخورد به مطلب را برگزیند؟

ثانیاً این بکلی نادرست است. برای لیبرال صحبت از «دمکراسی» بطور اعم امری طبیعی است. ولی مارکسیست هرگز این سئوال را فراموش نخواهد کرد که: «برای چه طبقه‌ای؟» مثلاً هر کس میداند — و کائوتسکی «مورخ» هم اینرا میداند — که قیام‌ها یا حتی تک جوش‌های شدید بردگان در دوران باستان فی‌الفور ماهیت دولت باستان را بعنوان دیکتاتوری برده‌داران آشکار میساخت. آیا این دیکتاتوری، دمکراسی را در بین برده‌داران و برای آنان محو میکرد؟ همه میدانند که نمیکرد.

کائوتسکی «مارکسیست» ترهات و خلاف حقیقت عجیبی گفته است، زیرا مبارزهٔ طبقاتی را «فراموش کرده است»...

برای اینکه ادعای لیبرال‌مآبانه و کاذبانه کائوتسکی به یک ادعای مارکسیستی و حقیقی بدل گردد، باید گفته شود: دیکتاتوری معنایش حتماً محو دمکراسی برای آن طبقه‌ای نیست که این دیکتاتوری را نسبت به دیگری عملی مینماید، ولی معنای آن حتماً محو (یا محدودیت بسیار زیاد که ایضاً یکی از انواع محو است) دمکراسی برای طبقه‌ایست که دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی میکرد.

ولی هر قدر هم این ادعا حقیقی باشد باز تعریف دیکتاتوری را بیان نمیکند.

عبارت بعدی کائوتسکی را بررسی کنیم:

...«ولی بدیهی‌است که معنای تحت‌اللفظی این کلمه قدرت واحدهٔ یک فرد که بهیچ قانونی وابسته نیست، نیز میباشد»...

کائوتسکی نظیر توله‌سگ کوری که پوزهٔ خود را بطور غیرارادی گاه باینسو و گاه بسوی دیگر می‌برد، در اینجا سهواً بیک فکر صحیح برخورد نموده است (و آن اینکه دیکتاتوری قدرتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست)، ولی با اینوصف تعریفی برای دیکتاتوری نکرده است و از این گذشته این یک خلاف حقیقت تاریخی آشکار است که گویا دیکتاتوری قدرت یک فرد واحد است. این ادعا حتی از لحاظ لغوی هم نادرست است، زیرا مشتی از افراد و یا الیگارشی و یا طبقه و غیره هم میتوانند دیکتاتوری کنند.

سپس کائوتسکی فرق بین دیکتاتوری و استبداد را بیان مینماید، ولی با اینکه اظهارات او در این باره بکلی نادرست است، باز ما روی آن مکث نمیکنیم، زیرا این موضوع هیچ ارتباطی با مسئلهٔ مورد نظر ما ندارد. تمایل کائوتسکی باینکه از قرن بیستم به قرن ۱۸ و از قرن ۱۸ بدوران باستان روی نماید بر همه معلوم است و ما امیدواریم که پرولتاریای آلمان پس از نیل به دیکتاتوری این تمایل را در نظر گیرد و کائوتسکی را برای تدریس تاریخ باستان در مدرسه به معلمی منصوب نماید. شانه خالی کردن از بیان تعریف دیکتاتوری پرولتاریا بکمک فضل‌فروشی دربارهٔ استبداد معنایش یا حماقت مفرط است و یا شیادی بسیار ناشیانه.

نتیجهٔ حاصله اینکه کائوتسکی که قصد داشت دربارهٔ دیکتاتوری سخن گوید نادرستیهای عیان بسیار گفته، ولی هیچگونه تعریفی نکرده است! او میتوانست، بدون استظهار باستعدادهای عقلانی خود، بحافظهٔ خود متوسل گردد و تمام سوادیرا که مارکس از دیکتاتوری سخن گفته است، از «کشوها» بیرون کشد. اگر او چنین میکرد یقیناً یا تعریف زیرین و یا تعریف دیگری را که در ماهیت امر با آن تطبیق مینمود بدست می‌آورد:

دیکتاتوری قدرتیست که مستقیماً متکی به اعمال قهر است و به هیچ قانونی وابسته نیست.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتیست که با اعمال قهر پرولتاریا علیه بورژوازی بدست آمده و پشتیبانی میگردد و قدرتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست.

ولی این حقیقت ساده، حقیقتی که برای هر کارگر آگاه (یعنی نماینده توده‌ها، نه اینکه نماینده قشر فوقانی رذل پیشگاه خرده‌بورژوآ که از طرف سرمایه‌داران خریده شده‌اند و سوسیال‌امپریالیست‌های تمام کشورها از آنجمله‌اند) مثل روز روشن است، این حقیقتی که برای هر نمایندهٔ استثمارشوندگانی که در راه رهائی خود مبارزه میکنند عیانست، این حقیقتی را که برای هر مارکسیستی مسلمست باید «با جنگ» از چنگ دانشمند بزرگ آقای کائوتسکی «بیرون کشید»! علت این امر چیست؟ علتش آن روح چاکرپیشگی است که بر سراپای پیشوایان انترناسیونال دوم، یعنی بر سراپای کسانی که به جاسوسان منفور خادم بورژوازی بدل شده‌اند، مستولی است.

کائوتسکی ابتدا خدعه‌ای بکار برد و مهملات صرفی بهم بافت که بنابر آن گویا معنای لغوی کلمه دیکتاتوری عبارتست از دیکتاتوری فرد واحد و سپس — بر اساس همین واژگون سازی! — اظهار داشت که «بنابر این» منظور مارکس از کلام دیکتاتوری طبقه معنای تحت اللفظی آن نیست (بلکه معنائیست که بموجب آن دیکتاتوری اعمال قهر انقلابی نبوده، بلکه بدست آوردن اکثریت از راه «مسالمت» در شرایط «دمکراسی» — این نکته را متوجه باشید — بورژوآئیست).

معلوم میشود که باید بین «حالت» و «شکل کشورداری» فرق گذاشت. عجب فرق ژرف اندیشانه‌ای، کاملا مثل آنکه ما بین «حالت» حماقت فردیکه نابخردانه قضاوت مینماید و «شکل» حماقت وی فرق بگذاریم.

کائوتسکی لازم میشمرد دیکتاتوری را بمثابه «حالت سیادت» تفسیر نماید (او در صفحهٔ بعد، یعنی در صفحه ۲۱، عین همین اصطلاح را بکار میبرد)، زیرا در اینصورت اعمال قهر انقلابی محو میگردد و انقلاب قهری ناپدید میشود. «حالت سیادت» حالتی است که هر اکثریتی در شرایط... «دمکراسی» در آن قرار دارد! با چنین نیرنگ شیادانه‌ای انقلاب بدون هیچ دردسر ناپدید میگردد!

ولی این شیادی بسیار ناشیانه است و نمیتواند کائوتسکی را نجات بخشد. اینکه دیکتاتوری بمفهوم و معنای آن «حالتی» از اعمال قهر انقلابی طبقه‌ای علیه طبقهٔ دیگر است که مطبوع طبع مرتدین نمی‌باشد، حقیقتی است همانند «چشمهٔ خورشید که با گل نمیتوان آنرا اندود». پوچی فرق قائل شدن بین «حالت» و «شکل کشورداری» عیان و آشکار است. سخن گفتن دربارهٔ شکل کشورداری در اینجا سفاهت به قوه ۳ است، زیرا هر پسربچه‌ای میداند که سلطنت و جمهوری اشکال متفاوتی از کشورداری هستند. باید به آقای کائوتسکی ثابت کرد که هر دوی این شکلهای کشورداری مانند تمام «شکلهای» گذرندهٔ «کشورداری» در دوران سرمایه‌داری، تنها نوعی از دولت بورژوازی یعنی دیکتاتوری بورژوازی هستند.

سرانجام صحبت از شکل کشورداری نه تنها تحریف سفیهانه بلکه تحریف ناشیانهٔ گفتهٔ مارکس است که با وضوح تمام در اینجا از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید، نه اینکه از شکل کشورداری.

انقلاب پرولتری بدون انهدام قهری ماشین دولتی بورژوازی و تعویض آن با ماشین جدیدی که بقول انگلس «دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نیست» (۱۰)، محالست.

کائوتسکی لازم میشمرد تمام اینها را ماستمالی کند و تحریف نماید، زیرا خطمشی مرتدانه وی این امر را ایجاب میکند.

اخذ رأی همگانی یعنی بدون محروم ساختن بورژوازی از حق انتخابات یعنی «از طریق دمکراتیک» انتخاب گردید. کائوتسکی در اینجا ظفر نمائی میکند: «...دیکتاتوری پرولتاریا از نظر مارکس (یا: بگفتهٔ مارکس) «حالتی بود که در صورت اکثریت داشتن پرولتاریا (bei überwiegendem Proletariat, S. 21) ضرورتاً از دمکراسی خالص ناشی میشود».

این برهان کائوتسکی بحدی خنده‌آور است که در حقیقت انسانرا به واقعی embarras de richesses (از فرط وفور... ایراد... در مضیقه بودن) دچار میسازد. اولا میدانیم که گل سرسبد و ستاد و صدرنشینان بورژوازی از پاریس به ورسای گریختند. لوئی بلان «سوسیالیست» هم در ورسای بود که همین موضوع ضمناً کذب ادعای کائوتسکی را مبنی بر اینکه «تمام خطمشی‌های» سوسیالیسم در کمون شرکت داشتند، به ثبوت میرساند. آیا این مضحک نیست که تقسیم‌بندی ساکنین پاریس به دو اردوگاه متحارب که یکی از آنها تمام بورژوازی پیکارجو و از لحاظ سیاسی فعال را متمرکز نموده است، بعنوان «دمکراسی خالص» با «اخذ رأی همگانی» وانمود گردد؟

ثانیاً، پیکار کمون علیه ورسای بعنوان پیکار دولت کارگری فرانسه علیه دولت بورژوازی بود. وقتی که پاریس باید سرنوشت فرانسه را تعیین کند، دیگر صحبت از «دمکراسی خالص» و «اخذ رأی همگانی» چه معنائی‌دارد؟ هنگامیکه مارکس بر آن بود که کمون، بعلت ضبط نکردن بانکی که متعلق بتمام فرانسه بود (۱۱)، مرتکب اشتباه گردید، آیا مأخذش اصول و ممارست «دمکراسی خالص» بود؟؟

حقیقتاً پیداست که کائوتسکی در کشوری چیز مینویسد که پلیس آن خندهٔ «دستجمعی» را برای افراد ممنوع کرده است و الا شلیک خنده، کائوتسکی را میکشت.

ثالثاً. بخود اجازه میدهم محترماً به آقای کائوتسکی که آثار مارکس و انگلس را ازبر میداند، قضاوت زیرین را که انگلس از نقطهٔ نظر... «دمکراسی خالص» دربارهٔ کمون نموده است، یادآوری کنم:

«آیا این آقایان» (آنتی‌اوتوریتاریستها) «هیچگاه انقلاب دیده‌اند؟

بیشک انقلاب با اتوریته‌ترین پدیده‌های ممکنه است. انقلاب عملی است که در آن بخشی از اهالی ارادهٔ خود را با بکار بردن تفنگ، سرنیزه و توپ یعنی با وسائل فوق‌العاده با اوتوریته به بخش دیگر تحمیل میکند. و حزب پیروزمند ضرورتاً ناچار است سیادت خود را از طریق رعب و هراسی که سلاح وی در دلهای مرتجعین ایجاد میکند حفاظت نماید. اگر کمون پاریس به اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی متکی نبود، مگر ممکن بود بیش از یک روز دوام آورد؟ بالعکس مگر ما محق نیستیم کمون را، بعلت اینکه از این اوتوریته خیلی کم استفاده کرده است، سرزنش نمائیم؟» (۱۲).

بفرمائید اینهم «دمکراسی خالص»! اگر یک خرده‌بورژوای پست یا یک «سوسیال‌دمکرات» (بمفهوم فرانسوی آن در سالهای چهل و به مفهوم سراسر اروپائی آن در سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) اصولا فکر سخن گفتن دربارهٔ «دمکراسی خالص» را در جامعه منقسم به طبقات بمغز خود خطور میداد، چقدر مورد استهزاء و تمسخر انگلس قرار میگرفت!

ولی بس است. ذکر تمامی یاوه‌هائی که کائوتسکی رشتهٔ سخن را بدانها کشانده محالست، زیرا هر عبارت او ورطهٔ بی‌انتهائی از ارتداد است.

مارکس و انگلس باتفصیلی هرچه بیشتر کمون پاریس را تجزیه و تحلیل نموده ثابت کردند که خدمت کمون کوششی بود که برای خورد کردن و درهم شکستن «ماشین دولتی حاضر و آماده» (۱۳) بعمل آورد. مارکس و انگلس این نتیجه‌گیری را بقدری سهم میشمردند که در سال ۱۸۷۲ تنها همین یک اصلاح را در برنامه (جزئاً) «کهنه شدهٔ» «مانیفست کمونیست» (۱٤) وارد کردند. مارکس و انگلس نشان دادند که کمون به نابودی ارتش و دستگاه اداری و پارلمانتاریسم پرداخت و به در هم کوفتن «غدهٔ انگل یعنی دولت» و غیره دست زد، ولی کائوتسکی فرزانه که دیدهٔ بصیرتش کور شده است، آنچیزی را که پروفسورهای لیبرال هزار بار گفته‌اند یعنی افسانه‌های مربوط به «دمکراسی خالص» را تکرار میکند.

بیهوده نیست که روزا لوکزامبورگ در ٤ اوت سال ۱۹۱٤ گفت سوسیال‌دمکراسی آلمان اکنون لاشه متعفن است (۱۵).

حیلهٔ سوم. «اگر دیکتاتوری را به مفهوم شکل کشورداری در نظر گیریم، آنوقت نمیتوانیم از دیکتاتوری طبقه سخن گوئیم. زیرا همانطور که متذکر شدیم طبقه فقط میتواند سیادت نماید، نه کشورداری...» کشورداری کار «سازمانها» یا «احزاب» است.

شما مغلطه میکنید و بیحد هم مغلطه میکنید، آقای «مستشار امور مغلطه‌کاری»! دیکتاتوری «شکل کشورداری» نیست، اینها چرندیات خنده‌آور است. و مارکس هم از «شکل کشورداری» سخن نگفته، بلکه از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید. اینها بکلی با هم فرق دارند، بکلی متفاوتند. و نیز بکلی نادرست است که طبقه نمیتواند کشورداری نماید: چنین مهملی را فقط یک «سفیه پارلمانی» ممکن بود بر زبان راند که جز پارلمان بورژوآئی چیزی نه‌بیند و جز «احزاب حاکمه» چیزی مشاهده نکند. هر کشور اروپائی نمونه هائی از کشورداری طبقهٔ حاکمه را به کائوتسکی نشان میدهد، مثلا کشورداری ملاکین در قرون وسطی، با وجود اینکه در آنزمان بحد کافی متشکل هم نبودند گواه این امر است.

نتیجه: کائوتسکی به ناشنوده‌ترین طرزی مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف نموده و مارکس را بیک لیبرال متعارفی بدل کرده است، یعنی خودش بمرحلهٔ لیبرالی سقوط کرده است که عبارات مبتذلی دربارهٔ «دمکراسی خالص» بهم می‌بافد و مضمون طبقاتی دمکراسی بورژوآئی را زیب و آرایش میدهد و روی آن سایه میزند و بیش از هر چیز از اعمال قهر انقلابی طبقهٔ ستمکش حذر دارد. هنگامیکه کائوتسکی مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را بنحوی «تفسیر کرد» که اعمال قهر انقلابی طبقهٔ ستمکش علیه ستمگران ناپدید شد، آنوقت رکورد جهانی تحریف لیبرالی در گفته‌های مارکس شکسته شد. برنشتین مرتد در مقایسه با کائوتسکی مرتد حکم توله‌سگی را پیدا کرده است.

دمکراسی بورژوائی و دمکراسی پرولتری

مسئله‌ایکه بمنتها درجه توسط کائوتسکی خلط شده است در واقع بدینقرار است.

اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آنگاه روشن است که تا زمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند، نمیتوان از «دمکراسی خالص» سخن بمیان آورد، بلکه فقط میتوان از دمکراسی طبقاتی سخن گفت. (ضمناً ناگفته نماند که «دمکراسی خالص» نه تنها عبارت ابلهانه ایست که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقات و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار میسازد، بلکه عبارتیست بسیار پوچ و توخالی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی، دمکراسی ضمن تغییر ماهیت جزو عادت گردیده زوال خواهد یافت، ولی هرگز دمکراسی «خالص» نخواهد بود.)

«دمکراسی خالص» عبارت کاذبانه فرد لیبرالیست که کارگران را تحمیق مینماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دمکراسی بورژوآئی است که جایگزین فئودالیسم میگردد و دمکراسی پرولتری است که جایگزین دمکراسی بورژوآئی میگردد.

اگر کائوتسکی دهها صفحه را به «اثبات» این حقیقت تخصیص میدهد که دمکراسی بورژوآئی نسبت به اصول قرون وسطائی مترقیست و پرولتاریا حتماً باید در مبارزهٔ خود علیه بورژوازی از آن استفاده نماید، معنای آن فقط پرگوئی لیبرال‌مآبانهٔ کسی است که کارگران را تحمیق میکند. نه تنها در آلمان متمدن، بلکه در روسیه غیر متمدن نیز این حرف از بدیهیات مقدماتیست. کائوتسکی که موقرانه هم از ویتلینگ و هم از ژزوئیت‌های پاراگوئه و هم دربارهٔ بسیاری مطالب دیگر سخن میگوید تا ماهیت بورژوآئی دمکراسی معاصر یعنی دمکراسی سرمایه‌داری را مسکوت گذارد، فقط «دانشمندانه» خاک به چشم کارگران می‌پاشد.

کائوتسکی از مارکسیسم آنچیزی را برمیگزیند که برای لیبرالها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی تاریخی

سرمایه‌داری بطور اعم و دمکراسی سرمایه‌داری بطور اخص)، ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) بدور میاندازد، مسکوت میگذارد و روی آن سایه میزند. باینجهت است که کائوتسکی ناگزیر و بحکم وضع عینی خود، اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف (ذهنی - م.) هم باشد، چاکر بورژوازی از آب درمی‌آید.

دمکراسی بورژوآئی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار میرود، همواره دمکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه‌ای باقی میماند (و در شرایط سرمایه‌داری نمیتواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم بهشت برین و برای استثمارشوندگان و تهیدستان در حکم دام و فریب است. همین حقیقت را که مهمترین جزء ترکیبی آموزش مارکسیستی است، کائوتسکی «مارکسیست» درک نکرده است. در مورد همین مسئلهٔ اساسی است که کائوتسکی بجای انتقاد علمی از آن شرایطی، که هر دمکراسی بورژوائی را به دمکراسی برای توانگران بدل مینماید، «مطالب خوش‌آیندی» به بورژوازی تقدیم میکند.

ما نخست به آقای کائوتسکی علامه آن اظهارات تئوریک مارکس و انگلس را یادآور می‌شویم که ملانقطی ما بطرز ننگینی آنرا (برای خوش‌آیند بورژوازی) «فراموش کرده است» و سپس مطلب را با زبانی هرچه ساده‌تر توضیح میدهیم.

نه تنها دولت باستانی و فئودالی، بلکه «دولت انتخابی معاصر هم آلتی است برای استثمار کار مزدوری بتوسط سرمایه» (اثر انگلس دربارهٔ دولت) (۱۶). «از آنجا که دولت فقط مؤسسه گذرنده‌ایست که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهراً سرکوب ساخت، لذا سخن گفتن دربارهٔ دولت خلقی آزاد خام‌فکری مطلق است: مادامیکه پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامیکه سخن گفتن دربارهٔ آزادی ممکن میگردد، آنگاه دولت بمعنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست

میدهد» (از نامهٔ انگلس به ببل مورخه ۲۸ مارس ۱۸۷۵). «دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوبی یک طبقه توسط طبقهٔ دیگر و در جمهوری دمکراتیک هم این نقش وی بهیچوجه کمتر از نقش آن در رژیم سلطنتی نیست (از پیشگفتار انگلس برای کتاب مارکس بنام «جنگ داخلی»). حق انتخاب همگانی «نمودار نضج طبقهٔ کارگر است. چنین حقی بیش از این نمیتواند چیزی بدهد و با وجود دولت کنونی هرگز نخواهد داد» (اثر انگلس دربارهٔ دولت (۱۶). آقای کائوتسکی بخش اول این حکم را که برای بورژوازی پذیرفتنی است بنحو فوق‌العاده ملالت‌آوری نشخوار میکند. ولی بخش دوم را که ما روی آن تکیه کرده‌ایم و برای بورژوازی ناپذیرفتنی است، کائوتسکی مرتد مسکوت میگذارد!) «کمون میبایست مؤسسه پارلمانی نبوده بلکه مؤسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد... به جای اینکه در هر سه و یا شش سال یکبار تصمیم گرفته شود که کدامیک از اعضاء طبقهٔ حاکمه باید در پارلمان نماینده مردم و یا سرکوب کنندهٔ (ver-und zertreten) آنان باشد، حق انتخاب همگانی میبایست از این لحاظ مورد استفادهٔ مردم متشکل در کمونها قرار گیرد که آنها بتوانند برای بنگاه خود کارگر، سرکارگر و حسابدار پیدا کنند، همانگونه که حق فردی انتخاباتی برای همین منظور مورد استفادهٔ هر کارفرمای دیگریست» (اثر مارکس دربارهٔ کمون پاریس بنام «جنگ داخلی در فرانسه»).

هر یک از این احکام که آقای کائوتسکی علامه بخوبی از آنها آگاهست، همچون کشیده‌ای به صورت وی میخورد و تمام ارتدادش را فاش میسازد. در سراسر رسالهٔ او اثری از درک این حقایق دیده نمیشود. تمام مضمون رسالهٔ او استهزای مارکسیسم است!

قوانین اساسی دولت‌های معاصر را بردارید، ادارهٔ امور آنها، آزادی اجتماعات یا مطبوعات و «برابری افراد در برابر قانون» را در نظر گیرید و به‌بینید که چگونه در هر گام با سالوسی دمکراسی بورژوائی که هر کارگر شریف و آگاه از آن مطلع است، روبرو هستید. حتی یک دولت دمکراتیک، ولو دمکراتیک‌ترین دولتها

هم، وجود ندارد که در قوانین اساسی آنها روزنه یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را، «در صورت برهم زدن نظم» و در واقع در صورتیکه طبقهٔ استثمارشونده وضع بردهوار خود را «برهم زند» و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تأمین نکند. کائوتسکی بیشرمانه دمکراسی بورژوآئی را آرایش میدهد و مثلاً اعمالی را که دمکرات‌ترین و جمهوریخواه‌ترین بورژوآها در آمریکا یا سوئیس علیه کارگران اعتصابی مرتکب میشوند، مسکوت میگذارد.

آری، کائوتسکی فاضل و فرزانه در این باره سکوت می‌کند! این رجل سیاسی دانشمند نمیفهمد که سکوت در این باره رذالت است. او ترجیح میدهد برای کارگران قصه‌های کودکانه‌ای نظیر اینکه معنای دمکراسی «مصون داشتن اقلیت» است، بگوید. گرچه باور نکردنیست، ولی واقعیت دارد! در تابستان هزار و نهصد و هیجدهمین سال میلاد مسیح، در پنجمین سال کشتار جهانی امپریالیستی و اختناق اقلیت‌های انترناسیونالیست (یعنی کسانیکه مانند رنودل‌ها و لونگه‌ها، شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، هندرسون‌ها و وب‌ها و غیره رذیلانه به سوسیالیسم خیانت نکرده‌اند) در همه «دمکراسی‌های» جهان، آقای کائوتسکی دانشمند با صدای شیرین و ملیحی دربارهٔ «مصون داشتن اقلیت» نغمه‌سرائی میکند. هرکس بخواهد میتواند این مطلب را در صفحهٔ ۱۵ رسالهٔ کائوتسکی بخواند ولی در صفحهٔ ۱۶ این حضرت دانشمند... از ویگ‌ها و توری‌های انگلستان (۱۷) در قرن ۱۸ برای شما سخن میگوید!

چه فرزانگی شگرفی! چه چاکری ظریفی در درگاه بورژوازی! چه شیوهٔ مؤدبانه‌ای در سجدهٔ آستان سرمایه‌داران و پابوسی آنان! اگر من کروپ یا شایدمان بودم، کلمانسو یا رنودل بودم ملیونها به آقای کائوتسکی می‌پرداختم و بوسه‌های یهودائی نثارش میکردم، در برابر کارگران او را میستودم و «وحدت سوسیالیسم» را با افراد «محترمی» نظیر کائوتسکی توصیه مینمودم. رساله‌نویسی علیه دیکتاتوری پرولتاریا، سخن گفتن دربارهٔ ویگ‌ها و توری‌های انگلستان در قرن

۱۸، کوشش برای متقاعد ساختن باینکه دمکراسی معنایش «مصون داشتن اقلیت» است و سکوت در بارهٔ تالانگری‌هائی که در جمهوری «دمکراتیک» آمریکا علیه انترناسیونالیست‌ها بعمل می‌آید — مگر اینها خدمتگزاری چاکرانه در آستان بورژوازی نیست؟

آقای کائوتسکی دانشمند یک نکتهٔ... «بی اهمیت» را «فراموش کرده» لابد بر حسب تصادف فراموش کرده است — و آن اینکه: حزب حاکمه دمکراسی بورژوآئی مصون داشتن اقلیت را فقط برای حزب بورژوآئی دیگر واگذار میکند ولی برای پرولتاریا در مورد هر مسئله جدی، عمیق و اساسی بجای «مصون داشتن اقلیت» حکومت نظامی یا تالانگری حاصل میگردد. هرچه دمکراسی کامل‌تر باشد بهمان نسبت هم بهنگام پیش آمدن هر اختلاف سیاسی عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیکتر خواهد بود. این «قانون» دمکراسی بورژوآئی را آقای کائوتسکی دانشمند میتوانست در مورد حادثه دریفوس (۱۸) در فرانسهٔ جمهوری، در مورد زجر و شکنجهٔ سیاهان و انترناسیونالیستها در جمهوری دمکراتیک آمریکا، در نمونهٔ ایرلند و اولستر در انگلستان دمکراتیک (۱۹) و در مورد پیگرد بلشویک‌ها و تالانگری علیه آنان در آوریل سال ۱۹۱۷ در جمهوری دمکراتیک روسیه مشاهده نماید. من عمداً مثالهائی را ذکر میکنم که تنها بدوران جنگ مربوط نبوده، بلکه بدوران صلح‌آمیز قبل از جنگ نیز مربوطست. میل آقای کائوتسکی چربزبان بر اینستکه در برابر این واقعیات قرن بیستم دیده فرو بندد و در عوض برای کارگران مطالب فوق‌العاده تازه و بسیار جالب و بی‌اندازه آموزنده و بینهایت مهمی دربارهٔ ویگ‌ها و توری‌های قرن هیجدهم تعریف نماید.

پارلمان بورژوازی را در نظر گیرید. آیا میتوان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچگاه اینموضوع را نشنیده است که هرقدر دمکراسی تکامل بیشتری یافته باشد، به همان نسبت بورس و بانکداران، پارلمانهای بورژوازی را بیشتر بخود تابع میسازند؟ از اینجا چنین نتیجه نمیشود که نباید از پارلمانتاریسم بورژوائی استفاده کرد (و بلشویکها

با احراز چنان موفقیتی از آن استفاده کرده‌اند که میتوان گفت هیچ حزبی در جهان از این لحاظ بپای آنان نمیرسد، زیرا در سالهای ۱۹۱۲ — ۱۹۱٤ ما تمام کرسی‌های کارگری را در دومای چهارم (۲۰) بدست آوردیم). ولی از اینجا نتیجه میشود که فقط لیبرال میتواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریسم بورژوآئی را فراموش نماید، همانگونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش میکند. توده‌های ستمکش در دمکراتیک‌ترین کشور بورژوآئی هم در هر گام با تضاد فاحشی بین برابری ظاهری که «دمکراسی» سرمایه‌داران اعلام میدارد و هزاران محدودیت واقعی و حیله و نیرنگی که پرولترها را به بردگان مزدوری بدل مینماید، روبرو هستند. همین تضاد است که چشم توده‌ها را در مورد پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه‌داری میگشاید. همین تضاد است که مبلغین و مروجین سوسیالیسم، آنرا در برابر توده‌ها فاش میسازند، تا آنانرا برای انقلاب حاضر نمایند! ولی هنگامیکه عصر انقلابها آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه‌سرائی دربارهٔ فضائل و مناقب دمکراسی محتضر بورژوائی پرداخت.

دمکراسی پرولتری که یکی از اشکال آن حکومت شورویست، به دمکراسی متعلق به اکثریت عظیم اهالی یعنی استثمارشوندگان و زحمتکشان چنان تکامل و توسعه‌ای داده که نظیر آن در جهان دیده نشده است. نوشتن یک کتاب کامل دربارهٔ دمکراسی، یعنی کاریکه کائوتسکی کرده و در آن دو صفحه دربارهٔ دیکتاتوری و دهها صفحه درباهٔ «دمکراسی خالص» نوشته است، و در عین حال نادیدن اینموضوع، معنایش تحریف کامل مطلب بشیوهٔ لیبرالیست.

سیاست خارجی را در نظر گیرید. در هیچ کشور بورژوازی حتی در دمکراتیک‌ترین آنها، این سیاست آشکارا نیست. همه‌جا توده‌ها را فریب میدهند، در فرانسهٔ دمکراتیک، در سوئیس، در آمریکا و انگلستان این عمل با دامنه‌ای صدبار وسیعتر و ماهرانه‌تر از سایر کشورها انجام میگیرد. حکومت شوروی پردهٔ اسرار سیاست خارجی را بشیوهٔ انقلابی از هم درید. کائوتسکی این موضوع را

متوجه نشده و در این باره سکوت اختیار مینماید و حال آنکه در دوران جنگهای غارتگرانه و قراردادهای سری راجع به «تقسیم مناطق نفوذ» (یعنی راجع به تقسیم جهان توسط سرمایه‌داران یغماگر) این امر دارای اهمیت اصلی است، زیرا مسئله صلح، مسئله حیات و ممات دهها ملیون افراد منوط بدانست.

ساختمان دولت را در نظر گیرید. کائوتسکی به «نکات بی اهمیت» و حتی به انتخابات «غیرمستقیم» (در قانون اساسی شوروی) میچسبد، ولی ماهیت مطلب را متوجه نمیشود. او متوجه ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی، ماشین دولتی نیست. سرمایه‌داران در دمکراسی بورژوائی با هزاران دوز و کلک که هرچه دمکراسی «خالص» تکامل یافته‌تر باشد دوز و کلکها هم ماهرانه‌تر و صائب‌تر است، توده‌ها را از شرکت در کشورداری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور میسازند. حکومت شوروی در جهان نخستین حکومتی است (و اگر بخواهیم دقیقتر گفته باشیم، دومین حکومت است، زیرا همین کار را هم کمون پاریس آغاز نموده بود) که توده‌ها یعنی استثمار-شوندگان را به کشورداری جلب مینماید. راه شرکت در پارلمان بورژوآئی (که هیچگاه مسائل بسیار جدی را در دمکراسی بورژوائی حل نمیکند: بورس و بانک‌ها این مسائل را حل میکنند) بوسیله هزاران مانع و رادع بروی توده‌های زحمتکشان مسدود است، و کارگران به احسن وجهی میدانند و احساس میکنند، می‌بینند که پارلمان بورژوآئی مؤسسهٔ غریبه و آلت ستمگری بورژوازی علیه پرولترها، مؤسسه طبقهٔ دشمن و اقلیت استثمارگراست.

شوراها — سازمان بلاواسطهٔ خود توده‌های زحمتکش و استثمار-شونده هستند، سازمانی هستند که این امر را برای آنان تسهیل مینمایند که خودشان دولت را بپا دارند و بهر نحوی بتوانند کشورداری کنند. در این جریان بویژه پیشاهنگ زحمتکشان و استثمارشوندگان یعنی پرولتاریای شهر دارای این مزیت است که بوسیله بنگاههای بزرگ به بهترین نحوی متحد شده است؛ انتخاب کردن و نظارت بر انتخاب‌شدگان برای وی از هر چیز آسانتر است. سازمان شوروی

بطور اتوماتیک اتحاد کلیه زحمتکشان و استثمارشوندگان را پیراسون پیشاهنگ آنان یعنی پرولتاریا تسهیل مینماید. دستگاه دولتی کهنه بورژوازی یعنی دستگاه بوروکراسی، امتیازات ثروت و امتیازات تحصیلی بورژوائی و پارتی‌بازی و غیره (که هر قدر دمکراسی بورژوائی تکامل‌یافته‌تر باشد، این امتیازات بالفعل هم متنوع‌تر است) — همهٔ اینها در سازمان شوروی از بین میرود. آزادی مطبوعات جنبه سالوسانه خود را از دست میدهد، زیرا چاپخانه‌ها و کاغذ از بورژوازی گرفته میشود. بهمینگونه هم در مورد بهترین ابنیه، کاخ‌ها، عمارات و خانه‌های ملاکین رفتار میگردد. حکومت شوروی هزاران عمارت از این بهترین عمارات را بلافاصله از استثمارگران گرفت و بدینطریق حق اجتماعات توده‌ها را که بدون آن دمکراسی چیزی جز فریب نیست، یک ملیون بار «دمکراتیک‌تر» نمود. انتخابات غیرمستقیم شوراهای غیرمحلی تشکیل کنگره‌های شوراها را تسهیل میکند و تمامی دستگاه دولتی را ارزانتر و متحرک‌تر میسازد و در دورانیکه زندگی در جوش و خروش است و باید هرچه زودتر بتوان نماینده محلی خود را احضار و یا ویرا به کنگرهٔ عمومی شوراها اعزام نمود، این دستگاه را برای کارگران و دهقانان سهل‌الوصول‌تر میکند.

دمکراسی پرولتری یکملیون بار دمکراتیک‌تر از هر دمکراسی بورژوائی است؛ حکومت شوروی یکملیون بار دمکراتیک‌تر از دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوازی است.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که یا خادم آگاه بورژوازی باشد و یا از لحاظ سیاسی کاملاً مرده باشد و حیات واقعی را از خلال گرد و غبار کتب بورژوائی نه‌بیند و خرافات بورژوادمکراتیک در تاروپود وجودش رسوخ کرده باشد و بدینطریق خود را بطور عینی به چاکر بورژوازی بدل نموده باشد.

تنها کسی ممکن بود اینموضوع را متوجه نگردد که قادر نباشد از نقطهٔ‌نظر طبقات ستمکش مسئله را طرح نماید:

آیا در جهان هیچ کشوری از زمره دمکراتیک‌ترین کشورهای بورژوائی وجود دارد که در آن کارگر میانه‌حال توده‌ای و برزگر

مزدور میانه‌حال توده‌ای یا بطور کلی نیمه‌پرولتر روستائی (یعنی نماینده توده‌های ستمکشی که اکثریت عظیم اهالی را تشکیل میدهند) حتی بطور تقریب هم شده باشد مانند روسیه شوروی از یک چنین آزادی تشکیل اجتماعات در بهترین عمارات برخوردار باشد و برای بیان اندیشه‌های خود و دفاع از منافع خود بزرگترین چاپخانه‌ها و بهترین انبارهای کاغذ را با چنین آزادی در اختیار داشته باشد و با چنین آزادی افراد طبقهٔ خود را برای کشورداری و «رتق و فتق» امور کشور بالا بکشد؟

حتی فکر اینموضوع هم خنده‌آور است که آقای کائوتسکی بتواند در هر کشوری ولو از هزار کارگر و برزگر مطلع یکنفر را بیابد که در دادن پاسخ بدین سئول تردید نمایند. کارگران سراسر جهان که از روزنامه‌های بورژوآئی جسته گریخته اعترافاتی دربارهٔ حقیقت میشنوند، بطور غریزی از جمهوری شوروی هواداری میکنند، زیرا در آن دمکراسی پرولتری یعنی دمکراسی برای تهیدستان را می‌بینند، نه دمکراسی برای ثروتمندان که هر دمکراسی بورژوائی، حتی بهترین آن، عملاً چنانست.

کشورداری ما (و «رتق و فتق» امور کشور ما) در دست منصبداران بورژوازی، پارلمان‌نشینان بورژوازی و دادرسان بورژوازیست. — این است آن حقیقت ساده، بدیهی و مسلمی که دهها و صدها ملیون نفر از افراد طبقهٔ ستمکش در همهٔ کشورهای بورژوازی و از آنجمله در دمکراتیک‌ترین کشورها، با تجربه زندگی خود از آن آگاهند و همه روزه آنرا احساس مینمایند و درک میکنند.

ولی در روسیه دستگاه بوروکراسی را بکلی درهم شکسته و سنگ روی سنگ آن باقی نگذاشته‌اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته و بساط پارلمان بورژوآئی را برچیده‌اند — و مؤسسهٔ نمایندگی بمراتب دسترس‌تری را در اختیار کارگران و دهقانان گذارده و شوراهای آنانرا جایگزین منصبداران نموده یا بعبارت دیگر شوراهای آنانرا بالای سر منصبداران گذاشته‌اند و شوراهای آنانرا انتخاب‌کنندهٔ دادرسان کرده‌اند. همین یک واقعیت کافیست برای اینکه حکومت

شوروی یعنی این شکل دیکتاتوری پرولتاریا که یکملیون بار دمکراتیک‌تر از دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوآئی است، مورد قبول تمام طبقات ستمکش قرار گیرد.

کائوتسکی این حقیقت را که برای هر کارگری مفهوم و بدیهیست نمی‌فهمد، زیرا او «فراموش کرده» و «از یاد برده است» این سئوال را مطرح نماید که: دمکراسی برای چه طبقه‌ای؟ او از نقطهٔ نظر دمکراسی «خالص» (یعنی بدون طبقات؟ یا خارج از طبقات؟) قضاوت میکند. او مانند شیلوک (۲۱) قضاوت مینماید: «یک من گوشت یک من گوشت است» — همین و بس. برابر همهٔ افراد — و الا دمکراسی وجود ندارد.

بر ما لازم میاید از کائوتسکی دانشمند، از کائوتسکی «مارکسیست» و «سوسیالیست» این سئوال را بکنیم:

آیا بین استثمارشونده و استثمارگر میتواند برابری وجود داشته باشد؟

این دهشتناک و تصورناپذیراست که ما مجبوریم بهنگام بحث در اطراف کتاب پیشوای مسلکی انترناسیونال دوم چنین سئوالی بکنیم. ولی «چون به کاری دشوار دست زنی، از ناملایمات آن منال». کسیکه میخواهد دربارهٔ کائوتسکی چیز بنویسد، باید باین مرد دانشمند توضیح دهد که چرا بین استثمارشونده و استثمارگر نمیتواند برابری وجود داشته باشد.

آیا بین استثمارشونده و استثمارگر میتواند برابری وجود داشته باشد؟

کائوتسکی چنین استدلال مینماید:

۱) «استثمارگران همواره فقط اقلیت کوچکی از اهالی را تشکیل داده‌اند» (ص ۱۴ رسالهٔ کائوتسکی).

این یک حقیقت بیچون و چرا است. با مأخذ قرار دادن این حقیقت چگونه باید استدلال نمود؟ میتوان بشیوهٔ مارکسیستی، بشیوه سوسیالیستی قضاوت کرد؛ آنگاه باید مناسبات استثمارشوندگان را با استثمارگران مأخذ قرار داد. و نیز میتوان بشیوهٔ لیبرالی، بشیوهٔ بورژوا-دمکراتیک قضاوت نمود؛ آنگاه باید مناسبات اکثریت را با اقلیت مأخذ قرار داد.

هرگاه بشیوهٔ مارکسیستی قضاوت نمائیم، باید بگوئیم: استثمارگران حتماً دولت را (صحبت هم بر سر دمکراسی یعنی یکی از اشکال دولت است) به آلت سیادت طبقهٔ خود، یعنی استثمارگران بر استثمار-شوندگان، تبدیل میکنند. از اینجهت هم دولت دمکراتیک، تا زمانیکه استثمارگران مسلط بر اکثریت استثمارشوندگان وجود دارند، ناگزیر دمکراسی مخصوص استثمارگران خواهد بود. دولت استثمارشوندگان باید از بیخ و بن با چنین دولتی فرق داشته باشد، باید دمکراسی مخصوص استثمارشوندگان و وسیلهٔ سرکوب استثمارگران باشد و سرکوب طبقه هم معنایش نابرابری این طبقه و مستثنی نمودن وی از «دمکراسی» است.

هرگاه بشیوهٔ لیبرالی استدلال نمائیم، باید بگوئیم: اکثریت تصمیم میگیرد، اقلیت تبعیت می‌کند. کسانیرا که تبعیت ننمایند بکیفر میرسانند. همین و بس. دیگر دربارهٔ هر گونه خصلت طبقاتی دولت بطور اعم و «دمکراسی خالص» بطور اخص استدلال کردن بیربط است؛ این امر بمطلب ربطی ندارد، زیرا اکثریت اکثریت است و اقلیت هم اقلیت. یک من گوشت یک من گوشت است، نه چیز دیگر.

کائوتسکی عیناً چنین استدلال مینماید:

۲) «بچه علتی سیادت پرولتاریا می‌بایست و ضروری بود چنان شکلی را بخود بگیرد که با دمکراسی همساز نباشد؟» (ص. ۲۱). سپس توضیح داده میشود که پرولتاریا اکثریت را بجانب خود دارد، این توضیح بسیار مشروح و پرطول و تفصیل است و ضمناً در آن هم از مارکس نقل قول شده و هم تعداد آراء کمون پاریس ذکر

این حقیقت، هر اندازه هم که برای کائوتسکی ناسطبوع باشد، مهمترین مضمون سوسیالیسم را تشکیل میدهد.

حقیقت دیگر: مادامیکه هر گونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقهٔ دیگر بکلی از بین نرفته است، برابری واقعی و عملی هم نمیتواند وجود داشته باشد.

استثمارگران را میتوان در صورت قیام توفیق‌آمیز در مرکز یا برآشفتگی ارتش فی‌الفور درهم شکست. ولی باستثناء موارد بکلی نادر و مخصوص نمیتوان استثمارگران را فی‌الفور نابود نمود. نمیتوان از تمام ملاکین و سرمایه‌داران یک کشور نسبتاً بزرگ فی‌الفور سلب مالکیت کرد. بعلاوه تنها سلب مالکیت بعنوان یک اقدام قضائی یا سیاسی بهیچوجه موضوع را حل نمی‌کند، زیرا باید ملاکین و سرمایه‌داران را عملاً خلع‌ید کرد و شیوهٔ ادارهٔ دیگر یعنی شیوهٔ ادارهٔ کارگری فابریک‌ها و املاک را عملاً جایگزین آنان نمود. بین استثمارگران که در جریان نسلهای طولانی هم از لحاظ معلومات و هم از لحاظ رفاه زندگی و هم از لحاظ ورزیدگی — مشخص بوده‌اند، و استثمارشوندگان که توده آنان حتی در پیشروترین و دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوآزی ذلیل و نادان و جاهل و مرعوب و متفرق‌اند، نمیتواند برابری وجود داشته باشد. استثمارگران تا مدتهای مدیدی پس از انقلاب یکسلسله برتری‌های عملی عظیمی را ناگزیر حفظ میکنند: پول در دست آنها باقی میماند (پول را یکباره نمیتوان ازبین برد)، مقداری از اموال منقول که غالباً مقدار قابل ملاحظه‌ایست در دست آنها باقی میماند، ارتباط آنها، ورزیدگی آنان در امر سازمان دادن و اداره کردن، وقوف آنان به کلیه «رموز» (عادات، شیوه‌ها، وسائل و امکانات) کشورداری، معلومات عالیتر آنان، نزدیکی آنان با کادر عالی فنی (که بشیوهٔ بورژوازی زندگی و فکر میکنند)، ورزیدگی بمراتب بیشتر آنان در امور نظامی (که موضوع بسیار مهمی است) و غیره و غیره باقی میماند.

اگر استثمارگران فقط در یک کشور شکست خورده‌اند (و البته *این یک مورد معمولی است زیرا انقلاب همزمان در یک سلسله*

از کشورها استثناء نادریست)، باز هم از استثمارشوندگان نیرومندترند، زیرا ارتباطات بین‌المللی استثمارگران دامنهٔ عظیمی دارد. اینکه بخشی از استثمارشوندگان از بین کم‌رشدترین توده‌های دهقانان میانه‌حال و پیشه‌وران و غیره از دنبال استثمارگران میروند و میتوانند بروند موضوعیست که تا کنون تمام انقلابها و از آنجمله کمون آنرا نشان داده است (زیرا در بین ارتش ورسای (۲٤)، پرولترها هم بودند، مطلبی که کائوتسکی عملاً آنرا «فراموش کرده است»).

با چنین اوضاع و احوالی این پندار که در یک انقلاب نسبتاً عمیق و جدی موضوع را فقط و فقط مناسبات اکثریت با اقلیت حل میکند، بزرگترین کندذهنی، سفیهانه‌ترین خرافات یک لیبرال متعارفی، فریب توده‌ها و مکتوم داشتن یک حقیقت تاریخی عیان از آنانست. این حقیقت تاریخی عبارت از آنستکه در هر انقلاب عمیقی مقاومت طولانی، سرسخت و مذبوحانه استثمارگران که سالها برتریهای عملی زیاد خود را بر استثمارشوندگان حفظ می‌کنند، در حکم قانون است. استثمارگران هیچگاه — مگر در تخیلات شیرین کائوتسکی سفیه شیرین‌زبان — بدون آنکه برتری خود را در نبرد نهائی و مذبوحانه و در جریان یکسلسله نبرد بمعرض آزمایش گذارند، تابع تصمیم اکثریت استثمارشوندگان نخواهند شد.

گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یک دوران تاریخی تام و تمام است. مادامیکه این دوران بسر نرسیده است، برای استثمارگران ناگزیر امید اعاده قدرت باقی میماند و این امید هم به تلاشهائی برای اعادهٔ قدرت مبدل میشود. استثمارگران سرنگون شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند، آنرا باور نمیکردند، فکر آنرا هم به مخیلهٔ خود خطور نمیدادند، پس از نخستین شکست جدی با انرژی ده بار شدیدتر و با سبعیت و کین و نفرتی صد بار فزونتر برای عودت «بهشت» از دست رفته، برای خاطر خانواده‌های خود که آنسان خوش و راحت میزیستند و اکنون «عوام الناس پست» اینسان آنها را به خانه خرابی و فقر (یا به کار «ساده»...) محکوم میسازند، به نبرد دست میزنند. و اما از دنبال استثمارگران سرمایه‌دار، تودهٔ وسیع

خرده‌بورژوآزی کشیده میشود که تجربهٔ تاریخی دهها ساله تمام کشورها در بارهٔ وی نشان میدهد که چگونه این توده مردد و متزلزل است، امروز از دنبال پرولتاریا میرود و فردا از دشواری‌های انقلاب میهراسد و از نخستین شکست یا نیمه‌شکست کارگران دچار سراسیمگی میشود، اعصابش به رعشه می‌افتد، خود را باینسو و آنسو میزند، ندبه و زاری میکند، از اردوگاهی به اردوگاه دیگر میگریزد... مانند منشویک‌ها و اس‌ارهای ما.

و با چنین اوضاع و احوالی، در دوران جنگ حاد و مذبوحانه، هنگامیکه تاریخ مسئله وجود یا عدم امتیازات صدها ساله و هزار ساله را در دستور روز میگذارد، — از اکثریت و اقلیت، از دمکراسی خالص، از عدم لزوم دیکتاتوری و از برابری استثمارگر با استثمارشونده دم میزنند! چه کندذهنی بی‌پایان و چه کوته‌فکری بی‌انتهائی برای اینکار لازم است!

ولی دوران دهها ساله سرمایه‌داری نسبتاً «صلح‌آمیز»، از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱٤، در داخل احزاب سوسیالیست که با اپورتونیسم سازگارند از کوته‌فکری و تنگ‌نظری و ارتداد یک اصطبل‌های اژیاس (۲۵) گرد آورده است...

* * *

خواننده لابد متوجه شده است که کائوتسکی در قسمتی که فوقاً از کتاب وی نقل‌قول شد از سوءقصد نسبت به حق انتخاب همگانی سخن میگوید (در حاشیه متذکر میشویم که کائوتسکی این حق را منبع عمیق اوتوریته معنوی نیرومند مینامد و حال آنکه انگلس در مورد همان کمون پاریس و در مورد همان مسئله دیکتاتوری از اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی سخن میگوید؛ مقایسه نظریه یک کوته‌فکر و یک فرد انقلابی دربارهٔ «اوتوریته» جالب توجه است...).

باید متذکر شد که مسئله محروم ساختن استثمارگران از حق انتخاب یک مسئلهٔ صرفاً روسی است، نه مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بطور اعم. هر آینه اگر کائوتسکی سالوسی نمیکرد و برسالهٔ خود

عنوان «علیه بلشویک‌ها» میداد، آنوقت این عنوان با مضمون رساله تطبیق میکرد و آنوقت کائوتسکی حق داشت مستقیماً از حق انتخاب سخن گوید. ولی کائوتسکی خواست مقدم بر هر چیز بعنوان یک «تئوریسین» بمیدان آید. او عنوان رساله‌ٔ خود را «دیکتاتوری پرولتاریا» بطور اعم قرار داده است. او از شوراها و روسیه فقط در بخش دوم رساله، از پاراگراف ششم به بعد، بطور خاص سخن میگوید. ولی در بخش اول (که من از همانجا نقل قول کرده‌ام) از دمکراسی و دیکتاتوری بطور اعم صحبت میشود. کائوتسکی با بمیان کشیدن حق انتخاب، خود را بعنوان پلمیستی علیه بلشویکها فاش ساخته است که برای تئوری بقدر پول سیاهی ارزش قائل نیست. زیرا تئوری یعنی استدلال دربارهٔ پایه‌های طبقاتی عمومی (نه خصوصی ملی) دمکراسی و دیکتاتوری، باید از یک مسئله خاص نظیر حق انتخاب سخن نگفته، بلکه از مسئله عمومی سخن گوید و آن اینکه: آیا در دوران تاریخی سرنگونی استثمارگران و تعویض دولت آنان با دولت استثمارشوندگان، میتوان دمکراسی را هم برای ثروتمندان و هم برای استثمارگران محفوظ داشت؟

تئوریسین باید مسئله را اینطور و فقط اینطور مطرح سازد.

ما از نمونهٔ کمون مطلعیم، ما از تمام استدلالات بنیادگذاران مارکسیسم در مورد آن و بمناسبت آن مطلعیم. بر اساس این مدارک بود که من مثلاً مسئلهٔ دمکراسی و دیکتاتوری را در رسالهٔ خود «دولت و انقلاب» که قبل از انقلاب اکتبر نوشته شده است، مورد تحلیل قرار دادم. دربارهٔ محدودیت حق انتخاب من کلمه‌ای نگفته‌ام. و حالا باید گفت که موضوع محدودیت حق انتخاب مسئله خصوصی ملی است نه مسئلهٔ عمومی دیکتاتوری. مسئله محدودیت حق انتخاب را باید ضمن بررسی شرایط خاص انقلاب روس و راه خاص تکامل آن مورد تحقیق قرار داد. در شرح آتی بهمینسان هم رفتار خواهد شد. ولی اشتباه است اگر از پیش تاکید شود که انقلابهای پرولتری آینده اروپا، همه یا اکثر آنها، در مورد حق انتخاب حتماً برای بورژوازی محدودیت قائل خواهند شد. ممکنست اینطور بشود. پس

از جنگ و پس از تجربه انقلاب روس لابد اینطور خواهد شد، ولی برای عملی نمودن دیکتاتوری این امر حتمی نیست و علامت ضروری مفهوم منطقی دیکتاتوری را تشکیل نمیدهد و به عنوان شرط ضروری در مفهوم تاریخی و طبقاتی دیکتاتوری وارد نمیشود.

علامت ضروری و شرط حتمی دیکتاتوری سرکوب قهری استثمارگران بعنوان یک طبقه و بنابر این نقض «دمکراسی خالص» یعنی نقض برابری و آزادی در مورد این طبقه است.

از نظر تئوریک مسئله باید اینطور و فقط اینطور مطرح گردد. و کائوتسکی که مسئله را چنین مطرح نکرده ثابت نموده است که بعنوان یکنفر تئوریسین برضد بلشویک‌ها بمیدان نیامده، بلکه بعنوان عامل اپورتونیست‌ها و بورژوازی بمیدان می‌آید.

اینکه فلان یا بهمان محدودیت و نقض دمکراسی در مورد استثمارگران در کدام کشورها و با وجود چه خصوصیات ملی فلان یا بهمان سرمایه‌داری بکار خواهد رفت (بطور استثنائی یا بطور عمده)، — مسئله‌ایست مربوط به خصوصیات ملی فلان یا بهمان سرمایه‌داری، فلان یا بهمان انقلاب. از نظر تئوریک طرح مسئله طور دیگر یعنی بدینسان است: آیا بدون نقض دمکراسی در مورد طبقهٔ استثمارگران دیکتاتوری پرولتاریا امکان‌پذیر هست؟

کائوتسکی همین مسئله را که از نظر تئوریک یگانه مسئلهٔ مهم و اساسی است مسکوت گذارده است. کائوتسکی هر نوع مطلبی را از مارکس و انگلس نقل قول نموده، بجز آن مطالبی که بمسئله مورد بحث مربوطست و من آنها را در بالا نقل کردم.

کائوتسکی دربارهٔ هر چه خواسته باشید، دربارهٔ هر چه برای لیبرال‌ها و دمکراتهای بورژوآ پذیرفتنی است و از دایرهٔ اندیشه‌های آنان خارج نیست، سخن گفته، بجز نکته عمده یعنی بجز این نکته که پرولتاریا بدون درهم شکستن مقاومت بورژوازی، بدون سرکوب قهری مخالفین خود نمیتواند پیروز گردد و هر جا که «سرکوب قهری» در میان باشد و «آزادی» نباشد، البته، دمکراسی هم نیست.

کائوتسکی این نکته را نفهمیده است.

* * *

حال به تجربهٔ انقلاب روس و به آن اختلاف نظر بین شوراهای نمایندگان و مجلس مؤسسان بپردازیم که موجب انحلال مجلس مؤسسان و محرومیت (۲٦) بورژوازی از حق انتخاب گردید.

شوراها حق ندارند به سازمانهای دولتی مبدل گردند

شوراها — شکل روسی دیکتاتوری پرولتری هستند. اگر یکنفر تئوریسین مارکسیست هنگام نوشتن رساله دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا، این پدیده را بطور واقعی بررسی میکرد (و نظیر کائوتسکی به جزع و فزع خرده‌بورژواساآبانه برضد دیکتاتوری نمی‌پرداخت و نغمه‌های منشویکی را از سر نمیگرفت) آنگاه چنین تئوریسینی یک تعریف عمومی برای دیکتاتوری بیان میداشت و سپس شکل خاص، شکل ملی آن یعنی شوراها را بررسی مینمود و شوراها را بمثابه یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا مورد انتقاد قرار میداد.

روشن است که از کائوتسکی، پس از «اصلاحات» لیبرال‌مآبانهٔ وی در آموزش مارکس راجع به دیکتاتوری، نباید انتظار یک کار جدی داشت. ولی بررسی اینکه او به چه نحوی مسئله چگونگی شوراها را مورد تحقیق قرار داده و به چه نحوی از عهدهٔ آن برآمده است بینهایت جالب توجه است.

او چگونگی پیدایش شوراها را در سال ۱۹۰۵ بیاد می‌آورد و مینویسد شوراها آنچنان «شکلی از سازمان پرولتری را بوجود آوردند که از تمام اشکال دیگر جامع (umfassendste) بود، زیرا همهٔ کارگران مزدور را دربر میگرفت» (ص — ۳۱). در سال ۱۹۰۵ شوراها فقط مؤسسات محلی بودند ولی در سال ۱۹۱۷ اتحاد سراسر روسیه شدند.

کائوتسکی چنین ادامه میدهد: «هم اکنون دیگر سازمان شوراها تاریخچه با عظمت و پر افتخاری در پشت سر خود دارد. ولی آنچه را در پیش دارد از اینهم پرتوان‌تر است و ضمناً منحصر بروسیهٔ تنها هم نیست. همه‌جا معلوم میگردد که علیه نیروهای عظیمی که سرمایهٔ مالی از لحاظ اقتصادی و سیاسی در اختیار دارد، اسلوبهای پیشین مبارزهٔ اقتصادی و سیاسی پرولتاریا کافی نیست» (versagen؛ این کلمه آلمانی کمی از «کافی نیست» تندتر و اندکی از «ناتوان است» سست‌تر است). «از این اسلوبها نمیتوان صرفنظر کرد و لزوم آنها برای مواقع عادی کما کان باقی میماند، ولی گاه گاه در برابر آنها وظائفی قرار میگیرد که قادر بانجام آن نیستند و موفقیت در انجام آنها فقط در صورت در آمیختن کلیهٔ سلاحهای سیاسی و اقتصادی نیروی طبقهٔ کارگر امکان‌پذیر است» (ص — ۳۲).

استدلال بعدی مربوطست به اعتصاب توده‌ای و اینکه «بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری» که بهمان درجه اتحادیه‌های کارگری ضرورت دارد «بدرد رهبری نبردهای توده‌ای پرتوانی که بیش از پیش به شاخص زمان بدل میگردند، نمیخورد...»

کائوتسکی در خاتمه میگوید: «...بدین طریق سازمان شوراها یکی از مهمترین پدیده‌های زمان ماست. این سازمان نوید آن میدهد که در نبردهای قطعی عظیم بین سرمایه و کار که ما به استقبال آن میشتابیم، اهمیت قاطع کسب نماید.

ولی آیا ما حق داریم از شوراها توقعی بیش از این داشته باشیم؟ بلشویکها که پس از انقلاب نوامبر (طبق تقویم جدید یعنی طبق تقویم ما: انقلاب اکتبر) سال ۱۹۱۷ باتفاق سوسیالیست‌ـرولوسیونرهای چپ (۲۷) در شوراهای

نمایندگان کارگران روسیه اکثریت بدست آوردند، پس از برانداختن مجلس موسسان دست بکار آن شدند که شورا را که تا آنزمان سازمان پیکارجوی یک طبقه بود، به سازمان دولتی بدل نمایند. آنها دمکراسی را که خلق روس در انقلاب مارس (طبق تقویم جدید و فوریه طبق تقویم سا) (۲۸) بجنگ آورده بود، نابود کردند. طبق همین هم، بلشویک‌ها دیگر خود را سوسیال‌دمکرات نخواندند. و اکنون خود را کمونیست مینامند» (ص — ۳۳، تکیه روی کلمات از کائوتسکی است).

هرکس با نوشته‌های منشویکهای روس آشنا باشد، فوراً متوجه میشود که چگونه کائوتسکی برده‌وار گفته‌های مارتف، آکسلرود، اشتین و شرکاء را رونویس میکند. همانا «برده‌وار»، زیرا کائوتسکی تا حد خنده‌آوری واقعیات را بسود خرافات منشویکی تحریف مینماید. کائوتسکی این زحمت را بر خود هموار نکرده است که از خبرآوران خود نظیر اشتین برلنی یا آکسلرود استکهلمی کسب اطلاع نماید که مسئله تغییر عنوان بلشویک‌ها به کمونیست و مسئله اهمیت شوراها بعنوان سازمانهای دولتی چه زمانی مطرح شده بود. اگر او این اطلاع ساده را کسب کرده بود، این مطلب خنده‌آور را نمی‌نوشت، زیرا هر دو این مسائل را بلشویک‌ها در آوریل سال ۱۹۱۷ مثلاً در «تزهای» مورخ ۴ آوریل ۱۹۱۷ من یعنی مدتها قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ (و بطریق اولی قبل از برهم زدن مجلس موسسان در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸) مطرح کرده بودند.

ولی این استدلال کائوتسکی که من تمام و کمال آنرا نقل کرده‌ام، جان کلام تمام مسئله مربوط به شوراهاست. جان کلام همانا در اینستکه آیا شوراها باید بکوشند تا سازمانهای دولتی شوند (بلشویک‌ها در آوریل ۱۹۱۷ شعار «تمام قدرت بدست شوراها» را دادند و در کنفرانس حزب بلشویک‌ها در همان آوریل سال ۱۹۱۷ بلشویک‌ها اظهار داشتند که به جمهوری پارلمانی بورژوائی قناعت نمیورزند و

خواستار جمهوری کارگری-دهقانی از تیپ کمون یا شوراها هستند)؛
— یا اینکه شوراها نباید در این راه بکوشند، نباید قدرت را بدست گیرند، نباید سازمان‌های دولتی شوند، بلکه باید بعنوان «سازمان‌های پیکارجوی» یک «طبقه» باقی مانند (این همان اصطلاحی است که مارتف بکار برده و با آرزوهای ساده‌لوحانهٔ خود، این واقعیت را که شوراها بهنگام رهبری منشویکی آلت تبعیت کارگران از بورژوازی بودند، با ظاهر آراسته‌ای پرده‌پوشی نموده است).

کائوتسکی سخنان مارتف را کورکورانه تکرار کرده است بدینمعنی که قطعاتی از مباحثه تئوریک بلشویک‌ها با منشویک‌ها را برداشته و این قطعات را بدون انتقاد و بطرزی بی‌معنا بر مسائل عمومی تئوریک مربوط به سراسر اروپا منطبق نموده است. در نتیجه چنان آشی از کار در آمده است که هر کارگر آگاه روس را که با استدلالات نقل‌شدهٔ کائوتسکی آشنا شود، از خنده روده بر خواهد کرد.

و هنگامیکه ما به کارگران اروپا توضیح دهیم در اینمورد مطلب از چه قرار است، همهٔ آنها نیز (بجز یکمشت سوسیال‌امپریالیست ریشه‌دار) کائوتسکی را باهمین خنده استقبال خواهند کرد.

کائوتسکی در حق مارتف دوستی خاله خرسه کرده و اشتباه مارتف را با وضوحی فوق‌العاده به مهملات رسانده است. در حقیقت هم به‌بینید از گفته‌های کائوتسکی چه حاصل آمده است.

شوراها تمام کارگران مزدور را دربرمیگیرند. اسلوب‌های پیشین مبارزهٔ اقتصادی و سیاسی پرولتاریا علیه سرمایهٔ مالی کافی نیست. شوراها نقش عظیمی را درپیش دارند که منحصر بروسیه نیست. آنها نقش قاطعی را در نبردهای قاطع عظیم بین سرمایه و کار در اروپا بازی خواهند کرد. اینست گفته‌های کائوتسکی.

بسیار خوب. «نبردهای قاطع بین سرمایه و کار» — آیا این نبردها این مسئله را که کدامیک از این طبقات قدرت دولتی را بدست خواهد گرفت، حل نخواهند کرد؟

اصلاً و ابدا. پناه بر خدا.

شوراها که تمام کارگران مزدور را دربرمیگیرند در نبردهای «قاطع» نباید سازمان دولتی شوند!

پس دولت چیست؟

دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقه دیگر.

بنابر این طبقهٔ ستمکش، پیشاهنگ تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان در جامعه معاصر، باید برای «نبردهای قاطع بین سرمایه و کار» بکوشد، ولی نباید به این ماشین که سرمایه بتوسط آن کار را سرکوب مینماید، دست بزند! — — نباید این ماشین را درهم شکنند! — — نباید از سازمان جامع خود برای سرکوب استثمارگران استفاده کنند!

بهبه، احسنت، آقای کائوتسکی! «ما» مبارزهٔ طبقاتی را همانطور قبول داریم که تمام لیبرالها قبول دارند، یعنی بدون سرنگون ساختن بورژوازی...

اینجاست که دست کشیدن کامل کائوتسکی هم از مارکسیسم و هم از سوسیالیسم آشکار میگردد. این در واقع پیوستن به بورژوازیست که آماده است هر چه را خواسته باشید جایز شمرد، مگر تبدیل سازمانهای طبقهٔ ستمدیدهٔ خود به سازمانهای دولتی. اینجا دیگر کائوتسکی بهیچوجه نمیتواند خطمشی خود را که همه‌چیز را با هم آشتی میدهد و در برابر تمام تضادهای عمیق با عبارت‌پردازی گریبان خلاص میکند، نجات بخشد.

یا کائوتسکی از قبول هر گونه انتقال قدرت دولتی بدست طبقهٔ کارگر امتناع میورزد، یا اینکه جایز میشمارد که طبقهٔ کارگر ماشین قدیمی دولتی بورژوائی را بدست گیرد ولی بهیچوجه جایز نمیشمرد که این ماشین را درهم شکنند، خورد کنند و ماشین نوین، ماشین پرولتری را جایگزین آن سازد. بهریک از این دو شق که استدلالات کائوتسکی «تفسیر گردد» و «مورد توضیح قرار گیرد»، در هر دو مورد دست کشیدن او از مارکسیسم و پیوستنش به بورژوازی عیانست.

مارکس در «مانیفست کمونیست» ضمن توضیح اینکه، چه دولتی برای طبقهٔ کارگر پیروزمند لازمست نوشته است: «دولت یعنی پرولتاریائی

که بصورت طبقهٔ حاکمه متشکل شده باشد». اکنون شخصی پیدا شده که مدعیست کماکان مارکسیست است و اظهار میدارد که پرولتاریائیکه یکسره متشکل است و به «مبارزهٔ قاطع» علیه سرمایه مشغولست، نباید سازمان طبقاتی خود را به سازمان دولتی بدل کند. «ایمان خرافی نسبت بدولت» که انگلس در سال ۱۸۹۱ دربارهٔ آن نوشته است: این ایمان «در آلمان به شعور عمومی بورژوازی و حتی بسیاری از کارگران مبدل شده است» (۲۹)، — اینست آنچه که کائوتسکی در اینجا از خود بروز داده است. کارگران مبارزه کنید — کوته‌نظر ما با این موضوع «موافقست» (بورژوا هم با این امر «موافق‌است»، زیرا کارگران بهر حال مبارزه میکنند و فقط باید در این اندیشه بود که چگونه شمشیر تیز آنانرا درهم شکست) — مبارزه کنید، ولی حق ندارید پیروز شوید! ماشین دولتی بورژوازی را منهدم نسازید و «سازمان دولتی» پرولتری را جایگزین «سازمان دولتی» بورژوائی ننمائید!

کسیکه بنحو جدی با این نظر مارکسیستی موافق است که دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقهٔ دیگر، کسی که اندک تفکری در این حقیقت کرده است، هیچگاه نمیتواند رشته سخن را به اینچنین خام فکری بکشاند که بنابر آن سازمانهای پرولتری قادر به پیروزی بر سرمایه مالی نباید به سازمانهای دولتی بدل گردند. در همین نکته است که خرده‌بورژوا که دولت برایش «بهرحال» یک چیز خارج از طبقات یا مافوق طبقات است، خود را متظاهر ساخته است. در واقع هم چرا باید پرولتاریا که «یک طبقه» است، مجاز باشد با سرمایه‌ایکه نه تنها بر پرولتاریا، بلکه بر تمام مردم، بر تمام خرده‌بورژوازی، بر تمام دهقانان حکومت میئماید به جنگ قاطع بپردازد، ولی پرولتاریا، این «یک طبقه»، مجاز نباشد سازمان خود را به سازمان دولتی مبدل سازد؟ زیرا خرده‌بورژوا از مبارزهٔ طبقاتی میترسد و آنرا تا پایان، تا عمده‌ترین نکته نمیرساند.

کائوتسکی کاملاً سر رشته را گم کرده و خود را بکلی لو داده است. دقت کنید: او خود تصدیق نمود که اروپا باستقبال نبردهای قاطع بین سرمایه و کار میشتابد و اسلوب‌های پیشین مبارزه اقتصادی و

سیاسی پرولتاریا کافی نیست. و این اسلوب‌ها اتفاقاً عبارت بود از استفادهٔ از دمکراسی بورژوائی. پس نتیجه کدامست؟..

کائوتسکی ترسید رشته تفکر را به نتیجه حاصله از اینجا برساند.

... نتیجه آنستکه فقط مرتجع، دشمن طبقهٔ کارگر و خادم بورژوازی میتواند اکنون محسنات دمکراسی بورژوائی را رنگ‌آمیزی کند و دربارهٔ دمکراسی خالص یاوه سرائی نماید و بسوی گذشته سپری شده روی برگرداند. دمکراسی بورژوائی نسبت به نظام قرون وسطائی مترقی بود و میبایست از آن استفاده کرد. ولی اکنون دیگر برای طبقهٔ کارگر کافی نیست. اکنون باید نه به قهقرا، بلکه بجلو، بسوی، تعویض دمکراسی بورژوائی با دمکراسی پرولتری نگریست. و اگر کار تدارک انقلاب پرولتری، تعلیم و تشکل ارتش پرولتری در چار چوب دولت بورژوا دمکراتیک ممکن (و ضروری) بود، آنگاه حالا که کار بمرحله «نبردهای قاطع» رسیده است، محدود نمودن پرولتاریا در این چارچوب معنایش خیانت به آرمان پرولتاریا و ارتداد است.

کائوتسکی به مخمصه بسیار مضحکی افتاده است، زیرا برهان مارتف را تکرار کرده، بدون اینکه متوجه شود که مارتف این برهان را بر برهان دیگری متکی میکند که کائوتسکی آنرا در دست ندارد! مارتف میگوید (و کائوتسکی از دنبال وی تکرار میکند) که روسیه هنوز تا مرحله سوسیالیسم نضج نیافته است و از اینجا طبعاً چنین نتیجه میشود که: هنوز زود است شوراها از ارگانهای مبارزه به سازمان‌های دولتی تبدیل گردند (بخوان: بجا است که شوراها، بکمک سران منشویک، به ارگان‌های تبعیت کارگران از بورژوازی امپریالیست تبدیل گردند). ولی کائوتسکی نمیتواند مستقیماً بگوید که اروپا تا مرحلهٔ سوسیالیسم نضج نیافته است. کائوتسکی در سال ۱۹۰۹، هنگامیکه هنوز مرتد نشده بود، نوشت که اکنون از انقلاب قبل از موقع نباید ترسید و کسیکه از انقلاب از ترس شکست امتناع ورزد خائن است. کائوتسکی جرئت ندارد این حکم را مستقیماً منکر شود. و لذا آنچنان خام فکری حاصل می‌آید که تمام سفاهت و جبن خرده‌بورژوا را تا آخر فاش میسازد: از یکطرف اروپا برای سوسیالیسم نضج یافته است و بسوی نبردهای

قاطع کار علیه سرمایه می‌شتابد و از طرف دیگر سازمان پیکارجو (یعنی سازمانیکه در مبارزه پدید آمده، رشد نموده و استحکام می‌پذیرد)، سازمان پرولتاریا، پیشاهنگ و سازمانده، سازمان پیشوای ستمکشان را نمیتوان به سازمان دولتی بدل نمود!

* * *

این اندیشه که شوراها بعنوان یک سازمان پیکارجو ضروری هستند ولی نباید به سازمان‌های دولتی بدل گردند، از لحاظ عملی‌ـسیاسی بینهایت سفیهانه‌تر است تا از لحاظ تئوریک. حتی در دوران صلح هم که وضع انقلابی وجود ندارد، مبارزهٔ توده‌ای کارگران علیه سرمایه‌داران، مثلاً اعتصاب توده‌ای غیظ و بغض شدیدی را از هر دو طرف و نیز شور فوق‌العاده‌ای را برای مبارزه موجب میگردد و در آن بورژوازی دائماً باینموضوع استناد میورزد که «در خانه صاحب اختیار» است و میخواهد چنین باقی ماند و غیره. و اما در زمان انقلاب، هنگامیکه زندگی سیاسی در جوش و خروش است، سازمانی نظیر شوراها که کلیه کارگران کلیه رشته‌های صنایع و سپس کلیه سربازان و کلیه زحمتکشان و تهیدستان روستا را در برمیگیرد، — چنین سازمانی بخودی خود در جریان مبارزه و بر اثر «منطق» ساده هجوم و دفع هجوم، ناگزیر میشود مسئله را بطور قطعی مطرح سازد. سعی در اتخاذ یک خطمشی بینابینی یعنی «آشتی دادن» پرولتاریا با بورژوازی کندذهنی است و با ورشکستگی رقتباری مواجه میگردد: در مورد موعظهٔ مارتف و سایر منشویک‌ها در روسیه چنین شد و هر آینه اگر شوراها با دامنه کم و بیش وسیعی تکامل یابند و فرصت اتحاد و استحکام را پیدا کنند در آلمان و سایر کشورها نیز ناگزیر چنین خواهد شد. اینکه به شوراها گفته میشود: مبارزه کنید ولی خود تمام قدرت دولتی را بدست نگیرید و به سازمانهای دولتی مبدل نگردید، — معنایش موعظه همکاری طبقات و «صلح اجتماعی» پرولتاریا با بورژوازیست. حتی فکر اینموضوع هم خنده‌آور است که چنین خطمشی در یک مبارزهٔ شدید بتواند به چیز دیگری جز ورشکستگی ننگین مواجه گردد. نشستن بین دو صندلی — شیوهٔ همیشگی کائوتسکی

است. او چنین وانمود میسازد که در هیچ‌جا با اپورتونیست‌ها در تئوری موافق نیست، ولی در واقع در تمام نکات اساسی (یعنی در تمامی آنچه که بانقلاب مربوط میشود) عملاً با آنان موافق است.

مجلس مؤسسان و جمهوری شوروی

موضوع مجلس موٴسسان و برهم زدن آن از طرف بلشویک‌ها جان کلام تمامی رسالهٔ کائوتسکی است. او دائماً باین مسئله برمی‌گردد. تمام اثر پیشوای مسلکی انترناسیونال دوم پراست از اشارات و کنایاتی دربارهٔ اینکه چگونه بلشویک‌ها «دمکراسی را محو کرده‌اند» (رجوع شود بیکی از قسمتهائی که فوقاً از کائوتسکی نقل قول شده است). مسئله واقعاً هم جالب و مهم است، زیرا در اینمورد موضوع تناسب بین دمکراسی بورژوائی و دمکراسی پرولتری عملاً در مقابل انقلاب مطرح شده است. حال ببینیم «تئوریسین مارکسیست» ما چگونه این مسئله را بررسی میکند.

او «تزهای مربوط به مجلس موٴسسان» را که من نوشته‌ام و در «پراودای» (۳۰) مورخهٔ ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ درج شده است نقل می‌کند. بنظر میرسید با در دست بودن اسناد لازم برهان بهتری را برای اثبات برخورد جدی وی نسبت به مسئله مورد بحث نمیشد هم انتظار داشت. ولی ببینید کائوتسکی چگونه نقل قول می‌کند. او نمیگوید که تعداد این تزها ۱۹ بود، او نمیگوید که در این تزها هم مسئله تناسب بین جمهوری معمولی بورژوائی دارای مجلس موٴسسان و جمهوری شوراها مطرح شده است و هم تاریخچه اختلاف مجلس موٴسسان با دیکتاتوری پرولتاریا در انقلاب ما. کائوتسکی همهٔ اینها را مسکوت میگذارد و تنها به خواننده اظهار میدارد که «در بین آنها (در بین تزهای مزبور) دو تز بویژه مهم است». یکی اینکه اس‌ارها پس از انتخابات مجلس موٴسسان، ولی قبل از تشکیل آن انشعاب کردند (کائوتسکی این نکته را مسکوت میگذارد که تز مزبور پنجمین تز است)، تز دیگر اینکه

و شرکاء می‌نگارم؟ کائوتسکی میخواهد با ادعای بیطرف بودن نقش خود را که خدمتگزاری به منشویک‌هائیست که در اثر شکست خود رنجیده‌اند مستور دارد.

ولی این‌ها همه فقط شکوفه است. میوه‌های آن بعداً می‌آید.

فرض کنیم که کائوتسکی نمی‌خواست یا نمی‌توانست (؟؟) از خبرآوران خود ترجمهٔ قطعنامه‌ها و اظهارات بلشویک‌ها را در این باره که آیا آنها به جمهوری دمکراتیک پارلمانی بورژوائی قناعت میورزند یا نه، دریافت دارد. ما حتی آن را با وجود غیرقابل تصور بودنش فرض میکنیم. ولی کائوتسکی تزهای مورخ ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ مرا در صفحهٔ ۳۰ کتاب خود مستقیماً ذکر مینماید.

آیا کائوتسکی تمام این تزها را میداند یا اینکه تنها آنچیزهائیرا که اشتین، آکسلرود و شرکاء برای او ترجمه کرده‌اند؟ کائوتسکی تز سوم را نقل مینماید که مربوطست به مسئله‌ای اساسی دربارهٔ اینکه آیا بلشویک‌ها قبل از انتخابات مجلس مؤسسان میفهمیدند که جمهوری شوراها عالیتر از جمهوری بورژوائیست و اینموضوع را به مردم میگفتند یا نه. ولی کائوتسکی دربارهٔ تز دوم سکوت می کند.

در تز دوم گفته میشود:

«سوسیال‌دمکراسی انقلابی که خواستار دعوت مجلس مؤسسان بود، از همان آغاز انقلاب سال ۱۹۱۷ مکرر خاطرنشان ساخته است که جمهوری شوراها شکل عالیتری از دمکراتیسم است تا جمهوری معمولی بورژوائی دارای مجلس مؤسسان» (تکیه روی کلمات از من است).

آقای کائوتسکی برای آنکه بلشویک‌ها را افراد بی‌پرنسیپ و «اپورتونیست‌های انقلابی» (بخاطرم نیست کائوتسکی بچه مناسبتی در جائی از کتاب خود این اصطلاح را بکار می‌برد) وانمود سازد، اینموضوع را از خوانندگان آلمانی پنهان داشته است که در تزها استناد مستقیمی به اظهارات «مکرر» میشود!

اینهاست آن شیوه‌های بیمقدار و رذیلانه و نفرت‌انگیزی که آقای کائوتسکی بدانها متوسل میشود. او بدینسان از مسئله تئوریک طفره رفته است.

آیا اینکه جمهوری پارلمانی بورژوادمکراتیک پائین‌تر از جمهوری نوع کمون یا شوراهاست صحیح است یا نه؟ کنه مطلب در اینست، ولی کائوتسکی آنرا نادیده گرفته است. تمام آنچه را که مارکس ضمن تحلیل کمون پاریس بیان داشته است، کائوتسکی «فراموش کرده است». او نامهٔ مورخهٔ ۲۸ مارس ۱۸۷۵ انگلس به ببل را نیز «فراموش نموده است» که در آن با وضوح و روشنی خاصی همان فکر مارکس بیان شده است: «کمون، دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نبود».

اینست آن «برزترین تئوریسین انترناسیونال دوم که در رسالهٔ مخصوصی راجع به «دیکتاتوری پرولتاریا»، ضمن بحث خاصی دربارهٔ روسیه که در آن مسئله مربوط به شکل دولتی عالیتر از جمهوری دمکراتیک بورژوائی صریحاً و مکرراً مطرح شده است، این مسئله را مسکوت میگذارد. آیا این عمل در واقع چه فرقی با گرویدن به بورژوازی دارد؟

(در حاشیه متذکر میشویم که کائوتسکی در اینجا هم از دنبال منشویک‌های روس گام برمیدارد. در بین آنها افرادی که «تمام گفته‌های» مارکس و انگلس را میدانند، هر قدر بخواهید هست، ولی یک منشویک حتی از آوریل سال ۱۹۱۷ تا اکتبر سال ۱۹۱۷ و از اکتبر سال ۱۹۱۷ تا اکتبر سال ۱۹۱۸ حتی یک بار در صدد تحلیل مسئله مربوط به دولت نوع کمون بر نیامد. پلخانف هم این مسئله را نادیده گرفت. لابد ناچار به سکوت شده است).

پرواضح است که گفتگو دربارهٔ برهم زدن مجلس مؤسسان با کسانیکه خود را سوسیالیست و مارکسیست مینامند، ولی عملاً در مسئله عمده یعنی دولت طراز کمون به بورژوازی میگروند، معنایش یاسین خواندن بگوش خر است. کافیست متن تزهای من دربارهٔ مجلس مؤسسان تمام و کمال بضمیمه این رساله درج گردد. خواننده از این تزها خواهد دید که مسئله مزبور در ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ هم از نظر تئوریک، هم از نظر تاریخی و هم از نظر عملی-سیاسی مطرح شده بود.

اگر کائوتسکی بعنوان یک تئوریسین کاملاً از مارکسیسم دست

کشیده است، لااقل بعنوان یک مورخ که میتوانست جریان مبارزه شوراها را با مجلس موٴسسان بررسی نماید. ما از روی بسیاری از آثار کائوتسکی میدانیم که او میتوانست مورخ مارکسیست باشد و این نوع آثار او، با وجود ارتداد بعدی وی، جزو ذخائر استوار پرولتاریا باقی خواهد ماند. ولی در مسئله مورد بحث کائوتسکی حتی بعنوان مورخ هم از حقیقت روی بر میگرداند و واقعیات بر همه معلوم را نادیده می‌انگارد و مثل یک جاسوس بورژوازی رفتار میکند. او میخواهد بلشویک‌ها را بی‌پرنسیپ وانمود سازد و لذا تعریف میکند که چگونه بلشویک‌ها در صدد بودند قبل از برهم زدن بساط مجلس موٴسسان از شدت تصادم با آن بکاهند. در اینجا مطلقاً هیچ چیز ناپسندی وجود ندارد و ما حاجتی به سر باز زدن از آن نداریم؛ من تزها را تماماً بچاپ میرسانم، در آنها با وضوح تمام گفته شده است، آقایان خرده‌بورژواهای متزلزلی که در مجلس موٴسسان جا گرفته‌اید، یا با دیکتاتوری پرولتاریا سازگار شوید یا اینکه ما «به شیوه انقلابی» بر شما غلبه خواهیم کرد (تزهای ۱۸ و ۱۹).

رفتار پرولتاریای واقعاً انقلابی نسبت به خرده‌بورژوازی متزلزل همواره چنین بوده و چنین نیز خواهد بود.

کائوتسکی در مورد مجلس موٴسسان دارای نظریه صوری است. در تزهای من صریح و مکرر گفته شده است که مصالح انقلاب بالاتر از حقوق صوری مجلس موٴسسان است (رجوع شود به تزهای ۱۶ و ۱۷). نظریه دمکراتیک صوری همان نظریهٔ دمکراتیک بورژواست که بالاتر بودن مصالح پرولتاریا و مبارزهٔ طبقاتی پرولتری را قبول ندارد. کائوتسکی بعنوان مورخ نمیتوانست این موضوع را قبول نداشته باشد که پارلمانهای بورژوائی ارگانهای این یا آن طبقه‌اند. ولی اکنون بر کائوتسکی لازم آمده است (برای عمل پلید دست کشیدن از انقلاب) مارکسیسم را فراموش نماید و لذا این مسئله را مطرح نمیکند که مجلس موٴسسان در روسیه ارگان چه طبقه‌ای بوده است. کائوتسکی شرایط مشخص را مورد تحلیل قرار نمیدهد، نمیخواهد به چهرهٔ واقعیت بنگرد، او به خوانندگان آلمانی کلمه‌ای هم در این باره نمیگوید که در تزهای مزبور نه تنها

مسئله محدودیت دمکراسی بورژوازی از نظر تئوریک روشن شده است (تزهای شماره ۱ — ۳) و نه تنها شرایط مشخصی که معرف عدم تطابق فهرستهای حزبی نیمهٔ اکتبر سال ۱۹۱۷ با واقعیت دسامبر سال ۱۹۱۷ است، ذکر شده است (تزهای شمارهٔ ٤ — ٦) بلکه تاریخچهٔ مبارزهٔ طبقاتی و جنگ داخلی در اکتبر — دسامبر سال ۱۹۱۷ نیز بیان گردیده است (تزهای شمارهٔ ۷ — ۱۰). از این تاریخچهٔ مشخص ما نتیجه گیری کردیم (تز شمارهٔ ١٤) که شعار «تمام قدرت بدست مجلس موٴسسان» در عمل به شعار کادت ها (۳۳)، کالدینیست‌ها و دستیاران آنان بدل شده است.

کائوتسکی مورخ متوجه این امر نیست. کائوتسکی مورخ هیچگاه نشنیده است که حق انتخاب همگانی گاهی پارلمانهای خرده‌بورژوائی ببار می‌آورد و گاهی هم پارلمان‌های ارتجاعی و ضدانقلابی. کائوتسکی مورخ مارکسیست نشنیده است که شکل انتخابات و شکل دمکراسی یک مطلب و مضمون طبقاتی موٴسسه مورد بحث مطلب دیگریست. این موضوع یعنی مضمون طبقاتی مجلس موٴسسان، در تزهای من صریحاً مطرح و حل شده است. ممکنست راه حل من درست نباشد. برای ما هیچ چیز مطلوب‌تر از انتقاد مارکسیستی دیگران از تحلیل ما نیست. کائوتسکی بجای اینکه عبارات بکلی سفیهانه‌ای (کائوتسکی از این عبارات بسیار دارد) دربارهٔ اینکه گویا کسانی مانع انتقاد از بلشویسم هستند، بنویسد، میبایست به چنین انتقادی بپردازد. ولی مطلب در همین است که او انتقادی نکرده است. او حتی مسئله تجزیه و تحلیل طبقاتی شوراها از یکسو و مجلس موٴسسان از سوی دیگر را مطرح هم نمیکند. لذا امکانی برای مشاجره و مباحثه با کائوتسکی وجود ندارد و تنها این باقی میماند که به خواننده نشان داده شود، چرا به کائوتسکی نام دیگری جز مرتد نمیتوان داد.

اختلاف شوراها با مجلس موٴسسان، خود دارای تاریخچه‌ایست که حتی مورخی هم که از نقطهٔ نظر مبارزه طبقاتی به قضایا نمی‌نگرد نمیتواند آنرا نادیده انگارد. کائوتسکی نخواست حتی با این تاریخچه واقعی تماس بگیرد. کائوتسکی از خوانندگان آلمانی این واقعیت بر همه

معلوم را پنهان داشته است که شوراها حتی بهنگام تسلط منشویک‌ها یعنی از پایان فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷ نیز با موسسات «دولتی عمومی» (یعنی بورژوائی) مخالفت داشتند (این واقعیت را اکنون فقط منشویک‌های بدخواه پنهان میدارند). کائوتسکی در ماهیت امر نظرش آشتی و توافق و همکاری پرولتاریا با بورژوازی است؛ هر اندازه کائوتسکی این نکته را نمی‌کند باز پیروی او از چنین نظری واقعیتی است که سراسر رساله‌اش مؤید آنست. گفتن اینکه نمی‌بایست بساط مجلس موسسان را برچید، معنایش اینستکه نمیبایست مبارزه با بورژوازی را به سرانجام خود رساند، نمیبایست ویرا سرنگون ساخت، بلکه میبایست پرولتاریا با بورژوازی آشتی نماید.

چرا کائوتسکی نمیگوید که منشویکها از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ باینکار کم افتخار مشغول بودند و به هیچ نتیجه‌ای نرسیدند؟ اگر آشتی دادن بورژوازی با پرولتاریا امکان داشت پس چرا در دوران منشویکها آشتی امکان‌پذیر نشد و بورژوازی خود را از شوراها کنار کشیده بود و شوراها را (منشویکها) «دمکراسی انقلابی» مینامیدند، ولی بورژوازی را «عناصر واجد شرایط»؟

کائوتسکی از خوانندگان آلمانی پنهان داشته است که همانا منشویکها در «دوران» سیادت خود (فوریه — اکتبر سال ۱۹۱۷) شوراها را دمکراسی انقلابی مینامیدند و بدین ترتیب برتری شوراها را بر کلیه موسسات دیگر تصدیق میکردند. فقط در سایهٔ کتمان این حقیقت از نوشتهٔ کائوتسکی مورخ این نتیجه حاصل آمده است که اختلاف شوراها با بورژوازی از خود تاریخچه‌ای ندارد و این اختلاف بطور آنی، ناگهانی بدون علت و در اثر رفتار ناپسند بلشویک‌ها پدید آمد. ولی در حقیقت امر اتفاقاً همان تجربه بیش از ۶ ماه (برای انقلاب این مدت بسیار زیاد است) سازشکاری منشویک‌ها و تلاشهای آشتی دادن پرولتاریا با بورژوازی بود که خلق را به بی‌ثمری این تلاشها متقاعد ساخت و پرولتاریا را از منشویکها دور نمود.

کائوتسکی تصدیق دارد که شوراها سازمان عالی پیکارجوی پرولتاریا هستند و آیندهٔ بزرگی دارند. با چنین تصدیقی تمام موضع کائوتسکی مثل

یک خانهٔ پوشالی یا آرزوی یک فرد خرده‌بورژوا دربارهٔ آنکه کار بدون مبارزهٔ حاد پرولتاریا علیه بورژوازی از پیش برود، درهم فرو میریزد. زیرا سراسر انقلاب مبارزه و آنهم مبارزه تاپای جان است و پرولتاریا طبقهٔ پیشرو تمام ستمکشان و کانون و مرکز تمام مجاهدات همگی ستمکشان در راه رهائی خویش است. شوراها یعنی ارگان مبارزهٔ توده‌های ستمکش، طبعاً روحیات و تغییر نظریات این توده‌ها را با سرعتی بمراتب بیشتر و بنحوی کاملتر و صحیحتر از هر مؤسسهٔ دیگری منعکس و متجلی میساختند (و این ضمناً یکی از علل آنستکه چرا دمکراسی شوروی عالیترین طراز دمکراسی است).

شوراها موفق شدند از ۲۸ فوریه (مطابق تقویم قدیم) تا ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دو کنگرهٔ کشوری از اکثریت اهالی روسیه یعنی تمام کارگران و سربازان و از هفت یا هشت دهم دهقانان، بدون در نظر گرفتن تعداد کثیر کنگره‌های محلی، ولایتی، شهری، ایالتی و منطقه‌ای تشکیل دهند. طی این مدت بورژوازی موفق نشد حتی یک مجلس تشکیل دهد که نماینده اکثریت باشد (بجز یک «جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک» (۳۴) که بکلی ساختگی و مسخره بود و موجب خشم پرولتاریا گردید). مجلس مؤسسان همان روحیات توده‌ها و همان گروهبندی سیاسی را که در نخستین کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه (در ماه ژوئن) وجود داشت منعکس ساخت. مقارن تشکیل مجلس مؤسسان (ژانویه سال ۱۹۱۸) کنگرهٔ دوم شوراها (اکتبر سال ۱۹۱۷) و کنگرهٔ سوم (ژانویه سال ۱۹۱۸) تشکیل گردید که ضمناً هر دوی این کنگره‌ها با وضوح تمام نشان دادند که توده‌ها بچپ گرائیده‌اند، انقلابی شده‌اند، از منشویک‌ها و اس‌ارها روی برگردانده و به بلشویک‌ها پیوسته‌اند یعنی از رهبری خرده‌بورژوائی و از پندار سازشکاری با بورژوازی روی برگردانده و بمبارزهٔ انقلابی پرولتری در راه سرنگونی بورژوازی پیوسته‌اند.

بنابر این تنها همان تاریخچهٔ ظاهری شوراها ناگزیری برچیدن بساط مجلس مؤسسان و خصلت ارتجاعی آنرا نشان میدهد. ولی کائوتسکی محکم بر سر «شعار» خود ایستاده است: بگذار انقلاب فنا گردد، بگذار

بورژوازی بر پرولتاریا ظفر یابد، فقط همینقدر باشد که «دمکراسی خالص» به شکوفائی برسد! * Fiat justitia, pereat mundus!

اینک خلاصه‌ای از نتایج کنگره‌های کشوری شوراها در تاریخ انقلاب روسیه:

کنگره‌های کشوری شوراهای روسیه	تعداد کل نمایندگان	تعداد باشویکها	نسبت بلشویکها
اول (۳ ژوئن ۱۹۱۷)	۷۹۰	۱۰۳	۱۳ درصد
دوم (۲۵ اکتبر ۱۹۱۷)	۶۷۵	۳۴۳	۵۱ درصد
سوم (۱۰ ژانویه ۱۹۱۸)	۷۱۰	۴۳۴	۶۱ درصد
چهارم (۱۴ مارس ۱۹۱۸)	۱۲۳۲	۷۹۵	۶۴ درصد
پنجم (۴ ژوئیه ۱۹۱۸)	۱۱۶۴	۷۷۳	۶۶ درصد

کافیست باین پیکره‌ها نظری افکنده شود تا این نکته درک گردد که چرا دفاع از مجلس مؤسسان یا سخنرانی‌هائی (نظیر سخنرانی‌های کائوتسکی) درباره اینکه بلشویک‌ها اکثریت اهالی را در پشت خود ندارند، در نزد ما فقط با تبسم تلقی میشود.

قانون اساسی شوروی

همانگونه که متذکر شدم محروم ساختن بورژوازی از حقوق انتخاباتی علامت حتمی و ضروری دیکتاتوری پرولتاریا نیست. در روسیه هم بلشویک‌ها که قبل از اکتبر شعار یک چنین دیکتاتوری را بمیان کشیده بودند، از پیش راجع به محروم نمودن استثمارگران از حقوق انتخاباتی سخنی نمیگفتند. این جزء ترکیبی دیکتاتوری «طبق نقشه» حزب معینی پدید نیامده، بلکه بخودی خود در جریان مبارزه بوجود آمده است. کائوتسکی مورخ البته متوجه این امر نشده است. او نفهمیده است که بورژوازی

* بگذار معدلت گستری انجام گیرد، ولو به بهای فنای جهان! (مترجم).

در همان دوران تسلط منشویک‌ها (سازشکاران با بورژوازی) در شوراها، خود را از شوراها دور ساخت، شوراها را تحریم نمود، خود را در نقطهٔ مقابل آنها قرار داد و علیه آنها به دسیسه پرداخت. شوراها بدون هیچگونه قانون اساسی پدید آمدند و بیش از یکسال (از بهار ۱۹۱۷ تا تابستان سال ۱۹۱۸) بدون هیچگونه قانون اساسی زندگی میکردند. خشم بورژوازی نسبت به سازمان مستقل و همه‌توان (زیرا همه را دربر میگیرد) ستمکشان، مبارزه و آنهم بی‌پرده‌ترین و پلیدترین مبارزهٔ بورژوازی علیه شوراها، سرانجام شرکت آشکار بورژوازی (از کادت‌ها گرفته تا اس‌ارهای راستگرا، از میلیوکف گرفته تا کرنسکی) در غائله کورنیلف (۳۵)، — همهٔ اینها موجبات طرد رسمی بورژوازی را از شوراها فراهم ساخت.

کائوتسکی غائله کورنیلف را شنیده است، ولی او بزرگوارانه به واقعیات تاریخی و جریان و شکلهای مبارزه که تعیین کننده شکلهای دیکتاتوریست پوزخند میزند: در واقع هم وقتی صحبت بر سر دمکراسی «خالص» است، واقعیات چه معنائی دارد؟ لذا «انتقاد» کائوتسکی از سلب حق انتخاب از بورژوازی آنچنان ساده‌لوحی... متظاهرانه‌ای است که هر آینه اگر از کودکی برمیخاست بس خوشایند بود و وقتی از فردی برمیخیزد که هنوز رسماً ناقص العقل شناخته نشده موجب اشمئزاز میگردد.

«... اگر سرمایه‌داران با وجود حق انتخاب همگانی در اقلیت ناچیزی میماندند خیلی زودتر با سرنوشت خود سازگار میشدند»... مگر این خوشایند نیست؟ کائوتسکی خردمند از این قبیل ملاکین و سرمایه‌دارانی که ارادهٔ اکثریت ستمکشان را بحساب می‌آورند، در تاریخ بسیار دیده و بطور کلی از روی مشاهدات زندگی واقعی خیلی خوب آنها را میشناسد. کائوتسکی خردمند مصرانه روی نظریهٔ «اپوزیسیون» یعنی نظریهٔ مبارزهٔ داخلی پارلمانی ایستادگی میکند. او عیناً همینطور هم مینویسد: «اپوزیسیون» (ص ۳۴ و در بسیاری صفحات دیگر).

ای مورخ و سیاستمدار دانشمند! چه خوب بود اگر شما میدانستید که «اپوزیسیون» مفهوم مبارزهٔ صلح‌آمیز و فقط پارلمانی یعنی مفهومیست مربوط به وضع غیرانقلابی، مربوط بدورانیکه انقلاب وجود ندارد. در

انقلاب سروکار ما با دشمن بیرحم در جنگ داخلی است و هیچگونه ضجه و زاری سرتجعانه خرده‌بورژوائی که همانند کائوتسکی از چنین جنگی هراس دارد، این واقعیت را تغییر نخواهد داد. به مسائل جنگ داخلی بی‌امانی که در آن بورژوازی به هرگونه جنایتی دست میزند (نمونه ورسائی‌ها و بندوبست آنها با بیسمارک به هر فردی که به تاریخ مانند پتروشکای گوگول (۳۶) نمی‌نگرد، چیزها می‌آموزد) و دولتهای خارجی را بکمک میطلبد و باتفاق آنان علیه انقلاب بدسیسه می‌پردازد، — از نظرگاه «اپوزیسیون» نگریستن — مضحک است. پرولتاریای انقلابی باید نظیر کائوتسکی «مشاور امور آشفته فکری» دیده بصیرت خود را کور کند و به بورژوازی که عصیانهای ضدانقلابی دوتف، کراسنف و چک‌ها را برپا میکند (۳۷) و به خرابکاران ملیون‌ها می‌پردازد، — بعنوان «اپوزیسیون» قانونی بنگرد. چه اندیشه ژرفی!

کائوتسکی فقط به جنبه صوری قضائی مسئله علاقمند است، بقسمیکه با خواندن استدلالات او دربارهٔ قانون اساسی شوروی بی‌اختیار سخنان ببل بیاد می‌آید که میگوید: حقوق‌دانان افراد سراپا مرتجعی هستند. کائوتسکی مینویسد: «در واقعیت امر تنها سرمایه‌داران را نمیتوان از حقوق خود محروم ساخت. سرمایه‌دار از نظر حقوقی کیست؟ آیا صاحب دارائی است؟ حتی در کشوری نظیر آلمان که در راه پیشرفت اقتصادی بسی فرا رفته است و پرولتاریای آن اینقدر کثیرالعده است استقرار جمهوری شوروی توده‌های بسیاری را از حقوق سیاسی محروم میساخت. در سال ۱۹۰۷ در امپراتوری آلمان تعداد کسانیکه در سه رشته بزرگ — کشاورزی، صنعت و بازرگانی — به کسب مشغول بودند با خانواده‌هایشان عبارت بود از ۳۵ ملیون نفر کارمند و کارگر مزدبگیر و ۱۷ ملیون نفر مستقل. بنابر این حزب در بین کارگران مزدبگیر میتواند کاملاً اکثریت داشته باشد ولی در بین اهالی در اقلیت خواهد بود» (ص ۳۳).

این یکی از نمونه‌های استدلال کائوتسکی است. خوب مگر این ندبه و زاری ضدانقلابی یک فرد بورژوا نیست؟ آقای کائوتسکی چرا شما همه «مستقل‌ها» را جزو افراد محروم از حقوق قلمداد کردید و

حال آنکه بخوبی میدانید اکثریت عظیم دهقانان روس کارگر مزدبگیر نگاه نمیدارند و لذا از حقوق محروم نمیگردند؟ مگر این واژگون‌سازی نیست؟

اقتصاددان دانشمند، چرا شما پیکره‌های مربوط به کار مزدوری در کشاورزی را برحسب گروهبندی اقتصادیات آن که بخوبی بر شما معلوم است و در همان آمار سال ۱۹۰۷ آلمان مندرج است، ذکر نکرده‌اید؟ چرا شما این آمار آلمانی را که نشان میداد عده استثمارگران چقدر است و نسبت به عده کل «کشاورزان» تا چه اندازه اندک است برای کارگران آلمانی، برای خوانندگان رسالهٔ خود ذکر ننموده‌اید؟

زیرا ارتدادتان شما را به عامل صرف بورژوازی مبدل کرده است.

ملاحظه میکنید که سرمایه‌دار مفهوم قضائی نامعینی است و کائوتسکی طی چند صفحه به «فعال مایشائی» قانون اساسی شوروی میتازد. این «دانشمند جدی» به بورژوازی انگلستان اجازه میدهد قرنها برای تهیه و تدوین قانون اساسی نوین (نوین نسبت به نظامات قرون وسطی) بورژوائی وقت صرف نماید، ولی این نمایندهٔ علم چاکرمآبانه، به ما کارگران و دهقانان روسیه، هیچ مهلتی نمیدهد و خواستار آنستکه ما طی چند ماه یک قانون اساسی از هر جهت تدقیق شده تدوین نمائیم...

...«فعال مایشائی»! ببینید با چنین سرزنشی چه ژرفائی از رذیلانه‌ترین چاکری در آستان بورژوازی و خشکمغزانه‌ترین فضل فروشی‌ها آشکار میگردد. وقتی حقوقدانهای سراپا بورژوا و اکثراً مرتجع کشورهای سرمایه‌داری طی قرنها یا دهها سال جزئی‌ترین مقررات را تدوین میکردند و دهها و صدها جلد کتاب دربارهٔ قوانین و توضیح قوانینی مینوشتند که کارگر را مورد تضییق قرار میداد و دست و پای تهیدست را در زنجیر می‌نهاد و از هر فرد سادهٔ زحمتکش از میان خلق هزاران ایراد میگرفت و هزاران محظور در برابر وی قرار میداد، — آری در چنین مواردی لیبرالهای بورژوا و آقای کائوتسکی هیچگونه «فعال مایشائی» مشاهده نمیکنند! اینجا «نظم» و «قانون» حکمفرماست! اینجا همه چیز دربارهٔ اینکه چگونه میتوان از تهیدست «رسق کشید» سنجیده‌شده و به ثبت رسیده است. اینجا هزاران وکیل مدافع بورژوا و منصبدار (کائوتسکی

دربارهٔ آنها اصولاً سکوت میکند و لابد علتش اینستکه مارکس برای درهم شکستن ماشین بوروکراسی اهمیت عظیمی قائل بوده است...) وجود دارد که میتوانند قوانین را چنان تفسیر نمایند که کارگر و دهقان میانه حال هیچگاه نتوانند از حصار سیم خاردار این قوانین رخنه‌ای به خارج بیابند. این «فعال مایشائی» بورژوازی نیست، این دیکتاتوری استثمارگران آزمند و پلیدیکه از خون خلق سیراب شده‌اند، نیست، حاشا و کلا. این «دمکراسی خالص» است که روز بروز خالص‌تر و خالص‌تر میشود.

ولی هنگامیکه زحمتکشان و طبقات استثمارشونده‌ایکه در اثر جنگ امپریالیستی رابطه‌شان با برادران خارجی خود قطع شده بود، برای نخستین‌بار در تاریخ شوراهای خود را تشکیل دادند و آن توده‌هائیرا که تحت ستم بورژوازی بودند و بورژوازی بر مغز آنان میکوفت و تحمیقشان مینمود، به ساختمان سیاسی دعوت کردند و خود به برپا داشتن دولت نوین، پرولتری پرداختند و در بحبوحهٔ مبارزهٔ خشماگین و در آتش جنگ داخلی به طرح احکام اساسی مربوط به دولت بدون استثمارگران آغاز نهادند، ــ آنگاه تمام دون فطرتان بورژوازی و تمام خیل خون آشامان باتفاق کائوتسکی پا منبری خوان خود به جنجال دربارهٔ «فعال مایشائی» پرداختند! واقعاً هم این کارگران و دهقانان بیسواد، این «جماعت عوام» از کجا میتوانند قوانین خود را تفسیر کنند؟ این زحمتکشان ساده‌ای که از مشورتهای وکلای مدافع تحصیل کرده و نویسندگان بورژوا و کائوتسکی‌ها و منصبداران خردمند قدیمی بر خوردار نیستند، از کجا میتوانند حس عدالت داشته باشند؟

آقای کائوتسکی از نطق مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۱۸ (۳۸) من این سخنان را نقل قول مینماید: «...توده‌ها ترتیب و موعد انتخابات را خود معین میکنند...» و سپس کائوتسکی «دمکرات خالص» از اینجا چنین نتیجه گیری مینماید:

«...بنابر این از قرار معلوم مطلب بدینقرار است که هر یک از مجامع انتخاب کنندگان بنابه صلاحدید خود ترتیب

انتخابات را تعیین مینماید. بدین طریق فعال مایشائی و اسکان خلاص نمودن گریبان خود از چنگ عناصر ناساز اپوزیسیون در داخل خود پرولتاریا بحد اعلا میرسد» (ص ۳۷).

خوب این با سخنان نویسندهٔ مزدوری که از طرف سرمایه‌داران اجیر شده و بهنگام «اعتصاب آه و فغان دربارهٔ ستمگری توده بر کارگران جدی «مایل به کار کردن» راه میاندازد، چه تفاوتی دارد؟ چرا ترتیبی که منصبداران بورژوا در دمکراسی بورژوائی «خالص» برای انتخابات تعیین مینمایند فعال مایشائی نیست؟ چرا حس عدالت در نزد توده‌هائیکه به مبارزه علیه استثمارگران دیرین خود برخاسته‌اند و در جریان مبارزهٔ حیاتی و مماتی اذهانشان روشن میشود و خود آبدیده میگردند، باید کمتر از یکمشت منصبدار و روشنفکر و وکیل مدافعی باشد که با خرافات بورژوائی تربیت شده‌اند؟

کائوتسکی سوسیالیست حقیقی است و شما حق ندارید نسبت به صداقت این پدر عالیشأن خانواده، این پاکدامن‌ترین فرد سوءظن داشته باشید. او طرفدار آتشین و با ایمان پیروزی کارگران و انقلاب پرولتریست. فقط دلش میخواست که روشنفکران چربزبان خرده‌بورژوا و فیلیسترها که دیدهٔ بصیرتشان کور است ابتدا، قبل از جنبش توده‌ها و قبل از مبارزهٔ شدید آنان علیه استثمارگران و حتماً بدون جنگ داخلی آئین‌نامهٔ معتدل و مرتبی برای تکامل انقلاب تنظیم نمایند...

ایودوشکا گولوولیوف (۳۹) علامهٔ ما با برآشفتگی اخلاقی عمیقی برای کارگران آلمانی تعریف میکند که در ۱۴ ژوئن سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی شوراهای سراسر روسیه مقرر داشت که نمایندگان حزب اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها از شوراها اخراج گردند. ایودوشکا کائوتسکی در حالیکه سراپا در آتش خشم جوانمردانه میسوزد مینویسد: «این اقدام متوجه اشخاص معینی نیست که مرتکب اعمال معین مستوجب کیفر شده باشند... در قانون اساسی جمهوری شوروی کلمه‌ای هم راجع به مصونیت نمایندگان یعنی اعضاء شوراها ذکر نشده است.

کسانیکه در اینجا از شوراها اخراج میگردند افراد معین نبوده، بلکه احزاب معینی هستند» (ص — ۳۷).

آری، براستی هم این بس دهشتناک و عدول تحمل‌ناپذیریست از دمکراسی خالصی که ایودوشکا کائوتسکی انقلابی ما طبق قواعد آن انقلاب خواهد کرد. ما بلشویک‌های روس میبایست ابتدا به ساوینکف‌ها و شرکاء، به لیبردانها (۴۰) و پوترسف‌ها (۴۱) («آکتیویست‌ها») و شرکاء وعدهٔ مصونیت بدهیم و سپس مجموعه قوانین جزائی برشته تحریر در آوریم که در آن شرکت در جنگ ضدانقلابی واحدهای چکوسلواکی یا اتحاد با امپریالیستهای آلمانی در اوکرائین یا گرجستان برضد کارگران کشور خود «مستوجب کیفر» اعلام گردد و فقط پس از این و بر اساس این مجموعه قوانین جزائی، حق داشته باشیم بروفق «دمکراسی خالص» «افراد معینی» را از شوراها اخراج نمائیم. اینموضوع بخودی خود واضح است که چکوسلواک‌ها که بتوسط ساوینکف‌ها، پوترسوف‌ها و لیبردان‌ها (یا بکمک تبلیغات آنان) از سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه پول میگیرند و بهمینسان هم کراسنف‌ها که بکمک منشویک‌های اوکرائین و تفلیس از آلمانها سهمات گرفته‌اند، مطیع و آرام سر جای خود می‌نشینند و تا زمانیکه ما برایشان یک مجموعهٔ قوانین جزائی صحیح تدوین نمائیم بعنوان دمکراتهای صد در صد خالص بایفای نقش «اپوزیسیون» اکتفا میورزند...

اینموضوع نیز که قانون اساسی شوروی حق انتخاب را از کسانیکه «بمنظور تحصیل سود کارگر مزدبگیر نگاهمیدارند» سلب مینماید، بهمین اندازه در کائوتسکی خشم اخلاقی شدید تولید میکند. او مینویسد: «کسیکه در خانه کار میکند یا کارفرمای کوچکی که یک شاگرد دارد زندگی و احساساتش کاملاً پرولتریست ولی از حق انتخاب محرومست» (ص ۳۶).

چه عدولی از «دمکراسی خالص»! چه بیعدالتی شدیدی! حقیقت اینستکه تا کنون همهٔ مارکسیست‌ها بر آن بوده‌اند و بوسیلهٔ هزاران فاکت ثابت کرده‌اند که کارفرمایان کوچک بیوجدان‌ترین و حریصترین استثمارکنندهٔ کارگران مزدبگیر هستند، ولی بدیهیست که ایودوشکا

کائوتسکی طبقهٔ کارفرمایان کوچک را در نظر نگرفته (و اصولاً چه کسی این تئوری مضر مبارزهٔ طبقاتی را اختراع کرد؟)، بلکه افراد جداگانه و استثمارگرانی را در نظر میگیرد که «زندگی و احساساتشان کاملاً پرولتریست». «آگنس صرفه‌جوی» مشهوری که می‌پنداشتند مدتهاست مرده است، در پرتو قلم کائوتسکی دوباره زنده شده است. این آگنس صرفه‌جو را دهها سال قبل دمکرات «خالص» اوژن ریختر بورژوا اختراع کرد و وارد ادبیات آلمان نمود. او پیشبینی میکرد که دیکتاتوری پرولتاریا و ضبط سرمایهٔ استثمارگران بلایا و محن ناشنوده‌ای ببار خواهد آورد و با قیافهٔ معصومانه‌ای می‌پرسید که آخر از نظر قضائی سرمایه‌دار کیست و بعنوان نمونه، دوزندهٔ تهیدست صرفه‌جوئی («آگنس صرفه‌جو») را در نظر میگرفت که «دیکتاتورهای» بدخوی «پرولتاریا» آخرین داروندارش را ضبط کرده‌اند. زمانی بود که تمام سوسیال‌دمکراسی آلمان این «آگنس صرفه‌جوی» اوژن ریختر دمکرات خالص را بباد استهزاء میگرفت. ولی این مربوط به گذشته دور بود، مربوط به آن گذشته دوری که هنوز ببل در قید حیات بود و آشکار و صریح حقیقت را میگفت و اظهار میداشت که آری در حزب ما ناسیونال‌ـلیبرال‌ها (۴۲) بسیارند، این مربوط به آن گذشته دوریست که کائوتسکی هنوز راه ارتداد در پیش نگرفته بود.

اکنون «آگنس صرفه‌جو» در وجود «کارفرمای کوچکی که یک شاگرد دارد و زندگی و احساساتش کاملاً پرولتریست» دوباره زنده شده است. بلشویک‌های بدخوی او را می‌آزارند و حق انتخاب را از وی سلب میکنند. راست است که، چنانچه خود کائوتسکی میگوید، «هر جلسه انتخاباتی» در جمهوری شوروی میتواند استادکار تهیدستی را که فرضاً با کارخانهٔ معینی مربوط است، چنانچه استثنائاً استثمارگر نباشد و واقعاً «زندگی و احساساتش کاملاً پرولتری باشد» بخود راه دهد. ولی مگر میتوان به معلومات زندگی و حس عدالت جلسهٔ بیسر و سامان کارگران سادهٔ کارخانه که بدون آئین‌نامه کار میکنند (اوه، وامصیبتا!) امید بست؟ مگر روشن نیست که واگذاری حق انتخاب بتمام استثمارگران، بتمام کسانیکه کارگر مزدبگیر اجیر میکنند بهتر از آنستکه خود را

در معرض این خطر قرار دهیم که «آگنس صرفه‌جو» و «استادکاری که زندگی و احساساتش پرولتریست» مورد آزار کارگران قرار گیرند؟

* * *

بگذار دون فطرتان منفوریکه راه ارتداد در پیش گرفته‌اند و بورژوازی و سوسیال‌شوینیست‌ها به آنان تهنیت میگویند* بر قانون اساسی شوروی ما بسبب آنکه حق انتخاب را از استثمارگران سلب می‌کند بتازند. این خوبست، زیرا جدائی کارگران انقلابی اروپا را از شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، از رنودل‌ها و لونگه‌ها، از هندرسون‌ها و رامزی ماکدونالدها، از این پیشوایان قدیمی و خائنین قدیمی سوسیالیسم، تسریع و عمیق مینماید.

توده‌های طبقات ستمکش و پیشوایان آگاه و پاکدامنی که از بین پرولترهای انقلابی برخاسته‌اند با ما خواهند بود. کافیست این پرولترها و این توده‌ها را با قانون اساسی شوروی خود آشنا کنیم تا فوراً بگویند: کسان حقیقی ما آنجا هستند، حزب کارگری حقیقی ما و دولت حقیقی کارگری ما آنجاست. زیرا این دولت، بر خلاف تمام پیشوایان نامبرده که ما را فریب میدادند، کارگران را با یاوه‌سرائی دربارهٔ رفرم فریب نمیدهد، بلکه جداً علیه استثمارگران مبارزه میکند، انقلاب را جداً عملی میسازد و در راه رهائی کامل کارگران عملاً پیکار میکند.

اگر استثمارگران پس از «پراتیک» یکسالهٔ شوراها از طرف شوراها

---

* هم اکنون من سرمقاله‌ایرا از «روزنامهٔ فرانکفورت» (٤٣) (٢٢ اکتبر سال ١٩١٨، شمارهٔ ٢٩٣) خواندم که در آن مطالب رسالهٔ کائوتسکی با وجد و شعف تکرار شده است. این روزنامهٔ صاحبان بورس راضی و خرسند است. چرا نباشد! رفیقی هم از برلن بمن مینویسد که «فوروِرتس» (٤٤)، روزنامه شایدمانها، در مقالهٔ خاصی اظهار داشته است که تقریباً زیر هر سطر رسالهٔ کائوتسکی را (٤٥) امضا میکند. تبریک، تبریک!

از حق انتخاب محروم شده‌اند، معنایش آنستکه این شوراها واقعاً سازمان توده‌های ستمکش‌اند، نه سازمان سوسیال‌امپریالیست‌ها و سوسیال پاسیفیست‌ها که خود را به بورژوازی فروخته‌اند. اگر این شوراها حق انتخاب را از استثمارگران سلب کرده‌اند، معنایش آنستکه شوراها ارگانهای سازشکاری خرده‌بورژوائی با سرمایه‌داران و ارگانهای یاوه‌سرائی پارلمانی (کائوتسکی‌ها، لونگه ها و ماکدونالدها) نبوده، بلکه ارگانهای پرولتاریای واقعاً انقلابی هستند که علیه استثمارگران به مبارزه حیات و ممات مشغولست.

چند روز پیش (امروز ۳۰ اکتبراست) یکی از رفقای بسیار مطلع از برلن بمن نوشت که: «اینجا تقریباً کسی از رساله کائوتسکی خبر ندارد». من میخواهم به سفرای خودمان در آلمان و سوئیس توصیه کنم که برای خرید این کتاب و پخش مجانی آن بین کارگران آگاه از صرف هزارها روبل دریغ نکنند تا آن سوسیال‌دمکراسی «اروپائی» — بخوان: امپریالیستی و رفرمیستی — را که مدتهاست به «لاشه متعفن» بدل شده است، لجن مال سازند.

* * *

آقای کائوتسکی در پایان کتاب خود، در صفحه ۶۱ و ۶۳، سخت می‌نالد از اینکه «تئوری جدید» (او بلشویسم را چنین مینامد زیرا میترسد به تحلیلی که مارکس و انگلس از کمون پاریس نموده‌اند دست بزند) «حتی در بین دمکراسی‌های قدیمی نظیر سوئیس هم طرفدارانی پیدا میکند». این برای کائوتسکی «نامفهوم است» که «سوسیال‌دمکرات‌های آلمانی این تئوری را می‌پذیرند».

خیر، این کاملاً مفهوم است، زیرا پس از درسهای جدی جنگ، هم شایدمان‌ها و هم کائوتسکی‌ها دارند برای توده‌های انقلابی نفرت‌انگیز میشوند.

کائوتسکی مینویسد: «ما» همیشه طرفدار دمکراسی بوده‌ایم، چطور میشود که ناگهان خودمان از آن استنکاف ورزیم!

«ما» اپورتونیست‌های سوسیال‌دمکراسی، همیشه مخالف دیکتاتوری

پرولتاریا بوده‌ایم و کلب‌ها و شرکاء مدتها پیش آشکارا اینرا اظهار داشته‌اند. کائوتسکی اینرا میداند و بیهوده تصور میکند که میتواند واقعیت عیان «بازگشت خود به آغوش» برنشتین‌ها و کلب‌ها را از خوانندگان مکتوم دارد.

«ما» مارکسیست‌های انقلابی، هرگز از دمکرسی «خالص» (بورژوائی) برای خود بت نساخته‌ایم. پلخانف چنانکه میدانیم در سال ۱۹۰۳ مارکسیست انقلابی بود (قبل از چرخش اسف‌انگیز وی که او را به موقعیت شایدمان روسی دچار ساخت). وی در آنزمان در کنگرهٔ حزب که برنامه را تصویب میکرد، گفت پرولتاریا هنگام انقلاب در صورت ضرورت حق انتخاب را از سرمایه‌داران سلب خواهد کرد و هر پارلمانی را، چنانچه ضدانقلابی (۴۶) از کار درآید، برهم خواهد زد. اینکه نظریه مزبور یگانه نظریه‌ایست که با مارکسیسم وفق میدهد، موضوعیست که هر کسی میتواند لااقل آنرا در اظهاراتی که فوقاً من از مارکس و انگلس نقل نموده‌ام، مشاهده نماید. این موضوع بعیان از تمام مبانی مارکسیسم ناشی میشود.

«ما» مارکسیست‌های انقلابی بمردم از آن حرفها نمیزدیم که مورد پسند کائوتسکی‌های کلیهٔ ملل یعنی کسانی بود که بدانوسیله در آستان بورژوازی چاکری مینمودند و خود را با پارلمانتاریسم بورژوائی دمساز میکردند و خصلت بورژوائی دمکراسی معاصر را مسکوت میگذاشتند و فقط توسعه آن و تکمیل نهائی آنرا خواستار بودند.

«ما» به بورژوازی میگفتیم: شما استثمارگر و سالوس هستید، از دمکراسی دم میزنید و در عین حال در هر گام هزاران مانع در سر راه شرکت توده‌های ستمکش در سیاست ایجاد میکنید. ما حرف شما را مدرک قرار میدهیم و بخاطر منافع این توده‌ها، توسعه دمکراسی بورژوائی شما را طلب میکنیم تا توده‌ها را برای انقلاب بمنظور سرنگون ساختن شما استثمارگران آماده سازیم. و اگر شما استثمارگران در صدد مقاومت در برابر انقلاب پرولتری ما برآیید ما شما را بیرحمانه سرکوب خواهیم ساخت، شما را از حقوق محروم خواهیم نمود و از این گذشته: بشما

نان نخواهیم داد، زیرا در جمهوری پرولتری ما استثمارگران از حقوق و از آتش و آب محروم خواهند بود، زیرا ما جداً سوسیالیست هستیم نه بشیوهٔ شایدمان و کائوتسکی.

اینست آنچه که «ما» مارکسیست‌های انقلابی میگفتیم و خواهیم گفت و بدینجهت است که توده‌های ستمکش طرفدار ما و با ما خواهند بود ولی شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها در زباله‌دان مرتدین جای خواهند گرفت.

معنای انترناسیونالیسم چیست؟

کائوتسکی با اعتقاد تمام خود را انترناسیونالیست میشمارد و مینامد. شایدمان‌ها را او «سوسیالیستهای دولتی» میخواند. کائوتسکی ضمن دفاع از منشویک‌ها (او صریحاً نمیگوید که با آنها همبستگی دارد، ولی تماماً نظریات آنها را عملی میسازد) با وضوح شگرفی نشان داد که «انترناسیونالیسم» او از چه قماشی است. و چون کائوتسکی تنها نبوده، بلکه نمایندهٔ جریانیست که بطور ناگزیر در شرایط انترناسیونال دوم پدید آمده است (لونگه در فرانسه، توارتی در ایتالیا، نوبس و گریم، گرابر و نن در سوئیس، راسسی ماکدونالد در انگلستان و غیره)، لذا مکث روی «انترناسیونالیسم» کائوتسکی آموزنده است.

کائوتسکی ضمن تکیه روی اینموضوع که منشویک‌ها هم در تسیمروالد (٤٧) شرکت داشته‌اند (بیشک این گواهینامه‌ایست ولی... گواهینامهٔ پوسیده)، نظریات منشویک‌ها را که خود با آن موافقت دارد بطرز زیر توصیف میکند:

«... منشویک‌ها خواستار صلح همگانی بودند. آنها خواستار آن بودند که همهٔ محاربین شعار بدون الحاق‌طلبی و غرامات را بپذیرند. بر وفق این نظریه، تا زمانیکه این هدف حاصل نیامده است، ارتش روس میبایست در حالت آمادگی جنگ باشد. ولی بلشویک‌ها طلب میکردند که بهرقیمتی شده صلح فوری منعقد گردد، آنها حاضر بودند در صورت لزوم صلح جداگانه‌ای منعقد گردد و با تشدید بی‌نظمی ارتش که بدون

آنهم بی‌نظمی شدیدی بود، میکوشیدند بزور آنرا بچنگ آورند (ص ۲۷). بعقیدهٔ کائوتسکی بلشویک‌ها نمیبایست قدرت را بدست گیرند و می‌بایست به مجلس مؤسسان بسنده کنند.

بنابر این انترناسیونالیسم کائوتسکی و منشویک‌ها عبارت از آنستکه: از دولت امپریالیستی بورژوازی مطالبه رفرم شود، ولی از آن کماکان پشتیبانی بعمل آید و مادامیکه تمام محاربین شعار بدون الحاق‌طلبی و غرامات را نپذیرفته‌اند به پشتیبانی از جنگی که به دست این دولت انجام میشود ادامه داده شود. چنین نظریه‌ایرا هم توراتی و هم کائوتسکیست‌ها (هاآزه و غیره) و هم لونگه و شرکاء بکرات اظهار داشته و گفته‌اند که ما طرفدار «دفاع از میهن» هستیم.

از نظر تئوریک اینموضوع بمعنای ناتوانی کامل جدا شدن از سوسیال‌شوینیستها و آشفته‌فکری کامل در مسئلهٔ دفاع از میهن است. از نظر سیاسی بمعنای جا زدن ناسیونالیسم خرده‌بورژوائی به عوض انترناسیونالیسم و پیوستن به رفرمیسم و دست کشیدن از انقلاب است.

از نظر پرولتاریا تصدیق «دفاع از میهن» بمعنای موجه ساختن جنگ کنونی و تصدیق مشروع بودن آنست. و چون جنگ، اعم از اینکه نیروهای خصم در لحظهٔ فعلی در هر کجا، خواه در کشور من و خواه در کشور بیگانه باشد، کماکان یک جنگ امپریالیستی باقی میماند (خواه در شرایط سلطنت و خواه در شرایط جمهوری)، لذا تصدیق دفاع از میهن عملاً در حکم پشتیبانی از بورژوازی امپریالیستی غارتگر و خیانت کامل به سوسیالیسم است. در روسیه، در دوران کرنسکی یعنی در دوران جمهوری بورژوادمکراتیک، نیز جنگ کماکان امپریالیستی باقی‌مانده بود، زیرا ادارهٔ آن در دست بورژوازی بود که طبقهٔ حاکم محسوب میشد (و جنگ هم «ادامه سیاست» است)؛ بارزترین مظهر خصلت امپریالیستی جنگ قراردادهای سری مربوط به تقسیم جهان و غارت کشورهای دیگر بود که تزار سابق با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه منعقد نموده بود.

منشویک‌ها که چنین جنگی را جنگ تدافعی یا انقلابی مینامیدند،

بطرز پلیدی خلق را میفریفتند و کائوتسکی که سیاست منشویک‌ها را تأیید می‌کند، فریب خلق را تأیید میکند، نقش خرده‌بورژواهائی را تأیید میکند که با اغوای کارگران و بستن دست و پای آنان به ارابهٔ امپریالیست‌ها به سرمایه خدمت میکردند. کائوتسکی از سیاست خرده بورژوامآبانه و فیلسترمنشانه نمونه‌واری پیروی می‌کند به این خیال (و این خیال پوچ را به توده‌ها تلقین مینماید) که گویا با شعار دادن موضوع تغییر میکند. تمام تاریخ دمکراسی بورژوائی این توهم را فاش میسازد: دمکراتهای بورژوا برای فریب خلق همواره هرگونه «شعاری» را که خواسته باشید داده‌اند و همواره هم خواهند داد. ولی مطلب در اینستکه صادقانه بودن آنان تحقیق گردد، گفتار با کردار مقابله شود و به عبارت‌پردازی ایده‌آلیستی یا شیادانه قناعت نگردد، بلکه واقعیت طبقاتی مورد تفحص قرار گیرد. جنگ امپریالیستی خصلت امپریالیستی خود را آنوقت از دست نمیدهد که شیادان یا عبارت‌پردازان و یا فیلسترهای خرده‌بورژوا یک «شعار» دهن‌شیرین‌کن بدهند، بلکه تنها زمانی این خصلت را از دست میدهد که طبقه‌ایکه جنگ امپریالیستی بدست وی انجام میشود و بوسیله ملیون‌ها رشته (و چه بسا طناب) اقتصادی باین جنگ وابسته است، عملاً سرنگون شود و حکومت طبقه واقعاً انقلابی یعنی پرولتاریا جایگزین حکومت وی گردد. جز این، راه خلاص دیگری از جنگ امپریالیستی و ایضاً از صلح امپریالیستی غارتگرانه وجود ندارد.

کائوتسکی با تأیید سیاست خارجی منشویک‌ها و اعلام آن بعنوان سیاست انترناسیونالیستی و تسیمروالدی، اولاً تمام پوسیدگی اکثریت تسیمروالد یا اکثریت اپورتونیستی را نشان میدهد (بیهوده نبود که ما یعنی جناح چپ تسیمروالد (۴۸)، فوراً از چنین اکثریتی فاصله گرفتیم!) و ثانیاً (این مهمترین نکته است) از موضع پرولتاریا به موضع خرده‌بورژوازی، از موضع انقلابی به موضع رفرمیستی می‌پیوندد.

پرولتاریا در راه سرنگونی انقلابی بورژوازی امپریالیستی مبارزه میکند، ولی خرده‌بورژوازی در راه «تکمیل» رفرمیستی امپریالیسم و در راه دمساز شدن با آن در عین تبعیت از آن. هنگامیکه کائوتسکی هنوز

مارکسیست بود، مثلاً در سال ۱۹۰۹ که رساله «راه رسیدن بقدرت» را مینوشت، بویژه از اندیشهٔ ناگزیری انقلاب ناشی از جنگ دفاع میکرد و از نزدیک شدن عصرانقلابها سخن میگفت. بیانیه بال سال ۱۹۱۲ مستقیماً و صریحاً از انقلاب پرولتری ناشی از همان جنگ امپریالیستی بین گروهبندی آلمان و گروهبندی انگلستان سخن میگوید که نائره‌اش در سال ۱۹۱٤ بر افروخته شد. در سال ۱۹۱۸ هم که انقلاب‌های ناشی از جنگ آغاز گردید، کائوتسکی بجای آنکه ناگزیری آنها را توضیح دهد، بجای آنکه دربارهٔ یک تاکتیک انقلابی و وسایل و شیوه‌های تدارک انقلاب دقیقاً بیاندیشد و در آن غور نماید، تاکتیک رفرمیستی منشویک‌ها را انترناسیونالیسم نامید. مگر این ارتداد نیست؟

کائوتسکی منشویک‌ها را بخاطر آنکه روی حفظ آمادگی جنگی ارتش اصرار می‌ورزیدند، میستاید و بلشویک‌ها را بخاطر آنکه «بی‌نظمی ارتش» را که بدون آنهم شدید بود شدت میدادند، نکوهش مینماید. معنای این سخن ستودن رفرمیست و تبعیت از بورژوازی امپریالیستی و تقبیح انقلاب و دست کشیدن از آنست. زیرا حفظ آمادگی جنگی در دوران کرنسکی معنایش این بود که ارتش با فرماندهی بورژوائی آن (ولو اینکه جمهوریخواه باشد) حفظ گردد و چنین هم بود. همه میدانیم، و جریان حوادث هم بعیان تأیید کرد که این ارتش جمهوریخواه روح کورنیلفی را بواسطه وجود کادر فرماندهی کورنیلفی حفظ میکرد. افسران بورژوازی نمیتوانستند کورنیلویست نباشند و نمیتوانستند بسوی امپریالیسم و سرکوب قهری پرولتاریا گرایش نداشته باشند. باقی گذاردن تمام مبانی جنگی امپریالیستی و تمام مبانی دیکتاتوری بورژوائی بشیوهٔ سابق، ترسیم جزئیات و رنگ‌آمیزی چیزهای پوچ («رفرم») — اینست آنچه که تاکتیک منشویکی عملاً بدان خلاصه میشد.

بالعکس. بدون ایجاد «بی‌نظمی» در ارتش هیچ انقلاب کبیری کار خود را از پیش نبرده و نمیتواند از پیش ببرد. زیرا ارتش متحجرترین آلت پشتیبانی از نظام کهنه، سفت و سخت‌ترین تکیه‌گاه انضباط بورژوائی و پشتیبان سلطه سرمایه و وسیلهٔ حفظ و تربیت روح انقیاد برده‌وار در

زحمتکشان و تابع نمودن آنان باین سلطه است. ضدانقلاب هیچگاه وجود کارگران مسلح را در کنار ارتش تحمل نکرده و نمیتواند تحمل کند. انگلس مینویسد: در فرانسه پس از هر انقلاب کارگران مسلح بوده‌اند؛ «بدینجهت نخستین اصل مسلم برای بورژواهائی که بر مسند قدرت قرار داشتند، خلع سلاح کارگران بوده است» (۴۹). کارگران مسلح هستهٔ ارتش نوین و سلول تشکیلاتی نظام اجتماعی نوین بودند. درهم کوفتن این سلول و جلوگیری از نمو آن — نخستین اصل مسلم بورژوازی بوده است. نخستین اصل مسلم هر انقلاب پیروزمند — که مارکس و انگلس بکرات خاطر نشان ساخته‌اند — عبارت بوده است از: درهم شکستن ارتش سابق، انحلال آن و تعویض آن با ارتش نوین (۵۰). طبقهٔ اجتماعی نوین هنگام قیام برای بدست آوردن سلطه هرگز نمیتوانست و اکنونهم نمیتواند بنحو دیگری باین سلطه نائل آید و پایه‌های آنرا تحکیم نماید، مگر از این راه که ارتش سابق را کاملاً درهم‌شکند (خرده‌بورژواهای مرتجع یا صرفاً ترسو در اینمورد فریاد میکشند که این «بی‌نظمی» است)؛ مگر از این راه که بدون هیچگونه ارتش دوران بس دشوار و بس دردناکی را بگذراند (انقلاب کبیر فرانسه هم این دوران دردناک را گذراند)؛ مگر از این راه که بتدریج و در جریان یک جنگ داخلی دشوار ارتش نوین، انضباط نوین و سازمان جنگی نوینی برای طبقهٔ نوین بوجود آورد. کائوتسکی مورخ سابقاً اینرا میفهمید. کائوتسکی مرتد اینرا فراموش کرده است.

وقتی کائوتسکی تاکتیک منشویکها را در انقلاب روس تصدیق مینماید، دیگر چه حقی دارد شایدمان‌ها را، «سوسیالیست‌های دولتی» بنامد؟ منشویک‌ها هم با پشتیبانی از کرنسکی و شرکت در کابینهٔ او بهمینسان سوسیالیستهای دولتی بودند. کافیست کائوتسکی همینقدر مسئلهٔ طبقهٔ حاکمه‌ایرا که جنگ امپریالیستی بدست وی انجام میشد، مطرح سازد، تا بهیچوجه نتواند از این نتیجه‌گیری شانه خالی کند. ولی کائوتسکی از طرح مسئلهٔ طبقهٔ حاکمه اجتناب دارد، مسئله‌ایکه طرحش برای مارکسیست حتمی است، زیرا همینکه چنین مسئله‌ای طرح شد مرتد رسوا میگردد.

کائوتسکیست‌ها در آلمان، طرفداران لونگه در فرانسه، توراتی و شرکاء در ایتالیا چنین استدلال مینمایند: سوسیالیسم برابری و آزادی ملل و حق آنان را در تعیین سرنوشت خویش در نظر دارد؛ بدینجهت هنگامیکه بکشور ما هجوم‌آور میشوند یا هنگامیکه نیروهای خصم به سرزمین ما تهاجم نمودند، سوسیالیست‌ها حق دارند و موظفند از میهن دفاع کنند. ولی این استدلال از نظر تئوریک یا ریشخند کامل سوسیالیسم است و یا نیرنگ شیادانه و از نظر پراتیک‌ـسیاسی هم مطابق است با استدلال عامی بکلی نادانی که حتی فکر خصلت اجتماعی و طبقاتی جنگ و وظایف حزب انقلابی در دوران جنگ ارتجاعی را بذهن خود خطور هم نمیتواند بدهد.

سوسیالیسم با اعمال قهر نسبت به ملل مخالف است. این مطلب بلاتردید است. ولی سوسیالیسم اصولاً با اعمال قهر برضد افراد مخالف است. معهذا بجز آنارشیستهای مسیحی و تولستویست‌ها (۵۱) هیچکس از اینجا چنین نتیجه نگرفته است که سوسیالیسم با اعمال قهر انقلابی مخالف است. پس صحبت از «اعمال قهر» بطور کلی یعنی بدون تحلیل شرایطی که اعمال قهر ارتجاعی را از انقلابی متمایز میسازد، معنایش تنزل تا مرحلهٔ خرده‌بورژوائیست که از انقلاب دست کشیده باشد یا اینکه معنایش اینستکه انسان با توسل به سفسطه خود و دیگران را فریب دهد.

عین همین مطلب دربارهٔ اعمال قهر نسبت به ملل صدق میکند. هر جنگی عبارتست از اعمال قهر نسبت به ملل، ولی این امر مانع آن نمیشود که سوسیالیست‌ها طرفدار جنگ انقلابی باشند. خصلت طبقاتی جنگ — اینست آن مسئلهٔ اساسی که در برابر فرد سوسیالیست (چنانچه مرتد نباشد) قرار دارد. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ جنگی است بین دو گروهبندی بورژوازی امپریالیست بخاطر تقسیم جهان، بخاطر تقسیم غنائم، بخاطر غارت و اختناق ملل کوچک و ضعیف. بیانیه سال ۱۹۱۲ بال جنگ را چنین ارزیابی نمود و واقعیات نیز این ارزیابی را تأیید نموده‌اند. کسیکه از این نظریه دربارهٔ جنگ عدول میورزد، سوسیالیست نیست.

اگر یک آلمانی در دورهٔ ویلهلم یا یک فرانسوی در دورهٔ کلمانسو بگوید: من حق دارم و موظفم بعنوان یک سوسیالیست در صورت تهاجم خصم بکشورم از میهن خود دفاع نمایم، چنین استدلالی استدلال فرد سوسیالیست، انترناسیونالیست و پرولتر انقلابی نبوده، بلکه استدلال یک ناسیونالیست خرده‌بورژوا است. زیرا در این استدلال مبارزه طبقاتی انقلابی کارگر برضد سرمایه و ارزیابی تمامی جنگ من حیث المجموع از نقطهٔ نظر بورژوازی جهانی و پرولتاریای جهانی مفقود میگردد، یعنی انترناسیونالیسم مفقود میگردد و ناسیونالیسم بیمقدار، زبر و زمخت برجای میماند. کشور مرا می‌آزارند، چیزهای دیگر بمن مربوط نیست، — اینست خلاصه کلام این استدلال و اینست محدودیت خرده‌بورژوا ناسیونالیستی آن. این بدان ماند که کسی در مورد اعمال قهر نسبت به فرد واحد چنین استدلال نماید: سوسیالیسم با اعمال قهر مخالف است، بدینجهت بهتر است که من راه خیانت را در پیش گیرم و به زندان نیفتم.

آن فرانسوی، آلمانی یا ایتالیائی که میگوید: سوسیالیسم با اعمال قهر نسبت به ملل مخالف است و بنابر این وقتی دشمن به خاک کشور من هجوم آورد، دفاع خواهم کرد، به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم خیانت میورزد. زیرا این شخص فقط «کشور» خود را می‌بیند و بورژوازی... «خود» را مافوق همه‌چیز قرار میدهد، در حالیکه راجع به روابط بین‌المللی که جنگ را امپریالیستی میکند و بورژوازی ویرا به حلقه‌ای از زنجیر غارت امپریالیستی بدل میسازد، نمیاندیشد.

تمام خرده‌بورژواها و تمام افراد عامی کودن و نادان درست همانطوری استدلال میکنند که مرتدینی از قبیل کائوتسکیست‌ها، طرفداران لونگه و توراتی و شرکاء استدلال مینمایند و آن چنین است: در کشور من دشمن هست، دیگر مرا با هیچ‌چیز کاری نیست.*

* سوسیال‌شوینیست‌ها (شایدمان‌ها، رنودل‌ها، هندرسون‌ها، هومپرس‌ها و شرکاء) از هر گونه صحبتی دربارهٔ «انترناسیونال» بهنگام جنگ امتناع میورزند. اینان دشمنان بورژوازی «خود» را «خائنین»...

سوسیالیست، پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست طور دیگری استدلال میکند: خصلت جنگ (که آیا این جنگ ارتجاعی است یا انقلابی) منوط بدان نیست که چه کسی هجوم کرده و «دشمن» در کشور چه کسی قرار دارد، بلکه منوط بدانست که چه طبقه‌ای ادارهٔ امور جنگ را بدست دارد و چه سیاستی بوسیله این جنگ ادامه داده میشود. اگر این جنگ یک جنگ ارتجاعی امپریالیستی است یعنی بدست دو گروهبندی جهانی بورژوازی سرتجع امپریالیست، جبار و غارتگر اداره میشود، آنگاه هر بورژوازی (حتی بورژوازی کشور کوچک) به شریک غارتگری تبدیل میشود، و وظیفهٔ من، وظیفهٔ نمایندهٔ پرولتاریای انقلابی عبارتست از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصر بفردیست از دهشتهای کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطهٔ نظر کشور «خود» باشد (زیرا این استدلال یک کودن بیمقدار و خرده‌بورژوازی ناسیونالیستی است که نمیفهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیست)، بلکه باید از نقطهٔ نظر شرکت من در تدارک، در تبلیغات و در نزدیک ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد.

اینست معنای انترناسیونالیسم و اینست وظیفهٔ انترناسیونالیست، کارگر انقلابی، سوسیالیست واقعی. همین الفبا است که کائوتسکی مرتد «فراموش کرده است». ارتداد او هنگامی بیش از پیش عیان میگردد که از تأیید تاکتیک ناسیونالیستهای خرده‌بورژوا (منشویک‌ها در روسیه، لونگیست‌ها (۵۲) در فرانسه، توراتی در ایتالیا، هاآزه و شرکاء در آلمان) به انتقاد از تاکتیک بلشویکی می‌پردازد. اینک انتقاد مزبور:

به سوسیالیسم میشمرند. آنها طرفدار سیاست استیلاگرانه بورژوازی خود هستند. سوسیال‌پاسیفیست‌ها (یعنی سوسیالیست‌های در گفتار و پاسیفیستهای خرده‌بورژوا در کردار) هر گونه احساسات «انترناسیونالیستی» ابراز میدارند، علیه الحاق‌طلبی و غیره بپا میخیزند، ولی در کردار به پشتیبانی از بورژوازی امپریالیست خود ادامه میدهند. فرق بین این دو تیپ فرق جدی نیست و نظیر فرق بین سرمایه‌دار بدزبان و سرمایه‌دار شیرین‌زبان است.

«انقلاب بلشویکی بر اساس این فرضیه پایه‌گذاری شده بود که مبداء انقلاب همگانی اروپا است و ابتکار متهورانه روسیه پرولترهای سراسر اروپا را به قیام بر می‌انگیزد.

با چنین فرضیه‌ای البته علی‌السویه بود که صلح جداگانهٔ روسیه چه شکلهائی بخود خواهد گرفت و این صلح چه مصائب و چه خسران ارضی (یا بطور تحت‌اللفظی: چه زیان جسمانی یا معلولیتی Verstümmelungen) برای خلق روس ببار خواهد آورد و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را بچه سان تفسیر خواهد نمود. آنگاه اینموضوع نیز علی‌السویه بود، آیا روسیه قادر به دفاع خود هست یا نه. بر وفق این نظریه انقلاب اروپا بهترین دفاع از انقلاب روس بشمار میرفت و میبایست بتمام ملل ساکن سرزمین سابق روسیه حق کامل و حقیقی برای تعیین سرنوشت خویش ارزانی دارد.

انقلاب اروپا که در نتیجهٔ آن سوسیالیسم در آنجا مستقر میگشت و تحکیم میبافت، میبایست همچنین وسیله‌ای برای رفع موانعی گردد که در روسیه بعلت عقب‌ماندگی اقتصادی کشور در سر راه عملی نمودن تولید سوسیالیستی قرار گرفته است.

اینها همه بسیار منطقی و کاملاً مستدل بود، هر آینه اگر فرضیه اصلی امکان‌پذیر میشد یعنی هر آینه اگر انقلاب روس حتماً موجب بر پا شدن انقلاب اروپا میگشت. ولی اگر چنین امری اتفاق نیفتد آنگاه تکلیف چیست؟

تا کنون که این فرضیه به تحقق نپیوسته است. و آنوقت اکنون پرولترهای اروپا را متهم بدان مینمایند که انقلاب روس را ترک گفته و به آن خیانت ورزیده‌اند. این اتهام متوجه افراد نامعلومیست، زیرا آخر چه کسی را میتوان مسئول رفتار پرولتاریای اروپا نمود؟» (ص — ۲۸).

کائوتسکی در تکمیل این مطالب بطور خستگی‌آوری تکرار مینماید

که مارکس، انگلس و ببل بارها دربارهٔ فرا رسیدن انقلابی که انتظار آنرا داشتند، اشتباه کردند، ولی هرگز تاکتیک خود را بر «موعد معین» (ص — ۲۹) فرا رسیدن انقلاب مبتنی ننمودند و حال آنکه بلشویک‌ها، بقول او، «بامید انقلاب همگانی اروپا هست و نیست خود را در معرض برد و باخت قرار دادند».

ما عمداً این قطعهٔ بلند بالا را استنساخ نمودیم تا برأی‌العین بخواننده نشان دهیم که کائوتسکی با چه «زبردستی» در مارکسیسم جعل میکند و نظریه مبتذل ارتجاعی خرده‌بورژوائی را جایگزین آن میسازد.

اولاً نسبت دادن یک سفاهت عیان به مخالف خود و سپس رد آن شیوهٔ افرادیست که چندان عقل درستی ندارند. اگر بلشویک‌ها تاکتیک خود را بر موعد معین فرا رسیدن انقلاب در کشورهای دیگر مبتنی میساختند، آنگاه این یک سفاهت بیچون و چرا بود. ولی حزب بلشویک چنین سفاهتی نکرد: من در نامهٔ خود به کارگران آمریکا (مورخ ۲۰ اوت ۱۹۱۸) صریحاً از این نظریه سفیهانه دوری میجویم و میگویم که ما روی فرا رسیدن انقلاب آمریکا حساب میکنیم ولی نه برای یک موعد معین. من در مباحثهٔ خود با اس‌ارهای چپ (۵۳) و «کمونیستهای چپ» (۵٤) (ژانویه — مارس ۱۹۱۸) بارها همان فکر را مبسوطاً بیان داشته‌ام. کائوتسکی مرتکب یک نیرنگ کوچک... بسیار کوچک شده و انتقاد خود را از بلشویسم مبتنی برهمان نموده است. او تاکتیکی را که روی فرا رسیدن انقلاب اروپا در یک موعد کمابیش نزدیک، ولی نه در یک موعد معین، حساب میکند، با تاکتیکی که روی فرارسیدن انقلاب اروپا در یک موعد معین حساب میکند، با هم مخلوط نموده است. یک تقلب کوچولو، بسیار کوچولو!

تاکتیک دوم سفاهت است. تاکتیک اول برای مارکسیست، برای هر پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست حتمی است، — حتمی است، زیرا تنها این تاکتیک است که از نظر مارکسیستی آن وضع عینی موجود در تمام کشورهای اروپا را که در اثر جنگ پدید آمده است، بدرستی در نظر میگیرد و تنها این تاکتیک است که بوظایف انترناسیونالیستی پرولتاریا پاسخ میگوید.

کائوتسکی مسئله‌ٔ عمده مربوط به مبانی تاکتیک انقلابی بطور اعم را با مسئله‌ای جزئی دربارهٔ اشتباهی که ممکن بود انقلابیون بلشویک مرتکب شوند، ولی مرتکب نشدند، خلط نموده و با این عمل بدون درد سر از تاکتیک انقلابی بطور اعم دست کشیده است!

او که در سیاست راه ارتداد در پیش گرفته است، در رشته تئوری حتی نمیتواند مسئله‌ٔ مربوط به مقدمات عینی تاکتیک انقلابی را مطرح سازد.

اینجاست که ما به نکته‌ٔ دوم میرسیم.

ثانیاً. حساب روی انقلاب اروپا در صورتی برای مارکسیست حتمی است که وضع انقلابی موجود باشد. این یک اصل ابتدائی مارکسیسم است که تاکتیک پرولتاریای سوسیالیستی نمیتواند در آنهنگامیکه وضع انقلابی موجود است و در آنهنگامیکه چنین وضعی وجود ندارد یکسان باشد.

اگر کائوتسکی این مسئله را که برای مارکسیست حتمی است مطرح میساخت، میدید که پاسخ حاصله بیشک علیه وی حکم میکند. مدتها قبل از جنگ تمام مارکسیست‌ها و تمام سوسیالیست‌ها در این نکته موافقت داشتند که جنگ اروپا وضع انقلابی بوجود خواهد آورد. هنگامیکه کائوتسکی هنوز مرتد نبود، این نکته را روشن و صریح تصدیق میکرد: خواه در سال ۱۹۰۲ («انقلاب اجتماعی») و خواه در سال ۱۹۰۹ («راه رسیدن بقدرت»). بیانیه‌ٔ بال از طرف تمام انترناسیونال دوم این موضوع را تصدیق نمود: بیهوده نیست که سوسیال‌شوینیست‌ها و کائوتسکیستها («سنتریستها» یا افرادیکه بین انقلابیون و اپورتونیست‌ها متزلزلند) در تمام کشورها از اظهارات بیانیه‌ٔ بال در این باره مثل آتش جهنم میترسند!

بنابر این انتظار فرا رسیدن وضع انقلابی در اروپا، هوسناکی بلشویک‌ها نبود، بلکه عقیدهٔ عمومی تمام مارکسیستها بود. اگر کائوتسکی با توسل به عبارت‌پردازی‌هائی از قبیل اینکه گویا بلشویک‌ها «همیشه به همه‌توانی اعمال قهر و اراده ایمان داشته‌اند» گریبان خود را از این

حقیقت مسلم خلاص میکند در مقابل آن باید گفت که اینها عبارت پردازی پوچیست که گریز و آنهم گریز ننگین کائوتسکی را از طرح مسئلهٔ مربوط به وضع انقلابی پرده‌پوشی مینماید.

و اما بعد. آیا وضع انقلابی عملاً فرا رسیده یا نه؟ این مسئله را هم کائوتسکی نتوانست مطرح نماید. بدین مسئله فاکت‌های اقتصادی پاسخ میگویند: گرسنگی و ویرانی که بر اثر جنگ در همه‌جا بوجود آمده است، دال بر وجود وضع انقلابیست. فاکت‌های سیاسی نیز بدین مسئله پاسخ میگوید: از سال ۱۹۱۵ به بعد دیگر در کلیه کشورها پروسهٔ انشعاب احزاب سوسیالیست قدیمی پوسیده، پروسه دور شدن توده‌های پرولتاریا از سران سوسیال‌شوینیست و پیوستن آنان بچپ یعنی باندیشه‌ها و روحیات انقلابی و به پیشوایان انقلابی بروشنی آشکار گردید.

پنجم اوت سال ۱۹۱۸، هنگامیکه کائوتسکی رسالهٔ خود را مینوشت، فقط کسی ممکن بود این فاکت‌ها را نبیند که از انقلاب بترسد و بدان خیانت ورزد. ولی اکنون که پایان اکتبر سال ۱۹۱۸ است، انقلاب در یکسلسله از کشورهای اروپا در برابر انظار همه و بسرعت بسیار در حال رشد است. کائوتسکی «انقلابی» که مایلست کمافی‌السابق او را مارکسیست بشمارند، چنان فیلستر کوته‌بینی از کار درآمد نظیر فیلسترهای سال ۱۸۴۷، یعنی همان کسانیکه مورد استهزاء مارکس بودند، — انقلاب قریب‌الوقوع را نمیدید!!

ما به نکتهٔ سوم رسیدیم.

ثالثاً. خصوصیات تاکتیک انقلابی در شرایط وجود وضع انقلابی در اروپا کدامست؟ کائوتسکی پس از اینکه راه ارتداد در پیش گرفت از طرح این مسئله که برای مارکسیست حتمی است، ترسید. کائوتسکی مانند یک فیلیستر خرده‌بورژوای تیپیک یا دهقان نادان چنین استدلال مینماید: «انقلاب همگانی اروپا» فرا رسیده است یا نه؟ اگر فرا رسیده است پس او هم حاضر است انقلابی شود! ما هم از جانب خود میگوئیم که در چنین صورتی هر دون فطرتی (نظیر آن رذالت‌پیشگانی که اکنون گاهی خود را به بلشویک‌های پیروزمند می‌چسبانند) خود را انقلابی خواهد نامید!

اگر فرا نرسیده است پس کائوتسکی از انقلاب روی بر میگرداند! در گفته‌های کائوتسکی اثری هم از درک این حقیقت وجود ندارد که انقلابی مارکسیست فرقش با عامی و خرده‌بورژوا در اینستکه میتواند ضرورت انقلاب نضج‌یابنده را بتوده‌های نادان تبلیغ نماید، ناگزیری آنرا به ثبوت رساند، نفعی را که برای مردم دارد توضیح دهد و پرولتاریا و تمام زحمتکشان و توده‌های استثمارشونده را برای آن آماده کند.

کائوتسکی فکر خامی را به بلشویک‌ها نسبت داده‌است حاکی از این که گویا آنها بامید اینکه انقلاب اروپا در رأس یک موعد معین فرا خواهد رسید تمام هستی خود را در معرض برد و باخت گذاردند. این فکر خام بضرر خود کائوتسکی تمام شد، زیرا از گفته خود او چنین برآمد که: تاکتیک بلشویک‌ها در صورتی صحیح بود که انقلاب اروپا برای ٥ اوت سال ۱۹۱۸ فرا میرسید! درست همین تاریخ را کائوتسکی بعنوان تاریخ نگارش رساله خود ذکر مینماید. و هنگامیکه چند هفته پس از این ٥ اوت معلوم شد که انقلاب در یکسلسله از کشورهای اروپائی فرا میرسد، آنگاه تمام ارتداد کائوتسکی، تمام جعل او در مارکسیسم و تمام ناتوانی او در استدلال بشیوهٔ انقلابی و حتی در طرح مسائل بشیوهٔ انقلابی، با تمام لطف آن بروز نمود!

کائوتسکی مینویسد — وقتی پرولترهای اروپا را به خیانت متهم میکنند، این اتهام متوجه اشخاص نامعلومی است.

اشتباه میکنید، آقای کائوتسکی! به آئینه بنگرید تا آن اشخاص «نامعلومی» را که این اتهام متوجه آنانست، ببینید. کائوتسکی خود را به ساده‌لوحی میزند و چنین وانمود میسازد که نمیفهمد چه کسی این اتهام را اقامه مینمود و این اتهام چه معنائی دارد. و حال آنکه در حقیقت امر کائوتسکی بخوبی میداند که این اتهام را «چپهای» آلمان یعنی اسپارتاکیست‌ها (٥٥)، لیبکنخت و یارانش اقامه مینمودند و مینمایند. این اتهام نشانه‌ایست از درک روشن اینموضوع که پرولتاریای آلمان بهنگام اختناق فنلاند، اوکرائین، لتونی و استونی نسبت به انقلاب روس (و انقلاب بین‌المللی) مرتکب خیانت میگردید. این اتهام مقدم بر همه و بیش از همه متوجه توده‌ها که همواره در مذلتند، نبوده بلکه متوجه

آن پیشوایانیست که همانند شایدمان و کائوتسکی وظیفهٔ خود را در امر تبلیغ انقلابی، ترویج انقلابی و فعالیت انقلابی در بین توده‌ها علیه کهنه‌پرستی آنان انجام نمیدادند و عملاً علیرغم غرائز و تمایلات انقلابی که همواره در اعماق تودهٔ طبقهٔ ستمکش نهفته است، رفتار میکردند. شایدمانها آشکارا و بنحو ناهنجار و وقیحانه و چه بسا آزمندانه به پرولتاریا خیانت کرده و به بورژوازی پیوسته‌اند. کائوتسکیستها و طرفداران لونگه نیز با تزلزل و تردید خود و با نگاههای خایفانهٔ خود به اقویای روز، همین عمل را مرتکب شده‌اند. کائوتسکی هنگام جنگ با تمام نوشته‌های خود بجای آنکه روح انقلابی را تقویت نماید و بسط دهد، آنرا خاموش میساخت.

اینکه کائوتسکی این نکته را درک نمیکند که «متهم نمودن» پرولترهای اروپا به خیانت نسبت به انقلاب روس دارای چه اهمیت تئوریک عظیم و چه اهمیت تبلیغی و ترویجی از آنهم بیشتریست حقیقتاً بعنوان یادگاری تاریخی از کودنی خرده‌بورژوامآبانهٔ پیشوای «میانه‌حال» سوسیال‌دمکراسی رسمی آلمان برجای خواهد ماند! کائوتسکی نمیفهمد که این «اتهام» در شرایط سانسور «امپراطوری» آلمان تقریباً یگانه شکلی‌است که آن سوسیالیستهای آلمان که به سوسیالیسم خیانت نورزیده‌اند یعنی لیبکنخت و یارانش، بوسیله آن از کارگران آلمان دعوت میکنند شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها را بکنار اندازند، این قبیل «پیشوایان» را از خود دور سازند، خود را از قید موعظهٔ خرفت کننده و مبتذل کنندهٔ آنان رها نمایند و علیرغم آنان و بدون توجه به آنان برای انقلاب بپا خیزند و بانقلاب دست زنند!

کائوتسکی این نکته را درک نمیکند. اصولاً از کجا او میتواند تاکتیک بلشویک‌ها را درک کند؟ آیا میتوان از کسیکه اصولاً از انقلاب دست کشیده است انتظار داشت شرایط تکامل انقلاب را در یکی از «دشوار»ترین موارد آن مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد؟

تاکتیک بلشویک‌ها صحیح و یگانه تاکتیک انترناسیونالیستی بود، زیرا بر خوف و هراس از انقلاب جهانی و «بی‌ایمانی» خرده‌بورژوا-مآبانه نسبت به آن و تمایل تنگنظرانه ناسیونالیستی به دفاع از میهن

«خود» (یعنی میهن بورژوازی خودی) و «به هیچ انگاشتن» بقیه چیزها مبتنی نبوده، بلکه بنای آن بر محاسبه صحیح وضع انقلابی اروپا (محاسبه‌ای که در دوران قبل از جنگ یعنی قبل از ارتداد سوسیال‌شوینیست‌ها و سوسیال‌پاسیفیستها مورد قبول عامه بود) قرار داشت. این تاکتیک یگانه تاکتیک انترناسیونالیستی بود، زیرا منتها حد آنچه را که در یک کشور برای تکامل و پشتیبانی و بیداری انقلاب در کلیه کشورها قابل اجرا بود، عملی میساخت. صحت این تاکتیک با احراز موفقیت عظیمی به ثبوت رسید، زیرا بلشویسم به بلشویسم جهانی مبدل شد (بهیچوجه نه بسبب خدمات بلشویک‌های روس، بلکه بسبب آنکه توده‌ها همه‌جا از تاکتیک عملاً انقلابی عمیقاً هواداری میکردند) و اندیشه و تئوری و برنامه و تاکتیکی را فراهم آورد که مشخصاً و عملاً از سوسیال شوینیسم و سوسیال‌پاسیفیسم متمایز است. بلشویسم انترناسیونال کهنه و پوسیدهٔ شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، رنودل‌ها و لونگه‌ها، هندرسون‌ها و ماکدونالدها را که اکنون در آرزوی «وحدت» و در تلاش احیای لاشهٔ مرده بدست و پای یکدیگر خواهند پیچید، بکلی درهم کوفت. بلشویسم برای انترناسیونال سوم، انترناسیونالی که واقعاً پرولتری و کمونیستی باشد و در عین حال، هم دستاوردهای دوران صلح‌آمیز و هم تجربه عصر آغاز شدهٔ انقلاب‌ها را در نظر گیرد، مبانی مسلکی و تاکتیکی بوجود آورده است.

بلشویسم اندیشه «دیکتاتوری پرولتاریا» را در سراسر جهان تعمیم داد و این کلمات را از زبان لاتین ابتدا بروسی و سپس بتمام السنه جهان ترجمه نمود و در نمونه حکومت شوروی نشان داد که حتی کارگران و دهقانان تهیدست در یک کشور عقب‌مانده و حتی بی‌تجربه‌ترین، بی‌معلومات‌ترین و از لحاظ تشکیلاتی کم‌عادت‌ترین آنان، قادر بودند یکسال تمام با وجود دشواری‌های عظیم، ضمن مبارزه علیه استثمارگران (که بورژوازی تمام جهان آنانرا پشتیبانی میکرد) حکومت زحمتکشان را حفظ نمایند و آنچنان دمکراسی بوجود آورند که از تمام دمکراسی‌های پیشین جهان عالیتر و دامنه‌دارتر باشد و نیز

قادر بودند فعالیت خلاقه دهها ملیون کارگر و دهقان را در رشتهٔ اجرای عملی سوسیالیسم آغاز نمایند.

بلشویسم در عمل بتکامل انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا با چنان شدتی کمک نمود که برای هیچ حزبی در هیچ کشوری تا کنون چنین کمکی میسر نشده است. در همان حال که برای کارگران سراسر جهان هر روز روشنتر میگردد که تاکتیک شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها آنها را از جنگ امپریالیستی و از بردگی مزدوری در خدمت بورژوازی امپریالیستی رها نساخته و این تاکتیک بعنوان نمونه بدرد همهٔ کشورها نمیخورد — برای توده‌های پرولتر همهٔ کشورها هر روز روشنتر میشود که بلشویسم راه صحیحی را برای نجات از دهشتهای جنگ و امپریالیسم نشان داده است و بلشویسم، بعنوان نمونهٔ تاکتیک، بدرد همه میخورد.

نه تنها انقلاب عمومی اروپا، بلکه انقلاب پرولتری جهانی نیز در برابر انظار همه نضج میگیرد و آنچه باین انقلاب کمک کرده، آنرا تسریع نموده و از آن پشتیبانی کرده‌است پیروزی پرولتاریا در روسیه بوده است. آیا همه اینها برای پیروزی کامل سوسیالیسم کم است؟ البته که کم است. ولی یک کشور واحد بیش از اینهم نمیتواند انجام دهد. این یک کشور، در پرتو حکومت شوروی، با تمام این احوال آنقدر کار انجام داده است که حتی اگر فردا امپریالیسم جهانی حکومت شوروی روسیه را فرضاً از راه سازش امپریالیسم آلمان با امپریالیسم انگلیس و فرانسه خورد نماید، حتی در چنین موردی هم که در حکم بدترین موارد است، تاکتیک بلشویکی تاکتیکی خواهد بود که فوائد عظیمی برای سوسیالیسم ببار آورده و به رشد انقلاب غلبه‌ناپذیر جهانی کمک نموده است.

خدمتگزاری در آستان بورژوازی به بهانهٔ «تحلیل اقتصادی»

چنانکه گفته شد کتاب کائوتسکی – در صورتیکه قرار باشد عنوانی برای آن انتخاب گردد که مضمون را بدرستی منعکس سازد – میبایست نه «دیکتاتوری پرولتاریا» بلکه «تکرار حملات بورژوائی علیه بلشویک‌ها» نامیده میشد.

«تئوری‌های» قدیمی منشویک‌ها دربارهٔ خصلت بورژوائی انقلاب روس یعنی تحریف قدیمی منشویک‌ها در مارکسیسم (تحریفی که در سال ۱۹۰۵ از طرف کائوتسکی رد شده بود!) اکنون دوباره بتوسط تئوریسین ما علم شده است. هر اندازه هم که این مسئله برای مارکسیست‌های روس ملال‌آور باشد، باز ناچاریم روی آن مکث نمائیم.

تمام مارکسیست‌های روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ میگفتند – انقلاب روس انقلاب بورژوائی است. منشویک‌ها که لیبرالیسم را جایگزین مارکسیسم میکردند، از اینجا چنین نتیجه میگرفتند که: بنابر این پرولتاریا نباید از آنحدودی که برای بورژوازی پذیرفتنی است فراتر رود و باید سیاست سازش با بورژوازی را پیشهٔ خود سازد. بلشویک‌ها میگفتند که این تئوری یک تئوری لیبرال-بورژوائی است. بورژوازی میکوشد کشور را بشیوهٔ بورژوائی، بشیوهٔ رفرمیستی اصلاح نماید، نه اینکه بشیوهٔ انقلابی و میکوشد تا حد امکان هم سلطنت را محفوظ دارد و هم زمینداری اربابی و غیره را. پرولتاریا باید انقلاب بورژوادمکراتیک را به سرانجام آن برساند و امکان ندهد که او را بوسیلهٔ رفرمیسم بورژوازی «دست بسته» بگذارند. بلشویک‌ها تناسب طبقاتی قوا را بهنگام انقلاب بورژوائی چنین فرمولبندی میکردند: پرولتاریا از این راه که دهقانان را بخود ملحق میسازد، بورژوازی لیبرال را بیطرف می‌کند و سلطنت و نظامات قرون وسطائی و زمینداری اربابی را از بیخ و بن برمیاندازد.

همانا در اتحاد پرولتاریا با دهقانان بطور عمومی است که خصلت بورژوائی انقلاب ظاهر میگردد، زیرا دهقانان بطور اعم مولدین خرده‌پا هستند که بر زمینهٔ تولید کالائی استوار است. سپس بلشویک‌ها در همانزمان اضافه میکردند که پرولتاریا از این راه که تمامی نیمه پرولتاریا (همه استثمارشوندگان و زحمتکشان) را بخود ملحق میسازد، دهقانان میانه‌حال را بیطرف نموده و بورژوازی را سرنگون می‌کند: فرق انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوادمکراتیک در همین است. (رجوع شود به رسالهٔ سال ۱۹۰۵ من: «دو تاکتیک» که در مجموعه‌ای بنام «طی ۱۲ سال»، منتشره در پتربورگ، سال ۱۹۰۷، داخل شده است).

کائوتسکی در سال ۱۹۰۵ (٥٦) در این مباحثه بطور غیر مستقیم شرکت ورزید و در پاسخ استفسار پلخانف منشویک آنزمان، در ماهیت امر، علیه پلخانف اظهار نظر نمود و اینموضوع در آنهنگام مورد استهزاء مخصوص مطبوعات بلشویکی قرار گرفت. اکنون کائوتسکی کلمه‌ای هم از مباحثات آنزمان بیاد نمی‌آورد (زیرا میترسد که خود در اثر اظهارات خود رسوا گردد!) و بدینسان هر گونه امکانی را برای پی بردن به کنه مطلب از خوانندهٔ آلمانی سلب میکند. آقای کائوتسکی در سال ۱۹۱۸ نمیتوانست برای کارگران آلمانی تعریف کند که چگونه او در سال ۱۹۰۵ طرفدار اتحاد کارگران با دهقانان بوده است، نه طرفدار اتحاد با بورژوازی لیبرال و با چه شرایطی از این اتحاد دفاع میکرد و چه برنامه‌ایرا برای این اتحاد طرح مینمود.

اکنون کائوتسکی سیر قهقرائی در پیش گرفته و به بهانهٔ «تحلیل اقتصادی» با عبارت‌پردازی مغرورانه‌ای دربارهٔ «ماتریالیسم تاریخی» از تبعیت کارگران از بورژوازی دفاع میکند و بکمک نقل قولهائی از ماسلف منشویک نظریات کهنهٔ لیبرالی منشویک‌ها را بطور خستگی‌آوری تکرار مینماید؛ ضمناً بکمک این نقل قولها میکوشد اندیشه جدیدی را دربارهٔ عقب‌ماندگی روسیه به ثبوت رساند ولی نتیجه‌ای که از این اندیشه جدید میگیرد کهنه و حاکی از آنستکه آری بهنگام انقلاب بورژوازی نباید از بورژوازی فراتر رفت!

و اینها همه علی‌رغم تمامی آنچیزیست که مارکس و انگلس، بهنگام مقایسه انقلاب بورژوائی سالهای ۱۷۸۹ — ۱۷۹۳ فرانسه با انقلاب بورژوائی سال ۱۸۴۸ آلمان گفته‌اند! (۵۷).

قبل از آنکه به «برهان» اصلی و مضمون اصلی «تحلیل اقتصادی» کائوتسکی بپردازیم، متذکر میشویم که همان نخستین عبارات آن آشفته‌فکری عجیب یا ناسنجیدگی افکار نویسنده را آشکار میسازد:

«تئوریسین» ما اعلام میدارد: «پایهٔ اقتصادی روسیه هنوز کشاورزی و آنهم بویژه تولید دهقانی کوچک است. قریب ۴ پنجم و حتی شاید ۵ ششم اهالی به این تولید اشتغال دارند» (ص ۴۵). اولاً آقای تئوریسین گرامی، آیا شما هیچ فکر کرده‌اید که در بین این مولدین کوچک چقدر استثمارگر ممکن است وجود داشته باشد؟ بدیهیست که از یک دهم تمامی عدهٔ آنها تجاوز نمیکند و در شهرها از اینهم کمتراست، زیرا در آنجا تولید بزرگ رشد بیشتری نموده است. ولی شما حتی رقم بزرگ تصورناپذیری را در نظر گیرید و فرض کنید یک پنجم مولدین کوچک استثمارگرانی هستند که از حق انتخاب محروم شده‌اند. در چنین صورتی هم باز نتیجه میشود که ۶۶ درصدی که بلشویک‌ها در پنجمین کنگرهٔ شوراها داشتند نماینده اکثریت اهالی بود. و تازه باین رقم باید اینهم افزوده شود که در بین اس‌ارهای چپ همواره بخش مؤثری طرفدار حکومت شوروی بودند، بعبارت دیگر تمام اس‌ارهای چپ از لحاظ اصولی طرفدار حکومت شوروی بودند و زمانی هم که قسمتی از اس‌ارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ به شورش ماجراجویانه تن در دادند، آنوقت از بین آنها، یعنی از حزب سابق دو حزب جدید بوجود آمد: «نارودنیکهای کمونیست» و «کمونیست‌های انقلابی» (۵۸) (مرکب از اس‌ارهای چپ مشهور که همان حزب سابق آنها را برای مهمترین مقامات دولتی پیشنهاد میکرد: از آنها زاکس متعلق به حزب اول و کولگایف متعلق به حزب دوم بود). بنابر این کائوتسکی خودش — من غیر عمد! — افسانهٔ خنده‌آور خود را حاکی از اینکه بلشویک‌ها متکی به اقلیت اهالی هستند، رد کرده است.

ثانیاً، آقای تئوریسین گرامی، آیا شما هیچ فکر کرده‌اید که دهقان مولد خرده‌پا ناگزیر بین پرولتاریا و بورژوازی نوسان میکند؟ کائوتسکی این حقیقت مارکسیستی را که تمام تاریخ معاصر اروپا آن را تأیید میکند، خیلی بموقع «فراموش کرده است»، زیرا این حقیقت تمام «تئوری» منشویکی را که او تکرار مینماید، باطل میسازد! اگر کائوتسکی این حقیقت را «فراموش نمیکرد» نمیتوانست لزوم دیکتاتوری پرولتری را در کشوریکه دهقانان مولد خرده‌پا در آن تفوق دارند، نفی نماید. ———

حال مضمون اصلی «تحلیل اقتصادی» تئوریسین خودمانرا بررسی نمائیم.

کائوتسکی میگوید در اینکه حکومت شوروی دیکتاتوریست، تردیدی وجود ندارد. «ولی آیا این دیکتاتوری، دیکتاتوری پرولتاریاست؟» (ص ۳٤).

> «بموجب قانون اساسی شوروی دهقانان اکثریت اهالی را تشکیل میدهند که حق دارند در قانونگذاری و کشورداری شرکت ورزند. آنچه را که بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا بما معرفی میکنند، هر آینه اگر بطور پیگیر عملی میشد و هرآینه اگر اصولاً یک طبقهٔ واحد میتوانست مستقیماً دیکتاتوری را عملی سازد (کاری که عملی نمودن آن تنها از عهدهٔ حزب ساخته است)، دیکتاتوری دهقانان از کار در می‌آمد» (ص ۳۵).

کائوتسکی نیکنفس که از این استدلال بس ژرف‌اندیشانه و هوشمندانه خود فوق‌العاده خرسند است، میکوشد بذله گوئی کند: «نتیجه میشود که گویا بیدردسرترین راه اجرای سوسیالیسم زمانی تأمین است که این عمل بدهقانان واگذار شود» (ص ۳۵).

تئوریسین ما بکمک یکسلسله نقل قول‌های فوق‌العاده دانشورانه از ماسلف نیمه‌لیبرال، با تفصیلی هرچه تمامتر میکوشد اندیشهٔ جدیدی را دربارهٔ علاقمندی دهقانان به نرخهای گزاف غله و به پرداخت دستمزد نازل به کارگران شهری و غیره و غیره ثابت کند.

ضمناً ناگفته نماند که طرز بیان این اندیشه‌های جدید، هر اندازه که در آنها به پدیده‌های واقعاً جدید دوران پس از جنگ، مثلاً به این نکته که دهقانان در برابر غله پول مطالبه نکرده بلکه کالا میخواهند و دهقانان ابزار کافی ندارند و این ابزار را بمقدار لازم در مقابل هیچ پولی نمیتوان بدست آورد، کمتر توجه شده است، ملال‌آورتر است. ما در این باره ذیلاً علیحده سخن خواهیم گفت.

پس کائوتسکی بلشویک‌ها، یعنی حزب پرولتاریا را متهم بدان میکند که دیکتاتوری و امر اجرای سوسیالیسم را بدهقانان خرده‌بورژوا واگذار نموده‌اند. بسیار خوب آقای کائوتسکی! ولی بعقیدهٔ دانشورانهٔ شما مناسبات حزب پرولتاریا با دهقانان خرده‌بورژوا چگونه میبایست باشد؟

تئوریسین ما در این باره سکوت را ترجیح داده است — لابد این ضرب‌المثل بیادش آمده است که: «گر سخن از نیکوئی چون زر بود، آن سخن ناگفته اولیتر بود». ولی کائوتسکی با استدلال زیرین خود را لو داده است:

> «در آغاز جمهوری شوروی شوراهای دهقانان سازمان‌هائی بشمار میرفتند متعلق به دهقانان بطور اعم. ولی اکنون این جمهوری اعلام میدارد که شوراها سازمان پرولترها و دهقانان تهیدست هستند. دهقانان مرفه حق انتخاب شوراها را از دست میدهند. دهقان تهیدست اینجا محصول دائمی و توده‌ای رفرم ارضی سوسیالیستی بهنگام «دیکتاتوری پرولتاریا» شناخته میشود» (ص ٤٨).

چه تمسخر مهلکی! این تمسخر را در روسیه از هر بورژوائی میتوان شنید: اینان همه از اینکه جمهوری شوروی آشکارا بوجود دهقانان تهیدست اعتراف مینماید، موذیانه شادی میکنند و پوزخند میزنند. آنها به سوسیالیسم پوزخند میزنند. این حق آنان است. ولی «سوسیالیستی» که باین موضوع که پس از خانمانسوزترین جنگ

چهار ساله در کشور ما دهقانان تهیدست باقیمانده‌اند — و مدتها باقی خواهند ماند — پوزخند میزند، چنین «سوسیالیستی» فقط در محیط ارتداد عمومی میتوانست بوجود آید.

بقیه‌اش را گوش کنید:

«...جمهوری شوروی در مناسبات بین دهقانان غنی و تهیدست دخالت میکند، ولی نه از طریق تقسیم‌بندی مجدد زمین. برای رفع نیازمندی شهریان از لحاظ نان دسته‌هائی از کارگران مسلح به ده اعزام میگردند و این دسته‌ها مازاد غله را از دهقانان غنی می‌ستانند. بخشی از این غله به اهالی شهر و بخش دیگر به دهقانان تهیدست داده میشود» (ص ۴۸).

بدیهی است که کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست از فکر اینکه دامنه چنین اقدامی از حوالی شهرهای بزرگ فراتر رفته (دامنه این اقدام در کشور ما سراسر آنرا فرا گرفته است) عمیقاً بر آشفته است. کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست با خونسردی (یا کودنی) شگرف بینظیر و قیاس‌ناپذیر یک فیلستر معلم‌وار اظهار میدارد: «...این عمل (سلب مالکیت از دهقانان مرفه) عنصر جدیدی از ناراحتی و جنگ داخلی در پروسه تولید وارد میکند...» (جنگ داخلی که در «پروسهٔ تولید» داخل میشود. نه، این دیگر ماوراء الطبیعه است!) «... و حال آنکه این تولید برای شفای خود احتیاج مبرمی به آرامش و امنیت دارد» (ص ۴۹).

آری، آری، کائوتسکی مارکسیست و سوسیالیست البته باید در خصوص آرامش و امنیت برای استثمارگران و محتکرین غله که مازاد غله را پنهان میکنند، قانون انحصار غله را عقیم میگذارند و اهالی شهرها را به قحطی میکشانند، آه بکشد و سرشک حسرت جاری سازد. حضرات کائوتسکی‌ها، هنریخ وبرها (وین)، لونگه‌ها (پاریس)، ماک‌دونالدها (لندن) و غیره و غیره هم آواز فریاد میکشند که ما همه

سوسیالیست و مارکسیست و انترناسیونالیست هستیم، ما همه هوادار انقلاب طبقهٔ کارگر هستیم، فقط... فقط بقسمیکه آرامش و امنیت محتکرین غله مختل نگردد! و این خدمتگزاری پلید در آستان سرمایه‌داران را ما با استناد «مارکسیستی» به «پروسهٔ تولید» پرده‌پوشی مینمائیم... اگر این مارکسیسم است پس چه چیزی چاکری در آستان بورژوازی نامیده میشود؟

ببینید از گفته‌های تئوریسین ما چه حاصل آمده است. او بلشویک‌ها را بدان متهم میسازد که دیکتاتوری دهقانان را بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا وانمود میسازند. و درعین حال ما را متهم میسازد که جنگ داخلی را در ده وارد میسازیم (ما اینرا از خدمات خود میشماریم) و دسته‌های کارگران مسلح به ده اعزام میداریم که آشکارا اعلام میدارند که «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست» را عملی میسازند، باین دهقانان کمک مینمایند و مازاد غله ایرا که محتکرین و دهقانان غنی به تخطی از قانون انحصار غله پنهان داشته‌اند، ضبط میکنند.

تئوریسین مارکسیست ما از یکسو طرفدار دمکراسی خالص و تبعیت طبقهٔ انقلابی یعنی پیشوای زحمتکشان و استثمارشوندگان از اکثریت اهالی (و لذا از آنجمله هم از استثمارگران) است و از سوی دیگر علیه ما بتوضیح ناگزیری خصلت بورژوائی انقلاب میپردازد — بورژوائی از آنجهت که دهقانان من‌حیث‌المجموع طرفدار مناسبات اجتماعی بورژوائی هستند — و در عین حال مدعیست که مدافع نظریه پرولتری، طبقاتی و مارکسیستی است!

بجای «تحلیل اقتصادی» — آش درهم جوش و آشفته‌فکری درجهٔ اول حاصل آمده است. بجای مارکسیسم قطعاتی از تعلیمات لیبرالی و موعظه چاکری در آستان بورژوازی و کولاک‌ها حاصل آمده است.

بلشویک‌ها مسئله‌ایرا که کائوتسکی در آن خلط نموده است، در همان سال ۱۹۰۵ تمام و کمال روشن ساخته بودند. آری، انقلاب ما تا زمانیکه ما باتفاق جملگی دهقانان گام برمیداریم بورژوائیست.

اینرا ما با وضوح کامل درک میکردیم، صدها و هزاران بار از سال ۱۹۰۵ دربارهٔ آن سخن گفته و هرگز در این صدد نبوده‌ایم که نه از روی این مرحله ضروری پروسه تاریخی به‌جهیم و نه با بخشنامه آنرا لغو نمائیم. تلاش‌های کائوتسکی برای اینکه ما را در مورد این مطلب «افشا سازد»، فقط درهم برهمی نظریات خود او و ترس او را از یادآوری آن مطالبی فاش میسازد که در سال ۱۹۰۵ یعنی قبل از ارتداد خویش، نوشته بود.

ولی ما در سال ۱۹۱۷، از ماه آوریل، مدتی قبل از انقلاب اکتبر، قبل از اینکه زمام حکومت را بدست گرفته باشیم، آشکارا بمردم میگفتیم و توضیح میدادیم که: انقلاب اکنون نمیتواند در اینجا متوقف ماند، زیرا کشور به پیش رفته است، سرمایه‌داری به جلو گام برداشته است، و خرابی بمیزان بیسابقه‌ای رسیده است و این امر ایجاب میکند (اعم از اینکه کسی بخواهد یا نه) که گامهائی بجلو، بسوی سوسیالیسم برداشته شود. زیرا در غیر این صورت نمیتوان به پیش رفت و کشوریرا که در اثر جنگ شکنجه و عذاب دیده است، نجات بخشید و دردوالم زحمتکشان و استثمارشوندگان را تخفیف داد.

درست همانطور شد که ما میگفتیم. سیر انقلاب صحت قضاوت ما را تأیید نمود. ابتدا باتفاق «تمامی» دهقانان علیه سلطنت، علیه ملاکین و علیه نظامات قرون وسطائی (تا اینجا انقلاب بورژوائی، بورژوا-دمکراتیک است). سپس باتفاق دهقانان تهیدست، باتفاق نیمه پرولترها، باتفاق همهٔ استثمارشوندگان، علیه سرمایه‌داری و از آنجمله علیه ثروتمندان روستا، کولاک‌ها، محتکرین — از اینجا دیگر انقلاب به انقلاب سوسیالیستی بدل میگردد. کوشش برای کشیدن یک دیوار چین مصنوعی بین این دو و جدا نمودن آنها بوسیلهٔ چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد وی با تهیدستان روستا، بزرگترین تحریف مارکسیسم، مبتذل نمودن آن و گذاشتن لیبرالیسم بجای آن است. این بدانمعناست که با استنادات دانشورانه کاذب به مترقی بودن بورژوازی در مقابل نظامات قرون وسطائی،

دفاع ارتجاعی از بورژوازی در مقابل پرولتاریای سوسیالیستی عملی شود.

یکی از علل اینکه شوراها شکل و نوع بمراتب عالیتر دمکراتیسم هستند اینستکه آنها با متحد ساختن و جلب تودهٔ کارگران و دهقانان به سیاست وسیلهٔ بسیار حساسی را برای نمایش درجهٔ ارتقاء سطح بلوغ سیاسی و طبقاتی توده‌ها بدست میدهند که بذهن «خلق» (به آن مفهومی که مارکس در سال ۱۸۷۱ در مورد انقلاب واقعاً خلقی بکار میبرد) (۵۹) از همه نزدیکتر است. قانون اساسی شوروی بر طبق فلان یا بهمان «نقشه» نوشته نشده، در کابینه‌ها تدوین نگردیده و بتوسط حقوقدانان بورژوازی بزحمتکشان تحمیل نشده است. نه، این قانون اساسی بر اثر سیر تکامل مبارزهٔ طبقاتی، به نسبت نضج تضادهای طبقاتی پدیده آمده است. همان فاکتهائی که کائوتسکی مجبور بتصدیق آنهاست، این مطلب را به ثبوت میرساند.

شوراها ابتدا دهقانان را من‌حیث‌المجموع متحد میساختند. پائین بودن سطح رشد، عقب‌ماندگی و جهل دهقانان تهیدست رهبری را بدست کولاک‌ها، پولداران، سرمایه‌داران و روشنفکران خرده‌بورژوا میداد. این دوره دوران سلطهٔ خرده‌بورژوازی یعنی منشویک‌ها و سوسیالیست رولوسیونرها بود (فقط ابلهان یا مرتدینی نظیر کائوتسکی ممکن است این دو را سوسیالیست بشمارند). خرده‌بورژوازی بطور اجتناب‌ناپذیر و ناگزیر بین دیکتاتوری بورژوازی (کرنسکی، کورنیلف، ساوینکف) و دیکتاتوری پرولتاریا مردد بود، زیرا خرده‌بورژوازی بحکم خواص اساسی وضع اقتصادی خود، هیچ کار مستقلی از دستش ساخته نیست. بجاست گفته شود که کائوتسکی بهنگام تجزیه و تحلیل انقلاب روس بکمک مفهوم قضائی و صوری «دمکراسی» یعنی مفهومی که بورژوازی برای پرده‌پوشی سلطهٔ خود و فریب توده‌ها از آن استفاده مینماید، گریبان خود را خلاص میکند و فراموش میکند که «دمکراسی» در عمل گاه مظهر دیکتاتوری بورژوازی و گاه مظهر رفرمیسم زبون خرده‌بورژواهائیست که از این دیکتاتوری تبعیت میکنند و غیره و او بدینطریق بالمره از مارکسیسم دست میکشد. از گفتهٔ کائوتسکی

چنین برمی‌آید که در کشور سرمایه‌داری احزاب بورژوائی وجود داشته‌اند و حزب پرولتری که اکثریت پرولتاریا یعنی تودهٔ آنرا بدنبال خود میکشد وجود داشته است (بلشویک‌ها)، ولی احزاب خرده‌بورژوائی وجود نداشته‌اند! پس، منشویک‌ها و اس‌ارها ریشه‌های طبقاتی، ریشه‌های خرده‌بورژوائی، نداشتند!

تزلزلات خرده‌بورژوازی یعنی منشویک‌ها و اس‌ارها، ذهن توده‌ها را روشن ساخت و اکثریت عظیم آنان، همهٔ قشرهای «پائین»، همگی پرولترها و نیمه‌پرولترها را از چنین «پیشوایانی» دور ساخت. بلشویک‌ها در شوراها تفوق حاصل نمودند (در پتروگراد و مسکو در اکتبر سال ۱۹۱۷) و بین اس‌ارها و منشویک‌ها انشعاب قوت یافت.

انقلاب بلشویکی پیروزمند بمعنای پایان تزلزلات و از هم پاشیدگی کامل رژیم سلطنتی و زمینداری اربابی بود (قبل از انقلاب اکتبر این زمینداری ازهم نپاشیده بود). ما انقلاب بورژوائی را بپایان خود رساندیم. دهقانان جملگی با ما بودند. تضاد آشتی‌ناپذیر با پرولتاریای سوسیالیستی نمیتوانست در یک لحظه بروز نماید. شوراها عموم دهقانان را متحد میساختند. تقسیمبندی طبقاتی داخل دهقانان هنوز نضج نیافته و هنوز آشکار نشده بود.

این پروسه در تابستان و پائیز سال ۱۹۱۸ تکامل پذیرفت. شورش ضدانقلابی چکوسلواک‌ها کولاک‌ها را بیدار نمود. موج شورش‌های کولاکی سراسر روسیه را فرا گرفت. دهقانان تهیدست نه از روی کتاب و روزنامه بلکه از خود زندگی می‌آموختند که منافعشان با منافع کولاک‌ها، ثروتمندان، بورژوازی روستا آشتی‌ناپذیر است. «اس‌ارهای چپ»، نظیر هر حزب خرده‌بورژوائی تزلزلات توده‌ها را منعکس میساختند و همانا در تابستان سال ۱۹۱۸ بود که دچار انشعاب شدند: بخشی از آنها با چکوسلواک‌ها رفتند (شورش مسکو که در آن پروشیان پس از تصرف تلگراف خانه — تصرف یکساعته! — سرنگونی بلشویک‌ها را بروسیه اعلام داشت، سپس خیانت موراویف سرفرمانده ارتش ضد چکوسلواک‌ها و غیره)؛ بخش دیگر آنها که فوقاً ذکر گردید با بلشویک‌ها ماندند.

تشدید نیازمندی به خواربار در شهرها مسئلهٔ انحصار غله را با شدت هر چه بیشتری مطرح می‌ساخت (کائوتسکی تئوریسین در تحلیل اقتصادی خود که تکرار مکرر مطلبی است که دهسال قبل در نوشته‌های ماسلف خوانده است، این انحصار را «فراموش کرده است!).

دولت ملاکی و بورژوائی و حتی دمکراتیک-جمهوری‌خواه سابق دسته‌های مسلحی بدهات اعزام میداشت که عملاً در اختیار بورژوازی بودند. این مطلب را آقای کائوتسکی نمیداند! او اینرا «دیکتاتوری بورژوازی» نمیداند، معاذاله! این «دمکراسی خالص» است، بویژه اگر از طرف پارلمان بورژوائی هم تصویب میشد! در این باره که چگونه آوکسنتیف و س. ماسلف بمعیت کرنسکی‌ها، تسرتلی‌ها و جماعت دیگر اس‌ارها و منشویک‌ها تابستان و پائیز سال ۱۹۱۷ اعضاء کمیته‌های ارضی را بازداشت میکردند کائوتسکی «چیزی نشنیده است» و در این باره او ساکت است!

تمام مطلب در اینستکه دولت بورژوائی که دیکتاتوری بورژوازی را بوسیله جمهوری دمکراتیک عملی میسازد نمیتواند در برابر مردم اعتراف نماید که به بورژوازی خدمت میکند، نمیتواند حقیقت را بیان دارد و مجبور است سالوسی کند.

ولی دولت طراز کمون، دولت شوروی حقیقت را آشکار و صریح به مردم میگوید و اظهار میدارد که این دولت دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست است و همانا بکمک این حقیقت دهها ملیون افراد جدید کشور را که در هر جمهوری دمکراتیک دیگری در مذلت و خواری بسر میبرند و شوراها آنها را به شرکت در سیاست، دمکراسی و کشورداری برمیانگیزند، بسوی خود جلب مینماید. جمهوری شوروی دسته‌های کارگران مسلح و در نوبهٔ اول پیشروترین آنان را از پایتخت‌ها به دهات اعزام میدارد. این کارگران سوسیالیسم را به ده می‌برند، تهیدستان را بجانب خود میکشند، آنها را متشکل و روشن میسازند و به آنان کمک میکنند تا مقاومت بورژوازی را در هم شکنند.

همه کسانیکه از اوضاع با خبرند و در ده بوده‌اند میگویند ده ما فقط از تابستان و پائیز سال ۱۹۱۸ است که خود انقلاب «اکتبر» (یعنی پرولتری) را میگذراند. لحظه تحول فرا میرسد. موج شورش‌های کولاکی جای خود را به اعتلای تهیدستان و رشد «کمیته‌های تهیدستان» (۶۰) میدهد. در ارتش شماره کمیسرهائی که از میان کارگران برخاسته‌اند، افسرانی که از میان کارگران برخاسته‌اند و فرماندهان لشکر و ارتشی که از میان کارگران برخاسته‌اند، رو به افزایش است. در همانهنگام که کائوتسکی ابله که از بحران ژوئیه (سال ۱۹۱۸) (۶۱) و فریادهای بورژوازی بهراس افتاده است، «بدوبدو» از دنبال بورژوازی میرود و رساله‌ٔ مفصلی مینویسد سراپا مشحون از این اعتقاد که بلشویکها در آستان سرنگونی خود بدست دهقانان هستند، در همانهنگام که این ابله جدا شدن اس‌ارهای چپ را بعنوان «تنگ شدن» (ص ۳۷) دائره کسانی که از بلشویک‌ها پشتیبانی میکنند تلقی مینماید، — در همین هنگام دائره واقعی هواداران بلشویسم بی‌انتها بسط می‌یابد زیرا دهها ملیون تن تهیدست روستا برای شرکت در زندگی مستقل سیاسی از خواب بر میخیزند و خود را از تحت قیمومیت و نفوذ کولاک‌ها و بورژوازی روستا خلاص می کنند.

ما صدها تن از اس‌ارهای چپ یعنی روشنفکران سست عنصر و کولاکهائی را که از میان دهقانان برخاسته‌اند از دست دادیم ولی ملیون‌ها نمایندهٔ تهیدستان را بدست آوردیم*.

یکسال پس از انقلاب پرولتری در پایتخت‌ها، تحت نفوذ آن و بکمک آن در دهات دورافتاده نیز انقلاب پرولتری فرا رسید و این انقلاب حکومت شوروی و بلشویسم را بطور قطعی مستحکم

---

* در کنگرهٔ ششم شوراها (۶ — ۹ نوامبر ۱۹۱۸) ۹۶۷ نماینده با رأی قطعی وجود داشت، از آنها ۹۵۰ نفر بلشویک بودند، ۳۵۱ نماینده هم با رأی مشورتی وجود داشت که از آنها ۳۳۵ نفر بلشویک بودند. جمعاً ۹۷ درصد بلشویک بودند.

ساخت و بطور قطعی ثابت نمود که در داخل کشور قوائی برضد بلشویسم وجود ندارد.

پرولتاریای روسیه پس از آنکه انقلاب بورژوا-دمکراتیک را باتفاق عموم دهقانان به انجام رساند، بطور قطعی به انقلاب سوسیالیستی پرداخت و در این هنگام موفق شد ده را منشعب سازد و پرولترها و نیمه‌پرولترهای آنرا بخود ملحق نماید و آنان را علیه کولاک‌ها و بورژوازی و از آنجمله بورژوازی روستا متحد سازد.

و هر آینه اگر پرولتاریای بلشویکی در دو پایتخت و مراکز بزرگ صنعتی کشور موفق نمیشد تهیدستان روستا را علیه دهقانان ثروتمند در پیراسون خود متحد سازد، آنگاه بدینوسیله «عدم بلوغ» روسیه برای انقلاب سوسیالیستی به ثبوت میرسید و آنگاه دهقانان «دست نخورده» باقی میماندند یعنی تحت رهبری اقتصادی و سیاسی و معنوی کولاک‌ها، ثروتمندان، بورژوازی باقی میماندند و انقلاب از حدود انقلاب بورژوا-دمکراتیک فراتر نمیرفت. (ولی ناگفته نماند که حتی در این صورت هم ثابت نمیشد که پرولتاریا نمی‌بایست زمام حکومت را بدست خویش گیرد، زیرا فقط پرولتاریا بود که انقلاب بورژوا دمکراتیک را واقعاً به سرانجام خود رساند، فقط پرولتاریا بود که برای نزدیک نمودن انقلاب جهانی پرولتری کار جدی انجام داد و فقط پرولتاریا بود که دولت شوروی را بوجود آورد که پس از کمون دومین گام بسوی دولت سوسیالیستی است.)

از سوی دیگر هر آینه اگر پرولتاریای بلشویکی بلافاصله پس از اکتبر — نوامبر سال ۱۹۱۷، بدون آنکه در انتظار قشربندی طبقاتی در ده بنشیند و بدون آنکه بتواند موجبات آنرا فراهم سازد و آنرا عملی نماید، در صدد برمی‌آمد که دربارهٔ جنگ داخلی یا «معمول داشتن سوسیالیسم» در ده «فرمان صادر کند» و بدون بلوک (اتحاد) موقتی با دهقانان بطور اعم، بدون قائل شدن گذشت‌هایی نسبت بدهقان میانه‌حال و غیره کار را از پیش ببرد، — آنگاه این عمل در حکم تحریف بلانکیستی (۶۲) مارکسیسم، کوشش اقلیت برای تحمیل اراده خود بر اکثریت، نابخردی تئوریک و عدم درک

این مطلب بود که انقلاب عمومی دهقانی هنوز یک انقلاب بورژوائی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب‌مانده بدون یکسلسله گذارها و طی مراحل انتقالی غیرممکن است.

کائوتسکی در مهمترین مسئله تئوریک و سیاسی همه چیز را با هم خلط نموده و در پراتیک صرفاً به خدمتگزار بورژوازی بدل گردیده است که برضد دیکتاتوری پرولتاریا جار و جنجال می‌کند.

* * *

کائوتسکی در یک مسئله بسیار جالب و مهم دیگر نیز بهمینسان و شاید هم از این بیشتر آشفته‌فکری وارد ساخته است، و آن اینکه آیا قانونگذاری‌های جمهوری شوروی در رشتهٔ اصلاحات ارضی که دشوارترین و در عین حال مهمترین اصلاحات سوسیالیستی است، از لحاظ اصولی صحیح بود و سپس آیا این اقدامات بر وفق هدف انجام گرفت یا نه؟ ما از هر مارکسیست اروپای باختری، هر آینه اگر لااقل پس از آشنائی با مهمترین اسناد، نظر انتقادی خود را دربارهٔ سیاست ما بیان دارد بینهایت سپاسگزار خواهیم بود، زیرا بدینسان کمک فوق‌العاده‌ای بما خواهد نمود و به انقلاب نضج یابنده در سراسر جهان نیز یاری خواهد کرد. ولی کائوتسکی بجای نظر انتقادی، آشفته‌فکری تئوریک تصورناپذیری را بیان میدارد که مارکسیسم را به لیبرالیسم بدل میسازد و در پراتیک هم به حملات میان‌تهی کین‌توزانه خرده‌بورژوامآبانه علیه بلشویسم اکتفا میورزد. بگذار خود خواننده قضاوت کند:

«زمینداری بزرگ را نمیشد محفوظ داشت. و این کیفیت از انقلاب ناشی میگردید. این موضوع بلافاصله روشن شد. این زمینداری را نمیشد بروستاییان واگذار نکرد...» (این نادرست است، آقای کائوتسکی: شما مطلبی را که برای خودتان «روشن» است بعنوان روش طبقات گوناگون نسبت باین مسئله جا میزنید؛ تاریخ انقلاب ثابت کرد که دولت ائتلاف بورژواها با خرده‌بورژواها، منشویک‌ها و اس‌ارها سیاست

حفظ زمینداری بزرگ را پیشه خود ساخته بود. این موضوع را بخصوص قانون س. ماسلف و بازداشت‌های اعضاء کمیته‌های ارضی (۶۳) به ثبوت رساند. بدون دیکتاتوری پرولتاریا «روستایان» قادر نبودند بر ملاکی که با سرمایه‌دار متحد شده بود، پیروز گردند.)

«...ولی در خصوص اینکه این اقدام بچه شکلهائی باید انجام گیرد، وحدت وجود نداشت. راه حلهای گونا گونی امکان‌پذیر بود...» (کائوتسکی بیش از هر چیز همش مصروف «وحدت» «سوسیالیست‌ها» است، اعم از اینکه هرکس خود را بدین عنوان بنامد. او فراموش میکند که طبقات اصلی جامعهٔ سرمایه‌داری ناگزیر به راه حلهای گونا گونی میرسند.) «...از نقطهٔ نظر سوسیالیستی معقول‌تر از همه این بود که بنگاههای بزرگ به تملک دولت در آیند و دهقانانی که تا کنون بعنوان کارگر مزدور در املاک بزرگ کار میکردند، در این املاک بشیوهٔ اشتراکی بزراعت پردازند. ولی این راه حل مستلزم وجود اینقبیل کارگران روستا است که در روسیه یافت نمیشوند. راه حل دیگر عبارت بود از واگذاری املاک بزرگ به تملک دولت در عین تقسیم آن به بخشهای کوچک و اجاره دادن آنها به دهقانان کم‌زمین. در آنصورت باز هم چیزهائی از سوسیالیسم عملی میشد...»

کائوتسکی مثل همیشه با شیوهٔ معروف گریبان خودرا خلاص مینماید: هم نمیشود اقرار نکرد و هم باید اعتراف نمود. او راه حلهای گونا گون را در یکردیف میگذارد و این اندیشه — یعنی یگانه اندیشهٔ واقعی و مارکسیستی — را مطرح نمیسازد که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در فلان یا بهمان شرایط خاص چگونه باید انجام گیرد. در روسیه کارگران مزدور روستائی وجود دارند، ولی عده آنها زیاد نیست و کائوتسکی هم مسئلهٔ مطروحه از طرف حکومت شوروی را مبنی بر اینکه چگونه باید بمرحله زراعت کمونی و اشتراکی زمین گام نهاد، بمیان نکشیده است. ولی از همه مضحکتر اینستکه کائوتسکی میخواهد در اجارهٔ بخشهای کوچک زمین «چیزهائی از سوسیالیسم» ببیند. در واقع این یک شعار خرده‌بورژوائی است و «از سوسیالیسم» هیچ‌چیز در آن یافت نمیشود. اگر «دولت» اجاره‌

دهندهٔ زمین، دولت طراز کمون نباشد و جمهوری پارلمانی بورژوائی باشد (فرضیه همیشگی کائوتسکی بویژه همین است)، آنگاه اجارهٔ زمین بصورت بخشهای کوچک، یک رفرم صرفاً لیبرالی خواهد بود.

کائوتسکی در این باره که حکومت شوروی هرگونه مالکیت بر زمین را ملغی نموده است سکوت اختیار مینماید. از اینهم بدتر اینستکه او به نیرنگ تصورناپذیری دست میزند و فرامین حکومت شوروی را بنحوی نقل قول مینماید که اساسی‌ترین نکات آن حذف میگردد.

کائوتسکی پس از اظهار اینکه «تولید کوچک در راه مالکیت خصوصی کامل بر وسایل تولید میکوشد» و مجلس مؤسسان «یگانه اوتوریته»ای بود که میتوانست مانع تقسیم زمین گردد (این ادعا در روسیه موجب خنده خواهد گشت زیرا همه میدانند که کارگران و دهقانان فقط شوراها را دارای اوتوریته میدانند و مجلس مؤسسان به شعار چکوسلواک‌ها و ملاکین تبدیل شده بود)، چنین ادامه میدهد:

«یکی از نخستین فرامین دولت شوروی چنین مقرر داشته است: ۱) مالکیت اربابی بر زمین بیدرنگ بدون بازخرید لغو میگردد. ۲) املاک اربابی و نیز تمام زمینهای تیول (٦٤)، موقوفات دیرها و کلیساها باتمام دامها و ابزار کار و ساختمانهای اربابی و تمام متعلقات آنها، تا زمانیکه مجلس مؤسسان مسئلهٔ زمین را حل نماید، در اختیار کمیته‌های ارضی بخش در شوراهای ولایتی نمایندگان دهقانان گذارده میشود».

کائوتسکی تنها همین دو ماده را نقل قول نموده چنین نتیجه گیری میکند:

«استناد به مجلس مؤسسان فقط روی کاغذ باقی ماند. در عمل دهقانان هر بخش جداگانه‌ای هر چه میخواستند، میتوانستند در مورد زمین انجام دهند» (ص — ٤٧).

بفرمائید اینهم نمونه‌هائی از «انتقاد» کائوتسکی! اینهم کار «دانشمندانه»ایکه بیش از هر چیز به تقلب شباهت دارد. بخوانندهٔ آلمانی چنین تلقین میشود که بلشویک‌ها در مورد مسئلهٔ مالکیت خصوصی بر زمین در مقابل دهقانان تسلیم شدند! بلشویک‌ها دهقانان را بحال خود گذاشتند تا بطور متفرق («در هر بخش جداگانه») هر چه میخواهند بکنند!

ولی در حقیقت امر فرمانی که کائوتسکی از آن نقل قول می‌کند یعنی نخستین فرمان صادره در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (مطابق تقویم قدیم) — دو ماده نبوده، بلکه مرکب از ۵ ماده بعلاوه هشت مادهٔ رهنمود (۶۵) است، ضمناً در خصوص رهنمود گفته شده است که «باید رهنمون عمل قرار گیرد».

در ماده سوم فرمان گفته شده است که اقتصادیات زراعتی «به خلق» واگذار میگردد و حتماً باید «از تمام دارائی مشمول ضبط یک صورت دقیق برداشته شود» و «حراست انقلابی هر چه موکدتری» بعمل آید. در رهنمود هم گفته شده است که «حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو میشود» و «قطعه زمینهائی که با شیوهٔ فنی عالی زراعت میشوند» «مشمول تقسیم نخواهند بود»، «تمام متعلقات کشاورزی زمینهای ضبط شده، اعم از دامها یا ابزار، بسته بمیزان و اهمیت آنها، بدون بازخرید در اختیار منحصر دولت یا ابشین‌ها گذاشته میشود» و تمام زمین جزو ذخیره ارضی همه خلق میگردد».

و اما بعد، همزمان با انحلال مجلس موسسان (۵ ژانویه سال ۱۹۱۸)، سومین کنگرهٔ شوراها «اعلامیه حقوق زحمتکشان و استثمار-شوندگان» را تصویب کرد که اکنون در قانون اساسی جمهوری شوروی داخل شده است. در بند الف مادهٔ ۲ این اعلامیه گفته میشود «مالکیت خصوصی بر زمین لغو میگردد» و «املاک نمونه و بنگاههای کشاورزی دارائی ملی اعلام میگردد».

بنابر این استناد به مجلس موسسان روی کاغذ باقی نماند، زیرا موسسهٔ انتخابی همه‌خلقی دیگری که در نظر دهقانان بمراتب با اوتوریته‌تر بود حل مسئلهٔ ارضی‌را بعهدهٔ خود گرفت.

سپس در ششم فوریه سال ۱۹۱۸ قانون اجتماعی شدن زمین (۶۶) انتشار یافت و در آن بار دیگر لغو هر گونه مالکیت بر زمین تأیید گردید و ادارهٔ امور زمین و اختیار کلیه متعلقات کشاورزی زمینداران تحت کنترل حکومت فدراتیو شوروی بمقامات شوروی واگذار شد؛ این قانون یکی از وظایف مربوط به ادارهٔ امور زمین را چنین مقرر میدارد:

> «اقتصاد دستجمعی در زراعت، بعنوان اقتصادی که از لحاظ صرفه‌جوئی در کار و محصولات سودمندتر است، بحساب اقتصادیات سوسیالیستی بسط داده شود» (ماده ۱۱، بند ث).

این قانون ضمن معمول داشتن برابری در استفاده از زمین به این پرسش اساسی که «چه کسی حق استفاده از زمین دارد» چنین پاسخ میدهد:

> (مادهٔ ۲۰). «کسانیکه از قطعات زمین میتوانند برای رفع نیازمندی‌های اجتماعی و شخصی در حدود جمهوری شوروی فدراتیو روسیه استفاده نمایند عبارتند از: آ) بمنظورهای فرهنگی-تربیتی: ۱) دولت بتوسط ارگانهای قدرت شوروی (فدرال، ناحیه‌ای، ایالتی، ولایتی، بخش و روستائی). ۲) سازمان‌های اجتماعی (تحت کنترل و با اجازهٔ حکومت شوروی محل). ب) بمنظور اشتغال به کشاورزی: ۳) کمونهای کشاورزی. ۴) شرکت‌های کشاورزی. ۵) انجمن‌های روستائی. ۶) خانواده‌ها و افراد...»

خواننده می‌بیند که کائوتسکی مطلب را بکلی تحریف کرده و سیاست ارضی و قوانین ارضی دولت پرولتری را در روسیه بصورت کاملاً مجعولی بخوانندهٔ آلمانی ارائه نموده است.

کائوتسکی مسائل مهم و اساسی از لحاظ تئوریک را حتی نتوانسته است مطرح نماید!

این مسائل عبارتند از:
۱) برابری در استفاده از زمین و
۲) ملی کردن زمین، — رابطه این یا آن اقدام با سوسیالیسم بطور اعم و با انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم بطور اخص.
۳) زراعت اجتماعی زمین بمثابهٔ انتقال از زراعت کوچک متفرق به زراعت بزرگ اجتماعی؛ و اینکه آیا طرح این مسئله در قوانین شوروی با خواستهای سوسیالیسم مطابقت دارد یا نه؟

در مورد مسئله اول باید مقدم بر هر چیز دو مطلب اساسی زیرین را مسجل نمود: آ) بلشویک‌ها، هم هنگام در نظر گرفتن تجربه سال ۱۹۰۵ (بعنوان مثال به اثر خود راجع به مسئلهٔ ارضی در نخستین انقلاب روس استناد میجویم) (۶۷) اهمیت دمکراتیک و ترقیخواهانه و دمکراتیک‌ـانقلابی شعار برابری را خاطرنشان میساختند و هم در سال ۱۹۱۷، قبل از انقلاب اکتبر با صراحت کامل در این باره سخن میگفتند. ب) بلشویک‌ها هنگام عملی ساختن قانون اجتماعی کردن زمین — قانونی که «روح» آن شعار برابری در استفاده از زمین است، — با نهایت دقت و صراحت اظهار داشتند که: این اندیشه از آن ما نبوده و ما با این شعار موافقت نداریم، ما اجرای آنرا از آنجهت وظیفهٔ خود میشمریم که اکثریت قاطع دهقانان خواهان آنند. و اندیشه و خواستهای اکثریت زحمتکشان هم باید بتوسط خود آنان دوران خود را سپری سازد: چنین خواستهایی را نمیشود نه «ملغی نمود» و نه از روی آنها «جهید». ما بلشویک‌ها بدهقانان کمک خواهیم کرد تا دوران شعارهای خرده‌بورژوائی را سپری سازند و با سرعت هر چه بیشتر و با سهولت هر چه بیشتر از این شعارها دست کشیده به شعارهای سوسیالیستی بپردازند.

هر گاه یک تئوریسین مارکسیست میخواست با تحلیل علمی خود به انقلاب کارگری کمک نماید، میبایست اولاً باین پرسش پاسخ دهد که آیا صحیح است که اندیشهٔ برابری در استفاده از زمین اهمیت دمکراتیک‌ـانقلابی یعنی اهمیت بپایان رساندن انقلاب بورژوا-دمکراتیک را دارد یا نه؟ ثانیاً آیا بلشویک‌ها درست عمل کردند

که با رأی دادن خود، قانون خرده‌بورژوائی برابری را گذراندند (و به بیطرفانه‌ترین نحوی آنرا مراعات نمودند)؟

کائوتسکی حتی نتوانست این موضوع را متوجه شود که از لحاظ تئوریک کنه مطلب در کجاست!

کائوتسکی هرگز نمیتوانست این موضوع را رد نماید که در انقلاب بورژوا-دمکراتیک اندیشهٔ برابری دارای اهمیت مترقی و انقلابیست. انقلاب مزبور فراتر از آن نمیتواند برود و هنگامیکه به پایان خود میرسد با وضوح بیشتر، سرعت بیشتر و سهولت بیشتری عدم کفایت تصمیمات بورژوا-دمکراتیک و لزوم فراتر رفتن از چارچوب آن و انتقال به سوسیالیسم را در برابر توده‌ها آشکار میسازد.

دهقانانی که تزاریسم و ملاکین را سرنگون ساخته‌اند، آرزوی برابری را در سر می‌پرورانند و هیچ نیروئی نمیتواند از دهقانانی که هم از قید ملاکین و هم از قید دولت جمهوری‌خواه بورژوا-پارلمانی خلاص یافته‌اند، ممانعت نماید. پرولترها به دهقانان میگویند: ما بشما کمک خواهیم کرد به سرمایه‌داری «ایده‌آل» برسید، زیرا برابری در استفاده از زمین بمعنای ایده‌آلیزه کردن سرمایه‌داری از نقطهٔ نظر مولد خرده‌پاست. و در عین حال ما عدم کفایت آن و لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را بشما نشان خواهیم داد.

جالب توجه بود میدیدیم که چگونه کائوتسکی از عهده رد صحت یکچنین رهبری مبارزهٔ دهقانی از طرف پرولتاریا، برمی‌آید!

کائوتسکی طفره رفتن از موضوع را ترجیح داد...

از این گذشته کائوتسکی خوانندگان آلمان را صاف و ساده فریب داده است و این موضوع را از آنان پنهان داشته است که در قانون مربوط به زمین حکومت شوروی برای کمونها و شرکت‌های زراعی برتری مستقیم قائل شده و آنها را در مقام اول قرار داده است.

با دهقانان تا پایان انقلاب بورژوادمکراتیک، — با بخش تهیدست، پرولتر و نیمه‌پرولتر دهقانان به پیش بسوی انقلاب سوسیالیستی! چنین بود سیاست بلشویک‌ها و این یگانه سیاست مارکسیستی بود.

ولی کائوتسکی دچار سر درگمی است و حتی یک مسئله را

هم نمیتواند طرح کند! از یکسو او جرئت ندارد بگوید که پرولترها می‌بایست در مسئله برابری از دهقانان جدا شوند، زیرا او نابخردی این جدائی را احساس میکند (و انگهی کائوتسکی در سال ۱۹۰۵، هنگامیکه هنوز مرتد نشده بود، روشن و صریح از اتحاد کارگران و دهقانان به مثابه شرط پیروزی انقلاب دفاع میکرد). از سوی دیگر کائوتسکی گفته‌های رذیلانه لیبرال‌مآبانه ماسلف منشویک را نقل قول مینماید که میکوشد تخیلی بودن و ارتجاعی بودن برابری خرده‌بورژوائی را از نقطهٔ نظر سوسیالیسم «ثابت کند»، و جنبهٔ مترقی و انقلابی مبارزهٔ خرده‌بورژوائی در راه برابری، از نقطهٔ نظر انقلاب بورژوادمکراتیک را مسکوت میگذارد.

کائوتسکی مدام دچار آشفته‌فکری میگردد: متوجه باشید که کائوتسکی اصرار دارد (در سال ۱۹۱۸) که انقلاب روس دارای خصلت بورژوائی است. کائوتسکی (در سال ۱۹۱۸) خواستار آنستکه: از این چارچوب پا فراتر گذاشته نشود! و همین کائوتسکی در رفرم خرده‌بورژوائی اجاره دادن قطعهٔ زمینهای کوچک به دهقانان تهیدست (یعنی در امر نزدیک شدن به برابری) «چیزهائی از سوسیالیسم» (برای انقلاب بورژوائی) مشاهده مینماید!!

حالا بیا و بفهم!

علاوه بر آن کائوتسکی در مورد بحساب آوردن سیاست واقعی یک حزب معین عدم قابلیت فیلسترمآبانه‌ای از خود نشان میدهد. او عبارات ماسلف را تکرار میکند، بدون آنکه مایل باشد به سیاست واقعی حزب منشویک‌ها در سال ۱۹۱۷، یعنی هنگامیکه این حزب ضمن «ائتلاف» با ملاکین و کادت‌ها عملاً از رفرم ارضی لیبرالی و سازش با ملاکین دفاع میکرد (گواه آن: بازداشت اعضاء کمیتهٔ ارضی و لایحهٔ قانونی س. ماسلف)، پی برد.

کائوتسکی ملتفت نشده است که عبارات پ. ماسلف دربارهٔ ارتجاعی و تخیلی بودن برابری خرده‌بورژوامآبانه در واقعیت امر سیاست منشویکی سازش دهقانان با ملاکین (یعنی فریب دهقانان از

طرف ملاکین) را، در مقابل سرنگونی انقلابی ملاکین بتوسط دهقانان، پرده‌پوشی مینماید.

عجبا، کائوتسکی «مارکسیست»!

همانا بلشویک‌ها بودند که وجه تمایز انقلاب بورژوا-دمکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی دقیقاً در نظر گرفتند: آنها با بپایان رساندن انقلاب اول در را برای انتقال به انقلاب دوم گشودند. این یگانه سیاست انقلابی و مارکسیستی است.

بیهوده کائوتسکی طعنه‌های بی‌نمک لیبرالی را تکرار میکند: «هنوز در هیچ‌جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا تحت نفوذ معتقدات تئوریک به تولید دستجمعی نپرداخته‌اند» (ص — ۵۰).

بسیار هوشمندانه است!

در هیچ‌جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پای یک کشور بزرگ تحت نفوذ دولت پرولتری نبوده‌اند.

در هیچ‌جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا کار را به مبارزهٔ طبقاتی آشکار دهقانان تهیدست علیه ثروتمندان نکشانده و این مبارزه را، در شرایط پشتیبانی تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی و جنگی قدرت دولتی پرولتری از تهیدستان، به جنگ داخلی بین دهقانان تهیدست و ثروتمندان نرسانده‌اند.

در هیچ‌جا و هیچ زمانی محتکرین و اغنیا بهنگام خانه‌خرابی توده‌های دهقانان اینهمه از جنگ ثروتمند نشده‌اند.

کائوتسکی مطلب کهنه را تکرار و مکررات قدیمی را نشخوار میکند و میترسد از اینکه حتی فکر وظایف نوین دیکتاتوری پرولتری را بمخیلهٔ خود خطور دهد.

خوب کائوتسکی گرامی، اگر آمدیم و دهقانان برای تولید کوچک ابزارشان کافی نبود و دولت پرولتری به آنان کمک کرد تا برای زراعت دستجمعی زمین ماشین فراهم آورند، آنوقت آیا این «اعتقاد تئوریک» هست؟ ———

به مسئله ملی کردن زمین می‌پردازیم. نارودنیک‌های (۶۸) ما و از آنجمله تمام اس‌ارهای چپ، منکر آنند که اقدام عملی شده از

طرف ما ملی کردن زمین است. آنها از نظر تئوریک ذیحق نیستند. تا آنجا که ما در چارچوب تولید کالائی و سرمایه‌داری باقی هستیم، الغاء مالکیت خصوصی برزمین بمعنای ملی کردن زمین است. کلمه «سوسیالیزاسیون» فقط ترجمان تمایل، دلخواه و آمادگی برای انتقال به سوسیالیسم است.

ولی روش مارکسیست‌ها نسبت به ملی کردن زمین باید چگونه باشد؟

کائوتسکی در اینجا هم نمیتواند مسئلهٔ تئوریک را مطرح نماید و یا — از آنهم بدتر — عمداً مسئلهٔ را مسکوت میگذارد و حال آنکه از روی نشریات روسی پیداست که او از مباحثات دیرین بین مارکسیست‌های روس در مورد مسئلهٔ ملی کردن زمین، مونیسیپالیزاسیون (یعنی واگذاری املاک بزرگ در اختیار ارگانهای خودمختار محلی) و تقسیم اراضی، با خبر است.

ادعای کائوتسکی مبنی بر اینکه واگذاری املاک بزرگ به دولت و اجارهٔ آنها به صورت قطعات کوچک به دهقانان کم‌زمین «چیزهائی از سوسیالیسم» را عملی میسازد، در حکم استهزاء صرف مارکسیسم است. هم اکنون ما متذکر شدیم که در این عمل اثری از سوسیالیسم یافت نمیشود. ولی این کافی نیست: اینجا از انقلاب بورژوا-دمکراتیک هم که بپایان خودرسیده باشد، اثری یافت نمیشود. اعتماد کائوتسکی به منشویک‌ها، بدبختی بزرگی را گریبانگیر او نموده است. در نتیجه کار بجای مضحکی کشید: کائوتسکی اصرار دارد که انقلاب ما دارای جنبهٔ بورژوائی است و در حالیکه بلشویک‌ها را بخاطر اینکه بفکر حرکت بسوی سوسیالیسم افتاده‌اند متهم مینماید، خود یک رفرم لیبرالی را تحت عنوان سوسیالیسم پیشنهاد میکند، بدون آنکه این رفرم را به تصفیهٔ کامل مناسبات زمینداری از کلیه نظامات قرون وسطائی برساند! در نزد کائوتسکی نیز، همانند مستشاران منشویکش، بجای دفاع از انقلاب پیگیر بورژوادمکراتیک، دفاع از بورژوازی لیبرال حاصل آمده است که از انقلاب بیم دارد.

در واقع هم چرا تنها املاک بزرگ بتملک دولت در آید نه تمام زمین‌ها؟ بورژوازی لیبرال بدینسان به حفظ حداکثر نظامات کهنه (یعنی حداقل پیگیری در انقلاب) و حداکثر سهولت برای بازگشت به نظام سابق، نائل میگردد. بورژوازی رادیکال، یعنی آن بورژوازی که انقلاب بورژوائی را تا پایان خود ادامه میدهد، شعار ملی کردن زمین را اعلام میدارد.

کائوتسکی که در ازمنه بسیار بسیار پیشین، یعنی تقریباً ۲۰ سال قبل اثر مارکسیستی بسیار خوبی دربارهٔ مسئلهٔ ارضی برشته تحریر در آورده است، نمیتواند نداند که مارکس این نکته را خاطر نشان ساخته است که ملی کردن زمین همانا شعار پیگیر بورژوازی (۶۹) است. کائوتسکی نمیتواند از مباحثه مارکس با رودبرتوس و از توضیحات شگرف مارکس در «تئوری‌های اضافه ارزش» که در آن اهمیت انقلابی ملی کردن زمین به معنای بورژوا-دمکراتیک کلمه، با وضوح خاصی ثابت شده است، بی‌خبر باشد.

پ. ماسلف منشویک که کائوتسکی با چنین عدم موفقیت او را بعنوان مستشار خود انتخاب نموده است، منکر آن بود که دهقانان روس بتوانند به ملی کردن تمام زمینها (و از آنجمله زمینهای دهقانی) تن در دهند. این نظریه ماسلف را ممکن بود تا حدودی با تئوری «بکر» وی (که گفته نقادان بورژوای مارکس را تکرار میکند) یعنی با نفی رنت مطلق و قبول «قانون» (یا بقول ماسلف: «فاکت») «زوال حاصلخیزی زمین» مرتبط دانست.

در واقع در همان انقلاب ۱۹۰۵ معلوم شد که اکثریت عظیم دهقانان روسیه، خواه دهقانان آبشین‌ها و خواه دهقانان منفرد (۷۰) طرفدار ملی کردن تمام زمینها هستند. انقلاب سال ۱۹۱۷ این نکته را تأیید کرد و پس از افتادن حکومت بدست پرولتاریا این امر را عملی نمود. بلشویک‌ها نسبت به مارکسیسم وفادار ماندند و در صدد «جهش» از روی انقلاب بورژوا-دمکراتیک برنیامدند (علی رغم کائوتسکی که بدون کوچکترین مدرکی ما را بدین امر متهم میسازد). بلشویک‌ها مقدم بر همه به رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین ایدئولوگ‌های

بورژوا-دمکرات که از همه به پرولتاریا نزدیکتر بودند، یعنی به اس‌ارهای چپ کمک کردند تا آنچیزی را که عملاً ملی کردن زمین بود، بموقع اجرا گذارند. مالکیت خصوصی بر زمین در روسیه از ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ یعنی از همان نخستین روز انقلاب پرولتری، سوسیالیستی، لغو گردیده است.

با این عمل بنیادی نهاده شد که از نقطهٔ نظر تکامل سرمایه-داری بحداکثر تکمیل است، (کائوتسکی بدون گسست از مارکس نمیتواند این نکته را انکار نماید) و در عین حال یک نظام ارضی ایجاد گردید که از لحاظ انتقال به سوسیالیسم حداکثر نرمش را دارد. از نقطهٔ نظر بورژوا-دمکراتیک، دهقانان انقلابی روسیه فراتر از این جائی ندارند که بروند: از این نقطهٔ نظر هیچ چیز «ایده‌آل‌تر» از ملی کردن زمین و برابری در استفاده از زمین نیست و هیچ‌چیز (باز هم از همین نقطهٔ‌نظر) «رادیکال‌تر» از آن نمیتواند باشد. همانا بلشویک‌ها و فقط بلشویک‌ها و فقط در نتیجهٔ پیروزی انقلاب پرولتری، بدهقانان کمک کردند تا انقلاب بورژوا-دمکراتیک را واقعاً بپایان خود برسانند. و فقط با این عمل بود که آنها برای تسهیل و تسریع انتقال به انقلاب سوسیالیستی حداکثر کار را انجام دادند.

از اینجا میتوان قضاوت نمود که کائوتسکی چه آشفته‌فکری تصورناپذیری را به خواننده عرضه میدارد، وقتی بلشویک‌ها را به عدم درک خصلت بورژوائی انقلاب متهم میسازد و در عین حال خودش کار عدول از مارکسیسم را بجائی میرساند که دربارهٔ ملی کردن زمین سکوت اختیار می‌کند و رفرم ارضی لیبرالی دارای حداقل جنبهٔ انقلابی (از نقطهٔ‌نظر بورژوائی) را بمثابهٔ «چیزهائی از سوسیالیسم» جلوه‌گر میسازد! — —

ما در اینجا به سومین مسئلهٔ مطروحه در فوق رسیدیم و آن اینکه دیکتاتوری پرولتری در روسیه تا چه درجه‌ای لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را در نظر گرفته است. کائوتسکی باز هم در اینجا مرتکب عملی بسیار شبیه به تقلب میشود: او تنها «تزهای»

یک بلشویک را که در آنها از وظیفهٔ انتقال به زراعت دستجمعی زمین صحبت میشود، نقل قول مینماید! «تئوریسین ما پس از نقل قول یکی از این تزها پیروزمندانه بانگ برمی‌آورد که:

«بصرف اینکه یک چیزی وظیفه نامیده شد، متاسفانه وظیفه عملی نمیگردد. کشاورزی دستجمعی در روسیه عجالتاً محکوم به آنستکه روی کاغذ باقی ماند. هنوز در هیچ‌جا و در هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا بر اساس معتقدات تئوریک بتولید دستجمعی نپرداخته‌اند» (ص — ٥).

هنوز در هیچ‌جا و در هیچ زمانی یک چنین شیادی در نگارش که کائوتسکی تا مرحلهٔ آن سقوط کرده، دیده نشده است. او «تزها» را نقل قول میکند ولی راجع به قانون حکومت شوروی سکوت اختیار مینماید. او از «اعتقاد تئوریک» سخن میگوید، ولی دربارهٔ قدرت دولتی پرولتری که هم کارخانه‌ها و هم کالاها را در دست دارد، سکوت اختیار میکند! تمام آنچه را که کائوتسکی مارکسیست سال ۱۸۹۹ در رساله «مسئله ارضی» راجع به وسایلی که دولت پرولتری برای سوق تدریجی دهقانان خرده‌پا به سوسیالیسم در دست دارد، نوشته است، کائوتسکی مرتد سال ۱۹۱۸ بطاق نسیان سپرده است.

البته چند صد کمون کشاورزی و موٴسسات کشاورزی شوروی که مورد پشتیبانی دولت است (یعنی موٴسسات کشاورزی بزرگ که بتوسط شرکت‌های کارگری بحساب دولت اداره میشود) — بسیار کم است. ولی مگر سکوت کائوتسکی را در مورد این حقیقت میتوان «نظر انتقادی» نامید؟

ملی کردن زمین که بتوسط دیکتاتوری پرولتری در روسیه انجام یافته است، امر بپایان رساندن انقلاب بورژوا-دمکراتیک را بحد اکثر تأمین نموده است، — حتی در صورتیکه پیروزی ضدانقلاب کار را از ملی کردن به عقب یعنی به تقسیم باز گرداند (من چنین موردی را در رسالهٔ مربوط به برنامهٔ ارضی مارکسیستها در انقلاب

سال ۱۹۰۵ در مبحث خاصی مورد تحلیل قرار داده بودم). علاوه بر آن ملی کردن زمین حداکثر امکان را به دولت پرولتری داده است تا زراعت را به مرحلهٔ سوسیالیسم انتقال دهد.

نتیجه: کائوتسکی از لحاظ تئوریک آش درهم جوش تصورناپذیری را بخورد ما داده و خود بکلی از مارکسیسم دست کشیده است و از لحاظ پراتیک هم بچاکری آستان بورژوازی و رفرمیسم وی کمربسته است. انصافاً که انتقاد خوبی از آب در آمده است!

* * *

کائوتسکی «تحلیل اقتصادی» صنایع را با استدلال عالی زیرین شروع مینماید:

در روسیه صنایع بزرگ سرمایه‌داری وجود دارد. آیا نمیتوان بر این اساس تولید سوسیالیستی را بنا نهاد؟ «چنین فکری ممکن بود، هر آینه اگر سوسیالیسم عبارت از آن بود که کارگران هر فابریک و معدن آنها را بتملک خود درمی‌آوردند» (بعبارت تحت‌اللفظی: از آن خود میکردند)، «امور اقتصاد هریک از فابریک‌ها را بطور جداگانه اداره مینمودند» (ص — ۵۲). کائوتسکی بدین مطلب میافزاید که: «درست همین امروز ۵ اوت که این سطور را مینگارم از مسکو نطق مورخ ۲ اوت لنین را اطلاع میدهند که در آن، طبق همین اطلاع گفته است: «کارگران فابریکها را محکم در دست خود دارند و دهقانان زمین را به ملاکین مسترد نخواهند کرد». شعار فابریک — بکارگران، زمین — بدهقانان — تاکنون شعار سوسیال‌دمکراتیک نبوده، بلکه شعار آنارشی‌سندیکالیستی بود» (ص — ۵۲ — ۵۳).

ما این استدلال را تماماً نقل قول کردیم تا کارگران روس که سابقاً به کائوتسکی احترام میگذاشتند و بحق هم احترام میگذاشتند، خود شیوه‌های این فراری بجانب بورژوازی را برای‌العین ببینند.

خوب فکر کنید: ۵ اوت، هنگامیکه یک پشته فرمان دربارهٔ ملی کردن فابریک‌ها در روسیه صادر شده بود و ضمناً کارگران حتی یک فابریک را هم «از آن خود» نکرده بودند، بلکه همه بتملک

جمهوری در می‌آمد، در این روز ه اوت کائوتسکی یا تفسیر آشکارا شیادانهٔ یک عبارت از نطق من، به خوانندگان آلمانی این اندیشه را تلقین میکند که گویا در روسیه فابریک‌ها به کارگران جداگانه واگذار میشود! و کائوتسکی پس از این موضوع طی دهها سطر مرتباً مکررات را تکرار میکند که آری فابریک‌ها را نمیشود تک تک بکارگران داد!

این انتقاد نبوده، بلکه شیوهٔ چاکر بورژوازیست که از طرف سرمایه‌داران اجیر شده است تا به انقلاب کارگری افترا و تهمت بزند.

کائوتسکی مکرر در مکرر مینویسد که فابریک‌ها را باید به دولت یا به شرکت‌های تعاون مصرف داد، و سرانجام اضافه میکند که:

«همین راه است که اکنون در روسیه در صدد گام نهادن در آن بر آمده‌اند...» اکنون!! این یعنی چه؟ در ماه اوت؟ مگر کائوتسکی نمیتوانست به اشتین و آکسلرود خود یا بسایر دوستان بورژوازی روس سفارش دهد تا لااقل یک فرمان مربوط به فابریک‌ها را برایش ترجمه کنند؟

«...اینکه در این کار چقدر جلو رفته‌اند، هنوز معلوم نیست. این جانب جمهوری شوروی بهر حال برای ما بحد اکثر جالب توجه است، ولی این جانب هنوز تماماً در تیرگی و ابهام باقی مانده است. در تعداد فرمانها کم و کسری نیست...» (بهمین جهت هم کائوتسکی مضمون آنها را نادیده می‌گیرد یا از خوانندگان خود پنهان میدارد!)، «ولی آنچه کم و کسر دارد اطلاعات موثق راجع به عمل‌کرد این فرامین است. تولید سوسیالیستی بدون آمار همه‌جانبه، مفصل و موثقی که سریعاً همه چیز را اطلاع دهد، ممکن نیست. چنین آماری را جمهوری شوروی تا کنون نتوانسته است تهیه کند. آنچه که ما دربارهٔ عملیات اقتصادی آن اطلاع داریم، فوق‌العاده ضد و نقیض است

و نمیتواند مورد هیچگونه وارسی قرار گیرد. این نیز یکی از نتایج دیکتاتوری و اختناق دمکراسی است. آزادی سطبوعات و بیان وجود ندارد...» (ص — ۵۳).

آری تاریخ بدینسان نوشته میشود! اگر مطبوعات «آزاد» سرمایه‌داران و دوتفیست‌ها وجود داشت کائوتسکی اطلاعات مربوط به فابریکهائی را که به کارگران واگذار شده است، دریافت میکرد... حقیقتاً که این «دانشمند جدی» مافوق طبقاتی خیلی فرهمند است! کائوتسکی با هیچیک از فاکتهای بیشماری که گواه آنستکه فابریکها فقط به جمهوری واگذار میگردد و ادارهٔ امور آنها در دست ارگان حکومت شوروی یعنی شورای عالی اقتصاد ملی است که اکثر شرکت‌کنندگان آنرا کارگرانی تشکیل میدهند که از طرف اتحادیه‌های کارگری انتخاب شده‌اند، تماس هم نمیخواهد بگیرد. او با سرسختی و سماجت آدم توی غلاف (۷۱) مدام از یک چیز دم میزند و آن اینکه: بیائید یک دمکراسی صلح‌آمیز، بدون جنگ داخلی، بدون دیکتاتوری با آمار خوب بمن بدهید (جمهوری شوروی موٴسسه آمار تأسیس کرده است و بهترین آمارشناسان روسیه را هم تماماً بدان جلب کرده است، ولی بدیهیست که بسرعت نمیتوان آمار ایده‌آل بدست آورد). در یک سخن: انقلاب بدون انقلاب، بدون مبارزهٔ خشونت‌بار، بدون اعمال قهر — اینست آنچه کائوتسکی طلب میکند. این درست بدان ماند که کسی خواستار اعتصاباتی باشد بدون حرارت پرشور کارگران و کارفرمایان. فرق یک چنین «سوسیالیستی» را با منصبدار لیبرال متعارفی معین کنید!

کائوتسکی با اتکاء بیک چنین «مدارک واقعی» یعنی با مسکوت گذاردن عمدی و بی‌اعتنائی کامل به حقایق بیشمار اینطور «نتیجه میگیرد»:

«این مطلب مورد تردید است که آیا پرولتاریای روس در جمهوری شوروی از لحاظ دستاوردهای عملی و واقعی، نه اینکه فراسین، بیش از آنچیزی عایدش شده است که

> ممکن بود در مجلس موءسسان یعنی در جائی عایدش گردد که اکثریت آنرا هم، عیناً مانند شوراها، همان سوسیالیست‌ها، منتها با رنگ دیگری، تشکیل میدادند» (ص — ۵۸).

آیا براستی این شاهکار نیست؟ ما به ستایشگران کائوتسکی توصیه میکنیم که این کلمات قصار را با وسعت بیشتری در میان کارگران روس پخش نمایند، زیرا کائوتسکی برای ارزیابی سقوط سیاسی خود مدرکی بهتر از این نمیتوانست بدست بدهد. رفقای کارگر، کرنسکی هم «سوسیالیست» بود، منتهی با «رنگ دیگر»! کائوتسکی مورخ به لقب و عنوانی که اس‌ارهای راست و منشویک‌ها «از آن خود کرده‌اند» قناعت میورزد. کائوتسکی مورخ دربارهٔ حقایقی حاکی از اینکه منشویک‌ها و اس‌ارهای راست در دوران کرنسکی از سیاست امپریالیستی و غارتگری بورژوازی پشتیبانی میکردند، کلمه‌ای هم نمیخواهد بشنود و در این باره که در مجلس موءسسان اکثریت در دست همین قهرمانان جنگ امپریالیستی و دیکتاتوری بورژوائی افتاده بود، محجوبانه سکوت اختیار مینماید. آنوقت اسم این را «تحلیل اقتصادی» میگذارد!..

در خاتمه یک نمونهٔ دیگر از «تحلیل اقتصادی»:

> «...جمهوری شوروی پس از ۹ ماه موجودیت خود، بجای آنکه رفاه همگانی را توسعه دهد، مجبور شده است توضیح دهد که احتیاج همگانی از کجا منشاء میگیرد» (ص — ۴۱).

کادت‌ها مارا با اینقبیل استدلالات مأنوس کرده‌اند. خدمتگزاران بورژوازی در روسیه همه بدینسان استدلال مینمایند: بیائید دیگر پس از ۹ ماه بما رفاه همگانی بدهید — آری، پس از جنگ خانمانسوز چهارساله و در عین حال کمک همه‌جانبهٔ سرمایهٔ خارجی به

خرابکاری و شورش‌های بورژوازی در روسیه. حقیقتاً که بین کائوتسکی و بورژواهای ضدانقلابی عملاً کوچکترین فرق و اندک تفاوتی باقی نمانده است. با سخنان چرب و نرمی که «به عوض سوسیالیسم» جا زده میشود، همانچیزهائی تکرار سیگردد که کورنیلفی‌ها و دوتفی‌ها و کراسنفی‌ها در روسیه با خشونت و بدون چم و خم و رنگامیزی میگویند.

* * *

سطور پیشین ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده بود. دهم نوامبر از آلمان اخباری رسید حاکی از آغاز انقلاب پیروزمندانه ابتدا در کیل و سایر شهرهای شمالی و کرانه‌ای که حکومت در آنجا بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان افتاده است و سپس در برلن که در آنجا نیز حکومت بدست شورا افتاده است (۷۲).

با این ترتیب خاتمه‌ای که من میبایست برای رساله مربوط به کائوتسکی و انقلاب پرولتری بنویسم زائد میگردد.

ن. لنین

۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۸

ضمیمه ۱

تزهای مربوط به مجلس مؤسسان

ضمیمه ۲

کتاب جدید واندرولده دربارهٔ دولت

من تنها پس از خواندن کتاب کائوتسکی موفق شدم با کتاب واندرولده بنام «سوسیالیسم برضد دولت» (پاریس، ۱۹۱۸) آشنا شوم. بی‌اختیار این فکر در انسان پیدا میشود که این دو کتاب را با هم مقابله نماید. کائوتسکی رهبر مسلکی انترناسیونال دوم (۱۸۸۹ — ۱۹۱۴) و واندرولده نمایندهٔ رسمی آن یعنی رئیس بوروی سوسیالیستی بین‌المللی است (۷۳). هر دوی آنها معرف ورشکستگی کامل انترناسیونال دوم هستند و هر دو «ماهرانه» و با زرنگی روزنامه‌نگاران مجرب این ورشکستگی و شکست خود و پیوستن به بورژوازی را بکمک الفاظ مارکسیستی پرده‌پوشی می‌کنند. یکی با وضوح خاصی معرف نکات تیپیک اپورتونیسم آلمانی، این اپورتونیسم لخت و سنگین وزن و تئوری‌بافیست که با حذف هر آنچه در مارکسیسم برای بورژوازی ناپذیرفتنی است بطور ناهنجاری در مارکسیسم جعل می‌کند. دیگری برای نوع لاتین اپورتونیسم حاکم — تا حدود معینی میتوان گفت برای نوع مخصوص اروپای باختری (یعنی کشورهای واقع در باختر آلمان) — جنبهٔ تیپیک دارد. این اپورتونیسم دارای نرمش بیشتر و لختی کمتر است و با ظرافت بیشتری بهمان وسیله اصلی در مارکسیسم جعل می‌کند.

هر دوی آنها هم آموزش مارکس را دربارهٔ دولت و هم آموزش او را دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا از بیخ و بن تحریف می‌کنند و ضمناً واندرولده بیشتر روی مسئلهٔ اول و کائوتسکی روی مسئله دوم مکث میکند. هر دوی آنها بر روی ارتباط بسیار نزدیک و ناگسستنی

این دو مسئله سایه میاندازند. هر دو در گفتار انقلابی و مارکسیست و در کردار مرتدانی هستند که تمام همشان مصروف طفره رفتن از انقلاب است. در گفته‌های هیچیک از آنها کوچکترین اثری هم از آنچیزی که جان کلام تمام آثار مارکس و انگلس است و سوسیالیسم در کردار را از کاریکاتور بورژوائی آن متمایز میسازد، یعنی: روشن ساختن وظایف انقلاب و تمایزش با وظایف رفرم، روشن ساختن تاکتیک انقلابی و تمایزش با تاکتیک رفرمیستی، روشن ساختن نقش پرولتاریا در محو سیستم یا نظام بردگی مزدوری و تمایزش با نقش پرولتاریای دول «معظم» که با بورژوازی در بخش ناچیزی از سود فوق‌العاده و غنائم فوق‌العاده امپریالیستی وی سهیم است، — وجود ندارد.

برای ثبوت صحت این قضاوت چند استدلال از اساسی‌ترین استدلالات واندرولده را در اینجا نقل مینمائیم.

واندرولده هم نظیر کائوتسکی با سعی وافی و کافی از مارکس و انگلس نقل قول مینماید و نظیر کائوتسکی هرچه را خواسته باشید از مارکس و انگلس نقل قول مینماید، بجز آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است و انقلابی را از رفرمیست متمایز میسازد. دربارهٔ اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بکف آورد، هر چه بخواهید نقل قول مینماید، زیرا این امر هم اکنون در چارچوب صرفاً پارلمانی عملاً بموقع اجرا گذارده شده است، ولی در این باره که مارکس و انگلس پس از تجربه کمون لازم دانستند «مانیفست کمونیست» را که تا اندازه‌ای کهنه شده بود تکمیل نمایند و این حقیقت را روشن سازند که طبقهٔ کارگر نمیتواند ماشین دولتی حاضر و آماده‌ایرا بطور ساده تصاحب کند و باید آنرا درهم شکند، یک کلمه هم نمی‌گوید!

واندرولده هم مانند کائوتسکی، گوئی با قرار قبلی، درست همان نکته‌ای از تجربه انقلاب پرولتری را که از همه اساسی‌تر است و درست همانچیزی را که انقلاب پرولتری را از رفرمهای بورژوازی متمایز میسازد کاملاً بطاق نسیان میسپارد.

واندرولده هم نظیر کائوتسکی بدانجهت از دیکتاتوری پرولتاریا

سخن میگوید که از آن طفره رود. کائوتسکی این عمل را بوسیله یکسلسله تحریفات ناهنجار انجام داد. واندرولده همین عمل را ظریفتر انجام میدهد. او در پاراگراف مخصوصی که پاراگراف چهارم است و در آن از «بکف آوردن قدرت سیاسی بتوسط پرولتاریا» صحبت میشود، بند «ب» را به مسئله «دیکتاتوری کلکتیو پرولتاریا» اختصاص میدهد و از مارکس و انگلس «نقل قول می کند» (تکرار میکنم که: دوست آنچیزیرا که به مهمترین نکته یعنی به در هم شکستن ماشین کهنه دولتی بورژوا-دمکراتیک مربوطست، حذف میکند) و چنین نتیجه میگیرد:

«...در محافل سوسیالیستی انقلاب اجتماعی را معمولاً بدینسان در نظر خود مجسم میسازند: کمون جدیدی که این بار نه فقط در یک نقطه، بلکه در تمام مراکز عمده جهان سرمایه‌داری پیروزمند است.

این یک فرضیه است؛ ولی فرضیه‌ایست که در این هنگامیکه دیگر مشهود میگردد دوران پس از جنگ در بسیاری از کشورها ناظر تضادهای طبقاتی ناشنوده و تشنجات شدید اجتماعی خواهد بود، هیچ چیز تصورناپذیری در آن وجود ندارد.

فقط اگر بخواهیم برای ناکامی کمون پاریس — و بطریق اولی، برای دشواری‌های انقلاب روس — دلیلی ذکر نمائیم، این دلیل همانا اینستکه مادامیکه پرولتاریا برای استفاده از قدرتی که بحکم اوضاع و احوال ممکنست بدست وی افتد خود را بحد کافی حاضر نکرده است، خاتمه دادن به نظام سرمایه‌داری محالست» (ص — ۷۳).

بیش از این در ماهیت امر چیز دیگری گفته نشده است!

آری اینها هستند پیشوایان و نمایندگان انترناسیونال دوم! در سال ۱۹۱۲ اینها بیانیه بال را امضاء میکنند که در آن آشکارا از رابطهٔ همان جنگی که در سال ۱۹۱٤ در گرفت، با انقلاب پرولتری

سخن میگویند و مستقیماً هم با این انقلاب تهدید میکنند. ولی هنگامیکه جنگ در گرفت و وضع انقلابی بوجود آمد، این کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها شروع به طفره رفتن از انقلاب نمودند. ملاحظه میفرمائید که: انقلاب طراز کمون فقط فرضیه‌ایست که تصورناپذیر نمیباشد! این کاملاً همانند استدلال کائوتسکی دربارهٔ نقش احتمالی شوراها در اروپاست.

ولی آخر هر لیبرال تحصیل کرده‌ای که بیشک اکنون موافقت دارد که کمون جدید «تصورناپذیر» نیست و شوراها ایفای نقش بزرگی را در پیش دارند و غیره بدینسان استدلال میکند. وجه تمایز پرولتر انقلابی با لیبرال در اینستکه وی بعنوان یک تئوریسین بویژه اهمیت دولتی نوین کمون و شوراها را مورد تحلیل قرار میدهد. واندرولده در مورد تمامی آنچه که مارکس و انگلس، ضمن تحلیل تجربه کمون، در این مبحث بتفصیل بیان داشته‌اند سکوت می کنند.

یکنفر مارکسیست بعنوان پراتیسین، بعنوان سیاستمدار میبایست روشن سازد که فقط خائنین نسبت به سوسیالیسم ممکنست اکنون از وظیفهٔ زیرین کناره جویند که عبارت است از: روشن ساختن لزوم انقلاب پرولتری (از طراز کمون، از طراز شوراها یا مثلاً از یک طراز ثالث)، توضیح لزوم آماده شدن برای آن، تبلیغ انقلاب در بین توده‌ها، رد پندارهای خرافی خرده‌بورژوائی برضد انقلاب و غیره.

نه کائوتسکی و نه واندرولده هیچیک چنین وظیفه‌ایرا انجام نمیدهند، زیرا آنها خائنینی نسبت به سوسیالیسم هستند که میخواهند شهرت سوسیالیست و مارکسیست بودن خود را در بین کارگران حفظ کنند.

طرح تئوریک مسئله را در نظر گیرید.

دولت حتی در جمهوری دمکراتیک هم چیزی نیست جز ماشین سرکوب یک طبقه بتوسط طبقهٔ دیگر. کائوتسکی این حقیقت را میداند، قبول دارد و با آن موافق است، ولی... ولی اساسی‌ترین مسئله را مسکوت میگذارد و آن اینکه پرولتاریا، پس از بدست آوردن دولت

پرولتری، چه طبقه‌ای را، چرا و با چه وسائلی، باید سرکوب نماید.
واندرولده این حکم اساسی مارکسیسم را میداند، قبول دارد، با آن موافق است و آنرا نقل قول میکند (از ص ۷۲ کتاب خودش)، ولی... کلمه‌ای دربارهٔ موضوع «ناسطبوع» (برای حضرات سرمایه‌داران) در هم شکستن مقاومت استثمارگران نمی‌گوید!!

واندرولده هم نظیر کائوتسکی این موضوع «نامطبوع» را کاملاً مسکوت گذارده است. ارتداد آنها هم در همین است.

واندرولده هم نظیر کائوتسکی در قسمت تعویض دیالکتیک با اکلکتیسم استاد بزرگیست. از یکسو نمیتوان اقرار نکرد و از سوی دیگر باید اقرار کرد. از یکسو برای دولت میتوان مفهوم «مجموعه ملل» را قائل شد (رجوع شود به فرهنگ لیتره، — اثر دانشمندانه‌ایست، جای حرف ندارد، — ص — ۸۷ کتاب واندرولده)، از سوی دیگر برای دولت میتوان مفهوم «حکومت» را قائل گردید (همانجا). واندرولده این مبتذلات دانشمندمآبانه را با نظر تأیید و تصدیق در ردیف یکسلسله نقل قول از مارکس استنساخ میکند.

واندرولده مینویسد: مفهوم مارکسیستی کلمه «دولت» با مفهوم معمولی آن فرق دارد. بدینجهت ممکنست «سوءتفاهمی» روی دهد. «دولت طبق نظر مارکس و انگلس، دولت بمفهوم وسیع کلمه، دولت بعنوان ارگان اداره‌کننده و نماینده منافع عمومی جامعه (intérêts généraux de la société) نیست، بلکه دولت صاحب قدرت، دولت بمعنای ارگان اوتوریته، دولت بمعنای آلت سلطهٔ یک طبقه بر طبقهٔ دیگر است» (ص ۷۵ — ۷۶ کتاب واندرولده).

مارکس و انگلس فقط به مفهوم دوم است که از نابودی دولت سخن میگویند. «...احکام بیش از حد مطلق خطر آنرا دارد که غیر دقیق از کار در آید. بین دولت سرمایه‌داران که مبتنی بر سلطهٔ یک طبقهٔ منحصر بفرد است و دولت پرولتری که هدف نابودی طبقات را تعقیب میکند مراحل انتقالی بسیاری وجود دارد» (ص — ۱۵۶).

اینهم «شیوهٔ» واندرولده که فقط اندکی با شیوهٔ کائوتسکی فرق دارد ولی در ماهیت امر با آن همانند است. دیالکتیک حقایق مطلق

را نفی میکند و متغیر بودن تضادها و معنای بحران‌ها را در تاریخ توضیح میدهد. اکلکتیست خواهان احکام «بیش از حد مطلق» نیست تا بدینوسیله بتواند امیال خرده‌بورژوائی و فیلسترمآبانهٔ خود را دربارهٔ تعویض انقلاب با «مراحل انتقالی» جا بزند.

کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها در این باره که مرحله انتقالی بین دولت بمفهوم ارگان سلطه طبقهٔ سرمایه‌داران و دولت بمفهوم ارگان سلطهٔ پرولتاریا همان انقلاب یعنی سرنگون ساختن بورژوازی و خورد کردن و درهم شکستن ماشین دولتی اوست سکوت میکنند.

کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها بر روی این حقیقت که دیکتاتوری بورژوازی باید با دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا تعویض گردد و بدنبال «مراحل انتقالی» انقلاب «مراحل انتقالی» زوال تدریجی دولت پرولتری می‌آید، پردهٔ تاریکی میکشند.

ارتداد سیاسی آنها هم در همین است.

از نظر تئوریک و فلسفی هم این همان جازدن اکلکتیسم و سفسطه بجای دیالکتیک است. دیالکتیک مشخص و انقلابیست، دیالکتیک بین «انتقال» از دیکتاتوری یک طبقه به دیکتاتوری طبقه دیگر و «انتقال» از دولت دمکراتیک پرولتری به غیردولت («زوال دولت») فرق میگذارد. اکلکتیسم و سفسطهٔ کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها تمام نکات مشخص و دقیق را در مبارزهٔ طبقاتی برای خوش‌آیند بورژوازی ماستمالی میکند و مفهوم کلی «انتقال» را که در آن میتوان دست کشیدن از انقلاب را پنهان داشت (و نه دهم سوسیال‌دمکراتهای رسمی عصر ما آنرا پنهان میدارند) جایگزین آن میسازند!

اکلکتیسم و سفسطهٔ واندرولده ماهرانه‌تر و ظریفتر از کائوتسکی است، زیرا بکمک عبارت «انتقال از دولت به مفهوم محدود به دولت بمفهوم وسیع» میتوان تمام مسائل انقلاب را، اعم از اینکه هر مسئله‌ای باشد، و تمام وجه تمایز بین انقلاب و رفرم، حتی وجه تمایز بین مارکسیست و لیبرال را مسکوت گذارد. زیرا کدام بورژوای بسبک اروپائی تحصیل کرده‌ای بفکر این میافتد که «بطور کلی» «مراحل انتقالی» را با یک چنین مفهوم «کلی» نفی کند؟

واندرولده مینویسد: «من با گد در این باره که اجتماعی کردن وسائل تولید و مبادله بدون انجام قبلی دو شرط زیر ممکن نیست، موافقم:

۱ــ تبدیل دولت کنونی، ارگان سلطهٔ یک طبقه بر طبقهٔ دیگر، به آنچیزیکه منگر آن را دولت خلقی کار مینامد، از راه بکف آوردن قدرت سیاسی بتوسط پرولتاریا.

۲ــ جدا کردن دولت، ارگان اوتوریته، و دولت، ارگان اداره‌کننده، یا، بعبارتی که سن‌ـسیمون بکار می‌برد، ارگان ادارهٔ افراد، از ادارهٔ اشیاء» (ص ــ ۸۹).

واندرولده این کلمات را با حروف درشت مینویسد و روی اهمیت این احکام بطرز خاصی تکیه میکند. ولی این یک آش صد در صد اکلکتیک و گسست کامل از مارکسیسم است! آخر «دولت خلقی کار» تنها تکرار همان «دولت خلقی آزاد» است که سوسیال‌ـدمکراتهای آلمان در سالهای هفتاد با آن جلوه‌گری میکردند و انگلس بعنوان یک فکر خام (۷٤) آن را تقبیح کرد. اصطلاح «دولت خلقی کار» عبارتیست درخور دمکرات خرده‌بورژوا (نظیر اس‌ار چپ ما)، عبارتیست که مفاهیم غیرطبقاتی را جایگزین مفاهیم طبقاتی میسازد. واندرولده هم بکف آوردن قدرت دولتی بتوسط پرولتاریا (بتوسط یک طبقه) و هم دولت «خلقی» را در یک ردیف میگذارد و ملتفت آشی که حاصل میگردد، نمیشود. از گفته‌های کائوتسکی و «دمکراسی خالص» وی نیز همین آش و همین بی‌اعتنائی ضدانقلابی و خرده‌بورژوامآبانه نسبت به وظایف انقلاب طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی، پرولتری، و دولت طبقاتی (پرولتری) حاصل میگردد.

و اما بعد. ادارهٔ افراد فقط وقتی ازبین میرود و جای خود را به ادارهٔ اشیاء میدهد که هرگونه دولتی زوال یابد. واندرولده با این آیندهٔ نسبتاً دور عرصه را بر وظیفه فردا یعنی سرنگونی بورژوازی تنگ میکند و پرده تاریکی بروی آن میکشد.

این شیوه نیز برابر است با خدمتگزاری در آستان بورژوازی

لیبرال. لیبرال با صحبت دربارهٔ اینکه وقتی ادارهٔ افراد لزومی نداشته باشد، چه خواهد شد، سوافق است. چه مانعی دارد که انسان به چنین آرزوهای بی‌زیانی مشغول باشد؟ ولی راجع به اینکه پرولتاریا مقاومت بورژوازی را که در برابر سلب مالکیت خود مقاومت مینماید، درهم شکند، باید سکوت اختیار کنیم. منافع طبقاتی بورژوازی چنین ایجاب میکند.

«سوسیالیسم برضد دولت». این کرنشی است از طرف واندرولده در برابر پرولتاریا. کرنش کردن کار دشواری نیست، هر سیاستمدار «دمکراتی» بلد است در برابر انتخاب‌کنندگان خود کرنش نماید. ولی در لفافهٔ این «کرنش» مضمون ضدانقلابی و ضدپرولتری جازده میشود.

واندرولده با تفصیل تمام گفته‌های استروگورسکی (۷۵) را در خصوص اینکه چقدر فریب و اعمال زور و رشوه‌خواری و دروغ و ریاکاری و اجحاف نسبت به تهیدستان در زیر ظاهر متمدن و آراسته و پیراستهٔ دمکراسی بورژوائی معاصر نهفته است، نقل می‌کند. ولی نتیجه‌ای از آن نمیگیرد. او این موضوع را که دمکراسی بورژوازی تودهٔ زحمتکش و استثمارشونده را سرکوب مینماید، ولی دمکراسی پرولتری باید بورژوازی را سرکوب نماید، متوجه نیست. دیده بصیرت کائوتسکی و واندرولده برای مشاهدهٔ این امر کوراست. منافع طبقاتی بورژوازی که این خائنین خرده‌بورژوای مارکسیسم، بدنبال وی کشیده میشوند، نادیده انگاشتن این مسئله، سکوت دربارهٔ آن یا نفی صریح لزوم چنین سرکوبی را طلب می‌کند.

اکلکتیسم خرده‌بورژواما‌بانه برضد مارکسیسم، سفسطه برضد دیالکتیک، رفرمیسم فیلسترمآبانه برضد انقلاب پرولتری، آری اینست عنوانی که میبایست به کتاب واندرولده داده شود.

در ماه اکتبر حداکثر تا دهم نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده است؛ ضمیمهٔ دوم در ماه نوامبر پس از دهم نوامبر سال ۱۹۱۸ برشته تحریر در آمده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۲۳۵ — ۳۳۸ ترجمه و چاپ شده است

نخستین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی

(۷۶)

۲ـ۶ مارس سال ۱۹۱۹

تزها و سخنرانی دربارهٔ دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا
۴ مارس

۱ ــ اعتلای جنبش انقلابی پرولتاریا در همهٔ کشورها موجب زورزنیهای پرتب‌وتاب بورژوازی و عمال آن در سازمان‌های کارگری شده است تا دلایل مسلکی و سیاسی برای دفاع از سلطهٔ استثمارگران پیدا شود. میان این دلایل تقبیح دیکتاتوری و دفاع از دمکراسی مخصوصاً مطرح می‌شود. دروغ و سالوسانه بودن چنین دلیلی که بهزاران شکل در مطبوعات سرمایه‌داری و در کنفرانس انترناسیونال زرد در فوریه سال ۱۹۱۹ در برن (۷۷) تکرار شد بر هر کسی که نمی‌خواهد به احکام اصلی سوسیالیسم خیانت کند، روشن و بدیهی است.

۲ ــ این دلیل مقدم بر هر چیز، بدون طرح این مسئله که صحبت از کدام طبقه است، بمفاهیم «دمکراسی بطور کلی» و «دیکتاتوری بطور کلی» می‌پردازد. طرح مسئله به چنین نحو غیرطبقاتی یا مافوق طبقاتی، گویا بطور همگانی، بمسخره گرفتن مستقیم و آشکار آموزش اصلی سوسیالیسم، همانا آموزش دربارهٔ مبارزهٔ طبقاتی است که سوسیالیست‌های ملحق‌شده به بورژوازی در گفتار آن را قبول دارند

ولی در عمل و کردار فراموشش می‌کنند. زیرا در هیچ کشور متمدن سرمایه‌داری «دمکراسی بطور کلی» وجود ندارد و تنها دمکراسی بورژوازی هست و صحبت نه از «دیکتاتوری بطور کلی»، بلکه از دیکتاتوری طبقهٔ ستمدیده یعنی پرولتاریا بر ستمگران و استثمارگران یعنی بر بورژوازی بمنظور دفع مقاومتی است که استثمارگران در مبارزه بخاطر سلطه و سیادت خویش از خود نشان می‌دهند.

۳ — تاریخ می‌آموزد که هیچ طبقهٔ ستمدیده هرگز بدون گذراندن دوران دیکتاتوری یعنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوب قهری مذبوحانه‌ترین و شدیدترین مقاومتی که استثمارگران با دست زدن بهر جنایت و تبهکاری از خود نشان می‌دادند، هرگز تسلط پیدا نکرده و نتوانسته است سلطهٔ خود را برقرار سازد. بورژوازی که اینک سوسیالیست‌ها از سلطه و سیادت آن دفاع می‌کنند و علیه «دیکتاتوری بطور کلی» حرف می‌زنند و «دمکراسی بطور کلی» را تقدیس می‌کنند، زمام حکومت را به قیمت یکسلسله قیامها و جنگهای داخلی و سرکوب قهری پادشاهان، فئودالها و برده‌داران و تلاشهای آنان در جهت تجدید قدرت در کشورهای پیشرفته، بدست گرفته است. سوسیالیست‌های همهٔ کشورها در کتاب‌ها و جزوات، در قطعنامه‌های کنگره‌های خود و در سخنرانیهای تهییجی و تبلیغی خویش هزاران و ملیون‌ها بار، ماهیت طبقاتی این انقلابهای بورژوازی، این دیکتاتوری بورژوازی را برای مردم توضیح داده‌اند. به این جهت دفاع کنونی از دمکراسی بورژوازی در قالب سخنرانیهایی پیراسون «دمکراسی بطور کلی» و آه و نالهٔ کنونی از دیکتاتوری پرولتاریا بشکل فریادهایی دربارهٔ «دیکتاتوری بطور کلی» خیانت آشکار بسوسیالیسم است و در واقع در حکم گرویدن بسوی بورژوازی و انکار حق پرولتاریا در انجام انقلاب خود، انقلاب پرولتری، در حکم دفاع از رفرمیسم بورژوایی درست در آن لحظهٔ تاریخی است که رفرمیسم بورژوایی در سراسر جهان با شکست مواجه شده و جنگ وضع انقلابی بوجود آورده است.

٤ ــ همهٔ سوسیالیست‌ها ضمن تشریح ماهیت طبقاتی تمدن بورژوائی و دمکراسی بورژوائی و پارلمانتاریسم بورژوائی این فکر را بیان می‌داشتند که مارکس و انگلس با بیشترین دقت علمی گفته‌اند که دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوائی ماشینی جز برای سرکوب طبقهٔ کارگر بدست بورژوازی، برای سرکوب توده‌های زحمتکش توسط مشتی سرمایه‌دار، چیز دیگری نیست (۷۸). حتی یک انقلابی و یک مارکسیست از آنهایی که اکنون علیه دیکتاتوری و برله دمکراسی داد و فریاد راه انداخته‌اند نیست که در برابر کارگران قسم نخورده و سوگند یاد نکرده باشد که به این اصل اساسی سوسیالیسم اذعان دارد؛ ولی حالا که پرولتاریای انقلابی برای تخریب این ماشین ستمگری و برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بجوش و خروش و جنبش برمی‌آید، این خائنین بسوسیالیسم چنین وانمود می‌کنند که گویا بورژوازی «دمکراسی خالص» بزحمتکشان اهداء کرده و گویا اینکه بورژوازی دست از مقاومت برداشته و حاضر است از اکثریت زحمتکشان اطاعت کند و گویا در جمهوری دمکراتیک هیچگونه ماشین دولتی برای سرکوب کار توسط سرمایه نبوده و نیست.

٥ ــ کمون پاریس که در گفتار همهٔ آنهایی که مایلند بعنوان سوسیالیست شهرت پیدا کنند برایش احترام قائلند، زیرا می‌دانند که توده‌های کارگر بگرمی و صادقانه به آن سمپاتی دارند، با وضوح خاصی شرطی بودن تاریخی و ارزش محدود پارلمانتاریسم بورژوائی و دمکراسی بورژوائی یعنی نهادها را که در مقایسه با قرون وسطی خیلی مترقی شمرده می‌شود، ولی ناگزیر در دوران انقلاب پرولتری احتیاج به تغییر بنیادی دارد، نشان داد. همانا مارکس که بهتر از همه اهمیت تاریخی کمون را ارزیابی کرده، ضمن تجزیه و تحلیل آن ماهیت استثمارگرانه دمکراسی بورژوائی و پارلمانتاریسم بورژوائی را نشان داده است که در آن، توده‌های ستمکش هر چند سال یکبار حق پیدا می‌کنند در این باره تصمیم بگیرند که کدام نمایندهٔ طبقات ثروتمند و دارا «نماینده و سرکوبگر» (ver-und zertreten) مردم در پارلمان خواهد بود (۷۹). درست حالا هنگامیکه جنبش شوروی

ضمن فرا گرفتن تمامی جهان در انظار همه بکار کمون ادامه می‌دهد، خائنین به سوسیالیسم، آزمون مشخص و درسهای معین کمون پاریس را با تکرار مزخرفات کهنهٔ بورژوازی دربارهٔ «دمکراسی بطور کلی» بباد فراموشی می‌سپارند. کمون نهاد پارلمانی نبود.

۶ — اهمیت کمون همچنین در آن است که کوشید دستگاه دولتی بورژوازی، دیوانسالاری و سازمان قضایی و نظامی و پلیسی را تا ریشه و اساس ویران سازد و سازمان خودگردان تودهٔ کارگران را که فارغ از جدایی قوهٔ مقننه و اجرائیه است جایگزین آن نماید. همهٔ جمهوریهای معاصر بورژوادمکراتیک، از جمله جمهوری آلمان که خائنان بسوسیالیسم با مسخره کردن حقیقت، آنرا پرولتری می‌نامند، این دستگاه دولتی را حفظ می‌کنند. با این ترتیب بار دیگر کاملاً بروشنی تأیید می‌شود که فریادهای دفاع از «دمکراسی بطور کلی» در واقع دفاع از بورژوازی و مزایای استثمارگرانهٔ آن است.

۷ — «آزادی اجتماعات» می‌تواند بعنوان نمونه خواستهای «دمکراسی خالص» باشد. هر کارگر آگاهی که با طبقهٔ خود قطع رابطه نکرده باشد، فوراً به این نکته پی خواهد برد که وعدهٔ آزادی اجتماعات به استثمارگران در آن دورانی و در آن اوضاع و احوالی که در برابر سرنگونی‌شان مقاومت می‌ورزند و از مزایای خود دفاع می‌کنند، کاری است عبث و بیهوده. بورژوازی هنگامیکه انقلابی بود، نه در انگلستان سال ۱٦٤۹ و نه در فرانسهٔ سال ۱۷۹۳ بسلطنت‌طلبان و اعیان و اشراف که از سپاهیان خارجی دعوت کرده و برای سازماندهی تلاشهایی در جهت تجدید و احیای سلطنت «تجمع می‌کردند» «آزادی اجتماعات» نداد. اگر بورژوازی معاصر که مدتهاست ماهیت ارتجاعی پیدا کرده است، صرفنظر از اینکه سرمایه‌داران در برابر مصادرهٔ دارائیهایشان چه مقاومتی خواهند کرد، از پرولتاریا بخواهد که از پیش «آزادی اجتماعات» را برای استثمارگران تضمین کند، کارگران فقط بسالوسی بورژوازی خواهند خندید.

از طرف دیگر، کارگران بخوبی می‌دانند که «آزادی اجتماعات» حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوائی، حرف پوچ و توخالی

است، زیرا ثروتمندان بهترین عمارات عمومی و شخصی و همچنین اوقات فراغت کافی برای تجمع و اجلاس و برای حفاظت و نگهبانی آنها توسط دستگاه حکومت بورژوازی در اختیار دارند. پرولتاریای شهر و روستا و دهقانان خرده‌پا یعنی اکثریت عظیم مردم نه این و نه آن را دارند و نه سومی را. فعلاً وضع آنچنان است که «برابری» یعنی «دمکراسی خالص» فریب و اغفال است. برای نیل به برابری واقعی، برای تحقق بخشیدن بدمکراسی برای زحمتکشان باید ابتداء همه عمارات عمومی و مجلل را از دست استثمارگران گرفت و بزحمتکشان وقت فراغت داد، باید کارگران مسلح آزادی اجتماعات آنانرا حفظ کنند نه اعیان یا سرمایه‌داران-افسران با سربازان زبون و مظلوم.

تنها پس از چنین تغییراتی می‌توان بدون تحقیر و تمسخر کارگران و زحمتکشان و فقیران دربارهٔ آزادی اجتماعات، دربارهٔ برابری حرف زد. بغیر از پیشاهنگ زحمتکشان — پرولتاریا که استثمارگران و بورژوازی را سرنگون می‌سازد، کسی نمی‌تواند بچنین تغییراتی دست بزند.

۸ — «آزادی مطبوعات» هم یکی از شعارهای عمده «دمکراسی خالص» است. باز هم کارگران می‌دانند و سوسیالیست‌های همهٔ کشورها ملیونها بار اذعان کرده‌اند که این آزادی تا زمانیکه بهترین چاپخانه‌ها و بزرگترین ذخایر کاغذ در دست سرمایه‌داران است، مادامیکه سلطهٔ سرمایه بر مطبوعات که هر چه دمکراتیسم و نظام جمهوری پیشرفته‌تر باشد، مثلاً در آمریکا، روشن‌تر و شدیدتر و بی‌شرمانه‌تر جلوه‌گر می‌شود باقی است، دروغ و اغفال است. بمنظور کسب برابری واقعی و دمکراسی حقیقی برای زحمتکشان، برای کارگران و دهقانان باید ابتداء امکان اجیر کردن نویسندگان و ارباب قلم و امکان خرید بنگاههای نشریات و تطمیع روزنامه‌ها را از سرمایه گرفت و برای اینکار لازم است که بستم سرمایه پایان داد و استثمارگران را سرنگون ساخت و مقاومت آنانرا درهم شکست. سرمایه‌داران همواره آزادی ثروت‌اندوزی برای اغنیا و آزادی مردن

از گرسنگی برای کارگران را «آزادی» نامیده‌اند. سرمایه‌داران آزادی تطمیع مطبوعات توسط ثروتمندان، آزادی استفاده از ثروت برای ساختن به اصطلاح افکار عمومی و تحریف آنرا آزادی مطبوعات می‌نامند. مدافعان «دمکراسی خالص» باز هم در عمل مدافع کثیف‌ترین و بی‌وجدان‌ترین سیستم سلطهٔ ثروتمندان بر وسائل تنویر افکار و روشنگری توده‌ها و اغواگران مردم از آب در می‌آیند و با جملات فریبنده و پرطمطراق و سرتاپا دروغین توجه مردم را از انجام وظیفهٔ مشخص تاریخی رهایی مطبوعات از شر سلطهٔ سرمایه منحرف می‌سازند. نظامی که کمونیست‌ها برپا می‌سازند و در آن امکان ثروت‌اندوزی بحساب دیگران و امکان عینی نخواهد بود که مطبوعات مستقیم و غیرمستقیم تابع قدرت پول شوند، مانعی نخواهد بود که هر زحمتکشی (یا گروه زحمتکشان بهر تعدادی) حق برابر برای استفاده از چاپخانه‌های عمومی و کاغذ متعلق بعموم داشته و به این حق تحقق بخشد، واقعاً نظام آزادی و برابری واقعی خواهد بود.

۹ــ تاریخ قرن‌های ۱۹ و ۲۰ حتی قبل از جنگ بما نشان داد که «دمکراسی خالص» کذایی در دوران سرمایه‌داری چیست. مارکسیست‌ها همیشه می‌گفتند که هر چه دمکراسی رشدیافته‌تر و «خالص‌تر» باشد، مبارزهٔ طبقاتی عیان‌تر، شدیدتر و بی‌رحمانه‌تر، ستم سرمایه و دیکتاتوری بورژوازی «خالص‌تر» می‌شود. واقعهٔ دریفوس در فرانسهٔ جمهوری، بیدادگریهای خونین گروههای مزدور مسلح‌شده توسط سرمایه‌داران در حق اعتصابیون در جمهوری آزاد و دمکراتیک آمریکا ــ اینها و نیز هزاران حقایق نظیر آنها نشانگر این حقیقت است که بورژوازی مذبوحانه می‌کوشد آن را کتمان کند همانا که در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها عملاً ترور و دیکتاتوری بورژوازی حکمفرماست و هر بار که استثمارگران تصور می‌کنند که سلطهٔ سرمایه دارد متزلزل می‌شود، آشکارا خودنمایی می‌کند.

۱۰ــ جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ ــ ۱۹۱۸ این ماهیت واقعی دمکراسی بورژوائی را حتی در آزادترین جمهوریها بمثابهٔ خصلت

دیکتاتوری بورژوازی، حتی در برابر انظار کارگران عقب‌مانده با قاطعیت تمام افشاء و برملاء ساخته است. بخاطر ثروت‌اندوزی گروه ملیونرها و یا میلیاردرهای آلمانی یا انگلیسی ده‌ها ملیون نفر کشته شدند و در آزادترین جمهوری‌ها دیکتاتوری نظامی برقرار گردید. این دیکتاتوری نظامی پس از تاروسار شدن آلمان هم، در کشورهای آنتانت (۸۰) ادامه دارد. همانا جنگ بیش از هر چیز چشم زحمتکشان را باز کرد و گلهای دروغین را از سینهٔ دمکراسی بورژوازی برکند و تمامی احتکار و ثروت‌اندوزی بی‌حدوحصر را در دوران جنگ و بمناسبت جنگ بمردم نشان داد. بورژوازی این جنگ را بنام «آزادی و برابری» می‌کرد و بنام «آزادی و برابری» تحویل‌دهندگان جنگ‌افزارها بطور بیسابقه ثروتمند می‌شدند. انترناسیونال زرد برن با هیچ تلاش و کوششی نمی‌تواند خصلت استثمارگرانه آزادی بورژوائی، برابری بورژوائی، دمکراسی بورژوائی که حالا دیگر بکلی افشاء و برملاء شده است پنهان نگهدارد.

۱۱ — در آلمان که پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری در قارهٔ اروپاست، نخستین ماههای آزادی جمهوری که با قلع‌وقمع آلمان امپریالیستی حاصل شده است — ماهیت واقعی طبقاتی جمهوری دمکراتیک بورژوازی را بکارگران آلمان و بهمه جهانیان نشان دادند. قتل کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ نه تنها از آن جهت که بهترین افراد و پیشوایان انترناسیونال واقعاً پرولتری — انترناسیونال کمونیستی بطور فجیع کشته شدند، بلکه همچنین به این علت که برای دولت پیشرو و مترقی اروپایی — می‌توان بدون اغراق گفت: برای دولت مترقی در مقیاس جهانی — ماهیت طبقاتی آن تا پایان افشاء و برملاء شد، واقعه‌ای است دارای اهمیت جهانشمول تاریخی. اگر بازداشت‌شدگان یعنی افرادی که حکومت آنها را تحت حفاظت خود درآورده، بدست افسران و سرمایه‌داران بدون ترس از مجازات در دوران زمامداری دولت سوسیال‌میهن‌پرستان کشته شدند، پس جمهوری دمکراتیکی که چنین کاری در آن امکان‌پذیر گشت یک دیکتاتوری بورژوازی است. کسانی که مراتب خشم و نفرت خود

را از قتل کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ ابراز می‌دارند ولی به این حقیقت پی نمی‌برند، فقط یا کندذهنی و یا تزویر و سالوسی خود را آشکار می‌سازند. «آزادی» در یکی از آزادترین و پیشرفته‌ترین جمهوریهای جهان، در جمهوری آلمان، آزادی قتل بدون ترس از مجازات — قتل پیشوایان بازداشت‌شده پرولتاریاست. و مادامیکه سرمایه‌داری ادامه دارد جور دیگر ممکن نیست، زیرا رشد و تکامل دمکراتیسم مبارزهٔ طبقاتی را کند و ضعیف نمی‌کند بلکه بر آن شدت و حدت می‌دهد که تحت تأثیر همهٔ نتایج و اثرات جنگ و پیامدهای آن به نقطهٔ جوش و غلیان رسیده است.

حالا در سراسر جهان متمدن مثلاً در سوئیس که یکی از آزادترین جمهوریهای بورژوازی است بلشویک‌ها را تبعید می‌کنند، تحت پیگرد قرار می‌دهند و بزندان می‌اندازند، در آمریکا بلشویک‌ها را تارومار می‌کنند و قس علیهذا. از نقطهٔ نظر «دمکراسی بطور کلی» یا «دمکراسی خالص» راستی خنده‌دار است که کشورهای مترقی و متمدن و دمکراتیک بسیار مسلح، از حضور چند ده نفر از روسیهٔ عقب‌مانده و گرسنه و ورشکسته‌ای که در ده‌ها ملیون نسخه روزنامه‌های بورژوازی این کشور را وحشی و تبهکار و غیره می‌نامند، ترس و واهمه دارند. بدیهی است، اوضاع و احوال اجتماعی که ممکن بود موجب پیدایش چنین تضاد فاحشی شود، در واقع همان دیکتاتوری بورژوازی است.

۱۲ — در چنین اوضاع و احوالی دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها بمثابهٔ وسیلهٔ سرنگون ساختن استثمارگران و از بین بردن مقاومت آنان کاملاً قانونی و مشروع است بلکه ضمناً برای همهٔ تودهٔ زحمتکشان بعنوان یگانه وسیلهٔ دفاع در برابر دیکتاتوری بورژوازی که بجنگ سوق داده و مقدمات جنگهای جدیدی را فراهم می‌سازد، مطلقاً ضرورت دارد.

نکتهٔ مهمی که سوسیالیست‌ها آنرا نمی‌فهمند و کوته‌نظری تئوریک آنان و اسارتشان در قیود توهمات بورژوایی و خیانت سیاسی آنها نسبت به پرولتاریاست، آنست که در جامعهٔ سرمایه‌داری

هنگامیکه مبارزهٔ طبقاتی که پایهٔ آنرا تشکیل می‌دهد، قدری شدت پیدا کند جز دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا چیزی بعنوان حد وسط نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرگونه آرزویی دربارهٔ عامل سوم، گله و آرزوی ارتجاعی خرده‌بورژواست. تجربهٔ رشد و تکامل بیش از صدسالهٔ دمکراسی بورژوازی و جنبش کارگری در همهٔ کشورهای پیشرفته، بویژه تجربه و آزمون پنجسالهٔ اخیر، گواه این امر است. همچنین سراسر دانش اقتصاد سیاسی و تمامی مضمون مارکسیسم که ناگزیری اقتصادی دیکتاتوری بورژوازی را در هر نظام اقتصاد کالایی توضیح داده که هیچ کس بجز طبقه‌ای که با رشد سرمایه‌داری پیشرفت می‌کند، تکثیر می‌یابد و متحد می‌شود و قوام می‌پذیرد — یعنی هیچ کس بجز طبقهٔ پرولترها نمی‌تواند جایگزین آن شود، حاکی از آن است.

۱۳ — اشتباه نظری و سیاسی دیگر سوسیالیست‌ها در عدم درک این نکته است که اشکال و قالب‌های دمکراسی طی هزاران سال از آغاز بستن نطفه‌های آن در دوران باستان همزمان با جابجایی یک طبقه حاکم با طبقهٔ دیگر ناگزیر تغییر می‌یافت. دمکراسی در جمهوری‌های باستانی یونان، در شهرهای قرون وسطایی و در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری اشکال مختلف و مراحل گوناگون کاربرد دارد. حماقت بزرگ خواهد بود اگر تصور شود که عمیق‌ترین انقلاب در تاریخ بشری، نخستین انتقال حکومت در جهان از دست اقلیت استثمارگر بدست اکثریت استثمارشونده می‌تواند در داخل چارچوب کهنهٔ دمکراسی بورژوازی، پارلمانی صورت گیرد، می‌تواند بدون بزرگترین تحولات شدید، بدون ایجاد اشکال جدید دمکراسی، نهادهای جدید حاوی شرایط نوین کاربرد آن و غیره، جامهٔ عمل بخود بپوشد.

۱٤ — دیکتاتوری پرولتاریا از آن لحاظ بدیکتاتوری طبقات دیگر شباهت دارد که مانند هر دیکتاتوری برای سرکوب و ازبین بردن قهری مقاومت طبقه‌ای که سلطهٔ سیاسی خود را از دست داده است، ضرورت پیدا کرده است. فرق اساسی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری طبقات دیگر — با دیکتاتوری ملاکان در قرون وسطی، با

دیکتاتوری بورژوازی در همهٔ کشورهای متمدن سرمایه‌داری در این است که دیکتاتوری ملاکان و بورژوازی از بین بردن قهری مقاومت اکثریت عظیم مردم همانا زحمتکشان بود. دیکتاتوری پرولتاریا برعکس هدفش از بین بردن قهری مقاومت استثمارگران یعنی اقلیت ناچیز اهالی – ملاکان و سرمایه‌داران است.

از اینجا ضمناً این نتیجه بدست می‌آید که دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید نه تنها تغییر اشکال و نهادهای دمکراسی را بطور کلی بدنبال داشته باشد بلکه همانا آنچنان تغییری در آنها بدهد که دامنهٔ استفاده عملی از دمکراتیسم را توسط ستمدیدگان از دست سرمایه‌داری — توسط طبقات زحمتکش بنحوی بیسابقه در جهان گسترش دهد.

واقعاً هم آن شکل دیکتاتوری پرولتاریا که عملاً تنظیم گردیده یعنی حکومت شوروی در روسیه، Räte-System * در آلمان، Shop Stewards Committees (۸۱) و دیگر سازمان‌های مشابه شوروی در سایر کشورها عموماً همانا برای طبقات زحمتکش یعنی برای اکثریت عظیم اهالی بمعنای آنچنان امکان واقعی استفاده از حقوق دمکراتیک و آزادیها و آنچنان تحقق‌بخشندهٔ این امکان است که هرگز در بهترین و دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی حتی بطور تقریب هم وجود نداشته است.

ماهیت حکومت شوروی در این است که سازمان وسیع و توده‌ای همانا آن طبقاتی که زیر ستم سرمایه‌داری بودند یعنی کارگران و نیمه‌پرولترها (دهقانانی که از کار دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند و دائماً بفروش اقلاً بخشی از نیروی کار خود متوسل می‌شوند) پایهٔ دائمی و یگانه اساس تمامی دستگاه دولتی بشمار می‌رود. همانا آن توده‌هائی که حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی بموجب قانون حقوق برابر دارند، و در عمل با هزاران حیله و نیرنگ از شرکت در زندگی سیاسی، از برخورداری از حقوق و آزادی‌های دمکراتیک برکنار و محروم می‌شدند، حالا برای شرکت دائمی

* سیستم شوراها. هـ. ت.

و حتمی و ضمناً برای شرکت قاطع در اداره دمکراتیک امور دولت جلب می‌شوند.

۱۵ — آن برابری افراد صرفنظر از جنس و مذهب و نژاد و ملیت که دمکراسی بورژوازی همواره و در همه‌جا وعده داده اما در هیچ‌جا عملی نساخته است و بعلت سلطهٔ سرمایه‌داری نمی‌توانست عملی سازد، حکومت شوروی یا دیکتاتوری پرولتاریا فوراً و کاملاً به آن تحقق می‌بخشد، چونکه تنها حکومت کارگران که بمالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بمبارزه در راه تقسیم و تجدید تقسیم آنها علاقه‌ای ندارد قادر به این کار است.

۱۶ — دمکراسی کهنه یعنی دمکراسی بورژوازی و پارلمانتاریسم آنچنان سازمان داده شده بودند که همانا توده‌های زحمتکش بیشتر از دستگاه اداره امور دور و جدا شده بودند. حکومت شوروی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بر عکس، چنان ساخته و پرداخته شده است که توده‌های زحمتکش را با دستگاه ادارهٔ امور و مدیریت نزدیک سازد. ادغام قوه مقننه و اجرائیه در سازمان شورائی دولت و تغییر حوزه‌های انتخاباتی بر مبنای ارضی بحوزه‌های انتخاباتی بر مبنای واحدهای تولیدی مانند کارخانه و بنگاه — برای نیل به این هدف صورت گرفته است.

۱۷ — نیروهای نظامی نه تنها در دوران سلطنتی دستگاه زور و ستم بودند، بلکه در همهٔ جمهوریهای بورژوازی حتی در دمکراتیک‌ترین آنها همین خصلت خود را حفظ کرده‌اند. تنها حکومت شوروی بمثابه سازمان دائمی دولتی همانا طبقات تحت ستم سرمایه‌داری قادر است تابعیت نیروهای نظامی را از فرماندهی بورژوازی برهم بزند و واقعاً پرولتاریا را با نیروهای نظامی بصورت واحد درآورد، واقعاً پرولتاریا را مسلح سازد و بورژوازی را خلع سلاح کند که بدون آن پیروزی سوسیالیسم امکان‌پذیر نیست.

۱۸ — سازمان شوروی دولت برای ایفای نقش رهبری پرولتاریا بعنوان طبقه‌ای که بیشترین تمرکز و تنور فکری را توسط سرمایه‌داری پیدا کرده، سازگار شده است. تجربه و آزمون همهٔ انقلاب‌ها و

همهٔ جنبشهای طبقات ستمدیده، تجربهٔ جنبش جهانی سوسیالیستی بما می‌آموزد که تنها پرولتاریا قادر است قشرهای پراکنده و عقب‌ماندهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان را متحد سازد و بدنبال خود ببرد.

۱۹ — تنها سازمان شوروی دولت قادر است دستگاه کهنه یعنی دستگاه دیوانسالاری و قضایی بورژوازی را که در شرایط وجود سرمایه‌داری حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها حفظ شده و ناگزیر می‌بایست حفظ شود و در واقع بزرگترین مانع تحقق یافتن دمکراتیسم در زندگی برای کارگران و زحمتکشان بود، واقعاً بفوریت درهم شکند و بطور قطعی ویران سازد. کمون پاریس نخستین گام جهانشمول تاریخی را در این راه برداشت و حکومت شوروی دومین گام را.

۲۰ — انهدام قدرت دولتی هدفی است که همهٔ سوسیالیست‌ها و از جمله مارکس در رأس آنها در برابر خود قرار داده بودند. دمکراتیسم واقعی یعنی برابری و آزادی بدون تحقق بخشیدن به این هدف، عملی نیست. و تنها دمکراسی شوروی یا پرولتری عملاً به این هدف می‌رسد، چونکه با جلب سازمانهای توده‌ای زحمتکشان بشرکت مداوم و حتمی در ادارهٔ امور دولتی، بیدرنگ بتدارک مقدمات زوال کامل هر دولتی می‌پردازد.

۲۱ — ورشکستگی کامل سوسیالیست‌ها که در برن جمع شده بودند و عدم درک کامل دمکراسی نوین یعنی دمکراسی پرولتری توسط آنها مخصوصاً از واقعهٔ زیر هویداست. دهم فوریه سال ۱۹۱۹ برانتینگ پایان کنفرانس بین‌المللی انترناسیونال زرد را در برن اعلام داشت. یازدهم فوریه سال ۱۹۱۹ در روزنامهٔ «Die Freiheit» (۸۲) ارگان شرکت‌کنندگان آن در برلن پیام حزب «مستقل‌ها» (۸۳) خطاب به پرولتاریا درج شد. در این پیام بماهیت بورژوایی دولت شیدمان اذعان می‌شود و او را که می‌خواهد شوراها را که (Träger und Schützer der Revolution یعنی حامل و حافظ انقلاب نامیده می‌شوند ملغی سازد، سرزنش می‌کنند و پیشنهاد می‌شود که شوراها را قانونی اعلام دارند و آنها را از حقوق دولتی و از حق تعلیق

تصمیمات مجلس ملی با مراجعه به افکار عمومی و همه‌پرسی، برخوردار سازند.

چنین پیشنهادی ورشکستگی کامل مسلکی تئوریسین‌های مدافع دمکراسی است که ماهیت بورژوایی آنرا درک نمی‌کنند. تلاش مضحک در جهت متحد ساختن سیستم شوراها یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با مجلس ملی یعنی با دیکتاتوری بورژوازی، هم فقر فکری سوسیالیست‌های زرد و سوسیال‌دمکراتها و هم ارتجاعیت سیاسی خرده‌بورژوایی آنها و هم عقب‌نشینی جبونانهٔ شانرا در برابر نیروی روزافزون دمکراسی نوین، دمکراسی پرولتری، بکلی افشاء و برملاء می‌سازد.

۲۲ — اکثریت انترناسیونال زرد در برن که ضمن محکوم کردن بلشویسم از ترس توده‌های کارگری جرئت نکرد رسماً به قطعنامه‌ای در این باره رأی بدهد، از نقطهٔ نظر طبقاتی درست عمل کرد. همانا این اکثریت، با منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرهای روس و با شیدمانها در آلمان کاملاً متحد و همبسته است. منشویکها و سوسیالیست‌رولوسیونرهای روس ضمن شکایت از پیگرد از جانب بلشویک‌ها می‌کوشند این حقیقت را کتمان کنند که تعقیب و پیگرد اینها ناشی از شرکت منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرها در جنگ داخلی بطرفداری از بورژوازی علیه پرولتاریاست. عیناً همینطور شیدمان‌ها و حزب آنها چنین شرکت خود را در جنگ داخلی بطرفداری از بورژوازی علیه کارگران در آلمان به ثبوت رسانده‌اند.

از این رو کاملاً طبیعی است که اکثریت شرکت‌کنندگان انترناسیونال زرد برن بر له نکوهش بلشویکها اظهار نظر کردند که بیانگر نه دفاع از «دمکراسی خالص» بلکه دفاع از خود کسانی بود که می‌دانند و احساس می‌کنند که در جنگ داخلی از بورژوازی طرفداری کرده و برضد پرولتاریا هستند.

به این جهت از نقطهٔ نظر طبقاتی نمی‌توان بصحت تصمیم اکثریت انترناسیونال زرد اذعان نکرد. پرولتاریا باید بدون ترس از حقیقت با آن مستقیماً روبرو شود و همه نتیجه‌گیریهای سیاسی را از آن بکند.

رفقا! می‌خواستم نکاتی هم بدو مادهٔ اخیر اضافه کنم. تصور می‌کنم رفقایی که باید دربارهٔ کنفرانس برن گزارش دهند مفصل‌تر برای ما تعریف خواهند کرد.

در جریان تمامی کنفرانس برن حتی کلمه‌ای دربارهٔ اهمیت و مفهوم حکومت شوروی گفته نشد. اینک دو سال است که ما این مسئله را در روسیه بررسی می‌کنیم. در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنفرانس حزبی این مسئله را از لحاظ تئوری و سیاسی مطرح کردیم: «حکومت شوروی یعنی چه و چه مضمونی دارد و حایز چه اهمیت تاریخی است؟». اینک قریب دو سال است که ما این مسئله را بررسی می‌کنیم و در کنگرهٔ حزبی ما قطعنامه‌ای در این باره صادر شده است (۸٤).

روزنامهٔ «Freiheit» چاپ برلن در شمارهٔ ۱۱ فوریه خود پیامی به امضای هم پیشوایان سوسیال‌دمکراتهای مستقل آلمان و هم کلیهٔ اعضای فراکسیون مستقلها خطاب به پرولتاریای آلمان درج کرده است. در ماه اوت سال ۱۹۱۸ کائوتسکی بزرگترین تئوریسین این مستقلها در جزوهٔ خود زیر عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» نوشت که طرفدار دمکراسی و ارگانهای شوروی است، ولی شوراها باید فقط اهمیت اقتصادی داشته باشند و ابداً بعنوان سازمانهای دولتی شناخته نشوند. کائوتسکی همین نکته را در شماره‌های ۱۱ نوامبر و ۱۲ ژانویه روزنامهٔ «Freiheit» تکرار می‌کند. نهم فوریه مقالهٔ رودولف هیلفردینگ که همچنین یکی از بزرگترین تئوریسین‌های معتبر انترناسیونال دوم شمرده می‌شود، بچاپ رسید. هیلفردینگ پیشنهاد می‌کند که شوراها بطور حقوقی، از راه قانونگذاری دولتی با مجلس ملی متحد شوند. این، نهم فوریه بود، و یازدهم فوریه این پیشنهاد از جانب همهٔ حزب مستقلها پذیرفته می‌شود و بعنوان پیام بچاپ می‌رسد.

با وجود اینکه مجلس ملی وجود دارد و حتی پس از آنکه «دمکراسی خالص» واقعیت پیدا کرده، پس از آنکه بزرگترین تئوریسین‌های سوسیال‌دمکراتهای مستقل اعلام داشتند که سازمانهای شوروی

نباید سازمان دولتی باشند، با وجود همهٔ اینها، باز هم تزلزل پیدا شد! و این امر ثابت می‌کند که این آقایان راستی هم از جنبش جدید و از شرایط مبارزهٔ آن چیزی نفهمیده‌اند. اما این امر نکتهٔ دیگر را هم به ثبوت می‌رساند که همانا: باید شرایط و علل ایجاد این تزلزل موجود باشند! پس از همهٔ این رویدادها، پس از این انقلاب پیروزمند تقریباً دوساله در روسیه که چنین قطعنامه‌هایی نظیر آنچه در کنفرانس برن تصویب شده است، بما پیشنهاد می‌کنند که در آنها چیزی دربارهٔ شوراها و اهمیت آنها گفته نشده و در آن کنفرانس حتی یک نماینده در نطقی کلمه‌ای هم به آن اشاره نکرده است، ما می‌توانیم کاملاً بخود حق داده بگوییم که همهٔ این آقایان بعنوان سوسیالیست و تئوریسین در نظر ما مرده‌اند.

رفقا، اما عملاً، از نقطهٔ نظر سیاسی، این امر دلیل بر آنست که میان توده‌ها تحول بزرگی در جریان است، — حالا که این مستقل‌ها که از لحاظ تئوری و اصولی مخالف این سازمان‌های دولتی بودند، ناگهان پیشنهاد احمقانه‌ای نظیر اتحاد «مسالمت‌آمیز» مجلس ملی با سیستم شوراها یعنی اتحاد دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح می‌سازند. ما می‌بینیم که همهٔ آنها از لحاظ سوسیالیستی و تئوریک ورشکست شده‌اند و چه تغییرات و تحولات عظیمی در میان توده‌ها روی می‌دهد. توده‌های عقب‌ماندهٔ پرولتاریای آلمان بسوی ما می‌آیند و بما گرویده‌اند! با این ترتیب اهمیت حزب مستقل سوسیال‌دمکراتهای آلمان، بهترین بخش کنفرانس برن، از نقطهٔ نظر تئوریک و سوسیالیستی برابر صفر است؛ اما اهمیتی هم در آن باقی مانده و عبارت از این است که این عناصر متزلزل و مردد برای ما بیانگر روحیهٔ بخشهای عقب‌مانده پرولتاریا است. بعقیدهٔ من اهمیت عظیم تاریخی این کنفرانس در همین است. ما چیزی مشابه در انقلاب خود دیدیم. منشویک‌های ما تقریباً همین راه رشد را پیموده‌اند که تئوریسین‌های مستقلها در آلمان طی کرده‌اند. ابتداء هنگامیکه آنها در شوراها اکثریت داشتند از شوراها طرفداری می‌کردند و آن زمان فقط «زنده‌باد شوراها!»، «بخاطر شوراها!»، «شوراها مظهر

دمکراسی انقلابی هستند!» بگوش می‌رسید. وقتی که اکثریت در شوراها بدست ما بلشویک‌ها افتاد آوازهای دیگر سر دادند و گفتند: شوراها نباید بموازات مجلس مؤسسان وجود داشته باشند؛ و تئوریسین‌های گوناگون منشویکی تقریباً چنین پیشنهادهایی از قبیل توأم ساختن سیستم شوراها با مجلس مؤسسان، و داخل کردن آنها بسازمان دولتی مطرح ساختند. در اینجا بار دیگر آشکار می‌شود که جریان عمومی انقلاب پرولتری در سراسر جهان یکسان است. ابتداء تشکیل خودجوش شوراها، بعد توسعه و رشد آنها و بعد از آن پیدایش عملی این مسئله: شوراها یا مجلس ملی یا مجلس مؤسسان یا پارلمانتاریسم بورژوایی؛ کاملترین سراسیمگی میان سرکرده‌ها و بالاخره ــ انقلاب پرولتری. اما من تصور می‌کنم که پس از تقریباً دو سالی که از انقلاب می‌گذرد ما نباید مسئله را چنین مطرح سازیم بلکه باید تصمیمهای مشخص بگیریم، چونکه گسترش دادن سیستم شوراها برای ما و بویژه برای اکثر کشورهای اروپای باختری مهمترین وظیفه است.

در اینجا می‌خواهم تنها بیک قطعنامه منشویک‌ها اشاره کنم و از رفیق اوبولنسکی خواهش کرده‌ام آنرا بزبان آلمانی ترجمه کند و او قول داده است این کار را بکند، ولی متأسفانه حضور ندارد. و چون متن کامل این قطعنامه را ندارم، سعی می‌کنم برای بیان آن از حافظهٔ خود استفاده نمایم.

برای یک شخص خارجی که چیزی دربارهٔ بلشویسم نشنیده باشد، بسیار دشوار است که دربارهٔ مسائل مورد اختلاف ما تصوری پیدا کند. هر چیزی که بلشویکها می‌گویند، منشویک‌ها با آن مخالفت می‌کنند و بر عکس. البته هنگام مبارزه جور دیگر هم امکان ندارد، به این جهت هم خیلی مهم است که کنفرانس اخیر حزب منشویک‌ها در دسامبر سال ۱۹۱۸ قطعنامهٔ مطول و مبسوطی صادر کرد که متن کامل آن در روزنامهٔ منشویکی «گازتا پچاتنیکف» (۸۵) چاپ شده است. منشویک‌ها در این قطعنامه خودشان به اختصار تاریخچهٔ مبارزهٔ طبقاتی و جنگ داخلی را تشریح می‌کنند. در قطعنامه گفته می‌شود آنها آن گروههایی از حزب خود را نکوهش می‌کنند که با طبقات

ثروتمند در اورال، در جنوب، در کریمه و گرجستان، اتحاد دارند و همهٔ این استانها ذکر می‌شود. حالا آن گروههای حزب منشویک که در اتحاد با طبقات ثروتمند علیه حکومت شوروی اقدام کرده‌اند، در قطعنامه نکوهش می‌شوند و مادهٔ آخر قطعنامه همچنین عمل کسانی را که بکمونیست‌ها گرویده‌اند، محکوم می‌شمارد. از اینجا چنین برمی‌آید که منشویک‌ها ناگزیر اذعان دارند که در حزب‌شان وحدت نیست و آنها یا طرفدار بورژوازی هستند یا طرفدار پرولتاریا. بخش بزرگتر منشویک‌ها ببورژوازی گرویده‌اند و هنگام جنگ داخلی علیه ما مبارزه می‌کردند. البته ما منشویک‌ها را تعقیب می‌کنیم و حتی وقتی که آنها در جنگ علیه ما علیه ارتش سرخ ما مبارزه کرده و فرماندهان ارتش سرخ ما را تیرباران می‌کنند، به تیرباران آنها می‌پردازیم. ما بجنگ بورژوازی با جنگ پرولتاریا پاسخ می‌دهیم، — راه دیگری نیست. با این ترتیب، از نقطهٔ نظر سیاسی همهٔ اینها فقط سالوسی منشویکی است. از لحاظ تاریخی مفهوم نیست که چگونه در کنفرانس برن، کسانی که رسماً دیوانه اعلام نشده‌اند، توانستند بنام مأموریت از طرف منشویکها و اس‌ارها از مبارزهٔ بلشویک‌ها با آنها سخن گویند ولی دربارهٔ مبارزهٔ خود به اتفاق بورژوازی علیه پرولتاریا سکوت کنند.

همهٔ آنها با شدت و حدت با ما مخالفت می‌کنند، چونکه ما آنها را تعقیب می‌کنیم. این درست است. ولی آنها حتی کلمه‌ای نمی‌گویند که در جنگ داخلی چه شرکتی داشتند! تصور می‌کنم که باید متن کامل قطعنامه را برای پروتکل مطرح سازم و از رفقای خارجی خواهش می‌کنم به این قطعنامه توجه کنند که سند تاریخی است و در آن مسئله بدرستی مطرح می‌شود و مطالب بهتری برای ارزیابی اختلاف و نزاع بین گرایش‌های «سوسیالیستی» در روسیه بدست می‌دهد. میان پرولتاریا و بورژوازی، طبقهٔ افرادی هم وجود دارد که گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف تمایل پیدا می‌کنند؛ همیشه و در همهٔ انقلاب‌ها چنین بوده و مطلقاً امکان ندارد که در جامعهٔ سرمایه‌داری که در آن پرولتاریا و بورژوازی دو اردوگاه متخاصم را تشکیل می‌دهند قشرهای بینابینی میان آنها وجود نداشته باشد. وجود این عناصر متزلزل

از لحاظ تاریخی ناگزیر است، و متأسفانه چنین عناصری که خودشان نمی‌دانند فردا بجانبداری از کدام طرف سبارزه خواهند کرد، مدتهای مدید وجود خواهند داشت.

میخواهم پیشنهاد عملی بکنم مبنی بر اینکه قطعنامه‌ای تصویب شود که در آن باید بویژه سه نکته قید گردد.

اولاً: یکی از مهمترین وظایف رفقایی که از کشورهای اروپای غربی آمده‌اند، توضیح مفهوم و اهمیت و ضرورت سیستم شوراها برای توده‌هاست. درک غیر مکفی این مسئله مشاهده می‌شود. اگر چه کائوتسکی و هیلفردینگ بعنوان تئوریسین ورشکست شده‌اند، مقالات اخیر «Freiheit» در هر حال ثابت می‌کند که بدرستی روحیهٔ بخشهای عقب‌مانده پرولتاریای آلمان را نشان می‌دهند. در کشور ما هم، همین جریان بود: در نخستین هشت ماه انقلاب روس مسئله دربارهٔ سازمان شوروی خیلی خیلی مورد بحث بود و برای کارگران روشن نبود که سیستم جدید چیست و آیا می‌توان از شوراها دستگاه دولتی ساخت. ما در انقلاب‌مان نه از راه تئوری بلکه از راه عمل و پراتیک پیشرفت کرده‌ایم. مثلاً مجلس موٌسسان را قبلاً از لحاظ تئوری عنوان نکرده و نگفته بودیم که مجلس موٌسسان را قبول نداریم. فقط بعدها، هنگامیکه سازمان‌های شوروی در سراسر کشور گسترش یافتند و قدرت سیاسی پیدا کردند، تصمیم گرفتیم مجلس موٌسسان را منحل سازیم و از بین ببریم. حالا می‌بینیم که در مجارستان و سوئیس این مسئله جنبهٔ خیلی حادتری بخود گرفته‌است (۸۶). از یکطرف خوبست: از اینجا اطمینان جدی پیدا می‌کنیم که انقلاب در کشورهای اروپای باختری سریعتر حرکت می‌کند و پیروزی‌های بیشتری برای ما ببار می‌آورد. و از طرف دیگر، خطر معینی در آن هست و آن اینکه مبارزه بقدری سریع خواهد بود که هوش و قوهٔ دراکه توده‌های کارگری برشد آن نخواهد رسید. اهمیت سیستم شوراها هنوز هم برای توده‌های بزرگ کارگران آلمان که از لحاظ سیاسی باسواد شده‌اند، روشن نیست، چونکه آنها با روح پارلمانتاریسم و در محیط توهمات بورژوایی تربیت شده‌اند.

ثانیاً: در بارهٔ گسترش سیستم شوراها. وقتی می‌شنویم که چگونه

ایدهٔ شوراها در آلمان و حتی در انگلستان رواج می‌یابد، آنرا مهمترین دلیل و گواه پیروزی آتی انقلاب پرولتری می‌شماریم. تنها برای مدت کوتاهی می‌توان از جریان آن جلوگیری کرد. اما این مطلب دیگر است که وقتی رفقا آلبرت و پلاتن بما می‌گویند که در روستاهایشان میان کارگران روستا و دهقانان خرده‌پا تقریباً از شوراها اثری نیست. در روزنامهٔ «Rote Fahne» مقاله‌ای برضد شوراهای دهقانی خواندم اما کاملاً بدرستی از شوراهای دهقانان مزدبگیر و تهیدستان روستا طرفداری کرده بود (۸۷). بورژوازی و نوکران آن نظیر شیدمان و شرکاء شعار: شوراهای دهقانی را بمیان کشیده‌اند. اما ما فقط شوراهای دهقانان مزدبگیر و تهیدستان روستا را لازم داریم. متأسفانه از گزارشهای رفقا آلبرت و پلاتن و رفقای دیگر می‌بینیم که به استثنای مجارستان، برای گسترش سیستم شوروی در روستا اقدام بسیار کمی بعمل می‌آید که شاید منشاء خطر عملی و نسبتاً بزرگ برای نیل به پیروزی مسلم پرولتاریای آلمان باشد. پیروزی را تنها وقتی تأمین‌شده می‌توان شمرد که نه فقط کارگران شهری بلکه همچنین پرولترهای روستا سازمان داده شده باشند و ضمناً سازماندهی آن نه مانند سابق بوسیلهٔ اتحادیه‌ها و کئوپراتیوها بلکه بوسیلهٔ شوراها صورت گیرد. پیروزی ما به آن جهت آسانتر بدست آمد که در اکتبر سال ۱۹۱۷ با دهقانان، با همهٔ دهقانان گام برداشتیم. از این لحاظ انقلاب ما در آن زمان انقلاب بورژوازی بود. نخستین گام دولت پرولتری ما آن بود که خواستهای سابق همهٔ دهقانان که حتی در دوران کرنسکی توسط شوراها و گردهمائیهای دهقانان مطرح شده بود، برطبق قانون مصوب ۲۶ اکتبر (بتقویم قدیم) سال ۱۹۱۷ دولت ما، روز بعد از انقلاب مسجل گردید (۸۸). نیرو و قدرت ما ناشی از این بود و به این جهت هم به آسانی توانستیم اکثریت عظیمی بدست آوریم. انقلاب ما برای روستا هنوز جنبهٔ بورژوایی داشت و فقط بعداً، پس از شش ماه، مجبور شدیم در چارچوب سازمان دولتی در دهات بمبارزهٔ طبقاتی بپردازیم و در هر روستایی کمیته‌های دهقانان تهیدست نیمه‌پرولترها را تشکیل دهیم و بطور منظم با بورژوازی روستا مبارزه کنیم. این کار در کشور ما بعلت

عقب‌ماندگی روسیه ناگزیر بود. در اروپای غربی جریان کار روال دیگری خواهد داشت، به این جهت ما هم باید خاطرنشان سازیم که رواج سیستم شوراها میان اهالی روستا به اشکال مربوطه، شاید به اشکال جدید، ضرورت مطلق دارد.

ثالثاً: ما باید بگوییم که حصول اکثریت کمونیستی در شوراها وظیفهٔ عمده در همهٔ آن کشورهایی است که حکومت شوروی هنوز در آنها پیروز نشده است. کمیسیون قطعنامه‌های ما دیروز این مسئله را بررسی می‌کرد. شاید رفقای دیگر دربارهٔ این مسئله باز هم اظهار نظر کنند، ولی می‌خواستم پیشنهاد کنم که این سه نکته بعنوان قطعنامهٔ ویژه‌ای تصویب شود. البته ما قادر نیستیم راه رشد و تکامل را از پیش معین کنیم. بسیار احتمال دارد که در بسیاری از کشورهای اروپای غربی انقلاب خیلی زود فرا رسد، ولی ما بعنوان بخش متشکل طبقهٔ کارگر، بعنوان حزب می‌کوشیم و باید هم در راه کسب اکثریت در شوراها بکوشیم. آنوقت پیروزی ما تأمین است و هیچ نیرویی قادر نخواهد بود علیه انقلاب کمونیستی اقدام بکند. در غیر اینصورت پیروزی آسان بدست نخواهد آمد و خیلی دوام نخواهد آورد. باری، میخواستم پیشنهاد کنم که این سه نکته بعنوان قطعنامهٔ ویژه‌ای تصویب شود.

روزنامهٔ «پراودا» شمارهٔ ۵۱، ششم مارس سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای.لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۴۹۱ — ۵۰۹ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ هشتم
حزب کمونیست (بلشویک)
روسیه (۸۹)

۱۸ـ۲۳ مارس سال ۱۹۱۹

۱
سخنرانی پیرامون برنامهٔ حزب
۱۹ مارس

(کفزدن حضار.) رفقا، طبق قراری که من و رفیق بوخارین در مورد تقسیم موضوع سخنرانی گذاشته‌ایم روشن ساختن نظریه کمیسیون دربارهٔ نکاتی مشخص که بیش از همه مورد اختلاف یا در حال حاضر بیش از همه مورد توجه حزب است بمن محول گردیده است.

مطلب را به اختصار از آن نکاتی شروع می‌کنم که رفیق بوخارین در پایان سخنرانی خود بمیان کشید، نکاتی است که در کمیسیون میان ما مورد اختلاف بود. نکتهٔ اول چگونگی ساختار بخش عمومی برنامه است. رفیق بوخارین در اینجا بعقیدهٔ من این نکته را کاملاً درست بیان نداشت که چرا اکثریت کمیسیون تمام تلاشهائی را که هدفش تنظیم برنامه با حذف تمامی آن چیزهایی بود که دربارهٔ سرمایه‌داری سابق گفته شده است، رد کرد. رفیق بوخارین طوری سخن می‌گفت که از آن گاهی چنین مستفاد می‌شد که گویا اکثریت کمیسیون از آنچه که در این باره خواهند گفت بیم داشت، بیم داشت از اینکه اکثریت

کمیسیون را متهم کنند که برای گذشته احترام کافی قایل نیست. بدون شک وقتی خطمشی اکثریت کمیسیون با این شیوه بیان شود، این خطمشی مضحک وانمود می‌گردد. ولی این نکته دور از حقیقت است. اکثریت کمیسیون بدان سبب این تلاشها را رد کرد که تلاشها نادرست بود و با اوضاع و احوال واقعی وفق نمی‌داد. امپریالیسم خالص بدون پایگاه اساسی سرمایه‌داری هیچگاه وجود نداشت و هیچ جا وجود ندارد و هرگز وجود نخواهد داشت. این تعمیم نادرستی است از تمامی آنچه که دربارهٔ سندیکاتها، کارتل‌ها، تراستها و سرمایه‌داری مالی گفته می‌شد و در آن سرمایه‌داری مالی چنان تصویر می‌گردید که گویی بر هیچیک از پایه‌های سرمایه‌داری سابق مبتنی نیست.

این نکته درست نیست و بویژه در مورد دوران جنگ امپریالیستی و دوران پس از آن صدق نخواهد کرد. انگلس ضمن یکی از مباحثات خود پیرامون جنگ آینده نوشته است که ویرانیهای آن بمراتب وحشیانه‌تر از جنگ سی‌ساله (۹۰) خواهد بود و بشریت در مقیاسی عظیم دچار بهیمیت خواهد شد و دستگاه مصنوعی بازرگانی و صنایع ما مواجه با ورشکستگی خواهد شد (۹۱). سوسیال‌خائنین و اپورتونیست‌ها در آغاز جنگ از جان‌سختی سرمایه‌داری دم می‌زدند و ما را «متعصب یا نیمه‌آنارشیست» نامیده بباد استهزاء می‌گرفتند و می‌گفتند: «ببینید که این پیشگویی‌ها عملی نشد. سیر حوادث نشان داد که این امر تنها در مورد بخش بسیار کوچکی از کشورها و برای دوران بسیار کوتاهی صدق می‌کرد!» ولی اکنون نه تنها در روسیه و نه تنها در آلمان بلکه در کشورهای پیروزمند نیز انهدام سرمایه‌داری معاصر در چنان مقیاس عظیمی آغاز می‌شود که در موارد زیاد این دستگاه مصنوعی را از میان برمیدارد و سرمایه‌داری سابق را احیاء می‌کند.

وقتی رفیق بوخارین می‌گفت که می‌توان برای تجسم منظرهٔ یکپارچه‌ای از انهدام سرمایه‌داری و امپریالیسم تلاش نمود، ما در کمیسیون اعتراض می‌کردیم و من باید در اینجا نیز اعتراض کنم: شما هم بیازمائید تا ببینید که موفق نخواهید شد. رفیق بوخارین در کمیسیون یکبار چنین تلاشی بعمل آورد و خود از آن صرفنظر کرد.

من کاملاً مطمئنم که اگر کسی هم قادر به این عمل باشد بیش از همه همان رفیق بوخارین است که بسیار زیاد و خیلی مفصل روی این مسئله کار کرده است. تأکید می‌کنم که چنین تلاشی نمی‌تواند قرین موفقیت باشد، زیرا هدف نادرست است. ما در روسیه اکنون پیامدهای جنگ امپریالیستی و آغاز دیکتاتوری پرولتاریا را می‌گذرانیم. در عین حال ما در یکعده از بخشهای روسیه که ارتباطشان با یکدیگر بیش از سابق قطع شده بود در خیلی موارد با احیای سرمایه‌داری و رشد و تکامل نخستین مرحلهٔ آن روبرو هستیم. از این وضع نمی‌توان برون جهید. اگر برنامه را آنطور بنویسیم که رفیق بوخارین دلش می‌خواست برنامه نادرست خواهد بود. چنین برنامه‌ای در بهترین حالات بیان بهترین نکاتی خواهد بود که دربارهٔ سرمایه‌داری مالی و امپریالیسم گفته شده است، ولی بیان واقعیت نخواهد بود، زیرا در این واقعیت همانا یکپارچگی و هماهنگی وجود ندارد. برنامه‌ای که از اجزاء جورواجور ترکیب شده باشد خالی از ظرافت است (که البته مانعی ندارد)، — ولی هر برنامهٔ دیگری صرفاً نادرست خواهد بود. و از این جورواجوری و از این ترکیب مختلف‌المصالح هر قدر هم نامطبوع و از لحاظ هماهنگی ناقص باشد ما برای یک دوران بسیار طولانی نمی‌توانیم برون بجهیم. وقتی هم که برون بجهیم، برنامهٔ دیگری تدوین خواهیم کرد. ولی آنوقت دیگر زندگی ما در جامعهٔ سوسیالیستی خواهد بود. خنده‌دار بود هر آینه اگر ادعا می‌شد که در آنجا هم همانطور خواهد بود که الان هست.

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که یکسلسله از ابتدایی‌ترین پدیده‌های اساسی سرمایه‌داری احیاء شده است. بعنوان مثال ورشکستگی بخش حمل و نقل را در نظر بگیرید که ما آنرا به این خوبی یا بعبارت صحیح‌تر به این بدی در خود احساس می‌کنیم. این وضع در کشورهای دیگر و حتی در کشورهای پیروزمند هم مشاهده می‌شود. ولی معنای ورشکستگی حمل و نقل در سیستم امپریالیستی چیست؟ — بازگشت به ابتدایی‌ترین اشکال تولید کالایی است. ما خوب می‌دانیم که اصطلاح انبان‌بدوشان دوره‌گرد چه معنایی دارد. این اصطلاح تا کنون ظاهراً

برای خارجیان نامفهوم بود، ولی حالا چطور؟ با رفقایی که برای شرکت در کنگرهٔ انترناسیونال سوم آمده‌اند در این باره صحبت کنید. معلوم می‌شود که پیدایش چنین کلماتی در آلمان و سوئیس هم آغاز می‌شود. این کاتگوری را شما بهیچ جای دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌توانید مربوط سازید و ناچارید بسرآغاز جامعهٔ سرمایه‌داری و تولید کالایی بازگشت نمایید.

برون جهیدن از این واقعیت اسفناک از طریق تدوین یک برنامهٔ موزون و یکپارچه معنایش جهش به فضای خلاء و ماوراء ابرهاست و نگارش برنامه‌ای نادرست است. و بر خلاف کنایهٔ مؤدبانه رفیق بوخارین، بهیچوجه احترام نسبت بگذشته نبود که ما را وادار کرد بخشهایی از برنامهٔ گذشته را در اینجا داخل نماییم. از گفته‌های وی چنین نتیجه حاصل می‌شد: در سال ۱۹۰۳ این برنامه بشرکت لنین نوشته شده که بدون شک برنامهٔ بدی بوده است، ولی چون افراد مسن بیش از هرچیز دوست دارند از گذشته یاد کنند، لذا به احترام گذشته در دوران جدید برنامهٔ جدیدی تنظیم کردند که در آن مطلب کهنه را تکرار می‌کنند. اگر مطلب چنین بود، آنوقت می‌بایست چنین موجودات عجیبی را بباد استهزاء گرفت. ولی من تأکید می‌کنم که مطلب چنین نیست. آن سرمایه‌داری که در سال ۱۹۰۳ توصیف گردیده است در سال ۱۹۱۹ نیز در جمهوری شوروی پرولتری همانا بعلت ازهم‌پاشیدگی امپریالیسم و ورشکستگی آن کماکان وجود دارد. این سرمایه‌داری را می‌توان مثلاً هم در استان سامارسکایا و هم در استان ویاتسکایا که از مسکو چندان دور نیستند مشاهده نمود. در دورانی که جنگ داخلی کشور را قطعه‌قطعه می‌کند ما به این زودی از این وضع، از این انبان‌بدوشی خلاص نخواهیم شد و بهمین جهت هم تنظیم برنامه بنوع دیگر نادرست می‌بود. باید آنچیزی را گفت که هست: برنامه باید متضمن نکات مطلقاً بی‌چون‌وچرا و عملاً مسجل باشد، فقط در چنین صورتی این برنامه — مارکسیستی خواهد بود.

رفیق بوخارین از لحاظ تئوری این مطالب را کاملاً می‌فهمد و می‌گوید که برنامه باید مشخص باشد. ولی فهمیدن، یک چیز و اجرای

عملی آن، چیز دیگر است. آنچه را که رفیق بوخارین — مشخص می‌نامد تعریف کتابی سرمایه‌داری مالی است. در عالم واقعیت ما ناظر پدیده‌های جورواجوری هستیم. ما در هر استان کشاورزی در کنار صنایع انحصاری ناظر رقابت آزاد هستیم. سرمایه‌داری انحصاری در هیچ نقطه‌ای از جهان بدون رقابت آزاد در یکسلسله از رشته‌ها وجود نداشته و نخواهد داشت. نگارش یک چنین سیستمی معنایش نگارش سیستمی است مجزا از زندگی و نادرست. اگر مارکس دربارهٔ مانوفاکتور می‌گفت که مانوفاکتور روبنای تولید توده‌ای کوچک بود (۹۲)، پس امپریالیسم و سرمایه‌داری مالی هم روبنای سرمایه‌داری سابق است. اگر لایهٔ فوقانی آنرا منهدم سازیم، سرمایه‌داری سابق نمودار می‌شود. دفاع از این نظریه که امپریالیسم یکپارچه بدون سرمایه‌داری سابق وجود دارد معنایش پذیرفتن دلخواه خود بجای واقعیت است.

این اشتباهی است طبیعی که بسهولت دچار آن می‌گردند. و اگر ما با امپریالیسم یکپارچه روبرو بودیم که سرمایه‌داری را سراپا دگرگون ساخته بود، آنوقت وظیفهٔ ما صد هزار بار آسانتر می‌شد و چنین سیستمی می‌شد که در آن همه چیز تنها تابع سرمایهٔ مالی می‌گردید. و آنوقت فقط اینکار باقی می‌ماند که لایهٔ فوقانی را برداریم و بقیه را بدست پرولتاریا بسپاریم. این وضع فوق‌العاده مطبوع بود، ولی در عالم واقعیت چنین چیزی وجود ندارد. در عالم واقعیت امر تکامل چنان است که ناگزیر باید بکلی طور دیگر عمل کرد. امپریالیسم روبنای سرمایه‌داری است. هنگامیکه امپریالیسم منهدم می‌گردد، ناگزیر ما با انهدام لایهٔ فوقانی و نمودار شدن زیربنا سر و کار پیدا می‌کنیم. از این رو برنامهٔ ما هر آینه اگر بخواهیم برنامه‌ای صحیح باشد، باید از آن چیزی سخن گوید که وجود دارد و آنچه وجود دارد سرمایه‌داری سابق است که در یکسلسله از رشته‌ها بمرحله امپریالیسم رسیده است. گرایش و سیر تکاملی آن فقط امپریالیستی است. مسائل اساسی را فقط با توجه بوجود امپریالیسم می‌توان مورد بررسی قرار داد. هیچ مسئلهٔ مهمی در سیاست داخلی یا خارجی وجود ندارد که بتوان آنرا از نقطهٔ نظر دیگری جز توجه به این گرایش حل نمود. ولی در حال حاضر برنامه

در این باره سخن نمی‌گوید. در واقع زیربنای عظیمی مرکب از سرمایه‌داری سابق هست. روبنای امپریالیسم هست که کار را بجنگ منجر ساخت و از این جنگ سرآغاز دیکتاتوری پرولتاریا پدید آمد. شما نمی‌توانید از این مرحله جهش نمایید. این واقعیت خود آهنگ رشد و تکامل انقلاب پرولتری را در سراسر جهان معین می‌کند و برای سالهای متمادی در حکم واقعیت باقی می‌ماند.

شاید انقلاب‌های اروپای غربی از این هموارتر بگذرند، ولی بهرحال برای تجدید سازمان تمام جهان، برای تجدید سازمان اکثریت کشورها سالهای بسیار زیادی وقت لازم است. و این بدان معناست که در این دوران انتقالی که ما داریم می‌گذرانیم، نمی‌توانیم از این واقعیت رنگارنگ برون بجهیم. این واقعیت مرکب از اجزاء جورواجور و رنگارنگ را هر قدر هم از ظرافت بدور باشد نمی‌توان بدور افکند، ذره‌ای هم از این نمی‌توان بدور افکند. برنامه اگر جور دیگر جز آنچه که اکنون هست تنظیم شود نادرست خواهد بود.

ما می‌گوییم که بدیکتاتوری رسیده‌ایم. ولی باید دانست که چگونه رسیده‌ایم. گذشته ما را قبضه کرده و با هزاران دست چسبیده است و نمی‌گذارد گامی به پیش برداریم و یا مجبور می‌سازد گامهایی که برمی‌داریم به این بدی برداریم. و ما می‌گوییم: برای آنکه بفهمیم چه وضعی پیدا می‌کنیم باید بگوییم که چگونه گام برداشته‌ایم و چه چیزی ما را درست به انقلاب سوسیالیستی رسانده است. آنچه ما را به اینجا رسانده است، امپرپالیسم و سرمایه‌داری با اشکال کالایی-اقتصادی ابتدایی آن بود. باید همهٔ این چیزها را فهمید، زیرا فقط با در نظر گرفتن واقعیت است که می‌توانیم مسائلی نظیر مثلاً روش و برخورد خود نسبت بدهقانان میانه‌حال را حل کنیم. راستی، در عصر سرمایه‌داری امپریالیستی خالص دهقان میانه‌حال از کجا پیدا شده است؟ زیرا در کشورهای صرفاً سرمایه‌داری هم دهقان میانه‌حال وجود نداشت. اگر ما مسئلهٔ برخورد خود را نسبت به این پدیده (دهقانان میانه‌حال) که می‌توان گفت تقریباً پدیدهٔ قرون وسطائی است، صرفاً از نظر وجود تنها امپریالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا حل کنیم بهیچ وجه نمی‌توانیم

سر و ته مطلب را بهم آوریم و با اشکالات زیاد مواجه خواهیم شد. ولی اگر ما باید برخورد خود را نسبت بدهقانان میانه‌حال تغییر دهیم آنگاه در بخش تئوریک هم باید زحمت کشیده بگوییم که این دهقان از کجا پیدا شده و چه پدیده‌ای است. این دهقان مولد کوچک کالاست. این همان الفبای سرمایه‌داری است که گفتن آن لزوم دارد، زیرا ما هنوز از این الفبا پا بیرون ننهاده‌ایم. روی بر تافتن از آن و گفتن اینکه: «ما را که سرمایه‌داری مالی را بررسی کرده‌ایم چه حالتی به مطالعهٔ الفباست!» — نشانهٔ منتها درجه سبکمغزی است.

عین همین مطلب را باید در مورد مسئله ملی بیان دارم. در اینجا هم رفیق بوخارین دلخواه خود را بجای واقعیت می‌گیرد و می‌گوید نباید حق ملتها را در تعیین سرنوشت خویش تصدیق کرد. ملت یعنی بورژوازی به اتفاق پرولتاریا. مگر می‌شود که ما پرولترها برای بورژوازی منفور حق تعیین سرنوشت قایل شویم! این کار با هیچ‌چیز وفق نمی‌دهد! ولی ببخشید این کار با آنچه که هست وفق می‌دهد. اگر شما آنرا بدور اندازید، پس دچار خیالبافی شده‌اید. شما به پروسهٔ تجزیه‌ای که در داخل ملت انجام می‌گیرد و به جدا شدن پرولتاریا از بورژوازی استناد می‌ورزید. ولی هنوز باید ببینیم که این تجزیه چگونه انجام خواهد گرفت.

بعنوان مثال آلمان را که نمونهٔ کشور پیشرو سرمایه‌داری است در نظر بگیرید که از لحاظ تشکل سرمایه‌داری، سرمایه‌داری مالی، از آمریکا برتر بود. این کشور از خیلی لحاظ، خواه از لحاظ فن و تولید، خواه از لحاظ سیاسی پائین‌تر بود، ولی از لحاظ تشکل سرمایه‌داری مالی، از لحاظ تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری دولتی-انحصاری — آلمان برتر از آمریکا بود. بنظر می‌رسید که این یک نمونه است. ولی در آنجا چه می‌گذرد؟ آیا پرولتاریای آلمان از بورژوازی جدا شد؟ نخیر! تنها دربارهٔ چند شهر بزرگ خبر رسید که اکثریت کارگران آن مخالف شیدمانیست‌ها هستند. ولی این امر چگونه انجام گرفت؟ از طریق اتحاد اسپارتاکیست‌ها (۹۳) با منشویک‌ها-مستقل‌های سه‌بار منفور آلمانی که همه چیز را بهم می‌زنند و می‌خواهند میان

سیستم شوراها و مجلس مؤسسان عقد نکاح ببندند! این است آنچه که در خود همین آلمان روی می‌دهد! و حال آنکه آلمان یک کشور پیشرفته است.

رفیق بوخارین می‌گوید: «ما را چه حاجتی است به حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش!». ناچارم اعتراضی را که در تابستان سال ۱۹۱۷ به پیشنهاد او مبنی بر حذف برنامهٔ حداقل و ابقاء برنامهٔ حداکثر نموده‌ام تکرار کنم. آنموقع در پاسخ او گفتم: «وقتی خودستایی کن که از جنگ برمی‌گردی نه وقتی که بجنگ می‌روی». وقتی که ما زمام حکومت را بدست گرفتیم و اندکی هم صبر کردیم، آنوقت این کار را خواهیم کرد. ما زمام حکومت را بدست گرفته‌ایم و کمی هم صبر کرده‌ایم، حالا من با این کار موافقم. ما کاملاً وارد مرحلهٔ ساختمان سوسیالیسم شده‌ایم، هجوم اول را که ما را تهدید می‌کرد، دفع نموده‌ایم، — حالا این کار بجا و بموقع خواهد بود. عین همین مطلب هم در مورد حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش صادق است. رفیق بوخارین می‌گوید: «من میخواهم فقط حق طبقات زحمتکش را در تعیین سرنوشت خویش بپذیرم». پس شما می‌خواهید آن چیزی را بپذیرید که در واقع در هیچ کشوری بجز روسیه بدان نایل نشده‌اند. این دیگر مضحک است.

بفنلاند بنگرید که کشوری است دمکراتیک و رشدیافته‌تر و بافرهنگ‌تر از ما. روند جدایی یعنی مجزا شدن پرولتاریا در آنجا انجام می‌گیرد، با شیوهٔ خودویژه و بسی دردناکتر از کشور ما انجام می‌گیرد. فنلاندیها دیکتاتوری آلمان را متحمل شدند و حالا دیکتاتوری دول متفق را تحمل می‌کنند. ولی در سایهٔ آنکه ما حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش را پذیرفته‌ایم روند مجزا شدن در آنجا تسهیل گردید. من صحنه‌ای را که در اسمولنی (۹۴) بوجود آمد، خوب بیاد دارم. در آنجا مجبور بودم به سوینحووود (۹۵)، — معنای تحت‌اللفظی آن «کلهٔ خوک» است، — نمایندهٔ بورژوازی فنلاند که نقش جلاد را ایفاء کرد، سند رسمی تسلیم نمایم. او با کمال مهربانی دست مرا فشرد و ما با همدیگر تعارفاتی رد و بدل کردیم. چقدر این عمل نامطبوع

بود! ولی انجام آن ضرورت داشت، زیرا در آن هنگام این بورژوازی توده‌های زحمتکش را می‌فریفت و می‌گفت این موسکال‌ها، شوینیست‌ها، ولیکاروس‌ها می‌خواهند فنلاندیها را خفه کنند. لذا این کار می‌بایست انجام می‌پذیرفت.

مگر دیروز لازم نیامد عین این کار را در مورد جمهوری باشقیرستان انجام دهیم (۹۶)؟ وقتی رفیق بوخارین می‌گفت: «ممکن است این حق را برای برخی‌ها قایل شد»، من حتی یادداشت کردم که در فهرست او حتی هوتنتوت‌ها، بوشمن‌ها و هندوها هم وارد شده‌اند. پس از شنیدن این اساسی با خود گفتم: چطور رفیق بوخارین یک چیز کوچک یعنی باشقیرها را فراموش کرده است؟ در روسیه بوشمن نیست. دربارهٔ هوتنتوت‌ها هم هیچگاه نشنیده‌ام که ادعای جمهوری خودمختار داشته باشند و حال آنکه ما با باشقیرها و قرغیزها و خلق‌هایی دیگر روبرو هستیم و نمی‌توانیم از قائل شدن چنین حقی برای آنها امتناع ورزیم. ما نمیتوانیم در مورد هیچیک از خلق‌های ساکن قلمرو امپراتوری سابق روسیه از این امر امتناع ورزیم. حتی فرض کنیم که باشقیرها استثمارگران را سرنگون می‌ساختند و ما در این امر به آنها کمک می‌کردیم. ولی این امر فقط در صورتی امکان دارد که موجبات تحول کاملاً فراهم شده باشد. چنین عملی را باید با احتیاط انجام دهیم تا با مداخلهٔ خود آن روند مجزا شدن پرولتاریا را که باید تسریع نماییم، متوقف نسازیم. و اما دربارهٔ خلقهایی نظیر قرغیزها، ازبک‌ها، تاجیکها و ترکمن‌ها که هنوز هم تحت نفوذ ملاهای خود هستند چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ در روسیهٔ خودمان مردم پس از تجربیات طولانی خود در مورد کشیشان بما کمک کردند تا سرنگونشان سازیم. ولی شما می‌دانید که فرمان مربوط به زناشویی ثبتی هنوز چقدر بد عملی می‌شود. آیا ما می‌توانیم به این خلقها نزدیک شده بگوییم: «ما استثمارگران شما را سرنگون خواهیم ساخت؟» اینکار را نمی‌توانیم بکنیم، زیرا آنها کاملاً تحت تبعیت ملاهای خود هستند. در اینجا باید منتظر شد تا رشد و تکامل این ملت یعنی جدا شدن پرولتاریا از عناصر بورژوایی که امری است ناگزیر، انجام پذیرد.

رفیق بوخارین نمی‌خواهد منتظر نشیند و با ناشکیبایی فریاد برمی‌آورد و می‌گوید: «بچه دلیل! وقتی ما خودمان بورژوازی را سرنگون ساخته و حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را اعلام نموده‌ایم چرا باید اینطور رفتار کنیم!». این عبارت مانند یک دعوت تشویق‌آمیز تأثیر می‌کند و راه ما را نشان می‌دهد، ولی اگر ما فقط این را در برنامه اعلام داریم، آنگاه حاصل آن برنامه نبوده بلکه شبنامه خواهد بود. ما می‌توانیم حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و نفرت کامل نسبت به بورژوازی را که هزار بار مستحق آنست اعلام داریم، ولی در برنامه باید با دقت مطلق آن چیزی را که هست نوشت. آنوقت برنامهٔ ما — برنامه‌ای بی‌چون‌وچرا خواهد بود.

ما روی یک نظریهٔ موکداً طبقاتی ایستاده‌ایم. آنچه که در برنامه می‌نویسیم، تأیید آن چیزی است که در عمل پس از دورانی روی‌داده است که در آن راجع بحق ملتها در تعیین سرنوشت خویش بطور کلی چیز می‌نوشتیم. در آن هنگام هنوز جمهوریهای پرولتری وجود نداشتند. وقتی این جمهوری‌ها پدید آمدند و فقط بمیزانی که این جمهوری‌ها پدید آمدند ما توانستیم آنچه را که در اینجا نوشته‌ایم بنویسیم: «اتحاد فدراتیو دولت‌هایی که به تراز شوروی سازمان یافته‌اند». تراز شوروی هنوز خود شوراها آنطوریکه در روسیه وجود دارند، نیست، ولی تراز شوروی بیک تراز بین‌المللی تبدیل می‌گردد. ما فقط همین را می‌توانیم بگوییم. فراتر رفتن از این حد حتی بقدر یک گام و یک مو، نادرست خواهد بود و لذا بدرد برنامه نمی‌خورد.

ما می‌گوییم: باید این نکته را بحساب آورد که یک ملت در راه گذار از نظام قرون وسطایی بدمکراسی بورژوایی و از دمکراسی بورژوایی بدمکراسی پرولتری در چه مرحله‌ای قرار دارد. این نکته مطلقاً صحیح است. ملت‌ها همه حق تعیین سرنوشت خویش را دارند و لذا تذکر خاصی دربارهٔ هوتنتوت‌ها و بوشمن‌ها لازم نیست. این تعریف در مورد اکثریت عظیم مردم روی زمین، شاید نه دهم و حتی ۹۵ درصد همهٔ آنها صادق است، زیرا همهٔ کشورها در راه گذار از نظام قرون وسطایی بدمکراسی بورژوایی یا از دمکراسی بورژوایی بدمکراسی پرولتری

هستند. این راهی است کاملاً حتمی و ناگزیر. بیش از این نباید گفت چونکه نادرست خواهد بود و آنچیزی که هست نخواهد بود. ترک شعار حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و طرح شعار حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش بکلی نادرست است، زیرا این شیوهٔ طرح مسئله بحساب نمی‌آورد که روند تجزیه در داخل ملتها با چه دشواریها و از چه راه پرپیچ‌وخمی انجام می‌پذیرد. در آلمان بشیوهٔ دیگری انجام می‌گیرد تا در کشور ما. از برخی جهات سریعتر و از پاره‌ای جهات کندتر و خونین‌تر. در کشور ما اندیشهٔ عجیبی مانند در آمیختن شوراها و مجلس مؤسسان مورد تصویب هیچ حزبی نبوده است. بالاخره ما باید در کنار این ملتها زندگی کنیم. هم اکنون شیدمانیستها دربارهٔ ما می‌گویند که در صدد تسخیر آلمان هستیم. البته این حرفها خنده‌دار و لاطائل است. ولی بورژوازی دارای منافع و علایق خود و دارای جرائد خودی است که در صدها ملیون شماره در سراسر جهان این حرفها را جار می‌زند و ویلسون بخاطر منافع و علایق خود از این عمل پشتیبانی می‌کند. میگویند بلشویک‌ها ارتش بزرگی دارند و می‌خواهند از راه تسخیر آلمان بلشویسم خود را در آنجا مستقر سازند. بهترین افراد آلمان، یعنی اسپارتاکیست‌ها بما خاطرنشان می‌کردند که کارگران آلمان را برضد کمونیست‌ها می‌انگیزند و به آنها می‌گویند: ببینید وضع بلشویک‌ها چقدر خراب است! در واقع هم ما نمی‌توانیم بگوییم که وضع ما خیلی خوب است. و دشمنان ما در آلمان برای تحت تأثیر قرار دادن توده‌ها چنین استدلال می‌کنند که انقلاب پرولتری در آلمان بی‌نظمی‌هایی ببار می‌آورد که در روسیه ببار آورده است. بی‌نظمی‌های ما — بیماری طولانی ماست. ما ضمن استقرار دیکتاتوری پرولتری در کشور خود با دشواری‌های بزرگ دست‌پنجهٔ نرم می‌کنیم. تا زمانی که بورژوازی یا خرده‌بورژوازی و یا حتی بخشی از کارگران آلمان تحت تأثیر این مترسک هستند که «بلشویک‌ها می‌خواهند نظام خود را بطور قهری مستقر سازند»، — تا آن زمان فرمول «حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش» وضع را تسهیل نمی‌بخشد. ما باید طوری رفتار کنیم که سوسیال‌خائنین آلمان نتوانند بگویند که

بلشویک‌ها سیستم اونیورسال خود را که گویا می‌توان آنرا با سرنیزهٔ افراد ارتش سرخ وارد برلن کرد، تحمیل می‌کنند. و حال آنکه در صورت نفی اصل حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش ممکن است این حرف را بزنند.

برنامهٔ ما نباید از حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش سخن گوید، زیرا این مطلب نادرست است. این برنامه باید آنچیزی را بگوید که هست. مادامیکه ملت‌ها در مراحل گوناگون گذار از نظام قرون وسطایی بدمکراسی بورژوایی و از دمکراسی بورژوایی بدمکراسی پرولتری قرار دارند، این حکم برنامهٔ ما مطلقاً صحیح است. ما در این راه پیچ‌وخم‌های بسیاری داشتیم. هر ملتی باید حق تعیین سرنوشت خویش را دریافت دارد و این امر به تعیین سرنوشت زحمتکشان کمک می‌کند. در فنلاند روند جدا شدن پرولتاریا از بورژوازی بسیار روشن و پرتوان و عمیق صورت می‌گیرد. در آنجا همه چیز بهر حال بنحوی غیر از آنچه در کشور ما انجام می‌گیرد، صورت خواهد گرفت. اگر بگوییم که ملت فنلاند را بهیچوجه نمی‌شناسیم و فقط توده‌های زحمتکش را برسمیت می‌شناسیم پوچ‌ترین حرف‌ها را زده‌ایم. آنچه را که هست نمی‌توان برسمیت نشناخت، زیرا خودش ما را به این شناختن وادار می‌کند. در کشورهای گوناگون سرزبندی میان پرولتاریا و بورژوازی از راه‌های ویژه‌ای انجام می‌گیرد. در این راه ما باید با نهایت احتیاط عمل کنیم. در مورد ملتهای مختلف بویژه باید جانب احتیاط را رعایت کرد، زیرا هیچ چیز بدتر از بی‌اعتمادی نسبت بیک ملت نیست. در لهستان پرولترها اکنون دارند سرنوشت خویش را بدست خود می‌گیرند. آخرین پیکره‌های مربوط به ترکیب اعضای شورای نمایندگان کارگران ورشو (۹۷) از اینقرار است: نمایندگان سوسیال‌خائنین لهستانی — ۳۳۳، و نمایندگان کمونیست‌ها — ۲۹۷ نفر. این پیکره‌ها نشان می‌دهند در آنجا بنابر تقویم انقلابی ما اکتبر چندان دور نیست. اکنون در آنجا اوت یا شاید سپتامبر سال ۱۹۱۷ است. ولی اولاً چنین فرمانی صادر نشده است که بموجب آن همهٔ کشورها مجبور باشند بر طبق تقویم انقلابی بلشویکی زندگی کنند، و اگر هم چنین فرمانی صادر می‌شد،

آنوقت بموقع اجرا نمی‌شد. ثانیاً اکنون وضع چنان است که اکثریت کارگران لهستانی که از کارگران ما پیشرفته‌تر و بافرهنگ‌ترند از نظریهٔ سوسیال‌ـدفاع‌طلبی و سوسیال‌ـمیهن‌پرستی دفاع می‌کنند. باید صبر کرد. اینجا نمی‌توان از حق توده‌های زحمتکش در تعیین سرنوشت خویش صحبت کرد. ما باید این مرزبندی را تبلیغ کنیم. ما این کار را انجام می‌دهیم، ولی در این امر کوچکترین تردیدی نیست که در حال حاضر نمی‌توان حق ملت لهستان را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت نشناخت. این مطلب روشن است. جنبش پرولتری لهستان همان راه جنبش ما را طی می‌کند یعنی بسوی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا می‌رود، ولی بشیوه‌ای غیر از آنچه که در روسیه صورت می‌گیرد. و در آنجا کارگران را با این حرف می‌ترسانند که موسکال‌ها یعنی ولیکاروسها که همیشه لهستانی‌ها را تحت فشار قرار داده‌اند، می‌خواهند شوینیسم ولیکاروسی خود را در زیر عنوان کمونیسم وارد لهستان سازند. کمونیسم را نمی‌توان از راه زور معمول ساخت. یکی از بهترین رفقای کمونیست لهستانی، وقتی بوی گفتم: «شما طور دیگر عمل خواهید کرد»، در پاسخ من گفت: «نه، ما همان کاری را خواهیم کرد که شما کردید، ولی بهتر از شما». با این استدلال هیچ مخالفتی نتوانستم بکنم. باید امکان داد که تمایل محجوبانهٔ خود را عملی سازند یعنی حکومت شوروی را بهتر از ما برقرار کنند. نمی‌توان این وضع را نادیده گرفت که در آنجا رشد و تکامل از راه نسبتاً خودویژه‌ای انجام می‌گیرد و لذا نمی‌توان گفت: «مرده‌باد حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش! ما حق تعیین سرنوشت را فقط بتوده‌های زحمتکش می‌دهیم». این تعیین سرنوشت خویش راه بسیار بغرنج و دشواری را طی می‌کند و در هیچ‌جا بجز روسیه وجود ندارد و لذا باید کلیهٔ مراحل تکامل را در دیگر کشورها پیش‌بینی نمود و هیچ کاری را با صدور فرمان از مسکو انجام نداد. از این رو پیشنهاد نامبرده اصولاً پذیرفتنی نیست.

بنکات دیگر می‌پردازم که بموجب طرحی که تهیه کرده‌ام باید آنها را روشن سازم. مسئله خرده‌مالکان و دهقانان میانه‌حال را در جای اول قرار داده‌ام. در این باره در بخش ۴۷ گفته می‌شود:

«سیاست حزب کمونیست روسیه نسبت بدهقانان میانه‌حال — جلب تدریجی و منظم آنان بکار ساختمان سوسیالیستی است. حزب این وظیفه را وجههٔ همت خود قرار می‌دهد که دهقانان میانه‌حال را از کولاک‌ها جدا کند و آنها را با بذل توجه نسبت به نیازمندیهایشان بسوی طبقهٔ کارگر جلب نماید و در عین حال علیه عقب‌ماندگی آنها از راه تأثیر مسلکی، نه از راه تضییق مبارزه کند و بکوشد در کلیهٔ مواردی که با منافع حیاتی آنان تماس پیدا می‌کند بسازش عملی با آنها برسد و در امر تعیین شیوه‌های انجام تحولات سوسیالیستی در حق آنها گذشت‌هائی بکند».

تصور می‌کنم که ما اینجا آنچیزی را فرمولبندی می‌کنیم که بنیادگذاران سوسیالیسم بارها در مورد دهقانان میانه‌حال گفته‌اند. نقص این ماده فقط این است که صراحت کافی ندارد. مشکل ما می‌توانستیم در برنامه از این بیشتر چیزی بنویسیم. ولی در کنگره تنها مسائل برنامه‌ای مطرح نمی‌شود و ما باید بمسئلهٔ دهقانان میانه‌حال توجه جدی و بسیار جدی مبذول داریم. اطلاعاتی در دست داریم که بموجب آنها در شورشهایی که در برخی نقاط روی می‌داد آشکارا یک نقشهٔ عمومی مشهود است و این نقشه هم بطور واضح با نقشهٔ جنگی گاردهای سفید ارتباط دارد که تصمیم گرفته‌اند در ماه مارس دست بتعرض عمومی زده و شورشهایی برپا کنند. هیئت رئیسه کنگره پیش‌نویس پیامی را که از طرف کنگره تنظیم گردیده در اختیار دارد که به اطلاع شما خواهد رسید. این شورشها با وضوح تمام نشان می‌دهد که اس‌ارهای چپ و بخشی از منشویک‌ها — در بریانسک منشویک‌ها برای برپا کردن شورشی فعالیت می‌کردند — نقش عمال بلاواسطهٔ افراد گارد سفید را ایفاء می‌کنند. تعرض عمومی گاردهای سفید، شورش‌ها در روستاها، قطع حرکت قطارهای راه آهن: — آیا می‌توان لااقل از این راه بلشویک‌ها را سرنگون ساخت؟ در اینجاست که نقش دهقانان میانه‌حال بویژه با وضوح و اهمیت حیاتی مبرمی نمایان می‌گردد. ما باید در کنگره نه تنها روی گذشت خود نسبت بدهقانان میانه‌حال تکیه خاصی نماییم، بلکه روی اقداماتی حتی‌الامکان مشخص‌تری هم که لااقل مستقیماً چیزی

عاید دهقانان میانه‌حال بکند بیندیشیم. اینها اقداماتی است که هم منافع بقاء خود ما و هم منافع مبارزه علیه کلیهٔ دشمنان ما که می‌دانند دهقان میانه‌حال بین ما و آنان مردد است و لذا می‌کوشند او را از ما جدا کنند، انجام آنرا جداً ایجاب می‌کند. اکنون وضع ما نشان می‌دهد که ذخایر عظیمی در اختیار داریم. ما میدانیم که هم انقلاب لهستان و هم انقلاب مجارستان در حال اعتلاء و آنهم در حال اعتلاء بسیار سریع است. این دو انقلاب ذخایر پرولتری در اختیار ما خواهند گذارد و از سنگینی وضع ما خواهند کاست و در مقیاس عظیمی پایگاه پرولتری ما را تقویت خواهند نمود، — این پایگاه در کشور ما ضعیف است. این امر ممکن است در ماههای نزدیک روی دهد، ولی ما نمی‌دانیم کی روی خواهد داد. شما می‌دانید که اکنون لحظهٔ خطیری فرا رسیده است و لذا مسئلهٔ دهقانان میانه‌حال اهمیت عملی عظیمی کسب می‌کند.

اما بعد می‌خواستم روی مسئلهٔ کئوپراسیون مکث کنم، — این مسئله بخش ۴۸ برنامهٔ ما را تشکیل می‌دهد. این بخش تا حدودی کهنه شده است. وقتی که در کمیسیون آنرا می‌نوشتیم در کشور ما کئوپراسیون بود و کمون‌های مصرف نبود، ولی پس از چند روز فرمان ادغام کلیهٔ انواع کئوپراتیوها و تشکیل کمون مصرف واحد صادر شد. نمیدانم که این فرمان انتشار یافته و اکثریت حضار با آن آشنا هستند یا نه. اگر با آن آشنا نیستید، فردا یا پس‌فردا منتشر خواهد شد (۹۸). از این لحاظ بخش مزبور دیگر کهنه شده است، ولی با وجود این تصور می‌کنم که این بخش لازم است، زیرا همهٔ ما بخوبی میدانیم که از فرمان تا اجرای آن مسافت زیادی راه است. ما از آوریل سال ۱۹۱۸ با کئوپراتیوها سروکله می‌زنیم و با آنکه موفقیت قابل ملاحظه‌ای کسب کرده‌ایم، هنوز این موفقیت قطعی نیست. متحد ساختن اهالی در کئوپراتیوها را گاهی بچنان مقیاسی رسانده‌ایم که ۹۸ درصد روستائیان در بسیاری از ولایات هم اکنون متحد شده‌اند. ولی این کئوپراتیوها که در جامعهٔ سرمایه‌داری وجود داشتند، روح جامعهٔ بورژوایی سراپای وجودشان را فرا گرفته است و منشویک‌ها و اس‌ارها

و کارشناسان بورژوازی در رأس آنها قرار دارند. ما هنوز نتوانسته‌ایم آنها را تابع خود سازیم و وظیفهٔ ما در این مورد هنوز انجام نیافته است. فرمان ما از لحاظ تشکیل کمونهای مصرف گامی به پیش است و مقرر می‌دارد که در سراسر روسیه تمام انواع کئوپراتیوها باید درهم آمیخته و ادغام شوند. ولی این فرمان نیز حتی اگر تماماً هم آنرا اجرا کنیم، شعبهٔ خودمختاری از کئوپراسیون کارگری را در داخل کمون مصرف آینده باقی خواهد گذاشت، چونکه نمایندگان کئوپراسیون کارگری که عملاً با جریان کار آشنایی دارند، بما گفتند و ثابت کردند که کئوپراسیون کارگری بعنوان سازمان تکامل‌یافته‌تری باید حفظ شود، زیرا اعمال آن ناشی از ضرورت است. در حزب ما اختلاف‌نظرها و مباحثات زیاد بر سر کئوپراسیون روی می‌داد و میان بلشویک‌های مأمور کئوپراسیون و بلشویک‌های نمایندهٔ شوراها اختلافاتی وجود داشت. تصور می‌کنم که از نظر اصولی حل مسئله مسلماً باید بر این پایه باشد که دستگاه نامبرده بمثابهٔ یگانه دستگاهی که سرمایه‌داری موجبات تشکیل آنرا درمیان توده‌ها تهیه کرده و بمثابهٔ یگانه دستگاهی که میان توده‌های روستایی که هنوز در مرحلهٔ سرمایه‌داری ابتدایی هستند، عمل می‌کند، باید بهر قیمتی هست حفظ شود و توسعه یابد و بهرحال دور انداخته نشود. اینجا مسئلهٔ دشوار است، زیرا کئوپراتیوها در اکثر موارد رهبرانشان کارشناسان بورژوازی و غالباً از گاردهای سفید واقعی هستند. از اینجاست که نفرت و آنهم نفرت بجا نسبت به آنها پدید آمده و مبارزه علیه آنها آغاز شده است. ولی این مبارزه را البته باید از روی کاردانی انجام داد: باید از سوءقصدهای ضدانقلابی کارکنان کئوپراتیوها جلوگیری کرد، ولی این عمل نباید مبارزه برضد دستگاه کئوپراسیون باشد. ما باید ضمن طرد این کارکنان ضدانقلابی، خود دستگاه را تابع خودمان سازیم. در اینجا نیز وظیفهٔ ما درست همان وظیفه‌ای است که در مورد کارشناسان بورژوازی بعهده داریم و این مسئله دیگری است که می‌خواهم دربارهٔ آن صحبت کنم.

مسئلهٔ کارشناسان بورژوازی موجب برخوردها و اختلافنظرهای زیادی می‌شود. چند روز پیش هنگامیکه در شورای پتروگراد صحبت

می‌کردم از یادداشتهایی که بمن داده شد چند یادداشت بمسئلهٔ میزان حقوق اختصاص داشت. از من می‌پرسیدند: مگر ممکن است در جمهوری سوسیالیستی ۳۰۰۰ روبل حقوق داد؟ ما اساساً این مسئله را در برنامه مطرح کرده‌ایم، زیرا ناخرسندی از این امر دامنهٔ وسیع بخود گرفته است. مسئلهٔ کارشناسان بورژوازی در ارتش، در صنایع، در کئوپراسیون‌ها و در همه‌جا مطرح است. این مسئله در دوران انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم، مسئلهٔ بسیار مهمی است. ما فقط زمانی می‌توانیم کمونیسم بسازیم که آنرا با وسایل علم و فن بورژوایی بیشتر در دسترس توده‌ها قرار دهیم. طور دیگر نمی‌توان جامعهٔ کمونیستی را بنا نهاد. و اما برای اینکه بتوان جامعهٔ نامبرده را بدینسان ساخت باید دستگاه را از بورژوازی گرفت و همهٔ این کارشناسان را بکار جلب کرد. ما در برنامه عمداً این نکته را شرح و بسط داده‌ایم که حل آن بطور بنیادی انجام گیرد. ما خیلی خوب می‌دانیم که عقب‌ماندگی فرهنگی روسیه یعنی چه و این عقب‌ماندگی بسر حکومت شوروی چه می‌آورد که از لحاظ اصولی — دمکراسی پرولتری، دمکراسی بمراتب عالی‌تری بوجود آورده و نمونهٔ این دمکراسی را برای سراسر جهان تهیه کرده‌است، میدانیم که این بی‌فرهنگی چگونه حکومت شوروی را خوار می‌سازد و بوروکراسی را احیاء می‌کند. دستگاه دولتی شوروی در گفتار در دسترس تمام زحمتکشان است، ولی در عمل، بطوریکه همه می‌دانیم، بهیچوجه در دسترس عمومی نیست. و علت این امر ابداً این نیست که نظیر دوران بورژوازی قوانین مانع آنند: قوانین ما بعکس به این امر کمک می‌کنند. ولی قوانین تنها در این مورد کافی نیستند. برای این کار فعالیت تربیتی و سازمانی و فرهنگی زیادی لازم است و این عمل را که لازمه‌اش فعالیت طولانی عظیمی است، نمی‌توان سریعاً با وضع قانون انجام داد. مسئلهٔ کارشناسان بورژوازی باید در این کنگره با صراحت تمام حل شود. این شیوهٔ حل مسئله برفقا که بیشک جریان مذاکرات کنگره را بدقت دنبال می‌کنند امکان خواهد داد که با تکیه به اتوریته این کنگره ببینند که ما با چه دشواری‌هایی روبرو هستیم. و نیز این شیوهٔ حل برفقایی که در

هر گام با این مسئله مواجه می‌شوند کمک خواهد کرد لااقل در کارهای تبلیغاتی شرکت کنند.

رفقای نمایندهٔ اسپارتاکیست‌ها در کنگرهٔ مسکو برای ما تعریف میکردند که در آلمان غربی که صنایعش از همه‌جا پیشرفته‌تر و نفوذ اسپارتاکیست‌ها درمیان کارگران از همه‌جا بیشتر است، با آنکه اسپارتاکیست‌ها هنوز در آنجا پیروز شده‌اند، مع‌الوصف در بسیاری از بزرگترین بنگاهها مهندسین و رؤسای بنگاهها پیش اسپارتاکیست‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: «ما با شما خواهیم بود». در کشور ما چنین نبود. ظاهراً سطح فرهنگی عالیتر کارگران در آنجا و پرولتاریزه شدن بیشتر کارکنان فنی و شاید هم عللی دیگر که بر ما مجهول است مناسباتی ایجاد کرده است که تا حدودی با مناسبات موجود در کشور ما فرق دارند.

بهر حال این برای ما یکی از موانع عمده در امر پیشرفت آتی است. ما باید هم اکنون بدون اینکه منتظر پشتیبانی سایر کشورها باشیم فوراً از همین حالا نیروهای مولده را افزایش دهیم. انجام این کار بدون کارشناسان بورژوازی ممکن نیست. این نکته را باید یکبار برای همیشه گفت. البته اکثریت این کارشناسان سراپا غرق در جهان‌بینی بورژوایی هستند. آنها را باید در محیط همکاری رفیقانه و بوسیلهٔ کمیسرهای کارگری و حوزه‌های کمونیستی احاطه کرد و در شرایطی قرار داد که راه گریز نداشته باشند، ولی باید به آنها امکان داد در شرایطی بهتر از آنچه در دوران سرمایه‌داری وجود داشت کار کنند، زیرا این قشر که تربیت‌شدهٔ بورژوازی است، طور دیگر حاضر بکار کردن نخواهد شد. نمی‌توان یک قشر اجتماعی کامل را با زور تازیانه وادار بکار کرد، — ما آنرا بخوبی آزمایش کرده‌ایم. می‌توان اجباراً آنها را از شرکت در عملیات ضدانقلابی بازداشت، می‌توان آنها را مرعوب ساخت تا جرئت نکنند بسوی بیانیهٔ گارد سفید دست دراز کنند. بلشویکها از این لحاظ خیلی جدی عمل می‌کنند. این کار را می‌توان انجام داد و ما بحد کافی آنرا انجام می‌دهیم، و همهٔ ما‌ها آنرا آموخته‌ایم. ولی بکار واداشتن یک قشر کامل اجتماعی با این شیوه

ممکن نیست. این افراد بکار بافرهنگ عادت کرده‌اند و این کار را در چارچوب نظام بورژوازی پیش می‌بردند، یعنی بورژوازی را با دستاوردهای مادی بزرگ غنی می‌ساختند، ولی به پرولتاریا سهم ناچیزی از آن می‌دادند. در هر حال آنها فرهنگ را به پیش می‌بردند و همین هم حرفهٔ آنها را تشکیل می‌داد. وقتی آنها می‌بینند که طبقهٔ کارگر قشرهای پیشرو و متشکلی را جلو می‌کشد که نه تنها برای فرهنگ ارزش قائلند، بلکه در عین حال کمک می‌کنند که فرهنگ را بمیان توده‌ها ببرند، روش و برخورد خود را نسبت بما عوض می‌کنند. وقتی پزشک می‌بیند که پرولتاریا برای مبارزه با بیماری‌های واگیر زحمتکشان را برای فعالیت مبتکرانه بپا می‌دارد، آنوقت بکلی روش دیگری نسبت بما در پیش می‌گیرد. در کشور ما قشر بزرگی از این پزشکان و مهندسان و کارشناسان کشاورزی و کئوپراتورها وجود دارد و اینها وقتی درعمل ببینند که پرولتاریا توده‌های هرچه وسیعتری را به اینکار جلب می‌کند، آنوقت دیگر جدائی‌شان از بورژوازی تنها از لحاظ سیاسی نخواهد بود بلکه اخلاقاً نیز مغلوب می‌شوند. آنوقت وظیفهٔ ما سبکتر خواهد شد و آنها بخودی خود بدستگاه دولتی ما جلب خواهند شد و جزئی از آن خواهند بود. برای اینکار باید چیزهایی را هم فدا کرد. برای این کار حتی اگر دو میلیارد هم پرداخته شود اهمیتی ندارد. ترس از این فداکاری، کودکانه است و عدم درک وظایفی را نشان می‌دهد که در برابر ما قرار دارند.

اختلال امور حمل و نقل و نابسامانی صنایع و کشاورزی ارکان وجود جمهوری شوروی را متزلزل می‌سازد. در این باره باید جدی‌ترین تدابیر را اتخاذ نماییم که تمام نیروهای کشور را به منتها درجه بسیج نماید. در مورد کارشناسان نباید سیاست خرده گیری تعقیب نماییم. این کارشناسان خدمهٔ استثمارگران نبوده بلکه فرهنگیانی هستند که در جامعهٔ بورژوازی به بورژوازی خدمت می‌کردند و همهٔ سوسیالیستهای سراسر جهان دربارهٔ آنها گفته‌اند که در جامعهٔ پرولتری بما خدمت خواهند کرد. در این دوران انتقالی باید شرایط حتی‌الامکان بهتری برای زندگی آنها فراهم سازیم. این بهترین سیاست و باصرفه‌ترین شیوهٔ ادارهٔ

امور خواهد بود. در غیر این صورت ما با صرفه‌جویی یک چند صد ملیون ممکن است آنقدر از دست بدهیم که با میلیاردها هم نتوان از دست‌رفته‌ها را باز گرداند.

وقتی ما دربارهٔ مسئلهٔ میزان حقوقها با رفیق اشمیدت کمیسر کار صحبت می‌کردیم، او با ذکر حقایقی می‌گفت برای متعادل کردن میزان دستمزدها بقدری کار انجام داده‌ایم که هیچ دولت بورژوازی در هیچ‌جا انجام نداده و طی دهها سال هم نمی‌تواند انجام دهد. مثلاً میزان حقوقهای دوران قبل از جنگ را بگیرید. کارگر ساده روزی یک روبل و ماهی ۲۵ روبل می‌گرفت و کارشناس ماهی ۵۰۰ روبل دریافت می‌داشت. البته کسانی هم بودند که ماهیانه صدها هزار روبل می‌گرفتند. کارشناس بیست برابر کارگر دریافت می‌داشت. میزان حقوقی که اینک معمول داشته‌ایم بین ۶۰۰ تا ۳۰۰۰ روبل نوسان می‌کند و تفاوت میان حداقل و حداکثر آن فقط پنج برابر است. ما برای متعادل کردن میزان حقوقها کارهای زیاد انجام داده‌ایم. البته حالا بکارشناسان بیشتر می‌پردازیم، ولی پرداخت این مبلغ اضافی در ازاء دانش نه تنها ارزش دارد، بلکه‌هم واجب و هم از لحاظ تئوری ضروری است. در برنامه این مسئله به عقیدهٔ من بطور مبسوط تشریح شده است. باید اکیداً روی آن تکیه کرد و در همین‌جا آنرا نه تنها از لحاظ اصولی حل کرد بلکه ترتیبی داد تا همهٔ اعضای کنگره پس از بازگشت بمحل‌های خود در گزارشهای خود بسازمانهای مربوطه‌شان و نیز در سراسر فعالیت خود بکوشند تا این مسئله عملی گردد.

حالا دیگر ما موفق شده‌ایم درمیان روشنفکران مردد تحول بزرگی ایجاد نماییم. اگر دیروز از آزادی فعالیت احزاب خرده‌بورژوازی سخن می‌گفتیم ولی امروز منشویک‌ها و اس‌ارها را بازداشت می‌کنیم، باید گفت که ما در این نوسانات سیستم کاملاً معینی را عملی می‌سازیم. در خلال این نوسانات یک خط‌مشی، خط‌مشی کاملاً استوار وجود دارد: دفع ضدانقلاب و استفاده از دستگاه فرهنگی بورژوایی. منشویکها بدترین دشمنان سوسیالیسم هستند، زیرا جامهٔ پرولتری بر تن می‌کنند، ولی منشویک‌ها ــ قشر غیرپرولتری هستند. در این قشر فقط سران

قلیل‌العدهٔ آن پرولتری هستند، ولی خود این قشر از روشنفکران کوچک تشکیل می‌شود. این قشر بسوی ما می‌آید. ما تمامی آنرا بعنوان یک قشر خواهیم گرفت. هر بار که آنها بسوی ما می‌آیند می‌گوئیم: «سرافراز بفرمائید». در هر یک از این نوسانها و تردیدها بخشی از آنها بسوی ما گرایش پیدا می‌کند. وضع در مورد منشویکها و نوایاژیزنیها (۹۹) و اس‌ارها چنین بوده و در مورد همهٔ این عناصر مردد نیز که هنوز مدتها دست و پا گیر ما خواهند بود و آه و ناله خواهند کرد و از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر خواهند گریخت، وضع بهمین منوال خواهد بود و کاری با آنها نمی‌توان کرد. ولی ما از خلال تمام این تردیدها و نوسانها قشرهای روشنفکران فرهنگی را بصفوف کارکنان شوروی جلب، و عناصری را که به پشتیبانی از افراد گارد سفید ادامه می‌دهند طرد خواهیم کرد.

مسئلهٔ دیگری که برطبق تقسیم مطالب به من محول شده است، مسئله مربوط به بوروکراتیسم و دیوانسالاری، و جلب توده‌های وسیع بکار شوروی است. شکایات از بوروکراتیسم مدتهاست شنیده می‌شود و این شکایات بدون شک اساس و پایه دارند. ما در مبارزه با بوروکراتیسم کارهایی انجام داده‌ایم که هیچ دولتی در جهان انجام نداده است. ما آن دستگاهی را که سراپا غرق در بوروکراتیسم و ستمگری بورژوایی بود و حتی در آزادترین جمهوری‌های بورژوازی نیز کماکان چنین است، از بنیاد برانداختیم. بعنوان مثال دادرسی را بگیریم. البته اینجا وظیفه آسانتر بود و ایجاد دستگاه جدید لازم نیامد، زیرا محاکمه بر اساس شعور حقوقی انقلابی طبقات زحمتکش از عهدهٔ هر کس ساخته است. ما هنوز در این مورد بهیچوجه کار را بپایان نرسانده‌ایم، ولی در بخشهای زیادی آنچه را که از لحاظ دادرسی لازم بوده است ایجاد کرده‌ایم. ما ارگانهایی بوجود آورده‌ایم که در آن نه تنها مردان بلکه زنان نیز که از عقب‌مانده‌ترین و کم‌تحرک‌ترین عناصر هستند جملگی می‌توانند شرکت کنند.

کارمندان رشته‌های دیگر اداری بوروکراتهای پوست کلفت‌تری هستند. وظیفه در اینجا دشوارتر است. ما بدون این دستگاه قادر به

ادامهٔ حیات نیستیم، کلیهٔ شئون اداری موجبات احتیاج به این دستگاه را فراهم میکند. در این مورد گرفتاری ما از آنست که روسیه از لحاظ سرمایه‌داری بحد کافی رشد و تکامل نیافته بود. آلمان ظاهراً از این لحاظ کارش آسانتر خواهد بود، زیرا در آنجا دستگاه بوروکراتیک مکتب بزرگی را گذرانده که در آن تمام شیره‌جان انسان را می‌کشند، ولی بکار وا می‌دارند تا نتوانند همانطوریکه در برخی از دفترخانه‌های ما اتفاق می‌افتد، روی صندلیها چرت بزنند. ما این عناصر قدیمی بوروکرات را برانداختیم و زیر و رو کردیم و سپس مجدداً به گماردن آنها بر سر مقامات جدید پرداختیم. بوروکراتهای دوران تزاری بسوی مؤسسات شوروی روی آوردند و بعملی ساختن بوروکراتیسم و به ملبس شدن بجامهٔ کمونیست‌ها و برای کسب موفقیت بیشتر در احراز جاه و مقام بدست و پا کردن کارت عضویت حزب کمونیست روسیه برای خود پرداختند. بدین طریق از در بیرونشان کردند، ولی از پنجره وارد می‌شوند. در این مورد بیش از هر چیز نقصان نیروی فرهنگی تأثیر می‌بخشد. این بوروکراتها را می‌توان عزل نمود، ولی فوراً نمی‌توان تجدید تربیت کرد. اینجا مقدم بر هر چیز با وظایف سازماندهی و فرهنگی و تربیتی روبرو می‌شویم.

تنها در صورتی می‌توان علیه بوروکراتیسم تا پایان یعنی تا کسب پیروزی کامل بر آن مبارزه کرد که همه مردم در ادارهٔ امور کشور شرکت کنند. در جمهوریهای بورژوازی این کار نه تنها غیرممکن بود، بلکه خود قانون از آن ممانعت می‌کرد. در بهترین جمهوریهای بورژوازی هر اندازه هم که دمکراتیک باشند، هزاران محظور قانونی هست که مانع شرکت زحمتکشان در ادارهٔ امور می‌شود. ما کاری کردیم که این موانع و محظورات در کشورمان باقی نماند، ولی هنوز به این امر توفیق نیافته‌ایم که توده‌های زحمتکش بتوانند در ادارهٔ امور کشور شرکت کنند، — علاوه بر قانون سطح فرهنگی هم هست که آنرا تابع هیچ قانونی نمی‌توان کرد. این پایین بودن سطح فرهنگ موجب آنست که شوراها که بنا بر برنامهٔ خود ارگانهای ادارهٔ امور توسط زحمتکشان هستند، در واقع ارگانهای ادارهٔ امور برای زحمتکشان

می‌باشند که در آنها کارها توسط توده‌های زحمتکش اداره نشده بلکه توسط قشر پیشرو پرولتاریا اداره می‌شود.

اینجا ما با مسئله‌ای روبرو هستیم که آنرا نمی‌توان بشیوهٔ دیگری جز تربیت طولانی حل نمود. اکنون این مسئله برای ما بی‌نهایت دشوار است، زیرا همانطوریکه بارها متذکر شده‌ام قشر کارگرانی که به ادارهٔ امور مشغولند بی‌نهایت و بطور غیرقابل تصور نازک است. ما باید نیروی کمکی دریافت داریم. طبق تمام علایم و قراین موجود چنین ذخیره‌ای در درون کشور افزایش می‌یابد. اشتیاق عظیم به کسب معلومات و موفقیت بسیار بزرگ در رشتهٔ تحصیلی که بیش از همه از طریق غیر آموزشگاهی بدست می‌آید — در این موفقیت عظیم توده‌های زحمتکش در کسب معلومات، جای کوچکترین تردیدی نیست. این موفقیت در هیچ چارچوب آموزشگاهی نمی‌گنجد، ولی موفقیت عظیمی است. تمام قراین حاکی از آنست که ما در آیندهٔ نزدیک ذخیرهٔ بزرگی بدست خواهیم آورد که جای نمایندگان قشر نازک پرولتاریا را که بیش از حد در زیر بار کار کوفته و خسته شده‌اند، خواهد گرفت. ولی بهرحال اکنون وضع ما از این لحاظ فوق‌العاده دشوار است. بوروکراسی و دیوانسالاری مغلوب شده است. استثمارگران طرد شده‌اند. ولی سطح فرهنگی بالا نرفته و لذا بوروکراتها پست‌های سابق را اشغال کرده‌اند. فقط در صورتی می‌توان عرصه را بر بوروکراسی و دیوانسالاری تنگ کرد که پرولتاریا و دهقانان در مقیاسی بمراتب گسترده‌تر از آنچه که تا کنون وجود داشته است متشکل شوند و در عین حال برای جلب کارگران به ادارهٔ امور اقدامات واقعی انجام گیرد. شما همه از این اقدامات در رشتهٔ هر یک از کمیساریاهای ملی اطلاع دارید و من روی آنها مکث نمی‌کنم.

آخرین نکته‌ای که باید از آن سخن گویم عبارت از نقش رهنمون پرولتاریا و محروم ساختن از حق انتخاب است. قانون اساسی ما برای پرولتاریا در مقابل دهقانان امتیاز قایل است و استثمارگران را از حق انتخاب محروم می‌کند (۱۰۰). دمکرات‌های خالص اروپای غربی به این بخش بیش از هر بخش دیگر حمله می‌کردند. ما به آنها پاسخ

میدادیم و میدهیم که اساسی‌ترین احکام مارکسیسم را فراموش کرده و از یاد برده‌اند که آنها دمکراسی بورژوایی را در نظر دارند و حال آنکه ما بمرحلهٔ دمکراسی پرولتری انتقال یافته‌ایم. در جهان کشوری نیست که حتی یک دهم آنچه را که جمهوری شوروی طی ماههای گذشته برای کارگران و دهقانان تهیدست در امر جلب آنان به ادارهٔ امور کشور انجام داده است، انجام داده باشد. و این حقیقتی است مطلق. و هیچکس حاضر به انکار این حقیقت نخواهد شد که ما برای دمکراسی واقعی، نه روی کاغذ، و برای جلب کارگران و دهقانان اینهمه کار انجام داده‌ایم که بهترین جمهوریهای دمکراتیک طی صدها سال انجام نداده و نمی‌توانستند انجام دهند. این عمل اهمیت شوراها را مشخص ساخت و در سایهٔ آن شوراها به شعار پرولتاریای سراسر جهان مبدل گشتند.

ولی این امر کوچکترین تغییری در این وضع نمی‌دهد که ما با ناکفایی رشد فرهنگی توده‌ها روبرو هستیم. ما بمسئلهٔ محروم ساختن بورژوازی از حق انتخاب بهیچوجه از جنبهٔ مطلق ننگریسته‌ایم، زیرا از نظر تئوریک کاملا جایز بنظر می‌رسد که دیکتاتوری پرولتاریا در هرگام بورژوازی را سرکوب نماید، ولی می‌تواند حق انتخاب را از آن سلب نکند. این امر از نظر تئوریک کاملا ممکن است، و ما هم قانون اساسی خود را بعنوان نمونه و سرمشق بکشورهای دیگر تکلیف نمی‌کنیم. ما فقط می‌گوییم که هر کس انتقال بسوسیالیسم را بدون سرکوب بورژوازی تصور نماید، سوسیالیست نیست. ولی اگر سرکوب بورژوازی بعنوان یک طبقه ضروری است، محروم ساختن آن از حق انتخاب و برابری ضروری نیست. ما خواهان آزادی برای بورژوازی نیستیم، برابری استثمارگران و استثمارشوندگان را نیز قبول نداریم، ولی در برنامه این مسئله را بدین سان در نظر میگیریم که اقداماتی از قبیل عدم برابری میان کارگران و دهقانان، اصلا با قانون اساسی مقرر نمی‌گردد. قانون اساسی این اقدامات را پس از آنکه در زندگی بکار بسته شده بودند،

ثبت نمود. حتی بلشویک‌ها نبودند که قانون اساسی شوراها را تدوین کردند، این قانون را منشویک‌ها و اس‌ارها قبل از انقلاب بلشویکی علیه خود تدوین کردند، طوری تدوین کردند که زندگی برپا ساخته بود. تشکل پرولتاریا بسی سریعتر از تشکل دهقانان انجام می‌گرفت و این امر کارگران را تکیه‌گاه انقلاب می‌ساخت و عملا آنها را از مزایایی برخوردار می‌ساخت. از آن پس وظیفه این بود که از این امتیازات تدریجاً به برابر ساختن آنها پرداخته شود. بورژوازی را قبل از انقلاب اکتبر و پس از آن هیچکس از شوراها بیرون نکرد. بورژوازی خودش از شوراها رفت.

چنین است مسئله حق انتخاب برای بورژوازی. وظیفهٔ ما این است که این مسئله را با وضوح کامل مطرح سازیم. ما بهیچوجه از این رفتار خود پوزش نمی‌خواهیم، بلکه واقعیت را بدانسان که هست با دقت کامل ذکر می‌کنیم و می‌گوییم که قانون اساسی ما مجبور بود این نابرابری را قید نماید، زیرا سطح فرهنگی پائین، و درجهٔ تشکل در کشور ما ضعیف است. ولی ما این وضع را بکمال مطلوب بدل نمی‌کنیم، بلکه برعکس حزب در برنامه موظف می‌شود بطور منظم و سیستماتیک در راه رفع این نابرابری بین پرولتاریای متشکل‌تر و دهقانان بکوشد. همین که در ارتقاء سطح فرهنگی توفیق حاصل کنیم این نابرابری را لغو خواهیم کرد. آنوقت می‌توانیم بدون این قبیل محدودیت‌ها کار خود را از پیش ببریم. این محدودیت‌ها حتی حالا هم، پس از هفده ماهی که از انقلاب می‌گذرد، اهمیت بسیار کمی دارند.

رفقا، اینهاست نکات عمده‌ای که لازم دانستم ضمن بحث و مذاکرهٔ عمومی دربارهٔ برنامه روی آنها مکث کنم تا بعداً پیراسون آن بحث مفصلتری صورت گیرد. (کفزدنها.)

۲
پایان‌سخن دربارهٔ گزارش مربوط به برنامهٔ حزبی
۱۹ مارس

(کفزدنها.) رفقا، من پس از مشورت مقدماتی، نمی‌توانستم این بخش را مبسوطاً بطوریکه ما در مورد گزارش کرده‌ایم با رفیق بوخارین تقسیم کنم. شاید احتیاج به آن نباشد. بنظر من مباحثاتی که در اینجا درگرفت، بطور عمده نکته‌ای را نشان داد که عبارت بود از: فقدان پیشنهاد متقابل مشخص و فورمولبندی‌شده. خیلی قسماً و بطور جسته گریخته سخن گفتند، ولی هیچگونه پیشنهاد متقابل مطرح نساختند. می‌خواهم به اعتراضات عمده‌ای که مقدم بر همه علیه بخش مقدماتی متوجه بود، اشاره کنم. رفیق بوخارین بمن گفت که او از جملهٔ کسانی است که از فکر امکان متحد ساختن تعریف سرمایه‌داری و تعریف امپریالیسم در کل واحد در مقدمه دفاع می‌کنند، ولی بعلت فقدان چنین اتحادی ما مجبور خواهیم بود طرح موجود را تصویب کنیم.

بسیاری از سخنرانان این نظریه را مطرح ساختند، بویژه رفیق پودبلسکی با قاطعیت آن را بمیان کشید، — که طرح در آن شکلی که دارد و بما پیشنهاد شده، نادرست است. استدلال رفیق پودبلسکی فوق‌العاده عجیب بود. مثلا اینکه در بند اول انقلاب، انقلاب فلان تاریخ ذکر شده است. این امر بعلت نامعلومی برای رفیق پودبلسکی یاد آور آنست که گویا حتی این انقلاب تاریخ خورده‌است. می‌توانم بگویم که ما در شورای کمیسرهای ملی با کاغذهای تاریخ‌خوردهٔ بسیاری سروکار داریم و اغلب از این وضع خسته می‌شویم، ولی برای چه این خاطره به اینجا هم منتقل می‌کنند؟ در اینجا تعیین تاریخ چه معنایی دارد؟ ما روز جشن را معین می‌کنیم و آنرا جشن می‌گیریم. چطور می‌توان

انکار کرد که همانا در تاریخ ۲۵ اکتبر حکومت گرفته شده است؟ اگر شما بخواهید آنرا با چیز دیگر عوض کنید، جنبهٔ مصنوعی پیدا خواهد کرد. اگر شما انقلاب را انقلاب اکتبر-نوامبر بنامید، امکان خواهید داد که گفته شود که کار نه در یک روز انجام گرفته است. اما البته انقلاب در دوران طولانی‌تر ــ نه طی اکتبر و نه طی نوامبر و حتی نه طی سال صورت می‌گرفت. رفیق پودباسکی به این نکته حمله می‌کرد که در یکی از بندها دربارهٔ انقلاب اجتماعی آینده سخن گفته می‌شود. بر اساس آن برنامه را تقریباً سؤقصد، «توهین به اعلیحضرت» ــ انقلاب اجتماعی تصویر می‌کرد. ما در انقلاب اجتماعی هستیم ولی با ما دربارهٔ آن بعنوان انقلاب آینده حرف می‌زنند! چنین استدلالی بی‌پایه و اساس است، زیرا در برنامهٔ ما صحبت از انقلاب اجتماعی در مقیاس جهانی است.

بما می‌گویند که به انقلاب برخورد اقتصادی داریم. آیا این برخورد لازم است یا نه؟ در اینجا بسیاری از رفقای شیفتهٔ مطلب دامنهٔ حرف را تا شورای اقتصاد ملی جهانی و تابعیت همهٔ احزاب ملی از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه کشاندند. رفیق پتاکف کم‌مانده بود صحبت را به اینجا بکشاند. (پتاکف (از جای خود): «مگر شما تصور می‌کنید که این بد می‌شود؟») اگر حالا او رپلیک می‌دهد که این بد نمی‌شد، من باید در پاسخ بگویم که اگر چنین چیزی در برنامه بود آنوقت انتقاد آن لزومی پیدا نمی‌کرد: خود تدوین کنندگان چنین پیشنهادی خودشان را می‌کشتند. این رفقای شیفتهٔ مطلب به این نکته توجه ندارند که در برنامهٔ ما باید آنچه را که هست پایه و اساس قرار دهیم. یکی از این رفقا بنظرم سونیتسا که برنامه را بعنوان برنامهٔ معیوب و بدردنخور خیلی با قاطعیت مورد انتقاد قرار می‌داد، یکی از این رفقای شیفتهٔ مطلب گفت نمی‌تواند موافقت کند که برنامه باید باشد که هست و پیشنهاد می‌کند که برنامه شامل آنچیزی که نیست باید باشد. (خنده.) تصور می‌کنم که این فورمولبندی مسئله با نادرستی آشکار خود موجب خندهٔ بجا و منطقی می‌شود. من نگفتم که باید شامل آنچیزی باشد که هست بلکه گفتم ما باید آنچه را که مطلقاً

مسجل شده است، پایه و اساس قرار دهیم. ما باید به پرولترها و دهقانان زحمتکش بگوییم و ثابت کنیم که انقلاب کمونیستی حتمی و ناگزیر است. مگر کسی اینجا گفت که این حرفها لازم نیست؟ اگر کسی چنین پیشنهادی را بمیان می‌کشید بوی ثابت می‌کردند که چنین نیست. کسی چنین چیزی نگفت و نخواهد گفت، زیرا این حقیقت مسلم است که حزب ما با اتکاء نه تنها به پرولتاریای کمونیستی بلکه همچنین بهمهٔ دهقانان بحکومت رسید. مگر ما تنها بگفتن این حرف بهمهٔ این توده‌ها که حالا با ما هستند، بسنده می‌کنیم و فقط می‌گوئیم که «کار حزب تنها ساختمان سوسیالیستی است. انقلاب کمونیستی انجام گرفته، کمونیسم را بموقع اجرا بگذارید». چنین نظریه‌ای از بیخ و بن بی‌پایه، و از لحاظ تئوری نادرست است. حزب ما بطور مستقیم و بیشتر بطور غیرمستقیم ملیون‌ها نفر را بخود جلب کرده که حالا از مسئلهٔ مبارزهٔ طبقاتی و از مسئلهٔ انتقال از سرمایه‌داری بکمونیسم سر در می‌آورند.

حالا می‌توان گفت و هیچگونه اغراقی البته در این حرف نخواهد بود، که زحمتکشان در هیچ‌جا، در هیچ کشور دیگری به اندازه کشور ما در حال حاضر بمسئلهٔ تبدیل سرمایه‌داری بسوسیالیسم علاقمند نبودند. در این باره در کشور ما خیلی بیش از هر کشور دیگر فکر می‌کنند. راستی مگر حزب نباید به این مسئله پاسخ بدهد؟ ما باید بطور علمی نشان دهیم که این انقلاب سوسیالیستی چگونه بوقوع خواهد پیوست. از این لحاظ همهٔ پیشنهادهای دیگر نیمه‌کاره و نیم‌بند است. کسی نمی‌خواست این نکته را تماماً حذف نماید. بطور نامشخص می‌گفتند: شاید ممکن است برنامهٔ سابق را مختصر کرد و به آن استناد ننمود، چونکه این برنامه نادرست است. اما اگر این برنامه نادرست بود، چگونه ما توانستیم طی اینهمه سالهای متمادی کار خود بر آن متکی باشیم و آنرا پایه و اساس قرار دهیم؟ ممکن است ما وقتی که جمهوری جهانی شوروی تشکیل شود برنامهٔ عمومی خواهیم داشت، تا آن زمان لابد چند برنامه خواهیم نوشت. و نوشتن آنها در حال حاضر که فقط یک جمهوری شوروی بجای امپراتوری سابق روسیه است، زود است. حتی فنلاند که بدون شک بسوی تشکیل جمهوری

شوروی می‌رود ــ فنلاند که از تمام ملتهای دیگر ساکن امپراتوری سابق روسیه از لحاظ سطح فرهنگ عالی متمایز است، هنوز آنرا عملی نساخته است. پس حالا ادعای آنکه در برنامه پروسه تمام‌شده بیان شود خطاء و اشتباه عظیم خواهد بود. و این عمل شبیه آن خواهد بود که حالا ما در برنامهٔ خود شورای اقتصادی ملی جهانی را قید نماییم. و نا گفته نماند که خود ما هنوز به این کلمه زشت و عجیب‌الخلقه «سوونارخوز» (ملخص شورای اقتصاد ملی ــ م.) نتوانسته‌ایم عادت کنیم، می‌گویند با خارجیان اتفاق می‌افتد در کتاب راهنما عقب آن می‌کردند که بدانند آیا چنین ایستگاهی هست؟ (خنده.) ما نمی‌توانیم این کلمات را بموجب فرمان بهمهٔ جهانیان تحمیل کنیم.

برنامهٔ ما برای آنکه بین‌المللی باشد باید آن موارد طبقاتی را که از لحاظ اقتصادی برای همهٔ کشورها جنبهٔ عمومی و مسلم دارد، در نظر گیرد. برای همهٔ کشورها جنبهٔ عمومی و مسلم دارد که سرمایه‌داری در خیلی جاها هنوز راه رشد می‌پیماید. این سخن برای سراسر آسیا و برای همهٔ آن کشورهایی که بسوی دمکراسی بورژوازی می‌روند، صحیح است، این سخن دربارهٔ بخشهای کاملی از روسیه صحت دارد. رفیق ریکف که در رشتهٔ اقتصادی با حقایقی خیلی خوب آشناست دربارهٔ بورژوازی نوخاسته برای ما سخن گفت که در کشور ما وجود دارد. این حرف درست است. این بورژوازی نه تنها از کارمندان شوروی ما ــ بقدر ناچیز ممکن است از آنها هم بوجود آید، بلکه از میان دهقانان و پیشه‌ورانی که از شر بانکهای سرمایه‌داری رها شده و حالا رابطه با حمل و نقل راه آهن قطع گردیده است، بوجود می‌آید. این یک حقیقتی است. چگونه می‌توانید این حقیقت را نادیده بگیرید؟ با این کار فقط با خیالات واهی خود خوش هستید یا کتابی را که روی آن بقدر کافی فکر نکرده‌اید واقعیت می‌شمارید که خیلی بغرنجتر است. این واقعیت بما نشان می‌دهد که حتی در روسیه اقتصاد کالایی سرمایه‌داری وجود دارد و عمل می‌کند و رشد می‌یابد و مانند هر جامعهٔ سرمایه‌داری بورژوازی را بوجود می‌آورد.

رفیق ریکف می‌گفت: «ما با بورژوازی مبارزه می‌کنیم که در

کشور ما بعلت اینکه اقتصاد دهقانی هنوز از بین نرفته است بوجود می‌آید و این اقتصاد سوجد بورژوازی و سرمایه‌داری است». ما اطلاعات دقیقی در این باره نداریم، ولی شک نیست که این کار صورت می گیرد. در سراسر جهان، جمهوری شوروی فعلا فقط در داخل مرزهای امپراتوری سابق روسیه هست و در یکسلسله از کشورها راه رشد و تکامل می‌پیماید، ولی در هیچ کشور دیگر هنوز بوجود نیامده است. از این رو در برنامهٔ خود ادعای آنچه که فعلا بدست نیامده است، خیالپردازی و آرزوی جهش از روی واقعیت تلخ و نامطلوب است که نشان می‌دهد درد زایمان جمهوری سوسیالیستی در دیگر کشورها بیشک سخت‌تر از آنست که ما تحمل کردیم. ما به آسانی به این هدف رسیدیم، چونکه ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ آنچه را که دهقانان در قطعنامه‌های اساری می‌خواستند، قانوناً مسجل ساختیم (۱۰۱). و این وضع در هیچ کشور دیگر نیست. رفیق سوئیسی و رفیق آلمانی به این نکته اشاره کردند که دهقانان بنحوی بی‌سابقه برضد اعتصابیون در سوئیس مسلح شده‌اند و در آلمان هیچ نسیم آزادی در روستا بمعنای پیدایش شوراها از برزگران و دهقانان خرده‌پا نمی‌وزد. در کشور ما پس از نخستین ماههای انقلاب، شوراهای نمایندگان دهقانان تقریباً سراسر روسیه را فرا گرفتند. ما کشور عقب‌مانده آنها را بوجود آوردیم. در اینجا مسئلهٔ بزرگی مطرح است که ملل کشورهای سرمایه‌داری آنرا هنوز حل نکرده‌اند. کجا ما ملت نمونهٔ سرمایه‌داری هستیم؟ تا سال ۱۹۱۷ در کشور ما هنوز بقایای نظام سرواژ (خاوندی — م.) بود. ولی هیچ ملت دارای نظام سرمایه‌داری هنوز نشان نداده بود که این مسئله عملا چگونه حل می‌شود. ما در شرایط استثنایی، هنگامی که ستم تزاریسم وادار کرد با شور زیاد تغییر و تحول بنیادی و سریع صورت گیرد بحکومت رسیدیم و توانستیم در این شرایط استثنایی برای چند ماهی بهمهٔ دهقانان بطور کلی متکی باشیم. این یک حقیقت تاریخی است. ما حداقل تا تابستان سال ۱۹۱۸، تا تشکیل کمیته‌های تهیدستان، بعنوان حکومت دوام آوردیم، چونکه بهمهٔ دهقانان بطور کلی متکی بودیم. این کار در هیچ کشور سرمایه‌داری امکان ندارد.

شما وقتی از تغییر بنیادی تمام برنامه حرف می‌زنید، این واقعیت عمدهٔ اقتصادی را فراموش می‌کنید. بدون آن برنامهٔ شما پایهٔ علمی نخواهد داشت.

ما باید آن حکم مارکسیستی را پایه و اساس قرار دهیم که همه به آن اذعان دارند، که برنامه باید بر مبنای علمی استوار باشد. برنامه باید برای توده‌ها روشن سازد که انقلاب کمونیستی چگونه بوقوع پیوست و چرا حتمی و ناگزیر است و اهمیتش در چیست و چه ماهیتی دارد و چه نیرویی، و چه مسائلی را باید حل کند. برنامهٔ ما باید مجموعه و محمل آژیتاسیون، چنان مجموعه و محملی باشد که تمام برنامه‌ها مثلا برنامهٔ ارفورت (۱۰۲) بود. هر بند این برنامه شامل صدها هزار سخنرانی و مقالهٔ مبلغین بود. در برنامهٔ ما هر بند آنچیزی است که هر زحمتکش باید بداند و فرا می‌گیرد و بفهمد. اگر او نمی‌فهمد که سرمایه‌داری یعنی چه، اگر او نمی‌فهمد که دهقانان خرده‌پا و پیشه‌وری مسلماً و حتماً این سرمایه‌داری را دائماً بوجود می‌آورد، — اگر این نکات را نمی‌فهمد، حتی اگر صد بار خود را کمونیست نامیده و رادیکالترین کمونیسم را تبلیغ نموده باشد، این کمونیسم پشیزی ارزش ندارد. ما کمونیسم را فقط وقتی ارزنده می‌شماریم که بر اقتصاد مبتنی باشد.

انقلاب سوسیالیستی چیزهای زیادی را حتی در برخی از کشورهای پیشرفته تغییر خواهد داد. شیوهٔ تولید سرمایه‌داری با حفظ اشکال کمرشدیافتهٔ خود در سراسر جهان بموجودیت خود ادامه می‌دهد، در حالیکه امپریالیسم سرمایهٔ مالی را جمع کرده و متمرکز ساخته است. در هیچ کشور بسیار پیشرفته نمی‌توان سرمایه‌داری را صرفاً در کاملترین شکل آن پیدا کرد. چنین چیزی حتی در آلمان نیست. هنگامیکه ما مطالب و مدارکی دربارهٔ وظایف مشخص خود جمع‌آوری می‌کردیم رفیق متصدی دفتر مرکزی آمار اطلاع داد که در آلمان دهقان آلمانی ۴۰ درصد مازاد سیب‌زمینی خود را از ارگانهای خواربار مخفی کرده است. در کشور سرمایه‌داری که نظام سرمایه‌داری در آن از هر لحاظ رشد کرده باشد، اقتصادیات کوچک دهقانی با خرده‌فروشی

آزاد و با احتکار کوچک بموجودیت خود ادامه می‌دهد. این قبیل حقایق را نباید فراموش کرد. آیا از سیصد هزار عضو حزب که نمایندگانشان در اینجا حضور دارند عدهٔ زیادی از این مسئله سر در می‌آورند؟ تصور اینکه همهٔ اینها برای ما که سعادت نگارش پیش‌نویس برنامه را داشتیم معلوم است و از این رو کمونیست‌ها هم تمام آنرا فهمیده است، خودستایی مضحک و خنده‌داری است. ابداً این طور نیست، این ابتدایی‌ترین آساس‌ها برای آنها لازم است، اینها برای آنها صدبار بیش از ما ضرورت دارد، زیرا کسانی که نیاموخته و بر خود روشن نساخته‌اند که کمونیسم یعنی چه و اقتصاد کالایی یعنی چه، به کمونیسم نخواهند رسید. ما هر روز، در هر مسئله سیاست عملی اقتصادی و خواربارى و زراعتی یا مربوط به شورایعالی اقتصاد ملی به این حقایق اقتصاد خرده کالایی متکی می‌شویم. ولی گویا در این باره نباید در برنامه چیزی گفته شود! اگر چنین می‌کردیم، فقط نشان می‌دادیم که قادر بحل این مسئله نیستیم و موفقیت انقلاب در کشور ما بعلت شرایط استثنایی بوده است.

رفقایی از آلمان پیش ما می‌آیند تا اشکال نظام سوسیالیستی را برای خود روشن سازند. ما هم باید چنین کنیم تا نیروی خود را برفقای خارجی ثابت کنیم و آنها ببینند که ما در انقلاب خود هرگز از چارچوب واقعیت خارج نمی‌شویم، تا خمیرمایه‌ای بدست آنها بدهیم که برایشان غیرقابل انکار و تکذیب باشد. عرضهٔ انقلاب خود بعنوان ایدآل برای همهٔ کشورها، و تصور اینکه این انقلاب بیکسلسلهٔ کامل از کشفیات عظیم نایل آمده و تلی از کارهای جدید سوسیالیستی انجام داده است، خنده‌دار می‌بود. من این را از کسی نشنیده و علناً می‌گویم که از کسی نخواهیم شنید. ما دارای تجربهٔ عملی در راه اجرای نخستین اقدامات مربوط بویران ساختن سرمایه‌داری در کشور با برخورد خاصی پرولتاریا و دهقانان هستیم. چیزی بیش از این نیست. اگر مانند قورباغه له‌له زده باد کنیم در سراسر جهان مورد تمسخر قرار گرفته و خودستاهای ساده خواهیم بود.

ما حزب پرولتاریا را با برنامهٔ مارکسیستی تربیت کرده‌ایم و همین

طور باید آن ده‌ها ملیون زحمتکشی را که داریم، تربیت نماییم. ما در اینجا بعنوان رهبران مسلکی جمع شده‌ایم و موظفیم بتوده‌ها بگوییم: «ما پرولتاریا را تربیت کرده‌ایم و همیشه و مقدم بر هر چیز تحلیل دقیق اقتصادی را ملاک عمل خود قرار می‌دادیم». این وظیفهٔ مانیفست نیست. مانیفست انترناسیونال سوم — دعوت و بیانیه و جلب توجه به آن مسئله‌ای است که در برابر ما مطرح شده این، مراجعه به احساسات توده‌هاست. سعی کنید بطور علمی ثابت نمایید که پایهٔ اقتصادی دارید و بنای کارتان روی هوا نیست. اگر نمی‌توانید اینکار را بکنید تنظیم برنامه را بعهده نگیرید. برای انجام این کار ما باید آنچه را که طی پانزده سال از سر گذرانده‌ایم، از نو نگاه کنیم. اگر پانزده سال پیش گفتیم که بسوی انقلاب اجتماعی آینده پیش می‌رویم و حالا آمدیم، مگر این کار ما را ضعیف می‌کند؟ این کار ما را تقویت می‌کند، بما توان می‌بخشد. تمام جریان به آنجا منجر می‌شود که سرمایه‌داری به امپریالیسم می‌رسد و امپریالیسم هم کار را به آغاز انقلاب سوسیالیستی می‌رساند. این جریان خسته‌کننده و طولانی است، و هنوز هیچ کشور سرمایه‌داری دوران این جریان را نپیموده است. ولی قید این جریان در برنامه لازم است.

و به این جهت اعتراضات تئوریک که شده است، تحمل کوچکترین انتقاد را ندارد. تردیدی ندارم که اگر ۱۰ — ۲۰ ادیب مجرب و کارکشته در بیان افکار خود را روزانه سه-چهار ساعت بکار بگیریم، آنها طی یک ماه برنامه را بهتر و کاملتر تهیه می‌کنند. ولی اگر طلب شود که این کار در عرض یکی-دو روز صورت گیرد همانطوریکه رفیق پودبلسکی می‌گفت، این کار خنده‌دار است. ما نه یکی-دو روز و حتی نه دو هفته کار کردیم. تکرار می‌کنم اگر ممکن بود که کمیسیون سی نفری برای یکماه انتخاب کنیم و آنرا روزی چند ساعت بکار واداریم و زنگ تلفن هم مزاحم‌شان نشود، شک نیست که آنها برنامه‌ای پنج بار بهتر عرضه می‌کردند. ولی در اینجا کسی با ماهیت امر مخالفت نداشت. برنامه‌ای که دربارهٔ اصول اقتصاد کالایی و سرمایه‌داری نگوید برنامهٔ مارکسیستی انترناسیونالیستی نخواهد بود. برنامه برای اینکه

انترناسیونالیستی باشد اعلام جمهوری جهانی شوروی ویا الغاء ملیتها همانطوریکه رفیق پتاکف اعلام کرد و گفت: هیچگونه ملیتی لازم نیست بلکه فقط اتحاد همهٔ پرولترها ضرورت دارد، کافی نیست. البته این سخن بسیار عالی است ولی فقط در مرحلهٔ کاملا دیگر رشد کمونیستی عملی خواهد شد. رفیق پتاکف با برتری آشکار می گوید: «شما در سال ۱۹۱۷ عقب‌مانده بودید ولی حالا جلو افتاده‌اید». ما هنگامی جلو افتادیم که در برنامهٔ خود آنچیزی را که با واقعیت وفق می‌داد، قید کردیم. وقتی گفتیم که ملت از دمکراسی بورژوازی بسوی حکومت پرولتری می‌رود، آنچیزی را گفتیم که هست ولی در سال ۱۹۱۷ آن چیزی بود که شما می‌خواستید.

وقتی ما با اسپارتاکیست‌ها اعتماد کامل رفیقانه خواهیم داشت که برای کمونیسم واحد لازم است، آن اعتماد رفیقانه که هر روز پا بعرصهٔ وجود می گذارد و شاید چند ماه دیگر بوجود آید، آنوقت این اعتماد در برنامه قید خواهد شد. ولی تا زمانی که این اعتماد هنوز نیست، اعلام آن بمعنای جلب آنان به چیزی است که به تجربهٔ خود به آن نرسیده‌اند. ما می گوییم که نظام شوروی اهمیت بین‌المللی پیدا کرده است. رفیق بوخارین به کمیته‌های ارشدهای کارخانه‌های انگلستان (۱۰۳) اشاره کرد. اینها با شوراها قدری فرق دارند. آنها رشد می‌یابند ولی هنوز پا بعرصه ننهاده‌اند. وقتی پا بعرصهٔ وجود بگذارند، ما «نگاه خواهیم کرد». اما اگر بگوییم که ما شوراهای روسی را بکارگران انگلیسی پیشنهاد می کنیم این حرف تاب کوچکترین انتقاد را ندارد.

اما بعد باید دربارهٔ حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش صحبت کنم. این مسئله در انتقاد ما اهمیت اغراق‌آمیز پیدا کرده است. اینجا ضعف انتقاد ما از اینکه چنین مسئله‌ای که در ماهیت امر در ساختار عمومی برنامه، در کل مجموع خواستهای برنامه‌ای نقشی کمتر از درجهٔ دوم بازی می کند، — این مسئله در انتقاد ما اهمیت خاصی پیدا کرده، تأثیر بخشیده است.

وقتی رفیق پتاکف سخن می گفت خیلی تعجب می کردم که این حرفها چیست: قضاوت دربارهٔ برنامه است یا مباحثهٔ دو بوروی تشکیلات.

وقتی رفیق پتاکف می‌گفت که کمونیستهای اوکرائین مطابق با رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عمل می‌کنند، نفهمیدم با چه لحنی سخن می‌گفت. با لحن تأسف؟ در این باره برفیق پتاکف گمان بد نمی‌برم، ولی مفهوم سخنرانی وی چنین بود: وقتی که کمیتهٔ مرکزی بسیار خوب در مسکو هست، این تعیین سرنوشت‌های خود، عموماً برای چه لازم است! این، نظریهٔ کودکانه است. اوکرائین در شرایط فوق‌العاده از روسیه جدا شده بود و جنبش ملی در آنجا ریشهٔ عمیق ندوانده بود. این جنبش قدری ظاهر شد ولی آلمانها آن را زدند و از بین بردند. این واقعیت است ولی واقعیتی است استثنایی. در آنجا حتی زبان وضعی دارد که معلوم نیست زبان اوکرائینی جنبهٔ عمومی دارد یا نه؟ توده‌های زحمتکش ملت‌های دیگر نسبت به ولیکاروسها بعنوان ملت کولاک و زورگو بی‌اعتمادی کامل داشتند. و این یک حقیقت است. نماینده فنلاندی برای من تعریف می‌کرد که میان بورژوازی فنلاند که از ولیکاروسها نفرت داشت، این ندا شنیده می‌شود: «آلمانها ددمنش‌تر، آنتانت سبع تر است، بهتر است که بلشویک‌ها باشند». این بزرگترین پیروزی است که ما در مسئلهٔ ملی در برابر بورژوازی فنلاند بدست آورده‌ایم. البته این کار بهیچوجه مانع نیست که ما با آن بعنوان دشمن طبقاتی با وسایل مناسب مبارزه کنیم. جمهوری شوروی که در کشوری بوجود آمده که تزاریسم در آن به فنلاند ستم‌روایی داشت، باید بگوید که برای حق استقلال ملتها احترام قایل است. با دولت انقلابی فنلاند که مدت کوتاهی وجود داشت، قرارداد بستیم (۱۰۴) و بگذشت‌های معین ارضی تن در دادیم و بدان مناسبت اعتراضات زیاد صرفاً شوینیستی می‌شنیدم که می‌گفتند: «آنجاها مراکز خوب صید ماهی است، و شما آنها را دادید». اینها، چنین اعتراضاتی دربارهٔ آن چیزهایی است که گفتم، اگر بعضی از کمونیست‌ها را خوب بشکافی شوینیست ولیکاروس می‌بینی.

بنظرم این مثال دربارهٔ فنلاند و نیز دربارهٔ باشقیرها نشان می‌دهد که دربارهٔ مسئلهٔ ملی نباید چنان قضاوت کرد که بهر قیمتی شده وحدت اقتصادی لازم است. البته که لازم است! ولی ما باید از راه

تبلیغ و آژیتاسیون و اتحاد داوطلبانه به آن نایل آییم. باشقیرها به ولیکاروسها سوءظن دارند، چونکه ولیکاروسها متمدن‌تر و بافرهنگ‌ترند و از فرهنگ خود برای غارت باشقیرها استفاده کردند. به این جهت در این نقاط خلوت نام ولیکاروس برای باشقیرها بمعنای «ستمگر» و «حقه‌باز» است. باید این نکته را در نظر گرفت و با آن مبارزه کرد. ولی این، کاری است طولانی و با هیچ دستور و فرمانی نمی‌توان آنرا از بین برد. در این کار ما باید خیلی احتیاط کنیم. احتیاط بویژه از جانب ملتی نظیر ولیکاروسها لازم است که موجب نفرت شدید ملتهای دیگر نسبت به خود شده است، و فقط حالا ما یاد گرفته‌ایم آنهم بد یاد گرفته‌ایم آنرا اصلاح کنیم. ما مثلا در کمیساریای آموزش یا در پیرامون آن، کمونیستهایی داریم که می‌گویند: مدرسهٔ واحد، ولذا نباید بزبان دیگر بجز زبان روسی تدریس کنید! بنظرم چنین کمونیستی — شوینیست ولیکاروس است که با بسیاری از ماها همنشین است و با او باید مبارزه کرد.

و به این جهت ما باید بملل دیگر بگوییم که تا آخر انترناسیونالیست هستیم و در راه اتحاد داوطلبانه کارگران و دهقانان همهٔ ملتها می‌کوشیم. این امر، ابداً جنگ را حذف نمی‌کند. جنگ مسئلهٔ دیگری است که از ماهیت امپریالیسم ناشی می‌گردد. اگر ما با ویلسون جنگ می‌کنیم و ویلسون ملت کوچکی را حربه و آلت دست خود می‌سازد، ما می‌گوییم: برضد این حربه مبارزه می‌کنیم. ما هرگز مخالف این نکته چیزی نگفته‌ایم. ما هرگز نگفته‌ایم که جمهوری سوسیالیستی بدون نیروی نظامی قادر به ادامهٔ موجودیت خویش است. در شرایط معینی جنگ ضرورت پیدا می‌کند. و حالا در مسئله مربوط به حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش اصل مطلب در آنست که ملتهای مختلف راه تاریخی واحدی را طی می‌کنند، ولی این راه پیچ و خمها و کوره‌راههای بسیار مختلف دارد و ملتهای متمدن‌تر و بافرهنگ‌تر مسلماً سیری غیر از ملت‌های دارای تمدن و فرهنگ کمتر در پیش گرفته‌اند. فنلاند — جوری پیش رفت و آلمان — جور دیگر پیش می‌رود. رفیق پیاتاکف هزار بار حق دارد که می‌گوید ما بوحدت احتیاج داریم.

ولی باید از راه تبلیغ و نفوذ حزبی و با ایجاد اتحادیه‌های واحد در راه این وحدت مبارزه کرد. ولی در اینجا هم نباید بطور قالبی عمل کرد. هر آینه اگر ما این ماده را برمی‌داشتیم و یا جور دیگر می‌نوشتیم، مسئلهٔ ملی را از برنامه حذف می‌کردیم. اگر افراد فاقد خصوصیات ملی بودند این کار ممکن بود. ولی افراد فاقد خصوصیات ملی وجود ندارند، و جامعهٔ سوسیالیستی را جور دیگر بهیچوجه نمی‌توانیم برپا سازیم.

رفقا، تصور می‌کنم برنامهٔ پیشنهادی به کنگره را باید اساس قرار داد و آنرا به کمیسیون ارجاع نمود و این کمیسیون را با نمایندگان اپوزیسیون یا بعبارت دقیقتر با رفقایی که در اینجا پیشنهادهای عملی مطرح ساختند تکمیل نمود و در این کمیسیون اولا اصلاحات نامبرده طرح نمود، ثانیاً آن اعتراضات نظری را که سازش دربارهٔ آنها امکان ندارد، بیرون آورد. تصور می‌کنم که این کار، عملی‌ترین طرح مسئله خواهد بود که بسریع‌ترین وجهی راه حل صحیح را بدست ما خواهد داد. (کفزدنها.)

۳

سخنرانی دربارهٔ کار در روستا ۲۳ مارس

(کفزدنهای ممتد.) رفقا، باید معذرت بخواهم که نتوانستم در کلیهٔ جلسات شعبه‌ای که کنگره برای بررسی مسئلهٔ کار در روستا انتخاب کرده بود، حضور یابم. به این جهت سخنرانیهای رفقایی که از همان آغاز کار این شعبه در آن شرکت جسته‌اند. مکمل سخنرانی من خواهد بود. این شعبه سرانجام تزهایی تنظیم نمود که بکمیسیون احاله شده و به اطلاع شما خواهد رسید. در اینجا می‌خواهم پیرامون اهمیت کلی مسئله همانطوریکه در نتیجهٔ کار شعبه در برابر ما

مطرح گردیده و همانگونه که اکنون بنظر من در برابر تمام حزب مطرح است، صحبت کنم.

رفقا، کاملا طبیعی است که در جریان رشد و تکامل انقلاب پرولتری ضرورت پیدا می‌کند که گاه به یک مسئله و گاه بمسئلهٔ دیگری از بغرنجترین و مهمترین مسائل زندگی اجتماعی اولویت بدهیم. و کاملا طبیعی است که هنگام تحول که با عمیق‌ترین ارکان زندگی و با وسیعترین توده‌های مردم تماس و برخورد پیدا می‌کند و نمی‌تواند برخورد پیدا نکند هیچ حزبی و هیچ دولتی، حتی نزدیک‌ترین دولت به توده‌ها، هرگز قادر نیست یکباره تمام جوانب و شئون زندگی را در بر گیرد. و اگر اکنون ضرورت پیدا می‌کند که ما مسئلهٔ کار در روستا را تشریح و از این مسئله بویژه وضع دهقانان میانه‌حال را مشخص سازیم، در این امر از نقطهٔ نظر رشد و تکامل انقلاب پرولتری بطور کلی هیچ چیز عجیب و غیرعادی نمی‌تواند باشد. بدیهی است که انقلاب پرولتری مجبور شد کار را از مناسبات اساسی میان دو طبقهٔ متخاصم یعنی پرولتاریا و بورژوازی آغاز نماید. وظیفهٔ اساسی عبارت بود از واگذاری حکومت بطبقهٔ کارگر و تأمین دیکتاتوری آن، سرنگون کردن بورژوازی و گرفتن آن منابع اقتصادی قدرت از دست وی که بدون شک مانع هرگونه ساختمان سوسیالیستی بطور کلی است. هیچیک از ما که با مارکسیسم آشنا هستیم هرگز در این حقیقت تردید نداشته‌ایم که در جامعهٔ سرمایه‌داری بحکم ساختار اقتصادی این جامعه نقش قاطع را یا پرولتاریا می‌تواند ایفاء نماید یا بورژوازی. حالا ما بسیاری از مارکسیستهای سابق — مثلا از اردوگاه منشویک‌ها — را می‌بینیم که مدعی این نکته هستند که گویا در دوران مبارزهٔ قطعی پرولتاریا علیه بورژوازی دمکراسی بطورکلی می‌تواند حکمفرما باشد. این گفتهٔ منشویکهاست که کاملا با اس‌ارها هماواز شده‌اند. مگر این خود بورژوازی نیست که با توجه بصلاح و صرفهٔ خود دمکراسی را ایجاد یا الغاء می‌کند! پس در چنین صورتی هنگام مبارزهٔ حاد بورژوازی علیه پرولتاریا از دمکراسی بطور کلی هیچ حرفی نمی‌تواند در میان باشد. فقط جای تعجب است که این مارکسیست‌ها یا به اصطلاح مارکسیست‌ها —

— مثلا منشویک‌های ما — با چه سرعتی خود را افشاء و رسوا می‌کنند و با چه سرعتی ماهیت واقعی‌شان یعنی فطرت دمکراتهای خرده‌بورژوا آشکار می‌شود.

مارکس در تمام زندگی خود بیش از هر چیز علیه توهمات دمکراسی خرده‌بورژوایی و دمکراتیسم بورژوایی مبارزه می‌کرد. آنچه که مارکس بیش از هر چیز مورد استهزاء قرار می‌داد — حرفهای پوچ دربارهٔ آزادی و برابری بود که در آن، آزادی کارگران برای مرگ از گرسنگی، یا برابری آن فردی که نیروی کار خود را می‌فروشد با آن بورژوایی که گویا آزادانه و بر اساس برابری در بازار آزاد آنرا می‌خرد، و غیره و غیره پرده‌پوشی می‌شود. مارکس در تمام تألیفات اقتصادی خود این نکته را روشن ساخته و می‌توان گفت که سرتاسر «کاپیتال» (کتاب «سرمایه» — م.) مارکس بروشن کردن این نکته اختصاص یافته است که فقط بورژوازی و پرولتاریا نیروهای اساسی جامعهٔ سرمایه‌داری هستند و می‌توانند باشند: — بورژوازی بعنوان بنیادگذار این جامعهٔ سرمایه‌داری و رهبر و تحرک‌بخش آن، و پرولتاریا بعنوان گورکن و یگانه نیرویی که قادر است جای آنرا بگیرد. مشکل بتوان حتی فصلی در یکی از آثار مارکس پیدا کرد که به این مسئله اختصاص نیافته باشد. می‌توان گفت که سوسیالیست‌های سراسر جهان در انترناسیونال دوم بدفعات بیشمار در برابر کارگران سوگند یاد می‌کردند و خدا گواه می‌گرفتند که این نکته را می‌فهمند. ولی وقتی کار بمبارزهٔ واقعی و در عین حال قطعی میان پرولتاریا و بورژوازی بر سر حکومت رسید، دیدیم که منشویک‌ها و اس‌ارهای ما و نیز سران احزاب سابق سوسیالیست در سراسر جهان این نکته را از یاد بردند و بشیوهٔ صرفاً مکانیکی بتکرار عبارات فیلسترمآبانه دربارهٔ دمکراتیسم بطور کلی پرداختند.

در میان ما وقتی می‌گویند: «دیکتاتوری دمکراسی» — گاهی می‌کوشند برای این کلمات یک نوع جنبهٔ «سفت و سخت‌تر» از آنچه هست قایل شوند. این دیگر بکلی بی‌معناست. ما از روی تاریخ بخوبی می‌دانیم که دیکتاتوری بورژوازی دمکراتیک جز سرکوب کارگرانی که قیام کرده بودند، معنای دیگری نداشت. اوضاع و احوال از

سال ۱۸٤۸ و بهرحال نه دیرتر ازآن بلکه در مواردی حتی زودتر بر این منوال بوده است. تاریخ بما نشان می‌دهد که همانا در دمکراسی بورژوایی است که حادترین مبارزات در مقیاس گسترده و آزاد، میان پرولتاریا و بورژوازی دامنه پیدا می‌کند. صحت این حقیقت در جریان عمل برای ما ثابت شده است. و اگر گامهای دولت شوروی از اکتبر سال ۱۹۱۷ در کلیهٔ مسائل بنیادی استوار بود علتش همانا این است که ما هرگز از این حقیقت عدول نکرده و هرگز آنرا فراموش ننموده‌ایم. فقط دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا در مبارزه علیه بورژوازی بر سر سلطه و سیادت، می‌تواند مسئله را حل کند. فقط دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند بر بورژوازی غلبه کند. فقط پرولتاریا می‌تواند بورژوازی را سرنگون سازد. فقط پرولتاریا می‌تواند توده‌ها را برضد بورژوازی بدنبال خود بکشد و ببرد.

ولی این سخن بهیچوجه به آن معنی نیست و چنین تصوری خطاء و اشتباه بس بزرگ است که گویا ما در ساختمان آیندهٔ کمونیسم هم، هنگامیکه دیگر بورژوازی سرنگون شده و قدرت سیاسی بدست پرولتاریا افتاده است، می‌توانیم بدون شرکت عناصر متوسط، بینابینی، کار را از پیش ببریم.

طبیعی است که در آغاز انقلاب — انقلاب پرولتری — تمام توجه رهبران آن بمسئلهٔ عمده و اساسی معطوف می‌گردد که مسئلهٔ سلطهٔ پرولتاریا و تأمین آن از راه پیروزی بر بورژوازی و تأمین شرایطی است که در آن بورژوازی نتواند مجدداً قدرت حاکمه را بدست آورد. ما خوب می‌دانیم که بورژوازی هنوز هم برتریهایی دارد که با ثروت وی در سایر کشورها مربوط است یا گاهی حتی در کشور ما ثروت نقدی را تشکیل می‌دهد. ما بخوبی می‌دانیم که عناصر اجتماعی مجرب‌تر از پرولترها وجود دارند که به بورژوازی کمک می‌کنند. ما خوب می‌دانیم که بورژوازی از خیال بازگرداندن قدرت حاکمهٔ خود منصرف نشده و از تلاش برای احیای سلطهٔ خویش دست بر نداشته است.

ولی مطلب بهیچوجه به اینجا پایان نمی‌پذیرد. بورژوازی که بیش از هر چیز اصل: «وطن آنجاست که به انسان خوش بگذرد» را بمیان

می‌کشد، بورژوازی که از لحاظ پولی همیشه انترناسیونالی بود، — بورژوازی در مقیاس جهانی هنوز هم از ما نیرومندتر است. البته لطمات سریع بسلطهٔ بورژوازی وارد می‌شود و او ناظر نمونه‌هایی چون انقلاب مجارستان است که با خوشوقتی دیروز خبر آنرا به اطلاع شماها رساندیم و امروز اخباری در تأیید آن می‌رسد، — بورژوازی دارد به این نکته پی می‌برد که پایه‌های سلطه‌اش متزلزل می‌شود و آزادی عمل خود را از دست می‌دهد. ولی اگر وسایل مادی را در مقیاس جهانی در نظر بگیریم نمی‌توانیم به این نکته اذعان نکنیم که بورژوازی از لحاظ مادی هنوز هم از ما نیرومندتر است.

از این رو نه دهم توجه و اهتمام و فعالیت عملی ما به این مسئلهٔ اساسی — بسرنگون ساختن بورژوازی و استقرار حکومت پرولتاریا، از میان بردن هرگونه امکان بازگشت بورژوازی بحکومت، معطوف بود و می‌بایست هم معطوف باشد. این امر کاملا طبیعی و ناگزیر و قانونی است و در این زمینه کار زیادی هم با کسب موفقیت انجام گرفته است.

حالا دیگر ما باید مسئلهٔ قشرهای دیگر جامعه را در دستور روز قرار دهیم. ما باید مسئلهٔ دهقانان میانه‌حال را همه‌جانبه در دستور روز قرار دهیم، و این نتیجه‌گیری کلی ما در شعبهٔ ارضی بود و اطمینان داریم که همهٔ کارکنان حزبی با آن موافقت خواهند کرد، زیرا ما فقط نتایج مشاهدات آنانرا جمع‌بندی کرده‌ایم.

البته کسانی پیدا خواهند شد که بجای تعمق و مداقه در روند انقلاب ما، بجای تفکر و تأمل دربارهٔ وظایفی که اکنون بر عهده داریم، — بجای همهٔ اینها از هر اقدام حکومت شوروی برای پوزخند و خرده‌گیری نظیر آنچه در آقایان منشویکها و اسارهای راستگرا می‌بینیم استفاده کنند. اینان تا کنون به این نکته پی نبرده‌اند که باید میان ما و دیکتاتوری بورژوازی یکی را برگزینند. ما در مورد آنان خیلی صبر و حوصله و حتی جوانمردی نشان داده‌ایم و بار دیگر به آنها امکان می‌دهیم این جوانمردی ما را بیازمایند، ولی بزودی به این صبر و جوانمردی پایان خواهیم داد و اگر راه خود را انتخاب

نکنند، آنوقت با لحن کاملا جدی به آنها تکلیف خواهیم کرد بسوی کلچاک رهسپار شوند. (کفزدنها.) ما از این افراد استعداد بسیار درخشان عقلانی انتظار نداریم. (خنده حضار.) ولی می‌شد انتظار داشت که آنها پس از مشاهدهٔ وحشیگری‌های کلچاک می‌بایست به این نکته پی ببرند که ما حق داریم از آنها بخواهیم که میان ما و کلچاک یکی را برگزینند. اگر در نخستین ماههای بعد از انقلاب اکتبر بسیاری از ساده‌لوحان از روی خوشباوری تصور می‌کردند که دیکتاتوری پرولتاریا یک پدیدهٔ گذرا و تصادفی است، باید گفت که حالا حتی منشویکها و اس‌ارها هم می‌بایست فهمیده باشند، در آن مبارزه‌ای که تحت فشار تمامی بورژوازی بین‌المللی می‌شود یک قانونمندی وجود دارد.

در عمل فقط دو نیرو بوجود آمده است: دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا. کسی که این نکته را در آثار مارکس نخوانده، کسی که این نکته را در تألیفات کلیهٔ سوسیالیست‌های کبیر بررسی نکرده است، هرگز سوسیالیست نبوده، هیچ چی از سوسیالیسم نفهمیده و فقط نام سوسیالیست بر خود نهاده است. ما به این اشخاص مهلت و فرصت کوتاهی برای اندیشیدن می‌دهیم و طلب می‌کنیم که این مسئله را حل کنند. علت یادآوری من از آنها این است که حالا می‌گویند یا خواهند گفت: «بلشویک‌ها مسئلهٔ دهقانان میانه‌حال را مطرح کرده‌اند و می‌خواهند روی خوش به آنها نشان دهند». من خوب می‌دانم که استدلالاتی از این قبیل و حتی بمراتب بدتر از این، در مطبوعات منشویکی رواج زیاد دارد. ما این استدلالات را دور می‌اندازیم و بیاوه‌سرایی مخالفان خود هرگز اهمیت نمی‌دهیم. کسانی که هنوز می‌توانند بین بورژوازی و پرولتاریا به این سو و آن سو بدوند بگذار هرچه دلشان بخواهد بگویند. ما راه خود را ادامه خواهیم داد.

راه ما مقدم بر هر چیز، با محاسبهٔ نیروهای طبقاتی تعیین می‌شود. در جامعهٔ سرمایه‌داری مبارزهٔ بورژوازی و پرولتاریا گسترش می‌یابد. مادامیکه این مبارزه به انجام نرسیده تمام توجه مجدانهٔ ما بدان معطوف

خواهد بود که این مبارزه را بپایان خود برسانیم. این مبارزه هنوز بپایان نرسیده است. تا کنون در این مبارزه کارهای زیادی انجام گرفته است. حالا دیگر بورژوازی بین‌المللی نمی‌تواند آزادانه عمل کند. بهترین دلیل این امر وقوع انقلاب پرولتری در مجارستان است. از این رو بدیهی است که دامنهٔ فعالیت ساختمانی ما در روستا از آن چارچوبی که در آن همه چیز تابع هدف اساسی مبارزه در راه کسب قدرت بود، خارج شده است.

این ساختمان دو مرحلهٔ عمده را گذرانده است. در اکتبر سال ۱۹۱۷ ما به اتفاق همهٔ دهقانان حکومت را بدست گرفتیم. این انقلاب، انقلاب بورژوایی بود، چونکه مبارزهٔ طبقاتی در روستا هنوز گسترش نیافته بود. همانطوریکه گفتم فقط در تابستان سال ۱۹۱۸ بود که انقلاب پرولتری واقعی در روستا آغاز شد. اگر نمی‌توانستیم این انقلاب را برپا کنیم کارمان ناتمام می‌ماند. نخستین مرحله، تصرف قدرت در شهرها و برقراری کشورداری شوروی بود. مرحلهٔ دوم، مرحله‌ای بود که برای همهٔ سوسیالیست‌ها مرحلهٔ اساسی شمرده می‌شود و سوسیالیست‌ها بدون آن نمی‌توانند سوسیالیست باشند. این مرحله عبارت بود از مشخص نمودن عناصر پرولتری و نیمه‌پرولتری در روستا و متحد ساختن آنان با پرولتاریای شهری برای مبارزه علیه بورژوازی در روستا. این مرحله نیز بطور کلی پایان یافته است. آن سازمانهایی که ما در ابتدای امر برای این منظور تشکیل داده بودیم یعنی کمیته‌های تهیدستان بحدی استوار شده‌اند که ما توانستیم شوراهایی را که بشیوهٔ درست انتخاب شده بودند جایگزین آنها سازیم، یعنی شوراهای روستا را طور تجدید سازمان دهیم که به ارگانهای سلطهٔ طبقاتی، به ارگانهای قدرت پرولتری در روستا تبدیل شوند. اقداماتی نظیر وضع قانون نظام ارضی سوسیالیستی و تدابیری برای انتقال بزراعت سوسیالیستی (۱۰۵) یعنی قانونی که چندی پیش بتصویب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی رسید و البته همه از آن اطلاع دارند، — مراحلی را که از لحاظ انقلاب پرولتری ما طی شده است، تلخیص می‌کند.

ما کار عمده را که وظیفهٔ نخستین و اساسی انقلاب پرولتری

است انجام داده‌ایم. و همانا بمناسبت انجام این وظیفه، وظیفهٔ بغرنجتر در دستور روز قرار گرفته که عبارت است از: تعیین روش نسبت بدهقانان میانه‌حال. کسی که تصور کند بمیان کشیدن این وظیفه در حکم تضعیف خصلت حکومت ما، تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا، تغییر ولو جزیی و یا بسیار ناچیز در سیاست اساسی ماست، — چنین کسی بهیچوجه بوظایف پرولتاریا و انقلاب کمونیستی پی نمی‌برد. یقین دارم که در حزب ما چنین کسانی پیدا نمی‌شوند. فقط می‌خواستم رفقا را از کسانی برحذر دارم که در خارج از حزب کارگر پیدا خواهند شد و نه بر مبنای جهان‌بینی معین بلکه صرفاً برای لطمه زدن بکار ما و برای کمک به افراد گارد سفید و بعبارت ساده‌تر برای آنکه موژیک (دهقان ساده‌دل — م.) میانه‌حال را که همیشه مردد است و نمی‌تواند هم مردد نباشد و مدتی نسبتاً طولانی مردد خواهد بود، علیه ما برانگیزند، این حرف را خواهند زد و برای تحریک وی برضد ما خواهند گفت: «ببینید اینها روی خوش بشما نشان می‌دهند! پس معلوم می‌شود عصیانهای شما را بحساب آورده‌اند، پس متزلزل شده‌اند» و حرفهایی از این قبیل. همهٔ رفقای ما باید علیه چنین تبلیغاتی مسلح باشند. و من اطمینان دارم که اگر ما حالا موفق شویم این مسله را از نقطهٔ نظر مبارزهٔ طبقاتی مطرح سازیم، آنها مسلح خواهند بود.

پرواضح است که این مسئلهٔ اساسی که مسئلهٔ بغرنج و پیچیده‌تری است، و در عین حال ضرورت کمتری ندارد، این است که: چگونه باید روش پرولتاریا را نسبت به دهقانان میانه‌حال دقیقاً معین کرد؟ رفقا، این مسئله از نقطهٔ نظر تئوری که اکثریت عظیم کارگران آنرا فراگرفته‌اند برای مارکسیست‌ها دشوار نیست. مثلا یادآور می‌شوم که کائوتسکی در کتاب خود پیراسون مسئلهٔ ارضی که هنگامی نوشته شده است که او آموزش مارکس را بدرستی بیان می‌کرد و در این رشته اتوریتهٔ مسلم و بی‌چون‌وچرا بشمار می‌رفت، — در این کتاب در مورد انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم می‌گوید: وظیفهٔ حزب سوسیالیست عبارت است از بیطرف ساختن دهقانان یعنی نیل به آن هدف که

دهقان در مبارزهٔ پرولتاریا و بورژوازی بیطرف ماند و نتواند برضد ما ببورژوازی کمک موثر نماید.

دهقانان طی دوران متمادی سلطه و سیادت بورژوازی، از حکومت آن پشتیبانی می‌کردند و طرفدار بورژوازی بودند. اگر به نیروی اقتصادی بورژوازی و وسایل سیاسی سلطه و سیادت آن توجه کنیم این نکته بر ما روشن می‌شود. ما نمی‌توانیم امید و توقع داشته باشیم که دهقان میانه‌حال بیدرنگ بطرفداری از ما برخیزد. ولی اگر سیاست درستی در پیش بگیریم پس از مدتی این تردیدها برطرف خواهد شد و دهقان خواهد توانست جانب ما را بگیرد.

انگلس هم که به اتفاق مارکس پایه‌های مارکسیسم علمی یعنی پایه های آموزشی را نهاد که همواره و بویژه هنگام انقلاب رهنمون حزب ماست، دهقانان را بدهقانان خرده‌پا، میانه‌حال و بزرگ تقسیم می کرد و این تقسیمبندی حتی حالا هم برای اکثریت عظیم کشورهای اروپایی با واقعیت وفق می‌دهد. انگلس می گفت: «شاید لازم نباشد که حتی دهقانان بزرگ در همه‌جا با اعمال قهر سرکوب شوند». هیچ سوسیالیست خردمندی هرگز چنین فکری را بذهن خود خطور نداده است که ما زمانی بتوانیم در مورد دهقانان میانه‌حال (دهقانان خرده‌پا — دوست ما هستند) بزور و بقهر متوسل شویم. این نکته را انگلس در سال ۱۸۹٤ — یک سال قبل از وفاتش، هنگامیکه مسئلهٔ ارضی در دستور روز قرار گرفته بود گفته است (۱۰۶). این اظهار نظر حقیقتی را بما نشان می‌دهد که گاهی آن را فراموش می‌کنند و حال آنکه در تئوری همه با آن موافقیم. در مورد ملاکین و سرمایه‌داران وظیفهٔ ما سلب مالکیت کامل از آنهاست. ولی در مورد دهقانان میانه‌حال اجازه هیچگونه اعمال قهر را نمی‌دهیم. حتی در مورد دهقانان ثروتمند هم با آن قاطعیت سخن نمی‌گوییم که دربارهٔ بورژوازی می‌گوییم، یعنی نمی‌گوییم سلب مالکیت مطلق از دهقانان ثروتمند و کولاک‌ها. در برنامهٔ ما این وجه تمایز قید شده است. ما می‌گوییم: درهم شکستن مقاومت دهقانان ثروتمند، عقیم گذاشتن سوءقصدهای ضدانقلابی آنان. این، سلب مالکیت کامل نیست.

وجه تمایز اساسی بین روش ما نسبت به بورژوازی و برخورد ما بدهقانان میانه‌حال عبارت است از سلب مالکیت کامل از بورژوازی، اتحاد با دهقانان میانه‌حالی که دیگران را استثمار نمی‌کنند، — این خطمشی اساسی در تئوری و بطور نظری، مورد قبول همه است. ولی در پراتیک و در عمل ناپیگری در پیروی از آن مشاهده می‌شود و در محلها هنوز یاد نگرفته‌اند آنرا رعایت کنند. هنگامیکه پرولتاریا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تحکیم پایه‌های قدرت و حکومت خود، از جوانب مختلف به ایجاد جامعهٔ نوین پرداخت، مسئلهٔ دهقانان میانه‌حال اولویت پیدا کرد. در جهان هیچ سوسیالیستی منکر این نکته نشده است که ساختمان کمونیسم در کشورهای دارای زراعت بزرگ و در کشورهای دارای زراعت کوچک بطرق مختلف انجام خواهد گرفت. و این حقیقتی است بسیار مقدماتی و ابتدایی. از این حقیقت چنین نتیجه‌گیری می‌شود که ما به نسبت نزدیک شدن بوظایف ساختمان کمونیستی باید توجه عمدهٔ خود را در حدود معینی درست روی همان دهقانان میانه‌حال متمرکز سازیم.

خیلی چیزها منوط به چگونگی برخورد ما بدهقانان میانه‌حال است. این مسئله از نقطهٔ نظر تئوری حل شده است، ولی ما بخوبی آزموده‌ایم و از روی تجربهٔ خود می‌دانیم که فرق است میان حل تئوریک مسئله و حل عملی آن در زندگی. ما کاملا با آن فرق مواجه شده‌ایم که برای انقلاب کبیر فرانسه آنهمه جنبهٔ مشخص داشت و آن هنگامی بود که کنوانسیون فرانسه (۱۰۷) در موارد بسیاری دست به اقدامات گسترده‌ای می‌زد و حال آنکه برای عملی ساختن آنها تکیه‌گاه لازم را نداشت و حتی نمی‌دانست که برای انجام این یا آن اقدام بکدام طبقه باید تکیه نمود.

ما در شرایط فوق‌العاده مساعدتری هستیم. در پرتو یک قرن رشد و تکامل می‌دانیم بکدام طبقه متکی هستیم. ولی این نکته را هم می‌دانیم که تجربهٔ عملی این طبقه بسیار بسیار اندک است. مسئلهٔ اساسی برای طبقهٔ کارگر و حزب کارگر روشن بود: سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و سپردن زمام این حکومت بدست کارگران. ولی این

کار را چگونه می‌بایست انجام داد؟ همه بیاد دارند که ما با چه دشواری‌ها و با چه اشتباهاتی از کنترل کارگری بمدیریت کارگری امور صنایع می‌پرداختیم. و تازه این، کاری بود که در درون طبقهٔ ما، در محیط پرولتری که همیشه با آن سروکار داشتیم انجام می‌گرفت. و حال آنکه باید روش خود را نسبت به طبقهٔ جدید، نسبت بطبقه‌ای معین کنیم که کارگر شهری آنرا نمی‌شناسد. باید روش خود را نسبت بطبقه‌ای که وضع مشخص و موقعیت استواری ندارد، معین کنیم. پرولتاریا در مجموع طرفدار سوسیالیسم، و بورژوازی در مجموع مخالف سوسیالیسم است، — تعیین مناسبات این طبقات کار آسانی است. ولی وقتی ما با قشری نظیر دهقانان میانه‌حال سروکار پیدا می‌کنیم، آنوقت معلوم می‌شود که این طبقه‌ای است در حال تردید و تزلزل. هم صاحب مال است و هم زحمتکش. زحمتکشان دیگر را استثمار نمی‌کند. ده‌ها سال مجبور بود با تحمل بزرگترین رنجها و مصائب از موقعیت خود دفاع کند. این طبقه مزهٔ تلخ بهره‌کشی ملاکین و سرمایه‌داران را چشیده و همه را تحمل کرده است، ولی او در عین حال صاحب مال و منال است. از این رو ما در برخورد خود به این طبقهٔ مردد با دشواری‌های بزرگی روبرو هستیم. ما با اتکاء به بیش از یکسال تجربه و آزمون خود، به بیش از شش ماه فعالیت پرولتری خود در روستا و اتکاء به این نکته که حالا دیگر قشربندی طبقاتی در روستا انجام یافته است، باید بیش از هرچیز در این مورد از شتابزدگی و تئوری‌بافی ناشیانه و آماده شمردن آنچه که داریم و تنظیم می‌کنیم و هنوز تنظیم نشده است، احتراز جوییم. در قطعنامه‌ای که کمیسیون منتخب شعبهٔ مربوطه بشما پیشنهاد می‌کند و یکی از سخنرانان بعدی آنرا برای شما قرائت خواهد کرد در این مورد بقدر کافی برحذر و زنهارباش خواهید یافت.

از نقطهٔ نظر اقتصادی بدیهی است که ما باید بکمک دهقانان میانه‌حال برویم. این نکته از نظر تئوری مورد هیچگونه تردیدی نیست. ولی با آن موازین اخلاقی و با آن سطح فرهنگ که ما داریم و با آن نارسایی نیروی فرهنگی و فنی که ما می‌توانیم در اختیار روستاها بگذاریم

و با آن ناتوانی که اغلب بهنگام روبرو شدن با روستا از خود نشان میدهیم، رفقای ما در موارد بسیار زیادی شیوهٔ قهر و اجبار بکار میبرند و با این ترتیب همه کارها را خراب میکنند. همین دیروز یکی از رفقا جزوه‌ای بمن داد تحت عنوان «دستورات و احکام مربوط بشیوهٔ کار حزبی در استان نیژه‌گورودسکایا» که از طرف کمیتهٔ نیژه‌گورودسکی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه منتشر شده است. در این جزوه، مثلا در صفحهٔ ۱، آن چنین میخوانم: «فرمان مربوط به اخذ مالیات فوق‌العاده باید تمام سنگینی‌اش بدوش کولاک‌های روستا، محتکرین و بطور کلی عناصر میانه‌حال دهقانان گذاشته شود». اینجاست که میتوان گفت مردم «فهمیده‌اند»! این یا غلط چاپی است و چنین غلطی قابل تحمل نیست! یا حاصل کار پرشتاب و عجولانه‌ای است که نشان میدهد هرگونه شتابزدگی در این کار چقدر خطرناک است. ویا اینکه — این دیگر بدترین فرضی است و نمیخواهم در مورد رفقای نیژه‌گورودی چنین فرضی کرده باشم، — و یا اینکه اینجا صرفاً عدم‌فهم مطلب در میان است. خیلی احتمال دارد که این امر، نتیجهٔ بی‌دقتی باشد (۱۰۸).

در جریان عمل مواردی نظیر آنچه که یکی از رفقا در کمیسیون تعریف میکرد، پیش میآید که دهقانان دور او را گرفته و هر کدام‌شان میپرسید: «بگو ببینم، من میانه‌حالم یا نه؟ دو اسب، یک ماده‌گاو دارم. دو ماده‌گاو و یک اسب دارم» و از این قبیل سئوالات. پس برای این مبلغ که بهمهٔ بخشها میرود آنچنان معیار دقیق و دور از اشتباه لازم است که بتواند وضع دهقان را با آن بسنجد و بگوید که دهقان میانه‌حال است یا نه. برای اینکار باید تمام تاریخچهٔ زندگی اقتصادی این دهقان و روابط وی را با گروههای پایین و بالا دانست و حال آنکه ما نمیتوانیم آنرا دقیقاً بدانیم.

در این مورد کاردانی عملی بسیار و اطلاع از شرایط محل لازم است. ما هنوز دارای چنین صفاتی نیستیم و اذعان به این نارسایی ابداً خجالت ندارد؛ ما باید آشکارا به آن معترف باشیم. ما هرگز خیالباف نبوده و هرگز به این پندار نبوده‌ایم که جامعهٔ کمونیستی را با

دست‌های پاک و پاکیزه کمونیستهای شسته و منزهی که باید در جامعه ناب کمونیستی بدنیا بیایند و پرورش یابند، خواهیم ساخت. اینها افسانه‌هایی است کودکانه. ما کمونیسم را باید از قطعات و مصالح بنای فروریختهٔ سرمایه‌داری بسازیم و فقط طبقه‌ای قادر به این کار است که در مبارزه علیه سرمایه‌داری آبدیده شده است. پرولتاریا از نارسائی‌ها و نقاط ضعف جامعهٔ سرمایه‌داری منزه و بری نیست و شما این نکته را به بهترین وجهی می‌دانید. پرولتاریا در راه سوسیالیسم مبارزه می‌کند و پاپپای آن با نارسائیهای خود در مبارزه است. بهترین بخش پیشرو پرولتاریا که دهها سال در شهرها تا پای جان مبارزه کرده است می‌توانست در جریان این مبارزه تمام شیوهٔ زندگی شهری و پایتخت را فرا گیرد و تا حدود معینی هم آنرا فرا گرفته است. شما می‌دانید که روستاها حتی در کشورهای پیشرفته محکوم بجهالت بوده‌اند. البته ما سطح فرهنگ روستاها را بالا خواهیم برد، ولی این کار سالها وقت می‌خواهد. همین نکته را رفقای ما همه‌جا فراموش می‌کنند و هر کلمهٔ رفقای محلی، نه روشنفکران اینجا و پشت میزنشینهایی که حرفهای‌شان را خیلی شنیده‌ایم — بلکه افرادی که عملا ناظر کار در روستاها بودند — با وضوح خاصی آنرا در برابر ما مجسم می‌سازد. این صداها در شعبهٔ ارضی برای ما ارزش خاصی داشت. این صداها حالا هم برای تمام کنگرهٔ حزبی ما بسیار ارزنده خواهد بود، من به این نکته اطمینان دارم، چونکه از خود زندگی برخاسته است، نه از کتاب و فرمان.

همهٔ این نکات ما را بر آن می‌دارد که کار خود را طوری انجام دهیم تا روش ما نسبت بدهقانان میانه‌حال روشن‌تر گردد. و این کاری است بسیار دشوار، زیرا چنین روشنی در زندگی وجود ندارد. این مسئله نه تنها حل نشده است، بلکه اگر بخواهند یکباره و همین حالا آنرا حل نمایند باید گفت که اصولا حل‌نشدنی است. هستند کسانی که می‌گویند: «صدور اینهمه فرمان لزومی نداشت»، — و اینها دولت شوروی را سرزنش می‌کنند که چرا فرامینی صادر کرده بدون اینکه بداند چگونه باید آنها را بمورد اجرا گذاشت. این عده در واقع متوجه

نیستند که بسوی اردوگاه گارد سفید می‌غلطند. اگر ما انتظار داشتیم که با صدور صد فرمان تمام زندگی روستا دگرگون خواهد شد، احمق صرف می‌بودیم. ولی اگر از نشان دادن راه در فرمانها خودداری می‌کردیم، بسوسیالیسم خیانت کرده بودیم. این فرمانها که در عمل نمی‌توانستند فوراً و تماماً بموقع اجرا گذارده شوند، از لحاظ تبلیغاتی نقش بزرگی ایفاء می‌کردند. اگر ما سابق بر این با استفاده از حقایق کلی تبلیغ می‌کردیم، حالا بوسیلهٔ کار تبلیغ می‌کنیم. اینهم تبلیغ است، ولی تبلیغ از طریق دعوت بعمل — آنهم نه عمل منفرد و مجرد نوخاستگانی که در دوران آنارشیست‌ها و سوسیالیسم سابق آنرا خیلی مورد استهزاء قرار می‌دادیم. فرمان ما دعوت است، ولی نه دعوت بمفهوم سابق یعنی: «کارگران، بپا خیزید و بورژوازی را سرنگون سازید!». بلکه دعوتی است از توده‌ها برای کار عملی. این فرامین دستوراتی هستند که توده‌ها را بکار عملی توده‌ای دعوت می‌کنند. و این نکته‌ای است که اهمیت دارد. بگذار در این فرمانها خیلی مطالب بیهوده و چیزهایی باشد که در زندگی عملی نگردد. ولی در آنها مطالبی برای کار عملی هست، و وظیفهٔ فرمان این است که به صدها، هزارها و ملیون‌ها افرادیکه بندای حکومت شوروی گوش می‌دهند گامهای عملی یاد بدهد. این آزمونی است برای اقدامات عملی در ساحهٔ ساختمان نظام سوسیالیستی در روستا. اگر ما به قضایا این طور بنگریم، آنگاه از مجموع قوانین و فرامین و تصویبنامه‌های خود خیلی چیزها خواهیم آموخت. ولی آنها را بمثابهٔ مصوبات مطلقی که باید بهر قیمتی شده، بیدرنگ و بلافاصله عملی شوند، تلقی نخواهیم کرد.

باید از تمام آنچه که ممکن است در عمل مایهٔ تشویق برخی سوءاستفاده‌ها گردد احتراز نمود. در بعضی نقاط افراد جاه‌طلب و ماجراجویی میان ما رسوخ کرده و خود را کمونیست نامیده‌اند و ما را فریب می‌دهند و علت رسوخ آنان در میان ما این است که کمونیست‌ها اکنون روی کارند و عناصر شریف‌تری از «کارکنان» نظر بعقاید عقب‌ماندهٔ خود حاضر نشده‌اند پیش ما کار کنند، ولی جاه‌طلبان هیچگونه عقیده‌ای ندارند و از شرافت هم بدورند. اینها که فقط

می‌کوشند خودنمایی کنند در محلها شیوهٔ اجبار بکار می‌برند و خیال می‌کنند که این شیوه خوب است. ولی در عمل این شیوه کار را بدانجا می‌کشاند که دهقانان می‌گویند: «زنده‌باد حکومت شوروی ولی مرده‌باد کمونیا!» (یعنی کمونیسم). چنین مواردی خودساخته و من‌درآوردی نیست، بلکه از جریان زندگی و از اطلاعات رفقائی از محل‌ها، گرفته شده است. نباید فراموش کنیم که هرگونه عدم اعتدال و هرگونه عجله و شتابزدگی چه زیان عظیمی ببار می‌آورد.

برای خارج شدن از جنگ امپریالیستی که ما را به ورشکستگی کشانده است می‌بایست بهر قیمتی شده با یک جهش متهورانه شتاب می‌ورزیدیم، و شدیدترین مساعی را بکار می‌بردیم تا بورژوازی و آن نیروهایی را که ما را بدرهم شکستن تهدید می‌کردند، درهم شکنیم. همهٔ اینها لازم بود و بدون آن نمی‌توانستیم پیروز شویم. ولی اگر قرار باشد در مورد دهقانان میانه‌حال هم بهمین شیوه عمل کنیم، چنان سفاهت و چنان کندذهنی خواهد بود و کار را چنان به تباهی خواهد کشاند که فقط مفسده‌جویان ممکن است این شیوه را بکار برند. در اینجا وظیفه باید بکلی طور دیگر مطرح گردد. در اینجا سخن بر سر درهم شکستن مقاومت استثمارگران مسلم و غلبه بر آنها و سرنگون ساختن آنها یعنی بر سر انجام وظیفه‌ای که سابقاً داشتیم، نیست. خیر، حال که ما این وظیفه را انجام داده‌ایم وظایف بغرنجتری در دستور روز قرار می‌گیرد. در اینجا دیگر با اعمال قهر کاری از پیش نمی‌توان برد. اعمال قهر نسبت بدهقانان میانه‌حال بزرگترین زیان را در بر دارد. این قشر بسیار کثیرالعده است و از ملیونها نفر تشکیل می‌شود. حتی در اروپا که در هیچ جای آن قشر نامبرده چنین نیرویی را تشکیل نمی‌دهد و تکنیک و فرهنگ، زندگی شهری، راه‌های آهن در آنجا تکامل گسترده‌ای یافته است، و آسانتر از همه‌جا ممکن بود راجع به این مسئله فکر کرد، هیچکس و حتی هیچکدام از انقلابی‌ترین سوسیالیست‌ها هم پیشنهاد اقدامات قهری علیه دهقانان میانه‌حال را نکرده است.

هنگامیکه ما زمام قدرت را بدست می‌گرفتیم، بر همهٔ دهقانان در مجموع اتکاء داشتیم. در آن زمان همهٔ دهقانان تنها وظیفه‌شان مبارزه

با ملاکین بود. ولی دهقانان هنوز هم نسبت به اقتصاد بزرگ کشاورزی با سوءظن نگاه می‌کنند. دهقان فکر می‌کند: «اگر اقتصاد بزرگ کشاورزی باشد باز هم باید مزدوری کنم». البته این فکر اشتباه است. ولی تصور دهقان دربارهٔ اقتصاد بزرگ کشاورزی با نفرت و خاطراتی از اینکه ملاکین چگونه بمردم ستم‌روا می‌داشتند ارتباط دارد. این حس نفرت باقی مانده و از بین نرفته است.

ما باید بیش از هر چیز این حقیقت را ملاک عمل قرار دهیم که در این مورد با اعمال قهر در ماهیت امر بهیچ موفقیتی نمی‌توان رسید. در اینجا وظیفهٔ اقتصادی بشیوهٔ کاملا دیگری مطرح است. در اینجا آن قشر بالایی که بتوان آنرا از بین برد و تمام بنیاد و همهٔ بنا را نگهداشت، وجود ندارد. آن قشر بالایی که در شهر، سرمایه‌داران بودند، در اینجا نیست. کاربرد شیوهٔ قهر در اینجا معنایش تباه کردن همهٔ کار است. در اینجا کار تربیتی طولانی لازم است. باید بدهقان که نه تنها در کشور ما بلکه در سراسر جهان هم اهل عمل و واقع‌بین است، نمونه‌های مشخصی نشان بدهیم تا برایش ثابت شود که «کمونیا» بهتر از هر چیز است. البته اگر افراد شتابزده و عجولی از شهر راه افتاده و بروستا بروند و بنشینند و بگویند، جنگ و جدل‌های روشنفکرانه یا غیرروشنفکرانه را بیندازند و سپس با قهر و کدورت آنجا را ترک گویند، هیچ نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. از این اتفاق‌ها می‌افتد و اینها بجای احترام مورد استهزاء، آنهم استهزایی بجا و بحق قرار می گیرند.

دربارهٔ این مسئله باید بگوییم که ما کمونها را تشویق می‌کنیم، ولی این کمونها باید طوری ترتیب داده شوند که اعتماد دهقانان را جلب نمایند. و تا آن زمان ما شاگرد دهقانان خواهیم بود، نه معلم آنان. هیچ چیزی احمقانه‌تر از آن نخواهد بود که افرادیکه از کشاورزی و خصوصیات آن اطلاعی ندارند و فقط بدان جهت روانهٔ روستا شده‌اند که مطالبی دربارهٔ فواید کشاورزی اجتماعی بگوششان خورده و از زندگی شهری خسته شده‌اند، و می‌خواهند در روستا کار کنند — خود را از هر حیث معلم دهقانان بشمارند. هیچ چیزی

ابلهانه‌تر از فکر اعمال قهر در مناسبات اقتصاد کشاورزی دهقان میانه‌حال نیست.

وظیفه در اینجا سلب مالکیت از دهقانان میانه‌حال نبوده، بلکه آنست که شرایط ویژهٔ زندگی دهقان در نظر گرفته شود و شیوهٔ انتقال بنظام بهتر، از دهقانان آموخته شود و آنهم بدون تحکم و فرمان! چنین است مقرراتی که ما برای خود تعیین کرده‌ایم. (کفزدنهای همهٔ جلسهٔ کنگره.) چنین است مقرراتی که ما سعی کرده‌ایم آنها را در طرح قطعنامهٔ خود تشریح نماییم، زیرا رفقا، خطاهای ما در این مورد اندک نبوده و اعتراف به آن ذره‌ای هم، مایهٔ خجلت نیست. چونکه تجربه نداشتیم. ما خود مبارزه با استثمارگران را از تجربه گرفته‌ایم. اگر گاهی ما را بمناسبت این مبارزه نکوهش کرده‌اند، در عوض می‌توانیم بگوییم: «آقایان سرمایه‌داران، خود شما از این لحاظ مقصرید. اگر چنین مقاومت وحشیانه، بی‌معنی، گستاخانه و دیوانه‌واری از خود نشان نمی‌دادید و با بورژوازی سراسر جهان اتحاد نمی‌کردید، آنوقت تحول شکلهای مسالمت‌آمیزتری بخود می‌گرفت». حال که ما هجوم سبعانه از هر طرف را دفع کرده‌ایم، می‌توانیم شیوه‌های دیگری بکار ببریم، زیرا ما بعنوان یک گروه کوچک عمل نکرده، بلکه بعنوان حزبی عمل می‌کنیم که ملیونها نفر بدنبال خود دارد. ملیونها نفر نمی‌توانند یکباره به تغییر خطمشی و شیوهٔ عمل پی ببرند و از این رو چه بسا ضرباتی که علیه کولاکها در نظر گرفته شده است، بدهقانان میانه‌حال هم وارد می‌شود. و تعجب هم ندارد. فقط باید فهمید که سبب این امر، آن شرایط تاریخی است که اینک سپری شده، و شرایط نوین و وظایف جدید هم در قبال این طبقه مستلزم روحیهٔ جدیدی است.

فرامین ما دربارهٔ اقتصاد دهقانی اساساً صحیح است. دلیلی نداریم از هیچ یک از آنها صرفنظر نماییم و از صدور هر کدام از آنها نادم و پشیمان باشیم. ولی اگر فرامین صحیح است، تحمیل اجباری آنها بدهقانان ناصحیح است. در هیچ فرمانی چنین چیزی گفته نشده است. این فرامین بعنوان راه‌های پیش‌بینی‌شده و دعوت به اتخاذ

تدابیر عملی صحیح است. وقتی ما می‌گوییم: «اتحاد را تشویق کنید»، — با این سخن رهنمودهایی می‌دهیم که بارها باید مورد آزمایش قرار گیرند تا شکل نهایی اجرای آنها پیدا شود. وقتی گفته می‌شود که باید در راه حصول توافق داوطلبانه کوشید، معنایش این است که باید دهقانان را متقاعد ساخت، در جریان عمل دهقانان را متقاعد ساخت. آنها با حرف متقاعد نمی‌شوند، و خیلی هم کار خوبی می‌کنند که با حرف متقاعد نمی‌شوند. اگر آنها تنها با خواندن فرامین و اوراق تبلیغاتی متقاعد می‌شوند، بد بود. اگر بدینوسیله می‌شد زندگی اقتصادی را دگرگون ساخت، این دگرگونی به پشیزی نمی‌ارزید. باید ابتداء ثابت کرد که این اتحاد بهتر است و باید افراد را طوری متحد ساخت که واقعاً متحد شوند، نه اینکه بسر و کلهٔ هم بزنند، — باید ثابت کرد که این عمل سودمند است و فایده دارد. دهقان مسئله اینطور مطرح می‌کند و فرمانهای ما نیز مسئله را اینطور مطرح می‌کنند. اگر تا کنون نتوانسته‌ایم به این هدف برسیم هیچ خجالت ندارد و ما باید آشکارا به آن اعتراف کنیم.

ما فعلا مسئلهٔ پیروزی بر بورژوازی را حل کرده‌ایم که برای هر انقلاب سوسیالیستی جنبهٔ اساسی دارد. ما این مسئله را بطور کلی حل کرده‌ایم، ولو اینکه اکنون یک دوران ششماهه فوق‌العاده دشواری آغاز می‌گردد که در آن امپریالیستهای همهٔ جهان آخرین تلاش‌های خود را خواهند کرد تا ما را درهم شکنند. حالا بدون هیچگونه اغراق و مبالغه میتوانیم بگوییم خود آنها فهمیده‌اند که پس از این ششماه وضع‌شان بکلی یأس‌آور و نومیدانه خواهد بود. یا حالا آنها از بی‌رمقی ما استفاده خواهند کرد و بر یک کشور غلبه خواهند نمود، یا اینکه ما پیروز خواهیم شد، آنهم نه تنها در کشور خودمان. در این دوران ششماهه که بحران خواربار با بحران حمل و نقل توأم شده است و دول امپریالیستی می‌کوشند در چند جبهه دست بتعرض بزنند، وضع ما فوق‌العاده سخت است. ولی این آخرین ششماهه سخت و دشوار است. باید کماکان تمام نیرو را در مبارزه با دشمن خارجی که ما را مورد هجوم قرار می‌دهد، بکار برد.

ولی وقتی ما از وظایف مربوط بکار در روستا صحبت می‌کنیم، باید با وجود همهٔ دشواری‌ها و صرفنظر از اینکه تمام تجربهٔ ما متوجه سرکوب مستقیم و بلاواسطهٔ استثمارگران است، بخاطر داشته باشیم و فراموش نکنیم که در روستا نسبت بدهقانان میانه‌حال وظایف دیگری هست.

همهٔ کارگران آگاه: کارگران پتروگراد، ایوانوو-وازنسنسک و مسکو که در روستا بودند، موارد و نمونه‌هایی برای ما تعریف می‌کردند حاکی از اینکه چگونه سوءتفاهماتی که غیرقابل رفع و اختلافاتی که از همه بزرگتر بنظر می‌رسید، بدینوسیله برطرف می‌گردید یا از شدتشان کاسته می‌شد که کارگران فهمیده پا در میانی می‌کردند و با زبانی نه کتابی بلکه مفهوم برای دهقان ساده، نه مثل فرماندهان که بدون اطلاع از زندگی روستایی بخود اجازه امر و نهی می‌دهند، بلکه همانند رفقایی که اوضاع را برای آنها روشن می‌سازند و احساسات زحمتکشان را علیه استثمارگران برمی‌انگیزند، سخن می‌گفتند. و تحت تأثیر این توضیحات رفیقانه به نتایجی می‌رسیدند که صدها نفر دیگر که رفتاری مثل فرماندهان و رؤسا داشتند، نمی‌توانستند به آن برسند.

قطعنامه‌ای که اینک می‌خواهیم از نظر شما بگذرانیم از سرتاپا با این روح تنظیم شده است.

من در سخنرانی کوتاه خود سعی کردم جنبهٔ اصولی و اهمیت سیاسی کلی این قطعنامه را شرح بدهم و کوشیدم ثابت نمایم، — و تصور می‌کنم موفق به اثبات این نکته شده باشم — که از نقطهٔ نظر منافع تمامی انقلاب من‌حیث‌المجموع هیچگونه چرخش و تغییری در خط‌مشی ما روی نداده است. در این باره افراد گارد سفید و دستیاران آنها فریاد برآورده یا فریاد خواهند آورد. بگذار داد و فریاد کنند. ما از آن متأثر نخواهیم بود. ما دامنهٔ وظایف خود را به پیگیرترین وجهی گسترش می‌دهیم و بر ما لازم است که توجه خود را از وظیفهٔ سرکوب بورژوازی بوظیفهٔ سروسامان دادن بزندگی دهقانان میانه‌حال معطوف داریم. ما باید با آنها در صلح و صفا زندگی کنیم. دهقانان

میانه‌حال در جامعهٔ کمونیستی تنها وقتی جانب ما را خواهند گرفت که شرایط اقتصادی زندگی آنانرا آسان سازیم و بهبود بخشیم. اگر فردا میتوانستیم صد هزار تراکتور درجهٔ اول به آنها بدهیم و این تراکتورها را از لحاظ بنزین و راننده تأمین نماییم (شما خوب می‌دانید که فعلا این امر، خیالی بیش نیست)، آنوقت دهقان میانه‌حال می گفت: «طرفدار کمونیا هستم» (یعنی طرفدار کمونیسم هستم). ولی برای اینکار باید ابتداء بر بورژوازی بین‌المللی غلبه کرد و وادارش ساخت که این تراکتورها را به ما بدهد و یا اینکه باید بازده کار خود را بحدی بالا ببریم که خود بتوانیم این تراکتورها را تهیه نماییم. طرح مسئله فقط بدین صورت صحیح خواهد بود.

دهقان بصنایع شهر احتیاج دارد و بدون آن نمی‌تواند زندگی کند، و این صنایع در دست ماست. اگر ما درست کار کنیم، دهقان از ما سپاسگزار خواهد بود که از شهر این فرآورده‌ها، این ابزار و وسایل و این فرهنگ را برایش می‌بریم. اینها را استثمارگران و ملاکین برای او نمی‌برند، بلکه همان رفقای زحمتکشی میبرند که ارزش فوق‌العاده زیادی برایشان قایل است، ولی این ارزش را از لحاظ عملی قایل می‌شود و تنها کمک عملی آنها را ارزنده می‌شمارد و فرماندهی و «دستورات» از بالا را رد می کند و کاملا هم بحق و بجا رد می کند.

ابتداء کمک کنید و سپس به جلب اعتماد بپردازید. اگر این کار درست انجام گیرد، اگر هر گام هر کدام از گروههای ما در ولایات و بخشها و در گروههای تهیهٔ خواربار، در هر سازمان درست برداشته شود، اگر هرگام ما از این لحاظ دقیقاً وارسی شود، آنگاه اعتماد دهقانان را جلب خواهیم کرد و تنها آنوقت خواهیم توانست فراتر برویم. فعلا ما باید بوی کمک برسانیم و راهنماییش کنیم. این فرمان فرمانده نبوده بلکه راهنمایی رفیق خواهد بود. در چنین صورتی دهقان کاملا از ما طرفداری خواهد کرد.

رفقا، اینست مضمون قطعنامهٔ ما، و این است آنچه که بنظر من باید به تصمیم کنگره مبدل شود. اگر ما این قطعنامه را بپذیریم و اگر این تصمیم مشخصهٔ تمام فعالیت سازمانهای حزبی ما گردد،

آنگاه از عهدهٔ انجام دومین وظیفهٔ خطیری نیز که در برابر ما قرار گرفته است، برخواهیم آمد.

ما این نکته را که چگونه بورژوازی را باید سرنگون ساخت و سرکوبش نمود، آموخته‌ایم و به آن افتخار می‌کنیم. اما این نکته را که چگونه باید مناسبات خود را با ملیونها دهقان میانه‌حال تنظیم نمود و از چه راه باید اعتماد آنان را بخود جلب نمود، هنوز یاد نگرفته‌ایم، — و این مطلب را باید صریح و آشکار گفت. ولی ما وظیفه را درک کرده و آنرا مطرح ساخته‌ایم و با امید کامل و با وقوف کامل و با عزمی راسخ بخود می‌گوییم: از عهدهٔ این وظیفه برخواهیم آمد و آنگاه سوسیالیسم مسلماً شکست‌ناپذیر خواهد بود. (کفزدنهای ممتد.)

٤

قطعنامه دربارهٔ مناسبات با دهقانان میانه‌حال

کنگرهٔ هشتم در مسئله کار در روستا بر اساس برنامهٔ حزب مصوب ۲۲ مارس سال ۱۹۱۹ و با پشتیبانی کامل از قانون حکومت شوروی دربارهٔ نظام ارضی سوسیالیستی و تدابیر انتقال بزراعت سوسیالیستی، به این نکته اذعان دارد که در لحظهٔ کنونی اجرای خط‌مشی صحیح‌تر حزبی در مورد دهقانان میانه‌حال یعنی برخورد دقیقتر و توجه بیشتر به احتیاجات آنان، و جلوگیری از اعمال خودسرانه مقامات محلی و کوشش در راه حصول موافقت با آنان اهمیت فراوان خاصی دارد.

۱) قاطی کردن دهقانان میانه‌حال با کولاک‌ها، و شمردن این دهقانان بعنوان مشمول این یا آن اقدام ضدکولاکی در حکم ناهنجارترین نقض نه تنها تمام فرامین حکومت شوروی و تمامی سیاست آن، بلکه همچنین بمعنای نقض تمام اصول اساسی کمونیسم هم هست که بتوافق پرولتاریا با دهقانان میانه‌حال در دوران مبارزهٔ قطعی پرولتاریا برای

سرنگون ساختن بورژوازی بعنوان یکی از شرایط گذار بی‌رنج و تعب بمرحلهٔ محو هرگونه استثمار اشاره کرده‌است.

۲) دهقانان میانه‌حال که ریشه‌های اقتصادی نسبتاً محکمی دارند نظر به عقب‌ماندگی تکنیک کشاورزی از صنعتی در روسیه که سهل است حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، مدت زیادی پس از آغاز انقلاب پرولتری خواهند بود. از این رو تاکتیک کارکنان شوروی در روستا و عیناً همچنین فعالین حزبی باید برای همکاری طولانی با دهقانان میانه‌حال در نظر گرفته شود.

۳) حزب باید بهر قیمتی شده اذهان همهٔ کارکنان شوروی در روستا را از این حقیقت که سوسیالیسم علمی آنرا تماماً ثابت کرده است، کاملا روشن و آگاه سازد که دهقانان میانه‌حال از استثمارگران‌نیستند چونکه از کار و زحمت دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند. چنین طبقهٔ تولیدکنندگان کوچک در نتیجهٔ برقراری سوسیالیسم چیزی از دست نمی‌دهد، بلکه برعکس، از برانداختن یوغ سرمایه که آنها را در هر جمهوری حتی در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها به انواع وسایل استثمار می‌کند، خیلی نفع می‌برد.

با این ترتیب، سیاست کاملا درست حکومت شوروی در روستا اتحاد و توافق پرولتاریای پیروزمند و دهقانان میانه‌حال را تأمین می‌کند.

۴) نمایندگان حکومت شوروی ضمن ترغیب به ایجاد هر نوع اتحادهای رفیقانه و همچنین کمونهای کشاورزی دهقانان میانه‌حال نباید کوچکترین شیوهٔ اجبار در تشکیل چنین سازمانهایی بکار برند. تنها آن اتحادهایی ارزنده هستند که توسط خود دهقانان بر اساس ابتکار آزاد آنان ایجاد شده باشند و سودمندی آنها عملا ثابت شده باشد. عجله و شتاب فوق‌العاده در این راه زیانبخش است، چونکه باعث تشدید سوء ظن و سوءتفاهم دهقانان میانه‌حال علیه مقررات جدید خواهد بود.

آن نمایندگان حکومت شوروی که برای جلب دهقانان بکمونهای کشاورزی بخود اجازه می‌دهند مستقیم یا غیرمستقیم بشیوهٔ جبر متوسل شوند باید بجدی‌ترین وجهی مجازات شوند و از کار در روستا برکنار شوند.

۵) هر نوع مصادرهٔ خودسرانه یعنی بدون دستور دقیق قانونی حکومت مرکزی، باید بی‌رحمانه مورد رسیدگی و پیگرد قرار گیرد. کنگره روی تشدید کنترل و بازرسی کمیساریای ملی زراعت، کمیساریای ملی امور داخله و عیناً همچنین کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه در این مورد اصرار می‌ورزد.

۶) در لحظهٔ کنونی در اثر جنگ امپریالیستی چهارساله بخاطر منافع غارتگرانهٔ سرمایه‌داران، در همهٔ کشورهای جهان، بویژه در روسیه، خرابی‌های بی‌نهایت زیاد بوجود آمده است که دهقانان میانه‌حال را در وضع دشوار قرار می‌دهد.

قانون حکومت شوروی دربارهٔ مالیات فوق‌العاده، برخلاف تمام قوانین همهٔ دولتهای بورژوازی جهان، با توجه به این وضع تأکید می‌کند که سنگینی مالیات کاملا بدوش کولاکها یعنی نمایندگان قلیل‌العدهٔ دهقانان استثمارگر گذاشته شود که در دوران جنگ ثروت کلانی اندوخته‌اند، و دهقانان میانه‌حال باید مالیات بسیار معمولی و معتدل بمیزانی که برای آنان قابل تحمل باشد و بتوانند از عهده‌اش برآیند بپردازند.

حزب خواستار آنست که مالیات فوق‌العادهٔ مأخوذه از دهقانان میانه‌حال، در هر حال سبکتر باشد و حتی از کاهش میزان کل مالیات خودداری نشود.

۷) دولت سوسیالیستی باید دامنهٔ کمک بدهقانان را که بطور عمده شامل تأمین دهقانان میانه‌حال از لحاظ فرآورده‌های صنایع شهری و بویژه از لحاظ وسایل بهتر کشاورزی و بذر اصلاح‌شده و هرگونه مواد بهتر برای ارتقاء سطح آگروتکنیک و تأمین کار و زندگی دهقانان است، گسترش دهد.

اگر ویرانی کنونی اجازهٔ انجام فوری و کامل این اقدامات را نمی‌دهد، وظیفهٔ مقامات حاکمهٔ شوروی در محلهاست که هرگونه راهی برای هر کمک واقعی بدهقانان بسیار تهیدست و میانه‌حال، جستجو کنند که در این لحظات دشوار برایشان مفید واقع شود.

حزب لازم می‌شمارد که برای این کار مبلغ کلانی از ذخیرهٔ دولت تخصیص داده شود.

۸) بویژه باید کوشش کرد که قانون حکومت شوروی که از اقتصادیات کشاورزی شوروی، کمونهای کشاورزی و همهٔ سازمانهای نظیر آنها خواستار کمک فوری و همه‌جانبه بدهقانان میانه‌حال حومه است واقعاً و تماماً بمورد اجرا گذاشته شود. و تنها بر پایهٔ رساندن چنین کمک واقعی، حصول توافق با دهقانان میانه‌حال امکان‌پذیر است. فقط از این راه می‌توان و باید اعتماد آنها را جلب نمود.

کنگره توجه همهٔ کارکنان حزبی را بضرورت اجرای فوری واقعی همهٔ خواستهای مصرحه در بخش کشاورزی برنامهٔ حزب، جلب می‌کند که همانا عبارتند از:

الف) تنظیم شیوهٔ استفادهٔ دهقانان از زمین (از بین بردن قطعه‌زمینهای پراکنده و حاشیه‌کاری و غیره)، ب) تأمین دهقانان از لحاظ بذرهای اصلاح‌شده و کودهای مصنوعی، ج) بهبود نژاد دامهای دهقانان، د) توسعه و ترویج دانش کشاورزی، ه) کمک آگرونومیک بدهقانان، و) تعمیر وسایل و ابزار کشاورزی دهقانان در تعمیرگاهها و کارگاههای فنی شوروی، ز) ایجاد مراکز کرایه و مراکز آزمایش و مزارع نمونه و نظایر آنها، ح) بهبود و اصلاح زمینهای دهقانان.

۹) سازمانهای کئوپراتیوی (سازمانهای تعاونی و همیاری — م.) دهقانان بمنظور بالا بردن سطح تولید کشاورزی، بویژه در جهت تبدیل محصولات کشاورزی و اصلاح و بهبود زمین‌های دهقانان و حمایت از صنایع دستی و غیره باید از دولت کمک گستردهٔ هم مالی و هم سازمانی دریافت دارند.

۱۰) کنگره خاطرنشان می‌کند که نه در مصوبات حزب و نه در دستورات و فرامین حکومت شوروی در راه حصول توافق با دهقانان میانه‌حال هرگز عقب‌نشینی نشده است. مثلا در مهمترین مسئله مربوط بساختمان حکومت شوروی در روستا، هنگامی که کمیته‌های تهیدستان ایجاد شد بخشنامه‌ای به امضای رئیس شورای کمیسرهای ملی و کمیسر ملی خواربار دربارهٔ لزوم شرکت نمایندگان دهقانان میانه‌حال در کمیته‌های

تهیدستان صادر گردید. کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه هنگام انحلال کمیته‌های تهیدستان بار دیگر خاطرنشان ساخت که شرکت دادن نمایندگان دهقانان میان‌حال در شوراهای بخش لازم است. سیاست دولت کارگری-دهقانی و حزب کمونیست باید در آینده هم با این روح توافق پرولتاریا و دهقانان بسیار تهیدست با دهقانان میانه‌حال تعقیب شود.

در تاریخ ۲۲ و ۲۵ مارس، اول و دوم آوریل سال ۱۹۱۹ در شماره‌های ۶۲، ۶۴، ۷۰ و ۷۱ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۸، ص ۱۵۱—۱۷۳، ۱۷۴—۱۸۴، ۱۸۷—۲۰۵، ۲۰۷—۲۱۰ ترجمه و چاپ شده است

تزهای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بمناسبت وضع جبههٔ خاور

پیروزی‌های کلچاک در جبههٔ خاور خطر فوق‌العادهٔ مخوفی را برای جمهوری شوروی بوجود می‌آورد. باید نیروهای خود را به منتها درجه بکار برد تا کلچاک را درهم شکست.

بدین جهت کمیتهٔ مرکزی بتمام سازمانهای حزبی تکلیف می‌کند مقدم بر هرچیز برای اجرای اقدامات زیر که هم سازمانهای حزب و هم بویژه اتحادیه‌ها باید بمنظور جلب قشرهای وسیعتر طبقهٔ کارگر بشرکت مجدانه در دفاع کشور در راه تحقق آنها بکوشند، تمام مساعی خود را بکار برند.

۱ — پشتیبانی همه‌جانبه از بسیج افراد که در تاریخ ۱۱ آوریل سال ۱۹۱۹ اعلام گردیده است.

تمام نیروهای حزب و اتحادیه‌ها باید بیدرنگ بسیج شوند تا هرچه زودتر بدون کوچکترین تأخیری به بسیج افراد که فرمان آن در تاریخ دهم آوریل سال ۱۹۱۹ از طرف شورای کمیسرهای ملی صادر شده است، بمجدانه‌ترین وجهی کمک شود.

باید فوراً کاری کرد که بسیجی‌ها شرکت مجدانهٔ اتحادیه‌ها را ببینند و احساس نمایند که طبقهٔ کارگر از آنها پشتیبانی می‌کند.

باید بویژه کاری کرد که هر بسیجی درک کند که اعزام فوری به جبهه، وضع وی را از لحاظ تأمین خواربار بهتر خواهد کرد، اولا به این علت که خواربار سربازان در منطقهٔ غله‌خیز مجاور جبهه بهتر است؛ ثانیاً به این سبب که غله وارده بنواحی قحطی‌زده میان عدهٔ کمتری مصرف کننده تقسیم می‌شود؛ ثالثاً بسبب دادن ترتیبات گسترده‌ای

برای ارسال خواربار از مناطق مجاور جبهه به محل سکونت خانواده‌های سربازان ارتش سرخ.

کمیتهٔ مرکزی از هر سازمان حزبی و اتحادیه می‌خواهد که هر هفته گزارشی ولو بسیار مختصر دربارهٔ اقداماتی که برای کمک به امر بسیج افراد و بسیجی‌ها انجام داده است، بفرستند.

۲ — در مناطق مجاور جبهه، بویژه در حوضهٔ ولگا، باید همهٔ اعضای اتحادیه‌ها را بدون استثناء مسلح نمود و در صورت عدم تکافوی اسلحه همهٔ آنها را بدون استثناء برای رساندن انواع کمک‌ها به ارتش سرخ و گذاشتن آنها بجای کسانی که از پا درآمده‌اند، و غیره و غیره بسیج نمود.

نمونهٔ شهرهایی نظیر پاکروفسک که خود اتحادیه‌ها مقرر داشته‌اند پنجاه درصد همهٔ اعضای‌شان بیدرنگ بسیج شوند، باید برای ما سرمشق باشد. دو پایتخت و بزرگترین مراکز صنایع فابریکی- کارخانه‌ای نباید از پاکروفسک عقب بمانند.

اتحادیه‌ها باید در همه‌جا، با نیرو و وسایل خود، اسامی اعضای خود را بمنظور بازرسی ثبت کنند تا کلیهٔ آنهایی که وجودشان در محل ضرورت مبرم ندارد، برای مبارزه بخاطر ولگا و خطهٔ اورال اعزام شوند.

۳ — برای تشدید تبلیغات، بویژه میان بسیجی‌ها و بسیج‌شدگان و سربازان ارتش سرخ باید جدی‌ترین توجه معطوف گردد. بشیوه‌های معمولی تبلیغات و به سخنرانیها و میتینگ‌ها و غیره اکتفاء نشود و دامنهٔ تبلیغات بوسیلهٔ گروهها و فرد فرد کارگران در بین سربازان ارتش سرخ گسترش یابد و کارگران عادی و اعضای اتحادیه‌ها، سربازخانه‌ها و واحدهای ارتش سرخ و فابریکها میان این گروهها تقسیم شوند. اتحادیه‌ها باید بازرسی نمایند که هر عضو آنها در سرکشی بخانه‌ها برای تبلیغات و در امر پخش اعلامیه‌ها و نیز در گفتگوهای خصوصی شرکت نماید.

۴ — بجای همهٔ کارمندان مرد، زنها بکار گماشته شوند. برای این منظور نام‌نویسی اعضای حزب و اتحادیه‌ها تجدید گردد.

کارت‌های مخصوص برای کلیهٔ اعضای اتحادیه‌ها و کلیهٔ کارمندان با علامتی دربارهٔ شرکت شخصی در امر کمک به ارتش سرخ تنظیم گردد.

۵ ــ بوسیلهٔ اتحادیه‌ها، کمیته‌های فابریک‌ها- کارخانه‌ها و سازمانهای حزبی و کئوپراتیوها و غیره بیدرنگ بتأسیس بوروهای کمک یا کمیته‌های امداد اعم از محلی و مرکزی پرداخته شود. نشانی محل آنها باید منتشر گردد. مردم در مقیاسی هرچه گسترده‌تر باید از آنها آگاه شوند. هر فرد بسیجی و هر سرباز ارتش سرخ و هر فردی که مایل باشد برای کار در رشتهٔ تهیهٔ خواربار به جنوب، به حوضهٔ دن، به اوکرائین اعزام شود باید بداند که این بوروهای کمک یا کمیته‌های امداد که اینقدر به کارگر و دهقان نزدیک و در دسترس اوست، او را راهنمایی خواهند کرد و دستورهای لازم را بوی خواهند داد و کارش را در تماس با مؤسسات نظامی و غیره تسهیل خواهند نمود.

وظیفهٔ ویژهٔ چنین بوروها باید کمک به امر تدارکات ارتش سرخ باشد. اگر ما امر تدارک اسلحه و پوشاک و غیره ارتش را بهبود بخشیم، می‌توانیم ارتش خود را خیلی زیاد افزایش دهیم. هنوز در دست مردم مقادیر زیادی اسلحه هست که پنهان شده و یا اینکه مورد استفاده ارتش قرار نگرفته است. در فابریکها ذخایر بسیاری از اموال گوناگون هست که ارتش به آنها احتیاج دارد، و باید آنهارا بسرعت پیدا کرد و برای ارتش فرستاد. بمؤسسات نظامی مأمور تدارکات ارتش باید از طرف خود اهالی کمک فوری و گسترده و مؤثر رسانده شود. باید با تمام قوا به انجام این وظیفه پرداخت.

۶ ــ باید از طریق اتحادیه‌ها موجبات جلب وسیع دهقانان بویژه جوانان روستایی استانهای غیرزراعتی را برای شرکت و خدمت در صفوف ارتش سرخ و نیز برای تشکیل دسته‌های مأمور تهیهٔ خواربار و ارتش مأمور خواربار در حوضه دن و در اوکرائین فراهم ساخت.

دامنهٔ این فعالیت را می‌توان و باید چندین برابر گسترش داد و این امر در عین حال کمکی خواهد بود به اهالی گرسنه دو پایتخت

و استانهای غیرزراعتی و نیز کمکی خواهد بود به تقویت ارتش سرخ.

۷ — در مورد منشویک‌ها و اس‌ارها خطمشی حزب در شرایط کنونی از اینقرار است: کسانی که آگاهانه یا غیرآگاهانه به کلچاک کمک می‌کنند باید زندانی شوند. ما در جمهوری خود وجود افراد زحمتکشی را که در مبارزه با کلچاک عملا بما کمک نمی‌کنند تحمل نخواهیم کرد. ولی در میان منشویک‌ها و اس‌ارها افرادی هستند که می‌خواهند چنین کمکی کنند. اینها را باید تشویق کرد و کارهای عملی بیشتر کمک فنی به ارتش سرخ در عقب جبهه به آنها واگذار کرد و کارهایشان را جداً مورد بازرسی و کنترل قرار داد.

کمیتهٔ مرکزی از تمام سازمانهای حزب و از تمام اتحادیه‌ها خواهش می‌کند بشیوهٔ انقلابی دست بکار شوند و بشیوه‌های قالبی سابق بسنده نکنند.

ما قادریم بر کلچاک پیروز شویم. ما می‌توانیم بسرعت و بطور قطعی پیروز شویم، زیرا پیروزی‌های ما در جنوب و اوضاع بین‌المللی که روز بروز بیشتر بهبود می‌یابد و بنفع ما تغییر می‌کند ضامن و وثیقهٔ پیروزی نهایی ماست.

باید تمام قوا را بکار برد و نیروی انقلابی را گسترش داد، آنگاه کلچاک بسرعت درهم شکسته خواهد شد. از ولگا، اورال و سیبری می‌توان و باید دفاع کرد و آنها را باز ستاند.

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

در تاریخ یازدهم آوریل سال ۱۹۱۹ نوشته شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و.ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۸، ص ۲۷۱ — ۲۷۴ ترجمه و چاپ شده است

درود بکارگران مجارستان (۱۰۹)

رفقا! خبرهایی که ما از شخصیت‌های شوروی مجارستان دریافت می‌داریم مایهٔ کمال خرسندی و شادی ماست. رویهمرفته کمی بیش از دو ماهست که از آغاز موجودیت حکومت شوروی در مجارستان می‌گذرد، ولی پرولتاریای مجارستان از لحاظ تشکل، ظاهراً بر ما سبقت جسته است. علت این امر روشن است، چونکه در مجارستان سطح فرهنگ عمومی مردم بالاتر است و سپس نسبت کارگران صنعتی در بین اهالی بمراتب بالاتر است (بوداپست سه‌ملیونی در بین هشت ملیون جمعیت مجارستان کنونی) و سرانجام انتقال به نظام شوروی، به دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان بمراتب سهلتر و صلح‌آمیزتر صورت گرفت.

این آخری بویژه حایز اهمیت است. اکثر پیشوایان سوسیالیست در اروپا، خواه با خط‌مشی سوسیال‌شوینیستی و خواه با خط‌مشی کائوتسکیستی چنان در خرافات صرفاً خرده‌بورژوایی که در نتیجهٔ دهها سال رشد و تکامل نسبتاً «مسالمت‌آمیز» سرمایه‌داری و پارلمانتاریسم بورژوایی نشو و نماء یافته است، غوطه‌ور شده‌اند که دیگر قادر بدرک ماهیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا نیستند. پرولتاریا بدون برداشتن این پیشوایان از سر راه خود و بدون طرد آنان قادر به انجام رسالت رهایی‌بخش جهانشمول تاریخی خویش نیست. اینها تماماً یا نیمه‌تمام بدروغهای بورژوازی دربارهٔ حکومت شوروی در روسیه باور می‌کردند و نتوانستند ماهیت دمکراسی نوین پرولتری، دمکراسی برای زحمتکشان، دمکراسی سوسیالیستی را که حکومت شوروی مظهر و نشانگر آنست، از دمکراسی بورژوایی که برده‌وار در برابر آن جبهه بزمین می‌سایند و آنرا «دمکراسی خالص» یا «دمکراسی» بطور کلی می‌نامند، تمییز دهند.

این کوردلان که زیر بار خرافات بورژوایی پشت خم کرده‌اند،

بچرخش جهانشمول تاریخی که از دمکراسی بورژوایی بسوی دمکراسی پرولتری، از دیکتاتوری بورژوایی بسوی دیکتاتوری پرولتری صورت گرفته است پی نبرده‌اند. آنها فلان یا بهمان خصوصیت حکومت شوروی روسی و تاریخ روسی تکامل آنرا با حکومت شوروی بمفهوم بین‌المللی آن اشتباه می‌کردند.

انقلاب پرولتری مجارستان حتی به نابینایان کمک می‌کند چشم باز کنند. شکل انتقال بدیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان بکلی غیر از روسیه است: استعفاء داوطلبانه دولت بورژوازی، احیای بیدرنگ وحدت طبقهٔ کارگر و وحدت سوسیالیسم بر اساس برنامهٔ کمونیستی. ماهیت حکومت شوروی اکنون با روشنی بیشتری تجلی می‌کند: اکنون در هیچ‌جای جهان وجود هیچ حکومت دیگری که مورد پشتیبانی زحمتکشان و در رأس آنان پرولتاریا باشد ممکن نیست مگر حکومت شوروی، مگر دیکتاتوری پرولتاریا.

این دیکتاتوری لازمه‌اش اعمال قهر بی‌امان و خشن و قطعی و سریع برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، سرمایه‌داران، ملاکان و کوچک‌ابدالهای آنان است. هر کس که به این نکته پی نبرده باشد انقلابی نیست و باید او را از مقام پیشوایی یا رایزنی پرولتاریا بر کنار ساخت.

ولی آنچه که ماهیت دیکتاتوری پرولتری را تشکیل می‌دهد، تنها یا بطور عمده اعمال قهر نیست. ماهیت عمدهٔ آن عبارت است از تشکل و انضباط دسته پیشرو زحمتکشان و پیشاهنگ آن و یگانه رهبرش یعنی پرولتاریا. هدف پرولتاریا استقرار سوسیالیسم، برانداختن تقسیم‌بندی جامعه بطبقات، تبدیل همهٔ اعضای جامعه به افراد زحمتکش و از بین بردن زمینهٔ هرگونه استثمار فرد از فرد است. به این هدف نمی‌توان یکباره رسید و نیل به آن مستلزم یک دوران انتقالی نسبتاً طولانی از سرمایه‌داری بسوسیالیسم است، چونکه هم تغییر سازمان تولید امری است دشوار، و هم برای تغییرات اساسی در کلیهٔ شئون زندگی وقت لازم است و هم اینکه تنها از راه یک مبارزهٔ طولانی و سرسختانه می‌توان بر نیروی عظیم عادت به مدیریت امور اقتصادی به شیوهٔ خرده‌بورژوایی

و بورژوایی فایق آمد. بهمین جهت هم مارکس از یک دوران تام و تمام دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان دوران انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم سخن می گوید (۱۱۰).

طی تمام این دوران انتقالی هم سرمایه‌داران و هم دستیاران کثیرالعدهٔ آنان ازمیان روشنفکران بورژوایی بطور آگاهانه در برابر این انقلاب مقاومت خواهند کرد و هم تودهٔ عظیمی از زحمتکشان جاهل و از آن جمله دهقانان، که خیلی در بند عادات و رسوم خرده‌بورژوایی اسیرند و مقاومتشان اغلب ناآگاهانه است. تردید و تزلزل در میان این قشرها امری است ناگزیر. دهقان بعنوان یک زحمتکش بسوسیالیسم گرایش دارد و دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری بورژوازی ترجیح می‌دهد. دهقان بعنوان فروشندهٔ غله ببورژوازی و بازرگانی آزاد، بعبارت دیگر به قهقرا یعنی بسرمایه‌داری «مأنوس» قدیمی و «آباء و اجدادی» گرایش دارد.

دیکتاتوری پرولتاریا، قدرت حاکمهٔ یک طبقهٔ واحد لازم است، نیروی تشکل و انضباط آن، قدرت متمرکز آن که متکی بر تمام دستاوردهای فرهنگ و دانش و تکنیک سرمایه‌داری باشد، نزدیکی پرولتری آن با روحیهٔ هر فرد زحمتکش، اوتوریتهٔ آن در برابر زحمتکشی که از روستا یا از محیط تولید کوچک بیرون آمده، یعنی در برابر افراد که متفرق و پراکنده، و در سیاست عقب مانده‌تر و ناپایدارترند، — همهٔ اینها لازم است تا پرولتاریا بتواند دهقانان و بطور کلی همهٔ قشرهای خرده‌بورژوا را بدنبال خود ببرد. در اینجا با عبارتپردازی دربارهٔ «دمکراسی» بطور کلی، دربارهٔ «وحدت» یا دربارهٔ «وحدت دمکراسی کار»، دربارهٔ «برابری» کلیهٔ «افراد جبههٔ کار» و غیره و نظایر آنها، — با این عبارتپردازی که سوسیال‌شوینیست‌ها و کائوتسکیستهای خرده‌بورژوامنش به آن اینهمه تمایل نشان می‌دهند، — خلاصه با عبارتپردازی کاری از پیش نخواهد رفت. عبارتپردازی فقط جلوی چشم‌ها را پرده می کشد، ذهن را کور می کند و پایه‌های کودنی قدیمی، کهنه‌پرستی، جمود سرمایه‌داری و پارلمانتاریسم و دمکراسی بورژوایی را تحکیم می‌نماید.

محو طبقات لازمه‌اش مبارزهٔ طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختانه‌ای

است که پس‌از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از انهدام دولت بورژوازی، پس از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمیرود (برخلاف تصور فروسایگان سوسیالیسم قدیمی و سوسیال‌دمکراسی سابق) بلکه فقط شکلهای خود را تغییر می‌دهد و از بسیاری جهات شدیدتر هم می‌شود.

با مبارزهٔ طبقاتی علیه مقاومت بورژوازی، علیه کهنه‌پرستی و جمود و برضد تزلزل و دودلی خرده‌بورژوازی است که پرولتاریا باید از قدرت حاکمهٔ خود دفاع کند، پایهٔ نفوذ سازمان‌بخش خود را محکم کند و به «بیطرف ساختن» آن قشرهایی که می‌ترسند از بورژوازی دور شوند و با نااستواری زیاد از دنبال پرولتاریا گام برمی‌دارند، نایل آید و انضباط نوین، انضباط رفیقانهٔ زحمتکشان، پیوند استوار آنانرا با پرولتاریا، اتحاد آنانرا پیرامون پرولتاریا، این انضباط نوین و بنیاد نوین پیوند اجتماعی را بجای انضباط خاوندی قرون وسطایی، بجای انضباط گرسنگی و انضباط بردگی «آزاد» یا مزدوری بهنگام سرمایه‌داری تحکیم بخشد.

برای محو طبقات، دورانی از دیکتاتوری یک طبقه و همانا آن طبقه‌ای از طبقات ستمکش لازم است که قادر باشد نه تنها استثمارگران را سرنگون سازد، نه تنها مقاومت آنانرا بی‌امان درهم شکند، بلکه از لحاظ مسلکی نیز با سراپای ایده‌ئولوژی بورژوادمکراتیک، با تمام عبارت‌پردازی‌ها و لفاظیهای خرده‌بورژوامنشانه دربارهٔ آزادی و برابری بطور کلی قطع رابطه کند (در عمل، همانگونه که مارکس مدتها پیش گفته است این عبارت‌پردازی معنایش «آزادی و برابری» صاحبان کالا، «آزادی و برابری» سرمایه‌دار و کارگر است).

علاوه بر این فقط آن طبقه‌ای از طبقات ستمکش قادر است با دیکتاتوری خود طبقات را محو کند که خود طی دهها سال مبارزهٔ اعتصابی و سیاسی علیه سرمایه، تعلیم یافته، متحد گشته، تربیت و آبدیده شده باشد، — فقط طبقه‌ای قادر به این کار است که تمام فرهنگ شهری و صنعتی، تمام فرهنگ سرمایه‌داری بزرگ را فرا گرفته است و آن عزم و استعداد را دارد که از این فرهنگ دفاع نماید و تمام دستاوردهای آنرا حفظ کند و پیش ببرد و در دسترس تمام مردم و تمام زحمتکشان قرار دهد، — فقط طبقه‌ای قادر به این کار است که

بتواند تمام مشقات و دشواری‌ها و ناملایمات و قربانیهای عظیمی را که تاریخ بطور ناگزیر بعهدهٔ کسی می‌گذارد که با گذشته قطع رابطه می‌کند و متهورانه راه خود را بسوی آیندهٔ نوین هموار می‌سازد، تحمل نماید، — فقط طبقه‌ای قادر به این امر است که بهترین افراد آن نسبت به تمامی آنچه که دارای جنبهٔ خرده‌بورژوایی و فیلستری است، نسبت به آن صفاتی که در میان خرده‌بورژوازی و کارمندان جزء و «روشنفکران» اینهمه نشو و نماء می‌یابد، سراپا نفرت و انزجار دارند، — فقط آن طبقه قادر به این امر است که «در مکتب کار آبدیده شده‌است» و می‌تواند حس احترام نسبت به قابلیت خویش را در کار بهر زحمتکش و هر انسان شرافتمندی تلقین نماید.

رفقا کارگران مجارستان! شما در سایهٔ آنکه توانسته‌اید تمام سوسیالیستها را بر اساس پلاتفورم دیکتاتوری واقعاً پرولتری بفوریت متحد سازید نمونه‌ای حتی از روسیهٔ شوروی هم بهتر به جهانیان عرضه داشته‌اید. و اینک وظیفهٔ شایان کمال سپاس و بسیار دشوار را در پیش دارید که عبارتست از ایستادگی در جنگ دشوار علیه آنتانت. استوار باشید. اگر در میان سوسیالیست‌هایی که دیروز بسوی شما، بسوی دیکتاتوری پرولتاریا گرویده‌اند، یا در میان خرده‌بورژوازی تزلزلات و دودلی‌ها بروز نمایند این تزلزلات را بشیوهٔ بی‌امان از بین ببرید. تیرباران — بهرهٔ مشروع ترسوها بهنگام جنگ است.

شما به یگانه جنگ مشروع، عادلانه و حقیقتاً انقلابی، جنگ ستمکشان با ستمگران، جنگ زحمتکشان با استثمارگران، جنگ در راه پیروزی سوسیالیسم مشغولید. در سراسر جهان تمام عناصر شرافتمند طبقهٔ کارگر هوادار شما هستند. هر ماهی که می‌گذرد — انقلاب جهانی پرولتری را نزدیکتر می‌سازد.

استوار باشید! پیروزی با شما خواهد بود!

لنین

۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۹.

روزنامهٔ «پراودا» شماره ۱۱۵،
۲۹ ماه مه سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۸، ص ۳۸۴ — ۳۸۸ ترجمه و چاپ شده است.

ابتکار عظیم

(راجع به قهرمانی کارگران در پشت جبهه .
بمناسبت «شنبه‌های کمونیستی» *)

جرائد نمونه‌های بسیاری از قهرمانی سربازان سرخ ذکر مینمایند. کارگران و دهقانان در مبارزه علیه سپاهیان کلچاک و دنیکین و سایر سپاهیان ملاکین و سرمایه‌داران چه بسا معجزاتی از دلاوری و بردباری از خود نشان میدهند و از فتوحات انقلاب سوسیالیستی دفاع مینمایند. امر برانداختن پارتیزان مآبی و غلبه بر خستگی و ولنگاری با کندی و دشواری انجام میگیرد، ولی علی‌رغم همهٔ موانع در این کار پیشرفت حاصل است. قهرمانی توده‌های زحمتکش که بخاطر پیروزی سوسیالیسم آگاهانه تن به قربانی میدهند، پایه انضباط نوین، انضباط رفیقانه در ارتش سرخ، پایه احیاء، تحکیم و رشد این ارتش را تشکیل میدهد.

قهرمانی کارگران در پشت جبهه نیز کمتر از این شایان توجه نیست. شنبه‌های کمونیستی که کارگران بنا بابتکار خود معمول داشته‌اند، از این لحاظ حایز اهمیت واقعاً عظیم است. ظاهراً این هنوز فقط سرآغاز کار است، ولی سرآغازی دارای اهمیت فوق‌العاده زیاد. این سرآغاز انقلابی است دشوارتر، مهمتر، اساسی‌تر و قطعی‌تر از سرنگون ساختن بورژوازی، زیرا این امر — پیروزی بر جمود ذهنی، ولنگاری، خودخواهی خرده‌بورژوامنشانه، پیروزی بر این عاداتیست که سرمایه‌داری منفور برای کارگر و دهقان بمیراث نهاده است. هنگامیکه این پیروزی تحکیم شد، آنگاه و فقط آنگاه انضباط اجتماعی نوین، انضباط سوسیالیستی بوجود خواهد آمد، آنگاه و فقط آنگاه بازگشت به عقب، بازگشت بسوی سرمایه‌داری غیرممکن و کمونیسم واقعاً شکست‌ناپذیر خواهد شد.

«پراودا» در تاریخ ۱۷ ماه مه مقاله‌ای به قلم رفیق آ. ژ. تحت

---

* کار اجتماعی داوطلبانه و مجانی علاوه بر کار روزانه که ابتدا، در روزهای شنبه انجام میگرفت. م.

عنوان «کار بشیوهٔ انقلابی (شنبهٔ کمونیستی)» درج نموده است. این مقاله بقدری مهم است که ما آنرا تماماً در اینجا نقل مینمائیم:

کار به شیوهٔ انقلابی
(شنبهٔ کمونیستی)

نامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه دربارهٔ کار بشیوهٔ انقلابی تکان شدیدی به سازمانهای کمونیستی و کمونیست‌ها داد. در نتیجهٔ اعتلای همگانی، بسیاری از کمونیستهای راه آهن به جبهه عزیمت نمودند، ولی اکثریت آنان نمیتوانستند پست‌های مسئولیتدار را رها کنند و اسلوب نوینی برای کار بشیوهٔ انقلابی پیدا نمایند. اطلاعاتی که از محلها راجع به کندی کار بسیج و کاغذبازی اداری میرسد موجب شد که رهبری امور اداری بخش راه آهن مسکو — غازان به مکانیسم دستگاه راه آهن عطف توجه نماید. معلوم شد که بعلت کمبود نیروی کارگری و کمی شدت کار، سفارشات فوری و تعمیرات معجل لکوموتیوها بتعویق میافتند. روز هفتم ماه مه در جلسه عمومی که از کمونیست‌ها و هواخواهان آنان در بخش راه آهن مسکو — غازان تشکیل شد این مسئله مطرح گردید که از گفتار دربارهٔ کمک به پیروزی بر کلچاک به کردار پرداخته شود. پیشنهادی بدینمضمون داده شد:

«نظر به وضع دشوار داخلی و خارجی و بمنظور تفوق بر دشمن طبقاتی، کمونیست‌ها و هواخواهان آنان باید باز هم بر شدت فعالیت خود بیفزایند و یکساعت دیگر هم از وقت استراحت خود بکاهند یعنی یکساعت بر هر روز کار خود بیفزایند و این ساعات را رویهم جمع کرده در روزهای شنبه بطور اضافی دفعتاً ۶ ساعت کار جسمانی انجام دهند تا بدینسان فی‌الفور یک ارزش واقعی حاصل آید. با در نظر

محل کار	نام کار
مسکو. کارگاه‌های عمده تعمیر لوکوموتیو	بارگیری مصالح جهت طول خط و نیز بارگیری وسایل یدکی لازم برای تعمیر لوکوموتیوها و قطعات واگون‌ها مقصد پرووا- سوروم— آلاتیر و سیزران
مسکو. تعمیرگاه لکوموتیوهای قطارهای مسافربر	تعمیر اساسی جاری لکوموتیوها
مسکو. ایستگاه تنظیم تعداد قطارها	تعمیر جاری لکوموتیوها
مسکو. شعبهٔ تعمیر واگون	تعمیر جاری واگونهای مسافری
«پرووا». کارگاه‌های عمدهٔ تعمیر واگون	تعمیر واگون‌ها و تعمیرات جزیی در روز شنبه و یکشنبه
	جمع . . . .

گرفتن اینکه کمونیست‌ها نباید از صرف نیروی جسمانی و بذل جان در راه پیروزی انقلاب دریغ ورزند— کار مزبور باید مجاناً انجام گیرد. شنبهٔ کمونیستی تا احراز پیروزی کامل بر کلچاک در سراسر بخش معمول گردد».

عده کارگران	ساعات		جمع کار انجام یافته
	ساعات کار یک کارگر	جمع	
٤٨	٥	٢٤٠	٧٥٠٠ پوط بارگیری و
٢١	٣	٦٣	١٨٠٠ پوط باراندازی شده است.
٥	٤	٢٠	
٢٦	٥	١٣٠	جمعاً ١,٥ لکوموتیو تعمیر شده است.
٢٤	٦	١٤٤	دو لکوموتیو برای کار حاضر شده و قطعات مورد تعمیر ٤ لکوموتیو پیاده شده است.
١٢	٦	٧٢	٢ واگون درجهٔ ٣
٤٦	٥	٢٣٠	١٢ واگون سرپوشیده و
٢٣	٥	١١٥	٢ واگون سرباز
٢٠٥	—	١٠١٤	رویهمرفته ٤ لکوموتیو و ١٦ واگون برای کار حاضر شده و ٩٣٠٠ پوط بارگیری و باراندازی شده است.

پس از تزلزلاتی چند پیشنهادِ مزبور باتفاق آراء تصویب شد.

روز شنبه ١٠ ماه مه در ساعت ٦ عصر کمونیست‌ها و هواخواهان همچون سرباز سر کار حاضر شدند و صف

آراستند و استادکاران آنان را به سرکار با نظم کامل فرستاده نمودند.

نتایج کار بشیوۀ انقلابی مسلم و آشکار است. جدول زیر بنگاهها و نوع کار را نشان میدهد. (رجوع شود به جدول ص ۲۱۴ — ۲۱۵.)

ارزش کل کار انجام شده طبق دستمزد عادی ٥ ملیون روبل و طبق دستمزد کار اضافی یکبار و نیم بیشتر است.

شدت کار ۲۷۰ در صد کار معمولی کارگران است. مابقی کارها نیز دارای همین شدت است.

عقب ماندن سفارشات (فوری) که ۷ روز تا سه ماه بطول انجامیده و ناشی از کمبود نیروی کارگری و تعلل در کار بود برطرف شد.

کار با وجود نواقص (بسهولت قابل رفع) وسایل لازم که بعضی از گروهها از ۳۰ تا ٤۰ دقیقه معطل میکرد انجام می گرفت.

هیئت مدیرۀ مأمور رهبری کارها، بزحمت موفق میشد وظایف جدیدی برای کار پیش‌بینی کند و شاید در این گفته یکی از استادکاران پیر اندکی مبالغه شده باشد که کاری که در شنبه کمونیستی انجام گرفته است برابر کاریست که طی یک هفته کارگران غیرآگاه و لاابالی انجام میدهند.

نظر باینکه در این کارها هواداران صدیق حکومت شوروی نیز شرکت داشتند و افزایش تعداد این قبیل افراد در شنبه‌های آینده انتظار میرود و نظر به اینکه در سایر نقاط نیز مایلند از کارکنان کمونیست راه آهن مسکو — غازان سرمشق بگیرند، لذا من بر اساس اطلاعات واصله از محل‌ها روی جنبه سازمانی این مسئله با تفصیل بیشتری مکث مینمایم.

در این کارها در حدود ده درصد کمونیستهایی که دائماً در محل کار میکنند شرکت داشتند. مابقی — دارندگان مقامات مسئولیتدار و افراد انتخاب‌شده بودند، از کمیسر راه گرفته

تا کمیسر یک بنگاه و نیز نمایندگان اتحادیه و کارکنان اداره و کمیساریای راه آهن.

شور و شوق و هماهنگی بهنگام کار بیسابقه بود. هنگامیکه کارگران و کارمندان و مدیران ادارات، بدون درشتی و جر وبحث طوقه ۴۰ پوطی چرخ لکوموتیو مسافربری را گرفته و همانند موران کاردوست، آنرا بجای خود می‌غلطاندند، قلب انسان از این کار دست‌جمعی از شعف و شادی سرشار میشد و ایمان وی به خلل‌ناپذیری پیروزی طبقهٔ کارگر راسخ میگردید. درندگان جهانی قادر به اختناق کارگران پیروزمند نخواهند بود و خرابکاران داخلی بیهوده آرزوی دیدن کلچاک را دارند.

در پایان کار حاضرین ناظر منظرهٔ بیسابقه‌ای بودند: صد نفر کمونیست، خسته ولی در حالیکه برق شادی از چشمانشان ساطع بود، با آهنگ پرشکوه سرود انترناسیونال کامیابی خود را در کار شادباش میگفتند و بنظر میرسید که امواج پیروزمند این سرود ظفرنمون از فراز دیوارها گذشته در فضای مسکوی کارگری طنین‌افکن میگردد و دایره این امواج وسعت گرفته سراسر روسیهٔ کارگری را میپیماید و خسته‌ها و لاابالی‌ها را به تکان می‌آورد.

آ. ژ.

«پراودا»، در تاریخ ۲۰ ماه مه در مقاله‌ای بقلم رفیق ن. ر. این شگرفترین «سرمشق شایسته تقلید» را ارزیابی کرده و تحت همین عنوان چنین نوشته است:

«نمونه های اینقبیل کارهای کمونیست‌ها نادر نیست. من اطلاع دارم که این قبیل موارد در کارخانهٔ برق و در بخشهای گوناگون راه آهن رخ داده است. در راه آهن نیکلایفسکی کمونیست‌ها چندین شب بطور اضافی برای بلند کردن لکوموتیوی که در محل چرخش به گودال افتاده

بود، کار کردند؛ در راه آهن شمال، بهنگام زمستان، تمام کمونیست‌ها و هواخواهان چندین روز یکشنبه برای پاک کردن راه از برف کار کردند؛ حوزه‌های حزبی بسیاری از ایستگاههای قطارهای باری، بمنظور مبارزه علیه دزدی محمولات، گشت‌های شبانه انجام میدهند، — ولی این کار تصادفی بود و بطور منظم انجام نمی‌گرفت. رفقای غازانی باقدام جدیدی دست زده‌اند که این کار را سیستماتیک و دائمی مینماید. در قرار این رفقا گفته میشود: «تا پیروزی کامل بر کلچاک» و تمام اهمیت کار آنها در همین است. آنها بر روز کار کمونیست‌ها و هواخواهان طی تمام مدت اوضاع جنگ یکساعت میافزایند و در عین حال نمونه کار ثمربخش را نشان میدهند.

هم اکنون این سرمشق مورد تقلید قرار گرفته و در آتیه هم باید قرار گیرد. جلسهٔ عمومی کمونیست‌ها و هواخواهان در راه آهن آلکساندروفسکی پس از بحث دربارهٔ اوضاع جنگ و قرار رفقای غازانی چنین مقرر داشت: ۱) برای کمونیست‌ها و هواخواهان در راه آهن آلکساندروفسکی «کار شنبه» معمول گردد. نخستین کار شنبه برای روز ۱۷ ماه مه تعیین میگردد. ۲) از کمونیست‌ها و هواخواهان، بریگادهای نمونه و سرمشق تشکیل شود تا به کارگران نشان دهند چگونه باید کار کرد و با مصالح و ابزار و تغذیه کنونی چه کاری واقعاً میتوان انجام داد.

بنابگفتهٔ رفقای غازانی نمونهٔ آنها تأثیر فراوانی بخشیده و برای شنبه آینده انتظار شرکت عدهٔ خیلی بیشتری از کارگران غیرحزبی را در کار دارند. هنگامیکه این سطور نوشته میشود در کارگاههای راه آهن آلکساندروفسکی کار اضافی کمونیست‌ها هنوز آغاز نشده است، همینکه خبر مربوط به کارهایی که در نظر گرفته شده است شایع گردید تودهٔ غیرحزبی بحرکت در آمد و زمزمه آغاز نهاد. از هر طرف این

سخنان بگوش میرسد: «ما دیروز خبر نداشتیم و الا ما هم حاضر میشدیم و کار میکردیم»، «شنبهٔ آینده حتماً خواهم آمد». تأثیر این نوع کارها بسیار عظیم است.

تمام حوزه‌های کمونیستی پشت جبهه باید از نمونهٔ رفقای غازانی پیروی نمایند. نه تنها حوزه‌های کمونیستی مرکز مواصلاتی مسکو، بلکه تمام سازمان حزبی روسیه نیز باید از این نمونه پیروی کنند. در دهات هم حوزه‌های کمونیستی باید در وهله اول به زراعت کشتزارهای متعلق به سربازان سرخ بپردازند و به خانواده‌های آنان کمک نمایند.

رفقای غازانی کار خود را در نخستین شنبه کمونیستی با خواندن سرود انترناسیونال بپایان رساندند. اگر سازمان کمونیستی سراسر روسیه از این نمونه پیروی کند و آنرا بلاانحراف بموقع اجرا گذارد، آنگاه جمهوری شوروی روسیه ماههای دشوار آینده را با آهنگ رعدآسای انترناسیونال تمام زحمتکشان جمهوری خواهد گذراند...

رفقای کمونیست، دست به کار شوید!».

«پراودا» در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۱۹۱۹ چنین اطلاع داد:

«روز ۱۷ ماه مه در راه آهن آلکساندروفسکی نخستین «شنبه» کمونیستی برگزار گردید. ۹۸ کمونیست و هواخواه، طبق قرار صادره در جلسهٔ عمومی، ۵ ساعت اضافی و مجانی کار کردند و حقی که به آنها داده شد فقط این بود که با پول خود دوباره ناهار بخورند و ضمناً با ناهار، مثل کارگران کار جسمانی، به آنها، باز هم در مقابل پول ۲۰۰ گرم نان داده شد».

با وجود اینکه تدارک و ترتیب کار ضعیف بود، مع‌الوصف بهره‌دهی کار ۲ — ۳ بار فزونتر از معمول بود.

اینک نمونه‌های آن:

۵ تراشکار در ظرف ۴ ساعت ۸۰ میله ساخته‌اند. بهره‌دهی نسبت به معمولی ۲۱۳ درصد است.

۲۰ کارگر معمولی در ظرف ٤ ساعت ٦۰۰ پوط از مصالح قدیمی و ۷۰ فنر واگون هر یک بوزن ۳٫٥ پوط و رویهمرفته بوزن ۸٥۰ پوط جمع‌آوری کردند. بهره‌دهی کار نسبت به معمول ۳۰۰ درصد است.

«رفقا اینموضوع را چنین توضیح میدهند که کار در موقع معمولی خسته کننده و ملال‌آور شده است، ولی در اینجا با میل و اشتیاق کار میکنند. ولی اکنون دیگر شرم‌آور خواهد بود اگر در مواقع معمولی کمتر از شنبهٔ کمونیستی کار انجام داده شود».

«اکنون بسیاری از کارگران غیرحزبی برای شرکت در شنبه‌های کمونیستی ابراز تمایل مینمایند. بریگادهای لکوموتیو پیشنهاد میکنند در شنبهٔ کمونیستی از «گورستان»، یک لکوموتیو برداشته شود و تعمیر گردد و بکار انداخته شود.

اطلاعات واصله حاکیست که در خط ویازما هم از اینقبیل شنبه‌های کمونیستی تدارک دیده میشود».

رفیق آ. دیاچنکو در روزنامهٔ «پراودا» مورخه ۷ ژوئن جریان کار شنبه‌های کمونیستی را شرح میدهد. قسمت عمدهٔ مقالهٔ او را که عنوان آن «یادداشت‌های شنبهٔ کمونیستی» است، در اینجا نقل میکنیم:

«من با مسرتی فراوان باتفاق رفیقی، بنابه تصمیم شعبهٔ حزبی بخش راه آهن آمادهٔ برگزاری «استاژ» روز شنبهٔ کمونیستی شدم تا موقتاً برای چند ساعتی مغز را استراحت داده و عضلات را به کار اندازم... کاری که در پیش داریم در کارخانهٔ نجاری راه آهن است. وارد کارخانه شدیم، رفقای خود را دیدیم، با هم سلام و علیک کردیم، شوخی کردیم، نیروی خود را تخمین زدیم — جمعاً سی نفر بودیم... «هیولایی» در مقابل خود دیدیم که عبارت بود از دیگ بخار سنگینی بوزن ٦۰۰ تا ۷۰۰ پوط و این همان چیزی بود که ما میبایست آنرا «تغییر مکان دهیم» یعنی آنرا یک‌چهارم یا یک سوم ورست بطرف سکوی راه آهن بغلطانیم.

در دلها شک راه یافت... ولی دست بکار شدیم: رفقا بطور ساده چند غلطک چوبی در زیر دیگ قرار دادند و دو ریسمان به آن بستند و کار آغاز شد... دیگ با بی‌میلی تن در می‌داد مع‌الوصف براه افتاد. قلب ما سرشار از مسرت است زیرا عدهٔ ما اندک است... این همان دیگی است که تقریباً دو هفتهٔ تمام کارگران غیرکمونیست که تعدادشان سه برابر ما بود آنرا میکشیدند ولی دیگ همچنان بر جای خود میخکوب بود تا اینکه نوبت بما رسید... یکساعت با تمام قوا و بالاتفاق با فرمان موزون: «یک، دو، سه» رفیق سر-کارگر خود کار میکنیم و دیگ همچنان در حال پیشروی است. ولی غفلتاً حادثه‌ای رخ داد، چه شد؟ بناگاه دیدیم که عده‌ای از رفقا بطور خنده‌آوری بزمین در غلطیدند، — این ریسمان بود که بما «خیانت» کرد... ولی وقفه فقط یک دقیقه بود: بجای ریسمان طناب می‌بندیم... غروب میشود و هوا دارد تاریک میگردد، ولی ما هنوز باید از یک بلندی کوچک هم بگذریم و آنگاه کار بزودی انجام خواهد گرفت. دستها به شدت درد گرفته است، کف دست از شدت حرارت میسوزد، از زور گرما کلافه شده‌ایم، باتمام قوا دیگ را به جلو میرانیم — و کار پیش میرود. «رؤسا» در کناری ایستاده‌اند و همینکه موفقیت را می‌بینند شرمگین شده بی‌اختیار بسوی طناب روآور میشوند: کمک کن! چرا زودتر نیامدید! یک سرباز ارتش سرخ سرگرم تماشای کار ما است. وی ساز دستی کوچکی در دست دارد. او چه فکر میکند؟ میگوید اینها چگونه مردمی هستند؟ اینها روز شنبه که همه در خانه‌های خود نشسته‌اند چه می‌خواهند؟ من این معما را برای او حل میکنم و میگویم: «رفیق! آهنگ سفرحی برای ما بنواز، ما که از قماش کارکنان معمولی نیستیم، ما کمونیست‌های واقعی هستیم، — می‌بینی کار زیر دست ما چگونه می‌جوشد، ما تنبلی نمیکنیم بلکه با تمام قوا میکوشیم».

سرباز سرخ با احتیاط ساز خود را بر زمین می‌نهد و با سرعت هر چه تمامتر بسوی طناب می‌شتابد...

رفیق او . با صدای دلنشین زیری ترانهٔ «انگلیسی خردمند!» را می‌سراید. ما نیز دم میگیریم و آهنگ این ترانهٔ کارگری با صدای بمی در فضا طنین می‌افکند: «آی، چماق سنگین، یک ضربه فرودآر، پیش، به به پیش...»

عضلات به علت نداشتن عادت خسته شدند، شانه‌ها احساس کوفتگی میکنند... ولی فردا روز تعطیل — روز استراحت است و ما وقت داریم خواب سیری بکنیم. مقصد نزدیک است و پس از اندک تزلزلی «هیولای» ما دیگر تقریباً به سکو رسیده است: تخته‌ها را بچینید، روی سکو قرار دهید و آنوقت بگذار این دیگ بکار افتد، به همان کاری که اکنون مدتها است از وی انتظار دارند. ما مجتمعاً بسوی اطاق یا باصطلاح «باشگاه» حوزه محلی میرویم که پلاکات‌ها در و دیوارش را پوشانده، کنار دیوارهایش پر از تفنگ و فضایش بسیار پر نور است. پس از سرود «انترناسیونال» که بخوبی خوانده شد، چای مطبوعی با «رم» و حتی نان صرف می‌کنیم. این مهمانی که از طرف رفقای محلی ترتیب داده شده است، پس از کار شاق ما فوق‌العاده بجا است. برادرانه رفقا را بدرود گفته و بحالت ستون صف می‌بندیم. ترانه‌های انقلاب سکوت نیمه‌شب خیابان بخواب رفته را می‌شکنند. آهنگ موزون گامها به ترانه پاسخ میدهد. «رفقا دلاورانه گام بردارید». «برخیز، ای داغ نفرت خورده» — آهنگ سرود انترناسیونال و کار ما در فضا طنین‌افکن است.

یکهفته گذشت. دستها و شانه‌های ما استراحت کردند. اینک ما دیگر برای «کار شنبه» به ۹ ورستی خارج شهر بمنظور تعمیر واگون‌ها به پروو میرویم. رفقا بالای واگن با آهنگ پرطنین و دلنشین خود سرود «انترناسیونال» میخوانند. مردم توی قطار گوش میدهند و ظاهراً متعجب‌اند. چرخهای

واگنها آهنگ موزونی دارند. و ما که موفق نشده‌ایم خود را بالا بکشیم از اطراف واگن آمریکایی روی پله‌هائی آویزانیم و قیافه مسافرین «از جان گذشته» را بخود گرفته‌ایم. اینهم ایستگاه و ما به مقصد نزدیکیم. از حیاط طویلی میگذریم و رفیق گ. کمیسر با آغوش باز ما را استقبال مینماید.

— کار هست، ولی آدم کم است! جمعاً سی نفریم، ولی باید در ظرف شش ساعت تعمیر متوسط سیزده واگن را تمام کنیم! اینجا محورهای چرخهای علامت گذاری شدهٔ واگن‌ها کنار هم چیده شده‌اند، نه تنها واگن‌های خالی بلکه یک واگن نفت کش پر نیز هست... ولی مانعی ندارد، «دمساز خواهیم شد»، رفقا!

کار در غلیان است. من باتفاق پنج رفیق با اهرم کار میکنیم. این چرخهای زوجی شصت و هفتاد پوطی به زور بازوان ما و دو اهرمی که توسط رفیق «سرکارگر» بکار برده میشود با جلدی و چابکی از یک خط به خط دیگر انتقال داده میشوند. یک زوج چرخ برداشته شد، زوج دیگر جای آنرا گرفت. اینک برای همهٔ آنها جا هست و ما این اشیاء قراضه را بسرعت تمام از روی ریل‌ها به انبار اشیاء اسقاط انداخته «از سر باز میکنیم». حرکت این اشیاء بوسیلهٔ اهرم آهنی دوار بهوا پرتاب میشوند و پس از لحظه‌ای دیگر روی ریل‌ها نیستند. آنجا در تاریکی صدای چکش می‌آید. این، رفقا هستند که مثل زنبور عسل در کنار واگنهای «بیمار» خود تندوتند کار میکنند. هم نجاری میکنند، هم رنگ‌کاری میکنند و هم شیروانی میکوبند، — کار در غلیان است و ما و رفیق کمیسر سرشار از مسرتیم. در این هنگام آهنگران به دست و پنجه ما نیازمند شدند. در یک کورهٔ متحرک میلهٔ آهن گداخته یعنی محور واگن قلابداری که در نتیجهٔ یک تکان ناشیانه‌ای خم شده است قرار دارد. این محور در حالیکه از شدت گداختگی سفید شده

و جرقه میپراند روی سطحهٔ چدنی قرار گرفت و در زیر ضربات ماهرانهٔ ما و دید دقیق رفیق آزمودهٔ ما شکل عادی خود را بدست می‌آورد. محور هنوز سرخ و سفید است، ولی بزور بازوان ما سریعاً بجای خود میرود و با جرقه در حلقهٔ آهنی خود قرار میگیرد — چند ضربه دیگر و بالاخره در جای خود قرار گرفته است. زیر واگن میرویم. ساختمان این جفت و بستها و محورها در آنجا اینطورها هم که بنظر میرسد ساده نیست بلکه سیستم تام و تمامی است از میخ پرچ‌ها و فنرهای مارپیچ...

کار در غلیان است، شب تاریکتر و مشعل‌ها فروزانتر میشوند. پایان کار نزدیک است. بخشی از رفقا کنار انبوهی از حلقه‌های چرخها «چمباتمه زده» چای داغی را «سر میکشند». هوا دارای طراوت بهاری است و داس مه نو در آسمان جلوهٔ زیبایی دارد. شوخی، خنده، لطیفه‌های نمکین.

— رفیق گ.، از کار دست بکش، ۱۳ واگون برایت کافی است!

ولی این برای رفیق گ. کم است.

چایخوری بپایان رسید، آهنگ ترانه‌های ظفرمند طنین افکند و ما بسوی در خروج روانه شدیم...».

جنبش بنفع برگزاری «شنبه‌های کمونیستی» منحصر به مسکو نیست. «پراودا» در تاریخ ٦ ژوئن چنین اطلاع میدهد:

«روز ۳۱ ماه مه در شهر تهور نخستین شنبهٔ کمونیستی برگزار گردید. ۱۲۸ کمونیست در راه آهن کار میکرد. در ظرف ۳٫٥ ساعت چهارده واگون بارگیری و باراندازی شد و تعمیر سه لکوموتیو بپایان رسید، در حدود ۲۰ متر مکعب چوب بریده شد و کارهای دیگری انجام گرفت. شدت کار کارگران کارآزمودهٔ کمونیست ۱۳ برابر بهره‌دهی معمولی بود».

سپس در «پراودا» بتاریخ ۸ ژوئن چنین میخوانیم:

شنبه های کمونیستی

«ساراتف، ۵ ژوئن. کمونیست‌های راه آهن، برای اجابت دعوت رفقای مسکو، در جلسه عمومی حزبی مقرر داشتند که: در روزهای شنبه برای پیشرفت امور اقتصاد ملی مجاناً ۵ ساعت بطور اضافی کار کنند».

* * *

من اطلاعات مربوط به شنبه های کمونیستی را با تفصیل هر چه بیشتر و بطور کامل ذکر کردم، زیرا در اینجا ما بدون شک یکی از مهمترین جوانب ساختمان کمونیستی را مشاهده مینمائیم که مطبوعات ما توجه کافی بدان معطوف نمیدارند و ما خود هنوز ارزش کافی بدان نداده‌ایم.

کمتر پرگوبی سیاسی و بیشتر توجه به واقعیات بسیار ساده ولی حیاتی ساختمان کمونیستی، واقعیاتی که از زندگی گرفته شده و با خود زندگی آزمایش شده است — این شعار را باید همهٔ ما، نویسندگان، مبلغین، مروجین، سازماندهان ما و غیره بطور خستگی‌ناپذیری تکرار نمائیم.

طبیعی و ناگزیر است که پس از انقلاب پرولتری آنچه در آغاز بیش از همه ما را بخود مشغول میدارد، وظیفهٔ عمده و اساسی یعنی از بین بردن مقاومت بورژوازی، پیروزی بر استثمارگران و برانداختن توطئه آنان است (نظیر «توطئه برده‌داران» برای تسلیم پتروگراد که در آن توطئه همه از چرنیه سوتنی (باندهای سیاه — م.) و کادت‌ها گرفته تا منشویک‌ها و اس‌ارها شرکت جستند (۱۱۱). ولی بموازات این وظیفه بنحوی بهمین درجه ناگزیر وظیفه‌ای مهمتر (و هر چه پیشتر — بیشتر) پیش می‌آید که عبارتست از ساختمان مثبت کمونیستی و خلاقیت مناسبات اقتصادی نوین یعنی جامعه نوین.

دیکتاتوری پرولتاریا — همانطور که من بارها و از آنجمله ضمن سخنرانی ۱۲ مارس در جلسه شورای نمایندگان پتروگراد متذکر شده‌ام — تنها و حتی بطور عمده اعمال قهر نسبت به استثمارگران نیست. پایهٔ

اقتصادی این اعمال قهر انقلابی و وثیقه قابلیت حیاتی و کامیابی آن عبارت از اینستکه پرولتاریا نسبت به سرمایه‌داری طراز عالیتری از سازماندهی اجتماعی کار را عرضه میدارد و عملی میسازد. کنه مطلب در این است. سرچشمه نیرو و وثیقهٔ پیروزی ناگزیر و کامل کمونیسم در اینست.

سازماندهی کار اجتماعی بشیوه سرواژی مبتنی بر انضباط بود که با تازیانه حفظ میشد در حالیکه زحمتکشان در منتهای جهل و ذلت بسر می‌بردند و دستخوش غارتگری و استهزاء و آزار مشتی ملاک بودند. سازماندهی کار اجتماعی بشیوهٔ سرمایه‌داری مبتنی بر انضباطی بود که بزور گرسنگی حفظ میگردید و تودهٔ عظیم زحمتکشان، با وجود همهٔ پیشرفت فرهنگ بورژوایی و دمکراسی بورژوایی، حتی در پیشروترین، متمدن‌ترین و دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها نیز، کماکان تودهٔ جاهل و ذلیل، بردگان مزدور یا دهقانان درمانده‌ای بودند که دستخوش غارتگری و استهزاء و آزار مشتی سرمایه‌دار بودند. سازماندهی بشیوهٔ کمونیستی کار اجتماعی که سوسیالیسم نخستین گام بسوی آنست، بر انضباط آزادانه و آگاهانهٔ خود زحمتکشان که هم یوغ ملاکین و هم یوغ سرمایه‌داران را بزیر افکنده‌اند، مبتنی است و روزبروز بیشتر بر آن مبتنی خواهد شد.

این انضباط نوین از آسمان نازل نشده و در نتیجهٔ نیات حسنه پدید نیامده، بلکه زائیده شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه‌داری و تنها زائیدهٔ این شرایط است. بدون این شرایط چنین انضباطی غیرممکن است. و اما حامل این شرایط مادی یا ناقل این شرایط طبقهٔ تاریخی معینی است که توسط سرمایه‌داری بزرگ بوجود آمده، متشکل و همپیوسته شده تعلیم دیده و آگاه و آبدیده شده است. این طبقه — پرولتاریاست.

دیکتاتوری پرولتاریا، اگر بخواهیم این عبارت را که اصطلاحی لاتینی علمی و تاریخی-فلسفی است بزبان ساده‌تری بیان نمائیم، معنایش چنین است:

فقط طبقهٔ معین یعنی همانا کارگران شهری و بطور کلی کارگران کارخانه‌ها و فابریکها، کارگران صنعتی، قادرند تمام تودهٔ زحمتکشان

و استثمارشوندگان را در مبارزه در راه بزیر افکندن یوغ سرمایه، در جریان خود این بزیر افکندن، در مبارزه بخاطر حفظ و تحکیم پیروزی و در امر استقرار نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیستی و در سراسر مبارزه در راه محو کامل طبقات، رهبری نماید. (بطور حاشیه متذکر میشویم که: از لحاظ علمی فرق بین سوسیالیسم و کمونیسم تنها در اینست که کلمه اول بمعنای نخستین مرحله جامعهٔ نوینی است که از درون سرمایه‌داری پدید آمده است و کلمه دوم بمعنای مرحله بعدی و عالیتر آنست.)

اشتباه انترناسیونال «برن» یا انترناسیونال زرد (۱۱۲) در اینستکه سران آن مبارزهٔ طبقاتی و نقش رهنمون پرولتاریا را فقط در گفتار قبول دارند و میترسند تا پایان بیاندیشند و درست از همان نتیجه‌گیری ناگزیری که برای بورژوازی بویژه دهشتناک و مطلقاً برای وی ناپذیرفتنی است هراس دارند. آنها از اذعان باین حقیقت بیم دارند که دیکتاتوری پرولتاریا نیز دورانی از مبارزهٔ طبقاتی است که مادامیکه طبقات محو نشده‌اند جنبه ناگزیر دارد و شکلهای خود را عوض میکند و پس از برانداختن سرمایه در آغاز جنبه فوق‌العاده شدید و خودویژه‌ای بخود میگیرد. پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزهٔ طبقاتی را قطع نمیکند، بلکه آنرا — تا زمان محو کامل طبقات — ادامه میدهد، ولی البته در شرایط دیگر، به شکل دیگر و با وسایل دیگر.

و اما معنای «محو طبقات» چیست؟ همهٔ کسانیکه خود را سوسیالیست مینامند، این هدف نهایی سوسیالیسم را قبول دارند، ولی چه بسا همه در معنای آن تعمق نمیورزند. طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق میگردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی، برحسب مناسبات خود (که اغلب بصورت قوانین تثبیت گردیده است) با وسایل تولید، بر حسب نقش خود در سازماندهی اجتماعی کار و بنابر این بر حسب شیوه‌های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروههایی از افراد هستند که یک گروه از آنها بعلت تمایز مقامش در یک نظام معین اقتصاد اجتماعی میتواند، کار گروه

دیگر را بتصاحب خود درآورد.

واضح است که برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود، بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهر و ده و هم فرق بین افراد متعلق به کار جسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. این کاریست بس طولانی. برای انجام این امر باید در جهت تکامل نیروهای مولده گام بزرگی به پیش برداشت، باید بر مقاومت بقایای کثیرالعدهٔ تولید کوچک فائق آمد (مقاومتی که اغلب بطور پاسیف ابراز میگردد و بسیار سرسخت است و فائق آمدن بر آن بسیار دشوار است)، باید بر نیروی عظیم عادت و جمودی که ناشی از این بقایاست فائق آمد.

فرض اینکه تمام «زحمتکشان» بطور یکسانی باین کار قادرند پوچترین عبارتپردازی یا توهم سوسیالیست عهد دقیانوس یا زمان ماقبل مارکس است. زیرا این استعداد فطری نیست، بلکه در جریان تاریخ و فقط در نتیجهٔ شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه داری پدید می‌آید. این استعداد را در آغاز راهی که از سرمایه‌داری به سوسیالیسم میرود فقط پرولتاریا دارا است. اوست که قادر است وظیفهٔ عظیمی را که بر عهده دارد انجام دهد و علت آن اولا اینستکه وی نیرومندترین و پیشروترین طبقهٔ جوامع متمدن است؛ ثانیاً اینستکه وی در تکامل یافته‌ترین کشورها اکثریت اهالی را تشکیل میدهد؛ ثالثاً اینستکه در کشورهای عقب‌ماندهٔ سرمایه‌داری نظیر روسیه اکثریت اهالی به نیمه‌پرولترها یعنی بگروه افرادی تعلق دارد که همیشه بخشی از سال را بشیوهٔ پرولتری میگذرانند و همیشه تا حدود معینی قوت خود را از راه کار مزدوری در بنگاههای سرمایه‌داری بدست می‌آورند.

کسانیکه میکوشند مسائل مربوط به انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را باستناد عباراتی کلی دربارهٔ آزادی، برابری، دمکراسی بطور اعم، برابری دمکراسی کار و غیره حل کنند (کاری که کائوتسکی، مارتف و سایر قهرمانان انترناسیونال برن یا انترناسیونال زرد، انجام میدهند)، با این عمل فقط طبع خرده‌بورژواآبانه، فیلسترمنشانه و بازاری

خود را که از لحاظ مسلکی همچون برده‌ای کشان کشان از دنبال بورژوازی میروند، آشکار میسازند. چیزی که میتواند حل صحیح این مسئله را بدست ما بدهد فقط بررسی مشخص مناسبات مخصوصی است که بین طبقهٔ خاصی که قدرت سیاسی را بتصرف خود درآورده است یعنی پرولتاریا و تمامی تودهٔ غیرپرولتر و نیز نیمه‌پرولتر اهالی زحمتکش وجود دارد و ضمناً این مناسبات هم در شرایط هماهنگی موهوم و «ایده‌آل» بوجود نیامده، بلکه در شرایط واقعی مقاومت جنون‌آمیز و متنوع بورژوازی بوجود می‌آید.

اکثریت عظیم اهالی در هر کشور سرمایه‌داری و از آنجمله در روسیه — و اهالی زحمتکش علی‌الخصوص — هزاران بار ستم سرمایه، غارتگری آن و هر نوع ستمگری را روی خود و نزدیکانشان آزموده و مشقات آنرا تحمل کرده‌اند. جنگ امپریالیستی یعنی کشتار ده ملیون نفر بخاطر حل این مسئله که سرمایهٔ انگلیسی در غارت جهان اولویت داشته باشد یا سرمایهٔ آلمانی — این آزمون و مشقات را فوق‌العاده حدت داد، دامنه آنها را وسیع‌تر کرد و بر عمق آنها افزون و افراد را وادار نمود تا بر آنها وقوف یابند. از اینجاست هواخواهی ناگزیر اکثریت عظیم اهالی و بویژه توده‌های زحمتکشان نسبت به پرولتاریا، برای آنکه پرولتاریا با تهور قهرسانانه و با بی‌امانی انقلابی خود یوغ سرمایه را بزیر میافکند، استثمارگران را سرنگون میسازد، مقاومت آنان را درهم میشکنند و با خون خود راه را برای ایجاد جامعهٔ نوینی که در آن جایی برای استثمارگران نخواهد بود، هموار میسازد.

هر قدر هم تردید و تزلزل خرده‌بورژوایی توده‌های غیرپرولتر و نیمه‌پرولتر اهالی زحمتکش و تمایل آنها برای بازگشت بسوی «نظام» بورژوایی و قرار گرفتن در زیر «بال و پر» بورژوازی، دامنهٔ عظیم و جنبهٔ ناگزیر داشته باشد، باز آنها نمیتوانند برای پرولتاریا که نه تنها استثمارگران را سرنگون میسازد و مقاومت آنان را درهم میشکند، بلکه همچنین رابطهٔ اجتماعی نوین و عالیتری که انضباط اجتماعی است برقرار میسازد، اوتوریتهٔ معنوی و سیاسی قایل نگردند. این انضباط — انضباط کارکنان آگاه و متحدیست که سلطه هیچ یوغ و قدرتی را بر

خود نمیشناسند مگر قدرت اتحاد خود و پیشاهنگ خود که آگاهتر، متهورتر، همپیوسته‌تر، انقلابی‌تر و با استقامت‌تر است.

پرولتاریا برای اینکه بتواند پیروز گردد و سوسیالیسم را بوجود آورد و تحکیم نماید باید مسئله دوگانه یا دوجانبه‌ایرا حل کند: اولا با قهرمانی بیدریغ خود در مبارزهٔ انقلابی علیه سرمایه تمام تودهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان را بسوی خود جلب کند، آنها را متشکل سازد و برای سرنگون ساختن بورژوازی و درهم شکستن کامل هرگونه مقاومتی از طرف وی آنان را رهبری نماید؛ ثانیاً تمام تودهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان و نیز تمام قشرهای خرده‌بورژوا را براه ساختمان اقتصادی نوین، براه برقراری رابطهٔ اجتماعی نوین، انضباط نوین در کار و سازماندهی نوین کار بکشاند که آخرین کلام علم و تکنیک سرمایه‌داری را با اتحاد توده‌ای کارکنان آگاه خالق تولید سوسیالیستی بزرگ پیوند میدهد.

این مسئله دوم از اولی دشوارتر است، زیرا بهیچوجه نمیتوان با یک قهرمانی که ضمن یک شور و شوقی بوجود آمده باشد حل نمود، بلکه برای حل آن طولانی‌ترین، سرسخت‌ترین و دشوارترین قهرمانی توأم با کار توده‌ای و روزمره لازم است. ولی این مسئله در عین حال از مسئله اول مهمتر هم هست، زیرا در غایت امر عمیقترین منبع نیرو برای پیروزی بر بورژوازی و یگانه وثیقه پایداری و انفکاک‌ناپذیری این پیروزی‌ها فقط میتواند شیوهٔ نوین و عالیتر تولید اجتماعی و استقرار تولید بزرگ سوسیالیستی بعوض تولید سرمایه‌داری و خرده بورژوایی باشد.

* * *

«شنبه‌های کمونیستی» همانا از آنجهت حایز اهمیت تاریخی عظیمی هستند که ابتکار آگاهانه و داوطلبانه کارگران را در رشته رشد بهره‌دهی کار و برقراری انضباط نوین در کار و ایجاد شرایط سوسیالیستی در اقتصاد و زندگی، بما نشان میدهند.

ای. یاکوبی یکی از بورژوا-دمکراتهای قلیل‌العدهٔ آلمان — و حتی صحیحتر بگوئیم: یکی از بورژوادمکراتهای فوق‌العاده نادر آلمان که پس از درسهای سالهای ۱۸۷۰ — ۱۸۷۱ به شوینیسم و ناسیونال-لیبرالیسم

نپیوستند، بلکه به سوسیالیسم پیوستند، گفته است که اهمیت تاریخی تأسیس یک اتحادیه کارگری از نبرد سادوایا (۱۱۳) بیشتر است. این قضاوت عادلانه است. نبرد سادوایا مسئله مربوط به اولویت یکی از دو پادشاهی بورژوایی یعنی اولویت پادشاهی اتریش یا پادشاهی پروس را در امر تأسیس دولت ملی سرمایه‌داری آلمانی حل میکرد. تأسیس یک اتحادیهٔ کارگری گام کوچکی بود در راه پیروزی جهانی پرولتاریا بر بورژوازی. بهمینسان هم ما میتوانیم بگوئیم که نخستین شنبهٔ کمونیستی که روز ۱۰ ماه مه سال ۱۹۱۹ بتوسط کارگران راه آهن مسکو — غازان در مسکو برگزار گردید، اهمیت تاریخیش از هر یک از پیروزی‌های هیندنبورگ یا فوش و انگلیسها در جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ بیشتر است. پیروزی‌های امپریالیست‌ها — کشتار ملیونها کارگر به خاطر تأمین سودهای میلیاردرهای انگلیس و آمریکا و فرانسه و درنده‌خویی سرمایه‌داری فنایابنده و پیه‌آورده ایست که زنده‌زنده در حال گندیدن است. شنبهٔ کمونیستی کارگران راه آهن مسکو — غازان یکی از عناصر جامعهٔ نوین سوسیالیستی است که رهایی از یوغ سرمایه و جنگ‌ها را برای تمام خلقهای کرهٔ زمین بارمغان می‌برد.

البته حضرات بورژواها و کوچک‌ابدالهای آنان، و از آنجمله منشویک‌ها و اس‌ارها که عادت کرده‌اند خود را نمایندهٔ «افکار عمومی» بشمرند، امیدهای کمونیست‌ها را مورد استهزاء قرار میدهند و این امیدها را «درخت بائوباب در گلدان اسپرک» مینامند و به تعداد قلیل شنبه‌های کمونیستی در مقابل موارد کثیر سرقت‌ها، بیکارنشینی‌ها، تنزل سطح بهره‌دهی، ضایع شدن مواد خام، فاسد کردن محصولات و غیره می‌خندند. ما باین حضرات چنین پاسخ میدهیم: اگر روشنفکران بورژوا بجای آنکه معلومات خود را بخاطر احیاء سلطهٔ سرمایه‌داران روسی و خارجی در اختیار انان قرار دهند، انرا در اختیار زحمتکشان قرار میدادند، آنگاه انقلاب سریعتر و صلح‌آمیزتر انجام میگرفت. ولی این پنداری واهیست، زیرا مسئله از راه مبارزه طبقات حل میگردد و اکثریت روشنفکران هم بسوی بورژوازی گرایش دارند. پرولتاریا نه بکمک روشنفکران،

بلکه علی‌رغم مخالفت آنان (لااقل در اکثر موارد) پیروز خواهد شد و روشنفکران اصلاح‌ناپذیر بورژوا را برکنار خواهد ساخت، مرددین را اصلاح خواهد کرد، تربیت خواهد نمود و مطیع خود خواهد ساخت و بخش اعظم آنان را بتدریج بسوی خود جلب خواهد کرد. ذوق و شادی موذیانه از دشواری‌ها و ناکامیهای انقلاب، ایجاد سراسیمگی، تبلیغات برای بازگشت به قهقرا ــ همه اینها اسلحه و شیوه‌های مبارزهٔ طبقاتی روشنفکران بورژواست. پرولتاریا اجازه نخواهد داد ویرا بدینوسیله بفریبند.

و اگر کنه مطلب را هم در نظر گیریم، مگر در تاریخ دیده شده است که یک شیوهٔ نوین تولید فوراً بدون ناکامیهای طولانی و اشتباهات و تکرار آنها ریشه بدواند؟ نیم قرن پس از سقوط سرواژ (۱۱٤)، هنوز در دهات روسی بقایای سرواژ بمیزان زیادی باقی بود. نیم‌قرن پس از الغاء بردگی سیاه‌پوستان در آمریکا، سیاه‌پوستان در آنجا هنوز اغلب در حالت نیمه‌بردگی بسر بردند. روشنفکران بورژوا و از آنجمله منشویک‌ها و اس‌ارها نسبت بخود وفا دارند، آنها خادم سرمایه و حافظ استدلال سراپا کاذبانه خویش هستند: قبل از انقلاب پرولتاریا آنها با طعنه ما را پندارباف میخواندند و پس از این انقلاب از ما طلب میکنند که آثار گذشته را بسرعت پندارآمیزی از بین ببریم!

ولی ما پندارباف نیستیم و بهای واقعی «استدلالات» بورژوازی را میدانیم و نیز میدانیم که آثار گذشته در عادات و اخلاق تا زمان معینی پس از انقلاب، ناگزیر برجوانه‌های نو تفوق خواهند داشت. همینکه جوانهٔ نو بیرون می‌آید، کهنه همیشه چند زمانی نیرومندتر از آن میماند و این امر خواه در طبیعت خواه در زندگی اجتماعی همواره چنین است. دستخوش استهزاء قرار دادن ضعف جوانه‌های نو، شکاکیت مبتذل روشنفکرانه و نظایر آن، همه اینها در ماهیت امر شیوه‌های مبارزهٔ طبقاتی بورژوازی علیه پرولتاریا و دفاع از سرمایه‌داری در مقابل سوسیالیسم است. ما باید جوانه‌های نو را بدقت مورد بررسی قرار دهیم و نهایت توجه را نسبت به آنها مبذول داریم، برشد آنها هر گونه کمک کنیم و از این جوانه‌های ضعیف «پرستاری نمائیم». برخی از آنها

ناگزیر تلف خواهند شد. نمیتوان تضمین نمود که همانا «شنبه‌های کمونیستی» نقش بویژه مهمی را ایفا خواهند کرد. مطلب در این نیست. مطلب بر سر پشتیبانی از کلیه جوانه‌های نوست که خود زندگی ازبین آنها آن جوانه‌هایی را که قابلیت حیاتیشان از همه بیشتر است دستچین خواهد نمود. اگر دانشمند ژاپنی، برای آنکه بافراد کمک کند تا بر بیماری سفلیس غلبه نمایند، شکیبایی آنرا داشت که ۶۰۵ مادهٔ دارویی را مورد آزمایش قرار دهد تا ششصد و ششمین دارویی را که تقاضاهای معینی را ارضاء میکرد بدست آورد، آنوقت کسانیکه میخواهند مسئله دشوارتری را حل نمایند یعنی بر سرمایه‌داری غلبه کنند باید بحد کافی پافشاری داشته صدها و هزارها شیوه و طریقه و وسیله مبارزه‌را بیازمایند تا مناسبترین آنها را تعیین نمایند.

«شنبه‌های کمونیستی» از آنجهت دارای اهمیت هستند که کارگرانی آنها را شروع کرده‌اند که بهیچوجه شرایط فوق‌العاده مساعدی نداشته، بلکه کارگرانی با تخصص‌های گوناگون و از آنجمله کارگران بدون تخصص و کارگران معمولی بودند که در شرایطی عادی یعنی در شاقترین شرایط قرار داشتند. ما همه علت اساسی تنزل سطح بهره‌دهی کار را که تنها منحصر بروسیه نبوده، بلکه در سراسر جهان مشاهده میشود، بخوبی میدانیم: ویرانی و فقر، خشم و فرسودگی که جنگ امپریالیستی موجب آن بوده است، بیماری و کم‌غذایی. علت اخیر از لحاظ اهمیت خود جای اول را احراز میکند. گرسنگی — اینست علت. و اما برای از بین‌بردن گرسنگی باید سطح بهره‌دهی کار را خواه در زراعت، خواه در حمل و نقل و خواه در صنایع ارتقاء داد. لذا در اینجا یکنوع دورو تسلسل بوجود می‌آید: برای اینکه بتوان سطح بهره‌دهی کار را بالا برد، باید از گرسنگی نجات یافت و اما برای نجات از گرسنگی باید سطح بهره‌دهی کار را بالا برد.

میدانیم که اینقبیل تضادها در جریان عمل از راه گسیختن این دور و تسلسل، از راه تحول در روحیهٔ توده‌ها، از راه ابتکار قهرمانانه گروههایی از افراد یعنی از راه ابتکاری که در زمینه این تحول چه بسا نقش قاطع ایفا میکند، برطرف میگردد. کارگران معمولی مسکو و

کارکنان راه آهن مسکو (البته منظور اکثریت آنهاست، نه یکمشت محتکر و اهل اداره و از این نوع گارد سفیدیها) — زحمتکشانی هستند که در شرایط بینهایت دشواری بسر میبرند. کم‌غذایی آنها همیشگی است و اکنون در آستان برداشت محصول جدید، در شرایط وخامت عمومی وضع خواربار، بکلی در گرسنگی بسر میبرند. و آنوقت این کارگران گرسنه که در احاطه تبلیغات ضدانقلابی کین‌توزانه بورژوازی و منشویک‌ها و اس‌ارها هستند، «شنبه‌های کمونیستی» برگزار مینمایند و بدون هیچگونه مزدی بطور اضافی کار میکنند و با وجود آنکه خسته، رنجور، بیرمق و نیمه‌گرسنه هستند، سطح بهره‌دهی کار را بمیزان عظیمی بالا میبرند. مگر این بزرگترین قهرمانی نیست؟ مگر این آغاز تحولی دارای اهمیت جهانی-تاریخی نیست؟

بهره‌دهی کار در غایت امر برای پیروزی نظام اجتماعی نوین مهمترین و عمده‌ترین نکته است. سرمایه‌داری بهره‌دهی کاری بوجود آورد که در دوران سرواژ نظیر نداشت. سرمایه‌داری را میتوان قطعاً مغلوب ساخت و قطعاً هم مغلوب خواهد شد، زیرا سوسیالیسم بهره‌دهی نوین و عالیتری را در رشته کار بوجود میآورد. این کاریست بس دشوار و بس طولانی، ولی این کار آغاز گردیده است و این است عمده‌ترین مطلب. وقتی در شهر گرسنهٔ مسکو در تابستان سال ۱۹۱۹، کارگران گرسنه‌ایکه چهار سال جنگ امپریالیستی را با وضعی شاق و سپس یکسال و نیم جنگ داخلی را با وضعی از آنهم شاقتر گذرانده‌اند، توانسته‌اند این کار خطیر را آغاز نمایند، آنگاه در آتیه، هنگامیکه ما در جنگ داخلی پیروز گردیم و صلح را بکف آریم، تکامل به چه صورتی انجام خواهد گرفت؟

کمونیسم عبارتست از بهره‌دهی عالیتر نسبت به بهره‌دهی سرمایه‌داری کار کارگران داوطلب، آگاه و متحدیکه از تکنیک تکامل یافته استفاده مینمایند. شنبه‌های کمونیستی بمثابه آغاز عملی کمونیسم فوق‌العاده ارزنده هستند و این پدیدهٔ فوق‌العاده نادریست، زیرا ما در مرحله‌ای قرار داریم که «در آن فقط نخستین گامها برای انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم برداشته میشود» (و این آنچیزیست که کاملا

بجا و بمورد در برنامه حزبی ما (۱۱۰) گفته شده است).
کمونیسم در جایی آغاز میشود که از خودگذشتگی و مجاهدت کارگران ساده پدید میگردد، مجاهدتی که بر کار شاق فایق می‌آید و هدفش افزایش میزان بهره‌دهی کار، حراست هر پوط غله، زغال، آهن و سایر محصولاتی است که عاید خود کارگران و «نزدیکان» آنان نشده بلکه عاید «بستگان دور» یعنی تمام جامعه منحیث‌المجموع، عاید دهها و صدها ملیون افرادی میگردد که ابتدا در یک کشور سوسیالیستی و سپس در اتحاد جماهیر شوروی با یکدیگر متحد شده‌اند.
کارل مارکس در «کاپیتال» خود عبارات پر آب و تاب و پرطمطراق منشور کبیر بورژوا-دمکراتیک را دربارهٔ آزادی و حقوق بشر، تمام این عبارت‌پردازی دربارهٔ آزادی، برابری و برادری بطور اعم را که چشم خرده‌بورژواها و فیلیسترهای کلیهٔ کشورها و از آنجمله قهرمانان پلید کنونی انترناسیونال پلید برن را خیره میسازد، بباد استهزاء میگیرد. مارکس در مقابل این اعلامیه‌های سطنطن حقوق، مسئله ساده و جزیی و عملی و روزمره‌ایرا که بتوسط پرولتاریا مطرح شده است، قرار میدهد: تقلیل روز کار از طرف دولت، این است یکی از نمونه‌های تیپیک چنین شیوهٔ طرح مسئله. هر قدر مضمون انقلاب پرولتری بیشتر گسترش می‌یابد، بهمان نسبت هم تمام اصابت نظر و تمام ژرفای این تذکر مارکس با وضوح و بداهت بیشتری در برابر ما متظاهر میگردد. فرق «فرمول‌های» کمونیستی واقعی با عبارت‌پردازی پرطمطراق و محیلانه و مطنطن کائوتسکی‌ها، منشویکها و اس‌ارها و «اخوان» گرامی آنان در برن، همانا در اینستکه آنها همه چیز را به شرایط کار منحصر میسازند. کمتر دربارهٔ «دمکراسی کار»، «آزادی، برابری، برادری»، «حاکمیت خلق» و هکذا یاوه‌سرایی کنید: کارگر و دهقان آگاه زمان ما شیادی روشنفکر بورژوا را در این عبارات قلمبه با همان سهولتی تشخیص میدهد که یک مرد مجرب دنیادیده، بمحض مشاهدهٔ سیما و ظاهر بی خدشه «آراستهٔ» فلان «آقای نجیب»، فوراً و بدون اشتباه میگوید: «باحتمال قوی، شیاد است».
کمتر عبارات مطنطن و بیشتر کار ساده و روزمره و تلاش برای

یک پوط غله و یک پوط زغال! بیشتر باید تلاش کرد که این یک پوط غله و یک پوط زغال مورد نیاز کارگر گرسنه و دهقان ژنده‌پوش و برهنه از طریق معاملات سوداگرانه، یعنی بشیوهٔ سرمایه‌داری، فراهم نشده، بلکه با کار آگاهانه، داوطلبانه، فداکارانه و قهرمانانه زحمتکشان ساده، نظیر کارگران معمولی و کارکنان راه آهن مسکو — غازان فراهم گردد.

ما باید همه باین حقیقت معترف باشیم که آثار شیوهٔ برخورد بورژوایی-روشنفکرانه و عبارتپردازانه نسبت به مسائل انقلاب در همه‌جا و از آنجمله در صفوف ما در هر گام بروز مینماید. مثلا مطبوعات ما علیه این بقایای پوسیدهٔ گذشته پوسیدهٔ بورژوادمکراتیک کم نبرد میکند و از جوانه‌های ساده، جزیی و روزمره، ولی جاندار کمونیسم واقعی کم پشتیبانی مینماید.

وضع زنان را در نظر بگیرید. هیچ حزب دمکراتیک در جهان در هیچیک از پیشروترین جمهوری‌های بورژوایی در این زمینه طی ده‌ها سال یکصدم آنچه را که ما در همان نخستین سال حکومت خود انجام دادیم، انجام نداده است. ما از قوانین رذیلانه مربوط به نابرابری زنان در حقوق و از قیودات طلاق و فرمالیته‌بازی‌های کثیفی که با آن همراهست، از قانون مربوط به رسمیت نشناختن اطفالی که از مادران بی‌شوهر بدنیا آمده‌اند و از قانون مربوط به تجسس پدران آنها و غیره بتمام معنی کلمه سنگ روی سنگ باقی نگذارده‌ایم، — همان قوانینی که بقایای آنها، به سرشکستگی و ننگ بورژوازی و سرمایه‌داری، در کلیهٔ کشورهای متمدن بسیار زیاد است. ما هزار بار حق داریم به کرده‌های خود در این رشته ببالیم. ولی هر قدر ما زمین را از آل و آشغال‌های قوانین و تشکیلات کهنهٔ بورژوایی تمیزتر ساختیم، بهمان نسبت بر ما واضحتر گردید که این تمیز کردن زمین فقط بمنظور ساختمان بوده، ولی هنوز خود ساختمان نیست.

زن، علی‌رغم تمام قوانین رهایی‌بخش، هنوز کماکان کنیز خانگی باقیمانده است، زیرا خرده‌کاری‌های خانه‌داری ویرا تحت فشار قرار میدهد، مختنق میکند، خرفت میسازد، خوار مینماید، اسیر مطبخ و

بچه‌داری میسازد و با کاری که مطلقاً فاقد هرگونه بهره‌دهی بوده بیمقدار، عصبانی کننده، سنگ کننده و ذلت‌آور است، دسترنج او را بهدر میدهد. رهایی واقعی زن و کمونیسم واقعی تنها در آنجا و در آنزمان آغاز میگردد که مبارزهٔ پردامنه‌ای (تحت رهبری پرولتاریای صاحب قدرت دولتی) علیه این خرده‌کاری خانه‌داری آغاز گردد یا بعبارت صحیحتر به تجدید سازمان پردامنه این خانه‌داری بر بنیاد اقتصاد بزرگ سوسیالیستی پرداخته شود.

آیا ما در عمل باین مسئله که از نظر تئوریک برای هر کمونیستی مسلم است توجه کافی معطوف میداریم؟ البته نه. آیا ما از جوانه‌های کمونیسم که هم اکنون در این رشته وجود دارد مواظبت کافی بعمل می‌آوریم؟ باز هم نه و نه. ناهارخوریهای عمومی، شیرخوارگاه‌ها، کودکستان‌ها — اینهاست نمونه‌های این جوانه‌ها و اینهاست آن وسایل ساده و روزمره‌ایکه مستلزم هیچ گونه ظاهرسازی و عبارتپردازی پر طمطراق و پرآب و تاب و مطنطن نبوده عملا قادر است زن را رها سازد و عملا قادر است از نابرابری وی با مرد از لحاظ نقش وی در تولید اجتماعی و در زندگی اجتماعی بکاهد و این نابرابری را نابود سازد. این وسایل تازگی ندارند و (مانند تمام مقدمات مادی سوسیالیسم بطور کلی) بوسیلهٔ سرمایه‌داری بزرگ بوجود آمده‌اند، ولی این وسایل در دوران سرمایه‌داری اولا جنبهٔ نادر داشتند و ثانیاً — که نکته بویژه مهمی است — یا بنگاههای سوداگرانه‌ای بودند واجد تمامی بدترین جوانب معامله‌گری، سودورزی، فریب و تقلب ویا عبارت بودند از «آکروباسی امور خیریهٔ بورژوایی» که بهترین کارگران بحق و بجا نسبت به آن نفرت و انزجار داشتند.

شک نیست که تعداد این مؤسسات در کشور ما بمراتب بیشتر شده است و این مؤسسات شروع به تغییر خصلت خود نموده‌اند. شک نیست که در بین زنان کارگر و دهقان چندین بار بیش از آنچه که خبر داریم افراد دارای قریحه سازماندهی وجود دارند که قادرند بدون اینهمه عبارتپردازی، دوندگیهای بیجا، جار و جنجال و پرگویی در بارهٔ نقشها و سیستمها و غیره که «روشنفکران» فوق‌العاده بخود مغرور

یا «کمونیستهای» زودرس بدان «مبتلا هستند»، کارهای عملی را با شرکت دادن عدهٔ زیادی کارکن و عده‌ای از آنهم زیادتر مصرف‌کننده، روبراه سازند. ولی ما چنانکه باید و شاید از این جوانه‌های شجرهٔ نو پرستاری نمیکنیم.

به بورژوازی بنگرید. ببینید چه خوب میتواند هرچه را که برایش لازم است بوسیلهٔ اعلان پخش کند! چگونه بنگاههایی که در نظر سرمایه‌داران «نمونه» هستند در ملیونها نسخه از روزنامه‌های آنان مورد تمجید قرار میگیرند و چگونه مؤسسات «نمونه‌وار» بورژوازی بموضوعی برای غرور ملی تبدیل میگردند! جرائد ما بهیچوجه یا تقریباً بهیچوجه در فکر این نیستند که بهترین ناهارخانه‌های اجتماعی یا شیرخوارگاهها را توصیف نمایند و با اندرزهای همه‌روزهٔ خود کاری کنند که برخی از آنها به مؤسسات نمونه‌وار تبدیل شوند، آنها را معرفی نمایند و به تفصیل این مطلب‌را شرح دهند که در پرتو کار نمونه‌وار کمونیستی چقدر در نیروی کار انسانی صرفه‌جویی میشود، چقدر برای مصرف‌کنندگان وسایل راحتی فراهم میگردد، چقدر محصول پس‌انداز میشود، چگونه زنان از قید بردگی خانگی رها میگردند و چقدر شرایط بهداشتی بهبودی می‌پذیرد و چگونه پس از حصول این نتایج میتوان آنرا در سراسر جامعه و در بین تمام زحمتکشان بسط داد.

تولید نمونه‌وار، شنبه‌های کمونیستی نمونه‌وار، تلاش و توجه نمونه‌وار و با وجدانی نمونه‌وار بهنگام تهیه و توزیع هر پوط غله، ناهارخانه‌های نمونه‌وار، نظافت نمونه‌وار فلان خانهٔ کارگری و فلان کوی — همه این کارها باید ده بار بیش از اکنون مورد توجه و مراقبت جرائد ما و نیز هر سازمان کارگری و دهقانی ما قرار گیرد. همه اینها جوانه‌های کمونیسم‌اند و پرستاری از این جوانه‌ها وظیفهٔ همگانی و درجهٔ اول ماست. هر اندازه هم که وضع خواربار و تولیدی ما دشوار باشد، باز طی این دوران ۱۸ ماههٔ حکومت بلشویکی پیشروی در کلیهٔ جهات امری مسلم است: میزان تدارک غله از ۳۰ ملیون پوط (از اول ماه اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال ۱۹۱۸) به ۱۰۰ ملیون پوط رسیده است (از اول اوت ۱۹۱۸ تا اول ماه مه ۱۹۱۹)؛ جالیزی کاری

افزایش یافته است، میزان کسر کشت غله کاهش پذیرفته، حمل و نقل راه آهن، با وجود دشواریهای عظیم تهیه سوخت، روبه بهبودی نهاده است و هکذا. بر روی این زمینه عمومی و با کمک قدرت دولتی پرولتری، جوانه‌های کمونیسم نخواهند خشکید، بلکه نشوونما خواهند یافت و به کمونیسم کامل بدل خواهد شد.

* * *

باید در معنای «شنبه‌های کمونیستی» بخوبی تعمق ورزید تا از این ابتکار عظیم تمام درسهای عملی فوق‌العاده مهمی را که از آن ناشی میگردد، آموخت.

پشتیبانی همه‌جانبه از این ابتکار درس اول و عمده است. استعمال کلمه «کمون» در کشور ما با سهولت بیش از حدی رایج شده است. هر بنگاهی که توسط کمونیست‌ها یا با شرکت آنان براه میافتد در اکثر موارد بلافاصله «کمون» اعلام میگردد و ضمناً اغلب این نکته فراموش میشود که یک چنین عنوان پرافتخاری را باید از طریق کار طولانی و سرسخت تحصیل نمود، آنرا باید با احراز موفقیت عملی ثابت شده در رشته ساختمان واقعاً کمونیستی تحصیل کرد.

بدینمناسبت بعقیدهٔ من تصمیمی که به فکر اکثریت اعضاء کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی رسیده و حاکی از لغو فرمان شورای کمیسرهای ملی در قسمت مربوط به عنوان «کمون‌های مصرف» (۱۱۶) است، کاملا صحیح میباشد. بگذار عنوان آنها ساده‌تر باشد، — ضمناً تقصیر نارسایی‌ها و نقصانهای نخستین مراحل کار سازمانی نوین دیگر بگردن «کمون‌ها» نبوده، بلکه (همانگونه که در واقع هم باید باشد) بگردن کمونیستهای بد خواهد بود. بسی سودمند بود هر آینه کلمه «کمون» را از استعمال رایج خارج میساختند و غدغن میکردند که این کلمه هرجا که پایش افتاد بکار برده شود ویا این عنوان را تنها برای آن کمونهای واقعی قائل شوند که استعداد و توانایی خود را در مرتب نمودن کارها بشیوهٔ کمونیستی، واقعاً در جریان عمل به ثبوت رسانده‌اند (و تمام اهالی محل متفق‌القول آنرا تصدیق کرده‌اند). ابتدا استعداد خود را

برای کار بی‌مزد بنفع جامعه، بنفع همهٔ زحمتکشان، استعداد خود را برای «کار بشیوهٔ انقلابی»، برای ارتقاء سطح بهره‌دهی کار و مرتب کردن نمونه‌وار کارها ثابت کن و آنگاه برای دریافت عنوان پرافتخار «کمون» دست دراز کن!

«شنبه‌های کمونیستی» از این لحاظ استثناء بس گرانبهایی هستند. زیرا در این مورد کارگران معمولی و کارگران راه آهن مسکو — غازان ابتدا عملا نشان دادند که قادرند مانند یک کمونیست کار کنند و آنگاه به ابتکار خود عنوان «شنبه‌های کمونیستی» دادند. باید کوشید و باین نائل آمد که در آتیه نیز این کار بهمین منوال باشد و هر کس که از این ببعد بنگاه، مؤسسه یا کار خود را کمون بنامد ولی صحت آنرا ضمن انجام یک کار شاق و احراز موفقیت عملی در جریان یک کار طولانی و دادن سازمان نمونه‌وار و واقعاً کمونیستی به کار ثابت نکرده باشد، بیرحمانه مورد استهزاء قرار گیرد و بعنوان شارلاتان و یاوه‌گو رسوا گردد.

ابتکار عظیم «شنبه‌های کمونیستی» باید از لحاظ دیگر یعنی برای تصفیه حزب نیز مورد استفاده قرار گیرد. در نخستین روزهای پس از انقلاب، هنگامیکه بسیاری از افراد «شریف» و دارای روحیه عامیگری روش بسیار خائفانه‌ای داشتند، هنگامیکه روشنفکران بورژوا و از آنجمه البته منشویک‌ها و اس‌ارها یکسره بخرابکاری مشغول بودند و در آستان بورژوازی چاکری میکردند، این امر که عده‌ای ماجراجو و عناصر موذی دیگر خود را بحزب حاکمه وارد می‌ساختند، امری کاملا احترازناپذیر بود. هیچ انقلابی بدون این نبوده و نمیتواند باشد. تمام مطلب بر سر آنستکه حزب حاکمه متکی بر طبقهٔ پیشرو سالم و نیرومند قادر به تصفیهٔ صفوف خویش باشد.

ما از این لحاظ مدتهاست کار را شروع کرده‌ایم. باید آنرا بلاانحراف و بدون خستگی ادامه داد. بسیج کمونیست‌ها برای جنگ از این لحاظ بما کمک کرد: ترسوها و فرومایگان از حزب گریختند راهشان باز و جاده دراز! یک چنین کاهش شماره اعضاء حزب

افزایش عظیم نیرو و وزن آنست. باید با استفاده از ابتکار «شنبه‌های کمونیستی» کار تصفیه را ادامه داد یعنی: فقط پس از یک «آزمایش» یا «استاژ» مثلا ٦ ماهه که عبارت از «کار بشیوهٔ انقلابی» باشد افراد را بحزب پذیرفت. عین همین آزمایش را نیز باید در مورد کلیه آن اعضاء حزب که پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بحزب وارد شده و با کارها یا خدمات خاصی قابل اعتماد بودن، وفاداری و توانایی خود را برای کمونیست بودن ثابت نکرده‌اند، خواستار شد.

تصفیه حزب که در عین حال با توقعات روزافزون وی در مورد کار واقعاً کمونیستی همراه باشد، دستگاه حاکمیت دولتی را بهبود خواهد بخشید و پیوستن قطعی دهقانان را به پرولتاریای انقلابی فوق‌العاده تسریع خواهد نمود.

«شنبه‌های کمونیستی» ضمناً خصلت طبقاتی دستگاه حاکمیت دولتی‌را بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا با فروغ بس خیره کننده‌ای روشن ساخت. کمیتهٔ مرکزی حزب نامه‌ای دربارهٔ «کار به شیوهٔ انقلابی» مینویسد*. این اندیشه از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب، حزبی مرکب از ۱۰۰ — ۲۰۰ هزار عضو مطرح شده است (تصور میکنیم که پس از تصفیه جدی یک چنین تعدادی باقی بماند، زیرا اکنون عده بیش از این است).

اندیشهٔ مزبور مورد حسن استقبال کارگران متشکل در اتحادیه‌ها قرار گرفت. تعداد آنها در روسیه و در اوکرائین به ٤ ملیون میرسد. اکثریت عظیم آنها طرفدار حاکمیت دولتی پرولتری، طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا هستند. ۲۰۰۰۰۰ و ٤۰۰۰۰۰۰ — اینست رابطه بین «چرخهای دندانه‌دار»، هر آینه بتوان چنین اصطلاحی را بکار برد. سپس دهها ملیون دهقان وجود دارند که به سه گروه عمده تقسیم میشوند: پرعده‌ترین و نزدیکترین آنان به پرولتاریا — نیمه‌پرولترها یا تهیدستان؛ سپس دهقانان میانه‌حال و سرانجام گروه بسیار کم‌عده کولاکها یا بورژوازی روستایی.

تا زمانیکه امکان دادوستد غله و امکان سوءاستفاده از قحطی وجود

---

* رجوع شود به همین جلد، ص ۲۰۳ — ۲۰٦. ه. ت.

دارد، دهقان کماکان نیمه‌زحمتکش و نیمه‌محتکر باقی میماند (و این امر تا مدت زمان معینی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر است). وی، بعنوان محتکر، نسبت بما و دولت پرولتری خصومت می‌ورزد و مایلست با بورژوازی و چاکران وفادار وی، حتی با شر منشویک یا ب. چرننکف اس‌ار که از آزادی دادوستد غله طرفداری میکنند سازش نماید. ولی دهقان بعنوان فرد رنجبر دوست دولت پرولتری و وفادارترین متفق کارگر در مبارزه علیه ملاک و سرمایه‌دار است. دهقان بعنوان فرد زحمتکش، با وجود تودهٔ عظیم چندین ملیونی خود از آن «ماشین» دولتی که تحت سرپرستی گروه صد یا دویست هزار نفری پیشاهنگ پرولتری کمونیستی است و خود مرکب از ملیون‌ها پرولتر متشکل است، پشتیبانی مینماید.

دولتی از این دمکراتیک‌تر، بمعنای واقعی کلمه و دارای پیوندی از این محکمتر با توده‌های زحمتکش و استثمارشونده هنوز در جهان وجود نداشته است.

همانا یک چنین کار پرولتری که عنوان آن «شنبه‌های کمونیستی» است و بوسیله آنها بموقع اجرا گذارده میشود، موجب تحکیم قطعی احترام و علاقه دهقانان نسبت به دولت پرولتری است. یک چنین کاری — و فقط چنین کاری است که دهقان را به حقانیت ما، به حقانیت کمونیسم قطعاً معتقد میسازد و ویرا طرفدار ازخودگذشتهٔ ما مینماید و این امر کار را به غلبه کامل بر دشواریهای خواربار، به پیروزی کامل کمونیسم بر سرمایه‌داری در مورد مسئله تولید و توزیع غله و تحکیم بی‌چون و چرای کمونیسم منجر میسازد.

۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹.

در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۹ بشکل جزوه علیحده در مسکو توسط بنگاه نشریات دولتی چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ی. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۵ — ۲۹ ترجمه و چاپ شده است

همه برای مبارزه با دنیکین!

(نامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) روسیه به سازمانهای حزبی (۱۱۷)

رفقا! یکی از بحرانی‌ترین و به‌احتمال قوی حتی بحرانی‌ترین لحظات انقلاب سوسیالیستی فرا رسیده است. مدافعین استثمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران اعم از مدافعین روسی و خارجی (در درجهٔ اول مدافعین انگلیسی و فرانسوی) مذبوحانه تلاش می‌کنند حاکمیت غارتگران دسترنج مردم یعنی حاکمیت ملاکان و استثمارگران را در روسیه احیاء کنند و از این راه بپایه‌های حاکمیت آنها که در سراسر جهان در حال فرو ریختن است استحکام بخشند. نقشهٔ سرمایه‌داران انگلیسی و فرانسوی که می‌خواستند اوکرائین را توسط سپاهیان خود تصرف کنند، عقیم ماند؛ پشتیبانی آنها از کلچاک در سیبری نیز بجایی نرسید؛ ارتش سرخ بکمک کارگران اورال که همه بپا خاسته‌اند قهرمانانه در اورال پیشروی می‌کند و برای آزاد ساختن سیبری از زیر یوغ مظالم و ددمنشی بیسابقهٔ مالک‌الرقابان آنجا، سرمایه‌داران بسیبری نزدیک می‌شود. سرانجام نقشهٔ امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی برای تصرف پتروگراد از راه یک توطئهٔ ضدانقلابی که در آن سلطنت‌طلبان روسی و کادتها و منشویک‌ها و اس‌ارها و از جمله اس‌ارهای چپ شرکت داشتند، عقیم ماند.

اینک سرمایه‌داران بیگانه مذبوحانه در تلاش و تقلا هستند که ستمکاری سرمایه را احیاء کنند و میخواهند این کار را بوسیلهٔ هجوم و یورش دنیکین انجام دهند و به وی نیز همانگونه که زمانی به کلچاک کمک می‌کردند از لحاظ افسر و آذوقه و پوشاک و مهمات و تانک و غیره و غیره کمک کرده‌اند.

تمام نیروهای کارگران و دهقانان، تمام نیروهای جمهوری شوروی باید برای دفع هجوم دنیکین متمرکز شود و بدون وقفه در تعرض پیروزمندانهٔ ارتش سرخ در جبههٔ اورال و سیبری پیروزی بر وی بدست آید. چنین است

وظیفهٔ اساسی در لحظهٔ کنونی

همهٔ کمونیست‌ها مقدم بر همه و بیش از همه، کلیهٔ هواخواهان آنها، همهٔ کارگران و دهقانان شرافتمند، همهٔ کارکنان مؤسسات شوروی باید بشیوهٔ جنگی کمر ببندند و کار خود، مساعی خود و هم خود را بحد اکثر با وظایف بلاواسطهٔ جنگ یعنی با وظیفهٔ دفع سریع هجوم دنیکین، هماهنگ سازند و از هر فعالیت دیگر خود بکاهند و به پیروی از این وظیفه آنرا تغییر دهند.

جمهوری شوروی در حلقهٔ محاصره دشمن در آمده است. این جمهوری باید نه در گفتار بلکه عملاً اردوگاه جنگی واحدی باشد.

همهٔ کارهای کلیهٔ مؤسسات را باید با جنگ دمساز نمود و بشیوهٔ جنگی ترتیبات جدیدی به آنها داد!

اصل رهبری جمعی برای حل و فصل امور دولت کارگران و دهقانان ضروری است. ولی هرگونه زیاده‌روی در رهبری جمعی، هرگونه تحریف آن که منجر بکاغذبازی و سلب مسئولیت گردد، هرگونه تبدیل مؤسسات مبتنی بر رهبری جمعی به محل پرگویی و لفاظی در حکم بزرگترین بلاهاست که باید بهر قیمتی شده، با سرعتی هر چه بیشتر و بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، به آن پایان بخشید.

رهبری جمعی نه از لحاظ تعداد اعضای هیئت و نه از لحاظ ادارهٔ عملی امور از یک حداقل مطلقاً ضروری نباید فراتر رود، باید «نطق و خطابه» ممنوع شود و در تبادل افکار نهایت سرعت بعمل آید بطوریکه این تبادل افکار به استحضار از جریان امور و پیشنهادهای دقیق عملی منحصر شود.

هر بار که حتی کوچکترین امکانی وجود داشته باشد، رهبری جمعی باید بکوتاهترین بحث و مذاکره آنهم فقط پیراسون مهمترین مسائل در هیئتی دارای حداقل تعداد ممکنهٔ اعضاء محدود گردد و مدیریت و ادارهٔ عملی هر موٴسسه، بنگاه، کار و وظیفه باید به رفیق واحدی سپرده شود که بپایداری، قاطعیت، تهور و قابلیت ادارهٔ کارهای عملی مشهور و مورد حداکثر اعتماد باشد. رهبری جمعی در هر مورد و در هر اوضاع و احوالی بدون استثناء باید با تعیین کاملا دقیق مسئولیت شخصی هر فرد در برابر کار دقیقاً معین، توأم باشد. بی‌مسئولیتی که با استناد به رهبری جمعی پرده‌پوشی می‌شود، خطرناکترین بلایی است که همهٔ افراد فاقد تجربهٔ فراوان در کار رهبری عملی جمعی را تهدید می‌کند و در امور جنگی غالباً کار را ناگزیر بفلاکت و آشفتگی و سراسیمگی و چندقدرتی و شکست می‌کشاند.

بلای دیگر که خطرش کمتر از این نیست، شتابزدگی سازمانی یا خیالبافی سازمانی است. تجدید سازمان کار که برای دوران جنگ ضروری است، بهیچوجه نباید موجب تجدید سازمان موٴسسات و بهرحال تأسیس شتابزدهٔ موٴسسات جدید گردد. این امر مطلقاً ناپذیرفتنی است و فقط موجب آشفتگی می‌گردد. تجدید سازمان کار باید عبارت باشد از تعطیل موقت موٴسساتی که ضرورت مطلق ندارند و یا تقلیل آنها به میزان معین. ولی تمام کار کمک به امور جنگی باید تماماً و منحصراً از طریق موٴسسات نظامی که هم اکنون موجودند، از طریق اصلاح، تحکیم، توسعه و پشتیبانی از آنها انجام گیرد. تشکیل «کمیته‌های دفاع» یا «کمیته‌های انقلابی» مخصوص (کمیته‌های انقلابی یا کمیته‌های جنگی‌ـانقلابی) اولا فقط بطور استثناء، ثانیاً تنها با تصویب مقامات نظامی مربوطه یا مقامات عالیهٔ شوروی و ثالثاً با اجرای حتمی شرط نامبرده مجاز است.

توضیح حقیقت درباره‌ٔ کلچاک و دنیکین برای مردم

کلچاک و دنیکین دشمنان عمده و یگانه دشمنان جدی جمهوری شوروی هستند. اگر آنتانت (انگلستان، فرانسه و آمریکا) به آنها کمک نمی‌کرد، مدتها پیش از پا در می‌آمدند. فقط کمک آنتانت است که آنها را به نیرو مبدل می‌سازد. ولی آنها با وجود این‌ها مجبورند مردم را بفریبند و خود را گاه بگاه هوادار «دمکراسی»، «مجلس مؤسسان»، «حاکمیت مردم» و غیره و غیره وانمود سازند. منشویک‌ها و اس‌ارها بدلخواه خود به این فریب تن در میدهند.

حالا دیگر حقیقت دربارهٔ کلچاک (دنیکین نسخه‌ٔ ثانی اوست) کاملا آشکار شده است. تیرباران دهها هزار کارگر. تیرباران حتی منشویک‌ها و اس‌ارها. شلاق خوردن دهقانان تمامی یک ولایت، تازیانه خوردن زنان در ملاء عام. لجام گسیختگی کامل افسران، ملاک‌زادگان. غارتگری بی‌پایان. چنین است حقیقت دربارهٔ کلچاک و دنیکین. حتی درمیان منشویکها و اس‌ارها که خود بکارگران خیانت کرده‌اند و از کلچاک و دنیکین طرفداری می‌کردند بیش از پیش افرادی یافت می‌شوند که مجبورند به این حقیقت اعتراف نمایند.

باید مطلع ساختن مردم را از این حقیقت در رأس فعالیت تبلیغی و تهییجی قرار داد. باید توضیح داد که یا کلچاک و دنیکین یا حکومت شوروی، حکومت (دیکتاتوری) کارگران؛ حد وسطی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. باید بویژه از گواهی افراد غیر بلشویک‌ها، منشویک‌ها، اس‌ارها و غیرحزبی‌هایی که نزد کلچاک یا دنیکین بوده‌اند، استفاده نمود. بگذار هر کارگر و هر دهقان بداند مبارزه بر سر چیست و در صورت پیروزی کلچاک یا دنیکین چه چیزی در انتظار او خواهد بود.

کار در میان بسیجی‌ها

یکی از مطالب عمده‌ایکه اکنون باید مورد توجه ما قرار گیرند کار در میان بسیجی‌ها، برای کمک به امر بسیج و نیز کار در میان بسیج‌شدگان است. کمونیست‌ها و هواخواهان آنان در کلیهٔ نقاط تجمع بسیج‌شدگان یا در نقاطی که پادگانها و بویژه گردانهای ذخیره وجود دارند و غیره، باید یکسره آمادهٔ کار شوند. همهٔ آنها بدون استثناء باید متحد شده، عده‌ای همه‌روزه و عده‌ای مثلا چهار یا هشت ساعت در هفته برای کمک به امر بسیج و در میان بسیج‌شدگان و سربازان پادگان محلی، البته در نهایت تشکل، بکار پردازند و برای هر یک از طرف سازمان حزبی محل و مقامات نظامی کار مناسبی تعیین گردد.

غیرحزبی‌ها یا کسانیکه بحزب کمونیست تعلق ندارند، البته نمی‌توانند بر پایه ضوابط مسلکی علیه دنیکین یا کلچاک فعالیت کنند. ولی معاف داشتن آنها بر این اساس از هر کاری بهیچوجه مجاز نیست. باید با تجسس هرگونه وسایلی شرایطی فراهم کرد که همهٔ اهالی عموماً (در نوبت اول افراد متمولتر چه در شهر و چه در روستا) موظف باشند سهم کار خود را بنحوی از انحاء برای کمک به امر بسیج یا بسیج‌شدگان اداء نمایند.

از زمرهٔ اقدامات ویژه‌ای که بمنظور کمک انجام می‌گیرد باید یاری به آموزش هرچه سریعتر و بهتر بسیج‌شدگان باشد. حکومت شوروی کلیهٔ افسران و درجه‌داران سابق و غیره را به ارتش می‌خواند. حزب کمونیست و به پیروی از آن همهٔ هواخواهان و همهٔ کارگران باید بکمک دولت کارگری-دهقانی شتافته، اولا برای دستگیر کردن افسران و درجه‌داران سابق و غیره که از معرفی امتناع می‌ورزند همه گونه مساعدت نمایند و ثانیاً تحت نظارت سازمان حزبی و در جنب آن گروههایی از افرادی که بطور تئوریک یا پراتیک (مثلا ضمن شرکت در جنگ امپریالیستی) فنون جنگی را آموخته و قادرند بسهم خود مفید باشند، تشکیل دهند.

کار در میان فراریان جنگ

در این اواخر در مبارزه علیه فرار از جبههٔ جنگ تحول آشکاری روی داده است. در عده‌ای از استانها فراریان دسته دسته دارند به ارتش باز می‌گردند و بدون اغراق همچون سیل بسوی ارتش سرخ می‌آیند. علت این تحول اولا کار ساهرانه‌تر و منظم‌تر رفقای حزبی و ثانیاً درک روزافزون این حقیقت توسط دهقانان است که کلچاک و دنیکین نظام و مقرراتی بدتر از نظام و مقررات تزاری، یعنی بردگی کارگران و دهقانان و تازیانه زدن‌ها و غارتگری و هتاکی افسران و جوجه‌اشرافیان را احیاء می‌کنند.

از این رو باید همه‌جا و با تمام قوا برای کار میان فراریان و برای بازگرداندن آنها به ارتش اهتمام ورزید. این یکی از نخستین و مبرمترین وظایف است.

ضمناً امکان تأثیر در فراریان از راه اقناع و توفیق در این امر نشان می‌دهد که دولت کارگری بر خلاف دولت ملاکین و سرمایه‌داران، برخورد بکلی خاصی بدهقانان دارد. برای دولت ملاکین و سرمایه‌داران یگانه وسیلهٔ برقراری انضباط تازیانه و یا گرسنگی است. ولی برای دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا پایه و وسیلهٔ دیگری برای برقراری انضباط وجود دارد و آن اقناع دهقانان توسط کارگران و اتحاد رفیقانهٔ آنهاست. وقتی انسان از کسانی که خود به چشم خود دیده‌اند می‌شنود که چگونه در فلان استان (مثلا در استان ریازانسکایا) هزاران فراری جنگ خودشان بطور داوطلبانه باز می‌گردند و پیامی که در میتینگها و اجتماعات به «رفقای فراری» خطاب می‌شود گاه مورد چنان استقبالی قرار می‌گیرد که بوصف نمی‌گنجد، آنوقت رفته رفته این نکته برایت روشن می‌شود که چقدر نیرو در این اتحاد رفیقانهٔ کارگران و دهقانان وجود دارد که هنوز مورد استفاده قرار نگرفته است. دهقان به خرافه‌ای عقیده دارد که او را بدنبال سرمایه‌دار، بدنبال اس‌ار و بدنبال «آزادی دادوستد» می‌کشاند، ولی دارای شعوری هم هست که او را بیش از پیش بسوی اتحاد با کارگر می‌کشاند.

کمک مستقیم به ارتش

ارتش ما بیش از هر چیز بتدارکات یعنی به پوشاک و کفش و اسلحه و سازوبرگ نیازمند است. در کشور ویران‌شده باید مساعی عظیمی برای رفع این نیازمندیهای ارتش بکار برد. فقط کمکی که راهزنان — سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه و آمریکا سخاوتمندانه به کلچاک و دنیکین می‌کنند آنها را از ورشکستگی حتمی ناشی از نقصان تدارکات نجات می‌دهد.

هر اندازه هم که روسیه ویران باشد باز هنوز منابع بسیار بسیار فراوانی وجود دارد که ما هنوز از آنها استفاده نکرده‌ایم و اغلب نتوانسته‌ایم استفاده نماییم. هنوز انبارهای کشف‌نشده یا وارسی‌نشدهٔ زیادی پر از مهمات نظامی و امکانات تولیدی فراوانی هست که در استفاده از آنها قصور شده است و علت آن قسماً کارشکنی آگاهانهٔ مأمورین دولتی و قسماً کاغذبازی و تشریفات اداری و ندانم‌کاری و ناشیگری و بطور کلی تمام آن «تقصیرات گذشته» است که با چنین ناگزیری و بی‌امانی وبال گردن هر انقلابی است که «جهشی» بسوی نظام اجتماعی نوین می‌کند.

کمک مستقیم به ارتش از این لحاظ اهمیت ویژه دارد. مؤسساتی که امور ارتش را اداره می‌کنند احتیاج خاصی به «تروتازه شدن»، به کمک و به ابتکار داوطلبانه و مجدانه و قهرمانانهٔ کارگران و دهقانان محل دارند.

باید تمام کارگران و دهقانان آگاه و همهٔ فعالین شوروی را در مقیاسی هرچه گسترده‌تر به این ابتکار فرا خواند، باید در نقاط مختلف و در شئون مختلف فعالیت، اشکال متنوع کمک به ارتش را از این لحاظ آزمایش نمود. «کار بشیوهٔ انقلابی» در اینجا بمراتب کمتر از ساحه‌های دیگر انجام می‌گیرد و حال آنکه احتیاج به «کار بشیوهٔ انقلابی» در این ساحه بمراتب شدیدتر است.

جمع‌آوری اسلحه از اهالی یکی از اجرای ترکیبی این کار است.

اینکه مقادیر بسیار زیادی اسلحه در کشوریکه چهار سال جنگ امپریالیستی و سپس دو انقلاب مردمی دیده است نزد دهقانان و بورژوازی پنهان است، یک امر طبیعی و وضعی است که بطور ناگزیر پدید آمده است. ولی حالا که دنیکین به هجوم مخوف و خطرناکی دست زده است، باید علیه این وضع با تمام قوا مبارزه کرد. هر کس اسلحه‌ای را پنهان کند یا به پنهان کردن آن کمک نماید، برضد کارگران و دهقانان مرتکب بزرگترین تبهکاری شده است و مستوجب تیرباران است، زیرا موجب هلاکت هزاران و هزاران تن از بهترین افراد ارتش سرخ می‌شود که علت هلاک شدن آنها اغلب فقط کمبود اسلحه در جبهه‌هاست.

رفقای پتروگرادی پس از تجسس پردامنه که در نهایت تشکل انجام گرفت توانستند هزاران قبضه تفنگ کشف نمایند. باید کاری کرد که بقیهٔ روسیه نیز از پتروگراد عقب نماند و بهر قیمتی شده به آن برسد و حتی بر آن سبقت جوید.

از سوی دیگر تردیدی نیست که تفنگها را بیش از همه دهقانان پنهان می‌کنند که غالباً هیچگونه نیت سوئی نداشته بلکه صرفاً در نتیجهٔ بی‌اعتمادی دیرین خود نسبت بهر گونه «دستگاه دولتی» و غیره این کار را می‌کنند. ما که توانسته‌ایم از راه اقناع، تبلیغات ماهرانه و برخورد صحیح بمسئله کارهای زیاد و بسیار زیادی (در بهترین استانها) برای بازگشت داوطلبانهٔ فراریان به ارتش سرخ انجام دهیم، پس تردیدی نیست که می‌توانیم کارهای زیاد و شاید هم از آنهم زیادتری برای تحویل داوطلبانهٔ اسلحه انجام دهیم و باید انجام دهیم.

کارگران و دهقانان! تفنگهایی را که قایم کرده‌اند بیابید و به ارتش تحویل دهید! با این عمل خود را از کتک زدن، قتل‌عام و تیرباران و غارتگری و از شر تازیانه‌هایی را که کلچاک و دنیکین همگان را بدان دچار می‌سازند، نجات خواهید داد!

کاهش کارهای غیرنظامی

برای انجام حتی بخشی از کارهایی که قبلا به اختصار به آنها اشاره شد، کارکنان تازه و جدیدی مورد نیازند که ضمناً از مطمئن‌ترین، وفادارترین و باانرژی‌ترین کمونیستها باشند. ولی وقتی همه از کمبود و خستگی مفرط چنین کارکنانی شکایت دارند، از کجا می‌توان آنها را پیدا کرد؟

تردیدی نیست که این شکایت‌ها در بسیاری موارد بجا و صحیح است. اگر کسی بدقت حساب می‌کرد که چه قشر نازکی از کارگران پیشرو و کمونیستهایی که از پشتیبانی و هواخواهی تودهٔ کارگران و دهقانان برخوردار بودند، طی بیست ماه اخیر روسیه را اداره کرده‌اند، این امر بنظرش بکلی غیرقابل تصور می‌آمد. و حال آنکه طی این مدت ما با موفقیت بزرگی به ادارهٔ امور کشور و ایجاد سوسیالیسم اشتغال داشتیم و بر دشواری‌های بیسابقه‌ای فایق می‌آمدیم و دشمنانی را که از هر سو سر بلند کرده و مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی مربوط بودند مغلوب می‌ساختیم. حالا دیگر بر همهٔ دشمنان بجز یکی پیروز شده‌ایم و آن: آنتانت یا بورژوازی امپریالیستی جهانی مقتدر انگلیس، فرانسه و آمریکاست، ضمناً یک دست این دشمن یعنی کلچاک را شکسته‌ایم و اینک فقط دست دیگر آن یعنی دنیکین ما را تهدید می‌کند.

نیروی کارگری نوینی برای ادارهٔ امور کشور، برای انجام وظایف دیکتاتوری پرولتاریا بسرعت در وجود آن جوانان کارگر و دهقان در حال نشوونماست که با صداقت و حرارت و فداکاری تمام به تحصیل مشغولند و خاطرات جدیدی را که نظام جدید در آنها ایجاد می‌کند هضم می‌کنند، جامهٔ خرافات کهنهٔ سرمایه‌داری و بورژوادمکراتیک را از خود دور می‌کنند و کمونیستهایی در میان خود می‌پرورانند که در استواری و پایداری از کمونیستهای نسل قدیم هم برترند.

ولی هر قدر این قشر جدید بسرعت رشد کند، هر قدر بسرعت آموزش ببیند و در آتش جنگ داخلی و مقاومت مذبوحانهٔ بورژوازی

نضج و قوام یابد باز هم نمی‌تواند برای ماههای آینده نزدیک کارکنان آماده‌ای برای ادارهٔ امور کشور در اختیار ما بگذارد. و حال آنکه سخن بویژه بر سر ماههای آیندهٔ نزدیک، بر سر تابستان و پائیز سال ۱۹۱۹ است، چونکه مبارزه علیه دنیکین کاری است که باید بیدرنگ به آن فیصله بخشید.

برای آنکه بتوان کارکنان آمادهٔ زیاد بمنظور تشدید فعالیت نظامی دریافت نمود، باید یکسلسله از رشته‌ها و موٴسساتی را که بکار شوروی غیرنظامی مشغولند و یا بعبارت صحیح‌تر مستقیماً به امور نظامی اشغال ندارند تقلیل داد، باید تمام موٴسسات و بنگاههایی را که وجودشان ضرورت قطعی ندارد، در این جهت (یعنی در جهت تقلیل) تجدید سازمان داد.

بعنوان مثال بخش علمی-فنی شورای عالی اقتصاد ملی را در نظر می‌گیریم. این موٴسسه مفیدترین موٴسسه‌ای است که برای ساختمان کامل سوسیالیسم و احتساب و توزیع صحیح تمام نیروهای علمی و فنی ضرورت دارد. ولی آیا چنین موٴسسه‌ای ضرورت حتمی دارد؟ البته که نخیر. دادن افرادی به آن که می‌توانند و باید بیدرنگ برای انجام وظیفهٔ کمونیستی مبرم و بی‌اندازه ضروری در ارتش و مستقیماً در ارتش مورد استفاده قرار گیرند در لحظهٔ کنونی صرفاً تبهکاری است.

تعداد این قبیل موٴسسات و شعب موٴسسات در مرکز و محل‌ها، در کشور ما چندان کم نیست. ما ضمن کوشش در راه تحقق کامل سوسیالیسم، نمی‌توانستیم بلافاصله بتأسیس چنین موٴسساتی نپردازیم. ولی اگر در برابر تهاجم خطرناک دنیکین نتوانیم صفوف خود را چنان تجدیدآرایش دهیم که همهٔ آنچه که وجودش ضرورت قطعی ندارد موقتاً متوقف گردد و کاهش پذیرد افرادی ابله یا تبهکار خواهیم بود.

ما نباید دچار سراسیمگی و شتابزدگی سازماندهی شویم، و نباید هیچیک از موٴسسات را نه تجدید سازمان دهیم و نه بکلی منحل سازیم و نه بتأسیس موٴسسات جدید که در شرایط شتابزدگی بسیار زیانبخش است دست بزنیم، بلکه باید همهٔ آن موٴسسات و شعب موٴسسات را

که وجودشان ضرورت قطعی ندارد در مرکز و در محل‌ها برای سه، چهار تا پنج ماه تعطیل نماییم و یا اگر بهیچوجه نتوان آنها را موقتاً تعطیل نمود، کارشان را برای یک چنین مدتی (تقریباً) تعطیل دهیم و این تعطیل را بحداکثر میزان ممکن برسانیم بطوریکه تنها حداقل کاری که ضرورت حتمی دارد باقی بماند.

از آنجا که هدف عمدهٔ ما این است که فوراً عدهٔ زیادی کمونیست آماده، مجرب، وفادار و آزموده یا هواخواه سوسیالیسم برای امور نظامی تهیه نماییم، لذا می‌توانیم به این ریسک و مخاطره تن در دهیم که بسیاری از موسساتی را که خیلی تقلیل می‌یابند (یا شعب این موسسات را) برای مدتی بدون یک کمونیست باقی گذاریم و آنها را بکارکنان صرفاً بورژوا بسپاریم. این ریسک بزرگ نیست، زیرا مطلب تنها بر سر موسساتی است که ضرورت حتمی ندارند، تضعیف فعالیت این موسسات (که نیمی از کار آنها تعطیل شده باشد) زیان خواهد داشت، ولی این لطمهٔ بزرگ نخواهد بود و ما را بهیچوجه نابود نخواهد کرد. و حال آنکه کمبود نیرو برای تقویت امور نظامی و آنهم برای تقویت بیدرنگ و قابل ملاحظهٔ آن ممکن است ما را بنابودی بکشاند. این نکته را باید بروشنی درک نمود و تمام نتایج لازم را از آن گرفت.

اگر هر رئیس اداره یا دوایر آن در استانها و شهرستانها و غیره و هر حوزهٔ کمونیست‌ها بدون اتلاف یک دقیقه وقت، در برابر خود این سئوال را مطرح نماید که آیا وجود فلان موسسه یا فلان شعبه ضرورت قطعی دارد یا نه؟ و آیا در صورت تعطیل موقت یا تعطیل کار آن بمیزان نه‌دهم و نگهداشتن آن بدون یک کمونیست در معرض نابودی قرار خواهیم شد یا نه؟ و اگر پس از طرح این سئوال به کاهش سریع و قطعی کار آن، و جمع کردن کمونیستها (و معاونین قطعاً مورد اعتماد آنان از میان هواخواهان یا غیرحزبیها) پرداخته شود، آنوقت ما خواهیم توانست در کوتاهترین مدت صدها و صدها نفر برای کار در شعب سیاسی ارتش، بعنوان کمیسر و غیره تهیه نماییم. در اینصورت ما شانس جدی داریم دنیکین را بهمانگونه مغلوب سازیم که کلچاک نیرومندتر از او را مغلوب ساختیم.

کار و فعالیت در منطقهٔ مجاور جبهه

منطقهٔ مجاور جبهه در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه طی هفته‌های اخیر بی‌اندازه وسعت یافته و با سرعت فوق‌العاده‌ای تغییر کرده است. این وضع مبشر یا ملازم لحظهٔ قطعی جنگ و نزدیک‌شدن فرجام آنست.

از یک طرف منطقهٔ وسیع مجاور جبهه در پری‌اورالیه و اورال در نتیجهٔ پیروزیهای ارتش سرخ و ازهم‌پاشیدن قوای کلچاک و رشد و اعتلای انقلاب در بخشهای تحت اشغال کلچاک جزء منطقهٔ مجاور جبههٔ ما شده است. از طرف دیگر منطقه‌ای از اینهم وسیعتر پیرامون پتروگراد و در جنوب، در نتیجهٔ شکست‌های ما و نزدیک شدن فوق‌العادهٔ دشمن به پتروگراد و هجوم به اوکرائین و مرکز روسیه از سمت جنوب، به منطقهٔ مجاور جبهه مبدل شده است.

کار و فعالیت در مناطق مجاور جبهه اهمیت بسیار فراوان پیدا می کند.

در پری‌اورالیه که ارتش سرخ در آنجا سریعاً پیش می‌رود میان کارکنان ارتش یعنی کمیسرها و اعضای شعب سیاسی و غیره و سپس میان کارگران و دهقانان محل این تمایل طبیعی بوجود می‌آید که در نقاط تازه تصرف‌شده برای انجام کارهای ثمربخش شوروی باقی بمانند، و هر قدر خستگی از جنگ شدیدتر و ویرانیهایی که کلچاک ببار آورده است شدیدتر باشد، بهمان نسبت هم این تمایل طبیعی‌تر است. ولی هیچ چیز خطرناکتر از ارضاء این تمایل نیست. این عمل خطر آنرا دارد که تعرض را تضعیف نماید و با مانع مواجه سازد و شانس کلچاک را برای اینکه باز بتواند کمر راست کند افزایش دهد. چنین عملی از طرف ما صرفاً در حکم تبهکاری در قبال انقلاب خواهد بود. بهیچوجه حتی یک نفر اضافی هم نباید از ارتش جبههٔ خاور برای

انجام کارهای محلی برداشته شود!* بهیچوجه نباید تعرض را تضعیف کرد! یگانه شانس برای پیروزی کامل — شرکت همگانی اهالی منطقهٔ پری‌اورالیه و اورال است که مزهٔ مصائب دهشتناک «دمکراسی» کلچاک را چشیده‌اند، و نیز ادامهٔ تعرض در جبههٔ سیبری تا پیروزی کامل انقلاب در سیبری است.

بگذار کارهای ساختمانی در پری‌اورالیه و اورال بتعویق افتد، بگذار این کارها کندتر بوسیلهٔ نیروهای جوان و بی‌تجربه و ضعیف صرفاً محلی انجام گیرد. این امر ما را بنابودی نخواهد کشاند. ولی از تضعیف تعرض در جبههٔ اورال و در جبههٔ سیبری ما با نابودی مواجه خواهیم شد، ما باید این تعرض را بکمک نیروی کارگران قیامی اورال و دهقانان پری‌اورالیه که حالا دیگر خودشان به تجربه دیده‌اند که معنای نویدهای مایسکی منشویک و چرنوف اس‌ار در «مجلس مؤسسان» و مضمون واقعی این نویدها یعنی کلچاک چیست، تشدید نماییم.

تضعیف تعرض در جبههٔ اورال و در جبههٔ سیبری معنایش خیانت به انقلاب و خیانت به امر رهایی کارگران و دهقانان از شر کلچاک است.

ضمن کار و فعالیت در آن مناطق مجاور جبهه که تازه آزاد شده‌اند، باید بخاطر داشت که وظیفهٔ اصلی در آنجا آنست که علاوه بر اعتماد کارگران همچنین اعتماد دهقانان نیز بسوی حکومت شوروی جلب شود و ماهیت حکومت شوروی که حکومت کارگران و دهقانان است، در جریان عمل برای آنان تشریح گردد و فوراً خطمشی صحیحی که حزب برپایهٔ تجربه و آزمون بیست ماهه معین نموده است، در پیش گرفته شود. ما نباید در اورال اشتباهاتی را که گاهی در ولیکاروسیه روی می‌داد و اکنون بسرعت از آنها دوری می‌جوییم تکرار نماییم.

---

* بدون احتیاج مبرم اصولا نباید از آنها برداشت و برای این کار باید از استانهای مرکزی به آنجا منتقل نمود.

در منطقهٔ مجاور جبهه پیرامون پتروگراد و در آن منطقهٔ عظیم مجاور جبهه که با این سرعت و با این طرز هولناک در اوکرائین و در جنوب گسترش یافته است، باید همه چیز با حالت جنگ هماهنگ گردد و در همه کارها، همه کوششها و همهٔ منویات تماماً تابع جنگ و فقط جنگ شود. در غیر این صورت دفع تهاجم دنیکین ممکن نیست. این مطلب روشن است و آنرا باید به روشنی درک نمود و کاملا بموقع اجرا گذاشت.

ضمناً ویژگی ارتش دنیکین کثرت تعداد افسران و قزاقهاست. اینها عناصری هستند که چون نیروی تودهای در پشت خود ندارند، لذا برای تاخت و تازهای سریع، ماجراجوییها و اقدامات مذبوحانه و جنونآمیز به منظور ایجاد سراسیمگی و انهدام بخاطر انهدام بسیار مستعدند.

در مبارزه علیه این دشمن منتها درجه انضباط نظامی و هشیاری نظامی لازم است. غافل ماندن یا دستپاچه شدن بمعنای از دست دادن همه چیز است. هر یک از اولیای امور حزبی یا شوروی باید این نکته را در نظر بگیرد.

انضباط نظامی خواه در امور جنگی و خواه در هر کار دیگر!
هشیاری و سختگیری نظامی و پیگیری قطعی در اتخاذ کلیهٔ تدابیر احتیاطی!

برخورد به کارشناسان نظامی

توطئهٔ بزرگی که در کراسنایا گورکا برملاء شد و هدفش تسلیم پتروگراد بود، بار دیگر مسئلهٔ کارشناسان نظامی و مبارزه با ضدانقلاب را در پشت جبهه با ابرام خاصی بمیان کشید. شکی نیست که وخامت وضع خواربار و حالت جنگ ناگزیر موجب تشدید تلاشهای ضدانقلابیون شده و در آیندهٔ نزدیک نیز موجب آن خواهد شد (در توطئهٔ پتروگراد «اتحاد رستاخیز» (۱۱۸)، هم کادتها و هم منشویکها و هم اسارهای راستگرا شرکت داشتند؛ اسارهای چپ هم جداگانه ولی بهرحال شرکت داشتند). همچنین شکی نیست که در آیندهٔ نزدیک کارشناسان نظامی

هم مانند کولاک‌ها، روشنفکران بورژوا، منشویک‌ها و اس‌ارها عدهٔ زیادی خائن از بین خود بیرون خواهند داد.

ولی اشتباه جبران‌ناپذیر و سست‌عنصری نابخشودنی است هر آینه اگر بخاطر این امر مسئلهٔ تغییر پایه‌های سیاست نظامی ما مطرح گردد. صدها و صدها کارشناس نظامی بما خیانت می‌کنند و خیانت خواهند کرد و ما آنها را شناسایی کرده و تیرباران خواهیم نمود، ولی هزارها و دهها هزار کارشناس نظامی هم بطور منظم طی مدتی بسیار متمادی برای ما کار می‌کنند که بدون آنان ارتش سرخ، ارتشی که در دوران سرشار از خاطرات منفور پارتیزان‌منشی بوجود آمد و توانست به پیروزی‌های درخشانی در خاور نایل آید نمی‌توانست بوجود آید. افراد باتجربه‌ای که در رأس ادارات نظامی ما هستند کاملا بجا و بمورد متذکر می‌شوند در هر جا که سیاست حزب در مورد کارشناسان نظامی و ریشه‌کن ساختن پارتیزان‌منشی مؤکدتر اجرا شده است، در هر جا که انضباط محکمتر است و در هر جا که فعالیت سیاسی میان واحدهای ارتش و فعالیت کمیسرها با حداکثر مواظبت و مهربانی انجام می‌گیرد، — در آنجا تعداد طالبین خیانت در میان کارشناسان نظامی رویهمرفته از همه‌جا کمتر است، و برای چنین کسانی هم امکان اجرای منویات خود از همه کمتر است، در آنجا سستی و وارفتگی در ارتش وجود ندارد، نظم و روحیهٔ آن بهتر و پیروزی در آنجا بیشتر است. پارتیزان‌منشی، آثار آن، بازمانده‌های آن، بقایای آن بمراتب بیش از کلیهٔ خیانت‌های کارشناسان نظامی، هم ارتش ما و هم ارتش اوکرائین را دچار مصائب و ازهم‌گسیختگی، شکست، فلاکت، تلفات انسانی و اتلاف ساز و برگ و مهمات نظامی کرده است.

برنامهٔ حزبی ما، هم در مورد مسئلهٔ عمومی کارشناسان بورژوا و هم در مورد مسئلهٔ خصوصی مربوط به یکی از اشکال آنها یعنی کارشناسان نظامی با دقت کامل سیاست حزب کمونیست را معین کرده است. حزب ما «برضد خودپسندی به اصطلاح رادیکال ولی در واقع جاهلانه‌ای که بنابر آن گویا زحمتکشان قادرند بدون یاد گرفتن از کارشناسان

بورژوازی، بدون استفاده از آنها، بدون گذراندن یک مکتب طولانی کار در کنار آنان، بر سرمایه‌داری و نظام بورژوازی فایق آیند» مبارزه می‌کند و «بی‌امان مبارزه خواهد کرد».

بدیهی است که حزب در عین حال «نسبت به این قشر بورژوازی کوچکترین گذشت سیاسی» نمی‌کند و «هر گونه سوءقصد ضدانقلابی آنرا» در هم می‌کوبد و «بی‌امان درهم خواهد کوبید». طبیعی است که هنگام چنین «سوءقصدی» می‌شود یا هنگامی که کم و بیش احتمال آن می‌رود، برای «درهم کوبیدن بی‌امان» صفاتی لازم است که با آن روحیهٔ آهسته‌کاری و احتیاط‌کاری یک دانش‌آموز یعنی صفاتی که «یک مکتب طولانی» آنها را ایجاب نموده و در افراد پرورش می‌دهد، فرق دارد. تضاد میان روحیهٔ افرادی که «در مکتب طولانی کار در کنار» کارشناسان نظامی بکار مشغولند و روحیهٔ افراد که سرگرم انجام وظیفهٔ مستقیم «درهم کوبیدن بی‌امان سوءقصد ضدانقلابی» کارشناسان نظامی هستند، ممکن است به آسانی کار را به برخورد و تصادم بکشاند و می‌کشاند. این نکته شامل نقل و انتقالهای ضروری کارشناسان و گاه تغییر محل عدهٔ زیادی از آنان نیز هست که فلان یا بهمان «سوءقصد» ضدانقلابی بویژه توطئه‌های بزرگ موجب آن می‌شود.

ما این برخوردها و تصادمات را از طریق حزبی رفع می‌کنیم و خواهیم کرد و از تمام سازمانهای حزب نیز همین را می‌خواهیم و اصرار داریم که کوچکترین زیانی بکار عملی وارد نیاید و در اتخاذ تدابیر ضروری کوچکترین دفع‌الوقتی نشود و در رعایت اصول مقررهٔ سیاست نظامی ما اندک تزلزلی راه نیابد.

اگر برخی از ارگانهای حزبی نسبت بکارشناسان نظامی روش نادرستی در پیش گیرند (همانگونه که چندی پیش در پتروگراد دیده شد) یا اگر در پاره‌ای موارد «انتقاد» از کارشناسان نظامی بمانع مستقیم استفادهٔ منظم و مداوم از وجود آنان تبدیل گردد، حزب فوراً برفع این اشتباهات می‌پردازد و آنها را رفع خواهد کرد.

وسیلهٔ عمده و اساسی رفع این اشتباهات ــ تشدید فعالیت سیاسی در ارتش و در میان بسیجی‌ها، فعالیت بیشتر کمیسرها در ارتش،

بهبود کادرها و ارتقاء سطح معلومات آنها و موظف ساختن این کمیسرها به اجرای عملی آن اقداماتی است که برنامهٔ حزب آنرا طلب می کند و در بسیاری از موارد به هیچوجه بحدکافی عملی نمی‌شود، یعنی: «تمرکز کنترل همه‌جانبه کادر فرماندهی (ارتش) در دست طبقهٔ کارگر».

انتقاد کارشناسان نظامی از کنار و کوشش برای اصلاح کار «بیک چشم بهم زدن» — کاری است بسیار سهل و آسان و لذا بیهوده و زیانبخش. تمام کسانی که مسئولیت سیاسی خود را درک می کنند، تمام کسانی که از نارسائیهای ارتش ما رنج می‌برند باید بصفوف ارتش بپیوندند و بعنوان سرباز ارتش سرخ یا فرمانده، رهبر سیاسی یا کمیسر کار کنند، بگذار هر کس در داخل سازمان نظامی برای بهبود آن کار کند — هر عضو حزب برحسب استعداد خود، جا برای خود پیدا خواهد کرد.

حکومت شوروی مدتهاست به این امر که کارگران و سپس دهقانان و بویژه کمونیستها بتوانند فنون جنگ را بطور جدی بیاموزند، حداکثر توجه را معطوف داشته است. این کار در یکسلسله از مؤسسات و ادارات و در کلاسهای مخصوص صورت می گیرد، ولی هنوز بهیچوجه و ابداً کافی نیست. ابتکار شخصی و انرژی شخصی هنوز هم باید در این مورد خیلی کارها انجام دهد. بویژه کمونیست‌ها باید شیوهٔ کاربرد مسلسل و توپ و ماشین‌های زره‌پوش را مجدانه بیاموزند، چونکه عقب‌ماندگی ما در این رشته محسوس‌تر و تفوق دشمن با کثرت عدهٔ افسرانش بیشتر است، در اینجا ممکن است یک کارشناس نظامی غیرقابل اعتماد زیان بزرگی بما بزند و لذا نقش کمونیست‌ها بینهایت عظیم است.

مبارزه با ضدانقلاب در پشت جبهه

ضدانقلاب در پشت جبهه و در میان ما همانند ژوئیه سال گذشته سر بلند می کند.

ضدانقلاب شکست خورده ولی به هیچوجه نابود نگردیده است، و لذا بدیهی است که از پیروزیهای دنیکین و از تشدید احتیاج به

خواربار استفاده می‌کنند. و اما از پی ضدانقلاب علنی و آشکار، از پی سازمان باند سیاه و کادت‌ها که بعلت داشتن سرمایه و ارتباط مستقیم با امپریالیسم آنتانت و پی بردن بناگزیری دیکتاتوری و قدرت عملی ساختن آن (بشیوهٔ کلچاک) نیرومندند، — مانند همیشه افراد دودل و سست‌عنصر که کردار خود را با گفتار پرده‌پوشی می‌کنند، یعنی منشویک‌ها، اس‌ارهای راستگرا و اس‌ارهای چپ گام برمی‌دارند.

هیچگونه خیال‌خام در این باره نباید داشت! ما از «محیط مغذی و توانبخشی» که محرک اقدامات ضدانقلابی، طغیانها و توطئه‌ها و غیره است، اطلاع داریم و خیلی هم خوب اطلاع داریم. این محیط عبارتست از محیط بورژوازی، روشنفکران بورژوا، در دهات — کولاک‌ها، در همه‌جا — «غیرحزبی‌ها» و سپس اس‌ارها و منشویک‌ها. باید نظارت بر این محیط را سه بار، ده بار شدیدتر کرد. باید هشیاری را ده برابر کرد، زیرا سوء قصدهای ضدانقلابی از جانب این عناصر همانا در لحظهٔ حاضر و در آیندهٔ نزدیک مطلقاً ناگزیر و حتمی است. و بر این پایه تلاشهای مکرر برای منفجر ساختن پلها و برپا کردن اعتصاب‌ها و انجام انواع عملیات جاسوسی و غیره نیز امری است طبیعی. باید بدون استثناء در کلیهٔ مراکزی که «محیط مغذی و توانبخش» ضدانقلابیون ولو اندک امکانی برای «پناهنده شدن» داشته باشد، هر گونه اقدامات احتیاطی، اقدامات بسیار مجدانه و منظم و مکرر و پردامنه و ناگهانی بعمل آورد.

در مورد منشویک‌ها و اس‌ارهای راست و چپ باید آخرین تجربیات را در نظر گرفت. در «حول‌وحوش» آنها یعنی درمیان کسانی که به آنها گرایش دارند بدون شک تمایل دوری از کلچاک و دنیکین و نزدیکی به حکومت شوروی مشاهده می‌شود. ما این تحول را در نظر گرفته‌ایم و هر بار که این تحول بطور واقعی تجلی نموده به نوبهٔ خود گامی برای استقبال از آن برداشته‌ایم. این سیاست خود را بهیچوجه تغییر نخواهیم داد و شک نیست که تعداد «منتقلین» از اردوگاه منشویکی و اس‌اری متمایل به کلچاک و دنیکین به اردوگاه منشویکی و اس‌اری متمایل به حکومت شوروی، بطور کلی افزایش خواهد یافت.

ولی در لحظهٔ کنونی دمکراسی خردهبورژوایی که اس‌ارها و منشویک‌ها در رأس آن قرار دارند و مانند همیشه سست‌عنصر و دودل است، دماغ خود را بسمت باد گرفته و به دنیکین فاتح متمایل است. این نکته بویژه در مورد «پیشوایان سیاسی» اس‌ارهای چپ و منشویک‌ها (نظیر مارتف و شرکاء) و اس‌ارهای راستگرا (نظیر چرنوف و شرکاء) و بطور کلی «گروههای مطبوعاتی» آنان صدق می‌کند که اعضای‌شان علاوه بر علل دیگر، از ورشکستگی کامل سیاسی خود سخت آزرده شده‌اند و از این رو «اشتیاق» تقریباً غیر قابل رفعی به عملیات ماجراجویانه علیه حکومت شوروی دارند.

نباید خود را دستخوش فریب گفته‌ها و ایدئولوژی سران آنها و شرافت شخصی یا سالوسی و تزویر آنان ساخت. این امر برای بیوگرافی هر یک از آنها مهم است، ولی از نقطهٔ نظر سیاست یعنی مناسبات میان طبقات و بین ملیون‌ها نفر حایز اهمیتی نیست. مارتف و شرکاء «از طرف کمیتهٔ مرکزی» با لحن مطنطن «فعالین» خود را مورد نکوهش قرار می‌دهند و آنها را به اخراج از حزب تهدید می‌کنند (دائماً تهدید می‌کنند!). ولی با این عمل بهیچوجه نمی‌توان این واقعیت را کتمان نمود که چنین «فعالینی» در میان منشویک‌ها از هر جا نیرومندترند و پشت آنها پنهان شده و فعالیت خود را بنفع کلچاک و دنیکین انجام می‌دهند. ولسکی و شرکاء آوکسنتیف، چرنوف و همفکران آنها را مورد نکوهش قرار می‌دهند، ولی این عمل بهیچوجه مانع آن نیست که این عده از ولسکی نیرومندتر باشند، و نیز مانع آن نیست که چرنوف بگوید: «اگر ما همین حالا بلشویک‌ها را سرنگون نسازیم پس چه کسی و چه وقت آنها را سرنگون خواهد ساخت». اس‌ارهای چپ می‌توانند «مستقلا» و بدون هیچگونه بندوبست با ارتجاع و با چرنوف‌ها «کار کنند»، ولی در عمل نیز از همان قماش متحدین دنیکین و مهره‌های بازی او هستند نظیر فقید موراویف، اس‌ار چپ و سرفرمانده سابق که به انگیزهٔ «مسلکی» خط جبهه را بروی چکوسلواکها و کلچاک گشود.

مارتف، ولسکی و شرکاء خود را «بالاتر» از هر دو طرف پیکار می‌شمارند و خود را قادر به ایجاد «نیروی سوم» می‌دانند.

این تمایل حتی اگر صادقانه هم باشد خیال واهی دمکرات خرده‌بورژوایی است که پس از گذشت ۷۰ سال از سال ۱۸٤۸، هنوز هم الفباء را نیاموخته و نمی‌داند که آنچه در شرایط سرمایه‌داری ممکن است یا دیکتاتوری بورژوازی است یا دیکتاتوری پرولتاریا، هیچگونه نیروی سوم نمی‌تواند باشد. از قرار معلوم، مارتف و شرکاء این خیال واهی را بگور خواهند برد. این کار خودشان است. ولی آنچه بما مربوط است این است که بخاطر داشته باشیم که ضمن عمل نوسان این قبیل افراد امروز بسوی دنیکین و فردا بسوی بلشویک‌ها امری است ناگزیر و حتمی. و امروز باید کار همین روز را انجام داد.

وظیفهٔ ما طرح صریح مسئله است. چه اقدامی بهتر است؟ دستگیر کردن و زندانی نمودن و حتی گاهی تیرباران صدها خائن از میان کادتها، غیرحزبی‌ها، منشویکها و اس‌ارها که (برخی مسلحانه، برخی از راه توطئه و برخی دیگر، مانند کارکنان منشویکی چاپخانه‌ها و راه آهن‌ها از راه تبلیغ برضد بسیج مردم) علیه حکومت شوروی یعنی بطرفداری از دنیکین قد علم می‌کنند بهتر است یا اینکه کشاندن کار بجایی که کلچاک و دنیکین بتوانند دهها هزار کارگر و دهقان را قتل عام کنند، تیرباران نمایند و بقصد کشت شلاق بزنند؟ انتخاب یکی از این دو راه دشوار نیست.

مسئله اینطور و تنها اینطور مطرح است.

از کسی که تا کنون به این نکته پی نبرده و مستعد آنست که بسبب «غیرعادلانه بودن» چنین تصمیمی ندبه و زاری سر دهد، باید دست شست و در معرض استهزاء قرار داد و رسوای عالم ساخت.

بسیج همگانی مردم برای جنگ

جمهوری شوروی دژی است در محاصرهٔ سرمایهٔ جهانی. حق استفاده از آن را بعنوان پناهگاهی برضد کلچاک و بطور کلی حق زندگی در آنرا ما فقط برای کسی می‌توانیم قایل باشیم که مجدانه در جنگ

شرکت کند و با تمام وسایل بما کمک نماید. از این رو ما حق داریم و موظفیم همه را برای جنگ بسیج نماییم برخی را برای عملیات جنگی بمعنای مستقیم آن و برخی دیگر را برای انواع فعالیت‌های کمکی در راه جنگ.

اجرای کامل این امر مستلزم یک سازمان ایدآل است. ولی از آنجا که سازمان دولتی ما بسی از حد کمال دور است (و این وضع هم با در نظر گرفتن جوانی و تازگی آن و دشواریهای فوق‌العاده‌ای که در راه رشد و تکامل آن وجود دارد به هیچوجه تعجب‌آور نیست)، لذا هر آینه اگر ما در این رشته بمقیاس وسیع فوراً بمبارزه در راه ایجاد یک سازمان کامل یا حتی بسیار دامنه‌دار بپردازیم مرتکب زیان‌بخش‌ترین طرح‌بافیهای سازمانی خواهیم شد.

ولی برای نزدیک شدن به ایدآل در این رشته کارهای زیاد می‌توان انجام داد و حال آنکه «ابتکار» فعالین حزبی و کارکنان شوروی ما در این راه، بهیچوجه من‌الوجوه کافی نیست.

در اینجا کافی است این مسئله را مطرح کرد و توجه رفقا را به آن معطوف داشت. به هیچگونه دستورات مشخص یا فرضیات نیازی نیست.

فقط خاطرنشان می‌سازیم که آن دمکراتهای خرده‌بورژوایی که از همه بحکومت شوروی نزدیک‌ترند و خود را معمولا سوسیالیست می‌نامند، مثلا برخی از منشویک‌های «چپ» و غیره علاقهٔ خاصی دارند که نسبت بشیوهٔ گروگان گرفتن که بعقیدهٔ آنها بشیوه «بربرمنشانه» است، ابراز خشم و تنفر نمایند.

بگذار هر قدر دلشان می‌خواهد ابراز خشم و تنفر نمایند، ولی بدون این کار جنگ نمی‌توان کرد و در شرایطی که خطر شدت یافته است باید دامنهٔ استفاده از این وسیله را از هر جهت بسط داد و برمیزان استفاده از آن افزود. اغلب دیده می‌شود که مثلا مطبعه‌چی‌های منشویک یا زرد و کارکنان راه آهن از زمرهٔ «اداره‌چیها» و سوداگران مخفی و نیز کولاکها و بخش ثروتمند شهری (و روستایی) و عناصری از این قماش، نسبت به امر دفاع در برابر کلچاک و دنیکین با لاقیدی بی‌نهایت تبهکارانه و بی‌نهایت بی‌شرمانه‌ای که بکارشکنی

مبدل می شود رفتارسی کنند. باید فهرستهایی از این قبیل گروهها تنظیم کرد (یا اینکه خود آنها را وادار نمود گروههایی با تضمین مشترک تشکیل دهند) و آنها را همانطوریکه گاهی عمل می‌شود نه تنها بسنگرکنی وا داشت بلکه در عین حال وادار نمود که به ارتش سرخ کمک‌های مادی کاملا گوناگون و همه‌جانبه برسانند.

اگر ما در مقیاس وسیع‌تر و بشیوهٔ متنوع‌تر و با مهارت بیشتر این وسیله را بکار بریم، آنوقت کشتزارهای متعلق بسربازان ارتش سرخ بهتر زراعت خواهد شد و خوراک و توتون و سایر مایحتاج آنان بهتر تأمین خواهد گردید و خطریکه از بعضی توطئه‌ها و غیره متوجه جان هزاران کارگر و دهقان می‌شود، بسی کاهش خواهد یافت.

«کار بشیوهٔ انقلابی»

با جمع‌بندی مطالب بالا به این نتیجهٔ ساده می‌رسیم که از تمام کمونیست‌ها، از تمام کارگران و دهقانان آگاه، از هر کسی که خواهان پیروزی کلچاک و دنیکین نیست طلب می‌شود که بیدرنگ و طی ماههای آیندهٔ نزدیک بطور خارق‌العاده بر انرژی خود بیفزایند، «بشیوهٔ انقلابی کار کنند».

اگر کارگران گرسنه و خسته و رنجور راه آهن مسکو، اعم از کارگران متخصص و معمولی و فاقد تخصص که توانسته‌اند بخاطر پیروزی بر کلچاک و تا لحظهٔ پیروزی کامل بر وی، «شنبه‌های کمونیستی» معمول دارند و هر هفته چندین ساعت بدون مزد و مواجب کار کنند و ضمناً میزان بازده کار را بطور بی‌سابقه و چندین بار بیش از میزان معمولی افزایش دهند، این عمل آنها ثابت می‌کند که هنوز کارهای بسیار و بسیاری می‌توان انجام داد.

ما باید این کارهای بسیار را انجام دهیم.
آنوقت پیروز خواهیم شد.

کمیتهٔ مرکزی
حزب کمونیست (بلشویک)
روسیه

شمارهٔ چهارم «ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه»، نهم ژوئیه سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۴۴ — ۶۳ ترجمه و چاپ شده است

توضیحات

۱ — انترناسیونال دوم — سازمان بین‌المللی احزاب سوسیالیست که در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد. وقتی جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) آغاز شد، پیشوایان انترناسیونال دوم بسوسیالیسم خیانت کردند و از دولتهای امپریالیستی خود طرفداری نمودند و انترناسیونال دوم از هم پاشید. احزاب و گروههای چپ که قبلا در انترناسیونال دوم بودند به انترناسیونال سوم — انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شد، گرویدند.

انترناسیونال دوم در کنفرانس برن (سوئیس) در همان سال ۱۹۱۹ احیاء شد و تنها آن احزابی که جناح راستگرا و اپورتونیستی جنبش سوسیالیستی را تشکیل می‌دادند در آن وارد شدند. ص — ه

۲ — «سوسیال‌دمکرات» — روزنامهٔ غیرعلنی و ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که از فوریه سال ۱۹۰۸ تا ژانویه سال ۱۹۱۷ انتشار می‌یافت. نخستین شمارهٔ این روزنامه در روسیه و شماره‌های بعدی آن در پاریس و ژنو چاپ و منتشر می‌شد. «سوسیال‌دمکرات» از دسامبر سال ۱۹۱۱ توسط و. ای. لنین رداکته می‌شد. ص — ه

۳ — «کمونیست» — مجله‌ای که ولادیمیر ایلیچ لنین آنرا تأسیس نمود و توسط هیئت تحریریهٔ روزنامه «سوسیال‌دمکرات» به اتفاق گ. ل. پتاکف و یه. ب. بوش که هزینهٔ چاپ آنرا می‌پرداختند منتشر می‌شد (ن. ای. بوخارین نیز عضو هیئت تحریریهٔ مجله بود).

در سال ۱۹۱٦ به مناسبت رفتار ضدحزبی گروه بوخارین، پتاکف و بوش، هیئت تحریریه روزنامه «سوسیال‌دمکرات» بنابه پیشنهاد لنین اعلام داشت چاپ و انتشار آتی مجله را غیرممکن می‌شمارد. ص — ٥

٤ — منظور جزوه «سوسیالیسم و جنگ (برخورد حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه به جنگ)» است. ص — ٥

٥ — مانیفست بال — بیانیه دربارهٔ جنگ که در کنگرهٔ فوق‌العاده بین‌المللی سوسیالیستی در بال تصویب شد. این کنگره در روزهای ۲٤ — ۲٥ نوامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود. بیانیه ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که فرا می‌رسید برحذر داشت و هدفهای غارتگرانهٔ این جنگ را برملاء می‌ساخت و از کارگران همهٔ کشورها دعوت می‌کرد که بمبارزهٔ قاطعانه در راه صلح بپردازند و «قدرت و توان همبستگی بین‌المللی پرولتاریا در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری قرار دهند». در بیانیهٔ بال ماده‌ای از قطعنامهٔ کنگرهٔ اشتوتگارت (۱۹۰۷) دربارهٔ اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی سوسیالیستها باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند، گنجانده شد. این ماده را و. ای. لنین تنظیم و فورمولبندی کرده بود. ص — ٦

٦ — منشویک‌ها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی برهبری لنین اکثریت آراء (بلشینستوو) را بدست آوردند و اپورتونیست‌ها در اقلیت (منشینستوو) ماندند و از این رو به «بلشویک‌ها» و «منشویک‌ها» معروف شدند.

منشویک‌ها مخالف هژمونی پرولتاریا در انقلاب بودند و با اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان نیز مخالفت می‌کردند و طلب می‌نمودند که با بورژوازی لیبرال سازش بعمل آید. پس از پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷، منشویکها در هیئت دولت موقت

بورژوازی شرکت کردند و از سیاست امپریالیستی آن طرفداری می‌نمودند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد، مبارزه می‌کردند.
پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر منشویک‌ها سازمانده و شرکت کنندهٔ توطئه‌ها و قیامهایی بودند که هدفش سرنگونی حکومت شوروی بود. ص — ۸

۷ — سوسیال‌رولوسیونرها (اس‌ارها) — حزب خرده بورژوازی در روسیه بود که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شد.
حزب بلشویک‌ها تلاشهای اس‌ارها را که می‌خواستند نقاب سوسیالیست بر چهره بزنند فاش می‌ساخت و برسر نفوذ میان دهقانان مبارزه پیگیرانه با اس‌ارها می‌کرد و زیان تاکتیک آنان را، زیانی که تاکتیک ترور فردی برای جنبش کارگری داشت افشاء می‌نمود. در عین حال بلشویکها در شرایط معینی در مبارزه با تزاریسم سازشها و توافقهای موقتی با اس‌ارها کردند. در سالهای جنگ اول جهانی، اکثر اس‌ارها موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند.
پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، اس‌ارها به اتفاق منشویکها و کادت‌ها (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳۳) حامی و پشتیبان عمدهٔ دولت موقت ضدانقلابی بورژوا-ملاکی بودند.
پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اس‌ارها به اتفاق بورژوازی و ملاکین و مداخله‌گران مسلح بیگانه مجدانه علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کردند. ص — ۸

۸ — نقل قول از اثر «انتقاد برنامهٔ گتا» اثر ک. مارکس است. ص — ۱۰

۹ — کمون پاریس — نخستین آزمون دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ، دولت انقلابی طبقهٔ کارگر که انقلاب پرولتری در پاریس بوجود آورد و ۷۲ روز — از ۱۸ مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۰

۱۰ — از نامهٔ ف. انگلس به آ. ببل ۱۸ — ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵. ص — ۱۵

۱۱ — این فکر را انگلس در «پیشگفتاری» که برای اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» نوشته، بیان داشته است. ص — ۱۸

۱۲ — و. ای. لنین از مقالهٔ ف. انگلس «دربارهٔ اوتوریته» نقل‌قول می‌کند. ص — ۱۹

۱۳ — رجوع شود بنامهٔ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان، به اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه» و به «پیشگفتاری» که ف. انگلس در سال ۱۸۹۱ برای این اثر نوشته است. ص — ۱۹

۱۴ — منظور پیشگفتاری است که ک. مارکس و ف. انگلس برای چاپ آلمانی «مانیفست حزب کمونیست» در سال ۱۸۷۲ نوشته‌اند. ص — ۱۹

۱۵ — چهارم اوت سال ۱۹۱۴ فراکسیون سوسیال‌دمکرات رایشتاگ آلمان برله واگذاری اعتبارات جنگی به دولت قیصری رأی داد. ص — ۲۰

۱۶ — رجوع شود به اثر ف. انگلس. «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت». ص — ۲۲

۱۷ — ویگ‌ها و توری‌ها — احزاب سیاسی انگلستان که در سالهای ۷۰ — ۸۰ قرن ۱۷ تأسیس یافتند. حزب ویگ‌ها بیانگر منافع و علایق محافل بورژوازی مالی و تجاری و همچنین بخشی از اشراف بورژوامشرب بود. ویگ‌ها شالودهٔ حزب لیبرال را ریختند. حزب توری‌ها نمایندهٔ زمینداران بزرگ و قشر بالایی روحانیت کلیسای انگلیس بود و از سنن سابق فئودالی دفاع می‌کرد و با خواستهای لیبرالی و ترقیخواهانه

مبارزه می‌نمود و بالنتیجه شالودهٔ حزب محافظه‌کاران را ریخت. احزاب ویگ‌ها و توری‌ها متناوباً زمام حکومت را بدست می گرفتند. ص — ۲٤

۱۸ — و . ای. لنین منظورش محاکمهٔ مفسده‌جویانه‌ای است که در سال ۱۸۹٤ توسط محافل ارتجاعی و سلطنت‌طلب نظامیان علیه دریفوس — افسر یهودی ستاد کل ارتش برپا شد که بدروغ او را بجاسوسی و خیانت بکشور متهم کرده بودند. محافل مرتجع فرانسه از محکومیت دریفوس بزندان ابد که بتحریک نظامیان مرتجع صورت گرفت، برای تشدید روحیه ضدیهودی و حمله علیه رژیم جمهوری و آزادیهای دمکراتیک استفاده کردند. در سال ۱۸۹۹ دریفوس تحت فشار افکار عمومی مورد بخشودگی قرار گرفت و در سال ۱۹۰٦ بنا بحکم دادگاه تجدید نظر بیگناه شناخته شد و دوباره در ارتش بخدمت پرداخت. ص — ۲٥

۱۹ — منظور سرکوب بیرحمانه قیام مردم ایرلند در سال ۱۹۱٦ است که بمنظور آزاد ساختن کشور از شر سلطهٔ انگلیس برپا شده بود.
اولستر (الستر) — بخش شمال خاوری ایرلند که اهالیش اکثر انگلیسی هستند؛ سپاهیان اولستر به اتفاق سپاهیان انگلیس در سرکوب قیام مردم ایرلند شرکت داشتند. ص — ۲٥

۲۰ — دومای دولتی — سازمان انتخابی که دولت تزاری در نتیجهٔ رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰٥ ناگزیر آنرا تشکیل داد. دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود، ولی در واقع هیچگونه قدرت واقعی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم و نابرابر بود و جنبهٔ همگانی نداشت. حقوق انتخابی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیرروس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش‌اعظم کارگران و دهقانان اصلا حق شرکت در انتخابات را نداشتند. نخستین دومای دولتی (آوریل — ژوئیه سال ۱۹۰٦) و دومین دومای دولتی (فوریه — ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از انجام کودتای سوم ژوئن

سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری را بیش از پیش محدود ساخت و سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ را در دومای دولتی سوم (۱۹۰۷ — ۱۹۱۲) و در دومای دولتی چهارم (۱۹۱۲ — ۱۹۱۷) تأمین نمود. ص — ۲۶

۲۱ — شیلوک — پرسوناژی از کمدی و.شکسپیر بنام «تاجر ونیزی» که رباخوار سنگدل و بی‌رحم بود و مصرانه طلب می‌کرد که برطبق شرایط اوراق وام یک فوند گوشت از بدن بدهکاری که قرض خود را نپرداخته قطع کند. ص — ۳۰

۲۲ — رجوع شود به مقاله ک.مارکس زیر عنوان «اندیفرانتیسم سیاسی». ص — ۳۲

۲۳ — رجوع شود به اثر ف. انگلس بنام «دربارهٔ اوتوریته». ص — ۳۲

۲٤ — سپاهیان ورسای — سپاهیان طرفدار دولت مرتجع و ضدانقلابی و بورژوازی فرانسه بریاست آ.تی‌یر که پس از پیروزی کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در ورسای تشکیل شد. ورسائیها ضمن سرکوب کمون پاریس بی‌رحمی بیسابقه‌ای در حق کمونارها روا داشتند. ص — ۳۵

۲۵ — اصطبل های اژیاس — بنا به اساطیر یونان اصطبل های شاهنشاه الید اژیاس که طی سالهای متمادی روی نظافت بخود ندیده بود در عرض یک روز توسط هرکلس (هراکل) پاک شد. اصطلاح «اصطبل های اژیاس» مترادف با تلمبار شدن زباله و کثافت یا حداکثر بی‌نظمی و سردرگمی در کارهاست. ص — ۳۶

۲٦ — انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر — ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت.

این انتخابات برطبق فهرست‌هایی که قبل از انقلاب اکتبر بر حسب دستور مصوب دولت موقت تنظیم شده بود که بخش قابل ملاحظهٔ مردم هنوز نمی‌توانست دربارهٔ مفهوم و اهمیت انقلاب سوسیالیستی فکر کند صورت گرفت. اس‌ارهای راستگرا از این وضع در نقاط دور از پایتخت و در مراکز صنعتی استانها و شهرستانها استفاده کرده توانستند اکثریت آراء را بدست آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی تشکیل شد و در تاریخ پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت مرتجع مجلس مؤسسان «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» را که کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی روسیه به آن تسلیم نموده بود رد کرد و از تصویب فرامین دومین کنگرهٔ شوراها دربارهٔ صلح، دربارهٔ زمین و دربارهٔ انتقال قدرت به شوراها خودداری نمود، بموجب فرمان ششم (۱۹) ژانویه کمیتهٔ مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص — ۳۹

۲۷ — منظور اس‌ارهای چپ است.

اس‌ارهای چپ — حزب سوسیالیست‌رولوسیونرهای چپ (انترناسیونالیست‌ها) که در نخستین کنگرهٔ خود تشکیل شد که در روزهای ۱۹ — ۲۸ نوامبر (۲ — ۱۱ دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود. قبل از این تاریخ اس‌ارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها وجود داشتند که در سالهای جنگ اول جهانی شکل می‌گرفت.

اس‌ارهای چپ در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه اکثریت فراکسیون حزب اس‌ارها را تشکیل می‌دادند که بر سر مسئلهٔ شرکت در کنگره با انشعاب مواجه شد؛ اس‌ارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارها جلسهٔ کنگره را ترک گفتند، ولی اس‌ارهای چپ در کنگره ماندند و به مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویک‌ها رأی دادند. بلشویک‌ها که اتحاد با حزب اس‌ارهای چپ را لازم می‌شمردند که در آن موقع میان دهقانان طرفداران قابل ملاحظه‌ای داشت، به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کردند در هیئت دولت شوروی شرکت کنند. اما اس‌ارهای چپ این پیشنهاد بلشویک‌ها را رد کردند. در

نتیجهٔ مذاکرات که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ ادامه داشت، میان بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ دربارهٔ شرکت اس‌ارهای چپ در هیئت دولت موافقت حاصل شد. اس‌ارهای چپ ملزم شدند در فعالیت خود از سیاست کلی شورای کمیسرهای ملی پیروی کنند و در هیئت عده‌ای از کمیساریاهای ملی شرکت داده شدند.

اس‌ارهای چپ با وجود اینکه براه همکاری با بلشویکها گام نهادند در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند.

در ماه‌های ژانویه — فوریه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ بمبارزه علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضاء و تصویب آن در ماه مارس از طرف کنگرهٔ چهارم شوراها، اس‌ارهای چپ از هیئت شورای کمیسرهای ملی خارج شدند. با گسترش انقلاب سوسیالیستی در تابستان سال ۱۹۱۸ در روستا و تشکیل کمیته‌های تهیدستان، روحیهٔ ضدشوروی میان اس‌ارهای چپ قوت گرفت. در ماه ژوئیه همان سال کمیتهٔ مرکزی اس‌ارهای چپ در مسکو قتل میرباخ — سفیر آلمان و شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی را سازمان داد تا از این راه صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ را میان روسیهٔ شوروی و آلمان را روشن سازد. بدین مناسبت پس از سرکوب شورش، کنگرهٔ پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت آنعده از اس‌ارهای چپ را که با نظریات قشر بالایی رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراها اخراج نماید. حزب اس‌ارهای چپ پس از آنکه تمام تکیه‌گاه خود را در میان مردم از دست داد در راه مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اس‌ارهای چپ که در موضع همکاری با بلشویکها قرار داشتند، حزب «نارودنیکها- کمونیست‌ها» و حزب «کمونیست‌های انقلابی» را تشکیل دادند. بخش اعظم اعضای این احزاب بعدا بعضویت حزب کمونیست پذیرفته شد. ص — ۴۰

۲۸ — منظور انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ است که تزار را سرنگون ساخت. ص — ۴۱

۲۹ — ولادیمیر ایلیچ لنین منظورش پیشگفتاری است که ف. انگلس برای اثر ک. مارکس بنام «جنگ داخلی در فرانسه» نوشته است. ص — ٤٤

۳۰ — «پراودا» — روزنامهٔ یومیهٔ علنی بلشویکی که نخستین شمارهٔ آن ۲۲ آوریل (٥ ماه مه) سال ۱۹۱۲ در پتربورگ انتشار یافت.

این روزنامه از محل وجوهی که خود کارگران جمع‌آوری می‌کردند، چاپ می‌شد و تیراژ آن تا ٤۰ هزار نسخه و تیراژ برخی از شماره‌های آن به شصت هزار هم می‌رسید.

«پراودا» مورد پیگرد دائمی پلیس قرار می‌گرفت و هشتم (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱٤ توقیف شد.

«پراودا» پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ دوباره انتشار یافت و از پنجم (۱۸) ماه مارس سال ۱۹۱۷ به عنوان ارگان کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ پتربورگ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه منتشر می‌شد. پنجم (۱۸) آوریل و. ای. لنین با بازگشت از خارجه عضو هیئت تحریریهٔ روزنامه شد و رهبری «پراودا» را بعهده گرفت. «پراودا» در ماههای ژوئیه — اکتبر سال ۱۹۱۷ مورد پیگرد دولت موقت ضدانقلابی بود و بارها نام و عنوان خود را تغییر داد و بنام «لیستوک «پراودی»»، «پرولتاری»، «رابوچی» و «رابوچی پوت» انتشار می‌یافت. ارگان مرکزی حزب پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، از ۲٦ اکتبر (نهم نوامبر) سال ۱۹۱۷ با نام سابق خود «پراودا» انتشار یافت. ص — ٤۷

۳۱ — منظور جزوه «احزاب سیاسی روسیه و وظایف پرولتاریا» است. این جزوه بزبان انگلیسی در روزنامهٔ «The Evening Post» در تاریخ ۱٥ ژانویه سال ۱۹۱۸ و در شمارهٔ چهارم نوامبر — دسامبر سال ۱۹۱۷ مجله «The Class Struggle» — ارگان جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا و همچنین بشکل جزوهٔ علیحده چاپ و منتشر شد.

«The Evening Post» — روزنامهٔ آمریکایی که از سال ۱۸۰۱ در نیویورک انتشار می‌یافت. ص — ٤۹

۳۲ — و. ای. لنین منظورش قطعنامه دربارهٔ تجدید نظر در برنامهٔ حزب است که کنفرانس هفتم (آوریل) حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) سراسر روسیه تصویب کرده بود. متن قطعنامه را لنین نوشته بود. ص — ۴۹

۳۳ — کادت‌ها — اعضای حزب مشروطه‌خواه دمکرات — حزب عمدهٔ بورژوازی لیبرلی‌ـسلطنت‌طلب در روسیه بودند. حزب کادتها در اکتبر سال ۱۹۰۵ از نمایندگان بورژوازی، شخصیت‌های زمستوا از میان ملاکان و روشنفکران بورژوازی تشکیل شد. بعدها حزب کادت‌ها بحزب بورژوازی امپریالیستی مبدل گردید.

کادت‌ها در سالهای جنگ اول جهانی از سیاست خارجی اشغالگرانهٔ دولت تزاری مجدانه پشتیبانی می‌کردند و در دوران انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ برای نجات نظام سلطنتی کوشش می‌کردند. کادت‌ها که در دولت موقت بورژوازی وضع مسلطی داشتند سیاست ضدملی و ضدانقلابی را تعقیب می‌کردند. کادت‌ها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی اقدام می‌کردند و در همهٔ اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و یورشهای مداخله‌گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص — ۵۳

۳۴ — جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک سراسر روسیه در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی منشویکی‌ـاس‌اری شوراها برای حل مسئلهٔ حکومت در پتروگراد تشکیل شد. هدف واقعی جلسهٔ مشاوره که بانیان آن در برابر خود قرار داده بودند، انحراف توجه توده‌های مردم از انقلاب در حال اعتلاء بود. در جلسهٔ مشاوره بیش از ۱۵۰۰ نفر حضور داشتند. لیدرهای منشویک‌ها و اس‌ارها تمام اقدامات را بعمل آوردند تا هیئت نمایندگی شوراهای کارگران و دهقانان را در آن تضعیف نمایند و تعداد نمایندگان سازمان‌های مختلف خرده‌بورژوازی و بورژوازی را افزایش دهند و از این راه اکثریت را در جلسهٔ مشاوره برای خود تأمین کنند. جلسهٔ مشاورهٔ دمکراتیک

قراری دربارهٔ تشکیل پارلمان مقدماتی (شورای موقت جمهوری) صادر کرد. و این تلاشی بود تا چنین جلوه داده شود که در روسیه نظام پارلمانی برپا شده است. ولی بنابه تصویبنامهٔ دولت موقت، پارلمان مقدماتی می‌بایست فقط ارگان مشورتی در جنب دولت باشد.

لنین با قاطعیت تمام طلب می‌کرد که بلشویک‌ها از پارلمان مقدماتی خارج شوند و ضرورت تمرکز همهٔ نیروها را برای تدارک مقدمات قیام خاطرنشان می‌ساخت. کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد لنین را مورد بحث و بررسی قرار داد و قراری دربارهٔ خروج بلشویک‌ها از پارلمان مقدماتی صادر کرد. روز هفتم (۲۰) اکتبر که روز گشایش پارلمان مقدماتی بود، بلشویکها پس از اعلام بیانیه‌ای جلسهٔ آنرا ترک گفتند. ص — ۵۵

۳۵ — منظور قیام کورنیلف — شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکان در ماه اوت سال ۱۹۱۷ است. کورنیلف — ژنرال تزاری، سرفرماندهی ارتش در رأس این شورش قرار داشت. توطئه‌گران هدفشان تصرف پتروگراد، تارومار کردن حزب بلشویک، انحلال شوراها و استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور و تدارک مقدمات احیای نظام سلطنتی بود. شورش در تاریخ ۲۵ اوت (هفتم سپتامبر) آغاز شد.

بدعوت کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک، کارگران پتروگراد و سربازان و ناویان انقلابی برای مبارزه با شورشیان بپا خاستند. از کارگران پایتخت با سرعت گروههای گارد سرخ تشکیل می‌شد. در جاهایی هم کمیته‌های انقلابی تشکیل شد. از پیشروی سپاهیان کورنیلف جلوگیری بعمل آمد و تحت تأثیر تبلیغات بلشویکی پروسه ازهم‌پاشیدگی میان آنها آغاز گردید. دولت موقت تحت فشار توده‌ها ناگزیر دستور بازداشت کورنیلف و همدستان او را صادر کرد تا بعلت شورش تسلیم دادگاه شوند. ص — ۵۷

۳۶ — پتروشکا — پرسوناژ از «ارواح مرده» اثر ن. و. گوگول — نویسندهٔ روس، نوکر سرف که هنگام خواندن کتاب کلمات را هجی

می‌کرد و در معنی آنها تعمق نمی‌ورزید و تمام توجهش به هجی کردن کلمات معطوف بود. ص — ۵۸

۳۷ — صحبت دربارهٔ شورش مسلحانهٔ ضدانقلابی سپاه نظامی چکسلواکها است که قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اسیران جنگی چکها و اسلواکها در روسیه تشکیل شده بود. این شورش توسط امپریالیست‌های آنتانت با شرکت مجدانهٔ منشویک‌ها و اس‌ارها برپا شد. چکهای سفید (ضدانقلابی — م.) در تماس نزدیک با افراد گارد سفید و کولاک‌ها بخش قابل ملاحظهٔ اورال و پاولژیه و سیبری را اشغال کردند و در همه‌جا حکومت بورژوازی را دوباره برقرار نمودند. در بخشهای تحت اشغال چکهای سفید دولت‌های گارد سفید با شرکت منشویک‌ها و اس‌ارها: در اومسک — «دولت» سیبری، در سامارا — کمیتهٔ اعضای مجلس مؤسسان و غیره و غیره تشکیل شد.
پاولژیه در پائیز سال ۱۹۱۸ توسط ارتش سرخ آزاد شد. و در اواخر سال ۱۹۱۹ چکهای سفید بکلی تارومار گشتند. ص — ۵۸

۳۸ — و. ای. لنین منظورش مقالهٔ خود — «وظایف کنونی حکومت شوروی» است. (رجوع شود به جلد هشتم همین مجموعه آثار منتخب). ص — ۶۰

۳۹ — ایودوشکا گولوولیوف — پرسوناژی از «حضرات گولوولیوف‌ها» — اثر م. یه. سالتیکف‌شچدرین که انحطاط معنوی و روحی طبقهٔ ملاک خاوندی، طفیلیگری و ددمنشی و سالوسی و تزویر بی‌حدوحصر و خیانت آنرا در سیمای قهرمان اثر خود ترسیم کرده است. ص — ۶۱

۴۰ — لیبردانها — عنوانی است که بر سبیل استهزاء به لیبر و دان — دو تن از لیدرهای منشویک‌ها و طرفداران آنها پس از مقالهٔ فکاهی د. بدنی زیر عنوان «لیبردان» اطلاق می‌شد. ص — ۶۲

۴۱ — «آکتیویست‌ها» — گروه منشویک‌ها که از نخستین روزهای

انقلاب سوسیالیستی اکتبر بشیوه‌های مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت شوروی و حزب بلشویک‌ها متوسل شدند. منشویکها-آکتیویست‌ها در سازمان‌های مختلف توطئه‌گر ضدانقلابی وارد می‌شدند و در شورش چکهای سفید مجدانه شرکت داشتند، با سپاهیان مداخله‌گران مسلح خارجی متحد می‌شدند. ص — ۶۲

۴۲ — و. ای. لنین منظورش سخنرانی ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۱۰ آ. ببل در کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در ماگدبورگ است. ص — ۶۳

۴۳ — «روزنامهٔ فرانکفورت» («Frankfurter Zeitung») — روزنامهٔ یومیه، ارگان بورسبازان بزرگ آلمانی که از سال ۱۸۵۶ تا سال ۱۹۴۳ در فرانکفورت کنار ماین چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۶۴

۴۴ — «Vorwärts» («به پیش») — روزنامهٔ یومیه، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۳۳ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۶۴

۴۵ — منظور سرمقاله‌ای زیر عنوان «دیکتاتوری یا دمکراسی» که در شمارهٔ ۲۹۰ روزنامهٔ «Vorwärts» مورخه ۲۱ اکتبر سال ۱۹۱۸ درج شده بود. ص — ۶۴

۴۶ — و. ای. لنین منظورش سخنرانی گ.و. پلخانف در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بهنگام بررسی مسئلهٔ برنامهٔ حزب در تاریخ ۳۰ ژوئیه (۱۲ اوت) سال ۱۹۰۳ است. ص — ۶۶

۴۷ — منظور کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی است که در روزهای ۵ — ۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ جریان داشت.

این کنفرانس بیانیهٔ تنظیمی کمیسیون — پیام «خطاب به پرولتاریای اروپا» را تصویب کرد که در آن در سایهٔ پافشاری لنین و سوسیال-

دمکراتهای چپ توفیق حاصل شد که یکسلسله احکام اساسی مارکسیسم انقلابی در بیانیه قید شود. علاوه بر این، کنفرانس بیانیهٔ مشترک هیئت‌های نمایندگی آلمان و فرانسه، قطعنامه‌ای حاکی از سمپاتی و دلسوزی نسبت به قربانیان جنگ و مبارزانی که بعلت فعالیت سیاسی تحت پیگرد بودند تصویب کرد. ص — ۶۷

۴۸ — گروه چپ تسیمروالد بنابه ابتکار و. ای.لنین در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی تسیمروالد در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۵ تشکیل شد و هشت نماینده — نمایندگانی از کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و از سوسیال‌دمکرات‌های چپ سوئد، نروژ، سوئیس، آلمان، اپوزیسیون سوسیال‌دمکراسی لهستان و سوسیال‌دمکراسی منطقهٔ لتونی را متحد ساخت. گروه چپ تسیمروالد که و. ای.لنین در رأس آن بود، علیه اکثریت سنتریست کنفرانس مبارزه می‌کرد. این گروه ارگان رهبری — دبیرخانه را مرکب از و. ای.لنین، گ. یه. زینویف و ک. رادک انتخاب کرد. گروه چپ تسیمروالد ارگان مطبوعاتی خود — مجلهٔ «Vorbote» («مبشر») را بزبان آلمانی منتشر می‌ساخت که در آن مقالاتی از لنین چاپ شد. بلشویک‌ها نیروی عمدهٔ گروه چپ تسیمروالد بودند. ص — ۶۹

۴۹ — رجوع شود به «پیشگفتاری» که ف. انگلس برای «جنگ داخلی در فرانسه» اثر ک. مارکس نوشته است. ص — ۷۱

۵۰ — رجوع شود به «جنگ داخلی در فرانسه» اثر ک. مارکس. ص — ۷۱

۵۱ — تولستویست‌ها — پیروان آموزش اخلاقی-فلسفی ل. ن.تولستوی — نویسندهٔ روس که اندیشه عدم‌مقاومت قهری در برابر شر و تعدی یکی از عناصر عمدهٔ آن آموزش بود. ص — ۷۲

۵۲ — لونگیستها — طرفداران اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه برهبری

ژان لونگه بودند. لونگیستها در دوران جنگ اول جهانی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ سیاست سازشکارانه نسبت به سوسیال‌شوینیستها تعقیب می کردند و مبارزهٔ انقلابی را مردود می‌شمردند و در جنگ امپریالیستی موضع «دفاع از میهن» را اتخاذ کرده بودند. لونگیستها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا اعلام داشتند، ولی در عمل کماکان مخالف آن بودند. در ماه دسامبر سال ۱۹۲۰ لونگیستها به اتفاق رفرمیست‌های آشکار از حزب جدا شدند و به انترناسیونال به اصطلاح دوونیم پیوستند. ص — ۷۴

۵۳ — اس‌ارهای چپ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۷.

۵۴ — «کمونیستهای چپ» — گروه ضدحزبی که در اوائل سال ۱۹۱۸ به مناسبت طرح مسئلهٔ انعقاد قرارداد صلح با آلمان (صلح برست) بوجود آمد. گروه «کمونیستهای چپ» زیر پوشش عبارتپردازی‌های چپگرانه دربارهٔ جنگ انقلابی از سیاست ماجراجویانهٔ کشاندن جمهوری نوبنیاد شوروی که هنوز ارتشی نداشت بجنگ با آلمان امپریالیستی، دفاع می کرد و با این ترتیب حکومت شوروی را با خطر نابودی مواجه می‌ساخت.

«کمونیست‌های چپ» همچنین مخالف مسئولیت فردی رؤسا (مدیریت فردی) و انضباط در کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوازی در صنایع بودند. حزب تحت رهبری لنین با قاطعیت در برابر سیاست «کمونیستهای چپ» مقاومت ورزید. ص — ۷۶

۵۵ — اسپارتاکیست‌ها — اعضای سازمان انقلابی سوسیال‌دمکرات‌های چپ آلمان بودند. گروه «اسپارتاک» در اوایل جنگ اول جهانی امپریالیستی توسط ک. لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ و دیگران تشکیل شد. اسپارتاکیست‌ها به تبلیغات انقلابی میان توده‌ها می‌پرداختند و تظاهرات گسترده برضد جنگ برپا می‌ساختند و اعتصابها را رهبری می کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای

اپورتونیست سوسیال‌دمکراسی را افشاء می‌نمودند. اما اسپارتاکیست‌ها در مسائل تئوری و سیاسی اشتباهات جدی داشتند. در ماه آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتاکیست‌ها با حفظ استقلال سازمانی خود به حزب مستقل سنتریستی سوسیال‌دمکرات پیوستند. در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمان در «اتحاد اسپارتاک» متشکل شدند و ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۸ برنامهٔ خود را منتشر ساختند و با «مستقل‌ها» قطع رابطه کردند. در کنگرهٔ مؤسسان که سی‌ام دسامبر سال ۱۹۱۸ و اول ژانویه سال ۱۹۱۹ بر پا بود حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص — ۷۹

۵۶ — منظور مقالهٔ کائوتسکی زیر عنوان «نیروهای محرک و چشم‌اندازهای انقلاب روس» است. این مقاله در دسامبر سال ۱۹۰۶ بشکل جزوهٔ علیحده تحت نظر و با پیشگفتار و.ای.لنین بزبان روسی منتشر گردید. ص — ۸۴

۵۷ — رجوع شود بمقالهٔ ک. مارکس زیر عنوان «بورژوازی و ضدانقلاب». ص — ۸۵

۵۸ — پس از قتل مفسده‌جویانهٔ میرباخ — سفیر آلمان بدست اس‌ارهای چپ و شورش آنها در روزهای ۶ — ۷ ژوئیه سال ۱۹۱۸، دو حزب جدید «کمونیست‌ها-نارودنیک‌ها» و «کمونیست‌های انقلابی» از حزب اس‌ارهای چپ جدا شدند. (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۷).
«کمونیست‌ها-نارودنیک‌ها» با تقبیح فعالیت ضدشوروی اس‌ارهای چپ در کنفرانس سپتامبر سال ۱۹۱۸ حزب خود را تشکیل دادند. «نارودنیکها-کمونیست‌ها» خط‌مشی حزب بلشویک‌ها در جهت اتحاد با دهقانان میانه‌حال را تأیید کردند. ششم نوامبر سال ۱۹۱۸ کنگرهٔ فوق‌العاده حزب به اتفاق آراء دربارهٔ انحلال آن و ادغامش در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تصمیم گرفت.
«حزب کمونیسم انقلابی» در کنگرهٔ گروه طرفداران روزنامهٔ «ولیا

ترودا» که در روزهای ۲۵ — ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود، شکل سازمانی بخود گرفت. «حزب کمونیسم انقلابی» بعنوان گروه کوچک تا سال ۱۹۲۰ وجود داشت. کنگرهٔ ششم این حزب که در ماه سپتامبر ۱۹۲۰ برپا بود، تصمیم گرفت به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ملحق شود. در ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بسازمانهای حزبی اجازه داد اعضای حزب سابق «کمونیست‌های انقلابی» را به عضویت حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بپذیرند. ص — ۸۵

۵۹ — رجوع شود به نامهٔ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان. ص — ۹۱

۶۰ — کمیته‌های تهیدستان در ژوئن سال ۱۹۱۸ تشکیل شدند. کار عملی کمیته‌های تهیدستان تمام جوانب کار در روستا را دربر گرفت. این کمیته‌ها در واقع تکیه‌گاهها و ارگانهای دیکتاتوری پرولتاریا در روستا بودند؛ تشکیل آنها در حکم گسترش بیشتر انقلاب سوسیالیستی در روستا بود.

کمیته‌های تهیدستان در امر سرکوب ضدانقلاب کولاکی و در تخریب قدرت اقتصادی کولاک‌ها از راه مصادرهٔ بخشی از دارائی آنها نقش برجسته ایفاء کردند. این کمیته‌ها در انجام پروسه امحاء زمینداری ملاکی، در تأمین خواربار مراکز گرسنهٔ کارگری و ارتش سرخ خدمت بزرگ انجام دادند.

فعالیت کمیته‌های تهیدستان، برای تقویت پایه‌های اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان، برای جلب دهقانان میانه‌حال بسوی حکومت شوروی اهمیت فراوان داشت.

در پایان سال ۱۹۱۸ کمیته‌های تهیدستان که وظایف محوله را انجام داده بودند، در شوراهای محلی ادغام شدند. ص — ۹۴

۶۱ — منظور لنین از «بحران ژوئیه» شورش ضدانقلابی کولاک‌ها

در استانهای مرکزی کشور، در پاولژیه، در اورال و در سیبری در تابستان سال ۱۹۱۸ است که توسط منشویک‌ها و اس‌ارها با پشتیبانی مداخله‌گران مسلح بیگانه سازمان داده شده بود. ص — ۹٤

٦۲ — بلانکیسم — جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه برهبری لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — انقلابی مبرز و نمایندهٔ معروف کمونیسم تخیلی فرانسه بود. بلانکیستها ضمن جایگزین ساختن اقدامات مخفیانه مشتی توطئه‌گر بجای فعالیت حزب انقلابی وضع مشخص را که برای پیروزی قیام لازم است در نظر نمی‌گرفتند و به ارتباط با توده‌ها وقعی نمی‌گذاشتند.

بلانکیست‌ها مبارزهٔ طبقاتی را نفی می‌کردند و انتظار داشتند که «بشریت نه از راه مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بلکه از راه توطئهٔ اقلیت کوچک روشنفکران از شر بردگی مزدوری نجات یابد» (و. ای.لنین. مجموعهٔ آثار چاپ ۵، جلد ۱۳، ص ٧٦). ص — ۹۵

٦۳ — منظور لایحهٔ قانونی اس‌ارها است که توسط س. ل.ماسلف — وزیر زراعت در دولت موقت چند روز قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تسلیم شد. در این لایحه ایجاد ذخیرهٔ استیجاری ویژه جنب کمیته‌های ارضی پیش‌بینی شده بود که زمین‌های دولتی و موقوفهٔ دیرها را شامل می‌شد. مالکیت اربابی حفظ می‌گردید. ملاکان فقط آن زمینهایی را که سابقاً اجاره می‌دادند بذخیرهٔ موقت استیجاری می‌دادند و ضمناً وجه‌الاجاره پرداختی دهقانان بابت «زمین‌های مورد اجاره» می‌بایست به ملاکان تحویل شود.

بازداشت اعضای کمیته‌های ارضی توسط دولت موقت در پاسخ قیامهای دهقانان و تصرف زمین‌های اربابی توسط آنان، صورت می‌گرفت. ص — ۹٧

٦٤ — زمینهای تیول — زمینهایی که بنابه فرمان تزار پاول اول در سال ۱٧۹٧ از اراضی خالصه به انضمام دهقانانی که این زمین‌ها را

کشت می‌کردند، بمالکیت اعضای خاندان تزار در آمد. ص — ۹۸

٦٥ — منظور «رهنمود دهقانی دربارهٔ زمین» است که بر اساس ۲٤۲ رهنمود محلی دهقانی و بخش ترکیبی در«منشور زمین» مصوب کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه در تاریخ ۲٦ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ تنظیم شده بود. این منشور زمینداری اربابی را از بین برد و زمین‌ها را بدهقانان واگذار کرد. ص — ۹۹

٦٦ — لنین منظورش «قانون اصلی دربارهٔ سوسیالیزاسیون زمین» است که ۱۸ (۳۱) ژانویه سال ۱۹۱۸ در کنگرهٔ سوم شوراهای سراسر روسیه از تصویب گذشت. ص — ۱۰۰

٦۷ — منظور اثر و. ای.لنین «برنامهٔ ارضی سوسیال‌دمکراسی در نخستین انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ روس» است. ص — ۱۰۱

٦۸ — و. ای.لنین اصطلاح «نارودنیکها» را برای نشان دادن سه حزب خرده‌بورژوایی نارودنیکی: «ترودویک‌ها»، «سوسیالیست رولوسیونرها» (اس‌ارها) و «سوسیالیستهای ملی» بکار می‌برد. ص — ۱۰٤

٦۹ — رجوع شود به اثر ک.مارکس «تئوری اضافه‌ارزش» بخش دوم. ص — ۱۰٦

۷۰ — ابشینی‌ها — دهقانانی که سهم ارضی‌شان تحت مالکیت ابشین (مالکیت مشاع — م.) بود.
دهقانان خرده‌پا — برخلاف ابشینیها قطعه‌زمین‌های خود را داشتند و شخصاً مالک آنها بودند. ص — ۱۰٦

۷۱ — آدم توی غلاف — قهرمان داستانی بهمین نام — اثر آ. پ.چخوف — نویسندهٔ روس است. منظور از این اصطلاح آدم عامی محدودالفکری است که از هرگونه نوآوری و ابتکار می‌ترسد. ص — ۱۱۱

۷۲ — منظور انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان است.
قیام سوم نوامبر سال ۱۹۱۸ ناویان ناوگان نظامی در کیل موجب آغاز انقلاب شد. شهرهای ساحلی یکی بعد از دیگری بقیام می‌پیوستند. انقلاب پس از فراگرفتن سراسر شمال آلمان، طی مدت کوتاهی تا بخشهای مرکزی و جنوبی کشور گسترش یافت. نهم نوامبر اعتصاب همگانی در برلن آغاز شد و با سرعت بقیام مسلحانه مبدل گردید. در نتیجهٔ قیام ملی نظام پادشاهی ویلهلم دوم واژگون شد و خود او از سلطنت خلع گردید. دولت موقت که دهم نوامبر در پلنوم شورای برلن تشکیل شد، مرکب از سوسیال‌دمکراتهای راستگرا (ف. ابرت، ف.شیدمان، او. لاندسبرگ) و سوسیال‌دمکراتهای «مستقل» (ه. هاآزه و دیگران)، بود که بعدها از هیئت دولت کنار رفتند. برنامهٔ دولت از حدود اصلاحات اجتماعی در چارچوب نظام بورژوایی خارج نمی‌شد. در نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر آلمان که روزهای ۱۶ — ۲۱ دسامبر سال ۱۹۱۸ در برلن برپا بود، لیدرهای سوسیال‌دمکراتهای راستگرا موفق شدند قطعنامه‌ای دربارهٔ تفویض قدرت قانونگذاری و اجرایی بدولت و انجام انتخابات مجلس مؤسسان را از تصویب بگذرانند. در واقع این عمل بمعنای از بین بردن شوراها بود.
بورژوازی آلمان بمنظور بی‌سرپرست گذاشتن حزب کمونیست و تارومار ساختن پیشاهنگ طبقهٔ کارگر تصمیم گرفت طبقهٔ کارگر را بقیام مسلحانه‌ای که موقعش هنوز نرسیده بود، تحریک نماید. رهبری قیام که ششم ژانویه در برلن آغاز شد، بدست «مستقل‌ها» افتاد که از همان ابتداء تعرض سریع و قاطع بدشمن را سازمان ندادند و سپس بطور خائنانه بمذاکره با دولت پرداختند. گروههای ضدانقلابی برهبری گ.نوسکه — وزیر جنگ و سوسیال‌دمکرات راستگرا با بی‌رحمی فوق‌العاده قیام پرولتاریای برلن را سرکوب کردند. ۱۰ ژانویه باندهای مسلح رهبران طبقهٔ کارگر آلمان — ک.لیبکنخت و ر.لوکزامبورگ را بازداشت کردند و بنحوی فجیع کشتند. ص — ۱۱۳

۷۳ — بوروی بین‌المللی سوسیالیستی — ارگان دائمی اجرایی و

اطلاعاتی انترناسیونال دوم که در سال ۱۹۰۰ تشکیل شد و در سال ۱۹۱٤ بفعالیت خود پایان داد. ص — ۱۱٤

۷٤ — رجوع شود به نامهٔ ۱۸ — ۲۸ مارس ۱۸۷۵ ف.انگلس به آ.ببل. ص — ۱۲۰

۷۵ — منظور: Ostrogorski, M. «La Democratie of les Partis Politiques» («اوستروگورسکی، م.، «دمکراسی و احزاب سیاسی») است. چاپ اول در سال ۱۹۰۳ در پاریس از چاپ خارج شد. این کتاب شامل مطالب واقعی زیادی از تاریخ انگلستان و ایالات متحدهٔ آمریکاست که جعلی و سالوسانه بودن دمکراسی بورژوازی را برملاء می‌سازد. ص — ۱۲۱

۷٦ — نخستین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی از دوم تا ششم ماه مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو برپا بود.

قبل از تشکیل کنگره کارهای تدارکی پردامنه‌ای تحت رهبری و. ای.لنین انجام گرفته بود. بر اساس دستورات لنین و با شرکت وی پیامی خطاب «به نخستین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی» تهیه شده و در آن اصول انترناسیونال جدید تشریح گردیده بود.

و. ای.لنین کنگره را افتتاح کرد. پس از گزارشهایی از محل‌ها پلاتفورم انترناسیونال کمونیستی مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. مسئلهٔ اصلی دستور روز کنگره، مسئلهٔ دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا بود. و. ای.لنین روز چهارم مارس سال ۱۹۱۹ پیرامون این مسئله سخنرانی کرد. کنگره به اتفاق آراء روی تزهای لنین صحه گذاشت و آنها را برای توزیع در همهٔ کشورها به بوروی کمیتهٔ اجرائیهٔ انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) تسلیم نمود و قطعنامهٔ متمم تزها را که لنین پیشنهاد کرده بود، تصویب کرد. در همان روز کنگره قراری دربارهٔ تشکیل انترناسیونال سوم — انترناسیونال کمونیستی صادر کرد. به پیشنهاد لنین قراری دربارهٔ انحلال سازمان تسیمروالد صادر شد.

نخستین کنگرهٔ کمینترن بیانیه‌ای خطاب به پرولترهای سراسر جهان و قطعنامه‌ها و قرارهایی صادر نمود.

انترناسیونال کمونیستی از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ تا هنگامی که کمیتهٔ اجرائیهٔ انترناسیونال کمونیستی با تأیید همهٔ احزاب کمونیست، بمناسبت تغییر اوضاع و عدم امکان رهبری جنبش جهانی کمونیستی از مرکز واحد تصمیم گرفت که کمینترن منحل گردد، بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۲۲

۷۷ — کنفرانس برن — نخستین کنفرانس بعد از جنگ احزاب سوسیال‌شوینیست و سنتریست که بمنظور احیای انترناسیونال دوم در روزهای ۳ — ۱۰ فوریه سال ۱۹۱۹ در برن برپا شد. مسئلهٔ دمکراسی و دیکتاتوری یکی از مسائل عمدهٔ کنفرانس بود. سنتریست یا. برانتینگ ضمن سخنرانی پیرامون این مسئله کوشید ثابت کند که انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا کار را بسوسیالیسم نمی‌رسانند. ک. کائوتسکی و ا. برنشتین ضمن بیانات خود می‌کوشیدند که کنفرانس بلشویسم و انقلاب سوسیالیستی روسیه را تقبیح و محکوم نماید. برانتینگ قطعنامه‌ای تسلیم نمود که در آن پس از اظهار خوشوقتی سالوسانه از انقلاب‌های روسیه و اتریش-مجارستان و آلمان در واقع دیکتاتوری پرولتاریا مورد نکوهش، و دمکراسی بورژوازی مورد تحسین قرار گرفته بود. این قطعنامه با اکثریت آراء تصویب شد.

نخستین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی قطعنامهٔ ویژه‌ای «دربارهٔ برخورد به جریانات «سوسیالیستی» و کنفرانس برن» صادر کرد که در آن تصمیمات این کنفرانس مورد انتقاد قرار گرفته و از جمله تلاش‌های لیدرهای سوسیالیست‌های راستگرا در جهت واداشتن کنفرانس برن بصدور قراری که با آن انترناسیونال دوم مداخلهٔ مسلحانهٔ امپریالیستها علیه روسیهٔ شوروی را پرده‌پوشی می‌کرد، محکوم شد. ص — ۱۲۲

۷۸ — رجوع شود به «پیشگفتار» اثر ک. مارکس «جنگ داخلی در فرانسه». ص — ۱۲۴

۷۹ — رجوع شود به اثر ک.مارکس «جنگ داخلی در فرانسه». ص — ۱۲٤

۸۰ — آنتانت (توافق سه‌گانه) — بلوک امپریالیستی انگلستان و فرانسه و روسیهٔ تزاری بود. در سالهای جنگ اول جهانی، ایالات متحدهٔ آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عدهٔ دیگر از دولت‌ها به این بلوک پیوستند. ص — ۱۲۸

۸۱ — «Shop-Stewards Commitees» (کمیته‌های ارشدهای فابریک‌ها) — سازمانهای انتخابی کارگران که در یکسلسله از رشته‌های صنعتی بریتانیای کبیر وجود داشتند و در سالهای جنگ اول جهانی رواج وسیع پیدا کرده بودند. این کمیته‌ها برخلاف تریدیونیونهای سازشکار که سیاست «صلح داخلی» و امتناع از مبارزهٔ اعتصابی را تعقیب می کردند، بدفاع از منافع و خواستهای توده‌های کارگری برخاستند و اعتصابهای کارگران را رهبری می کردند و علیه جنگ تبلیغ می‌نمودند. ارشدها در کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریک‌ها و بخشها و شهرها متحد شدند. در سال ۱۹۱٦ سازمان ملی ارشدهای کارگاهها و کمیته‌های کارگری تشکیل شد.

پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در دوران مداخلهٔ مسلحانه و نظامی بیگانگان علیه جمهوری شوروی، کمیته‌های ارشدهای فابریک‌ها مجدانه از روسیهٔ شوروی پشتیبانی می کردند. عده‌ای از رجال این کمیته‌ها (او. گالاخر، گ.پولیت، آ.ماک‌مانوس و دیگران) عضو حزب کمونیست انگلستان شدند. ص — ۱۳۱

۸۲ — «Die Freiheit» («آزادی») — روزنامهٔ یومیه، ارگان حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان که از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا اکتبر سال ۱۹۲۲ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۳۳

۸۳ — منظور حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان — حزب سنتریستی

است که در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگرهٔ موٴسسان در گتا تشکیل شد. «مستقل ها» زیر پوشش عبارتپردازی سنتریستی وحدت با سوسیال‌شوینیست‌ها را موعظه می‌کردند و بورطهٔ عدول از مبارزهٔ طبقاتی در می‌غلطیدند.

در ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگرهٔ حزب مستقل سوسیال‌دمکرات در هاله انشعاب روی داد و بخش قابل ملاحظه‌ای از «مستقلها» در دسامبر همان سال با حزب کمونیست آلمان متحد شد.

عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و نام سابق — حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان را روی خود گذاشتند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۳۳

۸۴ — منظور قطعنامهٔ مصوب کنگرهٔ هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه دربارهٔ تغییر نام و برنامه حزب است که روزهای ۶ — ۸ مارس سال ۱۹۱۸ برپا بود. ص — ۱۳۵

۸۵ — «گازتا پچاتنیکوف» — ارگان مطبوعاتی اتحادیهٔ کارگران چاپخانه‌ها که از هشتم دسامبر سال ۱۹۱۸ چاپ و منتشر می‌شد. در این موقع اتحادیه زیر نفوذ منشویکها بود. این روزنامه در مارس سال ۱۹۱۹ بعلت تبلیغات ضدشوروی تعطیل شد. ص — ۱۳۷

۸۶ — شب سی و یکم اکتبر سال ۱۹۱۸ در مجارستان انقلاب بورژوادمکراتیک روی داد و در نتیجهٔ آن زمام قدرت بدست بورژوازی لیبرال افتاد که با حزب سوسیال‌دمکرات ائتلاف کرد. دولت جدید هیچ اقدامی در جهت بهبود وضع طبقهٔ کارگر و دهقانان بعمل نیاورد و در نتیجه، توده‌های زحمتکش ناراضی شدند و به تشکیل ارگانهای حاکمهٔ انقلابی — شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان پرداختند. شانزدهم نوامبر در مجارستان جمهوری اعلام شد و پارلمان سابق منحل گردید. احزاب بورژوازی به تبلیغات گسترده‌ای در جهت تشکیل مجلس موٴسسان پرداختند. حزب کمونیست مجارستان که بیستم

نوامبر سال ۱۹۱۸ از لحاظ سازمانی شکل گرفته بود شعار «همه قدرت بدست شوراها!» را پیش کشید. تحت رهبری حزب کمونیست در اواخر سال ۱۹۱۸ و اوایل سال ۱۹۱۹ پرولتاریای مجارستان بیک سلسله تظاهرات گسترده دست زد و در کشور وضع انقلابی ایجاد شد (رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۱۰۹).

در سالهای ۱۹۱۷—۱۹۱۹ در سوئیس تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر جنبش کارگری اعتلاء یافت. در ماه نوامبر ۱۹۱۸ اعتصاب سیاسی همگانی به پشتیبانی از روسیهٔ شوروی در سوئیس آغاز شد. عناصر چپ و انقلابی در حزب سوسیالیست سوئیس گروه کمونیستی را تشکیل دادند. آنها در اعلامیه‌ها و جزوات خود به تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان دعوت می‌کردند. نمایندهٔ گروه کمونیستی سوئیس ضمن بیانات خود در نخستین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی به تشکیل شورای نمایندگان کارگران در زوریخ اشاره نمود که «برنامهٔ کمونیستی را پلاتفورم خود» شمرده است. ص — ۱۳۹

۸۷ — و. ای. لنین منظورش مقالهٔ روزا لوکزامبورگ زیر عنوان «Der Anfang» («سرآغاز») است که در شمارهٔ سوم روزنامهٔ «Die Rote Fahne» مورخه ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱۸ چاپ شده بود.

«Die Rote Fahne» («پرچم سرخ») — روزنامه‌ای که ک. لیبکنخت و ر. لوکزامبورگ بعنوان ارگان مرکزی «اتحاد اسپارتاک» تأسیس کرده بودند که بعدها ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد و از ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۴۰

۸۸ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۶۵.

۸۹ — کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه از ۱۸ تا ۲۳ مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو برپا بود.

و. ای.لنین هنگام افتتاح و اختتام کنگره نطق‌هایی ایراد کرد و از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه گزارش

داد و دربارهٔ برنامهٔ حزب و کار در روستا و دربارهٔ مسئلهٔ جنگ سخنرانی کرد.

بررسی و تصویب برنامهٔ جدید حزب مسئلهٔ عمده در کنگره بود. پیش‌نویس برنامهٔ جدید توسط کمیسیون برنامه بریاست لنین، کمیسیون منتخب در کنگرهٔ هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تهیه شده بود. همهٔ بخشهای اساسی پیش‌نویس برنامه را لنین نوشته بود. برنامهٔ جدید وظایف حزب را در تمام دوران انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم تعیین می‌کرد.

هنگام بررسی پیش‌نویس برنامه، ن. ای. بوخارین با این نکته مخالفت کرد که همزمان با تعریف امپریالیسم در برنامه سرمایه‌داری قبل از دوران انحصار و تولید سادهٔ کالایی تعریف شده است. این نظریه از اصل و ریشه اشتباه بود و با تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی مغایر، و نظریه‌ای بود مربوط با نفی ضرورت پشتیبانی پرولتاریا از جنبش‌های دمکراتیک و اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان زحمتکش در ساختمان سوسیالیسم و در عین حال واقعیت پیدایش و رشد عناصر سرمایه‌داری از تولید خرده‌کالایی را نادیده می‌گرفت و به خطر کولاک‌ها کم‌بها می‌داد. بوخارین و پتاکف همچنین طلب می‌کردند که ماده مربوط به حق ملتها در تعیین سرنوشت خود از برنامه حذف شود؛ این پیشنهاد عظمت‌طلبانهٔ شوینیستی پایه‌های سیاست ملی حزب را که متوجه همپیوستگی ملتها بود و نفوذ بین‌المللی کشور شوروی را ویران می‌ساخت.

کنگره پیشنهاد بوخارین و پتاکف را رد کرد و برنامهٔ لنینی حزب را تصویب نمود.

مسئله برخورد به دهقانان میانه‌حال یکی از مهمترین مسائل مطروحه در کنگره بود. حتی در پائیز سال ۱۹۱۸ که دهقان میانه‌حال بسوی حکومت شوروی داشت چرخش می‌کرد، لنین خاطرنشان می‌ساخت که باید به این چرخش استحکام بخشید و از بیطرف ساختن دهقانان میانه‌حال به برقراری اتحاد محکم طبقهٔ کارگر با دهقانان میانه‌حال در شرایط اتکاء به تهیدستان و مبارزه با کولاکها و در شرایط حفظ نقش رهبری

پرولتاریا در این اتحاد پرداخت. کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه این سیاست را تأیید کرد و «قطعنامه برخورد به دهقانان میانه‌حال را که لنین نوشته بود تصویب نمود. ص — ۱۴۲

۹۰ — جنگ سی‌سالهٔ سالهای ۱۶۱۸ — ۱۶۴۸ — جنگ همگانی اروپا که نتیجهٔ تشدید تضاد میان گروهبندی‌های مختلف دول اروپایی بود که شکل مبارزه میان پروتستانها و کاتولیک‌ها بخود گرفت. این جنگ که در نخستین مرحله‌اش جنبهٔ مقاومت در برابر نیروهای مرتجع اروپای دارای حکومت فئودالی‌ـمطلقه داشت، بویژه از سال ۱۶۳۵ بشکل یورشهای استیلاگران بیگانه به آلمان در آمد که با یکدیگر رقابت می‌کردند. جنگ در سال ۱۶۴۸ با عقد قرارداد صلح وستفالی که پراکندگی سیاسی آلمان را مسجل می‌ساخت، پایان یافت. ص — ۱۴۳

۹۱ — رجوع شود به «پیشگفتار جزوهٔ بورکخیم «بیاد هورا-میهن‌پرستان سالهای ۱۸۰۶ — ۱۸۰۷»» اثر ف.انگلس. ص — ۱۴۳

۹۲ — رجوع شود به کتاب «سرمایه» («کاپیتال»)، جلد اول، اثر ک.مارکس. ص — ۱۴۶

۹۳ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۵۵.

۹۴ — اسمولنی — بنای دانشکدهٔ سابق اسمولنی در پتروگراد، اقامتگاه دولت شوروی قبل از عزیمت بمسکو در مارس سال ۱۹۱۸. ص — ۱۴۹

۹۵ — منظور تسلیم فرمان شورای کمیسرهای ملی دربارهٔ شناسائی استقلال فنلاند به پ. سوینخوود — رئیس دولت بورژوازی فنلاند و به ک.انگل — وزیر امور خارجه آن دولت از طرف لنین در تاریخ ۱۸ (۳۱) دسامبر سال ۱۹۱۷ است. بیست و دوم دسامبر سال ۱۹۱۷ (چهارم ژانویه سال ۱۹۱۸) کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه فرمان اذعان به استقلال فنلاند را تأیید کرد. ص — ۱۴۹

۹۶ — و. ای.لنین منظورش مذاکراتی است که در ماه مارس سال ۱۹۱۹ پیرامون تشکیل جمهوری خودمختار شوروی باشقیرستان با هیئت نمایندگی باشقیرستان بعمل آمد. بیستم ماه مارس «موافقتنامهٔ حکومت مرکزی شوروی با دولت باشقیرستان دربارهٔ باشقیرستان خودمختار شوروی» امضاء شد. این موافقتنامه تأسیس این جمهوری خودمختار شوروی را بموجب قانون اساسی شوروی مقرر داشت و سرحدات جمهوری و تقسیمات اداری آنرا معین کرد. این موافقتنامه در تاریخ ۲۳ مارس سال ۱۹۱۹ در شمارهٔ ۶۳ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» درج گردید. ص — ۱۵۰

۹۷ — شورای نمایندگان کارگران ورشو در تاریخ یازدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ تشکیل شد. در بسیاری از شهرها و مراکز صنعتی لهستان نیز شوراهای نمایندگان کارگران بوجود آمد. شورای نمایندگان کارگران ورشو به برقراری عملی روز کار هشت ساعته در بنگاهها پرداخت و مبارزه با خرابکاری کارفرمایان را آغاز کرد و تصمیمی دربارهٔ برقراری ارتباط با روسیهٔ انقلابی و غیره اتخاذ نمود. تابستان سال ۱۹۱۹ این شوراها توسط دولت بورژوازی لهستان منحل شدند. ص — ۱۵۳

۹۸ — فرمان مربوط به کمونهای مصرف در تاریخ ۱۶ مارس سال ۱۹۱۹ توسط شورای کمیسرهای ملی صادر شد و بیستم مارس همان سال در روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه» درج گردید. و. ای. لنین در تدوین این فرمان شرکت مستقیم داشت. بموجب این فرمان همهٔ کئوپراتیوهای موجود در شهرها و روستاها در یک کمون مصرف متحد شدند. نظر به اینکه نام جدید کئوپراتیوها در جاهایی بدرک و تفسیر نادرست فرمان منجر شد، کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه طی تصویبنامهٔ مورخه ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۹ «دربارهٔ شرکت‌های مصرف کارگری و دهقانی» تصمیم گرفت نام «کمون‌های مصرف» را به وجه تسمیه عادی برای اهالی کشور تغییر دهد و آنها را «شرکت‌های مصرف» بنامد. ص — ۱۵۶

۹۹ — نوایاژیزنیها — منشویکهای انترناسیونالیست که پیرامون روزنامهٔ «نوایا ژیزن» متحد شده بودند. لنین ضمن تعریف نوایاژیزنیها با لحن طنز آنها را «به اصطلاح انترناسیونالیست‌ها»، «ایضاً‌ـمارکسیست‌ها» می‌نامید. ص — ۱۶۲

۱۰۰ — قانون اساسی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مصوب کنگرهٔ پنجم شوراهای سراسر روسیه در ژوئیه سال ۱۹۱۸ در انتخابات شوراها مزایائی برای پرولتاریا قایل شده بود.
این وضع تا کنگرهٔ هشتم شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برجا بود که در سال ۱۹۳۶ قانون اساسی جدید اتحاد شوروی را تصویب کرد و به موجب آن همهٔ افراد از حق برابر انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار شدند. ص — ۱٦٤

۱۰۱ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ٦٥.

۱۰۲ — برنامهٔ ارفورت — برنامهٔ حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره ارفورت تصویب گردید. ص — ۱۷۲

۱۰۳ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۸۱.

۱۰٤ — منظور جمهوری سوسیالیستی فنلاند است که پس از انتقال زمام حکومت به دست کارگران در اواخر ژانویه سال ۱۹۱۸ اعلام شد. اول مارس سال ۱۹۱۸ قراردادی میان جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در پتروگراد امضاء شد. این قرارداد که برپایهٔ اصول برابری کامل و احترام بحق حاکمیت طرفین بود، نخستین قرارداد میان دو دولت سوسیالیستی در تاریخ بشمار می‌رفت.
در ماه مه سال ۱۹۱۸ در نتیجهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلح آلمان، انقلاب در فنلاند پس از جنگ داخلی شدید سرکوب گردید. ص — ۱۷٦

۱۰۵ — «آئین‌نامهٔ مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی و تدابیری برای انتقال بزراعت سوسیالیستی» در ماه فوریه سال ۱۹۱۹ توسط کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه تصویب شد. تصمیمات کنگرهٔ اول شعبات زراعتی سراسر روسیه، کمیته‌های تهیدستان و کمونها که در ماه دسامبر سال ۱۹۱۸ برپا بود، پایه و شالودهٔ این «آئین‌نامه» را تشکیل داد . و . ای.لنین در کار تنظیم و نگارش این «آئین‌نامه» شرکت مستقیم داشت. «آئین‌نامه» اقدامات عملی چندی را برای افزایش حاصلبخشی کشاورزی، گسترش کشتزارها و تجدید ساختمان کشاورزی بر پایه سوسیالیستی، پیش‌بینی می‌کرد. ص — ۱۸٤

۱۰۶ — رجوع شود به «مسئلهٔ دهقانی در فرانسه» اثر ف. انگلس. ص — ۱۸٦

۱۰۷ — کنوانسیون — مجلس ملی دوران انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن ۱۸. ص — ۱۸۷

۱۰۸ — بمناسبت این نقل قول، نمایندگان سازمان حزبی نیژه‌گورود اظهاریه‌ای به هیئت رئیسهٔ کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تسلیم کردند و در آن خاطرنشان ساختند که کلمات «بطور کلی دهقانان میانه‌حال» اشتباه چاپی اسفباری است؛ باید بجای «بطور کلی» «بخشی از دهقانان میانه‌حال» خوانده شود. ص — ۱۸۹

۱۰۹ — ۲۱ ماه مارس سال ۱۹۱۹ تشکیل جمهوری شوروی در مجارستان علام شد. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان جنبهٔ نسبتاً مسالمت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهدهٔ مشکلات خارجی برآید، تصمیم گرفت زمام حکومت را بدست سوسیال‌دمکراتهای راستگرا بدهد تا از گسترش دامنهٔ انقلاب جلوگیری شود. اما وجهه و اعتبار حزب کمونیست مجارستان در این موقع در میان توده‌ها بقدری زیاد، و خواست‌های اعضای معمولی

حزب سوسیال‌دمکرات دربارهٔ اتحاد با کمونیستها بقدری جدی و قاطع بود که رهبری حزب سوسیال‌دمکرات برهبران تحت بازداشت حزب کمونیست پیشنهاد کرد که باهم هیئت دولت را تشکیل دهند. لیدرهای سوسیال‌دمکراتها ناگزیر شرایطی را که کمونیست‌ها بمیان کشیدند که عبارت بود از: تشکیل دولت شوروی، خلع سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و میلیس ملی، مصادرهٔ زمین‌های اربابی، ملی کردن صنایع، انعقاد پیمان اتحاد با روسیهٔ شوروی و غیره، پذیرا شدند. در عین حال موافقتنامه‌ای دربارهٔ اتحاد هر دو حزب در حزب سوسیالیست مجارستان به امضاء رسید. هنگام اتحاد دو حزب اشتباهاتی روی داد که بعدا اثر خود را بخشید؛ اتحاد از راه ادغام مکانیکی بدون جدا کردن عناصر رفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجهٔ تشریک مساعی مداخله‌گران مسلح امپریالیستی خارجی و ضدانقلاب داخلی، حکومت شوروی در مجارستان سرنگون گردید. ص — ۲۰۷

۱۱۰ — رجوع شود به «انتقاد برنامهٔ گتا» اثر ک. مارکس. ص —۲۰۹

۱۱۱ — لنین منظورش توطئه‌ای برای تسلیم پتروگراد است که سازمان ضدانقلابی «مرکز ملی» که فعالیت عده‌ای از گروههای ضدشوروی و سازمان مخفی جاسوسی متحد می‌ساخت، رهبری می‌کرد. شب سیزدهم ژوئن سال ۱۹۱۹ توطئه‌گران در برج و قلعهٔ کراسنایا گورکا شورش برپا کردند که یکی از مهمترین راه‌های دست‌یابی به پتروگراد بشمار می‌رفت. برای قلع و قمع شورشیان نیروهائی از گروه ساحلی و ناوهای نیروی دریایی بالتیک و نیروهای نظامی هوایی و واحدهای داوطلب اعزام شدند. شب ۱۶ ژوئن نیروهای گروه ساحلی قلعه را تصرف کردند و سازمان ضدانقلابی که توطئه را رهبری می‌کرد افشاء شد و نابود گردید.

چرنیه سوتنی — باندهای سلطنت‌طلب که پلیس تزاری آنها را برای مبارزه با جنبش انقلابی تشکیل داده بود. ص — ۲۲۵

۱۱۲ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۷۷.

۱۱۳ — نبرد در حومهٔ سادوایا (روستایی است در چکسلواکی) سوم ژوئیه سال ۱۸۶۶ بوقوع پیوست. این نبرد با موفقیت کامل پروس و قلع و قمع اتریش پایان یافت و سرنوشت جنگ اتریش و پروس را تعیین نمود. ص — ۲۳۱

۱۱۴ — حق سرواژ (خاوندی) در روسیه بسال ۱۸۶۱ ملغی گردید. ص — ۲۳۲

۱۱۵ — صحبت از برنامهٔ حزبی مصوب کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه است که در سال ۱۹۱۹ برپا بود. ص — ۲۳۵

۱۱۶ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۹۸.

۱۱۷ — و. ای.لنین اثر خود «همه برای مبارزه علیه دنیکین» را بمناسبت تصمیمات پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه که روزهای ۳ — ٤ ژوئیه سال ۱۹۱۹ برپا بود، که مهمترین مسائل کشور را بمناسبت آغاز یورش جدید امپریالیستها بررسی کرد، برشتهٔ تحریر در آورده است. ص — ۲٤۳

۱۱۸ — «اتحاد رستاخیز روسیه» — سازمان ضدانقلابی که در سال ۱۹۱۸ از کادتها و «سوسیالیست‌های ملی» و اس‌ارهای راستگرا و منشویک‌ها تشکیل شد و مستقیماً با هیئت‌ها و سازمان‌های جاسوسی خارجی رابطه داشت. ص — ۲۵٦

فهرست نامها

اشتین (روبینشتین) * آ. (۱۸۸۱ — ۱۹٤۸) — منشویک بود که در سال ۱۹۰٦ از روسیه به آلمان مهاجرت کرد. در سال ۱۹۱۷ عضو حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان شد و دبیر روزنامه «Freiheit» («آزادی») — ارگان مرکزی آن بود. در غوغای تهمت‌بار سنتریستهای آلمان علیه انقلاب سوسیالیستی اکتبر مجدانه شرکت داشت. ص — ٤۱، ٤۹، ۱۱۰

اشمیدت، واسیلی ولادیمیرویچ (۱۸۸٦ — ۱۹٤۰) — از سال ۱۹۰۵ عضو حزب بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۸ — دبیر شورای متحدهٔ مرکزی اتحادیه‌های شوروی و سپس کمیسر ملی کار، و از سال ۱۹۲۸ نایب رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد. ص — ۱٦۱

آکسلرود، پاول بوریسویچ (۱۸۵۰ — ۱۹۲۸) — یکی از لیدرهای منشویسم بود. در دوران جنگ اول جهانی در زیر پوشش عبارتپردازیهای پاسیفیستی، در واقع موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد شد و از دولت موقت بورژوازی پشتیبانی می‌کرد. با انقلاب اکتبر خصمانه برخورد کرد و در مهاجرت برله مداخلهٔ مسلحانهٔ بیگانگان علیه روسیهٔ شوروی تبلیغ می‌کرد. ص — ٤۱، ٤۹، ۵۰، ۱۱۰

آلبرت، م. — رجوع شود به ابرلین، گوگو.

انگلس (Engels) فریدریش (۱۸۲۰ — ۱۸۹۵). ص — ۱۰، ۱۵، ۱٦، ۱۸، ۱۹، ۲۲ — ۲۳، ۳٤ — ۳۱، ٤۳ — ۵۱، ٦۵ — ٦٦، ۷۱، ۷٦، ۸۵، ۱۱٤ — ۱۱۸، ۱۲٤، ۱٤٤، ۱۸٦

اوسینسکی، ن. (ابولنسکی، والریان والریانویچ) (۱۸۸۷ — ۱۹۳۸) از سال ۱۹۰۷ عضو حزب بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اولیای امور دولتی و حزبی، اداری و اقتصادی شد. در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ از شرکت‌کنندگان

* توی پرانتز نام خانوادگی واقعی ذکر شده است.

فعال گروه ضدحزبی «سنترالیسم‌دمکراتیک» بود و بعدها به اپوزیسیون تروتسکی گرایش پیدا کرد. ص — ۱۳۷

آوکسنتیف، نیکولای دمیترویچ (۱۸۷۸ — ۱۹۴۳) — یکی از لیدرهای حزب اس‌ارها و عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود که پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ رئیس کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه شد؛ در دولت کرنسکی سمت وزارت کشور را داشت و بعداً ریاست شورای ضدانقلابی — «شورای موقت جمهوری روسیه» (پارلمان مقدماتی) را بعهده داشت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از سازماندهان شورش‌های ضدانقلابی بود و بعنوان عنصر ضدانقلاب بخارجه مهاجرت کرد. ص — ۹۳، ۲۶۱

باوئر (Bauer)، اوتو (وبر، هنریخ) (۱۸۸۲ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی اتریش و انترناسیونال دوم و ایدئولوگ به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود، با عبارتپردازی‌های مارکسیستی عدول از مارکسیسم انقلابی و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را استتار می‌کرد. ص — ۸۸

ببل (Bebel) ، اوگوست (۱۸۴۰ — ۱۹۱۳) — یکی از نامدارترین شخصیت‌های سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود. در دههٔ سالهای ۹۰ و آغاز قرن بیستم با رفرمیسم و رویزیونیسم در صفوف سوسیال‌دمکراسی آلمان مخالفت می‌کرد. این سازمانده و پوبلیسیست پرقریحه در گسترش جنبش کارگری آلمان و جهان تأثیر فراوان داشت. ص — ۲۳، ۵۱، ۵۸، ۶۳، ۷۶

برانتینگ (Branting) ، کارل یالمار (۱۸۶۰ — ۱۹۲۵) — لیدر حزب سوسیال‌دمکرات سوئد و یکی از رهبران انترناسیونال دوم، و اپورتونیست بود که در سالهای جنگ اول جهانی — سوسیال‌شوینیست شد؛ از مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیهٔ شوروی پشتیبانی می‌کرد. بارها ریاست دولت‌های سوسیال‌دمکرات را بعهده داشت. ص — ۱۳۳

برنتانو (Brentano) ، لویو (۱۸۴۴ — ۱۹۳۱) — اقتصاددان بورژوامشرب آلمانی و یکی از نمایندگان عمدهٔ «کاتدر-سوسیالیسم» بود که خودداری از مبارزهٔ طبقاتی را موعظه می‌کرد و بر آن بود که از راه تشکیل اتحادیه‌های رفرمیستی و وضع قوانین مربوط به کارخانه‌ها می‌توان تضادهای اجتماعی را در جامعهٔ سرمایه‌داری حل نمود و منافع و علایق کارگران و سرمایه‌داران را آشتی داد. ص — ۶

برنشتین (Bernstein) ، ادوارد (۱۸۵۰ — ۱۹۳۲) — لیدر جناح بسیار اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، تئوریسین رفرمیسم و رویزیونیسم بود. برنشتین وظیفهٔ عمدهٔ جنبش کارگری را مبارزه در راه رفرم و اصلاحات در جهت بهبود وضع کارگران در شرایط وجود نظام سرمایه‌داری اعلام کرد و فرمول اپورتونیستی: «جنبش همه چیز است و هدف غایی — هیچ» را بمیان کشید. برنشتین در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و سوسیال‌شوینیسم را با جملاتی دربارهٔ انترناسیونالیسم استتار می‌کرد. مخالف انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی بود. ص — ۹، ۲۰، ۶۶

بلان (Blanc) ، لویی (۱۸۱۱ — ۱۸۸۲) — سوسیالیست خرده‌بورژوا-مشرب و مورخ فرانسوی که در انقلاب سال ۱۸۴۸ ضمن عضویت در دولت موقت، هنگام ریاست کمیسیون «بررسی مسئلهٔ کارگری»، با تاکتیک سازشکارانهٔ خود ببورژوازی کمک کرد که توجه کارگران را از مبارزهٔ انقلابی منحرف سازد. ص — ۱۸

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ — ۱۹۳۸) — پوبلیسیست و اقتصاددان که از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود.

بوخارین پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر — رداکتور روزنامهٔ «پراودا» و عضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی و عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ کمینترن شد و بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد: در سال ۱۹۱۸

رهبری گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» بعهده داشت؛ هنگام بحث حزب دربارهٔ اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ — ۱۹۲۱) ابتداء موضع «واسط» اتخاذ کرده و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ در رأس اپوزیسیون راستگرا قرار گرفت. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص — ۱۴۲ — ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۷۵

بیسمارک (Bismarck)، اوتو ادوارد لئوپولد (۱۸۱۵ — ۱۸۹۸) — دولتمرد و دیپلمات پروس و آلمان که از سال ۱۸۷۱ تا سال ۱۸۹۰ صدراعظم امپراتوری آلمان بود و دولت‌های متفرق آلمان را در امپراتوری واحد آلمان تحت هژمونی پروس متحد ساخت. ص — ۸۵

پتاکف، گئورگی لئونیدویچ (۱۸۹۰ — ۱۹۳۷) — سوسیال‌دمکرات روس و بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در دولت شوروی اوکرائین عضویت داشت. از سال ۱۹۲۰ در رشتهٔ اقتصادی و در سازمانهای شوروی مشغول بکار بود. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرده و به این علت از حزب اخراج گردید. ص — ۱۶۸، ۱۷۵ — ۱۷۷

پروشیان، پروش پرچویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۱۸) — عضو حزب اس‌ارها بود و در دسامبر سال ۱۹۱۷ در شورای کمیسرهای ملی بعنوان کمیسر ملی پست و تلگراف شرکت جست. در ماه مارس ۱۹۱۸ بعلت عدم موافقت با امضای قرارداد صلح برست، از هیئت شورای کمیسرهای ملی کنار رفت و در شورش اس‌ارهای چپ در مسکو شرکت جست. ص — ۹۲

پلاتن (Platten) فریدریخ (فریتس) (۱۸۸۳ — ۱۹۴۲) — سوسیال‌دمکرات چپ سوئیسی که بعداً کمونیست شد. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود و در کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال شرکت جست؛ طرفدار چپهای تسیمروالد بود. در سال ۱۹۱۹ در بنیانگذاری انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی شرکت جست و

یکی از سازماندهان حزب کمونیست سوئیس بشمار می‌رفت و در سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۲۳ دبیر آن حزب بود. ص — ۱٤۰

پلخانف، گئورگی والنتینویچ (۱۸۵٦ — ۱۹۱۸) — یکی از شخصیت‌های مبرز جنبش کارگری روسیه و جهان، و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) پلخانف روش آشتی با اپورتونیسم در پیش گرفت و بعدها به منشویک‌ها پیوست. در سالهای جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ روسیه در رأس گروه بسیار راستگرای منشویکهای دفاع‌طلب «یدینستوو» قرار گرفت و مخالف بلشویکها و انقلاب سوسیالیستی بود و عقیده داشت که روسیه برای انقلاب سوسیالیستی رشد نیافته است. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر نظر و برخورد منفی داشت ولی در مبارزه علیه حکومت شوروی شرکت نکرد. ص — ۵، ٦، ۵۱، ٦٦، ۸٤

پودبلسکی، وادیم نیکولایویچ (۱۸۸۷ — ۱۹۲۰) — از شخصیت‌های حزب کمونیست و دولت شوروی بود و از ماه مه سال ۱۹۱۸ کمیسر ملی پست و تلگراف جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه شد. ص — ۱٦۷، ۱۷٤

پوترسوف، آلکساندر نیکولایویچ (۱۸٦۹ — ۱۹۳٤) — یکی از لیدرهای منشویسم بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مهاجرت کرد و در خارجه روسیهٔ شوروی را مورد حمله قرار می‌داد. ص — ٦۲

تسرتلی، ایراکلی گئورگویچ (۱۸۸۲ — ۱۹۵۹) — یکی از لیدرهای منشویسم بود. در ماه مه سال ۱۹۱۷ در هیئت دولت موقت بورژوازی بعنوان وزیر پست و تلگراف شرکت جست و سپس وزیر کشور شد و یکی از الهام‌دهندگان قلع و قمع بلشویکها بود. تسرتلی پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران دولت ضدانقلابی منشویکی گرجستان

بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمان مرکزی شرکت‌های مصرف، در شورایعالی اقتصاد و در بانک دولتی کار می‌کرد. ص — ۲٤۲

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸٦٥ — ۱۹۳۹) — یکی از لیدرهای راستگراترین جناح اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان بود و در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان در به اصطلاح شورای نمایندگان مردم عضویت داشت که منافع بورژوازی ضدانقلابی تعیین کنندهٔ سیاست آن بود. در ماههای فوریه — ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را به عهده داشت و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۱ بشمار می‌رفت. ص — ۲٤، ٦٤ — ٦۷، ۷۱، ۷۳، ۸۰ — ۸۲، ۱۳۳، ۱٤۰، ۱٤۸، ۱٥۲

فوش (Foch)، فردیناند (۱۸٥۱ — ۱۹۲۹) — شخصیت نظامی فرانسه، مارشال بود. در دوران جنگ اول جهانی فرماندهی ارتش‌های فرانسه را بعهده داشت و سپس ریاست ستاد کل فرانسه و سرفرماندهی عالی نیروهای مسلح آنتانت را بعهده گرفت. در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ یکی از سازماندهان فعال مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیه شوروی بود و ریاست شورایعالی متحدهٔ نظامی را بعهده داشت و یکی از تنظیم‌کنندگان قرارداد ورسای بود. ص — ۲۳۱

کالدین، آلکسی ماکسیمویچ (۱۸٦۱ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری، سرکردهٔ قزاقهای دن که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از رهبران ضدانقلاب قزاقی در حوضهٔ دن بود و در ایجاد «ارتش داوطلب» گارد سفید شرکت داشت و شورش قزاقها را رهبری می‌کرد. ص — ٥۳

کائوتسکی (Kautsky)، کارل (۱۸٥٤ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم ابتداء مارکسیست بود و بعداً از مارکسیسم ارتداد پیدا کرد و ایدئولوگ و نظریه‌پرداز سنتریسم شد که یکی از خطرناکترین و زیانبخش‌ترین جریانات اپورتونیستی

جناح چپ انترناسیونال دوم بشمار می‌رفت و یکی از مبتکرین تأسیس گروه «اسپارتارک» در آلمان و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بود. در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ از رهبران پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان بشمار می‌رفت. در ژانویه سال ۱۹۱۹ بطور فجیع بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص — ۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹

لونگه (Longuet)، ژان (۱۸۷۶ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست فرانسه و انترناسیونال دوم بود که در سالهای جنگ اول جهانی در رأس اقلیت سنتریست-پاسیفیست حزب سوسیالیست فرانسه قرار گرفت و مخالف الحاق حزب سوسیالیست فرانسه به کمینترن و مخالف ایجاد حزب کمونیست فرانسه بود. از سال ۱۹۲۱ در کمیتهٔ اجرائیهٔ انترناسیونال ۲ ۱/۲ عضویت پیدا کرد. از سال ۱۹۲۳ یکی از رهبران به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری بود. ص — ۲٤، ٦٤ — ٦٨، ۷۲ — ۷٤، ۸۰ — ۸۱، ۸۸

لیبر (گلدسان)، میخائیل‌ایساکویچ (۱۸۸۰ - ۱۹۳۷) — یکی از لیدرهای بوند بود که با انقلاب سوسیالیستی اکتبر خصمانه برخورد کرد و دشمن فعال حکومت شوروی بود. بعدها از فعالیت سیاسی کناره گرفت و در رشتهٔ اقتصادی کار می‌کرد. ص — ٦۲

لیبکنخت (Liebknecht) ، کارل (۱۸۷۱ — ۱۹۱۹) — شخصیت مبرز جنبش کارگری آلمان و جهان و یکی از رهبران جناح چپ سوسیال‌دمکراسی آلمان بود. در دوران جنگ اول جهانی سوضع انقلابی-انترناسیونالیستی داشت و یکی از سازماندهان و رهبران گروه «اسپارتاک» بشمار می‌رفت. در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان به اتفاق روزا لوکزامبورگ پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان را رهبری می‌کرد و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان و رهبر قیام کارگران برلن در ژانویه سال ۱۹۱۹ بود. پس از سرکوب قیام بطور فجیع بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص — ۷۹، ۱۲۸ — ۱۲۹

نوبس (Nobs)، ارنست (۱۸۸۶ — ۱۹۵۷) — یکی از لیدرهای حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس بود. در دوران جنگ اول جهانی به انترناسیونالیست‌ها گرایش داشت، در سال ۱۹۱۷ موضع سنتریستی-پاسیفیستی گرفت. در سالهای ۲۰ بجناح راستگرای حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس پیوست. ص — ۶۷

نیکولای دوم (رومانف) (۱۸۶۸ — ۱۹۱۸) — آخرین امپراتور روس که از سال ۱۸۹٤ تا انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ سلطنت می‌کرد. ص — ۶۸

نن (Naine)، شارل (۱۸۷٤ — ۱۹۲۶) — یکی از لیدرهای حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس بود. از آغاز جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود، بعداً سنتریست شد و کمی بعد هم بجناح راستگرای حزب سوسیال-دمکرات سوئیس پیوست. در سال ۱۹۱۹ از احیای انترناسیونال دوم طرفداری کرد و در سالهای ۱۹۱۹ — ۱۹۲۱ در تأسیس انترناسیونال سنتریستی ($2\frac{1}{2}$) شرکت کرد. ص — ۶۷

واندرولده (Vandervelde)، امیل (۱۸۶۶ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای حزب کارگر بلژیک و صدر بوروی بین‌المللی سوسیالیستی انترناسیونال دوم، و اپورتونیست بود. در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد و در هیئت دولت بورژوازی بلژیک شرکت نمود. نسبت به انقلاب اکتبر روش خصمانه در پیش گرفت و بمداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیه شوروی مجدانه کمک می‌کرد. ص — ۱۱٤ — ۱۲۱

وب (Webb)، بیاتریسا (۱۸۵۸ — ۱۹٤۳) و سیدنی (۱۸۵۹ — ۱۹٤۷) — شخصیت‌های اجتماعی انگلیسی و رفرمیست بودند و جمعیت فابیانی را سازمان دادند و کتابهائی دربارهٔ تاریخ و تئوری جنبش کارگری انگلستان را تألیف کردند. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. ص — ۲٤

دوم بود؛ تئوریسین و نظریه‌ساز به اصطلاح «سارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت که نوعی اپورتونیسم بود. تئوری «سرمایه‌داری سازمان‌یافته» را ساخته و بمیان کشید و مداح سرمایه‌داری دولتی-انحصاری شد. از سال ۱۹۱۷ لیدر حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان بود. ص — ۱۳۵، ۱۳۹

هیندنبورگ (Hindenburg)، پائول (۱۸۴۷ — ۱۹۳۴) — شخصیت نظامی و دولتی آلمان، ژنرال-فلدمارشال، نمایندهٔ عناصر مرتجع و شوینیست آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی — فرماندهی ارتش آلمان را در جبههٔ خاور بعهده داشت و بعداً رئیس ستاد کل شد. یکی از سازماندهان مداخلهٔ نظامی علیه روسیهٔ شوروی بود. در سرکوب انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان شرکت داشت. در سالهای ۱۹۲۵ — ۱۹۳۴ رئیس جمهوری ویمار بود. ص — ۲۳۱

هندرسون (Henderson)، آرتور (۱۸۶۳ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای حزب لیبوریست و جنبش سندیکایی انگلستان بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بروسیه آمد تا برله ادامهٔ جنگ امپریالیستی تبلیغ کند. در سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انترناسیونال (دوم) برن بود. بارها در هیئت دولتهای بورژوازی انگلستان شرکت جست. ص — ۲۴، ۶۴، ۷۳، ۸۱

یاکوبی (Jacoby)، یوهان (۱۸۰۵ — ۱۸۷۷) — پوبلیسیست آلمانی، شخصیت سیاسی، دمکرات بورژوامشرب که در سالهای ۶۰ قرن ۱۹ بحزب «پروگرسیست‌ها» گرایش پیدا کرد. نسبت بسیاست بیسمارک نظر منفی داشت. در سال ۱۸۷۲ در حزب سوسیال‌دمکرات آلمان عضویت پیدا کرد. یاکوبی مارکسیست نبود ولی مارکس و انگلس برای وی بعنوان دمکرات که طرفدار جنبش پرولتری بود صرفنظر از اینکه در بسیاری مسائل با او اختلاف نظر داشتند، ارزش قایل بودند. ص — ۲۳۰

فهرست مندرجات

صفحه

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هر گاه نظر خود را در بارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی، مسکو،
زوبوفسکی بولوار ۱۷



پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



تصویر و. ای. لنین. سال ۱۹۲۰

لنین

آثار منتخب

در
دوازده جلد

۱۰

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پورهرمزان و علی بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 10

На персидском языке

$Л\frac{0101020000—479}{014(01)—86}$ 246—86

دربارهٔ دولت

سخنرانی در دانشگاه سوردلوفسک
۱۱ ژوئیه سال ۱۹۱۹

رفقا، موضوع صحبت امروز ما بر طبق برنامه‌ای که برای شما تصویب کرده‌اند و بمن اطلاع داده شده است، دربارهٔ دولت است. نمیدانم شما تا چه درجه با این مسئله آشنا هستید. اگر اشتباه نکنم، کلاسهای شما همین اواخر دایر شد و شما باید برای نخستین بار بطور مرتب و سیستماتیک به این مسئله نزدیک بشوید. اگر چنین است خیلی احتمال دارد که من در سخنرانی اول پیرامون این مسئلهٔ دشوار نتوانم آنرا در حد کفایت بروشنی تشریح نمایم و برای بسیاری از شنوندگان مفهوم سازم. و اگر چنین باشد خواهش می‌کنم آشفته و ناراحت نشوید، چونکه مسئله دربارهٔ دولت یکی از پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائل است و تقریباً بیش از هر مسئلهٔ دیگر توسط دانشمندان و نویسندگان و فیلسوفان بورژوامشرب سردرگم شده است. از این رو هرگز نباید انتظار داشت که ممکن است در یک سخنرانی کوتاه، طی یک صحبت بروشن شدن کامل این مسئله نایل آمد. باید پس از صحبت اول پیرامون آن، نکات نامفهوم یا ناروشن را یادداشت کرد تا بار دوم و سوم و چهارم به آنها برگشت و آنچه را که نامفهوم مانده است هم با مطالعات و هم با سخنرانیها و صحبتهایی بیشتر تکمیل و روشن نمود. امیدوارم که باز هم بتوانیم جمع شویم و آنوقت دربارهٔ کلیهٔ مسائل تکمیلی، امکان تبادل نظر خواهد بود و معلوم خواهد شد که چه نکاتی بیشتر نامفهوم مانده است. همچنین امیدوارم که علاوه بر صحبت‌ها و سخنرانی‌ها وقت معینی برای خواندن اقلا برخی از عمده‌ترین آثار

مارکس و انگلس تخصیص دهید. شک نیست که در فهرست مطبوعات و کتابهای درسی که در اختیار محصلین مدرسهٔ شوروی و حزبی در کتابخانه شما هست، حتماً این آثار عمده را پیدا می‌کنید و با وجود اینکه باز هم ممکن است دشواری شرح و بیان کسی را بترساند، — باز هم باید بگویم که نباید ناامید شد، نکات نامفهوم در نخستین مطالعه، ضمن بررسی‌های مکرر و یا اگر بعداً از جانب دیگر آنرا مورد بررسی قرار دهید، مفهوم خواهد بود چونکه باز هم تکرار می‌کنم که مسئله چنین دشواری، آنچنان توسط دانشمندان و نویسندگان بورژوازی پیچیده و سردرگم شده است که هر کسی که می‌خواهد دربارهٔ این مسئله جداً فکر کند و مستقلا آنرا یاد بگیرد، باید چندین بار آنرا مورد بررسی قرار دهد، باز هم و بازهم به آن برگردد و مسئله را از جوانب مختلف بسنجد تا بدرک روشن و عمیق آن نایل آید. و بازگشت به این مسئلهٔ برای شما آسانتر خواهد بود چون که این مسئله آن مسئلهٔ اساسی و بنیادی همهٔ سیاست است که نه تنها در چنین دوران پرشور انقلابی که اینک ما می‌گذرانیم بلکه در صلح‌آمیزترین اوقات هر روز در هر روزنامه‌ای دربارهٔ هر مسئلهٔ اقتصادی یا سیاسی همواره با سئوال: دولت چیست و چه ماهیتی و چه اهمیتی دارد و برخورد حزب ما، حزبی که در راه سرنگونی سرمایه‌داری مبارزه می‌کند، برخورد حزب کمونیست‌ها بدولت چگونه است، مواجه می‌شوید، — شما هر روز به این یا آن دلیل و انگیزه‌ای به این مسئله برمی‌گردید. و مهمتر از همه آنست که در نتیجهٔ مطالعات شما و صحبت‌ها و سخنرانیهایی که دربارهٔ دولت خواهید شنید، در برخورد مستقل به این مسئله مهارت پیدا خواهید کرد، چونکه بعلل بسیار گوناگون، در هر مسئلهٔ کوچک، در برخوردهای کاملا غیرمنتظره، در مصاحبه‌ها و مباحثات با مخالفان، با این مسئله مواجه خواهید شد. شما اگر یاد بگیرید که مستقلا به این مسئله پی ببرید، تنها آنوقت می‌توانید خود را در معتقدات خویش بحد کافی محکم بشمارید و از آنها در برابر هر کسی و در هر زمانی با موفقیت کافی دفاع نمایید.

پس از این ملاحظات مختصر بخود این مسئله می‌پردازم که دولت چیست و چگونه پیدا شده و برخورد حزب کارگر که در راه سرنگونی کامل سرمایه‌داری مبارزه می‌کند — برخورد حزب کمونیست‌ها به آن بطور اساسی چگونه باید باشد.

گفتم که مشکل می‌توان مسئلهٔ دیگری پیدا کرد که بقدر مسئلهٔ دولت توسط دانشمندان و فیلسوفان و حقوقدانان و نمایندگان اقتصاد سیاسی و پوبلیسیست‌های بورژوامشرب بطور عمدی و غیر عمدی پیچیده و سردرگم شده باشد. هنوز هم اغلب این مسئله را با مسائل دینی قاطی می‌کنند و اغلب نه تنها نمایندگان تعالیم دینی (که انتظار چنین امری از آنها کاملا طبیعی است)، بلکه افرادی که خود را فارغ و مبرا از توهمات دینی می‌شمارند، مسئلهٔ ویژهٔ دولت را با مسائلی مربوط بدین قاطی میکنند و می‌کوشند از نقطهٔ نظر برخورد فلسفی و استدلال، اغلب آموزش بغرنجی بسازند مبنی بر اینکه دولت یک چیز الهی و مافوق طبیعی و نیرویی است که بشریت با آن زندگی کرده، به انسان‌ها می‌دهد یا می‌تواند بدهد، چیزی که منشاء انسانی ندارد و از خارج به آن داده می‌شود و این نیروی الهی است. و باید گفت که این تعالیم پیوند آنچنان نزدیک با منافع طبقات استثمارگر — ملاکین و سرمایه‌داران دارد و چنان بنفع علایق آنهاست و چنان همهٔ عادات و کلیهٔ نظریات و سرتاسر دانش آقایان نمایندگان بورژوازی را عمیقاً فرا گرفته که شما با بقایای این دانش در هر قدمی حتی در نظریات منشویک‌ها و اس‌ارها (۱) دربارهٔ دولت که با خشم و نفرت انکار می‌کنند که تحت تأثیر وابستگی توهمات دینی هستند و یقین دارند که هوشیارانه می‌توانند بدولت نگاه کنند، مواجه می‌شوید. این مسئله چنان پیچیده و سردرگم شده است (از این لحاظ تنها از نهادهای علم اقتصاد دست‌کمی دارد) که با منافع طبقات حاکمه بیش از هر مسئلهٔ دیگر اصطکاک پیدا می‌کند. آموزش دربارهٔ دولت بتوجیه مزایای اجتماعی، بتوجیه وجود استثمار، بتوجیه وجود سرمایه‌داری خدمت می‌کند — به این جهت انتظار بیغرضی در این مسئله، انتظار

برخورد عملی به این مسئله بنحوی که گویا افراد مدعی علمیت می‌توانند نظریات صرفاً علمی برای شما بیان دارند، بزرگترین اشتباه است. در مسئلهٔ دولت، در آموزش مربوط بدولت، در تئوری مربوط بدولت وقتی شما با مطلب آشنا شوید و بقدر کافی در آن غور کنید همیشه می‌بینید، همیشه مبارزهٔ طبقات مختلف را میان‌شان می‌بینید، مبارزه را که در برخورد نظریات دربارهٔ دولت، دربارهٔ ارزیابی نقش و اهمیت دولت بازتاب پیدا می‌کند و متظاهر می‌شود.

برای آنکه بعلمی‌ترین وجهی به این مسئله نزدیک شویم، باید اقلا نظر اجمالی تاریخی به این نکته بیندازیم که دولت چگونه پیدا شده و چگونه رشد یافته است. در مسئلهٔ علم اجتماعی مطمئن‌ترین و ضروری‌ترین نکته برای کسب مهارت واقعی در برخورد راستین به این مسئله، برای آنکه انسان میان انبوه جزئیات یا تنوع عظیم آراء و عقاید مبارز، گم نشود، — مهمترین نکته در برخورد علمی به این مسئله آنست که ارتباط اصلی تاریخی فراموش نگردد و بهر مسئله‌ای از این نقطهٔ نظر نگاه شود که آن پدیدهٔ معین چگونه در تاریخ بوجود آمده و کدامین مراحل عمدهٔ رشد را پیموده است، و از نقطهٔ نظر همین رشد باید نگاه کرد و دید که این پدیده مفروض در حال حاضر بچه شکلی در آمده است.

امیدوارم که در مسئله مربوط بدولت، با اثر انگلس «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» آشنا خواهید شد. این کتاب یکی از آثار اصلی سوسیالیسم معاصر است که بهر جملهٔ آن می‌توان باور کرد و اطمینان داشت که هر جمله‌اش نه بدون تأمل و تفکر گفته شده بلکه بر اساس کارمایهٔ عظیم تاریخی و سیاسی نوشته شده است. شک نیست که در این اثر همهٔ بخشها بیکسان آسان و مفهوم تشریح نگردیده است: برخی‌ها خواننده‌ای را که دارای ادراک معین تاریخی و اقتصادی است، در نظر دارند. اما باز هم می‌گویم که اگر این اثر هنگام خواندن فوراً مفهوم نباشد، نباید ناامید شد. این کار تقریباً هرگز برای یکنفر میسر نمی‌شود. ولی بعداً وقتی علاقه پیدا کنید و به آن برگردید موفق خواهید شد که اگر همهٔ آنرا

نفهمیدید، بخش اعظم آنرا خواهید فهمید. یادآوریم دربارهٔ این کتاب از آن جهت است که بمسئله از لحاظی که گفته شد برخورد درست می‌کند. این کتاب از شرح تاریخی چگونگی پیدایش دولت آغاز می‌شود.

برای برخورد راستین به این مسئله و بهر مسئله‌ای مثلاً بمسئلهٔ پیدایش سرمایه‌داری، استثمار میان انسانها، به سوسیالیسم و بمسئله چگونگی پیدایش سوسیالیسم و شرایطی که آنرا بوجود آورده‌اند، برای برخورد راستین بهر مسئله‌ای از این قبیل می‌توان بنحو جدی و مطمئن البته با انداختن نظر تاریخی بر همهٔ روند رشد و تکامل آن بطور کلی به آن نزدیک شد. در بارهٔ این مسئله مقدم بر همه چیز باید به این نکته توجه داشت که دولت همیشه وجود نداشته و زمانی بود که دولت وجود نداشت. دولت در آنجایی و هنگامی پا بعرصهٔ وجود می‌نهد که جامعه بطبقات تقسیم می‌شود و استثمارگران و استثمارشوندگان پا بعرصهٔ وجود می‌نهند.

تا زمانی که نخستین شکل استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان، نخستین شکل تقسیم جامعه بطبقات — برده‌داران و بردگان — پیدا شده بود، تا آن زمان هنوز خانوادهٔ پدرشاهی و یا بطوریکه گاهی آنرا می‌نامند — قومی (قوم — نسل و قبیله، هنگامی که انسان‌ها بشکل طوایف و عشایر زندگی می‌کردند) وجود داشت و آثار این دوران‌های اولیه در زندگی و هستی بسیاری از جوامع اولیه بقدر کافی معین و آشکار هست و اگر شما هر نوشتار مربوط بفرهنگ ابتدایی را بگیرید همواره با توصیف‌ها و اشارات و خاطرات کم و بیش معین دربارهٔ اینکه دوران کم و بیش مشابهی با کمونیسم بدوی بوده که در آن جامعه به برده‌داران و بردگان تقسیم نشده بود. آن زمان دولت نبود و دستگاه ویژه‌ای برای توسل منظم و سیستماتیک بقهر، برای مطیع ساختن انسان‌ها بزور، وجود نداشت. چنین دستگاهی را دولت می‌نامند.

در جامعهٔ ابتدایی که مردم به شکل طوایف نسبتاً کوچک زندگی می‌کردند و هنوز در نازلترین پله رشد خود و در حال نزدیک

بتوحش بودند، در دورانی که بشریت متمدن امروزی چندین هزار سال با آن فاصله دارد، هنوز آثار موجودیت دولت مشاهده نمی‌شد. ما شاهد سلطه و حکمروایی رسوم و عادات و اوتوریته و احترام و قدرتی هستیم که ریش‌سفیدان طوایف از آن برخوردار بودند، می‌بینیم که این قدرت حتی گاهی در دست زنان بوده و وضع زنان در آن زمان شبیه بوضع کنونی مبتنی بر بی‌حقی و محرومیت و مظلومیت نبوده، — ولی در هیچ‌جا صنف ویژهٔ مردم را نمی‌بینیم که وجه تمایز پیدا می‌کنند تا دیگران را اداره و رهبری کنند و بنفع و بخاطر این کار بطور منظم و دائمی دستگاه معین اجبار، دستگاه اعمال زور و قهر که در حال حاضر همانطوریکه همهٔ شماها می‌دانید واحدهای مسلح نظامی و زندانها و دیگر وسایل مطیع ساختن قهری ارادهٔ دیگران، آن چیزی که ماهیت دولت را تشکیل می‌دهد داشته باشند.

اگر از آن به اصطلاح تعالیم دینی و حیله‌گری‌ها و فلسفه‌بافی‌ها و از آن آراء و عقاید گوناگونی که دانشمندان بورژوامشرب می‌سازند انحراف حاصل کنیم و بتفحص ماهیت واقعی امر بپردازیم می‌بینیم که دولت همانا بچنین دستگاه اداره و رهبری که از جامعهٔ انسانی جدا شده است اطلاق می‌شود. وقتی چنین گروه خاصی از افراد پیدا می‌شود که کارشان فقط این است که اداره و رهبری کنند و برای اداره کردن بدستگاه ویژهٔ اجبار و تابع ساختن ارادهٔ دیگران به زور و قهر — به زندانها، بواحدهای ویژهٔ افراد، بسپاهیان و غیره احتیاج دارند، آنوقت دولت پا بعرصهٔ وجود می‌نهد.

اما زمانی بود که دولت وجود نداشت و آن زمان رابطه عمومی، خود جامعه و انضباط و نظم و ترتیب کار به نیروی رسوم و عادات و اوتوریته و یا به احترامی متکی بود که ریش‌سفیدان طایفه و یا زنان از آن برخوردار بودند، در آنهنگام زنان غالباً نه تنها از حقوق برابر با مردان برخوردار بودند، بلکه حتی غالباً وضع و منزلتشان عالی‌تر بود، و آن زمان صنف ویژهٔ افراد — کارشناسان برای اداره و رهبری وجود نداشت. تاریخ نشان می‌دهد که دولت بعنوان

دستگاه ویژهٔ اجبار انسان‌ها تنها در جایی و هنگامی بوجود می‌آمد که در آنجا و در آن هنگام تقسیم جامعه بطبقات یعنی تقسیم بگروههایی از افراد که عده‌ای از آنها دائماً می‌توانند ثمرهٔ کار دیگران را از آن خود سازند، در جایی که یکی دیگری را استثمار می‌کند، پیدا می‌شد.

و این تقسیم جامعه بطبقات در تاریخ باید همواره بروشنی همانند واقعیت اصلی در برابر ما باشد. رشد و تکامل همهٔ جوامع بشری طی هزاران سال در همهٔ کشورها بدون استثناء قانونمندی عمومی، صحت و تداوم این رشد را بچنان وجهی برای ما نشان می‌دهد که ابتداء ما جامعهٔ بدون طبقات — جامعه ابتدایی پدرشاهی، جامعه بدوی داریم که در آن اثری از اعیان و اشراف نبود؛ سپس جامعهٔ مبتنی بر بردگی، جامعهٔ برده‌داری بوجود آمد. تمامی تمدن معاصر اروپا از این راه گذشته است — نظام بردگی دو هزار سال پیش کاملا حکمفرما بود. اکثریت عظیم ملت‌های سایر بخشهای جهان هم از این مرحله گذشته‌اند. ملت‌هایی با کمترین رشد، هنوز هم آثاری از بردگی دارند، و حالا هم مثلا در آفریقا نهادهای بردگی پیدا می‌شود. برده‌داران و بردگان نخستین تقسیم‌بندی بزرگ طبقات است. گروه اول علاوه بر همهٔ وسایل تولید — زمین و همچنین ابزار کار که هر قدر هم ضعیف و ابتدایی بود، صاحب افراد هم بود. اینها برده‌دار نامیده می‌شدند و آنهایی که کار می‌کردند و ثمرهٔ آنرا بدیگران میدادند برده نامیده می‌شدند.

پس از این شکل در تاریخ شکل دیگری پیدا شد که حقوق سرواژ (نظام خاوندی — م.) نام داشت. بردگی در اکثریت عظیم کشورها ضمن رشد و تکامل بحقوق خاوندی مبدل گشت. جامعه بطور عمده بملاکان خاوندی و دهقانان سرف (رعایای مملوک — م.) تقسیم گردید. شکل مناسبات میان افراد تغییر یافت. برده‌داران بردگان را مال خود می‌شمردند، قانون این نظریه را مسجل می‌ساخت و بردگان را همچون اشیاء می‌شمرد که تماماً تحت مالکیت برده‌دار است. در مورد دهقان سرف ستم طبقاتی و وابستگی باقی ماند، اما

ملاک خاوندی صاحب دهقان ــ دهقان بمثابهٔ شیی شمرده نمی‌شد، و ملاک خاوندی فقط حق تصاحب ثمرهٔ کار او را داشت و می‌توانست او را به انجام کار معینی وادار سازد. در عمل و پراتیک بطوریکه همه میدانید حقوق خاوندی بویژه در روسیه که بیش از هر جای دیگر بموجودیت خود ادامه داد و خشن‌ترین شکل را بخود گرفت فرقی با بردگی نداشت.

و اما بعد، در جامعهٔ سرواژ بموازات گسترش بازرگانی و پیدایش بازار جهانی و گسترش دامنهٔ گردش پول، طبقهٔ جدید ــ طبقهٔ سرمایه‌داران بوجود می‌آمد. از کالا و مبادلهٔ کالا و از پیدایش سلطهٔ پول، سلطهٔ سرمایه پیدا می‌شد. در قرن ۱۸، بعبارت دقیقتر از اواخر قرن ۱۸ و طی قرن ۱۹ انقلابهایی در سراسر جهان روی داد و نظام خاوندی از همهٔ کشورهای اروپای غربی برانداخته شد و این کار دیرتر از همه در روسیه انجام گرفت. در روسیه هم بسال ۱۸٦۱ تحولی صورت گرفت و در نتیجهٔ آن یک شکل اجتماعی جایگزین شکل دیگر شد ــ نظام خاوندی بنظام سرمایه‌داری مبدل گردید و در آن تقسیم بطبقات و آثار و بقایای گوناگون حقوق خاوندی باقی ماند، ولی تقسیم جامعه بطبقات بطور کلی شکل دیگری بخود گرفت.

صاحبان سرمایه و زمینداران و صاحبان فابریکها و کارخانه‌ها در همهٔ کشورهای سرمایه‌داری اقلیت ناچیز اهالی را تشکیل داده و می‌دهند و تماماً صاحب اختیار کار مردم هستند، و این به آن معناست که تمام تودهٔ زحمتکشان را که اکثراً پرولتاریا، کارگر مزدبگیر هستند و در روند تولید فقط از راه فروش دستهای کارگری، نیروی کار خود، وسیلهٔ معاش و زندگی دریافت می‌دارند در اختیار خود گرفته و مورد ستم و استثمار قرار می‌دهند. دهقانان که حتی در دوران نظام خاوندی هم پراکنده و زیر فشار بودند، با گذار بدوران سرمایه‌داری بخشی (اکثرشان) به پرولتاریا و بخشی دیگر (عدهٔ کمترشان) به دهقانان مرفه مبدل می‌شدند که خودشان کارگر اجیر می‌کردند و بورژوازی روستا بشمار میرفتند.

این واقعیت اساسی — انتقال جامعه از اشکال ابتدایی بردگی به شکل خاوندی و سرانجام به سرمایه‌داری را شما باید همواره در نظر داشته باشید، چونکه فقط با بیاد داشتن این واقعیت اساسی، تنها با قرار دادن همهٔ آموزشهای سیاسی در این چارچوب اصلی خواهید توانست این آموزشها را بدرستی ارزیابی کنید و پی ببرید که بچه دوران مربوطند، زیرا هر کدام از این مراحل بزرگ تاریخ بشری — برده‌داری، خاوندی و سرمایه‌داری ده‌ها و صدها قرن را در بر گرفته و شامل چنان اشکال سیاسی زیاد و تعالیم سیاسی و نظریات و انقلاب‌های گوناگون است که سر در آوردن از تمامی این تلون فوق‌العاده و تنوع عظیم بویژه در ارتباط با تعالیم سیاسی و فلسفی و غیره دانشمندان و سیاستمداران بورژوامشرب تنها در صورتی میسر است که از این تقسیم جامعه بطبقات و تغییر اشکال سلطهٔ طبقاتی بمثابه رشتهٔ اصلی هدایت‌کننده، با قاطعیت پیروی کنید و همهٔ مسائل اجتماعی — اقتصادی و سیاسی و معنوی و مذهبی و غیره را از این نقطهٔ نظر بررسی نمایید.

اگر شما از نقطهٔ نظر این تقسیم اصلی بدولت نگاه کنید می‌بینید که تا تقسیم جامعه بطبقات، همانطوریکه گفتم، دولت هم وجود نداشت. اما بموازات پیدایش تقسیم جامعه بطبقات و تحکیم آن، بموازات پیدایش جامعهٔ طبقاتی، دولت هم پا بعرصهٔ وجود می‌گذارد و قوام می‌یابد. ما در تاریخ بشری ده‌ها و صدها کشور داریم که دوران‌های بردگی و خاوندی و سرمایه‌داری را گذرانده و می‌گذرانند. در هر کدام از آنها با وجود تحولات عظیم تاریخی که روی داده است، با وجود تمام فراز و نشیب‌های سیاسی و تمام انقلابهایی که با این رشد و تکامل بشریت، با انتقال از دوران برده‌داری از راه خاوندی بسرمایه‌داری و بمبارزهٔ جهانی کنونی علیه سرمایه‌داری مربوطند، شما همواره پیدایش دولت را می‌بینید. دولت همواره دستگاه معینی متمایز از جامعه بوده و از گروه افراد تشکیل شده که فقط مشغول آن بوده و یا تقریباً یا بطور عمده مشغول آن بودند که اداره و رهبری کنند. مردم به افراد مشمول اداره

و بکارشناسانی در رشتهٔ اداره و رهبری که مافوق جامعه قرار می‌گیرند و حکام و نمایندگان دولت نامیده می‌شوند تقسیم می‌شوند. این دستگاه، این گروه افراد که دیگران را اداره می‌کنند، همواره دستگاه معین اجبار، نیروی بدنی را در دست خود می‌گیرند صرفنظر از اینکه این اعمال زور و قهر بر مردم بشکل چماق دوران اولیه و یا در دوران بردگی بشکل نوع کاملتر تسلیحات باشد و یا بشکل اسلحهٔ گرم و ناریه که در قرون وسطی پیدا شده، یا بالاخره بشکل تسلیحات معاصر که در قرن بیستم به اعجاز فنی رسیده و تماماً بر آخرین دستاوردهای تکنیک معاصر مبتنی گشته است، بروز می‌کند. شیوه‌های اعمال زور و قهر تغییر می‌یافت اما همواره وقتیکه دولت بوده، گروه افرادی در هر جامعه بودند که رهبری و اداره می‌کردند، فرمان می‌دادند و سلطه و سیادت داشتند و برای حفظ قدرت حاکمه، دستگاه اجبار بدنی، دستگاه اعمال زور و قهر و آن تسلیحات را در دست داشتند که با سطح فنی هر دوران وفق می‌داد. با توجه به این پدیده‌های مشترک، با مطرح ساختن این سئوال که چرا، هنگامیکه طبقات نبودند و از استثمارگران و استثمارشوندگان اثری نبود، دولت وجود نداشت، و علت چیست که دولت هنگامی بوجود آمد که طبقات پیدا شدند، — ما تنها از این راه پاسخ معین به سئوال مربوط بماهیت و اهمیت دولت پیدا می‌کنیم.

دولت، ماشینی برای حفظ سلطهٔ طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر است. هنگامیکه طبقات در جامعه وجود نداشتند و مردم تا دوران بردگی در شرایط اولیه با برابری بیشتر، در شرایط نازلترین بهره‌دهی کار در آن زمان، هنگامیکه بشر اولیه بدشواری وسایل لازم برای ناهنجار-ترین زندگی بدوی خود فراهم می‌ساخت، گروه ویژهٔ افراد برای اداره و برای تسلط بر بقیه جامعه بوجود نیامد و ممکن نبود بوجود آید. تنها هنگامیکه نخستین شکل تقسیم جامعه بطبقات پیدا شد و بردگی پا بعرصهٔ وجود نهاد، هنگامیکه طبقهٔ معینی از افراد با متمرکز ساختن توجه به خشن‌ترین اشکال کار زراعت توانستند محصول اضافی تولید کنند و این مازاد که برای نازلترین سطح زندگی و

موجودیت برده ضرورت مطلق نداشت و بدست برده‌داران می‌افتاد و بدین ترتیب پایهٔ موجودیت این طبقهٔ برده‌داران قوام پذیرفت که برای تحکیم پایه‌های آن، لازم آمد که دولت بوجود آید.

و دولت — دولت دوران برده‌داری — دستگاهی بوجود آمد که قدرت و امکان اداره و رهبری همهٔ بردگان را بدست همهٔ برده‌داران داد. هم جامعه و هم دولت آن دوران خیلی کوچکتر از حالا بودند و دستگاه فوق‌العاده ضعیف‌تر ارتباط در اختیار داشتند — در آن زمان وسایل کنونی ارتباط و معاشرت وجود نداشت. کوهها، رودخانه‌ها و دریاها موانع فوق‌العاده بزرگتر از حالا بودند و تشکیل دولت در چارچوب مرزهای جغرافیایی خیلی تنگ‌تر صورت می‌گرفت. دستگاه دولتی که از لحاظ فنی ضعیف بود، بدولتی که در داخل مرزهای نسبتاً تنگ و با دایرهٔ تنگ عملیاتی بود خدمت می‌کرد. ولی در هر حال دستگاهی بود که بردگان را وادار می‌نمود در حال بردگی باقی بمانند، و بخشی از جامعه را در وضع اجبار و تحمل ستم و تعدی از بخش دیگر نگهمیداشت. وادار کردن بخش اعظم جامعه بکار منظم بنفع بخش دیگر بدون دستگاه دائمی اجبار ممکن نیست. تا زمانی که طبقات نبودند، از این دستگاه هم اثری نبود. وقتی طبقات پیدا شدند در هر جا و محلی همراه با رشد این تقسیم و تحکیم پایه‌های آن، سازمان ویژه‌ای — دولت — بوجود آمد. اشکال دولت فوق‌العاده گوناگون بود. در دوران برده‌داری در کشورهای بسیار مترقی و بافرهنگ و متمدن آن زمان، مثلا در یونان باستان و روم که تماماً بر بردگی متکی بودند اشکال گوناگون دولت را مشاهده می‌کنیم. در آن زمان تفاوت میان رژیم سلطنتی و جمهوری، میان آریستوکراسی (اشرافیت — م.) و دمکراسی بوجود می‌آید. سلطنت بمثابه حکومت فردی و جمهوری بمثابهٔ فقدان هرگونه حکومت غیر انتخابی؛ آریستوکراسی — به عنوان حکومت اقلیت نسبتاً کوچک، دمکراسی — بعنوان حکومت مردم (دمکراسی بمعنای تحت‌اللفظی آن بزبان یونانی یعنی حکومت مردم). تمام این تفاوتها در دوران برده‌داری پیدا شد. و با وجود این تفاوتها، دولت دوران برده‌داری — دولت

برده‌داری بود صرفنظر از اینکه سلطنتی یا جمهوری اشرافی یا دمکراتیک باشد.

در هر دورهٔ تحصیلی مربوط به تاریخ باستان، ضمن استماع سخنرانی در بارهٔ این موضوع نکاتی راجع به مبارزهٔ دولت پادشاهی و جمهوری خواهید شنید، ولی نکتهٔ اساسی این بود که بردگان را آدم حساب نمی‌کردند؛ نه تنها آنها را شهروند نمی‌شمردند بلکه حتی آدم‌شان حساب نمی‌کردند. قانون روم آنها را جزء اشیاء می‌شمرد. قانون مربوط بقتل، و البته قوانین دیگر مربوط به حراست شخصیت افراد شامل حال بردگان نمی‌شد. این قانون فقط از برده‌داران بمثابهٔ یگانه شهروندان تام‌الحقوق دفاع می‌کرد. اما وقتی رژیم سلطنتی تشکیل می‌شد — رژیم سلطنتی برده‌داری بود، و وقتی رژیم جمهوری می‌آمد، — رژیم جمهوری برده‌داری بود و در آنها برده‌داران از تمام حقوق استفاده می‌کردند و بردگان برطبق قانون شیئی محسوب می‌شدند و علاوه بر هرگونه ستم و تعدی که بر آنها روا بود حتی قتل برده هم جنایت و تبهکاری شمرده نمی‌شد. جمهوری‌های برده‌داری از لحاظ سازمان داخلی متمایز بودند: جمهوری‌های اشرافی و دمکراتیک بودند. در جمهوریهای اشرافی عدهٔ معدودی از صاحب امتیازان در انتخابات شرکت می‌جستند و در جمهوری‌های دمکراتیک همه در انتخابات شرکت می‌کردند، ولی باز هم همهٔ برده‌داران — همه بغیر از بردگان. این نکتهٔ اساسی را باید در نظر داشت، چونکه بیش از همه، مسئله مربوط به دولت را روشن می‌سازد و ماهیت دولت را بروشنی نشان می‌دهد.

دولت ماشینی برای تعدی طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر، ماشینی است که طبقات زیردست را تحت اطاعت طبقه‌ای نگهمیدارد. این ماشین می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد. در دولت برده‌داری، شکل پادشاهی، جمهوری اشرافی و یا حتی جمهوری دمکراتیک می‌بینیم. در واقع اشکال رهبری و اداره فوق‌العاده گوناگون بود، اما ماهیت امر یکی بود: بردگان هیچگونه حقی نداشتند و کماکان طبقهٔ مظلوم

باقی مانده، آدم حساب نمی‌شدند. این وضع را در دولت خاوندی هم می‌بینیم.

تغییر شکل استثمار، دولت برده‌داری را بدولت خاوندی مبدل می‌ساخت که اهمیت عظیم داشت. در جامعهٔ برده‌داری محرومیت کامل برده از حقوق حکمفرما بود که آدم حساب نمی‌شد؛ در جامعهٔ خاوندی دهقان وابستهٔ زمین است. نشانهٔ اصلی حقوق خاوندی این است که دهقانان (در آن زمان دهقانان اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند و شهرنشینی رشد فوق‌العاده کمی داشت) وابسته بزمین شمرده می‌شدند و خود مفهوم حقوق خاوندی از همین جاست. دهقان می‌توانست روزهای معینی را برای خود در قطعهٔ زمینی که ملاک بوی می‌داد کار کند و روزهای دیگر را دهقان بیگاری می‌کرد. ماهیت جامعهٔ طبقاتی بجای خود باقی مانده: جامعه بر استثمار طبقاتی مبتنی بود. تنها ملاکین می‌توانستند از حقوق کامل برخوردار باشند و دهقانان حقوقی نداشتند و وضع‌شان با وضع بردگان در دولت برده‌داری عملا تفاوت بسیار کمی داشت. اما در هر حال برای آزادی آنان، برای رهایی دهقانان راه وسیعتری باز می‌شد، چونکه دهقان سرف (رعیت مملوک — م.) مال صرف ملاک حساب نمی‌شد و می‌توانست بخشی از وقت خود را در قطعهٔ زمین خود صرف نماید و می‌توانست به اصطلاح تا درجهٔ معینی بخود تعلق داشته باشد، و حقوق خاوندی در شرایط وجود امکان بیشتر توسعه مبادله و مناسبات بازرگانی هرچه بیشتر متلاشی می‌شد و مدار رهایی دهقانان هر چه بیشتر گسترش می‌یافت. جامعهٔ خاوندی همواره پیچیده‌تر از جامعهٔ برده‌داری بود و عنصر بزرگ برای توسعهٔ بازرگانی و صنایع داشت و حتی در آن زمان موجب پیدایش سرمایه‌داری می‌گردید. حقوق خاوندی در قرون وسطی برتری داشت. و اینجا اشکال دولت متنوع بود و اینجا ما هم با پادشاهی و هم با جمهوری اگر چه خیلی ضعیف‌تر نمایان شده مواجه هستیم، ولی همواره تنها ملاکان خاوندی مسلط شمرده می‌شدند. دهقانان سرف از هر گونه حقوق سیاسی مطلقاً محروم بودند.

هم در دوران برده‌داری و هم در دوران حقوق خاوندی، سلطه و سیادت اقلیت کوچک بر اکثریت عظیم، نمی‌تواند بدون اعمال جبر صورت گیرد. سرتاسر تاریخ پر است از تلاشهای بدون وقفهٔ طبقات ستمدیده برای انهدام بنای ستمگری. تاریخ برده‌داری حاکی از دهها سال جنگ‌های متوالی در راه رهایی از شر بردگی است. ضمناً نام «اسپارتاکیست‌ها» (۲) که اکنون کمونیست‌های آلمان روی خود گذاشته‌اند — یگانه حزب آلمانی است که واقعاً برضد سرمایه‌داری مبارزه می‌کند از اسپارتاک (اسپارتاکوس — م.) گرفته شده که یکی از سرزترین قهرمانان یکی از بزرگترین قیامهای بردگان در حدود دو هزار سال پیش بود. طی سالهای متمادی امپراتوری روم که ابر قدرت بنظر می‌رسید و تماماً بر برده‌داری مبتنی بود، تزلزلات و ضربات ناشیه از قیام عظیم بردگان را تحمل می‌کرد که مسلح شده و تحت رهبری اسپارتاک در آمده و ارتش عظیمی تشکیل دادند. بالاخره، آنها درهم شکسته شدند، دستگیر گردیدند و بدست برده‌داران شکنجه شدند. این جنگهای داخلی در تمام تاریخ موجودیت جامعهٔ طبقاتی جریان دارد. در اینجا فعلا مثالی از بزرگترین جنگ داخلی دوران برده‌داری آوردم. سرتاسر دوران حقوق خاوندی همین طور پر است از قیامهای دائمی دهقانان. مثلا در آلمان، مبارزه میان دو طبقه: ملاکین و دهقانان سرف در قرون وسطی مقیاس عظیم بخود گرفت و بجنگ داخلی دهقانان علیه ملاکان مبدل شد. شما نمونه‌هایی از این قیامهای مکرر دهقانان علیه ملاکان خاوندی را در روسیه هم می‌دانید.

ملاک برای حفظ سلطهٔ خود، برای حفظ قدرت حاکمه خویش می‌بایست دستگاهی در اختیار داشته باشد که تعداد عظیمی از افراد را مطیع و منقاد وی سازد و آنها را برطبق قوانین و موازین معین، تحت اطاعت در آورد، — همهٔ این قوانین بطور عمده برای یک هدف — برای حفظ سلطهٔ ملاک بر دهقانان سرف بود. و این همان دولت خاوندی بود که مثلا در روسیه و یا در کشورهای آسیایی کاملا عقب‌مانده که تا کنون نظام خاوندی در آن‌ها باقی

است از لحاظ شکل متفاوت بود — جمهوری یا پادشاهی بود. وقتی دولت پادشاهی بود، قدرت و حکومت بیکنفر تعلق داشت؛ وقتی دولت جمهوری بوده عدهٔ کم و بیش از ملاکان منتخب در آن شرکت می‌جستند، و این جامعهٔ خاوندی بود. در جامعهٔ خاوندی طبقات آنچنان تقسیم شده بود که در آن اکثریت عظیم — دهقانان سرف — در وابستگی کامل از اقلیت ناچیز — ملاکان — بودند که زمینها را در تصرف داشتند.

توسعهٔ بازرگانی و گسترش دامنهٔ مبادلهٔ کالا — به متمایز شدن طبقهٔ جدید — سرمایه‌داران منجر شد. سرمایه در اواخر قرون وسطی، هنگامی بوجود آمد که بازرگانی جهانی پس از کشف آمریکا مقیاس عظیم پیدا کرد، هنگامی که مقدار فلزات قیمتی افزایش یافت و نقره و طلا وسیلهٔ مبادله شدند و گردش پول امکان داد ثروتهای کلانی در دست‌های معین متمرکز گردد. در سراسر جهان نقره و طلا را ثروت می‌شمردند. قدرت و نیروی اقتصادی طبقهٔ ملاک کاهش می‌یافت و نیرو و توان طبقهٔ جدید — نمایندگان سرمایه زیاد می‌شد. روند نوسازی جامعه آنچنان بود که همهٔ شهروندان گویی برابر شدند و تقسیم سابق به برده‌داران و بردگان از بین رفته و همه صرفنظر از اینکه صاحب چه سرمایه است — آیا صاحب زمین با حق مالکیت خصوصی است، و یا بینوا که فقط دست‌هایی برای کار دارد، — عموماً در برابر قانون برابرند. قانون بیکسان از همه دفاع و حفاظت می‌کند، مالکیت افرادی را از سوءقصد آن توده‌ای که صاحب چیزی جز دستهای خود نیست و بتدریج فقیرتر می‌شود، مفلس می‌شود و به پرولتاریا مبدل می‌گردد، حفظ می‌کند. چنین است جامعهٔ سرمایه‌داری.

در اینجا نمی‌توانم به تفصیل در این باره صحبت کنم. وقتی دربارهٔ برنامهٔ حزب صحبت خواهید کرد شما به این مسئله بررسی گردید و تعریف جامعهٔ سرمایه‌داری را در آن خواهید شنید. این جامعه با شعار آزادی علیه جامعهٔ خاوندی، علیه حقوق کهنه و منسوخ خاوندی (سرواژی — م.) برخاست. ولی این آزادی برای کسی بود

که مالکیت دارد. و هنگامیکه پایهٔ حقوق خاوندی ویران گردید و این کار در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، و در روسیه دیرتر از کشورهای دیگر — در سال ۱۸۶۱ انجام گرفت، — آنوقت جای دولت خاوندی را دولت سرمایه‌داری گرفت که آزادی همگانی را شعار خود اعلام می‌دارد و می‌گوید مظهر و بیانگر ارادهٔ همهٔ مردم است و منکر آن است که دولت طبقاتی است، و در اینجا مبارزه میان سوسیالیست‌ها که در راه آزادی همهٔ مردم مبارزه می‌کنند از یکطرف و دولت سرمایه‌داری از طرف دیگر گسترش می‌یابد، مبارزه‌ای که اینک به تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی منجر گردیده و سراسر جهان را فرا می‌گیرد.

برای درک مبارزه‌ای که با سرمایهٔ جهانی در گرفته است، برای درک ماهیت دولت سرمایه‌داری باید بخاطر داشت که دولت سرمایه‌داری ضمن مخالفت با دولت خاوندی، شعار آزادی داد و با این شعار بجنگ رفت. الغای حقوق خاوندی برای نمایندگان دولت سرمایه‌داری بمعنای آزادی بود و به آنها خدمت می‌کرد چونکه پایه‌های حقوق خاوندی متلاشی می‌شد و دهقانان امکان پیدا می‌کردند مالک تمام‌عیار قطعه‌زمینهایی باشند که از راه بازخرید و یا از محل سهمیهٔ دهقانی بدست می‌آوردند — دولت کاری بچگونگی بدست آوردن این زمینها نداشت، زیرا حافظ مالکیت صرفنظر از شیوهٔ پیدایش آن بود چونکه این دولت بر مالکیت خصوصی متکی بود. دهقانان در همهٔ کشورهای متمدن امروزین بمالکان خصوصی مبدل می‌شدند. دولت در آنجایی هم که ملاک بخشی از زمینهای خود را بدهقانان واگذار می‌کرد حافظ مالکیت خصوصی بود و پاداش او را با بازخرید و فروش زمین در ازاء پول نقد می‌داد. دولت گویی اعلام می‌داشت: ما مالکیت خصوصی کامل را حفظ می‌کنیم و هر نوع پشتیبانی و حمایت را از آن می‌کرد. دولت این مالکیت را برای هر بازرگان و صاحب صنایع و صاحب کارخانه محرز و محقق می‌شمرد. و این جامعه که بر مالکیت خصوصی و سلطهٔ سرمایه و بر تبعیت کامل همهٔ کارگران و توده‌های زحمتکش دهقانان بی‌چیز مبتنی بود —

این جامعه بر اساس آزادی خود را مسلط می‌شمرد و ضمن مبارزه با حقوق خاوندی مالکیت را آزاد اعلام نمود و بویژه از این بابت افتخار می‌کرد که گویا دولت دیگر جنبهٔ طبقاتی ندارد.

ضمناً دولت کماکان ماشینی بود که به سرمایه‌داران کمک می‌کند که فقیرترین دهقانان و طبقهٔ کارگر را تحت اطاعت خود نگهدارند، ولی ظاهراً دولت آزاد است. این دولت حق انتخابات همگانی را اعلام می‌دارد، با زبان مدافعان و مبلغان و دانشمندان و فیلسوفان خود می‌گوید که جنبهٔ طبقاتی ندارد. حتی حالا که مبارزهٔ جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی علیه آن آغاز گردیده است، ما را متهم می‌سازند که گویا ناقض آزادی هستیم و دولت را برپایهٔ اجبار، با سرکوب عده‌ای بوسیلهٔ عدهٔ دیگر تشکیل می‌دهیم، ولی آنها نمایندهٔ دولت همگانی و دمکراتیک هستند. و از این رو است که مسئله دربارهٔ دولت — حالا در آغاز انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان، درست هنگام پیروزی انقلاب در برخی از کشورها، هنگامیکه مبارزه با سرمایهٔ جهانی شدت خاصی پیدا کرده است، مسئله دربارهٔ دولت بیشترین اهمیت را بخود گرفته و می‌توان گفت که به غامض‌ترین مسئله، بکانون همهٔ مسایل سیاسی و همهٔ مباحثات سیاسی دوران حاضر مبدل شده است.

هر حزبی را در روسیه و یا در هر کشور متمدن‌تری بگیریم می‌بینیم که تقریباً همهٔ بحث‌ها و اختلاف‌ها و نظریه‌های سیاسی، دور محور مفهوم دولت می‌چرخد. آیا دولت در کشور سرمایه‌داری، در جمهوری دمکراتیک بویژه در کشوری نظیر سوئیس یا آمریکا — در آزادترین جمهوری‌های دمکراتیک مظهر ارادهٔ مردم و چکیدهٔ تصمیمات همگانی و بیانگر ارادهٔ ملی و غیره هست — یا اینکه دولت ماشینی است برای آنکه سرمایه‌داران آنجا بوسیلهٔ آن بتوانند قدرت و سلطهٔ خود را بر طبقهٔ کارگر و دهقانان حفظ کنند؟ این مسئله — مسئله اصلی است و اکنون مباحثات سیاسی در سراسر جهان دور آن می‌چرخد. دربارهٔ بلشویسم چه می‌گویند؟ مطبوعات بورژوازی به بلشویک‌ها فحش می‌دهند. روزنامه‌ای

را پیدا نمی‌کنید که اتهام رایج علیه بلشویکها را در این باره که برهمزن و ناقض موازین حکومت مردم هستند، تکرار نکنند. اگر منشویکها و سوسیالیست‌رولوسیونرهای ما از روی ساده‌لوحی (شاید نه از روی ساده‌لوحی و یا ممکن است از روی آنچنان ساده‌لوحی که دربارهٔ آن گفته شده است بدتر از دزدی است) فکر می‌کنند که کاشف و مخترع اتهامات برضد بلشویک‌ها در این باره هستند که موازین آزادی و حکومت مردم را نقض کرده‌اند، خودشان بخنده‌دارترین وجهی خطا و اشتباه می‌کنند. در حال حاضر از ثروتمندترین روزنامه‌های ثروتمندترین کشورها که ده‌ها ملیون صرف انتشار آنها می‌شود و در دهها ملیون نسخه دروغهای بورژوازی و سیاست امپریالیستی را می‌پاشند، حتی یک روزنامه نیست که این دلایل و اتهامات اصلی برضد بلشویسم را تکرار نکند که آمریکا و انگلستان و سوئیس ـ دولت‌های مترقی هستند که بر حکومت مردم مبتنی می‌باشند ولی جمهوری بلشویکی، دولت راهزنان است و آزادی نمی‌داند، و بلشویکها ناقض ایدهٔ حکومت مردم بشمار می‌روند و حتی کار را بجایی رسیده‌اند که مجلس مؤسسان (۳) را برانداخته و منحل کرده‌اند. این اتهامات وحشتناک علیه بلشویک‌ها در سراسر جهان تکرار می‌شود. این اتهامات تماماً ما را به این سئوال می‌رساند که دولت چیست؟ برای درک این اتهامات، برای پی بردن به مفهوم آنها، برای اینکه بطور کاملا آگاهانه به آنها برخورد شود، و نه فقط از روی شنیده‌ها و شایعات مورد بررسی قرار گیرند بلکه برای داشتن اعتقاد محکم باید بروشنی فهمید که دولت چیست؟ در اینجا منظور ما هر نوع دولت سرمایه‌داری و همهٔ آن آموزشهایی است که مدافع آن هستند و قبل از جنگ تنظیم شده‌اند. برای برخورد صحیح بحل مسئله باید بهمهٔ این آموزشها و نظریات برخورد انتقادی داشت.

قبلا برای کمک بشما به اثر انگلس «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» اشاره کردم. همانا در این اثر گفته می‌شود که هر دولتی که در آن مالکیت خصوصی بر زمین و وسایل تولید

هست و سرمایه حکمفرما و مسلط است هر قدر هم دمکراتیک باشد — دولت سرمایه‌داری و ماشینی است در دست سرمایه‌داران تا طبقهٔ کارگر و تهیدست‌ترین دهقانان را تحت اطاعت خود نگهدارند. و حقوق انتخابات همگانی، مجلس موٴسسان و پارلمان — تنها شکل و قالب و یک نوع تعهدی است که کمترین تغییری در ماهیت امر نمی‌دهد.

شکل سلطهٔ دولت، ممکن است گوناگون باشد: سرمایه در شکلی قدرت و نیروی خود را بنحوی و در شکل دیگر بنحوی دیگر اعمال می‌کند، ولی در واقع سلطه و حکومت آن در دست سرمایه باقی می‌ماند: حق محدود و یا حق دیگر هست، جمهوری دمکراتیک هست که حتی هرچه دمکراتیک‌تر باشد این سلطهٔ سرمایه‌داری در آن خشن‌تر و بی‌شرمانه‌تر است. یکی از دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها در جهان — ایالات متحدهٔ امریکای شمالی است — و در هیچ‌جا مانند این کشور (کسی که پس از سال ۱۹۰۵ در آنجا بوده حتماً تصوری در این باره دارد) سلطهٔ سرمایه، سلطهٔ مشتی میلیاردر بر تمام جامعه با آنهمه خشونت و رشوه و تطمیع آشکار در هیچ جا مانند آمریکا متظاهر نشده است. سرمایه وقتی وجود دارد بر همهٔ جامعه مسلط و حکمفرماست و هیچ جمهوری دمکراتیک و هیچ حق انتخاباتی، ماهیت امر را تغییر نمی‌دهد.

جمهوری دمکراتیک و حق انتخابات همگانی در مقایسه با نظام خاوندی پیشرفت عظیمی بود: آنها به پرولتاریا امکان دادند بچنین اتحاد و همپیوستگی که دارند، برسند و آن واحدهای منظم و باانضباط را تشکیل دهند که بمبارزهٔ منظم و دائمی با سرمایه مشغولند. بردگان که سهل است، دهقان سرف چنین چیزی حتی نزدیک به آن را نداشت. بطوریکه می‌دانیم بردگان قیام می‌کردند و می‌شوریدند و بجنگهای داخلی می‌پرداختند، ولی هرگز نمی‌توانستند اکثریت آگاه و احزاب رهبری‌کنندهٔ مبارزه ایجاد کنند و نمی‌توانستند بروشنی درک نمایند که بسوی کدامین هدف می‌روند، و حتی در انقلابی‌ترین لحظات تاریخ همواره مهره‌هایی در دست طبقات حاکم و مسلط بودند.

جمهوری بورژوازی، پارلمان و حق انتخابات همگانی عموماً از نقطهٔ نظر رشد و تکامل جهانی جامعه پیشرفت عظیم بشمار می‌رود. بشریت بسوی سرمایه‌داری می‌رفت و تنها سرمایه‌داری در سایهٔ تمدن شهری بطبقهٔ ستمکش پرولتاریا امکان داد خود را بشناسد و آن جنبش جهانشمول کارگری و آن ملیونها کارگر متشکل در احزاب در سراسر جهان و آن احزاب سوسیالیستی را بوجود آورد که آگاهانه مبارزهٔ توده‌ها را رهبری می‌کنند. بدون پارلمانتاریسم و بدون حق انتخاباتی، این رشد طبقهٔ کارگر غیر ممکن بود. پس به این جهت است که همهٔ اینها در انظار وسیعترین توده‌های مردم چنین اهمیت فراوان کسب کرده است. پس به این جهت است که تحول آنقدر دشوار بنظر می‌رسد. نه تنها سالوسان آگاه، دانشمندان و کشیشان، بلکه توده‌های مردم هم که صادقانه اوهام کهنه و قدیمی را تکرار می‌کنند و نمی‌توانند انتقال از جامعهٔ کهنهٔ سرمایه‌داری را بسوسیالیسم درک نمایند از این دروغ بورژوازی که دولت آزاد است و باید از منافع و علایق همگان حمایت نماید، پشتیبانی و دفاع می‌کنند. نه تنها افراد مستقیماً وابسته به بورژوازی، نه تنها کسانی که زیر یوغ ستم سرمایه هستند و یا کسانی که بوسیلهٔ این سرمایه تطمیع شده‌اند (دانشمندان، هنرمندان و کشیشان رنگارنگ و غیره کمر خدمت سرمایه را بسته‌اند) بلکه همچنین افرادی که صرفاً تحت تأثیر توهمات آزادی بورژوازی هستند، عموماً در سراسر جهان به این جهت به بلشویسم حمله‌ور شده‌اند که جمهوری شوروی ضمن استقرار خود، این دروغ بورژوازی را رد کرده و آشکارا اعلام داشته است: شما خود را دولت آزاد می‌نامید، ولی در واقع مادامیکه مالکیت خصوصی وجود دارد دولت شما صرفنظر از اینکه جمهوری دمکراتیک باشد جز ماشینی در دست سرمایه‌داران برای سرکوب کارگران چیز دیگر نیست و هرچه دولت آزادتر باشد این خصلت آن روشن‌تر بروز می‌کند. سوئیس در اروپا و ایالات متحده آمریکای شمالی نمونهٔ آن است. سرمایه در هیچ‌جا با اینهمه بی‌شرمی و وقاحت و بی‌رحمی حکومت نمی‌کند و این واقعیت در هیچ‌جا با چنین وضوح و روشنی

نظیر آنکه همانا در این کشورها دیده می‌شود، با وجود اینکه جمهوری‌های دمکراتیک هستند، و هر قدر هم با ظرافت بزک و پیراسته شده باشد، صرفنظر از حرف‌هایی دربارهٔ دمکراسی کار، برابری همهٔ شهروندان، مشاهده نمی‌شود. در واقع سرمایه در سوئیس و آمریکا حکومت می‌کند و هر تلاش کارگران در راه بهبود جدی وضع خود با جنگ داخلی فوری مواجه می‌گردد. در این کشورها سرباز و ارتش دائمی کمترند، — در سوئیس میلیس (پلیس ملی — م.) هست و هر شهروند سوئیسی اسلحه در خانه دارد، و در آمریکا تا این اواخر ارتش دائمی نبود و به این جهت وقتی اعتصاب می‌شود، بورژوازی مسلح می‌گردد و سربازانی اجیر می‌کند و اعتصاب را درهم می‌شکنند و سرکوب می‌کند، و این سرکوب جنبش کارگری در هیچ‌جا مانند سوئیس و آمریکا با چنین بیرحمی و وحشیگری صورت نمی‌گیرد، و در هیچ‌جا مانند این کشورها سرمایه در پارلمان چنین تأثیر و نفوذ زیادی ندارد. نیروی سرمایه — همه چیز است، بورس — همه چیز است، ولی پارلمان و انتخابات — آلت دست و عروسک هستند... اما با مرور زمان، چشم و گوش کارگران بیشتر باز می‌شود و ایدهٔ حکومت شوروی بویژه پس از آن جنگ خونینی که اخیراً ما از سر گذراندیم گسترده‌تر رایج می‌گردد. ضرورت مبارزهٔ بی‌امان با سرمایه‌داران برای طبقهٔ کارگر روشن‌تر می‌شود.

جمهوری بهر شکلی در آید، حتی دمکراتیک‌ترین جمهوری باشد، ولی اگر جمهوری بورژوازی باشد، اگر در آن مالکیت خصوصی بر زمین، بر کارخانه‌ها و فابریکها باقی ماند و سرمایهٔ خصوصی، همهٔ جامعه را در بردگی مزدوری نگهدارد، یعنی اگر در آن نکاتی که در برنامهٔ حزب ما و در قانون اساسی شوروی مطرح است اجرا نمی‌شود آنوقت این دولت ماشینی است برای تعدی و ستم عده‌ای بر دیگران. و ما این ماشین را بدست آن طبقه‌ای می‌دهیم که باید حکومت و سلطهٔ سرمایه را براندازد. ما همهٔ اوهام کهنه را مبنی بر اینکه دولت مظهر برابری همگانی است دور می‌اندازیم. این سخن دروغ و فریبکاری است: مادامیکه استثمار هست، برابری

نمی‌تواند باشد. ملاک با کارگر، گرسنه با سیر نمی‌تواند برابر باشد. پرولتاریا آن ماشینی را که دولت نامیده می‌شد و مردم در برابرش با احترام خرافی ایستاده و افسانه‌های قدیم را باور می‌کنند که این حکومت همگانی است، دور می‌اندازد و می‌گوید: این دروغ بورژوازی است. ما این ماشین را از دست سرمایه‌داران گرفته و تصرف کرده‌ایم. بوسیلهٔ این ماشین یا چماق هر گونه استثمار را از بین خواهیم برد، و وقتی امکان استثمار در جهان از بین برود و از زمینداران و صاحبان کارخانه‌ها اثری باقی نماند و این طور نباشد که عده‌ای از سیری و عده‌ای از گرسنگی رنج ببرند، تنها آنوقتی که امکاناتی برای این کارها باقی نماند، ما این ماشین را برای شکستن خواهیم داد. در آن موقع دولت نخواهد بود، استثمار وجود نخواهد داشت. چنین است نظریهٔ حزب کمونیست ما. امیدوارم که در سخنرانی‌های بعدی بارها به این مسئله برگردیم و بارها بر خواهیم گشت.

برای نخستین بار هیجدهم ژانویه سال ۱۹۲۹ در شمارهٔ ۱۵ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

از متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۶٤—۸٤ ترجمه و چاپ شده است

نامه بکارگران و دهقانان بمناسبت پیروزی بر کلچاک

رفقا! سپاهیان ارتش سرخ سرتاسر اورال را از شر کلچاک رها ساخته و به آزاد کردن سیبری پرداخته‌اند. کارگران و دهقانان اورال و سیبری با مسرت و شادی از حکومت شوروی استقبال می‌کنند، چونکه این حکومت با جارویی آهنین خاک کشور را از لوث وجود اراذل و دون‌صفتان ملاک و سرمایه‌دار که مردم را با اخذ باجها و با تحقیرها و شلاق زدنها و تجدید تعدیات تزاری زجر و شکنجه داده‌اند، پاک می‌کند.

شادی و مسرت همگانی ما بمناسبت رهایی اورال و ورود سپاهیان ارتش سرخ به سیبری نباید ما را آسوده‌خاطر سازد. دشمن هنوز بهیچوجه از بین نرفته و کاملا درهم نشکسته است.

باید تمام نیرو را برای طرد کلچاک و ژاپنی‌ها و دیگر راهزنان بیگانه از سیبری بکار برد. نیرویی از اینهم بیشتر برای نابودی دشمن و برای اینکه به آن امکان داده نشود باز هم از نو راهزنیهای خود را از سرگیرد لازم است.

چگونه می‌توان به این نتیجه رسید؟

تجربهٔ پررنج و شکنجی که در اورال و سیبری اندوخته شده است و نیز تجربیات همهٔ کشورهایی که در نتیجهٔ چهارسال جنگ امپریالیستی رنج و مصیبت دیده‌اند نباید برای ما بیفایده بماند.

اینک پنج درس عمده‌ای که همهٔ کارگران و دهقانان و همهٔ زحمتکشان باید از این تجربه بگیرند تا خود را از تکرار شدن مصائب غائلهٔ کلچاک، مصون دارند.

درس اول. ما برای دفاع از حکومت کارگران و دهقانان در برابر راهزنان یعنی ملاکین و سرمایه‌داران، به ارتش سرخ پرتوان نیازمندیم. ما نه در گفتار بلکه عملاً ثابت کرده‌ایم که می‌توانیم چنین ارتشی را بوجود آوریم و شیوهٔ ادارهٔ آن و غلبه بر سرمایه‌داران را، با وجود کمک‌های سخاوتمندانهٔ ثروتمندترین کشورهای جهان که از لحاظ اسلحه و ساز و برگ نظامی به آنها می‌کنند، یاد گرفته‌ایم. بلشویک‌ها این نکته را عملا ثابت کرده‌اند. تمام کارگران و دهقانان — در صورت داشتن آگاهی — باید به بلشویک‌ها بر پایهٔ تجربهٔ ملیونها نفر در اورال و سیبری ایمان داشته باشند نه برپایه گفته‌هایشان (ایمان برپایهٔ گفته‌ها ابلهانه است). توأم ساختن تسلیح کارگران و دهقانان با فرماندهی افسران سابق که اغلب هوادار ملاکین و سرمایه‌داران هستند، وظیفهٔ بسیار دشواری است که انجام آن فقط در صورت قدرت عالی سازماندهی، انضباط سخت و مؤکد و آگاهانه و اعتماد تودهٔ وسیع نسبت برهبرانی از کمیسرهای کارگری امکان‌پذیر است. بلشویک‌ها این دشوارترین وظیفه را انجام داده‌اند. در کشور ما موارد خیانت افسران سابق بسیار زیاد است، با وجود این ارتش سرخ علاوه براینکه در دست ماست، شیوهٔ غلبه بر ژنرالهای تزاری و ژنرالهای انگلیس، فرانسه و آمریکا را نیز یاد گرفته است.

بنابر این هر کسی که جداً طالب رهایی از شر غائلهٔ کلچاک است باید همهٔ نیرو، همهٔ وسایل و همهٔ مهارت خود را تماماً در راه ایجاد ارتش سرخ و تقویت آن بکار برد. نخستین و عمده‌ترین وظیفهٔ اساسی هر کارگر و دهقان آگاه که خواهان رژیم کلچاک نیست این است که تمام قوانین مربوط به ارتش سرخ و تمام فرامین را نه از ترس بلکه از روی وجدان اجرا نماید، انضباط را در آن با تمام قوا رعایت کند و هر کس هر طور که می‌تواند به ارتش کمک نماید.

از پارتیزان‌بازی و خودسری واحدهایی، و از نافرمانی از حکومت مرکزی جداً باید ترس داشت، چونکه موجب هلاکت و

نابودی است: هم اورال و هم سیبری و هم اوکرائین این نکته‌را به ثبوت رسانده‌اند.

هرکس که کاملا و بیدریغ به ارتش سرخ کمک نمی‌کند و با تمام نیرو نظم و انضباط را در آن رعایت نمی‌کند خائن و غدار و هوادار رژیم کلچاک است و باید او را بی‌امان نابود ساخت.

ما با داشتن ارتش سرخ نیرومند شکست‌ناپذیریم. بدون ارتش نیرومند و پرتوان — ناگزیر قربانی کلچاک، دنیکین و یودنیچ خواهیم شد.

درس دوم. ارتش سرخ بدون ذخایر کلان دولتی غله نمی‌تواند نیرومند باشد، زیرا بدون چنین ذخایری ارتش را نه آزادانه می‌توان نقل و انتقال داد و نه چنانکه باید و شاید آماده‌اش ساخت. بدون چنین ذخایر غله نمی‌توان وسیلهٔ معاش کارگرانی را که برای ارتش کار می‌کنند تأمین نمود.

هر کارگر و دهقان آگاه باید بداند و بیاد داشته باشد که علت عمدهٔ اینکه اکنون موفقیت‌های ارتش سرخ ما بحد کافی سریع و پایدار نیست همانا ناکفایی ذخایر دولتی غله است. هرکس مازاد غله را بدولت تحویل ندهد به کلچاک کمک می‌کند و بکارگران و دهقانان خیانت می‌کند و تقصیر مرگ و رنج دهها هزار دیگر از کارگران و دهقانان در ارتش سرخ بگردن اوست.

شیادان و محتکرین و دهقانان بکلی جاهل چنین فکر می‌کنند: بهتراست غله را به نرخ آزاد بفروشم تا مبالغی خیلی بیش از آنچه دولت برطبق بهای ثابت می‌دهد دریافت دارم.

ولی تمام مطلب بر سر همین است که فروش آزاد موجب تشدید احتکار و گرانفروشی می‌شود، عدهٔ قلیلی را ثروتمند می‌سازد و فقط ثروتمندان را سیر می‌کند ولی تودهٔ کارگر گرسنه می‌ماند. این وضع را ما در غله‌خیزترین نقاط سیبری و اوکرائین عملا دیده‌ایم.

با فروش آزاد غله سرمایه پیروز می‌شود ولی کار در گرسنگی و فلاکت بسر می‌برد.

با فروش آزاد غله بهای یک پوط آن تا هزارها روبل بالا می‌رود،

پول ارزش خود را از دست می‌دهد، مشتی سوداگر سود می‌برند و مردم فقیر و مفلس می‌شوند.

با فروش آزاد غله انبارهای دولتی خالی است، ارتش ناتوان است، صنایع رو بنابودی است و پیروزی کلچاک یا دنیکین حتمی و اجتناب‌ناپذیر است.

فقط ثروتمندان، فقط شریرترین دشمنان حکومت کارگر و دهقانی هستند که آگاهانه از فروش آزاد غله طرفداری می‌کنند. کسی که از روی جهالت طرفدار فروش آزاد غله است باید از روی نمونهٔ سیبری و اوکرائین این نکته را آموخته و به آن پی برده باشد که به چه دلیل فروش آزاد غله بمعنای پیروزی کلچاک و دنیکین است.

هنوز هم هستند دهقانان جاهلی که چنین فکر می‌کنند: دولت باید در ازاء غله کالاهای خوبی ببهای قبل از جنگ بمن بدهد تا من هم مازاد غلهٔ خود را بدولت تحویل دهم، در غیر اینصورت تحویل نخواهم داد. با همین فکر و استدلال است که شیادان و طرفداران ملاکین دهقانان جاهل را اغلب «بدام می‌اندازند».

درک این نکته دشوار نیست که دولت کارگری که سرمایه‌داران آن را طی جنگ غارتگرانهٔ چهارساله بخاطر دست‌یابی به قسطنطنیه بکلی ویران ساخته‌اند و سپس کلچاک و دنیکین هم بقصد انتقام با کمک سرمایه‌داران همهٔ جهان، همچنان آنرا ویران می‌کنند، — درک این نکته دشوار نیست که دولت کارگری نمی‌تواند در حال حاضر بدهقانان کالا بدهد، چونکه صنایع در حال وقفه است. غله نیست، سوخت نیست و صنایع وجود ندارد.

هر دهقان عاقلی با این نکته موافقت خواهد کرد که باید مازاد غله را بصورت قرضه بشرط دریافت فرآورده‌های صنعتی بکارگر گرسنه داد.

حالا هم، چنین است. همهٔ دهقانان آگاه و عاقل، همه بجز شیادان و محتکرین با این کار موافقت خواهند کرد که همهٔ مازاد غله را تماما بصورت قرضه بدولت کارگری باید داد، چونکه در چنین صورتی

دولت صنایع را احیاء خواهد کرد و فرآورده‌های صنعتی را بدهقانان تحویل خواهد داد.

ممکن است از ما بپرسند که آیا دهقانان بدولت کارگری اعتماد خواهند کرد که مازاد غلهٔ خود را بصورت قرضه به آن بدهند؟

در پاسخ به این سئوال احتمالی می‌گوئیم: اولا، دولت سند قرضه یعنی اسکناس می‌دهد. ثانیاً، همهٔ دهقانان بتجربه می‌دانند که دولت کارگری یعنی حکومت شوروی بزحمتکشان کمک می‌کند و با ملاکین و سرمایه‌داران مبارزه می‌کند. بهمین جهت هم حکومت شوروی حکومت کارگری-دهقانی نامیده می‌شود. ثالثاً، دهقانان راه دیگری ندارند جز اینکه: یا بکارگر اعتماد کنند یا بسرمایه‌دار؛ یا باید بدولت کارگری اعتماد کنند و وام بدهند و یا بدولت سرمایه‌داران. راه دیگر نه در روسیه هست و نه در هیچکدام از کشورهای جهان. هر قدر دهقانان آگاهتر می‌شوند بهمان نسبت با پایداری بیشتر از کارگران طرفداری می‌کنند و بهمان نسبت با استواری بیشتر تصمیم می‌گیرند با تمام نیرو بدولت کارگری کمک نمایند تا بازگشت حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را غیرممکن سازند.

درس سوم. برای نابود ساختن کامل کلچاک و دنیکین باید سخت‌ترین و مؤکدترین نظم انقلابی را مراعات نمود و قوانین و احکام حکومت شوروی را مقدس شمرد و مراقبت نمود تا همه آنها را اجرا کنند.

پیروزیهای کلچاک در سیبری و اورال بهمهٔ ماها بروشنی نشان داد که چگونه کوچکترین بی‌نظمی، کوچکترین نقض قوانین حکومت شوروی، کوچکترین بیدقتی یا سهل‌انگاری، بیدرنگ موجب تقویت ملاکین و سرمایه‌داران و پیروزی‌های آنان می‌گردد. زیرا ملاکین و سرمایه‌داران نابود نشده‌اند و خود را مغلوب نمی‌شمارند: هر کارگر و دهقان عاقل می‌بیند، میداند و می‌فهمد که ملاکین و سرمایه‌داران فقط شکست خورده، خود را پنهان کرده و قایم شده و اکثراً برنگ «تدافعی» «شوروی» در آمده‌اند. بسیاری از ملاکین خود را در اقتصادیات شوروی، و سرمایه‌داران خود را در «ادارات

کل» و «سازمان‌های مرکزی» جا کرده و بلباس کارمندان شوروی در آمده‌اند و در هر قدم در کمین اشتباهات حکومت شوروی و نکات ضعف آن هستند تا آنرا سرنگون سازند و امروز به چکسلواکها (٤) و فردا به دنیکین کمک کنند.

باید با تمام قوا این راهزنان، یعنی ملاکین و سرمایه‌داران پنهان‌شده را مورد پیگرد قرار داد و در تمام پناهگاه‌هایشان دستگیر نمود و رسوا ساخت و بی‌امان بکیفر رساند، زیرا اینها شریرترین دشمنان زحمتکشان، دشمنانی ماهر، مطلع و مجرب، و با شکیبایی منتظر فرصت مناسبی برای توطئه هستند؛ اینها کارشکنانی هستند که برای زیان رساندن بحکومت شوروی از هیچ جنایتی روگردان نیستند. نسبت به این دشمنان زحمتکشان، نسبت به ملاکین و سرمایه‌داران، نسبت به کارشکنان و ضدانقلابیون باید بی‌امان بود.

و اما برای اینکه آنها را بتوان دستگیر ساخت، باید ماهر و محتاط و آگاه بود، باید بدقیق‌ترین وجهی مراقب کوچکترین بی‌نظمی و کوچکترین تخطی از اجرای بی‌خدشه قوانین حکومت شوروی بود. توان و قدرت ملاکین و سرمایه‌داران تنها ناشی از معلومات و تجربه و برخورداری از کمک ثروتمندترین کشورهای جهان نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و جهل توده‌های وسیع نیز هست که میخواهند «بشیوهٔ کهنه» زندگی کنند و بلزوم رعایت اکید و بی‌خدشهٔ قوانین حکومت شوروی پی نمی‌برند.

کوچکترین بی‌قانونی و کوچکترین اخلال در نظم شوروی روزنه‌ای است که دشمنان زحمتکشان بیدرنگ از آن استفاده می‌کنند، این عمل دستاویزی است برای پیروزی‌های کلچاک و دنیکین. تبهکاری است اگر فراموش شود که غائلهٔ کلچاک در اثر بی‌احتیاطی کوچک نسبت به چکسلواکها و نافرمانی کوچک از طرف برخی از هنگها آغاز گردید.

درس چهارم. علاوه بر فراموشی این نکته که غائلهٔ کلچاک از رویدادهای جزئی آغاز شد، فراموش کردن این نکته نیز که منشویک‌ها («سوسیال‌دمکراتها») و اس‌ارها («سوسیالیست‌رولوسیونرها») بوقوع آن

Российская Социалистическая Федеративная Советская Республика.

„Пролетарии всех стран, соединяйтесь!"

№ 6. Речи и беседы агитатора. № 6.

В. И. Ленин.

ПИСЬМО К РАБОЧИМ И КРЕСТЬЯНАМ

по поводу победы над Колчаком.

Цена 1 руб.

Государственное Издательство.
Москва.—1919.

روی جلد جزوهٔ و. ای. لنین: «نامه بکارگران و دهقانان
بمناسبت پیروزی بر کلچاک». سال ۱۹۱۹

کمک کردند و مستقیماً از آن پشتیبانی نمودند، در حکم تبهکاری است. وقت آن است که دیگر یاد بگیریم احزاب سیاسی را از روی کردارشان ارزیابی کنیم نه از روی گفتارشان.

منشویک‌ها و اس‌ارها که خود را سوسیالیست می‌نامند در عمل دستیار ضدانقلابیون، دستیار ملاکین و سرمایه‌داران هستند. این نکته را نه تنها واقعیاتی بلکه دو دوران بزرگ تاریخ انقلاب روس نیز عملا به ثبوت رسانده است: ۱) دوران کرنسکی (ه) و ۲) دوران غائلهٔ کلچاک. در هر دوی آنها منشویک‌ها و اس‌ارها که در گفتار «سوسیالیست» و «دمکرات» بودند عملا نقش دستیاران گارد سفید را بازی کردند. مگر ما تا این حد سفاهت نشان خواهیم داد که اینک وقتی آنها بما پیشنهاد می‌کنند بار دیگر اجازه «آزمایش» به آنها بدهیم و نام این اجازه را هم «جبههٔ واحد سوسیالیستی (یا دمکراتیک)» می‌گذارند بحرفهای آنان باور نمائیم؟ آیا پس از غائلهٔ کلچاک دهقانان دیگری جز معدودی خواهند بود که به این نکته پی نبرده باشند که «جبههٔ واحد» با منشویکها و اس‌ارها بمعنای وحدت با دستیاران کلچاک است؟

معترضانه می‌گویند: منشویکها و اس‌ارها به اشتباه خود پی بردند و از هر گونه اتحادی با بورژوازی دست کشیده‌اند. ولی این سخن نادرست است. اولا، منشویک‌های راستگرا و اس‌ارهای راستگرا حتی هم از چنین اتحادی دست نکشیده‌اند و هیچگونه حد فاصل معینی هم با این «راستگرایان» وجود ندارد و گناه اینهم بگردن منشویکها و اس‌ارهای «چپ» است؛ حتی بهترین منشویک‌ها و اس‌ارها هم که در گفتار «راستگرایان» خود را «نکوهش می‌کنند» در عمل برخلاف همهٔ گفتارشان در کنار آنان افراد زبونی باقی می‌مانند. ثانیاً، حتی بهترین منشویک‌ها و اس‌ارها هم درست مدافع ایده‌های کلچاکی هستند، ایده‌هایی که ببورژوازی و کلچاک و دنیکین کمک می‌کند و اقدام کثیف و خونین سرمایه‌داری آنها را پرده‌پوشی می‌کند. این ایده‌ها عبارتند از: حاکمیت خلق، حق انتخاب همگانی، برابر و مستقیم، مجلس مؤسسان، آزادی مطبوعات و غیره.

ما در سراسر جهان می‌بینیم که جمهوری‌های سرمایه‌داری همانا بکمک این دروغ «دمکراتیک» سلطهٔ سرمایه‌داران و جنگ‌ها برای انقیاد مستعمرات را توجیه می‌کنند. ما در کشور خود می‌بینیم که چگونه هم کلچاک و هم دنیکین و هم یودنیچ و هم هر ژنرالی بدلخواه چپ و راست از این وعده‌های «دمکراتیک» می‌دهند. مگر می‌توان بکسی که در ازاء وعده‌های سر خرمن براهزن معلوم الحال کمک می‌کند باور کرد؟ همهٔ منشویکها و اس‌ارها بدون استثناء براهزنان معلوم‌الحال یعنی به امپریالیستهای جهانی کمک می‌کنند و با شعارهای دمکراتیک دروغین حکومت آنها، تهاجم آنها علیه روسیه، سلطهٔ آنها و سیاست آنها را آرایش می‌دهند. همهٔ منشویک‌ها و اس‌ارها پیشنهاد «اتحاد» بما می‌کنند بشرط آنکه ما در حق سرمایه‌داران و سران آنها، یعنی کلچاک و دنیکین گذشت‌هایی قایل شویم، مثلا «از ترور و ارعاب چشم بپوشیم» (و این هنگامی است که ما با ترور و ارعاب میلیاردرهای همهٔ کشورهای آنتانت (٦)، تمام اتحاد کشورهای بسیار ثروتمند روبرو هستیم که در روسیه به توطئه‌چینی مشغولند) و یا اینکه راه را برای دادوستد آزاد غله باز کنیم و اقداماتی از این قبیل بعمل آوریم. این «شرایط» منشویک‌ها و اس‌ارها به این معناست: ما، منشویک‌ها و اس‌ارها، بسوی سرمایه‌داران نوسان می‌کنیم و می‌خواهیم با بلشویک‌ها که سرمایه‌داران با استفاده از هر گذشتی با آنها مبارزه می‌کنند «جبههٔ واحد» داشته باشیم! نخیر، آقایان منشویکها و اس‌ارها، حالا بروید در خارج از روسیه افرادی را پیدا کنید که حرفهای شما را باور داشته باشند. در روسیه کارگران و دهقانان آگاه فهمیده‌اند که منشویکها و اس‌ارها دستیاران گارد سفید هستند، عده‌ای آگاهانه و از روی بدخواهی و عدهٔ دیگر از روی نابخردی و عناد در اشتباهات سابق، ولی همه‌شان دستیاران گارد سفید هستند.

درس پنجم. برای از بین بردن کلچاک و غائلهٔ کلچاک و برای آینکه به آنها امکان نداد دوباره سر بلند کنند، باید همهٔ دهقانان بدون تزلزل دولت کارگری را پذیرا شوند. دهقانان را با

لولوی «دیکتاتوری یک حزب» یعنی حزب کمونیست‌های بلشویک می‌ترسانند (بویژه منشویک‌ها و اس‌ارها، همهٔ آنها حتی «چپ‌ها»یشان).
نمونهٔ کلچاک بدهقانان آموخت که از لولو نباید ترسید.
یا دیکتاتوری (یعنی حکومت آهنین) ملاکین و سرمایه‌داران یا دیکتاتوری طبقهٔ کارگر.
حد وسط وجود ندارد. ارباب‌زاده‌ها، جوجه‌روشنفکران و آقازاده‌ها که از روی کتابهای بد بد دروس خوانده‌اند درباره حد وسط خیال و آرزوی خام در دل می‌پرورانند. در هیچ جای جهان حد وسط وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. یا دیکتاتوری بورژوازی (که با عبارات پر آب و تاب اس‌اری و منشویکی دربارهٔ حاکمیت خلق، مجلس مؤسسان، آزادی‌ها و غیره پرده‌پوشی می‌شود) و یا دیکتاتوری پرولتاریا. هر کس این نکته را از تاریخ سراسر قرن ۱۹ نیاموخته باشد ابله علاج‌ناپذیر است. اما در روسیه همهٔ ماها دیده‌ایم که چگونه منشویکها و اس‌ارها در دوران کرنسکی و زیر سلطهٔ کلچاک دربارهٔ حد وسط پنداربافی می‌کردند.
چه کسی از این پنداربافی سود برد؟ این پنداربافی‌ها به کی کمک کرد؟ — به کلچاک و دنیکین. کسانی که دربارهٔ حد وسط پنداربافی می‌کنند دستیار و مددکار کلچاک هستند.
در اورال و سیبری کارگران و دهقانان بتجربه دیکتاتوری بورژوازی را با دیکتاتوری طبقهٔ کارگر مقایسه کردند. دیکتاتوری طبقهٔ کارگر توسط آن حزب بلشویک‌ها پیاده می‌شود که از همان سال ۱۹۰۵ و قبل از آن با تمامی پرولتاریای انقلابی در آمیخت.
دیکتاتوری طبقهٔ کارگر معنایش چنین است: دولت کارگری بدون تزلزل، ملاکین و سرمایه‌داران و خائنین و غدارانی را که به این استثمارگران کمک می‌کنند سرکوب خواهد کرد و بر آنان غلبه خواهد نمود.
دولت کارگری — دشمن بی‌امان ملاک و سرمایه‌دار و سوداگر و شیاد، دشمن مالکیت خصوصی بر زمین و سرمایه، دشمن سلطه و حاکمیت پول است.

دولت کارگری یگانه دوست و یاور وفادار زحمتکشان و دهقانان است. هیچگونه نوسانی بسوی سرمایه، اتحاد زحمتکشان در مبارزه با آن، حکومت کارگری-دهقانی، حکومت شوروی — همانا «دیکتاتوری طبقهٔ کارگر» در عمل است.

منشویک‌ها و اس‌ارها با این کلمات می‌خواهند دهقانان را بترسانند. آنها موفق نخواهند شد. پس از غائلهٔ کلچاک، کارگران و دهقانان حتی در نقاط دوردست پی برده‌اند که این کلمات درست به آن معنا بی است که بدون آن خلاصی از چنگ کلچاک میسر نیست.

نابود باد متزلزلین و سست‌عنصرانی که با کمک بسرمایه گمراه می‌شوند و اسیر شعارها و وعده‌های سرمایه هستند! مبارزهٔ بی‌امان با سرمایه، اتحاد زحمتکشان، اتحاد دهقانان با طبقهٔ کارگر — چنین است آخرین و مهمترین درس غائلهٔ کلچاک.

۲۴ اوت سال ۱۹۱۹.

«پراودا» شماره ۱۹۰،
۲۸ اوت سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۳۹، ص ۱۵۱—۱۵۹
ترجمه و چاپ شده است.

نمونه و سرمشق کارگران پتروگراد

روزنامه‌ها اطلاع داده‌اند که کارگران پتروگراد به بسیج مجدانهٔ بهترین کارکنان و به اعزام آنان به جبههٔ جنوب پرداختند.

تصرف کورسک توسط دنیکین و حرکت وی بسوی اریول علت این اعتلای نیروی پرولتاریای پتروگراد را کاملا نشان می‌دهد. کارگران مراکز دیگر صنعتی هم باید به آنها تأسی جویند.

دنیکینی‌ها امیدوارند که در صفوف ما ترس و هراس ایجاد نمایند و ما را وادار سازند فقط بفکر دفاع باشیم و فکر و ذکرمان تنها معطوف به آن گردد. رادیوهای خارجی اطلاع می‌دهند که امپریالیستهای فرانسه و انگلیس با چه جهد و تلاش فراوان در این راه به دنیکین کمک می‌کنند و چگونه از لحاظ جنگ‌افزار و مهمات و با واگذاری صدها ملیون روبل بوی یاری می‌رسانند. رادیوهای خارجی دربارهٔ باز بودن راه مسکو در سراسر جهان سروصدا راه انداخته‌اند. پس سرمایه‌داران دلشان می‌خواهد ما را بترسانند.

ولی نخواهند توانست ما را بترسانند. سپاهیان ما بر طبق برنامهٔ سنجیده‌ای که مؤکداً پیاده می‌شود تقسیم شده و آرایش یافته‌اند. تعرض ما به منبع عمده نیروهای دشمن بلاانحراف ادامه دارد. پیروزیهای اخیر، — تصرف ۲۰ آتشبار در بخش بگوچارسکی، تصرف ایستگاه وشنسکایا، — نشانگر پیشرفت موفقیت‌آمیز سپاهیان ما بسوی مرکز قزاق‌هاست که به تنهایی به دنیکین امکان می‌داد و می‌دهد نیروی جدی بوجود آورد. دنیکین درهم‌شکسته خواهد شد همانطوریکه کلچاک

درهم شکسته شد. ما را نمی‌توان مرعوب ساخت، ما کار خود را به پیروزی نهایی خواهیم رساند.

تصرف کورسک و حرکت دشمن بسوی اریول ما را موظف می‌سازد که نیروهای بیشتری تحویل بدهیم تا دشمن را از اینجا دفع نمائیم. و کارگران پتروگراد با نمونه و سرمشق خود نشان داده‌اند که این وظیفه را بدرستی درک کرده و در نظر گرفته‌اند. ما بدون کتمان خطر از خود، بدون هر گرنه کوچک شمردن آن می‌گوئیم که نمونه و سرمشق پتروگراد ثابت کرد ما نیروهای بیشتری داریم. برای دفع حملات دشمن به اریول، برای آغاز تعرض به کورسک و خارکف باید علاوه بر نیروهایی که در اختیار داریم، بهترین افراد را از میان پرولتاریا بسیج کنیم. خطری که سقوط کورسک ایجاد کرده است خطر جدی است. دشمن هرگز اینهمه به مسکو نزدیک نبوده است. ولی ما برای دفع این خطر و افزایش سپاهیانی به نیروهای سابق گروههای جدید از کارگران پیشرو بحرکت درمی‌آوریم که قادرند در واحدهایی که دارند عقب‌نشینی می‌کنند تحول و روحیهٔ دیگر ایجاد نمایند.

فراریان که بصفوف ارتش باز گشته‌اند در میان نیروهای مسلح جنوب جای ویژه‌ای دارند. بخش اعظم آنها بطور داوطلبانه و تحت تأثیر تبلیغاتی بازگشته‌اند که وظیفه‌شان را برایشان تشریح کرده و جدی بودن خطر احیای حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را توضیح داده است. ولی فراری طاقت نیاورد، نیروی مقاومتش کافی نبود و اغلب حتی بدون شرکت در جنگ به عقب‌نشینی پرداخت.

از این رو پشتیبانی ارتش با سرازیر ساختن نیروهای جدید پرولتری اهمیت درجهٔ اول پیدا می‌کند. عناصر سست و ناپایدار تقویت خواهند یافت، روحیه‌شان بالا خواهد رفت و تحول و دگرگونی ایجاد خواهد شد. پرولتاریا همانطوریکه همیشه در انقلاب ما بوده از لایه‌های متزلزل زحمتکشان پشتیبانی کرده و آنها را رهبری خواهد کرد.

مدتهاست که کارگران پتروگراد بیش از کارگران مراکز صنعتی دیگر بار بیشتری بدوش می‌کشند. پرولتاریای پتروگراد هم از گرسنگی و هم از خطر جنگ و هم از لحاظ اعزام بهترین کارگران برای قبول مسئولیت‌های شوروی در سراسر روسیه — از لحاظ همهٔ اینها بیش از پرولتاریای نقاط دیگر رنج کشیده و زحمت متحمل شده است.

با وجود همهٔ اینها می‌بینیم که کوچکترین نشانهٔ یاس و افسردگی، کوچکترین نشانهٔ ضعف و انحطاط در میان کارگران پتروگراد نیست. برعکس، آنها آبدیده شده‌اند و نیروی جدید پیدا کرده و مبارزان تازه‌نفس بعرصه می‌آورند و با اعزام نیروی کمکی به آنجایی که بیش از همه به پشتیبانی نیاز دارد، وظیفهٔ واحد پیشرو را بنحوی بسیار عالی انجام می‌دهند.

وقتی چنین نیروهای تازه‌نفسی برای تقویت واحدهای متزلزل ارتش ما می‌روند، آنوقت توده‌های زحمتکش، سربازانی از دهقانان پیشوایان جدیدی از میان افراد خود، از میان زحمتکشان رشدیافته‌تر و آگاهتر، با روحیه محکمتر پیدا می‌کنند. از این روست که چنین کمکی در ارتش دهقانی ما برتری قاطع ما را بر دشمن تأمین می‌کند، چونکه دشمن برای «پشتیبانی» ارتش دهقانی خود فقط از اربابزاده‌ها می‌تواند استفاده کند و ما می‌دانیم که این «پشتیبانی» کلچاک را بنابودی کشاند و دنیکین را هم بنابودی خواهد کشاند.

رفقا کارگران! بتأسی از رفقای پتروگرادی بکار جدید بپردازید! نیروی بیشتر در فعالیت میان سپاهیان بکار برید، ابتکار و تهور بیشتر و مسابقهٔ بیشتر نشان دهید تا با پتروگرادیها در یک سطح قرار گیرید، و آنوقت پیروزی از آن زحمتکشان خواهد بود، ضدانقلاب ملاکی و سرمایه‌داری بکلی سرکوب خواهد شد.

P . S . — حالا اطلاع پیدا کردم که ده‌ها نفر از وفادارترین رفقا از مسکو هم راهی جبههٔ جنگ شده‌اند. بدنبال پتروگراد مسکو

هم بحرکت در آمد و از دنبال مسکو باید سایرین بحرکت در آیند.

سوم اکتبر سال ۱۹۱۹.

ن. ل.

شمارهٔ ۲۲۱ روزنامهٔ «پراودا» مورخه ۴ اکتبر سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۲۰۶ — ۲۰۸ ترجمه وچاپ شده است

نتایج هفتهٔ حزبی در مسکو و وظایف ما

در مسکو طی برگزاری هفتهٔ حزبی ۱۳۶۰۰ نفر برای عضویت در حزب نام‌نویسی کرده‌اند.

این موفقیت بسیار بزرگ و بکلی غیرمنتظره‌ای است. همهٔ بورژوازی و بویژه خرده‌بورژوازی شهری از جمله کارشناسان و منصبداران و کارمندان که غم از دست رفتن وضع ممتاز «مسلط» خود را می‌خورند ــ همهٔ اینها اتفاقاً در دوران اخیر، درست طی برگزاری هفتهٔ حزبی در مسکو سر از پا نمی‌شناختند تا ولوله و پانیک بیندازند و پیشگویی کنند که نابودی حکومت شوروی و پیروزی دنیکین نزدیک است.

راستی این جمع «روشنفکران» چقدر عالی بلد است از این حربهٔ ترساندن و پانیک انداختن استفاده کند! زیرا این عمل به حربهٔ واقعی در مبارزهٔ طبقاتی بورژوازی علیه پرولتاریا مبدل گشته است. خرده‌بورژوازی در چنین لحظاتی که ما از سر می‌گذرانیم در «تودهٔ واحد ارتجاعی» با بورژوازی ادغام و یکی می‌شود و با «اشتیاق تمام» به این حربه متوسل می‌گردد.

همانا در مسکو که عناصر تجاری بویژه قوی بودند و استثمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران، رباخواران بیشتر تمرکز داشتند و رشد سرمایه‌داری توده‌های روشنفکران بورژوامشرب را با هم جمع کرده و ادارهٔ مرکزی دولتی مأموران بوروکرات را بیشتر متراکم ساخته بود ــ همانا در مسکو عرصه برای دروغ‌سازی و بدگویی و پانیک‌اندازی بورژوایی فوق‌العاده مناسب بود. «لحظهٔ» تعرض موفقیت‌آمیز دنیکین

و یودنیچ «به موفقیت‌های» این حربهٔ بورژوازی تا حد فوق‌العاده کمک می کرد.

و با وجود اینها از تودهٔ پرولتری که «موفقیت‌های» دنیکین را دیده و از تمام دشواری‌ها و سختی‌ها و خطرات مربوط با عنوان و مقام مسئولیت کمونیست‌ها همانا در لحظهٔ کنونی اطلاع داشته، هزاران و هزاران نفر برای تقویت حزب کمونیست‌ها، برای بعهده گرفتن مسئولیت آنهمه سنگین ادارهٔ امور دولتی نام‌نویسی کرده‌اند.

موفقیت حکومت شوروی، موفقیت حزب ما راستی هم بسیار عالی است!

این موفقیت به اهالی پایتخت و بدنبال آنها بهمهٔ اهالی جمهوری و بهمهٔ جهانیان ثابت نمود و آشکارا نشان داد که همانا در اعماق پرولتاریا و همانا میان نمایندگان واقعی تودهٔ زحمتکش امیدبخش‌ترین سرچشمه نیرو و دوام حکومت شوروی نهفته است. دیکتاتوری پرولتاریا در این موفقیت نام‌نویسی داوطلبانه به حزب، در لحظهٔ بزرگترین دشواری‌ها و خطرات، عملا خود را از آن سویی — همانا از سوی نیروی خاص (به بهترین معنای کلمه) تأثیر معنوی پرولتاریا (که قدرت دولتی دارد) در توده‌ها، از سوی شیوه‌های این تأثیر، نشان داد که دشمنان از روی خشم و غیظ نمی‌خواهند آنرا ببینند و دوستان واقعی آزادی کار از یوغ سرمایه بیش از هر چیز برای آن ارزش قایلند.

قشرهای پیشرو پرولتاریا با در دست داشتن قدرت دولتی، با نمونه و سرمشق خود بتودهٔ زحمتکشان نشان دادند، طی دو سال تمام (که برای رشد سیاسی فوق‌العاده سریع ما مدت طولانی است)، نمونهٔ آنچنان وفاداری به منافع زحمتکشان، نمونهٔ آنچنان انرژی در مبارزه با دشمنان زحمتکشان را (بطور کلی با استثمارگران و مخصوصاً با «صاحبان دارائی» و محتکرین)، نمونهٔ آنچنان پایداری در دقایق سخت، نمونهٔ آنچنان ازخودگذشتگی در دفع راهزنان امپریالیسم جهانی از خود نشان دادند تا جایی که نیروی همدردی کارگران و دهقانان نسبت به پیشاهنگ خود به تنهایی توانست اعجاز کند.

مرکز و در محل‌ها باید در این مورد تجلی کند که از نیروهای جدید و تازه‌نفس حزبی برای مبارزهٔ قطعی با این شر و بلاء بیشتر استفاده شود.

جمهوری شوروی باید به یگانه اردوگاه نظامی با بیشترین کاربرد نیروها، با بیشترین صرفه‌جویی در آنها، با بیشترین کاهش هرگونه مسامحه‌کاری و تعلل و هر گونه فورمالیسم غیرضروری، با بیشترین ساده کردن دستگاه، با بیشترین نزدیک ساختن آن نه تنها به نیازهای توده‌ها بلکه همچنین بدرک آن و بشرکت مستقلانهٔ آن در این دستگاه، مبدل گردد.

بسیج اعضای قدیمی حزب برای کارهای جنگی با شدت جریان دارد. بهیچوجه نباید از شدت این کار کاست بلکه باید بر شدت آن افزود و افزود. اما در عین حال و بمنظور کسب موفقیت در جنگ باید دستگاه اداری کشوری ما را بهتر و ساده‌تر و نونوار کرد.

در جنگ کشوری پیروز می‌شود که بیشتر ذخایر و منابع نیرو دارد و توده‌های مردم آن بیشتر خویشتن‌دار هستند.

ما همهٔ اینها را بیش از ضدانقلابیون و بیش از امپریالیسم «ابر قدرت جهانی» انگلیس و فرانسه داریم که هیولایی است که پاهای چوبین دارد. ما از این بیشتر داریم، زیرا می‌توانیم از محیط کارگران و دهقانان زحمتکش، از محیط آن طبقاتی که مورد جور و ستم سرمایه‌داری بودند و در همه‌جا اکثریت قریب به اتفاق اهالی را تشکیل می‌دهند، بیشتر بگیریم و مدت‌ها هم هرچه بیشتر و عمیقتر خواهیم گرفت. ما می‌توانیم از این سرشارترین مخزن بگیریم، چونکه صادقترین و آبدیده‌ترین پیشوایان در مصائب زندگی و نزدیکترین آنها در امر ساختمان سوسیالیسم بکارگران و دهقانان را از آن بگیریم.

دشمنان ما بورژوازی روس و بورژوازی جهانی ذخیره‌ای که حتی شباهت کمی به آن داشته باشد ندارند، زمین زیر پای آنها هر چه بیشتر می‌لرزد و کارگران و دهقانانی که سابقاً از آنها طرفداری می‌کردند بیش از پیش از ایشان دوری می‌گزینند.

از این روست که سرانجام پیروزی حکومت جهانی شوروی تأمین و حتمی است.

۲۱ اکتبر سال ۱۹۱۹ .

«ایزوستیای کمیته‌ٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» شمارهٔ هفتم، ۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعه‌ٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۲۳۳ — ۲۳۷ ترجمه و چاپ شده است

زیرا که این ــ معجزه است: کارگران که رنج بیسابقهٔ گرسنگی و سرما و ویرانی و افلاس را تحمل کرده‌اند، نه فقط روحیه خوب و وفاداری کامل نسبت به حکومت شوروی، و تمام نیروی ازجان گذشتگی و ابراز قهرمانی را حفظ می‌کنند، بلکه همچنین با وجود عدم آمادگی خود و فقدان تجربه، بار سنگین اداره و هدایت سفینهٔ دولت را بدوش می‌کشند! و این هنگامی است که توفان به اوج شدت خود رسید...

تاریخ انقلاب پرولتری ما سرشار از چنین معجزه‌هایی است. چنین معجزه‌هایی حتماً و مسلماً صرفنظر از آزمایش‌هایی بسیار سخت به پیروزی کامل جمهوری جهانی شوروی خواهد رسید.

حالا ما باید در فکر استفادهٔ صحیح از اعضای جدید حزب باشیم. باید به این مسئله توجه خاص زیادی کرد، زیرا مسئلهٔ آسانی نبوده، مسئلهٔ جدیدی است که با الگوهای مبتذل قدیم نمی‌توان آنرا حل نمود.

سرمایه‌داری استعدادهای زیادی را در محیط کارگران و دهقانان زحمتکش خفه و سرکوب و منکوب می‌کرد. این استعدادها زیر تازیانهٔ احتیاج و فقر و تحقیر شخصیت انسانی نابود می‌شدند. حالا وظیفهٔ ما آنست که این استعدادها را بتوانیم پیدا کنیم و در کار از آنها استفاده نماییم. اعضای جدید حزب که طی برگزاری هفتهٔ حزبی پذیرفته شده‌اند بدون تردید اکثراً بی‌تجربه هستند و در ادارهٔ امور دولتی مهارتی ندارند. اما همچنین بدون تردید، این اعضای جدید حزب وفادارترین و صادق‌ترین و بااستعدادترین افراد از آن قشرهای اجتماعی هستند که سرمایه‌داری بطور مصنوعی و عمدی آنها را پایین نگهمیداشت و لایه‌های «پائین» از آنها درست می‌کرد و نمی‌گذاشت که ترقی کنند. اما نیرو و تازه‌نفسی، بی‌تکلفی و سادگی و ورزیدگی و صداقت در آنها بیش از دیگران است.

از اینجا چنین نتیجه‌گیری می‌شود که همهٔ سازمانهای حزبی باید پیرامون استفاده از این اعضای جدید حزب خوب فکر کنند. باید

با جرئت بیشتر کارهای گوناگون دولتی را به آنها سپرد و باید آنها را با سرعت بیشتر در عمل آزمایش کرد.

البته جرئت را نباید به این معنا فهمید که فوراً به اعضای جدید مقامهای پرمسئولیت داد که لازمه‌اش داشتن معلومات است که آنها فاقد آنند. جرئت بمعنای مبارزه با بوروکراتیسم لازم است: بیخود نیست که برنامهٔ حزب ما با صراحت تمام مسئله مربوط به علل برخی احیای بوروکراتیسم و دربارهٔ اقداماتی در جهت مبارزه با آن را بمیان کشیده است. جرئت بمعنای برقراری اولا کنترل بر کارمندان و مأمورین و کارشناسان از جانب اعضای جدید حزب لازم است که بوضع توده‌های مردم و به احتیاجات و خواستهای آنان خوب آشنا هستند. جرئت بمعنای واگذاری فوری امکان به این اعضای جدید لازم است که تکان بخورند و خود را در کار پردامنه نشان بدهند. جرئت بمعنای درهم شکستن معیارها و الگوهای معمولی لازم است (متأسفانه غالباً — در میان ما هم ترس بیش از حد برای دست‌درازی به قالبهای مقرر شوروی مشاهده می‌شود در حالیکه این قالب‌ها را گاهی نه کمونیست‌های آگاه بلکه مأمورین و کارمندان قدیمی «برقرار می‌سازند»)؛ جرئت و تهور بمعنای آمادگی برای تغییر شکل کار با سرعت انقلابی برای اعضای جدید حزب لازم است تا هرچه زودتر آنها را مورد آزمایش قرار بدهند و هرچه زودتر جای مناسب برای آنها پیدا کنند.

در موارد بسیاری اعضای جدید حزب را می‌توان بکارهایی گماشت که ضمن نظارت بر صداقت مأمورین سابق در انجام وظیفهٔ خود، با سرعت کار را یاد خواهند گرفت و خواهند توانست مستقلا از آنها سرمشق بگیرند. در موارد دیگر می‌توانند بکاری گماشته شوند که به ارتباط میان کارگران و تودهٔ دهقانان از یکطرف و دستگاه دولتی از طرف دیگر نونواری و ظرافت بدهند. در «ادارات کل و مراکز» صنعتی ما، در «اقتصادیات شوروی» زراعت ما خیلی، هنوز خیلی از کارشکن ها، ملاکین و سرمایه‌داران قایم‌شده که برضد حکومت شوروی خرابکاری می‌کنند باقی هستند. مهارت کارکنان حزبی مجرب در

سخت بسر می‌بردند با خود بهمراه آورد. نتیجهٔ این وخامت تزلزلات سیاسی بود که بطورکلی «طبیعت» اصلی تولید کنندهٔ خرده‌پا را تشکیل می‌دهد. بارزترین مظهر این تزلزلات شورش کرونشتادت بود.

همانا تزلزلات عناصر خرده‌بورژوا شاخص‌ترین نکته در رویدادهای کرونشتادت بشمار می‌رفت. چیزی که دارای شکل کاملاً معین و روشن و مشخص باشد کم بود. شعارهای مبهمی از قبیل «آزادی»، «آزادی بازرگانی»، «رهایی از قید اسارت»، «شوراها بدون بلشویک‌ها» یا تجدید انتخابات شوراها یا رهایی از شر «دیکتاتوری حزبی» و غیره و غیره داده می‌شد. هم منشویکها و هم اس‌ارها جنبش کرونشتادت‌را «از آن خود» اعلام می‌کنند. ویکتور چرنوف قاصدی به کرونشتادت می‌فرستد، به پیشنهاد این قاصد والک منشویک یکی از سران شورش کرونشتادت برله «مجلس مؤسسان» رأی می‌دهد. تمام افراد گارد سفید فوراً و می‌توان گفت با سرعت برق «برای کرونشتادت» بسیج می‌شوند. کارشناسان نظامی گارد سفید در کرونشتادت و عده‌ای از کارشناسان (نه فقط کوزلوسکی) نقشه‌ای برای پیاده کردن نیرو در اورانیئن‌بائوم می‌کشند و این نقشه تودهٔ متزلزل منشویکها و اس‌ارها و غیرحزبی‌ها را بهراس می‌اندازد. بیش از پنجاه روزنامه روسی گارد سفید در خارجه «برای کرونشتادت» دست به تبلیغات فوق‌العاده شدیدی می‌زنند. بانکهای بزرگ و همهٔ نیروهای سرمایهٔ مالی برای کمک به کرونشتادت صندوقهای اعانه دایر می‌کنند، میلیوکف کادت — پیشوای خردمند بورژوازی و ملاکین صبورانه به ویکتور چرنوف ابله بطور مستقیم (و به دان و رژکف منشویک که بعلت داشتن ارتباط با کرونشتادت اکنون در پتروگراد زندانی هستند، بطور غیرمستقیم) توضیح می‌دهد که عجله و شتاب در مورد مجلس مؤسسان لازم نیست و می‌توان و باید برله حکومت شوروی — منتها بدون وجود بلشویک‌ها اظهار نظر کرد.

البته دشوار نیست که انسان از ابلهان خودپسندی نظیر چرنوف، قهرمان عبارتپردازی خرده‌بورژوایی یا مارتف، شوالیه رفرمیسم خرده‌بورژوایی پیراسته «برنگ مارکسیسم» عاقلتر باشد. اصولاً مطلب در این هم نیست که میلیوکف بعنوان یک شخصیت، آدم عاقلتری است، بلکه

در این است که این پیشوای حزبی بورژوازی بزرگ بحکم موقعیت طبقاتی خود، ماهیت طبقاتی و مناسبات متقابل سیاسی را از پیشوایان خرده‌بورژوازی نظیر چرنوف‌ها و مارتف‌ها روشنتر می‌بیند و بهتر درک می‌کند. زیرا بورژوازی یک نیروی واقعاً طبقاتی‌است که در دوران سرمایه‌داری، خواه در شرایط رژیم سلطنتی و خواه در هر نوع از دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها حتماً حکمروایی می‌کند و در عین‌حال بطور حتم و مسلم از پشتیبانی بورژوازی جهانی هم برخوردار است. و اما خرده‌بورژوازی یعنی همهٔ قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو و نیم» از لحاظ ماهیت اقتصادی نمی‌تواند چیز دیگری جز مظهر ناتوانی طبقاتی باشد، — از اینجاست تزلزلات و عبارتپردازی و زبونی. در سال ۱۷۸۹ خرده‌بورژواها هنوز می‌توانستند انقلابیون کبیر باشند، ولی در سال ۱۸٤۸ مضحک و حقیر بودند؛ در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۱ آنها از لحاظ نقش واقعی خود، همدستان منفور ارتجاع و چاکران بلاواسطهٔ آن هستند، اعم از اینکه چرنوف و مارتف نامیده شوند یا کائوتسکی و ماکدونالد و امثال و نظایر آنها.

وقتی مارتف در مجلهٔ (۷۹) خود چاپ برلن می‌نویسد که گویا کرونشتادت نه تنها شعارهای منشویکی را عملی می‌ساخت، بلکه در عین حال ثابت کرد که وجود یک جنبش ضدبلشویکی که تماماً در خدمت افراد گارد سفید و سرمایه‌داران و ملاکین نباشد، امکان‌پذیر است، همانا نمونهٔ بارزی از نارسیس (۸۰) خودپسند خرده‌بورژوا را مجسم می‌سازد. بیایید صاف و ساده این حقیقت را نادیده بگیریم که همهٔ افراد گارد سفید واقعی بشورشیان کرونشتادت درود می‌گفتند و بوسیلهٔ بانک‌ها برای کمک به کرونشتادت اعانه جمع‌آوری می‌کردند! در برابر چرنوف و مارتف حق بجانب میلیوکف است، زیرا تاکتیک واقعی متعلق به نیروی واقعی گاردسفید یعنی نیروی سرمایه‌داران و ملاکین را بروز می‌دهد: بیایید هر که را دلتان می‌خواهد، حتی آنارشیستها و هر نوع حکومت شوروی را که می‌خواهید، پشتیبانی کنیم، فقط طوری باشد که بلشویک‌ها سرنگون گردند و طوری باشد که انتقال حکومت عملی گردد! فرقی نمی‌کند که انتقال براست باشد یا بچپ، بسمت منشویک‌ها باشد

یا بسمت آنارشیست‌ها، همینقدر بس که این انتقال حکومت دست بلشویک‌ها را از آن کوتاه کند؛ بقیه را «ما»، میلیوکف‌ها، «ما»، سرمایه‌داران و ملاکین، «خودمان» درست می‌کنیم، این جوجه‌آنارشیست‌ها، این چرنوف‌ها و مارتف‌ها را با پس‌گردنی بیرون خواهیم کرد، همانگونه که در سیبری با چرنوف و مایسکی، در مجارستان با چرنوف‌ها و مارتف‌های مجارستانی، در آلمان با کائوتسکی و در وین با فریدریخ آدلر و شرکاء رفتار کردیم. بورژوازی پرکار واقعی صدها تن از این نارسیس‌های خرده‌بورژوا — منشویک‌ها، اس‌ارها و غیرحزبی‌ها را تحمیق نموده و دهها بار در کلیهٔ انقلاب‌های همهٔ کشورها آنانرا بیرون ریخته است. تاریخ این نکته را به ثبوت رسانده، واقعیات آنرا محقق ساخته است. نارسیس‌ها بیاوه‌سرایی خواهند پرداخت و میلیوکف‌ها و افراد گارد سفید عمل خواهند کرد.

«همین قدر بس که حکومت از بلشویکها بدیگری انتقال یابد، فرق نمی‌کند که اندکی براست باشد یا اندکی بچپ، بقیه کارها درست خواهد شد» — میلیوکف در این مطلب کاملاً محق است. این یک حقیقت طبقاتی است که تمام تاریخ انقلابهای کلیهٔ کشورها و تمام دوران چندین صدساله تاریخ نوین پس از قرون وسطی آنرا تأیید کرده است. تولیدکنندهٔ خرده‌پای متفرق، دهقان را از لحاظ اقتصادی و سیاسی یا بورژوازی متحد می‌کند (تا کنون همواره در دوران سرمایه‌داری در همهٔ کشورها و در همهٔ انقلاب‌های عصر جدید وضع چنین بوده و در دوران سرمایه‌داری همواره چنین خواهد بود) و یا پرولتاریا (در مرحلهٔ اوج تکامل برخی از انقلاب‌های کبیر در تاریخ نوین، همواره برای دوران بسیار کوتاهی وضع بشکل جنینی چنین بوده است؛ در روسیه طی سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۱ نیز وضع بشکل تکامل‌یافته‌ای چنین بود). دربارهٔ شق «ثالث»، دربارهٔ «نیروی سوم» فقط نارسیس‌های خودپسند می‌توانند یاوه‌سرایی و خیالبافی کنند.

بلشویک‌ها با زحمتی بسیار و در مبارزه‌ای شدید پیشاهنگی از پرولتاریا بوجود آورده‌اند که توانایی ادارهٔ امور را دارد، دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود آوردند و آنرا حفظ کردند و تناسب نیروهای طبقاتی

در روسیه پس از وارسی آن بوسیلهٔ تجربه و عمل چهارساله مثل روز روشن شد. پیشاهنگ پولادین و آبدیده یگانه طبقهٔ انقلابی، و عناصر خرده‌بورژوای متزلزل، میلیوکف‌ها، سرمایه‌داران و ملاکین که در خارجه پنهان شده و از پشتیبانی بورژوازی جهانی برخوردارند. مسئله مثل روز روشن است. از هرگونه «نقل و انتقال حکومت» فقط اینها استفاده می‌کنند و می‌توانند استفاده کنند.

در جزوهٔ منتشره سال ۱۹۱۸ که به آن اشاره شد، صریحاً از این موضوع سخن رفته و گفته شده است: «دشمن عمده» — «عنصر خرده‌بورژوایی» است. «یا ما او را تابع کنترل و حساب خود خواهیم کرد یا اینکه او ناگزیر و حتماً حکومت کارگری را برخواهد انداخت، همانگونه که ناپلئون‌ها و کاونیاک‌ها که همانا بر همین زمینهٔ خرده‌مالکی سر بلند می‌کردند، انقلاب را به تباهی می‌کشاندند. مطلب چنین و فقط چنین است» (از جزوهٔ پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸، رجوع شود به جلد ۸، ص ۹۷).

نیروی ما — روشنی و هشیاری کامل در محاسبهٔ تمام قوای طبقاتی موجود، خواه روسی و خواه بین‌المللی، و سپس نتیجهٔ حاصله از آن یعنی انرژی آهنین، استواری، قاطعیت و جانبازی در مبارزه است. دشمنان ما بسیارند، ولی متفرق و پراکنده‌اند یا نمی‌دانند چه می‌خواهند (مانند همهٔ خرده‌بورژواها، همهٔ مارتف‌ها و چرنوف‌ها، همهٔ غیرحزبیها و همهٔ آنارشیستها). ولی ما متحدیم — با خودمان بطور مستقیم و با پرولترهای همهٔ کشورها بطور غیرمستقیم، میدانیم چه می‌خواهیم. و از این رو در مقیاس جهانی شکست‌ناپذیریم، گرچه این نکته امکان شکست برخی از انقلابهای پرولتری را برای زمان معینی نفی نمی‌کند.

بیخود نیست که اصطلاح عنصر به خرده‌بورژوازی اطلاق می‌شود، چونکه واقعاً هم بی‌شکل‌ترین، نامعین‌ترین و بی‌شعورترین پدیده‌هاست. نارسیس‌های خرده‌بورژوازی چنین می‌پندارند که «رأیگیری همگانی» طبیعت تولیدکنندهٔ خرده‌پا را در دوران سرمایه‌داری از بین می‌برد، ولی در حقیقت امر این نکته به بورژوازی کمک می‌کند تولیدکنندگان خرده‌پای پراکنده را بوسیلهٔ کلیسا، مطبوعات، مدارس، پلیس، ارتش

و با هزاران شکل ستمگری اقتصادی تابع خود سازد. خانه‌خرابی، احتیاج و وضع شاق موجب تزلزل و نوسان می‌شود: امروز بسوی بورژوازی و فردا بسوی پرولتاریا. فقط پیشاهنگ آزمودهٔ پرولتاریا قادر است در برابر این تزلزلات ایستادگی کند و مقاومت ورزد.

رویدادهای بهار سال ۱۹۲۱ بار دیگر نقش اس‌ارها و منشویک‌ها را نشان داد: آنها به عنصر متزلزل خرده‌بورژوایی کمک می‌کنند تا از بلشویک‌ها رم کنند و «نقل و انتقال حکومت» را بنفع سرمایه‌داران و ملاکین عملی سازند. منشویک‌ها و اس‌ارها اکنون دیگر آموخته‌اند که چگونه خود را با جامهٔ «غیرحزبی» بیارایند. این نکته کاملاً به ثبوت رسیده است و فقط ابلهان ممکن است نه‌بینند و درک نکنند که ما نمی‌توانیم به تحمیق تن دردهیم. بکنفرانس‌های غیرحزبی نمی‌توان بمثابهٔ بت نگریست. این کنفرانس‌ها وقتی ارزش دارند که توسط آنها بتوان به توده‌ای که هنوز دست‌نخورده، بقشرهای ملیونها زحمتکشی که از سیاست کنار افتاده‌اند، نزدیک شد، ولی این کنفرانسها زیان‌بخشند، هر آینه اگر زمینه را به منشویک‌ها و اس‌ارها که خود را بجامهٔ غیرحزبی آراسته‌اند بدهند. این افراد به شورشها و به افراد گاردسفید کمک می‌کنند. جای منشویک‌ها و اس‌ارها چه آنهایی که علنی هستند و چه آنها که جامهٔ غیرحزبی بتن کرده‌اند زندان است (و یا در مجلات منتشره در خارجه، در کنار افراد گارد سفید؛ ما با میل و رغبت به مارتف امکان دادیم بخارجه برود)، ولی جای آنها در کنفرانس غیرحزبی نیست. می‌توان و باید شیوه‌های دیگری برای وارسی روحیهٔ توده‌ها و برای نزدیک شدن با آنها پیدا کرد. بگذار هر کس که خواهان بازی پارلمانتاریسم و مجلس مؤسسان و کنفرانس‌های غیر حزبی است راه خارجه را در پیش گیرد، خواهش می‌کنم بی‌زحمت به آنجا تشریف برده نزد مارتف بروید و محاسن «دمکراسی» را بیازمایید و لطفاً از سربازان ورانگل هم دربارهٔ این محاسن کسب اطلاع نمایید. ولی ما حوصلهٔ «اپوزیسیون»بازی در «کنفرانسها» را نداریم. ما در محاصرهٔ بورژوازی جهانی هستیم که در کمین نشسته و مراقب هر لحظهٔ تزلزل است تا «خودیها» را باز گرداند و ملاکین

و بورژوازی را احیاء نماید. ما منشویک‌ها و اس‌ارها خواه آنهایی را که آشکارند و خواه آنهایی را که خود را بجامهٔ «غیر حزبی» آراسته‌اند، در زندان نگاه خواهیم داشت.

ما برای تحکیم بیش از پیش رشتهٔ ارتباط خود با تودهٔ زحمتکشانی که از لحاظ سیاسی هنوز دست‌نخورده‌اند تمام وسایل را بکار خواهیم برد، بجز آن وسایلی که به منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرها میدان می‌دهند، به تزلزلاتی که بحال میلیوکف مفید است، میدان می‌دهند. ما بویژه صدها و صدها تن از افراد غیرحزبی را با جدیت تمام بکار در مؤسسات شوروی و در وهلهٔ اول بکارهای اقتصادی جلب خواهیم کرد، ولی غیرحزبیهای واقعی را که جزو توده، کارگران و دهقانان ساده هستند نه آن کسانی را که خود را بجامهٔ غیرحزبی «آراسته‌اند» تا دستورالعمل‌های منشویکی و اس‌اری را که اینقدر بحال میلیوکف مفید است، یواشکی از روی نت بخوانند. صدها و هزارها غیرحزبی پیش ما کار می‌کنند که دهها تن از آنها مقامهای بسیار مهم و پرمسئولیت را احراز کرده‌اند. کار آنها را باید بیشتر وارسی کرد و هزاران تن از زحمتکشان ساده را برای وارسی جدید بیش از پیش بالا کشید و مورد آزمایش قرار داد و صدها از آنها را بطور منظم و بلاانحراف بر اساس وارسی از روی تجربه بمقامهای بالاتری ارتقاء داد.

کمونیستهای ما هنوز هم بقدر کافی قادر نیستند وظیفهٔ واقعی خود را در ساحهٔ ادارهٔ امور درک کنند: نباید سعی کرد «همهٔ کارها» را بعهدهٔ «خود» گرفت و جان کند و فرصت انجام آنرا نیافت، به بیست کار دست زد و یکی را هم به پایان نرساند، بلکه باید کار دهها و صدها دستیار را وارسی نمود و موجبات وارسی کار آنها را از پائین یعنی توسط تودهٔ واقعی فراهم ساخت؛ باید کار آن کسانی را که معلومات دارند (کارشناسان) و در رو براه کردن اقتصاد بزرگ تجربه دارند (سرمایه‌داران) هدایت نمود و از آنها تعلیم گرفت. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از کارشناس نظامی تعلیم بگیرد گرچه نه دهم کارشناسان نظامی در هر فرصتی مستعد

خیانت هستند. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از سرمایه‌دار تعلیم بگیرد (اعم از اینکه این سرمایه‌دار، سرمایه‌دار بزرگ صاحب امتیاز باشد یا بازرگان حق‌العمل‌بگیر یا سرمایه‌دار خرده‌پای کئوپراتور و غیره)، گرچه سرمایه‌دار بهتر از کارشناس نظامی نیست. ما دیگر آموخته‌ایم که چگونه در ارتش سرخ سچ کارشناسان نظامی خائن را بگیریم و کارشناسان پاک و با وجدان را تشخیص دهیم و رویهمرفته از هزاران و دهها هزار کارشناس نظامی استفاده کنیم. ما می‌آموزیم که همین طور (بشکل خودویژه) از مهندسین و آموزگاران نیز استفاده نماییم — گرچه در اینجا کار را خیلی بدتر از ارتش سرخ انجام می‌دهیم (در آنجا دنیکین و کلچاک خوب ما را می‌تازاندند و وادار می‌کردند سریعتر و جدی‌تر و عمیق‌تر بیاموزیم). بیاموزیم عین همین کار را هم (باز هم بشکل خودویژه) در مورد بازرگانان حق‌العمل‌بگیر و عاملین خرید که برای دولت کار می‌کنند و در مورد سرمایه‌داران کئوپراتور و کارفرمایان صاحب امتیاز و غیره انجام دهیم.

باید بیدرنگ وضع تودهٔ کارگران و دهقانان را بهبود بخشید. ما با جلب نیروهای جدید و از آنجمله غیرحزبیها بکار مفید، به این هدف خواهیم رسید. مالیات جنسی و سلسله اقداماتی که با این امر مربوط است به این هدف کمک خواهند کرد. ما با این عمل ریشهٔ اقتصادی تزلزلات تولیدکنندگان خرده‌پا را قطع خواهیم کرد. با تزلزلات سیاسی هم که فقط بنفع میلیوکف است، بی‌امان مبارزه خواهیم کرد. عدهٔ متزلزلین بسیار است و عدهٔ ما کم. متزلزلین پراکنده هستند و ما متحدیم. متزلزلین از لحاظ اقتصادی استقلال ندارند. پرولتاریا دارای استقلال اقتصادی است. متزلزلین نمی‌دانند چه می‌خواهند: هم دلشان می‌خواهد و هم ترس و تردید دارند و هم میلیوکف اجازه نمی‌دهد. ولی ما میدانیم چه می‌خواهیم.

بهمین جهت هم، پیروزی از آن ما خواهد بود.

پایانسخن

نتیجه گیری کنیم.

مالیات جنسی انتقال از کمونیسم جنگی بشیوهٔ راستین سوسیالیستی مبادلهٔ فرآورده‌هاست.

منتها درجهٔ ویرانی که خشکسالی سال ۱۹۲۰ موجب حدت و شدت آن گردید، این انتقال را بعلت عدم امکان احیای سریع صنایع بزرگ، ضروری و تعویق‌ناپذیر کرده است.

از اینجا نتیجه می‌شود که باید مقدم بر هر چیز بوضع دهقانان بهبود بخشید. وسیلهٔ آن: مالیات جنسی، بسط دامنهٔ گردش کالا میان زراعت و صنعت، بسط صنایع کوچک است.

گردش کالا آزادی بازرگانی است، سرمایه‌داری است. این در حدودی برای ما مفید است که بما کمک میکند علیه پراکندگی تولیدکنندهٔ خرده‌پا و تا حدود معینی علیه بوروکراتیسم مبارزه کنیم. حدود آنرا عمل و تجربه، معین خواهد کرد. مادامیکه پرولتاریا زمام حکومت‌را محکم در دست خود دارد، امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را محکم در دست خود دارد، این امر بهیچوجه برای حکومت پرولتری وحشتناک نیست.

مبارزه علیه سوداگری را باید بمبارزه علیه چپاولگری و سرپیچی از نظارت و حساب و کنترل دولتی تبدیل نمود. با چنین کنترلی ما سرمایه‌داری را که تا حدود معینی ناگزیر و برای ما ضروری است به مجرای سرمایه‌داری دولتی سوق می‌دهیم.

باید ابتکار و نوآوری و استقلال سازمانهای محلی را در امر تشویق گردش کالا میان زراعت و صنعت بطور همه‌جانبه و مجدانه و بهر ترتیبی‌شده گسترش داد، تجربهٔ عملی را در این ساحه بررسی نمود و هرقدر ممکن است آنرا متنوع‌تر ساخت.

باید بصنایع کوچک که احتیاجات زراعت دهقانی را برطرف می‌سازد و به اعتلاء آن کمک می‌نماید، کمک نمود؛ باید به این صنایع تا حدود معینی از طریق دادن موادخام دولتی نیز کمک کرد. عاطل گذاردن موادخام تبهکارانه‌تر از هر عملی است.

نباید ترسید از اینکه کمونیست‌ها از کارشناسان بورژوازی و از جمله از بازرگانان و سرمایه‌داران خرده‌پای کئوپراتور و سرمایه‌داران «تعلیم بگیرند». باید از آنها بشکل دیگر ولی در ماهیت امر همانگونه تعلیم بگیریم که از کارشناسان نظامی تعلیم گرفتیم و آموختیم. نتایج «دانش» را فقط باید در تجربهٔ عملی وارسی نمود: کار خود را بهتر از آنچه که کارشناسان بورژوازی در کنار تو انجام داده‌اند، انجام بده، با بکار بستن شیوه‌های گوناگون به اعتلاء زراعت، اعتلاء صنایع و به بسط دامنهٔ گردش کالا میان زراعت و صنعت نایل شو. در پرداخت پول «در ازاء دانش» خست نکن: اگر کسب معلومات بنحوی ثمربخش انجام گیرد، از پرداخت مبالغ گزاف در راه کسب دانش دریغ نیست.

باید به انواع وسایل به تودهٔ زحمتکشان کمک نمود، به آنها نزدیک شد و صدها و هزارها غیرحزبی را از میان این توده برای انجام کارهای اقتصادی بالا کشید. و اما «غیرحزبیهائی» را که عملاً همان منشویک‌ها و اس‌ارهایی هستند که بلباس مد غیرحزبی کرونشتادت در آمده‌اند — باید با مراقبت تمام در زندان نگاهداشت و یا عازم برلن نمود که پیش مارتف بروند و از تمام محاسن دمکراسی خالص آزادانه استفاده کنند و با چرنوف و میلیوکف و منشویک‌های گرجی آزادانه تبادل افکار نمایند.

۲۱ آوریل سال ۱۹۲۱.

در ماه مه سال ۱۹۲۱ بصورت جزوه‌ای توسط نشریات دولتی بچاپ رسید

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۳، ص ۲۰۵ — ۲۴۵ ترجمه و چاپ شده است

نطق‌هایی که روی صفحات گرامافن ضبط شده است

۲۵ آوریل سال ۱۹۲۱

۱

غیرحزبی‌ها و حکومت شوروی

(رشتهٔ سخن برفیق لنین داده میشود)

کارگران و دهقانان، برای ادارهٔ امور کشور و برای بهبود وضع اقتصادی، کارکنان غیرحزبی درستکار و صدیق نسبت بحکومت شوروی بما بدهید. کارکنان غیرحزبی درستکار و صدیق برای حکومت شوروی لازمند، چونکه عدهٔ تنها حزبی‌ها کافی نیست. از کارگران و دهقانان غیرحزبی عدهٔ بسیار بسیار زیادی هستند که از لحاظ صداقت و استعداد مدیریت و استعداد ادارهٔ امور اقتصادی از قبیل اصلاح امور بنگاههای دستی و کئوپراتیوها و توزیع صحیح خواربار و بهبود امور ناهارخوریها و خانه‌ها و اغذیهٔ کودکان و غیره و غیره، متمایزند.

در هر استانی هزاران و هزاران کارگر و دهقان غیرحزبی هستند که هنوز بکار مدیریت و بکار نوسازی اقتصاد ملی گمارده نشده‌اند. وظیفهٔ مستقیم کارکنان حزبی و شوروی این است که چنین افرادی را پیدا کنند و پیش بکشند و به آنها کار بدهند و استعدادشان را آزمایش کنند، بگذارند که آنها تکان بخورند و خود را نشان دهند.

کمک کارگران و دهقانان غیرحزبی برای ما وحشتناک نیست، بلکه برعکس لازم و مطلوب است. فقط باید از منشویکها و سوسیالیست‌رولوسیونرها برحذر بود که دوست دارند حالا خود را غیرحزبی بنامند ولی عملاً بکار تبهکارانهٔ خود بنفع افراد گارد سفید و ملاکین ادامه دهند. بیخود نیست که همهٔ افراد گارد سفید و ملاکین فوراً بکمک شورش کرونشتادت پرداختند. پس باید این غیر-حزبیهای ماسکدار را افشاء نمود و بازداشت کرد و کارگران و دهقانان درستکار غیرحزبی را هر طور شده و با تمام نیرو بکار جلب نمود.

برای نخستین بار در سال ۱۹۷۰ در مجموعهٔ لنینی" جلد ۳۷ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین ترجمه و چاپ شده است

۲

دربارهٔ مالیات جنسی و دربارهٔ مبادلهٔ آزاد مازاد غله

(رشتهٔ سخن برفیق لنین داده می‌شود)

رفقا! در سایهٔ تبدیل اخذ مازاد به مالیات جنسی حالا باید دهقانان در شرایط حاصلخیزی متوسط صدها ملیون پوط مازاد غله داشته باشند. دهقانان قانوناً حق دارند این مازاد را بطور کاملاً آزاد بدلخواه خود برای بهبود وضع تغذیهٔ خود و برای خوراک دامها و برای مبادله با فرآورده‌های صنعتی تخصیص دهند. مبادلهٔ آزاد مازاد غله با فرآورده‌های صنعتی، بر علاقهٔ دهقانان به بهبود امور زراعتی خود می‌افزاید و این بهبود را بوسیلهٔ گسترش هرگونه صنعتی که محصول مورد نیاز دهقانان را تولید می‌کند آسان‌تر می‌سازد. بهتر از همه آن خواهد بود که هر چه زودتر می‌توانستیم فابریکها و کارخانه‌های بزرگ و همچنین حمل و نقل با راه آهن و راه‌های آبی را نوسازی

و احیاء نماییم. آنوقت ممکن بود بسیاری از فرآورده‌های صنعتی مورد نیاز: هم نمک، هم نفت و منسوجات و کفش و هم وسایل و کود کشاورزی را با سرعت و ببهای ارزان در دسترس دهقانان قرار داد. اما برای نوسازی سریع صنایع بزرگ ذخایر زیاد سوخت و خواربار در شهرها لازم و ضرور است. و ما قادر نیستیم این ذخایر را با سرعت جمع‌آوری کرده و حمل نماییم. از این رو همزمان با جمع‌آوری و حمل این ذخایر باید فوراً بکار توسعه و تشویق صنایع کوچک با تمام نیرو پرداخت. این صنایع می‌توانند و باید موجب بهبود سریع زندگی دهقان و اقتصادیات وی بدون ذخایر غظیم دولتی از موادخام و سوخت و خواربار باشند. بگذار همهٔ کارکنان حزبی و شوروی وظیفهٔ خود را خوب بفهمند و آن را با جدیت در جهت هرگونه تشویق و توسعهٔ صنایع کوچک که بحال اقتصاد دهقانی فایده دارد، انجام دهند.

برای نخستین بار در تاریخ ۲۹ آوریل سال ۱۹۷۰ در روزنامهٔ «پراودا» ــ شماره ۱۱۹ چاپ شده است

از روی متن روزنامه ترجمه و چاپ شده است

دهمین کنفرانس حزب کمونیست (بلشویک) سراسر روسیه

۲۶–۲۸ مه سال ۱۹۲۱

سخنرانی در پایان کنفرانس ۲۸ ماه مه

رفقا، تصور می‌کنم می‌توانم بکوتاهترین سخنرانی اکتفاء نمایم. همانطوریکه میدانید ما بطور فوق‌العاده این کنفرانس را تشکیل دادیم و هدف عمدهٔ‌مان از تشکیل آن، روشن کردن کامل مسئلهٔ سیاست اقتصادی میان مرکز و محلها، میان کارکنان حزبی و همهٔ کارکنان شوروی بود. گمان می‌کنم که کنفرانس این مسئله را مسلماً حل کرده‌است. در اینجا رفقا بارها متذکر می‌شدند که رفیق اوسینسکی روحیهٔ خیلی زیاد و حتی احتمالاً اکثریت کارکنان حزبی را در محلها کاملاً بدرستی بیان داشت که گفت باید همهٔ تردیدها را در این باره ازبین برده و سیاست تنظیمی کنگرهٔ دهم حزب که متعاقباً با فرامین و قرارهایی تقویت یافته است، بدون قید و شرط از جانب حزب بعنوان سیاستی که باید آنرا جداً و برای مدت طولانی اجرا نمود، تصویب می‌شود. کنفرانس هم با پافشاری تمام این نکته را بیان داشت و با افزودن موادی آنرا تکمیل نمود. پس از عزیمت رفقا به محلها حتی سایه‌ای از امکان تفسیر نادرست باقی نخواهد ماند. البته وقتی ما سیاستی را تنظیم میکنیم که باید طی سالهای زیاد متوالی اجرا شود، دقیقه‌ای این نکته را فراموش نمی‌کنیم که انقلاب بین‌المللی، سرعت

و شرایط گسترش آن، می‌تواند همه چیز را تغییر دهد. در حال حاضر وضع بین‌المللی بگونه‌ای است که یکنوع توازن، گرچه موقت و ناپایدار، ولی بهرحال توازن برقرار شده است؛ نوعی توازن که در آن دول امپریالیستی علیرغم تمام نفرت خود از روسیهٔ شوروی و تمایل به هجوم بر آن، از این فکر دست برداشته‌اند، چونکه جریان تجزیه و تلاشی جهان سرمایه‌داری با سرعت تصاعدی پیش می‌رود، اتحاد و یگانگی آن پیوسته کاهش می‌یابد و فشار نیروی خلقهای ستمدیده مستعمرات که بیش از یک میلیارد از سکنهٔ جهان را تشکیل می‌دهند، سال بسال، ماه به ماه و حتی هفته به هفته شدیدتر می‌شود. ولی ما نمیتوانیم بنای کار خود را بر این حساب قرار دهیم. اکنون ما بطور عمده از طریق سیاست اقتصادی خود در انقلاب جهانی تأثیر می‌بخشیم. همهٔ چشمها، انظار همهٔ زحمتکشان در تمام کشورهای جهان بدون هیچ استثناء و بدون هر گونه مبالغه و اغراق، بسوی جمهوری روسیهٔ شوروی دوخته است. این نتیجه بدست آمده است. در این زمینه سرمایه‌داران نمی‌توانند چیزی را مسکوت گذارند و پنهان دارند و از این رو بیش از هر چیز از اشتباهات اقتصادی و از ضعف ما بهره می‌گیرند. مبارزه در مقیاس جهانی به این عرصه انتقال یافته است. اگر ما به این هدف تحقق بخشیم، در مقیاس جهانی نیز حتماً و قطعاً برد با ما خواهد بود. بدین جهت مسائل ساختمان اقتصادی برای ما اهمیت کاملاً استثنایی پیدا می‌کند. در این جبهه ما باید از طریق رشد و پیشروی آهسته و گام بگام ولی پیوسته و پیگیر — حرکت سریع امکان ندارد — پیروزی را بدست آوریم. و بنظر من ما در نتیجهٔ کارهای کنفرانس خود مسلماً و در هر حال، به این هدف خود رسیدیم. (کفزدنها.)

۲ ژوئن سال ۱۹۲۱ در شمارهٔ ۱۱۹ روزنامهٔ «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۴۳، ص ۳۴۰—۳۴۱ ترجمه و چاپ شده است

توضیحات

۱ — پان‌اسلامیسم — ایدئولوژی مذهبی و سیاسی که اتحاد همهٔ ملتهای پیرو دین اسلام (همهٔ مسلمانان) را در کل واحد موعظه و تبلیغ می‌کند که در اواخر قرن ۱۹ میان طبقات استثمارگر در کشورهای خاور رواج گسترده یافت و بمنظور تابع ساختن مسلمانان سراسر جهان به سلطان عثمانی بعنوان «خلیفهٔ همهٔ دینداران» از آن استفاده کرد. طبقات حاکمه ملتهای مسلمان با کمک پان‌اسلامیسم می‌کوشیدند مواضع خود را محکم کرده و جنبش انقلابی ملل زحمتکش خاور را سرکوب نمایند. ص — ۵

۲ — قرارداد صلح ورسای که بجنگ جهانی امپریالیستی ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ توسط ایالات متحدهٔ آمریکا و امپراتوری بریتانیا و فرانسه و ایتالیا و ژاپن و دول متحد آنها از یکطرف، و آلمان از طرف دیگر امضاء شد. قرارداد صلح ورسای هدفش تسجیل تقسیم مجدد جهان سرمایه‌داری بنفع دول غالب و همچنین ایجاد آنچنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که متوجه اختناق روسیهٔ شوروی و قلع و قمع جنبش انقلابی در سراسر جهان باشد. ص — ۷

۳ — صلح برست‌ـلیتوفسک — قرارداد صلح میان روسیهٔ شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش‌ـمجارستان، بلغارستان و ترکیه) است که سوم ماه مارس سال ۱۹۱۸ با شرایط فوق‌العاده سنگین برای

روسیهٔ شوروی در برست‌ـلیتوفسک امضاء شد. انعقاد صلح برست با مبارزهٔ پیگیرانه علیه ل. د.تروتسکی و گروه ضدحزبی «کمونیستهای چپ» که مخالف امضاء قرارداد صلح بودند مربوط بود. تنها در سایهٔ کوششهای عظیم و. ای.لنین قرارداد با آلمان امضاء شد. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که رژیم سلطنتی را برانداخت کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه در تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۸ الغای قرارداد غارتگرانه و ظالمانهٔ برست‌ـلیتوفسک را اعلام داشت. ص — ۷

٤ — یونکرها — زمینداران اشراف پروس. ص — ۷

٥ — جامعهٔ ملل — سازمان بین‌المللی که در دورانی بین جنگ‌های اول و دوم جهانی وجود داشت و در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح پاریس توسط دولت‌های غالب در جنگ اول جهانی تأسیس یافته بود.

در دورانی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳٤ فعالیت جامعهٔ ملل نسبت به اتحاد شوروی جنبهٔ خصمانه داشت و در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ یکی از مراکز سازماندهی مداخلهٔ مسلحانه خارجی علیه دولت شوروی بود.

۱٥ سپتامبر سال ۱۹۳٤ به ابتکار دیپلماسی فرانسه — ۳٤ دولت عضو جامعهٔ ملل از اتحاد شوروی دعوت کردند بعضویت جامعه درآید. اتحاد شوروی بمنظور مبارزه در راه تحکیم پایه‌های صلح عضویت جامعهٔ ملل را پذیرفت. اما تلاشهای اتحاد شوروی در جهت ایجاد جبههٔ صلح با مقاوت محافل مرتجع کشورهای غربی مواجه شد. جامعهٔ ملل تا آوریل سال ۱۹٤٦ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۷

٦ — آنتانت (توافق سه‌جانبه) — بلوک امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیه تزاری که در سالهای جنگ اول جهانی ایالات متحدهٔ آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عدهٔ دیگر از دولتها به آن ملحق شدند. ص — ۷

۷ — بیست و یکم مارس سال ۱۹۱۹ مجارستان جمهوری شوروی اعلام شد. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان نسبتاً جنبهٔ مسالمت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهده دشواری‌های خارجی برآید تصمیم گرفت زمام حکومت را بدست سوسیال‌دمکراتهای راستگرا بسپارد تا از گسترش دامنهٔ انقلاب جلوگیری شود. اما وجهه و اعتبار حزب کمونیست مجارستان میان توده‌ها در آن زمان بقدری زیاد بود و خواست اعضای معمولی حزب سوسیال‌دمکراتها برای اتحاد با کمونیستها بقدری جدی و قاطع بود که رهبری حزب سوسیال‌دمکرات برهبران تحت بازداشت حزب کمونیست پیشنهاد کرد که باهم دولتی تشکیل دهند. لیدرهای حزب سوسیال‌دمکرات ناگزیر شرایط مطروحه کمونیست‌ها دایر بر تشکیل دولت شوروی، خلع‌سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و میلیس ملی، مصادرهٔ زمینهای ملاکین، ملی کردن صنایع و عقد پیمان اتحاد با روسیهٔ شوروی و شرایط دیگر را پذیرا شدند. در عین حال موافقتنامه‌ای دربارهٔ اتحاد دو حزب در حزب سوسیالیست مجارستان به امضاء رسید. ضمن عملی ساختن اتحاد دو حزب اشتباهاتی روی داد که پیامدهایی داشت؛ اتحاد دو حزب از راه ادغام مکانیکی بدون طرد عناصر رفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجهٔ اقدامات مشترک مداخله‌گران امپریالیستی خارجی و ضدانقلاب داخلی حکومت شوروی در مجارستان ساقط گردید. ص — ۸

۸ — منظور جمهوری سوسیالیستی فنلاند است که پس از انتقال زمام حکومت بدست کارگران در اواخر ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ اعلام شد. اول ماه مارس سال ۱۹۱۸ قراردادی میان جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در پتروگراد به امضاء رسید. این قرارداد که به اصول برابری کامل و احترام بحق حاکمیت طرفین متکی بود، نخستین قرارداد دو دولت سوسیالیستی در تاریخ بشمار می‌رفت.

در ماه مه سال ۱۹۱۸ در نتیجهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلح آلمان، انقلاب فنلاند پس از جنگ شدید داخلی سرکوب شد. ص — ۸

۹ — هفدهم دسامبر سال ۱۹۱۸ در لتونی در نتیجهٔ تظاهرات پرجمعیت و تودهای پرولتاریا و دهقانان لتونی علیه اشغالگران آلمانی و دولت ضدانقلابی، دولت موقت شوروی تشکیل شد که بیانیهای دربارهٔ انتقال زمام حکومت بدست شوراها صادر نمود. روسیهٔ شوروی بمردم لتونی در مبارزه به خاطر استقرار حکومت شوروی و تحکیم پایه‌های جمهوری شوروی سوسیالیستی لتونی کمک برادرانه کرد.
در ماه مارس سال ۱۹۱۹ واحدهای ارتش آلمان و افراد گارد سفید که توسط امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا و آنتانت مسلح و مجهز شده بودند، علیه لتونی شوروی به تعرض گسترده پرداختند. در ماه مه شهر ریگا — پایتخت لتونی شوروی به اشغال آنها درآمد و در اوایل ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ پس از جنگ‌های شدید سرتاسر خاک لتونی توسط مداخله‌گران مسلح خارجی اشغال شد. ص — ۸

۱۰ — و. ای. لنین منظورش مقالهٔ یو. مارخلوسکی «مسئله ارضی و انقلاب جهانی» است که در شماره ۱۲ مجلهٔ «انترناسیونال کمونیستی» در تاریخ بیستم ژوئیه سال ۱۹۲۰ درج شده بود. لنین حتی قبل از انتشار این شمارهٔ مجله با مقالهٔ مارخلوسکی آشنا شده بود. ص — ۱۳

۱۱ — منظور و. ای.لنین انترناسیونال دوم (انترناسیونال برن) است که در کنفرانس احزاب سوسیالیست بجای انترناسیونال دوم که از آغاز جنگ اول جهانی موجودیت خود را از دست داده بود، تشکیل شد. ص — ۱۳

۱۲ — منظور حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان و حزب مستقل کارگر انگلیس است.
حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان — حزب سنتریست که در

آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگرهٔ مؤسسان در گتا تشکیل شد. «مستقلها» زیر پوشش جملات سنتریستی وحدت با سوسیال‌شوینیست‌ها را موعظه و تبلیغ می‌کردند و بورطهٔ امتناع از مبارزهٔ طبقاتی می‌غلطیدند. سازمان کائوتسکیستی «فراکسیون کار» در رایشتاگ بخش عمدهٔ این حزب را تشکیل می‌داد.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگرهٔ حزب مستقل سوسیال‌دمکرات در هاله انشعاب روی داد و بخش قابل ملاحظه‌ای از «مستقل‌ها» در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متحد شد. عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و نام سابق را روی خود گذاشتند و حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان نامیده شدند که تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد.

حزب مستقل کارگر انگلیس (Independent Labour Party) — سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ در شرایط مبارزهٔ شدید اعتصابی و تشدید جنبش استقلال‌طلبانه طبقهٔ کارگر انگلیس در راه رهائی از شر نفوذ احزاب بورژوازی تأسیس یافت. قیر-گاردی و ر. ماکدونالد در رأس این حزب بودند.

حزب مستقل کارگر از همان آغاز پیدایش خود خط‌مشی بورژوا-رفرمیستی در پیش گرفت و توجه عمدهٔ خود را بشکل پارلمانی مبارزه و به بندوبست‌های پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لنین در توصیف حزب مستقل کارگر نوشت که این حزب «در عمل همواره وابسته ببورژوازی و حزب اپورتونیستی است».

حزب مستقل کارگر در سال ۱۹۲۰ از انترناسیونال دوم کنار رفت و به انترناسیونال دو و نیم پیوست. ص — ۲۴

۱۳ — لونگیست‌ها — اقلیت سنتریست در درون حزب سوسیالیست فرانسه برهبری ژان لونگه بود که در سال ۱۹۱۵ تشکیل شد و در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) موضع سوسیال‌پاسیفیستی داشت. در کنگرهٔ حزب سوسیالیست فرانسه در تور (دسامبر سال ۱۹۲۰) که در آن جناح چپ حزب پیروز شد، لونگیست‌ها به اتفاق

رفرمیست‌های علنی از حزب جدا شدند و به انترناسیونال کذایی دو و نیم پیوستند و پس از متلاشی شدن آن به انترناسیونال دوم باز گشتند. ص — ۲٤

۱٤ — کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی که اصول برنامه‌ای و تاکتیکی و سازمانی کمینترن را شالوده‌ریزی کرد از ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت سال ۱۹۲۰ در روسیهٔ شوروی برپا بود. کنگره در پتروگراد گشایش یافت و جلسات بعدی آن از ۲۳ ژوئیه در مسکو جریان یافت. در این کنگره ۱٦۹ نماینده با رأی قطعی و ٤۹ نماینده با رأی مشورتی از ٦۷ سازمان کارگری ۳۷ کشور حضور داشتند. علاوه بر نمایندگان احزاب و سازمانهای کمونیستی (از ۳۱ کشور) نمایندگان حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان و احزاب سوسیالیست ایتالیا و فرانسه و نمایندگان کارگران صنعتی جهان (استرالیا، انگلستان و ایرلند) و کنفدراسیون ملی کار اسپانیا و سازمانهای دیگر در کار کنگره شرکت داشتند.

و. ای. لنین در نخستین جلسهٔ کنگره دربارهٔ اوضاع بین‌المللی و وظایف اصلی کمینترن گزارش داد و در جلسات بعدی دربارهٔ حزب کمونیست و مسائل ملی و استعماری و دربارهٔ پارلمانتاریسم و مسائل دیگر سخنرانی کرد. لنین در کار اکثر کمیسیونهای کنگره شرکت مجدانه داشت.

ایده‌های مطروحه در اثر کلاسیک لنین «بیماری کودکی «چپگرایی» در کمونیسم» پایه و اساس تصمیمات کنگره را تشکیل داد. کنگره «تزهایی دربارهٔ وظایف اصلی کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی» را که و. ای. لنین نوشته بود بعنوان قطعنامه دربارهٔ مسئلهٔ اول تصویب نمود. مسئلهٔ نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری، دربارهٔ مناسبات متقابل حزب با طبقهٔ کارگر یکی از مسائل بنیادی در کار کنگره بود. در قطعنامهٔ مصوب «دربارهٔ نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری» که با نزدیکترین شرکت لنین تنظیم شده بود، کنگره خاطرنشان ساخت که حزب حربهٔ عمده و اساسی آزادی طبقهٔ کارگر است. تزهای

لنین بعنوان قطعنامه‌های کنگره در بارهٔ مسائل ملی و استعماری و ارضی تصویب شد.

کنگره ۲۱ شرط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی را که لنین تنظیم کرده بود تصویب کرد که برای ایجاد و تقویت احزاب طراز نوین در جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری اهمیت فراوان داشت. ص — ۲۸

۱۵ — «تایمس» («The Times» — «وقت») — روزنامهٔ یومیه که در سال ۱۷۸۵ در لندن تأسیس یافته و یکی از بزرگترین روزنامه‌های محافظه‌کار بورژوازی انگلیس است. ص — ۳۵

۱۶ — «بولتن کمیساریای ملی امور خارجه جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه» — مجله‌ای که ارگان رسمی کمیساریای ملی امور خارجه بود و از ۲۰ ژوئن سال ۱۹۱۹ تا ژوئن سال ۱۹۲۲ در مسکو از چاپ خارج می‌شد. ص — ۳۶

۱۷ — منظور سازمان بین‌المللی متشکله در آن زمان است که از احزاب و گروههای سوسیالیستی سنتریستی که تحت فشار توده‌های انقلابی از انترناسیونال دوم خارج شده بودند تشکیل شده بود. این سازمان بنام «انترناسیونال $2\frac{1}{2}$» یا «انترناسیونال وین» معروف است (نام رسمی آن «اتحاد بین‌المللی احزاب سوسیالیست» بود) که در کنفرانس وین در ماه فوریه سال ۱۹۲۱ تشکیل شد. لیدرهای انترناسیونال $2\frac{1}{2}$ ضمن انتقاد لفظی انترناسیونال دوم عملاً در همهٔ مهمترین مسایل جنبش پرولتری سیاست اپورتونیستی و انشعابگرانه را در میان طبقهٔ کارگری تعقیب می‌کردند و سعی داشتند از سازمان متشکله برای مخالفت عملی با نفوذ فزایندهٔ کمونیستها در توده‌های کارگری استفاده نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۲۳ انترناسیونال ۲ و انترناسیونال $2\frac{1}{2}$ در به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری متحد شدند. ص — ۳۶

۱۸ — «چهارده ماده» — «برنامهٔ صلح» عوامفریبانه است که ویلسون رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ مطرح ساخت. ص — ۳۶

۱۹ — منشویک‌ها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی برهبری و. ای. لنین که «بلشینستوو» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند «بلشویک» نامیده شدند و اپورتونیستها در «منشینستوو» یعنی در اقلیت ماندند و «منشویک» لقب گرفتند. منشویک‌ها مخالف هژمونی پرولتاریا در انقلاب، مخالف اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان و طرفدار سازش با بورژوازی لیبرال بودند.

پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷ منشویکها در دولت موقت بورژوازی شرکت داشتند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و مخالف انقلاب سوسیالیستی بودند که مقدمات آن فراهم می‌شد.

منشویک‌ها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سازمانده توطئه‌ها و قیامهایی در جهت سرنگونی حکومت شوروی بودند و در آنها شرکت داشتند.

سوسیالیست‌رولوسیونرها (اس‌ارها) — اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بودند که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ پا بعرصهٔ وجود نهاد.

اس‌ارها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریهٔ سال ۱۹۱۷ به اتفاق منشویکها حامی عمدهٔ دولت موقت بورژوازی بودند و رهبران این حزب در هیئت آن دولت شرکت داشتند.

اس‌ارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اتفاق بورژوازی و ملاکان و مداخله‌گران مسلح بیگانه علیه حکومت شوروی مجدانه مبارزه می‌کردند. ص — ۴۲

۲۰ — رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۷. ص — ۴۲

۲۱ — سوسیالیست‌های «گیلدی»، «سوسیالیسم گیلدی» — جریان رفرمیستی میان تردیونیونهای انگلیسی که در آستانهٔ جنگ اول جهانی پیدا شد. سوسیالیست‌های «گیلدی» جنبهٔ طبقاتی دولت را نفی می‌کردند و توهماتی دربارهٔ امکان نجات از شر استثمار بدون مبارزهٔ طبقاتی، درمیان کارگران ایجاد می‌نمودند و ایجاد سازمانهای ویژهٔ تولیدکنندگان بنام «گیلدی» برپایهٔ تردیونیونهای موجود، و تحویل مدیریت صنایع را بدست این سازمانهای متحده در فدراسیون را تبلیغ می‌کردند. از این راه سوسیالیست‌های «گیلدی» تصور می‌نمودند که بتدریج جامعهٔ سوسیالیستی ایجاد نمایند.

سوسیالیست‌های «گیلدی» پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به تبلیغات بویژه مجدانه‌ای پرداختند و سعی داشتند «تئوری» «سوسیالیسم گیلدی» را در برابر ایده‌های مبارزهٔ طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا قرار دهند. در دههٔ سالهای ۲۰ «سوسیالیسم گیلدی» تمام نفوذ و اعتبار درمیان طبقهٔ کارگر انگلیس از دست داد. ص — ۴۸

۲۲ — کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی توسط کنگرهٔ دوم کمینترن مرکب از بیست نفر تشکیل شد و نمایندگان انگلستان، اتریش، بلغارستان، مجارستان، آلمان، هلند، هندوستان، اندونزی، ایران، ایرلند، چین، کره، مکزیک، روسیه، ایالات متحده آمریکا، ترکیه، فرانسه، یوگسلاوی در آن عضویت پیدا کردند. و. ای.لنین کار کمیسیون را رهبری می‌کرد. این کمیسیون کار خود را در تاریخ ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۲۰ با بحث و بررسی پیرامون تزهای و. ای. لنین دربارهٔ مسائل ملی و مستعمراتی آغاز کرد که ۲۶ ژوئیه برای بررسی کنگره تسلیم گردید. علاوه بر این، در کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی و در جلسات عمومی کنگره تزهای متمم پیشنهادی م. ن.روی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. ص — ۴۹

۲۳ — حزب سوسیالیست بریتانیا (British Socialist Party) در سال ۱۹۱۱ در نتیجهٔ اتحاد حزب سوسیال‌دمکرات با دیگر

گروههای سوسیالیستی در منچستر تشکیل شد. حزب سوسیالیست بریتانیا با روح ایده‌های مارکسیسم تبلیغ می‌کرد و حزبی بود «غیراپورتونیستی و واقعاً مستقل از لیبرالها» (لنین).

حزب سوسیالیست بریتانیا از وقوع انقلاب سوسیالیستی اکتبر اظهار خوشوقتی کرد و اعضای آن در جنبش زحمتکشان انگلیس برای دفاع از روسیهٔ شوروی در برابر مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی نقش بزرگ ایفاء کردند. در سال ۱۹۱۹ اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای این حزب (۹۸ در برابر ٤) برله عضویت در انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کردند. حزب سوسیالیست بریتانیا به اتفاق گروه وحدت کمونیستی در امر تشکیل حزب کمونیست بریتانیا نقش عمده ایفاء کرد. ص — ۵۵

۲٤ — جینگوئیسم — شوینیسم ستیزه‌جویانه که سیاست تجاوزکارانهٔ امپریالیستی را تبلیغ می‌کرد؛ اصطلاح جینگوئیسم از کلمه غیرقابل ترجمه «جینگو» ریشه گرفته که در برگردان ترانهٔ شوینیستی دههٔ سالهای ۷۰ قرن ۱۹ ذکر می‌شد. ص — ۵۵

۲۵ — مانیفست بال (بازل) — مانیفست دربارهٔ جنگ است که کنگرهٔ فوق‌العاده‌ای بین‌المللی سوسیالیستی در بال که روزهای ۲٤ — ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود، صادر کرد. این مانیفست ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که نزدیک می‌شد برحذر داشت و هدفهای غارتگرانهٔ این جنگ را فاش ساخت و از کارگران همهٔ کشورها بمبارزهٔ قطعی در راه صلح دعوت کرد و از آنها خواست که «قدرت همبستگی بین‌المللی پرولتاریا را در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری» قرار دهند. در مانیفست بال ماده‌ای از قطعنامهٔ کنگرهٔ اشتوتگارت سال ۱۹۰۷ دربارهٔ اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی سوسیالیستها باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند — ماده‌ای که و. ای.لنین تنظیم و فورموله کرده بود، قید گردید. مانیفست بال سیاست توسعه‌طلبانهٔ دول امپریالیستی را با قاطعیت تمام محکوم کرد و از سوسیالیست‌ها خواست

علیه هر گونه ستم و تعدی بر ملل کوچک و علیه مظاهر شوینیسم مبارزه کنند. ص — ۵۵

۲۶ — و. ای.لنین منظورش نظریات مباین با مارکسیسم است که بنام «فرهنگ پرولتری» توسط اعضای سازمان فرهنگی-روشنفکری پرولتکولت (فرهنگ پرولتری) رواج داده می‌شود. پرولتکولت که حتی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ بعنوان سازمان مستقل بوجود آمده بود، پس از انقلاب اکتبر هم بموجودیت «مستقل» خود ادامه می‌داد و در عین حال با دولت پرولتری مخالفت می‌کرد. اعضای این سازمان در واقع اهمیت میراث فرهنگی دوران گذشته را نفی می‌کردند و سعی داشتند از وظایف ناشیه از کار فرهنگی-روشنگری توده‌ای دوری گزینند و دور از زندگی از «راه آزمایشگاهی» «فرهنگ پرولتری» ویژه‌ای بوجود آورند. آ. آ. باگدانف نظریه‌ساز عمدهٔ پرولتکولت ضمن اذعان لفظی بمارکسیسم در عمل فلسفهٔ سوبژکتیوی ایدالیستی (اصالت ذهنی ایده)، ماخیستی را موعظه می‌کرد. سازمانهای پرولت‌کولت در سال ۱۹۱۹ بیشترین رشد خود را پیدا کردند و در اوایل سال‌های بیست راه انحطاط پیمودند و در سال ۱۹۳۲ پرولت‌کولت بموجودیت خود پایان داد. ص — ۶۲

۲۷ — پیش‌نویس قطعنامه «دربارهٔ فرهنگ پرولتری» را و. ای. لنین بمناسبت نخستین کنگرهٔ پرولتکولت سراسر روسیه که از پنجم تا دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ در مسکو برپا بود نوشته است. طرح تنظیمی لنین پایهٔ بحث و بررسی پیرامون پرولتکولت در جلسات نهم و یازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه قرار گرفت. به فراکسیون کمونیستی نخستین کنگرهٔ پرولتکولت پیشنهاد شد که قطعنامهٔ سازمانی دربارهٔ تبعیت سازمانهای پرولتکولت در مرکز و در محلها از ارگانهای کمیساریای ملی فرهنگ را تصویب کند. این قطعنامه که با روح دستورات مستقیم لنین تنظیم شده بود، به اتفاق آراء در کنگرهٔ پرولتکولت تصویب شد. اما پس از کنگره برخی از رهبران پرولتکولتی به اظهار عدم‌موافقت با

قطعنامهٔ مصوبه پرداختند و سعی کردند مفهوم آنرا در برابر اعضای معمولی و سادهٔ پرولتکولت تحریف کرده و چنین وانمود سازند که گویا کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه استقلال عمل کارگران را در ساحهٔ خلاقیت هنری محدود می‌سازد و می‌خواهد سازمان پرولتکولت را منحل سازد. در نامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه «دربارهٔ پرولتکولت‌ها» (مندرجه در شمارهٔ ۲۷۰ مورخهٔ یکم دسامبر سال ۱۹۲۰ «پراودا») بهمهٔ این اظهارات دروغ و عوامفریبانه پاسخ دندانشکن داده شد که در آن اشتباهات پرولتکولتی مفصلاً مورد رسیدگی و مداقه قرار می‌گرفت. ص — ۷۸

۲۸ — فرمان شورای کمیسرهای ملی «دربارهٔ سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی جمهوری (گلاوپولیت پروسوت)» را و. ای. لنین در تاریخ ۱۲ نوامبر سال ۱۹۲۰ نوشته است.

سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی تمام فعالیت روشنگری سیاسی و تبلیغی و تهییجی را متحد می‌ساخت و آموزش و روشنگری کمونیستی بزرگسالان (پیکار با بی‌سوادی، مدارس، باشگاهها و کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها) را در مقیاس وسیع و توده‌ای، و همچنین آموزش و روشنگری حزبی (آموزشگاههای عالی کمونیستی و مدارس حزبی) را رهبری می‌کرد. ن. ک. کروپسکایا ریاست سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی را بعهده داشت. در ژوئن سال ۱۹۳۰ بعنوان شعبهٔ کار با توده‌ها در کمیساریای ملی آموزش تجدید سازمان شد. ص — ۸۱

۲۹ — دوران کرنسکی — دوران بین انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه و انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ است که ریاست دولت موقت با کرنسکی اسرار بود و کرنسکی سیاستی در جهت منافع بورژوازی تعقیب می‌کرد. ص — ۸۵

۳۰ — این پیش‌نویس در پایه و اساس قطعنامه‌ای دربارهٔ وظایف جنبش صنفی قرار گرفت که در تاریخ هشتم نوامبر سال ۱۹۲۰ از

طرف فراکسیون حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در پنجمین کنفرانس کشوری اتحادیه‌ها تصویب شد و در تاریخ ۱۳ نوامبر در روزنامهٔ «پراودا» درج گردید.

پنجمین کنفرانس کشوری اتحادیه‌ها از دوم تا ششم نوامبر سال ۱۹۲۰ در مسکو برپا بود (کنگره روز سوم نوامبر رسماً گشایش یافت). برطبق وظایف ساختمان مسالمت‌آمیز سوسیالیستی مسئلهٔ تجدید ساختار کار و فعالیت اتحادیه‌ها، گسترش دامنهٔ اصول دمکراتیک در سازماندهی و فعالیت آنها مطرح گردید. ل. د.تروتسکی در اجلاس سوم نوامبر فراکسیون کمونیستی کنفرانس با انتقال بشیوه‌های جدید کار مخالفت کرد و دولتی کردن فوری اتحادیه‌ها را طلب نمود و از اعمال شیوه‌های نظامی فرماندهی و اداری در آنها دفاع می‌کرد. از جانب کمونیست‌های نمایندهٔ کنفرانس به سخنرانی تروتسکی که سر آغاز مباحثات در حزب بود، پاسخ دندانشکن داده شد. ص — ۹۴

۳۱ — سکتران — کمیتهٔ مرکزی اتحادیهٔ متحدهٔ صنفی راه آهن و حمل و نقل آبی که در سپتامبر سال ۱۹۲۰ تشکیل شد. اتحاد دو اتحادیهٔ حمل و نقل ناشی از ضرورت ایجاد رهبری متمرکز محکم قادر بتأمین انجام وظایفی در جهت بازسازی سریع رشتهٔ حمل و نقل بود که ویرانی آن خطر فلج ساختن اقتصاد ملی کشور را داشت. سکتران پس از انجام کارهای قابل ملاحظه‌ای در جهت بازسازی رشتهٔ حمل نقل بعداً به ارگان بوروکراتیک دور از تودهٔ اتحادیه‌ای مبدل گشت. بوروکراتیسم، مدیریت صرف و انتصاب‌بازی و عدول از شیوه‌های دمکراتیک کار، با شدت توسط تروتسکیست‌ها اعمال می‌شد که رهبری سکتران را بدست خود گرفته بودند و کارگران را علیه حزب برمی‌انگیختند و در صفوف کارکنان رشتهٔ حمل و نقل شکاف ایجاد می‌کردند. این شیوه‌های نادرست از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب تقبیح و محکوم شد. پلنوم‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه که هشتم نوامبر و هفتم دسامبر سال ۱۹۲۰ تشکیل شد تصمیم گرفتند سکتران را وارد سیستم عمومی شورای مرکزی اتحادیه‌های

سراسر روسیه با حقوق برابر با اتحادیه‌های دیگر کنند و به سکتران توصیه کردند شیوه‌های کار خود را در جهت گسترش دامنهٔ دمکراسی اتحادیه‌ای تغییر دهد. کنگرهٔ اول کارگران حمل و نقل سراسر روسیه که بنا به تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب در ماه مارس سال ۱۹۲۱ برپا شده بود، تروتسکیست‌ها را از رهبری سکتران طرد نمود و شیوه‌های جدید کار و فعالیت آنرا در نظر گرفت. ص — ۹٤

۳۲ — جنگ، لهستان بورژوا-ملاکی علیه روسیهٔ شوروی توسط امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ آمریکا و آنتانت سازمان داده شده بود. لهستان به تحریک امپریالیست‌ها از دادن پاسخ به پیشنهادهای صلح دولت شوروی لجوجانه امتناع می‌ورزید. بیست و پنجم آوریل سال ۱۹۲۰ سپاهیان لهستانی بفرماندهی پیلسودسکی بدون اعلان جنگ بحدود کشور شوروی هجوم کردند. ص — ۹۷

۳۳ — لهستان بورژوا-ملاکی از ترس تارومار شدن کامل، دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۰ قرارداد آتش‌بس را امضاء کرد. قرارداد نهایی صلح جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکرائین با لهستان در تاریخ ۱۸ مارس سال ۱۹۲۱ در ریگا امضاء شد. ص — ۹۷

۳٤ — و. ای. لنین منظورش دولت فرانسه است که دهم اوت سال ۱۹۲۰ ورانگل را بعنوان «حکمران جنوب روسیه» برسمیت شناخت. ص — ۹۸

۳۵ — منظور و. ای. لنین قراردادهای صلح با استونی (منعقده دوم فوریهٔ سال ۱۹۲۰)، با لتونی (منعقده یازدهم اوت سال ۱۹۲۰)، با فنلاند (منعقده ۱٤ اکتبر سال ۱۹۲۰) است. ص — ۱۰۰

۳٦ — قرارداد برقراری مناسبات دوستانه میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و ایران، ۲٦ فوریه سال ۱۹۲۱ در مسکو

امضاء شد. با این قرارداد کلیهٔ موافقتنامه‌های روسیه تزاری با ایران و دولتهای ثالث مربوط به منافع حاکمیت مردم ایران لغو گردید. دولت شوروی از امتیازات پیشین در خاک ایران و از تمام حقوق مربوط به وامهایی که دولت تزاری به آن داده بود، صرفنظر کرد. موادی که طرفین را متعهد می‌ساخت از تشکیل یا استقرار سازمانها یا گروههایی که هدفشان مبارزه برضد روسیه یا ایران است در خاک خود جلوگیری نمایند، حایز اهمیت خاصی بودند. این نخستین قرارداد مبتنی بر برابری حقوق بود که با ایران امضاء شد. ص — ۱۰۱

۳۷ — صحبت از پیش‌نویس موافقتنامهٔ بازرگانی میان بریتانیای کبیر و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه است که در تاریخ ۲۹ نوامبر سال ۱۹۲۰ از طرف وایز — وزیر بازرگانی بریتانیای کبیر به ل. ب. کراسین — رئیس هیئت بازرگانی شوروی در لندن تسلیم شد. مذاکرات دربارهٔ عادی کردن روابط اقتصادی و سیاسی در ماه مه سال ۱۹۲۰ آغاز شد و بتقصیر دولت انگلیس بدرازا کشید و در تاریخ ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ با امضاء قرارداد بازرگانی پایان یافت. ص — ۱۰۲

۳۸ — «کمیته‌های عمل» — («شوراهای عمل») توسط کارگران انگلستان برای جلوگیری از شرکت انگلستان در جنگ علیه روسیهٔ شوروی تشکیل شدند. تشکیل این کمیته‌ها در اوایل اوت سال ۱۹۲۰ آغاز شد و تا پایان اوت بیش از ۱۵۰ تا از این سازمانها بوجود آمد و پس از یکماه تعداد آنها دو برابر شد. حزب کمونیست بریتانیا در سازماندهی «کمیته‌های عمل» نقش بزرگ ایفاء کرد. ص — ۱۰۳

۳۹ — شورای دفاع (شورای دفاع کارگری و دهقانی) توسط کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه در تاریخ سی‌ام نوامبر سال ۱۹۱۸ تشکیل شد که در امر بسیج همهٔ وسایل برای دفاع از تمام اختیارات برخوردار بود. شورای دفاع کارگری و دهقانی در آوریل سال ۱۹۲۰ تجدید سازمان شد و بشورای کار و دفاع مبدل گردید. برطبق قرار

کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه در دسامبر سال ۱۹۲۰ شورای کار و دفاع با حقوق کمیسیون شورای کمیسرهای ملی بفعالیت پرداخت که وظیفهٔ عمده‌اش هماهنگ ساختن کار همهٔ ادارات مربوط به سیستم اقتصادی بود. این کمیسیون تا سال ۱۹۳۷ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۰۶

۴۰ — منظور لایحهٔ قانونی «دربارهٔ تقویت و توسعه کشاورزی دهقانی» است که کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه آنرا تصویب کرد. در این لایحهٔ قانونی توأم ساختن اقدامات مربوط به تنظیم دولتی توسعهٔ کشاورزی با علاقهٔ شخصی دهقانان در امر افزایش حاصلبخشی اقتصادیات پیش‌بینی شده بود. ص — ۱۱۴

۴۱ — فرمان شماره ۱۰۴۲ دربارهٔ بازسازی رشتهٔ حمل و نقل از طرف ادارهٔ کل راه در تاریخ ۲۲ ماه مه سال ۱۹۲۰ صادر شده بود. بموجب این فرمان، $4\frac{1}{2}$ سال (از اول ژوئیه سال ۱۹۲۰) مدت معین شده بود که طی آن پورسانتاژ (درصد — م.) لکوموتیوهای تحت تعمیر می‌بایست از ۶۰ درصد تا ۲۰ درصد کاهش یابد. ص — ۱۲۳

۴۲ — صحبت از جزوهٔ س. ای. گوسف زیر عنوان «برنامهٔ واحد اقتصادی و دستگاه واحد اقتصادی» است که در آستانهٔ کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه انتشار یافت. جزوهٔ پیشین وی زیر عنوان «مسائل نوبتی ساختمان اقتصادی (دربارهٔ تزهای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه)» در آستانهٔ کنگرهٔ نهم حزب چاپ و منتشر شده بود. لنین در گزارش خود به کنگرهٔ نهم حزب در تاریخ ۲۹ مارس سال ۱۹۲۰ نظر مثبت دربارهٔ آن جزوه داد. ص — ۱۲۴

۴۳ — برای تنظیم برنامهٔ الکتریفیکاسیون قریب ۲۰۰ تن از بزرگترین نمایندگان دانش و تکنیک جلب شده بودند. گ. م. کرژیژانفسکی ریاست کمیسیون را بعهده داشت. و. ای. لنین فعالیت گوئلرو را هدایت می‌کرد. ص — ۱۲۷

۴۴ — «سوخارفکا» — بازاری در مسکو که پیرامون برج سوخاروا که در سال ۱۶۹۲ ساخته شده بود، دایر بود. «سوخارفکا» بمرکز سفته‌بازی و سوءاستفاده‌های تجاری، بسمبل دادوستد «آزاد» و خصوصی مبدل شده بود. بموجب تصویبنامهٔ مورخهٔ ۱۳ دسامبر سال ۱۹۲۰ هیئت رئیسهٔ شورای مسکو، این بازار تعطیل شد. ص — ۱۲۸

۴۵ — این جزوه را و.ای.لنین بمناسبت مباحثات حزبی پیرامون مسئلهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها نوشته است. لنین کار روی این جزوه را ۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۱ به انجام رساند که در همان روز برای حروفچینی ارسال گردید. بیست و ششم ژانویه شب دیرهنگام بخشی از تیراژ جزوه میان اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب که برای شرکت در مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها عازم محلها بودند، توزیع گردید.

مبتکر مباحثه و مبارزه علیه خطمشی حزب، تروتسکی بود. بحث از حدود مسئلهٔ نقش اتحادیه‌ها خارج شد: و در آن در واقع صحبت از سرنوشت دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در روسیه بود.

لنین و لنینیست‌ها بمبارزه قطعی علیه اپوزیسیون پرداختند و ضربهٔ عمده را برضد تروتسکیست‌ها که نیروی اصلی گروهبندیهای ضدحزبی بودند متوجه ساختند. نخستین سخنرانی لنین بمناسبت این بحث، نطق وی «دربارهٔ اتحادیه‌ها، دربارهٔ لحظهٔ کنونی و دربارهٔ اشتباهات تروتسکی» بود که سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ در اجلاس مشترک نمایندگان کنگرهٔ هشتم شوراها، اعضای شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه و شورای اتحادیهٔ شهر مسکو — اعضای حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ایراد گردید. بیست و یکم ژانویه سال ۱۹۲۱ لنین مقاله‌ای زیر عنوان «بحران حزب» در «پراودا» نوشت و در آن ماهیت و مراحل اصلی مباحثه را تشریح کرد و اقدامات فراکسیونی و انشعابگرانهٔ گروهبندیهای ضدحزبی را افشاء ساخت. گزارش لنین «دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها» در اجلاس فراکسیون کمونیستی کنگرهٔ دوم کارگران معادن سراسر روسیه در

تاریخ ۲۳ ژانویه سال ۱۹۲۱ در مبارزهٔ حزب علیه اپوزیسیون اهمیت فراوان داشت.

در مباحثه مربوط به اتحادیه‌ها، تروتسکیست‌ها و دیگر مخالفین عموماً شکست خوردند. سازمانهای حزبی پیرامون لنین متحد شدند و به پلاتفورم لنینی پیوستند که در «طرح قرار کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه دربارهٔ مسئلهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها» بیان گردیده است. در این سند نقش اتحادیه‌ها بعنوان مکتب مدیریت، مکتب ادارهٔ امور، مکتب کمونیسم تعیین گردیده و خاطرنشان شده است که شیوهٔ عمدهٔ کار اتحادیه‌ها، شیوهٔ اقناع بعنوان شیوهٔ دمکراسی پرولتری داخل اتحادیه‌هاست؛ وظیفهٔ همپیوستگی تمام طبقهٔ کارگر برای ساختمان سوسیالیسم تعیین گردید. ص — ۱۳٤

٤٦ — منظور «فراکسیون واسط» یا «گروه واسط» — یکی از گروههای فراکسیونی ضدحزبی است که در دوران بحث پیرامون اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ عرض‌اندام می‌کردند و ن.ای.بوخارین در رأس گروه قرار داشت. این گروه «واسط» نامیده می‌شد چونکه می‌خواست تروتسکیسم را با لنینیسم آشتی دهد و هنگام برخورد و اصطکاک دو پلاتفورم نقش واسط را ایفاء کند، ولی در واقع از تروتسکیست‌ها دفاع می‌کرد و آنها را حفظ می‌نمود و در مبارزه علیه و.ای.لنین، علیه سیاست حزب به آنها یاری می‌رساند. کمی بعد طرفداران بوخارین آشکارا با تروتسکیست‌ها متحد شدند. و.ای.لنین پلاتفورم «گروه واسط» را انحراف به سندیکالیسم تعریف کرد که به نفی رهبری حزب منجر می‌شود و آنرا «اوج ازهم‌پاشیدگی مسلکی» نامید. ص — ۱۳٥

٤٧ — گلاوپولیت‌پوت (شعبهٔ کل سیاسی کمیساریای راه) در فوریه سال ۱۹۱۹ بعنوان ارگان سیاسی موقت ایجاد شد که مستقیماً تحت رهبری کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه کار می‌کرد؛ در ژانویه سال ۱۹۲۰ تجدید سازمان یافت و ادارهٔ کل سیاسی کمیساریای

ملی راه نامیده شد. شعبهٔ کل سیاسی کمیساریای ملی راه برای انجام اقدامات فوق‌العاده در جهت جلوگیری از ویرانی کامل وسایل حمل و نقل ایجاد شده بود. این سازمان بموجب قرار هفتم دسامبر سال ۱۹۲۰ پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه منحل گردید. ص — ۱۳۹

۴۸ — صحبت از «پلاتفورم دهگانه» («طرح قرار کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها») است. این پلاتفورم که مورد تایید اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب قرار گرفت، اساس و پایهٔ قرار کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در بارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها شد. ص — ۱۴۴

۴۹ — فرمان سوم مه سال ۱۹۲۰ و.ای.زوف در همان سال در شمارهٔ پنجم «نشریهٔ ادارهٔ حمل و نقل آبی استان مارینسکی» چاپ شد. این فرمان نمونهٔ اداره‌بازی و بوروکراتیسم بود که توسط رهبری تروتسکیستی سکتران بشدت اعمال می‌شد. اتحادیه‌ها خود را مانند کمیته‌های نظامی بدردنخور می‌شمردند و با دستور و فرمان از شرکت در سروسامان دادن بکار حمل و نقل آبی، برکنار می‌شدند. ص — ۱۴۶

۵۰ — رابکرین — کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی. ص — ۱۷۰

۵۱ — کنگرهٔ دوم معدنچیان سراسر روسیه از ۲۵ ژانویه تا اول فوریه سال ۱۹۲۱ برپا بود. قبل از گشایش کنگره (۲۲— ۲۴ ژانویه) چهار جلسه فراکسیون کمونیستی تشکیل شد و ۲۳ فوریه لنین در جلسهٔ فراکسیون دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها گزارش داد و ۲۴ ژانویه دربارهٔ گزارش بعنوان پایانسخن نطقی ایراد نمود. ص — ۱۷۵

۵۲ — «اپوزیسیون کارگری» — گروه فراکسیونی ضدحزبی آنارشی-سندیکالیستی برهبری آ. گ.شلیاپنیکوف، س.پ.مدودف، آ.م. کولونتای و دیگران بود. این گروه برای نخستین بار با این نام عوامفریبانه در سپتامبر سال ۱۹۲۰ در کنفرانس نهم سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عرض‌اندام نمود. «اپوزیسیون کارگری» در جریان مباحثات مربوط به اتحادیه در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ بطور نهایی شکل گرفت و نظریات آن بیانگر انحراف آنارشی-سندیکالیستی در حزب شد. این نظریات در جزوهٔ کولونتای زیر عنوان «اپوزیسیون کارگری» که در آستانهٔ کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتشار یافت بکاملترین وجهی تشریح گردیده بود. اپوزیسیون پیشنهاد می‌کرد که ادارهٔ امور همهٔ اقتصاد ملی بدست «کنگرهٔ تولیدکنندگان سراسر روسیه» سپرده شود. اپوزیسیون طلب می‌کرد که همهٔ ارگانهای مدیریت اقتصاد ملی تنها توسط اتحادیه‌های مربوطه انتخاب شوند و ضمناً کاندیدهای اتحادیه نباید از طرف ارگانهای حزبی و شوروی رد شوند. این خواستها بمعنای نفی رهبری حزب و دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه حربهٔ اصلی در ساختمان سوسیالیسم بود. «اپوزیسیون کارگری» اتحادیه‌ها را در برابر دولت شوروی و حزب کمونیست قرار می‌داد و برآن بود که عالیترین شکل سازمان طبقهٔ کارگر اتحادیه است نه حزب.

کنگرهٔ دهم حزب تبلیغ نظریات «اپوزیسیون کارگری» را با عضویت در حزب کمونیست مباین شمرد. ص — ۱۷۹

۵۳ — «اکونومیچسکایا ژیزن» («زندگی اقتصادی» — م.) — روزنامهٔ یومیه که از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا نوامبر سال ۱۹۳۷ ابتداء بعنوان ارگان شورایعالی اقتصاد ملی و کمیساریاهای اقتصادی انتشار می‌یافت وسپس ارگان کمیساریای ملی دارایی و بانک دولتی شد. ص — ۱۸۲

۵۴ — صحبت از اثر کارل بالود استاد آلمانی اقتصاد سیاسی بنام «Der Zukunftsstaat, Produktion und Konsum im Sozialstaat»

(«دولت آینده، تولید و مصرف در کشور سوسیالیستی») است. این کتاب در سال ۱۸۹۸ در آلمان چاپ شد و در سال ۱۹۱۹ پس از تجدید نظر در چاپ آن برای بار دوم از چاپ خارج شد و در سال ۱۹۲۰ بزبان روسی در مسکو منتشر گردید. ص — ۱۸۶

۵۵ — و.ای.لنین جملاتی از قطعنامه مربوط به الکتریفیکاسیون را نقل می‌کند که در کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه در تاریخ ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۰ تصویب شد. (رجوع شود به صفحه ۱۳۲ همین جلد). ص — ۱۸۵

۵۶ — در اینجا و بعداً و.ای.لنین از برنامهٔ حزب مصوب کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در ماه مارس سال ۱۹۱۹ نقل قول می‌کند. ص — ۱۸۹

۵۷ — تیت تیتیچ — بازرگان ثروتمندی که آ.ن.استروسکی — نویسندهٔ روس در کمدی «خوان یغما» تصویر نموده است. لنین سردمداران سرمایه‌داری را تیت تیتیچ می‌نامد. ص — ۱۹۱

۵۸ — کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه — از هشتم تا شانزدهم مارس سال ۱۹۲۱ در مسکو برپا بود. لنین کار آنرا رهبری می‌کرد. لنین هنگام گشایش و پایان کنگره سخنرانی کرد و دربارهٔ فعالیت سیاسی کمیتهٔ مرکزی، دربارهٔ تعویض اخذ مازاد با مالیات جنسی، دربارهٔ وحدت حزب و انحراف آنارشی‌ـسندیکالیستی، دربارهٔ اتحادیه‌ها، دربارهٔ مسئلهٔ سوخت گزارش‌هایی داد. پیش‌نویس مهمترین قطعنامه‌های کنگره توسط لنین تهیه شده بود. ص — ۱۹۳

۵۹ — پیشنهاد و.ای.لنین در قطعنامه مربوط به «تعویض اخذ مازاد با مالیات جنسی» مصوب کنگره انعکاس یافت. ص — ۲۰۵

۶۰ — منظور کلر شریدان پیکره‌ساز انگلیسی است که در سال

۱۹۲۰ از روسیهٔ شوروی دیدن کرد؛ عبارت منقول از قرار معلوم متعلق به وینستون چرچیل است. ص — ۲۰٦

٦۱ — جزوه پ.ای.پوپوف — رئیس ادارهٔ مرکزی آمار «محصول غلهٔ جمهوری شوروی و جمهوریهای متحده با آن»، برای نمایندگان کنگرهٔ دهم تهیه شده بود. ص — ۲۱۱

٦۲ — منظور شورش ضدانقلابی کرونشتادت علیه حکومت شوروی است که افراد گارد سفید، اس‌ارها و منشویکها و آنارشیست‌ها و عمال دول امپریالیستی آنرا سازمان داده بودند. این شورش ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز شد. در شورش کرونشتادت تاکتیک جدید دشمن طبقاتی مشاهده شد که سعی داشت منویات خود را در جهت احیای سرمایه‌داری با شعار — «شوراها بدون کمونیستها» کتمان نماید به این امید که توده‌ها را فریب دهد. ضدانقلابیون می‌خواستند کمونیستها را از رهبری شوراها برکنار کنند و دیکتاتوری بورژوازی و نظام سرمایه‌داری را برقرار سازند. هیجدهم ماه مارس سال ۱۹۲۱ این شورش سرکوب گردید. ص — ۲۱۲

٦۳ — منظور پنجمین کنفرانس حزبی سراسر اوکرائین است که در ماه نوامبر سال ۱۹۲۰ در خارکف برپا بود. در این کنفرانس ۲۳ نفر از ۳۱٦ نفر یعنی هفت درصد بر له پلاتفورم «اپوزیسیون کارگری» رأی دادند. ص — ۲۱٤

٦٤ — گروه «مرکزیت دمکراتیک» («دسیستها») — گروه اپوزیسیونی که برای نخستین بار در کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عرض‌اندام کرد. این گروه هنگام مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ پلاتفورم فراکسیونی خود را منتشر ساخت. افراد گروه «مرکزیت دمکراتیک» نقش رهبری حزب را در شوراها و اتحادیه‌ها نفی می‌کردند و مخالف مسئولیت فردی رؤسا

و مسئولیت شخصی در رهبری امور بنگاهها بودند و با اصول لنینی در مسائل سازمانی مخالفت می‌ورزیدند و آزادی فراکسیون‌ها و گروهبندی‌ها را طلب می‌کردند. افراد این گروه میان توده‌های حزبی نفوذی نداشتند.

گروه «سرکزیت دمکراتیک» در سال ۱۹۲۳ متلاشی شد و رهبران آن با اپوزیسیون تروتسکی متحد شدند. ص — ۲۱۴

۶۵ — «دیسکوسیونی لیستوک» — نشریهٔ غیرادواری کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بموجب قرار کنفرانس نهم سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتشار می‌یافت. در آستانهٔ کنگرهٔ دهم حزب، دو شماره — اولی در ژانویه و دومی در فوریه سال ۱۹۲۱ از چاپ خارج شد و بعداً چاپ آن در دوران مباحثات و در آستانهٔ کنگره‌های حزبی از سر گرفته می‌شد. ص — ۲۱۶

۶۶ — منظور قطعنامه «دربارهٔ انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما» است. ص — ۲۱۶

۶۷ — «کمونیست‌های چپ» — گروه ضدحزبی که در اوایل سال ۱۹۱۸ بمناسبت طرح مسئلهٔ انعقاد قرارداد صلح با آلمان (صلح برست) پیدا شد. گروه «کمونیست‌های چپ» در زیر پوشش جمله چپگرایانه دربارهٔ جنگ انقلابی از سیاست ماجراجویانهٔ جلب جمهوری شوروی که هنوز ارتشی نداشت، بجنگ با آلمان امپریالیستی دفاع می‌کرد و حکومت شوروی را با خطر نابودی مواجه می‌ساخت.

«کمونیست‌های چپ» همچنین مخالف مسئولیت فردی رؤسا و انضباط کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوازی در صنایع بودند. حزب برهبری لنین بسیاست «کمونیست‌های چپ» پاسخ دندانشکن داد. ص — ۲۲۳

۶۸ — اس‌ارهای چپ — حزب سوسیالیست‌رولوسیونرهای چپ در نخستین کنگرهٔ سراسری روسیهٔ خود که از ۱۹ تا ۲۸ (دوم — یازدهم

دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود شکل سازمانی بخود گرفت. قبلاً اس‌ارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها بموجودیت خود ادامه می‌دادند. اس‌ارهای چپ در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه، دربارهٔ مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویک‌ها رأی دادند، ولی از پذیرفتن پیشنهاد بلشویک‌ها دربارهٔ شرکت در هیئت دولت شوروی خودداری کردند. اس‌ارهای چپ پس از نوسانهای طولانی بمنظور حفظ نفوذ خویش میان دهقانان با بلشویک‌ها از در سازش در آمدند و در هیئت‌هایی از کمیساریاهای ملی شرکت جستند. اس‌ارهای چپ با وجود همکاری با بلشویک‌ها در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با بلشویک‌ها اختلاف نظر داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند. در ماههای ژانویه — فوریهٔ سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ علیه انعقاد قرارداد صلح برست بمبارزه پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگرهٔ چهارم شوراها در ماه مارس سال ۱۹۱۸ اس‌ارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی خارج شدند ولی در هیئت‌های کمیساریاهای ملی و در ارگانهای محلی حکومت باقی ماندند.

همزمان با گسترش دامنهٔ انقلاب سوسیالیستی در روستا روحیهٔ ضد شوروی در میان اس‌ارهای چپ قوت گرفت. کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ قتل سفیر آلمان را در مسکو سازمان داد به امید اینکه از این راه قرارداد صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ را میان روسیهٔ شوروی و آلمان روشن سازد، و همچنین علیه حکومت شوروی شورش مسلحانه برپا نمود. بدین مناسبت، پس از سرکوب شورش، کنگرهٔ پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اس‌ارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافق بودند از شوراها اخراج نماید. حزب اس‌ارهای چپ با از دست دادن هرگونه پشتیبانی از جانب توده‌ها براه مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. ص — ۲۲٦

٦۹ — «نوایا ژیزن» و «وپریود» — روزنامه‌های یومیهٔ منشویکی

بودند که در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۱۸ انتشار می‌یافتند و بمناسبت فعالیت ضدانقلابی توسط حکومت شوروی تعطیل شدند. ص — ۲۳۱

۷۰ — کارل مارکس — «انتقاد برنامهٔ گتا». ص — ۲۳۱

۷۱ — ف.انگلس — «مسئلهٔ دهقانی در فرانسه و آلمان». ص — ۲۳۳

۷۲ — «آدمک‌های توی غلاف» — قهرمان داستانی بهمین نام از آ.پ.چخوف است. منظور از این اصطلاح عامی محدود الفکری است که از هر گونه نوآوری و ابتکار در هراس است. ص — ۲۳۵

۷۳ — انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر — ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق فهرست نام‌هایی که قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تهیه شده بود و بر طبق مقررات مصوب دولت موقت صورت گرفت و در شرایطی جریان یافت که عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از مردم هنوز نمی‌توانستند اهمیت انقلاب سوسیالیستی را درک نمایند. اس‌ارهای راستگرا از این وضع استفاده کردند و توانستند در نقاطی دور از پایتخت و مراکز صنعتی، در ایالات و ولایات، اکثریت آراء را بدست آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی بر پا گردید و پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت ضدانقلابی مجلس مؤسسان «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» را که از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه پیشنهاد شده بود، رد کرد و از تصویب منشورهای کنگرهٔ دوم شوراها دربارهٔ صلح، دربارهٔ زمین و دربارهٔ انتقال حکومت بدست شوراها امتناع ورزید، بفرمان ششم (۱۹) ژانویه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص — ۲۳۶

۷۴ — و.ای.لنین در اینجا کلماتی از منظومهٔ آ.س.پوشکین — شاعر روس زیر عنوان «قهرمان» نقل می‌کند. ص — ۲۴۸

۷۵ — ابلومفشینا — در این مورد مترادف سستی و لختی و انحطاط و عدم تحرک عقلی است. ابلومف پرسوناژ عمدهٔ رمانی بهمین نام — اثر ای.آ. گونچاروف — نویسنده روس است. ص — ۲۴۸

۷۶ — منظور برنامهٔ گوئلرو است. ص — ۲۴۹

۷۷ — کنفرانس‌های اقتصادی استان‌ها — ارگان‌های محلی شورای کار و دفاع که بموجب قرار کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه (دسامبر سال ۱۹۲۰) «دربارهٔ ارگان‌های محلی مدیریت اقتصادی» تشکیل شده بودند. کنفرانس‌های اقتصادی استان‌ها در جنب کمیته‌های اجرائیهٔ شوراهای استانها بمنظور هماهنگ کردن فعالیت ارگانهای محلی کمیساریاهای ملی اقتصادی سازمان داده شده بودند. ص — ۲۵۳

۷۸ — غائله کورنیلف — شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکین در ماه اوت سال ۱۹۱۷ برهبری کورنیلف — ژنرال تزاری که سرفرمانده ارتش بود. توطئه‌گران در نظر داشتند پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار و شوراها را متفرق سازند و در کشور دیکتاتوری نظامی را برپا نمایند و مقدمات احیاء رژیم سلطنتی را تهیه کنند. این شورش توسط کارگران و دهقانان برهبری بلشویک‌ها سرکوب گردید. ص — ۲۵۶

۷۹ — منظور مجلهٔ منشویکی «سوسیالیستیچسکی وستنیک» در مهاجرت است که ل.مارتف تأسیس کرده بود و از سال ۱۹۲۱ ابتداء در برلن و سپس در پاریس و بعدها در ایالات متحده آمریکا چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲۶۰

۸۰ — نارسیس — برطبق اساطیر یونان باستان جوان زیبایی که عاشق تصویر خود شد؛ معنای مجازی آن — آدم خودخواه است. ص — ۲۶۰

فهرست نامها

آدلر (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹—۱۹۶۰) — لیدر سوسیال‌دمکراتهای اتریش که پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در اتریش به اردوگاه ضدانقلاب پیوست و از جملهٔ سازماندهان انترناسیونال سنتریستی ۲$\frac{1}{2}$ (۱۹۲۱ — ۱۹۲۳) بود، بعداً یکی از لیدرهای به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری شد. ص — ۲۶۱

آرتم (سرگییف، فدور آندرییویچ)* (۱۸۸۳ — ۱۹۲۱) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب، و در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ دبیر کمیتهٔ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو، و از سال ۱۹۲۱ صدر کمیتهٔ مرکزی سازمان معدنچیان سراسر روسیه بود. در کنگرهٔ دهم حزب بعضویت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتخاب گردید. ص — ۱۴۵

استالین (جوگاشویلی)، یوسف ویساریونویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۵۳) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و از سال ۱۹۱۲ در کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه و در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر در مرکز نظامی-انقلابی تدارک قیام که از جانب کمیتهٔ مرکزی حزب تشکیل شده بود، عضویت داشت.

---

* توی پرانتز نام و نام خانوادگی حقیقی نوشته شده است.

از ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۲۳ کمیسر ملی امور ملیتها، و از ماه مارس سال ۱۹۱۹ همچنین کمیسر ملی بازرسی دولتی و سپس کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی و عضو پولیت‌بوروی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در دوران جنگ داخلی عضو شورای انقلابی-نظامی و شوراهای انقلابی-نظامی عده‌ای از جبهه‌ها بشمار می‌رفت.

در سال ۱۹۲۲ بسمت دبیر کل کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. از سال ۱۹٤۱ رئیس شورای کمیسرهای ملی و سپس رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی بود.

ای.و.استالین طی مدت طولانی در مقام دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب به اتفاق سایر شخصیت‌های رهبری در راه ساختمان سوسیالیسم مجدانه مبارزه می‌کرد و در قلع و قمع جریانات ضد حزبی بویژه تروتسکیسم و اپورتونیسم راست نقش بزرگ ایفاء کرد.

در عین حال آن تحریفات در زندگی جامعهٔ شوروی که حزب کمونیست آنها را بعنوان پدیده‌های پرستش شخصیت و مغایر و بیگانه با مارکسیسم-لنینیسم شمرد، با نام وی ارتباط دارد. ص — ۱٤٥

<u>اورلاندو</u> (Orlando)، <u>ویتوریو امانوئله</u> (۱۸٦۰ — ۱۹٥۲) — دولتمرد ایتالیایی که در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۱۹ نخست‌وزیر ایتالیا بود و ریاست هیئت نمایندگان کشور خود را در کنفرانس صلح پاریس بعهده داشت. در سالهای ۱۹۱۹ — ۱۹۲۰ رئیس مجلس بود. ص — ۳۹

<u>اوسینسکی، ن. (اوبولنسکی، والریان والریانویچ)</u> (۱۸۸۷ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۹۰۷ عضو حزب بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به کار رهبری امور دولتی، حزبی و اداری-اقتصادی اشتغال داشت. در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ از شرکت‌کنندگان فعال گروه ضدحزبی «مرکزیت دمکراتیک» بود و بعدها به اپوزیسیون تروتسکی پیوست. ص — ۲۷۱

بوگایفسکی، میتروفان پترویچ (۱۸۸۱ — ۱۹۱۸) — از شرکت‌کنندگان فعال ضدانقلاب در حوضهٔ دن بود و در هیئت «دولت دن» که ضدانقلابی بود، شرکت داشت. بعلت فعالیت ضدانقلابی بازداشت و محکوم و تیرباران شد. ص — ۲۳۶

پتروفسکی، گریگوری ایوانویچ (۱۸۷۸ — ۱۹۵۸) — از سال ۱۸۹۷ عضو حزب و بلشویک بود.
پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکارهای پرمسئولیت حزبی و دولتی اشتغال داشت. ص — ۱۴۵

پتلورا، سیمون واسیلویچ (۱۸۷۷ — ۱۹۲۶) — یکی از لیدرهای ناسیونالیست‌های بورژوایی اوکرائین بشمار می‌رفت. در سال ۱۹۱۷ دبیر کل امور نظامی رادای مرکزی ضدانقلابی اوکرائین بود. در دوران مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی و جنگ داخلی از جملهٔ کارگردانان ضدانقلاب در اوکرائین شمرده شد. ص — ۸۵

پرئوبراژنسکی، یوگنی آلکسییویچ (۱۸۸۶ — ۱۹۳۷) — از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویک بود.
پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکارهای حزبی و نظامی-سیاسی اشتغال داشت. در سال ۱۹۱۸ به «کمونیستهای چپ» پیوست. در دوران مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ — ۱۹۲۱) طرفدار پلاتفورم تروتسکی بود. از سال ۱۹۲۳ از رجال فعال اپوزیسیون تروتسکی شد و بعداً بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص — ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۷۵، ۲۰۵

پلخانف، گئورگی والنتینویچ (۱۸۵۶ — ۱۹۱۸) — یکی از شخصیت-های مبرز جنبش کارگری روس و جهان و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بود. پلخانف پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (سال ۱۹۰۳) سوضع آشتی و سازش با اپورتونیسم در پیش گرفت و بعداً به منشویک‌ها پیوست. در دوران جنگ اول

جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی داشت و پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه در رأس گروه بسیار راستگرای منشویک‌های دفاع‌طلب «یدینستوو» قرار گرفت و مخالف بلشویک‌ها و انقلاب سوسیالیستی بود و عقیده داشت که روسیه برای سوسیالیسم رشد نکرده است. پلخانف نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر نظر منفی داشت ولی در مبارزه علیه آن شرکت نمی‌کرد. ص — ۱۶۵ — ۱۶۶

پوپوف، پاول ایلیچ (۱۸۷۲ — ۱۹۵۰) — آمارگر بود و ریاست ادارهٔ مرکزی آمار را بعهده داشت و عضو هیئت رئیسهٔ سازمان برنامهٔ دولتی اتحاد شوروی بود و یکسلسله آثار علمی در رشته آمار دارد. ص — ۲۱۱

پیاتاکف، گئورگی لئونیدویچ (۱۸۹۰ — ۱۹۳۷) — سوسیال‌دمکرات روس و بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هیئت دولت شوروی اوکرائین شرکت داشت و از سال ۱۹۲۰ مشغول کارهای حزبی و شوروی بود. بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست و به این علت از حزب اخراج گردید. ص — ۱۲۱

تروتسکی (برونشتین)، لو داویدویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۴۰) — سوسیال‌دمکرات روس و منشویک بود. پس از شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ انحلال‌طلب شد و در مسائل جنگ و صلح و انقلاب علیه لنین و بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. در سال ۱۹۱۷ بعضویت حزب بلشویک پذیرفته شد. ولی موضع بلشویکی اتخاذ نکرد و مبارزهٔ آشکار و نهان علیه لنینیسم و برضد سیاست حزب مشغول بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقام‌های پرمسئولیتی احراز کرد و علیه خط‌مشی عمومی حزب، علیه برنامهٔ ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی مبارزه می‌کرد. در سال ۱۹۲۷ تروتسکی از حزب

و در کنگره‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم کمینترن سمت نمایندگی داشت؛ از سال ۱۹۲۲ نامزد عضویت و از سال ۱۹۲۴ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ انترناسیونال کمونیستی بود. ص — ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴

ریکف آلکسی ایوانویچ (۱۸۸۱ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۸۹۹ عضو حزب بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیت دولتی احراز کرد و عضو پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی بود و بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برخاست. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج شد. ص — ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۶

زوف، وچسلاو ایوانویچ (۱۸۸۹ — ۱۹۴۰) — شخصیت نظامی و دولتی شوروی که از سال ۱۹۱۳ عضو حزب بود و در جنگ داخلی شرکت داشت. در سال ۱۹۲۰ عضو هیئت و سپس رئیس ادارهٔ کل سیاسی حمل و نقل آبی شد. ص — ۱۴۶

زینویف (رادومیسلسکی)، گریگوری یوسیپویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۳۶) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بلشویک بود. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر تزلزل از خود نشان داد و با قیام مسلحانه مخالفت کرد. درج اظهاریه مربوط به عدم‌موافقت با قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه از جانب کامنف بنام خود و بنام زینویف در روزنامهٔ نیمه‌منشویکی «نوایا ژیزن» در حکم افشاء تصمیم محرمانهٔ حزب و خیانت به انقلاب بود.

زینویف پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیت بعهده داشت و بارها با سیاست لنینی حزب بمخالفت برمی‌خاست: در نوامبر سال ۱۹۱۷ طرفدار تشکیل دولت ائتلافی با شرکت منشویک‌ها و اس‌ارها بود، در سال ۱۹۲۵ — یکی از سازماندهان «اپوزیسیون جدید» و در سال ۱۹۲۶ — یکی از لیدرهای اتحاد ضدحزبی تروتسکی-زینویف بود. در سال ۱۹۳۴ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص — ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸٦۵ — ۱۹۳۹) — یکی از لیدر-های جناح بسیار راستگرا و اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان بود. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در هیئت به اصطلاح شورای نمایندگان خلق شرکت داشت که فعالیتش تابع منافع بورژوازی ضد انقلابی بود. در ماههای فوریه — ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را بعهده داشت و از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۱ بشمار می‌رفت. ص — ۴۳

کارلین، ولادیمیر آلکساندرویچ (۱۸۹۱ — ۱۹۳۸) — یکی از ساز-ماندهان حزب اس‌ارهای چپ و عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود. از جملهٔ رهبران شورش اس‌ارهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ بشمار می‌رفت. پس از سرکوب شورش بخارجه مهاجرت کرد. ص — ۲۳۰

کالینین، میخائیل ایوانویچ (۱۸۷۵ — ۱۹۴٦) — شخصیت مبرز حزب کمونیست و دولت شوروی که از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و در قیام مسلحانهٔ اکتبر سال ۱۹۱۷ در پتروگراد مجدانه شرکت داشت. از مارس سال ۱۹۱۹ صدر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و از دسامبر سال ۱۹۲۲ صدر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی اتحاد شوروی و از سال ۱۹۳۸ صدر هیئت رئیسهٔ شورایعالی اتحاد شوروی بود. ص — ۱۴۵

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسوویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۳٦) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب و بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مخالف خطمشی لنینی حزب برای انجام انقلاب سوسیالیستی شد. در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ بنام خود و بنام زینویف اظهاریه‌ای دایر بعدم‌موافقت با قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه در روزنامه نیمه‌منشویکی «نوایا ژیزن» چاپ کرد که در حکم افشاء تصمیم محرمانهٔ حزب و خیانت به انقلاب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از رهبران امور حزبی و شوروی

کورایف، واسیلی ولادیمیرویچ (۱۸۹۲ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۹۱٤ عضو حزب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرمسئولیتی احراز نمود. از ماه مارس سال ۱۹۲۰ در هیئت کمیساریای ملی زراعت و در هیئت رئیسه‌ٔ شورایعالی اقتصاد ملی و سپس در هیئت رهبری سازمان دولتی برنامه‌ٔ اتحاد شوروی عضویت داشت. ص — ۱۱٦

کورنیلف، لاور گئورگیویچ (۱۸۷۰ — ۱۹۱۸) — ژنرال ارتش تزاری و سلطنت‌طلب بود. در ماههای ژوئیه — اوت سال ۱۹۱۷ سرفرماندهی عالی ارتش روس را بعهده داشت. در ماه اوت در رأس شورش ضدانقلابی قرار گرفت. پس از سرکوب شورش بازداشت گردید، بعداً بحوضه‌ٔ دن فرار کرد و یکی از سازماندهان و سپس فرمانده «ارتش داوطلب» گارد سفید شد و هنگام جنگ در حومه‌ٔ یکاترینودار بقتل رسید. ص — ۲۰٦

کوزلوسکی، آ. — ژنرال تزاری و یکی از فعال‌ترین شرکت‌کنندگان شورش کرونشتادت بود. پس از سرکوب شورش بخارجه فرار کرد. ص — ۲۰۹

کولچ (Quelch)، توماس (۱۸۸٦ — ۱۹۰٤) — سوسیالیست انگلیسی که بعداً کمونیست شد. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی موضع انترناسیونالیستی داشت. از سال ۱۹۱۹ مجدانه طرفدار تشکیل حزب کمونیست در انگلستان بود و در کنگرهٔ دوم کمینترن سمت نمایندگی داشت. در سال ۱۹۲۰ در حزب کمونیست بریتانیای کبیر عضویت پیدا کرد و در سالهای ۱۹۲۳ — ۱۹۲۰ عضو کمیته‌ٔ مرکزی آن بود. در سالهای آخر زندگی از حزب کمونیست کناره گرفت. ص — ٥٦

کیسیلف، آلکسی سمیونویچ (۱۸۷۹ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از رهبران امور شوروی و اقتصادی و اتحادیه بشمار می‌رفت و در سال ۱۹۲۰ صدارت اتحادیه‌ٔ معدنچیان را بعهده داشت. ص — ۱۸۰

کینس (Keynes)، جون مینارد (۱۸۸۳ — ۱۹٤٦) — اقتصاددان انگلیس، مداح سرمایه‌داری انحصاری دولتی بود. از سال ۱۹۱۵ در وزارت دارایی انگلستان بکار اشتغال داشت. در سال ۱۹۱۹ استعفاء داد و در آثاری بی‌پایگی اقتصادی سیستم صلح امپریالیستی ورسای را بباد انتقاد گرفت. از سال ۱۹۲۱ ریاست کمپانی بزرگ بیمه انگلیسی را بعهده داشت. ص — ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹

گوسف، سرگی ایوانویچ (درابکین یا.د.) (۱۸۷٤ — ۱۹۳۳) — انقلابی حرفه‌ای و بلشویک بود. از سال ۱۹۱۸ در ارتش سرخ بکار سیاسی اشتغال داشت و در سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۲۳ ریاست ادارهٔ سیاسی را بعهده داشت و عضو شورای انقلابی-نظامی جمهوری بود. آثاری دربارهٔ تاریخ حزب و مسائل نظامی و اقتصادی نوشته است. ص — ۱۲٤، ۱۲۵

گه.آ.یو. (در سال ۱۹۱۹ فوت کرد) — آنارشیست روس که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از حکومت شوروی طرفداری کرد. عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه در دوره‌های سوم و چهارم بود و در هیئت دولت شوروی قفقاز شمالی عضویت داشت. ص — ۲۳۰

لارین، یو. (لوریه، میخائیل آلکساندرویچ) (۱۸۸۲ — ۱۹۳۲) — از سال ۱۹۰۱ در جنبش سوسیال‌دمکراسی شرکت داشت و منشویک بود. در ماه اوت سال ۱۹۱۷ به عضویت حزب بلشویک پذیرفته شد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمانهای شوروی و اقتصادی کار می‌کرد. ص — ۱۸۲

لپینسکی، پاول لودویگویچ (لوینسون، یا.) (۱۸۷۹ — ۱۹۳۷) — کمونیست لهستانی، اقتصاددان و پوبلیسیست بود. در سالهای دههٔ بیست بعنوان کارمند کمیساریای ملی امور خارجهٔ جمهوری

فهرست مندرجات

صفحه

اقتصاد و سیاست
در عصر دیکتاتوری
پرولتاریا

من در صدد بودم بمناسبت دومین سالجشن حکومت شوروی رسالهٔ کوچکی دربارهٔ مبحثی که عنوان این مقاله است، برشتهٔ تحریر درآورم. ولی در گیرودار کار روزانه تا کنون موفق نشده‌ام از حدود تدارک مقدماتی چند بخش آن فراتر روم. بدینجهت تصمیم گرفتم برای بیان خلاصه و مختصری از آن اندیشه‌های مبحث مذکور که بنظر من از همه مهمترند، آزمایشی بعمل آورم. بدیهیست که بیان خلاصه موجب نقصانها و کمبودهای زیادی میگردد. ولی با اینوصف شاید برای یک مقالهٔ کوچک مجله حصول این مقصود محجوبانه میسر باشد که مسئله طرح گردد و زمینه‌ای برای بحث پیرامون آن از طرف کمونیست های کشورهای مختلف فراهم شود.

۱

از لحاظ تئوری جای تردید نیست که بین سرمایه‌داری و کمونیسم یک دوران انتقالی معینی فاصله است. این دوران نمیتواند مشخصات یا خواص این هر دو شکل اقتصاد اجتماعی را در خود جمع نکند. این دوران انتقالی نمیتواند دوران مبارزه بین سرمایه‌داری میرنده و کمونیسم پدید آینده یا بعبارت دیگر: بین سرمایه‌داری مغلوب ولی هنوز محو نشده و کمونیسم پدید آمده ولی هنوز بکلی ضعیف، نباشد.

نه تنها برای مارکسیست، بلکه برای هر شخص تحصیل کرده‌ای که بنحوی از انحا با تئوری تکامل آشنا باشد، باید ضرورت یک دوران کامل تاریخی که وجه تمایز آن این مشخصات دوران انتقالی است، بخودی خود واضح باشد. ولی فراموشی کامل این حقیقت بخودی خود عیان از صفات ممیزهٔ همهٔ استدلالات مربوط به انتقال به سوسیالیسم است که ما آنها را از دهان نمایندگان معاصر دمکراسی خرده‌بورژوایی (چنین نمایندگانی، علی‌رغم بر چسب باصطلاح سوسیالیستی خود عبارتند از تمام نمایندگان انترناسیونال دوم (۷) و از آنجمله افرادی نظیر ماکدونالد و ژان لونگه، کائوتسکی و فریدریخ آدلر) میشنویم. نفرت از مبارزه طبقاتی، آرزوی از پیش بردن کارها بدون توسل به این مبارزه و تمایل به حک و اصلاح و صاف کردن گوشه‌های تیز از صفات ذاتی دمکرات‌های خرده‌بورژواآست. بدین سبب چنین دمکراتهایی یا از هر گونه اعترافی بلزوم یک دوران تام و تمام تاریخی انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم امتناع میورزند و یا وظیفهٔ خود میشمرند نقشه‌هایی برای آشتی دادن هر دو نیروی مبارز، بجای رهبری مبارزهٔ یکی از این نیروها، اختراع نمایند.

۲

در روسیه بعلت عقب‌ماندگی بسیار زیاد و خصلت خرده‌بورژوایی کشور ما، دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید نسبت به کشورهای پیشرو دارای خصوصیات چندی باشد. ولی نیروهای اساسی — و شکلهای اساسی اقتصاد اجتماعی — در روسیه نیز همانهائیست که در هر کشور سرمایه‌داری وجود دارد، پس این خصوصیات میتوانند تنها بمواردی که عمده‌ترین جنبه را ندارند، مربوط باشند.

این شکلهای اساسی اقتصاد اجتماعی عبارتند از: سرمایه‌داری، تولید خرده کالایی و کمونیسم. این نیروهای اساسی عبارتند از: بورژوازی، خرده‌بورژوازی (بویژه دهقانان) و پرولتاریا.

رژیم اقتصادی روسیه در عصر دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از مبارزهٔ نخستین گامهای کاریکه بشیوهٔ کمونیستی — در مقیاس واحد کشوری پهناور — متحد شده است، علیه تولید خرده کالایی و آن سرمایه‌داری که برجای مانده و برپایهٔ تولید مزبور احیاء میگردد.

کار در روسیه در آنحدودی بشیوهٔ کمونیستی متحد شده است، که اولا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ملغی گردیده و ثانیاً قدرت دولتی پرولتری، بمقیاس سراسر کشور در زمینهای دولتی و در بنگاههای دولتی، یک تولید بزرگ تشکیل میدهد و نیروهای کارگری را بین رشته‌های گوناگون اقتصاد و بنگاهها توزیع میکند و مقادیر هنگفتی از آن محصولات مورد مصرف را که متعلق بدولت است، بین زحمتکشان تقسیم مینماید.

ما از «نخستین گامهای» کمونیسم در روسیه سخن میگوئیم (همانگونه که در برنامهٔ حزبی ما مصوبه مارس سال ۱۹۱۹ نیز مسطور است)، زیرا همه این شرایط در کشور ما فقط جزئاً عملی شده است یا بعبارت دیگر: این شرایط فقط در مرحلهٔ اولیه عملی است. آنچه که اصولا انجام فوری آن امکان‌پذیر است فوراً و با یک ضربه انقلابی انجام یافته است: مثلا در همان نخستین روز دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (۸ نوامبر سال ۱۹۱۷)، مالکیت خصوصی بر زمین، بدون جبران خسارت مالکین بزرگ، لغو گردید و از زمینداران بزرگ سلب مالکیت شد. در ظرف چند ماه، باز هم بدون جبران خسارت، تقریباً از تمام سرمایه‌داران بزرگ، صاحبان فابریک‌ها و کارخانجات و شرکت‌های سهامی و بانکها و راههای آهن و غیره سلب مالکیت گردید. تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از «کنترل کارگری» به «ادارهٔ کارگری» امور فابریک‌ها، کارخانجات و راههای آهن، — تمام اینها در اساسی‌ترین و عمده‌ترین موارد انجام یافته است، ولی در مورد کشاورزی این کار تازه آغاز شده است («ساوخوزها»، اقتصادیات کشاورزی بزرگی که دولت کارگری در زمینهای دولتی تشکیل داده است). بهمینسان ایجاد شکلهای گوناگون شرکت‌های کشاورزان خرده‌پا بمنظور انتقال

از زراعت خرده‌کالایی به زراعت کمونیستی نیز تازه آغاز شده‌است*. عین همین را هم باید در مورد سازماندهی دولتی توزیع محصولات گفت که جایگزین دادوستد خصوصی میشود، بدینمعنی که خود دولت امر تهیه و رساندن غله را به شهرها و محصولات صنعتی را بدهات بعهده میگیرد. ذیلا آماری که در مورد این مسئله در دست است، ذکر خواهد شد.

اقتصاد دهقانی کماکان بحالت تولید خرده‌کالایی باقیمانده است. اینجا ما زمینه‌ایرا برای سرمایه‌داری میبینیم که بسی پردامنه است و ریشه‌ای بسیار عمیق و بسیار محکم دارد. سرمایه‌داری روی این زمینه برجای مانده است و مجدداً — ضمن مبارزهٔ بسیار شدیدی علیه کمونیسم — احیاء میگردد. شکلهای این مبارزه: انبان‌بدوشی** و احتکار علیه جمع‌آوری غله توسط دولت (و نیز سایر محصولات) و بطور کلی علیه توزیع محصولات توسط دولت است.

۳

برای آنکه بتوان این احکام تجریدی تئوریک را مجسم ساخت پیکره‌های مشخص را ذکر میکنیم.

میزان جمع‌آوری غله توسط دولت در روسیه بموجب آمار کمیساریای ملی خواربار از اول اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال ۱۹۱۸ قریب ۳۰ ملیون پوط بوده است. در سال بعد قریب ۱۱۰ ملیون

---

* تعداد «ساوخوزها» و «کمونهای زراعتی» در روسیهٔ شوروی تقریباً به ۳۵۳۶ و ۱۹۶۱ و تعداد آرتل‌های زراعتی به ۳۶۹۶ تخمین زده میشود. ادارهٔ مرکزی آمار ما در حال حاضر به تهیه آمار دقیق کلیهٔ ساوخوزها و کمون‌ها مشغولست. نخستین نتایج آن در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ بدست خواهد آمد.

** نوعی از احتکار است. م.

پوط بوده است و در سه ماهه اول عملیات جمع‌آوری غله که در سال بعدی (۱۹۱۹ — ۱۹۲۰) صورت گرفت از قرائن معلوم تقریباً به ۵۴ ملیون پوط در مقابل ۳۷ ملیون پوط همین ماههای (اوت — اکتبر) سال ۱۹۱۸ میرسد.

این پیکره‌ها گواه روشنی هستند بر بهبود آهسته ولی پیوسته امور از لحاظ پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری. این بهبودی علی‌رغم دشواریهایی بدست می‌آید که در جهان سابقه نداشته و جنگ داخلی باعث آنست، همان جنگی که سرمایه‌داران روسی و خارجی آنرا سازمان میدهند و تمام نیروی مقتدرترین دول جهان را برای آن بکار میبرند.

بدینجهت، هر قدر هم بورژواهای کلیه کشورها و دستیاران آشکار و پنهانی آنان («سوسیالیستها»ی انترناسیونال دوم) دروغپردازی کنند و افترا بزنند، باز این نکته مسلم است که: از نقطهٔ نظر مسئله اساسی اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا، پیروزی کمونیسم بر سرمایه‌داری در کشور ما تأمین است. علت اینکه بورژوازی تمام جهان نسبت به بلشویسم خشمگین و غضبناک است و علیه بلشویکها به یورشهای جنگی و توطئه و غیره دست میزند همانا اینست که به احسن وجهی به این نکته پی میبرد که اگر ما را با نیروی جنگی درهم نشکنند، پیروزی ما در امر دگرگون ساختن اقتصاد اجتماعی ناگزیر است، حال آنکه وی قادر نیست ما را بدین وسیله در هم شکنند.

اینکه ما طی مهلت کوتاهی که در اختیار داشته‌ایم و با وجود دشواری‌های بیسابقه‌ایکه در جریان کار خود با آن مواجه بوده‌ایم، تا چه اندازه بر سرمایه‌داری غلبه یافته‌ایم از روی پیکره‌های ملخص زیرین دیده میشود. ادارهٔ مرکزی آمار هم اکنون ارقامی را دربارهٔ تولید و مصرف غله که مربوط به سراسر روسیه شوروی نبوده، بلکه مربوط به ۲۶ استان آنست، برای درج در مطبوعات حاضر کرده است.

نتایج حاصله چنین است (رجوع شود به جدول در ص ۵۲).

۲۶ استان روسیهٔ شوروی		جمعیت (به میلیون)	تولید غله (بدون بذر و بدون علیق) (به میلیون پوط)	غلهٔ تحویل شده توسط کمیساریای ملی خواربار (به میلیون پوط)	غلهٔ تحویل شده توسط انبان‌بدوشان (به میلیون پوط)	کل غله‌ایکه اهالی در اختیار داشتند (به میلیون پوط)	مصرف سرانهٔ غله (به پوط)
استانهای تولید کننده	شهرها	۴,۴	—	۲۰,۹	۲۰,۶	۴۱,۵	۹,۵
	دهات	۲۸,۶	۶۲۵,۴	—	—	۴۸۱,۸	۱۶,۹
استانهای مصرف کننده	شهرها	۵,۹	—	۲۰,۰	۲۰,۰	۴۰,۰	۶,۸
	دهات	۱۳,۸	۱۱۴,۰	۱۲,۱	۲۷,۸	۱۵۱,۴	۱۱,۰
جمع (۲۶ استان)		۵۲,۷	۷۳۹,۴	۵۳,۰	۶۸,۴	۷۱۴,۷	۱۳,۶

بدینسان تقریباً نیمی از غله شهرها را کمیساریای ملی خواربار و نیم دیگر را انبان‌بدوشان تأمین میکنند. تحقیقات دقیق دربارهٔ تغذیه کارگران شهری در سال ۱۹۱۸ همین نسبت را بدست داد. ضمناً کارگر در ازاء غله‌ای که دولت باو میرساند ۹ بار کمتر از آنچه که انبان‌بدوشان باو میرسانند، میپردازد. بهای احتکاری غله ده بار بیش از بهای دولتی است. این نتیجه‌ایستکه از بررسی دقیق بودجه‌های کارگران بدست آمده است.

٤

پیکره‌های مذکور، اگر خوب در آن تعمق شود، مدارک دقیقی بدست میدهند که تمام مشخصات اساسی اقتصادیات معاصر روسیه را روشن میسازند.

زحمتکشان از قید ستمگران و استثمارگران دیرین خود یعنی ملاکین و سرمایه‌داران رها گشته‌اند. این گامی که در راه آزادی واقعی و برابری واقعی به پیش برداشته شده و از لحاظ بزرگی و اندازه و سرعت خود در جهان نظیر نداشته است، از طرف هواداران بورژوازی (و از آنجمله دمکرات‌های خرده‌بورژوا) که از آزادی و برابری بمفهوم دمکراسی پارلمانی بورژوایی آنها دم میزنند و بی‌اساس آنرا «دمکراسی» بطور اعم یا «دمکراسی خالص» (کائوتسکی) اعلام مینمایند، در نظر گرفته نمیشود.

ولی زحمتکشان همانا برابری واقعی و آزادی واقعی (آزادی از قید ملاکین و سرمایه‌داران) را در نظر میگیرند و بهمین جهت هم، چنین استوار از حکومت شوروی طرفداری مینمایند.

در کشور دهقانی کسانیکه در نخستین وهله و بیش از همه و بلافاصله از دیکتاتوری پرولتاریا فایده بردند، دهقانان بطور اعم بودند. دهقان روسیه در دوران ملاکین و سرمایه‌داران گرسنگی میکشید. دهقان طی قرون متمادی تاریخ ما هیچگاه امکان نداشت برای خود کار کند: او خود گرسنگی میکشید و صدها ملیون پوط غله را به سرمایه‌داران، به شهرها و به خارجه میداد. دهقان فقط در دوران دیکتاتوری پرولتاریا برای نخستین بار برای خود کار کرد و از شهری‌ها بهتر غذا خورد. برای نخستین بار دهقان عملا روی آزادی دید: آزادی در خوردن نان خود، آزادی از قید گرسنگی. بهنگام تقسیم زمین‌ها، چنانکه میدانیم، حداکثر برابری برقرار گشته است: دهقانان در اکثریت عظیمی از موارد زمین را «برحسب تعداد نانخورها» تقسیم میکنند.

سوسیالیسم یعنی محو طبقات.

برای محو طبقات باید اولا ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. برای محو طبقات باید ثانیاً فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی اینکار را نمیتوان فوراً انجام داد. این وظیفه‌ایست بمراتب دشوارتر و بالضروره طولانی. این مسئله‌ایست که آنرا نمیتوان با سرنگونی طبقه، اعم از اینکه هر طبقه‌ای باشد، حل کرد. آنرا فقط از طریق تجدید سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد خرده‌کالایی و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی میتوان حل کرد. چنین انتقالی بالضروره بس طولانی خواهد بود. اقدامات عجولانه و غیر محتاطانه اداری و قانونگذاری در این رشته نتیجه‌اش فقط کند ساختن و دشوار نمودن این انتقال است. تسریع این انتقال فقط در صورتی ممکن است که بدهقان آنچنان کمکی مبذول گردد که بوی امکان دهد در مقیاسی عظیم تمام تکنیک زراعتی را بهبود بخشد و آنرا از بیخ و بن اصلاح نماید.

برای انجام دومین بخش این وظیفه که دشوارترین بخش آنست، پرولتاریایی که بر بورژوازی غالب آمده است باید از خط‌مشی اساسی زیرین سیاست خود در مورد دهقانان بطور پیگیر پیروی کند: پرولتاریا باید دهقان زحمتکش را از دهقان مالک، — دهقان کارکن را از دهقان سوداگر، دهقان زحمتکش را از دهقان محتکر تمیز دهد و بین آنها مرزبندی نماید.

تمام کنه سوسیالیسم در همین مرزبندیست.

و شگفت‌آور نیست که سوسیالیستهای در گفتار و دمکرات‌های خرده‌بورژوایی در کردار (مارتف‌ها و چرنوف‌ها، کائوتسکی‌ها و شرکاء) به این کنه سوسیالیسم پی نمیبرند.

این مرزبندی بسیار دشوار است، زیرا در زندگی واقعی تمام خواص «دهقان»، هر قدر هم که این خواص متفاوت و متضاد باشند، در یک واحد کل بهم آمیخته‌اند. ولی با همهٔ اینها مرزبندی مزبور ممکنست و نه تنها ممکنست، بلکه بطور ناگزیر از شرایط

اقتصاد دهقانی و زندگی دهقانی ناشی میگردد. دهقان زحمتکش قرنها تحت ستم ملاکین، سرمایه‌داران، سوداگران، محتکرین و دولت آنان و از آنجمله دمکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی بوده است. دهقان زحمتکش قرنهای مدید حس کینه و خصومت نسبت به این ستمگران و استثمارگران را در خود پرورش داده است و این «پرورش» که خود زندگی آنرا داده است، دهقان را وادار میکند علیه سرمایه‌دار، علیه محتکر و علیه سوداگر در جستجوی اتحاد با کارگر باشد. ولی در عین حال شرایط اقتصادی، شرایط اقتصاد کالایی، دهقان را ناگزیر سوداگر و محتکر میسازد (نه همیشه ولی در اکثریت عظیمی از موارد).

آماری که ما فوقاً ذکر کردیم تفاوت بین دهقان زحمتکش و دهقان محتکر را بعیان نشان میدهد. آن دهقانیکه در سال ۱۹۱۸—۱۹۱۹ برای مصرف کارگران گرسنهٔ شهرها ۴۰ ملیون پوط غله به نرخهای ثابت دولتی در اختیار ارگانهای دولتی گذاشت و آنهم با وجود تمام نقصانهای این ارگان‌ها که دولت کارگری بخوبی از آنها آگاهست، ولی در نخستین دوران انتقال به سوسیالیسم نقصانهایی رفع‌نشدنی هستند، چنین دهقانی دهقان زحمتکش، رفیق کامل‌الحقوق کارگر سوسیالیست، مطمئن‌ترین متفق وی و برادر تنی وی در مبارزهٔ علیه یوغ سرمایه است. ولی آن دهقانی که بطور مخفی ۴۰ ملیون پوط غله را به نرخی ده بار گرانتر از نرخ دولتی بفروش رساند و در این امر از نیازمندی و گرسنگی کارگر شهری استفاده کرد، دولت را فریب داد و فریب و غارت و معاملات شیادانه را در همه‌جا تشدید نمود و موجب آن گردید — چنین دهقانی محتکر است، متفق سرمایه‌دار است، دشمن طبقاتی کارگر است، استثمارگر است، زیرا در اختیار داشتن مازاد غله‌ایکه از زمین متعلق به همهٔ کشور و بکمک ابزاری برداشت شده است که نه تنها زحمت دهقان بلکه کارگر نیز بنحوی از انحاء در ساختن آن دخالت داشته است و غیره، در اختیار داشتن این مازاد غله و احتکار آن معنایش استثمار کارگر گرسنه است.

از هر سو بر سر ما فریاد میزنند که شما ناقض آزادی و

برابری و دمکراسی هستید و در این باره به نابرابری کارگر و دهقان در قانون اساسی ما، به برچیدن مجلس موسسان و به ضبط قهری مازاد غله و غیره اشاره میکنند. ما پاسخ میدهیم: در جهان تا کنون هیچ دولتی اینهمه کار برای بر انداختن آن نابرابری واقعی و آن فقدان آزادی واقعی که دهقان زحمتکش قرنها از آن در عذاب بود، انجام نداده است. ولی ما برای دهقان محتکر هرگز برابری قائل نخواهیم شد، همانگونه که بین استثمارگر و استثمارشونده، بین سیر و گرسنه «برابری» قایل نخواهیم شد و «آزادی» اولی را برای غارت دومی برسمیت نخواهیم شناخت. و با آن تحصیل کرده‌هایی هم که نمیخواهند باین تفاوت پی ببرند همانگونه رفتار خواهیم کرد که با افراد گارد سفید رفتار مینمائیم، ولو اینکه افراد مزبور خود را دمکرات، سوسیالیست، انترناسیونالیست، کائوتسکی‌ها، چرنوف‌ها و مارتف‌ها بنامند.

۵

سوسیالیسم یعنی محو طبقات. دیکتاتوری پرولتاریا برای محو طبقات هر چه از دستش برمی‌آمده انجام داده است. ولی طبقات را نمیتوان فوراً محو ساخت.

طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقیمانده‌اند و باقی خواهد ماند. دیکتاتوری زمانی غیرلازم خواهد شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت.

طبقات باقی مانده‌اند، ولی هریک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته‌اند؛ مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است. مبارزهٔ طبقاتی بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی‌رود، بلکه فقط شکلهای دیگری بخود میگیرد.

پرولتاریا بهنگام سرمایه‌داری طبقهٔ ستمکش، طبقهٔ محروم از هرگونه مالکیت بر وسایل تولید و تنها طبقه‌ای بود که مستقیماً و تمام و کمال در نقطهٔ مقابل بورژوازی قرار داشت و بدین سبب

تنها طبقه‌ای بود که قادر بود تا پایان انقلابی باشد. پرولتاریا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی به طبقهٔ حاکمه مبدل شد: وی قدرت دولتی را در دست خود دارد، وسایل تولید را که اکنون اجتماعی شده است، در اختیار خود دارد، عناصر و طبقات متزلزل و بینابینی را رهبری می‌نماید، وی نیروی فزونی یافتهٔ مقاومت استثمارگران را سرکوب میسازد. همهٔ اینها وظایف خاص مبارزهٔ طبقاتی است، وظایفی است که پرولتاریا سابقاً آنها را مطرح نمیساخت و نمیتوانست مطرح سازد.

طبقهٔ استثمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران از بین نرفته و ممکن نیست بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا بفوریت از بین برود. استثمارگران درهم شکسته شده، ولی نابود نشده‌اند. پایگاه بین‌المللی آنها یعنی سرمایهٔ بین‌المللی که آنها شعبه‌ای از آن هستند، باقیمانده است. قسمتی از وسائل تولید، پول و ارتباطات عظیم اجتماعی در دست آنها باقیمانده است. نیروی مقاومت آنان، همانا بعلت شکستشان، صدها و هزارها بار افزایش یافته است. برخورداری از «فن» ادارهٔ امور دولتی، نظامی و اقتصادی تفوق بسیار و بسیار زیادی به آنها میدهد، پس اهمیت آنان بمراتب بیش از نسبت آنان در بین عده کل اهالیست. مبارزهٔ طبقاتی استثمارگران سرنگون شده علیه پیشاهنگ پیروزمند استثمارشوندگان یعنی پرولتاریا بمراتب شدیدتر شده است. و هر آینه اگر از انقلاب سخن درمیان باشد و این مفهوم را با پندارهای رفرمیستی تعویض نکنند (کاریکه تمام قهرمانان انترناسیونال دوم میکنند)، جز اینهم نمیتواند باشد.

سرانجام دهقانان، همچون هر نوع خرده‌بورژوازی بطور کلی، بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا نیز دارای وضع حد وسط و بینابینی هستند: از یکسو اینها تودهٔ بس قابل ملاحظه‌ای (و در روسیهٔ عقب‌مانده تودهٔ عظیمی) از زحمتکشان هستند که مصالح مشترک زحمتکشان در امر رهایی از قید ملاکین و سرمایه‌داران متحدشان میسازد؛ از سوی دیگر اینها صاحبکاران خرده‌پای منفرد، مالک و سوداگرند.

یک چنین وضع اقتصادی ناگزیر موجب نوسان بین پرولتاریا و بورژوازی میگردد. و بهنگام مبارزه حاد بین پرولتاریا و بورژوازی، بهنگام فرو پاشیدن فوق‌العاده سریع کلیهٔ مناسبات اجتماعی و با عادت شدیدی که بویژه دهقانان و بطور کلی خرده‌بورژواها به زندگی کهنه و جمود و ثابت دارند، طبیعی است که ما ناگزیر در بین آنها رفت و آمدها و نوسان‌هایی از اینسو به آنسو، چرخش‌ها، شک و تردیدها و غیره‌ای را مشاهده خواهیم کرد.

وظیفهٔ پرولتاریا نسبت به این طبقه — یا نسبت باین عناصر اجتماعی — عبارتست از رهبری و مبارزه برای نفوذ در آن. بدنبال خود بردن عناصر متزلزل و نااستوار — اینست کاری که پرولتاریا باید انجام دهد.

اگر ما تمام نیروهای اساسی یا طبقات و مناسبات متقابل آنها را که دیکتاتوری پرولتاریا شکل آنرا تغییر داده است، با هم مقایسه نمائیم خواهیم دید که پندار رایج و خرده‌بورژوامآبانه دربارهٔ انتقال به سوسیالیسم «از طریق دمکراسی» بطور اعم، یعنی پنداری که ما آنرا در نزد همهٔ نمایندگان انترناسیونال دوم مشاهده میکنیم، چه نابخردی بیحد و حصر تئوریک و چه کندذهنی عجیبی است. خرافهٔ مربوط به مضمون بلاقید و شرط و برون طبقاتی «دمکراسی»، این خرافه‌ایکه از بورژوازی بمیراث رسیده است، پایهٔ این اشتباه را تشکیل میدهد. ولی در حقیقت امر بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا، هم دمکراسی وارد مرحله بکلی تازه‌ای میگردد و هم مبارزه طبقاتی بمدارج عالیتری ارتقاء مییابد و کلیه و هر گونه شکلها را تابع خود میسازد.

الفاظ کلی دربارهٔ آزادی، برابری و دمکراسی عملا برابرند با تکرار کورکورانهٔ مفاهیمی که کپیه مناسبات تولید کالایی هستند. حل مسائل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا بکمک این الفاظ کلی معنایش پیوستن به خطمشی تئوریک و اصولی بورژوازی در کلیه جهات است. از نقطهٔ نظر پرولتاریا مسئله فقط بدین شکل مطرحست: آزادی از قید ستمگری چه طبقه‌ای؟ برابری چه طبقه با چه طبقه‌ای؟ دمکراسی

بر اساس مالکیت خصوصی یا بر پایهٔ مبارزه در راه الغاء مالکیت خصوصی؟ و غیره.

انگلس مدتها پیش در «آنتی دورینگ» توضیح داده است که مفهوم برابری هر آینه اگر کپیهٔ مناسبات تولید کالایی باشد و منظور از آن — محو طبقات نباشد، به خرافه بدل میگردد. این حقیقت مقدماتی دربارهٔ فرق بین مفهوم بورژوادمکراتیک و مفهوم سوسیالیستی برابری را همواره فراموش میکنند. ولی اگر این حقیقت فراموش نشود، آنوقت واضح میگردد که پرولتاریا با سرنگون ساختن بورژوازی، قطعی‌ترین گام را بسوی محو طبقات برمیدارد و نیز واضح میگردد که پرولتاریا برای سرانجام دادن این امر باید با استفادهٔ از دستگاه قدرت دولتی و با بکار بردن شیوه‌های گوناگون مبارزه و اعمال نفوذ و تاثیر در بورژوازی سرنگون شده و خرده‌بورژوازی متزلزل، مبارزهٔ طبقاتی خود را ادامه دهد.

(ادامه دارد *.)

۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۹.

«پراودا»، شمارهٔ ۲۵۰، هفتم نوامبر سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۳۹، ص ۲۷۱ — ۲۸۲ ترجمه و چاپ شده است

* مقاله ناتمام مانده است. ه. ت.

سخنرانی در دومین کنگرهٔ سازمانهای کمونیستی ملل خاور سراسر روسیه (۸) ۲۲ نوامبر سال ۱۹۱۹

رفقا! بسیار خوشوقتم که می‌توانم بکنگره رفقای کمونیست نمایندگان سازمانهای مسلمان خاور درود و تهنیت بگویم و چند کلمه‌ای دربارهٔ چگونگی اوضاع کنونی روسیه و سراسر جهان صحبت کنم. موضوع سخنرانی من — لحظهٔ حاضر است و تصور می کنم که در این مسئله مهمترین نکته، برخورد ملل خاور به امپریالیسم و جنبش انقلابی میان این ملتهاست. پرواضح است که این جنبش انقلابی ملل خاور اکنون می‌تواند با موفقیت گسترش یابد و می‌تواند فقط از راه برقراری رابطه و پیوند مستقیم با مبارزهٔ انقلابی جمهوری شوروی ما علیه امپریالیسم بین‌المللی تحقق پیدا کند. بعللی، و ناگفته نماند بمناسبت عقب‌ماندگی روسیه و وسعت بیکران آن و باین سبب که روسیه مرز بین اروپا و آسیا، بین باختر و خاور است، ما ناگزیر تمامی سنگینی را بدوش میکشیم و برای خود افتخار بزرگ می‌شماریم که در مبارزهٔ جهانی علیه امپریالیسم پیشقدم باشیم. به این جهت تمامی سیر رویدادهای آیندهٔ نزدیک مبشر مبارزهٔ گسترده‌تر و سخت‌تر با امپریالیسم بین‌المللی است و قطعاً و ناگزیر با مبارزهٔ جمهوری شوروی علیه نیروهای امپریالیسم متحده — آلمان و فرانسه و انگلستان و آمریکا مربوط خواهد بود.

و اما دربارهٔ جانب نظامی مسئله، لابد شما می‌دانید که حالا در همهٔ جبهه‌ها اوضاع چقدر بنفع ما تغییر کرده است. دربارهٔ این مسئله سخن بتفصیل نخواهم گفت، و فقط می گویم، جنگ داخلی

که امپریالیسم بین‌المللی بزور بما[۲] تحمیل کرد،[۳] طی دو سال، دشواریها و مشقات بیشماری برای جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه ببار آورده و چنان بار توانفرسایی بدوش دهقانان و کارگران گذاشته است که غالباً تصور می‌شد تاب و توان آنرا نداشته باشند. اما در عین حال این جنگ با تعدیات ناهنجار و هجوم و فشار خشن و بی‌امان باصطلاح «متحدین» ما که بحیوانات درنده مبدل شده‌اند و ما را حتی تا آغاز انقلاب سوسیالیستی غارت می‌کردند، اعجاز کرده و مردم را که از جنگ خسته شده بودند و بنظر می‌رسید که قادر به تحمل بار جنگ دیگر نیستند بمبارزانی مبدل ساخت که طی دو سال نه تنها بار جنگ را تحمل کرده‌اند، بلکه با پیروزی آنرا بپایان می‌رسانند. آن پیروزیهایی که اینک بر کلچاک و یودنیچ و دنیکین بدست می‌آوریم، بمعنای آغاز مرحلهٔ جدید در تاریخ مبارزه میان امپریالیسم جهانی و کشورها و ملتهایی است که برای مبارزه در راه آزادی خود بپا خاسته‌اند. از این لحاظ جنگ داخلی دوسالهٔ ما نه تنها مشهودات دیرین تاریخ را کاملا تأیید کرد که خصلت جنگ و موفقیت آن بیش از هر چیز بسته بنظام داخلی آن کشوری است که وارد جنگ می‌شود، و جنگ انعکاس آن سیاست داخلی است که این کشور قبل از جنگ تعقیب می‌کند. اینها — عموماً بطور مسلم و ناگزیر در چگونگی اداره امور جنگی بازتاب پیدا می‌کند.

این مسئله که کدام طبقه بجنگ پرداخته و بجنگ ادامه می‌دهد، مسئله بسیار مهمی است. تنها در سایه آنکه جنگ داخلی ما توسط کارگران و دهقانانی که خود را آزاد ساخته‌اند صورت می‌پذیرد و ادامهٔ مبارزهٔ سیاسی در راه رهایی زحمتکشان از شر سرمایه‌داران کشور خود و سراسر جهان بشمار می‌رود، تنها باین علت در چنین کشور عقب‌مانده‌ای نظیر روسیه که در نتیجهٔ جنگ چهارسالهٔ امپریالیستی خسته و کوفته شده است، افراد قوی‌الاراده پیدا شدند و توانستند که طی دو سال در شرایط سخت و دشوار غیرقابل تصور و بیسابقه‌ای این جنگ را ادامه دهند.

تاریخ جنگ داخلی این نکته را با وضوح خاصی در جنگ با

کلچاک نشان داد. دشمنی چون کلچاک که از همهٔ نیرومندترین دول جهان کمک می‌گرفت و راه آهن را در اختیار داشت که توسط صدها هزار تن از نظامیان دول خارجی و از جمله توسط بهترین سپاهیان امپریالیسم بین‌المللی مثلا نیروهای مسلح ژاپن حفاظت می‌شد که برای جنگ امپریالیستی آماده شده بودند و تقریباً در آن شرکت نداشتند و باین جهت کمتر صدمه دیده بودند، — کلچاک که بر دهقانان سیبری که مرفه‌ترین دهقانان بودند و از حقوق خاوندی (سرواژ — م.) اطلاعی نداشتند، و بدینجهت طبعاً از هر کس دیگر از کمونیسم بدور بودند، متکی بود، — بنظر می‌رسید که کلچاک نیروی غلبه‌ناپذیر است چونکه سپاهیانش واحد پیشگام امپریالیسم بین‌المللی است. هنوز هم سپاهیان ژاپن و چکسلواکی و دیگر نیروهای مسلح ملل امپریالیستی در سیبری مشغول فعالیتند. بهرحال تجربه و آزمون سلطه بیش از یکساله کلچاک بر سیبری با آنهمه ثروتهای عظیم طبیعی‌اش، تجربه‌ای که ابتداء مورد پشتیبانی احزاب سوسیالیست انترناسیونال دوم، منشویک‌ها و اس‌ارها قرار گرفت که جبههٔ کمیتهٔ مجلس مؤسسان (۹) را تشکیل دادند و در این اوضاع و احوال از نقطهٔ نظر کوته‌بینانه و جریان عادی تاریخ، استوار و غلبه‌ناپذیر بنظر می‌رسید، ولی در واقع نشان داد که: هر چه کلچاک در داخل و عمق روسیه پیش می‌رفت، بیشتر فرسوده و ضعیف می‌شد و سرانجام ما پیروزی کامل روسیهٔ شوروی را بر کلچاک می‌بینیم. در اینجا بدون تردید عملا بر ما ثابت می‌شود که نیروهای متحد و همپیوسته کارگران و دهقانانی که از شر سرمایه‌داران رها شده‌اند، واقعاً اعجاز می‌کنند. و عملا بر ما ثابت می‌شود که جنگ انقلابی وقتی که واقعاً توده‌های زحمتکش ستمدیده را جلب می‌کند و مورد توجه آنان قرار می‌گیرد و آنها را باین نکته آگاه می‌سازد که علیه استثمارگران مبارزه می‌کنند — چنین جنگ انقلابی موجد نیرو و قدرت اعجاز است.

تصور می‌کنم آنچه که ارتش سرخ انجام داده، مبارزهٔ آن و تاریخ پیروزیش اهمیت عظیم جهانشمول برای همه ملل خاور خواهد

داشت و بملل خاور نشان خواهد داد که این ملتها هر قدر هم ضعیف باشند و قدرت ستمگران اروپایی که در پیکار از تمام معجزه‌های تکنیک و هنر نظامی استفاده می‌کنند، غلبه‌ناپذیر بنظر برسد، معهذا جنگ انقلابی که ملل ستمدیده بدان دست زده‌اند اگر بتواند واقعاً ملیونها زحمتکش و استثمارشونده را بیدار کند، این جنگ انقلابی آنچنان امکانات و قدرت اعجاز در خود نهفته دارد که آزادی ملل خاور حالا دیگر از نقطهٔ نظر نه تنها آینده انقلاب بین‌المللی بلکه همچنین از نقطهٔ نظر تجربه مستقیم جنگی که در آسیا و در سیبری صورت گرفته، تجربه‌ای که جمهوری شوروی در برابر یورش نظامی همهٔ کشورهای بسیار پرتوان امپریالیسم کسب نموده، کاملا عملی است.

علاوه بر آن این تجربهٔ جنگ داخلی در روسیه بما و بکمونیست‌های همهٔ کشورها نشان داد که چگونه درمیان آتش جنگ داخلی همراه با رشد و افزایش شور انقلابی اوضاع داخلی خیلی تثبیت میشود. جنگ معیار آزمایش همهٔ نیروهای اقتصادی و تشکیلاتی هر ملت است. و بالاخره پس از آزمون دوساله، صرف نظر از جنگی بی‌نهایت سخت برای کارگران و دهقانان که از گرسنگی و سرما رنج می‌برند، بر اساس آزمون دوساله می‌توان گفت که ما پیروز می‌شویم و پیروز خواهیم شد، چونکه پشت جبهه محکم داریم و دهقانان و کارگران با وجود قحطی و سرما متحد و همپیوسته‌اند و قوت یافته‌اند، و هر ضربت شدید را با افزایش همبستگی نیروها و قدرت اقتصادی پاسخ می‌دهند و فقط باین جهت، پیروزی‌ها بر کلچاک، یودنیچ و متحدین آنها، بر نیرومندترین دول جهان، امکان‌پذیر شد. دو سال گذشته از یکطرف امکان گسترش جنگ انقلابی را بما نشان می‌دهد و از طرف دیگر قوام و تقویت حکومت شوروی را در زیر ضربات سنگین تاخت و تاز بیگانه که هدفش امحای سریع کانون انقلاب و درهم شکستن جمهوری کارگران و دهقانان است که جرئت کرده‌اند به امپریالیسم بین‌المللی اعلان جنگ دهند. اما این ضربات بجای اینکه کارگران و دهقانان روسیه را درهم شکنند آنها را آبدیده کرد.

چنین است نتایج عمده و مضمون اصلی لحظهٔ کنونی. ما به پیروزی‌های قطعی بر دنیکین — آخرین دشمنی که در خاک کشور ما باقی مانده است، نزدیک می‌شویم. ما خود را قوی احساس می‌کنیم و هزار بار می‌توانیم تکرار کنیم و اشتباه نمی‌کنیم که وقتی می‌گوییم ساختمان داخلی جمهوری تقویت یافته، و ما برای انجام وظایف ساختمان بنای سوسیالیسم — ساختمانی که در دوران جنگ داخلی وقت و نیروی خیلی کمتری می‌توانستیم به آن تخصیص دهیم و فقط حالا با پا نهادن براه آزاد بدون شک می‌توانیم تمام وقت و نیروی خود را صرف آن کنیم، بمراتب نیرومندتر و آماده‌تر از جنگ با دنیکین خارج خواهیم شد.

ما شاهد روند متلاشی شدن امپریالیسم در اروپای باختری هستیم. می‌دانید که یکسال پیش حتی سوسیالیست‌های آلمان مانند اکثریت عظیم سوسیالیست‌ها که از درک حقیقت‌الامر دور بودند، تصور می‌کردند که مبارزه‌ای میان دو گروه امپریالیسم جهانی در گرفته‌است، که این مبارزه جریان تاریخ را پر کرده و نیرویی نیست که کار دیگری انجام دهد، آنها تصور می‌کردند که حتی سوسیالیست‌ها چاره‌ای ندارند جز اینکه بیکی از این گروههای درندگان پرتوان جهانی بپیوندند. در اواخر اکتبر سال ۱۹۱۸ چنین بنظر می‌رسید. اما می‌بینیم که از آن زمان تاریخ جهانی، سال پدیده‌های گسترده و عمیق بیسابقه‌ای از سر گذرانده که چشم‌های بسیاری از آن سوسیالیست‌ها را باز کرده است که هنگام جنگ امپریالیستی میهن‌پرستانی بودند که روش و کردار خود را چنین توجیه می‌کردند که در برابر دشمن قرار گرفته‌اند، اتحاد با امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه را توجیه میکردند که گویا آنها رهایی از شر امپریالیسم آلمان را به ارمغان می‌آورده‌اند. ببینید که با این جنگ چقدر توهم و خیال بر باد رفته است! ما شاهد متلاشی شدن امپریالیسم آلمان هستیم که کاررا نه تنها به انقلاب جمهوریت، بلکه حتی به انقلاب سوسیالیستی کشانده است. شما می‌دانید که در حال حاضر مبارزهٔ طبقات در آلمان شدیدتر شده و جنگ داخلی و مبارزهٔ پرولتاریای آلمان علیه

امپریالیستهای آلمانی که برنگ جمهوری‌خواهان درآمده‌اند، ولی کماکان نمایندگان امپریالیسم هستند، نزدیکتر می‌شود.

همه می‌دانند که انقلاب اجتماعی در اروپای باختری نه روزبروز بلکه ساعت بساعت نضج می‌گیرد و همین پروسه هم در آمریکا و هم در انگلستان — میان این باصطلاح نمایندگان فرهنگ و تمدن که بر گونها — بر امپریالیستهای آلمانی — پیروز شده‌اند، جریان دارد، ولی وقتی کار به صلح ورسای (۱۰) کشید، همه دیدند که پیمان صلح در ورسای صد بار غارتگرانه‌تر از صلح برست (۱۱) است که غارتگران آلمانی بر ما تحمیل کردند، و این صلح ورسای بزرگترین ضربه‌ای است که سرمایه‌داران و امپریالیست‌های این کشورهای فلکزده پیروزمند می‌توانستند بخود وارد سازند. پیمان صلح ورسای چشمهای همانا ملل پیروز را باز کرد و ثابت نمود که ما نه با نمایندگان فرهنگ و تمدن مواجهیم بلکه در سیمای انگلیس و فرانسه با دولتهایی روبرو هستیم که با وجود اینکه دولت‌های دمکراتیک هستند ولی توسط درندگان — امپریالیست‌ها اداره می‌شوند. مبارزهٔ داخلی این درندگان با چنان سرعتی گسترش می‌یابد که می‌توانیم با علم باینکه صلح ورسای در حکم فقط پیروزی ظاهری امپریالیستهای پیروزمند است، در واقع شکست همهٔ جهان امپریالیستی و دوری و اجتناب قطعی توده‌های زحمتکش از آن سوسیالیست‌ها که هنگام جنگ متحد نمایندگان امپریالیسم پوسیده بودند و از یکی از گروههای درندگان متحارب دفاع می‌نمودند، بسیار خوشحال باشیم. چشمهای زحمتکشان باز شد چونکه صلح ورسای ددمنشانه بود و نشان داد که فرانسه و انگلیس در واقع با آلمان می‌جنگیدند تا سلطهٔ خود را بر مستعمرات استوارتر سازند و بر قدرت امپریالیستی خود بیفزایند. این مبارزهٔ داخلی هر چه زمان میگذرد گسترده‌تر می‌گردد. امروز رادیو تلگرامی از لندن بتاریخ ۲۱ نوامبر دیدم که در آن روزنامه‌نگاران آمریکایی که نمی‌توان آنها را بداشتن سمپاتی و حسن نظر نسبت بانقلابیون مظنون شمرد، می‌گویند که در فرانسه موج بیسابقه

تنفر نسبت به آمریکائیها مشاهده می‌شود، چونکه آمریکائیها از تأیید پیمان صلح ورسای امتناع ورزیده‌اند.

انگلستان و فرانسه پیروز شده‌اند، ولی خیلی به آمریکا بدهکارند که تصمیم گرفته است هر قدر هم فرانسوی‌ها و انگلیسها خود را غالب و پیروز بشمارند، سرشیر را بگیرد و بابت کمک خود در زمان جنگ بهره اضافی دریافت دارد و برای تأمین آن، ناوگان آمریکا باید بدرد بخورد که اکنون در دست ساختمان است و از لحاظ کمیت بر ناوگان انگلیس پیشی می‌گیرد. و روش خشن و ناهنجار امپریالیسم درنده آمریکاییها از این عمل روشن است که عمال آمریکا کالای زنده، زنان و دختران را می‌خرند و برای بسط دامنه فحشاء، به آمریکا می‌برند. امریکای آزاد و با فرهنگ، فاحشه‌خانه‌ها را از لحاظ کالای زنده تأمین می‌کند! در لهستان و بلژیک با عمال آمریکا اختلاف پیدا می‌شود. اینها تصویر کوچکی از حوادثی است که در مقیاس بزرگ در هر کشور کوچک که از آنتانت کمک گرفته است، روی می‌دهد. لهستان را در نظر بگیرند. می‌بینید که کارگزاران و سفته‌بازان آمریکایی برای خریدن تمام ثروت‌های لهستان که بر خود می‌بالد که اکنون بعنوان کشور مستقل وجود دارد، بآنجا می‌روند. عمال و کارگزاران آمریکا لهستان را می‌خرند، حتی یک فابریک و کارخانه، یک رشته صنعتی نیست که آمریکاییها آنرا به جیب خود نگذاشته باشند. آمریکا چنان بی‌شرم و پررو شده که دارد فرانسه «این پیروزمند کبیر آزاد» را تحت انقیاد درمی‌آورد که سابقاً کشور رباخوار بود و حالا کاملاً بدهکار آمریکاست، چونکه نیروهای اقتصادی خود را از دست داده و نمی‌تواند از لحاظ غله و زغال سنگ خود را تأمین نماید و قادر نیست نیروهای مادی خود را در ابعاد گسترده، رشد دهد، اما آمریکا طلب می‌کند که همهٔ باج و خراج بدون چون و چرا پرداخته شود. با این ترتیب ورشکستگی اقتصادی فرانسه و انگلستان و دیگر کشورهای پرتوان بیش از پیش و هر چه بیشتر عیان و آشکار می‌گردد. در انتخابات فرانسه کلریکالها برتری یافته‌اند. ملت فرانسه چون گول آنها را خورده بود و می‌بایستی تمام نیروهای

خود را بخاطر آزادی و دمکراسی علیه آلمان بکار برد، حالا بدهکاری بی‌پایان و توهین و استهزای امپریالیست‌های درنده آمریکایی، و سپس اکثریت کلریکالی از نمایندگان وحشی‌ترین ارتجاع را بعنوان پاداش گرفته است.

اوضاع و احوال در سراسر جهان بی‌اندازه بغرنجتر و پیچیده‌تر شده است. پیروزی ما بر کلچاک و یودنیچ — بر این چاکران سرمایه بین‌المللی بسیار بزرگ است، ولی پیروزی که ما در مقیاس بین‌المللی بدست می‌آوریم با وجود اینکه هنوز آنقدرها روشن نیست خیلی بیشتر است. این پیروزی عبارتست از فساد و تلاشی داخلی امپریالیسم که نمی‌تواند نیروهای خود را علیه ما گسیل دارد. آنتانت به چنین آزمایشی دست زد، ولی کاری از پیش نبرد، چونکه سپاهیانش هنگامیکه با نیروهای مسلح ما ملاقات می‌کنند و با قانون اساسی شوروی روسیه ما که به زبانهای آنها ترجمه شده است، آشنا می‌شوند، متلاشی می‌گردند. قانون اساسی ما علیرغم نفوذ پیشوایان سوسیالیسم پوسیده، همواره حسن نظر و سمپاتی توده‌های زحمتکش را جلب می‌کند. حالا کلمهٔ «شورا» برای همه مفهوم است و قانون اساسی شوروی بهمهٔ زبانها ترجمه شده و هر کارگری با آن آشناست و میداند که این — قانون اساسی زحمتکشان و نظام سیاسی زحمتکشان است که به پیروزی بر سرمایه بین‌المللی دعوت می‌کنند، میدانند که این — موفقیتی است که ما در برابر امپریالیستهای جهانی بدست آورده‌ایم. این پیروزی ما در هر کشور امپریالیستی تأثیر بخشیده و بازتاب پیدا کرده است، چونکه ما نیروی سپاهیانشان را از آنها گرفته و امکان حرکت آنها را علیه روسیهٔ شوروی سلب کرده‌ایم.

آنها کوشیدند با نیروهای نظامی کشورهای دیگر با استفاده از سپاهیان فنلاند، لهستان و لتونی با ما بجنگند، اما کاری از پیش نرفت. چرچیل — وزیر انگلیسی چند هفته پیش ضمن بیانات خویش در مجلس با خودستایی گفت که حمله و یورش ۱۴ ملت علیه روسیه شوروی سازمان داده شده و تا سال جدید پیروزی بر روسیه تأمین خواهد شد — رد این باره تلگرافهایی بسراسر جهان

مخابره گردید: راستی هم در این یورش ملل متعدد — فنلاند، اوکرائین، لهستان، گرجستان، چکسلواکی‌ها، ژاپنیها، فرانسوی‌ها، انگلیسها، آلمانیها شرکت داشتند. اما ما از نتیجهٔ این کار اطلاع داریم و می‌دانیم که استونیها سپاهیان یودنیچ را ترک کردند و اکنون دربارهٔ این مسئله که استونیها نمی‌خواهند بوی کمک کنند در روزنامه‌ها بحث شدید در گرفته است و فنلاند هم، علیرغم بورژوازی آنکشور به یودنیچ کمک نداده است، با این ترتیب تلاش دوم برای حمله بما، عقیم مانده است. مرحله نخست — اعزام نیروهای خود آنتانت بود که از لحاظ تجهیزات جنگی کامل بودند و تصور می‌شد که بر جمهوری شوروی پیروز خواهند شد. این نیروها، قفقاز و آرخانگلسک و کریمه را ترک کرده و هنوز در مورمانسک، همانند چکسلواکها در سیبری، باقی هستند، ولی پراکنده شده‌اند. تلاش نخست برای پیروزی با نیروهای خود بر ما با پیروزی ما پایان یافت. تلاش دوم عبارت از این بود که ملل همسایه با ما را که از لحاظ مالی کاملا وابسته آنتانت بودند علیه ما برانگیزند و آنها را وادار سازند ما را بمثابه لانه سوسیالیسم خفه نمایند. اما این تلاش هم عقیم ماند و معلوم شد که هیچکدام از این دولتهای کوچک قادر بچنین جنگی نیستند. مضافاً بر این، در هر یک از کشورهای کوچک حس نفرت نسبت به آنتانت ریشه دوانده است. اگر فنلاند هنگامیکه یودنیچ که کراسنویه سلو را گرفت، برای تصرف پتروگراد نرفت، علتش این بود که مردد بود و می‌دید که در جوار روسیه شوروی می‌تواند مستقل زندگی کند، ولی با آنتانت نمی‌تواند در صلح و صفا بسر برد. همهٔ ملل کوچک چنین احساسی داشتند. فنلاند و لیتوانی، استلاند و لهستان هم که شوینیسم کاملا در آنها حکمفرماست، اما نفرت نسبت به آنتانت هم هست که استثمار خود را در آنجاها گسترش می‌دهد چنین احساسی دارند. حالا ما بدون ذره‌ای اغراق با توجه بجریان رویدادها می‌توانیم بگوئیم که نه تنها مرحلهٔ نخست بلکه مرحلهٔ دوم جنگ بین‌المللی علیه جمهوری شوروی با شکست مواجه

شده و عقیم مانده است. حالا ما باید فقط بر سپاهیان دنیکین که تا کنون نصف‌شان تارومار گشته‌اند، پیروز شویم.

چنین است، وضع کنونی روسیه و اوضاع بین‌المللی که باختصار در این سخنرانی خود آنرا تشریح کردم. اجازه بدهید در پایان دربارهٔ وضعی که در برخورد به بملتهای خاور بوجود می‌آید، صحبت کنم. شما نمایندگان سازمانهای کمونیستی و احزاب کمونیست ملل مختلف خاور هستید. باید بگویم که اگر بلشویک‌های روس توانستند در امپریالیسم کهن شکاف ایجاد کنند و وظیفهٔ فوق‌العاده دشوار ولی فوق‌العاده شرافتمندانهٔ ایجاد راههای جدید انقلاب را بعهده گیرند، شما نمایندگان توده‌های زحمتکش خاور وظیفه بزرگتر و تازه‌تری در پیش دارید. کاملا روشن می‌شود که انقلاب سوسیالیستی که در سراسر جهان نزدیک می‌شود بهیچوجه تنها عبارت از پیروزی پرولتاریای هر کشوری بر بورژوازی خودی نخواهد بود. اگر انقلاب بآسانی و سرعت جریان پیدا می‌کرد، این کار امکان داشت. ما می‌دانیم که امپریالیستها از این کار جلوگیری خواهند کرد و همه کشورها علیه بلشویسم داخلی خود مسلحند و فقط در فکر آنند که چگونه در کشور خود بر بلشویسم غلبه کنند. به این جهت در هر کشور جنگ داخلی بوقوع می‌پیوندد و سوسیالیستهای قدیم سازشکار برای شرکت در آن بطرفداری از بورژوازی، جلب شده‌اند. باین ترتیب انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمده مبارزه پرولترهای انقلابی هر کشور علیه بورژوازی خود نخواهد بود — بلکه مبارزهٔ همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم، همهٔ کشورهای وابسته علیه امپریالیسم بین‌المللی خواهد بود. در برنامهٔ حزب ما که در مارس سال جاری تصویب گردید، ما ضمن اشاره به نزدیک شدن انقلاب جهانی اجتماعی گفته‌ایم که جنگ داخلی زحمتکشان علیه امپریالیست‌ها و استثمارگران در همه کشورهای پیشرو دارد با جنگ ملی علیه امپریالیسم بین‌المللی توأم می‌گردد. این نکته با جریان انقلاب تأیید می‌شود و بیش از پیش تأیید خواهد شد. در خاور نیز همین طور خواهد بود.

ما می‌دانیم که در آنجا توده‌های مردم خاور همانند شرکت کنندگان مستقل و به مثابه ایجادگران زندگی نوین بپا خواهند خاست، چونکه صدها ملیون از این مردم، از ملتهای وابسته فاقد حقوق کامل هستند که تا کنون قربانی سیاست بین‌المللی امپریالیسم بودند و برای فرهنگ و تمدن سرمایه‌داری بعنوان کود بکار می‌رفتند. و وقتی صحبت از واگذاری اعتبارنامه‌های مستعمراتی می‌شود ما بخوبی می‌دانیم که این عمل — واگذاری اعتبارنامه‌ها برای دزدی و غارت است و واگذاری حق استثمار اکثریت ساکنان کرهٔ زمین به بخش ناچیزی از اهالی زمین است. این اکثریت که تا کنون کاملا خارج از پیشرفت تاریخی بود چونکه نیروی انقلابی مستقل نمی‌توانست باشد، ما می‌دانیم که از اوایل قرن بیستم دیگر چنین نقش پاسیف را بازی نمی‌کنند. می‌دانیم که پس از سال ۱۹۰۵ در ترکیه و ایران و چین انقلاب شد و در هندوستان جنبش انقلابی گسترش یافت. جنگ امپریالیستی همچنین به اعتلای جنبش انقلابی کمک کرد، چونکه ناگزیر هنگهای کاملی از ملل مستعمرات بمبارزه امپریالیست‌های اروپا کشانده شدند. جنگ امپریالیستی خاور را هم بیدار کرد و ملل آنرا بسیاست بین‌المللی جلب نمود. انگلستان و فرانسه ملل مستعمرات را مسلح می‌ساختند، به آشنایی آنها با تکنیک جنگ و با ماشین‌های تکامل‌یافته کمک می‌کردند. آنها از این دانش علیه آقایان امپریالیستها استفاده می‌کنند. پس از دوران بیداری خاور در انقلاب کنونی، دوران شرکت همه ملتهای خاور در حل سرنوشت سراسر جهان فرا می‌رسد تا اینکه فقط مایهٔ غنا نباشند. ملل خاور بیدار می‌شوند و عملا دست بکار میشوند تا هر ملتی مسئله سرنوشت تمامی بشریت را حل نماید.

باین جهت تصور می‌کنم در تاریخ رشد و گسترش انقلاب جهانی که با توجه به آغاز آن سالها طول خواهد کشید و مستلزم زحمت زیاد خواهد بود، شما باید در مبارزه انقلابی، در جنبش انقلابی، نقش بزرگی ایفاء کنید و در این مبارزه با مبارزهٔ ما علیه امپریالیسم بین‌المللی، متحد گردید. شرکت شما در انقلاب بین‌المللی، شما را

در مقابل مسئله پیچیده و دشواری قرار خواهد داد که حل آن پایه و اساس موفقیت مشترک خواهد بود، چونکه در اینجا برای نخستین بار اکثریت اهالی بجنبش مستقل درمی‌آیند و عامل فعال در مبارزه برای سرنگون ساختن امپریالیسم بین‌المللی خواهند بود.

وضع اکثریت ملل خاور از عقبمانده‌ترین کشور اروپا — روسیه بدتر است، اما ما توانستیم دهقانان و کارگران روس را در مبارزه علیه بقایای فئودالیسم و علیه سرمایه‌داری متحد سازیم، و چون دهقانان و کارگران علیه سرمایه و فئودالیسم متحد شدند مبارزهٔ ما آنچنان آسان، جریان یافت. در اینجا ارتباط و پیوند با ملل خاور اهمیت خاصی دارد، چونکه اکثر ملل خاور نمایندگان تیپیک توده زحمتکش هستند، — اینها کارگر نیستند که مکتب فابریک‌ها و کارخانه‌های سرمایه‌داری را گذرانده باشند، بلکه نمایندگان تیپیک تودهٔ زحمتکش و استثمارشونده دهقانانند که از ستم قرون وسطایی رنج می‌برند. انقلاب روس نشان داد که پرولترهای پیروز بر سرمایه‌داری با توده چندین ملیونی دهقانان زحمتکش متفرق و پراکنده متحد گشتند و پیروزمندانه علیه ستم قرون وسطایی بپا خاستند. حالا جمهوری شوروی ما باید همهٔ ملل خاور را که دارند بیدار می‌شوند بدور خود جمع نماید تا باتفاق آنها علیه امپریالیسم بین المللی بمبارزه پردازد.

در اینجا شما با مسئله‌ای مواجه هستید که کمونیست‌های سراسر جهان قبلا با آن مواجه نبودند: شما با اتکاء به تئوری و پراتیک عمومی کمونیستی باید با توجه بشرایط خودویژه که در کشورهای اروپا نیست بتوانید این تئوری و پراتیک را با شرایطی که تودهٔ عمده، دهقانانند، و باید مسئله مبارزه نه علیه سرمایه بلکه علیه بقایای قرون وسطایی را حل کرد، وفق پیدا کنید. این وظیفه دشوار و خودویژه‌ای است، ولی خیلی پرفایده و ثمربخش است، زیرا آن توده‌ای که هنوز در مبارزه شرکت نکرده بمبارزه کشانده می‌شود، و از طرف دیگر در سایهٔ تشکیل حوزه‌های کمونیستی در خاور، امکان پیدا می‌کنید نزدیکترین رابطه را با انترناسیونال سوم برقرار سازید. شما

باید اشکال خودویژه این اتحاد پرولترهای پیشرو سراسر جهان را با توده‌های زحمتکش و استثمارشونده خاور که اغلب در شرایط قرون وسطایی بسر می‌برند، پیدا کنید. آنچه را که شما در کشورهای بزرگ، در ابعاد بزرگ، انجام خواهید داد، ما در کشور خود، در ابعاد کوچک عملی ساخته‌ایم. امیدوارم که شما این وظیفهٔ دوم را با موفقیت انجام دهید. در سایهٔ سازمان‌های کمونیستی در خاور که شما در اینجا نمایندگان آنها هستید شما با پرولتاریای انقلابی پیشرو رابطه دارید. شما وظیفه دارید در آینده هم کوشش نمایید که در داخل هر کشور بزبان مفهوم مردم، تبلیغات کمونیستی صورت گیرد.

پرواضح است که تنها پرولتاریای همهٔ کشورهای پیشرو جهان می‌تواند بطور نهایی و قطعی پیروز شود، و ما روسها بکاری می‌پردازیم که پرولتاریای انگلستان و فرانسه یا آلمان را تقویت بخشد؛ ولی می‌بینیم که آنها بدون کمک توده‌های زحمتکش همهٔ ملل مظلوم مستعمرات و در نوبت اول ملل خاور پیروز نخواهند شد. ما باید باین نکته پی ببریم که پیشاهنگ به تنهایی نمی‌تواند گذار بکمونیسم را عملی سازد. وظیفه آنست که حس فعالیت انقلابی در کار مبتکرانه و سازماندهی توده‌های زحمتکش را صرفنظر از سطحی که دارند بیدار کرد، و آموزش واقعی کمونیستی را که برای کمونیست‌های کشورهای پیشرفته‌تر در نظر گرفته شده است، بزبان هر ملت ترجمه کرد و وظایف عملی را که مستلزم انجام فوری است انجام داد و در مبارزه مشترک با پرولترهای کشورهای دیگر درآمیخت.

اینها مسائلی هستند که شما در هیچ کتاب کمونیستی راه حل آنها را پیدا نمی‌کنید، ولی راه حل آنها در مبارزهٔ مشترک که روسیه آغاز کرده است، پیدا می‌شود. شما باید این مسئله را در برابر خود مطرح سازید و با تجربه و آزمون مستقل آنرا حل کنید. در این کار از یکطرف اتحاد نزدیک با پیشاهنگ همهٔ زحمتکشان کشورهای دیگر، و از طرف دیگر مهارت در برخورد بملل خاور که اینجا نمایندگان آنها هستید، بشما کمک خواهد کرد. شما باید بر آن ناسیونالیسم بورژوایی که در میان این ملتها بیدار می‌شود، و نمی‌تواند

بیدار نشود، و توجیه و دلیل تاریخی دارد، متکی شوید. و علاوه بر این شما باید راه تماس با توده‌های زحمتکش و استثمارشونده هر کشور را هموار سازید و بزبان مفهوم آنها بگویید که پیروزی انقلاب بین‌المللی، یگانه مایهٔ امید رهایی است و پرولتاریای بین‌المللی یگانه متحد همه صدها ملیون ملل زحمتکش و استثمارشونده خاور است.

این است مسئله بسیار معضلی که در برابر شما قرار گرفته و در پرتو دوران انقلاب و گسترش جنبش انقلابی، جای شک و تردید نیست، با تشریک مساعی سازمانهای کمونیستی خاور با موفقیت حل خواهد گردید و به پیروزی کامل بر امپریالیسم بین‌المللی رسانده خواهد شد.

«ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» شماره ۹، بیستم دسامبر سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۳۹، ص ۳۱۸ — ۳۳۱ ترجمه و چاپ شده است

هشتمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه

۲–٤ دسامبر سال ۱۹۱۹

طرح قطعنامه مربوط به مسئلهٔ سیاست بین‌المللی

جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مایل است با تمام ملتها در صلح بسر برد و تمام نیروهای خود را برای ساختمان داخلی بکار برد تا بدینوسیله تولید و حمل و نقل و امور اجتماعی را بر پایهٔ نظام شوروی که تا کنون مداخلهٔ آنتانت و محاصره بمنظور ایجاد قحطی مانع آن بوده است، سر و سامان بدهد.

دولت کارگری و دهقانی بارها بدول آنتانت پیشنهاد صلح کرده است، از جمله: پنجم اوت سال ۱۹۱۸ کمیساریای ملی امور خارجه پیامی برای آقای پوئول — نمایندهٔ آمریکا؛ ٢٤ اکتبر سال ۱۹۱۸ برای پرزیدنت ویلسون؛ سوم نوامبر سال ۱۹۱۸ برای همهٔ دولتهای عضو پیمان «توافق» توسط نمایندگان کشورهای بیطرف؛ هفتم نوامبر سال ۱۹۱۸ از جانب کنگرهٔ ششم شوراهای سراسر روسیه؛ ۲۳ دسامبر سال ۱۹۱۸ یادداشتی لیتوینف در استکهلم به همهٔ نمایندگان آنتانت؛ سپس پیامهای ۱۲ ژانویه و ۱۷ ژانویه، یادداشت به دولت‌های آنتانت در تاریخ چهارم فوریه سال ۱۹۱۹؛ پیش‌نویس

قرارداد تنظیمی با بولیت در تاریخ ۱۲ مارس سال ۱۹۱۹؛ اظهاریه هفتم ماه مه سال ۱۹۱۹ توسط نانسن فرستاده شده است.

کنگرهٔ هفتم شوراها ضمن تأیید کامل همهٔ این اقدامات مکرر در مکرر شورای کمیسرهای ملی و کمیساریای ملی امور خارجه بار دیگر تمایل بلاانحراف خود را بصلح تأیید می کند و بار دیگر به همهٔ دول آنتانت، انگلستان و فرانسه و ایالات متحدهٔ آمریکا، ایتالیا و ژاپن، بهمهٔ شان یکجا و بطور علیحده پیشنهاد می کند که بیدرنگ مذاکرات دربارهٔ صلح را آغاز کنند و به کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه، بشورای کمیسرهای ملی و به کمیساریای ملی امور خارجه مأموریت می‌دهد بطور منظم و سیستماتیک این سیاست صلح را ادامه دهند (یا: بطور منظم این سیاست صلح را با انجام کلیهٔ اقدامات لازم برای توفیق آن ادامه دهند).

تاریخ نگارش: ۲ دسامبر سال ۱۹۱۹
برای نخستین بار در سال ۱۹۳۲ در چاپهای دوم و سوم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۲٤ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ۳۹، ص ۳٦٦–۳٦۹ ترجمه و چاپ شده است

سخنرانی در نخستین کنگرهٔ کمونهای زراعتی و آرتل‌های کشاورزی (۱۲) ۴ دسامبر سال ۱۹۱۹

رفقا! با خرسندی فراوان از جانب دولت به نخستین کنگرهٔ کمونهای زراعتی و آرتل‌های کشاورزی شما درود می‌گویم. البته همهٔ شما از روی تمامی فعالیت‌های حکومت شوروی می‌دانید که ما برای کمونها و آرتل‌ها و بطور کلی برای هر سازمانی که فعالیتش در جهت تبدیل یا کمک تدریجی به این تبدیل اقتصادیات خرده‌دهقانی و منفرد دهقانی به اقتصادیات اجتماعی، رفیقانهٔ اشتراکی یا آرتلی است چه اهمیت عظیمی قائلیم. شما می‌دانید که حکومت شوروی مدتهاست برای کمک به چنین اقداماتی اعتبار یک میلیاردی تخصیص داده است (۱۳). در «آئین‌نامه مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی» (۱۴) بر اهمیت کمونها و آرتل‌ها و کلیهٔ بنگاههای زراعت اجتماعی زمین تأکید خاصی شده است و حکومت شوروی تمام کوشش و اهتمامش معطوف آنست که این قانون علاوه بر اینکه روی کاغذ نماند فوایدی را که از آن انتظار می‌رود واقعاً ببار آورد.

این نوع بنگاهها اهمیت بسیار زیاد دارند، زیرا هر آینه اگر اقتصاد دهقانی فقیر و مسکین سابق بحال پیشین باقی بماند آنوقت از هیچگونه ساختمان محکم جامعهٔ سوسیالیستی حرفی هم نمی‌توان بمیان آورد. فقط در صورتیکه مزایای زراعت اجتماعی، جمعی، رفیقانهٔ اشتراکی یا آرتلی زمین عملا بدهقانان نشان داده شود، فقط در صورتیکه از طریق اقتصادیات رفیقانه و آرتلی بدهقانان کمک شود، طبقهٔ

کارگر که زمام حکومت را بدست دارد، حقانیت خود را واقعاً بدهقان به ثبوت خواهد رسانید و ملیون‌ها تودهٔ دهقان را به نحوی پایدار و واقعی بسوی خود جلب خواهد نمود. از این رو دربارهٔ اهمیت هر نوع بنگاهی در ساحهٔ کمک بزراعت رفیقانهٔ اشتراکی و آرتلی، هرچه گفته شود اغراق نخواهد بود. ما ملیون‌ها اقتصاد دهقانی منفرد داریم که در اعماق روستاها پراکنده و متفرقند. ایجاد تحول و دگرگونی در این اقتصادیات با شیوهٔ شتابزده، با یک فرمان و یا با اعمال نفوذ از خارج و از کنار فکری است بکلی بی‌معنا. ما بخوبی این نکته را می‌دانیم که اعمال نفوذ در ملیونها خانوار دهقانی خرده‌پا بتدریج و با احتیاط و فقط با نشاندادن نمونه‌های موفق عملی امکان‌پذیر است، زیرا دهقانان افرادی بسیار پراتیک و عملی هستند و پیوندشان با شیوهٔ زراعتی سابق چنان محکم است که تنها با توصیه و راهنمایی‌های کتابی به هیچگونه تغییرات جدی تن در نخواهند داد. چنین چیزی امکان ندارد و آنگهی چنین چیزی بی‌معنا هم هست. تنها هنگامیکه از طریق عملی و از روی تجربه و بشیوهٔ قابل فهم برای دهقانان ثابت شده باشد که انتقال بزراعت رفیقانهٔ اشتراکی یا آرتلی ضروری و ممکن است، ما حق خواهیم داشت بگوئیم که در کشور دهقانی پهناوری چون روسیه گام جدی در راه زراعت سوسیالیستی برداشته شده است. به این جهت این اهمیت فراوان کمونها، آرتل‌ها و شرکت‌های رفیقانه، اهمیتی که وظایف دولتی و سوسیالیستی فراوانی را بعهدهٔ همهٔ شما می‌گذارد طبعاً حکومت شوروی و نمایندگان آنرا وادار می‌سازد به این مسئله با دقت و احتیاط خاصی برخورد کنند.

در قانون ما دربارهٔ نظام ارضی سوسیالیستی گفته شده است که ما برای هرگونه بنگاه زراعتی رفیقانهٔ اشتراکی و آرتلی این نکته را وظیفهٔ مسلم می‌شماریم که خود را از روستایان اطراف خویش جدا نگرفته و از آنها دوری نجوید و حتماً به آنها کمک نماید. در قانون این نکته تصریح گردیده و در اساسنامه‌های عادی همهٔ کمونها، آرتل‌ها و شرکت‌های رفیقانه این مطلب تکرار شده و

در دستورها و فرمانهای کمیساریای زراعت ما و همهٔ ارگانهای حکومت شوروی این نکته دائماً بسط و تکامل داده می‌شود. ولی تمام مطلب سر این است که بتوان شیوهٔ واقعاً عملی برای پیاده کردن آن در زندگی پیدا کرد. در این مورد هنوز اطمینان ندارم که ما بر این مشکل عمده فایق آمده‌ایم. شما در این کنگره امکان دارید تجربیات پراتیسین‌های بنگاههای زراعتی اجتماعی را که از اطراف و اکناف روسیه در اینجا گرد آمده‌اند با یکدیگر درمیان گذارید و من می‌خواستم که این کنگرهٔ شما بهمهٔ تردیدها پایان بخشد و ثابت کند که ما شیوهٔ استحکام آرتل‌ها، شرکت‌های رفیقانه، کمون‌ها و بطور کلی هر نوع بنگاه زراعتی جمعی یعنی اجتماعی را آموخته و عملا به آموختن آن پرداخته‌ایم. ولی برای اثبات این نکته واقعاً نتایج عملی لازم است.

وقتی ما اساسنامه‌های کمونهای زراعتی و یا کتابهایی را که به این مسئله اختصاص داده شده‌اند مطالعه می‌کنیم، بنظر می‌رسد که در آنها مطالب بسیار زیادی را به تبلیغات و استدلال تئوریک و نظری ضرورت تشکیل کمونها تخصیص می‌دهیم. البته این کار ضروری است، چونکه بدون تبلیغات مشروح، بدون توضیح مزایای زراعت رفیقانهٔ اشتراکی، بدون هزاران و هزاران بار تکرار این اندیشه، ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که علاقمندی نسبت به این امر در میان توده‌های وسیع دهقانان افزایش خواهد یافت و آزمایش عملی طرق اجرای آن آغاز خواهد شد. البته تبلیغات لازم است و ما نباید از تکرار مکرر آن بترسیم، زیرا آنچه که بنظر ما تکرار می‌رسد، برای صدها و هزارها دهقان شاید تکرار نبوده بلکه حقیقتی باشد که برای نخستین‌بار از آن آگاه می‌شوند. و اگر این فکر در ما پیدا می‌شود که به امر تبلیغات خیلی زیاد توجه می‌کنیم، در مقابل آن باید گفت که ما این کار را هنوز باید صدبار بیش از این انجام دهیم. ولی منکه این را می‌گویم، به این معنا می‌گویم که اگر ما برای دهقانان دربارهٔ مفید بودن تشکیل کمونهای زراعتی بتوضیحات کلی بپردازیم و در عین حال نتوانیم آن فایدهٔ عملی را که

از بنگاههای زراعتی رفیقانهٔ اشتراکی و آرتلی برای آنان متصور است، عملا به آنان نشان دهیم، آنوقت آنها دیگر به تبلیغات ما باور نخواهند کرد.

قانون می‌گوید که کمون‌ها، آرتلها و شرکت‌های رفیقانه باید بدهقانان ساکن اطراف خود کمک نمایند. ولی دولت یعنی حکومت کارگری برای کمک بکمون‌های زراعتی و آرتل‌ها اعتبار یک میلیاردی تخصیص می‌دهد. و البته اگر کمونی از محل این اعتبار بدهقانان کمک کند می‌ترسم که این کار فقط وسیلهٔ تمسخر بدست دهقانان بدهد. و این تمسخر کاملا پایه و اساس خواهد داشت. هر دهقانی خواهد گفت: «بدیهی است، اگر بشما اعتبار یک میلیاردی می‌دهند، دیگر برایتان دشوار نخواهد بود که چیزی هم از آن بما بدهید». می‌ترسم که دهقان فقط به این عمل بخندد، زیرا به این مسئله خیلی با دقت و خیلی با بی‌اعتمادی می‌نگرد. دهقان طی قرون و اعصار عادت کرده است از قدرت دولتی فقط ستمگری و تعدی ببیند و لذا عادت کرده است نسبت بهر چیزی که از خزانهٔ دولت سرچشمه می‌گیرد با بی‌اعتمادی بنگرد. و اگر کمک کمونهای کشاورزی بدهقانان فقط برای آن باشد که نص قانون اجرا شود، آنوقت چنین کمکی نه تنها بیفایده خواهد بود، بلکه نتیجهٔ آن فقط زیانبخش خواهد بود، زیرا عنوان کمون‌های کشاورزی عنوان بزرگی است که با مفهوم کمونیسم ارتباط دارد. خوب است کمونها در عمل نشان دهند که در آنها برای بهبود اقتصاد دهقانی کوشش زیاد می‌شود، — آنوقت مسلماً وجهه و اوتوریتهٔ هم کمونیستها و هم حزب کمونیست بالا خواهد رفت. ولی غالباً وضع این بوده که کمونها فقط برخورد منفی دهقانان را نسبت به خود برانگیخته‌اند، و کلمهٔ «کمون» گاه حتی بشعار مبارزه علیه کمونیسم تبدیل می‌شد. و این وضع منحصر بمواردی نبوده است که تلاشهای بیهوده و بی معنایی می‌شد تا دهقانان را بزور وارد کمون نمایند. بیهودگی این کار برای همگان چنان عیان بود که حکومت شوروی مدتهاست علیه آن برخاسته است. و امیدوارم که اگر حالا نمونه‌های تک و توکی

هم از این زورگوئیها دیده شود، موارد آنها زیاد نباشد و شما از این کنگره استفاده خواهید کرد که آخرین بقایای این افتضاح و رسوایی را بکلی از سرزمین جمهوری شوروی براندازید و اهالی روستایی حومه محل سکونت شما برای پشتیبانی از آن عقیدهٔ قدیمی که گویا ورود به کمونها از راه زور و جبر صورت می‌گیرد یک نمونه هم نتوانند نشان بدهند.

ولی حتی اگر ما گریبان خود را از این نقصان قدیمی خلاص کنیم و کاملا بر این افتضاح فایق آییم، باز تازه این سهم کوچکی خواهد بود از آنچه ما باید انجام دهیم. زیرا ضرورت کمک و یاری دولت به کمونها هنوز بجای خود باقی است، و اگر ما کمک دولتی را بهر نوع بنگاه زراعتی جمعی و اشتراکی نرسانیم، کمونیست و طرفدار ایجاد اقتصاد سوسیالیستی نخواهیم بود. ما موظفیم خواه از آنجهت که با تمام تکالیف ما مطابقت دارد و خواه از آنجهت که بخوبی می‌دانیم این بنگاههای اشتراکی، آرتل‌ها و سازمانهای جمعی پدیده‌های نوپا هستند و اگر طبقهٔ کارگر که بر مسند قدرت تکیه زده است از آن‌ها پشتیبانی نکند ریشه نخواهند کرد، این کار را انجام دهیم. و اما برای آنکه این پدیده‌ها ریشه بدوانند، ما باید همانا از این رو که دولت به آنها کمک مالی و هر نوع کمک دیگر می‌رساند کاری کنیم که دهقانان نتوانند این اقدام را با تمسخر تلقی نمایند. ما باید همیشه احتیاط کنیم که مبادا دهقان دربارهٔ اعضای کمون‌ها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی بگویند که اینها جیره‌خوار دولت هستند و فرقشان با دهقانان فقط این است که از امتیازاتی برخوردارند. اگر هم زمین و هم کمک خرج از محل اعتبار یک‌میلیاردی برای ساختمان داده شود، آنوقت هر احمق هم از دهقان معمولی کمی بهتر زندگی خواهد کرد. دهقان خواهد گفت: چه چیز کمونیستی و چه وضع بهتری در اینجا وجود دارد و چرا ما باید به آنها احترام بگذاریم؟ البته اگر ده‌ها و یا صدها نفر انتخاب شوند و میلیاردها به آنها داده شود، کار خواهند کرد.

یک چنین روشی از طرف دهقانان بیش از همه تولید بیم می‌کند

و من می‌خواهم توجه رفقایی را که در این کنگره حضور پیدا کرده‌اند به این مسئله معطوف دارم. این مسئله را باید از لحاظ عملی طوری حل کرد که ما بتوانیم بخود بگوییم که نه تنها از این خطر جسته‌ایم، بلکه در عین حال وسایلی هم یافته‌ایم تا در این راه مبارزه کنیم که دهقان دیگر نتواند چنین فکر کند، بلکه برعکس در هر کمون و در هر آرتلی چیزی را ببیند که دولت به آن کمک می‌کند و شیوه‌های جدیدی را برای زراعت در آن بیابد که برتری‌های خود را نسبت به شیوه‌های سابق نه در کتابها و سخنرانیها (این خیلی پیش‌پاافتاده است)، بلکه در زندگی عملی نشان دهد. اشکال حل مسئله اینجاست و از این رو هم برای ما که فقط ارقام خشک و جامد را در برابر خود داریم، قضاوت دربارهٔ این نکته دشوار است که آیا عملا ثابت کرده‌ایم که هر کمون، هر آرتل واقعاً عالی‌تر از هر بنگاه و مؤسسهٔ نظام قدیم است و حکومت کارگری در این مورد بدهقانان کمک می‌کند، یا ثابت نکرده‌ایم.

بنظرم از لحاظ عملی برای حل این مسئله بسیار مطلوب بود که شما با آشنایی عملی خود با یکسلسله از کمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی دوروبر خود، شیوه‌هایی را برای کنترل واقعاً عملی این موضوع پیدا می‌کردید که قانونی که هدفش کمک کمونهای کشاورزی به اهالی حومه است، چگونه اجرا می‌شود؛ انتقال بزراعت سوسیالیستی چگونه جامهٔ عمل بخود می‌پوشد و در هر کمون و آرتل و سازمان رفیقانه اشتراکی چه شکل مشخصی دارد؛ همانا چگونه عملی می‌شود، چند سازمان رفیقانهٔ اشتراکی و کمون عملا آنرا اجرا می‌کنند و چه تعدادی فقط در صدد اجرای آن هستند؛ چند بار دیده شده است که کمونها کمک کرده باشند و این کمک چه جنبه‌ای داشته است: جنبهٔ خیریه و نیکوکاری یا جنبهٔ سوسیالیستی.

اگر کمونها و آرتل‌ها از کمکی که دولت به آنها می‌کند قسمتی را بدهقانان اختصاص دهند، این فقط دلیلی به دست هر دهقان خواهد داد که فکر کند اینجا فقط افراد خیرخواه و نیکوکار بوی

کمک می‌کنند، ولی این کار بهیچوجه انتقال بنظام سوسیالیستی را ثابت نمی‌کند. و اما دهقانان از دیرباز عادت کرده‌اند به این قبیل «افراد خیرخواه» با عدم اعتماد نگاه کنند. باید توانست این مسئله را وارسی نمود که نظام اجتماعی نوین واقعاً در چه چیزی متظاهر شده و تجلی نموده است و از چه راهی به دهقانان ثابت می‌شود که زراعت رفیقانهٔ اشتراکی و آرتلی زمین بهتر از زراعت انفرادی دهقانی است و این بهتری در نتیجهٔ کمک دولتی بوجود نیامده است؛ باید کاری کرد تا بدهقانان ثابت شود که این نظام نوین بدون کمک دولتی هم می‌تواند جامهٔ عمل بخود بپوشد.

متأسفانه نمی‌توانم در کنگرهٔ شما تا پایان آن حضور داشته باشم و لذا نمی‌توانم در تنظیم این شیوه‌های وارسی شرکت کنم. ولی یقین دارم که شما به اتفاق رفقایی که کمیساریای فلاحت را رهبری می‌کنند چنین شیوه‌هایی را خواهید یافت. من با رضایت فراوان مقالهٔ رفیق سردا ــ کمیسر ملی فلاحت را خواندم که در آن روی این نکته تأکید می‌شود که کمون‌ها و بنگاههای اشتراکی نباید از روستائیان ساکن حومهٔ اطراف خود جدا شوند و باید بکوشند زندگی اقتصادی آنها را بهبود بخشند. باید کمون را طوری منظم کرد که نمونه باشد و دهقانان مجاور بسوی آن روی آورند؛ باید توانست به آنها نمونهٔ عملی نشان داد که چگونه باید به افرادی که در چنین شرایط سخت بی‌کالایی و ویرانی عمومی اقتصادی را اداره می‌کنند، کمک نمود. برای اینکه بتوان شیوه‌های عملی اجرای این امر را تعیین کرد، باید دستورالعمل بسیار مبسوطی تنظیم نمود که در آن تمام انواع کمک‌ها به روستائیان ساکن حومه و اطراف ذکرشده و از هر کمونی سئوال شده باشد که برای کمک بدهقانان چه کاری انجام داده است و نیز شیوه‌هایی در آن معین شده باشد که با کاربرد آنها هر کدام از دو هزار کمون و در حدود چهار هزار آرتل موجود حوزه‌ای باشد که بتواند عملا میان دهقانان این اعتقاد را تلقین نماید که زراعت جمعی که انتقال بسوسیالیسم است، هوی و هوس و هذیان صرف نبوده بلکه چیز سودمندی است.

قبلاً گفتم که قانون از کمونها می‌طلبد که بروستائیان ساکن حوالی و اطراف خود کمک کنند. ما نمی‌توانستیم مطلب را در قانون طور دیگر بیان نماییم و راهنمائیهای عملی دیگری بکنیم. ما می‌بایست احکام کلی را تصریح می‌کردیم و حساب کار خود را روی این پایه می‌گذاشتیم که رفقای آگاه در محلهای خود این قانون را از روی وجدان بکار خواهند بست و خواهند توانست هزار شیوه برای تطبیق آن با شرایط مشخص اقتصادی هر محل بیابند. ولی بدیهی است که هر قانونی را می‌توان حتی تحت عنوان اجرای آن، نادیده گرفت. و قانون کمک بدهقانان، در صورتیکه از روی وجدان اجرا نشود ممکن است بیک بازیچهٔ صرف تبدیل گردد و نتایج بکلی معکوس از آن گرفته شود.

کمون‌ها باید در آن سمتی رشد و تکامل یابند که اقتصاد دهقانی، در حالیکه از کمک اقتصادی برخوردار می‌شود، ضمن تماس با آنها شرایطش تغییر نماید و هر کمون و آرتل یا سازمان اشتراکی بتواند شالوده‌ای برای بهبود این شرایط بریزد و عملا آنرا بموقع اجرا گذارد و در جریان عمل بدهقانان ثابت کند که این تغییر شرایط برای آنها فقط فایده دارد.

شما طبعاً می‌توانید چنین فکر کنید که بما خواهند گفت: برای بهبود وضع این اقتصادیات باید شرایطی وجود داشته باشد غیر از شرایط ویرانی کنونی که جنگ چهارسالهٔ امپریالیستی و جنگ دوسالهٔ داخلی که امپریالیست‌ها بما تحمیل کردند، موجب آن بوده است. با این شرایطی که در کشور ما وجود دارد، چگونه می‌توان دربارهٔ بهبود پردامنهٔ اقتصادیات زراعتی فکر کرد، — اگر همین قدر بتوانیم خود را حفظ کنیم و از گرسنگی نمیمیریم باید خدا را شکر کنیم.

کاملا طبیعی است که چنین تردیدی ممکن است پیدا شود. ولی اگر من با چنین ایرادهایی روبرو می‌شدم در پاسخ آن چنین می‌گفتم: فرض کنیم که واقعاً هم در نتیجهٔ اختلال امور اقتصادی، در نتیجهٔ ویرانی و بی‌کالایی، سستی حمل و نقل و نابودی احشام و وسایل زراعتی، بهبود پردامنهٔ کشاورزی امکان‌پذیر نباشد. ولی

تردیدی نیست که در مواردی بهبود کم‌دامنهٔ آن امکان‌پذیر است. فرض کنیم که این کار هم ممکن و میسر نباشد. آیا این عدم امکان معنایش آنست که کمونها نمی‌توانند در محیط زندگی دهقانان تغییراتی بدهند و نمی‌توانند بدهقانان ثابت کنند که بنگاههای زراعت جمعی — گیاهی نیست که مصنوعاً آنرا در گرمخانه پرورش داده باشند، بلکه کمک جدیدی است که حکومت کارگری بدهقانان زحمتکش می‌رساند و مساعدتی است که بمبارزهٔ وی علیه کولاک‌ها می‌کند؟ یقین دارم که اگر حتی مسئله اینطور طرح شود و ما بهبود در شرایط ویرانی کنونی را هم غیر ممکن شماریم باز با داشتن کمونیستهای باوجدان در کمونها و آرتل‌ها می‌توانیم به نتایج بسیار بسیار زیاد برسیم.

برای اینکه بدون مدرک حرف نزده باشم به آنچیزی که در شهرهای ما سوبتنیک (شنبه‌های کمونیستی — م.) نامیده می‌شود استناد می‌ورزم. این نامی است که بکار بی‌مزد و مواجب کارگران شهری داده شده است و اضافه بر کاری است که از هر کارگر خواسته می‌شود و طی چند ساعت برای رفع نیازمندیهای اجتماعی انجام می‌گیرد. این شنبه‌ها برای نخستین بار در مسکو توسط کارکنان راه آهن مسکو-قازان معمول گردید. برگزاری شنبه‌های کمونیستی پاسخی بود که کارگران مسکو بیکی از دعوتهای حکومت شوروی دادند مشعر بر اینکه سربازان ارتش سرخ در جبهه فدا کاری‌های بیسابقه‌ای از خود نشان می‌دهند و با وجود تمام مصائبی که ناچار متحمل می‌شوند به پیروزیهای بی‌نظیر بر دشمنان قایل می‌گردند و ما فقط در صورتی می‌توانیم این پیروزیها را بپایان خود برسانیم که این قهرمانی و این ازخودگذشتگی تنها منحصر به جبهه نبوده بلکه در پشت جبهه هم نشان داده شود. شک نیست که کارگران مسکو بمراتب بیش از دهقانان با مصیبت و احتیاج دست بگریبانند و اگر شما با شرایط زندگی آنان آشنا شوید و در این باره فکر کنید که آنها با وجود این شرایط سخت بیسابقه توانسته‌اند شنبه‌های کمونیستی معمول دارند، آنوقت قبول خواهید کرد که با هیچگونه بهانه‌ای

مبنی بر سختی شرایط نمی‌توان از زیر بار آنچیزی شانه‌خالی کرد که با بکار بردن شیوهٔ کارگران مسکو در هر شرایطی می‌توان انجام داد. هیچ چیز نمی‌توانست به بالا بردن وجهه و اوتوریته حزب کمونیست در شهر و به افزایش احترام کمونیست‌ها در نزد کارگران غیرحزبی به اندازهٔ برگزاری این شنبه‌های کمونیستی کمک کند، زیرا این شنبه‌ها از صورت یک پدیدهٔ منفرد خارج شدند و کارگران غیرحزبی در عمل مشاهده کردند که اعضای حزب زمامدار کمونیست وظایفی بعهده دارند و کمونیستها اعضای جدید را برای آن بحزب راه نمی‌دهند که از مزایای ناشی از موقعیت حزب زمامدار برخوردار گردند، بلکه برای آن راه می‌دهند که نمونهٔ کار واقعاً کمونیستی یعنی کاری را که برایگان و بی‌مزد و مواجب انجام می‌گیرد، از خود نشان دهند. کمونیسم مرحلهٔ عالی تکامل سوسیالیسم است و این هنگامی است که افراد، با آگاهی به ضرورت کار بنفع عموم کار می‌کنند. ما می‌دانیم که اکنون نمی‌توانیم نظام سوسیالیستی را معمول داریم، — خدا کند که در دوران فرزندان ما و شاید هم در دوران نوادگان ما چنین نظامی در کشور ما مستقر گردد. ولی ما می‌گوییم که اعضای حزب زمامدار کمونیست بیش از هر کس هم در مبارزه با سرمایه‌داری بار دشواریها را بدوش خود می‌گیرند و بهترین کمونیست‌ها را برای اعزام به جبهه بسیج می‌کنند و از آنهایی هم که نمی‌توانند برای اینکار مورد استفاده قرار گیرند، برگزاری شنبه‌های کمونیستی را طلب می‌کنند.

با برگزاری این شنبه‌های کمونیستی که در هر شهر صنعتی بزرگ رواج پیدا کرده است و حزب شرکت در آنها را اکنون از هر عضو خود می‌خواهد و در صورت عدم انجام آن حتی از حزب اخراج‌شان می‌کند و با بکار بردن چنین وسیله‌ای در کمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی شما خواهید توانست و موظفید در بدترین شرایط نیز کاری کنید که دهقان در هر کمون و آرتل و بنگاه رفیقانهٔ اشتراکی اتحادی را ببیند که صفت ممیزه آن دریافت مدد معاش دولتی نبوده بلکه این باشد که در آن بهترین

نمایندگان طبقهٔ کارگر یعنی کسانی گرد آمده باشند که نه تنها سوسیالیسم را برای دیگران تبلیغ می‌کنند، بلکه خود نیز از عهدهٔ عملی ساختن آن برمی‌آیند و می‌توانند نشان دهند که حتی در بدترین شرایط نیز قادرند بشیوهٔ کمونیستی کارها را اداره نمایند و با هر چه از دستشان ساخته است بروستائیان ساکن حومه و اطراف کمک کنند. در مورد این مسئله هیچگونه بهانه و عذری موجه نیست و در این باره نمی‌توان به بی‌کالایی و فقدان بذر و به تلف شدن احشام استناد ورزید. در اینجا ما یکنوع وارسی بعمل می‌آوریم که بهر حال امکان خواهد داد بطور معین بگوییم که عملا تا چه اندازه بر آن وظیفهٔ دشواری که بعهده گرفته بودیم فایق آمده‌ایم.

یقین دارم که جلسهٔ عمومی نمایندگان کمون و بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی و آرتل‌ها این مسئله را مورد بحث قرار داده این نکته را درک خواهد کرد که کاربرد چنین شیوه‌ای واقعاً وسیلهٔ شگرفی برای پایدار ساختن کمونها و بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی خواهد بود و به آن نتایج عملی خواهد رسید که در پرتو آنها دیگر در هیچ نقطهٔ روسیه نتواند حتی یک مورد هم پیدا شود که دهقانان نسبت بکمونها و آرتل‌ها و بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی خصومت ورزند. ولی این عدم خصومت کافی نیست. باید کاری کرد که دهقانان نسبت به آنها حسن‌نظر داشته باشند. و ما نمایندگان حکومت شوروی از جانب خود تمام اقدامات را بعمل خواهیم آورد تا به این امر کمک نمائیم و کمک دولتی ما از محل اعتبار یک میلیاردی یا از منابع دیگر فقط در مواردی بکار رود که نزدیکی کمونها و آرتلهای کار با زندگی روستائیان ساکن حومه و اطراف واقعاً عملی گردد. در غیر از این شرایط، ما هرگونه کمکی را به آرتلها یا بنگاههای رفیقانهٔ اشتراکی نه تنها بی‌فایده، بلکه بدون تردید زیانبخش می‌شماریم. کمک کمونها را بروستائیان ساکن حومه و اطراف نمی‌توان کمکی شمرد که فقط در نتیجهٔ وفور صورت می‌گیرد، بلکه لازم است که این کمک واقعاً سوسیالیستی باشد، یعنی بدهقانان امکان بدهد از اقتصادیات مجزا و منفرد به اقتصاد اشتراکی انتقال یابند. و اما

انجام این امر فقط با بکار بستن شیوهٔ شنبه‌های کمونیستی امکان‌پذیر است که در اینجا راجع به آنها صحبت کردم.

اگر شما این تجربه و آزمون کارگران شهری را که جنبش بنفع شنبه‌های کمونیستی را در شرایطی بمراتب سخت‌تر از شرایط زندگی دهقانان آغاز نمودند، در نظر بگیرید، آنوقت اطمینان دارم که در صورت پشتیبانی همگانی و بالاتفاق شما به این نتیجه خواهیم رسید که هر کدام از هزارها کمون و آرتل موجود بکانون واقعی ترویج افکار و نظریات کمونیستی در میان دهقانان و به نمونه‌ای عملی تبدیل گردد که به آنان نشان دهد با آنکه هنوز جوانهٔ ضعیف و کوچکی است، معهذا مصنوعی و پروردهٔ گرمخانه نیست، بلکه جوانهٔ طبیعی نظام نوین سوسیالیستی است. فقط آنوقت است که ما به پیروزی پایدار بر جهالت کهن و بر ویرانی و نیازمندی خواهیم رسید و فقط آنوقت است هیچ دشواری در راه آیندهٔ ما برای ما وحشتناک نخواهد بود.

«پراودا» شماره‌های ۲۷۳ و ۲۷۴، پنجم و ششم دسامبر سال ۱۹۱۹

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۹، ص ۳۷۲ — ۳۸۲ ترجمه و چاپ شده است

نامه بکارگران و دهقانان اوکرائین بمناسبت کسب پیروزیها در برابر دنیکین

رفقا! چهار ماه پیش، در پایان اوت سال ۱۹۱۹، توانستم بمناسبت کسب پیروزیها در برابر کلچاک نامه‌ای خطاب به کارگران و دهقانان بنویسم*.

حالا بمناسبت کسب پیروزیها در برابر دنیکین این نامه را خطاب به کارگران و دهقانان اوکرائین تماماً از نو بچاپ می‌رسانم.

واحدهای ارتش سرخ شهرهای کییف، پولتاوا و خارکف را تصرف کرده‌اند و پیروزمندانه بسوی رستف پیش می‌روند. در اوکرائین قیام برضد دنیکین در غلیان است. باید تمام قوا را جمع نمود تا امر در هم شکستن واحدهای ارتش دنیکین را که می‌کوشند حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را احیاء کنند، بپایان رسانید. باید دنیکین را نابود ساخت تا خود را از خطر کوچکترین امکان تهاجم جدید مصون داشت.

کارگران و دهقانان اوکرائین باید با آن درسهایی آشنا شوند که همهٔ دهقانان و کارگران روس ضمن تجربهٔ تصرف سیبری توسط کلچاک و رهایی سیبری بدست واحدهای ارتش سرخ پس از ماههای متمادی ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران، گرفته‌اند.

در اوکرائین نیز تسلط دنیکین بقدر تسلط کلچاک بر سیبری آزمون سختی بود. تردیدی نیست که درسهای آن موجب می‌شود که کارگران و دهقانان اوکرائین نیز — مانند کارگران و دهقانان

---

* رجوع شود بهمین جلد، ص ۲۷-۳۶. ه. ت.

اورال و سیبری — وظایف حکومت شوروی را بنحوی روشنتر درک نمایند و با عزمی راسخ‌تر از آن دفاع کنند.

در سرزمین ولیکاروس زمینداری ملاکین بکلی از بین برده شده است. و در اوکرائین نیز باید این کار را کرد و حکومت شوروی کارگران و دهقانان اوکرائین باید نابودی کامل زمینداری ملاکین را تسجیل نماید و شرایط رهایی کامل کارگران و دهقانان اوکرائین را از قید هر گونه ستمگری ملاکین و از شر خود ملاکین تأمین کند.

ولی علاوه بر این وظیفه و وظایف دیگری که بیکسان در برابر توده‌های زحمتکشان ولیکاروس و اوکرائین بوده و هست، وظایف خاصی نیز در برابر حکومت شوروی در اوکرائین قرار دارد. یکی از این وظایف خاص در حال حاضر شایان توجه فوق‌العاده‌ای است و عبارتست از مسئلهٔ ملی یا این مسئله که آیا اوکرائین باید جمهوری شوروی سوسیالیستی مجزا و مستقل اوکرائین بوده و از راه اتحاد (فدراسیون) با جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مربوط باشد یا اینکه اوکرائین و روسیه باید در جمهوری شوروی واحدی با یکدیگر درآمیزند. همهٔ بلشویک‌ها، همهٔ کارگران و دهقانان آگاه باید روی این مسئله خوب فکر کنند.

استقلال اوکرائین هم از طرف کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسری جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و هم از طرف حزب کمونیست بلشویک‌های روسیه برسمیت شناخته شده است و لذا بخودی خود بدیهی و کاملاً بر همه مسلم است که فقط خود کارگران و دهقانان اوکرائین در کنگرهٔ شوراهای سراسر اوکرائین می‌توانند این مسئله را حل کنند و حل خواهند کرد که آیا اوکرائین با روسیه یکی شود و یا اینکه بصورت جمهوری مستقل و غیروابسته باقی بماند و در چنین صورتی چه رابطهٔ فدراتیوی باید میان این جمهوری و روسیه برقرار گردد.

این مسئله را از نقطهٔ نظر رعایت مصالح زحمتکشان و از لحاظ موفقیت مبارزه آنان در راه رهایی کامل کار و زحمت از قید سرمایه چگونه باید حل کرد؟

اولاً، مصالح کار ایجاب می‌کند که میان زحمتکشان کشورهای مختلف و ملتهای مختلف کاملترین اعتماد و محکمترین اتحاد وجود داشته باشد. هواداران ملاکین و سرمایه‌داران یا بورژوازی می‌کوشند کارگران را از هم جدا کنند و نفاق و خصومت ملی را شدت دهند تا کارگران را ناتوان سازند و بپایه‌های قدرت و سلطهٔ سرمایه استحکام بخشند.

سرمایه نیروی بین‌المللی است. برای غلبه بر آن اتحاد بین‌المللی کارگران و برادری بین‌المللی آنان لازم است.

ما دشمن خصومت ملی، نفاق ملی و جدایی ملی هستیم. ما طرفدار اتحاد بین‌المللی، و انترناسیونالیست هستیم. ما در راه اتحاد محکم و آمیختگی کامل کارگران و دهقانان کلیهٔ ملل جهان در یک جمهوری شوروی جهانی واحد مجاهدت می‌ورزیم.

ثانیاً، زحمتکشان نباید فراموش کنند که سرمایه‌داری ملتها را به مشتی ملل ستمگر، عظمت‌طلب (امپریالیستی)، کامل‌الحقوق، ممتاز و به اکثریت عظیمی ملل ستمکش، وابسته و نیمه‌وابسته و غیر متساوی‌الحقوق تقسیم کرده است. جنگ کاملاً تبهکارانه و کاملاً ارتجاعی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ این تقسیم‌بندی را بیش از پیش شدت داد و خشم و نفرت را در این زمینه حدت بخشید. قرنهاست که نفرت و بی‌اعتمادی ملل غیرکامل‌الحقوق و وابسته نسبت به ملل عظمت‌طلب و ستمگر و از جمله نفرت و بی‌اعتمادی ملتهایی نظیر ملت اوکرائین نسبت به ملتهایی نظیر ملت ولیکاروس رویهم انباشته شده است.

ما طالب اتحاد داوطلبانهٔ ملتها هستیم، — اتحادی که هیچگونه اعمال قهر را از طرف یک ملت نسبت بملت دیگر جایز نشمارد، — اتحادی که بر کاملترین اعتماد، بر درک روشن وحدت برادرانه و بر موافقت کاملاً داوطلبانه مبتنی باشد. چنین اتحادی را نمی‌توان بیکباره عملی ساخت؛ بچنین اتحادی باید با نهایت شکیبائی و حزم و احتیاط دست یافت تا موجب خرابی کار و بی‌اعتمادی نگردید و مجال داد تا روح عدم‌اعتماد که در نتیجهٔ قرنها ستمگری ملاکین

و سرمایه‌داران، مالکیت خصوصی و خصومت بخاطر تقسیم و تجدید تقسیم برجای مانده است، از بین برود.

به این جهت در حالیکه بنحوی پیگیر در راه وحدت ملتها مجاهدت می‌ورزیم و برضد تمامی آنچه که آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد بی‌امان مبارزه می‌کنیم، باید بسیار محتاط و شکیبا و نسبت به بقایای حس بی‌اعتمادی ملی با گذشت باشیم. ما باید نسبت بتمامی آنچیزهایی بی‌گذشت و آشتی‌ناپذیر باشیم که در مبارزه به خاطر رهایی کار از قید سرمایه، با مصالح کار تماس دارند. و حال آنکه مسئلهٔ تعیین مرزهای کشور اکنون تا مدت زمان معینی مسئله‌ای است غیراساسی و غیرمهم و درجهٔ دوم (زیرا ما در راه محو کامل مرزهای موجود میان کشورها مجاهدت می‌ورزیم). در مورد این مسئله می‌توان صبر کرد و باید صبر کرد، چونکه حس بی‌اعتمادی ملی توده‌های وسیع دهقانان و خرده‌مالکین اغلب بی‌نهایت ریشه‌دار است و ناشکیبائی در این باره ممکن است آنرا شدیدتر سازد یعنی به امر وحدت کامل و قطعی زیان برساند.

تجربه و آزمون انقلاب کارگری و دهقانی در روسیه یعنی انقلاب اکتبر-نوامبر سال ۱۹۱۷، تجربه پیکار پیروزمندانهٔ دوساله علیه هجوم سرمایه‌داران بین‌المللی و روسی مثل روز روشن نشان داد که سرمایه‌داران موفق شدند تا مدتی از حس بی‌اعتمادی ملی دهقانان و خرده‌مالکین لهستانی و لتونی و استونی و فنلاندی نسبت به ولیکاروسها استفاده نمایند و تا مدتی بر پایهٔ این بی‌اعتمادی میان آنها و ما تخم نفاق بپاشند. تجربه نشان داد که این بی‌اعتمادی خیلی بکندی برطرف می‌شود، از بین می‌رود و هرچه ولیکاروسها که مدتها ملت ستمگر بودند بیشتر جانب احتیاط را رعایت نمایند و صبر و شکیبائی نشان دهند، بهمان نسبت این بی‌اعتمادی بهتر بر طرف می‌شود. همانا با شناسایی استقلال کشورهای لهستان، لتونی، لیتوانی، استونی و فنلاند است که ما البته بکندی ولی بنحوی پیگیر، اعتماد عقب‌مانده‌ترین توده‌های زحمتکش کشورهای کوچک همسایه را که بیش از همه دستخوش فریب، و منقاد سرمایه‌داران بوده‌اند،

جلب می‌کنیم. همانا از این راه است که ما به مطمئن‌ترین وجهی آنها را از زیر نفوذ سرمایه‌داران ملی «خودشان» بیرون می‌کشیم و به بهترین نحوی آنها را به اعتماد کامل و به جمهوری واحد شوروی بین‌المللی آینده می‌رسانیم.

تا زمانی که اوکرائین کاملاً از شر دنیکین خلاص نشده، دولت آن تا تشکیل کنگرهٔ شوراهای سراسر اوکرائین، کمیتهٔ کل انقلابی اوکرائین است (۱۵). در این کمیتهٔ انقلابی در کنار کمونیست‌های بلشویک اوکرائین ــ کمونیست‌های باروتبیست (۱۶) اوکرائین هم بعنوان اعضای هیئت دولت کار می‌کنند. یکی از وجوه تمایز باروتبیست‌ها با بلشویک‌ها این است که آنها از استقلال بی‌چون و چرای اوکرائین دفاع می‌کنند. بلشویک‌ها این مسئله را وسیلهٔ اختلاف و جدایی قرار نمی‌دهند و این امر را هیچگونه مانعی برای کار پرولتری متفقانه نمی‌شمارند. همینقدر که در مبارزه علیه یوغ سرمایه و در راه دیکتاتوری پرولتاریا وحدت باشد کمونیست‌ها دیگر نباید در مورد مرزهای ملی و رابطهٔ فدراتیوی یا روابط دیگر بین کشورها، اختلاف نظر داشته باشند. در میان بلشویک‌ها عده‌ای طرفدار استقلال کامل اوکرائین و عده‌ای طرفدار برقراری ارتباط فدراتیوی کم و بیش محکم و عده‌ای هم طرفدار یکی شدن و وحدت اوکرائین و روسیه هستند.

اختلاف نظر بر سر این مسائل جایز نیست. این مسائل را کنگرهٔ شوراهای سراسر اوکرائین حل خواهد کرد.

اگر کمونیست ولیکاروس روی وحدت و یکی‌شدن اوکرائین و روسیه اصرار ورزد، اوکرائینیها به آسانی ممکن است مظنون شوند که دفاع او از این سیاست بنابه ملاحظات وحدت پرولترها در مبارزه علیه سرمایه نبوده، بلکه بنابر توهمات ناسیونالیسم قدیمی ولیکاروسی، امپریالیسم است. چنین عدم‌اعتمادی طبیعی و تا حدود معینی ناگزیر و مشروع است، زیرا ولیکاروسها تحت ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران طی قرون و اعصار از توهمات ننگین و پلید شوینیسم ولیکاروسی تغذیه کرده‌اند.

اگر کمونیست اوکرائینی روی استقلال بی‌چون و چرای دولتی اوکرائین اصرار ورزد می‌توان مظنون شد که دفاع او از این سیاست از نقطهٔ نظر مصالح موقت کارگران و دهقانان اوکرائین در مبارزهٔ آنها علیه یوغ سرمایه نبوده بلکه در نتیجهٔ توهمات ملی خرده‌بورژوا-منشانه و خرده‌مالکانه است. چونکه تجربه صدها بار بما نشان داده است که چگونه «سوسیالیست‌های» خرده‌بورژوای کشورهای مختلف — همهٔ به اصطلاح سوسیالیست‌ها اعم از لهستانی و لیتوانی و لتونی و منشویک‌های گرجی و اس‌ارها و دیگران — صرفاً بمنظور اینکه سیاست سازشکارانه با بورژوازی ملی «خودی» را علیه کارگران انقلابی از راه فریب و اغفال عملی سازند، خود را برنگ هوادار پرولتاریا درمی آوردند. در دوران حکومت کرنسکی یعنی در فوریه — اکتبر سال ۱۹۱۷ ما در روسیه ناظر این پدیده بوده و اکنون در کلیهٔ کشورهای دیگر شاهد آن هستیم.

با این ترتیب کمونیست‌های ولیکاروس و اوکرائین خیلی زود نسبت بهمدیگر بی‌اعتماد می‌شوند. چگونه می‌توان علیه این بی‌اعتمادی مبارزه کرد؟ چگونه باید بر این بی‌اعتمادی فایق آمد و اعتماد متقابل ایجاد کرد؟

بهترین وسیلهٔ نیل به این هدف عبارتست از کار مشترک برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی در مبارزه علیه ملاکین و سرمایه‌داران همهٔ کشورها، علیه تلاش‌های آنان در جهت احیاء حکومت مطلقهٔ خود. این کار مشترک در جریان عمل بنحوی روشن نشان خواهد داد که حل مسئلهٔ استقلال دولتی یا مرزهای کشور بهر نحوی انجام گیرد، کارگران ولیکاروسی و اوکرائینی حتماً باید با یکدیگر اتحاد نظامی و اقتصادی محکم داشته باشند، چونکه در غیر اینصورت سرمایه‌داران «آنتانت»، «توافق» یعنی اتحاد ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری، انگلستان، فرانسه، آمریکا، ژاپن و ایتالیا، ما را یک یک درهم شکسته و خفه خواهند کرد. نمونهٔ مبارزهٔ ما علیه کلچاک و دنیکین که این سرمایه‌داران آنها را از

لحاظ پول و اسلحه تأمین می‌کردند، این خطر را بنحوی روشن بما نشان داد.

کسی که وحدت و اتحاد بسیار نزدیک کارگران و دهقانان ولیکاروس و اوکرائینی را برهم می‌زند، به کلچاک و دنیکین و بسرمایه‌داران درندهٔ کلیهٔ کشورها کمک می‌کند.

از این رو ما کمونیست‌های ولیکاروس باید در محیط خود برضد کوچکترین تظاهر ناسیونالیسم ولیکاروس با موءکدترین وجهی مبارزه کنیم، زیرا این نوع تظاهر که اصولاً خیانت بکمونیسم است، بزرگترین زیانها را بما می‌زند و ما را از رفقای اوکرائینی جدا می‌کند و لذا بنفع دنیکین و دارودستهٔ دنیکین تمام می‌شود.

از این رو ما کمونیستهای ولیکاروس باید در اختلاف‌نظرهای خود با کمونیستهای بلشویک و باروتبیست اوکرائین، در مواردی که این اختلاف‌نظرها به استقلال دولتی اوکرائین و اشکال اتحاد آن با روسیه و بطور کلی بمسئلهٔ ملی مربوط باشد با گذشت باشیم. گذشت‌ناپذیری و آشتی‌ناپذیری همهٔ ما کمونیست‌ها اعم از کمونیستهای ولیکاروسی و اوکرائینی و یا هر ملت دیگری باید در مورد آن مسائل اساسی و حیاتی باشد که برای کلیهٔ ملتها یکسانند یعنی مسائل مربوط بمبارزهٔ پرولتاریا، مسائل دیکتاتوری پرولتاریا و مسائل مربوط به جایز نبودن سازشکاری با بورژوازی و جایز نبودن تفرقهٔ نیروهایی که از ما در برابر دنیکین دفاع می‌کنند.

پیروزی بر دنیکین، نابودی وی، محال ساختن تکرار چنین تهاجمی — چنین است منافع بنیادی کارگران و دهقانان هم ولیکاروسی و هم اوکرائینی. این مبارزه‌ای است طولانی و دشوار، زیرا سرمایه‌داران سراسر جهان به دنیکین کمک می‌کنند و به انواع مختلف دنیکین‌ها کمک خواهند کرد.

در این مبارزهٔ طولانی و دشوار، ما کارگران ولیکاروس و اوکرائینی باید با یکدیگر نزدیکترین اتحاد را داشته باشیم، زیرا تک تک لابد از عهده بر نخواهیم آمد. مرزهای بین اوکرائین و روسیه هر طور باشد و اشکال مناسبات متقابل بین دو کشور بهر نحوی که

باشد، چندان اهمیت ندارد، در این مورد می‌توان و باید گذشت کرد، در این مورد می‌توان هم این راه حل و هم آن راه حل و هم راه حل سومی را امتحان کرد، — هدف مطلوب کارگران و دهقانان و امر پیروزی بر سرمایه‌داری در اثر آن تباه نخواهد شد.

ولی اگر ما نتوانیم نزدیکترین اتحاد را بین خود، اتحاد برضد دنیکین، اتحاد برضد سرمایه‌داران و کولاکهای کشورهای خود و همهٔ کشورها حفظ کنیم، آنوقت هدف مطلوب کار محققاً برای سالهای متمادی تباه خواهد شد، بدین معنی که سرمایه‌داران در چنین صورتی خواهند توانست هم اوکرائین شوروی و هم روسیهٔ شوروی را درهم کوبند و خفه نمایند.

هم بورژوازی کلیهٔ کشورها و هم انواع احزاب خرده‌بورژوائی، یعنی احزاب «سازشکار» که اتحاد با بورژوازی را برضد کارگران جایز می‌شمارند، بیش از همه کوشیده‌اند کارگران ملیت‌های مختلف را از هم جدا سازند و حس بی‌اعتمادی را در میان آنان شدت دهند و اتحاد نزدیک بین‌المللی و برادری بین‌المللی کارگران را برهم زنند. هنگامیکه بورژوازی به این هدف خود برسد، هدف مطلوب کارگران بر باد خواهد رفت. پس باید کمونیست‌های روسیه و اوکرائین توفیق یابند با کار مشترک صبورانه و مصرانه و سرسختانهٔ خود بر دسایس ناسیونالیستی هر نوع بورژوازی و انواع توهمات ناسیونالیستی فایق آیند و بزحمتکشان سراسر جهان نمونه و سرمشقی از اتحاد واقعاً محکم کارگران و دهقانان ملتهای مختلف را در مبارزه بخاطر حکومت شوروی و بخاطر نابودی ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران و بخاطر جمهوری جهانی فدراتیو روسیه نشان دهند.

ن. لنین

۱۹۱۹/۱۲/۲۸

«پراودا» شمارهٔ سوم، مورخهٔ ٤ ژانویه سال ۱۹۲۰

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ٤٠، ص ٤١ — ٤٧ ترجمه و چاپ شده است

پاسخ
بسئوالات کارل ویگاند ــ
خبرنگار خبرگزاری
آمریکایی «UNIVERSAL SERVICE»
در برلن

۱ ــ «آیا ما قصد حمله به لهستان و رومانی داریم؟»

نه. ما هم از جانب شورای کمیسرهای ملی و هم از جانب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه اهداف صلحجویانهٔ خود را بطور کاملاً جدی و رسمی اعلام داشته‌ایم. متأسفانه، این دولت سرمایه‌داری فرانسه است که لهستان (و شاید هم رومانی) را بحمله علیه ما تحریک می‌کند. گواه این نکته حتی سلسله گفتارهای رادیویی آمریکایی است که از لیون پخش شده است.

۲ ــ «نقشه‌های ما در آسیا چیست؟»

همان که در اروپا هست: همزیستی مسالمت‌آمیز با خلقها، با کارگران و دهقانان همهٔ ملتها که برای ساختمان زندگی نوین، زندگی فارغ از استثمار، فارغ از شر وجود ملاکین و سرمایه‌داران و سوداگران برمی‌خیزند. جنگ امپریالیستی ۱۹۱٤ ــ ۱۹۱۸ که جنگ سرمایه‌داران گروه کشورهای انگلیس و فرانسه (و نیز روسیه)

علیه سرمایه‌داران گروه آلمانی و اتریشی بر سر تقسیم جهان بود، آسیا را از خواب بیدار کرده و شوق رهایی و کار آرام و جلوگیری از جنگ‌های جدید را در آنجا نیز مانند هر جای دیگر شدت بخشیده است.

۳ — «مبانی صلح با آمریکا کدامند؟»

اگر سرمایه‌داران آمریکایی مزاحم ما نشوند ما کاری با آنها نخواهیم داشت. حتی حاضریم بابت ماشین و افزارآلات و دیگر وسایل مفید برای حمل و نقل و تولید، طلا به آنها بدهیم و نه تنها طلا بلکه علاوه بر آن مواد خام تحویل دهیم.

۴ — «در راه برقراری چنین صلحی چه موانعی هست؟»

از سوی ما هیچ مانعی نیست. از سوی سرمایه‌داران آمریکایی (و سرمایه‌داران هرکشور دیگر) امپریالیسم مانع است.

۵ — «نظر ما دربارهٔ اخراج انقلابیون روس از آمریکا چیست؟»

ما آنها را پذیرفتیم. ما در کشور خود از انقلابیون نمی‌ترسیم. اصولاً ما از کسی نمی‌ترسیم و اگر آمریکا باز هم از چند صد یا چند هزار شهروند خود می‌ترسد، ما حاضریم با آمریکا وارد مذاکره شویم تا همهٔ شهروندانی که برای آمریکا وحشتناک هستند بکشور خود بپذیریم (البته به استثنای جانیان و تبهکاران).

۶ — «چه امکانی برای اتحاد اقتصادی میان روسیه و آلمان وجود دارد؟»

متأسفانه چنین امکانی زیاد نیست. زیرا شیدمانها متحدین بدی هستند. ما طرفدار اتحاد با تمام کشورها هستیم و هیچ کشوری را مستثنی نمی‌کنیم.

۷ — «نسبت به خواست متفقین دربارهٔ تسلیم مسببین جنگ چه نظری داریم؟»

اگر بخواهیم در این باره جدی صحبت کنیم، باید بگوییم که مسببین جنگ، سرمایه‌داران تمام کشورها هستند. تمام ملاکین (دارای بیش از صد هکتار زمین) و سرمایه‌داران (صاحب بیش از صدهزار فرانک سرمایه) را بما تحویل بدهید تا ببینید که چگونه آنها را برای انجام کارهای مفید تربیت خواهیم کرد و عادت ایفای نقش ننگین و پلید و خونین استثمارگران و مسببین جنگها برای تقسیم مستعمرات را از سرشان بدر خواهیم برد. در چنین صورتی جنگ‌ها خیلی زود بکلی محال و غیرممکن خواهند شد.

۸ — «برقراری صلح با ما چه تأثیری در وضع اقتصادی اروپا خواهد بخشید؟»

مگر مبادلهٔ ماشین‌آلات با غله، کتان و دیگر موادخام می‌تواند بحال اروپا سودمند نباشد؟ نخیر، بهیچوجه نمی‌تواند سودمند نباشد.

۹ — «نظر ما دربارهٔ پیشرفت آیندهٔ شوراها بعنوان یک نیروی جهانی چیست؟»

آینده در سراسر جهان از آن نظام شوراهاست و واقعیات آنرا ثابت می‌کند: کافی است میزان افزایش تعداد جزوه‌ها، کتابها، اعلامیه‌ها و روزنامه‌هایی را که مثلاً در هر سه ماه از سال در هر کشور به پشتیبانی و هواخواهی از شوراها می‌پردازند محاسبه کنیم. جز اینهم نمی‌تواند باشد: وقتی کارگران شهرها و کارگران و برزگران و روزمزدان روستاها و سپس دهقانان خرده‌پا یعنی کسانی که به استثمار کارگران مزدبگیر متوسل نمی‌شوند، آری وقتی این اکثریت عظیم زحمتکشان دریافته باشند که نظام شوراها تمام قدرت را بدست آنها می‌سپارد و آنها را از یوغ ملاکین و سرمایه‌داران می‌رهاند، آنوقت با چه وسیله‌ای می‌توان از پیروزی نظام شوراها در

سراسر جهان جلوگیری کرد؟ بهر حال من از وجود چنین وسیله‌ای بی‌خبرم.

۱۰ — «آیا روسیه باز هم باید بیم مداخلهٔ ضدانقلابی از خارج را داشته باشد؟»

متأسفانه بلی. زیرا سرمایه‌داران افرادی بی‌خرد و آزمندند. و تا کنون بیک سلسله تلاشهای چنان نابخردانه و آزمندانه برای مداخله دست زده‌اند که تا هنگامی که کارگران و دهقانان هر کشور سرمایه‌داران خود را تجدید تربیت نکنند، باید همواره بیم تکرار چنین تلاشهایی را داشت.

۱۱ — «آیا روسیه حاضر است با آمریکا روابط اقتصادی و بازرگانی برقرار سازد؟»

البته که حاضر است، هم با آمریکا و هم با تمام کشورهای دیگر. صلح با استونی که ما گذشت‌های بزرگی در قبال آن کردیم ثابت کرد که ما آماده‌ایم برای این کار حتی بدادن امتیاز نیز تحت شرایط معین تن در دهیم.

۱۸ فوریه سال ۱۹۲۰.

و. اولیانف (ن. لنین)

۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰ بزبان انگلیسی در شمارهٔ ۱۲۶۷۱ روزنامه «New York Evening Journal» چاپ شد
برای نخستین بار ۲۲ آوریل سال ۱۹۵۰ در روزنامهٔ «پراودا» شماره ۱۱۲ بزبان روسی بچاپ رسید

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۰، ص ۱۴۵ — ۱۴۷ ترجمه و چاپ شده است

مصاحبه با لینکلن ایر – خبرنگار روزنامهٔ آمریکایی «The World»

متفقین به «بازی شطرنج» مشغولند

لنین دربارهٔ این خبر که متفقین تصمیم دارند بمحاصره اقتصادی پایان دهند گفت:

مشکل می‌توان به صادقانه بودن چنین پیشنهاد مبهمی که از قرار معلوم با تدارک حمله بما از خاک لهستان همراه است باور کرد. نقشهٔ شورایعالی دربارهٔ تجدید روابط بازرگانی از طریق کئوپراتیوهای (شرکتهای تعاونی – م.) روسی در نظر اول خیلی شبیه به حقیقت است. ولی کئوپراتیوها دیگر وجود ندارند. آنها با سازمانهای شوروی ما که مأمور پخش هستند متحد شده‌اند. از این رو گفتگوی متفقین دربارهٔ اینکه می‌خواهند با کئوپراتیوها سروکار داشته باشند چه هدفی می‌تواند داشته باشد؟ البته روشن نیست.
بهمین جهت من می گویم بررسی دقیقتر ما را مطمئن می‌سازد که این تصمیم متخذه در پاریس، فقط حرکتی است در بازی شطرنج متفقین که انگیزهٔ آن هنوز مبهم و ناروشن است.

لنین اندکی سکوت کرد و سپس با تبسم گسترده‌ای افزود:

مبهم‌تر از مثلاً تصمیم مارشال فوش برای دیدار از ورشو.

پرسیدم آیا او امکان تعرض لهستان را جدی تلقی می کند؟ (ناگفته نماند که در روسیه صحبت از حملهٔ لهستانیها به بلشویک‌ها بود نه برعکس).

لنین در پاسخ گفت: — آری، بدون هیچ تردیدی. کلمانسو و فوش آقایانی بسیار بسیار جدی هستند، ضمناً یکی از آنها این نقشهٔ تجاوزکارانه را تهیه کرده است و دیگری قصد اجرای آنرا دارد. البته این یک خطر جدی است. ولی ما با خطری جدی‌تر سروکار داشته‌ایم. اما بیش از آنکه برای ما موجب ترس باشد، موجب نومیدی از متفقین است که هنوز هم بتلاش برای دستیابی به یک امر محال ادامه می‌دهند. زیرا تعرض لهستان نیز مانند تعرض پیشین کلچاک و دنیکین نمی‌تواند مسئلهٔ روسیه را بطور مطلوب برای آنان حل کند. فراموش نکنید که لهستان خودش گرفتاری‌های فراوان دارد، و ضمناً روشن است که نمی‌تواند از هیچیک از همسایگان خود از جمله از رومانی کمک بگیرد.

من بر پایهٔ حدسیات گفتم: ولی بنظر می‌رسد که اکنون صلح نزدیکتر از پیش باشد.

بلی، درست است. اگر صلح ره‌آورد طبیعی بازرگانی با ما باشد، متفقین نمی‌توانند بیش از این از آن طفره روند. شنیده‌ام که میلران که جانشین کلمانسو شده است برای بررسی مسئلهٔ روابط بازرگانی با مردم روسیه اظهار تمایل می‌کند. شاید این امر نشانگر تغییر جدی در روحیات محافل سرمایه‌داران فرانسه باشد. ولی در انگلستان مواضع چرچیل هنوز قوی است و للوید جورج که احتمالاً مایل به برقراری روابط اقتصادی با ماست جرئت نمی‌کند با محافل سیاسی و مالی پشتیبان سیاست چرچیل آشکارا قطع رابطه نماید.

ایالات متحده سوسیالیست‌ها را تعقیب می‌کند

در بارهٔ آمریکا نظرتان چیست؟

سر در آوردن از آنچه در آنجا می‌گذرد، دشوار است. بانکداران شما ظاهراً حالا بیش از هر وقت دیگر از ما می‌ترسند. بهر حال

دولت شما در قیاس با هر دولت دیگر حتی در مقایسه با دولت ارتجاعی فرانسه نه تنها سوسیالیستها بلکه تمام طبقهٔ کارگر را بیش از همه مورد تضییقات بسیار شدید قرار می‌دهد. دولت شما خارجیان را آشکارا تعقیب می‌کنند. ولی آمریکا بدون کارگران مهاجر خود چه خواهد کرد؟ وجود این کارگران برای رشد اقتصادی شما ضرورت مطلق دارد.

ولی برخی از کارفرمایان آمریکایی، گویی دارند می‌فهمند که اقدام بمعاملات سودمند با روسیه از جنگ کردن با آن عاقلانه‌تر است و این خود علامت خوبی است. فرآورده‌های صنعتی آمریکا از قبیل لکوموتیو، اتوموبیل و غیره برای ما از کالاهای هر کشور دیگر ضروری‌تر است.

شرایط پیشنهادی شما برای صلح چیست؟

نباید وقت را برای گفتگو دربارهٔ این مطلب تلف کرد. بر همه روشن است که ما برای عقد قرارداد صلح با شرایطی که عادلانه بودن آنرا حتی سرمایه‌داران دارای شدیدترین روحیات امپریالیستی نیز نمی‌توانند منکر شوند، آماده‌ایم. ما بارها تمایل خود را بصلح و به اینکه صلح برای ما یک امر ضروری است و نیز آمادگی خود را برای واگذاری بهترین امتیازها بسرمایهٔ خارجی و دادن تضمین به آن اعلام داشته‌ایم. ولی ما قصد نداریم اجازه بدهیم بنام صلح گلوی ما را بفشارند و ما را خفه کنند.

من هیچ دلیلی نمی‌بینم که یک دولت سوسیالیستی، چون دولت ما نتواند با کشورهای سرمایه‌داری روابط اقتصادی و بازرگانی نامحدود داشته باشد. ما مخالف استفاده از لکوموتیوها و ماشین‌های کشاورزی ساخت کشورهای سرمایه‌داری نیستیم، پس چرا آنها باید مخالف استفاده از گندم و کتان و طلای سفید محصول کشور سوسیالیستی ما باشند؟ مگر مزهٔ غلهٔ کشور سوسیالیستی با مزهٔ هر غلهٔ دیگر فرق دارد؟ خوب، البته آنها باید با بلشویکهای مخوف یعنی با دولت

شوروی، روابط بازرگانی داشته باشند. ولی داشتن روابط بازرگانی با حکومت شوراها برای کارفرمایان آمریکایی که مثلاً فولاد تولید می‌کنند دشوارتر از روابطی نخواهد بود که هنگام جنگ در مورد مسئلهٔ مهمات و جنگ‌افزار با دول آنتانت داشتند.

اروپا به روسیه وابسته است

از این روست که گفتگو دربارهٔ تجدید بازرگانی با روسیه از طریق کئوپراتیوها بنظر ما دور از صداقت و حداقل مبهم می‌آید، و این بیشتر در حکم حرکتی است در بازی شطرنج تا یک پیشنهاد صریح و مستقیم که در آن صورت بیدرنگ پذیرفته و عملی می‌شد. از این گذشته، اگر شورای عالی واقعاً قصد پایان دادن بمحاصرهٔ اقتصادی دارد، پس چرا این قصد خود را بما اطلاع نمی‌دهد؟ ما هیچگونه اطلاعیهٔ رسمی از پاریس دریافت نداشته‌ایم. آن اطلاعات اندکی هم که داریم، مبتنی بر اخبار جراید است که رادیوی ما گرفته است.

دولتمردان اروپا و ایالات متحده از قرار معلوم نمی‌فهمند که ویرانی و آشفتگی اقتصادی کنونی روسیه، فقط جزئی از ویرانی اقتصادی جهانست. تا زمانیکه بمسئلهٔ اقتصاد نه از نظرگاه بین‌المللی، بلکه از زاویهٔ دید یک ملت یا گروهی از ملت‌ها نگریسته می‌شود حل این مسئله امکان‌پذیر نخواهد بود. اروپا بدون روسیه نمی‌تواند از جا برخیزد و روی پای خود بەایستد. و وقتی اروپا ناتوان باشد آمریکا هم بوضع بحرانی دچار می‌گردد. اگر آمریکا نتواند با ثروت خود آنچه را که برایش ضرور است بدست آرد، این ثروت چه سودی برایش خواهد داشت؟ آخر آمریکا که نمی‌تواند طلاهای انباشته را بخورد یا بپوشد، اینطور نیست؟ تا زمانیکه اروپا نتواند به آمریکا کالاهایی تحویل دهد که این کشور طالب دریافت آنها در برابر کالاهایی است که خودش احتیاج بفروش آنها دارد، آمریکا نخواهد توانست

با اروپا بازرگانی سودمند یعنی دادوستد با ارزش واقعی برای خود داشته باشد. اروپا هم تا زمانیکه از نظر اقتصادی روی پای خود نه‌ایستد قادر به تحویل چنین کالاهایی به آمریکا نخواهد بود.

دنیا به کالاهای روسی نیازمند است

ما در روسیه گندم، کتان، طلای سفید، پتاس و مواد معدنی بسیار دیگری داریم که همهٔ دنیا سخت به آنها نیازمند است. دنیا سرانجام مجبور خواهد بود برای دریافت این کالاها بما رجوع کند، اعم از اینکه در کشور ما بلشویسم باشد یا نباشد. نشانه‌هایی هست حاکی از اینکه یواش یواش دارند این حقیقت را در می‌یابند. ولی در حالیکه شیرازهٔ نه تنها روسیه بلکه تمام اروپا دارد از هم می‌پاشد، شورای عالی هنوز هم سیاست طفره و تعلل را برای خود مجاز می‌داند. روسیه و همچنین اروپا می‌توانند از افلاس کامل نجات یابند ولی باید بیدرنگ و با سرعت عمل کنند. اما شورای عالی بسیار کند عمل می‌کند، فوق‌العاده بطئی عمل می‌کند. این شورا در واقع آنطوریکه بنظر می‌رسد بدون حل مسئله‌ای منحل شده و وظایف خود را بشورای سفیران سپرده است و جای این شورا را نیز باید فقط سازمان موهوم و مرده بدنیا آمدهٔ جامعهٔ ملل (۱۷) بگیرد. راستی هم مگر جامعهٔ ملل بدون شرکت ایالات متحده که باید پشتیبان عمدهٔ آن باشد می‌تواند به انجام وظیفه بپردازد؟

پرسیدم دولت شوروی از وضع جنگ چقدر رضایت دارد؟

رضایت کامل دارد. تنها نشانه‌ای که از امکان تجاوز نظامی علیه ما وجود دارد، از جانب لهستان است که قبلاً بدان اشاره کردم. اگر لهستان بچنین عمل ماجراجویانه‌ای دست بزند، مصائب تازه‌ای برای هر دو طرف ببار خواهد آمد و بکشتار عبث و بیهوده

عدهٔ دیگری خواهد انجامید. ولی حتی فوش نیز نخواهد توانست پیروزی لهستان را تأمین کند. لهستانی‌ها حتی اگر چرچیل هم کنار آنها بجنگد قادر به پیروزی بر ارتش سرخ ما نخواهند بود.

لنین در اینجا با چهرهٔ گرفته لبخندی زد و سر بعقب انداخت و سپس با لحنی جدی‌تر بسخنان خود ادامه داده گفت:

البته هر یک از دول بزرگ در اردوگاه متفقین، چنانچه بتواند ارتش‌های خود را علیه ما گسیل دارد، می‌تواند ما را درهم کوبد. ولی آنها جرئت این کار را نخواهند داشت. تناقض عجیب در این است که روسیه در مقایسه با منابع نامحدود متفقین ضعیف است، با وجود این نه تنها توانسته است هر نیروی مسلح و از جمله نیروهای انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی را که متفقین توانستند علیه ما گسیل دارند، در هم شکنند، بلکه در کشورهای کمربند حفاظتی نیز پیروزی‌های دیپلوماسی و معنوی بدست آورد. فنلاند از جنگ علیه ما امتناع کرد. ما با استونی قرارداد صلح بستیم و بزودی با صربستان* و لیتوانی نیز قرارداد صلح امضاء خواهد شد (۱۸). با آنکه آنتانت دانه‌های زیادی برای بدام انداختن این دولت‌های کوچک پاشید و به تهدیدهای شوم علیه آنها دست زد، این دولت‌ها ترجیح دادند با ما مناسبات مسالمت‌آمیز برقرار سازند.

وضع داخلی چشم‌انداز خوبی دارد

این وضع بیگمان گواه بر نیروی معنوی عظیمی است که ما از آن برخورداریم. دولتهای کرانهٔ بالتیک که نزدیکترین همسایگان

* روزنامه «The World» اشتباه کرده است. صربستان با روسیهٔ شوروی در حال جنگ نبود. از قرار معلوم سخن بر سر لتونی است. ه. ت.

ما هستند می‌فهمند که این فقط ما هستیم که هیچگونه نقشه‌ای که استقلال و رفاه آنها را تهدید کند، در سر نداریم.

پرسیدم، ولی وضع داخلی روسیه چگونه است؟

وضع داخلی اکنون بحرانی است، ولی چشم‌انداز خوبی دارد. تا فرا رسیدن بهار امسال کمبود خواربار دست کم بمیزانی که اهالی شهرها را از گرسنگی نجات دهد، برطرف خواهد شد. آنوقت سوخت هم بحد کافی تأسین خواهد شد. در سایهٔ قهرمانیهای شگرف ارتش سرخ، اینک احیاء و نوسازی اقتصاد ملی آغاز شده است. در حال حاضر بخشی از این ارتش به اردوهای کار مبدل شده است؛ این پدیدهٔ غیرعادی تنها در کشوری که در راه آرمان عالی مبارزه می‌کند میسر گشته است. بدیهی است که در کشورهای سرمایه‌داری چنین وضعی امکان‌پذیر نبود. ما در گذشته همه چیز را فدای پیروزی بر دشمنان مسلح خود کردیم، ولی حالا تمام مساعی خود را در راه احیای اقتصاد بکار می‌بریم. البته این کار سالهای وقت لازم خواهد داشت، ولی ما سرانجام پیروز خواهیم شد.

پرسیدم: بنظر شما ساختمان کمونیسم در روسیه چه وقت پایان خواهد یافت؟ تصور می‌کردم این سئوال دشوار باشد ولی لنین بیدرنگ پاسخ داد.

ما در صدد الکتریفیکاسیون تمام سیستم صنعتی خود از طریق ایجاد نیروگاههایی در اورال و مناطق دیگر هستیم. مهندسان ما می‌گویند که این کار دهسال وقت می‌خواهد. انجام الکتریفیکاسیون نخستین مرحلهٔ مهم در راه سازماندهی کمونیستی زندگی اقتصادی جامعه خواهد بود. تمام صنایع ما از یک منبع مشترک، نیروی برق خواهند گرفت و این منبع می‌تواند همهٔ رشته‌های صنعتی را بمیزان یکسان تأسین کند. این امر رقابت غیرتولیدی در جستجوی

سوخت را از میان خواهد برد و برای موسسات صنایع استحصالی که بدون آنها نمی‌توانیم در زمینهٔ مبادلهٔ فرآورده‌های بسیار ضروری امیدی بدستیابی بسطح موافق با اصول کمونیسم داشته باشیم، یک بنیاد اقتصادی قوی پدید خواهد آورد.

ضمناً ما پیش‌بینی می‌کنیم که تا سه سال دیگر در روسیه ۵۰ ملیون لامپ روشن خواهد بود. خیال می‌کنم در ایالات متحده ۷۰ ملیون لامپ از این نوع وجود داشته باشد، ولی برای کشوری که صنعت برق آن هنوز دوران کودکی خود را می‌گذراند وجود بیش از دو سوم این مقدار دستاورد عظیمی خواهد بود. بنظر من الکتریفیکاسیون درمیان وظایف بزرگی که اکنون در برابر ما قرار دارند، مهمترین وظیفه است.

انتقاد شدید از لیدرهای سوسیالیست

در پایان گفتگوی ما لنین برخی از لیدرهای سوسیالیست اروپا و آمریکارا مورد انتقاداتی شدید قرار داد که البته برای درج و انتشار در مطبوعات نیست. این انتقادات نشان می‌دهد که او به توانایی و یا حتی به تمایل این آقایان در پیشبرد موفقیت‌آمیز امر انقلاب جهانی، اعتقادی ندارد. از قرار معلوم بر آنست که بلشویسم علی رغم این پیشوایان «رسمی» سوسیالیسم راه خود را زودتر هموار خواهد ساخت تا با کمک آنها.

در تاریخ ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰ بزبان انگلیسی در شمارهٔ ۲۱۳۶۸ روزنامهٔ «The World» چاپ شد

بزبان روسی برای نخستین بار در سال ۱۹۵۷ در شمارهٔ ۱۵ مجلهٔ «کمونیست» بچاپ رسید

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۰، ص ۱۵۰ — ۱۵۶ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ نهم حزب کمونیست (بلشویك) روسیه

۲۹ مارس — ۵ آوریل سال ۱۹۲۰

گزارش کمیتهٔ مرکزی ۲۹ مارس

رفقا، پیش از شروع گزارش باید بگویم که این گزارش نیز مانند گزارش بکنگرهٔ قبلی بدو بخش تقسیم شده است: بخش سیاسی و بخش سازمانی. این تقسیم‌بندی مقدم بر هر چیز این فکر را بمیان می‌آورد که کار کمیتهٔ مرکزی از لحاظ ظاهر امر یعنی از لحاظ سازمانی چه صورتی داشته است. نخستین سال است که حزب ما بدون یاکف میخایلویچ سوردلف گذرانده است. و این ضایعه نمی‌توانست در تمامی سازمان کمیتهٔ مرکزی بی‌تأثیر باشد. کسی مثل رفیق سوردلف نمی‌توانست فعالیت سازمانی و سیاسی را اینطور باهم توأم سازد و ما ناگزیر کوشش کردیم که هیئتی کار او را انجام دهد.

امور کمیتهٔ مرکزی طی سال مورد گزارش همچون کارهای جاری روزمره توسط دو هیئت منتخب پلنوم کمیتهٔ مرکزی — بوروی تشکیلات کمیتهٔ مرکزی و بوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی (۱۹) انجام می‌گرفت، و ضمناً برای حصول توافق و پیگیری تصمیمات این دو نهاد دبیر حزب در هر دو بورو عضویت داشت. با این ترتیب جریان کار طوری شد که وظیفهٔ عمده و روزمرهٔ بوروی تشکیلات توزیع نیروهای حزبی، و وظیفهٔ بوروی سیاسی — حل

مسائل سیاسی بود. کاملاً بدیهی است که این تقسیم‌بندی تا حدودی جنبهٔ ساختگی دارد، زیرا هیچ سیاستی را بدون تنفیذ آن در انتصابات و نقل و انتقال‌ها نمی‌توان پیاده کرد. پس هر مسئلهٔ سازمانی اهمیت سیاسی پیدا می‌کند و در جریان عمل میان ما چنین مقرر گردیده است که خواست یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی کافی است که هر مسئله‌ای بنابر ملاحظاتی یک مسئله سیاسی تلقی گردد. تلاش برای تقسیم‌بندی فعالیت کمیتهٔ مرکزی بشیوهٔ دیگر گمان نمی‌رفت که مقرون بصلاح باشد و مشکل در عمل بهدف می‌رسید.

این شیوهٔ کار نتایج فوق‌العاده مطلوبی ببار آورد: برای ما هرگز اتفاق نیفتاد که میان این دو بورو اشکالی پدید آید. کارهای هر دوی این ارگانها بطور کلی با روح توافق جریان داشت و انجام کارها در نتیجهٔ حضور دبیر حزب تسهیل می‌شد و ضمناً دبیر حزب تماماً و فقط مجری ارادهٔ کمیتهٔ مرکزی بود. بمنظور از بین بردن هرگونه سؤتفاهمی باید از همین آغاز خاطرنشان سازیم که فقط تصمیمات دستجمعی کمیتهٔ مرکزی — تصمیمات متخذه در بوروی تشکیلات یا در بوروی سیاسی و یا در پلنوم کمیتهٔ مرکزی، فقط یک چنین مسائلی توسط دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب بموقع اجرا گذارده می‌شد. در غیر اینصورت جریان کار کمیتهٔ مرکزی نمی‌تواند صحیح باشد.

پس از این ملاحظات مختصر پیرامون ترتیب داخلی کار کمیتهٔ مرکزی بوظیفهٔ خود، بدادن گزارش کمیتهٔ مرکزی می‌پردازم. گزارش دادن دربارهٔ کار سیاسی کمیتهٔ مرکزی هر آینه اگر وظیفه‌ای به معنای خاص کلمه تلقی شود، وظیفه‌ای است بسیار دشوار. طی این سال بخش اعظم فعالیت بوروی سیاسی حل روزمرهٔ تمام مسائل مربوط بسیاست بوده و اقدامات مؤسسات دولتی و حزبی و کلیهٔ سازمانهای طبقهٔ کارگر و تمام فعالیت جمهوری شوروی را دربر می‌گرفت و هدفش هدایت این کارها بود. بوروی سیاسی تمام مسائل مربوط بسیاست بین‌المللی و داخلی را حل می‌کرد. بدیهی است که شمارش این مسائل حتی بطور تقریب هم، محال است. در

نشریه‌ای (۲۰) که کمیتهٔ مرکزی مقارن با تشکیل این کنگره چاپ کرده است مطالب لازم را برای اطلاع خواهید یافت. تلاش برای تکرار مطالب آن در این گزارش از حدود توانایی من خارج است و تصور می‌کنم برای نمایندگان کنگره هم جالب نباشد. هر کدام از ماها ضمن فعالیت در یکی از سازمانهای حزبی-شوروی همه روز روند تغییرات بسیار سریع مسائل سیاسی اعم از داخلی و خارجی را دنبال می‌کند. خود حل این مسائل به آن صورتی که در فرمانهای حکومت شوروی و در جریان فعالیت سازمانهای حزبی و در هر تحول و چرخشی نمایان می‌گردید، حاکی از ارزیابی و نظر کمیتهٔ مرکزی بود. باید گفت، مسائل بقدری زیاد بود که حل آنها اغلب با عجلهٔ فوق‌العاده انجام می‌گرفت و فقط در سایهٔ آشنایی کامل اعضای هیئت با همدیگر و اطلاع از سایه و روشنهای نظریات یکدیگر و اعتماد متقابل انجام کارها امکان داشت. و الا این کار حتی از عهدهٔ هیئتی سه بار بزرگتر هم ساخته نبود. اغلب پیش می‌آمد که در حل مسائل پیچیده و بغرنج مذاکرات تلفنی جایگزین جلسات می‌شد. این کار با اطمینان به اینکه برخی از مسائل مورد اختلاف که بغرنجی آنها از پیش عیان بود، از نظر دور نخواهد ماند، انجام می‌گرفت. حالا که من باید بگزارش عمومی بپردازم بخود اجازه می‌دهم بجای شرح وقایع بر حسب تاریخ وقوع آنها و بجای طبقه‌بندی مطالب روی نکات عمده‌ای که بیش از همه اهمیت دارند و آنهم روی آن نکاتی مکث نمایم که تجربهٔ دیروز یا بعبارت دقیقتر تجربهٔ سالی را که سپری شده با وظایفی که در پیش رو داریم مربوط می‌سازند.

زمان نگارش تاریخ حکومت شوروی هنوز فرا نرسیده است. و اگر هم رسیده باشد باز بنظر من و تصور می‌کنم همچنین بنظر کمیتهٔ مرکزی — ما قصد مورخ شدن نداریم و هدف ما حالا و آینده است، و سال مورد گزارش را بمنزلهٔ خمیرمایه و یا درس و یا پلهٔ اول می‌شماریم که حرکت بعدی خود را باید از آن آغاز کنیم. از این لحاظ کار کمیتهٔ مرکزی بدو رشتهٔ بزرگ تقسیم

می‌شود: کاریکه با وظایف جنگی یعنی وظایفی مربوط بوده است که موقعیت بین‌المللی جمهوری را تعیین می‌کند، و کاریکه بساختمان داخلی، ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز مربوط بوده و شاید فقط در اواخر سال گذشته یا اوایل سال جاری رفته رفته در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفت و این هنگامی بود که کاملاً معلوم شد که ما دیگر در جبهه‌های قاطع جنگ داخلی به پیروزی قطعی رسیده‌ایم. در بهار سال گذشته وضع ما در جبهه‌های جنگ بی‌نهایت دشوار بود و چنانکه می‌دانید شکستهای زیاد و تعرض‌های جدید و بزرگ و غیرمترقبه‌ای را که قبلاً نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم از طرف نمایندگان ضدانقلاب و نمایندگان آنتانت در پیش داشتیم. به این جهت کاملاً طبیعی است که بخش اعظم این دوران صرف کارهای مربوط به انجام وظیفهٔ جنگی، وظیفه جنگ داخلی می‌شد که بنظر افراد ترسو و بزدل و بطریق اولی بنظر حزب منشویک‌ها، اس‌ارها و سایر نمایندگان دمکراسی خرده‌بورژوایی، بنظر تودهٔ عناصر بینابینی، مسئلهٔ غیر قابل حل می‌آمد و لذا وادارشان می‌ساخت با صداقت کامل بگویند که این مسئله حل‌نشدنی است و روسیه عقب‌مانده و ضعیف شده است و چون انقلاب در غرب بتأخیر افتاده، روسیه نمی‌تواند بر نظام سرمایه‌داری سراسر جهان فایق آید و پیروز شود. لذا ما می‌بایست در موضع خود پا بر جا مانده با عزمی راسخ و اطمینانی مطلق بگوییم که پیروز خواهیم شد و شعار: «همه چیز برای پیروزی» و «همه چیز برای جنگ» را عملی سازیم.

برای تحقق بخشیدن به این شعار بر ما لازم آمد کاملاً آگاهانه و آشکار بعدم ارضاء یکسلسله از حیاتی‌ترین تقاضاها تن در دهیم و با اطمینان به اینکه ما باید تمام قوا را برای جنگ متمرکز سازیم و در این جنگ که آنتانت بما تحمیل کرده است پیروز شویم غالباً بسیاری را از کمک محروم سازیم. و فقط در سایهٔ آنکه حزب مراقب بود و انضباط اکیدی در آن حکمروا بود و وجهه و اتوریتهٔ حزب همهٔ ادارات و مؤسسات را متحد می‌ساخت و دهها، صدها و هزارها و سرانجام ملیونها نفر همچون تن واحد از شعاری که کمیتهٔ

مرکزی داده بود پیروی می‌کردند؛ تنها به این علت که قربانیهای بیسابقه‌ای داده شد، تنها به این علت معجزه‌ای که روی داد، توانست روی دهد. فقط به این جهت بود که ما علیرغم هجوم دوباره و سه‌باره و چهاربارهٔ امپریالیستهای آنتانت و امپریالیست‌های سراسر جهان توانستیم پیروز شویم. و بدیهی است که ما تنها روی این جانب مسئله تکیه نمی‌کنیم بلکه باید در نظر داشته باشیم که این جانب مسئله درسی بما می‌دهد حاکی از اینکه بدون انضباط و بدون مرکزیت هرگز نمی‌توانستیم این وظیفه را انجام دهیم. قربانیهای بی‌سابقه‌ای که ما برای نجات کشور از شر ضدانقلاب و برای پیروزی انقلاب روس بر دنیکین و یودنیچ و کلچاک متحمل شدیم وثیقهٔ انقلاب اجتماعی جهانی است. برای تحقق این امر می‌بایست در حزب انضباط و مرکزیت اکید و اطمینان کامل به این باشد که جانبازی‌های سنگین و بیسابقهٔ دهها و صدها هزار نفر به انجام این وظایف کمک خواهد کرد و این کار واقعاً ممکن است عملی شود و تأمین گردد. و برای نیل به این هدف لازم بود که حزب ما و آن طبقه‌ای که دیکتاتوری را عملی می‌سازد یعنی طبقهٔ کارگر عناصری باشند که ملیونها و ملیونها زحمتکش را خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان متحد کنند.

اگر در این باره تعمق شود که بالاخره عمیق‌ترین علت و ریشهٔ این امر که یک چنین معجزهٔ تاریخی روی داد و یک کشور ضعیف و ناتوان و عقب‌مانده بر نیرومندترین کشورهای جهان پیروز گردید، چه بوده است، آنوقت می‌بینیم که این همانا مرکزیت و انضباط و جانبازی‌های بیسابقه بوده است. بر چه زمینه‌ای؟ ملیونها زحمتکش در کشوریکه از همه جا تربیتش کمتر است فقط بر روی این زمینه میتوانستند به تشکل و به تحقق این مرکزیت و این انضباط نایل آیند که کارگرانی که مکتب سرمایه‌داری را گذرانده‌اند توسط سرمایه‌داری متحد شده بودند و پرولتاریا در هر یک از کشورهای پیشرو و در کشورهایی که پیشروترند بمقیاسی گسترده‌تر متحد می‌شد؛ از سوی دیگر علت این امر آنست که وجود مالکیت،

مالکیت سرمایه‌داری، مالکیت کوچک در تولید کالایی موجب تفرقه می‌شود. مالکیت مایهٔ تفرقه است و حال آنکه ما متحد می‌سازیم و میلیونهای هرچه بیشتری از زحمتکشان را در سراسر جهان متحد می‌سازیم. این حقیقت اکنون می‌توان گفت حتی بر کورها، و بهر حال بر آن کسانی هم که مایل بدیدن آن نبودند، روشن است. هر چه ما جلوتر می‌رفتیم دشمنان ما بیشتر دچار تفرقه و تشتت می‌شدند. انگیزه تفرقه و تشتت آنها مالکیت سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی در شرایط تولید کالایی است صرفنظر از اینکه سخن بر سر خرده‌مالکینی باشد که از راه فروش مازاد غله سوداگری می‌کنند و بضرر کارگران گرسنه ثروت می‌اندوزند و یا بر سر سرمایه‌داران کشورهای مختلف حتی اگر دارای قدرت نظامی باشند و «جامعهٔ ملل» یا «جامعهٔ واحد کبیر» همهٔ ملتهای پیشرفتهٔ جهان را تأسیس نمایند. چنین وحدتی سراپا موهوم، سراپا فریب و سرتاپا دروغ است. و ما دیدیم که بزرگترین نمونهٔ آن — «جامعهٔ ملل» کذایی که می‌کوشید حق ادارهٔ امور کشورها را تقسیم کند و دنیا را تقسیم نماید، این اتحاد کذایی طبل میان‌تهی بود که فوراً ترکید، چونکه بنای آنرا بر مالکیت سرمایه‌داری نهاده بودند. ما این نکته را در گسترده ترین مقیاس تاریخی مشاهده نمودیم و این مؤید آن حقیقت اساسی است که ما حقانیت خود و اطمینان کامل و مطلق خود را به پیروزی انقلاب اکتبر و به اینکه دست بکاری می‌زنیم که با وجود تمام دشواری آن و تمام موانع موجود میلیونها و میلیون‌ها زحمتکش در سراسر جهان به آن خواهند پیوست. ما میدانستیم که متفقینی داریم و باید بتوانیم در یک کشور که تاریخ وظیفهٔ پرافتخار و بسیار دشوار بعهدهٔ آن گذاشته است جانفشانی کنیم تا بتوانیم قربانیهای بیسابقه را صد بار جبران نماییم، زیرا هر ماه اضافی که ما در کشور خود زندگی می‌کنیم میلیونها متفق در کلیهٔ کشورها برای ما بوجود خواهد آورد.

و اگر سرانجام در این باره تعمق شود که چرا وضعی پیش

آمد که ما توانستیم پیروز شویم و می‌بایستی پیروز شویم، در پاسخ باید بگوییم علتش فقط این بود که تمام دشمنان ما که ظاهراً انواع پیوندها را با نیرومندترین دول جهان و نمایندگان سرمایه داشتند، — هر قدر هم ظاهراً با همدیگر متحد بودند — متفرق از کار در آمدند و در ماهیت امر همان پیوند درونی آنها را از هم می‌گسست، آنها را علیه یکدیگر برمی‌انگیخت، و مالکیت خصوصی متلاشی‌شان می‌ساخت و از متحدان بدرندگان وحشی تبدیل می‌نمود تا جایی که نمی‌دیدند که روسیهٔ شوروی بر شمار هواداران خود در میان سربازان انگلیسی که در آرخانگلسک پیاده شده‌اند و در میان ناویان فرانسوی که در سواستوپل پیاده شده‌اند و در میان کارگران کلیهٔ کشورها که سوسیال‌-سازشکاران آنها بدون استثناء در کلیهٔ کشورهای پیشرفته جانب سرمایه را گرفته‌اند، می‌افزاید. و این علت اساسی، این عمیق‌ترین علت، سرانجام ما را به مطمئن‌ترین پیروزی رساند و آن منبعی شد که کما کان مهمترین منبع دفع‌ناپذیر و پایان‌ناپذیر نیروی ما باقی مانده است و بما اجازه می‌دهد بگوییم، هنگامی که ما در کشور خود به دیکتاتوری پرولتاریا کاملاً تحقق بخشیدیم و اتحاد نیروهای آن را از راه پیشاهنگ یعنی حزب پیشرو آن بحد اکثر تأمین نمودیم، آنوقت می‌توانیم انتظار انقلاب جهانی را داشته باشیم. و این در حقیقت تجلی اراده و عزم راسخ پرولتری برای مبارزه و اتحاد ملیونها و ده‌ها ملیون کارگر در همهٔ کشورهاست.

حضرات بورژواها و به اصطلاح سوسیالیستهای انترناسیونال دوم این حرف‌ها را عبارات تبلیغاتی نامیدند. نخیر، این یک واقعیت تاریخی است که بوسیلهٔ تجربهٔ خونین و شاق جنگ داخلی در روسیه تأیید گردیده است، زیرا این جنگ، جنگی بود برضد سرمایهٔ جهانی و این سرمایه در جریان زد و خورد خودبخود شیرازه‌اش از هم می‌پاشید و خود را می‌بلعید و حال آنکه ما، در کشوریکه پرولتاریای آن از قحطی و تیفوس هلاک می‌شد از این جنگ آبدیده‌تر و نیرومندتر بیرون می‌آمدیم. ما در این کشور، زحمتکشان تازه و تازه‌تری را بخود ملحق می‌ساختیم. آنچه که سابقاً بنظر سازشکاران

عبارتپردازی تبلیغاتی می‌آمد و بورژوازی عادت کرده بود به آن بخندد، در این سال انقلاب ما و بویژه در سال مورد گزارش بطور قطعی بواقعیت تاریخی مسلمی تبدیل گردید که امکان می‌دهد با اطمینانی راسخ گفته شود که چون ما توانسته‌ایم این عمل را انجام دهیم پس به این وسیله تأیید می‌شود که ما پایهٔ جهانی داریم که وسعت آن از پایه کلیهٔ انقلاب‌های پیشین بی‌نهایت بیشتر است. ما دارای یک اتحاد بین‌المللی هستیم که در هیچ‌جا به ثبت نرسیده و رسمیت نیافته است و از نقطهٔ نظر «حقوق مدنی» هیچ چیز ندارد، ولی در واقعیت امر در جهان سرمایه‌داری در حال متلاشی همه چیز دارد. هر ماهی که ما مواضعی به تصرف خود درمی‌آوردیم یا این مواضع را در برابر دشمنی که از لحاظ قدرت و توان سابقه نداشته است حفظ می‌کردیم، بتمام جهان نشان می‌داد که حق با ماست و لذا ملیونها نفر جدید بسوی ما می‌آمدند.

این روند ــ دشوار بنظر می‌رسید و با شکست‌های عظیمی همراه بود. از پی ترور سفید در فنلاند (۲۱) اتفاقاً در سال مورد گزارش شکست انقلاب مجارستان (۲۲) فرا رسید که نمایندگان آنتانت آنرا بموجب قرارداد سری با رومانی و از راه اغفال و فریب پارلمانهای خود خفه کردند.

این رذیلانه‌ترین خیانت و توطئه‌ای بود از طرف آنتانت بین‌المللی تا با توسل به ترور سفید انقلاب مجارستان را خفه کند. ما دیگر در این باره چیزی نمی‌گوییم که آنها چگونه به وسایل گوناگون با سازشکاران آلمانی سازش کردند تا انقلاب آلمان را خفه کنند و چگونه این افراد که لیبکنخت را فرد آلمانی شرافتمند می‌نامیدند، بعدها به اتفاق امپریالیست‌های آلمانی مثل سگهای هار به این آلمانی شرافتمند پریدند. آنها از تمام حدود قابل تصور فراتر رفتند و هر یک از این سرکوبی‌ها که از جانب آنان اعمال می‌شد ما را فقط پابرجاتر می‌ساخت و تقویت می‌کرد و زیر پای آنها را خالی می‌نمود.

و تصور می‌کنم این تجربهٔ اساسی که اندوخته‌ایم باید بیش از هر چیز مورد توجه ما قرار گیرد. در اینجا باید بیش از هر

چیز در این باره تعمق و تأمل شود که چگونه تجزیه و تحلیل یعنی توضیح و تشریح این نکته که چرا ما پیروز شدیم و چرا این قربانیهای جنگ داخلی صد بار جبران گردید بنای کار تبلیغ و آژیتاسیون ما قرار گیرد و بر اساس این تجربه چگونه باید رفتار کرد تا در جنگ دیگر، در جنگ جبههٔ بدون خونریزی، در جنگی که فقط شکل آن تغییر کرده ولی بدست همان نمایندگان قدیمی و نوکران و پیشوایان جهان قدیمی سرمایه‌داری با عناد و سبعیت و خشم بیشتری بر ضد ما انجام می‌گیرد، به پیروزی نایل آمد. در انقلاب ما بیش از هر انقلاب دیگری این قانون تأیید گردید که نیروی انقلاب، نیروی هجوم، انرژی، عزم و شکوه و جلال پیروزی آن در عین حال نیروی مقاومت بورژوازی را شدت می‌دهد. هر چه ما بیشتر پیروز می‌شویم بهمان نسبت هم استثمارگران سرمایه‌دار بیشتر طرز متحد شدن را یاد می‌گیرند و به تعرض‌های قاطع‌تر می‌پردازند. زیرا شما همه خیلی خوب بخاطر دارید — از لحاظ زمانی از این موضوع مدت زیادی نگذشته ولی از لحاظ سیر حوادث خیلی از آن گذشته است — بخاطر دارید که در آغاز انقلاب اکتبر به بلشویسم همچون پدیده‌ای عجیب می‌نگریستند؛ و اگر در روسیه مجبور شدند خیلی زود از این نظر دست بردارند، در اروپا هم از این نظر که انعکاس عدم رشد و تکامل و نیز ضعف انقلاب پرولتری بود، دست کشیدند. بلشویسم به پدیدهٔ جهانی مبدل گردید و انقلاب کارگری سر بر افراشت. سیستم شوروی که ما ضمن ایجاد آن در اکتبر از اصول سال ۱۹۰۵ پیروی می‌کردیم و تجربه می‌اندوختیم، این سیستم شوروی یک پدیدهٔ جهانشمول تاریخی از کار در آمد.

اکنون دو اردوگاه با آگاهی کامل بدون کوچکترین اغراقی بمقیاس جهانی در برابر یکدیگر ایستاده‌اند. باید بگوییم که در همین سال بود که این دو اردوگاه برای مبارزهٔ قطعی و نهایی در برابر یکدیگر ایستادند و ما اکنون، درست در هنگام کار این کنگره شاید بتوان گفت که یکی از مهمترین و قاطع‌ترین لحظات ناتمام و گذرای انتقال از دوران جنگ بدوران صلح را می‌گذرانیم.

همهٔ شما می‌دانید که بر سر رؤسای دولت‌های امپریالیستی آنتانت که در سراسر جهان نعره می‌کشیدند و می‌گفتند: «ما هرگز جنگ با زورگویان، راهزنان، غاصبین حکومت، مخالفان دمکراسی، یعنی جنگ با بلشویک‌ها را قطع نخواهیم کرد» چه‌ها آمد، — شما می‌دانید چگونه آنها ابتداء مجبور شدند محاصره را بردارند و چگونه تلاش آنان برای متحد ساختن دولت‌های کوچک عقیم ماند و علت هم این بود که ما توانستیم نه تنها کارگران همهٔ کشورها، بلکه بورژوازی کشورهای کوچک را نیز بسوی خود جلب نماییم، زیرا امپریالیستها نه تنها بکارگران کشورهای خود بلکه به بورژوازی کشورهای کوچک نیز ستم‌روا می‌دارند. شما می‌دانید که چگونه ما بورژوازی مردد و دودل را در داخل کشورهای پیشرفته بسوی خود جلب نمودیم و اینک لحظه‌ای فرا رسیده است که آنتانت وعده‌ها و تعهدات سابق خود را نقض می‌کند و قراردادهای خود را که ضمناً دهها بار با افراد گاردهای سفید گوناگون روسی منعقد کرده است، نادیده می‌گیرد و اکنون با این قراردادها کنار طشت شکستهٔ خود نشسته است، زیرا برای این قراردادها صدها ملیون خرج کرد ولی کار خود را بپایان نرساند.

حالا آنتانت پس از برداشتن محاصره عملاً مذاکرات صلح را با جمهوری شوروی آغاز کرده است ولی این مذاکرات را هم بپایان خود نمی‌رساند، از این رو دولتهای کوچک ایمان خود را نسبت به آن و به نیروی آن از دست داده‌اند. ما می‌بینیم که برای وضع آنتانت، برای وضع خارجی آن از نقطهٔ نظر مفاهیم عادی حقوقی هیچگونه تعریفی نمی‌توان کرد. دول آنتانت با بلشویکها نه در حال صلحند و نه در حال جنگ، آنها ما را هم برسمیت می‌شناسند و هم نمی‌شناسند. و این ازهم‌پاشیدگی کامل دشمنان ما که مطمئن بودند برای خود کسی هستند، نشان می‌دهد که جز یک مشت سرمایه‌دار درنده که میانشان نفاق افتاده است و از اقدام برضد ما بکلی عاجزند، چیز دیگر نیستند.

اکنون وضع طوری است که لتونی رسماً پیشنهادهایی برای صلح

بما داده‌است؛ فنلاند تلگرافی فرستاده است که در آن رسماً از تعیین خط مرزی سخن گفته می‌شود، ولی این کار در ماهیت امر انتقال بسیاست صلح است (۲۳). سرانجام لهستان، همان لهستانی که نمایندگان آن با حدت خاصی اسلحه برخ می‌کشیدند و هنوز هم این عمل را ادامه می‌دهند، همان لهستانی که بیش از هر چیز قطارهای حامل توپ دریافت می‌کرد و دریافت می‌کند و به آن وعده داده می‌شد و می‌شود که در صورت ادامهٔ مبارزه با روسیه از هر لحاظ بوی کمک خواهد شد، حتی این لهستان که وضع ناپایدار دولتش آنرا مجبور می‌کند بهر گونه ماجراجویی نظامی تن در دهد، همین لهستان بگشایش باب مذاکرات صلح دعوت کرده است (۲٤). باید به منتها درجه جانب حزم و احتیاط را رعایت کرد. سیاست ما بیش از هر چیز یک روش کاملاً دقیق را ایجاب می‌کند. در اینجا از همه دشوارتر پیدا کردن سمت صحیح است، زیرا از آن خطی که قطار روی آن ایستاده است کسی خبر ندارد و خود دشمن هم نمی‌داند در آینده چه خواهد کرد. آقایان نمایندگان سیاست فرانسه که بیش از همه لهستان را بحمله تحریک می‌کنند و نیز سران لهستان ملاک‌-بورژوایی نمی‌دانند که در آینده چه خواهد شد و نمی‌دانند چه می‌خواهند. امروز می‌گویند: «آقایان، چند قطار حامل توپ و چند صد ملیون بدهید، آنوقت ما حاضریم با بلشویک‌ها بجنگیم». آنها خبرهای مربوط به اعتصابها را که در لهستان رو بفزونی است کتمان می‌کنند و به سانسور فشار می‌آورند تا حقیقت را مکتوم دارد. ولی جنبش انقلابی در آنجا دامن می‌گیرد. گسترش دامنهٔ انقلاب در آلمان پس از مرحلهٔ جدید و پلهٔ جدید آن، یعنی هنگامیکه کارگران پس از غائلهٔ کورنیلف آلمانی (۲۵) به تشکیل ارتشهای سرخ مشغولند، آشکارا حاکی است (به موجب آخرین تلگرافهای واصله از آنجا) که کارگران روزبروز بیشتر بجوش و خروش می‌آیند. خود نمایندگان لهستان بورژوا-ملاکی رفته رفته این فکر بذهن‌شان می‌رسد که «آیا دیر نشده است و آیا در لهستان زودتر از آنکه بوسیلهٔ یک اقدام دولتی صلح یا جنگ اعلام گردد، حکومت شوروی بر پا

نخواهد شد؟» آنها نمی‌دانند چه بکنند. نمی‌دانند که فردا برایشان چه ببار خواهد آورد.

میدانیم که با گذشت هر ماهی نیروهای ما نیرو و توان عظیمی پیدا کرده و بیش از پیش پیدا خواهند کرد. بدین جهت ما از لحاظ بین‌المللی از هر وقت دیگر استوارتریم. ولی باید نسبت به بحران بین‌المللی فوق‌العاده با احتیاط بوده و برای روبرو شدن با هر رویداد غیرمنتظره‌ای آماده باشیم. ما از لهستان پیشنهاد رسمی برای صلح دریافت داشته‌ایم. این آقایان در وضعی سرشار از یأس و نومیدی بسر می‌برند، بحدی که دوستانشان، سلطنت‌طلبان آلمان که باتربیت‌تر و دارای تجربهٔ سیاسی و معلومات بیشتری هستند دست بماجراجویی زدند و غایلهٔ کورنیلفی برپا کردند. بورژوازی لهستان پیشنهاد صلح می‌کند، زیرا می‌داند که ماجراجویی ممکن است نتیجه‌اش غایلهٔ کورنیلف لهستان باشد. با علم به اینکه دشمن ما، دشمنی که نمیداند چه می‌خواهد بکند و فردا چه خواهد کرد در وضع دشوار نومیدانه‌ای است، باید با اطمینانی کامل بخود بگوییم با وجود پیشنهاد صلح باز امکان جنگ هست. پیش‌بینی رفتار آیندهٔ آنها غیرممکن است. ما این افراد را دیده‌ایم و این کرنسکی‌ها و منشویک‌ها و اس‌ارها را می‌شناسیم. در این دو سال دیدیم که چگونه امروز به کلچاک، فردا تقریباً به بلشویک‌ها و سپس به دنیکین می‌پیوستند و همهٔ اینها را با عبارتپردازی دربارهٔ آزادی و دمکراسی پرده‌پوشی میکردند. ما این آقایان را می‌شناسیم و از این رو دودستی پیشنهاد صلح را می‌چسبیم و بحد اکثر گذشت تن در می‌دهیم و اطمینان داریم که صلح با دول کوچک کارها را بی‌نهایت بار بهتر از جنگ پیش خواهد برد، زیرا امپریالیست‌ها توده‌های زحمتکش را با جنگ فریب می‌دادند و حقیقت مربوط به روسیهٔ شوروی را با آن پنهان می‌داشتند و لذا هر نوع صلحی راه را صد بار بیشتر و گسترده‌تر برای نفوذ ما باز خواهد کرد. نفوذ ما طی این سالها هم زیاد بود. انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی پیروزی‌های بی‌سابقه کسب کرده است. ولی با اینهمه میدانیم هر روزی ممکن است جنگ را بما تحمیل کنند.

دشمنان ما هنوز نمی‌دانند در این مورد چه کاری از دستشان بر می‌آید.

هیچ تردیدی نیست که تدارک جنگ جریان دارد. بسیاری از همسایگان روسیه و شاید هم بسیاری از دولتهای غیرهمسایه اکنون دارند مسلح می‌شوند. به این جهت است که ما ناچاریم بیش از هرچیز در سیاست بین‌المللی خود مانور کنیم و استوارتر از همه آن خطمشی را ادامه دهیم که در پیش گرفته‌ایم و برای همه‌چیز آماده باشیم. پیکار در راه صلح با انرژی فوق‌العاده‌ای انجام دادیم. این پیکار نتایج درخشانی ببار می‌آورد. در این عرصه پیکار ما خود را بهتر از هر جای دیگر نشان دادیم و بهر حال در این عرصه خود را بدتر از عرصهٔ فعالیت ارتش سرخ، در جبههٔ خونین نشان ندادیم. ولی انعقاد صلح با ما بسته بمیل و ارادهٔ دولتهای کوچک نیست، ولو خواستار صلح هم باشند. آنها سراپا غرق در قرض کشورهای آنتانت هستند و این کشورها هم با یکدیگر شدیداً در ستیز و رقابت می‌باشند. از این رو ما باید بخاطر داشته باشیم که با توجه بوضعی که جنگ داخلی و جنگ برضد کشورهای آنتانت در مقیاس جهانشمول تاریخی بوجود آورده است امکان صلح البته وجود دارد.

ولی ما باید در حالیکه بسوی صلح می‌رویم با تمام قوا خود را برای جنگ آماده نماییم و بهیچوجه ارتش‌مان را خلع‌سلاح نکنیم. ارتش ما ضامن و وثیقهٔ واقعی است در برابر اینکه دول امپریالیستی کوچکترین تلاش و کوچکترین سؤقصدی بعمل نیاورند چونکه اگر هم به برخی موفقیتهای زودگذر در آغاز کار امیدوار باشند باز روسیهٔ شوروی حتماً همهٔ آنها را بدون استثناء تار و مار خواهد کرد. ما باید این نکته را بدانیم و این مطلب باید اساس کار آژیتاسیون و تبلیغ ما قرار گیرد و ما باید بتوانیم خود را برای این امر آماده سازیم و آن مسئله‌ایرا که در شرایط خستگی روزافزون ما را وادار می‌سازد هر دو وظیفه را باهم توأم کنیم، حل نماییم.

حال می‌پردازم به مهمترین ملاحظات اصولی که ما را وادار می‌کردند با عزمی راسخ توده‌های زحمتکش را براه استفاده از ارتش

برای حل مسائل اساسی روز سوق دهیم. منبع قدیمی انضباط، سرمایه ضعیف گردیده و منبع قدیمی اتحاد از بین رفته است. ما باید انضباط دیگر، منبع دیگری برای انضباط و اتحاد بوجود آوریم. چیزیکه جنبهٔ اجبار دارد موجب برآشفتگی و داد و فریاد و همهمه و فغان دمکراسی بورژوازی می‌شود که از «آزادی» و «برابری» دم می‌زند بدون آنکه پی ببرد که آزادی برای سرمایه تبهکاری است بر علیه کارگران و برابری سیر و گرسنه جنایتی است برضد زحمتکشان. ما برای مبارزه با دروغ کار موظف و اتحاد زحمتکشان را عملی می‌سازیم بدون اینکه ذره‌ای از بکار بردن شیوهٔ اجبار بترسیم، زیرا انقلاب در هیچ‌جا بدون اجبار عملی نشده است و پرولتاریا حق دارد شیوهٔ اجبار را بکار برد، تا بهرقیمتی شده موقعیت خود را حفظ نماید. وقتی حضرات بورژوا، آقایان سازشکار، آقایان عضو حزب مستقل آلمان و حزب مستقل اتریش (۲۶) و طرفداران لونگه (۲۷) در فرانسه دربارهٔ عامل تاریخی بحث می‌کردند، همواره عاملی چون عزم و ارادهٔ انقلابی و پایداری و تزلزل‌ناپذیری پرولتاریا را بباد فراموشی می‌سپردند. و این همان تزلزل‌ناپذیری و آبدیدگی پرولتاریای کشور ماست که بخود و بدیگران گفت و عملاً ثابت کرد که ترجیح می‌دهد تا آخرین نفر نابود شود ولی سرزمین خود را از دست ندهد و از پرنسیپ خود، از پرنسیپ انضباط و سیاست محکمی که باید همه چیز را در راه آن فدا کرد عدول نورزد. در لحظهٔ ازهم‌پاشیدن کشورهای سرمایه‌داری و طبقهٔ سرمایه‌دار، در لحظات نومیدی و بحران آن، تنها این عامل سیاسی حلال مشکلات است. عبارتپردازی دربارهٔ اقلیت و اکثریت، دربارهٔ دمکراسی و آزادی هر قدر هم قهرمانان دوران گذشته به آن اشاره کنند هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. در اینجا آگاهی و استواری طبقهٔ کارگر حلال مشکلات است. اگر طبقهٔ کارگر برای جانفشانی و ازخودگذشتگی آماده باشد و ثابت کرده باشد که می‌تواند تمام نیروهای خود را بکار گیرد، آنوقت می‌توان مشکل را حل کرد. همه چیز فدای حل این مشکل. عزم راسخ طبقهٔ کارگر و تزلزل‌ناپذیری آن در پیاده کردن شعار خود مشعر بر اینکه: «نابودی بهتر از

تسلیم شدن است» نه تنها عامل تاریخی است بلکه عاملی است قاطع و ظفرنمون.

از این پیروزی و از این اطمینان به حیطهٔ آن مسائلی در رشتهٔ ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز انتقال یافته و رسیده‌ایم که حل آنها وظیفهٔ عمدهٔ کنگره ماست. در این مورد بنظر من نمی‌توان از گزارش پولیت‌بورو (دفتر سیاسی-م.) کمیتهٔ مرکزی یا بعبارت صحیح‌تر از گزارش‌سیاسی کمیتهٔ مرکزی سخن گفت؛ باید صریح و آشکار گفت: بلی رفقا، این مسئله‌ای است که شما حل خواهید کرد و شما با اوتوریته و وجههٔ عالیترین مقام حزبی باید آنرا بسنجید. ما این مسئله را بروشنی در برابر شما مطرح کردیم. ما خطمشی معینی در پیش گرفته‌ایم. وظیفهٔ شماست که تصمیم ما را با قاطعیت تصویب نمایید، اصلاح کنید یا تغییر دهید. ولی کمیتهٔ مرکزی در گزارش خود باید بگوید که در مورد این مسئلهٔ اساسی و مبرم خطمشی کاملاً معینی اتخاذ کرده است. آری ، اکنون وظیفه آنست که برای انجام وظایف صلح‌آمیز ساختمان اقتصادی و وظایف مربوط به احیاء و نوسازی صنایع ویران‌شده تمام نیروهایی که پرولتاریا و وحدت مطلق آن می‌تواند متمرکز سازد، بکار انداخته شوند. در اینجا انضباطی آهنین و نظامی فولادین لازم است که بدون آن ما نه تنها بیش از دو سال بلکه حتی دو ماه هم نمی‌توانستیم دوام بیاوریم. ما باید شیوهٔ استفاده از پیروزی خود را بلد باشیم. از طرف دیگر باید به این نکته پی برد که این انتقال مستلزم قربانیهای زیاد است که بدون آنهم کشور ما از این قربانی‌ها بسیار داده است.

جنبهٔ اصولی مطلب برای کمیتهٔ مرکزی روشن بود. تمام فعالیت ما تابع این سیاست و متوجه این هدف بود. مثلاً مسئله‌ای نظیر رهبری جمعی و رهبری فردی که شما باید آنرا حل کنید، این مسئله که جزئی از کل بنظر می‌رسد و اگر آنرا از رشتهٔ ارتباطش بیرون کشند، البته بخودی خود نمی‌تواند مدعی داشتن اهمیت اصولی بنیادی باشد، باید بهر نحوی شده از لحاظ دستاوردهای اساسی معلومات ما، تجربه و آزمون ما، و عمل انقلابی ما مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً

بما می گویند: «رهبری جمعی یکی از اشکال شرکت توده‌های وسیع در ادارهٔ امور است». ولی ما در کمیتهٔ مرکزی پیراسون این مسئله مذاکره کرده‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم و باید در برابر شما گزارش بدهیم: رفقا، با این آشفته‌فکری تئوریک نمی‌توان سازگار بود. اگر ما در مورد مسئلهٔ اساسی فعالیت جنگی و جنگ داخلی خود یک دهم این آشفته‌فکری تئوریک را بخود راه می‌دادیم، خورد شده بودیم و بحق هم خورد شده بودیم.

رفقا، اجازه بدهید بمناسبت گزارش کمیتهٔ مرکزی و طرح مسئلهٔ شرکت طبقهٔ جدید در ادارهٔ امور براساس رهبری جمعی یا فردی کمی به تئوری بپردازم و این نکته را خاطرنشان سازم که طبقه چگونه کارها را اداره می‌کند و سیادت طبقه در چه چیز متظاهر می‌گردد. ما از این لحاظ تازه‌کار نیستیم و فرق انقلاب ما با انقلابهای پیشین اینست که در انقلاب ما خیال‌بافی وجود ندارد. وقتی طبقهٔ جدید جایگزین طبقهٔ قدیم شد، فقط با مبارزهٔ بی‌امان علیه طبقات دیگر می‌تواند خود را بر مسند سیادت نگاه دارد و فقط در صورتی به پیروزی نهایی می‌رسد که بتواند کار را به محو طبقات بطور کلی برساند. روند عظیم و بغرنج مبارزهٔ طبقاتی مسئله را بدین سان مطرح می‌سازد و در غیر این صورت شما در منجلاب آشفته‌فکری فرو خواهید رفت. سیادت طبقه در چه چیز متظاهر می‌گردد؟ سیادت بورژوازی بر فئودالها در چه متظاهر می‌شد؟ در قانون اساسی از آزادی و برابری سخن گفته می‌شد. این دروغ است. تا زمانی که زحمتکشان وجود دارند، صاحبان دارایی قادرند و حتی مجبورند بعنوان صاحبان دارایی احتکار و سفته‌بازی نمایند. ما می‌گوییم که برابری وجود ندارد، سیر با گرسنه، محتکر با زحمتکش نمی‌تواند برابر باشد.

سیادت طبقه اکنون در چه چیز متظاهر است؟ سیادت پرولتاریا در این متظاهر است که مالکیت ملاکین و سرمایه‌داران لغو گردیده است. نص و مضمون عمدهٔ همهٔ قوانین اساسی پیشین حتی جمهوری‌ترین و دمکراتیک‌ترین آنها منحصراً عبارت بود از مالکیت. قانون اساسی ما

به آن جهت حق دارد و حق موجودیت تاریخی برای خود کسب کرده است که تنها روی کاغذ نوشته نشده، و بر طبق آن مالکیت لغو شده است. پرولتاریای پیروزمند مالکیت را لغو کرد و بکلی آنرا نابود ساخت، این است سیادت طبقه. این سیادت مقدم بر هر چیز در مسئلهٔ مالکیت متظاهر می گردد. وقتی که مسئلهٔ مالکیت را عملاً حل کردند، سیادت طبقه تأمین گردید. وقتی قانون اساسی پس از این عمل آنچه را که زندگی حل کرده بود روی کاغذ آورد ـــ مالکیت سرمایه‌داری و ملاکی را لغو نمود ـــ و این نکته را بدان افزود که: طبقهٔ کارگر بموجب قانون اساسی بیش از دهقانان از حقوق برخوردار است و استثمارگران هیچگونه حقی ندارند ـــ با این عمل تصریح گردید که ما سیادت طبقهٔ خود را عملی ساخته‌ایم و به این وسیله زحمتکشان کلیهٔ قشرها و گروههای کوچک را با خود پیوند داده‌ایم.

مالکان خرده‌بورژوا ازهم‌پاشیده شده‌اند. در میان آنان دارندگان مال و منال بیشتر دشمنان آنهائی هستند که ثروت کمتری دارند و پرولترها با الغاء مالکیت، آشکارا علیه آنها اعلام جنگ می کنند. هنوز بسیاری افراد ناآگاه و نادان هستند که طرفدار کامل هرگونه آزادی داد وستد می‌باشند ولی وقتی انضباط و جانفشانی در مبارزه با استثمارگران را می‌بینند نمی‌توانند جنگ کنند، طرفدار ما نیستند ولی از اقدام برضد ما هم عاجزند. فقط سیادت طبقه است که مناسبات مالکیت، و این مسئله را که چه طبقه‌ای تفوق دارد، حل می کند. کسی که این مسئله را که سیادت طبقه در چه چیز متظاهر می گردد ، با مسئلهٔ مرکزیت دمکراتیک مربوط می‌سازد، و ما اغلب شاهد آن هستیم، آنچنان آشفته‌فکری بوجود می‌آورد که در نتیجهٔ آن هیچ کار موفقیت‌آمیزی نمی‌تواند انجام گیرد. روشن بودن موضوع آژیتاسیون و تبلیغ شرط اساسی است. این مطلب را دشمنان ما می گفتند و اذعان داشتند که ما در گسترش دامنهٔ آژیتاسیون و تبلیغات اعجاز کرده‌ایم. نباید از این جنبهٔ ظاهری چنین فهمید که ما مبلغین بسیار داشتیم و کاغذ بسیار مصرف کرده‌ایم، بلکه آنرا باید از این جنبهٔ باطنی درک نمود که حقیقتی در این تبلیغات بود که بمغزهای همه

رسوخ می‌کرد. و از این حقیقت نمی‌توان رخ برتافت.

هنگامی که طبقات جایگزین یکدیگر می‌شدند، مناسبات نسبت بمالکیت را نیز تغییر می‌دادند. بورژوازی پس از آنکه جای فئودالیسم را گرفت مناسبات نسبت به مالکیت را تغییر داد؛ قانون اساسی بورژوازی می‌گوید: «صاحب مال و منال با فقیر و تهیدست برابر و یکسان است». این آزادی بورژوازی بود. این «برابری» سیادت دولتی را بطبقهٔ سرمایه‌دار می‌داد. مگر شما فکر می‌کنید که وقتی بورژوازی جایگزین فئودالیسم شد، دولت را با ادارهٔ امور اشتباه می‌کرد؟ نخیر، آنها اینقدر احمق نبودند و می‌گفتند که برای ادارهٔ امور باید دارای افرادی بود که قادر به ادارهٔ امور باشند و برای این کار باید فئودال‌ها را گرفت و تغییر ماهیت داد. همین کار را هم کردند. آیا این کار اشتباه بود؟ خیر، رفقا، فن ادارهٔ امور از آسمان نازل نمی‌شود و خود بخود بدست نمی‌آید و یک طبقه بصرف پیشرو بودن فوراً قادر به ادارهٔ امور نخواهد بود. ما نمونهٔ آنرا می‌بینیم: تا وقتی که بورژوازی پیروز می‌شد، برای ادارهٔ امور، برخاستگان از طبقهٔ دیگر، از فئودالها را برمی‌داشت و منبع دیگری هم نداشت. باید بمسائل هشیارانه نگریست: بورژوازی طبقهٔ پیشین خود را بکار می‌گرفت و حالا ما هم باید بتوانیم معلومات و آمادگی آنرا بکار گیریم و تابع خود سازیم و مورد استفاده قرار دهیم و از همهٔ اینها برای پیروزی طبقه استفاده نماییم. از این رو ما می‌گوییم که طبقهٔ پیروزمند باید رشدیافته باشد و این رشد هم بوسیلهٔ نوشته یا گواهینامه تصدیق نمی‌شود، بلکه با تجربه و عمل تأیید می‌گردد.

بورژواها بدون اینکه فن ادارهٔ امور را بلد باشند، پیروز شدند و پیروزی خود را هم به این وسیله تأمین نمودند که قانون اساسی جدید داشتند و از بین افراد طبقهٔ خود مدیرانی را دستچین کردند و بخدمت گماشتند و با استفاده از مدیران منسوب بطبقهٔ پیشین به آموختن شیوهٔ ادارهٔ امور پرداختند، به تعلیم دادن و آماده ساختن مدیران جدید خود نیز دست زدند و برای اینکار تمام دستگاه دولتی را بکار انداختند و مؤسسات فئودالی را بستند و کسانی را بمدرسه

راه دادند که ثروتمند بودند و به این ترتیب پس از سالهای متمادی و دهها سال مدیرانی از میان افراد طبقهٔ خود آماده ساختند. امروزه در کشوریکه بشکل و اسلوب طبقهٔ زمامدار ساخته شده است، باید همانگونه رفتار کرد که در تمام کشورها کردهاند. اگر ما نمی‌خواهیم خیالبافی صرف و عبارتپردازی پوچ را پیشه خود سازیم باید بگوییم که موظفیم تجربهٔ سالهای گذشته را در نظر بگیریم و شرایط اجرای قانون اساسی را که بوسیلهٔ انقلاب بدست آوردهایم، تأمین نماییم، ولی برای ادارهٔ امور و تشکیلات دولتی باید افرادی را داشته باشیم که از فن ادارهٔ امور و از تجربیات دولتی و اقتصادی برخوردار باشند و چنین افرادی را هم از جای دیگر جز از طبقهٔ پیشین نمی‌توانیم برداریم.

اظهار نظرهایی که دربارهٔ رهبری جمعی میشود اغلب از روح نادانی مطلق و ضدیت با کارشناسان اشباع شده است. با چنین روحیه‌ای نمی‌توان پیروز شد. برای پیروز شدن باید تمام ژرفای بسیار تاریخ جهان کهنهٔ بورژوازی را درک کرد و برای ساختمان کمونیسم باید هم فن و تکنیک و هم علم و دانش را گرفت و در جهت منافع محافل وسیعتری بکار برد، ولی آنرا جز از بورژوازی از دیگری نمی‌توان گرفت. این مسئلهٔ اساسی را باید بطور برجسته مطرح ساخت و جزو وظایف اساسی ساختمان اقتصادی قرار داد. ما باید کارهای کشور را بکمک برخاستگانی از آن طبقه‌ای اداره کنیم که سرنگونش ساختهایم، بکمک آن برخاستگانی که خرافات طبقاتی‌شان در تمام تارو‌پود وجودشان رسوخ کرده و لذا ما باید آنها را از نو تربیت نماییم. در عین حال ما باید مدیران خودی را از میان افراد طبقهٔ خویش برگزینیم. باید تمام دستگاه دولتی را برای این منظور بکار بریم که کار آموزشگاه‌ها و آموزش خارج از مدرسه و آمادگی عملی — همهٔ اینها تحت رهبری کمونیست‌ها بنفع پرولتاریا، بنفع کارگران و بنفع دهقانان زحمتکش انجام گیرد.

فقط از این راه می‌توانیم کارها را روبراه سازیم. پس از دو سال تجربهٔ ما دیگر نمی‌توانیم طوری استدلال نماییم که گویی برای

نخستین بار است که بکار ساختمان سوسیالیستی پرداخته‌ایم. ما در دوران کار در اسمولنی (۲۸) و در آن حدودها بحد کافی سفاهت بخرج دادیم که بهیچوجه مایهٔ ننگ نیست. ما که برای نخستین بار به کار جدید دست زده بودیم از کجا می‌توانستیم درایت داشته باشیم! شیوه‌های مختلفی را آزمودیم و موافق جریان شنا می‌کردیم، زیرا تشخیص عنصر صحیح و ناصحیح ممکن نبود، این کار وقت می‌خواست. حالا این دوران مربوط بگذشتهٔ نزدیک است که ما آنرا پشت سر گذاشته‌ایم. این گذشته که در آن آشفتگی و شور و هیجان حکمفرما بود سپری شده است. سند این دوران گذشته قرارداد صلح برست است. این یک سند تاریخی و از آنهم بیشتر — یک دوران تاریخی است. صلح برست از آن جهت بما تحمیل شد که ما در کلیهٔ شئون ضعیف و ناتوان بودیم. این چه دورانی بود؟ این — دوران ناتوانی ما بود که از آن پیروز بیرون آمدیم. در سراسر این دوران رهبری جمعی حکمفرما بود. وقتی می‌گویند رهبری جمعی مکتب ادارهٔ امور است اجتناب از این واقعیت تاریخی امکان‌پذیر نیست. ولی نمی‌توان که همیشه در کلاس تهیهٔ مکتب باقی ماند! (کفزدنها.) نه، این شیوه بدرد نمی‌خورد. ما دیگر بالغ شده‌ایم، و اگر مثل بچه مکتبی رفتار کنیم، ما را در کلیهٔ شئون مرتباً خواهند زد. باید بجلو رفت. باید با انرژی و وحدت اراده راه ترقی و تعالی پیمود. اتحادیه‌ها کارهای فوق‌العاده دشواری را بعهده دارند. باید کوشید تا آنها این وظیفه را با روح مبارزه علیه بقایای دمکراتیسم کذایی درک کنند. تمام این جار و جنجال پیرامون منصوب‌شدگان و تمام این اباطیل کهنه و زیان‌بخشی را که در قطعنامه‌ها و گفتگوهای گوناگون منعکس می‌گردد، باید بدور ریخت. در غیر این صورت ما نمی‌توانیم به پیروزی نایل آییم. اگر ما در جریان دو سال نتوانسته‌ایم این درس را فرا گیریم، در اینصورت عقب مانده‌ایم و عقب‌مانده‌ها را هم خواهند زد.

وظیفه بی‌نهایت دشوار است. اتحادیه‌های ما بساختمان دولت پرولتری کمک بزرگی کرده‌اند. آنها حلقه‌ای بودند که حزب را با

ملیونها تن از توده افراد تاریک‌اندیش مربوط می‌ساخت. بی‌پرده سخن بگوییم: اتحادیه‌ها تمام بار وظیفهٔ مبارزه با مصائب ما را، هنگامیکه لازم بود در امر تهیهٔ آذوقه و خواربار بدولت کمک شود بدوش می‌کشیدند. مگر این بزرگترین وظیفه نبود؟ چندی پیش «نشریهٔ ادارهٔ مرکزی آمار» منتشر شد. در آنجا آمارگرانی که بهیچوجه نمی‌توان ظن بلشویسم دربارهٔ آنها برد نتیجه‌گیری‌هایی کرده‌اند. در آنجا دو رقم جالب بچشم می‌خورد: در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ کارگران استانهای مصرف‌کننده سالانه هفت پوط غله دریافت می‌داشتند و دهقانان استانهای تولیدکننده سالانه هفده پوط مصرف می‌کردند. قبل از جنگ همین دهقانان سالانه شانزده پوط مصرف می‌کردند. این‌ها دو رقمی است که تناسب طبقات را در مبارزهٔ خواربار نشان می‌دهد. پرولتاریا کماکان متحمل محرومیت می‌شد. دربارهٔ زورگویی داد و فریاد راه می‌انداختند! ولی پرولتاریا این زورگویی را موجه ساخت و به آن جنبهٔ قانونی داد و صحت این زورگویی را با تحمل حداکثر محرومیت، به ثبوت رسانید. اکثریت اهالی یعنی دهقانان استانهای تولیدکنندهٔ غله در روسیهٔ گرسنه و ویران ما نخستین باری بود که بهتر از صدها سال در دوران روسیه تزاری و سرمایه‌داری تغذیه می‌کردند. و ما می‌گوییم که توده‌ها تا زمانیکه ارتش سرخ پیروز نشود، گرسنگی خواهند کشید. لازم بود که پیشاهنگ طبقهٔ کارگر این فداکاری را می‌کرد. او در این مبارزه مکتبی را می‌گذراند که ما پس از خارج از این مکتب باید فراتر رویم. اکنون باید بهر قیمتی شده این گام را برداشت. اتحادیه‌های قدیمی مانند هر اتحادیه‌ای از خود دارای تاریخ و گذشته‌ای هستند. آنها در این گذشته، نهادهای دفع حملهٔ عامل ستم بر کار یعنی سرمایه‌داری بودند. ولی حال که طبقهٔ کارگر بحکومت رسیده و باید فداکاریهای بزرگی بکنند و بهلاکت برسد و گرسنگی بکشد، وضع دگرگون شده است.

همه به این دگرگونی پی نمی‌برند و همه در آن تعمق نمی‌ورزند. در این مورد برخی از منشویک‌ها و اس‌ارها که خواستار تعویض

رهبری فردی یا رهبری جمعی هستند، بما کمک می کنند. ببخشید رفقا، این نیرنگ نمی گیرد! ما این مرحله را پشت سر گذاشته‌ایم. اکنون در برابر ما وظیفهٔ بسیار بغرنجی قرار گرفته و آن اینست که پس از پیروزی در جبههٔ خونین باید در جبههٔ بی‌خون پیروز شویم. این جنگ دشوارتر است. این جبهه سخت‌ترین جبهه است. این مطلب را ما آشکارا به تمام کارگران آگاه می گوییم. پس از آن جنگی که ما در جبهه انجام داده‌ایم نوبت بجنگ بدون خونریزی می‌رسد. واقعیت این است که هر قدر ما بیشتر پیروز می‌شدیم، تعداد مناطقی نظیر سیبری، اوکرائین و کوبان بیشتر می‌شد. در این مناطق دهقانان ثروتمندی هستند و در آنجا پرولتر یافت نمی‌شود، و اگر هم پرولتاریا وجود داشته باشد عادت خرده‌بورژوایی او را فاسد کرده است و ما میدانیم که در آنجا هر کسی که قطعه‌زمینی دارد می گوید: «دولت کیست، گرسنه‌ها را هر قدر می‌خواهم می‌چاپم و بریش آن می‌خندم». آنتانت اینک به آن دهقان محتکری که در نزد دنیکین بود و بطرف ما گروید کمک می کند. جنگ جبههٔ خود و شکل‌های خود را تغییر داده است. حالا جنگ از راه داد و ستد و انبان‌بدوشی صورت می گیرد و به این انبان‌بدوشی جنبهٔ بین‌المللی داده است. در تزهای رفیق کامنف که در «ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی» (۲۹) درج شده است مبنای اصولی این مطلب تماماً بیان گردیده است. آنها می‌خواهند انبان‌بدوشی را بین‌المللی کنند. آنها می‌خواهند پروسهٔ ساختمان اقتصادی صلح‌آمیز را به پروسهٔ تلاشی مسالمت‌آمیز حکومت شوروی مبدل سازند. ببخشید آقایان امپریالیست‌ها، ما هشیار ایستاده‌ایم و می گوییم: ما جنگیدیم و پیروز شدیم و به این جهت شعار اساسی خود را کماکان همان چیزی قرار می‌دهیم که در پیروز شدن بما کمک نمود. ما این شعار را تماماً حفظ می کنیم و آنرا بساحهٔ کار منتقل می‌نماییم، شعاری که همانا عبارت از پایداری و وحدت ارادهٔ پرولتاریاست. باید بخرافات قدیمی و عادات قدیمی که باقی مانده است پایان بخشید.

در پایان روی رسالهٔ رفیق گوسف مکث می کنم که بنظرم در

دو مورد شایان توجه است. حسن این رساله تنها منحصر به جنبهٔ صوری آن یعنی منحصر به این نکته نیست که همزمان با کنگرهٔ ما نوشته شده است. معلوم نیست چرا ما همه تا کنون به قطعنامه‌نویسی عادت کرده‌ایم. می‌گویند هر نوشتاری خوبست جز نوشتارهای خسته کننده. بعقیدهٔ من قطعنامه‌ها را باید از نوشتارهای خسته کننده شمرد. بهتر بود اگر ما برفیق گوسف تأسی جسته کمتر قطعنامه و بیشتر رساله می‌نوشتیم حتی اگر سرشار از اشتباهاتی باشد که در رسالهٔ او فراوان است. ولی با وجود این اشتباهات، رسالهٔ رفیق گوسف چیز بسیار خوبی است، چونکه برنامهٔ اساسی اقتصادی بازسازی صنایع و تولید سراسر کشور در مرکز توجه قرار داده شده و همه چیز را تابع این برنامه ساخته است. کمیتهٔ مرکزی در تزهای خود که امروز منتشر گردید یک بند کامل وارد نموده است که تماماً از تزهای رفیق گوسف برداشته شده است. ما می‌توانیم بکمک کارشناسان این برنامهٔ اساسی اقتصادی را از اینهم مشروح‌تر تنظیم نماییم. ما باید بخاطر داشته باشیم که این برنامه برای سالهای متمادی در نظر گرفته شده است. ما وعده نمی‌دهیم که فوراً کشور را از گرسنگی نجات دهیم. ما می‌گوییم که مبارزه دشوارتر از پیکار در جبههٔ جنگ خواهد بود، ولی این مبارزه بیشتر مورد توجه ماست و با وظایف واقعی و اساسی ما برخورد نزدیکتری دارد. این مبارزه مستلزم حد اکثر کاربرد نیرو و آن وحدت اراده‌ای است که ما سابقاً از خود نشان می‌دادیم و حالا هم باید نشان بدهیم. اگر این وظیفه را انجام دهیم، آنوقت پیروزی ما در جبههٔ بدون خون کمتر از پیروزی در جبههٔ جنگ داخلی نخواهد بود. (کفزدنها.)

در شماره‌های ٦۹ و ۷۰ مورخه ۳۰ و ۳۱ مارس سال ۱۹۲۰ روزنامه «پراودا» چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای.لنین، چاپ ٥، جلد ٤۰، ص ۲۳۷—۲٥۷ ترجمه و چاپ شده است

از تخریب نظام کهن بسازندگی نظام نوین

روزنامهٔ ما (۳۰) به مسئله کار کمونیستی اختصاص داده شده است.

این مسئله — مهمترین مسئلهٔ ساختمان سوسیالیسم است. مقدم بر هر مطلبی باید این نکته را بخوبی برای خود روشن ساخت که از لحاظ عملی این مسئله فقط پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، فقط پس از سلب مالکیت از ملاکین و سرمایه‌داران، فقط زمانی می‌توانست عنوان شود که پرولتاریا قدرت دولتی را تصرف کرده و بر استثمارگران که بمقاومت مذبوحانه و شورشهای ضدانقلابی و بجنگ داخلی پرداخته بودند بطور قطعی غلبه کرده باشد.

در اوایل سال ۱۹۱۸ بنظر می‌رسید که این زمان فرا رسیده است و واقعاً هم پس از لشگرکشی امپریالیسم آلمان علیه روسیه در ماه فوریه (سال ۱۹۱۸)، این زمان فرا رسید، ولی بقدری کوتاه بود و موج جدید و شدیدتر شورش‌ها و حملات ضدانقلابی با چنان سرعتی دامن گرفت که حکومت شوروی امکان نیافت ولو اندکی هم شده با دقت و پیگیری به مسائل ساختمان صلح‌آمیز بپردازد.

اکنون ما دو سال سرشار از دشواریهای بی‌سابقه و غیرقابل تصور، گرسنگی و محرومیت و فلاکت را پشت سر گذاشته‌ایم و در عین حال ارتش سرخ به پیروزیهای بی‌همتا بر لشگریان غارتگر ارتجاع سرمایه‌داری بین‌المللی نایل آمده است.

اکنون جداً می‌توان امیدوار بود که ما بصلحی پایدارتر و طولانی‌تر نایل خواهیم شد (در صورتیکه سرمایه‌داران فرانسه ناگهان لهستان را بجنگ برنیانگیزند).

طی این دو سال ما در ساحهٔ ساختمان مبتنی بر پایهٔ سوسیالیسم تجربه‌هایی اندوخته‌ایم. از این رو می‌توانیم و موظفیم مسئلهٔ کار کمونیستی را آنچنانکه باید و شاید مطرح سازیم، ضمناً اگر بجای کار کمونیستی کار سوسیالیستی بگوییم، صحیح‌تر خواهد بود، زیرا سخن بر سر مرحلهٔ پائین یعنی مرحله نخست رشد و تکامل نظام اجتماعی نوین است که از درون سرمایه‌داری برون می‌آید نه بر سر مرحلهٔ عالی آن.

کار کمونیستی به مفهوم محدود و اکید کلمه عبارتست از کار بی‌مزد و مواجب بنفع جامعه، کاری که برای ادای تکلیف معین، برای حق استفاده از محصولات معین و بر طبق موازینی که قبلاً مقرر گردیده و جنبهٔ قانونی بخود گرفته است، انجام نمی‌گیرد بلکه داوطلبانه، علاوه بر میزان معین، بدون توقع پاداش، بدون شرط پاداش و بر سبیل عادت بکار کردن بنفع جامعه و برخورد آگاهانه (که بعادت مبدل شده باشد) بضرورت کار بنفع جامعه و بعنوان نیاز اورگانیسم سالم انجام می‌گیرد.

بر همه روشن است که ما یعنی جامعهٔ ما، نظام اجتماعی ما از مرحله‌ای که در آن این شیوهٔ کار در مقیاس وسیع و واقعاً توده‌ای عملی گردد، هنوز خیلی دوریم.

ولی همین مطلب که این مسئله عنوان شده و آنرا هم پرولتاریای پیشرو (حزب کمونیست و اتحادیه‌ها) و هم حکومت دولت عنوان کرده‌اند، گامی است که در این راه به پیش برداشته شده است.

برای پرداختن بکار بزرگ باید کار را از کوچک شروع کرد.

و از طرف دیگر، پس از کار «بزرگ» یعنی پس از تحول دولتی که مالکیت سرمایه‌داران را برانداخت و زمام حکومت را بدست پرولتاریا سپرد، بنای زندگی اقتصادی مبتنی بر پایهٔ نوین را فقط می‌توان از کار کوچک آغاز کرد.

شنبه‌های کمونیستی، ارتش‌های کار، کار موظف — همهٔ اینها اشکال گوناگون انجام عملی کار سوسیالیستی و کمونیستی است.

در شیوهٔ انجام این کار هنوز نارسایی‌های زیاد وجود دارد.

فقط کسانی می‌توانند در این مورد به تمسخر (یا خشم) بسنده کنند که بهیچوجه قدرت تفکر نداشته باشند ویا اینکه مدافع سرمایه‌داری باشند.

نارسایی و اشتباه و خطاء در چنین کار جدید و دشوار و خطیر اجتناب‌ناپذیر است. کسیکه از دشواریهای ساختمان سوسیالیسم می‌ترسد، کسیکه در برابر این دشواریها دچار وحشت می‌شود، کسی که بنومیدی یا سراسیمگی بزدلانه گرفتار می گردد، سوسیالیست نیست.

برقرار ساختن انضباط جدید کار، استقرار اشکال جدید روابط اجتماعی بین افراد، استقرار شکلها و شیوه‌های نوین جلب افراد به کار — امری است که سالها و دهها سال وقت لازم دارد.

این کار پرارج‌ترین و ارزنده‌ترین کارهاست.

و برای ما مایهٔ خوشبختی است که پس از سرنگون ساختن بورژوازی و درهم شکستن مقاومت آن، توانسته‌ایم برای خود زمینه‌ای فراهم سازیم که در آن چنین کاری امکان‌پذیر شده است.

ما با تمام نیرو به انجام این کار همت خواهیم گماشت. پایداری، پافشاری، آمادگی، عزم راسخ و توانایی صد بار آزمون و صد بار اصلاح و بهر قیمتی شده بهدف خود رسیدن — صفاتی است که پرولتاریا ۱۰، ۱۵، ۲۰ سال قبل از انقلاب اکتبر در خود پرورش داده است، اینها صفاتی است که پرولتاریا طی دو سالی که از انقلاب گذشته است، با تحمل محرومیت‌های بیسابقه و گرسنگی و خانه‌خرابی و فلاکت، در خود پرورش داده است. این صفات پرولتاریا ضامن و وثیقهٔ پیروزی آنست.

۸ آوریل سال ۱۹۲۰ .

«کمونیستیچسکی سوبوتنیک» («شنبهٔ کمونیستی» — م.) ۱۱ آوریل سال ۱۹۲۰

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۰، ص ۳۱۴—۳۱۶ ترجمه و چاپ شده است

بیماری کودکی «چپگرایی» در کمونیسم (۳۱)

۱

به چه مفهومی میتوان گفت انقلاب روسیه اهمیت بین‌المللی دارد؟

در نخستین ماههای پس از تصرف قدرت سیاسی در روسیه بدست پرولتاریا (۲۵ اکتبر به تقویم قدیم برابر با ۷ نوامبر به تقویم جدید)، ممکن بود تصور رود که تمایزات عظیم میان روسیه عقب‌مانده و کشورهای پیشرفته اروپای غربی موجب خواهد شد که انقلاب پرولتاریا در آن کشورها شباهتی بس اندک با انقلاب ما پیدا کند. اکنون ما تجربهٔ بین‌المللی بس معتبری در دست داریم که با نهایت صراحت گویای آنست که برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما دارای اهمیت محلی نیستند یعنی از ویژگی ملی و صرفاً روسی ناشی نمیشوند، بلکه واجد اهمیت بین‌المللی هستند. و من در اینجا از اهمیت بین‌المللی بمفهوم وسیع کلمه سخن نمیگویم که نه تنها برخی، بلکه تمام خصایص بنیادی و بسیاری از خصایص درجهٔ دوم انقلاب ما از نظر تأثیر آن در همه کشورها، اهمیت بین‌المللی دارند. بلکه منظور من مفهوم کاملاً محدود این کلمه است، بدینمعنی که با درک اهمیت بین‌المللی بمفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور ما رخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما پذیرفت.

البته خطای عظیمی خواهد بود اگر در این حقیقت مبالغه شود و دامنه کاربرد آن از حدود برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما فراتر

رود. بهمین سان خطاست اگر این نکته از نظر دور شود که پس از پیروزی انقلاب پرولتری، ولو در یکی از کشورهای پیشرفته، باحتمال قوی دگرگونی سریعی روی خواهد داد، بدینمعنی که اندکی پس از آن روسیه دیگر کشور نمونه نخواهد بود و باز کشوری عقب‌مانده خواهد شد (هم بمفهوم «شوروی» و هم بمفهوم سوسیالیستی).

ولی در لحظهٔ تاریخی کنونی وضع عیناً چنانست که نمونه روسی به همه کشورها پدیده‌ای با ماهیت بسیار مهم، از آینده ناگزیر و نه چندان دورشان، عرضه میدارد. کارگران پیشرو در تمام کشورها مدت‌هاست این نکته را دریافته‌اند — و چه بسا بیش از آنکه دریافته باشند با غریزه خاص طبقه انقلابی خود آنرا فرا گرفته و احساس کرده‌اند. «اهمیت» بین‌المللی (بمفهوم محدود کلمه) حکومت شوروی و نیز «اهمیت» بین‌المللی مبانی تئوری و تاکتیک بلشویکی ناشی از همین عامل است. سران «انقلابی» انترناسیونال دوم، یعنی کسانی چون کائوتسکی در آلمان، اوتو باوئر و فریدریخ آدلر در اتریش، این نکته را درنیافتند و بهمین سبب عناصری مرتجع و مدافع بدترین اپورتونیسم و سوسیال‌خیانت‌پیشگی از کار در آمدند. ضمناً جزوه مجهول‌المؤلف «انقلاب جهانی» («Weltrevolution») (۳۲) که در سال ۱۹۱۹ در وین انتشار یافت (Sozialistische Bücherei, Heft 11; I Jgnaz Brand*) تمام سیر فکری و تمام محدوده فکری و به بیان دقیقتر تمام ژرفای کوته‌اندیشی، پدانتیسم (نص گرایی — م.)، فروسایگی و خیانت به منافع طبقه کارگر را که چاشنی «دفاع» از اندیشه «انقلاب جهانی» بدان زده میشود، با وضوح خاص نشان میدهد.

ولی ما بررسی مشروحتر این جزوه را برای فرصت دیگری میگذاریم. در اینجا فقط یک نکته را هم متذکر میشویم و آن اینکه: در گذشته بسیار بسیار دور یعنی در آن زمانی که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود، نه مرتد، از زاویه دید یک مورخ به مسئله مینگریست و امکان فرا رسیدن وضعی را پیش‌بینی میکرد که در آن روحیه انقلابی

* کتابخانه سوسیالیستی، نشریه شماره ۱۱، ایگناتس براند. ه. ت.

پرولتاریای روسیه برای اروپای غربی سرمشق قرار گیرد. این موضوع به سال ۱۹۰۲ مربوط است که کائوتسکی در روزنامه «ایسکرای» انقلابی (۳۳) مقاله‌ای تحت عنوان «اسلاوها و انقلاب» نگاشته بود. اینک بخشی از نوشته او در آن مقاله:

«ولی در حال حاضر» (برخلاف سال ۱۸٤۸) «میتوان گفت که نه تنها اسلاوها به صفوف خلق‌های انقلابی پیوسته‌اند، بلکه مرکز ثقل اندیشه انقلابی نیز بیش از پیش بسوی اسلاوها میگراید. مرکز انقلاب از باختر به خاور میگراید. در نیمهٔ اول قرن نوزدهم این مرکز در فرانسه و گهگاه در انگلستان قرار داشت. در سال ۱۸٤۸ آلمان نیز به صفوف ملل انقلابی پیوست... سده نوین با چنان رویدادهایی آغاز میگردد که این فکر را پدید می‌آورد که ما با یک جابجایی دیگر مرکز انقلاب یعنی با انتقال آن به روسیه روبرو هستیم... روسیه که اینهمه ابتکار انقلابی از باختر کسب کرده است، شاید اکنون میرود که بنوبهٔ خود برای باختر سرچشمه انرژی (نیرو. م.) انقلابی باشد. شاید آتش جنبش انقلابی روسیه که در حال گر گرفتن است، نیرومندترین وسیله‌ای از کار در آید که روح فیلیستینیسم زبون و سیاست‌بازی حسابگرانه را که در صفوف ما آغاز رسوخ نهاده است، فرو سوزاند و بار دیگر شوق به پیکار و وفاداری پرشور به آرمان‌های سترگ را در ما برافروزد. دیرزمانی است که روسیه دیگر برای اروپای باختری تکیه‌گاه ساده ارتجاع و استبداد نیست. اکنون میتوان گفت که وضع درست عکس این است، بدین معنی که اینک اروپای باختری به تکیه‌گاه ارتجاع و استبداد روسیه بدل میگردد.. اگر انقلابیون روسیه مجبور نبودند در آن واحد هم برضد تزار و هم برضد متفقش سرمایه اروپایی مبارزه کنند، شاید اکنون مدت‌ها بود که کار را با تزار یکسره

ساخته بودند. امیدواریم که این بار موفق شوند کار را با هر دو دشمن یکسره سازند و «اتحاد مقدس» جدید زودتر از اسلافش فرو پاشد. ولی فرجام پیکار کنونی در روسیه هرچه باشد باز خون و آلام قربانیانی که متأسفانه میزان آن در این پیکار فزون از شمار خواهد بود، رایگان بهدر نخواهد رفت. این خون‌ها جوانه‌های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متمدن بارور میسازد و با شکوفائی و شتابی بیش از پیش به نشو و نما، وامیدارد. در سال ۱۸٤۸ اسلاوها همانند سرمای سوزانی بودند که شکوفه‌های بهار خلق‌ها را نابود ساخت. شاید اکنون نقش آنها همانند طوفانی باشد که یخ ارتجاع را درهم شکنند و با نیرویی مهارنشدنی بهاری نوین و خجسته برای خلق‌ها به ارمغان آرد». (کارل کائوتسکی. «اسلاوها و انقلاب»، مقاله مندرجه در «ایسکرا» — روزنامه انقلابی سوسیال‌دمکراتیک روسیه، سال ۱۹۰۲، شماره ۱۸، مورخ ۱۰ مارس سال ۱۹۰۲).

راستی که هیجده سال پیش کارل کائوتسکی چه خوب مینوشت!

۲

یکی از شرایط اساسی کامیابی بلشویک‌ها

بیقین اکنون تقریباً بر همه کس روشن است که اگر در حزب ما انضباط بسیار اکید و واقعاً آهنین حکمفرما نبود و اگر قاطبه‌ٔ طبقه‌ٔ کارگر و به بیان دیگر تمام نیروی متفکر، پاکدامن، فداکار و بانفوذ این طبقه که قادر است قشرهای واپس‌مانده را به پیروی از خود وادارد یا بدنبال خود بکشاند، از حزب ما پشتیبانی کامل و بیدریغ نمیکرد، بلشویکها نه اینکه ۲ سال و نیم، بلکه ۲ ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمی‌آوردند.

دیکتاتوری پرولتاریا قاطعترین و امان‌ناپذیرترین جنگ طبقه نوین علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور هم باشد) ده برابر شده است و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین‌المللی و نیرو و استواری پیوندهای بین‌المللی بورژوازی نیست، بلکه زاییده نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان بمیزان زیاد و بسیار هم زیاد بر جای مانده و همین تولید کوچک است که پی در پی، هر روز و هر ساعت، بطور خودبخودی و در مقیاس وسیع، سرمایه‌داری و بورژوازی میزاید. مجموعه این عوامل دیکتاتوری پرولتاریا را ضرور میسازد و پیروزی بر بورژوازی هم بدون یک جنگ طولانی و سر سخت، بی‌پروا و جانبازانه، جنگی که بردباری، انضباط، پایداری، تسلیم‌ناپذیری و وحدت اراده لازمه آنست، امکان‌پذیر نخواهد بود.

تکرار میکنم: تجربهٔ دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند یا به کسانی که به تعمق دربارهٔ این مسئله نپرداخته بودند، بعیان نشان داد که سرکزیت بیچون و چرا و انضباط بسیار اکید پرولتاریا، یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازی است.

بحث و فحص در این زمینه زیاد صورت میگیرد. ولی بهیچوجه تعمق کافی نمیشود که معنای آن چیست و تحقق این امر در چه شرایطی میسر است؟ آیا بهتر نخواهد بود که نداهای شادباش به حکومت شوروی و بلشویک‌ها کمی بیشتر با تحلیل بسیار جدی علل این امر که چرا بلشویک‌ها توانستند انضباط ضرور برای پرولتاریای انقلابی پدید آورند همراه باشد؟

بلشویسم موجودیت خود را بمثابه جریان اندیشهٔ سیاسی و حزب سیاسی از سال ۱۹۰۳ آغاز نهاد. فقط سیر تاریخ بلشویسم در سراسر دوران موجودیت آن میتواند بیانگر رضایتبخش این امر باشد که چرا بلشویسم توانست انضباط آهنینی را که برای تأمین پیروزی

پرولتاریا ضرور بود، پدید آورد و در دشوارترین شرایط آنرا پا برجا نگاهدارد.

پیش از هر چیز این سئوال بمیان می‌آید که انضباط حزب انقلابی پرولتاریا بر چه بنیادی استوار میگردد؟ با چه وسیله‌ای به محک آزمایش زده میشود؟ با چه نیرویی تقویت می‌پذیرد؟ اولاً بر بنیاد آگاهی پیشاهنگ پرولتری و وفاداری آن به انقلاب، بردباری، جانفشانی و قهرمانی آن. ثانیاً بوسیله مهارت این پیشاهنگ در برقراری پیوند و نزدیکی و تا حدودی حتی در آمیختن با انبوه‌ترین توده زحمتکشان — در درجهٔ اول با توده پرولتر ولی ایضا با توده زحمتکش غیر پرولتر. ثالثاً در پرتو رهبری راستین سیاسی و صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی این پیشاهنگ و آنهم مشروط بر آنکه انبوه‌ترین توده‌ها با تجربه شخصی خویش به صحت آن یقین حاصل کنند. بدون وجود این شرایط برقراری انضباط در یک حزب انقلابی که واقعاً بتواند نقش حزب طبقه پیشتاز قادر به سرنگونی بورژوازی و دگرگونی سراسر جامعه را ایفاء کند، تحقق‌پذیر نخواهد بود. بدون وجود این شرایط تلاش برای ایجاد انضباط حتماً یک تلاش پوچ، جمله‌پردازی و ادا و اطوار از کار در خواهد آمد. ولی از سوی دیگر باید در نظر داشت که این شرایط هم یکباره پدید نمیگردد. این شرایط فقط از طریق کار طولانی و تجارب سخت فراهم می‌آید و عاملی که موجب تسهیل ایجاد آنها میگردد تئوری انقلابی صحیح است که آن نیز بنوبهٔ خود حکم جزمی (دگم — م.) نیست، بلکه فقط در پیوند استوار با فعالیت عملی جنبش واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی شکل نهایی بخود میگیرد.

اینکه می‌بینیم بلشویسم توانسته است طی سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۰ در اوضاع و احوالی بسیار دشوار مبانی لازم برای سرکزیت بسیار اکید و انضباط آهنین را طرح ریزد و با احراز کامیابی بدان تحقق بخشد، علتش فقط و فقط وجود یک سلسله ویژگی‌های تاریخی روسیه است.

از یکسو بلشویسم در سال ۱۹۰۳ بر بنیاد کاملاً استوار تئوری

مارکسیسم پدید آمد. عاملی هم که ثابت کرد این — و فقط این — تئوری انقلابی صحیح است، تنها تجربه جهانی سراسر قرن نوزدهم نبود، بلکه تجربه ناشی از سرگردانی‌ها و نوسانات و اشتباهات و سرخوردگیهای اندیشه انقلابی در روسیه نیز نقش خاص خود را در این زمینه ایفاء کرد. در طول نزدیک به نیمقرن یعنی از سالهای ۴۰ تا سالهای ۹۰ قرن گذشته، اندیشه ترقیخواه در روسیه زیر فشار رژیم تزاریسم که در زمینه وحشیگری و ارتجاع همتا نداشت، با اشتیاقی سوزان برای یافتن تئوری انقلابی صحیح تلاش میورزید و با پشتکار و دقتی شگفت‌انگیز هر گونه «آخرین کلام» اروپا و آمریکا را در این زمینه پژوهش میکرد. روسیه مارکسیسم را در نقش یگانه تئوری انقلابی صحیح واقعاً با خون دل فراگرفت، بدین معنی که آنرا در طول نیمقرن به بهای رنجها و قربانیهای بیسابقه، قهرمانی انقلابی بیمانند، صرف نیروی عظیم تصورناپذیر و تلاشهای جانبازانه در راه پژوهش و آموزش، آزمایش در عرصه عمل، سرخوردگی‌ها، وارسی‌ها و مقایسه با تجربه اروپا، دریافت. روسیهٔ انقلابی در نتیجهٔ مهاجرت‌های اجباری که تزاریسم موجب میگردید، در نیمه دوم قرن نوزدهم از لحاظ پیوندهای بین‌المللی چنان غنی بود و از چگونگی اشکال و تئوری‌های جنبش انقلابی سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچ کشوری در جهان بپای آن نمیرسید.

از سوی دیگر بلشویسم پس از آنکه بر چنین بنیاد استوار تئوریک پدید گشت، مکتب عملی پانزده‌ساله‌ای را (۱۹۰۳ — ۱۹۱۷) گذراند که از لحاظ غناء تجربه در جهان همتا ندارد. زیرا طی این پانزده سال در هیچ کشوری، حتی بطور تقریب، اینهمه تجربه انقلابی اندوخته نشد و تبدیل اشکال گوناگون جنبش بیکدیگر — اعم از علنی و غیرعلنی، مسالمت‌آمیز و طوفانی، نهان و عیان، محفلی و توده‌ای، پارلمانی و تروریستی — چنین سرعت و تنوعی نداشت. در هیچ کشوری، در چنین برهه زمانی کوتاه، وفور اشکال و سایه روشن‌ها و اسلوب‌های مبارزهٔ جمیع طبقات جامعه معاصر بدین پایه نرسیده بود. ضمناً این مبارزه بسبب واپس‌ماندگی کشور و سنگینی

فشار ستمگری تزاریسم با سرعتی خاص نضج می‌پذیرفت و با ولع و کامیابی خاص «آخرین کلام» تجربه سیاسی امریکا و اروپا را در این رشته فرا میگرفت.

۳

مراحل عمدهٔ تاریخ بلشویسم

سالهای تدارک انقلاب (۱۹۰۳ — ۱۹۰۵). همه‌جا نزدیکی طوفان عظیم احساس میگردد. همه طبقات به جنب و جوش آمده به تدارک برخاسته‌اند. در خارجه نشریات مهاجرین تمام مسائل اساسی انقلاب را از نظرگاه تئوریک مطرح میسازند. بیانگران سه طبقهٔ اساسی و سه جریان سیاسی عمده یعنی جریان بورژوالیبرالی، جریان دمکراتیک خرده‌بورژوایی (با ساتری از عناوین مشی «سوسیال‌دمکراتیک» و مشی «سوسیال‌رولوسیونر» (۳٤)) و جریان انقلابی پرولتری، در گیرودار شدیدترین مبارزات بر سر چگونگی نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی، نزدیکی پیکار آشکار میان طبقات را پیش‌بینی میکنند و آنرا تدارک می‌بینند. چگونگی تمام مسائلی را که پیکار مسلحانه توده‌ها طی سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ و ۱۹۱۷ — ۱۹۲۰ بر سر آنها صورت میگرفت، میتوان (و باید) از روی نشریات آنزمان، در حالت جنینی آنها مورد بررسی قرار داد. بدیهی است که میان این سه مشی عمده هرچه بخواهید صور میانین، گذرا و نیم‌بند هم وجود دارد. بعبارت صحیح‌تر در رهگذر این مبارزهٔ میان نشریات، احزاب، فراکسیون‌ها و گروهها، آن خطمشی‌های ایدئولوژیک و سیاسی که واقعاً طبقاتی هستند تبلور می‌پذیرند و هر طبقه سلاح مسلکی و سیاسی لازم خود را برای نبردهای نزدیک تهیه میکند.

سالهای انقلاب (۱۹۰۵ — ۱۹۰۷). تمام طبقات آشکارا به میدان می‌آیند. صحت و سقم همه نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی در عرصه

عمل توده‌ها وارسی میگردد. مبارزه اعتصابی از نظر وسعت و حدت خود در جهان نظیر ندارد. اعتصاب اقتصادی به اعتصاب سیاسی و اعتصاب سیاسی به قیام فرا میرود. چگونگی مناسبات میان پرولتاریای رهبر و دهقانان دودل و ناپایدار تحت رهبری آن، در پهنه عمل آزمایش میشود. شکل شوروی سازمانگری در جریان گسترش خودبخود و طبیعی مبارزه پدید می‌آید. مباحثات آن دوران دربارهٔ نقش شوراها پیکار سترگ سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۰ را از پیش خبر میدهد. تبدیل اشکال مبارزه پارلمانی و غیرپارلمانی بیکدیگر، تبدیل تاکتیک تحریم شرکت در پارلمان به تاکتیک شرکت در پارلمان، تبدیل اشکال علنی و غیرعلنی مبارزه بیکدیگر و نیز ربط و پیوند آنها با یکدیگر — همه و همه از نظر محتوی خود غناء شگفت‌انگیز دارند. هر یک از ماههای این دوران از لحاظ تعلیم مبانی علم سیاست، خواه به توده‌ها و خواه به رهبران، خواه به طبقات و خواه به احزاب — برابر است با یکسال رشد «مسالمت‌آمیز» در «چارچوب قانونی». بدون «تمرین نهایی» سال ۱۹۰۵ پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ محال بود.

سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ — ۱۹۱۰). تزاریسم پیروز شده است. همهٔ احزاب انقلابی و اپوزیسیون درهم کوبیده شده‌اند. دلمردگی، ضعف روحی، تفرقه و انشعاب، تشتت افکار، ارتداد و هرزگی (فحشاء — م.) جایگزین سیاست گردیده است. کشش بسوی ایدآلیسم فلسفی شدت پذیرفته است. عرفان بعنوان پوشش روحیات ضدانقلابی بکار میرود. ولی در عین حال همین شکست عظیم به احزاب انقلابی و طبقهٔ انقلابی درسی واقعی و بغایت سودمند، درس دیالکتیک تاریخ، درس درک مبارزهٔ سیاسی و توانایی و هنر انجام مبارزه را می‌آموزد. دوستان واقعی در روزهای بدبختی شناخته میشود. ارتش‌های شکست خورده خوب درس میگیرند.

تزاریسم فاتح مجبور شد کار برانداختن بازمانده‌های شیوه زندگی ماقبل بورژوایی و پدرسالاری را در روسیه تسریع کند. جریان رشد بورژوایی روسیه با شتابی شگرف به پیش میتازد. پندارهای مربوط به

امکان موضعگیری در وراء طبقات و مافوق طبقات یعنی امکان گریز از سرمایه‌داری، بر باد میرود. مبارزهٔ طبقاتی شکلی کاملاً نوین و بس روشنتر بخود میگیرد.

احزاب انقلابی باید دانش خود را تکمیل کنند. شیوهٔ تعرض را آموخته‌اند و اینک باید ضرورت تکمیل این دانش را با دانش دیگر، یعنی چگونگی شیوه صحیحتر عقب‌نشینی، در یابند. میبایست دریابند — و طبقهٔ انقلابی با تجربه تلخ خود در می‌یابد — که بدون آموختن شیوهٔ تعرض صحیح و عقب‌نشینی صحیح، نمیتوان به پیروزی رسید. در میان تمام احزاب شکست‌خوردهٔ اپوزیسیون و انقلابی، بلشویک‌ها عقب‌نشینی خود را از همه منظم‌تر، با حداقل زیان برای «ارتش» خویش و حداکثر حفظ هستهٔ آن، با کمترین انشعاب (از نظر عمق و درمان‌ناپذیری آن) و با کمترین ضعف روحی انجام دادند و توانایی آنان برای آنکه فعالیت خویش را در مقیاس هرچه وسیعتر و بشیوه‌ای صحیح و مجدانه تجدید کنند، از همه بیشتر بود. ضمناً علت توفیق بلشویک‌ها در این زمینه فقط آن بود که انقلابیون اهل حرف را که نمیخواستند این نکته را دریابند که باید عقب‌نشینی کرد، باید عقب نشینی را بلد بود و حتماً باید شیوهٔ کار علنی در ارتجاعی‌ترین پارلمان‌ها و در ارتجاعی‌ترین سازمان‌های سندیکایی، بیمه‌های اجتماعی و غیره را آموخت، بیرحمانه افشاء کردند و از صفوف خود راندند.

سالهای اعتلاء (۱۹۱۰ — ۱۹۱۴). اعتلاء نخست با نهایت کندی انجام میگرفت و سپس، از پی حوادث لنا در سال ۱۹۱۲ (۳۵)، کمی سریعتر شد. بلشویک‌ها با غلبه بر دشواری‌های بی‌نظیر توانستند منشویک‌ها را که پس از سال ۱۹۰۵ قاطبه بورژوازی نقش آنها را بمثابه کارگزاران بورژوازی در جنبش کارگری بحد کمال دریافته بود و بهمین جهت هم به هزاران وسیله و طریقه از آنها برضد بلشویک‌ها پشتیبانی میکرد، واپس رانند. ولی اگر بلشویک‌ها برای در آمیختن فعالیت غیرعلنی با استفاده حتمی از «امکانات عینی» تاکتیک صحیح بکار نمی‌بستند، هرگز به چنین نتیجه‌ای نمیرسیدند.

بلشویک‌ها در ارتجاعی‌ترین مجلس دوما (۳٦) تمام کرسی‌های متعلق به زمره کارگری را بدست آوردند.

نخستین جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۷). پارلمانتاریسم لگال (قانونی — م.) در محیطی که «پارلمان» خصلت بی‌نهایت ارتجاعی دارد، خدمت بسیار سودمندی به حزب پرولتاریای انقلابی یعنی بلشویک‌ها انجام میکند. نمایندگان بلشویک راه سیبری (۳۷) در پیش میگیرند. در این دوران تمام سایه روشنهای نظریات بیانگر سوسیال‌امپریالیسم، سوسیال‌شوینیسم، سوسیال‌پاتریوتیسم، انترناسیونالیسم ناپیگیر و پیگیر، پاسیفیسم و نفی انقلابی پندارهای پاسیفیستی در نشریات مهاجرین ما انعکاس کامل می‌یابند. ابلهان دانشمندنما و ضعیفه‌های پیروپاتال انترناسیونال دوم که در قبال چنین وفوری از «فراکسیون‌ها» در عرصه جنبش سوسیالیستی روسیه و شدت عناد و لجاج مبارزهٔ میان آنان با حقارت و نخوت روی درهم میکشیدند، وقتی جنگ امکان «فعالیت علنی قانونی» مورد ستایش آنان را در همه کشورهای پیشرفته از میان برد، نتوانستند، حتی بطور تقریب هم شده، آن تبادل نظر آزادانه (غیر علنی) و آن طرح‌ریزی آزادانه (غیرعلنی) نظریات صحیح را که انقلابیون روس در سوئیس و یک سلسله از کشورهای دیگر سازمان دادند، ترتیب دهند. بهمین جهت سوسیال‌پاتریوت‌های عیان و «کائوتسکیستهای» همهٔ کشورها بدترین خیانتگران به پرولتاریا از کار درآمدند. یکی از علل اساسی پیروزی بلشویسم نیز در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۰ آنست که بلشویسم از همان پایان سال ۱۹۱٤ پستی، پلیدی و فرومایگی سوسیال‌شوینیسم و «کائوتسکیسم» را (که لونگیسم در فرانسه، نظریات سران حزب مستقل کارگر (۳۸) و فابیان‌ها (۳۹) در انگلستان، عقاید توراتی در ایتالیا و غیره با آن مطابقت دارد) بی‌امان فاش میساخت و توده‌ها هم سپس برپایه تجربه شخصی خویش بیش از پیش به صحت نظریات بلشویک‌ها یقین حاصل میکردند.

انقلاب دوم در روسیه (از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷). فرتوتی و پوسیدگی تصورناپذیر تزاریسم (که ضربات و فشارهای سنگین جنگ

بسیار دشوار و دردناک هم بر آن مزید گردید) نیروی ویرانگر سترگی علیه آن پدید آورد. روسیه در ظرف چند روز به جمهوری بورژوا-دمکراتیک تبدیل شد که در شرایط جنگ — از هر کشور دیگری در جهان آزادتر بود. کار تشکیل دولت را رهبران احزاب اپوزیسیون و احزاب انقلابی — بدانسان که در جمهوری‌های «قویا پارلمانی» معمول است — بعهده گرفتند و ضمناً داشتن عنوان رهبر حزب اپوزیسیون در پارلمان، ولو ارتجاعی‌ترین نوع آن، ایفای نقش بعدی چنین رهبری را در انقلاب آسان‌تر میساخت.

منشویک‌ها و «سوسیالیست‌رولوسیونرها» در ظرف چند هفته تمام شگردها، اطوار و رفتار، براهین و سفسطه‌جویی‌های قهرمانان اروپایی انترناسیونال دوم و مینیستریالیست‌ها (۴۰) و سایر فرومایگان اپورتونیست را بطور مشعشع فرا گرفتند. هر آنچه که ما اکنون دربارهٔ شیدمان‌ها و نوسکه‌ها، کائوتسکی و هیلفردینگ، رنر و آئوسترلیتس، اوتو باوئر و فریتس آدلر، توراتی و لونگه، فابیان و سران حزب مستقل کارگر انگلستان میخوانیم، همه تکرار ملال‌انگیز مکررات نغمه‌ای آشنا و کهنه بنظرمان می‌آیند (و فی‌الواقع هم چنین است). همهٔ اینها را ما قبلا در کردار منشویک‌ها دیده بودیم. تاریخ مزاحی کرد و اپورتونیست‌های یک کشور واپس‌مانده را به پیشدستی بر اپورتونیست‌های یک سلسله از کشورهای پیشرفته واداشت.

اگر ما دیدیم که تمام قهرمانان انترناسیونال دوم دچار ورشکستگی شدند و به سبب عدم درک اهمیت و نقش شوراها و حکومت شوروی رسوایی ببار آوردند، اگر دیدیم که رهبران سه حزب بسیار مهمی که اکنون از انترناسیونال دوم خارج شده‌اند (یعنی حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان، حزب لونگیست فرانسه و حزب مستقل کارگر انگلستان) بسبب همین امر با «رخشندگی» خاصی خود را رسوا ساختند و به مخمصه گرفتار شدند، اگر دیدیم که همهٔ آنها اسیر موهومات دمکراسی خرده‌بورژوایی از کار در آمدند (و آنهم کاملاً بکردار خرده‌بورژواهای سال ۱۸۴۸ که خود را «سوسیال‌دمکرات» مینامیدند)، همه اینها را ما قبلاً در نمونه‌هایی که منشویک‌ها عرضه میداشتند،

دیده بودیم. تاریخ این شوخی را کرد که شوراها در سال ۱۹۰۵ در روسیه پدید آمدند که منشویک‌ها در طول ماههای فوریه ـ اکتبر سال ۱۹۱۷ به قلب ماهیت آنها پرداختند و بسبب ناتوانی خود در زمینه درک نقش و اهمیت شوراها دچار ورشکستگی شدند و اینک در سراسر جهان اندیشه حکومت شوروی ظهور کرده است و با سرعتی بیمانند میان پرولتاریای تمام کشورها رواج مییابد و ضمناً قهرمانان پیشین انترناسیونال دوم بسبب ناتوانی خود در درک نقش و اهمیت شوراها، همه‌جا بسان منشویک‌های ما ورشکست میگردند. تجربه ثابت کرده است که در زمینه برخی مسائل بسیار اساسی انقلاب پرولتری، تمام کشورها ناگزیر همان راهی را در پیش خواهند داشت که روسیه پیموده است.

بلشویک‌ها پیکار پیروزمندانهٔ خود را علیه جمهوری پارلمانی (عملاً) بورژوایی و علیه منشویک‌ها با احتیاط بسیار آغاز کردند و کار تدارک این پیکار را هم برخلاف نظریاتی که اکنون غالباً در اروپا و آمریکا بدان برخورد میشود، بهیچوجه ساده از پیش نبردند. ما در آغاز این دوران مردم را به سرنگون ساختن دولت فرا نمیخواندیم، بلکه توضیح میدادیم که بدون انجام تغییرات مقدماتی در ترکیب نمایندگان شوراها و در روحیات آنان سرنگونی دولت میسر نخواهد بود. ما تحریم پارلمان بورژوایی یعنی مجلس مؤسسان را اعلام نمیکردیم، بلکه میگفتیم و از هنگام کنفرانس آوریل (۱۹۱۷) حزب خود رسماً از جانب حزب اعلام میداشتیم که جمهوری بورژوایی دارای مجلس مؤسسان بهتر از همین جمهوری فاقد مجلس مؤسسان است و جمهوری «کارگری ـ دهقانی» یعنی جمهوری شوروی بهتر از هرگونه جمهوری بورژوادمکراتیک و پارلمانی است. بدون یک چنین تدارک احتیاط‌آمیز، جامع، دوراندیشانه و بلندمدت، ما نه میتوانستیم در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی دست یابیم و نه این پیروزی را در دست نگاه داریم.

٤

بلشویسم در مبارزه با چه دشمنانی در درون جنبش کارگری رشد یافت ، تحکیم پذیرفت و آبدیده شد ؟

اولا و بطور عمده در مبارزه علیه اپورتونیسم که در سال ۱۹۱٤ تمام و کمال به سوسیال‌شوینیسم بدل گردید و تمام و کمال جانب بورژوازی را در جبهه مخالف پرولتاریا گرفت. اپورتونیسم طبعاً دشمن عمده بلشویسم در درون جنبش کارگری بود. این دشمن در مقیاس بین‌المللی نیز همچنان دشمن عمده بر جای مانده است. بلشویسم توجه خود را بیش از همه نسبت به این دشمن معطوف داشته و میدارد. دربارهٔ این جانب فعالیت بلشویک‌ها اکنون در خارجه نیز مطلب بحد کافی روشن شده است.

ولی دربارهٔ دشمن دیگر بلشویسم در درون جنبش کارگری نمیتوان چنین گفت، زیرا در خارجه هنوز بهیچوجه از این مطلب اطلاع کافی ندارند که بلشویسم در جریان مبارزات چندین ساله علیه انقلابی‌گری خرده‌بورژوایی رشد یافت، قوام پذیرفت و آبدیده شد. این انقلابی‌گری از برخی جهات به آنارشیسم میماند یا چیزهایی از آن بعاریت میگیرد و بالنتیجه در مورد هر آنچه که جنبهٔ ماهوی دارد از شرایط و مقتضیات مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتری عدول میکند. از نظر تئوریک برای مارکسیست‌ها کاملا محقق است — و تجربه تمام انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی اروپایی این مطلب را کاملا ثابت کرده است — که زمیندار خرده‌پا و کاسبکار خرده‌پا (این گروه اجتماعی که در تمام کشورهای اروپایی توده بسیار گسترده و انبوهی را تشکیل میدهد)، از آنجا که در محیط سرمایه‌داری پیوسته دستخوش ستم است و زندگیش غالباً با شدت و سرعت بسیار به خرابی میگراید و او را به افلاس میکشاند — خیلی زود به انقلابیگری افراطی دچار میشود، ولی توانایی آنرا ندارد که بردباری، تشکل، انضباط و ایستادگی از خود نشان دهد. خرده‌بورژوای «دیوانه‌شده» از دهشتهای سرمایه‌داری — پدیده‌ایست اجتماعی که بسان آنارشیسم، از خصایص تمام کشورهای

سرمایه‌داری است. نااستواری این انقلابیگری، سترونی آن، خاصیت تبدیل سریع آن به اطاعت و تسلیم، بی‌عملی، پنداربافی و حتی شیفتگی «دیوانه‌وار» به این یا آن جریان بورژوایی «مدروز» — همهٔ اینها مطالبی است بر همگان معلوم. ولی پذیرش تئوریک و تجریدی این حقایق هنوز بهیچوجه احزاب انقلابی را از ارتکاب اشتباهات کهنه‌ای که همراه بعلل ناگهانی به شکلی کمی تازه و با پوشش یا آرایشی که قبلا دیده نشده است، در محیطی خاص و — کم و بیش بکر، — بروز میکنند، مصون نمیدارد.

آنارشیسم غالباً نوعی کیفر گناهان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. این هر دو عیب، متقابلا مکمل یکدیگر بوده‌اند. و اگر در روسیه با وجود فزونتر بودن نسبت خرده‌بورژوایی جمعیت آن در قیاس با کشورهای اروپایی، آنارشیسم در دوران هر دو انقلاب (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) و در دوران تدارک این دو انقلاب نفوذ نسبتاً ناچیز داشت، این امر را بیشک باید تا حدودی ناشی از خدمات بلشویسم دانست که همواره شدیدترین و آشتی‌ناپذیرترین مبارزات را علیه اپورتونیسم انجام میداد. اینکه میگوییم: «تا حدودی» بدان سبب است که نقش مهمتر را در تضعیف آنارشیسم در روسیه این عامل ایفا کرد که آنارشیسم در گذشته (سالهای هفتاد قرن نوزدهم) توانسته بود با شکوفایی فوق‌العاده نشو و نما یابد و نادرستی و بیمصرفی خود را بعنوان تئوری رهنمون طبقهٔ انقلابی، بحد کمال آشکار سازد.

بلشویسم از همان هنگام پیدایش خود در سال ۱۹۰۳ سنت مبارزهٔ بی‌امان علیه انقلابیگری خرده‌بورژوایی و نیمه‌آنارشیستی (یا مستعد به مغازله با آنارشیسم) را پذیرا شد. این سنت همواره در عرصه سوسیال ـ دمکراسی انقلابی وجود داشت و در سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۳ یعنی هنگامیکه حزب توده‌ای پرولتاریای انقلابی در روسیه شالوده‌ریزی میشد، با شدت خاصی در صفوف ما استوار گشت. بلشویسم مبارزه با حزبی را که بیش از همه بیانگر گرایش انقلابیگری خرده‌بورژوایی بود یعنی مبارزه با حزب «سوسیالیست‌رولوسیونرها» را در سه نکته عمده پذیرا شد و بدان ادامه داد. اولا این حزب که مارکسیسم را نفی میکرد،

بهیچوجه نمیخواست (و شاید صحیحتر آن باشد که بگوییم نمیتوانست) ضرورت این امر را دریابد که پیش از پرداختن به هر اقدام سیاسی باید چگونگی نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را بر پایه کاملا عینی ارزیابی کرد. ثانیاً این حزب قبول مشی ترور فردی و سوٌقصد را که ما مارکسیستها جداً آنرا رد میکردیم، نشان خاص «انقلابیگری» یا «چپ گرایی» خود میپنداشت. بدیهی است که ما ترور فردی را فقط بعلل معقول ناشی از صلاح کار رد میکردیم، ولی وقتی سخن از ترور انجام شده توسط انقلاب کبیر فرانسه یا بطور کلی استفاده از ترور توسط حزب انقلابی پیروزمندی که تحت محاصره بورژوازی سراسر جهان است بمیان می‌آمد، شخصی چون پلخانف در سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۳، هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود، کسانی را که میتوانستند چنین ترورهایی را «از نظر اصولی» محکوم کنند، بباد سخره میگرفت و به دیده تحقیر بآنان مینگریست. ثالثاً «سوسیالیست رولوسیونرها» «چپ گرایی» خود را در آن میدانستند که بر خطاهای کوچک بالنسب اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان پوزخند بزنند و در همانحال در زمینه مسائلی چون مسئله ارضی یا دیکتاتوری پرولتاریا از اپورتونیستهای افراطی همین حزب تقلید کنند.

همین‌جا ضمناً یادآور میشویم که تاریخ اکنون در مقیاسی بزرگ، در مقیاس جهانی، صحت عقیده‌ای را که ما همیشه از آن دفاع میکردیم تایید کرده است و آن اینکه سوسیال‌دمکراسی انقلابی آلمان (در نظر داشته باشید که هنوز پلخانف در سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۳ اخراج برنشتین را از حزب طلب میکرد و بلشویکها که همواره به این سنت وفادار بودند، در سال ۱۹۱۳ تمام پستی، فرومایگی و خیانت‌پیشگی لگین را فاش میساختند (۴۱)) — آری سوسیال‌دمکراسی انقلابی آلمان به حزبی که پرولتاریای انقلابی برای نیل به پیروزی بدان نیازمند است، بیش از همه شباهت داشت. اکنون، در سال ۱۹۲۰، پس از تمام ورشکستگی‌های ننگین و بحرانهای زمان جنگ و نخستین سال‌های پس از جنگ، بروشنی دیده میشود که درمیان همه احزاب غرب، این سوسیال‌دمکراسی انقلابی آلمان است که بهترین رهبران را عرضه

داشته و ضمناً زودتر از دیگران نیرو باز گرفته، شفا یافته و تحکیم پذیرفته است. این امر، هم در مورد حزب اسپارتاکیست‌ها صادق است و هم در مورد جناح پرولتری چپ «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» که به مبارزه‌ای پیگیر علیه اپورتونیسم و سست عنصری کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، لدبورها و کریسپین‌ها مشغول است. اگر اکنون به دوران تاریخی کاملا پایان‌پذیرفته یعنی از کمون پاریس تا نخستین جمهوری سوسیالیستی شوروی نظری کلی بیفکنیم، چگونگی شیوه برخورد عمومی مارکسیسم را نسبت به آنارشیسم بصورتی کاملا مشخص و مسلم مشاهده میکنیم. مارکسیسم بود که سرانجام ذیحق از کار در آمد. و اما در مورد تذکر بحقی که آنارشیست‌ها در مورد خصلت اپورتونیستی نظریات رایج در میان اکثریت احزاب سوسیالیست در مبحث دولت میدادند، باید گفت که اولا این خصلت اپورتونیستی از تحریف و حتی صرفاً پنهان نگاهداشتن نظریات مارکس دربارهٔ دولت ناشی میشد (من در کتاب «دولت و انقلاب» خود ذکر کرده‌ام که ببل ۳۶ سال آزگار، یعنی از ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۱، نامه انگلس (۴۲) را که در آن خصلت اپورتونیستی نظریات رایج سوسیال‌دمکرات‌ها دربارهٔ دولت با برجستگی و شدت و صراحت و وضوحی خاص فاش شده بود، پنهان نگاه داشت *) و ثانیاً همانا مارکسیست‌ترین جریان‌های درون احزاب سوسیالیست اروپا و آمریکا بودند که این نظریات اپورتونیستی را با حد اکثر سرعت و وسعت اصلاح کردند و حکومت شوروی و برتری آن را در قبال دمکراسی پارلمانی بورژوایی به رسمیت شناختند.

مبارزهٔ بلشویسم علیه انحرافات «چپ» درون حزب خودش در دو مورد دامنه‌ای بسیار وسیع پیدا کرد: یکی در سال ۱۹۰۸ بر سر مسئله شرکت در ارتجاعی‌ترین «پارلمان» و شرکت در مجامع علنی کارگری که ارتجاعی‌ترین قوانین بر آنها حاکم بود و دیگری در سال ۱۹۱۸ (هنگام صلح برست) برسر مسئله مجاز بودن این یا آن «سازش».

* رجوع شود به جلد ۶، ص ۷۵ — ۷۸. ه. ت.

در سال ۱۹۰۸ بلشویک‌های «چپ» بسبب امتناع لجوجانه از تصدیق ضرورت شرکت در ارتجاع ترین «پارلمان» (۴۳)، از حزب ما اخراج شدند. «چپ‌ها» — که بسیاری از آنها انقلابیون خیلی خوبی بودند و بعدها بعنوان اعضای شایسته حزب کمونیست فعالیت میکردند (و اکنون نیز فعالیت میکنند)، بخصوص روی تجربه موفقیت‌آمیزی که از تحریم انتخابات سال ۱۹۰۵ بدست آمده بود، تکیه میکردند. وقتی تزار در اوت سال ۱۹۰۵ دعوت یک «پارلمان» مشورتی (۴۴) را اعلام کرد، بلشویک‌ها، برخلاف تمام احزاب اپوزیسیون و منشویک‌ها تحریم آنرا اعلام داشتند و انقلاب اکتبر سال ۱۹۰۵ (۴۵) هم عملا طومار آنرا درهم پیچید. این تحریم در آنزمان صحیح از کار درآمد، ولی نه بعلت آنکه امتناع از شرکت در پارلمان‌های ارتجاعی عموماً صحیح است، بلکه بدان علت که وضع عینی آنزمان که در جهت تغییر سریع اعتصابات عمومی به اعتصاب سیاسی و سپس به اعتصاب انقلابی و سرانجام به قیام سیر میکرد، درست ارزیابی شده بود. ضمناً آن زمان مبارزه بر سر این مسئله انجام میگرفت که کار دعوت نخستین مؤسسه انتخابی در دست تزار بماند یا آنکه باید کوشید تا ابتکار این عمل از چنگ دستگاه حکومت کهنه برون کشیده شود. ولی در لحظه‌ای که اطمینانی وجود نداشت و نمیتوانست وجود داشته باشد که وضع عینی مشابهی پدید آمده است و گسترش دامنهٔ آن در همان سمت و با همان آهنگ انجام خواهد گرفت، عمل تحریم صحت خود را از دست میداد.

تحریم بلشویکی «پارلمان» در سال ۱۹۰۵ پرولتاریای انقلابی را از تجربه سیاسی بسیار گرانبهایی بهره‌مند ساخت و نشان داد که هنگام درآمیزی اشکال علنی و غیرعلنی، پارلمانی و غیرپارلمانی مبارزه، گاه سودمند و حتی واجب است که ما بتوانیم از اشکال پارلمانی مبارزه صرفنظر کنیم. ولی کاربرد کورکورانه، تقلیدی و غیر نقاد این تجربه در اوضاع و احوال دیگر و در محیط دیگر اشتباه بسیار فاحشی است. بهمین جهت اقدام بلشویک‌ها به تحریم مجلس «دوما» در سال ۱۹۰۶ اشتباه بود، ولی اشتباهی کوچک

که بآسانی میشد آنرا رفع کرد*. اما تحریم سال ۱۹۰۷ و سال ۱۹۰۸ و سالهای پس از آن، اشتباهی جدی، و رفع آن دشوار بود، زیرا در آن دوران از یکسو نمیشد انتظار بلند شدن بسیار سریع موج انقلاب و تبدیل آنرا به قیام داشت و از سوی دیگر مجموعه اوضاع و احوال تاریخی ناشی از جریان نوسازی رژیم سلطنت بورژوایی، درآمیزی مبارزه علنی و غیرعلنی را ایجاب میکرد. اکنون که به عقب مینگریم و این دوران تاریخی کاملا پایان پذیرفته را که پیوند آن با ادوار بعدی کاملا آشکار شده است، از مدنظر میگذرانیم با روشنی خاصی می‌بینیم که اگر بلشویکها در پیکاری بسیار دشوار روی وجوب در آمیختن اشکال علنی مبارزه با اشکال غیرعلنی و وجوب شرکت در ارتجاعی‌ترین پارلمان و در یک سلسله سازمانهای دیگر (صندوق‌های بیمه و غیره) که قوانین ارتجاعی بر آنها حاکم بود، پافشاری نمیکردند، نمیتوانستند هسته پایدار حزب انقلابی پرولتاریا را در طول سالهای ۱۹۰۸ — ۱۹۱۴ محفوظ نگاهدارند (و بطریق اولی آنرا تحکیم بخشند، گسترش دهند و تقویت کنند).

در سال ۱۹۱۸ کار به انشعاب نکشید. کمونیست‌های «چپ»، آنزمان فقط یک گروه خاص یا «فراکسیون» را در درون حزب ما تشکیل دادند و آنهم نه برای مدت طولانی. در همان سال ۱۹۱۸ برجسته‌ترین بیانگران «کمونیسم چپ» و از جمله رفقا رادک و بوخارین آشکارا به اشتباه خود اعتراف کردند. آنها صلح برست را سازشی با امپریالیست‌ها می‌پنداشتند که گویا از نظر اصولی غیرمجاز و برای حزب پرولتاریای انقلابی زیانبخش است. این عمل در واقع هم یک سازش با امپریالیست‌ها بود، ولی درست چنان سازشی و در چنان اوضاع و احوالی که واجب بود.

* هرآنچه که در مورد افراد صادق است در مورد سیاست و احزاب نیز — به نسبت معین — صدق میکند. خردمند آن کس نیست که اشتباه نمیکند. چنین کسانی وجود ندارند و نمیتوانند وجود داشته باشند. خردمند کسی است که اشتباهات نه چندان اساسی و مهم مرتکب میشود و میتواند این اشتباهات را آسان و سریع برطرف سازد.

اکنون وقتی من میشنوم که «سوسیال‌رولوسیونرها» به تاکتیک ما در مورد امضای قرارداد صلح برست میتازند و یا وقتی گفتگویی که رفیق لنسبری با من داشت، چنین تذکری را از جانب او میشنوم که: «رهبران تردیونیون‌های انگلیسی ما میگویند اگر سازش برای بلشویسم مجاز بود پس برای آنها هم مجاز است»، جوابشان را معمولاً پیش از هرچیز با این قیاس ساده و «عامه‌فهم» میدهم:

فرض کنید که گروهی راهزن مسلح جلوی اتومبیل شما را گرفته‌اند. شما پول و گذرنامه و طپانچه و اتومبیل خود را به آنها میدهید و در عوض از همجواری دلپذیر آنان رهایی می‌یابید. بیشک این یک سازش است. «Do ut des» * (من به تو پول، اسلحه و اتومبیل «میدهم» «تا تو» به من امکان «بدهی» جان سالم بدر برم). ولی مشکل بتوان آدمی را یافت که عقل از سرش نپریده باشد و چنین سازشی را «از نظر اصولی غیرمجاز» بخواند یا کسی را که به چنین سازشی تن در داده است، همدست راهزنان اعلام دارد (ولو اینکه راهزنان پس از نشستن در اتومبیل، بتوانند آن اتومبیل و آن اسلحه را برای راهزنیهای دیگر بکار برند). سازش ما با راهزنان امپریالیسم آلمان به چنین سازشی شبیه بود.

ولی وقتی حضرات منشویک‌ها و سوسیالیست رولوسیونرها در روسیه، شیدمانیستها (و تا حدود زیادی کائوتسکیست‌ها) در آلمان، اوتو باوئر و فریدریخ آدلر (و بطریق اولی حضرات رنرها و شرکاء) در اتریش، رنودل‌ها و لونگه‌ها و شرکاء در فرانسه و فابیان‌ها و «مستقل ها» و «اعضاء کارگر» («لیبوریست‌ها») (۴۶) در انگلستان — در طول سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ و ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ با راهزنان بورژوازی خودی و گاه نیز با راهزنان بورژوازی کشور «متفق» علیه پرولتاریای انقلابی کشور خویش به سازش میپرداختند — واقعاً هم همهٔ آنها بکردار همدست راهزنان عمل میکردند.

نتیجه روشن است: نفی سازش «از نظر اصولی» و نفی مجاز بودن

* «بده، بستان».م.

هر گونه سازش عموماً، عمل بچگانه‌ایست که حتی مشکل بتوان آنرا جدی تلقی کرد. سیاستمداری که بخواهد برای پرولتاریای انقلابی سودمند باشد باید بتواند موارد مشخص همانا سازش‌های غیرمجازی را که نمایانگر اپورتونیسم و خیانت‌پیشگی هستند بدرستی تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام لبه تیز افشاگری بی‌امان و پیکار آشتی‌ناپذیر خود را علیه این سازش‌های مشخص متوجه سازد و به سوسیالیست‌های مجرب «کارچاق‌کن» و ژزوئیت‌های پارلمان نشین امکان ندهد تا با توسل به حیله‌گری و با احتجاجاتی درباره «سازش‌ها عموماً»، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. حضرات «رهبران» انگلیسی تردیونیون‌ها و ایضاً «رهبران» جمعیت فابیان‌ها و حزب «مستقل» کارگر درست با همین حیله‌گری‌ها میکوشند از زیر بار مسئولیت خیانتی که مرتکب شده‌اند یعنی از زیر بار مسئولیت قبول آنچنان سازشی که بمعنای واقعی کلمه بدترین اپورتونیسم و عهدشکنی و خیانت‌پیشگی است، شانه خالی کنند.

سازش داریم تا سازش. باید توانست اوضاع و احوال و شرایط مشخص مربوط به هر سازش یا هریک از انواع سازش‌ها را بدقت تحلیل کرد. باید شیوه تمیز میان شخصی را که به راهزنان پول و سلاح داده است تا شر آنان را کمتر کند و کار دستگیری و تیربارانشان را آسانتر سازد و شخصی را که به راهزنان پول و سلاح میدهد تا در تقسیم غنایم راهزنانه با آنها شریک شود، آموخت. البته در عرصه سیاست تحقق این امر همیشه بآسانی این مثال ساده کودکانه نیست. ولی کسی که بخواهد برای کارگران نسخه‌ای اختراع کند که برای تمام موارد زندگی راه حل‌های از پیش حاضر و آماده عرضه دارد و یا قول دهد که در سیاست پرولتاریای انقلابی هیچگونه دشواری و وضع پیچیده‌ای پدید نیاید، او را باید صاف و ساده شیاد نامید.

برای آنکه جای هیچگونه سوءتعبیر باقی نماند، میکوشم برخی از احکام اساسی لازم برای تحلیل چگونگی سازشهای مشخص را، ولو با ایجاز کامل هم باشد، یادآور شوم.

حزبی که هنگام امضای قرارداد صلح برست با امپریالیست‌های

آلمان به سازش تن در داد، از پایان سال ۱۹۱۴ عملاً به انترناسیونالیسم خویش تحقق می‌بخشید. این حزب هراسی نداشت از اینکه شکست سلطنت تزاری را شعار خود قرار دهد و شعار «دفاع از میهن» را در جنگ میان دو راهزن ددصفت امپریالیست محکوم سازد. نمایندگان این حزب در پارلمان بجای گام نهادن در راهی که به مقامات وزارتی دریک دولت بورژوایی منتهی میگردید، راه سیبری در پیش گرفتند. انقلابی که تزاریسم را سرنگون ساخت و جمهوری دمکراتیک پدید آورد برای این حزب آزمایشی جدید و عظیم بود: این حزب به هیچگونه سازشی با امپریالیست‌های «خودی» تن در نداد، بلکه برای سرنگون ساختن آنها به تدارک پرداخت و سرانجام هم سرنگونشان ساخت. این حزب پس از تصرف سیاسی سنگ بر سنگ مالکیت ارباب رعیتی و نیز مالکیت سرمایه‌داری باقی نگذاشت. این حزب پس از انتشار و فسخ قراردادهای سری امپریالیست‌ها به تمام خلق‌ها پیشنهاد صلح کرد و فقط پس از آنکه امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه صلح را عقیم گذاشتند و بلشویک‌ها تمام نیرویی را که در حیطه امکان انسانی بود برای تسریع انقلاب در آلمان و سایر کشورها بکار بردند، به زورگویی راهزنان ددصفت برست تن در داد. صحت کامل چنین سازشی که توسط چنین حزبی در چنان اوضاع و احوالی صورت گرفت، روزبروز بر همگان روشن‌تر و عیان‌تر میگردد.

منشویک‌ها و سوسیالیست‌رولوسیونرها در روسیه (نظیر تمام سران انترناسیونال دوم در سراسر جهان طی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۲۰) کار را از خیانت آغاز کردند، بدین معنی که نخست بتصریح و تلویح، به توجیه «دفاع از میهن» یعنی دفاع از بورژوازی غارتگر خویش پرداختند. سپس این خیانت را ادامه دادند و با بورژوازی کشور خویش ائتلاف کردند و همچنان با بورژوازی خویش علیه پرولتاریای انقلابی کشور خویش بمبارزه برخاستند. ائتلاف آنها نخست با کرنسکی و کادت‌ها (۴۷) و سپس با کلچاک و دنیکین در روسیه، بسان ائتلاف هم‌مسلکان خارجی آنان با بورژوازی کشورهای خویش گرویدن به جبهه بورژوازی علیه پرولتاریا بود. سازش آنان با راهزنان امپریالیسم از آغاز تا پایان همان همدستی با راهزنی امپریالیستی بود.

۵

کمونیسم «چپ» در آلمان.
رهبران – حزب – طبقه – توده

کمونیست‌های آلمان که ما اینک باید از آنها سخن گوییم، خود را «چپ» نمینامند، بلکه اگر اشتباه نکنم «اپوزیسیون اصولی» (۴۸) مینامند. ولی چنانکه از شرح بعدی دیده میشود نشانه‌های «بیماری کودکی چپ‌گرایی» کاملاً در مورد آنها تطبیق میکند.

جزوهٔ تحت عنوان «انشعاب حزب کمونیست آلمان (اتحاد اسپارتاکیست‌ها)» که نظریاتی مثل نظریات این اپوزیسیون دارد و توسط «گروه محلی فرانکفورت کنار ماین» انتشار یافته است، ماهیت نظریات این اپوزیسیون را با نهایت برجستگی، دقت، صراحت و ایجاز، بیان میدارد. نقل چند قسمت از آن برای آشنایی خوانندگان با ماهیت این نظریات، کافی است:

«حزب کمونیست حزب قاطعترین مبارزه طبقاتی است...»
«...از نظر سیاسی این دوران گذار» (میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم) «دوران دیکتاتوری پرولتاریاست...»
«...این سئوال پیش‌می‌آید که چه کسی باید حامل دیکتاتوری باشد: حزب کمونیست یا طبقهٔ پرولتر؟.. از نظر اصولی باید برای دیکتاتوری حزب کمونیست کوشید یا دیکتاتوری طبقه پرولتر؟..».

(در این نقل قول‌ها تکیه روی کلمات همه‌جا مطابق با نسخهٔ اصلی است.)

سپس نگارندهٔ جزوه، کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان را متهم میکند که این «کمیتهٔ مرکزی» در جستجوی راههایی برای ائتلاف با حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان است و این «کمیتهٔ

مرکزی» «مسئله پذیرش اصولی کلیهٔ وسایل و شیوه‌های سیاسی» مبارزه و از آنجمله پارلمانتاریسم را فقط برای پرده‌پوشی تمایلات واقعی و عمده خود به ائتلاف با مستقل‌ها مطرح کرده است. جزوه سپس چنین ادامه میدهد:

«اپوزیسیون راه دیگری برگزیده و بر این عقیده است که مسئله سلطه حزب کمونیست و دیکتاتوری حزب فقط مسئلهٔ تاکتیک است. بهرحال سلطهٔ حزب کمونیست آخرین شکل هرنوع سلطه حزب است. از نظر اصولی باید در راه دیکتاتوری طبقهٔ پرولتر کوشید. و تمام اقدامات حزب، سازمانهای آن، شکل مبارزهٔ آن، استراتژی و تاکتیک آن باید با این هدف هماهنگ باشد. بنابر این باید هرگونه سازشی را با احزاب دیگر، هر گونه بازگشتی را بسوی اشکال مبارزهٔ پارلمانی که از نظر تاریخی و سیاسی دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند، و هر گونه سیاست مانور و ساخت و پاخت را با قاطعیت تمام مردود شمرد». «باید روی اسلوب‌هایی از مبارزهٔ انقلابی که ویژگی پرولتری دارند بشدت تکیه کرد. و برای جلب وسیعترین محافل و قشرهای پرولتری که باید زیر رهبری حزب کمونیست بمبارزهٔ انقلابی برخیزند، اشکال سازمانی نوینی بر بنیادی بس وسیع و در چارچوبی بس وسیع باید پدید آورد. کانون تجمع تمام عناصر انقلابی همان اتحاد کارگری است که سازمانهای کارخانه‌ها بنیاد آنرا تشکیل میدهند. تمام کارگرانی که از شعار: برون از سندیکاها! پیروی کرده‌اند باید در این کانون گردآیند. در اینجاست که پرولتاریای مبارز در گسترده‌ترین صفوف آماده پیکار، تشکل میپذیرد. پذیرش مبارزهٔ‌طبقاتی و سیستم شوروی و دیکتاتوری برای پیوستن به این صفوف کافیست. تمام تربیت سیاسی بعدی توده‌های مبارز و جهت‌یابی سیاسی در مبارزه، وظیفه حزب کمونیست

است که در خارج این اتحاد کارگری قرار دارد...»

«...بنابر این اکنون دو حزب کمونیست در برابر یکدیگر ایستاده‌اند:

یکی حزب رهبران که میکوشد مبارزهٔ انقلابی را متشکل سازد و آنرا از بالا هدایت کند و برای سازش و پارلمانتاریسم آمادگی نشان میدهد تا وضعی پدید آورد که به این رهبران امکان دهد در یک دولت ائتلافی که دیکتاتوری را در دست داشته باشد، شرکت ورزند.

دیگر حزب توده‌ای که در انتظار اعتلای مبارزه انقلابی از پایین است و برای این مبارزه فقط یک اسلوب واحد که بطور روشن ما را بسوی هدف رهنمون است، میشناسد و بکار می‌بندد و کلیهٔ اسلوب‌های پارلمانی و اپورتونیستی را مردود میشمارد. این یگانه اسلوب عبارتست از اسلوب سرنگون ساختن بیچون و چرای بورژوازی تا سپس دیکتاتوری طبقاتی پرولتری برای تحقق سوسیالیسم مستقر گردد...»

«...آنجا دیکتاتوری رهبران — اینجا دیکتاتوری توده‌ها! اینست شعار ما».

چنین است مهمترین احکام معرف چگونگی نظریات اپوزیسیون در حزب کمونیست آلمان.

هر بلشویکی که از سال ۱۹۰۴ در سیر تکامل بلشویسم شرکت آگاهانه داشته یا از نزدیک ناظر جریان آن بوده است، پس از خواندن این براهین بلافاصله خواهد گفت: «چه یاوه‌های کهنه و از دیرباز آشنایی! چه کودکی «چپ گرایانه‌ی!»».

ولی سخنان یادشده را از نزدیک بررسی کنیم. تنها همین شیوه طرح مسئله که: «دیکتاتوری حزب یا دیکتاتوری طبقه؟ دیکتاتوری (حزب) رهبران یا دیکتاتوری (حزب) توده‌ها؟»، بخودی خود نمایانگر یک آشفته فکری بسیار عجیب و درمان‌ناپذیر است. این افراد که

میکوشند چیزی کاملاً بکر و ویژه از خود ابداع کنند، از فرط تلاش در ژرف‌اندیشی دچار وضع مضحکی شده‌اند. همه میدانند که توده‌ها به طبقات تقسیم میگردند؛ — و توده‌ها و طبقات را فقط وقتی میتوان در نقطهٔ مقابل یکدیگر قرار داد که یک اکثریت عظیمی که بطور کلی بر حسب چگونگی وضع در نظام اجتماعی تولید تجزیه نشده است، در نقطهٔ مقابل گروههایی که وضع خاصی در نظام اجتماعی تولید دارند، قرار داده شود؛ — همه میدانند که طبقات را معمولاً و در اکثر موارد، لااقل در کشورهای متمدن امروزین، احزاب سیاسی رهبری میکنند و ادارهٔ امور احزاب سیاسی نیز طبق قاعده عمومی توسط گروههای کم و بیش ثابتی از معتبر-ترین، متنفذترین و مجربترین افراد که برای مقامات بسیار پرمسئولیت انتخاب میگردند و رهبر نامیده میشوند، انجام میگیرد. همهٔ اینها الفباء است. همهٔ اینها ساده و روشن است. بجای این مطالب ساده چه نیازی به این یاوه‌پردازی و مغلق‌گویی نوآورانه بود؟ از یکسو ظاهراً این افراد بعلت آنکه تبدیل سریع وضع علنی حزب به وضع غیرعلنی و بالعکس رابطه معمولی و عادی و ساده میان رهبران، احزاب و طبقات را برهم زده‌است، بوضع دشواری افتاده سر در گم شده‌اند. در آلمان نیز مثل دیگر کشورهای اروپایی افراد به فعالیت علنی، به انتخاب آزاد «رهبران» که طبق قواعد معین در کنگره‌های ادواری احزاب انجام میگرفت و نیز به وارسی راحت و بی درد سر چگونگی ترکیب طبقاتی احزاب از طریق انتخابات پارلمانی و اجتماعات عمومی و جراید و ارزیابی روحیات سندیکاها و سایر جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها و غیره، بیش از حد خو گرفته بودند. ولی وقتی در نتیجهٔ سیر طوفانی انقلاب و گسترش دامنه جنگ داخلی این وضع عادی تغییر کرد و تبدیل سریع فعالیت علنی به فعالیت غیرعلنی و بالعکس، در آمیختن آنها با یکدیگر و بکار بردن شیوه‌های «ناراحت کننده» و «غیر دمکراتیک» برگزینی «گروههای رهبران» یا تشکیل یا حفظ آنان، لازم آمد — افراد دست و پای خود را گم کردند و به ابداع یاوه‌های عجیب و غریب پرداختند. لابد برخی از اعضای

حزب کمونیست هلند که از بخت بد در کشوری کوچک با رسوم و شرایط خاص وضع علنی بسیار ممتاز و بسیار پایدار بدنیا آمده‌اند و هرگز با تغییر و تبدیل وضع علنی به غیرعلنی و بالعکس روبرو نشده بودند، خود سردرگم شده، دست و پای خود را گم کرده و به پنداربافی‌های پوچ کمک کرده‌اند.

از سوی دیگر ما می‌بینیم که الفاظ «توده» و «رهبران» که الفاظ «مد» روز هستند، صرفاً ناسنجیده و بی‌ربط بکار برده میشوند. افراد دربارهٔ «رهبران» حرفهای زیادی به گوششان خورده و مغزشان از مطالب مربوط به حمله به «رهبران» و قرار دادن آنها در نقطهٔ مقابل «توده» سخت پرشده است، ولی نتوانسته‌اند در کنه مطلب تعمق کنند و مسئله را برای خود روشن سازند.

اختلاف میان «رهبران» و «توده‌ها» بویژه در پایان جنگ امپریالیستی و پس از آن بود که در تمام کشورها با وضوح و شدت خاص نمایان گردید. علت اساسی این پدیده را مارکس و انگلس طی سال‌های ۱۸۵۲ — ۱۸۹۲ بارها از روی نمونه انگلستان توضیح داده‌اند. موقعیت انحصاری و استثنائی انگلستان موجب شد که یک «قشر اشراف‌منش کارگری» با خصلت نیمه‌خرده بورژوا و اپورتونیست درمیان «توده» پدید گردد. رهبران این اشراف‌منش کارگری همواره به جبهه بورژوازی میگرویدند و مستقیم یا غیرمستقیم جیره‌خور آن بودند. مارکس بسبب آنکه این نابکاران را آشکارا خائن مینامید و داغ ننگ بر جبینشان میزد کین و نفرت احترام‌انگیز آنانرا بسوی خود جلب کرد. امپریالیسم نوین (قرن بیستم) برای چند کشور پیشرفته موقعیت انحصاری ممتازی پدید آورد و بر این زمینه همه‌جا در انترناسیونال دوم گونه‌ای از رهبران خائن، اپورتونیست و سوسیال شوینیست نمودار گردید که از منافع صنف خود یعنی قشر اشراف منش کارگری دفاع میکردند. در نتیجهٔ این امر پیوند احزاب اپورتونیست با «توده‌ها» و به بیان دیگر با گسترده‌ترین قشرهای زحمتکشان، با اکثریت آنها، با کم مزدترین کارگران گسسته شد. پیروزی پرولتاریای انقلابی بدون مبارزه با این بلا، بدون افشا و رسوا

ساختن و طرد رهبران اپورتونیست و سوسیال خیانتگر امکان ندارد و انترناسیونال سوم نیز به پیروی از همین سیاست پرداخت.

ولی بر این اساس رشته سخن را به تعارض علی العموم میان دیکتاتوری توده‌ها و دیکتاتوری رهبران کشاندن، سخافت و سفاهت خنده‌آوری است. بویژه مضحک است وقتی می‌بینیم بجای رهبران قدیمی که دربارهٔ پدیده‌های ساده از نظریات انسانی عام پیروی میکنند، عملاً رهبران جدیدی را (در زیر پرده شعار «مرده باد رهبران») عرضه میدارند که یاوه‌هایی عجیب و غریب بهم میبافند و سخنانی درهم و برهم بر زبان میرانند. این ذوات در آلمان عبارتند از: لائوفنبرگ، ولفهایم، هورنر، کارل شردر، فریدریخ وندل و کارل ارلر*. تلاشهای شخص اخیر برای «عوررسی» در کنه مسئله و

---

* «روزنامهٔ کارگری کمونیستی» (۴۹) (منتشره در هامبورگ، مورخ ۷ فوریه سال ۱۹۲۰، شماره ۳۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «انحلال حزب» — بقلم کارل ارلر) مینویسد: «طبقهٔ کارگر نمیتواند دستگاه دولت بورژوایی را بدون برانداختن دمکراسی بورژوایی و دمکراسی بورژوایی را بدون برانداختن احزاب، ویران سازد».

آشفته‌ترین مغزها در میان سندیکالیستها و آنارشیستهای کشورهای لاتین اروپا میتوانند از این داوری «خرسند» گردند زیرا آلمانیهای موقری که ظاهراً خود را مارکسیست میشمارند (ارلر و هورنر ضمن مقالات خود در این روزنامه با وقار خاصی میکوشند ثابت کنند که خود را مارکسیستهای موقر میشمارند و در همان حال بشیوه‌ای بسیار مضحک یاوه‌های عجیب و غریب بهم میبافند و بدینسان نشان میدهند که الفبای مارکسیسم را درک نمیکنند)، رشته سخن را به مطالبی بکلی نامناسب میکشانند. تنها پذیرش مارکسیسم انسان را از اشتباه مصون نمیدارد. روسها از این نکته خیلی خوب اطلاع دارند، زیرا مارکسیسم در گذشته بکرات در کشور ما صورت «مد» بخود میگرفت.

اعلام اینکه احزاب سیاسی بطور کلی غیرلازم و دارای «سرشت بورژوایی» هستند، آنچنان ستونهای هرکولسی (۵۰) حماقت هستند که در قبال آن برای انسان کار دیگری نمیماند جز در بحر تعجب فرو رود. واقعاً هم از اینجا دیده میشود که: وقتی شخص روی اشتباه خود پافشاری میکند و با ژرف‌اندیشی به توجیه آن میپردازد و آنرا «به فرجام میرساند»، از یک اشتباه خرد همیشه ممکن است اشتباهی سترگ و موحش برخیزد.

نفی حزبیت و انضباط حزبی — چنین است نتیجه‌ای که برای اپوزیسیون ببار آمد. و این برابر است با خلع سلاح کامل پرولتاریا بسود بورژوازی. این درست برابر است با آن پراکندگی و نا استواری خرده‌بورژوایی و مستعد نبودن برای بردباری، اتحاد و عمل موزون که اگر به آن میدان داده شود حتماً به فنای هر جنبش انقلابی پرولتری خواهد انجامید. از نظرگاه کمونیسم، نفی حزبیت در حکم فرا جهیدن از آستان ورشکستگی سرمایه‌داری (در آلمان) به کمونیسم و آنهم نه به مرحلهٔ نخستین و نه به مرحلهٔ میانین کمونیسم، بلکه یکباره به مرحلهٔ عالی آن است. ما در روسیه اکنون (در این سومین سال پس از سرنگونی بورژوازی) نخستین گام‌ها را برای گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم یعنی به نخستین مرحلهٔ کمونیسم برمیداریم. طبقات در اینجا هنوز باقی هستند و در هرجای دیگر هم پس از آنکه پرولتاریا قدرت را بتصرف خود در آورد، سال‌ها باقی خواهند ماند. شاید فقط در انگلستان که دهقان در آن وجود ندارد (ولی بهر حال خرده‌مالک وجود دارد!) این مدت کوتاهتر باشد. برانداختن طبقات فقط بمعنای طرد ملاکان و سرمایه‌داران نیست — این کار را ما نسبتاً آسان انجام دادیم — بلکه بمعنای برانداختن سولدین کوچک کالا نیز هست، ولی اینها را دیگر نمیتوان طرد کرد، نمیتوان نابود کرد، با آنها باید ساخت، آنها را میتوان (و باید) اصلاح و تجدید تربیت کرد — ولی فقط از طریق کار سازمانی بسیار طولانی، آرام و با احتیاط. این عناصر، پرولتاریا را از هر سو در محیط خرده‌بورژوایی محصور کرده‌اند، آنرا به این محیط می‌آلایند، فاسدش میکنند و

موجبات عود عیوب ذاتی خرده‌بورژوازی یعنی سست عنصری، از هم پاشیدگی، فردگرایی (اندیویدوآلیسم. م.) و تبدیل شور و شوق به یأس و دلمردگی را پیوسته درمیان پرولتاریا فراهم میسازند. برای مقابله با این پدیده، برای تحقق صحیح، موفقت‌آمیز و پیروزی آفرین نقش سازمانگر پرولتاریا (که نقش عمده آنست)، باید در حزب سیاسی پرولتاریا مرکزیت اکید و انضباط خدشه‌ناپذیر حکمفرما باشد. دیکتاتوری پرولتاریا پیکاری است سرسخت، خونین و بی‌خونریزی، قهرآمیز و مسالمت‌آمیز، نظامی و اقتصادی، تربیتی (پداگوژیک. م.) و اداری، علیه نیروها و سنت‌های جامعهٔ کهنه. نیروی عادت ملیون‌ها و دهها ملیون انسان، مهیب‌ترین نیروهاست. بدون حزب آهنین و آبدیده در عرصهٔ پیکار، بدون حزب برخوردار از اعتماد تمام نیروی پاکدامن طبقهٔ خویش، بدون حزبی که بتواند وضع روحی توده را پیوسته دریابد و نفوذ خود را در آن اعمال کند، انجام موفقیت‌آمیز این پیکار میسر نخواهد بود. پیروزی بر بورژوازی بزرگ متمرکز هزار بار آسانتر از «پیروزی» بر ملیون‌ها و ملیون‌ها خرده‌مالک و صاحبکار کوچک است. اینان با فعالیت روزمره، عادی، ناسرائی، نامحسوس و فسادگستر خویش همان نتایجی را ببار می‌آورند که بورژوازی بدان نیاز دارد و بورژوازی را احیا میکند. هرکس ولو اندکی انضباط آهنین حزب پرولتاریا را سست کند (بویژه در دوران دیکتاتوری آن)، عملاً علیه پرولتاریا به بورژوازی یاری میرساند.

در کنار مسئلهٔ مربوط به رهبران ــ حزب ــ طبقه ــ توده، باید مسئله سندیکاهای «ارتجاعی» را نیز مطرح ساخت. ولی نخست بخود اجازه میدهم که یکی دو نتیجه‌گیری دیگر را نیز بر پایه تجربهٔ حزب خودمان، بیان دارم. حمله به «دیکتاتوری رهبران» همیشه در حزب ما انجام میگرفت: بیاد دارم که نخستین بار چنین حملاتی در سال ۱۸۹۵ انجام گرفت. آن هنگام هنوز رسماً حزبی وجود نداشت ولی در پترپورگ کار ایجاد یک گروه مرکزی آغاز شده بود که میبایست رهبری گروههای بخشها (۵۱) را بعهده خود گیرد. در نهمین کنگرهٔ حزب ما (آوریل ۱۹۲۰) اپوزیسیون کوچکی وجود داشت

که ایضاً علیه «دیکتاتوری رهبران» و «الیگارشی» (۵۲) و غیره سخن میگفت. باینجهت در «بیماری کودکی» «کمونیسم چپ» آلمانی‌ها هیچ نکته شگفت انگیز و تازه و سوحش وجود ندارد. این بیماری بی‌خطر میگذرد و پس از آن بدن حتی قویتر میشود. از سوی دیگر تبدیل سریع فعالیت علنی به فعالیت غیرعلنی و بالعکس که ضرورت «پنهان داشتن» و اختفای خاص ستاد کل یعنی همان رهبران، آنرا ایجاب میکرد، گاه به بروز پدیده‌های بسیار خطرناک در میان ما می‌انجامید. بدترین آنها این بود که در سال ۱۹۱۲ جاسوسی بنام مالینفسکی وارد کمیتهٔ مرکزی بلشویک‌ها شد. این شخص دهها و دهها تن از بهترین و با ایمان‌ترین رفقای ما را بدام انداخت و با کشاندن آنها به اردوگاههای اعمال شاقه، مرگ بسیاری از آنانرا تسریع کرد. و اما اگر او نتوانست بیش از این آسیب رساند بدان سبب بود که ما میان کار علنی و غیرعلنی رابطه صحیح برقرار ساخته بودیم. مالینفسکی در مقام عضو کمیتهٔ مرکزی حزب و نماینده مجلس دوما برای جلب اعتماد ما ناچار بود به ما کمک کند تا روزنامه‌های علنی خود را که در دوران تزاریسم نیز میتوانستند همه‌روزه علیه اپورتونیسم منشویک‌ها مبارزه کنند و تبلیغ مبانی بلشویسم را با استتار لازم انجام دهند انتشار دهیم. او که با یک دست دهها و دهها تن از بهترین فعالان بلشویسم را بسوی اردوگاههای اعمال شاقه و به آغوش مرگ میفرستاد، ناچار بود با دست دیگر از طریق انتشار جراید علنی به تربیت دهها و دهها هزار بلشویک جدید کمک کند. بد نمیبود اگر آن رفقای آلمانی (و نیز انگلیسی و آمریکایی، فرانسوی و ایتالیایی) که وظیفهٔ آموختن فن فعالیت انقلابی را در سندیکاهای ارتجاعی بعهده دارند، در کنه این امر خوب تعمق میکردند*.

* مالینفسکی در آلمان اسیر بود. وقتی در دوران حکومت بلشویک‌ها به روسیه بازگشت، فوراً توسط کارگران ما بدادگاه تسلیم شد و تیرباران گردید. منشویک‌ها به مناسبت اشتباه ما در مورد راه دادن

در بسیاری از کشورها و از آنجمله در پیشرفته‌ترین آنها بورژوازی اکنون بیشک جاسوسان خود را به درون احزاب کمونیست میفرستد و در آینده نیز خواهد فرستاد. یکی از شیوه‌های مبارزه با این خطر همان در آمیختن ماهرانه فعالیت علنی و غیرعلنی است.

٦

آیا انقلابیون باید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت کنند؟

«چپ‌های» آلمانی برآنند که به این پرسش میتوان بی‌چون و چرا پاسخ منفی داد. بزعم آنان خطابه‌ها و بانگ‌های خشماگین علیه سندیکاهای «ارتجاعی» و «ضدانقلابی» برای «اثبات» بی‌فایده بودن و حتی غیرمجاز بودن فعالیت انقلابیون، کمونیست‌ها در سندیکاهای زرد ضد انقلابی یعنی سندیکاهای سوسیال شوینیست، سازشکار و هوادار لگین، کافیست (کارل هورنر این کار را «با وقار» خاص و سخافت بسیار انجام میدهد).

ولی هر اندازه هم که «چپ‌ها»ی آلمانی به خصلت انقلابی

یک جاسوس به کمیته' مرکزی حزب خود با شدت خاصی به ما میتاختند. ولی وقتی ما بهنگام زمامداری کرنسکی خواستار شدیم که رودزیانکو رئیس مجلس دوما بازداشت گردد و محاکمه شود، زیرا او از همان دوران پیش از جنگ از فعالیت جاسوسی مالینفسکی آگاهی داشت و این مطلب را به نمایندگان گروه ترودوویک‌ها (۵۳) و کارگران در مجلس دوما اطلاع نداده بود، — نه منشویک‌ها و نه سوسیالیست‌رولوسیونرها که باتفاق کرنسکی در دولت شرکت داشتند، از این خواست‌ها پشتیبانی نکردند و رودزیانکو همچنان آزاد ماند و به دنیکین پیوست.

این تاکتیک مطمئن باشند، چنین تاکتیکی در واقعیت امر از بیخ‌وبن خطاست و جز مشتی عبارات پوچ هیچ چیز دیگری در بر ندارد.

توضیح این مطلب را از شرح چگونگی تجربهٔ حزب خودمان آغاز میکنم و این امر با طرح کلی این بخش که هدفش کاربرد آن نکاتی از تاریخ و تاکتیک کنونی بلشویسم در عرصه اروپای غربی است که کاربردپذیری عام، اعتبار عام و وجوب عام دارند، هماهنگ است.

چگونگی رابطه میان رهبران ــ حزب ــ طبقه ــ توده‌ها و در عین‌حال چگونگی روش دیکتاتوری پرولتاریا و حزب آن در قبال سندیکاها، اکنون در کشور ما بطور مشخص برمنوال زیرین است. دیکتاتوری را پرولتاریای متشکل در شوراها تحقق می‌بخشد و پرولتاریا نیز تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک‌ها است که بموجب آمار اعلام‌شده در کنگره اخیر حزب (آوریل ۱۹۲۰) ۶۱۱ هزار عضو دارد. تعداد اعضای حزب، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، بسیار متغیر و در گذشته و حتی در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ بسی کمتر از این بوده است (۵٤). ما از گسترش بیش از حد حزب بیم داریم، زیرا جاه‌طلبان و شیادانی که فقط سزاوار تیربارانند، حتماً میکوشند بهرحیله شده به حزب حاکم راه یابند. آخرین باری که ما درهای حزب را کاملاً گشودیم ــ و آنهم فقط بروی کارگران و دهقانان در آن روزهایی بود (زمستان سال ۱۹۱۹) که یودنیچ به چند کیلومتری پتروگراد و دنیکین به شهر اریول (تقریباً در ۳۵۰ کیلومتری مسکو) رسیده بودند و جمهوری شوروی را خطری مهیب و مرگبار تهدید میکرد و بهمین جهت ماجراجویان و جاه‌طلبان و شیادان و بطور کلی عناصر ناپایدار بهیچوجه نمیتوانستند از پیوستن به کمونیست‌ها انتظار جاه و مقام ممتازی داشته باشند (بلکه بیشتر میبایست در انتظار شکنجه و دار باشند) (۵۵). حزب که کنگره‌اش همه‌ساله برگزار میگردد (در کنگرهٔ اخیر از هر هزار عضو یک نماینده شرکت داشت)، توسط یک کمیتهٔ مرکزی مرکب از ۱۹ عضو که منتخب کنگره هستند، رهبری میشود.

ضمناً اداره امور جاری در مسکو توسط هیئت‌هایی از اینهم محدودتر، یعنی با اصطلاح «ارگ بورو» (بوروی سازمانی) و «پلیت بورو» (بوروی سیاسی)، انجام میگیرد که هر یک مرکب از پنج عضو کمیتهٔ مرکزی است و در جلسه عمومی (پلنوم. م.) کمیتهٔ مرکزی انتخاب میشوند. بنابر این، چنین مینماید که یک «الیگارشی» تمام عیار وجود دارد. حل هیچیک از مسائل مهم سیاسی یا سازمانی در هیچیک از مؤسسات دولتی جمهوری‌ما، بدون رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب انجام نمیگیرد.

حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها متکی است که اکنون بموجب آمار اعلام‌شده در کنگره اخیر (آوریل ۱۹۲۰) بیش از چهار ملیون عضو دارند و رسماً غیرحزبی هستند. اعضای تمام ارگانهای رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در رأس آنها مرکز یا بوروی کل اتحادیه‌های سراسر روسیه (شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه)، عملاً از کمونیست‌ها هستند که تمام رهنمودهای حزب را تحقق می‌بخشند. بدینسان رویهمرفته یک دستگاه پرولتری رسماً غیرکمونیستی، انعطاف‌پذیر و بالنسبه گسترده و بسیار نیرومند پدید می‌آید که حزب از طریق آن با طبقه و توده پیوند محکم برقرار میسازد و دیکتاتوری طبقه از طریق آن تحت رهبری حزب تحقق میپذیرد. پیداست که بدون پیوند محکم با اتحادیه‌ها، بدون پشتیبانی پرشور آنها و بدون فعالیت بغایت فداکارانه‌ای که آنها نه فقط در عرصه ساختمان اقتصادی، بلکه در عرصه سازمانگری نظامی نیز، انجام داده‌اند، ما نه تنها دو سال و نیم، بلکه دو ماه و نیم هم نمیتوانستیم کشور را اداره کنیم و دیکتاتوری را تحقق بخشیم. روشن است که تأمین این پیوند محکم عملاً ره‌آورد فعالیت بس بغرنج و متنوع در زمینه‌های زیرین است: ترویج (پروپاگاند م.) و تبلیغ (آژیتاسیون. م.) مشورت‌های بموقع و مکرر نه تنها با رهبران اتحادیه‌ها، بلکه بطور کلی با فعالان متنفذ آنها و نیز مبارزه قاطع علیه منشویک‌ها، که هنوز هم عده‌ای، اگرچه بسیار ناچیز، هواخواه دارند و انواع شگردهای ضدانقلابی را به آنها می‌آموزند: از دفاع

ایدئولوژیک از دمکراسی (بورژوایی) و تبلیغ «استقلال» اتحادیه‌ها (استقلال در قبال قدرت حاکمه پرولتری!) گرفته تا کارشکنی در انضباط پرولتری و هکذا و قس علیهذا.

ولی ما پیوند با «توده‌ها» را از طریق اتحادیه‌ها کافی نمیدانیم. زندگی عملی در جریان انقلاب، مجمعی نظیر کنفرانسهای غیرحزبی کارگری و دهقانی برای ما پدید آورده است و ما باتمام قوا میکوشیم از آن پشتیبانی کنیم، آنرا تکامل بخشیم و دامنه‌اش را گسترش دهیم تا بدینوسیله پیوسته از چگونگی روحیات توده‌ها آگاه و به آنها نزدیک باشیم، به خواستهایشان پاسخ گوییم و بهترین کارکنان را از میان آنها برای مشاغل دولتی و غیره برگزینیم. در یکی از آخرین فرمان‌ها که به تجدید سازمان کمیساریای ملی کنترل دولتی و تبدیل آن به «بازرسی کارگری و دهقانی» اختصاص دارد، به این نوع کنفرانسهای غیرحزبی حق داده شده است تا اعضای سازمان کنترل دولتی را برای انواع تحقیقات و غیره انتخاب کنند.

سپس بدیهی است که تمام کار حزب از طریق شوراها که توده‌های زحمتکش را بدون توجه به تفاوت حرفه‌های آنها در بردارند، انجام میگیرد. کنگره‌های شهرستانی شوراها آنچنان مؤسسه دمکراتیکی هستند که بهترین جمهوری‌های دمکراتیک جهان بورژوازی نیز تاکنون نظیر آنرا بخود ندیده‌اند. از طریق همین کنگره‌ها (که حزب میکوشد جریان کار آنها را با دقت هرچه بیشتری زیر نظر داشته باشد) و نیز از طریق اعزام دائمی کارگران آگاه به دهات برای تصدی مشاغل گوناگون است که نقش رهبری پرولتاریا در مورد دهقانان و دیکتاتوری پرولتاریای شهر و مبارزهٔ مستمر علیه دهقانان ثروتمند، بورژوا، استثمارگر و محتکر و غیره، تحقق میپذیرد.

چنین است ساختمان عمومی دستگاه قدرت حاکمه پرولتری، وقتی آنرا «از بالا» یعنی از نظرگاه تحقق عملی دیکتاتوری مورد بررسی قرار دهیم. امید است که خواننده دریابد که چرا تمام گفتگوهای مربوط به این مبحث که دیکتاتوری «از بالا» بهتر است یا «از پائین»، دیکتاتوری رهبران بهتر است یا دیکتاتوری توده و غیره، در نظر

یک بلشویک روس که با این دستگاه آشنایی دارد و در طول ۲۰ سال ناظر چگونگی پیدایش آن از درون محفل‌های کوچک غیرعلنی پنهانی بوده است، — نمیتواند چیزی جز یاوه‌پردازی کودکانه نظیر مناقشه بر سر اینکه: آیا پای چپ برای انسان سودمندتر است یا دست راست، جلوه‌گر باشد.

بهمین سان نیز دعاوی عالیجنابانه و بسیار فاضلانه و بغایت انقلابی‌مآبانه چپ‌نماهای آلمانی درباره اینکه گویا کمونیستها نمیتوانند و نباید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت کنند و گویا امتناع از این فعالیت مجاز است و باید از سندیکاها خارج شد و حتماً «اتحاد کارگری» سراپا تر و تازه و سراپا ناب و شسته‌رفته‌ای پدید آورد و غیره و غیره که کمونیست‌های بسیار نازنین (و لابد بسیار جوان) آنرا ابداع کرده باشند، — نمیتواند در نظر ما چیزی جز یاوه‌پردازی خنده‌آور کودکانه جلوه‌گر باشد.

سرمایه‌داری ناگزیر از یکسو تفاوتهای حرفه‌ای و صنفی کهنه‌ای را که در طول قرن‌ها میان کارگران پدید آمده است، و از سوی دیگر سندیکاها را برای سوسیالیسم بمیراث میگذارد. و اما این سندیکاها فقط با آهنگی بسیار کند و با گذشت سالها و سالها میتوانند رشد یابند و به اتحادیه‌های تولیدی گسترده‌تر و دارای جنبهٔ صنفی کمتر بدل گردند و بدل خواهند شد (و آنگاه دیگر تنها صنف‌ها و پیشه‌ها و حرفه‌ها را در برنخواهند داشت، بلکه رشته‌های تولیدی تام و تمامی را فرا خواهند گرفت). فقط از طریق این اتحادیه‌های تولیدی است که میتوان بعدها تقسیم کار میان افراد را برانداخت و به تربیت و آموزش و پرورش انسان‌های دارای رشد همه‌جانبه و ورزیدگی همه‌جانبه که از عهده هر کاری برآیند، پرداخت. کمونیسم بسوی این هدف پیش میرود و باید پیش رود و به این هدف هم دست خواهد یافت، ولی فقط در طول سالیان دراز. اگر خواسته باشیم این ره‌آورد آتی کمونیسم کاملاً رشدیافته، کاملاً قوام پذیرفته و شکل گرفته، کاملاً گسترش یافته و به کمال رسیده را عملاً همین

امروز دریافت داریم، درست مثل آنست که بخواهیم به یک کودک چهارساله ریاضیات عالی بیاموزیم.

ما میتوانیم (و باید) ساختمان سوسیالیسم را با همان مصالح انسانی که سرمایه‌داری برای ما بمیراث گذاشته است آغاز کنیم، نه با مصالح انسانی‌پندارآمیز و مصالحی که خود اختصاصاً فراهم آورده باشیم. این کار بیگمان بسیار «دشوار» است، ولی هرگونه شیوهٔ برخورد دیگری نسبت به این وظیفه آنقدر غیرجدی است که حتی ارزش بحث هم نخواهد داشت.

سندیکاها در آغاز تکامل سرمایه‌داری برای طبقهٔ کارگر پیشرفتی عظیم بودند، زیرا کارگران را از حالت پراکندگی و ناتوانی برون آوردند و به اشکال ابتدایی اتحاد طبقاتی رساندند. اما وقتی پیدایش عالیترین شکل اتحاد طبقاتی پرولترها یعنی حزب انقلابی پرولتاریا (که فقط زمانی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت که بتواند رهبران را در واحدی یکپارچه و جدایی‌ناپذیر با طبقه و توده‌ها پیوند دهد) آغاز گردید، سندیکاها بطور ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر برخی صفات ارتجاعی، برخی تنگ‌نگری‌های صنفی، برخی تمایلات آپلیتیستی (سیاست‌گریزی. م.)، کهنه‌پرستی و غیره از خود آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان، تکامل پرولتاریا جز از طریق سندیکاها و همکاری آنها با حزب طبقهٔ کارگر انجام نگرفته است و نمیتوانست انجام گیرد. تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا گام عظیمی است که پرولتاریا در نقش یک طبقه به پیش برمیدارد و لذا حزب باید با تلاشی بیش از پیش و ضمناً بشیوه‌ای نوین، نه اینکه فقط بشیوه پیشین، به تربیت سندیکاها همت گمارد و آنها را رهبری کند و در عین حال این نکته را پیوسته در نظر داشته باشد که سندیکاها بعنوان «مکتب کمونیسم» یعنی مکتب تدارک لازم برای آنکه پرولترها بتوانند دیکتاتوری خودشان را تحقق بخشند و نیز بعنوان اتحاد لازم برای انتقال تدریجی اداره کلیهٔ امور اقتصاد کشور بدست طبقه کارگر (و نه بدست شاغلین این یا آن حرفه و صنف)

و سپس بدست تمام زحمتکشان بر جای میمانند و دیرزمانی بر جا خواهند ماند.

برخی «صفات ارتجاعی» سندیکاها، به مفهوم پیشگفته، در دوران دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر است. عدم درک این نکته نشانه عدم درک مطلق شرایط اساسی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. ترس از این «صفات ارتجاعی» و کوشش برای اجتناب از آن و فرا جهیدن از آن بزرگترین سخافت است، زیرا معنایش ترس از نقشی است که پیشاهنگ پرولتری در زمینه آموزش و روشنگری و تربیت عقب‌مانده‌ترین قشرها و توده‌های طبقهٔ کارگر و دهقانان و جلب آنان به زندگی نوین برعهده دارد. از سوی دیگر موکول کردن امر تحقق دیکتاتوری پرولتاریا به زمانی که حتی یک کارگر دارای تمایلات محدود حرفه‌ای و یک کارگر آلوده به موهومات صنفی و تردیونیونیستی نیز باقی نمانده باشد، اشتباهیست از آنهم فاحش‌تر. هنر یک سیاستمدار (و شیوه رهنمون یک کمونیست به درک صحیح وظایف خویش) نیز همان توانایی ارزیابی صحیح اوضاع و احوال و تشخیص صحیح لحظه‌ایست که پیشاهنگ پرولتاریا میتواند قدرت را با احراز موفقیت بتصرف خود درآورد و در جریان آن و پس از آن میتواند از پشتیبانی کافی قشرهای بحدکافی وسیع طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش غیر پرولتر برخوردار گردد و سپس از طریق تربیت و جلب توده‌های هرچه انبوهتری از زحمتکشان تسلط خود را حفظ کند و تحکیم بخشد و دامنه آنرا گسترش دهد.

و اما بعد. در کشورهای پیشرفته‌تر از روسیه برخی صفات ارتجاعی سندیکاها بیشک با شدتی بمراتب بیش از کشور ما نمودار شده است و میبایست هم چنین باشد. در کشور ما منشویک‌ها بسبب وجود همین تنگ‌نگری صنفی و خودخواهی حرفه‌ای و اپور-تونیسم، در اتحادیه‌ها تکیه‌گاه داشتند (و بخشی از آنان هنوز هم در عده بسیار اندکی از اتحادیه‌ها چنین تکیه‌گاهی را حفظ کرده‌اند). ولی در غرب منشویک‌های آنجا بسی استوارتر در سندیکاها «لانه کرده‌اند» و قشری از «اشرافیت کارگری» حرفه‌گر، تنگ‌نگر، خویشتن -

خواه، خشکیده‌احساس، سودجو، کاسب‌منش، دارای روحیه امپریالیستی و خریده شده و فاسدشده بدست امپریالیسم، پدید آمده که بمراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور ماست. در این امر تردیدی نیست. مبارزه با گومپرس‌ها، با حضرات ژوئوها، هندرسن‌ها، مرهایم‌ها، لگین‌ها و شرکاء در اروپای غربی از مبارزه با منشویکهای ما که صنف (تیپ م.) اجتماعی و سیاسی کاملاً همگونی را تشکیل میدهند، بمراتب دشوارتر است. این مبارزه را باید بی‌امان انجام داد و حتماً هم آنرا، همانگونه که ما عمل کردیم، به رسوایی کامل و اخراج تمام رهبران اصلاح‌ناپذیر اپورتونیسم و سوسیال‌شوینیسم از سندیکاها، منجر ساخت. تا زمانیکه این مبارزه به مرحله معین نرسیده است نمیتوان قدرت سیاسی را بتصرف درآورد (و نباید برای تصرف آن تلاش کرد.) ضمناً باید در نظر داشت که این «مرحله معین» در کشورهای مختلف و در اوضاع و احوال مختلف یکسان نیست و فقط رهبران سیاسی متفکر، مجرب و مطلع پرولتاریای هر کشور میتوانند آنرا بدرستی تشخیص دهند. (در کشور ما یکی از معیارهای کامیابی در این مبارزه چگونگی انتخابات مجلس مؤسسان بود که در نوامبر سال ۱۹۱۷ یعنی چند روز پس از انقلاب پرولتری ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ صورت گرفت. در این انتخابات منشویک‌ها بکلی درهم شکسته شدند و در قبال ۹ ملیون رأی بلشویک‌ها فقط ۷۰۰ هزار — و بانضمام آراء قفقاز — ۱٫۴ ملیون رأی، گرد آوردند؛ رجوع شود به مقاله‌ای که تحت عنوان «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» در شماره ۷ — ۸ مجله‌ٔ «انترناسیونال کمونیستی» نوشته‌ام (۵۶)).

ولی ما مبارزه علیه «اشرافیت کارگری» را بنام توده و برای جلب آن بسوی خویش و مبارزه علیه رهبران اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست را برای جلب طبقهٔ کارگر بسوی خویش انجام میدهیم. فراموش کردن این حقیقت بسیار ابتدائی و بسیار عیان، نابخردی خواهد بود. و کمونیست‌های «چپ» آلمان که بسبب سرشت ارتجاعی و ضدانقلابی سران سندیکاها چنین نتیجه میگیرند که... باید از

سندیکاها خارج شد!! و از فعالیت در آنها سرباز زد!! و اشکال نوین و من‌درآوردی برای سازمان کارگری طرح ریخت!! درست همین نابخردی را از خود نشان میدهند. این نابخردی چنان نابخشودنی است که با حد اعلای خدمتگزاری کمونیست‌ها به بورژوازی همپایه است. زیرا منشویک‌های ما نیز بکردار همه رهبران اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست و کائوتسکیست سندیکاها، نقشی جز نقش «کارگزاران بورژوازی در جنبش کارگری» (اصطلاحی که ما همیشه علیه منشویک‌ها بکار میبردیم) ویا طبق اصطلاح بسیار عالی و بسیار صائب پیروان دانییل دولئون در آمریکا، نقش «کارپردازان کارگری طبقه سرمایه‌داران» (labor lieutenants of the capitalist class) بعهده ندارند. سر باز زدن از فعالیت در سندیکاهای ارتجاعی معنایش آنست که توده‌های کارگری دارای رشد غیرکافی یا عقب‌مانده همچنان زیر نفوذ رهبران مرتجع و عمال بورژوازی و اشراف کارگری یا «کارگران بورژواشده» باقی مانند (رجوع شود به نامه‌ای که انگلس در سال ۱۸۵۸ دربارهٔ کارگران انگلیسی به مارکس نوشته است (۵۷)).

همین «تئوری» نابخردانهٔ عدم شرکت کمونیست‌ها در سندیکاهای ارتجاعی در نهایت وضوح نشان میدهد که این کمونیست‌های «چپ» با چه سبکمغزی به معضل نفوذ در میان «توده‌ها» مینگرند و از هوار هوار خود دربارهٔ «توده» چه سؤاستفاده‌هایی میکنند. برای آنکه بتوان به «توده» یاری رساند و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را بسوی خود جلب کرد، باید از دشواری‌ها نهراسید و بدون بیم از ایرادگیری‌ها، مانع تراشی‌ها، اهانتها و پیگردها از طرف «رهبران» (که چون اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست هستند، در اکثر موارد بطور مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند)، حتماً در آنجا که توده هست فعالیت کرد. باید بهرگونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت تا بتوان بشیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، کوشا و شکیبا درست در آن مؤسسات و جوامع و جمعیت‌ها، ولو بینهایت ارتجاعی که توده پرولتر یا نیمه پرولتر در برداشته باشند، به ترویج و تبلیغ پرداخت. سندیکاها

و تعاونی‌های کارگری (بخش اخیر لااقل در پاره‌ای موارد) همان سازمانهایی هستند که توده در آنها وجود دارد. در انگلستان طبق آمار منتشره در روزنامهٔ سوئدی «Folkets Dagblad Politiken» (٥٨) (شماره مورخ ۱۰ مارس ۱۹۲۰)، عدهٔ اعضای تردیونیون‌ها از پایان سال ۱۹۱۷ تا پایان سال ۱۹۱۸ از ٥,٥ ملیون به ٦,٦ ملیون رسید، یعنی ۱۹ درصد افزایش پذیرفت و در پایان سال ۱۹۱۹ این رقم به ۷,٥ ملیون رسید. من آمارهای مربوط به فرانسه و آلمان را دم دست ندارم ولی حقایق کاملاً مسلم و برهمه عیان گواه برآنست که در این کشورها نیز عده اعضای سندیکاها افزایش بسیار یافته است.

این حقایق با روشنی تمام نمایانگر پدیده‌ایست که هزاران نشانه دیگر نیز آنرا تأیید میکنند و آن اینکه سطح آگاهی همانا درمیان توده‌های پرولتر و لایه‌های «زیرین» و عقب‌مانده ارتقا می‌یابد و شوق به تشکل همانا درمیان آنان شدت میپذیرد. ملیون‌ها کارگر در انگلستان و فرانسه و آلمان برای نخستین بار از حالت عدم تشکل کامل خارج میشوند و به ابتدائی‌ترین، پایین‌ترین، ساده‌ترین و قابل فهمترین (برای کسانیکه هنوز سراپا آغشته به موهومات بورژوادمکراتیک هستند) شکل سازمان یعنی به سندیکا روی می‌آورند و در همین حال کمونیست‌های چپ انقلابی، ولی نابخرد، کنار آنها ایستاده هوار میکشند: «توده»، «توده»! و از فعالیت در درون سندیکاها سر باز میزنند!! و بهانه می‌آورند که این سندیکاها «سرشت ارتجاعی» دارند!! و در پی ابداع «اتحاد کارگری» تروتازه و ناب و شسته‌رفته‌ای، مبرا از موهومات بورژوادمکراتیک و خطایای صنفی و تنگ‌نگری حرفه‌ای هستند که گویا عریض و وسیع خواهد بود (خواهد بود!) و لازمه شرکت در آنهم فقط (فقط!) «پذیرش سیستم شوراها و دیکتاتوری» خواهد بود (رجوع شود به نقل‌قول پیشین)!!

بی‌خردی از این بیشتر و زیانی فاحشتر از آنچه که انقلابیون «چپ» به انقلاب وارد می‌آورند، تصورناپذیر است! اگر در روسیه،

حتی امروز نیز پس از دو سال و نیم پیروزی‌های بیمانند بر بورژوازی روسیه و آنتانت، شرط ورود به اتحادیه‌ها را «پذیرش دیکتاتوری» قرار میدادیم، کار احمقانه‌ای کرده بودیم، به نفوذ خویش درمیان توده‌ها لطمه وارد میساختیم و به منشویک‌ها یاری میرساندیم. زیرا تمام وظیفه‌ای که کمونیست‌ها برعهده دارند آنست که بتوانند عقب‌ماندگان را مجاب کنند و میان آنها کار کنند، نه اینکه با شعارهای من‌درآوردی کودکانهٔ «چپ»، میان خود و آنان حصار بکشند.

حضرات گومپرس‌ها، هندرسن‌ها، ژوئوها و لگین‌ها بیشک از یک چنین انقلابیون «چپ» که بکردار اپوزیسیون «اصولی» آلمانی (که خدا چنین «اصولیتی» را نصیب ما نکند!) و یا بسان برخی از انقلابیون آمریکایی عضو سازمان «کارگران صنعتی جهان» (۵۹)، خروج از سندیکاهای ارتجاعی و امتناع از فعالیت در آنها را تبلیغ میکنند، بسیار سپاسگزارند. حضرات «رهبران» اپورتونیسم بیشک انواع نیرنگهای دیپلماسی بورژوایی را بکار خواهند برد و از دولتهای بورژوایی، کشیشان، پلیس و دادگاهها مدد خواهند گرفت تا کمونیست‌ها را به سندیکاها راه ندهند، بهر وسیله‌ای شده آنها را از آنجا برانند، محیط درون سندیکاها را حتی‌الامکان برای فعالیت آنها نامطبوع‌تر سازند، انواع اهانت‌ها بر آنان روا دارند، برضدشان تحریکات کنند و آنها را تحت پیگرد قرار دهند. باید در قبال تمام این اعمال مقاومت ورزید، بهرگونه فداکاری تن در داد و حتی — در صورت لزوم — بهرگونه حیله، مکر، شگردهای غیرقانونی، مسکوت گذاشتن و کتمان حقیقت توسل جست تا به سندیکاها راه یافت، در آنها باقی ماند و بهرقیمتی شده فعالیت کمونیستی در آنها انجام داد. در دوران تزاریسم تا سال ۱۹۰۵ برای ما هیچگونه «امکان علنی» وجود نداشت، ولی وقتی زوباتف، مأمور ادارهٔ آگاهی، جلسات کارگری و جمعیتهای کارگری از «باندهای سیاه» را برای بدام انداختن انقلابیون و مبارزه علیه آنها، بپا داشت، ما اعضای حزب خود را به این جلسات و جمعیتها میفرستادیم (من خود بیاد دارم که رفیق بابوشکین، کارگر

برجسته پتربورگ که در سال ۱۹۰٦ بدست ژنرالهای تزاری تیرباران شد، در میان آنها بود). اعضای حزب ما در این مجامع با توده‌ها ارتباط برقرار میساختند، ماهرانه راه برای تبلیغات می‌یافتند و کارگران را از زیر نفوذ پیروان زوباتف بیرون میکشیدند*. البته در اروپای غربی که محیط آن آغشتگی خاصی به خرافات بسیار ریشه‌دار ناشی از دلبستگی به فعالیت علنی در چارچوب قانون اساسی و موازین بورژوادمکراتیک دارد، انجام چنین فعالیتی دشوارتر است. ولی این فعالیت را میتوان و باید انجام داد و بطور منظم و پیگیر هم انجام داد.

نظر شخصی من آنست که کمیتهٔ اجرائی انترناسیونال سوم باید خود، سیاست عدم شرکت در سندیکاهای ارتجاعی را صریحاً محکوم سازد و به کنگره آینده انترناسیونال سوم نیز پیشنهاد کند تا (با ذکر براهین کامل در اثبات نابخردانه بودن این عدم‌شرکت و زیان فاحش آن برای امر انقلاب پرولتری) هم این سیاست را بطور اعم و هم از جمله مشی برخی از اعضای حزب کمونیست هلند را که — مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان، کلاً یا جزئاً — ولی بهرحال از این سیاست نادرست پشتیبانی کرده‌اند، محکوم سازد. انترناسیونال سوم باید از تاکتیک انترناسیونال دوم پیوند بگسلد، مسائل دردناک را مسکوت نگذارد و پرده‌پوشی نکند آنها را صریح و بی‌پروا بمیان بکشد. ما تمام حقایق را رودرروی «مستقل‌ها» (حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان) بیان داشتیم و رودرروی کمونیست‌های «چپ» نیز باید بیان داریم.

---

* گومپرس‌ها، هندرسن‌ها، ژوئوها و لگین‌ها نیز ذواتی از قماش همان زوباتف‌ها هستند و تنها وجه تمایزشان با زوباتف ما در جامه اروپایی و زرق و برق اروپایی و نیز در شگردهای متمدنانه و ظریفکاری‌شده و دمکراتیک مآبانه‌ای است که برای پیشبرد سیاست پلید خویش بکار میبرند.

۷

آیا باید در پارلمانهای بورژوازی شرکت جست؟

کمونیست‌های «چپ» آلمان با نهایت تحقیر و با نهایت سبکمغزی — به این پرسش پاسخ منفی میدهند. براهین آنها چیست؟ در نقل‌قول پیشین دیدیم که آنها میگفتند:

«...باید هر گونه بازگشتی را بسوی اشکال مبارزه پارلمانی که از نظر تاریخی و سیاسی دیگر کهنه و منسوخ شده‌اند... با قاطعیت تمام مردود شمرد...».

این ادعا بحد خنده‌آوری خودپسندانه و بعیان نادرست است. «بازگشت» به پارلمانتاریسم! شاید در آلمان، هم اکنون جمهوری شوروی وجود دارد؟ اما مثل اینکه نه! پس در این صورت چگونه میتوان از «بازگشت» سخن گفت؟ آیا این یک لفاظی پوچ نیست؟

پارلمانتاریسم «از نظر تاریخی کهنه و منسوخ شده است». این مطلب از نظر ترویج تئوری (پروپاگاند — م.) صحیح است. ولی هرکس میداند که از این امر تا برانداختن عملی آن هنوز راهی بسیار دراز در پیش است. سرمایه‌داری را از همان دهها سال پیش میشد، و با حقانیت کامل هم میشد، «از نظر تاریخی کهنه و منسوخ» اعلام کرد، ولی این امر بهیچوجه ضرورت مبارزه بسیار طولانی و بسیار سرسخت را در عرصه سرمایه‌داری منتفی نمیسازد. پارلمانتاریسم در گذرگاه تاریخ جهانی «از نظر تاریخی کهنه و منسوخ شده است»، یعنی عصر پارلمانتاریسم بورژوایی سپری شده و عصر دیکتاتوری پرولتاریا آغاز گردیده است. این مطلب مسلم است. ولی تاریخ جهانی با واحدهای دهها ساله سنجش میشود. ده — بیست سال زودتر یا دیرتر برای تاریخ جهانی بی‌اهمیت است، این

مقادیر در مقیاس تاریخ جهانی چنان بیمقدار است که حتی بطور تقریب نیز قابل سنجش نیست. ولی درست بهمین جهت استناد به مقیاس تاریخی جهانی در مسئله سیاست عملی، فاحش‌ترین خطای تئوریک است.

و اما پارلمانتاریسم «از نظر سیاسی» «کهنه و منسوخ شده است»؟ این بکلی مطلب دیگری است. اگر این دعوی صحیح میبود، موضعگیری «چپ‌ها» نیز استوار از کار درمی‌آمد. ولی این دعوی را باید با تحلیل بسیار جدی ثابت کرد و حال آنکه «چپ‌ها» قادر نیستند حتی یک گام در این زمینه به پیش بردارند. در «تزهای مربوط به پارلمانتاریسم» که در نخستین شماره «بولتن بوروی موقت انترناسیونال کمونیستی در آمستردام» («Bulletin of the Provisional Bureau in Amsterdam of the Communist International», February 1920) بچاپ رسیده و بیانگر آشکار گرایش چپ‌روانه هلندی‌ها یا گرایش هلندی چپ‌روانه است نیز چنانکه خواهیم دید، تحلیل بسیار بدی انجام گرفته است.

اولاً «چپ‌های» آلمانی، بطوریکه میدانیم، از ژانویه سال ۱۹۱۹ پارلمانتاریسم را، برغم عقیده رهبران سیاسی مبرزی چون روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت (۶۰)، «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ» می‌انگاشتند. و نیز میدانیم که «چپ‌ها» اشتباه کردند. تنها همین امر بطلان کامل این دعوی را که پارلمانتاریسم «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است» فوراً بثبوت میرساند و بنیاد آنرا فرو میپاشد. «چپ‌ها» موظفند ثابت کنند که به چه سبب اشتباه بی‌تردید آنها در آنزمان حالا دیگر اشتباه محسوب نمیشود. ولی آنها هیچ برهانی در اثبات این دعوی عرضه نمیدارند و نمیتوانند عرضه دارند. چگونگی برخورد یک حزب سیاسی به اشتباهات خود یکی از مهمترین و صحیح‌ترین ملاکهای جدی بودن حزب و ملاک چگونگی تحقق واقعی وظایف آن در قبال طبقه‌ٔ خویش و توده‌های زحمتکش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که موجب بروز این اشتباه شده است و بررسی دقیق وسایلی که برای رفع اشتباه ضرورت

دارد — چنین است نشان یک حزب جدی، چنین است شیوه انجام وظایفی که حزب بر عهده دارد و چنین است شیوهٔ تربیت و آموزش طبقه و سپس توده. «چپ‌های» آلمانی (و هلندی) که این وظیفهٔ خود را انجام نمیدهند و برای بررسی اشتباه عیان خود نهایت توجه و حداعلای دقت و احتیاط لازم بکار نمیبرند، درست با این عمل ثابت میکنند که حزب طبقه نیستند، بلکه جرگه کوچکی هستند، حزب توده‌ها نیستند، بلکه مشتی روشنفکر و گروه اندکی از کارگران هستند که کجروی‌های روشنفکری را تقلید میکنند.

ثانیاً. ما در همان جزوه گروه «چپ‌های» فرانکفورت که قبلاً بتفصیل بخشهایی از آنرا نقل کردیم، چنین میخوانیم:

«...ملیون‌ها کارگری که هنوز از سیاست مرکز» (حزب کاتولیک «مرکز») «پیروی میکنند، ضدانقلابی هستند. پرولترهای روستا لژیون‌های ارتش ضدانقلابی را از میان خود بیرون میدهند» (صفحه ۳ جزوه نامبرده).

از همه قرائن معلوم است که این مطلب با بی‌پروایی مفرط گفته شده و مبالغه بسیار در آن بکار رفته است. ولی آن نکته اساسی که در اینجا تصریح شده مسلم است و اعتراف بدان از طرف «چپ‌ها»، اشتباه آنها را با وضوح خاص نمایان میسازد. اگر این صحیح است که «ملیون‌ها» و «لژیونهای» پرولتر هنوز نه تنها کلا از پارلمانتاریسم هواداری میکنند، بلکه اصولاً «ضدانقلابی» هم هستند، آنوقت چگونه میتوان دعوی کرد که «پارلمانتاریسم از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده‌است»؟! روشن است که پارلمانتاریسم هنوز در آلمان از نظر سیاسی کهنه و منسوخ نشده است. روشن است که «چپ‌های» آلمانی دلخواه خویش و موضعگیری ایدئولوژیک و سیاسی خود را واقعیت عینی پنداشته‌اند و این برای انقلابیون خطرناک‌ترین اشتباه است. در روسیه که ستمگری بسیار وحشیانه و ددمنشانه تزاریسم، طی دورانی بس طولانی و با اشکالی بس متنوع، انقلابیونی با مشی‌های

گوناگون، انقلابیونی با صداقت و وفاداری شگفت‌انگیز، با شور و شوق و قهرمانی و نیروی اراده شگرف ببار می‌آورد، ما از خیلی نزدیک ناظر این اشتباه انقلابیون بودیم، با دقتی خاص آنرا بررسی میکردیم، خیلی خوب با آن آشنا هستیم و بهمین جهت اشتباه دیگران را نیز در این زمینه با وضوح خاص تشخیص میدهیم. برای کمونیست‌های آلمانی البته که پارلمانتاریسم «از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است»، ولی جان کلام اتفاقاً در همین است که آنچه را که برای ما کهنه شده است برای طبقه و برای توده‌ها نیز کهنه شده نپنداریم. درست در همین زمینه است که ما باز می‌بینیم «چپ‌ها» توانایی قضاوت ندارند و نمیتوانند بکردار حزب طبقه و حزب توده‌ها عمل کنند. شما موظفید خود را از تنزل تا سطح توده‌ها، تا سطح لایه‌های عقب‌ماندهٔ طبقه مصون نگاهدارید. این یک امر مسلم است. شما موظفید حقیقت تلخ را به آنها بگویید. شما موظفید موهومات بورژوادمکراتیک و پارلمانتاریستی آنها را موهومات بنامید. ولی در عین حال شما موظفید با هشیاری کامل مراقب چگونگی سطح واقعی آگاهی و آمادگی همانا قاطبه طبقه (نه اینکه فقط پیشاهنگ کمونیستی آن) و همانا قاطبه توده زحمتکش (نه اینکه فقط عناصر پیشرو آن) باشید.

حتی اگر آن کارگران صنعتی که از پی کشیشان کاتولیک میروند و آن کارگران روستا که به دنبال ملاکان و کولاک‌ها (Grossbauern) کشیده میشوند، «ملیون‌ها» و «لژیون‌ها» نباشند، بلکه اقلیت بالنسبه قابل توجهی از آنانرا تشکیل دهند، باز هم نتیجه‌ای که بی هیچ تردید از آن بدست می‌آید، اینست که پارلمانتاریسم در آلمان هنوز از نظر سیاسی کهنه و منسوخ نشده و شرکت در انتخابات پارلمانی و مبارزه از پشت تریبون پارلمان برای حزب پرولتاریای انقلابی بویژه برای تربیت لایه‌های عقب‌مانده طبقهٔ خویش و بیداری و روشنگری تودهٔ روستایی رشدنیافته، مظلوم و توسری‌خورده و نادان، واجب است. تا زمانیکه شما توانایی برچیدن بساط پارلمان بورژوایی و هریک از گونه‌های دیگر مؤسسات ارتجاعی را ندارید، درست بدانجهت که در آنها هنوز کارگرانی وجود دارند که کشیشان

و محیط سوت و کور روستا آنها را تحمیق کرده‌اند، موظفید در این مؤسسات فعالیت کنید، در غیر اینصورت بیم آنست که به عناصری صرفاً یاوه‌پرداز بدل گردید.

ثالثاً. کمونیست‌های «چپ» از ما بلشویک‌ها خیلی زیاد تعریف میکنند. گاه میخواهم بگویم: چه بهتر بود که ما را کمتر میستودند و بیشتر در تاکتیک بلشویک‌ها تعمق میکردند و بیشتر با آن آشنا میشدند! ما در سپتامبر — نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوایی روسیه یعنی مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر صحیح نبود، پس باید آنرا صریح گفت و ثابت کرد، زیرا این امر ضرور است تا کمونیسم جهانی بتواند تاکتیک صحیح تنظیم کند. و اگر صحیح بود پس باید از آن به نتیجه‌گیری‌های معین رسید. بدیهی است که اوضاع و احوال روسیه را بهیچوجه نمیتوان با اوضاع و احوال اروپای غربی یکسان انگاشت. ولی در مورد مسئله خاص چگونگی این مفهوم که: «پارلمان‌تاریسم از نظر سیاسی کهنه و منسوخ شده است»، حتماً باید تجربهٔ ما را مورد توجه دقیق قرار داد، زیرا بدون توجه به تجربه مشخص، مفاهیمی از این گونه خیلی زود به لفاظی‌های پوچ بدل میگردند. مگر ما بلشویکهای روس در سپتامبر — نوامبر سال ۱۹۱۷، بیش از هر کمونیست غربی حق نداشتیم پارلمانتاریسم را در روسیه از نظر سیاسی کهنه و منسوخ بشماریم؟ البته که حق داشتیم، زیرا مطلب این نیست که آیا پارلمان بورژوایی در یک کشور از دیرزمان دایر بوده یا تازه دایر شده است، بلکه آنست که توده‌های انبوه زحمتکشان برای پذیرش نظام شوروی و برچیدن بساط پارلمان بورژوا — دمکراتیک (یا مجاز دانستن برچیدن بساط آن) چه اندازه آمادگی دارند (ایدئولوژیک، سیاسی و عملی). این مطلب که در روسیه، در سپتامبر — نوامبر سال ۱۹۱۷، طبقهٔ کارگر شهرها و سربازان و دهقانان، بحکم یک سلسله شرایط خاص، برای پذیرش نظام شوروی و برچیدن بساط دمکراتیک‌ترین پارلمان بورژوایی آمادگی نادر از خود نشان میدادند، واقعیت تاریخی کاملاً مسلم و

کاملاً مسجل است. با وجود این بلشویک‌ها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند، بلکه هم پیش و هم پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بتصرف خود درآورد، در انتخابات شرکت جستند. اینکه انتخابات مزبور نتایج سیاسی بس ارزنده (و برای پرولتاریا بغایت سودمند) ببار آورد، مطلبی است که امیدوارم آنرا ضمن مقاله‌ای که در صفحات پیشین از آن نام بردم و آمارها و اطلاعات مربوط به چگونگی انتخابات مجلس مؤسسان بتفصیل در آن تحلیل شده است، ثابت کرده باشم.

نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید کاملاً مسلم و انکارناپذیرست: ثابت شده است که حتی چند هفته پیش از پیروزی جمهوری شوروی و حتی پس از این پیروزی، شرکت در پارلمان بورژوادمکراتیک نه تنها به پرولتاریای انقلابی زیان نمیرساند، بلکه با آسانی بیشتری به آن امکان میدهد تا به توده‌های عقب‌مانده ثابت کند که چرا چنین پارلمان‌هایی سزاوار آنند که بساطشان برچیده شود، چرا چنین شرکتی حصول کامیابی در امر برچیدن بساط این پارلمان‌ها را آسانتر میسازد، چرا چنین شرکتی جریان «کهنگی سیاسی» پارلمانتاریسم بورژوایی را آسانتر میسازد. بی‌اعتنائی به این تجربه و در عین حال دعوی تعلق به انترناسیونال کمونیستی داشتن که باید تاکتیک خود را بر بنیاد انترناسیونالیستی تنظیم کند (یعنی نه یک تاکتیک ملی محدود یا یکجانبه، بلکه واقعاً انترناسیونالیستی)، مفهومش ارتکاب اشتباهی بس فاحش و عدول از انترناسیونالیسم در کردار در عین قبول آن در گفتار است.

اینک به براهینی که «هلندی‌های چپ‌گرا» برای اثبات صحت عدم شرکت در پارلمان عرضه میدارند نظری بیفکنیم. چنین است متن ترجمهٔ (از انگلیسی) مهمترین تز از تزهای «هلندی» که در صفحات پیشین به آنها اشاره شد — تز چهارم:

«در این هنگام که سیستم تولید سرمایه‌داری درهم شکسته و جامعه در حال انقلاب است، فعالیت پارلمانی در

قیاس با اقدامات خود توده‌ها اهمیت خود را بتدریج از دست میدهد. در این هنگام که بسبب وجود چنین اوضاع و احوالی، از یکسو پارلمان به مرکز و به ارگان ضدانقلاب بدل میگردد و از سوی دیگر طبقهٔ کارگر افزار قدرت خویش را بصورت شوراها پدید می‌آورد، — ممکن است حتی ضرور باشد که از هر گونه و هر نوع شرکتی در فعالیت پارلمانی امتناع گردد».

نادرستی جملهٔ اول عیان است، زیرا اقدامات توده‌ها — مثلاً اعتصاب بزرگ — همیشه از فعالیت پارلمان مهمتر است و این بهیچوجه منحصر به زمان انقلاب یا هنگامیکه وضع انقلابی وجود دارد، نیست. این برهان که بعیان از پایه سست و از نظر تاریخی و سیاسی نادرست است، با وضوحی خاص نشان میدهد که نگارندگان تزها اصلاً نه به تجارب اروپا (تجربهٔ فرانسه در آستان انقلاب‌های سال ۱۸٤۸ و سال ۱۸۷۰ و تجربه آلمان در سالهای ۱۸۷۸ — ۱۸۹۰ و غیره) ذره‌ای توجه دارند و نه به تجربهٔ روسیه (رجوع شود به صفحات پیشین) دربارهٔ اهمیت درآمیزی فعالیت علنی و غیر علنی. این مسئله، هم بطور اعم و هم بطور اخص حائز نهایت اهمیت است، زیرا در تمام کشورهای متمدن و پیشرفته زمان بسرعت در جهتی پیش میرود که این درآمیزی بسبب فراز آمدن و نزدیک شدن جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی و بسبب اعمال سبعانه دولتهای جمهوری و بطور کلی دولتهای بورژوایی در زمینه پیگرد کمونیست‌ها و انواع قانون‌شکنی‌ها و سلب آزادی (آمریکا بتنهایی گواه بارز در این زمینه است)، برای حزب پرولتاریای انقلابی هرچه بیشتر و بیشتر بیک وظیفه واجب بدل میگردد — و هم اکنون تا حدودی بدل شده است. هلندی‌ها و بطور کلی «چپ‌ها» این مسئله بسیار مهم را بهیچوجه در نیافته‌اند.

جملهٔ دوم، اولاً از نظر تاریخی نادرست است. ما بلشویک‌ها در ضدانقلابی‌ترین پارلمانها شرکت کردیم و تجربه نشان داد که

چنین شرکتی برای حزب پرولتاریای انقلابی نه تنها سودمند بود، بلکه درست در همان دوران پس از نخستین انقلاب بورژوایی در روسیه (سال ۱۹۰۵) برای تدارک دومین انقلاب بورژوایی (فوریه سال ۱۹۱۷) و سپس انقلاب سوسیالیستی (اکتبر سال ۱۹۱۷) ضرورت هم داشت. ثانیاً این جمله بحد شگفت‌انگیزی غیر منطقی است. از این مطلب که پارلمان به ارگان و به «مرکز» ضدانقلابی بدل میگردد (بطور گذرا یادآور میشویم که پارلمان هیچگاه عملاً «مرکز» نبوده است و نمیتواند باشد) و کارگران افزار قدرت خویش را بصورت شوراها پدید می‌آورند منطقاً این نتیجه بدست می‌آید که کارگران باید خود را در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و فنی برای مبارزه شوراها علیه پارلمان و برای برچیدن بساط پارلمان توسط شوراها، آماده سازند. ولی از آن بهیچوجه چنین نتیجه‌ای بدست نمی‌آید که حضور اپوزیسیون شوروی در درون پارلمان ضدانقلابی کار برچیدن بساط پارلمان را دشوار میکند یا آنرا آسانتر نمیسازد. ما در دوران پیکار پیروزمندانهٔ خود علیه دنیکین و کلچاک حتی یکبار هم ندیدیم که وجود اپوزیسیون شوروی پرولتری در چنین پارلمانی برای پیروزی‌های ما بی‌اهمیت باشد. ما نیک میدانیم که وجود اپوزیسیون شوروی، خواه اپوزیسیون پیگیر بلشویکها و خواه اپوزیسیون ناپیگیر اس‌ارهای چپ (۶۱)، در درون مجلس مؤسسان ضدانقلابی که میبایست بساط آن برچیده شود، کار برچیدن بساط این مجلس را در روز ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ برای ما دشوار نکرد، بلکه آنرا آسانتر ساخت. نگارندگان این تز بکلی سردرگم‌شده و تجارب یک سلسله از انقلاب‌ها، و چه بسا تمام انقلاب‌ها را از یاد برده‌اند. این تجارب نشان میدهند که هنگام انقلاب درآمیزی اقدامات توده‌ها در بیرون از پارلمان ارتجاعی با فعالیت اپوزیسیون هواخواه انقلاب (و بطریق اولی اپوزیسیون پشتیبان مستقیم انقلاب) در درون این پارلمان، چه فوائد خاصی در بر دارد. اظهار نظر هلندی‌ها و بطور کلی «چپ‌ها» در این زمینه بسان اظهار نظر انقلابیون آیین‌پرستی است که هیچگاه در انقلاب واقعی شرکت نداشته یا در تاریخ انقلاب‌ها تعمق نکرده‌اند

و یا «نفی» ذهنی یک نهاد ارتجاعی را ساده‌لوحانه انهدام واقعی آن از طریق تأثیر نیروی جمعی یک سلسله عوامل عینی می پندارند. مطمئن‌ترین وسیله بی‌اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و لطمه زدن بدان اینستکه بنام دفاع از این اندیشه آنرا به یاوه بدل سازند. زیرا هر حقیقتی، چنانچه آنرا (طبق اصطلاحی که دیتسگن ـ پدر بکار میبرد) «برون از مدار» خویش بکار برند، یعنی در آن مبالغه ورزند و کاربرد آنرا به فراسوی عرصه کاربردپذیری واقعی آن بکشانند، میتواند به یاوه بدل گردد و در چنین صورتی حتماً هم به یاوه بدل خواهد گشت. «چپ‌های» هلندی و آلمانی در قبال حقیقت نوین برتری حکومت شوروی در قیاس با پارلمانتاریسم بورژوادمکراتیک عیناً همین دوستی خاله خرسه را ابراز میدارند. بدیهی است کسی که بخواهد بشیوهٔ پیشین و بطور دربست دعوی کند که امتناع از شرکت در پارلمان‌های بورژوایی در هیچ اوضاع و احوالی مجاز نیست، سخن بناحق گفته است. من نمیتوانم شرایطی را که با وجود آنها تحریم سودمند خواهد بود، در اینجا بر شمارم، زیرا مقالهٔ حاضر وظیفه بمراتب محدودتری در برابر خود دارد که عبارتست از: ارزیابی چگونگی تجربهٔ روسیه در پیوند آن با برخی از مسائل حاد تاکتیک انترناسیونالیستی کمونیستی. تجربهٔ روسیه به ما نشان داد که بلشویک‌ها تحریم را یکبار با کامیابی و بشیوه‌ای صحیح بکار بردند (در سال ۱۹۰۵) و یکبار غلط (در سال ۱۹۰۶). ضمن تحلیل مورد اول ما مشاهده میکنیم که در جلوگیری از دعوت پارلمان ارتجاعی توسط حکومت ارتجاعی، توفیق حاصل شد، زیرا در آن اوضاع و احوال، فعالیت انقلابی (و از جمله اعتصابی) توده‌ها در خارج از پارلمان با سرعتی شگرف اوج میگرفت و هیچ قشری از پرولتاریا و دهقانان نمیتوانست هیچگونه پشتیبانی از حکومت ارتجاعی بعمل آورد و پرولتاریای انقلابی نفوذ خود را در میان توده‌های انبوه و عقب مانده از طریق مبارزهٔ اعتصابی و جنبش مطالبه تقسیم زمین، تأمین میکرد. کاملاً روشن است که این تجربه را در اوضاع و احوال کنونی اروپا نمیتوان بکار برد. و نیز ــ بدلایل

پیشگفته کاملاً روشن است که دفاع هلندی‌ها و «چپ‌ها» ولو دفاع مشروط آنان، از نظریه امتناع از شرکت در پارلمان‌ها سراپا نادرست و برای امر پرولتاریای انقلابی زیانبخش است.

در اروپای غربی و آمریکا پارلمان نفرت خاصی در میان انقلابیون پیشرو طبقهٔ کارگر برانگیخته است. در این امر تردیدی نیست. و علت آنهم روشن است، زیرا تصور رفتاری پلیدتر و رذیلانه‌تر و خائنانه‌تر از رفتاری که اکثریت عظیمی از نمایندگان سوسیالیست و سوسیال‌دمکرات در دوران جنگ و پس از آن در پارلمان داشته‌اند، دشوار است. ولی تسلیم شدن در قبال این روحیه بهنگام حل مسئله چگونگی مبارزه علیه بلای مورد تصدیق همگان، نه تنها نابخردانه، بلکه صرفاً تبهکارانه است. در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، روحیه انقلابی اکنون، میتوان گفت، پدیده «نوظهور» و یا «نادر» است که طی دورانی بس طولانی، بیهوده و با بیصبری انتظارش را داشتند و شاید بهمین سبب نیز اکنون با چنین سهولتی در برابر آن تسلیم میشوند. البته بدون وجود روحیه انقلابی درمیان توده‌ها، بدون وجود شرایطی که به تقویت این روحیه کمک کند، تحقق تاکتیک انقلابی میسر نخواهد بود، ولی ما در روسیه ضمن تجربه‌ای بس طولانی، دردناک و خونین این حقیقت را در یافته‌ایم که تاکتیک انقلابی را نمیتوان تنها برپایهٔ روحیهٔ انقلابی استوار ساخت. این تاکتیک باید برپایهٔ محاسبهٔ هشیارانه و کاملاً عینی تمام نیروهای طبقاتی هر کشور (و نیز کشورهای همجوار و کلیهٔ کشورهای جهان در مقیاس جهانی) و ایضاً بر پایهٔ ارزیابی تجربه جنبشهای انقلابی استوار باشد. نشان دادن «انقلابی گری» خود فقط با دشنامگویی به اپورتونیسم پارلمانی و فقط با نفی شرکت در پارلمان‌ها کاریست بسیار آسان، ولی درست بهمان جهت که این کار بسیار آسان است، نمیتواند برای یک مسئله دشوار و بغایت دشوار راه حل بشمار آید. ایجاد فراکسیون پارلمانی واقعاً انقلابی در پارلمان‌های اروپایی بمراتب دشوارتر از آنست که در روسیه انجام گرفت. در این امر تردیدی نیست. ولی این فقط بیانگر محدودی از حقیقت عام

است، بدین معنی که برای روسیه شروع انقلاب سوسیالیستی در وضع مشخص سال ۱۹۱۷ که از نظر تاریخی وضعی بکلی بیمانند بود، بآسانی انجام گرفت و حال آنکه ادامه آن و بفرجام رساندن آن برای روسیه دشوارتر از کشورهای اروپایی خواهد بود. من در آغاز سال ۱۹۱۸ به این نکته اشاره‌ای کرده بودم و تجربهٔ دوران دوساله پس از آن صحت کامل این نظر را تأیید کرده است. شرایط ویژه‌ای چون: ۱) امکان درآمیزی انقلاب شوروی با اتمام جنگ امپریالیستی — که در نتیجه این انقلاب پایان یافت، جنگی که برای کارگران و دهقانان رنج‌های تصورناپذیر ببار آورد؛ ۲) امکان استفاده، تا مدت معینی، از پیکار مرگبار میان دو گروه از درندگان امپریالیست دارای اقتدار جهانی که نمیتوانستند برضد دشمن مشترک خود یعنی جمهوری شوروی، با یکدیگر متحد شوند؛ ۳) امکان پایداری در یک جنگ داخلی بالنسبه طولانی که تا حدودی هم نتیجه وسعت عظیم کشور و بدی وسائل حمل و نقل و ارتباط بود؛ ٤) وجود چنان جنبش انقلابی بورژوادمکراتیک عمیقی در میان دهقانان که به حزب پرولتاریا امکان داد خواستهای انقلابی را از حزب دهقانان (حزب اس‌ارها که اکثریت آن با بلشویسم سخت مخالفت میورزید) باز ستاند و پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، بیدرنگ آنها را تحقق بخشد، چنین شرایط ویژه‌ای اکنون در اروپای غربی وجود ندارد و تکرار این شرایط یا نظائر آنها چندان آسان نخواهد بود. ضمناً بهمین جهت، — صرفنظر از یک سلسله علل دیگر، — آغاز انقلاب سوسیالیستی برای اروپای غربی دشوارتر از کشور ما خواهد بود. تلاش برای «گریز زدن» از این دشواری و «فرا جهیدن» از روی مرحلهٔ کار دشوار استفاده از پارلمان‌های ارتجاعی برای مقاصد انقلابی، کودکی تمام عیار است. شما میخواهید جامعه نوین بپا دارید؟ و آنوقت از دشواری‌های ناشی از ایجاد یک فراکسیون پارلمانی خوب مرکب از کمونیست‌های باایمان و وفادار و قهرمان در پارلمان ارتجاعی میترسید! مگر این کودکی نیست؟ وقتی کارل لیبکنخت در آلمان و تس. هگلوند در سوئد توانسته‌اند حتی بدون

پشتیبانی توده‌ها از پایین، نمونه‌های بارزی از شیوه استفاده واقعاً انقلابی از پارلمان‌های ارتجاعی عرضه دارند، چرا یک حزب انقلابی توده‌ای سریعاً در حال رشد در محیط پس از جنگ که سرخوردگی و برآشفتگی توده‌ها را فرا گرفته است، نتواند یک فراکسیون کمونیستی در بدترین پارلمانها پدید آرد؟! درست بهمان علت که توده‌های عقب‌ماندهٔ کارگران — و بطریق اولی — دهقانان خرده‌پا در اروپای غربی بمراتب بیش از روسیه به خرافات بورژوادمکراتیک و پارلمانی آلوده هستند، درست بهمین علت کمونیست‌ها فقط از درون تأسیساتی چون پارلمان‌های بورژوائی میتوانند (و باید) برای فاش ساختن، متلاشی ساختن و برانداختن این خرافات به مبارزه‌ای طولانی و سرسخت که در برابر هیچگونه دشواری باز نایستد، برخیزند.

«چپ‌های» آلمانی از دست «رهبران» بد حزب خود شاکی هستند و در این رهگذر چنان دچار یأس میشوند که کار را به «نفی» خنده‌آور «رهبران» میکشانند. ولی در اوضاع و احوالی که اغلب لازم می‌آید «رهبران» را در پنهانگاه‌ها نهان دارند، پروراندن «رهبران» خوب، مطمئن، آزموده و دارای اعتبار معنوی کاریست بس دشوار و بدون در آمیختن فعالیت علنی و غیرعلنی، بدون آزمایش «رهبران» و از آنجمله آزمایش آنان نیز در صحنه پارلمان، نمیتوان براین دشواریها فائق آمد. انتقاد — و آنهم شدیدترین، قاطع‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین انتقاد را باید نه علیه پارلمانتاریسم یا فعالیت پارلمانی، بلکه علیه رهبرانی که نمیتوانند و بطریق اولی علیه رهبرانی که نمیخواهند از انتخابات پارلمانی و از تریبون پارلمان بکردار انقلابی و کمونیستی استفاده کنند، متوجه ساخت. فقط چنین انتقادی — البته همراه با طرد رهبران نالایق و تعویض آنان با رهبران لایق — اقدام انقلابی سودمند و ثمربخشی خواهد بود که در آن واحد، هم «رهبران» را چنان تربیت خواهد کرد که شایسته طبقهٔ کارگر وتوده‌های زحمتکش باشند و هم توده‌ها را چنان تربیت خواهد

کرد که بتوانند از وضع سیاسی بدرستی سردرآورند و وظایف ناشی از این وضع را که غالباً بسیار بغرنج و پیچیده است، دریابند*.

---

* امکان من برای آشنائی با کمونیسم «چپ» در ایتالیا بسیار کم بود. رفیق بوردیگا و فراکسیون او بنام «کمونیست‌های تحریم گر» (Comunista astensionista) بیشک در دفاع از نظریه عدم شرکت در پارلمان ذیحق نیستند. ولی تا آنجا که از روی دو شماره روزنامه او تحت عنوان «سویت» (۶۲) («Il Soviet») شماره‌های ۳ و ٤ مورخ ۱۸ ژانویه و ۱ فوریه سال ۱۹۲۰)، چهار شمارهٔ مجله عالی رفیق سراتی تحت عنوان «کمونیسم» («Comunismo») (۶۳) شماره‌های ۱ — ٤ مورخ ۱ اکتبر — ۳۰ نوامبر سال ۱۹۱۹) و نیز شماره‌های روزنامه‌های بورژوایی ایتالیا، که من موفق به مرور در آنها شده‌ام، میتوان قضاوت کرد، گمان میکنم در یک نکته حق بجانب او باشد. و آن اینکه رفیق بوردیگا و فراکسیون او در حملات خود علیه توراتی و همفکرانش ذیحقند، زیرا افراد اخیر در حزبی که حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول دارد، باقی مانده‌اند و همچنان نماینده پارلمان هم هستند و سیاست کهنه اپورتونیستی بسیار زیانبخش خود را ادامه میدهند. البته رفیق سراتی و تمام حزب سوسیالیست ایتالیا (٦٤) که این وضع را تحمل میکنند اشتباهی مرتکب میشوند که همان زیان فاحش و خطری را که برای مجارستان پدید آمد، در بردارد: در مجارستان نیز حضرات توراتی‌های آنجا، هم در امور حزب و در امور حکومت شوروی از درون کارشکنی میکردند. این روش نادرست و ناپیگیر یا سست عنصری در قبال اپورتونیست‌های پارلمان‌نشین، از یکسو کمونیسم «چپ» پدید می‌آورد و از سوی دیگر در حدود معینی هستی آنرا توجیه میکند. رفیق سراتی که توراتی نماینده پارلمان را به «ناپیگیری» متهم می‌سازد («Comunismo» شمارهٔ ۳) بهیچوجه ذیحق نیست، زیرا ناپیگیر همان حزب سوسیالیست ایتالیا است که وجود اپورتونیست‌های پارلمان نشینی نظیر توراتی و شرکاء را تحمل میکند.

۸

هیچ سازشی مجاز نیست؟

در بخشی که از جزوه فرانکفورت نقل شد، دیدیم که «چپ‌ها» با چه قاطعیتی این شعار را بمیان میکشند. جای تأسف است که میبینیم افرادی که بیگمان خود را مارکسیست میشمارند و میل هم دارند که مارکسیست باشند، حقایق اساسی مارکسیسم را بدست فراموشی سپرده‌اند. انگلس که همانند مارکس، در شمار آن نویسندگان نادر حتی بسیار نادری است که هر جملهٔ هر آفریده فکری سترگشان متضمن ژرفای شگرفی از مضمون است، در ۱۸۷٤ علیه مانیفست سی‌وسه کمونار بلانکیست (٦٥)، چنین مینویسد:

««...ما کمونیست هستیم» (کمونارهای بلانکیست در بیانیه خود نوشته‌اند) «زیرا میخواهیم بدون توقف در ایستگاه‌های میان راه و بدون تن در دادن به سازش‌ها که فقط روز پیروزی را بتعویق می‌اندازند و دوران بردگی را بدرازا می‌کشانند، به هدف خویش دست یابیم»».

کمونیست‌های آلمانی، کمونیست هستند، زیرا از خلال تمام ایستگاههای میان راه و تمام سازشهایی که خود موجد آن نیستند، بلکه سیر تکامل تاریخ آنها را پدید می‌آورد، هدف نهایی را بروشنی میبینند و پیوسته آنرا در مد نظر دارند. این هدف عبارتست از برانداختن طبقات و پی‌ریزی آنچنان نظام اجتماعی که در آن دیگر جایی برای مالکیت خصوصی بر زمین و بر هیچیک از وسائل تولید وجود نخواهد داشت. سی و سه بلانکیست کمونیست هستند، زیرا می‌پندارند که چون خودشان میخواهند از روی ایستگاههای میان راه و سازش‌ها فرا جهند، دیگر همه کارها بر وفق مراد است و اگر کار درهمین روزها «آغاز شود» — چیزی که به آن اطمینان

کامل دارند — و زمام حکومت بدست آنان افتد، پس فردا «کمونیسم برقرار خواهد شد». بنابر این اگر، هم اکنون نتوان این کار را انجام داد، آنها نیز کمونیست نیستند.

این چه ساده‌لوحی کودکانه‌ایست که ناشکیبایی خویش را برهان تئوریک جلوه میدهند!» (ف. انگلس. «برنامهٔ کمونارهای بلانکیست»، منتشره در روزنامه سوسیال‌دمکراتیک آلمانی بنام «Volksstaat» (۶۶)، سال ۱۸۷٤ ، شماره ۷۳. رجوع شود به ترجمه روسی مجموعهٔ : «مقالات سال های ۱۸۷۱—۱۸۷٥ »،چاپ پتروگراد، سال ۱۹۱۹، ص ۵۲ — ۵۳).

انگلس در همان مقاله مراتب احترام عمیق خود را نسبت به وایان ابراز میدارد و «خدمات انکارناپذیر» وایان را تصریح میکند (وایان نیز مانند گد پیش از خیانت آن دو به سوسیالیسم که در اوت سال ۱۹۱٤ صورت گرفت، یکی از بزرگترین رهبران سوسیالیسم بین‌المللی بود). ولی انگلس در عین حال اشتباه عیان را بدون تحلیل مشروح باقی نمیگذارد. البته «مجاز شمردن سازش» در نظر انقلابیون بسیار جوان و بی‌تجربه و نیز در نظر انقلابیون خرده‌بورژوا، حتی عناصر بسیار سالخورده و بسیار باتجربه آنان، بغایت «خطرناک»، نامفهوم و نادرست مینماید. بسیاری از سفسطه‌گران نیز (که در عین حال سیاست‌بازان بی‌اندازه یا فزون از اندازه «با تجربه» هستند) درست بکردار همان رهبران انگلیسی اپورتونیسم که رفیق لنسبری از آنها نام برده است، داوری میکنند و میگویند: «وقتی قرار است این یا آن سازش برای بلشویک‌ها مجاز باشد، چرا برای ما نباید هرگونه سازشی مجاز باشد؟». ولی پرولترها که در جریان اعتصابات عدیده تربیت شده‌اند (ولو فقط همین بازتاب مبارزهٔ طبقاتی آنان در نظر گرفته شود) حقیقت (فلسفی، تاریخی، سیاسی و روانی) بسیار ژرفی را که انگلس بیان داشته است، معمولاً بسیار خوب درمی‌یابند. هر پرولتری اعتصاب را از سر گذرانده و «سازش‌هایی» را با ستمگران و استثمارگران منفور بچشم دیده است که در آن کارگران ناچار بوده‌اند یا بدون رسیدن به هیچ دستاورد ویا با موافقت در

قبال ارضای جزئی از خواستهای خویش، کار را از سر گیرند. هر پرولتری بسبب زندگی در محیط مبارزهٔ تودهای و شدت فوق‌العاده تناقضات طبقاتی این محیط، مشاهده میکند که میان سازشی که شرایط عینی آنرا ناگزیر میسازد (یعنی فی‌المثل، صندوق اعتصاب‌کنندگان خالی است، کمکی از جای دیگر نمیرسد، گرسنگی و رنج آنان توانفرسا شده است) و ضمناً تن در دادن کارگران به چنین سازشی، ذره‌ای از وفاداری انقلابی و آمادگی آنان به ادامه مبارزه نمیکاهد، — از سوی دیگر، سازشی که خائنین به آن دست میزنند (اعتصاب‌شکنان هم با این عمل خود «سازش» میکنند!) و بزدلی خویش و تمایل به خوش‌خدمتی در برابر سرمایه‌داران و سستی خود را در قبال تهدیدات سرمایه‌داران و گاه در قبال ساخت و پاخت‌ها، گاه صدقات و گاه تملقات آنان، ناشی از علل عینی جلوه‌گر میسازند، — تفاوت وجود دارد (اگرچه بویژه تاریخ جنبش کارگری انگلستان نمونه‌های بسیاری از این نوع سازش‌های خائنانه را که رهبران تردیونیون‌های انگلیسی بدان تن در داده‌اند، عرضه میدارد، ولی تقریباً کارگران تمام کشورهای دیگر نیز نظائر آنرا به شکلی از اشکال مشاهده کرده‌اند).

بدیهی است که موارد نادر بس دشوار و بغرنجی هم پیش می‌آید که فقط با مساعی عظیم میتوان خصلت واقعی این یا آن «سازش» را بدرستی تشخیص داد، — همانگونه که مواردی از قتل پیش می‌آید که با دشواری بسیار میتوان تشخیص داد که آیا این قتل کاملاً بحق و حتی واجب بوده (مثلاً بهنگام دفاع ضروری از خویش) یا در اثر بی‌مبالاتی نابخشودنی و یا حتی طبق نقشه‌ای محیلانه و ظریف انجام گرفته است. البته در عرصه سیاست که در آن گاه مناسبات میان طبقات و احزاب — مناسبات ملی و بین‌المللی — اشکال بغایت بغرنج پیدا میکند، موارد بسیار زیادی بمراتب دشوارتر از تشخیص این مسئله پیش می‌آید که آیا تن در دادن به «سازش» در یک اعتصاب «سازش» موجه است یا «سازش» خائنانه یک اعتصابشکن و یک رهبر خائن و غیره. کوشش برای تنظیم یک نسخه یا یک قاعده عمومی («هیچ سازشی مجاز نیست»!) که برای تمام موارد

بکار آید، نابخردی است. برای آنکه انسان بتواند در هر مورد معین سر از کار درآورد باید مغز در سر داشته باشد. اهمیت سازمان حزبی و رهبران حزبی شایسته این عنوان نیز از جمله در همین است که بتوانند با کار طولانی، سرسخت، متنوع و همه‌جانبه تمام بیانگران اندیشمند منافع طبقه مربوطه* دانش لازم، تجربه لازم و علاوه بر دانش و تجربه — شم سیاسی لازم برای حل سریع و صحیح مسائل سیاسی بغرنج، پدید آورند.

افراد ساده‌لوح و بکلی بی‌تجربه می‌پندارند همینکه مجاز بودن سازش بطور اعم پذیرفته شود، هر گونه مرز میان اپورتونیسم که ما بطور آشتی‌ناپذیر علیه آن مبارزه میکنیم و باید مبارزه کنیم، از یکسو — و مارکسیسم انقلابی و یا کمونیسم، از سوی دیگر، سترده خواهد شد. ولی به چنین افرادی، چنانچه هنوز نفهمیده باشند که تمام مرزها، خواه در طبیعت و خواه در جامعه، متحرک و بمیزان معینی مشروط هستند، از هیچ راهی جز از راه طولانی تعلیم و تربیت، روشنگری و تجربه‌آموزی در زمینه‌های سیاسی و زندگی روزمره، نمیتوان کمک کرد. در مسائل عملی مربوط به سیاست هر یک از لحظات تاریخی یا لحظه تاریخی ویژه، باید بتوان تمیز داد که در کدامیک از آنها عمده‌ترین نوع سازش‌های غیرمجاز و خائنانه و نمایانگر اپورتونیسم که برای طبقه انقلابی هلاکتبار

---

* در هر طبقه‌ای، حتی در کشوری که حداعلای روشنگری در آن انجام گرفته باشد، حتی درمیان پیشرفته‌ترین طبقه‌ای که اعتلای تمام نیروهای معنویش در نتیجهٔ اوضاع و احوال زمان به مدارج بسیار عالی رسیده باشد، همیشه بیانگرانی از این طبقه وجود دارند که اندیشمند نیستند و توانایی اندیشیدن ندارند، — تا زمانیکه طبقات برجای مانده‌اند و جامعهٔ فارغ از طبقات بر بنیاد خود تحکیم کامل نیافته، استوار نشده و تکامل نپذیرفته است، چنین کسانی هم ناگزیر وجود خواهند داشت. اگر جز این میبود، نظام سرمایه‌داری هم — ستمگر توده‌ها نمیبود.

است، بروز میکند و سپس همه مساعی خود را برای افشای این نوع سازش‌ها و مبارزه علیه آنها بکار برد. در دوران جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱٤—۱۹۱۸ که در آن دو گروه از کشورها با خصلت یکسان راهزنی و ددصفتی، در برابر یکدیگر قرار داشتند، عمده‌ترین و اساسی‌ترین نوع اپورتونیسم عبارت بود از سوسیال‌شوینیسم یعنی پشتیبانی از مشی «دفاع از میهن» که در چنین جنگی عملاً همسنگ دفاع از منافع غارتگرانه بورژوازی «خودی» بود. پس‌از جنگ، عمده‌ترین مظاهر سازش‌های غیرمجاز و خائنانه که در مجموع خود بازتابی از اپورتونیسم هلاکتبار برای پرولتاریای انقلابی و آرمان آن بود، عبارت بود از دفاع از سازمان غارتگر «جامعه ملل»، دفاع از اتحادهای مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی کشور خود علیه پرولتاریای انقلابی و جنبش «شوروی»، دفاع از دمکراسی بورژوایی و پارلمانتاریسم بورژوایی علیه «حکومت شوروی».

چپ‌های آلمانی در جزوه منتشره در فرانکفورت مینویسند:

> «...باید هرگونه سازشی را با احزاب دیگر... و هر گونه سیاست مانور و ساخت و پاخت را با قاطعیت تمام مردود شمرد».

شگفت‌آور است که این چپ‌ها با چنین نظریاتی چگونه حکم محکومیت قطعی بلشویسم را صادر نمیکنند! زیرا ممکن نیست چپ‌های آلمانی ندانند که سراسر تاریخ بلشویسم، خواه پیش از و خواه پس از انقلاب اکتبر سرشار از موارد مانور، ساخت و پاخت و سازش با احزاب دیگر و از آنجمله با احزاب بورژوایی است!

دست زدن به جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی، جنگی که صد بار دشوارتر، طولانی‌تر و بغرنج‌تر از سرسخت‌ترین جنگهای معمولی میان دولت‌هاست، — و در عین حال از همان پیش تصمیم گرفتن به امتناع از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقت) میان دشمنان و از ساخت و پاخت و سازش با متحدین محتمل

(ولو موقت، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، — آیا چنین عملی بینهایت مضحک نیست؟ آیا این بدان نمیماند که ما بهنگام صعود دشوار از کوهی اکتشاف نشده که تا کنون پای کسی بدان نرسیده است، از پیش امتناع ورزیم از اینکه صعود را گاه با پیچ و خم انجام دهیم، گاه به عقب باز گردیم و سمتی را که بار اول برگزیده بودیم، رها کنیم و سمت‌های دیگر را بیازماییم؟ و آنوقت افرادی با چنین مایه اندک آگاهی و چنین بی‌تجربه (که ای کاش علتش جوانی آنان باشد زیرا خدا خود به جوانان چنین حکم کرده است که تا زمان معینی چنین سفاهت‌هایی مرتکب شوند)، توانسته‌اند از پشتیبانی برخی از اعضای حزب کمونیست هلند، — اعم از پشتیبانی مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان، کلی یا جزئی آنان برخوردار گردند!!

پس از نخستین انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا یعنی پس از سرنگونی بورژوازی در یک کشور، پرولتاریای آن کشور دیرزمانی ضعیف‌تر از بورژوازی خواهد ماند و علت آنهم صرفاً وجود پیوندهای بین‌المللی بسیار وسیع بورژوازی و سپس احیاء و بازپیدایی خودبخود و پیاپی سرمایه‌داری و بورژوازی با نیروی تولیدکنندگان کوچک کالا در کشوریست که بورژوازی را سرنگون ساخته است. پیروزی بر دشمن زورمندتر از خود تنها در صورتی میسر خواهد بود که حداعلای نیرو بکار رود و از هر «شکافی» میان دشمنان، هر اندازه هم که کوچک باشد، و از هر تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروهها یا انواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر اندازه هم که کوچک باشد، برای بدست آوردن متحد توده‌ای، حتی متحد موقت، مردد، ناپایدار، مشکوک و مشروط حتماً و با نهایت دقت، مواظبت، احتیاط و مهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که توانایی خود را در زمینه کاربرد این حقیقت طی زمانی بالنسبه طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون در عرصه عمل به ثبوت نرسانده باشد، شیوه کمک به مبارزه طبقهٔ انقلابی را

در راه رهایی تمام جامعه بشری زحمتکش از چنگ استثمارگران، هنوز نیاموخته است. ضمناً این مطلب، هم برای دوران پیش از تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا صادق است و هم برای دوران پس از تصرف این قدرت.

مارکس و انگلس میگفتند تئوری ما حکم جزمی (دگم) نیست، بلکه رهنمون عمل است (۶۷) و بزرگترین اشتباه و بزرگترین تبهکاری مارکسیستهای «صاحب پروانه» نظیر کارل کائوتسکی و اتو باوئر و غیره در آنست که این نکته را نفهمیده و نتوانسته‌اند آنرا در مهمترین لحظات انقلاب پرولتاریا بکار برند. ن. چرنیشفسکی (۶۸)، سوسیالیست کبیر روس در دوران ماقبل مارکس، میگفت: «فعالیت سیاسی پیاده‌رو خیابان نفسکی نیست» (پیاده‌رو تمیز، عریض و هموار خیابان عمده کاملاً سر راست شهر پتربورگ). بی‌اعتنائی باین حقیقت یا فراموشی آن برای انقلابیون روس از زمان چرنیشفسکی ببعد ببهای قربانیهای بیشمار تمام شد. اینک باید بهر تدبیری شده کوشید تا کمونیست‌های چپ و انقلابیون وفادار به طبقهٔ کارگر در اروپای غربی و آمریکا بسان روس‌های عقب‌مانده برای فرا گرفتن این حقیقت چنان بهای گرانی نپردازند.

سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی روس در دوران پیش از سقوط تزاریسم بارها از خدمات لیبرالهای بورژوا استفاده کردند، بدینمعنی که به سازش‌های عملی بسیار با آنها تن در دادند و در سالهای ۱۹۰۱ — ۱۹۰۲، پیش از آنکه هنوز بلشویسم پدید آمده باشد، هیئت تحریریه سابق روزنامه «ایسکرا» (اعضای این هیئت تحریریه عبارت بودند از پلخانف، آکسلرود، زاسولیچ، مارتف، پوترسوف و من) با استرووه، رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوایی، اتحاد سیاسی صوری برقرار ساخت (البته برای مدتی کوتاه) و همزمان با آن توانست قاطعترین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی را علیه کوچکترین مظاهر نفوذ آن در درون جنبش کارگری انجام دهد و آنی از این مبارزه باز نایستد. بلشویک‌ها پیوسته همین سیاست را ادامه میدادند. از سال ۱۹۰۵ آنها بطور مستمر از اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان

علیه بورژوازی لیبرال و تزاریسم دفاع میکردند و در عین حال هیچگاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریسم سر باز نمیزدند (مثلاً در مرحلهٔ دوم انتخابات یا هنگام تجدید رأی گیری) و از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی آشتی‌ناپذیر علیه حزب بورژوا-انقلابی دهقانان یعنی «سوسیال‌رولوسیونرها» باز نمی‌ایستادند و ماهیت آنها را در نقش دمکراتهای خرده‌بورژوایی که عنوان کاذب سوسیالیست روی خود گذاشته بودند، فاش میساختند. در سال ۱۹۰۷ بلشویک‌ها بهنگام انتخابات مجلس دوما برای مدتی کوتاه با «سوسیالیست رولوسیونرها» وارد ائتلاف سیاسی صوری شدند. در طول سالهای ۱۹۰۳ — ۱۹۱۲ ما بارها و گاه طی چند سال متوالی با منشویکها بطور صوری در یک حزب واحد سوسیال‌دمکرات کار میکردیم، بی آنکه هیچگاه از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه این اپورتونیست‌ها و ناقلین نفوذ بورژوایی در صفوف پرولتاریا بازایستیم. در دوران جنگ، ما با «کائوتسکیست‌ها»، منشویک‌های چپ (مارتف) و بعضی «سوسیالیست رولوسیونرها» (چرنوف، ناتانسون) وارد یکنوع سازش شدیم و در تسیمروالد و کینتال (۶۹) با آنها در یکجا نشستیم و بیان‌نامه‌های (مانیفست‌ها. م.) مشترک صادر کردیم، ولی هیچگاه از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه «کائوتسکیستها» و مارتف و چرنوف باز نایستادیم و از شدت آن نکاستیم (ناتانسون در سال ۱۹۱۹ درگذشت و پیش از مرگ بعنوان یک «کمونیست انقلابی» نارودنیک(۷۰) کاملاً بما نزدیک بود و تقریباً با ما همبستگی داشت). در همان لحظه انقلاب اکتبر نیز ما با دهقانان خرده‌بورژوا یک ائتلاف سیاسی که جنبه صوری نداشت، بلکه بسیار مهم (و بسیار موفقیت‌آمیز) بود، برقرار ساختیم و برنامهٔ ارضی اس‌ارها را تمام و کمال و بدون اندک تغییر پذیرفتیم یعنی به یک سازش مسلم تن در دادیم تا به دهقانان ثابت کنیم که ما خواستار توافق با آنها هستیم، نه تفوق بر آنها. همزمان با آن ما به «اس‌ارهای چپ» پیشنهاد ائتلاف سیاسی رسمی همراه با شرکت آنها در دولت کردیم (و اندکی بعد به آن تحقق بخشیدیم)، ولی آنها پس از انعقاد صلح برست این ائتلاف

را برهم زدند و سپس در ژوئیه سال ۱۹۱۸ کار را به عصیان مسلحانه علیه ما و بعدها به مبارزهٔ مسلحانه ضد ما کشاندند.

بدینجهت روشن است که چرا وقتی چپ‌های آلمانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان را بمناسبت تجویز فکر ائتلاف با «مستقل ها» (با «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» و کائوتسکیست‌ها) مورد حمله قرار میدهند، ما این حملات را بکلی غیرجدی و گواه آشکاری برعدم حقانیت «چپ‌ها» تلقی میکنیم. در کشور ما روسیه نیز منشویک‌های راست که عناصری از قماش شیدمان‌های آلمانی بودند (و در دولت کرنسکی شرکت کردند) و منشویک‌های چپ (مارتف) که مخالف منشویک‌های راست و عناصری از قماش کائوتسکیست‌های آلمانی بودند، وجود داشتند. در سال ۱۹۱۷ ما جدایی تدریجی توده‌های کارگر از منشویکها و روی آوردن آنها را به بلشویکها آشکارا مشاهده میکردیم: در نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه که در ژوئن سال ۱۹۱۷ برگزار شد، ما فقط ۱۳ درصد کل آراء را داشتیم. اکثریت با اس‌ارها و منشویک‌ها بود. در کنگرهٔ دوم شوراها (۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بتقویم قدیم) ما ۵۱ در صد کل آراء را داشتیم. پس چرا در آلمان عین همین گرایش، همین گرایش همگون، که در میان کارگران از راست به چپ صورت گرفت، بلافاصله به تقویت کمونیست‌ها نیانجامید، بلکه نخست موجب تقویت حزب میانین «مستقل ها» گردید و حال آنکه این حزب هیچگاه هیچگونه اندیشه سیاسی مستقل و هیچگونه سیاست مستقل نداشته و فقط میان شیدمان‌ها و کمونیست‌ها در نوسان بوده است؟

مسلماً یکی از علل این امر تاکتیک اشتباه‌آمیز کمونیست‌های آلمانی بوده است که میبایست بدون ترس و شرافتمندانه به این اشتباه اعتراف کنند و شیوهٔ برانداختن آنرا بیاموزند. اشتباه آنها نفی شرکت در پارلمان ارتجاعی بورژوایی و سندیکاهای ارتجاعی و نیز مظاهر عدیده‌ای از آن بیماری کودکی «چپ» بود که اکنون آشکار گردیده است و بهمین جهت نیز این بیماری حالا بهتر و سریعتر و با سودمندی بیشتری برای بدن، درمان خواهد شد.

«حزب مستقل سوسیال‌دمکرات» آلمان دارای ترکیبی بکلی ناهمگون است: در این حزب در کنار رهبران قدیمی اپورتونیست (کائوتسکی، هیلفردینگ و ظاهراً تا حدود زیادی کریسپین، لدهبور و غیره) که ناتوانی خود را در زمینه درک اهمیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و نیز در زمینه رهبری مبارزه انقلابی پرولتاریا به ثبوت رسانده‌اند، یک جناح چپ پرولتری پدید آمده است و با سرعتی چشمگیر رشد میکند. چند صد هزار تن از اعضای این حزب (که گمان میکنم قریب ۷۵۰ هزار عضو دارد) پرولترهایی هستند که از شیدمان دور میشوند و بسرعت به کمونیسم روی می‌آورند. این جناح پرولتری چندی پیش در کنگره «مستقل‌ها» در لایپزیگ (سال ۱۹۱۹) پیشنهاد الحاق بیدرنگ و بدون قید و شرط به انترناسیونال سوم را مطرح ساخت. ترس از «سازش» با این جناح حزب بکلی خنده‌آور است. برعکس بر کمونیست‌ها واجب است که در صدد جستجو و یافتن چنان شکل مناسبی برای سازش با آنها برآیند که از یکسو کار اتحاد ضرور و کامل با این جناح را تسهیل و تسریع کند و از سوی دیگر هیچگونه مانعی برای مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی کمونیست‌ها علیه جناح راست اپورتونیست «مستقل‌ها» پدید نیاورد. یافتن شکل مناسب برای این سازش به احتمال زیاد آسان نخواهد بود، ولی فقط یک شیاد میتواند به کارگران آلمانی و کمونیست‌های آلمانی راه «آسان» برای دستیابی به پیروزی نوید دهد.

اگر پرولتاریای «ناب» در میان انبوهی از لایه‌های اجتماعی سیال و بسیار رنگارنگ — از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسی که فقط نیمی از وسایل معاش خود را از راه فروش نیروی کار بدست می‌آورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان خرده‌پا (و پیشه‌ور و افزارمند خرده پا و بطور کلی صاحبکار خرده‌پا) و از دهقان خرده‌پا گرفته تا دهقان میانه‌حال و غیره محصور نبود و اگر درون خود پرولتاریا تقسیمبندی‌هایی از لایه‌های رشدیافته‌تر و کم‌رشدتر، تقسیم بندی‌های مرکب از همولایتی‌ها و همحرفه‌ها و گاه همدین‌ها و غیره وجود نمیداشت — سرمایه‌داری هم سرمایه‌داری

نمیبود. در نتیجهٔ مجموعه همین عوامل است که توسل به مانور، ساخت و پاخت و سازش با گروههای گوناگون پرولترها و با احزاب گوناگون بیانگر منافع کارگران و صاحبکاران خردهپا برای پیشاهنگ پرولتاریا، بخش آگاه آن ــ حزب کمونیست، ضرورت و آنهم ضرورت بیچون و چرا و مطلق کسب میکند. جان کلام در آن است که ما بتوانیم این تاکتیک را در جهت ترفیع سطح عمومی آگاهی پرولتری نه تنزل آن، در جهت تقویت روحیهٔ انقلابی و آمادگی پرولتاریا برای پیکار و دستیابی به پیروزی، بکار بریم. ضمناً باید این نکته را هم یادآور شویم که تأمین پیروزی بلشویکها بر منشویکها ایجاب میکرد که نه تنها در دوران پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، بلکه پس از آن نیز تاکتیک مانور، ساخت و پاخت و سازش به کار برده شود، ولی البته به اشکال و شیوههایی که پیروزی بلشویکها را بزیان منشویکها تسهیل و تسریع میکرد و تحکیم و تقویت میبخشید. دمکراتهای خردهبورژوا (و از آنجمله منشویکها) ناگزیر میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دمکراسی بورژوایی و نظام شوروی، میان رفرمیسم و مشی انقلابی، میان کارگردوستی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره نوسان میکنند. تاکتیک صحیح کمونیستها باید بر پایه استفاده از این نوسانات استوار باشد نه اینکه آنرا نادیده انگارد. و اما چنین استفادهای مستلزم آنست که ما در قبال عناصری که بسوی پرولتاریا روی میآورند، در آن لحظه و در آن حدودی که روی آوردهاند گذشتهایی قائل شویم و همزمان با آن علیه عناصری که بسوی بورژوازی روی میآورند، به مبارزه برخیزیم. در پرتو کاربرد این تاکتیک صحیح، منشویسم در کشور ما بیش از پیش فرو پاشیده و فرو میپاشد و همروند با آن، رهبرانی که در زمینه اپورتونیسم سرسختی نشان میدهند، منفرد میشوند و بهترین کارگران و بهترین عناصر از اردوگاه دمکراسی خردهبورژوایی روی بر میتابند و به اردوگاه ما روی میآورند. این یک جریان طولانی است و با «تصمیم» عجولانه درباره اینکه «هیچ سازش و هیچ مانوری

مجاز نیست» نتیجه‌ای جز زیان زدن به امر تشدید نفوذ پرولتاریای انقلابی و افزایش نیروی آن، ببار نخواهد آورد.

سرانجام یکی از اشتباهات مسلم «چپ‌های» آلمانی سماجتی است که در زمینه امتناع از برسمیت شناختن صلح ورسای از خود نشان میدهند. هر اندازه که این افراد، مثلاً ک. هورنر، این نظریه را با تعاریفی «محکمتر»، «وزین‌تر»، «قاطع‌تر» و مؤکدتر عرضه میدارند، نامعقول بودن آن بیشتر آشکار میگردد. تنها دوری جستن از مهملات عیان و آشکار بیانگران «بلشویسم ملی» (لائوفنبرگ و دیگران) که در اوضاع و احوال کنونی انقلاب جهانی پرولتری رشته سخن را به ضرورت ائتلاف با بورژوازی آلمان برای جنگ علیه آنتانت کشانده‌اند، کافی نیست، بلکه باید این نکته را نیز دریافت که تاکتیکی که وجوب شناسایی موقت صلح ورسای و تبعیت از شرایط آنرا برای آلمان شوروی (چنانچه بزودی جمهوری شوروی آلمان پدید آید)، قبول نداشته باشد، از بیخ و بن خطاست. ولی از اینجا چنین برنمی‌آید که «مستقل ها» در آنهنگام که شیدمان‌ها در حکومت بودند، در آنهنگام که حکومت شوروی هنوز در مجارستان ساقط نشده بود و در آنهنگام که هنوز امکان پشتیبانی از مجارستان شوروی بکمک یک انقلاب شوروی در وین از میان نرفته بود، — در اوضاع و احوال آنزمان نیز حق داشتند امضای قرارداد صلح ورسای را طلب کنند. در آنزمان «مستقل‌ها» پیچ و خم و مانور را بسیار بد انجام میدادند، زیرا مسئولیت خیانت شیدمان‌ها را کم و بیش بعهدهٔ خود میگرفتند و از موضع پیکار طبقاتی بی‌امان (و کاملاً خونسرد) کم و بیش به سراشیب موضع «غیرطبقاتی» یا «مافوق طبقات» درمی‌غلتیدند.

ولی اکنون وضع بعیان برمنوالی است که کمونیست‌های آلمان نباید دست و بال خود را ببندند و وعده دهند که در صورت پیروزی کمونیسم، صلح ورسای را حتماً و قطعاً فسخ خواهند کرد. این کار نشانه بیخردی است. باید گفت: شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها مرتکب سلسله خیانت‌هایی شدند که امر اتحاد با روسیه شوروی

و مجارستان شوروی را دشوار (و تا حدودی بکلی محال) ساخت. ولی ما کمونیست‌ها تحقق این اتحاد را با تمام قوا تسهیل خواهیم کرد و برای آن تدارک خواهیم دید و ضمناً بهیچوجه موظف نیستیم صلح ورسای را حتماً و آنهم بیدرنگ فسخ کنیم. امکان فسخ موفقیت‌آمیز صلح ورسای تنها وابسته به کامیابی‌های جنبش شوروی در آلمان نیست، بلکه به کامیابی‌های این جنبش در عرصه جهانی نیز وابسته است. شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها جلوی این جنبش را میگرفتند، ولی ما به آن کمک میکنیم. کنه مطلب در این نکته و فرق اساسی در همین نکته است. دشمنان طبقاتی ما یعنی استثمارگران و نوکران آنان یعنی شیدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها فرصت‌های بسیاری را که برای تقویت جنبش شوروی، چه در آلمان و چه در عرصه جهانی و برای تقویت انقلاب شوروی، هم در آلمان و هم در عرصهٔ جهانی وجود داشت، از دست دادند و این گناه به گردن آنها خواهد ماند. انقلاب شوروی در آلمان جنبش جهانی شوروی را که نیرومندترین تکیه‌گاه (و یگانه تکیه‌گاه جهانی مقتدر، مطمئن و شکست‌ناپذیر) ضد صلح ورسای و بطور کلی ضد امپریالیسم جهانی است، تقویت خواهد کرد. رهایی از قید صلح ورسای را حتماً و قطعاً و بیدرنگ در جای اول و برتر از مسئله رهایی سایر کشورهای تحت ستم امپریالیسم از یوغ امپریالیسم قرار دادن، نمایانگر ناسیونالیسم خرده‌بورژوایی (درخورد کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، اوتو باوئرها و شرکاء است)، نه انترناسیونالیسم انقلابی. سرنگون ساختن بورژوازی در هر یک از کشورهای بزرگ اروپایی و از آنجمله در آلمان برای انقلاب جهانی چنان جنبهٔ مثبتی دربر دارد که بخاطر آن میتوان و باید — چنانچه لازم آید — به بقای طولانی‌تر صلح ورسای هم تن در داد. وقتی روسیه یکه و تنها توانست طی چندین ماه صلح برست را بسود انقلاب تحمل کند، بهیچوجه ناروا نخواهد بود که آلمان شوروی در اتحاد با روسیهٔ شوروی بقای طولانی‌تر صلح ورسای را بسود انقلاب تحمل کند.

امپریالیست‌های فرانسه، انگلستان و غیره کمونیست‌های آلمان را

تحریک میکنند و برای آنها دام میگسترند و توصیه میکنند که: «بگویید قرارداد صلح ورسای را امضا نخواهید کرد». آنوقت کمونیست‌های چپگرا بجای آنکه در قبال دشمن خدعه‌گر و در لحظهٔ کنونی زورمندتر از خویش ماهرانه مانور کنند و بجای آنکه به او بگویند: «اکنون ما قرارداد صلح ورسای را امضا خواهیم کرد»، بسان یک کودک به دامی که برایشان گسترده‌اند، می‌افتند. دست و بال خویش را از پیش بستن و به دشمنی که اکنون بهتر از ما مسلح است آشکارا گفتن که ما با تو خواهیم جنگید یا نه و چه وقت خواهیم جنگید، ــ نشانه‌ایست از بیخردی، نه انقلابیگری. پذیرش نبرد بهنگامی که از پیش آشکاراست که این نبرد بسود خصم تمام خواهد شد، نه به سود ما، اقدامی است تبهکارانه و آن سیاستمداران طبقهٔ انقلابی که نتوانند برای اجتناب از نبردی که زیان آن از پیش آشکاراست، به «مانور، ساخت و پاخت و سازش» دست زنند، به پشیزی نمی‌ارزند.

۹

کمونیسم «چپ» در انگلستان

در انگلستان هنوز حزب کمونیست پدید نیامده است، ولی در میان کارگران آنجا یک جنبش کمونیستی تازه‌نفس، گسترده و پرتوان وجود دارد که شتابان راه رشد می‌پوید و سزاوار آنست که نشاط‌بخش‌ترین امیدها را بدان داشته باشیم. در آنجا چند حزب و سازمان سیاسی وجود دارند («حزب سوسیالیست بریتانیا» (۷۱)، «حزب سوسیالیست کارگری»، «جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی» و «فدراسیون سوسیالیست کارگری» (۷۲) که خواستار پی‌ریزی حزب کمونیست هستند و هم اکنون در این زمینه با یکدیگر مذاکره میکنند. در هفته‌نامه «زره‌دار کارگران» (۷۳) (جلد ٦، شماره ٤٨، مورخ ۲۱

فوریه سال ۱۹۲۰) — ارگان «فدراسیون سوسیالیستی کارگری» که رفیق سیلویا پانکهورست سردبیری آنرا بعهده دارد، مقاله‌ای از او تحت عنوان «در راه ایجاد حزب کمونیست» درج شده است. مقاله جریان مذاکرات میان چهار سازمان نامبرده را پیرامون چگونگی تشکیل حزب کمونیست واحد تشریح میکند و خاطرنشان میسازد که تشکیل آن باید برپایه الحاق به انترناسیونال سوم، پذیرش سیستم شوروی بجای پارلمانتاریسم و نیز پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا انجام گیرد. معلوم میشود که یکی از موانع عمده در راه پی‌ریزی بیدرنگ حزب کمونیست واحد اختلاف نظر بر سر مسئله شرکت در پارلمان و نیز بر سر پیوستن حزب کمونیست جدید به «حزب کارگر» قدیمی پیشه‌گرا (پروفیسیونالیست م.)، اپورتونیست و سوسیال‌شوینیست است که بطور عمده از تردیونیون‌ها ترکیب یافته است. «فدراسیون سوسیالیست کارگری» — و نیز «حزب سوسیالیست کارگری»* — با شرکت در انتخابات پارلمانی و در پارلمان و با پیوستن به «حزب کارگر» مخالفند و در این زمینه با تمام یا با اکثریت اعضای حزب سوسیالیست بریتانیا که بزعم آنان «جناح راست احزاب کمونیست» را در انگلستان تشکیل میدهد، اختلاف نظر دارند (رجوع شود به صفحه ه مقالهٔ سیلویا پانکهورست).

بنابر این در اینجا نیز تقسیمبندی اساسی — با وجود تفاوت‌های عظیم در چگونگی شکل بروز اختلاف‌نظرها و یک سلسله نکات دیگر — همانست که در آلمان دیده میشود (در آلمان شکل بروز اختلاف‌نظرها بمراتب بیش از انگلستان به شکل «روسی» آن نزدیک است!). حال به بررسی چگونگی براهین «چپ‌ها» بپردازیم.

رفیق سیلویا پانکهورست در مورد شرکت در پارلمان به مقالهٔ رفیق گالاخر (W. Gallacher) منتشره در همان شماره هفته‌نامه استناد

---

* ظاهراً این حزب با پیوستن به «حزب کارگر» مخالف است، ولی تمام حزب با شرکت در پارلمان مخالف نیست.

میورزد که ضمن آن از جانب «شورای کارگری اسکاتلند» در گلاسگو نوشته شده است:

«این شورا صریحاً ضدپارلمانی است و جناح چپ سازمان‌های سیاسی گوناگون از آن هواداری میکند. ما بیانگر جنبش انقلابی اسکاتلند هستیم که برای ایجاد یک سازمان انقلابی در موٴسسات تولیدی (در رشته‌های گوناگون تولید) و پایه‌گذاری حزب کمونیست بر بنیاد کمیته‌های اجتماعی در سراسر کشور، میکوشد. ما دیرزمانی با پارلمانتاریست‌های رسمی جر و بحث داشتیم. ما اعلان جنگ آشکار را علیه آنها ضرور ندانستیم و آنها نیز از شروع حمله به ما میترسند.

ولی این وضع نمیتواند دیری بپاید. ما در سراسر جبهه به پیروزی دست می‌یابیم.

اعضای عادی حزب مستقل کارگر در اسکاتلند بیش از پیش به فکر دربارهٔ پارلمان احساس بیزاری میکنند و تقریباً تمام گروههای محلی هوادار سویت‌ها (این واژه روسی با حروف انگلیسی بکار رفته‌است) یعنی شوراهای کارگری هستند. بدیهی است که این امر برای آن حضراتی که سیاست را وسیله امرار معاش (بعنوان یک حرفه) تلقی میکنند، اهمیت بسیار جدی دارد و بهمین جهت به هر شیوه و حیله‌ای دست میزنند تا اعضای خود را متقاعد سازند که به آغوش پارلمانتاریسم باز گردند. رفقای انقلابی نباید (تکیه روی کلمات همه‌جا از نگارنده آنست) از این داردودسته پشتیبانی کنند. در این زمینه ما مبارزه‌ای بسیار دشوار در پیش خواهیم داشت. یکی از بدترین جوانب این مبارزه خیانت کسانی خواهد بود که منافع شخصی برایشان انگیزه‌ای نیرومندتر از علاقه به انقلاب است. هرگونه پشتیبانی از پارلمانتاریسم صرفاً کمکی است به شیدمان‌ها و نوسکه‌های بریتانیایی ما برای رسیدن آنها به حکومت.

هندرسن و کلاینس (Clynes) و شرکاء مرتجعین درمان‌ناپذیر هستند. حزب رسمی مستقل کارگر بیش از پیش زیر سلطهٔ لیبرالهای بورژوایی می‌افتد که در اردوگاه حضرات ماکدونالد و اسنودن و شرکاء برای خود پناهگاه معنوی یافته‌اند. حزب رسمی مستقل کارگر با انترناسیونال سوم بشدت خصومت میورزد، ولی توده اعضای آن هوادار این انترناسیونال است. پشتیبانی از پارلمانتاریست‌های اپورتونیست، بهر شیوه‌ای که انجام گیرد، صرفاً بنفع حضرات نامبرده خواهد بود. حزب سوسیالیست بریتانیا در اینمورد هیچ نقشی نخواهد داشت... در اینجا یک سازمان تولیدی (صنعتی) انقلابی سالم و یک حزب کمونیست لازم است که طبق مبانی علمی روشن و کاملاً صریح عمل کند. اگر رفقای ما میتوانند در پی‌ریزی چنین سازمان‌هایی بما کمک کنند، ما کمک آنها را بطیب خاطر می‌پذیریم، ولی اگر نمیتوانند — آنوقت محض رضای خدا بگذار اصلاً دخالت نکنند اگر چنانچه نمیخواهند با پشتیبانی خود از مرتجعینی که برای کسب عنوان «محترم» (؟ — علامت استفهام از نگارنده آنست) پارلمان جهد بلیغ میورزند و اشتیاقی سوزان دارند تا ثابت کنند که قادرند با همان شیوه مرضیهٔ «اربابان» یعنی سیاستمداران طبقاتی، حکومت کنند — راه خیانت به انقلاب را در پیش گیرند».

این نامه که به هیئت تحریریه هفته‌نامه نوشته شده است، بعقیدهٔ من، بیانگر عالی چگونگی روحیه و نظریه کمونیست‌های جوان یا کارگرانی است که درمیان توده‌ها فعالیت میکنند و تازه دارند به کمونیسم روی می‌آورند. این روحیه بینهایت نشاط بخش و گرانبهاست، آنرا باید قدر دانست و از آن پشتیبانی کرد، زیرا بدون آن امیدی به پیروزی انقلاب پرولتاریا در انگلستان — و اصلاً در هیچ کشور دیگری — نمیتوان داشت. کسانی را که میتوانند روحیات توده‌ها را

بدینسان بیان دارند و قادرند چنین روحیاتی را (که غالباً خفته و خاموش و ادراک نشده است) در میان توده‌ها برانگیزند، باید حفظ کرد و برای هرگونه یاری به آنان کوشید. ولی در عین حال باید صریح و بی‌پرده به آنها گفت که در پیکار سترگ انقلابی برای رهبری توده‌ها، روحیه تنها کافی نیست و هر اشتباهی که وفادارترین افراد نسبت به امر انقلاب، مرتکب گردند یا مرتکب میشوند، میتواند به امر انقلاب زیان رساند. نامه رفیق گالاخر به هیئت تحریریه نمایانگر آشکار نطفه‌های تمام اشتباهاتی است که کمونیست‌های «چپ» آلمانی مرتکب میگردند و بلشویکهای «چپ» روسی در سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ مرتکب میشدند.

روح نگارنده این نامه از پرارج‌ترین نفرت پرولتری (که نه تنها برای پرولترها بلکه برای تمام زحمتکشان و باصطلاح آلمانی‌ها برای تمام «آدمهای کوچک» نیز مفهوم و آشناست) نسبت به «سیاستمداران طبقاتی» بورژوایی سرشار است. وجود چنین نفرتی در روح نمایندهٔ توده‌های ستمزده و استثمارشونده فی‌الواقع «سر آغاز هر حکمت» و مبنای هر جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و کامیابی‌های آنست. ولی نگارنده ظاهراً این نکته را در نظر نمیگیرد که سیاست — علم و هنر است و این هنر از آسمان نازل نمیشود و رایگان بدست نمی‌آید و بهمین جهت پرولتاریا، چنانچه خواستار پیروزی بر بورژوازی باشد، باید «سیاستمداران طبقاتی» پرولتری خویش را بپرورد و آنهم سیاستمدارانی که دست کمی از سیاستمداران بورژوا نداشته باشند.

نگارنده نامه این نکته را بسیار خوب دریافته است که فقط شوراهای کارگری میتوانند وسیله نیل به هدف‌های پرولتاریا باشند نه پارلمان، و کسانیکه تا کنون این نکته را در نیافته‌اند، ولو علامه‌ترین فرد، مجرب‌ترین سیاستمدار، صدیق‌ترین سوسیالیست، متبحرترین مارکسیست، شریف‌ترین شهروند و بهترین سرپرست خانواده هم باشند، البته شریرترین مرتجعین هستند. ولی نگارنده نامه یک مسئله را حتی مطرح نمیسازد و فکر ضرورت طرح آنرا نیز به خاطر خطور نمیدهد و آن اینکه: آیا بدون وارد کردن سیاستمداران «شوروی» به درون پارلمان،

بدون متلاشی ساختن پارلمانتاریسم از درون آن و بدون تدارک لازم در درون خود پارلمان برای تحقق کامیابی شوراها در انجام وظیفه‌ای که برای برچیدن بساط پارلمان در پیش دارند، میتوان پیروزی شوراها را بر پارلمان تأمین کرد؟ و حال آنکه نگارنده نامه این فکر را کاملاً صحیح بیان داشته است که حزب کمونیست در انگلستان باید بر مبنای علمی عمل کند. و اما علم خواستار آنست که اولاً تجربه کشورهای دیگر در نظر گرفته شود، خاصه اگر این کشورهای دیگر که آنها نیز سرمایه‌داری هستند، با تجربه‌ای بسیار مشابه روبرو باشند یا همین چندی پیش آنرا از سر گذرانده باشند، ثانیاً تمام نیروها، گروهها، احزاب، طبقات و توده‌هایی که در درون این کشور فعالیت میکنند، مورد توجه قرار گیرند و سیاستی که اتخاذ میگردد بهیچوجه فقط برپایه تمایلات و نظریات و درجه آگاهی و آمادگی یک گروه یا یک حزب تنها برای مبارزه، استوار نباشد.

این صحیح است که هندرسن‌ها، کلاینس‌ها، ماکدونالدها و اسنودن‌ها مرتجعین درمان‌ناپذیر هستند. و نیز صحیح است که آنها میخواهند زمام حکومت را بدست خود گیرند (و ضمناً ائتلاف با بورژوازی را ترجیح میدهند) و میخواهند طبق همان قواعد کهنه بورژوایی «حکومت کنند» و وقتی به حکومت رسند حتماً بکردار همان شیدمان‌ها و نوسکه‌ها عمل خواهند کرد. همهٔ اینها صحیح است. ولی نتیجه‌ای که از اینجا بدست می‌آید بهیچوجه آن نیست که پشتیبانی از آنها خیانت به انقلاب است، بلکه آنست که انقلابیون طبقهٔ کارگر بخاطر مصالح انقلاب باید این حضرات را در حدود معین مورد پشتیبانی پارلمانی قرار دهند. برای توضیح این مطلب به دو سند سیاسی انگلیسی، که همین چندی پیش انتشار یافته است، استناد میورزم: ۱) نطق نخست‌وزیر للوید جرج در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۰ (مندرج در روزنامهٔ «The Manchester Guardian» (۷٤) مورخ ۱۹ مارس ۱۹۲۰) و ۲) استدلالات کمونیست «چپ» — بانو سیلویا پانکهورست در مقاله‌ای که بدان اشاره شد.

للوید جرج در نطق خود با آسکویت (که مخصوصاً به جلسه دعوت

شده بود، ولی از حضور در آن امتناع ورزید) و نیز با لیبرال‌هایی که نمیخواهند با محافظه‌کاران ائتلاف کنند، بلکه خواستار نزدیکی با حزب کارگر هستند، مباحثه میکرد. (در نامه رفیق گالاخر به هیئت تحریریه نیز به واقعیت روی آوردن لیبرال‌ها به حزب مستقل کارگر، اشاره شده است). للوید جرج سعی داشت ثابت کند که ائتلاف محکم لیبرال‌ها با محافظه‌کاران ضروریست، زیرا در غیراینصورت ممکن است حزب کارگر پیروز شود که للوید جرج «ترجیح» میدهد» آنرا حزب سوسیالیست «بنامد» و این حزب در راه برقراری «مالکیت جمعی» بر وسایل تولید میکوشد. رهبر بورژوازی انگلستان برای مستمعین خود یعنی نمایندگان حزب لیبرال در پارلمان نکته‌ای را که ظاهراً آنها هنوز از آن آگاهی نداشتند بزبانی عامه‌فهم توضیح داد و گفت: «این همان چیزیست که در فرانسه کمونیسم و در آلمان سوسیالیسم نامیده شده است و در روسیه بلشویسم نامیده میشود». للوید جرج در ادامه توضیح خود افزود که این امر از نظر اصولی برای لیبرالها پذیرفتنی نیست، زیرا لیبرال‌ها از نظر اصولی هوادار مالکیت خصوصی هستند. آنگاه سخنران اعلام داشت که «تمدن در خطر است» و بدین جهت لیبرال‌ها و محافظه‌کاران باید متحد شوند...

للوید جرج میگفت: «اگر شما به مناطق زراعتی بروید، تصدیق میکنم که در آنها تقسیم‌بندی‌های حزبی قدیمی را بهمان شکل پیشین آن خواهید دید. خطر از آنجا دور است. آنجا خطری شما را تهدید نمیکند. ولی وقتی دامنه کار به مناطق روستایی کشیده شود، در آنجا نیز خطر همان شدتی را بخود خواهد گرفت که اکنون در برخی از مناطق صنعتی مشاهده میشود. چهار پنجم کشور ما به صنعت و بازرگانی اشتغال دارد و سهمیه زراعت در آن بزحمت به یک پنجم میرسد. این یکی از نکاتی است که هر وقت من به خطراتی که آینده برای ما در بر دارد، می‌اندیشم، پیوسته آنرا در مدنظر دارم. در فرانسه اهالی زراعت‌پیشه‌اند و بهمین جهت

برای نظریات معین بنیاد استواری وجود دارد که چندان سریع تغییر نمی‌پذیرد و تکان دادن آن از طریق جنبش انقلابی چندان آسان نیست. در کشور ما حال بر منوال دیگریست. کشور ما را آسانتر از هر کشور دیگری در جهان میتوان واژگون ساخت و اگر تزلزل و نوسان در آن آغاز گردد ورشکستگی آن به علل پیشگفته شدیدتر از کشورهای دیگر خواهد بود».

خواننده از اینجا درمی‌یابد که آقای للوید جرج نه تنها بسیار هوشمند است، بلکه از مارکسیست‌ها نیز بسی نکته‌ها آموخته است. گناهی نخواهد داشت که ما هم بنوبه خود از للوید جرج نکته‌ای بیاموزیم.

نقل بخش زیرین مباحثاتی که پس از نطق للوید جرج در گرفت، نیز شایان توجه است:

«آقای والاس (Wallace): من میل داشتم بدانم که نخست‌وزیر نسبت به نتیجه سیاست خود در قبال کارگران صنعتی در مناطق صنعتی که بخش بسیار بزرگی از آنان اکنون لیبرال هستند و اینهمه پشتیبانی از ما بعمل می‌آورند، چه نظری دارد. آیا چنین نتیجه‌ای محتمل نیست که نیروی حزب کارگر با پیوستن کارگرانی به آن که اکنون یار و مدد کار صدیق ما هستند بمیزان عظیمی فزونی یابد؟

نخست‌وزیر: من در این باره بکلی نظر دیگری دارم. مبارزهٔ لیبرال‌ها علیه یکدیگر بیشک بخش بسیار بزرگی از لیبرال‌ها را از روی نومیدی بسوی حزب کارگر میراند و هم اکنون عدهٔ زیادی از لیبرال‌ها بسیار با کفایت به این حزب پیوسته‌اند و به بی‌اعتبار ساختن دولت مشغولند. نتیجه این امر بیشک آنست که روحیات عمومی بمیزان زیادی بسود حزب کارگر تقویت می‌پذیرد. چرخش افکار عمومی

در جهت لیبرال‌های خارج از حزب کارگر نیست، بلکه در جهت حزب کارگر است و تجدید انتخابات نیز در پاره‌ای از نقاط بر این واقعیت گواهی میدهد».

بطور گذرا یادآور میشویم که این داوری بنحو خاصی روشنگر آنست که چگونه هوشمندترین افراد بورژوازی سر درگم مانده‌اند و نمیتوانند از حماقت‌های اصلاح‌ناپذیر بپرهیزند. این همان عاملی است که موجب فنای بورژوازی خواهد شد. ولی افراد ما میتوانند حتی انواع حماقت‌ها هم مرتکب گردند (البته مشروط برآنکه این حماقت‌ها خیلی فاحش نباشند و بموقع، اصلاح شوند) ولی با وجود این سرانجام پیروز از کار در خواهند آمد.

سند سیاسی دیگر استدلالات زیرین کمونیست «چپ» بانو سیلویا پانکهورست است:

«... رفیق اینکپین (دبیر حزب سوسیالیست بریتانیا) حزب کارگر را «سازمان عمده جنبش طبقهٔ کارگر» مینامد. رفیق دیگری از حزب سوسیالیست بریتانیا در کنفرانس انترناسیونال سوم نظریهٔ حزب سوسیالیست بریتانیا را از این هم برجسته‌تر بیان داشت و گفت: «ما حزب کارگر را طبقهٔ کارگر متشکل میشماریم».

ما با چنین نظری دربارهٔ حزب کارگر موافق نیستیم. حزب کارگر از نظر تعداد اعضای خود بسیار بزرگ است، ولی بخش بسیار بزرگی از اعضای آن بی‌عمل و بیحالند. اینها مردان و زنان کارگری هستند که برای آن وارد تردیونیون شده‌اند که رفقای هم کارگاهشان عضو تردیونیون هستند و نیز برای آنکه میخواهند کمک مادی دریافت دارند.

ولی ما معترفیم که کثرت تعداد اعضای حزب کارگر در عین حال ناشی از این واقعیت است که حزب مزبور

آفریده آن مکتب فکریست که اکثریت طبقهٔ کارگر بریتانیا هنوز از چارچوب آن فرا نرفته است و حال آنکه موجبات دگرگونی‌های عظیم در اذهان مردم فراهم میگردد و مردم بزودی این وضع را دگرگون خواهند ساخت...».

«... حزب کارگر بریتانیا نیز مانند سازمانهای سوسیال‌میهن‌پرست کشورهای دیگر در جریان تکامل طبیعی جامعه، ناگزیر به حکومت خواهد رسید، و وظیفهٔ کمونیست‌ها تشکل نیروهایی است که بتوانند سوسیال‌میهن‌پرستان را سرنگون سازند و ما باید در کشور خود نه این کار را بتعویق اندازیم و نه تردیدی در آن نشان دهیم.

ما نباید نیروی خود را پخش کنیم و نیروی حزب کارگر را فزونی بخشیم. این حزب حتماً به حکومت خواهد رسید. ما باید نیروی خود را برای ایجاد جنبش کمونیستی که بر این حزب پیروز خواهد شد، متمرکز سازیم. حزب کارگر بزودی تشکیل دولت خواهد داد و اپوزیسیون انقلابی باید برای هجوم بر آن آماده باشد...».

بدینسان بورژوازی لیبرال از سیستم «دوحزبی» (متعلق به استثمارگران) که تجربه دیرین تاریخی مهر تقدیس بر آن زده بود — و برای استثمارگران مزایای فراوان در بر داشت — دست میکشد و اتحاد نیروهای هر دو حزب را برای مبارزه علیه حزب کارگر ضرور میشمارد. بخشی از لیبرال‌ها بکردار موشانی که از کشتی در حال غرق میگریزند، بسوی حزب کارگر روی می‌آورند. کمونیست‌های چپ انتقال قدرت را بدست حزب کارگر حتم میدانند و معترفند که اکثریت کارگران اکنون پشتیبان آنند. ولی آنها از اینجا نتیجه عجیبی میگیرند که رفیق سیلویا پانکهورست آنرا چنین بیان میدارد:

«حزب کمونیست نباید به سازش تن دردهد... این حزب باید آیین خود را منزه و استقلال خود را در قبال

رفرمیسم خدشه‌ناپذیر نگاهدارد. رسالت حزب کمونیست آنست که در صف اول گام بردارد و بدون توقف و بدون پیچیدن از راه خویش یکراست بسوی انقلاب کمونیستی پیش رود».

برعکس، از این واقعیت که اکثریت کارگران انگلستان هنوز از کرنسکی‌ها یا شیدمان‌های انگلیسی پیروی میکنند و هنوز دولت متشکل از این افراد را با محک تجربه‌ای که هم در روسیه و هم در آلمان برای روی آوردن توده‌های کارگر به کمونیسم لازم آمد، نیازموده‌اند، بدون هیچ تردیدی این نتیجه بدست می‌آید که کمونیست‌های انگلیسی باید در فعالیت پارلمانی شرکت جویند و باید از درون پارلمان به توده کارگر کمک کنند تا نتایج کار دولت هندرسن و اسنودن را در عمل ببینند و به هندرسن‌ها و اسنودن‌ها کمک کنند تا بر اتحاد للوید جرج و چرچیل فائق آیند. رفتاری جز این سعنایش دشوار ساختن امر انقلاب است، زیرا بدون ایجاد تحول در نظریات اکثریت طبقهٔ کارگر، انقلاب میسر نخواهد بود و این تحول هم با تجربه سیاسی توده‌ها پدید می‌آید و با تبلیغات تنها هرگز پدید نخواهد آمد. «به پیش، بدون سازش و بدون پیچیدن از راه خویش» — اگر چنین شعاری را اقلیت علناً ناتوانی از کارگران اعلام دارند که میدانند (یا بهرحال باید بدانند) اکثریت کارگران، در صورت پیروزی هندرسن و اسنودن بر للوید جرج و چرچیل، پس از زمانی کوتاه از این رهبران خود نومید خواهند شد و به پشتیبانی از کمونیسم خواهند پرداخت (و یا بهرحال در قبال آن روش بیطرفی و بخش بزرگی از آنان روش بیطرفی نیکخواهانه اتخاذ خواهند کرد) — با اعلام آن اشتباهی آشکار مرتکب میگردند. این درست بدان معنی است که ۱۰۰۰۰ سرباز هنگامی علیه ۵۰۰۰۰ سرباز خصم به نبرد برخیزند که وضع اقتضای آن دارد که «توقف کنند»، «از راهی که تاکنون میرفتند بسوی دیگر بپیچند» حتی به «سازش» تن در دهند و منتظر بمانند تا ۱۰۰۰۰۰ سرباز دیگری که برای تقویت آنها در نظر گرفته

شده‌اند ولی فوراً قادر به عمل نیستند، از راه برسند. اقدام به چنین نبردی کودکی روشنفکرانه است، نه تاکتیک جدی طبقهٔ انقلابی.

قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب‌ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم صحت آنرا تأیید کرده‌اند، نکات زیرین را دربردارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمارشونده و ستمزده به عدم امکان ادامهٔ زندگی کهنه بشیوهٔ کهنه پی برده خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استثمارگران نیز نتوانند بشیوهٔ سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی میتواند پیروز گردد که «پایینی‌ها» ادامهٔ زندگی بشیوهٔ کهنه را نخواهند و «بالایی‌ها» ادامهٔ حکومت بشیوهٔ کهنه را نتوانند. این حقیقت را بصورت دیگر میتوان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران همه‌گیر در سراسر کشور (یعنی بحرانی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را در بر گیرد) امکان‌پذیر نیست. بنابر این برای انقلاب میباید: اولاً اکثریت کارگران (یا بهرحال اکثریت کارگران آگاه، اندیشمند و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را بحد کمال دریابند و آماده باشند بخاطر آن مرگ را پذیرا شوند؛ ثانیاً طبقات حاکمه در زمینهٔ اداره امور دولت بچنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس‌مانده‌ترین توده‌ها را نیز بمیدان سیاست بکشانند (نشانه هر انقلاب اصیل عبارتست از افزایش سریع یعنی ده برابر شدن و حتی صد برابر شدن تعداد عناصر مستعد مبارزهٔ سیاسی در میان تودهٔ زحمتکش و ستمزده‌ای که پیش از آن بی‌عمل و عاطل مانده بود) و دولت را ناتوان کند و سرنگونی سریع آنرا برای انقلابیون میسر سازد.

در انگلستان، چنانکه ضمناً از همان نطق للوید جرج پیداست، این هر دو شرط انقلاب پرولتری موفقیت‌آمیز آشکارا فراهم می‌آید. اشتباهات کمونیست‌های چپ نیز اکنون درست بدان جهت بسیار خطرناک است که در میان برخی از انقلابیون به هر یک از این دو شرط برخورد بحد کافی سنجیده، بحد کافی دقیق، بحد کافی آگاهانه و بحد کافی دوراندیشانه مشاهده نمیشود. اگر ما گروه انقلابی نیستیم،

بلکه حزب طبقهٔ انقلابی هستیم و اگر میخواهیم توده‌ها را به پیروی از خود راغب سازیم (زیرا در غیر اینصورت بیم آنست که پرگویانی بیش نباشیم)، باید اولاً به هندرسن یا اسنودن کمک کنیم تا للوید جرج و چرچیل را درهم کوبند (بعبارت صحیح‌تر حتی اولی‌ها را واداریم تا دومی‌ها را در هم کوبند، زیرا اولی‌ها از پیروزی خود بیمنا کند!)؛ ثانیاً به اکثریت طبقهٔ کارگر کمک کنیم تا با تجربهٔ خویش به حقانیت ما یعنی فرومایگی کامل هندرسن‌ها و اسنودن‌ها، به سرشت خرده‌بورژوا و خیانتگر آنان و به ناگزیری ورشکستگی آنها یقین حاصل کنند؛ ثالثاً فرارسیدن لحظه‌ای را که در آن برپایه نومید شدن اکثریت کارگران از هندرسن‌ها میتوان دولت هندرسن‌ها را بیک ضربت و با امید جدی به کامیابی سرنگون ساخت، تسریع کنیم و در نظر داشته باشیم که این دولت در آنهنگام سراسیمه‌تر از پیش خود را به این در و آن در خواهد زد، زیرا هم اکنون می‌بینیم که حتی شخص بسیار هوشمند و پروپاقرصی چون للوید جرج که خرده‌بورژوا نیست، بلکه بزرگ بورژواست، چگونه به سراسیمگی کامل دچار گردیده است و چگونه هر روز بیش از پیش خود (و تمام بورژوازی) را ضعیف میسازد — دیروز از طریق «کشمکش‌هایش» با چرچیل و امروز از طریق «کشمکش‌هایش» با آسکویت.

میخواهم مطلب را از اینهم روشنتر بیان دارم. کمونیستهای انگلیسی بعقیده من، باید هر چهار حزب و گروه خود را (که همه آنها بسیار ضعیف و برخی از آنها ضعیفتر از ضعیف‌اند) بر بنیاد اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتمی در پارلمان، در یک حزب کمونیست متحد سازند. حزب کمونیست به هندرسن‌ها و اسنودن‌ها پیشنهاد «سازش» و توافق در انتخابات میکند، پیشنهادی بدین مضمون: مبارزهٔ مشترک علیه اتحاد للوید جرج و محافظه‌کاران، تقسیم کرسی‌های پارلمان به تناسب شماره آرایی که کارگران به حزب کارگر یا به کمونیست‌ها داده‌اند (نه در انتخابات بلکه از طریق رأی‌گیری خاص)، حفظ آزادی کامل در کار تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی. بدون شرط اخیر البته نباید تن به ائتلاف داد، زیرا این خیانت خواهد

بود: کمونیستهای انگلیسی باید از آزادی کامل خود برای افشای هندرسن‌ها و اسنودن‌ها با همان قاطعیتی دفاع کنند و آنرا محفوظ دارند که بلشویک‌های روس (طی پانزده سال از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷) در قبال هندرسن‌ها و اسنودن‌های روسی یعنی منشویک‌ها از آن دفاع میکردند و آنرا محفوظ میداشتند.

اگر هندرسن‌ها و اسنودن‌ها ائتلاف را با این شرایط بپذیرند، برد با ما خواهد بود، زیرا تعداد کرسی‌های پارلمان بهیچوجه برای ما مهم نیست، ما در بند تعداد کرسی نیستیم و در این زمینه گذشت‌پذیر خواهیم بود (ولی هندرسن‌ها و بویژه دوستان جدید — یا اربابان جدید — آنان یعنی لیبرال‌هایی که به حزب مستقل کارگر پیوسته‌اند، بیش از هرچیز در بند تعداد کرسی‌ها هستند). برد با ما خواهد بود، زیرا تبلیغات خود را درست در لحظه‌ای میان توده‌ها خواهیم برد که للوید جرج خود آنها را «به ستیز برانگیخته است» و بدینسان تنها به حزب کارگر کمک نخواهیم کرد تا دولت خود را زودتر تشکیل دهد، بلکه به توده‌ها نیز کمک خواهیم کرد تا بتمام تبلیغات تئوریک کمونیستی ما که آنرا بی هیچ کم و کاست و بدون مسکوت گذاردن هیچیک از نکات آن، علیه هندرسن‌ها انجام خواهیم داد، زودتر پی برند.

اگر هندرسن‌ها و اسنودن‌ها از ائتلاف با ما بر پایهٔ این شرایط سر باز زنند، برد از آنهم بیشتر با ما خواهد بود، زیرا فوراً به توده‌ها نشان خواهیم داد (در نظر داشته باشید که حتی در درون حزب کارگر مستقل صرفاً منشویک و کاملاً اپورتونیست نیز، توده هوادار شوراهاست) که هندرسن‌ها بستگی خویش را به سرمایه‌داران بر همپیوستگی صفوف تمام کارگر ترجیح میدهند. در قبال توده‌ها نیز برد فوری ما مسلم خواهد بود، زیرا آنها بویژه پس از آن توضیحات درخشان و بسیار صحیح و (برای کمونیسم) بسیار سودمندی که للوید جرج داده است، از همپیوستگی صفوف تمام کارگران علیه اتحاد للوید جرج با محافظه‌کاران، هواداری خواهند کرد. برد فوری ما مسلم خواهد بود، زیرا به توده‌ها نشان خواهیم داد که هندرسن‌ها و

اسئودن‌ها از پیروزی بر للوید جرج بیم دارند و میترسند به تنهایی زمام حکومت را بدست گیرند و پنهانی میکوشند تا از پشتیبانی للوید جرج که آشکارا علیه حزب کارگر دست یاری بسوی محافظه‌کاران دراز میکند، برخوردار گردند. باید خاطرنشان ساخت که در روسیه پس از انقلاب ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ (مطابق با تقویم قدیم) درست وجود عاملی با همین کیفیت موجب شد که تبلیغات بلشویک‌ها علیه منشویک‌ها و اس‌ارها (یعنی هندرسن‌ها و اسنودن‌های روسی) به کامیابی انجامد. ما به منشویک‌ها و اس‌ارها میگفتیم: زمام حکومت را تمام و کمال بدون بورژوازی بدست خود گیرید، زیرا شما در شوراها اکثریت دارید (در نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ بلشویک‌ها فقط ۱۳ درصد آراء را داشتند). ولی هندرسن‌ها و اسنودن‌های روسی میترسیدند زمام حکومت را بدون شرکت بورژوازی بدست گیرند و هنگامی هم که بورژوازی کار انجام انتخابات مجلس موسسان را بدفع‌الوقت میگذرانید، زیرا بخوبی میدانست که اکثریت را در چنین مجلسی اس‌ارها و منشویک‌ها * (که هر دوی آنها ائتلاف سیاسی بسیار محکمی با یکدیگر داشتند و عملاً نیز بیانگر یک دمکراسی خرده‌بورژوایی بودند) بدست خواهند آورد، اس‌ارها و منشویک‌ها توان آنرا نداشتند که برای جلوگیری از این دفع‌الوقت‌ها بطور جدی و پیگیر به مبارزه برخیزند.

در صورت امتناع هندرسن‌ها و اسنودن‌ها از ائتلاف با کمونیست‌ها برد فوری با کمونیست‌ها خواهد بود، زیرا بدینوسیله هواخواهی توده‌ها را بسوی خود جلب میکنند و هندرسن‌ها و اسنودن‌ها را بی‌اعتبار میسازند و اگر در این رهگذر ما چند کرسی پارلمانی را هم از دست

---

* در انتخابات مجلس موسسان روسیه در نوامبر سال ۱۹۱۷، بنابر آمارهایی که بیش از ۳۶ میلیون رأی‌دهنده را در برمیگیرد، ۲۵ درصد آراء به بلشویک‌ها، ۱۳ درصد به احزاب مختلف ملاکان و بورژوازی و ۶۲ درصد به دمکرات‌های خرده‌بورژوا یعنی به اس‌ارها و منشویک‌ها و گروههای کوچک خویشاوند آنان داده شد.

بدهیم هیچگونه اهمیتی برایمان نخواهد داشت. در چنین صورتی ما فقط در عده بسیار اندکی از حوزه‌های انتخاباتی کاملاً مطمئن یعنی در آن حوزه‌هایی کاندید خواهیم داد که شرکت کاندیدهای ما در انتخابات آنجا موجب پیروزی کاندید لیبرال بر کاندید لیبوریست (عضو حزب کارگر) نگردد. ما به تبلیغات انتخاباتی خواهیم پرداخت و در جریان آن اوراقی برای تبلیغ کمونیسم پخش خواهیم کرد و در تمام حوزه‌هایی که خود کاندید نداریم، توصیه خواهیم کرد که بسود لیبوریست و علیه بورژوازی رأی دهند. رفیق سیلویا پانکهورست و رفیق گالاخر اشتباه میکنند که این عمل را خیانت به کمونیسم یا استنکاف از مبارزه علیه سوسیال خیانت‌پیشگان میشمارند. برعکس، این عمل، بیگمان بسود انقلاب کمونیستی تمام خواهد شد.

برای کمونیست‌های انگلیسی اکنون در موارد بسیار زیاد حتی نزدیک شدن به توده‌ها و حتی واداشتن آنان به شنیدن سخنان خویش، دشوار است. ولی اگر من در برابر آنها بعنوان یک کمونیست سخن گویم و اعلام دارم که شما را دعوت میکنم بسود هندرسن و علیه للوید جرج رأی دهید، یقیناً حاضر خواهند شد حرفهایم را بشنوند و آنگاه خواهم توانست علاوه بر توضیح عامه‌فهم این حقیقت که چرا شوراها از پارلمان بهتر و دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری چرچیل (که در پس‌پرده «دمکراسی» بورژوایی استتار میگردد) بهتر است، این نکته را نیز توضیح دهم که میخواهم هندرسن را با رأی خود درست همانگونه نگهدارم که طناب شخص بدارآویخته را نگه میدارد، — من میتوانم توضیح دهم که توفیق هندرسن‌ها در تشکیل دولت خویش حقانیت مرا همانگونه ثابت خواهد کرد، توده‌ها را همانگونه بسوی من خواهد کشاند و مرگ سیاسی هندرسن‌ها و اسنودن‌ها را همانگونه تسریع خواهد کرد که در مورد همفکرانشان در روسیه و آلمان مشاهده شد.

و اگر به من اعتراض کنند که این تاکتیک بیش از اندازه «زیرکانه» یا بسیار پیچیده است و توده‌ها آنرا درک نخواهند کرد و اتخاذ چنین تاکتیکی نیروی ما را پخش میکند و از هم میپاشد و

مانع تمرکز آن برای انجام انقلاب شوروی میگردد و غیره، من در پاسخ متعرضین «چپ» خواهم گفت: گناه آیین‌پرستی سطحی خود را به گردن توده‌ها نیندازید! سطح فرهنگ توده‌ها در روسیه بیقین بالاتر از انگلستان نبود، بلکه پایین‌تر بود. با وجود این، توده‌ها مقصود بلشویک‌ها را در یافتند؛ و این امر که بلشویک‌ها در آستان انقلاب شوروی یعنی سپتامبر سال ۱۹۱۷—فهرستی از کاندیدهای خود برای پارلمان بورژوایی (مجلس موٴسسان) ترتیب دادند و در همان فردای انقلاب شوروی یعنی نوامبر سال ۱۹۱۷ — در انتخابات همان مجلس موٴسسانی که روز ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ طومار آنرا فرو پیچیدند، شرکت ورزیدند، نه تنها زیانی به آنان نرساند، بلکه بسودشان تمام شد.

در اینجا من نمیتوانم چگونگی دومین اختلاف نظر میان کمونیست‌های انگلیسی را بر سر اینکه آیا باید به حزب کارگر پیوست یا نه، بررسی کنم. من دربارهٔ این مسئله که بسبب ویژگی فوق‌العاده خصلت «حزب کارگر» بریتانیا و تفاوت فاحش سراپای ساختمانش با احزاب سیاسی معمولی بخش قاره‌ای اروپا، بسیار بغرنج است، مدارک بسیار اندکی در اختیار دارم. ولی در یک نکته شکی نیست و آن اینکه اولاً در مورد این مسئله نیز هرکس بخواهد تاکتیک پرولتاریای انقلابی را بر پایهٔ اصولی از قبیل: «حزب کمونیست باید آیین خود را منزه و استقلال خود را در قبال رفورمیسم خدشه‌ناپذیر نگاه دارد و رسالت حزب کمونیست آنست که در صف اول گام بردارد و بدون توقف و بدون پیچیدن از راه خویش یکراست بسوی انقلاب کمونیستی پیش رود» استوار سازد، — ناگزیر دچار اشتباه میگردد، زیرا پیروی از چنین اصولی فقط تکرار اشتباه کمونارهای بلانکیست فرانسه خواهد بود که در سال ۱۸۷٤ شعار «نفی» هرگونه سازش و هر گونه توقف در بین راه را اعلام میداشتند. ثانیاً شکی نیست که در این زمینه نیز مانند همیشه وظیفه‌ای که باید انجام گیرد عبارتست از توانایی کاربرد اصول عام و بنیادی کمونیسم بر وفق آن ویژگی مناسبات میان طبقات و احزاب، بر وفق آن ویژگی سیر تکامل عینی در جهت کمونیسم

که خاص هر کشوریست و باید توانست آنرا پژوهید و یافت و شناخت.

ولی این مطلب را باید در پیوندش نه تنها با کمونیسم انگلستان، بلکه با نتایج عامی که از چگونگی تکامل کمونیسم در تمام کشورهای سرمایه‌داری ناشی میشود، بررسی کرد. ما نیز اکنون به این مبحث خواهیم پرداخت.

۱۰

نتایجی چند

انقلاب بورژوایی سال ۱۹۰۵ روسیه نمایانگر چرخشی بسیار ویژه در سیر تاریخ جهانی بود: در یکی از واپس‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، جنبش اعتصابی چنان دامنه و چنان نیرو گرفت که نظیر آن در جهان دیده نشده بود. تنها در نخستین ماه سال ۱۹۰۵ شمارهٔ اعتصاب‌کنندگان از ده برابر میانگین سالانه شماره اعتصاب کنندگان در دوران ده سال پیشین (۱۸۹۵ — ۱۹۰۴) فزونتر گشت و از ژانویه تا اکتبر سال ۱۹۰۵ دامنهٔ اعتصابات، پی در پی و با ابعادی عظیم گسترش پذیرفت. روسیهٔ واپس‌مانده، تحت تأثیر یک سلسله عوامل تاریخی کاملاً ویژه، نخستین کشوری بود که نه تنها نمونه‌ای از پیشرفت جهش‌وار فعالیت خودجوش توده‌های ستمزده را در هنگام انقلاب به جهانیان عرضه داشت (در تمام انقلاب‌های بزرگ حال بر همین منوال بوده است)، بلکه نقش پرولتاریا را که اهمیتش بینهایت فزونتر از اهمیت تعدادش در میان اهالی بود و همچنین درآمیزی اعتصاب اقتصادی و سیاسی و تبدیل اعتصاب سیاسی به قیام مسلحانه و پیدایش شکل نوین پیکار توده‌ای و سازمان توده‌ای طبقات ستمدیده از سرمایه‌داری — یعنی شوراها را نیز بر آنان آشکار ساخت.

انقلاب‌های فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ به گسترش همه‌جانبه شوراها در سراسر کشور و سپس به پیروزی شوراها در انقلاب پرولتری، سوسیالیستی، انجامید. آنگاه طی زمانی کمتر از دو سال پس از آن جهانشمول بودن شوراها یعنی رواج این شکل از پیکار و سازمان در قلمرو جنبش جهانی کارگری و نیز رسالت تاریخی شوراها در نقش گورکن، وارث و جانشین پارلمانتاریسم بورژوایی و بطور کلی دمکراسی بورژوایی، نمودار گشت.

مطلب بدینجا پایان نمی‌پذیرد. تاریخ جنبش کارگری اینک نشان میدهد که این جنبش در تمام کشورها مبارزهٔ کمونیسم نوزاد و رویان و پویان بسوی پیروزی را اولًا و بطور عمده علیه «منشویسم» خویش (در هر کشور) یعنی علیه اپورتونیسم و سوسیال‌شوینیسم و ثانیاً — و باصطلاح بصورت متمم — علیه کمونیسم «چپ» در پیش دارد (و هم اکنون این مبارزه را آغاز کرده است). مبارزه نخستین، در تمام کشورها و ظاهراً بدون هیچ استثناء، بصورت مبارزه میان انترناسیونال دوم (که دیگر عملاً به نیستی گراییده) و انترناسیونال سوم دامن گسترده است. مبارزهٔ دوم، هم در آلمان، هم در انگلستان، هم در ایتالیا و هم در آمریکا (در این کشور دست کم بخش معینی از سازمان «کارگران صنعتی جهان» و جریان‌های آنارشیست سندیکالیست همزمان با قبول تقریباً همگانی و تقریباً تام و تمام سیستم شوروی، از اشتباهات کمونیسم چپ دفاع میکنند) و هم در فرانسه (منظور چگونگی روش بخشی از سندیکالیست‌های پیشین این کشور در قبال حزب سیاسی و پارلمانتاریسم است. ضمناً آنها نیز همزمان با اتخاذ این روش سیستم شوروی را قبول دارند)، — مشاهده میشود و به بیان دیگر این مبارزه نه تنها در مقیاس بین‌المللی، بلکه بیشک در مقیاس سراسر گیتی انجام میگیرد.

ولی جنبش کارگری در همانحال که همه‌جا مکتب مقدماتی و در ماهیت امر مکتب همگونی را برای پیروزی بر بورژوازی میگذراند، تکامل آن در هر کشور بشیوهٔ‌خاص انجام می‌پذیرد. ضمناً کشورهای بزرگ و پیشرفته سرمایه‌داری این راه را از بلشویسم که تاریخ مهلتی

پانزده‌ساله به آن داد تا بصورت یک جریان متشکل سیاسی در آید و مقدمات پیروزی خود را بر بورژوازی فراهم سازد، بس سریعتر میپیمایند. انترناسیونال سوم در همین مهلت کوتاه یکساله‌ای که از تأسیسش میگذرد، به پیروزی قطعی دست یافته و انترناسیونال دوم زرد * و سوسیال‌شوینیست را که تا همین چند ماه پیش بمراتب نیرومندتر از انترناسیونال سوم بود و استوار و پرتوان مینمود و از کمکهای همه‌جانبه — مستقیم و غیرمستقیم، مادی (مقامات وزارتی، گذرنامه، جرائد) و معنوی بورژوازی جهانی برخوردار بود، درهم کوبیده است.

اکنون حاق مطلب در آنست که کمونیستهای هر کشور بتوانند هم وظایف بنیادی و اصولی مبارزه علیه اپورتونیسم و علیه آیین‌پرستی سطحی «چپ» و هم ویژگی‌های مشخصی را که این مبارزه در هر کشور بر حسب مختصات اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ترکیب ملی (ایرلند و غیره) و نیز وضع مستعمرات آن و تقسیم‌بندی‌های مذهبی و غیره و غیره کسب میکند و ناگزیر باید کسب کند، — با آگاهی کامل در نظر گیرند. نارضایی از انترناسیونال دوم همه‌جا احساس میشود، دامن میگسترد و شدت می‌پذیرد — هم بسبب اپورتونیسم آن و هم بسبب ناتوانی یا بی کفایتی آن برای ایجاد یک کانون واقعاً متمرکز و واقعاً رهبری‌کننده که بتواند رهنمای تاکتیک بین‌المللی پرولتاریای انقلابی در مبارزه‌اش بخاطر پی‌ریزی جمهوری جهانی شوروی باشد. باید این نکته را بروشنی دریافت که چنین کانون رهبری‌کننده‌ای را بهیچوجه نمیتوان بر پایهٔ قواعد تاکتیکی قالبی، یکنواخت و همگون مبارزه بنیاد نهاد. تا زمانی که تمایزات ملی و دولتی میان خلق‌ها و کشورها برجای هستند — و باید توجه

---

* صفت «زرد» را در قرون پیشین اروپاییان در مورد «خطر زرد» یعنی خطر ایلغار مغولان چنگیزی بکار میبردند. در قاموس انقلابیون این صفت به عناصر اعتصاب‌شکن و به اتحادیه‌های ضدانقلابی و بطور کلی به سازمانهای رفرمیست همدست سرمایه‌داران و امپریالیسم اطلاق میگردد. مترجم.

داشت که این تمایزات حتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا در عرصه جهانی طی دورانی بسیار و بسیار طولانی همچنان بر جای خواهند ماند — لازمه‌ٔ وحدت تاکتیک بین‌المللی جنبش کارگری کمونیستی تمام کشورها برانداختن تنوع تمایزات ملی و محو این تمایزات نیست (در لحظه کنونی این یک پندار پوچ است)، بلکه بکار بردن اصول بنیادی کمونیسم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) بشیوه‌ای است که این اصول را در جزئیات بدرستی تغییر شکل دهد، با تمایزات ملی و دولتی هر کشور بدرستی دمساز کند و بر آنها انطباق دهد. بررسی، پژوهش، کشف یا حدس و دریافت خصوصیات ملی و ویژگی‌های ملی در برخوردهای مشخص هر کشور به حل مسئله بین‌المللی واحد یعنی پیروزی بر اپورتونیسم و آیین‌پرستی سطحی چپ‌روانه در درون جنبش کارگری و نیز سرنگونی بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا — چنین است وظیفه عمده ما در این لحظهٔ تاریخی که تمام کشورهای پیشرفته (و نه تنها کشورهای پیشرفته) در آن بسر میبرند. در زمینه جلب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر و سوق دادن آن به راه هواداری از حکومت شوروی و روی بر تافتن از پارلمانتاریسم، به راه هواداری از دیکتاتوری پرولتاریا و روی بر تافتن از دمکراسی بورژوایی، هم اکنون کار عمده انجام گرفته است. ولی این البته بهیچوجه تمام کار نیست و تا پایان آن هنوز راهی بسیار و بسیار دراز در پیش خواهد بود. اکنون باید تمام نیرو و تمام توجه را برای برداشتن گام بعدی یعنی تفحص چگونگی شکل گذار یا رسیدن به انقلاب پرولتری، متمرکز ساخت. بنظر میرسد که این امر اهمیت کمتری دارد — و از نظر معینی واقعاً هم چنین است — ولی در عوض به حل عملی مسئله عملاً نزدیکتر است.

پیشاهنگ پرولتری از نظر ایدئولوژیک تسخیر شده است. این امر اهمیت عمده دارد. بدون آن حتی یک گام هم نمیشود بسوی پیروزی برداشت. ولی از اینجا تا پیروزی هنوز راهی بس دراز در پیش است. تنها به نیروی پیشاهنگ نمیتوان به پیروزی رسید. کشاندن پیشاهنگ

یکه و تنها به میدان پیکار قطعی، هنگامیکه هنوز تمام طبقه و توده‌های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برنخاسته یا دست کم موضع بیطرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده و از پشتیبانی از دشمن آن بکلی دست نکشیده‌اند، — اقدامی است نه تنها نابخردانه، بلکه حتی تبهکارانه. و اما برای آنکه واقعاً تمام طبقه و توده‌های واقعاً انبوه زحمتکشان و ستمدیدگان از سرمایه، چنین موضعی اتخاذ کنند، — تنها تبلیغ و ترویج تئوری کافی نیست. برای این کار تجربهٔ سیاسی خود این توده‌ها لازم است. چنین است قانون اساسی تمام انقلاب‌های کبیر که صحت آن اکنون نه تنها در روسیه، بلکه در آلمان نیز با قدرت و صراحتی شگفت‌انگیز به ثبوت رسیده است. نه تنها بر توده‌های بی‌فرهنگ و غالباً بیسواد روسیه، بلکه بر توده‌های بسیار با فرهنگ و عموماً با سواد آلمان نیز لازم آمد تا تمام زبونی، کمال بی‌ارادگی، غایت فروماندگی، نهایت چاکرپیشگی در پیشگاه بورژوازی، منتهای فرومایگی دولت شهسواران عرصه انترناسیونال دوم و تمام ناگزیری دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) مثل یگانه آلترناتیف نسبت به دیکتاتوری پرولتاریا را در تاروپود وجود خود احساس کنند و فقط پس از آن با قاطعیت به کمونیسم روی آورند.

وظیفهٔ دست اول پیشاهنگ آگاه جنبش جهانی کارگری یعنی احزاب کمونیست و گروهها و جریان‌های کمونیستی آنست که بتوانند توده‌های انبوه را (که اکنون در اکثر موارد هنوز خواب‌آلوده، دلمرده، اسیر عادات کهنه و بدون جنبش مانده و بیدار نشده‌اند) به این موضع نوین برسانند یا به بیان صحیحتر، بتوانند نه تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در جریان رسیدن یا گذار آنان به موضع نوین، رهبری کنند. انجام وظیفهٔ تاریخی اول (یعنی جلب پیشاهنگ آگاه پرولتاریا بسوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقهٔ کارگر)، چنانکه دیدیم، بدون پیروزی کامل ایدئولوژیک و سیاسی بر اپورتونیسم و سوسیال‌شوینیسم، میسر نبود، ولی انجام وظیفهٔ دوم که اکنون به وظیفهٔ دست اول بدل گردیده است یعنی توانایی رساندن توده‌ها به

سوضع نوین که با تکیه بر آن میتوان پیروزی پیشاهنگ را در انقلاب تأمین کرد، بدون بر انداختن آیین پرستی سطحی «چپ» و بدون غلبهٔ کامل بر اشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات، میسر نخواهد بود.

تا زمانیکه سخن از جلب پیشاهنگ پرولتاریا بسوی کمونیسم درمیان بود (و در حدودی که هنوز از آن سخن درمیان است)، تا آنزمان و در این حدود کار ترویج تئوری در جای اول قرار دارد. در این زمینه حتی محفل‌ها نیز با تمام نقاط ضعف ناشی از محفل گرایی، سودمندند و نتایج ثمربخش ببار میآورند. ولی وقتی از فعالیت عملی توده‌ها و از گسترش ارتش‌های ملیونی (اگر بکار بردن چنین اصطلاحی جایز باشد) یعنی آرایش تمام نیروهای طبقاتی یک جامعه برای پیکار نهایی و قطعی سخن بمیان می‌آید، دیگر تنها با ورزیدگی در زمینهٔ ترویج تئوری و تنها با تکرار حقایق مربوط به کمونیسم «ناب» هیچ کاری از پیش نمیرود. در این عرصه سخن از شمار صدها و هزارها نیست که یک مروج تئوری (پروپاگاندیست م.) یعنی عضو گروه کوچکی که هنوز توده‌ها را رهبری نکرده، عملاً بدان میپردازد؛ سروکار ما در اینجا با ملیون‌ها و دهها میلیون است. سئوالی که در اینجا باید در برابر خود مطرح ساخت تنها این نیست که آیا ما پیشاهنگ طبقهٔ انقلابی را مجاب کرده‌ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن اینست که آیا نیروهای دارای اثربخشی تاریخی تمام طبقات جامعهٔ معین، و حتماً تمام طبقات این جامعه بدون استثناء، بطریقی گسترش یافته‌اند که لحظهٔ پیکار قطعی کاملاً فرا رسیده باشد یعنی بطریقی انجام گرفته است که: ۱) تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما بحد کافی سردرگم شده باشند، بحد کافی با هم ستیز کرده باشند و در مبارزه‌ای برون از حیطه قدرتشان خود را بحد کافی ناتوان کرده باشند؛ ۲) تمام عناصر متزلزل، مردد، نا استوار، لایه‌های میانین یعنی خرده‌بورژوازی و دمکراسی خرده‌بورژوایی بشکلی متمایز و برون از جمع بورژوازی، خود را بحد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکستگی عملی خویش بحد کافی بی‌آبرو شده باشند و ۳) در محیط پرولتاریا گرایش روحیات عمومی بسوی پشتیبانی از قاطع‌ترین و

متهورانه‌ترین اقدامات انقلابی علیه بورژوازی آغاز گردیده و این روحیات بشدت رو به اوج باشد. در چنین صورتی لحظهٔ انقلاب فرارسیده و در چنین صورتی پیروزی ما، چنانچه تمام شرایطی را که در بالا بر شمردیم و به اختصار بیان داشتیم، بدرستی در نظر گیریم و لحظهٔ عمل را بدرستی برگزینیم، تأمین است.

اختلاف نظر میان چرچیل‌ها و للوید جرج‌ها — این رجال سیاسی در تمام کشورها، با اندک تمایزات ملی، وجود دارند — از یکسو و میان هندرسن‌ها و للوید جرج‌ها از سوی دیگر، در نظر کمونیسم ناب یعنی کمونیسم تجریدی که هنوز به پختگی لازم برای انجام فعالیت عملی توده‌ای و سیاسی نرسیده است، بکلی بی‌اهمیت و ناچیز مینماید. ولی وجود این اختلافات برای انجام فعالیت عملی توده‌ها بسیار و بسیار مهم است. اصل کار و تمام وظیفه یک فرد کمونیست که میخواهد نه تنها مروج آگاه، معتقد و با ایمان بلکه در عین حال رهبر عملی توده‌ها در انقلاب باشد، آنست که بتواند این اختلافات را ارزیابی کند و لحظه‌ای را که تصادمات ناگزیر میان این «دوستان» به نهایت شدت خود میرسد و تمام «دوستان» را یکجا زبون و ناتوان میسازد، بدرستی دریابد. باید وفاداری اکید و بی‌خدشه به اندیشه‌های کمونیسم را با توانایی تن در دادن به هر گونه سازش عملی ضرور و هر گونه مانور، ساخت و پاخت، پیچ و خم، عقب‌نشینی و غیره در آمیخت تا ظهور و افول قدرت سیاسی هندرسن‌ها (یا قهرمانان انترناسیونال دوم — چنانچه نخواهیم از افراد بیانگر دمکراسی خرده‌بورژوایی که خود را سوسیالیست مینامند، جداگانه نام ببریم) و ورشکستگی آنان را در عرصهٔ عمل که جنبه ناگزیر دارد و اذهان توده‌ها را درست مطابق با روح معتقدات ما و درست در جهت کمونیسم روشن‌میسازد و نیز کشمکش‌ها، جدال‌ها، تصادمات ناگزیر و گسیختگی کامل پیوند میان هندرسن‌ها — للوید جرج‌ها — چرچیل‌ها (منشویک‌ها و اس‌ارها — کادت‌ها — سلطنت‌طلبان؛ شیدمان‌ها — بورژوازی — پیروان کاپ و غیره) را تسریع کرد و هنگامیکه گسیختگی پیوند میان تمام این «تکیه‌گاه‌های مالکیت خصوصی مقدس» بحد اعلای خود

میرسد، لحظهٔ عمل را چنان صحیح برگزید که بتوان به نیروی تعرض قاطع پرولتاریا همه آنها را در هم کوبید و قدرت سیاسی را به تصرف در آورد.

تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب‌ها خصوصاً همواره پر مضمون‌تر، متنوعتر، پرشاخه‌تر، زنده‌تر و «زیرک‌تر» از آنست که در تصور بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگان پیشروترین طبقات میگنجد. علت آن نیز روشن است، زیرا بهترین پیشاهنگ‌ها بیانگر شعور، اراده، شور و شوق و تصورات دهها هزار انسانند، و حال آنکه انقلاب به نیروی شعور، اراده، شور و شوق و تصورات دهها میلیون انسان که تازیانه‌های پیکار پرتب و تاب میان طبقات آنها را به جنبش وا میدارد و آنهم در لحظاتی که تمام استعدادهای انسانی اوج میگیرد و با حدت و شدتی خاص بکار میافتد، — تحقق می‌پذیرد. اینجا دو نتیجهٔ عملی بسیار مهم بدست می‌آید: نخست آنکه طبقهٔ انقلابی برای انجام وظیفهٔ خود باید بتواند فن استفاده از تمام اشکال یا جوانب فعالیت اجتماعی را بدون هیچ استثناء فرا گیرد (و پس از تصرف قدرت سیاسی هر آنچه را که پیش از تصرف آن ناتمام گذارده بود به فرجام رساند و آنهم گاه در کمال بی‌پروایی و با تن در دادن به مخاطرات عظیم)، دوم آنکه طبقهٔ انقلابی باید برای تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر، آماده باشد.

هر کس تصدیق دارد ارتشی که خود را برای فرا گرفتن فن کار با انواع سلاح‌ها و تمام وسایل و شیوه‌هایی که دشمن برای پیکار در دست دارد یا ممکن است بدست آورد، آماده نسازد، رفتارش نابخردانه و حتی تبهکارانه است. این مطلب در عرصه سیاست بیشتر صدق میکند تا در امور جنگی. در سیاست خیلی کمتر میتوان از پیش دریافت که هنگام پیش‌آمد این یا آن وضع چه شیوه‌هایی از مبارزه را میتوان بکار برد که برای ما سودمند باشد. اگر ما برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی نداشته باشیم، آنگاه چنانچه تغییرات حاصله در وضع طبقات دیگر که مستقل از اراده ما صورت میگیرد، شکل و شیوه‌ای از فعالیت را در دستور روز قرار دهد که ما در

آن بسیار ضعیف باشیم، با شکستی عظیم — و گاه حتی شکست قطعی — روبرو خواهیم شد. ولی اگر برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی داشته باشیم، از آنجا که ما بیانگر منافع طبقه واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال نیز به ما امکان ندهد تا سلاحی را بکار اندازیم که حداکثر خطر را برای دشمن در بردارد و با حداکثر سرعت ضربات مرگبار بر او وارد میسازد، باز هم پیروزی ما مسلم خواهد بود. انقلابیون بی‌تجربه غالباً می‌پندارند که کاربرد شیوه‌های علنی مبارزه جنبهٔ اپورتونیستی دارد و فقط کاربرد شیوه‌های غیرعلنی مبارزه اقدام انقلابی است. علت این پندار هم آنست که بورژوازی بویژه در این زمینه کارگران را غالباً (و پیش از همه در ادوار «آرامش» یعنی در ادواری که آتش انقلاب خاموش بوده) فریفته و اغفال کرده است. ولی چنین تصوری نادرست است. این راست است که احزاب و رهبرانی که نمیتوانند یا نمیخواهند (نگو نمیتوانم، بگو نمی‌خواهم) شیوه‌های غیرعلنی مبارزه را در اوضاع و احوالی نظیر مثلاً دوران جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ که بورژوازی آزادترین کشورهای دمکراتیک با گستاخی و لجام گسیختگی بیسابقه‌ای کارگران را میفریفت و افشای حقایق مربوط به خصلت غارتگرانه جنگ را ممنوع کرده بود، — بکار برند، اپورتونیست هستند و به طبقهٔ کارگر خیانت میکنند. ولی انقلابیونی که نمیتوانند اشکال غیرعلنی مبارزه را با تمام اشکال علنی آن در آمیزند، انقلابیون بسیار بدی هستند. انقلابی شدن بهنگامی که آتش انقلاب شعله کشیده و زبانه‌های آن همه‌جا را فرا گرفته است و عناصری از هر قماش بصرف شیفتگی یا بخاطر مد و حتی گاه بهوای جاه و مقام به صفوف انقلاب می‌پیوندند، کار دشواری نیست. پرولتاریا بعدها، یعنی پس از آنکه پیروزیش به فرجام رسید، باید زحماتی بسیار شاق و میتوان گفت عذابی الیم متحمل شود تا گریبان خود را از چنگ این انقلابیون دروغین «برهاند». بسی دشوارتر — و بهمان نسبت ارزنده‌تر — است که انسان هنگامی که شرایط لازم برای پیکار مستقیم، آشکار، واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی، هنوز فراهم نیامده است، بتواند انقلابی باشد و در

سازمان‌های غیر انقلابی و چه بسا صرفاً ارتجاعی، در محیطی غیرانقلابی، در میان توده‌هایی که قادر نیستند ضرورت کاربرد شیوه عمل انقلابی را فوراً دریابند، از منافع انقلاب (با کار در زمینه ترویج تئوری و فعالیت تبلیغاتی و سازمانی) دفاع کند. وظیفهٔ عمده کمونیسم معاصر در اروپای باختری و آمریکا آنست که بتواند مسیر مشخص حوادث یا چرخش خاصی را که در سیر حوادث پدید میگردد و توده‌ها را به عرصهٔ پیکار انقلابی سترگ، واقعی، قطعی و نهایی میرساند — بیابد، لمس کند و بدرستی تعیین کند.

بر سبیل مثال انگلستان را در نظر بگیریم. ما نمیتوانیم بدانیم — و هیچکس هم قادر نیست از پیش معلوم کند که آتش انقلاب واقعی پرولتری چه وقت در انگلستان شعله‌ور خواهد شد و چه انگیزه‌ای بیش از همه توده‌های بسیار انبوه را، که اکنون در خوابند، بیدار خواهد کرد، به جوش خواهد آورد و به عرصهٔ پیکار خواهد کشاند. بدینجهت ما موظفیم مقدمات کار خود را بشیوه‌ای فراهم سازیم که (طبق اصطلاحی که پلخانف فقید هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود، دوست داشت آنرا بکار برد) «چهار دست و پا نعل شده» باشیم. شاید یک بحران پارلمانی انگیزه‌ای گردد که «رخنه پدید آورد» و «قشر یخ را درهم شکند» و شاید بحران ناشی از سردرگمی بازنشدنی کلاف تضادهای استعماری و امپریالیستی که روزبروز حدتی دردناکتر و شدتی فزاینده‌تر بخود میگیرد، چنین انگیزه‌ای پدید آورد؛ شاید هم انگیزه ثالث و غیره و غیره دیگری پدید آید. حرف ما این نیست که چه مبارزه‌ای سرنوشت انقلاب پرولتری را در انگلستان تعیین خواهد کرد (این مطلب برای هیچیک از کمونیست‌ها تردیدی بر نمی‌انگیزد، این مسئله برای همهٔ ما حل شده و بطور قطعی هم حل شده است). ما از آن انگیزه‌ای سخن میگوییم که توده‌های پرولتری را که اکنون در خوابند به جنبش واخواهد داشت و آنها را کاملاً به آستان انقلاب خواهد رساند. فراموش نکنیم که مثلاً در جمهوری بورژوایی فرانسه، در اوضاع و احوالی، که هم از نظر بین‌المللی و هم از نظر داخلی صد بار کمتر از امروز خصلت انقلابی داشت، انگیزه «ناگهانی»

و «ناچیزی» (چون حادثه دریفوس (۷۰))، که فقط نشانگر یکی از هزاران شیادی نابکارانه محافل نظامی مرتجع بود، کافی بود برای آنکه مردم را کاملاً به آستان جنگ داخلی برساند!

کمونیست‌ها باید در انگلستان پیوسته و بشیوه‌ای پیگیر و خستگی‌ناپذیر هم از انتخابات پارلمانی و هم از تمام تغییرات ناگهانی سیاست امپریالیستی دولت بریتانیا در قبال ایرلند و سیاست مستعمراتی سراسر جهان و نیز از تمام رشته‌ها، عرصه‌ها و جوانب دیگر زندگی جامعه استفاده کنند و فعالیت خود را در تمام این بخش‌ها بشیوه نوین، بشیوهٔ کمونیستی یعنی نه بکردار انترناسیونال دوم، بلکه بکردار انترناسیونال سوم انجام دهند. من در اینجا نه فرصت دارم و نه جای آن هست که به تشریح شیوه‌های شرکت «روسی» یعنی «بلشویکی» در انتخابات پارلمانی و در مبارزات پارلمانی بپردازم، ولی میتوانم به کمونیست‌های خارجی اطمینان دهم که این شیوه‌ها با شیوه‌های فعالیت پارلمانی معمول در اروپای غربی هیچگونه شباهتی نداشتند. از اینجا غالباً چنین نتیجه میگیرند که: «بله، در کشور شما، روسیه، حال بر این منوال بود، ولی پارلمانتاریسم در کشور ما بر منوال دیگریست». این نتیجه‌گیری نادرست است. در عالم وجود کمونیست‌ها، هواداران انترناسیونال سوم در هر کشور برای همین است که فعالیت کهنه سوسیالیستی، تردیونیونیستی، سندیکالیستی و پارلمانی را در تمام جهات و در جمیع عرصه‌ها به فعالیت نوین یعنی کمونیستی بدل سازند. در انتخابات ما هم رگه‌های اپورتونیستی و تمام عیار بورژوایی، رگه‌های کارچاق کنی و شیادی سرمایه‌داری همیشه بحد وفور وجود داشتند. کمونیست‌های اروپای غربی و آمریکا باید بتوانند پارلمانتاریسم نوین و دیگر گونه‌ای فارغ از اپورتونیسم و جاه‌طلبی پدید آرند تا: حزب کمونیست‌ها شعارهای خود را اعلام دارد و پرولترهای راستین بیاری تهیدستان غیرمتشکل و سخت توسری خورده، اوراق تبلیغاتی پخش کنند و مقصدهای لازم برسانند، بسراغ خانه‌های کارگران، کلبه‌های پرولترهای روستا و دهقانان کوره‌ده‌های دورافتاده بروند (در اروپا خوشبختانه دهات دورافتاده و سوت و کور بمراتب کمتر از کشور ما

و در انگلستان بکلی کمیاب است)، به میکده‌های پاتوق مردمان بسیار ساده سر بزنند، به اتحادیه‌ها، جمعیت‌ها و جلسات اتفاقی مردمان بسیار ساده راه یابند، با مردم دانشمندمآبانه (و بشیوه نچندان پارلمانی) سخن نگویند، ذره‌ای در پی «کرسی» پارلمان نباشند، بلکه همه‌جا برای بیداری افکار بکوشند، توده را بسوی خود بکشند، از هر کلام بورژوازی اتخاذ سند کنند، از دستگاهی که خود او ساخته یعنی از انتخاباتی که او تعیین کرده و از دعوت‌هایی که او از عموم خلق بعمل آورده است، استفاده کنند و مردم را با بلشویسم چنان آشنا سازند که در ادوار غیر انتخاباتی (در محیط تسلط بورژوازی) هیچگاه میسر نبوده است (البته باستثناء لحظات اعتصابات بزرگ که طی آن مثلاً در کشور ما عین همین دستگاه تبلیغات عموم خلق حتی با شدت و اثربخشی بیشتر عمل میکرد). انجام این وظیفه در اروپای غربی و آمریکا کاریست بسیار دشوار، بسیار و بسیار دشوار، ولی آنرا میتوان و باید انجام داد، زیرا وظایف ناشی از کمونیسم را اصولاً بدون زحمت نمیتوان بانجام رساند و زحمت را هم باید برای انجام وظایف عملی کشید که بیش از پیش اشکال متنوع کسب میکند، بیش از پیش با تمام رشته‌های زندگی اجتماعی مربوط میگردد و بیش از پیش رشته‌ای از پس رشتهٔ دیگر و عرصه‌ای از پس عرصه دیگر را از چنگ بورژوازی برون میکشد.

در همان انگلستان نیز باید کار ترویج تئوری و تبلیغات و فعالیت سازمانی در ارتش و در میان ملیت‌های ستمکش و نابرابر حقوق دولت «خودی» (ایرلند، مستعمرات) را بشیوه‌ای نوین (یعنی نه سوسیالیستی، بلکه کمونیستی، نه رفرمیستی، بلکه انقلابی) سامان داد. زیرا در تمام این عرصه‌های زندگی اجتماعی، در دوران امپریالیسم عموماً و بویژه در حال حاضر یعنی پس از جنگی که شیره‌جان خلق‌ها را مکیده است و چشم‌ها را برای مشاهده حقیقت (یعنی اینکه دهها میلیون انسان فقط برای حل این مسئله کشته و معلول شدند که درندگان انگلیسی، کشورهای بیشتری را تاراج کنند یا درندگان آلمانی) بسرعت میگشاید، — آری در تمام این عرصه‌های زندگی اجتماعی مواد محترقه فراوان رویهم

انباشته میشود و انگیزه‌های فراوان برای بروز تصادمات، بحران‌ها و حدت مبارزات طبقاتی پدید میگردد. ما نمیدانیم و نمیتوانیم هم بدانیم که از میان انبوه جرقه‌های بیشماری، که اکنون تحت تأثیر بحران جهانی اقتصادی و سیاسی از همه‌جا به روی تمام کشورها فرو میبارد، کدام جرقه خواهد توانست حریق برانگیزد یعنی توده‌ها را با شدتی خاص به جنبش در آورد. بهمین جهت ما موظفیم با نیروی اصول نوین یعنی اصول کمونیستی خویش برای «عمل آوردن» خمیره جمیع عرصه‌ها، حتی کهنه‌ترین و پوسیده‌ترین و ظاهراً سترون‌ترین آنها، دست بکار شویم، زیرا در غیر اینصورت وظیفهٔ خود را بحد کمال انجام نخواهیم داد، تمام جوانب را در بر نخواهیم گرفت، بر تمام سلاحها مسلط نخواهیم بود و خود را نه برای پیروزی بر بورژوازی (که تمام جوانب زندگی جامعه را بشیوه بورژوایی سامان داده و اکنون نیز بهمان شیوه نابسامان ساخته است) آماده خواهیم ساخت و نه برای نوسازی کمونیستی سراپای زندگی که پس از این پیروزی باید انجام گیرد.

پس از انقلاب پرولتری در روسیه و پیروزی‌های این انقلاب در مقیاس جهانی که برای بورژوازی و عناصر عامی کوته‌بین غیر منتظره بود، اکنون سراسر جهان شکل دیگری بخود گرفته و بورژوازی نیز همه‌جا شکل دیگری بخود گرفته است. بورژوازی از «بلشویسم» بوحشت افتاده و از فرط خشم و کین نسبت به آن کارش تقریباً بسرحد جنون رسیده است و درست بهمین جهت از یکسو سیر حوادث را تسریع میکند و از سوی دیگر تمام توجه خود را به سرکوب قهرآمیز بلشویسم معطوف میدارد و بدینسان مواضع خودرا در یک سلسله از عرصه‌های دیگر نیز ضعیف میسازد. کمونیست‌های تمام کشورهای پیشرفته باید در تاکتیک خود این هر دو عامل را در نظر گیرند.

وقتی کادت‌های روس و کرنسکی برای برانگیختن افکار علیه بلشویک‌ها و تحریکات دیوانه‌وار شدید دست زدند — بویژه از آوریل سال ۱۹۱۷ و از آنهم بیشتر در ژوئن و ژوئیه سال ۱۹۱۷ — کار را چنان به افراط رساندند که «شورش را درآوردند». میلیون‌ها نسخه

از روزنامه‌های بورژوایی که بشیوه‌های گوناگون بر بلشویک‌ها میتاختند، با این عمل کمک میکردند تا توده‌ها درباره بلشویسم به داوری بپردازند. به برکت همین «جدوجهد» بورژوازی بود که علاوه بر روزنامه‌ها سراپای محیط زندگی جامعه نیز از جر و بحث پیرامون بلشویسم اشباع شد. در مقیاس جهانی نیز اکنون میلیونرهای تمام کشورها رفتارشان بشیوه‌ایست که ما باید از صمیم قلب سپاسگزارشان باشیم. آنها نیز برای برانگیختن افکار علیه بلشویسم تحریکات خود را با همان جد و جهدی انجام میدهند که کرنسکی و شرکاء انجام میدادند و ضمناً همانگونه «شورش را درمی‌آورند» و همانگونه به ما کمک میکنند که کرنسکی میکرد. وقتی بورژوازی فرانسه مبارزه علیه بلشویسم را به محور تبلیغات انتخاباتی خود بدل میسازد و سوسیالیست‌های بالنسبه معتدل یا متزلزل را به اتهام بلشویسم بباد دشنام میگیرد، — وقتی بورژوازی آمریکا، در حالتی بکلی عقل باخته، هزاران تن را به اتهام بلشویسم میگیرد و همه‌جا اخباری دربارهٔ توطئه‌های بلشویکی پخش میکند و بدینسان محیط سراسیمگی پدید می‌آورد، — وقتی بورژوازی انگلستان — این «موقرترین» بورژوازی جهان — با تمام عقل و آزمودگی خود، حماقت‌های عجیب میکند، «جمعیت‌های» بسیار ثروتمند برای «مبارزه برضد بلشویسم» تشکیل میدهد، کتابهای خاص دربارهٔ بلشویسم مینویسد، گروههای تکمیلی دیگری از دانشمندان و مبلغان و کشیشان را برای مبارزه علیه بلشویسم اجیر میکند، — در قبال این اعمال ما باید با تعظیم در برابر حضرات سرمایه‌داران از آنان تشکر کنیم. آنها بسود ما کار میکنند. آنها به ما کمک میکنند تا توده‌ها را به درک چگونگی ماهیت و اهمیت بلشویسم علاقمند سازیم. اصولاً اکنون کار دیگری هم از دست آنها ساخته نیست، زیرا تلاشهای پیشین آنان برای «خاموشی گزیدن» در قبال بلشویسم و خفه کردن آن، عقیم ماند.

ولی در عین حال بورژوازی تقریباً فقط یک جانب بلشویسم را می‌بیند و آنهم قیام و اعمال قهر و ترور است و بدینجهت میکوشد خود را، بویژه در این عرصه، برای مقاومت و دفع حمله آماده سازد.

احتمال هم دارد که بورژوازی در پاره‌ای موارد و در برخی از کشورها، در فواصل زمانی کم و بیش کوتاه به این کار موفق گردد. چنین احتمالی را باید بحساب آورد و اگر هم به این کار موفق شود برای ما هیچ وحشتی نخواهد داشت. کمونیسم بدون استثناء از تمام جوانب زندگی جامعه «برون میروید» و جوانه‌های آن بدون استثناء همه‌جا بچشم میخورد. این «بیماری واگیر» (چنانچه بخواهیم اصطلاح دلپسند بورژوازی و پلیس بورژوایی را که برایشان بسیار «دلپذیر» است، بکار برده باشیم) در اعماق بدن سخت رسوخ کرده و در سراپای آن چنان چنگ انداخته است که اگر یکی از مجاری آنرا با تلاش خاص «مسدود سازند»، «بیماری واگیر» مجرای دیگری که گاه بکلی غیر منتظره است، برای خود خواهد یافت. زندگی کار خود را از پیش خواهد برد. حال بگذار بورژوازی هر قدر میخواهد تقلا کند، تا سرحد جنون خشم از خود نشان دهد، شورش را درآورد، حماقت کند، پیشاپیش از بلشویک‌ها انتقام بگیرد و در کشتار صدها و هزارها و صدها هزار تن دیگر از بلشویک‌های فردا یا دیروز بیداد کند (در هندوستان، مجارستان، آلمان و غیره): بورژوازی با این رفتار بسان تمام طبقات دیگری که تاریخ آنها را به زوال محکوم ساخت، رفتار میکند. کمونیست‌ها باید بدانند که آینده در هر صورت به آنان تعلق دارد و بهمین جهت ما میتوانیم (و باید) شور و شوق عظیم خود را در پیکار سترگ انقلابی با حد اعلای خونسردی و حساب کاملاً هشیارانه روی تقلاهای دیوانه‌وار بورژوازی، در آمیزیم. انقلاب روسیه را در سال ۱۹۰۵ با قساوت تمام در هم کوفتند، بلشویک‌های روسیه را در ژوئیه سال ۱۹۱۷ در هم کوفتند، بیش از ۱۵ هزار تن از کمونیست‌های آلمانی را شیدمان و نوسکه همعنان با بورژوازی و ژنرال‌های سلطنت‌طلب از طریق مفسده جویی‌های ماهرانه و مانورهای فریبگرانه، قتل عام کردند، در فنلاند و مجارستان ترور سفید بیداد میکند. ولی کمونیسم در هر حال و در تمام کشورها آبدیده میشود و راه رشد می‌پوید و چنان سخت ریشه دوانده است که پیگردها نه تنها ضعیفش نمیکنند و ناتوانش نمیسازند، بلکه نیرویش را بیش از

پیش فزونی می‌بخشند. برای آنکه ما بتوانیم با گامهای مطمئن‌تر و استوارتر بسوی پیروزی پیش رویم، فقط یک چیز کم داریم و آنهم اینست که تمام کمونیستهای همهٔ کشورها ضرورت کاربرد حداکثر نرمش را در تاکتیک خود بطور کاملاً روشن و عمیق دریابند. کمونیسم که بویژه در کشورهای پیشرفته بنحو درخشانی راه رشد می‌پوید، اکنون درک این مطلب و توانایی کاربرد آنرا در عرصه عمل کم دارد.

آنچه بر سر مارکسیست‌های بس دانشمند و رهبران انترناسیونال دوم که به سوسیالیسم وفادار بودند یعنی بر سر کسانی چون کائوتسکی، اتو باوئر و دیگران آمد، میتواند (و باید) درس عبرت سودمندی باشد. آنها ضرورت تاکتیک توأم با نرمش را کاملاً درک میکردند، دیالکتیک مارکس را آموخته بودند و به دیگران هم می‌آموختند (و بسیاری از آنچه که در این زمینه انجام داده‌اند برای همیشه بصورت دستاورد ارزنده‌ای در نوشتارهای سوسیالیستی بر جای خواهد ماند)، ولی در کاربرد این دیالکتیک چنان اشتباهی مرتکب شدند و یا در عرصه عمل چنان خود را از دیالکتیک بی‌بهره نشان دادند و در زمینه ارزیابی چگونگی دگرگونی‌های سریع اشکال و درک تراکم سریع محتوی تازه در اشکال کهنه چنان ناتوان از کار در آمدند که سرنوشتی چندان بهتر از سرنوشت هایندمان و گد و پلخانف پیدا نکردند. علت اساسی ورشکستگی آنها این بود که «محو تماشای» شکل معین و واحدی از رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند، یکجانبه بودن آنرا از یاد بردند، از روبرو شدن با تحول ناگهانی و سریعی که بحکم اوضاع و احوال عینی ناگزیر شده بود ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و ازبر شده و در نظر اول تردیدناپذیری چون: سه از دو بزرگتر است، ادامه دادند. ولی سیاست بیشتر به جبر میماند تا به حساب و از آنهم بیشتر به ریاضیات عالی میماند تا به ریاضی مقدماتی. در واقع هم تمام اشکال کهنه جنبش سوسیالیستی از محتوی تازه‌ای انباشته شدند و بدینجهت جلوی اعداد علامت تازه یعنی «منها» پدید آمد، ولی علامه‌های ما با لجاج تمام اصرار داشتند (و

همچنان اصرار دارند) خود و دیگران را مجاب سازند که خیر، «منهای سه» از «منهای دو» بزرگتر است.

حال باید کوشید کمونیست‌ها نظیر همین اشتباه را، منتها از جانب دیگر، تکرار نکنند و یا بعبارت صحیحتر باید کوشید تا همین اشتباه که کمونیست‌های «چپ»، منتها از جانب دیگر، مرتکب میشوند، هر چه زودتر تصحیح شود و هر چه سریعتر و با دردی هر چه کمتر برای بدن، برطرف گردد. تنها آیین‌پرستی سطحی راست اشتباه نیست، آیین‌پرستی سطحی چپ نیز اشتباه است. البته اشتباه ناشی از آیین‌پرستی چپ در کمونیسم، در لحظه کنونی، هزار بار کم‌خطرتر و کم‌اهمیت‌تر از اشتباه ناشی از آیین‌پرستی راست (یعنی سوسیال‌شوینیسم و کائوتسکیسم) است، ولی علت این امر فقط آنست که کمونیسم چپ جریانی است کاملاً جوان و تازه دارد پدید می‌آید. فقط بدینجهت است که این بیماری را، با شرایط معین، میتوان آسان درمان کرد و باید با نهایت جدیت دست بکار درمان آن شد.

اشکال کهنه نفخ کردند و ترکیدند، زیرا معلوم شد که محتوی تازه — یعنی محتوی ضد پرولتری و ارتجاعی — در درون آنها به گسترش فزون از اندازه رسیده است. محتوی فعالیت ما (در راه حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) اکنون، از نقطهٔ نظر چگونگی سیر تکامل کمونیسم جهانی، چنان پایدار، چنان نیرومند و چنان پرتوان است که میتواند و باید در هر شکلی، اعم از نو و کهنه، نمودار گردد، میتواند و باید جمیع اشکال یعنی نه تنها اشکال نو، بلکه اشکال کهنه را نیز سراپا دگرگونه سازد، بر آنها فایق آید و تابع خود کند، ولی نه برای آنکه با اشکال کهنه سازگار شود، بلکه برای آنکه بتواند جمیع اشکال را، اعم از نو و کهنه، به سلاح پیروزی کامل و نهائی، قطعی و بازگشت‌ناپذیر کمونیسم تبدیل کند.

کمونیست‌ها باید تمام مساعی خود را بکار برند تا جنبش کارگری و بطور کلی سیر تکامل جامعه را از سر راست‌ترین و سریعترین راه بسوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا سوق دهند. در این حقیقت تردیدی نیست. ولی کافیست گامی کوچک —

و ظاهراً در همان جهت — فراتر از آنچه که باید، برداشته شود تا این حقیقت به اشتباه بدل گردد. کافیست بشیوه کمونیست‌های چپ آلمانی و انگلیسی گفته شود که ما تنها یک راه و آنهم راه سر راست را می‌پذیریم و مانور و قرار و مدار و سازش را مجاز نمیشماریم تا اشتباهی روی دهد که بتواند زیانی بس فاحش به کمونیسم وارد سازد و هم‌اکنون نیز تا حدودی وارد ساخته و میسازد. آیین‌پرستی راست لجاج میورزید که فقط اشکال کهنه را می‌پذیرد و چون محتوی تازه را تشخیص نداد، کارش به ورشکستگی کامل انجامید. آیین‌پرستی چپ در نفی مطلق اشکال کهنه معین لجاج میورزد و نمی‌بیند که محتوی تازه چگونه از خلال انواع گوناگون اشکال برای خود راه میگشاید. پیروان این آیین توجه ندارند که وظیفهٔ ما کمونیست‌ها آنست که بر تمام اشکال مسلط گردیم و بتوانیم با نهایت سرعت یک شکل را با شکل دیگر تکمیل کنیم، یک شکل را جایگزین شکل دیگر سازیم و تاکتیک خود را با هر تغییر و تبدیلی از این گونه که توسط طبقه ما یا به نیروی مساعی ما صورت نگرفته باشد، دمساز کنیم.

انقلاب جهانی در نتیجهٔ دهشت‌ها، پلیدی‌ها و زشتی‌های جنگ جهانی امپریالیستی و چاره‌ناپذیری وضع ناشی از این جنگ با چنان نیرویی به جنبش در آمده و تسریع شده است و با چنان شتاب شگرف و چنان تنوع سرشار از اشکال تغییریابنده در سطح و در عمق تکامل می پذیرد و بطلان هرگونه آیین‌پرستی خشک را چنان عبرت‌انگیز در پهنه عمل به ثبوت میرساند که ما تمام دلائل لازم را در دست داریم برای آنکه به شفای سریع و کامل جنبش جهانی کمونیستی از بیماری کودکی کمونیسم «چپ» امیدوار باشیم.

۲۷ آوریل سال ۱۹۲۰.

ملحقات

طی مدتی که بنگاههای نشریات کشورما — کشوری که امپریالیست‌های سراسر جهان برای انتقام از انقلاب پرولتری تاراجش کرده‌اند و با وجود انواع نویدها به کارگران خویش همچنان به تاراج و محاصره‌اش ادامه میدهند — آری، طی مدتی که بنگاههای نشریات ما کار انتشار کتاب مرا به سامان رساندند از خارجه اسناد و مدارک تکمیلی دریافت شد. من بی‌آنکه در کتاب خود بیش از شرح اجمالی ملاحظات یک پوبلیسیست* دعوی دیگری داشته باشم نکات چندی را باختصار بیان میدارم.

۱

انشعاب کمونیستهای آلمان

انشعاب کمونیست‌ها در آلمان تحقق پذیرفت. «چپ‌ها» یا «اپوزیسیون اصولی» حزب خاصی متمایز از «حزب کمونیست» تشکیل داده آنرا «حزب کارگری کمونیست» نامیده‌اند. در ایتالیا نیز از قرار معلوم کار به انشعاب میگراید — میگویم: از قرار معلوم زیرا من فقط دو شماره متمم (شماره‌های ۷ و ۸) روزنامه چپ «سویت» («Il Soviet»)

---

* پوبلیسیست (publiciste) — نویسنده‌ای که مباحث اجتماعی و سیاسی را تشریح و تحلیل میکند. مترجم.

را در دست دارم که در آنها پیراسون امکان و ضرورت انشعاب بحث آشکار انجام گرفته و ضمناً از کنگره فراکسیون «آبستنسیونیست‌ها» (یا تحریم‌گران یعنی مخالفان شرکت در پارلمان) نیز که هنوز جزو حزب سوسیالیست ایتالیا هستند صحبت شده است.

بیم آن میرود که انشعاب از «چپ‌ها» ضدپارلمانی‌ها (که تا حدودی ضد سیاست یعنی مخالف حزب سیاسی و فعالیت در سندیکاها نیز هستند) همانند انشعاب از «سانتریست‌ها» (یا کائوتسکیست‌ها، پیروان لونگه، «مستقل‌ها» و غیره) به پدیده بین‌المللی بدل گردد. بگذار چنین باشد. انشعاب بهر حال بهتر از درهمی و آشفتگی است که هم مانع رشد و پختگی ایدئولوژیک تئوریک و انقلابی حزب میشود و هم مانع فعالیت عملی هماهنگ و واقعاً متشکل آن که زمینهٔ واقعی برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا فراهم میسازد.

بگذار «چپ‌ها» خود را با فعالیت عملی در مقیاس ملی و بین‌المللی بیازمایند و بکوشند تا بدون یک حزب مبتنی بر مرکزیت اکید و مجهز به انضباط آهنین و بدون توانایی تسلط بر تمام عرصه‌ها و رشته‌ها و اشکال گوناگون کار سیاسی و فرهنگی زمینه را برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا فراهم سازند (و سپس هم به آن تحقق بخشند). تجربه عملی بسرعت به آنها درس خواهد داد.

فقط باید تمام مساعی لازم را بکار برد تا انشعاب از «چپ‌ها» تحقق امری را که ناگزیر در آینده‌ای نزدیک در پیش خواهد بود و ضرورت مبرم دارد یعنی اتحاد تمام شرکت‌کنندگان جنبش کارگری را که هوادار راستین و درستکار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا باشند در چارچوب یک حزب واحد دشوار نسازد یا دشواری آنرا بحداقل رساند. در روسیه خوشبختی خاص بلشویک‌ها این بود که مدتها پیش از آنکه به مبارزهٔ توده‌ای مستقیم در راه دیکتاتوری پرولتاریا برخیزند یک فرصت پانزده‌ساله داشتند تا هم علیه منشویک‌ها (یعنی اپورتونیست‌ها و «سنتریستها») و هم علیه «چپ‌ها» پی در پی مبارزه کنند و این مبارزه را به فرجام خود رسانند. در اروپا و آمریکا اکنون باید بناچار همین کار را «با آهنگ سریع» انجام داد.

پاره‌ای اشخاص خاصه درمیان مدعیان ناکام رهبری میتوانند (چنانچه از انضباط پرولتری و «درستکاری در قبال خویشتن» بهره کافی نداشته باشند) زمانی دراز روی اشتباهات خویش لجاج ورزند ولی توده‌های کارگر آنگاه که فرصت فراهم آید هم خود بآسانی و بسرعت متحد خواهند شد و هم همه کمونیست‌های راستین را در حزب واحدی که توان تحقق نظام شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را داشته باشد متحد خواهند ساخت*.

---

* در مورد مسئله اتحاد آینده کمونیستهای «چپ» ضدپارلمانی‌ها با کمونیست‌ها بطور اعم ذکر نکات زیرین را نیز لازم میدانم. تا آنجا که من بر پایه آشنایی با روزنامه‌های کمونیست‌های «چپ» و بطور کلی کمونیستهای آلمان میتوانم قضاوت کنم گروه اول این برتری را دارد که بهتر از گروه دوم میتواند نظریات خود را درمیان توده‌ها تبلیغ کند. وضعی شبیه بهمین وضع را من بارها در تاریخ حزب بلشویک مشاهده کرده‌ام — منتها به نسبتی کمتر و در پاره‌ای از سازمان‌های محلی — نه اینکه در مقیاس سراسر کشور. مثلاً در سالهای ۱۹۰۷ — ۱۹۰۸ بلشویک‌های «چپ» گهگاه و اینجا و آنجا تبلیغات خود را در میان توده‌ها موفقیت‌آمیزتر از ما انجام میدادند. یکی از علل این امر آنست که در لحظهٔ انقلاب یا هنگامیکه خاطرات انقلاب زنده است با تاکتیک نفی «مطلق» بهتر میتوان به توده‌ها نزدیک شد. ولی این هنوز دلیل بر صحت چنین تاکتیکی نیست. بهر حال بدون ذره‌ای تردید میتوان گفت حزب کمونیستی که میخواهد عملاً پیشاهنگ و طلایه‌دار طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا باشد و علاوه بر آن میخواهد فن رهبری تودهٔ انبوه زحمتکشان و استثمارشوندگان و آنهم نه فقط بخش پرولتر بلکه ایضا قشرهای غیر پرولتر آنها را نیز بیاموزد باید بتواند هم ترویج تئوری، هم سازمانگری و هم تبلیغات عادی خود را بزبانی و بشیوه‌ای که هم برای «خیابان» شهر و حول و حوش کارخانه و هم برای روستا بحد اکثر ساده، بحد اکثر مفهوم و بحداکثر روشن و زنده باشد انجام دهد.

۲

کمونیست‌ها و مستقل‌ها در آلمان

من در کتاب حاضر این عقیده را بیان داشتم که سازش میان کمونیست‌ها و جناح چپ مستقل‌ها برای کمونیسم ضرور و سودمند است ولی تحقق آن آسان نخواهد بود. روزنامه‌هایی که از آن پس بدست من رسیدند صحت هر دو نکته را تأیید کرده‌اند. در شماره ۳۲ روزنامه «پرچم سرخ» (۷٦) ارگان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان «Die Rote Fahne», Zentralorgan der Kommunistischen Partei Deutschlands, Spartakusbund مورخ ۲٦ مارس سال ۱۹۲۰) «اعلامیه» این کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ «پوچ»* نظامی (توطئه ماجراجویی) کاپ و لوتویتس و در بارهٔ «دولت سوسیالیستی» انتشار یافته است. این اعلامیه هم از نظر مقدمه اصلی برهان و هم از نظر استنتاج عملی از آن کاملاً صحیح است. مقدمهٔ اصلی در این معنی خلاصه میشود که در لحظهٔ حاضر «پایه عینی» برای دیکتاتوری پرولتاریا وجود ندارد زیرا «اکثریت کارگران شهری» هوادار مستقل‌ها هستند. استنتاج آن: وعده حفظ موضع «اپوزیسیون صادقانه» (یعنی خودداری از آماده شدن برای «سرنگونی قهری») در قبال دولت «سوسیالیستی بشرط طرد احزاب بورژوا-سرمایه‌دار».

این تاکتیک بیشک دارای پایه صحیح است. ولی اگر به مکث روی بیدقتی‌های جزئی این فرمولبندی هم نیاز نباشد باز نمیتوان این نکته را مسکوت گذارد که دولت سوسیال-خیانت پیشگان را نمیشود (در اعلامیه رسمی حزب کمونیست) «سوسیالیستی» نامید و در جایی که هم حزب شیدمان‌ها و هم حزب حضرات کائوتسکی‌ها و

---

* «Putsch» — (واژه آلمانی) — شورش گروه کوچکی از توطئه‌گران بقصد کودتا. م.

کریسپین‌ها احزاب خرده‌بورژوا دمکراتیک هستند نمیشود از برکناری «احزاب بورژوا سرمایه‌دار» سخن گفت و نمیشود بدانسان که در بند چهارم اعلامیه آمده است چنین مطالبی نوشت:

«... برای جلب بیش از پیش توده‌های پرولتر بسوی کمونیسم وجود وضعی که در آن استفاده نامحدود از آزادی سیاسی میسر باشد و دمکراسی بورژوایی نتواند بسان دیکتاتوری سرمایه عمل کند از نقطهٔ نظر پیشرفت امر دیکتاتوری پرولتاریا اهمیت عظیم دارد...».

وجود چنین وضعی محال است. رهبران خرده‌بورژوا یعنی کسانی چون هندرسن های آلمانی (شیدمان‌ها) و اسنودن‌های آلمانی (کریسپین‌ها) از چارچوب دمکراسی بورژوایی فراتر نمیروند و نمیتوانند فراتر روند و این دمکراسی هم بنوبهٔ خود نمیتواند دیکتاتوری سرمایه نباشد. برای رسیدن به نتیجهٔ عملی که کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست بشیوه‌ای کاملاً صحیح در راه آن کوشیده است هیچ نیازی به نوشتن مطالبی که از نظر اصولی نادرست و از نظر سیاسی زیانبار است، نبود. در این زمینه همینقدر کافی بود (برای حفظ موازین نزاکت پارلمانی) گفته شود: تا زمانی که اکثریت کارگران شهری از مستقل‌ها پیروی میکند، ما کمونیست‌ها نمیتوانیم مانع آن شویم که این کارگران با تجربه‌اندوزی از چگونگی فعالیت دولت «خویش» از بند آخرین پندارهای خرده‌بورژوا دمکراتیک (یعنی همان پندارهای «بورژوایی سرمایه‌داری») خود، برهند. ذکر همین نکته برای مستدل ساختن سازشی که واقعاً ضرورت دارد و در آن باید تا زمان معینی از تلاش برای سرنگونی قهرآمیز دولت مورد اعتماد اکثریت کارگران شهری، خودداری ورزید، کافیست. ولی در تبلیغات روزمره میان توده‌ها که نیازی به مراعات نزاکت رسمی پارلمانی ندارد، البته میتوان این نکته را هم افزود که: بگذار فرومایگانی چون شیدمان‌ها و عناصر کوته‌بینی چون کائوتسکی‌ها و کریسپین‌ها خود را در صحنهٔ عمل رسوا سازند و نشان دهند که

چه اندازه خود تحمیق شده و کارگران را نیز تحمیق میکنند. دولت «شسته رفته» آنان «شسته رفته تر از هر کس» کار «شستن و رفتن» اصطبل های اژیاس (۷۷) سوسیالیسم و سوسیال‌دمکراتیسم و گونه های دیگر سوسیال‌خیانت‌پیشگی را به انجام خواهد رساند.

سرشت حقیقی رهبران کنونی «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» (یعنی رهبرانی که دربارهٔ آنها بنادرست گفته میشود گویا دیگر هرگونه نفوذی را از دست داده‌اند و حال آنکه عملاً هنوز برای پرولتاریا خطرناکتر از سوسیال‌دمکرات‌های مجارستانی هستند که خود را کمونیست نامیده و وعده «پشتیبانی» از دیکتاتوری پرولتاریا داده بودند) یکبار دیگر بهنگام غائلهٔ کورنیلف آلمانی یعنی کودتای حضرات کاپ و لوتویتس* آشکار شد. خرده‌مقاله کارل کائوتسکی تحت عنوان «لحظات قطعی» («Entscheidende Stunden») که بتاریخ ۳۰ مارس سال ۱۹۲۰ در روزنامه «Freiheit» («آزادی» — ارگان مستقل ها) (۷۸) انتشار یافت و نیز خرده‌مقاله آرتور کریسپین تحت عنوان «پیرامون وضع سیاسی» (منتشره در همان روزنامه، بتاریخ ١٤ آوریل ۱۹۲۰)، تصویری کوچک ولی روشن در این زمینه بدست میدهند. این حضرات بهیچوجه توانایی آنرا ندارند که بکردار انقلابیون بیاندیشند و داوری کنند. اینان دمکرات‌های خرده‌بورژوای مویه گری هستند که اگر خود را هوادار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا اعلام دارند، هزار بار برای پرولتاریا خطرناکتر میشوند، زیرا در هر یک از لحظات دشوار و خطرناک ناگزیر راه خیانت در پیش خواهند گرفت... و در همانحال «از صدق دل» معتقد خواهند بود که به پرولتاریا یاری میرسانند! آخر سوسیال‌دمکرات‌های مجارستانی نیز که نام

---

* این مطلب ضمناً در شماره‌های سورخ ۲۸ و ۳۰ مارس ۱۹۲۰ روزنامه ممتاز «پرچم سرخ» — ارگان حزب کمونیست اتریش، («Die Rote Fahne», (۷۹) Wien 1920, №№ 266 u. 267; L. L.: «Ein neuer Abschnitt der deutschen Revolution») (— ل. ل.: «مرحلهٔ جدید انقلاب آلمان». هـ. ت.)

کمونیست بر خود نهاده بودند، در آنهنگام که از فرط ترس و سست عنصری، وضع حکومت شوروی مجارستان را یأس‌آور دیدند و در برابر عمال سرمایه‌داران کشورهای عضو آنتانت و دژخیمان آنتانت بزاری در آمدند، میخواستند به پرولتاریا «یاری رسانند».

۳

توراتی و شرکاء در ایتالیا

شماره‌هایی از روزنامه «سویت» که در صفحات پیشین بدانها اشاره رفت، موئد کامل نکاتی است که من در این کتاب پیرامون اشتباه حزب سوسیالیست ایتالیا، که وجود چنین اعضاء و حتی چنین گروهی از پارلمان‌نشین‌ها را در صفوف خود تحمل میکند، بیان داشته‌ام. شاهد حاشیه‌نشینی چون خبرنگار روزنامه انگلیسی بورژوا لیبرال «The Manchester Guardian» در رم، ضمن شرح مصاحبهٔ خود با توراتی که در شمارهٔ مورخ ۱۲ مارس سال ۱۹۲۰ آن روزنامه درج شده است، صحت این نکات را از آنهم بیشتر تأیید میکند.

خبرنگار مینویسد: «... سنیور توراتی بر آنست که خطر انقلاب چنان نیست که دلهره بی‌اساس در ایتالیا برانگیزد. ماکسیمالیست‌ها فقط به آنجهت با آتش تئوری‌های شوروی بازی میکنند که توده‌ها را افروخته و برانگیخته نگاهدارند. ولی این تئوری‌ها مفاهیم صرفاً افسانه‌آمیز و برنامه‌های ناپخته‌ای هستند که بدرد مصرف عملی نمیخورند. این تئوری‌ها تنها بدرد آن میخورند که طبقات کارورز را چشم براه نگاهدارند. همان کسانی که این تئوری‌ها را بسان دانه دام بکار میبرند تا دیدگان پرولترها را خیره سازند، خود را مجبور می‌بینند مبارزهٔ روزمره در راه پاره‌ای

بهبودی‌های اقتصادی غالباً ناچیز را بشیوه‌ای انجام دهند که لحظه‌ای را که طبقات کارگر با پندارهای خود بدرود خواهند گفت و ایمان به افسانه‌های دلپسند خود را از دست خواهند داد، بتعویق اندازند. رشته‌ٔ دراز اعتصابات دارای ابعاد گوناگون و انگیزه‌های گوناگون و از آنجمله اعتصابات اخیر کارکنان پست و راه آهن که وضع اصولاً وخیم کشور را بیش از پیش وخیم میسازند، از همینجا منشاء میگیرد. کشور در اثر دشواری‌های ناشی از معضل آدریاتیک بر آشفته است ودر زیر بار وام خارجی و تورم پولی شدید، خورد شده است و باتمام این احوال هنوز به ضرورت مراعات انضباط در کار که فقط به نیروی آن میتواند نظم و بهروزی را باز یابد، پی نبرده است...»

مثل روز روشن است که خبرنگار انگلیسی حقیقتی را فاش کرده است که ظاهراً هم خود توراتی و هم حامیان و همدستان و الهام‌گران بورژوای او در ایتالیا، آنرا پرده‌پوشی و ماستمالی میکنند. این حقیقت آنست که اندیشه و عمل سیاسی حضرات توراتی، تروس، مودیلیانی، دوگونی و شرکاء واقعاً همان و درست همانست که خبرنگار انگلیسی تصویر کرده است. این اندیشه و عمل سراپا سوسیال‌ـخیانت پیشگی است. تنها همین موعظه حفظ نظم و انضباط برای کارگرانی که در حالت بردگی مزدوری بسر میبرند و برای ثروت‌افزایی سرمایه‌داران کار میکنند، از چها که خبر نمیدهد! و تمام این سخن‌پردازی‌های منشویکی چه اندازه به گوش ما، روسها، آشناست! تا چه اندازه اعتراف به‌این حقیقت که توده‌ها هوادار حکومت شوروی هستند، ارزنده است! در این عدم درک چگونگی نقش انقلابی سیل خودجوش اعتصابات دامن گستر، چه مایه‌ای از کودنی و ابتذال بورژوایی نهفته است! آری، آری، خبرنگار انگلیسی روزنامه بورژوا لیبرال براستی در حق حضرات توراتی و شرکاء دوستی خاله خرسه انجام داده و حقانیت رفیق بوردیگا و دوستانش را در روزنامه «سویت» که اصرار دارند حزب

سوسیالیست ایتالیا، چنانچه عملاً خواستار هواداری از انترناسیونال سوم است، باید حضرات توراتی و شرکاء را با زدن داغ ننگ برجبین آنان از صفوف خود بیرون راند و بدینسان هم از نظر عنوان و هم از نظر اعمال خود به حزب کمونیست بدل گردد، — بنحو درخشانی تأیید کرده‌است.

٤

استنتاجات سقیم از مبادی صحیح

ولی رفیق بوردیگا و دوستان «چپ» او از انتقادات صحیح خود از حضرات توراتی و شرکاء به این استنتاج سقیم میرسند که شرکت در پارلمان اصولاً زیانبار است. «چپ‌های» ایتالیایی در دفاع از این نظریه کمترین برهان جدی نمیتوانند عرضه دارند. آنها از نمونه‌های بین‌المللی چگونگی استفاده واقعاً انقلابی و کمونیستی از پارلمان‌های بورژوایی که برای تدارک انقلاب پرولتری بیشک سودمند است، صرفاً بی‌خبرند (یا میکوشند آنرا بدست فراموشی بسپارند). آنها دربارهٔ شیوه «نو» اصلاً تصوری ندارند و بدینجهت پیرامون شیوه «کهنه» و غیر بلشویکی استفاده از پارلمانتاریسم داد و فریاد میکنند و بی‌پایان بدان ادامه میدهند.

اشتباه اساسی آنها نیز در همین است. کمونیسم باید نه تنها در عرصه فعالیت پارلمانی، بلکه در تمام عرصه‌های دیگر فعالیت نیز اصل نوینی وارد سازد (و این کار را هم بدون کوشش طولانی، پیگیر و سرسخت نخواهد توانست انجام دهد) که با سنن انترناسیونال دوم از بنیاد پیوند بگسلد (و در عین حال دستاوردهای مثبت آنرا حفظ کند و تکامل بخشد).

برای مثال کار روزنامه‌نگاری (ژورنالیستی. م.) را در نظر بگیریم. روزنامه‌ها، جزوات و شبنامه‌ها در زمینه ترویج و تبلیغ

و سازماندهی کار لازم انجام میدهند. هیچ جنبش تودهای در یک کشور تا اندازهای متمدن بدون دستگاه روزنامهنگاری نمیتواند کار خود را از پیش ببرد. هیچ داد و فریادی علیه «رهبران» و هیچ وعده و سوگند پرطمطراقی دربارهٔ پاکیزه نگاهداشتن ساحت تودهها از نفوذ رهبران لزوم استفاده از روشنفکران زاییده محیط بورژوایی را برای کار در این دستگاه منتفی نخواهد ساخت و به رهایی از محیط بورژوادمکراتیک آفریده «مالکیت خصوصی» و خلاصی از اوضاع و احوال ناشی از نظام سرمایهداری، که این کار در چارچوب آن تحقق میپذیرد، نخواهد انجامید. حتی دو سال و نیم پس از سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، هنوز ما پیرامون خود این محیط و این اوضاع و احوال ناشی از مناسبات بورژوادمکراتیک و مالکیت خصوصی را میان تودهها (دهقانان و پیشهوران) مشاهده میکنیم.

مبارزه پارلمانی یک شکل فعالیت و روزنامهنگاری شکل دیگری از آنست. و اگر کارکنان این هر دو رشته، کمونیستهای راستین و اعضای واقعی حزب تودهای پرولتری باشند، محتوی این هر دو فعالیت میتواند و باید کمونیستی باشد. ولی در نظام سرمایهداری و در دوران گذار از سرمایهداری به سوسیالیسم، چه در رشتهٔ اول و چه در رشتهٔ دوم — و بطور کلی در هیچ رشتهای از کار — احتراز از دشواریهایی که پرولتاریا باید بر آنها فایق آید و گریز از وظایف ویژهای که باید انجام دهد تا بتواند از وجود برخاستگان از محیط بورژوایی برای پیشبرد مقاصد خویش استفاده کند و پیشداوریها و نفوذ روشنفکران بورژوا را براندازد و نیروی مقاومت محیط خردهبورژوایی را ضعیف سازد (و سپس به نوسازی کامل آن برخیزد)، — میسر نخواهد بود.

مگر ما در دوران پیش از جنگ ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ در تمام کشورها ناظر نمونههای بیشماری از اعمال آنارشیستها و سندیکالیستها و سایر عناصر بسیار «چپ» نبودیم و ندیدیم که همه این عناصر چگونه بر پارلمانتاریسم میتاختند، چگونه سوسیالیستهای

پارلمان‌نشینی را که استحاله بورژوایی آنها به ابتذال رسیده بود، بباد استهزاء میگرفتند، بر جاه‌طلبی‌های آنان داغ ننگ میزدند و هکذا و قس علیهذا، ـــ ولی خودشان از راه روزنامه‌نگاری و از راه کار در سندیکاها (اتحادیه‌ها) از همان نردبان جاه و مقام بورژوایی بالا میرفتند؟ مگر حضرات ژوئوها و سرهایم‌ها، اگر فقط به فرانسه بسنده کنیم، نمونه‌های جامع و کاملی از این دست نیستند؟

بچگانه بودن «نفی» شرکت در فعالیت پارلمانی در همین است که با این شیوه «ساده» و «آسان» و باصطلاح انقلابی میخواهند وظیفهٔ دشوار مبارزه علیه نفوذ بورژوادمکراتیک در درون جنبش کارگری را «انجام دهند»، ولی وقتی پای عمل به میان میآید از سایهٔ خود می‌گریزند، در برابر دشواری فقط چشم فرو می‌بندند و فقط با حرف گریبان خود را از چنگ آن می‌رهانند. در این نکته تردیدی نیست که بیشرمانه‌ترین جاه‌طلبی‌ها، شیوه‌های بورژوایی استفاده از کرسی‌های پارلمانی، کجروی‌های آشکارا رفرمیستی در زمینهٔ فعالیت پارلمانی، کهنه‌پرستی مبتذل خرده‌بورژوایی، ـــ همه از صفات مشخصه عادی و رایجی است که نظام سرمایه‌داری همه‌جا، چه در برون و چه در درون جنبش کارگری پدید می‌آورد. ولی سرمایه‌داری و محیط بورژوایی زاییده آن (که حتی پس از سرنگونی بورژوازی نیز، از آنجا که دهقانان پیوسته بورژوازی را احیا میکنند، بسیار کند ازمیان میرود) در کلیه عرصه‌های کار و زندگی بدون هیچ استثناء، موجب پیدایش صفات جاه‌طلبی بورژوایی، شوینیسم ملی، ابتذال خرده‌بورژوایی و صفات دیگری از همین گونه میگردد که همه از نظر ماهیت یکسانند و فقط از نظر شکل بروز خود اندک تفاوتی دارند.

تحریم‌گران و ضدپارلمانی‌های نازنین، شما خود را «انقلابیونی دوآتشه» می‌پندارید، ولی عملاً از دشواری‌های بالنسبه ناچیز مبارزه علیه نفوذ بورژوایی در درون جنبش کارگری، به وحشت افتاده‌اید و حال آنکه پیروزی شما یعنی سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا، همین دشواری‌ها را با دامنه‌ای گسترده‌تر و بمراتب گسترده‌تر، پدید خواهد آورد. شما از دشواری کوچکی

که امروز در برابرتان قرار دارد مثل بچه‌ها به وحشت افتاده اید، بی‌آنکه متوجه باشید که فردا و پس فردا بهر تقدیر ناچارید فن غلبه بر همین دشواری‌ها را در مقیاسی بمراتب بیشتر بیاموزید و آنرا تکمیل کنید.

در دوران حکومت شوروی، روشنفکران برخاسته از محیط بورژوایی، بمیزانی بازهم بیشتر در حزب پرولتری شما و ما رخنه خواهند کرد. آنها، هم در شوراها، هم در دادگاه‌ها و هم در دستگاه اداری رسوخ خواهند کرد، زیرا کمونیسم را با مصالح دیگری جز همان مصالح انسانی که سرمایه‌داری فراهم آورده است، نمیتوان ساخت و روشنفکران بورژوایی را نیز نمیتوان طرد کرد یا نابود ساخت، بلکه باید بر آنها چیره شد، باید آنها را دیگر گونه ساخت، به قالب دیگری درآورد و تجدید تربیت کرد — همانگونه که خود پرولترها را نیز باید در رهگذر پیکار طولانی و بر بنیاد دیکتاتوری پرولتاریا تجدید تربیت کرد، زیرا آنها نیز یکباره، به نیروی معجزه، با کرامات حضرت مریم و بحکم یک شعار و یک قطعنامه و یک منشور، از بند خرافات خرده بورژوایی خویش نمیرهند، بلکه این رهایی فقط از طریق پیکار گسترده طولانی و دشوار علیه نفوذ گسترده خرده‌بورژوایی تحقق‌پذیر خواهد بود. در دوران حکومت شوروی همین وظایفی که اکنون ضدپارلمانی‌ها با چنین غرور و نخوت، با چنین سبک‌مغزی و روش بچگانه به یک دست افشاندن از خود دور میسازند، — آری همین وظایف در دوران حکومت شوروی درون شوراها، درون دستگاه اداری شوروی و در میان «وکلای مدافع» شوروی باز پیدا میشوند (ما در روسیه حرفه وکیل مدافعی بورژوایی را برانداختیم، و کار خوبی هم کردیم که برانداختیم، ولی این حرفه اکنون در کشور ما با نقاب «وکلای مدافع» «شوروی» (۸۰) باز پیدا میشود). هم اکنون ما درمیان مهندسان شوروی، درمیان معلمان شوروی و در میان کارگران پرامتیاز کارخانه‌های شوروی یعنی کارآمدترین آنان که از بهترین وضع برخوردارند، بازپیدایی تمام صفات منفی خاص پارلمانتاریسم بورژوایی را بچشم می‌بینیم و فقط به نیروی

پیکار متوالی، خستگی‌ناپذیر، طولانی و سرسخت، به نیروی تشکل و انضباط پرولتری است که ما ــ اندک اندک ــ بر این بلا چیره میشویم.

البته در محیط تسلط بورژوازی چیرگی بر عادات بورژوایی در درون حزب خویش، یعنی حزب کارگری، بسیار «دشوار» است: از حزب بیرون کردن رهبران پارلمان‌نشینی که افراد به آنها عادت کرده‌اند و خرافات بورژوایی بطور درمان‌ناپذیر آنها را فاسد کرده، کاریست «دشوار»، تابع ساختن برخاستگان از محیط بورژوازی به انضباط پرولتری و آنهم بتعدادی مطلقاً ضروری (ولو بتعداد معین و بسیار محدود)، کاریست «دشوار»، ایجاد یک فراکسیون کمونیستی کاملاً برازنده طبقهٔ کارگر در پارلمان بورژوایی، کاریست «دشوار»، بازداشتن نمایندگان کمونیست در پارلمان از پرداختن به بازیهای بیمقدار پارلمانی بورژوایی و واداشتن آنان به فعالیت ترویجی و تبلیغی و سازمانی بسیار مبرم در میان توده‌ها، کاریست «دشوار». همه اینها «دشوار» است و در آن حرفی نیست، در روسیه دشوار بود و در اروپای غربی و آمریکا که بورژوازی آن بس تواناتر و سنن بورژوادمکراتیک و غیره آن بس قویتر است، بمراتب دشوارتر است.

ولی همه این «دشواری‌ها» در قیاس با وظایفی کاملاً از همین گونه که پرولتاریا، هم برای تأمین پیروزی خود، و هم در جریان انقلاب پرولتری و هم پس از تصرف قدرت حاکمه بهر تقدیر ناگزیر به انجام آنها خواهد بود، دشواری‌های واقعاً کودکانه هستند. در قیاس با این وظایف واقعاً سترگ که برای تحقق آنها باید در محیط دیکتاتوری پرولتاریا میلیون‌ها دهقان و کاسبکار کوچک، صدها هزار کارمند و منصبدار اداری و روشنفکر بورژوا را تجدید تربیت کرد و همه آنها را تابع دولت پرولتری و رهبری پرولتری ساخت و بر عادات و سنن بورژوایی آنان چیره گشت، ــ در قیاس با این وظایف سترگ ایجاد فراکسیون واقعاً کمونیستی حزب واقعاً پرولتری در پارلمان بورژوایی بهنگام تسلط بورژوازی، کار آسان بچگانه‌ایست.

اگر رفقای «چپ» و مخالف فعالیت پارلمانی هم اکنون نیاموزند که چگونه باید دشواری به این کوچکی را برانداخت، آنوقت بیقین میتوان گفت که آنها یا اصلاً نخواهند توانست دیکتاتوری پرولتاریا را تحقق بخشند، نخواهند توانست روشنفکران بورژوا و مؤسسات بورژوایی را در مقیاس وسیع تابع خود سازند و آنها را اصلاح کنند ویا آنکه ناچار خواهند شد شتابزده به تکمیل آموزش خود در این زمینه بپردازند و در اثر این شتابزدگی هم به امر پرولتاریا زیانی عظیم خواهند رساند، اشتباهاتی بیش از حد عادی مرتکب خواهند گشت، خود را بیش از حد متوسط ناتوان و ناشی نشان خواهند داد و هکذا و قس‌علیهذا.

تا زمانی که بورژوازی سرنگون نشده و از پی آن اقتصاد کوچک و تولید کالایی کوچک بکلی از میان نرفته است، محیط بورژوایی و عادات زاییده مالکیت خصوصی و سنن خرده‌بورژوایی به کار پرولتری، نه تنها در برون بلکه در درون جنبش کارگری، نه تنها در یک رشته فعالیت یعنی فعالیت پارلمانی، بلکه ناگزیر در کلیهٔ شئون فعالیت اجتماعی و در کلیه عرصه‌های فرهنگی و سیاسی نیز بدون هیچ استثناء آسیب خواهند رساند. هر گونه تلاش برای سر باز زدن و روی گرداندن از یکی از وظایف «ناخوشایند» یا دشواری‌های ناشی از یک عرصه فعالیت، خطای فاحشی خواهد بود که سپس ناگزیر باید آنرا کفاره داد. باید فن تسلط بر کلیه عرصه‌های کار و فعالیت را بدون استثناء، آموخت و فرا گرفت و بر تمام دشواری‌ها و بر تمام رسوم و سنن و عادات بورژوایی همه‌جا و در همه عرصه‌ها چیره شد. هر گونه شیوه برخورد دیگری به این مسئله صرفاً غیرجدی و صرفاً بچگانه است.

۱۲ مه سال ۱۹۲۰.

۵

من در چاپ روسی این کتاب روش مجموع حزب کمونیست هلند را در زمینه سیاست جهانی انقلابی کمی نادرست تشریح کردم. بدینجهت با استفاده از فرصتی که اکنون دست داده است نامه زیرین رفقای هلندی خودمان را درباره این مسئله انتشار میدهم و سپس عبارت «تریبونیستهای هلندی» را که در متن روسی بکار بردهام اصلاح میکنم و عبارت «برخی از اعضای حزب کمونیست هلند» را جایگزین آن میسازم (۸۱).

ن. لنین

نامهٔ واینکوپ

مسکو، ۳۰ ژوئن سال ۱۹۲۰

رفیق عزیز لنین،

ما اعضای هیئت نمایندگی هلند در دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی، در پرتو ابراز لطف شما امکان یافتیم کتاب شما را تحت عنوان «بیماری کودکی «چپ گرایی» در کمونیسم» پیش از انتشار آن، از روی دستنویس ترجمهاش بزبانهای اروپای غربی مطالعه کنیم. شما در این کتاب مخالفت خود را با نقشی که برخی از اعضای حزب کمونیست هلند در سیاست بینالمللی داشتهاند، چند بار خاطرنشان میسازید.

با اینهمه، ما ناچاریم مخالفت خود را با این امر که شما مسئولیت رفتار آنها را به گردن حزب کمونیست گذاشتهاید، ابراز داریم. این نظریه بهیچوجه دقیق نیست. وانگهی غیر عادلانه هم هست،

زیرا این عده از اعضای حزب کمونیست هلند یا اصلاً در فعالیت جاری حزب ما شرکت ندارند ویا شرکتشان بسیار محدود است. از سوی دیگر آنها میکوشند شعارهای اپوزیسیونی خود را که حزب کمونیست هلند و تمام ارگان‌های آن همواره و تا همین امروز با جدیت تمام علیه آن مبارزه کرده و میکنند، بطور مستقیم یا غیر-مستقیم در حزب کمونیست از پیش ببرند.

با درود برادرانه
(از جانب هیئت نمایندگی هلند)

د. ای. واینکوپ

در آوریل — مه سال ۱۹۲۰
نوشته شده است
در ژوئن سال ۱۹۲۰ در
پتروگراد بشکل کتاب از طرف
نشریات دولتی چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۴۱،
ص ۱ — ۱۰۴ ترجمه
و چاپ شده است

توضیحات

۱ — منشویک‌ها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در دومین کنگرهٔ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بسال ۱۹۰۳ هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال‌دمکراتهای انقلابی به رهبری لنین «بلشینستوو» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند و «بلشویک» نامیده شدند و اپورتونیستها در «منشینستوو» یعنی در اقلیت ماندند و «منشویک» لقب گرفتند.

منشویک‌ها مخالف هژمونی طبقهٔ کارگر در انقلاب، مخالف اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان بودند و میخواستند که با بورژوازی لیبرال سازش شود.

پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، منشویک‌ها در دولت موقت بورژوازی شرکت جستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می‌شد، مبارزه می‌نمودند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، منشویک‌ها از سازماندهان و شرکت‌کنندگان توطئه‌ها و قیامهایی بودند که در جهت سرنگونی حکومت شوروی چیده و برپا می‌شد.

سوسیالیست رولوسیونرها (اس‌ارها) — اعضای حزب خرده‌بورژوازی در روسیه بودند که اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شد.

پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ اس‌ارها به اتفاق منشویک‌ها پشتیبان عمدهٔ دولت موقت بورژوازی بودند و رهبران این حزب در هیئت آن دولت شرکت داشتند.

اس‌ارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر به اتفاق بورژوازی و ملاکان و مداخله‌گران مسلح بیگانه مجدانه علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کردند. ص — ۷

۲ — اسپارتاکیست‌ها — اعضای سازمان انقلابی سوسیال‌دمکراتهای چپ آلمان بودند. گروه «اسپارتاک» در اوایل جنگ اول جهانی توسط ک. لیبکنخت، ر. لوکزامبورگ، ف. مرینگ، ک. تستکین و دیگران تشکیل شد. اسپارتاکیست‌ها به تبلیغات انقلابی در میان توده‌ها می‌پرداختند و تظاهرات گسترده بر ضد جنگ برپا می‌ساختند، اعتصابها را رهبری می‌کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای اپورتونیست سوسیال‌دمکراسی را افشاء می‌نمودند. در آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتاکیست‌ها با حفظ استقلال سازمانی خود بحزب سنتریستی سوسیال‌دمکراتیک مستقل پیوستند، و در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمانی در «اتحاد اسپارتاک» متشکل گشتند و ۱۴ دسامبر برنامهٔ خود را اعلام داشتند و با «مستقل»ها قطع رابطه کردند. در کنگرهٔ مؤسسان که سی‌ام دسامبر سال ۱۹۱۸ — اول ژانویه سال ۱۹۱۹ برپا بود، حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص — ۱۸

۳ — انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر — ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق لیست‌های تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر مطابق آئین‌نامهٔ مصوب دولت موقت، هنگامی انجام گرفت که بخش قابل ملاحظهٔ مردم هنوز نمی‌توانستند به اهمیت انقلاب سوسیالیستی پی ببرند. اس‌ارهای راستگرا با استفاده از این وضع توانستند در ایالات و ولایات دور از پایتخت و مراکز صنعتی اکثریت آراء را بدست

آورند. مجلس موٴسسان توسط دولت شوروی تشکیل شد و روز پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت ضدانقلابی مجلس موٴسسان «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» را که از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه به آن تسلیم شده بود رد کرد و از تصویب منشورهای کنگرهٔ دوم شوراها دربارهٔ صلح و زمین و دربارهٔ انتقال حکومت بدست شوراها خودداری کرد، برطبق فرمان مورخه ششم (۱۹) ژانویه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص — ۲۲

٤ — صحبت از شورش مسلحانهٔ ضدانقلابی سپاه نظامی چکسلواکی است که قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اسیران جنگی چک و اسلواکی تشکیل شده بود.

این شورش که توسط امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با شرکت منشویک‌ها و اس‌ارها سازمان یافته بود، در ماه مه سال ۱۹۱۸ آغاز گردید. چک‌های ضدانقلابی که در تماس نزدیک با افراد گارد سفید و کولاک‌ها عمل می‌کردند بخش قابل ملاحظه‌ای از اورال، پاولژیه و سیبری را اشغال کردند و در همه‌جا حکومت بورژوازی را احیاء می‌نمودند.

پاولژیه در پائیز سال ۱۹۱۸ توسط ارتش سرخ آزاد شد و چکهای سفید در اواخر سال ۱۹۱۹ بکلی تارومار شدند. ص — ۳۲

٥ — سردمداری کرنسکی — دورانی میان انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر که کرنسکی اس‌ار ریاست دولت موقت را بعهده داشت و سیاستی مطابق منافع بورژوازی را تعقیب می‌کرد. ص — ۳۳

٦ — آنتانت (توافق سه جانبه) — بلوک امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیهٔ تزاری بود. در سالهای جنگ اول جهانی ایالات متحدهٔ آمریکا، ژاپن، ایتالیا و عدهٔ دیگر از کشورها به این بلوک پیوستند. ص — ۳٤

۷ — انترناسیونال دوم — اتحاد بین‌المللی احزاب سوسیالیست که در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد. وقتی جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) آغاز گردید، پیشوایان انترناسیونال دوم به ارمان سوسیالیسم خیانت کردند و از دولتهای امپریالیستی خود جانبداری نمودند و انترناسیونال دوم متلاشی شد. احزاب و گروههای چپ که قبلاً در انترناسیونال دوم شرکت داشتند به انترناسیونال کمونیستی (انترناسیونال سوم) گرویدند که در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل گردید.

انترناسیونال دوم در همان سال ۱۹۱۹ در کنفرانس برن (سوئیس) احیاء شد و فقط آن احزابی که نمایندهٔ جناح راستگرا و اپورتونیستی جنبش سوسیالیستی بودند در آن شرکت جستند. ص — ۴۸

۸ — دومین کنگرهٔ کشوری سازمانهای کمونیستی ملل خاور که توسط بوروی مرکزی سازمانهای کمونیستی ملل خاور جنب کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تشکیل شده بود از ۲۲ نوامبر تا سوم دسامبر سال ۱۹۱۹ در مسکو جریان داشت. ص — ۶۰

۹ — منظور دولت گارد سفید — اس‌اری — منشویکی در سامارا — به اصطلاح کمیتهٔ اعضای مجلس موٴسسان است. این دولت در ژوئن سال ۱۹۱۸ هنگام اشغال سامارا توسط شورشیان سپاه چکسلواکی تشکیل شد. کمیتهٔ اعضای مجلس موٴسسان تا اوت سال ۱۹۱۸ عده‌ای از ولایات پاولژیه و پری‌اورال را اشغال کرد. در پائیز همان سال این دولت ضدانقلابی زیر ضربات ارتش سرخ بموجودیت خود پایان داد. ص — ۶۲

۱۰ — پیمان صلح ورسای که بجنگ امپریالیستی جهانی ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ از طرف ایالات متحدهٔ آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دولی که در جریان جنگ به آنها ملحق شده بودند از یک طرف، و آلمان از طرف دیگر امضاء شد. پیمان صلح ورسای هدفش تسجیل تقسیم

مجدد جهان سرمایه‌داری بنفع دول غالب و همچنین ایجاد آنچنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که متوجه خفه کردن روسیهٔ شوروی و سرکوب جنبش انقلابی در سراسر جهان باشد. ص — ٦٥

۱۱ — صلح برست ـ لیتوفسک — قرارداد صلح میان روسیهٔ شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش مجارستان، بلغارستان و ترکیه) که در تاریخ سوم مارس سال ۱۹۱۸ با شرایط فوق‌العاده سنگین برای روسیهٔ شوروی در برست ـ لیتوفسک منعقد شد. انعقاد قرارداد صلح برست با مبارزه سخت علیه ل. د. تروتسکی و گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» که با آن مخالفت می‌کردند، رابطه داشت. تنها در سایهٔ کوششهای عظیم و. ای. لنین قرارداد با آلمان امضاء شد. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که نظام سلطنتی را بر انداخت، سیزدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه الغای قرارداد غارتگرانه و غیرعادلانه برست ـ لیتوفسک را اعلام کرد. ص — ٦٥

۱۲ — نخستین کنگرهٔ کمون‌های زراعتی و آرتل‌های کشاورزی از طرف کمیساریای ملی زراعت تشکیل شد و از سوم تا دهم دسامبر سال ۱۹۱۹ در مسکو برپا بود. در این کنگره ۱٤۰ نماینده از جمله ۹۳ کمونیست حضور داشتند. لنین روز دوم کار کنگره سخنرانی کرد. کنگره اساسنامهٔ اتحاد مؤسسات تولیدی کشاورزی بر مبنای کار در سراسر روسیه (کمونها و آرتل‌ها) را تصویب کرد که بعداً مورد تأیید کمیساریای ملی زراعت قرار گرفت، اساسنامه اتحاد همهٔ مؤسسات کشاورزی را در سازمان واحد تولیدی و تبلیغ ایدهٔ کشت و زرع جمعی زمین و کمک عملی بدهقانان اطراف و جوانب، در درجهٔ اول بخانواده‌های افراد ارتش سرخ و تهیدستان روستا را وظیفهٔ اصلی اتحاد نامید. ص — ٧٦

۱۳ — اعتبار یک میلیاردی برطبق فرمان مورخهٔ دوم نوامبر سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی «بمنظور بهبود و پیشبرد کشاورزی

و نوسازی آن بر پایهٔ موازین سوسیالیستی» تخصیص داده شد. مستمریها و وامها از محل این اعتبار به کمونهای کشاورزی و شرکت‌های کار تولیدی و بجوامع روستائی یا بگروههای اقتصاد دهقانی بشرط انتقال از کشت و زرع انفرادی به کشت و زرع جمعی زمین، داده می‌شد. ص —۷٦

۱٤ — «آئین‌نامه مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی و دربارهٔ اقدامات مربوط به انتقال بزراعت سوسیالیستی» از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه در فوریه سال ۱۹۱۹ تصویب گردید. تصمیمات نخستین کنگرهٔ دوایر ارضی، کمیته‌های تهیدستان و کمونهای سراسر روسیه که در دسامبر سال ۱۹۱۸ برپا بود، اساس و شالودهٔ آنرا تشکیل داد. و. ای. لنین در تنظیم «آئین‌نامه» و حک و اصلاح آن شرکت مستقیم داشت. در «آئین‌نامه» سلسله اقدامات عملی در جهت افزایش حاصل‌بخشی کشاورزی، گسترش مزارع و نوسازی کشاورزی بر پایه موازین سوسیالیستی پیش‌بینی شده بود. ص —۷٦

۱۵ — کمیتهٔ کل نظامی-انقلابی اوکرائین — ارگان موقتی حکومت انقلابی در اوکرائین که از طرف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و شورای کمیسرهای ملی اوکرائین در تاریخ ۱۱ دسامبر سال ۱۹۱۹ ایجاد شده بود. وظایف کمیتهٔ انقلابی که وظایف کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و شورای کمیسرهای ملی اوکرائین به آن محول می‌گردید عبارت بودند از: سازماندهی کمک همه‌جانبه به ارتش سرخ در امر قلع و قمع قطعی افراد گارد سفید؛ امحای ملاکین و الغای زمینداری ملاکی؛ برقراری حکومت قاطع کارگری ـ دهقانی در خاک اوکرائین شوروی؛ تشکیل چهارمین کنگرهٔ شوراهای سراسر اوکرائین بلافاصله پس از آزاد شدن بخش بزرگ خاک اوکرائین. ص —۹۲

۱٦ — باروتبیست‌ها — اعضای حزب خرده‌بورژوایی ناسیونالیستی که در ماه مه سال ۱۹۱۸ پس از انشعاب در حزب سوسیالیست رولوسیونرهای

اوکرائین بوجود آمد. باروتبیست‌ها بنام روزنامه «باروتبا» — ارگان مرکزی حزب نامیده می‌شدند که در ماه مارس سال ۱۹۱۹ نام حزب سوسیالیست رولوسیونرها-کمونیست‌های اوکرائین و در ماه اوت حزب کمونیست باروتبیست‌های اوکرائین را روی خود گذاشتند.

نظر به افزایش نفوذ بلشویکها در میان تودهٔ دهقانان و موفقیت‌های حکومت شوروی در اوکرائین، باروتبیستها ناگزیر تصمیم انحلال حزب خود را گرفتند. کنفرانس چهارم حزب کمونیست (بلشویک) اوکرائین که در ماه مارس سال ۱۹۲۰ برپا بود بر له قبول باروتبیست‌ها بصفوف حزب کمونیست اوکرائین اظهار نظر کرد. اما بعدها بسیاری از باروتبیست‌ها بفعالیت ضد شوروی خود ادامه می‌دادند و مبارزه عناصر ضدانقلابی و بورژوا-ناسیونالیستی را در اوکرائین رهبری می‌کردند. ص — ۹۲

۱۷ — جامعهٔ ملل — سازمان بین‌المللی که در دورانی بین جنگ اول و دوم جهانی وجود داشت، در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح پاریس توسط دول غالب در جنگ اول جهانی تأسیس یافت. اساسنامهٔ جامعهٔ ملل طوری تنظیم گردیده بود که وانمود شود که این سازمان گویا هدفش مبارزه با تجاوز، تقلیل تسلیحات، تحکیم پایه‌های صلح و امنیت است. ولی در واقع رهبران جامعهٔ ملل تجاوزگران را مورد اغماض قرار می‌دادند و مسابقهٔ تسلیحات و تدارک جنگ دوم جهانی را تشویق می‌کردند.

در دورانی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۴ فعالیت جامعهٔ ملل جنبهٔ دشمنی با اتحاد شوروی را داشت. در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ جامعهٔ ملل یکی از مراکز سازماندهی مداخلهٔ مسلحانهٔ بیگانگان علیه دولت شوروی بود.

پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۳۴ به ابتکار دیپلماسی فرانسه ۳۴ دولت عضو جامعهٔ ملل از اتحاد شوروی دعوت کردند عضویت جامعهٔ ملل را بپذیرد. اتحاد شوروی بمنظور مبارزه در راه تقویت صلح در جامعهٔ ملل عضویت پیدا کرد. اما تلاشهای اتحاد شوروی

در جهت ایجاد جبههٔ صلح با مخالفت محافل ارتجاعی کشورهای غربی روبرو شد. با آغاز جنگ دوم جهانی فعالیت جامعهٔ ملل در واقع قطع شد. و این سازمان ظاهراً در اوریل سال ۱۹۴۶ بنابه قرار مجمع ویژه منحل گردید. ص — ۱۰۴

۱۸ — قرارداد صلح میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و لیتوانی در تاریخ دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۲۰ در مسکو منعقد شد. قرارداد صلح میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و لتوانی در تاریخ یازدهم اوت سال ۱۹۲۰ در ریگا منعقد گردید. ص — ۱۰۵

۱۹ — بوروی سیاسی (پولیت‌بورو) و بوروی تشکیلات (اورگ‌بورو) کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بعنوان ارگانهای دائمی در تاریخ ۲۵ مارس سال ۱۹۱۹ در نخستین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگرهٔ هشتم حزب برطبق قطعنامه این کنگره دربارهٔ مسئله سازمانی ایجاد شدند. ص — ۱۰۸

۲۰ — منظور گزارشهای کمیتهٔ مرکزی و شعبات آن است که در ماه مارس ۱۹۲۰ در آستانهٔ تشکیل کنگرهٔ نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در «ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» درج شده بود. ص — ۱۱۰

۲۱ — در ژانویه سال ۱۹۱۸ انقلابی در فنلاند روی داد و در نتیجهٔ آن زمام حکومت بدست کارگران افتاد و جمهوری سوسیالیستی کارگری فنلاند تشکیل شد.

اما انقلاب پرولتری فقط در جنوب فنلاند پیروز شد. نیروهای ضدانقلابی در شمال کشور متمرکز شده و نیروهای آلمان قیصری را بکمک خواستند.

پس از جنگ شدید داخلی انقلاب در فنلاند سرکوب شد و

دوران ترور ضدانقلابی در آنکشور فرا رسید و هزاران کارگر و دهقان انقلابی اعدام شدند و در زندانها زجر کش گردیدند. ص — ۱۱۵

۲۲ — بیست و یکم مارس ۱۹۱۹ تشکیل جمهوری شوروی در مجارستان اعلام گردید. انقلاب سوسیالیستی در مجارستان جنبهٔ نسبتاً مسالمت‌آمیز داشت؛ بورژوازی مجارستان که قادر نبود جنبش انقلابی را سرکوب نماید و از عهده مشکلات خارجی برآید، تصمیم گرفت زمام حکومت را بدست سوسیال دمکراتهای راستگرا بدهد تا از رشد و گسترش انقلاب جلوگیری شود. اما وجهه و اعتبار حزب کمونیست مجارستان میان توده‌ها در آنزمان بقدری زیاد و خواست اعضای معمولی حزب سوسیال‌دمکرات دربارهٔ اتحاد با کمونیست‌ها بقدری قاطعانه بود که رهبری حزب سوسیال‌دمکرات برهبران بازداشت شده حزب کمونیست پیشنهاد کرد که به اتفاق دولتی تشکیل دهند. لیدرهای سوسیال‌دمکرات‌ها ناگزیر شرایط پیشنهادی کمونیست‌ها را پذیرفتند که عبارت بود از: تشکیل دولت شوروی، خلع‌سلاح بورژوازی، ایجاد ارتش سرخ و میلیس خلقی، مصادرهٔ زمین‌های ملاکین، ملی کردن صنایع و انعقاد پیمان اتحاد با روسیهٔ شوروی و شرایط دیگر. در عین حال موافقتنامه‌ای دایر به اتحاد هر دو حزب بصورت حزب سوسیالیست مجارستان امضاء شد. هنگام عملی ساختن اتحاد دو حزب اشتباهاتی رویداد که پیامدهایی داشت؛ اتحاد از راه ادغام مکانیکی، بدون طرد عناصر رفرمیست صورت گرفت.

اول اوت سال ۱۹۱۹ در نتیجهٔ اقدامات مشترک مداخله‌گران بیگانه امپریالیستی و ضد انقلاب داخلی حکومت شوروی در مجارستان سرنگون گردید. ص — ۱۱۵

۲۳ — بیست و پنجم مارس ۱۹۲۰ وزارت امور خارجه فنلاند بدولت شوروی پیشنهاد کرد که خط مرزی علامتگذاری شود که در واقع بمعنای آغاز مذاکرات صلح بود. پیمان صلح شوروی و فنلاند در تاریخ ۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۰ به امضاء رسید. ص — ۱۱۸

۲۴ — موافقت لهستان با مذاکرات فقط مانوری برای استتار تدارک آن برای جنگ با روسیهٔ شوروی بود. دولت لهستان به پیشنهادهای مکرر دولت شوروی دربارهٔ آغاز مذاکرات (۲۲ دسامبر ۱۹۱۹، ۲۸ ژانویه، ۲ فوریه، ٦ مارس ۱۹۲۰) تنها در تاریخ ۲۷ مارس پاسخ مثبت داد و پیشنهاد کرد که مذاکرات در شهر بوریسوو — در نزدیکی جبهه آغاز گردد و عملیات جنگ فقط دربارهٔ این بخش موقوف شود. دولت لهستان به پیشنهادهای شوروی در قطع کامل عملیات نظامی و دربارهٔ انتقال محل مذاکرات به یک کشور بیطرف، با لحن اتمام‌حجت جواب منفی داد. محافل ارتجاعی لهستان با عقیم گذاشتن مذاکرات، در تاریخ ۲۵ آوریل علیه جمهوری شوروی بجنگ پرداختند.

در نتیجهٔ موفقیتهای ارتش سرخ، دولت لهستان در پائیز سال ۱۹۲۰ با عقد قرارداد صلح موافقت کرد. قرارداد آتش بس در تاریخ ۱۲ اکتبر سال ۱۹۲۰ و قرارداد صلح هیجدهم مارس ۱۹۲۱ به امضاء رسید. ص — ۱۱۸

۲۵ — غائلهٔ کورنیلف — شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکان در اوت سال ۱۹۱۷ است که کورنیلف — ژنرال تزاری و سرفرماندهی عالی ارتش در رأس آن بود. توطئه‌گران می‌خواستند پتروگراد را تصرف نمایند و حزب بلشویک را تارومار سازند و شوراها را متفرق نمایند و دیکتاتوری نظامی در کشور برقرار کنند و مقدمات تجدید نظام سلطنتی را فراهم سازند. این شورش بدست کارگران و دهقانان برهبری بلشویک‌ها سرکوب شد.

غائله کورنیلفی آلمان — کودتای نظامی-پادشاهی بنام «شورش کاپ» که نظامیان مرتجع آلمان برپا داشتند. سلطنت‌طلبان — ملاک کاپ و ژنرال لیودندورف، ژنرال سکت و ژنرال لیوتویتس سازماندهٔ این شورش بودند. توطئه‌گران مقدمات کودتا را در شرایط اغماض آشکار دولت سوسیال‌دمکرات فراهم می‌کردند. سیزدهم مارس ۱۹۲۰ شورشیان یگانهای نظامی را بسوی برلن راه انداختند و با مقاومتی

از جانب دولت روبرو نشدند و دیکتاتوری نظامی اعلام داشتند. کارگران آلمان با اعتصاب همگانی بکودتا پاسخ دادند. دولت کاپ زیر فشار پرولتاریا در تاریخ ۱۷ مارس سقوط کرد و سوسیال‌دمکراتها دوباره زمام حکومت را بدست گرفتند. ص — ۱۱۸

۲٦ — منظور حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان — حزب سنتریستی است در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگرهٔ موٌسسان در گتا تشکیل شد. «مستقلها» در پردهٔ عبارتپردازی سنتریستی وحدت با سوسیال شوینیست‌ها را موعظه می‌کردند و بورطهٔ عدول از مبارزهٔ طبقاتی می‌غلطیدند. سازمان کائوتسکیستی بنام «اتحاد کار» در ریشتاگ بخش اصلی حزب را تشکیل می‌داد.

در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگرهٔ حزب مستقل سوسیال‌دمکرات در هاله انشعاب شد. بخش قابل ملاحظهٔ «مستقلها» در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متحد شدند. عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و آنرا حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان نامیدند که تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۲۱

۲۷ — لونگیست‌ها — طرفداران اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه برهبری ژان لونگه بودند. لونگیست‌ها هنگام جنگ امپریالیستی ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ در مورد سوسیال‌شوینیست‌ها سیاست سازشکارانه تعقیب می‌کردند؛ مبارزهٔ انقلابی را نفی می‌نمودند و در جنگ امپریالیستی در موضع «دفاع از میهن» بودند. لونگیستها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا وانمود می‌کردند و در عمل کماکان دشمن آن بودند. در دسامبر سال ۱۹۲۰ لونگیستها به اتفاق رفرمیست‌های علنی از حزب جدا شدند و به انترناسیونال به اصطلاح دو و نیم پیوستند. ص — ۱۲۱

۲۸ — اسمولنی — بنای دانشکدهٔ سابق اسمولنی در پتروگراد، اقامتگاه دولت شوروی قبل از انتقال آن بمسکو در مارس ۱۹۱۸. ص — ۱۲٦

۲۹ — «ایزوستیای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» — نشریه اطلاعاتی کمیتهٔ مرکزی که مسائل زندگی حزبی را تشریح می‌کرد؛ بنابه تصمیم کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تأسیس یافت و انتشار آن از ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۹ در مسکو آغاز شد. نخستین شماره‌های آن بشکل ضمیمه هفتگی روزنامه «پراودا» منتشر می‌شد و از اکتبر سال ۱۹۲۰ بعنوان ارگان مستقل انتشار یافت. ص —۱۲۹

۳۰ — منظور لنین روزنامهٔ یکروزهٔ «سوبوتنیک (شنبه) کمونیستی» است که به ابتکار کمیتهٔ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو یازدهم آوریل سال ۱۹۲۰ از چاپ خارج شد. این روزنامه در جریان سوبوتنیک دهم آوریل توسط هیئت‌های تحریریه و کارمندان روزنامه‌های مسکو — «پراودا»، «ایزوستیای کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه» و «بدنوتا» و «اکونومیچسکایا ژیزن» («زندگی اقتصادی» م.)، «کمونیستیچسکی ترود» («کار کمونیستی» م.) و آژانس تلگرافی «روستا» تنظیم شده بود. این ابتکار کمیتهٔ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو بگرمی از طرف کارگران چاپخانه‌ها تأیید و پشتیبانی شد که با شور فراوان در نخستین سوبوتنیک «کارکنان روزنامه‌ها» کار می‌کردند. این روزنامه توسط کارگران چاپخانهٔ کمیته اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه حروفچینی و چاپ شد و روز یکشنبه ۱۱آوریل که روز کار داوطلبانه بود منتشر گردید. — ص —۱۳۱

۳۱ — کتاب «بیماری کودکی «چپگرایی» در کمونیسم» را و. ای. لنین در آستانهٔ گشایش کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی برشته تحریر در آورد.

لنین کار اساسی روی تدوین این کتاب را در ماه آوریل سال ۱۹۲۰ انجام داد (دستنویس کتاب ۲۷ آوریل انجام گرفته بود). ملحقات کتاب در تاریخ ۱۲ ماه مه، هنگامیکه غلط‌گیری چاپی صورت می‌گرفت نوشته شد. لنین شخصاً بر جریان حروفچینی و چاپ کتاب

نظارت داشت که تا آغاز کار کنگرهٔ کمینترن از چاپ خارج شود. دوازدهم ژوئن سال ۱۹۲۰ کتاب ازچاپ خارج شد و تقریباً در یک زمان در ماه ژوئیه در روسیهٔ شوروی بزبانهای فرانسه و انگلیسی هم بچاپ رسید. این کتاب بهمهٔ نمایندگان کنگرهٔ دوم کمینترن داده شد. مهمترین نکات و نتیجه‌گیری‌های کتاب «بیماری کودکی «چپگرایی» در کمونیسم» پایه و شالودهٔ تصمیمات کنگره قرار گرفت. ص — ۱۳۴

۳۲ — رسالهٔ «Weltrevolution» («انقلاب جهانی») بقلم اوتو باؤئر نوشته شده بود. ص — ۱۳۵

۳۳ — «ایسکرا» (قدیم) — نخستین روزنامهٔ غیرعلنی مارکسیستی همگانی روسیه که در سال ۱۹۰۰ توسط لنین تأسیس گردید و در ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی طبقهٔ کارگر روسیه نقش قاطع ایفاء نمود.

کمی پس از کنگرهٔ دوم حزب که در ژوئیه — اوت سال ۱۹۰۳ برپا بود، منشویک‌ها با پشتیبانی گ. و. پلخانف «ایسکرا» را بدست خود گرفتند و این روزنامه از شمارهٔ ۵۲ دیگر ارگان مارکسیسم انقلابی نبود. ص — ۱۳۶

۳۴ — صحبت از منشویکهاست که در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه نمایندهٔ جناح راستگرا و اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی بودند و صحبت از حزب سوسیالیست رولوسیونرها (اس‌ارها) است. (رجوع شود به توضیح شمارهٔ یک.) ص — ۱۴۱

۳۵ — منظور گلوله‌باران کارگران بی‌سلاح در معادن طلای لنا در سیبری چهارم (۱۷) آوریل سال ۱۹۱۲ است. خبر فاجعهٔ خونین در لنا طبقهٔ کارگر روسیه را بهیجان آورد. موج تظاهرات و میتینگها و اعتصابها سراسر کشور را فرا گرفت. ص — ۱۴۳

۳۶ — دومای دولتی — مجلس نمایندگان که دولت تزاری در نتیجهٔ رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر آنرا تشکیل داد.

دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود، ولی در واقع هیچگونه قدرت حقیقی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم، نابرابر بود و جنبهٔ همگانی نداشت. حقوق انتخابی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیر روس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش اعظم کارگران و دهقانان اصلاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند. نخستین دومای دولتی (آوریل — ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه — ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خردهبورژوازی شهری را بیش از پیش محدودتر ساخته، سلطهٔ کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایهداران بزرگ را در سومین دومای دولتی (۱۹۰۷ — ۱۹۱۲) و در چهارمین دوما (۱۹۱۲ — ۱۹۱۷) تأمین نموده بود. ص — ۱٤٤

۳۷ — صحبت از نمایندگان بلشویک چهارمین دومای دولتی — آ. یه. بادایف، م. ک. مورانف، گ. ای. پتروفسکی، ف. ن. سامویلف و ن. ر. شاگف است. در اجلاس ۲۶ ژوئیه (۸ اوت) سال ۱۹۱٤ دوما، فراکسیون بلشویکی علیه شرکت روسیهٔ تزاری در جنگ امپریالیستی قاطعانه اعتراض کرد و از تأیید اعتبارات جنگی امتناع ورزید و به تبلیغات انقلابی در میان تودهها پرداخت. در نوامبر سال ۱۹۱٤ نمایندگان بلشویک بازداشت شدند و در فوریه سال ۱۹۱۵ تسلیم دادگاه گردیدند و برای تمام عمر به قصبهای در منطقه توروخانسکی (در سیبری خاوری) تبعید شدند. اظهارات متهورانه اعضای فراکسیون بلشویکی در دادگاه که افشاگر حکومت مطلقه بود، در تبلیغات ضدامپریالیستی و در آگاهی انقلابی تودههای زحمتکش نقش بزرگ ایفاء نمود. ص — ۱٤٤

۳۸ — حزب مستقل کارگر انگلستان (Independent Labour Party — I. L. P.) سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ توسط رهبران

«تردیونیونهای جدید» تأسیس یافت. ک. هاردی و ر. ماکدونالد رهبری حزب را بعهده داشتند. حزب مستقل کارگر توجه عمدهٔ خود را به شکل مبارزهٔ پارلمانی و معاملات پارلمانی با حزب لیبرال معطوف داشت. لنین ضمن تعریف حزب مستقل کارگر نوشت که «در واقع این حزب اپورتونیستی همیشه وابستهٔ بورژوازی است». ص — ۱٤٤

۳۹ — فابیان‌ها — اعضای جمعیت فابیانها — سازمان رفرمیست انگلیسی که در سال ۱۸۸٤ تأسیس یافته و عنوان خود را از نام سردار رومی قرن سوم قبل از میلاد فابی ماکسیم اقتباس کرده است که به «کونتاتور» («کندکار») و بداشتن تاکتیک انتظار و خودداری از نبردهای قطعی در جنگ با هانیبال معروف بود. اعضای جمعیت فابیانی اکثراً نمایندگان روشنفکران بورژوا مشرب — دانشمندان، نویسندگان و شخصیت‌های سیاسی بودند و ضرورت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و می‌گفتند که گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم فقط از راه اصلاحات کوچک و تحول تدریجی جامعه امکان‌پذیر است. جمعیت فابیانها در سال ۱۹۰۰ بحزب لیبوریست پیوست. ص — ۱٤٤

٤۰ — مینیستریالیسم — (یا «سوسیالیسم وزارتی» و همچنین «میلیرانیسم») — تاکتیک اپورتونیستی شرکت سوسیالیست‌ها در هیئت دولتهای مرتجع بورژوازی است. این اصطلاح بمناسبت شرکت میلیران — سوسیالیست فرانسوی در دولت بورژوازی والدک‌ـروسو رایج شد. ص — ۱٤٥

٤۱ — از قرار معلوم منظور مقالهٔ و. ای. لنین است تحت عنوان «چیزی که نباید در جنبش کارگری آلمان از آن تقلید نمود» که در آوریل سال ۱۹۱٤ در مجلهٔ بلشویکی «پروسوشنیه» چاپ شده و در آن روش تبهکارانه ک. لگین — سوسیال‌دمکرات آلمانی که در سال ۱۹۱۲ هنگام مسافرت به آمریکا، در کنگرهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا نطق تهنیت‌آمیزی خطاب بمحافل رسمی و احزاب بورژوازی ایراد کرد، افشاء شده است. ص — ۱٤٥

۴۲ — صحبت از نامهٔ مورخهٔ ۱۸ — ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵ ف. انگلس به آ. ببل است. ص — ۱۵۰

۴۳ — صحبت از اتزویستها و اولتیماتیستهاست که مبارزه با آنها در سال ۱۹۰۸ گسترش یافت و در سال ۱۹۰۹ به اخراج آ. باگدانف — لیدر اتزویستها از صفوف بلشویک‌ها انجامید. اتزویستها در پردهٔ جملات انقلابی طلب می‌کردند که نمایندگان سوسیال‌دمکرات از دومای سوم دولتی فرا خوانده شوند و کار و فعالیت در سازمان‌های علنی — در اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها و غیره قطع شود. اولتیماتیسم نوعی از اتزویسم است. اولتیماتیست‌ها بدون درک ضرورت کار پیگیرانه و دقیق و پرزحمت با نمایندگان سوسیال‌دمکراسی و تربیت آنان بعنوان پارلمانتاریست‌های پیگیر و انقلابی، پیشنهاد می‌کردند به فراکسیون سوسیال‌دمکرات در دوما دربارهٔ تبعیت بی‌چون و چرا از تصمیمات کمیتهٔ مرکزی حزب اولتیماتوم داده شود و در صورت عدم اجراء، نمایندگان سوسیال دمکرات از دوما فراخوانده شوند. اجلاس مشاوره وسیع هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ بلشویکی «پرولتاری» در ژوئن سال ۱۹۰۹ ضمن قرار خود اعلام داشت که «بلشویسم بعنوان جریان معین در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه با اتزویسم و اولتیماتیسم هیچگونه وجه مشترکی ندارد» و از بلشویکها خواست «قاطعانه با این انحرافات از مارکسیسم انقلابی مبارزه کنند». ص — ۱۵۱

۴۴ — ششم (۱۹) اوت سال ۱۹۰۵ بیانیهٔ تزار — قانون تأسیس دومای دولتی و مقررات مربوط به انتخابات آن چاپ و منتشر شد. دوما عنوان بولیگینی بنام آ. گ. بولیگین وزیر کشور گرفت که تزار او را مأمور تنظیم طرح دوما کرده بود. برطبق این طرح، دوما حق تصویب هیچ قانونی را نداشت و فقط می‌توانست برخی از مسائل را بعنوان ارگان مشورتی وابسته به تزار، مورد بررسی قرار دهد. بلشویکها کارگران و دهقانان را به تحریم مجدانه دومای بولیگین دعوت کردند و از غوغای تحریم آن برای بسیج همهٔ

نیروهای انقلابی، برای اعتصابهای گستردهٔ سیاسی و تدارک مقدمات قیام مسلحانه استفاده کردند. انتخابات دومای بولیگینی صورت نگرفت و دولت نتوانست آنرا تشکیل دهد؛ اعتلای انقلاب روزافزون و اعتصاب سیاسی سراسر روسیه در اکتبر سال ۱۹۰۵ آنرا جارو کرد. ص — ۱۰۱

۴۵ — منظور اعتصاب سیاسی سراسری روسیه در اکتبر سال ۱۹۰۵ است که با شعارهای سرنگونی حکومت مطلقه و تحریم مجدانه دومای بولیگینی و تشکیل مجلس مؤسسان و استقرار نظام جمهوری دمکراتیک جریان داشت. اعتصاب سیاسی سراسری روسیه نیرو و قدرت جنبش کارگری را نشان داد و بگسترش مبارزهٔ انقلابی در روستا و ارتش و ناوگان دریایی کمک کرد. ص — ۱۰۱

۴۶ — لیبوریست‌ها — اعضای حزب کارگر انگلستان (Labour Party) که در سال ۱۹۰۰ بعنوان سازمان متحدهٔ اتحادیه‌ها — تریدیونیونها، سازمانها و گروه‌های سوسیالیستی بمنظور اعزام نمایندگان کارگران به پارلمان («کمیتهٔ نمایندگان کارگری») تأسیس یافت. در سال ۱۹۰۶ این کمیته تغییر نام داد و حزب کارگر (لیبوریست) نامیده شد. حزب لیبوریست که ابتداء از لحاظ ترکیب حزب کارگر بود (بعدها تعداد قابل ملاحظه‌ای از عناصر خرده‌بورژوازی وارد آن شدند) از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیک یک سازمان اپورتونیستی است. از لحاظ پیدایش این حزب، رهبران آن سیاست همکاری طبقاتی با بورژوازی را تعقیب می‌کنند. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) رهبران حزب لیبوریست (آ. هندرسون و دیگران) موضع سوسیال‌ـ شوینیستی گرفتند و در دولت پادشاهی شرکت جستند، و با پشتیبانی مجدانه آنها قوانینی علیه کارگران (دربارهٔ میلیتاریزاسیون کشور و نظایر آن) از تصویب گذشت. ص — ۱۰۳

۴۷ — کادتها — اعضای حزب مشروطه‌خواه دمکرات — حزب عمدهٔ بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب در روسیه بودند. حزب کادت‌ها در

اکتبر سال ۱۹۰۵ از نمایندگان بورژوازی، شخصیت‌های زمستوا از ملاکان و روشنفکران بورژوامشرب تشکیل شد. بعدها حزب کادتها بحزب بورژوازی امپریالیستی مبدل گردید.

در سالهای جنگ اول جهانی کادتها از سیاست خارجی استیلاگرانهٔ دولت تزاری مجدانه پشتیبانی می‌کردند. در دوران انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در راه نجات نظام پادشاهی می‌کوشیدند. کادتها با بدست آوردن زمام رهبری در دولت موقت بورژوازی سیاست ضدملی و ضدانقلابی تعقیب می‌کردند. کادتها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی بودند و در همهٔ اقدامات مسلحانه ضدانقلابی، در یورش‌های مداخله‌گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص — ۱۵۵

۴۸ — «اپوزیسیون اصولی» — گروه کمونیست‌های «چپ» آلمانی که نظریات آنارشی-سندیکالیستی را تبلیغ می‌کردند. کنگرهٔ دوم حزب کمونیست آلمان که در اکتبر سال ۱۹۱۹ در هیدلبرگ برپا بود اپوزیسیون را از حزب اخراج کرد؛ این اپوزیسیون در آوریل سال ۱۹۲۰ به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان را تشکیل داد. در نوامبر سال ۱۹۲۰ بمنظور تسهیل در امر اتحاد همهٔ نیروهای کمونیستی آلمان و بمنظور استقبال از بهترین عناصر پرولتری حزب کمونیست کارگری آلمان این حزب بطور موقت به کمینترن با حقوق اعضای هوادار پذیرفته شد. اما کمیتهٔ اجرائیهٔ کمینترن حزب متحده کمونیست آلمان را یگانه شعبه تام‌الاختیار می‌شمرد. هنگام پذیرش نمایندگان حزب کمونیست کارگری آلمان شرط ادغام با حزب متحدهٔ کمونیست آلمان و پشتیبانی از آن در تمام اقدامات بمیان کشیده شده بود. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان از دستورات کمیتهٔ اجرائیهٔ کمینترن پیروی نکرد. سومین کنگره کمینترن ضمن مبارزه بر سر جلب کارگرانی که هنوز از حزب کمونیست کارگری آلمان پیروی می‌کردند دو — سه ماه به این حزب وقت داد که طی آن می‌بایست کنگرهٔ حزب تشکیل شود

و مسئلهٔ اتحاد حل گردد. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان تصمیمات کنگرهٔ سوم را اجرا نکرد و بکار انشعابگرانهٔ خود ادامه می‌داد و لذا کمیتهٔ اجرائیهٔ کمینترن ناگزیر مناسبات خود را با آن قطع کرد و حزب کمونیست کارگری آلمان، در خارج از کمینترن ماند. بعدها این حزب بگروه سکتاریستی دشمن طبقهٔ کارگر آلمان که هیچگونه پشتیبانی در میان طبقهٔ کارگر نداشت مبدل شد. ص — ١٥٦

٤٩ — «روزنامهٔ کارگری کمونیستی» («Kommunistische Arbeiter Zeitung») — ارگان گروه آنارشی-سندیکالیستی کمونیستهای «چپ» آلمان بود که از سال ١٩١٩ تا ١٩٢٧ در هامبورگ چاپ و منتشر می‌شد.
کارل ارلر که و. ای. لنین به وی اشاره می‌کند نام مستعار ادبی گ. لائوفنبرگ است. ص — ١٦١

٥٠ — اصطلاح «ستونهای هرکولسی»، «رسیدن بستونهای هرکولسی» بمعنای حداکثر اغراق و گزافه گویی است. ستونهای هرکولسی بنابه اساطیر یونان باستان توسط هرکولس (هراکل) برپاشد و بنظر یونانیان دوران باستان آخر دنیا بود و از آن به بعد راهی برای رفتن وجود نداشت. ص — ١٦٢

٥١ — صحبت از «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» است که و. ای. لنین در پائیز سال ١٨٩٥ تشکیل داده بود. «اتحاد مبارزه» در حدود بیست محفل مارکسیستی پتربورگ را متحد ساخت. گروه مرکزی که لنین، وانییف، زاپوروژتس، سیلوین، کرژیژانوفسکی، کروپسکایا، مارتف، استارکف و دیگران در آن عضویت داشتند، در رأس «اتحاد» قرار داشت. رهبری مستقیم «اتحاد مبارزه» در دست گروه پنج نفری بریاست لنین متمرکز بود. این سازمان بگروه‌های بخش تقسیم شده بود. کارگران پیشرو وآگاه — (ای. و. بابوشکین، و. آ. شلگونف

و دیگران) این گروهها را با فابریکها و کارخانه‌ها مربوط می‌ساختند. «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» در پتربورگ بگفتهٔ لنین نطفهٔ حزب انقلابی بر پایه جنبش کارگری بود و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را رهبری می‌کرد. ص — ۱۶۳

۵۲ — منظور گروه ضدحزبی «مرکزیت دمکراتیک» است که در کنگرهٔ نهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه سخنرانان فرعی در مسائل ساختمان اقتصادی و در مسئله سازمانی داشت. طرفداران مرکزیت دمکراتیک در پردهٔ جملاتی دربارهٔ مرکزیت دمکراتیک در واقع ضرورت ریاست فردی در تولیدرا نفی می‌نمودند و مخالف انضباط سخت حزبی و دولتی بودند و نقش رهبری حزب را در شوراها و اتحادیه‌ها نفی می‌کردند و آزادی فراکسیون‌ها و گروه‌بندی‌ها را طلب می‌نمودند. در سال ۱۹۲۳ گروه طرفدار مرکزیت دمکراتیک متلاشی شد و رهبران آن با اپوزیسیون تروتسکی متحد شدند. ص — ۱۶٤

۵۳ — ترودویک‌ها — گروه دمکراتهای خرده‌بورژوایی در دوماهای دولتی بودند که از دهقانان و روشنفکران نارودنیک‌مشرب تشکیل شده بود. ص — ۱۶۵

۵٤ — عده اعضای حزب پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ و تا آخر سال ۱۹۱۹ از اینقرار بود: در آستانه کنفرانس هفتم (آوریل) کشوری حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه ۸۰۰۰۰ عضو؛ در آستانهٔ کنگرهٔ ششم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه (ژوئیه — اوت سال ۱۹۱۷) در حدود ۲٤۰۰۰۰ عضو، در آستانهٔ کنگرهٔ هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (مارس ۱۹۱۸) حداقل ۳۰۰۰۰۰، در آستانهٔ کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (مارس ۱۹۱۹) — ۳۱۳۷٦٦ عضو. ص — ۱٦٦

۵۵ — صحبت از «هفتهٔ حزبی» است که بر اساس تصمیم کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه دربارهٔ گسترش دامنهٔ عضویت در حزب برگزار شد. کمیتهٔ مرکزی در پایان سپتامبر بخشنامه برای سازمانهای حزبی فرستاد و خاطرنشان ساخت که طی هفتهٔ حزبی باید فقط کارگران مردوزن و افراد ارتش سرخ، ناویان و دهقانان مردوزن بعضویت حزب پذیرفته شوند. در نتیجهٔ برگزاری هفتهٔ حزبی تنها در ۳۸ استان بخش اروپایی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بیش از دویست هزار نفر عضو حزب شدند که بیش از نصف آنها کارگر بودند، در جبهه هم تا ۲۰ درصد افراد ارتش و ناوگان نیروی دریایی بعضویت حزب پذیرفته شدند. ص —۱۶۶

۵۶ — «انترناسیونال کمونیستی» — مجله ارگان کمیتهٔ اجرائیهٔ انترناسیونال کمونیستی که بزبانهای روسی، آلمانی و فرانسه و انگلیسی و اسپانیولی و چینی چاپ می‌شد. نخستین شماره این مجله در تاریخ اول ماه مه سال ۱۹۱۹ انتشار یافت. در این مجله مقالات تئوریک و اسناد کمینترن چاپ می‌شد. مقالاتی بقلم لنین در آن چاپ شد. ص —۱۷۲

۵۷ — صحبت از نامهٔ مورخهٔ هفتم اکتبر سال ۱۸۵۸ ف. انگلس به ک. مارکس است (رجوع شود به مجموعهٔ آثار مارکس و انگلس، چاپ دوم، جلد ۲۹، ص ۲۹۳). ص —۱۷۳

۵۸ — «Folkets Dagblad Politiken» («روزنامهٔ یومیهٔ سیاسی مردم») — روزنامهٔ حزب سوسیال‌دمکرات چپ سوئد که از آوریل سال ۱۹۱۶ در استکهلم ابتدا یکروز در میان و سپس همه‌روزه چاپ و منتشر شد (تا نوامبر سال ۱۹۱۷ «Politiken» نامیده می‌شد). ص —۱۷٤

۵۹ — کارگران صنعتی جهان — (Industrial Workers of the World — I. W. W.) — سازمان اتحادیه‌ای کارگران ایالات متحدهٔ آمریکا

که در سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت و بطور عمده کارگران غیرمتخصص و کم مزد دارای مشاغل مختلف را متحد می‌ساخت. شخصیت‌های جنبش کارگری آمریکا — د. د. لئون، یو. دبس و او. هیود در تأسیس این سازمان مجدانه شرکت داشتند. سازمان‌های کارگران صنعتی جهان همچنین در کانادا و استرالیا و انگلستان و آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی تشکیل شد. در سالهای جنگ اول جهانی با شرکت این فدراسیون یکسلسلهٔ تظاهرات وسیع طبقهٔ کارگر آمریکا برضد جنگ سازمان داده شد. ضمناً در فعالیت سازمان خصوصیت آنارشیستی‌ـسندیکالیستی هویدا گردید: این سازمان مبارزهٔ سیاسی پرولتاریا را قبول نداشت و نقش رهبری حزب و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌کرد و از فعالیت میان اعضای اتحادیه‌های شرکت کننده در فدراسیون کار آمریکا خودداری می‌نمود. سازمان کارگران صنعتی جهان در نتیجهٔ سیاست اپورتونیستی رهبران بسازمان سکتاریستی مبدل گشت و نفوذ خود را در جنبش کارگری از دست داد. ص — ۱۷۵

۶۰ — در کنگرهٔ حزب کمونیست آلمان، سی‌امین دسامبر سال ۱۹۱۸ مسئلهٔ شرکت در انتخابات مجلس ملی مطرح بود. کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ طرفدار شرکت در انتخابات بودند و ضرورت استفاده از تریبون پارلمان را برای ترویج شعارهای انقلابی میان توده‌ها ثابت می‌کردند. اما اکثریت کنگره با شرکت در انتخابات مجلس ملی مخالفت کرد و قطعنامه‌ای در این باره صادر نمود. ص — ۱۷۸

۶۱ — اس‌ارهای چپ — حزب سوسیالیست رولوسیونرهای چپ (انترناسیونالیست‌ها) که در نخستین کنگرهٔ کشوری خود که از ۱۹ تا ۲۸ نوامبر (۲ — ۱۱ دسامبر) ۱۹۱۷ برپا بود شکل سازمانی بخود گرفت. اس‌ارهای چپ قبلاً بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها که در سالهای جنگ اول جهانی به تشکل پرداخت، بموجودیت خود ادامه می‌دادند.

اس‌ارهای چپ در کنگرهٔ دوم شوراهای سراسر روسیه اکثریت فراکسیون اس‌ارها را تشکیل می‌دادند که در مسئلهٔ شرکت در کنگره انشعاب در آن روی داد؛ اس‌ارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارها کنگره را ترک گفتند و اس‌ارهای چپ در جلسهٔ کنگره ماندند و در مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویک‌ها رأی دادند. بلشویک‌ها ایجاد بلوک با حزب اس‌ارهای چپ را که در آنزمان طرفداران قابل ملاحظه‌ای میان دهقانان داشت ضروری شمرده و به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کردند که در هیئت دولت شوروی شرکت جویند. اما اس‌ارهای چپ این پیشنهاد بلشویک‌ها را رد کردند. در نتیجهٔ مذاکراتی که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ جریان داشت میان بلشویکها و اس‌ارهای چپ درباره شرکت اس‌ارهای چپ در هیئت دولت موافقت حاصل شد. اس‌ارهای چپ که تعهد کردند در فعالیت خود سیاست عمومی شورای کمیسرهای ملی را تعقیب کنند، در یکعده از هیئت‌های کمیسارهای ملی شرکت داده شدند.

اس‌ارهای چپ با وجود گام نهادن در راه همکاری با بلشویک‌ها در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند.

در ماههای ژانویه — فوریه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ بمبارزهٔ علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضای این قرارداد و تصویب آن در کنگرهٔ چهارم شوراها در ماه مارس، اس‌ارهای چپ از هیئت شورای کمیسرهای ملی کنار رفتند. با گسترش دامنهٔ انقلاب سوسیالیستی در تابستان سال ۱۹۱۸ در روستا و همزمان با تشکیل کمیته‌های تهیدستان، روحیه ضدشوروی در میان اس‌ارهای چپ رو به تقویت نهاد. کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ در ماه ژوئیه در مسکو قتل میرباخ — سفیر آلمان و شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی را سازمان داد و امیدوار بود که از این راه صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ میان روسیهٔ شوروی و آلمان را روشن سازد. بدین مناسبت پس از سرکوب

شورش کنگرهٔ پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اس‌ارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراها اخراج نماید. حزب اس‌ارهای چپ با از دست دادن هرگونه حمایت و پشتیبانی از جانب توده‌ها، در راه مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اس‌ارهای چپ موضع همکاری با بلشویک‌ها را اتخاذ کرده بودند، حزب «کمونیست‌های خلقی» و حزب «کمونیستهای انقلابی» را تشکیل دادند. بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضای این احزاب بعدها بحزب کمونیست پذیرفته شدند. ص — ۱۸۴

۶۲ — «سویت» («Il Soviet») — روزنامهٔ حزب سوسیالیست ایتالیا که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ در ناپل چاپ و منتشر می‌شد؛ این روزنامه بعنوان ارگان فراکسیون کمونیست‌های ابستنسیونیست حزب سوسیالیست ایتالیا انتشار می‌یافت. ص —۱۸۹

۶۳ — «کمونیسم» («Comunismo») — مجلهٔ دوهفتگی حزب سوسیالیست ایتالیا که از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۲ به مدیریت د. سراتی در میلان چاپ و منتشر می‌شد. ص —۱۸۹

۶۴ — حزب سوسیالیست ایتالیا — در سال ۱۸۹۲ تأسیس یافت و از همان آغاز تأسیس مبارزهٔ شدید مسلکی دو گرایش — اپورتونیستی و انقلابی در داخل آن جریان داشت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه، جناح چپ در صفوف حزب سوسیالیست ایتالیا قوت گرفت. کنگرهٔ ۱۶ حزب که از پنجم تا هشتم اکتبر سال ۱۹۱۹ در بولونی برپا بود تصمیم گرفت به انترناسیونال سوم بپیوندد. نمایندگان حزب سوسیالیست ایتالیا در کار کنگرهٔ دوم کمینترن شرکت داشتند. د. م. سراتی رئیس هیئت نمایندگی که موضع سنتریستی داشت پس از کنگره با قطع رابطه با رفرمیست‌ها مخالفت کرد. در ژانویه سال ۱۹۲۱ در کنگرهٔ ۱۷ حزب در لیورنو سنتریستها که در کنگره اکثریت داشتند از قطع رابطه با رفرمیست‌ها و از قبول

کامل شرایط عضویت در کمینترن امتناع ورزیدند. نمایندگان چپ ۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۱ جلسهٔ کنگره را ترک کردند و حزب کمونیست ایتالیا را تشکیل دادند. ص — ۱۸۹

۶۵ — بلانکیسم — جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه برهبری لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — انقلابی مبرز و نمایندهٔ نامی کمونیسم تخیلی فرانسه بود. بلانکیست‌ها ضمن تعویض فعالیت حزب انقلابی با اقدامات مشتی توطئه‌گر پنهانکار اوضاع و شرایط لازم برای پیروزی قیام را در نظر نمی‌گرفتند و نسبت برابطه با توده‌ها بی‌اعتناء بودند.

بلانکیست‌ها مبارزهٔ طبقاتی را مردود می‌شمردند و «نجات بشریت از شر بردگی مزدوری را نه از راه مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بلکه از راه توطئهٔ اقلیت کوچک روشنفکران امکان‌پذیر می‌پنداشتند». (و. ای. لنین، مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۱۳، ص ۷۶). ص — ۱۹۰

۶۶ — «Der Volksstaat» («دولت خلقی») — روزنامه، ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان (حزب ایزناختسف) که بمدیریت و. لیبکنخت در سال‌های ۱۸۶۹ — ۱۸۷۶ در لایپزیگ چاپ و منتشر می‌شد. ک. مارکس و ف. انگلس با این روزنامه همکاری داشتند. ص — ۱۹۱

۶۷ — منظور آن قسمتی از نامهٔ مورخهٔ ۲۹ نوامبر سال ۱۸۸۶ ف. انگلس به ف. آ. زورگه است که در آن انگلس ضمن انتقاد از جنبهٔ سکتاریستی فعالیت سوسیال‌دمکراتهای آلمانی مهاجر در آمریکا می‌گوید برای آنها تئوری «دگم و شریعت جامداست نه رهبری در عمل» (رجوع شود به مجموعهٔ آثار مارکس و انگلس، چاپ ۲، جلد ۳۶، ص ۴۸۸). ص — ۱۹۶

۶۸ — ن. گ. چرنیشفسکی در تقریظ کتاب گ. چ. کری زیر عنوان «نامه‌های سیاسی و اقتصادی برای رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ

آمریکا» نوشت : «راه تاریخی مانند خیابان نوسکی صاف و هموار نیست بلکه از دشت‌های پرگرد و غبار و کثیف، از میان باطلاق‌ها و جاهای سخت و صعب‌العبور می‌گذرد. کسی که از گرد و غبار می‌ترسد و بیم آن دارد که چکمه‌هایش کثیف شود نباید به فعالیت اجتماعی بپردازد». ص —۱۹۶

۶۹ — منظور کنفرانسهای بین‌المللی سوسیالیستی در تسیمروالد و کینتال است. ص —۱۹۶

کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در روزهای ۵ — ۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ برپا بود.

کنفرانس کینتال یا دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در روزهای ۲۴ — ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در محلی بنام کینتال جریان داشت.

کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال به همپیوستگی عناصر چپ سوسیال‌دمکرات اروپای غربی برپایه مسلکی مارکسیسم‌ـلنینیسم کمک کرد. ص —۱۹۷

۷۰ — «حزب کمونیسم انقلابی» — در کنگرهٔ گروه طرفداران روزنامهٔ «ولیا ترودا» که در روزهای ۲۵ — ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود، شکل سازمانی بخود گرفت. در تصمیم متخذهٔ کنگره گفته می‌شد که حزب جدید سیاست «همکاری واقعی و صادقانه با بلشویکها را» می‌پذیرد. آ. آلکساندروف، م. دوبروخوتف، آ. کولیگایف و عدهٔ دیگر عضو کمیتهٔ مرکزی «حزب کمونیسم انقلابی» بودند. «حزب کمونیسم انقلابی» تا سال ۱۹۲۰ بعنوان گروه کوچک بموجودیت خود ادامه داد. کنگرهٔ ششم این حزب که در ماه سپتامبر ۱۹۲۰ برپا بود، تصمیمی دربارهٔ الحاق به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه گرفت. و کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در اکتبر سال ۱۹۲۰ بسازمانهای حزبی اجازه داد اعضای حزب سابق «کمونیستهای انقلابی» را بپذیرند. ص —۱۹۷

۷۱ — حزب سوسیالیست بریتانیا — (British Socialist Party — B. S. P.) — در سال ۱۹۱۱ در نتیجهٔ اتحاد حزب سوسیال‌دمکرات با دیگر گروههای سوسیالیستی در منچستر تشکیل شد. حزب سوسیالیست بریتانیا با روح ایده‌های مارکسیسم تبلیغ می‌کرد و حزبی بود «غیراپور-تونیستی و واقعاً مستقل از لیبرالها عمل می‌کرد» (و. ای. لنین، مجموعهٔ آثار، چاپ ۵، جلد ۲۳، ص ۳٤٤).

حزب سوسیالیست بریتانیا از وقوع انقلاب سوسیالیستی اکتبر اظهار خوشوقتی کرد و اعضای آن در جنبش زحمتکشان انگلیس برای دفاع از روسیهٔ شوروی در برابر مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی نقش بزرگ ایفاء می‌کردند. در سال ۱۹۱۹ اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌های حزب (۹۸ در برابر ٤) برله عضویت در انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کردند. حزب سوسیالیست بریتانیا به اتفاق گروه وحدت کمونیستی در امر تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر نقش عمده ایفاء نمود. در نخستین کنگرهٔ متحده در سال ۱۹۲۰ اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای محلی حزب سوسیالیست بریتانیا در حزب کمونیست بریتانیای کبیر ادغام شد. ص — ۲۰۳

۷۲ — حزب سوسیالیست کارگری (Socialist Labour Party) — سازمان انقلابی مارکسیستی که در سال ۱۹۰۳ با جدا شدن گروه سوسیال‌دمکرات‌های چپ که اکثراً اسکاتلندی بودند از فدراسیون سوسیال‌دمکرات در اسکاتلند ایجاد شد.

جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی (South Wales Socialist Society) — گروه نسبتاً کوچک که عمدتاً از معدنچیان انقلابی ولز تشکیل شده بود. این جمعیت از جنبش برای اصلاحات امور معادن که در آستانه جنگ اول جهانی شدت یافته بود، سرچشمه گرفت.

فدراسیون سوسیالیستی کارگری (Workers' Socialist Federation) — سازمان قلیل‌العده‌ای در ماه مه سال ۱۹۱۸ از جمعیت دفاع از حقوق انتخاباتی زنان بوجود آمد و بطور عمده از زنان تشکیل می‌شد. هنگام تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر (کنگرهٔ موسسانش

در تاریخ ۳۱ ژوئیه ــ اول اوت سال ۱۹۲۰ برپا بود) که موادی دربارهٔ شرکت حزب در انتخابات پارلمان و عضویت در حزب کارگری داشت، سازمانهای نامبرده که اشتباهات سکتاریستی داشتند، بحزب کمونیست ملحق نشدند. در ماه ژانویه سال ۱۹۲۱ جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی و فدراسیون سوسیالیستی کارگری که تا آنزمان نام «حزب کمونیست (شعبهٔ بریتانیایی انترناسیونال سوم)» روی خود گذاشته بود با حزب کمونیست بریتانیای کبیر متحد شدند. رهبری حزب سوسیالیست کارگری از اتحاد خودداری کرد. ص ــ ۲۰۳

۷۳ ــ «زره‌دار کارگران» («Workers' Dreadnought») ــ این روزنامه از مارس سال ۱۹۱٤ تا ژوئن سال ۱۹۲٤ در لندن چاپ می‌شد و تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ بنام «Woman's Dreadnought» انتشار می‌یافت، و پس از ایجاد فدراسیون سوسیالیستی کارگری در سال ۱۹۱۸ ارگان مطبوعاتی این سازمان شد. ص ــ ۲۰۳

۷٤ ــ «Manchester Guardian» («پاسدار منچستر») ــ روزنامهٔ بورژوالیبرال که یکی از کثیرالانتشارترین و با نفوذترین روزنامه‌های بورژوازی انگلستان بشمار می‌رفت که در سال ۱۸۲۱ تأسیس یافته بود. ص ــ ۲۰۸

۷۵ ــ حادثه دریفوس ــ محاکمهٔ تحریک‌آمیزی که در سال ۱۸۹٤ توسط محافل مرتجع سلطنت‌طلب نظامیان فرانسه علیه دریفوس یهودی ــ افسر ستاد کل ارتش فرانسه ترتیب داده شد و بدروغ او را بجاسوسی و خیانت بکشور متهم کردند. دریفوس در دادگاه نظامی بزندان ابد محکوم شد. در سال ۱۸۹۹ تحت فشار افکار عمومی دریفوس مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد؛ ولی فقط در سال ۱۹۰٦ بنابرأی دادگاه تجدید نظر بیگناه تشخیص داده شد و بخدمت در ارتش بازگشت. ص ــ ۲۳۰

۷٦ — «پرچم سرخ» («Die Rote Fahne») — روزنامه‌ای که ک. لیبکنخت و ر. لوکزامبورگ بعنوان ارگان مرکزی «اتحاد اسپارتاک» آنرا تأسیس کردند؛ بعدها — ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد. این روزنامه از نهم نوامبر سال ۱۹۱۸ در برلن چاپ می‌شد و بارها از جانب مقامات حاکمهٔ آلمان تحت فشارها و توقیف‌ها قرار گرفت؛ ارنست تلمان — صدر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان مجدانه بااین روزنامه همکاری داشت. روزنامهٔ «Die Rote Fahne» پس از برقراری دیکتاتوری فاشیستی در آلمان توقیف شد ولی انتشار آن بطور غیرعلنی ادامه یافت. در سال ۱۹۳۵ محل چاپ روزنامه به پراگ (چکسلواکی) انتقال یافت؛ و از پائیز سال ۱۹۳٦ تا پائیز سال ۱۹۳۹ در بروکسل (بلژیک) چاپ می‌شد. ص — ۲٤۱

۷۷ — اصطبل های اژیاس — برطبق اساطیر یونانی اصطبل های وسیع پادشاه الید اژیاس که طی سالهای متمادی روی نظافت را ندیده بودند و هرکولس قهرمان (هراکل) در عرض یکروز آنها را پاک کرد. اصطلاح «اصطبل های اژیاس» مترادف با تلمبار شدن انواع زباله و کثافت یا نهایت نابسامانی و بی‌نظمی امور است. ص — ۲٤۳

۷۸ — «Die Freiheit» («آزادی») — روزنامهٔ یومیه — ارگان حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان که از ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ تا اکتبر سال ۱۹۲۲ در برلن چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۲٤۳

۷۹ — «Die Rote Fahne» («پرچم سرخ») — روزنامهٔ ارگان مرکزی حزب کمونیست‌اتریش که از نوامبر سال ۱۹۱۸ در وین چاپ می‌شد. این روزنامه ابتداء بنام «Der Weckruf» («فدا») و از ژانویه سال ۱۹۱۹ بنام «Die Soziale Revolution» «انقلاب اجتماعی»، و از ژوئیه سال ۱۹۱۹ بنام «Die Rote Fahne» از چاپ بیرون می‌آمد. در سال ۱۹۳۳ «Die Rote Fahne» ناگزیر در شرایط غیر علنی انتشار می‌یافت. از ماه اوت سال ۱۹٤۵ بنام «Österreichische Volksstimme»

(«صدای مردم اتریش») و از ۲۱ فوریه سال ۱۹۵۷ بنام «Volksstimme» چاپ و منتشر می‌شود. ص — ۲۴۳

۸۰ — «وکلای مدافع» «شوروی» — هیئت‌های مدافعان حقوق که در فوریه سال ۱۹۱۸ جنب شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و قزاقها تشکیل شدند. در بسیاری از این هیئت‌ها نفوذ وکلای دادگستری بورژوامشرب شدید بود که اصول دادرسی و محاکمات شوروی را خیلی تحریف می‌کردند و سؤاستفاده‌ای می‌نمودند. در اکتبر سال ۱۹۲۰ هیئت‌های مدافعان حقوق منحل شدند. ص — ۲۴۹

۸۱ — بموجب این دستور در چاپ پنجم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین و در این جلد در متن اثر «بیماری کودکی «چپگرائی» در کمونیسم» عبارت «تریبونیست‌های هلندی» در همه جا به «برخی اعضای حزب کمونیست هلند» تغییر داده شده است. ص — ۲۵۲

فهرست نامها

آدلر (Adler)، فریدریخ (۱۸۷۹ — ۱۹۶۰) — لیدر سوسیال‌دمکراسی اتریش بود که پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در اتریش به اردوگاه ضدانقلاب پیوست و از جمله سازماندهان انترناسیونال سنتریستی $\frac{1}{2}$ ۲ (۱۹۲۱ — ۱۹۲۳) بود و بعداً یکی از لیدرهای باصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری شد. ص —۴۸، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۳

ارلر ، ک. رجوع شود به لائوفنبرگ هنریخ

اسپارتاک (Spartacus) (در سال ۷۱ قبل از میلاد درگذشته است). گلادیاتور روسی، پیشوای یکی از بزرگترین قیام‌های بردگان در روم باستان بسال‌های ۷۴ (یا ۷۳) — ۷۱ قبل از میلاد بود. ص —۱۸

استرووه، پتر برنگاردویچ (۱۸۷۰ — ۱۹۴۴) — اقتصاددان و پوبلیسیست بورژوامشرب و یکی از لیدرهای حزب کادت‌ها بود. در دههٔ سالهای نود معروفترین نمایندهٔ «مارکسیسم علنی» — شکل روسی برنشتینستوا بشمار می‌رفت. یکی از یدئولوگهای امپریالیسم روس بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر — در دولت ضدانقلابی ورانگل شرکت جست و بعداً بعنوان عنصر ضدانقلابی مهاجرت کرد. ص —۱۹۶

آسکویت (Asguith)، هربرت هنری (۱۸۵۲ — ۱۹۲۸) — شخصیت سیاسی و دولتی انگلیسی، لیدر حزب لیبرالها بود. بارها بمقام

بریتانیا انتخاب گردید و با گروه ه. هایندمان — سوسیال‌شوینیست مخالفت می‌کرد و یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست بریتانیای کبیر (۱۹۲۰) بود. در سالهای (۱۹۲۰ — ۱۹۲۹) — دبیر کل حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود. ص — ۲۱۱

آئوسترلیتس (Austerlits)، فریدریخ (۱۸۶۲ — ۱۹۳۱) — یکی از لیدرهای حزب سوسیال‌دمکرات اتریش و سردبیر روزنامهٔ «Arbeiter-Zeitung» («روزنامهٔ کارگری») — ارگان سرکزی آن، و نمایندهٔ پارلمان از وین بود. هنگام جنگ اول جهانی سوضع سوسیال‌شوینیستی داشت. ص — ۱۴۵

بابوشکین، ایوان واسیلویچ (۱۸۷۳ — ۱۹۰۶) — کارگر و انقلابی حرفه‌ای و بلشویک بود و از اعضای فعال «اتحاد سبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» در پتربورگ بشمار می‌رفت و در سازمان «ایسکرای» لنینی شرکت مجدانه داشت. در انقلاب سالهای ۱۹۰۵ — ۱۹۰۷ مجدانه شرکت جست و هنگام حمل اسلحه بدست واحد سفاک تزاری افتاد و بدون محاکمه و دادرسی تیرباران گردید. ص — ۱۷۵

باوئر (Bauer)، اوتو (وبر، هنریخ) * (۱۸۸۲ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی اتریش و انترناسیونال دوم بود و ایدئولوگ به اصطلاح «سارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت و عدول از مارکسیسم انقلابی و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را با عبارتپردازی مارکسیستی مستور می‌کرد. ص — ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۳۵

ببل (Bebel)، اوگوست (۱۸۴۰ — ۱۹۱۳) — یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود. در دههٔ سالهای نود و اوایل سالهای ۹۰۰ با رفرمیسم و رویزیونیسم

---

* نام خانوادگی واقعی توی پرانتز گذاشته شده است.

در صفوف سوسیال‌دمکراسی آلمان بمخالفت برخاست. سازمانده و پوبلیسیست بااستعداد بود و در رشد و گسترش جنبش کارگری آلمان و جهان تأثیر زیاد بخشید. ص — ۱۰۰

برنشتین (Bernstein)، ادوارد (۱۸۵۰ — ۱۹۳۲) — لیدر جناح بسیار اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم و تئوریسین رفرمیسم و رویزیونیسم بود. برنشتین وظیفهٔ اصلی جنبش کارگری را مبارزه در راه اصلاحات و بهبود وضع کارگران در شرایط سرمایه‌داری اعلام کرد و فرمول اپورتونیستی: «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ است» را بمیان کشید. در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت و سوسیال‌شوینیسم را با جملاتی دربارهٔ انترناسیونالیسم مستور می‌داشت و مخالف انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی بود. ص — ۱۴۹

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ — ۱۹۳۸) — پوبلیسیست و اقتصاددان که از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود.

بوخارین پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سردبیر روزنامهٔ «پراودا» و عضو پولیت‌بوروی (دفتر سیاسی — م.) کمیتهٔ مرکزی و عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ کمینترن بود. بارها با سیاست لنینی حزب به مخالفت برخاست: در سال ۱۹۱۸ در رأس گروه ضدحزبی «کمونیستهای چپ» قرار داشت؛ هنگام بحث پیرامون اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ — ۱۹۲۱) ابتدا، موضع واسط گرفت و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ رهبری اپوزیسیون راستگرا در حزب بعهده داشت. بعلت فعالیت ضدحزبی در سال ۱۹۳۷ از حزب اخراج شد. ص — ۱۵۲

بلانکی (Blanqui)، لوئی اوگوست (۱۸۰۵ — ۱۸۸۱) — شخصیت مبرز انقلابی فرانسه، نمایندهٔ برجسته کمونیسم تخیلی که رهبری تعدادی از انجمن‌های مخفی انقلابی را بعهده داشت و سعی می‌کرد

با کمک گروه کوچکی از انقلابیون توطئه‌گر زمام حکومت را قبضه نماید و به نقش قاطع سازمان توده‌ها برای مبارزه انقلابی پی نمی‌برد. ص — ۱۹۰، ۲۱۹

بوردیگا (Bordiga)، امادئو (متولد سال ۱۸۸۹) — سیاستمدار ایتالیایی که از سال ۱۹۱۰ عضو حزب سوسیالیست ایتالیا بود و در آن، در رأس جریانی نزدیک به آنارشیسم قرار داشت. از سال ۱۹۱۹ برنامهٔ تحریم پارلمان بورژوازی را بمیان می‌کشید. در سال ۱۹۲۱ در امر بنیانگذاری حزب کمونیست ایتالیا شرکت جست و سیاست سکتاریستی چپگرانه‌ای را تعقیب می‌کرد. ص — ۱۸۹، ۲۴۴، ۲۴۶

بولیت (Bullitt)، اوئلیام کریستیان (متولد سال ۱۸۹۱) — روزنامه‌نگار و دیپلمات مرتجع آمریکایی و یکی از مجریان سیاست ضدشوروی بود. در سال ۱۹۱۹ از طرف ویلسون و للوید جورج برای مأموریت ویژه‌ای بروسیهٔ شوروی اعزام شد. ص — ۷٤

پانکوک (Pannechock)، آنتونی (هورنر، ک.) (۱۸۷۳ — ۱۹٦۰) — سوسیال‌دمکرات هلندی که در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونا- لیست بود. در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۱ در حزب کمونیست هلند عضویت داشت و در کار کمینترن شرکت می‌جست و موضع افراطی چپ و سکتاریستی گرفته بود. پانکوک در سال ۱۹۲۱ از حزب کمونیست کنار رفت و کمی بعد دست از فعالیت سیاسی کشید. ص — ۱٦۱، ۱٦٥، ۲۰۱

پانکهورست (Punkhurst)، سیلویا استلا (۱۸۸۲ — ۱۹٦۰) — از شخصیت‌های جنبش کارگری انگلیس بود که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بطرفداری از قطع مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیهٔ شوروی برخاست. لیدر فدراسیون کارگری سوسیالیستی بسیار چپ بود و در

دیتسگن (Dietzgen) ، یوسیف (۱۸۲۸ — ۱۸۸۸) — فیلسوف مبرز آلمانی که مستقیماً بماتریالیسم دیالکتیک پی‌برد؛ سوسیال‌دمکرات بود. ص — ۱۸۵

رادک، کارل برنگاردوویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۳۹) — از شرکت‌کنندگان جنبش سوسیال‌دمکراسی در گالیسی و لهستان و آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ — ۱۹۱۸) موضع انترناسیونالیستی داشت. از سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویک‌ها بود. بارها با سیاست حزب لنینی مخالفت می‌کرد. در دوران صلح برست در جرگهٔ «کمونیستهای چپ» در آمد و از سال ۱۹۲۳ از فعالین اپوزیسیون تروتسکی شد و بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص — ۱۵۲

رنر (Renner)، کارل (۱۸۷۰ — ۱۹۵۰) — سیاستمدار اتریشی و لیدر و تئوریسین سوسیال‌دمکراتهای راستگرای اتریش بود و از ایدئولوگهای به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت. در دوران جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست شد. در سالهای ۱۹۱۹ — ۱۹۲۰ صدر اعظم اتریش بود. — ۱٤٥، ۱۵۳

رنودل (Renaudel) ، پیر (۱۸۷۱ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای رفرمیست حزب سوسیالیست فرانسه بود. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) سوسیال‌شوینیست شد. در سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۲۰ سردبیر روزنامه «اومانیته» («بشریت») بود و در سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۹ و در سال ۱۹۲٤ در مجلس نمایندگان فرانسه عضویت داشت. ص — ۱۵۳

رودزیانکو، میخائیل ولادیمیرویچ (۱۸۵۹ — ۱۹۲٤) — ملاک بزرگ و یکی از لیدرهای حزب اکتبریستها و سلطنت‌طلب بود. در دوران انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ مرکز ضدانقلابی بنام کمیتهٔ موقت دومای دولتی و سپس «اجلاس مشاوره خصوصی»

با رفرمیست‌ها بود. در سال ۱۹۲٤ بعضویت حزب کمونیست ایتالیا درآمد. ص — ۱۸۹

سردا، سمیون پافنوتیویچ (۱۸۷۱ — ۱۹۳۳) — از دولتمردان معروف شوروی که از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویکها بود. در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۱ کمیسر ملی زراعت جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بود و از سال ۱۹۲۱ در هیئت رئیسه شورای کمیسرهای ملی و سازمان برنامهٔ دولتی عضویت داشت و معاون و سپس رئیس ادارهٔ مرکزی آمار جمهوری فدراتیو شوروی و سوسیالیستی روسیه بود. ص — ۸۲

سوردلف، یاکف میخایلویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۱۹) — شخصیت برجستهٔ حزب کمونیست و دولت شوروی، از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بود و در تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر شرکت مجدانه داشت. از نوامبر سال ۱۹۱۷ صدر کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه بود. ص — ۱۰۸

شردر (Schröder)، کارل (۱۸۸٤ — ۱۹۵۰) — سوسیال‌دمکرات چپ آلمانی، نویسنده و پوبلیسیست بود که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن به اپوزیسیون «چپ» لائوفنبرگ — ولفهایم گروید و به تبلیغ نظریات آنارشی‌سندیکالیستی پرداخت، پس از آنکه در سال ۱۹۱۹ اپوزیسیون «چپ» از حزب کمونیست آلمان اخراج گردید شردر در تشکیل به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت جست و کمی بعد از حزب کمونیست کارگری آلمان کنار رفت و بحزب سوسیال‌دمکرات آلمان بازگشت. ص — ۱٦۱

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸٦۵ — ۱۹۳۹) — یکی از لیدرهای جناح راستگرا و اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان بود.

هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان در به اصطلاح شورای نمایندگان ملی شرکت داشت که فعالیتش تابع علایق و منافع بورژوازی ضدانقلابی بود. در ماههای فوریه ــ ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را بعهده داشت و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸ ــ ۱۹۲۱ بشمار میرفت. ص ــ ۹۷، ۱٤٥، ۱٥۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰٦، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲٦، ۲۳٤، ۲٤۲

فوش (Foch)، فردیناند (۱۸٥۱ ــ ۱۹۲۹) ــ شخصیت نظامی فرانسه و مارشال بود. در دوران جنگ اول جهانی فرماندهی ارتش‌های فرانسه را بعهده داشت و سپس رئیس ستاد کل فرانسه شد و مقام سرفرماندهی نیروهای مسلح آنتانت را احراز نمود. در سالهای ۱۹۱۸ ــ ۱۹۲۰ یکی از سازماندهان فعال مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی علیه روسیهٔ شوروی بود و ریاست شورایعالی جنگ را بعهده داشت و از تنظیم‌کنندگان قرارداد ورسای بود. ص ــ ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰٥

کاپ (Kapp)، ولفگانگ (۱۸٥۸ ــ ۱۹۲۲) ــ نمایندهٔ محافل یونکری آلمان و نظامیان امپریالیستی که در سال ۱۹۱۷ یکی از مؤسسان حزب ارتجاعی «حزب میهن» بود. در ماه مارس ۱۹۲۰ در رأس کودتای نظامی ضدانقلابی هوادار سلطنت قرار داشت. ص ــ ۲۲٤، ۲۲٦، ۲٤۱، ۲٤۳

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسویچ (۱۸۸۳ ــ ۱۹۳٦) ــ از سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با خط‌مشی لنینی حزب دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی مخالفت می‌کرد. در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ بنام خود و بنام زینویف بیانیه‌ای دربارهٔ عدم موافقت با قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه در روزنامه نیمه‌بلشویکی «نوایا ژیزن» بچاپ رساند که در حکم افشاء تصمیم محرمانه حزب

گارد سفید شد. در جنگ حومهٔ یکاترینودار کشته شد. ص —۱۱۸، ۱۱۹، ۲۴۳

گالاخر (Gallacher)، اوئلیام (۱۸۸۱ — ۱۹۶۵) — شخصیت برجستهٔ جنبش کارگری انگلیس و یکی از رهبران حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود. اشتباهات سکتاریستی چپ داشت و مخالف شرکت کمونیستها در پارلمان بورژوازی بود و با الحاق به حزب کارگر (لیبوریست) مخالفت می‌کرد؛ کمی بعد تحت تأثیر انتقادات اشتباهات خود را اصلاح کرد. در سال ۱۹۲۱ گالاخر بعضویت حزب کمونیست انگلیس در آمد و بارها بعضویت کمیتهٔ مرکزی و پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب انتخاب گردید. ص —۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۸

گد (Guesde)، ژول (۱۸۴۵ — ۱۹۲۲) — یکی از سازماندهان و رهبران جنبش سوسیالیستی فرانسه و انترناسیونال دوم بود. گد برای ترویج ایده‌های مارکسیسم و گسترش جنبش سوسیالیستی در فرانسه زحمت زیاد کشید. ولی ضمن مخالفت با سیاست سوسیالیست‌های راستگرا هم در مسائل تئوری و هم در مسائل تاکتیک اشتباهات دارای جنبهٔ سکتاریستی داشت. از آغاز جنگ اول جهانی موضع سوسیال‌شوینیستی گرفت و در دولت بورژوازی فرانسه شرکت کرد. گد در سال ۱۹۲۰ از اکثریت کنگرهٔ تور حزب سوسیالیست فرانسه که تصمیم گرفت به کمینترن ملحق شود، پیروی نکرد. ص —۱۹۱، ۲۳۵

گوسف، سرگی ایوانویچ (درابکین، یا. د.) (۱۸۷۴ — ۱۹۳۳) — انقلابی حرفه‌ای و بلشویک بود. در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ در ارتش سرخ بکار سیاسی اشتغال داشت. آثاری دربارهٔ تاریخ حزب و مسائل نظامی و اقتصادی نوشته است. ص —۱۲۹، ۱۳۰

گومپرس (Gompers)، ساموئل (۱۸۵۰ — ۱۹۲۴) — شخصیت جنبش اتحادیه‌ای آمریکا و یکی از رهبران فدراسیون کار آمریکا بود. گومپرس

ضمن تعقیب سیاست همکاری طبقاتی با سرمایه‌داران، با مبارزه انقلابی طبقهٔ کارگر مخالف بود. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دولت شوروی برخورد خصمانه داشت. ص —۱۷۲، ۱۷۵

لائوفنبرگ (Laufenberg)، هنریخ ارلر (Erler) کارل (۱۸۷۲ — ۱۹۳۲) — سوسیال‌دمکرات چپ آلمانی بود که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن پس از کمی در رأس اپوزیسیون «چپ» قرار گرفت که نظریات آنارشی-سندیکالیستی و برنامهٔ بورژوا - ناسیونالیستی به اصطلاح «بلشویسم ملی» را تبلیغ می‌کرد. در اواخر سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انشعاب حزب کمونیست آلمان و تأسیس به‌اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان در آوریل سال ۱۹۲۰ شد. در اواخر سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان اخراج گردید. ص —۱۶۱، ۲۰۱

لده‌بور (Ledebour)، گئورگ (۱۸۵۰ — ۱۹٤۷) — سوسیال‌دمکرات آلمانی و از لیدرهای حزب سنتریستی — حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان بود. ص —۱۵۰، ۱۹۹

لگین (Legien)، کارل (۱۸٦۱ — ۱۹۲۰) — سوسیال‌دمکرات راستگرای آلمانی و از لیدرهای اتحادیه‌های آلمان بود که در سالهای جنگ اول جهانی سوسیال‌شوینیست افراطی شد. برضد جنبش انقلابی پرولتاریا مبارزه می‌کرد. ص — ۱٤۹، ۱۷۲، ۱۷۵

للوید جرج (Lloyd George)، داوید (۱۸٦۳ — ۱۹٤۵) — دولتمرد و دیپلمات انگلیسی، لیدر حزب لیبرال‌ها بود. در سالهای ۱۹۱٦ — ۱۹۲۲ نخست‌وزیر بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه یکی از الهام‌دهندگان و سازماندهان مداخلهٔ مسلح خارجی علیه دولت شوروی بشمار می‌رفت. ص —۱۰۱، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲٦

آلمان بود. هنگام جنگ اول جهانی در مواضع انقلابی‌انترناسیولیستی قرار داشت. دوم دسامبر سال ۱۹۱٤ به تنهایی در رایشتاگ علیه اعتبارات نظامی رأی داد. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان به اتفاق ر. لوکزامبورگ پیشاهنگ انقلابی کارگران آلمان را رهبری می‌کرد. یکی از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بود و رهبری قیام کارگران برلن را در ماه ژانویه سال ۱۹۱۹ بعهده داشت. پس از سرکوب قیام بنحوی فجیع بدست ضدانقلابیون کشته شد. ص — ۱۱۵، ۱۷۸، ۱۸۷

لیتوینف، ماکسیم ماکسیموویچ (۱۸۷٦ — ۱۹۵۱) — شخصیت حزبی و دولتی، دیپلمات معروف شوروی بشمار می‌رفت و از سال ۱۸۹۸ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکار دیپلماسی اشتغال داشت. در سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۳۰ معاون کمیسر ملی امور خارجه بود. ص — ۷٤

ماکدونالد (MacDonald)، جیمس رامسی (۱۸٦٦ — ۱۹۳۷) — سیاستمدار انگلیسی و از بنیادگذاران و لیدرهای حزب مستقل کارگر و حزب لیبوریست‌ها بود و سیاست بی‌نهایت اپورتونیستی تعقیب می‌کرد، تئوری همکاری طبقاتی و رشد تدریجی سرمایه‌داری بسوسیالیسم را تبلیغ می‌کرد. در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ سعی کرد از مبارزهٔ کارگران انگلیس که علیه مداخلات مسلحانهٔ خارجی ضدشوروی دست بتظاهرات زده بودند جلوگیری کند. در سال ۱۹۲٤ و در سالهای ۱۹۲۹—۱۹۳۱ نخست‌وزیر بود. ص —٤۸، ۲۰٦، ۲۰۸

مارتف، ل. (تسدرباتوم، یولی اوسیپوویچ) (۱۸۷۳ — ۱۹۲۳) — از لیدرهای منشویسم بود، در دوران جنگ اول جهانی موضع سنتریستی داشت. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حکومت شوروی مخالفت می‌کرد. در سال ۱۹۲۰ به آلمان مهاجرت کرد. ص —٥٤، ٥٦، ۱۹٦، ۱۹۷، ۱۹۸

واینکوپ (Wijnkoop) ، داوید (۱۸۷۷ — ۱۹٤۱) — سوسیال‌دمکرات چپ هلندی که بعداً کمونیست شد. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست بود و با مجلهٔ «Vorbote» («مبشر») — ارگان تئوریک تسیمروالدیهای چپ همکاری می کرد. بعنوان یکی از رهبران حزب کمونیست هلند موضع بسیار چپگرایانه و سکتاریستی داشت. در کنگرهٔ دوم کمینترن بعضویت کمیتهٔ اجرائیهٔ انترناسیونال کمونیستی انتخاب گردید. ص — ۲۰۲

ولفهایم (Wolffheim)، فریتس، — سوسیال‌دمکرات چپ و پوبلیسیست آلمانی که پس از انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان بعضویت حزب کمونیست آلمان درآمد و در آن به اتفاق هنریخ لائوفن‌برگ اپوزیسیون «چپ» را رهبری می کرد که نظریات آنارشی‌ـسندیکالیستی را تبلیغ می‌نمود. ولفهایم پس از اخراج اپوزیسیون چپ از حزب کمونیست آلمان در ایجاد به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت جست. در پایان سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان اخراج گردید و بعداً از جنبش کارگری کناره گرفت. ص — ۱٦۱

وندل (Wendel) ، فریدریخ (۱۸۸٦ — ۱۹٦۰) — سوسیال‌دمکرات چپ آلمانی بود، در سال ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست آلمان شد و در آن به اپوزیسیون «چپ» گرائید و نظریات آنارشی‌ـسندیکالیستی را تبلیغ می کرد. پس از اخراج اپوزیسیون «چپ» از حزب کمونیست آلمان در سازماندهی به اصطلاح حزب کمونیست کارگری آلمان شرکت جست. در اواخر سال ۱۹۲۰ از حزب کمونیست کارگری آلمان اخراج شد و پس از کمی به حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بازگشت. ص — ۱٦۱

ویگاند (Wigand) ، کارل — خبرنگار خبرگزاری آمریکائی «Universal Service» در برلن. ص — ۹٦ — ۹۹

ویلسون (Wilson) ، وودرو (۱۸۵۶ — ۱۹۲٤) — رئیس جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ — ۱۹۲۱ که یکی از سازماندهان مداخلهٔ مسلحانهٔ دول امپریالیستی علیه روسیهٔ شوروی بود. ص — ۷٤

هایندمان (Hyndman)، هنری مایرس (۱۸٤۲ — ۱۹۲۱) — سوسیالیست انگلیسی که رفرمیست بود و یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست بریتانیا بشمار می‌رفت که در سال ۱۹۱٦ پس از آنکه کنفرانس حزب در سولفورد موضع سوسیال شوینیستی او را در برخورد به جنگ امپریالیستی محکوم کرد، از حزب کنار رفت. به انقلاب اکتبر برخورد خصمانه داشت. ص —۷٤

هگلوند (Höglund) ، کارل تست کنستانتین (۱۸۸٤ — ۱۹۵٦) — لیدر جناح چپ جنبش سوسیال‌دمکراتیک و همچنین جنبش سوسیالیستی جوانان سوئد بود. در سالهای جنگ اول جهانی انترناسیونالیست شد و جزو تسیمروالدیهای چپ بود. در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲٤ از رهبران حزب کمونیست سوئد بشمار می‌رفت. ص —۱۸۷

هندرسن (Henderson) ، آرتور (۱۸٦۳ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای حزب لیبوریست و جنبش سندیکایی انگلستان بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بروسیه آمد تا ادامهٔ جنگ امپریالیستی را تبلیغ نماید. در سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انترناسیونال دوم در برن بود. بارها در هیئت دولت بورژوازی انگلیس عضویت داشت. ص —۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰٦، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱٦، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲٦، ۲٤۲

هورنر، ک. رجوع شود به پانکوک، آنتونی.

هیلفردینگ (Hilferding)، رودولف (۱۸۷۷ — ۱۹٤۱) — یکی از لیدرهای اپورتونیست سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود و تئوریسین به‌اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت.

فهرست مندرجات

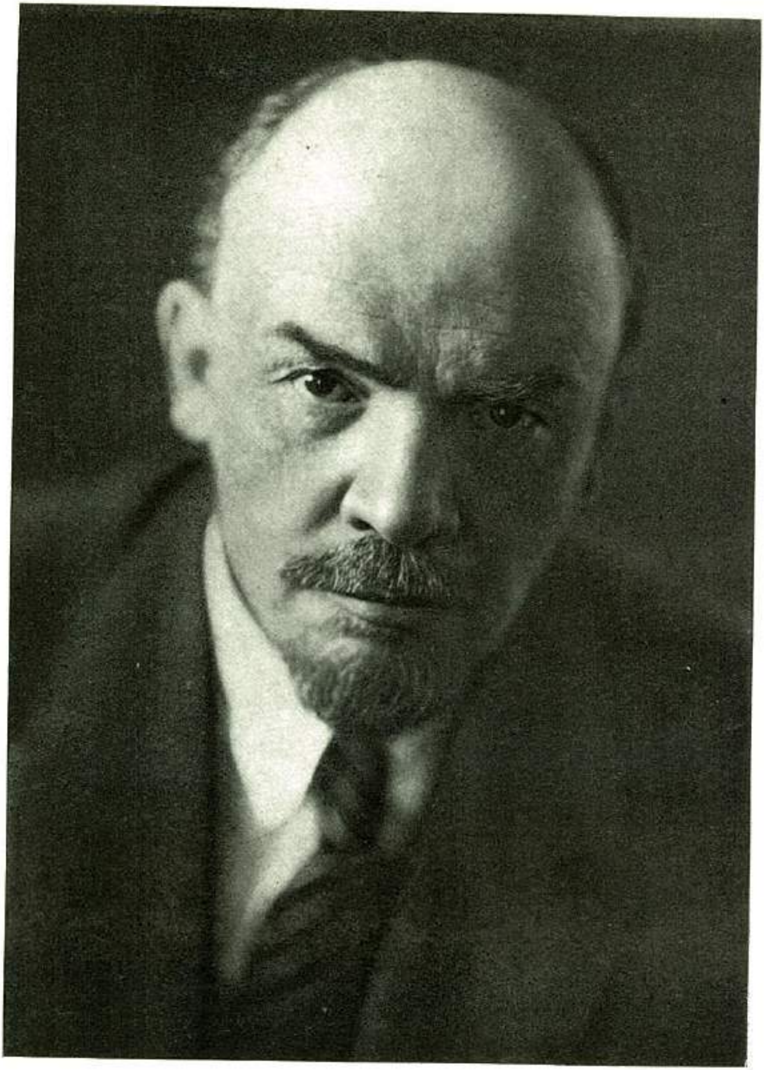
خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،
مسکو، زوبوفسکی بولوار ۱۷.

چاپ اتحاد شوروی





و. ای. لنین. سال ۱۹۲۰

لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۱۱

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پورهرسزان و علی بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 11

На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

$Л \frac{0101020000-707}{014(01)-86} 229-87$

تزهای پیشنهادی به کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی

۱

طرح اولیهٔ تزهای مربوط به مسئلهٔ ملی و مسئلهٔ مستعمرات

(برای کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی)

ضمن اینکه طرح زیرین تزهای مربوط به مسئلهٔ مستعمرات و مسئلهٔ ملی را که برای کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی تهیه شده است، برای بحث و بررسی رفقا مطرح می‌سازم از همهٔ رفقا، از جمله از آن رفقائی که دربارهٔ این یا آن مسئله از این مسائل بسیار بغرنج و پیچیده اطلاعات مشخص دارند خواهش می‌کنم نظریات یا اصلاحات و اضافات یا توضیحات مشخص خود را در نهایت اختصار (که از ۲ — ۳ صفحه تجاوز نکند) بویژه در مورد نکات زیر پیشنهاد کنند:

تجربهٔ اتریش.

تجربهٔ لهستان و یهودیان و تجربهٔ اوکرائین.

الزاس - لورن و بلژیک.

ایرلند.

مناسبات دانمارک و آلمان. مناسبات ایتالیا و فرانسه و ایتالیا و اسلاوها.

تجربهٔ بالکان.

ملل خاور.

مبارزه با پان‌اسلامیسم (۱).

مناسبات در قفقاز.
جمهوری باشقیرستان و جمهوری تاتارستان.
قرغیزستان.
ترکستان و تجربهٔ آن.
سیاهپوستان در آمریکا.
مستعمرات.
چین — کره — ژاپن.

۵ ژوئن سال ۱۹۲۰. ن. لنین

۱ — دمکراسی بورژوائی فطرتاً این خصوصیت را دارد که مسئلهٔ برابری بطور کلی و از جمله برابری ملی را بشیوهٔ انتزاعی یا صوری مطرح نماید. دمکراسی بورژوائی تحت عنوان برابری شخصیت انسانها بطور کلی برابری صوری یا حقوقی (قضائی — م.) مالک و پرولتر، استثمارگر و استثمارشونده را اعلام می‌کند و به این ترتیب طبقات ستمکش را بفاحش‌ترین نحوی می‌فریبد. فکر برابری که خود بازتابی از مناسبات تولید کالائی است، توسط بورژوازی به بهانهٔ برابری به اصطلاح مطلق افراد انسانی به حربهٔ مبارزه علیه محو طبقات تبدیل می‌شود. مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارت است از خواست محو طبقات.

۲ — حزب کمونیست که بیانگر آگاه مبارزهٔ پرولتاریا در راه برانداختن یوغ بورژوازی است بنا بوظیفهٔ اساسی خود برای مبارزه علیه دمکراسی بورژوائی و افشاء اکاذیب و سالوسی آن، باید در مورد مسئلهٔ ملی نیز آنچه را که در رأس مسائل قرار می‌دهد، اصول انتزاعی و صوری نبوده بلکه عبارت باشد از: اولاً، در نظر گرفتن دقیق اوضاع و احوال مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز اوضاع و احوال اقتصادی؛ ثانیاً، تمییز دادن صریح منافع طبقات ستمکش یعنی زحمتکشان و استثمارشوندگان از مفهوم کلی منافع ملت بطور کلی که عبارت از منافع طبقهٔ حاکمه است؛ ثالثاً، بهمین سان جدا ساختن دقیق ملل ستمکش، وابسته و فاقد برابری حقوق از ملل ستمگر،

استثمارگر و کامل‌الحقوق، برخلاف ادعاهای دروغین بورژوادمکراتیک که بوسیلهٔ آن اسارت استعماری و مالی اکثریت عظیم ساکنان زمین توسط اقلیت ناچیزی از کشورهای سرمایه‌داری پیشرو و بسیار ثروتمند یعنی اسارتی که از مختصات دوران سرمایهٔ مالی و امپریالیسم است، پرده‌پوشی می‌شود.

۳ — جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ کذب عبارت‌پردازی‌های بورژوادمکراتیک را با روشنی خاصی در برابر همهٔ ملتها و در برابر طبقات ستمکش سراسر جهان آشکار ساخت و عملاً نشان داد که قرارداد ورسای (۲) که توسط «دمکراسیهای غربی» کذائی تحمیل شده است، آنچنان زورگوئی به ملل ضعیف است که از قرارداد برست-لیتوفسک (۳) هم که توسط یونکرهای آلمانی (٤) و قیصر آلمان تحمیل شده بود، ددمنشانه‌تر و رذیلانه‌تر است. جامعهٔ ملل (٥) و تمام سیاست دوران پس از جنگ کشورهای آنتانت (٦) از اینهم روشنتر و صریح‌تر این حقیقت را آشکار می‌سازد و همه‌جا مبارزهٔ انقلابی خواه پرولتاریای کشورهای پیشرو و خواه همهٔ توده‌های زحمتکش مستعمرات و کشورهای وابسته را تشدید می‌کند و بر ورشکستگی اوهام ملی خرده‌بورژوائی در مورد امکان همزیستی مسالمت‌آمیز و برابری ملل در شرایط سرمایه‌داری سرعت می‌بخشد.

٤ — از احکام اساسی بالا چنین نتیجه گرفته می‌شود که در رأس تمام سیاست انترناسیونال کمونیستی در مورد مسئلهٔ ملی و استعمار باید نزدیک شدن پرولترها و توده‌های زحمتکش همهٔ ملتها و کشورها برای مبارزهٔ انقلابی مشترک در راه سرنگون ساختن ملاکان و بورژوازی قرار داده شود. زیرا فقط چنین نزدیک‌شدنی پیروزی بر سرمایه‌داری را تضمین می‌کند که بدون آن، محو ستم ملی و نابرابری حقوق ممکن نیست.

٥ — اوضاع و احوال سیاسی جهان اینک دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و تمام رویدادهای سیاست جهانی ناگزیر پیرامون یک نقطهٔ مرکزی دور می‌زند که عبارت است از مبارزهٔ

بورژوازی جهانی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یکطرف جنبشهای شوروی کارگران پیشرو همهٔ کشورها و از طرف دیگر جنبشهای رهائی‌بخش ملی مستعمرات و خلقهای ستمکش را که از روی تجربهٔ تلخ خود یقین حاصل می‌کنند که راه نجات دیگری بجز پیروزی حکومت شوروی بر امپریالیسم جهانی ندارند، پیرامون خود متمرکز می‌سازد.

۶ــ بنابر این، در حال حاضر نمی‌توان به تأیید خشک و خالی یا اعلام لزوم نزدیکی زحمتکشان ملل مختلف بسنده کرد، بلکه باید سیاست عملی ساختن اتحاد کاملاً محکم همهٔ جنبشهای رهائی‌بخش ملی و مستعمرات با روسیهٔ شوروی را بمورد اجرا گذاشت و شکلهای این اتحاد را مطابق با درجهٔ رشد و تکامل جنبش کمونیستی میان پرولتاریای هر کشور و یا جنبش رهائی‌بخش بورژوادمکراتیک کارگران و دهقانان در کشورهای عقب‌مانده یا در بین خلقهای عقب‌مانده تعیین کرد.

۷ــ فدراسیون عبارتست از شکل انتقال بوحدت کامل زحمتکشان ملل مختلف. هم اکنون فدراسیون عملاً صلاحیت خود را خواه در مورد مناسبات جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه با سایر جمهوری‌های شوروی (مجارستان (۷)، فنلاند (۸)، لتونی (۹) در سابق و آذربایجان و اوکرائین در حال حاضر) و خواه در داخل جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در مورد خلقهائی که سابقاً نه موجودیت دولتی داشتند و نه خودمختاری (مثلاً جمهوری‌های خودمختار باشقیرستان و تاتارستان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه که در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ تشکیل شده‌اند)، آشکار ساخته است.

۸ــ وظیفهٔ انترناسیونال کمونیستی در این مورد عبارت از تکامل بخشیدن بیشتر به این فدراسیون‌های جدید که بر اساس نظام شوروی و جنبش شوروی پدید می‌آیند، و نیز بررسی و تحلیل تجربی آنهاست. ضمن قبول این نکته که فدراسیون شکل انتقال بوحدت کامل است، باید برای نیل به اتحاد فدراتیوی هر چه محکمتری کوشید و مراتب زیر را در نظر داشت: اولاً، حفظ موجودیت جمهوری‌های

شوروی در احاطهٔ دول امپریالیستی تمام جهان و آنهم دولی که از لحاظ نظامی بمراتب قوی‌ترند بدون اتحاد محکم جمهوریهای شوروی امکان ندارد؛ ثانیاً، اتحاد اقتصادی محکم جمهوری‌های شوروی که بدون آن نمی‌توان نیروهای مولده را که امپریالیسم ویران ساخته است احیاء نمود و رفاه مادی زحمتکشان را تأمین کرد، ضروری است؛ ثالثاً، گرایش بسوی ایجاد اقتصاد جهانی واحد که توسط پرولتاریای همهٔ ملتها طبق یک برنامهٔ عمومی باشد، گرایشی که در دوران سرمایه‌داری با وضوح کامل بروز نموده است و در دوران سوسیالیسم بدون شک باید تکامل آن ادامه یابد و بسرانجام کامل برسد.

۹ — در ساحهٔ مناسبات داخلی کشور، سیاست ملی انترناسیونال کمونیستی نمی‌تواند به اعلام خشک و خالی و صوری و صرفاً دکلاراتیو برابری حقوق ملتها که هیچگونه تعهد عملی ندارد، اکتفاء ورزد؛ دمکراتهای بورژوا اعم از اینکه آشکارا خود را چنین بنامند و یا عنوان سوسیالیست را نظیر سوسیالیستهای انترناسیونال دوم پردهٔ ساتری برای خود قرار دهند به چنین اعلامی بسنده می کنند.

احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت تبلیغی و تهییجی خود خواه از پشت تریبون پارلمان و خواه در خارج از آن نقض دائمی اصل برابری حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت‌های ملی در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری، یعنی عملی را که برخلاف قوانین اساسی «دمکراتیک» آنها صورت می گیرد، پیوسته افشاء سازند، بلکه همچنین باید اولاً بطور دائم و مستمر توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است برابری حقوق ملتها را عملاً تأمین نماید و برای اینکار ابتداء پرولترها و سپس همهٔ تودهٔ زحمتکشان را در مبارزه علیه بورژوازی باید متحد کند؛ ثانیاً، تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته یا فاقد حقوق برابر (مثلاً در ایرلند یا میان سیاهپوستان آمریکا و غیره) و در مستعمرات مستقیماً کمک نمایند.

بدون این شرط بویژه سهم اخیر، مبارزه علیه ستمگری بر ملل ساکن کشورهای وابسته و مستعمرات و نیز تأیید حق آنان بجدا شدن و

تشکیل دولت علیحده، شعار دروغین باقی خواهد ماند، همانطوریکه ما آنرا در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده میکنیم.

۱۰ — قبول انترناسیونالیسم در گفتار و عوض کردن آن در کردار، با ناسیونالیسم خرده‌بورژوائی و پاسیفیسم، در تمام فعالیت تبلیغی و تهییجی و اقدام عملی عادی‌ترین پدیده‌ای است که نه تنها در بین احزاب انترناسیونال دوم، بلکه در بین احزابی هم که از این انترناسیونال خارج شده‌اند و حتی چه بسا در بین آن احزابی که اکنون خود راکمونیست می‌نامند مشاهده می‌شود. مبارزه با این بلا یعنی با ریشه‌دارترین خرافات ملی خرده‌بورژوائی به نسبتی که وظیفهٔ تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری ملی (یعنی دیکتاتوری موجود در یک کشور که قادر به تعیین سیاست جهانی نیست) به دیکتاتوری بین‌المللی (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا لااقل در چند کشور پیشرو که قادر باشد در سراپای سیاست جهانی تأثیر قاطع داشته باشد) مبرمتر می‌گردد، بهمان نسبت بیشتر در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌گیرد. آنچه که ناسیونالیسم خرده‌بورژوائی آنرا انترناسیونالیسم اعلام می‌کند قبول برابری حقوق ملتهاست و بس (صرفنظر از لفظی بودن صرف این قبول) در حالیکه خودخواهی ملی را تمام و کمال محفوظ نگهمیدارد، ولی انترناسیونالیسم پرولتری خواستار آنست که اولاً مصالح مبارزهٔ پرولتری در یک کشور تابع مصالح این مبارزه در مقیاس جهانی باشد؛ ثانیاً خواستار آنست که ملتی که در راه پیروزی بر بورژوازی می‌کوشد قادر و آماده باشد در راه سرنگون ساختن سرمایهٔ بین‌المللی بزرگترین فداکاریهای ملی تن در دهد.

به این ترتیب در کشورهائیکه اینک کاملاً سرمایه‌داری شده‌اند و احزاب کارگری دارند که واقعاً پیشاهنگ پرولتاریا هستند، مبارزه علیه تحریف اپورتونیستی و پاسیفیستی خرده‌بورژوامنشانهٔ مفهوم و سیاست انترناسیونالیسم نخستین و مهمترین وظیفه است.

۱۱ — در مورد کشورها و ملتهائی که در حالت عقب‌ماندگی بیشتری هستند و مناسبات فئودالی یا پاتریارکال (پدرشاهی — م.)

و مناسبات دهقانی-پاتریارکال در آنها تفوق دارد باید بویژه این نکات را در نظر داشت:

اولاً، کمک همهٔ احزاب کمونیست به جنبش رهائی‌بخش بورژوادمکراتیک در این کشورها ضرورت دارد؛ وظیفهٔ بذل مجدانه‌ترین کمکها در وهلهٔ اول بعهدهٔ کارگران آن کشوری است که ملت عقب‌مانده از لحاظ استعماری یا مالی وابستهٔ آنست؛

ثانیاً، مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطائی که در کشورهای عقب‌مانده صاحب نفوذند ضرورت دارد؛

ثالثاً، مبارزه علیه پان‌اسلامیسم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهائی‌بخش ضد امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خانها و ملاکان و آخوندها و غیره توأم سازند لازم و ضرور است؛

رابعاً، پشتیبانی از جنبش صرفاً دهقانی در کشورهای عقب‌مانده برضد ملاکان و بزرگ مالکی و برضد هرگونه مظاهر یا بقایای فئودالیسم، و کوشش در راه دادن انقلابی‌ترین جنبه‌ها به جنبش دهقانی، در عین عملی ساختن اتحاد حتی‌الامکان محکمتر پرولتاریای کمونیست اروپای غربی با جنبش انقلابی دهقانان در خاور، در مستعمرات و بطور کلی در کشورهای عقب‌مانده لازم و ضرور است؛ بویژه لازم است تمام مساعی را متوجه آن نمود که در کشورهائی که مناسبات ماقبل سرمایه‌داری در آنها تسلط دارد از راه تشکیل «شوراهای زحمتکشان» و غیره مبانی اساسی نظام شوروی بکار برده شود؛

خامساً، مبارزهٔ قطعی علیه اینکه می‌کوشند به جریانهای رهائیبخش بورژوادمکراتیک در کشورهای عقب‌مانده رنگ کمونیسم بزنند، لازم است؛ انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش‌های ملی بورژوادمکراتیک در کشورهای مستعمره و عقب‌مانده فقط به آن شرط پشتیبانی کند که عناصر احزاب پرولتری آینده که کمونیست بودن آنها فقط عنوان نباشد، در کلیهٔ کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح درک وظایف خاص خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبشهای بورژوادمکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند؛ انترناسیونال کمونیستی باید با دمکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده در اتحاد موقت باشد،

ولی خود را با آنها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را حتی در نطفه‌ای‌ترین شکل آن بی‌چون و چرا محفوظ دارد؛

ساد‌ساً، توضیح و افشاء پیوستهٔ آن فریبی که دول امپریالیستی بطور سیستماتیک بدان متوسل می‌شوند در برابر وسیعترین توده‌های زحمتکش همهٔ کشورها و بویژه کشورهای عقب‌مانده ضرورت دارد: دول امپریالیستی تحت عنوان تشکیل دولتهای دارای استقلال سیاسی دولتهائی تشکیل می‌دهند که از لحاظ اقتصادی، مالی، نظامی کاملاً وابستهٔ آنها هستند؛ در اوضاع و احوال بین‌المللی کنونی برای ملل وابسته و ضعیف راه نجات دیگری بغیر از اتحاد جمهوری‌های شوروی وجود ندارد.

۱۲ — ستمگری دیرین دول امپریالیستی بر خلقهای مستعمرات و خلقهای ضعیف، در بین توده‌های زحمتکش کشورهای ستمکش نه تنها بغض و کینه بلکه حس عدم اعتماد هم نسبت به ملل ستمگر بطور کلی و از جمله نسبت به پرولتاریای این ملتها ایجاد کرده است. خیانت رذیلانهٔ اکثر پیشوایان رسمی این پرولتاریا به سوسیالیسم در سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ یعنی هنگامیکه دفاع از «حق» بورژوازی «خودی» به ستمگری بر مستعمرات و غارت کشورهائی که وابستگی مالی داشتند، به شیوهٔ سوسیال‌شوینیستی با شعار «دفاع از میهن» پرده‌پوشی می‌شد، نمی‌توانست این بی‌اعتمادی کاملاً بجا و بحق را تشدید نکند. از طرف دیگر، هر قدر کشوری عقب‌مانده‌تر باشد، بهمان نسبت تولید زراعتی کوچک، مناسبات پاتریارکال و دورافتادگی که ناگزیر موجب نیرومندی و استواری خاص ریشه‌دارترین خرافات خرده‌بورژوائی یعنی خرافات خودخواهی ملی و تنگ‌نظری ملی میگردد، شدیدتر است. از آنجا که این خرافات فقط پس از محو امپریالیسم و سرمایه‌داری در کشورهای پیشرو و پس از تغییرات اساسی در تمامی بنیاد زندگی اقتصادی کشورهای عقب‌مانده محو خواهد شد، لذا سیر زوال این خرافات نمیتواند یک سیر بسیار کند و بطیٔ نباشد. از اینجاست که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیهٔ کشورها موظف است نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در میان

خلقهائی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت ستم بوده‌اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و بهمین نحو هم موظف است بمنظور از بین بردن سریعتر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور بگذشتهای معینی تن در دهد. بدون مجاهدت داوطلبانهٔ پرولتاریا و سپس همچنین کلیهٔ توده‌های زحمتکش همهٔ کشورها و ملتهای سراسر جهان در راه اتحاد و وحدت ممکن نیست پیروزی بر سرمایه‌داری با موفقیت به انجام رسد.

۵ ژوئن سال ۱۹۲۰ نوشته شده است

۱٤ ژوئیه سال ۱۹۲۰ در شمارهٔ ۱۱ مجلهٔ «انترناسیونال کمونیستی» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و.ای. لنین، چاپ ۵، جلد ٤۱، ص ۱٦۱ — ۱٦۸ ترجمه و چاپ شده است

۲

طرح اولیه تزهای مربوط به مسئلهٔ ارضی

(برای کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی)

رفیق مارخلفسکی در مقالهٔ خود (۱۰) علل اینموضوع را که چرا انترناسیونال دوم که اکنون به انترناسیونال زرد (۱۱) بدل گردیده است نمیتوانست نه تنها تاکتیک پرولتاریای انقلابی را در مورد مسئلهٔ ارضی تعیین نماید، بلکه حتی نمیتوانست این مسئله را چنانکه باید و شاید مطرح سازد، بنحو درخشانی تشریح نموده و سپس مبانی تئوریک برنامهٔ ارضی کمونیستی انترناسیونال سوم را بیان داشته است.

بر روی این مبانی میتوان (و بعقیدهٔ من باید) قطعنامهٔ عمومی کنگرهٔ قریب‌الوقوع کمینترن را که باید در ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۲۰ تشکیل شود، در مورد مسئلهٔ ارضی تدوین نمود.

نکات زیرین طرح اولیهٔ یک چنین قطعنامه‌ایست.

۱ — فقط پرولتاریای شهری و صنعتی، تحت رهبری حزب کمونیست،

قادر است توده‌های زحمتکش ده را از قید ستم سرمایه و زمینداری بزرگ اربابی و از قید ویرانی و جنگهای امپریالیستی که تکرار آن در صورت ابقاء نظام سرمایه‌داری ناگزیر است، رهایی بخشد. توده‌های زحمتکش ده جز اتحاد با پرولتاریای کمونیستی و پشتیبانی بیدریغ از مبارزهٔ انقلابی وی در راه برافکندن یوغ ملاکین (زمینداران بزرگ) و بورژوازی راه نجات دیگری ندارند.

از طرف دیگر، کارگران صنعتی هرآینه اگر خود را در چارچوب تنگ منافع صنعتی و حرفه‌ای محدود سازند و خودپسندانه به تلاشهایی در راه بهبود وضع خود که گاهی وضع قابل تحمل خرده‌بورژوامنشانه است اکتفاء ورزند، نمیتوانند مأموریت جهانی-تاریخی خود را که عبارت است از رهایی بشریت از قید ستم سرمایه و جنگ، انجام دهند. همین وضع را در بسیاری از کشورهای پیشرو «کارگران اشراف‌منش» دارند که پایهٔ احزاب باصطلاح سوسیالیست انترناسیونال دوم را تشکیل میدهند و در واقع شریرترین دشمنان سوسیالیسم، حائنین به سوسیالیسم، شوینیست‌های خرده‌بورژوا و عمال بورژوازی در داخل جنبش کارگری هستند. پرولتاریا فقط در صورتی طبقهٔ واقعاً انقلابی است و واقعاً سوسیالیستی عمل مینماید که بعنوان پیشاهنگ کلیهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان و بعنوان پیشوای آنان در مبارزه برای سرنگون ساختن استثمارکنندگان اقدام و رفتار کند و این امر هم بدون انتقال مبارزهٔ طبقاتی به ده، بدون متحد ساختن توده‌های زحمتکش ده پیرامون حزب کمونیست پرولتاریای شهری و بدون تربیت اولیها توسط دومیها، انجام‌پذیر نیست.

۲ — توده‌های زحمتکش و استثمارشوندهٔ دهات که پرولتاریای شهری باید آنها را بمبارزه وا دارد ویا بهر حال بجانب خود جلب نماید، در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری از طبقات زیرین هستند:

اولاً، پرولتاریای کشاورزی، کارگران اجیر (سالانه، برای مدت معین و روزانه) که با اجیر شدن در مؤسسات کشاورزی سرمایه‌داری وسایل معاش خود را تحصیل مینمایند. متشکل ساختن این طبقه در سازمان مستقل و جدا از سایر گروههای اهالی روستایی (اعم از سازمان

سیاسی، نظامی، حرفه‌ای، کئوپراتیوی، فرهنگی و روشنگری و غیره) و فعالیت ترویجی و تبلیغی مجدانه در بین این طبقه و جلب وی بجانب حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا وظیفهٔ اساسی احزاب کمونیست در کلیهٔ کشورهاست.

ثانیاً، نیمه‌پرولترها یا دهقانان پراکنده، یعنی کسانیکه وسایل معاش خود را قسمتی از راه اجیر شدن در مؤسسات کشاورزی و صنعتی سرمایه‌داری بدست می‌آورند و قسمت دیگر را از راه کار در قطعهٔ زمین شخصی یا اجاره‌ای که فقط بخشی از محصولات لازم برای تغذیه خانوادهٔ وی را تأمین میکند. این گروه از اهالی زحمتکش روستایی در کلیه کشورهای سرمایه‌داری بسیار کثیرالعده‌اند و نمایندگان بورژوازی و «سوسیالیست‌های» زرد متعلق به انترناسیونال دوم بر روی موجودیت و وضع خاص این گروه پرده میکشند و قسماً آگاهانه کارگران را می‌فریبند و قسماً کورکورانه تسلیم نظریات دگماتیستی و عامیگرانه میشوند و این گروه را با تودهٔ عمومی «دهقانان» بطور اعم مخلوط میکنند. یک چنین شیوهٔ تحمیق بورژوامآبانهٔ کارگران بیش از همه در آلمان و فرانسه و سپس در آمریکا و سایر کشورها مشاهده میشود. چنانچه حزب کمونیست ترتیب صحیحی بکار خود بدهد، طرفداری این گروه از وی تأمین خواهد بود، زیرا وضع این نیمه‌پرولترها بسیار شاق است و فوائدی که از حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا عاید آنان خواهد شد فوائد فراوان و فوری خواهد بود.

ثالثاً، دهقانان خرده‌پا، یعنی کشاورزان خرده‌مالک که بواسطهٔ داشتن قطعه‌زمینهای نسبتاً کوچکی که بموجب حق مالکیت یا اجاره‌داری از آن بهره‌برداری میکنند، نیازمندیهای خانوادهٔ خود و اقتصاد خود را برطرف میسازند و به اجیر کردن نیروی کار غیر متوسل نمیشوند. این قشر بدون شک بعنوان یک قشر از پیروزی پرولتاریا فایده می‌برد، زیرا در نتیجهٔ این پیروزی بلافاصله و بنحوی کامل: (آ) از پرداخت اجارهٔ بها و یا نیمی از محصول به زمینداران بزرگ آزاد میگردد (مثلاً métayers یا سهم‌کاران در فرانسه و نیز در ایتالیا و غیره)؛ (ب)

تنها هزینهٔ ناچیز خانوادهٔ آنانرا تأمین میکنند، بلکه به آنها امکان میدهد مازاد معینی هم بدست آورند که میتواند، لااقل در بهترین سالها، به سرمایه بدل شود و، ثانیاً، از آنهائی که غالباً (مثلا از هر دو یا سه خانوار یکی) به اجیر کردن نیروی کار غیر متوسل میشوند. گروه دارای اقتصادیاتی به وسعت ۵—۱۰ هکتار در آلمان که در آن تعداد کارگران اجیر کشاورزی بموجب آمار سال ۱۹۰۷ قریب یک سوم تمام عدهٔ خانوارهای این گروه را تشکیل میدهد میتواند نمونه مشخص دهقانان میانه‌حال در کشور پیش‌رفته سرمایه‌داری باشد.*. در فرانسه که نباتات اختصاصی آن بیش از هر جا تکامل یافته است، مثلا باغهای انگور، کار بویژهٔ فراوانی را در زمین طلب میکنند، گروه مزبور احتمال میرود که در مقیاسی تا اندازه‌ای از اینهم بیشتر از نیروی کار اجیرشدهٔ دیگران استفاده میکنند.

پرولتاریای انقلابی نمیتواند — لااقل برای آیندهٔ نزدیک و برای آغاز دوران دیکتاتوری پرولتاریا — این وظیفه را در برابر خود قرار دهد که قشر مزبور را بجانب خود جلب نماید، بلکه باید به این وظیفه اکتفاء ورزد که ویرا بیطرف نگاهدارد یعنی در مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی بیطرف سازد. نوسان این قشر بین این دو نیرو ناگزیر است و در آغاز دوران جدید تمایل بیشتر وی در کشورهای تکامل‌یافتهٔ سرمایه‌داری بسوی بورژوازی خواهد بود. زیرا جهان‌بینی

---

* اینک ارقام دقیق آن: تعداد خانوارهائیکه از ۵ تا ۱۰ هکتار زمین دارند — ۶۵۲۷۹۸ (از کل ۵۷۳۶۰۸۲)؛ عدهٔ کارگران اجیر آنها از هر نوع ۴۸۷۷۰۴ است و ۲۰۰۳۶۳۳ کارگر هم که از خود این خانواده‌ها (Familienangehörige) هستند به آن علاوه میشود. در اتریش طبق آمار ۱۹۰۲ این گروه از ۳۸۳۳۳۱ خانوار مرکب بود که از آنها ۱۲۶۱۳۶ خانوار از کار کارگران اجیر استفاده میکردند؛ عدهٔ کارگران اجیر ۱۴۶۰۴۴ و عدهٔ کارگران متعلق بخانواده‌ها ۱۲۶۵۹۶۹. تعداد کل این خانوارها در اتریش ۲۸۵۶۳۴۹ بود.

و روحیات مالک‌منشانه در اینجا تفوق دارد؛ علاقمندی آنها به احتکار و به «آزادی» بازرگانی و مالکیت یک علاقمندی بلاواسطه است؛ تضاد خصمانه با کارگر اجیر جنبهٔ مستقیم دارد. پرولتاریای پیروزمند موجبات بهبود بلاواسطه وضع این قشر را از راه محو اجاره‌بها و وامهای رهنی فراهم خواهد ساخت. حکومت پرولتری در اکثر کشورهای سرمایه‌داری ابدا نباید برانداختن فوری کامل مالکیت خصوصی را عملی نماید و بهر حال خواه در مورد دهقانان کوچک و خواه در مورد دهقانان میانه‌حال نه تنها حفظ قطعه‌زمینهای آنانرا برایشان تضمین خواهد کرد، بلکه بر آنها بمیزان تمام زمینهای استجاری آنان خواهد افزود (لغو اجاره‌بها).

توأم ساختن اقداماتی از این قبیل با مبارزه بی‌امان علیه بورژوازی، موفقیت سیاست بیطرف ساختن را کاملا تضمین میکند. قدرت دولتی پرولتری باید انتقال به زمینداری کلکتیو را فقط با احتیاط فراوان و تدریجاً، با نشان دادن نمونه و بدون هیچگونه اعمال زور نسبت به دهقانان میانه‌حال انجام دهد.

ه ــ دهقانان بزرگ («Großbauern») عبارتند از کارفرمایان سرمایه‌دار در رشتهٔ زراعت که طبق معمول اقتصاد خود را بوسیلهٔ چند کارگر اجیر اداره میکنند و آنچه آنها را با «دهقانان» مربوط میسازد فقط عبارتست از سطح فرهنگی نازل آنان، نحوهٔ زندگی و کار جسمانی شخصی در زمینهای خود. در میان قشرهای بورژوازی که دشمن آشکار و قطعی پرولتاریای انقلابی هستند، این قشر پرعده‌ترین آنهاست. توجه عمدهٔ احزاب کمونیست در تمام کار خود در ده باید به مبارزه علیه این قشر و به رهایی اکثریت زحمتکش و استثمارشوندهٔ اهالی روستا از قید نفوذ مسلکی و سیاسی این استثمارگران و نظایر آن معطوف باشد.

پس از آنکه پرولتاریا در شهرها پیروز شد این قشر بطور کاملا ناگزیری به ابراز همه گونه مقاومت و کارشکنی و به عملیات مسلحانهٔ آشکار ضدانقلابی دست می‌زند. لذا پرولتاریای انقلابی باید بیدرنگ به تدارک مسلکی و سازمانی نیروهای لازم بپردازد تا این قشر را تماماً

خلع سلاح نماید و بموازات سرنگون ساختن سرمایه‌داران در صنایع، بمحض نخستین ابراز مقاومت از طرف قشر مزبور قطعیترین و بی‌امان‌ترین و نابودکننده‌ترین ضربت را بر وی وارد سازد و برای اینمنظور پرولتاریای روستا را مسلح سازد و در ده به تشکیل شوراها که در آنجا برای استثمارگران نمیتواند جایی وجود داشته باشد و در آن تفوق پرولترها و نیمه‌پرولترها باید تأمین باشد، بپردازد.

ولی سلب مالکیت حتی در مورد دهقانان بزرگ هم بهیچوجه نمیتواند وظیفهٔ مستقیم پرولتاریای پیروزشده باشد، زیرا برای اجتماعی کردن چنین زمینهایی هنوز شرایط مادی و از آنجمله شرایط فنی و سپس اجتماعی موجود نیست. در بعضی موارد و احتمالاً استثنایی آن قسمتهایی از قطعه‌زمینهای آنان ضبط خواهد شد که از آن برای اجاره‌داری کوچک استفاده میشود و یا برای دهقانان خرده‌پای اطراف ضرورت خاص دارد؛ برای اینان باید همچنین استفادهٔ مجانی از بخشی از ماشینهای کشاورزی متعلق به دهقانان بزرگ و غیره را تحت شرایط معینی تضمین نمود. ولی طبق قاعدهٔ کلی، قدرت دولتی پرولتری باید زمینهای دهقانان بزرگ را برای آنها محفوظ دارد و فقط در صورتی آنها را ضبط نماید که در مقابل حکومت زحمتکشان و استثمارشوندگان مقاومت ورزند. تجربهٔ انقلاب پرولتری روسیه که در آن مبارزه علیه دهقانان بزرگ در نتیجهٔ وجود یکسلسله شرایط مخصوص پیچیده شده و طولانی گردیده است، با وجود این نشان داد که قشر مزبور وقتی در مقابل ابراز کوچکترین تلاش برای مقاومت درس خوبی گرفت، قادر است دولتخواهانه دستورهای دولت پرولتری را اجرا کند و حتی دارد، گرچه با کندی فوق‌العاده، ولی بهر حال برای حکومتی که از هر رنجبری مدافعه مینماید و نسبت به توانگران مفتخور بی‌امان است احترام قائل میگردد.

شرایط خاصی که در روسیه موجب پیچیدگی و کندی مبارزهٔ پرولتاریای پیروزشده بر بورژوازی با دهقانان بزرگ گردید بطور عمده عبارت از اینستکه انقلاب روسیه پس از تحول ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ مرحلهٔ مبارزهٔ «دمکراتیک عمومی» یعنی مرحلهٔ مبارزه اساساً

بورژوادمکراتیک را طی میکرد که در آن همهٔ دهقانان من‌حیث‌المجموع برضد ملاکین مبارزه مینمودند؛ سپس این شرایط عبارتست از ضعف فرهنگی و کم بودن عدهٔ پرولتاریای شهری؛ و سرانجام عبارتست از فضای پهناور کشور و وضع بسیار بد طرق مواصلاتی. از آنجا که در کشورهای پیشرو این شرایط وقفه‌آور وجود ندارد، لذا پرولتاریای انقلابی اروپا و آمریکا باید با انرژی بیشتری موجبات پیروزی کامل بر مقاومت دهقانان بزرگ و سلب کامل کوچکترین امکان مقاومتی را از طرف آنان فراهم سازد و این پیروزی را بسی سریعتر، بسی قطعیتر و بسی موفقیت‌آمیزتر بسرانجام خود رساند. این امر ضرورت مبرم دارد زیرا تا زمانیکه این پیروزی بحد کمال خود نرسیده است توده‌های پرولتری و نیمه‌پرولتری روستا و دهقانان خرده‌پا نمیتوانند قدرت دولتی پرولتری را کاملاً استوار بدانند.

۶ — پرولتاریای انقلابی باید بیدرنگ و بلاقید و شرط به ضبط کلیهٔ زمینهای ملاکین، زمینداران بزرگ بپردازد، یعنی به ضبط کلیهٔ زمینهای کسانی که در کشورهای سرمایه‌داری بطور مستقیم یا توسط فرسرهای خود باستثمار منظم نیروی کار اجیرشده و دهقانان خرده‌پا (و اغلب حتی دهقانان میانه‌حال) در نقاط حول و حوش خود متوسل میشوند و هیچگونه شرکتی در کار جسمانی ندارند و اکثراً از دودمان فئودال‌ها هستند (اشراف در روسیه، آلمان، مجارستان، سنیورهای احیاءشده در فرانسه، لردها در انگلستان و برده‌داران سابق در آمریکا) یا به ماگنات‌های سرمایهٔ مالی که بالاخص ثروتمند شده‌اند، تعلق دارند و یا آمیزه‌ای از هر دو این کاتگوری استثمارگران و مفتخوران هستند.

در صفوف احزاب کمونیست تبلیغ برای جبران خسارت زمینداران بزرگی که زمینهایشان ضبط میشود و یا جبران این خسارت بهیچوجه مجاز نیست، زیرا در شرایط کنونی اروپا و آمریکا این عمل در حکم خیانت به سوسیالیسم و تحمیل باج جدیدی بدوش توده‌های زحمتکش و استثمارشونده است که بیش از همه از جنگی که موجب تکثیر عدهٔ میلیونرها و پرشدن کیسه‌های آنان شده است، آسیب دیده‌اند.

و اما در مورد شیوهٔ بهره‌برداری از زمینهایی که پرولتاریای پیروزمند از زمینداران بزرگ ضبط کرده است باید گفت که در روسیه، بعلت عقب‌ماندگی اقتصادی آن در اکثر موارد این زمینها تقسیم شد و برای استفاده در اختیار دهقانان گذارده شد و فقط در موارد نسبتاً نادری مؤسساتیکه «اقتصاد شوروی» نامیده میشود حفظ گردیده که دولت پرولتری به حساب خود آنها را اداره میکند و به این ترتیب کارگران اجیر سابق را به کارکنان مجری دستور دولت و به اعضاء شوراهایی تبدیل میکند که امور کشور را اداره مینمایند. انترناسیونال کمونیستی برای کشورهای سرمایه‌داری پیشرو اینموضوع را صحیح میشمرد که آنها حفظ مؤسسات بزرگ کشاورزی را مرجح بدانند و آنرا طبق نمونهٔ مؤسسات «اقتصاد شوروی» در روسیه اداره نمایند.

ولی اشتباه فاحشی است هرآینه اگر در بکار بردن این قاعده مبالغه شود و یا اینکه در همه‌جا بطور یکنواخت بکار برده شود و هرگز اجازه داده نشود که بخشی از زمینهای سلب‌مالکیت‌کنندگان سلب‌مالکیت‌شده مجاناً به دهقانان خرده‌پا و گاهی هم به دهقانان میانه‌حال نقاط اطراف واگذار گردد.

اولاً، اعتراضی که طبق معمول به این موضوع میشود و در آن به مزیت تکنیکی زراعت بزرگ اشاره میگردد اغلب عبارتست از خلط یک حقیقت تئوریک بی چون و چرا با بدترین اپورتونیسم و خیانت نسبت به انقلاب. بخاطر موفقیت این انقلاب، پرولتاریا حق ندارد از یک تنزل موقت سطح تولید مضایقه کند، همانگونه که بورژوازی که دشمن برده‌داری در آمریکای شمالی بود از تنزل موقت سطح تولید پنبه که جنگ سالهای ۱۸۶۳ — ۱۸۶۵ موجب آن گردیده بود، مضایقه نکرد. آنچه برای بورژواها مهم است تولید بخاطر تولید است، برای اهالی زحمتکش و استثمارشونده هم مهمترین مطلب عبارتست از سرنگون ساختن استثمارگران و تأمین شرایطی که به رنجبران اجازه دهد برای خود کار کنند نه برای سرمایه‌دار. تأمین پیروزی پرولتری و پایداری این پیروزی وظیفهٔ نخستین و اساسی پرولتاریاست. و پایداری حکومت پرولتری هم بدون بیطرف ساختن دهقانان میانه‌حال و بدون

تأمین پشتیبانی اگر هم نه همهٔ دهقانان خرده‌پا، بلکه اقلاً بخش بسیار بزرگ آن، محالست.

ثانیاً، نه تنها ارتقاء، بلکه حتی حفظ تولید بزرگ در زراعت مستلزم وجود پرولتر روستایی است که کاملاً تکامل‌یافته و دارای آگاهی انقلابی باشد و مکتب حرفه‌ای و سیاسی تشکیلاتی معتبری را گذرانده باشد. هر جا که هنوز این شرط وجود ندارد یا امکان این نیست که برای پیشبرد مقصود زمام امور بدست کارگران صنعتی آگاه و صلاحیتدار سپرده شود، در آنجا تلاش برای مبادرت عجولانه به اینکه دولت ادارهٔ امور اقتصادیات بزرگ کشاورزی را خود بعهده گیرد فقط ممکن است حکومت پرولتری را بدنام سازد و در چنین جایی بهنگام تشکیل مؤسسات «اقتصاد شوروی» حتماً باید نهایت احتیاط را مراعات نمود و به محکمترین نحوی برای اینکار تدارک دید.

ثالثاً، در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری و حتی در پیشروترین این کشورها، هنوز بقایای نظامات قرون وسطایی بر جای مانده است بدینمعنی که زمینداران بزرگ دهقانان خرده‌پای نقاط اطراف را از طریق نیمه‌بیگاری استثمار مینمایند، از اینقبیل است: Instleute * در آلمان، métayers ** در فرانسه، اجاره‌داران سهم کار در ایالات متحده (نه تنها سیاه‌پوستان که در اکثر موارد در جنوب ایالات متحده در معرض این استثمار قرار میگیرند بلکه گاهی سفیدپوستان نیز عیناً بدین شیوه استثمار میشوند). در چنین مواردی دولت پرولتری حتماً باید زمینهایی را که در اجارهٔ دهقانان خرده‌پا است مجاناً در اختیار این اجاره‌داران بگذارد، زیرا پایهٔ اقتصادی و تکنیکی دیگری وجود ندارد و نمیتوان آنرا فی‌الفور ایجاد کرد.

ابزار زراعتی املاک بزرگ حتماً باید ضبط شوند و بتملک همگانی دولت درآیند، ولی باین شرط حتمی که پس از آنکه اقتصادیات بزرگ دولتی از این ابزار تأمین گردیدند دهقانان خرده‌پای اطراف بتوانند

---

* اجاره‌داران. مترجم.

** سهم‌کاران. مترجم.

مجاناً و با مراعات شرایطیکه دولت پرولتری تعیین کرده است، از آنها استفاده نمایند.

اگر پس از انقلاب پرولتری در اوایل کار نه تنها ضبط فوری املاک زمینداران بزرگ که سران ضدانقلاب هستند و تمام اهالی روستائی را بیرحمانه در معرض ستم قرار میدهند، بلکه طرد همهٔ آنها و منع آزادی مسافرت برای آنها نیز، ضرورت مسلم دارد، پس بتدریج که حکومت پرولتری نه تنها در شهرها، بلکه در دهات نیز استوار میگردد، حتماً باید بطور سیستماتیک کوشش نمود که از نیروهای موجوده در این طبقه که دارای تجربیات گرانبها و معلومات و استعداد تشکیلاتی هستند برای ایجاد زراعت بزرگ سوسیالیستی (تحت کنترل مخصوص کارگران کمونیست کاملا مورد اعتماد) استفاده شود.

۷ — پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه‌داری و استواری سوسیالیسم را فقط وقتی میتوان تأمین‌شده دانست که قدرت دولتی پرولتری، پس از درهم شکستن قطعی هرگونه مقاومت استثمارگران و تأمین ثبات قطعی برای خود و تابع ساختن همه به خود، تمام صنایع را بر اساس تولید بزرگ کلکتیو و بر پایهٔ تکنیکی نوین (مبتنی بر الکتریفیکاسیون کلیهٔ اقتصاد) تجدید سازمان دهد. فقط این امر است که امکان کمک اساسی فنی و اجتماعی را از طرف شهر به دهات عقب‌مانده و پراکنده بنحوی فراهم خواهد ساخت که این کمک یک پایهٔ مادی برای ارتقاء عظیم سطح بهره‌دهی کار زراعتی و بطور کلی کار کشاورزی بوجود آورد و به اینوسیله کشاورزان کوچک را تشویق نماید که پس از دیدن نمونه و بخاطر نفع شخصی خود بزراعت بزرگ کلکتیو و ماشینی بپردازند. این حقیقت تئوریک بیچون‌وچرا که تمام سوسیالیست‌ها لفظاً آنرا تصدیق دارند، عملاً توسط اپورتونیسم که هم در انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد و هم در بین پیشوایان «مستقل‌های» آلمان و انگلیس (۱۲) و هم در بین لونگیستهای فرانسه (۱۳) و غیره حکمفرماست، تحریف میگردد. این تحریف بدینسان انجام میگیرد که توجه را به آیندهٔ نسبتاً دور و درخشان و فریبا معطوف میدارند، یعنی توجه را از وظایف مبرم انتقال دشوار و مشخص به این آینده و

نزدیک شدن به آن منصرف میدارند. عملاً این امر به موعظهٔ سازشکاری با بورژوازی و «صلح اجتماعی»، یعنی خیانت کامل به پرولتاریا منجر میگردد که اکنون در شرایط ویرانی و فقر بیسابقه‌ایکه همه‌جا در اثر جنگ بوجود آمده است و در عین حال در شرایط افزایش بیسابقهٔ ثروتمندی و گستاخی یکمشت میلیونر که همان جنگ موجب آنست، مبارزه مینماید.

همانا در ده است که امکان واقعی موجود برای مبارزهٔ موفقیت‌آمیز در راه سوسیالیسم ایجاب میکند که اولا، همهٔ احزاب کمونیست پرولتاریای صنعتی را طوری تربیت نمایند که بلزوم جانفشانی و آمادگی برای تن در دادن به فداکاری بخاطر سرنگون نمودن بورژوازی و استوار ساختن حکومت پرولتری پی برد، زیرا دیکتاتوری پرولتاریا معنایش آنست که پرولتاریا بتواند تمام توده‌های زحمتکش و استثمارشونده را متشکل سازد و بدنبال خود ببرد و نیز پیشاهنگ بتواند برای اینمنظور به حداکثر فداکاری و قهرمانی تن در دهد؛ ثانیاً، برای احراز موفقیت لازمست که تودهٔ زحمتکش ده که بیش از همه مورد استثمار است در نتیجهٔ پیروزی کارگران، به بهبود فوری و فراوانی در وضع خود بحساب استثمارگران نایل آید، زیرا بدون این امر پشتیبانی ده از پرولتاریای صنعتی تأمین نیست و ضمناً بدون این امر وی نخواهد توانست خواربار شهرها را تأمین نماید.

۸ — دشواری عظیم امر تشکل و تربیت توده‌های زحمتکش کشاورزی برای مبارزهٔ انقلابی، توده‌هایی که سرمایه‌داری آنها را در شرایط بسیار ذلت‌بار و پراکندگی و اغلب وابستگی نیمه‌قرون‌وسطایی قرار داده است، از احزاب کمونیست خواستار توجه خاصی نسبت به امر مبارزهٔ اعتصابی در ده و پشتیبانی مجدانه از اعتصابات توده‌های پرولترها و نیمه‌پرولترهای کشاورزی و بسط همه‌جانبهٔ این اعتصابات است. تجربهٔ انقلابهای روس در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ که تجربهٔ آلمان و سایر کشورهای پیشرو اکنون آنرا تأیید کرده و گسترش داده است، نشان میدهد که فقط مبارزهٔ اعتصابی بسط‌یابندهٔ توده‌ای (که در شرایط معینی دهقانان خرده‌پای ده نیز میتوانند و باید بدان

جلب گردند) قادر است خمود روستایی را درهم شکنند و شعور طبقاتی توده‌های استثمارشوندهٔ ده را بیدار کنند و آنها را بلزوم تشکل طبقاتی واقف گرداند و اهمیت اتحاد آنانرا با کارگران شهری با وضوح کامل و عملاً در برابر آنان آشکار سازد.

کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی بر ناصیهٔ آن سوسیالیست‌هایی که نه تنها قادرند به مبارزهٔ اعتصابی در ده با نظری لاقیدانه بنگرند، بلکه از نقطهٔ نظر خطر کاهش تولید محصولات مورد مصرف حتی علیه چنین مبارزه‌ای برخیزند (نظیر ک. کائوتسکی)، داغ غدر و خیانت میزند. متأسفانه چنین سوسیالیست‌هایی نه تنها در انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد وجود دارند، بلکه در بین سه حزب بویژه مهم اروپا نیز که از این انترناسیونال بیرون آمده‌اند، یافت میشوند. هیچگونه برنامه و اظهارات سطنطن دارای هیچگونه ارزشی نخواهند بود، هر آینه اگر این واقعیت در عمل و کردار ثابت نشده باشد که کمونیست‌ها و پیشوایان کارگری قادرند تکامل انقلاب پرولتاریا و پیروزی آنرا از هر چیزی در عالم بالاتر بدانند و بخاطر آن قادرند به شاقترین فداکاری‌ها تن در دهند، زیرا جز این، راه چاره و نجات از قحطی و ویرانی و جنگهای جدید امپریالیستی وجود ندارد.

ضمناً باید متذکر شد که پیشوایان سوسیالیسم قدیمی و نمایندگان «کارگران اشراف‌منش» که اکنون اغلب گذشتهای لفظی نسبت به کمونیسم مینمایند و یا حتی، برای حفظ حیثیت خود درمیان توده‌های کارگری که بسرعت انقلابی میشوند، لفظاً به کمونیسم می‌پیوندند، باید برای اثبات وفاداری خود نسبت به آرمان پرولتاریا و از لحاظ استعدادشان برای تصدی مشاغل مسئولیتدار در آنچنان رشته‌ای از کار که تکامل شعور انقلابی و مبارزهٔ انقلابی در آن شدیدتر از هر رشته‌ای انجام میگیرد و مقاومت زمینداران و بورژوازی (دهقانان بزرگ، کولاک‌ها) شدیدتر از همه جاست و تفاوت بین سوسیالیست سازشکار و کمونیست انقلابی بارزتر از هر جا متجلی است، مورد آزمایش قرار گیرند.

۹ — احزاب کمونیست باید تمام مساعی خود را بکار برند تا بتوانند هر چه زودتر در دهات به تشکیل شوراهای نمایندگان، در نوبت اول — از کارگران اجیر و نیمه‌پرولترها بپردازند. فقط در صورتیکه شوراها با مبارزهٔ اعتصابی توده‌ای و طبقه‌ای که بیش از همه در معرض ستم قرار دارد مربوط باشند، قادرند مأموریت خود را انجام دهند و بحدی تحکیم گردند که بتوانند دهقانان خرده‌پا را تابع نفوذ خود سازند (و سپس در صفوف خود داخل نمایند). ولی اگر مبارزهٔ اعتصابی هنوز بسط نیافته و استعداد پرولتاریای کشاورزی برای تشکل، خواه بعلت گرانباری ستم زمینداران و دهقانان بزرگ و خواه بعلت عدم پشتیبانی کارگران صنعتی و اتحادیه‌های آنان، ضعیف باشد، آنگاه تشکیل شوراهای نمایندگان در ده مستلزم آن خواهد بود که اقلاً از طریق تشکیل حوزه‌های کوچک کمونیستی و از طریق تبلیغات مجدانه‌ایکه خواستهای کمونیسم را بزبانی فوق‌العاده ساده بیان نماید و این خواستها را با نشاندادن نمونهٔ مظاهر بارز استثمار و ستم توضیح دهد و نیز از طریق اعزام سیستماتیک کارگران صنعتی به دهات و غیره تدارکات طولانی دیده شود.

در اوائل ژوئن سال
۱۹۲۰ نوشته شده است

۲۰ ژوئیه سال ۱۹۲۰ در شمارهٔ ۱۲ مجلهٔ «انترناسیونال کمونیستی» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۱، ص ۱۶۹ — ۱۸۲ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی (۱۴)

۱۹ ژوئیه – ۷ اوت سال ۱۹۲۰

۱

گزارش دربارهٔ اوضاع بین‌المللی و وظایف اصلی انترناسیونال کمونیستی

۱۹ ژوئیه

(هلهلهٔ پرشور. همهٔ حاضرین در تالار از جای خود برخاسته دست می‌زنند. سخنران سعی می‌کند حرف بزند، ولی کفزدنها و هلهله‌ها بهمه زبانها ادامه دارد. هلهله مدت مدیدی طول می‌کشد.) رفقا، تزهای مسائل مربوط به وظایف اصلی انترناسیونال کمونیستی بهمهٔ زبانها چاپ و منتشر شده‌اند. این تزها (بویژه برای رفقای روس) چیز خیلی تازه‌ای ندارند چونکه از خیلی لحاظ برخی از خصوصیات اصلی تجربهٔ انقلابی ما و دروس جنبش انقلابی ما را در یکعده از کشورهای غربی و اروپای غربی تعمیم می‌دهند. از این رو در گزارش خود کمی بیشتر البته به اختصار روی بخش اول موضوعی که بمن واگذار شده است همانا روی اوضاع بین‌المللی مکث می‌کنم.

پایه و اساس تمامی اوضاع بین‌المللی که اکنون بوجود آمده است مناسبات اقتصادی امپریالیسم است. طی تمام قرن بیستم این مرحلهٔ جدید، عالی و نهایی سرمایه‌داری آشکار گردید. البته همهٔ شماها می‌دانید که ذاتی‌ترین و مهمترین مشخصات امپریالیسم آنست که سرمایه ابعاد بسیار بزرگی پیدا کرده و انحصار بسیار گسترده جایگزین رقابت آزاد شده است. مشتی سرمایه‌دار توانسته است گاهی رشته‌های کاملی از صنایع را در دست خود متمرکز سازد؛ رشته‌های صنعتی بدست

اتحادها، کارتل‌ها، سندیکاتها و تراست‌ها افتاده که غالباً جنبهٔ بین‌المللی پیدا کرده‌اند. با این ترتیب، رشته‌های کامل صنعتی نه تنها در کشورهایی بلکه در سراسر جهان از لحاظ مالی، از لحاظ حق مالکیت و غالباً از لحاظ تولید بچنگ امپریالیست‌ها افتاده است. در این زمینه سلطهٔ تعداد ناچیزی از بزرگترین بانکها و سلاطین مالی و ماگناتهای مالی دامنهٔ بیسابقه پیدا کرده که در واقع حتی آزادترین جمهوری‌ها را به امپراتوری مالی مبدل ساخته‌اند. قبل از جنگ مثلاً نویسندگانی نظیر لیزیس در فرانسه که ابداً انقلابی نبودند به این نکته اذعان داشتند.

این سلطه و سیادت مشتی سرمایه‌دار وقتی بدرجهٔ کامل رشد خود رسید که سراسر کرهٔ زمین نه تنها از لحاظ تصرف منابع مختلف موادخام و وسایل تولید توسط بزرگترین سرمایه‌داران بلکه همچنین از لحاظ کمال تقسیم مقدماتی مستعمرات منقسم شده بود. در حدود چهل سال پیش کمی بیش از ربع میلیارد نفر در مستعمرات سکونت داشتند که تابع شش دولت سرمایه‌داری بودند. در آستانهٔ جنگ سال ۱۹۱٤ قریب ششصد ملیون نفر اهالی مستعمرات را تشکیل می‌دادند و اگر کشورهایی نظیر ایران و ترکیه و چین را که در آنموقع دیگر در وضع نیمه‌مستعمره بودند به آن اضافه کنیم رقم کامل یک میلیاردی از ساکنان زمین بدست می‌آید که تحت ستم وابستگی استعماری ثروتمندترین و متمدن‌ترین و آزادترین کشورها بودند. و شما می‌دانید وابستگی استعماری علاوه بر وابستگی مستقیم دولتی و حقوقی شامل و مستلزم سلسلهٔ مناسبات وابستگی مالی و اقتصادی و مستلزم سلسلهٔ جنگهایی است که جنگ شمرده نمی‌شدند چونکه غالباً بقتل و کشتار مبدل می‌گشت وقتیکه سپاهیان مسلح به حربه‌های تکامل‌یافته امحاء و نابودی — سپاهیان امپریالیستی اروپایی و آمریکایی اهالی بی‌سلاح و بیدفاع کشورهای مستعمره را می‌زدند.

از این تقسیم سراسر جهان، از این سلطهٔ انحصار سرمایه‌داری و از این قدر قدرتی تعداد ناچیز بزرگترین بانکها، — دو، سه، چهار، پنج در هر کشور نه بیشتر، — ناگزیر نخستین جنگ امپریالیستی

سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ سر درآورد. جنگ بر سر تقسیم مجدد تمام جهان بود. این جنگ بر سر آن بود که کدام یک از گروه‌های ناچیز بزرگترین دولتها — گروه انگلیسی یا آلمانی امکان و حق غارت و اختناق و استثمار سراسر جهان را بدست آورد. و شما می‌دانید که جنگ چگونه این مسئله را بنفع گروه انگلیسی حل کرد. و در نتیجهٔ این جنگ همهٔ تضادهای سرمایه‌داری تشدید بی‌نهایت بیشتر یافته است. جنگ یکباره قریب ربع میلیارد از اهالی جهان را بوضعی انداخته است که در حکم وضع استعماری است. جنگ روسیه را عقب انداخته که باید آنرا کشور ۱۳۰ ملیونی حساب کرد، اتریش-مجارستان، آلمان، بلغارستان را عقب انداخته که دست کم ۱۲۰ ملیون نفر جمعیت دارند. ربع میلیارد نفر — در کشورهایی هستند که بخشی مانند آلمان متعلق به پیشروترین و بامعلومات‌ترین و بافرهنگ‌ترین و از لحاظ فنی در سطح ترقیات معاصر است. جنگ از راه قرارداد ورسای آنچنان شرایطی را به آنها تحمیل کرده که ملتهای پیشرو و پیشگام بوضع وابستگی استعماری، فقر و گرسنگی و افلاس و محرومیت از حقوق گرفتار شده‌اند، چونکه دست و پای آنها بوسیلهٔ قرارداد نسل اندرنسل بسته شده و در شرایطی قرار گرفته‌اند که هیچ ملت متمدن در آن بسر نبرده است. شما منظرهٔ جهان را جلو چشم خود دارید: پس از جنگ یکباره حداقل یک میلیارد و دویست و پنجاه ملیون نفر مورد ستم و تعدی استعماری، مورد استثمار سرمایه‌داری ددمنش قرار می‌گیرند که دم از صلحدوستی می‌زد و قریب پنجاه سال پیش تا زمانی که کرهٔ زمین تقسیم نگشته و انحصارات مسلط نشده بودند و سرمایه‌داری می‌توانست نسبتاً در شرایط صلح و مسالمت بدون نزاعهای عظیم جنگی رشد کند، تا اندازه‌ای حق چنین خودستایی را داشت.

حالا پس از این دوران «مسالمت‌آمیز»، ما تشدید عجیب مظالم و تعدیات را پیش روی خود داریم و بازگشت بستم استعماری و نظامی را که بدتر از سابق هم هست بچشم خود می‌بینیم. قرارداد ورسای هم آلمان و هم یکعده از کشورهای مغلوب را در شرایط عدم‌امکان مادی

زندگی اقتصادی، در شرایط محرومیت کامل از حقوق، در شرایط تحقیر قرار داده است.

چه عده‌ای از ملتها از این وضع استفاده کرده‌اند؟ برای پاسخ به این سئوال ما باید بیاد بیاوریم که ایالات متحدهٔ آمریکا که تنها تماماً از جنگ فایده برده و بکلی از کشور بسیار بدهکار بکشوری مبدل گشته است که همه به آن بدهکارند — جمعیتش از صد ملیون تجاوز نمی‌کند. ژاپن که با برکنار بودن از نزاع اروپا و آمریکا و تصرف بازار عظیم قارهٔ آسیا خیلی فایده برده است، پنجاه ملیون نفر جمعیت دارد. جمعیت انگلستان — کشوری که پس از این کشورها بیش از همه برد داشته به پنجاه ملیون می‌رسد. و اگر کشورهای بیطرف بسیار کم‌جمعیت را به آنها اضافه کنیم که در دوران جنگ ثروتمند شده‌اند جمعاً رقم ربع‌میلیاردی بدست می‌آید.

با این ترتیب، شما منظره‌ای از مشخصات اصلی جهان پس از جنگ امپریالیستی را بدست می‌آورید. یک میلیارد و ربع میلیارد در مستعمرات تحت ستم، — در کشورهایی مانند ایران و ترکیه و چین که زنده‌زنده آنها را تکه می‌کنند؛ در کشورهایی که شکست خورده بوضع و حال مستعمره افتاده‌اند. ربع میلیارد نه بیشتر در کشورهایی سکونت دارند که بوضع و حال سابق مانده‌اند ولی همهٔشان بزنجیر وابستگی اقتصادی از آمریکا گرفتارند و در تمام مدت جنگ وابستهٔ جنگ بودند چونکه جنگ سراسر جهان را فرا گرفته بود و بهیچ دولتی اجازه نمی‌داد عملاً بیطرف بماند. و بالاخره می‌دانیم که ربع میلیارد نه بیشتر در کشورهایی که البته فقط قشر بالایی، فقط سرمایه‌دارها در آنها از تقسیم زمین استفاده کرده‌اند، بسر می‌برند. رقم تقریباً یک میلیارد و سه ربع میلیارد همهٔ جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد. میخواستم این منظرهٔ جهان را بیاد شما بیاورم، چونکه همهٔ تضادهای اصلی سرمایه‌داری، امپریالیسم، که کار را به انقلاب می‌کشانند، همهٔ تضادهای اصلی در جنبش کارگری که منجر بشدیدترین مبارزه با انترناسیونال دوم شدند، نکته‌ای که رفیق صدر به آن اشاره کرد — همهٔ اینها با تقسیم ساکنان جهان ارتباط دارد.

یک منبع بورژوایی آمریکایی که رفیق برائون کمونیست در کتاب خود بنام «کی باید وامهای جنگی را بپردازد؟» (لایپزیگ، ۱۹۲۰) به آن اشاره می‌کند رابطه وامها را نسبت بدارائی ملی چنین تعیین می‌کند: در کشورهای غالب، در انگلستان و فرانسه وامها بیش از پنجاه درصد دارایی ملی را تشکیل می‌دهند. در مورد ایتالیا این نسبت به ۶۰ — ۷۰ درصد و در روسیه به ۹۰ درصد می‌رسد، ولی بطوریکه می‌دانید این وامها مایهٔ نگرانی ما نیستند چونکه قدری زودتر از انتشار کتاب کینس به پیروی از توصیهٔ عالی او — همهٔ وامها را لغو کردیم. (کفزدنهای پرشور.)

کینس فقط در این مورد رفتار عجیب صرفاً فیلیستری از خود نشان می‌دهد و ضمن توصیه الغای همهٔ وامها می‌گوید که البته فرانسه از این کار نفع می‌برد، البته انگلستان خیلی کم ضرر می‌بیند، زیرا در هر حال از روسیه چیزی نمی‌توان گرفت؛ آمریکا خیلی از دست می‌دهد، ولی کینس به «جوانمردی» آمریکایی امیدوار است! در این باره است که نظریات ما با نظریات کینس و پاسیفیستهای تنگ‌نظر اختلاف پیدا می‌کند. بنظر ما برای الغای وامها آنها باید منتظر چیز دیگر باشند و خطمشی دیگری تنظیم نمایند و نباید به «جوانمردی» آقایان سرمایه‌دارها امیدوار باشند.

از این ارقام بسیار مختصر معلوم است که جنگ امپریالیستی همچنین برای کشورهای غالب هم وضع ناجوری ایجاد کرده است. عدم تناسب و ناسازگاری عظیم میزان دستمزدها و افزایش قیمتها هم گواه این مدعاست. شورایعالی اقتصاد که مؤسسهٔ مدافع مقررات بورژوایی سراسر جهان در برابر انقلاب در حال گسترش و اعتلاء است، در تاریخ هشتم مارس سال جاری قطعنامه‌ای صادر کرده که با دعوت به نظم و ترتیب و کاردوستی و صرفه‌جویی، البته بشرطی که کارگران بردهٔ سرمایه باقی بمانند پایان می‌یابد. این شورایعالی اقتصاد، ارگان آنتانت، ارگان سرمایه‌داران سراسر جهان چنین نتایجی گرفته است.

بهای خواربار بطور متوسط در ایالات متحدهٔ آمریکا ۱۲۰ درصد و دستمزدها فقط ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. در انگلستان بهای

خواربار ۱۷۰ درصد و دستمزدها ۱۳۰ درصد، در فرانسه بهای خواربار ۳۰۰ درصد و دستمزدها ۲۰۰ درصد شده است. در ژاپن بهای خواربار ۱۳۰ درصد و میزان دستمزدها ۶۰ درصد بالا رفته است (من ارقام رفیق برائون را از جزوهٔ وی که قبلاً نام بردم با ارقام شورایعالی اقتصاد مندرجه در روزنامهٔ دهم مارس سال ۱۹۲۰ «تایمس» (۱۵) را مقایسه می‌کنم).

بدیهی است که در چنین وضعی تشدید خشم کارگران، تشدید روحیه و نظریات انقلابی، افزایش اعتصابهای توده‌ای خودانگیخته حتمی و ناگزیر است. زیرا وضع کارگران غیر قابل تحمل می‌شود. کارگران به تجربه یقین حاصل می‌کنند که سرمایه‌داران در جنگ، بی‌حد و حصر ثروت اندوخته‌اند و بار هزینه‌ها و وامها را بدوش کارگران می‌گذارند. چندی پیش تلگرافاً بما خبر رسید که آمریکا می‌خواهد پانصد کمونیست دیگر را بکشور ما تبعید نماید که تا از شر «مبلغان مضر» نجات یابد.

آمریکا حتی اگر نه پانصد، بلکه تمامی پانصد هزار «مبلغ» روسی، آمریکایی و ژاپنی و فرانسوی را بکشور ما تبعید نماید اوضاع تغییر نمی‌کند، زیرا این عدم تطابق قیمتها می‌ماند که آمریکایی‌ها کاری در باره‌اش نمیتوانند بکنند. کاری هم نمی‌توانند بکنند چونکه مالکیت خصوصی در کشورشان موکداً حفاظت می‌شود و این مالکیت برایشان «مقدس» است. این نکته را نباید فراموش کرد که مالکیت خصوصی استثمارگران فقط در روسیه نقض گردیده است. سرمایه‌داران با این عدم تطابق قیمتها هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، اما کارگران با دستمزد سابق نمی‌توانند زندگی کنند. در برابر این بلاء با هیچ شیوهٔ قدیمی کاری نمی‌شود کرد و نه اعتصابهایی و نه مبارزهٔ پارلمانی می‌تواند کاری کند و نه رأیگیری، چونکه «مالکیت خصوصی مقدس است» و سرمایه‌داران آنقدر وام داده‌اند که تمام جهان تحت انقیاد مشتی از افراد درآمده، در حالیکه شرایط زندگی کارگران بیش از پیش غیرقابل تحمل می‌شود. راه چاره‌ای نیست جز امحاء «مالکیت خصوصی» استثمارگران.

رفیق لپینسکی در جزوهٔ خود بنام «انگلستان و انقلاب جهانی» که «بولتن کمیساریای ملی امور خارجه» (۱۶) ما در فوریه سال ۱۹۲۰ مطالب جالبی از آن اقتباس کرده است، خاطرنشان می‌کند که در انگلستان بهای زغال سنگ صادراتی دو برابر میزانی است که محافل رسمی صنعتی تصور می‌کردند.

در لانکاشیر کار بجایی رسید که افزایش بهای سهام به ۴۰۰ درصد رسید. سود بانکها حداقل ۴۰ — ۵۰ درصد است، ضمناً باید این نکته را هم یادآور شد، که هنگام تعیین سود بانکها همهٔ بانکداران بلدند بخش بسیار بزرگی از سود را پنهانی طوری منتقل سازند که سود محسوب نمی‌شود بلکه بشکل پاداش‌ها و جوایز و نظایر آنها سرپوشیده می‌ماند. اینجا هم حقایق مسلم اقتصادی نشان می‌دهد که میزان ثروت عدهٔ ناچیزی از افراد بطور غیرقابل تصور افزایش یافته و تجمل بیسابقه تمام مرزها را می‌شکند و در عین حال فقر و احتیاج طبقهٔ کارگر بیش از پیش زیاد می‌شود. بویژه باید وضعی را که هم رفیق لوی در گزارش نامبرده در بالا با صراحت فوق‌العاده خاطرنشان ساخته و گفته است: این — تغییر ارزش پول است، یادآور شد. پول در همه‌جا در نتیجهٔ بدهکاریها و انتشار اسکناس و غیره ارزش خود را از دست داده است. همان منبع بورژوایی که قبلاً از آن نام بردم، همانا اعلامیهٔ مورخهٔ ۸ مارس سال ۱۹۲۰ شورایعالی اقتصاد حساب می‌کند که در انگلستان کاهش ارزش پول نسبت بدلار در حدود یک سوم، در فرانسه و ایتالیا دو سوم و در آلمان تا ۹۶ درصد است.

این نکته نشان می‌دهد که «مکانیسم» اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بکلی در حال سقوط است. آن مناسبات بازرگانی که دریافت موادخام و فروش محصولات در شرایط سرمایه‌داری به آن متکی است امکان تداوم ندارد؛ امکان ندارد آنها را همانا بر زمینهٔ تابع ساختن کشورهایی بکشوری ادامه دهد، چونکه ارزش پولها تغییر می‌کند. هیچ کشور بسیار ثروتمند نمی‌تواند به موجودیت خود ادامه دهد، نمی‌تواند دادوستد نماید چونکه قادر نیست فرآورده‌های خود را بفروش برساند و نمی‌تواند موادخام دریافت دارد.

و با این ترتیب همان آمریکا که ثروتمندترین کشور است و همهٔ کشورها تابع آن شده‌اند نمی‌تواند بخرد و بفروشد. و همان کینس که از آب و آتش و لوله‌های مسین مذاکرات ورسای گذشته با وجود عزم راسخ خود در امر دفاع از سرمایه‌داری، با وجود نفرت خود از بلشویسم، ناگزیر به این عدم‌امکان اذعان می‌کند. ضمناً باید بگویم که تصور نمی‌کنم حتی یک بیانیهٔ کمونیستی یا بطور کلی انقلابی بتواند از لحاظ قدرت و تأثیر خود با آن صفحاتی که کینس ویلسون و «ویلسونیسم» در عمل را توصیف می‌کند، قابل مقایسه باشد. ویلسون بت تنگ‌نظران و پاسیفیست‌هایی نظیر کینس و عده‌ای از قهرمانان انترناسیونال دوم (و حتی انترناسیونال «دو و نیم» (۱۷)) است که «برنامهٔ ۱۴ ماده‌ای» (۱۸) او را تقدیس می‌کردند و حتی کتاب‌های «علمی» دربارهٔ «ریشه‌های» سیاست ویلسون می‌نوشتند و امیدوار بودند که ویلسون «صلح اجتماعی» را نجات خواهد داد و استثمارگران و استثمارشوندگان را آشتی خواهد داد و اصلاحات اجتماعی را پیاده خواهد کرد. کینس آشکارا افشاء ساخت که چگونه معلوم شد که ویلسون ابلهی بیش نیست و تمام این توهمات با نخستین برخورد با سیاستی مبتنی بر کارایی، کارچاقکنی و دکانداری سرمایه در سیمای کلمانسو و للوید جورج بر باد رفت. حالا توده‌های کارگری با تجربهٔ زندگی خود هرچه روشن‌تر می‌بینند و دانشمندان فضل‌فروش می‌توانستند حتی از کتاب کینس ببینند که «ریشه‌های» سیاست ویلسون به بلاهت کشیشانه و بعبارتپردازی خرده‌بورژوایی و به نفهمیدن کامل مبارزهٔ طبقات کشیده می‌شود.

بر اساس همهٔ اینها کاملاً ناگزیر و طبیعی دو شرط و دو وضع بنیادی ناشی می‌شود. از یکطرف فقر و افلاس توده‌ها بطور بیسابقه و مقدم بر همه نسبت به یک میلیارد و ربع میلیارد نفر یعنی ۷۰ درصد تمام ساکنان زمین شدت یافته است. اینها کشورهای مستعمره و وابسته هستند و اهالی‌شان از لحاظ حقوقی فاقد حقوقند و در مورد آنها براهزنان سالی «جواز فعالیت داده شده است». و علاوه بر آن بردگی کشورهای مغلوب را قرارداد ورسای و همچنین آن قراردادهای پنهانی

مسجل ساختند که در مورد روسیه وجود دارند و راستی گاهی بقدر کاغذهایی اعتبار دارند که در آنها نوشته شده است ما چند میلیارد بدهکاریم. ما در تاریخ جهان با نخستین تسجیل حقوقی غارتگری و بردگی و وابستگی و فقر و گرسنگی در مورد یک میلیارد و ربع میلیارد نفر مواجهیم.

و از طرف دیگر، در هر یک از کشورهایی که بستانکار شده‌اند، کارگران وضع غیر قابل تحمل دارند. جنگ تشدید بیسابقهٔ همهٔ تضادهای سرمایه‌داری را به ارمغان آورده و این، منبع و سرچشمهٔ آن جنبش عمیق انقلابی است که در حال اعتلاست، چونکه در جنگ مردم در شرایط انضباط جنگی قرار داشتند، بکام مرگ و یا بخطر تضییقات بیدرنگ نظامی انداخته شده بودند. شرایط جنگ امکان نمی‌داد که واقعیت زندگی اقتصادی مورد توجه قرار گیرد. نویسندگان، شاعران، کشیشان و همهٔ مطبوعات تنها بمدح و ثنای جنگ میپرداختند و بس. حالا که جنگ تمام شده، افشاگریها آغاز گشته‌اند. امپریالیسم آلمان با صلح برست-لیتوفسک آن افشاء گردید. صلح ورسای که می‌بایست سند پیروزی امپریالیسم باشد مظهر شکست آن شده است افشاء گردید. ضمناً ناگفته نماند که نمونهٔ کینس نشان میدهد که چگونه ده‌ها و صدها هزار نفر از خرده‌بورژوازی و از روشنفکران و از میان افراد نسبتاً مطلع و باسواد در اروپا و آمریکا می‌بایستی این راه را طی نمایند که کینس طی نموده یعنی استعفاء داده وکتاب‌را بصورت دولت خود زده است که افشاءکننده این دولت است. کینس نشان داد وقتی که هزاران و صدها هزار نفر بفهمند که همهٔ این نطق‌ها دربارهٔ «جنگ بخاطر آزادی» و نظایر آنها اغفال و دروغ محض بوده و در نتیجه تنها معدودی ثروتمند شده‌اند و بقیه ورشکسته و مفلس گشته و برده و منقاد گردیده‌اند، در اذهانشان چه می‌گذرد و خواهد گذشت. آخر کینس بورژوا می‌گوید انگلیسها باید برای نجات هستی و زندگی خود، برای نجات اقتصاد انگلستان توفیق یابند که میان آلمان و روسیه روابط آزاد بازرگانی از نو برقرار گردد! از چه راهی می‌توان به این هدف رسید؟ کینس پیشنهاد می‌کند و می‌گوید، از راه الغاء همهٔ وامها!

این، فکر و ایدهٔ تنها کینس دانشمند و اقتصاددان نیست. ملیونها نفر به این فکر می‌رسند و خواهند رسید. و ملیونها نفر می‌شنوند که اقتصاددانان بورژوامشرب می‌گویند راه چاره‌ای نیست جز الغای وامها، و لذا «لعنت بر بلشویکها» (که وامها را لغو کردند) پس بیائید دست بسوی «جوانمردی» آمریکا دراز کنیم!! — تصور می‌کنم که میبایست بنام کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی برای چنین اقتصاددانان مداح بلشویسم تقدیرنامه فرستاده شود.

اگر از یک طرف، وضع اقتصادی توده‌ها غیرقابل تحمل است، اگر از طرف دیگر، میان اقلیت ناچیز کشورهای پیروز قدر قدرت ازهم‌پاشیدگی که کینس تصویر می‌کند آغاز شده و شدت می‌یابد، آنوقت آشکارا نضج و قوام هر دو شرط انقلاب جهانی را پیش چشم خود می‌بینیم.

حالا ما منظرهٔ نسبتاً کاملتر سراسر جهان را در پیش روی خود داریم. ما میدانیم که این وابستگی یک میلیارد و ربع میلیارد نفر که با شرایط غیرقابل تحمل زندگی مواجهند ازمشتی ثروتمند یعنی چه. از طرف دیگر، وقتی قرارداد جامعه ملل را بملتها عرضه داشتند که بموجب آن از طرف جامعهٔ ملل اعلام شود که بجنگ پایان بخشد و از این ببعد بهیچکس اجازه ندهد صلح را برهم زند، وقتی این قرارداد بعنوان آخرین امید توده‌های زحمتکش سراسر جهان بمورد اجرا گذاشته شد بزرگترین پیروزی برای ما شد. وقتی که هنوز عملی نشده بود میگفتند: نمی‌توان کشوری نظیر آلمان را تابع شرایط خاصی نساخت؛ وقتی قرارداد باشد خواهید دید که چه خوب جریان خواهد یافت. وقتی قرارداد انتشار یافت مخالفان دوآتشه بلشویسم مجبور بودند از آن روگردان شوند! وقتی قرارداد را بموقع اجرا گذاشتند معلوم شد که گروه ناچیز کشورهای بسیار ثروتمند، این «چهار چاق» — کلمانسو، للوید جورج، اورلاندو و ویلسون را نشاندند مناسبات جدیدی برقرار سازند! وقتی ماشین قرارداد را بکار انداختند موجب ازهم‌پاشیدگی کامل شد!

ما این وضع را در جنگ‌های علیه روسیه دیدیم. روسیهٔ ضعیف

و مفلس و کشور منکوب‌شده و بسیار عقب‌مانده؟ علیه همهٔ ملتها، علیه اتحاد دول ثروتمند و مقتدر که بر سراسر جهان سیادت می‌کنند مبارزه می‌کند و پیروز می‌شود. ما چنین نیرویی نداشتیم که در مقابل آنها قرار دهیم، ولی پیروز شدیم. علت چیست؟ علت آنست که میان آنها سایه‌ای از وحدت نبود و علت آنست که دولتی علیه دولت دیگر اقدام می‌کرد. فرانسه دلش می‌خواست که روسیه وام‌ها را به آن بپردازد و نیروی مخوفی علیه آلمان باشد؛ انگلستان دلش می‌خواست روسیه تقسیم شود، انگلستان می‌کوشید نفت باکو را تصرف نماید و با دولتهای حومه روسیه قرارداد ببندد. در میان اسناد رسمی انگلستان کتابی هست که در آن از همهٔ دولتهایی که شش ماه قبل وعده داده بودند در دسامبر سال ۱۹۱۹ مسکو و پتروگراد را تصرف نمایند (عدهٔ این دولتها به ۱۴ می‌رسید) با کمال دقت نام برده می‌شود. انگلستان سیاست خود را مبتنی بر این کشورها می‌ساخت و به آنها ملیون‌ها و ملیون‌ها قرض می‌داد. ولی حالا همهٔ این حسابها نقش بر آب شده و تمام وامها بر باد رفته است.

و این وضعی است که جامعهٔ ملل بوجود آورده است. هر روز موجودیت این قرارداد بهترین تبلیغ بلشویسم است، چونکه مقتدرترین طرفداران «نظام» سرمایه‌داری نشان می‌دهند که آنها در هر مسئله‌ای زیرپای همدیگر را می‌کشند. بر سر تقسیم ترکیه، ایران، بین‌النهرین و چین غوغا و جنجال جنون‌آمیز میان ژاپن، انگلستان، آمریکا و فرانسه جریان دارد. مطبوعات بورژوائی این کشورها پر از حملات بسیار دیوانه‌وار و اظهارات بسیار کین‌توزانه علیه «همکاران» خویش است که آنها طعمه را از دست می‌ربایند. ما شاهد ازهم‌پاشیدگی کامل میان رهبران این گروه بسیار ناچیز ثروتمندترین کشورها هستیم. یک میلیارد و ربع میلیارد نفر نمی‌توانند آنطوریکه سرمایه‌داری «پیشرو» و متمدن می‌خواهد آنها را برده و منقاد سازد زندگی کنند، آخر این رقم ۷۰ درصد ساکنان زمین را تشکیل می‌دهد. و گروه بسیار ناچیز ثروتمندترین دولتها، انگلستان و آمریکا و ژاپن (ژاپن می‌توانست کشورهای خاور و آسیایی را غارت کند، ولی بدون پشتیبانی کشور دیگر

هیچگونه نیروی مستقل مالی و نظامی نمی‌تواند داشته باشد)، این دو — سه کشور قادر نیستند روابط اقتصادی را روبراه و هماهنگ نمایند و سیاست خود را متوجه عقیم کردن سیاست شرکت کنندگان و همکاران خود در جامعهٔ ملل می‌سازند. از اینجا بحران جهانی ناشی می‌شود. و این ریشه‌های اقتصادی بحران علت اصلی موفقیت‌های درخشانی است که انترناسیونال کمونیستی بدست می‌آورد.

رفقا! ما اینک بمسئلهٔ بحران انقلابی رسیدیم که پایه و اساس اقدام انقلابی ماست. و در اینجا مقدم بر هر مطلبی باید بدو اشتباه رایج اشاره کرد. از یک طرف، اقتصاددانان بورژوامشرب این بحران را بنا به اصطلاح ظریف انگلیسها «نگرانی» ساده تصویر می‌کنند. از طرف دیگر، گاهی انقلابیون می‌کوشند ثابت نمایند که بحران مطلقاً چاره‌ناپذیر است.

این اشتباه است. وضع مطلقاً چاره‌ناپذیر وجود ندارد. بورژوازی همچون درندهٔ بسیار بی‌شرم و هار رفتار می‌کند، پی در پی مرتکب حماقت می‌شود و بدین ترتیب وخامت اوضاع را تشدید و روند نابودی خود را تسریع می‌کند. همهٔ این حرفها درست است. ولی نمی‌توان «ثابت کرد» که هیچ گونه امکانی وجود ندارد که اقلیتی از استثمارشوندگان را با گذشت‌هایی بخواب غفلت نبرد و جنبشی یا قیام بخشی از مظلومان و استثمارشوندگان را سرکوب نسازد. تلاش در جهت «اثبات» قبلی چاره‌ناپذیری «مطلق»، فضل‌فروشی پوچ یا بازی با مفاهیم و الفاظ خواهد بود. «دلیل و اثبات» واقعی در این مسئله و در مسائل نظیر آن تنها پراتیک می‌تواند باشد. نظام بورژوائی در سراسر جهان با بزرگترین بحران انقلابی مواجه است. حالا باید با عمل و پراتیک احزاب انقلابی «ثابت کرد» که آنها بقدر کافی آگاهند و متشکلند و با توده‌های استثمارشونده رابطه دارند و از عزم راسخ و مهارت کافی برخوردار می‌باشند تا از این بحران برای انقلاب موفقیت‌آمیز و پیروزمند استفاده نمایند.

و برای تدارک مقدمات این «اثبات» است که ما بطور عمده در کنگرهٔ فعلی انترناسیونال کمونیستی گرد هم آمده‌ایم.

بعنوان مثال اینکه هنوز اپورتونیسم میان احزاب مایل به پیوستن به انترناسیونال سوم تا چه حدی تسلط دارد و هنوز کار و فعالیت برخی از این احزاب از مرحلهٔ آماده ساختن طبقهٔ انقلابی برای استفاده از بحران انقلابی دور است، رامسی ماکدونالد — پیشوای «حزب مستقل کارگر» انگلیس را نام می‌برم. ماکدونالد در کتاب خود بنام «پارلمان و انقلاب» که بمسائل بنیادی اختصاص یافته که اینک مورد توجه ما هم هست، اوضاع و احوال را تقریباً با روح پاسیفیست‌های بورژوامشرب ترسیم می‌کند. او اذعان دارد که بحران انقلابی هست و روحیهٔ انقلابی رو به اعتلاء است و توده‌های کارگری نسبت به حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا حسن نظر دارند (در نظر بگیرید که صحبت از انگلستان است)، دیکتاتوری پرولتاریا بهتر از دیکتاتوری بورژوازی انگلیس است.

اما ماکدونالد تماماً پاسیفیست بورژوایی و سازشکار، خرده‌بورژوا و آرزومند دولت مافوق طبقات باقی می‌ماند. ماکدونالد مبارزهٔ طبقاتی را تنها بمثابه «حقیقت توصیفی» همانند همهٔ دروغگویان و سفسطه‌بازان و فاضل‌مآبان بورژوایی قبول دارد. ماکدونالد تجربهٔ کرنسکی و منشویکها با اس‌ارها (۱۹) در روسیه و تجربهٔ همگون مجارستان (۲۰)، آلمان و غیره را در بارهٔ ایجاد دولت «دمکراتیک» و گویا دولت غیر طبقاتی بسکوت می‌گذراند. ماکدونالد حزب خود و آن کارگرانی را بخواب می‌برد که از بدبختی این بورژوا را بجای سوسیالیست می‌گیرند و این فیلیستر را بجای پیشوا می‌پذیرند که می‌گوید: «ما میدانیم که این (یعنی بحران انقلابی، هیجان انقلابی) می‌گذرد و آبها از آسیاب می‌افتد». آخر، جنگ ناگزیر بحران آفریده ولی پس از جنگ حتی اگر نه یکباره «همهٔ کارها روبراه می‌شود»!

کسی که پیشوای حزبی است که میخواهد به انترناسیونال سوم ملحق گردد، چنین می‌نویسد. ما در اینجا با افشاء صریح نادر و از این رو بسیار ارزندهٔ آنچه که همچنان اغلب در رهبری حزب سوسیالیست فرانسه و حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمانی مشاهده می‌شود همانا: نه تنها با عدم مهارت بلکه با عدم تمایل به استفاده انقلابی از بحران

انقلابی یا بعبارت دیگر با عدم مهارت و عدم تمایل به آماده ساختن واقعاً انقلابی حزب و طبقه برای دیکتاتوری پرولتاریا مواجه هستیم.

این وضع بدبختی تعدادی خیلی، خیلی زیاد از احزاب است که اینک از انترناسیونال دوم کنار می‌روند. و من همانا به این جهت در آن تزهایی که بکنگرهٔ کنونی پیشنهاد کرده‌ام بیشتر روی تعریف هر چه مشخص‌تر و دقیق‌تر وظایف آمادگی برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مکث می‌کنم.

یک مثال دیگر. اخیراً کتاب جدیدی برضد بلشویسم انتشار یافته است. چنین کتابهایی اکنون در اروپا و آمریکا فوق‌العاده زیاد منتشر می‌شود و هرچه بیشتر کتابهای ضدبلشویسم انتشار می‌یابد حسن نظر و سمپاتی توده‌ها نسبت به آن بیشتر و سریعتر فزونی می‌پذیرد. منظورم کتاب اوتو باوئر بنام «بلشویسم یا سوسیال‌دمکراسی؟» است. در اینجا برای آلمانها علناً نشان داده شده که منشویسم چیست، که نقش ننگین آن در انقلاب روس بقدر کافی برای کارگران همهٔ کشورها مفهوم است. اوتو باوئر اثر هجایی تماماً منشویکی نوشته گرچه مراتب همدردی خود را نسبت به منشویسم پنهان داشته است. اما در اروپا و آمریکا باید اطلاعات دقیقتری دربارهٔ چگونگی منشویسم منتشر ساخت، چونکه این مفهوم همگون برای همهٔ جریانات به اصطلاح سوسیالیستی و سوسیال‌دمکراتیکی مخالف بلشویسم است. برای ما روسها ملالت‌بار بود که دربارهٔ چگونگی منشویسم برای اروپا بنویسیم. اوتو باوئر این نکته را عملاً در کتاب خود نشان داده است و ما قبلاً از ناشران بورژوامشرب و اپورتونیست که آن کتاب را چاپ کرده و بزبانهای مختلف ترجمه خواهند نمود تشکر می‌کنیم. کتاب باوئر اقلاً بعنوان متمم ویژهٔ کتابهای درسی کمونیسم مفید خواهد بود. هر بند و هر بحث از کتاب اوتو باوئر را بگیرید و ثابت کنید که در آن منشویسم چیست و ریشه‌های نظریاتی که به پراتیک خائنان بسوسیالیسم و دوستان کرنسکی، شیدمان و غیره منجر می‌شود کدام است — این مسئله و تکلیفی خواهد بود که با کسب فایده و موفقیت می‌توان در «امتحانات» برای اطمینان

از اینکه کمونیسم خوب درک و فهمیده شده است، مطرح ساخت. اگر این مسئله را نمی‌توانید حل کنید، هنوز کمونیست نیستید و بهتر است که عضو حزب کمونیست نباشید. (کفزدنها.)

اوتو باوئر تمام اصل و ماهیت نظریات اپورتونیسم جهانی را در یک جمله بسیار عالی بیان داشته که بپاس آن اگر ما در وین آزادی عمل داشتیم می‌بایستی در دورانی که هنوز زنده است، بنای یادبود برایش برپا می‌ساختیم. اوتو باوئر گفته است اعمال زور در مبارزهٔ طبقاتی دمکراسی‌های معاصر «اعمال زور و تعدی بر عوامل اجتماعی نیروها» خواهد بود.

لابد شما احساس می‌کنید که این حرف عجیب و نامفهوم بنظر می‌رسد؟ این نمونهٔ آنست که مارکسیسم را بکجا کشانده‌اند و انقلابی‌ترین تئوری را به چه رذالت و وسیلهٔ دفاع از استثمارگران می‌توان مبدل ساخت. نوعی تنگ‌نظری آلمانی لازم است و شما «تئوری» بدست می‌آورید که «عوامل اجتماعی نیروها» شامل تعداد، تشکل و موقعیت در روند تولید و توزیع، شامل فعالیت و آموزش است. اگر برزگر در روستا، کارگر در شهر بر ملاک و سرمایه‌دار اعمال زور انقلابی می‌کند، این بهیچوجه دیکتاتوری پرولتاریا، بهیچوجه اعمال زور بر استثمارگران و ظالمان خلق نیست. ابداً چنین نیست. این عمل، «اعمال زور و تعدی بر عوامل اجتماعی نیروها» است.

شاید مثال من قدری طنزآمیز و شوخی در آمد. ولی ذات و طبیعت اپورتونیسم معاصر چنین است که مبارزه‌اش با بلشویسم به طنز و شوخی مبدل می‌شود. کشاندن طبقهٔ کارگر و هر متفکر در آنرا بمبارزه منشویسم بین‌المللی (ماکدونالدها، اوتو باوئرها و شرکاء) با بلشویسم مفیدترین و مبرم‌ترین کار برای اروپا و آمریکاست.

در اینجا ما باید سؤال کنیم که علت استحکام و پایداری چنین جریاناتی در اروپا چیست و چرا این اپورتونیسم در اروپای غربی از اپورتونیسم در کشور ما قوی‌تر است. بلی علت آنست که کشورهای پیشرو فرهنگ خود را روی امکان زندگی بحساب میلیارد ستمکش ساخته و می‌سازند. علت آنست که سرمایه‌داران این کشورها

مقدار زیادی بیش از آنچه می‌توانستند بعنوان سود از محل غارت کارگران کشور خود دریافت دارند، دریافت می‌دارند.

قبل از جنگ حساب کرده‌اند که سه کشور بسیار ثروتمند، انگلستان و فرانسه و آلمان تنها از راه صدور سرمایه بخارجه بدون درآمدهای دیگر سالانه ۸ — ۱۰ میلیارد فرانک درآمد دارند.

بدیهی است که از این مبلغ جالب می‌توان اقلاً نیم میلیارد برای بخشش و صدقه به پیشوایان کارگران، به کارگران اشراف‌مشرب و برای انواع تطمیع تخصیص داد. و تمام کار همانا به تطمیع منجر می‌شود. این کار از هزاران راه مختلف: اعتلای سطح فرهنگ در بزرگترین مراکز، ایجاد مؤسسات آموزشی و تأسیس هزاران پست برای پیشوایان تعاونیها، برای پیشوایان تریدیونیونها و پیشوایان پارلمانی صورت می گیرد. اما اینکار در همه جایی که مناسبات معاصر و متمدن سرمایه‌داری هست، انجام می‌شود. و این میلیاردها سود فوق‌العاده — آن پایهٔ اقتصادی است که اپورتونیسم در جنبش کارگری به آن متکی است. ما در آمریکا، در انگلستان، در فرانسه با مقاومت شدیدتر پیشوایان اپورتونیستی، قشر بالایی طبقهٔ کارگر و اشراف کارگری روبرو هستیم؛ آنها در برابر جنبش کمونیستی مقاومت شدیدتری از خود نشان می‌دهند. و از این رو ما باید حاضر باشیم که نجات احزاب کارگری اروپا و آمریکا از شر این بیماری دشوارتر از شفای ما خواهد بود. ما میدانیم که از هنگام تشکیل انترناسیونال سوم در راه معالجه این بیماری بزرگترین موفقیتها به دست آمده، ولی هنوز به پیروزی نهایی نرسیده‌ایم: پاکسازی احزاب کارگری، احزاب انقلابی پرولتاریا در سراسر جهان از نفوذ بورژوازی، از شر وجود اپورتونیستها در داخل خود آنها پایان نیافته و راه دور و درازی در پیش است.

من روی این مسئله که چگونه بطور مشخص ما باید این کار را انجام دهیم، مکث نخواهم کرد. در این باره، در تزهای من که انتشار یافته است، گفته می‌شود. کار من اینجا نشان دادن ریشه‌های عمیق اقتصادی این پدیده است. این بیماری طولانی شده

و معالجهٔ آن بیش از انتظار خوش‌بینان، بدرازا کشیده است. اپورتونیسم دشمن عمدهٔ ماست. اپورتونیسم در قشرهای بالای جنبش کارگری سوسیالیسم پرولتری نبوده سوسیالیسم بورژوایی است. عملاً ثابت شده است که شخصیت‌های داخل جنبش کارگری که بجریان اپورتونیستی تعلق دارند از بورژوازی بهتر از خود بورژواها دفاع می‌کنند. بدون رهبری کارگران توسط آنها بورژوازی نمی‌توانست روی پای خود به‌ایستد. نه تنها تاریخ رژیم کرنسکی در روسیه این نکته را ثابت می‌کند، بلکه این وضع بوسیلهٔ جمهوری دمکراتیک در آلمان با دولت سوسیال‌دمکراتیک در رأس آن، با برخورد آلبر توما بدولت بورژوازی خود به ثبوت می‌رسد. تجربهٔ مشابه در انگلستان و در ایالات متحده این نکته را ثابت می‌کند. دشمن عمدهٔ ما اینجاست و ما باید بر این دشمن پیروز شویم. ما باید با این تصمیم قاطع که در همهٔ احزاب این مبارزه را به آخر برسانیم، از کنگره بیرون برویم. این وظیفهٔ عمده است.

اصلاح اشتباهات جریان «چپگرائی» در کمونیسم نسبت به این وظیفه، آسان خواهد بود. ما در یکسلسله از کشورها شاهد آنتی‌پارلما-نتاریسم هستیم که بیشتر از برخی واحدهای پیشرو پرولتاریا برپایهٔ نفرت از پارلمانتاریسم کهن، از نفرت بحق و بجا و لازم نسبت به رفتار رجال پارلمانی در انگلستان و در فرانسه و در ایتالیا و در همهٔ کشورها منشاء می‌گیرد تا از خرده‌بورژواتبارها. باید از انترناسیونال کمونیستی رهنمود داد رفقا را نزدیکتر و نزدیکتر با تجربه و آزمون روسی، با اهمیت حزب سیاسی واقعی پرولتاریا آشنا ساخت. کار ما حل این مسئله خواهد بود. و مبارزه با این اشتبا-هات جنبش پرولتری، با این نارسایی‌ها هزار بار آسانتر از مبارزه با آن بورژوازی خواهد بود که با عنوان اصلاح‌طلبان وارد احزاب قدیمی انترناسیونال دوم می‌شوند و تمامی کار و فعالیت آنها را نه با روح پرولتری بلکه با روح بورژوازی صورت می‌دهند.

رفقا، در پایان روی یک جانب دیگر مسئله هم مکث می‌کنم. اینجا رفیق صدر می‌گفت که کنگره شایان نام جهانی است. تصور

می‌کنم که مخصوصاً از آن جهت حق با اوست که در اینجا عدهٔ زیادی از نمایندگان جنبش انقلابی کشورهای مستعمرهٔ عقب‌مانده حضور دارند. و این تنها سرآغاز ضعیفی است ولی مهم حالا دیگر آنست که این سرآغاز شالوده‌ریزی شده است. اتحاد پرولترهای انقلابی کشورهای پیشرو سرمایه‌داری با توده‌های انقلابی آن کشورهایی که فاقد یا تقریباً فاقد پرولتاریا هستند، با توده‌های ستمدیدهٔ کشورهای مستعمره، خاوری، در کنگرهٔ حاضر صورت می‌گیرد. و بسته بماست — و یقین دارم که ما اینکار را انجام خواهیم داد — که پایه‌های این اتحاد استحکام یابد. وقتی هجوم و فشار انقلابی کارگران تحت استثمار و ستم و تعدی داخل هر کشور ضمن غلبه بر مقاومت عناصر خرده‌بورژوا و نفوذ قشر ناچیز آریستوکراسی کارگری با هجوم و فشار انقلابی صدها ملیون نفری که تاکنون خارج از تاریخ بودند و تا کنون مانند بازیچهٔ تاریخ به آنها نگاه می‌کردند متحد شوند امپریالیسم جهانی باید سقوط کند.

جنگ امپریالیستی به انقلاب کمک کرد و بورژوازی از مستعمرات و از کشورهای عقب‌مانده و از وضع بی‌سروسامانی سربازانی برای شرکت در این جنگ امپریالیستی بچنگ آورد. بورژوازی انگلیس به سربازانی از هندوستان تلقین می‌کرد که وظیفهٔ دهقانان هندی دفاع از بریتانیای کبیر در برابر آلمان است، بورژوازی فرانسه بسربازانی از مستعمرات فرانسه تلقین می‌نمود که وظیفهٔ سیاهپوستان دفاع از فرانسه است. آنها طرز استعمال اسلحه را یاد می‌دادند. این بلد بودن طرز استعمال اسلحه فوق‌العاده مهم است و ما می‌توانستیم بپاس آن از بورژوازی خیلی تشکر کنیم، بنام همهٔ کارگران و دهقانان روس، مخصوصاً بنام همهٔ ارتش سرخ روس سپاسگزار باشیم. جنگ امپریالیستی پای ملتهای وابسته را بحیطهٔ تاریخ جهانی کشانید. و حالا یکی از مهمترین وظایف ما تفکر روی این نکته است که چگونه نخستین سنگ سازماندهی جنبش شوروی را در کشورهای غیر سرمایه‌داری بگذاریم. تشکیل شوراها در آنجا امکان‌پذیر است؛

تغییراتی که در تزها داده‌ایم بشما خواهد داد. پس از وی رفیق روی که تزهای متمم را تنظیم کرده است، بسخن خواهد پرداخت. کمیسیون ما به اتفاق آراء، هم تزهای اولیه* را با تغییرات و هم تزهای متمم را تصویب نموده است. بدین ترتیب ما توانستیم دربارهٔ تمام مهمترین مسائل به توافق کامل برسیم. ملاحظات چندی دارم که حالا به اختصار به آنها اشاره می‌کنم.

اولاً، مهمترین و اساسی‌ترین ایده در تزهای ما چیست؟ فرق میان ملتهای ستمدیده و ستمگر. ما بر خلاف انترناسیونال دوم و دمکراسی بورژوازی انگشت روی این فرق می‌گذاریم. برای پرولتاریا و انترناسیونال کمونیستی در دوران امپریالیسم بخصوص مهم است که حقایق مشخص اقتصادی را تعیین کنند و هنگام حل تمام مسائل مستعمراتی و ملی نه احکام انتزاعی، بلکه پدیده‌های واقعیت معین را ملاک عمل قرار دهند.

صفت مشخصهٔ امپریالیسم آنست که تمام جهان بطوریکه می‌بینیم در حال حاضر به تعداد کثیری ملتهای ستمدیده و مشتی ناچیز ملتهای ستمگر که دارای ثروت عظیم و قدرت بزرگ نظامی هستند، تقسیم می‌شود. اگر تمام سکنهٔ جهان را یک میلیارد و سه ربع میلیارد حساب کنیم، اکثریت عظیم آن که متجاوز از یک میلیارد و به احتمال قوی یک میلیارد و ربع میلیارد است یعنی ۷۰ درصد جمعیت دنیا را ملتهای ستمدیده تشکیل می‌دهند که یا مستقیماً وابسته استعمارند و یا مردم کشورهای نیمه‌مستعمره نظیر ایران، ترکیه و چین هستند و یا اینکه مغلوب ارتش کشور بزرگ امپریالیستی گشته و بموجب قراردادهای صلح شدیداً وابسته آن شده‌اند. این ایدهٔ تفریق و تقسیم ملتها به ملل ستمگر و ستمدیده خط اصلی همهٔ تزها، نه فقط تزهای اولیه که با امضای من انتشار یافته و قبلاً چاپ شده بلکه تزهای رفیق روی را نیز تشکیل می‌دهد. این تزهای اخیر بطور عمده با توجه به اوضاع هند و دیگر ملیتهای

---

* رجوع شود به همین جلد، ص ۵—۱۳. ه. ت.

بزرگ آسیا که تحت ستم انگلستانند، نوشته شده و از این رو بزرگترین اهمیت را برای ما دارند.

دومین ایدهٔ رهنمون تزهای ما آنست که در اوضاع و احوال کنونی جهان، پس از جنگ امپریالیستی، مناسبات متقابل ملتها و تمامی سیستم جهانی کشورها را مبارزهٔ گروه کوچک ملل امپریالیستی با جنبش شوروی و دول شوروی که روسیهٔ شوروی در رأس آنهاست، تعیین می‌کند. اگر ما این نکته را از نظر دور داریم، نخواهیم توانست حتی یک مسئلهٔ ملی و یا مستعمراتی را حتی اگر صحبت از دوردست‌ترین گوشهٔ جهان باشد، بدرستی حل کنیم. تنها به پیروی از این نقطهٔ نظر، مسائل سیاسی می‌تواند از طرف احزاب کمونیست چه در کشورهای متمدن و چه در کشورهای عقب‌مانده، بدرستی مطرح و حل شود.

ثالثاً، می‌خواستم بخصوص مسئلهٔ جنبش بورژوادمکراتیک را در کشورهای عقب‌مانده خاطرنشان سازم. همانا این مسئله اختلاف نظرهایی ایجاد کرد. بحث ما در این باره بود که آیا از لحاظ اصولی و تئوریک، صحیح خواهد بود اگر اعلام شود که انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیست باید از جنبش بورژوادمکراتیک در کشورهای عقب‌مانده پشتیبانی کنند؛ در نتیجهٔ این بحث ما به اتفاق آراء تصمیم گرفتیم که بجای جنبش «بورژوادمکراتیک»، اصطلاح جنبش ملی انقلابی بکار بریم. کوچکترین شک و تردید در این نکته نیست که هر جنبش ملی می‌تواند فقط جنبش بورژوادمکراتیک باشد، چونکه تودهٔ عمدهٔ سکنهٔ کشورهای عقب‌مانده از دهقانان تشکیل می‌شود که نمایندهٔ مناسبات بورژوا-سرمایه‌داری هستند. خیال و توهم خواهد بود اگر تصور شود که احزاب پرولتری اگر هم بتوانند بطور کلی در چنین کشورهایی تشکیل شوند، بدون روابط معین با جنبش دهقانی و بدون پشتیبانی عملی از آن قادر باشند تاکتیک کمونیستی و سیاست کمونیستی را در این کشورهای عقب‌مانده پیاده کنند. اما در اینجا ایراد می‌شد که اگر ما اصطلاح جنبش بورژوادمکراتیک را بکار بریم هرگونه تفاوت میان جنبش

رفرمیستی و انقلابی ازبین خواهد رفت. و ناگفته نماند که این تفاوت در دوران اخیر با روشنی تمام در کشورهای عقب‌مانده و مستعمره خودنمایی کرده است، چونکه بورژوازی امپریالیستی با تمام قوا سعی دارد جنبش رفرمیستی را در میان ملتهای ستمدیده هم، بوجود آورد. میان بورژوازی کشورهای استثمارگر و کشورهای مستعمره نزدیکی معینی بوجود آمده، بطوریکه اغلب، شاید در اکثر موارد، بورژوازی کشورهای ستمدیده با وجود اینکه از جنبش‌های ملی حمایت می‌کند، در عین حال ضمن موافقت با بورژوازی امپریالیستی یعنی به اتفاق آن با تمام جنبشهای انقلابی و طبقات انقلابی مبارزه می‌کند. این نکته در کمیسیون بطور انکارناپذیر به اثبات رسید و ما یگانه راه صحیح، آن دیدیم که این تفاوت را در نظر بگیریم و تقریباً در همه‌جا اصطلاح «ملی‌انقلابی» را بجای اصطلاح «بورژوادمکراتیک»، بکار بریم. معنای این تغییر آنست که ما بعنوان کمونیست فقط در آن مواردی از جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوایی در کشورهای مستعمره باید پشتیبانی کنیم و خواهیم کرد که این جنبش‌ها واقعاً انقلابی باشند و نمایندگان آنها از کار ما در امر تربیت و سازماندهی دهقانان و توده‌های وسیع استثمارشوندگان با روح انقلابی، جلوگیری نکنند. اگر این شرایط هم موجود نباشد، کمونیست‌ها باید در این کشورها با بورژوازی اصلاح‌طلب که قهرمانان انترناسیونال دوم هم از جملهٔ آنها هستند، مبارزه کنند. حالا دیگر در کشورهای مستعمره احزاب رفرمیستی هست، و گاهی نمایندگان آنها خود را سوسیال‌دمکرات و سوسیالیست می‌نامند. تفاوت مذکور حالا دیگر در سراسر تزها قید شده است، و تصور می‌کنم که در نتیجهٔ آن نقطهٔ نظر ما حالا خیلی دقیقتر بیان گردیده است.

گذشته از این می‌خواستم نظر خود را دربارهٔ شوراهای دهقانان بیان دارم. کار و فعالیت عملی کمونیست‌های روس در مستعمراتی که سابقاً به تزاریسم تعلق داشت، در کشورهای عقب‌مانده نظیر ترکستان و غیره، این مسئله را در برابر ما پیش آورده که چگونه می‌توان تاکتیک و سیاست کمونیستی را در شرایط قبل از سرمایه‌-

داری بکار برد، زیرا مهمترین صفت مشخصهٔ این کشورها آنست که هنوز مناسبات قبل از سرمایه‌داری در آنها حکمفرما است، و بدین جهت از جنبش خالص پرولتری در این کشورها حرفی هم نمی‌تواند درمیان باشد. این کشورها تقریباً فاقد پرولتاریای صنعتی هستند. با وجود اینها ما در آنجا هم نقش رهبری را بعهده گرفته و باید هم بگیریم. کار ما نشان داده که در این کشورها باید دشواریهای عظیمی را برطرف سازیم، اما نتایج عملی کار ما همچنین نشان داده که با وجود این دشواری‌ها می‌توان حتی در آنجایی که تقریباً از وجود پرولتاریا خبری نیست، اشتیاق به تفکر مستقل سیاسی و فعالیت مستقل سیاسی را در توده‌ها ایجاد کرد. انجام این کار برای ما دشوارتر از انجام آن برای رفقا در کشورهای اروپای غربی بود، چونکه پرولتاریای روسیه سخت مشغول انجام کارهای دولتی است. پرواضح است که دهقانانی که گرفتار وابستگی نیمه‌فئودالی هستند، بخوبی می‌توانند ایدهٔ سازمان شوروی را فرا گیرند و عملاً به آن تحقق بخشند. همچنین روشن است که توده‌های ستمدیده که نه تنها بوسیلهٔ سرمایهٔ تجاری بلکه همچنین توسط فئودال‌ها و دولت برپایهٔ فئودالی استثمار می‌شوند، قادر هستند این حربه و این شکل سازمانی را در شرایط خود بکار برند. ایدهٔ سازمانی شوروی ساده است و می‌توان آنرا نه تنها در مناسبات پرولتری بلکه همچنین در مناسبات دهقانی فئودالی و نیمه‌فئودالی بکار برد. تجربه و آزمون ما در این ساحه هنوز چندان زیاد نیست، ولی مباحثات در کمیسیون که چند نماینده از کشورهای مستعمره در آن شرکت داشتند، بطور غیرقابل انکار بما ثابت کرد که در تزهای انترناسیونال کمونیستی باید به این نکته اشاره کرد که شوراهای دهقانان، شوراهای استثمارشوندگان، نه تنها برای کشورهای سرمایه‌داری بلکه برای کشورهایی با مناسبات قبل از سرمایه‌داری هم قابل استفاده هستند، و وظیفه مسلم احزاب کمونیست و آن عناصری که حاضرند احزاب کمونیستی تشکیل دهند، تبلیغ ایدهٔ شوراهای دهقانی، شوراهای زحمتکشان در همه‌جا، هم در کشورهای عقب‌مانده و هم در کشورهای مستعمره است؛

و در آنجایی که شرایط اجازه می‌دهد، آنها باید فوراً در راه ایجاد شوراهای زحمتکشان تلاش کنند.

در اینجا ساحهٔ بسیار جالب و مهم برای کار عملی در برابر ما باز می‌شود. فعلاً تجربهٔ مشترک ما از این لحاظ چندان زیاد نیست، اما بتدریج کارمایهٔ هر چه بیشتری اندوخته خواهد شد. جای هیچ گونه بحثی نیست که پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌تواند و باید به توده‌های عقب‌مانده زحمتکش کمک کند و هنگامیکه پرولتاریای پیروزمند جمهوری‌های شوروی دست یاری بسوی این توده‌ها دراز خواهد کرد و خواهد توانست از آنها پشتیبانی کند، روند پیشرفت کشورهای عقب‌مانده از مرحلهٔ کنونی خود خارج خواهد شد.

در این باره مباحثات نسبتاً پرشوری نه فقط پیرامون تزهای امضاءشده از طرف من، بلکه بیشتر دربارهٔ تزهای رفیق روی درمی‌گرفت که ایشان در اینجا از آنها که اصلاحاتی به اتفاق آراء دربارهٔشان تصویب شده است، دفاع خواهد کرد.

مسئله اینطور مطرح بود: آیا ما می‌توانیم این ادعا را که مرحلهٔ سرمایه‌داری رشد اقتصاد ملی برای آن ملل عقب‌مانده حتمی و ناگزیر است که اینک رهایی پیدا می‌کنند و اکنون پس از جنگ حرکت بسوی ترقی و تعالی در محیط آنها مشاهده می‌شود، درست و صحیح بشماریم. ما باین سؤال پاسخ منفی دادیم. اگر پرولتاریای انقلابی پیروزمند به تبلیغات منظم میان آنها بپردازد و دولت‌های شوروی با تمام وسایلی که در اختیار دارند بکمک آنها بشتابند، آنوقت این تصور که مرحلهٔ سرمایه‌داری رشد و پیشرفت برای ملیتهای عقب‌مانده حتمی و ناگزیر است، نادرست خواهد بود. ما باید در همهٔ مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده، نه فقط کادرهای مستقل مبارزان و سازمان‌های حزبی را ایجاد کنیم، نه فقط به تبلیغ فوری تشکیل شوراهای دهقانی بپردازیم و سعی کنیم آنها را با شرایط قبل از سرمایه‌داری سازگار سازیم بلکه انترناسیونال کمونیستی باید این نکته را مسجل سازد و از لحاظ تئوری مستدل نماید که

کشورهای عقب‌مانده می‌توانند با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته، نظام شوروی برقرار سازند و پس از طی مراحل معین رشد، بدون پیمودن مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری، بکمونیسم برسند.

از پیش نمی‌توان گفت که برای اینکار چه وسایلی لازم است. تجربهٔ عملی آنرا بما نشان خواهد داد. ولی بطور مشخص ثابت شده است که ایدهٔ شوراها بقلوب همهٔ توده‌های زحمتکش در میان دورافتاده‌ترین ملتها نزدیک است، و این سازمان‌ها، شوراها، باید با شرایط نظام اجتماعی قبل از سرمایه‌داری، سازش داده شوند، و کار حزب کمونیست در این زمینه باید فوراً در سراسر جهان آغاز شود.

همچنین می‌خواستم به اهمیت کار انقلابی احزاب کمونیست نه فقط در کشور خود بلکه در کشورهای مستعمره و بخصوص در میان نیروهای مسلحی که ملتهای استثمارگر از آنها برای انقیاد خلقهای ساکن مستعمرات خود استفاده می‌کنند، اشاره کنم.

رفیق کولچ از حزب سوسیالیست بریتانیا (۲۳) در کمیسیون ما پیرامون این موضوع صحبت کرد و گفت که کارگر سادهٔ انگلیسی کمک به ملل اسیر در قیام علیه سیطره انگلستان را خیانت می‌شمارد. راست است که آریستوکراسی کارگری انگلیس و آمریکا با روحیه جینگوئیسم (۲٤) و شوینیستی بزرگترین خطر برای سوسیالیسم و نیرومندترین پشتیبان برای انترناسیونال دوم است، و ما در اینجا با بزرگترین خیانت از جانب پیشوایان و کارگران وابسته به این انترناسیونال بورژوایی سروکار داریم. در انترناسیونال دوم هم مسئلهٔ مستعمراتی مورد بررسی بود. مانیفست بال (۲۵) هم در این باره بروشنی کامل سخن گفته است. احزاب انترناسیونال دوم وعده دادند انقلابی عمل کنند، ولی ما در احزاب انترناسیونال دوم و تصور می‌کنم در اکثر احزابی هم که از انترناسیونال دوم خارج شده و می‌خواهند در انترناسیونال سوم عضویت پیدا کنند، کار واقعاً انقلابی و کمک واقعی به ملل استثمارشونده و وابسته در قیام‌شان علیه ملل ستمگر، نمی‌بینیم. ما باید با صدای رسا این نکته را بگوش

همگان برسانیم، و این نکته غیرقابل تکذیب است. و خواهیم دید که آیا تلاشی برای تکذیب آن خواهد شد یا نه.

همهٔ این ملاحظات شالودهٔ قطعنامه‌های ما را تشکیل می‌دهند که بدون شک بسیار طولانی هستند، ولی من اطمینان دارم که در هر حال مفید خواهند بود و به گسترش و سازماندهی کار واقعاً انقلابی در زمینهٔ مسائل ملی و مستعمراتی کمک خواهند کرد — و این است وظیفهٔ اصلی ما.

«بولتن کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی» شمارهٔ ٦، هفتم اوت سال ١٩٢٠

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ٥، جلد ٤١، ص ٢٤١ — ٢٤٧ ترجمه و چاپ شده است

وظایف سازمانهای جوانان

(سخنرانی در سومین کنگرهٔ سراسری سازمان کمونیستی جوانان روسیه ۲ اکتبر سال ۱۹۲۰)

(کنگره لنین را با هلهلهٔ شورانگیز استقبال نمود.) رفقا، من میخواستم امروز در باره موضوع چگونگی وظایف اساسی سازمان جوانان کمونیست و بدینمناسبت دربارهٔ اینکه سازمانهای جوانان در جمهوری سوسیالیستی بطور کلی باید چگونه باشند، صحبت کنم.

روی این مسئله بویژه از آنجهت باید مکث نمود که از لحاظ معینی میتوان گفت همانا جوانانند که وظیفهٔ واقعی ایجاد جامعهٔ کمونیستی را در پیش دارند. زیرا واضح است که نسل کارکنانی که در جامعهٔ سرمایه‌داری تربیت شده‌اند، در بهترین حالات میتوانند وظیفهٔ انهدام مبانی هستی کهنهٔ سرمایه‌داری یعنی هستی مبتنی بر استثمار را انجام دهند. این نسل در بهترین حالات خواهد توانست وظیفهٔ ایجاد آنچنان نظام اجتماعی را انجام دهد که به پرولتاریا و طبقات رنجبر کمک نماید تا حکومت را در دست خود نگاهدارند و بنیاد استواری بوجود آورند که فقط نسلی میتواند بر روی آن ساختمان کند که در شرایط جدید و در اوضاع و احوالی بکار پرداخته باشد که در آن مناسبات استثمارگرانه بین افراد وجود نداشته باشد.

لذا وقتی وظایف جوانان از این نقطهٔ نظر مورد بررسی قرار میگیرد، باید بگویم که این وظایف جوانان را بطور اعم و وظایف سازمان‌های جوانان کمونیست و هرگونه سازمان‌های دیگری را بطور اخص میتوان با یک کلمه بیان داشت: وظیفه عبارتست از آموختن.

واضحست که این تنها «یک کلمه» است و هنوز به مسایل عمده و بسیار حیاتی پاسخ نمی‌دهد، — که چه چیز باید آموخت و چگونه باید آموخت؟ و حال آنکه اینجا تمام مطلب بر سر آنستکه، بهمراه دگرگون ساختن جامعهٔ کهنه سرمایه‌داری، تعلیم و تربیت و آموزش نسلهای جوان نیز که جامعهٔ کمونیستی را بنا خواهند نمود نمیتواند به حالت سابق باشد. تعلیم و تربیت و آموزش باید از آن مصالحی منشاء گیرد که جامعهٔ کهنه برای ما باقی نهاده است. ما میتوانیم کمونیسم را فقط با آن مجموعهٔ معلومات و سازمانها و مؤسسات و با آن ذخیرهٔ قوای انسانی و با آن وسایلی بنا نمائیم که از جامعهٔ کهنه برای ما باقی مانده است . ما فقط در صورت دگرگون ساختن اساسی امر تعلیم و تشکل و تربیت جوانان خواهیم توانست باین مقصود نائل آئیم که نتیجه مساعی نسل جوان ایجاد جامعه‌ای باشد بدون هیچگونه شباهتی با جامعهٔ کهنه، یعنی عبارت باشد از جامعهٔ کمونیستی. بدینجهت ما باید مفصلاً روی این مسئله مکث نمائیم که چه چیزی را باید بجوانان بیاموزیم و جوانان، هر آینه اگر واقعاً بخواهند خود را شایستهٔ عنوان جوانان کمونیست نشان دهند، چگونه باید بیاموزند و چگونه باید آنها را آماده نمود تا بتوانند ساختمان آنچه را که ما آغاز کرده‌ایم تکمیل نمایند و بانجام برسانند.

من باید بگویم که نخستین و ظاهراً طبیعی‌ترین پاسخ این موضوع آنستکه سازمان جوانان و بطور کلی تمام جوانان که میخواهند بمرحلهٔ کمونیسم انتقال یابند باید کمونیسم را بیاموزند.

ولی پاسخ حاکی از «آموختن کمونیسم» پاسخی بسیار کلی است. لیکن ما برای آموختن کمونیسم چه چیزی لازم داریم؟ چه چیزی را ما باید از مجموعهٔ معلومات کلی برگزینیم تا معلومات کمونیسم کسب کنیم؟ اینجا مخاطرات چندی ما را تهدید مینماید که غالباً بمحض آنکه وظیفهٔ آموختن کمونیسم بشیوهٔ نادرستی مطرح میگردد یا هنگامیکه این وظیفه بسیار یکجانبه درک میشود، مخاطرات مزبور هم بروز میکند.

طبیعی است که در نظر اول این فکر به مغز می‌آید که معنای آموختن کمونیسم عبارت است از فرا گرفتن آن مجموعهٔ معلوماتی که در درسنامه‌ها و رساله‌ها و آثار کمونیستی بیان گردیده است. ولی چنین تعریفی در مورد آموختن کمونیسم بیش از حد سطحی و نا کافی خواهد بود. اگر آموختن کمونیسم فقط منحصر بود به فرا گرفتن آنچه که در آثار و کتابها و رساله‌های کمونیستی بیان شده است، آنوقت ما خیلی بسهولت میتوانستیم ملانقطی‌ها یا لافزنان کمونیست بدست آوریم و این امر در غالب موارد زیان و خسارت بما وارد می‌زد، زیرا این افراد پس از آموختن و ازبر کردن مندرجات کتب و رسالات کمونیستی، نمیتوانستند همهٔ این معلومات را با هم مربوط سازند و نمیتوانستند آنطور عمل نمایند که واقعاً کمونیسم خواستار آنست.

یکی از بزرگترین بلایا و بدبختی‌هایی که از جامعهٔ کهنهٔ سرمایه‌داری برای ما باقی مانده است همانا گسست کامل کتاب با زندگی عملی است، زیرا ما کتابهایی داشتیم که در آنها همه‌چیز به بهترین صورتی درج شده بود و این کتاب‌ها در اکثر موارد مشمئزکننده‌ترین اکاذیب سالوسانه‌ای بودند که جامعهٔ سرمایه‌داری را کاذبانه برای ما تصویر میکردند.

بدینجهت فرا گرفتن ساده و کتابی آنچیزی که در کتابهای مربوط به کمونیسم مسطور است، به منتها درجه نادرست است. اکنون در نطقها و مقالات ما تکرار سادهٔ آنچیزهایی که سابقاً دربارهٔ کمونیسم گفته میشد وجود ندارد، زیرا نطقها و مقالات ما با کار روزمره و همه‌جانبه رابطه دارد. کسب معلومات کتابی دربارهٔ کمونیسم از روی رسالات و تألیفات کمونیستی بدون کار و بدون مبارزه، واجد هیچگونه ارزشی نیست، زیرا چنین معلوماتی به گسست قدیمی بین تئوری و پراتیک یعنی به آن گسست قدیمی که نفرت‌انگیزترین صفت جامعهٔ کهنه بورژوایی را تشکیل میداد، کما کان ادامه خواهد داد.

از اینهم خطرناکتر خواهد بود، اگر ما فقط به فرا گرفتن

شعارهای کمونیستی بپردازیم. اگر ما به این خطر بموقع پی نبریم و تمام فعالیت خود را متوجه آن نسازیم که این خطر را برطرف نمائیم، آنوقت وجود نیم ملیون یا یک ملیون تن از پسران و دوشیزگان که پس از اینگونه آموختن کمونیسم خود را کمونیست خواهند نامید، فقط زیان عظیمی به امر کمونیسم خواهد زد.

اینجا در برابر ما این مسئله قرار میگیرد که چگونه باید همهٔ اینها را برای آموختن کمونیسم باهم توأم نمود؟ ما چه چیزی را باید از مکتب قدیم و علم قدیم بگیریم؟ مکتب قدیم اظهار میداشت که میخواهد انسانی دارای معلومات جامع‌الاطراف بوجود آورد و علوم بطور کلی را می‌آموزاند. ما میدانیم که این ادعا سراپا کذب بود، زیرا تمام جامعه مبتنی و متکی بر تقسیم افراد به طبقات یعنی استثمارگران و ستمکشان بود. طبیعی است که تمام مکتب قدیم که روح طبقاتی سراپای آنرا فرا گرفته بود، فقط به اطفال بورژوازی معلومات می‌آموخت. هر کلمهٔ آن با منافع بورژوازی تطبیق داده شده بود. در این مکتب نسل جوان کارگران و دهقانان را کمتر تربیت میکردند و بیشتر بنفع همان بورژوازی تأدیب مینمودند. آنها را طوری تربیت میکردند که برای بورژوازی خدمتگزاران بدردخوری تهیه شود که قادر باشند بوی سود بدهند و در عین حال آسایش و بیکارگی ویرا مختل نسازند. بدینجهت ما در عین نفی مکتب قدیم، این وظیفه را وجهه همت خود قرار دادیم که از آن فقط آنچیزی را بگیریم که برای ما لازمست تا بوسیلهٔ آن بتوانیم به آموزش واقعی کمونیستی نائل آییم.

اینجا من به آن ملامتها و اتهامات مکتب قدیمی میپردازم که دائماً بگوش ما میخورد و اغلب موجب تفسیرهای بکلی نادرستی میگردد. میگویند که مکتب قدیم عبارت بود از مکتب کتاب، مکتب تأدیب، مکتب محفوظات طوطی‌وار. این صحیح است، ولی ما باید بتوانیم فرق بین آنچه که در مکتب قدیم برای ما بد است و آنچه را که برایمان مفید است از هم تمیز دهیم و آنچه را که برای کمونیسم ضرورت دارد برگزینیم.

مکتب قدیم مکتب کتاب بود و افراد را وادار میکرد مقدار زیادی معلومات غیر لازم و زائد و جامد فرا گیرند که مغز را انباشته میکرد و نسل جوان را به کارمندانی که از یک قالب عمومی بیرون آمده بودند، تبدیل میکرد. ولی هر آینه اگر شما در صدد گرفتن این نتیجه برآیید که بدون فرا گرفتن آنچه که معلومات بشری گرد آورده است میتوان کمونیست شد اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید. اشتباه بود هر آینه اگر تصور میشد که فرا گرفتن شعارهای کمونیستی و نتیجه گیریهای علم کمونیستی بدون فرا گرفتن آن مجموعهٔ معلوماتی که کمونیسم خود نتیجهٔ آن است، کافی است. نمونهٔ اینکه چگونه کمونیسم از مجموعهٔ معلومات بشری پدید آمده، همان مارکسیسم است.

شما خوانده و شنیده‌اید که چگونه تئوری کمونیستی و علم کمونیستی که موجد آن بطور عمده مارکس است، چگونه این آموزش مارکسیسم اکنون دیگر تألیف یک سوسیالیست و حتی سوسیالیست نابغه قرن نوزدهم نبوده بلکه به آموزش ملیون‌ها و دهها ملیون پرولتر سراسر جهان بدل شده است که این آموزش را در مبارزهٔ خود علیه سرمایه‌داری بکار میبرند. و اگر شما این سئوال را مطرح سازید که چرا آموزش مارکس توانسته است بر قلوب ملیونها و دهها ملیون تن از افراد انقلابی‌ترین طبقه مسلط گردد تنها یک پاسخ دریافت خواهید داشت و آن اینکه علت این امر آن بوده است که مارکس بر بنیاد استوار معلومات بشری که در دوران سرمایه‌داری بدست آمده بود تکیه کرد، با بررسی قوانین تکامل جامعهٔ بشری به ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری که کار را به کمونیسم منجر میسازد، پی برد و مهمتر اینکه این امر را فقط بر آساس دقیقترین و مشروح‌ترین و عمیقترین بررسی این جامعهٔ سرمایه‌داری و بوسیلهٔ فراگرفتن کامل تمامی فرآورده‌های علم پیشین به ثبوت رسانید. مارکس کلیهٔ دستاوردهای جامعهٔ بشری را نقادانه حلاجی کرد و حتی یک نکته را هم از نظر دور نداشت. وی تمام آفریده‌های فکر بشری را حلاجی کرد، در معرض انتقاد قرار داد و در جریان جنبش

کارگری وارسی نمود و آنچنان نتیجه‌گیری‌هایی کرد که افراد محدود در چارچوب بورژوایی یا افرادی که در بند خرافات بورژوایی گرفتار بودند قدرت آنرا نداشتند.

این مطلب را هنگامیکه ما مثلاً از فرهنگ پرولتری (۲٦) سخن میگوئیم، باید در نظر داشته باشیم. بدون درک روشن این نکته که فقط با اطلاع دقیق از فرهنگی که تمام سیر تکامل بشری آنرا بوجود آورده است و فقط با حلاجی آن بتوان فرهنگ پرولتری را شالوده ریخت، ما قادر به حل این مسئله نخواهیم بود. فرهنگ پرولتری چیزی نیست که از جای نامعلومی نازل شده باشد. این فرهنگ من‌درآوردی اشخاصی که خود را در رشتهٔ فرهنگ پرولتری کارشناس میدانند نیست. اینها سراپا لاطائلات است. فرهنگ پرولتری باید تکامل قانونمندانهٔ آن ذخایر معلوماتی باشد که بشریت تحت ستم جامعهٔ سرمایه‌داری، جامعهٔ ملاکی و جامعهٔ بوروکراتیک بوجود آورده است. همهٔ این راهها و کوره‌راهها ما را همانگونه بسوی فرهنگ پرولتری می‌برده، می‌برد و کماکان خواهد برد که اقتصاد سیاسی که توسط مارکس حلاجی شد، آنچیزیرا که جامعهٔ بشری باید به آن نائل آید برای ما نمایان ساخت و انتقال به مبارزهٔ طبقاتی و آغاز انقلاب پرولتری را نشان داد.

وقتی ما اغلب خواه در بین نمایندگان جوانان و خواه در بین برخی از مدافعین شیوهٔ آموزشی جدید می‌شنویم که به مکتب قدیم حمله میکنند و میگویند مکتب قدیم مکتب محفوظات طوطی‌وار است، به آنها میگوئیم که ما باید چیزهای خوب مکتب قدیم را اخذ کنیم. ما از مکتب قدیم آنچه را که حافظهٔ جوانان‌را از معلومات بیحد و حصری می‌انباشت که نه دهم آن زائد و یک دهم آن تحریف شده بود، نباید اخذ نمائیم، ولی این به آن معنی نیست که ما میتوانیم به استنتاجات کمونیستی اکتفاء ورزیم و فقط شعارهای کمونیستی را ازبر نماییم. بدینسان نمیتوان کمونیسم ایجاد کرد. فقط وقتی ما میتوانیم کمونیست باشیم که حافظهٔ خود را با اطلاع از کلیهٔ ثروتهایی که بشر بوجود آورده است غنی سازیم.

ما به محفوظات طوطی‌وار نیازی نداریم، ولی ما باید حافظهٔ هر فرد آموزنده‌ایرا با مطلع ساختن وی از واقعیات اساسی تکامل دهیم و تکمیل نمائیم، زیرا اگر کلیهٔ معلومات مکتسبه در ذهن فرد کمونیست حلاجی نشود، آنوقت کمونیسم پدیده‌ای میان‌تهی خواهد شد و به تابلویی پوچ بدل خواهد گردید و فرد کمونیست گزافه‌گوی ساده‌ای بیش نخواهد بود. شما نه تنها باید این معلومات را فرا گیرید، بلکه باید آنرا چنان فرا گیرید که با نظر انتقادی به آن بنگرید و مغز خود را با آل‌آشغال‌های غیرلازم انباشته نسازید بلکه آنرا با اطلاع از کلیهٔ واقعیاتی غنی سازید که انسان بدون آنها نمیتواند انسان تحصیل‌کردهٔ معاصر باشد. اگر یک فرد کمونیست بخواهد براساس نتیجه‌گیری‌هایی که حاضر و آماده بدست وی افتاده است، ولی بدون انجام کار فراوان بسیار جدی و بسیار دشوار و بدون سر در آوردن از واقعیاتی که وی موظف است با نظر انتقادی به آن بنگرد، از کمونیسم لاف بزند، کار چنین کمونیستی بسیار اسفناک خواهد بود. و داشتن یک چنین نظر سطحی بطور قطعی هلاکتبار خواهد بود. اگر من بدانم که کم میدانم میکوشم تا بیشتر بدانم، ولی هرآینه اگر کسی ادعا کند که کمونیست است و بهیچگونه معلومات استواری نیازمند نیست از وی هیچ‌چیزی که شبیه به کمونیست باشد در نخواهد آمد.

مکتب قدیم خدمتگزارانی تهیه میکرد که برای سرمایه‌داران لازم بودند. این مکتب از مردان علم افرادی درست میکرد که مجبور بودند طوری چیزی بنویسند و سخن گویند که باب طبع سرمایه‌داران باشد. از اینجا نتیجه میشود که ما باید این مکتب را ازمیان برداریم. ولی اگر ما باید این مکتب را از میان برداریم و آنرا معدوم سازیم آیا معنایش آنستکه ما نباید از این مکتب تمامی آنچه را که بشریت فراهم آورده و برای افراد لازمست، اخذ نماییم؟ آیا این به آن معناست که ما نباید بتوانیم آنچه را که برای سرمایه‌داری لازم بود از آنچه که برای کمونیسم لازمست تمیز دهیم؟

ما بجای تأدیب قدیم که در جامعهٔ بورژوایی علی‌رغم ارادهٔ

اکثریت عملی میشد، انضباط آگاهانه کارگران و دهقانان را قرار میدهیم که کین و نفرت نسبت به جامعهٔ قدیم را با عزم راسخ و توانایی و آمادگی برای متحد ساختن و متشکل نمودن قوا جهت این مبارزه توأم میسازند تا از ارادهٔ ملیون‌ها و صدها ملیون افراد پراکنده و متفرقی که در سراسر کشور عظیم پخش شده‌اند یک ارادهٔ واحد بوجود آید، زیرا بدون این ارادهٔ واحد ما را حتماً درهم خواهند شکست. بدون این اتحاد، بدون این انضباط آگاهانهٔ کارگران و دهقانان، کار ما یأس‌آور خواهد بود. بدون این امر، ما نخواهیم توانست بر سرمایه‌داران و ملاکین تمام جهان غلبه نماییم. بدون این امر ما حتی بنیاد را هم مستحکم نخواهیم ساخت، تا چه رسد باینکه براین بنیاد، جامعهٔ نوین کمونیستی را بنا نماییم. همچنین ما در عین نفی مکتب قدیم و احساس کین و نفرت کاملاً مشروع و ضروری نسبت به این مکتب، و ارزش دادن به آمادگی جهت انهدام مکتب قدیم، باید این نکته را درک کنیم که آنچه باید جایگزین تدریس قدیم، محفوظات طوطی‌وار قدیم و تأدیب قدیم گردد عبارتست از توانایی ما در اخذ مجموعهٔ معلومات بشری و آنهم اخذ این معلومات بنحوی که کمونیسم یک چیز ازبر شده نبوده، بلکه آفریدهٔ فکر خود شما و آن نتیجه گیری‌هایی باشد که از نقطهٔ نظر تعلیمات معاصر جنبهٔ ناگزیر دارد.

چنین است شیوهٔ طرح وظایف اساسی بهنگام بحث پیرامون این وظیفه — وظیفهٔ آموختن کمونیسم.

برای اینکه این مطلب را بشما توضیح داده و ضمناً به این مسئله بپردازم که چگونه باید آموخت، یک مثال عملی می‌آورم. شما همه میدانید که از پی وظایف جنگی، وظایف حراست جمهوری بلافاصله وظیفهٔ اقتصادی در برابر ما قرار میگیرد. ما میدانیم که بدون احیای صنایع و زراعت نمیتوان جامعهٔ کمونیستی را بنا نمود، ضمناً آنها را باید نه بشیوهٔ قدیم، بلکه بر پایهٔ معاصر مبتنی بر آخرین دستاوردهای علمی، احیاء نمود. شما میدانید که چنین پایه‌ای عبارتست از نیروی برق و فقط هنگامیکه الکتریفیکاسیون سراسر کشور و کلیهٔ

Российская Социалистическая Федеративная Советская Республика

Пролетарии всех стран, соединяйтесь!

№ 1 Библиотека Главполитпросвета № 1

Н. ЛЕНИН (В. И. Ульянов)

ЗАДАЧИ СОЮЗОВ МОЛОДЕЖИ

(Речь на 3-м Всероссийском Съезде Российского Коммунистического Союза Молодежи)

ГОСУДАРСТВЕННОЕ ИЗДАТЕЛЬСТВО
1920

روی جلد جزوهٔ و. ای. لنین «وظایف سازمانهای جوانان»
(سخنرانی در سومین کنگرهٔ سراسری سازمان کمونیستی
جوانان روسیه) — ۱۹۲۰

رشته های صنایع و زراعت انجام گرفت، فقط هنگامیکه شما این وظیفه را انجام دادید، خواهید توانست برای خود آن جامعهٔ کمونیستی را که بنای آن از عهدهٔ نسل قدیم ساخته نیست، بنا نمایید. وظیفه‌ایکه در برابر شما قرار دارد عبارتست از احیای اقتصادی سراسر کشور، تجدید سازمان و احیاء خواه زراعت و خواه صنایع بر اساس فنی معاصریکه مبتنی بر علم و تکنیک معاصر و نیروی برق است. شما خوب به این نکته پی میبرید که برای عملی کردن برنامه الکتریفیکاسیون، افراد بیسواد بدرد نمیخورند و یک سواد ساده هم برای اینکار کافی نیست. در اینجا کافی نیست که انسان بداند نیروی برق یعنی چه، بلکه باید بداند که چگونه آنرا از لحاظ فنی باید خواه در صنایع و خواه در زراعت و خواه در شئون گوناگون صنعت و زراعت بکار برد. باید انسان خود این علم را بیاموزد و بتمام نسل جوان زحمتکشان نیز بیاموزاند. اینست وظیفهٔ هر کمونیست آگاه و هر فرد جوانی که خود را کمونیست میشمارد و این نکته را بروشنی درک میکند که با وارد شدن در سازمان کمونیستی جوانان این وظیفه را وجههٔ همت خود قرار داده است که در ساختمان کمونیسم به حزب کمک نماید و در ایجاد جامعهٔ کمونیستی به تمام نسل جوان مدد رساند. وی باید درک نماید که فقط بر اساس معلومات معاصر قادر به ایجاد چنین جامعه‌ای خواهد بود و اگر این معلومات را دارا نباشد، کمونیسم آرزویی بیش نخواهد بود.

وظیفهٔ نسل قدیم عبارت بود از سرنگون ساختن بورژوازی. در آنزمان وظیفهٔ عمده عبارت بود از انتقاد از بورژوازی، تشدید کین و نفرت توده‌ها نسبت به بورژوازی، بسط شعور طبقاتی و توانایی همپیوستن نیروهای خود. ولی در برابر نسل جدید وظیفهٔ بغرنجتری قرار دارد. وظیفهٔ شما تنها این نیست که تمام قوای خود را برای پشتیبانی از حکومت کارگری-دهقانی در مقابل تهاجم سرمایه‌داران متحد سازید. این وظیفه را شما باید انجام دهید. این موضوع را شما بخوبی فهمیده‌اید و هر فرد کمونیست این مطلب را بروشنی درک مینماید. ولی این کافی نیست. شما باید جامعهٔ کمونیستی را بنا کنید.

نیمهٔ اول کار از بسیاری لحاظ انجام یافته است. جامعهٔ کهنه، چنانکه سزاوارش بود، منهدم گردیده و اکنون، چنانکه می‌بایست به تلی از ویرانه بدل شده است. زمینه پاک شده است و نسل کمونیستی جوان باید روی این زمینه جامعهٔ کمونیستی را بنا نماید. وظیفه‌ایکه در برابر شما قرار دارد ساختمان است و شما فقط در صورتی قادر به انجام این وظیفه خواهید بود که تمام معلومات معاصر را فرا گیرید و بتوانید کمونیسم را از فرمولهای حاضر و آماده و حفظشده و اندرزها و نسخه‌ها و دستورها و برنامه‌ها به آن چیز زنده‌ای بدل نمایید که در کار بلاواسطه شما وحدت ایجاد میکند و بدینطریق بتوانید کمونیسم را به رهنمونی برای کار عملی خود بدل نمایید.

اینست وظیفه‌ای که شما باید آنرا در امر تعلیم و تربیت و اعتلای تمام نسل جوان نصب العین خویش سازید. شما باید نخستین سازماندگان جامعهٔ کمونیستی در بین ملیون‌ها سازنده‌ای باشید که باید هر پسر و دختر جوان را شامل گردد. بدون جلب تمام تودهٔ جوانان کارگر و دهقان به ساختمان کمونیسم، شما جامعهٔ کمونیستی را بنا نخواهید کرد.

در اینجا من طبیعتاً به این مسئله نزدیک میشوم که ما چگونه باید کمونیسم را به افراد تعلیم دهیم و خصوصیت شیوه‌های ما چگونه باید باشد.

من در اینجا مقدم بر هر چیز روی موضوع اصول اخلاق کمونیستی مکث خواهم نمود.

شما باید خودتان را کمونیست تربیت کنید. وظیفهٔ سازمان جوانان اینستکه فعالیت عملی خود را طوری ترتیب دهد که این جوانان ضمن آموختن و متشکل شدن و متحد شدن و مبارزه کردن بتوانند خود و همه کسانی را که برای این جوانان نقش پیشوایی قائل هستند، کمونیست تربیت نمایند. باید تمام امر تربیت و آموزش و پرورش جوانان معاصر پرورش اخلاق کمونیستی در آنها باشد.

ولی آیا اصول اخلاقی کمونیستی وجود دارد؟ آیا معنویات کمونیستی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اغلب مطلب را چنین جلوه گر

میسازند که گویا ما از خود دارای اصول اخلاقی نیستیم و بورژوازی غالباً ما را متهم میکند که ما کمونیست‌ها هر گونه اصول اخلاقی را نفی مینماییم. این وسیله‌ایست برای تحریف مفاهیم و گمراه ساختن کارگران و دهقانان.

آیا ما از چه لحاظ اصول اخلاقی و معنویات را نفی مینماییم؟

از آن لحاظی که بورژوازی آنرا موعظه میکرد و این معنویات را از احکام الهی استنتاج مینمود. البته ما میگوییم که به خدا ایمان نداریم و خیلی خوب میدانیم که روحانیون و ملاکین و بورژوازی از آنجهت بنام خدا سخن میگفتند که مطامع استثمارگرانهٔ خود را عملی سازند. و یا اینکه آنها بجای استنتاج این اصول اخلاقی از احکام معنوی، احکام الهی، آنرا از مباحث ایده‌آلیستی یا نیمه‌ایده‌آلیستی استنتاج مینمودند که همواره همان چیزی میشد که بسیار شبیه به احکام الهی است.

ما هرگونه معنویاتی از این قبیل را که از مفاهیم غیربشری و غیرطبقاتی اخذ شده باشد نفی میکنیم. ما میگوییم که اینها فریب است، و پر کردن مغز کارگران و دهقانان و تحمیق آنان بنفع ملاکین و سرمایه‌داران است.

ما میگوییم که معنویات ما کاملاً تابع مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریاست. معنویات ما از منافع مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا استنتاج میشود.

جامعهٔ کهنه بر ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران نسبت به همهٔ کارگران و دهقانان مبتنی بود. بر ما لازم بود که این جامعه را منهدم سازیم و این ستمگران را سرنگون نماییم، ولی برای اینکار میبایست اتحاد بوجود آوریم. خدایتعالی که چنین اتحادی را بوجود نخواهد آورد.

چنین اتحادی را فقط فابریکها و کارخانه‌ها و فقط پرولتاریای تعلیمات‌دیده‌ای که از خواب دیرین برخاسته باشد میتوانست بوجود آورد. فقط آنزمان که این طبقه پدید آمد، جنبش دامنه‌داری آغاز گردید که کار را بجایی رسانید که ما اکنون ناظر آن هستیم یعنی به پیروزی انقلاب پرولتری در یکی از ضعیفترین کشورهایی که سه

سال تمام در برابر تهاجم بورژوازی سراسر جهان از موجودیت خود دفاع میکرد. و ما میبینیم که چگونه انقلاب پرولتری در تمام جهان رشد مییابد. ما اکنون بر اساس تجربیات خود میگوییم که فقط پرولتاریا قادر به ایجاد این نیروی بهمفشرده بود که دهقانان متفرق و پراکنده از آن پیروی مینمایند، نیرویی که توانست در برابر کلیه تهاجمات استثمارگران ایستادگی کند. فقط این طبقه میتواند به تودههای زحمتکش کمک کند که متحد گردند و صفوف خود را بهمفشرده سازند و بطور قطعی جامعهٔ کمونیستی را حفظ و تحکیم نموده و بطور قطعی آنرا بسازند.

بدینجهت است که ما میگوییم: برای ما معنویاتی که خارج از جامعهٔ بشری اخذ شده باشد وجود ندارد و این چیزی جز فریب نیست. برای ما معنویات تابع منافع مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریاست.

و اما این مبارزهٔ طبقاتی چیست؟ این مبارزه عبارتست از سرنگون ساختن تزار، سرنگون ساختن سرمایهداران و محو طبقهٔ سرمایهداران.

ولی طبقات بطور کلی یعنی چه؟ یعنی آنچیزیست که به بخشی از جامعه اجازه میدهد دسترنج بخش دیگر را تصاحب نماید. وقتی بخشی از جامعه تمام اراضی را به تملک خود درمیآورد سروکار ما با طبقهٔ ملاکین و طبقهٔ دهقانان است. وقتی بخشی از جامعه دارای فابریک و کارخانه، سهام و سرمایه است و بخش دیگر در این فابریکها کار میکنند، سروکار ما با طبقهٔ سرمایهداران و طبقهٔ پرولترها است.

بیرون راندن تزار دشوار نبود — اینکار فقط چند روز وقت لازم داشت. طرد کردن ملاکین نیز چندان دشوار نبود — اینکار در ظرف چند ماه میسر گردید، بیرون راندن سرمایهداران نیز چندان دشوار نیست. ولی محو طبقات بمراتب دشوارتر است؛ هنوز هم تقسیمبندی به کارگران و دهقانان باقی است. وقتی دهقان در قطعهٔ زمین خود نشسته و غلهٔ مازاد، یعنی غلهایرا که نه برای خود او لازمست و نه برای گاو و گوسفند او، تصاحب می کند،

ولی بقیه بدون نان میمانند، این دهقان بدینسان به استثمارگر تبدیل میشود. هر قدر او بیشتر برای خود غله باقی گذارد، برایش بیشتر صرفه دارد و اما دیگران بگذار گرسنه بمانند: «هر قدر آنها بیشتر گرسنه بمانند، من این غله را گرانتر خواهم فروخت». باید همه طبق یک برنامهٔ عمومی، در یک زمین عمومی، در فابریکها و کارخانه‌های عمومی و طبق یک قاعدهٔ عمومی کار کنند. آیا انجام این کار آسانست؟ شما میبینید که این کار را با آن سهولتی که در مورد بیرون راندن تزار و ملاکین و سرمایه‌داران دیده شد، نمیتوان انجام داد. اینجا پرولتاریا باید بخشی از دهقانان را بشیوهٔ نوین تربیت نماید و تعلیم دهد و آن عناصری را که دهقانان زحمتکش هستند بسوی خود جلب کند تا مقاومت آن دهقانانی را که ثروتمند هستند و بحساب فقر بقیه جیب خود را پر میکنند، از بین ببرد. پس وظیفهٔ مبارزهٔ پرولتاریا با این عمل که ما تزار را سرنگون ساختیم و ملاکین و سرمایه‌داران را بیرون کردیم، هنوز بپایان نرسیده است و حال آنکه وظیفهٔ آن نظامی که ما دیکتاتوری پرولتاریا مینامیم عبارت از بپایان رساندن آن کار است.

مبارزهٔ طبقاتی ادامه دارد و فقط شکلهای خود را تغییر داده است. هدف این مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا آنست که استثمارگران سابق نتوانند باز گردند و تودهٔ پراکندهٔ دهقانان نادان بتوانند در یک اتحادیه متحد گردند. مبارزهٔ طبقاتی ادامه دارد و وظیفهٔ ما آنست که هر گونه منافعی را تابع این مبارزه سازیم. و ما معنویات و خلقیات کمونیستی خود را تابع همین وظیفه مینماییم. ما میگوییم: معنویات آن چیزیست که به انهدام جامعهٔ استثمارگر کهنه و به اتحاد کلیهٔ زحمتکشان در پیرامون پرولتاریا که به ایجاد جامعهٔ نوین کمونیست‌ها مشغولست، خدمت مینماید.

معنویات کمونیستی آنچیزیست که به این مبارزه خدمت میکند و زحمتکشان را علیه هر گونه استثمار و هر گونه خرده‌مالکیت متحد میسازد، زیرا خرده‌مالکیت آنچه را که حاصل دسترنج همهٔ

جامعه است، بدست یک شخص میدهد. زمین در کشور ما مالکیت عمومی محسوب میشود.

ولی اگر من از این مالکیت عمومی بخش معینی را بگیرم و از آن دو برابر غلهٔ مورد نیاز خود را بدست آورم و مازاد این غله را احتکار کنم تکلیف چیست؟ اگر اینطور قضاوت کنم که هر قدر گرسنه بیشتر باشد، بیشتر پول خواهند داد، چه میشود؟ آیا من در چنین صورتی مثل یک کمونیست رفتار کردهام؟ نه، مثل یک استثمارگر و مالک رفتار کردهام. با چنین رفتاری باید مبارزه کرد. اگر کار را بدینمنوال باقی گذاریم همه چیز راه قهقرا یعنی راه بازگشت حکومت سرمایهداران، حکومت بورژوازی را طی خواهد کرد، همانگونه که بارها در انقلابهای پیشین رخ داده است. و برای آنکه به احیاء مجدد حکومت سرمایه-داران و بورژوازی امکان داده نشود، باید راه معاملهگر را بست، باید نگذاشت که اشخاصی بحساب بقیه، جیب خود را پر کنند و باید زحمتکشان با پرولتاریا متحد گردند و بالاتفاق جامعهٔ کمونیستی را تشکیل دهند. خصوصیت عمدهٔ آنچه که وظیفهٔ اساسی اتحاد و سازمان جوانان کمونیست را تشکیل میدهد همین است.

جامعهٔ کهنه بر این اصل پایهگذاری شده بود که یا تو دیگری را غارت میکنی و یا دیگری تو را، یا تو برای دیگری کار میکنی یا دیگری برای تو، تو یا بردهداری و یا برده. لذا واضحست که افراد تربیتشده در این جامعه میتوان گفت از همان شیر مادر این روحیه و عادت و مفهوم را کسب مینمایند که باید یا بردهدار بود، یا برده و یا خردهمالک، مستخدم جزء، کارمند جزء، روشنفکر، خلاصه باید شخصی بود که فکرش فقط متوجه آنست که چیزی برای خود داشته باشد و در بند کار دیگران نیست.

اگر من از این قطعه زمین بهرهبرداری کنم، دیگر در بند کار دیگران نیستم؛ اگر دیگری گرسنه باشد، این برای من بهتر است و من غلهٔ خود را گرانتر میفروشم. اگر من بعنوان پزشک، مهندس، معلم و مستخدم شغلی برای خود داشته باشم دیگر در بند کار دیگران نیستم. شاید اگر با صاحبان قدرت همدست شوم و

به آنها خوش‌آمد بگویم، بتوانم شغل خود را حفظ کنم و علاوه بر آن برای خود راه باز کنم و بورژوا هم بشوم. کمونیست نباید چنین روحیه و پسیکولوژی داشته باشد. وقتی کارگران و دهقانان ثابت کرده‌اند که ما قادریم با نیروی خود از خود دفاع کنیم و جامعهٔ نوینی بر پا داریم، این همان آغاز تربیت کمونیستی است، تربیت در مبارزه علیه استثمارگران، تربیت در اتحاد با پرولتاریا علیه خودخواهان و خرده‌مالکین، علیه آن روحیه و عاداتی است که میگویند: من در صدد تحصیل سود برای خود میباشم و کاری به کار دیگران ندارم.

اینست پاسخ این پرسش که نسل نوباوه جوان چگونه باید کمونیسم را بیاموزد.

این نسل میتواند فقط از این راه کمونیسم را بیاموزد که هر گام خود را در آموزش و پرورش و تحصیل با مبارزهٔ لاینقطع پرولترها و زحمتکشان علیه جامعهٔ کهنه استثمارگر توأم سازد. وقتی با ما از معنویات سخن میگویند ما اظهار میداریم که: برای کمونیست معنویات تماماً در این انضباط همپیوسته و همبسته و در این مبارزهٔ توده‌ای آگاهانه علیه استثمارگران است. ما بمعنویات جاودان ایمان نداریم و کذب هر گونه افسانه‌ای را دربارهٔ معنویات فاش میسازیم. معنویات برای آنست که جامعهٔ بشری بتواند به مدارج عالیتر برسد و از شر استثمار کار رهایی یابد.

برای عملی ساختن این امر، آنچنان نسلی از جوانان لازمست که دارند در شرایط مبارزه‌ای شدید توأم با انضباط علیه بورژوازی به افرادی آگاه تبدیل میگردند. در این مبارزه آنها کمونیست‌های واقعی را تربیت خواهند کرد و آنها باید هر گام خود را در امر تحصیل و آموزش و پرورش تابع این مبارزه کنند و با آن مربوط سازند. تربیت جوانان کمونیست نباید به این نحو باشد که انواع نطقهای دلپذیر و قواعد اخلاقی را بخورد آنها بدهند. این تربیت نیست. افرادی که دیده‌اند چگونه پدران و مادرانشان تحت ستم ملاکین و سرمایه‌داران زندگی میکردند و خود آن مصائبی را که آغازکنندگان مبارزه

علیه استثمارگران به آن دچار میشدند، تحمل کرده‌اند و دیده‌اند که ادامهٔ این مبارزه برای حفظ دستاوردها به بهای چه قربانیهایی تمام شده است و ملاکین و سرمایه‌داران چه دشمنان سبعی هستند، — چنین افرادی در این شرایط کمونیست تربیت میشوند. معنویات کمونیستی بر پایهٔ مبارزه در راه تحکیم و به سرانجام رساندن کمونیسم مبتنی است. این همان پایهٔ آموزش و پرورش و تحصیل کمونیستی است. این پاسخ پرسشی است مبنی بر آن که چگونه باید کمونیسم را آموخت.

اگر آموزش و پرورش و تحصیل فقط محدود به مدرسه بود و از زندگی پرشور جدا میبود، ما به آن ایمان نمیداشتیم. تا زمانیکه کارگران و دهقانان تحت ستم ملاکین و سرمایه‌داران قرار دارند و مدارس در دست ملاکین و سرمایه‌داران است، نسل جوانان کور و نادان میماند. و اما مدارس ما باید مبانی معلومات و این توانایی را که جوانان خود بتوانند نظریات کمونیستی تنظیم نمایند، برای آنان تأمین نماید و از آنها افرادی با معلومات تهیه کند. مدارس ما باید در خلال مدتی که افراد تحصیل میکنند، از آنها شرکت‌کنندگانی برای مبارزه در راه رهایی از قید استثمارگران تهیه نماید. سازمان کمونیستی جوانان فقط آنهنگام خود را شایستهٔ عنوان خود نشان خواهد داد و ثابت خواهد کرد که سازمان نسل جوان کمونیست است که هر گام خود را در آموزش و پرورش و تحصیل با شرکت در مبارزهٔ مشترک همهٔ زحمتکشان علیه استثمارگران توأم سازد. زیرا شما بخوبی میدانید که تا زمانیکه روسیه یگانه جمهوری کارگری باقی مانده و در سایر نقاط جهان نظام کهنهٔ بورژوایی وجود دارد، ما ضعیفتر از آنها هستیم و هر بار خطر تهاجم جدیدی ما را تهدید میکند و فقط در صورتیکه شیوهٔ اتحاد و یکدلی را بیاموزیم، میتوانیم در مبارزهٔ آتی خود پیروز گردیم و پس از آنکه قوت گرفته واقعاً غلبه‌ناپذیر خواهیم شد. بدینطریق کمونیست بودن معنایش متشکل ساختن و متحد نمودن تمام نسل نوباوگان و نشان دادن نمونهٔ تربیت و انضباط در این مبارزه است. آنوقت است که شما خواهید

توانست ساختمان بنای جامعهٔ کمونیستی را آغاز نمایید و آنرا بپایان رسانید.

برای اینکه مطلب را برای شما روشنتر کرده باشم، مثالی ذکر میکنم. ما خود را کمونیست مینامیم. کمونیست یعنی چه؟ کمونیست کلمه‌ای لاتینی است. کمونیس یعنی مشترک. جامعهٔ کمونیستی یعنی همه چیز مشترک است: زمین، فابریک‌ها، کار مشترک، — اینست معنای کمونیسم.

آیا در صورتیکه هر کس در قطعهٔ زمین خودش به بهره‌برداری مشغول باشد، کار میتواند مشترک باشد؟ کار مشترک را فوراً نمیتوان بوجود آورد. این امر محال است. این کار از آسمان نازل نمیشود. این را باید با زحمت و رنج بوجود آورد. این کار در جریان مبارزه بوجود می‌آید. این کتاب قدیم نیست و در چنین صورتی هیچکس به چنین کتابی باور نمی‌کرد. این، تجربهٔ شخصی زندگی است. وقتی کلچاک و دنیکین از سیبری و جنوب پیش می‌آمدند، دهقانان با آنها بودند. آنها از بلشویسم خوششان نمی‌آمد، زیرا بلشویک‌ها غله را به بهای ثابت خریداری مینمایند. ولی وقتی دهقانان در سیبری و اوکرائین مزهٔ حکومت کلچاک و دنیکین را چشیدند، فهمیدند که دهقان چاره‌ای ندارد جز اینکه: یا بطرف سرمایه‌دار برود و در چنین صورتی سرمایه‌دار ویرا به بردگی ملاک دچار خواهد ساخت ویا اینکه از کارگر پیروی کند که با آنکه جوی شیر در سواحل بحر عسل وعده نمیدهد و از وی خواستار انضباط آهنین و پایداری در مبارزهٔ شاق است، مع‌الوصف از بردگی سرمایه‌داران و ملاکین رهایش میسازد. وقتی حتی دهقانان نادان به تجربهٔ خود به این امر پی بردند و آنرا دیدند، آنوقت به هواداران آگاه کمونیسم، به هوادارانی که مکتب شاقی را گذرانده‌اند، تبدیل شدند. سازمان کمونیستی جوانان باید همانا چنین تجربه‌ای را مبنای تمام فعالیت خود قرار دهد.

من به این پرسش که ما چه چیزی را باید بیاموزیم و چه چیزی را باید از مکتب قدیم و علم قدیم اخذ نماییم پاسخ دادم. حال

سعی میکنم باین پرسش هم پاسخ دهم که این کار را چگونه باید فرا گرفت: فقط از راه ایجاد پیوند ناگسستنی میان هر گام فعالیت خود در مدرسه، در امر آموزش و پرورش و تحصیل و مبارزه کلیهٔ زحمتکشان علیه استثمارگران.

من با چند مثال از تجربهٔ کار سازمانهای مختلف جوانان بروشنی بشما نشان خواهم داد که چگونه این تربیت کمونیستی باید انجام گیرد. همه راجع به ازبین بردن بیسوادی سخن میگویند. شما میدانید که در یک کشور بیسواد نمیتوان جامعهٔ کمونیستی بناء نمود. این کافی نیست که حکومت شوروی فرمان بدهد یا حزب شعار معینی اعلام کند و یا بخش معینی از بهترین کارکنان را برای این کار مأمور نماید. برای این امر لازم است که خود نسل جوان دست بکار انجام آن شود. کمونیسم عبارت از آنستکه آن جوانان، آن پسران و دخترانی که جزو سازمان جوانان هستند بگویند: این کار وظیفهٔ ما است، ما متحد میشویم و به ده میرویم تا بیسوادی را از میان براندازیم و نسل نوباوگان ما بیسواد نداشته باشد. هدف مجاهدت ما اینستکه فعالیت مبتکرانهٔ نسل جوان باین کار اختصاص یابد. شما میدانید که روسیه را نمیتوان بسرعت از یک کشور جاهل و بیسواد به کشوری باسواد تبدیل کرد. ولی اگر سازمان جوانان به این کار همت گمارد و همهٔ جوانان بنفع عموم کار کنند، آنگاه این سازمان که ٤۰۰ هزار پسر و دختر را متحد میسازد، حق دارد خود را سازمان کمونیستی جوانان بنامد. وظیفهٔ این سازمان همچنین عبارت از آنستکه با فرا گرفتن معلومات گوناگون، به جوانانی که خود قادر نیستند از ظلمت بیسوادی رهایی یابند، کمک نماید. عضو سازمان جوانان بودن معنایش صرف تمام فعالیت و تمام قوا در راه کار عمومیست. تربیت کمونیستی در همین است. فقط در جریان این فعالیت است که پسر یا دختر جوان به کمونیست واقعی بدل میگردد. فقط در صورتیکه آنها با این فعالیت بتوانند به کامیابیهای عملی نائل شوند، کمونیست میگردند.

برای مثال کار در بستانهای اطراف شهر را در نظر میگیریم.

مگر این کار نیست؟ این یکی از وظایف سازمان کمونیستی جوانانست. مردم گرسنگی میکشند، در فابریک‌ها و کارخانه‌ها گرسنگی حکمفرما است. برای نجات دادن از گرسنگی باید بستانکاری را بسط داد، ولی زراعت بشیوهٔ قدیمی انجام میگیرد. لذا لازمست که عناصر آگاهتر برای انجام این کار همت گمارند و در چنین صورتی شما خواهید دید که بستان‌ها افزایش خواهد یافت، مساحت آنها توسعه خواهد پذیرفت و نتایج حاصله بهبود خواهد یافت. سازمان کمونیستی جوانان باید در این کار فعالانه شرکت ورزد. هر سازمان یا هر حوزه‌ای از سازمان جوانان باید اینکار را کار خود بشمارد.

سازمان جوانان کمونیست باید گروه پیشرویی باشد که در هر کاری کمک خود را مبذول میدارد و از خود ابتکار نشان میدهد. این سازمان باید طوری باشد که هر کارگری در آن افرادی را ببیند که اگر هم آموزش آنها برایش نامفهوم باشد و شاید فوراً به آموزش آنان باور ننماید، در عوض در جریان کار روزمرهٔ آنها و در فعالیت آنها ببیند که اینها واقعاً افرادی هستند که راه راست را بوی نشان میدهند.

اگر سازمان کمونیستی جوانان در کلیهٔ شئون نتواند کار خود را بدینسان سازمان دهد، معنایش آنستکه این سازمان به راه قدیمی، براه بورژوایی پرت میشود. کار تربیتی ما باید با مبارزهٔ زحمتکشان علیه استثمارگران توأم گردد تا بدینوسیله بزحمتکشان کمک شود وظایفی را که از آموزش کمونیسم ناشی میگردد، انجام دهند.

اعضای سازمان جوانان باید هر ساعت آزاد خود را برای این صرف کنند که بستانی را بهبودی بخشند و یا در فابریک و کارخانه‌ای به تعلیم جوانان بپردازند و الخ. ما میخواهیم روسیه را از یک کشور فقیر و حقیر به کشوری ثروتمند بدل نماییم. لذا سازمان کمونیستی جوانان باید تحصیل خود و آموزش و پرورش خود را با کار کارگران و دهقانان توأم سازد و در چهار دیوار مدارس خود محدود نگردد و تنها به قرائت کتب و رسالات کمونیستی اکتفاء نورزد. فقط در جریان کار با کارگران و دهقانان میتوان به کمونیست‌های واقعی

بدل گردید. لذا باید همه ببینند که هر فردی که عضو سازمان جوانان است باسواد است و در عین حال از عهدهٔ کار کردن هم برمی‌آید. وقتی همه ببینند که ما چگونه شیوهٔ تأدیبی قدیم را از مدارس بر انداخته انضباط آگاهانه را جایگزین آن ساخته‌ایم و چگونه هر جوانی در سوبوتنیک‌ها شرکت میورزد و چگونه آنها از هر بستان اطراف شهر برای کمک به اهالی استفاده مینمایند، آنوقت دیگر مردم بچشم سابق به کار نگاه نخواهند کرد.

وظیفهٔ سازمان کمونیستی جوانان آنستکه موجبات کمک به انجام کارهایی نظیر — مثال کوچکی را در نظر میگیرم — تأمین نظافت یا توزیع غذا را در ده و یا در برزن خود فراهم سازد. اینکار در جامعهٔ کهنهٔ سرمایه‌داری چگونه انجام میگرفت؟ هرکس فقط برای خود کار میکرد و هیچکس توجهی نداشت که در اینجا سالخورده یا بیماری هست؟ ویا اینکه همهٔ کار منزل بدوش زن میافتاد و بهمین جهت هم تحت ستم و در حالت اسارت بسر می‌برد. چه کسی باید علیه این جریان مبارزه کند؟ سازمان‌های جوانان که موظفند بگویند: ما این جریان را دگرگون خواهیم ساخت، ما دسته‌هایی از جوانان تشکیل خواهیم داد که مرتباً به خانه‌ها سرکشی کرده به امر تأمین نظافت و توزیع غذا کمک نمایند و بشیوه‌ای متشکل بنفع همهٔ جامعه فعالیت نمایند و در این کار نیروها را صحیحاً تقسیم کنند و نشان دهند که کار باید صورت متشکل داشته باشد.

آن نسل که نمایندگان آن اکنون در حدود ۵۰ سال دارند، نمیتواند امیدوار باشد که جامعهٔ کمونیستی را خواهد دید. تا آنزمان این نسل عمر خود را بپایان خواهد رسانید. ولی آن نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد، هم جامعهٔ کمونیستی را خواهد دید و هم خود این جامعه را بناء خواهد نمود. و این نسل باید بداند که تمام وظیفهٔ زندگی وی عبارتست از ساختمان این جامعه. در جامعهٔ قدیم کار توسط خانواده‌های جدا جدا انجام میگرفت و هیچکس، جزء ملاکین و سرمایه‌دارانی که توده‌های مردم را در معرض ستم قرار میدادند، کار را متحد نمیساخت. ولی ما باید هر کاری را،

هر قدر هم چرکین و دشوار باشد، چنان سازمان دهیم که هر کارگر و دهقان بخود اینطور بنگرد که: من جزئی از ارتش عظیم کار آزادم و خود خواهم توانست زندگی خود را بدون ملاکین و سرمایه‌داران بناء نمایم و خواهم توانست نظام کمونیستی را مستقر سازم. سازمان کمونیستی جوانان باید همگان را از سنین جوانی* در جریان کار آگاهانه و از روی انضباط تربیت نماید. بدینطریق است که ما میتوانیم امیدوار باشیم که وظایف مطروحه فعلی عملی خواهد شد. ما باید چنین حساب کنیم که حداقل دهسال برای الکتریفیکاسیون کشور لازم است تا سرزمین بینواشدهٔ ما بتواند از آخرین دستاوردهای تکنیک استفاده کند. و نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد و پس از ۱۰ — ۲۰ سال در جامعهٔ کمونیستی زندگی خواهد کرد، باید تمام وظایف تحصیلی خود را طوری طرح نماید که هر روز در هر دهی و در هر شهری جوانان فلان یا بهمان وظیفهٔ خود را در مورد کار عمومی، ولو وظیفهٔ بسیار کوچک و بسیار ساده‌ای هم باشد عملاً انجام دهند. به نسبتی که این عمل در هر دهی انجام گیرد، به نسبتی که دامنهٔ مسابقهٔ کمونیستی بسط یابد و به نسبتی که جوانان ثابت نمایند که قادر به متحد ساختن کار خود هستند، بهمان نسبت موفقیت ساختمان کمونیستی تأمین خواهد بود. سازمان کمونیستی جوانان فقط در صورتیکه به هر گام خود از نقطهٔ نظر موفقیت این ساختمان بنگرد و فقط در صورتیکه از خود بپرسد که آیا ما همه چیز را انجام داده‌ایم تا زحمتکشان آگاه متحدی باشیم، خواهد توانست نیم ملیون عضو خود را در یک ارتش واحد کار متحد سازد و احترام همگانی را به خود جلب نماید. (غریو کف‌زدن‌ها.)

«پراودا» شماره‌های ۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۲۳ مورخه ۵، ۶ و ۷ اکتبر سال ۱۹۲۰

از [روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۱، ص ۲۹۸ — ۳۱۸ ترجمه و چاپ شده است

---

* در شمارهٔ ۲۲۳ روزنامهٔ «پراودا» مورخهٔ هفتم اکتبر سال ۱۹۲۰ بجای «از سنین جوانی» «از دوازده سالگی» نوشته شده است. ه. ت.

دربارهٔ فرهنگ پرولتری

(۲۷)

از شمارهٔ مورخ هشتم اکتبر «ایزوستیا» معلوم می‌شود که رفیق لوناچارسکی در کنگرهٔ «پرولتکولت»* درست عکس آنچه را که ما دیروز با وی قرار گذاشتیم گفته است.

لازم است که با عجلهٔ فوق‌العاده پیش‌نویس قطعنامهٔ (کنگرهٔ پرولتکولت) را تهیه کرد و آنرا از تصویب کمیتهٔ مرکزی گذراند و توانست در همین اجلاس پرولتکولت به تصویب رسانید. باید همین امروز بنام کمیتهٔ مرکزی هم در هیئت کمیساریای ملی آموزش و روشنگری و هم در کنگرهٔ پرولتکولت آنرا از تصویب گذراند، چونکه کنگره همین امروز پایان می‌یابد.

پیش‌نویس قطعنامه

۱ — در جمهوری کارگری و دهقانی شوروی تمامی امور معارف هم در ساحهٔ سیاسی-روشنگری و هم بویژه در ساحهٔ هنر باید مشحون از روح مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در راه انجام موفقیت‌آمیز وظایف دیکتاتوری آن یعنی در راه واژگونی بورژوازی، در راه محو طبقات و رفع هرگونه استثمار انسان از انسان باشد.

۲ — از این رو پرولتاریا هم در سیمای پیشاهنگ خود — حزب کمونیست، و هم در سیمای همهٔ توده‌های هرگونه سازمان‌های

---

* «فرهنگ پرولتری». ه. ت.

پرولتری بطور کلی باید بمجدانه‌ترین و عمده‌ترین وجهی در همه‌ٔ کارهای روشنگری ملی شرکت جوید.

۳ — سرتاسر تجربه و آزمون تاریخ معاصر و بویژه مبارزهٔ انقلابی بیش از نیمقرن پرولتاریای همه‌ٔ کشورهای جهان از هنگام انتشار «مانیفست کمونیستی» مسلماً ثابت کرده است که تنها جهان‌بینی مارکسیسم بیانگر راستین منافع و نظریات و فرهنگ پرولتاریای انقلابی است.

٤ — مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی پرولتاریای انقلابی بدان سبب که ارزنده‌ترین دستاوردهای دوران بورژوازی را اصلاً دور نینداخت بلکه برعکس، همه آنچه را که طی دوران رشد و پیشرفت بیش از دو هزار ساله‌ٔ افکار و فرهنگ بشری ارزنده بوده فرا گرفت و آن را حلاجی کرد، اهمیت جهانشمول تاریخی پیدا نموده است. تنها کار و فعالیت آتی بر این پایه و در همین جهت که از تجربه‌ٔ عملی دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه‌ٔ آخرین مبارزهٔ آن علیه هرگونه استثمار الهام گیرد، می‌تواند رشد و پیشرفت فرهنگ پرولتری واقعی شناخته شود.

٥ — کنگرهٔ پرولتکولت سراسری روسیه که بدون انحراف روی این نقطه‌ٔ نظر اصولی ایستاده است، هرگونه تلاش در جهت خیال ساختن فرهنگ ویژهٔ خود و گوشه‌گیری در سازمان‌های مجزای خود و سرزبندی ساحه‌ٔ کار و فعالیت کمیساریای ملی آموزش و روشنگری و پرولتکولت، یا برقراری «خودمختاری» پرولتکولت در ادارات کمیساریای ملی آموزش و روشنگری و نظایر آنها را بعنوان اقدام نادرست از لحاظ تئوریک، و اقدام زیانبخش از لحاظ پراتیک، به قطعی‌ترین وجهی مردود می‌شمارد. کنگره، بر عکس، همه‌ٔ سازمانهای پرولتکولت را بدون قید و شرط موظف می‌دارد خود را کلاً بعنوان ارگان‌های فرعی شبکه مؤسسات کمیساریای ملی آموزش و روشنگری بشمارند و تحت رهبری عمومی حکومت شوروی (خصوصاً کمیساریای ملی آموزش و روشنگری) و حزب کمونیست روسیه وظایف خویش را بعنوان بخشی از وظایف دیکتاتوری پرولتاریا انجام دهند.

ه کنم، چونکه هر نام و وجه تسمیه‌ای یکنوع شوخی است. حالا
گر نام جدید: گلاوپولیت‌پروسوت (سازمان کل آموزش و روشنگری
اسی — م.) تصویب شده است.
و چون این مسئله حل شده است، شما ایراد و تذکر مرا فقط
نوان یک تذکر شخصی بپذیرید. اگر کار فقط به تغییر وجه
سمیه محدود نگردد، از آن می‌توان فقط اظهار خوشوقتی کرد.
اگر ما بتوانیم کارکنان جدیدی به کارهای فرهنگی و روشنگری
لب نماییم، آنوقت کار تنها منحصر به نام جدید نبوده و آنوقت
ی‌توان با نکته ضعف «شوروی» که چسباندن عنوان روی هر
کار جدید و هر مؤسسهٔ جدید است سازگار شویم. در صورت
وفقیت ما چیزی بیش از آنچه تا کنون بدست آمده، کسب خواهیم
کرد.

عمده‌ترین نکته‌ای که رفقا را باید به اتفاق ما بشرکت در کار
مشترک فرهنگی و روشنگری وادارد، مسئلهٔ رابطه آموزش و روشنگری
با سیاست ماست. اگر لازم باشد نام می‌تواند چیزی در بر داشته
باشد، چونکه ما در تمام مسیر کار و فعالیت روشنگرانه خود نمی-
توانیم روی نقطهٔ سابق دوری آموزش و روشنگری از سیاست بایستیم،
نمی‌توانیم کار روشنگری را با سیاست مربوط نسازیم.
چنین فکری در جامعهٔ بورژوازی حکمفرما بوده و هست. تسمیهٔ
«آموزش و روشنگری خارج از سیاست» یا «غیرسیاسی»، سالوسی بورژوازی
است و چیزی جز اغفال و فریب توده‌ها نیست که ۹۹ درصدشان
با سلطهٔ کلیسا و مالکیت خصوصی و غیره، تحقیر شده‌اند. بورژوازی
ضمن سیادت در همهٔ کشورهائی که هنوز کشور بورژوازی هستند
همانا بچنین اغفال و فریب توده‌ها اشتغال دارد.
و دستگاه، هر چه در آنجا اهمیت بیشتری داشته باشد، از
سرمایه و سیاست آن آزادی کمتری دارد.
در همهٔ کشورهای بورژوازی، ارتباط دستگاه سیاسی با آموزش
و روشنگری فوق‌العاده محکم است، گرچه جامعهٔ بورژوازی صراحتاً
نمی‌تواند به این نکته اذعان نماید. ضمناً این جامعه توده‌ها را از

راه کلیسا، از راه همهٔ آئین و مقررات مالکیت خصوصی، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ضمناً وظیفهٔ اصلی ما این است که در برابر «حقیقت» بورژوازی حقیقت خود را قرار دهیم و وادار سازیم بر آن اذعان نمایند.

گذار از جامعهٔ بورژوازی بسیاست پرولتاریا گذاری است بسیار دشوار، علی‌الخصوص که بورژوازی بدون احساس خستگی با کلیهٔ دستگاه تبلیغ و آژیتاسیون خود، بما تهمت می‌زند، و هر چه می‌تواند بیشتر می‌کوشد نقش هرچه مهمتر دیکتاتوری پرولتاریا و وظیفهٔ تربیتی آنرا که بویژه در روسیه اهمیت دارد، در کشوریکه پرولتاریا اقلیت جمعیت را تشکیل می‌دهد، کم‌اهمیت وانمود سازد. و ضمناً در اینجا این وظیفه باید در درجهٔ اول اهمیت قرار گیرد چونکه ما باید توده‌ها را برای ساختمان سوسیالیسم آماده سازیم. اگر پرولتاریا حس آگاهی بزرگ، انضباط بزرگ و وفاداری بزرگ در مبارزه علیه بورژوازی، یعنی مجموع آن وظایفی را که انجامشان برای پیروزی کامل پرولتاریا بر دشمن اصلی و دیرینش لازم است، در خود ایجاد نمیکرد، از دیکتاتوری پرولتاریا حرفی هم نمی‌توانست درمیان باشد.

ما روی نقطهٔ نظر تخیلی نایستاده‌ایم که گویا توده‌های زحمتکشان برای جامعهٔ سوسیالیستی آماده شده‌اند. ما بر اساس مدارک و اطلاعات دقیق تمامی تاریخ سوسیالیسم کارگری می‌دانیم که چنین نیست، و آمادگی برای سوسیالیسم را فقط صنعت بزرگ، مبارزهٔ اعتصابی و تشکل سیاسی فراهم می‌سازد. و پرولتاریا برای کسب پیروزی، برای انجام تحول سوسیالیستی باید قادر باشد متحداً اقدام نماید و استثمارگران را واژگون سازد. و حالا می‌بینیم وقتی که پرولتاریا زمام حکومت را بدست خود گرفته همهٔ استعدادهای لازم را کسب نموده و آنها را از قوه بفعل آورده است.

برای کارکنان آموزش و روشنگری و برای حزب کمونیست بعنوان پیشاهنگ مبارزه، وظیفهٔ اصلی باید کمک به تربیت و آموزش توده‌های زحمتکشان باشد تا عادات و رسوم کهنه که از نظام کهنه برای ما به ارث رسیده، رسوم و عادات مالکیت که انبوه توده‌ها

را کاملاً اشباع می‌کنند، از بین برود. این وظیفهٔ اصلی سرتاسر تحول سوسیالیستی هرگز نباید هنگام بررسی آن مسائل جزئی که آنهمه توجه کمیتهٔ مرکزی حزب و شورای کمیسرهای ملی را بخود مشغول داشته بود، از نظر دور گردد. چگونه سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی تشکیل کرد و چگونه آنرا با اداراتی متحد ساخت و چگونه آنرا نه تنها با مرکز بلکه همچنین با ادارات محلی ارتباط داد — به این سئوال، رفقایی که در این کار صلاحیت بیشتری دارند و از تجربهٔ زیاد برخوردارند و مخصوصاً آنرا بررسی نموده‌اند پاسخ خواهند داد. من فقط می‌خواستم نکات اساسی جانب اصولی مطلب را خاطرنشان سازم. ما نمی‌توانیم مطلب را باز نگذاریم و برخلاف همهٔ دروغهای کهنه باید صراحتاً اذعان نماییم که آموزش نمیتواند با سیاست مربوط نباشد.

ما در لحظهٔ تاریخی مبارزه با بورژوازی جهانی زندگی می‌کنیم که خیلی و بمراتب از ما قوی‌تر است. در چنین لحظهٔ مبارزه، ما باید از ساختمان انقلابی دفاع کنیم و علیه بورژوازی هم از راه جنگ و از این هم بیشتر از راه مسلکی، از راه تربیت، مبارزه نماییم تا اینکه عادات و ممارسات و معتقداتی که طبقهٔ کارگر طی دهها سال متمادی در مبارزهٔ بخاطر آزادی سیاسی در خود پرورش داده است، تا اینکه همهٔ این عادات و ممارسات و ایده‌ها حربهٔ تربیت همهٔ زحمتکشان باشد، و وظیفهٔ حل مسئله که همانا چگونه باید تربیت نمود، بعهدهٔ پرولتاریاست. باید این حس آگاهی را پرورش داد که جایز نیست و نباید در خارج از مبارزهٔ پرولتاریا ایستاد که اینک بیش از پیش همهٔ کشورهای جهان را بدون استثناء فرا می‌گیرد، نباید از تمامی سیاست بین‌المللی برکنار بود. اتحاد همهٔ کشورهای نیرومند سرمایه‌داری جهان علیه روسیهٔ شوروی — پایهٔ اصلی سیاست کنونی بین‌المللی است. و باید هم اذعان داشت که سرنوشت صدها ملیون زحمتکش در کشورهای سرمایه‌داری بسته به آنست. چونکه در حال حاضر گوشه‌ای در جهان نیست که تابع مشتی کشورهای سرمایه‌داری نباشد. با این ترتیب، وضعی پیش

می‌آید که باید یا از مبارزهٔ جاری کناره گرفت و مانند آن افراد نفهم و جاهلی که از انقلاب و جنگ کنار مانده‌اند و تمامی اغفال و فریب توده‌ها را توسط بورژوازی نمی‌بینند، نمی‌بینند که چگونه بورژوازی عمداً این توده‌ها را در جهالت نگهمیدارد، ناآگاهی کامل خود را به ثبوت رساند و یا برای مبارزه در راه دیکتاتوری پرولتاریا بپا خاست.

ما دربارهٔ این مبارزهٔ پرولتاریا کاملاً آشکار و صریح سخن می‌گوییم، و هر کس باید یا این طرف — طرف ما را بگیرد و یا طرف دیگر را. هر تلاشی برای نایستادن در این یا آن طرف بشکست و جنجال منجر می‌گردد.

ما ضمن توجه و دقت ببقایای بی‌پایان کرنسکی‌مآب‌ها (۲۹)، بقایای اس‌ارها، سوسیال‌دمکرات‌ها در سیمای یودنیچ‌ها، کلچاک‌ها، پتلوراها و ماخنوها و غیره، شاهد آنچنان اشکال و رنگهای مختلف ضدانقلاب در نقاط مختلف روسیه هستیم که میتوانیم بگوییم که بیش از هرکس دیگر آبدیده هستیم، و وقتی به اروپای باختری نگاه می‌کنیم می‌بینیم که در آنجا پدیده‌هایی که ما داشتیم تکرار می‌شود، تاریخ ما تکرار می‌شود. تقریباً در همه‌جا عناصر کرنسکی‌مآب همراه بورژوازی بچشم می‌خورند. اینها در تعدادی از کشورها بویژه در آلمان سلطه و سیادت دارند. در همه‌جا همین وضع مشاهده می‌شود: اتخاذ یک نوع موضع وسط محال و این نکته مسلم است که یا دیکتاتوری سفید (بورژوازی در تمام کشورهای اروپای باختری ضمن مسلح شدن برضد ما برای برقرار ساختن آن آماده می‌شود) یا دیکتاتوری پرولتاریا. ما این جریان را آنچنان حاد و عمیق تحمل کرده‌ایم که احتیاج نیست که من دربارهٔ کمونیست‌های روس زیاد حرف بزنم. از اینجا نتیجه و تنها یک نتیجه گرفته می‌شود که باید پایه و اساس همه قضاوت‌ها و نظریات مربوط با سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی قرار گیرد. مقدم بر هر چیز در کار این سازمان باید تفوق و حکمروایی سیاست حزب کمونیست آشکاراً پذیرفته شود. شکل و نحوهٔ دیگر نمی‌شناسیم، و هیچ کشوری هنوز شکل دیگر

تنظیم نکرده است. حزب ممکن است کم و بیش با منافع طبقهٔ خود مطابقت داشته باشد، دستخوش تغییرات و اصلاحاتی می‌شود، ولی ما هنوز شکل بهتری نمی‌شناسیم و سرتاسر مبارزه در روسیهٔ شوروی که سه سال است جلوی تعرضات امپریالیسم جهانی را گرفته است، با این نکته ارتباط دارد که حزب آگاهانه وظیفهٔ خود می‌شمارد به پرولتاریا در ایفای نقش او بعنوان مربی و سازمانده و رهبر، یعنی در ایفای آن نقشی کمک کند که بدون آن تلاشی و ازهم‌پاشیدگی سرمایه‌داری محال است. توده‌های زحمتکش، توده‌های دهقانان و کارگران باید بر عادات کهنهٔ روشنفکران فایق آمده و غلبه کنند و خود را برای ساختمان کمونیسم تجدید تربیت نمایند که بدون این کار آغاز ساختمان غیرممکن است. سرتاسر تجربه و آزمون ما نشان می‌دهد که این کار خیلی جدی است و از این رو اذعان به نقش برتر و سروری حزب را باید در نظر داشته باشیم و ما نمی‌توانیم این نکته را ضمن بررسی مسئلهٔ فعالیت و آرایش سازمانی نادیده بگیریم. دربارهٔ چگونگی انجام این کار باید هنوز خیلی صحبت کرد و هم در کمیتهٔ مرکزی حزب و هم در شورای کمیسرهای ملی باید در این باره بگفتگو پرداخت؛ آن فرمانی که دیروز از تصویب گذشت اساسی برای فعالیت سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی است ولی این فرمان در شورای کمیسرهای ملی هنوز راه خود را به اتمام نرسانده است. بزودی این فرمان انتشار خواهد یافت و شما در شکل نهایی و اصلاح‌شده خواهید دید که اظهار مستقیم دربارهٔ برخورد بحزب در آنجا نیست.

اما ما باید بدانیم و بخاطر داشته باشیم که هر گونه قانون حقوقی و واقعی جمهوری شوروی بر این بناست که حزب همه را بر یک پایهٔ اصلی اصلاح و منصوب می‌کند و برپا می‌دارد که عناصر کمونیستی مربوط با پرولتاریا بتوانند با روح خود این پرولتاریا را سرشار و اشباع کنند و آنرا تابع خود نمایند و از شر اغفال و فریب بورژوازی که مدتهاست سعی داریم آنرا ازبین ببریم، آزاد سازند. کمیساریای ملی آموزش و روشنگری دوران مبارزهٔ طولانی را

از سر گذرانده است، سازمان معلمان مدتی مدید با تحول سوسیالیستی مبارزه می‌کرد. در این جامعهٔ معلمان توهمات بورژوایی بویژه قوت گرفته بود و مبارزهٔ طولانی بشکل کارشکنی مستقیم و برمبنای توهمات مصرانه بورژوایی، جریان داشت و ما ناگزیریم یواش یواش و قدم بقدم، موضع و موقعیت کمونیستی را بدست آوریم. برای سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی که بکار آموزش خارج از مدرسه اشتغال دارد و مسئلهٔ این آموزش و روشنگری توده‌ها را حل می‌کند، وظیفهٔ بویژه روشن آنست که با اذعان به رهبری حزبی، این دستگاه عظیم — این ارتش نیم‌ملیونی معلمین را که اینک بخدمت کارگر کمر بسته است، تابع خود سازد و با روح خود سرشار کند و با آتش ابتکارات خود آنرا روشن نماید. کارکنان آموزش و روشنگری و معلمان با روح توهمات و عادات بورژوایی، با روحی که پرولتاریا دشمن و مخالف آنست، تربیت شده بودند و با پرولتاریا هیچ ارتباطی نداشتند. حالا ما باید ارتش جدید معلمان را تربیت کنیم که حتماً با حزب و با ایده‌های آن مربوط بوده و با روح آن اشباع شده باشد، باید توده‌های کارگر را بخود جلب نماید و روح کمونیسم را در آنها تلقین کند، و آنها را به آن کارهایی که کمونیست‌ها می‌کنند علاقمند سازد.

و چون باید با عادات و رسوم و ایده‌های کهنه قطع رابطه کرد، پس در برابر سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی و در برابر کارکنان آن، مهمترین وظیفه مطرح است که باید پیش از هر چیز مورد توجه قرار گیرد. و واقعاً هم اینجا ما با مشکلی روبرو هستیم و آن اینکه چگونه می‌توان جامعهٔ معلمان را که اکثراً بشیوهٔ سابق بار آمده‌اند، با حزبیها، با کمونیست‌ها مربوط ساخت؟ این مسئله‌ای است بسیار دشوار و روی آن باید خیلی خیلی فکر کرد.

ببینیم چگونه باید اینهمه افراد مختلف را، از لحاظ سازمانی با هم مربوط ساخت. برای ما اصولاً در این باره تردید نمی‌تواند باشد که حزب کمونیست باید تفوق و سروری داشته باشد. با این ترتیب،

هدف فرهنگ سیاسی و آموزش سیاسی – تربیت کمونیست‌های واقعی و جدی است که قادرند بر دروغ و توهمات فایق آیند، بتوده‌های زحمتکش کمک نمایند که بر نظام کهنه پیروز شوند و به ایجاد کشور بدون سرمایه‌داران و استثمارگران و بدون ملاکین بپردازند. و چگونه می‌توان این کار را کرد؟ این کار فقط با دارابودن همهٔ معلوماتی که معلمان از بورژوازی به ارث برده‌اند میسر و امکان‌پذیر است. تمام دستاوردهای فنی کمونیسم بدون این کار محال می‌بود و هر گونه آرزویی در این باره پوچ و خیال خام بشمار می‌رفت. و حال این مسئله مطرح است که چگونه می‌توان آنها را – این کارکنان را که عادت ندارند در ارتباط با سیاست، از جمله با سیاست مفید برای ما یعنی با سیاست لازم برای کمونیسم کار کنند، با هم مربوط ساخت. این وظیفه همانطوریکه گفتم وظیفهٔ بسیار دشواری است. و ما در کمیتهٔ مرکزی این مسئله را بررسی می‌کردیم و ضمن بررسی آن سعی داشتیم نتایج حاصله از تجربه و آزمون را در نظر بگیریم و فکر می‌کنیم کنگره‌ای نظیر کنگرهٔ امروز که اینک در آن صحبت می‌کنم، و کنفرانس نظیر کنفرانس شما از این لحاظ حایز اهمیت فراوان خواهند بود. هر کمیتهٔ حزبی بهر مبلغ که سابقاً به او بعنوان فرد متعلق بمحفل معین و سازمان معین نگاه می‌کردند، حالا باید بدیدهٔ دیگر نگاه کند. هر کداهشان متعلق بحزبی هستند که همهٔ کشور و مبارزهٔ جهانی روسیهٔ شوروی علیه نظام بورژوازی را رهبری و اداره می‌کند، و نمایندهٔ طبقهٔ مبارز و حزبی است که بر دستگاه عظیم دولتی حکمفرما و مسلط است و باید حکمفرما باشد. خیلی خیلی از کمونیست‌ها که مکتب کار غیرعلنی و زیرزمینی را بنحوی عالی گذرانده‌اند، در مبارزه آزموده و آبدیده شده‌اند، نمی‌خواهند و نمی‌توانند تماسی اهمیت این تحول، این انتقال را درک کنند که او از آژیتاتور مبلغ برهبر مبلغان، برهبر سازمان عظیم سیاسی مبدل می‌شود. در این ضمن اگر او عنوانی حتی ممکن است عنوان نامأنوسی مثلاً متصدی امور آموزشگاههای ملی را پیدا

کند، این نکته آنقدرها اهمیت ندارد، بلکه مهم آنست که بتواند توده معلمان را رهبری کند.

باید گفت که صدها هزار معلم در حکم دستگاهی است که باید کار را پیش ببرد، مغزها را بکار اندازد، با توهماتی که هنوز هم توده‌ها گرفتار آنند مبارزه کند. میراث فرهنگ سرمایه‌داری که تودهٔ معلمان سرشار از نارساییهای آن است و با وجود این نارساییها نمی‌تواند کمونیستی باشد، در هر حال نمی‌تواند از جلب این معلمان به جرگهٔ کارکنان رشتهٔ روشنگری سیاسی، جلوگیری کند، چونکه این معلمان معلوماتی دارند که بدون آن، ما نمی‌توانیم بهدف خود برسیم.

ما باید صدها هزار افراد لازم را بخدمت آموزش و روشنگری کمونیستی بگماریم. و این همان مسئله‌ای است که در جبهه، در ارتش سرخ ما که دهها هزار نماینده ارتش سابق برای خدمت در آن جلب شده‌اند حل گردیده است. و آنها طی پروسهٔ طولانی، پروسهٔ تجدید تربیت در ارتش سرخ ادغام شدند تا اینکه با پیروزیهای خود آن را ثابت کردند. ما باید در کار فرهنگی و روشنگری خود آنرا سرمشق خود قرار دهیم. البته این کار چندان چشمگیر نیست، ولی حایز اهمیت بیشتری است. وجود هر آژیتاتور و مبلغ برای ما لازم و ضرور است، او وظیفهٔ خود را وقتی انجام می‌دهد که اکیداً با روح حزبی کار می‌کند، اما تنها بحزب اکتفاء نمی‌کند بلکه بخاطر دارد که وظیفه‌اش رهبری صدها هزار معلم، جلب توجه آنها و غلبه بر توهمات کهنهٔ بورژوازی، جلب آنها بکارهایی است که ما انجام می‌دهیم، همچنین تلقین ابعاد گستردهٔ کار ما به آنها است و ما تنها با پرداختن به این کار می‌توانیم این توده را که سرمایه‌داری مختنقش ساخته و از ما جدا می‌کرد، براه راست هدایت نماییم.

و این همان وظایفی است که هر آژیتاتور و مبلغی که در خارج از چارچوب مدرسه کار می‌کند باید در راه انجام آنها بکوشد و نباید این وظایف را از نظر دور دارد. ضمن انجام این وظایف، مشکلات بسیار زیاد عملی پیش می‌آید، و شما باید بکمونیسم کمک

کنید و نماینده و رهبر نه فقط محفلهای حزبی بلکه تمامی حکومت دولتی باشید، حکومتی که در دست طبقهٔ کارگر است.

وظیفهٔ ما درهم شکستن همهٔ مقاومت سرمایه‌داران نه تنها در عرصهٔ نظامی و سیاسی بلکه همچنین در عرصهٔ مسلکی است که از همه عمیق‌تر و شدیدتر است. وظیفهٔ کارکنان رشتهٔ آموزش و روشنگری ما، ایجاد این دگرگونی در توده‌هاست. علاقمندی و اشتیاق آن‌ها به آموزش و روشن شدن و بشناخت کمونیسم، علاقمندی و اشتیاقی که ما شاهد آنیم ضامن پیروزی ما در این عرصه هم هست، گرچه ممکن است، این پیروزی مانند پیروزی در جبهه، به این زودیها بدست نیاید و شاید با دشواری‌های زیاد و حتی گاهی هم با شکست‌هایی روبرو شویم، ولی سرانجام پیروزی با ما خواهد بود.

در پایان می‌خواستم بمطلب دیگری هم اشاره کنم: ممکن است که اصطلاح سازمان کل آموزش و روشنگری سیاسی بدرستی مفهوم نباشد. و چون در این اصطلاح مفهوم «سیاسی» خاطرنشان می‌شود، سیاست در آن عمده‌ترین جا را دارد.

اما سیاست یعنی چه؟ اگر سیاست را به مفهوم سابق بگیریم، احتمال دارد که مرتکب اشتباه بزرگ و سنگین شویم. سیاست — مبارزه میان طبقات است، سیاست — مناسبات پرولتاریاست که در راه آزادی علیه بورژوازی جهانی مبارزه می‌کند. اما مبارزهٔ ما، دو جانبه است. از یکطرف، وظیفه — محو میراث نظام بورژوازی، عقیم گذاشتن تلاشهایی است که در جهت سرکوب حکومت شوروی، تلاشهایی که همهٔ بورژوازی آنرا تکرار می‌کند بعمل می‌آید. تا کنون این وظیفه بیش از همه توجه ما را بخود جلب می‌کرد و مانع آن بود که بوظیفهٔ دیگر، بوظیفه ساختمان بپردازیم. سیاست از زاویهٔ جهان‌بینی بورژوازی گویی از اقتصاد جدا بود. بورژوازی می‌گفت: دهقانان، کار کنید تا امکان زندگی پیدا نمایید، کارگران، کار کنید تا در بازار همهٔ مایحتاج زندگی را بدست آورید تا زندگی کنید، و اما اعمال سیاست اقتصادی بعهدهٔ اربابان شماست. ولی ضمناً باید گفت که چنین نیست. سیاست باید کار خود مردم، کار پرولتاریا

باشد. و در اینجا باید خاطرنشان سازیم که ما نه دهم وقت خود را صرف مبارزه با بورژوازی می‌کنیم. پیروزیهای ما بر ورانگل که دیروز شرح آنها را خواندیم و امروز دربارهٔ آنها و احتمالاً فردا خواهید خواند، نشان می‌دهد که یک مرحلهٔ مبارزه دارد بپایان می‌رسد، و ما با یکعده از کشورهای باختری بصلح نایل آمده‌ایم، و هر پیروزی در جبههٔ جنگ دست ما را برای مبارزهٔ داخلی، برای اجرای سیاست ساختمان کشور آزاد می‌کند. هر گامی که ما را به پیروزی بر عناصر گارد سفید نزدیک می‌سازد بتدریج مرکز ثقل مبارزه را بعرصهٔ سیاست اقتصادی منتقل می‌سازد. تبلیغات تراز قدیم مفهوم کمونیسم را تشریح می‌کند و نمونه‌هایی از آن بیان می‌دارد. اما این تبلیغات تراز قدیم بهیچ دردی نمی‌خورد، چونکه عملاً باید نشان داد که سوسیالیسم را چگونه باید برپا ساخت. سرتاسر تبلیغات باید بر تجربه و آزمون سیاسی ساختمان اقتصادی مبتنی باشد. این عمده‌ترین وظیفهٔ ماست، و اگر کسی بخواهد آنرا بمفهوم سابق کلمه بفهمد، چنین کسی، فرد عقب‌مانده‌ای خواهد بود و نمی‌تواند درمیان توده‌های دهقانان و کارگران بکار تبلیغات بپردازد. در حال حاضر سیاست عمدهٔ ما باید ساختمان اقتصادی کشور باشد تا بتوان مقدار بیشتری غله جمع‌آوری کرد، مقدار بیشتری زغال استخراج نمود و این مسئله را حل کرد که از این مقدار غله و زغال هرچه بهتر استفاده شود تا کسی گرسنه نماند، — چنین است سیاست ما. و تمامی آژیتاسیون و تبلیغات ما باید بر این اساس استوار باشد. باید کمتر حرف زد، چونکه با حرف نمی‌توانید نیازهای زحمتکشان را برآورده سازید. بمحض اینکه جنگ بما امکان دهد مرکز ثقل فعالیت را از مبارزه با بورژوازی، با ورانگل، با عناصر گارد سفید آزاد کنیم، بسیاست اقتصادی خواهیم پرداخت. و در اینجا آژیتاسیون و تبلیغات نقش هر چه روزافزون و بزرگتری ایفاء خواهد کرد.

هر مبلغ باید رهبر دولتی، رهبر همهٔ دهقانان و کارگران در امر ساختمان اقتصادی باشد و او باید بگوید کسی که می‌خواهد

کمونیست باشد لازم است چه چیزهایی بداند، و باید کدام جزوه‌ها و کدام کتابها را مطالعه نماید. و از این راه است که ما اقتصادیات را بهبود خواهیم داد و آنرا گسترده‌تر و اجتماعی‌تر خواهیم کرد، بر میزان تولید خواهیم افزود، بوضع تأمین غله مورد نیاز کشور بهبود خواهیم بخشید، محصولات حاصله را بشیوهٔ صحیح‌تری توزیع خواهیم کرد، بر میزان استخراج زغال خواهیم افزود و صنایع را بدون سرمایه‌داری و دور از روح سرمایه‌داری، احیاء خواهیم نمود.

کمونیسم یعنی چه؟ تمام تبلیغات دربارهٔ کمونیسم باید آنچنان باشد که رهبری عملی امور دولتی انجام گیرد. توده‌های کارگری باید بکار کمونیسم همانند کار خود اشتغال ورزند. این کار بنحو بدی، با هزاران خطاء و اشتباه صورت می‌گیرد. ما این نکته را کتمان نمی‌کنیم، ولی خود کارگران و دهقانان باید با کمک ما، با کمک نسبتاً کم و ناچیز ما دستگاه ما را تنظیم کرده و اصلاح نمایند؛ این دستگاه، دیگر برای ما برنامه، تئوری و وظیفه نبوده، برای ما این کار ساختمان واقعی امروزین است. و اگر ما در جنگ با دشمنانمان شدیدترین شکست‌ها را از آنها خوردیم، در مقابل از آن شکست‌ها درس می‌آموختیم و به پیروزی کامل رسیدیم. و حالا هم ما باید از هر شکستی معلوماتی کسب نماییم و بخاطر داشته باشیم که باید کارگران و دهقانان را با نشان دادن نمونهٔ کار انجام گرفته تعلیم دهیم و باید بپدیده‌های بد در کار خود اشاره کنیم تا در آینده از آنها اجتناب گردد.

از روی نمونهٔ این ساختمان و با تکرار خیلی زیاد آن می‌توانیم از رؤسای بد کمونیست، سازندگان واقعی و مقدم بر همه سازندگان اقتصادیات کشور را بوجود آوریم. ما بهمهٔ هدفهایی که باید برسیم، خواهیم رسید، و همهٔ موانع را که از نظام کهنه برایمان باقی مانده است و نمی‌توان فوراً آنها را از بین برد برطرف خواهیم کرد، باید توده‌ها را تجدید تربیت نمود و تنها آژیتاسیون و تبلیغات است که می‌تواند آنها را تجدید تربیت نماید، باید در درجهٔ اول توده‌ها را با ساختمان زندگی عمومی اقتصادی مربوط ساخت. این کار باید

کار عمده و اساسی برای هر آژیتاتور-مبلغ باشد، و وقتی او این کار را فرا گیرد، موفقیتش در کار تأمین خواهد شد. (کفزدنهای پرشور.)

«بولتن اجلاس سراسر روسیه سازمان‌های آموزش و روشنگری سیاسی (۱ — ۸ نوامبر سال ۱۹۲۰)»، مسکو

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۱، ص ۳۹۸—۴۰۸ ترجمه و چاپ شده است

پیش‌نویس قطعنامهٔ مربوط به «وظایف اتحادیه‌ها و طرق انجام آنها» (۳۰)

کنفرانس بر طبق تصمیمات کنگرهٔ نهم حزب کمونیست روسیه، بار دیگر توجه اتحادیه‌ها را بضرورت اجرای بلاانحراف آنها معطوف می‌دارد و از جمله خاطرنشان می‌سازد که شیوهٔ ضربتی بمفهوم رعایت برنامهٔ واحد اقتصادی که برقراری نوبت معین در کار ساختمان اقتصادی را ایجاب می‌کند، مسلم و حتمی است. در عین حال اکنون بنابه اذعان کنفرانس حزبی سپتامبر سال ۱۹۲۰ انتقال از شیوهٔ ضربتی بشیوهٔ رعایت توازن بویژه در امر اعزام یکسلسله از بهترین نیروهای سازماندهی از اتحادیه‌هائی برای تقویت تمامی شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه بطور کلی، برای بهبود تمامی دستگاه آن، برای سیستماتیزاسیون گستردهٔ کار در همهٔ اتحادیه‌ها و بدین ترتیب تقویت جنبش اتحادیه بطور کلی باید بتدریج ولی بلاانحراف آغاز گردد.

از جمله این شیوه باید در تسکتران (۳۱) بکار برده شود، و تقویت ناموزون آن نسبت به اتحادیه‌های دیگر باید قطع گردد و مقدار اضافی بهترین نیروها، آن شیوه‌های ارتقاء سطح دمکراتیسم و استقلال عمل، شرکت در مدیریت صنایع، گسترش دامنهٔ مسابقات و غیره را که در عمل بهترین نتیجه را داده‌اند، باید بتمامی جنبش اتحادیه‌ای منتقل کند.

کنفرانس با اذعان بضرورت مسلم رشد و توسعه و تقویت شرکت اتحادیه‌ها در مدیریت تولید بر طبق تصمیم کنگرهٔ نهم حزب کمونیست روسیه به شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه مأموریت می‌دهد

بیدرنگ تجربهٔ عملی بهترین اتحادیه‌ها و بنگاهها را از این لحاظ ترازبندی و دستورالعمل هرچه مفصل‌تری تنظیم کند که با کمک آن این تجربه مورد استفادهٔ همهٔ اتحادیه‌ها قرار گیرد و آنها را موظف سازد که با انرژی و نظم و ترتیب بیشتری به استفاده از آن بپردازند. از جمله دربارهٔ جلب کارشناسان.

در ماه نوامبر سال ۱۹۲۰ حداکثر تا هشتم نوامبر نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ در مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۴، جلد ۳۱ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۲، ص ۹ — ۱۰ ترجمه و چاپ شده است

۳

... بود که ما می‌بایستی علیه ورانگل که از طرف
امپریالیستی (۳٤) برسمیت شناخته شده و وسایل عظیم
نظامی و کمک‌های دیگر دریافت کرده بود، مبارزه می ک
ما می‌بایستی برای اینکه هر چه ممکن است زودتر بجنگ
می‌بخشیدیم بتمرکز سریع نیروها دست می‌زدیم تا ضربت قـ
ورانگل وارد آوریم. البته شما می‌دانید که ارتش سرخ چه
خارق‌العاده‌ای از خود نشان داد و بر چنان موانع و چنان استح
مسلط شد که حتی کارشناسان و شخصیت‌های نظامی آنها را رخنه‌نا
و غیرقابل وصول می‌شمردند. آن پیروزی کامل و قاطع و بس
سریع که در برابر ورانگل بدست آمد، یکی از درخشان‌ترین صفح
تاریخ ارتش سرخ است. با این ترتیب، جنگی که عناصر گ
سفید و امپریالیستها بما تحمیل کرده بودند، پایان یافت.

حالا ما می‌توانیم با اطمینان و قاطعیت خیلی بیشتری بکار لاز
ساختمان اقتصادی که برای ما دلپذیر است و از دیرباز ما را بسوی
خود جلب می کند، بپردازیم و مطمئن باشیم که کارفرمایان سرمایه‌دار
به آن سهولتی که در گذشته برایشان میسر بود نخواهند توانست
این کار را عقیم گذارند. ولی بدیهی است که ما باید گوش بزنگ
باشیم. ما بهیچوجه نمی‌توانیم بگوئیم که حالا دیگر در برابر جنگ
تضمین داریم. این کمبود تضمین ابداً از آن لحاظ نیست که ما
هنوز قراردادهای رسمی صلح را در اختیار نداریم. ما نیک می‌دانیم
که بازمانده‌های ارتش ورانگل نابود نشده بلکه در فاصلهٔ نچندان
دور پنهان گردیده‌اند و تحت حمایت و حراست هستند و بکمک
دول سرمایه‌داری احیاء می‌شوند. ما نیک می‌دانیم که سازمانهای
گارد سفید روسی سخت تلاش و تقلا می کنند که بار دیگر واحدهای
جنگی گوناگون تشکیل دهند و در فرصت مناسب آنها را بهمراه
نیروهایی که ورانگل در اختیار دارد برای تهاجم مجدد بروسیه آماده
سازند.

از این رو ما باید در هر حال آمادگی جنگی خود را حفظ کنیم.
ما باید بدون دلگرمی به ضرباتی که تا کنون بر امپریالیسم وارد

جلدی در

، ت ای های بدهید

آورده‌ایم، ارتش سرخ خود را بهر قیمتی شده در حال آمادگی جنگی کامل نگاهداریم و قدرت جنگی آنرا افزایش دهیم. البته معاف کردن بخش معینی از ارتش و ترخیص سریع آن مانع این امر نخواهد شد. ما گمان می‌کنیم تجربهٔ عظیمی که ارتش سرخ و رهبران آن طی دوران جنگ اندوخته‌اند، اکنون برای بهبود کیفیت آن بما کمک خواهد کرد. ما کاری خواهیم کرد که در عین کاهش تعداد نفرات ارتش، هستهٔ اصلی آن چنان حفظ شود که از نظر هزینهٔ نگهداری سنگینی توانفرسا برای جمهوری نداشته باشد و در عین حال با وجود کمتر شدن عدهٔ نفرات ارتش در صورت لزوم بهتر از پیش بتوانیم آنرا بپا داریم و نیروی نظامی بیشتری بسیج کنیم.

و ما یقین داریم که همهٔ دولت‌های همسایه که بسبب پشتیبانی از توطئه‌های نیروهای گارد سفید علیه ما خسارات بسیار متحمل شده‌اند بحد کافی درس غیرقابل انکار از تجربه را در نظر گرفته و برای آشتی‌پذیری ما که همه آنرا نشانهٔ ضعف ما می‌شمردند چنانکه باید و شاید ارزش قایل شده باشند. آنها می‌بایست پس از سه سال تجربه یقین حاصل کنند که وقتی ما حداعلای روحیه پایداری و صلحجویانه از خود نشان می‌دهیم، در عین حال از نظر نظامی نیز آماده هستیم. و هر گونه اقدام بجنگ علیه ما، برای دولی که در چنین جنگی شرکت جویند در قیاس با آنچه در نتیجهٔ جنگ و پس از جنگ بدست خواهند آورد بدتر از شرایطی خواهد بود که می‌توانستند بدون جنگ و قبل از جنگ داشته باشند. این نکته در مورد چند دولت به ثبوت رسیده است. و این موفقیت و دستاورد ماست که از آن چشم نخواهیم پوشید و هیچیک از دولی که ما را احاطه کرده‌اند یا با روسیه تماس سیاسی دارند آنرا فراموش نخواهند کرد. در پرتو این امر مناسبات ما با دولتهای همسایه پیوسته رو به بهبود می‌رود. شما می‌دانید که قرارداد صلح با یکسلسله از کشورهای هممرز روسیه در غرب که سابقاً جزو امپراتوری سابق روسیه بودند و شناسایی استقلال و حاکمیت بی‌قید و شرط خود را از سوی حکومت شوروی، بر وفق اصول بنیادی سیاست ما

کسب کرده‌اند، بطور قطعی امضاء شده است (۳۵). صلح مبتنی بر این پایه‌ها شانس کامل دارد که پایدارتر از چیزی باشد که مطلوب و دلخواه سرمایه‌داران و برخی از دولتهای اروپای غربی است.

در مورد دولت لتونی باید بگویم که زمانی مثل این بود که مناسبات ما را خطر تیرگی تهدید می‌کرد و کار به امکان پیدایش فکر قطع روابط سیاسی، رسید. ولی اتفاقاً گزارش اخیر نمایندهٔ ما در لتونی دال بر آنست که تغییراتی در سیاست روی داده و بسیاری از سوء تفاهمات و انگیزه‌هایی که بحق برای ناخرسندی وجود داشت، از میان رفته است. جداً امید می‌رود که ما در آیندهٔ نزدیک با لتونی روابط اقتصادی محکم بر قرار سازیم — از نظر مبادله کالا با اروپای غربی، لتونی برای ما البته سودمندتر از استونی و دیگر کشورهای هممرز با جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه خواهد بود.

رفقا، این مطلب را نیز باید متذکر شوم که در شرق سیاست ما طی این یکسال بکامیابیهای بزرگی رسیده است. ما باید از تشکیل و تحکیم جمهوریهای شوروی بخارا، آذربایجان و ارمنستان اظهار خوشوقتی کنیم. این جمهوریها نه تنها استقلال کامل خود را احیاء کرده‌اند، بلکه زمام حکومت را نیز در آنها کارگران و دهقانان بدست گرفته‌اند. وجود این جمهوریها گواه و مؤید آنست که اندیشه‌ها و اصول حکومت شوروی مفهوم و بی‌درنگ تحقق‌پذیرند آنهم نه تنها در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی که پایگاه اجتماعی چون پرولتاریا دارند، بلکه در کشورهایی هم که دهقانان چنین پایگاهی را تشکیل می‌دهند. اندیشهٔ شوراهای دهقانی پیروز شده است. انتقال حکومت بدست دهقانان تأمین است؛ زمین و وسایل تولید در دست آنهاست. مناسبات دوستانه میان جمهوری‌های دهقانی شوروی و جمهوری سوسیالیستی روسیه در پرتو نتایج عملی سیاست ما تثبیت شده است.

ما همچنین می‌توانیم از امضای قریب‌الوقوع قرارداد با ایران اظهار خوشوقتی کنیم، و چون منافع بنیادی همهٔ خلقهایی که از

ستم امپریالیسم در رنج و عذابند با همدیگر مطابقت دارد، لذا مناسبات دوستانهٔ ما با این کشور تأمین است (۳۶).

ما باید برقراری و تحکیم روزافزون مناسبات دوستانه با افغانستان و از آنهم بیشتر با ترکیه را خاطرنشان سازیم. در مورد دولت اخیر، کشورهای آنتانت تمام تلاشهای خود را بکار می‌بردند تا استقرار هر گونه مناسبات عادی میان ترکیه و کشورهای اروپای غربی را غیرممکن سازند. این امر در سایه تحکیم پایه‌های حکومت شوروی، بیش از پیش موجباتی فراهم می‌سازد، که علیرغم تمام ضدیت‌ها و دسیسه‌های بورژوازی و علیرغم ادامهٔ وجود کشورهای بورژوازی پیرامون روسیه، اتحاد و مناسبات دوستانه روسیه با ملل ستمدیده خاورزمین تحکیم می‌یابد، زیرا مهمترین مسئله در تمامی سیاست عبارتست از زورگویی امپریالیستی نسبت بخلقهایی که سعادت نداشته‌اند در جرگهٔ فاتحان قرار گیرند. همین سیاست جهانی امپریالیسم است که موجبات نزدیکی و اتحاد و دوستی همهٔ خلقهای ستمدیده را فراهم می‌آورد. و کامیابی ما در این زمینه در غرب نیز در قبال دول اروپایی‌تر نشان می‌دهد که پایه‌های کنونی سیاست خارجی ما درست است و روند بهبود وضع بین‌المللی ما بر بنیاد استوار قرار دارد. ما اطمینان داریم که با ادامهٔ سیاست صلحدوستانهٔ خود و گذشت‌هایی که قایل خواهیم شد (و باید قایل شویم تا از جنگ اجتناب ورزیم)، علیرغم تمام دسایس و نقشه‌های امپریالیست‌ها که البته همیشه می‌توانند این یا آن دولت را بستیز با ما برانگیزند، علیرغم همهٔ اینها مشی اساسی سیاست ما از یکسو و منافع بنیادی ناشی از سرشت سیاست امپریالیستی از سوی دیگر، تأثیر خود را می‌بخشند و جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و شمار روزافزون از دول همجوار آنرا بیش از پیش وامی‌دارند تا پیوندهای محکمتری با یکدیگر برقرار سازند. و این وثیقه‌ای است برای آنکه ما بتوانیم خود را بطور اساسی وقف ساختمان اقتصادی کنیم و مدتی طولانی‌تر با خاطری آرام و با استواری و اطمینان مشغول کار شویم.

همچنین باید بگویم که در حال حاضر با انگلستان دربارهٔ امضای

قرارداد بازرگانی مذاکره می‌شود. متأسفانه این مذاکرات بسی بیش از تمایل و دلخواه ما بطول انجامیده است، ولی تقصیر بهیچوجه از ما نیست. در همان ماه ژوئیه که دولت انگلیس در لحظهٔ بزرگترین کامیابی نیروهای شوروی متن قراردادی را که امکان برقراری روابط بازرگانی را تأمین می‌کرد رسماً بما پیشنهاد کرد و ما موافقت کامل خود را ابراز داشتیم، ولی از آن هنگام تا کنون مبارزه میان جریانهای درون دولت انگلیس و درون کشور انگلستان، جلوی این کار را گرفته است (۳۷). ما تزلزلات دولت انگلیس و تهدیدهای آنرا دایر بقطع کامل تماس با ما و اعزام بیدرنگ ناوگان خود به پتروگراد می‌بینیم. ما اینها را دیده‌ایم، ولی این وضع را هم دیدیم که در قبال چنین تهدیدی چگونه سراسر انگلستان از «کمیته‌های عمل» (۳۸) پوشیده می‌شد. ما دیدیم که چگونه تندروترین هواداران جریان اپورتونیستی و رهبران آنان زیر فشار کارگران مجبور شدند این سیاست بکلی «خلاف قانون اساسی» یعنی سیاستی را در پیش گیرند که خودشان دیروز آنرا محکوم می‌کردند. معلوم شد که نیروی فشار و آگاهی توده‌های زحمتکش، علیرغم تمام پیشداوریهای منشویکی که تا کنون بر جنبش سندیکایی انگلستان فرمانروا بود، راه را چنان هموار کرده بود که شاخ سیاست جنگ‌طلبانهٔ امپریالیست‌ها را می‌شکست. حالا نیز ما ضمن ادامهٔ سیاست مسالمت‌آمیز خود با طرحی که دولت انگلیس در ماه ژوئیه پیشنهاد کرده است موافقیم و حاضریم قرارداد بازرگانی را بیدرنگ امضاء کنیم، و اگر این قرارداد تا کنون امضاء نشده است گناه آن فقط بگردن آن جریانها و گرایشها در محافل زمامدار انگلیس است که می‌خواهند از انعقاد قرارداد بازرگانی جلوگیری کنند و نه فقط برخلاف ارادهٔ اکثریت کارگران بلکه حتی برخلاف ارادهٔ اکثریت بورژوازی انگلیس بار دیگر دست خود را برای هجوم به روسیهٔ شوروی باز نگاهدارند. راستی، تقصیران امر بگردن آنهاست.

هر قدر این سیاست در برخی محافل متنفذ انگلستان، در محافل سرمایهٔ مالی و امپریالیستها بیشتر ادامه یابد وخامت وضع مالی را

بیشتر حدت می‌دهد و عقد نیمچه‌قرارداد میان انگلستان بورژوایی و جمهوری شوروی را که اکنون ضرورت دارد بیشتر بتعویق می‌اندازد و امپریالیستها را به لحظه‌ای که مجبور شوند بجای نیمچه‌قرارداد، یک قرارداد کامل را بپذیرند، نزدیکتر می‌کند.

رفقا، من باید بگویم که در پیوند با این قرارداد بازرگانی با انگلستان، مسئله‌ای مطرح است که یکی از بزرگترین مسائل را در سیاست اقتصادی ما تشکیل می‌دهد و آنهم مسئله امتیازهاست. قانون مصوب ۲۳ نوامبر سال جاری دربارهٔ امتیازها در شمار مهمترین قوانینی است که طی دوران مورد گزارش توسط حکومت شوروی وضع شده است. شما همه البته با متن این قانون آشنا هستید و میدانید که ما اکنون در تکمیل آن، اسنادی منتشر ساخته‌ایم که می‌تواند کاملترین اطلاعات را دربارهٔ این مسئله در اختیار همهٔ نمایندگان کنگرهٔ شوراها قرار دهد. ما جزوه‌ای انتشار داده‌ایم که علاوه بر متن این قانون، فهرستی از مهمترین موارد امتیازها یعنی امتیازهای مربوط به خواربار و جنگلها و معادن را نیز در بر دارد. تدابیری اتخاذ کرده‌ایم که متن این قرارداد هر چه زودتر در کشورهای اروپای غربی انتشار یابد و امیدواریم که سیاست ما دربارهٔ امتیازها از نظر عملی نیز قرین موفقیت باشد. ما بهیچوجه خطراتی را که این سیاست برای جمهوری سوسیالیستی شوروی و آنهم برای یک کشور ضعیف و عقب‌مانده در بر دارد، نادیده نمی‌گیریم. تا زمانی که جمهوری شوروی ما بصورت جزیره‌ای تنها در احاطهٔ سراسر جهان سرمایه‌داری است، این تصور که استقلال اقتصادی ما کامل باشد و این یا آن خطر ما را تهدید نکند پندارباقی و خیالپردازی کاملاً مضحک خواهد بود. البته تا زمانی که یک چنین تناقضات بنیادی بر جاست، خطرات هم باقی خواهد بود و هیچ راه گریزی از آن وجود نخواهد داشت. ما فقط باید روی پای خود محکم به‌ایستیم تا این خطرات را از سر بگذرانیم و بتوانیم خطرات مهمتر را از خطرات کم‌اهمیت‌تر تمییز دهیم و خطرات کم‌اهمیت‌تر را بر خطرات مهمتر مرجح شماریم.

چندی پیش اطلاع حاصل کردیم که در کنگرهٔ ولایتی شوراهای آرزاماس در استان نیژه گورودسکایا، یک دهقان غیرحزبی دربارهٔ امتیازها گفت: «رفقا، شما را بکنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه میفرستیم و اعلام میداریم که ما دهقانان حاضریم سه سال دیگر هم در گرسنگی و سرما بسر بریم و هر کاری که لازم باشد انجام دهیم ولی شما وطن ما روسیه را برای خاطر امتیازها نفروشید». من از وجود چنین روحیاتی که رواج بسیار و بسیار گستردهای دارد، فوق‌العاده خوشوقتم و تصور می‌کنم که همین شاخص برای ماست که تودهٔ زحمتکش غیرحزبی، آنهم نه تنها کارگران بلکه همچنین دهقانان، طی این سه سال در زمینهٔ سیاسی و اقتصادی به تجربه‌ای رسیده‌اند که به آنها امکان می‌دهد و وادارشان می‌سازد تا ارزش رهایی خویش را از چنگ سرمایه‌داران، برتر از هر چیز بدانند و هر گاهی را که خطرات احتمالی جدید بمفهوم احیای سرمایه‌داری، در پی داشته باشد، با دقتی سه چندان مراقب باشند و با بدگمانی فوق‌العاده بدان بنگرند. تردید نیست که ما بدینگونه اظهارات با تمام دقت گوش می‌کنیم، ولی باید بگوییم که هیچگونه صحبتی از فروختن روسیه بسرمایه‌داران در میان نیست، سخن بر سر امتیاز است، و هر قراردادی هم دربارهٔ امتیاز بمدت معین و توافق معین مشروط و با انواع تضمین‌ها همراه است و این تضمین‌ها بدقت سنجیده شده و باز هم به اتفاق شما در همین کنگره و در هر جلسهٔ بعدی دیگر بارها سنجیده و پیرامون آن بحث خواهد شد و لذا این قرارداد-های موقت شباهتی بفروش ندارد. راستی، این قراردادها هیچ وجه مشترکی با فروش روسیه ندارد، ولی گذشت اقتصادی معینی در قبال سرمایه‌داران هستند تا بدین سان امکان یابیم ماشین‌ها و لکوموتیوهای لازم را که بدون آنها نمی‌توانیم ببازسازی اقتصاد خویش تحقق بخشیم، هر چه زودتر بدست آریم. ما حق نداریم نسبت به هیچ امری که بتواند ولو اندکی هم شده به بهبود وضع کارگران و دهقانان کمک کند، بی اعتناء باشیم.

باید حداعلای مساعی ممکن را برای تجدید سریع روابط بازرگانی

بکار برد. مذاکرات ما اکنون بر پایهٔ سوازین نیمه قانونی انجام می گیرد. تعداد لکوموتیوها و ماشین‌هایی که سفارش میدهیم بهیچوجه کافی نیست، ولی سفارش آنها را آغاز کرده‌ایم. اگر مذاکرات ما برپایهٔ سوازین قانونی انجام گیرد، این امکانات را بمیزان عظیمی افزایش خواهیم داد. ما بکمک صنایع به خیلی چیزها دست خواهیم یافت و آنهم در مدتی کوتاهتر، ولی حتی در صورت کامیابی زیاد هم، این مدت سالها و چندین سال خواهد بود. باید بخاطر داشت که اگرچه اکنون به پیروزی جنگی و بصلح دست یافته‌ایم، ولی از سوی دیگر تاریخ بما می‌آموزد که هیچ مسئلهٔ بزرگ، هیچ انقلابی، جز از رهگذر یکسلسله جنگ بفرجام نرسیده است. و ما این درس را فراموش نمی کنیم. اکنون فکر جنگ علیه خودمان را از سر یکسلسله از دول نیرومند انداخته‌ایم، ولی این جریان زیاد بطول خواهد انجامید یا نه، مطلبی است که نمی‌توانیم تضمین کنیم. باید آماده بود که ددمنشان امپریالیست از پی اندک تغییری در اوضاع و احوال، بار دیگر بر ما بتازند. باید برای مقابله با این وضع آماده بود. بدین جهت باید پیش از هر چیز اقتصاد را بازسازی و بر بنیاد استوار قرار داد. بدون تهیه تجهیزات برای اقتصاد، بدون وارد کردن ماشین از کشورهای سرمایه‌داری، تحقق سریع این امر میسر نخواهد بود. در این زمینه مضایقه‌ای نخواهد بود که سرمایه‌داران سود زیادتری بچنگ آورند، همینقدر باشد که این بازسازی تحقق پذیرد. باید کاری کرد که کارگران و دهقانان روحیاتشان مانند آن دهقانان غیرحزبی باشد که گفته‌اند از فداکاری و تحمل محرومیت‌ها ترسی نخواهند داشت. آنها ضمن درک خطر مداخلهٔ سرمایه‌داران، از نظر احساساتی بموضوع امتیاز برخورد نمی کنند، بلکه آنرا ادامهٔ جنگ میدانند که فقط مرکز ثقل مبارزه بی‌امان آن از یک عرصه به عرصهٔ دیگر منتقل شده است و این امر را ممکن می‌شمارند که بورژوازی برای احیای سرمایه‌داری کهنه تلاشهای تازه‌ای بکار برد. این بسیار عالی و تضمینی است براینکه مراقبت و حراست از منافع ما فقط کار ارگانهای حکومت شوروی نباشد، بلکه هر کارگر و دهقان نیز در آن شرکت داشته باشند. و آنگاه

خاطرجمع خواهیم بود و می‌توانیم حراست منافع خویش را، حتی هنگام اجرای مفاد قراردادهای امتیاز، بر چنان بنیادی استوار سازیم که با تکیه بر آن از بازگشت حکومت سرمایه‌داران، سخنی هم درمیان نمیتواند باشد. بدین سان این خطر را بحداقل خواهیم رساند، شدت چنین خطری از خطر جنگ کمتر خواهد بود، این امر تجدید جنگ را دشوار خواهد ساخت و امکان بیشتری به ما خواهد داد تا در مدتی کوتاهتر، در طول سالهایی کمتر (سخن بر سالهای نسبتاً طولانی است) به بازسازی و پیشبرد اقتصاد خود تحقق بخشیم.

رفقا، اینک وظایف اقتصادی، جبههٔ اقتصادی باز هم و باز هم بعنوان مهمترین جبهه و بعنوان جبههٔ اصلی جلوی ما قرار می گیرد. من ضمن بررسی مطلب قانونگذاری که دربارهٔ آن باید بشما گزارش بدهم، یقین حاصل کردم که اکثریت عظیم اقدامات و مصوبات هم شورای کمیسرهای ملی و هم شورای دفاع (۳۹) اکنون عبارت از اقدامات علیحده، جزیی و اغلب اقدامات کوچک مربوط با این فعالیت اقتصادی است. شما البته انتظار آنرا ندارید که من این اقدامات را یکی یکی بشمارم. این کار بی‌نهایت ملال‌آور می‌بود و ابداً جالب نخواهد بود. فقط می‌خواستم یادآور شوم که ما ابداً بار اول نیست که این جبههٔ کار را در درجهٔ اول قرار می‌دهیم. قطعنامه‌ای را بیاد بیاوریم که کمیتهٔ اجرائیهٔ سرکزی سراسر روسیه در تاریخ ۲۹ آوریل سال ۱۹۱۸ صادر کرد*. و این دورانی بود که صلح برست، صلح تحمیلی بما روسیه را از لحاظ اقتصادی تقسیم کرد و ما با شرایط فوق‌العاده سنگین قرارداد بی‌اندازه ددمنشانه روبرو شدیم. آنوقت امکان امیدواری به تنفس فراهم شد که شرایطی برای تجدید فعالیت مسالمت‌آمیز اقتصادی برای ما ایجاد می کرد. و حالا — اقلاً حالا می‌دانیم که آن صلح بسیار کوتاه‌مدت بود، — کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه در قطعنامه ۲۹ آوریل تمام توجه خود را به این ساختمان اقتصادی معطوف داشت. این قطعنامه که آنرا لغو نکرده و همچنان

---

* رجوع شود به جلد ۸، ص ۷۹ — ۸۳. ه. ت.

قانون ساست، برای ارزیابی چگونگی برخورد ما به این وظیفهٔ چشم‌انداز راستین می‌دهد که حالا برای کار ما، برای انجام و بپایان رساندن آن به چه چیز بیشتر باید توجه کرد.

با بررسی این قطعنامه معلوم می‌شود، بسیاری از مسائل که ما باید حالا روی آنها زحمت بکشیم حتی در آوریل سال ۱۹۱۸ کاملاً مشخص و مؤکد و بقدر بسیار جدی مطرح شده بود. با بخاطر آوردن این نکته می‌گوییم: تکرار، مادر آموزش و تعلیم است. و ما از اینکه این حقایق اصلی ساختمان اقتصادی را حالا تکرار می‌کنیم، شرمنده نیستیم. ما باز هم بارها آنرا تکرار خواهیم کرد، ولی ببینید میان آن اعلام اصول تجریدی که در سال ۱۹۱۸ عنوان شد و آن کار اقتصادی که حالا دیگر عملاً آغاز گردیده است، چه فرقی هست. و با وجود دشواریهای عظیم و بهم خوردن مداوم کار ما، هرچه نزدیکتر و مشخص‌تر با طرح عملی وظایف اقتصادی برخورد می‌کنیم. ما باز هم بارها و بارها تکرار خواهیم کرد. بدون تکرار بسیار زیاد، بدون برخی بازگشت بعقب، بدون رسیدگی، بدون اصلاحاتی، بدون کاربرد شیوه‌های جدید، بدون تحمل زحمت زیاد برای متقاعد ساختن عناصر عقب‌مانده و فاقد آمادگی، این ساختمان امکان ندارد.

حالا جان کلام در لحظهٔ سیاسی این است که ما درست دوران تحول و انتقال و برخی پیچ و خم‌ها — دورانی را می‌گذرانیم که در آن از جنگ بمرحلهٔ ساختمان اقتصادی وارد می‌شویم. این کار سابقاً هم بوده ولی چنین ابعاد گسترده‌ای بخود ندیده بود. و این وضع باید بازهم و باز هم برای ما یادآور آن باشد که وظایف سیاسی عمومی حکومت شوروی کدام است و خودویژگی این انتقال در چیست. دیکتاتوری پرولتاریا موفقیت‌آمیز بوده، چونکه توانست اجبار را با اقناع توأم سازد. دیکتاتوری پرولتاریا از اجبار و از اعمال شدید و قاطع و بی‌امان اجبار دولتی نمی‌ترسد، زیرا طبقهٔ پیشرو که بیش از همه مورد ستم سرمایه‌داری بود، حق دارد این اجبار را عملی سازد، چونکه آنرا در جهت علایق و منافع همهٔ زحمتکشان و استثمارشوندگان عملی می‌سازد و چنان وسایلی برای اجبار و اقناع دارد که هیچکدام از طبقات

پیشین با وجود اینکه امکان فراوان غیرقابل مقایسه‌ای برای تبلیغ و تهییج داشتند، دارا نبودند.

اگر مسئله مربوط به تجربهٔ سه‌سالهٔ ما مطرح شود (زیرا ترازبندی نتایج یکسال در برخی از مواد بنیادی دشوار است)، اگر این مسئله را پیش خود مطرح سازیم که علت پیروزی‌های ما بر دشمنان بمراتب قوی‌تر در نهایت امر چه بوده است، باید در پاسخ گفت: علت آن بود که در سازماندهی ارتش سرخ، پیگیری و قاطعیت رهبری پرولتاریا به اتفاق دهقانان زحمتکش علیه همهٔ استثمارگران بنحو عالی عملی شده بود. این کار چگونه عملی شد؟ علت چیست که تودهٔ عظیم دهقانی با چنین رغبتی به این کار تن در داد؟ برای آنکه با وجود غیرحزبی بودن اکثریت قریب به اتفاقش، یقین داشت که راه نجات دیگری جز پشتیبانی از حکومت شوروی وجود ندارد. تودهٔ دهقانی نه از روی کتاب، نه بر اثر تبلیغات بلکه از روی تجربه به این نکته یقین حاصل نمود. تجربه و آزمون جنگ داخلی و از جمله اتحاد منشویک‌ها و اس‌ارهای ما که بخصوصیات اصلی اقتصاد خرده‌دهقانی نزدیکی بیشتری دارد آنرا متقاعد ساخت. تجربهٔ اتحاد این احزاب خرده‌مالکان با مالکین و سرمایه‌داران و همچنین تجربهٔ کلچاک و دنیکین تودهٔ دهقانی را متقاعد ساخت که هیچگونه حد وسط امکان ندارد و سیاست صراحت و بی‌ریایی شوروی، سیاست راستین است، رهبری آهنین پرولتاریا یگانه وسیله‌ای است که دهقانان را از استثمار و جور و ستم نجات می‌دهد. و تنها بدین علت که توانستیم دهقانان را به این نکته متقاعد سازیم، تنها به این جهت سیاست اجبار ما برپایهٔ این اعتقاد محکم و مسلم، چنین موفقیت عظیم پیدا کرد.

حالا ما باید بیاد داشته باشیم که با انتقال به جبههٔ کار، همان وظیفه‌ای که هنگام جنگ با افراد گارد سفید بعهده داشتیم و شاهد آنچنان شور و هیجان و آن چنان کاربرد نیرو و انرژی از طرف تودهٔ کارگری-دهقانی بودیم که در دیگر کشورها در جریان هیچ جنگی نبوده و نمی‌توانست باشد در شرایط جدید، در مقیاس گسترده‌تری پیش روی ما قرار می‌گیرد. دهقانان غیرحزبی نظیر

آن دهقان آرزاماسی که قبلاً از او نقل‌قول کردم واقعاً از روی مشاهدات و آشنایی با زندگی یقین حاصل کرده‌اند استثمارگران دشمن بی‌امان هستند و حکومت بی‌امان می‌خواهد که آنها را سرکوب نماید. و ما تودهٔ آنچنان عظیم مردم را که سابقه نداشت به برخورد آگاهانه بجنگ و بکمک مجدانه به آن جلب کردیم. سازگاری با شرایط جنگ و درک آن توسط کارگران حزبی و غیرحزبی و دهقانان غیر حزبی (تودهٔ دهقانی اکثراً غیرحزبی است) در هیچ رژیم سیاسی یک دهم آنچه در شرایط حکومت شوروی هست، وجود نداشت. و این اساس و پایهٔ آن بود که بالاخره ما بر دشمن نیرومند فایق آمده و پیروز شدیم. در اینجا صحت یکی از عمیق‌ترین احکام مارکسیسم که در عین حال بسیار ساده و مفهوم است، به ثبوت می‌رسد. هرچه دامنهٔ اقدامات تاریخی بیشتر، و ابعاد آن گسترده‌تر باشد عدهٔ افرادی که در این اقدامات شرکت می‌کنند بیشتر است، و برعکس، دگرگونیها و تحولاتی که ما می‌خواهیم ایجاد نماییم هر چه عمیق‌تر باشد، باید بهمان قدر میزان علاقه و توجه و برخورد آگاهانه به آنرا بالا برد و ملیونها و دهها ملیون افراد جدید را بضرورت آن متقاعد ساخت. و بالاخره انقلاب ما بدان علت همهٔ انقلابها را خیلی پشت سر گذاشت که دهها ملیون نفر از آنهایی که سابقاً بساختمان دولتی علاقه‌ای نشان نمی‌دادند توسط حکومت شوروی برای شرکت مجدانه در این ساختمان جلب شدند. حالا از این طرف به مسئلهٔ وظایف جدید که در برابر ما مطرحند و در این مدت ده‌ها و صدها تصویبنامه علیحده حکومت شوروی جلوی چشم شما صادر شده و نه دهم کار شورای کار و دفاع را تشکیل دادند (در این باره بعداً صحبت خواهد شد) و شاید بیش از نصف کار شورای کمیسرهای ملی را گرفته است، — بمسئلهٔ وظایف اقتصادی: دربارهٔ تدوین برنامهٔ واحد اقتصادی، تجدید سازمان خود اصول بنیادی اقتصاد روسیه، اصول بنیادی اقتصاد خرده‌دهقانی برخورد کنیم. اینها وظایفی هستند که جلب تمام اعضای اتحادیه‌ها را بدون استثناء به این کار کاملاً جدید که در دوران سرمایه‌داری بکلی با آنها بیگانه بود، ایجاب می‌کنند. حالا این سئوال را مطرح سازید که آیا در اینجا آن شرط

پیروزی سریع و مسلمی که در دوران جنگ بوجود آمد، آن شرطی که عبارت از جلب توده‌ها بکار است، وجود دارد؟ آیا آنها، اعضای اتحادیه‌ها و اکثریت غیرحزبیها بضرورت شیوه‌های جدید کار ما، وظایف خطیر ساختمان اقتصادی ما یقین حاصل کرده‌اند؟ آیا بهمهٔ اینها همانطوریکه یقین حاصل کرده بودند همه چیز را برای جنگ بدهند و همه‌چیز را برای پیروزی در جبههٔ جنگ فدا کنند، یقین حاصل کرده‌اند؟ اگر مسئله اینطور مطرح شود آنوقت شما ناگزیر باید بگویید: مسلماً خیر. آنها ابداً آنقدریکه لازم و ضرور است به آن یقین حاصل نکرده‌اند.

جنگ کاری بود که طی صدها و هزاران سال مفهوم و عادی بود. اقدامات سابق تعدی و ستم و ددمنشی ملاکی آنقدر عیان و آشکار بود که متقاعد ساختن مردم آسان بود، و حتی متقاعد ساختن دهقانان مناطق دورافتاده بسیار غله‌خیز که کمترین رابطه را با صنایع دارند، به این نکته که ما در راه منافع زحمتکشان جنگ می‌کنیم اشکالی نداشت و بدین ترتیب تقریباً در همه شور و هیجان ایجاد نمود. نیل به این هدف که توده‌های دهقانی و اعضای اتحادیه‌ها اکنون به این وظایف پی برده و بفهمند که زندگی بشیوهٔ قدیم ممکن نیست و استثمار سرمایه‌داری هر اندازه هم طی ده‌ها سال ریشه دوانده باشد باید آنرا ریشه‌کن ساخت، دشوارتر خواهد بود. باید کوشش کرد که همه بفهمند که روسیه مال ماست و ما توده‌های کارگری و دهقانی با فعالیت خود، با انضباط سخت و مؤکد کار خود، فقط ما می‌توانیم شرایط قدیم اقتصادی موجودیت را دگرگون سازیم و برنامهٔ عظیم اقتصادی را بموقع اجرا در آوریم. غیر از این راه نجاتی وجود ندارد. ما از کشورهای سرمایه‌داری عقب هستیم و عقب خواهیم بود و اگر موفق به احیاء اقتصاد خود نشویم منکوب خواهیم شد. از این رو حقایق قدیمی که همین حالا بشما یادآور شدم، حقایق قدیم دربارهٔ اهمیت وظایف سازماندهی، دربارهٔ انضباط کار، دربارهٔ نقش بی‌نهایت زیاد اتحادیه‌ها که از این لحاظ کاملاً جنبهٔ فوق‌العاده دارد چونکه سازمان دیگری نیست که توده‌های وسیع مردم را متحد سازد، — این حقایق قدیمی

را نه تنها باید تکرار کنیم بلکه باید با تمام قوا بفهمیم که دوران انتقال از وظایف جنگی بوظایف اقتصادی فرا رسیده است.

ما در ساحهٔ جنگی موفقیت کامل داشتیم، و حالا ما باید مقدمات چنین موفقیتی را در انجام وظایف دشوارتر که از اکثریت عظیم کارگران و دهقانان شور و فداکاری طلب می‌کنند فراهم سازیم. باید صدها میلیون نفر را که نسل اندر نسل در شرایط بردگی و جور و ستم، در شرایط سرکوب هر گونه استقلال عمل زندگی می‌کردند، میلیونها کارگر که عضو اتحادیه‌ها هستند ولی از لحاظ سیاسی هنوز ناآگاهند و عادت ندارند خود را صاحبکار ببینند بوظایف جدید متقاعد نمود؛ باید آنها را نه برای مقاومت در برابر حکومت بلکه برای پشتیبانی و برای انجام اقدامات حکومت کارگری خود، برای انجام آنها تا آخر، متشکل کرد. این انتقال توأم با دشواریهایی است، و این امر از نقطهٔ نظر فورمولبندی ساده، وظیفهٔ جدیدی شمرده نمی‌شود. ولی این وظیفهٔ جدیدی است چونکه حالا وظیفهٔ اقتصادی برای نخستین بار مقیاس توده‌ای بخود می‌گیرد و ما باید به این نکته پی برده و بخاطر داشته باشیم که جنگ در جبههٔ اقتصادی سخت‌تر و طولانی‌تر خواهد بود و برای کسب پیروزی در این جبهه باید عدهٔ بیشتری از کارگران و دهقانان، افرادی مبتکر و جدی و فداکار ببار آورد. و این کار امکان‌پذیر است — تجربهٔ ساختمان اقتصادی که اندوخته‌ایم حاکی از تأیید آنست، چونکه درک فلاکت و سرما و گرسنگی و هرگونه محرومیت‌ها در رابطه با کمبود نیروهای مولده عمیقاً در ذهن توده رسوخ کرده است. ما باید تمام توجه خود را معطوف آن داریم که تمام آژیتاسیون و تبلیغات از علایق سیاسی و نظامی بمسیر ساختمان اقتصادی بیفتد. ما بارها این نکته را اعلام می‌کردیم، ولی هنوز کافی نبود، و من تصور می‌کنم که از آن اقداماتی که امسال حکومت شوروی انجام داده است ایجاد بوروی مرکزی تبلیغات تولیدی در جنب شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه و توأم ساختن آن با کار کمیتهٔ کل آموزش و روشنگری سیاسی، تأسیس روزنامه‌های اضافی بر پایهٔ برنامهٔ تولیدی نه تنها با عطف توجه به تبلیغات تولیدی

بلکه همچنین سازماندهی آن در مقیاس سراسری کشور، بویژه متمایز است.

ضرورت سازماندهی آن در مقیاس سراسری کشور ناشی از تمامی ویژگیهای لحظهٔ سیاسی است. این کار هم برای طبقهٔ کارگر و هم برای اتحادیه‌ها و هم برای دهقانان ضرورت دارد؛ این بزرگترین ضرورت دستگاه دولتی ماست که برای نیل به این هدف ابداً مورد استفاده کافی قرار نگرفته است. در کشور ما اطلاع از اینکه چگونه باید صنایع را اداره کرد و چگونه باید توده‌ها را علاقمند ساخت، اطلاعات کتابی در این باره هزار بار بیش از کاربرد این اطلاعات در عمل و پراتیک است. ما باید کاری کنیم که همهٔ اعضای اتحادیه‌ها بدون استثناء در امر تولید ذینفع باشند و بدانند که روسیهٔ شوروی تنها با افزایش تولید، ازدیاد بازده کار قادر خواهد بود پیروز شود. و تنها از این راه روسیهٔ شوروی آن شرایط وحشتناکی را که در آن بسر می‌برد، آن قحطی و سرما را که حالا از سر می‌گذراند ده سال کوتاه خواهد کرد. با عدم درک این وظیفه ممکن است همه نابود شویم، چونکه بعلت ضعف دستگاه‌مان باید عقب‌نشینی کنیم، زیرا سرمایه‌داران در هر فرصتی می‌توانند پس از آنکه قدری استراحت کردند، دوباره بجنگ بپردازند و ما آنوقت قادر به ادامهٔ این جنگ نخواهیم بود. آنوقت قادر نخواهیم بود فشار توده‌های میلیونی خود را نشان دهیم و در این واپسین جنگ شکست خواهیم خورد. مسئله حالا همانا چنین مطرح است، — سلسلهٔ جنگهای طولانی تا کنون سرنوشت همهٔ انقلابها، همهٔ انقلابهای کبیر را تعیین می‌کرد. انقلاب ما هم چنین انقلاب کبیری است. ما مرحله‌ای از جنگها را تمام کردیم و باید برای مرحلهٔ دوم آنها آماده شویم؛ ما نمی‌دانیم که این مرحله کی فرا خواهد رسید، و باید کاری کرد که آنوقت که فرا می‌رسد، ما تفوق داشته و در سطح عالی باشیم. و از این روست که نباید از اقدامات اجباری صرفنظر کنیم و نه فقط از این جهت که دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ می‌کنیم که هم تودهٔ دهقانان و کارگران غیر حزبی آنرا فهمیده و درک کرده‌اند و همه از دیکتاتوری پرولتاریای ما

اطلاع دارند و این دیکتاتوری برایشان وحشتناک نیست و باعث ترس و هراس آنها نمی‌شود، آنها در سیمای این دیکتاتوری حامی و پشتیبان، دوام و استحکام می‌بینند یعنی آنچیزی که می‌توانند آنرا در برابر ملاکین و سرمایه‌داران قرار دهند، و بدون آن نمی‌توان پیروز شد.

این آگاهی، این اعتقاد دربارهٔ وظایف نظامی و سیاسی را که حالا دیگر در رگ و خون تودهٔ دهقانی رسوخ کرده است همچنین باید بوظایف اقتصادی انتقال داد. این انتقال ممکن است یکباره صورت نگیرد و ممکن است بدون برخی تزلزلات و بازگشت شل و ولی سابق و ایدئولوژی خرده‌بورژوایی صورت نگیرد. باید با کوشش و اهتمام هرچه بیشتری دنبال این کار را گرفت و بخاطر داشت که ما دهقانان غیرحزبی و اعضای کم‌آگاه اتحادیه‌ها را متقاعد خواهیم ساخت چونکه حق بجانب ماست، چونکه رد این نکته که ما در مرحلهٔ دوم جنگ‌ها بدون نوسازی زندگی اقتصادی بر دشمنان خود غلبه نخواهیم کرد، امکان‌پذیر نیست؛ بیایید کاری کنیم که ملیونها نفر آگاهانه‌تر به جنگ در جبههٔ اقتصادی برخورد کنند. و این وظیفه بوروی مرکزی تبلیغات تولیدی است، این وظیفهٔ شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه، این وظیفه همهٔ کارکنان حزبی و همه و هر یک از دستگاههای حکومت شوروی است، این وظیفهٔ همه تبلیغات ماست که با آن بموفقیت‌های جهانشمول‌مان رسیده‌ایم، زیرا تبلیغات ما در سراسر جهان همواره بکارگران و دهقانان حقیقت را گفته و می‌گوید، و هر دستگاه تبلیغاتی دیگر به آنها دروغ می‌گوید. حالا ما باید تبلیغات خود را روی مسیر دیگر که دشوارتر است، روی مسیری بیندازیم که با کار روزمره کارگران در کارگاهها مربوط است هر قدر شرایط این کار دشوار باشد و هر قدر خاطرات نظام دیروزی سرمایه‌داری شدیدتر باشد که حس عدم‌اعتماد کارگران و دهقانان را نسبت بحکومت ایجاد کرده است. باید هم کارگران و هم دهقانان را به این نکته متقاعد نمود که بدون درهم‌آمیزی جدید نیروها، بدون اشکال جدید اتحاد دولتی، بدون اشکال جدید مربوط با این اجبار ما نخواهیم توانست از

آن باطلاق، از آن پرتگاه ویرانی و اختلال امور اقتصادی که در لب آن ایستاده‌ایم رهایی پیدا کنیم، ولی ما اینک خروج از آنرا آغاز کرده‌ایم.

رفقا، حالا می‌پردازم به برخی از نکات سیاست اقتصادی و وظایف اقتصادی‌مان که بنظرم معرف سیاست لحظهٔ کنونی و تمامی آن انتقالی است که در پیش رو داریم. مقدم بر هر مطلبی باید به پروژهٔ ارضی‌مان، به لایحهٔ قانونی شورای کمیسرهای ملی دربارهٔ تقویت مبانی و گسترش دامنهٔ تولید کشاورزی و کمک به اقتصادیات دهقانی، — به لایحهٔ قانونی که در تاریخ ۱۴ دسامبر سال جاری چاپ شده است، و به اصول آن اشاره کنم که همهٔ کارکنان محلی حتی قبلاً از رادیوی مخصوص که ماهیت اصلی این لایحه را (۴۰) تشریح کرد، مطلع شده‌اند.

باید فوراً کار را چنان ترتیب داد که این لایحهٔ قانونی، — با توجه به تجربه و آزمون محلی (و از آن منشاء می‌گیرد)، در محلها این امر را احساس کرده‌اند، — در کنگره و همچنین میان نمایندگان کمیته‌های اجرائیه محلی و شعبات کمیته‌های اجرائیه مورد بررسی دقیق قرار گیرد. لابد حالا دیگر حتی یک رفیق پیدا نمی‌شود که در ضرورت اقدامات ویژه و مخصوصاً جدی در جهت کمک نه فقط بمعنای تشویق بلکه همچنین در جهت اجبار به اینکه میزان تولید زراعت افزایش یابد، شک و تردید به خود راه بدهد.

ما کشور خرده‌دهقانی بوده و هستیم و انتقال بکمونیسم برای ما بی‌نهایت دشوارتر از هر شرایط دیگر است. برای آنکه این انتقال انجام گیرد شرکت خود دهقانان ده بار بیش از شرکت آنان در جنگ، ضرورت دارد. جنگ توانست و می‌بایست شرکت بخشی از مردان را طلب نماید. اما کشور ما که کشور دهقانی، ضعیف و فرسوده است حالا باید همهٔ کارگران و دهقانان اعم از زن و مرد را بسیج نماید. متقاعد کردن ما، کمونیستها و کارکنان شعبات فلاحت به این نکته که کار اجباری در مقیاس سراسر کشور لازم است، کار دشواری نیست. در این باره امیدوارم که در اینجا هنگام بحث و

بررسی پیرامون لایحهٔ قانونی مورخه ۱٤ دسامبر که برای بررسی شما تسلیم شده است، کوچکترین اختلاف نظر اصولی نخواهد بود. باید به دشواری دیگر پی برد که متقاعد کردن دهقانان غیرحزبی است. دهقانان سوسیالیست نیستند. تنظیم برنامه‌های سوسیالیستی‌ما بر پایهٔ ضابطه‌ای که اگر آنها سوسیالیست بودند بمعنای ایجاد بنا روی شن‌ها، بمعنای عدم درک وظایف ما، بمعنای آنست که طی سه سال یاد نگرفته‌ایم برنامه‌های خود را متناسب سازیم و کارهای خود را با آن وضع فقیرانه و گاهی فلاکتبار زندگی که داریم تطبیق دهیم. در اینجا باید وظایفی را که در برابر ماست، بروشنی مجسم سازیم. وظیفهٔ اول عبارت از متحد ساختن کارکنان کمونیست شعبات ارضی، تعمیم تجربه و آزمون آنها و گرفتن آنچیزی که در محل صورت گرفته و قید آن در آن لوایح قانونی است که در مرکز بنام مؤسسات دولتی و بنام کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه صادر خواهد شد. و ما امیدواریم که به اتفاق شما این کار را انجام دهیم. اما این فقط گام اول است. اما گام دوم عبارت از متقاعد کردن دهقانان غیرحزبی، همانا غیرحزبی چونکه آنها توده را تشکیل می‌دهند، چونکه عملی ساختن آنچه که از عهدهٔ ما برمی‌آید فقط با افزایش آگاهی بضرورت پرداختن به این کار از طرف توده امکان دارد که خودش فعال و مبتکر است. اقتصاد دهقانی نمی‌تواند بشیوهٔ قدیم به زندگی خود ادامه دهد. اگر ما از مرحلهٔ اول جنگ‌ها توانستیم بگذریم باید دانست که از مرحلهٔ دوم جنگها به این آسانی نمی‌توانیم یقهٔ خود را رها کنیم و از این رو باید به این جانب مسئله توجه خاصی مبذول داشت.

این حقیقت مسلم را باید هر دهقان غیرحزبی بفهمد و ما یقین داریم که خواهد فهمید. او تمام این شش سال پررنج و سخت را بیهوده و بیخود از سر نگذرانده است. او مرد عامی قبل از جنگ نیست. او سخت لطمه دیده و رنج برده و خیلی فکر کرده و سختیهای زیاد سیاسی و اقتصادی کشیده که وادارش کرده‌اند بسیاری از گذشته را بباد فراموشی بسپارد. بنظر من او حالا دیگر خودش می‌فهمد که بشیوهٔ قدیم نمی‌توان زندگی کرد و باید بشیوهٔ جدید زیست،

و ما باید تمام وسایل تبلیغاتی خود، تمام امکانات دولتی خود، تمام معلومات، تمام وسایل و نیروی حزبی خود، همه اینها را بشیوهٔ ضربتی متوجه آن سازیم که دهقان غیرحزبی را متقاعد نمائیم، و فقط آنوقت برای لایحهٔ قانونی ارضی ما که امیدوارم شما به اتفاق آراء آنرا تصویب کنید، البته با اصلاحات و متمم‌های لازم تصویب می‌کنید، — پایه و شالودهٔ واقعی توسط ما ریخته خواهد شد. این لایحهٔ قانونی فقط وقتی مانند سیاست ما محکم خواهد شد که اکثریت دهقانان را متقاعد سازیم و به این کار جلب نماییم، زیرا — همانطوریکه رفیق کورایف بحق و بجا در یکی از مقالات خود بر اساس تجربه و آزمون جمهوری تاتارستان گفته است، — دهقانان زحمتکش میانه‌حال و تهیدست دوست حکومت شوروی هستند، ولگردها — دشمن آنند. این حقیقت واقعی است که در آن هیچ چیز سوسیالیستی نیست، ولی بقدری مسلم و آشکار است که در هر محفل روستا، در هر جلسهٔ دهقانان غیرحزبی در اذهان رسوخ می‌کند و به اعتقاد اکثریت قریب به اتفاق دهقانان زحمتکش مبدل می‌شود.

رفقا، این نکته‌ای است که می‌خواهم اکنون که از مرحلهٔ جنگها بساختمان اقتصادی برگشته‌ایم بیش از هر مطلبی برای شما خاطرنشان سازم. در کشور خرده‌دهقانی وظیفهٔ عمده و اصلی ما اینست که بلد باشیم به اجبار دولتی دست بزنیم تا اقتصاد دهقانی اعتلاء یابد، و در این راه از اقدامات بسیار ضروری و بسیار مبرم که کاملاً برای دهقان قابل دسترسی و مفهوم است شروع کنیم. تنها وقتی می‌توان در این کار توفیق یافت که بتوانیم ملیونها نفر جدید را که آمادگی آنرا ندارند، متقاعد سازیم. برای اینکار باید تمام نیروها را بکار گرفت و کوشش نمود که دستگاه اجبار شکوفا و تقویت‌شده برای ایقان و برای متقاعد ساختن در مقیاس گسترده جدید پایه گذاری شده و برقرار گردد، و آنوقت ما این پیکار نظامی را با پیروزی بپایان خواهیم رساند. حالا پیکار نظامی علیه بازمانده‌های کهنه‌پرستی و جمودفکری و تاریک‌اندیشی و جهالت و عدم‌اعتماد میان توده‌های دهقانی آغاز می‌شود. در اینجا با اقدامات و معیارهای قدیمی نمی‌توان

پیروز شد؛ ولی با اقدامات تبلیغی و تهییجی و تأثیر سازمانی که ما یاد گرفته‌ایم، پیروز خواهیم شد و به این هدف خواهیم رسید که نه تنها فرامین و منشورها پذیرفته شوند و مؤسسات ایجاد گردند و کاغذ بکار بیفتد، — این کافی نیست که دستورات صادر گردد، بلکه باید تا بهار همهٔ زمین‌ها بهتر از سابق کشت شوند و در اقتصاد دهقان خرده‌پا بهبود معین حتی ابتدایی‌ترین بهبود مشاهده شود، — هرچه بیشتر احتیاط شود بهتر است، — ولی بهر ترتیبی شده این بهبود باید در مقیاس وسیع توده‌ای صورت گیرد. اگر ما وظیفهٔ خود درست بفهمیم و همهٔ توجه را بدهقان غیرحزبی معطوف داریم، تمام مهارت و تجربه را که طی سه سال اندوخته شده است برای این کار متمرکز سازیم، آنوقت پیروز خواهیم شد. بدون چنین پیروزی، بدون بهبود گستردهٔ عملی اقتصادیات دهقانان خرده‌پا نمی‌توان نجات یافت: بدون این پایه و اساس هیچگونه ساختمان اقتصادی امکان ندارد و برنامه‌ها هر قدر هم عظیم و پردامنه باشند، هیچند. رفقا باید این نکته را بیاد داشته باشند و آنرا به دهقانان تلقین نمایند؛ بگذار بدهقانان غیرحزبی آرزاماس که عده‌شان ده، پانزده ملیون است بگویند که تحمل بی‌پایان گرسنگی و سرما ممکن نیست، زیرا در مرحلهٔ بعدی جنگ‌ها ما را سرنگون خواهند کرد. این علاقهٔ دولتی، علاقهٔ دولت ماست. کسی که در اینجا کوچکترین ضعف، کوچکترین شل و ولی نشان دهد بزرگترین تبهکار در قبال حکومت کارگری و دهقانی است و بملاک و سرمایه‌دار کمک می‌کند، و ملاک و سرمایه‌دار ارتش خود را در این نزدیکیها نگاه داشته‌اند و این ارتش آماده است بمحض اینکه احساس کنند که داریم ضعیف می‌شویم بما حمله کند. و وسیله برای تقویت نیست جز اینکه پشتیبان عمدهٔ ما — زراعت و صنایع شهری تقویت و اعتلاء یابند و اعتلای آنها امکان ندارد جز از راه متقاعد کردن دهقان غیرحزبی به این نکته و بسیج همهٔ نیروها برای کمک به او و رساندن کمک عملی بوی.

ما خود را مدیون دهقان می‌شماریم که غله‌اش را در برابر اسکناس گرفتیم، از وی قرض کردیم، ما باید این قرض را بپردازیم

و پس از بازسازی صنایع‌مان قرض خود را واریز خواهیم کرد. اما برای بازسازی صنایع اضافهٔ تولید کشاورزی لازم است. از این رو لایحهٔ قانونی ارضی ما نه تنها از این لحاظ که می‌خواهیم بهدفهای عملی برسیم بلکه از این لحاظ هم که دوروبر آن همانند یک کانون، صدها تصویبنامه و لایحهٔ قانونی حکومت شوروی دسته‌بندی شده است اهمیت دارد.

حالا می‌رسم به این مطلب که اکنون در کشور ما پایه و اساس برای ساختمان صنعتی ما، برای بازسازی نیروهای اقتصادی روسیه چگونه ریخته می‌شود. در اینجا هم باید مقدم بر هر مطلبی توجه شما را از آن گزارش‌های زیادی که گرفته‌اید و یا بزودی در همهٔ کمیساریاها خواهید گرفت به جایی از گزارش کمیساریای خواربارسان جلب می‌کنم. هر کمیساریایی بزودی مطالب زیاد واقعی مربوط بگزارشها را در اختیار شما خواهد گذاشت که در مجموع خود فت و فراوانند ولی باید از آنها مهمترین را برگزید تا موفقیت حاصل شود، هر قدر هم این موفقیت ناچیز و حقیر باشد آنچیزی را برگزید که برای اجرای برنامهٔ اقتصادی ما، برای بازسازی اقتصاد ملی ما و صنایع ما جنبهٔ اساسی دارد. یکی از این پایه‌ها ــ وضع تدارکات خواربازی ماست. در این کتابچه‌ای که بعنوان گزارش سه‌ساله کمیتهٔ خواربار میان شما توزیع شده است، جدولی هست که از آن فقط ارقام جمع‌بندی‌شده را آنهم بطور کلی برایتان می‌خوانم، چونکه خواندن ارقام و بویژه شنیدن آنها، دشوار است. این ارقام کلی میزان تهیه و ذخیرهٔ خواربار سالیانه را نشان می‌دهند. از اول اوت سال ۱۹۱۶ تا اول اوت سال ۱۹۱۷ سیصد و بیست ملیون پوط، سال بعد پنجاه ملیون، بعداً صد ملیون و سپس ۲۰۰ ملیون پوط خواربار تهیه و انبار شده است. این ارقام ۳۲۰، ۵۰، ۱۰۰ و ۲۰۰ پایهٔ تاریخ اقتصاد حکومت شوروی و اساس کار حکومت شوروی را در ساحهٔ اقتصادی، تهیه و ایجاد آن پایه‌ای که با داشتن آن بطور واقعی ساختمان خود را آغاز می‌کنیم، نشان می‌دهند. سیصد و بیست ملیون پوط قبل از انقلاب تقریباً آن حداقلی است که ساختمان اقتصادی بدون آن غیر ممکن است.

نخستین سال انقلاب با ۵۰ ملیون پوط — قحطی و سرما و فقر در کمال شدت بود؛ سال دوم ۱۰۰ ملیون و سال سوم ۲۰۰ ملیون و با این ترتیب هر سال دو برابر شده است. بنابه اطلاعاتی که دیروز سویدرسکی در اختیار من گذاشت تا ۱۵ دسامبر ۱۵۵ ملیون پوط تهیه شده است. با این ترتیب، ما برای نخستین بار با زحمت فوق‌العاده و با دشواری بی‌سابقه روی پای خود می‌ایستیم و بدون سیبری، بدون قفقاز و بدون جنوب غالباً وظیفهٔ تأمین خواربار را بعهده می‌گیریم. حالا با دادن بیش از صد و پنجاه ملیون بدون اغراق می‌توانیم بگوئیم که با وجود تمام مشکلات عظیم بهر حال این وظیفه را انجام داده‌ایم. ذخیره‌ای نزدیک به سیصد ملیون و حتی بیشتر می‌توانیم داشته باشیم، و بدون چنین ذخیره‌ای بازسازی صنایع کشور غیر ممکن است و نمی‌توان فکر بازسازی حمل و نقل را بمیان آورد و نمی‌توان حتی به وظایف خطیر و پرعظمت الکتریفیکاسیون روسیه نزدیک شد. هیچ کشور سوسیالیستی اگر نمی‌تواند با تشریک مساعی کارگران و دهقانان آنقدر ذخیرهٔ خواربار داشته باشد که کارگران صنایع را از لحاظ آذوقه تأمین نماید و امکان داشته باشد صدها و هزاران کارگر را به آنجائیکه حکومت شوروی لازم دارد، روانه سازد، نمی‌تواند بعنوان دولت کارگری و دهقانی وجود داشته باشد. بدون این کار، بازسازی فقط حرف مفت خواهد بود. پایه و اساس واقعی اقتصاد، ذخیره خواربار است. در این ساحه هم موفقیت عظیم بدست آمده است. بر پایهٔ این موفقیتها و با داشتن این ذخیره ما می‌توانیم به بازسازی اقتصاد ملی بپردازیم. میدانیم که این موفقیت‌ها ببهای محرومیتهای عظیم، گرسنگی و کمبود علوفه در اقتصاد دهقانی که ممکن است باز هم شدت یابد، بدست آمده است. میدانیم که خشکسالی بطور بیسابقه بر فلاکت‌ها و محرومیت‌های دهقانان افزود و از این رو اقدامات مربوط به کمک مشروحه در لایحه قانونی را که به آن اشاره کردم در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌دهیم. ما این ذخیرهٔ خواربار را بعنوان ذخیرهٔ بازسازی صنایع، بعنوان ذخیرهٔ کمک بدهقانان می‌شماریم. بدون

چنین ذخیره‌ای، قدرت دولتی هیچ است. بدون چنین ذخیره‌ای سیاست سوسیالیستی فقط بعنوان آرزو می‌ماند و بس.

و باید بخاطر داشته باشیم که به تبلیغات تولیدی که تصمیم قطعی گرفتیم انجام دهیم، شیوهٔ تأثیر نوع دیگری اضافه می‌شود که همان شیوهٔ اعطاء جوایز است. و یکی از بزرگترین منشورها و تصویبنامه‌های شورای کمیسرهای ملی و شورای دفاع قانون اعطای جوایز جنسی بود. ما یکباره بصرافت وضع این قانون نیفتادیم. اگر توجه کنید می‌بینید که از ماه آوریل سلسله تصمیمات و قرارهای طولانی کشیده می‌شود و فقط وقتی این قانون وضع گردید که در پرتو موفقیتهای عظیم حمل و نقل، توانستیم ذخیرهٔ نیم‌ملیونی خواربار تهیه نماییم. نیم ملیون پوط — رقم بسیار کوچکی است. آن گزارشهایی که لابد شما دیروز در «ایزوستیا» خوانده‌اید، نشان می‌دهند که از این ۵۰۰۰۰۰ پوط ۱۷۰۰۰۰ پوط تا کنون مصرف شده است. این ذخیره بطوریکه ملاحظه می‌کنید ناچیز و بسیار نارساست، ولی بهر حال ما به آن راهی گام نهاده‌ایم که به آن ادامه خواهیم داد. و این گواه بر این مدعاست که نه تنها در شیوه‌های جدید کار به متقاعد ساختن بسنده خواهیم کرد. گفتن این نکته بدهقانان و کارگران که بر انضباط کار بیفزایند کافی نیست. باید علاوه بر آن به آنها کمک کرد، باید آنهایی را که پس از تحمل فلاکت‌های بی‌شمار در جبههٔ کار قهرمانی نشان می‌دهند و خواهند داد، تشویق کرد. در کشور ما ذخیره ایجاد شده، ولی در عمل هنوز بطور رضایتبخش بکار گرفته نمی‌شود: در شورای کمیسرهای ملی یکسلسله دستوراتی داریم که در عمل اعطای جایزهٔ جنسی بمعنای صرفاً اضافهٔ حقوق است. در این مورد هنوز خیلی باید کار کرد. و همراه با مشاوره‌ها و پروژه‌ها و طرحهای متمم در مرکز، کار بسیار مهم باید پیش برود که کار در محلها و میان توده‌های وسیع است. درک این نکته که دولت نه تنها متقاعد می‌سازد بلکه همچنین با تأمین شرایط بهتر زندگی بکارکنان خوب جایزه و پاداش می‌دهد کار دشواری نیست و برای درک این نکته نباید سوسیالیست بود و اینجا ما از پیش از لحاظ

حسن‌نیت توده‌های کارگری و دهقانی غیرحزبی تأمین هستیم. ما فقط باید این فکر را با دامنهٔ وسیعتر رواج بدهیم و این کار را عملی‌تر در محلها براه اندازیم.

حالا اگر بمسئلهٔ سوخت بپردازیم آنوقت شما از تزهای رفیق ریکف شاهد ارقامی خواهید بود که بیانگر بهبود حاصله، بهبود نه تنها از لحاظ چوب و هیزم بلکه از لحاظ نفت است. اکنون در شرایط وجود شور عظیمی که کارگران در جمهوری آذربایجان از خود نشان می‌دهند، با وجود مناسبات دوستانه‌ای که میان ما برقرار شده است، با وجود رهبران کاردانی که شورای اقتصاد ملی داده‌است، مسئلهٔ نفت روند خوب دارد و ما داریم از لحاظ سوخت هم روی پای خود می‌ایستیم. در سایهٔ کار کمیسیون تام‌الاختیار که بریاست رفیق تروتسکی به دنباس اعزام گردیده و در آن تصمیم گرفته شده است که مسئولان امور و کارکنان مجرب برای کار به آنجا اعزام گردند، میزان محصول زغال سنگ دنباس را از ۲۵ ملیون پوط در ماه به ۵۰ ملیون افزایش می‌دهیم. حالا رفیق پتاکف برای رهبری امور به آنجا فرستاده شده است.

با این ترتیب، در ساحهٔ سوخت برای کسب موفقیت تدابیری اتخاذ شده است. حوضهٔ زغال سنگ دنباس که یکی از بزرگترین مراکز سوخت است، حالا دیگر در اختیار ماست. ما می‌توانیم در پروتکل‌های شورای کمیسرهای ملی و شورای دفاع، تصویبنامه‌هائی دربارهٔ دنباس پیدا کنیم. در آنها صحبت از اعزام کمیسیونهای عالی دارای وجهه و اعتبار است که نمایندگان حکومت مرکزی و کارکنان محلی را متحد می‌سازند. باید کار در محلها را پیشرفت دهیم و تصور می‌کنم که این کمیسیون‌ها بتوانند به این پیشرفت نایل آیند. شما نتایج کار این کمیسیون‌ها را که در آینده هم از آنها تشکیل خواهیم داد خواهید دید. باید فشار معینی برشتهٔ عمدهٔ صنعتی‌مان — برشتهٔ سوخت وارد آوریم.

ناگفته نماند که در رشتهٔ سوخت به بزرگترین موفقیت بعنوان شیوهٔ هیدرولیکی استخراج تورب رسیده‌ایم. تورب — مادهٔ سوختی است که در کشور ما خیلی خیلی زیاد است ولی تا کنون بعلت اینکه مجبور

بودیم در شرایط طاقت‌فرسا کار کنیم نمی‌توانستیم از آن استفاده نمائیم. و حالا این شیوهٔ جدید بما کمک خواهد کرد از آن قحطی سوخت که از خطرهای مخوف در جبههٔ اقتصادی ماست خلاص شویم. اگر امور را همچنان بشیوهٔ قدیم ادامه نماییم، اگر صنایع و حمل و نقل در کشور ما بازسازی نشوند، سالهای متمادی قادر بخلاصی از این بن‌بست نخواهیم بود. کارکنان کمیتهٔ تورب ما بدو مهندس روس کمک کردند این اختراع جدید را به آخر برسانند، و آنها موفق شدند و این شیوهٔ جدید خیلی نزدیک به اتمام است. با این ترتیب، ما در آستانهٔ انقلاب کبیری هستیم که از لحاظ اقتصادی پشتیبان بزرگی بما خواهد داد. نباید فراموش کرد که ما دارای ثروت‌های بیکران تورب هستیم. ولی نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم چونکه نمی‌توانیم افراد را برای انجام کارهای شاق بفرستیم. نظام سرمایه‌داری می‌توانست مردم را برای انجام کارهای شاق بفرستد. در شرایطی که کشور سرمایه‌داری بود، مردم برای نجات از شر گرسنگی می‌رفتند آنجا کار کنند، اما در شرایطی که کشور سوسیالیستی است ما نمی‌توانیم مردم را برای این کارهای شاق بفرستیم و کسی بطور داوطلب هم نمی‌رود. نظام سرمایه‌داری همهٔ کارها را برای قشرهای بالایی می‌کرد و بفکر قشرهای پائین نبود.

باید در همه‌جا بیشتر ماشین بکار انداخت و حتی‌الامکان از تکنیک ماشینی وسیعتر استفاده کرد. استخراج تورب با شیوهٔ هیدرولیکی که توسط شورای عالی اقتصاد ملی با چنین موفقیتی پیشرفت داده شده است، امکانی برای استخراج سوخت بمقدار عظیم فراهم می‌سازد و ضرورت جلب کارگران تعلیم‌دیده را منتفی می‌سازد، چونکه با این روش کارگران تعلیم‌ندیده و غیر متخصص هم می‌توانند کار کنند. ما این ماشین‌ها را تولید کرده‌ایم و من شخصاً می‌خواهم برفقا نمایندگان توصیه کنم فیلمی را که از کار استخراج تورب تهیه گردیده و در مسکو بمعرض تماشا گذاشته شده است و ممکن است برای نمایندگان کنگره نشان داده شود، تماشا کنند. این فیلم تصور مشخصی از اینکه یکی از پایه‌های پیروزی بر قحطی سوخت کجاست، بوجود خواهد آورد.

ماشین‌هایی تهیه کرده‌ایم که در روش جدید بکار می‌روند، ولی آنها را بد تهیه کرده‌ایم. مأموریت‌هائی بخارجه در صورت برقراری مبادلهٔ کالا و دادوستد با کشورهای خارجی در شرایط روابط بازرگانی اقلاً نیمه‌رسمی موجود بما کمک می‌کند این ماشین‌های ابداعی مخترعین خود را که بطرز عالی ساخته شده باشند تحویل بگیریم. با تعداد این ماشین‌ها و با موفقیت کار کمیتهٔ کل تورب و شورایعالی اقتصاد ملی در این رشته، تمام موفقیت‌های اقتصادی ما سنجیده خواهد شد، چونکه بدون غلبه بر قحطی سوخت نمی‌توان در جبههٔ اقتصادی پیروز شد. و حیاتی‌ترین موفقیتها در ساحهٔ بازسازی حمل و نقل نیز با آن رابطه دارد.

ضمناً شما از تزهای رفیق یمشانف و رفیق تروتسکی دیدید که ما در این رشته با برنامهٔ واقعی که برای سالهای زیاد تنظیم گردیده است، سر و کار داریم. فرمان شمارهٔ ۱۰۴۲ برای پنجسال در نظر گرفته شده بود (۴۱)، و در عرض پنجسال می‌توانیم حمل و نقل خود را بازسازی نمائیم و تعداد لکوموتیوهای بخاری معیوب را کاهش دهیم و شاید دشوارتر از همه اشاره در تز شمارهٔ ۹ به این نکته را که حتی حالا این مدت را کاهش داده‌ایم میخواستم خاطرنشان سازم.

اینک وقتی برنامه‌های بزرگ بمیان می‌آید که برای سالهای زیاد در نظر گرفته شده باشد غالباً شکاکینی پیدا می‌شوند که می‌گویند: برنامهٔ سالهای زیاد برای سر ما گشاد است، خدا کند اقلاً آن کاری را بتوانیم بکنیم که ضرورت فعلی دارد. رفقا، باید بلد بود این دو را با هم توأم ساخت؛ بدون برنامهٔ درازمدت و بدون امید موفقیت جدی، نمی‌توان کار کرد. و این در عمل بهبود مسلم کار حمل و نقل را نشان می‌دهد. توجه شما را به آنجایی از تز شمارهٔ ۹ جلب می‌کنم که در آن گفته می‌شود، برای بازسازی حمل و نقل پنجسال وقت معین شده بود، ولی این مدت کاهش یافته چونکه بیش از میزان مقرر کار می‌کنیم؛ مدت این کار سه سال و نیم تعیین می‌شود. در سایر رشته‌های اقتصادی هم باید اینطور کار کرد. وظیفهٔ عملی و واقعی شورای کار و دفاع بیش از پیش بهمین مبدل می‌شود. ضمن

دنبال کردن تجربیات علمی و عملی، در محلها باید بلاانحراف کوشش کرد که برنامه زودتر از موعد مقرر اجرا شود تا توده‌ها ببینند آن دوران طولانی را که ما را از بازسازی کامل صنایع جدا می‌کند بازهم می‌توان کاهش داد. این کار بسته بخود ماست. بیایید در هر کارگاه، در هر دپو و در هر رشته‌ای شیوهٔ ادارهٔ امور را بهتر کنیم، و آنوقت می‌توانیم مدت انجام کار را کاهش دهیم و ما آنرا کاهش می‌دهیم. از برنامه‌های درازمدت چندین‌ساله نترسید: بدون این برنامه‌ها بازسازی اقتصادی امکان ندارد، بیایید در راه اجرای آن‌ها کوشش نماییم.

باید برنامه‌های اقتصادی برطبق پروگرام معین اجرا شود و رشد آهنگ اجرای پروگرام خاطرنشان شده و مورد تشویق قرار گیرد: توده‌ها باید علاوه بر اطلاع، احساس کنند که کاهش دوران قحطی و سرما و فقر تماماً بسته به کاهش مدت اجرای برنامه‌های اقتصادی ما توسط آنهاست. همهٔ برنامه‌های رشته‌هایی از تولید باید اکیداً هماهنگ و مربوط شوند و با هم آن برنامهٔ واحد اقتصادی را تشکیل دهند که اینهمه به آن نیازمندیم.

در رابطه با این، وظیفهٔ ما متحد ساختن کمیساریاهای ملی اقتصادی در مرکز واحد اقتصادی است. ما به این وظیفه نزدیک شده و تصویبنامهٔ شورای کمیسرهای ملی و شورای کار و دفاع را که دربارهٔ تجدید سازمان شورای کار و دفاع است، برای بررسی شما تسلیم کرده‌ایم.

شما این طرح را بررسی نمایید و امیدوارم که طرح با اصلاحات لازم به اتفاق آراء تصویب خواهد شد. این طرح از لحاظ مضمون بسیار ساده است، ولی اهمیت زیاد دارد، چونکه ما به ارگانی احتیاج داریم که وضع خود را بهتر بداند و تمام امور اقتصادی را که باید از اولویت برخوردار شوند، متحد سازد.

رفیق گوسف در مطبوعات قبل از کنگره، در جزوه‌ای که ناگفته نماند بر خلاف جزوهٔ قبلی‌اش (۴۲) چندان موفق نیست به این وظیفه

برخورد کرده است. در این جزوه برنامهٔ پرآب وتاب تشکیل شورای کار و دفاع با انتقال بسیاری از کارکنان معروف که از جمله نام تروتسکی و ریکف درمیان آنها دیده می‌شود، خاطرنشان گردیده است. بنظر من این چنین خیالپردازی باید کمتر باشد. ما نمی‌توانیم از دستگاهی که طی سه سال ساخته شده است، جهش کنیم. ما نارسائیهای بزرگ آنرا می‌دانیم و در این کنگره پیرامون این نارسائیها مفصلاً صحبت خواهیم کرد. این مسئله بعنوان یکی از عمده‌ترین مسائل در دستور روز قید شده است. منظورم مسئلهٔ بهبود دستگاه شوروی است. ولی ما باید حالا با رعایت جانب احتیاط کار کنیم، بحد ضرورت و بر اساس تجربه و آزمون عملی دستگاه‌مان را تغییر دهیم. رفیق گوسف طرح پیشنهادی ما را مورد تمسخر قرار داده می گوید ما پیشنهاد می کنیم که کمیساریای ملی زراعت به شورای کار و دفاع اضافه شود. راست است ، ما چنین طرحی را پیشنهاد می کنیم. در این طرح جای بسیار کوچکی بشورای کار و دفاع بعنوان کمیسیون کار و دفاع در شورای کمیسرهای ملی می‌دهیم. تا کنون در شورای کار و دفاع بدون هرگونه ضابطه‌ای کار می کردیم. حدود اختیارات شورای کمیسرهای ملی و شورای کار و دفاع بد تعیین شده بود و گاهی ما از حدود خود پا فراتر میگذاشتیم و بعنوان ارگان قانونگذار عمل می کردیم. ولی در این زمینه حتی یکبار هم اختلاف نظر پیدا نشد. ما این موارد را فوراً با محول ساختن آنها به شورای کمیسرهای ملی، حل می کردیم. وقتی این ضرورت پیش آمد که از شورای کار و دفاع ارگانی ایجاد شود که سیاست اقتصادی را بیشتر متحد سازد، مسئله تعیین این مناسبات بر طبق موازین قانونگذاری در برابر ما مطرح گردید. دو برنامه در پیش‌رو داریم: اولاً تعیین حدود اختیارات شورای کمیسرهای ملی و شورای کار و دفاع. اما برای این کار باید نیروهای زیادی برای تنظیم قوانین بکار گرفت و کاغذ زیاد مصرف کرد و با وجود اینها، این کار تضمین نمی کند که ما اشتباه نکنیم.

از راه دیگر برویم. شورای کار و دفاع ارگانی تقریباً برابر با شورای کمیسرهای ملی شمرده می‌شد. این فکر را کنار بگذاریم. بگذار

این، کمیسیونی وابسته بشورای کمیسرهای ملی باشد. ما برخوردهای بسیار زیادی را برطرف کرده و نزدیکی موجودیت واقعی را بدست می‌آوریم. اگر عضوی از اعضای شورای کمیسرهای ملی ناراضی است، تشکیل جلسهٔ شورای کمیسرهای ملی را بخواهید، چونکه در عرض چند ساعت می‌توان آنرا تشکیل داد. ما با این ترتیب برخورد و اصطکاک میان سازمان‌ها را برطرف خواهیم کرد و از شورای کار و دفاع ارگانی بوجود خواهیم آورد که با سرعت کار می‌کند. این وظیفهٔ آسانی نیست و با ایجاد واقعی برنامهٔ اقتصادی واحد مربوط است. وظیفه‌ای که در راه انجامش بهر حال قدری کار کرده‌ایم که طی دو سال آماده می‌شد، آنست که به اتحاد کمیساریاهای ملی اقتصاد نایل آئیم. و از این روست که من توجه شما را به این لایحهٔ قانونی دربارهٔ شورای کار و دفاع جلب می‌کنم و امیدوارم که شما با متمم‌ها و اضافات لازم آنرا تصویب کنید، و آنوقت کار مربوط به اتحاد کمیساریاهای ملی اقتصاد روبراه‌تر و سریعتر و محکمتر و قاطع‌تر پیش خواهد رفت.

به آخرین مطلب — به مسئله الکتریفیکاسیون می‌پردازم که در دستور روز کنگره بعنوان مسئلهٔ خاص قید شده است و شما گزارشی در این باره خواهید شنید. تصور می‌کنم که ما در اینجا شاهد تحول بسیار بزرگی هستیم که بهرحال گواه بر آغاز موفقیتهای بزرگ حکومت شوروی است. از پشت تریبون کنگره‌های سراسر روسیه در آینده علاوه بر سیاستمداران، مدیران، مهندسان و کارشناسان کشاورزی هم سخنرانی خواهند کرد. و این آغاز سعادتبارترین دوران است که در آن سیاست هرچه کمتر و کمتر خواهد شد و از سیاست خیلی بندرت و آنهم به اختصار سخن خواهد رفت و بیشتر مهندسان و کارشناسان کشاورزی سخن خواهند گفت. برای آنکه بنحو واقعی به امر ساختمان اقتصادی پرداخته شود باید این رسم و عادت از کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه آغاز گردد و از بالا بپایین در همهٔ شوراها و سازمانها، در همهٔ روزنامه‌ها و در همهٔ دستگاههای تبلیغاتی و آژیتاسیونی و در همهٔ ادارات رواج داده شود.

سیاست را ما بدون شک یاد گرفته‌ایم، در این ساحه ما را نمی‌توان از راه منحرف کرد، در اینجا مایه و پایه‌ای داریم. اما از لحاظ امور اقتصادی وضع‌مان بد است. بهترین سیاست از این پس، کمترین سیاست است. بیشتر مهندس و کارشناس کشاورزی را پیش بکشید و از آنها یاد بگیرید و کارشان را وارسی نمایید و کنگره‌ها و جلسات مشاوره را نه به ارگانهای متینگ دادن بلکه به ارگانهای رسیدگی بموفقیتهای اقتصادی، به ارگانهایی که در آنها بطور واقعی ساختمان اقتصادی را یاد بگیریم، مبدل سازید.

شما گزارش کمیسیون الکتریفیکاسیون را خواهید شنید که بر طبق تصویبنامهٔ مورخه هفتم فوریه سال ۱۹۲۰ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه تشکیل شده است. بیست و یکم فوریه هیئت رئیسهٔ شورای عالی اقتصاد ملی قرار نهایی را دربارهٔ هیئت اعضای این کمیسیون امضاء کرد و عده‌ای از بهترین کارشناسان و کارکنان شورای عالی اقتصاد ملی در درجهٔ اول، بیش از صد نفر، تماماً خود را وقف این کار کرده‌اند و بهترین نیروهای کمیساریای ملی راه و کمیساریای ملی زراعت با آنها متحد شده‌اند. ما نتایج کار کمیسیون دولتی الکتریفیکاسیون روسیه را بشکل این کتابچه‌ای که فردا یا پس‌فردا میان شما توزیع خواهد شد در دست داریم (۴۳). امیدوارم که از این کتابچه ترسی بدل راه ندهید. فکر می‌کنم به آسانی بتوانم شماها را به اهمیت ویژهٔ این کتابچه متقاعد سازم. بعقیدهٔ من، این دومین برنامهٔ حزب ماست. ما برنامهٔ حزب داریم که رفقا پرئوبراژنسکی و بوخارین در کتابچهٔ کوچکتر ولی بسیار ارزنده بنحوی بسیار عالی آنرا تشریح کرده‌اند. این برنامهٔ سیاسی، سیاههٔ وظایف ماست، این تشریح مناسبات بین طبقات و توده‌هاست. ولی باید همچنین بیاد داشت که وقت آنست که واقعاً به این راه گام نهاد و نتایج عملی آنرا سنجید. برنامهٔ حزبی ما نمی‌تواند فقط برنامهٔ حزب باشد. این برنامه باید به برنامهٔ ساختمان اقتصادی ما مبدل گردد، در غیر این صورت بعنوان برنامهٔ حزب هم بدرد نمی‌خورد. این برنامه باید با برنامهٔ دوم حزب، برنامهٔ بازسازی تمامی اقتصاد ملی و رساندن آن تا تکنیک معاصر، تکمیل گردد. ما

همهٔ این مبلغ را واریز نماییم. ذخیرهٔ خواربار ما هم چندان زیاد نیست. از این رو ما باید این حسابها را با امتیازاتی برطبق برنامه‌ای که به آن اشاره کردم، واریز نماییم. شما می‌بینید که چگونه بر اساس این حساب بازسازی صنایع و حمل و نقل ما، برنامه‌ریزی می‌شود.

چندی پیش در یکی از جشن‌های دهقانی محل دورافتاده‌ای از استان مسکو، در ولایت ولوکولامسکی، حضور داشتم که در آنجا دهقانان برق دارند. در خیابان متینگی برپا شد و دهقانی پیش آمد و بسخنرانی پرداخت و ضمن آن از این رویداد جدید در زندگی دهقانان اظهار خوشوقتی نمود. او می گفت ما دهقانان در ظلمات بسر می‌بردیم و حالا صاحب نور و روشنایی شده‌ایم، «نور غیر طبیعی بر ظلمات دهقانی فایق خواهد آمد و ما را روشن خواهد ساخت». من شخصاً از این سخنان تعجب نکردم. البته، برای تودهٔ دهقانان غیر حزبی روشنائی برق روشنائی «غیرطبیعی» است، ولی برای ما این نکته غیرطبیعی است که صدها، هزاران سال دهقانان و کارگران در چنین ظلمات و فقر و زیر تعدی ملاکان و سرمایه‌داران می‌توانستند بسر برند. از این ظلمات و تاریکی به این زودیها نمی‌توان رهایی یافت. ولی ما باید در این لحظه کار کنیم که هر کارخانهٔ برق که می‌سازیم واقعاً بپایهٔ تنویر مبدل گردد و به اصطلاح به آموزش برقی توده‌ها بپردازد. باید همه بدانند که چرا این کارخانه‌های کوچک برق که اینک ده‌ها واحد از آنها داریم با بازسازی صنایع در ارتباطند. ما برنامهٔ تنظیم‌شدهٔ الکتریفیکاسیون داریم، ولی این برنامه باید طی سالها بمورد اجرا گذاشته شود. ما باید بهر قیمتی شده، این برنامه را اجرا نماییم و مدت اجرای آن را کاهش دهیم. اینجا هم باید همان واقعه‌ای روی بدهد که با یکی از نخستین برنامه‌های اقتصادی ما، با برنامهٔ بازسازی حمل و نقل روی داد که بنا بفرمان شمارهٔ ۱۰۴۲ برای اجرایش پنجسال وقت تعیین شده بود ولی حالا این مدت بسه سال و نیم تقلیل یافته است، چونکه بیش از میزان مقرر اجرا می‌شود. برای اجرای برنامهٔ الکتریفیکاسیون ممکن است ده یا بیست سال وقت لازم باشد تا تحولاتی انجام گیرد که ریشه‌های بازگشت سرمایه‌داری را بکند. و

این کار در جهان نمونه و سرمشق بی‌سابقهٔ سرعت در رشد اجتماعی خواهد بود. ما باید بهر قیمتی شده این برنامه را اجرا کنیم و مدت اجرای آنرا کاهش دهیم.

ما برای نخستین بار به آنچنان کار اقتصادی می‌پردازیم که علاوه بر برنامه‌های جداگانه‌ای که در کشور ما در بخشهای جداگانهٔ صنعتی مثلاً در رشتهٔ حمل و نقل تنظیم کرده‌ایم که بدیگر بخشهای صنعتی منتقل شده‌اند، همچنین برنامهٔ تعمیم‌یافته‌ای بدست می‌آوریم که برای سالهای متوالی در نظر گرفته شده است. این کار سخت و دشوار است و برای پیروزی کمونیسم در نظر گرفته شده است.

ولی باید دانست و بخاطر داشت وقتی بیسوادی در کشور ما هست، نمی‌توان به الکتریفیکاسیون تحقق بخشید، بگذریم از اینکه کمیسیون ما کوشش خواهد کرد بیسوادی را ازبین ببرد. کمیسیون ما در این راه نسبت به آنچه بوده کار زیاد، ولی نسبت به آنچه باید و لازم است، کار کمی انجام داده است. علاوه بر سواد، زحمتکشان بافرهنگ و آگاه و مطلع لازم است، باید اکثریت دهقانان آن وظایفی را که در برابر ما قرار گرفته، بطور مشخص پیش خود مجسم سازند. این برنامهٔ حزب باید کتاب اصلی باشد که در مدارس تدریس می‌شود. شما در آن علاوه بر برنامهٔ کل الکتریفیکاسیون، برنامه‌های ویژه‌ای خواهید یافت که برای هر بخش روسیه تنظیم گردیده است. و هر رفیقی که بمحل می‌رود برنامهٔ معین الکتریفیکاسیون را در بخش خود، برنامهٔ انتقال از تاریکی و ظلمات بزندگی معمولی را در دست خواهد داشت. رفقا، می‌توان و باید در محل احکامی را که بشما داده شده است مقایسه کرد و بررسی و رسیدگی نمود و کوشش کرد که در هر مدرسه و در هر محفل و مجمع بسئوال کمونیسم چیست نه تنها از روی آنچه در برنامهٔ حزب نوشته شده پاسخ دهند بلکه درباره اینکه چگونه باید از تاریکی و ظلمات نجات یافت، سخن بگویند.

بهترین کارکنان و کارشناسان اقتصادی وظایفی را که در ساحهٔ برنامهٔ الکتریفیکاسیون روسیه و بازسازی اقتصادی آن به آنها محول شده بود، انجام داده‌اند. حالا باید کوشش کرد که کارگران و دهقانان

بدانند که این وظیفه چقدر دشوار است و چگونه باید به انجام آن پرداخت و چگونه به این کار دست زد.

باید کاری کرد که هر کارخانه و هر نیروگاه به کانون آموزش و روشنگری مبدل گردد، و اگر در روسیه شبکهٔ نیروگاهها و تجهیزات نیرومند فنی ایجاد شود، آنوقت ساختمان اقتصادی کمونیستی ما به نمونه و سرمشقی برای اروپا و آسیای سوسیالیستی آینده مبدل خواهد شد. (کفزدنهای پرشور و بسیار ممتد.)

در سال ۱۹۲۱ در کتاب «کنگرهٔ هشتم شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و افراد ارتش سرخ و قزاقهای سراسر روسیه. گزارش تندنویسی شده» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۲، ص ۱۲۸ — ۱۶۱ ترجمه و چاپ شده است

۲

پیش‌نویس قطعنامه دربارهٔ گزارش مربوط به الکتریفیکاسیون

کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه،

پس از استماع گزارش رئیس کمیسیون دولتی الکتریفیکاسیون مراتب تقدیر و امتنان خود را مقدم بر همه از هیئت رئیسهٔ شورای عالی اقتصاد سراسر روسیه و سپس از کمیساریای ملی زراعت و کمیساریای ملی راه و بویژه از کمیسیون الکتریفیکاسیون روسیه بپاس تنظیم برنامهٔ الکتریفیکاسیون روسیه ابراز می‌دارد.

کنگره به کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه، شورای کمیسرهای ملی، شورای کار و دفاع و به هیئت رئیسهٔ شورای عالی اقتصاد ملی سراسر روسیه و همچنین بدیگر کمیساریاهای ملی مأموریت میدهد تنظیم این برنامه را به انجام رسانند و تصویب کنند و ضمناً این کارها باید در کوتاهترین مدت صورت گیرد.

کنگره سپس بدولت مأموریت می‌دهد و از شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه و از کنگرهٔ اتحادیه‌های سراسر روسیه خواهشمند است تمام اقدامات را برای گسترده‌ترین تبلیغات پیراسون این برنامه و برای آشنا ساختن وسیعترین توده‌های ساکن شهرها و روستاها با آن، بعمل آورند. بررسی این برنامه باید در تمام آموزشگاههای کشور بدون استثناء صورت گیرد؛ هر نیروگاه و هر کارخانه و هر سوخوز نسبتاً مجهز باید بمرکز آشنایی با رشتهٔ برق، با صنایع معاصر و بمراکز تبلیغ برنامهٔ الکتریفیکاسیون و تدریس منظم آن مبدل گردد. همه کسانی که بقدر کافی آمادگی علمی یا عملی دارند باید عموماً برای تبلیغ پیرامون برنامهٔ الکتریفیکاسیون و برای تدریس معلومات لازم برای درک و فهم آن بسیج شوند.

کنگره یقین کامل دارد که همهٔ ادارات شوروی، همهٔ شوراهای نمایندگان، همهٔ کارگران و دهقانان زحمتکش تمام نیروهای خود را بکار خواهند انداخت و از هیچ فداکاری در راه اجرای برنامهٔ الکتریفیکاسیون روسیه صرفنظر از تمام موانع موجود دریغ نخواهند ورزید.

بین روزهای ۲۱ و ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۰ نوشته شده است

برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ در چاپ ۲ — ۳ مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۲۶ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۲، ص ۱۹۶ — ۱۹۷ ترجمه و چاپ شده است

بار دیگر دربارهٔ اتحادیه‌ها دربارهٔ لحظهٔ کنونی و دربارهٔ اشتباهات رفقا تروتسکی و بوخارین (۴۵)

مباحثهٔ حزبی و مبارزهٔ فراکسیونی دارای جنبهٔ قبل از کنگره، یعنی قبل از انتخابات و بمناسبت انتخابات قریب‌الوقوع برای کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه، درگرفت. بدنبال نخستین سخنرانی فراکسیونی، همانا بدنبال سخنرانی رفیق تروتسکی بنام «عده‌ای از کارکنان مسئول» با «جزوه-پلاتفورم» («نقش و وظایف اتحادیه‌ها» با پیشگفتار ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۰) اظهاریه شدیداللحن (خواننده بعداً خواهد دید که این اظهاریه بحق شدیداللحن بود) سازمان پتروگراد حزب کمونیست روسیه («پیام به حزب» که در تاریخ ششم ژانویه سال ۱۹۲۱ در «پتروگرادسکایا پراودا» و سپس در تاریخ ۱۳ ژانویه سال ۱۹۲۱ در ارگان مرکزی حزب، در «پراودای» مسکو درج شده است) بدنبال داشت. بعداً کمیتهٔ مسکو (در همان تاریخ در «پراودا») با اظهاریه سازمان پتروگراد، بمخالفت برخاست. آنگاه گزارش تندنویسی‌شده دربارهٔ مباحثهٔ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ در اجلاس حزبی بزرگ و بسیار مسئولیت‌دار، همانا فراکسیون حزب کمونیست روسیه کنگرهٔ هشتم شوراها توسط بوروی فراکسیون حزب کمونیست روسیه شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه، انتشار یافت. این گزارش تندنویسی‌شده زیر عنوان: «دربارهٔ نقش اتحادیه‌ها در ساحهٔ تولید» (با پیشگفتاری بتاریخ ششم ژانویه سال ۱۹۲۱) انتشار یافته است. البته مطالب مباحثه ابداً منحصر به اینها نیست.

و جلسات حزبی که مسائل مورد اختلاف در آنها بررسی می‌شوند، در همه‌جا تشکیل می‌گردد. من در تاریخ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ در شرایط به‌اصطلاح «نقض مقررات» مجبور بودم سخنرانی نمایم همانا در شرایطی که نمی‌توانستم در مباحثات شرکت جویم، نمی‌توانستم حرفهای سخنرانان پیشین و حرفهای سخنرانان بعدی را بشنوم. حالا سعی می‌کنم مقررات نقض‌شده را احیاء نموده، نظریات خود را «با نظم و ترتیب» بیشتری بیان دارم.

خطر حزبی اظهارات فراکسیونی

آیا جزوهٔ رفیق تروتسکی — «نقش و وظایف اتحادیه‌ها» اقدام فراکسیونی است؟ آیا در چنین اقدامی صرفنظر از مضمون آن خطری برای حزب هست؟ اعضای کمیتهٔ مسکو که فراکسیونیسم پیتریها را می‌بینند (بدیهی است بغیر از رفیق تروتسکی) بویژه دوست دارند این مسئله را مسکوت بگذارند، و رفیق بوخارین هم که در تاریخ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ بنام «فراکسیون واسط» (۴۶) سخنرانی کرد، خود را ناگزیر دانست بگوید:

> «...وقتی قطار راه آهن گرایشی به انهدام و نابودی دارد آنوقت واسط چیز چندان بدی نیست» (ص ۴۵ گزارش دربارهٔ مباحثه سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰).

پس گرایشی به انهدام و نابودی هست. آیا چنین اعضای آگاه حزب که از بابت این مسئله که این گرایش همانا کجا، همانا بر روی چه اساسی، همانا چگونه آغاز شده است، بی‌غم و فارغ‌البالند، قابل تصور هست؟

جزوهٔ تروتسکی با این گفته شروع می‌شود که «ثمرهٔ کار جمعی است»؛ و «عدهٔ زیادی از کارکنان مسئول بویژه پروفسیونالیست‌ها (اعضای هیئت رئیسهٔ شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه، کمیتهٔ مرکزی فلزسازان و سکتران و غیره)» در تنظیم آن شرکت

جسته‌اند؛ و این «جزوه-پلاتفورم» است. و در آخر تز شمارهٔ ٤ می‌خوانیم که «کنگرهٔ قریب‌الوقوع حزب ناگزیر باید از دو گرایش در ساحهٔ جنبش اتحادیه‌ای یکی را انتخاب کند (تکیه از تروتسکی است)».

اگر این حرف بمعنای تشکیل فراکسیون توسط یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی نیست، اگر این، در حکم «گرایشی به انهدام و نابودی» شمرده نمی‌شود، آنوقت بگذار رفیق بوخارین یا هر کدام از همفکران او سعی کنند بحزب توضیح دهند که کلمات روسی «فراکسیونیسم» و «گرایش به انهدام و نابودی» حزب چه معنائی غیر از این دارد؟؟ مگر می‌توان کوری عجیب‌تر از کوری افرادی را تصور نمود که در صدد «واسط بودن هستند» و چشمان خود را به چنین «گرایش به انهدام و نابودی» می‌بندند؟؟

جای تعجب است که پس از دو پلنوم کمیتهٔ مرکزی (نهم نوامبر و هفتم دسامبر) که به بحث فوق‌العاده مفصل و طولانی و شدید طرح اولیهٔ تزهای رفیق تروتسکی و تمامی سیاست مورد دفاع وی حزب در اتحادیه‌ها اختصاص داشت یک عضو کمیتهٔ مرکزی تنها از میان ۱۹ نفر می‌ماند که گروهی خارج از کمیتهٔ مرکزی برای خود انتخاب می‌کند و با «کار» «جمعی» این گروه «پلاتفورمی» بمیان می‌کشد و بکنگرهٔ حزب پیشنهاد می‌نماید از دو گرایش یکی را انتخاب کند»!! من دیگر در این باره سخن نمی‌گویم که این، اعلام رفیق تروتسکی — همانا در بارهٔ دو و فقط دو گرایش در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۲۰ است، در حالیکه بوخارین حتی نهم نوامبر بعنوان «واسط» سخن گفت که نقش واقعی گروه بوخارین را بعنوان همدست بدترین و مضرترین فراکسیونیسم افشاء می‌سازد. این نکته را میان کلام گفتم. ولی من از هر عضو حزب می‌پرسم: چنین حمله و تاخت و تاز به «انتخاب» میان دو گرایش در مسئله جنبش اتحادیه‌ای از لحاظ ایجاد سرگیجه تعجب‌آور نیست؟ مگر جای تعجب نیست که پس از سه سال برقراری دیکتاتوری پرولتاریا حتی یک عضو

حزب پیدا شود که بتواند در مسئلهٔ دو گرایش در جنبش اتحادیه‌ای چنین «تاخت و تاز نماید»؟

علاوه بر این، به تهاجمات فراکسیونی که این جزوه بدان مزین شده است نگاه کنید. در همان تز اول «تهدید» هولناک «برخی از کارکنان جنبش اتحادیه‌ای» را می‌خوانیم که «بعقب به مواضع تردیونیونیستی انداخته شده‌اند که اصولاً مدتهاست توسط حزب منحل شده‌اند» (از قرار معلوم فقط یک عضو کمیتهٔ مرکزی از ۱۹ نمایندهٔ حزب است). در تز هشتم با آب و تاب «محافظه‌کاری پروفسیونالیستی در قشر رهبری کارکنان اتحادیه‌ها» تقبیح می‌شود (این نیت واقعاً بوروکراتیک توجه به «قشر رهبری» را ملاحظه کنید!). در تز یازدهم، ابتداء... چطور با رعایت نزاکت بیشتر بگویم،...«کنایه‌ای» توأم با نزاکت و استدلال و کارآیی عجیب هست که «اکثر پروفسیونالیست‌ها» قطعنامه‌های کنگرهٔ نهم حزب کمونیست روسیه را «ظاهراً یعنی در گفتار قبول دارند».

اینک در برابر ما داوران معتبری می‌گویند که اکثر (!!) پروفسیونالیستها تصمیمات حزب را در گفتار قبول دارند!

در تز دوازدهم گفته می‌شود:

> «...بسیاری از پروفسیونالیست‌ها هر چه شدیدتر و آشتی‌ناپذیرتر با چشم‌اندازهای پیوند دادنها مخالفت می‌کنند... رفقا تومسکی و لوزوفسکی را در میان این پروفسیونالیست‌ها می‌بینیم. گذشته از این بسیاری از پروفسیونالیست‌ها با عقب ماندن از وظایف و شیوه‌های جدید در محیط خود روح محدودیت اتحادیه‌ای را رواج می‌دهند، نسبت به کارکنان جدید که به بخش معین اقتصادی جلب می‌شوند خصومت می‌ورزند و با این ترتیب در واقع از بقایای کارگاه‌بازی میان کارگران متشکل‌شده از لحاظ شغل و حرفه پشتیبانی می‌کنند».

بگذار خواننده با دقت این نظریات را بخواند و دربارهٔ آنها خوب فکر کند. در اینجا «درفشانیهای» سرشار مایهٔ کمال شگفتی است. اولاً، این اظهارات را از نقطهٔ نظر فراکسیونیستی آن ارزیابی کنید! پیش خود مجسم سازید که هر آینه اگر توسکی پلاتفورمی انتشار میداد و تروتسکی و «بسیاری» از کارکنان نظامی را به ترویج روح بوروکراتیسم و به پشتیبانی از بقایای بربریت و امثال آن‌ها متهم می‌ساخت تروتسکی چه می‌گفت و چه می‌کرد؟ بوخارین، پرئوبراژنسکی، سریبریاکف و دیگران چه «نقشی» دارند که نمی‌بینند — گویا اینکه ملتفت نیستند، ابداً ملتفت شدت لحن و فراکسیونیسم در اینجا نیستند و نمی‌بینند که این، تا چه اندازه فراکسیونیستی‌تر از اظهارات پیتریهاست؟

ثانیاً. در این برخورد بمسئله تعمق کنید: بسیاری از پروفسیونالیست‌ها «در محیط خود روح محدودیت اتحادیه‌ای را رواج می‌دهند»... این برخورد سرتاپا بوروکراتیستی است. ملاحظه می‌کنید که تمام مطلب بر سر آنست که توسکی و لوزوفسکی چه «روحی» را «در محیط خود» رواج می‌دهند، صحبت اصلاً دربارهٔ سطح رشد و شرایط زندگی توده و ملیونها نیست.

ثالثاً. رفیق تروتسکی ندانسته و بی‌اختیار ماهیت تمام بحث را در اینجا بیان داشته است که با آنهمه دقت توسط او و «واسطها» — بوخارین و شرکاء پنهان و سرپوشیده نگهداشته می‌شود.

آیا ماهیت تمام بحث و منشاء مبارزه در آنست که بسیاری از پروفسیونالیستها از وظایف و شیوه‌های جدید عقب می‌مانند و در محیط خود روح دشمنی نسبت بکارکنان جدید رواج می‌دهند؟

یا ماهیت بحث و منشاء مبارزه در آنست که توده‌های کارگران متشکل از لحاظ شغل و حرفه بحق و بجا اعتراض می‌کنند و ناگزیر برای طرد آن عده از کارکنان جدید را که نمی‌خواهند افراط‌گری‌های غیرضروری و زیانبخش بوروکراتیسم را اصلاح نمایند، اظهار آمادگی می‌کنند؟

آیا ماهیت بحث در آنست که کسی نمی‌خواهد «وظایف و شیوه‌های جدید» را درک کند؟

یا در این است که کسی با عبارتپردازی دربارهٔ وظایف و شیوه‌های جدید بطور ناموفق دفاع از برخی افراط گریهای غیرضروری و زیانبخش را مستور می‌دارد؟

بگذار خواننده این ماهیت تمام بحث را بخاطر بسپارد.

دمکراتیسم صوری و صلاحیت انقلابی

رفیق تروتسکی در تزهای خود که «ثمرهٔ کار جمعی» است می‌نویسد: «دمکراسی کارگری دور از بت و معبود است» و «فقط صلاحیت انقلابی می‌شناسد و بس» (تز شمارهٔ ۲۳).

این تزهای رفیق تروتسکی سرنوشت نامطلوب پیدا کرده است. آنچه که در آنها صحیح است نه تنها تازگی ندارد بلکه علیه تروتسکی برمی‌گردد، و آنچه که در آنها تازگی دارد، سرتاپا ناصحیح است.

من نظریات صحیح رفیق تروتسکی را یادداشت کرده‌ام. آنها نه تنها در مسئلهٔ (دربارهٔ شعبهٔ کل سیاسی کمیساریای ملی راه (۴۷)) که در تز شماره ۲۳ به آن اشاره شده است، بلکه در مسائل دیگر هم علیه وی برمی‌گردد.

تروتسکی از لحاظ ظاهراً دمکراتیک حق داشت با پلاتفورم فراکسیونی حتی با تمام کمیتهٔ مرکزی مخالفت ورزد. این نکته‌ای است مسلم، اما این نکته هم مسلم است که این حق ظاهری را کمیتهٔ مرکزی در تصمیم مورخه ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۰ دربارهٔ آزادی بحث تأیید کرده است. این حق ظاهری را بوخارین واسط برای تروتسکی می‌شناسد، ولی برای سازمان پیتر قایل نیست — لابد علت آنست که بوخارین سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ سخن را تا «شعار مقدس دمکراسی کارگری» کشاند (ص ٤٥ گزارش تندنویسی‌شده)...

راستی، صلاحیت انقلابی چه شد؟

آیا اقلاً یک آدم جدی پیدا می‌شود که از خودپسندی فراکسیونی

فراکسیون «سکترانی» یا «واسطی» کور نشده باشد و با عقل سلیم و ذهن قوی صلاحیت انقلابی چنین اظهار نظر یک چنین پیشوای پروجهه و اعتباری نظیر تروتسکی را پیرامون مسائل جنبش اتحادیه‌ای پیدا نماید؟؟

مگر می‌توان منکر شد که حتی اگر چنانچه «وظایف و شیوه‌های جدید» مورد اشارهٔ تروتسکی به آن اندازهٔ عالی صحیح می‌بود که عملاً آنهمه توسط وی سرتاپا ناصحیح جلوه داده شده است (در این باره بعداً صحبت خواهد شد)، تروتسکی تنها با چنین برخورد بکار، بخود و بحزب، به جنبش اتحادیه‌ای و به امر تربیت ملیونها عضو اتحادیه‌ها و به جمهوری زیان می‌رساند؟؟

بوخارین مهربان و گروه وی احتمالاً بدان علت خود را «واسط» می‌نامند که قاطعانه تصمیم گرفته‌اند دربارهٔ آن وظایفی که این عنوان بر عهده می‌گذارد فکر نکنند.

خطر سیاسی انشعابها در جنبش اتحادیه‌ای

هرکس می‌داند اختلافنظرهای بزرگ گاهی از کوچکترین اختلاف‌ها و حتی ابتداء از تفاوت ناچیز سلیقه‌ها برمی‌خیزد. همه می‌دانند که زخم مختصر یا حتی خراش کوچکی که هر کس در زندگی ده‌ها بار برمی‌دارد اگر زخم چرک کند، اگر عفونت خون ایجاد نماید ممکن است به خطرناکترین و گاهی بدون شک به بیماری مرگبار، مبدل گردد. در هرگونه نزاع، حتی نزاعهای شخصی چنین می‌تواند باشد. این نکته دربارهٔ سیاست هم صادق است.

هر گونه اختلاف سلیقه، حتی اختلاف سلیقهٔ ناچیز، اگر امکان ازدیاد و تبدیل آن به انشعاب باشد، و ضمناً همانا چنین انشعابی که قادر است تمام بنای سیاسی را متزلزل و ویران سازد و بقول رفیق بوخارین قطار را بسوی انهدام و نابودی ببرد، ممکن است از نظر سیاسی خطرناک باشد.

بدیهی است در چنین کشوری که مدتهاست دیکتاتوری پرولتاریا

در آن حکمفرماست، انشعاب میان پرولتاریا یا میان حزب پرولتاریا و تودهٔ پرولتاریا نه تنها خطرناک بلکه بسیار بسیار خطرناکست، بویژه اگر در این کشور پرولتاریا اقلیت کوچکی از اهالی آنرا تشکیل می‌دهد. و انشعاب‌ها در جنبش اتحادیه‌ای (که با تمام نیرو سعی کردم در سخنرانی سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ خاطرنشان سازم که جنبش پرولتاریاست که تقریباً سراپا در اتحادیه‌ها متشکل شده است) بمعنای انشعاب همانا در توده پرولتاریاست.

و از اینجاست که «بحث و جدل» در کنفرانس پنجم اتحادیه‌های سراسر روسیه که از دوم تا ششم نوامبر سال ۱۹۲۰ برپا بود، درگرفت (این بحث همانا در آن در گرفت)، وقتی که بلافاصله پس از این کنفرانس... نخیر اشتباه می‌کنم بهنگام این کنفرانس رفیق تومسکی با عصبانیت و هیجان بی‌سابقه به پولیت‌بورو آمد و با پشتیبانی کامل رفیق رودزوتاک آرام و خویشتن‌دار به تعریف این نکته پرداخت که چگونه رفیق تروتسکی در این کنفرانس دربارهٔ «تکاندهی» اتحادیه‌ها سخن گفت و چگونه او — تومسکی با آن به بحث و مناقشه پرداخت، — وقتی که این واقعه روی داد، فوراً و بدون برگشت بر من ثابت شد که بحث و مناقشه ماهیت سیاسی دارد (یعنی از سیاست حزب دربارهٔ اتحادیه‌ها منشاء می‌گیرد) و در این بحث رفیق تروتسکی با سیاست خود — سیاست «تکان‌دهی» علیه تومسکی ابداً محق نیست. زیرا سیاست «تکاندهی» را حتی اگر جزئاً «با وظایف و شیوه‌های جدید» (تز دوازدهم تروتسکی) درست در آمده باشد در لحظهٔ کنونی و در اوضاع و احوال کنونی، بعنوان سیاستی که خطر انشعاب دارد، نمی‌توان مجاز شمرد.

حالا رفیق تروتسکی تصور می‌کند سیاست «تکاندهی از بالا» که بوی نسبت می‌دهند «تماماً و صرفاً کاریکاتور است» (ل. تروتسکی: «پاسخ برفقای پتروگرادی» در «پراودای» شمارهٔ نهم مورخه ۱۵ ژانویه سال ۱۹۲۱). اما کلمهٔ «تکاندهی» نه تنها به آن معنا واقعاً «کلمهٔ پروبالدار» است که پس از گفتهٔ رفیق تروتسکی در کنفرانس پنجم اتحادیه‌های سراسر روسیه به اصطلاح حالا دیگر هم در حزب

و هم در اتحادیه‌ها «به پرواز در آمده است». نخیر، این کلمه متأسفانه تا کنون بمفهوم بمراتب عمیقتری درست است. همانا: تنها این کلمه به کوتاهترین شکلی، تمام روح، تمام گرایش جزوه-پلاتفورم «نقش و وظایف اتحادیه‌ها» را بیان می‌کند. تمام این جزوه-پلاتفورم رفیق تروتسکی سرتاپا همانا از روح سیاست «تکاندهی از بالا» اشباع شده است. کافی است اتهام برفیق توسکی یا «بسیاری از پروفسیونالیست‌ها» را دربارهٔ اینکه آنها «در محیط خود روح دشمنی نسبت به کارکنان جدید رواج می‌دهند» بخاطر آورد!

اما اگر در کنفرانس پنجم اتحادیه‌های سراسر روسیه (۲ — ۶ نوامبر سال ۱۹۲۰) فقط محیطی داشت بوجود می‌آمد که بیم انشعاب می‌رفت، باید گفت که در اوایل دسامبر سال ۱۹۲۰ انشعاب سکتران بحقیقت پیوست.

این واقعه جنبهٔ اساسی و عمده و بنیادی برای ارزیابی ماهیت سیاسی مناقشات ماست؛ و رفیق تروتسکی و رفیق بوخارین بیخود تصور می‌کنند که سکوت در این مورد کمکی خواهد کرد. سکوت «واسط نمی‌شود» بلکه در این مورد به آتش دامن می‌زند، چونکه مسئله را نه تنها زندگی مطرح ساخته و در برنامهٔ روز قرار داده، بلکه رفیق تروتسکی در جزوه-پلاتفورم خود خاطرنشان ساخته است. چونکه همانا این جزوه که بکرات من از جاهائی از آن بویژه از تز دوازدهم نقل نموده‌ام، این سئوال را مطرح می‌سازد: آیا اصل مطلب در این است که «بسیاری از پروفیسونالیست‌ها در محیط خود روح دشمنی نسبت بکارکنان جدید رواج می‌دهند» یا در این است که «دشمنی» توده‌ها بعلت برخی افراط‌گریهای غیرلازم و زیانبخش بوروکراتیسم مثلاً در سکتران قانونی و بجاست؟

رفیق زینویف در نخستین سخنرانی خود در تاریخ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ با اشاره به اینکه «طرفداران افراط‌کار رفیق تروتسکی» کار را به انشعاب کشانده‌اند بطور مستدل این مسئله را صریحاً مطرح ساخت. شاید به این علت، رفیق بوخارین با لحن دشنام و سرزنش نطق رفیق زینویف را «کار بیخودوبیفایده» شمرد؟ اما حالا

هر عضو حزب که گزارش تندنویسی‌شده دربارهٔ مباحثهٔ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ را بخواند به ناعادلانه و ناحق بودن این سرزنش یقین خواهد کرد و خواهد دید که همانا رفیق زینویف حقایق دقیقی را ذکر می‌کند و بحقایق دقیقی متکی است، اما در «حرافی» روشنفکرانه بدون هر گونه حقیقت همانا تروتسکی و بوخارین برتری دارند.

وقتی رفیق زینویف گفت: «سکتران روی پاهای گلی ایستاده و بسه قسمت تقسیم شده است»، رفیق سوسنوسکی با ندایی حرف او را برید و گفت:

«و شما آنرا تشویق می‌کردید» (گزارش تندنویسی‌شده، ص ۱۵).

واین اتهام جدی است. اگر این اتهام ثابت می‌شد، آنوقت البته مقصر در تشویق انشعاب حتی یکی از اتحادیه‌ها جایش نه در کمیتهٔ مرکزی بود و نه در حزب کمونیست روسیه، و نه در اتحادیه‌های جمهوری ما. خوشبختانه، اتهام جدی در شکل غیرجدی توسط رفیقی وارد شده که متأسفانه بارها نمونه‌هایی از «سرگرمیهای» مناقشه‌ای غیرجدی خود را نشان داده است. رفیق سوسنوسکی حتی مقالات عالی خود را مثلاً در رشتهٔ تبلیغات تولیدی گاهی توانسته است با چنان «یک قاشق قطران» درآمیزد که بر تمام نکات مثبت تبلیغات تولیدی خود خیلی ارجحیت دهد. هستند آدمهای نیک‌سرشت (مثلاً بوخارین) که حتی در شرایط شدیدترین مبارزه قادرند کمتر از همه حملات خود را با سم بیامیزند؛ و هستند کسانی که چندان نیک‌سرشت نیستند و اغلب حملات خود را با سم درمی‌آمیزند. برای رفیق سوسنوسکی مفید می‌بود که در این باره مواظب خود باشد و حتی از دوستان خود خواهش کند مواظبش باشند.

ولی ممکن است بگویند که اتهام در هر حال حتی اگر بطور غیرجدی و ناموفق و آشکارا در شکل «فراکسیونی» باشد وارد شده است. ولی گفتن حقیقت بطور ناموفق بهتر از سکوت دربارهٔ آن در مسئله جدی است.

مسئله بدون شک جدی است، زیرا تکرار می‌کنم در اینجا جان کلام در تمام مناقشه بیش از آنست که تصور می‌کنند. و ما خوشبختانه بقدر کافی اطلاعات قانع‌کننده و بقدر کافی عینی

در دست داریم که بتوانیم بمسئله‌ای که رفیق سوسنوسکی مطرح کرده است، پاسخ دقیق و مشروح بدهیم.

اولاً. در همین صفحهٔ گزارش تندونویسی‌شده، اظهارات رفیق زینویف را می‌خوانیم که نه تنها برفیق سوسنوسکی پاسخ داد و گفت: «این حرف نادرست است!»، بلکه بر حقایق مسلم و قاطع استناد دقیق جست. رفیق زینویف متذکر گردید که رفیق تروتسکی کوشید (از خودم اضافه می‌کنم: با علاقمندی آشکار بفراکسیونیسم) ابداً نه آنچنان اتهامی وارد کند که رفیق سوسنوسکی وارد کرد بلکه کوشید رفیق زینویف را متهم کند که زینویف با اظهارات خود در کنفرانس سراسری حزب کمونیست روسیه به انشعاب کمک کرد یا انشعاب ایجاد نمود. (توی پرانتز متذکر می‌شوم که اتهام از آن جهت بی‌پایه است که اظهار زینویف در ماه سپتامبر در حقیقت مورد تأیید کمیتهٔ مرکزی و حزب قرار گرفته و حتی یکبار هم از طرف کسی ظاهراً هم شده، مورد اعتراض قرار نگرفته است.)

و رفیق زینویف پاسخ داد که رفیق رودزوتاک در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی با پروتکلهایی در دست ثابت کرد که «این مسئله (مسئله برخی افراط‌کاریهای غیرلازم و زیانبخش بوروکراتیسم در سکتران) هم در سیبری و هم در حوضهٔ ولگا، هم در شمال و هم در جنوب مدتها قبل از اظهارات من (یعنی زینویف) و مدتها قبل از کنفرانس سراسری روسیه مورد بررسی قرار گرفته بود».

این اظهارات واقعاً روشن و دقیق و مبتنی بر حقایق است. رفیق زینویف این حرفها را ضمن نخستین سخنرانی خود در برابر هزاران نفر از پرمسئولیت‌ترین اعضای حزب کمونیست روسیه زد و در حالیکه نه رفیق تروتسکی که دو بار پس از این سخنرانی زینویف صحبت کرد و نه رفیق بوخارین که همچنین پس از این سخنرانی زینویف بسخن برخاست اظهارات مستدل زینویف را تکذیب نکردند.

ثانیاً. تکذیب دقیقتر و رسمی‌تر تهمت‌زنی رفیق سوسنوسکی عبارت

از درج قطعنامهٔ پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه دربارهٔ مسئله مربوط به اختلاف میان کمونیست‌های رشتهٔ حمل و نقل آبی و فراکسیون کمونیستی اجلاس مشاورهٔ سکتران مصوب هفتم دسامبر سال ۱۹۲۰ در همان گزارش تندنویسی‌شده است. آن قسمت از این قطعنامه که به سکتران اختصاص دارد، می‌گوید:

«نظر به اختلاف میان سکتران و کارکنان رشتهٔ حمل و نقل آبی، کمیتهٔ مرکزی مقرر داشته است: ۱) در سکتران متحده شعبهٔ کارگران رشتهٔ آبی تشکیل داده شود. ۲) کنگرهٔ کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی در ماه فوریه تشکیل شود و در آن انتخابات عادی سکتران جدید صورت گیرد. ۳) تا آنموقع هیئت قدیمی سکتران کار کند. ٤) سازمان کل سیاسی حمل و نقل آبی و سازمان کل سیاسی راه آهن با تحویل همهٔ نیروها و وجوهشان به سازمان صنفی برپایه دمکراتیسم عادی، بیدرنگ منحل شوند».

خواننده از اینجا می‌بیند که نه فقط سخنی دربارهٔ نکوهش کارکنان حمل و نقل آبی در میان نیست بلکه برعکس حقانیت آنها اساساً تأیید شده است. ضمناً ناگفته نماند که هیچکدام از آن اعضای کمیتهٔ مرکزی که پلاتفورم عمومی ١٤ ژانویه سال ۱۹۲۱ را امضاء کرده‌اند (بغیر از کامنف) برله این قطعنامه رأی نداده‌اند («دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها». طرح قرار کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه که توسط گروهی از اعضای کمیتهٔ مرکزی و اعضای کمیسیون صنفی تسلیم شده بود توسط لوزوسکی نه عضو کمیتهٔ مرکزی بلکه عضو کمیسیون صنفی امضاء شده است و بقیه: تومسکی، کالینین، رودزوتاک، زینویف، استالین، لنین، کامنف، پتروفسکی، آرتم سرگییف) (٤٨).

این قطعنامه علیه اعضاء نامبرده کمیتهٔ مرکزی یعنی علیه

گروه ما گذرانده شده است. زیرا ما علیه ابقاء موقتی سکتران قدیمی رأی می‌دادیم. و اجتناب‌ناپذیری پیروزی گروه ما تروتسکی را مجبور کرد بر له قطعنامهٔ بوخارین رأی دهد، چونکه در غیراینصورت تصمیم متخذهٔ ما از تصویب می‌گذشت. رفیق ریکف که در نوامبر طرفدار تروتسکی بود، در ماه دسامبر در کارهای کمیسیون صنفی برای حل اختلاف کارکنان رشتهٔ حمل و نقل آبی و سکتران شرکت داشت و بحقانیت کارکنان این رشته یقین حاصل کرده است.

نتیجه: اکثریت دسامبر (هفتم دسامبر) کمیتهٔ مرکزی از رفقا تروتسکی، بوخارین، پرئوبراژنسکی، سریبریاکف و دیگران یعنی از آن اعضای کمیتهٔ مرکزی تشکیل می‌شد که هیچکس ظن نمی‌برد که تعصب مخالفت با سکتران داشته باشند. و این اکثریت با تصمیم خود در واقع نه کارکنان حمل و نقل آبی بلکه سکتران را نکوهش کرد و فقط از انحلال بیدرنگ آن خودداری کرد. پس ثابت شده که ایراد اتهام از جانب سوسنوسکی بی‌پایه و اساس است.

برای آنکه جای نامفهوم و ناروشن باقی نماند باید به یک نکتهٔ دیگر هم اشاره نمود. «افراط‌گریهایی غیر ضروری و زیانبخش» که بارها به آنها اشاره کردم، چه بود؟ آیا این اتهام بی‌پایه و اساس یا مبالغه نبوده است؟

به این نکته هم رفیق زینویف در نخستین سخنرانی خود بتاریخ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ پاسخ داده است، پاسخ چنانست که دقیقتر از آنرا نباید آرزو کرد. رفیق زینویف از فرمان صادرهٔ رفیق زوف دربارهٔ حمل و نقل آبی (مورخهٔ سوم ماه مه سال ۱۹۲۰) نقل کرد که می‌گوید: «کمیته‌بازی موقوف» (۴۹). رفیق زینویف بدرستی آنرا اشتباه اساسی نامید. و این همان نمونهٔ افراط‌گری غیرلازم و زیانبخش بوروکراتیسم و «انتصاب» است. ضمناً رفیق زینویف فوراً اضافه کرد: رفقایی انتصاب شده‌اند که «خیلی کمتر» از رفیق زوف «آزموده شده و تجربهٔ خیلی کمتری» از وی دارند. من در کمیتهٔ مرکزی ارزیابی رفیق زوف را بعنوان یکی از پرارج‌ترین کارکنان شنیدم و مشاهدات

من در شورای دفاع این ارزیابی را کاملاً تأیید می‌کنند. کسی در صدد آن نیست که آبروی چنین رفقایی را ببرد و «گناه را بگردن آنها بیندازد» (همانطوریکه رفیق تروتسکی در گزارش خود، صفحهٔ ۲۵، بدون ذره‌ای دلیل و اساس، مظنون شده است). آبروی «انتصاب شدگان» را نه کسانی که اشتباهات آنها را اصلاح می‌کنند بلکه کسانی می‌ریزند که از آنها حتی هنگامی که دچار اشتباه می‌شوند، دفاع می‌کنند.

با این ترتیب، ما می‌بینیم که خطر انشعاب‌ها در جنبش اتحادیه‌ای خیالی و ساختگی نبوده بلکه جنبهٔ واقعی داشت. ما همچنین آشکارا مشاهده می‌کنیم که ماهیت دور از مبالغه اختلافات بر سر چه بود: در مبارزه برسر آنچه که از برخی افراط‌گری‌های غیرضروری و زیانبخش بوروکراتیسم و انتصاب دفاع نشود و افراط‌گری‌ها توجیه نگردند بلکه اصلاح شوند. همین و بس.

دربارهٔ اختلافنظرهای اصولی

اما اگر اختلافنظرهای اصولی بنیادی و عمیق هست، — ممکن است بما بگویند، — مگر وجود آنها حتی اظهارات بسیار شدید‌اللحن و بسیار فراکسیونی را توجیه نمی‌کند؟ اگر لازم باشد چیز تازه و نامفهومی گفته شود، آیا این امر گاهی حتی انشعاب را موجه جلوه نمی‌دهد؟

البته اگر چنانکه اختلاف‌نظرها واقعاً بی‌نهایت عمیق باشند و اگر از راه دیگر نتوان سمتگیری نادرست سیاست حزب یا طبقهٔ کارگر را اصلاح نمود، موجه جلوه می‌دهد.

ولی بدبختی هم در این است که چنین اختلافنظرهایی وجود ندارند. رفیق تروتسکی کوشید وجود آنها را نشان دهد، ولی نتوانست. و اگر قبل از انتشار جزوهٔ وی (۲۵ دسامبر) ممکن — و لازم — بود بطور مشروط یا سازشکارانه سخن گفت («حتی در صورتیکه وظایف ناشناختهٔ جدید باشد نباید بمسئله چنین برخورد کرد که اختلافنظر

هست»)، پس از این جزوه لازم آمد گفته شود: در نکات جدیدی که در آن هست، در واقع حق بجانب تروتسکی نیست.

این نکته از مقایسهٔ تزهای رفیق تروتسکی با تزهای رودزوتاک که مورد تصویب کنفرانس پنجم اتحادیه‌های سراسر روسیه قرار گرفته است (۲ — ۶ نوامبر) روشن‌تر از همه مشاهده می‌شود. من آنها را در سخنرانی سی‌ام دسامبر و در «پراودای» ۲۱ ژانویه ذکر کرده‌ام. این تزها دقیقتر و کاملتر از تزهای تروتسکی است. آنچه که تزهای تروتسکی را از تزهای رودزوتاک متمایز می‌سازد، در تزهای تروتسکی نادرست است.

از اصطلاح کذایی «دمکراسی تولیدی» شروع کنیم که رفیق بوخارین عجله کرده آنرا در قطعنامهٔ هفتم دسامبر کمیتهٔ مرکزی قید نموده است. البته بحث و جدل بر سر این اصطلاح بی سروته و نچسب و ساخته و پرداختهٔ روشنفکری («هوسبازی») مضحک و خنده‌دار بود اگر در سخنرانی یا مقاله بکار برده می‌شد، ولی اتفاقاً تروتسکی و بوخارین خود را بچنین وضع مضحکی انداخته و در تزها همانا روی این اصطلاح که «پلاتفورم» آنها را از تزهای رودزوتاک مصوب اتحادیه‌ها متمایز می‌سازد اصرار می‌ورزند!

این اصطلاح از لحاظ تئوری نادرست است. هرگونه دمکراسی بمثابه هرگونه روبنای سیاسی بطور کلی (اجتناب‌ناپذیر است، مادامیکه امحاء طبقات انجام نگرفته، مادامیکه جامعه بدون طبقات ایجاد نشده است) سرانجام به تولید خدمت می‌کند، و سرانجام با مناسبات تولیدی جامعهٔ مفروض، معین می‌شود. از این رو سوا کردن «دمکراسی تولیدی» از هر گونه دمکراسی دیگر معنایی ندارد. و این، سردرگمی و حرف پوچ و توخالی است. و این اولاً.

ثانیاً. به توضیح این اصطلاح توسط خود بوخارین در قطعنامهٔ پلنوم کمیتهٔ مرکزی که خود او در تاریخ هفتم دسامبر نوشته است نگاه کنید. بوخارین در آنجا نوشته است: «از این رو شیوه‌های دمکراسی کارگری باید شیوه‌های دمکراسی تولیدی باشند. این بدان معناست» — ملاحظه کنید: «این بدان معناست»! بوخارین پیام بتوده‌ها

را با چنین اصطلاح عجیب و غریب آغاز می‌کند که باید آنرا مخصوصاً توضیح داد: به عقیدهٔ من، از نظرگاه دمکراتیسم، این کار دمکراتیک نیست؛ برای توده‌ها باید بدون چنین اصطلاحات جدید نوشت، آن اصطلاحاتی که توضیح مخصوص می‌خواهند؛ از نقطهٔ نظر «تولیدی» زیانبخش است، زیرا موجب اتلاف وقت برای توضیح و تشریح اصطلاح غیرضروری می‌شود — «این بدان معناست که تمام انتخابات و پیشنهاد نامزدها و پشتیبانی از آنها و نظایر آن‌ها باید از زاویهٔ دید نه تنها متانت سیاسی، بلکه همچنین استعدادهای اقتصادی و سابقهٔ اداری و خصوصیات سازماندهی و توجه عملاً آزموده‌شده به علایق مادی و معنوی توده‌های زحمتکش صورت گیرد».

این بحث آشکارا تیره و زورکی و نادرست است. دمکراسی تنها بمعنای «انتخابات و پیشنهاد نامزدها و پشتیبانی از آنها و نظایر آنها» نیست. این‌ها یکطرف قضیه است. و از طرف دیگر، نه همهٔ انتخابات باید از زاویهٔ دید متانت سیاسی و استعدادهای اقتصادی صورت گیرد. باید همچنین بر خلاف گفتهٔ تروتسکی در سازمان ملیونی درصد معینی وساطت‌کننده، بوروکرات باشد (سالهای زیاد بدون بوروکرات‌های خوب کار از پیش نخواهد رفت). ولی ما دربارهٔ دمکراسی «وساطت‌کننده» یا «بوروکراتیک» حرفی نمی‌زنیم.

ثالثاً. نادرست است اگر تنها به انتخاب‌شدگان، تنها به سازماندهان و متصدیان اداری و غیره نگاه کنیم. اینها فقط اقلیت افراد برجسته و مبرزند. باید به افراد معمولی و بتوده نگاه کرد. این نکته در تزهای رودزوتاک نه تنها ساده‌تر و مفهومتر بلکه همچنین از لحاظ تئوری درست‌تر بیان گردیده است (تز ششم):

«...باید هرکدام از شرکت‌کنندگان در تولید ضرورت و صلاح بودن وظایف تولیدی را که انجام می‌دهد درک نماید؛ و هر شرکت‌کننده تولید نه تنها در انجام وظایف محوله از بالا شرکت جوید، بلکه همچنین آگاهانه در اصلاح همهٔ نواقص فنی و سازمانی در ساحهٔ تولید شرکت کند».

رابعاً. «دمکراسی تولیدی» اصطلاحی است ناشی از امکان سوءتعبیر. این اصطلاح را می‌توان بمعنای نفی دیکتاتوری و مسئولیت فردی رؤسا فهمید. از آن می‌توان بمعنای بتعویق انداختن دمکراسی معمولی یا بهانه‌جویی دربارهٔ آن تعبیر کرد. هر دوی این تعبیرات زیانبخش است و بدون تفسیرهای خاص و طولانی نمی‌توان از آنها اجتناب جست.

رودزوتاک همین افکار را ساده و درست‌تر بیان می‌کند و از همهٔ این ناراحتی‌ها دوری می‌جوید. و تروتسکی در مقالهٔ خود زیر عنوان «دمکراسی تولیدی» در روزنامهٔ «پراودای» یازدهم ژانویه نه فقط وجود این نادرستی‌ها و ناراحتی‌ها را تکذیب نمی‌کند (او تمام این مسئله را نادیده می‌گیرد و تزهای خود را با تزهای رودزوتاک مقایسه نمی‌کند). بلکه برعکس ناراحتی و نادرستی اصطلاح خود را همانا بدین وسیله که آنرا همانند «دمکراسی جنگی» می‌شمارد، بطور غیرمستقیم تأیید می‌کند. خوشبختانه تا آنجائیکه بیاد دارم ما هرگز بر سر چنین اصطلاحی مباحثات فراکسیونی نداشتیم.

اصطلاح «محیط تولیدی» ساختهٔ تروتسکی از آنهم ناجورتر است. زینویف بحق و بجا آنرا مورد تمسخر قرار داد. تروتسکی خیلی رنجید و اعتراض کرد: «محیط جنگی در کشور ما بوده... حالا باید در تودهٔ کارگری، میان انبوه این توده، نه تنها بطور صوری محیط تولیدی ایجاد گردد یعنی آنچنان هیجان و علاقه و توجه جدی که نسبت به جبهه‌ها وجود داشت نسبت به تولید ایجاد شود...». اما مسئله هم بر سر آنست که با «تودهٔ کارگری و انبوه این توده» آنطور باید سخن گفت که در تزهای رودزوتاک گفته می‌شود نه با بکار بردن کلماتی نظیر «محیط تولیدی» که سوءتفاهم یا تبسم ایجاد می‌کند. رفیق تروتسکی در واقع با بکار بردن عبارت «محیط تولیدی» همان فکر را بیان می‌کند که مفهوم تبلیغات تولیدی دارد. ولی همانا برای تودهٔ کارگری و برای انبوه این توده تبلیغات تولیدی را باید آنچنان انجام داد که چنین عباراتی بکار گرفته نشود. این عبارت

بدرد نمونه و سرمشق آن می‌خورد که نباید به چنین نحوی به تبلیغات تولیدی در میان توده‌ها پرداخت.

سیاست و اقتصاد. دیالکتیك و اکلکتیسم

عجیب است که باز هم باید چنین مسئلهٔ ابتدایی و الفبایی را مطرح ساخت. متأسفانه تروتسکی و بوخارین مجبور می‌سازند این کار صورت گیرد. هر دوی آنها مرا سرزنش می‌کنند که مسئله را «عوض می‌کنم» یا برخورد «سیاسی» دارم و آنها برخورد «اقتصادی». بوخارین حتی این نکته را در تزهای خود قید کرده و کوشیده است از هر دو طرف مناقشه «بالاتر قرار گیرد»: من این و آن را متحد می‌سازم.

نادرستی فاحش و زننده تئوریک. من در سخنرانی خود تکرار کرده گفتم: سیاست ملخص اقتصاد است، — زیرا قبلاً این سرزنش نامناسب را از بابت برخورد «سیاسی» من، شنیدم که در زبان مارکسیست بکلی غیر مجاز است. سیاست نمی‌تواند بر اقتصاد اولویت نداشته باشد. قضاوت دیگر بمعنای فراموش کردن الفباء مارکسیسم است.

ممکن است که ارزیابی سیاسی من نادرست باشد؟ این را بگویید و ثابت کنید. اما گفتن (و یا بطور غیرمستقیم مجاز شمردن این فکر) که برخورد سیاسی هم‌ارج برخورد «اقتصادی» است و می‌توان «این و آن» را برگزید، این بمعنای فراموش کردن الفباء مارکسیسم است.

بعبارت دیگر. برخورد سیاسی به این معناست: اگر به اتحادیه‌ها برخورد نادرست بکنی، این عمل حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را بنابودی می‌کشاند. (جدا شدن حزب از اتحادیه‌ها در شرایطی که حق با حزب نباشد، حتماً حکومت شوروی را در چنین کشور دهقانی نظیر روسیه ساقط خواهد کرد.) می‌توان (و باید) این نظریه و قضاوت را مورد رسیدگی دقیق و مشروح قرار داد، یعنی مورد بررسی و مداقه قرار داد و این مسئله را حل کرد که این برخورد

صحیح است یا ناصحیح. گفتن اینکه: من برای برخورد سیاسی شما «ارزش قائلم»، «ولی» این برخورد فقط سیاسی است و ما به برخورد «اقتصادی هم» نیازمندیم، این بدانمعناست که کسی بگوید: من برای نظریهٔ شما در این باره که ضمن اقدامی گردن خود را می‌شکنید «ارزش قائلم»، ولی این نکته را هم در نظر بگیرید که بهتر است انسان سیر و ملبس باشد تا گرسنه و برهنه.

بوخارین از لحاظ تئوری بسوی اکلکتیسم جهش کرده، موعظه می‌کند که برخورد سیاسی و اقتصادی توأم گردند.

تروتسکی و بوخارین مطلب را چنین وانمود می‌سازند که ما بفکر رشد تولید هستیم و شما فقط سنگ دمکراسی صوری را بسینه می‌زنید. این تصویر و توصیف نادرست است، زیرا مسئله تنها چنین مطرح است (و از لحاظ مارکسیستی می‌تواند چنین مطرح باشد) که بدون برخورد صحیح سیاسی، طبقهٔ معین سلطه و سیادت خود را حفظ نخواهد کرد و بالنتیجه، نخواهد توانست مسئلهٔ تولیدی خود را هم حل نماید.

بعبارت دقیقتر. زینویف می‌گوید: «شما با کشاندن اتحادیه‌ها به انشعاب اشتباه سیاسی می‌کنید. دربارهٔ رشد و ازدیاد تولید، من حتی در ژانویه سال ۱۹۲۰ با ذکر مثال ساختمان حمام، گفته و نوشته‌ام». تروتسکی در پاسخ می‌گوید: «عجیب است (ص ۲۹) که کسی جزوه‌ای با مثالی دربارهٔ حمام بنویسد، اما شما «کلمه‌ای»، «یک کلمه» (ص ۲۲) درباره اینکه اتحادیه‌ها چه باید بکنند، ننوشته‌اید».

این حرف درست نیست. مثال دربارهٔ حمام، ببخشید ببازی با الفاظ، بدهها «محیط تولیدی» توأم با چندین «دمکراسی تولیدی» می‌ارزد. مثال دربارهٔ حمام همانا برای توده، همانا برای «انبوه توده» روشن و ساده می‌گوید که اتحادیه‌ها چه باید بکنند، و «محیط‌های تولیدی» و «دمکراسی‌های تولیدی» زباله و آشغال است که چشمان توده‌های کارگری را می‌گیرد و درک مسائل را برای آنها دشوارتر می‌سازد.

رفیق تروتسکی مرا هم سرزنش کرد که «لنین در این باره کلمه‌ای

نگفته (ص ٦٦)، آن اهرمهایی که دستگاه اتحادیه‌ها نامیده می‌شوند چه نقشی ایفاء می‌کنند و باید ایفاء کنند.
ببخشید، رفیق تروتسکی: من با خواندن تمامی تزهای رودزوتاک و با ملحق شدن به آنها، در این باره بیشتر، کاملتر، دقیق‌تر، ساده‌تر و صریح‌تر از تزهای شما و تماسی گزارش و گزارش فرعی و پایانسخن شما گفته‌ام. زیرا، تکرار می‌کنم، جوایز جنسی و دادگاههای رفیقانهٔ انضباطی برای سیادت بر اقتصاد، برای ادارهٔ امور صنایع، برای افزایش نقش اتحادیه‌ها در تولید صدبار بیش از کلمات بکلی انتزاعی (و از این رو توخالی) دربارهٔ «دمکراسی تولیدی» و «جوش دادن و متصل ساختن» و نظایر آنها ارزش دارند.
به بهانهٔ طرح نظریهٔ «تولیدی» (تروتسکی) یا رفع یک‌جانبگی برخورد سیاسی و توأم ساختن این برخورد با برخورد اقتصادی (بوخارین) این نکات را بما نشان داده‌اند:
۱) فراموشی مارکسیسم را که در تعیین نادرست نظری، در تعیین التقاطی برخورد سیاست به اقتصاد بیان شده است؛
۲) دفاع از آن اشتباه سیاسی یا استتار آن را که در سیاست تکان‌دهی بیان شده است ــ سیاستی که سر تا پای جزوه‌ـپلاتفورم تروتسکی سرشار از آن است. و این اشتباه اگر درک نشود و اصلاح نگردد به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌شود؛
۳) گامی بعقب در ساحهٔ مسائل صرفاً تولیدی و اقتصادی، مسائلی در این باره که چگونه باید تولید را افزایش داد؛ از تزهای جدی رودزوتاک که وظایف مشخص، عملی، حیاتی و زنده را مطرح می‌سازد (تبلیغات تولیدی را گسترش دهید، تقسیم جوایز جنسی را خوب یاد بگیرید و اجبار را بشکل دادگاههای رفیقانهٔ انضباطی صحیح‌تر بکار برید)، به تزهای انتزاعی و مجزا و «توخالی» و نادرست از لحاظ تئوری و فورمولهشده بشیوهٔ روشنفکرانه، توأم با فراموشی جدی‌ترین و عملی‌ترین وظایف همانا گامی بعقب است.
چنین است در واقع تناسب میان زینویف و من از یکطرف، تروتسکی و بوخارین از طرف دیگر در مسئلهٔ سیاست و اقتصاد.

از این رو نتوانستم آن اعتراض بمن را که رفیق تروتسکی در تاریخ سی‌ام دسامبر کرد و گفت: «رفیق لنین ضمن پایانسخن خود در کنگرهٔ هشتم شوراها پیرامون گزارش دربارهٔ وضع ما می‌گفت ما باید کمتر بسیاست و بیشتر به امور اقتصادی بپردازیم، و در مسئلهٔ اتحادیه‌ها بجانب سیاسی اولویت می‌دهد» (ص ٦٥) بدون تبسم بخوانم. این سخنان بنظر رفیق تروتسکی «فوق‌العاده درست و بجا» آمده است. در واقع آنها بیانگر سردرگمی مذبوحانه در مفاهیم، «آشفتگی مسلکی» واقعاً بی‌پایانست. البته من همیشه آرزو کرده و می‌کنم و خواهم کرد که ما کمتر بسیاست و بیشتر به اقتصاد بپردازیم. ولی به آسانی می‌توان فهمید که برای تحقق یافتن این آرزوها لازم است که خطرات سیاسی و اشتباهات سیاسی نباشد. اشتباهات سیاسی که رفیق تروتسکی کرده و رفیق بوخارین آنها را عمیق‌تر و شدیدتر ساخته‌است، توجه حزب ما را از وظایف اقتصادی، از کارهای «تولیدی» منحرف می‌سازند و متأسفانه وادارمان می‌کنند وقت را به اصلاح این اشتباهات مصروف داریم و با انحراف سندیکالیستی (که به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌شود) به بحث و جدل بپردازیم و با برخورد نادرست به جنبش اتحادیه‌ای (برخوردی که به سقوط حکومت شوروی می‌انجامد) بمخالفت برخیزیم و بجای بحث جدی و عملی، بحث «اقتصادی» دربارهٔ اینکه چه کسی بهتر و موفق‌تر جوایز جنسی را داده و محاکمات را برپا ساخته و برپایهٔ تزهای رودزوتاک مصوب ۲ — ٦ نوامبر در کنفرانس پنجم اتحادیه‌های سراسر روسیه: کارگران آسیابهای ساراتف، معدنچیان زغال سنگ دنباس و فلزکاران پیتر و غیره کارها را بهم جوش داده است — دربارهٔ «تزهای» کلی مباحثه کنیم.

مسئله مربوط به فایدهٔ «بحث گسترده» را بگیرید. اینجا هم می‌بینیم که چگونه اشتباهات سیاسی توجه را از وظایف اقتصادی منحرف می‌سازند. من مخالف به اصطلاح بحث «گسترده» بودم و اشتباه، اشتباه سیاسی رفیق تروتسکی را، برهم زدن کمیسیون صنفی توسط وی می‌شمردم و می‌شمارم که در آن می‌بایست بحث جدی صورت گیرد.

اشتباه سیاسی گروه واسط بریاست بوخارین را آن می‌شمارم که وظایف واسط را نفهمیده است (اینجا هم اکلکتیسم را جایگزین دیالکتیک ساخته است)؛ آنها همانا از نقطهٔ نظر «واسط» می‌بایستی با انرژی جنون‌آمیز مخالف بحث گسترده و موافق انتقال مباحثه به کمیسیون صنفی باشند. به‌بینید چه از آب درآمد.

سی‌ام دسامبر بوخارین دامنهٔ سخن خود را بدانجا کشید که گفت: «ما شعار جدید مقدس دمکراسی کارگری را اعلام داشتیم مبنی بر اینکه همهٔ مسائل را بجای بررسی در مجامع محدود و جلسات کوچک و در هر گونه کورپوراسیون خودی، در جلسات وسیع مورد بحث و مداقه قرار دهیم. و اینک من می‌گویم با ارجاع مسئله نقش اتحادیه‌ها به چنین جلسهٔ عظیم نظیر جلسهٔ امروزی گامی نه بعقب بلکه به جلو می‌گذاریم» (ص ٤٥). و این شخص زینویف را به مهمل گفتن و به مبالغه در دمکراسی متهم ساخت! این حرفهای بوخارین سر تا پا مهمل و «مزخرف» است و کاملاً بیانگر عدم درک این نکته است که دمکراتیسم ظاهری باید تابع صلاحیت انقلابی باشد!

تروتسکی هم، حرفهایش ذره‌ای بهتر نیست. او متهم می‌کند که «لنین می‌خواهد بهر قیمتی شده، بحث دربارهٔ اصل مسئله نباشد و آنرا عقیم گذارد» (ص ٦٥). او می‌گوید: «چرا من در کمیسیون شرکت نکردم، در این باره صریحاً در کمیتهٔ مرکزی گفتم: تا زمانی که بمن اجازه داده نشود برابر و یکسان با همهٔ رفقای دیگر این مسائل را در مقیاس کامل در مطبوعات حزبی مطرح سازم، تا آن زمان از بررسی پنهانی این مسائل یعنی از کار در کمیسیون هم فایده‌ای نمی‌بینم» (ص ٦٩).

چه نتیجه‌ای؟ از آن زمانی که تروتسکی ۲۵ دسامبر به «بحث و مباحثهٔ گسترده» پرداخت یک ماه هم نگذشته است و تصور نمی‌رود یکنفر از صد مسئول حزبی پیدا شود که از این بحث بیزار نشده و بیفایده بودن (حتی بدتر بودن) آنرا احساس نکرده باشد. چونکه تروتسکی با پرداختن به بحث دربارهٔ کلمات، دربارهٔ تزهای بد وقت حزب را تلف

کرده و اتفاقاً بررسی جدی اقتصادی در کمیسیون را که می‌توانست بررسی تجربهٔ عملی و رسیدگی به آنرا وظیفهٔ خود شمارد تا با تعلیم گرفتن از این تجربه بسوی کار «تولیدی» واقعی پیش برود، نه اینکه از کار زنده بطرف اسکولاستیک سردهٔ هرگونه «محیط تولیدی» راه قهقرا به‌پیماید، بررسی توسط «عدهٔ معدود» نامید.

اصطلاح کذائی «جوش‌دهی» را در نظر بگیرید. من توصیه کردم که سی‌ام دسامبر دربارهٔ آن سکوت شود، زیرا ما تجربهٔ عملی خودمان را بررسی نکرده‌ایم، و بدون این شرط بحث‌ها دربارهٔ جوش‌دهی ناگزیر بکار بیفایده و منحرف ساختن واهی نیروهای حزبی از کار اقتصادی می‌رسد. من تزهای تروتسکی را دربارهٔ این بند با پیشنهاد اینکه نمایندگان اتحادیه‌ها در شوراهای اقتصادی ملی از $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{2}$ و از $\frac{1}{2}$ تا $\frac{2}{3}$ برسد، خیالپردازی بوروکراتیک نامیدم.

سر این حرف بوخارین خیلی از من رنجید و بطوریکه از صفحهٔ ۴۹ گزارش می‌بینم بنحوی جامع و مبسوط برای من ثابت می‌کرد «که وقتی مردم جمع می‌شوند و دربارهٔ مطلبی حرف می‌زنند نباید خود را کر و لال جلوه دهند» (عیناً همینطور در صفحهٔ نامبرده چاپ شده است!). تروتسکی هم آزرده‌خاطر شد، بانگ برآورد و گفت:

> «خواهش می‌کنم هرکدام از شماها در دفتر یادداشت خود بنویسد که رفیق لنین این بند را در فلان تاریخ بوروکراتیسم نامید، و من جرئت کرده پیش‌بینی می‌کنم که این بند چند ماه دیگر، هم در نظر گرفته شده و هم بعنوان رهنمود پذیرفته خواهد شد که در شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه و در شورایعالی اقتصاد ملی، در کمیتهٔ مرکزی فلزکاران و در شعبهٔ فلزات و غیره عدهٔ کارکنان عمومی از یک سوم به نصف خواهد رسید...» (ص ۶۸).

پس از خواندن این مطالب از رفیق میلیوتین (نایب رئیس شورای عالی اقتصاد ملی) خواهش کردم گزارش‌های موجود چاپی دربارهٔ

مسئله جوش‌دهی را برای من بفرستند. پیش خود فکر کردم: اقلاً کمی به بررسی تجربهٔ عملی خودمان می‌پردازم، چونکه اشتغال عبث، بیفایده، بدون مدرک و فاکت به «گفتگوی عمومی حزبی» (بقول بوخارین، ص ٤٧، که ممکن است کمتر از «تکاندهی» معروف پر و بالدار نباشد) — با ایجاد اختلافنظرها، تعریفات، «دمکراسی‌های تولیدی» من‌درآوردی، تا حد غیر قابل عمل ملالت‌آور است.

رفیق میلیوتین چند جلد کتاب و از جمله «گزارش شورایعالی اقتصاد ملی بکنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه» را (م.، ۱۹۲۰؛ تاریخ مقدمه ۱۹ دسامبر سال ۱۹۲۰ است) برای من فرستاد. در صفحهٔ ١٤ این گزارش جدولی چاپ شده که درجهٔ شرکت کارگران را در سازمانهای مدیریت نشان می‌دهد. این جدول را (که ارقام آن تنها بخشی از شوراهای اقتصاد ملی استانها و بنگاهها را شامل می‌شود) نقل می‌کنم. (رجوع شود به صفحه ۱۵۸)

پس، اینک حالا ٦١,٦ درصد کارگران یعنی نزدیک به $\frac{۲}{۳}$ نه $\frac{۱}{۲}$ در دستگاه مدیریت شرکت دارند! ماهیت بوروکراتیک و خیالپردازانهٔ آنچه که رفیق تروتسکی در این باره در تزها نوشته حالا دیگر به ثبوت رسیده است. گفتن و بحث کردن و نوشتن پلاتفورمها «از $\frac{۱}{۳}$ تا $\frac{۱}{۲}$» یا «از $\frac{۱}{۲}$ تا $\frac{۲}{۳}$»، — اینها همه کار بیخود و بیفایده «گفتگوی عمومی حزبی» که نیروها و وسایل و توجه و وقت را از کار تولیدی منحرف می‌کند و فقط سیاست‌بازی فاقد مضمون جدی است. و در کمیسیون که افراد مجربی در آن باشند و با نوشتن تزها بدون بررسی حقایق موافقت نکنند، ممکن بود بنفع کار به بررسی تجربه پرداخت، — مثلاً از ده نفر یا بیست نفر (از هزاران «کارکن عموسی») استفسار کرد و به تطبیق خاطرات و نتیجه‌گیریهای آنان با ارقام بیغرضانهٔ آماری پرداخت و در راه کسب دستورات جدی عملی برای آینده کوشش نمود: آیا جا دارد که با وجود چنین نتایج تجربی حالا در همان جهت پیش رفت یا قدری آنرا تغییر داد و همانا چگونه جهت و شیوه‌ها و برخورد را

		ازآنجمله					
دستگاه مدیریت	عدهٔ کل	کارگران	٪ ٪	کارشناسان	٪ ٪	کارمندان	٪ ٪
هیئت رئیسه شورایعالی اقتصاد ملی و شوراهای اقتصاد ملی استانها	۱۸۷	۱۰۷	۵۷,۲	۲۲	۱۱,۸	۵۸	۳۱,۰
هیئت‌های مدیریت کل و شعبات و مراکز و ادارات کل	۱۴۰	۷۲	۵۱,۴	۳۱	۲۲,۲	۳۷	۲۶,۴
مدیریت‌های جمعی و فردی امور کارخانه‌ها و فابریکها	۱۱۴۳	۷۲۶	۶۳,۵	۳۹۸	۳۴,۸	۱۹	۱,۷
نتیجه	۱۴۷۰	۹۰۵	۶۱,۶	۴۵۱	۳۰,۷	۱۱۴	۷,۷

تغییر داد، یا بنفع کار توقف نمود و تجربه و آزمون را باز هم و باز هم مورد رسیدگی قرار داد و شاید چیزی را اصلاح نمود و کذا و کذا وقس علیهذا.

رفقا (اجازه بدهید منهم قدری به «تبلیغ اقتصادی» بپردازم!)، رهبر واقعی امور اقتصادی می‌داند که سرمایه‌داران و سازماندهان تراست‌ها حتی در پیشرفته‌ترین کشورها سالهای زیاد، گاهی ده سال و بیشتر به بررسی و رسیدگی تجربهٔ خود (و دیگران) می‌پرداختند و کارهای آغازشده را اصلاح و تغییر می‌دادند و بعقب برمی‌گشتند و بارها اصلاح می‌کردند تا شیوهٔ مناسب مدیریت کار معین را پیدا کنند و مدیران درجهٔ بالا و پائین را برگزینند و کارهایی از این قبیل را انجام دهند. در دوران سرمایه‌داری چنین بوده که در تمام دنیای متمدن در کار اقتصادی خود به تجربه و عادات قرون و اعصار متکی بود. ولی ما روی زمینهٔ جدید می‌سازیم که کار بسیار طولانی و پیگیرانه و پرحوصله‌ای را در جهت تغییر عادات ایجاب می‌کند که سرمایه‌داری برای ما به ارث گذاشته و تغییر و اصلاح آنها فقط خیلی بتدریج امکان‌پذیر است. برخورد به این مسئله آن طوریکه تروتسکی برخورد می‌کند از بیخ‌وبن نادرست است. او در نطق سی‌ام دسامبر خود بانگ برآورد و گفت: «آیا کارگران و کارکنان حزب و اتحادیه‌ها تربیت اقتصادی دارند؟ دارند یا نه؟ من در پاسخ می‌گویم: ندارند» (ص ۲۹). چنین برخوردی بچنین مسئله‌ای مضحک و خنده‌دار است. مثل اینکه بپرسید: آیا در لشگر معینی مقدار چکمهٔ نمدی کافی است؟ کافی است یا نه؟

ما پس از ده سال هم حتماً ناگزیر خواهیم بود بگوئیم که همهٔ کارکنان حزب و اتحادیه‌ها عموماً از تربیت کافی تولیدی برخوردار نیستند. همینطور هم پس از ده سال همهٔ کارکنان حزب و اتحادیه‌ها و سازمان نظامی عموماً از تجربهٔ کافی جنگی برخوردار نخواهند بود. اما تربیت تولیدی در کشور ما از آنجا آغاز شده است که نزدیک به هزار کارگر و عضو و نماینده اتحادیه‌ها در ساحهٔ مدیریت شرکت می‌جویند و امور بنگاهها و ادارات کل و ارگانهای بالا را

اداره می‌کنند. اصل اساسی «تربیت تولیدی»، تربیت خود ما، پنهانکاران سابق و روزنامه‌نگاران حرفه‌ای، آنست که خود ما به شیوهٔ «هفت بار گز کن و یکبار ببر» به دقیق‌ترین و مبسوط‌ترین بررسی تجربهٔ عملی خودمان بپردازیم و دیگران را یاد بدهیم به این کار دست بزنند. رسیدگی پیگیرانه و تدریجی و محتاطانه و توأم با قاطعیت به آنچه که این هزار نفر انجام داده‌اند، و اصلاح محتاطانه‌تر و قاطعانه‌تر کار آنها، و فقط پس از اثبات کامل فایدهٔ این شیوه و این سیستم مدیریت و این تناسب و این گزینش افراد و غیره، برای پیشرفت قدم به پیش گذاشته شود. و این قاعدهٔ اصلی و بنیادی و مسلم «تربیت تولیدی» است و اتفاقاً رفیق تروتسکی با تمام تزهای خود، با همهٔ برخورد خویش بمسئله، این قاعده را نقض می‌کند. اتفاقاً همهٔ تزها و همهٔ جزوه-پلاتفورم رفیق تروتسکی چنانند که با اشتباهات خود توجه و نیروهای حزب را از کار جدی «تولیدی» به بحث‌های پوچ و بی‌مضمون منحرف ساخته است.

دیالکتیک و اکلکتیسم. «مکتب» و «دستگاه»

از جملهٔ ارزنده‌ترین صفات متعدد رفیق بوخارین استعداد تئوریک وی و علاقه‌اش به آنست که در هر مسئله ریشه‌های تئوریک آنرا جستجو کرده و پیدا نماید. این صفت بسیار ارزنده‌ای است، چونکه هیچ اشتباه و از جمله اشتباه سیاسی را اگر چنانکه ریشه‌های تئوریک اشتباه را در کسی که مرتکب آن شده با توجه به احکام معین که آگاهانه پذیرفته باشد، پیدا نکنیم بکلی نمی‌توان فهمید.

رفیق بوخارین بر حسب این تمایل خود به تعمیق تئوریک مسئله از بحث سی‌ام دسامبر و شاید قبل از آن بحث را همانا در همین مسیر می‌اندازد.

رفیق بوخارین در تاریخ سی‌ام دسامبر می‌گفت: «من مطلقاً لازم و ضرور می‌شمارم و ماهیت تئوریک آنچه که اینجا «فراکسیون واسط» یا ایدئولوژی آن می‌نامند و برای

من کاملاً مسلم است که نباید نه این جهت سیاسی را دور انداخت و نه این جهت اقتصادی را...» (ص ۴۷).

ماهیت تئوریک آن اشتباهی که رفیق بوخارین در اینجا می‌کند، آنست که رابطهٔ متقابل دیالکتیکی میان سیاست و اقتصاد را (که مارکسیسم بما می‌آموزد) با اکلکتیسم عوض می‌کند. «هم این و هم آن»، «از یک طرف و از طرف دیگر» — این موضع تئوریک بوخارین است. این همان اکلکتیسم است. دیالکتیک ایجاب می‌کند که تناسب و رابطهٔ متقابل در رشد مشخص آنها بطور همه‌جانبه در نظر گرفته شود، نه اینکه تکه‌ای از این و تکهٔ دیگر از آن بگیرند. این نکته را در مثال سیاست و اقتصاد نشان دادم.

این نکته در مثال «واسط» هم مسلم است. واسط مفید و لازم است اگر چنانکه قطار حزبی در سرازیری نابودی و انهدام افتاده باشد. این نکته مسلم است. بوخارین وظیفهٔ «واسط» را با گرفتن تکه‌ای از زینویف و تکهٔ دیگر از تروتسکی بطور اکلکتیستی مطرح ساخته است. بوخارین می‌بایست بعنوان «واسط» مستقلاً تعیین می‌کرد که اشتباه این یا آن، اینها یا آنها چیست و در کجا و چه وقت روی داده است و اشتباه تئوریک و نظری، یا اشتباه دور از نزاکت سیاسی، یا اشتباه فراکسیونی در سخنرانی، یا اشتباه اغراق و گزافه‌گویی و غیره است و با تمام نیرو بهر چنین اشتباهی بتازد. بوخارین این وظیفهٔ «واسطی» خود را نفهمیده و یکی از دلایل آشکار آن این است:

فراکسیون کمونیستهای بوروی سکتران (کمیتهٔ مرکزی سازمان کارکنان راه آهن و حمل و نقل آبی) در پتروگراد — سازمانی که هوادار تروتسکی است و صریحاً اعلام داشته که بعقیدهٔ وی «مواضع رفیق تروتسکی و رفیق بوخارین در مسئلهٔ اصلی، دربارهٔ نقش اتحاد‌یه‌ها اشکال مختلف یک نقطهٔ نظر است»، — جزوه‌ای را که شامل گزارش فرعی رفیق بوخارین در تاریخ سوم ژانویه سال ۱۹۲۱ در پتروگراد است، در شهر پتروگراد چاپ و منتشر ساخته است. (ن.

بوخارین: «دربارهٔ وظایف اتحادیه‌ها». پ.، ۱۹۲۱). در این گزارش فرعی چنین می‌خوانیم:

«ابتداء رفیق تروتسکی نظر خود را چنین فورمولبندی کرد که باید هیئت رهبری اتحادیه‌ها را تغییر داد، باید رفقای مناسبی را برگزید و غیره و غیره، و قبلا او حتی طرفدار «تکاندهی» بود، ولی حالا از این نظریه عدول کرده، و از این رو طرح «تکاندهی» بعنوان دلیل بر علیه رفیق تروتسکی بی‌معنی است» (ص ۵).

روی نارسائیهای متعدد واقعی این شرح مکث نخواهم کرد. (کلمهٔ «تکاندهی» توسط تروتسکی در کنفرانس پنجم اتحادیه‌های سراسر روسیه منعقدهٔ دوم — ششم نوامبر بکار رفته است. تروتسکی دربارهٔ «گزینش رهبران» در بند پنجم تزهای خود که هشتم نوامبر تسلیم کمیتهٔ مرکزی کرده است و ضمناً ناگفته نماند که توسط فردی از طرفداران تروتسکی بشکل ورقهٔ چاپی منتشر گردیده سخن گفته است. تمام جزوهٔ تروتسکی: «نقش و وظایف اتحادیه‌ها»، ۲۵ دسامبر سر تا پا از همان نحوه تفکر و از همان روح که قبلاً به آنها اشاره کردم، سرشار است. ابداً معلوم نیست که این «عدول» در کجا و چگونه صورت گرفته است.) حالا سخنم دربارهٔ مطلب دیگر است. اگر «واسط» اکلکتیستی است، اشتباهاتی را نادیده می‌گیرد، از اشتباهات دیگر یاد می‌کند؛ دربارهٔ اشتباهات سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۰ در مسکو در برابر هزاران تن از کارکنان حزب کمونیست روسیه از سراسر کشور سکوت اختیار می‌کند؛ دربارهٔ اشتباهات سوم ژانویه سال ۱۹۲۱ در پیتر سخن می‌گوید. اگر «واسط» دیالکتیکی است، باید با تمام نیروی خود بهر اشتباهی که در طرفین یا در همهٔ طرفها می‌بیند، حمله کند. ولی بوخارین این کار را نمی‌کند. او حتی در صدد نیست جزوهٔ تروتسکی را از نقطهٔ نظر سیاست تکاندهی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. او فقط دربارهٔ آن سکوت می‌کند. و تعجب ندارد که چنین ایفای نقش واسط همه را بخنده می‌اندازد.

و بعد. در صفحهٔ هفتم همان سخنرانی بوخارین در پتروگراد می‌خوانیم:

«اشتباه رفیق تروتسکی آنست که بقدر کافی از مکتب کمونیسم دفاع نمی‌کند».

در بحث سی‌ام دسامبر بوخارین چنین قضاوت می‌کند:

«رفیق زینویف می‌گفت، اتحادیه‌ها مکتب کمونیسم هستند و تروتسکی می‌گفت که اتحادیه‌ها — دستگاه اداری-فنی مدیریت تولید است. من هیچگونه دلیل منطقی نمی‌بینم که ثابت کند نه اولی درست است و نه دومی: هر دوی این احکام و توأم ساختن هر دوی آنها درست است» (ص ۴۸).

همان فکر در تز ششم بوخارین و «گروه» یا «فراکسیون» وی دیده می‌شود: «...از یکطرف، آنها (اتحادیه‌ها) — مکتب کمونیسم هستند،.. از طرف دیگر، آنها — و ضمناً بطور روزافزون — بخشی از خود دستگاه اقتصادی و دستگاه قدرت دولتی بطور کلی بشمار می‌روند...» («پراودا»، ۱۶ ژانویه).

و اشتباه اصلی تئوریک رفیق بوخارین در همین جاست، و اکلکتیسم (که بویژه میان سازندگان سیستم‌های فلسفی گوناگون «مدروز» و ارتجاعی رواج دارد) جایگزین دیالکتیک شده است.

رفیق بوخارین از دلایل «منطقی» سخن بمیان می‌آورد. تمام بحث وی نشان می‌دهد که او — شاید نا آگاهانه — طرفدار منطق فورمال (صوری — م.) یا اسکولاستیک (ملانقطی فاضل‌مآبانه — م.) است نه طرفدار منطق دیالکتیک یا مارکسیستی. برای روشن ساختن این مطلب از ساده‌ترین مثال که خود رفیق بوخارین آنرا آورده است، شروع می‌کنم. در بحث سی‌ام دسامبر او می‌گفت:

«رفقا، بحث و جدل‌هایی که در اینجا جریان دارند، خاطراتی تقریباً با چنین مشخصاتی در شما برمی‌انگیزند:

> دو نفر می‌آیند و از همدیگر می‌پرسند استکان چیست که روی تریبون است. یکی می گوید: «این استوانهٔ شیشه‌ای است، و لعنت بر کسی که بگوید چنین نیست». دومی می گوید: «استکان وسیله‌ای برای نوشیدن است، و لعنت بر کسی که بگوید چنین نیست»» (ص ٤٦).

بطوریکه خواننده ملاحظه می کند، بوخارین با این مثال می‌خواست زیان کوته‌نظری و یکطرفه بودن را برای من توضیح دهد. من این توضیح را با سپاسگزاری می‌پذیرم و برای آنکه عملاً سپاسگزاری خود را ثابت نمایم با توضیح ساده و عامه‌فهم پاسخ می‌دهم که وجه تمایز اکلکتیسم با دیالکتیک چیست.

استکان مسلماً هم استوانهٔ شیشه است و هم وسیله‌ای برای نوشیدن. ولی استکان علاوه بر این دو خصوصیت یا کیفیت یا جانب، خصوصیات، کیفیات، جوانب، مناسبات متقابل بی‌نهایت زیاد و «وسایل ارتباط» دیگر با بقیهٔ جهان دارد. استکان یک چیز سنگینی است که می‌تواند آلتی برای پرتاب کردن باشد. استکان می‌تواند بعنوان پرس‌ـ‌پاپیه، بعنوان محلی برای نگهداری پروانه بدرد بخورد، استکان می‌تواند بعنوان کنده‌کاری هنری یا نقاشی‌شده، کاملاً صرفنظر از اینکه برای نوشیدن مایعات بدرد می‌خورد یا نه، از شیشه ساخته شده باشد یا نه، بشکل استوانه است و یا اصلاً چنین شکلی ندارد، هکذا و قس علیهذا، یک چیز قیمتی باشد.

اما بعد. اگر من حالا به استکان بعنوان وسیلهٔ نوشیدن احتیاج دارم، برایم ابداً مهم نیست که شکل آن کاملاً استوانه و خودش واقعاً از شیشه باشد، در مقابل مهم آنست که ته آن ترک نداشته باشد و هنگام استفاده از آن لب‌ها را زخمی نکند و قس علیهذا. اگر استکان برایم نه برای نوشیدن بلکه بعنوان هر استوانهٔ شیشه‌ای مورد احتیاج باشد، آنوقت استکانی هم که ته آن ترکیده و حتی اصلاً ته نداشته باشد و غیره و غیره، بدرد می‌خورد.

منطق صوری که در مدارس به آن اکتفاء می‌شود (و باید —

با اصلاحاتی ــ برای کلاسهای پائین مدارس اکتفاء شود)، صفات ظاهری را می‌گیرد و به پیروی از این شیوه به معمولی‌ترین مشخصات یا به مشخصاتی که بیش از همه چشمگیر است توجه دارد و به همین بسنده می‌کند. اگر در این ضمن دو یا چند صفت مختلف گرفته شوند و کاملاً بطور تصادفی متحد گردند (هم استوانه شیشه‌ای و هم وسیلهٔ نوشیدن) آنوقت ما صفت اکلکتیستی بدست می‌آوریم که جوانب مختلف شئی را نشان می‌دهد و بس.

منطق دیالکتیکی طلب می‌کند که ما پا را فراتر نهیم. برای درک واقعی هر چیزی باید همهٔ جوانب، همهٔ روابط و «وسایل ارتباط» آنرا فرا گرفته و بررسی نمود. ما هرگز کاملاً به این هدف نمی‌رسیم، ولی خواست فراگیری و بررسی همه‌جانبه، ما را از اشتباهات و از جمود و کرختی برحذر می‌دارد. این اولاً. ثانیاً، منطق دیالکتیکی ایجاب می‌کند که هر چیزی در جریان رشد آن، (بطوریکه گاهی هگل می‌گوید) «در حال حرکت خودی»، و تغییر و تحول در نظر گرفته شود. این نکته در مورد استکان زود درک نمی‌شود، ولی استکان هم بلاتغییر نمی‌ماند و بویژه تخصیص استکان و مورد استعمال آن، رابطه آن با دنیای اطراف خود تغییر می‌کند. ثالثاً، تمام پراتیک انسانی باید هم بعنوان معیار حقیقت و هم بعنوان بیانگر عملی روابط شئی با آنچه که برای انسان لازم و ضرور است وارد «تعریف» کامل شئی شود. رابعاً، منطق دیالکتیک می‌آموزد، همانطوریکه پلخانف فقید بدنبال هگل دوست داشت بگوید، که «حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همیشه کنکرت و مشخص است». (بنظرم جا دارد توی پرانتز به اعضای جوان حزب تذکر داده شود که بدون بررسی، همانا بررسی همهٔ نوشته‌های فلسفی پلخانف نمی‌توان کمونیست آگاه و واقعی شد، زیرا اینها بهترین نوشته‌ها در تمام ادبیات بین‌المللی مارکسیسم است*.)

* ضمناً نمی‌توان آرزومند نبود که اولاً، در آثار پلخانف که اینک دارد از چاپ خارج می‌شود، تمام مقالات فلسفی او در جلد

بدیهی است که من بهمه مفاهیم منطق دیالکتیکی اشاره نکردم، ولی فعلاً همین هم کافی است. می‌توان از استکان به اتحادیه‌ها و به پلاتفورم تروتسکی پرداخت.

بوخارین می‌گوید و در تزهای خود می‌نویسد: «از یکطرف، مکتب و از طرف دیگر، دستگاه». اشتباه تروتسکی در آنست که «از جنبهٔ مکتب بقدر کافی دفاع نمی‌کند»... زینویف هم دفاعش از «جنبهٔ» دستگاه کافی نیست.

چرا این نحوهٔ تفکر و قضاوت بوخارین اکلکتیسم کرخت و فاقد مضمون است؟ برای آنکه بوخارین ذره‌ای از تلاش از خود نشان نمیدهد که مستقلاً از زاویهٔ دید خود همهٔ تاریخ این اختلاف نظر، همچنین تمام برخورد بمسئله و تمامی طرح آن — یا اگر بخواهید تمامی جهت طرح مسئله را در این موقع، در این اوضاع و احوال مشخص تحلیل نماید (مارکسیسم یعنی منطق دیالکتیکی مسلماً آنرا طلب می‌کند). بوخارین ذره‌ای تلاش در این راه از خود نشان نمی‌دهد! او بدون کوچکترین بررسی مشخص، با تجریدهای صرفاً کلی برخورد می‌کند و تکه‌ای از زینویف و تکهٔ دیگر از تروتسکی می‌گیرد. این همان اکلکتیسم است.

برای توضیح بیشتر مثالی می‌زنم. من دربارهٔ قیامیون و انقلابیون چین جنوبی، چیزی نمی‌دانم (بجز ۲ — ۳ مقاله سون یات سن و چند کتاب و مقالات روزنامه‌ها که سالها پیش آنها را خوانده‌ام). چون در آنجا قیامهایی برپاست لابد میان چینی شمارهٔ ۱ که می‌گوید — قیام محصول شدیدترین مبارزه طبقاتی است که همهٔ خلق چین را در بر

مخصوص یا جلدهای مخصوص با مفصل‌ترین فهرست‌ها و راهنماها و غیره جمع شود. چونکه این مقالات باید حتماً جزو کتابهای درسی کمونیسم باشد. ثانیاً، بنظرم دولت کارگری باید از پروفسورهای فلسفه بخواهد که شرح پلخانفی فلسفهٔ مارکسیستی را بلد باشند و بتوانند این معلومات را بمحصلین یاد بدهند. ولی این دیگر عقب‌نشینی از «تبلیغات» بسوی «مدیریت» است.

گرفته است، و چینی شمارهٔ ۲ که می‌گوید – قیام هنر است، مناقشه و جدل هست. من می‌توانم چیزی بیشتر ندانم و تزهایی نظیر تزهای بوخارین را بنویسم: «از یکطرف... از طرف دیگر». یکی «جنبهٔ» هنر را و دیگری «جنبهٔ تشدید» را و الخ بقدر کافی در نظر نگرفته است. و این، اکلکتیسم کرخت و فاقد مضمون خواهد بود، زیرا در آن بررسی مشخص اختلاف موجود، مسئله موجود، برخورد موجود به آن نیست و قس علیهذا.

اتحادیه‌ها – از یک طرف، مکتب؛ از طرف دیگر، دستگاه؛ از طرف سوم، سازمان زحمتکشان؛ از طرف چهارم، سازمان تقریباً فقط کارگران صنعتی؛ از طرف پنجم، سازمان تولید* و غیره و غیره است. بوخارین هیچگونه تحلیل مستدل و مستقل ندارد و ذره‌ای از این تحلیل مشاهده نمی‌شود که چرا باید دو «جانب» اول مسئله یا شئی را گرفت، نه جانب سوم، چهارم، پنجم و غیره و غیره را. از این رو هم تزهای گروه بوخارین از سر تا پا حرف پوچ و توخالی اکلکتیستی است. بوخارین تمامی مسئلهٔ تناسب «مکتب» و «دستگاه» را از ریشه و اساس نادرست، اکلکتیستی، مطرح می‌کند.

برای طرح درست این مسئله باید از تجریدهای پوچ به بحث و نزاع مشخص یعنی به این مناقشه پرداخت. این بحث را هر طوریکه می‌خواهید بگیرید، آنطوریکه در کنفرانس پنجم اتحادیه‌های سراسر روسیه پیدا شد یا آنطوریکه خود تروتسکی در جزوه-پلاتفورم ۲۵ دسامبر خود آنرا مطرح ساخت و به آن جهت داد، – و شما خواهید دید که تمام برخورد تروتسکی و تمام سمتگیری او نادرست است. او آنچه را که باید و می‌توان به اتحادیه‌ها بمثابهٔ مکتب نزدیک شد هم

---

* ضمناً ناگفته نماند که تروتسکی در اینجا هم اشتباه دارد. او فکر می‌کند که سازمان تولیدی بمعنای سازمان دارندهٔ تولید است. این فکر درست نیست. سازمان تولیدی یعنی سازماندهی کارگران از لحاظ رشته‌های تولیدی که حتماً در سطح فنی و فرهنگی معین (هم در روسیه و هم در سراسر جهان) باشد.

وقتی که موضوع «تردیونیونیسم شوروی» مطرح است، هم وقتی که صحبت از تبلیغات تولیدی بطور کلی است، و هم وقتی که مانند تروتسکی مسئله را دربارهٔ «جوش دادن»، دربارهٔ شرکت اتحادیه‌ها در ادارهٔ امور تولیدی مطرح کنی، نفهمیده است. و در این مسئلهٔ اخیر همانطوریکه در جزوه-پلاتفورم تروتسکی مطرح شده نادرستی ناشی از عدم درک این نکته است که اتحادیه‌ها مکتب مدیریت اداری-فنی تولید هستند. اتحادیه‌ها نه «از یکطرف، مکتب و از طرف دیگر، چیز دیگرند»، بلکه از همهٔ جهات در این بحث، در این طرح مسئله توسط تروتسکی مکتب، مکتب اتحاد، مکتب همبستگی، مکتب دفاع از منافع خود، مکتب سیادت، مکتب مدیریت هستند. رفیق بوخارین بجای آنکه این اشتباه بنیادی رفیق تروتسکی را درک کند و اصلاح نماید، حک و اصلاح مضحکی کرده و گفته است: «از یکطرف، از طرف دیگر».

بازهم مشخص‌تر بمسئله نزدیک شویم و ببینیم اتحادیه‌های کنونی بعنوان «دستگاه» مدیریت تولید چه هستند. دیدیم که برطبق ارقامی که کامل نیست، قریب ۹۰۰ کارگر، عضو و نماینده اتحادیه امور تولیدی را اداره می‌کنند. این رقم را اگر بخواهید اقلاً ده برابر، حتی صد برابر کنید، حتی برای اغماض بشما و برای روشن شدن اشتباه بنیادی شما، چنان سرعت باورنکردنی «حرکت به پیش» در دوران بسیار نزدیک را فرض کنیم، با وجود این ما نسبت به تودهٔ شش ملیونی اعضای اتحادیه‌ها رقم ناچیزی حاکی از تعداد آنهایی که مستقیماً در مدیریت شرکت دارند، بدست می‌آوریم. و از اینجا با روشنی باز هم بیشتر معلوم می‌شود که عطف تمام توجه به «قشر رهبری» همانطوریکه تروتسکی می‌کند، و صحبت از نقش تولیدی اتحادیه‌ها و مدیریت تولید بدون در نظر گرفتن اینکه $98\frac{1}{2}$ در صد می‌آموزند ($6000000-90000=5910000$ که برابر $98\frac{1}{2}$ درصد از تعداد کل است) و مدتهای زیاد باید بیاموزند، در حکم اشتباه بنیادی است. نه مکتب و مدیریت بلکه مکتب مدیریت.

رفیق تروتسکی ضمن بحث سی‌ام دسامبر با زینویف و ضمن وارد کردن اتهام نادرست و بی‌دلیل به وی به نفی «برگماری» یعنی نفی

حق و وظیفهٔ کمیتهٔ مرکزی در برگماری افراد، بی‌اختیار به مقابلهٔ بی‌نهایت خودویژه پرداخت و گفت:

«... زینویف بهر مسئلهٔ جدی و عملی خیلی برخورد تبلیغاتی دارد و فراموش می‌کند که اینجا نه تنها مطلب و خمیرمایه برای تبلیغات، بلکه مسئله‌ای است که باید بطور اداری آنرا حل کرد» (ص ۲۷).

حالا من به تفصیل توضیح می‌دهم که برخورد اداری به این مسئله چگونه می‌توانیست باشد. ولی اتفاقاً اشتباه بنیادی رفیق تروتسکی در این است که او به آن مسائلی که خودش در جزوه‌ـپلاتفورم خویش مطرح ساخته بعنوان مدیر نزدیک شده (بعبارت دقیقتر پریده نزدیک شده) است، در حالیکه به این مسائل ممکن و لازم بود صرفاً بعنوان مبلغ برخورد می‌کرد.

در واقع ببینیم، تروتسکی چه چیز خوبی دارد؟ نه در تزهای خود بلکه در نطق‌های خود — بویژه هنگامیکه بحث و جدل ناموفق خویش را با گویا جناح «محافظه‌کار» پروفسیونالیست‌ها فراموش می‌کند — بدون تردید تبلیغات تولیدی خوب و مفید است. رفیق تروتسکی با کار جدی «اقتصادی» در کمیسیون صنفی، با سخنرانیهای بلیغ و ادبی، بعنوان شرکت‌کننده و کارمند بوروی تبلیغات تولیدی سراسر روسیه بدون تردید خیلی مفید واقع می‌شد (و بدون تردید خیلی مفید واقع خواهد شد). «تزها‌ـپلاتفورم» اشتباهند. برخورد اداره‌کننده به «بحران» در سازمان اتحادیه‌ای، به «دو گرایش» در اتحادیه‌ها، به تفسیر برنامهٔ حزب کمونیست روسیه، به «تردیونیونیسم شوروی»، به «تربیت تولیدی»، به «جوش‌دهی»، خط و محور اصلی در آنهاست. من حالا تمام موضوعهای عمدهٔ «پلاتفورم» تروتسکی را یک بیک یادآور شدم و همانا برخورد درست در لحظهٔ کنونی به چنین موضوعها با آن خمیرمایه‌ای که تروتسکی دارد، صرفاً فقط می‌تواند برخورد تبلیغاتی باشد.

دولت — ساحهٔ اجبار است. تحاشی از اعمال جبر بویژه در

دوران دیکتاتوری پرولتاریا دیوانگی خواهد بود. در اینجا «مدیریت» و برخورد مدیرانه به کار حتمی است. حزب — پیشاهنگ زمامدار بلاواسطهٔ پرولتاریاست، حزب — رهبر است. اخراج از حزب نه اجبار — وسیلهٔ ویژه تأثیر، وسیلهٔ تصفیه و ورزیدگی پیشاهنگ است. اتحادیه‌ها مخزن قدرت دولتی، مکتب کمونیسم، مکتب سیادتند. در این ساحه نه مدیریت بلکه «رابطه» «میان مدیریت دولتی مرکزی» (و البته محلی هم)، «اقتصاد ملی و توده‌های وسیع زحمتکشان» (بطوریکه برنامهٔ حزب ما، بند پنجم بخش اقتصادی مربوط به اتحادیه‌ها حاکی است) جنبهٔ خودویژه و عمده دارد.

نادرستی تمامی طرح این مسئله و عدم درک چنین تناسبی خط و محور اصلی تمام جزوه‌ـ‌پلاتفورم تروتسکی‌را تشکیل می‌دهد.

فرض کنید که تروتسکی این «جوش دادن» کذایی در رابطه با بقیهٔ موضوعهای پلاتفورم خود را از جانب دیگر با برخورد به تمام مسئله بررسی می‌کرد. فرض کنید که جزوهٔ وی تماماً به پژوهش مبسوط مثلاً ۹۰ از ۹۰۰ مورد «جوش‌دهی»، موارد توأم ساختن شغل‌هائی در شورایعالی اقتصاد ملی در مدیریت صنایع و شغل‌های مربوط به انتخابات در اتحادیه‌ها، توأم ساختن اعضای اتحادیه‌ها و کارکنان دائمی جنبش اتحادیه‌ای، اختصاص داشت. فرض کنید که این ۹۰ مورد همزمان با ارقام حاصله از پژوهش آماری برگزیده، همراه با سخنرانی‌ها و گزارشهای بازرسان رابکرین (۵۰) و کمیساریاهای ملی مربوطه یعنی برطبق مؤسسات اداری، از نقطهٔ نظر نتایج کار، موفقیت‌های تولید و نظایر آنها مورد تحلیل قرار می‌گرفت. چنین برخوردی بکار، برخورد اداری درستی می‌بود و کاملاً خطمشی «تکاندهی» یعنی تمایل به آنچه کی را برکنار سازد، جای کی را تغییر دهد و کی را برگمارد و همین حالا چه خواستهایی از «قشر رهبری» بکند، توجیه می‌کرد. اگر بوخارین در سخنرانی سوم ژانویه خود که سکترانیهای پیتر چاپ کرده‌اند گفت که تروتسکی قبلاً نظرش «تکاندهی» بود، ولی حالا از آن عدول کرده است، باید گفت که بوخارین اینجا هم عملاً دچار اکلکتیسم می‌شود که از لحاظ پراتیک

مضحک است و از لحاظ تئوری برای مارکسیست ابداً مجاز نیست. بوخارین مسئله را بطور انتزاعی می‌گیرد و بلد نیست (یا مایل نیست) بطور مشخص بدان نزدیک شود. مادامیکه ما کمیتهٔ مرکزی حزب و همهٔ حزب بمدیریت خواهیم پرداخت یعنی کشور را اداره خواهیم کرد، ما هرگز از «تکان‌دهی» یعنی از برکنار کردن، جابجا کردن و برگماری و اخراج و غیره خودداری نخواهیم کرد و نمی‌توانیم خودداری کنیم. اما در جزوه ـ پلاتفورم تروتسکی اصلاً نه آن مطلب گرفته شده و اصلاً نه «مسئلهٔ جدی عملی» مطرح گردیده است. نه بر سر «مسئلهٔ جدی عملی» زینویف و تروتسکی بحث و جدل می‌کردند، ما با بوخارین بحث داریم و همهٔ حزب بحث دارد، بلکه بحث دربارهٔ مسئله مربوط به «گرایشها در ساحهٔ جنبش‌اتحادیه‌ای است» (تز شماره ۴، پایان، تز تروتسکی).

این مسئله ماهیتاً یک مسئله سیاسی است. رفع اشتباه تروتسکی با اصلاحات و متممهای اکلکتیستی همانطوریکه بوخارین می‌خواهد، سرشار از احساسات و منویات البته بسیار نوعدوستانه در حقیقت امر — «امری» مشخص و کنکرت — غیر ممکن است.

راه حل در اینجا یکی، تنها یکی می‌تواند باشد.

مسئلهٔ سیاسی دربارهٔ «گرایشها در ساحهٔ جنبش اتحادیه‌ای»، دربارهٔ تناسب طبقات، دربارهٔ تناسب سیاست و اقتصاد، دربارهٔ نقش‌های ویژهٔ دولت، حزب، اتحادیه ها، — «مکتب» و دستگاه و نظایر آنها را باید بدرستی حل کرد. این اولاً.

ثانیاً: بر پایهٔ حل راستین سیاسی به تبلیغات طولانی و منظم و پیگیرانه، صبورانه و مختلف‌الجوانب و تکراری تولیدی پرداخت و بعبارت دقیقتر چنین تبلیغاتی را انجام داد و آنرا در مقیاس دولتی، بنام و تحت رهبری سازمان دولتی انجام داد.

ثالثاً: «مسائل جدی عملی» را با بحث‌هایی دربارهٔ گرایشهایی قاطی نکرد که (بحث‌ها) دستاورد قانونی «گفتگوهای همگانی حزب» و مباحثات گسترده است و طرح آنها بطور جدی، در کمیسیون‌های جدی، با بازپرس شاهدان، با بررسی سخنرانیها و گزارشها و آمار و

برپایهٔ همهٔ اینها ــ تنها برپایهٔ همهٔ اینها و تنها در این شرایط ــ تنها برطبق تصمیم ارگان مربوطه شوروی یا حزبی یا هر دوی این ارگانها «تکان داد».

اما از اقدام تروتسکی و بوخارین آش شله قلمکاری از اشتباهات سیاسی در برخورد بمسئله، قطع رابطهٔ پخش و تسمه‌های محرک وسط، پرش از پائین یا جهش بسوی «مدیریت»، حرکت عبث و بیفایده و حرکت هرز در آمد. منشاء تئوریک اشتباه سیاسی، ــ چون بوخارین مسئله را از لحاظ منشاء تئوریک با «استکان» خود مطرح کرده است، ــ روشن است. اشتباه تئوریک ــ در این مورد، اشتباه گنوسئولوژیک (ادراکی، معرفتی ــ م.) بوخارین عبارت است از جایگزین ساختن اکلکتیک بجای دیالکتیک. بوخارین با طرح اکلکتیکی مسئله بکلی سردرگم‌شده و گفته‌های خود را تا سندیکالیسم کشانده است. اشتباه تروتسکی یکجانبه بودن، ابراز شور و ذوق و مبالغه و لجاجت است. پلاتفورم تروتسکی عبارت از این است که استکان وسیله‌ای برای نوشیدن است، حتی اگر این استکان ته نداشته باشد.

پایانسخن

من باید به اختصار به برخی از نکات اشاره کنم که سکوت دربارهٔ آنها ممکن است موجب سوءتفاهم گردد.

رفیق تروتسکی در تز ششم «پلاتفوم» خود بند پنجم بخش اقتصادی برنامهٔ حزب کمونیست روسیه را نقل کرده که دربارهٔ اتحادیه‌هاست. رفیق تروتسکی دو صفحهٔ بعد، در تز هشتم، گفته است:

«... اتحادیه‌ها با از دست دادن پایهٔ قدیمی موجودیت خود، مبارزهٔ اقتصادی طبقاتی»... ــ (این نادرست است، این مبالغهٔ عجولانه است: اتحادیه‌ها چنین پایه‌ای نظیر مبارزهٔ اقتصادی طبقاتی را از دست داده‌اند، ولی هرگز چنین پایه‌ای نظیر «مبارزهٔ اقتصادی» غیر طبقاتی بمعنای مبارزه با تحریفات بوروکراتیک دستگاه شوروی، بمعنای محافظات منافع مادی و معنوی تودهٔ زحمتکشان از طرق و با وسایل

غیرقابل دسترسی برای این دستگاه و نظایر آن) را از دست نداده و سالهای زیادی هم متأسفانه نمی‌توانند چنین پایه‌ای را از دست بدهند)...
— «اتحادیه‌ها بعلت وجود سلسله شرایطی نتوانسته‌اند نیروهای لازم را در صفوف خود گرد آورند و شیوه‌های لازم را تنظیم کنند برای اینکه بتوانند وظیفهٔ جدیدی را انجام دهند که انقلاب پرولتری در برابر آنها مطرح نموده و در برنامهٔ ما: سازماندادن تولید فورمولبندی شده است (تکیه از تروتسکی است، ص ۹، تز شمارهٔ هشتم).

باز اینهم مبالغهٔ عجولانه‌ای است که نطفهٔ نادرستی بزرگی را در بطن خود دارد. برنامه چنین فورمولبندی نمی‌دهد و وظیفه‌ای نظیر «سازماندادن تولید» را در برابر اتحادیه‌ها مطرح نساخته است. حالا هر فکر و هر حکمی را که برنامهٔ حزبی ما به ترتیبی که این احکام در متن برنامه مندرج است، گام بگام دنبال کنیم:

۱) دستگاه سازمانی» (نه هر دستگاهی) «صنایع ملی‌شده باید در درجهٔ اول (و نه صرفاً) «به اتحادیه‌ها متکی باشد». ۲) «آنها باید هر چه بیشتر از محدودیت کارگاهی آزاد شوند» (چطور آزاد شوند؟ تحت رهبری حزب و در جریان تأثیر تربیتی و هر تأثیر دیگر پرولتاریا در تودهٔ زحمتکشان غیرپرولتری) «و به مجتمع‌های بزرگ تولیدی مبدل شوند که اکثر زحمتکشان رشتهٔ معین تولید، و بتدریج همهٔ این زحمتکشان را دربرگیرند...»

این — نخستین بخش آن فصلی است که در برنامهٔ حزبی به اتحادیه‌ها اختصاص یافته است. بطوریکه می‌بینید، این بخش یکباره برای آینده «شرایط» بسیار «اکید» مطرح می‌سازد که مستلزم کار بسیار طولانی است. و سپس چنین می‌آید:

«... بموجب قوانین جمهوری شوروی و پراتیک مرسوم شرکت‌کنندگان...» (بطوریکه ملاحظه می‌کنید کلمه بسیار محتاطانه است: فقط شرکت‌کنندگان) «... همهٔ ارگانهای محلی و مرکزی مدیریت صنعتی، اتحادیه‌ها باید بتمرکز واقعی تمامی مدیریت همهٔ اقتصاد ملی بعنوان اقتصاد واحد یکپارچه در دست خود بپردازند...» (ملاحظه می‌کنید: باید بتمرکز واقعی مدیریت نه رشته‌های صنعتی

و نه صنعت، بلکه همهٔ اقتصاد ملی بعنوان اقتصاد واحد یکپارچه پرداخت: این شرط را بعنوان شرط اقتصادی وقتی می‌توان قابل تحقق شمرد که کمتر از نصف مردم کشور در اقتصاد ملی چه در صنعت و چه در زراعت تولیدکنندگان خرده‌پا باقی مانده باشند)... «با این ترتیب» ... (همانا «با این ترتیب» که بتدریج همهٔ شرایط مورد اشاره را اجرا می‌کند)... «ضمن تأمین پیوند ناگسستنی میان مدیریت مرکزی دولتی، اقتصاد ملی و توده‌های وسیع زحمتکشان، اتحادیه‌ها باید در گسترده‌ترین مقیاس این آخریها را»... (یعنی توده‌ها، یعنی اکثریت اهالی را)... «بکار مستقیم در جهت ادارهٔ امور اقتصادی جلب نمایند. شرکت اتحادیه‌ها در ادارهٔ امور اقتصادی و جلب توده‌های وسیع توسط آنها به آن در عین‌حال وسیلهٔ عمده مبارزه با بوروکراتیزاسیون دستگاه اقتصادی حکومت شوروی بشمار می‌رود و امکان می‌دهد که کنترل واقعاً ملی بر نتایج تولید برقرار شود».

باری، در جملهٔ آخر باز هم کلمهٔ بسیار محتاطانه: «شرکت در ادارهٔ امور اقتصادی» بکار رفته است؛ باز هم به جلب تودهٔ وسیع بعنوان وسیلهٔ عمدهٔ (ولی نه یگانه وسیلهٔ) مبارزه با بوروکراتیسم اشاره شده است؛ و در پایان اشارهٔ فوق‌العاده محتاطانه شده است: «امکان می‌دهد» «کنترل» «ملی» یعنی کارگری-دهقانی، اصلاً نه فقط پرولتری برقرار شود.

پس، جمع‌بندی نتایج همهٔ اینها بدین ترتیب که برنامهٔ حزبی ما «سازماندادن تولید» را وظیفهٔ اتحادیه‌ها «فورمولهٔ کرده» آشکارا نادرست است. و اگر روی این نادرستی اصرار شود و آنرا در تزها-پلاتفورم‌ها وارد کنند، آنوقت چیزی جز انحراف ضدکمونیستی و سندیکالیستی از آن بدست نمی‌آید.

ضمناً ناگفته نماند که رفیق تروتسکی در تزهای خود می‌نویسد: «ما در دوران اخیر بهدف‌های مصرحه در برنامه نزدیک نشده بلکه از آن دور شده‌ایم» (ص ۷، تز شمارهٔ ششم). این حرف بی‌پایه و اساس است و من تصور می‌کنم که نادرست باشد. این نکته را با استناد به اذعان آن توسط «خود» اتحادیه‌ها همانطوریکه تروتسکی در

جریان مباحثات می‌کرد نمی‌توان به اثبات رسانید. این برای حزب آخرین مرجع بشمار نمی‌رود. و بطور کلی فقط با جدی‌ترین بررسی بیطرفانهٔ حقایق زیاد می‌توان ثابت نمود. این اولاً. ثانیاً، اگر حتی این نکته اثبات می‌شد، این سئوال که چرا دور شده‌ایم؟ هنوز مطرح بود. ترای آنکه که «بسیاری از پروفسیونالیستها» «از وظایف و شیوه‌های جدید سر باز می‌زنند»، همانطوریکه تروتسکی فکر می‌کند، یا آنکه «ما» «موفق‌نشدیم نیروهای لازم را در صفوف خود جمع‌آوری کنیم و شیوه‌های لازم را برای» رفع و اصلاح برخی افراط‌گری‌های غیر ضروری و زیانبخش بوروکراتیسم «تنظیم نماییم».

بدین مناسبت بیمورد نخواهد بود به طعنه‌ای که رفیق بوخارین در تاریخ سی‌ام دسامبر بما کرد (و تروتسکی دیروز، ۲٤ ژانویه، در بحث با ما در فراکسیون کمونیستی کنگرهٔ دوم معدنچیان (۵۱) آنرا تکرار نمود)، همانا بطعنه و سرزنشی که بمناسبت «عدول از آن خط‌مشی که کنگرهٔ نهم حزب معین کرده است»، اشاره شود (ص ٤٦ گزارش دربارهٔ مباحثات سی‌ام دسامبر). آخر، لنین در کنگرهٔ نهم از میلیتاریزاسیون کار دفاع می‌کرد و استناد به دمکراسی را مسخره می‌نمود، و حالا از آن «عدول کرده است». رفیق تروتسکی در پایانسخن خود در تاریخ ۳۰ دسامبر به این طعنه بقول معروف چاشنی زد و گفت: «لنین آن واقعیت را در نظر می‌گیرد که در اتحادیه‌ها... گروهبندی رفقای دارای روحیه مخالف‌طلبی جریان دارد» (ص ٦۵)؛ لنین «از زاویهٔ دید دیپلماسی» به مسئله برخورد می‌کند (ص ٦۹)؛ «مانور در میان گروهبندیهای حزبی» (ص ۷۰) و نظایر اینها. چنین تشریح قضیه توسط رفیق تروتسکی برای وی البته خیلی دلپذیر و خوشایند است و برای من بدتر و ناخوشایند. ولی نگاهی بحقایق بکنیم.

در همان مباحثهٔ سی‌ام دسامبر تروتسکی و کرستینسکی این حقیقت را روشن می‌سازند که «رفیق پرئوبراژنسکی حتی در ژوئیه (۱۹۲۰) این مسئله را که ما باید در مورد زندگی داخلی سازمان‌های کارگری خودمان روی مسیرهای جدیدی قرار گیریم در کمیتهٔ مرکزی مطرح ساخت» (ص ۲۵). در ماه اوت رفیق زینویف پیش‌نویس نامه را می‌نویسد

و کمیتهٔ مرکزی نامهٔ کمیتهٔ مرکزی را دربارهٔ مبارزه با بوروکراتیسم و گسترش دامنهٔ دمکراتیسم تصویب می‌کند. در ماه سپتامبر مسئله در کنفرانس حزبی مطرح می‌شود و حل آن مورد تأیید کمیتهٔ مرکزی قرار می‌گیرد. در ماه دسامبر مسئلهٔ مبارزه با بوروکراتیسم در کنگرهٔ هشتم شوراها مطرح شد. پس تمامی کمیتهٔ مرکزی و همهٔ حزب و همهٔ جمهوری کارگری-دهقانی بضرورت قید مسئلهٔ بوروکراتیسم و مبارزه با آن در دستور روز اذعان کردند. آیا از اینجا «عدول» از کنگرهٔ نهم حزب کمونیست روسیه، ناشی می‌شود؟ نخیر. در اینجا هیچگونه عدولی نیست. تصمیمات دربارهٔ میلیتاریزاسیون کار و غیره قابل بحث و انکار نیستند و کوچکترین ضرورتی برای من نیست که تمسخر خود را بر استنادهایی به دمکراتیسم از جانب کسانی که این تصمیمات را انکار می‌کردند پس بگیرم. از اینجا فقط چنین مستفاد می‌شود که ما دمکراتیسم را در سازمانهای کارگری گسترش خواهیم داد و ابداً از آن بت نخواهیم ساخت؛ — ما بمبارزهٔ با بوروکراتیسم توجه فوق‌العاده معطوف خواهیم داشت؛ — و هر گونه افراط‌گری‌های غیرضروری و زیانبخش را با دقت خاصی رفع خواهیم کرد بدون توجه بکسانی که به آنها اشاره می‌کنند.

یک تذکر دیگر، آخرین تذکر دربارهٔ مسئلهٔ نسبتاً کوچک مربوط به اولویت و برابری. من در مباحثهٔ سی‌ام دسامبر گفتم که فورمولبندی تز شمارهٔ ۴۱ رفیق تروتسکی در این باره از لحاظ تئوری نادرست است، زیرا از تز وی چنین برآمده که در مصرف — برابری و در کار اولویت رعایت شود. من در پاسخ گفتم اولویت بمعنای برتر شمردن است و برتر شمردن بدون مصرف هیچ است و معنایی ندارد. رفیق تروتسکی مرا بعلت این حرف و بعلت «بزرگترین فراموشکاری» و بعلت «ترساندن و ارعاب» (ص ٦۷ و ٦۸) سرزنش می‌کند — تعجب می‌کنم که بر سر مانور کردن و کاربرد شیوهٔ دیپلماسی و نظایر آنها، مورد سرزنش قرار نگرفته‌ام. او، تروتسکی بنفع خط‌مشی برابری من «اغماض» می‌کرد ولی من به تروتسکی حمله می‌کنم.

در واقع در برابر خواننده‌ای که بکارهای حزب علاقمند است اسناد

دقیق حزبی هست: قطعنامهٔ نوامبر پلنوم کمیتهٔ مرکزی، بند چهارم و تزها-پلاتفورم تروتسکی، تز شمارهٔ ۴۱ . هر قدر هم من «فراموشکار» باشم، هر قدر هم حافظهٔ رفیق تروتسکی خوب باشد این حقیقت مسلم است که تز شمارهٔ ۴۱ نادرستی تئوریک دارد که در قطعنامهٔ نهم نوامبر کمیتهٔ مرکزی نیست. این قطعنامه می گوید: «با اذعان بضرورت رعایت اصل اولویت در اجرای برنامهٔ اقتصادی، کمیتهٔ مرکزی ضمن ابراز همبستگی کامل با تصمیم اخیر کنفرانس سراسری روسیه (یعنی کنفرانس سپتامبر) انتقال تدریجی ولی بلاانحراف به برابری در وضع گروههای مختلف کارگران و اتحادیه‌های مربوطه را ضمن تقویت دائمی سازمان همگانی، لازم و ضرور می‌شمارد». بدیهی است که این تصمیم علیه سکتران متوجه است و مفهوم دقیق این قطعنامه را بهیچوجه نباید مورد تفسیر مجدد قرار داد. اولویت لغو نمی‌شود. رعایت اولویت (در اجرای برنامهٔ اقتصادی) برای بنگاه، اتحادیه، تراست، اداره باقی می‌ماند، ولی در عین حال «خطمشی برابری» که نه «رفیق لنین» از آن دفاع می کرد، بلکه کنفرانس حزبی و کمیتهٔ مرکزی یعنی همهٔ حزب تأیید کرده‌اند، — بروشنی طلب می کند که انتقال به برابری بتدریج ولی بلاانحراف صورت گیرد. اینکه سکتران این قطعنامهٔ نوامبر کمیتهٔ مرکزی را اجرا نکرده است، از تصمیم دسامبر کمیتهٔ مرکزی (مورد اشارهٔ تروتسکی و بوخارین) معلوم می‌شود که در آن بار دیگر اشاره به «پایه‌های دمکراتیسم معمولی» را می‌خوانیم. نادرستی تئوریک در تز شمارهٔ ۴۱ آنست که در آن گفته می‌شود: در رشتهٔ مصرف — برابری، در رشتهٔ تولید — اولویت. این حرف از لحاظ اقتصادی مهمل و بی‌معنی است، چونکه این عدم توافق مصرف با تولید است. دربارهٔ چنین چیزی نگفته‌ام و نمی‌توانستم بگویم. کارخانه لازم نیست — باید آنرا بست. همهٔ کارخانه‌هایی را که ضرورت مطلق ندارند باید بست. از کارخانه‌های مطلقاً لازم، اولویت را باید بکارخانه‌ای داد که بطور ضربتی کار می کند. فرض کنیم که باید برای حمل و نقل برتری قایل شد. این نکته مسلم است. اما برای آنکه این حق برتری فوق‌العاده نباشد و نظر به اینکه سکتران از این حق برتری فوق‌العاده برخوردار

بود حزب (نه لنین) دستور داد: بتدریج ولی بلاانحراف بسوی برابری پیش برو. اگر تروتسکی پس از پلنوم نوامبر که تصمیم دقیق و از لحاظ تئوری درست گرفت، جزوهٔ فراکسیونی دربارهٔ دو «گرایش» منتشر می‌کند و در تز شمارهٔ ۴۱ فورمولبندی خود را عرضه می‌دارد که از لحاظ اقتصادی نادرست است، بگذار از خودش گله‌مند باشد.

امروز ۲۵ ژانویه درست یکماه از روزی می‌گذرد که رفیق تروتسکی دست به اقدام فراکسیونی زده است. اینکه حزب با این اقدام شکلاً عبث و بیهوده و ماهیتاً نادرست از کار جدی، عملی، اقتصادی و تولیدی، برای اصلاح اشتباهات سیاسی و تئوریک و نظری بازمانده هم اکنون کاملاً آشکار و هویداست. ولی بقول آن ضرب‌المثل قدیم: «هیچ بدی نیست که اثری از خوبی نداشته باشد».

پیرامون اختلاف‌نظرهای داخلی کمیتهٔ مرکزی چیزهای عجیبی شایع بود. منشویکها و اس‌ارها که بشایعات دامن می‌زنند و فورمولبندی‌های کین‌توزانهٔ بی‌سابقه می‌دهند و بمنظور بدنام کردن، ترهاتی می‌سازند و تفسیرات کثیفی می‌کنند، به اختلافات دامن می‌زنند و کار حزب‌را خراب می‌کنند، دور و ور اپوزیسیون منزل کرده بودند (و بدون شک منزل می‌کنند). این شیوهٔ سیاسی بورژوازی و از آنجمله دمکراتهای خرده‌بورژوامشرب، منشویکها و اس‌ارهاست که کینهٔ جنون‌آمیز نسبت به بلشویکها دارند و بعلل کاملاً مفهوم نمی‌توانند نداشته باشند. هر عضو آگاه حزب با این شیوهٔ سیاسی بورژوازی آشناست و ارزش آنرا می‌داند.

اختلاف‌نظرهای داخل کمیتهٔ مرکزی وادار ساخت که به حزب مراجعه شود. جریان مباحثات ماهیت و حدود این اختلاف‌نظرها را آشکارا نشان داد. شایعه‌سازی و تهمت‌زنی پایان یافت. حزب در مبارزه با بیماری نو (به آن معنا که پس از انقلاب اکتبر آنرا فراموش کرده‌ایم)، در مبارزه با بیماری فراکسیونیسم، می‌آموزد و آبدیده می‌شود. در واقع این بیماری قدیمی است که عود آن لابد طی چندین سال حتمی

است ولی معالجهٔ آن حالا می‌تواند و باید سریعتر و آسان‌تر صورت گیرد.

حزب یاد می گیرد که در اختلاف‌نظرها مبالغه نکند. جا دارد که اینجا تذکرات درست رفیق تروتسکی را دربارهٔ رفیق توسسکی تکرار نمود که گفته است: «در حادترین مشاجره با رفیق توسسکی همیشه می گفتم که بر من کاملاً روشن است رهبران ما در اتحادیه‌ها می‌توانند فقط افرادی باشند که تجربه و وجهه‌ای مثل رفیق توسسکی دارند. این نکته را در فراکسیون کنفرانس پنجم اتحادیه‌ها گفتم، و اخیراً هم در تأتر زیمین، آنرا خاطرنشان کردم. مبارزهٔ مسلکی در حزب بمعنای نفی متقابل نبوده بلکه بمعنای تأثیر متقابل است» (صفحهٔ ۳٤ گزارش دربارهٔ مباحثات سی‌ام دسامبر). پرواضح است که حزب این فکر و قضاوت درست را در مورد رفیق تروتسکی هم بکار خواهد بست.

انحراف سندیکالیستی بهنگام بحث بویژه در رفیق شلیاپنیکف و در گروه وی بنام به اصطلاح «اپوزیسیون کارگری» (۵۲) مشاهده شد. و چون این انحراف انحراف آشکار از حزب، از کمونیسم است، پس با این انحراف بویژه باید حساب را پاک کرد و دربارهٔ آن بویژه باید بحث نمود، به تبلیغات و به توضیح اشتباه بودن این نظریات و به خطر چنین اشتباهی باید توجه خاصی مبذول داشت. رفیق بوخارین که سخن خود را تا جملهٔ سندیکالیستی «کاندیدهای موظف» (اتحادیه‌ها در ارگانهای مدیریت) کشید، امروز در «پراودا» بطور خیلی ناموفق، آشکارا نادرست، از خود دفاع می کند. می‌بینید که او در بندهای دیگر از نقش حزب سخن می گوید! البته که! و الا بمعنای کناره گیری از حزب می‌بود. در غیر اینصورت تنها اشتباه نبود که قابل اصلاح باشد و به آسانی بتوان آنرا رفع نمود. اگر صحبت از «کاندیدهای موظف» باشد و فوراً اضافه نشود که آنها نه برای حزب موظفند، انحراف سندیکالیستی است و با کمونیسم آشتی‌ناپذیر است و با برنامهٔ حزب کمونیست روسیه مباینت دارد. اگر اضافه شود که «نه برای حزب موظفند» در حکم فریب و اغفال کارگران غیرحزبی با شبحی از مبالغه و اغراق در حقوق آنان خواهد بود، در حالیکه عملاً کوچکترین

تغییری علیه آنچه که حالا هست، نخواهد بود. رفیق بوخارین هرچه بیشتر از انحراف خود از کمونیسم، از انحرافی که از لحاظ تئوری آشکارا نادرست و از لحاظ سیاسی فریب و اغفال است دفاع کند نتایج لجاجت تأسف‌آورتر خواهد بود. ولی دفاع از چیز غیرقابل دفاع ممکن نیست. حزب مخالف هرگونه گسترش دامنهٔ حقوق کارگران غیرحزبی نیست، ولی با کمی تفکر می‌توان فهمید که از چه راهی می‌توان رفت و از چه راهی نمی‌توان.

در مباحثات فراکسیون کمونیستی کنگرهٔ دوم معدنچیان سراسر روسیه پلاتفورم شلیاپنیکف با وجود اینکه رفیق کیسیلف با آن وجهه و اعتبار خاص خود در این اتحادیه از آن دفاع می‌کرد، شکست خورد: برله پلاتفورم ما — ۱۳۷ رأی، به پلاتفورم شلیاپنیکف — ۶۲ رأی و به تروتسکی — ۸ رأی داده شد. بیماری انحراف سندیکالیستی باید معالجه شود و معالجه خواهد شد.

طی یکماه هم پیتر و هم مسکو و هم عده‌ای از شهرهای استانی نشان داده‌اند که حزب در برابر مباحثات عکس‌العمل نشان داده و با اکثریت قریب به اتفاق خط‌مشی اشتباهی رفیق تروتسکی را مردود شمرده است. اگر در «لایه‌های بالا» و در «محلها»، در کمیته‌ها و ادارات مسلماً تزلزلاتی بوده، تودهٔ اعضای معمولی حزب، تودهٔ کارگری حزبی با اکثریت خود همانا با اکثریت قریب به اتفاق مخالف این خط‌مشی اشتباهی اظهار نظر کرد.

رفیق کامنف بمن اطلاع داد که در مباحثهٔ بخش زامسکوارتسکی شهر مسکو ۲۳ ژانویه رفیق تروتسکی اظهار داشت که پلاتفورم خود را پس می‌گیرد و در پلاتفورم جدید به گروه بوخارین می‌پیوندد. متأسفانه، نه ۲۳ و نه ۲٤ ژانویه از رفیق تروتسکی که در فراکسیون کمونیستی کنگرهٔ معدنچیان با من مخالفت کرد در این باره کلمه‌ای نشنیدم. آیا باز هم نیات و پلاتفورم‌های رفیق تروتسکی تغییر کرده است یا علت دیگری دارد، نمیدانم. ولی در هر حال اظهارات ۲۳ ژانویه رفیق تروتسکی نشان می‌دهد، حزب که هنوز موفق نشده است تمام نیروهای خود را بسیج نماید و فقط توانست نظریات پیتر، مسکو و

اقلیت مراکز استانی را بیان دارد در هرحال یکباره و با استواری و قاطعیت و با سرعت و با ارادهٔ متین اشتباه رفیق تروتسکی را اصلاح نمود.

دشمنان حزب بیهوده شادی می‌کردند. آنها نتوانستند و نمی‌توانند از اختلاف‌نظرهای داخلی حزب که گاهی ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است بضرر حزب و به‌ضرر دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه استفاده کنند.

۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۱

۲۵ و ۲۶ ژانویه سال ۱۹۲۱ در جزوهٔ علیحده در شعبهٔ مطبوعات شورای مسکو چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۲، ص ۲۶۴ — ۳۰۴ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ برنامه اقتصادی واحد

مقالات و گفتگوها در این باره تأثیر اسفناک می‌بخشند. به مقالات ل. کریسمان در مجلهٔ «زندگی اقتصادی» (۵۳) (مقالهٔ اول — ۱٤ دسامبر ۱۹۲۰؛ مقالهٔ دوم — ۲۳ دسامبر؛ مقالهٔ سوم — ۹ فوریه؛ مقالهٔ چهارم — ۱٦ فوریه؛ مقالهٔ پنجم — ۲۰ فوریه) نگاه کنید که حرف‌های بسیار پوچ و توخالی و لفاظیهای ادبی است. اینها در حکم آنست که نمی‌خواهند به آنچه در این ساحه عملاً ایجاد شده توجه کنند و به بررسی آن بپردازند. بجای بررسی ارقام و حقایق، — طی پنج مقاله مفصل! — پیرامون این مطلب که چگونه باید به بررسی پرداخت بحث می‌شود.

تزهای میلیوتین («زندگی اقتصادی»، ۱۹ فوریه)، لارین («زندگی اقتصادی»، ۲۰ فوریه) را در نظر بگیرید و بسخنرانیهای رفقای «مسئول» گوش کنید، همان نارسائیهای بنیادی را می‌بینید که در حرفهای کریسمان هست. فاضل‌مآبی بسیار ملالت‌بار تا حد یاوه‌سرایی دربارهٔ قانون روابط زنجیری و نظایر آن، فضل‌فروشی گاهی ادبی و گاهی بوروکراتیک، اما از کار زنده خبری نیست.

بدتر از آن، بی‌اعتنایی متکبرانهٔ بوروکراتیک به آن کار زنده‌ای که تا کنون انجام گرفته است و باید آنرا ادامه داد. باز هم و باز هم توخالی‌ترین «تولید تزها» و یا شعارها و طرحهای من‌درآوردی بجای آشنایی دقیق و مبسوط با تجربهٔ عملی خودماست.

یگانه اثر جدی در مسئله مربوط به برنامهٔ اقتصادی واحد — «برنامهٔ الکتریفیکاسیون جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه»،

گزارش «گوئلرو» (کمیسیون دولتی الکتریفیکاسیون روسیه) بکنگرهٔ هشتم شوراها است که در دسامبر سال ۱۹۲۰ چاپ شده و در کنگرهٔ هشتم توزیع گردیده است. در این کتاب برنامهٔ اقتصادی واحد که توسط بهترین نیروهای علمی جمهوری ما بدستور ارگانهای عالی آن تنظیم شده ــ بدیهی است که فقط بطور نخستین تقریب ــ بیان گردیده است. و مبارزه با خودستایی جاهلانهٔ اشراف اداری، با خودستایی روشنفکرانه ادیبان کمونیست را باید از کوچکترین کارها، از بیان ساده دربارهٔ تاریخ این کتاب، مضمون و اهمیت آن آغاز کرد.

دوم ــ هفتم فوریه سال ۱۹۲۰ یعنی بیش از یکسال پیش اجلاس کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه برپا شد و قطعنامهٔ مربوط به الکتریفیکاسیون را تصویب کرد. در این قطعنامه چنین می‌خوانیم:

«... بموازات نزدیکترین، مبرم‌ترین وظایف غیرقابل تعویق و درجهٔ اول مربوط به سازماندهی حمل و نقل و رفع بحران سوخت و خواربار، در مبارزه با بیماریهای واگیر و سازماندهی ارتش کار منضبط ــ روسیهٔ شوروی برای نخستین بار امکان پیدا می‌کند به ساختمان اقتصادی منظم‌تر، به تنظیم علمی برنامهٔ دولتی تمامی اقتصاد ملی و اجرای پیگیرانه آن بپردازد. کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه با توجه به اهمیت درجهٔ اول الکتریفیکاسیون... ضمن ارزیابی اهمیت الکتریفیکاسیون برای صنعت و زراعت و حمل و نقل... و غیره و غیره... مقرر می‌دارد به شورایعالی اقتصاد ملی مأموریت می‌دهد به اتفاق کمیساریای ملی زراعت طرح ایجاد شبکهٔ نیروگاههای برق را تنظیم نماید...».

ظاهراً، روشن است؟ «تنظیم علمی برنامهٔ دولتی تمامی اقتصاد ملی»، مگر می‌توان این کلمات و این تصمیم ارگان عالی حکومت ما را نفهمید؟ اگر ارباب قلم و اشراف اداری که در برابر «کارشناسان» به کمونیسم خود می‌بالند، از این تصمیم بی‌اطلاعند آنوقت فقط باید به آنها یادآور شد که ندانستن قوانین ما دلیل نیست.

هیئت رئیسهٔ شورایعالی اقتصاد ملی در اجرای تصمیم کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه، در تاریخ ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰ تشکیل کمیسیون الکتریفیکاسیون را جنب شعبهٔ برق، تأیید کرد و سپس شورای دفاع مقررات مربوط به «گوئلرو» را تصویب نمود که شورایعالی اقتصاد ملی با جلب موافقت کمیساریای ملی زراعت مأموریت داشت هیئت اعضای آنرا تعیین و تأیید نماید. «گوئلرو» در تاریخ ۲۴ آوریل سال ۱۹۲۰ نخستین شماره «نشریه» خود را با مفصل‌ترین برنامهٔ کارها، با فهرست اسامی مسئولان، دانشمندان، مهندسان، کارشناسان کشاورزی، آمارگران عضو کمیسیونهای مختلف فرعی که کارها را در بخش‌های علیحده رهبری می‌کنند و وظایف گوناگون دقیقاً مشخص بعهده گرفته‌اند، منتشر ساخت. تنها فهرست عناوین این کارها و کسانی که انجام آنها را بعهده گرفته‌اند، در شمارهٔ اول «نشریه» ده صفحهٔ چاپی را اشغال کرده است. همهٔ بهترین نیروها که شورایعالی اقتصاد ملی و کمیساریای ملی زراعت و همچنین کمیساریای ملی راه از آنها اطلاع داشتند، به این کار جلب شده‌اند.

اثر علمی بسیار مفصل و عالی که قبلاً به آن اشاره شد، نتیجهٔ کار «گوئلرو» بود. بیش از ۱۸۰ کارمند- کارشناس در آن شرکت داشت. تعداد کارهایی که در فهرست تسلیمی آنها به «گوئلرو» قید شده است از دویست تجاوز می‌کند. ما اولاً شرح فشردهٔ این کارها را در دست داریم (بخش اول جلد نامبرده بیش از دویست صفحه را می‌گیرد): الف — الکتریفیکاسیون و برنامهٔ اقتصاد کشور؛ سپس ب — تأمین سوخت (با بودجهٔ مبسوط سوخت جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه — در چارچوب ده سال آینده با توجه به میزان مصرف کارگران)؛ ج — نیروی آبی؛ د — کشاورزی؛ هـ — حمل و نقل و و — صنایع.

این برنامه تقریباً برای ده سال با قید عدهٔ کارگران* و میزان نیرو (بهزار قوهٔ اسب) در نظر گرفته شده است. البته، این برنامه فقط جنبهٔ تقریب و ابتدایی و تخمینی دارد، توأم با اشتباهات است، «برنامهٔ تقریبی و ابتدایی است»، ولی برنامهٔ واقعاً علمی است. ما حسابهای دقیق کارشناسان دربارهٔ کلیهٔ مسائل اساسی را در دست

داریم. ما حسابهای آنها را دربارهٔ کلیهٔ رشته‌های صنعتی در دست داریم. یک مثال کوچک — ما از میزان تولید چرم و کفش برای هر نفر دو جفت (سیصد ملیون جفت) و غیره اطلاع داریم. در نتیجه، هم موازنهٔ مادی و هم موازنهٔ مالی (بروبل طلا) الکتریفیکاسیون (قریب ۳۷۰ ملیون روزکار، مقادیر معین سیمان و آجر و آهن و مس و غیره، فلان مقدار قدرت ژنراتورهای توربینی) تأمین است. این موازنه طی دهسال بر افزایش («خیلی تقریبی») صنایع تبدیلی — ۸۰٪ و صنایع استخراجی (معادن — م.) — ۸۰ — ۱۰۰٪ حساب شده است. کسری موازنهٔ طلا را (۱۱ + میلیارد، ۱۷ —، نتیجه کسری برابر شش میلیارد) «شاید بتوان از راه امتیازها و عملیات اعتباری تأمین نمود».

محل احداث بیست نیروگاه برق بخاری و ده نیروگاه برق‌آبی بخش‌ها در درجهٔ اول، با شرح مبسوط اهمیت اقتصادی هر کدام از آنها، نشان داده شده است.

پس از اطلاعات فشردهٔ عمومی آثار مربوط به هر بخش در همان جلد با شماره‌گذاری علیحده وارد شده است. آثار مربوط به بخش شمال، بخش مرکزی-صنعتی (این دو اثر بویژه خوب و دقیق و مبسوط بر پایهٔ اطلاعات بسیار سرشار علمی تهیه شده‌اند)، بخش‌های جنوب، حوضهٔ ولگا، اورال و قفقاز (قفقاز به احتمال حصول توافق اقتصادی میان جمهوری‌های مختلف تماماً در نظر گرفته شده است)، بخش‌های سیبری باختری و ترکستان. در بارهٔ هر بخشی علاوه بر حساب نیروگاههای برق دارای اهمیت درجهٔ اول، به اصطلاح «برنامهٔ آگوئلرو» یعنی برنامهٔ استفادهٔ بهتر و باصرفه‌تر از نیروگاههای موجود را داریم. یک مثال کوچک دیگر : دربارهٔ بخش شمال (بخش پتروگراد) حساب شده است که با متحد ساختن نیروگاههای پتروگراد می‌توان بقرار زیر صرفه‌جوئی کرد : تا نصف قدرت تولیدشان را می‌توان (ص ۶۹ گزارش مربوط به بخش شمال) به محل‌های حمل چوب با استفاده از جریان آب رودخانه‌ها در شمال، در مورمانسک، آرخانگلسک و غیره منتقل ساخت. افزایش میزان چوبهای جنگلی و ارسال آن بخارجه در چنین

شرایطی می‌تواند «بزودی تا نیم‌میلیارد روبل طلا در سال درآمد» داشته باشد.

«درآمد سالانه از چوب شمال در سالهای آیندهٔ نزدیک می‌تواند بمیزان ذخیرهٔ طلای ما برسد» (ص ۷۰، در همانجا)، البته در صورتیکه بتوانیم از حدود حرف و گفتگو دربارهٔ برنامه به بررسی و اجرای برنامه‌ای که واقعاً دانشمندان تهیه کرده‌اند، بپردازیم!

ناگفته هم نماند که دربارهٔ مسائلی (بدیهی است که ابداً و اصلاً نه دربارهٔ همهٔ مسائل) برنامهٔ مقدماتی تقویمی داریم یعنی علاوه بر برنامه بطور کلی، حساب هر سال، از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۰ را داریم و میدانیم که چند نیروگاه می‌توان بکار انداخت و نیروگاههای موجود را چقدر می‌توان توسعه داد (باز هم در شرایط مذکور که با وجود خلقیات روشنفکری-ادبی، اشرافی و بوروکراتیک ما چندان آسان قابل اجرا نیست).

برای ارزیابی تمام عظمت و تمام ارزش کاری که «گوئلرو» انجام داده، نظری به آلمان بیندازیم. در آنجا چنین کاری را دانشمندی بنام بالود انجام داد و برنامهٔ علمی نوسازی سوسیالیستی تمام اقتصاد ملی آلمان را تنظیم کرد (٥٤). در آلمان سرمایه‌داری برنامه پا در هوا شد و یک اثر قلمی یک نفر باقی ماند. ما وظیفهٔ دولتی معین کردیم، صدها کارشناس را بسیج نمودیم و در عرض ده ماه (البته نه در عرض دو ماهی که ابتداء در نظر گرفته بودیم) برنامهٔ اقتصادی واحد بر مبنای علمی دریافت داشتیم. ما بحق می‌توانیم به این کار مباهات کنیم؛ باید فقط فهمید که چگونه آن را مورد استفاده قرار داد و حالا همانا با عدم‌درک این نکته ناگزیر مبارزه می‌کنیم.

قطعنامهٔ کنگرهٔ هشتم شوراها می‌گوید: «... کنگره... کار شورایعالی اقتصاد ملی و غیره و بویژه کار «گوئلرو» را دربارهٔ تنظیم برنامهٔ الکتریفیکاسیون روسیه... تأیید می‌کند و این برنامه را نخستین گام در کار عظیم اقتصادی می‌شمارد و بکمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و الخ مأموریت می‌دهد تنظیم این برنامه را به انجام رساند

و آنرا تصویب کند و ضمناً این کار را حتماً در کوتاهترین مدت انجام دهد... مأموریت می‌دهد که تمام اقدامات در جهت گسترده‌ترین تبلیغ این برنامه بعمل آید... بررسی این برنامه باید در کلیهٔ آموزشگاه‌های جمهوری بدون استثناء صورت گیرد» (۵۵) و الخ.

هیچ چیزی وجود زخمها را در دستگاه ما، بویژه در لایهٔ بالا، و زخمهای بوروکراتیک و روشنفکری را مانند برخورد به این قطعنامه که در مسکو مشاهده می‌شود و تلاشهایی که در جهت «تفسیر» کج و معوج تا حد دوری و اجتناب از آن بعمل می‌آید، اینهمه آشکار بیان نمی‌کند. ارباب قلم برنامهٔ تنظیم‌شده را تبلیغ نمی‌کنند ولی تزهایی و افکار پوچ را می‌نویسند دربارهٔ اینکه چگونه باید بمرحلهٔ تنظیم برنامه پرداخت! اشراف اداری روی ضرورت صرفاً بوروکراتیک «تصویب» برنامه تکیه می‌کنند و آنرا نه طرح اقدامات مشخص (این و آن و چه وقت ساخته شود، این و آن از خارجه خریداری گردد و نظایر اینها) بمیان می‌کشند، بلکه چیز بی‌سر و تهی نظیر تنظیم برنامهٔ جدید را مطرح می‌سازند! عدم درک مطلب دهشتناک است و نطق‌هایی بگوش می‌رسد که می‌گویند: ابتداء اقلاً بخشی از نیروگاههای قدیمی را قبل از پرداختن به ساختمان نیروگاههای جدید، بازسازی کنیم؛ الکتریفیکاسیون به الکتروخیال شبیه است؛ چرا گازیفیکاسیون (لوله‌کشی گاز — م.) نباشد؛ در «گوئلرو» کارشناسان بورژوامشرب کار می‌کنند و تعداد کمونیستها کم است؛ «گوئلرو» باید کادرهای کارشناس بدهد، نه کمیسیون برنامهٔ کل و نظایر آنها.

و این آشفته‌فکری و پریشانی عقاید خطرناک می‌باشد، چونکه نابلدی در کار و سلطهٔ خودنمایی روشنفکرانه و بوروکراتیک بر کار واقعی را نشان می‌دهد. تمسخر افسانه‌وار بودن برنامه، سئوالهایی دربارهٔ گازیفیکاسیون و غیره، خودنمایی جاهلانه را برملاء می‌سازد. اصلاح سهل‌انگارانه کار صدها تن از بهترین کارشناسان، شانه‌خالی کردن از راه شوخیهای مبتذل، بالیدن بحق خود — «عدم تصویب»، مگر مایهٔ ننگ نیست؟

باید یاد گرفت به علم ارج گذاشت، غرور «کمونیستی» آماتورهای کم‌سواد و بوروکرات‌ها را رد کرد، باید کار کردن منظم را با استفاده از تجربه و پراتیک خود یاد گرفت!

البته «برنامه ها» چیزی هستند که گفتگو و بحث و جدل دربارهٔ ماهیت آنها را می‌توان تا بی‌نهایت ادامه داد. ولی وقتی که باید به بررسی یگانه برنامهٔ علمی معین و به اصلاح آن بر اساس ضوابط تجربهٔ عملی و بر اساس مطالعه مفصل‌تر پرداخت، نباید سخنپردازیها و مباحثات کلی را دربارهٔ «اصول» (ساختار برنامه) مجاز شمرد. البته حق «تصویب» و «عدم تصویب» همواره برای اشراف اداری باقی می‌ماند. اگر این حق معقولانه فهمیده شود و تصمیمات کنگرهٔ هشتم در بارهٔ تصویب برنامهٔ مورد تأیید و مورد تبلیغ بسیار گسترده آن معقولانه تفسیر گردد، آنوقت تصویب را باید تصویب قوانین و فراسینی شمرد که فلان و بهمان را چه وقت و در کجا خرید کرد و به ساختمان پرداخت، چه مصالحی جمع‌آوری کرد و حمل نمود و نظایر آنها. اگر بشیوهٔ بوروکراتیک تفسیر شود، آنوقت «تصویب» بمعنای خودکامگی و قلدری اشراف اداری و قرطاس‌بازی، بازی با کمیسیونهای نظارت و کنترل، خلاصه ویرانسازی دیوانسالارانه کار زنده است.

از یک طرف دیگر بمطلب نگاه کنیم. باید برنامهٔ علمی الکتریفیکاسیون را بویژه با برنامه‌های عملی و اجرای واقعی آنها مربوط ساخت. بدیهی است که این نکته‌ای است مسلم. چگونه باید مربوط ساخت؟ برای دانستن این نکته باید اقتصاددانان و ارباب قلم و آمارگران دربارهٔ برنامه بطور کلی وراجی و پرحرفی نکنند بلکه اجرای برنامه‌های ما و اشتباهات ما را در این کار عملی و شیوه‌های رفع و اصلاح این اشتباهات را بطور مبسوط بررسی نمایند. ما بدون چنین بررسی، کور هستیم. با چنین بررسی و بموازات آن، بشرط بررسی تجربهٔ عملی، — مسئلهٔ بسیار کوچک فن اداری می‌ماند. تعداد کمیسیون‌های برنامه در کشور ما بی‌حد و حصر است. از ادارهٔ تحت نظر ایوان ایوانویچ دو نفر را برای متحد ساختن با یک نفر از ادارهٔ تحت نظر پال پالیچ بگیرید یا برعکس، و آنها را با کمیسیون فرعی کمیسیون کل برنامه

متحد سازید. بدیهی است که این فن اداری است و بس. آزمایش چنین و چنانی، گزینش بهترین — صحبت در این باره حتی خنده‌دارست.
اصل مطلب در آنست که در محیط ما بلد نیستند مسئله را مطرح سازند و خیالپردازی روشنفکرانه و بوروکراتیک را جایگزین کار زنده و جاندار می‌کنند. ما برنامه‌های جاری خواربار و سوخت داشتیم و داریم و هم در اینها و هم در آنها آشکارا اشتباه کردیم. در این باره دو نقطهٔ نظر نمی‌تواند باشد. اقتصاددان کاردان و جدی بجای دادن تزهای توخالی به بررسی حقایق و اعداد و ارقام می‌پردازد و تجربهٔ عملی خود ما را تحلیل کرده و خواهد گفت: اشتباه در همینجاست و باید آنرا اینطور اصلاح نمود. مدیر کاردان بر پایهٔ بررسی مبسوط نقل و انتقال افراد و تغییر محاسبات و نوسازی دستگاه و غیره را پیشنهاد می‌کند و یا شخصاً اقدام می‌کند. در میان ما نه این و نه آن برخورد جدی و سازنده به برنامهٔ اقتصادی واحد دیده نمی‌شود.
درد هم اینجاست که مسئلهٔ برخورد کمونیست به کارشناسان، مدیر به دانشمندان و ارباب قلم را نادرست مطرح می‌سازند. در مسئلهٔ برنامهٔ اقتصادی واحد هم مانند هر مسئلهٔ دیگر جوانبی هست و همواره ممکن است چنین جوانب جدید پیدا شوند که فقط باید توسط کمونیستها حل و فصل گردند و یا وضع ایجاب می‌کند که فقط برخورد اداری به آنها بشود. این مسئله مسلم و بدون چون و چراست. ولی تجرید محض است. و حالا در کشور ما برخورد اشتباهی به این مسئله همانا در نویسندگان کمونیست و مدیران کمونیست دیده می‌شود که نتوانسته‌اند به این نکته پی ببرند که اینجا باید بیشتر از کارشناسان و دانشمندان بورژوامشرب یاد گرفت و کمتر اداره‌بازی کرد. بجز «گوئلرو» که تنظیم شده است، هیچ برنامهٔ اقتصادی واحد دیگری نیست و نمی‌تواند باشد. این برنامه را باید تکمیل کرد و بیشتر توسعه داد و اصلاح نمود و براساس رهنمودهای تجربهٔ عملی دقیقاً بررسی‌شده اجرا نمود. نظریهٔ غیر از این بقول برنامهٔ حزبی (٥٦) فقط نظریهٔ «ظاهراً رادیکالی ولی در واقع خودنمایی جاهلانه است». این فکر که گویا کمیسیون کل برنامهٔ دیگری بغیر از «گوئلرو» که

البته فایدهٔ احتمالی اصلاح جزیی و جدی هیئت ترکیبی آن مردود شمرده نمی‌شود، در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه امکان وجود دارد، خودنمایی جاهلانهٔ کمتری نیست. اقدام نسبتاً جدی بمعنای اصلاح برنامهٔ عمومی اقتصاد ملی ما تنها بر این پایه، تنها با ادامهٔ آنچه که شروع شده است، امکان دارد و در غیر اینصورت اداره‌بازی یا بعبارت ساده‌تر خودسری خواهد بود. وظیفهٔ کمونیست‌ها در داخل «گوئلرو» اینست که کمتر فرمان بدهند و بعبارت دقیقتر اصلاً فرمان ندهند، بلکه برخوردشان بکارشناسان علمی و فنی (که بقول برنامهٔ حزب کمونیست روسیه «آنها در اکثر موارد ناگزیر از جهان‌بینی و عادات بورژوایی اشباع هستند») باید فوق‌العاده محتاطانه و ماهرانه باشد و ضمن یاد گرفتن از این کارشناسان کمک کنند که دایرهٔ درک و فهم آنها وسعت یابد، باید با توجه بدستاوردها و اطلاعات دانش مربوطه این نکته را که مهندس نه مانند مبلغ و نویسنده پنهانکار بلکه از راه اطلاعات مربوط بدانش خود بکمونیسم اذعان پیدا می‌کند، کارشناس کشاورزی بشیوهٔ خود، جنگلبان بشیوهٔ خود و الخ بکمونیسم معتقد می‌شود، بیاد داشته باشند. کمونیست که مهارت خود را در امر متحد ساختن و هدایت متواضعانه کار کارشناسان نشان نداده و نتواند بماهیت امر، به بررسی مفصل آن بپردازد، چنین کمونیستی غالباً مضر است. از این کمونیستها ما زیاد داریم و من دوجین‌ها از آنها را با یک کارشناس مطلع بورژوامشرب که کار خود را از روی وجدان بررسی کرده باشد عوض می‌کنم.

کمونیستهایی که خارج از «گوئلرو» هستند از دو راه می‌توانند به امر ایجاد و اجرای برنامهٔ اقتصادی واحد کمک کنند. اگر آنها اقتصاددان و آمارگر و ارباب قلم هستند، ابتداء باید تجربهٔ عملی خود ما را بررسی کنند و فقط بر اساس بررسی مفصل حقایق مربوطه اصلاح اشتباهات و بهبود کار را توصیه نمایند. بررسی — کار شخص تحصیل‌کرده و دانشمند است، و اینجا چون مدتهاست که درمیان ما صحبت نه از اصول کلی، بلکه همانا دربارهٔ تجربهٔ عملی است، در نظر ما باز هم، «کارشناس علمی و فنی» کاردان حتی بورژوامشرب ده بار

بیش از کمونیست مغرور ارج دارد که حاضراست در هر دقیقهٔ روز و شب «تزهایی» بنویسد و «شعارهایی» بمیان کشد و تجریدهای محض عرضه دارد. باید بیشتر بحقایق پی برد و کمتر به بحث‌های مدعیان اصولیت کمونیستی پرداخت.

از طرف دیگر، اگر کمونیست — مدیر است نخستین وظیفه‌اش اینست که از فرمان دادن بپرهیزد و ابتداء عملکرد دانش را در نظر گیرد، ابتداء بپرسد که آیا از صحت حقایق اطلاع حاصل شده، ابتداء باید به بررسی (در گزارش‌ها، مطبوعات و جلسات و غیره) — به بررسی آنچه که ما همانا کجا اشتباه کرده‌ایم بپردازد و فقط بر این اساس کاری را که شده است، اصلاح نماید. باید کمتر بشیوه‌های تیت‌تیتیچ (۵۷) پرداخت («می‌توانم تصویب کنم، می‌توانم تصویب نکنم») و بیشتر به بررسی اشتباهات عملی ما دست زد.

از مدتها پیش گفته شده است که نارسائیهای اشخاصی غالباً با شایستگی‌های آنان مربوط است. نارسائیهای بسیاری از رهبران کمونیست از این قبیلند. ما طی دهها سال کار بزرگی انجام می‌دادیم و سرنگون ساختن بورژوازی را تبلیغ می‌کردیم و عدم اعتماد بکارشناسان بورژواشرب را یاد می‌دادیم و آنها را افشاء می‌ساختیم، قدرت را از دست آنها می‌گرفتیم و مقاومت آنان را درهم می‌شکستیم که کار بزرگ و جهانشمول تاریخی است. ولی کافی است ذره‌ای مبالغه شود تا این حقیقت تأیید گردد که از کار بزرگ و خطیر تا کار مضحک و خنده‌دار فقط یکقدم فاصله است. ما روسیه را متقاعد ساختیم، ما روسیه را از دست استثمارگران برای زحمتکشان گرفتیم، استثمارگران را سرکوب کردیم — ما باید یاد بگیریم که روسیه را اداره نماییم. برای اینکار باید فروتنی را یاد بگیریم و بدانیم که باید برای کار جدی «کارشناسان علمی و فنی» احترام قایل شد، برای اینکار باید شیوهٔ تحلیل جدی و دقیق اشتباهات عملی متعدد خودمان و شیوهٔ اصلاح و رفع تدریجی ولی بلاانحراف آنها را یاد گرفت. کمتر باید به خودنمایی روشنفکرانه و بوروکراتیک پرداخت و بیشتر بررسی نمود که تجربهٔ عملی ما، در

اما بعد، رفقا، ما نخستین بار است که در چنین شرایطی در کنگره گرد هم می‌آئیم که سپاهیان دشمن که مورد حمایت سرمایه‌داران و امپریالیستهای سراسر جهان در خاک جمهوری شوروی نیستند. ما برای نخستین بار در پرتو پیروزیهای ارتش سرخ طی این یکسال کنگرهٔ حزبی را در چنین شرایطی افتتاح می‌کنیم. سه سال و نیم مبارزهٔ سخت بی‌سابقه جریان داشت، ولی ما عدم وجود ارتشهای دشمن در خاک کشور خود را کسب کرده‌ایم! البته ما با این موفقیت همه‌چیز را هنوز بدست نیاورده‌ایم و بهیچوجه آنچیزی را که باید بدست آوریم — رهایی واقعی از شر تهاجمات و مداخلات امپریالیست بدست نیامده است. برعکس عملیات نظامی آنها برضد ما شکل کمتر نظامی بخود گرفته که از برخی لحاظ سنگین‌تر و خطرناکتر برای ماست. انتقال از جنگ بصلح، آن انتقالی است که در کنگرهٔ گذشتهٔ حزب از آن اظهار خوشوقتی کردیم و کوشیدیم کار را بر این پایه بسرانجام برسانیم و به آن سروسامان دهیم، این انتقال هنوز پایان نیافته است. و حالا هنوز وظایف فوق‌العاده دشواری پیش روی حزب هست که نه فقط به برنامهٔ اقتصادی مربوط می‌شود که در آن اشتباهات زیادی کردیم، وظایفی که نه فقط بپایه‌های ساختمان اقتصادی مربوط می‌شود، بلکه مربوط به پایه‌های خود مناسبات میان طبقاتی است که در جامعهٔ ما، در جمهوری شوروی ما باقی مانده‌اند. خود مناسبات موجود میان طبقات تغییر یافته و این مسئله باید، — تصور می‌کنم که همه شماها موافق باشید، — یکی از مسائل عمده‌ای باشد که در اینجا بررسی نموده و حل خواهید کرد.

رفقا، ما سال استثنایی را از سر گذرانده و تجمل مباحثات و مناقشات درون حزبی را بخود اجازه دادیم. برای حزبی که در محاصرهٔ دشمنان، مقتدرترین و نیرومندترین دشمنان که همهٔ جهان سرمایه‌داری را متحد ساخته‌اند، برای حزبی که بار سنگین بی‌سابقه‌ای را بر دوش می‌کشد، این تجمل واقعاً تعجب‌آور بود!

نمیدانم شما حالا چگونه آنرا ارزیابی می‌کنید. آیا بعقیدهٔ شما این تجمل با ثروتهای مادی و معنوی ما کاملاً مطابقت داشت؟ ارزیابی

آن بسته به شماست. ولی در هر حال باید نکته‌ای را بگویم که اینجا، در این کنگره، ما باید شعار خود را بدهیم و هدف و وظیفهٔ عمدهٔ خود را معین کنیم که بهر قیمتی شده باید آنرا عملی سازیم — و این برای آنست که از بحث و جدل قوی‌تر از آنچه آنرا آغاز کردیم بیرون بیاییم. (کفزدنها.) شما رفقا، نمی‌توانید ندانید که همهٔ دشمنان ما که نامش لژیون است، در همهٔ ارگانهای متعدد خود در خارجه شایعه‌ای که دشمنان بورژوایی و خرده‌بورژوایی ما در اینجا، در داخل جمهوری شوروی پخش می‌کنند و همانا می‌گویند که اگر بحث و جدل هست — پس اختلاف هست و اگر اختلاف هست — پس نزاع و دعوا هست، و اگر نزاع و دعوا هست — پس کمونیست‌ها ضعیف شده‌اند: زور بده و فشار بیار، لحظه‌ای را دریاب و از ضعف آنها استفاده کن، صدها بار و هزاران بار تکرار می‌کنند و دامن می‌زنند! و این شعار دنیای خصم ما شده است. و ما حتی دقیقه‌ای نباید این نکته را فراموش کنیم. حالا وظیفهٔ ما اینست که نشان دهیم که در گذشته درست یا نادرست این تجمل را بخود اجازه دادیم اما از این وضع باید آنچنان بیرون آمد که با وجود وفور فوق‌العاده پلاتفورمها، رنگارنگیها، سایه‌روشنی‌ها و تقریباً سایه‌روشنی‌های فورمولبندی و بحث‌شده، در کنگرهٔ حزبی خود چنانچه شاید و باید آنها را مورد بررسی قرار داده و بخود بگوییم: بهرحال مباحثه تاکنون هر طور پیش آمده و هرچه ما بین خود بحث و جدل کردیم باید بیاد داشته باشیم که آنقدر دشمن پیش روی ما هست، و وظیفهٔ دیکتاتوری پرولتاریا در کشور دهقانی چنین وسیع و بیکرانی و دشوار است و برای ما کافی نیست که کار ظاهراً همپیوسته‌تر و دوستانه‌تر از سابق صورت گیرد بلکه باید از فراکسیونیسم در جاییکه تاکنون مشاهده شده کوچکترین اثری نباشد و بهیچ وجه از آنها چیزی باقی نماند. تنها به این شرط، وظایف بزرگی را که پیش روی ماست انجام خواهیم داد. و یقین دارم اگر بگویم: در هر حال ما باید با وحدت حزبی باز هم محکمتر و باز هم دوستانه‌تر و صمیمانه‌تر

از این کنگره بیرون آییم، نظر و تصمیم قاطع همهٔ شماها را بیان داشته‌ام! (کفزدنها.)

«پراودا» شمارهٔ ۵۲، نهم مارس سال ۱۹۲۱

۲

گزارش دربارهٔ اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری مازاد
۱۵ مارس

رفقا، مسئلهٔ اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری مازاد قبل از همه و بیش از همه مسئلهٔ سیاسی است، چونکه این مسئله در واقع عبارتست از برخورد طبقهٔ کارگر بدهقانان. طرح این مسئله به این معناست که ما باید مناسبات این دو طبقه عمده را که مبارزه یا توافق میان آنها سرنوشت تمامی انقلاب ما را تعیین می‌کند مورد بررسی جدید یا می‌خواهم بگویم که مورد بررسی اضافی محتاطانه و راستین و تجدید نظر معین قرار دهیم. احتیاج نیست که من روی مسائل مربوط به علل این تجدید نظر به تفصیل صحبت کنم. همه شماها البته بخوبی می‌دانید که چه مجموعه‌ای از رویدادها، بویژه در زمینه تشدید بی‌نهایت نیازمندیها که ناشی از جنگ و افلاس و ترخیص سربازان و خشکسالی بی‌نهایت سخت بودند، و چه مجموعه‌ای از شرایط وضع دهقانان را بویژه سخت و حاد ساخته و ناگزیر بر نوسان آنان از پرولتاریا بسوی بورژوازی افزوده است.

دو کلمه دربارهٔ اهمیت تئوریک یا دربارهٔ برخورد تئوریک به این مسئله بگویم. شک نیست که انقلاب سوسیالیستی را در کشوری که زارعین خرده‌پای مولد اکثریت عظیم جمعیت آنرا تشکیل می‌دهند، می‌توان فقط از راه سلسله اقدامات ویژهٔ انتقالی انجام داد که در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری که کارگران مزدبگیر در صنعت و زراعت اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می‌دهند ابداً لزومی ندارد. در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری طبقهٔ کارگران مزدبگیر کشاورزی هست که طی ده‌ها سال بوجود آمده است. تنها چنین طبقه‌ای از لحاظ

اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌تواند نقطهٔ اتکاء برای انتقال مستقیم بسوسیالیسم باشد. تنها در چنین کشورهایی که این طبقه بقدر کافی پیشرفته است انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم امکان دارد و احتیاجی به اقدامات ویژهٔ انتقالی در مقیاس عمومی کشور نیست. ما در یکسلسلهٔ کامل از آثار، در همهٔ سخنرانی‌های خود و در همهٔ مطبوعات خاطرنشان می‌ساختیم که در روسیه وضع دیگر حکمفرماست، در روسیه کارگران صنعتی در اقلیت هستند و اکثریت عظیم با زارعین خرده‌پاست. انقلاب سوسیالیستی در چنین کشوری فقط بدو شرط می‌تواند موفقیت قطعی داشته باشد. اولاً، بشرط پشتیبانی بموقع آن از طرف انقلاب سوسیالیستی یک یا چند کشور پیشرفته. بطوریکه می‌دانید برای فراهم ساختن این شرط ما نسبت بسابق خیلی کار کرده‌ایم ولی ابداً کافی نبوده که واقعیت پیدا کند.

شرط دوم — توافق میان پرولتاریا که دیکتاتوری خود را برقرار ساخته یا زمام حکومت را در دست گرفته‌است با اکثریت دهقانان ساکن کشور است. این توافق مفهوم بسیار وسیع شامل سلسلهٔ کاملی از اقدامات و تبدلات است. اینجا باید گفت که ما باید مطلب را رک و راست در تبلیغات و آژیتاسیون خود بیان داریم. کسانی که شیوه‌های تنگ‌نظرانه را سیاست می‌شمارند و گاهی کار را تقریباً بفریب و اغفال می‌کشانند باید درمیان ما مورد نکوهش قطعی قرار گیرند. اصلاح اشتباهات آنان ضرورت دارد. طبقات را نمی‌توان گول زد. ما طی سه سال کارهای خیلی زیاد انجام داده‌ایم تا سطح آگاهی سیاسی توده‌ها بالا برود. توده‌ها از مبارزهٔ حاد بیش از همه آموخته‌اند. ما باید، بنابه جهان‌بینی‌مان، بنابه تجربهٔ انقلابی‌مان طی دهها سال، برطبق دروس انقلاب‌مان، مسائل را رک و راست مطرح سازیم و بگوییم که منافع و علایق این دو طبقهٔ گوناگون است، آنچه را که کارگر می‌خواهد زارع خرده‌پا نمی‌خواهد.

ما میدانیم مادامیکه انقلاب در دیگر کشورها آغاز نگشته، تنها توافق با دهقانان می‌تواند انقلاب سوسیالیستی در روسیه را از شکست نجات دهد. همین طور رک و راست در همهٔ جلسات و در کلیهٔ

مطبوعات باید گفت. ما میدانیم که این توافق میان طبقهٔ کارگر و دهقانان پایدار نیست، — اگر با مدارا گفته شود و این کلمه «مدارا» در صورتجلسه قید نگردد — ولی اگر بخواهیم رک و راست بگوییم باید گفت که این توافق خیلی بدتر است. در هر حال ما نباید در کتمان چیزی کوشش نماییم و باید صریح و رک و راست بگوییم که دهقانان از شکل مناسباتی که میان ما و آنها برقرار شده است، ناراضی هستند و این شکل مناسبات را نمی‌خواهند و در آینده چنین زندگی نخواهند کرد. این نکته مسلم و بی‌چون و چراست. این ارادهٔ آنها بطور معین بیان شده است. این — ارادهٔ توده‌های عظیم مردم است و ما باید آنرا در نظر بگیریم. ما سیاستمدارانی بقدر کافی هوشیاریم که آشکارا بگوییم: بیایید در سیاست خود نسبت بدهقانان تجدید نظر نماییم. این وضع را که تا کنون بوده در آینده نمی‌توان نگهداشت.

ما باید بدهقانان بگوییم: «آیا می‌خواهید بقهقرا بروید، آیا می‌خواهید مالکیت خصوصی و دادوستد آزاد را تماماً احیاء نمایید که بمعنای غلطیدن حتمی و ناگزیر بزیر حکومت ملاکین و سرمایه‌داران است. نمونه‌های زیاد تاریخی و نمونه‌های انقلابها گواه این امر است. بررسی بسیار مختصر الفبای کمونیسم، الفبای اقتصاد سیاسی مسلماً این نکته را تأیید می‌کند. پس بیایید رسیدگی کنیم. آیا بنفع دهقانان است که از پرولتاریا آنطور جدا شوند که بعقب بغلطند و بکشور اجازه بدهند تا مرحلهٔ احیای حکومت سرمایه‌داران و ملاکین درغلطند یا اینکه بنفع آنها نیست؟ حساب کنید و بیایید با هم حساب کنیم».

بنظر ما اگر درست حساب شود، با وجود تفاوت عمیق مسلم میان منافع اقتصادی پرولتاریا و زارع خرده‌پا حساب بنفع ما خواهد بود.

وضع ما از لحاظ منابع هر قدر هم سخت و دشوار باشد، مسئله ارضای دهقانان میانه‌حال باید حل شود. دهقانان خیلی میانه‌حال‌تر از سابق شده‌اند، تضادها از بین رفته، زمین برای استفاده خیلی متعادل‌تر تقسیم گردیده، بال‌وپر کولاک قیچی شده و دارائیش بقدر قابل ملاحظه — در روسیه بیشتر از اوکرائین و در سیبری کمتر، مصادره

شده است. ولی عموماً و بطور کلی ارقام آماری کاملاً بدون چون و چرا حاکی است که روستا همتراز و هموار شده یعنی تمایز شدید میان کولاک و برزگر کاهش یافته. همه برابرتر شده‌اند، دهقانان بطور کلی بدهقانان میانه‌حال مبدل گشته‌اند.

آیا می‌توانیم این دهقانان میانه‌حال را همینطوریکه هستند، با آن خصوصیات اقتصادی‌شان، با ریشه‌های اقتصادی‌شان تأمین نماییم؟ اگر کسی از کمونیست‌ها آرزو داشت که در عرض سه سال می‌توان پایهٔ اقتصادی و ریشه‌های اقتصادی زارع خرده‌پا را تغییر داد، البته که خیالپرداز بود. و نباید کتمان نمود که این خیالپردازان درمیان ما کم نیستند و در اینجا عیب خاصی نیست. بدون چنین خیالپردازانی آغاز انقلاب سوسیالیستی در چنین کشوری چگونه میسر بود؟ بدیهی است که پراتیک نشان داده که انواع تجربه و ابتکار در ساحهٔ کشت و زارع دستجمعی زمین چه نقش بسیار بزرگی می‌توانند ایفاء کنند. ولی پراتیک و عمل نشان داد که این تجربیات همینطور هم هنگامی که مردم با بهترین نیات و تمایلات راهی روستا شدند تا کمونها و کلکتیوها ایجاد نمایند و بلد نبودند چگونه برتق و فتق امور بپردازند چونکه تجربه کلکتیوی نداشتند، نقش منفی بازی کردند. تجربه و آزمون این اقتصادیات دستجمعی بعنوان نمونه و سرمشق نشان می‌دهد که نباید اینطور برتق و فتق امور پرداخت: دهقانان حومه و اطراف می‌خندند یا کین‌توزی می‌کنند.

شما خوب می‌دانید که از این نمونه‌ها زیاد بوده است. تکرار می‌کنم که این امر تعجب ندارد، چونکه مسئلهٔ تغییر ماهیت زارع خرده‌پا، تغییر روحیات و عادات وی کار نسلهاست. حل این مسئله در مورد زارع خرده‌پا و به اصطلاح بهبود تمام پسیکولوژی وی پایهٔ مادی، تکنیک و کاربرد تراکتورها و ماشین‌ها در زراعت به مقیاس گسترده، الکتریفیکاسیون در مقیاس عظیم می‌خواهد. و این کارها زارع خرده‌پا را از ریشه و اساس و با سرعت زیاد دگرگون خواهد ساخت. وقتی می‌گویم کار نسلهاست، بدان معنا نیست که قرنها لازم است. شما بخوبی می‌دانید که بدست آوردن تراکتور و

ماشین و برقی کردن کشور بزرگ– ممکن است در هر حال حداقل ده‌ها سال طول بکشد. چنین است اوضاع و احوال عینی.

ما باید بکوشیم خواستهای دهقانان را که ارضاء نشده‌اند و ناراضی هستند و بحق هم ناراضی هستند و نمی‌توانند ناراضی نباشند، برآورده سازیم. ما باید به آنها بگوییم: «راستی چنین وضعی نمی‌تواند ادامه یابد». دهقان را چگونه باید راضی کرد و ارضای او به چه معناست؟ پاسخ این سئوال را که چگونه او را راضی کرد از کجا می‌توانیم بگیریم؟ البته از همان خواستهای دهقانان. ما با این خواستها آشنا هستیم. ولی باید آنها را از نقطهٔ نظر علم اقتصاد و هرچه که دربارهٔ خواستهای اقتصادی زارعین می‌دانیم بررسی نماییم. ضمن تعمق در این مسئله فوراً بخود خواهیم گفت: ارضای زارع خرده‌پا در واقع با دو چیز میسر است. اولاً، مبادلهٔ آزاد معین، آزاد برای صاحبکار خرده‌پا لازم است، و ثانیاً باید کالا و خواربار بدست آورد. وقتی چیزی برای مبادله نباشد، مبادله و دادوستد آزاد چه معنایی دارد، وقتی چیزی برای خرید و فروش نیست بازرگانی آزاد به چه معنایی می‌تواند باشد! این حرفها روی کاغذ می‌ماند و طبقات نه با کاغذها بلکه با چیزهای مادی ارضاء می‌شوند. این دو شرط را باید خوب درک کرد. دربارهٔ شرط دوم،– کالاها را چگونه بدست آوریم و آیا می‌توانیم آنها را بدست آوریم – در این باره بعداً صحبت خواهیم کرد. اما روی شرط اول،– آزادی مبادله و دادوستد،– باید مکث نمود.

آزادی دادوستد چیست؟ آزادی دادوستد– آزادی بازرگانی است، و آزادی بازرگانی بمعنای گامی بعقب بسوی سرمایه‌داری است. آزادی دادوستد و آزادی بازرگانی بمعنای آزادی مبادله میان صاحبان خرده‌پای علیحده است. همه ماها– آنهایی که اقلاً الفبای مارکسیسم را یاد گرفته‌اند، می‌دانیم که از این دادوستد و آزادی بازرگانی ناگزیر تقسیم مولد بصاحب سرمایه و بصاحب دستهایی برای کار، تقسیم بسرمایه‌دار و کارگر مزدبگیر یعنی بازسازی پایهٔ بردگی مزدوری ناشی می‌گردد که از آسمان نازل نشده بلکه در سراسر

جهان همانا از زراعت کالایی بوجود آمده و رشد می‌کند. این نکته‌را از لحاظ تئوری خوب می‌دانیم، و در روسیه هرکس که بزندگی و بشرایط اقتصادیات زارع خرده‌پا نگاه کرده نمی‌تواند ناظر آن نباشد.

سئوال می‌شود، یعنی چه، مگر حزب کمونیست می‌تواند آزادی بازرگانی را بپذیرد و به آن نزدیک شود؟ آیا در اینجا تضادهای آشتی‌ناپذیر وجود ندارد؟ در پاسخ باید گفت بدیهی است که مسئله از لحاظ حل عملی فوق‌العاده دشوار است. من پیش‌بینی می‌کنم و از صحبت و گفتگو با رفقا می‌دانم که طرح مقدماتی اخذ مالیات بجای مازاد، طرحی که بین شما توزیع شده بیش از همه از این بابت که مبادله در حدود دادوستد کشاورزی محلی مجاز شمرده می‌شود، سئوالهای بجا و حتمی مطرح می‌سازد. این نکته در پایان بند هشتم گفته شده است. این نکته چه معنایی دارد و حدود آن کدام است و چگونه آنرا عملی ساخت؟ اگر کسی خیال می‌کند که در این کنگره به این سئوال پاسخ دریافت دارد، اشتباه می‌کند. پاسخ این سئوال را از قانونگذاری خود دریافت خواهیم داشت، وظیفهٔ ما تعیین مشی اصولی و طرح شعار است. حزب ما — حزب دولتی است و قراری که کنگرهٔ حزب صادر خواهد کرد، برای همهٔ جمهوری حتمی‌الاجرا خواهد بود و ما اینجا باید این مسئله را بطور اصولی حل کنیم. ما باید این مسئله را بطور اصولی حل کنیم و دهقانان را از آن مطلع سازیم، چونکه موقع کشت دارد فرا می‌رسد. و سپس تمام دستگاه خود، تمام نیروهای تئوریک خود، تمام تجربهٔ پراتیک خود را بکار اندازیم تا ببینیم چگونه باید آنرا انجام داد. آیا می‌توان این کار را بر طبق تئوری انجام داد، آیا می‌توان تا حد معینی آزادی بازرگانی و آزادی سرمایه‌داری را برای زارعین خرده‌پا از نو برقرار ساخت بدون اینکه با این عمل خود ریشهٔ سلطهٔ سیاسی پرولتاریا کنده شود؟ آیا این کار ممکن است؟ ممکن است، زیرا اصل مطلب در حد و اندازه است. هر آینه اگر ما در وضعی باشیم که اقلاً مقادیر کمی کالا دریافت می‌داشتیم و

آنها را در دست دولت، در دست پرولتاریا که قدرت و سلطهٔ سیاسی دارد، متمرکز می‌ساختیم و می‌توانستیم این کالاها را در جریان مبادله و دادوستد قرار دهیم بعنوان دولت قدرت اقتصادی را نیز بر قدرت سیاسی خود می‌افزودیم. بگردش انداختن این کالاها بزراعت کوچک که در حال حاضر زیر بار شرایط سنگین جنگ و افلاس و در نتیجهٔ عدم امکان گسترش و پیشبرد زراعت کوچک بطور وحشتناک از رونق افتاده‌است، رونق خواهد داد. زارع خرده‌پا مادامیکه هنوز خرده‌پاست باید مطابق پایهٔ اقتصادیش یعنی مطابق اقتصاد کوچک مجزا انگیزه و تکان‌دهنده و محرک داشته باشد. در اینجا از حدود آزادی محلی دادوستد و مبادله بیرون نتوان رفت. اگر این مبادله در برابر فرآورده‌های صنعتی حداقل غلهٔ مورد نیاز شهرها و فابریکها و صنایع را بدولت می‌دهد، آنوقت مبادله اقتصادی چنان احیاء می‌شود که زمام حکومت دولتی در دست پرولتاریا می‌ماند و تحکیم می‌یابد. دهقانان می‌خواهند که عملاً به آنها نشان داده شود که کارگر که فابریکها و کارخانه‌ها و صنایع را در دست خود دارد می‌تواند با دهقانان دادوستد کند. و از طرف دیگر، کشور عظیم زراعتی با راههای بد و وسعت بیکران، با آب و هوای گوناگون و شرایط کشاورزی مختلف و غیره و غیره ناگزیر مستلزم دادوستد آزاد معین زراعت محلی و صنعت محلی در مقیاس محلی است. ما از این بابت با زیاده‌روی خود خیلی گناهکاریم: در راه ملی کردن بازرگانی و صنایع، در راه منع مبادله و دادوستد محلی خیلی زیاده‌روی کرده‌ایم. آیا این اشتباه بود؟ تردیدی در این نیست.

از این لحاظ ما صرفاً خیلی اشتباه کرده‌ایم و تبهکاری بسیار بزرگ خواهد بود که در اینجا نبینیم و نفهمیم که حد و اندازه نگه نداشتیم و نمی‌دانستیم چگونه آنرا نگهداشت. ولی اینجا همچنین ضرورت مبرم وجود داشت: ما تا کنون در شرایط آنچنان جنگ جنون‌آمیز و سخت بیسابقه زندگی می‌کردیم که در ساحهٔ اقتصاد هم جز اقدام بشیوهٔ جنگی چاره‌ای نداشتیم. و معجزه بود که کشور

مفلس و ورشکسته در برابر چنین جنگی طاقت آورد، و این معجزه از آسمان نازل نشد بلکه از منافع و علایق اقتصادی طبقهٔ کارگر و دهقانان رشد و نمو نمود که این معجزه را با اعتلاء و رستاخیز توده‌ای بوجود آوردند و با این معجزه در برابر ملاکین و سرمایه‌داران مقاومت نشان داده شد. ولی در عین حال این حقیقت مسلم است و آنرا نباید در آژیتاسیون و تبلیغات کتمان نمود که ما بیش از آنچه از لحاظ تئوریک و سیاسی ضرورت داشت زیاده‌روی کرده‌ایم. ما می‌توانیم بقدر زیاد دادوستد آزاد محلی را مجاز بشماریم بدون اینکه بقدرت و سلطهٔ سیاسی پرولتاریا لطمه بخورد بلکه برعکس این سلطهٔ سیاسی استحکام پذیرد. این کار چگونه میسر است — این دیگر کار پراتیک است. وظیفهٔ من اینست که بشما ثابت کنم که این کار از لحاظ تئوری قابل تصور است. پرولتاریا که زمام حکومت را در دست دارد، اگر منابعی در اختیار دارد می‌تواند آنها را بگردش بیندازد و از این راه به ارضای معین نیازهای دهقان میانه‌حال بپردازد و او را برپایهٔ مبادله و دادوستد محصولات محلی تأمین نماید.

حالا چند کلمه هم دربارهٔ مبادله و دادوستد محصولات محلی بگوییم. مقدمتاً باید بمسئلهٔ کئوپراسیون اشاره کنم. البته در شرایط مبادله و دادوستد محصولات محلی، کئوپراسیون که در کشور ما بحال اختناق فوق‌العاده افتاده، برای ما لازم است. برنامهٔ ما خاطرنشان می‌سازد که بهترین دستگاه برای توزیع، کئوپراسیون است که از سرمایه‌داری باقی مانده است و باید این دستگاه را نگهداشت. این نکته در برنامه گفته می‌شود. آیا ما به آن عمل کرده‌ایم؟ بقدر بسیار نارسا و در قسمتی اصلاً عمل نکرده‌ایم، باز هم جزئاً از روی اشتباه و جزئاً بنا بضرورت جنگی. کئوپراسیون ضمن برگزیدن عناصر صرفه‌جو و فعال‌تر از لحاظ اقتصادی، در سیاست، منشویک‌ها و اس‌ارها را برمی‌گزیند. این دیگر قانون شیمی است و کاری نمی‌توان کرد! (خندهٔ حضار.) منشویک‌ها و اس‌ارها افرادی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه سرمایه‌داری را احیاء می‌کنند و به یودنیچ ها

کمک و یاری می‌رسانند. اینهم قانون است. ما باید با آنها پیکار کنیم. اگر پیکار کنیم پس بشیوهٔ جنگی باید باشد: ما میبایستی از خود دفاع میکردیم و از خود دفاع کردیم. ولی آیا ممکن است بدون تغییر در حالت فعلی ماند؟ ممکن نیست. و بستن دست‌های خود با این ترتیب، مسلماً اشتباه خواهد بود. از این رو در مسئلهٔ کئوپراسیون قطعنامه‌ای را پیشنهاد می‌کنم که بسیار کوتاه و مختصر است و آنرا می‌خوانم:

«نظر به اینکه قطعنامهٔ کنگرهٔ نهم حزب کمونیست روسیه دربارهٔ کئوپراسیون سرتاپا بر اصل اخذ مازاد مبتنی است که حالا اخذ مالیات جنسی جایگزین آن می‌شود، کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه مقرر می‌دارد:

قطعنامهٔ نامبرده لغو شود.

کنگره بکمیتهٔ مرکزی مأموریت می‌دهد قرارهایی در جهت بهبود و توسعهٔ ساخت و فعالیت کئوپراتیوها برطبق برنامهٔ حزب کمونیست روسیه و مطابق اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری مازاد تنظیم نماید و در سطح حزبی و شوروی بتصویب رساند».

شما خواهید گفت که این امر، مشخص نیست. راستی هم باید که این امر تا حدود معینی نامشخص باشد. علت ضرورت این امر چیست؟ علت آنست که برای مشخص بودن کامل باید تا آخر دانست که تمام سال را چه خواهیم کرد. کی می‌داند؟ کسی نمی‌داند و نمی‌تواند بداند.

اما قطعنامهٔ کنگرهٔ نهم دستها را می‌بندد و می‌گوید: «باید تابع کمیتهٔ خواربار کرد». کمیتهٔ خواربار مؤسسهٔ بسیار خوبی است ولی تابع ساختن الزامی کئوپراتیو به آن و بستن دستهای خود بهنگامی که در برخورد به زارعین خرده‌پا تجدید نظر می‌شود، اشتباه سیاسی آشکار است. ما باید بکمیتهٔ مرکزی که تازه انتخاب شده است مأموریت بدهیم اقدامات و تغییرات معینی را در نظر گرفته و عملی سازد و گامهایی را که بجلو و بعقب برمی‌داریم بررسی نماید و ببیند که این کار را تا چه حدودی باید کرد و منافع سیاسی

را چگونه رعایت نمود و تا چه اندازه تخفیف داد که کارها بسهولت صورت گیرد و چگونه باید به نتایج تجربه رسیدگی کرد. ما از این لحاظ به اصطلاح تئوریک در برابر سلسله پلکانهای انتقالی، اقدامات انتقالی قرار گرفته‌ایم. برای ما یک نکته مسلم و آشکار است که قطعنامهٔ کنگرهٔ نهم بر این باور بود که حرکت ما بخط مستقیم خواهد بود. معلوم شد همانطوریکه همواره در تمام تاریخ انقلابها بوده، حرکت پیچ و خم‌هایی دارد. بستن دستها با چنین قطعنامه‌ای — اشتباه سیاسی است. با الغای آن می‌گوئیم که باید از برنامه‌ای که اهمیت دستگاه کئوپراتیو را خاطرنشان می‌کند، پیروی کرد.

با الغای قطعنامه می‌گوییم: با اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری مازاد سازگار شوید. ولی چه وقت این کار را عملی می‌سازیم؟ زودتر از جمع‌آوری محصول نخواهد بود یعنی پس از چند ماه. آیا در جاهای مختلف بیکسان عملی خواهد شد؟ بهیچ وجه. نمونه و الگو کردن روسیهٔ مرکزی، اوکرائین و سیبری، پیروی از نمونه و الگوی معین، بزرگترین حماقت خواهد بود. پیشنهاد می‌کنم که این فکر اساسی دربارهٔ آزادی مبادله و دادوستد محلی بشکل قرار کنگره صادر شود (۵۹). فکر می‌کنم که پس از آن، حتماً بزودی نامهٔ کمیتهٔ مرکزی انتشار خواهد یافت که خواهد گفت، البته بهتر از آنچه حالا می‌گویم (ما ادبیان بهتری که این را بهتر خواهند نوشت پیدا خواهیم کرد) خواهد گفت: هیچ چیزی را برهم نزنید، عجله نکنید و شتابزدگی لازم نیست، کاری کنید که بدون لطمه زدن بمنافع پرولتاریا دهقانان میانه‌حال را بحداکثر تأمین نمایید. شیوه‌ای را آزمایش کنید، شیوهٔ دیگر را بکار بگیرید، عملاً از روی تجربه و آزمون بررسی کنید، بعداً موفقیت خود را با ما در میان گذارید و ما کمیسیون ویژه‌ای و حتی چند کمیسیون تشکیل می‌دهیم که تجربهٔ اندوخته‌شده را در نظر خواهند گرفت و بنظرم بهتراست مخصوصاً رفیق پرئوبراژنسکی — مؤلف کتاب: «پولهای کاغذی در عصر دیکتاتوری پرولتاریا» را به این کار جلب نماییم. این مسئله‌ای است بسیار مهم، چونکه گردش پول آنچنان مسئله‌ای است که

رضامندی کشور را از مبادله و دادوستد کنترل می‌کند، و وقتی این دادوستد نادرست باشد پول بکاغذ بی‌مصرف مبدل می‌شود. برای پیروی بعدی از تجربه و آزمون ما باید تدابیر متخذه را ده بار مورد رسیدگی قرار دهیم.

از ما می‌پرسند و می‌خواهند بدانند از کجا باید کالاها را بدست آورد؟ آخر آزادی بازرگانی کالا می‌خواهد، و دهقانان آدمهای عاقلی هستند و بلدند بریش آدم بخندند. آیا ما حالا می‌توانیم کالا بدست آوریم؟ حالا می‌توانیم چونکه وضع اقتصادی ما در مقیاس بین‌المللی بسی بهبود یافته است. ما علیه سرمایهٔ بین‌المللی مبارزه می‌کنیم که با دیدن جمهوری ما گفته است: «این جمهوری راهزنان و تمساح‌هاست» (این کلمات را یک بانوی نقاش انگلیسی بمن گفته است که این جمله را از یک سیاستمدار متنفذ شنیده بود) (۶۰). و چون تمساح هستند پس می‌توان بدیدهٔ تحقیر به آنها نگاه کرد. و این صدای سرمایهٔ بین‌المللی بود. این صدای دشمن طبقاتی، و از نقطهٔ نظر آن صحیح بود. اما صحت چنین قضاوتهایی باید عملاً مورد رسیدگی قرار گیرد. اگر تو نیروی پرتوان جهانی، سرمایهٔ جهانی هستی، اگر تو می‌گویی: «تمساح»، و تمام وسایل فنی را در دست داری، سعی کن با تیر آنرا بکشی! وقتی او سعی کرد، نتیجه معکوس داد و خودش لطمه دید. آنوقت سرمایه که ناگزیر باید زندگی واقعی سیاسی و اقتصادی را در نظر بگیرد، می‌گوید: «باید داد و ستد کرد». و این بزرگترین پیروزی ماست. حالا بشما می‌گوییم که ما دو پیشنهاد وام بمبلغ تقریباً صد ملیون روبل طلا داریم. ما طلا داریم، ولی طلا را نمی‌توان فروخت چونکه چیزی است که نمی‌توان آنرا خورد. همه بسیار ورشکسته و مفلس شده‌اند، در همهٔ کشورها مناسبات ارزی میان دولتهای سرمایه‌داری در نتیجهٔ جنگ بطور غیرقابل تصور پشت و رو شده است. علاوه بر این برای ارتباط با اروپا باید ناوگان دریائی داشت که ما فاقد آنیم. ناوگان در دست دشمنان است. ما با فرانسه هیچگونه قراردادی نبسته‌ایم. فرانسه بر آنست که ما به او بدهکاریم، پس هر کشتی

«بفرمایید مال من است». آنها ناوگان کشتیهای جنگ دارند و ما نداریم. این وضعی است که با وجود آن تا کنون نتوانسته‌ایم طلا را بمقدار کم، بمقدار ناچیز، حتی بمقدار ناچیز خنده‌دار بفروش برسانیم. حالا دو پیشنهاد از سرمایه‌داران-بانکداران هست که وامی بمبلغ صد میلیون بدهند. البته این سرمایه بهرهٔ غارتگرانه خواهد گرفت. ولی تا کنون آنها اصلاً در این باره حرفی نمی‌زدند و می‌گفتند: «تو را با تیر می‌زنم و می‌کشم و مفت می‌گیرم». و حالا چون نمی‌توانند با تیر بزنند و بکشند حاضرند دادوستد کنند. قرارداد بازرگانی با آمریکا و انگلستان حالا می‌توان گفت در دست امضاست؛ همچنین قرارداد امتیاز. دیروز باز هم نامه‌ای از میستر واندرلیپ که اینجاست دریافت داشتم و با یکسلسله شکایت‌ها، یکسلسله برنامه‌های دربارهٔ امتیازات و وام عرضه می‌دارد. او نمایندهٔ سرمایهٔ مالی بسیار سودجو مربوط با ایالات غربی آمریکای شمالی است که بیشتر با ژاپن خصومت دارند. با این ترتیب، ما برای دریافت کالا امکان اقتصادی داریم. اما چگونه می‌توانیم اینکار را انجام دهیم، مسئلهٔ دیگری است، به هرحال امکان معینی هست.

تکرار می‌کنم نوعی از مناسبات اقتصادی که از بالا شکل اتحاد با سرمایه‌داری خارجی دارد، بحکومت دولتی پرولتری امکان می‌دهد با دهقانان در پائین بمبادله و دادوستد آزاد بپردازد. می‌دانم، — سابقاً هم در این باره گفته‌ام، — که اینکار قدری مایهٔ تمسخر بود. در مسکو قشر کاملی از روشنفکران بوروکرات هست که می‌کوشد «افکار عمومی» بسازد. این قشر به تمسخر پرداخته می‌گوید: «عجب کمونیسمی از آب درآمد! مانند کسی که با چوب زیر بغل راه می‌رود و چهرهٔ تماماً باندپیچی‌شده دارد، و از کمونیسم منظرهٔ مرموز می‌ماند». از این نوع شوخیها خیلی شنیده‌ام ولی این شوخیها یا بوروکراتیک است یا اینکه جدی نیست. روسیه از جنگ در وضعی خارج‌شده که حالش بیش از همه شبیه بکسی است که بقصد کشتن او را کتک زده باشند: هفت سال آنرا زده و خرد کرده‌اند بطوریکه خدا کند حتی با چوب زیر بغل راه برود! ما چنین وضعی داریم. در

اینجا اگر کسی فکر کند که ما می‌توانیم بدون چوب زیر بغل از این وضع خارج شویم، هیچ چیز نفهمیده است! تا هنگامیکه انقلاب در دیگر کشورها بوقوع نپیوسته است ما می‌بایستی طی دهها سال از این وضع بیرون آییم، و در اینجا نباید از صرف صدها ملیون و حتی میلیاردها از ثروتهای بیکران خود از منابع سرشار مواد خام خود دریغ ورزید، فقط باید از کمک سرمایه‌داری بزرگ پیشرو برخوردار گردید. ما بعداً بیشتر مسترد خواهیم داشت. در دست نگهداشتن زمام حکومت پرولتری در کشور بی‌اندازه مفلس و ورشکسته با اکثریت عظیم دهقانان که همچنین کارشان بورشکستگی و افلاس کشیده شده است، بدون کمک سرمایه که البته در ازاء آن بهرهٔ صد درصد می‌گیرد، غیر ممکن است. این نکته را باید فهمید. از این رو یا این نوع مناسبات اقتصادی یا هیچ‌چی. کسی که مسئله را غیر از این مطرح می‌کند از اقتصاد عملی هیچ، مطلقاً هیچ سر در نمی‌آورد و با انواع لطیفه‌ها خود را خلاص می‌کند. باید به این حقیقت که توده خسته و ناتوان شده است، اذعان نمود. هفت سال جنگ در حالیکه عواقب چهار سال جنگ در کشورهای پیشرفته هنوز هم احساس می‌شود، چه تأثیری می‌بایست در کشور ما داشته باشد؟!

و در کشور ما، در کشور عقب‌ماندهٔ ما، پس از جنگ هفت‌ساله آشکارا در کارگران که قربانیهای بی‌سابقه داده‌اند و در تودهٔ دهقانان حالت فرسودگی و ناتوانی دیده می‌شود. این ناتوانی، این وضع — نزدیک بحالت عدم‌امکان کار کردن است. اینجا تنفس اقتصادی لازم است. ما در نظر داشتیم ذخیرهٔ طلا را صرف تهیهٔ وسایل تولید کنیم. بهتر از همه آنست که ماشین‌آلات تولید شود، ولی اگر آنها را می‌خریدیم با آن تولید خود را براه می‌انداختیم. اما برای اینکار وجود کارگر و دهقان لازم است که می‌توانستند کار کنند؛ ولی اینها در اکثر موارد نمی‌توانند کار کنند: کارگر و دهقان ناتوان و خسته شده‌اند. باید از آنها حمایت کرد، ذخیرهٔ طلا را برخلاف برنامهٔ سابق باید صرف خرید وسایل مصرف نمود.

برنامهٔ سابق ما از لحاظ تئوری صحیح بود، ولی از لحاظ پراتیک بدرد نمی‌خورد. اینک اطلاعاتی را که از رفیق لژاوا گرفته‌ام، به اطلاع شما می‌رسانم. از این اطلاعات معلوم می‌شود که تا کنون صدها هزار پوط انواع خواربار خریداری شده و با تمام فوریت از لیتوانی و فنلاند و لتونی فرستاده شده است، و امروز خبر رسید که در لندن معاملهٔ زغال سنگ انجام گرفته و $18\frac{1}{2}$ ملیون پوط زغال خریداری کرده‌ایم که بصنایع پتروگراد و به صنایع نساجی روح تازه خواهد داد. اگر کالاهایی برای دهقانان دریافت داریم، البته اینکار نقض برنامه و نادرست است، ولی باید تنفس داد چونکه مردم خیلی خسته شده‌اند، در غیر اینصورت قادر بکار نیستند.

دربارهٔ دادوستد فردی کالا باید بگویم که اگر ما دربارهٔ مبادلهٔ آزاد سخن می‌گوییم این سخن بمعنای دادوستد فردی است، یعنی بمعنای تشویق کولاکهاست. چه باید کرد؟ نباید این نکته را نادیده گرفت که تعویض اخذ مازاد با مالیات بمعنای آنست که کولاکها از این ساختار بیشتر از آنچه تا کنون رشد می‌کردند رشد خواهند کرد. کولاکها در جائیکه سابقاً رشد نداشتند، رشد خواهند کرد. ولی با این پدیده نه با اقدامات منعی بلکه با اتحاد دولتی و با اقدامات دولتی از بالا باید مبارزه کرد. اگر می‌توانی ماشین بدهقانان بدهی، با این کار آنها را پیشرفت خواهی داد، وقتی ماشین یا برق بدهی ده‌ها یا صدها هزار کولاک کوچک از بین خواهند رفت. تا زمانی که نمی‌توانی این کار را بکنی، مقدار معینی کالا بده. اگر کالاها در دست تو است زمام حکومت را نگه خواهی داشت، ولی ایجاد وقفه در چنین امکانی و قطع و انهدام آن — بمعنای از بین بردن هرگونه امکان مبادله و دادوستد، بمعنای عدم‌ارضاء دهقانان میانه‌حال است، با آنها نمی‌توان الفت کرد. دهقانان در روسیه بیشتر میانه‌حال شده‌اند و نباید از مبادله و دادوستد فردی ترسی بدل راه داد. هرکسی چیزی در مبادله می‌تواند بدولت بدهد. یکی می‌تواند مازاد غله را بدهد و دیگری محصولات جالیزی و سومی کار به عنوان وظیفه انجام دهد. بطور کلی وضع

چنین است: ما باید از لحاظ اقتصادی دهقانان میانه‌حال را ارضاء نماییم و بدادوستد آزاد تن در دهیم، و الا حفظ حکومت پرولتاریا در روسیه در شرایط تأخیر انقلاب بین‌المللی از لحاظ اقتصادی غیر ممکن است. این نکته را باید بروشنی درک کرد و از گفتن در این باره هیچ ترسی بدل راه نداد. در طرح قرار مربوط به اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری مازاد (متن آن میان شما توزیع شده است) ناهماهنگی‌های زیاد خواهید دید، تضادهایی هست، از این رو در پایان نوشته‌ایم: «کنگره ضمن تأیید کلی (کلمه‌ای است کشدار و دارای معانی متعدد) مواد تسلیمی کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ اخذ مالیات جنسی بجای جمع‌آوری مازاد بکمیتهٔ مرکزی حزب مأموریت می‌دهد با فوریت تمام این مواد را باهم تطبیق دهد». ما می‌دانیم که آنها مطابق و هماهنگ نبودند و وقت نکردیم اینکار را بکنیم و به این جزئیات نپرداختیم. کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه و شورای کمیسرهای ملی به تفصیل اشکال عملی اخذ مالیات را تنظیم و قانون مربوطه را وضع می‌کنند. قرار است که اگر شما این طرح را امروز بپذیرید، طرح به نخستین اجلاس کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه ارجاع شود که همچنین قانون وضع نمی‌کند و فقط شکل آنرا تغییر می‌دهد، سپس شورای کمیسرهای ملی و شورای کار و دفاع آنرا به قانون تبدیل می‌کنند و مهمتر آنست که دستورات عملی می‌دهند. نکتهٔ مهم آنست که در محلات به اهمیت این امر پی ببرند و روی موافقت با ما نشان دهند.

چه حاجت بود که ما اخذ مالیات را جایگزین جمع‌آوری مازاد کنیم؟ جمع‌آوری مازاد مستلزم این بود که همهٔ مازاد اخذ بشود و انحصار حتمی دولتی برقرار گردد. ما چاره‌ای جز این نداشتیم، زیرا در نهایت احتیاج و نیازمندی بسر می‌بردیم. از لحاظ تئوری نباید تصور کرد که انحصار دولتی از لحاظ سوسیالیسم بهترین انحصار است. بعنوان اقدام دوران انتقالی در کشور دهقانی که صنایعی دارد، — و صنایع کار می‌کند، — اگر مقادیری کالا هست، امکان قبول سیستم مالیات و مبادله و دادوستد آزاد وجود دارد.

خود این مبادله و دادوستد محرک و انگیزه و تکانی برای دهقان است. صاحبکار می‌تواند و باید بفکر نفع شخصی خود باشد، چونکه همهٔ مازاد را از دست او نمی‌گیرند و فقط مالیات می گیرند که در صورت امکان می‌توان میزان آنرا از پیش معین کرد. نکتهٔ اصلی آنست که محرک و انگیزه و تکانی برای زارع خرده‌پا در زراعت او باشد. ما باید اقتصاد دولتی خود را با اقتصادیات دهقانان میانه‌حال که طی سه سال نتوانسته‌ایم آنرا تغییر دهیم و ده سال دیگر هم نخواهیم توانست موافق سازیم.

دولت وظیفهٔ معین خواربارى بعهده داشت. از این رو ما سال گذشته میزان جمع‌آوری مازاد را زیاد کردیم. مالیات باید کمتر باشد. ارقام مربوطه دقیقاً معین نشده‌اند و نمی‌توان هم معین کرد. در جزوهٔ پوپوف «محصول غلهٔ جمهوری شوروی و جمهوری‌های متحده با آن» مطالب ادارهٔ آمار مرکزی قید شده است که ارقام دقیقی بدست می‌دهد و نشان می‌دهد که به چه عللی میزان تولیدات کشاورزی کاهش یافته است (٦١).

اگر خشکسالی باشد نمی‌توان مازاد گرفت، چونکه مازادی نخواهد بود. در این صورت مجبور خواهیم شد مازاد را از دهان دهقان بگیریم. اگر محصول فراوان باشد، آنوقت همه کمی گرسنگی خواهند کشید ولی دولت نجات خواهد یافت، — چونکه اگر نتوانیم از مردم بگیریم که قادر نیستند شکم خود را سیر کنند دولت نابود خواهد شد. چنین است وظیفهٔ تبلیغات ما میان دهقانان. اگر محصول متوسط باشد، میزان مازاد تا نیم میلیارد پوط خواهد رسید. این مقدار نیازمندیها را تأمین کرده و مقدار معینی هم ذخیره بوجود خواهد آورد. تمام مطلب سر آنست که دهقانان از لحاظ اقتصادی محرک و انگیزه داشته باشند. باید به صاحبکار خرده‌پا گفت: «تو صاحبکاری، محصول تولید کن و دولت مالیات حداقل خواهد گرفت».

وقت من دارد تمام می‌شود، باید به سخنرانی خود پایان دهم. تکرار می‌کنم: ما حالا نمی‌توانیم قانون وضع کنیم. نارسایی قطعنامهٔ ما این است که خیلی جنبهٔ قانونی ندارد، — در کنگرهٔ حزب قانون

وضع نمی‌کنند. از این رو پیشنهاد می‌کنیم قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی اساس قرار گیرد و به آن مأموریت داده شود مواد این قطعنامه را با هم تطبیق دهد. ما متن این قطعنامه را چاپ خواهیم کرد و کارکنان در محلها سعی خواهند کرد آنرا تطبیق دهند و اصلاح نمایند. تا پایان نمی‌توان تطبیق داد، این مسئلهٔ لاینحلی است، چونکه زندگی خیلی رنگارنگ و گوناگونست. تجسس تدابیر انتقالی کار بسیار دشواری است. انجام سریع و مستقیم این کار میسر نشد — ما روحیهٔ خود را از دست نخواهیم داد، بهدف خود خواهیم رسید. دهقان حتی نسبتا آگاه نمی‌تواند نفهمد که ما بعنوان حکومت نمایندهٔ طبقهٔ کارگر و آنعده از زحمتکشان هستیم که دهقانان زحمتکش می‌توانند با آنها موافق باشند (و آنها نه دهم دهقانان را تشکیل می‌دهند)، و هرگونه بازگشت به عقب بمعنای بازگشت بدوران سابق، بدوران دولت تزاری است. تجربهٔ کرونشتادت (۶۲) گواه این امر است. در آنجا افراد گارد سفید را نمی‌خواهند، حکومت ما را هم نمی‌خواهند، — اما حکومت دیگری نیست، — و چنین وضعی که دارند بهترین تبلیغ برله ما و علیه هر گونه دولت جدید است.

حالا امکان داریم با دهقانان توافق حاصل نماییم، و این کار را باید عملاً و از روی مهارت و فراست و نرمش و قابلیت انعطاف انجام داد. ما با دستگاه کمیتهٔ خواربار آشنا هستیم و می‌دانیم که یکی از بهترین دستگاههای ماست. ما ضمن مقایسهٔ آن با دستگاههای دیگر می‌بینیم که این — بهترین دستگاه است و باید حفظ گردد، ولی دستگاه باید تابع سیاست باشد. اگر ما نتوانیم مناسبات خود را با دهقانان روبراه سازیم، عالیترین دستگاه کمیتهٔ خواربار به چه درد ما می‌خورد. در این صورت این عالیترین دستگاه نه بطبقهٔ ما بلکه به دنیکین و کلچاک خدمت خواهد کرد. اگر سیاست تغییر قاطع، نرمش و قابلیت انعطاف، انتقال ماهرانه را ایجاب می‌کند، — رهبران باید به این نکته پی ببرند. دستگاه قوی و محکم باید برای هر گونه مانور بدرد بخورد. اگر استحکام دستگاه به انجماد و خشکی مبدل گردد و از تغییر و تحول جلوگیری نماید، آنوقت مبارزه ناگزیر و

اجتناب‌ناپذیر است. از این رو باید همهٔ نیروها را صرف آن نمود که حتماً بهدف رسید و دستگاه را کاملاً تابع سیاست کرد. سیاست مظهر مناسبات میان طبقات است و سرنوشت جمهوری را تعیین می‌کند. دستگاه وسیلهٔ کمکی و فرعی است و هر قدر محکمتر باشد بهتر است و بیشتر بدرد مانور کردن می‌خورد. و اگر دستگاه قادر به انجام این وظیفه نباشد بدرد هیچ چیز نمی‌خورد.

از شما دعوت می‌کنم به نکتهٔ اساسی توجه کنید: تنظیم جزئیات و تفسیرات چندین ماه وقت می‌خواهد. و حالا ما باید نکتهٔ اساسی را در نظر بگیریم: ما باید عصر امروز دربارهٔ مصوبهٔ کنگره بوسیلهٔ رادیو بگوش همهٔ جهانیان برسانیم که کنگرهٔ حزب دولتی بطور کلی اخذ مالیات را جایگزین جمع‌آوری مازاد می‌کند و با این کار انگیزه‌هایی برای توسعهٔ اقتصادیات و افزایش کشت بزارع خرده‌پا می‌دهد، کنگره با گام نهادن در این راه سیستم مناسبات میان پرولتاریا و دهقانان را اصلاح می‌کند و اطمینان دارد که از این راه مناسبات محکمی میان پرولتاریا و دهقانان ایجاد خواهد شد. (کفزدنهای پرشور.)

شمارهٔ ۵۷ «پراودا»، ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱

۳

طرح اولیهٔ قطعنامهٔ کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه دربارهٔ وحدت حزب

۱ــ کنگره توجه تمام اعضای حزب را به این نکته معطوف میدارد که وحدت و همپیوستگی صفوف حزب و تأمین اعتماد کامل بین اعضای حزب و نیز تأمین کار واقعاً متفقانه‌ایکه واقعاً مظهر وحدت ارادهٔ پیش‌آهنگ پرولتاریا باشد، در لحظهٔ کنونی که یکسلسله

عوامل باعث تشدید تزلزل در محیط اهالی خرده‌بورژوای کشور میگردد، ضرورت خاصی دارد.

۲ — و اما از همان قبل‌از آغاز مباحثهٔ عمومی حزبی دربارهٔ اتحادیه‌ها، در حزب برخی علایم فعالیت فراکسیونی آشکار گردید بدین معنی که گروههایی با پلاتفورم خاص پدید آمدند که تا حدود معینی در طریق عزلت‌جوئی و برقراری انضباط‌گروهی خود میکوشیدند. چنین علایمی از فعالیت فراکسیونی مثلاً در یکی از کنفرانس‌های حزبی مسکو (در نوامبر سال ۱۹۲۰) و خارکف (٦۳)، خواه از طرف گروه موسوم به «اپوزیسیون کارگری» و خواه تا اندازه‌ای از طرف گروه موسوم به «سرکزیت دمکراتیک» (٦٤) وجود داشت.

لازم است که تمام کارگران آگاه بزیان‌بخشی و مأذون نبودن هر گونه فعالیت فراکسیونی آشکارا پی ببرند، زیرا این فعالیت، هر قدر هم نمایندگان گروههایی خواستار حفظ وحدت حزب باشند، ناگزیر عملاً موجب تضعیف کار متفقانه و تشدید تلاشهای مکرر و مجدانه‌ای میگردد که دشمنان حزب که خود را بحزب دولتی چسبانده‌اند، در راه عمیق کردن تقسیمبندی و استفاده از آن برای مقاصد ضدانقلابی، بعمل می‌آورند.

استفاده‌ایکه دشمنان پرولتاریا از هر گونه انحرافی از خط‌مشی کمونیستی بتمام معنی پیگیر مینمایند، شاید بتوان گفت با نهایت وضوح در مورد شورش کرونشتادت متظاهر گردید که در آن ضدانقلاب بورژوایی و گاردسفیدیها در کلیهٔ کشورهای جهان بمنظور سرنگون ساختن دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه حتی در مورد پذیرفتن شعارهای نظام شوروی نیز فوراً از خود آمادگی نشان دادند. در این شورش اس‌ارها و بطور کلی ضدانقلابیون بورژوایی در کرونشتادت از شعار-های قیام به اصطلاح بخاطر حاکمیت شوروی علیه دولت شوروی روسیه استفاده کردند. این حقایق کاملاً ثابت مینماید که گاردسفیدیها برای تضعیف و واژگون ساختن تکیه‌گاه انقلاب پرولتری روسیه میکوشند و میدانند چگونه خود را برنگ کمونیست‌ها و حتی چپ-

ترین کمونیست‌ها در آورند. شبنامه‌های منشویکی که در آستانهٔ شورش کرونشتادت در پتروگراد منتشر گردید نیز بهمینسان نشان میدهد که چگونه منشویک‌ها از اختلاف‌نظرها و برخی از نطفه‌های فراکسیون‌بازی در داخل حزب کمونیست روسیه استفاده کردند تا بدینوسیله عملاً شورشیان کرونشتادت، اس‌ارها و گاردسفیدیها را ترغیب نمایند و از آنها پشتیبانی کنند، در حالیکه خود را در گفتار مخالف شورش و طرفدار حکومت شوروی وانمود میساختند، منتها با به اصطلاح اصلاحات کوچکی.

۳ــ فعالیت تبلیغاتی در این مسئله باید از یکطرف عبارت باشد از توضیح مبسوط زیان و خطر فراکسیون‌بازی از لحاظ وحدت حزب و عملی ساختن وحدت ارادهٔ پیشاهنگ پرولتاریا بعنوان شرط اساسی موفقیت دیکتاتوری پرولتاریا و از طرف دیگر باید عبارت باشد از توضیح خودویژگی شیوه‌های تاکتیکی نوین دشمنان حکومت شوروی. این دشمنان که به بی‌نتیجه بودن ضدانقلابی که تحت لوای آشکار گارد سفید باشد یقین حاصل کرده‌اند، اکنون تمام مساعی خود را بکار میبرند تا اختلاف‌نظرهای موجوده در حزب کمونیست روسیه را دستاویز خود قرار دهند و ضدانقلاب را بنحوی از انحاء از راه انتقال حکومت بدست پیروان آن سایه‌روشن سیاسی که از لحاظ ظاهر بیش از همه با قبول حکومت شوروی شباهت دارد، بجلو سوق دهند.

این تبلیغات باید تجربهٔ انقلابهای پیشین را نیز روشن سازد، تجربه‌ای که در آن ضدانقلاب از اپوزیسیون حزبی که بیش از همه بحزب افراطی انقلابی نزدیک بود پشتیبانی میکرد تا دیکتاتوری انقلابی را متزلزل و منقرض سازد و بدینوسیله راه را برای پیروزی کامل بعدی ضدانقلاب یعنی سرمایه‌داران و ملاکین باز نماید.

۴ــ در مبارزهٔ عملی علیه فعالیت فراکسیونی باید هر سازمان حزبی به مؤکدترین نحوی مراقبت نماید که هیچگونه اقدامات فراکسیونی بعمل نیاید. انتقاد مطلقاً ضروری از نقصانهای حزب باید طوری ترتیب داده شود که هر پیشنهاد عملی بشکل حتی‌الامکان

صریحتری بیدرنگ و بدون هیچگونه مماطله برای بحث و اتخاذ تصمیم دربارهٔ آن به ارگانهای رهبری محلی و مرکزی حزب فرستاده شود. هر انتقادکننده‌ای باید علاوه بر این در مورد شکل انتقاد موقعیت حزب را در بین دشمنان احاطه‌کنندهٔ آن در نظر گیرد و از لحاظ مضمون انتقاد باید با شرکت مستقیم خود در کار سازمانهای شوروی و حزبی رفع اشتباهات حزب یا اعضایی آنرا عملاً آزمایش نماید. هر تحلیلی از خطمشی عمومی حزب یا با در نظر گرفتن تجربهٔ عملی آن، وارسی اجرای تصمیمات آن، بررسی اسلوب‌های رفع اشتباهات و غیره باید بهیچوجه در معرض بحث مقدماتی گروههایی قرار نگیرد که بر اساس «پلاتفرم» معین و غیره تشکیل میشوند، بلکه باید منحصراً در معرض بحث مستقیم کلیهٔ اعضای حزب قرار گیرد. برای اینمنظور کنگره دستور میدهد «ورقهٔ بحث و انتقاد» (۶۵) و مجموعه‌های مخصوصی بنحوی منظمتر منتشر گردد و همواره کوشش شود که انتقاد به ماهیت امر مربوط باشد و بهیچوجه شکلهایی بخود نگیرد که بتوانند به دشمنان طبقاتی پرولتاریا کمک نمایند.

۵ــ کنگره با رد اصولی آن انحراف بسوی سندیکالیسم و آنارشیسم که قطعنامهٔ مخصوصی (۶۶) به تحلیل آن اختصاص داده شده است و با دادن مأموریت به کمیتهٔ مرکزی برای محو کامل هر گونه فراکسیون‌بازی، در عین حال اعلام میدارد که دربارهٔ مسائلی که مثلاً مورد توجه گروه خاص گروه به اصطلاح «اپوزیسیون کارگری» بود، یعنی تصفیه حزب از وجود عناصر غیرپرولتری و غیرقابل اعتماد، مبارزه با بوروکراتیسم، و بسط دمکراتیسم و فعالیت مبتکرانهٔ کارگران و غیره، هر نوع پیشنهاد عملی باید با نهایت دقت بررسی شود و در کار عملی مورد آزمایش قرار گیرد. حزب باید بداند که در مورد این مسائل ما کلیهٔ اقدامات ضروری را عملی نمی‌سازیم، زیرا با یکسلسله موانع گوناگون روبرو هستیم. حزب با رد بی‌امان به اصطلاح انتقادی که غیرعملی و فراکسیونی است، بطور خستگی‌ناپذیر و با آزمایش شیوه‌های نوین و استفاده از هر گونه وسائل

مبارزهٔ خود را علیه بوروکراتیسم و در راه بسط دمکراتیسم و فعالیت مبتکرانه و کشف و افشاء و طرد کسانیکه خود را بحزب چسبانده‌اند و غیره ادامه خواهد داد.

۶ــ بدینجهت کنگره کلیهٔ گروههایی را که بر اساس پلاتفورم‌های گوناگون تشکیل شده‌اند (از قبیل گروه «اپوزیسیون کارگری»، «مرکزیت دمکراتیک» و غیره) بدون استثناء منحل اعلام مینماید و دستور انحلال بیدرنگ آنها را میدهد. کسانیکه از اجرای این قرار کنگره سرپیچی نمایند بیچون و چرا و بیدرنگ از حزب اخراج خواهند شد.

۷ــ بمنظور برقراری انضباط اکید در داخل حزب و در تمام کار ادارات شوروی و نیل به حداکثر وحدت در عین برانداختن هر گونه فراکسیون‌بازی، کنگره به کمیتهٔ مرکزی اختیار میدهد در صورت تخطی از انضباط یا احیای فراکسیون‌بازی و یا توسل به آن، کلیهٔ مجازاتهای حزبی را تا اخراج از حزب بکار برد و در مورد اعضای کمیتهٔ مرکزی آنها را بمرحلهٔ نامزدی کمیتهٔ مرکزی تنزل دهد و حتی بعنوان اقدام نهایی از حزب اخراج نماید. شرط بکار بردن این اقدام نهایی در مورد اعضای کمیتهٔ مرکزی و نامزدهای عضویت کمیتهٔ مرکزی و اعضای کمیسیون تفتیش باید تشکیل پلنوم کمیتهٔ مرکزی با دعوت کلیهٔ نامزدهای عضویت کمیتهٔ مرکزی و کلیهٔ اعضای کمیسیون تفتیش باشد. اگر یک چنین جلسهٔ عمومی مرکب از مسئولیتدارترین رهبران حزب با دو سوم آرای خود تنزل عضو کمیتهٔ مرکزی را به مرحلهٔ نامزدی کمیتهٔ مرکزی یا اخراج از حزب ضروری شمارد، آنوقت چنین اقدامی باید بیدرنگ عملی گردد.

برای نخستین بار در سال
۱۹۲۳ در شماره ۲۲ مجلهٔ
«پروژکتور» چاپ شده است

٤

طرح اولیه قطعنامهٔ کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه دربارهٔ انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما

۱ — در ماههای اخیر یک انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در صفوف حزب علناً پدید آمده است که ایجاب می‌کند قطعی‌ترین تدابیر در ساحهٔ مبارزهٔ مسلکی و نیز تصفیه و سالم‌سازی حزب اتخاذ گردد.

۲ — این انحراف تا حدی نتیجهٔ ورود منشویکهای سابق و نیز کارگران و دهقانان بحزب است که هنوز جهان‌بینی کمونیستی را فرا نگرفته‌اند، انحراف بطور عمده نتیجهٔ تأثیر محیط و عناصر خرده‌بورژوایی در پرولتاریا و در حزب کمونیست روسیه است، محیط و عناصری که در کشور ما فوق‌العاده نیرومندند و ناگزیر موجب تزلزل و نوسان بسوی آنارشیسم می‌شوند، بویژه در لحظاتی که وضع توده‌ها بر اثر خشکسالی و پیامدهای بی‌نهایت خانمانسوز جنگ خیلی بدتر شده و در نتیجهٔ سرخص کردن افراد ارتش ملیونی صدها و صدها هزار دهقان و کارگری که نمی‌توانند فوراً منابع صحیحی برای تأمین معاش خود بیابند سرگردان شده‌اند.

۳ — تزها و دیگر نوشتارهای گروه به اصطلاح «اپوزیسیون کارگری» کاملترین بیانگر تئوریک این انحراف و مشخص‌ترین مظهر آن (شق دیگر: یکی از مکمل‌ترین مظاهر این انحراف و غیره) است. مثلاً این تز گروه که می‌گوید: «ادارهٔ امور اقتصاد ملی به کنگرهٔ تولیدکنندگان سراسر روسیه تعلق دارد که در سازمانهای صنفی (اتحادیه‌ها — م.) تولیدی متحد می‌شوند و ارگان مرکزی را که مدیریت همهٔ اقتصاد ملی جمهوری را در دست می‌گیرد انتخاب می‌کنند»، بحد کافی مشخص است.

اندیشه‌هایی که پایهٔ این تز و بیانیه‌های زیاد نظیر آنرا تشکیل می‌دهد بعلت گسست کامل آنها با مارکسیسم و کمونیسم

و نیز با نتایج تجربهٔ عملی همهٔ انقلابهای نیمه‌پرولتری و انقلاب کنونی پرولتری از لحاظ تئوری بکلی نادرست است.

اولاً، مفهوم «تولیدکننده» هم پرولترها و هم نیمه‌پرولترها و هم مولدین خرده‌پا را دربرمی‌گیرد و لذا با مفهوم اساسی مبارزهٔ طبقاتی و با این خواست اساسی که طبقات دقیقاً از یکدیگر تمییز داده شوند، از ریشه و اساس مغایرت دارد.

ثانیاً، تکیه روی توده‌های غیرحزبی یا کرشمه‌بازی با آنها که در تز نامبرده بیان گردیده عیناً همینطور عدول از مارکسیسم است. مارکسیسم بما می‌آموزد — و این آموزش نه تنها رسماً از طرف تمام انترناسیونال کمونیستی در تصمیم متخذهٔ دومین کنگره (سال ۱۹۲۰) کمینترن دربارهٔ نقش حزب سیاسی پرولتاریا تأیید شده بلکه عملاً نیز بوسیلهٔ انقلاب ما تأیید گردیده است، — که تنها حزب سیاسی طبقهٔ کارگر یعنی حزب کمونیست قادر است آنچنان پیشاهنگ پرولتاریا و همهٔ تودهٔ زحمتکش را متحد کند، تربیت نماید و متشکل سازد که به تنهایی بتواند در برابر تزلزلات خرده‌بورژوایی ناگزیر این توده و در برابر سنت‌های ناگزیر و عود تنگ‌نظری صنفی یا توهمات صنفی میان پرولتاریا مقاومت ورزد و تمام فعالیت متحدهٔ همه پرولتاریا را رهبری کند، یعنی پرولتاریا را از لحاظ سیاسی رهبری نماید و توسط آن تمام توده‌های زحمتکش‌را تحت رهبری خود درآورد. بدون این امر دیکتاتوری پرولتاریا محال است.

درک نادرست نقش حزب کمونیست در مورد برخورد آن به پرولتاریای غیرحزبی و سپس در مورد عامل اول و دوم نسبت به تمامی تودهٔ زحمتکشان، از لحاظ تئوری عدول کامل از کمونیسم و انحراف به سوی سندیکالیسم و آنارشیسم، همان انحرافی است که سراپای نظریات گروه «اپوزیسیون کارگری» به آن آغشته است.

۴ — کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه همچنان اعلام می‌دارد که کلیهٔ تلاشهایی را که گروه نامبرده و افراد دیگر، با استناد به بند پنجم بخش اقتصادی برنامهٔ حزب کمونیست روسیه یعنی بندی که به نقش اتحادیه‌ها اختصاص دارد، برای دفاع از نظریات

اشتباهی خود بعمل می‌آورند از ریشه و اساس نادرست می‌شمارد. این بند می‌گوید که «اتحادیه‌ها باید بدان نایل آیند که ادارهٔ امور تمامی اقتصاد ملی را بعنوان اقتصاد یکپارچه عملاً و تماماً در دست خود متمرکز سازند» و «از این راه بین دستگاه اداری متمرکز دولتی و اقتصاد ملی و توده‌های وسیع زحمتکشان» با «جلب» این توده‌ها «به شرکت در کار مستقیم ادارهٔ امور اقتصادی ارتباط ناگسستنی برقرار می‌سازند».

برنامهٔ حزب کمونیست روسیه در همان بند شرط مقدماتی ایجاد چنین وضعی را که اتحادیه‌ها «باید بدان نایل آیند» روندی اعلام می‌دارد که بموجب آن «اتحادیه‌ها از قید تنگ‌نظری صنفی خود هرچه بیشتر رها می‌شوند» و اکثریت «و بتدریج همهٔ» زحمتکشان را دربرمی‌گیرند.

سرانجام برنامهٔ حزب کمونیست روسیه در همان بند خاطرنشان می‌کند که اتحادیه‌ها «حالا دیگر برطبق قوانین جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و بنابر پراتیک که معمول گردیده است، در کلیهٔ ارگانهای محلی و مرکزی ادارهٔ امور صنایع شرکت می‌کنند».

سندیکالیستها و آنارشیستها بجای توجه همانا به تجربهٔ عملی شرکت در ادارهٔ امور، بجای آنکه این تجربه را از راه تطبیق کامل آن با موفقیت‌های حاصله و اشتباهات رفع‌شده بیش از پیش تکامل دهند شعار مستقیم «کنگره‌ها یا کنگرهٔ تولیدکنندگان» را که ارگانهای ادارهٔ امور اقتصادی را «انتخاب می‌کنند» بمیان می‌کشند. بدین طریق، نقش رهبری و تربیتی و سازماندهی حزب در مورد اتحادیه‌های پرولتاریا و نقش پرولتاریا در مورد توده‌های نیمه‌خرده‌بورژوا و صرفاً خرده‌بورژوای زحمتکشان بکلی مسکوت گذارده می‌شود و نفی می‌گردد و بجای ادامه و اصلاح کار عملی ایجاد شکلهای جدید اقتصاد که حکومت شوروی بدان دست زده است نتیجه حاصل می‌شود که عبارتست از تخریب این کار بشیوهٔ آنارشیستی خرده‌بورژوایی که فقط می‌تواند جریان را به پیروزی ضدانقلاب بورژوایی منجر سازد.

۵ — کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه، علاوه بر آنکه نظریات

گروه نامبرده و گروهها و افراد مشابه آنرا از لحاظ تئوری نادرست می‌شمارد و روش متخذه آنها را نسبت به تجربهٔ عملی ساختمان اقتصادی که توسط حکومت شوروی آغاز شده است از ریشه و اساس خطاء می‌داند از لحاظ سیاسی نیز این نظریات را خطای عظیم می‌شمارد و آنها را اصولاً برای موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا خطر سیاسی مستقیم محسوب می‌دارد.

در کشوری چون روسیه تفوق عظیم عناصر خرده‌بورژوایی و ویرانی و فقر و بیماری‌های واگیر و خشکسالی و شدت فوق‌العادهٔ نیازمندی‌ها و فلاکت‌های مردم که عموماً نتیجهٔ ناگزیر جنگ است — موجب بروز بویژه شدید نوسانها در روحیات توده‌های خرده‌بورژوا و نیمه‌پرولتر می‌گردد. این نوسانها گاهی بسوی تحکیم اتحاد این توده با پرولتاریا متوجه است و گاهی به سوی بازسازی بورژوایی و تمام تجربهٔ همه انقلاب‌های قرنهای هیجدهم و نوزدهم و بیستم با وضوح تمام و بنحوی کاملاً مقنع نشان می‌دهد که در صورت بروز کوچکترین ضعفی در وحدت و نیرو و نفوذ پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا از این نوسانها چیزی جز احیای حکومت و مالکیت سرمایه‌داران و ملاکین حاصل نمی‌شود و نمی‌تواند حاصل شود.

از این رو نظریات «اپوزیسیون کارگری» و عناصر مشابه آن علاوه بر اینکه از لحاظ تئوری نادرستند از لحاظ پراتیک نیز نشانگر تزلزلات خرده‌بورژوایی و آنارشیستی هستند و عملاً خطمشی متین رهبری‌کنندهٔ حزب کمونیست را تضعیف می‌کنند و بدشمنان طبقاتی انقلاب پرولتری یاری می‌رسانند.

۶ — بر اساس کلیهٔ این مطالب کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه ضمن رد قطعی اندیشه‌های نامبرده که بیانگر انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی است مراتب زیرین را ضروری می‌داند:

اولاً مبارزهٔ مسلکی پیوسته و منظم با این اندیشه‌ها صورت گیرد؛

ثانیاً کنگره بر آنست که تبلیغ این اندیشه‌ها با عضویت در حزب کمونیست روسیه در یکجا نمی‌گنجد.

کنگره ضمن اینکه به کمیتهٔ مرکزی مأموریت می‌دهد این

تصمیمات را به سوءکدترین نحوی بموقع اجرا گذارد خاطرنشان می‌سازد که در نشریات ویژه و مجموعه‌ها و نوشته‌های دیگری می‌توان و باید جایی را تخصیص داد که در آن اعضاء حزب در مورد کلیهٔ مسائل مذکور به مبسوط‌ترین نحوی با یکدیگر تبادل نظر نمایند.

برای نخستین بار بطور کامل در سال ۱۹۶۳ در کتاب «کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ۸—۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ شرح تندنویسی‌شده» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۳، ص ۳—۶، ۵۷—۷۳، ۸۹—۹۲، ۹۳—۹۷ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ مالیات جنسی

(اهمیت سیاست جدید و شرایط آن)

بجای مقدمه

مسئلهٔ مالیات جنسی در حال حاضر توجه بسیار زیادی را بخود جلب می‌کند و موجب مباحثات و مشاجرات زیاد می‌شود. علت این امر کاملاً روشن است چونکه این مسئله واقعاً یکی از مسائل عمدهٔ سیاست در شرایط کنونی است.

مباحثاتی که پیرامون این مسئله می‌شود کمی نامرتب و بی‌سروته است. و این عیبی است که همهٔ ماها بعلل کاملاً مفهوم گرفتار آنیم. از این رو اگر کوشش شود که این مسئله نه از لحاظ «ابرام و فعلیت» آن بلکه از جنبهٔ اصولی همگانی آن مورد بررسی قرار گیرد سودمندتر خواهد بود. بعبارت دیگر نظری بزمینهٔ عمومی و اساسی تابلوئی بیفکنیم که اینک شکل اقدامات عملی مشخص سیاست روز را روی آن ترسیم می‌کنیم.

برای چنین کاری بخود اجازه می‌دهم بخش مفصلی از رسالهٔ خود را که تحت عنوان: «وظیفهٔ عمده این ایام. — دربارهٔ رفتار کودکانه «چپگرایی» و در بارهٔ رفتار خرده‌بورژوایی»* ست در اینجا نقل کنم. این رساله در سال ۱۹۱۸ توسط شورای نمایندگان پتروگراد انتشار یافته و مندرجات آن عبارت است از: اولا مقاله‌ای از روزنامهٔ مورخه ۱۱ مارس سال ۱۹۱۸ دربارهٔ صلح برست، ثانیاً جر و بحثی با گروه کمونیستهای چپ (۶۷) آن زمان که در تاریخ پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸ منتشر شده است. حالا جر و بحث لازم نیست و

---

* رجوع شود بجلد ۸، ص ۸۳ — ۱۱۶. ه. ت.

آنرا حذف می‌کنم و آن بخشی را که به مسئلهٔ «سرمایه‌داری دولتی» و عناصر اصلی اقتصاد ما در دوران کنونی یعنی انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم مربوط است نگهمیدارم.

اینک آنچه در آن موقع نوشته‌ام:

دربارهٔ اقتصاد معاصر روسیه

(از رساله سال ۱۹۱۸)

«...سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با وضع کنونی امور در جمهوری شوروی ما گامی به پیش خواهد بود. اگر تقریباً شش ماه دیگر سرمایه‌داری دولتی در کشور ما برقرار گردد، برای آنکه پس از یکسال سوسیالیسم در کشور ما بطور قطعی استوار و شکست‌ناپذیر گردد، موفقیتی عظیم و تضمینی بسیار موثق خواهد بود.

پیش خود مجسم می‌کنم که برخیها از این سخنان با چه خشم جوانمردانه رم خواهند کرد... یعنی چه؟ در جمهوری شوروی سوسیالیستی انتقال بسرمایه‌داری دولتی گامی به پیش خواهد بود؟.. مگر این کار خیانت بسوسیالیسم نیست؟

همانا روی این نکته باید با تفصیل بیشتری مکث نمود.

اولاً، باید این نکته را مورد تحلیل قرار داد که آن انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم که بما حق و اجازه می‌دهد جمهوری خود را جمهوری سوسیالیستی شوراها بنامیم چگونه است.

ثانیاً، باید اشتباه کسانی را که شرایط اقتصادی خرده‌بورژوائی و محیط خرده‌بورژوا را دشمن عمده سوسیالیسم در کشور ما نمی‌شمارند، آشکار ساخت.

ثالثاً، باید معنای دولت شوروی را، از لحاظ آن فرق اقتصادی که با دولت بورژوازی دارد بخوبی فهمید.

هر سهٔ این نکات را بررسی کنیم.

از قرار معلوم، هنوز کسی نیست که به بررسی مسئلهٔ اقتصادیات روسیه پرداخته و جنبهٔ انتقالی آنرا انکار کرده باشد. از قرار معلوم، هیچ کمونیستی منکر این نکته نیز نشده است که اصطلاح «جمهوری سوسیالیستی شوروی» معنایش عزم راسخ حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال بسوسیالیسم بوده و بهیچوجه معنایش سوسیالیستی شمردن نظام اقتصادی موجود نیست.

ولی کلمهٔ انتقال چه معنی دارد؟ مگر معنای این کلمه اگر آنرا بر اقتصاد اطلاق نمائیم، این نیست که در نظام موجود عناصر و اجزاء و قطعاتی هم از سرمایه‌داری و هم از سوسیالیسم یافت می‌شود؟ هر کس تأیید می‌کند که راستی هم چنین است. ولی همه ضمن تأیید این نکته فکر نمی‌کنند که عناصر شکلهای اجتماعی اقتصادی گوناگونی که در روسیه وجود دارد، چگونه است. و حال آنکه کنه مطلب در همین است.

این عناصر را ذکر می‌کنیم:

۱) اقتصاد پاتریارکال (پدرشاهی — م.)، یعنی اقتصادی که بدرجهٔ زیادی جنبهٔ جنسی، دهقانی دارد؛

۲) تولید خرده‌کالائی (اکثریت آن دهقانانی که غله می‌فروشند جزو این گروه هستند)؛

۳) سرمایه‌داری خصوصی؛

۴) سرمایه‌داری دولتی؛

۵) سوسیالیسم.

روسیه آنچنان پهناور و آنچنان رنگارنگ است که همهٔ این اشکال گوناگون اجتماعی-اقتصادی در آن با هم درآمیخته است. ویژگی اوضاع همانا در این نکته است.

حال این سئوال پیش می‌آید که چه عناصری تفوق دارند؟ بدیهی است که در کشور دهقانان خرده‌پا تفوق با محیط خرده‌بورژوا است و نمی‌تواند چنین نباشد: اکثریت و آنهم اکثریت عظیم کشاورزان عبارتند از مولدین خرده‌پای کالا. معامله‌گران گاه اینجا گاه آنجا غشاء سرمایه‌داری دولتی (انحصار غله، کارفرمایان و سوداگرانی

که تحت کنترل هستند، کئوپراتورهای بورژوائی) را پاره می‌کنند و ساده عمدهٔ معامله‌گری و احتکار هم غله است.

مبارزهٔ عمده همانا در این ساحه گسترش می‌یابد. اگر خواسته باشیم اصطلاحات مربوط بکاتگوریهای اقتصادی از قبیل «سرمایه‌داری دولتی» را بکار ببریم این مبارزه میان چه کسانی صورت می‌گیرد؟ آیا بین مرحلهٔ چهارم و مرحلهٔ پنجم آن طبقه‌بندی که در بالا ذکر کردم؟ البته که خیر. این سرمایه‌داری دولتی نیست که در اینجا با سوسیالیسم مبارزه می‌کند، بلکه خرده‌بورژوازی بعلاوهٔ سرمایه‌داری خصوصی است که با هم در آن واحد هم علیه سرمایه‌داری دولتی و هم علیه سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. خرده‌بورژوازی در مقابل هر گونه مداخلهٔ دولتی و حساب و کنترل خواه دولتی-سرمایه‌داری و خواه دولتی-سوسیالیستی مقاومت می‌ورزد. و این یک واقعیت کاملا بی‌چون و چراست که ریشهٔ یکسلسله از اشتباهات اقتصادی از عدم درک آن آب می‌خورد. معامله‌گر محتکر، سوداگر غارتگر، اخلالگر در انحصار — دشمن عمدهٔ «داخلی» ما، دشمن اقدامات اقتصادی حکومت شوروی است. اگر ۱۲۵ سال پیش کوشش خرده-بورژواهای فرانسوی که درخشانترین و صادق‌ترین انقلابیون بودند برای غلبه بر معامله‌گران از راه اعدام عدهٔ معدودی از «برگزیدگان» و صدای رعدآسای اعلامیه‌ها قابل بخشایش بود، در عوض حالا روش صرفاً فرانسوی‌مآبانهٔ اس‌ارهای چپ (۶۸) در مورد این مسئله در هر فرد انقلابی آگاه حس انزجار یا اشمئزاز ایجاد می‌کند. ما بخوبی می‌دانیم که پایهٔ اقتصادی معامله‌گری قشر خرده‌مالک است که در روسیه قشر فوق‌العاده وسیعی را تشکیل می‌دهد، و نیز سرمایه‌داری خصوصی است که در وجود هر خرده‌بورژوائی برای خود عاملی دارد. میدانیم که ملیونها شاخک و چنگال این اژدهای خرده‌بورژوائی گاه اینجا و گاه آنجا کمندوار بر دست و پای برخی از قشرهای کارگران می‌پیچد و معامله‌گری بجای انحصار دولتی در کلیهٔ زوایای زندگی اجتماعی-اقتصادی ما رسوخ می‌کند.

کسی که این نکته را نمی‌بیند همانا در اثر این نابینائی خود

اسارت خویشتن را در چنگ خرافات خرده‌بورژوائی آشکار می‌سازد...

خرده‌بورژوا چند هزاری پول ذخیره دارد که بهنگام جنگ آنرا از راه‌های «مجاز» و بخصوص غیر مجاز جمع‌آوری کرده است. چنین است آن تیپ اقتصادی که بعنوان پایهٔ معامله‌گری و سرمایه‌داری خصوصی متمایز است. پول - سندی است برای دریافت ثروت اجتماعی، و قشر چندین ملیونی خرده‌مالک در حالیکه این سند را محکم در دست دارد، آنرا از «دولت» پنهان می‌کند و بهیچ سوسیالیسم و کمونیسمی هم ایمان ندارد و «مترصد» آنست که توفان پرولتری پایان یابد. یا ما این خرده‌بورژوا را تابع حساب و کنترل خود می‌کنیم (اینکار در صورتی از دست ما ساخته است که تهیدستان یعنی اکثریت اهالی یا نیمه‌پرولترها را پیرامون پیشاهنگ پرولتری آگاه متشکل سازیم) و یا اینکه او ناگزیر و حتماً حکومت کارگری ما را منقرض خواهد ساخت، همانطوریکه ناپلئون‌ها و کاونیاک‌ها که همانا بر روی همین زمینهٔ خرده‌مالکی سربلند می‌کردند انقلاب را منقرض می‌ساختند. مطلب از اینقرار است...

خرده‌بورژوائی که چندین هزاری پول ذخیره کرده است، دشمن سرمایه‌داری دولتی است و می‌خواهد این چند هزار را حتماً بنفع خود و علیه تهیدستان و هرگونه کنترل همگانی دولتی بکار اندازد، و مجموع این مبالغ چندهزاری یک پایهٔ چندین میلیاردی برای احتکار بوجود می‌آورد که ساختمان سوسیالیستی ما را عقیم می‌گذارد. فرض کنیم که عدهٔ معینی از کارگران طی چند روز کالائی معادل رقم ۱۰۰۰ تولید می‌کنند. باز هم فرض کنیم که معادل ۲۰۰ از این مبلغ در اثر معامله‌گریهای کوچک و انواع شیادیها و تخطی‌دارندگان خرده‌پا از فرامین و مقرارات شوروی بهدر می‌رود. هر کارگر آگاه خواهد گفت: اگر من می‌توانستم ۳۰۰ از این ۱۰۰۰ را بعنوان بهای برقراری نظم و سازمان بیشتر بدهم با کمال میل بجای دویست، سیصد می‌دادم، زیرا در شرایط حکومت شوروی بعدها وقتی نظم و سازمان برقرار گردد و اخلال عناصر خرده‌مالک در هرگونه انحصار دولتی بطور قطع عقیم گذاشته شود، کاهش

میزان این «باج» مثلاً تا صد یا پنجاه مسئلهٔ بسیار آسانی خواهد بود.
این مثال عددی ساده که برای عامه‌فهم کردن بیان عمداً به آخرین درجه ساده شده است — تناسبی را که اکنون میان سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم وجود دارد، روشن می‌سازد. کارگران، زمام حکومت را در کشور بدست خود گرفته‌اند و از لحاظ قضائی امکان کامل دارند همهٔ آن هزار را «ضبط نمایند» یعنی پشیزی هم چنانچه برای مقاصد سوسیالیستی نباشد خرج نکنند. این امکان قضائی که متکی بر انتقال عملی حکومت بدست کارگران است عنصر سوسیالیسم شمرده می‌شود. ولی محیط خرده‌مالک و سرمایهٔ خصوصی از راه‌های متعدد این وضع قضائی را مختل می‌سازند، معامله گری را رواج می‌دهند و اجرای فرمانهای شوروی را عقیم می‌گذارند. سرمایه‌داری دولتی حتی اگر ما بیش از میزان فعلی هم بپردازیم (من عمداً یک چنین مثال عددی آوردم تا آنرا با وضوح کامل نشان دهم)، گام عظیمی به پیش خواهد بود، چونکه تحمل مخارج «در راه دانش» ارزش دارد، چونکه بحال کارگران سودمند است، چونکه غلبه بر بی‌نظمی و ویرانی و بی‌سروسامانی از هر چیزی مهمتر است، چونکه دوام هرج و مرج خرده‌مالکی بزرگترین و وحشتناکترین خطری است که (اگر ما بر آن غلبه نکنیم) بدون شک موجب فنای ما خواهد شد، و حال آنکه پرداخت مقدار بیشتری باج سرمایه دولتی نه تنها موجب فنای ما نخواهد شد بلکه ما را از مطمئن‌ترین راه‌ها بسوی سوسیالیسم خواهد برد. طبقهٔ کارگری که آموخته باشد که چگونه باید علیه هرج و مرج‌طلبی عناصر خرده‌مالک مبارزه کرد و نظم دولتی را حفظ نمود و چگونه باید تولید بزرگ را در سراسر کشور بر مبانی سرمایه‌داری دولتی سازمان داد، تمام آتوها را — از بکار بردن این اصطلاح معذرت می‌خواهم — در دست خواهد داشت و آنوقت دیگر تحکیم مبانی سوسیالیسم تأمین خواهد شد.
سرمایه‌داری دولتی از لحاظ اقتصادی بمراتب عالیتر از اقتصادیات کنونی ماست، این — اولا.
ثانیاً، از آن هیچ خطری متوجه حکومت شوروی نیست، زیرا

دولت شوروی دولتی است که در آن حاکمیت کارگران و تهیدستان تأمین است...

* * *

بمنظور توضیح بیشتر مسئله مقدم بر هر مطلبی مثال بسیار مشخصی را دربارهٔ سرمایه‌داری دولتی می‌زنیم. همه می‌دانند که این مثال — آلمان است که در آن ما با «آخرین دستاوردهای» تکنیک معاصر سرمایه‌داری بزرگ و با سازمان منظمی روبرو هستیم که تابع امپریالیسم یونکری-بورژوائی است. کلماتی را که روی آنها تکیه شده است بدور اندازید و بجای دولت نظامی، یونکری، بورژوائی امپریالیستی باز هم دولت، منتها از طراز اجتماعی دیگر، با مضمون طبقاتی دیگر یعنی دولت شوروی یا پرولتری را قرار دهید تا تمام آن مجموعهٔ شرایطی را که موجد سوسیالیسم است بدست آورید.

سوسیالیسم بدون تکنیک سرمایه‌داری بزرگ که مبتنی بر آخرین موفقیت دانش نوین باشد و بدون سازمان دولتی منظم که ده‌ها ملیون نفر را وادار برعایت اکید یک قاعدهٔ واحد در امر تولید و توزیع محصولات نماید، امکان‌پذیر نیست. ما مارکسیستها همیشه در این باره سخن گفته‌ایم و افرادی که حتی این مطلب را هم نفهمیده‌اند (آنارشیست‌ها و نصف تمام اس‌ارهای چپ) ارزش آنرا ندارند که حتی دو ثانیه از وقت خود را در صحبت و گفتگو با آنها تلف کنیم.

در عین حال، سوسیالیسم بدون سلطهٔ پرولتاریا در کشور غیر ممکن است: این نکته هم در حکم الفباست. تاریخ (که از آن هیچکس بجز کودنهای منشویک درجهٔ یک توقع آنرا نداشته است که بنحوی هموار و آرام و آسان و صاف و ساده سوسیالیسم «یکپارچه» تقدیم کند) از چنان مجرای خودویژه‌ای رفت که مقارن با سال ۱۹۱۸ دو نیمه مجزای سوسیالیسم را در کنار یکدیگر نظیر دو جوجه‌ای که از توی یک پوسته امپریالیسم جهانی سر در می‌آورند، پدید آورد. آلمان و روسیه در سال ۱۹۱۸ بشکلی بارزتر

از همه تحقق مادی شرایط اقتصادی، تولیدی، اقتصادی‌ـاجتماعی سوسیالیسم را از یک طرف و شرایط سیاسی آنرا از طرف دیگر مجسم ساختند.

انقلاب پیروزمند پرولتری در آلمان می‌توانست فوراً و با سهولت فوق‌العاده‌ای هر گونه پوستهٔ امپریالیسم را (پوسته‌ای را که متأسفانه از بهترین فولاد ساخته شده و لذا در برابر کوشش و تلاش هر جوجه‌ای نمی‌ترکد) بشکند و به پیروزی سوسیالیسم جهانی بطور یقین و بدون دشواری یا با دشواری‌های ناچیز جامهٔ عمل بپوشاند، — البته در صورتیکه مقیاس «دشواری» را یک مقیاس تاریخی‌ـجهانی بگیریم نه مقیاس محدود عامیانه.

چون در آلمان هنوز انقلاب در «تولد» خود کندی نشان می‌دهد — وظیفهٔ ما این است که سرمایه‌داری دولتی آلمانها را بیاموزیم و با تمام قوا از آن تقلید کرده سرمشق بگیریم، از شیوه‌های دیکتاتورـمنشانه برای تسریع تقلید این باخترمنشی در روسیهٔ وحشی دریغ نورزیم و از کاربرد وسایل وحشیانه مبارزه علیه وحشیگری مضایقه نکنیم. اگر افرادی در میان آنارشیست‌ها و اس‌ارهای چپ هستند (بی‌اختیار بیاد نطقهای کارلین و گه در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی افتادم) که قادرند بشیوهٔ کارلین قضاوت کنند و بگویند که آری شایستهٔ ما انقلابیون نیست که از امپریالیسم آلمان «تعلیم بگیریم»، در جواب آن فقط باید گفت: آن انقلابی که چنین اشخاصی را جدی تلقی کند بطور علاج‌ناپذیر (و با استحقاق کامل) فنا خواهد شد.

در روسیه اکنون اتفاقاً سرمایه‌داری خرده‌بورژوائی تفوق دارد و از آن یک راه واحد ما را خواه بسرمایه‌داری بزرگ دولتی و خواه بسوسیالیسم می‌رساند و این راه از یک ایستگاه واسط واحد می‌گذرد که نامش: «حساب و کنترل همگانی تولید و توزیع محصولات» است. هر کس این نکته را نفهمد دچار اشتباه اقتصادی نابخشودنی می‌شود یا از واقعیات بی‌خبر است و آنچه را که هست نمی‌بیند و قادر نیست با حقیقت روبرو شود و یا اینکه «سرمایه‌داری» را فقط بطور مجرد در نقطهٔ مقابل «سوسیالیسم» می‌گذارد و در اشکال

مشخص و مراحل کنونی این انتقال در کشور ما تعمق نمی‌ورزد. گوئی توی پرانتز و در حاشیه گفته شده که این همان اشتباه نظری و تئوریک است که بهترین افراد اردوگاه «نوایا ژیزن» و «وپریود» (۶۹) را گمراه ساخت: از آنها افرادی که در کندذهنی و سست‌عنصری از زمرهٔ بدها و متوسطها هستند، لنگ‌لنگان از دنبال بورژوازی می‌روند و مرعوب آن شده‌اند؛ بهترین آنها بدین نکته پی نبرده‌اند که آموزگاران سوسیالیسم بیهوده از یک دوران کامل انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم سخن نمی‌گفتند و بی‌جهت «دردهای طولانی زایمان» جامعه نو (۷۰) را خاطرنشان نمی‌ساختند که بنوبهٔ خود مفهومی است مجرد که تحقق پذیرفتن آن جز از طریق یکسلسله تلاش مشخص متنوع و غیر مکمل برای ایجاد فلان یا بهمان دولت سوسیالیستی ممکن نیست.

همانا بدان جهت که فراتر رفتن از وضع کنونی اقتصادی روسیه بدون طی مرحله‌ای که جنبهٔ مشترک هم برای سرمایه‌داری دولتی و هم برای سوسیالیسم دارد (حساب و کنترل همگانی)، محال و غیر ممکن است، لذا ترساندن سایرین و خود از «اولوسیون بسمت سرمایه‌داری دولتی» از لحاظ تئوری سراپا مهمل و بی‌معنی است. این نکته اتفاقاً بمعنای انحراف فکر «بسمت» مخالف خط سیر واقعی «اولوسیون» و عدم درک این خط سیر است؛ در عمل هم این امر در حکم کشش قهقرائی بسمت سرمایه‌داری خرده‌مالکی است.

برای اینکه خواننده یقین حاصل کند که بهیچوجه فقط امروز نیست که برای سرمایه‌داری دولتی ارزش «عالی» قایل می‌شوم، بلکه قبل از تصرف حکومت توسط بلشویکها نیز چنین ارزشی را برای آن قایل بودم بخود اجازه می‌دهم بخشی از رسالهٔ خود بنام «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن» را که در سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است ذیلاً نقل نمایم:

«...برای امتحان بیائید و بجای دولت یونکرها و سرمایه‌داران، یعنی بجای دولت ملاکین و سرمایه‌داران، دولت انقلابی‌-دمکراتیک یا بعبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هرگونه امتیازی را بشیوهٔ

انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دمکراتیسم نهراسد، خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی، در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی-دمکراتیک بطور مسلم و ناگزیر گامی است که بسوی سوسیالیسم برداشته شده است.

...زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه‌ایکه از انحصار سرمایه‌داری دولتی به پیش برداشته می‌شود.

...سرمایه‌داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم و آستانه آنست، پله‌ای از نردبان تاریخ است که میان آن (پله) و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود هیچ پلهٔ واسطی وجود ندارد» (ص ۲۷ و ۲۸)*.

توجه داشته باشید که این مطلب در زمان حکومت کرنسکی نوشته شده و در اینجا صحبت بر سر دیکتاتوری پرولتاریا یا دولت سوسیالیستی نیست بلکه مطلب بر سر دولت «انقلابی-دمکراتیک» است. مگر این نکته روشن نیست که هرقدر ما از این پلهٔ سیاسی بالاتر رفته و دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را در وجود شوراها کاملتر مجسم ساخته باشیم بهمان نسبت کمتر مجازیم از «سرمایه‌داری دولتی» ترس و هراس داشته باشیم؟ مگر واضح نیست که ما از لحاظ مادی، اقتصادی و تولیدی هنوز «در آستانهٔ» سوسیالیسم قرار نگرفته‌ایم؟ و از طریق دیگری جز این «آستانه» که هنوز به آن قدم ننهاده‌ایم نمی‌توان بدروازه سوسیالیسم قدم گذاشت؟..

* * *

نکته بعدی نیز بی‌نهایت آموزنده است.

هنگامیکه ما در کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی با رفیق بوخارین مباحثه می‌کردیم، او ضمن صحبت متذکر شد که: در مورد پرداخت حقوق گزاف بکارشناسان، «ما» «از لنین راستگراتریم»، زیرا اگر این سخنان

* رجوع شود به جلد ۵، ص — ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰ ه. ت.

مارکس را بیاد بیاوریم که در شرایط معینی صلاح طبقهٔ کارگر بیش از هر چیز در این است که «با پول گریبان خود را از چنگ این باند خلاص کند» (۷۱) (همانا از چنگ باند سرمایه‌داران، بدین معنی که زمینها و فابریکها و کارخانه‌ها و سایر وسائل تولید را در مقابل پرداخت عوض از بورژوازی باز بستاند)، آنوقت در این مورد هیچگونه عدولی از اصول دیده نمی‌شود.

این یک تذکر فوق‌العاده جالبی است...

... در مفهوم این سخنان مارکس تعمق کنید.

سخن دربارهٔ انگلستان سالهای دههٔ هفتاد قرن گذشته و دوران اوج سرمایه‌داری ماقبل انحصاری بود و سخن دربارهٔ کشوری بود که آن زمان در آن، نظامیگری و بوروکراسی از همه‌جا کمتر و امکان پیروزی «صلح آمیز» سوسیالیسم بمعنای «پرداخت عوض» از طرف کارگران به بورژوازی از همه‌جا بیشتر بود. لذا مارکس می‌گفت: در شرایط معین کارگران بهیچوجه از پرداخت مبلغی بعنوان عوض به بورژوازی اباء نخواهند کرد. مارکس در مورد اشکال و شیوه‌ها و طرق انقلاب دست خود و رهبران آتی انقلاب سوسیالیستی را نمی‌بست، زیرا به بهترین وجهی می‌فهمید که بهنگام انقلاب چه مسائل فراوان جدیدی بمیان خواهد آمد و در جریان انقلاب، چگونه تمام اوضاع و احوال دگرگون خواهد شد و چگونه این اوضاع و احوال در جریان انقلاب کراراً و بشدت تغییر خواهد کرد.

خوب مگر این نکته روشن نیست که در روسیهٔ شوروی پس از تصرف زمام حکومت توسط پرولتاریا، پس از درهم شکستن مقاومت مسلحانه و عقیم ماندن خرابکاری استثمارگران برخی از شرایط موجود از طراز همان شرایطی بود که امکان داشت نیمقرن پیش در انگلستان هم هر آینه اگر این کشور در آن زمان از راه مسالمت بنای انتقال بسوسیالیسم را می‌گذاشت، بوجود آید؟ آن زمان در انگلستان تبعیت سرمایه‌داران از کارگران را وجود عوامل زیر می‌توانست تأمین کند: ۱) تفوق کامل کارگران یعنی پرولترها در میان اهالی بعلت فقدان دهقانان (در انگلستان سالهای دههٔ هفتاد علایمی وجود داشت که اجازه

داد بموفقیت‌های فوق‌العاده سریع سوسیالیسم در میان کارگران روستا امیدوار شد)؛ ۲) تشکل عالی پرولتاریا در اتحادیه‌های حرفه‌ای (انگلستان در آن زمان از این لحاظ نخستین کشور جهان بود)؛ ۳) سطح فرهنگ نسبتاً عالی پرولتاریا که در اثر رشد طولانی آزادی سیاسی بدست آمده بود؛ ٤) عادت دیرین سرمایه‌داران انگلستان بحل مسائل سیاسی و اقتصادی از طریق مصالحه. این سرمایه‌داران تشکل شگرفی داشتند — در آن زمان متشکل‌ترین سرمایه‌داران در بین سرمایه‌داران کلیهٔ کشورهای جهان بودند (اکنون این مقام را آلمان احراز کرده است). در نتیجهٔ وجود این عوامل در آن زمان پیدایش فکر امکان تبعیت مسالمت‌آمیز سرمایه‌داران انگلستان از کارگران آن کشور میسر بود.

در کشور ما این تبعیت در لحظهٔ حاضر در اثر وجود یکسلسله مقدمات مشخص (پیروزی در اکتبر و درهم شکستن مقاومت مسلحانه و خرابکاری سرمایه‌داران از اکتبر تا فوریه) تأمین است. عامل پیروزی در کشور ما بجای تفوق کامل کارگران یعنی پرولترها در میان اهالی و تشکل عالی آنان عبارت بود از برخورداری پرولترها از پشتیبانی دهقانان تهیدست، دهقانانی که بسرعت خانه‌خراب می‌شدند. سرانجام ما نه دارای سطح عالی فرهنگ هستیم و نه بمصالحه عادت داریم. اگر در این شرایط مشخص تعمق کنیم معلوم می‌شود که ما اکنون می‌توانیم و باید شیوه‌های سرکوب بی‌امان سرمایه‌داران بی‌فرهنگی را که بهیچگونه به «سرمایه‌داری دولتی» تن در نمیدهند و فکر هیچگونه مصالحه‌ای بخاطرشان خطور نمی‌کند و از راه احتکار و تطمیع تهیدستان و غیره می‌کوشند اقدامات شوروی را عقیم بگذارند، با شیوه‌های مصالحه یا پرداخت عوض بسرمایه‌داران بافرهنگ درآمیزیم که «بسرمایه‌داری دولتی» تن در می‌دهند و قادرند آنرا عملی سازند و وجودشان برای پرولتاریا از آن جهت سودمند است که سازماندهان عاقل و مجرب بزرگترین بنگاههائی هستند که واقعاً دهها ملیون نفر را از لحاظ محصولات تأمین می‌کنند.

بوخارین — مارکسیست اقتصاددان بسیار بامعلومات است. بهمین

جهت هم بخاطر آورد که مارکس کاملا حق داشت که بکارگران می‌آموخت حفظ سازمان تولید بزرگ همانا برای تسهیل جریان انتقال بسوسیالیسم حایز اهمیت فراوان است و ضمناً این فکر را کاملا مجاز می‌شمرد که هرگاه (بطور استثناء: انگلستان در آن زمان، مستثنی بود) اوضاع و احوال طوری شود که سرمایه‌داران را وادار کند با صلح و صفا تن به اطاعت در دهند و در مقابل دریافت عوض بنحوی متشکل و بافرهنگ بسوسیالیسم انتقال یابند مبلغ خوبی بعنوان عوض به سرمایه‌داران پرداخت گردد.

ولی بوخارین دچار اشتباه شده است چونکه در خودویژگی مشخص لحظهٔ کنونی روسیه تعمق نکرده است و حال آنکه این لحظه درست یک لحظهٔ استثنائی است که در آن ما پرولتاریای روسیه از لحاظ نظام سیاسی خود، از لحاظ قدرت سیاسی کارگران از هر انگلستان و هر آلمانی جلوتر هستیم و در عین حال از لحاظ سازمان سرمایه‌داری دولتی آراسته و پیراسته، از لحاظ سطح فرهنگ و میزان آمادگی برای «استقرار» مادی و تولیدی سوسیالیسم از عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپای باختری نیز عقب‌تر هستیم. مگر این نکته روشن نیست که نتیجه حاصله از این وضع خودویژه برای لحظهٔ کنونی، عبارت است از ضرورت «پرداخت عوض» خودویژه‌ای که کارگران باید به آن سرمایه‌دارانی پیشنهاد نمایند که از همه بافرهنگ‌تر و دارای استعداد سازماندهی بیشتری هستند و آماده‌اند خود را در خدمت حکومت شوروی بگذارند و بنحوی شایسته به ایجاد تولید «دولتی» بزرگ و بسیار بزرگ کمک نمایند؟ مگر روشن نیست که با چنین وضع خودویژه‌ای ما باید بکوشیم از دو نوع اشتباه که هر یک دارای جنبهٔ خرده‌بورژوائی مخصوص بخود است اجتناب ورزیم؟ از یکطرف اشتباه اصلاح‌ناپذیری خواهد بود اگر اعلام شود که چون ما تأیید کرده‌ایم که «نیروهای» اقتصادی ما با نیروی سیاسی وفق نمی‌دهد «لذا» نمی‌بایست حکومت را بدست می‌گرفتیم. این قضاوت، قضاوت «آدمک‌های توی غلاف» (۷۲) است که فراموش می‌کنند که این «توافق» هیچگاه نخواهد بود و چنین توافقی در تکامل جامعه نیز مانند تکامل طبیعت غیر ممکن است و

فقط از طریق یکسلسله تلاشهائی که هر یک از آنها بطور جداگانه یکطرفه خواهد بود و تا حدود معینی عدم‌توافق خواهد داشت، — سوسیالیسم پیروزمند در نتیجه همکاری انقلابی پرولترهای همهٔ کشورها بوجود خواهد آمد.

از طرف دیگر، اشتباه آشکار خواهد بود اگر بهوچی‌ها و عبارتپردازهائی آزادی عمل داده شود که مجذوب انقلابیگری «خیره‌کننده» می‌شوند، ولی قادر به انجام کار انقلابی متین و معقول و سنجیده‌ای که در آن دشوارترین مراحل انتقالی هم در نظر گرفته می‌شود، نیستند.

خوشبختانه تاریخ رشد و تکامل احزاب انقلابی و مبارزهٔ بلشویسم با آنها تیپ‌هائی از افراد برای ما بمیراث گذاشته است که دارای سیمای کاملاً مشخصی هستند و از بین آنها اس‌ارهای چپ و آنارشیست‌ها تیپ انقلابیون بیمقدار را با وضوح کافی مجسم می‌سازند. آنها اکنون تا سرحد هیستری و خفقان فریاد می‌زنند و علیه «سازشکاری» «بلشویکهای راستگرا» نعره می‌کشند. ولی قادر به تفکر در این باره نیستند که «سازشکاری» چه چیز بدی داشته و برای چه از طرف تاریخ و سیر انقلاب عادلانه تقبیح شده است.

سازشکاری دوران حکومت کرنسکی زمام حکومت را بدست بورژوازی امپریالیستی داد، ولی مسئله حکومت هم مسئلهٔ اصلی هر انقلاب است. سازشکاری بخشی از بلشویکها در اکتبر — نوامبر سال ۱۹۱۷ علتش یا ترس از تصرف زمام حکومت توسط پرولتاریا، و یا قصد تقسیم بالمناصفهٔ حکومت نه تنها با «رفیقان نیمه‌راه و غیرقابل اعتماد» نظیر اس‌ارهای چپ، بلکه همچنین با دشمنان یعنی طرفداران چرنوف و منشویکها بود که ناگزیر در مورد مسئلهٔ اساسی که انحلال مجلس مؤسسان (۷۳)، سرکوب بی‌امان بوگایفسکی‌ها و اجرای کامل اقدامات مؤسسات شوروی و ضبط دارائیها باشد، مانع ما می‌شدند.

اکنون زمام حکومت تصرف شده و حفظ گردیده و حتی بدون «رفیقان نیمه‌راه و غیر قابل اعتمادی» در دست یک حزب — حزب پرولتاریا تحکیم یافته است. حالا که از تقسیم قدرت حاکمه و انصراف

از دیکتاتوری پرولترها علیه بورژوازی حتی حرفی هم نمی‌تواند در میان باشد، صحبت از سازشکاری معنایش صرفاً تکرار طوطی‌وار کلمات ازبرشده ولی درک‌نشده است. دادن نسبت «سازشکاری» بما در این لحظه که ما می‌توانیم و موظفیم کشور را اداره نمائیم و میکوشیم بدون مضایقه از صرف پول بافرهنگترین عناصر را از بین کسانیکه سرمایه‌داری تعلیمشان داده است بسوی خود جلب کنیم و آنها را علیه ازهم‌پاشیدگی خرده‌مالکی بخدمت بپذیریم، معنایش ناتوانی کامل برای تعمق در وظایف اقتصادی ساختمان سوسیالیسم است...» *.

دربارهٔ مالیات جنسی و آزادی بازرگانی و دربارهٔ امتیازها

در مباحث فوق که مربوط به سال ۱۹۱۸ است، اشتباهاتی در موعدها وجود دارد. این موعدها از آنچه در آن زمان پیش‌بینی می‌شد طولانی‌تر گردیده است. تعجبی هم ندارد. ولی عناصر اصلی اقتصادیات ما کماکان همانست که بود. «تهیدستان» دهقان (پرولترها و نیمه‌پرولترها) در موارد بسیار زیادی بدهقانان میانه‌حال تبدیل شده‌اند. این امر موجب نیرو گرفتن «عنصر» خرده‌مالکی یا خرده‌بورژوائی گردیده است. و اما جنگ داخلی سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ ویرانی کشور را فوق‌العاده شدت داد و احیای نیروهای مولدهٔ کشور را بتعویق انداخت و بیش از همه بویژه پرولتاریا را بی‌رمق ساخت. خشکسالی و قحطی سال ۱۹۲۰ و نبودن علوفه و تلف شدن دامها نیز مزید بر آن گردید، و این امر نوسازی وسایل حمل و نقل و صنایع را با شدت بیشتری بعقب انداخت و در این مسئله که مثلاً هیزم یعنی مهمترین ماده سوخت ما، بوسیله اسبهای دهقانان حمل شود، تأثیر خود را نشان داد.

در نتیجه، مقارن بهار سال ۱۹۲۱ وضع سیاسی طوری شد که اتخاذ تدابیر فوری و بسیار قاطع و بسیار معجل برای بهبود وضع دهقانان و اعتلاء نیروهای مولده آنان ضرورت مبرم پیدا کرد.

---

* رجوع شود به جلد ۸، ص ۹۴ — ۱۰۸. ه. ت.

چرا همانا برای بهبود وضع دهقانان نه کارگران؟

چونکه برای بهبود وضع کارگران غله و سوخت لازم است. اکنون بزرگترین «تعویق» از نقطهٔ نظر تماسی اقتصاد کشور در همین ساحه است. و اما افزایش میزان تولید و جمع‌آوری غله و تهیه و ارسال سوخت از راه دیگری جز از راه بهبود وضع دهقانان و رشد نیروهای مولدهٔ آنان ممکن نیست. باید کار را از دهقانان آغاز کرد. هر کس این نکته را نمی‌فهمد و می‌خواهد این اولویت دادن بدهقانان را «انصراف» یا چیزی نظیر انصراف از دیکتاتوری پرولتاریا تلقی نماید، صرفاً در مسئله تعمق و تأمل نمی‌کند و تسلیم عبارتپردازی می‌شود. دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از رهبری سیاست توسط پرولتاریا. پرولتاریا بعنوان طبقهٔ رهبر و فرمانروا باید بتواند سیاست را طوری هدایت نماید که در نخستین وهله فوری‌ترین و «حاد»ترین مسئله حل شود. آنچه اکنون بیش از هر چیز فوریت دارد تدابیری است که با اتخاذ آنها می‌توان سطح نیروهای مولده اقتصاد دهقانی را بیدرنگ بالا برد. فقط بدینوسیله می‌توان هم به بهبود وضع کارگران نایل آمد و هم به تحکیم مبانی اتحاد کارگران با دهقانان یعنی به تحکیم مبانی دیکتاتوری پرولتاریا. آن پرولتر یا نمایندهٔ پرولتاریا که بخواهد برای بهبود وضع کارگران از راهی غیر از این برود، عملاً دستیار افراد گارد سفید و سرمایه‌داران خواهد شد. چونکه رفتن از راهی غیر از این معنایش این است که منافع صنفی کارگران مافوق منافع طبقاتی قرار داده شود و منافع تمامی طبقهٔ کارگر، دیکتاتوری وی، اتحاد آن با دهقانان علیه ملاکان و سرمایه‌داران و نقش رهبری آن در مبارزه بخاطر آزادی کار از زیر یوغ سرمایه، فدای منافع مستقیم و آنی و جزئی کارگران گردد.

پس آنچه در نخستین وهله لازم است عبارت از اتخاذ تدابیر فوری و جدی برای ارتقاء سطح نیروهای مولدهٔ دهقانان.

انجام این امر بدون تغییرات جدی در سیاست مربوط به خواربار ممکن نیست. یک چنین تغییری عبارت بود از تعویض سیستم اخذ مازاد محصول با سیستم دریافت مالیات جنسی، که بموجب آن پس از تأدیه

مالیات می‌توان لااقل در حدود معاملات محلی به دادوستد و بازرگانی آزاد پرداخت.

ماهیت تعویض سیستم اخذ مازاد با سیستم مالیات جنسی چیست؟

در این باره تصورات نادرست خیلی شایع است. قسمت اعظم این نادرستی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که در ماهیت این انتقال تعمق نمی‌ورزند و از خود نمی‌پرسند که این انتقال از چه به چه است. چنین تصور می‌کنند که این انتقالی است از کمونیسم بطور کلی برژیم بورژوازی بطور کلی. در برابر این اشتباه ناگزیر باید به آنچیزی اشاره کرد که در ماه مه سال ۱۹۱۸ گفته می‌شد.

مالیات جنسی یکی از اشکال انتقالی است که از «کمونیسم جنگی» خودویژه که ما در نتیجهٔ منتهای درجه فقر و نیازمندی، و ویرانی و جنگ ناگزیر بدان توسل جستیم، بشیوهٔ صحیح سوسیالیستی مبادلهٔ محصولات انجام می‌گیرد. و مبادلهٔ محصولات هم بنوبهٔ خود عبارت است از یکی از اشکال انتقال از سوسیالیسمی که واجد خصوصیات ناشیه از تفوق دهقانان خرده‌پا در بین اهالی است، بکمونیسم.

خودویژگی «کمونیسم جنگی» این بود که ما عملاً از دهقانان تمام مازاد محصول‌شان و حتی گاهی نه تنها مازاد بلکه بخشی از آذوقه مورد نیاز آنها را برای تأمین هزینه ارتش و معاش کارگران می‌گرفتیم. اغلب این آذوقه را بعنوان وام از آنها می‌گرفتیم و اسکناس می‌دادیم. در غیر اینصورت نمی‌توانستیم بر ملاکان و سرمایه‌داران در یک کشور خرده‌دهقانی ویران‌شده پیروز شویم. و این واقعیت که (علیرغم پشتیبانی مقتدرترین دولتهای جهان از استثمارگران ما) پیروز شدیم نه تنها نشان می‌دهد که کارگران و دهقانان در مبارزه برای رهائی خود قادرند چه قهرمانی اعجازآمیزی از خود نشان دهند، بلکه همچنین نشان می‌دهد که منشویکها و اس‌ارها، کائوتسکی و شرکاء، هنگامیکه «کمونیسم جنگی» را گناهی برای ما می‌شمردند چگونه در عمل نقش چاکران بورژوازی را بازی می‌کردند. این کار را باید از خدمات ما شمرد.

ولی بهمان درجه هم ضروری است که میزان حقیقی این خدمت را

ولی ما نمی‌توانیم همهٔ این فرآورده‌ها را در اختیار وی بگذاریم، بهیچوجه نمی‌توانیم و به این زودیها — و بهر حال تا زمانیکه نخستین بخش کارهای مربوط به الکتریفیکاسیون سراسر کشور را بپایان نرسانیم، — نخواهیم توانست این کار را انجام دهیم. پس چه باید کرد؟ یا باید سعی کرد هرگونه تکامل مبادلهٔ خصوصی غیردولتی، یعنی بازرگانی، یعنی سرمایه‌داری را که با وجود ملیونها مولد خرده‌پا امری ناگزیر است، ممنوع ساخت و بکلی موقوف نمود. ولی چنین سیاستی ابلهانه و در حکم خودکشی آن حزبی خواهد بود که در صدد اجرای آن برآید. ابلهانه خواهد بود، چونکه این سیاست از لحاظ اقتصادی غیر ممکن است؛ خودکشی خواهد بود، زیرا احزابی که در صدد اجرای چنین سیاستی برآیند، مسلماً و ناگزیر با ورشکستگی مواجه می‌شوند. گناه خود را نپوشانیم: برخی از کمونیست‌ها «در اندیشه و گفتار و کردار» خودشان مرتکب این گناه شده و همانا بچنین سیاستی دچار گشته‌اند. می کوشیم این اشتباهات را برطرف سازیم. حتماً باید این اشتباهات را برطرف ساخت، و الا کارها بکلی خراب خواهد شد.

یا اینکه (آخرین سیاست ممکنه و یگانه سیاست عاقلانه) نباید در صدد ممنوع یا موقوف ساختن تکامل سرمایه‌داری بر آمد، بلکه باید کوشید آنرا بمجرای سرمایه‌داری دولتی انداخت. این امر از لحاظ اقتصادی ممکن است، زیرا سرمایه‌داری دولتی، هرجا که عناصر بازرگانی آزاد و بطور کلی سرمایه‌داری موجود است، بنحوی از انحاء و بدرجات مختلف وجود دارد.

آیا ممکن است دولت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را با سرمایه‌داری دولتی درآمیخت و پیوند داد و همساز نمود؟

البته ممکن است. همین نکته بود که من در ماه مه سال ۱۹۱۸ می‌خواستم ثابت کنم و امیدوارم که در ماه مه سال ۱۹۱۸ ثابت کرده باشم. از این گذشته: در همانموقع ثابت کردم که سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با محیط خرده‌مالکی (اعم از خرده‌پاتریارکال و خرده‌بورژوائی) قدمی به پیش است. کسانیکه سرمایه‌داری دولتی را فقط با سوسیالیسم مقابله و مقایسه می‌کنند، خیلی در اشتباهند، چونکه در شرایط

سیاسی-اقتصادی کنونی، سرمایه‌داری دولتی را حتماً باید با تولید خرده‌بورژوائی نیز مقایسه نمود.

تمام مسئله خواه نظری و تئوریک و خواه عملی و پراتیک کشف طرق صحیح برای اینست که چگونه باید رشد سرمایه‌داری را که امری (تا حدود معین و برای مدت معین) ناگزیر است بمسیر سرمایه‌داری دولتی انداخت و چه شرایطی باید برای آن فراهم کرد و چگونه باید موجبات تبدیل سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم را در آینده نزدیک تأمین نمود.

برای حل این مسئله باید مقدم بر هر چیز بنحوی هر چه روشن‌تر در نظر خود مجسم نمود که سرمایه‌داری دولتی در داخل سیستم شوروی ما، در چارچوب دولت شوروی ما، عملاً چه خواهد بود و چه باید بشود.

ساده‌ترین مورد یا نمونهٔ اینکه چگونه حکومت شوروی رشد سرمایه‌داری را بمسیر سرمایه‌داری دولتی می‌اندازد و چگونه سرمایه‌داری دولتی را «متداول می‌کند» — امتیازهاست. حالا همهٔ ما با این نکته موافقیم که واگذاری امتیاز ضرورت دارد، ولی همه درباره اهمیت امتیازها نمی‌اندیشند. معنای امتیازها در سیستم شوروی از نقطهٔ نظر اشکال موجود اجتماعی-اقتصادی و روابط متقابل آنها چیست؟ این امتیاز عبارتست از قرارداد، بلوک یا اتحاد قدرت دولتی شوروی یعنی پرولتری با سرمایه‌داری دولتی علیه عنصر خرده‌مالکی (پاتریارکال و خرده‌بورژوائی). صاحب امتیاز — سرمایه‌دار است. این سرمایه‌دار کارها را بشیوهٔ سرمایه‌داری برای کسب سود انجام می‌دهد و بخاطر دریافت سود فوق‌العاده و مافوق سود معمولی یا بخاطر دریافت مواد خامی که بدست آوردن آنها از راه دیگر برایش محال یا بی‌نهایت دشوار است، با حکومت پرولتری حاضر به بستن قرارداد می‌شود. حکومت شوروی از این امر نفعی عایدش می‌شود که عبارتست از رشد نیروهای مولده و افزایش میزان محصولات فوراً یا طی مدتی بسیار کوتاه. فرض کنیم که ما دارای صد بنگاه استخراج و معدن و قطعه جنگل هستیم. ما نمی‌توانیم از همهٔ اینها بهره‌برداری کنیم، چونکه ماشین‌آلات و خواربار و

وسایل حمل و نقل کم داریم. و از رشته‌های دیگر هم بهمین علل بد بهره‌برداری می‌کنیم. در نتیجهٔ بهره برداری بد و غیرکافی از بنگاههای بزرگ، عنصر خرده‌مالکی در کلیهٔ مظاهر آن شدت می‌یابد: اقتصاد دهقانی در نواحی اطراف (و سپس در همه‌جا) رو به ضعف می‌رود، به نیروهای مولدهٔ آن لطمهٔ شدید می‌خورد، از اعتماد دهقانان نسبت بحکومت شوروی کاسته می‌شود، چپاول و احتکارهای کوچک (که از هر چیزی خطرناکتر است) در مقیاس وسیع رواج پیدا می‌کند و پدیده‌هائی از این قبیل بروز می‌کند. حکومت شوروی با «متداول کردن» سرمایه‌داری دولتی بصورت امتیازها، تولید بزرگ را در مقابل تولید کوچک، تولید پیشرفته را در برابر تولید عقب‌مانده، تولید ماشینی را در مقابل تولید دستی تقویت می‌کند، بر میزان محصولات صنایع بزرگ در دست خود (به نسبت سهمیه‌اش) می‌افزاید و مناسبات اقتصادی تنظیمی دولت‌را در مقابل مناسبات خرده‌بورژوائی و آنارشیستی تقویت می‌کند. سیاست امتیازها هر آینه اگر بقاعده و با احتیاط اجرا شود، بدون شک بما کمک خواهد کرد تا سریعاً (تا حدود معین و نسبتاً محدود) وضع تولید، وضع کارگران و دهقانان را بهبود بخشیم، — البته ببهای ضررهای معین یعنی در مقابل دادن دهها و دهها ملیون پوط از گرانبهاترین محصولات به سرمایه‌دار. تعیین میزان و شرایطی که با وجود آنها امتیازها برای ما سودمند و بی‌خطر خواهند بود، منوط است به تناسب قوا و مسئله‌ای است که از راه مبارزه حل می‌شود، زیرا امتیاز هم نوعی مبارزه و ادامهٔ مبارزهٔ طبقاتی بشکل دیگر است، ولی بهیچوجه معنایش تعویض مبارزهٔ طبقاتی با صلح طبقاتی نیست. طرق مبارزه را عمل معین خواهد کرد.

سرمایه‌داری دولتی بصورت امتیازها، در مقایسه با سایر اشکال سرمایه‌داری دولتی در سیستم شوروی می‌توان گفت ساده‌ترین، واضحترین و روشن‌ترین شکل بوده و خطوط دقیقاً مشخصی دارد. در اینجا ما مستقیماً با یک قرارداد رسمی و کتبی با پیشروترین و بافرهنگترین سرمایه‌داری اروپای باختری روبرو هستیم. ما نفع و ضرر خود و حقوق و وظایف خویش را دقیقاً می‌دانیم و از مدت و موعد امتیاز بخوبی

آگاهیم و شرایط بازپرداخت قبل از موعد را چنانچه در قرارداد حق بازپرداخت پیش‌بینی شده باشد، میدانیم. ما بسرمایه‌داری جهانی «باج» معینی می‌دهیم و برای اینکه در مواردی گریبان خود را خلاص کرده باشیم به آن «فدیه می‌دهیم» و بدین وسیله فوراً تا حدود معینی موقعیت حکومت شوروی را استوار می‌سازیم و شرایط ادارهٔ امور اقتصادی خود را بهبود می‌بخشیم. تمام دشواری وظیفهٔ ما در مورد امتیازها این است که بتوانیم هنگام امضای امتیازنامه در همه چیز تعمق ورزیم و آنرا بسنجیم و سپس مراقب اجرای آن باشیم. دشواریها در اینجا مسلماً وجود دارند و اشتباهات هم در اوائل کار شاید اجتناب‌ناپذیر باشند، ولی این دشواری‌ها در مقایسه با سایر وظایف انقلاب اجتماعی و از آنجمله در مقایسه با سایر اشکال رشد دادن و مجاز و متداول ساختن سرمایه‌داری دولتی از همه کمترند.

مهمترین وظیفهٔ کلیهٔ کارکنان حزبی و مؤسسات شوروی بمناسبت برقراری سیستم مالیات جنسی این است که بتوانند اصول و مبانی و پایه‌های سیاست واگذاری «امتیاز» را (یعنی سیاستی را که شبیه بسرمایه‌داری «امتیازی» دولتی است) در مورد بقیهٔ شکلهای سرمایه‌داری و بازرگانی آزاد و مبادلات محلی و غیره نیز بکار بندند.

کئوپراسیون را در نظر بگیریم. بی‌جهت نبود که فرمان مربوط به مالیات جنسی فوراً موجب تجدید نظر در وضع کئوپراسیون و تا اندازه‌ای موجب بسط دامنهٔ «آزادی» و حقوق آن گردید. کئوپراسیون نیز نوعی از سرمایه‌داری دولتی است منتها با سادگی کمتر و با خطوطی کمتر مشخص و بیشتر مبهم و بدین جهت حکومت ما را در عمل با دشواری‌های بیشتری روبرو می‌سازد. کئوپراسیون تولیدکنندگان خرده‌پای کالا (در اینجا سخن بر سر کئوپراسیون کارگری نبوده بلکه بر سر کئوپراسیونی است که در یک کشور خرده‌دهقانی برتری و جنبهٔ تیپیک دارد) ناگزیر موجب پیدایش مناسبات خرده‌بورژوائی سرمایه‌داری می‌گردد و به امر رشد و تکامل آنها کمک می‌کند، خرده‌سرمایه‌داران را بصف اول می‌کشد و حداکثر فایده را عاید آنان می‌سازد. مادامیکه صاحبکاران کوچک برتری دارند و امکان و ضرورت مبادله نیز وجود

دارد، طور دیگر هم نمی‌تواند باشد. آزادی و حقوق کئوپراسیون در شرایط کنونی روسیه معنایش واگذاری آزادی و حقوق بسرمایه‌داری است. نادیده گرفتن این حقیقت مسلم، سفاهت یا تبهکاری خواهد بود.

ولی سرمایه‌داری «کئوپراتیوی» برخلاف سرمایه‌داری خصوصی در شرایط حکومت شوروی یکی از انواع سرمایه‌داری دولتی است و به این عنوان اکنون برای ما نفع و فایده دارد، — البته تا حدود معینی. در حدودیکه مالیات جنسی معنایش آزادی فروش بقیهٔ مازاد است (مازادیکه بعنوان مالیات اخذ نشده است)، در این حدود ما باید بکوشیم تا این تکامل سرمایه‌داری را بمجرای سرمایه‌داری کئوپراتیوی سوق دهیم، زیرا آزادی فروش، آزادی دادوستد و بازرگانی عبارتست از تکامل سرمایه‌داری. سرمایه‌داری کئوپراتیوی از این لحاظ که امر حساب و کنترل و نظارت و اجرای قراردادهای دولت (در این مورد دولت شوروی) و سرمایه‌دار را تسهیل می‌کند به سرمایه‌داری دولتی شباهت دارد. کئوپراسیون، بعنوان شکل بازرگانی، مفیدتر و سودمندتر از بازرگانی خصوصی است و این تنها بعلل نامبرده نبوده بلکه همچنین به این علت است که کئوپراسیون اتحاد، تشکل ملیونها تن از اهالی کشور و سپس همهٔ اهالی را تسهیل می‌کند و این کیفیت بنوبهٔ خود از نقطهٔ نظر انتقال آتی از سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم برتری عظیمی است.

امتیازات و کئوپراسیون را بعنوان اشکالی از سرمایه‌داری دولتی با هم مقایسه کنیم. امتیاز مبتنی بر صنایع بزرگ ماشینی است، ولی کئوپراسیون بر صنایع کوچک دستی و غالباً حتی بر صنعت دوران پاتریارکال استوار است. امتیاز در هر امتیازنامه‌ای مربوط به یک سرمایه‌دار یا یک شرکت، یک سندیکات و کارتل و یک تراست است، ولی کئوپراسیون هزاران و حتی ملیونها صاحبکار خرده‌پا را در بر می‌گیرد. امتیاز امکان انعقاد قرارداد دقیق و تعیین موعد دقیق را می‌دهد و حتی مستلزم آنست. ولی کئوپراسیون نه امکان انعقاد قرارداد کاملاً دقیق را می‌دهد و نه تعیین موعد کاملاً دقیق‌را. لغو قانون کئوپراسیون بمراتب آسانتر از فسخ قرارداد امتیاز، ولی فسخ قرارداد

بمعنای گسست فوری و ساده و بیدرنگ مناسبات عملی اتحاد اقتصادی یا «همزیستی» اقتصادی با سرمایه‌دار است و حال آنکه هیچگونه لغو قانون کئوپراسیون و بطور کلی هیچگونه قانونی نه تنها موجب گسست فوری «همزیستی» عملی حکومت شوروی با سرمایه‌داران خرده‌پا نمی‌شود، بلکه اصولاً قادر به گسستن مناسبات اقتصادی عملی نیست. بسهولت می‌توان «مراقب و مواظب» صاحبان امتیازها بود، ولی این کار در مورد کئوپراتورها دشوار است. انتقال از امتیازها بسوسیالیسم عبارت است از انتقال از یک شکل تولید بزرگ بشکل دیگر آن. انتقال از کئوپراسیون صاحبکاران خرده‌پا به سوسیالیسم عبارت است از انتقال از تولید کوچک به تولید بزرگ یعنی انتقال بغرنجتر که ضمناً می‌تواند در صورت موفقیت، توده‌های وسیعتری از اهالی را در بر گیرد و می‌تواند ریشه‌های عمیقتر و مقاوم‌تری از مناسبات قدیمی ماقبل سوسیالیستی و حتی ماقبل سرمایه‌داری را که از لحاظ مقاومت در برابر هر «پدیدهٔ تازه» از همه سرسخت‌ترند از میان بردارد. سیاست امتیازات در صورت موفقیت تعداد معدودی بنگاه بزرگ بما خواهد داد که در مقایسه با بنگاههای ما نمونه هستند و در سطح سرمایه‌داری معاصر پیشرفته قرار دارند؛ این بنگاه‌ها پس از چند دهسال تماماً بما تعلق خواهد گرفت. سیاست کئوپراتیوی در صورت موفقیت، موجب اعتلای اقتصاد کوچک خواهد شد و بر اساس اتحاد داوطلبانه، انتقال آنرا طی مدت نامعین به تولید بزرگ تسهیل خواهد نمود.

نوع سوم سرمایه‌داری دولتی را بگیریم. دولت، سرمایه‌دار را بعنوان بازرگان بکار جلب می‌کند و در مقابل فروش محصولات دولتی و خرید محصولات مولدین خرده‌پا چند درصد معینی بعنوان حق‌العمل می‌پردازد. نوع چهارم: دولت یک بنگاه یا معدن، یک قطعه جنگل و زمین و غیره را که متعلق بدولت است بکارفرمای سرمایه‌دار اجاره می‌دهد، ضمناً قرارداد اجاره بیش از هر چیز به امتیازنامه شباهت دارد. دربارهٔ این دو نوع اخیر سرمایه‌داری دولتی بهیچوجه مطلبی گفته نمی‌شود و هرگز کسی بفکر آن‌ها نیست و توجهی به آنها ندارد. ولی علت این امر آن نیست که ما نیرومند و عاقل بودیم،

بلکه آنست که ما ضعیف و ابلهیم و از مواجه با «حقیقت تلخ» می‌ترسیم و چه بسا تسلیم «فریبی که ما را بالا می‌برد» (۷۴)، می‌شویم. فکر ما دئماً به این سمت منحرف می‌شود که «ما» از سرمایه‌داری بسوسیالیسم انتقال می‌یابیم در حالیکه فراموش می‌کنیم، دقیق و روشن در نظر خود مجسم سازیم که «ما» کی هستیم. باید همه و حتماً بدون استثناء همهٔ اجزاء ترکیبی یعنی کلیهٔ شکلهای متنوع اقتصاد اجتماعی موجود در اقتصادیات ما را که من در مقالهٔ پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸ * بیان داشته‌ام در مد نظر داشت تا این تصور روشن فراموش نشود. «ما» یعنی پیشاهنگ و گروه پیشرو، پرولتاریا مستقیماً بسوسیالیسم انتقال می‌یابیم ولی گروه پیشرو فقط بخش کوچکی از تمام پرولتاریاست و این پرولتاریا هم بنوبهٔ خود فقط بخش کوچکی از تمام تودهٔ اهالی کشور است. لذا برای آنکه «ما» بتوانیم وظیفهٔ انتقال مستقیم خود را بسوسیالیسم با موفقیت انجام دهیم، باید این نکته را درک نمائیم که چه راهها و شیوه‌ها و وسائل و لوازمی بعنوان واسط برای انتقال از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بسوسیالیسم مورد نیاز است. تمام کنه مطلب در همین است.

به نقشهٔ جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روس.ه نظر اندازید. در شمال ولوگدا، در جنوب خاوری رستف-کنار-دن و ساراتف، در جنوب اورنبورگ و اومسک و در شمال تومسک سرزمین بسیار پهناوری هست که در آن ممکن بود دهها کشور بزرگ بافرهنگ جا بگیرند. ولی در سراسر این سرزمین نظام پاتریارکال، نیمه‌توحش و توحش بتمام معنی حکمفرماست. ولی به‌بینیم در روستاهای دورافتادهٔ بقیهٔ روسیه وضع از چه قرار است؟ مگر در کلیهٔ نقاطی که روستاها را دهها کیلومتر کوره‌راه یا بهتر بگوئیم دهها کیلومتر بیراهه از خطوط آهن یعنی از وسیلهٔ ارتباط مادی با عالم فرهنگ، با سرمایه‌داری، با صنایع بزرگ و شهرهای بزرگ جدا می‌کند، بهمین سان نظام پاتریارکال و ابلومفشینا (۷۵) و نیمه‌توحش حکمفرما نیست؟

---

* رجوع شود به جلد ۸، ص ۹۵. ه. ت.

آیا انتقال از این وضعی که در روسیه حکمفرماست، بسوسیالیسم قابل تصور است؟ بلی، تا حدود معینی قابل تصور است، ولی فقط بشرطی که ما اینک در سایهٔ یک کار علمی گسترده و انجام یافته (۷۶)، دقیقاً از آن آگاهیم. این شرط — الکتریفیکاسیون است. اگر ما دهها نیروگاه ناحیه‌ای بسازیم (ما حالا دیگر می‌دانیم که این نیروگاهها را کجا و چگونه می‌توان و باید ساخت)، اگر ما از این نیروگاهها بهر قصبه نیروی برق برسانیم، اگر ما بمقدار کافی موتورهای مولد برق و ماشینهای دیگر بدست آوریم، آنوقت دیگر بمراحل انتقالی و حلقه‌های واسط میان نظام پاتریارکال و سوسیالیسم احتیاجی نخواهد بود یا تقریباً نخواهد بود. ولی بخوبی می‌دانیم که تأمین این «یک» شرط حداقل دهسال فقط برای کارهای درجهٔ اول وقت لازم دارد و کاهش این مدت هم بنوبهٔ خود فقط در صورت پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهائی نظیر انگلستان، آلمان و آمریکا امکان‌پذیر است.

ولی برای سالهای آیندهٔ نزدیک باید توانست دربارهٔ حلقه‌های واسطی که قادرند انتقال از نظام پاتریارکال، از تولید کوچک بسوسیالیسم را تسهیل نمایند تعمق کرد. «ما» هنوز هم غالباً بسوی این استدلال منحرف می‌شویم که: «سرمایه‌داری — شر و سوسیالیسم — خیر است». ولی این استدلال نادرست است، زیرا در آن، مجموع اشکال مختلف اجتماعی-اقتصادی فراموش می‌گردد و فقط دو تا از آنها در نظر گرفته می‌شود.

سرمایه‌داری نسبت بسوسیالیسم شر است. سرمایه‌داری نسبت به نظامهای قرون وسطائی، نسبت به تولید کوچک، نسبت به بوروکراتیسم ناشی از پراکندگی مولدین خرده‌پا، خیر است. تا آنجائیکه ما هنوز قادر به عملی کردن انتقال مستقیم از تولید کوچک بسوسیالیسم نیستیم، سرمایه‌داری هم تا حدود معینی بعنوان محصول خودجوش تولید و مبادلهٔ کوچک، ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است و لذا ما باید از سرمایه‌داری بعنوان حلقهٔ واسطی میان تولید کوچک و سوسیالیسم، بعنوان وسیله و طریقه و شیوه و نحوهٔ ارتقاء سطح نیروهای مولده استفاده نمائیم (بویژه با سوق دادن آن بمجرای سرمایه‌داری دولتی).

مسئله بوروکراتیسم را بگیرید و از لحاظ اقتصادی نظری به آن بیندازید. پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸ هنوز بوروکراتیسم در شعاع دید ما قرار نداشت. شش ماه پس از انقلاب اکتبر یعنی پس از آنکه ما دستگاه بوروکراتیک کهنه را بکلی خورد کردیم، هنوز این شر را احساس نکردیم.

یکسال دیگر هم گذشت. در کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست روسیه که از ۱۸ تا ۲۳ ماه مارس سال ۱۹۱۹ برپا بود، برنامهٔ جدید حزب بتصویب رسید و در این برنامه بدون اینکه از اعتراف بوجود شر هراسی داشته باشیم در حالیکه مایل بودیم آنرا آشکار ساخته و فاش نموده و رسوا کنیم و افکار و اراده و انرژی و سعی و کوشش را برای مبارزه با این شر بر انگیزیم، صریحاً از «احیای جزئی از بوروکراتیسم در داخل نظام شوروی» سخن گفتیم.

دو سال دیگر هم گذشت. بهار سال ۱۹۲۱، پس از کنگرهٔ هشتم شوراها که در آن مسئلهٔ بوروکراتیسم مورد بحث و مذاکره قرار گرفت (دسامبر سال ۱۹۲۰)، پس از کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه (مارس سال ۱۹۲۱) که در آن از مباحثاتی که ارتباط کاملاً نزدیکی با تجزیه و تحلیل بوروکراتیسم داشت نتیجه‌گیری شد، ما همین شر را واضحتر و روشن‌تر و مخوفتر در برابر خود دیدیم. ریشه‌های اقتصادی بوروکراتیسم کدام است؟ این ریشه‌ها بطور عمده دو قسمند: از یکطرف، بورژوازی تکامل‌یافته همانا برای مبارزه علیه جنبش انقلابی کارگران (و قسمتی هم دهقانان) بدستگاه بوروکراتیک و در نوبت اول بدستگاه نظامی و سپس قضائی و غیره احتیاج دارد. این را ما نداریم. دادگاههای ما طبقاتی و ضدبورژوازی هستند. ارتش ما طبقاتی و ضدبورژوازی است. بوروکراتیسم در ارتش نبوده بلکه در مؤسساتی است که امور آنرا اداره می‌کنند. بوروکراتیسم کشور ما ریشهٔ اقتصادی دیگری هم دارد که عبارت است از: تفرقه و پراکندگی مولدین خرده‌پا، فقر آنها، بی‌فرهنگی، بی‌راهی، بیسوادی، فقدان مبادله میان کشاورزی و صنایع و فقدان ارتباط بین این دو و تأثیر متقابل آنها در یکدیگر. این امر بمیزان زیادی نتیجه جنگ داخلی است. وقتی

که ما را از هر سو محاصره کرده و رابطه‌مانرا با تمام جهان و با مناطق غله‌خیز جنوب، با سیبری و با معادن ذغال سنگ قطع نموده بودند، نمی‌توانستیم صنایع را احیاء و نوسازی نمائیم و مجبور بودیم از «کمونیسم جنگی» خودداری نکنیم و از توسل به شدیدترین اقدامات افراطی نهراسیم و زندگی نیمه گرسنه و بدتر از نیمه گرسنه را تحمل نمائیم، ولی بهر قیمتی شده، با وجود ویرانی کاملاً بی‌سابقه و فقدان مبادلهٔ کالائی — حکومت کارگری و دهقانی را حفظ کنیم و از آنچیزی که اس‌ارها و منشویک‌ها را (که در واقع تا حدود زیادی در نتیجه ترس و خوف از بورژوازی پیروی می‌کردند) بهراس انداخته بود، نترسیدیم. ولی آنچیزی که در یک کشور تحت‌محاصره، در یک دژ محاصره‌شده شرط پیروزی بود جنبهٔ منفی خود را درست در بهار سال ۱۹۲۱، هنگامیکه آخرین نیروهای گارد سفید از سرزمین جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بیرون رانده شدند، آشکار ساخت. «منع» هر گونه مبادلهٔ کالا در یک دژ تحت‌محاصره، ممکن و لازم است؛ با قهرمانی ویژهٔ توده‌ها این وضع را می‌توان سه سال تحمل نمود. پس از آن بیش از پیش بر شدت خانه‌خرابی و افلاس تولیدکنندگان خرده‌پا افزوده شد، احیاء و نوسازی صنایع بزرگ باز هم بتعویق افتاد. بوروکراتیسم بعنوان میراث «محاصره» و بعنوان روبنای پراکندگی و فروکوفتگی تولیدکنندهٔ خرده‌پا کاملاً خود را آشکار ساخت.

باید توانست بدون ترس بوجود شر اعتراف نمود تا بتوان شدیدتر علیه آن مبارزه کرد و کار را باز هم و باز هم از نو آغاز نمود — ما مجبور خواهیم بود چندین بار دیگر در کلیهٔ شئون ساختمانی خود کار را از نو آغاز کنیم و تمام نارسائیها را اصلاح و جبران نمائیم و طرق مختلفی را برای برداشت موضوع برگزینیم. تأخیر در احیاء و نوسازی صنایع بزرگ آشکار شد، تحمل‌ناپذیری «منع» مبادله بین صنایع و کشاورزی عیان گردید، — پس باید با تمام قوا به آنچیزی که بیشتر در دسترس است یعنی به احیای صنایع کوچک پرداخت. باید از این طرف به پیشرفت کار کمک نمود، باید این طرف بنا را که در اثر جنگ و محاصره نیمه‌ویران شده است، تقویت کرد و با تیربست

محکم نمود. باید به انواع وسایل و بهر قیمتی شده مبادله را گسترش داد و از سرمایه‌داری نهراسید، زیرا حدودی را که ما برای آن قایل شده‌ایم (با سلب مالکیت از ملاکان و بورژوازی در اقتصادیات و با برقراری حکومت کارگری-دهقانی در سیاست) بقدر کافی محدود و بحد کفایت «معتدل» است. چنین است اندیشهٔ اساسی دربارهٔ مالیات جنسی و این است معنای اقتصادی آن.

کلیهٔ کارکنان ما اعم از کارکنان حزبی و کارکنان مؤسسات شوروی، باید تمام مساعی خود و تمام توجه خود را بکار برند تا در محل‌ها — در ایالات و بیشتر در ولایات و از آنهم بیشتر در بخشها و روستاها — بمنظور پیشرفت ساختمان اقتصادی همانا از نقطهٔ‌نظر اعتلای فوری اقتصاد دهقانی، ولو با وسائل «کوچک و ناچیز» و بمیزانی ناچیز، و نیز بمنظور کمک به این اقتصاد از راه بسط صنایع کوچک محلی ابتکار بیشتری ایجاد کنند و موجباتی برای پیدایش آن فراهم سازند. نقشهٔ اقتصادی واحد برای سراسر کشور مستلزم آنست که همانا این مسئله در مرکز دقت و توجه و در مرکز عملیات «ضربتی» قرار گیرد. بهبودی معینی که در اینجا، یعنی در جائی بدست آمده که بیش از همه به «بنیاد» بسیار پهناور و بسیار ژرف نزدیک است، بما امکان خواهد داد در کوتاهترین مدتی به احیای مجدانه‌تر و موفقیت‌آمیزتر صنایع بزرگ بپردازیم.

کارمند ادارهٔ خواربار تا کنون از یک دستور اساسی باخبر بود: جمع‌آوری صد درصد مازاد محصول. حالا دستور دیگری هست: جمع‌آوری صد درصد مالیات در کوتاهترین مدت و سپس جمع‌آوری صد درصد دیگر از طریق معاوضه با محصولات صنایع بزرگ و کوچک. کسی که ۷۵ درصد مالیات و ۷۵ درصد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله با محصولات صنایع بزرگ و کوچک جمع‌آوری کند، کار دولتی مفیدتری انجام میدهد تا آنکسی که صد درصد مالیات و پنجاه و پنج درصد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله جمع‌آوری کند. وظیفهٔ کارمند ادارهٔ خواربار بغرنجتر میشود. از یک طرف، این یک وظیفهٔ اداری مالیاتی است که بنابر آن باید مالیات را هرچه

سریعتر و هرچه مثمرتر جمع‌آوری نمود. از طرف دیگر، این یک وظیفهٔ عمومی اقتصادی است که بنابر آن باید کوشش کرد تا امور کئوپراسیون طوری هدایت شود و بصنایع کوچک طوری کمک شود و ابتکار و ابداع در محل‌ها طوری بسط داده شود که مبادله میان کشاورزی و صنایع افزایش یابد و پایهٔ آن استحکام پذیرد. ما هنوز خیلی، خیلی بد از عهدهٔ این کار بر می‌آئیم؛ بوروکراتیسم مؤید این نکته است. ما نباید از اعتراف به این نکته ترسی داشته باشیم که در این مورد هنوز خیلی چیزها می‌توان و باید از سرمایه‌دار آموخت. نتایج تجربیات عملی را در استان‌ها، شهرستان‌ها، بخشها و روستاها مقایسه کنیم. در جائی سرمایه‌داران و صاحبان سرمایه‌های کوچک خصوصی فلان نتیجه را بدست آورده‌اند. تقریباً فلان سود برده‌اند. این باج و اجرتی است که ما «در ازاء دانش‌آموزی» پرداخته‌ایم. از پرداخت اجرت در ازاء دانش‌آموزی بشرطی که آموزش مثمر ثمر باشد دریغی نیست. در همسایگی آنها از راه کئوپراتیو فلان نتیجه بدست آمده است و سود آنها فلان مقدار است. در جای سوم از طریق صرفاً دولتی و صرفاً کمونیستی فلان نتیجه را بدست آورده‌اند (این مورد سوم در لحظهٔ کنونی جنبهٔ استثنائی دارد و بندرت اتفاق می‌افتد).

وظیفهٔ ما باید این باشد که هر مرکز اقتصادی منطقه‌ای، هر مجلس مشاورهٔ اقتصادی استان که جنب کمیتهٔ اجرائیه (۷۷) تشکیل می‌گردد بیدرنگ و بعنوان یک وظیفهٔ درجهٔ اول به تحقق فوری آزمایش‌ها یا سیستمهای گوناگون «معاملاتی» در مورد مازادی که پس از تأدیه مالیات جنسی باقی می‌ماند بپردازد. پس از چند ماه باید عملاً نتایجی در دست داشت که بتوان آنها را مقایسه و بررسی کرد. نمک استخراج‌شده در محل یا حمل‌شده از نقاط دیگر؛ نفتی که از مرکز می‌رسد؛ صنایع دستی مولد مصنوعات چوبی؛ صنایعی که از مواد خام محلی محصولاتی تولید می‌کنند که اهمیت چندانی نداشته ولی برای دهقانان لازم و مفید است؛ «زغال سبز» (استفاده از نیروی آب کم‌اهمیت محلی برای الکتریفیکاسیون) و غیره و غیره، — همه باید برای آن بکار

گرفته شود که مبادله میان صنایع و کشاورزی بهر قیمتی شده رونق گیرد. هر کس در این رشته حداکثر نتایج را بدست آورد، ولو از راه سرمایه‌داری خصوصی و حتی بدون کئوپراسیون، بدون تبدیل مستقیم این سرمایه‌داری بسرمایه‌داری دولتی هم باشد، به امر ساختمان سوسیالیستی سراسر روسیه بیش از آن کسی فایده خواهد رساند که به «تفکر» دربارهٔ منزه بودن کمونیسم مشغول باشد و برای سرمایه‌داری دولتی و کئوپراسیون آئین‌نامه و مقررات و دستورالعمل بنویسد ولی عملاً مبادله را پیش نبرد.

این نکته ممکن است ضدونقیض بنظر برسد: سرمایه‌داری خصوصی در نقش دستیار سوسیالیسم؟

ولی این سخن بهیچوجه نقیض‌گوئی نیست بلکه از لحاظ اقتصادی یک واقعیت مسلم و انکارناپذیر است. چون ما با یک کشور خرده‌دهقانی دارای وسایل حمل و نقل فوق‌العاده ویران روبرو هستیم که از جنگ و محاصره بیرون می‌آید و رهبری سیاسی آن با پرولتاریاست که امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را در دست دارد، لذا از این مقدمات بنحوی کاملاً ناگزیر این نتیجه بدست می‌آید که اولا، مبادلات محلی در لحظهٔ کنونی اهمیت درجهٔ اول دارد و ثانیاً، کمک به سوسیالیسم بوسیلهٔ سرمایه‌داری خصوصی (و بطریق اولی دولتی) امکان‌پذیر است.

در بارهٔ کلمات کمتر بحث و جدل کنیم. ما هنوز هم از این لحاظ مرتکب خطاهای بی‌حدوحصر می‌شویم. در تجربیات عملی بیشتر تنوع بکار بریم و بیشتر این تجربیات را بررسی کنیم. شرایطی هست که در آن دادن ترتیبات نمونه‌وار بکارهای محلی حتی در کوچکترین مقیاس نیز حایز اهمیت دولتی بیشتری است تا شئون بسیاری از کارهای دستگاه دولتی مرکزی. و اتفاقاً در لحظهٔ کنونی در مورد اقتصاد دهقانی بطور اعم و در مورد معاوضهٔ مازاد تولیدات کشاورزی با محصولات صنعتی بطور اخص، شرایط در کشور ما بویژه چنین است. دادن ترتیبات نمونه‌وار بکار در رشتهٔ نامبرده ولو برای یک بخش هم باشد حایز اهمیت دولتی فراوانتری است تا بهبود «نمونه‌وار» دستگاه مرکزی فلان یا بهمان کمیساریای ملی. زیرا دستگاه مرکزی ما

طی سه سال و نیم وارد آنچنان مرحله‌ای شده است که دیگر در حدود معینی جنبهٔ جمود زیانبخش بخود گرفته است؛ ما نمی‌توانیم این دستگاه را بمیزان قابل ملاحظه و با سرعت بهبود دهیم و نمیدانیم چگونه باید این کار را انجام داد. کمک به این دستگاه برای بهبود اساسی‌تر آن، برای وارد نمودن جریان جدیدی از نیروهای تازه‌نفس در آن، برای مبارزهٔ موفقیت‌آمیز علیه بوروکراتیسم و برای غلبه بر جمود زیانبخش باید از محلها، از پائین برسد و آنهم بوسیلهٔ دادن ترتیبات نمونه‌وار به «واحد جامع» کوچک ولی بویژه «واحد جامع» یعنی نه یک مؤسسهٔ اقتصادی، نه یک رشتهٔ اقتصادی، نه یک بنگاه بلکه مجموعهٔ تمام مناسبات اقتصادی، مجموعهٔ تمام معاملات اقتصادی، ولو در یک محل کوچک.

آن کسانی از ما که محکوم بماندن بر سر کار دستگاه مرکزی هستند، بهبود دستگاه و تصفیهٔ آنرا از بوروکراتیسم، ولو بمیزان ناچیزی که مستقیماً در دسترس باشد ادامه خواهند داد. ولی کمک عمده از این لحاظ از محلها رسیده و خواهد رسید. کار ما در محلها تا آنجا که من می‌بینم رویهمرفته بهتر از مرکز بوده و علتش هم روشن است، چونکه شر بوروکراتیسم طبعاً در مرکز متراکم می‌شود؛ مسکو از این لحاظ نمی‌تواند بدترین شهر و بطور کلی بدترین «محل» در جمهوری نباشد. در محلها انحرافات از حد وسط بهر دو سمت وجود دارد؛ انحرافات به بدترین سمت کمتر از انحرافات به بهترین سمت است. انحرافات به بدترین سمت عبارت است از سوءاستفادهٔ آن کارمندان سابق و ملاکان و بورژواها و سایر نابکارانی که خود را بکمونیست‌ها چسبانده‌اند و گاهی مرتکب اجحافات و پلیدیها و هتاکیهای نفرت‌انگیز نسبت بدهقانان می‌شوند. در این مورد باید به یک تصفیهٔ تروریستی دست زد: محاکمه در محل جرم و تیرباران بیچون و چرا. بگذار مارتف‌ها و چرنوف‌ها و تنگ‌نظران غیرحزبی نظیر آنها بسر و سینهٔ خود بکوبند و فریاد برآورند که «شکر خدا را که من شبیه «آنها» نیستم و ترور را هرگز قبول نداشته و ندارم». این احمق‌ها «ترور را قبول ندارند»، زیرا در امر تحمیق کارگران و

دهقانان نقش همدستان نوکرصفت افراد گارد سفید را برای خود بر گزیده‌اند. اس‌ارها و منشویکها «ترور را قبول ندارند»، زیرا تحت پرچم «سوسیالیسم» نقشی ایفاء می‌کنند که عبارت است از کشاندن توده‌ها در زیر ترور افراد گارد سفید. رژیم کرنسکی و غائلهٔ کورنیلف (۷۸) در روسیه، رژیم کلچاک در سیبری، منشویسم در گرجستان، این نکته را به ثبوت رسانده است، این نکته را قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو و نیم» در فنلاند، مجارستان، اتریش، آلمان، ایتالیا، انگلستان و غیره به ثبوت رساندند. بگذار همدستان نوکرصفت گارد سفید در ترور بخاطر نفی هرگونه ترور خود را بستایند. اما ما حقیقت تلخ ولی مسلم را خواهیم گفت: در کشورهائی که در حال بحران بیسابقه و ازهم گسیختگی روابط قدیمی و حدت مبارزهٔ طبقاتی دوران پس از جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ هستند — تمام کشورهای جهان همین حالت را دارند — علیرغم سالوسان و عبارتپردازان بدون ترور نمی‌توان کار را از پیش برد. یا ترور گارد سفیدی بورژوائی نوع آمریکائی، انگلیسی (ایرلند)، ایتالیائی (فاشیستها)، آلمانی و مجاری و غیره یا ترور سرخ پرولتری. حد وسط وجود ندارد، شق «ثالث» وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد.

انحرافات به بهترین سمت عبارت است از: مبارزهٔ موفقیت‌آمیز با بوروکراتیسم، حداکثر توجه نسبت به حوایج کارگران و دهقانان، نهایت اهتمام نسبت به امر اعتلای اقتصادی و ارتقاء سطح بازده کار، گسترش دامنهٔ گردش محلی کالا میان زراعت و صنعت. این انحرافات به بهترین سمت با آنکه بیش از انحرافات به بدترین سمت است، ولی بهر حال نادر است. اما وجود دارد. همه‌جا در محلها نیروهای کمونیستی جدید و جوان و تازه‌نفسی که در جنگ داخلی و در محیط زندگی سرشار از محرومیت آبدیده شده‌اند، بوجود می‌آیند. ما هنوز بهیچوجه و ابداً برای کشیدن مداوم و پیگیر این نیروها از پائین ببالا بحد کافی کار نمی‌کنیم. این کار را می‌توان و باید در مقیاسی وسیع‌تر و پیگیرتر انجام داد. برخی از کارکنان را می‌توان و باید از سر کارهای دستگاه مرکزی برداشت و بعنوان رهبران شهرستانها و

بخش‌ها بکارهای محلی گماشت و در آنجا برای تمام کارهای اقتصادی من‌حیث‌المجموع ترتیبات نمونه‌واری داد، اینها فواید فراوانی خواهند رساند و وظیفه‌ای را انجام خواهند داد، که برای سراسر کشور مهمتر از برخی وظایف محوله در دستگاه مرکزی خواهد بود. زیرا دادن ترتیبات نمونه‌وار بکار منبعی برای پیدایش کارکنان و سرمشقی برای تأسی خواهد بود که پیروی از آن نسبتاً آسان خواهد بود و بدین ترتیب ما خواهیم توانست از مرکز به این امر کمک کنیم که «پیروی» از سرمشق نمونه‌وار همه‌جا در مقیاس وسیعی انجام گیرد و همه جا اجباری شود.

بسط دامنهٔ «مبادله» میان کشاورزی و صنایع بحساب مازاد پس از تأدیهٔ مالیات جنسی و بحساب صنایع کوچک که اکثراً دستی است، بنابر ماهیت اصلی خود ابتکار مستقلانه و بصیرانه و هوشمندانه‌ای را از طرف سازمانهای محلی ایجاب می‌کند و لذا دادن ترتیبات نمونه‌وار بکارهای شهرستانها و بخش‌ها در لحظهٔ کنونی از نقطهٔ نظر امور مربوط بسراسر کشور اهمیت فوق‌العاده زیاد پیدا می‌کند. در امور نظامی مثلاً هنگام جنگ اخیر با لهستان، ما ترسی از عدول از سلسله مراتب بوروکراتیک نداشتیم و نمی‌ترسیدیم از اینکه اعضای شورای انقلابی جنگی جمهوری را «تنزیل رتبه» داده به پست‌های پائین‌تر بگماریم (در حالیکه این شغل عالی، مرکزی برای آنها محفوظ داریم). پس چرا حالا برخی از اعضای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه یا اعضای ارگانهای عالی و یا رفقای بلندپایهٔ دیگر را تغییر محل نداده و بکارهائی حتی در شهرستانها و حتی در بخشها نگماریم؟ در واقع ما دیگر آنقدر هم «بوروکرات» نشده‌ایم که از این عمل «ترس داشته باشیم». و اصولاً دهها کارکن دستگاه مرکزی هستند که با میل و رغبت به این کار تن در دهند. این امر برای ساختمان اقتصادی سراسر جمهوری فوق‌العاده مفید خواهد بود و بخشهای نمونه‌وار یا شهرستانهای نمونه‌وار نه تنها یک نقش بزرگ بلکه نقش تاریخی کاملاً قاطع ایفاء خواهند کرد.

ضمناً. بعنوان یک نکتهٔ کوچک ولی حایز اهمیت، باید مسئلهٔ

تغییر ضروری طرح اصولی مسئلهٔ مبارزه با معامله گری احتکاری را متذکر شد. ما باید بازرگانی و دادوستد «صحیح» را که به کنترل دولتی تن در دهد، مورد پشتیبانی قرار دهیم. توسعهٔ این بازرگانی بنفع و صرفهٔ ماست. معامله گری احتکاری هم چنانچه مفهوم سیاسی اقتصادی آنرا در نظر بگیریم وجه تمایزی با بازرگانی «صحیح» نخواهد داشت. آزادی بازرگانی و دادوستد، همان سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری — معامله گری است، نادیده گرفتن این نکته خنده‌آور است.

پس چه باید کرد؟ آیا باید معامله گری را از کیفر و مجازات معاف اعلام کرد؟

خیر. باید در کلیهٔ قوانین مربوط بمعامله گری تجدید نظر کرد و در آنها جرح و تعدیل نمود و هرگونه چپاول و هرگونه سرپیچی مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان از کنترل دولتی و نظارات و حساب را مشمول کیفر اعلام کرد (و آنرا عملاً با شدتی سه برابر سابق مورد پیگرد قرار داد). همانا بکمک یک چنین طرح مسئله است (در شورای کمیسرهای ملی این کار آغاز شده است بدین معنی که شورای کمیسرهای ملی دستور داده است کار تجدید نظر در قوانین مربوط بمعامله گری احتکاری آغاز گردد) که ما خواهیم توانست رشد و تکامل سرمایه‌داری را که تا حدود معین تکاملی ناگزیر و برای ما ضروری است، بمجرای سرمایه‌داری دولتی سوق دهیم.

نتایج و برآوردهای سیاسی

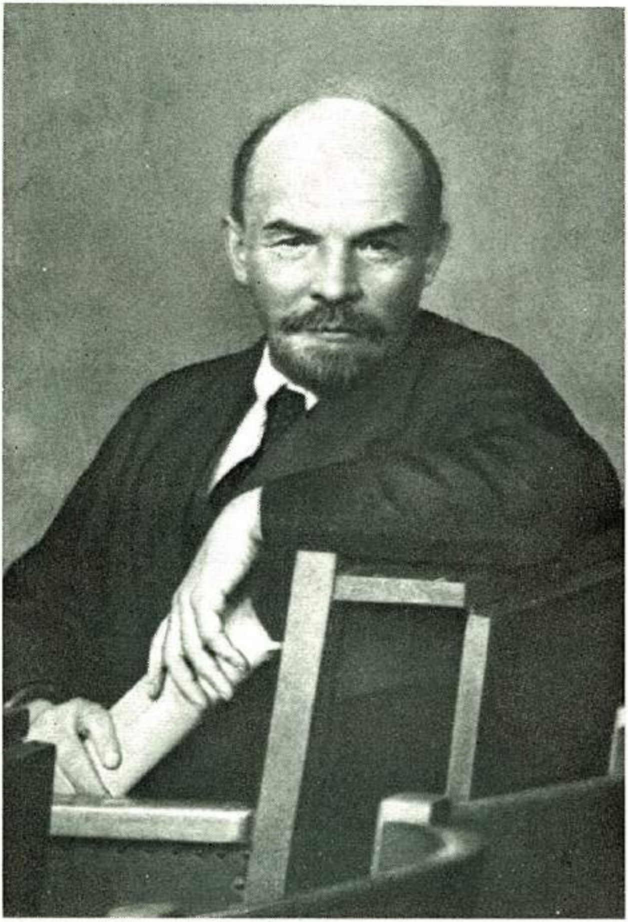
مطلبی که هنوز باقی‌مانده این است که به اوضاع و احوال سیاسی که در اثر شرایط اقتصادی مذکور بوجود آمده و تغییر شکل داده است اقلاً به اختصار اشاره‌ای بکنم.

گفتیم که مشخصات اصلی اقتصادیات ما در سال ۱۹۲۱ همان است که در سال ۱۹۱۸ بود. بهار سال ۱۹۲۱ — بطور عمده در نتیجهٔ خشکسالی و مرگ و میر دامها — وخامت فوق‌العاده‌ای را در وضع دهقانان که بدون آنهم بعلت جنگ و محاصره در شرایط بسیار

پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



پرولترهای همهٔ کشورها، متحد شوید!



لنین

آثار منتخب
در
دوازده جلد

۱۲

بنگاه نشریات پروگرس
مسکو

ترجمه از م. پورهرمزان و ع. بیات

Ленин В. И.

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 12

На персидском языке

چاپ اتحاد شوروی

$Л\frac{0101020000-450}{014(01)-87}$ без объявл.

کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی (۱)

۲۲ ژوئن – ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱

۱

تزهای

گزارش مربوط به تاکتیک حزب کمونیست روسیه

۱ – وضع بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه

صفت مشخصه وضع بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در حال حاضر یکنوع توازنی است که با وجود ناپایداری فوق‌العاده، بهرحال اوضاع و احوال خودویژه‌ای را در سیاست جهانی پدید آورده است.

این خودویژگی بقرار زیر است: از یکطرف کینه و دشمنی قهرآلود نسبت به روسیه شوروی سراپای وجود بورژوازی بین‌المللی را فرا گرفته که در هر لحظه‌ای آماده است برای خفه کردن روسیهٔ شوروی به آن حمله کند. از طرف دیگر کلیهٔ تلاشها بمنظور مداخله نظامی که

برای این بورژوازی صدها ملیون فرانک تمام شد، با وجود اینکه حکومت شوروی در آن زمان ضعیفتر از حالا بود و ملاکین و سرمایه‌داران روس ارتش‌های کاملی در خاک جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه داشتند، بعدم‌موفقیت کامل انجامید. مخالفت با جنگ علیه روسیهٔ شوروی در همه کشورهای سرمایه‌داری فوق‌العاده شدت یافته است که به جنبش انقلابی پرولتاریا نیرو می‌بخشد و توده‌های بسیار وسیعی از هواداران دمکراسی خرده‌بورژوایی را در بر می‌گیرد. تضاد منافع کشورهای مختلف امپریالیستی حدت یافته و روزبروز بر عمق حدتش افزوده می‌شود. جنبش انقلابی در میان صدها ملیون از افراد ستمدیده خلقهای خاور زمین با نیروی شگرفی گسترش می‌یابد. در نتیجهٔ همهٔ این شرایط، امپریالیسم بین‌المللی با وجود آنکه بمراتب نیرومندتر از روسیهٔ شوروی است، نتوانست خفه‌اش سازد و مجبور شد موقتاً آنرا کاملاً یا نیمه‌کاره برسمیت شناسد و قراردادهای بازرگانی با آن منعقد نماید.

در نتیجه،نوعی توازن ، آنچنان توازنی حاصل شده است که با وجود منتهای ناپایداری و نااستواریش بهر حال جمهوری سوسیالیستی در شرایط آن می‌تواند در محاصره سرمایه‌داری، البته برای مدتی کوتاه، به موجودیت خود ادامه دهد.

۲ ـ تناسب نیروهای طبقاتی در مقیاس بین‌المللی

بر پایهٔ چنین اوضاع و احوالی، تناسب نیروهای طبقاتی در مقیاس بین‌المللی بصورت زیر در آمده است :

بورژوازی بین‌المللی که از امکان جنگ آشکار علیه روسیه شوروی محروم گشته است ، مترصد نشسته و در کمین لحظه‌ای است که اوضاع و احوال اجازه تجدید این جنگ را بوی بدهد.

پرولتاریای کشورهای پیشرو سرمایه‌داری همه‌جا اکنون پیشاهنگ خود، احزاب کمونیست را به پیش انداخته است که رشد می‌کنند و بلاانحراف در راه جلب اکثریت پرولتاریا در هر کشور پیش می‌روند و نفوذ بوروکراتهای قدیمی تردیونیونیست و قشر فوقانی طبقهٔ کارگر آمریکا و اروپا یعنی قشری را که امتیازات امپریالیستی فاسدش کرده است، درهم می‌شکنند.

دمکراسی خرده‌بورژوایی کشورهای سرمایه‌داری که نمایندهٔ بخش پیشرو آن انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم (۲) است در لحظهٔ کنونی تکیه‌گاه عمده سرمایه‌داری است، زیرا اکثریت یا بخش مهم کارگران و کارمندان بنگاههای صنعتی و بازرگانی که میترسند در صورت انقلاب، آسایش نسبی خرده‌بورژوایی خود را که در نتیجهٔ امتیازات امپریالیستی بوجود آمده است، از دست بدهند، تحت نفوذ این دمکراسی خرده‌بورژوایی باقی مانده است. ولی بحران فزاینده اقتصادی همه‌جا وضع توده‌های وسیع را وخیمتر می‌سازد و این وضعیت همزمان با ناگزیری هرچه آشکارتر جنگ‌های امپریالیستی جدیدی که در صورت بقاء سرمایه‌داری بوقوع خواهند پیوست، تکیه‌گاه مذکور را بیش از پیش متزلزلتر می‌سازد.

توده‌های زحمتکش کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره که اکثریت عظیم ساکنان کرهٔ زمین را تشکیل می‌دهند، از آغاز قرن بیستم بویژه در نتیجهٔ انقلاب‌های روسیه، ترکیه، ایران و چین از خواب بیدار شده و بشرکت در زندگی سیاسی روی آورده‌اند. جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ و برقراری حکومت شوروی در روسیه این توده‌ها را کاملاً بعامل فعال سیاست جهانی، بعامل امحای انقلابی امپریالیسم مبدل می‌سازد، گرچه خرده‌بورژواهای تحصیل کردهٔ اروپا و آمریکا، از جمله سران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم هنوز این نکته را لجوجانه نادیده می‌گیرند. هند بریتانیا در رأس این کشورها قرار دارد و هر قدر در این کشور، از یکطرف عده پرولتاریای صنایع و راه‌های آهن فزونتر می‌گردد و از طرف دیگر عملیات تروریستی و ارعابی انگلیسها که بیش از پیش به کشتارهای جمعی (آمریتسار)

(۳) و به تازیانه‌زدنها در ملاء عام و غیره متوسل می‌شوند ددمنشانه‌تر می‌شود، انقلاب هم در آن کشور با سرعت بیشتری گسترش و اعتلاء می‌یابد.

۳ ـ تناسب نیروهای طبقاتی در روسیه

وضع سیاسی داخلی روسیه شوروی بر این پایه مشخص می‌شود که در اینجا ما برای نخستین بار در تاریخ جهانی، ناظر وجود فقط دو طبقه طی چند سال متوالی هستیم: یکی پرولتاریا که صنایع بسیار جوان ولی بهرحال صنایع ماشینی بزرگ معاصر طی دهها سال آنرا تربیت کرده است، و دیگری دهقانان خرده‌پا که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دهند.

زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران در روسیه از بین نرفته بلکه در معرض مصادرهٔ کامل قرار گرفته‌اند و از لحاظ سیاسی، بعنوان یک طبقه که بقایای آن خود را در بین کارمندان دولتی حکومت شوروی پنهان ساخته است بکلی درهم شکسته‌اند. آنها سازمان طبقاتی خود را در خارجه بصورت سازمان مهاجرین حفظ کرده‌اند که عدهٔشان احتمالاً از یک میلیون و نیم تا دو میلیون است و بیش از پنجاه روزنامهٔ یومیه کلیهٔ احزاب بورژوایی و «سوسیالیستی» (یعنی خرده‌بورژوایی) و بقایای ارتش را در اختیار گرفته‌اند و با بورژوازی بین‌المللی ارتباط زیادی دارند. این سازمان مهاجرین با تمام قوا و با کلیهٔ وسایل برای نابود ساختن حکومت شوروی و احیای سرمایه‌داری در روسیه فعالیت می‌کند.

٤ ـ پرولتاریا و دهقانان در روسیه

با وجود چنین وضع داخلی روسیه، در لحظهٔ کنونی وظیفهٔ عمدهٔ پرولتاریای آن بعنوان طبقه زمامدار عبارت از تعیین صحیح و اجرای آن اقداماتی است که برای رهبری دهقانان، برای اتحاد استوار با آنان و

برای سلسلهٔ طولانی انتقالهای تدریجی بزراعت ماشینی بزرگ اجتماعی‌شده، ضرورت دارد. انجام این وظیفه در روسیه، خواه بعلت عقب‌ماندگی کشور ما و خو اه بر اثر ویرانی فوق‌العاده آن در جنگ هفتسالهٔ امپریالیستی و داخلی، بسیار دشوار است. ولی صرفنظر از یک چنین خصوصیتی هم وظیفهٔ مزبور در شمار آن دشوارترین وظایف ساختمان سوسیالیستی است که در برابر همهٔ کشورهای سرمایه‌داری، شاید به استثنای فقط یک کشور — کشور انگلستان قرار خواهد گرفت. معهذا در مورد انگلستان هم نباید این نکته‌را فراموش کرد که اگر در آن کشور طبقهٔ کشاورزان اجاره‌دار خرده‌پا بسیار کم‌عده است، در عوض، به علت بردگی واقعی صدها ملیون از افراد مستعمرات «متعلق» به انگلستان، نسبت کسانیکه بشیوهٔ خرده‌بورژوایی زندگی می‌کنند در بین کارگران و کارسندان فوق‌العاده زیاد است.

به این جهت از نقطهٔ نظر تکامل انقلاب جهانی پرولتری که پروسهٔ تکاملی واحدی است، اهمیت دورانی که روسیه آنرا می‌گذراند در این است که سیاست پرولتاریا که زمام حکومت کشور را بدست خود گرفته‌است، نسبت به تودهٔ خرده‌بورژوازی از لحاظ عملی مورد آزمایش و تحقیق قرار گیرد.

۵ ــ اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه

شالودهٔ مناسبات متقابل راستین پرولتاریا و دهقانان در روسیه شوروی طی دوران سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۱ یعنی هنگامی ریخته شده است که تهاجم سرمایه‌داران و ملاکان که هم از طرف تمامی بورژوازی جهانی و هم از جانب همهٔ احزاب هوادار دمکراسی خرده‌بورژوایی (اس‌ارها

و منشویک‌ها) (٤) پشتیبانی می‌شدند موجب پیدایش و تحکیم و تشکل اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در راه برقراری حکومت شوروی گردید. جنگ داخلی حادترین شکل مبارزهٔ طبقاتی است و این مبارزه هر قدر حادتر باشد، بهمان نسبت هم تمام اوهام و خرافات خرده‌بورژوایی با سرعت بیشتری در آتش آن می‌سوزد و بهمان نسبت خود تجربهٔ عملی آشکارتر این نکته را حتی به عقب‌مانده‌ترین قشرهای دهقانان نشان می‌دهد که فقط دیکتاتوری پرولتاریا قادر به نجات آنان است و اس‌ارها و منشویک‌ها عملاً فقط خدمتگذار آستان ملاکان و سرمایه‌داران هستند.

ولی اگر این اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان نخستین شکل اتحاد استوار آنان شد و نمی‌توانست نباشد ــ باید گفت که این اتحاد بدون اتحاد اقتصادی معین میان طبقات نامبرده، حتی چند هفته هم نمی‌توانست پا برجا بماند. دهقان از دولت کارگری تمام زمینها را دریافت می‌داشت و این دولت در مقابل ملاک و کولاک (آ ــ ٤) از وی دفاع می‌کرد؛ کارگران بعنوان وام تا احیای صنایع بزرگ، از دهقانان خواربار دریافت می‌داشتند.

٦ ــ انتقال بمناسبات متقابل صحیح اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان

اتحاد دهقانان خرده‌پا و پرولتاریا از نقطهٔ نظر سوسیالیستی فقط در صورتی می‌تواند کاملاً صحیح و استوار باشد که وسایل حمل و نقل و صنایع بزرگ کاملاً احیاشده به پرولتاریا امکان دهد در مقابل دریافت خواربار از دهقانان، کلیهٔ فرآورده‌هایی را که مورد نیاز آنهاست و برای بهبود اقتصادیاتشان ضرورت دارد در اختیار آنان بگذارد. با وجود ویرانی عظیم کشور نیل فوری به این هدف بهیچوجه ممکن نبود. سیستم جمع‌آوری و ضبط مازاد محصولات کشاورزی برای کشوری

با تشکل غیرکافی، عملی‌ترین اقدام بود تا بتوان در جنگ بی‌نهایت دشوار برضد ملاکان ایستادگی نمود. قحطی و بی‌علیقی سال ۱۹۲۰ فقر و احتیاج دهقانان را که بدون آنهم شدید بود، خیلی شدت داد و انتقال بیدرنگ به اخذ مالیات جنسی را مسلماً ضروری ساخت.

مالیات جنسی معتدل فوراً موجب بهبود فراوان وضع دهقانان می‌گردد و در عین حال آنها را به توسعهٔ کشتزارها و به بهبود زراعت علاقمند می‌سازد.

مالیات جنسی انتقالی است از شیوهٔ ضبط کلیه مازاد غله دهقان به شیوهٔ سوسیالیستی صحیح مبادله محصول بین صنعت و زراعت.

۷ ــ اهمیت و شرایط مجاز نمودن سرمایه‌داری و امتیازها از طرف حکومت شوروی

طبیعی است که مالیات جنسی معنایش این است که دهقان آزادانه می‌تواند مازاد محصولی را که پس از تأدیه مالیات برایش باقی می‌ماند در اختیار خود داشته باشد. در آن حدودیکه دولت نمی‌تواند در عوض تمام این مازاد، محصولاتی از کارخانه سوسیالیستی در اختیار دهقان بگذارد، آزادی دادوستد مازادها مسلماً معنایش آزادی توسعهٔ سرمایه‌داری است.

ولی این امر در حدود مقرر، مادامیکه حمل و نقل و صنایع بزرگ در دست پرولتاریاست، بهیچوجه برای سوسیالیسم وحشتناک نیست. برعکس توسعهٔ سرمایه‌داری تحت کنترل دولت پرولتری و تنظیم آن توسط این دولت (یعنی سرمایه‌داری «دولتی» با <u>این</u> مفهوم کلمه) در یک کشور خرده‌دهقانی فوق‌لعاده ویران و عقب‌مانده مقرون بصرفه و ضروری است (بدیهی است که فقط تا حد معینی)، چونکه این امر

موجب تسریع در روند اعتلای فوری زراعت دهقانی میگردد. این نکته از اینهم بیشتر در مورد امتیازها صدق می کند: دولت کارگری بدون هیچگونه فسخ ملی کردن، برخی از کان‌ها، جنگلها و معادن نفت و غیره را بسرمایه‌داران خارجی اجاره می‌دهد، تا از آنها مقداری تجهیزات فنی و ماشین‌های اضافی که بما امکان می‌دهد پروسه‌ٔ احیای صنایع بزرگ شوروی را تسریع نمائیم، دریافت کند.

بدون شک، دادن حصه‌ای از فرآورده‌های گرانبها بصاحبان امتیازها باجی است که دولت کارگری به بورژوازی جهانی می‌دهد؛ ما بدون کوچکترین کتمان این نکته باید بروشنی درک نمائیم که صرفه ما در این است که این باج را بدهیم تا در احیای صنایع بزرگ کشور و در بهبود جدی وضع کارگران و دهقانان تسریع شود.

۸ ــ موفقیت‌های سیاست ما در رشتهٔ تأمین خواربار

سیاست روسیهٔ شوروی در رشتهٔ تأمین خواربار طی سالهای ۱۹۱۷ ــ ۱۹۲۱، بدون شک سیاستی بسیار خشن و ناقص بود و موجب سوءاستفاده‌های بسیار گردید و بهنگام اجرای آن یکسلسله اشتباهاتی روی داد. ولی در آن شرایط، این سیاست رویهمرفته یگانه سیاست امکان‌پذیر بود. و این سیاست وظیفهٔ تاریخی خود را انجام داد: دیکتاتوری پرولتاریا را در یک کشور ویران و عقب‌مانده نجات بخشید. حقیقت مسلم این است که سیاست مزبور تدریجاً راه کمال می‌پیمود. در نخستین سالی که قدرت کامل را در دست داشتیم (اول اوت ۱۹۱۸ ــ اول اوت ۱۹۱۹) کشور ۱۱۰ ملیون پوط غله، در سال دوم ۲۲۰ ملیون و در سال سوم بیش از ۲۸۵ ملیون پوط غله جمع‌آوری کرد. اکنون که ما تجربه عملی اندوخته‌ایم این وظیفه را در برابر خود قرار می‌دهیم که ۴۰۰ ملیون پوط غله جمع‌آوری کنیم (میزان مالیات جنسی برابر ۲۴۰

سلیون پوط) و امیدواریم این وظیفه را انجام دهیم. دولت کارگری فقط در صورتیکه واقعاً ذخیره کافی خواربار داشته باشد، قادر است از لحاظ اقتصادی روی پای خود محکم بایستد و شرایط احیای صنایع بزرگ را گرچه به آهستگی ولی بلاانحراف تأمین نماید و یک سیستم مالی صحیح بوجود آورد.

۹ ـ بنیاد مادی سوسیالیسم و برنامهٔ الکتریفیکاسیون روسیه

یگانه بنیاد مادی سوسیالیسم صنایع بزرگ ماشینی می‌تواند باشد که قادر است زراعت را نیز دگرگون ساخته و تجدید سازمان بدهد. ولی به این حکم کلی نباید بسنده و اکتفا کرد. باید آنرا مشخص ساخت. صنایع بزرگ متناسب با سطح تکنیک نوین که قادر به دگرگون ساختن و تجدید سازمان زراعت باشد عبارتست از الکتریفیکاسیون سراسر کشور. ما می‌بایست کار علمی مربوط به تنظیم برنامهٔ چنین الکتریفیکاسیون جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه را انجام می‌دادیم و آنرا انجام داده‌ایم. این کار با شرکت بیش از ۲۰۰ تن از بهترین کارکنان علمی و مهندسین و آگرونوم‌های روسیه بپایان رسیده و بصورت کتاب قطور چاپ شده و بطور کلی در هشتمین کنگره کشوری شوراهای روسیه در دسامبر سال ۱۹۲۰ بتصویب رسیده است. حالا دیگر موجبات تشکیل کنگره کشوری الکتروتکنیسین‌های روسیه فراهم آمده که در ماه اوت ۱۹۲۱ برپا خواهد شد و این کار را مورد بررسی مفصل قرار خواهد داد و آنوقت بتصویب نهایی دولت خواهد رسید (۵). برای انجام کارهای مربوط به نوبت اول الکتریفیکاسیون، دهسال در نظر گرفته شده است که مستلزم قریب ۳۷۰ میلیون روز کار است.

اگر در سال ۱۹۱۸ تعداد نیروگاههای جدیدالتأسیس در کشور ما ـ ۸ (با قدرت ۴۷۵۷ کیلووات) بود، در سال ۱۹۱۹ تعداد آنها به

۳٦ نیروگاه (با قدرت ۱٦٤۸ کیلوات) و در سال ۱۹۲۰ به ۱۰۰ نیروگاه (با قدرت ۸٦۹۹ کیلوات) رسید.

این آغاز هر قدر هم برای کشور پهناور ما ناچیز باشد، بهر حال شالوده کار ریخته شده، کارها براه افتاده و روزبروز بهتر پیش می‌رود. دهقان روس پس از جنگ امپریالیستی، پس از آشنایی یک ملیون اسیر در آلمان با تکنیک پیشرو معاصر، پس از تجربه و آزمون شاق ولی توانبخش جنگ داخلی سه‌ساله، دیگر آن دهقان عهد کهن نیست و هر ماهی که می گذرد با روشنی و وضوح بیشتری می‌بیند که تنها رهبری پرولتاریاست که می‌تواند توده زارعین خرده‌پا را از قید بردگی سرمایه رها سازد و بسوسیالیسم برساند.

۱۰ ــ نقش «دمکراسی خالص»، انترناسیونالهای دوم و دو و نیم، اس‌ارها و منشویکها بعنوان متحدین سرمایه

دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای قطع مبارزهٔ طبقاتی نبوده بلکه در حکم ادامه این مبارزه بشکل نوین و با وسایل نوین است. مادامیکه طبقات باقی هستند و مادامیکه بورژوازی سرنگون‌شده در یک کشور حملات خود را علیه سوسیالیسم در مقیاس بین‌المللی ده برابر می کند، این دیکتاتوری ضروری است. طبقهٔ زارعین خرده‌پا نمی‌تواند در دوران انتقال یکسلسله تزلزلاتی از خود نشان ندهد. دشواریهای وضع انتقال و نفوذ بورژوازی ناگزیر گاهگاهی موجب بروز تزلزلاتی در روحیات این توده میگردد. پرولتاریا که بر اثر فروپاشیدگی پایهٔ زندگیش یعنی صنایع ماشینی بزرگ، ضعیف شده و تا اندازه‌ای جنبه طبقاتی خود را از دست داده است، وظیفهٔ تاریخی بس دشوار و بسیار خطیری بر عهده دارد که عبارتست از مقاومت در برابر این تزلزلات و انجام کامل مأموریت خود برای رهایی کار از زیر یوغ سرمایه.

مظهر سیاسی تزلزلات خرده‌بورژوازی — سیاست احزاب دمکرات خرده‌بورژوایی یعنی احزاب انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم است که حزب اس‌ارها («سوسیالیست-رولوسیونرها») و حزب منشویک‌ها نمونه روسی آنها هستند. این احزاب که اکنون در خارجه از خود دارای ستادهای کل و روزنامه‌ها هستند، عملاً با تمام ضدانقلاب بورژوایی ائتلاف دارند و با اخلاص کامل به خدمت وی کمر بسته‌اند.

پیشوایان عاقل بورژوازی بزرگ روس و در رأس آنان میلیوکف — پیشوای حزب «کادت‌ها» («دمکرات‌های مشروطه‌خواه») (۶) بنحوی کاملاً روشن، دقیق و صریح این نقش دمکراسی خرده‌بورژوایی یعنی اس‌ارها و منشویک‌ها را ارزیابی نموده‌اند. میلیوکف در مورد شورش کرونشتادت (۷) که منشویک‌ها، اس‌ارها و افراد گارد سفید نیروهای خود را در آن متحد ساخته بودند، از شعار «شوراها بدون بلشویکها» جانبداری کرد («پراودا»، شماره ۶۴، سال ۱۹۲۱، نقل از روزنامه «آخرین اخبار» چاپ پاریس (۸)). میلیوکف ضمن بسط این فکر نوشت: «زهی منزلت و افتخار» بر اس‌ارها و منشویک‌ها چونکه وظیفه نخستین نقل و انتقال حکومت از دست بلشویک‌ها بدوش آنهاست. میلیوکف پیشوای بورژوازی بزرگ درسهای همهٔ انقلاب‌ها را حاکی از اینکه دمکراسی خرده‌بورژوایی قادر به نگهداری حکومت نیست و همواره فقط پرده ساتری است برای دیکتاتوری بورژوازی و فقط پله‌ای است برای رسیدن بورژوازی بقدرت مطلقه، بدرستی در نظر می‌گیرد.

انقلاب پرولتری در روسیه برای چندمین بار این تجربهٔ سالهای ۱۷۸۹ — ۱۷۹۴، ۱۸۴۸ — ۱۸۴۹ را تأیید می‌کند و مؤید این سخنان فریدریش انگلس است که در تاریخ ۱۱ دسامبر سال ۱۸۸۴ در نامهٔ خود به ببل می‌نویسد:

«... دمکراسی خالص... در لحظهٔ انقلاب برای مدتی کوتاه اهمیت موقت کسب می‌کند... و نقش آخرین لنگر نجات کلیه اقتصاد بورژوایی و حتی فئودالی را ایفاء می‌نماید... عیناً همین طور از مارس تا سپتامبر سال ۱۸۴۸ تمام خیل فئودال-بوروکرات‌ها از لیبرال‌ها پشتیبانی می‌کردند تا بدین وسیله توده‌های انقلابی را در حال اطاعت

درفشانی است! تضعیف در اینجا در چنین قرینه‌ای، ضرورت کسب همانا اکثریت طبقهٔ کارگر «برای اصول کمونیسم» مافوق حماقت است. برای بدست آوردن زمام حکومت، در شرایط معینی (از جمله در شرایط بدست آمدن اکثریت طبقهٔ کارگر برای اصول کمونیسم) باید ضربه‌را در جای قاطع در اکثر بخش های قاطع اجتماعی طبقهٔ کارگر وارد آورد.

تغییر، verballhornen این حقیقت بنحوی که در بخش اول وظایف عمومی انترناسیونال کمونیستی دربارهٔ جلب طبقهٔ کارگر برای اصول کمونیسم نوشته شده است حکم مربوط به ضرورت کسب اکثریت طبقهٔ کارگر را تضعیف می کند، — نمونهٔ کلاسیک بیفکری بلا کون و تالهیمر (ظاهر متین و موقر دارد، عزرائیل جانش بگیرد، و در عمل چنانست که باید باشلاق تکه‌پاره‌اش کرد) و... تسلیم‌پذیری عجولانه رادک است.

تزهای رادک فوق‌العاده مفصل و دراز و بدون استخوان‌بندی و فاقد مادهٔ مرکزی سیاسی بودند. و رادک آنها را بیش از پیش مفصل‌تر ساخت و بکلی خراب کرد.

چه باید کرد؟ نمیدانم. خیلی غفلت و کوتاهی شده و وقت و کار تلف گردیده است.

اگر نمیخواهید که آشکارا در کنگره به مشاجره بپردازید، آنوقت پیشنهاد می کنم:

۱) همین امروز تزهای تالهیمر و ب. کون را بعنوان تزهای اساساً نادرست با رأیگیری دقیق رد کنید (چونکه بوخارین می گوید که شما باید امروز نه دیرتر، مسئله اساسی را حل کنید. بهتر است به تعویق افتد). یادداشت کنید. هر آینه اگر این کار را نکنید و تن به گذشت و اغماض بدهید تمام کار را خراب خواهید کرد.

۲) نخستین طرح رادک نه آنرا که با وارد کردن اصلاحاتی «بهتر شده است» اساس قرار دهید. نمونه‌ای از آنها را ذکر کرده‌ام.

۳) بیک یا سه نفر مأمورت دهید این متن را مختصر و اصلاح کنند بطوریکه(اگر ممکن است) دیگر بدون استخوان‌بندی نباشد و این نکات را

بعنوان مطالب عمده و مهم بطور روشن و دقیق و صریح، بعنوان ایده‌های سرکزی واقعاً مطرح سازد: احزاب کمونیست در هیچ‌جا اکثریت (طبقهٔ کارگر) را نه تنها برای رهبری سازمانی بلکه همچنین برای اصول کمونیسم هنوز بدست نیاورده‌اند. و این پایه و اساس همه‌چیز است. «تضعیف» این پایه و اساس یگانه تاکتیک معقول – سفاهت تبهکارانه است.

از اینجا چنین نتیجه‌گیری می‌شود: انفجارهای انقلابی خیلی زود امکان‌پذیر است، با وجود این در شرایط وجود ماده محترقه در اروپا احتمال دارد – در مورد استثنایی پیروزی آسان طبقهٔ کارگر بدست آید. ولی حالا قرار دادن تاکتیک انترناسیونال کمونیستی روی این احتمال سفاهت است؛ نوشتن و فکر کردن در این باره که گویا دوران تبلیغات سرآمده، دوران عمل فرا رسیده است، احمقانه و زیان‌بخش است.

تاکتیک انترناسیونال کمونیستی را باید بر این پایه برقرار ساخت: بلاانحراف و بطور منظم و سیستماتیک اکثریت طبقهٔ کارگر را در درجهٔ اول در داخل اتحادیه‌های قدیم بدست آور. آنوقت در هر چرخش حوادث حتماً پیروز خواهیم شد. و اما برای مدت کوتاه در شرایط چرخش بسیار مساعد حوادث احمق هم «پیروز می‌شود».

پس، تاکتیک «نامه سرگشاده» در همه‌جا حتمی است. این نکته را باید صریح و دقیق و آشکار گفت، چونکه تزلزلات در مورد «نامهٔ سرگشاده» فوق‌العاده زیان‌بخش و فوق‌العاده ننگ‌آور و فوق‌العاده شایع است (۱۲). باید اذعان کرد. هر کسی را که این حتمیت تاکتیک «نامهٔ سرگشاده» را دیرتر از یکماه پس از کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی نفهمیده است از انترناسیونال کمونیستی اخراج نمود. من اشتباه خود را آشکار می‌بینم که برله قبول Kommunistische Arbeiter Partei Deutschlands –(حزب کمونیست کارگری آلمان) رأی دادم، باید هرچه زودتر و کاملتر آن اشتباه را رفع نمود (۱۳).

بجای خیالات بیهوده و افکار پریشان مانند رادک بهتر است تمام متن «نامهٔ سرگشاده» را به آلمانی ترجمه کرد – تمام متن و اهمیت و مفهوم آنرا بعنوان نمونه هضم نمود.

بنظر من قطعنامه عمومی دربارهٔ تاکتیک باید بهمین محدود گردد.
تنها آنوقت آهنگ کار داده خواهد شد و فکر اصلی روشن خواهد بود و جای ابهام باقی نخواهد ماند و امکان نخواهد بود که هر طور بخواهی بفهمی (مانند طرح رادک).

آنوقت طرح اولیه رادک چهار بار نه کمتر کوتاه خواهد شد.
وقت آنست که باید از نوشتن و تصویب جزوه‌ها بجای تزها دست برداشت. حتی اگر اختلاف نظری میان همهٔ ما‌ها نباشد اشتباهاتی در این سیستم ناگزیر و حتمی است. و اگر بدون استخوان‌بندی و مورد اختلاف باشد، اشتباهات بزرگ مرتکب خواهیم شد و همهٔ کار را خراب خواهیم کرد.

و بعد، اگر خیلی اشتیاق دارید می‌توان متممی اضافه کرد: بر پایهٔ چنین تاکتیکی، از جمله بعنوان نمونه و مثال نه بعنوان اصل، همانا بعنوان نمونه و مثال فلان و فلان را اضافه می‌کنیم.

و اما بعد.

عمومیت دادن سراتی و لوی در یک «اپورتونیسم» حماقت است. سراتی مقصر است؛ چه تقصیری دارد؟ باید دقیق و روشن گفت، در مسئله ایتالیا نه در مسئله تاکتیک عمومی. تقصیرش آنست که از کمونیستها جدا شده و رفرمیست‌ها، توراتی و شرکاء را اخراج نکرده است. رفقای ایتالیایی مادامیکه این کار را نکنید در بیرون انترناسیونال کمونیستی خواهید ماند. اخراج‌تان می‌کنیم (۱٤).

جدی‌ترین توصیهٔ ما به کمونیستهای ایتالیایی و جدی‌ترین خواست‌ما از آنها اینست که تا زمانی که نتوانسته‌اید پیگیرانه و صبورانه و ماهرانه اکثریت کارگران پیروی سراتی را متقاعد ساخته و بخود جلب نمائید منم‌منم و چپگرابازی نکنید. «Fall Levi» * در تاکتیک عمومی نیست بلکه در ارزیابی Märzaktion * *

* «پیش‌آمد لوی». ه. ت.
* * تظاهرات ماه مارس. ه. ت.

در مسئله آلمان (۱۵). براندر می‌گوید: تاکتیک دفاع بود. دولت تحریک می‌کرد.

فرض کنیم که این سخن درست و حقیقت چنین است.

چه نتیجه‌ای از آن می‌توان گرفت؟

۱) همهٔ داد و فریادها دربارهٔ تعرض اشتباه و حماقت بوده و از این فریادها زیاد داشتیم.

۲) تاکتیک دعوت به اعتصاب همگانی اشتباه بود چونکه به تحریک دولت صورت می‌گرفت که می‌خواست دژ کوچک کمونیسم را (آن بخش مرکز که اکثریت با کمونیستها بود) بمبارزه بکشاند.

۳) از این اشتباهات در آینده باید اجتناب نمود، چونکه آلمان پس از کشتار ۲۰۰۰۰ کارگر در جنگ داخلی با مانورهای ماهرانهٔ راستگرایان، وضع ویژه‌ای دارد.

۴) دفاع صدها هزار کارگر را «شورش» و علی‌الخصوص «شورش باکونینی» نامیدن (براندلر می‌گوید یک ملیون. آیا دروغ نمی‌گوید؟ مبالغه نمی‌کند؟ چرا دربارهٔ استانها و شهرها اطلاعاتی در دست نیست؟؟؟) بدتر از اشتباه هست، انضباط انقلابی نقض شده است. چونکه لوی به این نکته اضافه کرد و گفت: حتی آنچنان نقض‌هایی بودند (دقیقاً با احتیاط فوق‌العاده به آنها اشاره شود) بجا مجازات شد و حقش هم همین بود که اخراج گردید.

باید مدتی برای اخراج معین کرد اقلاً شش ماه و بعداً به او اجازه داد دوباره تقاضای عضویت در حزب را بکند، انترناسیونال کمونیستی توصیه می‌کند که او را بپذیرند اگر چنانکه در این مدت وفاداری از خود نشان دهد.

من تا کنون چیزی جز جزوهٔ براندلر نخوانده‌ام و این نامه را فقط بر پایهٔ جزوهٔ لوی و براندر می‌نویسم. براندلر یک چیز را ثابت کرد اگر چنانکه ثابت کرده باشد: Märzaktion «شورش باکونینی» نبوده [برای چنین دروغی می‌بایستی لوی را اخراج کرد] بلکه دفاع قهرمانانه صدها هزار کارگر انقلابی بود؛ اما این دفاع هر قدر هم قهرمانانه بوده در آینده نباید به تحریک دولت، دولتی که از ژانویه

سال ۱۹۱۹ بیست هزار کارگر را کشته تا زمانی که اکثریت در سراسر کشور نه در بخش کوچکی از کمونیستها طرفداری کنند بچنین پیکاری دست زد.

((وقایع روزهای ژوئیه سال ۱۹۱۷ (آ— ۱۵) شورشی باکونینی نبوده است. بعلت چنین ارزیابی ما از حزب اخراج می‌کردیم. وقایع روزهای ژوئیه تعرض قهرمانانه بود و ما چنین نتیجه‌گیری کردیم: تعرض قهرمانانهٔ آینده را قبل از موقع انجام نخواهیم داد. پذیرا شدن قبل از موقع پیکار عمومی — ماهیت Märzaktion را تشکیل می‌دهد. نه شورش بلکه اشتباه است که با دفاع قهرمانانه صدها هزار نفر تخفیف یافته است.))

دربارهٔ اشمرال مگر نمی‌توان اقلاً دو — سه سند بدست آورد؟ بد نیست اگر اقلاً دو سند (۲ — ٤ صفحه‌ای) دربارهٔ هر کشور برای کمینترن چاپ بکنیم.

چه حقایقی دربارهٔ اشمرال هست؟ دربارهٔ اشتراسر؟

یکی از عمده‌ترین نکات فراموش نشود: حتماً همهٔ مطالب مربوط به «حزب انتظار»، مربوط به نکوهش آنرا از تزهای اول رادک حذف نمود. همه حذف شود (۱٦).

دربارهٔ بلغارستان، صربستان (یوگسلاوی؟) و چکسلواکی مسئله بطور مشخص، مخصوصاً صریح و دقیق دربارهٔ این کشورها مطرح گردد.

اگر ما در این باره توافق نداریم پیشنهاد می‌کنم که جلسهٔ پولیت‌بورو تشکیل شود.

لنین ۱۹۲۱/٦/۱۰

برای نخستین بار در سال ۱۹٦۵ در چاپ ۵، مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۵۲ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۵۲، ص ۲٦۵ — ۲٦۹ ترجمه و چاپ شده است

۳

سخنرانی در دفاع از تاکتیک انترناسیونال کمونیستی اول ژوئیه

رفقا! بسیار متأسفم که باید به دفاع از خود بسنده کنم. (خنده حضار.) میگویم بسیار متأسفم، چونکه پس از آشنایی با سخنرانی رفیق تراچینی و با اصلاحات وارده توسط سه هیئت نمایندگی خیلی دلم می‌خواست بتعرض بپردازم، زیرا علیه نظریاتی که تراچینی و این سه هیئت نمایندگی از آنها دفاع می‌کردند اگر راستش را بخواهید باید به تعرض پرداخت (۱۷). اگر کنگره به تعرض قطعی علیه این گونه اشتباهات، علیه چنین حماقت‌های «چپگرایانه» نپردازد، آنوقت تمامی جنبش محکوم بنابودی است. این عقیدهٔ راسخ من است. اما ما — مارکسیست‌های سازمان‌یافته و باانضباط هستیم و نمی‌توانیم به ایراد نطق‌هایی علیه برخی رفقا اکتفاء کنیم. این جملات چپگرایانه ما روس‌ها را تا حد تهوع‌آور بیزار کرده است. ما افراد سازمان هستیم و ضمن تنظیم برنامه‌هایمان باید از راه سازمانی برویم و سعی کنیم خط سیر راستین پیدا کنیم. البته بر کسی پوشیده نیست که تزهای ما جنبهٔ سازش و مصالحه دارند. اما چرا اینطور هم نباشد؟ میان کمونیستها که سومین کنگره را تشکیل داده‌اند و اصول اساسی را تنظیم نموده‌اند، — سازش و مصالحه در شرایط معینی ضرورت دارد. تزهای ما که هیئت نمایندگی روس پیشنهاد کرده است بدقیق‌ترین وجهی بررسی و تهیه گردیده و نتیجه تفکرات طولانی و مشاوره‌ها با هیئت‌های نمایندگی

مختلف است. این تزها هدفشان تعیین خط اساسی انترناسیونال کمونیستی است و مخصوصاً حالا پس از آنکه ما نه فقط ظاهراً سنتریست های کنونی را نکوهش کردیم بلکه از حزب اخراجشان نمودیم، ضرورت دارند. این حقیقت است و من باید از این تزها دفاع کنم. و حالا وقتی تراچینی می‌آید که می‌گوید که ما باید بمبارزه علیه سنتریست‌ها ادامه دهیم و بعداً تعریف می‌کند که چگونه می‌خواهند این مبارزه را انجام دهند، و من می‌گویم که اگر این اصلاحات باید بمعنای خطمشی و جریان معینی باشد، باید بی‌امان علیه این جریان مبارزه کرد چونکه در غیر اینصورت کمونیسم نیست و انترناسیونال کمونیستی هم نیست. مایهٔ تعجب است که حزب کمونیست کارگری آلمان زیر این اصلاحات را امضاء نکرده است. (خنده حضار.) آخر ببینید که تراچینی از چه دفاع می‌کند و این اصلاحات حاکی از چیست. اصلاحات چنین آغاز می‌شود: «در صفحهٔ اول، ستون اول و سطر ۱۹ باید کلمهٔ «اکثریت» را قلم زد» اکثریت را! این کلمه فوق‌العاده خطرناک است! (خندهٔ حضار.) اما بعد: بجای کلمات «احکام اصولی» باید نوشت «هدفها». احکام اصولی و هدفها دو چیز مختلفند: آخر آنارشیست‌ها هم در هدفها با ما موافق خواهند بود، چونکه آنها هم طرفدار محو استثمار و تفاوتهای طبقاتی هستند.

من در زندگی خود با تعداد کمی از آنارشیست‌ها ملاقات کرده و صحبت نموده‌ام، ولی در هر حال بقدر کافی از آنان دیده‌ام. گاهی موفق شده‌ام دربارهٔ هدفها با آنها کنار بیایم ولی دربارهٔ اصول هرگز نتوانسته‌ام کنار بیایم. اصول — هدف نیست، برنامه نیست، تاکتیک و تئوری هم نیست. تاکتیک و تئوری — اصول نیستند. وجه تمایز ما با آنارشیست‌ها از لحاظ اصول چیست؟ اصول کمونیسم، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و کاربرد شیوهٔ اجبار دولتی در دوران انتقال است. اصول کمونیسم چنین است ولی این هدف آن نیست. رفقایی که چنین پیشنهادی را کرده‌اند، مرتکب اشتباه شده‌اند.

ثانیاً، در آنجا گفته شده است: «باید کلمهٔ «اکثریت» را حذف نمود». همه را بخوانید:

«کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی در شرایطی که اوضاع عینی در یکسلسله از کشورها از لحاظ انقلابی شدت یافته و تعدادی احزاب کثیرالعدهٔ کمونیستی تشکیل شده و ضمناً در هیچ جا رهبری واقعی اکثریت طبقهٔ کارگر را در مبارزه واقعاً انقلابی آنها بدست نگرفته‌اند به تجدید نظر در مسائل تاکتیک می‌پردازد».

و حالا می‌خواهند کلمهٔ «اکثریت» را حذف کنند. اگر ما نمی‌توانیم دربارهٔ چنین چیزهای ساده توافق حاصل کنیم، آنوقت نمی‌فهمم چگونه می‌توانیم با هم کار کنیم و پرولتاریا را به پیروزی برسانیم. پس نباید تعجب کرد که نمی‌توانیم در مسئله مربوط به اصول هم بتوافق برسیم. حزبی را بمن نشان بدهید که اکثریت طبقهٔ کارگر را فرا گرفته باشد. تراچینی حتی فکر نکرده است که مثالی بزند. راستی چنین مثال و نمونه‌ای وجود ندارد.

پس: بجای کلمهٔ «اصول» کلمهٔ «هدف‌ها» گذاشته شود و کلمهٔ «اکثریت» حذف گردد. بسیار متشکرم! ما به این کار تن در نمی‌دهیم. حتی حزب آلمان که یکی از بهترین احزاب است، اکثریت طبقهٔ کارگر را فرا نمی‌گیرد. این — یک حقیقت است. ما که رو در روی سخت‌ترین مبارزه ایستاده‌ایم از گفتن این حقیقت باک نداریم، ولی اینجا سه هیئت نمایندگی هستند که می‌خواهند از ناراستی آغاز کنند، چونکه اگر کنگره کلمهٔ «اکثریت» را خط بزند با این عمل نشان می‌دهد که طالب ناراستی است. و این نکته‌ای است کاملاً روشن.

بعد، چنین اصلاحی شده‌است: «در صفحهٔ چهارم، ستون اول و سطر دهم کلمات «نامهٔ سرگشاده» و غیره را «باید قلم زد»». امروز نطقی شنیدم و در آن همین فکر را یافتم. ولی در آن این فکر کاملاً طبیعی بود. این نطق رفیق همپل — عضو حزب کمونیست کارگری آلمان بود. او گفت: ««نامهٔ سرگشاده» اقدام اپورتونیسم بود». با کمال تأسف و شرمساری عمیق باید بگویم که چنین نظریاتی را بطور خصوصی شنیده‌ام. ولی وقتی در کنگره پس از آنهمه بحث‌های طولانی «نامهٔ سرگشاده» اپورتونیستی نامیده می‌شود، — مایه خجلت و رسوایی

است! حالا رفیق تراچینی پا بمیدان می‌گذارد و بنام سه هیئت نمایندگی می‌خواهد کلمات «نامهٔ سرگشاده» را خط بزند. آنوقت مبارزه علیه حزب کمونیست کارگری آلمان چه لزومی دارد؟ «نامهٔ سرگشاده» اقدام سیاسی عالی و کاملی است. در تزهای ما چنین گفته شده است. و ما باید حتماً از آن دفاع کنیم. «نامهٔ سرگشاده» بعنوان نخستین اقدام شیوهٔ عملی جلب اکثریت طبقهٔ کارگر یک اقدام عالی است. آن کسی که نمی‌فهمد در اروپا — که تقریباً همهٔ پرولتاریا در آنجا متشکل شده است — ما باید اکثریت طبقهٔ کارگر را بدست بیاوریم، برای جنبش کمونیستی از دست رفته است، و اگر طی دوران سه ساله انقلاب کبیر این نکته را هنوز یاد نگرفته، هرگز هیچ‌چی یاد نخواهد گرفت.

تراچینی می‌گوید ما در روسیه با وجود اینکه حزب خیلی کوچک بود، پیروز شدیم. او ناراضی است که دربارهٔ چکسلواکی همان چیزی گفته شده است که در تزها گفته می‌شود. در اینجا ۲۷ حک و اصلاح هست و اگر میخواستم آنرا مورد انتقاد قرار دهم لازم می‌آمد که همانند برخی از سخنرانان حداقل سه ساعت صحبت کنم... اینجا گفته شد که در چکسلواکی حزب کمونیست از ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار عضو دارد و باید اکثریت را جلب نمود و نیروی غلبه‌ناپذیری بوجود آورد و بجلب توده‌های جدید کارگری ادامه داد. تراچینی حالا دیگر برای تعرض حاضر است و می‌گوید: اگر در حزب ۴۰۰ هزار کارگر عضویت دارند به بیش از آن چه حاجتی داریم؟ قلم بزنید! (خنده حضار.) او از کلمهٔ «توده‌ها» بیمناک است و می‌خواهد آنرا محو کند. رفیق تراچینی از انقلاب روس کم فهمیده است.

ما در روسیه حزب کوچکی بودیم ولی علاوه بر این اکثریت شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان سراسر کشور با ما بود. (صدایی: «درست است!») آیا این وضع در کشور شما هست؟ تقریباً نصف ارتش با ما بود که در آنزمان عده نفرات آن حداقل به ده ملیون می‌رسید. مگر اکثریت ارتش با شماست؟ چنین کشوری را بمن نشان دهید! اگر سه هیئت نمایندگی دیگر با این نظریات رفیق تراچینی موافقت دارد پس آنوقت در انترناسیونال همه کارها روبراه نیست! آنوقت ما باید

بگوییم: «ایست! مبارزهٔ قطعی! در غیر اینصورت انترناسیونال کمونیستی از بین خواهد رفت». (هیجان در سالن.)

بنابه تجربه‌ای که دارم باید بگویم، گرچه روش دفاعی اتخاذ کرده‌ام، (خندهٔ حضار) که هدف سخنرانی من و اصول آن دفاع از قطعنامه و تزهای پیشنهادی هیئت نمایندگی ماست. البته فاضل‌مآبی خواهد بود اگر گفته شود که کلمه‌ای در آن نباید تغییر داده شود. من قطعنامه‌های زیادی خوانده‌ام و خوب می‌دانم که در هر سطر می‌توان اصلاحات بسیار عالی کرد. اما این خرده‌گیری می‌شد. اگر حالا من در هر حال می‌گویم که از لحاظ مفهوم سیاسی حتی کلمه‌ای نباید تغییر یابد علتش آنست که می‌بینم اصلاحات کاملاً جنبهٔ سیاسی معینی دارند و براه زیان‌بخش و خطرناک برای انترناسیونال کمونیستی منتهی می‌شوند. از این رو هم من و هم همه ما، و هیئت نمایندگی روس باید اصرار ورزند که در تزها حتی کلمه‌ای تغییر داده نشود. ما نه تنها عناصر راستگرای حزب‌مان را نکوهش کردیم بلکه آنها را اخراج نمودیم. اما اگر مبارزه علیه راستگرایان بشیوه تراچینی صرفاً برای مبارزه باشد، ما باید بگوئیم: «بس است! والا خطر خیلی جدی می‌شود!».

تراچینی از تئوری مبارزهٔ تعرضی (۱۸) دفاع می‌کرد. در این مورد اصلاحات کذایی فرمولی بطول دو ـ سه صفحه پیشنهاد می‌کنند. احتیاجی بخواندن آنها نداریم و می‌دانیم چه چیزهایی در آنجا نوشته شده است. تراچینی با کمال صراحت و روشنی گفت که مطلب از چه قرار است. او از تئوری تعرض با اشاره به «گرایشهای دینامیک» و به «انتقال از عدم‌فعالیت به فعالیت» دفاع می‌کرد. ما در روسیه بقدر کافی از تجربهٔ سیاسی مبارزه علیه سنتریست‌ها برخورداریم. حتی پانزده سال قبل ما علیه اپورتونیستها و سنتریست‌های روسی و همچنین علیه منشویک‌ها مبارزه کردیم و نه تنها بر منشویکها بلکه بر نیمه‌آنارشیستها هم پیروز شدیم.

اگر این کار را نمی‌کردیم نه تنها سه سال و نیم بلکه حتی سه هفته و نیم هم نمی‌توانستیم زمام حکومت را در دست خود نگهداریم

و نمی‌توانستیم در اینجا کنگره‌های کمونیستی برپا سازیم. «گرایشهای دینامیک»، «انتقال از عدم‌فعالیت به فعالیت» — همهٔ اینها جملاتی است که اس‌ارهای چپ (۱۹) علیه ما بکار می‌بردند. حالا آنها در زندانها بسر می‌برند و در آنجا از «هدفهای کمونیسم» دفاع می‌کنند و دربارهٔ «انتقال از عدم‌فعالیت به فعالیت» فکر می‌کنند. (خندهٔ حضار.) چنین استدلالی که در اصلاحات پیشنهادی می‌شود امکان ندارد چونکه در آنها از مارکسیسم و از تجربهٔ سیاسی و از استدلال اثری نیست. مگر ما در تزهای خود تئوری عمومی تعرض انقلابی را رشد و تکامل داده‌ایم؟ مگر رادک یا کسی دیگر از ماها چنین حماقتی را از خود نشان داده است؟ ما دربارهٔ تئوری تعرض در مورد کشور کاملاً معین و در دورهٔ کاملاً معین صحبت می‌کردیم.

ما می‌توانیم از مبارزهٔ خود علیه منشویکها بمواردی اشاره نماییم که نشان می‌دهند که حتی قبل از نخستین انقلاب افرادی بودند که شک داشتند حزب انقلابی باید به تعرض بپردازد. اگر کسی از سوسیال‌دمکراتها، در آن زمان همهٔ ماها را سوسیال‌دمکرات می‌نامیدند، چنین تردیدی بدل راه می‌داد، با او بمبارزه برمی‌خاستیم و می‌گفتیم که اپورتونیست است و از مارکسیسم و از دیالکتیک حزب انقلابی چیزی نمی‌فهمد. مگر حزب می‌تواند در این باره که بطور کلی تعرض انقلابی جایز است بحث کند؟ ما باید برای پیدا کردن چنین مثالهایی ناچاریم به پانزده سال قبل برگردیم. اگر چنین سنتریست یا سنتریست استتارشده‌ای هست که تئوری تعرض را نفی می‌کند باید فوراً چنین کسانی را اخراج کرد. این مسئله نمی‌تواند مایهٔ بحث و مناقشه باشد. ولی این حقیقت که ما هنوز پس از سه سال سوجودیت انترناسیونال کمونیستی دربارهٔ «گرایش‌های دینامیک»، دربارهٔ «انتقال از عدم‌فعالیت به فعالیت» بحث می‌کنیم، — مایهٔ ننگ و رسوایی است.

در این باره با رفیق رادک که به اتفاق ما این تزها را تهیه کرده است، اختلاف نداریم. شاید چندان درست نبود که در آلمان پس از آنکه تعرض واقعی تدارک دیده نشده بود، از مذاکرات دربارهٔ تئوری تعرض انقلابی شروع شود. در هر حال تظاهرات ماه مارس با وجود اشتباهاتی

در رهبری آن گامی بزرگ به پیش بود. ولی این اشتباهات هیچ اهمیتی ندارند. صدها هزار کارگر قهرمانانه مبارزه می‌کردند. حزب کمونیست کارگری هر قدر هم مردانه با بورژوازی مبارزه کرده باشد، ما باید همان را بگوئیم که رفیق رادک در یکی از مقالات روسی خود دربارهٔ هلس گفته است. اگر کسی حتی آنارشیست قهرمانانه با بورژوازی مبارزه می‌کند، البته که کار بزرگی است، ولی اگر صدها هزار نفر با مفسده‌جوئیهای نفرت‌انگیز سوسیال‌خائنین و بورژوازی مبارزه می‌کنند، گام واقعی به پیش است.

برخورد انتقادی به اشتباهات خود، خیلی مهم است. و ما از آن شروع کردیم. اگر — پس از مبارزه‌ای که صدها هزار نفر در آن شرکت داشتند کسی همانند لوی با این مبارزه مخالفت کند، او را باید اخراج کرد. و این کار انجام شد. ولی ما باید از اینجا درس بگیریم: مگر ما مقدمات تعرض را آماده کردیم؟ (رادک: «ما مقدمات دفاع را هم آماده نکردیم».) راستی، دربارهٔ تعرض صحبت فقط در مقالات روزنامه‌ها بود. در مورد تظاهرات ماه مارس سال ۱۹۲۱ در آلمان این تئوری صدق نمی‌کند، — ما باید به آن اذعان نماییم؛ ولی بطور کلی تئوری تعرض انقلابی ابداً دروغ و ساختگی نیست.

ما در روسیه پیروز شدیم و آنهم با آن آسانی، علتش این است که مقدمات انقلاب را در دوران جنگ امپریالیستی فراهم ساختیم. این نخستین شرط بود. در کشور ما ده ملیون کارگر و دهقان مسلح بودند و شعار ما چنین بود: صلح فوری بهر قیمتی که تمام شود. علت پیروزی ما این بود که وسیعترین توده‌های دهقانی روحیهٔ انقلابی برضد مالکان بزرگ داشتند. سوسیالیست‌رولوسیونرها، طرفداران انترناسیونال‌های دو و دو و نیم در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ حزب بزرگ دهقانی بودند. آنها وسایل انقلابی می‌خواستند ولی مانند قهرمانان واقعی انترناسیونال‌های دوم و دوونیم جسارت کافی نداشتند که انقلابی عمل کنند. در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ ما می‌گفتیم: «از لحاظ تئوری کمافی‌السابق ما با اس‌ارها مبارزه می‌کنیم ولی در عمل ما حاضریم برنامهٔ آنها را بپذیریم، چونکه فقط ما می‌توانیم این برنامه را عملی

سازیم». همانطوریکه گفتیم عمل کردیم. دهقانان که در نوامبر سال ۱۹۱۷ پس از پیروزی ما روحیهٔ مخالفت با ما داشتند و اکثریت سوسیالیست‌رولوسیونرها را به مجلس موسسان (۲۰) فرستاده بودند اگرنه طی چند روز — همانطوریکه من اشتباهاً تصور و پیش‌بینی می‌کردم، در هر حال طی چند هفته، بسوی ما جلب شدند. تفاوت زیاد نبود. کشوری را در اروپا بمن نشان دهید که شما بتوانید طی چند هفته اکثریت دهقانان را بسوی خود جلب نمائید. شاید ایتالیا چنین کشوری باشد؟ (خندهٔ حضار.) اگر می‌گویند که ما با وجود اینکه حزب کوچکی داشتیم پیروز شدیم، با این گفته نشان می‌دهند که انقلاب روسیه را نفهمیده‌اند و ابداً نمی‌فهمند که چگونه باید مقدمات انقلاب را فراهم ساخت.

نخستین اقدام ما ایجاد حزب کمونیست واقعی بود تا بدانیم با کی طرف صحبت هستیم و بکی می‌توانیم اطمینان کامل داشته باشیم. شعار کنگرهٔ اول و دوم چنین بود: «دور و نابود باد سنتریست‌ها!». اگر ما در تمام خطوط و در سراسر جهان سنتریست‌ها و نیمه‌سنتریست‌ها که در روسیه آنها را منشویک می‌نامیم، درهم نشکنیم، نمی‌توانیم حتی الفباء کمونیسم را بفهمیم. نخستین وظیفهٔ ما ایجاد واقعاً حزب انقلابی و قطع رابطه با منشویکها ست. ولی این کار فقط مکتب تهیه است. ما حالا کنگرهٔ سوم را تشکیل می‌دهیم، و رفیق تراچینی کماکان تکرار می‌کند که وظیفهٔ مکتب تهیه آنست که سنتریست‌ها و نیمه‌سنتریست‌ها را باید طرد کرد و تحت تعقیب قرار داد و رسوا ساخت. بسیار متشکرم! ما بقدر کافی به این کار پرداخته‌ایم. ما در کنگرهٔ دوم گفتیم که سنتریست‌ها دشمن ما هستند. ولی آخر باید جلو رفت. پلهٔ دوم عبارت از آن خواهد بود که در حزب متشکل شویم و شیوهٔ تهیه مقدمات انقلاب را یاد بگیریم. در بسیاری کشورها حتی راه بدست گرفتن زمام رهبری را یاد نگرفته‌ایم. ما در روسیه بدان علت پیروز شدیم که نه تنها اکثریت مسلم طبقهٔ کارگر با ما بود (در انتخابات سال ۱۹۱۷ اکثریت قریب به اتفاق کارگران با ما بودند و با منشویک‌ها مخالفت می‌کردند)، بلکه همچنین بدان علت که نصف ارتش بلافاصله پس از

افتادن زمام حکومت بدست ما و نه دهم توده دهقانی طی چند هفته بسوی ما گرویدند؛ ما بدان علت پیروز شدیم که نه برنامهٔ ارضی خود، بلکه برنامهٔ ارضی اس‌اری را پذیرفتیم و عملاً آنرا اجرا نمودیم. پیروزی ما همانا در آن بود که برنامهٔ اس‌اری را اجرا کردیم. به این علت این پیروزی آسان بدست آمد. آیا در کشور شما، در باختر می‌تواند چنین توهماتی باشد؟ خنده‌دار است! رفیق تراچینی، همهٔ شماها که پیشنهاد مربوط به اصلاحات را امضاء کرده‌اید شرایط مشخص اقتصادی را مقایسه کنید! با وجود اینکه اکثریت با سرعت بطرف ما گروید، دشواری‌هایی که پس از پیروزی ما باآنها روبرو بودیم، بسیار بزرگ بود. ما بهر حال راه برای خود باز کردیم چونکه نه فقط هدفهای خود بلکه اصول خود را هم فراموش ننمودیم و وجود کسانی را که دربارهٔ اصول سکوت اختیار کرده و دربارهٔ هدفها، «گرایشهای دینامیک» و «انتقال از عدم‌فعالیت به فعالیت» دم می‌زدند، در حزب خود تحمل نکردیم. شاید ما را متهم کنند که ترجیح می‌دهیم این حضرات را در زندان نگهداریم. در غیراین صورت دیکتاتوری امکان‌پذیر نیست. ما باید مقدمات برقراری دیکتاتوری را فراهم سازیم و این عبارت از مبارزه علیه چنین جملاتی و چنین اصلاحاتی است. (خندهٔ حضار.) در سرتاسر تزهای ما صحبت از توده‌هاست. ولی رفقا باید فهمید که توده یعنی چه. رفقائی که در سمت‌چپ نشسته‌اید، حزب کمونیست کارگری آلمان از این کلمه سوءاستفاده می‌کند. ولی هم رفیق تراچینی و هم همهٔ آن رفقایی که زیر این اصلاحات را امضاء کرده‌اند نمی‌دانند که کلمهٔ «توده» را چگونه باید فهمید.

صحبتم بدرازا کشیده، ولی می‌خواهم فقط چند کلمه دربارهٔ مفهوم «توده» حرف بزنم. مفهوم «توده» — بر حسب تغییر جنبهٔ مبارزه تغییر می‌کند. در آغاز مبارزهٔ چند هزار کارگر واقعاً انقلابی کافی بود که بتوان از توده سخن گفت. اگر حزب بتواند علاوه بر اعضای خود، غیرحزبیها را هم بمبارزه جلب نماید، این دیگر آغاز جلب توده‌هاست. در دوران انقلابهای ما مواردی پیش می‌آمد که چند هزار کارگر نمایندهٔ توده بودند. در تاریخ جنبش ما، در تاریخ مبارزهٔ

پنهان داریم. کسی که از این کار می‌ترسد، انقلابی نیست. برعکس اگر آشکارا بکارگران بگوئیم: «بلی، ما اشتباه کردیم» این بدان معناست که در آینده این اشتباهات تکرار نخواهند شد و ما بهتر می‌توانیم لحظهٔ مناسب را انتخاب نمائیم. اگر چنانکه بهنگام مبارزه اکثریت زحمتکشان طرفدار ما باشد، نه تنها اکثریت کارگران، بلکه اکثریت همهٔ استثمارشوندگان و ستمدیدگان، — آنوقت ما واقعاً پیروز خواهیم شد. (کفزدنهای ممتد و پرشور.)

هشتم ژوئیه سال ۱۹۲۱ تماماً در شمارهٔ ۱۱ «بولتن کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی» چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۴، ص ۲۳ — ۳۳ ترجمه و چاپ شده است

بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر

چهارمین سالگشت ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) فرا میرسد.

هر قدر این روز بزرگ از ما دورتر میشود، اهمیت انقلاب پرولتری روسیه روشنتر میگردد و ما دربارهٔ تجربهٔ عملی مجموع کار خود نیز عمیقتر می‌اندیشیم.

این اهمیت و این تجربه را میتوان با اختصار زیاد و البته بسی غیر کامل و غیر دقیق — بنحو زیرین بیان داشت.

وظیفهٔ مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوا-دمکراتیک بود، یعنی: برانداختن بقایای نظامات قرون وسطایی و زدودن این بقایا تا آخر و تصفیهٔ روسیه از وجود این بربریت، از این ننگ و از این بزرگترین ترمز هر گونه فرهنگ و هرگونه پیشرفتی در کشور ما.

و ما بحق می‌بالیم که این تصفیه را بسی قاطع‌تر و سریعتر و جسورانه‌تر و کامیابانه‌تر، و از نقطهٔ نظر نفوذ در توده‌های خلق و در قشرهای انبوه آن، پردامنه‌تر و عمیقتر از انقلاب کبیر فرانسه که متجاوز از ۱۲۵ سال پیش رویداد، انجام داده‌ایم.

هم آنارشیستها و هم دمکرات‌های خرده‌بورژوا (یعنی منشویک‌ها و اس‌ارها که نمایندگان روسی این تیپ اجتماعی بین‌المللی هستند) بمیزان فوق‌العاده زیادی مطالب درهم برهم دربارهٔ رابطهٔ میان انقلاب بورژوادمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی (یعنی پرولتری) می‌گفتند و میگویند. طی این چهار سال صحت استنباط ما از مارکسیسم در این باره و صحت رعایت تجربهٔ انقلابهای گذشته توسط ما، کاملاً تأیید گردید. ما انقلاب بورژوادمکراتیک را بهتر از هر کس دیگر بفرجام خود رساندیم. ما با آگاهی کامل، استوار و بلاانحراف، بسوی انقلاب

سوسیالیستی پیش میرویم و میدانیم که این انقلاب را دیوار چین از انقلاب بورژوادمکراتیک جدا نمیکند، میدانیم که فقط مبارزه معین خواهد کرد که تا چه حد موفق خواهیم شد (آخرالامر) به پیش برویم و کدام بخش این وظیفهٔ فوق‌العاده عالی را اجرا خواهیم کرد و کدام بخش از پیروزی‌هایمان را برای خود تحکیم خواهیم نمود. آینده این موضوع را نشان خواهد داد. ولی همین حالا میبینیم که در امر دگرگون ساختن سوسیالیستی جامعه — برای کشوری ویران، رنج‌دیده و عقب‌مانده — بمیزان عظیمی کار انجام گرفته است.

ولی اول موضوع مضمون بورژوا دمکراتیک انقلاب خودمان را بپایان رسانیم. معنای این کلام باید برای مارکسیست‌ها روشن باشد. برای توضیح مطلب، مثالهای روشنی بیاوریم.

مضمون بورژوا دمکراتیک انقلاب — تصفیهٔ مناسبات اجتماعی (نظامات و نهادهای) کشور از آثار قرون وسطایی، از سرواژ، از فئودالیسم است.

آیا مقارن سال ۱۹۱۷ عمده‌ترین مظاهر و بقایا و بازمانده‌های سرواژ در روسیه چه بود؟ سلطنت، نظام زمره‌ای، زمین‌داری و شیوهٔ استفاده از زمین، وضع زنان، مذهب، ستمگری نسبت به ملیتها. هر یک از این «اصطبل‌های اژیاس» را که بگیرید میبینید که ما کاملاً آنرا نظیف کرده‌ایم، در صورتیکه بجا است گفته شود که همهٔ کشورهای راقیه هنگامیکه آنها انقلاب بورژوا دمکراتیک خودشان را ۱۲۵ و ۲۵۰ سال پیش و از آنهم پیشتر (انگلستان در ۱٦٤۹) انجام میدادند تنظیف این اصطبل‌ها (۲۳) را خیلی ناتمام باقی گذاردند. کاری را که ما طی تقریباً ده هفته بین ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ و انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه ۱۹۱۸) در این رشته انجام دادیم هزار بار بیشتر از آنچیزی بود که دمکرات‌ها و لیبرال‌های بورژوا (کادت‌ها) و دمکرات‌های خرده‌بورژوا (منشویک‌ها و اس‌ارها) در عرض هشت ماه حکومت خود انجام دادند.

این ترسوها، پرگوها، نارگس‌های خودپسند و هاملت‌ها (۲٤) شمشیر چوبی خود را حرکت میدادند و حال آنکه حتی سلطنت را هم

نابود نساختند! ما زباله‌ٔ سلطنت را چنان بدور ریختیم که کسی هرگز و هیچوقت چنان نکرد. ما سنگی بر سنگ و خشتی برخشت کاخ دیرین سال نظام زمره‌ای باقی نگذاشتیم (راقی‌ترین کشورها از قبیل انگلستان و فرانسه و آلمان هنوز از بقایای نظام زمره‌ای خلاص نشده‌اند!). ما عمیقترین ریشه‌های نظام زمره‌ای یعنی بقایای فئودالیسم و سرواژ را در زراعت بکلی برانداختیم. «میتوان مباحثه کرد» (در خارجه عده‌ای کافی از ادبا و کادت‌ها و منشویک‌ها و اس‌ارها هستند که به این مباحثات مشغول باشند) که «سرانجام» از اصلاحات ارضی انقلاب کبیر اکتبر چه چیزی حاصل میشود. ما طالب آن نیستیم که اکنون وقت را بر سر این مباحثات تلف کنیم، زیرا ما این مباحثه و تماسی مباحثات مربوطه بدان را بوسیله‌ٔ مبارزه حل میکنیم. ولی نمیتوان منکر این واقعیت شد که دمکرات‌های خرده‌بورژوا هشت ماه (۲۰) با ملاکین که سنن سرواژ را حفظ می‌نمودند «سازش کردند» ولی ما در عرض چند هفته، هم خود این ملاکین و هم تمام سنن آنها را از روی سرزمین روس بکلی برانداختیم.

مذهب یا بی‌حقوقی زنان یا ستمگری نسبت به ملیت‌های غیر روس و نابرابری حقوقی آنها را بگیرید. همه‌ٔ اینها مسائل مربوط به انقلاب بورژوا دمکراتیک است. فروسایگان دمکراسی خرده‌بورژوا هشت ماه دربارهٔ این مطالب پرگویی می‌کردند؛ حتی یک کشور از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان نیست که این مسائل در آن در جهت بورژوا دمکراتیک تا آخر حل شده باشد. در کشور ما این مسائل بوسیله‌ٔ قانونگذاری انقلاب اکتبر تا آخر حل شده است. ما با مذهب چنانکه باید و شاید مبارزه کرده‌ایم و می‌کنیم. ما به همه‌ٔ ملیتهای غیرروس جمهوری خاص‌خودشان یا مناطق خودمختار خاص خودشان را داده‌ایم. در کشور ما یک چنین دنائت و پلیدی و رذالتی نظیر بی‌حقوقی ویا ناقص‌الحقوقی زنان، این بازماندهٔ نفرت‌انگیز سرواژ و قرون وسطی که بورژوازی مغرض و خرده‌بورژوازی کندذهن و مرعوب در همه‌ٔ کشورهای جهان بدون کوچکترین استثناء بدان رنگ نو میزند، وجود ندارد.

همه‌ٔ اینها ــ مضمون انقلاب بورژوا دمکراتیک است. صد و پنجاه

و دویست و پنجاه سال پیش از این، پیشوایان پیشگام این انقلاب (اگر بخواهیم از یک صور ملی این طراز کلی سخن گوئیم باید بگوئیم این انقلابها) بمردم وعده دادند بشریت را از قید امتیازات قرون وسطایی، نابرابری زنان، امتیازات دولتی فلان یا بهمان دین (یا «اندیشه دینی» و «دینداری» بطور اعم) و از قید نابرابری ملیتها برهانند. وعده دادند — و اجرا نکردند. نمی‌توانستند اجرا کنند زیرا «احترام» — — به «مالکیت خصوصی مقدس» مانع بود. در انقلاب پرولتری ما این «احترام» لعنتی به این آثار سه‌بار لعنتی قرون وسطایی و باین «مالکیت خصوصی مقدس» وجود نداشت.

ولی برای آنکه دستاوردهای انقلاب بورژوادمکراتیک را برای خلقهای روسیه تحکیم کنیم، می‌بایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسائل مربوط به انقلاب بورژوادمکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و بمثابه «محصول فرعی» کار سوسیالیستی عمده و واقعی، انقلابی-پرولتری خودمان حل می کردیم. ما همیشه میگفتیم رفرم، محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. ما میگفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوادمکراتیک محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است. بجاست گفته شود که همهٔ کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، مارتف‌ها، چرنف‌ها، هیلکویت‌ها، لونگه‌ها، ماکدونالدها، تورانی‌ها و دیگر قهرمانان مارکسیسم «دو و نیم» نتوانستند چنین رابطه بین انقلاب بورژوادمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی پرولتری را درک کنند. نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می‌یابد. انقلاب دوم مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل میکند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را مسجل می‌سازد. مبارزه، فقط مبارزه تعیین می کند تا چه حدودی انقلاب اول موفق خواهد شد به انقلاب دوم تحول یابد.

نظام شوروی همانا یکی از تأییدات یا مظاهر آشکار این تحول یک انقلاب به دیگری است. نظام شوروی حداکثر دمکراتیسم برای کارگران و دهقانان است و در عین حال دال برگسست با دمکراتیسم بورژوایی و پیدایش دمکراسی طراز نوین جهانی - تاریخی یعنی دمکراسی پرولتری یا دیکتاتوری پرولتاریا است.

بگذار سگان و خوکان بورژوازی محتضر و دمکراسی خرده‌بورژوایی که از دنبال این بورژوازی میرود بخاطر ناکامیها و اشتباهات در امر ساختمان نظام شوروی ما بارانی از لعنت و دشنام و استهزا بر سر ما ببارند. ما دقیقه‌ای فراموش نمیکنیم که ناکامیها و اشتباهات ما واقعاً زیاد بود و زیاد است. و اصولاً مگر میشود که در یک چنین امر تازه‌ای که برای تاریخ جهان تازه است یعنی در امر ایجاد طراز تاکنون نادیدهٔ سازمان دولتی، بدون ناکامی و اشتباه عمل کرد! ما پیوسته در راه اصلاح ناکامیها و اشتباهات خودمان و بهبود انطباق عملی اصول شوروی، انطباقی که بسیار و بسیار از حد کمال دور است، مبارزه خواهیم کرد. ولی ما حق داریم بخود ببالیم و می‌بالیم که سعادت شروع ساختمان دولت شوروی و بدینوسیله شروع دوران نوین در تاریخ جهان، دوران سلطه طبقهٔ نوین که در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری ستمکش است و همه‌جا بسوی زندگی نوین، بسوی پیروزی بر بورژوازی، بسوی دیکتاتوری پرولتاریا، بسوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگهای امپریالیستی گام برمیدارد، نصیب ما شده است.

مسئلهٔ جنگهای امپریالیستی و آن سیاست بین‌المللی سرمایهٔ مالی که اکنون در همهٔ جهان استیلا دارد و ناگزیر موجد جنگهای امپریالیستی جدید و تشدید بیسابقهٔ ستم ملی و غارت و تاراج و اختناق خلقهای ناتوان و عقب‌مانده و کوچک توسط مشتی از دول «راقیه» است، — این مسئله از سال ۱۹۱٤ مسئلهٔ اساسی سیاست کلیهٔ کشورهای کرهٔ زمین شده است. این — مسئلهٔ حیات و ممات دهها ملیون نفر است. این مسئله‌ایست دربارهٔ اینکه آیا در جنگ امپریالیستی بعدی که بورژوازی در برابر انظار ما آنرا تدارک میبیند و در برابر انظار ما از سرمایه‌داری پدید می‌آید، بیست ملیون نفر هلاک خواهند شد (بجای ده ملیون نفری که در جنگ سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ هلاک شدند، آنهم باضافهٔ جنگهای «کوچک» منضم به آن که هنوز هم خاتمه نیافته‌اند) و آیا در این جنگ ناگزیر آینده (اگر سرمایه‌داری حفظ شود) شصت ملیون نفر معلول خواهند شد (بجای سی ملیون نفری که در سالهای ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ معلول شده‌اند) یا نه. انقلاب اکتبر

ما در این مسئله هم دوران جدید تاریخ جهانی را افتتاح کرده است. خدمهٔ بورژوازی و پامنبری‌خوانهای وی یعنی اس‌ارها و منشویک‌ها و تمامی دمکراسی به اصطلاح «سوسیالیستی» خرده‌بورژوایی تمام جهان شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را مسخره میکردند. ولی این شعار یگانه حقیقت — حقیقت نامطلوب، خشن، عریان، بی‌امان، درست همینطور است ولی حقیقتی که در بین یکدنیا فریبهای فوق‌العاده ظریف شوینیستی و پاسیفیستی از کار درآمد. بنیاد این فریبها فرو می‌پاشد. صلح برست (۲۶) افشاء شده است. هر روزی که میگذرد معنا و عواقب صلح ورسای (۲۷) را که از صلح برست هم بدتر است، با بی‌رحمی بیشتری افشاء مینماید. برای ملیون‌ها و ملیونها مردمی که دربارهٔ علل جنگ دیروز و جنگ فردا که در حال تکوین است می‌اندیشند، این حقیقت مهیب روزبروز روشنتر و واضح‌تر و مسلمتر میشود که: از جنگ امپریالیستی و از «میر»* امپریالیستی که ناگزیر موجب پیدایش آن میشود (اگر املاء قدیم حفظ شده بود من در اینجا دو کلمهٔ «میر» را بهر دو معنای آن مینوشتم) یعنی از این دوزخ نمیتوان جز از راه مبارزهٔ بلشویکی و انقلاب بلشویکی رهایی جست.

بگذار بورژوازی و پاسیفیست‌ها، ژنرالها و خرده‌بورژوازی، سرمایه‌داران و فیلیسترها، کلیه مسیحیان مؤمن و همه شوالیه‌های انترناسیونال دوم و دو و نیم با هاری تمام به این انقلاب دشنام بدهند. آنها با هیچ سیلاب غیظ و بهتان و اکاذیب این واقعیت جهانی-تاریخی را نمیتوانند مه‌آلود کنند که پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار بردگان به جنگ بین برده‌داران با اعلام آشکار این شعار پاسخ دادند: این جنگ بین برده‌داران را که هدفش تقسیم غنائم است به جنگ بردگان همهٔ ملل علیه برده‌داران همهٔ ملل تبدیل کنیم.

---

* در زبان روسی کلمه «میر» که هم بمعنای صلح است و هم بمعنای جهان در سابق باشکال مختلف نوشته می‌شد. ه. ت.

پس از صدها و هزاران سال برای نخستین بار این شعار از یک انتظار مبهم و زبون به یک برنامهٔ سیاسی روشن و دقیق، به مبارزهٔ مؤثر ملیونها ستمکش تحت رهبری پرولتاریا مبدل گردید، به نخستین پیروزی پرولتاریا، به نخستین پیروزی در امر محو جنگها، در امر اتحاد کارگران کلیه کشورها علیه اتحاد بورژوازی کشورهای مختلف، آن بورژوازی که هم صلح و هم جنگش بحساب بردگان سرمایه، بحساب مزدوران، بحساب دهقانان، بحساب زحمتکشان است، مبدل گردید.

این نخستین پیروزی هنوز پیروزی نهایی نیست و این پیروزی را انقلاب اکتبر ما با سختیها و دشواریهای نادیده و رنجهای ناشنیده و یک سلسله ناکامیها و اشتباهات عظیمی که ما مرتکب شده‌ایم، بدست آورده است. و اصولاً مگر میشد که یک خلق عقب‌مانده بتواند بدون ناکامی و بدون اشتباه در جنگهای امپریالیستی مقتدرترین و مترقی‌ترین کشورهای کرهٔ زمین غلبه کند! ما از اقرار باشتباهات خود پروا نداریم و هشیارانه به آنها خواهیم نگریست تا شیوهٔ رفع این اشتباهات را بیاموزیم. ولی واقعیت بجای خود باقی است: پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار بوعدهٔ «پاسخ دادن» به جنگ بین برده‌داران بوسیلهٔ انقلاب بردگان علیه همه و هرگونه برده‌داران تا آخر وفا شده— و علی‌رغم همهٔ مشکلات وفا می‌شود.

ما اینکار را شروع کرده‌ایم. و اما اینکه چه موقع و طی چه مدتی و پرولترهای کدام ملت این امر را بسرانجام خواهند رساند مسئلهٔ اساسی نیست. مسئله اساسی آنست که یخ از جا کنده شده و بحرکت در آمده است، جاده بازشده، راه نشان داده شده است.

آقایان سرمایه‌داران همهٔ کشورها که «میهن» ژاپنی را در برابر «میهن» امریکایی و «میهن» امریکایی را در برابر «میهن» ژاپنی و «میهن» فرانسوی را در برابر «میهن» انگلیسی و غیره «دفاع میکنید»، به سالوسی خود ادامه دهید! آقایان شوالیه های انترناسیونال دو و دو و نیم و همهٔ خرده‌بورژواها و فیلیسترهای پاسیفیست سراسر جهان، با نگارش «بیانیه های بال» جدیدی (طبق نمونهٔ بیانیهٔ بال مورخ سال ۱۹۱۲) (۲۸) به «طفره رفتن» از مسئله مربوط به وسایل مبارزه علیه جنگهای

امپریالیستی ادامه دهید! نخستین انقلاب بلشویکی نخستین صدملیون مردم روی زمین را از چنگ جنگ امپریالیستی و جهان امپریالیستی بدر آورد. انقلابهای بعدی تمامی بشریت را از چنگ چنین جنگ و چنین جهانی بدر خواهند آورد.

آخرین و مهمترین و دشوارترین و ناتمامترین کارهای ما ساختمان اقتصادی، پی‌ریزی اقتصادی برای بنای نوین سوسیالیستی بجای بنای منهدم فئودالی و نیمه‌منهدم سرمایه‌داری است. ما در این مهمترین و دشوارترین کار خود بیش از همه ناکامی و اشتباه داشته‌ایم. و اصولاً مگر میشود چنین کاری را که در مقیاس جهانی تازگی دارد بدون ناکامی و اشتباه انجام داد! ولی ما آنرا آغاز کرده‌ایم و در کار اجرای آنیم. اتفاقاً همین حالا ما بکمک «سیاست اقتصادی جدید» خودمان یک سلسله اشتباهات خودمان را اصلاح می‌کنیم و فرا میگیریم که چگونه در کشور خرده‌دهقانی باید بدون ارتکاب این اشتباهات ساختمان سوسیالیسم را ادامه داد.

دشواری‌ها را حد و حصری نیست. ما بمبارزه با دشواری‌های بی‌حد و حصر خو گرفته‌ایم. بیهوده نیست که ما را دشمنان ما «سنگ‌خارا» و نمایندگان «سیاست استخوان‌شکن» نامیده‌اند. ولی ما ایضا و لااقل تا حدود معینی — هنر دیگری را که در انقلاب ضروری است آموخته‌ایم که عبارتست از نرمش، مهارت برای تغییر سریع و آنی تاکتیک خود با در نظر گرفتن شرایط تغییریافتهٔ ابژکتیف و عینی و انتخاب راه دیگر نیل به هدف در صورتیکه راه گذشته در دوران معینی از زمان خلاف مصلحت و غیرممکن از آب درآمد.

ما که با امواج شور و هیجان برانگیخته شده بودیم و نخست شور و هیجان سیاسی و سپس شور جنگی را در خلق برانگیختیم، امیدوار بودیم که بر زمینهٔ این شور و هیجان وظایف اقتصادی بهمان درجهٔ عظیم را (نظیر وظایف سیاسی و جنگی) مستقیماً انجام دهیم. ما حساب میکردیم و شاید هم بهتر است بگوئیم بدون آنکه باندازهٔ کافی حساب کنیم فرض میکردیم که با اوامر مستقیم دولت پرولتری، تولید دولتی و توزیع محصولات دولتی را بشیوهٔ کمونیستی در یک کشور خرده‌دهقانی

عملی سازیم. جریان زندگی اشتباه ما را نشان داد. یک سلسله مراحل انتقالی یعنی سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم ضرورت پیدا کرد تا انتقال به کمونیسم را تدارک ببینیم و آنهم با فعالیتی که سالهای مدیدی بطول می‌انجامد تدارک ببنیم. باید بخود زحمت دهید که نه بر زمینهٔ مستقیم شور و هیجان، بلکه بکمک شور و هیجانی که مولود انقلاب کبیر است، بر اساس ذینفع و ذیعلاقه کردن اشخاص و بر اساس اصل انتفاع و خودگردانی مالی نخست پلهای استواری را در کشور خرده‌دهقانی از سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم بسازید؛ در غیر اینصورت به کمونیسم نزدیک نخواهید شد، در غیر اینصورت دهها و دهها ملیون نفر را به کمونیسم نخواهید رساند. زندگی بما چنین حکم کرده است. سیر عینی تکامل انقلاب بما چنین حکم کرده است.

و ما که در عرض سه چهار سال شیوهٔ چرخش‌های سریع را (هنگامیکه چرخش سریع لازم است) اندکی آموخته‌ایم، حالا با پشتکار و دقت و جدیت (گرچه هنوز باندازهٔ کافی با پشتکار و باندازهٔ کافی دقیق و باندازهٔ کافی مجدانه نیست) به آموختن شیوهٔ چرخش نوین، یعنی «سیاست اقتصادی جدید» پرداخته‌ایم. دولت پرولتری باید به یک «ارباب» محتاط و صرفه‌جو و ماهر و یک تاجر عمده‌فروش کارآزموده بدل شود — در غیراینصورت نمیتواند کشور خرده‌دهقانی را از لحاظ اقتصادی بر روی پای خود استوار کند و در شرایط کنونی و در کنار باختر سرمایه‌داری (که هنوز سرمایه‌داری است) راه دیگری برای انتقال به کمونیسم وجود ندارد. تاجر عمده‌فروش گویی آنچنان تیپ اقتصادی است که از کمونیسم به اندازهٔ زمین تا آسمان دور است. ولی این همانا یکی از آن تضادهایی است که ما را در زندگی جوشان از اقتصاد خرده‌دهقانی بیرون می‌آورد و از طریق سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم میبرد. ذینفع کردن اشخاص سطح تولید را بالا میبرد و برای ما هم مقدم بر هر چیز افزایش تولید بهر قیمتی شده لازم است. عمده‌فروشی، ملیون ها دهقان خرده‌پا را از لحاظ اقتصادی متحد میکند بدین ترتیب که آنها را ذینفع ساخته، بهم پیوند میدهد و به مرحلهٔ

آتی یعنی بسوی شکلهای مختلف اتحاد و پیوند در خود تولید سوق میدهد. هم اکنون ما به تجدید سازمان ضروری در سیاست اقتصادی خود دست زده‌ایم. ما در این زمینه موفقیتهایی البته نچندان بزرگ و جزیی بدست آورده‌ایم ولی بهر حال موفقیت مسلم است. ما اکنون در این رشته «علم» جدید کلاس تهیه را بپایان میرسانیم. اگر ما با ثبات قدم و پیگیرانه تعلیم بگیریم و هر گام خود را با تجربه عملی وارسی کنیم و از تغییر و بازسازی مکرر آنچه که شروع کرده‌ایم نترسیم و اشتباهات خود را اصلاح کنیم و با دقت در معنای آن غوررسی نمائیم، در آنصورت به کلاس بعدی ارتقاء خواهیم یافت. ما تمام «دورهٔ تحصیلی» را خواهیم گذراند، گرچه اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی جهان این امر را بسی طولانیتر و دشوارتر از آن کرده است که مطلوب ما بود. بهر قیمتی که باشد و هر قدر هم مصائب دوران انتقال، یعنی فقر و گرسنگی و ویرانی دشوار باشد، ما روحیه خود را نخواهیم باخت و کار خود را به فرجام ظفرنمونش خواهیم رساند.

۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۱

روزنامهٔ «پراودا» شماره ۲۳۴،
۱۸ اکتبر سال ۱۹۲۱

از روی متن مجموعهٔ کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۴۴، ص ۱۴۴ — ۱۵۲ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ اهمیت طلا اکنون و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم

بهترین شیوهٔ برگزاری سالجشن انقلاب کبیر عبارت است از تمرکز تمام دقت و توجه بر روی مسائل حل‌نشدهٔ این انقلاب. یک چنین شیوهٔ برگزاری جشن انقلاب بویژه در مواردی بجا و ضروری است که یکسلسله مسائل اساسی که انقلاب هنوز آنرا حل نکرده، موجود است و حل این مسائل مستلزم فرا گرفتن یک نکته تازه است (از نقطهٔ نظر آنچه که انقلاب تا کنون انجام داده است).

نکته تازه در لحظهٔ کنونی برای انقلاب ما عبارت است از لزوم توسل به شیوهٔ عمل «رفرمیستی» تدریجی، احتیاط‌آمیز و پر چم و خم در مسائل اساسی ساختمان اقتصادی. این «تازگی» موجب پیدایش یکرشته سئوالها، یکسلسله بهت و حیرت‌ها و تردیدهایی خواه در زمینهٔ تئوری و خواه در زمینهٔ عملی میشود.

سئوال تئوریک: انتقال به عملیات فوق‌العاده «رفرمیستی» را که پس از یک سلسله عملیات فوق‌العاده انقلابی در شرایط سیر عمومی ظفرنمون تمامی انقلاب در همان عرصه انجام گرفت به چه چیزی باید تعبیر نمود؟ آیا در اینجا موضوع «تسلیم سواضع»، «اعتراف به ورشکستگی»، یا چیزی نظیر آن درمیان نیست؟ البته دشمنان ما، از ارتجاعیون تیپ نیمه‌فئودال‌مآب گرفته تا منشویک‌ها و دیگر شوالیه‌های انترناسیونال دو و نیم، میگویند چنین چیزی هست. برای همین هم آنها دشمن هستند که بهر بهانه و بدون هیچگونه بهانه‌ای این قبیل مطالب را جار بزنند. وحدت رقت‌انگیز کلیهٔ احزاب — از فئودال‌ها گرفته تا منشویک‌ها — در این باب فقط یکبار دیگر ثابت میکند که همهٔ

این احزاب در مقابل انقلاب پرولتری واقعاً «یک تودهٔ ارتجاعی واحدی» را تشکیل میدهند (بعنوان جمله معترضه بگوئیم این مطلبی است که انگلس در نامه‌های خود به ببل در سالهای ۱۸۷۵ و ۱۸۸٤ (۲۹) پیش‌بینی کرده است).

ولی بین دوستان هم برخی... «بهت و حیرت‌ها» مشاهده میشود.

صنایع بزرگ را احیاء کنیم و بین این صنایع و زراعت کوچک دهقانی یک مبادلهٔ مستقیم محصولات برقرار ساخته به اجتماعی شدن این زراعت کمک نمائیم. برای احیاء صنایع بزرگ از دهقانان مقدار معینی خواربار و سوادخام از طریق اخذ مازاد به وام بگیریم. این است نقشه‌ایکه (یا اسلوب یا سیستمی) ما بیش از سه سال، یعنی تا بهار سال ۱۹۲۱، اجرا کرده‌ایم. این یک برخورد انقلابی بود به وظیفه‌اینکه عبارتست از انهدام مستقیم و کامل رژیم کهنه بمنظور تعویض آن با شکل اجتماعی-اقتصادی نوین.

از بهار سال ۱۹۲۱ ما داریم بجای این شیوهٔ برخورد یا نقشه یا اسلوب و یا سیستم عمل چیز دیگری را که بکلی غیر از آنست یعنی شیوهٔ رفرمیستی را قرار میدهیم (هنوز «قرار نداده‌ایم» و فقط «داریم قرار میدهیم» و ضمناً کاملاً هم باین موضوع پی‌نبرده‌ایم) بدینمعنی که: شکل اجتماعی ـ اقتصادی کهنه، بازرگانی، اقتصاد کوچک، کارفرمایی کوچک، سرمایه‌داری را منهدم نمیکنیم بلکه بازرگانی، کارفرمایی کوچک، سرمایه‌داری را رونق میدهیم، در حالیکه با احتیاط و تدریجاً بر آنها مسلط می‌شویم یا آنکه امکان می‌یابیم آنها را تنها در حدودی که رونق می‌یابند تابع نظم و ترتیب دولتی نمائیم.

این بکلی یک برخورد دیگری است نسبت به اجرا وظایف.

این برخورد، در قیاس با برخورد انقلابی سابق، رفرمیستی است (انقلاب آنچنان دگرگون‌سازی است که کهنه را در نکات کاملاً اساسی و قاطع منهدم میسازد و نه اینکه کهنه را با احتیاط و بکندی و تدریجاً و با کوشش در راه اینکه هرچه کمتر منهدم کند تغییر می‌دهد).

حال این سئوال پیش می‌آید: اگر شما پس از آزمون شیوه‌های انقلابی عدم توفیق آنرا تصدیق کردید و بشیوهٔ رفرمیستی پرداختید،

آیا این ثابت نمیکند که شما اصولاً انقلاب را عملی اشتباه اعلام میدارید؟ آیا این ثابت نمیکند که کار را اصولاً نمیبایست از انقلاب آغاز کرد و میبایست از رفرم آغاز نمود و به رفرم هم اکتفاء ورزید؟

این استنتاجی است که منشویک‌ها و نظایر آنها میکنند. ولی این استنتاج عبارتست از یا سفسطه و صاف و ساده حقه‌بازی کسانیکه در سیاست «از آب و آتش» گذشته‌اند، ویا روش کودکانه‌ایست از طرف کسانیکه از بوته آزمایش «نگذشته‌اند». برای یک انقلابی واقعی بزرگترین خطر — و شاید هم یگانه خطر — عبارت است از اغراق در انقلابیگری و فراموش کردن حدود و شرایط بکار بردن بجا و موفقیت‌آمیز شیوه‌های انقلابی. انقلابیون واقعی بیش از هر چیز در آنمواردی برسر این کار گردن خود را میشکستند و با ناکامی مواجه میشدند که شروع میکردند «انقلاب» را با حرف درشت بنویسند و «انقلاب» را به چیزی تقریباً الهی مبدل کنند و به گیجی دچار شوند و استعداد درک و سنجش و وارسی هرچه خونسردانه‌تر و هشیارانه‌تر این نکته را از دست بدهند که در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته‌ای از عمل باید توانست بشیوهٔ انقلابی رفتار کرد و در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته‌ای از عمل باید توانست به عملیات رفرمیستی پرداخت. انقلابیون واقعی فقط در صورتی فنا خواهند شد (نه بمعنای شکست ظاهری بلکه بمعنای عقیم ماندن باطنی کار آنها) — و فنایشان هم حتمی خواهد بود — که هشیاری خود را از دست بدهند و خیال کنند که گویا انقلاب «کبیر ظفرنمون جهانی» حتماً میتواند و باید هر گونه مسئله‌ایرا در کلیهٔ شرایط و در تمامی شئون عمل، بشیوهٔ انقلابی حل کند.

کسیکه چنین «خیال کند» فنا شده است، زیرا در مسئلهٔ اساسی خیال سفیهانه کرده و در گیرودار جنگ بی‌آمان‌هم (انقلاب بی‌امان‌ترین جنگ‌ها است) کیفر سفاهت همانا شکست است.

از کجا بر میاید که انقلاب «کبیر ظفرنمون جهانی» میتواند و باید فقط شیوه‌های انقلابی بکار برد؟ از هیچ‌جا. و این نظر صاف و ساده و بدون تردید نادرست است. و اگر از زمینهٔ مارکسیسم عدول نورزیم

نادرستی این نظر بخودی خود و بر اساس احکام صرفاً تئوریک واضح و روشن است. تجربه انقلاب ما نیز نادرستی این نظر را تأیید میکند. و اما از لحاظ تئوریک: انگلس میگفت (۳۰) و درست هم میگفت که بهنگام انقلاب نیز مانند هر موقع دیگر مرتکب سفاهت میشوند. باید کوشید کمتر سفاهت کرد و سفاهت‌هایی را که شده سریعتر جبران کرد و با هشیاری هر چه تمامتر متوجه بود کدام مسائل را در چه مواقع میتوان و کدام را نمیتوان بشیوه‌های انقلابی حل کرد. تجربهٔ خود ما: صلح برست بهیچوجه نمونهٔ یک عمل انقلابی نبوده بلکه عملی رفرمیستی و حتی بدتر از رفرمیستی بود، زیرا عملی بود قهقرایی و حال آنکه اعمال رفرمیستی طبق قاعدهٔ کلی بطئی و محتاطانه و تدریجاً بجلو میرود و به قهقرا بر نمیگردد. صحت تاکتیک ما بهنگام انعقاد صلح برست اکنون چنان اثبات شده است و چنان بر همه روشن و مسلم است که دیگر لزومی ندارد در این زمینه سخن‌پردازی شود.

آنچه که کاملاً انجام یافته تنها کارهای بورژوا-دمکراتیک انقلاب ما است. و ما حق کاملاً مشروع داریم که بدین امر ببالیم. کارهای پرولتری و یا سوسیالیستی انقلاب عبارت است از سه نوع عمده: ۱ — خروج انقلابی از جنگ جهانی امپریالیستی؛ افشاء و عقیم گذاردن کشتاریکه توسط دو گروه جهانی درندگان سرمایه‌داری بعمل می‌آید؛ این کار از طرف ما کاملاً انجام گرفته است؛ تنها انقلاب در یک سلسله از کشورهای راقیه قادر خواهد بود این کار را از همهٔ جوانب بپایان برساند. ۲ — ایجاد نظام شوروی بعنوان شکل اجرا دیکتاتوری پرولتاریا. تحول جهانی انجام گرفت. عصر پارلمانتاریسم بورژوا-دمکراتیک خاتمه یافته و فصل نوینی در تاریخ جهانی آغاز گردیده‌است: عصر دیکتاتوری پرولتاریا. تنها سلسله‌ای از کشورها میتوانند نظام شوروی و انواع شکلهای دیکتاتوری پرولتاریا را تکمیل نمایند و بانجام رسانند. در کشور ما در این زمینه کار انجام‌نیافته هنوز بسیار و بسیار زیاد است. ندیدن چنین وضعی خطای نابخشودنی است. هنوز بارها بر ما لازم خواهد آمد کارها را تکمیل کنیم، اصلاح نمائیم و از سر شروع کنیم. هر مرحله‌ای که ما در امر رشد نیروهای

مولده و فرهنگ موفق شویم، بجلو و ببالا برویم باید با تکمیل و اصلاح سیستم شوروی ما همراه باشد و ضمناً ما از جهت اقتصاد و فرهنگ در سطحی بسیار پائین هستیم. ما کارهای اصلاحی زیادی در پیش داریم و «ناراحت شدن» از این امر، منتهای نابخردی (و شاید از نابخردی هم بدتر) است. ۳ — ساختمان اقتصادی ارکان نظام اقتصادی سوسیالیستی. در این رشته عمده‌ترین و اساسی‌ترین کار هنوز بپایان نرسیده است. و حال آنکه این واقعیترین کار ما و آنهم واقعیترین کار ما خواه از نقطهٔ نظر اصولی و خواه از نقطهٔ نظر عملی و خواه از نقطهٔ نظر جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیهٔ کنونی و خواه از نقطهٔ نظر بین‌المللی است.

و چون عمده‌ترین کارها در رئوس مسائل بپایان نرسیده است، باید همه توجه را بدان معطوف داشت. دشواری هم در اینجا عبارت است از شکل انتقال.

در آوریل سال ۱۹۱۸ من در رسالهٔ خود موسوم به «وظایف نوبتی حکومت شوروی» نوشتم: «انقلابی و هوادار سوسیالیسم و یا بطور کلی کمونیست بودن کافی نیست. باید توانست در هر لحظه آن حلقهٔ خاصی از زنجیر را پیدا کرد که باید با تمام قوا بدان چسبید تا توانست تمامی زنجیر را نگاهداشت و موجبات دست یافتن به حلقهٔ بعدی را بنحوی استوار فراهم ساخت، ضمناً طرز قرار گرفتن حلقه‌ها، شکل آنها و تسلسل آنها و تمایز آنها از یکدیگر در زنجیر تاریخی حوادث مانند زنجیر معمولی که بدست آهنگر ساخته شده است، ساده و سر راست نیست» *.

در لحظهٔ حاضر در آن رشته‌ای از کار که مورد بحث ما است یک چنین حلقه‌ای عبارتست از رونق دادن به بازرگانی داخلی در عین تنظیم (هدایت) صحیح آن از طرف دولت. بازرگانی — آن «حلقه» ایست در زنجیر تاریخی حوادث، و در شکلهای انتقالی ساختمان سوسیالیستی ما طی سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۲۲ که ما حکومت دولتی پرولتری، ما حزب

* رجوع شود به جلد ۸ همین مجموعه.

رهنمون کمونیست «باید با تمام قوا بدان بچسبیم». اگر ما همین حالا بحد کافی محکم باین حلقه «بچسبیم»، آنگاه در آیندهٔ نزدیک بطور حتم به تمامی زنجیر دست خواهیم یافت. در غیر این صورت نمیتوانیم به تمامی زنجیر دست یابیم و نخواهیم توانست بنیاد مناسبات اجتماعی-اقتصادی سوسیالیستی را ایجاد کنیم.

این امر بنظر غریب می‌آید. کمونیسم و بازرگانی؟! مثل اینکه اینها نامربوط، نابخردانه و بعید بنظر می‌رسد. ولی اگر از نظر اقتصادی بیاندیشیم بعد این دو از بعد بین کمونیسم و زراعت خرده‌دهقانی و پاتریارکال بیشتر نیست.

هنگامیکه ما در مقیاس جهانی پیروز شویم، گمان من بر آنستکه ما از طلا در خیابانهای چند شهر از بزرگترین شهرهای جهان مستراح عمومی درست خواهیم کرد. این «عادلانه‌ترین» و عبرت‌انگیزترین طرز استعمال طلا برای نسلهایی است که فراموش نکرده‌اند که چگونه ده ملیون انسان را بخاطر طلا بخاک افکندند و سی ملیون نفر را در جنگ «کبیر رهایی‌بخش» سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ معلول ساختند — در جنگ بخاطر حل این مسئله خطیر که کدام صلح بدتر است: صلح برست یا صلح ورسای — و چگونه برای خاطر همان طلا در صددند بطور حتم بیست ملیون نفر دیگر را بهلاکت رسانند و شصت ملیون نفر دیگر را در جنگی که شاید نزدیک به سال ۱۹۲۵ یا نزدیک بسال ۱۹۲۸، شاید بین ژاپن و آمریکا و شاید بین انگلستان و آمریکا یا بهرحال از این قبیل درگیرد معلول سازند.

ولی هر قدر هم استعمال طلا بنحو مذکور در فوق «عادلانه»، مفید و نوعدوستانه باشد باز ما میگوئیم: باید یکی دو ده سال دیگر هم با همین شدت و با همین کامیابی که در سالهای ۱۹۱۷ — ۱۹۲۱ کار کرده‌ایم کار کرد، منتها در عرصه‌ای وسیعتر، تا بتوانیم باین مقصود برسیم. و اما حالا: باید در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه طلا را حفظ کرد، آنرا گرانتر فروخت و کالاها را با آن ارزانتر خرید. هر که با گرگ همسرا باشد زوزهٔ گرگی‌اش روا باشد، و اما اینکه باید همهٔ گرگ‌ها را چنانکه درخور یک جامعه معقول انسانی است نابود

ساخت، در این مورد ما به مصداق این ضرب‌المثل خردمندانه روسی عمل خواهیم کرد: «هنگامیکه عازم نبردی از خودستایی بپرهیز و زمانی خودستایی کن از نبرد باز میگردی»...

بازرگانی در صورتی... در صورتی یگانه پیوند ممکن اقتصادی بین دهها ملیون کشاورز خرده‌پا و صنایع بزرگ است که در کنار این کشاورزان صنایع ماشینی عالی بزرگ با شبکه‌ای از سیمهای برق وجود نداشته باشد که بتواند از لحاظ قدرت فنی خود و از جهت «روبنای» سازمانی خود و پدیده‌های منضمهٔ آن به کشاورزان خرده‌پا بهترین محصولات را بمیزانی فراوان و سریعتر و ارزانتر از سابق بدهد. این «در صورتی» در مقیاس جهانی هم اکنون اجراء شده و هم اکنون این شرط موجود است ولی کشوری، ضمناً یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که کوشیده است فوراً و مستقیماً ارتباط نوین بین صنایع و زراعت را عملاً مجری دارد و بدان جامه عمل پوشاند و آنرا روبراه کند، این کشور از عهدهٔ اجرا این وظیفه «با یورش» برنیامده و اکنون باید از عهدهٔ آن بکمک یک سلسله عملیات بطئی و تدریجی و محتاطانه و «محاصره‌ای» برآید.

قدرت دولتی پرولتری قادر است بر بازرگانی تسلط یابد و سمت معینی بدان بخشد و آنرا در چارچوب معینی قرار دهد. یک مثال کوچک و بسیار کوچک: در دنباس یک رونق اقتصادی کوچک، هنوز بسیار کوچک ولی مسلماً یک رونق اقتصادی، قسمتی در پرتو ارتقاء بهره‌دهی کار در معادن بزرگ دولتی و قسمتی در پرتو اجاره دادن معادن کوچک دهقانی، آغاز شده است. قدرت دولتی پرولتری بدین ترتیب بمیزان اندکی (از نقطهٔ نظر کشورهای راقیه بسیار ناچیز ولی با در نظر گرفتن فقر ما بمیزانی نسبتاً محسوس) ذغال اضافی به بهای تمام‌شدهٔ فرضاً ۱۰۰ درصد دریافت میدارد ولی به برخی از مؤسسات دولتی به ۱۲۰ درصد و به برخی از اشخاص خصوصی به ۱۴۰ درصد بهای تمام‌شده میفروشد. (بعنوان جمله معترضه بگوییم که این پیکره‌ها، اولاً از آن جهت که از ارقام دقیق خبر ندارم و ثانیاً از آنجهت که اگر هم از آن خبر میداشتم عجالتاً در اینجا آنها را منتشر نمیکردم، بکلی جنبه

دلخواه دارد). این شبیه به آنستکه ما داریم بر مبادله بین صنعت و زراعت، بمیزان بسیار اندک هم شده، تسلط می‌یابیم، بر بازرگانی عمده‌فروشی تسلط می‌یابیم و بر این وظیفه نیز مسلط می‌شویم که به صنایع کوچک و عقب‌ماندهٔ موجود یا صنایع بزرگ ولی ناتوان و ازهم‌پاشیده بچسبیم و بازرگانی را بر روی این پایهٔ اقتصادی رونق بخشیم و کاری کنیم که دهقان عادی میانه‌حال (که خود از توده و نمایندهٔ توده‌ها و دارای روحیات خودبخودی است) این رونق اقتصادی را احساس نماید و ما از این امر برای کاری منظم‌تر، مصرانه‌تر، پردامنه‌تر و توفیق‌آمیزتر بمنظور احیاء صنایع بزرگ استفاده نمائیم.

خود را دستخوش «سوسیالیسم احساساتی» یا روحیات قدیمی روسی نیمه‌اربابی و نیمه‌رعیتی و پاتریارکال نکنیم که تحقیر بیشعورانه نسبت به بازرگانی از صفات ذاتی آنست. برای تحکیم ارتباط دهقانان با پرولتاریا، برای رونق فوری اقتصاد ملی در کشور ویران و زجردیده، برای اعتلاء صنایع، برای تسهیل اقدامات پردامنه‌تر و ژرفتر آتی نظیر الکتریفیکاسیون، استفاده از همه و هر گونه شکلهای اقتصادی ـ انتقالی ماذون است و چون بدین امر احتیاج هست لذا باید توانست از آنها استفاده نمود.

رابطهٔ بین رفرم و انقلاب را فقط مارکسیسم دقیقاً و صحیحاً تعریف کرده است و ضمناً مارکس این رابطه را فقط از یکطرف میتوانست مشاهده کند یعنی: در اوضاع و احوال قبل از نخستین پیروزی کمابیش استوار و کمابیش طولانی پرولتاریا ولو در یک کشور. در چنین اوضاع و احوالی مبنای رابطهٔ صحیح عبارت بود از اینکه: رفرم محصول فرعی مبارزهٔ طبقاتی انقلابی پرولتاریاست. برای سراسر جهان سرمایه‌داری این رابطه بنیاد تاکتیک انقلابی پرولتاریا و الفبایی است که پیشوایان خودفروخته انترناسیونال دوم و شوالیه‌های نیمه‌ملانقطی و نیمه کرشمه‌باز انترناسیونال دو و نیم آنرا تحریف نموده و بر روی آن سایه میافکنند. پس از پیروزی پرولتاریا ولو در یک کشور در رابطهٔ بین رفرم و انقلاب چیز تازه‌ای پدید میشود. از لحاظ اصولی مطلب همان است که بود ولی از لحاظ شکل تغییری رخ میدهد که مارکس شخصاً نمیتوانست

پیش‌بینی کند ولی تنها براساس فلسفه و سیاست مارکسیسم میتوان بدان پی برد. چرا ما توانستیم عقب‌نشینی برست را صحیحاً بکار بریم؟ چون ما آنقدر جلو رفته بودیم که جایی برای عقب‌نشینی داشتیم. ما با سرعتی سرگیجه‌آور در عرض چند هفته از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تا صلح برست دولت شوروی را بپا داشتیم، بشیوهٔ انقلابی از جنگ امپریالیستی خارج شدیم، انقلاب بورژوا-دمکراتیک را بپایان رساندیم، بنحویکه حتی حرکت قهقرایی عظیم هم (صلح برست) برای ما بهر جهت مواضع کافی باقی گذاشت تا از «تنفس» استفاده کنیم و پیروزمندانه علیه کلچاک، دنیکین، یودنیچ، پیلسودسکی و ورانگل به پیش رویم.

در دوران قبل از پیروزی پرولتاریا رفرم محصول فرعی مبارزهٔ انقلابی طبقاتی است. پس از پیروزی، رفرم (در حالیکه درمقیاس جهانی همان «محصول فرعی» است) برای کشوریکه در آن پیروزی بدست آمده است، علاوه براین یک تنفس ضروری و مشروع در مواردی است که قوا پس از استفادهٔ حداکثر از آنها دیگر بعیان برای اجرا انقلابی همان یا بهمان انتقال، کافی نیستند. پیروزی چنان «ذخیره‌ای از قوا» بدست میدهد که حتی در صورت عقب‌نشینی اجباری هم چیزی باقی میماند که کشور میتواند هم به مفهوم مادی و هم به مفهوم معنوی کلمه، دوام آورد. به مفهوم مادی یعنی تفوق قوا بحدکافی حفظ میشود که دشمن نتواند ما را بطور قطعی درهم شکند. به مفهوم معنوی یعنی آنکه امکان داده نمیشود روحیه ضعیف گردد و بی‌نظمی پدید آید و ضمناً قضاوت هشیارانه دربارهٔ اوضاع و نشاط و استحکام روحی حفظ میشود و عقب‌نشینی حتی اگر به مسافت زیاد ولی به قاعده و اندازه انجام میگیرد و بقسمی انجام می‌یابد که بتوان آنرا بموقع متوقف ساخت و بار دیگر به تعرض پرداخت.

ما بسوی سرمایه‌داری دولتی عقب‌نشینی کرده‌ایم. ولی ما قاعده و اندازه را در این عقب‌نشینی محفوظ داشته‌ایم. ما اکنون بجانب تنظیم دولتی بازرگانی عقب‌نشینی میکنیم. ولی ما اندازه را نگاه خواهیم داشت. علاماتی هست که پایان این عقب‌نشینی را نشان میدهد و نشان میدهد که در آینده‌ای که چندان دور نیست امکان متوقف

ساختن این عقب‌نشینی وجود دارد. هرقدر آگاهانه‌تر و یکدلانه‌تر و با خرافات کمتری این عقب‌نشینی ضروری را انجام دهیم، همانقدر سریعتر آنرا متوقف سازیم، همانقدر پیشروی پیروزمندانهٔ ما محکمتر و سریعتر و پردامنه‌تر خواهد بود.

۵ نوامبر سال ۱۹۲۱

روزنامهٔ «پراودا» شماره ۲۵۱،
۷ نوامبر سال ۱۹۲۱

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ٤٤، ص ۲۲۱ — ۲۲۹ ترجمه و چاپ شده است

رهنمودهایی برای هیئت نمایندگی شوروی در کنفرانس ژن (۳۱)

۱

طرح رهنمود کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه برای هیئت نمایندگی شوروی در کنفرانس ژن

طرح رهنمود کمیتهٔ مرکزی را پیشنهاد می‌کنم:

کمیتهٔ مرکزی بدون تصویب لیست کارشناسان بناسزدهایی که نام‌شان در آن قید شده است، پیشنهاد می‌کند در عرض یکهفته خلاصهٔ برنامه و تاکتیک (مربوط بمسائلی که در صلاحیت آن کارشناس است)

تمامی کنفرانس ژن را تسلیم نمایند. همهٔ کمیسرهای ملی موظفند در عرض دو روز نظر و تضمین کتبی دربارهٔ نامزدهای کارشناسی خود را بدهند. اگر کارشناسان در اروپا رسوایی ببار آرند، هم خودشان و هم کمیسرهای ملی مسئول و پاسخگو خواهند بود.

برای بسط و تکامل رهنمودهای مربوط به کنفرانس ژن نکات زیر را پیشنهاد می کنم:

۱ ــ بدون پیش‌حل مسئله شکل و زمان سخنرانیهای مربوطه هیئت نمایندگی ما، کمیتهٔ مرکزی بسط کامل و مستقل و تمام و کمال برنامه در کلیهٔ مسائل اساسی را وظیفهٔ مسلم آن می‌شمارد.

۲ ــ این برنامه باید بورژوا-پاسیفیستی باشد با قید صریح و بجای این نکته از جانب هیئت نمایندگی ما که در اینجا یگانه برنامهٔ مطابق با نظریات کمونیستی خود را مطرح نمی‌کنیم (به اختصار: برنامه‌ای)، چونکه می‌خواهیم توجه سایر هیئت‌های نمایندگی را که موضع اصولی دیگر دارند، به یکسلسله مسکن‌ها و اقدامات رفرمیستی جلب نمائیم که در انگلستان و دیگر کشورهای سرمایه‌داری توسط افراد دارای نظریات بورژوامآبانه جز به جز عنوان شده است. در شرایط معینی این برنامهٔ مسکن‌ها در هر حال می‌توانست وضع دشوار کنونی سبکتر کند (که خروج مسلم از آن فقط با قطع کامل رابطه با همهٔ پایه‌های مالکیت سرمایه‌داری امکان‌پذیر است).

۳ ــ سیاهه تقریبی مواد اصلی این برنامه:

(۱) الغای همهٔ وامها؛

(۲) اعمال تصمیم (۳۲) مربوط به «ایرلند» در مورد همهٔ مستعمرات و کشورها و ملتهای وابسته؛

(۳) تجدید نظر بنیادی در قرارداد ورسای؛

(٤) واگذاری وامهایی با شرایط مساعد بکشورهایی که به بیشترین وجهی در نتیجهٔ جنگ ورشکست شده‌اند و ضمناً از لحاظ امکان تجدید حیات مستقل ضعیف‌ترین کشورها حساب می‌شوند و برای اقتصاد جهانی بعنوان تحویل‌دهندگان احتمالی مقادیر هنگفت خواربار و موادخام بیشترین اهمیت دارند؛

(۵) تعیین یگانه واحد طلایی بین‌المللی برای سیستم‌های پولی عده‌ای از کشورها و تعیین اقداماتی در جهت برقراری این واحد طلایی؛

(۶) توافق عده‌ای از کشورها دربارهٔ تدابیر مبارزه با تورم و بی‌ارزش شدن پولها (برخی از این تدابیر شمرده شود)؛

(۷) توافق عده‌ای از کشورها دربارهٔ تدابیر مبارزه با بحران سوخت و اقداماتی در جهت عاقلانه‌ترین و صرفه‌جویانه‌ترین استفاده از منابع انرژی برپایه سیستم واحد و منظم الکتریفیکاسیون؛

(۸) همچنین در مورد مبرم‌ترین اقدامات تجدید سازمان و بهبود حمل و نقل بین‌المللی از نقطهٔ نظر امکان حمل مواد خام و خواربار؛

و غیره و غیره.

۴) — چنین برنامه‌ای باید ضمن سخنرانیها بسط و تکامل پیدا کند و در صورت عدم‌امکان، باید بسه — چهار زبان اروپائی چاپ شود و میان نمایندگان و مطبوعات (اقلاً به اختصار) توزیع گردد. (در هر حال باید چاپ شود.)

۵) — فقط کسانی بعنوان کارشناس اعزام شوند که می‌توانند چنین برنامه‌ای را تکامل بخشند و مدلل سازند و از آن دفاع نمایند (در این یا آن بخش) و این استعداد را در خود ثابت کرده باشند. کارشناسان موظف خواهند بود برنامه‌ها و نقشه‌های خود را با امضای خود برای اروپا بچاپ برسانند. ((انعکاس چنین برنامه‌ای مقالاتی در مطبوعات انترناسیونال سوم خواهد بود: گویا که این تلاش در جهت «اقناع» ضرر ندارد ولی تقریباً بیفایده است، زیرا انقلاب لازم است؛ — و در مطبوعات انترناسیونال‌های ۲ و ۲½: ببینیم که آنها چه خواهند گفت.))

ششم فوریه سال ۱۹۲۲ نوشته شده است و برای نخستین بار در سال ۱۹۶۴ در چاپ پنجم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۴۴ بچاپ رسیده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۴ ص ۳۸۲ — ۳۸۴ ترجمه و چاپ شده است

۲

نامه گ. و. چیچرین

رفیق چیچرین! شما فوق‌العاده عصبانی هستید. هنوز وقت هست و می‌توانیم بیست و دوم یا بیست و سوم فوریه برنامهٔ کار و فعالیت در ژن را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

هم شما و هم من با پاسیفیسم بمثابه برنامهٔ حزب انقلابی پرولتری مبارزه کرده‌ایم. این نکته روشن است. اما کجا، کی، چه وقت استفاده از پاسیفیست‌ها از طرف این حزب را برای متلاشی کردن دشمن، بورژوازی نفی کرده است؟ (۳۳)

لنین شما

تاریخ تحریر: ۱۶ فوریه سال ۱۹۲۲. برای نخستین بار در سال ۱۹۶۵ در چاپ پنجم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۵۴ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۵۴، ص ۱۷۰ — ۱۷۱ ترجمه و چاپ شده است

۳

طرح قرار کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه دربارهٔ وظایف هیئت نمایندگی شوروی در ژن

تنها باطلاع اعضای بوروی سیاسی

طرح قرار کمیتهٔ مرکزی

۱ — کمیتهٔ مرکزی آن ارزیابی وضع و وظایف (هیئت نمایندگی ما در ژن) را که در تزهای رفیق لیتوینف شده است، صحیح می‌شمارد.

۲ — کمیتهٔ مرکزی تمام حقوق ریاست هیئت نمایندگی را برای رفیق چیچرین نایب رئیس تأیید می‌کند.

۳ — در صورت بیماری یا مسافرت رفیق چیچرین، حقوق وی بنوبت یکی از دو هیئت سه‌نفری: الف) لیتوینف، کراسین، راکوفسکی؛ ب) لیتوینف، یوفه، وروفسکی داده می‌شود.

۴) — هیئت نمایندگی ما باید سعی کند از مسئله قبول شرایط کان (۳۴) طفره برود. و اگر این کار ممکن نباشد و به ما مستقیماً اولتیماتوم بدهند، باید کوشید فورمول کراسین را مطرح ساخت: «همهٔ

کشورها وامهای دولتی خود را قبول دارند و تعهد می‌کنند خسارات و زیانهای وارده از اقدامات دولت‌های‌شان را جبران نمایند».

اگر این کار هم میسر نباشد باید مذاکرات را قطع کرد و صریحاً اعلام داشت که حاضریم وامهای خصوصی را بپذیریم، ولی، نمی‌خواهیم قایم‌موشک‌بازی کنیم و اعلام می‌داریم که آنها و همهٔ مبلغ تعهدات خود را بطور کلی با ادعاهای متقابل‌مان واریزشده می‌شماریم. حکمیت و سرداوری میان خود و همه کشورهای بورژوازی را نمی‌توانیم بپذیریم، چونکه بحث و مناقشه میان دو سیستم مالکیت است.

اگر حاجت بقطع مذاکرات باشد، باید یگانه علت اساسی آنرا با روشنی تمام مطرح ساخت که طمع‌ورزی مشتی سرمایه‌دار خصوصی، اورکارت و امثال وی است که دولتها خادم آنها هستند.

همچنین بعنوان حداکثر گذشت به این سرمایه‌داران پیشنهاد شود که در دریافت امتیاز حق اولویت دارند (یعنی اگر متصرفات قبلی آنان را کلاً یا جزئاً با شرایطی تحت امتیاز ایکس درمی‌آوریم موظفیم امتیاز را با همین شرایط به صاحب قبلی بدهیم).

۵ — چون احتمال می‌رود که بورژواها سعی دارند نگذارند که ما برنامهٔ خود را رشد و تکامل بخشیم، تمام سعی و کوشش را باید متوجه آن ساخت که در نخستین سخنرانی اگر هم آنرا رشد و تکامل ندهیم تشریح نمائیم یا به آن اشاره کنیم یا ذکری از آن بمیان آوریم (و فوراً مفصل‌تر بچاپ رسانیم).

۶ — برنامهٔ ما آنست که بدون کتمان نظریات کمونیستی خود فقط به اشاره کلی و مختصر به آنها اکتفاء شود (مثلاً در جمله اضافی) با اعلام آشکار این نکته اینجا را جای تبلیغ نظریات خود نمی‌شماریم، چونکه برای عقد قرارداد بازرگانی و برای کوشش در راه حصول توافق با بخش پاسیفیستی اردوگاه دیگر (اردوگاه بورژوازی) آمده‌ایم.

باید بخش پاسیفیستی این اردوگاه را (یا با بیان دیگر سرشار از نزاکت) بحساب آوریم و دمکراسی خرده‌بورژوایی، پاسیفیستی و نیمه‌پاسیفیستی از نوع انترناسیونال ۲ و ۲½ و سپس نوع کینس و نظایر آنها بشماریم.

اگر وظیفهٔ مهم سیاسی نباشد یکی از وظایف مهم سیاسی ما در ژن آنست که این جناح اردوگاه بورژوازی را از تمام اردوگاهشان جدا سازیم و بکوشیم این جناح را راضی نگهداریم و اعلام نمائیم که از نقطهٔ نظر ما موافقت با آن نه تنها در ساحهٔ بازرگانی بلکه در ساحهٔ سیاسی هم مجاز و مطلوب است (بعنوان یکی از شانس‌های نادر تحول مسالمت‌آمیز سرمایه‌داری به نظام جدید که ما کمونیست‌ها به آن چندان اطمینانی نداریم ولی موافقیم به این آزمایش کمک نمائیم، بعنوان نمایندگان دولتی در برابر اکثریت دولتهای دیگر که دشمن آنند، وظیفهٔ خود می‌شماریم).

از تمام امکانات موجود و غیرموجود استفاده شود برای آنکه جناح پاسیفیستی بورژوازی تقویت شود و اقلاً کمی شانس پیروزی آن در انتخابات افزایش یابد؛ این اولاً؛ و ثانیاً — برای آنکه اتحاد کشورهای بورژوازی در ژن علیه ما برهم بخورد، — چنین است وظیفهٔ سیاسی دوجانبهٔ ما در ژن، نه تکامل بخشیدن نظریات کمونیستی.

۷ — تمام سعی و کوشش بعمل آید که هر قدر ممکن است مفصل‌تر برنامهٔ نوسازی اقتصاد ملی در روسیه و در اروپا با روح کارهای سازمان برنامهٔ دولتی و برپایه این کارها (و اگر در سخنرانیها ممکن نباشد در مطبوعات) وسیعاً اعلام گردد.

۸ — اگر اردوگاه بورژوازی در ژن بما اولتیماتوم بدهد و بگوید که بمسئله پاسیفیسم دست نزنید و فقط دربارهٔ موضوعهای محدود بازرگانی صحبت کنید، آنوقت ما باید اظهار تأسف نمائیم ولی این اولتیماتوم را بپذیریم و بگوئیم که ما دو هدف در این کنفرانس داریم: هدف پاسیفیستی و هدف بازرگانی. از این دو یکی می‌ماند.

۹ — کمیتهٔ مرکزی با اکتفاء به رهنمود کلی، تنظیم مبسوط چگونگی تکامل برنامهٔ پاسیفیستی را به عهده هیئت نمایندگی می‌گذارد: باید سعی شود این برنامه هرچه وسیعتر توسعه یابد تا اردوگاه پاسیفیستی بورژوازی بین‌المللی هر چه عمیق‌تر از اردوگاه صرفاً بورژوازی، بورژوازی - تجاوزکار، بورژوازی-مرتجع جدا شود.

۱۰ — در مسئله بازرگانی و امتیازها (از جمله در مسئله وامها)

جنگلهای شمال و نظایر آنها را بعنوان تضمین عمده مطرح سازید. ما به کاهش حقوق کشور خود تن در نمیدهیم. بدون موافقت ویژه تلگرافی کمیتهٔ مرکزی قراردادها امضاء نشود.

لنین

تاریخ تحریر: ۲۴ فوریه سال ۱۹۲۲. برای نخستین بار در سال ۱۹۶۴ در چاپ پنجم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۴۴ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۴، ص ۴۰۶ — ۴۰۸ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ اهمیت ماتریالیسم پیکارجو

رفیق تروتسکی دربارهٔ وظایف کلی مجله «پود ازنامنم مارکسیزما» (۳۵) در شماره‌های ۱ — ۲ آن تمام نکات عمده را بیان داشته، خیلی عالی بیان داشته است. میخواهم برخی از مسائلی را که بیشتر بیانگر مضمون و برنامهٔ آن کاری است که هیئت تحریریه مجله در پیشگفتارهای سربوط به شماره ۱ — ۲ اعلام داشته است، تشریح نمایم.

در این پیشگفتار گفته میشود که همه آنهاییکه پیرامون مجله «پود ازنامنم مارکسیزما» («زیر پرچم مارکسیسم» — م.) متحد شده‌اند، کمونیست نیستند، اما همه‌شان ماتریالیستهای پیگیر هستند. تصور میکنم این اتحاد کمونیست‌ها و غیرکمونیست‌ها ضرورت مسلم دارد و وظایف مجله را بدرستی معین می‌کند. یکی از بزرگترین و خطرناکترین اشتباه کمونیست‌ها (همچنین بطور کلی انقلابیون که با موفقیت انقلاب کبیر را آغاز کردند) این تصور است که گویا انقلاب را می‌توان بدست فقط انقلابیون انجام داد. برعکس برای موفقیت هر کار جدی انقلابی باید این نکته را درک کرد و عملاً در نظر داشت که انقلابیون قادرند فقط نقش پیشاهنگ طبقهٔ پیشرو واقعاً دارای قابلیت حیاتی را ایفاء کنند. پیشاهنگ فقط وقتی وظایف پیشاهنگ را انجام می‌دهد که بتواند از توده تحت رهبری خود جدا نشود و واقعاً تمام توده را جلو ببرد. بدون اتحاد با غیرکمونیست‌ها در ساحه‌های بسیار گوناگون فعالیت، از هیچ ساختمان موفقیت‌آمیز کمونیستی حرفی هم نمی‌تواند درمیان باشد.

این نکته دربارهٔ آن کار و وظیفهٔ دفاع ماتریالیسم و مارکسیسم

که مجلهٔ «پود ازنامنم مارکسیزما» بعهده گرفته است، صدق می کند. خوشبختانه جریان‌های عمده تفکرات پیشرو اجتماعی روسیه سنت استوار و معتبر ماتریالیستی دارد. علاوه بر گ. و. پلخانف، کافی است از چرنیشفسکی نام ببریم که نارودنیکهای معاصر (سوسیالیست‌های خلقی (٣٦) اس‌ارها و نظایر آنها) غالباً در دنبال آموزشهای فلسفی مد ارتجاعی که گویا «آخرین دستاورد» دانش اروپایی است شیفته زرق و برق شده، و تحت تاثیر این زرق و برق و طمطراق این یا آن نوع خدمتگزاری به بورژوازی و توهمات آن، ارتجاعیت بورژوایی را درنمی‌یابند از وی پا عقب گذاشته‌اند.

در هر حال ما در کشور خود در روسیه هنوز ماتریالیست‌هایی از اردوگاه غیرکمونیستها داریم که بدون شک، مدت خیلی زیادی خواهند بود، و وظیفهٔ مسلم ما آنست که همهٔ طرفداران ماتریالیسم پیگیر و پیکارجو را بکار مشترک در مبارزه با ارتجاع فلسفی و خرافات و موهومات فلسفی باصطلاح «جامعهٔ تحصیل کرده»، جلب نماییم. دیتسگن ـ پدر که نباید او را با پسر بسیار پرمدعا و نویسنده ناموفقش اشتباه کرد، نظر اصلی مارکسیسم را دربارهٔ جریان‌های فلسفی که در کشورهای بورژوازی مسلط است و مورد توجه دانشمندان و پوبلیسیست‌های آنهاست، بطور صحیح و دقیق و روشن بیان داشته و گفته است که پروفسورهای فلسفه در جامعهٔ امروزین در اکثر موارد عملاً چیزی جز «کاسه‌لیسان تحصیل کرده خرافات دینی» نیستند (٣٧).

روشن‌فکران ما در روسیه که دوست دارند خود را مترقی بشمارند، همچنان همقطاران آنها در همه کشورهای دیگر، هیچ دوست ندارند که ارزیابی به بیان دیتسگن عرضه شود. اما علت اینکه آنها این ارزیابی را دوست ندارند، آنست که حقیقت تلخ است. کافی است که قدری دربارهٔ وابستگی دولتی، سپس وابستگی عمومی ـ اقتصادی، سپس وابستگی معیشتی و دربارهٔ هر وابستگی دیگر افراد تحصیل کرده معاصر از بورژوازی مسلط و حاکم فکر شود تا صحت مسلم و کامل توصیف زننده و شدیداللحن دیتسگن درک گردد. کافی است اکثریت عظیم جریانهای مد فلسفی را، از جریانهایی که با کشف رادیوم رابطه

داشتند گرفته تا آنهایی که حالا می‌کوشند به اینشتین بچسبند، — جریانهایی که اغلب در کشورهای اروپایی بوجود می‌آیند، بیاد آوریم تا رابطه میان منافع طبقاتی و موضع طبقاتی بورژوازی، پشتیبانی کلیه اشکال دینی و مضمون مسلکی و عقیدتی جریانهای مد فلسفی را درک نماییم.

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود، مجله‌ایکه می‌خواهد ارگان ماتریالیسم پیکارجو باشد، باید ارگان رزمنده، اولاً، بمعنای افشاء و پیگرد بلاانحراف همهٔ «کاسه‌لیسان تحصیل کرده امروزین نظریات کشیشی» باشد، صرفنظر از اینکه نمایندگان دانش رسمی باشند یا مستقلهایی که خود را پوبلیسیست‌های «دمکرات چپ یا سوسیالیست مسلک» می‌نامند.

ثانیاً، چنین مجله‌ای باید ارگان آته‌ایسم پیکارجو باشد. ما ادارات و یا حداقل مؤسسات دولتی داریم که این کار را اداره می‌کنند. ولی این کار از قرار معلوم با تحمل فشار شرایط عمومی بوروکراتیسم واقعاً روسی ما (صرفنظر از اینکه شورویست)، فوق‌العاده یا سستی و بی‌نهایت بد و با عدم کفایت، صورت می‌گیرد. باین جهت فوق‌العاده حایز اهمیت است مجله‌ای که خود را وقف انجام این وظیفه کرده است که ارگان ماتریالیسم پیکارجو شود، در تکمیل کار مؤسسات مربوطه دولتی و برای اصلاح و احیای آن کار بطور خستگی‌ناپذیر به تبلیغ و مبارزهٔ آته‌ایستی دست بزند. باید دقیقاً مراقب همه نشریات مربوطه بهمه زبانها بود و کلیه مطالب کم و بیش ارزنده را در این باره ترجمه و یا اقلاً خلاصه کرد.

انگلس مدتها پیش برهبران پرولتاریای معاصر توصیه می‌کرد که مطبوعات رزمنده آته‌ایستی اواخر قرن ۱۸ (۳۸) برای انتشار گسترده میان مردم، ترجمه شود. مایهٔ شرمساری است که ما تا کنون این کار را نکرده‌ایم (یکی از دلایل متعدد آن است که تصرف حکومت در دوران انقلاب خیلی آسانتر از استفاده صحیح از این قدرت است). گاهی این سستی و بطالت و ندانم‌کاری ما را با انواع ملاحظات «پر آب و تاب»: مثلاً گویا مطبوعات قدیم آته‌ایستی قرن ۱۸ کهنه شده و غیرعلمی و ساده‌لوحانه و غیره و غیره است توجیه می‌کنند. بدتر از این سفسطه‌بازی

باصطلاح علمی پیدا نمی‌شود که یا فضل‌فروشی و فاضل‌مآبی و یا عدم درک کامل مارکسیسم را مستور می‌سازد. البته نکات غیرعلمی و ساده‌لوحانه در آثار آته‌ایستی انقلابیون قرن ۱۸ کم نیست. اما کسی هم مانع آن نیست که ناشران این آثار آنها را خلاصه کنند و پسگفتارهای کوتاهی با اشاره به پیشرفت در انتقاد علمی دین که بشریت از پایان قرن ۱۸ باینطرف حاصل کرده است، با اشاره به آثار معاصر مربوطه و غیره، بآنها اضافه کنند. بزرگترین اشتباه و بدترین اشتباه مارکسیست خواهد بود اگر تصور کند که توده‌های چند ملیونی مردم (بویژه دهقانان و پیشه‌وران) که همهٔ جامعه معاصر آنها را به عقب‌ماندگی و عدم رشد فکری و جهالت و اعتقاد بخرافات محکوم ساخته است — تنها از راه مستقیم روشنگری مارکسیستی می‌توانند از این جهالت و عقب‌ماندگی فکری خلاص شوند. لازم است که مطالب بسیار گوناگون دربارهٔ تبلیغات آته‌ایستی باین توده‌ها داد و آنها را با حقایقی از ساحه‌های مختلف زندگی آشنا ساخت و طوری بآنها نزدیک شد که توجه‌شان جلب گردد و از خواب دینی بیدار شوند و از جوانب بسیار مختلف و با شیوه‌های بسیار گوناگون و غیره تکان بخورند.

ادبیات متهورانه و زنده و پرقریحه آته‌ایستهای قدیم قرن ۱۸ که آشکارا و تیزهوشانه بخرافات مسلط دینی حمله‌ور است برای بیدار کردن مردمان از خواب دینی اغلب هزار بار از حکایت ملال‌آور و خشک مارکسیسم که تقریباً فاکتهاییکه با مهارت برگزیده شده باشد در آنها نیست، از حکایاتی که در نشریات ما اکثریت دارند و (بدون کتمان گناه) غالباً مارکسیسم را تحریف می‌کنند مناسب‌تر خواهد بود. همهٔ آثار نسبتاً بزرگ مارکس و انگلس در کشور ما ترجمه شده است. ترس از این بابت که آته‌ایسم قدیم و ماتریالیسم قدیم در کشور ما با آن اصلاحاتی که مارکس و انگلس وارد کرده‌اند، تکمیل‌نشده خواهد ماند، جداً بیجا و بیمورد است. مهمترین نکته‌ای که کمونیستهای باصطلاح مارکسیستی ما و در واقع کمونیستهای مسخ‌کننده مارکسیسم اغلب همانا آنرا فراموش می‌کنند، جلب توجه توده‌های هنوز رشدنیافته به برخورد آگاهانه بمسائل دینی و انتقاد آگاهانه دین است.

از طرف دیگر بنمایندگان انتقاد علمی معاصر دین نظری بیفکنید. این نمایندگان بورژوازی تحصیل کرده تقریباً همیشه تکذیب خود را در مورد خرافات دینی با آنچنان افکاری که بیدرنگ آنها را بعنوان برده مسلکی و عقیدتی بورژوازی، بعنوان «کاسه‌لیسان تحصیل کرده خرافات دینی» رسوا می‌سازد، «تکمیل می کنند».

دو مثال می‌زنم: پروفسور ر. یو. ویپر در سال ۱۹۱۸ کتابچه‌ای با عنوان: «پیدایش مسیحیت» (نشریات «فاروس». مسکو) منتشر ساخته است. مؤلف ضمن شرح نتایج عمده دانش معاصر، نه تنها با خرافات و با فریبی که حربه کلیسا بعنوان سازمان سیاسی است، پیکار نمی کند، نه تنها این مسائل را دور می‌زند، بلکه آشکارا ادعای واقعاً مضحک و بسیار ارتجاعی بمیان می کشد و می گوید باید مافوق هر دو «انتها»: هم ایدآلیستی و هم ماتریالیستی قرار گرفت. این خدمتگزاری به بورژوازی مسلط است که در سراسر جهان صدها ملیون روبل از زحمتکشان سود می‌برد و برای پشتیبانی از دین صرف می کند.

آرتور دروس دانشمند معروف آلمانی در کتاب خود «افسانه دربارهٔ مسیح» ضمن رد خرافات قصص و روایات دینی، و ضمن اثبات این مطلب که مسیحی وجود نداشت، در پایان کتاب بنفع دین فقط بشکل تازه و تر و تمیز و محیلانه اظهار نظر می کند که قادر است در برابر «سیل روزافزون ناتورالیستی» مقاومت ورزد (ص ۲۳۸، چاپ ٤ آلمانی، سال ۱۹۱۰). او مرتجع صریح و آگاهی است که آشکارا به استثمارگران کمک می کند که خرافات قدیم و پوسیده دینی را با خرافات جدیدی که بیشتر نفرت‌آور و رذیلانه است، عوض کنند.

این سخن بدان معنا نیست که نمی‌بایست کتاب دروس را ترجمه کرد. این بدان معناست که کمونیست‌ها و همه ماتریالیست‌های پیگیر ضمن تحقق بخشیدن در مقیاس معین به اتحاد خود با بخش مترقی بورژوازی باید بلاانحراف آنرا هنگامیکه دچار ارتجاعیت می‌شود، افشاء و رسوا سازند. این بدان معناست که اجتناب و دوری جستن از اتحاد با نمایندگان بورژوازی قرن ۱۸ یعنی آن دورانی که انقلابی بود، بمعنای خیانت بمارکسیسم و ماتریالیسم خواهد بود، چونکه «اتحاد»

با دروس‌ها باین یا آن شکل، باین یا آن درجه برای ما در مبارزه با جهالت‌پرستان مسلط دینی حتمی است.

مجله «پود ازنامنم مارکسیزما» که می‌خواهد ارگان ماتریالیسم پیکارجو باشد باید جای زیاد برای تبلیغات آته‌ایستی و تشریح مطالب چاپی مربوطه، و برای اصلاح و جبران نارسائیهای عظیم کارهای دولتی در این ساحه، تخصیص دهد. بویژه استفاده از آن کتابها و جزواتی که حاوی حقایق و مقایسه‌های مشخصی هستند و رابطه منافع طبقاتی و سازمان‌های طبقاتی بورژوازی معاصر را با سازمانهای مؤسسات دینی و تبلیغات دینی نشان می‌دهند حایز اهمیت است.

همهٔ مطالب مربوط به ایالات متحدهٔ امریکای شمالی که ارتباط رسمی و صوری و دولتی دین و سرمایه در آنها کمتر بچشم می‌خورد، فوق‌العاده مهم است. اما در مقابل برای ما روشن‌تر می‌شود که باصطلاح «دمکراسی معاصر» (که منشویک‌ها و اس‌ارها و تا حدودی آنارشیست‌ها و امثال آنها آنهمه نامعقولانه در برابرش جبهه بزمین می‌سایند) جز آزادی موعظه آنچه موعظه‌اش بنفع بورژوازی است و بنفع آنست که ارتجاعی‌ترین ایده‌ها و اندیشه‌ها، دین و جهالت‌پرستی و دفاع از استثمارگران و غیره تبلیغ و موعظه شود، چیز دیگری نیست.

جای امیدواری هست، مجله‌ای که می‌خواهد ارگان ماتریالیسم پیکارجو باشد، شرح کتابهای آته‌ایستی را باطلاع خوانندگان ما برساند و تعریف کند که این یا آن آثار از چه لحاظ و برای کدام گروه خوانندگان می‌توانند مناسب باشند و چه چیزهایی در کشور ما چاپ و منتشر شده (تنها ترجمه‌های کم و بیش خوب را باید نوظهور شمرد که تعدادشان چندان زیاد نیست) و چه چیزهایی باید چاپ و منتشر شود.

علاوه بر اتحاد با ماتریالیست‌های پیگیر که بحزب کمونیست‌ها تعلق ندارند برای کاری که ماتریالیسم پیکارجو باید انجام دهد اتحادی لازم است که اهمیتش اگر برای آن کار بیشتر هم نباشد کمتر

نیست، اتحاد با نمایندگان علوم طبیعی معاصر که بماتریالیسم گرایش دارند و از دفاع و تبلیغ آن برضد تزلزلات فلسفی مد بطرف ایدآلیسم و شکاکیت که در باصطلاح «جامعهٔ باسواد و تحصیل کرده» تسلط دارند، ترسی بدل راه نمی‌دهند.

مقاله آ. تیمیریازیف دربارهٔ تئوری نسبیت اینشتین در شماره‌های اول و دوم مجله «پود ازنامنم مارکسیزما» مایهٔ امیدواری است که مجله در تحقق بخشیدن باین اتحاد دوم‌هم، توفیق حاصل کند. باید توجه فراوان به آن مبذول داشت. باید بخاطر سپرد که همانا از خرد شدن شدیدی که طبیعیات معاصر با آن مواجه است، بیشتر اوقات مکتبها و مکتبکها، جریان‌ها و جریانکهای فلسفی ارتجاعی بوجود می‌آیند. باین جهت دنبال کردن مسائلی که انقلاب معاصر در رشته علوم طبیعی بمیان می‌کشد و جلب طبیعی‌دانان باین کار در مجله فلسفی مسئله‌ای است که ماتریالیسم پیکارجو بدون حل آن بهیچوجه نمی‌تواند نه پیکارجو باشد و نه ماتریالیسم. اگر تیمیریازیف در شمارهٔ اول مجله ناگزیر قید کرده که توده عظیم نمایندگان روشنفکران بورژوایی همهٔ کشورها به تئوری اینشتین چسبیده‌اند که خود او بگفتهٔ تیمیریازیف هیچگونه یورش مجدانه علیه پایه‌های ماتریالیسم نمی‌کند، پس این امر منحصر به اینشتین نبوده بلکه بسلسله کامل تحول‌بخشندگان کبیر طبیعیات اگر هم نه به اکثر آنها از اواخر قرن ۱۹ گرفته باینطرف مربوط می‌شود.

برای آنکه بچنین پدیده‌ای ناآگاهانه برخورد نشود، ما باید باین نکته پی‌ببریم که بدون پایهٔ متین و استوار فلسفی هیچ گونه علوم طبیعی و هیچ ماتریالیسمی نمیتواند در مبارزه علیه تعرض و فشار ایده‌های بورژوازی و احیای جهان‌بینی بورژوایی مقاومت کند. برای مقاومت در این مبارزه و برای بانجام رساندن آن با موفقیت کامل، طبیعی‌دان باید ماتریالیست امروزین، طرفدار آگاه آن ماتریالیسمی باشد که مارکس نماینده آن است، یعنی باید ماتریالیست دیالکتیک باشد. کارکنان مجلهٔ «پود ازنامنم مارکسیزما» برای نیل باین هدف باید بررسی منظم دیالکتیک هگل را از نقطهٔ نظر ماتریالیستی سازمان دهند

یعنی آن دیالکتیک را که مارکس عملاً در «کاپیتال» خود و در آثار تاریخی و سیاسی خود با چنان موفقیتی بکار برده است که حالا هر روز بیداری طبقات جدید برای زندگی و برای مبارزه در خاور (ژاپن و هند و چین) یعنی آن صدها ملیون بشریتی که بخش بیشتر ساکنان زمین را تشکیل می‌دهند و با عدم فعالیت تاریخی خود و با خواب تاریخی خویش تا کنون موجب رکود و وقفه و پوسیدگی در بسیاری از کشورهای پیشرو اروپا شده‌اند، — هر روز بیداری برای زندگی ملتهای جدید و طبقات جدید، بیش از پیش مارکسیسم را تأیید می‌کند.

البته چنین بررسی و چنین تفسیر و چنین تبلیغ دیالکتیک هگل کار فوق‌العاده دشواری است و بی‌شک نخستین آزمونها در این رابطه، حاوی اشتباهاتی خواهد بود. اما تنها کسی اشتباه نمی‌کند که هیچ کاری انجام نمی‌دهد. ما با اتکاء بآنچه چگونه مارکس دیالکتیک هگل را با درک ماتریالیستی بکار می‌برد، می‌توانیم و باید این دیالکتیک را از کلیه جوانب مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم، قطعاتی از آثار عمدهٔ هگل را در مجله چاپ کنیم و برپایهٔ ماتریالیستی آنها را تفسیر نماییم و با ذکر نمونه‌هایی از کاربرد دیالکتیک توسط مارکس و همچنین آن نمونه‌های دیالکتیک در مناسبات اقتصادی و سیاسی را که تاریخ معاصر، بویژه جنگ معاصر امپریالیستی و انقلاب از آنها خیلی زیاد نشان میدهد تشریح کنیم. هیئت تحریریه و کارکنان مجله «پود ازنامنم مارکسیزما» بنظر من باید یکنوع «انجمن دوستان ماتریالیستی دیالکتیک هگل» باشد. طبیعی‌دانان معاصر (اگر شیوه تجسس را بلد باشند و اگر ما یاد بگیریم که بآنها کمک کنیم) در دیالکتیک هگل با تفسیر ماتریالیستی، بآن مسائل فلسفی که انقلاب در طبیعیات مطرح می‌سازد و به آن مسائلی که روشنفکران طرفدار مد بورژوازی را «سر در گم ساخته» بارتجاع می‌رساند، پاسخهایی پیدا خواهند کرد.

ماتریالیسم بدون تعیین چنین وظیفه‌ای برای خود و بدون انجام منظم و سیستماتیک آن نمی‌تواند ماتریالیسم پیکاجو باشد. این ماتریالسم بقول شچدرین بیشتر غلبه‌پذیر در پیکار می‌ماند تا پیکارجو

(۳۹). بدون این کار، طبیعی‌دانان بزرگ همانطوریکه اغلب تا کنون اتفاق افتاده است، در نتیجه گیری‌های فلسفی و در تعمیم نتایج کارهای خود، عاجز و ناتوان خواهند بود. چونکه طبیعیات با چنان سرعتی پیشرفت می‌کند، دوران آنچنان تحولات عمیق انقلابی را در کلیه ساحه‌ها می‌گذراند که بدون نتیجه گیری‌های فلسفی بهیچوجه نمی‌تواند از عهده وظایف خود برآید.

در پایان مثالی می‌زنم که بفلسفه مربوط نبوده و در هر حال مربوط بمسائل اجتماعی است که مجلهٔ «پود ازنامنم مارکسیزما» می‌خواهد آنها را نیز مورد توجه قرار دهد.

این مثال یکی از نمونه‌های آنست که چگونه باصطلاح دانش امروزین در واقع حامل ناهنجارترین و نفرت‌انگیزترین نظریات ارتجاعی است.

اخیراً شمارهٔ اول مجلهٔ «اکونومیست» (سال ۱۹۲۲) را که از طرف شعبهٔ یازدهم «انجمن فنی روس» (۴۰) چاپ و منتشر می‌شود، برایم فرستاده‌اند. کمونیست جوان (باحتمال قوی وقت نکرده با مضمون مجله آشنا بشود) از روی حسن‌نیت فوق‌العاده با بی‌احتیاطی دربارهٔ آن اظهار نظر کرده است. در واقع این مجله نمیدانم چقدر آگاهانه، ارگان خاوندیهای امروزین که با قبای علمیت و دمکراتیسم و غیره، خود را دستور ساخته‌اند، بشمار می‌رود.

آقایی بنام پ. آ. سوروکین بررسیهای مبسوطی باصطلاح «جامعه‌شناسی» «پیرامون تأثیر جنگ» در این مجله چاپ می‌کند. در مقاله فاضلانه اشارات و استنادهای فاضلانه زیاد به آثار مؤلف در رشته «جامعه‌شناسی» و به آثار استادان و همکاران متعدد خارجی وی شده است. فضل و تبحر وی از اینقرار است:

در صفحه ۸۳ می‌خوانم:

«در حال حاضر در برابر هر ده هزار ازدواج در شهر پطروگراد ۹۲,۲ طلاق روی می‌دهد که رقم سرسام‌آور و حیرت‌بخش است، ضمناً از هر صد ازدواج که عقدش فسخ

شد ۱,۱۰۵ مورد کمتر از یکسال و ۱۱ درصد کمتر از یکماه و ۲۲ درصد کمتر از دو ماه و ٤۱ درصد کمتر از ۳—٦ ماه و فقط ۲٦ درصد بیش از شش ماه دوام داشته است. این ارقام حاکی است که ازدواج رسمی معاصر — شکلی است که در واقع روابط جنسی خارج از ازدواج را کتمان می‌کند و به هوسبازان امکان می‌دهد، «قانوناً» اشتها و هوس خود را ارضاء کنند» («اکونومیست» شماره ۱، ص ۸۳).

شک نیست که این آقا و آن انجمن فنی روس که مجله را منتشر می‌کند و چنین نظریاتی در آن درج می‌کند، خود را طرفدار دمکراسی می‌شمارند و وقتی بنام واقعی‌شان یعنی خاوندی و مرتجع و «کاسه‌لیس تحصیل کرده خرافات دینی» نامیده می‌شوند، آنرا بزرگترین توهین بخود می‌شمارند.

کمترین آشنایی با قوانین کشورهای بورژوازی درباره ازدواج و طلاق و کودکان زنان بی‌شوهر و همچنین با موضع واقعی در این باره بهر شخص علاقمند باین مسئله نشان می‌دهد که دمکراسی امروزین بورژوازی حتی در همهٔ دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی از این لحاظ در مورد زنان و کودکان زنان بی‌شوهر همانا خاوندی است.

این امر البته مانع منشویک‌ها، اس‌ارها و بخشی آنارشیست‌ها و همه احزاب مربوطه در باختر نیست که بداد و فریاد دربارهٔ دمکراسی و نقض آن توسط بلشویک‌ها ادامه دهند. در واقع همانا انقلاب بلشویکی یگانه انقلاب دمکراتیک پیگیر در مورد مسائلی نظیر ازدواج و طلاق و وضع کودکان زنان بی‌شوهر است. و این مسئله بمستقیم‌ترین وجهی با منافع و علایق بیش از نصف اهالی هر کشور، برخورد دارد. تنها انقلاب بلشویکی با وجود اسلاف بسیار زیاد بورژوایی خود که خود را انقلابهای دمکراتیک می‌نامیدند برای نخستین بار در رابطه مزبور، هم علیه ارتجاعی و خاوندی بودن، و هم علیه سالوسی مرسومی طبقات زمامدار و ثروتمند بمبارزهٔ قطعی پرداخت.

اگر ۹۲ طلاق از ده هزار ازدواج بنظر آقای سوروکین رقم سرسام‌آور و حیرت‌بخش می‌آید فقط می‌توان احتمال داد که نویسنده یا در دیری آنچنان جدا و دور از زندگی زیسته و تربیت شده است که تصور نمیرود کسی وجود چنین دیری را باور کند، و یا حقیقت را بنفع ارتجاع و بورژوازی تحریف می‌کند. هر کسی که کم و بیش با شرایط اجتماعی در کشورهای بورژوازی آشناست می‌داند که تعداد واقعی موارد طلاق واقعی (البته طلاقهایی که مورد تجویز کلیسا و قانون نیست) در همه‌جا بی‌اندازه زیادتر است. از این لحاظ فرق روسیه با کشورهای دیگر تنها این است که قوانین آن سالوسی و همچنین بی‌حقی زن و کودک او را تقدیس نمی‌کند بلکه آشکارا و بنام حکومت دولتی پیکار منظم علیه هرگونه سالوسی و هر گونه بی‌حقی را اعلام می‌دارد.

مجله‌ٔ مارکسیستی ناگزیر باید با چنین خاوندیان «تحصیل کرده» امروزین هم نبرد کند. لابد بخش بزرگی از آنها در کشور ما حتی پول از دولت می‌گیرند و برای آموزش جوانان در دستگاه دولت خدمت می‌کنند صرفنظر از اینکه آنها در این راه بیش از مفسدین و الواط معلوم‌الحال در نقش ناظر و مراقب خردسالان در آموزشگاه‌ها، بدرد نمی‌خورند.

طبقه‌ٔ کارگر در روسیه توانست حکومت را تصرف نماید، ولی هنوز طرز استفاده از آنرا یاد نگرفته است، چنانکه در غیر اینصورت همان معلمان و اعضای انجمن‌های علمی را از مدتها پیش با نزاکت تمام بکشورهای «دمکراسی» بورژوایی روانه می‌ساخت. آنجا برای چنین خاوندی‌ها بهترین جاست.

اگر میل آموختن باشد، یاد می‌گیرد.

۱۲ مارس ۱۹۲۲.
مجله‌ٔ «پود ازنامنم مارکسیزما»، شماره ۳، ماه مارس سال ۱۹۲۲

از روی متن مجموعه‌ٔ آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ٤٥، ص ۲۳ — ۳۳ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ یازدهم حزب کمونیست (بلشویک)

۲۷ مارس — ۲ آوریل سال ۱۹۲۲

۱

گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ۲۷ مارس

(کفزدنها.) رفقا! اجازه بدهید گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی را نه از اول سال بلکه از آخر آن شروع کنم. در حال حاضر مهمترین مسئله سیاسی، مسئله کنفرانس ژن است (۴۱). ولی چون در مطبوعات ما تا کنون راجع به این مسئله مطالب زیادی گفته شده است و نظر به اینکه من در سخنرانی ششم مارس خود که چاپ شده نکات عمده را دربارهٔ این مسئله ذکر کرده‌ام، لذا اگر خواستهای ویژه‌ای از جانب شماها برای تشریح جزئیاتی نباشد اجازه می‌خواهم وارد جزئیات آن نشوم.

همهٔ شماها بطور کلی از کنفرانس ژن اطلاع دارید، چونکه مطبوعات در این مورد جای زیاد — بنظرم حتی جای بسیار زیاد — بزیان نیازهای واقعی و عملی و مبرم نظام ما بطور اعم و نظام اقتصادی ما بطور اخص تخصیص داده‌اند. بدیهی است که در اروپا و در تمام کشورهای بورژوازی خیلی دوست دارند کله‌ها را با انواع حرفهای

پرسروصدا دربارهٔ کنفرانس ژن گرم ویا پرکنند. و ما این بار (گرچه نه فقط این بار) از آنها تقلید می‌کنیم و بیش از حد هم تقلید می‌کنیم.

باید بگوییم که ما در کمیتهٔ مرکزی برای تشکیل یک هیئت نمایندگی از بهترین دیپلمات‌های خودمان تدابیر بسیار دقیقی اتخاذ کردیم (حالا ما عدهٔ قابل ملاحظه‌ای دیپلمات شوروی داریم و وضع حالا دیگر مانند آغاز موجودیت جمهوری شوروی نیست). ما در کمیتهٔ مرکزی رهنمودهای بحد کافی مبسوط برای دیپلمات‌های خودمان در ژن تنظیم نمودیم و وقت زیادی صرف تنظیم این رهنمودها کردیم و چندین بار آنها را مورد شور و بررسی و باز هم بررسی قرار دادیم. بدیهی است که در اینجا مسئله‌ای مطرح است که نمی‌خواهم بگویم یک مسئله جنگی است، چونکه ممکن است این کلمه موجب سوءتعبیرات و سوءتفاهمات شود ولی بهرحال مسئله مسابقه است. در اردوگاه بورژوازی جریان فوق‌العاده نیرومندی که از جریانهای دیگر بمراتب قوی‌تر است، وجود دارد و می‌خواهد کنفرانس ژن را عقیم گذارد. همچنین جریانهای دیگری هستند که می‌خواهند بهر قیمتی شده از آن دفاع کنند و می‌کوشند این کنفرانس تشکیل گردد. حالا این جریانهای اخیر تفوق پیدا کرده‌اند. و بالاخره در اردوگاه همهٔ کشورهای بورژوازی جریانی هست که می‌توان آنرا پاسیفیستی نامید و باید انترناسیونال‌های دو و دو و نیم را تماماً جزء آن شمرد. این آن اردوگاه بورژوازی است که می‌کوشد از یک سلسله پیشنهادهای پاسیفیستی دفاع کند و چیزی بشکل یک سیاست پاسیفیستی مطرح سازد. ما بعنوان کمونیست دربارهٔ این پاسیفیسم نظریات معینی داریم که تشریح آنها در اینجا ابداً لزومی ندارد. بدیهی است که ما در کنفرانس ژن نه بعنوان کمونیست بلکه بعنوان بازرگان حضور پیدا می‌کنیم. هم ما می‌خواهیم معامله و دادوستد کنیم و هم آنها. ما می‌خواهیم بصرفه خود دادوستد کنیم و آنها می‌خواهند بصرفهٔ خودشان معامله نمایند. جریان بسط مبارزه حتی بمیزان اندکی هم باشد بمهارت و کاردانی دیپلمات‌های ما بستگی دارد.

بدیهی است وقتیکه ما در کنفرانس ژن بعنوان بازرگان شرکت

می‌کنیم این نکته برای ما بی‌تفاوت نیست که ما با آن نمایندگان اردوگاه بورژوازی تماس و سروکار داریم که خواهان حل نظامی مسئله هستند و یا با آن نمایندگانی که به پاسیفیسم گرایش دارند، حتی اگر این پاسیفیسم خیلی هم بد و از نظر کمونیستی تاب کوچکترین انتقاد را نداشته باشد. بهر حال بازرگانی که نتواند این تفاوت را درک کند و تاکتیک خود را برای نیل به هدفهای عملی سازگار نماید، بازرگان بدی است.

ما در کنفرانس ژن با این هدف عملی شرکت می‌کنیم که دادوستدرا گسترش دهیم و شرایطی فراهم سازیم که این دادوستد وسیعتر و موفق‌تر گسترش یابد. ولی بهیچوجه موفقیت کنفرانس ژن را تضمین نمی‌کنیم. تضمین این موفقیت مضحک و بی‌معنی خواهد بود. باید بگوییم با وجود هشیارانه‌ترین و محتاطانه‌ترین ارزیابی امکاناتی که اکنون کنفرانس ژن عرضه می‌دارد بهرحال تصور می‌کنم اغراق و مبالغه نخواهد بود اگر گفته شود که ما به این هدف خود خواهیم رسید.

اگر طرفهای ما در کنفرانس ژن بقدر کافی قوه ادراک داشته باشند و خیلی لجاجت بخرج ندهند ما بوسیله این کنفرانس بهدف خود می‌رسیم و اگر بفکر لجاجت باشند در وراء کنفرانس بهدف دست می‌یابیم. بهر حال بهدف‌های خود خواهیم رسید!

آخر مبرم‌ترین و فوتی‌ترین و عملی‌ترین منافع کشورهای سرمایه‌داری، منافعی که در سالهای اخیر خیلی آشکار پیدا شده، خواستار رشد و بهبود و گسترش بازرگانی با روسیه است. و حال که چنین منافعی وجود دارد می‌توان بحث کرد و جدل کرد، می‌توان بر سر برخی معاملات و دادوستدها ازهم جدا شد و بسیار هم احتمال دارد که کار به تفرقه بکشد — ولی در هر حال سرانجام این ضرورت اساسی اقتصادی خودش راه خویش را هموار خواهد کرد. و من فکر می‌کنم که از این لحاظ می‌توانیم خاطرجمع باشیم. مدت را تضمین نمی‌کنم ولی در همین گردهمایی می‌توان با اطمینان زیاد گفت که امر گسترش مناسبات صحیح بازرگانی میان جمهوری شوروی و تمام جهان سرمایه‌داری ناگزیر پیش خواهد رفت. چه وقفه‌هایی در

این مورد محتمل است نکته‌ای است که بموقع خود در گزارش به آن اشاره خواهم کرد. اما تصور می‌کنم دربارهٔ کنفرانس ژن می‌توان بهمین اکتفاء کرد.

پرواضح است رفقایی که مایلند مفصلتر با مسئله آشنا شوند و به فهرست اسامی اعضای هیئت نمایندگی که در روزنامه‌ها درج شده است بسنده نمی‌کنند، می‌توانند کمیسیونی انتخاب یا شعبه‌ای تشکیل دهند و با کلیهٔ اسناد و مدارک کمیتهٔ مرکزی و مکاتبات و رهنمودها آشنا شوند. بدیهی است که ما جزئیات را بطور مشروط در نظر گرفته‌ایم چونکه تاکنون دقیقاً معلوم نیست که چه کسانی پشت میز این کنفرانس خواهند نشست و چه شرایطی یا چه شرایط مقدماتی و یا قیودی در این مورد عنوان خواهد شد. تحلیل همهٔ این مطالب در اینجا کاری است به منتها درجه خلاف مصلحت و تصور می‌کنم عملاً هم ممکن نیست. تکرار می‌کنم کنگره از طریق شعبه و یا کمیسیون کاملاً امکان دارد در مورد این مسئله تمام اسناد را، خواه آنچه که انتشار یافته و خواه آنچه که در اختیار کمیتهٔ مرکزی است جمع‌آوری نماید.

به آنچه گفته شد اکتفاء می‌ورزم زیرا یقین دارم که بزرگترین دشواریهای ما در این مسئله نیست. این مسئله آن مسئله‌ای نیست که تمامی حزب ما باید توجه عمدهٔ خویش را به آن معطوف دارد. مطبوعات بورژوازی اروپا مصنوعاً و تعمداً دربارهٔ اهمیت این کنفرانس راه اغراق و مبالغه در پیش گرفته‌اند و توده‌های زحمتکش را فریب می‌دهند (همیشه نه‌دهم کلیهٔ مطبوعات بورژوازی در همهٔ این کشورها و جمهوری‌های آزاد دمکراتیک چنین عمل می‌کنند). ما کمی تحت تأثیر این مطبوعات قرار گرفته‌ایم و روزنامه‌های ما مانند همیشه هنوز برسوم قدیمی بورژوایی تأسی می‌جویند و نمی‌خواهند در راه‌های جدید و مسیرهای سوسیالیستی گام نهند و ما بیش از آنکه این مسئله درخور آن باشد سروصدا راه انداخته‌ایم. در واقع برای کمونیست‌هایی که بویژه سالهای دشواری نظیر سالهایی را که ما از ۱۹۱۷ تا امروز، گذرانده‌ایم از سر گذرانده‌اند و ناظر آن بندوبست‌های جدی سیاسی بوده‌اند که ما

تا کنون دیده‌ایم کنفرانس ژن دشواری خاصی دربر ندارد. بیاد ندارم که در این باره نه تنها میان اعضای کمیتهٔ مرکزی، بلکه حتی میان اعضای حزب ما اختلاف نظر یا مناقشه‌ای بروز کرده باشد. و این یک امر طبیعی‌است، زیرا از نقطهٔ نظر کمونیستها، و حتی با در نظر گرفتن سایه و روشنی‌های مختلف بین آنها در اینجا هیچ چیز قابل مناقشه‌ای وجود ندارد. تکرار می‌کنم ما در کنفرانس ژن بعنوان بازرگان شرکت می‌کنیم تا به باصرفه‌ترین شکل‌های گسترش دادوستد که آغاز شده و جریان دارد و حتی اگر کسی هم بتواند آنرا بزور برای مدتی کم یا زیاد متوقف سازد بهر حال پس از این وقفه ناگزیر گسترش خواهد یافت دست یابیم.

از این رو با اکتفاء به این تذکرات مختصر پیرامون کنفرانس ژن به مسائلی می‌پردازم که بنظر من مسائل عمده سیاست در سال گذشته و مسائل عمده سیاست در سال آینده است. بنظر من چنین می‌آید (یا بهرحال عادت کرده‌ام) که در گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی نباید تنها دربارهٔ آن رویدادهایی سخن گوئیم که در سال مورد گزارش روی داده‌اند بلکه همچنین باید دربارهٔ آنچه که در سال مورد گزارش بمثابهٔ درسهای سیاسی بدست آمده است و جنبهٔ عمده و اساسی دارد نیز صحبت کنیم تا سیاست خود را در سال آینده بدرستی تعیین نمائیم و چیزی در عرض سال یاد گرفته باشیم.

مسئلهٔ عمده عبارتست از سیاست اقتصادی جدید. سراسر سال مورد گزارش با شعار سیاست اقتصادی جدید جریان داشت. اگر ما طی این سال به پیروزی بزرگ و جدی و بازنگرفتنی دست یافته باشیم (این مسئله هنوز برای من بدون تردید نیست)، همانا این است که از مبادی این سیاست اقتصادی جدید چیزهایی آموخته‌ایم. اگر ولو اندکی هم آموخته‌ایم واقعاً هم طی این سال در رشتهٔ سیاست اقتصادی جدید چیزهای فوق‌العاده زیادی آموخته‌ایم. و اما وارسی اینکه ما در واقع چه چیز و چه اندازه یاد گرفته‌ایم، مطلبی است که گمان می‌رود بوسیلهٔ رویدادهای آتی یعنی پیشامدهایی که بستگی خیلی کم به اراده ما دارند، مانند مثلاً بحران مالی قریب‌الوقوع، انجام گیرد. بنظر

سن نکته عمده‌ای که باید دربارهٔ سیاست اقتصادی جدید خود بعنوان پایه‌ای برای کلیهٔ استدلالها و برای استفاده از تجربه این سال و تحصیل دروس عملی برای سال آینده در نظر گیریم، عبارت از سه نکتهٔ زیرین است:

اولاً، مقدم بر هر چیز اهمیتی که سیاست اقتصادی جدید برای ما دارد در وارسی این نکته است که ما واقعاً به پیوند با اقتصادیات دهقانی دست می‌یابیم. در دوران پیشین رشد و تکامل انقلاب ما یعنی هنگامیکه تمام توجه و همهٔ نیروها را بطور عمده وظیفه دفع تهاجم جذب کرده و یا تقریباً بکلی آنرا بلع نموده بود، دربارهٔ این پیوند آنچنانکه باید و شاید نمی‌توانستیم فکر کنیم، یعنی وقت پرداختن به این کار را نداشتیم. هنگامیکه وظیفهٔ مطلقاً مبرم و صرفاً حاد دفع خطر خفه شدن فوری توسط نیروهای غول‌آسای امپریالیسم جهانی دربین بود، تا حدودی امکان داشت و می‌بایست این مسئله را مورد بی‌اعتنایی قرار دهیم.

مسئله چرخش بسوی سیاست اقتصادی جدید در کنگرهٔ گذشته با توافق نظری فوق‌العاده و حتی با اتفاق آراء بیش از آنچه مسائل دیگر در حزب ما حل می‌شدند (و باید اذعان نمود که بطور کلی صفت مشخصه حزب ما توافق نظر زیاد است) در کنگره پیشین حل گردید. این توافق نظر نشان داد که ضرورت شیوهٔ برخورد جدید به اقتصاد سوسیالیستی مطلقاً نضج پیدا کرده است. کسانی که در بسیاری مسائل اختلاف نظر داشتند و وضع را از نقطهٔ نظرهای گوناگون ارزیابی می‌کردند به اتفاق آراء خیلی زود و بدون هیچگونه تردید به این نتیجه رسیدند که ما دارای برخورد واقعی نسبت به اقتصاد سوسیالیستی و پی‌ریزی آن نیستیم و یگانه شیوهٔ یافتن این برخورد همانا سیاست اقتصادی جدید است. در نتیجهٔ سیر حوادث جنگ و رویدادهای سیاسی و در اثر رشد و توسعهٔ سرمایه‌داری در باختر متمدن قدیم و بسط دامنهٔ شرایط اجتماعی و سیاسی در مستعمرات ناگزیر ما نخستین کشوری شدیم که در جهان کهن بورژوازی شکاف وارد ساختیم و آنهم در لحظه‌ای که کشور ما از لحاظ اقتصادی اگر عقب‌مانده‌ترین کشور نبود، در هر حال یکی از کشورهای عقب‌مانده بود. اکثریت عظیم دهقانان کشور

ما بزراعت کوچک انفرادی اشتغال دارند. ساختمان آن قسمتی که ما بتوانیم فوراً از برنامهٔ تنظیمی خود دربارهٔ ایجاد جامعهٔ کمونیستی انجام دهیم تا حدودی دور از آن جریانی انجام می‌گرفت که درمیان وسیعترین توده‌های دهقانی می‌گذشت، توده‌هایی که مالیاتهای سنگین بر آنها بسته بودیم و با تذکر این نکته که جنگ کوچکترین تردیدی را در این مورد مجاز نمی‌شمارد، این مالیات را توجیه می‌کردیم. و این توجیه، اگر آنرا تماماً در نظر گیریم، با وجود اشتباهات اجتناب‌ناپذیر، مورد قبول دهقانان واقع شد. توده دهقانی رویهمرفته دید و درک کرد که این بارهای سنگین که بر دوشش گذارده می‌شد، برای دفاع از حکومت کارگری-دهقانی در برابر مالکین و برای آن لازم بود که هجوم سرمایه‌داران که خطر برباد رفتن کلیهٔ پیروزی‌های انقلاب را در برداشت ما را خفه نکند. ولی بین آن اقتصادیاتی که در کارخانه‌ها و فابریکهای ملی‌شده و سوسیالیستی و سوخوزها شالوده‌ریزی می‌شد و اقتصادیات دهقانی پیوندی وجود نداشت.

ما این نکته را در کنگرهٔ پیشین حزب بروشنی دیدیم. این نکته را چنان بروشنی دیدیم که در حزب راجع به این مسئله که سیاست اقتصادی جدید ناگزیر است، هیچگونه تردیدی وجود نداشت.

مشاهده اینکه مطبوعات احزاب روسی مقیم خارجه که تعدادشان فوق‌العاده زیاد است، این تصمیم ما را چگونه ارزیابی می‌کنند، بامزه است. فرق میان این ارزیابیها بسیار ناچیز است: آنها، که با خاطرات گذشته زندگی می‌کنند، هنوز هم عناد می‌ورزند و می‌گویند که کمونیستهای چپ (۴۲) هنوز هم با سیاست اقتصادی جدید مخالفند. این عده در سال ۱۹۲۱ مطلبی را که بسال ۱۹۱۸ مربوط بود و حتی خود کمونیست‌های چپ هم در کشور ما آنرا فراموش کرده‌اند بخاطر آورده و تاکنون هم این مطلب را می‌جوند و نشخوار می‌کنند و اطمینان می‌دهند که این بلشویکها معلوم است حیله‌گر و دروغگو هستند و گویا از اروپا مخفی می‌کنند که در اینجا میان خودشان اختلاف است. وقتی انسان این مطالب می‌خواند با خود می‌گوید: بگذار در گمراهی بمانند. وقتی آنها در بارهٔ آنچه که در کشور ما می‌گذرد

دارای چنین تصوراتی هستند، از این تصورات می‌توان بدرجه شعور و ادراک این پیرسردان به اصطلاح بسیار باکمال که اینک در خارجه مکان کرده‌اند، پی برد. ما میدانیم که میان ما هیچگونه اختلافی نبود و از آن جهت نبود که ضرورت عملی یک شیوه برخورد دیگر در مورد پی‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی بر همگان روشن بود.

آن اقتصاد نوینی که ما برای ایجاد آن می‌کوشیدیم در کشور ما با اقتصادیات دهقانی پیوند نداشت. آیا حالا دارد؟ هنوز نه. تازه ما داریم به آن نزدیک می‌شویم. تمام اهمیت سیاست اقتصادی جدید، اهمیتی که در مطبوعات ما هنوز هم اغلب آنرا همه‌جا و هر جا که دلتان بخواهد جستجو می‌کنند جز در جایی که باید جستجو کرد، در آنست و فقط در آنست که پیوند آن اقتصاد نوینی را که ما با مساعی عظیم ایجاد می‌کنیم با اقتصادیات دهقانی بیابیم و خدمت ما هم در همین است. و بدون آن ما کمونیست انقلابی نخواهیم بود.

ما بنای اقتصادیات نوین را بشیوهٔ کاملاً نو آغاز کردیم بدون آنکه در موردی کهنه را بحساب آوریم. و اگر بساختن آن نمی‌پرداختیم در همان ماههای اول، در همان سالهای اول بکلی سرکوب می‌شدیم. ولی معنای این سخن آن نیست که اگر ما با چنین تهور صرف آغاز کرده‌ایم حتماً به همین نحو هم ادامه‌اش بدهیم. از کجا چنین مستفاد می‌شود؟ از هیچ جا.

ما از همان آغاز می‌گفتیم که باید خیلی کار نو انجام دهیم و اگر رفقای کارگر کشورهایی که از لحاظ سرمایه‌داری بیشتر رشد یافته‌اند زود بما کمک نکنند، کار ما فوق‌العاده دشوار خواهد شد و بدون شک اشتباهاتی خواهیم کرد. مطلب عمده آنست که باید توانست هشیارانه دید که این اشتباهات در کجا روی داده و همهٔ کارها را از نو تجدید نمود. اگر لازم باشد که سرتاسر کار را نه دو بار بلکه چندین بار از نو آغاز کرد، این امر نشان خواهد داد که ما دور از خرافات و با هشیاری به وظیفهٔ خود که بزرگترین وظیفه در جهانست، برخورد می‌کنیم.

اکنون نکته مهم در سیاست اقتصادی جدید، فرا گرفتن درست

تجربهٔ پارسال است. این کاری است که باید کرد و ما می‌خواهیم آنرا انجام دهیم. اگر می‌خواهیم بهر قیمتی شده به این هدف برسیم (و ما آنرا می‌خواهیم و به آن هم خواهیم رسید!) در آنصورت باید دانست که وظیفه اساسی و قاطع نپ که وظایف دیگر را تابع خود می‌سازد عبارتست از برقراری پیوند میان آن اقتصادیاتی که ما به شالوده‌ریزی آن پرداخته‌ایم (خیلی بد، خیلی ناشیانه ولی بهر حال بر پایهٔ اقتصادیات کاملاً نوین سوسیالیستی، تولید نوین، توزیع نوین به شالوده‌ریزی آن پرداخته‌ایم) و اقتصاد دهقانی که ملیونها و ملیونها دهقان با آن زندگی می کنند.

این پیوند وجود نداشت و ما باید مقدم بر هر چیز آنرا بوجود آوریم. باید همه چیز را تابع این هدف ساخت. ما باید هنوز این نکته را روشن کنیم که سیاست اقتصادی جدید تا چه اندازه توانسته است این پیوند را برقرار کند و چیزی را که ما ناشیانه به پی‌ریزی آن پرداخته‌ایم، ویران نسازد.

ما اقتصادیات خود را در رابطه با دهقانان شالوده‌ریزی می کنیم. باید آنرا بارها تجدید نمائیم و چنان مرتب سازیم که میان کار سوسیالیستی ما در زمینه صنایع بزرگ و کشاورزی و آن کاری که هر دهقان به آن اشتغال دارد پیوند برقرار باشد، همان کاری که دهقان در حالیکه با فقر و احتیاج دست بگریبان است هر طور از دستش برمی‌آید و بدون فضل‌فروشی انجام می‌دهد (زیرا وقتی او باید خود را از خطر مستقیم دردناکترین مرگ از گرسنگی رها ساخته و نجات بخشد دیگر چه جای فضل‌فروشی است؟).

باید این پیوند را نشان داد تا ما آنرا بروشنی ببینیم و همهٔ مردم آنرا ببینند و تمام تودهٔ دهقانی ببیند که میان زندگی دشوار و فوق‌العاده پریشان و بسیار فقیرانه و دردناک کنونی او و کاریکه بنام آرمانهای دور سوسیالیستی انجام می گیرد رابطه‌ای هست. باید کاری کرد که برای انسان زحمتکش عادی و ساده معلوم شود که یک نوع بهبودی در وضع زندگی وی پیدا شده است و اینهم از آن نوع بهبودی نیست که عدهٔ کمی از دهقانان در دوران حکومت ملاکان و در دوران

سرمایه‌داری حاصل می‌کردند و در آن هر گامی که بسوی بهبودی برمیداشتند (بهبودی البته بود و خیلی هم بزرگ بود) با توهین و تحقیر و استهزاء نسبت به موژیک (دهقان ساده م.) و با زورگوئی به توده همراه بود، و این چیزی است که دهقانان فراموش نکرده‌اند و دهها سال دیگر هم فراموش نخواهند کرد. هدف ما احیای پیوند و اثبات عملی این نکته بدهقان است که ما کار را از آنجا آغاز می‌کنیم که برایش مفهوم و آشنا و فعلاً با وجود تنگدستی او میسر است، نه از آن چیزی که از نقطهٔ نظر دهقان دور و خیالبافی است، هدف ما اثبات این نکته است که می‌توانیم بوی کمک کنیم و کمونیست‌ها در لحظه‌ای که دهقان خرده‌پای فقیر و خانه‌خراب که بنحوی دردناک گرسنگی می‌کشد و در وضع دشوار بسر می‌برد، حالا بوی عملاً کمک می‌کنند. یا ما این نکته را اثبات خواهیم کرد یا اینکه دهقان بما خواهد گفت بروید گورتان را گم کنید. این امری است کاملاً ناگزیر.

چنین است اهمیت و مفهوم سیاست اقتصادی جدید، و اس و اساس تمامی سیاست ما. اینجاست درس عمده ما از تمامی تجربه سال گذشته که طی آن سیاست اقتصادی جدید را اجرا کرده‌ایم. و اینجاست به اصطلاح قاعده عمدهٔ سیاسی ما برای سال آینده. در حال حاضر دهقان بما اعتبار می‌دهد و البته پس از آنهمه رویدادهای گذشته نمی‌تواند هم ندهد. حالا دهقان رویهمرفته روی موافقت نشان میدهد و می گوید: «باشد، اگر بلد نیستید صبر می‌کنیم شاید یاد بگیرید». ولی این اعتبار نمی‌تواند بی‌پایان باشد.

این نکته را باید دانست و پس از دریافت اعتبار بهرحال باید عجله کرد. باید دانست لحظه‌ای فرا می‌رسد که کشور دهقانی دیگر بما اعتبار ندهد و زمانی فرا خواهد رسید که اگر بکار بردن این اصطلاح بازاری مجاز باشد نقد خواهد خواست و نسیه نخواهد داد. «ولی حالا بهر صورت پس از اینهمه ماهها و سالها تعویق، شما زمامداران محترم صحیحترین و مطمئن‌ترین شیوه را فرا گرفته‌اید که بما کمک کنید تا از ورطه نیاز و فقر و گرسنگی و پریشانی نجات یابیم. شما از عهدهٔ این کار برسیایید و آنرا ثابت کرده‌اید». چنین است آن

امتحانی که ما در برابر آن قرار داریم و همانا این امتحان است که سرانجام همه مسائل را حل خواهد کرد: هم سرنوشت نپ را و هم سرنوشت حکومت کمونیستی در روسیه را.

ما خواهیم توانست کار مستقیم خود را بسرانجام رسانیم یا نه؟ این نپ بدردی خواهد خورد یا نه؟ اگر صحت عقب‌نشینی معلوم شود در آن صورت باید پس از عقب‌نشینی با توده دهقان بهم پیوندیم، و با آن صدها بار آرام‌تر ولی ضمناً محکم و بلاانحراف پیش برویم تا همیشه ببیند که ما بهرحال پیش می‌رویم. در چنین صورتی آرمان ما مطلقاً شکست‌ناپذیر خواهد بود و هیچ قدرتی در جهان بر ما پیروز نخواهد شد. ما هنوز تاکنون در عرض این نخستین سال به این هدف خود نرسیده‌ایم. و این نکته را باید آشکاراً گفت. و من جداً معتقدم (و سیاست اقتصادی جدید ما امکان می‌دهد با وضوح و استواری کامل این نتیجه‌گیری بشود) که اگر ما تمامی خطر بزرگی را که در نپ نهفته است درک کنیم و تمام نیروهای خود را متوجه نقاط ضعیف نمائیم، این مسئله را حل خواهیم کرد.

باید با تودهٔ دهقانی، با دهقانان زحمتکش عادی پیوند برقرار کرد و پیشروی را بمراتب و بی‌اندازه کندتر از آنچه ما آرزویش را داشتیم ولی در عوض بنحوی که همه توده‌ها با ما در حرکت باشند، آغاز کرد. آنوقت این حرکت هم بموقع خود چنان سرعت خواهد گرفت که ما حالا حتی تصورش را هم نمی‌کنیم. بنظر من این نخستین درس سیاسی اساسی سیاست اقتصادی جدید است.

دومین درس که جنبه فرعی‌تری دارد، وارسی بنگاههای صنعتی دولتی و سرمایه‌داری از راه مسابقه است. اکنون در کشور ما شرکت‌های مختلطی تشکیل می‌شود که دربارهٔ آنها بعداً کمی صحبت خواهم کرد. این شرکت‌ها مانند تمامی بازرگانی دولتی ما و تمامی سیاست اقتصادی جدید ما عبارتند از کاربرد شیوه‌های بازرگانی و شیوه‌های سرمایه‌داری بوسیله ما کمونیست‌ها. آنها ضمناً این معنا را دارند که میان شیوه‌های سرمایه‌داری و شیوه‌های ما یک مسابقه عملی دایر می‌گردد. عملاً مقایسه کنید. ما تا حالا برنامه می‌نوشتیم و

وعده می‌دادیم که در وقت خود ضرورت کامل داشت. بدون برنامه و وعده نمی‌توان دست به انقلاب جهانی زد. اگر عناصر گارد سفید و از جمله منشویک‌ها، به این مناسبت بما دشنام می‌دهند، این فقط نشانه آنست که منشویکها و سوسیالیستهای انترناسیونال دو و دو و نیم دربارهٔ اینکه اصولاً رشد و تکامل انقلاب به چه نحوی انجام می‌گیرد هیچگونه تصوری ندارند. ما از طریق دیگری جز این طریق نمی‌توانستیم کار را شروع کنیم.

ولی حالا وضع چنان است که باید بوارسی کارهای خود بپردازیم، و آنهم بنحو جدی، نه به آن نحوی که از راه مؤسسات کنترل و بازرسی انجام می‌گیرد که توسط خود این کمونیست‌ها ایجاد می‌شود، حتی اگر این مؤسسات کنترل خیلی هم عالی باشند و در دستگاه مؤسسات شوروی و در دستگاه سازمانهای حزبی بوده و تقریباً مؤسسات کنترل ایدآل باشند، از نقطه نظر اقتصاد دهقانی مسخره و خنده‌دار است، ولی از نقطه نظر ساختمان ما ابداً مسخره نیست. ما حالا مؤسسات کنترل و نظارت ایجاد می‌کنیم ولی من حالا در باره این وارسی صحبت نمی‌کنم بلکه سخنم در باره آن وارسی است که از نقطه نظر اقتصاد توده‌ای وارسی باشد.

سرمایه‌دار می‌توانست چیزهای مورد نیاز را تأمین کند. البته این کار را بد انجام می‌داد، غارتگرانه انجام می‌داد، بما توهین می‌کرد، ما را می‌چاپید. کارگران و دهقانان ساده‌ای که دربارهٔ کمونیسم بحث نمی‌کنند چونکه نمی‌دانند چیست، از این مطلب باخبرند.

«ولی سرمایه‌داران بهرحال می‌توانستند چیزهای مورد نیاز را تأمین کنند. آیا شما می‌توانید؟ نخیر، شما نمی‌توانید». اینها صداهایی بود که در بهار سال گذشته بگوش می‌رسید. اگر چه این صداها همیشه واضح و روشن نبود ولی بهر حال زمینه تمام بحران بهار سال گذشته بشمار می‌رفت. «و شما آدمهای بسیار خوبی هستید ولی از عهدهٔ انجام آن کار اقتصادی که به آن دست زده‌اید برنمی‌آئید». چنین است ساده‌ترین و کشنده‌ترین انتقادی که در سال گذشته دهقانان و بوسیله آنها قشرهایی از کارگران از حزب کمونیست می‌کردند. و بهمین

جهت در مسئله مربوط به نپ، این مادهٔ قدیمی چنین اهمیتی پیدا می کند.

وارسی واقعی لازم است. در کنار ما سرمایه‌دار فعالیت می کند و غارتگرانه هم فعالیت می کند، نفع می‌برد، ولی کار خود را بلد است. اما شما — شما می‌خواهید به شیوهٔ جدید کار کنید: نفعی ندارید، اصول شما کمونیستی است، ایدآلها خوب است — خلاصه مانند مقدسینی هستید که زنده‌هایتان هم سزاوار بهشتید — ولی آیا کار بلدید؟ وارسی لازم است، آنهم وارسی واقعی، نه آن وارسی که کمیسیون مرکزی کنترل و بازرسی تحقیق و توبیخ می کند، و کمیته اجرائیهٔ مرکزی سراسری به مسئولیت جلب میکند بلکه وارسی واقعی از نقطه نظر اقتصاد ملی.

به کمونیست‌ها انواع مهلت‌ها داده شده است، بقدری اعتبار به آنها داده شده که بهیچ دولتی داده نشده است. البته کمونیست‌ها کمک کردند که از شر سرمایه‌داران و ملاکین رهایی حاصل آید، دهقانان برای این مسئله ارزش قایلند، آنها هم بعنوان اعتبار مهلت دادند، ولی همه اینها تا وقت معینی است. از آن پس دیگر وقت وارسی است: آیا می‌توانید اقتصاد را طوری اداره کنید که بدتر از اداره کردن دیگران نباشد؟ سرمایه‌دار قدیمی بلد است ولی شما بلد نیستید.

این نخستین درس و نخستین بخش عمدهٔ گزارش سیاسی کمیته مرکزی است. ما شیوهٔ ادارهٔ امور اقتصادی را بلد نیستیم، و این مسئله در عرض یکسال ثابت شده است. میخواستم بعنوان مثال چند «گوس‌تراست» (ببینید در زبان زیبای روسی که تورگنیف آنقدر آنرا ستوده است چه کلمه‌ای بکار رفته) را بگیرم و نشان دهم که چگونه ما می‌توانیم امور اقتصادی را اداره نمائیم.

متأسفانه بعللی چند و تا حدود زیادی بعلت بیماری، نتوانستم این بخش گزارش را تنظیم نمایم و تنها می‌توانم به بیان معتقدات خود که مبتنی بر مشاهده آنچیزی است که روی می‌دهد، بسنده کنم. در عرض سال با وضوح کامل ثابت کردیم که ادارهٔ امور اقتصادی را بلد نیستیم. این درس اساسی است. یا در سال آینده عکس آنرا به اثبات

خواهیم رساند و یا اینکه حکومت شوروی نمی‌تواند بموجودیت خود ادامه دهد. بزرگترین خطر ناشی از آنست که همه به این نکته پی نمی‌برند. اگر همه کمونیستها و مسئولان امور با وضوح پی می‌بردند که ما شیوهٔ کار را بلد نیستیم و باید بیائیم از اول یاد بگیریم، ما موفق می‌شدیم، و این بنظر من نتیجهٔ عمده و اصلی می‌بود. ولی به این نکته پی نمی‌برند و مطمئنند که اگر کسی چنین فکر کند عقب‌مانده است و گویا کمونیسم را نیاموخته است و اگر بیاموزد شاید بفهمد. نخیر، ببخشید مطلب سر این نیست که دهقان و کارگر غیرحزبی کمونیسم را نیاموخته‌اند، بلکه برسر آنست که زمان شرح و بسط برنامه و دوران دعوت مردم به اجرای این برنامه عظیم سپری شده است. آن زمان گذشته و حالا باید ثابت کرد که شما در وضع دشوار کنونی می‌توانید عملاً به اقتصاد کارگر و دهقان کمک کنید تا آنها ببینند که شما از عهده مسابقه بر آمده‌اید.

شرکت‌های مختلطی که ما به تشکیل آنها پرداخته‌ایم و در آنها هم صاحبان سرمایه‌های خصوصی روس و خارجی و هم کمونیست‌ها شرکت دارند یکی از آشکالی است که در آن می‌توان مسابقه را بدرستی سازمان داد و این نکته را فرا گرفت و نشان داد که ما میتوانیم نه بدتر از سرمایه‌داران پیوند با اقتصاد دهقانی برقرار سازیم، میتوانیم نیازهای آنرا برآورده سازیم و میتوانیم بدهقان کمک کنیم با همان وضعی که حالا دارد و با وجود تمام جهالتش پیش برود زیرا دگرگون ساختنش در کوتاه مدت محال است.

چنین است آن مسابقه‌ای که بعنوان وظیفه مطلقاً تأخیرناپذیر در برابر ما قرار دارد. کنه سیاست اقتصادی جدید و بنظر من همه ماهیت سیاست حزبی در اینجاست. در کشور ما مسائل و دشواری‌های صرفاً سیاسی هر چه بخواهید هست و شما از آنها خبر دارید: هم کنفرانس ژن و هم خطر مداخله مسلحانه. دشواریها بسیار بزرگ داریم ولی همه آنها در مقایسه با این مشکل ناچیزند. در آن مورد ما دیدیم که کار برچه منوال است و بسیاری چیزها یاد گرفتیم و دیپلماسی بورژوازی را آزمودیم. این نکته‌ای است که مدت ۱۰ سال

منشویکها بما یاد داده‌اند و چیز مفیدی هم یاد داده‌اند. و این تازگی ندارد.

ولی کاری که ما باید در رشته اقتصادیات انجام بدهیم این است که حالا باید از عهدهٔ مسابقه با یک شاگرد تاجر عادی، با یک سرمایه‌دار معمولی با تاجری که پیش دهقان می‌رود و دربارهٔ کمونیسم هم با وی بحث نمی‌کند، — مسلماً بحث نخواهد کرد بلکه در این باره بحث می‌کند که اگر باید چیزی تهیه نمود و بدرستی معامله کرد و چیزی ساخت من آنرا برای شما گران می‌سازم ولی کمونیست‌ها شاید از اینهم گرانتر و حتی ده برابر گرانتر بسازند. این است آن تبلیغاتی که اکنون ماهیت مطلب را تشکیل می‌دهد، ریشه اقتصادیات در همین جاست.

تکرار می‌کنم، در سایه سیاست صحیح خودمان ما از مردم مهلت و اعتبار دریافت داشته‌ایم و اگر بخواهیم بزبان نپ صحبت کنیم، این یک براتی است ولی موعد این برات ذکر نشده و در برات قید نگردیده است، از متن براتیم معلوم نیست که چه وقت برای وصول ارائه خواهد شد. خطر در اینجاست و همانا در اینجاست آن خصوصیتی که بروات سیاسی را از بروات عادی تجاری متمایز می‌سازد. و ما باید تمام توجه خود را به این نکته معطوف داریم و به آن دلگرم نشویم که همه‌جا بهترین کمونیست‌ها بعنوان اولیای امور در تراست‌های دولتی و شرکت‌های مختلط نشسته‌اند — از این امر کوچکترین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود، زیرا آنها ادارهٔ امور اقتصادی را بلد نیستند و از این لحاظ از یک شاگرد تاجر عادی سرمایه‌داری که مکتب کارخانه بزرگ و کمپانی بزرگ را گذرانده است، بدترند. ما به این نکته معترف نیستیم و در اینجا اثر غرور کمونیستی یا اگر بخواهیم مطلب را به زبان کبیر روسی بیان داریم اثر به اصطلاح کمچوانستوا دیده می‌شود. مطلب سر این است که کمونیست مسئول امور، از بهترین افراد کاملاً شرافتمند و فداکاراست که اعمال شاقه‌را تحمل کرده و از مرگ نترسیده است، بلد نیست دادوستد کند، چونکه اهل این کار نیست، این کار را یاد نگرفته و نمی‌خواهد یاد بگیرد و نمی‌فهمد که باید

اول الفبا یاد بگیرد. او کمونیست و انقلابی است و بزرگترین انقلاب جهان را انجام داده است و اگر اهرام چهل‌گانه هم بوی ننگرند حداقل چهل کشور اروپا با امید رهایی از شر سرمایه‌داری بوی چشم دوخته‌اند ولی او باید از یک شاگرد تاجر عادی که ده سال در انبار ارد و گندم پادویی کرده و در این کار سررشته دارد چیز یاد بگیرد، و او، این کمونیست مسئول امور، و این انقلابی فداکار نه فقط این نکته را نمی‌داند بلکه حتی نمیداند که نمی‌داند.

از این رو هم رفقا اگر ما اقلاً نقض اول یعنی نادانی را اصلاح کنیم، به بزرگترین پیروزی‌ها نایل شده‌ایم. ما باید از این کنگره با این اطمینان بیرون برویم که این نکته نمی‌دانستیم و باید از اول الفبا یاد بگیریم. با همهٔ اینها هنوز انقلابی بودن خود را از دست نداده‌ایم (با اینکه بسیاری می‌گویند و حتی چندان بی‌اساس هم نمی‌گویند که ما بوروکرات شده‌ایم) و می‌توانیم این مطلب ساده را درک کنیم که در امر تازه و فوق‌العاده دشوار باید توانست کار را بارها از اول شروع کرد: یک بار شروع کردی با بن‌بست روبرو شدی — از نو شروع کن و بهمین ترتیب ده بار کار را از سر بگیر، ولی بهدف خود برس. کبر و افاده را کنار بگذار و مغرور نباش که تو کمونیست هستی ولی یک شاگرد تاجر غیرحزبی و شاید هم یک عنصر گارد سفید و حتماً هم یک عنصر گاردسفید کاری را بلد است که از لحاظ اقتصادی بهر قیمتی شده باید آنرا انجام داد و تو آن کار را بلد نیستی. اگر تو کمونیست مسئول هستی و صدها درجه و عنوان و منصب «شوالیه» کمونیستی و شوروی داری و این نکته را درک می‌کنی، پس بهدف خود می‌رسی چونکه یاد گرفتن این کار ممکن است.

ما طی این سال به موفقیتهایی گرچه بسیار کوچک نایل آمده‌ایم، ولی این موفقیتها بسیار ناچیزند. نکته عمده آنست که ما، کمونیست‌های مسئول و بسیار باایمان روس درک نمی‌کنیم که کاردانی‌مان در این رشته از هر شاگرد تاجر قدیمی کمتر است و اعتقادی که رواج گسترده داشته و همهٔ کمونیست‌ها در آن شریک باشند به این نکته نداریم. تکرار می‌کنم باید کارآموزی را از همان ابتداء آن آغاز کرد. اگر

ما این نکته را درک کنیم، از عهده امتحان و آنهم امتحان جدی برمی‌آئیم که بحران مالی قریب‌الوقوع از ما بعمل خواهد آورد، این امتحان را بازار روسیه و بین‌المللی که ما تابع و وابسته آنیم و از آن نمی‌توانیم جدا شویم بعمل خواهد آورد. این یک امتحان جدی است زیرا ضمن آن می‌توانند هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی ما را بکوبند.

مطلب همین طور و فقط همین طور مطرح است، زیرا در اینجا مسابقه جدی است و جنبه قطعی دارد. ما برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی خودمان راه‌ها و چاره‌های زیاد داشتیم و میتوانیم با سرافرازی بخود ببالیم که تاکنون توانسته‌ایم از تمام این راه‌ها و چاره‌ها ضمن درآمیختن گوناگون آنها با هم و با انطباق بر اوضاع و احوال مختلف استفاده کنیم، ولی حالا هیچ راه چارهٔ دیگری نداریم. اجازه بدهید بدون هر گونه اغراقی این نکته را بشما بگویم که از این جهت «نبرد نهایی و قطعی» واقعی نه با سرمایه‌داری بین‌المللی — که هنوز «نبردهای نهایی و قطعی» زیادی با آن در پیش است — بلکه با سرمایه‌داری روس، با همان سرمایه‌داری که از درون اقتصاد کوچک دهقانی میروید، با همان سرمایه‌داری که بوسیلهٔ این اقتصاد حمایت می‌شود، در پیش است. اینجا در آیندهٔ نزدیک که موعدش را دقیقاً نمی‌توان معین کرد، نبرد در پیش است. در اینجا با «نبرد نهایی و قطعی» روبرو هستیم و هیچگونه طفره‌ای، نه طفرهٔ سیاسی و نه طفرهٔ دیگر نمیتواند وجود داشته باشد، زیرا این امتحانی است در مسابقه با سرمایهٔ خصوصی. یا ما در مسابقه با سرمایهٔ خصوصی از عهدهٔ این امتحان برمی‌آئیم یا آنکه شکست کامل خواهیم خورد. برای کسب موفقیت در این امتحان قدرت سیاسی و منابع زیاد اقتصادی و غیره داریم و هر چه بخواهید داریم جز کاردانی. فاقد کاردانی هستیم. و اگر ما این درس ساده را از تجربه سال گذشته بگیریم و آنرا برای سراسر سال ۱۹۲۲ سرمشق خود قرار دهیم بر این دشواری نیز گرچه از دشواری پیشین بسی بزرگتر است، زیرا مبنای آن در خود ماست غلبه خواهیم کرد. این دیگر فلان دشمن خارجی نیست. مشکل کار

در آن است که خود ما نمیخواهیم آن حقیقت ناگواری را که بر ما تحمیل شده درک کنیم و نمی‌خواهیم به وضع ناگواری که باید به آن تن در داد، تن در دهیم یعنی اینکه کارآموزی را از همان آغاز شروع کنیم. این درس دوم است که بنظر من از سیاست اقتصادی جدید ناشی می گردد.

و اما درس اضافی سوم دربارهٔ مسئله سرمایه‌داری دولتی است. حیف که رفیق بوخارین در کنگره حضور ندارد، میخواستم کمی با او بحث کنم، ولی بهتر آنست که این بحث را تا کنگرهٔ آینده به تعویق اندازم. دربارهٔ مسئله سرمایه‌داری دولتی بنظرم اشتباه مطبوعات ما بطور کلی و حزب ما بطور کلی در آنست که دچار روشنفکرمآبی و لیبرالیسم می‌شویم و دربارهٔ چگونگی مفهوم سرمایه‌داری دولتی اظهار فضل می کنیم و کتابهای قدیمی را مطالعه می کنیم و حال آنکه در این کتابها اتفاقاً بکلی از چیز دیگر سخن می‌رود: در این کتابها از آن سرمایه‌داری دولتی سخن می‌رود که در شرایط سرمایه‌داری هست و حتی کتابی دربارهٔ سرمایه‌داری دولتی مربوط بدوران کمونیسم پیدا نمی‌شود. حتی مارکس هم به این فکر نیفتاد که کلمه‌ای در این باره بنویسد و بدون آنکه بیانی دقیق یا تذکرات غیر قابل تکذیب در این باره بکند درگذشت. پس حالا باید که ما خودمان از این وضع مشکل بیرون آئیم. و اگر مطبوعات خودمان را دربارهٔ مسئله سرمایه‌داری دولتی مرور کنیم، همانطوریکه من ضمن تهیه این گزارش سعی کردم نظر کلی به آنها بیندازم یقین حاصل می کنیم که در این مورد تیرها بخطا می‌رود و توجه کاملاً بطرف دیگر معطوف است.

سرمایه‌داری دولتی در تمام کتابهای اقتصادی به آن سرمایه‌داری در نظام سرمایه‌داری اطلاق می‌شود که دولت این یا آن مؤسسه سرمایه‌داری را مستقیماً تابع خود می کند. ولی دولت در کشور ما دولت پرولتری است و به پرولتاریا تکیه می کند و تمام مزایای سیاسی را به پرولتاریا می‌دهد و قشرهای پائینی دهقانان را از طریق پرولتاریا بسوی خود جلب می کند (بخاطر دارید که ما این کار را با کمیته‌های دهقانان تهیدست شروع کرده‌ایم) (آ ۴۲). بهمین جهت هم هست که

سرمایه‌داری دولتی اشخاص بسیار و بسیاری را گمراه می‌کند. برای جلوگیری از چنین وضعی باید نکتهٔ اساسی را در نظر گرفت و بخاطر داشت که سرمایه‌داری دولتی به آن شکلی در کشور ما هست در هیچ تئوری و در هیچ نوشته و کتابی مورد تحلیل قرار نگرفته و آنهم به این علت ساده که کلیهٔ مفاهیم عادی مربوط به این کلمات با حکومت بورژوازی در جامعهٔ سرمایه‌داری وفق داده شده است. ولی جامعهٔ کشور ما که اینک از مسیر سرمایه‌داری خارج شده ولی هنوز در مسیر نو گام ننهاده است جامعه‌ای است که پرولتاریا در آن زمام حکومت را در دست دارد نه بورژوازی. ما نمی‌خواهیم این نکته را بفهمیم که وقتی می‌گوئیم «دولت» دولت یعنی ما، یعنی پرولتاریا، یعنی پیشاهنگ طبقهٔ کارگر. سرمایه‌داری دولتی — آن سرمایه‌داری است که ما می‌توانیم محدودش سازیم، قادریم حد و حصر آنرا معین کنیم، این سرمایه‌داری با دولت مربوط است و این دولت هم کارگرانند، بخش پیشرو کارگران است، پیشاهنگ است، ما هستیم.

سرمایه‌داری دولتی آنچنان سرمایه‌داری است که ما باید آنرا در چارچوب معینی محدود سازیم و این همان کاری است که تا کنون نتوانسته‌ایم انجام دهیم. کنه مطلب در همین جاست. و اینکه این سرمایه‌داری دولتی چگونه خواهد بود امری است مربوط بخود ما. ما بحد کافی، بحد کاملاً کافی قدرت سیاسی داریم و وسایل اقتصادی هم بحد کافی در دسترس ما هست ولی کاردانی آن پیشاهنگ طبقهٔ کارگر که به پیش آمده تا امور را مستقیماً اداره کند و حدود را برقرار سازد و حدود خود را از دیگران مشخص نماید و نه فقط تابع نشود بلکه به تبعیت خویش درآورد، بقدر کافی نیست. در اینجا فقط کاردانی لازم است ولی ما آنرا نداریم.

در تاریخ این وضع کاملاً بی‌سابقه است که پرولتاریا، پیشاهنگ انقلابی، به اندازه کاملاً کافی دارای قدرت سیاسی باشد و سرمایه‌داری دولتی در کنار آن است. نکته اساسی اینجاست که ما بدانیم که این همان سرمایه‌داری است که می‌توانیم و بایستی آنرا مجاز شماریم، می‌توانیم و بایستی آنرا در چارچوبی محدود سازیم، زیرا این سرمایه‌داری

برای قشرهای وسیع دهقانان و سرمایه خصوصی که باید چنان معامله و دادوستد کند که نیازهای دهقانان را بر آورده سازد، لازم است. باید کارها را طوری ترتیب دهیم که جریان عادی اقتصاد سرمایه‌داری و معاملات سرمایه‌داری امکان‌پذیر باشد، زیرا این چیزی است که برای مردم لازم است و بدون آن زندگی ممکن نیست. بقیهٔ چیزها برای آنها، برای این اردوگاه، ضرورت مطلق ندارد. آنها با مابقی چیزها می‌توانند بسازند. شما کمونیست‌ها، شما کارگران، شما بخش آگاه پرولتاریا که به اداره کردن امور دولتی پرداخته‌اید کاری کنید دولتی که در دست دارید بشیوهٔ شما عمل کند. اینک سالی را بسر برده‌ایم و دولت در دست ماست، ولی مگر این دولت در رشتهٔ سیاست اقتصادی جدید بشیوهٔ ما عمل کرده است؟ نخیر. ما نمی‌خواهیم بگوئیم که به شیوهٔ ما عمل نکرده است. پس چگونه عمل کرده‌است؟ لحظه‌ای پیش می‌آید که اختیار ماشین از دست می‌رود؛ ظاهراً مثل اینکه رانندهٔ ماشین در جای خود نشسته ولی ماشین بجایی نمی‌رود که راننده می‌خواهد آنرا ببرد، بلکه بجایی می‌رود که موجودی، موجود پنهانی، غیرقانونی خدا می‌داند چه کسی، سفته‌باز، صاحب سرمایهٔ خصوصی یا هم این و هم آن ماشین را می‌برند، ولی ماشین بکلی و چه بسا بهیچوجه آنطور نمی‌رود که راننده‌ای که پشت رل نشسته است تصور می کند. و این آن نکتهٔ اساسی است که باید دربارهٔ سرمایه‌داری دولتی بیاد داشت. باید در این رشتهٔ اساسی از همان ابتداء آموخت و فقط وقتی که ما در این رشته تسلط کامل پیدا کنیم و بدرک کامل برسیم می‌توانیم تضمین کنیم بفرا گرفتن این نکته نائل خواهیم آمد.

حالا می‌پردازم به مسئله متوقف ساختن عقب‌نشینی که من ضمن سخنرانی خود در کنگرهٔ فلزسازان از آن سخن بمیان آوردم. از آن زمان تاکنون، چه در مطبوعات حزبی و چه در نامه‌های خصوصی رفقا و چه در کمیتهٔ مرکزی با هیچگونه اعتراضی روبرو نشده‌ام. کمیتهٔ مرکزی نقشهٔ مرا تصویب کرد و نقشه من این بود که در گزارش کمیتهٔ مرکزی بکنگرهٔ حاضر نیز این متوقف ساختن عقب‌نشینی با تمام قوا تأکید شود و از کنگره خواسته شود که دستور مربوطه را از

جانب همه حزب و آنهم بعنوان تکلیف صادر نماید. ما یکسال عقب‌نشینی کردیم. حالا باید بنام حزب بگوئیم: کافی است! به آن هدفی که عقب‌نشینی تعقیب می‌کرد رسیده‌ایم. این دوران بپایان می‌رسد و یا بپایان رسیده است. اکنون هدف دیگری عنوان می‌شود که عبارت از تجدید آرایش قواست. ما به نقطهٔ جدید رسیده‌ایم و عقب‌نشینی را رویهمرفته و نسبتاً با نظم و ترتیب انجام داده‌ایم. البته سر و صدا برای تبدیل این عقب‌نشینی بسراسیمگی که از اطراف مختلف برمی‌خاست، کم نبود. برخی از این صداها از آن جهت برمی‌خاست که گویا شما در اینجا یا آنجا درست عقب‌نشینی نکردید، از این زمره بودند مثلاً برخی از نمایندگان آن گروهی که عنوان «اپوزیسیون کارگری» (۴۳) داشت. (تصور می‌کنم که آنها این نام را بیخود روی خود گذاشته بودند.) آنها از فرط تقلای زیاد سوراخ دعا را گم کرده بودند و حالا برأی‌العین به این نکته پی برده‌اند. در آن هنگام نمی‌دیدند که فعالیت‌شان برای اصلاح جنبش‌ما نیست و در واقع فعالیت آنها تنها یک معنا داشت و آن اینکه تخم سراسیمگی می‌افشاندند و مانع آن می‌شدند که عقب‌نشینی توأم با انضباط صورت گیرد.

عقب‌نشینی کاری است دشوار، بویژه برای آن انقلابیونی که به تعرض عادت کرده‌اند و بویژه وقتی که عادت کرده‌اند چندین سال با کامیابی و موفقیت عظیم تعرض نمایند و بویژه هنگامیکه انقلابیون کشورهای دیگر که یگانه آرزوی‌شان آغاز تعرض است، آنها را احاطه کرده باشند. برخی از آنها وقتی دیدند که ما عقب‌نشینی می‌کنیم، حتی بطور ناشایسته و کودکانه، چنانکه در آخرین جلسه وسیع کمیتهٔ اجرائیه کمینترن (۴۴) دیده شد گریه و زاری سردادند. برخی از رفقا در نتیجهٔ احساسات و منویات نیک کمونیستی به این علت گریستند که عجب، کمونیستهای خوب روسیه کارشان به عقب‌نشینی کشیده است. شاید حالا دیگر درک این روحیات اروپای غربی برای من دشوار باشد، گرچه سالهای متمادی در این کشورهای زیبای دمکراتیک به عنوان مهاجر بسر برده‌ام. ولی شاید از نظر آنها درک این مسئله بحدی دشوار باشد که حتی بتوان گریست. اما بهر حال ما

وقت آنرا نداریم که روی مسائل احساساتی مکث نمائیم. برای ما روشن بود که همانا بعلت اینکه سالها با کسب موفقیت تعرض کردیم و اینهمه پیروزی فوق‌العاده بدست آوردیم (و همهٔ اینها هم در کشوری انجام گرفت که بطور غیرقابل تصور ویران و از محمل‌های مادی محروم بود!) لذا برای تحکیم پایه‌های این تعرض پس از کسب این همه پیروزی، عقب‌نشینی ضرورت کامل، ضرورت کامل داشت. ما نمی‌توانستیم تمام مواضعی را که با هجوم گرفته بودیم نگاه داریم و از طرف دیگر فقط در سایه آنکه ما با هجوم و یورش و در اوج شور و هیجان کارگران و دهقانان مواضع فوق‌العاده زیاد بدست آورده بودیم، لذا آنقدر فضای فراوان در اختیار داشتیم که می‌توانستیم تا مسافت بسیار زیاد عقب‌نشینی کنیم و هنوز هم بدون اینکه نقاط عمده و اساسی را از دست بدهیم می‌توانیم باز تا مسافت زیاد عقب به‌نشینیم. عقب‌نشینی ما رویهمرفته با نظام کافی انجام گرفت، گرچه بانگهای حاکی از سراسیمگی و از جمله بانگهای «اپوزیسیون کارگری» (که بزرگترین زیان آنهم در همین جاست!) موجب جزئی زوال و انحطاط در انضباط، در عقب‌نشینی صحیح گردید. خطرناکترین چیزها بهنگام عقب‌نشینی سراسیمگی است. هنگامیکه تمام ارتش (منظورم معنای مجازی این کلمه است) عقب‌نشینی می‌کند آن روحیه‌ای که بهنگام پیشروی همگانی وجود دارد نمی‌تواند وجود داشته باشد. هنگام عقب‌نشینی در هر قدم با روحیاتی روبرو شوید که تا حد معینی ملالت‌بار است. در کشور ما حتی شعرایی بودند که نوشتند گویا در مسکو گرسنگی و سرما حکمفرماست و حال آنکه سابقاً مسکو تمیز و زیبا بود ولی حالا در آن سوداگری و معامله‌گری رواج دارد. از این قبیل آثار شاعرانه خیلی هست.

بدیهی است که این وضع نتیجه عقب‌نشینی است. خطر عمده هم در همین جاست: عقب‌نشینی پس از تعرض عظیم ظفرنمون بسیار دشوار است؛ در اینجا روابط کاملاً دیگری حکمفرماست؛ در تعرض اگر انضباط حفظ نشود هرکس خود بخود می‌پرد و به پیش می‌تازد؛ ولی در عقب‌نشینی انضباط باید آگاهانه‌تر باشد و صد بار لازم‌تر

است، زیرا هنگامیکه تمام ارتش عقب‌نشینی می‌کند برایش روشن نیست و نمی‌بیند که کجا توقف خواهد کرد، — چنین ارتشی تنها عقب‌نشینی را می‌بیند و در این اوضاع و احوال حتی صدایی حاکی از سراسیمگی کافی است که همه پا بفرار بگذارند. در این حال و وضع خطر زیاد است. هنگامیکه یک چنین عقب‌نشینی برای یک ارتش واقعی رخ می‌دهد مسلسلها را آماده می‌کنند و وقتی عقب‌نشینی صحیح و منظم به عقب‌نشینی غیرمنظم مبدل می‌شود فرمان «آتش!» می‌دهند. و کار درستی هم می‌کنند.

هنگامیکه ما در حال یک عقب‌نشینی فوق‌العاده دشواری هستیم و همه‌چیز بسته به آنست که نظم را بخوبی حفظ کنیم، اشخاصی سراسیمگی ایجاد کنند، حتی اگر این عمل آنها ناشی از بهترین انگیزه‌های درونی هم باشد، باید کوچکترین تخطی از انضباط را با بیرحمی و با شدت و بی‌امان مجازات کرد و این مجازات را نه فقط باید دربارهٔ برخی امور داخلی حزب ما بمورد اجرا گذاشت بلکه بمیزان بیشتری در مورد آقایانی نظیر منشویکها و همه حضرات انترناسیونال دو و دوونیم در مدنظر گرفت.

اخیراً در شماره بیستم «انترناسیونال کمونیستی» مقالهٔ رفیق راکوشی را دربارهٔ کتاب جدید اوتو باوئر که زمانی همهٔ ماها چیزهایی از وی آموخته‌ایم ولی پس از جنگ او هم مانند کائوتسکی به خرده‌بورژوای تنگ‌نظر بیمقدار مبدل شده است، خواندم (۵۴). باوئر حالا می‌نویسد: «اینک آنها بطرف سرمایه‌داری عقب‌نشینی می‌کنند؛ ما همیشه می‌گفتیم که این انقلاب — انقلاب بورژوازی است».

هم منشویک‌ها و هم اس‌ارها که عموماً اینگونه مطالب را موعظه می‌کنند تعجب می‌کنند وقتی که می‌گوئیم در قبال گفتن چنین مطالبی تیرباران خواهیم کرد. آنها تعجب می‌کنند ولی مطلب روشن است: وقتی که ارتش عقب‌نشینی می‌کند انضباطی صد بار بیشتر از هنگام تعرض لازم است، زیرا بهنگام تعرض همه به پیش می‌تازند و اگر در حال عقب‌نشینی همه بعقب بتازند نتیجه‌اش نابودی حتمی و فوری است.

در چنین لحظه‌ای عقب‌نشینی منظم و تعیین دقیق حدود عقب‌نشینی و دچار نشدن بسراسیمگی عمده‌ترین نکته و وظیفه است، و هنگامیکه منشویک می‌گوید: «شما اینک عقب‌نشینی می‌کنید و من همیشه طرفدار عقب‌نشینی بودم، با شما موافقم و از شما هستم، بیائید با هم عقب‌نشینی کنیم» — ما در پاسخ وی می‌گوئیم: «دادگاههای انقلابی ما باید کسانی را به ترویج علنی منشویسم دست می‌زنند تیرباران کنند در غیر اینصورت دادگاهها از آن ما نیستند و خدا می‌داند که چه هستند».

آنها بهیچوجه نمی‌توانند منظور ما را درک کنند و می‌گویند: «چقدر روش این اشخاص دیکتاتورمنشانه است!». آنها هنوز هم فکر می‌کنند که ما منشویک‌ها را به آن سبب تعقیب می‌کنیم که در ژنو با ما دعوا و مرافعه کردند(٤٦). ولی اگر ما چنین راهی را تعقیب می‌کردیم دو ماه هم بر مسند حکومت دوام نمی‌آوردیم. در واقع موعظه و توصیه‌ای که اوتو باوئر و رهبران انترناسیونال دو و دو و نیم و منشویکها و اس‌ارها می‌کنند از طبیعت خود آنها سرچشمه می‌گیرد: «انقلاب بسی دور رفته است. ما همیشه چیزی را می‌گفتیم که تو حالا می‌گویی. اجازه بده یکبار دیگر آنرا تکرار کنیم». اما ما در پاسخ آنها می‌گوییم: «اجازه بدهید بعلت اظهار این مطالب شما را اعدام کنیم. یا بی‌زحمت از اظهار نظریات خویش خودداری کنید و یا، اگر می‌خواهید نظریات سیاسی خود را در وضع حاضر که ما در شرایطی بمراتب دشوارتر از دوران هجوم مستقیم ضدانقلابیون بسر می‌بریم اظهار دارید، در این صورت، ببخشید ما با شما همچون با بدترین و مضرترین عناصر گارد سفید رفتار خواهیم کرد.» ما نباید این نکته را فراموش کنیم.

وقتی من از متوقف ساختن عقب‌نشینی سخن می‌گویم منظورم بهیچوجه این نیست که ما شیوهٔ دادوستد را یاد گرفته‌ایم. برعکس من نظر دیگر دارم و اگر چنین تصوری از سخنانم حاصل آید پس منظور من بدرستی فهمیده نشده و ثابت خواهد شد که قدرت بیان صحیح افکار خود را ندارم.

ولی مطلب سر آنست که آن حالت عصبی و تلاش و تقلایی را که در نتیجهٔ اجرای سیاست اقتصادی جدید در کشور ما پیدا شده است و کوششی را که بعمل می‌آید تا همه‌چیز بشیوهٔ نو ایجاد گردیده و دمساز شود، باید متوقف ساخت. در حال حاضر ما یکعده شرکتهای مختلط داریم گرچه تعداد آنها چندان زیاد نیست. در کشور ما با شرکت سرمایه‌داران خارجی نه شرکت تأسیس شده که بتصویب کمیساریای ملی بازرگانی خارجی رسیده و شش شرکت را هم کمیسیون ساکولنیکف (۴۷) تصویب کرده و سورولس (۴۸) هم با دو شرکت قرارداد بسته است. با این ترتیب اکنون هفده شرکت با سرمایه‌های چند سلیونی وجود دارد که مورد تصویب مقامات مختلف قرار گرفته است. (البته در مورد مقامات ما بقدر کافی سردرگمی هست بطوریکه امکان و تصور سهل‌انگاری در اینجا هم کاملاً وجود دارد.) اما بهرحال اینک ما شرکت‌هایی با سرمایه‌داران روسی و خارجی داریم. تعداد آنها زیاد نیست و این سر آغاز کوچک ولی عملی نشان می‌دهد که برای کمونیستها ارج قایل شده‌اند و از لحاظ عمل آنها را با ارزش شمرده‌اند و این کار را مؤسسات عالی نظیر کمیسیون مرکزی کنترل و کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه نکرده‌اند. البته کمیسیون مرکزی کنترل مؤسسه بسیار خوبی است و اینک ما قدرت و اختیار بیشتری هم به آن خواهیم داد. ولی بهرحال وقتیکه این مؤسسات کمونیستها را مورد وارسی قرار می‌دهند، تصورش را بکنید که در بازار بین‌المللی اعتباری برای آنها قایل نیستند (خنده حضار). ولی وقتی سرمایه‌داران عادی روسی یا خارجی با کمونیست‌ها شرکت مختلط تشکیل می‌دهند ما می‌گوئیم: «بهر حال ما چیزکی بلدیم و در هر حال ما چیزهایی هر قدر هم بد و محقر ولی بعنوان سرآغاز داریم». البته آنقدر زیاد نیست؛ راستی اینک یکسال است اعلام داشته‌ایم که همهٔ نیرو و انرژی را (میگویند انرژی ما خیلی زیاد است) صرف این کار می‌کنیم و در عرض سال فقط هفده شرکت داریم.

و این خود نشان می‌دهد که تا چه حدی ما ناشی و پخمه هستیم و هنوز ما چقدر مانند ابلوموف (آ — ۴۸) لخت و تن‌آسا هستیم که

چوب آنرا حتماً خواهیم خورد. ولی بهر حال، تکرار می کنم، سر آغازی هست و اکتشافی بعمل آمده است. سرمایه‌داران اگر ابتدایی‌ترین شرایط برایشان وجود نمی‌داشت بسوی ما نمی‌آمدند. و اگر عده‌ای، ولو ناچیز، از میان آنها بسوی ما آمده‌اند معلوم می‌شود که بخشی از پیروزی بدست آمده است.

البته آنها در این شرکت‌ها بازهم سر ما کلاه خواهند گذاشت و آنهم چنان ماهرانه که چندین سال وقت لازم خواهد بود تا سر درآوریم. ولی این اهمیتی ندارد. من نمی گویم که این پیروزی است، اما اکتشاف است و نشان می‌دهد که ما دیگر میدان عمل داریم و زمینه‌ای در دست ماست و می‌توانیم عقب‌نشینی را متوقف سازیم.

اکتشاف نشان داد که قراردادهایی با سرمایه‌داران بسته شده، تعداد این قراردادها کم است ولی بهر حال بسته شده است. و این نکته‌ای است که باید از آن درس گرفت و بکار خود ادامه داد. از این رو وقت آن رسیده است که بعصبانیت و داد و فریاد و جوش و تقلا پایان داده شود. یادداشت از پی یادداشت و تلفنگرام از پی تلفنگرام می‌رسد حاکی از اینکه: «چون در کشور ما سیاست اقتصادی جدید اجرا می‌شود آیا نباید سازمان ما را هم تغییر داد؟». همه در جوش و تقلا هستند و در نتیجه غوغائی برپا شده است. عملاً کسی کار نمی کند و همه در چون و چرا هستند که چگونه باید با نپ دمساز و سازگار شد و نتیجه‌ای هم حاصل نمی‌شود.

ولی بازرگانان بریش کمونیست‌ها می‌خندند و چه بسا می گویند: «سابقاً اقناع گر کل (۴۹) بودند و حالا «چون وچرا گر کل». اینکه سرمایه‌داران ما را مسخره می کردند و اینکه ما عقب مانده‌ایم و دیر کرده‌ایم و فرصت را از دست داده‌ایم — مطلبی است که در آن کوچکترین تردیدی نیست و لذا من می گویم این رهنمود باید بتصویب کنگره نیز برسد.

عقب‌نشینی پایان یافت. شیوه‌های عمده فعالیت در مورد اینکه چگونه باید با سرمایه‌داران کار کرد تعیین شده و بمیزان کمی هم شده نمونه‌هایی در دست هست.

از اظهار فضل و چون‌وچرا درباره نپ دست بردارید، شعر گفتن را به شاعران واگذار کنید، آنها برای همین کار شاعر شده‌اند. ولی شما اقتصاددانها بجای چون و چرا دربارهٔ نپ بر تعداد این شرکت‌ها بیفزائید و شما کمونیست‌هائی را که می‌توانند مسابقه را با سرمایه‌داران سازمان دهند مورد وارسی قرار دهید.

عقب‌نشینی پایان یافت و اینک وقت تجدید آرایش قوا رسیده است. این رهنمودی است که کنگره باید صادر نماید، رهنمودیست که باید به تلاشها و شتابزدگیها خاتمه بخشد. آرام بگیرید و اظهار فضل نکنید که نقطهٔ منفی برای شما خواهد بود. عملاً باید ثابت شود که بدتر از سرمایه‌داران کار نمی‌کنید. سرمایه‌داران با دهقانان پیوند اقتصادی برقرار می‌کنند که کیسه‌های خود را پر کنند، ولی تو باید با اقتصادیات دهقانی پیوند برقرار کنی تا بر قدرت اقتصادی دولت پرولتری ما بیفزایی. تو بر سرمایه‌دار مزیت و برتری داری، چونکه قدرت دولتی و یکسلسله وسایل اقتصادی در دست تو است، فقط بلد نیستی که چگونه از آنها استفاده کنی، هشیارانه‌تر به پدیده‌ها بنگر، زرق و برق و جبهٔ فاخر کمونیستی را دور بینداز و بطور ساده چیزهای ساده را بیاموز، در آنصورت ما صاحب سرمایهٔ خصوصی را خواهیم کوبید. زمام حکومت در دست ماست، مقادیر هنگفتی وسایل اقتصادی داریم؛ اگر سرمایه‌داری را بکوبیم و با اقتصاد دهقانی پیوند برقرار سازیم بقدرتی مطلقاً شکست‌ناپذیر مبدل خواهیم شد. آنوقت ساختمان سوسیالیسم کار قطره‌ای در دریا که حزب کمونیست نام دارد نخواهد بود، بلکه کار همهٔ توده‌های زحمتکش خواهد بود و در اینصورت دهقان معمولی خواهد دید که کمکش می‌کنند و طوری بدنبال ما خواهد آمد که اگر هم این گام او صد بار کندتر باشد ملیونها بار محکمتر و استوارتر خواهد بود.

متوقف ساختن روند عقب‌نشینی باید چنین مفهومی داشته باشد و صحیح خواهد بود که این شعار را به این شکل و یا بشکل دیگر به تصمیم کنگره مبدل سازیم.

به این مناسبت می‌خواستم روی این سئوال که سیاست اقتصادی

جدید بلشویکها چیست — اولوسیون است یا تاکتیک، مکث نمایم. اسمناوخویها (۵۰) بطوریکه میدانید جریانی است که میان مهاجرین روسیه رسوخ کرده و جریان اجتماعی و سیاسی است و در رأس آن بزرگترین رجال کادتی و برخی وزراء دولت سابق کلچاک یعنی کسانی ایستاده‌اند سئوال را چنین مطرح کرده‌اند و به این عقیده رسیده‌اند که حکومت شوروی مشغول ساختمان دولت روس است و لذا باید از پی آن رفت. استدلال اسمناوخویها چنین است: «اما این حکومت شوروی مشغول ساختمان چگونه دولتی است؟ کمونیست‌ها میگویند که این یک دولت کمونیستی است و اطمینان می‌دهند که این یک تاکتیک است یعنی اینکه بلشویک‌ها در لحظهٔ دشوار سرمایه‌داران خصوصی را قال می‌گذارند و از آن پس گویا بهدف خود می‌رسند. ولی بلشویک‌ها می‌توانند هرچه می‌خواهند بگویند، اما در واقع تاکتیک نبوده اولوسیون و یک استحاله و تحول درونی است، آنها بسوی دولت معمولی بورژوازی سیر می‌کنند و ما باید از آنها پشتیبانی کنیم. تاریخ از راه‌های مختلف سیر می‌کند».

بعضی از آنها حتی قیافه کمونیست بخود می‌گیرند ولی میانشان افراد رک‌تری هم هستند، از جمله اوستریالف که گویا در زمان کلچاک وزیر بود و با رفقای خود موافق نیست و می‌گوید: «شما دربارهٔ کمونیسم هرچه می‌خواهید بگوئید ولی من بر آنم که کار آنها تاکتیک نیست بلکه اولوسیون و تحول تدریجی است». بنظرم این اوستریالف با این اظهارات صریح خود نفع زیاد بما می‌رساند. برای ما بویژه برای من با شغلی که دارم بسیار زیاد اتفاق می‌افتد که دروغهای کمونیستی دهن شیرین کنی را هر روز بشنوم که گاهی بسیار تهوع‌آور است. حال بجای این «دروغهای کمونیستی» شمارهٔ روزنامه «اسمناوخ» بدست ما می‌رسد و در آن صریحاً گفته می‌شود: «در کشور شما وضع بهیچوجه آنطور نیست که خیال می‌کنید، بلکه در واقع در حال غلطیدن در باطلاق عادی بورژوازی هستید که در آنجا پرچمهای کمونیستی با انواع شعارها در اهتزاز خواهند بود». این حرفها بسیار مفید است زیرا تنها تکرار آن چیزی نیست که ما دائماً در اطراف خود می‌شنویم،

بلکه صاف و ساده ذکر حقیقت طبقاتی از جانب دشمن طبقاتی است. مشاهدهٔ چنین چیزی که علت نوشته‌شدنش این نیست که در کشور کمونیستی رسم است اینطور نوشته شود یا قدغن است آنطور نوشته شود بلکه آنست که این واقعاً یک حقیقت طبقاتی است که خشن و بی‌پرده از جانب دشمن طبقاتی گفته می‌شود، بسیار مفید است. اوستریالف، با آنکه کادت و بورژوآ بود و از مداخله مسلحانه جانبداری می‌کرد می‌گوید: «من طرفدار پشتیبانی از حکومت شوروی در روسیه هستم، طرفدار پشتیبانی از حکومت شوروی هستم چونکه در راهی پا نهاده که بطرف حکومت معمولی بورژوازی میرود».

این چیز بسیار مفیدی است که بنظرم باید در مد نظر گرفته شود: وقتی اسمناوخویها چنین می‌نویسند، برای ما خیلی بهتر از زمانی است که برخی از آنها تقریباً خود را کمونیست وانمود می‌کنند و آنهم طوریکه انسان از دور چه بسا نمی‌تواند تشخیص دهد و شک دارد که آیا این شخص بخدا ایمان دارد یا به انقلاب کمونیستی. باید آشکارا گفت چنین دشمنان رک‌گویی مفید هستند. باید آشکارا گفت چنین چیزهائی که اوستایالف به آنها اشاره می‌کند، آشکارا امکان دارند. تاریخ انواع تبدلات بخود دیده است: اتکاء به ایمان و وفاداری و دیگر صفات عالی معنوی، در سیاست ابداً جنبه جدی ندارد. صفات عالی معنوی در معدودی از افراد هست ولی فرجام کار تاریخی را توده‌های عظیمی معین می‌کنند و اگر آن عدهٔ کوچک افراد با آنها جور نیایند گاهی با این عدهٔ کم چندان هم مؤدبانه رفتار نمی‌کنند.

از این مثالها فراوان است و لذا باید از صراحت لهجه و رک‌گویی اسمناوخویها خوشوقت بود. دشمن با اشاره بخطری که در برابر ماست، یک حقیقت طبقاتی را بیان می‌کند. دشمن می‌کوشد این وضع جنبهٔ اجتناب‌ناپذیر پیدا کند. اسمناوخویها مظهر روحیات هزاران و دهها هزار تن از بورژواهای رنگارنگ ویا کارمندان شوروی و شرکت‌کنندگان سیاست اقتصادی جدید ما هستند. این، خطر اصلی و واقعی است. و از این رو به این مسئله باید توجه عمده معطوف داشت: واقعاً هم کدامیک پیش خواهند بود؟ من از مسابقه سخن بمیان آوردم. در حال حاضر

ما در معرض تهاجم مستقیم نیستیم و گریبان ما را نگرفته‌اند. فردا چه خواهد شد، ببینیم، ولی امروز سلاح در دست بما حمله نمی‌کنند، و با وجود این مبارزه با جامعهٔ سرمایه‌داری صد بار بیرحمانه‌تر و خطرناکتر شده است، زیرا ما همیشه آشکارا نمی‌بینیم که دشمن ما در کجاست و دوست ما کیست.

دربارهٔ مسابقهٔ کمونیستی از نظر هواخواهی کمونیستی سخن نگفتم بلکه از نقطهٔ نظر توسعه شکلهای اقتصادی و شکلهای ساختمان اجتماعی سخن گفتم. این مسابقه نیست بلکه مبارزه‌ای تا پای جان و مبارزه بسیار شدید و خشمانه، مبارزهٔ حیات و ممات میان سرمایه‌داری و کمونیسم است، و اگر هم مبارزهٔ نهایی نباشد چیزی است نزدیک به آن.

اینجا باید مسئله را صریح و آشکار مطرح ساخت — نیروی ما در چیست و چه چیزهایی را کم داریم؟ ما بحدکافی دارای قدرت سیاسی هستیم. تصور نمی‌رود در اینجا کسی پیدا شود که بگوید کمونیستها و حزب کمونیست در فلان مسئله عملی، در فلان مؤسسهٔ مهم قدرت کافی ندارند. هستند کسانی که عموماً در این باره فکر می‌کنند، ولی اینها نومیدانه به عقب نگاه می‌کنند و نمی‌فهمند که باید بجلو نگاه کرد. نیروی اصلی اقتصادی در دست ماست. تمام مؤسسات صنعتی بزرگ و دارای اهمیت قاطع، راه‌آهن‌ها و غیره عموماً در دست ماست. اجاره‌داری هر قدر هم در نقاطی دامنهٔ وسیع پیدا کرده باشد رویهمرفته نقش ناچیز ایفاء می‌کند و بطور کلی سهمی کاملاً ناچیز دارد. نیروی اقتصادی موجود در دست دولت پرولتری روس برای عملی ساختن انتقال به کمونیسم کاملاً کافی است. پس کمبود در چیست؟ مسئله روشن است که چه چیزی کم داریم: سطح فرهنگ آن قشری از کمونیست‌ها که کارها را اداره می‌کنند پائین است. اگر مسکو را برداریم که در آن ۴۷۰۰ کمونیست دارای مسئولیت هست، و اگر به این هیولای بوروکراتیک، به این تل بد منظره نظر اندازیم و بپرسیم که اداره کننده و اداره‌شونده کیست؟ بسیار تردید دارم که بتوان گفت این تل را کمونیستها اداره می‌کنند. اگر راستش را بخواهیم آنها اداره نمی‌کنند،

اداره می‌شوند. در اینجا چیزی شبیه آنچه که در دوران کودکی برای ما از تاریخ نقل می‌کردند رویداده است. بما می‌آموختند که ممکن است قومی بر قوم دیگر پیروز شود در این صورت قومی که پیروز شده است، غالب است و قومی که منکوب و منقاد گشته است مغلوب. این مطلبی است ساده و برای همه مفهوم. ولی سرنوشت فرهنگ این دو قوم چه می‌شود؟ مطلب در اینجا چندان ساده نیست. قومی که غالب شده است اگر از قوم مغلوب بافرهنگ‌تر است، فرهنگ خود را بوی تحمیل می‌کند و اگر برعکس باشد، مغلوب فرهنگ خود را بر غالب تحمیل می‌کند. نکند که در پایتخت جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه چنین حادثه‌ای روی داده و این طور باشد که ۴۷۰۰ کمونیست (که یک لشگر کامل است و همه از بهترین افرادند) تابع فرهنگ دیگران شده‌اند؟ راستی در اینجا ممکن است این فکر بمیان آید که گویا مغلوبین دارای فرهنگ عالی هستند. نخیر ابداً چنین چیزی نیست. فرهنگ آنها بیمقدار و ناچیز است ولی بهر حال از ما بیشتر است. هر قدر هم بیمقدار و ناچیز باشد از فرهنگ کارکنان مسئول و اولیای کمونیست امور ما بیشتر است، زیرا اینان در ادارهٔ امور مهارت کافی ندارند. کمونیستها وقتی در رأس مؤسسه قرار می‌گیرند (اغلب خرابکاران ماهرانه و عمداً آنها را در رأس امور قرار می‌دهند تا تابلو و صورت ظاهر بسازند) غالباً تحمیق می‌شوند. این اعترافی است بسیار نامطلوب یا لااقل نچندان مطلوب، ولی بنظر من باید این اعتراف را کرد، زیرا کنه مطلب فعلاً در اینجاست. بعقیدهٔ من جان کلام در درس سیاسی سال همین است و مبارزهٔ سال ۱۹۲۲ تحت این شعار جریان خواهد یافت.

آیا کمونیستهای مسئول امور جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و حزب کمونیست روسیه می‌توانند این نکته را درک کنند که اداره امور را بلد نیستند و فقط خیال می‌کنند که اداره می‌کنند و حال آنکه در واقع اداره می‌شوند؟ اگر بتوانند این نکته را درک کنند، البته خواهند آموخت، زیرا می‌توان آموخت ولی باید تعلیم گرفت و حال آنکه در کشور ما تعلیم نمی‌گیرند و چپ و راست دستور و فرمان

می‌دهند و بهیچوجه هم آنچه را که می‌خواهند از کار در نمی‌آید.
مسابقه و رقابتی که ما با اعلام نپ در دستور روز قرار دادیم مسابقهٔ جدی است. از قرار معلوم این مسابقه و رقابت در همهٔ مؤسسات دولتی صورت می‌گیرد، ولی در واقع این یکی از اشکال مبارزهٔ دو طبقه است که با هم عداوت آشتی‌ناپذیر دارند. این یکی دیگر از اشکال مبارزهٔ بورژوازی با پرولتاریاست و این مبارزه هنوز بسرانجام نرسیده است و حتی در مؤسسات مرکزی مسکو نیز از لحاظ فرهنگی در آن فایق نیامده‌ایم، زیرا رجال بورژوازی غالباً کارها را از بهترین کمونیست‌های ما که تمام قدرت و کلیهٔ امکانات را در دست دارند ولی با وجود حقوق و قدرتی که از آن برخوردارند نمی‌توانند حتی قدمی بردارند، بهتر می‌دانند.
میخواهم از کتاب آلکساندر تادورسکی نقل قولی کنم. این کتاب در شهر وسیه‌گونسک (شهری است در استان تورسکی) در نخستین سالگرد انقلاب شوروی در روسیه — هفتم نوامبر سال ۱۹۱۸ — مدتها پیش انتشار یافته است. این رفیق اهل وسیه‌گونسک گویا عضو حزب ماست. من این کتاب را مدتها پیش خوانده‌ام و تضمین نمی‌کنم که در این مورد اشتباه نکنم. نویسنده کتاب تعریف می‌کند که چگونه دست به تجهیز دو کارخانه شوروی زد و چگونه دو بورژوا را آورد و این کار را به سبک آن دوران، یعنی با تهدید به سلب آزادی و مصادره کلیهٔ اموال و دارایی انجام داد. آنها به احیاء و بازسازی کارخانه‌ها جلب شدند. میدانیم که در سال ۱۹۱۸ بورژوازی را چگونه جلب می‌کردند. (خندهٔ حضار)، لذا تفصیل در این باره لزومی ندارد. در حال حاضر ما آنها را بوسایل دیگر جلب می‌کنیم. ولی نتیجه‌ای که او می‌گیرد چنین است: «این هنوز نصف کار است، غلبه بر بورژوازی و از پا درآوردن او کافی نیست، باید وادارش ساخت که برای ما کار کند».
چه سخن عالی که نشان می‌دهد حتی در شهر وسیه‌گونسک و حتی در سال ۱۹۱۸ درک صحیحی از مناسبات موجود میان پرولتاریای غالب و بورژوازی مغلوب وجود داشته است.

اگر ما روی دست استثمارگر بزنیم و بی‌ضررش سازیم و از پا درآوریم این هنوز نصف کار است. و حال آنکه در مسکوی ما از هر صد کارکن دارای مسئولیت تقریباً نود نفر تصور می‌کنند که تمام کار در همین جاست یعنی در همین محکم روی دست زدن و بی‌ضرر ساختن و از پا درآوردن است. آنچه که من دربارهٔ منشویکها و اس‌ارها و افراد گارد سفید گفته‌ام اغلب به آنجا منجر می‌شود که بی‌ضررشان سازند و محکم روی دست‌شان (شاید نه تنها روی دست بلکه جای دیگرشان هم) بزنند و از پا درآورند. ولی این فقط نصف کار است. حتی در سال ۱۹۱۸ یعنی زمانی که رفیقی از وسیه‌گونسک این حرف را می‌زد، این نصف کار بود و حالا حتی از یک چهارم کار هم کمتر است. ما باید آنها را واداریم و کاری کنیم که دستهای آنها برای ما کار کنند نه اینکه کمونیستهای مسئول امور بر سر کار باشند و مقام و منصب داشته باشند ولی بدنبال جریان بورژوازی شنا کنند. تمام کنه مطلب در همین جاست.

ایجاد جامعهٔ کمونیستی بدست کمونیستها فکری است کودکانه و کاملاً هم کودکانه. کمونیستها در حکم قطره‌ای در دریا هستند، قطره‌ای در دریای خلق، و فقط وقتی می‌توانند خلق را از راه خود ببرند که بتوانند راه درست تعیین کنند و این تعیین راه هم تنها بمعنای تعیین سمت تاریخی جهانشمول آن نباشد. از این لحاظ ما راه خود را مطلقاً درست تعیین کرده‌ایم و هر کشوری مؤید آنست که ما این راه را بدرستی تعیین نموده‌ایم و در میهن خود و در کشور خود نیز باید آنرا درست تعیین کنیم. این راه را نمی‌توان فقط چنین تعیین کرد، تعیین آن چنین است که دیگر مداخله مسلحانه در کشور ما نشود و ما بتوانیم در برابر غله دهقان، بوی کالا بدهیم. آنوقت دهقان خواهد گفت: «تو آدم خیلی خوبی هستی و از میهن ما دفاع می‌کردی، از این رو به حرف‌هایت گوش دادیم ولی اگر نمی‌توانی کارها را اداره کنی برو کنار». راستی دهقان چنین خواهد گفت.

وقتی ما می‌توانیم امور اقتصادی را اداره کنیم که کمونیست‌ها

بتوانند این اقتصاد را با دست دیگران بسازند و خودشان از بورژوازی بیاموزند و او را در راهی که کمونیستها میخواهند بیندازند. اما اگر کمونیست تصور میکند و با خود بگوید که همه چیز را میدانم زیرا کمونیست دارای مسئولیت هستم و اشخاصی خیلی بالاتر از فلان شاگرد تاجر را مغلوب کردهام و در جبههها از این بالاترها را خورد نمودهام — آنوقت باید گفت که این روحیهٔ مسلط کار ما را زار خواهد کرد.

اگر ما استثمارگر را بیضرر کنیم و محکم روی دستش بزنیم و از پا در آوریم — بخش بسیار بیاهمیت کار را انجام دادهایم. این کار را باید انجام داد. و ادارهٔ سیاسی دولتی ما و دادگاههای ما باید در این مورد با این بیحالی که تا کنون رفتار کردهاند، رفتار نکنند و بخاطر داشته باشند که دادگاههای پرولتری هستند و در محاصره دشمنان در سراسر جهانند. این کار دشوار نیست و کاری است که ما بطور کلی آموختهایم. در اینجا باید فشاری وارد آورد و این هم کار آسانی است.

اما بخش دوم پیروزی آنست که با دستهای غیر کمونیست کمونیسم بسازیم و عملاً آن کاری را که انجام آن از لحاظ اقتصادی لازم است انجام دهیم یعنی با اقتصاد دهقانی پیوند برقرار سازیم و دهقان را راضی کنیم تا بگوید: «هر قدر هم گرسنگی دشوار و سخت و طاقتفرسا باشد میبینیم که از این حکومت با آنکه حکومت معمولی نیست فایده عملی و واقعی و ملموس بدست میآید». باید کاری کرد تا آن عناصر کثیری که بمراتب فزونتر از ما هستند و ما با آنها همکاری میکنیم چنان کار کنند که بتوانیم بر کارشان نظارت کنیم و آنرا درک نمائیم و بدست آنها کار مفیدی برای کمونیسم انجام گیرد. نکته اصلی در اوضاع و احوال کنونی همین است، زیرا اگر هم برخی از کمونیستها این نکته را فهمیدهاند و دیدهاند، در هر حال تودهٔ وسیع حزب ما این ضرورت جلب غیرحزبیها را بکار درک نمیکند. چقدر در این باره بخشنامه صادر شده و چقدر گفتهشده، ولی آیا در عرض سال کاری انجام گرفته است؟

هیچ کاری انجام نگرفته است. از صد کمیتهٔ حزب ما حتی پنج کمیته هم نمی‌توانند نتایج عملی کار خود را نشان دهند. راستی ما چقدر از ضروریات روز عقب مانده‌ایم و چقدر با سنن و رسوم سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ زندگی می‌کنیم. این سالها دوران پرعظمتی بود و طی آن کاری دارای اهمیت بزرگ جهانشمول تاریخی انجام گرفت. و اگر به عقب به این سالها بنگریم و نبینیم که وظیفه مبرم کدام است، این کار در حکم فنا و نابودی خواهد بود و آنهم فنای حتمی و مطلق و تمام کنه مطلب در این است که ما نمی‌خواهیم این نکته را درک کنیم.

میخواهم دو مثال عملی دربارهٔ چگونگی وضع ادارهٔ امور در کشور بیاورم. قبلاً هم گفتم صحیح‌تر می‌بود اگر برای این منظور یکی از تراست‌های دولتی را بعنوان مثال می‌گرفتم. باید معذرت بخواهم که نمی‌توانم این شیوهٔ صحیح را بکار برم، زیرا برای این کار لازم بود مطالب و مدارک، ولو دربارهٔ یک تراست دولتی هم باشد به مشخص‌ترین طرزی مورد مطالعه قرار گیرد ولی متأسفانه از امکان چنین مطالعه‌ای محروم بودم و به این جهت دو مثال کوچک ذکر می‌کنم. یکی از مثالها چنین است: شرکت تعاونی مصرف شهر مسکو کمیساریای ملی بازرگانی خارجی را به بوروکراتیسم متهم می‌کرد. مثال دیگر استان دنباس است.

مثال اول چندان مناسب نیست ولی امکان اینکه مثال بهتری انتخاب کنم وجود ندارد. فکر اصلی خود را می‌توانم بکمک این مثال نیز مجسم سازم. چنانکه از جراید باخبر شده‌اید، طی ماههای اخیر امکان نداشتم مستقیماً با امور سروکار داشته باشم و در شورای کمیسرهای ملی کار نمی‌کردم و در کمیتهٔ مرکزی (۵۱) هم حضور نمی‌یافتم. گاهگاهی که بطور موقت بمسکو می‌آمدم شکایات غریب و وحشتناکی از دست کمیساریای ملی بازرگانی خارجی نظرم را جلب می‌کرد. اینکه کمیساریای ملی بازرگانی خارجی بد کار می‌کند و مسامحه و تعلل در آنجا مرسوم است، مطلبی است که لحظه‌ای در آن تردید نداشتم. ولی وقتی شکایتها شدت خاصی پیدا

کردند، کوشیدم از موضوع سر در بیاورم و مورد مشخصی را بر دارم و اقلاً یکبار مطلب را تا عمق بکاوم و بفهمم که در آنجا چه خبر است و چرا این دستگاه کار نمی‌کند.

شرکت تعاونی مصرف شهر مسکو می‌بایستی کنسرو بخرد. یک فرد فرانسوی برای اینکار پیدا شد. نمی‌دانم این شخص بنابه مصلحت سیاست بین‌المللی و با اطلاع رهبران آنتانت (۵۲) به این کار دست زده بود یا با تصویب پوآنکاره و دیگر دشمنان حکومت شوروی (فکر می‌کنم که مورخین ما پس از کنفرانس ژن این مطلب را روشن خواهند کرد)، ولی واقعیت اینست که بورژوازی فرانسه نه فقط نظراً بلکه عملاً در این امر شرکت داشت، زیرا نمایندهٔ بورژوازی فرانسه بمسکو آمده بود و کنسرو می‌فروخت. مسکو گرسنگی می‌کشد و در تابستان بیشتر گرسنگی خواهد کشید، گوشت نرسانده‌اند و با در نظر گرفتن تمام خواص کمیساریای ملی راه که همه از آنها خبر دارند بدون شک نخواهد رسید.

کنسرو گوشت در برابر پول شوروی بما می‌فروشند (البته در صورتیکه بکلی فاسد نباشد و این مطلبی است که تحقیقات بعدی نشان خواهد داد). چه چیزی از این ساده‌تر؟ ولی معلوم می‌شود که اگر بشیوهٔ شوروی، و آنطوریکه باید و شاید فکر کنم معلوم می‌شود که بهیچوجه هم ساده نیست. امکان آنرا نداشتم که قضیه را مستقیماً دنبال کنم، ولی در هر حال موجبات تحقیق را فراهم ساختم و اینک دفترچه‌ای دارم که در آن تعریف شده است که چگونه این داستان معروف دامنه پیدا کرد. کار از اینجا شروع شد که یازدهم فوریه طبق گزارش رفیق کامنف قرار پولیت‌بوروی (بوروی سیاسی) کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه دربارهٔ مطلوب بودن خرید مواد خواربار از خارجه صادر گردید. البته بدون پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه که شهروندان روسیه نمی‌توانند چنین مسئله‌ای را حل کنند! تصورش را بکنید: چگونه ممکن بود چهار هزار و هفتصد کارمند مسئول (این فقط طبق سرشماری است (۵۳))، بدون پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی مسئله خرید مواد خواربار از خارجه را

حل کنند؟ البته این فکری است مافوق طبیعی. رفیق کامنف ظاهراً بخوبی سیاست ما و واقعیت زندگی ما را می‌داند و بهمین دلیل هم اعتماد خاصی به تعداد کثیری کارمند مسئول نکرد و جداً دست بکار شد و گاو را از شاخش گرفت و اگر گاو هم نباشد در هر صورت پولیت‌بورو را و فوراً (من نشنیده ام که در این باره بحث و مذاکره‌ای شده باشد) قطعنامه‌ای بدست آورد: «لازم است توجه کمیساریای ملی بازرگانی خارجی به این نکته جلب شود که خرید خواربار از خارجه مطلوب است، ضمناً گمرک و غیره. توجه کمیساریای ملی بازرگانی خارجی جلب شد و کار بجریان افتاد. و این در تاریخ یازدهم فوریه بود. یادم هست که در پایان فوریه یا در همان روزها بمسکو آمدم و فوراً با ناله و فغانهای واقعاً نومیدانه رفقای مسکو مواجه شدم. چه شده است؟ بهیچوجه نمی‌توانیم خواربار بخریم. چرا؟ بعلت مسامحه و تعلل کمیساریای ملی بازرگانی خارجی. مدتها بود که در کارها شرکت نداشتم و آنموقع هنوز نمی‌دانستم که قراری در این باره از طرف پولیت‌بورو صادر شده و تنها برئیس بخش اداری گفتم که جریان را دنبال کند، نامه‌ای تهیه نماید و بمن نشان دهد. کار بدین نحو پایان یافت که وقتی کراسین آمد و کامنف با وی صحبت کرد و کارها روبراه شد و کنسرو را خریدیم. هر چه عاقبتش خیر باشد خوب است.

کوچکترین تردید ندارم که کامنف و کراسین می‌توانند با هم توافق پیدا کرده و خطمشی سیاسی مورد خواست پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه را بدرستی تعیین نمایند. اگر خطمشی سیاسی در مسائل بازرگانی نیز بوسیلهٔ کامنف و کراسین تعیین می‌شد، ما بهترین جمهوری شوروی از جمهوری‌های جهان را داشتیم. ولی این امر ممکن نیست که برای هر معامله‌ای اعضای پولیت‌بورو مانند کامنف و کراسین را (کراسین بکارهای دیپلماتیک مربوط به قبل از کنفرانس ژن اشتغال داشت که انجام‌شان مستلزم کار فراوان بود) بمیان کشید و آنهم برای اینکه از یک شهروند فرانسه کنسرو بخرند. اینطور نمی‌توان کار کرد. این کار کار جدید نیست،

اقتصادی نیست، سیاست نیست، فقط مسخره‌بازی‌است. حالا من جریان تحقیقات مربوطه را می‌دانم و حتی می‌توانم بگویم که دو نوع تحقیقات شده است: یکی از آنها را گاربونف رئیس بخش اداری شورای کمیسرهای ملی و معاون او — میروشنیکف انجام داده‌اند و دیگری را ادارهٔ سیاسی دولتی. اینکه به چه مناسبت ادارهٔ سیاسی دولتی در این کار مداخله کرده است، مطلبی است که نمیدانم و اطمینان کامل هم ندارم که این کار صحیح باشد. ولی روی این نکته مکث نمی‌کنم زیرا می‌ترسم مبادا تحقیقات جدیدی لازم آید. مهم آنست که اسناد و مدارک جمع‌آوری شده و اکنون در دست من است.

چه شد که وقتی در پایان فوریه بمسکو آمدم واقعاً ناله و فغان بگوشم رسید که «نمی‌توانیم کنسرو بخریم» در حالیکه کشتی در لیبائو لنگر انداخته و کنسروها آنجاست و حتی در ازاء تحویل کنسرو واقعی پول شوروی دریافت می‌دارند! (خنده حضار.) اگر این کنسروها بکلی فاسد از آب در نیایند (روی کلمهٔ «اگر» تکیه می‌کنم، زیرا کاملاً مطمئن نیستم که در آن صورت موجبات تحقیق دیگر را فراهم نسازم ولی دربارهٔ نتایج آن باید در کنگره دیگر سخن گوئیم) — بلی اگر این کنسروها فاسد از آب در نیایند خریده شده‌اند، حال سئوال می‌کنم: چرا چنین کاری بدون کامنف و کراسین از پیش نمی‌رفت؟ از اسناد تحقیقاتی که در دست دارم دیده می‌شود که یک کمونیست مسئول به کمونیست مسئول دیگر ناسزا گفته و یک کمونیست مسئول به کمونیست مسئول دیگر گفته است: «از این ببعد جز در حضور داور با شما گفتگو نخواهم کرد». وقتی این داستان را خواندم بیادم آمد که چگونه ۲۰ سال پیش، هنگامیکه در سیبری تبعید بودم وکالت برایم پیش می‌آمد. من وکیل دعاوی مخفی بودم، چونکه تبعیدی اداری محسوب می‌شدم و وکالت برایم ممنوع بود. ولی بعلت فقدان وکیل دیگر، مردم پیش من می‌آمدند و دربارهٔ برخی امور خودشان صحبت می‌کردند. ولی مشکلتر از همه فهمیدن کنه قضیه بود. مثلاً زنی می‌آمد و البته صحبت را

اینها چه قبل از سقوط تزاریسم و چه بعد از انقلاب بتمام معنی کلمه جان فدا می‌کردند. اگر علتها را در اینجا جستجو کنیم، از ریشه نادرست خواهد بود. باید نسبت به ساده‌ترین کارهای دولتی نیز روش بافرهنگ داشت و درک کرد که این کار دولتی و بازرگانی است و اگر موانعی در کار است باید از عهدهٔ رفع آن بر آمد و مقصرین مسامحه و تعلل را بدادگاه جلب کرد. ما در مسکو دادگاه پرولتری داریم و این دادگاه باید کسانی را که در عدم انجام معامله خرید دهها هزار پوط کنسرو مقصرند بمحاکمه جلب کند. بنظر من دادگاه پرولتری می‌تواند مجازات کند و برای اینکار باید مقصرین را پیدا کرد. ولی من قول میدهم که پیدا کردن مقصرین امکان ندارد. بگذار هر کدام از شما این مسئله را بررسی کرده ببینید که مقصری وجود ندارد ولی شلوغکاری، شتابزدگی، اهمال کاری هست. هیچکس نمی‌تواند برخورد درست بکارها بکند و نمی‌داند که چطور باید بکار دولتی برخورد کرد. همه عناصر گارد سفید و خرابکاران هم از این وضع استفاده می‌کنند. زمانی مبارزهٔ شدیدی با خرابکاران کرده‌ایم، این مبارزه حالا هم در دستور روز است و ضرورت دارد. البته راست است که خرابکارانی وجود دارند و باید با آنها مبارزه کرد. ولی وقتی اوضاع طوری است که تعریف کردم مگر می‌توان با آنها مبارزه کرد؟ چنین وضعی از هر خرابکاری زیانبخش‌تر است و خرابکار هم چیزی بیش از این نمی‌خواهد که ببیند دو کمونیست برسر این بحث می‌کنند که چه وقت باید به پولیت بورو مراجعه نمایند تا برای خرید خواربار دستور اصولی دریافت دارند و این خرابکار از این راه بتواند در این شکاف رخنه کند. اگر یک خرابکار کم و بیش فهمیده در کنار یکی از این دو کمونیست یا بنوبت در کنار هر دوی آنها باشد و عملشان را تشویق کند، کار تمام است و برای همیشه خراب می‌شود. مقصر کیست؟ هیچکس. برای اینکه دو کمونیست مسئول امور، دو انقلابی باایمان برسر برف سال گذشته و بر سر اینکه چه موقعی باید برای خرید خواربار و کسب

دستور اصولی به پولیت بورو مراجعه نمایند، با هم مشاجره می‌کنند.
مسئله اینطور مطرح است و اشکال کار در اینجاست. هر شاگرد تاجری که مکتب یکی از بنگاههای بزرگ سرمایه‌داری را گذارنده باشد از عهده چنین کاری برمی‌آید، ولی ۹۹ درصد کمونیست‌های مسئول امور نمی‌توانند و نمی‌خواهند بفهمند که این کار را بلد نیستند و باید از الفباء شروع کنند. اگر ما به این نکته پی نبریم و بار دیگر از کلاس تهیه به تعلیم و درس خواندن نپردازیم، بهیچوجه از عهدهٔ انجام آن وظیفه اقتصادی که اکنون پایهٔ تمامی سیاست است بر نخواهیم آمد.

مثال دیگری که می‌خواستم ذکر کنم مثال دنباس است. شما می‌دانید که دنباس مرکز و پایهٔ اساسی تمام اقتصادیات ماست. اگر دنباس را احیا نکنیم و آنرا در سطح لازم خود قرار ندهیم، صحبت از هرگونه احیای صنایع بزرگ در روسیه و هرگونه ساختمان واقعی سوسیالیسم بیهوده است، زیرا سوسیالیسم را جز از راه احداث صنایع بزرگ نمی‌توان ساخت. ما در کمیتهٔ مرکزی این مسئله را مورد مداقه قرار داده‌ایم.

در این مورد ارجاع نابجا و خنده‌آور و بیمعنای یک مسئله جزئی به پولیت‌بورو در بین نبوده بلکه یک مسئله واقعی صرفاً تعویق‌ناپذیری مطرح بود.

کمیتهٔ مرکزی می‌بایست مواظب باشد که در چنین مراکز واقعی که مبانی و پایه تمام اقتصاد ما هستند، واقعاً عاقلانه کار کنند. در آنجا در رأس ادارهٔ مرکزی صنایع زغال اشخاصی هستند که نه فقط بدون تردید باایمانند بلکه همچنین افرادی واقعاً تحصیل‌کرده و بسیار بااستعداد، و حتی اشتباه نخواهد بود اگر بگویم که افرادی پرقریحه‌ای هستند و از این رو توجه کمیتهٔ مرکزی به آن معطوف گردید. اوکرائین جمهوری مستقلی است، و این بسیار خوبست ولی از نظر حزبی گاهی — نمیدانم چگونه منظور خود را بیان کنم که مؤدبانه‌تر باشد؟ — گاهی بیراهه می‌زند و بر ماست که بنحوی از انحاء بکار آنجا رسیدگی کنیم چونکه رندانی در آنجا

نشسته‌اند و کمیتهٔ مرکزی نمی‌خواهم بگویم ما را فریب می‌دهد ولی کمی خود را از ما کنار می‌کشد. به منظور اطلاع از تمام جریانات ما آنرا در کمیتهٔ مرکزی اینجا مورد تحلیل قرار دادیم و دیدیم که کشمکش‌ها و اختلافاتی وجود دارد. در آنجا کمیسیونی است بنام کیمکا یعنی کمیسیون بهره‌برداری از چاههای کوچک معدنی. البته میان کیمکا و ادارهٔ مرکزی صنایع زغال کشمکشهای شدیدی جریان دارد. ولی ما یعنی کمیتهٔ مرکزی، بهرحال تجربیاتی داریم و به اتفاق آراء تصمیم گرفتیم که هیئت مدیره را برکنار نکنیم و از مناقشاتی که پیش آید بما گزارش دهند ـ حتی اگر این گزارش خیلی هم پرطول و تفصیل باشد ـ زیرا وقتی ما در آن خطه افرادی داریم که نه تنها صمیمی و وفادار بلکه بااستعداد نیز هستند باید در پشتیبانی آنها بکوشیم تا معلومات خود را در صورتیکه هنوز معلومات کافی کسب نکرده باشند، تکمیل کنند.
کار به آنجا کشید که در اوکرائین کنگرهٔ حزب تشکیل گردید، ـ نمیدانم در این کنگره چه گذشت ولی همه چیز بود. من از رفقای اوکرائینی اطلاعاتی کسب کردم و از رفیق ارجونیکیدزه پرسیدم و کمیتهٔ مرکزی او را به اوکرائین فرستاد تا ببیند در آنجا چه خبر بوده‌است. ظاهراً در آنجا تحریکات و شلوغکاریهائی بوده بطوریکه اگر ایستپارت (٥٤) هم تحقیق کند حتی پس از ده سال هم از آن سر در نخواهد آورد. ولی عملاً اینطور شد علیرغم دستور کمیتهٔ مرکزی که به اتفاق آراء صادر شده بود، گروه دیگری را جایگزین این گروه کردند. قضیه از چه قرار بود؟ رویهمرفته بخشی از این گروه با داشتن تمام خصایل عالی اشتباه کرده بود. اینها دچار وضع کسانی شدند که در کاربرد شیوهٔ اداری راه افراط (٥٥) در پیش گرفته بودند. ما در آنجا با کارگران سروکار داریم. اغلب وقتی کلمه «کارگران» را بکار می‌برند خیال می‌کنند منظور پرولتاریای فابریک و کارخانه است. ابداً اینطور نیست. در کشور ما از جنگ به این طرف، افرادی که اصلاً پرولتر نیستند وارد فابریک‌ها و کارخانه‌ها

شده‌اند و قصدشان هم این بود که از جنگ گریخته باشند و اصولاً مگر حالا شرایط اجتماعی و اقتصادی ما طوریست که پرولترهای واقعی بکارخانه‌ها می‌روند؟ این مطلب درست نیست. البته بنابه گفته مارکس درست است ولی مارکس دربارهٔ روسیه ننوشته بلکه دربارهٔ تمام سرمایه‌داری بطور کلی از قرن پانزدهم به بعد نوشته است. برای مدت ششصد سال این مطلب درست است ولی برای روسیه کنونی درست نیست. غالباً کسانی که به کارخانه‌ها می‌روند پرولتر نیستند بلکه عناصر رنگارنگ تصادفی هستند.

وظیفه ما آنست که به تنظیم صحیح کار نایل آئیم تا عقب نمانیم و بموقع اختلافاتی را که پیش می‌آید حل کنیم و شیوهٔ اداری را از سیاست جدا نسازیم، زیرا سیاست و شیوه اداره کردن ما مبتنی بر آنست که تمامی پیشاهنگ با تمامی توده پرولتاریا و با تمامی تودهٔ دهقانی مربوط باشد. اگر کسی این چرخها را فراموش کند و منحصراً سرگرم شیوهٔ اداری شود، مصیبتی ببار خواهد آمد. اشتباه کارکنان دنباس در قیاس با اشتباهات دیگر ما ناچیز است ولی نمونه تیپیک بشمار می‌رود. وقتی کمیتهٔ مرکزی به اتفاق آراء طلب کرد که «این گروه را بحال خود گذارید، حتی منازعات جزئی را هم به کمیتهٔ مرکزی رجوع کنید، چونکه دنباس یک ناحیهٔ تصادفی نیست بلکه ناحیه‌ای است که بدون آن ساختمان سوسیالیسم جز یک آرزوی خیرخواهانه ساده، چیز دیگری نخواهد بود»، — ولی تمام قدرت سیاسی ما و تمام وجهه و اعتبار کمیتهٔ مرکزی هم برای اینکار کافی نبود.

این بار البته اشتباه در شیوهٔ اداری بود ولی علاوه بر آن اشتباهات زیاد دیگر نیز وجود داشت.

این مثالی است که نشان می‌دهد نکته اصلی در قدرت سیاسی نبوده بلکه در توانائی اداره کردن است، در این است که چگونه باید افراد را بدرستی در جای خود قرار داد و از برخوردهای کوچک پرهیز کرد تا امور اقتصادی کشور متوقف نماند. این آن چیزی است که ما کم داریم و اشتباه هم در اینجاست.

تصور می‌کنم وقتی که ما از انقلاب خودمان صحبت می‌کنیم و سرنوشت انقلاب را مورد سنجش قرار می‌دهیم باید آن وظایف انقلاب را که کاملاً انجام گرفته و بطور لاینفک در تاریخ چرخش تاریخی از نظام سرمایه‌داری واردشده‌اند، اکیداً تشخیص داده و متمایز سازیم. در انقلاب ما چنین قضایائی رخ می‌دهد. البته بگذار منشویک‌ها و اوتو باوئر – نمایندهٔ انترناسیونال دو و نیم فریاد بزنند که «در آنجا انقلاب آنها انقلاب بورژوازی است» ولی ما می‌گوئیم وظیفه ما آنست که انقلاب بورژوازی را بپایان برسانیم. همانطوریکه یک نشریه گارد سفید نوشته بود: چهار صد سال در مؤسسات دولتی ما سرگین انبار می‌شد، ما طی چهار سال این سرگین را پاک کردیم، و این بزرگترین خدمت ماست. اما منشویک‌ها و اس‌ارها چه کرده‌اند؟ هیچ کاری نکرده‌اند. آنها نه در کشور ما می‌توانند این سرگین قرون وسطائی را بیرون بریزند و نه حتی در کشور پیشرفته و با-فرهنگ آلمان. آنوقت ما را در قبال این بزرگترین خدمت ملامت می‌کنند. بسرانجام رساندن انقلاب – خدمت لاینفک ماست.

اینک بوی جنگ می‌آید. اتحادیه‌های کارگری نظیر مثلاً اتحادیه‌های رفرمیستی قطعنامه‌هایی علیه جنگ صادر می‌کنند و در مقابل جنگ به اعتصاب تهدید می‌نمایند. چندی پیش، اگر اشتباه نکنم، خبر تلگرافی در روزنامه خواندم مشعر براینکه یک کمونیست برجسته در مجلس فرانسه نطقی علیه جنگ ایراد کرده و گفته است کارگران قیام را بر جنگ ترجیح خواهند داد (۵۶). حالا نمی‌توان مسئله را به آن نحو مطرح ساخت که ما در سال ۱۹۱۲ یعنی هنگامیکه بیانیه بال چاپ می‌شد، مطرح می‌ساختیم. تنها انقلاب روس نشان داد که چگونه می‌توان از جنگ خارج شد و این کار چه زحماتی دارد و معنای خارج شدن از جنگ ارتجاعی بشیوهٔ انقلابی چیست. وقوع جنگهای ارتجاعی اسپریالیستی در تمام اطراف و اکناف جهان اجتناب‌ناپذیراست. و این نکته که دهها ملیون در آنموقع هلاک شدند و اکنون نیز هلاک خواهند شد نکته‌ای است که بشریت بهنگام حل نظایر این مسائل نمی‌تواند

فراموش کند و فراموش نخواهد کرد. ما در قرن بیستم زندگی می‌کنیم و تنها خلقی که بشیوهٔ انقلابی بدون اینکه جنگ بسود فلان یا بهمان دولت تمام شود، بلکه با لطمه زدن به آنها از جنگ ارتجاعی خارج شد همانا خلق روس است و این انقلاب روس بود که آنرا از معرکه بیرون کشید. و آنچه که با انقلاب روس بدست آمده است قابل بازستانی نیست. این چیزی است که هیچ نیروئی نمی‌تواند آنرا بازستاند بهمانسان که هیچ نیروئی در جهان نمی‌تواند این واقعیت را که دولت شوروی ایجاد شده است، بازستاند. این یک پیروزی جهان‌شمول تاریخی است. دولتها طی قرون و اعصار بشکل و طراز بورژوایی ساخته می‌شدند و برای نخستین بار شکل حکومت غیربورژوایی ابداع گردید. شاید دستگاه دولتی ما بد باشد ولی می‌گویند نخستین ماشین بخار هم وقتی اختراع شد بد بود و حتی معلوم نیست که کار می‌کرد یا نه. ولی مطلب نه بر سر این، بلکه برسرآنست که بهر حال اختراعی شده است. فرض کنیم نخستین ماشین بخار از لحاظ شکل و فرم خود بدرد نمی‌خورد ولی در عوض حالا لکوموتیو داریم. فرض کنیم که دستگاه دولتی ما بیش از حد بد باشد، ولی بهر حال این دستگاه بوجود آمده و بزرگترین اختراع تاریخی صورت گرفته است، یعنی دولتی از طراز پرولتری تشکیل گردیده و از این رو بگذار تمام اروپا و هزاران روزنامه بورژوامشرب دربارهٔ اینکه در کشور ما چه افتضاحی ببار آمده و چه فقری حکمفرماست، و دربارهٔ اینکه زحمتکشان غیر از فلاکت و مصیبت بهره‌ای ندارند، قلمفرسایی کنند — ولی بهر حال کلیه کارگران در سراسر جهان بسوی دولت شوروی گرایش دارند. اینها آن پیروزی‌های بزرگی هستند که ما به آنها رسیده‌ایم و نمی‌توان آنها را بازستاند. ولی این امر برای ما — نمایندگان حزب کمونیست در حکم سرآغاز کار و درگشائی است و حالا موظفیم اقتصاد سوسیالیستی را پی‌ریزی کنیم. آیا این کار انجام گرفته است؟ نخیر. کشور ما هنوز فاقد پایه و بنیاد سوسیالیستی است. آن کمونیستهایی که خیال می‌کنند چنین پایه و بنیادی وجود دارد سخت در اشتباهند. تمام کنه مطلب و جان کلام در آن

است که بطور قطعی و روشن و هشیارانه تشخیص بدهیم که خدمت جهانشمول تاریخی انقلاب روس چیست و آنچه که ما به بدترین وجهی انجام میدهیم، و آنچه که هنوز ایجاد نشده و آنچه که هنوز باید بارها دگرسان شود کدام است.

رویدادهای سیاسی بسیار سر در گم و پیچیده است و میتوان آنها را با زنجیر مقایسه کرد. برای نگاه داشتن تمام زنجیر باید بحلقه اصلی چسبید؛ و آن حلقه‌ای را که میخواهیم بگیریم نباید بطور مصنوعی برگزید. در سال ۱۹۱۷ حلقهٔ اصلی و جان کلام چه بود؟ خارج شدن از جنگ یعنی آنچیزی که همهٔ مردم خواستار آن بودند. و این کار بر همهٔ مسائل دیگر اولویت داشت. روسیهٔ انقلابی توانست از جنگ خارج شود. زحمت فراوان کشیده شد، ولی بهرحال خواست و نیاز اساسی مردم ملحوظ بود و این امر سالها ما را پیروز ساخت. مردم احساس میکردند و دهقانان میدیدند و سربازان بازگشته از جبهه خیلی خوب میفهمیدند که در وجود حکومت شوروی بحکومتی دست یافته‌اند که دمکراتیک‌تر و نزدیکتر بزحمتکشان است. هر قدر هم که ما در رشته‌های دیگر در ساحه‌های دیگر حماقت و شلوغکاری کرده باشیم چون این نکته عمده را در نظر گرفتیم، پس همه چیز درست بود.

در سالهای ۱۹۱۹ — ۱۹۲۰ نکتهٔ اساسی چه بود؟ پاسخ دندانشکن مسلحانه بدشمن. در این دوران کشورهای آنتانت که قدرت جهانی داشتند بر ما میتاختند و داشتند ما را خفه میکردند و هیچ تبلیغات لازم نبود — هر دهقان غیرحزبی میفهمید که قضیه از چه قرار است. ملاک دارد میآید. کمونیستها از عهده مبارزه با او برمیآیند. بهمین جهت هم تودهٔ دهقانی اکثراً طرفدار کمونیستها بود و لذا ما پیروز شدیم.

در سال ۱۹۲۱ نکته اساسی — عقب‌نشینی منظم بود، و بهمین جهت هم انضباط مؤکد ضرورت داشت. «اپوزیسیون کارگری» میگفت: «بکارگران کم‌بها میدهید، کارگران باید ابتکار بیشتری از خود

نشان دهند». ابتکار می‌بایست عبارت از آن باشد که بنحوی منظم عقب‌نشینی کنیم و انضباط را اکیداً مراعات نمائیم. کسی که اندک آشوب و هراسی ایجاد می‌کرد و یا از انضباط تخطی می‌نمود، انقلاب را بنابودی می‌کشاند، زیرا هیچ چیز از عقب‌نشینی با افرادی که به فتح و پیروزی عادت کرده‌اند و سراپا غرق در نظریات و آرسانهای انقلابی هستند و هرگونه عقب‌نشینی را در قلب خود بد و ناروا می‌شمرند، دشوارتر نیست. بزرگترین خطر برهم خوردن نظم، و بزرگترین وظیفه حفظ نظم است.

و اما حالا نکته اساسی کدام است؟ نکتهٔ اساسی که می‌خواهم گزارش خود را به آن برسانم و از آن نتیجه‌گیری کنم در سیاست بمعنای تغییر خطمشی نیست. بمناسبت سیاست اقتصادی جدید، در این باره حرفهای زیاد زده می‌شود که عموماً پوچ و توخالی است و پرگویی بسیار زیانبخش شمرده می‌شود. در کشور ما بمناسبت اجرای سیاست اقتصادی جدید به ایندر و آندر زدن، بدگرگون ساختن مؤسسات، و به ایجاد مؤسسات جدید پرداخته‌اند. این پرگوئی و ژاژخائی بسیار زیان‌بخشی است. ما وضعی پیدا کرده‌ایم که نکتهٔ اساسی در آن افراد و انتخاب افراد است. درک این نکته توسط آن فرد انقلابی که عادت کرده است علیه خرده کاری و فرهنگ مآبی مبارزه کند، دشوار است. ولی ما وضعی پیدا کرده‌ایم که از لحاظ سیاسی باید آنرا هشیارانه سنجید ـــ ما چنان دور رفته‌ایم که نمی‌توانیم تمام مواضع را نگاهداریم و نباید هم نگاهداریم.

وضع ما در صحنهٔ بین‌المللی طی سالهای اخیر خیلی خیلی بهبود یافته است. ما نوع و طراز شوروی دولت را ابداع کرده‌ایم که گامی است تمام بشریت به پیش برداشته است و کمینترن با اطلاعاتی که هر روز از کشورهای مختلف دریافت می‌دارد این نکته را تأئید می‌کند و کسی در آن کوچکترین تردیدی ندارد. ولی از لحاظ کارهای عملی، وضع آنچنان است که اگر کمونیست‌ها نتوانند به تودهٔ دهقانی کمک‌های عملی برسانند، این توده از آنها پشتیبانی نخواهد کرد. مرکز توجه ما نباید وضع قوانین و صدور بهترین

فرامین و غیره باشد. زمانی فرامین برای ما شکلی از تبلیغات شمرده می‌شد. بما می‌خندیدند و می‌گفتند بلشویک‌ها نمی‌فهمند که فرامین‌شان را اجرا نمی‌کنند؛ تمام مطبوعات ضدانقلابی سرشار از این تمسخرها است. ولی چنین دورانی قانونمند بود که بلشویک‌ها زمام حکومت را بدست گرفتند و بدهقانان معمولی و کارگران معمولی گفتند: چنین‌است آن طرزی که ما می‌خواستیم کشور اداره شود، و اینهم فرمان، امتحان کنید. ما تصورات خود را درباره سیاست فوراً بصورت فرامین بکارگران و دهقانان ساده انتقال می‌دادیم و در نتیجه بجلب آن اعتماد فراوانی که توده‌های مردم بما داشتند و دارند، نایل آمدیم. این یک زمان و این یک دوران بود که در آغاز انقلاب ضرورت داشت و ما بدون آن برفراز امواج انقلابی قرار نمی‌گرفتیم بلکه مجبور بدنباله‌روی می‌شدیم. بدون آن کارگران و دهقانان که مایل بودند زندگی بر پایه‌های جدید قرار گیرد بما اعتماد پیدا نمی‌کردند. ولی این دوران گذشت و ما نمی‌خواهیم این نکته را درک نمائیم. حالا اگر بدهقانان و کارگران دستور بدهند فلان مؤسسه را ایجاد نمایید یا تجدید سازمان دهید خواهند خندید. حالا کارگر و دهقان ساده به این چیزها علاقه نشان نمی‌دهد و حق هم دارد، چونکه مرکز ثقل اینجا نیست. تو که کمونیست هستی حالا دیگر با این چیزها نباید میان مردم بروی گرچه ما در مؤسسات دولتی نشسته‌ایم و پیوسته گرفتار این چیزهای جزئی هستیم، ولی این آن حلقه‌ای نیست که باید به آن چسبید، نکته اساسی در اینجا نیست، بلکه در آنست که افراد را درست در جاهای خود قرار نداده‌اند و کمونیست مسئول امور که انقلاب را بعالیترین وجهی انجام داده است در رأس آنچنان کار بازرگانی و صنعتی قرار گرفته که چیزی از آن نمی‌فهمد و مانع مشاهده شدن حقایق هم می‌شود، زیرا پشت سر او کارچاق‌کن‌ها و شیادان رنگارنگ بخوبی خود را پنهان می‌کنند. مطلب سر آنست که آنچه در کشور ما اجرا شده است، مورد وارسی عملی قرار نمی‌گیرد. و این وظیفه‌ای است خالی از لطف و جلوه، وظیفه‌ای کوچک و جزیی و بیمقدار،

ولی ما حالا پس از بزرگترین تحول سیاسی، در شرایطی زندگی می کنیم که باید تا مدتی با شکل و نظام اقتصادی سرمایه‌داری بسر بریم و نکتهٔ اساسی و جان کلام در تمام این اوضاع و احوال نه در سیاست بمعنای محدود این کلمه است (آنچه که در مطبوعات گفته می‌شود غوغای سیاسی است و هیچ نکتهٔ سوسیالیستی در آن نیست) و نه در قطعنامه‌ها و مؤسسات و نوسازیها است. ما این کارها را تا آنجا که لازم است انجام خواهیم داد ولی با این چیزها مایه درد سر مردم نشوید بلکه افراد لازم را برگزینید و آنچه را که عملاً باید اجرا شود وارسی کنید، و مردم برای این کار ارزش قایل می‌شوند.

ما بهر حال در میان تودهٔ مردم همچون قطره‌ای در دریا هستیم و تنها زمانی می‌توانیم کارها را اداره نمائیم اگر آنچه را که مردم درک می کنند بدرستی بیان داریم. بدون این کار حزب کمونیست نخواهد توانست پرولتاریا را هدایت کند و پرولتاریا نخواهد توانست توده‌ها را هدایت کند و تمامی دستگاه از هم خواهد پاشید. حالا مردم و همهٔ توده‌های زحمتکش نکته اساسی را برای خود فقط در آن می دانند که عملاً نیازمندی شدید و گرسنگی را چاره کنیم و نشان دهیم که واقعاً آن بهبودی که برای دهقان لازم است و با آن مأنوس می‌باشد روی می‌دهد. دهقان از بازار و دادوستد باخبر است. ما نتوانستیم به توزیع مستقیم کمونیستی دست بزنیم. تعداد کارخانه‌ها و تجهیزات مورد نیاز آنها برای این منظور کافی نبود. و لذا باید از راه دادوستد توزیع نمائیم و این کار را بدتر از سرمایه‌دار انجام ندهیم والا مردم چنین شیوه‌ای را در ادارهٔ امور تحمل نخواهند کرد. تمام کنه مطلب و جان کلام در همین جاست. اگر حادثهٔ غیرمترقبه‌ای روی ندهد، همین باید با وجود سه شرط زیر حلقه اساسی کار ما طی سال ۱۹۲۲ باشد.

اولاً به این شرط که مداخله مسلحانه خارجی صورت نگیرد. ما تمام مساعی دیپلماتیک خود را بکار می‌بریم که این مداخله مسلحانه صورت نگیرد، با وجود این، چنین مداخله‌ای هر روز امکان دارد. واقعاً باید گوش بزنگ باشیم و باید برله ارتش سرخ به

برخی فداکاریهای سنگین تن در دهیم و البته حدود این فداکاری‌ها را اکیداً تعیین کنیم. تمام جهان بورژوازی در برابر ما صف‌آرایی کرده و فقط در جستجوی اشکال اختناق ماست. منشویک‌ها و اس‌ارهای ما عمال این بورژوازی هستند و بس. چنین است وضع سیاسی آنها.

شرط دوم آنست که بحران مالی خیلی شدید نباشد. این بحران دارد فرا می‌رسد. ضمن صحبت دربارهٔ سیاست مالی از آن آگاه خواهید شد. اگر این بحران خیلی شدید و سنگین باشد لازم خواهد آمد که خیلی چیزها را باز هم تجدید سازمان دهیم و تمام قوای خود را متوجه یک نقطه سازیم. اگر خیلی سنگین نباشد، ممکن است حتی مفید هم واقع شود، زیرا کمونیست‌های تراست‌های گوناگون دولتی را تصفیه خواهد کرد. فقط نباید فراموش کرد و این کار را عملی نمود. بحران مالی مؤسسات و بنگاهها را زیر و رو می‌کند و آنهایی که بدرد نمیخورند زودتر از بین می‌روند. و فراموش نباید کرد که کار طوری نشود که بگویند تقصیر همه‌چیز بگردن کارشناسان است و کمونیست‌های مسئول امور بسیار خوبند، در جبهه جنگیده و همیشه خیلی خوب کار کرده‌اند. پس اگر بحران مالی خیلی خیلی سنگین نباشد می‌تواند مفید واقع شود و می‌توان کلیهٔ کمونیست‌های مسئول امور مؤسسات اقتصادی را مورد تصفیه قرار داد و آنهم نه آنطور که کمیسیون مرکزی کنترل یا کمیسیون مرکزی وارسی (٥٧) تصفیه می‌کند، بلکه چنانکه شاید و باید تصفیه کرد.

و اما شرط سوم آنست که در این مدت اشتباهات سیاسی نکنیم. البته اگر مرتکب اشتباهات سیاسی شویم تمام ساختمان اقتصادی ما مختل خواهد شد و آنوقت باید به بحث پیرامون اصلاح امور و انتخاب خطمشی پرداخت. ولی اگر چنین اشتباهات اسفباری روی ندهد آنوقت نکته اساسی و حلقه اصلی در آیندهٔ نزدیک فراسین و سیاست بمعنای محدود این کلمه نیست و ادارات و سازمان آنها نیست — در محافل کمونیستهای مسئول امور و ادارات شوروی در حدودی که لازم و ضرور باشد به این امور خواهند پرداخت بلکه نکته اساسی و حلقهٔ اصلی برای کار ما انتخاب افراد و وارسی نحوه

اجرای کارهاست. اگر ما در این ساحهٔ درسهای عملی بگیریم عملاً مفید خواهد بود و باز بر تمام دشواری‌ها فایق خواهیم آمد.

در پایان باید به جنبهٔ عملی مسئله ارگانهای شوروی و مؤسسات عالی ما و برخورد حزب به آنها بپردازم. در کشور ما میان حزب و مؤسسات شوروی مناسبات نادرستی بوجود آمده است و در این باره اتفاق نظر کامل بین ما حکمفرماست. با ذکر مثالی نشان دادم که چگونه یک کار مشخص جزیی را تا پولیت‌بورو می‌کشانند. ظاهراً چاره این وضع بسیار دشوار است، چونکه در کشور ما ادارهٔ امور منحصراً در دست یگانه حزب زمامداراست و شکایت را برای اعضای حزب نمی‌توان ممنوع کرد. لذا از شورای کمیسرهای ملی هر چیز را به پولیت‌بورو می‌کشانند. در اینجا منهم تقصیر بزرگ دارم، چونکه در مورد ارتباط میان شورای کمیسرهای ملی و پولیت‌بورو خیلی چیزها بعهدهٔ شخص من بود. و وقتی لازم شد من کنار بروم معلوم شد که دو چرخ در آن واحد کار نمی‌کند و کامنف مجبور شد بجای سه نفر کار کند تا این ارتباطات را حفظ کند. و چون در آیندهٔ نزدیک مشکل بتوانم بسر کار خود برگردم، پس تمام امیدها بر آنست که حالا دو معاون دیگر هست — رفیق تسوروپا که توسط آلمانها پاک شده و رفیق ریکف که بدست آلمانها بکلی پاک و منزه گردیده است. معلوم می‌شود که حتی ویلهلم — امپراتور آلمان هم بدرد ما می‌خورد. من تصور آنرا هم نمی‌کردم. او یک دکتر و جراحی داشت که دکتر معالج رفیق ریکف بود و بدترین قسمت او را برید و در آلمان گذاشت و قسمت بهتر را برایش باقی گذاشت و این قسمت رفیق ریکف را که کاملاً پاک و منزه بود برای ما فرستاد. اگر این شیوه در آینده هم بکار برده شود، کار بسیار خوبی خواهد بود.

بگذریم از این شوخیها، در مورد رهنمودهای اساسی در کمیتهٔ مرکزی توافق کامل هست. امیدوارم که کنگره به این نکته توجه کامل مبذول دارد و رهنمودها را تصویب کند به این معنی که باید پولیت‌بورو و کمیتهٔ مرکزی را از شر جزئیات رها ساخت و

سطح کار کارکنان مسئول را بالا برد. لازم است که کمیسرهای ملی مسئول کارهای خود باشند و طوری نباشد که اول به شورای کمیسرهای ملی بروند و بعد هم به پولیت‌بورو مراجعه نمایند. رسماً ما نمی‌توانیم حق شکایت کردن به کمیتهٔ مرکزی را سلب نمائیم زیرا حزب ما یگانه حزب زمامدار است. در اینجا باید هرگونه مراجعات جزئی و کوچک را قطع کرد، ولی باید وجهه و اوتوریته شورای کمیسرهای ملی بالا برده شود تا در آن بیشتر خود کمیسرهای ملی شرکت کنند نه معاونان آنها. باید خصلت کار شورای کمیسرهای ملی را در آن جهتی تغییر داد که من در عرض سال توفیق نمی‌یافتم، بدین معنی که توجهی بسی بیشتر مبذول شود تا از وارسی نحوهٔ اجرای کارها مراقبت بعمل آید. ما دو معاون دیگر خواهیم داشت — ریکف و تسوروپا. ریکف زمانی در شورای تام‌الاختیار دفاع کارگری و دهقانی برای تأمین نیازمندی‌های ارتش سرخ و ناوگان (۵۸) کار می‌کرد و توانست کارها را سروسامان دهد و کارها روبراه شد. تسوروپا یکی از بهترین کمیساریاها را تشکیل داد. اگر آنها با هم حداکثر توجه را به این نکته معطوف دارند که کمیساریاهای ملی از لحاظ اجرای کارها و قبول مسئولیت‌ها ارتقاء یابند، ما اقلاً گام کوچکی هم شده به پیش برخواهیم داشت. ما ۱۸ کمیساریای ملی داریم و حداقل ۱۵ تای آنها بهیچ دردی نمی‌خورند. در همه‌جا نمی‌توان کمیسر ملی خوب پیدا کرد، خدا کند که مردم به این کار توجه بیشتری مبذول دارند. رفیق ریکف باید عضو بوروی کمیتهٔ مرکزی و عضو هیئت رئیسهٔ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه باشد، چونکه بین این مؤسسات باید ارتباط باشد، چونکه بدون این ارتباط، چرخهای اصلی گاهی بیخود و بیهوده می‌چرخد.

از این رو باید توجه کرد که کمیسیونهای شورای کمیسرهای ملی و شورای کار و دفاع (۵۹) محدودتر شوند تا امور مختص خود را بدانند و حل و فصل کنند و وقت خود را در کمیسیونهای بیشمار صرف نکنند. چند روز پیش تصفیهٔ کمیسیون‌ها انجام

گرفت. تعداد آنها به ۱۲۰ می‌رسید، اما چند تا از این کمیسیون‌ها ضروری بودند؟ ۱۶ کمیسیون. این تصفیهٔ اول نیست. بجای آنکه مسئول کارهای خود باشند، بجای آنکه در شورای کمیسر-های ملی تصمیمات خود را گرفته و بدانند که مسئول این تصمیمات هستند، پشت سر کمیسیونها پنهان می‌شوند. در کمیسیون‌ها پای شیطان هم لنگ می‌ماند و هیچکس سر در نمی‌آورد که مسئولیت با کیست، همه چیز درهم برهم است و سرانجام تصمیمی گرفته می‌شود که همه در آن مسئولیت دارند.

و لذا باید خاطرنشان نمود که بسط دامنهٔ خودمختاری و فعالیت‌شوراهای اقتصادی استانها (۶۰) ضرورت دارد. اینک تقسیمبندی مناطق روسیه برپایهٔ علمی و با در نظر گرفتن شرایط اقتصادی و اقلیمی و معیشتی و شرایط دریافت سوخت و وضع صنایع محلی و غیره انجام گرفته است. بر اساس این تقسیم‌بندی شوراهای اقتصادی بخشها و استانها ایجاد گردیده‌اند. البته تغییراتی جزئی بعمل خواهد آمد، ولی باید وجهه و اعتبار این شوراهای اقتصادی را بالا برد.

و سپس باید کاری کرد که کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه با نیرو و انرژی بیشتری کار کند و اجلاسهای خود را که باید طولانی‌تر باشند مرتباً تشکیل دهد. این اجلاسها باید لوایح قانونی را که گاهی بدون ضرورت حتمی با عجله بشورای کمیسرهای ملی داده می‌شوند مورد بررسی قرار دهند. بهتر است کار را بعقب انداخت و لوایح را به کارکنان محلی داد تا بدقت در آنها تعمق نمایند و همچنین باید از تدوین کنندگان قوانین توقع جدی‌تر داشت که در کشور ما صورت نمی‌گیرد.

اگر اجلاسهای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه طولانی‌تر شوند، به شعب و کمیسیونهای تابعه تقسیم می‌گردند و می‌توانند کارها را مورد وارسی جدی‌تر قرار دهند و به آن هدفی برسند که بنظر من نکته اصلی و ماهیت لحظهٔ سیاسی کنونی — یعنی انتقال مرکز ثقل بساحهٔ انتخاب افراد و وارسی نحوه اجرای عملی است. باید اذعان نمود و از اذعان به این نکته نهراسید که کمونیستهای

مسئول امور در ۹۹ درصد موارد بر سر کاری نیستند که بدرد آن میخورند و لذا نمی‌توانند کار خود را اداره کنند و حالا باید یاد بگیرند. اگر این نکته مورد تأیید قرار گیرد، چون ما برای اینکار امکان کافی داریم — با توجه به اوضاع عمومی بین‌المللی برای بپایان رساندن دورهٔ تعلیم خود وقت کافی خواهیم داشت، آنگاه این کار را بهر قیمتی شده باید انجام داد. (کفزدنهای شورانگیز.)

۲۸ مارس سال ۱۹۲۲ در شمارهٔ اول «بولتن کنگرهٔ یازدهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تماماً چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۵، ص ۶۹ — ۱۱۶ ترجمه و چاپ شده است

۲

سخنرانی در پایان کنگره دوم آوریل

رفقا! ما بپایان کار کنگرهٔ خود رسیدیم.

نخستین وجه تمایزی که ضمن مقایسه این کنگره با کنگرهٔ پیشین بچشم میخورد، همبستگی بیشتر، اتفاق نظر بیشتر و وحدت سازمانی بیشتر است.

کنگره فقط بخش کوچکی از یک بخش اپوزیسیون کنگرهٔ پیشین را خارج از حزب قرار داد (۶۱).

در حزب ما در مسئله اتحادیه‌ها، دربارهٔ سیاست اقتصادی جدید یا اختلاف نظر نبود یا اینکه اختلاف چندان مشهود نبود.

نکتهٔ اساسی و عمدهٔ «تازه‌ای» که ما در این کنگره بدست

آوردیم همانا اثبات واقعی نادرستی سخنان دشمنان ماست که پیوسته تکرار کرده و می‌کنند که حزب ما دچار کهولت شده و نرمش فکری و نرمش تمامی ارگانیسم خود را از دست می‌دهد.

نخیر، ما این نرمش را از دست نداده‌ایم.

هنگامی که بنابه اوضاع و احوال عینی روسیه و سراسر جهان لازم بود که ما بجلو برویم و با تهور بیدریغ و با سرعت و با عزم راسخ بدشمن تعرض نمائیم، چنین می‌کردیم. اگر بازهم لازم آید خواهیم توانست بار دیگر و حتی چندین بار به این کار دست بزنیم.

ما با این عمل انقلاب خود را به اوجی رساندیم که هنوز در جهان نظیر آن دیده نشده است. هیچ نیروئی در جهان هر اندازه هم فلاکت و رنج و عذاب برای ملیونها و صدها ملیون مردم ببار آورد نمی‌تواند دستاوردهای اساسی انقلاب ما را از ما بگیرد، زیرا اینها دیگر مال «ما» نیستند و جنبهٔ جهانشمول تاریخی دارند.

در بهار سال ۱۹۲۱ وقتی معلوم شد که بخش پیشاهنگ انقلاب ما را خطر جدا شدن از تودهٔ مردم، از تودهٔ دهقانان تهدید می‌کند که باید بتواند با مهارت آنها را بجلو ببرد، ما متحداً و با قاطعیت تصمیم گرفتیم عقب‌نشینی کنیم و در سالی که گذشت ما رویهمرفته با نظم انقلابی عقب‌نشینی کردیم.

انقلابهای پرولتری که در همهٔ کشورهای پیشرفتهٔ جهان قوام می‌پذیرند، بدون درآمیختن قابلیت مبارزه و تعرض بیدریغ با قابلیت عقب‌نشینی منظم انقلابی نخواهند توانست وظایف خود را انجام دهند. احتمال دارد که تجربه و آزمون دوران دوم مبارزهٔ ما یعنی تجربهٔ عقب‌نشینی نیز در آینده دست کم برای کارگران برخی کشورها مفید واقع شود، همانطوریکه تجربه دوران اول انقلاب، یعنی تجربهٔ تعرض متهورانهٔ بیدریغ، بی‌شک برای کارگران همهٔ کشورها مفید خواهد بود.

حالا قرار ما بر این شد که دوران عقب‌نشینی را پایان یافته بشماریم.

معنای این سخن آنست که تمامی وظایف سیاست ما بشیوهٔ جدید عنوان می‌شود.

اکنون جان کلام و تمام کنه مطلب در اینجاست که پیشاهنگ از کوشش برای تکمیل معلومات خود و دگرسان ساختن خود و از تأیید آشکار عدم تکافوی معلومات و قابلیت خود ترسی بدل راه ندهد. اصل مطلب و جان کلام در اینجاست که حالا با توده‌ای به مراتب وسیع‌تر و نیرومندتر، همانا بهمراهی دهقانان پیش برویم و در عمل و پراتیک و با تجربه و آزمون به آنها ثابت کنیم که داریم شیوهٔ کمک‌رسانی به آنها و پیش بردن آنها را می‌آموزیم و خواهیم آموخت. این وظیفه را با وضع کنونی بین‌المللی و با وضع کنونی نیروهای مولده در روسیه میتوان انجام داد ولی فقط می‌توان خیلی کند، با احتیاط و با کارایی انجام داد و هر گام خود را عملاً هزاران بار وارسی کرد.

اگر در حزب ما کسانی یافت شوند که علیه این حرکت فوق‌العاده کند و فوق‌العاده محتاطانه رأی دهند منفرد شده، تنها خواهند ماند.

حزب رویهمرفته پی برده و حالا هم عملاً ثابت خواهد کرد که بضرورت این نکته پی برده است که کارهای خود را باید همانا بر این روال و فقط بر این روال ترتیب دهد. و چون به این نکته پی برده‌ایم پس خواهیم توانست بهدف خود دست یابیم!

پایان کنگرهٔ یازدهم حزب کمونیست روسیه را اعلام می‌دارم.

«پراودا» شماره ۷۶ — چهارم آوریل سال ۱۹۲۲

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ٤٥، ص ۱۳٦ — ۱۳۸ ترجمه و چاپ شده است

بمناسبت جشن
دهمین سالگشت روزنامهٔ
«پراودا»

از زمان تأسیس روزنامهٔ یومیه «پراودای» بلشویکی علنی، علنی — برطبق قوانین تزاری — دهسال گذشت. اما قبل از این دهسال با احتساب زمان پیدایش بلشویسم تقریباً یک دهساله دیگر، نه سال (۱۹۰۳ — ۱۹۱۲) و اگر از تاریخ تأسیس «ایسکرای» قدیمی (۱۹۰۰) (۶۲) که از لحاظ مشی کاملاً «بلشویکی» بود حساب کنیم در این صورت سیزده سال (۱۹۰۰ — ۱۹۱۲) قرار دارد.

جشن دهمین سال روزنامهٔ یومیه بلشویکی که در روسیه منتشر میگردد... از آن روزگار فقط دهسال گذشته است! اما از نظر مضمون مبارزه و جنبش در اینمدت صد سال گذرانده‌ایم. سرعت ترقی و تکامل اجتماعی در پنجسال اخیر واقعاً فوق‌العاده بود، هرگاه با مقیاس‌های کهنه بسنجیم، با مقیاسهای ریاکاران تنگ‌نظر اروپائی، نظیر قهرمانان انترناسیونال دو و دو و نیم — این ریاکاران متمدنی که عادت کرده‌اند این وضع را «طبیعی» بشمارند که صدها ملیون (اگر دقیق باشیم بیش از یک میلیارد نفر) در مستعمرات، در کشورهای نیمه‌وابسته و کاملاً فقیر با تحمل رفتاری نظیر همان رفتاری که با هندیها و یا چینی‌ها میشود موافقت کنند، استثمار بی‌نظیر، و غارت علنی، و گرسنگی، و تعدی، و اجحاف را تحمل کنند، — همه اینها را برای آنکه مردم «متمدن» بتوانند «آزادانه»، «بطرز دمکراسی»، «بشیوهٔ پارلمانی» بحل این مسئله بپردازند که آیا طعمه را با صلح و صفا تقسیم کنند یا اینکه ده — بیست ملیون نفر را در راه تقسیم طعمهٔ امپریالیستی بکشتن بدهند — دیروز بین آلمان و انگلیس،

فردا بین ژاپن و آمریکا (با این یا آن طرز شرکت فرانسه و انگلیس).

سبب اصلی این سرعت عظیم ترقی و تکامل جهانی جلب صدها و صدها ملیون نفر جدید به آنست. اروپای سابق بورژوازی و امپریالیستی که عادت کرده بود خود را گل سر سبد جهان بشمارد، در نخستین کشتارگاه امپریالیستی همچون دملی متعفن گندید و ترکید. هر اندازه هم که شپنگلرها و تمام خرده‌بورژواهای تحصیل‌کرده که استعداد تحسین او را داشته (یا لااقل به بررسی نظریات او میپرداختند) بخاطر آن گریه و زاری کنند، این انحطاط اروپای فرتوت فقط بمعنی یک واقعه از جریان زوال بورژوازی جهانیست که با غارت امپریالیستی و ستمگری نسبت به اکثریت ساکنان زمین شکم خود را انباشته است.

اکنون این اکثریت بیدار شده و بجنبشی درآمده که نیرومند‌ترین و «مقتدرترین» دولتها هم قدرت متوقف ساختن آنرا ندارند. از عهدهٔ این کار بر نمی آیند! «فاتحین» کنونی نخستین کشتارگاه امپریالیستی قدرت ندارند که حتی ایرلند کوچک فوق‌العاده کوچک را مغلوب نمایند، قدرت ندارند حتی بر آن اختلالی که در مسائل مالی و ارزی بین خودشان بروز کرده فاتح شوند. اما هندوستان و چین به غلیان آمده‌اند. این دو کشور یعنی بیش از ۷۰۰ ملیون جمعیت. این کشورها باضافه ممالک همجوار آسیائی که کاملاً نظیر آنها هستند و بیش از نیمی از جمعیت کرهٔ زمین را تشکیل میدهند. در آنجا سال ۱۹۰۵ نزدیک میشود، بنحوی جلوگیری‌ناپذیر و با سرعتی روزافزون نزدیک میشود — با این تفاوت بارز و عظیم که در سال ۱۹۰۵ انقلاب در روسیه (لااقل در ابتدای آن) ممکن بود بطور مجزا روی دهد یعنی بلافاصله کشورهای دیگر را به انقلاب نکشاند. اما انقلاب‌هایی که در هندوستان و چین رشد میکنند، هم اکنون به مبارزهٔ انقلابی، به جنبش انقلابی بین‌المللی، به انقلاب بین‌المللی دارند کشیده میشوند و دیگر کشیده شده‌اند.

جشن دهمین سالگشت روزنامهٔ یومیه علنی بلشویکی «پراودا» یکی از مراحل تسریع بزرگ عظیمترین انقلاب جهانی را آشکارا بما نشان

میدهد. در سالهای ۱۹۰۶ — ۱۹۰۷ بنظر میرسید که تزاریسم انقلاب را تارومار کرده‌است. حزب بلشویک توانست در ظرف چند سال معدود — به شکل دیگر، بطرز دیگر — بقلب دشمن پیش برود و همه روزه و «علنی» کار انفجار استبداد منفور تزاری و ملاکین را از داخل آغاز نماید. چند سال معدود دیگر گذشت و انقلاب پرولتری که بلشویسم آن را سازمان داده بود، فاتح شد.

وقتی در سال ۱۹۰۰ «ایسکرای» قدیمی تأسیس میشد، عده معدود ده نفری از انقلابیون در آن شرکت داشتند. وقتی بلشویسم بوجود میامد، در آن، در کنگره‌های مخفی بروکسل و لندن در سال ۱۹۰۳ در حدود چهل نفر انقلابی شرکت جستند (۶۳).

در سالهای ۱۹۱۲ — ۱۹۱۳، وقتی «پراودای» علنی بلشویکی «بوجود آمد، دهها و صدها هزار کارگر حامی آن بودند که با اعانه‌های ناچیز خود هم بر مظالم تزاریسم و هم بر رقابت منشویک‌ها، خرده‌بورژواهای خائن بسوسیالیسم، پیروز شده بودند.

در نوامبر سال ۱۹۱۷ هنگام انتخابات مجلس مؤسسان از ۳۶ ملیون نفر، ۹ ملیون بنفع بلشویک‌ها رأی دادند. اما در عمل، نه در رأی دادن، بلکه در مبارزه، در اواخر اکتبر و نوامبر سال ۱۹۱۷ اکثریت پرولتاریا و دهقانان آگاه، بصورت اکثریت نمایندگان دومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، بصورت اکثریت فعالترین و آگاهترین بخش مردم زحمتکش، بویژه ارتش دوازده ملیونی آنروزگار، هوادار بلشویک‌ها بود.

چنین است تصویر کوچک رقمی «تسریع» جنبش انقلابی جهانی در ظرف بیست سال اخیر، تصویری بسیار کوچک و بسیار ناقص که تاریخ فقط ملیت ۱۵۰ ملیونی با تخمین بسیار در آن بیان گردیده، در حالیکه طی این بیست سال در کشورهایی با جمعیت تقریباً یک میلیارد و بیشتر انقلاب آغاز گردیده رشد یافته و به نیرویی شکست‌ناپذیر مبدل شده است (تمام آسیا، و آفریقای جنوبی را نیز نباید فراموش کرد که چندی پیش ادعای خود را یادآوری کردند که میخواهند آدم باشند، نه غلام، و این یادآوری هم مطلقاً به شیوهٔ «پارلمانی» نبود) (۶۴).

و هر گاه یکی از «جوجه شپنگلرها»، از این طرز بیان معذرت میخواهم، از این نکته استنتاج کند (از پیشوایان «عاقل» انترناسیونالهای ۲ و ۲ ۱/۲ هر گونه حماقتی میتوان انتظار داشت) که گویا با این حسابها پرولتاریای اروپا و آمریکا از نیروهای انقلابی کنار گذاشته میشود، آنوقت ما در پاسخ میگوئیم: پیشوایان «عاقل» که اکنون از آنها یاد شد همیشه اینطور قضاوت میکنند که گویی از اینکه نه ماه پس از بسته شدن نطفه باید منتظر تولد نوزاد بود این امکان حاصل میشود که ساعت و دقیقهٔ تولد و وضع نوزاد را در موقع تولد و حال زائو را در موقع زایمان و درجه دقیق درد و خطری را که نوزاد و زائو تحمل خواهند کرد از پیش معین نمایند. چه مردم «عاقلی»! آنها بهیچوجه نمی‌توانند حدس بزنند که از نقطهٔ نظر تکامل انقلاب بین‌المللی گذار از چارتیسم (۶۵) به چاکری هندرسن‌ها در برابر بورژوازی، یا از وارلن به رنودل، یا از ویلهلم لیبکنخت و ببل به زودکوم و شیدمان و نوسکه فقط چیزی نظیر «گذار» اتومبیل از جاده‌ای صاف و هموار چند صد ورستی به چاله آبی کثیف و متعفن در همان جاده، به چاله آبی بطول چند ذرع است.

مردم خودشان آفرینندهٔ تاریخ خود هستند. اما چارتیست‌ها، وارلن‌ها و لیبکنخت‌ها آنرا با سر و قلب خود میافرینند. ولی پیشوایان انترناسیونالهای ۲ و ۲ ۱/۲ آنرا با اعضای بکلی دیگر بدن خود «میافرینند»: زمین را برای چارتیستهای نوین، برای وارلن‌های نوین، برای لیبکنخت‌های نوین کود میدهند.

در لحظه بسیار دشوار کنونی برای انقلابیون، خود را فریب دادن، بزرگترین زیانها میبود. هرچند بلشویسم نیروی بین‌المللی گردیده، هرچند در تمام کشورهای متمدن و پیشرو دیگر چارتیست‌های نوین، وارلن‌های نوین، لیبکنخت‌های نوین زاییده شده و بصورت احزاب کمونیستی علنی (همانطور که دهسال پیش در دورهٔ تزاری «پراودای» ما علنی بود) رشد میکنند، با تمام اینها بورژوازی بین‌المللی فعلاً تا حدود غیرقابل مقایسه‌ای از دشمن طبقاتی خود نیرومندتر است. این بورژوازی که هرچه از دستش ساخته بود انجام داد تا

زایمان را دشوار و مخاطرات و رنج تولد حکومت پرولتری را در روسیه ده برابر کند، هنوز استطاعت آنرا دارد که ملیون‌ها و دهها ملیون نفر را از طریق جنگهای گارد سفیدی و امپریالیستی و غیره به شکنجه‌ها و مرگ محکوم نماید. ما اینرا نباید فراموش کنیم. ما باید ماهرانه تاکتیک خود را با این خصوصیت اوضاع کنونی تطبیق بدهیم. بورژوازی هنوز می‌تواند آزادانه شکنجه بدهد، عذاب بدهد، بکشد. ولی نمی‌تواند از پیروزی کامل و اجتناب‌ناپذیر و کاملاً نزدیک — از نقطهٔ نظر جهانی و تاریخی — پرولتاریای انقلابی جلوگیری کند.

۱۹۲۲۵/۲

روزنامهٔ «پراودا»، شماره ۹۸،
۵ ماه مه سال ۱۹۲۲

از روی متن مجموعهٔ کامل
آثار و.ای.لنین، چاپ ۵،
جلد ٤٥، ص ۱۷۳ — ۱۷۷
ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

نامه به ل . ب . کامنف برای اعضای پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه (٦٦)

۲٦ سپتامبر

رفیق کامنف! لابد تا کنون از استالین قطعنامهٔ کمیسیون او را دربارهٔ ورود جمهوری‌های مستقل به جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه دریافت داشته‌اید.

اگر نگرفته‌اید از منشی بگیرید و خواهش می‌کنم فوراً بخوانید. در این باره دیروز با ساکولنیکف و امروز با استالین صحبت کردم و فردا با مدیوانی (کمونیست گرجی که ظن «استقلال‌طلبی» بوی می‌رود) ملاقات خواهم کرد.

بنظر من، مسئله فوق‌العاده مهم است. استالین قدری تمایل به عجله دارد. شما باید (شما که زمانی قصد داشتید به این مسئله بپردازید و حتی قدری هم روی آن کار کردید) خوب فکر کنید؛ زینویف هم باید در این باره فکر کند.

استالین فعلاً با یک گذشت موافقت کرده است. در بند اول بجای «ورود» به جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه گفته شود —

«اتحاد رسمی به اتفاق جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در اتحاد جمهوریهای شوروی اروپا و آسیا».

امیدوارم که روح این گذشت مفهوم است: ما خود را با جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکرائین و جمهوریهای دیگر متساوی‌الحقوق

می‌شماریم و به اتفاق آنها و برابر با آنها در اتحاد جدید، در فدراسیون جدید، «اتحاد جمهوریهای شوروی اروپا و آسیا» وارد می‌شویم.

در این صورت در بند دوم هم باید تغییراتی داد. همراه با اجلاسهای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی جمهوری سراسری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه چیزی مانند — «کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسری اتحاد جمهوریهای شوروی اروپا و آسیا» ایجاد می‌شود.

اگر اولی هفته‌ای یکبار و دومی هفته‌ای یکبار (یا حتی اگر دومی هر دو هفته یکبار) جلسه کند، سر و سامان دادن به این کار دشوار نیست.

مهم آنست که ما «استقلال‌طلبان» را تقویت نکنیم و استقلال آنها را از بین نبریم و طبقهٔ جدید دیگر، فدراسیون جمهوریهای متساوی‌الحقوق بوجود آورده باشیم.

بخش دوم بند دوم را می‌توان نگاه داشت: ناراضیان (از تصمیم شورای کار و دفاع و شورای کمیسرهای ملی) در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسری فدراسیون عمومی بدون اینکه ادامه اجرای آن را متوقف سازند (همچنین در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه) شکایت خواهند داشت.

بند سوم را می‌توان با تغییر در شیوهٔ نگارش نگهداشت و نوشت: «در کمیساریای عمومی فدراتیو با اقامت در مسکو بمنظور اینکه در کمیساریاهای ملی مربوطه جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در همهٔ جمهوریهای وارده در اتحاد جمهوریهایی اروپا و آسیا نمایندگان مختار با دستگاه کوچک وجود داشته باشند، توأم و ادغام می‌شوند».

بخش دوم بند سوم باقی می‌ماند؛ شاید بتوان برای برابری حقوق بیشتر گفت: «بنابه موافقت کمیته‌های اجرائیه مرکزی سراسری جمهوریهائی که در اتحاد جمهوری‌های شوروی اروپا و آسیا وارد شده‌اند».

در بارهٔ بخش سوم باید فکر کرد: آیا بهتر نیست که بجای عبارت «صلاح است» عبارت «حتمی است» گذاشته شود؟ یا اینکه الزام

مشروط اقلاً بشکل خواست و مجاز شمردن حل مسئله بدون خواست فقط در مواردی که «اهمیت خاص فوق‌العاده دارد» قید شود؟

بند چهارم هم ممکن است «بنابه موافقت کمیته‌های اجرائیه مرکزی سراسری توأم ساخت»؟

به بند پنجم ممکن است جمله: «با ایجاد کنفرانسها و کنگره‌های مشترک (یا همگانی) دارای جنبهٔ صرفاً مشورتی (یا فقط جنبهٔ مشورتی)» اضافه کرد؟

تغییرات مربوطه در تبصره‌های اول و دوم.

استالین موافقت کرد که تسلیم قطعنامه به پولیت بوروی کمیتهٔ مرکزی را تا آمدن من به تعویق اندازد. من روز دوشنبه دوم اکتبر می‌آیم. مایلم با شما و با ریکف مدت دو ساعت صبح مثلاً از ساعت ۱۲ تا ساعت ۲ و اگر لازم باشد بعد از ظهر مثلاً ساعت ۵ تا ۷ یا ٦ تا ۸ ملاقات کنم.

این طرح مقدماتی من است. بر اساس گفتگو با مدیوانی و رفقای دیگر اضافه خواهم کرد و تغییر خواهم داد. از شما هم خیلی خواهشمندم که همین کار را بکنید و بمن جواب بدهید.

لنین شما

P. S. رونوشت برای همه اعضای پولیت بورو فرستاده شود.

تاریخ نگارش: ٢٦ سپتامبر سال ۱۹۲۲. برای نخستین بار در سال ۱۹۵۹ در مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ٣٦، چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و.ای. لنین، چاپ ۵، جلد ٤۵، ص ۲۱۱ — ۲۱۳ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ انحصار بازرگانی خارجی (۶۷)

۱

برفیق استالین — دبیر کمیتهٔ مرکزی

۱۳ اکتبر ۱۹۲۲

تصمیم مورخهٔ ششم اکتبر پلنوم کمیتهٔ مرکزی (پروتکل شماره هفتم، مادهٔ سوم) مثل اینکه اصلاح غیر مهم و جزئی را مقرر می‌دارد: «سلسله تصویبنامه‌هائی از جانب شورای کار و دفاع دربارهٔ اجازهٔ موقت ورود و صدور انواعی از کالاها یا در سرزهائی از تصویب گذرانده شود.

اما در واقع این عمل در حکم عقیم گذاشتن انحصار بازرگانی خارجی است. جای تعجب نیست که رفیق ساکولنیکف در این راه کوشش می‌کرد و موفق شده است. او پیوسته در این راه کوشش می‌کرد و طالب پارادوکس است و همیشه خواسته این نکته را به اثبات رساند که انحصار برای ما صرفه ندارد. ولی مایهٔ تعجب است که بدون استفسار مفصل از متصدیان امور اقتصادی که اصولاً طرفدار انحصار هستند، به این تصمیم رأی داده شده است.

معنای تصویبنامه چیست؟

برای وارد و صادر کردن کالا، دفاتر خرید باز می‌شود. صاحب دفاتر حق دارد فقط کالاهای ویژه‌ای را بخرد و بفروشد.

پس کنترل کجاست؟ وسایل کنترل کداممند؟

کتان در روسیه ۴٫۵ روبل قیمت دارد، در انگلستان — ۱۴ روبل. همهٔ ما ها در «کاپیتال» (کتاب «سرمایه» — م.) خوانده‌ایم که در

شرایط افزایش سریع نرخ بهره و سود چگونه سرمایه در داخل کشور تغییر شکل داده و جسارت پیدا می‌کند. همه بیاد دارند که سرمایه قادر است با سرعت خود را سخت بخطر اندازد، و مارکس این نکته را مدتها قبل از جنگ و قبل از «جهش‌های» آن به اثبات رسانده است.

ولی حالا چه؟ کدام نیروئی دهقانان و بازرگانان را از باصرفه‌ترین معاملات باز می‌دارد؟ آیا روسیه را باید با شبکه ناظران پوشاند؟ آیا باید مچ همسایه دفتر خرید را گرفت و ثابت کرد که کتان او برای صدور پنهانی فروخته شده است؟

پارادوکس‌های رفیق ساکولنیکف همواره خوشمزه هستند ولی سرانجام باید پارادوکس‌ها را از حقیقت تلخ تمیز داد.

در روسیهٔ دهقانی «قانونیتی» درمورد چنین مسئله‌ای مطلقاً غیرممکن است. مقایسه‌ای با قاچاق بطور کلی («گویا فرق نمی‌کند قاچاق علیه انحصار هم خیلی رواج دارد») مطلقاً نادرست است: فرق است میان آنکه کارشناس ـ قاچاقچی در مرز باشد یا اینکه همه دهقانان که عموماً از خود دفاع خواهند کرد و با دولت که سعی دارد جلوی نفع «خود» آنها را بگیرد، به پیکار خواهند پرداخت.

هنوز رژیم انحصار را که تازه دارد ملیونها بما می‌دهد (و ده‌ها ملیون و بیشتر خواهد داد) نیازموده‌ایم، هرج و مرج کامل ایجاد می‌کنیم و آن پایه‌هائی را که تازه دارند محکم می‌شوند، متزلزل می‌سازیم.

ما به ایجاد سیستمی پرداخته‌ایم: هم انحصار بازرگانی خارجی و هم کئوپراسیون دارند بنا می‌شوند. پس از یکی ـ دو سال نتایجی بدست خواهد آمد. سود حاصله از بازرگانی خارجی بصدها درصد سرمی‌زند و ما داریم ملیونها و ده‌ها ملیون دریافت می‌داریم. ما به ایجاد شرکت‌های مختلط پرداخته و داریم یاد می‌گیریم که نصف سود (سرسام‌آور) آنها را دریافت کنیم. و اینک دورنماهائی از وزین‌ترین درآمد دولتی بچشم می‌خورد. ما این درآمد را به امید دریافت عوارض

گمرکی ول می‌کنیم که نمی‌توانند کم و بیش چنین سودی بدهند، ما همهٔ اینها را ول کرده بدنبال شبح می‌دویم!

مسئله با عجله و شتاب در پلنوم مطرح گردیده و هیچگونه بحثی شبیه به بحث جدی صورت نگرفته است. هیچ عللی برای تعجیل و شتاب نیست. متصدیان امور اقتصادی فقط حالا به بررسی امور می‌پردازند. حل مهمترین مسائل سیاست بازرگانی در عرض دیروز و امروز بدون جمع‌آوری اسناد و مدارک، بدون سنجش موافق و مخالف با ذکر مدارک و ارقام — کجاست حتی سایه‌ای از برخورد راستین به کار؟ آدمهای خسته در عرض چند دقیقه رأی می‌دهند و بس. ما مسائل سیاسی کم‌اهمیتی‌تری را چندین بار می‌سنجیدیم و چه بسا طی ماهها حل می‌کردیم.

بی‌نهایت متأسفم که بیماری مانع حضور من در جلسه شده و حالا مجبورم درخواست استثنائیاتی از مقررات بکنم.

ولی فکر می‌کنم که باید مسئله را سنجید و بررسی نمود، عجله و شتاب زیانبخش است.

پیشنهاد می‌کنم: حل این مسئله تا دو ماه یعنی تا پلنوم آینده به عقب انداخته شود و تا آنوقت اطلاعات و نیز اسناد موثق دربارهٔ تجربهٔ سیاست بازرگانی ما جمع‌آوری گردد.

و. اولیانف (لنین)

P. S. در مذاکرات دیروز با رفیق استالین (من در پلنوم نبودم و سعی داشتم از رفقای حاضر در پلنوم اطلاعاتی بدست آورم) ضمناً به گشایش احتمالی موقتی بنادر پیتر و نووروسیسک اشاره کردیم. تصور می‌کنم هر دوی این نمونه‌ها نهایت خطر چنین آزمایش را حتی برای لیست نچندان بزرگ کالاها نشان می‌دهند. گشودن بندر پیتر بر قاچاق کتان در مرز فنلاند تا میزان وحشتناک شدت می‌دهد. بجای مبارزه با قاچاقچیان حرفه‌ای مبارزه با همهٔ دهقانان

بخش کتان‌خیز بگردن ما می‌افتد. تقریباً حتمی است که ما در این مبارزه شکست خواهیم خورد آنهم شکست جبران‌ناپذیر. گشایش بندر نووروسیسک با سرعت مازاد غله را جذب خواهد کرد: مگر این عمل هنگامیکه ذخایر ما برای جنگ کم است، وقتی که یکسلسله از اقدامات ما در جهت افزایش این ذخایر هنوز نتایجی نداده است احتیاط‌آمیز شمرده می‌شود؟

سپس باید در این باره فکر کرد که انحصار بازرگانی خارجی سرآغاز سرازیر شدن ذخیرهٔ طلا به روسیه شده و تازه می‌توان امیدوار بود: نخستین مسافرت بازرگانی برای مدت ششماه در روسیه مثلاً صدها درصد سود برایش داشته باشد؛ او در ازاء خرید چنین حقی نفع بازرگانی خارجی را برای ما از ۲۵ درصد تا ۵۰ درصد بالا می‌برد. ما تازه داریم امکان پیدا می‌کنیم یاد بگیریم و میزان این سود را افزایش دهیم. یکباره همه این‌ها از بین می‌رود و رشتهٔ کارها قطع می‌شود، زیرا اگر جزئاً بطور موقت بنادر مختلف گشوده می‌شوند، آنوقت حتی یک تاجر دیناری در ازاء چنین «انحصاری» نخواهد داد. این نکته روشن است. باید قبل از قبول چنین ریسکی چندین بار فکر کرد و حساب نمود. علاوه بر این ریسک سیاسی راه دادن نه آن بازرگانان خارجی که بنام آنها را وارسی می‌کنیم بلکه همهٔ خرده‌بورژوازی را بطور کلی باید در نظر گرفت.

ما داشتیم امیدوار می‌شدیم که با بازرگانی خارجی سیل طلا سرازیر گردد. من حساب دیگری نمی‌بینم جز انحصار مشروبات، ولی در اینجا جدی‌ترین ملاحظات اخلاقی و یکسلسله مخالفت‌های جدی ساکولنیکف هست.

لنین

P.P.S. حالا بمن (ساعت ۵٫۱) اطلاع می‌دهند که عده‌ای از متصدیان امور اقتصادی تقاضای مهلت می‌کنند. هنوز این تقاضا را

نخوانده‌ام ولی جداً از آن پشتیبانی می‌کنم. صحبت جمعاً بر سر دو ماه است.

لنین

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ در چاپ چهارم مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، جلد ۳۳، چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۵، ص ۲۲۰ — ۲۲۳ ترجمه و چاپ شده است

۲

برفیق استالین برای پلنوم کمیتهٔ مرکزی (۶۸)

بسیار مهم می‌شمارم که نامهٔ رفیق بوخارین مورد بررسی قرار گیرد. او در بند اول نامه می‌گوید «نه در تزهای لنین و نه در تزهای کراسین حتی کلمه‌ای دربارهٔ زیانهای بیشماری که اقتصاد کشور از فقدان استعداد کار کمیساریای ملی بازرگانی خارجی که ناشی از ساختار «اصولی» آنست، کلمه‌ای دربارهٔ زیانهای ناشیه از آن نیست که ما خود (برای مدت طولانی قادر نخواهیم بود بعلل مفهوم) ذخیره کالایی دهقانی را تهیه نمائیم و آنرا بگردش بین‌المللی کالا بیندازیم».

این ادعا آشکارا نادرست است، چونکه در تزهای کراسین در بند دوم پیرامون تأسیس شرکت‌های مختلط که قادرند اولاً ذخیرهٔ کالائی دهقانی را تهیه نمایند و ثانیاً از این راه حداقل نصف سود را بخزانهٔ دولتی ما وارد سازند آشکارا گفته شده است. همانا بوخارین که نمی‌خواهد ببیند که «تهیه ذخیرهٔ کالائی دهقانی» درآمد را تماماً و صرفاً بدست نپمانها می‌دهد، ماهیت مسئله را نادیده می‌گیرد. مسئله بر سر آنست که آیا کمیساریای ملی بازرگانی خارجی بنفع

نپمانها کار خواهد کرد و یا بنفع دولت پرولتری. این مسئله آنچنان مسئله بنیادی است که بر سر آن بدون شک می‌توان و باید در کنگرهٔ حزبی مبارزه کرد.

مسئله فقدان استعداد کار کمیساریای ملی بازرگانی خارجی در مقایسه با این مسئله اولی و بنیادی و اصولی، مسئلهٔ بکلی فرعی و تابع است زیرا فقدان استعداد کار نه کمتر نه بیشتر از فقدان استعداد کار همه کمیساریاهای ملی ماست و ناشی از ساختار اجتماعی کلی آنهاست و ایجاب می‌کند که ما سالهای متمادی سرسختانه در جهت ارتقاء سطح آموزش و فرهنگ و سطح همه چیز بطور کلی کار کنیم.

بند دوم تزهای بوخارین می‌گوید که «چنین بندهایی نظیر مثلاً بند پنجم تزهای کراسین تماماً قابل کاربرد در امتیازها بطور کلی است». این باز هم آشکارا نادرست است، زیرا تز پنجم کراسین می‌گوید که «در روستا مصنوعاً بدترین استثمارگر، محتکر سلف‌خر و سوداگر و عامل سرمایهٔ خارجی مجهز به دلار، لیره، و کرون سوئدی مستقر خواهد شد. از امتیازهایی که ما در آنها نه فقط مسئله ارضی را در نظر می‌گیریم بلکه همچنین اجازه ویژه دادوستد اجناس ویژه را پیش بینی می‌کنیم و مهم آنکه دادوستد این یا آن اجناس مورد امتیاز را در دست خود نگهمیداریم، چنین چیزی مستفاد نمی‌شود؛ بوخارین بدون ذکر کلمه‌ای برضد استدلالهای کراسین که ما بازرگانی آزاد را در چارچوبی که تصمیمات پلنوم ششم اکتبر اتخاذ کرده و رشته دادوستد بزور نه تنها قاچاقچیان بلکه همهٔ دهقانان از دست ما خارج می‌کنند، بدون کوچکترین پاسخ به این برهان اصلی اقتصادی و طبقاتی اتهاماتی به کراسین وارد می‌سازد که از لحاظ فقدان پایه و اساس، مایهٔ تعجبند.

بوخارین در بند سوم نامهٔ خود می‌نویسد: «بند سوم تز کراسین». (او اشتباهاً بجای چهار سه می‌نویسد.) «مرز ما محفوظ و استوار است»، و او می‌پرسد: «این حرف چه معنایی دارد؟ این حرف واقعاً به آن معناست که هیچ کاری انجام نمی‌گیرد. درست مانند مغازه‌ای

با تابلوها و رکلامهای عمومی خوب که در آن چیزی وجود ندارد (سیستم کل تحریم و منع)». کراسین کاملاً مشخص می‌گوید که مرز ما بیشتر با وجود انحصار بازرگانی خارجی محفوظ و استوار است تا توسط محافظان گمرکی و مرزداری. بوخارین به این حقیقت روشن و صریح و مسلم اعتراض نمی‌کند و نمی‌تواند حتی کلمه‌ای بعنوان اعتراضی به آن بگوید. اصطلاح «سیستم کل تحریم و منع» از جملهٔ آن‌نوع بیانی است که مارکس در وقت خود با بکار بردن اصطلاح «فریتردرولگاریس» (۶۹) به آن پاسخ می‌داده است، چونکه بغیر از جمله فریتردرعواسانه چیزی در آن نیست.

اما بعد، بوخارین در بند چهارم کراسین را متهم می‌کند که گویا نمی‌بیند که ما باید در جهت رشد و تکامل سیاست گمرکی خود گام برداریم و ضمناً مرا متهم می‌کند که وقتی دربارهٔ ناظران در سراسر کشور سخن می‌گویم، وقتی صحبت از فقط نقاط صدور و ورود کالاهاست، گویا اشتباه می‌کنم. باز هم اینجا اعتراض بوخارین از لحاظ سبک‌مغزی مایهٔ تعجب است و تیرش بخطا می‌رود، چونکه کراسین رشد و تکامل سیاست گمرکی ما را نه تنها می‌بیند، نه تنها کاملاً به آن اذعان دارد بلکه همچنین با دقت بدون کوچکترین شک و تردیدی به آن اشاره می‌کند. همانا، این رشد و تکامل عبارت از آنست که ما سیستم انحصار بازرگانی خارجی را پذیرفته‌ایم، این اولاً، و ثانیاً سیستم تأسیس شرکت‌های مختلط را پذیرا شده‌ایم.

بوخارین نمی‌بیند که هیچگونه سیاست گمرکی در دوران امپریالیسم، و بهنگام تفاوت شگفت‌انگیز میان کشورهای فقیر و کشورهای فوق‌العاده ثروتمند نمیتواند جنبهٔ واقعی داشته باشد، — و این عجیب‌ترین اشتباه او، اشتباه صرفاً تئوریک اوست. بوخارین بارها به حفاظت گمرکی استناد جسته و نمی‌بیند که در شرایط مذکور هر کشور ثروتمند صنعتی می‌تواند آنرا بکلی درهم شکند. برای اینکار کافی است که جایزه‌ای برای وارد کردن آن کالاهایی به روسیه که در کشور ما جایزهٔ گمرکی برای صدور آنها معین شده، تعیین شود. هر کشور

صنعتی پول کافی برای این کار دارد و در نتیجه چنین اقدامی هر کشور صنعتی مسلماً صنایع داخلی عقب‌مانده ما را درهم خواهد شکست.

از این رو تمام فکر بوخارین دربارهٔ سیاست گمرکی عملاً بمعنای عدم حمایت صنایع روس بطور کامل با پردهٔ نازک انتقال به سیستم بازرگانی آزاد است. علیه این فکر ما باید با تمام نیرو مبارزه کنیم و تا کنگرهٔ حزبی مبارزه کنیم، چونکه اکنون، در دوران امپریالیسم از هیچگونه سیاست جدی گمرکی جز سیستم انحصار بازرگانی خارجی، حرفی نمی‌تواند در میان باشد.

متهم نمودن کراسین از جانب بوخارین (در بند پنجم) مبنی بر اینکه گویا او بتمام اهمیت تشدید گردش کاملاً توسط آنچه که در تز کراسین دربارهٔ شرکت‌های مختلط گفته شده است، رد می‌شود، چونکه این شرکت‌های مختلط هیچ هدفی جز همانا تشدید گردش با حمایت واقعی صنعت روس، نه با حمایت مجازی همانند حمایت گمرکی، هدف دیگری تعقیب نمی‌کند.

سپس، اگر در بند ششم بوخارین ضمن اعتراض بمن می‌نویسد که گویا برای او مهم نیست که دهقان معامله بسیار پرصرفه‌ای انجام می‌دهد، و گویا مبارزه نه میان دهقان و حکومت شوروی بلکه میان حکومت شوروی و صادرکننده جریان خواهد یافت، در این نظریه باز هم از ریشه و اساس نادرست است، زیرا صادرکننده مثلاً با وجود اختلاف قیمت‌ها که من به آن اشاره کردم (کتان در روسیه ٤٫٥ روبل و در انگلستان ١٤ روبل است) همهٔ دهقانان را با سرعت و بنحوی درست و مسلم پیرامون خود بسیج می‌کند. بوخارین عملاً بدفاع از محتکر و خرده بورژوا و قشر بالایی دهقانان علیه پرولتاریای صنعتی می‌پردازد که ابداً قادر نیست بدون حمایت از صنعت خود، آنهم بهیچوجه نه با سیاست گمرکی بلکه فقط و فقط از راه انحصار بازرگانی خارجی آنرا بازسازی کند و روسیه را بکشور صنعتی مبدل سازد. هرنوع حمایت دیگر در شرایط روسیه کنونی جنبهٔ کاملاً صوری دارد و حمایت کاغذی است که چیزی به پرولتاریا نمی‌دهد.

از این رو از نقطه‌ٔ نظر پرولتاریا و صنایع آن، این مبارزه اهمیت بسیار اساسی و اصولی دارد. سیستم شرکت‌های مختلط یگانه سیستمی است که قادر است واقعاً دستگاه خراب کمیساریای ملی بازرگانی خارجی را بهبود بخشد، زیرا با وجود این سیستم تاجر خارجی و تاجر روسی کنار هم کار می‌کنند. اگر ما نتوانیم حتی در چنین شرایطی تعلیم ببینیم و بیاموزیم و کاملاً یاد بگیریم، آنوقت باید گفت که مردم ما چاره‌ناپذیرند، احمق تشریف دارند.

اگر ما درباره‌ٔ «حمایت گمرکی» سخن می‌گوئیم معنای این سخن آنست که ما جلوی چشمان خود را در برابر خطراتی که کراسین با صراحت تمام به آنها اشاره کرده و بوخارین در هیچ یک از بخشهای تز خود آنها را رد ننموده است، خواهیم بست.

این نکته را هم اضافه می‌کنم که گشودن محدود مرزها، جدی‌ترین خطرات را در مورد ارز خارجی ببار می‌آورد، چونکه ما عملاً بوضع آلمان می‌افتیم، جدی‌ترین خطرات را از لحاظ نفوذ خرده‌بورژوازی و انواع عوامل روسی مقیم خارجه بروسیه بدون کوچکترین امکان کنترل برای ما، ببار می‌آورد.

استفاده از شرکت‌های مختلط برای آموزش جدی و طولانی، — یگانه راه بازسازی صنایع ماست.

لنین

۱۳ دسامبر سال ۱۹۲۲ بوسیله‌ٔ تلفن دیکته شده است.
برای نخستین بار بطور کامل در سال ۱۹۳۰ در مجله‌ٔ «پرولتارسکایا رولوسیا» شماره ۲ — ۳ چاپ شده است

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۵، ص ۳۳۳ — ۳۳۷ ترجمه و چاپ شده است

کنگرهٔ چهارم انترناسیونال کمونیستی (۷۰)

پنجم نوامبر – پنجم دسامبر سال ۱۹۲۲

پنجمین سالگرد انقلاب و چشم‌انداز انقلاب جهانی

سخنرانی در کنگرهٔ چهارم کمینترن ۱۳ نوامبر سال ۱۹۲۲

(همهٔ حضار مقدم رفیق لنین را با کفزدنها و هلهله پرشور و بسیار طولانی استقبال می‌کنند. همه برمی‌خیزند و سرود «انترناسیونال» می‌خوانند.) رفقا! نام مرا در فهرست اسامی سخنرانان بعنوان سخنران اصلی قید کرده‌اند، ولی توجه دارید که من پس از بیماری طولانی قادر بسخنرانی مفصل نیستم و فقط می‌توانم مقدمه‌ای برای مهمترین مسائل ذکر کنم. موضوع سخنرانی من بسیار محدود خواهد بود. موضوع «پنجمین سالگرد انقلاب روسیه و چشم‌انداز انقلاب جهانی» بسی پردامنه و بزرگتر از آن است که یک سخنران در یک سخنرانی اصلاً بتواند از عهده آن برآید. از این رو فقط بخش کوچکی از آن، همانا مسئله «سیاست اقتصادی جدید» را می‌گیرم و عمداً این بخش کوچک را می‌گیرم که شما را با این مهمترین مسئله که اکنون لااقل برای من مهمترین مسئله است آشنا سازم، چونکه در حال حاضر روی آن کار می‌کنم.

پس دربارهٔ اینکه چگونه سیاست اقتصادی جدید را آغاز کردیم و با کمک این سیاست به چه نتایجی رسیده‌ایم سخن خواهم گفت.

اگر به این مسئله بسنده کنم، ممکن است بتوانم از عهده یک بیان اجمالی برآیم و تصور کلی درباره این مسئله بدست دهم.

اگر بخواهیم از آنجا آغاز کنیم که چگونه ما به سیاست اقتصادی جدید رسیدیم، باید بمقاله‌ای که در سال ۱۹۱۸* نوشته‌ام مراجعه نمایم. در اوایل سال ۱۹۱۸ اتفاقاً ضمن بحث کوتاهی به این مسئله اشاره کرده‌ام که ما در مورد سرمایه‌داری دولتی چه موضعی باید اتخاذ کنیم. در آن موقع چنین نوشته‌ام.

«سرمایه‌داری دولتی نسبت به اوضاع کنونی (یعنی وضع آنزمان) جمهوری شوروی ما گامی به پیش خواهد بود. اگر تقریباً پس از شش ماه سرمایه‌داری دولتی در کشور ما برقرار گردد موفقیتی عظیم و تضمین بسیار موثقی برای آن خواهد بود که پس از یک سال سوسیالیسم در کشور ما بطور قطعی استوار و شکست‌ناپذیر گردد»**.

این نکته البته زمانی گفته شده است که ما از حالا نادانتر بودیم ولی نه آنقدرها که نتوانیم چنین مسائلی را بررسی کنیم.

با این ترتیب، در سال ۱۹۱۸ بر این عقیده بودم که سرمایه‌داری دولتی نسبت بموضع اقتصادی آن دوران جمهوری شوروی گامی به پیش شمرده می‌شد. این نکته بسی عجیب و شاید هم نامربوط بنظر رسد، زیرا حتی در آن موقع هم جمهوری ما جمهوری سوسیالیستی بود؛ در آن زمان هر روز با شتابی عظیم — ظاهراً با شتابی بیش از حد لازم، به اقدامات اقتصادی مختلف و جدیدی دست می‌زدیم که نامی جز سوسیالیستی نمی‌توان نام دیگر به آنها داد. و با این حال در آن زمان بر این عقیده بودم که سرمایه‌داری دولتی نسبت به وضع اقتصادی آن روزی جمهوری شوروی گامی است به پیش، سپس این فکر را بطور ساده با ذکر عناصر نظام اقتصادی روسیه توضیح دادم. بنظر من این عناصر عبارت بودند از: «۱ — پاتر-

* رجوع شود به جلد هشتم همین مجموعه ۳۵

** رجوع شود به جلد هشتم همین مجموعه ٤۱

پارکال یعنی ابتدایی‌ترین شکل کشاورزی؛ ۲ — تولید خرده‌کالایی (اکثریت دهقانانی هم که به معاملات غله اشتغال دارند به اینجا مربوط می‌شوند)؛ ۳ — سرمایه‌داری خصوصی؛ ۴ — سرمایه‌داری دولتی؛ ۵ — سوسیالیسم*». همهٔ این عناصر اقتصادی در روسیهٔ آن زمان وجود داشتند. در آن زمان خود را موظف شمردم توضیح دهم که این عناصر چه مناسباتی با هم دارند و آیا مقتضی نیست که یکی از عناصر غیرسوسیالیستی یعنی سرمایه‌داری دولتی را بالاتر از سوسیالیسم بشماریم. تکرار می‌کنم این نکته برای همه بسیار عجیب است که عنصر غیرسوسیالیستی در یک جمهوری که خود را سوسیالیستی می‌شمارد بالاتر از سوسیالیسم شمرده شود. ولی اگر بخاطر بیاورید که ما نظام اقتصادی روسیه را بهیچوجه یک پدیده همگون و دارای رشد عالی نمی‌شمردیم و کاملاً می‌دانستیم که در روسیه در کنار شکل سوسیالیستی زراعت شکل پاتریارکال هم داریم که ابتدایی‌ترین شکل زراعت است، مطلب مفهوم می‌شود. در چنین اوضاع و احوالی سرمایه‌داری دولتی چه نقشی می‌توانست ایفاء کند؟

سپس از خود می‌پرسیدم که کدام یک از این عناصر برتری دارد؟ بدیهی است که در محیط خرده‌بورژوایی عنصر خرده‌بورژوازی سلطه دارد. در آن زمان درک می‌کردم که عنصر خرده‌بورژوازی سلطه دارد، جور دیگر هم نمی‌شد فکر کرد. سؤالی که در آن هنگام از خود می‌کردم — (این موضوع به بحث خاصی مربوط بود که ربطی بمسئله حاضر ندارد) — چنین بود: برخورد ما بسرمایه‌داری دولتی چگونه است؟ در پاسخ بخود می‌گفتم: سرمایه‌داری دولتی با وجود آنکه شکل سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه مطلوب‌تر از شکل کنونی است. این سخن چه معنایی دارد؟ به آن معناست که ما با وجود انجام انقلاب اجتماعی برای نطفه و سرآغاز اقتصاد سوسیالیستی ارزش بیش از حد قائل نبودیم، برعکس همان موقع تا حدودی این نکته را درک می‌کردیم که بهتر بود اگر ما ابتداء

---

* رجوع شود به جلد هشتم همین مجموعه ص ۴۱

بسرمایه‌داری دولتی می‌رسیدیم و سپس بسوسیالیسم.

باید این بخش را بویژه خاطرنشان سازم چونکه تصور می‌کنم تنها بر مبنای آن می‌توان توضیح داد که اولاً سیاست اقتصادی کنونی چیست و ثانیاً می‌توان برای انترناسیونال کمونیستی نیز نتیجه‌گیریهای عملی بسیار مهم کرد. نمی‌خواهم بگویم که ما از پیش نقشهٔ آماده‌ای برای عقب‌نشینی داشتیم. چنین نقشه‌ای نبود. این سطور مختصری که جنبهٔ بحث و جدلی داشت در آن موقع بهیچوجه نقشهٔ عقب‌نشینی نبود. دربارهٔ یک مادهٔ بسیار مهم، مثلاً دربارهٔ آزادی بازرگانی که برای سرمایه‌داری دولتی اهمیت اساسی دارد در اینجا حتی سخنی در میان نیست. با وجود این بدین وسیله فکر کلی و مبهمی برای عقب‌نشینی بیان شده بود. تصور می‌کنم که ما باید به این نکته نه فقط از نقطهٔ نظر کشوری که از لحاظ نظام اقتصادی بسیار عقب‌مانده بود و هنوز هم بهمان وضع باقی است، بلکه از نقطهٔ نظر انترناسیونال کمونیستی و کشورهای پیشرفتهٔ اروپای باختری نیز توجه نمائیم. مثلاً حالا ما داریم برنامه‌ای می‌ریزیم. من شخصاً تصور می‌کنم بهتر از همه آن بود که ما حالا همهٔ برنامه‌ها را فقط در شکل کلی یا به اصطلاح در شق اولیهٔ آن مورد بحث قرار می‌دادیم و برای چاپ می‌فرستادیم و تصمیم نهایی را حالا یعنی در سال جاری نمی‌گرفتیم. میدانید چرا؟ فکر می‌کنم مقدم برهمه البته به آن جهت که تصور نمی‌رود که دربارهٔ این برنامه‌ها بدرستی تعمق و مداقه کرده باشیم. و نیز از آن جهت که ما تقریباً مسئله عقب‌نشینی احتمالی و تأمین شرایط این عقب‌نشینی را هرگز مورد بررسی عمیق قرار نداده‌ایم، و این مسئله آنچنان مسئله‌ای است که باوجود رویداد چنین تغییرات عمیقی در سراسر جهان، نظیر برانداختن سرمایه‌داری و ایجاد سوسیالیسم با دشواری‌های فراوانش، حتماً باید مورد توجه قرار دهیم. تنها کافی نیست که بدانیم هنگامی که مستقیماً تعرض می‌کنیم و در این تعرض پیروز می‌شویم چطور باید عمل کنیم. در دوران انقلاب این کار آنقدرها دشوار نیست و آنقدر هم مهم نیست و حداقل مسئله بسیار قطعی نیست. بهنگام انقلاب

پیوسته لحظاتی پیش می‌آید که دشمن سرگیجه می‌گیرد، اگر در چنین لحظه‌ای بر وی بتازیم میتوانیم به آسانی پیروز شویم. ولی این هنوز چندان اهمیتی ندارد، زیرا دشمن ما، اگر بقدر کافی متانت داشته باشد می‌تواند نیروها و وسایل دیگر را جمع‌آوری کند. در این صورت به آسانی می‌تواند ما را به تعرض تحریک نماید و سپس برای سالهای طولانی به عقب اندازد. از این رو تصور می‌کنم این فکر که ما باید امکان عقب‌نشینی را برای خود فراهم سازیم حایز اهمیت فراوان است، آنهم نه فقط از لحاظ تئوری بلکه از نظر عملی هم کلیهٔ احزابی که در آیندهٔ نزدیک خود را برای تعرض مستقیم علیه سرمایه‌داری آماده می‌کنند، از همین حالا باید در فکر آن نیز باشند که چگونه شرایط عقب‌نشینی خود را تأمین نمایند. بنظر من اگر این درس را به انضمام درسهای دیگری که از تجارب انقلاب ما گرفته می‌شود فرا گیریم نه تنها زیانی برای ما نخواهد داشت بلکه خیلی احتمال دارد که در بسیاری موارد فوایدی ببار آورد.

پس از آنکه خاطرنشان ساختم که ما حتی در سال ۱۹۱۸ سرمایه‌داری دولتی را بمثابه خط‌مشی احتمالی عقب‌نشینی تلقی می‌کردیم، بذکر نتایج سیاست اقتصادی جدیدمان می‌پردازم. تکرار می‌کنم در آن موقع این هنوز فکر بسیار مبهمی بود. ولی در سال ۱۹۲۱، پس از آنکه ما از مهمترین مرحلهٔ جنگ داخلی گذشتیم، آنهم با کسب پیروزی گذشتیم با بحران سیاسی بزرگ داخلی — بنظرم با بزرگترین بحران داخلی روسیهٔ شوروی مواجه شدیم. این بحران داخلی نارضایی نه تنها بخش قابل ملاحظهٔ دهقانان بلکه همچنین نارضایی کارگران را آشکار ساخت. این برای نخستین بار و امیدوارم برای آخرین بار بود که توده‌های بزرگ دهقانان نه بطور آگاهانه بلکه بطور غریزی دارای روحیه‌ای علیه ما بودند. این وضع خاصی که بدیهی است برای ما بسیار نامطبوع بود، چه علتی داشت؟ علت آن بود که ما در تعرض[۱] اقتصادی خود بسیار پیش رفتیم و برای خود پایگاه کافی تأمین نکردیم و توده‌ها آنچه را که ما در آن

موقع هنوز نمی‌توانستیم آگاهانه بیان داریم ولی بزودی پس از چند هفته به آن اذعان نمودیم، احساس می‌کردند و آن همانا این بود که انتقال مستقیم بشکل صرفاً سوسیالیستی اقتصاد، بتوزیع صرفاً سوسیالیستی از عهدهٔ ما خارج است و اگر نتوانیم طوری عقب‌نشینی کنیم که به انجام وظایف آسانتری بپردازیم در معرض خطر نابودی قرار می‌گیریم. تصور می‌کنم بحران در فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز شد. در بهار همان سال بود که ما به اتفاق آراء تصمیم گرفتیم (در این مورد اختلاف نظر زیاد میان خودمان ندیدم) به سیاست اقتصادی جدید بپردازیم. حالا پس از گذشت یکسال و نیم در پایان سال ۱۹۲۲ ما می‌توانیم مقایساتی بکنیم. در عرض این مدت چه حوادثی روی داده است؟ این دوران بیش از یکسال و نیم را چگونه گذرانده‌ایم؟ چه نتایجی بدست آمده است؟ آیا این عقب‌نشینی برای ما فایده داشت، آیا واقعاً ما را نجات داده است و یا هنوز نتیجهٔ آن نامعین است؟ این سئوال عمده‌ای است که در برابر خود مطرح می‌سازم و تصور می‌کنم که این سئوال عمده برای همهٔ احزاب کمونیستی نیز دارای اهمیت درجهٔ اول است، زیرا اگر پاسخ آن منفی می‌شد همهٔ ماها محکوم بفنا بودیم. تصور می‌کنم ما با وجدان و خاطر آسوده می‌توانیم به این سئوال پاسخ مثبت بدهیم و همانا به این معنا می‌توانیم پاسخ مثبت بدهیم که جریان یکسال و نیم گذشته بطور مثبت و قطعی ثابت می‌کند که ما از عهدهٔ این آزمایش بر آمده‌ایم.

حالا سعی می‌کنم این نکته را به اثبات برسانم. برای این منظور باید به اختصار از تمام اجزایی که اقتصاد ما را تشکیل می‌دهند نام ببرم.

مقدم بر هر چیز روی سیستم مالی خودمان و روبل معروف روسی مکث می‌کنم. فکر می‌کنم که می‌توان روبل روسی را روبل معروف نامید، اقلاً از این بابت که میزان آن در حال حاضر از کاتریلیون تجاوز می‌کند (**خنده حضار**.) این خود چیزی است، و این، یک رقم نجومی است. یقین دارم که در اینجا حتی همه نمی‌دانند

این رقم چه معنایی دارد. ولی ما این ارقام را از لحاظ علم اقتصاد هم باشد خیلی مهم نمی‌شماریم، زیرا سرانجام می‌توان صفرها را خط زد. (خندهٔ حضار.) ما تا کنون در این فن، که آنهم از نقطهٔ نظر علم اقتصاد بهیچوجه مهم نیست موفقیتهایی بدست آورده‌ایم، و یقین دارم در سیر آتی حوادث در این فن باز هم به نتایج بیشتری خواهیم رسید. مسئله واقعاً مهم — تثبیت روبل است. روی این مسئله کار می‌کنیم و بهترین نیروی ما مشغول کار است و ما برای این وظیفه اهمیت قاطع قائلیم. اگر بتوانیم روبل را برای مدتی مدید و سپس برای همیشه تثبیت نمائیم، در این صورت برد با ما خواهد بود. آنوقت همهٔ این ارقام نجومی، همهٔ این تریلیون‌ها و کاتریلیون‌ها هیچند و ما خواهیم توانست اقتصاد خودمان را بر بنیاد محکم استوار سازیم و بر روی این بنیاد به تکامل آن ادامه دهیم. فکر می‌کنم که در این باره بتوانم حقایقی بحدکافی مهم و قاطع برای شما بیان دارم. در سال ۱۹۲۱ دوران ثبات نرخ روبل کاغذی کمتر از سه ماه طول کشید و در سال ۱۹۲۲ جاری که هنوز بپایان نرسیده است، این دوران بیش از پنج ماه بطول انجامیده، تصور می‌کنم که همین کافی باشد. البته اگر شما دلیل و برهان علمی از ما بخواهید که در آینده این مسئله را کاملاً حل می‌کنیم، آنوقت، این حقایق کافی نیستند. ولی به عقیدهٔ من اثبات تمام و کمال این مسئله بطور کلی محال است. اطلاعات حاصله ثابت می‌کند که از سال گذشته یعنی از هنگامیکه ما سیاست اقتصادی جدید را شروع کرده‌ایم، تا امروز ما یاد گرفته‌ایم که بجلو برویم. و چون ما این را آموخته‌ایم، یقین دارم که در آینده نیز خواهیم آموخت که در این راه موفقیتهای دیگری بدست آوریم بشرطی که حماقت خاصی از ما سر نزند. و اما مهمترین کار — بازرگانی یعنی گردش کالاست که برای ما ضروری است. و اگر ما در عرض دو سال با وجود آنکه در حال جنگ بودیم (زیرا چنانکه می‌دانیم فقط چند هفته پیش ولادیوستوک به تصرف درآمد)؛ با وجود آنکه ما فقط حالا می‌توانیم به ادارهٔ منظم امور اقتصادی خودمان بپردازیم،

از عهدهٔ این کار برآمده‌ایم، اگر ما با همهٔ این اوضاع و احوال به این نتیجه رسیده‌ایم که دوران ثبات روبل کاغذی از سه ماه به پنج ماه برسد پس تصور می‌کنم می‌توانم بگویم که از این جریان می‌توانیم راضی باشیم. آخر ما تنها هستیم، هیچگونه وامی نگرفته و نمی‌گیریم. هیچیک از آن دولتهای نیرومند سرمایه‌داری که اقتصاد سرمایه‌داری خود را با چنان شیوهٔ «درخشانی» سازمان می‌دهند که تاکنون هم نمی‌دانند بکجا میروند، کمکی بما نکرده‌اند. این دولتها با صلح ورسای چنان سیستم مالی ایجاد کرده‌اند که خودشان هم از آن سردرنمی‌آورند. وقتی این دولتهای بزرگ سرمایه‌داری اقتصادیات خود را چنین اداره می‌کنند، به عقیدهٔ من ما که عقب‌مانده و تحصیل نکرده‌ایم، می‌توانیم راضی و خشنود باشیم که به مهمترین نکته یعنی به تأمین شرایط تثبیت روبل نایل آمده‌ایم. آنچه این نکته را ثابت می‌کند تحلیل تئوریک و نظری نبوده بلکه جریان پراتیک و عمل است و بنظر من عمل از هرگونه مباحثات تئوریک و نظری در جهان مهمتر است. پراتیک و عمل هم نشان می‌دهد که ما در اینجا به نتایج قاطع رسیده‌ایم، یعنی شروع کرده‌ایم اقتصادیات را بسوی تثبیت روبل سوق دهیم و این آنچیزی است که برای بازرگانی و برای گردش آزاد کالا، و برای دهقانان و برای توده‌های عظیم تولیدکنندگان خرده‌پا بزرگترین اهمیت را دارد.

حالا می‌پردازم بذکر هدفهای اجتماعی خودمان. البته که عمده‌ترین هدف دهقانانند. در سال ۱۹۲۱ بدون تردید با نارضایی بخش عظیم دهقانان روبرو بودیم. قحطی هم شد که برای دهقانان سخت‌ترین آزمایش بشمار می‌رفت. و کاملاً طبیعی بود که همهٔ کشورهای خارجی در آن هنگام فریاد برآورده و می‌گفتند: «بفرمائید، ببینید، این است نتایج اقتصاد سوسیالیستی». کاملاً طبیعی بود که آنها در این باره که در واقع قحطی نتیجه وحشتناک جنگ داخلی بود سکوت می‌کردند. همهٔ ملاکان و سرمایه‌داران که در سال ۱۹۱۸ علیه ما به تعرض پرداخته بودند، چنین وانمود می‌نمودند که گویا قحطی نتیجهٔ اقتصاد سوسیالیستی است. قحطی در واقع آنچنان

بدبختی بزرگ و جدی بود که همهٔ کارهای سازمانی و انقلابی ما را به نابودی و فنا تهدید می‌کرد.

باری حالا سئوال می‌کنم: پس از یک چنین مصیبت بی‌سابقه و غیرمترقبه، حال که ما سیاست اقتصادی جدید را معمول داشته‌ایم و بدهقانان آزادی دادوستد داده‌ایم، وضع از چه قرار است؟ پاسخ این سئوال روشن و برای همه عیان است و آن اینکه: دهقانان در عرض یکسال نه تنها از عهدهٔ قحطی بر آمدند بلکه آنقدر مالیات جنسی دادند که هم اکنون ما صدها ملیون پوط محصول آنهم بدون کوچکترین اعمال وسیله اجبار دریافت داشته‌ایم. قیامهای دهقانی که سابقاً تا قبل از سال ۱۹۲۱ به اصطلاح یک پدیدهٔ عمومی رایج در روسیه بود، تقریباً بکلی از بین رفته است. دهقانان از وضع کنونی خود راضی هستند. و این نکته را با آرامش خاطر می‌توانیم تأیید کنیم. بنظر ما این براهین مهمتر از هر برهان و استدلال آماری است. کسی در این نکته شک ندارد که دهقانان در کشور ما عامل قاطع هستند. آنها اکنون وضعی دارند که ما دیگر نباید هراس داشته باشیم که از جانب آنها جنبشی علیه ما صورت گیرد. ما این مطلب را با آگاهی کامل و بدون اغراق می‌گوئیم. این هدفی است که به آن دست یافته‌ایم. دهقانان ممکن است از فلان یا بهمان جهت کار حکومت ما ناراضی باشند و ممکن است از این لحاظ شکایت کنند. این امر البته امکان دارد و اجتناب‌ناپذیر است، زیرا دستگاه دولتی ما و اقتصادیات دولتی هنوز بدتر از آنست که بتواند از این چیزها جلوگیری کند. ولی بهر صورت امکان هرگونه نارضایی جدی همهٔ دهقانان از ما بکلی منتفی است. ما در عرض یکسال به این هدف رسیده‌ایم و تصور می‌کنم که این موفقیت خیلی زیاد است.

بمسئلهٔ صنایع سبک می‌پردازم. ما همانا باید در مورد صنایع میان صنایع سنگین و سبک فرق بگذاریم چونکه این دو وضع مختلف دارند. دربارهٔ صنایع سبک می‌توانم با آرامش خاطر بگویم که در این ساحه رونق عمومی مشاهده می‌شود. بجزئیات نمی‌پردازم، ذکر

ارقام آماری وظیفهٔ من نیست. ولی این نظر عمومی مبتنی بر واقعیات است و می‌توانم تضمین کنم که در اساس آن هیچ امر نادرست یا غیر دقیق وجود ندارد. ما می‌توانیم رونق عمومی صنایع سبک و در رابطه با آن تا حد معینی بهبود وضع کارگران را چه در پترو- گراد و چه در مسکو خاطرنشان سازیم. این وضع در بخشهای دیگر کمتر مشاهده می‌شود، زیرا در آن بخشها صنایع سنگین تفوق دارد، لذا نباید این نکته را تعمیم داد. با وجود همهٔ اینها تکرار می کنم که صنایع سبک مسلماً در حال رونق و شکوفایی است و بهبود وضع کارگران پتروگراد و مسکو امری است مسلم و بدون تردید. در هر دوی این شهرها در بهار سال ۱۹۲۱ میان کارگران نارضایی وجود داشت، حالا چنین نارضایی نیست. ما که هر روز مراقب وضع و روحیه کارگران هستیم، در این باره اشتباه نمی کنیم.

مسئلهٔ سوم مربوط است بصنایع سنگین. در اینجا باید بگویم که وضع هنوز وخیم است. در سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۲۲ تحول معینی در این ساحه روی داده و از این رو می‌توانیم امیدوار باشیم که وضع در آیندهٔ نزدیک بهتر خواهد شد. ما تا حدودی برای این منظور وجوه لازم را ذخیره کرده‌ایم. در کشور سرمایه‌داری برای بهبود وضع صنایع سنگین صدها ملیون وام لازم بود و بدون چنین وامی بهبود وضع امکان نداشت. تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری ثابت می کند که در کشورهای عقب‌مانده تنها وامهای درازمدت صدملیونی به دلار یا به روبل طلا میتوانست وسیله‌ای برای ترقی و پیشرفت صنایع سنگین باشند. ما چنین وامهایی نداشتیم و تا کنون نیز وامی دریافت نکرده‌ایم. آنچه اکنون دربارهٔ امتیازات و غیره می‌نویسند تقریباً چیزی جز کاغذ نیست. در این اواخر پیراسون این مطلب، بویژه دربارهٔ امتیاز اورکارت (۷۱) زیاد نوشته‌ایم. ولی بنظرم سیاست ما دربارهٔ امتیازات، سیاست بسیار خوبی است. اما با وجود اینها هنوز یک امتیاز سودمند نداریم. خواهش می کنم این نکته را فراموش نکنید. با این ترتیب وضع صنایع سنگین واقعاً هم برای کشور عقب‌ماندهٔ ما مسئلهٔ بسیار دشواری است، زیرا ما نمی‌توانستیم

به اخذ وام از کشورهای ثروتمند امیدوار باشیم. با وجود این اکنون ناظر بهبود محسوسی هستیم و همچنین می‌بینیم که اینک فعالیت بازرگانی سرمایه‌ای برای ما بوجود آورده است. البته این سرمایه فعلاً بسیار اندک است و کمی از بیست ملیون روبل طلا تجاوز می‌کند. ولی بهر حال پایه و شالودهٔ کار ریخته شده است. بازرگانی ما وجوهی در دسترس ما قرار می‌دهد که می‌توانیم از آنها برای ترقی و پیشبرد صنایع سنگین استفاده کنیم. بهرحال اکنون صنایع سنگین ما وضع بسیار وخیمی دارد. ولی تصور می‌کنم این وضع که حالا دیگر می‌توانیم مبلغی صرفه‌جوئی و پس‌انداز کنیم جنبه قطعی دارد. در آینده نیز چنین خواهیم کرد. گرچه این کار غالباً بحساب مردم صورت می‌گیرد، صرفنظر از همهٔ اینها ما باید صرفه‌جوئی کنیم. حالا می‌کوشیم بودجه دولتی خودمان‌را تقلیل دهیم و دستگاه دولتی خودمان را کوچکتر کنیم. باز هم دربارهٔ دستگاه دولتی خودمان چند کلمه‌ای خواهم گفت. ما بهر حال باید دستگاه دولتی را کوچکتر کنیم، باید تا آنجائیکه ممکن است صرفه‌جویی نمائیم. ما در همه چیز، حتی در مدارس صرفه‌جویی می‌کنیم. ضرورت این کار ناشی از آنست که میدانیم بدون نجات صنایع سنگین از نابودی و بدون بازسازی آن قادر به ایجاد هیچگونه صنایعی نیستیم و بدون آن اصولاً بعنوان کشور مستقل از بین خواهیم رفت. و ما این نکته را خوب می‌دانیم.

نجات روسیه تنها محصول خوب زمین‌های دهقانان نیست — این هنوز کم است — و نیز تنها وضع خوب صنایع سبک نیست که اجناس مصرفی در اختیار دهقانان می‌گذارد — اینهم کم است، — برای ما صنایع سنگین جنبهٔ ضروری دارد. و برای بهبود وضع آن سالهای طولانی کار باید کرد.

صنایع سنگین به حمایت مالی دولت نیازمند است. اگر وجوه لازم را پیدا نکنیم ما بعنوان یک کشور متمدن — تا چه رسد بعنوان یک کشور سوسیالیستی از بین رفته‌ایم. از این رو ما در این زمینه گام قطعی برداشته‌ایم و بذخیرهٔ وجوهی که برای خودکفایی صنایع

سنگین لازم است، پرداخته‌ایم. وجوهی که تاکنون ذخیره کرده‌ایم راستی بزحمت از بیست ملیون روبل طلا تجاوز می‌کند ولی بهرحال چنین مبلغی موجود است و فقط به ترقی و پیشبرد صنایع سنگین اختصاص یافته است.

بنظرم بطور کلی طبق وعده‌ای که داده بودم به اختصار عمده‌ترین عناصر اقتصاد ملی خودمان را بیان داشتم و گمان می‌کنم از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که سیاست اقتصادی جدید اینک نتیجه مثبت داده است. اینک ما دلیلی در دست داریم که بعنوان یک دولت قادریم دادوستد کنیم، مواضع محکم فلاحت و صناعت را برای خود محفوظ داریم و جلو برویم. فعالیت عملی این نکات را به ثبوت رسانده‌است. تصور می‌کنم که فعلاً این موفقیت برای ما کافی است. ما باید هنوز بسی چیزها بیاموزیم، این نکته را فهمیده‌ایم که هنوز باید بیاموزیم. پنجسال است که زمام قدرت را در دست داریم و با وجود اینکه طی این پنجسال در حال جنگ بودیم باز هم موفقیت داشتیم.

علت این امر، روشن و مفهوم است، زیرا دهقانان طرفدار ما بودند. مشکل بتوان بیش از آنچه دهقانان طرفدار ما بودند، از ما طرفداری کرد. دهقانان درک می‌کردند که پشت سر ضدانقلابیون ملاکین ایستاده‌اند که دهقانان بیش از همه در دنیا از آنها بیزارند و لذا با تمام شور و هیجان و هر چه صادقانه‌تر از ما طرفداری می‌کردند. جلب حمایت دهقانان از ما در برابر ضدانقلابیون کار دشواری نبود. دهقانان که سابقاً از جنگ بیزار بودند، هرچه می‌توانستند در راه جنگ علیه ضدانقلابیون، برای جنگ داخلی برضد ملاکین انجام دادند. ولی کار به اینجا خاتمه نیافت در واقع مسئله چنین مطرح بود که قدرت در دست ملاکین خواهد ماند یا در دست دهقانان. برای ما این کار کافی نبود. دهقانان درک می‌کنند که ما زمام حکومت را برای کارگران بدست گرفته‌ایم و هدف ما استقرار نظام سوسیالیستی بکمک این حکومت است. از این رو ایجاد بنیان اقتصادی اقتصادیات سوسیالیستی مهمتر از همه

بود. ما نتوانستیم آنرا از راه مستقیم ایجاد نمائیم و مجبور بودیم این کار را از راه غیرمستقیم انجام دهیم. سرمایه‌داری دولتی بنحوی که ما در کشور خود ایجاد کرده‌ایم، نوع خودویژه سرمایه‌داری دولتی است و با مفهوم عادی خود وفق نمی‌دهد. ما تمام مواضع حیاتی را در دست خود داریم، زمین در دست ماست و متعلق بدولت است. این نکته بسیار مهم است صرفنظر از اینکه مدعیان ما چنین وانمود می‌سازند که گویا هیچگونه اهمیتی ندارد. اینطور نیست. این وضع که زمین متعلق بدولت است فوق‌العاده مهم است و از نقطهٔ نظر اقتصادی هم دارای اهمیت عملی فراوانی است. ما به این هدف رسیده‌ایم و باید بگوییم که تمام فعالیت آیندهٔ ما نیز تنها باید در این چارچوب توسعه و تکامل یابد. اینک ما بجایی رسیده‌ایم که دهقانان ما راضی هستند، صنایع و بازرگانی جان می گیرند. قبلاً گفتم که سرمایه‌داری دولتی ما با سرمایه‌داری دولتی به معنای تحت‌اللفظی آن این تفاوت را دارد که نه تنها زمین بلکه تمام بخشهای مهم صنایع در دست دولت پرولتری است. مقدم بر همه چیز قسمتی از صنایع کوچک و متوسط را به اجاره داده‌ایم، با این حال بقیه صنایع در دست ماست. و اما دربارهٔ بازرگانی می‌خواهم بار دیگر خاطرنشان سازم که سعی داریم شرکت‌های مختلط تشکیل دهیم و هم اکنون مشغول تشکیل چنین شرکت‌هایی هستیم. در این شرکت‌ها بخشی از سرمایه متعلق بسرمایه‌دار خصوصی، آنهم به سرمایه‌دار خارجی و بخش دیگر متعلق بماست. با این ترتیب اولاً ما شیوهٔ دادوستد و بازرگانی را می‌آموزیم که برای ما لازم و ضرور است؛ ثانیاً ما همیشه می‌توانیم در صورتیکه لازم شماریم چنین شرکتی را منحل کنیم و لذا به اصطلاح هیچ ریسکی نمی‌کنیم. اما از سرمایه‌دار خصوصی می‌آموزیم و بچشم خود می‌بینیم که چگونه می‌توانیم بپا خیزیم و مرتکب چه اشتباهاتی می‌شویم. تصور می کنم می‌توانم بهمین اندازه اکتفاء کنم.

میخواستم دربارهٔ برخی نکات کم‌اهمیت هم صحبت کنم. تردیدی نیست که ما خیلی حماقت کرده و هنوز هم می کنیم. کسی نمی‌تواند

در این باره بهتر از من قضاوت کند و آنرا آشکارتر از من ببیند (خندهٔ حضار.) چرا حماقت می‌کنیم؟ علتش معلوم است: اولاً — ما کشور عقب‌مانده هستیم، ثانیاً، سطح معلومات در کشور ما در سطح حداقل است، ثالثاً، از خارج کمک نمی‌گیریم. هیچ یک از کشورهای متمدن بما کمک نمی‌رساند، بلکه بر عکس همهٔ آنها برضد ما کار می‌کنند. رابعاً این تقصیر دستگاه دولتی ماست، آنچه که بدست ما رسیده دستگاه دولتی کهنه است و اینهم یک بدبختی برای ماست. دستگاه دولتی غالباً برضد ما عمل می‌کند. قضیه این است که در سال ۱۹۱۷ پس از آنکه ما زمام حکومت را بدست گرفتیم، دستگاه دولتی علیه ما خرابکاری می‌کرد. در آن هنگام خیلی ترسیدیم و خواهش کردیم و گفتیم: «لطفاً به سوی ما برگردید». در نتیجه همهٔ آنها برگشتند و اینهم برای ما بدبختی بود. حالا عدهٔ کثیری کارمند داریم ولی بقدر کافی نیروی تحصیل‌کرده نداریم که واقعاً این عده را اداره کند. در عمل اغلب اتفاق می‌افتد که در اینجا یعنی در بالا که ما زمام حکومت را در دست داریم دستگاه یک طوری کار می‌کند ولی در پائین خودسرانه امر و نهی می‌کنند بطوریکه اغلب برخلاف اقدامات ما عمل می‌شود. نمی‌دانم در بالا چقدر ولی بهر حال تصور می‌کنم فقط چند هزار و حداکثر ده‌ها هزار نفر داریم که از خود ما هستند. ولی در پائین صدها هزار کارمند قدیمی هستند که از دوران تزار و جامعهٔ بورژوازی باقی مانده‌اند. بخشی از آنها آگاهانه و بخش دیگر ناآگاهانه برضد ما کار می‌کنند. در مدت کوتاه در این باره کاری نمی‌توان انجام داد، و این نکته‌ای است مسلم. در این باره ما باید سالهای دراز کار کنیم تا دستگاه را تکمیل نمائیم و آنرا تغییر دهیم و نیروهای جدیدی را بکار جلب کنیم. ما این کار را با روندی بحدکافی سریع و شاید هم بیش از حد سریع انجام می‌دهیم. مدارس شوروی، دانشکده‌های کارگری تأسیس شده است و صدها هزار جوان در آنها مشغول تحصیلند و شاید هم با روند بسیار سریع تحصیل می‌کنند. ولی بهر جهت کار شروع شده است و تصور می‌کنم که این کار ثمرات

خود را ببار خواهد آورد. اگر خیلی عجله و شتاب بخرج ندهیم در عرض چند سال عده کثیری از جوانان خواهیم داشت که می‌توانند دستگاه دولتی ما را از ریشه و اساس دگرگون سازند.

گفتم که ما خیلی حماقت کرده‌ایم، ولی باید در این زمینه چند کلمه‌ای هم دربارهٔ دشمنان‌مان بگوییم. وقتی دشمنان ما بما ایراد می‌گیرند و می‌گویند که گویا خود لنین اذعان دارد که بلشویک‌ها حماقت زیاد کرده‌اند، می‌خواهم در پاسخ آنها بگویم: بلی راست است ولی بدانید که حماقتهای ما از نوعی غیر از حماقت‌های شماست. ما تازه شروع به آموختن نموده‌ایم و با چنان نظمی می‌آموزیم که یقین است به نتایج خوب برسیم. ولی اگر دشمنان ما یعنی سرمایه‌داران و قهرمانان انترناسیونال دوم روی حماقت‌هایی که ما کرده‌ایم تکیه کنند، بخود اجازه می‌دهم که برای مقایسه سخنان یکی از نویسندگان نامی روس را با اندک تغییر نقل کنم که چنین خواهد بود: وقتی بلشویک‌ها حماقت می‌کنند بلشویک می‌گوید: «دو دو تا می‌شود پنج»؛ ولی وقتی دشمنان او یعنی سرمایه‌داران و قهرمانان انترناسیونال دوم حماقت می‌کنند، چنین می‌گویند: «دو دو تا می‌شود شمع کافوری» (۷۲). اثبات این نکته دشوار نیست. مثلاً قراردادی را که آمریکا و انگلستان و فرانسه و ژاپن با کلچاک بسته‌اند بردارید. از شما سئوال می‌کنم: مگر دولت‌هایی از اینها با معلومات‌تر و مقتدرتر در جهان وجود دارند؟ ولی نتیجه چه شده؟ آنها بدون آنکه حساب کنند، فکر کنند و ملاحظه کنند، وعدهٔ کمک به کلچاک دادند. این یک شکست مفتضحانه‌ای بود که بنظر من حتی درک آن برای عقل بشری هم دشوار باشد.

مثال دیگر می‌زنم که هم مفهوم‌تر است و هم مهمتر: صلح ورسای. سئوال می‌کنم در اینجا دول «بزرگ» که «غرق در هالهٔ افتخارند» چه کرده‌اند؟ چگونه می‌توانند از این هرج و مرج و آشفتگی، از این وضع بی‌معنی راه گریزی برای خود بیابند؟ بنظرم اگر تکرار کرده بگوییم که حماقت‌های ما در مقایسه با حماقت‌هایی که دولت‌های سرمایه‌داری و جهان سرمایه‌داری و انترناسیونال دوم با هم

می‌کنند هیچ است، اغراق نباشد. از این رو به عقیدهٔ من چشم اندازهای انقلاب جهانی — مطلبی که باید به اختصار به آن اشاره کنم — مساعد است. و با وجود شرط معینی تصور می‌کنم که این چشم‌اندازها باز هم بهتر شود. میخواستم چند کلمه‌ای دربارهٔ این شرایط بیان دارم.

ما در سال ۱۹۲۱ در کنگرهٔ سوم قطعنامه‌ای دربارهٔ ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست و دربارهٔ شیوه‌ها و مضمون و محتوای کار آنها صادر کردیم (۷۳). این قطعنامه بسیار عالی است ولی تقریباً سر تا پای آن روسی است، یعنی از شرایط و اوضاع روسیه اقتباس شده است. این جنبهٔ خوب قطعنامه است ولی در عین حال جنبهٔ بد آن هم هست. از این لحاظ بد است که یقین دارم که تقریباً حتی یک نفر خارجی نمی‌تواند آنرا بخواند، — این قطعنامه را قبل از اینکه این سخن را بگویم بار دیگر خوانده‌ام. اولا بیش از حد طولانی و پنجاه ماده و حتی بیشتر دارد. خارجی‌ها معمولاً چنین مطالب دور و دراز را نمی‌توانند بخوانند. ثانیاً حتی اگر هم بخوانند هیچکدام‌شان آنرا نخواهد فهمید و علتش هم روسی بودن بیش از حد آنست. البته نه برای آنکه بروسی نوشته شده است — این قطعنامه خیلی خوب به تمام زبانها ترجمه شده است — بلکه سراپای آن سرشار از روح روسی است. ثالثاً اگر یک نفر خارجی، استثنائاً آنرا بفهمد نمی‌تواند اجراء نماید. این نقص سوم قطعنامه است. من با برخی از نمایندگانی که در اینجا حضور دارند صحبت کرده‌ام و امیدوارم در جریان بعدی کنگره، — گرچه خودم شخصاً نمی‌توانم در آن شرکت کنم و این کار متأسفانه برایم امکان ندارد — بتوانم با عدهٔ زیادی از نمایندگان کشورهای مختلف به تفصیل صحبت نمایم. در من فکری ایجاد شده است ما با صدور این قطعنامه اشتباه بزرگی کرده‌ایم و آن همانا اینکه راه موفقیت آتی خود را قطع نموده‌ایم. گفتم که قطعنامه بسیار عالی تنظیم شده است و من زیر همهٔ پنجاه یا بیش از پنجاه مادهٔ آنرا امضاء می‌کنم. ولی ما این نکته را نفهمیدیم که چطور باید با این تجربهٔ روسی خودمان با خارجی‌ها

برخورد کنیم. تمام آنچه که در قطعنامه گفته شده بصورت کلمات بی‌روح باقی مانده است. ولی اگر ما این نکته را درک نکنیم نمی‌توانیم پیش برویم. بنظر من مهمترین کار برای همهٔ ماها، هم برای روس‌ها و هم برای رفقای خارجی این است که پس از پنجسال انقلاب روس بیاموزیم. اینک تازه ما امکان آموختن یافته‌ایم. نمیدانم این امکان تا کی ادامه خواهد داشت. نمیدانم دولتهای سرمایه‌داری تا کی بما امکان خواهند داد با آرامش خاطر بیاموزیم. ولی هر لحظه‌ای که از فعالیت جنگی و جنگ فارغ باشیم باید از آن برای آموزش، آنهم از آغاز استفاده کنیم.

همهٔ حزب و همهٔ قشرهای جامعهٔ روسیه این نکته را با عطشان خود برای علم‌آموزی اثبات می‌کنند. این تلاش و کوشش برای آموختن نشان می‌دهد که اکنون مهمترین وظیفهٔ ما آموختن است و آموختن. ولی رفقای خارجی هم باید بیاموزند، نه به آن معنا که ما می‌آموزیم یعنی خواندن و نوشتن و خوانده را فهمیدن که ما هنوز به آن احتیاج داریم. بحث بر سر این است که آیا این مطلب به فرهنگ بورژوازی مربوط است یا بفرهنگ پرولتری؟ من این مسئله را باز می‌گذارم. در هر حال یک نکته مسلم است و آن اینکه ما باید قبل از هرچیز خواندن و نوشتن را بیاموزیم و خوانده را بفهمیم. این کار برای خارجی‌ها لازم نیست. آنها بکاری بالاتر نیازمندند که مقدم بر همه این است که آنچه را که ما دربارهٔ ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیستی نوشته‌ایم و رفقای خارجی هم آنرا نخوانده و نفهمیده امضاء کرده‌اند، درک کنند. این کار نخستین وظیفهٔ آنها باید باشد. این قطعنامه باید اجرا شود. این کار را نمی‌توان یک شبه انجام داد که مطلقاً غیر ممکن است. قطعنامه بیش از حد روسی، بازتاب تجربهٔ روسی است و بهمین جهت برای خارجی‌ها غیرقابل درک است. آنها نمی‌توانند به این بسنده کنند که آنرا مانند شمائلی در گوشه‌ای آویخته و جلوی آن عبادت و نیایش کنند. از این کار طرفی نمی‌توان بست. آنها باید به بخشی از تجارب روسی پی ببرند. نمی‌دانم این کار چگونه انجام خواهد

گرفت. ممکن است که مثلاً فاشیستهای ایتالیا بما خدمات فراوان بکنند و به ایتالیائیها توضیح دهند که هنوز بقدر کافی از فرهنگ و معارف برخوردار نیستند و کشورشان هنوز در برابر چرنیه سوتنی (۷٤) در امان نیست. ممکن است که این کار بسیار سودمند باشد. ما روسها هم باید راههای توضیح و تشریح مبادی این قطعنامه را به خارجیها جستجو کنیم. در غیر این صورت ابداً نخواهند توانست آنرا بمورد اجرا گذارند. یقین دارم که ما باید در این زمینه علاوه بر روسها به رفقای خارجی هم بگوئیم که مهمترین کار در دورانی که اینک فرا می‌رسد آموختن است. ما بمعنای اعم می‌آموزیم. آنها باید بمعنای اخص بیاموزند تا بتوانند واقعاً به سازمان و ساختمان، شیوه و مضمون کار انقلابی دست یابند. اگر این کار انجام گیرد، آنوقت یقین دارم که چشم‌انداز انقلاب جهانی نه فقط خوب بلکه عالی خواهد بود. (کفزدنهای پرشور که تا مدتی قطع نمی‌شود. بانگ: «زنده‌باد رفیق لنین ما!» موجب هلهله های پرشور تازه می‌گردد.)

روزنامه «پراودا» شماره ۲۵۸،
۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۲

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ٤۵،
ص ۲۷۸ — ۲۹٤
ترجمه و چاپ می‌شود

سخنرانی در پلنوم شورای مسکو ۲۰ نوامبر سال ۱۹۲۲

(کفزدنهای پرشور، «انترناسیونال».) رفقا! خیلی متأسفم و خیلی معذرت می‌خواهم که قبلا نتوانستم به اجلاس شما بیایم. تا آنجائیکه می‌دانم، شما چند هفته پیش می‌خواستید امکانی برای آمدن من بشورای مسکو فراهم سازید. من به این کار موفق نشدم چونکه پس از بیماری، از ماه دسامبر، بقول کارشناسان، قدرت کار را برای مدتی بقدر کافی طولانی، از دست داده‌ام و نظر بکاهش میزان قدرت کار، مجبور شدم این سخنرانی را از هفته‌ای بهفتهٔ دیگر موکول نمایم. همچنین ناگزیر، بخش بسیار قابل‌ملاحظه‌ای از کارهای خود را همانطوریکه بیاد دارید ابتداء بسر رفیق تسوروپا و سپس بسر رفیق ریکف ریختم، باز هم بطور اضافی مجبور شدم برفیق کامنف محول کنم. و باید گفت که او بنابه مقایسه‌ای که قبلاً بکار برده‌ام، ناگهان زیر بار دو وظیفه رفته است. گرچه ضمن ادامهٔ همان مقایسه باید گفت که اسب فوق‌العاده پر انرژی و پرتوان از آب در آمده است. (کفزدنها.) ولی در هر حال کشیدن و تحمل دو بار، لزومی ندارد و من حالا با بی‌صبری در انتظار بازگشت رفقا تسوروپا و ریکف هستم و آنوقت کارها را قدری عادلانه‌تر تقسیم خواهیم کرد. من نظر بکاهش قدرت کار باید در طول مدتی بیش از آنکه می‌خواستم، بکارها رسیدگی نمایم.

در دسامبر سال ۱۹۲۱ که مجبور شدم کاملاً دست از کار بکشم، آخر سال بود و ما انتقال بسیاست اقتصادی جدید را عملی میساختیم، و در همان زمان معلوم شد که این انتقال با وجود اینکه از آغاز سال ۱۹۲۱ به آن پرداخته بودیم، بقدر کافی دشوار،

و می‌توانم بگویم که بسیار دشوار است. از آن زمانی که ما این انتقال را عملی می‌سازیم و بنظر می‌رسید که وقت آنست که اکثریت در جاهای جدید بنشینند و مطابق شرایط جدید، بویژه مطابق شرایط سیاست اقتصادی جدید جابجا شوند، بیش از یکسال و نیم گذشته است.

در مورد سیاست خارجی کشور ما تغییرات کمتر از همه است. در این ساحه ما به آن خطمشی‌ایکه قبلا در پیش گرفته بودیم، ادامه داده‌ایم، تصور می‌کنم می‌توانم از روی کمال وجدان بشما بگویم که آنرا کاملاً پیگیرانه و با موفقیت عظیم ادامه داده‌ایم. ضمناً لزومی ندارد که در این باره گزارش مفصل بشما داده شود: تصرف ولادیوستوک و بدنبال آن تظاهرات و اعلامیه دولت فدراتیو که اخیراً شما در روزنامه‌ها خوانده‌اید روشن‌تر ثابت کرده و نشان داده است که در این باره، احتیاجی به تغییر نداریم (۷۵). ما در راه کاملاً روشن و معین، هستیم و موفقیت خود را در برابر دول سراسر جهان تأمین کرده‌ایم، اگرچه برخی از آنها هنوز هم حاضرند بگویند که مایل نیستند با ما پشت یک میز بنشینند. با وجود این، مناسبات اقتصادی و بدنبال آن روابط دیپلماسی رو براه می‌شود و باید رو براه بشود و حتماً رو براه خواهد شد. هر دولتی که عملاً با این جریان مخالفت می‌کند، خود را با خطر عقب ماندن مواجه می‌سازد و شاید در موارد قابل ملاحظه‌ای بیم آن می‌رود که با وضعی که بصرفه‌اش نیست، مواجه گردد. همهٔ این نکات را، حالا ما نه تنها در مطبوعات و روزنامه‌ها می‌بینیم. تصور می‌کنم که رفقا ضمن مسافرت بخارجه، به این نکته یقین حاصل می‌کنند که تغییراتی که روی داده است، چه ابعاد بزرگ و گسترده‌ای دارد. در این مورد بقول معروف و مقایسه سابق، ما بهیچوجه راه خود را کج نکرده و بقطار و وسیلهٔ نقلیهٔ دیگر ننشسته‌ایم.

و اما دربارهٔ سیاست داخلی ما، باید گفت تغییر جهت در بهار سال ۱۹۲۱ دادیم که شرایط نیروی فوق‌العاده و قانع‌کننده آنرا بما تحمیل کرد و هیچگونه بحث و اختلاف نظری دربارهٔ این تغییر

جهت بین ما نبود و همین تغییر جهت همچنان دشواریهایی، می‌خواهم بگویم دشواریهای بزرگی برای ما ایجاد می‌کند. این دشواری‌ها از آن جهت نیست که ما در ضرورت این تغییر جهت شک و تردید بدل راه بدهیم، هیچگونه تردیدی در این باره نیست، و از این جهت نیست که تردید داشته باشیم این سیاست اقتصادی جدید ما موفقیتهائی را که انتظار داشتیم ببار آورد یا نه. بطور کاملاً مشخص می‌توانم بگویم که نه در صفوف حزب ما و نه در صفوف تودهٔ عظیم کارگران و دهقانان غیرحزبی، همچنین هیچگونه شک و تردیدی در این باره نیست.

مسئله از این لحاظ دشواری ایجاد نمی‌کند. اشکال کار ناشی از آنست که مسئله‌ای در برابر ما مطرح گردیده که برای حل آن اغلب جلب افراد جدید ضرورت پیدا می‌کند، انجام اقدامات فوق‌العاده و کاربرد شیوه‌های فوق‌العاده لازم است. ما هنوز دربارهٔ صحت این یا آن، دربارهٔ تغییر مسیر در این یا آن جهت، تردید داریم و باید گفت که هم این و هم آن، هنوز برای مدتی بقدر کافی طولانی باقی می‌ماند. «سیاست اقتصادی جدید»! نام عجیبی است. این سیاست، از آن جهت سیاست اقتصادی جدید نامیده شده است که بعقب برمی‌گردد. ما حالا عقب‌نشینی می‌کنیم و گویی عقب می‌رویم ولی این کار به آن منظور می‌کنیم که ابتدا عقب بنشینیم که بعداً دویده و شدیدتر بجلو جهش نمائیم. فقط به این شرط تنها، در تعقیب سیاست اقتصادی جدیدمان عقب کشیدیم. هنوز نمیدانیم که کجا و چگونه باید تجدید آرایش بدهیم، خود را با محیط و شرایط سازش دهیم و تجدید سازمان پیدا کنیم تا پس از عقب‌نشینی، پیگیرانه‌ترین تعرض و پیشروی را آغاز نمائیم. برای انجام همهٔ این اقدامات به ترتیب عادی بقول آن ضرب‌المثل نه ده بلکه صد بار باید سنجید، و بعد تصمیم گرفت. این کار لازم است تا بتوان از عهدهٔ آن دشواری‌های غیر قابل تصوری که در انجام همهٔ این وظایف و در حل همهٔ این مسائل با آنها مواجه می‌شویم، برآمد. شما بخوبی می‌دانید که در راه توفیق آن کارهایی که انجام

گرفته چقدر قربانی داده شده است، شما می‌دانید جنگ داخلی چقدر طولانی شد و چه نیرویی در آن بکار رفت. و اینک تصرف ولادیوستوک (آخر ولادیوستوک دور است ولی این، شهر ماست) (کفزدنهای ممتد)، بهمه ماها نشان داد که توجه همگانی نسبت بما، نسبت بدستاوردهای ما جلب شده است. هم اینجا و هم آنجا — جمهوری فدراتیو روسیهٔ شوروی سوسیالیستی است. این توجه و تمایل ما را هم از شر دشمنان داخلی و هم از شر دشمنان خارجی که بما حمله می‌کردند، نجات داد. منظورم ژاپن است.

ما وضع دیپلماسی کاملاً مشخصی بدست آورده‌ایم که چیزی جز وضع دیپلماسی مورد اذعان همه جهان نیست. شما همهٔ این‌ها را می‌بینید. شما نتایج این را می‌بینید و راستی برای اینکار چقدر وقت صرف شده است! ما حالا موفق شده‌ایم که دشمنان ما هم در سیاست اقتصادی و هم در سیاست بازرگانی حقوق ما را بشناسند و به آنها اذعان نمایند. انعقاد قراردادهای بازرگانی، این نکته را به ثبوت می‌رساند.

می‌توانیم ببینیم که چرا ما که یکسال و نیم پیش براه به اصطلاح سیاست اقتصادی جدید گام نهاده‌ایم، چرا ما با اشکال غیر قابل تصوری پیش می‌رویم. ما در شرایط کشوری زندگی می‌کنیم که چنان در اثر جنگ ویران گردیده و آنچنان از هر روال و روند عادی خارج شده، و بقدری آسیب دیده و لطمه و خسارت خورده است که حالا ما اجباراً همهٔ حساب‌ها و پیش‌بینی‌ها را از کمترین درصد و پورسانتاژ، از پورسانتاژ دوران قبل از جنگ آغاز می‌کنیم. این معیار را در مورد شرایط زندگی خود بکار می‌بریم و گاهی خیلی ناشکیبا و آتشین و عصبانی بکار می‌بریم و همواره یقین حاصل میکنیم که دشواری‌های بی‌حد و حصری هست. وظیفه‌ای که ما آنجا برای خود معین کرده‌ایم بویژه بیکران بنظر می‌رسد که آنرا با شرایط کشور معمولی بورژوازی مقایسه می‌کنیم. ما این وظیفه را برای خود معین کردیم، چونکه می‌فهمیدیم که از کمک ثروتمندترین دولتها که معمولاً در این شرایط می‌رسد، خبری نیست و ما نباید

انتظار آنرا داشته باشیم.* پس از جنگ داخلی ما را در شرایط تقریباً تحریم قرار دادند یعنی بما گفتند: آن روابط اقتصادی را که ما عادت به آن داریم و در جهان سرمایه‌داری عادی شمرده می‌شود، با شما برقرار نخواهیم کرد.

از آن زمانی که براه سیاست اقتصادی جدید گام نهاده‌ایم، بیش از یکسال و نیم می‌گذرد، و از هنگام انعقاد نخستین قرارداد بین‌المللی توسط ما، مدت خیلی بیشتری گذشته است، ولی با وجود این، تا کنون تأثیر این تحریم درباره ما توسط همهٔ بورژوازی و همه دولتها ادامه دارد. هنگامیکه شرایط جدید اقتصادی را پذیرا شدیم نمی‌توانستیم بچیز دیگر امیدوار باشیم، و با وجود این شکی نداشتیم که ما باید به این راه قدم بگذاریم و باید به تنهایی موفقیت حاصل نمائیم. هرچه پیش می‌رویم این نکته بیشتر روشن می‌شود که هر گونه کمکی که می‌توانست بما برسد، و هر کمکی که از جانب دول سرمایه‌داری بما خواهد شد، نه تنها این اوضاع و شرایط را از بین نمی‌برد، بلکه به احتمال قوی و در اکثریت عظیم موارد این اوضاع و شرایط را باز هم شدیدتر کرده و به آن حدت خواهد داد. ما بخود گفتیم: «به تنهایی». تقریباً یکایک کشورهای سرمایه‌داری که معاملاتی با آنها انجام داده‌ایم و متقابلاً شرایطی را پذیرفته‌ایم و مذاکراتی را آغاز کرده‌ایم، بما می‌گویند: «به تنهایی». و دشواری خاص در همین است. ما باید این دشواری را درک کنیم. ما نظام دولتی خود را طی بیش از سه سال کار که بطور غیرقابل تصور سنگین و سرشار از قهرمانی بود، تنظیم کردیم. در شرایطی که

---

* در متن تندنویسی سپس چنین می‌آید: «حتی اگر ما مثلاً پورسانتاژهای (درصدهای) فوق‌العاده زیاد در نظر بگیریم که در این موارد بدولتی تحمیل می‌شود که معمولاً می‌گویند به آن کمک می‌کنند. این اسم در واقع خیلی اسم بی‌مسماست. صریحا باید گفت وجه تسمیه خیلی کمتر از حدود نزاکت شایسته آنست، ولی حتی این شرایط معمولی هم برای ما سنگین است. (هـ. ت.)

ما تا کنون بودیم، وقت و فرصت رسیدگی به این نکته را نداشتیم که آیا ما زیادتر از حد درهم نمی‌شکنیم، آیا قربانی ما زیاد نخواهد بود چونکه قربانی بقدر کافی زیاد بود و مبارزه‌ای که آن زمان آغاز کردیم (شما بخوبی می‌دانید و حاجت به تشریح آن نیست) مبارزه مرگ و زندگی علیه نظام اجتماعی کهنه بود، علیه آن مبارزه می کردیم تا حق موجودیت خویش و حق رشد و پیشرفت مسالمت‌آمیز خود را احقاق نمائیم. ما این حق را بدست آورده‌ایم. این حرف ما و اظهارات گواهانی نیست که ممکن است بداشتن تعصب بنفع ما متهم شوند. این اظهارات گواهانی از اردوگاه دشمنان ماست که البته تعصب دارند، اما نه بنفع ما بلکه برعکس کاملاً بر علیه ما. این گواهان در اردوگاه دنیکین بودند و در رأس اشغالگران قرار داشتند، و ما می‌دانیم که تعصب آنها برای ما خیلی گران، به بهای ویرانیهای زیاد تمام شده است. ما از دست آنها هر نوع تلفات را تحمل کردیم و هر نوع ارزش و ارزش عمده — زندگی انسانها را در مقیاس بزرگ و غیرقابل تصور، از دست داده‌ایم. و حالا ما باید با تمام دقت وظایف خود را بررسی کرده و به این نکته پی ببریم که حالا وظیفهٔ عمده آن خواهد بود که دستاوردهای سابق را از دست ندهیم. هیچکدام از دستاوردهای سابق را از دست نخواهیم داد. (کفزدنها.) در عین حال وظیفهٔ کاملاً جدیدی در پیش خود داریم؛ گذشته ممکن است به مانع مستقیم مبدل شود. درک این وظیفه مشکلتر است. اما آنرا باید درک کرد تا شیوه کار کردن را یاد گرفت و وقتی لازم است، بقول معروف بتوان غیرممکن را کاملاً ممکن ساخت و کارهای محال را انجام داد. رفقا، تصور می کنم که این حرفها و شعارها مفهوم است، چونکه طی تقریباً یکسالی که من حضور نداشتم، اتفاق افتاده که شما بشیوه‌های مختلف و بصدها بهانه و محمل عملا ضمن در دست گرفتن کارها، درباره این نکته، گفته و فکر کرده‌اید و یقین دارم که تفکر در این باره شما را می‌تواند فقط بیک نتیجه برساند و آن اینکه از ما حالا، انعطاف‌

پذیری بیش از آنکه تا کنون در صحنه جنگ داخلی بکار می‌بردیم، طلب می‌شود.

از دستاورد سابق نباید صرفنظر کنیم. گذشت‌هایی ما را با دول سرمایه‌داری سازش می‌دهد — این سلسله گذشت‌ها کاملاً این امکان را فراهم می‌سازد که دولتها با ما رابطه برقرار سازند و نفع آنها را شاید گاهی هم بیش از آنچه لازم است، تأمین می‌کند. در عین حال ما فقط از بخش کوچکی از وسایل تولید که دولت ما تقریباً همهٔ آنها را در دست خود نگهمیدارد، صرفنظر می‌کنیم. اخیراً مسئله امتیازی که اورکارت انگلیسی (۷۶) پیشنهاد کرده که تا کنون در جنگ داخلی تقریباً همیشه برضد ما بود، در روزنامه‌ها، مورد بررسی بود. او می‌گفت: «ما در جنگ داخلی علیه روسیه، علیه همان روسیه‌ای که جرئت کرده است ما را از فلان و بهمان محروم سازد، بهدفهای خود خواهیم رسید». با وجود همهٔ اینها ما با او روابطی برقرار کردیم. ما از برقراری روابطی امتناع نورزیدیم و آنها را با مسرت بسیار فراوان پذیرا شدیم، ولی گفتیم: «ببخشید، آنچه که ما بدست آورده‌ایم پس نمی‌دهیم. روسیهٔ ما بقدری بزرگ و امکانات اقتصادی ما آنقدر زیاد است که بخود حق می‌دهیم از قبول پیشنهاد محبت‌آمیز شما خودداری نکنیم، ولی ما آنرا با خونسردی، همانند افراد جدی و کاربر، مورد بررسی قرار خواهیم داد». البته نخستین مذاکره ما بجایی نرسید، چونکه نتوانستیم بعلل سیاسی با پیشنهاد وی موافقت نمائیم و ناگزیر پاسخ منفی بوی دادیم. مادامیکه انگلیسها به امکان شرکت ما در مسئله تنگه‌ها، در بارهٔ داردانل (۷۷) اذعان نکرده بودند، ما می‌بایستی پاسخ منفی می‌دادیم، اما بلافاصله پس از این پاسخ منفی، ما میبایست به بررسی کنه مطلب می‌پرداختیم. ما بحث می‌کردیم که این معامله بنفع ماست یا نه، آیا امضای این امتیازنامه بصرفهٔ ماست، اگر بصرفه ماست، در چه شرایطی بنفع ما تمام می‌شود. ما می‌بایستی دربارهٔ بهای آن گفتگو کنیم. و این جریان، رفقا، بروشنی بشما نشان می‌دهد که تا چه حدی حالا ما باید بمسائل نه مثل سابق برخورد کنیم. سابقاً کمونیست

می‌گفت: «من جان خود را فدا می‌کنم» و این امر خیلی ساده بنظرش می‌رسید در صورتیکه همیشه به این سادگی نبود. حالا وظیفهٔ کاملاً دیگری در برابر ما کمونیست‌ها مطرح است. حالا ما باید همه‌چیز را حساب کنیم و هر یک از شماها باید یاد بگیرد که اهل حساب و احتیاط‌کار باشد. ما باید حساب کنیم که در محیط سرمایه‌داری، چگونه موجودیت خود را تأمین نمائیم و چگونه از دشمنان خود که البته چانه خواهند زد و چانه زدن را هرگز فراموش نکرده‌اند و بحساب و بضرر ما چانه خواهند زد، سود ببریم. این نکته را هم فراموش نمی‌کنیم و ابداً این تصور را نداریم که در جایی نمایند-گان دادوستد بره شده و به بره‌ها مبدل گشته باشند و مفت و مسلم ما را از همهٔ نعمات برخوردار سازند. چنین چیزی محال است، و ما امیدی به آن نداریم، بلکه ما که بمقاومت عادت کرده‌ایم، امیدواریم اینجا هم راه چاره پیدا کرده، در بازرگانی و دادوستد هم مقاومت بخرج بدهیم و سود ببریم و از اوضاع دشوار اقتصادی خارج شویم. این وظیفهٔ بسیار دشواری است و ما روی آن کار می‌کنیم. میخواستم که درک کرده و بروشنی بفهمیم که شکاف موجود میان وظایف سابق و جدید چقدر بزرگ است. این شکاف هر قدر هم بزرگ باشد، ما در جنگ یاد گرفته‌ایم مانور کنیم و باید بفهمیم مانوریکه ما حالا در پیش داریم و در شرایط لزوم آن قرار گرفته‌ایم — دشوارترین مانور است، ولی در مقابل، از قرار معلوم، آخرین مانور خواهد بود. ما باید در اینجا نیروی خود را بیازمائیم و ثابت کنیم که نه تنها دانش دیروزی خود را ازبر کرده‌ایم و گذشته‌ها را تکرار می‌کنیم. خواهش می‌کنم ببخشید، ما به آموزش دوباره پرداخته‌ایم و آنچنان به این آموزش خواهیم پرداخت که موفقیت مشخص و بر همه مسلم، بدست بیاوریم. و اینک بخاطر این آموزش دوباره، تصور می‌کنم که حالا ما باید بار دیگر بهمدیگر وعده بدهیم که ما بعنوان سیاست اقتصادی جدید پا واپس گذاشتیم و این عقب‌گرد چنان است که چیز جدیدی از دست ندهیم و در عین‌حال بسرمایه‌داران آنچنان سودی بدهیم که هر دولتی را

هر قدر هم نسبت بما خصوصت داشته باشد وادار سازیم با ما معامله کند و رابطه برقرار نماید. رفیق کراسین که بارها با اورکارت — با این سرکرده و حامی همهٔ مداخلات مسلحانه خارجی گفتگو کرده، می‌گفت اورکارت پس از همهٔ تلاشها در جهت اینکه بهر قیمتی شده در سراسر روسیه نظام کهنه را برما تحمیل کند، با او — با کراسین پشت میز مینشیند و به چانه زدن می‌پردازد و میگوید: «بچه قیمتی؟ و چقدر؟ و برای چند سال؟» (کفزدنها.) از این کار تا آنکه ما سلسله معاملات امتیازی انجام دهیم و بدین نحو عملی کنیم و با این ترتیب مناسبات قراردادی که از دیدگاه جامعهٔ بورژوازی کاملاً دقیق و خلل‌ناپذیر باشد، برقرار سازیم هنوز بقدر کافی دور است، ولی حالا دیگر می‌بینیم که ما بطرف آن داریم می‌رویم، تقریباً نزدیک شده‌ایم اما هنوز نرسیده‌ایم. رفقا، باید به این نکته اذعان نمود و نباید مغرور شد. هنوز آنچه که ما را نیرومند و مستقل و کاملاً مطمئن می‌سازد که از هیچ گونه معاملات سرمایه‌داری نمیترسیم، و کاملاً مطمئن می‌سازد که معامله هر قدر هم دشوار باشد ما آنرا انجام می‌دهیم و با درک عمیق آنرا حل می‌کنیم، هنوز بدست نیامده است. از این رو کار در این ساحه هم سیاسی و هم حزبی که ما آغاز کرده‌ایم باید ادامه یابد، از این رو باید از شیوه‌های سابق بشیوه‌های کاملاً جدید توسل جوئیم.

دستگاه ما همان دستگاه کهنه و سابق است و حالا وظیفهٔ ما آنست که آنرا بروال و اسلوب جدید بکار اندازیم. ما نمی‌توانیم فوراً این کار را انجام دهیم، اما باید کار را طوری ترتیب بدهیم که کمونیست‌هایی که داریم درست جا بگیرند. باید که آنها — این کمونیست‌ها بر دستگاههایی که مأمور اداره آنها شده‌اند مسلط شوند، نه اینکه اغلب اتفاق می‌افتد دستگاه بر آنها مسلط شده است. حاجت بکتمان نیست، باید صریحاً در این باره گفت. پس چنین وظایفی در برابر ما مطرح است و با چه مشکلاتی روبرو هستیم و این درست

هنگامی است که ما براه فعالیت گام نهاده‌ایم، هنگامیکه ما می‌بایستی بسوی سوسیالیسم نه همچون بسوی شمایل مقدسی که با رنگهای پرشکوه کشیده شده است، می‌رفتیم. ما باید سمتگیری درستی بکنیم، لازم است همه‌چیز مورد تحقیق قرار گیرد و همه توده‌ها و همهٔ مردم راه ما را بسنجند و بگویند: «راستی، این بهتر از نظام سابق است». این همان وظیفه‌ای است که ما در برابر خود قرار داده‌ایم. حزب ما که نسبت بهمهٔ جمعیت کشور گروه کوچکی است، به این کار دست زده است. این گروه کوچک خود را موظف کرده است همه چیز را تغییر دهد، و تغییر خواهد داد. و اینکه این اتوپی و تخیل نبوده بلکه ارسانی است که مردمان با آن زندگی می‌کنند، ما ثابت کرده‌ایم. و همه ماها آنرا دیده‌ایم — این کار انجام گرفته است. باید آنچنان تغییر داد که همه اکثریت تودهٔ زحمتکشان، دهقانان و کارگران بگویند: «نه خود شما بلکه ما شما را تحسین می‌کنیم و می‌گوئیم که شما به بهترین نتایج رسیدید که پس از آن هیچ آدم عاقلی هرگز فکر بازگشت سابق را نمی‌کند». هنوز چنین چیزی نیست. از این رو نپ (سیاست اقتصادی جدید — م.) همچنان شعار عمده، نوبتی، شعار هرچه جامع و کامل روز است. هیچ یک از شعارهایی را که دیروز می‌دادیم، فراموش نخواهیم کرد. و این نکته را میتوانیم با کمال آرامش خاطر، بدون کوچکترین سایهٔ شک و تردید بهر کسی بگوئیم و هر اقدام ما مؤید این نکته است. ولی ما باید هنوز خود را با سیاست اقتصادی جدید سازگار سازیم. از همهٔ جوانب منفی آن که نام بردن از آنها لزومی ندارد شما بخوبی اطلاع دارید باید بلد بود اجتناب ورزید و بلد بود آنها را بحد اقل معین رسانید حساب همهٔ کارها را کرد. سیستم قانونگذاری ما اینکار را کاملاً ممکن می‌سازد. آیا می‌توانیم کار را روبراه سازیم؟ این مشکل هنوز حل نشده است و ما مشغول بررسی آن هستیم. هر شماره روزنامهٔ حزبی ما ده‌ها مقاله از مدنظر شما می‌گذراند که حاکی است: در فلان کارخانه، فلان صاحب کارخانه چنین شرایط اجاره برقرار کرده‌است،

در جائی که رئیس — رفیق کمونیست ماست شرایط چنین و چنان است. آیا سودآور است یا نه، بجا و بحق است یا نه؟ ما بکانون مسائل روزمره رسیده‌ایم، و این موفقیت عظیمی است. حالا دیگر سوسیالیسم مسئلهٔ آیندهٔ دور و یا فلان تابلوی تجریدی و ابستراکت و یا بهمان شمایل مقدس نیست. دربارهٔ شمایل مقدس بهمان نظر سابق بسیار بد باقی هستیم. ما سوسیالیسم را بزندگی روزمره کشانده‌ایم و اینجا باید به کنه مطلب پی ببریم. و این وظیفهٔ روز است و وظیفهٔ عصر ماست. اجازه بدهید سخنان خود را با ابراز اطمینان پایان دهم که این وظیفه هر قدر هم دشوار بوده و هر قدر هم نسبت به وظایف سابق ما تازگی داشته باشد، و هر قدر دشواری‌های زیادی برای ما ایجاد کند، — همه با هم، نه فردا، بلکه در عرض چندین سال، همهٔ ماها با هم این وظیفه را بهر قیمتی شده انجام خواهیم داد و از روسیهٔ دوران نپ (دوران سیاست اقتصادی جدید — م.) روسیه سوسیالیستی ایجاد خواهد شد. (کفزدنهای ممتد و پرشور.)

روزنامهٔ «پراودا»،
شمارهٔ ۲۶۳، ۲۱
نوامبر سال ۱۹۲۲

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین، چاپ ۵،
جلد ۴۵، ص ۳۰۰ — ۳۰۹
ترجمه و چاپ شده است

آخرین نامه‌ها و مقالات

و. ای. لنین

۱

۲۳ دسامبر سال ۱۹۲۲ — ۲ مارس سال ۱۹۲۳

نامه به کنگره (۷۸)

من میخواهم جداً توصیه کنم که در این کنگره اقدام شود تا در نظام سیاسی ما یکسلسله اصلاحات بعمل آید.

میخواهم نظریاتی را که بیش از همه مهم میدانم با شما در میان بگذارم.

نکته‌ای را که در درجه اول قرار میدهم عبارت است از افزایش تعداد اعضاء کمیتهٔ مرکزی و رساندن آن به چندین ده نفر و حتی به صد نفر. بعقیدهٔ من اگر ما چنین عملی را انجام ندهیم، آنگاه چنانچه جریان حوادث کاملاً بر وفق مراد ما نباشد (و این چیزیست ما نمیتوانیم روی آن حساب کنیم) کمیتهٔ مرکزی ما با مخاطرات بزرگی روبرو خواهد شد.

سپس میخواهم به کنگره پیشنهاد کنم که به تصمیمات سازمان برنامهٔ دولتی تحت شرایط معینی جنبه قانون بدهد و در این مورد تا حدود معین و با شرایط معینی با نظر رفیق تروتسکی موافقت کند.

و اما در مورد نکته اول، یعنی افزایش تعداد اعضاء کمیتهٔ مرکزی، بنظر من این کار هم برای بالا بردن شأن و اعتبار کمیتهٔ مرکزی لازمست و هم برای انجام یک کار جدی در جهت بهبود دستگاه ما و هم برای جلوگیری از تأثیر فزون از حد اختلافات معدودی از اعضاء کمیتهٔ مرکزی در سرنوشت کلی حزب.

بعقیدهٔ من حزب ما حق آنرا دارد که از طبقهٔ کارگر، بدون آنکه به قوای وی فشار زیاده از حدی وارد آورد، ۵۰ — ۱۰۰ عضو برای کمیتهٔ مرکزی خود طلب کند و میتواند این تعداد را دریافت نماید.

چنین اصلاحی دوام و ثبات حزب ما را بسی افزایش خواهد داد و مبارزه‌ای را که حزب در شرایط احاطهٔ دول خصم انجام میدهد، و بعقیدهٔ من ممکن است و باید در ظرف چند سال آینده حدت فوق‌العاده‌ای یابد، آسان مینماید. بنظر من با انجام چنین اقدامی استواری حزب ما هزار بار بیشتر خواهد شد.

لنین

۲۳ دسامبر سال ۱۹۲۲

متصدی تندنویسی م. و.

۲

دنبالهٔ یادداشت‌ها.

۲٤ دسامبر سال ۱۹۲۲.

منظور من از استواری کمیتهٔ مرکزی که در بالا از آن سخن راندم، اقداماتیست برای جلوگیری از انشعاب در صورتیکه چنین اقداماتی اصولاً میسر باشد. زیرا آن طرفدار گارد سفید که در مجلهٔ «روسکایا میسل» (۷۹) کار میکرد (بنظرم این شخص س. س. اولدنبورگ بود) مسلماً حق داشت وقتی اولاً در تحریکات افراد گارد سفید علیه روسیهٔ شوروی بنای حساب را روی امکان انشعاب در حزب ما میگذاشت و ثانیاً برای عملی شدن این انشعاب وجود اختلافات بسیار جدی در حزب ما را مبنای حساب قرار میداد.

حزب ما به دو طبقه متکی است و بدینجهت نااستواری آن امریست محتمل و سقوط آن در صورتی که حصول موافقت بین این دو طبقه میسر نگردد، ناگزیر می‌شود. در چنین صورتی اتخاذ هر گونه

تدبیری و اصولاً صحبت دربارهٔ استواری کمیتهٔ مرکزی ما کاریست عبث. در این صورت بکمک هیچ اقدامی نمیتوان از انشعاب جلوگیری کرد. ولی من امیدوارم که این یک آیندهٔ بسیار دور و حادثهٔ بسیار غیرمحتملی باشد که جای صحبت در میان داشته باشد.

منظور من از استواری، تضمین در مقابل انشعاب در آیندهٔ نزدیک است و قصد دارم در اینجا یکسلسله ملاحظاتی را که صرفاً جنبهٔ خصوصی دارد مورد بررسی قرار دهم.

بعقیدهٔ من عامل اصلی در مسئله استواری از این نقطهٔ نظر اعضایی از کمیتهٔ مرکزی نظیر استالین و تروتسکی هستند. مناسبات بین آنها بنظر من قسمت اعظم خطر انشعابی را تشکیل میدهد که میتوان از آن اجتناب کرد و راه اجتناب از آنهم بعقیدهٔ من افزایش تعداد اعضاء کمیتهٔ مرکزی و رساندن آن به ۵۰ تا ۱۰۰ نفر است.

رفیق استالین پس از تصدی مقام دبیر کل قدرت نامحدودی را در دست خود متمرکز کرده است و من مطمئن نیستم آیا او خواهد توانست همیشه با حزم و احتیاط کافی از این قدرت استفاده کند یا نه. از طرف دیگر رفیق تروتسکی، همانطور که چگونگی مبارزه او علیه کمیتهٔ مرکزی در مورد مسئله کمیساریای ملی راه نشان داد خصوصیتش تنها استعدادهای برجسته‌اش نیست. او شخصاً شاید بااستعدادترین فرد کمیتهٔ مرکزی فعلی باشد، ولی در عین حال خودپسندی او نیز از حد و اندازه فزون است و به جنبهٔ صرفاً اداری کارها شیفتگی فوق‌العاده‌ای دارد.

این دو صفت دو رهبر مبرز کمیتهٔ مرکزی کنونی ممکنست بدون آنکه تعمدی در کار باشد موجب بروز انشعاب گردد و اگر حزب ما برای جلوگیری از آن اقدامات لازم بعمل نیاورد، ممکن است وقوع انشعاب جنبهٔ ناگهانی بخود بگیرد.

من از تشریح صفات شخصی اعضاء دیگر کمیتهٔ مرکزی خودداری میکنم. فقط یادآور میشوم که حادثهٔ زینویف و کامنف در ماه اکتبر (۸۰) بدون تردید تصادفی نبود، ولی گناه این حادثه را همانقدر

کم میتوان بگردن شخص وی* گذاشت که گناه بلشویک نبودن را به گردن تروتسکی.

در بین اعضاء جوان کمیتهٔ مرکزی میخواهم چند کلمه‌ای دربارهٔ بوخارین و پیاتاکوف بگویم. این دو نفر بنظر من برجسته‌ترین نیروها هستند (در بین جوانترین نیروها) و در مورد آنها میبایستی نکات زیر را در نظر داشت: بوخارین نه تنها تئوریسین پرارج و برجسته حزب است، بلکه بحق محبوب همهٔ حزب بشمار میرود. ولی نظریات تئوریک او را با تردید بسیار زیادی میتوان نظریات کاملاً مارکسیستی نامید، زیرا او دارای خاصیتی شبیه به اسکولاستیک است (او هرگز دیالکتیک نیاموخته و خیال میکنم هیچوقت آنرا عمیقاً درک نکرده است).

۲۵ دسامبر. سپس در مورد پیاتاکوف — او شخصی است بدون شک دارای نیروی ارادهٔ برجسته و واجد استعدادهای برجسته، ولی به شیوه ریاست‌مآبی و جنبهٔ اداری مسائل بحدی شیفتگی دارد که در یک مسئله جدی سیاسی نمیتوان بوی متکی بود.

البته هر دو تذکر من فقط مربوط به حال حاضر و براساس این فرض است که این دو کادر برجسته و صدیق امکان نیابند معلومات خود را تکمیل کنند و جنبه‌های محدود خود را تغییر دهند.

لنین

۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۲.
متصدی تندنویسی م. و.

---

* ظاهراً در اینجا هنگام تندنویسی اشتباهی رخ داده و با در نظر گرفتن مفهوم عبارت بجای «وی» می‌بایست نوشته شود «آنها». تبصرهٔ انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم وابسته به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.

ضمیمهٔ نامهٔ مورخه ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲

استالین شخصی است بسیار خشن و این نقص که در محیط ما کمونیستها و در روابط بین ما کاملاً قابل تحمل است در مورد دبیر کلی تحمل‌ناپذیر میشود. بدین جهت من برفقا پیشنهاد میکنم برای تغییر مقام استالین و تعیین شخص دیگری برای این مقام که از کلیهٔ جهات دیگر فقط یک رجحان بر رفیق استالین داشته باشد یعنی نسبت برفقا شکیباتر، منصف‌تر، مؤدبتر و باتوجه‌تر و دارای بهانه‌گیری کمتر و غیره باشد راهی بیاندیشند. شاید این نکات خیلی ناچیز بنظر رسد. ولی بعقیدهٔ من از نقطهٔ نظر پیشگیری انشعاب و از نقطهٔ نظر مناسبات بین استالین و تروتسکی که در بالا نگاشتم — این‌ها نکات ناچیز نیست ویا از آن نکات ناچیزیست که ممکن است اهمیت قاطع کسب نماید.

لنین

متصدی تندنویسی ل. ف.
۴ ژانویه سال ۱۹۲۳.

۳

دنباله یادداشت‌ها.
۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲.

افزایش تعداد اعضای کمیتهٔ مرکزی و رساندن آن به ۵۰ یا حتی ۱۰۰ نفر بعقیدهٔ من باید برای دو و یا حتی سه منظور انجام گیرد: هرچه تعداد اعضاء کمیته مرکزی بیشتر باشد تعداد کسانیکه طرز کار را در کمیتهٔ مرکزی بیاموزند بیشتر خواهد بود و خطر انشعاب ناشی از بی‌احتیاطی احتمالی کمتر میشود. شرکت دادن

عدهٔ زیادی از کارگران در کمیتهٔ مرکزی به کارگران کمک میکند دستگاه ما را که وضع بی‌اندازه خرابی دارد بهبود بخشند. دستگاه دولتی ما در ماهیت امر از رژیم سابق برای ما به ارث رسیده است، زیرا تجدید بنای آن طی این مدت کوتاه و بویژه در شرایط جنگ و قحطی و غیره بکلی محال بود. بدینجهت به آن «سنقدینی» که بر سبیل استهزا و یا از روی کینه‌توزی معایب دستگاه ما را براخ ما میکشند با کمال آرامش خاطر میتوان گفت که شما شرایط انقلاب کنونی را ابدا درک نمیکنید. اصولاً طی! مدت پنجسال نمیتوان تجدید بنای دستگاه را بحد کافی عملی نمود، بخصوص در شرایطی که انقلاب ما انجام گرفت. کافیست که ما طی پنجسال دولت طراز نوینی بوجود آوردیم که در آن کارگران علیه بورژوازی در رأس دهقانان قرار دارند و این در شرایطی که محیط بین‌المللی با ما خصومت میورزد کاریست بس عظیم. ولی وقوف بر این امر بهیچوجه نباید مانع درک این نکته شود که ما در ماهیت امر دستگاه کهنه‌ای را از تزار و بورژوازی بارث برده‌ایم و اکنون که دوران صلح فرا رسیده و ما در مقابل قحطی حداقل تأمین را داریم تمام مساعی ما باید مصروف بهبود کار دستگاه باشد.

من تصور میکنم که وقتی چندین ده نفر کارگر عضو کمیتهٔ مرکزی شوند میتوانند بهتر از هر کس دیگر مشغول به وارسی کار و بهبود و تجدید بنای دستگاه ما شوند. کمیساریای بازرسی کارگری و دهقانی که در بدو امر این وظیفه را بعهده داشت از عهده انجام آن برنیامد و میتواند فقط بعنوان «ضمیمه» یا دستیار این اعضاء کمیتهٔ مرکزی با شرایط معینی مورد استفاده قرار گیرد. کارگرانی که عضو کمیتهٔ مرکزی میشوند بعقیدهٔ من باید اکثر از کارگرانی نباشند که طی مدت طولانی در ادارات شوروی کار کرده‌اند (من در این قسمت نامهٔ خود همه‌جا دهقانان را نیز جزو کارگران میشمرم)، زیرا در این کارگران عادات و معتقدات نادرستی پدید آمده که مطلوب است همانا با آن مبارزه شود.

کارگران عضو کمیتهٔ مرکزی باید بیشتر از قشری پائین‌تر

از آن کارگرانی باشند که طی این پنجسال به مقام کارمندان شوروی ارتقاء یافته‌اند و باید نزدیک به قشر کارگران عادی و دهقانان ولی دهقانانی باشند که بطور مستقیم یا غیرمستقیم از زمرهٔ استثمارگران نیستند. من تصور میکنم که این کارگران با حضور خود در کلیه جلسات کمیتهٔ مرکزی و پولیت‌بورو و با دسترسی به کلیه اسناد کمیتهٔ مرکزی میتوانند کادری از هواداران صدیق نظام شوروی تشکیل دهند که قادر باشد اولاً خود کمیتهٔ مرکزی را پایدار و استوار سازد و ثانیاً برای تجدید بنا و بهبود دستگاه، کار مؤثر انجام دهد.

لنین

متصدی تندنویسی ل. ف.
۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲
نخستین بار در سال ۱۹۵۶
در مجلهٔ «کمونیست»
شمارهٔ ۹ چاپ شده
است

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ۴۵،
ص ۳۴۳ — ۳۴۸ ترجمه
و چاپ میشود

دربارهٔ تفویض حق قانونگذاری به سازمان دولتی برنامه (۸۱)

این فکر را رفیق تروتسکی بنظرم مدتها پیش بمیان کشیده است. من با این فکر مخالفت کردم چونکه بر آن بودم که در چنین صورتی در سیستم مؤسسات قانونگذاری ما ناهماهنگی جدی بوجود خواهد آمد. ولی با بررسی دقیق این مسئله می‌بینم که واقعاً در اینجا فکر معقولی هست و آن اینکه سازمان برنامهٔ دولتی اکنون تا حدودی از مؤسسات قانونگذاری ما بر کنار است، در صورتیکه این سازمان با مجموع افراد مطلع و کارشناسان و کارمندان علمی و فنی خود در واقع حداکثر امکان را برای قضاوت درست در امور داراست.

اما تا کنون ما بر این عقیده بودیم که سازمان دولتی برنامه باید مدارکی برای دولت تهیه کند که نقادانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته باشد و بر آن بودیم که امور دولتی را باید مؤسسات دولتی حل و فصل نمایند. تصور می‌کنم در شرایط کنونی که امور دولتی فوق‌العاده پیچیده و بغرنج شده و ما مسائلی را که اغلب مستلزم بررسی و تحقیق اعضای سازمان دولتی برنامه است توأم با مسائلی حل و فصل می‌کنیم که نیازی به این بررسی ندارند و حتی علاوه بر این مسائلی را که برخی از مواد آنها مستلزم بررسی و تحقیق توسط اعضای سازمان دولتی برنامه است توأم با موادی که احتیاجی به این بررسی ندارند، حل می‌کنیم. فکر می‌کنم که در حال حاضر باید، برای افزایش اختیارات سازمان برنامه اقدام شود.

فکر می‌کنم که این اقدام باید در این جهت باشد که تصمیمات سازمان برنامه را نتوان طبق مقررات معمولی شوروی لغو نمود و

برای تجدید نظر در آنها مقررات خاصی لازم باشد، مثلاً طرح مسئله در دورهٔ اجلاسیه کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه، تهیه طرح مسئله مربوط به تجدید نظر طبق دستور ویژه با تهیه گزارشی طبق مقررات خاصی برای قضاوت و اظهار نظر در این باره که آیا تصمیم مورد نظر لغو می‌شود یا نه، و سرانجام تعیین مدت خاصی برای تجدید نظر در تصمیم سازمان برنامه و غیره.

در این مورد بنظرم می‌توان و باید با رفیق تروتسکی موافقت کرد، ولی نه در مورد مسئله ریاست در سازمان دولتی برنامه یا شخص معین از رهبران سیاسی ما و یا رئیس شورایعالی اقتصاد ملی و غیره. تصور می کنم که از این لحاظ مسئله اصولی در حال حاضر با مسئله شخصی آمیختگی بسیار زیادی داشته باشد. بنظر من حملاتی که اکنون برفیق کرژیژانفسکی — رئیس سازمان دولتی برنامه و برفیق پیاتاکف معاون او می‌شود و در مجموع طوری است که ما از یکطرف اتهاماتی نظیر نرمش بیش از حد، فقدان استقلال رأی و ضعف نفس می‌شنویم و از طرف دیگر نسبت‌هایی نظیر خشونت و قزاق‌منشی و فقدان معلومات علمی کافی و غیره به آنها داده می‌شود، حملاتی هستند مربوط به دو جانب مسئله که بی‌نهایت در آنها مبالغه شده است و ما واقعاً هم باید بتوانیم در سازمان دولتی برنامه دو صفت و خصلت را با هم درآمیزیم که مظهر یکی از آنها پیاتاکف و مظهر دیگری کرژیژانفسکی است.

فکر می کنم که در رأس سازمان دولتی برنامه باید شخصی قرار گیرد که از یکطرف دارای معلومات علمی در رشتهٔ فنی یا کشاورزی باشد و از طرف دیگر دهها سال تجربه کار عملی در رشتهٔ فنی یا کشاورزی داشته باشد. بنظر من چنین شخصی باید بیشتر از تجربهٔ کافی و از توانایی جلب افراد بخود برخوردار باشد تا از استعداد مدیریت.

لنین

۲۷ دسامبر سال ۱۹۲۲
تندنویس م. و.

۵

دنبالهٔ نامهٔ مربوط به جنبهٔ
قانونی تصمیمات سازمان دولتی برنامه
۲۸ دسامبر سال ۱۹۲۲

در برخی از رفقای ما که قادرند در جریان امور دولتی تأثیر قاطع داشته باشند زیاده‌روی خاصی در جنبهٔ اداری مشاهده کرده‌ام که البته در جای خود و در وقت خود لازم است ولی آنرا نباید با جنبهٔ علمی و در فراگیری واقعیت بمقیاس وسیع و توانایی جلب افراد و غیره مخلوط نمود.

در هر مؤسسهٔ دولتی بویژه در سازمان دولتی برنامه در آمیختن این دو کیفیت ضرورت دارد، وقتی رفیق کرژیژانفسکی بمن گفت پیاتاکف را بسازمان برنامه جلب کرده و در بارهٔ کار با وی قرار گذاشته است، من ضمن اظهار موافقت با این موضوع از یکطرف تا حدود معینی در تردید بودم و از طرف دیگر گاهی امید داشتم که ما در اینجا دو کاتگوری شخصیت دولتی را با هم جمع می‌کنیم. آیا این امید برآورده شده یا نه، حالا باید منتظر شد و مدت بیشتری این تجربه را مورد دقت قرار داد، ولی بعقیدهٔ من از لحاظ اصولی نباید تردید داشت که این درآمیختن کیفیت‌ها و کاتگوری‌ها (در مورد افراد و خصایل آنها) برای اداره صحیح امور مؤسسات دولتی ضرورت قطعی دارد. بنظر من در این مورد زیاده‌روی در «شیوهٔ اداری» مانند هر گونه زیاده‌روی زیانبخش است. رهبر مؤسسهٔ دولتی باید بحد اکثر توانایی جلب افراد را داشته و از معلومات علمی و فنی کافی برای وارسی کار آنها، برخوردار باشد. این شرط اساسی کار است و بدون آن نمی‌توان کار را بدرستی انجام داد. از طرف دیگر بسیار اهمیت دارد که این رهبر توانائی مدیریت داشته و دارای یک یا چند دستیار در این رشته باشد. این دو صفت مشکل می‌تواند در یک شخص جمع باشد و تصور نمی‌رود که لزومی هم داشته باشد.

لنین

تندنویس ل. ف.
۲۸ دسامبر سال ۱۹۲۲

۶

دنبالهٔ یادداشت دربارهٔ سازمان دولتی برنامه
۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲

سازمان برنامه از قرار معلوم در کشور ما از هر جهت به کمیسیونی از کارشناسان مبدل می‌شود. در رأس چنین مؤسسه‌ای باید حتماً شخصی باشد که دارای تجربهٔ زیاد و معلومات علمی جامع در رشتهٔ فنی باشد. توانایی مدیریت در ماهیت امر باید در اینجا جنبهٔ فرعی داشته باشد. سازمان دولتی برنامه حتماً باید از استقلال معینی برخوردار باشد تا وجهه و اعتبارش بعنوان یک مؤسسهٔ علمی تأمین گردد و شرط این کار آنست که کارکنان آن درستکار و باوجدان باشند و صادقانه بکوشند که برنامهٔ ساختمان اقتصادی و اجتماعی ما جامهٔ عمل بخود بپوشد.

این صفت اخیر در حال حاضر ممکن است بندرت دیده شود. زیرا اکثریت قریب به اتفاق دانشمندانی که سازمان دولتی برنامه طبعاً از آنها تشکیل می‌شود ناگزیر گرفتار نظریات بورژوایی و معتقدات خرافی بورژوایی هستند. آزمایش آنها از این لحاظ باید وظیفهٔ چندنفری باشد که ممکن است هیئت رئیسهٔ سازمان برنامه را تشکیل دهند و باید از کمونیستها باشند و بطور روزمره مراقب تمام جریان کار و مراقب درجه وفاداری دانشمندان بورژوازی و عدول آنان از معتقدات خرافی بورژوایی و نیز مراقب پیوستن تدریجی آنان به نظرگاه سوسیالیسم باشند. این کار دوگانه وارسی علمی توأم با کار صرفاً اداری باید کمال مطلوب رهبران سازمان برنامه جمهوری ما را تشکیل دهد.

لنین

تندنویس م. و.
۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲.

آیا درست و عاقلانه است کاری که سازمان دولتی برنامه انجام می‌دهد بشکل مأموریت‌های جداگانه میان اشخاص تقسیم شود و بر عکس

آیا مقتضی نیست که سعی شود جمعی از کارشناسان دائمی تعیین شوند و تحت نظر دائمی هیئت رئیسهٔ سازمان دولتی برنامه مجموعه مسائلی را که در صلاحیت آنست حل و فصل نمایند؟ بنظر من شق دوم عقلانه‌تر است و صلاح کار در این است که کوشش شود تعداد تکالیف موقتی و فوری که انجام می گیرد، کاهش یابد.

لنین

۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲
تندنویس م. و.

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۶ درمجله «کمونیست» شمارهٔ ۹ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۵، ص ۳۴۹—۳۵۳ ترجمه و چاپ شده است

۷

دنبالهٔ یادداشت
۲۹ دسامبر ۱۹۲۲

(راجع به افزایش عدهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی)

ضمن افزایش عدهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی بنظر من باید در عین حال و شاید بطور عمده بوارسی و بهبود دستگاه ما پرداخت که وضعش خیلی خراب است. برای این منظور ما باید از خدمات کارشناسان

بسیار کاردان استفاده کنیم و تهیهٔ این کارشناسان باید وظیفهٔ سازمان بازرسی کارگری و دهقانی باشد.

باید در جریان عمل روشن ساخت که چگونه می‌توان کار این کارشناسان مأمور رسیدگی و بازرسی را که دارای معلومات کافی هستند با کار اعضای جدید کمیتهٔ مرکزی هماهنگ ساخت.

بنظر من سازمان بازرسی کارگری و دهقانی (در نتیجهٔ رشد و تکامل خود و در نتیجه تردید و ابهامی که در مورد تکامل آن برای ما پیش آمده بود) حاصل کارش آن چیزی است که اینک مشاهده می‌کنیم، یعنی از حالت یک کمیساریای ملی خاص به حالتی در می‌آید که نوع خاصی از وظایف اعضای کمیتهٔ مرکزی را انجام می‌دهد، به عبارت دیگر از سازمانی که همه چیز را بازرسی می‌کرد به مجموعه‌ای از بازرسان کم‌عده ولی درجه اول بدل می‌شود که باید حقوق خوبی به آنها داده شود (این کار در دوران حاضر که در ازاء هر کاری اجرت می‌دهند و بازرسان مستقیماً در مؤسساتی خدمت می‌کنند که حقوق بیشتری به آنها می‌دهند ضرورت خاصی دارد).

اگر عدهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی چنانکه باید و شاید افزایش یابد و این اعضاء سال بسال بکمک یک چنین کارشناسان کاردان و اعضای سازمان بازرسی کارگری و دهقانی که در کلیه رشته‌ها اعتبار فوق‌العاده داشته باشند، معلومات خود را در ساحه اداره امور دولتی تکمیل نمایند، آنوقت بنظر من می‌توانیم این وظیفه را که آنهمه وقت انجام آن برای ما میسر نشده است، با احراز موفقیت انجام دهیم.

نتیجه آنکه باید عدهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی را به صد رساند و عدهٔ معاونان آنها یعنی اعضای سازمان بازرسی کارگری و دهقانی را که طبق دستور آنها کار بازرسی را انجام می‌دهند حداکثر به ۴۰۰ — ۵۰۰ نفر رساند.

لنین

۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲

تندنویس م. و.

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۶ در مجله «کمونیست» شماره ۹ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۵، ص ۳۵۴ — ۳۵۵ ترجمه و چاپ شده است

دنبالهٔ یادداشت ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۲

دربارهٔ مسئلهٔ ملیتها یا «سیستم خودمختاری» (۸۲)

از قرار معلوم در برابر کارگران روسیه تقصیر بزرگی دارم که در مسئلهٔ کذائی سیستم خودمختاری که عنوان رسمی آن از قرار معلوم مسئلهٔ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است، با جدیت و قطعیت کافی دخالت نکردهام.

در تابستان که این مسئله مطرح شد بیمار بودم، و سپس در پائیز امید زیاد بشفای خود داشتم و تصور می‌کردم پلنومهای اکتبر و دسامبر بمن امکان خواهند داد در این مسئله مداخله کنم (۸۳). ولی ناگفته نماید که نه در پلنوم اکتبر (مربوط به این مسئله) توانستم شرکت کنم و نه در پلنوم دسامبر، و با این ترتیب این مسئله تقریباً بکلی بدون شرکت من گذشت.

فقط فرصت کردم با رفیق دزرژینسکی صحبت کنم که از قفقاز آمده بود و چگونگی طرح این مسئله را در گرجستان برایم تعریف

کرد. همچنین توانستم چند کلمه‌ای با رفیق زینویف صحبت کنم و نگرانی خود را دربارهٔ این مسئله بیان دارم. آنچه رفیق دزرژینسکی که ریاست کمیسیون اعزامی کمیتهٔ مرکزی مأمور «تحقیق» پیرامون واقعهٔ گرجستان را بعهده داشت بمن اطلاع داد، فقط نگرانی بسیار زیاد در من ایجاد کرد. وقتی کار به اینجا بکشد که ارجونیکیدزه طبق اطلاعی که رفیق دزرژینسکی بمن داد چنان از حد خود تجاوز کند که به کتک‌کاری دست بزند، بدیهی است که ما به چه باطلاقی غلطیده‌ایم. معلوم می‌شود که تمام تلاشهای مربوط به «خودمختاری» بکلی نادرست و نا بهنگام بود.

می‌گویند وحدت دستگاه لازم بود. این حرف از کجا سرچشمه می‌گیرد. آیا از همان دستگاه روسیه سرچشمه نمی‌گیرد بطوریکه در یکی از یادداشتهای قبلی روزانه خود نوشتم از تزاریسم بعاریت گرفته شده و فقط کمی رنگ و جلای شوروی به آن خورده است.*

تردیدی نیست که می‌بایست در این اقدام درنگ می‌شد تا می‌توانستیم بگوئیم که ضمانت این دستگاه را بعنوان دستگاه خود بگردن می‌گیریم. اما حالا وجداناً باید عکس آنرا بگوییم و اعلام داریم که ما دستگاهی را از آن خود می‌شماریم که در واقع سراپای آن بیگانه است و آش شله قلمکار بورژوایی و تزاری است که بر انداختن آن بعلت نرسیدن کمک از طرف کشورهای دیگر و کثرت «مشغله» نظامی و مبارزه با قحطی بهیچوجه طی مدت پنجسال امکان‌پذیر نبود.

در چنین اوضاع و احوالی بسیار طبیعی است که «آزادی خروج از اتحاد» که ما با استناد به آن خود را تبرئه می‌کنیم به حرف توخالی تبدیل می‌شود که قادر نیست از افراد ملیتهای غیر روس ساکن روسیه در برابر حمله روس حقیقی یعنی ولیکاروس شوینیست و در ماهیت امر رذل و زورگو که بوروکراتهای روس صرفاً نمونهٔ آن هستند، دفاع نماید. شک نیست که کارگران شوروی و شوروی شده که فقط چند درصد ناچیزی را تشکیل می‌دهند در میان این اراذل

* رجوع شود به همین جلد، ص ۱۸٤ — ۱۸۸

شوینیست ولیکاروس همانند مگسی در ظرف شیر غرق خواهند شد.
در دفاع و توجیه این اقدام می‌گویند کمیساریاهای ملی ویژه‌ای برای این کار تشکیل داده‌ایم که مستقیماً در رشته روانشناسی ملی و تنویر ملی فعالیت کنند. ولی در اینجا این سئوال پیش می‌آید که آیا می‌توان این کمیساریاهای ملی را تماماً به این کار گماشت. و مسئلهٔ دوم اینکه آیا با دقت و توجه کافی تدابیری اندیشیده‌ایم که از افراد ملیت‌های غیرروس در برابر قلدران واقعی روس دفاع شود (۸٤). فکر می‌کنم که چنین تدابیری اتخاذ نکرده‌ایم در صورتیکه می‌توانستیم و موظف بودیم اتخاذ کنیم.

تصور می‌کنم که در اینجا شتابزدگی و شیفتگی استالین به شیوهٔ اداری و نیز کین‌توزی وی نسبت به «سوسیال ناسیونالیسم» کذایی نقش شوم خود را بازی کرده است. کین‌توزی اصولاً در سیاست بدترین نقش را بازی می‌کند.

همچنین می‌ترسم رفیق دزرژینسکی که برای تحقیق دربارهٔ «تبهکاریهای» این «سوسیال ناسیونالیستها» به قفقاز رفته بود، همچنین در اینجا فقط روحیه حقیقتاً روسی‌منشانه از خود نشان داده باشد (میدانیم افرادی از ملیت‌های غیرروس که روسی‌منش شده‌اند همواره در ابراز روحیات واقعاً روسی شورش در می‌آورند) و ضمناً بی‌غرضی تمام کمیسیون تحت سرپرستی او را «ضرب شست» ارجونیکیدزه بحدکافی نشان می‌دهد. تصور می‌کنم با استناد بهر مفسده‌جویی و حتی بهر توهینی نتوان این ضرب شست روسی‌منشانه را توجیه نمود و رفیق دزرژینسکی خطای جبران‌ناپذیری کرده که این عمل را سرسری گرفته است.

ارجونیکیدزه برای همه شهروندان ساکن قفقاز نماینده حکومت بود و حق نداشت عصبانیتی که او و دزرژینسکی به آن استناد می‌کنند از خود نشان دهد، بلکه بر عکس موظف بود چنان متانتی از خود نشان دهد که هیچکدام از افراد معمولی، بویژه شخص متهم به تبهکاری «سیاسی» موظف برعایت آن نیستند. در ماهیت امر سوسیال‌ناسیونالیستها شهروندانی متهم به تبهکاری سیاسی بودند و تمام اوضاع و احوالی هم که این اتهام در آن وارد شده فقط همینطور می‌توانست آنرا مطرح نماید.

در اینجا سئوال اصولی مهمی مطرح می‌شود و آن اینکه مفهوم انترناسیونالیسم چیست؟*

لنین

۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۲
تندنویس م. و.
دنبالهٔ یادداشت
۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲

دربارهٔ مسئلهٔ ملیتها یا «سیستم خودمختاری»

(دنبالهٔ مطلب)

من در تالیفات خود پیرامون مسئله ملی نوشته‌ام که طرح انتزاعی مسئله ناسیونالیسم بطور کلی بهیچ دردی نمی‌خورد و باید میان ناسیونالیسم ملت ستمگر و ناسیونالیسم ملت ستمدیده، بین ناسیونالیسم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک فرق گذاشت.

ما ناسیونالهای ملت بزرگ در برابر ناسیونالیسم دوم طی روند تاریخ تقریباً همیشه مقصر بوده‌ایم، زیرا مرتکب اجحافات بی‌حد و حصر شده و حتی ضمناً بدون آنکه خود متوجه باشیم اجحاف و توهین بی‌حد و حصری روا می‌داریم، — کافی است خاطرات ولگای مرا بیاد بیاوریم که در آن گفته‌ام چگونه افراد ملیتهای غیرروس را تحقیر می‌کنند، لهستانی را «بدلهستانی» می‌نامند، به تاتار بعنوان تمسخر

* سپس در تندنویسی یادداشت این جلمه خط خورده است: «تصور می‌کنم که رفقای ما بقدر کافی این مسئله مهم اصولی را نفهمیده‌اند.
ه. ت.

می‌گویند «شازده»، به اوکرائینی — «ببو» و به گرجی‌ها و سایر قفقازیها می‌گویند «قاپبازی».

از این رو انترناسیونالیسم از جانب ملت ستمگر یا به اصطلاح «بزرگ» (حتی اگر این بزرگی فقط بسبب زورگوئیهای آن بوده نظیر بزرگی قلدرهاست) باید علاوه بر رعایت برابری ظاهری ملل شامل آنچنان نابرابری هم باشد که بر اثر آن ملت ستمگر یعنی ملت بزرگ بتواند آن نابرابری را که عملاً در زندگی مشاهده می‌شود جبران نماید. کسی که این نکته را نفهمیده باشد روش واقعاً پرولتری را نسبت به مسئلهٔ ملی درک نکرده و در واقع روی نظریهٔ خرده‌بورژوایی باقی مانده است و لذا نمی‌تواند در هر لحظه بسراشیب نظرگاه بورژوایی نغلطد.

چه نکته‌ای برای پرولتر مهم است؟ برای پرولتر نه تنها مهم بلکه بسیار لازم است که در مبارزهٔ طبقاتی پرولتری حداکثر اعتماد افراد ملیتهای دیگر ساکن کشور را بسوی خود جلب نماید. برای اینکار چه لازم است؟ برای اینکار تنها برابری ظاهری کافی نیست بلکه باید با رفتار خود و یا با گذشت‌های خود نسبت به افراد ملیت دیگر آن عدم‌اعتماد و آن بد گمانی و آزردگی را که در روند گذشته تاریخ بر اثر اعمال دولت ملت «عظمت‌طلب» در او پیدا شده است، جبران نمود.

تصور می‌کنم توضیح بیشتر و مفصل‌تر این نکته برای بلشویکها، برای کمونیست‌ها لازم نباشد. بنظرم در مسئلهٔ مورد بحث یعنی در مورد گرجی‌ها با نمونهٔ جامعی روبرو هستیم که در آن برای اینکه برخورد ما به این مسئله واقعاً پرولتری باشد باید نهایت حزم و احتیاط و گذشت را رعایت نمائیم. آن گرجی که به این جانب مسئله وقعی نمی‌گذارد و با نظر حقارت تهمت «سوسیال‌ناسیونالیسم» می‌زند (و حال آنکه خود او نه تنها «سوسیال‌ناسیونال» حقیقی و واقعی است، بلکه قلدر خشن روسی‌منش نیز هست) در واقع بمنافع همبستگی طبقاتی پرولتاریا پشت پا می‌زند، چونکه هیچ چیز مانند بی‌عدالتی ملی از پیشرفت و تقویت همبستگی طبقاتی پرولتاریا جلوگیری نمی‌کند و

ناسیونالهای «رنجیده خاطر» نسبت به هیچ چیز اینقدر حساس نیستند که نسبت به حس برابری و تخلف از این برابری، حتی اگر این تخلف از روی لاقیدی و بر سبیل شوخی و حتی توسط رفقای پرولترشان باشد. بهمین جهت در این مورد زیاده‌روی در گذشت و نرمش نسبت به اقلیت‌های ملی بهتر از امساک از آنست. از این رو در این مورد منافع اساسی همبستگی پرولتری و بالنتیجه مبارزه طبقاتی پرولتاریا ایجاب می‌کند که ما هرگز در مسئلهٔ ملی روش صوری نداشته باشیم و همواره تفاوت حتمی میان روش پرولتر ملت ستمدیده (یا کوچک) نسبت به پرولتر ملت ستمگر (یا بزرگ) را در نظر بگیریم.

لنین

تندنویس م. و.
۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲.

دنبالهٔ یادداشت
۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲

در اوضاع و احوالی که پیش آمده است، چه تدابیر عملی باید اتخاذ شود؟

اولاً باید اتحاد جماهیر سوسیالیستی را نگهداشت و آنرا تقویت نمود؛ دربارهٔ ضرورت این اقدام نباید تردیدی وجود داشته باشد. این اقدام هم برای ما لازم است و هم برای پرولتاریای کمونیست جهان بمنظور مبارزه با بورژوازی جهان و دفاع در برابر دسایس آن.

ثانیاً باید اتحاد جماهیر سوسیالیستی را در رابطه با دستگاه دیپلماسی نگهداشت. ضمناً ناگفته نماند که این دستگاه در دستگاه دولتی ما جنبهٔ استثنایی دارد. ما حتی یک فرد نسبتاً بانفوذ دستگاه سابق، دستگاه تزاری را در آن راه نداده‌ایم و تمام کارکنان نسبتاً باوجهه آن از کمونیستها هستند. به این جهت این دستگاه اکنون (بجرئت می‌توان گفت) عنوان دستگاه کمونیستی آزموده‌ای را کسب کرده و بطور غیرقابل قیاسی بیش از آنچه که ما ناگزیر در

سایر کمیساریاهای ملی به آن اکتفا کردیم از عوامل دستگاه سابق، دستگاه تزاری، بورژوازی و خرده‌بورژوازی تصفیه شده است.

ثالثاً باید برای عبرت دیگران ارجونیکیدزه را تنبیه کرد (این نکته را با تأسف زیاد می‌گویم، زیرا شخصاً از دوستان او هستم و در دوران مهاجرت در خارجه با او کار کرده‌ام) و نیز باید در مورد مدارکی که کمیسیون دزرژینسکی جمع‌آوری کرده است، تحقیقات را تکمیل کرد یا آنرا اصولاً تجدید نمود تا نادرستی‌های فراوان و قضاوت‌های غرض‌آلودی که بدون شک در آنها وجود دارند اصلاح شوند. مسئولیت سیاسی تمام این یورش ناسیونالیستی واقعاً روسی‌منشانه را البته باید بگردن استالین و دزرژینسکی گذاشت.

رابعاً باید در مورد معمول ساختن زبان ملی در جمهوری‌های غیرروسی عضو اتحاد ما مقررات اکیدی وضع نمود و با نهایت دقت مراقب اجرای این مقررات بود. تردیدی نیست که به بهانهٔ برقراری سیستم واحد در سازمان راه آهن و به بهانهٔ برقراری سیستم واحد مالی و خزانه‌داری و غیره، با این وضعی که اکنون دستگاه ما دارد سوءاستفاده‌های زیاد خواهد شد که جنبهٔ واقعاً روسی خواهد داشت. برای مبارزه با این سوءاستفاده‌ها باید کسانیکه به این مبارزه دست می‌زنند دارای ابتکار خاصی و علی‌الخصوص صداقت خاص باشند. برای اینکار مجموعهٔ قوانین مشروحی لازم است که تدوین کمابیش موفقیت‌آمیز آن فقط از دست افراد ملیت ساکن هر جمهوری ساخته است. ضمناً بهیچوجه نباید از پیش این فکر نفی گردد که بر اثر مجموع کاری که شده ممکن است در کنگرهٔ آینده شوراها بعقب باز گردیم، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را فقط در رشته نظامی و دیپلماسی نگهداریم و در کلیه رشته‌های دیگر استقلال کامل کمیساریاهای ملی را احیاء نمائیم.

باید در نظر داشت که پراکندگی کمیساریاهای ملی و ناهماهنگی کار آنها با مسکو و مراکز دیگر را می‌توان بحد کافی بکمک وجهه و اوتوریته حزبی برطرف ساخت مشروط بر آنکه از این وجهه و اوتوریته با حزم و احتیاط و بیغرضی کافی استفاده شود. زیانی که

ممکن است در نتیجه فقدان اتحاد دستگاههای ملی با دستگاه روسی بدولت ما وارد آید بی‌اندازه کمتر از زیانی است که در غیر اینصورت نه فقط بما بلکه به تمام روح همبستگی بین‌المللی بصدها ملیون افراد ملل آسیا یعنی بمللی وارد آید که بدنبال ما در آیندهٔ نزدیک باید در عرصه تاریخ بمبارزه و پیکار برخیزند. اپورتونیسم نابخشودنی می‌بود هرآئینه اگر ما در آستانهٔ این مبارزه خاورزمین و در آغاز بیداری آن، با خشونت و بیعدالتی خود نسبت به ملیتهای غیرروس کشور خود ولو این خشونت و بیعدالتی جزئی باشد، به حیثیت و اعتبار خود در میان ملل خاورزمین لطمه می‌زدیم. لزوم همپیوستگی صفوف در برابر امپریالیستهای باختر که از جهان سرمایه‌داری دفاع می‌کنند نکته‌ای است که در آن تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد و من ذکر این نکته را که انجام چنین اقداماتی را مطلقاً ضروری می‌شمارم در اینجا زاید می‌دانم. اما نکته دیگر این است که ما خودمان حتی اگر در موارد جزئی و ناچیز هم باشد نسبت به ملیتهای ستمدیده روش امپریالیستی در پیش گیریم و با این ترتیب به تمام صداقت اصولی خود و به تمام پشتیبانی اصولی خود از مبارزه علیه امپریالیسم لطمه جدی وارد نمائیم. فردای تاریخ جهانی هم آنچنان روزی خواهد بود که ملل ستمدیده از امپریالیسم برای همیشه از خواب بیدار خواهند شد و به پیکار قطعی طولانی و سخت در راه رهایی خود دست خواهند زد.

لنین

۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲
تندنویس م. و.

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۶ در مجله «کمونیست» شمارهٔ ۹ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۴۵، ص ۳۵۶ — ۳۶۲ ترجمه و چاپ شده است

صفحاتی از دفتر یادداشت
(۸۵)

اثری که در روزهای اخیر راجع به میزان باسوادی اهالی روسیه طبق ارقام آمار سال ۱۹۲۰ منتشر شده است («باسوادی در روسیه»، مسکو، سال ۱۹۲۲، ادارهٔ مرکزی آمار، شعبهٔ آمار آموزش ملی) پدیدهٔ بسیار مهمی است.

ذیلاً جدولی از عدهٔ باسوادان اهالی روسیه در سالهای ۱۸۹۷ و ۱۹۲۰ که از اثر مذکور اقتباس شده است نقل میکنم:

	تعداد با سواد در میان هر هزار نفر مرد در سنوات:		تعداد باسواد در میان هر هزار نفر زن در سنوات:		تعداد باسواد درمیان هرهزار نفر از همه اهالی در سنوات:	
	۱۸۹۷	۱۹۲۰	۱۸۹۷	۱۹۲۰	۱۸۹۷	۱۹۲۰
۱ — روسیهٔ اروپایی	۳۲۶	۴۲۲	۱۳۶	۲۵۵	۲۲۹	۳۳۰
۲ — شمال قفقاز	۲۴۱	۳۵۷	۵۶	۲۱۵	۱۵۰	۲۸۱
۳ — سیبری (باختری)	۱۷۰	۳۰۷	۴۶	۱۳۴	۱۰۸	۲۱۸
جمع	۳۱۸	۴۰۹	۱۳۱	۲۴۴	۲۲۳	۳۱۹

ما دربارهٔ فرهنگ پرولتری و تناسب آن با فرهنگ بورژوازی پرگویی میکردیم، و حال آنکه واقعیات پیکره‌هایی را بما عرضه میدارند دایر بر اینکه در کشور ما حتی وضع فرهنگ بورژوایی نیز بسیار ضعیف است. معلوم شد، همانطور هم که میبایست انتظار داشت، ترقی ما نسبت به زمان تزاری (سال ۱۸۹۷) نیز بسی کند است. این امر اخطاری مهیب و سرزنشی است بکسانیکه در عرش «فرهنگ پرولتری» (۸۶) طیران کرده و میکنند. این امر نشان میدهد که ما هنوز باید چقدر کار سیاه و مبرم انجام دهیم تا بتوانیم بسطح یک کشور متمدن عادی اروپای باختری برسیم. و سپس این امر نشان میدهد که اکنون چه کار فراوانی باید انجام دهیم تا در زمینه دستاوردهای پرولتری خودمان، حقیقتاً بیک سطح تا اندازه‌ای بافرهنگ دست یابیم.

لازم است که ما به این حکم بلاتردید ولی بسی تئوریک اکتفا نورزیم. لازم است که بهنگام تجدید نظر در بودجهٔ سه ماهه خودمان که عنقریب صورت میگیرد، عملاً نیز باین کار بپردازیم. البته در درجهٔ اول نباید مخارج کمیساریای ملی آموزش و روشنگری را تقلیل داد بلکه باید از مخارج ادارات دیگر کاست تا مبالغ صرفه‌جوئی‌شده صرف حوایج کمیساریای ملی آموزش و روشنگری بشود. نباید در افزایش جیرهٔ نان آموزگاران در سال جاری که ما طی آن بحد نسبتاً قابل تحملی از جهت نان تأمین هستیم خست ورزید.

کاریکه اکنون در رشتهٔ آموزش ملی میشود بطور کلی نمیتوان گفت خیلی محدود است. کاریکه برای آن انجام میگیرد که آموزگاران سابق از جای خود بجنبند و بوظایف جدید جلب شوند و به طرح نوین مسائل آموزش و پرورش ذیعلاقه گردند و بمسائلی نظیر مسائل مذهبی ذیمدخل شوند، کار اندکی نیست.

ولی ما کار عمده را انجام نمیدهیم. ما به این نکته که آموزگار ملی را در آن اوجی بگذاریم که بدون نیل به آن هیچگونه صحبتی از هر فرهنگی خواه پرولتری و خواه حتی بورژوایی نمیتواند در بین

باشد، اهتمام نمیورزیم یا آنکه بحد کافی اهتمام نمیورزیم. سخن باید برسر آن بی‌فرهنگی نیمه‌آسیایی باشد که تا کنون از آن خلاص نشده‌ایم و بدون مساعی جدی نمیتوانیم خلاص شویم، با آنکه امکان خلاص شدن را داریم، زیرا در هیچ‌جا، مانند کشور ما توده‌های مردم بفرهنگ واقعی علاقه ندارند؛ مسئله این فرهنگ چنین ژرف و پیگیر مطرح نمیشود؛ در هیچ‌جا و در هیچ کشوری حاکمیت دولتی، در دست طبقهٔ کارگر نیست که من‌حیث‌المجموع از نواقص خود، نمیگویم در زمینه بافرهنگ بودن بلکه در زمینهٔ باسواد بودن، بسیار خوب باخبر است؛ در هیچ‌جا مانند کشور ما طبقهٔ کارگر، برای اینکه وضع خود را از این نقطهٔ نظر بهبود بخشد، آمادهٔ چنین فداکاری نیست و چنین فداکاری نمیکند.

در کشور ما برای آنکه کلیهٔ بودجهٔ دولتی ما در نخستین مرحله برای ارضاء حوائج آموزش ابتدایی ملی صرف شود هنوز بسیار کم و فوق‌العاده کم کار انجام میگیرد. حتی در کمیساریای ملی آموزش و روشنگری ما اکثراً میتوان به تعداد زیادی کارمند مثلاً در فلان ادارهٔ نشریات دولتی برخورد کرد در حالیکه بهیچوجه به این نکته توجه نشده است که هم دولت در وهلهٔ اول نباید مصروف به امر اداره نشریات باشد بلکه باید مصروف باین باشد که کسانی باشند که بتوانند بخوانند و تعداد بیشتری افراد قادر بخواندن وجود داشته باشند و بدینسان عرصه عمل سیاسی نشریات در روسیه آینده وسیعتر گردد. ما برای مسائل فنی، مثلاً مسئله نشریات هنوز طبق عادت قدیمی (و زشت) خود، وقت و نیروی بس بیشتری صرف میکنیم تا در مورد مسئله سیاسی عمومی مانند باسوادی ملی.

اگر ادارهٔ کل آموزش حرفه‌ای (۸۷) را بگیریم در آنجا نیز مطمئنیم که بسیار و بسیار چیزهای زائد میتوان یافت که منافع اداری بحد افراط آن را به وجود آورده است و با حوائج آموزش وسیع ملی تطبیق نمیکند. در ادارهٔ کل آموزش حرفه‌ای بهیچوجه همه چیز را نمیتوان بر زمینهٔ این تمایل مشروع موجه ساخت که بدواً سطح آموزش جوانان

کارخانه‌ها و فابریکها ارتقاء یابد و بدین آموزش مسیر عملی داده شود. اگر بدقت تعداد کارمندان ادارهٔ کل آموزش حرفه‌ای را از نظر بگذرانیم، معلوم خواهد شد که از این نقطهٔ نظر بسیار و بسیار چیزهای افراطشده و مجازی وجود دارد که درخورد تعطیل است. در دولت پرولتری ـ دهقانی هنوز بسیار و بسیار چیزهاست که میتوان در آنها صرفه‌جویی نمود و باید صرفه‌جویی نمود تا امر باسوادی خلق به بهای تعطیل انواع مؤسساتی پیشرفت نماید که یا بازیچه‌های نیمه‌اشرافی بوده و یا مؤسساتی هستند که با این وضع سواد عمومی که آمار از آن حکایت می‌کند ما هنوز میتوانیم و تا مدتها هم میتوانیم و موظفیم کار خود را بدون وجود آنها از پیش ببریم.

آموزگار ملی در کشور ما باید در آنچنان اوجی قرار گیرد که در جامعهٔ بورژوازی هرگز در آنچنان اوج قرار نگرفته بود و نگرفته است و نمیتواند قرار گیرد. این حقیقتی است بی‌نیاز از استدلال. ما باید با کار منظم و بلاانحراف و مصرانه‌ای هم در راه ارتقاء سطح معنوی آموزگار ملی و هم در راه آمادگی همه‌جانبه‌اش برای احراز این عنوان واقعاً عالی و مهمتر و مهمتر و مهمتر از همه در راه ارتقاء وضع مادی وی باین مقصد نائل آئیم.

باید فعالیت مربوط به تشکل آموزگاران ملی را منظماً شدت داد تا آنها را از تکیه‌گاه نظام بورژوایی که در همهٔ کشورهای سرمایه‌داری تا کنون بدون استثناء چنینند، به تکیه‌گاه نظام شوروی تبدیل کنیم و بوسیلهٔ آنان دهقانان‌را از اتحاد با بورژوازی باز داریم و به اتحاد با پرولتاریا جلب نمائیم.

مختصراً متذکر می‌شوم که برای اجرای این منظور مسافرت منظم بدهات که ضمناً هم اکنون در کشور ما انجام می‌گیرد و لازم است بنحو منتظمی بسط یابد، باید نقش خاصی ایفاء کند. پولی را که اکثراً بیهوده برای دستگاه دولتی که تقریباً بطور کلی بدوران کهنهٔ گذشته تعلق دارد، تلف می‌کنیم حیف نخواهد بود اگر برای اقداماتی از قبیل این نوع مسافرت‌ها صرف نمائیم.

من برای نطقی که قرار بود در کنگرهٔ شوراها در دسامبر سال ۱۹۲۲ دربارهٔ سرپرستی کویهای کارگری شهری از اهالی ده ایراد نمایم ولی انجام نپذیرفت، به گردآوری مدارکی مشغول بودم. برخی از مدارک مربوط به این امر را رفیق خودورفسکی در دسترس من گذارد و من اکنون تنظیم این موضوع را که خود وقت آنرا نکردم و نتوانستم از طریق کنگرهٔ شوراها باطلاع عموم برسانم به رفقا احاله مینمایم.

در اینجا مسئله اساسی سیاسی عبارت است از روش شهر نسبت به ده، روشیکهٔ برای همه انقلاب ما اهمیت قاطع دارد. دولت بورژوازی بطور منظم کلیهٔ مساعی خود را صرف تخدیر کارگران شهر می کند و تمام مطبوعاتی را که بحساب دولت و به حساب احزاب تزاری و بورژوایی طبع میگردد برای این منظور مورد استفاده قرار میدهد، و حال آنکه ما میتوانیم و موظفیم قدرت حاکمه خود را در این راه بکار بریم که کارگر شهری واقعاً به ناقل اندیشه های کمونیستی در محیط پرولتاریای روستا مبدل گردد.

من گفتم اندیشه های «کمونیستی» و از بیم آنکه مبادا سوءتفاهمی ایجاد گردد و یا اینکه گفتهٔ مرا بسیار تحت‌اللفظی درک نمایند در قید یک نکته شتاب می‌ورزم. این مطلب را بهیچوجه نباید آنطور فهمید که گویا ما باید اندیشه هایی را که صرفاً و به مفهوم محدود کلمه کمونیستی هستند بلافاصله بده ببریم. تا زمانیکه ما در ده دارای یک پایگاه مادی برای کمونیسم نباشیم میتوان گفت که این عمل زیان‌بخش و برای کمونیسم هلاکت‌بار است.

نخیر. باید کار را از برقراری آمیزش بین شهر و ده آغاز کرد و در این مورد از پیش این هدف را در برابر خود قرار نداد که یکبار کمونیسم در ده رخنه یابد. بچنین هدفی در حال حاضر نمیتوان نائل آمد و چنین هدفی بموقع نیست. قرار دادن چنین هدفی در برابر خود بجای سود بکار زیان میرساند.

ولی برقراری آمیزش بین کارگران شهر و کارکنان ده، برقراری

آن شکلی از رفاقت بین آنها که بسهولت قابل ایجاد است، — این وظیفه ماست. این یکی از تکالیف اساسی طبقهٔ کارگر است که حکومت را در دست دارد. برای این منظور باید یک سلسله انجمن (حزبی، اتحادیه‌ای، خصوصی) از کارگران کارخانه‌ها و فابریک‌ها تشکیل داد که هدف سیستماتیک آنها عبارت باشد از کمک به تکامل فرهنگی دهات.

آیا ما موفق خواهیم شد تمام حوزه‌های شهری را به کلیه حوزه‌های ده به نحوی «پیوند دهیم» که هر حوزهٔ کارگری «پیوند شده» بیک حوزهٔ روستایی منظماً مراقبت نماید تا از هر فرصتی و مجالی برای ارضاء حوائج گوناگون فرهنگی حوزهٔ پیوسته بخود استفاده نماید؟ و یا اینکه موفق خواهیم شد شکلهای دیگریرا برای این پیوند بیابیم؟ من در اینجا فقط بطرح مسئله اکتفا میورزم تا توجه رفقا را بدان معطوف دارم و به تجربهٔ حاصله در سیبری باختری (که خودورفسکی آنرا بمن خاطرنشان ساخته) اشاره‌ای بنمایم و این مسئله فرهنگی را که دارای اهمیت جهانی ـ تاریخی عظیمی است بنحوی کاملاً جامع مطرح سازم.

ما، بجز بودجهٔ رسمی خود و بغیر از تماس رسمی خویش، تقریباً هیچ کاری برای ده انجام نمیدهیم. راست است که تماس‌های فرهنگی شهر و ده در کشور ما بخودی خود و ناگزیر جنبهٔ دیگری بخود میگیرد. در دوران سرمایه‌داری شهر آنچیزی را بده میداد که موجب فساد سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و جسمانی و غیره بود. اکنون در کشور ما شهر بخودی خود دارد درست نقطهٔ مقابل آنرا بده میدهد. ولی همهٔ اینها همانا بخودی خود و بطور خود-انگیخته انجام میگیرد و همهٔ این کارها را میتوان با انجام آگاهانه و طبق نقشه و سیستماتیک این کار تشدید نمود (و سپس صد برابر ساخت).

ما فقط هنگامی شروع به پیشروی خواهیم نمود (و آنهنگام یقیناً شروع به یک پیشروی صد بار سریعتر خواهیم نمود) که این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم و برای طرح این مسئله و بحث در اطراف آن و عملی نمودن آن انواع انجمنهای ممکنه کارگری را تأسیس

نمائیم — و در عین حال با تمام قوا از بوروکراتیک شدن آنها اجتناب ورزیم.

۲ ژانویه سال ۱۹۲۳

روزنامهٔ «پراودا»، شماره ۲، ٤ ژانویه سال ۱۹۲۳

از روی متن مجموعهٔ کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ٤٥، ص ۳۶۳ — ۳۶۸ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ کئوپراسیون (۸۸)

۱

بنظر من در کشور ما به مسئله کئوپراسیون توجه کافی مبذول نمیشود. تصور نمیرود همه این نکته را درک کنند که حالا از دوران انقلاب اکتبر باینطرف و صرفنظر از نپ* (بر عکس، بدین مناسبت لازم است گفته شود: همانا در سایه نپ) کئوپراسیون اکنون در کشور ما اهمیتی کاملاً استثنایی کسب میکند. در آرمانهای کئوپراتورهای قدیمی خیال‌بافی فراوان است. آنها غالباً به سبب خیالبافی خود خنده‌آورند. خیالبافی آنها در چیست؟ در اینکه این افراد اهمیت اساسی و حیاتی مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر را در راه بر افکندن سلطهٔ استثمارگران درک نمیکنند. اکنون در کشور ما این برافکندن صورت گرفته است و اینک بسیاری از آن چیزهاییکه در آرمانهای کئوپراتورهای قدیمی خیالبافانه، حتی رمانتیک و حتی مبتذل بود، بواقعیت عاری از هرگونه رنگ‌آمیزی مبدل میشود.

در کشور ما، حالا که قدرت حاکمه دولتی در دست طبقهٔ کارگر است و کلیهٔ وسایل تولید به این قدرت حاکمه دولتی تعلق دارد، واقعاً تنها وظیفه‌ای که باقی مانده جلب اهالی به کئوپراسیون است. هر آینه اگر اهالی بحداکثر به کئوپراسیون جلب گردند، آنوقت خودبخود سوسیالیسم به هدف خود میرسد، همان سوسیالیسمی که سابقاً موجب ریشخند، تبسم و نظر تحقیر بجا از جانب افرادی میگردید که بحق معتقد به ضرورت مبارزهٔ طبقاتی، مبارزه در راه احراز

---

* نپ — سیاست اقتصادی جدید. م.

قدرت سیاسی و غیره بودند. باری همهٔ رفقا بخوبی درک نمیکنند که کئوپراتیوی کردن روسیه برای ما چه اهمیت عظیم و بی‌کرانی کسب میکند. ما در دوران نپ نسبت به دهقان، بعنوان یک بازرگان و نیز نسبت به اصل بازرگانی خصوصی گذشت کردیم و اهمیت عظیم کئوپراسیون هم (برخلاف آنچه که فکر میکنند) همانا از اینجا ناشی میگردد. در واقع جلب بحد کافی پردامنه و عمیق اهالی روسیه به کئوپراسیون در شرایط تسلط نپ، تمامی آنچیزیست که برای ما لازم است، زیرا ما اکنون به آندرجه‌ای از درآمیختن منافع خصوصی یعنی منافع بازرگانی خصوصی با وارسی و نظارت آن از جانب دولت و به آن درجه‌ای از تبعیت آن از منافع همگانی دست یافته‌ایم که سابقاً سد راه عمدهٔ بسیار و بسیاری از سوسیالیست‌ها بود. در واقع قدرت حاکمه دولتی بر کلیهٔ وسایل بزرگ تولید، قدرت حاکمه دولتی در دست پرولتاریا است، اتحاد این پرولتاریا با ملیونها دهقان خرد و خرده‌پا و تأمین رهبری این پرولتاریا بر دهقانان و غیره — مگر این تمام آن چیزی نیست که لازمست برای اینکه ما بوسیلهٔ کئوپراسیون و تنها بوسیلهٔ کئوپراسیون که سابقاً بعنوان پدیدهٔ سوداگرانه‌ای آنرا مورد تحقیر قرار میدادیم و اکنون نیز بهنگام نپ از لحاظ معینی حق داریم آنرا مورد تحقیر قرار دهیم، مگر این تمام آن چیزی نیست که برای ایجاد جامعه کامل سوسیالیستی لازم است؟ این هنوز ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی نیست، ولی تمام آن چیزی است که برای این ساختمان ضروری و کافی میباشد.

و درست این همین کیفیتی است که بسیاری از کارکنان پراتیک ما بدان کم‌بها داده‌اند. در بین ما به کئوپراسیون با نظر تحقیر می‌نگرند و این نکته را درک نمیکنند که کئوپراسیون اولاً از لحاظ اصولی (مالکیت بر وسایل تولید در دست دولت)، ثانیاً از لحاظ انتقال به نظامات نوین از طریقی که برای دهقان ساده‌تر، آسانتر و مفهومتر باشد، چه اهمیتی عظیم دارد.

و حال آنکه نکتهٔ عمده باز هم در اینجاست. فرق است بین خیالبافی دربارهٔ تشکیل انواع اتحادهای کارگری برای ساختمان

سوسیالیسم و آموختن شیوهٔ عملی ساختمان این سوسیالیسم بنحویکه هر دهقان خرده‌پایی بتواند در این ساختمان شرکت جوید. این همان مرحله است که ما اکنون بدان دست یافته‌ایم. و تردیدی نیست که با وجود نیل بدان بینهایت کم از آن استفاده می‌کنیم.

ما در جریان انتقال به نپ راه افراط پیمودیم، ولی نه بدان معنی که جای زیادی برای اصل صنایع آزاد و بازرگانی آزاد اختصاص دادیم، بلکه بدین معنا راه افراط پیمودیم که ضمن انتقال به نپ کئوپراسیون را فراموش نمودیم و اکنون به کئوپراسیون کم بها میدهیم و داریم اهمیت عظیم کئوپراسیون را در مورد دو جنبه‌ایکه فوقاً برای اهمیت مزبور ذکر کردیم، فراموش مینمائیم.

اکنون من قصد دارم با خواننده در این باره صحبت کنم که بر اساس این اصل «کئوپراتیوی» هم اکنون عملاً چه چیزی میتوان و باید انجام داد. با کدام وسایلی میتوان و باید هم اکنون این اصل «کئوپراتیوی» را بنحوی بسط داد که اهمیت سوسیالیستی آن برای همه و هر کسی روشن گردد؟

باید به کئوپراسیون از لحاظ سیاسی چنان ترتیباتی داد که کئوپراسیون نه تنها بطور کلی و همیشه از مزیت معینی برخوردار باشد بلکه این مزیت جنبهٔ صرفاً مالی داشته باشد (میزان ربح بانکی و غیره). باید کئوپراسیون را از آنچنان قرضه‌های دولتی برخوردار نمود که از قرضه‌هایی که ما به بنگاههای خصوصی و مثلاً حتی به صنایع سنگین و غیره میدهیم نیز ولو اندکی هم شده بیشتر باشد.

هر نظام اجتماعی تنها در نتیجهٔ پشتیبانی مالی طبقهٔ معینی پدید می‌آید. یادآوری آن صدها و صدها ملیون روبلی که برای پیدایش سرمایه‌داری «آزاد» صرف گردید، لزومی ندارد. اکنون ما باید درک کنیم و به این درک جامه عمل بپوشانیم که در حال حاضر آن نظام اجتماعی که باید از آن بیش از حد عادی پشتیبانی کنیم نظام کئوپراتیوی است. ولی پشتیبانی باید بمعنای واقعی این کلمه انجام گیرد، بدین معنا که کافی نیست که این پشتیبانی بمفهوم پشتیبانی از هر گونه معاملات کئوپراتیوی درک گردد بلکه باید

بمفهوم پشتیبانی از آن معاملات کئوپراتیوی درک گردد که در آن واقعاً توده‌های واقعی اهالی شرکت میجویند. دادن جائزه به دهقانیکه در معاملات کئوپراتیوی شرکت میجوید بدون شک شیوهٔ صحیحی است. ولی اصل مطلب در آنستکه باید ضمناً شرکت او و آگاهی او و کیفیت عالی کار او نیز مورد وارسی قرار گیرد. هنگامیکه یک کئوپراتور بده میرود، و در آنجا دکان کئوپراتیوی دایر می‌سازد، اهالی بمعنای اخص کلمه در این امر هیچگونه اشتراکی ندارند، ولی در عین حال اهالی، به تبعیت از منافع خود، با علاقه میکوشند اشتراک در آنرا بیازمایند.

این امر دارای جهت دیگری نیز هست. از نقطهٔ نظر یک اروپایی «متمدن» (و قبل از همه باسواد) برای ما انجام کار بسیار کمی مانده است تا بدون استثناء همه را واداریم در معاملات کئو-پراتیوی اشتراک جویند، آنهم نه اشتراک پاسیف بلکه آکتیف. راستی اصولًا برای ما «فقط» یک چیز باقی مانده است: و آن اینکه اهالی کشور خود را بحدی «متمدن» سازیم که تمام مزایای اشتراک همگانی در کئوپراسیون را درک کنند و امر این اشتراک را روبراه سازند. «فقط» همین مانده است. اکنون برای انتقال به سوسیالیسم هیچگونه خردمندی دیگری لازم نیست. ولی برای اجرای همین «فقط» یک تحول کامل، یک دورهٔ کامل رشد فرهنگی همهٔ تودهٔ خلق لازم است. لذا اصل ما باید چنین باشد: تا ممکن است کمتر فضل فروشی و تا ممکن است کمتر چم و خم. بدین مناسبت نپ از آن لحاظ پیشرفتی محسوب میشود که با سطح عادیترین دهقان همتراز میگردد و از وی چیزی عالی نمیطلبد. ولی برای آنکه ما از طریق نپ به عملی ساختن شرکت همگانی اهالی در کئوپراسیون نایل آئیم — یک دوران کامل تاریخی لازم است. در بهترین صورت ما میتوانیم این دوران را در عرض یک یا دو دهسال طی کنیم. ولی بهر حال این دوران تاریخی خاصی خواهد بود و بدون این دوران تاریخی، بدون باسوادی همگانی، بدون وجود یک میزان کافی فهمیدگی، بدون میزان کافی عادت دادن اهالی باستفاده از کتاب، بدون تأمین پایهٔ

مادی این امر، بدون بیمه و مصونیت معینی، مثلاً در مقابل خشکسالی و گرسنگی و غیره، بدون همهٔ اینها ما نخواهیم توانست بهدف خود برسیم. تمام کار عجالتاً در این است که ما بتوانیم آن دامنه عمل وسیع انقلابی و آن شور و شوق انقلابی را که دیگر نشان داده و بمیزان کافی هم نشان داده و به کامیابی کامل منجر ساخته‌ایم بتوانیم آنرا (اینجا من تقریباً آماده‌ام بگویم) با قابلیت تبدیل شدن به یک سوداگر فهمیده و کاردان که برای یک کئوپراتور خوب کاملاً کافی است، توأم سازیم. منظور من از توانایی تبدیل شدن به سوداگر توانایی تبدیل شدن به سوداگر با فرهنگ است. بگذار افراد روس و یا فقط دهقانان که خیال میکنند: حالا که دادوستد میکنند میتوانند سوداگر هم باشند، بگوش خویش بسپارند. این بهیچوجه درست نیست. دهقان دادوستد میکند، ولی بین دادوستد کردن و سوداگر بافرهنگ بودن فرق بسیاریست. دهقان اکنون به شیوهٔ آسیایی دادوستد میکند، ولی برای آنکه بتواند سوداگر باشد باید بشیوهٔ اروپایی دادوستد کند. یک دوران کامل او را از این حال جدا میکند.

خاتمه میدهم: باید یک رشته امتیازات اقتصادی، مالی و بانکی به کئوپراسیون داده شود. پشتیبانی دولت سوسیالیستی ما از اصل نوین تشکل اهالی باید عبارت از این باشد. ولی با این اقدام وظیفه فقط بطور کلی مطرح شده است، زیرا در اینجا تمام مضمون این وظیفه از نظر عملی هنوز نامعین و جزئیات آن توصیف نشده باقی مانده است، یعنی اینکه ما باید بتوانیم آن شکلی از «جوایز» (و آن شرایطی از اعطاء آنها) را که در ازاء ورود به کئوپراسیون میدهیم، آن شکلی از جوایز را که در سایه آن ما باندازهٔ کافی به کئوپراسیون کمک می‌کنیم، آن شکلی از جوایز که در سایه آن به پیدایش کئوپراتور متمدن نایل آئیم — پیدا کنیم. و اما نظام کئوپراتورهای متمدن در شرایط وجود مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و احراز پیروزی طبقاتی پرولتاریا بر بورژوازی، همانا نظام سوسیالیستی است.

۴ ژانویه سال ۱۹۲۳.

۲

هر وقت من دربارهٔ سیاست اقتصادی جدید مطلب نوشته‌ام پیوسته از مقاله سال ۱۹۱۸ خود راجع به سرمایه‌داری دولتی نقل قول کرده‌ام*. این امر بارها موجب بروز شک و تردید در برخی از رفقای جوان شده است. ولی تردید آنها بیشتر جنبهٔ سیاسی-تجریدی داشته است.

آنها تصور میکردند که نمیتوان نظامی را که در آن وسایل تولید متعلق به طبقهٔ کارگر است و حاکمیت دولتی باین طبقه تعلق دارد سرمایه‌داری دولتی نامید. ولی آنها متوجه نمیشدند که من عنوان «سرمایه‌داری دولتی» را اولاً برای بیان رابطه تاریخی خطمشی کنونی ما با آن خطمشی که من در مباحثه خود علیه کمونیستهای باصطلاح چپ تعقیب میکردم بکار میبردم و نیز در همان موقع اثبات میکردم که سرمایه‌داری دولتی از اقتصاد کنونی ما بالاتر و مترقی‌تر خواهد بود؛ آنچه برای من اهمیت داشت اثبات وجود ارتباط تداومی بین سرمایه‌داری دولتی معمولی و آن سرمایه‌داری دولتی غیر معمولی و حتی بسی غیرمعمولی بود که هنگامیکه خواننده را برشتهٔ سیاست اقتصادی جدید می‌کشاندم دربارهٔ آن سخن میگفتم. ثانیاً برای من پیوسته هدف عملی اهمیت داشته است و هدف عملی سیاست اقتصادی جدید ما هم بدست آوردن امتیازات بود؛ امتیازات در شرایط ما دیگر نوع خالص سرمایه‌داری دولتی محسوب میشد. باری مباحثات دربارهٔ سرمایه‌داری دولتی در نظر من چنین صورتی را داشت.

ولی باز یک جهت دیگر مطلب نیز وجود دارد که با در نظر گرفتن آن ممکن است سرمایه‌داری دولتی و یا لااقل مقابله با این سرمایه‌داری برای ما لازم شود. و آنهم مسئلهٔ کئوپراسیون است.

تردیدی نیست که کئوپراسیون در شرایط دولت سرمایه‌داری یک

---

* رجوع شود به اثر لنین «دربارهٔ رفتار کودکانه «چپ گرایی» و دربارهٔ رفتار خرده‌بورژوایی» هـ. ت.

مؤسسه سرمایه‌داری جمعی است. همچنین تردیدی نیست که در شرایط واقعیت اقتصادی کنونی ما، هنگامیکه ما بنگاههای سرمایه‌داری خصوصی را با بنگاههای نوع سوسیالیستی تمام عیار (که در آن وسایل تولید و نیز زمینیکه در آن مؤسسه برپاست و خود بنگاه من‌حیث‌المجموع متعلق به دولت است) — البته حتماً بر اساس زمین ملی شده و حتماً تحت نظارت حاکمیت دولتی متعلق به طبقهٔ کارگر — پیوند میدهیم، در اینجا موضوع شکل ثالث بنگاههایی مطرح میشود که سابقاً از نظر اهمیت اصولی استقلالی نداشتند، و آن بنگاههای کئوپراتیوی است. در شرایط سرمایه‌داری خصوصی بنگاههای کئوپراتیوی از بنگاههای سرمایه‌داری، بعنوان بنگاههای جمعی از بنگاههای خصوصی، متمایزند. در شرایط سرمایه‌داری دولتی بنگاههای کئوپراتیوی از بنگاههای سرمایه‌داری دولتی اولاً بعنوان بنگاههای خصوصی و ثانیاً بعنوان بنگاههای جمعی متمایزند. در نظام موجودهٔ ما بنگاههای کئوپراتیوی از بنگاههای سرمایه‌داری خصوصی بعنوان بنگاههای جمعی متمایزند، ولی از بنگاههای سوسیالیستی، در صورتیکه در زمینی برپا شده باشند که آن زمین و وسایل تولید به دولت، یعنی به طبقهٔ کارگر تعلق داشته باشد، متمایز نیستند.

همین نکته است که در بین ما هنگامیکه دربارهٔ کئوپراسیون بحث میشود، باندازهٔ کافی در مد نظر قرار نمیگیرد. فراموش میکنند که کئوپراسیون در سایه خصوصیت نظام دولتی ما، اهمیت کاملاً استثنایی کسب میکند. اگر امتیازات را که اتفاقاً بجاست گفته شود در کشور ما بسط قابل ملاحظه‌ای نیافته، بویژه مجزا نمائیم — آنوقت کئوپراسیون در شرایط ما اکثراً کاملاً با سوسیالیسم تطبیق میکند.

فکر خود را توضیح میدهم. خیالبافانه بودن نقشه‌های کئوپراتورهای قدیمی از ربرت آئوئن گرفته تا دیگران در چیست؟ در آنستکه آنها آرزوی آنرا داشتند که جامعهٔ معاصر را بوسیلهٔ سوسیالیسم از راه صلح‌آمیز دگرگون سازند بدون آنکه مسئله‌ای اساسی نظیر مسئله مبارزهٔ طبقاتی و تصرف حاکمیت سیاسی توسط طبقهٔ کارگر

و برانداختن سلطهٔ طبقهٔ استثمارگر را در نظر گیرند. و بدینجهت ما حق داریم این سوسیالیسم «کئوپراتیوی» را سراپا خیالبافی و رومانتیک و حتی به سبب آرزوهایش حاکی از اینکه از راه عادی جلب اهالی به کئوپراسیون میتوان دشمنان طبقاتی را بهمکاران طبقاتی و جنگ طبقاتی را به صلح طبقاتی (به اصطلاح صلح مدنی) مبدل ساخت، مبتذل بدانیم.

تردیدی نیست که از نقطهٔ نظر وظیفهٔ اساسی دوران حاضر حق بجانب ما بود، زیرا بدون مبارزهٔ طبقاتی در راه احراز قدرت سیاسی در دولت، سوسیالیسم را نمیتوان عملی ساخت.

ولی ببینید حالا که قدرت حاکمه دولتی دیگر در دست طبقهٔ کارگر است و قدرت سیاسی استثمارگران بر افکنده شده و همهٔ وسایل تولید (بجز آنچه که دولت کارگری داوطلبانه موقتاً و بطور مشروط بعنوان امتیاز به استثمارگران میدهد) در دست طبقهٔ کارگر است، اکنون چقدر وضع تغییر کرده است.

اکنون ما حق داریم بگوئیم که رشد سادهٔ کئوپراسیون برای ما (با استثناء «کوچکی» که در فوق ذکر شد) با رشد سوسیالیسم همسان است و در عین حال ناچاریم به دگرسانی اساسی تمام نظریهٔ خود در مورد سوسیالیسم اعتراف کنیم. این دگرسانی اساسی عبارت از آنستکه سابقاً ما مرکز ثقل را روی مبارزه سیاسی، انقلاب، تصرف قدرت حاکمه و غیره قرار میدادیم و میبایست هم قرار بدهیم. ولی اکنون مرکز ثقل تا آنجا تغییر می‌یابد که به کارهای صلح‌آمیز تشکیلاتی «فرهنگی» منتقل میگردد. اگر موضوع مناسبات بین‌المللی و وظیفهٔ ما برای مبارزه در راه خط‌مشی کشور ما در مقیاس بین‌المللی در میان نبود من حاضر بودم بگویم که مرکز ثقل کار ما به فرهنگ‌پروری منتقل شده است. ولی اگر این امر را کنار بگذاریم و نظر خود را بمناسبات داخلی اقتصادی محدود کنیم آنوقت در کشور ما اکنون مرکز ثقل کارها واقعاً دارد به فرهنگ‌پروری منتقل میشود.

در مقابل ما دو وظیفهٔ عمده قرار دارد که دورانی را تشکیل میدهد. این وظایف عبارت است از وظیفهٔ تغییر دستگاه دولتی ما،

که بتمام معنی بهیچ دردی نمیخورد و ما آنرا تماماً از دوران گذشته بارث برده‌ایم؛ ما در عرض پنج سال مبارزه وقت نکرده‌ایم تغییر جدی در این دستگاه بدهیم و نمیتوانستیم بکنیم. وظیفهٔ دوم ما عبارت است از فعالیت فرهنگی در بین دهقانان. و اما این فعالیت فرهنگی در بین دهقانان که یک هدف اقتصادی است، هدفش همانا جلب به کئوپراسیون است. هر آینه اگر جلب کامل به کئوپراسیون عملی شده بود ما اکنون روی دو پا بر زمینهٔ سوسیالیسم قرار گرفته بودیم. ولی این شرط جلب کامل به کئوپراسیون لازمه‌اش بافرهنگ شدن دهقانان (همانا دهقانان بعنوان تودهٔ عظیم) به آنچنان درجه‌ایست که نیل بدان بدون یک انقلاب کامل فرهنگی محال است.

مخالفین ما بارها بما گفته‌اند که ما با استقرار سوسیالیسم در کشوری که دارای فرهنگ کافی نیست کار بیخردانه‌ای انجام میدهیم. ولی اشتباه آنها در آن بود که ما کار را از آن انتهایی که از لحاظ تئوری انتظار میرفت (در نظر هرگونه ملانقطی‌ها) شروع نکردیم و تحول سیاسی و اجتماعی ما مقدم بر آن تحول فرهنگی و آن انقلاب فرهنگی شده است که بهرحال اکنون در برابر آن ایستاده‌ایم.

برای ما اکنون این انقلاب فرهنگی کافی است تا به کشوری کاملاً سوسیالیستی بدل شویم، ولی این انقلاب فرهنگی برای ما مشکلات تصورناپذیری را خواه از لحاظ صرفاً فرهنگی (زیرا ما بی‌سوادیم) و خواه از لحاظ مادی در بردارد (زیرا برای بافرهنگ شدن سطح معینی از تکامل وسایل مادی تولید و پایهٔ مادی معینی لازم است).

۶ ژانویه سال ۱۹۲۳

نخستین بار در تاریخ ۲۶ و ۲۷ ماه مه ۱۹۲۳ در روزنامهٔ «پراودا» شماره ۱۱۵ و ۱۱۶ چاپ شده است

از روی متن مجموعهٔ کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۴۵، ص ۳۶۹ — ۳۷۷ ترجمه و چاپ شده است

دربارهٔ انقلاب ما

(بمناسبت یادداشتهای ن . سوخانف (۸۹))

۱

در این روزها یادداشتهای سوخانف را دربارهٔ انقلاب ورق میزدم. بویژه خشکمغزی دمکراتهای خرده‌بورژوای ما و نیز کلیهٔ قهرمانان انترناسیونال دوم بچشم می‌زند. اینها صرفنظر از اینکه فوق‌العاده ترسو هستند و حتی بهترینشان وقتی صحبت از کوچکترین انحراف از نمونهٔ آلمانی درمیان باشد غذایی غیر از قیود و شرایط ندارند، صرفنظر از این خاصیت کلیه دمکراتهای خرده‌بورژوا که در سراسر انقلاب بحد کافی آنرا بروز داده‌اند، تقلید برده‌وار آنها از گذشته بچشم می‌زند.

همهٔ آنها خود را مارکسیست مینامند ولی مارکسیسم را بطور غیرقابل تحملی خشکمغزانه درک می‌کنند. نکتهٔ قطعی را در مار-کسیسم، که همانا دیالکتیک انقلابی آنست، بهیچوجه نفهمیده‌اند. حتی رهنمودهای مستقیم مارکس دائر بر اینکه در لحظات انقلاب حداکثر نرمش لازم است (۹۰) برای آنها مطلقاً غیر مفهوم مانده و حتی مورد توجه‌شان قرار نگرفته است، مثلاً رهنمودهای مارکس را در مکاتباتی که بخاطر دارم بسال ۱۸۶۵ مربوط است و در آن مارکس اظهار امید کرده است که جنگ دهقانی در آلمان که میتواند وضع انقلابی پدید آورد، با جنبش کارگری پیوند یابد (۹۱)، حتی این رهنمود مستقیم را مسکوت می‌گذارند و همانند گربه‌ای که در حول و حوش کاسهٔ آش داغی بگردد، در حول و حوش آن می‌چرخند.

آنها در کلیهٔ رفتارشان خود را اصلاح‌طلبان ترسویی نشان میدهند

که میترسند از بورژوازی حتی انحراف جویند تا چه رسد که از وی بگسلند و در عین حال ترسویی خود را در پردهٔ گستاخانه‌ترین لفاظی‌ها و لافزنی‌ها مستور میدارند. ولی حتی از لحاظ صرفاً تئوریک هم عجز کامل همهٔ آنها برای درک ملاحظات زیرین مارکسیسم نمایان است: آنها تا کنون راه معین تکامل سرمایه‌داری و دمکراسی بورژوازی را در اروپای باختری مشاهده کرده‌اند. لذا نمیتوانند حتی تصور اینرا بکنند که این راه را میتوان سرمشق* mutatis mutandis قرار داد البته با تصحیحاتی (که از نقطهٔ‌نظر جریان کل تاریخ جهان بکلی ناچیز است) سرمشق شمرد.

اولاً انقلاب ناشی از نخستین جنگ امپریالیستی جهانی. در چنین انقلابی می‌بایست صفات نوین یا صفاتی که همانا بر اثر جنگ تغییر شکل یافته بروز کند، زیرا در جهان هرگز چنین جنگی در چنین اوضاع و احوالی روی نداده بود. تا کنون ما مشاهده میکنیم که بورژوازی غنیترین کشورها نمیتواند پس از این جنگ مناسبات «نورمال» بورژوایی را روبراه کند و حالا اینکه رفرمیستهای ما، این خرده بورژواها که خود را انقلابی وانمود میکنند، مناسبات نورمال بورژوایی را (قبل از اینکه به آن برسند) حد نهایی شمرده و میشمرند و ضمناً این «نورم» را هم فوق‌العاده قالبی و محدود درک میکنند.

ثانیاً — آنها بکلی از این اندیشه دورند که باوجود قانونمندی کلی تکامل سراسر تاریخ جهان، وجود مراحلی از تکامل که مظهر خودـ ویژگی شکل و یا ترتیب این تکامل است، نه تنها بهیچوجه نفی نمیشود بلکه بر عکس مفروض است. مثلاً حتی بذهن آنان نیز خطور نمیکند که بعلت قرار داشتن روسیه در مرز بین کشورهای متمدن و کشورـ هاییکه این جنگ برای نخستین بار آنها را بطور قطعی بسوی تمدن می‌کشاند، یعنی همهٔ کشورهای خاورزمین، کشورهای غیر اروپایی، روسیه میتوانست و می‌بایست خودویژگیهایی از خود بروز دهد که البته با مسیر عمومی تکامل جهانی مطابق است ولی انقلابش را از

* با تغییرات مربوطه. هـ. ت.

کلیه انقلابهای قبلی کشورهای اروپای باختری متمایز میسازد و هنگام انتقال به کشورهای خاوری برخی تازگی‌های جزیی پدید می‌آورد.

مثلاً استدلالی که آنها بهنگام تکامل سوسیال‌دمکراسی اروپای باختری ازبر کرده‌اند حاکی از آنکه ما بحد سوسیالیسم رشد نیافته‌ایم، و چنانکه برخی از آقایان «دانشمند» آنها بیان میکنند، محملهای عینی اقتصادی برای سوسیالیسم در کشور ما وجود ندارد، بی‌نهایت قالبی است. و بذهن احدی نمی‌رسد که از خود بپرسد که: آیا خلقی که با وضعی انقلابی، نظیر آنچه که بهنگام نخستین جنگ امپریالیستی پدید آمد روبرو شده بود نمیتوانست تحت تأثیر چاره‌ناپذیری وضع خود، به مبارزه‌ای دست زند که لااقل شانسی برای خود بمنظور ایجاد شرایطی نچندان عادی رشد آتی تمدن بدست آورد؟

«روسیه به آن اوج رشد نیروهای مولده که سوسیالیسم را ممکن بسازد نرسیده است». همهٔ قهرمانان انترناسیونال دوم، و از آنجمله البته سوخانف، این حکم را حقیقتاً ورد زبان خود میسازند. این حکم بلاتردید را آنها هزار بار نشخوار میکنند و بنظرشان میرسد که برای ارزیابی انقلاب ما این حکمی است قطعی.

ولی چه میشد اگر خودویژگی اوضاع، روسیه را اولاً در جنگ جهانی امپریالیستی وارد ساخت که کلیهٔ کشورهای کم و بیش متنفذ اروپای باختری در آن شرکت داشتند و تکامل ویرا در آستان انقلاب‌های خاورزمین که آغاز میگردد و هم اکنون قسماً آغاز شده، در شرایطی قرار داد که ما میتوانستیم همانا آن پیوندی را بین «جنگ دهقانی» و جنبش کارگری عملی نماییم که آنرا، بعنوان یکی از دورنماهای احتمالی، «مارکسیستی» نظیر مارکس در سال ۱۸۵۶ در مورد پروس بیان داشته بود؟

چه میشد اگر چاره‌ناپذیری اوضاع، قوای کارگران و دهقانان را ده برابر می‌کرد و بدینوسیله امکان انتقالی را متمایز با آنچه که در کلیه کشورهای دیگر اروپای باختری وجود داشت برای ایجاد محملهای اساسی تمدن جهت ما فراهم میساخت؟ آیا در نتیجهٔ این امر مسیر عمومی تکامل تاریخ جهان تغییر یافته است؟ آیا در نتیجهٔ

این امر تناسب اساسی طبقات اساسی در هر کشوری که بمسیر عموسی تاریخ جهان کشیده میشود و کشیده شده، تغییر کرده است.
اگر برای ایجاد سوسیالیسم سطح معینی از فرهنگ لازم است (گرچه کسی نمیتواند بگوید این «سطح» معین «فرهنگ» کدام است زیرا این سطح در هر کدام از کشورهای اروپای باختری متفاوت است) پس چرا ما نباید ابتدا از طریق انقلابی محملهای این سطح معین را بدست آوریم و سپس بر بنیاد حکوست کارگری-دهقانی و نظام شوروی برای رسیدن به خلقهای دیگر بحرکت درآئیم.

۱۶ ژانویه سال ۱۹۲۳

۲

شما میگوئید برای ایجاد سوسیالیسم برخورداری از تمدن لازم است. بسیار خوب. پس چرا ما نمی‌بایست ابتدا محمل هایی از متمدن بودن نظیر طرد ملاکین و طرد سرمایه‌داران روسیه را در کشور خود عملی کنیم و سپس حرکت بجانب سوسیالیسم را آغاز نمائیم؟ در کدام کتابی خوانده‌اید که چنین تغییر شکل عادی تاریخی امری است غیر مجاز و یا غیرممکن؟

بخاطر دارم که ناپلئون نوشته است: «On s'engage et puis... on voit» ترجمه آزاد روسی آن چنین است: «ابتدا باید در گیر یک نبرد جدی شد و سپس دید که چه باید کرد». ما هم ابتدا در اکتبر ۱۹۱۷ درگیر یک نبرد جدی شدیم و سپس جزئیات تکامل (از نقطهٔ نظر تاریخ جهانی بدون شک این جزئیات است)، نظیر صلح برست یا سیاست اقتصادی جدید و غیره را مشاهده کردیم. و اکنون دیگر تردیدی نیست که ما در نکات عمده پیروز شده‌ایم.

سوخانف های ما و بطریق اولی سوسیال — دمکرات هائیکه راست‌گراتر آنها هستند حتی در خواب هم نمی‌بینند که اصولاً انقلابها را جز بدین نحو نمیتوان عملی کرد. خرده‌بورژواهای اروپایی ما حتی

در خواب هم نمی‌بینند که انقلابهای آتی در کشورهای خاور که نفوس آن بمراتب بیشتر است و تنوع شرایط اجتماعی آن بمراتب زیادتر است، مختصاتی بلاتردید بیش از انقلاب روس به آنها عرضه خواهند داشت.

حرفی نیست که درسنامه‌ایکه بشیوهٔ کائوتسکی نوشته شده برای زمان خود چیز بسیار مفیدی بوده است. ولی بهرجهت دیگر وقت آنست که از این فکر صرف نظر کنیم که گویا این درسنامه کلیهٔ شکل‌های تکامل تاریخ بعدی جهان را پیش‌بینی کرده است. کسانیرا که چنین می‌اندیشند بجا است که صاف و ساده احمق اعلام داریم.

۱۷ ژانویه سال ۱۹۲۳

۳۰ ماه مه سال ۱۹۲۳
در روزنامهٔ «پراودا»
شماره ۱۱۷ چاپ
شده است

از روی متن مجموعهٔ آثار
و. ای. لنین، چاپ پنجم،
جلد ٤٥، ص ۳۷۸ — ۳۸۲
ترجمه و چاپ شده است

چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم

(پیشنهاد به کنگرهٔ دوازدهم حزب (۹۲))

بدون شک بازرسی کارگری و دهقانی برای ما دشواری عظیمی است که تا کنون برطرف نشده است. بنظر من رفقایی که از راه انکار فایده یا نفی ضرورت اداره بازرسی کارگری و دهقانی می‌خواهند این دشواری را برطرف سازند، محق نیستند. ولی در عین حال منکر این نکته نیستم که مسئله دستگاه دولتی ما و بهبود آن، مسئله‌ای است بسیار دشوار که ابداً حل نشده، و مسئله فوق‌العاده مبرم هم هست.

دستگاه دولتی ما به استثنای کمیساریای ملی امور خارجه بحد اکثر همان بازمانده دستگاه سابق است و بحد اقل تغییرات جدی در آن صورت گرفته است. ظاهر این دستگاه فقط کمی رنگ‌آمیزی شده ولی از سایر جهات تیپیک‌ترین و کهنه‌ترین دستگاه سابق دولتی ماست. اما برای تجسس شیوهٔ نوسازی واقعی این دستگاه بنظرم باید به تجربه و آزمون جنگ داخلی ما بذل توجه شود.

ما در خطرناکترین لحظات جنگ داخلی چگونه عمل می‌کردیم؟

ما بهترین نیروهای حزبی خود را در ارتش سرخ متمرکز می‌ساختیم و به بسیج بهترین کارگران خود می‌پرداختیم؛ در نقاطی به جستجوی نیروهای تازه دست می‌زدیم که عمیق‌ترین ریشه‌های دیکتاتوری ما در آنجاها بود.

بعقیدهٔ من ما باید سرچشمهٔ تجدید سازمان بازرسی کارگری و دهقانی را در همین سمت جستجو کنیم. بکنگره دوازدهم حزب‌مان

پیشنهاد می‌کنم برنامهٔ زیر را برای چنین تجدید سازمان تصویب کند که مبتنی بر توسعه خاص کمیسیون مرکزی بازرسی ماست.

پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب ما اینک اظهار تمایل کرده است که به کنفرانس عالی حزبی مبدل شود. پلنوم بطور متوسط بیش از یک بار در دو ماه جلسه نمی‌کند و میدانیم که پولیت‌بوروی ما، بوروی تشکیلات ما و دبیرخانهٔ ما و غیره و غیره بنام کمیتهٔ مرکزی امور جاری را اداره می‌کنند. بنظر من باید راهی را که ما با این ترتیب در آن گام نهاده‌ایم بپایان رسانیم و پلنومهای کمیتهٔ مرکزی را حتماً به کنفرانسهای عالی حزبی مبدل سازیم که هر دو ماه یکبار با شرکت کمیسیون مرکزی بازرسی تشکیل گردند و این کمیسیون مرکزی بازرسی را بر طبق شرایط زیر با بخش اصلی بازرسی کارگری و دهقانی تجدید سازمان شده، متحد سازیم.

بکنگره پیشنهاد می‌کنم که هفتاد و پنج تا صد عضو جدید از میان کارگران و دهقانان برای کمیسیون مرکزی بازرسی انتخاب کند. انتخاب شدگان باید از لحاظ حزبی مورد همان آزمایش قرار گیرند که اعضای معمولی کمیتهٔ مرکزی قرار می‌گیرند، چونکه باید از کلیهٔ حقوق اعضای کمیتهٔ مرکزی برخوردار باشند.

از طرف دیگر بازرسی کارگری و دهقانی باید تا حد سیصد الی چهارصد کارمند تقلیل یابد و این کارمندان از لحاظ شرافت اخلاقی و صداقت و از لحاظ اطلاعاتشان از دستگاه دولتی ما مورد آزمایش خاصی قرار گیرند و نیز آزمایش ویژه‌ای را دربارهٔ آشنایی با مبادی سازمان علمی کار بطور کلی و علی‌الخصوص کار اداری و دفتری و غیره بگذرانند.

بنظر من برقراری چنین پیوندی میان بازرسی کارگری و دهقانی و کمیسیون مرکزی بازرسی برای هر دوی این مؤسسات مفید خواهد بود. از طرفی بازرسی کارگری و دهقانی از این راه آنچنان وجهه و اعتبار فوق‌العاده پیدا خواهد کرد که دست کم بدتر از کمیساریای ملی امور خارجهٔ ما نخواهد بود. از طرف دیگر کمیتهٔ مرکزی ما همراه با کمیسیون مرکزی بازرسی با قاطعیت در راه تبدیل به

کنفرانس عالی حزبی گام خواهد گذاشت که اینک در ماهیت امر در آن گام گذارده است، و برای آنکه بتواند وظایف خود را از دو جهت — از جهت منظم بودن و مقرون بصلاح بودن و سیستماتیک بودن سازمان و کار آن و از جهت حفظ ارتباط با توده‌های واقعاً وسیع توسط بهترین کارگران و دهقانان ما — بنحوی درست انجام دهد باید این راه را تا آخر بپیماید.

اعتراضی را پیش‌بینی می‌کنم که چه مستقیم و چه غیرمستقیم از آن محافلی که سوجب کهنگی دستگاه ما هستند یعنی از آنهایی بر می‌خیزد که می‌خواهند دستگاه ما بهمان حال ماقبل انقلابی خود که غیر قابل تحمل و دور از شایستگی بود و هنوز هم به آن حال باقی است حفظ گردد (ضمناً باید گفت که ما اکنون تعیین وقت لازم جهت انجام اصلاحات اجتماعی اساسی، فرصتی که در تاریخ بندرت دست می‌دهد بدست آورده‌ایم و اینک با وضوح تمام می‌بینیم که در عرض پنجسال چه کاری می‌توان کرد و برای چه مدتهای بس بیشتری لازم است).

اعتراضی نامبرده آنست که گویا از اصلاحی که پیشنهاد می‌کنم چیزی جز آشفتگی نتیجه دیگر نخواهد آمد یعنی اعضای کمیسیون مرکزی بازرسی در همه مؤسسات سرگردان خواهند بود و نخواهند دانست کجا باید بروند و برای چه بروند و بکی باید مراجعه کنند، همه‌جا موجب بی‌نظمی خواهند شد و کارمندان را از انجام امور جاری باز خواهند داشت و قس‌علیهذا.

فکر می‌کنم منشاء غرض‌آلود چنین اعتراضی بقدری عیان و آشکار است که حتی احتیاجی نیست به آن پاسخ داده شود. بدیهی است که از طرف هیئت رئیسهٔ کمیسیون مرکزی بازرسی و از طرف کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی و شورای رئیسه این کمیساریا (و همچنین در موارد لازم از طرف دبیرخانه کمیتهٔ مرکزی ما) نه یکسال بلکه چندین سال کار مجدانه لازم است تا کمیساریای ملی و امور مشترک آن با کمیسیون مرکزی بازرسی را بدرستی ترتیب دهند. بنظر من کمیسر ملی بازرسی، کارگری و

دهقانی می‌تواند کمیسر ملی باقی بماند (و باید هم بماند)، شورای رئیسه این کمیساریا هم می‌تواند تماماً بصورت شورای رئیسه باقی بماند و در عین حال رهبری امور بازرسی کارگری و دهقانی و از جمله رهبری کلیهٔ اعضای کمیسیون مرکزی بازرسی را که تحت نظر آن انجام وظیفه خواهند کرد برای خود نگهدارد. سیصد — چهارصد کارمند بازرسی کارگری و دهقانی که طبق برنامهٔ من باقی خواهند ماند، از طرفی به انجام وظایف صرفاً سکرتری پیش سایر اعضای بازرسی کارگری و دهقانی و پیش اعضای اضافه‌شده کمیسیون مرکزی بازرسی خواهند پرداخت، ولی از طرف دیگر باید فوق‌العاده کاردان و کاملاً آزموده و کاملاً قابل اعتماد باشند و حقوق زیاد دریافت دارند که آنها را بکلی از وضع کنونی فلاکتبار (اگر نخواهیم بدتر از این نگوئیم) مأمور بازرسی کارگری و دهقانی نجات دهد.

یقین دارم که تقلیل عدهٔ کارمندان تا آن رقمی که ذکر کردم، هم کیفیت کارکنان بازرسی کارگری و دهقانی و هم کیفیت سراپای کار را بمراتب بهبود خواهد بخشید و در عین حال به کمیسر ملی و اعضای شورای رئیسه این کمیساریا امکان خواهد داد تمام توجه خود را هم بمرتب ساختن امور و به بهبود منظم و بلاانحراف کیفیت آن که برای حکومت کارگری و دهقانی و برای نظام شوروی ما تا این حد ضرورت مسلم و بی‌قید و شرط دارد، مصروف نماید.

و نیز از طرف دیگر فکر می‌کنم که کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی باید هم برای یکی کردن و هم برای هماهنگ ساختن انستیتوهای عالی سازمان کار (انستیتوی مرکزی کار، انستیتوی سازمان علمی کار و غیره) که اکنون تعدادشان در جمهوری ما کمتر از دوازده نیست، فعالیت کند. یکنواختی بیش از حد و کوشش بیش از حدی که از اینجا برای یکی کردن ناشی می‌شود، زیانبخش است. برعکس در اینجا باید حد وسط عاقلانه و مقرون بصلاحی را که میان یکی کردن همهٔ این مؤسسات و مرزبندی درست آنها بشرط تأمین استقلال معین هرکدام آنها باشد، پیدا کرد.

تردیدی نیست که از چنین اصلاحی کمیتهٔ مرکزی ما نیز

سودی کمتر از بازرسی کارگری و دهقانی نخواهد برد، به این معنا که از لحاظ ارتباط با توده‌ها و نظم و اهمیت کارهای خود سود خواهد برد. آنوقت می‌توان (و باید) ترتیب جدی‌تر و پرمسئولیت‌تری برای تدارک جلسات پولیت‌بورو داد و در این جلسات باید عده معینی از اعضای کمیسیون مرکزی بازرسی برای مدت معین و یا بر حسب برنامهٔ سازمانی معین شرکت کنند.

کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی به اتفاق هیئت رئیسه کمیسیون مرکزی بازرسی باید بین اعضای این کمیسیون از نقطهٔ نظر وظیفهٔ آنان در مورد حضور در پولیت‌بورو و وارسی کلیهٔ اسنادی که بنحوی از انحاء مورد بررسی پولیت‌بورو قرار می گیرد و یا از نقطهٔ‌نظر وظیفهٔ آنان در مورد وقف تمام اوقات کار خود بتدارک تئوریک بررسی سازمان علمی کار و یا از نقطهٔ نظر وظیفهٔ آنان در مورد شرکت عملی در کنترل بهبود دستگاه دولتی ما، از مؤسسات عالی دولتی گرفته تا مؤسسات محلی پائین و غیره کارها را تقسیم نماید.

همچنین بنظرم علاوه بر آن فایده و سود سیاسی که اعضای کمیتهٔ مرکزی و اعضای کمیسیون مرکزی بازرسی از این اصلاح می‌برند، به این معنی که به مراتب بهتر مطلع خواهند شد و بهتر برای جلسات پولیت‌بورو آماده خواهند بود (کلیهٔ اوراق مربوط به این جلسات باید حداقل یک شبانه‌روز قبل از جلسهٔ پولیت‌بورو و بدست همهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون مرکزی بازرسی برسد، به استثناء مواردی که در آن هیچگونه تعویقی جایز نیست و برای این موارد هم باید مقررات خاص برای مطلع ساختن اعضای کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون مرکزی بازرسی و ترتیب اتخاذ تصمیم دربارهٔ این موارد وضع گردد)، به فواید و سودها باید این فایده را هم افزود که تأثیر موارد صرفاً شخصی و تصادفی در کمیتهٔ مرکزی ما کاهش خواهد یافت و با این ترتیب از خطر انشعاب کاسته خواهد شد.

کمیتهٔ مرکزی ما بشکل گروهی کاملاً متمرکز و فوق‌العاده

بااتوریته در آمده، ولی برای کار این گروه شرایطی فراهم نشده که با اتوریته آن تناسب داشته باشد. اصلاحی که پیشنهاد می‌کنم باید به این امر کمک کند و اعضای کمیسیون مرکزی بازرسی که موظفند بتعداد معین در هر یک از جلسات پولیت‌بورو حضور یابند، باید گروه متحد و همپیوسته‌ای باشند که «بدون توجه به مقام» مراقبت نمایند اتوریته و وجههٔ کسی نتواند مانع آن شود که آنها استیضاح کنند و اسناد را وارسی نمایند و بطور کلی از جریان امور آگاهی یابند و صحت مؤکد کارها را روشن سازند.

البته در جمهوری شوروی ما نظام اجتماعی مبتنی بر همکاری دو طبقه کارگران و دهقانان است و حالا وجود «نپمانها» یعنی بورژوازی هم با شرایط خاصی در این نظام مجاز شمرده شده است. اگر میان این طبقات اختلافات جدی طبقاتی پیدا شود آنوقت تفرقه و انشعاب اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. ولی در نظام اجتماعی ما برای تفرقه و انشعاب مبادی ناگزیر و حتمی وجود ندارد و وظیفهٔ عمده کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون مرکزی بازرسی ما و نیز همه حزب ما این است که دقیقاً مراقب اوضاع و احوالی باشند که ممکن است موجب تفرقه و انشعاب شود و از آن جلوگیری نمایند، چونکه سرنوشت جمهوری ما سرانجام منوط به آنست که آیا تودهٔ دهقانی همراه طبقهٔ کارگر خواهد رفت و وفاداری خودرا در اتحاد با آن حفظ خواهد کرد یا اینکه به «نپمانها» یعنی به بورژوازی نو امکان خواهد داد، آن را از کارگران جدا و منشعب سازند. هر قدر این دو فرجام را روشن‌تر ببینیم و هر قدر همهٔ کارگران و دهقانان ما آنرا روشن‌تر به بینند، همانقدر هم شانس موفقیت ما در اجتناب از تفرقه و انشعابی که برای جمهوری شوروی هلاکتبار خواهد بود، بیشتر خواهد شد.

۲۳ ژانویه سال ۱۹۲۳.

«پراودا» شماره ۱٦،
۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۳

از روی متن مجموعهٔ
آثار و. ای. لنین،
چاپ ۵، جلد ٤۵،
ص ۳۸۳ — ۳۸۸ ترجمه
و چاپ شده است

بهتر است کمتر، ولی بهتر باشد

بعقیدهٔ من رابکرین نباید در مسئلهٔ بهبود دستگاه دولتی ما بدنبال کمیت برود و شتاب کند. ما تا کنون باندازه‌ای دربارهٔ کیفیت دستگاه دولتی خودمان کم فکر کرده و کم اهتمام ورزیده‌ایم که توجه بیک تدارک کاملاً جدی برای این منظور و تمرکز افرادی در رابکرین که واقعاً دارای کیفیت امروزین باشند، یعنی از بهترین نمونه‌های اروپای باختری عقب نمانند، توجهی بجاست. البته برای جمهوری سوسیالیستی این شرط است بس ناچیز. ولی نخستین دورهٔ پنج‌ساله به میزان زیادی فکر ما را از عدم احساس اعتماد و از تردید انباشته است. ما بی‌اختیار مایل هستیم این احساس را برای اشخاصی قایل شویم که بیش از اندازه و با سهولت تمام مثلاً دربارهٔ فرهنگ «پرولتری» سخن‌پردازی میکنند: در بادی امر برای ما فرهنگ واقعی بورژوایی کافی است و کاش ما در بادی امر بتوانیم بدون مذموم‌ترین انواع فرهنگ نظام ماقبل بورژوازی یعنی فرهنگ دیوانی سرواژی و غیره کار خود را از پیش ببریم. در مسایل فرهنگ شتابزدگی و گشادبازی از همه‌چیز زیانبخش‌تر است. این مطلب را بسیاری از نویسندگان و کمونیست‌های جوان ما باید کاملاً آویزه گوش و هوش خود سازند.

در مورد دستگاه دولتی اکنون ما باید از تجارب گذشته این نتیجه را بگیریم که بهتر است آهسته‌تر برویم.

وضع دستگاه دولتی ما، اگر نخواسته باشیم بگوئیم نفرت‌آور است باید بگوئیم رقت‌بار است و آنهم بحدی که ما باید ابتدا درست بیاندیشیم که چگونه با نقایص آن مبارزه کنیم و بخاطر داشته باشیم که

ریشه نقایص در گذشته‌ایست که گرچه واژگون گردیده ولی سپری نشده و جزو مرحله گذشته فرهنگ گذشته بسیار دور نگردیده است. من در اینجا بویژه مسئلهٔ فرهنگ را مطرح میکنم، زیرا در این قبیل امور فقط آنچیزی را باید بکف آمده شمرد که جزو فرهنگ و معیشت و عادات شده باشد. ولی در مورد ما میتوان گفت که چیزهای خوبیکه در سازمان اجتماعی ما موجود است بهیچوجه مورد تعمق قرار نگرفته، درک نشده، احساس نشده، عجولانه اقتباس شده، مورد وارسی و آزمایش قرار نگرفته، تجربه آنرا تأیید نکرده و تثبیت نشده است و قس‌علیهذا. البته در دوران انقلابی و با چنین سرعت سرگیجه‌آور تکاملی که ما را در عرض پنج سال از دوران تزاری به نظام شوروی رسانده است غیر از این هم نمیتوانست باشد.

باید بموقع بسر عقل آمد. باید نسبت به پیشروی عجولانه و سریع و هر گونه لاف‌زنی و امثال آن از یک حس عدم‌اعتماد نجات‌بخش سرشار بود. باید در اطراف وارسی آن گامهای به پیش که ما هر ساعت اعلام میداریم و هر دقیقه عملی میکنیم و سپس هر ثانیه نااستواری و عدم‌متانت و نامفهوم بودن آنها را اثبات مینمائیم، فکری کرد. شتابزدگی در این امر زیانبخش‌تر از هر چیز است. امید بستن به اینکه ما ولو اندکی چیز میدانیم یا اینکه برای ساختمان یک دستگاه واقعاً نو، واقعاً درخور عنوان سوسیالیستی و شوروی و غیره بمیزان کمابیش قابل ملاحظه‌ای عناصر در اختیار داریم، زیانبخش‌تر از همه است.

نه، ما چنین دستگاه و حتی عناصر آن را بحد خنده‌آوری کم داریم و باید بخاطر داشته باشیم که برای ایجاد آن نباید از صرف وقت دریغ ورزیم و باید سالهای بسیار و بسیاری وقت صرف نمائیم.

ما چه عناصری برای ایجاد این دستگاه موجود داریم؟ فقط دو تا. اولاً کارگرانیکه شیفته نبرد در راه سوسیالیسم هستند. اذهان این عناصر باندازهٔ کافی روشن نیست. آنها میخواهند بما دستگاه بهتری بدهند. ولی نمیدانند چگونه باید این کار را انجام داد. و نمیتوانند آنرا انجام دهند. آنها هنوز به آن درجه‌ای از تکامل و فرهنگ که

لازمه این امر است نرسیده‌اند. برای این کار هم همانا فرهنگ لازم است. در اینجا هیچ کاری را نمیتوان با یک ضرب‌شست و تهاجم و چابکی یا انرژی ویا بطور کلی با هیچیک از بهترین صفات انسانی از پیش برد. ثانیاً عناصر دانایی و معارف و تعلیمات که در کشور ما در قیاس با کلیهٔ کشورهای دیگر بحد خنده‌آوری کم است.

و در اینجا نباید فراموش کرد که فقدان این دانایی را ما خیلی میل داریم با تقلا و شتابزدگی و غیره جبران کنیم (یا اینکه خیال کنیم میتوان آنرا جبران کرد).

ما باید بهرقیمتی شده، برای تجدید سازمان دستگاه دولتی خود این وظیفه را وجههٔ همت خود سازیم که: اولاً — بیاموزیم، ثانیاً — بیاموزیم و ثالثاً — بیاموزیم و آنگاه وارسی کنیم که در کشور ما علم بصورت کلمات بیروح ویا جملات مد روز باقی نماند (نباید این عیب را پوشیده داشت، این امر اغلب در میان ما دیده میشود) و اینکه علم واقعاً با گوشت و خون ما در آمیزد و کاملاً و بطور واقعی جزو هستی و معیشت ما باشد. خلاصه آنکه ما نباید آن توقعاتی را داشته باشیم که اروپای باختری بورژوایی دارد، بلکه باید آن توقعاتیرا که شایسته و برازندهٔ کشوری است که وظیفه خود میشمرد در جریان رشد خود بکشور سوسیالیستی مبدل شود داشته باشیم.

نتایجی که از مطالب مذکور بدست می‌آید اینستکه: ما باید رابکرین را، بعنوان وسیله‌ای برای بهبود دستگاه دولتی خود به یک مؤسسهٔ واقعاً نمونه‌وار مبدل کنیم.

برای آنکه این مؤسسه بتواند به مدارج لازم ارتقاء یابد باید این قاعده را مراعات کرد: هفت بار گز کن، یکبار ببر.

برای این منظور لازم است آنچه را که واقعاً در نظام اجتماعی ما از بهترین چیزها است با احتیاطی هر چه بیشتر و با سنجش و اطلاع کامل در تاسیس کمیساریای ملی جدید بکار بندیم.

برای این منظور لازم است که بهترین عناصری که در نظام اجتماعی ما وجود دارند، یعنی: اولاً کارگران پیشرو و ثانیاً عناصر واقعاً آگاه که میتوان تضمین کرد هیچ کلمه‌ایرا خوشباورانه نمی‌پذیرند و

هیچ کلمه‌ایرا برخلاف وجدان اداء نمینمایند — از اعتراف به هیچ مشکلی بیم نداشته و از هیچ مبارزه‌ای برای نیل به هدفیکه جداً در برابر خود قرار داده‌اند، پروا نکنند.

ما اکنون پنج سال است در تقلای بهبود دستگاه دولتی خود هستیم ولی این همانا فقط تقلایی است که در عرض پنج سال بدردنخور بودن و حتی بی‌ثمری و حتی زیان‌بخش بودن خود را ثابت کرده است. این تقلا در ظاهر بصورت کار و کوشش جلوه میکرد ولی در واقع خواه موسسات ما و خواه ذهن ما را مغشوش می‌نمود.

باید سرانجام کاری کرد که این وضع تغییر کند.

باید بر وفق این قاعده عمل کرد که بهتر است از لحاظ کمیت کمتر ولی از لحاظ کیفیت بهتر باشد. باید بر وفق این قاعده عمل کرد که بجای عجله و هیچگونه امیدی به حصول مقصود، بهتر است کار طی دو یا حتی سه سال برای تهیه یک نیروی انسانی معتبر انجام گیرد.

من میدانم که مراعات این قاعده و انطباق آن بر واقعیت ما دشوار خواهد بود. من میدانم که قاعده معکوس آن از هزاران روزنه برای خود راه خواهد گشود. من میدانم که باید مقاومت عظیمی ابراز داشت، باید ابرام فوق‌العاده‌ای بخرج داد و میدانم که کار و کوشش ما در این زمینه لااقل برای سالهای اول بسیار بی‌اجر و بی‌ثمر خواهد بود؛ ولی باوجود همهٔ اینها یقین دارم که تنها با این طرز کار خواهیم توانست بهدف خویش برسیم و تنها با نیل به این هدف یک جمهوری واقعاً سزاوار عنوان شوروی و سوسیالیستی و غیره و غیره ایجاد خواهیم کرد.

احتمال میرود بسیاری از خوانندگان ارقامی را که من بعنوان مثال در نخستین مقالهٔ خود* ذکر کرده‌ام بسی ناچیز میشمرند.

* رجوع شود به اثر و. ای. لنین «کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی را چگونه میتوانیم تجدید سازمان بدهیم. (پیشنهاد به کنگره ۱۲ حزب)» (ه. ت)

اطمینان دارم که میتوان محاسبات فراوانی در اثبات نارسایی این ارقام ذکر کرد. ولی فکر میکنم که ما باید یک چیز را مافوق همهٔ این قبیل و هرگونه محاسبات قرار دهیم و بیشترین توجه را به ایجاد کیفیت واقعاً نمونه‌وار معطوف داریم.

من بر آنم که همانا اکنون سرانجام آن زمانی رسیده است که ما باید برای بهبود دستگاه دولتی خود چنانکه شاید و باید و با جدیت تمام کار کنیم، آنوقت شاید زیان‌بخش‌ترین خصوصیت این کار شتاب‌زدگی خواهد بود. بهمین جهت میخواستم متذکر شوم که باید از افزودن بر میزان این ارقام سخت برحذر بود. برعکس، بنظر من در اینجا باید از لحاظ ارقام خیلی خست بخرج داد. باید صریح و آشکار گفت که کمیساریای ملی رابکرین اکنون ذره‌ای اتوریته ندارد. همه میدانند که هیچ مؤسسه‌ای نامنظمتر از مؤسسات رابکرین ما نیست و در شرایط کنونی از این کمیساریای ملی نمیتوان چیزی توقع داشت. اگر ما واقعاً خواستار نیل باین مقصودیم که پس از چند سال آنچنان مؤسسه‌ای پدید آوریم که اولاً نمونه‌وار باشد، ثانیاً اعتماد بلاشرط همه کس را جلب نماید و ثالثاً به همه و هرکس ثابت کند که ما واقعاً از عهدهٔ کار مؤسسه عالی، نظیر کمیسیون مرکزی کنترل، برآمده‌ایم، باید این نکته را خوب بخاطر بسپریم. به عقیدهٔ من باید هرگونه معیارهای کلی مربوط به تعداد کارمندان را فوراً و باقاطعیت بدور افکند. ما باید کارمندان رابکرین را بطرزی کاملاً خاص و فقط برپایه آزمایش بسیار جدی بر گزینیم. در واقع هم، برای چه باید یک کمیساریای ملی تشکیل گردد که در آن کارها فقط سرسری باشد و باز هم کوچکترین اعتمادی را بخود جلب نکند و حرفش دارای اعتبار بسیار ناچیزی باشد؟ بنظر من احتراز از این کار در چنین تجدید سازمانی که ما اکنون در نظر داریم وظیفهٔ عمدهٔ ما محسوب می‌شود.

کارگرانی که ما بسمت اعضای کمیسیون مرکزی کنترل جلب میکنیم باید از کمونیستهای بی‌خدشه باشند و من بر آنم که باید با آنها مدتی مدید کار کرد تا شیوه‌ها و وظایف کارشان را به آنها

آموخت. سپس بعنوان معاونین در این کار باید از تعداد معینی کارکنان منشی استفاده کرد و آنان را قبل از گماشتن بکار مورد آزمایش سه باره قرار داد. سرانجام آن صاحبان مشاغلی که ما تصمیم بگیریم استثنائاً آنها را بلافاصله بسمت کارمندی در رابکرین بکار بگماریم، باید واجد شرایط زیرین باشند:

اولاً، باید از طرف چند کمونیست معرفی شده باشند؛

ثانیاً، باید از عهده امتحان کاردانی در رشتهٔ دستگاه دولتی ما برآیند.

ثالثاً، باید از لحاظ اطلاع خوب از مبانی تئوری مربوط به دستگاه دولتی ما و مبادی علم مدیریت و از امور دبیرخانه و غیره و غیره امتحان بدهند؛

رابعاً، آنها باید کارشانرا با کار کارمندان کمیسیون مرکزی کنترل و دبیرخانهٔ خودشان طوری وفق دهند که ما بتوانیم از کار تمامی این دستگاه اطمینان حاصل کنیم.

میدانم که این توقعات شرایط فوق‌العاده کلانی را ایجاب مینماید و خیلی میترسم که اکثر «پراتیسینهای» رابکرین این توقعات را غیر قابل اجرا اعلام نمایند و یا با نظر تحقیر آنها را مورد تمسخر قرار دهند. ولی من از هر یک از رهبران کنونی رابکرین یا کسانی که با این نهاد مربوطند میپرسم که آیا میتواند از روی وجدان بمن بگوید که کمیساریای ملی نظیر رابکرین چه ضرورتی در عمل دارد؟ تصور میکنم این سئوال، در شناختن حد و اندازه بوی کمک خواهد کرد. یا باید به یکی از تجدید سازمانهایی که ما آنقدر زیاد بدان دست زده‌ایم یعنی به تجدید سازمان کار چنین نهاد بی‌ثمری مانند رابکرین دست نزد، یا باید واقعاً این وظیفه را در برابر خویش قرار داد که از طریقی آهسته، دشوار و غیر عادی، بدون احتراز از آزمایش‌های متعدد، یک چیز واقعاً نمونه‌وار بوجود آورد که بتواند حس احترام هرکس و همه کس را نسبت به این نهاد تلقین نماید و آنهم نه تنها از آن جهت که مناصب و عناوین اینرا ایجاب میکند.

اگر ما صبر و شکیب نورزیم و چند سالی را صرف این کار نکنیم، آنگاه بهتر است که اصلاً بدان نپردازیم.

بعقیدهٔ من از بین آن موسساتی که ما در رشتهٔ موازین عالی کار و غیره پخته و بیرون داده‌ایم باید یک حداقلی را انتخاب کرد و سازماندهی کاملاً جدی را مورد آزمایش قرار داد و کار را فقط بنحوی ادامه داد که واقعاً در سطح دانش امروزین باشد و کلیهٔ ثمرات این دانش را برای ما ببار آورد. در آنصورت پندارباقی نخواهد بود هر آینه اگر امیدوار باشیم که در عرض چند سال مؤسسه‌ای بدست خواهیم آورد که قادر باشد کارش را انجام دهد یعنی بطور منظم و بلاانحراف با برخورداری از اعتماد طبقهٔ کارگر و حزب کمونیست روسیه و قاطبهٔ تودهٔ اهالی جمهوری ما برای بهبود کار دستگاه دولتی ما کار کند.

هم اکنون امکان آغاز کارهای تدارکی برای این منظور وجود دارد. اگر کمیساریای ملی رابکرین با نقشهٔ این تجدید سازمان موافقت کند، در اینصورت میتوانست هم اکنون اقدامات تدارکی را آغاز نماید برای اینکه بطور منظم بکار بپردازد و این اقدامات را بدون شتاب و بدون پرهیز از اصلاح در اقدامی که زمانی انجام داده است به سرانجام کامل برساند.

هر نوع تصمیم نیمه‌بندی در این مورد بینهایت زیان‌بخش است. برقراری هر نوع میزانی برای تعداد کارمندان رابکرین که از هر گونه ملاحظهٔ دیگری منشاء بگیرد، در واقع بر ملاحظات قدیمی بوروکراتیک و خرافات قدیمی و بر آنچیزهایی مبتنی است که دیگر محکوم شده و موجب استهزاء عمومی میگردد و غیره.

در واقع مسئله در اینجا بدینسان مطرح است:

یا باید اکنون نشان داد که در امر ساختمان دولتی بطور جدی چیزهایی آموخته‌ایم (آخر در عرض ۵ سال میتوان چیزی آموخت)، یا آنکه هنوز برای اینکار رشد نیافته‌ایم و آنوقت دیگر نباید دست بدین کار زد.

بعقیدهٔ من با آن نیروی انسانی که ما داریم از فروتنی دور نخواهد بود اگر فرض کنیم که اکنون دیگر باندازهٔ کافی آموخته‌ایم تا بتوانیم بطور منظم و از سر نو لااقل یک کمیساریای ملی را

تأسیس کنیم. راستی که همین کمیساریای ملی باید معرف سراپای دستگاه دولتی ما باشد.

لازم است فوراً برای تألیف دو درسنامه یا بیشتر دربارهٔ سازمان کار بطور اعم و کار اداری بطور اخص مسابقه‌ای اعلام گردد. میتوان کتاب یرمانسکی را که هم اکنون در دست است پایه قرار داد، گرچه توی پرانتز باید گفت که این شخص علاقهٔ آشکاری به منشویک‌ها نشان میدهد و برای کار تنظیم درسنامه‌ای که سزاوار حکومت شوروی باشد بدرد نمیخورد. سپس میتوان کتاب کرژنتسف (۹۳) را که چندی پیش منتشر شده است، مبنی قرار داد و سرانجام میتوان از تألیفات موجود دیگر که کامل نیستند استفاده کرد.

باید چند تن از افراد بامعلومات و درستکار را برای جمع‌آوری آثار و مطالعهٔ این مسئله به آلمان و یا انگلستان اعزام داشت. انگلستان را من برای موردی نام می‌برم که اعزام به آمریکا یا کانادا ممکن نباشد.

باید کمیسیونی برای تنظیم برنامه اولیه امتحانات مخصوص نامزدهای کارمندی در بازرسی کارگری و دهقانی و نیز نامزدهای عضویت کمیسیون مرکزی کنترل تعیین نمود.

البته این اقدامات و نظایر آنها کار کمیسر ملی و اعضاء هیئت رابکرین و هیئت رئیسه کمیسیون مرکزی کنترل را دشوار نخواهد کرد.

بموازات این اقدامات باید یک کمیسیون تدارک جهت جستجوی نامزدهایی برای مقام عضویت در کمیسیون مرکزی کنترل تعیین کرد. من امیدوارم که اکنون دیگر در کشور ما برای این مقام بیش از حد لزوم نامزدهایی، خواه در بین کارکنان باتجربهٔ کلیهٔ وزارتخانه‌ها و خواه در میان دانشجویان مدارس شوروی ما یافت شود. احتمال نمیرود که از پیش حذف این یا آن گروه صحیح باشد. احتمال میرود بر ما لازم آید ترجیح دهیم که ترکیب اعضاء این مؤسسه متنوع باشد و ما باید در جستجوی آن باشیم که خواص گوناگون و شایستگی ناهمگون در این مؤسسه جمع باشد، پس اینجا

ما باید روی مسئله تنظیم فهرست نامزدها کار کنیم. مثلاً بیش از همه نامطلوب است اگر کمیساریای ملی جدید طبق نسخهٔ واحدی تنظیم گردد یعنی فرضاً از افرادی تشکیل شود که دارای صفات دیوانی هستند یا مستثنائاً از افرادی باشد که دارای خاصیت مبلغین هستند و یا مستثنائاً از افرادی باشد که صفت مشخصه آنها حسن معاشرت و استعداد رخنه کردن در محافلی است که برای این نوع کارکنان چندان عادی نیست و غیره.

* * *

من تصور میکنم که اگر نقشهٔ خود را با موسسات نوع آکادمیک بسنجم، اندیشهٔ خود را بنحو بهتری بیان داشته‌ام. اعضاء کمیسیون مرکزی کنترل باید تحت رهبری هیئت رئیسه خودشان بطور منظم کلیهٔ کاغذها و اسناد بوروی سیاسی را از نظر بگذرانند. در عین حال آنها باید وقت خود را برای انجام امور مختلف مربوط به کنترل کارهای اداری مؤسسات ما، از مؤسسات بسیار کوچک و جزیی گرفته تا عالیترین مؤسسات دولتی، درست تقسیم کنند. بعلاوه در زمرهٔ کارهای آنها آموزش تئوری یعنی تئوری سازمان دادن به آن کاری است که آنها قصد دارند زندگی خود را وقف آن کنند و نیز اشتغال به کارهای پراتیک تحت رهبری رفقای ارشد و یا دانشیاران انستیتو-های عالی سازماندهی کار است.

ولی من بر آنم که اکتفاء به این نوع کارهای آکادمیک بهیچوجه برای آنان ممکن نخواهد شد. بهمراه این امور، آنها در عین حال باید خود را برای کارهایی آماده نمایند که من پرهیزی ندارم نام آنرا تدارک برای شکار، نمیخواهم بگویم شکار شیادان، ولی چیزی شبیه به آن بگذارم ویا آنرا تمهیدات مکارانه خاصی برای استتار اعمال و رفتار خویش و غیره بنامم.

اگر در مؤسسات اروپای باختری اینقبیل پیشنهادها موجب برانگیختن خشمی بی‌نظیر و برآشفتگی اخلاقی و غیره بشود، امیدوارم که ما هنوز آنقدر بوروکرات نشده باشیم که چنین احساساتی از

خود نشان دهیم. در کشور ما هنوز نپ نتوانسته است آن احترامی را کسب کند که فکر اینکه ممکن است کسی را در اینجا شکار کنند، موجب آزرده خاطری گردد. هنوز از عمر جمهوری شوروی آنقدر کم گذشته است و چنان تل‌هایی از انواع زباله‌ها رویهم ریخته است که از این فکر که در این زباله‌ها میتوان بکمک برخی حیل و تجسسهایی که گاه در منابع نسبتاً دور و یا از راههای نسبتاً پرپیچ و خم انجام میگیرد کاوشهایی بعمل آورد مشکل برای کسی آزرده خاطری دست دهد و اگر هم دست دهد میتوان اطمینان داشت که ما به چنین کسی از ته دل خواهیم خندید.

امیدواریم رابکرین جدید ما صفتی را که فرانسوی‌ها pruderie می‌نامند و ما میتوانیم آنرا اداء و اطوار مضحک و یا تفرعن مضحک بنامیم و برای تمام بوروکراسی ما، خواه بوروکراسی شوروی و خواه حزبی بینهایت مطلوب است، دور بیاندازد. بعنوان جمله معترضه بگوئیم که در کشور ما بوروکراسی نه تنها در مؤسسات شوروی ما بلکه در مؤسسات حزبی ما نیز وجود دارد.

اگر من فوقاً نوشته‌ام که ما باید تحصیل کنیم و آنهم در انستیتوهای عالی سازمان کار و غیره تحصیل کنیم این حرف بهیچوجه بدان معنی نیست که من این «تحصیل» را تا اندازه‌ای بشکل مکتبی درک می‌کنم و یا فکر من تنها متوجه تحصیلات مکتبی بوده است. امیدوارم که هیچ انقلابی واقعی در حق من این سوءظن را نبرد که گویا من مفهوم کلمهٔ «تحصیل» را در این مورد عاری از چیزی مانند یک نیرنگ نیمه‌شوخی، یک نوع حیله، یک نوع خدعه یا چیزهایی از این قبیل دانسته‌ام. من میدانم که در یک کشور مؤدب و جدی اروپای باختری این فکر ممکن بود واقعاً موجب وحشت میشد و هیچ کارمند درستکار حاضر نمیشد حتی بحث و مذاکره دربارهٔ آنرا مجاز شمرد. ولی امیدوارم که ما هنوز بدان حد بوروکرات نشده باشیم و بحث و مذاکره دربارهٔ این فکر برای ما موجب چیزی جز مسرت خاطر نگردد.

در واقع چرا نباید مطلوب را با مفید توأم ساخت؟ چرا نباید از

نیرنگ شوخی‌آمیز یا نیمه‌شوخی‌آمیز برای شکار یک چیز مضحک، یک چیز مضر، یک چیز نیمه مضحک و نیمه‌مضر و غیره استفاده کرد؟

بنظر من اگر بازرسی کارگری و دهقانی ما این ملاحظات را مورد بررسی قرار دهد نفعی که عایدش خواهد شد اندک نخواهد بود و ضمناً تعداد وقایع عجیب هم که بوسیلهٔ آنها کمیسیون مرکزی کنترل ما یا همکارانشان در رابکرین تاکنون چند تا از پیروزی‌های بسیار درخشان خود را بدست آورده‌اند، بر اثر ماجراهای «اعضاء» آیندهٔ «رابکرین» و «اعضاء» آیندهٔ «کمیسیون مرکزی کنترل» ما در نقاطی که ذکر آنها را در درسنامه‌های آراسته و بسیار مبادی آداب چندان مناسب نمیشمرند، بسی افزایش خواهد یافت.

* * *

چگونه میتوان مؤسسات حزبی را با مؤسسات شوروی پیوند داد؟ آیا در اینجا چیزی غیرمجاز وجود ندارد؟

من این مطلب را از جانب خود مطرح نمی‌کنم بلکه از جانب آنکسانی مطرح میسازم که در فوق بدانها اشاره کرده‌ام و ضمن آن گفته‌ام که نه فقط در موٴسسات دولتی بلکه در مؤسسات حزبی ما نیز بوروکرات وجود دارد.

در واقع هم اگر مصالح کار ایجاب نماید چرا نباید این دو نوع مؤسسه را با هم پیوند داد؟ مگر کسی بوده است که زمانی متوجه نشده باشد که مثلاً در کمیساریای ملی نظیر کمیساریای ملی امور جارجه چنین پیوندی سود فراوانی میرساند، و از همان پیدایش آن به کار بسته می‌شود؟ مگر در بوروی سیاسی بسیاری مسایل بزرگ و کوچک دربارهٔ «شیوه‌هایی» که ما در پاسخ «شیوه‌های» دول خارجی برای جلوگیری از مثلاً بگوئیم حیلهٔ آنها، اگر نخواسته باشیم سخنی دور از نزاکت بگوئیم، بکار می‌بریم از نقطهٔ نظر حزبی مورد بحث و مذاکره قرار نمی‌گیرد؟ مگر این پیوند قابل انعطاف امور شوروی و حزبی مایهٔ یک نیروی فوق‌العاده

در سیاست ما نیست؟ من فکر می‌کنم آنچیزی که صحت خود را در سیاست خارجی ما به ثبوت رسانده و در آن استوار گردیده و چنان جزو عادت شده است که دیگر هیچگونه تردیدی را در این رشته برنمی‌انگیزد بکار بردنش در مورد تمامی دستگاه دولتی ما نیز لااقل بهمین اندازه (و بعقیدهٔ من بمراتب بیش از این اندازه) بجا خواهد بود. آخر رابکرین بتمامی دستگاه دولتی ما اختصاص دارد و لذا فعالیت وی باید بدون هیچگونه استثناء همه مؤسسات دولتی ما را اعم از مؤسسات محلی و مرکزی و تجاری و صرفاً اداری و تعلیماتی و بایگانی و تاترال و غیره — خلاصه همهٔ مؤسسات را بدون کوچکترین استثناء دربرگیرد.

پس چرا برای مؤسسه‌ای که دارای چنین دامنهٔ عملی است و بعلاوه شکلهای فعالیت آنهم باید دارای نرمش فوق‌العاده زیادی باشد، در آمیختگی خودویژه مؤسسه کنترل حزبی را با مؤسسهٔ کنترل شوروی مجاز نشمریم؟

من در اینکار هیچگونه مانعی نمی‌بینم. بعلاوه من برآنم که این پیوند یگانه وثیقهٔ کار موفقت‌آمیز است. من بر آنم که هرگونه تردیدی در این باره از غبار آلوده‌ترین زوایای دستگاه دولتی ما منشاء میگیرد و تنها پاسخ سزاوار آن هم ریشخند است.

* * *

تردید دیگر: آیا مناسب است که فعالیت تعلیماتی را با فعالیت اداری پیوند دهیم؟ بنظر من نه تنها مناسب بلکه ضروری است. بطور کلی باید گفت که از سیستم دولتمداری اروپای باختری، علی رغم تمام برخورد انقلابی ما باین سیستم، یک رشته از زیانبخشترین و خنده‌آورترین خرافات بما سرایت کرده است و این خرافات را تا اندازه‌ای هم بوروکراتهای گرامی ما تعمداً و از روی نیت معین بقصد سوءاستفاده برای آنکه در آب گل‌آلود این خرافات بتوانند غالباً ماهی بگیرند، بما سرایت داده‌اند و بحدی هم از این آب گل‌آلود

ماهی گرفته‌اند که در بین ما تنها کسانی که کاملاً نابینا هستند ندیده‌اند که دامنهٔ این صید چه وسعتی داشته است.

ما در کلیهٔ رشته‌های مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی «بینهایت» انقلابی هستیم. ولی در زمینهٔ احترام به مناصب و مراعات تشریفات و رسوم اداری، «انقلابیگری» ما غالباً جای خود را به پوسیده‌ترین کهنه‌پرستی میدهد. در اینجا است که غالب اوقات میتوان ناظر این پدیده بسیار جالب بود که چگونه در زندگی اجتماعی بزرگترین جهش بجلو با هراس فوق‌العاده‌ای در قبال کوچکترین تغییرات توأم است.

علت این امر هم مفهوم است، زیرا جسورانه‌ترین گامهایی که بجلو برداشته میشد در رشته‌ای بوده که از مدتها پیش قلمرو تئوری بشمار میرفته و در رشته‌ای بوده که بطور عمده و شاید هم صرفاً از لحاظ تئوریک نشو و نمایی یافته است. فرد روس تمام درد دل خود را از شر واقعیت اداری کراهت‌آور در خانهٔ خود، در طرح‌های تئوریک فوق‌العاده جسورانه خالی میکرد و بهمین جهت هم این طرح‌های تئوریک بی‌اندازه جسورانه جنبهٔ فوق‌العاده یکطرفه بخود می‌گرفت. در کشور ما، جسارت تئوریک در طرح‌های کلی با هراس حیرت‌انگیزی نسبت به هرگونه رفرم اداری کاملاً ناچیز توأم بوده است. بزرگترین انقلاب جهانی ارضی را با جسارتی که در کشورهای دیگر بی‌سابقه بود طرح‌ریزی میکردیم ولی در عین حال برای یک رفرم اداری درجهٔ دهم هم قدرت تخیل کافی نداشتیم؛ قدرت تخیل و یا شکیبایی باندازهٔ کافی نبود تا آنکه همان احکام کلی که بهنگام انطباق در مسائل کلی چنین نتایج «درخشانی» داده است، در این رفرم بکار بریم.

و بهمین جهت زندگی کنونی ما مختصات جسارت بسیار جانبازانه را بطور حیرت‌انگیزی با یک هراس فکری در قبال جزیی‌ترین تغییرات توأم دارد.

من بر آنم که در هیچیک از انقلابهای واقعاً کبیر نیز وضع جز این نبوده است، زیرا انقلاب‌های واقعاً کبیر از تضادهای بین

کهنه، بین آنچه که متوجه دستکاری کهنه است و تجریدیترین مجاهدات بسوی نو که میبایست آنچنان نو باشد که ذره‌ای از نظام کهنه در بر نداشته باشد برمیخیزد.

و هر اندازه این انقلاب تند و سریع‌تر باشد، بهمان اندازه دورانیکه طی آن یک سلسله از این قبیل تضادها برجای خواهند ماند، طولانی‌تر خواهد بود.

* * *

صفت عمومی زندگی کنونی ما بقرار زیرین است: ما صنایع سرمایه‌داری را برانداختیم و در برانداختن کامل نهادهای قرون وسطایی و زمینداری اربابی نیز کوشیده‌ایم و در این زمینه دهقانان خرده‌پا و بسیار خرده‌پایی پدید آورده‌ایم که بعلت اعتماد خود نسبت به نتایج کارهای انقلابی پرولتاریا بدنبال وی میروند. ولی با تکیه باین اعتماد استقامت تا زمان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای رشدیافته‌تر کار آسانی نیست، زیرا سطح بازده کار دهقانان خرده‌پا و بسیار خرده‌پا، بویژه در دوران سیاست اقتصادی جدید، بعلل اقتصادی بینهایت پائین است. وضع بین‌المللی نیز موجب آن گردیده است که اکنون روسیه واپس افکنده شود و عموماً و بطور کلی سطح بازده کار خلق اکنون بسی پائین‌تر از دوران قبل از جنگ است. دول سرمایه‌داری اروپای باختری تا اندازه‌ای آگاهانه، تا اندازه‌ای خود انگیخته و ناآگاهانه آنچه را که در امکان داشتند بکار بردند تا ما را واپس افکنند و از عناصر جنگ داخلی در روسیه برای خانه‌خرابی هرچه بیشتر کشور استفاده کنند. خارج شدن از جنگ امپریالیستی با چنین وضعی البته حایز فواید فوق‌العاده بود: اگر ما نظام انقلابی را در روسیه واژگون نسازیم لااقل تکامل آنرا بطرف سوسیالیسم دچار اشکال خواهیم ساخت، — تقریباً چنین بود طرز قضاوت این دولت‌ها و از نقطهٔ نظر خودشان غیر از اینهم نمیتوانستند قضاوتی بکنند. در نتیجه، آنها نیمی از حل مسئلهٔ خود را بدست آوردند. آنها نظام نوین را که مولود انقلاب بود، واژگون نساختند، ولی بدان امکان

ندادند که فوراً گامی را بجلو بردارد که صحت پیشگوئیهای سوسیالیست‌ها را ثابت کند و به آنها امکان دهد نیروهای مولده را با سرعت عظیم تکامل بخشند و کلیهٔ امکاناتی را که موجب پیدایش سوسیالیسم میگردد بسط دهند و بهمه و هر کس آشکارا و عیان اثبات کنند که سوسیالیسم نیروهایی هنگفت در خود نهان دارد و بشریت وارد مرحلهٔ نوینی از تکامل خود شده است که امکانات فوق‌العاده شگرفی را دربر دارد.

سیستم مناسبات بین‌المللی اکنون چنان است که در اروپا یکی از دولت‌ها اسیر دولت‌های پیروزمند است و آن آلمان است. سپس یک عده از دولتها، و آنهم کهنترین دولتهای باختر، در نتیجهٔ پیروزی در شرایطی قرار گرفته‌اند که میتوانند از این پیروزی برای یک سلسله گذشتهای بی‌اهمیت نسبت به طبقات ستمکش خود استفاده کنند — گذشتهایی که بهر حال جنبش انقلابی را در این کشورها بعقب میاندازد و چیزی نظیر «صلح اجتماعی» بوجود می‌آورد.

در عین حال یک عده از کشورها یعنی خاور، هند، چین و غیره، همانا در نتیجهٔ جنگ امپریالیستی اخیر، بطور قطعی از مسیر عادی زندگانی خود برکنده شده‌اند. تکامل آنها بطور قطعی به مقیاس سرمایه‌داری تمام اروپا معطوف گردید. جنب و جوش تمام اروپایی در این کشورها آغاز شده است. و اکنون برای همهٔ جهانیان روشن است که آنها بچنان مسیر تکامل کشیده شده‌اند که ممکن نیست به بحران سراپای سرمایه‌داری جهانی منجر نشود.

بدین ترتیب در لحظهٔ حاضر ما در برابر این سئوال قرار داریم: آیا ما با این تولید خرده‌پا و بسیار خرده‌پای دهقانی و با وجود این خانه‌خرابی، موفق خواهیم شد تا زمانیکه کشورهای سرمایه‌داری اروپای باختری تکامل خود را به سوسیالیسم انجام دهند دوام بیاوریم؟ ولی آنها این تکامل را آنچنانکه ما سابقاً انتظار داشتیم بانجام نمیرسانند. آنها این تکامل را نه از طریق «نضج» موزون سوسیالیسم در درون خودش بلکه از طریق استثمار برخی کشورها توسط کشورهای دیگر، از طریق استثمار نخستین کشوریکه در جنگ امپریالیستی

مغلوب شده است همراه با استثمار سراسر خاور بانجام می‌رسانند. از طرف دیگر، خاور هم همانا در نتیجهٔ این نخستین جنگ امپریالیستی، قطعاً به جنبش انقلابی در آمده و قطعاً به گردباد عمومی جنبش انقلابی جهانی کشیده شده است.

پس یک چنین اوضاع و احوالی چه تاکتیکی را برای کشور ما ایجاب میکند؟ روشن است که تاکتیک زیرین را: ما باید برای حفظ حکومت کارگری خود و نگاهداشتن دهقانان خرده‌پا و بسیار خرده‌پای‌مان تحت اوتوریته و رهبری آن منتها درجهٔ احتیاط را بخرج بدهیم. نکته مثبتی که به سود ما است اینستکه اکنون تمام جهان بمرحلهٔ آنچنان جنبشی وارد میشود که میبایست موجد انقلاب سوسیالیستی جهانی گردد. ولی این نکته منفی نیز برای ما وجود دارد که امپریالیست‌ها موفق شده‌اند تمام جهان را به دو اردوگاه تقسیم کنند و ضمناً این تقسیم از این جهت بغرنج شده است که برای آلمان، یعنی کشوری دارای تکامل سرمایه‌داری واقعاً مترقی و بافرهنگ اکنون بپا خاستن بینهایت دشوار است. کلیهٔ دول سرمایه‌داری باصطلاح باختر به آن منقار میزنند و نمیگذارند بپا خیزد. و از جانب دیگر، همهٔ خاور با صدها ملیون اهالی زحمتکش استثمارشونده‌اش که به آخرین درجهٔ طاقت انسانی خود رسیده‌اند، در شرایطی قرار داده شده است که قوای جسمانی و مادیش حتی با قوای جسمانی و مادی و نظامی هیچیک از دول بمراتب کوچکتر اروپای باختری بهیچوجه درخور قیاس نیست.

آیا ما میتوانیم از تصادم آتی با این دول امپریالیستی برهیم؟ آیا این امید برای ما هست که تضادهای درونی و تصادم بین دول امپریالیستی کامیاب باختر و دول امپریالیستی کامیاب خاور برای بار دوم هم بما همان فرصت تنفسی را بدهد که بار اول بما داد وقتی لشکرکشی ضدانقلاب اروپای باختری که هدفش پشتیبانی از ضدانقلاب روس بود، در نتیجهٔ تضادهای اردوگاه ضدانقلابیون باختر و خاور، اردوگاه استثمارگران خاوری و استثمارگران باختری یعنی اردوگاه ژاپن و آمریکا، عقیم ماند؟

بنظر من باین سئوال باید چنین پاسخ داد که حل مسئله در اینجا به عوامل بسیار زیادی منوط است و فرجام مبارزه را رویهمرفته میتوان تنها بر روی این اساس پیشبینی کرد که سرانجام خود سرمایه‌داری اکثریت عظیم اهالی جهان را برای مبارزه تعلیم و پرورش میدهد.

فرجام مبارزه در غایت امر باین نکته مربوط میشود که روسیه، هند، چین و غیره اکثریت عظیم اهالی را تشکیل میدهند. و همانا این اکثریت اهالی در سالهای اخیر با سرعتی غیر عادی به مبارزه در راه رهایی خود جلب میگردند و از این لحاظ جای ادنی تردیدی نیست که حل نهایی مبارزهٔ جهانی بر چه منوال خواهد بود. از این لحاظ پیروزی نهایی سوسیالیسم کاملاً و بدون قید و شرط تأمین است.

ولی آنچه برای ما جالب توجه است این ناگزیری پیروزی نهایی سوسیالیسم نیست. برای ما آن تاکتیکی جالب است که ما حزب کمونیست روسیه، ما حکومت شوروی روسیه، باید تعقیب کنیم تا مانع آن شویم که دولت‌های ضدانقلابی اروپای باختری خوردمان کنند. برای آنکه ما بتوانیم سوجودیت خود را تا تصادم جنگی آینده بین باختر امپریالیستی ضدانقلابی و خاور انقلابی و ناسیونالیستی، بین متمدن‌ترین دول جهان و دولی که بشیوهٔ شرقی عقب‌مانده‌اند و در عین حال اکثریت را تشکیل میدهند، تأمین کنیم، — این اکثریت باید فرصت متمدن شدن بیابد. خود ما هم باندازهٔ کافی دارای آن تمدنی نیستیم که بتوانیم مستقیماً بسوسیالیسم انتقال یابیم، اگر چه برای اینکار مقدمات سیاسی داریم. ما بایستی دارای چنین تاکتیکی باشیم یا برای نجات خود سیاست زیرین را در پیش گیریم.

ما باید بکوشیم دولتی بسازیم که در آن کارگران رهبری خود را بر دهقانان و نیز اعتماد دهقانان را نسبت به خود حفظ کنند و با عظیمترین صرفه‌جوئیها هرگونه آثار هرگونه افراط و تفریط را از عرصه مناسبات اجتماعی خود برون رانند.

ما بایستی دستگاه دولتی خود را به حداکثر صرفه‌جویی برسانیم. ما باید هر گونه آثار افراط و تفریط را که از دوران روسیه تزاری

و از دستگاه بوروکراتیک سرمایه‌داری وی بمیزان کثیری در دستگاه دولتی ما باقی مانده است، از آن بیرون برانیم.

آیا این یک جولانگاهی برای محدودیت دهقانی نخواهد بود؟

نه اگر ما رهبری طبقهٔ کارگر را بر دهقانان محفوظ داریم، امکان خواهیم یافت به بهای عظیمترین و عظیمترین صرفه‌جویی در اقتصاد کشور خود بدین نتیجه نایل آئیم که کوچکترین اندوخته‌ها را برای بسط صناعت ماشینی بزرگ، برای بسط الکتریفیکاسیون، هیدرو-تورب* و برای اتمام ساختمان ولخوفستروی (۹۴) و غیره حفظ کنیم.

امید ما فقط و فقط به همین است. تنها آن هنگام است که ما قادر خواهیم بود، اگر بخواهیم مطلب را باستعاره بیان داریم، از اسبی بر اسب دیگر سوار شویم یعنی از اسب دهقانی و رعیتی و بینوا، از اسب صرفه‌جویی‌هایی که برای یک کشور دهقانی ویران در نظر گرفته شده بر اسبی که پرولتاریا در جستجوی آنست و نمی‌تواند در جستجویش نباشد، یعنی بر اسب صناعت بزرگ ماشینی و الکتریفیکاسیون و ولخوفستروی و غیره سوار شویم.

من در افکار خودم نقشهٔ عمومی کار خودمان، سیاست خودمان، تاکتیک خودمان و استراتژی خودمان را بدینسان با وظایف رابکرین تجدید سازمان‌یافته پیوند میدهم. بدینسان آن اهتمام فوق‌العاده و آن توجه فوق‌العاده‌ای که ما با قرار دادن رابکرین در سطح فوق-العاده‌ای و با دادن هیئت رئیسه‌ای دارای حقوق و اختیارات کمیتهٔ مرکزی و غیره و غیره به آن بایستی نسبت به رابکرین مبذول داریم در نظر من توجیه میگردد.

این توجیه عبارت از آنست که ما تنها از طریق تصفیه حداکثر دستگاه دولتی‌مان، از طریق حداکثر تقلیل تمامی آنچه که در این دستگاه ضرورت مطلق ندارد قادر خواهیم بود مسلماً دوام بیاوریم. و ضمناً ما قادر خواهیم بود نه در سطح یک کشور خرده‌دهقانی،

---

* اداره کل استخراج تورب بشیوه گیدراولیک. م.

نه در سطح این محدودیت همگانی، بلکه در سطحی که بلاانحراف بسوی صناعت بزرگ ماشینی ارتقاء می‌یابد، دوام بیاوریم.

اینست آن وظایف عالیه‌ای که من برای رابکرین خودمان آرزومندم. باین جهت است که من برای آن نقشه در آمیختن یک هیئت عالیهٔ حزبی بسیار صاحب نفوذ و اتوریته را با کمیساریای ملی «عادی» طرح میکنم.

۲ مارس سال ۱۹۲۳

روزنامهٔ «پراودا»، شمارهٔ ۴۹، چهارم مارس سال ۱۹۲۳

از روی متن مجموعهٔ کامل آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۴۵، ص ۳۸۹ — ۴۰۶ ترجمه و چاپ شده است

توضیحات

۱ــ کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی از ۲۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه سال ۱۹۲۱ در مسکو برپا بود و ۶۰۵ نماینده (۲۹۱ با رأی قطعی و ۳۱۴ با رأی مشورتی) از ۱۰۳ سازمان ۵۲ کشور و از جمله ۴۸ حزب کمونیست و ۸ حزب سوسیالیست، ۲۸ سازمان جوانان و ۴ سازمان سندیکالیستی، ۲ حزب کمونیست اپوزیسیونی (حزب کمونیست کارگری آلمان و حزب کمونیست کارگری اسپانیا) و ۱۳ سازمان دیگر در آن شرکت داشتند. حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ۷۲ نماینده در کنگره داشت؛ ولادیمیر ایلیچ لنین ریاست آنرا بعهده داشت.

کنگره مسائل مربوط به بحران اقتصادی جهان و وظایف جدید انترناسیونال کمونیستی؛ گزارش فعالیت کمیتهٔ اجرائیه انترناسیونال کمونیستی؛ مسائل دربارهٔ حزب کمونیست کارگری آلمان؛ مسئله ایتالیا؛ دربارهٔ تاکتیک انترناسیونال کمونیستی؛ دربارهٔ برخورد شورای سرخ بین‌المللی اتحادیه‌ها به انترناسیونال کمونیستی؛ دربارهٔ مبارزه علیه انترناسیونال استردام؛ دربارهٔ تاکتیک حزب کمونیست (بلشویک) روسیه؛ دربارهٔ انترناسیونال کمونیستی و جنبش کمونیستی جوانان؛ دربارهٔ جنبش زنان؛ دربارهٔ حزب متحدهٔ کمونیستی آلمان و مسائل دیگر را بررسی نمود.

و. ای. لنین تمام کارهای مربوط به تدارک و برگزاری کنگره را رهبری می‌کرد.

کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی در امر رشد و توسعهٔ احزاب جوان کمونیستی نقش بزرگ ایفاء کرد. توجه عمدهٔ کنگره در جهت

تنظیم تاکتیک کمینترن و سازمان آن بمناسبت شرایط جدید گسترش جنبش جهانی کمونیستی متمرکز بود. لنین همزمان با مبارزه علیه خطر سنتریستی، ناگزیر توجه زیاد بمبارزه با دگماتیسم «چپ»، عبارتپردازی چپگرایانه انقلابی دروغین و سکتاریسم معطوف داشت. در کنگره در نتیجهٔ مبارزه پیگیرانه‌ای که لنین با خطر چپ کرد، مارکسیسم انقلابی پیروز شد. ص — ۵

۲ — «انترناسیونال ۲ ۱/۲» یا «انترناسیونال وین» (با نام رسمی «اتحاد بین‌المللی احزاب سوسیالیستی») — سازمان بین‌المللی احزاب و گروههای سنتریست سوسیالیستی که تحت فشار توده‌های انقلابی از انترناسیونال دوم خارج شده بودند، در کنفرانس وین در فوریه سال ۱۹۲۱ شکل سازمانی گرفت. رهبران انترناسیونال ۲ ۱/۲ در گفتار انترناسیونال دوم را انتقاد می‌کردند ولی عملاً در تمام مهمترین مسائل جنبش پرولتری سیاست اپورتونیستی انشعابگرانه در میان طبقهٔ کارگر تعقیب می‌نمودند و سعی داشتند از سازمانی که تشکیل شده بود برای مخالفت عملی با نفوذ فزایندهٔ کمونیستها در توده‌های کارگری استفاده کنند.

در ماه مه سال ۱۹۲۳ انترناسیونالهای ۲ و ۲ ۱/۲ در به اصطلاح انترناسیونال کارگری سوسیالیستی متحد شدند. ص — ۷

۳ — سیزدهم آوریل سال ۱۹۱۹ در آمریتسار که مرکز بزرگ صنعتی پنجاب است، اجتماع چندین هزار نفری زحمتکشان که به ارعاب و اقدامات تروریستی استعمارگران اعتراض می‌کردند، توسط سپاهیان انگلیسی بگلوله بسته شدند، قریب هزار نفر کشته و نزدیک به دو هزار نفر زخمی شدند. در پاسخ کشتار در آمریتسار قیام ملی در پنجاب روی داد و دامنه اغتشاش بخش‌های دیگر هندوستان را فرا گرفت. این قیام با بیرحمی توسط استعمارگران انگلیسی سرکوب شد. ص — ۸

٤ — سوسیالیست رولوسیونرها (اس‌ارها) — حزب خرده‌بورژوازی در

روسیه که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ بوجود آمد.
اس‌ارها پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ به اتفاق منشویکها حامی و پشتیبان عمدهٔ دولت موقت بورژوازی بودند و لیدرهای حزب در هیئت آن دولت شرکت داشتند.
منشویکها — طرفداران جریان خرده‌بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال‌دمکراسی روس بودند. در سال ۱۹۰۳ در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب سوسیال دمکراتهای انقلابی برهبری و. ای. لنین اکثریت (بلشینستوو) بدست آوردند و اپورتونیستها در اقلیت (منشینستوو) ماندند (و از همین‌جا بنام «بلشویکها» و «منشویکها» معروف شدند.
منشویکها مخالف هژمونی طبقهٔ کارگر در انقلاب بودند و با اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان مخالفت می‌کردند و طرفدار موافقت با بورژوازی لیبرال بودند. پس از پیروزی انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، منشویکها در هیئت دولت موقت بورژوازی شرکت جستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی می‌کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که تدارک دیده می‌شد، مبارزه می‌نمودند.
منشویکها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر سازمانده و شرکت‌کننده توطئه‌ها و قیامها بودند که هدف از آنها سرنگونی حکومت شوروی بود. ص — ۱۰

٤ — آ — کولاکها — «دهقانان ثروتمندی که یا از راه اجیر کردن رنجبران، یا از راه رباخواری و تنزیل پول و امثال آن، از کار دیگران بهره‌کشی می‌کنند» (و. ای. لنین). ص — ۱۰

۵ — کنگرهٔ هشتم الکتروتکنیک‌های سراسر روسیه از اول تا نهم اکتبر سال ۱۹۲۱ در مسکو برپا بود. ص — ۱۳

٦ — کادت‌ها (حزب دمکرات مشروطه‌خواه) — حزب عمدهٔ بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب در روسیه که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافته بود.
کادتها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر دشمن آشتی‌ناپذیر

حکومت شوروی بودند و در همه اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و در یورشهای مداخله‌گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص — ۱۵

۷ — منظور شورش ضدانقلابی کرونشتادت علیه حکومت شوروی است که عناصر گارد سفید، اس‌ارها و منشویکها و آنارشیست‌ها و عمال دول امپریالیستی آنرا سازمان داده بودند. این شورش ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز شد. در شورش کرونشتادت تاکتیک جدید دشمن طبقاتی مشاهده شد که سعی داشت منویات خود را در جهت احیای سرمایه‌داری با شعار «شوراها بدون کمونیستها» کتمان کند و توده‌ها را فریب دهد. ضدانقلابیون می‌خواستند کمونیست‌ها را از رهبری شوراها کنار بزنند و دیکتاتوری بورژوازی و نظام سرمایه‌داری برقرار سازند. هیجدم مارس این شورش بکلی سرکوب گردید. ص — ۱۵

۸ — «پاسلدنیه نووستی» («آخرین اخبار» — م.) — روزنامه یومیهٔ مهاجران ضدانقلابی — ارگان حزب ضدانقلابی کادتها بود که از آوریل سال ۱۹۲۰ تا ژوئیه سال ۱۹۴۰ در پاریس چاپ و منتشر می‌شد. پ. ن. میلیوکف سردبیری این روزنامه را بعهده داشت. ص — ۱۵

۹ — «کمونیستیچسکی ترود» — روزنامهٔ یومیه — ارگان کمیتهٔ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در مسکو و شورای نمایندگان کارگران و دهقانان مسکو از مارس سال ۱۹۱۸ انتشار یافته و در حال حاضر بنام «مسکوسکایا پراودا» منتشر می‌شود. ص — ۱۶

۱۰ — و. ای. لنین منظورش نامهٔ مورخه ۱۱ دسامبر سال ۱۸۸۴ ف. انگلس به آ. ببل است. ص — ۱۶

۱۱ — تنظیم تزهای مربوط به تاکتیک برای کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی به هیئت نمایندگی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه محول شده بود. اول ژوئن سال ۱۹۱۲ ک. ب. رادک طرح تزهای مربوط به تاکتیک را با اصلاحاتی به پیشنهاد آ. تالگیمر و ب. کون

و طرح تزهای تنظیمی آنها را برای و. ای. لنین فرستاد. لنین دربارهٔ این طرح‌ها ملاحظاتی را که چاپ می‌شود، نوشته است.
بنابه دستور و. ای. لنین طرح تزهای مربوط به مسئله تاکتیک کمینترن اصلاح گردید و در جلسات مشاوره مقدماتی با عده‌ای از هیئت‌های نمایندگی مورد شور قرار گرفت و بنام هیئت نمایندگی روس به کنگرهٔ سوم تسلیم گردید. اول ژوئیه و. ای. لنین در این کنگره در دفاع از تاکتیک کمینترن سخنرانی کرد. (رجوع شود بهمین جلد ص ۲۳) ص — ۱۷

۱۲ — صحبت از «نامهٔ سرگشاده» («Offener Brief») کمیتهٔ مرکزی حزب متحدهٔ کمونیستی آلمان به حزب سوسیالیست آلمان، بحزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان، بحزب کمونیست کارگری آلمان و به همهٔ سازمان‌های اتحادیه‌ای است که در تاریخ هشتم ژانویه سال ۱۹۲۱ در روزنامهٔ «Die Rote Fahne» («پرچم سرخ») چاپ شده بود. در این نامه حزب متحدهٔ کمونیستی آلمان از همهٔ سازمان‌های کارگری و اتحادیه‌ای و سوسیالیستی به مبارزهٔ مشترک علیه ارتجاع روزافزون و تعرض سرمایه بحقوق حیاتی زحمتکشان دعوت کرده بود. ص — ۱۹

۱۳ — (Kommunistische Arbeiter Partei Deutschlands) — حزب کمونیست کارگری آلمان در آوریل سال ۱۹۲۰ از کمونیست‌های «چپ» که از حزب کمونیست آلمان در کنگره گیدلبرگ در سال ۱۹۱۹ اخراج شده بودند، تشکیل شد. در نوامبر سال ۱۹۲۰ بمنظور تسهیل روند اتحاد همهٔ نیروهای کمونیستی آلمان و بمنظور پشتیبانی از بهترین عناصر پرولتری حزب کمونیست کارگری آلمان، این حزب با حقوق عضو هوادار به کمینترن پذیرفته شد. اما کمیتهٔ اجرائیه کمینترن حزب متحده کمونیستی آلمان را بعنوان یگانه شعبهٔ صاحب اختیار کمینترن می‌شمرد. هنگام قبول نمایندگان حزب کمونیست کارگری آلمان به کمینترن این شرط قید شده بود که در حزب متحدهٔ کمونیستی آلمان ادغام شود و در تمام اقدامات

از آن پشتیبانی نماید. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان از دستورات کمیتهٔ اجرائیه کمینترن پیروی نکرد. کنگرهٔ سوم کمینترن ضمن مبارزه بر سر جلب کارگرانی که هنوز از حزب کمونیست کارگری آلمان طرفداری می‌کردند، مهلت دو — سه ماهه تعیین کرد که طی آن این حزب می‌بایستی کنگره تشکیل دهد و مسئله اتحاد را حل نماید. رهبری حزب کمونیست کارگری آلمان تصمیمات کنگرهٔ سوم را اجرا نکرد و بکار انشعابگرانه خود ادامه داد. کمیتهٔ اجرائیه انترناسیونال کمونیستی ناگزیر روابط خود را با آن قطع نمود. حزب کمونیست کارگری آلمان خارج از کمینترن ماند. بعدها این حزب بگروه ناچیزی که هیچگونه پشتیبانی در میان طبقهٔ کارگر نداشت و دشمن طبقهٔ کارگر آلمان بود، مبدل گردید. ص — ۱۹

۱٤ — مسئله ایتالیا بمناسبت اعتراض حزب سوسیالیست ایتالیا به تصمیم کمیتهٔ اجرائیه کمینترن دربارهٔ اخراج آن از کمینترن و قبول حزب کمونیست ایتالیا بعنوان یگانه شعبهٔ کمینترن در ایتالیا، برای بحث در کنگرهٔ سوم کمینترن تسلیم شده بود. کنگرهٔ سوم کمینترن در تاریخ ۲۹ ژوئن سال ۱۹۲۱ تصمیم زیر را دربارهٔ حزب سوسیالیست ایتالیا اتخاذ کرد: «مادامیکه حزب سوسیالیست ایتالیا شرکت‌کنندگان کنفرانس رفرمیستی در رجیو — امیلیا و پشتیبانان آنها را از صفوف خود اخراج نکرده است این حزب نمی‌تواند جزو انترناسیونال کمونیستی باشد. در صورت اجرای این خواست مقدماتی اولتیماتومی، کنگرهٔ سوم جهانی به کمیتهٔ اجرائیه مأموریت خواهد داد اقدامات لازم را برای اتحاد حزب سوسیالیست تصفیه شده از عناصر رفرمیست و سنتریست ایتالیا با حزب کمونیست ایتالیا و تبدیل آنها به شعبهٔ واحد انترناسیونال کمونیستی بعمل آورد». این تصمیم کنگرهٔ سوم کمینترن جامهٔ عمل بخود نپوشید.

در بهار سال ۱۹۲۳ در درون حزب سوسیالیست ایتالیا فراکسیون چپ بنام «طرفداران انترناسیونال سوم» (د. م. سراتی، ف. مافی، و دیگران) تشکیل شد که طرفدار ادغام در حزب کمونیست ایتالیا بودند. در اوت سال ۱۹۲٤ «طرفداران انترناسیونال سوم» در حزب

کمونیست ایتالیا ادغام شدند. ص — ۲۰

۱۵ — صحبت از جنبش مسلحانه پرولتاریای آلمان در ماه مارس سال ۱۹۲۱ است.

بورژوازی آلمان که از افزایش نفوذ کمونیستها در میان توده‌ها بهراس افتاده بود، تصمیم گرفت پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا را به جنبش مسلحانه زودرس و بیموقع که آماده نشده بود، تحریک نماید و سازمانهای انقلابی طبقهٔ کارگر را تارومار سازد. شانزدهم ماه مارس سوسیال دمکرات هرزینگ — رئیس پلیس پروس به بهانهٔ مبارزه با عناصر تبهکار که گویا به اعتصاب دعوت کرده بودند دستور داد واحدهای پلیس وارد کارخانه‌های آلمان وسطی شدند. اقدامات مفسده‌جویانه مقامات رسمی موجب خشم شدید کارگران شد و زدوخورد با پلیس آغاز گردید. اکثریت چپگرای کمیتهٔ مرکزی حزب متحده کمونیستی آلمان به پیروی از اصطلاح «تئوری تعرض» (رجوع شود به توضیح شماره ۱۸) کارگران را براه قیام زودرس و بیموقع هول داد. هفدهم مارس کمیتهٔ مرکزی حزب متحدهٔ کمونیستی آلمان تصمیم گرفت که «پرولتاریا موظف است جنگ و پیکار را پذیرا شود» و از پرولتاریای آلمان به اعتصاب همگانی و برای کمک به کارگران آلمان وسطی دعوت کرد. اما اکثریت طبقهٔ کارگر برای تعرض آمادگی نداشت و در جنگها شرکت ننمود؛ فقط در آلمان وسطی تعرض جنبهٔ مبارزهٔ مسلحانه بخود گرفت. هنگام تعرضات ماه مارس، حزب کمونیست آلمان که حزب نوبنیاد بود، اشتباهاتی مرتکب شد.

با وجود مبارزهٔ قهرمانانه کارگران، جنبش ماه مارس سرکوب شد و بحزب کمونیست و بطبقهٔ کارگر ضربهٔ سنگینی وارد آمد. یکی از مهمترین علل عدم‌موفقیت قیام سیاست خائنانه انشعاب و تفرقه نیروها بود که سوسیال‌دمکرات‌ها و لیدرهای اتحادیه‌های رفرمیستی تعقیب می‌کردند. اقدامات اپورتونیستی پ. لوی هم به قیام و به حزب کمونیست بسیار ضرر زد. ص — ۲۱

۱۵ — آ — منظور لنین تظاهرات عظیمی است که روزهای ۳ —

٤ (۱٦ — ۱۷) ژوئیه سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا شد. سربازان و ناویان و کارگران که از سیاست دولت موقت خشمناک بودند که سپاهیان را برای تعرض آشکاراً نافرجام فرستاده بود، دست بتظاهرات زدند. حزب بلشویکها در این هنگام مخالف تظاهرات مسلحانه بود، چونکه عقیده داشت که بحران انقلابی در کشور هنوز نضج نیافته و قوام نپذیرفته است. اما تظاهرات بهر حال آغاز شد و جلوگیری از آن دیگر امکان‌پذیر نبود. دولت موقت با اطلاع و موافقت منشویکها و اس‌ارها نیروهای نظامی را علیه تظاهرات مسالمت‌آمیز فرستاد. حزب بلشویکها تصمیم گرفت که تظاهرات بطور منظم قطع گردد. این تصمیم اقدام مدبرانه حزب بود که توانست بموقع عقب‌نشینی کند و نیروهای اصلی انقلاب را از تار و مار شدن نجات دهد. ص — ۲۲

۱٦ — از قرار معلوم منظور و. ای. لنین متن زیرین طرح مقدماتی تزها مربوط به مسئله تاکتیک انترناسیونال کمونیستی است که ک. ب. رادک تسلیم کرده بود: «آنها (گروههای سنتریستی، بگفته رادک، در احزاب کمونیست عده‌ای از کشورها — ه. ت.) با مشاهده این نکته که انترناسیونال کمونیستی می‌خواهد فقط احزاب واقعاً انقلابی توده‌ای ایجاد کند، داد و فریاد وحشتناکی بلند کرده‌اند که کمینترن دچار سکتاریسم می‌شود. گروه لوی در آلمان و گروه اشمرال در چکسلواکی و گروه‌های دیگر چنین عمل می‌کنند. ماهیت این گروه‌ها کاملاً روشن است. این گروههای سنتریستی سیاست انتظار غیرفعال انقلاب را با جملات و تئوریهای کمونیستی استتار می‌کنند. گروه اشمرال ایجاد حزب کمونیست چکسلواکی را حتی هنگامی که اکثر کارگران چکسلواکی مواضع کمونیستی گرفتند، به تعویق انداخت» (بایگانی مرکزی حزب، انستیتوی مارکسیسم — لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی). ص — ۲۲

۱۷ — صحبت از اصلاحات وارده از طرف هیئت‌های نمایندگی آلمان، اتریش و ایتالیا در طرح تزهای مربوط به تاکتیک است که

هیئت نمایندگی روس به کنگرهٔ سوم کمینترن تسلیم کرده بود. ص — ۲۳

۱۸ — ماهیئت تئوری مبارزه تعرضی یا «تئوری تعرض» که در سال ۱۹۲۰ در کنگرهٔ متحدهٔ حزب کمونیست آلمان و جناح چپ حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان اعلام گردید این بود که حزب صرفنظر از اینکه برای جنبش انقلابی محمل‌های لازم علنی وجود دارد و توده‌های وسیع زحمتکشان از حزب کمونیست پشتیبانی می‌کنند، باید تاکتیک تعرض بکار برد. این «تئوری تعرض» همچنین میان «چپ‌های» مجارستان، چکسلواکی، ایتالیا، اتریش و فرانسه هم پیروانی داشت و پایه و اساس و یکی از علل شکست جنبش ماه مارس پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۲۱ بود.

در کنگرهٔ سوم کمینترن، طرفداران «تئوری تعرض» می‌کوشیدند که این «تئوری» پایه و اساس تصمیمات دربارهٔ تاکتیک انترناسیونال کمونیستی قرار گیرد. لنین ضمن سخنرانی‌های خود در این کنگره نشان داد که این «تئوری» اشتباه و ماجراجویانه است؛ کنگره پیشنهادهای لنین را دربارهٔ تدارک صبورانه و جلب اکثریت طبقهٔ کارگر بسوی جنبش کمونیستی را تأیید کرد. ص — ۲۷

۱۹ — «اس‌ارهای چپ» — حزب سوسیالیست رولوسیونرهای چپ در نخستین کنگرهٔ کشوری خود که از ۱۹ تا ۲۸ نوامبر (دوم — یازدهم دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود شکل سازمانی بخود گرفت. اس‌ارهای چپ قبلاً بعنوان جناح چپ حزب اس‌ارها بموجودیت خود ادامه می‌دادند. اس‌ارهای چپ در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه در مورد مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویکها رأی دادند ولی از پذیرفتن پیشنهاد بلشویکها برای شرکت در هیئت دولت شوروی خودداری کردند. اس‌ارهای چپ پس از نوسانهای طولانی بمنظور حفظ نفوذ خود در میان دهقانان با بلشویکها روی موافقت نشان دادند و در هیئت‌هایی از کمیسارياهای ملی شرکت داده شدند. اس‌ارهای چپ پس از گام نهادن در راه همکاری با بلشویکها، دربارهٔ مسائل

بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف نظر داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند. در ماههای ژانویه — فوریه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب اس‌ارهای چپ بمبارزهٔ علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضا و تصویب آن در کنگرهٔ چهارم شوراها در ماه مارس سال ۱۹۱۸ اس‌ارهای چپ از شورای کمیسرهای ملی رفتند ولی بشرکت خود در هیئت‌های کمیساریاهای ملی و ارگانهای محلی حکومت ادامه دادند.

همزمان با گسترش انقلاب سوسیالیستی در روستا روحیه ضدشوروی درمیان اس‌ارهای چپ رو بتقویت گذاشت. در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی اس‌ارهای چپ قتل سفیر آلمان را در مسکو سازمان داد و امیدوار بود از این راه قرارداد صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ میان روسیهٔ شوروی و آلمان را روشن سازد، و همچنین علیه حکومت شوروی شورش مسلحانه برپا نمود. به این مناسبت پس از آنکه شورش سرکوب گردید، کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت اس‌ارهای چپ را که با نظریات قشر بالای رهبری خود موافق بودند، از شوراها اخراج کند. حزب اس‌ارهای چپ پس از آنکه هر گونه پشتیبانی توده‌ها را از دست داد در راه مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. ص — ۲۸

۲۰ — انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر — دوازدهم (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق لیست‌های تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر و بموجب مقررات مصوب دولت موقت، در محیط و شرایطی جریان داشت که بخش بزرگ و قابل ملاحظهٔ مردم هنوز نمی‌توانستند به اهمیت انقلاب سوسیالیستی پی ببرند. اس‌ارهای راستگرا با استفاده از این وضع توانستند در استانها و ولایات دور از پایتخت و مراکز صنعتی اکثریت آراء را بدست آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی تشکیل شد و پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت ضد انقلابی مجلس مؤسسان

«اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان» را که از طرف کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه به آن پیشنهاد شده بود، رد کرد و از تصویب منشورهای کنگرهٔ دوم شوراها دربارهٔ صلح و زمین و دربارهٔ انتقال زمام حکومت بدست شوراها امتناع ورزید، بر طبق فرمان ششم (۱۹) ژانویه کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص — ۳۰

۲۱ — منظور انقلاب بورژوادمکراتیک سال ۱۹۰۵ و انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ است. ص — ۳۲

۲۲ — صحبت از اعتصاب معدنچیان انگلیسی در ماههای آوریل — ژوئن سال ۱۹۲۱ است. این اعتصاب در پاسخ درخواست صاحبان معادن دربارهٔ کاهش قابل ملاحظهٔ دستمزد کارگران صورت گرفت. این اعتصاب بیش از یک ملون شرکت کنندگان داشت و در اتحاد با کارگران معادن گسترش یافته به اعتصاب همگانی مبدل شد. فدراسیون معدنچیان زغال سنگ پیامی برای تردیونیونهای کارگران حمل و نقل و کارکنان راه آهن فرستاد و پیشنهاد کرد در اعتصاب همبستگی شرکت جویند. اما لیدرهای رفرمیست این تردیونیونها از معدنچیان پشتیبانی نکردند و در پشت پرده بمذاکرات با دولت و صاحبان معادن پرداختند تا راه سازش پیدا کنند و اعتصاب را عقیم بگذارند. معدنچیان انگلیس پس از سه ماه مبارزه قهرمانانه مجبور شدند به سر کار خود برگردند. ص — ۳۲

۲۳ — اصطبل های آژیاس — برطبق اساطیر یونان اصطبل های بزرگ پادشاه الیدا اژیاس سالهای متمادی روی نظافت بخود ندیده بودند. اصطلاح «اصطبل های آژیاس» به معنای تلمبار شدن هرگونه زباله و کثافت یا نهایت آشفتگی و بی‌نظمی کارهاست. ص — ۳٦

۲٤ — نارسیس — بر طبق اساطیر یونان قدیم جوان زیبایی که

عاشق تصویر خود شده بود؛ این اسم را به معنای آدم خودخواه بکار می‌برند.

هاملت — شخصیت افسانه‌ای، پسر پادشاه دانمارک که خود را بدیوانگی زده بود تا از قاتل پدرش که صاحب تخت و تاج شده بود، انتقام بگیرد. سیمای هاملت در سایه اثر و. شکسپیر بهمین نام، شهرت جهانی یافت.

نام هاملت به اسم عام برای کسی که سرشار از تضادهای درونی و تردیدهاست و قادر به اقدامات قاطع نیست، مبدل شده است. ص — ۳۶

۲۵ — منظور دورانی از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ تا انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۱۷ است. ص — ۳۷

۲۶ — صلح برست — در تاریخ سوم مارس سال ۱۹۱۸ با شرایط بسیار سنگین برای روسیه شوروی میان روسیهٔ شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان و ترکیه) در برست-لیتوفسک منعقد شد. ص — ۴۰

۲۷ — قرارداد صلح ورسای که بجنگ اول جهانی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ میان ایالات متحدهٔ امریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دولتهای متحد آنها از یک طرف و آلمان از طرف دیگر امضاء شد.

قرارداد صلح ورسای هدفش تحکیم پایه‌های تقسیم مجدد جهان سرمایه‌داری بنفع دول غالب و همچنین ایجاد آنچنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که متوجه اختناق روسیهٔ شوروی، قلع و قمع جنبش انقلابی در سراسر جهان باشد. ص — ۴۰

۲۸ — مانیفست بال (بازل) — مانیفست دربارهٔ جنگ که کنگرهٔ فوق‌العاده بین‌المللی سوسیالیستی آنرا تصویب کرد. این کنگره در روزهای ۲۴ — ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ در بازل برپا بود. مانیفست ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که داشت نزدیک می‌شد بر

حذر می‌داشت و هدفهای غارتگرانه این جنگ را بر ملاء می‌ساخت و از کارگران همهٔ کشورها می‌خواست بمبارزه در راه صلح برخیزند و «همبستگی بین‌المللی پرولتاریا را در برابر قدرت امپریالیسم سرمایه‌داری بگذارند». ص — ۴۱

۲۹ — ف. انگلس. نامه‌های مورخه از ۱۸ تا ۲۸ ماه مارس سال ۱۸۷۵ و یازدهم دسامبر سال ۱۸۸۴ به آ. ببل. ص — ۴۶

۳۰ — ف. انگلس «نشریات مهاجرت». ص — ۴۸

۳۱ — ششم ژانویه سال ۱۹۲۲ شورایعالی کشورهای آنتانت تصمیم گرفت که در اوایل ماه مارس کنفرانس بین‌المللی اقتصادی و مالی با شرکت روسیهٔ شوروی در ژن (ایتالیا) تشکیل شود. امپریالیست‌های کشورهای آنتانت امیدوار بودند دولت شوروی را بیک سلسله گذشت‌های سیاسی و اقتصادی وادار سازند و در عین حال روابط اقتصادی با روسیهٔ شوروی برقرار نمایند. دولت شوروی به پیروی از اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و با اذعان بضرورت برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی با کشورهای سرمایه‌داری با شرکت در این کنفرانس موافقت کرد.

کنفرانس ژن از دهم آوریل تا ۱۹ ماه مه سال ۱۹۲۲ جریان داشت. نمایندگان ۲۹ کشور: بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، ژاپن، آلمان، روسیهٔ شوروی و کشورهای دیگر در آن شرکت جستند و نمایندهٔ ایالات متحدهٔ امریکا بعنوان «ناظر» حضور داشت.

هیئت نمایندگی شوروی برنامهٔ مبسوط پیشنهادهائی را در جهت تحکیم پایه‌های صلح و همکاری اقتصادی ملتها، در جهت برقراری روابط اقتصادی و بازرگانی روسیهٔ شوروی با کشورهای سرمایه‌داری مطرح ساخت. مسئله کاهش همگانی تسلیحات مادهٔ مهمی در این برنامه بود.

دول امپریالیستی می‌خواستند در این کنفرانس از مشکلات اقتصادی روسیهٔ شوروی استفاده کنند تا شرایط اسارتبار موافقتنامه‌ای را بوی تحمیل

نمایند. آنها می‌خواستند که همه قرض‌های تزاری از جمله قرض‌های دوران قبل از جنگ تأدیه شود و مؤسسات ملی‌شده به صاحبان خارجی آنها مسترد گردد و قس‌علیهذا.

هیئت نمایندگی شوروی به پیروی از رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب و دستورات لنین خواستهای بیشرمانهٔ امپریالیستها را با قطعیت تمام رد کرد و بسوء قصدهای آنها به حق حاکمیت دولت شوروی پاسخ دندانشکن داد. کنفرانس بعلت سوضع خصمانهٔ فرانسه و انگلیس نسبت به روسیهٔ شوروی قطع شد. ۱۹ ماه مه در آخرین اجلاس همگانی کنفرانس تصمیم گرفته شد که دو کمیسیون مرکب از کارشناسان (شوروی و دول غربی) تشکیل شود که موظف بودند در ماه ژوئن سال ۱۹۲۲ در لاهه برای بحث بیشتر پیرامون مسائل حل‌نشده در ژن، تشکیل جلسه دهند. ص — ۵۵

۳۲ — و. ای. لنین منظورش سیاستی مبتنی بر برخی گذشت‌هائی است که در اوایل سالهای ۲۰ توسط دولت انگلیس بریاست للوید جورج بمنظور سرکوب جنبش ملی انقلابی در ایرلند، تعقیب می‌شد. ششم دسامبر سال ۱۹۲۰ در نتیجهٔ مبارزهٔ طولانی و سرسختانه مردم ایرلند در راه استقلال ملی قرارداد انگلیس-ایرلند منعقد شد. در این قرارداد ایجاد دومینیون ایرلند در جرگه امپراتوری بریتانیا پیش‌بینی می‌شد. شش کنت‌نشین شمال شرقی (الستر) که پیشرفته‌ترین بخش صنعتی ایرلند بود، از آن جدا شده در داخل سرزهای بریتانیای کبیر باقی ماندند. ص — ۵۶

۳۳ — سند چاپ‌شده زیر متن نامهٔ مورخه ۱۵ فوریه سال ۱۹۲۲ گ. و. چیچرین نوشته شده است. چیچرین با توجه به رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه و دستورات و. ای. لنین دربارهٔ ماهیت برنامه‌ای که هیئت نمایندگی شوروی می‌بایست در کنفرانس ژن مطرح سازد، نوشت: «نمیدانم ما چگونه از عهده «وسیعترین برنامه» بر خواهیم آمد. من در تمام زندگی خود به توهمات خرده‌بورژوایی

ناسزا می‌گفتم، و حالا در این دوران پیری پولیت بورو مرا وادار می‌سازد توهمات خرده‌بورژوایی بسازم. کسی در کشور ما نمی‌تواند چنین توهماتی بسازد، حتی نمی‌دانیم بکدام منابعی متکی باشیم. آیا ممکن نیست که دستورات مبسوطتری بدهید؟» ص — ۵۸

۳۴ — صحبت از شرایطی است که در قطعنامه کنفرانس شورایعالی کشورهای آنتانت (منعقدهٔ ۶ — ۱۳ ژانویه سال ۱۹۲۲ در شهر کان) قید شد. این شرایط بطوریکه در قطعنامه خاطرنشان می‌شد می‌بایست موفقیت کنفرانس قریب‌الوقوع بین‌المللی اقتصادی و مالی در ژن را تأمین نمایند. در این شرایط مصونیت و سودهای سرمایهٔ خارجی بهنگام کمک بهر کشوری، قبول همه وامها و تعهداتی که پذیرفته شده و خواهد شد یا توسط دولت‌های این یا آن کشور تضمین گردیده است، قبول و تعهد استرداد و احیاء یا جبران همهٔ تلفات و زیانهای وارده بمنافع خارجیان در نتیجهٔ مصادره یا ضبط اموال و دارایی و غیره پیش‌بینی می‌شد. دول متحد در پایان اعلام می‌داشتند که فقط پس از قبول همهٔ این شرایط می‌توانند دولت شوروی را برسمیت بشناسند. ص — ۵۹

۳۵ — «پود ازنامنم مارکسیزما» (زیر پرچم مارکسیسم — م.) — مجلهٔ فلسفی، اجتماعی-اقتصادی که از ژانویه سال ۱۹۲۲ تا ژوئن سال ۱۹۴۴ بطور ماهانه (به استثنای سالهای ۱۹۳۳ — ۱۹۳۵ که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یافت) در مسکو منتشر می‌شد. ص — ۶۳

۳۶ — «سوسیالیستهای خلقی» (ان‌اس‌ها) — اعضای حزب خرده‌بورژوایی، حزب کار سوسیالیست‌های خلقی بودند که از جناح راست حزب اس‌ارها جدا شده بود. در سال ۱۹۰۶ ان‌اس‌ها از اتحاد با کادت‌ها طرفداری می‌کردند.

حزب سوسیالیست‌های خلقی پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با گروه دیگر اس‌اری — با ترودویکها متحد شد و مجدانه از اقدامات دولت موقت بورژوازی جانبداری می‌کرد و نمایندگان خود

را در هیئت آن شرکت می‌داد. ان‌اس‌ها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در توطئه‌های ضدانقلابی و در اقدامات مسلحانه علیه حکومت شوروی شرکت می‌کردند. ص — ٦٤

۳۷ — و. ای. لنین منظورش سخنان زیر ای. دسگین است که گفته است: «ما از ته دل حرفهای پرآب و تاب دربارهٔ «آموزش و دانش» و نطقهایی دربارهٔ نعم و مواهب» از زبان پادوهای تحصیل‌کرده که امروزه هم مردم را با ایدآلیسم ساختگی تحمیق می‌کنند، همانطوریکه رهبان بت‌پرست آنها را با نخستین اطلاعات آن دوران دربارهٔ طبیعت تحمیق می‌کردند، تحقیر می‌کنیم». ص — ٦٤

۳۸ — رجوع شود به مطبوعات مهاجرت اثر ف. انگلس. ص — ٦٥

۳۹ — این اصطلاح را و. ای. لنین از کتاب «تاریخ یک شهر» - اثر سالتیکف-شدرین — نویسندهٔ روس گرفته است. ص — ۷۱

٤۰ — «اکونومیست» — مجلهٔ دایرهٔ صنعتی-اقتصادی انجمن فنی روس که روشنفکران فنی بورژوامشرب و صاحبان سابق بنگاهها که نظر خصمانه بحکومت شوروی داشتند عضو آن بودند. این مجله از دسامبر سال ۱۹۲۱ تا ژوئن سال ۱۹۲۲ در پتروگراد چاپ و منتشر می‌شد (روی جلد شمارهٔ اول مجله، سال ۱۹۲۲ قید شده است). ص — ۷۱

٤۱ — رجوع شود بتوضیح شمارهٔ ۳۱. ص — ۷٤

٤۲ — «کمونیست‌های چپ» — گروه ضدحزبی که در اوایل سال ۱۹۱۸ در رابطه با مسئله انعقاد قرارداد صلح با آلمان (صلح برست) بوجود آمد. گروه «کمونیستهای چپ» ضمن استتار خود با جملات چپگرانه دربارهٔ جنگ انقلابی از سیاست ماجراجویانه کشاندن جمهوری شوروی که هنوز ارتشی نداشت بجنگ با آلمان امپریالیستی و از سیاست قرار دادن حکومت شوروی زیر خطر نابودی، دفاع می‌کرد.
«کمونیست‌های چپ» همچنین مخالف ریاست و مدیریت فردی و انضباط کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوامشرب در صنایع

بودند. حزب تحت رهبری لنین سیاست «کمونیست‌های چپ» را با قاطعیت رد نمود. ص — ۸۰

۴۲ — آ — کمیته‌های تهیدستان با فرمان مورخه یازدهم ژوئن سال ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه تشکیل شدند. بموجب این فرمان کمیته‌های تهیدستان موظف بودند بحساب ذخایر خواربار اقتصادیات دهقانی برسند، ذخایر و سازاد خواربار متعلق به کولاک‌ها را کشف کنند و در امر ضبط این سازادها به سازمانهای مأمور تهیه خواربار شوروی کمک کنند؛ در راه حفاظت و حمل غله ضبط شده و تأمین خواربار تهیدستان روستا از محل محصول اقتصادیات کولاکی و تقسیم ابزار کشاورزی و توزیع کالاهای صنعتی و غیره و غیره بکوشند. در عمل، کار کمیته‌های تهیدستان همهٔ جوانب فعالیت در روستا را در بر می‌گرفت. ص — ۹۱

۴۳ — «اپوزیسیون کارگری» — گروه فراکسیونی ضدحزبی آنارشی-سندیکالیستی برهبری آ. گ شلیاپنیکوف، س. پ. مدودف، آ. م. کولانتای و دیگران بود. این گروه برای نخستین بار در سپتامبر سال ۱۹۲۰ در کنفرانس نهم سراسری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه با این عنوان عوامفریبانه پا بعرصه نهاد. گروه «اپوزیسیون کارگری» در جریان مباحثات پیراسون مسئله اتحادیه‌ها در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ کاملاً شکل سازمانی گرفت. نظریات این گروه مظهر انحراف آنارشی سندیکالیستی در حزب بود و بکاملترین وجهی در جزوهٔ آ. م. کولانتای زیر عنوان «اپوزیسیون کارگری» تشریح شده بود که در آستانهٔ کنگرهٔ دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه انتشار یافت. اپوزیسیون پیشنهاد می‌کرد که ادارهٔ امور همهٔ اقتصاد ملی «بکنگرهٔ تولید-کنندگان سراسر روسیه» واگذار شود. اپوزیسیون طلب می‌کرد که همهٔ ارگانهای مدیریت اقتصاد ملی تنها توسط اتحادیه‌های مربوطه انتخاب شوند، ضمناً کاندیدهای اتحادیه نباید از طرف ارگانهای حزبی و شوروی رد شوند. این خواستها بمعنای نفی رهبری حزب و دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه حربهٔ اصلی در ساختمان سوسیالیسم بود. «اپوزیسیون کارگری»

اتحادیه‌ها را در برابر دولت شوروی و حزب کمونیست قرار می داد و برآن بود که عالیترین شکل سازمان طبقهٔ کارگر اتحادیه است نه حزب.
کنگرهٔ دهم حزب تبلیغ نظریات «اپوزیسیون کارگری» را با عضویت در حزب کمونیست مباین شمرد. ص — ۹۴

۴۴ — از قرار معلوم صحبت دربارهٔ بخشی از هیئت نمایندگی حزب کمونیست فرانسه در نخستین پلنوم وسیع کمیته اجرائیه کمینترن است که بماهیت و اهمیت سیاست اقتصادی جدید حزب کمونیست (بلشویک) روسیه پی نبرده و عقیده داشت که نپ گویا به احیای سرمایه‌داری در روسیه منجر می‌شود و جنبش انقلابی بین‌المللی را تضعیف می کند.
نخستین پلنوم وسیع کمیتهٔ اجرائیه کمینترن از ۲۱ فوریه تا ۴ مارس سال ۱۹۲۲ در مسکو برپا بود. مسئله عمده پلنوم مسئله تاکتیک جبهه واحد بود. در تزها «سیاست اقتصادی جدید روسیهٔ شوروی» صحت نپ تأیید شده و اهمیت بین‌المللی آن خاطرنشان گردیده بود. ص — ۹۴

۴۵ — لنین منظورش مقاله م. راکوشی زیر عنوان «سیاست اقتصادی جدید در روسیهٔ شوروی» است که در تشریح جزوه اتو بائر زیر عنوان: «Der neue Kurs» in Sowjetru Bland», Wien, 1921; («روش جدید» در روسیهٔ شوروی»، وین، ۱۹۲۱) نوشته شده، در ماه مارس سال ۱۹۲۲ در مجلهٔ «انترناسیونال کمونیستی» شماره ۲۰ درج شده بود.

«انترناسیونال کمونیستی» — مجله، ارگان کمیتهٔ اجرائیه انترناسیونال کمونیستی که بزبانهای روسی، آلمانی، فرانسه و انگلیسی، ایسپانیایی و چینی چاپ و منتشر می‌شد. نخستین شماره این مجله اول ماه مه سال ۱۹۱۹ منتشر شد و چاپ و انتشار آن در ژوئن سال ۱۹۴۳ بموجب تصویبنامهٔ مورخه ۱۵ ماه مه سال ۱۹۴۳ هیئت رئیسهٔ

کمیتهٔ اجرائیه کمینترن دربارهٔ انحلال انترناسیونال کمونیستی قطع گردید. ص — ۹٦

٤٦ — منظور مبارزه میان بلشویکها و منشویکها در مهاجرت است. ص — ۹۷

٤۷ — منظور کمیسیون امور مربوط به شرکت‌های مختلط وابسته بشورای کار و دفاع است که در فوریه سال ۱۹۲۲ تشکیل شده بود. گ. یا. سوکولنیکف ریاست این کمیسیون را بعهده داشت. ص — ۹۸

٤۸ — سوررولس — ادارهٔ مخصوص صنایع چوب و الوار بخش شمال و حوضه دریای سفید که در سال ۱۹۲۱ تشکیل شده بود. ص — ۹۸

٤۸ — آ — بنام ابلوموف ملاک — قهرمان رمانی بهمین نام، اثر ای. آ. گونچاروف. نام ابلوموف مترادف سستی و خمودگی و عدم تحرک است. ص — ۹۸

٤۹ — «اقناع گر کل» — لقبی است که سربازان به آ. ف. کرنسکی — وزیر جنگ و دریاداری داده بودند چونکه هنگام مسافرتهای خود به جبهه در تابستان سال ۱۹۱۷ سربازان را به تعرض تشویق و متقاعد می‌نمود. ص — ۹۹

۵۰ — اسمناوخها — نمایندگان جریان اجتماعی-سیاسی که در سال ۱۹۲۱ میان روشنفکران ضدانقلابی روس پیدا شد. اسمناوخستوا همچنین از جانب بخشی از روشنفکران بورژوامشرب سابق که از روسیه شوروی مهاجرت نکرده بود، مورد پشتیبانی قرار گرفت. اسمناوخها نام خود را از مجموعهٔ آثار بنام «اسمنا وخ» که در سال ۱۹۲۱ در پراگ چاپ و منتشر شد، گرفته بودند. مهاجران ضدانقلابی کادت مشرب ایدئولوگهای اسمناوخها بودند. اسمناوخها مجله‌ای بنام «اسمنا وخ» انتشار میدادند که از اکتبر سال ۱۹۲۱ تا مارس سال ۱۹۲۲

در پاریس از چاپ خارج می‌شد. اسمناوخها انتقال به نپ را تحول حکومت شوروی بسوی بازسازی سرمایه‌داری شمرده و همکاری خود را با آن به امید تبدیل و تحول دولت شوروی به جمهوری بورژوازی پیشنهاد می‌کردند. اما بخشی از اسمناوخها قصد داشتند شرافتمندانه با حکومت شوروی کار کنند.

اکثریت اسمناوخها بعدها موضع آشکارا ضدانقلابی اتخاذ کردند. ص — ۱۰۰

۵۱ — بمناسبت بدتر شدن حال و سلامتی و. ای. لنین از دسامبر سال ۱۹۲۱ بوی مرخصی داده شده بود. ص — ۱۰۸

۵۲ — آنتانت (توافق سه‌جانبه) — بلوک امپریالیستی انگلیس و فرانسه و روسیهٔ تزاری بود. در سالهای جنگ اول جهانی ایالات متحدهٔ امریکا، ژاپن، ایتالیا و عدهٔ دیگر از دولتها به این بلوک پیوستند. ص — ۱۰۹

۵۳ — منظور سرشماری کارکنان مسئول است که در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۱ بمنظور تعیین ترکیب کمی و کیفی کادرهای رهبری حزب در مراکز ایالتی و ولایتی و تقسیم ارضی و صلاحیت استفاده از آنها صورت گرفت. ص — ۱۰۹

۵۴ — استپارت — کمیسیون جمع‌آوری و بررسی اسناد و مدارک تاریخ انقلاب اکتبر و تاریخ حزب کمونیست روسیه بموجب تصویبنامهٔ مورخه ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۲۰ جنب کمیساریای ملی آموزش تشکیل شده بود. ص — ۱۱۶

۵۵ — صحبت از ادارهٔ مرکزی صنایع زغال سنگ دنباس است. گ. ل. پتاکف که ریاست این سازمان را بعهده داشت در راه ریاست‌مآبی و کاربرد شیوه‌های نظامی و بوروکراتیک رهبری صنایع گام نهاد. در این زمینه میان رهبران امور اقتصادی و همچنین میان ادارهٔ مرکزی صنایع زغال سنگ و کادرهای محلی اختلاف نظر بوجود آمد. در کنفرانس ششم حزب کمونیست (بلشویک) اوکرائین که از ۹ تا

۱۳ دسامبر سال ۱۹۲۱ برپا بود، نمایندگان دونتسک و سازمانهای دیگر شیوه‌های کار پتاکف را با قاطعیت تقبیح کردند. ص — ۱۱٦

٥٦ — منظور اظهارات رنو (Renault) ژان در رابطه با بحث پیرامون قانون مدت خدمت نظام است. ص — ۱۱۸

٥۷ — سنتروپرورکوم — کمیسیون مرکزی تحقیق و وارسی توسط کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در تاریخ ۲٥ ژوئیه سال ۱۹۲۱ در دوران تصفیه حزب برای رهبری کار کمیسیونهای محلی وارسی تشکیل شده بود. ص — ۱۲٤

٥۸ — چوسوسنابارم یعنی نمایندهٔ فوق‌العاده شورای کارگری و دهقانی دفاع برای تدارک مایحتاج ارتش سرخ و ناوگان نیروی دریایی. این مقام بر طبق فرمان مورخهٔ هشتم ژوئیه سال ۱۹۱۹ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه تعیین شده بود. بموجب تصویبنامهٔ مورخهٔ ۱٦ اوت سال ۱۹۲۱ دستگاه چوسوسنابارم منحل گردید و کارمندان و اموال آن تحویل ارگانهای شورای عالی اقتصاد ملی شد. ص — ۱۲٦

٥۹ — شورای کار و دفاع — در آوریل سال ۱۹۲۰ از شورای دفاع که از نوامبر سال ۱۹۱۸ موجود بود، تشکیل شد. بموجب قرار کنگرهٔ هشتم شوراهای سراسر روسیه (دسامبر سال ۱۹۲۰)، شورای کار و دفاع با حقوق و اختیارات کمیسیون شورای کمیسرهای ملی بکار پرداخت و وظیفهٔ عمداش هماهنگ ساختن کار همه ادارات ساختمان اقتصادی بود. این شورا تا سال ۱۹۳۷ بموجودیت خود ادامه داد. ص — ۱۲٦

٦۰ — اکوسوهای ایالتی — جلسات اقتصادی ایالتی (یا شوراها) — ارگانهای محلی شورای کار و دفاع بودند که در اوایل سال ۱۹۲۱ بمنظور هماهنگی و تشدید فعالیت همه ارگانهای اقتصادی محلی و شوراهای اقتصادی ایالتی تشکیل شدند. وظایف عمده این شوراها نظارت بر اجرای بموقع و دقیق تصویبنامه‌های مربوط بمسائل اقتصادی همهٔ ارگانهای عالی،

بررسی و تطابق برنامه‌های اقتصادی ایالات، کنترل اجرای آنها، نظارت بر استفاده صحیح منابع مادی و رشد ابتکارات محلی بود. ص — ۱۲۶

۶۱ — از قرار معلوم منظور لنین گ. ای. میاسنیکوف است که کمیتهء مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در تاریخ بیستم فوریه سال ۱۹۲۲، و همچنین ف. آ. میتین و ن. و. کوزنتسف است که کنگرهٔ یازدهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه آنها را از حزب اخراج کردند. ص — ۱۲۸

۶۲ — «ایسکرا» (قدیم) — نخستین روزنامه غیرعلنی مارکسیستی سراسر روسیه است که در سال ۱۹۰۰ توسط و. ای. لنین تاسیس یافت و در ایجاد حزب مارکسیستی انقلابی طبقهٔ کارگر روسیه نقش قاطع ایفاء نمود.

بلافاصله پس از کنگرهٔ دوم حزب که در ماههای ژوئیه — اوت سال ۱۹۰۳ برپا بود، منشویکها با پشتیبانی پلخانف «ایسکرا» را در دست خود قبضه کردند. «ایسکرا» از شماره ۵۲ دیگر ارگان مارکسیسم انقلابی نبود. ص — ۱۳۱

۶۳ — منظور کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه است که از تاریخ ۱۷ ژوئیه تا ۱۰ اوت (۳۰ ژوئیه — ۲۳ اوت) سال ۱۹۰۳ برپا بود. نخستین سیزده جلسه این کنگره در بروکسل تشکیل شد و سپس بعلت تعقیب و پیگرد پلیس جلسات به لندن انتقال یافت. در این کنگره ۴۳ نماینده از جانب ۲۶ سازمان حضور داشتند. ص — ۱۳۳

۶۴ — منظور قیام کارگران افریقای جنوبی است که در ماه مارس سال ۱۹۲۲ در شهرهای یوهانسبورگ، بنونی و برانپان روی داد.

با سقوط بهای طلا در بازار جهانی صاحبان معادن طلا بمنظور حفظ منافع خود به کاهش دستمزد کارگران اروپایی و به اخراج دستجمعی آنان از کار پرداختند. در رابطه با این اقدام نهم ژانویه سال ۱۹۲۲

در معادن طلا اعتصاب اعلام شد. در ماه مارس این اعتصاب به قیام مبدل شد. شهرها بنونی و برانپان و کویهای کارگرنشین حومهٔ یوهانسبورگ — فوردسبورگ و پیه بدست کارگران افتاد. حزب نوبنیاد کمونیست آفریقای جنوبی در این قیام مجدانه شرکت جست. بسیاری از کمونیستها از جمله رهبران اعتصاب — فیشر و اسپندیف هنگام مبارزهٔ مسلحانه قهرمانانه بشهادت رسیدند. دهم ماه مارس دولت ارتجاعی ژنرال اسمتس در شهرهای نامبرده حکومت نظامی اعلام کرد و نیروهای نظامی را علیه قیام کنندگان گسیل داشت و از توپ و هواپیما استفاده کرد. چهاردهم مارس قیام سرکوب شده و دولت با بیرحمی شرکت‌کنندگان قیام را مجازات کرد: عدهٔ بازداشت شدگان از ده هزار نفر تجاوز می‌کرد و هزاران کارگر در دادگاه نظامی محاکمه شدند. ص — ۱۳۳

۶۵ — چارتیسم — نخستین جنبش توده‌ای طبقهٔ کارگر در تاریخ انگلستان در سالهای ۳۰ — ۴۰ قرن نوزدهم است. شرکت‌کنندگان این جنبش منشور ملی منتشر می‌ساختند (که نام انگلیسی آن charter است نام «چارتیست‌ها» هم از همین کلمه مشتق شده است) و در راه حق انتخابات همگانی و الغاء محدودیت ارضی نمایندگی پارلمانی و غیره و غیره که در آن تصریح شده بود، مبارزه می‌کردند. سالهای متمادی در سراسر کشور میتینگها و تظاهراتی برپا می‌شد و ملیونها کارگر و پیشه‌ور در آنها شرکت می‌جستند.

پارلمان انگلیس از تأیید منشور ملی امتناع ورزید، همه نامه‌های سرگشاده چارتیستها را رد کرد. دولت چارتیست‌ها را مورد تضییقات بیرحمانه قرار داد و پیشوایان آنها را بازداشت کرد. جنبش چارتیسم سرکوب گردید ولی تأثیر آن در گسترش آتی جنبش بین‌المللی کارگری خیلی زیاد بود. ص — ۱۳۴

۶۶ — دهم اوت سال ۱۹۲۲ پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه کمیسیونی برای تدارک مقدمات پلنوم

کمیتهٔ مرکزی برای بررسی مسئله مناسبات متقابل آتی میان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه، جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکرائین، جمهوری شوروی سوسیالیستی بلوروسی، جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان و جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان تشکیل داد. طرح مقدماتی قطعنامه «دربارهٔ مناسبات متقابل جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه با جمهوریهای مستقل» را ای. و. استالین تنظیم نمود. این طرح بر پایهٔ ایده‌ای «خودمختاری» یعنی اتحاد جمهوری‌های ملی شوروی از راه ورودشان به جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه با حقوق واحدهای خودمختار تنظیم شده بود. روزهای ۲۳ — ۲٤ سپتامبر کمیسیون قطعنامهٔ پیشنهادی ای. و. استالین را تصویب کرد.

۲۵ سپتامبر سال ۱۹۲۲ اسناد و مدارک تنظیمی کمیسیون برای و. ای. لنین به گورکی فرستاده شد. لنین پس از آشنائی با آنها در تاریخ ۲٦ سپتامبر با ای. و. استالین گفتگو کرد و پس از این گفتگو نامه‌ای که چاپ شده‌است برای اعضای پولیت‌بورو نوشت.

کمیسیون با توجه به دستورات و. ای. لنین طرح جدیدی برای قطعنامه اتحاد جمهوریهای شوروی تنظیم کرد که ششم اکتبر سال ۱۹۲۲ برای بررسی پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تسلیم گردید. پلنوم با تصویب این طرح بعنوان رهنمود، کمیسیونی مرکب از نمایندگان جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و جمهوریهای شوروی سوسیالیستی اوکرائین، بلوروسی، آذربایجان، گرجستان و ارمنستان برای تهیه لایحهٔ قانونی بر اساس این رهنمود و گذراندن آن از کنگرهٔ شوراها تشکیل داد.

نخستین کنگره شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که در تاریخ سی‌ام دسامبر سال ۱۹۲۲ تشکیل شده بود، به اتفاق آراء اعلامیه و پیمان اتحاد دربارهٔ تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تصویب کرد که ایدهٔ لنینی برابری حقوق و همکاری برادرانهٔ ملتها، ایده انترناسیونالیسم پرولتری شالودهٔ آنرا تشکیل میداد (رجوع شود

همچنین به نامه و. ای. لنین زیر عنوان «دربارهٔ مسئله ملیتها یا سیستم «خودمختاری»» — در همین جلد ص ۱۹۰). ص — ۱۳۶

۶۷ — انحصار بازرگانی خارجی با صدور فرمان مورخه ۲۲ آوریل سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی برقرار شده بود. بمناسبت انتقال بمرحلهٔ سیاست اقتصادی جدید و گسترش روابط بازرگانی با خارجه برخی از شخصیت‌های حزبی از الغاء انحصار بازرگانی خارجی و یا از تضعیف آن جانبداری می کردند. و. ای. لنین جداً مخالف این پیشنهادها بود.

پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه که روزهای ۵ — ۶ اکتبر سال ۱۹۲۲ برپا بود در اجلاس روز ششم اکتبر که لنین در آن حضور نداشت بر حسب گزارش گ. یا. سوکولنیکف قراری دربارهٔ تضعیف انحصار بازرگانی خارجی صادر کرد. و. ای. لنین با این تصمیم پلنوم موافق نبود و عقیده داشت که این تصمیم انحصار بازرگانی خارجی را عقیم خواهد گذاشت.

در نامه‌ای که چاپ شده است، لنین پیشنهاد کرد که حل این مسئله برای دو ماه تا پلنوم آینده کمیتهٔ مرکزی حزب به تعویق بیفتد. کمیتهٔ مرکزی این پیشنهاد لنین را پذیرفت. ص — ۱۳۹

۶۸ — پلنوم ماه دسامبر کمیتهٔ مرکزی به اتفاق آراء تصمیمی گرفت که با آن قرار پلنوم پیشین — پلنوم ماه اکتبر را لغو نمود و «ضرورت مسلم حفظ و تحکیم سازمانی انحصار بازرگانی خارجی» را تأیید کرد. با وجود این لنین مسئله انحصار بازرگانی خارجی بقدری حایز اهمیت می‌شمرد که پیشنهاد کرد که دربارهٔ آن به فراکسیون کمونیستی کنگرهٔ دهم شوراهای سراسر روسیه آتی اطلاع داده شود و این مسئله در کنگرهٔ نوبتی دوازدهم حزب مورد بررسی قرار گیرد. برطبق دستور لنین مسئله انحصار بازرگانی خارجی در کنگرهٔ دوازدهم حزب که در تاریخ ۱۷ — ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۳ برپا بود، مورد بررسی قرار گرفت. در قطعنامه مربوط به گزارش کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه گفته شد: «کنگره تزلزل‌ناپذیری انحصار بازرگانی خارجی و مجاز نبودن کوچکترین عدول از آن یا تزلزل بهنگام اجرای آنرا مؤکداً

تأیید می‌کند و به کمیتهٔ مرکزی جدید مأموریت می‌دهد تدابیر منظم و سیستماتیک برای تقویت و گسترش رژیم انحصار بازرگانی خارجی اتخاذ نماید». ص — ۱۴۳

۶۹ — فریتردرستوا — سیاست اقتصادی بورژوازی صنعتی مبنی بر خواست آزادی بازرگانی و عدم دخالت دولت در زندگی اقتصادی کشور است. شعار آزادی بازرگانی در قرن نوزده مورد استفاده فریتردرهای انگلیسی بقصد عوامفریبی اجتماعی بود. فریتردرها در تلاش برای جلب توده‌های وسیع کارگر بسوی خود در مبارزه علیه زمینداران بزرگ ادعا می‌کردند که آزادی بازرگانی وضع مادی زحمتکشان را بهتر خواهد کرد. ک. مارکس بطلان کامل این ادعاها را نشان داد که ناشی از آنست که «فریتردر Vulgaris نظریات خود، مفاهیم و مقیاس همهٔ قضاوتهای خود را دربارهٔ جامعهٔ سرمایه و کار مزدوری» فقط «از ساحه گردش ساده یا مبادله کالاها می‌گیرد» (ک. مارکس «کاپیتال» جلد اول). ص — ۱۴۵

۷۰ — کنگرهٔ چهارم انترناسیونال کمونیستی از پنجم نوامبر تا پنجم دسامبر سال ۱۹۲۲ جریان داشت. این کنگره در پتروگراد گشایش یافت و جلسات بعدی از نهم نوامبر در مسکو برپا شد. نمایندگان ۵۸ حزب کمونیست، حزب سوسیالیست ایتالیا، حزب کارگر ایسلند، حزب خلق انقلابی مغولستان و همچنین نمایندگان انترناسیونال کمونیستی جوانان، انترناسیونال سرخ اتحادیه‌ها، دبیرخانه بین‌المللی زنان، سازمان سیاهپوستان ایالات متحدهٔ امریکا، سازمان کمک بین‌المللی کارگران در آن شرکت داشتند. کنگره گزارش کمیتهٔ اجرائیه کمینترن و مسائلی از قبیل: پنجسالهٔ انقلاب روس و چشم‌انداز انقلاب جهانی، دربارهٔ تعرض سرمایه، دربارهٔ برنامهٔ کمینترن، دربارهٔ وظایف کمونیستها در اتحادیه‌ها، مسائل خاوری و ارضی و مسائل دیگر را مورد بررسی قرار داد.

لنین در رأس بوروی هیئت نمایندگی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در کنگره تمام کار و فعالیت هیئت نمایندگی روس را رهبری

می‌کرد و در تنظیم مهمترین تصمیمات کنگره شرکت مجدانه داشت. لنین نطق خود زیر عنوان «پنجساله انقلاب روس و چشم‌انداز انقلاب جهانی» را بزبان آلمانی در تاریخ ۱۳ نوامبر در جلسهٔ بامداد کنگره ایراد کرد که رویداد مرکزی کنگره بود.

کنگره تزهایی دربارهٔ جبهه واحد کارگری تصویب کرد و تزهائی دربارهٔ تاکتیک انترناسیونال کمونیستی، دربارهٔ وظایف کمونیستها در جنبش اتحادیه، دربارهٔ مسئله خاور تأیید نمود و قطعنامه‌ای دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی در روسیه، دربارهٔ انترناسیونال کمونیستی جوانان و مسائل دیگر صادر کرد. ص — ۱٤۸

۷۱ — منظور مذاکرات پیرامون واگذاری امتیاز پژوهش و استخراج سنگهای معدنی به ل. اورکارت کارخانه‌دار و بانکدار انگلیسی است که قبل از انقلاب اکتبر رئیس شرکت متحدهٔ روس‌ـآسیا و صاحب معادن بزرگ در روسیه بود. نهم سپتامبر سال ۱۹۲۲ ل. ب. کراسین کمیسر ملی بازرگانی خارجی امتیازنامهٔ مقدماتی با اورکارت را امضاء کرد که بموجب آن بنگاههای سابق شرکت متحدهٔ روس‌ـآسیا در اورال و سیبری بمدت ۹۹ سال (با این قید که دولت شوروی چهل سال پس از امضاء قرارداد حق دارد تمام بنگاه مورد امتیاز را قبل از موعد خریداری نماید) بعنوان امتیاز به اورکارت واگذار می‌شد. بر طبق شرایط قرارداد طرف شوروی موظف بود به صاحب امتیاز بمنظور بازسازی سرمایه در گردش وی و خود بنگاهها در حدود خسارات وارده به صاحب امتیاز در بنگاههای متعلق بوی — خساراتی که ناشی از دستورات دولت شوروی بوده کمک مادی بکند.

لنین پس از آشنائی با قراردادی که کراسین امضاء کرده بود، آنرا برای کشور شوروی آشکارا مقرون بصرفه نشمرد و با تصویب آن مخالفت کرد. پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه پنجم اکتبر و شورای کمیسرهای ملی در تاریخ ششم اکتبر سال ۱۹۲۲ تصمیم گرفتند که قرارداد با ل. اورکارت رد شود.

با این ترتیب امتیازی به ل. اورکارت داده نشد. ص — ۱۵۷

۷۲ — اصطلاح «دو دو تا می‌شود شمع کافوری» متعلق به یکی از پرسوناژهای رمان ای .س. تورگنیف بنام «رودین» است. ص — ۱۶۲

۷۳ — و . ای. لنین منظورش تزهای «ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست و شیوه‌ها و مضمون کار» مصوب کنگرهٔ سوم انترناسیونال کمونیستی است. ص — ۱۶۳

۷۴ — چرنیه سوتنی — باندهای سلطنت‌طلب که پلیس تزاری آنها را برای مبارزه با جنبش انقلابی تشکیل داده بود. اعضای این باندها انقلابیون را می‌کشتند، بروشنفکران ترقیخواه حمله می‌کردند و به قتل و غارت یهودیان می‌پرداختند. ص — ۱۶۵

۷۵ — و . ای. لنین منظورش تصویبنامه‌ای است که مجلس خلقی جمهوری خاور دور در تاریخ ۱۴ نوامبر سال ۱۹۲۲ دربارهٔ اتحاد مجدد جمهوری خاور دور با جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه صادر کرد و خبر آن در تاریخ ۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۲ انتشار یافت. ص — ۱۶۷

۷۶ — در اواخر اکتبر و اوایل نوامبر سال ۱۹۲۲ چند مقاله بحث‌انگیز دربارهٔ انعقاد قرارداد با ل. اورکارت در روزنامه «پراودا» چاپ شد. این مباحثه بنابه پیشنهاد و . ای. لنین سازمان داده شده بود. ص — ۱۷۲

۷۷ — صحبت از کنفرانسی است که انگلستان و فرانسه و ایتالیا دربارهٔ مسائل خاور نزدیک در رابطه با شکست مداخله نظامی انگلیس و یونان در ترکیه، (کنفرانس لوزان) تدارک دیده بودند. ص — ۱۷۲

۷۸ — شانزدهم دسامبر سال ۱۹۲۲ و . ای. لنین دچار حمله شدید بیماری شد و پس از آن حال مزاجی لنین وخیمتر گردید. او

نمی‌توانست بنویسد، دست راستش فلج شده بود و مجبور بود یادداشت‌های خود را برای تندنویسی دیکته کند. نامه‌ها و مقالات ولادیمیر ایلیچ که در این جلد وارد شده در اواخر دسامبر سال ۱۹۲۲ تا اوایل ماه مارس ۱۹۲۳ توسط خود وی دیکته شده است.

«نامه بکنگره» شامل یادداشتهای دیکته شده در تاریخ ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲ است؛ ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲ («راجع به افزایش عده اعضاء کمیتهٔ مرکزی») و چهارم ژانویه سال ۱۹۲۳ (متمم نامهٔ مورخه ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲).

یادداشتهای مورخه ۲۴ — ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۲ و چهارم ژانویه سال ۱۹۲۳ دربارهٔ معرفی و ارزیابی اعضاً کمیتهٔ مرکزی بخواست لنین توسط ن. ک. کروپسکایا همسر و. ای. لنین پس از درگذشت ولادیمیر ایلیچ به کمیتهٔ مرکزی حزب تسلیم شد. در ماه مه سال ۱۹۲۴ نامه لنین «نامه به کنگره» برای نمایندگان کنگره سیزدهم حزب قرائت شد.

در ماه دسامبر سال ۱۹۲۷ کنگره ۱۵ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تصمیم گرفت «نامه بکنگره» (یادداشت‌های مورخه ۲۴ — ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۲ و چهارم ژانویه سال ۱۹۲۳) را ضمیمه تندنویسی جریان کنگره سازد و همچنین این نامه‌ها و نامه‌های دیگر لنین دربارهٔ مسائل داخلی حزب را در مجموعهٔ آثار لنین وارد کند. برطبق این قرار، یادداشت‌های مورخه ۲۴ — ۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۲ و مورخه ۴ ژانویهٔ سال ۱۹۲۳ در بولتن شماره ۳۰ کنگره ۱۵ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه چاپ شد. بخش دوم قرار کنگره ۱۵ حزب مدتهای مدید بموقع اجرا گذاشته نشد. در سال ۱۹۵۶ بنابه تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی این نامه‌ها به اطلاع کنگره بیستم حزب رسید و سپس برای سازمان‌های حزبی ارسال گردید و در مقیاس وسیع به اطلاع عموم رسید. ص — ۱۷۷

۷۹ — «روسکایا میسل» — مجله‌ای که در سال ۱۹۲۲ تحت نظر پ. ب. استرووه در پراگ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۷۸

۸۰ — منظور روش تسلیم‌طلبانه زینویف و کامینف در جلسات دهم (۲۳) و شانزدهم (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی حزب است که با قطعنامهٔ لنینی دربارهٔ تدارک فوری مقدمات قیام مسلحانه مخالفت کردند و به آن رأی مخالف دادند. کامینف و زینویف که در هر دو جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی با مقاومت قطعی و جواب دندانشکن مواجه شدند در تاریخ ۱۸ اکتبر در روزنامه نیمه‌منشویکی «نوایا ژیزن» دربارهٔ تدارک مقدمات قیام توسط بلشویک‌ها سخن گفتند و اعلام داشتند که قیام را ماجراجوئی می‌شمارند. با این ترتیب بزرگترین سر حزب — تصمیم کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ سازماندهی قیام در آینده نزدیک را به اطلاع دولت موقت بورژوازی رساندند. در همان روز و. ای. لنین در «نامه به اعضاء حزب بلشویکها» این رفتار را تقبیح کرد و آنرا پیمان‌شکنی بی‌سابقه نامید. ص — ۱۷۹

۸۱ — نامه «دربارهٔ تفویض حق قانونگذاری به سازمان برنامهٔ دولتی» توسط ن. ک. کروپسکایا در اوایل ژوئن سال ۱۹۲۳ به کمیتهٔ مرکزی حزب تسلیم گردید. چهاردهم ژوئن پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه راجع به «ارسال یادداشت رفیق لنین دربارهٔ سازمان دولتی برنامه برای اطلاع اعضاء کمیتهٔ مرکزی و نامزدهای عضویت در آن» قراری صادر کرد. دستورات لنین در قطعنامهٔ کنفرانس سیزدهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه «دربارهٔ وظایف نوبتی سیاست اقتصادی» (بخش ۸ — «دربارهٔ ضرورت تقویت پایهٔ برنامه‌ای») انعکاس پیدا کرد. ص — ۱۸٤

۸۲ — علت مستقیم نوشته شدن این نامه توسط لنین اختلاف نظر در حزب کمونیست گرجستان — میان کمیتهٔ منطقه ماوراء قفقاز حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بصدارت گ. ک. اورجونیکیدزه و گروه پ. گ. مدیوانی که در واقع از اتحاد اقتصادی و سیاسی جمهوریهای ماوراء قفقاز جلوگیری می‌نمود و در ماهیت امر با حفظ جدایی گرجستان بنفع ناسیونالیسم بورژوایی، منشویکهای گرجی کار می‌کرد. در عین حال اورجونیکیدزه هم مرتکب اشتباه جدی شد و نرمش و

احتیاط لازم را در اجرای سیاست ملی حزب در گرجستان از خود نشان نداد و در برخی اقدامات ریاست‌مأبی و عجله و شتاب بخرج داد و نظرات و حقوق کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست گرجستان را همواره رعایت نمیکرد. اورجونیکیدزه در مناسبات متقابل با گروه مدیوانی متانت لازم را از خود نشان نداده بود.

لنین در نامه‌ای «دربارهٔ مسئله ملیتها یا «سیستم خودمختاری»» مهمترین مسائل سیاست ملی حزب را روشن ساخت. او این نامه را رهنمون می‌شمرد و اهمیت زیاد به آن می‌داد و در نظر داشت که بعدها آنرا بشکل مقاله منتشر سازد. اما نظر به شدت غیرمنتظره بیماری پس از ششم ماه مارس ۱۹۲۳ ولادیمیر ایلیچ موفق نشد دستور قطعی را دربارهٔ نامه «دربارهٔ مسئله ملیتها یا «سیستم خودمختاری»» صادر نماید. شانزدهم آوریل سال ۱۹۲۳ ل. آ. فوتیوا نامهٔ و. ای. لنین را به پولیت‌بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه فرستاد. این نامه در کنگرهٔ ۱۲ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه برای هیئت‌های نمایندگی قرائت شد. برطبق دستورات لنین در طرح تصمیمات کنگره دربارهٔ مسئله ملی تغییرات و متمم‌های مهمی وارد شد. ص — ۱۹۰

۸۳ — صحبت از پلنوم‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه است که در ماههای اکتبر و دسامبر سال ۱۹۲۲ برپا بودند. مسائل مربوط به تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دستور روز این پلنوم‌ها بود. ص — ۱۹۰

۸۴ — درژیموردا — نام پلیس در کمدی «بازرس» اثر ن. و. گوگول نویسندهٔ روس است که جنبهٔ اسم عام پیدا کرده و بمعنای قلدر و زورگوی بی‌شرم و خشن است. ص — ۱۹۲

۸۵ — این مقاله در متن ماشین‌شده، عنوان ندارد. ولی در روزنامهٔ «پراودا» زیر عنوان «صفحاتی از دفتر یادداشت» چاپ شده بود.

این مقالهٔ و. ای. لنین تأثیر بسیار مستقیم در امر آموزش ملی در کشور داشت. دهم ژانویه سال ۱۹۲۳ کمیساریای ملی آموزش

در طی رادیوگرامی بشعبات آموزش ملی پیشنهاد کرد مقالهٔ «صفحاتی از دفتر یادداشت» را وسیعاً منتشر سازند و اقدامات مشخصی برای اجرای دستورات مصرحهٔ لنین در آن، در نظر گیرند. ص — ۱۹۸

۸۶ — و. ای. لنین منظورش نظریات مباین با مارکسیسم است که اعضای سازمان فرهنگی-روشنگری پرولتکولت بنام «فرهنگ پرولتری» برقرار و معمول داشته بودند. پرولتکولت که حتی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ بعنوان سازمان مستقل بوجود آمده بود، پس از انقلاب اکتبر هم «استقلال» خود را حفظ کرده و با این ترتیب خود را در برابر دولت پرولتری قرار داده بود. اعضای این سازمان در واقع اهمیت میراث فرهنگی گذشته را نفی می‌کردند و می‌کوشیدند خود را از وظایف مربوط به کار فرهنگی-روشنگری توده‌ای جدا نمایند و دور از زندگی از «راه آزمایشگاهی» فرهنگ ویژه — «فرهنگ پرولتری» بوجود آورند. آ. آ. بوگدانف — نظریه‌ساز عمده ضمن اذعان ظاهری به مارکسیسم، عملاً فلسفهٔ ماخیستی، فلسفهٔ ایدآلیستی ذهنی را تبلیغ و موعظه می‌کرد. سازمانهای پرولتکولتی در سال ۱۹۱۹ بیشترین گسترش را یافتند و در اوایل سالهای بیست رو به انحطاط رفتند؛ در سال ۱۹۳۲ پرولتکولت بموجودیت خود پایان داد. ص — ۱۹۹

۸۷ — گلاوپروفوبر — ادارهٔ کل مدارس حرفه‌ای-پلی‌تکنیک و آموزشگاههای عالی کمیساریای ملی آموزش. ص — ۲۰۰

۸۸ — مقالهٔ «دربارهٔ کئوپراسیون» و «دربارهٔ انقلاب ما» (بمناسبت یادداشت ن. سوخانف)» توسط ن. ک. کروپسکایا در ماه مه سال ۱۹۲۳ به کمیتهٔ مرکزی تسلیم گردید. پولیت‌بورو در تاریخ ۲٤ ماه مه چنین تصمیم گرفت: «چاپ هرچه زودتر مقالات ولادیمیر ایلیچ که توسط نادژدا کنستانتینونا تسلیم شده با ذکر تاریخ آنها، ضروری شمرده شود». ۲۶ ژوئن پولیت بورو مسئله کئوپراسیون را با توجه به طرح جدید آن در مقالات و. ای. لنین مورد بررسی و مذاکره قرار داد. ایده‌های لنینی دربارهٔ کئوپراسیون دهقانان اساس و پایهٔ قطعنامه‌های

کنگره ۱۳ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه «دربارهٔ کئوپراسیون» و «دربارهٔ کار در روستا» قرار گرفت. ص — ۲۰۴

۸۹ — مقاله و. ای. لنین «دربارهٔ انقلاب ما» در رابطه با کتاب سوم و چهارم «یادداشتهایی دربارهٔ انقلاب» اثر ن. سوخانف منشویک نوشته شده است.

این مقاله بدون عنوان توسط ن. ک. کروپسکایا به ادارهٔ روزنامهٔ «پراودا» تسلیم شده و عنوان آنرا خود روزنامه روی آن گذاشته است. ص — ۲۱۳

۹۰ — منظور و. ای. لنین از قرار معلوم تعریف کمون پاریس بمثابه «عالیترین درجهٔ قابلیت انعطاف شکل سیاسی» در اثر ک. مارکس بنام «جنگ داخلی فرانسه» و ارزیابی عالی «قابلیت انعطاف پاریسی‌ها» توسط مارکس است که در نامه مورخه ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ به ل. کوگلمان به آن اشاره کرده است. ص — ۲۱۳

۹۱ — و. ای. لنین منظورش آن سطوری از نامهٔ مورخه ۱۶ آوریل سال ۱۸۵۶ ک. مارکس به ف. انگلس است که در آن گفته می‌شود: «همهٔ کارها در آلمان بسته به امکان پشتیبانی انقلاب پرولتری توسط رویدادی نظیر جنگ دهقانی خواهد بود. آنوقت کار بسیار عالی پیشرفت خواهد کرد». ص — ۲۱۳

۹۲ — مقاله «چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم» مستقیماً با نامه لنین — «نامه بکنگره» مربوط است و نظریات او را بسط می‌دهد. مقاله «بهتر است کمتر ولی بهتر باشد» ادامه مستقیم و بسط مقالهٔ «چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم» بشمار می‌رود.

کمیتهٔ مرکزی به پیروی از دستورات لنین تزهایی دربارهٔ تجدید سازمان و بهبود کار مؤسسات مرکزی حزب و همچنین طرح قطعنامهٔ کنگره را دربارهٔ تجدید سازمان بازرسی کارگری و دهقانی و کمیسیون مرکزی بازرسی را برای کنگره ۱۲ حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تهیه کرد.

کنگره ۱۲ حزب قطعنامه مربوط به مسئله سازمانی و قطعنامه «دربارهٔ وظایف بازرسی کارگری و دهقانی و کمیسیون مرکزی بازرسی» را که کمیتهٔ مرکزی تنظیم کرده بود، تصویب نمود. کنگره برطبق پیشنهادهای و. ای. لنین هیئت اعضای کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون مرکزی بازرسی را توسعه داد و ارگان متحدهٔ کمیسیون مرکزی بازرسی — بازرسی کارگری و دهقانی بوجود آورد. ص — ۲۱۸

۹۳ — و. ای. لنین منظورش کتاب او. آ. یرمانسکی «سازماندهی علمی کار و تولید و سیستم تیلور» و کتاب پ. م. کرژنتسف — «اصول سازماندهی» (چاپ سال ۱۹۲۲ نشریات دولتی) است. ص — ۲۳۱

۹۴ — ولخوفستروی — ساختمان نیروگاه برق‌آبی در ۱۲۰ کیلومتری پتروگراد (لنینگراد) در ساحل رودخانه ولخوف — نخستین نیروگاه بزرگ برق‌آبی اتحاد شوروی در سال ۱۹۱۸ آغاز شد ولی فقط در سال ۱۹۲۱ پس از پایان جنگ داخلی با سرعت کامل صورت گرفت. ص — ۲۴۱

فهرست نام‌ها

آدوراتسکی، ولادیمیر ویکتورویچ (۱۸۷۸ — ۱۹٤٥) — مبلغ نامی مارکسیسم و دانشمند بود و از سال ۱۹۰٤ در حزب عضویت داشت و در سال ۱۹۱۸ در کمیساریای ملی آموزش کار می‌کرد. از سال ۱۹۲۰ نایب رئیس ادارهٔ مرکزی بایگانی و نایب رئیس انستیتوی لنین و سپس رئیس انستیتوی مارکس-انگلس-لنین وابسته به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسر روسیه، رئیس انستیتوی فلسفه فرهنگستان علوم اتحاد شوروی بود. ص — ۱۶

ارجونیکیدزه، گریگوری کنستانتینویچ (۱۸۸۶ — ۱۹۳۷) — شخصیت مبرز حزب کمونیست و دولت شوروی که از سال ۱۹۰۳ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر کارهای پرمسئولیت حزبی و دولتی را بعهده داشت. در سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۲۶ صدر بوروی ماوراء قفقاز کمیتهٔ مرکزی بود. از سال ۱۹۲۱ در کمیتهٔ مرکزی حزب عضویت داشت. ص — ۱۱۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶

استالین (جوگاشویلی) ایوسف ویساریونویچ (۱۸۷۹ — ۱۹٥۳) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب و از سال ۱۹۱۲ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه بود. در دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر در مرکز نظامی-انقلابی که کمیتهٔ مرکزی حزب برای تدارک مقدمات قیام تشکیل داده بود، عضویت داشت.

از نوامبر سال ۱۹۱۷ تا ژوئیه سال ۱۹۲۳ کمیسر ملی امور

ملیتها و از مارس سال ۱۹۱۹ همچنین کمیسر ملی کنترل دولتی بود، سپس در رأس بازرسی کارگری و دهقانی قرار گرفت. عضو پولیت‌بورو (دفتر سیاسی — م.) حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بود. در دوران جنگ داخلی در شورای انقلابی و نظامی جمهوری و در شوراهای انقلابی و نظامی یکعده از جبهه‌ها عضویت داشت.

در سال ۱۹۲۲ بسمت دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب انتخاب شد. از سال ۱۹٤۱ ریاست شورای کمیسرهای ملی و سپس ریاست شورای وزیران اتحاد شوروی را بعهده داشت.

ای. و. استالین طی دوران طولانی در مقام دبیرکل کمیتهٔ مرکزی حزب به اتفاق رهبران دیگر مجدانه در راه ساختمان سوسیالیسم مبارزه کرد و در قلع و قمع جریانات ضدحزبی بویژه تروتسکیسم و اپورتونیسم راست نقش بزرگی ایفاء نمود.

در عین حال آن تحریفاتی در زندگی جامعهٔ شوروی که حزب کمونیست آنها را پدیده پرستش شخصیت و مباین با مارکسیسم-لنینیسم نامید با نام وی ارتباط دارد. ص — ۱۳٦، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱٤۱، ۱٤۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹٦

اشپنگلر (Spengler)، اوسوالد (۱۸۸۰ — ۱۹۳٦) — فیلسوف ایدالیست آلمانی، سلف مسلکی فاشیسم آلمانی بود. ص — ۳۲

اشتراسر (Strasser)، یوسف (متولد سال ۱۸۷۱) — سیاستمدار اتریشی که سوسیال دمکرات چپ بود. در سال ۱۹۱۸ به عضویت حزب کمونیست در آمد و بعدها گرایشی به عناصر اپورتونیستی پیدا کرد. ص — ۲۲

اشمرال (Smeral)، بوگومیر (۱۸۸۰ — ۱۹٤۱) — شخصیت برجسته جنبش کارگری چکسلواکی و بین‌المللی و یکی از پایه‌گذاران حزب کمونیست چکسلواکی بود و در رهبری جنبش انقلابی و رهایی‌بخش ملی طبقهٔ کارگر چکسلواکی شرکت مجدانه داشت؛ از سال ۱۹۱۸ در رأس مبارزهٔ جناح چپ سوسیال‌دمکراسی برای ایجاد حزب مارکسیستی-

و فزیکدان بود و تئوری نسبیت (فرضیه نسبی — م.) را ساخت و کشفیاتی در رشته تئوری کوانتی نور دارد، دارندهٔ جایزهٔ نوبل بپاس اثری دربارهٔ فزیک سولکولی و تئوری کوانت‌هاست. ص — ٦٤، ٦٩

باکونین، میخائیل آلکساندرویچ (۱۸۱٤ — ۱۸۷٦) — یکی از نظریه‌سازان نارودنیچستوا و آنارشیسم بود. از سال ۱۸٤۰ در خارجه زندگی می کرد و در انترناسیونال اول عضویت داشت و در آن آشکارا با مارکسیسم خصومت می‌ورزید. باکونین در سال ۱۸۷۲ بعلت فعالیت انشعابگرانه از انترناسیونال اخراج گردید. ص — ۲۱، ۲۲

بالهورن (Balhorn)، یوهان — ناشر آلمانی کتاب در قرن ۱٦ بود. ص — ۱۸

باوئر، (Bauer)، اوتو (۱۸۸۲ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی اتریش و انترناسیونال دوم و ایدئولوگ باصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود که عدول از مارکسیسم انقلابی، از مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را با جملات مارکسیستی استتار می کرد. ص — ۹٦، ۹۷، ۱۱۷

ببل (Bebel)، اوگوست (۱۸٤۰ — ۱۹۱۳) — یکی از مشهورترین شخصیت‌های سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود. در سالهای ۹۰ و در اوایل قرن بیستم با رفرمیسم و رویزیونیسم در صفوف سوسیال‌دمکراسی آلمان بمخالفت برخاست. این سازمانده و پوبلیسیست پرقریحه در امر گسترش جنبش کارگری آلمان و جهان تأثیر فراوان گذاشت. ص — ۱٦، ٤٦، ۱۳٤

براندلر (Brandler)، هنریخ (متولد سال ۱۸۸۱) — از سال ۱۸۹۸ عضو حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود. در سالهای جنگ اول جهانی به اتحاد اسپارتاک پیوست و پس از تأسیس حزب کمونیست آلمان (در سال ۱۹۱۹) به عضویت آن درآمد. در سالهای ۱۹۱۹ — ۱۹۲۳ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان بود. در سال ۱۹۲۱ موضع

«چپگرایانه» در پیش گرفت. در سالهای ۱۹۲۲ — ۱۹۲۳ یکسلسله اشتباهات اپورتونیستی راستگرانه از وی سرزد و از کمیتهٔ مرکزی اخراج شد. در سال ۱۹۲۹ از حزب اخراج گردید. ص — ۲۱

بوخارین، نیکولای ایوانویچ (۱۸۸۸ — ۱۹۳۸) — پوبلیسیست و اقتصاددان و از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر — سردبیر روزنامهٔ «پراودا» و عضو پولیت‌بورو (دفتر سیاسی — م.) کمیتهٔ مرکزی و عضو کمیتهٔ اجرائیه کمینترن بود. بارها با سیاست لنینی حزب از در مخالفت در آمد: در سال ۱۹۱۸ در رأس گروه ضدحزبی «کمونیست‌های چپ» قرار گرفت؛ هنگام بحث دربارهٔ اتحادیه‌ها (۱۹۲۰ — ۱۹۲۱) ابتداء سوضع «حد فاصل» گرفت و سپس بگروه تروتسکی پیوست؛ از سال ۱۹۲۸ اپوزیسیون راست را در حزب رهبری می‌کرد. بعلت فعالیت ضدحزبی در سال ۱۹۳۷ از حزب اخراج شد. ص — ۱۸، ۹۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۰

پتاکف، گئورگی لئونیدویچ (۱۸۹۰ — ۱۹۳۷) — سوسیال‌دمکرات روس و بلشویک بود.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هیئت دولت شوروی اوکرائین شرکت داشت و از سال ۱۹۲۰ در رشتهٔ اقتصادی و در سازمان‌های شوروی مشغول کار بود. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد و بهمین علت از حزب اخراج گردید. ص — ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶

پلخانف، گئورگی والنتینویچ (۱۸۵۶ — ۱۹۱۸) — یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های جنبش کارگری روس و جهان بود و نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه بشمار می‌رفت. پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (در سال ۱۹۰۳) پلخانف روش آشتی‌جویانه با اپورتونیسم درپیش گرفت و سپس به منشویکها پیوست. در دوران جنگ اول جهانی سوضع سوسیال شوینیستی اتخاذ کرد. پس از انقلاب

بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ روسیه در رأس گروه راستگرای افراطی منشویکهای دفاع‌طلب بنام «یدینستوا» قرار گرفت و مخالف بلشویک‌ها و انقلاب سوسیالیستی بود و عقیده داشت که روسیه برای سوسیالیسم رشد و نضج پیدا نکرده است. نسبت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر نظر منفی داشت، ولی در مبارزه علیه حکومت شوروی شرکت نکرد. ص — ۶۵

پوآنکاره (Poincaré)، رایمون (۱۸۶۰ — ۱۹۴۳) — شخصیت سیاسی و دولتی بورژوامشرب فرانسوی که بارها در هیئت دولت فرانسه شرکت کرده و بیانگر نظریات متجاوزترین محافل بورژوازی فرانسه بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از جملهٔ سازماندهان مداخله مسلحانه خارجی علیه روسیه شوروی بشمار می‌رفت. در سالهای ۱۹۲۲ — ۱۹۲۴ و ۱۹۲۶ — ۱۹۲۹ نخست وزیر فرانسه بود و سیاست وی از لحاظ ستمگیری ضدشوروی و ضدکمونیستی متمایز بود. ص — ۱۰۹

پیلسودسکی (Pilsudski)، یوزف (۱۸۶۷ — ۱۹۳۵) — شخصیت مرتجع دولتی لهستان بورژوا-ملاکی که در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۲ ریاست دولت لهستان را بعهده داشت و با بیرحمی و خشونت جنبش انقلابی زحمتکشان را تحت پیگرد قرار می‌داد. در سال ۱۹۲۰ از سازماندهان جنگ پانهای ضدانقلابی لهستان علیه دولت شوروی بود. ص — ۵۳

تالهیمر (Thalheimer) اوگوست (۱۸۸۴ — ۱۹۴۸) — سوسیال‌دمکرات آلمانی و پوبلیسیست، و در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۳ عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان و سردبیر روزنامهٔ «Der Rote Fahne» («پرچم سرخ») — ارگان مرکزی این حزب بود. در سال ۱۹۲۱ موضع «چپ» اتخاذ کرد. ص — ۱۷، ۱۸

تراچینی (Terracini)، اوسبرتو (متولد سال ۱۸۹۵) — شخصیت مبرز جنبش کارگری ایتالیا و یکی از پایه‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا و عضو کمیتهٔ مرکزی آن بود. موضع آشتی‌ناپذیر در قبال رفرمیست‌ها داشت و اشتباهات سکتاریستی چپ‌گرایانه از وی سر می‌زد که

بود و کتاب «سال تفنگ و خیش» را نوشت که مورد ارزیابی عالی و. ای. لنین قرار گرفت. ص — ۱۰۵

تورانی (Turati)، فیلیپو (۱۸۵۷ — ۱۹۳۲) — از شخصیت‌های جنبش کارگری ایتالیا و یکی از سازماندهان حزب سوسیالیست ایتالیا بود و رهبر جناح راستگرا و رفرمیستی آن بشمار می‌رفت. در دوران جنگ اول جهانی سنتریست شد. به انقلاب سوسیالیستی اکتبر برخورد خصمانه داشت. پس از انشعاب حزب سوسیالیست ایتالیا (۱۹۲۲) جناح رفرمیستی اونیتاری حزب سوسیالیست را رهبری می‌کرد. ص — ۲۰، ۳۸

تورگنیف، ایوان سرگیویچ (۱۸۱۸ — ۱۸۸۳) — نویسندهٔ روس. ص — ۸۶، ۱٦۲

تیمیریازیف، آرکادی کلمنتیویچ (۱۸۸۰ — ۱۹۵۵) — پروفسور، دکتر در رشته فزیک و ریاضیات بود و از سال ۱۹۲۱ در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه عضویت داشت. بیش از صد اثر علمی دربارهٔ مسائل فزیک نظری (تئوریک) و تاریخ و متدلوژی فزیک نوشته است. در ساحهٔ تهیهٔ کادرهای علمی در رشتهٔ فزیک کار گسترده‌ای انجام می‌داد. ص — ٦۹

چرنوف، ویکتور میخایلویچ (۱۸۷٦ — ۱۹۵۲) — یکی از لیدرها و تئوریسین های حزب اس‌ارها بود. در ماههای مه — اوت سال ۱۹۱۷ — وزیر زراعت دولت موقت بورژوازی بود و برضد دهقانانی که اراضی ملاکان را تصرف کرده بودند، سیاست تضییقات بیرحمانه تعقیب می‌کرد. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر یکی از سازماندهان شورشهای ضدشوروی بشمار می‌رفت. از سال ۱۹۲۰ بعنوان عنصر ضدانقلابی در مهاجرت بسر می‌برد. ص — ۳۸

چرنیشفسکی، نیکولای گاوریلویچ (۱۸۲۸ — ۱۸۸۹) — دمکرات

انقلابی، دانشمند و نویسنده و منقد ادبی روس بود و یکی از اسلاف برجسته سوسیال‌دمکراسی روس بشمار می‌رود. ص — ٦٥

چیچرین، گئورگی واسیلویچ (۱۸۷۲ — ۱۹۳٦) — دولتمرد و دیپلمات شوروی که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۰ کمیسر ملی امور خارجه بود و ریاست هیئت‌های نمایندگی شوروی را در کنفرانسهای ژن و لوزان، بعهده داشت. ص — ۵۸

خودوروفسکی، ای. ای. (۱۸۸۵ — ۱۹٤۰) — از سال ۱۹۰۳ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود، در انقلاب سوسیالیستی اکتبر در قیام مسکو شرکت داشت. پس از انقلاب اکتبر در سازمانهای حزبی و نظامی و شوروی کار می‌کرد. ص — ۲۰۱، ۲۰۳

دروس (Drews)، آرتور (۱۸٦۵ — ۱۹۳۵) — سورخ مرتجع آلمانی دوران اولیه مسیحیت بود و در آثار خود سوجودیت تاریخی مسیح را رد می‌کرد، اما دگم و شریعت جامد کلیسائی و توهمات مذهبی را از نقطهٔ نظر ایدالیستی مورد انتقاد قرار می‌داد. ص — ٦۷

دزرژینسکی، فلیکس ادموندویچ (۱۸۷۷ — ۱۹۲٦) — شخصیت سبرز حزب کمونیست و دولت شوروی که از سال ۱۸۹۵ عضو حزب بود. در لهستان و روسیه بکارهای حزبی اشتغال داشت. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ریاست کمیسیون کل مبارزه با ضدانقلاب و خرابکاری را بعهده داشت. ص — ۱۹۰، ۱۹۲

دنیکین، آنتون ایوانویچ (۱۸۷۲ — ۱۹٤۷) — ژنرال ارتش تزاری؛ در دوران مداخله مسلحانه بیگانگان و جنگ داخلی (۱۹۱۸ — ۱۹۲۰) — سرفرماندهی نیروهای مسلح گارد سفید را در جنوب روسیه بعهده داشت. پس از آنکه نیروهای شوروی آنها را تارومار ساختند به خارجه مهاجرت کرد. ص — ۵۳، ۱۷۱

دیتسگن (Dietzgen)، یوسف (۱۸۲۸ — ۱۸۸۸) — فیلسوف برجستهٔ

آلمانی که مستقلاً به دیالکتیک ماتریالیستی رسید، سوسیال‌دمکرات بود. ص — ٦٤

دیتسگن (Dietzgen)، یوگنی (۱۸٦۲ — ۱۹۳۰) — پسر ای. دیتسگن و ناشر آثار وی بود. با مطلق کردن جوانب ضعیف نظریات فلسفی ای. دیتسگن بر آن بود که باید با آنها مارکسیسم را «تکمیل نمود». سرانجام به نفی هم ماتریالیسم و هم دیالکتیک رسید. ص — ٦۷

رادک، کارل برنگاردویچ (۱۸۸۵ — ۱۹۳۹) — از شرکت کنندگان جنبش سوسیال‌دمکراتیک در گالیسی و لهستان و آلمان بود. در سالهای جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱٤ — ۱۹۱۸) انترناسیونالیست و از سال ۱۹۱۷ بلشویک شد. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد. در دوران صلح برست «کمونیست چپ»، و از سال ۱۹۲۳ از فعالین اپوزیسیون تروتسکی بود. بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید. ص — ۱۷، ۱۸، ۱۹ ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۲

راکوشی (Rákosi)، ماتیاس (۱۸۹۲ — ۱۹۷۱) — از سال ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست مجارستان بود و پس از برقراری حکومت شوروی در مجارستان (۲۱ مارس — اول اوت سال ۱۹۱۹) در هیئت دولت انقلابی شرکت داشت. از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲٤ در کمیتهٔ اجرائیه کمینترن کار می‌کرد و در سال ۱۹۲۱ بسمت دبیر کمیتهٔ اجرائیه انترناسیونال کمونیستی انتخاب گردید. ص — ۹٦

راکوفسکی، خریستیان گئورگویچ (۱۸۷۳ — ۱۹٤۱) — از اوایل سالهای نود در جنبش سوسیال‌دمکراتیک بلغارستان، رومانی، سوئیس و فرانسه شرکت داشت. از سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویک بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازمانهای حزبی و شوروی کار می‌کرد. ص — ۵۹

رنودل (Renaudel)، پیر (۱۸۷۱ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای

بود. هنگام انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان در هیئت به اصطلاح نمایندگان خلق که سمت فعالیتش برطبق منافع و علایق بورژوازی ضد انقلابی تعیین می‌شد عضویت داشت. در ماههای فوریه — ژوئن سال ۱۹۱۹ رئیس دولت ائتلافی جمهوری ویمار بود و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۱ بشمار می‌رفت. ص — ۱۳٤

کامنف (روزنفلد)، لو بوریسویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۳٦) — از سال ۱۹۰۱ عضو حزب بلشویک بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ با خط‌مشی لنینی حزب در انجام انقلاب سوسیالیستی مخالفت کرد. در اکتبر سال ۱۹۱۷ در روزنامهٔ نیمه منشویکی «نوایا ژیزن» بنام خود و بنام زینویف اعلامیه‌ای دربارهٔ عدم موافقت با قطعنامهٔ کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ قیام مسلحانه چاپ و منتشر ساخت که در حکم افشاء تصمیم محرمانه حزب و خیانت به انقلاب بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر از رهبران حزب و از اولیای امور شوروی بشمار می‌رفت. بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرده و بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب اخراج گردید.ص — ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳٦، ۱٦٦، ۱۷۹

کائوتسکی ((Kautsky))، کارل (۱۸۵٤ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، ابتداء مارکسیست بود بعداً از آن روگردان شد و ایدئولوگ سنتریسم گردید که خطرناکترین و زیانبخش‌ترین شکل اپورتونیسم است. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر آشکارا با انقلاب پرولتری و دیکتاتوری طبقهٔ کارگر مخالفت کرد و با حزب بلشویک‌ها و دولت شوروی مخالف بود. ص — ۳۸، ۹٦، ۲۱۷

کراسین، لئونید بوریسویچ (۱۸۷۰ — ۱۹۲٦) — شخصیت معروف دولتی شوروی که از سالهای نود در جنبش سوسیال‌دمکراسی شرکت داشت و بلشویک بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای

پرمسئولیتی احراز نمود و از سال ۱۹۱۹ بکارهای دیپلماسی اشتغال داشت و از سال ۱۹۲۰ کمیسر ملی بازرگانی خارجی بود؛ از سال ۱۹۲٤ نمایندهٔ فوق‌العاده اتحاد شوروی در فرانسه و از سال ۱۹۲۵ نماینده فوق‌العاده اتحاد شوروی در انگلستان بود. ص — ۵۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱٤۳، ۱٤٤، ۱٤٦، ۱٤۷، ۱۷٤

کرژنتسف (لبدیف)، پلاتن میخایلویچ (۱۸۸۱ — ۱۹٤۰) — از سال ۱۹۰٤ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه و بلشویک، شخصیت دولتی و حزبی شوروی، مورخ و پوبلیسیست بود. ص — ۲۳۱

کرژیژانفسکی، گلب ماکسیمیلیانویچ (۱۸۷۲ — ۱۹۵۹) — شخصیت معروف حزب کمونیست، دانشمند نامی شوروی و مهندس برق بود. از سال ۱۹۲۰ ریاست کمیسیون الکتریفیکاسیون روسیه (گوئلرو) را بعهده داشت. در سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۳۰ امور سازمان دولتی برنامه را رهبری می‌کرد. ص — ۱۸۵

کلچاک، آلکساندر واسیلیویچ (۱۸۷۳ — ۱۹۲۰) — دریاسالار ناوگان دریائی تزاری و سلطنت‌طلب بود؛ در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ یکی از رهبران عمدهٔ ضدانقلاب روسیه و دست‌نشاندهٔ آنتانت بود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر با حمایت امپریالیست‌های ایالات متحدهٔ امریکا و انگلستان و فرانسه خود را حکمران عالی روسیه اعلام نمود و در رأس دیکتاتوری نظامی بورژوا-ملاکی در اورال و سیبری و خاوردور قرار گرفت. ضربات ارتش سرخ و اعتلاء جنبش انقلابی-پارتیزانی غائله کلچاک را بنابودی کشاند، خود کلچاک اسیر شد و تیرباران گردید. ص — ۵۳، ۱۰۱، ۱٦۲

کون (Kun)، بلا (۱۸۸٦ — ۱۹۳۹) — شخصیت نامی جنبش کارگری مجارستان و جهان، و یکی از بنیادگذاران و رهبران حزب کمونیست مجارستان بود. در جمهوری شوروی مجارستان که در ماه

مارس سال ۱۹۱۹ تشکیل شد، در واقع رهبری دولت شوروی مجارستان را بعهده داشت و در آن مقامهای رسمی کمیسر ملی امور خارجه و عضویت هیئت کمیساریای ملی امور نظامی را بعهده داشت. پس از سرکوب شدن حکومت شوروی در مجارستان به اتریش رفت و سپس به روسیه آمد. ص — ۱۷، ۱۸

کینس (Keynes)، جون سینارد (۱۸۸۳ — ۱۹٤٦) — اقتصاددان انگلیسی، مداح سرمایه‌داری دولتی — انحصاری بود. از سال ۱۹۱۵ در وزارت دارایی انگلستان بعنوان کارمند کار می‌کرد. در سال ۱۹۱۹ استعفاء داد و در یکسلسله از آثار خود بی‌پایگی اقتصادی سیستم صلح امپریالیستی ورسای را بباد انتقاد شدید گرفت. از سال ۱۹۲۱ ریاست شرکت بزرگ بیمه انگلیس را بعهده داشت. ص — ٦۰

گوربونف، نیکولای پترویچ (۱۸۹۲ — ۱۹۳۸) — از سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویک بود و پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر بکارهای پرمسئولیت اداری اشتغال داشت. ص — ۱۱۰

لنین (اولیانف)، ولادیمیر ایلیچ (۱۸۷۰ — ۱۹۲٤). ص — ۱٤۳، ۱۲٦

لونگه (Lonquet)، ژان (۱۸۷٦ — ۱۹۳۸) — یکی از لیدرهای حزب سوسیالیست فرانسه و انترناسیونال دوم بود. در سالهای جنگ اول جهانی در رأس اقلیت سنتریستی-پاسیفیستی حزب سوسیالیست فرانسه قرار گرفت. مخالف الحاق حزب سوسیالیست فرانسه به کمینترن و ایجاد حزب کمونیست فرانسه بود. از سال ۱۹۲۱ عضو کمیتهٔ اجرائیه انترناسیونال دو و نیم شد و از سال ۱۹۲۳ یکی از رهبران به اصطلاح انترناسیونال سوسیالیستی کارگری بشمار می‌رفت. ص — ۳۸

لوی (Levi) (گارتشتین)، پائول (۱۸۸۳ — ۱۹۳۰) — سوسیال‌دمکرات آلمانی بود و در کنگرهٔ مؤسسان حزب کمونیست آلمان

و حزب لیبوریست بود. سیاست بسیار اپورتونیستی تعقیب می کرد و تئوری همکاری طبقاتی و رشد تدریجی سرمایه‌داری بسوسیالیسم را موعظه و تبلیغ می کرد. در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۲۰ کوشید از مبارزهٔ کارگران انگلیسی که مخالف مداخله مسلحانه بیگانگان در امور شوروی بودند، جلوگیری نماید. در سال ۱۹۲٤ و در سالهای ۱۹۲۹ — ۱۹۳۱ نخست‌وزیر بود. ص — ۳۸

مدیوانی، پولیکارپ گورگنویچ (۱۸۷۷ — ۱۹۳۷) — از سال ۱۹۰۳ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه، و در سالهای ۱۹۲۰ — ۱۹۲۱ عضو بوروی کمیتهٔ سرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در قفقاز بود و در ژوئن سال ۱۹۲۱ صدارت کمیتهٔ انقلابی گرجستان را بعهده داشت. در مسائل تشکیل فدراسیون ماوراء قفقاز و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سوضع نادرست داشت و در واقع برای حفظ جدایی گرجستان کوشش می کرد. سازمان حزبی گرجستان سوضع مدیوانی و طرفداران وی را انحراف به ناسیونالیسم ارزیابی کرد. ص — ۱۳٦، ۱۳۸

میروشنیکف، ایوان ایوانویچ (۱۸۹٤ — ۱۹۳۹) — از ماه مارس سال ۱۹۱۷ عضو حزب بلشویک بود و از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۷ دستیار متصدی امور شورای کمیسرهای ملی و متصدی امور این شورا بود. ص — ۱۱۰

میلیوکف، پاول نیکولایویچ (۱۸۵۹ — ۱۹٤۳) — یکی از پایه گذاران و لیدرهای حزب کادت‌ها که در سال ۱۹۱۷ در نخستین هیئت دولت موقت بورژوازی وزیر امور خارجه بود و سیاست ادامهٔ جنگ امپریالیستی را تا «کسب پیروزی» تعقیب می کرد. در اوت سال ۱۹۱۷ از الهام دهندگان غائله کورنیلف بشمار می‌رفت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سازماندهی مداخله مسلحانه خارجی برضد روسیهٔ شوروی شرکت داشت. ص — ۱۵

ویلهلم دوم (هوهنسولرن) (۱۸۵۹ — ۱۹٤۱) — امپراتور آلمان و پادشاه پروس (۱۸۸۸ — ۱۹۱۸). ص — ۱۲۵

هگل (Hegel)، گئورگ ویلهلم فریدریخ (۱۷۷۰ — ۱۸۳۱) — بزرگترین فیلسوف آلمانی، ایدالیست عینی بود. خدمت تاریخی هگل بررسی عمیق و همه‌جانبهٔ دیالکتیک است که بعنوان یکی از منابع تئوریک ماتریالیسم دیالکتیکی بکار رفت. ص — ٦۹، ۷۰

هلتس (Hölz)، ماکس (۱۸۸۹ — ۱۹۳۳) — کمونیست چپگرای آلمانی که در سال ۱۹۲۰ مبارزهٔ مسلحانهٔ کارگران فوگتلاند (آلمان وسطی) را علیه شورش کاپ رهبری می‌کرد. بعلت گرایشهای آنارشیستی از حزب کمونیست آلمان اخراج شد. در ماه مارس سال ۱۹۲۱ مبارزهٔ مسلحانهٔ واحدهای کارگری را در آلمان وسطی رهبری می‌کرد و بهمین علت دادگاه فوق‌العاده او را بزندان ابد محکوم کرد. در سال ۱۹۲۲ در زندان دوباره بعضویت حزب کمونیست در آمد. از سال ۱۹۲۹ پس از آزادی از زندان در اتحاد شوروی زندگی و کار می‌کرد. ص — ۲۹

همپل (Hempel) — یکی از نمایندگان حزب کمونیست کارگری آلمان در کنگرهٔ سوم کمینترن بود. ص — ۲۵

هندرسن (Henderson)، آرتور (۱۸٦۳ — ۱۹۳۵) — یکی از لیدرهای حزب لیبوریست و جنبش سندیکائی انگلیس بود. پس از انقلاب بورژوادمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ بروسیه آمد تا ادامهٔ جنگ امپریالیستی را تبلیغ نماید. در سال ۱۹۱۹ یکی از سازماندهان انترناسیونال (دوم) برن بود. بارها در هیئت دولت بورژوازی انگلیس شرکت داشت. ص — ۱۳٤

هیلفردینگ (Hilferding)، رودولف (۱۸۷۷ — ۱۹٤۱) — یکی از لیدرهای اپورتونیست سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم بود. تئوریسین به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بشمار می‌رفت. مدون تئوری

«سرمایه‌داری متشکل»، مداح سرمایه‌داری دولتی-انحصاری بود. از سال ۱۹۱۷ لیدر حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان بشمار می‌رفت. ص — ۳۸

هیلکویت (Hillquit)، موریس (۱۸۶۹ — ۱۹۳۳) — سوسیالیست آمریکائی که ابتداء به مارکسیسم گرایش داشت، ولی بعداً اپورتونیست شد. یکی از پایه‌گذاران حزب سوسیالیست رفرمیستی در ایالات متحدهٔ امریکا (۱۹۰۱) بود و در هیئت بوروی بین‌المللی سوسیالیستی عضویت داشت و در کار کنگره‌های انترناسیونال دوم، شرکت می‌جست. ص — ۳۹

یرمانسکی، آ. (کوگان، اوسیپ آرکادویچ)* (۱۸۶۶ — ۱۹٤۱) — سوسیال دمکرات و منشویک بود. در دوران جنگ اول جهانی سنتریست بود. در سال ۱۹۱۸ در کمیتهٔ مرکزی منشویکها عضویت داشت. در سال ۱۹۲۱ از حزب منشویکها کنار رفت و در مسکو بکارهای علمی پرداخت. ص — ۲۳۱

یوفه، آدولف آبراسویچ (۱۸۸۳ — ۱۹۲۷) — دیپلمات معروف شوروی که در مذاکرات روسیهٔ شوروی با دول عده‌ای از کشورهای سرمایه‌داری شرکت داشت. ص — ۵۹

یودنیچ، نیکولای نیکولایویچ (۱۸٦۲ — ۱۹۳۳) — ژنرال ارتش تزاری که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر عضو «دولت شمال‌باختری» و سرفرمانده ارتش شمال باختری گارد سفید بود و از پشتیبانی گستردهٔ امپریالیستهای آنتانت استفاده می‌کرد. در نوامبر سال ۱۹۱۹ از ارتش سرخ شکست خورد به استونی عقب‌نشینی کرد و سپس به انگلستان رفت. ص — ۵۳

* نام خانوادگی واقعی توی پرانتز گذاشته شده است.

فهرست مندرجات

خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را دربارهٔ چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،
مسکو، زوبوفسکی بولوار، ۱۷